اکسیر مکمل

فارسی

اعظم

تالیف

حکیم محمد اعظم خان چشتی

اکسیر

مکمل

اعظم

تالیف فارسی

حکیم محمد اعظم خان چشتی

تالیف حکیم محمداعظم خان چشتی

... سبب تالیف این کتاب افادت انتساب: اما بعد حمد ایزد پاک و صلوه صاحب لولاک میگوید بنده خاطی سراپا عصیان و راجی بغفران خداوند رحمان محمد اعظم خان مخاطب بناظم جهان خلف ملک الحکما حکیم شاه اعظم خان ابن محمد رضی خان ابن محمد اسماعیل خان سیستانی الاصل متوطن بلده مصطفی آباد عرف رام پور که در حقیقت آرام پور است بل اسلام پور حرسهاالله عن الفسادات و الشرور که چون فقیر بعد اکتساب علوم متداوله و فراغ از مطب عمری در مطالعه کتب طب که علمی ست شریف و فنی ست منیف و بر کمال شرافت او این برهان است که موضوع او موضوع بدن انسان ست و مدتی در حصول تجارب عجیبه و وصول مجربات غریبه بسر برد و اکثر کتب نادره این فن بتجسس و **4*** و تلاش بسیار از بلاد و امصار فراهم آورد اما کتابی که جامع جمیع امراض و اسباب و معالجات و حاوی مجربات از مفردات و مرکبات باشد به نظر نیامد الا بعض مطولات که وصول آنها به هر کس متعسر و علاوه بر این هم اکثر اهل زمان هم از فهم عبارت عربی و ادراک معنی آن قاصر لهذا بعد تالیف کتب اربعه در این فن اعنی رموز اعظم و انوار اعظم و نیر اعظم که هر سه اسم تاریخی است و چهارم اسماءالادویه یا وصف وفور علائق و کرور عوائق کمر همت بر میان جان بسته و تکلیف محنت شاقه به نظر افادۀ عام و نفع تام بر خود روا داشته به تسوید این کتاب جامع‌الفوائد پرداختم و در سرعت اختتام آن پاس خاطر فرزند عزیزتر از جان محمد افضل خان اعطاءالله علماً نافعا و فهماً کاملاً و عزیزی تلمیذ رشید حافظ قرآن مجید حکیم سید عبدالسلام حفظه الله العلام ملحوظ خاطر بود و ترتیب آن بر این نسق انسب نمود که اولاً مقدمۀ متضمن اجناس جمیع امراض و تشخیص اقسام سوءمزاجات و قواعد علاج آنها به طریق کلی مرقوم شود و سپس امراض هر عضو که شروع گردد اول اسباب کلیۀ امراض آن و تشخیص آن و علاج کلی و علاج اقسام آن به قلم آید و بعد از آن هر مرض آن بالاستیفا و اسباب آن بالاستقصا و عوض علامات آنها طریق تشخیص در اکثر امراض که معالج را در استخراج هر سبب آن مرض سهولت حاصل شود قلمی گردد و پس از آن علاج کلی انواع مرض و بعده علاج هر نوع آن به حسب سبب و عرض و ذکر ادویه مفرده و مرکبۀ یونانیه و هندیه و نقل اقوال اکثر حذاق به معرض تحریر درآید چنانچه انصرام این امر جزیل به عون و عنایت رب جلیل در مدت قلیل به حسن انجام رسانیدم و به خوف اطناب و اسهاب محل به ایجاز و اختصار غیر مخل به عبارت سهل عام فهم غیر مشکل به قید کتابت آورده به نظر کثرت افادت و مناسبت اسم خود به کتاب اکسیر اعظم موسوم ساختم اگر از اعداد

حروف این اسم اعداد حروف علت که واو و الف و یا است جدا سازند تاریخ ختم این نسخه بی‌علت برآید اغلب که مطالعهٔ آن طالبان طریق علاج را تلافی کنم مهارت نسخه‌نویسی نماید و در معالجات عوض مطب استاد کامل بکار آید و برای مبتدیان تبصره و بهر منتهیان تذکره باشد و اتفاق تحریر این نسخه در عهد ملازمت مؤلف به خدمت مطلع نجوم سپهر ابهت و کامرانی منبع رسوم جوهرشناسی و قدردانی رئیس جم‌جاه کیوان بارگاه برجیس سعادت مریخ صولت ناهید عشرت قمر رأفت مهر رفعت هلال عظمت سکندر فطنت دارا حشمت مظهرالوف اعطاف مصدر صنوف انصاف مرکز دائره امن و امان موصوف خلائق ممدوح زمان مبدأ عاطفت و غربانوازی منشأ بنده‌پروری و کرم‌سازی افتخار مسند امارت و ریاست فخر و سادهٔ سیاست و حراست محیط مکارم کرم و اکرام عمان مراحم انعام عام مظلوم نواز ظالم‌گداز راغب علم و هنر طالب اهل جوهر نوشیروان عدالت‌جم کوکبه دارای سکندر رای فریدون مشربه اعنی مهاراج و هراج سوائی تکوجی رادهولکر بهادر دام اقباله و قام اجلاله گردید و هنوز به سبب لحوق بعض امور ضروریه در اتمام بقیهٔ جلد ثانی آن تعویق می‌نمود و انفراغ از تکمیل آن حاصل نشده بود که جلد اول آن به شرف ملاحظهٔ نواب مستغنی‌الالقاب آفتاب تاب هلال رکاب مزین چار بالش جلائل اخلاق و امتنان مزیب به مناقب متجاوز از شرح و تبیان مخزن آلاف الطاف معدن انصاف اوصاف همو‌المکان عظیم‌الشان عمیم‌الانعام قدیم‌الاکرام وسیع‌الاحسان کریم‌الامتنان معظم‌القدر سنی‌الصدر مظهر جود و کرامت مصدر تفضلات و مرحمت سحاب فضل و عطا ابر فیض نیسان سخا مطر مطیر نوازش و نوال مهر منیر عظمت و اجلال جان همم کان کرم محیط مکارم ابر بهار گلشن دریادلی گوهر شاهوار بحر بی‌بدلی دانشور حمیده شیم صائب‌نظر عطارد رقم یگانه گوهر بحر وجود دره‌التباح افسر جود گلدسته‌بند بهارستان امارت و سروری چمن‌آرای ریاض دولت و دین‌پروری چشم و چراغ خاندان پیشوایی وارث حشمت اجداد و آبائی جوهر شمشیر خداداد آب ذوالفقار ایجاد امیر ابن امیر ابن امیر بسیاربخش اندک‌پذیر ضیای مهر خاور نواب علی بهادر که در زمان سابق زیب‌افزای ملک بندیل کهند به مقام بانده بودند و انجاح مرام اکثر شرفا و دستگیری هر درمانده می‌فرمودند و از چندی به تجویز حکام این دور رونق‌افروز ملک مالوه قریب بلدهٔ اندوراندز ایدالله دولته و اقباله و ضاعف قدره و اجلاله و ظله ممدود و عدوه مطرود باد مشرف گردید و به نظر هنرپروری و جوهرشناسی خیلی پسند فرموده بهر افادهٔ عام و نفع انام تجویز انطباع آن در مطبع نظامی فرمودند اکنون مؤلف به مرتبهٔ ثانی به سبب کمیابی نسخ آن و کثرت شوق مشتریان این کتاب نایاب در مطبع رنگ‌افروز گلشن فتوت زینت‌اندوز محفل مروت جوهر معدن فطنت و دانایی گوهر صدف اهلیت و دانش‌آرایی نکته‌سنج سخن‌شناس موزون وضع احسن معاش کریم‌الاخلاق عمیم‌الاشفاق شایسته

اطوار حسن تدبیر خجسته شعار روشن ضمیر فیض‌رسان اهل زمان محبوب عماید نزدیک و دورمنشی نولکشورحب مالک مطبع اوده اخبار زاد فیوضه نمودم.

التماس به خدمت ناظرین با انصاف دور از جور و اعتساف

چون مؤلف فقیر ترجمهٔ اکثر کتب طبیه و مقولات اطبا که برخی از نام آنها مسطور گردد از زبان عربی به فارسی نموده و بیشتر کتب این فن از کم‌استعدادی کاتبان و سوءفهمی خطاطان چنان مسخ گردیده‌اند که عبارات آنها در اکثر مقامات مغایرت کلی از مطالب بهم رسانیده و ظاهر است که در ترجمهٔ کتاب غلط بالضرور **✱5✱** خطا ناشی می‌گردد و اگر چه راقم در بیشتر مقامات مشکوک حتی‌الوسع به تصحیح مطالب آن پرداخته فاما عجبی نیست که در ترجمه بعض عبارت اغلط تفاوتی در معنی اصلی راه یافته باشد اگر در مقامی مطلبی مغائر از عبارت کتاب صحیح دریابند محمول بر غلطی نسخهٔ منقول‌عنه گردد و حسب امکان به اصلاح آن پردازند و اگر در جایی ترک بعض الفاظ ضروری یا غیرآن سبب سهو و نیسان که از لوازم انسان است به وقوع آمده باشد به قلم صواب درست فرمایند و معذور دارند ع والعذر عند کرام‌الناس مقبول و اگر از این مجموعه انتفاعی حاصل نمایند مؤلف عاصی را به دعای حسن خاتمه یاد فرمایند ع که مستحق کرامت گناهکارانند والله عفو غفور و هو قریب مجیب و منه‌الاستعانه فی‌البدایه و النهایه اکنون نام کتب معتبره که خلاصه مطالب و اقوال مصنفین آنها و اسمای حکمای متقدمین که مقولات و مجربات آنهادر این نسخه مندرج بوده بعضی از آن برای اطلاع ناظرین به قلم می‌آیند و آن موجز قرشی است و شروح آن مثل شرح سدیدی و نفیسی و افسرائی و شرح فضل‌الله تبریزی طبیب امیر تیمور و شرح استاد والد ماجد غفرالله لهما و اسباب و علامات نجیب‌الدین سمرقندی و شروح آن مانند شرح نفیس کرمانی و شرح حکیم عابد سرهندی و حاشیه شرح آن مسمی به فوائد شریفیه تصنیف حکیم شریف‌خان و حاشیه میر هاشم تلمیذ حکیم علی گیلانی و حاشیهٔ حکیم احمدالله‌خان و جامع‌الصناعه حکیم کاظم علیخان محمد شاهی و کامل‌الصناعه علی بن عباس مجوسی و مائه مسیحی ابوسهل مسیحی و قانون شیخ بو علی سینا و بعض شروح آن مثل شرح قرشی و علامه و سدید گاذرونی و خجندی و علی گیلانی و اسحاق‌الله‌خان و ذخیرهٔ خوارزم‌شاهی سید اسماعیل جرجانی و اغراض‌الطب و خف اعلای و زبدهٔ آن و نهایه‌الغرض محمود و فردوس‌الحکمه علی بن زین و تیسیر ابن زهر و مقالات ابن ماسویه و جواهر فارابی و جوهر طالیس ارسطاطالیس و معالجات کندی و معالجات باقر حسینی و موسوی و معالجات بختیشوع و دیوان مغرب حکیم تاج‌الدین بلغاری و فصول ثابت ابن قره و اصول‌التراکیب خجندی و معالجات صیدنه و میزان‌الطبایع و اسرارالاطبا و مقالات

انطاکی و جوهر نفیس ملا ابیذیمیا خلیفهٔ بقراط و معالجات ایلاقی و شرح آن از علامه علامهٔ سمانی و حاوی صغیر محمد بن الیاس و حاوی کبیر و من لا یحضر و برءالساعه و شامل‌الادویه و مقالات و کناش فاخر همه از تصنیف محمد زکریا رازی و ترویح‌الارواح خجندی و معالجات بقراطی طبری و شفاءالاسقام خضر بن علی و مغنی سعید بن هبه الله و ابن تلمیذ و غنی منی ابن نوح قمری و نزهه‌البهجه و تذکره و مجسطی و در رغرر هر چار تصنیف داد و انطاکی و تذکره سویدی و منهاج‌البیان ابن جزله و تقویم‌الابدان آن و منهاج‌الدکان و فصول بقراط و بعض شروع آن مثل تلخیص جالینوس و شرح قرشی و ابن ابی صادق و امام عبداللطیف و مولانا عبدالرحیم و ابیذیمیای بقراط و شرح آن از جالینوس و جوامع اسکندر انین جالینوس و میامر و نبض‌الکبیر و اسرارالانسان و حیله‌البرء او و مفتاح و عین انحلیل فاضل ابوالفرح و کتاب ادویه قلبیهٔ شیخ‌الرئیس و ارجوزه او و مختار ابن هبل و جامع ابن بیطار و جامع بغدادی و مقالات حنین و شمس الدروز مرد اخضر عبدالعزیز و زادالعماد و خلاصه‌العلاج میر عوض علی و خلاصه‌التجارب میر بهاءالدین و دستورالعلاج و طب ملوکی و مجربات حکیم علی و رسالهٔ مجربات سلطان محمد مراد و مصطفوی و قوانین العلاج حکیم کبیر علیخان و ریاض‌العلاج حکیم اجمل خان و دستورالعمل معالجات حکیم اکمل خان و ریاض‌العمل و معتبر حکیم ابوالبرکات و ریاض‌الفوائد و عشرهٔ کامهٔ حکیم علویخان و لب لباب حکیم صدرالدین خان شاهجهان آبادی و معالجات حکیم ساجد خان شارح زلیخا و انوار قاسمی سید نور علی اکبر آبادی و انوارالعلاج سید نورالله تلمیذ حکیم علویخان و انتخاب‌العلاج حکیم ذکاءالله خان و معالجات افضلیهٔ حکیم محمد افضل خان شاهجهان آبادی و معالجات حکیم عمادالدین شیرازی و طب رضائی حکیم محمد رضا اکبرابادی و شفاءالجمیل حکیم شفائی خان و طب ثنائی حکیم ثناءالله ساکن بریلی شاگرد حکیم علویخان که استاد حکیم شهباز خان استادالاستاد والد ماجد مؤلف بودند و نافع‌الامراض و خزانه‌العلاج و ریاض‌العمل جدید هر سه از تالیف حکیم بایزید و کفایه منصوری و تصانیف خمسه حکیم ارزانی و زاد غریب و مطب میر حسیم تلمیذ حکیم علوی خان و مطب حکیم ابوالقاسم و اقتباس‌العلاج و معمولات حکیم میرزا علی شریف و مجمع‌الجوامع حکیم علوی خان و مجمع‌الجوامع محمد حسین خان و اکثر قراباد نیات مثل قرابادین سمرقندی و قلانسی و شاهی و علویخانی و قرابادین قدیم و جدید و کبیر و شفائی و جلالی و معصومی و کوتوالی و تحفه و قادری و نقش‌بندی و اسدی و مجموعهٔ لقائی و ذکائی و قرابادین اجمل خان و علاج‌الامراض و عجالهٔ نافع و قرابادین حکیم مهدی و حسن‌الشفاء معمولی حکیم غلام امام و مفتاح‌المجربات آن و بعض کتب ادویه هندیه مثل دارا شکوهی و تکلمهٔ هندی و دستورالاطبا معروف به طب فرشته و مجربات اکبری و علاج‌الغربا و معالجات نبوی و مفردات هندی و طب سکندری و طب حفیظی و منافع کریی و خیرالتجارب و غیربا و اقوال حکمای متقدمین

مثل ابن ماسویه و ابن صهار بخت و ابن سیار و ابن سرابیون و احق بن حنین و ساهر و ثابت بن فره و ابن زهر و ابن ماسه و ابوالبرکات و ابن جمیع و ابن *6* واقد و ابن رضوان و غافقی و مالقی و سفیان و مهندس و نیاذوق و ملکی و اسحاق بن عمران و حبیش و ابن سفیان و ابن رشد و ابن رمیلی و شریف و اقناع و سعید ابن ابراهیم و ابن صوری و بختیشوع و جابرابن حیان و جبرئیل و اسرائیلی و حوز و ابن ماجه و ابن ممجون و ابن بطلان و ابوجریح و ابواشعث و ابن جزار و کندی و ابونصر و ابن عبدوس و ابوریحان بیرونی و ابن‌الکتابی و ابن رقیه و ابن مسکویه و ابن دریس و ابوالخیر و ابوالفتوح و ابن فهدون و مداینی و احمد و اسکندر افرودیسی و بحلاج و دیلمی و موسی بن میمون و هبه‌الله و یحیی و بخت ابن سعید و اسقف و هرمس و سقراط و افلاطون و ارسطاطالیس و بولس و روفس و دیوقلس و ارجیحانس و اریباسیس و ماسرحویه و شمعون و مهراریس و یوحنا و سرافیون و دیوجانس و اندروماخس و دیاسقوریدوس و فیلغریوس و سورانس و قیوما و شمویل و ارمانیدس و اسکندرون و اسلیمن و کسوفقراطیس و لینالیوسو لینایومن و لیمیقوس و لیقودس و مانیوس و ینوس و مانیس و مغنس و ماسونیوس و مارینوس و منسدیمس و هیوفقراطیس و هیوقوطوس و بونیون و برلونیون و بوینوس و بولونیوس و انطلس و طیماؤس و بدیغورس و فسطس و راوس و اهرن و اسقلینوس و غیرهم که ذکر آنها موجب تطویل لا طائل است الان اشرع فی المقدمه و بعد ذلک فی المقاصد المعظمه حسبی‌الله و نعم‌الوکیل هو نعم‌المولی و نعم‌الدلایل و به المعونه والتوفیق و منه‌الوصول الی التحقیق.

مقدمه در اقسام امراض و علاج آنها به طریق کلی

بدان که مرض حالتی است غیرطبیعی در بدن انسان که از آن بالذات آفت در فعل بلاواسطه واجب گردد و آن دو قسم است مفرد و مرکب و مرض مفرد آن است که نوع واحد از سوءمزاج و یا نوع واحد از انواع مرض ترکیب باشد و مرض مرکب آن است که از آن دو نوع یا زیاده جمع شده مرض واحد پیدا شود چون ورم و امراض مفرد سه قسم است اول جنس امراض منسوب به سوی اعضای مفرده که اولا و بالذات آن را عارض شود و به باعث آن اعضای مرکبه را عارض گردد و آن اقسام سوءمزاج است و سوءمزاج عبارت از غلبۀ کیفیتی یا دو کیفیت از کیفیات اربعه است که حرارت و برودت و رطوبت و یبوست باشد پس اگر بلا ماده بود آن را سوءمزاج ساذج گویند و اگر با ماده بود سوءمزاج مادی خوانند دوم جنس امراض منسوب به سوی اعضای مرکبه و آن امراض ترکیب است که در اعضای مرکب از اعضای مفرد واقع شود سوم جنس امراض مشترک که اعضای مرکبه را عارض گردد و به غیر آنکه عروض او به اعضای مرکبه تابع عروض اعضای مفرده باشد و این را تفرق اتصال نامند و انحلال فرد نیز گویند بهر آنکه تفرق اتصال گاهی عارض

شود مفصل را به غیر آنکه اعضای مفرده را که از آن مفصل مرکب است عارض گردد و گاهی مثل عصب و استخوان و عروق را تنها عارض شود و بالجمله کل امراض مفرد سه جنس است یعنی امراض تابع سوءمزاج و امراض تابع سوءهیئت ترکیب و امراض تابع تفرق اتصال و هر مرض که تابع یکی از اینها بود و از آن حاصل شود منسوب به سوی آن باشد و اکثر امراض را چهار وقت می باشد ابتدا و تزید و انتها و انحطاط وقت ابتدا زمانی است که در آن مرض ظاهر گردد و متشابه در احوال بود و تزید در آن ظاهر نباشد و تزید وقتی است که در آن اشتداد ساعت به ساعت ظهور کند و انتها وقتی است که در آن مرض در جمیع اجزای او بر حالت واحد بایستد و انحطاط زمانه‌ای است که در آن کمی مرض ظاهر گردد و هر قدر که انحطاط ...؟... نماید انتقاص مرض ظاهرتر گردد و این اوقات اربعه گاهی به حسب مرض از اول او تا آخر آن باشد و آن را اوقات کلیه نامند و گاهی به حسب نوبت مرض بود و آن را اوقات جزئیه گویند و جالینوس گوید که امراض یا در ظاهر باشد و آن به حس دریافت گردد مثل اورام و بثور ظاهری و یا در باطن بود و آن یا سهل‌المعرفه باشد مثل اوجاع معده و شش و یا عسرالمعرفه بود مثل امراض جگر و مجاری ریه یا زهره و یا غیرمدرک باشد مگر به تخمین مثل آفات عارض مجاری بول و مرض گاهی خاص و اصلی باشد و گاهی به شرکت خاص آن است که حصول او در محل خود به اصالت بود و شرکی آن است که حصول او در محل خود تابع حصول مرض در عضو دیگر باشد و هر مرض یا مسلم باشد یا غیر مسلم و مرض مسلم آن است که از معالجۀ که سزاوار او است مانعی نباشد مثل تپ که با وی امری دیگر مقتضی مضاد و صواب تدبیر او نبود چون استسقا چه تپ محتاج به چیزهای مبرد و مرطب است و استسقا محتاج به اشیای مسخن و مجفف و مرض غیرمسلم آن است که با وی مانعی متقرن بود و در تدبیر صواب او رخصت ندهد مثل صداع که مقارن او نزله باشد چه تدبیر و صواب صداع ارخا و تلیین به نطولات و غراغر و مانند آن مسکن وجع است و این تدبیر نزله را مضر بود بهر آنکه در این تدبیر صواب تجفیف و تقویت است و مثل سال که مقارن او اسهال باشد چه سعال محتاج به اشیای ملین و مغری است و اسهال به چیزهای قابض و مخشن و بدانکه مرض مناسب مزاج و سن و فصل شدیدالاعراض و هولناک بود و معذلک قلیل‌الخطر باشد از مرضی که مناسب آنها نباشد *7* چه این از سبب عظیم حادث شود مثلاً اگر پیران را در زمستان حمیات صفراویه عارض گردد بیم هلاک بیشتر باشد که امید سلامت و حال جوانان که به هنگام تابستان به حمیات بلغمی مبتلا گردند بر این قیاس باید کرد و بدان که مرض هر فصل را امید صحت در فصلی باشد که ضد آن فصل بود اگر آن مرض مستحکم نشده باشد و بدان که بعض امراض منتقل شوند به امراض دیگر و منقطع گردند و در آن خیر او بود و مرض واحد شفای امراض دیگر گردد مثل تپ ربع که صرع و نقرس و دوالی و اوجاع مفاصل و جرب و حکه و بثور و تشنج

امتلائی را شفا دهد و کذلک ذرب دمد و زلق‌الامعا و ذات‌الجنب را و کذلک افتاح عروق مقعد یعنی جریان خون از آن هر مرض سوداوی و وجع و رک و اوجاع گردد و رحم را نفع بخشد و گاهی بعض امراض به امراض دیگر منتقل شوند و بدین انتقال حال سخت روی گردد مثل انتقال ذات‌الجنب به ذات‌الریه و انتقال سرسام حار به سرسام بلغمی و بعض امراض متعدی باشند مثل جرب و جذام و قروح عفنه و تپ وبایی و جدری و خصوصاً چون مسکن تنگ بود و کذلک مجاور در اسفل باد باشد و مثل رم و خصوصاً در آنکه به چشم مرمود نظر کند و مثل کندی دندان که تخیل ترشی آن را عارض کند و مثل سل و مثل برص و بعض امراض متوارثه در نسل باشند مثل برص و قرع طبعی یعنی صلع و مثل نقرس و سل و جذام و بعض امراض جنسیه باشند که به گروهی یا بسگان ناحیه مختص بوند و یا در ایشان اکثر افتد طریق تشخیص امراضی که تابع سوءمزاج باشند باید که اولا رنگ چهره و ملمس بدن و نبض و قاروره ملاحظه نمایند اگر سرخی یا زردی رنگ و گرمی ملمس و سرعت و تواتر نبض و رنگینی قاروره باشد حال کثرت تشنگی و تضرر او مسنخات و انتفاع به مبردات و رداءت حال در گرما نیز بپرسند و این علامات سوءمزاج حار ساذج است و اگر با وجود علامات مذکوره و سرخی رنگ بدن و چشم و زبان و پنگی و کندی حواس و بلادت فکر و کسل از حرکات و انتفاخ عروق و تمدد جلد و عظم و امتلای نبض و سرخی و غلظ بول و قلت اشتها و مزاج حار رطب باشد حال گرانی در بدن واصل عینین و سر و صدغین و خمیازه و فازه و شیرینی دهن و ماندگی و ظهور دمل‌ها در بدن و بثر باور دهن و سیلان خون از بن دندان و بینی و مقعد و تقدم کثرت تناول لحوم و اغذیه و اشربهٔ لذیذ شیرین حار رطب و بلدوسن و عادت و بعد عهد از فصد و دیدن اشیای سرخ و سیلان خون کثیر و دخول در خون به خواب نیز بپرسند و این آثار سوءمزاج مادی دموی است و اگر با وجود علامات سوءمزاج حار ساذج و زردی رنگ و چشم و تلخی دهن و درشتی زبان و خشکی منخرین و استلذاذ به هوای بارد و غثیان و قی زرد و سبز و التهاب فم معده و اسهال سوزان و قشعریره مثل خلیدن سوزن و تقدم تدبیر مولد صفرا و سن و مزاج و عادت و بلد و فصل و صناعت حار یابس و دیدن آتش و اشیای زرد در خواب و احساس حرارت و التهاب مثل حمام و آفتاب نیز دریافت نمایند و این علامات سوءمزاج مادی صفراوی است و اگر سفیدی رنگ و سردی ملمس و بطوء و تفاوت نبض و سفیدی قاروره دریافت گردد حال قلت عطش و ضعف هضم و سستی و کثرت عروض حمیات بلغمی و ایذا از نزلات و از تناول مبردات و نفع از تناول مبردات و نفع از تناول مسخات و رداءت حال در سرما نیز سؤال کنند و این علامات سوءمزاج بارد و ساذج است و اگر با وجود این دلائل برودت با تربل و تهبج پلک و سیلان آب دهن و بینی و لینت شکم و سوءهضم و اذیت از تناول اشیای رطب و کثرت خواب بود سببش سوءمزاج رطب ساذج باشد و اگر با وجود علامات سوءمزاج بارد و رطب نرمی ملمس و

آروغ ترش و کسل و بلادت و امتلا و نرمی نبض مائل به بطوء و تفاوت نیز باشد و سن و عادت و تدبیر سابق و صناعت و بلد مناسب بلغم و دیدن آب و دریا و برف و باران و برد و رعد در خواب باشد سببش سوءمزاج مادی بلغمی بود و اگر قشف و بی‌خوابی و نحول عارض و تاذی به تناول چیزهای یابس و سوءحال در خریف و شفا به مرطبات و فی‌الحال انتشاف آب گرم و روغن لطیف و شدت قبول آنها بود سببش سوءمزاج یابس ساذج باشد و اگر با وجود این آثار تیرگی رنگ بدن و سیاهی خون و غلظ آن و زیادت وسواس و فکر و سوزش فم معده و اشتهای کاذب و تیرگی و سیاهی و سرخی و غلظ بول و کثرت تولد بهق اسود و قروح ردیه مثل جرب یابس و کثرت حدوث امراض طحال و سن و مزاج و عادت و بلد و صناعت و فصل و تدبیر مقدم مناسب سودا و خواب‌های هولناک از سیاهی و اشیای شیاه و مخوفه باشد سببش سوءمزاج مادی سوداوی بود و بدانند که اگر سوءمزاج مرکب ساذج یا مادی باشد از ترکیب علامات مذکوره ظاهر گردد و تشخیص امراض تابع سوءترکیب و تفرق اتصال و اورام در امراض جزئیه خواهد آمد.

علاج کلی امراض

بدان که علاج جمیع امراض بر سه قسم است یکی تدبیر و تغذیه دوم استعمال ادویه سوم استعمال دستکاری مثل فصد و حجامت و زلو و داغ و شگافتن و جبر استخوان شکسته و جز آن هر چه به دست تعلق دارد و چون اصناف مذکوره این نوع سومی در فصول مستقله در کتب کلیات مسطور است لهذا هر دو نوع اول و ثانی را در دو قاعده بیان می‌کنم

8 قاعدهٔ اول در تدبیر و تغذیه بدان که مراد از تدبیر در اینجا تصرف در اسباب سته ضروری یعنی هوا و ماکول و مشروب و خواب و بیداری و استفراغ و احتباس و حرکت و سکون بدنی و اعراض نفسانی است و در غیر ضروری مثل حمام و مالش بدن و دفن کردن در ریگ و نشستن در آفتاب و پاشیدن آب سرد بر چهره و مانند آن حسب ضد مرضی که قصد ازالهٔ او باشد و تدبیر این همه در کلیات مذکور است مگر تدبیر غذا در اینجا مسطور می‌شود و غذا اگر چه در اسباب ستهٔ ضروری داخل است لیکن چون آن را منجملهٔ آنها احکامی است که اکثر آن در باب کمیت مخصوص آن است و غرض بسیار بدان متعلق لهذا ذکر آن غذا در مرض گاهی منع می‌کنند و گاهی کم و گاهی تعدیل آن و گاهی در آن زیاده کرده می‌شود اما منع غذا هنگام ارادهٔ شغل طبیعت به نضج اخلاط کنند چون قوت قوی و مرض قریب‌المنتهی باشد و اگر قوت ضعیف باشد غذا واجب بود و اگر چه وقت بحران باشد بهر آنکه منع غذا هنگام ضعف قوت هلاک کردن مریض است و اما تقلیل غذا در آنجا نمایند که با وجود ارادهٔ شغل طبیعت به نضج اخلاط غرض حفظ قوت باشد و این هنگامی است که قوت ضعیف و مرض قریب‌المنتهی بود پس به غذا رعایت جانب قوت کنند تا

ضعیف نگردد و به نقصان آن رعایت جانب ماده تا طبیعت از ماده مشغول به هضم غذای کثیر نشود و دائم رعایت اهم آنها کنند اگر قوت سخت ضعیف باشد یا مرض سخت قوی باشد و کذلک باید که رعایت جانب منتهای مرض نمایند پس اگر بسیار قریب باشد تقلیل غذا زیاده کنند بالجمله اگر مرض حاد و در ابتدا بود تلطیف تدبیر یعنی تقلیل غذا کنند تا طبیعت به نضج ماده مشغول گردد لیکن تلطیف در غایت مرتبه نکنند و الا طبیعت از فعل خود عاجز گردد بلکه تلطیف معتدل نمایند و اگر در منتهی باشد مبالغه در تلطیف کنند بنابر استراحت طبیعت و عدم حاجت به نضج ماده و اگر مرض مزمن باشد در ابتدا این تلطیف یعنی تلطیف معتدل و بالغ نکنند به خوف ضعف قوت و هنگام انتها تلطیف معتدل نمایند بنا بر قرب مزاج به سوی اعتدال و امن از سقوط قوت در این هنگام و علاوه از این اکثر امراض مزمنه غیر حمیات را تدبیر لطیف تحلیل کند بهر آنکه غذائی دارد چون کم گردد طبیعت در اغتذای رطوبات جهد کند و مواد را نضج دهد و در غذای بدن بعضی از آن بهر آن کرده شد که مزمنه از آنها یا دق باشد و در آن تلطیف جائز نبود و یا عفنی بود پس مادۀ آن عفن باشد و برای اغتذای بدن صالح نبود و تحلیل او تلطیف تدبیر با وجود حرارت عفونت و ازمان مرض مستلزم تحلل ارواح قبل از تحلیل ماده است و بدان که تقلیل غذا از دو جهت می‌کنند یکی از جهت کمیت و دوم از جهت کیفیت یعنی غذائیت و از اجتماع هر دو جهت قسم سوم نیز می‌شود و فرق میان هر دو جهت کمیت و کیفیت آن است که گاهی عذا کثیرالکمیت قلیل‌التغذیه بود مثل بقول و فواکه پس اسکثار از آن کثرت از جهت کمیت غذا بود نه کیفیت آن و گاهی غذا قلیل‌الکمیت کثیرالتغذیه باشد مثل زردی بیضۀ نیمبرشت و خروس خصی و طبیب گاهی محتاج شود به تقلیل کیفیت و تکثیر کمیت و این وقتی است که اشتها غالب و هضم قوی بود و در عروق اخلاط خام باشد و ارادۀ تسکین اشتها به پر کردن معده نماید تا قوت به سبب کثرت تقاضا و امتصاصات تحلیل نشود و عروق را از اجتماع مواد مواد کثیر در آن به سبب کثرت غذا منع کند تا اول موادی که در وی است نضج یابد و بنابر اغراض دیگر غیر این مثل آنکه ارادۀ تهزیل کند و گاهی محتاج گردد به تکثیر کیفیت و تقلیل کمیت و این هنگامی است که ارادۀ تقویت قوت کنند و طبیعت موکل به معده از هضم شی کثیر ضعیف باشد پس در این وقت تقلیل کمیت غذا واجب بود تا از هضم او عاجز نگردد و کثرت تغذیه حاصل شود و گاهی محتاج شود به تقلیل کیفیت و کمیت غذا هر دو چنانچه هر گاه با ضعف اشتها و هضم امتلای بدنی مجتمع شود و افضل غذا در مثل این وقت آن است که با وجود قلیل‌الغذائه تقویت معده در آن باشد مثل بقلۀ کاهو اگر ضعف از سوءمزاج حار بود و مثل گذر اگر با سوءمزاج بارد باشد و اکثر تکلیف در تقلیل غذا و منع او در علاج امراض حاده یعنی قریب‌المنتهی می‌کنند و اما در امراض مزمنه یعنی بعیدالمنتهی نیز گاهی تقلیل می‌نمایند لیکن تقلیل این قلیل‌تر از تقلیل او در امراض حاده بود بهر آنکه عنایت

طبیب به قوت در امراض مزمنه بیشتر می‌باشد بنابر علم آن هجران بعید و انتهای بعید او به سبب غلظ مادۀ او و چون حفظ قوت نکنند تا وقت بحران و طول مدت انضاج وفا نکند به خلاف امراض حاده که بحران آنها قریب‌تر بود و در آن رجای عدم ضعف قوت تا انتهای آن و عدم عجز طبیعت از نضج مادۀ مرض باشد و اگر در آن خوف ضعف قوت باشد در تقلیل غذا مبالغه نکنند و هر قدر که مرض قریب‌تر از ابتدا بود و اعراض ساکن‌تر باشد غذا بهر تقویت قوت دهند و چون مرض بعید از مبدأ بود و اعراض اشتداد نماید منع غذا و تقلیل او واجب بود و بهر قدر که مرض و اعراض نیز در تزید شروع کنند تقلیل غذا نمایند بنابر اعتماد برای غذا می‌دارد سابق و امید وفا به بقای قوت نامنتهی و سکون اعراض و بنابر تخفیف ✱9✱ از قوت وقت جهاد او و هنگام منتهی باید که تلطیف تدبیر سخت نمایند به این طور که تقلیل غذا کنند به سبب عدم حاجت در این همگام به سوی تقویت قوت و عدم خوف از سقوط آن و هر قدر که مرض حادتر و بحران او قریب‌تر باشد باید که تلطیف تدبیر شدیدتر نمایند و این قانون غذا به حسب اوقات مرض و بودن او حاد یا مزمن است باید که از این عدول ننمایند مگر آنکه اسباب مانع از این قانون عارض گردد مثل نفرت مریض در اوائل حمیات یا امتلا یا تخمه که در این صورت در ابتدای مرض غذا منع کنند و مثل آنکه بدن متخلخل باشد که در این حالت غذا در منتهی بدهند بیشتر از غذا که در مبتدا وقت تزید دهند به خوف انحلال قوت و مثل ترطیب مطلوب در تشنج یابس و فواق یابس که در این هر دو با وجود بودن از امراض حاده به سبب سرعت انقضای آنها تلطیف غذا نکنند بنابر غرض ترطیب و مثل امید قصر زمانه مرض چنانچه در فالج و تشنج رطب و فواق رطب که با وجود بودن اینها از امراض مزمنه به سبب طول مدت آنها تلطیف غذا کنند بنابر امید قصر مدت آنها و لهذا چون زمانۀ آنها طول می‌کنند تکثیر غذا در این امراض کرده می‌شود و بدان که اغذیۀ مرضی نوعی که از جهت تقلیل و تکثیر و منع به حسب اوقات مرض و بودن اوحاد یا مزمن متمیز است همچنین از جهت زمانۀ نفوذ آن به سرعت و بطو و از جهت قوام به غلظ و رقت که از آن متولد گردد و متمیز می‌شود چنانچه آن را از جهت اغتذا بدان دو قسم بود یکی از جهت سرعت نفوذ او مثل حال شراب یا بطوء نفوذ او مثل حال کباب و قلیه دوم از جهت سخن قوام خون که از آن متولد گردد و استماک او چنانکه حال غذای لحم خنازیر و گوساله است یا رقت او و سرعت تحلل او چنانکه حال غذای کائن از شراب است و کذا انجیر و طبیب را احتیاج به سوی غذای لطیف سریع‌النفوذ وقتی باشد که ارادۀ تدارک سقوط قوت حیوانی و انتعاش آن نماید و مدت و قوت تا هضم غذای بطی‌النفوذ وفا نکند و عدم وفای قوت تا هضم نسبت به منتهای مرض یا نوبت بود که هنگام شروع نوبت نیز خالی باید پس اگر منتهی یا نوبت قریب بود و قوت ضعیف باشد تغذیه واجب بود لیکن غذای سریع‌الهضم و النفوذ داده شود بدان مختاط شود و هر دو فاسد گردند و ایضاً احتراز نماید از غذای غلیظ

بطی‌النفوذ هنگام خوف از حدوث سدد و گاهی غذای غلیظ داده می‌شود چنانچه در کسی که تبلید حس عضو او به سبب وجع و جز آن کنند و مثل هریسه و کله پایچه و لحم بقر دهند و لیکن غذای قوی‌التغذیه بطی‌الهضم وقتی اختیار نماید که ارادهٔ تقویت شخصی کند یا کسی که آمادهٔ ریاضت قویه باشد و غذای سخیف یعنی رقیق کسی را دهند که آن را تکاثف مسام به سرعت عارض شود تا منهضم گردد قبل عروض او آن را و از آن منع کند و بدانند که اگر مرض سخت مزمن باشد باید که غذا در آن غلیظ دهند و آنچه متوسط‌الازمان باشد باید که غذا در آن متوسط خورانند و آنچه حاد مطلق باشد باید که غذا لطیف مطلق دهند و آنچه حاد بسیار باشد غذا لطیف بسیار خورانند و آنچه حاد در غایت قصوی بود غذا لطیف در غایت قصوی بدهند پس غذای لطیف را به حسب مرض مراتب باشد لطیف مطلق مثل مزورات و اطراف بچهٔ ماکیان و کشک جو و حریرها و بقول بارد مثل اسفاناخ و خرفه و بقلهٔ یمانی و مانند آن و نان مغسول و فتیت در آب سرد و جلاب یا آب فواکه یا در سکنجبین تر کرده و کمتر از آن ماهی خرد و بازوی تیهو و دراج و چوزهٔ مرغ مطبوخ به کشک شعیر و ماش مقشر و عدس و باقلا مقشر و مانند آن است و لطیف جداً مثل شوربای چوزهٔ مرغ و ماءالشعیر سخین و سکنجبین ساده و شربت نیلوفر و آب انار و ماءالقرع و ماءالخیار و ربوب و فواکه مثل سیب و انار و آلو و مانند آن است و لطیف در غایت قصوی مثل جلاب و ماءالشیر رقیق و مرق لطیف سریع‌النفوذ است و اما غذای متوسط به حسب مرض مثل چوزهٔ مرغ است و اما غذای غلیظ به حسب مرض مثل جدی و پایچه میش است و استعمال غلیظ آنجا نمایند که استعمال غذای کثیر واجب بود و لطیف آنجا استعمال کنند که استعمال غذای قلیل واجب گردد و اختلاف مراتب غذا در لطافت مثل اختلاف مراتب او در قلت بود و اما تعدیل غذا وقتی باید که قوت و مرض بعیدالمنتهی باشد لهذا گفته‌اند که اغذیهٔ مرض صرف نباید بلکه اغذیهٔ که در آن دوائیت مخالف در کیفیت به مرض باشد و اما تکثیر غذا در مبدأ امراض مزمنه بسیار باید بهر حفظ قوت که قوت مثل توشه است و مرض مثل راه و افضل چیزی که بدان غذا سازند در این شوربای لحم سریع‌الانضمام است اگر مانعی نباشد و واجب است که رعایت عادت در جمیع احوال کنند و خصوصاً در امر غذا چنانچه بعضی در حال صحت غذا بسیار می‌خورند و در حال مرض متحمل اندک غذا نمی‌شوند و بعضی اندک‌خوار باشند و بعضی متوسط پس هر واحد را از اینها به حسب عادت او تدبیر نمایند و بالجمله در تغذیهٔ مرض رعایت امور کثیره نمایند مثل قوت مریض و عادت او و مزاج و اخلاق او و نوع مرض و قوت او و اعراض او و مقدار زمان راحت و حال سخه و حال تخلخل بدن و کثافت او و سن مریض **⁕10⁕** و بلد او و وقت حاضر از اوقات سال سال و مانند آن. قاعدهٔ دوم در معالجه به دوا بدان که علاج به دوا بر دو نوع است یکی عام به بدن مثل استفراغ ماده دوم خاص به عضو مریض مثل اطلیه و اضمده و نطولات بهر آنکه فعل اینها در مادهٔ مرض

عضو بود و استعمال ادویه گاهی از داخل بود که به طریق یکی از مجاری طبعی مثل دهن و بینی و گوش و غیره رسانند پس استفراغ کند یا حبس نماید یا تغیر دهد مزاج را یعنی تعدیل کند بی‌تنقیه و حبس و گاهی از خارج باشد مثل اضمده و مراهم و تکمید و تنطیل و مانند آن پس آن یا تنقیص از بدن کند مثل دوای تیز قاطع اکال لحم و یا در آن بیفزاید مثل دوای منبت لحم یعنی رویانندهٔ گوشت و یا منع چیزی کند و آن را رادع گویند و یا تحلیل چیزی کند و آن را محلل نامند و یا تغیر دهد مزاج را و آن را معدل خوانند و این به تنطیل و طلا و تکمید حاصل شود و واجب است در علاج به ادویه مراعات ده امر یعنی نوع مرض و سبب او و قوت مریض و ضعف آن و مزاج حادث و طبعی و سن و عادت و بلد و وقت حاضر یعنی فصل و حال هوا و صناعت اول مراعات نوع مرض و این چنان باشد که تحقیق نمایند که مرض حار است یا یارد یا رطب یا یابس و بسیط است یا مرکب و ساذج است یا مادی تا مطابق آن به استعمال مضادات استعلاج کنند دوم مراعات سبب مرض یعنی دریافت نمایند که سبب بدنی است یا نفسانی و بادی است یا سابق یا واصل و به حسب آن ازالهٔ سبب نمایند مثلاً در بدنی اگر سوءمزاج ساذج بود به تعدیل آن کوشند و اگر سوءمزاج مادی باشد تنقیه حسب مادهٔ غالب کنند و در سبب نفسانی مثل هم و غم و حزن یا فزع یا غضب یا فرح مفرط علاجش به ازالهٔ آن و تقویت سر و بدن و قلب خصوصاً به غذای لطیف ملائم و انواع خوشبو و خواب معتدل نمایند و در سبب بادی اگر تناول شی حار یا وصول چیزی حار بالفعل یا بالقوه به سوی بدن از خارج باشد علاج به مطفیات و اگر ضد آن باشد به ضد علاج کنند و اگر تغیر هوا به سوی حرارت یا برودت باشد باید که به ضد هر واحد حسب حاجت معالجه نمایند و اگر ورود سم ماکول یا ملدوغ باشد حسب کیفیت آن سم بدانچه مخصوص آن باشد و در آخر کتاب بیاید علاج کنند و اگر سقطه و ضربه باشد بدانچه در باب آن خواهد آمد پردازند سوم مراعات قوت و ضعف مریض که اگر قوی باشد به استفراغ مبادرت کنند به شرط احتیاج و اگر ضعیف استت با وجود حاجت تنقیه به تنقیه نباید پرداخت بلکه تبدیل مزاج به مضاد مزاج نمایند و بعد حصول تقویت تنقیه کنند و کذا در استعمال ادویه قویه و ضعیفه لحاظ قوت و ضعف مریض لازم است و مراد از ضعف ضعف حقیقی است که از اطالت مرض و کثرت فاقه وارد شود به خلاف ضعف عارضی که از شدت مرض و غلبهٔ اخلاط افتد که در اینجا تنقیه موجب تقویت می‌شود به ازالهٔ سبب مضعف و اگر در قوت و ضعف متوسط بود استفراغ متوسط کنند و غذا دهند چهارم مراعات مزاج حادث و طبعی چنانچه قیاس کنند که مزاج حادث از مزاج طبعی چه قدر بعید افتاده و این معنی ملحوظ نموده تصرف در کمیت و کیفیت ادویهٔ مستعمله نمایند مثلاً اگر مزاج اصلی حار بود و مرض نیز حار عارض شود دلیل ضعف سبب بود و در اینجا احتیاج به دوای شدیدالبرد و کثیرالکمیت نباشد مگر آنکه مرض حادث در غایت درجهٔ افراط بود و اگر مزاج اصلی حار

بود و مرض بارد حادث شود لامحاله دلیل قوت سبب باشد و به سخونت قوی و به تکثیر مقدار مفتقر بود مگر آنکه مرض حادث مخوف نبود و به افراط تسخین ضرری دیگر نظر به مزاج اصلی متوهم گردد که در این حالت نیز درجهٔ وسط مرعی باید داشت پنجم مراعات سن و این چنان است گه اگر مریض طفل یا شیخ بود مسهلات قوی ندهند و اگر مبتلا به مرض حاره شوند آنچه شدیدالبرد باشد خاصةً کافور نخورانند که ضعیف مزاجان متحمل به آن نیستند و اگر چه نظر به آنکه مرض گرم شیخ را به غیر از قوت سبب نمی‌باشد و دوای مقابل حسب قوت سبب باید افراط در تدبیر مطلوب است لیکن از آنکه ضعف قوای ایشان مانع آن گشته و ضرری دیگر در مآل کار محتمل است منع از افراط تبرید نموده‌اند و جوان در استفراغ متحمل‌تر از طفل و پیر است ششم مراعات عادت مریض مثلاً دریافت نمایند که معتاد به فصد و مسهل و مقی هست یا نه و تأثیر ملین و مسهل و مقی در طبیعتش چگونه است تا موافق حاجت تدبیر کرده شود چه ملاک امر رعایت عادت است که العاده طبیعةً ثانیه و این بدون تجربه حامی‌شود لهذا گفته‌اند بیمار را تا ممکن باشد به همان چیزها معالجه کنند که سابق تناول آن کرده باشد و چون مسهل خورانند نخستین به ملینات خفیفه امتحان طبع کنند بعده به مسهل پردازند هفتم مراعات بلد یعنی دریابند که شهر گرم است یا سرد و از روی اقلیم طبع او چیست و من حیث‌الوضع و نظر به مجاورات کوه یا دریا چگونه است و خاصیت آن چه سان بوده پس موافق تقاضای او رعایت در علاج نمایند مثلاً اگر بلد از اقلیم معتدل بود و عارضی مانع اعتدال او نگردد و یا از اقلیم ثانی یا ثالث بود و لیکن در جنوب او کوه باشد و در شمال او دریای شیرین پس در چنین شهر که بالذات معتدل است یا بالعرض که من حیث‌الاقلیم طبع او گرم است و من حیث‌المجاورت سرد افراط در تسخین تبرید نشاید کرد و درجهٔ اعتدال مرعی باید داشت که چون مزاج او معتدل است او فی مغیری در تغیر مزاج آن اثر می‌کند و معلوم است که سبب ضعیف را تدارک به چیزی ضعیف توان کرد و کذلک اگر در شهر حار مرض حار افتد که در اینجا حاجت تدبیر کمتر از بلد معتدل بود لما ذکر و ایضاً در شهر بسیار گرم تنقیه به فصد کمتر باید کرد و اکثر از مسهل قوی احتراز باید نمود و جهت **11*** اخراج خون بر محاجم اقتصار باید فرمود و کذا در بلد شدیدالبرودت اجتناب از مسهل و مقی قوی ضرور است و در اینجا مهما امکن مبادرت به برآوردن خون نکنند و اگر ضرورت آید فصد را به از حجامت دانند و بالجمله حال بلد بارد مثل حال فصل زمستان و هوای بارد است و در بلد حار مثل حال در تابستان و هوای حار بود چنانچه مذکور گردد و بدانند که از خواص بعض بلاد است که بعضی ادویه در آنجا عمل می‌کنند و در غیر او آن چنان عمل نمی‌کنند بلکه باطل‌الاثر می‌گردند پس طبیب را از این امر نیز با خبر باید بود و به هر بلدی که برسد از عقلای آن دیار حقیقت آثار اشیا بپرسد تا از لغزش قدم محفوظ ماند هشتم مراعات وقت حاضر و او آن است که دریابند تا از فصول اربعه وقت

کدام فصل حاضر است پس آنچه مناسب بدان فصل است و در تدبیر فصول مسطور است بکار برند نهم مراعات حال هوا چه رعایت امر هوا در اختیار دوا واجب است به سبب شدت احتیاج بسوی آن بنابر اختلاف تأثیر دوا به حسب اختلاف آن مثلاً نظر کنند که هوا حار است یا بارد و معین دوا است یا مرض پس دوا اگر محلل یا منضج یا مسهل باشد هوای حار اعانت آن نماید و اگر رادع یا قابض بود هوای بارد معین او باشد پس آنچه معین او باشد اختیار نمایند و مرض اگر حار بود معین او هوای حار باشد و اگر بارد بود هوای بارد اعانت او کند پس آنچه مضاد او باشد اختیار نمایند در هر دو صورت و ایضاً اگر هوالسببی از اسباب سماوی یا ارضی گرم شود در فصل زمستان پس احکامی که مخصوص آن فصل است ساقط می‌گردد و رعایت حال هوا در معالجه لازم می‌شود دهم مراعات صناعت بهر آنکه هر عمل که با کد و تعب و نصب باشد تجفیف بدن و تقلیل فضول در اکثر احوال نماید و اکثر امراض صفراوی یا سوداوی واقع شود و کذلک آنچه قریب آتش باشد و هر عمل که با راحت و آرام بود با آن بدن ممتلی شود و اکثر امراض او یا دموی بود یا بلغمی و کذلک آنچه قریب آب باشد انتباه بعضی متقدمین بر امور عشرهٔ مذکوره رعایت این دوامر دیگر در علاج به ادویه افزوده‌اند یکی معرفت ماهیت مرض که آیا کدام مرض است تا معالجه هر مرض بدانچه مخصوص آن مرض باشد کرده شود دوم معرفت آنکه مرض در کدام عضو است تا مقابلهٔ آن بدانچه موافق آن از ادویه باشد کرده آید بهر آنکه از شان بعض ادویه است که در عضوی عمل بلیغ نماید و در عضو دیگر عمل مثل او نکند مثل صبر و ایارج که این هر دو در سر و معده عمل بالغ نمایند و مثل جند بیدستر که در گرده و مثانه عملی نماید که مثل او در سر نکند و بدانکه به قول شیخ‌الرئیس و شرح قانون بیه علاج به دوا کمتر از سه قانون نیست یکی قانون اختیار کیفیت دوا یعنی اختیار آثار او به مقابله مرض از جهت کیفیات اول مثل حرارت یا برودت یا رطوبت یا یبوست و از جهت کیفیات ثانی مثل اسهال و تحلیل و ادرار و غیره بلکه از جهت خواص تابع صور نوعیه به نزد ظاهر است که هدایت به سوی این قانون اختیار کیفیت باشد اختیار نمایند مثلاً چون معلوم کردند که این تپ از سوءمزاج حار صفراوی خالص و مستوقه آن معده است پس از این هدایت شود به سوی اختیار دوای باردالکیفیت قامع صفرا منقی معده از آن آنکه معالجهٔ مرض با فصد بود و این قاعده نزدیک اطبا ضروری است و قیاس و تجربه بر آن دلالت می‌کند اما قیاس بنا بر آنکه فعل ضد وارد آن است که بدن را به کیفیت خود تغییر دهد و آنچه شان او تغیر بدن بود چون بر آن وارد گردد آن را تغیر دهد و اما تجربه بهر آنکه مشاهده می‌شود که حرارت تسکین به برودت می‌یابد و بالعکس و ایضاً ازالهٔ مرض با فصد بهر آن بود که مثلاً مرض حار نبود مگر به زوال مزاج از اعتدال در جانب حرارت بقدر معین و رد آن به طرف صحت نباشد مگر به ایراد چیزی که آن بارد بقدر حرارت مرض بود و میان حار و تضاد است بالجمله در اختیار کیفیت دوا لحاظ مقدار

مرض کنند مثلاً اگر حرارت عرضی او شدید بود محتاج به سوی تسکین او به دوای شدیدالتبرید باشد و اگر برودت عرضی او شدید باشد احتیاج به سوی تسخین او به دوای بسیار گرم بود و اگر هر دو قوی نباشد به دوای کم‌قوت اکتفا نمایند دوم قانون ترتیب وقت دوا و احتیاج به معرفت این بهر آن بود که دوای واحد گاهی در وقتی نافع در مرض بود و در وقت دیگر مضر باشد مثل دوای رادع که در ابتدای اورام حار نافع است و در انحطاط آن ضار بود و ترتیب وقت او به اعتبار اوقات سال و به اعتبار تدبیر سابق و به اعتبار وجوب تقدیم بعض او بر بعض و غیر آن بود و وقتی که برای استعمال دوا اختیار کنند یا مختص به مرض بود یا نه چنانکه ادویه مسهله که استعمال او در ربیع و خریف باید نه در تابستان و زمستان بالجمله رعایت بزرگ در ترتیب وقت استعمال دوا آن است که به اعتبار وقت مرض باشد به نحوی که دریافت نمایند که مرض در کدام وقت از اوقات اوست مثلاً اگر ورم در ابتدا بود روادع تنها استعمال کنند و اگر در منتهی باشد محللات تنها به عمل آرند و اگر میان هر دو باشد هر دو را مخلوط سازند و در هر مرض آنچه مناسب وقت او باشد از استعمال دوا بلکه از تدبیر نیز رعایت آن کنند و ایضاً اگر تپ در ابتدا بود مفتح سدد و مع تسکین اندک بهر تپ در ابتدا استعمال نمایند و مثل هلیل‌جات استعمال نکنند که آنها شدیدالتسدید و القبض‌اند به سده در تزید آنچه ***12*** کسر لهیب تپ بیشتر نماید استعمال نمایند پس در انتها مستفرغات به عمل آرند و در این هنگام به استعمال هلیلجات باک نیست بعد از آن در انحطاط آنچه حفظ قوت زیاده کند استعمال کنند سوم قانون اختیار کمیت دوا و این قانون منقسم می‌شود به قانون تقدیر درجهٔ حرارت و برودت او مثل آنکه این مزاج بقدر یک درجه بارد است دوای حار در درجهٔ واحد مناسب او بود و مثل آنکه این حرارت محتاج به دوای مبرد در درجهٔ ثانی است و این مبرد در درجه ثالث است و غیر آن مثلاً اگر دوای مطلوب یافته نشود و ضعیف‌تر یا قوی‌تر از آن یابند مقدار او زیاده یاکم به حسب مقتصای حدس صناعی نمایند بالجمله تقدیر کمیت از هر دو وجه یعنی تقدیر وزن او و تقدیر کیفیت درجهٔ او مجموع بر سبیل حدس صناعی یعنی سرعت حرکت فکریه که از کثرت مزاولت اعمال صناعت حاصل می‌شود از سه مر دریافت می‌گردد یکی از مقدار مرض که این گاهی به حسب تغیر وقت مرض نیز متغیر می‌شود چنانچه تقدیر کمیت دوا به حسب قرب و بعد از بحران مختلف می‌گردد پس مرض ضعیف را لامحاله دوای ضعیف کفایت کند و قوی مفتقر به قوی‌تر بود و ضعف مرض به سکون و قلت اعراض او و قوت مرض به شدت و کثرت اعراض او شناخته می شود دوم از اشیایی که به موافقت و ملایمت و منافرت آن دلالت کند و این ده قسم است جنس مثل ذکورت و انوثت و سن و عادت و فصل و بلد و صناعت و قوت و لمخسه و حال هوا و تدبیر سالف و اکثر از اینها مذکور شد سوم از طبیعت عضو مریض اگر مرض مختص به عضو بود و حال بدن نیز مثل حال عضو در این باشد و تعرف طبیعت عضو متضمن

معرفت چهار امر است که مزاج عضو و خلقت او و وضع او و قوت او بود اما معرفت مزاج عضو پس احتیاج به معرفت او بهر آن است که چون مزاج طبیعی او و مزاج مرضی او معلوم شد به حدس دریافت گردد که آن چه قدر از مزاج طبعی بعید شده پس مقدار چیزی که بر آن وارد کنند دریافت شود و مثالش این است که اگر مزاج اول صحیح بارد بود و مرض حار بدانند که از مزاج او بعد کثیر شده پس احتیاج به تبرید کثیر باشد و اگر هر دو حار باشند و اما معرفت خلقت عضو پس شکل و مجاری و ادعیه و هیئت سطوح اعضاء در ملامست است و خشونت از فن نظری در آن تامل نمایند چه به اختلاف آنها کمیت ادویه مختلف بود و معذلک بدانند که بعض اعضادر خلقت خود سهل‌المنافذند و در داخل و خارج او موضع خالی است مثل شش که آن را از داخل تجاویف شعب قصبهٔ ریه است و عروق ضوارب متفرق در آن و از خارج تجویف صدر پس فضول به دوای ضعیف معتدل از آن مندفع شوند به‌سبب وسعت مسام او و سهولت نفوذ دوا به سوی باطن او و بعضی از آن سهل‌المنافذ نیستند پس محتاج به دوای قوی باشند بعضی متخلخل‌اند مثل ریه و بعضی متکاثف مثل کلیه و متخلخل را دوای لطیف کافی باشد و اگر چه او را موضع خالی بود و اکثر اعضا که به دوای قوی احتیاج دارد آن است که آن را تجویف نه از داخل و خارج و نه از یک طرف و نه فضا باشد و معذلک متکاثف بود مثل عصب دست و پا بعد از آن عضوی که آن را تجویف از جانب واحد باشد از داخل مثل اورده و شرائین دست و پاست و از خارج مثل اعصاب که در تجویف شکم و سینه است و بعد آن آنچه آن را فضا از هر دو جانب بود لیکن ملرز کثیف بود مثل گرده که آن را فضای شکم از خارج و فضائی در داخل اوست و در این احتیاج به دوای قوی در درجهٔ وسطی باشد پس از آن آنچه آن را تجویف از هر دو جانب بود و آن سخیف باشد مثل ریه که تداوی این به ادویه کنند و بدانند نوعی که تجویف و تخلخل مسام هر دو سبب برای سهولت وصول اثر دوا بسوی عضو است همچنین آن هر دو سبب است بنابر سرعت قبول او برای فضول و بهر اندفاع او از آن نیز و اما معرفت وضع عضو این است که وضع مقتضی موضع یا مشارکت است پس موضع یا مشارکت است پس موضع یا قریب از منفذ دوا مثل معده یا بعید مثل گرده یا متوسط مثل جگر باشد و مشارکت با عضو دیگر بود و معرفت اولاً به دست بهر آنکه تقدیر کمیت دوا مختلف می‌شود به اختلاف هر دو و انتفاع به وضع عضو از جهت علم مشارکت اخص‌الائفاع است به نسبت انتفاع به وضع از علم موضع به قرب و بعد بهر اختیار جانب جذب دوا و امالهٔ مادهٔ مرض به سهولت بسوی عضو مشارک از جانب مناسب مثالش این است که چون ماده در حدبهٔ کبد باشد استفراغ آن به بول کنند و اگر در قعر جگر باشد استفراغ آن به بول کنند و اگر در قعر جگر باشد استفراغ آن به اسهال نمایند بهر آنکه حدبه کبد مشارک اعضای بول است و قعر آن مشارک امعا است و اما انتفاع به وضع عضو از جهت علم موضع عضوی که ارادهٔ مداوات او کنند از سه وجه بود اول

قریب و بعد اوست پس *13* اگر قریب از منفذ دوا باشد مثل معده ادویه معتدله کفایت کند یعنی قوت دوا به قدر مقابل مرض بلا زیادت تصرف در آن باید تا در فعل افراط نکند و اگر بعید باشد مثل ریه یا کلیه محتاج شوند به زیادت در قوت دوا یا به استبدال او به دوای قوی‌تر از آن و یا به زیادت در مقدار او و یا به خلط او به چیزی که آن را قبل از جدا شدن قوت او بدان رساند بهر آنکه قوت ادویه معتدله قبل وصول به سوی آن فاسد گردد پس اگر در قوت آنها زیاده نکنند غرض حاصل نشود و به زیاده کردن در قوت آنها حاجت افتد و خصوصاً از ادویه که غذایی باشند بهر آنکه احالۀ اعضا او را بیشتر بود و این بهر اغتذا بدان باشد و اگر میان قوت دوا و مرض بعد کثیر بود در این هنگام دوا محتاج در تنفیذ به سوی غائصه باشد پس احتیاج افتد که قوت دوا بیشتر از محتاج‌الیه بود مثل حال اضمدۀ عرق‌النساء و امثال آن دوم این است که معلوم نمایند چیزی را که به ادویه مخلوط کردن سزاوار است تا آن مخالطه در ایصال آنها به سوی عضو سرعت کند چنانچه مدرات به ادویه اعضای بول مخلوط کرده می‌شود و زعفران به ادویه قلب و ایضاً معلوم نمایند که فعل هر دوا را اختصاص به عضوی نیست و چون آن را بخورند در بدن متفرق گردد و به عضو مریض چیزی که از آن برسد بسیار اندک بود پس تاثیر او در آن اندک باشد و گاهی او را لازم بود اضرار به باقی اعضا به سبب ورود قوت این دوا به سوی آنها با وجود عدم حاجت به سوی آن پس هر گاه در صرف آن دوا به سوی آن عضو علیل حیله کنند تأثیر او در آن اکثر بود و آن را ضرر به عضوی لزوم ننماید و طریقش این است که بدان دوا چیزی که از شان او نفوذ به سوی عضو مریض بود مخلوط سازند پس این هر گاه به سوی آن نافذ شود همراه او دوای دیگر باشد و در این هنگام تأثیر او بیشتر گردد و لهذا زعفران را در قرص کافور استعمال می‌کنند با وجود بودن آن شدیدالحراره پس در این وقت تبرید قلب بیشتر گردد به سبب تنفیذ زعفران کافور را به سوی قلب سوم آن است که جهت ایصال دوا به سوی آن دریافت نمایند مثلاً هر گاه طبیب معلوم کند که قرحه در امعای سفلی است دوا را به حقنه رساند و اگر دریافت نماید که در امعای علیا است آنرا به شرب ایصال کند تا در هر دو صورت ایصال دوا از اقرب طرق باشد و قوت او تا هنگام وصول او به سوی آن عضو باقی ماند و بدان که بعض اعضا بعید از منفذی باشند و قریب از دیگر مثل مثانه و رحم پس مشروبات به سوی آن از منفذ بعید برسند و آن دهن است و ادویه مرزوقه از منفذ قریب برسند و آن سوراخ قضیب و رحم است و لهذا ادویه مرزوقه در ازالۀ امراض آنها قوی‌تر باشند و بعضی اعضا است که نفوذ ادویه به سوی آنها از منفذ واحد گاه قریب شود و گاه بعید و این مثل ریه است که ادویه متناوله گاهی به سوی آن از مری به رشح از مسام غشائی که میان او و میان قصبۀ ریه است واصل می‌شود و این بسیار قریب است و گاهی از طریق معده به سوی آن می‌رسد و این چنان باشد که به سوی کبد نافذ شود و بعد از آن به سوی رگ اجوف بعده به سوی ریه فلهذا بهتر در ادویه سرفه

همچنین ساخته‌اند و بدانند که گاهی انتفاع به مراعات موضع و مشارکت معاً می‌باشد و این در آنجا است که ماده به تمامه به سوی عضو ریخته باشد و یا ماده هنوز در انصباب بود پس اگر هنوز در انصباب بود آن را جذب کنند از موضع او اعم از آنکه جذب به دوای جاذب بود یا به امر دیگر جذاب مثل نهادن ادویه حریفه بر دستها و پای‌ها یا ربط ساقین هنگام توجه ماده به سوی سر بعد مراعات این چهار شرط یکی مخالفت جهت چنانچه جذب می‌کنند در قطر عرض از راست به سوی چپ و بالعکس و در قطر از فوق به سوی اسفل و بالعکس و در قطر عمق از ظاهر به سوی باطن و بالعکس و از قدام به سوی خلف و بالعکس تا ماده از جهت انصباب برگردد و این گاهی به خلاف قریب بود مثل نهادن محاجم بر نقره برای جذب مواد از چشم و یا به بعید مثل بستن ساقین هنگام تصاعد مواد ر سر دوم مراعات مشارکت چنانچه حبس حیض به وضع محاجم بر پستان می‌کنند بنابر جذب به سوی شریک بهر آنکه میان پستان و رحم مشارکت است سوم مراعات محاذات در سمت چنانچه در امراض جگر از باسلیق راست فصد می‌نمایند بنابر آنکه در این جانب است و در علل طحال از باسلیق چپ چهارم مراعات تبعید در جذب یا در مجاری تا مجذوب‌الیه بسیار قریب از مجذوب‌منه نباشد بهر آنکه چون از آن قریب باشد این جذب در حقیقت معاون برای حرکت ماده به سوی آن بود و ایضاً جذب به سوی عضو بسیار قریب با وجود بودنش مانع از جذب تام عضو مجذوب‌منه را معرض انصباب مواد به سوی آن می‌سازد و اما اگر ماده به تمامه منصب بود از معرفت مشارکت به دوامر منتفع شوند یا از جهت آنکه از نفس عضو آن را بگیرند چنانچه فصد رگ زیر زبان در علاج ورم لوزتین و یا به سوی عضو قریب مشارک نقل کنند و از آن بیرون آرند چنانچه فصد صاض در امراض **14** رحم می‌کنند و بدان که چون زمانهٔ انصباب ماده طول کند و در عضو مستقر گردد نقل او از آن مشکل بود بلکه صواب این است که از آن عضو خارج کنند و اما قبل از آن نقل به قریب مشارک نمایند و برای جذب به سوی خلاف شرائط دیگر نیز هست اول آنکه هرگاه ارادهٔ جذب به سوی خلاف کنند اولاً تسکین وجع عضو مجذوب‌عنه نمایند تا انجذاب مواد به سوی آن کم شود بهر آنکه وجع جذاب است پس اگر تسکین نکنند مواد بر عضو تعاقب کند و فائده جذب باطل گردد دوم آنکه نظر کنند تا مجار ماده بر عضو رئیس نباشد و به تضرر آن ضرر عام نگردد مگر آنکه این رئیس به مرور ماده بر آن متضرر نگردد مثل جگر که گاهی مواد از اعضا به سوی امعا جذب می‌کند تا به اسهال خارج شود با وجود آنکه عبور او به جگر لازم است سوم آنکه عضو مجذوب‌الیه قلیل‌البصر نباشد به سبب بودنش قوی‌الحس چهارم آنکه در بدن امتلای مفرط نبود تا بر عضو مجذوب‌الیه ماده بسیار منجذب نگردد و تحلیل او از آن مشکل گردد لیکن این وقتی بود که با جذب استفراغ نباشد اما چون با وی استفراغ باشد از این ضرر نبود پنجم آنکه عضو مجذوب الیه آمادهٔ اندفاع مادهٔ دیگر به سوی آن نباشد بهر آنکه جذب اعانت بر

حصول آن نماید ششم آنکه عضوی‌که به سوی آن ماده مندفع شده مخرجی طبعی برای او نباشد یا احداث مخرج برای او از آن ممکن نبود بهر آنکه اگر مخرج طبعی برای او باشد یا احداث مخرج بهر آن ممکن بود مثل فصد خروج او از آن اولی است و اما معرفت قوت عضو و انتفاع از آن از سه طریق بود و قوام عضو را نیز در این باب مدخل است و عمده در همهٔ مراعات حال عموم ضرر و عدم او از استعمال دوا بر عضو است پس اگر عضو ذکی‌الحس عصبی باشد ادراک او برای منافی بسیار بود و ادویه قویه کثیرالمنافات برای طبیعت مولم‌اند و بدان الم بسیار یابد پس ضرر عام به تجلیل ارواح گردد و اگر عضو شریف باشد ضرر از آن بیشتر بود و اگر رئیس باشد تضرر از آن هر دو هر دو زیاده‌تر بود طریق اول مراعات ریاست و مبدئیت است پس هر عضو که مبدأ و رئیس باشد بر آن تعظم امر به ادویه قویه حتی‌الامکان ننمایند تا بدن را ضرر عام نگردد بنابر بودن اعضای رئیسه مبادی قوای ضروری در حیات و کثرت منافات دوای قوی آن را و لذلک از دماغ و جگر آنچه احتیاج استفراغ آن بود آن را در یکدفعه خارج نکنند و اخراج شدید البته ننمایند که این بسیار مضر بود بلکه قاتل بنابر اختلاط مواد صالح به فساد و به سبب کثرت خروج ارواح بدان در استفراغ دفعهً و چون مراعات امر در استفراغ مواد جگر و دماغ واجب شد پس قلب به طریق اولی بود و ایضاً تبرید شدید ننمایند تا اطفای حرارت غریزی لازم نشود و این عام است در اعضا لیکن ضرر در اعضای رئیسه بیشتر بود بهر آنکه مبادی ارواح‌اند و چون به ادویه محلله برر جگر ضماد کنند از ادویه قابضه خوشبو بنا بر حفظ قوت خالی نگذارند تا به جهت قبض از آن از تحلیل مفرط منع کند و به جهت خوشبو تقویت مزاج آن نماید و همچنین در آنچه در مشروبات برای کبد و اولی اعضا به این مراعات قلب است پس دماغ پس کبد و طریق دوم مراعات فعل مشترک به هر عضو است بهر آنکه اگر فعل آن عضو مشترک و عام به جمع بدن باشد و اگر چه رئیس نبود مثل معده و ریه و حجاب رعایت قوت اولاً به دست و لهذا در حمیات با ضعف معده آب سرد شدیدالبرودت نمی‌دهند تا ضعف آن زیاده نگردد و بدانند که استعمال مرخیات صرف بر اعضای رئیسه و آنچه در شرف قریب آنها است از اعضای شریفه خطر شدید به حیات دارد بهر آنکه دوای مرخی عضو را معرض انصباب مواد می‌کند و جرم او ضعیف و ارواح او را معرض تحلل و فعل او را ضعیف و مهیا به عفونت و قبول امراض می‌گرداند و طریق سوم مراعات ذکای حس و کلال آن است پس در اعضای ذکی‌الحس عصبی واجب است که از استعمال ادویه ردی‌الکیفیت سمیه و لذاعه و موذیه مثل تیوعات و غیره احتراز نمایند تا قوت آنها بنابر شدت تضرر آنها به منافی به سبب ذکای حس تحلیل نگردد و ادویه که از استعمال آنها اجتناب کنند سه قسم است یکی محللات مثل حاشا و ماذریون و مانند آن بنابر اضعاف آنها به تجلیل ارواح دوم مبردات بالقوه مثل افیون و امثال آن بنایر اضماد آن ارواح را و اطفای آن حرارت غریزی را سوم آنچه کیفیات مخالف طبیعت عضو آن

را بود مثل زنگار و سفیداب و مس سوخته و مانند آن بنابر منافات آنها به امزجهٔ اعضا و ابطال قوای آنها تعلیم تا اینجا اقسام قانون ثلثه که بهر علاج بدو شیخ‌الرئیس بیان نموده تمام شد و سوای از این قوانین دیگر نیز است که احتیاج به سوی آنها نیز می‌افتد چنانچه اول اختیار جوهر دوا است مثلاً ادویه قلب که جوهر آنها شدیدالمناسبه به جوهر روح باید و چون دو دوا در تعدیل مزاج مساوی باشند و جوهر یکی از آن هر دو ملایم به بدن باشد و جوهر دیگر منافی به بدن پس استعمال ملایم اوفق است دوم اختیار جهت استعمال دوا چنانچه ادویه قولنج که افضل استعمال او به طریق حقنه است و ادویه عثیان که افضل استعمال او نوشیدن است و این بهر آن است که نفوذ او به سوی مرض از اقرب طریق باید سوم اختیار هیئت دوا چه بعض ادویه است که افضل استعمال آنها به طریق لعوقات بود مثل ادویه سینه و بعضی دیگر است که افضل استعمال آنها به طریق مشروبات **✱15✱** باشد مثل ادویه مستعمله برای امراض اعضای بعید از معده تا نفوذ آنها به سوی آن سریع‌تر بود و بعضی از آنها است که افضل استعمال آنها به طریق حبوب بود مثل ادویه مستعمله برای تنقیه سر و غیر اینها چهارم اختیار بودن دوا بطور مفرد یا مرکب بود چه بعضی امراض است که ادویه آنها مرکب باید مثل حصات که ادویه مفرده در آن به اغراض مقصود در علاج آن کم کفایت کند و بعضی از آن است که ادویه آنها مفرد باید مثل ادویه امراض مزاجی پنجم اختیار بودن دوا نو یا کهنه است چه بعض ادویه است که استعمال او بعد گذشتن مدتی بر آن جائز بود مثل ادویه که در آن افیون داخل شود چون تریاق و بعض دیگر آن است که نو بهتر بود مثل قرص کافور و بعضی از آن است که چون کهنه شوند قوت آنها قوی گردد مثل شراب و زیت.

ذکر قوانین که رعایت آنها در امر علاج واجب است

بدان که به قول شیخ‌الرئیس امراضی که در آن خطر بود و به تاخیر واجب در امر علاج یا تخفیف در آن از فوت قوت امن نباشد پس واجب است که در آن اولاً ابتدا به علاج قوی نمایند و حاصل این کلام آن است که اگر مرض عظیم باشد و خوف بود که قوت زمانهٔ معتدبه وفا نکند به سبب عظم نفس مرض یا ضعف قوت یا کثرت ماده یا هیجان او یا مناسبت بدن و مزاج به مرض یا استعداد در اخلاط بدن به استحالهٔ مادهٔ مرض یا اقتضای هوا و فصل و غیره برای شدت مرض پس می‌باید که امر به سوی طبیعت موکل نگرداند و رعایت تدریج از علاج ضعیف به سوی علاج قوی نکنند بلکه ابتدا به علاج قوی نمایند بهر آنکه وقت به آن وفا نکند و این هنگامی است که قوت بسیار ضعیف نباشد به نحوی که با مقاسات احتمال علاج قوی نکند چنانکه او عادت است و امراضی که در آن خطر نبود و از فوت شدن قوت خوف نباشد به سوی قوی‌تر تدرج نمایند اگر از خفیف‌تر غنا حاصل نشود و مراد از این تخفیف بر طبع است به استعمال

اشیای خفیفه غیر قویه بهر آنکه ادویه قویه اکثر منافی طبیعت‌اند و در این هنگام واجب است که دوای قوی‌تر استعمال نکنند مگر وقتی که دوای ضعیف تر غنی نکند که در این حالت در آن تدریج به قوی نمایند تا آنکه منتهی شود به حدی که وفا به غرض نماید لیکن این وقتی به عمل آرند که مرض مهیاج نباشد بهر آنکه در آن هنگام سزاوار است که ادویه قویه استعمال کنند و اگر چه ماده نضج نیافته باشد و فائده تدریج به سوی علاج قوی مثل فصد و داغ و شکاف و اسهال و غیره آن است که طبیعت منزعج نگردد که این لامحاله تحریک قوی غیرمالوف است پس امر بر آن عظیم گردد و خصوصاً چون مشغول به مرض باشد قانون نشاید که از صواب بگریزند اگر تاثیر او به دیر باشد و بر غلط قیام نمایند اگر ضرر او ظاهر نشود و تأخیر تأثیر صواب گاهی به سبب مانعی باشد مثل ملاقات به بدن غیر مستعد بهر انفعال یا عدم طول ملاقات او به بدن تا زمانی که در مثل او اثر ظاهر شود و همچنین حال در غلط باشد و معرفت علاج صواب با وجود تاخیر تاثیر او و معرفت علاج غلط به عدم ظهور ضرر او از قیاس که بر آن دلالت کند یا از تجربه که از علاج مثل او مستفادشده باشد حاصل شود و بسا باشد که جاهل در جائی تدبیری کند که آن را در مقامات دیگر نافع یافته و ان در اینجا مناسب نبود پس تا وقتیکه ضرر او ظاهر نگردد از آن باز نماند قانون واجب نیست که با وجود بودن تدبیر صواب بر یک علاج به دوای واحد و ایضاً بر جنس واحد از علاج قیام نمایند بلکه تبدیل ادویه کنند بهر آنکه بعضی ابدان را خاصیت در تاثر از بعض ادویه باشد پس جائز است که تاخیر ظهور نفع به سبب مثل این امر باشد در این صورت انتقال از دوائی به دوای دیگر واجب بود و ایضاً دوای واحد مالوف به بدن می‌گردد و از شیء مألوف بدن منفعل نمی‌شود و تاثیر او کم می‌گردد و اما بعض تدابیر مالوفه مثل فصد و اسهال و غیره گاهی نفع بسیار کند و مثال انتقال علاجی به علاج دیگر در مرض واحد این است که مثلاً علاج مرض بلغمی جائز است که به تحلیل بلغم بود و به اذابت پس ادرار و به انضاج پس اسهال و هر گاه محلل استعمال نمایند و اثر نفع ظاهر نگردد به اذابت پس او را یا به انضاج پس اسهال انتقال کنند قانون استعداد انفعال گاهی مختلف می‌باشد نسبت به ابدان و اعضا پس هر بدن بلکه هر عضو را بلکه بدن واحد و عضو واحد را در وقتی غیر وقت دیگر خاصیت در انفعال از دوائی به غیر دوای دیگر بود یا به سبب معاونت هوا برای او در وقتی بنابر موافق بودنش کیفیت را وقت دیگر و یا به سبب امر دیگر از داخل و مثال اول این است که ابدان متخلخل واسع‌المصام به مالیدن روغن‌ها زیاده از مفرحات تقویت یابند و مثال دوم آن است که دماغ به عنبر زیاده از زنجبیل گرم شود و مثال سوم این است که بعض ابدان به روغن گل در تابستان و در جوانی گرم شوند و در زمستان و در پیری بدان سردی یابند و مثال چهارم آن است که معده حار در شباب به قرص کافور نفع یابد و در شیخوخت بدان ضرر یابد بلکه بدانچه قلیل البرد از آن باشد مثل قرص زرشک منتفع گردد قانون هر گاه مرض

مشکل گردد باید که بر مرض و بر طبیعت بگذارند و به استعمال دوای مسهل و غیره استعمال نکنند بهر آنکه طبیعت یا غالب شود و مرض را مقهور گرداند و یا مغلوب شود و مرض ظاهر گردد و این بنابر آن است که آن هر دو در مقاومت‌اند ❋16❋ و بعید است که یکی از آن هر دو غالب نشود پس اگر طبیعت غالب شود از اقدام بر علاج با وجود جهل به مرض نکنند و اگر مرض غالب گردد علامات او لامحاله ظاهر شود و گذاشتن بر طبیعت نیز اگر چه مضر است مگر ضرر این کمتر از ضرر تدبیر بر جهل بود و حصر در انقهار مرض و ظهور آن اکثری است چه بسیار باشد که موت ثبل از ظهور علامات مشخصه مرض عارض شود پس معالجه به علاجات ضعیف خالی از کیفیات بد یا مشترک‌النفع نمایند چنانچه اگر در ذات‌الجنب و ذات‌الصدر اشتباه افتد به شربت عناب و نیلوفر امر کنند و اگر در تپ عنفی اشکال گردد و ندانند که این بلغمی‌است یا صفراوی یا غیر آن سکنجبین و شربت لیمو دهند بهر آنکه نفع این هر دو به جمیع مواد است اما برای حار به تطفیه و اما بنابر بارد به تلطیف و تقطیع قانون چون مرض غیر حادث از وجع با وجعه جمع شود و یکی از آن هر دو سبب دیگر نباشد مثل رمد با صداع و یا مرضی که سبب او وجع باشد با وجع جمع گردد مثل غشی حادث از قولنج یا غیر آن با قولنج و یا مرض موجب وجع با وجع جمع شود مثل اورام موجب وجع و مثل ضربه و سقطه باید که ابتدا به تسکین وجع کنند بهر آنکه وجع محلل ارواح است و قوت را ضعیف کند پس به دفع مرض وفا نکند و مضعف عضو است پس استعداد مرض اشتداد نماید و مرض مستولی شود و ایضاً وجع جذاب مواد است به موضع خود به‌سبب تسخین او پس این مرض را زیاده کند یا مرض دیگر پیدا نماید و ایضاً طبیعت به سبب اشتغال او به وجع تدبیر مرض ذهول کند پس مرض مستولی گردد و چون در این حال یا در مطلق وجع به تحذیر حاجت افتد باید که از مثل خشخاش تجاوز نکنند که این با وجود تحذیر مالوف و ماکول است و شیء مالوف قلیل‌الضرر می‌باشد به سبب معتاد بودن طبیعت به اصلاح و دفع مضرت او و مضرت‌های مخدرات از تغلیظ خون و روح و غیر اینها ظاهر است مگر آنکه وجع به مرتبه‌ای رسد که از آن خوف هلاکت بود پس در این هنگام تجاوز به قوی‌تر از آن مثل افیون جائز بود قانون هر گاه به شدت حس عضو ایذا یابند باید که غذای صاحب او به غذایی که سخت مغلظ خون باشد مثل هرائس سازند و روادت شدت حس عضو بهر آن است که موجب مرض می‌گردد چنانچه گاهی به تصاعد ابخرهٔ لازم‌الصعود از معده و غیره به سوی سر احساس می‌شود و وسواس و سوءتخیل و دوی و طنین و غیره عارض می‌گردد و غذای غلیظ خون غلیظ پیدا کند پس روح متولد از آن غلیظ قلیل‌الاستعداد هر ادراک باشد و از تغلیظ خون و روح به تبرید گاهی خوف می‌باشد چون مزاج از سردی او ضرر یابد اما اگر خوف تبرید نباشد غذای صاحب او به مبردات مثل کاهو و مانند آن سازند قانون بدان که از معالجات جیده نافعه استعانت به مقویات قوای نفسانی و حیوانی است مثل تفریح مریض و

لقای کسی که بدان انس باشد و ملازمت شخصی که از آن سر در یابد و گاهی مازمت محتشمین و کسی که از آن شرم نماید بنابر منع او از اشیای مضر که آن را طلب کند و بر آن صبر ننماید و از حرکات کثیر مسخن مثیر مواد نفع کند و پوشیده نیست که هر واحد از نفس و بدن منفعل می‌گردد و از آنچه یکدیگر را عارض شود چه می‌بینیم که هر گاه بر بدن خلط سوداوی غالب شود برای نفس خوف و توحش و فکر فاسد عارض می‌گردد و چون خون رقیق صاف غالب گردد نفس را سرور پیدا می‌شود و کذلک چون نفس را غضب بسیار شود بدن را غلبهٔ صفرا و سخونت مزاج عارض می‌گردد و چون غم کثرت نماید بدن را غلبهٔ سودا و یبس مزاج او عارض می‌شود بلکه گاهی مزاج و رطوبات به حالت محمود یا مذموم دفعتاً مستحیل می گردد و از این قبیل است آنچه مریض هنگام دیدن محبوب او یکبارگی صحت می‌یابد و هرگاه تاثیر امور نفسانی در بدن به این درجه باشد پس این علاج روحانی بالضرور روحانی بالضرور نافع باشد و قریب این نوع از معالجات انتقال مریض از شهری به شهر دیگر است و از هوا به هوا و انتقال از هیئت به هیئت دیگر و تکلیف هیات و حرکات که بدن استوای عضو از هیئت ردی یا تغیر مزاج ردی کرده می‌شود بهر آنکه از انتقال بلد گاهی مریض تصور شفا در آن می‌نماید و آن را نفع می‌کند و اگر چه هوای هر دو بلد مختلف نباشد و ایضاً انتقال به‌سوی بلد اگر چه آن را امور ساده متجدد گردد و بدان از امور متکررهٔ مکدره ارواح خلاصی یابد تأثیر در انعاش قوت‌ها قوی گردد و همچنین در هوای جیدتر از بلد اول تاثیر قوی باشد با وجود تصور مریض در آن شفا را و ایضاً هرگاه سبب مرض حرارت باشد نقل مریض از هوای حار و مسکن حار یا فصل حار به‌سوی ضد آنها ازالهٔ مرض ریا تخفیف در آن می نماید و مثال انتقال از هیئت به هیئت این است که مثلاً صاحب قرحه بر هیئتی باشد که آن را احتباس ریم و فساد آنچه گرد اوست لازم بود و چون وضع او به‌سوی هیئتی که ریم از آن جدا شود متغیر گردانند آن را نفع بخشد و مثال تکلف هیآت مثل تکلف طفل احول است به‌نظر قوی تیز به‌سوی چیزی مثل آئینه و غیره و مثل تکلف صاحب لقوه از نظر در آئینه چینی که ای ن ادعا به‌سوی تکلف تسویهٔ وجه و عین او می‌نماید و گاهی بلاتکلف معالجات دیگر به‌صلاح عود می‌کند و مثال حرکاتی که با وی تغیر مزاج گردد حرکات اهل ریاضت است **✱17✱** قانون از قوانین آنچه از حفظ او واجب بود این است که معالجات قویه در فصول قویه و داغ و شکافتن و قی کردن در گرما و سرما تا ممکن بود ترک نمایند تا قوت را به اجتماع امور خارج از اعتدال که ن مرض و علاج قوی و افراط کیفیت فصل است ضعیف نگرداند بهر آنکه قوت در گرما ضعیف می‌گردد و در این هنگام اگر به دوای قوی علاج کنند گاهی به سقوط قوت مودی گردد و در سرما مواد عاصی غلیظ می‌شود و دوای قوی چون متمکن به دفع آن نباشد متوجه به‌سوی مواد رقیق گردد و ضرر عظیم از ان حاصل شود و همچنین داغ و شکاف در گرمی و سردی قوی به دیر صحت

یابد و مراد به علاجات قویه همین امور مزعج طبیعت محلل ارواح است نه مطلق معالجات قویه چون استعمال اشیای قوی‌البرد مثل شیرهٔ تخم خرفه و کاسنی و مغز تخم بهدانه و ماست در گرما محمود بود و تدبیر قوی‌التسخین مثل استعمال کمونی و فلافلی و غیره در سرما نافع باشد قانون اموری که در علاج او احتیاج به نظر دقیق بود این است که در یک مرض و استحقاق متضاد جمع شوند مثلاً مرض مستحق تبرید باشد و سبب او مستحق تسخین بود مثل تپ که مقتضی تبرید است برای اطفای حرارت او و سده‌ای که سبب تپ باشد مقتضی تسخین است بنا بر تفتیح او یا به عکس این باشد چنانچه هر گاه قلب و معده هر دو حار باشد و از ان هر دو بخار بسیار به‌سوی سر صعود کند و منعقد شده مادهٔ زکام و نوازل گردد و پس سبب مستدعی تبرید باشد یعنی تبرید قلب و معده و مرض یعنی زکام و نزله مستدعی تسخین بود بهر تحلیل مادهٔ او و کذلک آنکه مرض و عرض جمع شوند و مرض مستحق تسخین باشد و عرض او مستحق تبرید بود مثل قولنج و وجع او که مادهٔ قولنج و وجع او که مادهٔ قولنج مقتضی تسخین و تقطیع است و شدت وجع او مقتضی تبرید و تخدیر و یا به عکس این باشد چنانچه در تپ صفراویه باشد غشیه که در آن دست و پا سرد گردد مرض مستدعی تبرید بود و عرض یعنی سردی اطراف مستدعی گذاشتن آن در آب گرم بلکه مالیدن به روغن‌های گرم پس در این صورت‌ها طبیب محتاج به نظر دقیق است تا معلوم نماید که علاج اولی است یا ترک آن و با وجود علاج کدام از آن هر دو اهم و اولی به معالجه است و با وجود اولویت او چگونه علاج و رعایت ضد می‌باید کرد قانون هر امتلا و هر سوءمزاج را علاج بالضد از استفراغ و مقابله کرده نمی‌شود بلکه بسیار باشد که حسن تدبیر یعنی تصرف در در امور ضروریه کفایت امر مهم از آن هر دو می‌نماید مثلاً در امتلا تقلیل طعام و در سوءمزاج مثلاً حار ترک چیزی که آن را زیاده کند و استعمال اشربه و اغذیه معتدله قلیله قانون هرگاه چند امراض در شخص واحد جمع شوند طبیب را واجب است که به معالجهٔ مرضی ابتدا کند که بدان یکی از این سه خواص مخصوص باشد یکی آنکه مرض دوم بدون صحت آن زائل نشود مثل ورم و قرحه چون هر دو مجتمع شوند باید که اولاً علاج ورم نماید تا سوءمزاج که همراه او است زائل گردد و ممکن نیست که قرحه با وجود سوءمزاج صحت یابد بهر آنکه به غذای ماحم ملتحم می‌گردد و با وجود سوءمزاج مصاحب ورم التحام منع شود بنابر آنکه طبیعت را از اصلاح غذا و فعل او مانع بود دوم آنکه یک مرض سبب مرض دوم باشد مثل آنکه هر گاه سده و تپ عارض شود باید که اولاً معالجه سده کنند بعده علاج تپ نمایند و از تپ خوف نکنند اگر در تفتیح سده به‌سوی چیزی که در آن قدری تسخین باشد حاجت افتد بهر آنکه سده در اینجا اگر چه سبب تپ است لیکن آن نیز مرض فی‌نفسه است پس سزاوار آن است که اول علاج سده نمایند پس علاج تپ و سده مانع از تنفس و ترویح و معین خلط موجب تپ است فلهذا زوال تپ بدون زوال سده ممتنع است

و تپ عفنی مختلف می باشد به حسب ماده بهر آنکه ماده مثلاً گاهی بلغمی و گاهی صفراوی بود و علاج تپ بلغمی محصور بر مضادت مرض تنها نیست بلکه بر این و بر مضادت سبب او نیز و در صفراوی مرض که آن حمی است و سبب که آن صفرا است در این امر مطابق‌اند که آن هر دو حارند و دفع آنها به دوای بارد بود به خلاف بلغمی که علاج در آن گاهی به حسب تپ باشد و گاهی به حسب مادهٔ مرض که آن بلغم است و کذلک سدهٔ موجب تپ که علاج در آن مختلف می‌باشد پس به اعتبار تپ به مبردات باید و به اعتبار سده به مفتحات نه مبردات بهر آنکه مفتحات تپ را فائده می‌کند به ازالهٔ آن سده را و اما مبردات سده را نفع نمی‌کند بلکه در آن دور عفونت بل در تپ می‌افزاید و معالجهٔ سل یعنی قرحه به مجففات کنند و از تپ خوف نکنند بهر آنکه محال است که تپ زائل شود و سبب او باقی باشد و علاج سبب او به تجفیف است و آن مضر تپ است بهر آنکه مجفف در حدت تپ و حرارت آن می‌افزاید سوم آنکه یکی از آن هر دو شدیدالاهتمام باشد یعنی حادتر بود و منتهای آن قریب‌تر و خوف اتلاف در آن بیشتر باشد چنانچه هرگاه سوناخس و فالج جمع شوند علاج سوناخس به تطفیه و فصد کنند و به فالج التفات ننمایند بهر آنکه تپ مرض حاد است و فالج مرض مزمن که در این خوف از ثوران خلط خانق نیست و چنانچه استسقا هرگاه مقارن تپ باشد به معالجهٔ تپ مشغول شوند و تقدم این بر علاج استسقا بهر آن است که آن حار است و جوهر کبد را **✱18✱** بگدازد و در استسقا افزاید و مثل خفقان و ضعف جگر چون هر دو مجتمع شوند پس ادویه معدنیه مفرحه نافع خفقان مضر جگراند بهر آنکه به‌سبب غلظ و حجریت خود در کبد بچسبد و در مجاری آن هنگام مرور خود بایستد و در ضعف و اذیت او بیفزاید و در مثل این صورت باید که طبیب رعایت اهم در معالجه نماید و جانب مرض دیگر نیز اهمال نکند قانون چون مرض و عرض مجتمع گردد به علاج مرض ابتدا کنند که عرض به تبعیت آن زائل گردد مگر آنکه عرض غالب و شدیدالنکایت باشد و از آن خوف کنند که قوت را تحلیل و ضعیف کند در این صورت به معالجه این مشغول شوند و اگر چه در مرض بیفزاید مثل غشی چون مقارن تپ باشد که در مثل این وقت محتاج به دادن دوای مقوی و مزید روح مثل خمر و امثال آن از مسنخات می‌شوند که در این هنگام قصد عرض کنند و به مرض التفات ننمایند چنانچه مخدرات در قولنج شدیدالوجع چون صعب شود برای تسکین عرض که آن وجع است می‌خورانند و اگر چه این مضر است به نفس قولنج که آن مرض است به‌سبب تبرید مخدرات موجب زیادت سبب او و همچنین گاهی تاخیر فصد واجب به‌سبب ضعف معده یا اسهال متقدم یا غثیان فی‌الحال می‌کنند بنابر آنکه ضعف معده و ضعف اسهال متقدم از فصد مضاعف شوند و گاهی در آن تاخیر نمی‌کنند و فصد می‌نمایند و قصد سبب یعنی خون به استیفا نمی‌کنند چنانچه در مرض تشنج امتلائی قصد اخراج همهٔ خلط نمی‌نمایند بلکه چیزی از آن می گذارند که حرکت تشنجی آن را تحلیل کند بهر آنکه

رطوبات غریزی تحلیل نگردد و نوع دوم آن یعنی تشنج یبسی که از آن شدیدالخطر است حاصل نشود قانون به قول مسیحی آنچه علاج کرده می‌شود از ابدان آن احوال مرض است نه اعراض که لاحق احوال گردد بهر آنکه احوال اعضای بدن چون کما ینبغی جاری باشد افعال او نیز بر مجرای طبعی جاری خواهد بود و هرگاه به غیر ماینبغی جاری بود حال او به خلاف این خواهد بود زیرا که احوال طبعی از اعضا اسباب افعال است و نسبت حال بدن که آن مرض بود به‌سوی فعل که آن را آفت از آن رسد نسبت سبب به‌سوی آن است مگر فرق میان هر دو آن است که مرض نباشد مگر به افعالی که آن را ضرر رسد و افعال که آن را ضرر برسد نباشد الا با مرض و اما سبب مرض نباشد مگر با مرض و اما مرض گاهی باشد و سبب او زائل شده باشد و لهذا می‌باید که اعتنا به‌سبب مرض نمایند که به زوال او مرض و عرض زائل می‌گردد و اگر سبب موجود نباشد به مرض اعتنا فرمایند که به زوال او عرض زائل شود و جائز نیست که عرض با وجود فقدان مرض موجود بود تا عنایت به عرض بدون مرض کرده شود و گاهی در بعض اوقات اعتنا به عرض کرده می‌شود نه بهر آنکه مرض به زوال او زائل خواهد شد بلکه بنابر آنکه آن را نکابت در بدن چنان باشد که تا زوال مرض مهلت ندهد یا مرض دیگر پیدا کند پس عنایت به ازالهٔ مرض از وجهی و به عرض از وجه دیگر باشد و گاهی امر مرض ترک کرده می‌شود و صرف عنایت به‌سوی عرض می‌کنند اگر نکابت مرض شدیدتر باشد و گاهی در ازاله او و قمع عادیت او چیزی استعمال می‌نمایند که آن در مرض زیاده می کند و این وقتی است که زیادت مرض سلیم از ترک عرض بر حالش بود پس قمع او نمایند تا از غائلهٔ او امن گردد بعده عود به مرض نمایند و تلافی عملی که کرده باشند باید کرد قانون به قول حکیم ممدوح معالجهٔ امراض به فاعل حقیقهً که آن طبیعت مغیره مرض است تمام می‌شود و آن را دائم مجاهده با مرض است و مرض بدان سبب باقی نمی‌ماند که طبیعت مجاهده نمی‌کند و ازالهٔ او نمی‌خواهد بلکه طبیعت از ان عاجز می‌گردد با وجود دوام مجاهده و دوا آلهٔ طبیعت است که بدان تقویت می‌یابد و اعانت و استعانت بدان می‌کند و آن را در ازالهٔ مرض استعمال می‌نماید و دوا بدون حسن استعمال او فائده نمی‌کند و طبیب خادم است مثل معین طبیعت را که دوا و غیر ان را از داخل و خارج به جمله منبقی در وقت و مقدار قریب او می‌رساند بعده آن را حاضر می‌کند آنچه سزاوارست و تقویت بدان می‌یابد و حاضر می‌کند آن را آنچه استعانت بدان در وضع مرض نماید و لهذا طبیعت گاهی ازاله امراض کثیر بدون دوا و طبیب می‌نماید و طبیب و دوا بر ازالهٔ مرض قادر نباشد هرگاه قوت ضعیف و طبیعت عاجز گردد و باید در هر مرضی که اراده علاج آن باشد این اشیاء طلب نمایند بعده اقدام بر مباشرت علاجاو کنند قانون بقراط گوید که طبیب را تا معرفت مرض و تشخیص علت به ثبوت نپیوندد به علاج دست نبرد و بعد از تحقیق بیماری هر یک را از امراض به ضد آن معالجه فرماید و اول مزاج مریض را دریابد

آنگاه سن او و غذایی که اندر حال صحت به وی عادت کرده و آنچه از ریاضت و آسودگی به آن معتاد بوده و صنف و بلاد و مولد و حال والدین وی اندر صحت و سقم و مناسب‌ترین اشیاء هر یکی را آب و هوای بلاد خویش و مجاورت آن چیزی است که به وی خو گرفته باشد و از اینجا است که اهل بحر و سکان بطائح را هر گاه استعمال بر اغذیۀ لطیفه طیبه و آب‌های شیرین سبک باز آرند لامحاله از تندرستی بیرون برده باشد و چون به خوردن ماهی و خرما و آشامیدن آب‌های متغیر و بدبوی برگردانند یکی از اسباب ازالۀ مرض بوده باشد و در آنجا که مزاج بیمار در غایت درجۀ **19**حرارت باشد به داروی قوی‌البرد علاج کنند و قلیل‌الحرارت را به قلیل‌البرودت و عکس هر دو را بالعکس و چون یک مرض بر طائفه‌ای از مردم عام گردد بر فساد مزاج هوای آن موضع استدلال نموده به اخراج فضول از بدن و استعمال اغذیۀ جیدالکیموس و تبدیل هوا معالجه فرمایند و بیمار را به زجر و توبیخ هرگز نرنجانند و اموری که او را در غم و فرح مفرط اندازد موقوف دارند و به آواز سخت او را از خواب بیدار نسازند و به غضب نیاورند مگر مسبوتان را و هوای خانه به ضد مرض مبدل سازند و اگر بعضی اغذیۀ مخالف را سخت آرزو کند اندکی از آن بدهند و اگر دوای سودمند را کراهت کند موقوف دارند.

علاج امراض تابع سوءمزاج

اگر بلاماده باشد تبدیل مزاج نمایند فقط و اگر با ماده بود تنقیه کنند پس گاهی صرف تنقیه به غیر احتیاج به تدبیر دیگر کفایت کند اگر سوءمزاج از آن باقی نماند به‌سبب تمکن مزاج صحیح سابق و گاهی تنقیه کفایت نکند اگر سوءمزاج بعد تنقیه و تمکن مزاج باقی ماند بلکه محتاج به‌سوی تبدیل مزاج بعد فراغ از تنقیه بود و این تقسیم علاج به اعتبار بودن سوءمزاج ساذج و مادی آست و اما معالجات امراض سوءمزاج به اعتبار حصول به التمام یا نه بر سه قسم است یکی آنکه سوءمزاج مستحکم بود یعنی حصول او غب خالص بهر تطفیه حرارت او دوم آنکه در حد کون باشد یعنی چیزی حاصل شود و چیزی در مسلک حصول باقی بود خواه حاصل کم باشد چنانچه در اوائل تزید مرض یا اکثر بود چنانچه در اواخر آن و اصلاحش مداوات بالضد است از برای آنچه حاصل شده مع تقدم بالحفظ بنابر آنکه در مسلک حصول است بهر منع سبب مبقی مرض یا موجد مابقی از آن از ورود و مثال این تنقیه در ربع به خربق و در غب به سقمونیا است چون بدین منع ابتدای نوبت که واقع خواهد شد اراده کنند و هر واحد از مداوات و تقدم بالحفظ تنقیه و غیره را عام است و گاهی تدبیر واحد میان هر دو واجب بود مثل قی بالغ متواتر در تپ بلغمی که مستوقد عفونت او معده باشد سوم آنکه ارادۀ کون نماید و در علاج این به منع سبب فقط احتیاج افتد بهر آنکه هنوز حاصل نشده تا محتاج

به ضد گردد و لهذا این را تقدم بالحفظ نامند و مثال این تنقیه مستعد بحمی ربع به‌سبب غلبهٔ سودا به خربق است و بهر حمی غب به‌سبب غلبهٔ صفرا به سقمونیا و این نوع به علامات و عادات شناخته می‌شود چنانچه هرگاه خون بواسیر بند شود معلوم گردد که آن سبب ضعف جگر است و چنانچه هرگاه به عروض صداع از مسخنات معتاد باشد بعده حرارت هوا آن را برسد یا مسخن استعمال نمایند دریافت شود که آن را صداع عارض گردد و چون بر طبیب مشکل گردد کدامی از امراض که آیا سبب او حرارت است یا برودت چنانچه تپ بلغمی کهنهٔ لثقه با تپ دق مشتبه می‌گردد و چنانچه نزله و زکام مشتبه می‌شود که آن از حرارت دماغ است یا از کثرت بلغم و سردی مزاج و اراده کند که تجربه نماید تا سبب او ظاهر گردد پس تجربه به دوای مفرط‌الکیفیت نکند بهر آنکه کیفیت آن به طبیعت مرض اگر موافق افتد اعانت بالغ مرض نماید و شر زیاده گردد و بعد تجربه نظر تام نماید و بر تاثیری که بالعرض باشد مغرور نگردد بهر آنکه دوا گاهی حار بود و بالعرض تبرید کند و بالعکس هرگاه افیون استعمال نماید و آن نزله را منع کند پس یقین نکند که نزله از حرارت است به‌سبب بارد بودن افیون چه باشد که منع آن به‌سبب بند کردن او حرارت را بود و بدانکه مدت تبرید و تسخین برابر است چنانچه مزاج حار عارض از حرارت هوا که در مدت معینه ازالهٔ او ممکن است همچنین مزاج بارد عارض از برودت هوا ممکن است ازالهٔ آن در این مدت لیکن خطر در تبرید بیشتر است بهر آنکه حرارت صدیق طبیعت است و برودت منافی آن و حیات و خطر در ترطیب و تیبیس برابر است بهر آنکه خطر در ترطیب از اغما حرارت غریزی و اطفای آن همچنان است که در تیبیس از تجفیف مادهٔ آن و افنای آن چون هر دو مفرط باشند لیکن مدت ترطیب اطول است یعنی پیدا کردن رطوبت در بدن خشک محتاج به مدت دراز است از مدت احداث جفاف در بدن رطب و این به‌سبب کثرت ورود محللات بر بدن است و حفظ هر واحد از رطوبت و یبوست به تقویت اسباب او می‌گردد و تبدل به تقویت اسباب ضد آن می‌شود و حرارت قوی می‌گردد به اسبابی که در کلیات مذکور است و ایضاً به منشعات که آن نفض فضول و امتلا و تفتیح سدد است بعده بدانچه حفظ او نماید و آن رطوبت معتدله است بهر آنکه اگر آن رطوبت ناقص شود حرارت ضعیف گردد به‌سبب نقصان مادهٔ آن و اگر زیاده شود حرارت بانغمار و احتقان ضعیف گردد و برودت قوی می‌شود به تقویت اسباب او و به حقن حرارت به‌سبب کثرت رطوبت و به اسبابی که تحلیل رطوبت افراط کند و ان یبوست بالذات و حرارت بالعرض یعنی به واسطهٔ یبوست است و معالجهٔ فرط حرارت ناشی از سدد به تفتیح سدد نمایند و باید که از تبرید مفرط اجتناب کنند تا در تحجر سدد و نیفزاید به‌سبب تمجید ***20*** ماده پس سوءمزاج حار زیاده کند به‌سبب زیادتی سبب او که آن سده است و چون مادهٔ سده متحجر شود در احداث آثار او قوی گردد بلکه باید در این آهستگی نمایند پس اولاً معالجه به دوای جالی کنند و اگر جالی مبرد مثل ماءالشعیر و آب کاسنی کفایت

کند بهتر است و اگر این کافی نباشد معالجه به معتدل نمایند و اگر این هم کفایت نکند معالجه نمایند بدانچه حرارت لطیف در آن باشد و از آن خوف نکنند که نفع تفتیح آنچه در آن حرارت لطیف بود در تبرید بیشتر از ضرر تسخین او سهل‌التطفیه بعد تفتیح است بهر آنکه نفع کند از این جهت که تفتیح سدد موجب حرارت نماید پس تبرید مزاج به ازالهٔ موجب سخونت کند و اما تسخین او حادث پس تطفیهٔ او یعنی ازالهٔ آن سهل بود بعد تفتیح یعنی بعد ازالهٔ سبب سوءمزاج حار و گاهی فرط تطفیه اگر مبردات به افراط استعمال کنند منع نضج اخلاط حار کند به‌سبب تکثیف و اجماد او و اگر چه بعضی مصر بر ابطال این رای‌اند و فکر نمی‌کنند که تطفیهٔ قوی قوت را ساقط کند لاسیما آنچه به مرض ضعیف شده باشد و اگر چه تطفیهٔ قوی یعنی تبرید مفرد اصلاح مادهٔ بسیار می‌کند مگر آن گاهی از پس آن امراض دیگر پیدا می‌شود یا از سوءمزاج بارد ساذج و یا با مواد مضاد مزاج موادی که اصلاح آن کرده باشند و اما تسخین مزاج بارد صعب است چون مستحکم شود بهر آنکه مزاج بارد مستحکم قوت را بسیار ضعیف کند پس به تدابیر مسخن به سهولت منتفع نگردد و در ابتدا یعنی قبل رسوخ به غایت سهل است به‌سبب اجتماع دو حرارت یعنی حرارت غریزی و حرارت تدبیر معاون بر دفع برودت در این هنگام که قوت بسیار ضعیف نشده و بالجمله تسخین بارد در ابتدا امر سهل‌تر از تبرید حار در انتها اگر چه صعب بود اسهل از تسخین بارد در انتها است بهر آنکه برودت بالغهٔ آن موت غریزی است یا قریب او و بدانند که تبرید گاهی مقارن تیبیس و گاهی مقارن ترطیب بود و گاهی از این هر دو خالی باشد اما اول چنان بود که چون سوءمزاج از حرارت و رطوبت باشد تبرید او باید که یا تیبیس بود و دوم مثل آنکه چون سوءمزاج با حرارت و یبوست بود و سوم مثل آنکه چون سوءمزاج با حرارت تنها بود و یبوست و رطوبت بر اعتدال باشند و تیبیس شدیدالاثبات برای برودتی است که حادث شده و ترطیب شدیدالجلب از برای برودت مستحدثه است معنی این آن است که بدن چون بارد باشد تیبیس او شدیدالاثبات برای برودت او بود و چون رطب باشد ترطیب او شدیدالجلب برای او بود اما اول بهرآنکه تیبیس مقتضی ثبات است و اما ثانی بهر آنکه رطوبت به‌سبب بلت مثل منافی برای حرارت است پس شدیدالاطفا از برای او باشد و لازم بود که شدیدالحلب برای برودت باشد و در تیبیس جمیع اسباب حرارت معین شوند چون افراط کنند به‌سبب کثرت تحلیل و در ترطیب جمیع اسباب برودت اعانت کنند چون افراط نمایند بنابر قلت تحلیل به‌سبب ضعف حرارت غریزی و ایضاً کثرت منع آنها مواد را از تحلل و در ترطیب چیزی مثل سکون و استحمام دائم خفیف قلیل المکث و آبزن نیست و شرب شراب مخروج در ترطیب قوی است و بدانکه چون شیخ محتاج به‌سوی تبرید و ترطیب به‌سبب فرط سخونت و یبس گردد آن را تبرید و ترطیبی که روا و به‌سوی اعتدال نماید کفایت کند بلکه آنچه مجاوز آن باشد به‌سوی مزاج بارد و رطب او که آن را واقع شدو چه آن مزاج اگر چه عرضی است لیکن آن برای او مثل

طبعی است و در این هنگام باید که رو به‌سوی آن کرده شود واجب است که بدانند بسیار باشد که در تبدیل مزاج حاجت به استعمال چیزی که مقوی آن مزاج باشد مخلوط به دوای مضاد آن افتد مثل آنکه در تبدیل مزاج بارد به استعمال سرکه با ادویهٔ مسخنهٔ عضو حاجت آید تا قوت سرکه در آن غوص کند بهر آنکه سرکه منفذ قوی در اعضا است و ادویه مسخنه را به‌سوی آن عضو رساند و مثل آنکه حاجت افتد به استعمال زعفران در ادویه مبردهٔ قلب و اگر چه زعفران در درجهٔ دوم حار است لیکن حاجت داعی به استعمال او با این ادویه برای رسانیدن اینها به‌سوی قلب است و همچنین اکثر آن است که دوای قوی‌التاثیر باشد در تغیر مزاج مگر آن به‌سبب لطافت خود لبث نکند تا آنکه فعل خود بکند پس محتاج به اختلاط چیزی مکثف و حابس خود باشد و اگر چه آن چیز موجب ضد فعل او بود مثل آنکه به روغن بلسان موم غیر آن مخلوط می‌سازند تا حبس آن بر عضو مدت فعل او در آن نماید و در انجا که تسخین بدن به سرعت منظور باشد از استعمال ادویه حاره یابسه چاره نباشد و اگر مهلتی مرکوز بود ادویه حاره رطبه مناسب است و پیوسته از ادمان استعمال ادویه و اغذیه حاره و بارده محترز باید بود چه مداومت اشیای گرم به زودی بدن را بکاهد و حرارت غریزی را به التهاب آرد و مورث غشی و هلاکت گردد و ملازمت اغذیه و ادویهٔ بارده حرارت غریزی را فرو می‌راند و بدن را سست کند و اشتها باطل سازد و جوانان و محروران را به ادویه قوی‌الحرارت چون تریاق کبیر و امثال آن و مشائخ و کهول و مبرودین به ادویه بالغ‌البرودت چون کافور و مثل آن هرگز علاج نفرمایند.

❋21❋ قوانین استفراغ مواد

بدانکه انسان محتاج به استفراغ صناعی به‌سبب کثرت اجتماع فضول در بدن اوست بهر آنکه قرب مزاج او از اعتدال و بعد مزاج غذای او از آن واجب می‌کند که غذای او به انهضامات مختلفه منهضم شود و در هر هضم از آن فضله جدا گردد تا آن را استعداد مره بعد بعد اخری برای بودن جزو بدن او حاصل شود به‌خلاف نباتات و سائر حیوانات و بدانند که گاهی طبیعت در استفراغ بعض فضول به‌سوی معین محتاج نمی‌باشد چنانچه در دفع او فضول معتادالدفع را سیما در خال صحت مشاهده می‌شود و گاهی محتاج می‌گردد به‌سوی معین و عام است که آن معین دوا باشد یا حرکت یا گرسنگی و مانند آن و این وقتی باشد که طبیعت از دفع او ضعیف گردد یا از جهت عصیان فضول از اندفاع به‌سبب قوام آن چنانچه غلیظ بسیار یا لزج بسیار باشد و در این وقت انضاج و تعدیل قوام او باید کرد بعده دفع آن کنند یا از خود به دفع طبیعت مندفع گردد و یا از جهت ضعف طبیعت از دفع و اگر چه عصیان ماده نباشد و در این هنگام باید که تقویت طبیعت نمایند تا بر دفع باقی آن قادر گردد و یا تغییر آن فضول چنانچه ادویه معفنه بر سلع استعمال کنند و متعفن

گردد پس طبیعت آن را دفع کند و یا عادت به امور مخرج فضول مثل ادویه ملینه و مسهله و مقیئه و معرقه و مدره و امثال آن خواه این طبیعت را قهر کند یا نه و اموری که اعتبار آنها قبل شروع در استفراغ واجب است تا صواب حکم در استفراغ بدان شناخته شود ذاه امر است و آن امتلا و قوت و مزاج و اعراض ملائم و ردی و سخنه و سن و فصل و حال هوای بلد و عادت استفراغ و صناعت بود پس اگر این ضد جهت دلالت مقتضی استفراغ باشد از استفراغ منع کنند امتلا اگر در بدن نباشد خلا بود و آن مانع استفراغ است و اگر امتلای اخلاط و زیادتی آنها بر تناسب طبعی دریابند استفراغ خون کنند و اگر غلبۀ یک خلط دریابند استفراغ آن خلط غالب به مخرج آن نمایند و اما قوت اگر ضعیف باشد از استفراغ منع کنند تا ضعف مفرط نگردد و مرض مستولی شود و تبدیل مزاج او بدانچه مضاد او باشد باید کرد و بعد حصول قوت استفراغ نمایند مگر آنکه ضرر ترک استفراغ شدیدتر از ضرر ضعف باشد و ماده بایح یا بسیار بود خوف ضعف نکنند و این در ضعف قوت حس و حرکت است چنانچه بیشتر تشنج در اواخر عمل مسهلات و غشی بعد فصد و مسهل عارض شود و ظاهر است که حس و حرکت باطل یا بسیار ضعیف می‌شوند در غشی و این تشنج و غشی سریع‌الزوال است به اسهل تدبیر و یا رجای تدارک امر خطیر باشد اگر واقع شود و این در ضعف جمیع قوتها بود پس در هر دو صورت استفراغ اختیار نمایند و تدارک ضعف قوتها کنند و اگر قوی قوت باشد و احتیاج اسهال یا فصد بود توقف در آن نکنند و اگر متوسط در ضعف و قوت باشد استفراغ متوسط نمایند و اما مزاج اگر حار یابس یا بارد رطب عدیم‌الحرارت یعنی بسیار بارد یا بارد یابس یا ضعیف بود منع کند از استفراغ بهر آنکه با هر واحد از اینها رطوبات غذائیه کم باشد و استفراغ در تقلیل آن بیفزاید و اگر مزاج حار رطب باشد در آن رخصت شدید است خصوصاً اگر رطوبت وافرتر بود و مزاج حار رطب کثیرالتولید برای خون و رطوبات دیگر است لاسیما اگر از سن نمو تجاوز کرده باشد پس هرگاه فضول و رطوبات از بدن او کم کنند عود او به‌سوی اعتدال به سرعت ممکن بود و اما اعراض ملائم و ردی پس ملائم مثل آنکه هر که را ارادۀ اسهال صناعی کنند آن را پیش از آن اسهال صناعی یا طبعی عارض نشده باشد چه اسهال بر اسهال خطر دارد لیکن گاهی به‌سوی اسهال به طریق عصر یا ازلاق در اسهالات مضطر گر.... چون مادۀ منشرب غائص در عضو باشد یا ثفل در امعا محتبس بود و اعراض ردی مثل استعداد ذرب و تشنج مانع از استفراغ است بهر آنکه استفراغ در ذرب می‌اندازد و در تشنج می‌افزاید و اما سحنه پس افراط لاغری و تخلخل آن را منع کند به جهت خوف از تحلل قوت و قلت رطوبت و لهذا در تدبیر ضعیف نحیف که صفرا در خون او بسیار باشد مدارات و ترک استفراغ واجب است و اغذیه که خون جید مائل برودت و رطوبت پیدا کنند بخورانند که گاهی از این مزاج خلط او اصلاح یابد و اصلاح مزاج خلط مغنی از استفراغ است و گاهی قوی گردد به نحوی که متحمل استفراغات شود و کذلک بر استفراغ انسانی که عادت او

کم خوردن طعام باشد تا از استفراغ او رستگاری بود اقدام ننمایند و فربهی مفرط نیز مانع استفراغ است به خوف استیلای برودت اگر فربهی از کثرت شحم و سمین باشد و یا به خوف ضغطهٔ لحم عروق را و اطباق آنها بعد خلو آنها از رطوبات و اختناق حرارت یا عصر فضول به‌سوی احشا اگر سمن از کثرت لحم باشد و اما سن قاصر از تمام نشود مجاوز به حد ذبول هر دو منع استفراغ کند و مراد به کمال نشو آن است که در آن زیادت در بدن ظهور بین کند و استفراغ بنابر بردن نصیب نمو یعنی رطوبت از بدن قصر نمو نماید و هر قدر که قصور از تمام نشود بیشتر بود استفراغ مکروه‌تر باشد و در ذبول به‌سبب قلت رطوبت و حرارت و غلبهٔ یبس و برودت در آن سن استفراغ آن را زیاده کند و اما فصل **✱22✱** اگر بسیار گرم یا بسیار سرد باشد مانع از استفراغ بود بهر آنکه در وقت بسیار گرم رطوبات تحلیل پذیرد و ارواح و قوی ضعیف گردد و در بارد بسیار رطوبات جامد قلیل‌المقدار بود و در ربیع و خریف بدن احتمال استفراغات و تناول ادویه قوی می‌نماید از آنچه در شتا و صیف متحمل آن نمی‌شود و از استفراغ مفرط در هر حال حذر کنن و خصوصاً در حال شدت حرارت تا اعراض ردیه پیدا نکنند و استفراغ خون کثیر در حر شدید مورث غشی صعب می‌گردد و در برد شدیدالافعال طبعی از آن خفیف می‌شود مگر آنکه بدن به هر حال متحمل استفراغ در برد زیاده می‌باشد از آنچه در حر بود و اما حال هوای بلد پس در بلد جنوبی بسیار حار استفراغ حرام بود بهر آنکه تحلیل ارواح و ضعف قوت‌ها می‌نماید و اکثر مسهلات حاراند و اجتماع دو حرارت غیرمحتمل بود و ایضاً قوت در آن ضعیف مسترخی باشد و استفراغ محلل ارواح و قوی است و ایضاً حرارت خارجی جذب ماده به‌سوی خارج کند و دوا جذب آن به‌سوی داخل نماید پس مجاذبهٔ قوی افتد و عمل دوا باطل گردد و بلد شمالی بسیار بارد و ایضاً منع از آن کند بهر آنکه مسام در آن متکاثف بود و اخلاط مستعصی و اما عادت استفراغ پس قلت عادت از آن منع کند و این بنابر معتاد بودن طبیعت او به دفع رطوبات بدن او از جهات دیگر باشد و ایضاً چون معتاد بدان نباشد گاهی غثیان و غشی افتد بهر آنکه این امر خلاف عادت بود و اما صناعت پس اگر کثیرالاستفراغ مثل خدمت حمام و حمالیت باشد از آن منع کند و بالجمله هر صناعت متعب منع از استفراغ نماید بهر آنکه مقتضی قلت رطوبات بود و باید دانست که در هر استفراغ رعایت این امور خمسه مقصود باشد یکی استفراغ چیزی که استفراغ او واجب بود تا تنقیه بدن از آن کرده شود و لامحاله عقب او راحت حاصل شود به‌سبب زوال موذی و دغع چیزی که ثقل بر طبیعت آرد مگر آنکه عقب او ماندگی اوعیه به‌سبب مرور مواد بر آن عارض گردد و یا ثوران حرارت یا حمی یوم به‌سبب اندفاع رطوبات غائره آن سیما چون استفراغ از مواد بارد رطب کنند و سیما چون به ادویه حاره نمایند و تشنگی حادث شود و در آن هنگام از شرب آب سرد منع کنند و یا مرض دیگر که ادویه مسهله را لازم بود مثل سحج اسهال امعا را و تقریح ادرار مثانه را به‌سبب مرور خلط حاد صفراوی بر آن هر دو و هرگاه چیزی

از این امور بعد استفراغ اتفاق افتد گمان نباید کرد که این استفراغ نافع و صواب نباشد چه آن اگر چه نافع باشد نفع او در ابتدای حال بعد استفراغ بنابر عروض عوارض مذکوره محسوس نشود بلکه گاهی فی‌الحال قبل احساس راحت مودی به زوال این عارض گردد بعده چون عارض زوال پذیرد راحت تابع استفراغ محسوس شود و در این هنگام منافع استفراغ ظاهر گردد دوم رعایت جهت میل او نمایند تا از آن جهت استفراغ آن کرده شود بهر آنکه این سهل‌تر باشد و طبیعت را کلفت کمتر آرد چنانچه اگر مریض را غثیان باشد دلالت بر میل ماده به‌سوی فوق نماید پس مادۀ اوبقی اخراج نمایند و اگر مغص باشد بر میلان به‌سوی اسفل دلالت کند به اسهال خارج نمایند و بقراط گوید که علاج مادۀ سر به غرغره و علاج مادۀ امعی به حقنه و علاج ماده عروق به فصد و علاج در جلد به عرق نمایند و این بهر آن است که طبیعت در بدن است و غایت امر طبیب آن است که غیر از آنکه از استیلای مرض باشد مثل توجه صفرا به سوی دماغ در حمیات صفراوی که در این هنگام به مثل حقنه لینه به سوی اسفل مائل گرداند و تقویت دماغ نماید تا اختلاط عقل عارض نگردد و نزله چون میل به ریه کند به‌سوی بینی به مثل تعطیس متوجه گرداند به رعایت ریه بنابر شرافت آن سوم رعایت عضو مخرج از جانب میل چیزی که استفراغ او واجب بود مثل باسلیق ایمن برای امراض جگر نه قیفال ایمن بهر آنکه این هر دو. اگر چه در اتصال به جگر مشترک‌اند لیکن باسلیق ایمن قریب تر از جگر است و باسلیق انیسر محاذی جگر نیست پس اگر در مثل این خطا کنند و اخراج ماده از غیر او نمایند گاهی خطر آورد بهر آنکه خونیکه مادۀ مرض نیست خارج شود و قوتها بدان ضعیف گردد پس مرض مستولی شود و مادۀ مرض بلدفع حرکت کند و واجب است که عضو مخرج خسیس‌تر از مستفرغ عنه باشد تا ماده به‌سوی اشرف میل نکند و و ایضاً واجب است که مخرج او طبعی باشد مثل اعضای بول برای حدبۀ کبد و امعا برای تقعیر او و گاهی عضو که از آن مواد دفع کنند عضوی باشد که استفراغ از طریق آن واجب بود لیکن آن را مرضی باشد که از آن خوف از مرور اخلاط بر آن کرده شود مثل امعایا مقعد که چون مواد مجتمعه در تقعیر کبد از آن مندفع شود و به امعا سهج یا به مقعد قروح بود که از مرحله آن مواد بر آن ضرر یابد پس به اسهال دفع نکنند و به مائل گردانیدن او به‌سوی حلق مندفع شود که گاهی از آن خوف خناق بود پس باید که همه مواد چشم به‌سوی آن دفع نکنند مثلاً نعرغر و بلکه در مثل این رفق نمایند و تفریق مواد کنند چیزی به حجامت میان دو شانه و چیزی به فصد سررو و چیزی به اسهال **23٭** .... سازند و گاهی طبیعت مثل این فعل کند و از غیر جهت عادت بنابر صیانت آن عضو هنگام ضعف او استفراغ نماید چنانچه این وقت بحرانات بسیار اتفاق افتد که ازالۀ مرض کند و مریض را شفا دهد و گاهی طبیعت استفراغ آن کند از جانب بعید مقابل که به آن اشکال باقی ماند مثل آنکه از سر به‌سوی مقعد یا به‌سوی ساق یا قدم مندفع گردد پس در حقیقت معلوم نشود که آن از

جملهٔ دماغ است یا از بطن و احداد و در این وقت باید که تدبیر دماغ او نکنند تا آنکه نقا و عدم نقای او همه یا بعض دریافت نگردد چهارم وقت استفراغ او جالینوس گفته که در امراض مزمنه انتظار نضج کنند و قبل استفراغ و بعد نضج واجب است که ملطفات مثل ماءالزوفا و حاشا و بیه زور بنوشانند تا ماده بهر اندفاع آماده گردد و در مرض حاد و انتظار نضج مطلق نکنند بهر آنکه غرض از انتظار نضج ترقیق قوام ماده است و ماده مرض حار رقیق پس حاجت به انتظار نضج در آن نباشد و این قول ضعیف است بهر آنکه غرض به نضج ترقیق قوام ماده نیست بلکه تعدیل اوست و حق آن است که شیخ‌الرئیس ذکر کرده و آن این است که در امراض حاده نیز انتظار نضج صواب‌تر باشد اگر ماده ساکن بود و اما اگر متحرک باشد مبادرت به استفراغ آن اولی است بهر آنکه ضرر حرکت او بیشتر از ضرر استفراغ او قبل نضج اوست و خصوصاً چون لاخلاط رقیق باشد و سیما چون در تجاویف عروق غیرمدخل در اعضا بود که حرکت او در این هنگام قوی‌تر باشد و اندفاع او نیز سهل تر بود و اما هرگاه خلط محصور در عضو باشد البته حرکت ندهند تا آنکه نضج یابد و آن را قوام معتدل حاصل شود بهر آنکه اگر غلیظ لزج باشد اخراج او مشکل گردد و آن ظاهر است و همچنین اگر رقیق بود بنابر آنکه مدخل خلل عضو باشد و در آن محتبس بود و نضج غلیظ آن است که رقیق شود تا اعتدال یابد و نضج رقیق آن باشد که غلیظ گردد تا معتدل شود و کذلک چون امن ثبات قوت تا وقت نضج نباشد استفراغ آن کنند نمایند و اگر رقیق غیر متشرب یا معتدل یا معتدل بود استفراغ آن کنند و اگر مواد تخمیه غلیظ باشد تحریک او جائز نبود الا بعد ترقیق بهر آنکه قبل از تحریک اصلا مفید نشود به‌سبب عصیان او از اندفاع و استدلال بر غلظ او از تقدم تخم‌های سابقه و وجع ممدد زیر شراسیف و حدوث اورام در شکم باید کرد و ایضاً شیخ در مقامی دیگر می‌نویسد که اگر مرض کثیرالماده بائج باشد در ابتدا استفراغ کنند و انتظار نضج نکنند بنابر خوف دفع ماده به‌سوی مواضعی که تحمل آن نکند لهذا بقراط گفته که استفراغ در امراض حاد بسیار چون بائج باشند و در روز اول استعمال نمایند که تأخیر او مؤدی به هلاکت می‌شود و اگر مرض معتدل در ماده باشد انضاج ماده نموده بعده استفراغ آن کنند بهر آنکه اگر در ابتدای امر استفراغ این نمایند ماده لطیف مستفرغ شود و غلیظ باقی ماند پس نضج او متعسر گردد و در اکثر به هلاکت انجامد و از واجب‌ترین امری که رعایت او در حال جواز استفراغ قبل نضج مع رعایت شرائط کنند حال منافذ است تا منسد نباشند بلکه رعایت این در هر استفراغ واجب بود بهر آنکه منافذ چون منسد باشند نفوذ مواد مستفرغه از آن ممکن نبود و لهذا قبل اسهال تقدم تلیین طبیعت و اخراج ثقا یابس که در امعا بود واجب است و ملطقات و مفتحات بنابر ازالهٔ آنکه از سدود در عروق توقع بود استعمال نمایند و رعایت این امر از مواد غلیظ اولی است بهر آنکه مواد رقیق گاهی در منافذ منسده نفوذ می‌کند سیما هرگاه سدد او ناتقص بود و مواد غلیظ چنین نیست و بعد رعایت این همه

شرائط مذکور در جواز استفراغ قبل نضج نمایند و مادهٔ لزج و غلیظ و رقیق نافذ در جوهر عضو بعیدالاستعداد بهر سهولت دفع است و از تعدیل قوام او لابد است خواه در مرض مزمن یا حاد باشد و در همه امراض مزمنه نضج واجب بود و لاسیما چون مادهٔ مرض خلطی غلیظ بوده باشد قبل از نضج ماده به مسهل دست نبرند و قصد اذابت خلط غلیظ و تحلیل آن به دوای سخت گرم نکنند و ایضاً واجب است انتظار نضج چون ارادهٔ استیصال ماده بالکلیه به استفراغ نمایند بدون تنقیص او برای تخفیف طبع و این نیز مشروط به شرائط است مثل آنکه مرض مهیاج کثیرالتغیر نباشد که از انصباب مادئه بر بعض اعضای شریفه خوف باشد و این در مواد غلیظ نباشد و ماده ردی نبود که از آن خوف فساد مزاج از تاخیر دفع بود و ماده در انصباب به‌سوی عضو مؤف نباشد و قوت بسیار ضعیف نبود فی نفسه یا از کثرت ماده که بر آن از سقوط در تاخیر دفع امن نباشد و بالجمله هر استفراغ که از آن مقصود استیصال ماده به تمامه نباشد بلکه کم کردن از آن بهر تجفیف طبیعت بود اطبا بر جواز استعمال او قبل نضج در جمیع امراض متفق‌اند و این بهر تقویت طبیعت بر ماده باقی است و اگر مقصود استیصال ماده به تمتمه باشد پس اگر شرائط جواز استفراغ قبل نضج که مذکور شد به آن مقترن گردد استفراغ قبل نضج واجب بود و اگر شرائط مذکوره به آن مقترن **24٭** نگردد پس اگر مرض مزمن باشد اظبا بر وجوب انتظار نضج در آن اتفاق دارند و اگر حاد باشد بر اصل جواز استفراغ در آن قبل نضج مع اختلاف ایشان در رجحان یکی از دو طرف نیز اتفاق دارند پنجم تقدیر چیزی که استفراغ آن کرده شود و مراد از این آن است که به قدر معتدل باشد بهر انکه اندک ار آن مغنی نباشد و بسیار از آن قوت .... ضعیف کند و این از نظر در قوت و از نظر در ماده و از نظر در اعراض متخلف بعد استفراغ حاصل شود و بدانند که استفراغ ماده و قلع آن از موضع او بر دو وجه .... یکی به جذب به‌سوی خلاف بعید دوم به جذب به طرف خلاف قریب و بهترین اوقات جذب آن است که در بدن امتلا نبود و مواد متوجه به‌سوی مجذوب عنه منجذب گردد و معرض انصباب مواد شود و فائده جذب ظاهر نشود و اگر مواد متوجه به طرف مجذوب‌الیه باشد و فائده جذب باقی نماند یلکه شر زیاده گردد و مثال استفراغ ... قریب و بعید این است که مثلاً مردی را از اعلای دهن او خون بسیار سیلان کند یا زنی را سیلان خون بواسیر افراط کند پس طبیب اگر استفراغ به اماله خون .... خلاف قریب کند در این صورت امالهٔ او در اول به‌سوی بینی به رعاف آوردن واجب بود و در ثانی به‌سوی رحم به ادرار حیض و اگر ارادهٔ جذب به‌سوی خلاف بعید نماید استفراغ خون در اول از عروق مواضع اعلی بدن نماید و خلاف بعید متباعد در قطرین نشاید بلکه در قطر واحد که آن قطر بعیدتر بود می‌باید بهر آنکه اکثر مشارکات در اعضای قطر واحد بود سوای متباعد در قطرین پس هر گاه ماده در اعالی از یمین باشد جذب به‌سوی اسافل از یسار نکنند زیرا که بعد در دو قطر بود بلکه یا به‌سوی اسافل از یمین بنفسه نمایند و آن واجب‌تر است بهر

آنکه میل ماده به‌سوی اسافل بود و بعد در قطر وا.... باشد و یا به‌سوی یسار از علو کنند بهر آنکه بعد در قطر اقرب باشد و اگر بقدر بعد منکب از منکب بود بعید از آن باشد و این کمتر بعد مخالف بعید است پس انچه بعد او کمتر از این قدر باشد آن در مخالف قریب داخل است و جائز است استفراغ از آن چون استفراغ از مخالف قریب تجاوز کند چنانچه فصد سرا... و جذب به وضع محاجم بر نقره در استفراغ مواد منصبه به‌سوی چشم جائز است و حال او مثل حال هر دو جانب سر در قرب نباشد پس هر گاه ماده در یمین رأس باشد اماله به‌سوی اسافل کنند نه به‌سوی یسار راس بهر آنکه بعد میان یمین راس و یسار او اندک است پس جذب به‌سوی خلاف بعید نباشد بلکه در این هنگام در ... استفراغ از مخالف قریب داخل بود و چون ارادهٔ جذب به‌سوی بعید کنند اولاً تسکین وجع موضعی که در آن ماده باشد باید کرد تا مزاحمت او به جذب کم گردد بهر آنکه وجع جذاب است پس میان دو جذب مقاومت واقع شود و چون خلط مجذوب اطاعت جذب نکند تا به عضوی که ارادهٔ جذب به‌سوی آن باشد بر .... در جذب آن سختی نکنند چه گاهی سختی نکنند چه گاهی سختی آن را حرکت دهد و رقیق کند و منجذب نشود و سریع‌المیل به‌سوی موضع وجع گردد و گاهی جذب مواد به غیر استفراغ آن کفایت کند اگر غرض منع توجه مواد به‌سوی عضو سوای استفراغ آن باشد پس نفس جذب منع توجه او به‌سوی عضو کند و اگر چه آن را خارج نکند و از آن بدون استفراغ غرض حاصل شود و در این صورت بر مثل بستن اعضای مقابل یا بکشیدن شاخ‌های بلاشرط یا بنهادن ادویهٔ محمره مثل خردل و سداب و صمغ آن و راسن و قلقطار و غیره و بالجمله آنچه مولم بود اقتصار کنند بهر آنکه وجع ثوران حرارت می‌نماید و حرارت جذاب است و بدانکه سهل‌ترین مواد بهر استفراغ بعد موادیکه در معده باشد آن است که در عروق بود بنابر سهولت وصول اثر دوا به‌سوی آن و بهر سهولت خروج مواد از آن بعد از آن آنچه در اعضا بود بنابر احتیاج در هر دوا امر مذکور به‌سوی مرور در عروق حنیقه و حاجت به‌سوی دوای قوی‌تر از آن و اخراج مواد مفاصل صعب است بنابر برد و غلظ و تحجر و قلت اتصال افواه عروق بدان معذلک در استفراغ آن لابد است با وی از خروج و غیر آن بهر آنکه چون دوا مواد بعید عاصی را دفع کند مواد مطیع که در راه او واقع است با وی مندفع گردد و ضرر اندفاع مواد که دفع او واجب نبود ظاهر است و کسی که از بدن او اخلاط و رطوبات به استفراغ صناعی اخراج نمایند و بدن او محتاج به تفویض رطوبات باشد واجب است که مبادرت به‌سوی تناول اغذیه بسیار دخام نکند بهر آنکه طبیعت بنابر اشتیاق خود به‌سوی عروق منجذب گردد و آن فساد اورد و این حکم در استفراغ طبعی نیز جاری است بلکه اگر چیزی مثل ضعف حاصل از استفراغ یا لذت غذا یا به تکلیف غیر تکثیر غذا واجب کند باید که اندک اندک و به تدریج باشد تا طبیعت در آن کما ینبغی تصرف نماید و در بدن نیک منهضم داخل شود و امن از ضرر آن گردد و فصد استفراغ خاص است **25*** درای مجموع اخلاط زائد بالسویه یعنی به

نسبتی که میان آنها در بدن است و استفراغ خاص به خلط غیر خون که بعض آن در کمیت زیاده شود یا در کیفیت فاسد گردد آن استفراغ غیر فصد است و هر استفراغ که افراط کند در اکثر تپ پیدا کند بنابر کثرت حرکات روح به‌سبب کثرت رطوبات مندفعه و احتداد ارواح به‌سبب قلت رطوبات و این حمی یوم بود به‌سبب تعلق آن به روح و بیشتر به‌سوی دق مؤدی گردد خصوصاً اگر غلطی در علاج آن به منع غذا واقع شود حتی که آن را جفاف اعضا عارض گردد و کسی را که انقطاع استفراغ معتاد مرضی پیدا کند پس معاودت آن استفراغ آن را شفا دهد در اکثر بنا بر زوال سبب و در اکثر بهر آن گفته شد که اگر آن مرض متمکن شود به زوال سبب اول زائل نگردد و بلکه گاهی محتاج به تدبیر زائد شود مثلاً هر که را انقطاع چرک گوش و مخاط بینی سدرحادث کند پس اگر آن هر دو عود کنند سدر از آن زائل شود و بدانند که بقایای بقیهٔ ماده که احتیاج به استفراغ آن باشد در ضرر کمتر است از استقصا در استفراغ و بلوغ بدان تا آنکه قوت را ضعیف کند و هر گاه قوت ضعیف شود تدارک آن متعذر گردد و گاهی بدق انجامد اگر منع غذا کنند و بقیه ماده را اکثر طبیعت به غیر دوای دیگر تحلیل کند و مادام که خلط از جنسی باشد که استفراغ او سزاوار بود و مریض احتمال آن کند پس خوف از افراط در استفراغ نکنند که آن افراط نیست بلکه گاهی احتیاج افتد به‌سوی استفراغ تا آنکه به غشی انجامد چون اخلاط بسیار بود و معذلک متوجه به‌سوی بعض مخانق باشد استفراغ تا غشی کنند حتی که راه ماده برای برای اندفاع خالی شود و خلاصی حاصل گردد چنانچه در تپ سونوخس فصد کنند تا آنکه به حد غشی رسد و کسی که قوت او غیر قوی بود و مادهٔ اخلاط او ردی کثیر باشد استفراغ او اندک اندک کنند تا قوت او به استفراغ کثیر دفعتاً ضعیف نگردد و همچنین هر گاه ماده شدیدالالزاق یا شدیدالاختلاط به خون باشد در هر دو صورت اگر چه قوت قوی باشد ممکن نیست که به یک دفعه استفراغ کنند بهر آنکه در صورت اول در اکثر به یک دفعه خلط منقلع نشود و اگر دوا قوی باشد احتیاج به تکرار استفراغ و اندفاع اندک اندک و انضاج مابقی ملتزق افتد تا آنکه مندفع گردد و در صورت ثانی طبیعت متمسک بدان بود به‌سبب شدت تمسک آن به خون و لذلک بدو مستفرغ نگردد پس خلط شدیدالاختلاط به سهولت مندفع نشود و تفریق در استفراغ واجب گردد چنانچه در عرق‌النساء در اوجاع مفاصل مزمنه و در سرطان به‌سبب مادهٔ متلحجهٔ آنها و در جرب مزمن و دمل‌های مزمن به‌سبب شدت اختلاط مادهٔ آنها به خون و بدان که فرق در اوجاع میان اسهال و قی و فصد در اخراج ماده این است که اسهال جذب مواد از فوق می‌کند بهر آنکه رطوبات به ثقل طبعی خود از اعالی به‌سوی جهت جذب مسهل میل می‌نماید و قلع از تحت می‌کند بنابر غلبهٔ قوت ادویهٔ مسهله پس اکثر مواد بنابر ثقل خود برای انجذاب به‌سوی اعالی مجیب نمی‌باشد و آن مناسب برای هر دو جذب مخالف و موافق است یعنی بنابر جذب مواد به‌سوی خلاف جهت میل او چنانچه هر گاه در اعالی باشد مناسب جذب

موافق است و ایضاً بعد استقرار مواد به غیر آنکه او را میل به جهتی از هر دو جهت علو و سفل باشد مناسب است چنانچه او برای دفع مواد اوجاع درک مزمنه مناسب بود پس هر گاه مواد مستقره از تخت باشد یعنی در اسافل که آن مخالف جهت جذب مسهل است مسهل آن را جذب کند بلاقلع به‌سوی خلاف جهت میل او به این طور که مثلاً اگر ماده در عروق باشد آنرا به‌سوی جگر مائل سازد پس جذب از تحت باشد بعده از آن به‌سوی امعا دفع کند و قلع آن نیز کند بدون جذب به‌سوی خلاف جهت میل او چنانچه هر گاه در غیر عروق باشد مثل مفصل زانو مثلا پس جذب از اسافل نباشد مگر مخالف و این بهر قوت قوه جاذبه بود و قی جذب و قلع به عکس مسهل کند یعنی جذب از تحت و قلع از فوق نماید و اگر چه قلع این از فوق اندک بود و حال فصد مختلف باشد یعنی گاهی از فوق جذب کند و از تحت قلع نماید و گاهی از تحت جذب کند و از فوق قلع نماید به حسب مواضع که از آن خون گرفته شود و قلیل‌ترین مردم از روی حاجت به‌سوی استفراغ کسی است که جیدالغذا جیدالهضم باشد بهر آنکه از فضول غذایی آن شیء معتدبه باقی نمی‌ماند تا محتاج به‌سوی استفراغ باشد بنابر قلت رطوبات در آن و ایضاً صاحبان یلاده حاره قلیل‌الحاجت به‌سوی استفراغ باشند به‌سبب کثرت تحلل در ابدان ایشان اکنون بدان که طریق مسهل و حقنه و قی و فصد و حجامت و زلو به فصول مستقله در کتب کلیات مفصل مسطور است در آنجا ملاحظه نمایند و در اینجا نبذی از طریق تعدیل و تنقیه اخلاط چهارگانه که در جمیع امراض مادی معمول مولف است و اکثر بکار می‌آید به قلم می‌آید طریق علاج امراض دموی بهر تنقیه فصد یا حجامت یا زلفو بکار برند و حجامکت قبل از دو سالگی و بعد از شصت‌سالگی روا نداشته‌اند و در زلو همین اعتبار است لیکن در هند صبیان را بعد چهل روز **26*** از تولد ارسال زلو می‌کنند و جذب زلو از حجامت قوی بود و فصد بعد از دوازده سالگی و نزد بعضی از چهارده سالگی تا آخر عمر جائز است و حجامت در تاریخ شانزدهم و هفتدهم ماه بهتر بود و فصد وقتی که قمر ناقص‌النور باشد مناسب بود و اگر ضرورت باشد در هر حال و هر وقت فصد و حجامت بکار برند مگر در روز بحران نکنند و حائضه و قولنجی و فربه و لاغر بسیار را فصد نکنند و کسی که در فصد غشی کند پیش از فصد قی باید کرد و صفراوی مزاج را پیش از فصد شربت انار و سیب و بلغمی مزاج را گلقند و مربای به مناسب بود و یا حکم فصد بر نهار کنند که از این تدبیر هم غشی نمی‌کند و فصد سررو تنقیه خون از مافوق گردن می‌کند و باسلیق از ماتحت گردن و هفت اندام از تمام بدن و حبل‌الذراع حکم سررو دارد و ابطی حکم باسلیق و اسیلم دست راست علل جگر را و چپ امراض طحال را نافع بود و باید که بعد از فصد اسلیم دست در آب گرم دارند و فصد عرق‌النساء جهت دوالی و عرق‌النساء و نقرس و فصد صافن از برای ادرار حیض و منافع عرق‌النساء و از برای امالهٔ ماده به اسفل و فصد مابض که در باطن گوزانو است در ادرار حیض و امراض مقعد از صافن قوی‌تر بود و فصد چهار

رگ برای قلاع و قروح و بثور دهن و فصد رگ زیر زبان که در باطن ذقن است برای خناق و اورام لوزتین کنند و حجامت تنقیه از نفس عضو می‌کند و ضرر آن به اعضای رئیسه نمی‌رسد و جوهر روح را کم استفراغ می‌کند و حجامت بر ساق خلیقه یعنی قائم مقام صافن بود و حجامت بر نقره یعنی مغاک پس سر خلیفۀ اکحل است و حجامت مابین کتفین خلیفۀ باسلیق است و حجامت بی‌شرط برای جذب ماده از جهتی به جهت دیگر و برای تحلیل ریاح و تسکین درد نیز نافع بود و ادویه معدلۀ خون که در حالت جوش خون و عفونت آن بکار آید مثل کاسنی و کاهو و کشنیز و گل سرخ و آب‌لیمو و سکنجبین و شربت عناب و شربت صندل و مانند آن است هر چه سرد خشک باشد و آنجا که به‌سبب آمیختن صفرا در خون رقت شود و علامت صفرا شریک بود و کف زرد بالای خون باشد مسهل صفرا دهند و خصوص هلیلۀ زرد و شربت عناب و آب عدس و آب کاسنی سبز مروق مفید بود و اگر از آمیختن رطوبت بلغمی خون رقیق گردد و آثار غلبۀ بلغم نیز باشد و رنگ خون سفیدی زند مسهل بلغم دهند خصوص هلیله کابلی و مجففات رطوبت مثل بالنگو و ریحان و پرسیاوشان و مانند آن هر چه خشک مائل به گرمی باشد مناسب بود و مالیدن بدن و ریاضت انسب و اگر خون غلیظ گردد ملطفات مثل سکنجبین و آب آلو و آب بادیان و شاهتره دهند پس اگر آثار سودا یافته شود و رنگ خون مائل به سیاهی باشد مسهل سودا دهند و اگر غلظ خون از آمیختن بلغم غلیظ بود و آثار بلغم نیز یافته شود مسهل بلغم دهند و برای تقطیع بلغم ترشی‌ها انسب طریق علاج امراض صفراوی بهر تنقیه سه چهار روز این منضج بارد دهند عنب‌الثعلب گل بنفشه گل سرخ تخم خطمی شاهتره تخم کاسنی نیم‌کوفته هر یک هفت ماشه گل نیلوفر پنج ماشه عناب آلو بخارا هر یک پنج دانه شب در آب گرم تر کنند صباح مالیده صاف نموده گلقند یا خمیرۀ بنفشه دو توله در آن مالیده باز صاف نموده بخورند و جایی که تپ شدید باشد احتیاج منضج نمی‌شود و در ایام مسهل مغز فلوس هفت توله ترنجبین تمر هندی گلقند هر یک چهارتوله شیرۀ مغز بادام پنج دانه در منضج افزوده تنقیه کنند و این مسهل بارد است و اگر در روز مسهل قشنگی شود عرق عنب‌الثعلب عرق کاسنی اندک اندک بنوشند و غذا دو پهر آش جو وقت سه پهر کهچری مونگ ملایم بخورند و مسهل متواتر ندهند بلکه در میان هر دو روز تدبیر لعاب بهدانه سه ماشه و شربت بنفشه دو توله اسپغول شش ماشه پاشیده دهند و اگر این مسهل قی شود باز همان وقت مغز فلوس گلقند ترنجبین تمرهندی در عرقیات مالیده صاف نموده شیرۀ مغز بادام بالای آن ریخته بخورند و اگر مسهل عمل نکند از عرقیات نیمگرم و شیافات اعانت کنند و یا شربت ورد مکرر چار توله در آب سرد آمیخته بنوشانند و از ترنجبین دو نیم درم صابون خطمی نمک طعام از هر یک پنج درم شکر سرخ دو نیم درم به دستور متعارف شیاف ساخته بردارند و به روز خوردن این مسهل خواب نشاید کرد و کسی را که در مسهل عادت می‌باشد پیش از مسهل به دو روز قی کند تا معده

پاک شود و روز مسهل اول اندکی مقویات معده مانند شربت انار تناول کند و ادویه معدل صفرا مثل لعاب اسپغول و بهدانه و سیره تخم خرفه و شیرهٔ تخم کاسنی و شیرهٔ تخم خیارین است و هر چه بارد رطب باشد و نقوع کشنیز با نبات نافع و صندل سفید به گلاب سوده مسکن حرارت شدید است و آب کاسنی سبز مروق با نبات یا ترشی آمیخته اثر تمام دارد و در تصفیه خون نیز بی‌عدیل خصوصاً چون در آن از خرفه و خیارین و تخم کاهو شیره کشند و کافور بقدر دو حبه حرارت عظیم بنشاند و حموضات به تمامه معدل صفرا است و از ادویه مرکبه قرص طباشیر و کافور و شربت آلو و بنفشه و نیلوفر و غیره است طریق علاج امراض بلغمی بهر تنقیه این منضج گرم بیخ کاسنی بیخ بادیان بیخ کرفس بیخ اذخر بادیان هر واحد نیم‌کوفته پرسیاوشان هر یک هفت ماشه اصل‌السوس *27 مقشر نیم‌کوفته پنج ماشه مویز منقی نه دانه انجیر زرد پنج عدد اسطوخودوس هفت ماشه در آب تر کنند و صباح جوشانیده صاف نموده گلقند عسلی چهار توله در آن مالیده باز صاف گکرده بدهند تا هفت روز و بعده تربد سفید مجوف خراشیده پنج ماشه غاریقون دو ماشه سنای مکی یک توله در منضج افزوده مغز فلوس هفت توله شکر سرخ چهار توله مع گلقند مالیده صاف نموده روغن بیدانجیر یک توله داخل کرده تنقیه کنند و این مسهل گرم است و به جای آب عرق بادیان نیم‌گرم بدهند و اگر مسهل عمل نکند مصطکی رومی سه ماشه سائیده شکر سفید مساوی آمیخته همراه عرق مذکور یا آب نیمگرم بخورانند و غذا روز مسهل وقت دو پهر آب یخنی گوشت و وقت سه پهر کهچری موئهه بدهند و روز دوم مسهل گلقند دو توله در عرق بادیان شش هفت توله مالیده صاف نموده تخم ریحان چهار ماشه اضافه نموده بنوشانند و اگر دادن حب ایارج منظور باشد بعد از دو مسهل باز دو سه روز نضج ماده به منضج گرم نموده یک توله حب مذکور به روغن بادام یا به روغن گاو چرب کرده به ورق نقره پیچیده چهار گهری شب باقی‌مانده همراه آب گرم فرو برند و بر آن خواب کنند و وقت صبح منضج گرم که در آن اجزای مسهل گرم سوای مغز فلوس و روغن بیدانجیر باشد بنوشند و به جای آب و غذا آنچه در روز مسهل مذکور می‌دهند بدهند و روز دوم به دستور گلقند و عرق بادیان و تخم ریحان بخورند و باز به دستور حب دهند و بعد سه مسهل حب یک مسهل گرم مع مغز فلوس و روغن بید انجیر بدهند و بعد از مسهل پیش از آنکه در عمل شروع کند خواب کردن معین عمل‌است بشر ملیکه مسهل قوی بود و الا مبطل یا مضعف عمل بود و بعد از شروع در عمل هرگز خواب نشاید کرد خواه مسهل قوی بود خواه مسهل قوی بود خواه ضعیف و ادویه معدلهٔ بلغم مثل بادیان انیسون اصل‌السوس برنجاسف مویز منقی قاقله زیره دارچینی سنبل‌الطیب است و مانند آن هر چه گرم و خشک باشد و تخم کشوت در اخراج بلغم عفن که اندر عروق باشد مخصوص است و هر گاه بلغم عفونت پذیرد و یا تپ باشد دوای بسیار حار ندهند و ادویه صفرا حسب حاجت با ادویه بلغم آمیزند و از ادویه مرکبه معدلهٔ بلغم معجون فلاسفه

و معجون سیر و دواءالمسک حار و جوارش جالینوس است به شرطی که تپ نباشد و اگر با تپ بود قرص گل و قرص غافث با سکنجبین بزوری معتدل و حار و گلقند و شربت بزوری معتدل و حار دهندو از منضج و مسهل گرم نیز ادویه شدیدالحرارت موقوف نمایند و مثل بنفشه و خطمی و شکاعی و بادآورد افزایند و به‌جای روغن بیدانجیر شیرهٔ مغز بادام یا روغن آن داخل کنند طریق علاج امراض سوداوی بهر تنقیه اول این منضج سودا دهند سپستان یازده دانه عناب پنج دانه گاوزبان بادرنجبویه اصل‌السوس هر یک چهار ماشه پرسیاوشان پنج ماشه بادیان شاهتره اسطوخودوس هر یک هفت ماشه جوشانیده به دستور گلقند یا ترنجبین دو توله داخل کرده بنوشانند و در سودا که از احتراق خلطی حادث شود و بعضی از علامات آن خلط که از احتراق آن سودا حادث شده نیز باشد پس در منضج و مسهل آن ادویه مخصوصهٔ آن خلط نیز باید آمیخت مثلاً در سوداوی دموی و صفراوی ادویه دموی یا ادویه منضج صفرا افزایند و اگر حدت و حرارت احتراق زیاده باشد نضج ماده صرف از منضج صفرا نمایند پس هر گاه نبض عریض و ملایم شود و قاروره کدر و غلیظ گردد و رنگ آن از سفیدی به سیاهی زند قصب‌الزیره اسطوخودوس بسفائج نستقی هر یک هفت ماشه افسنتین هلیلجات ثلثه از هر یک شش ماشه سنای مکی افتیمون در پارچه صره بسته هر یک نه ماشه غاریقون دو ماشه در مسهل بارد زیاده نموده تنقیه کنند و در سوداوی صفراوی تبرید و تسکین زیاده باید نمود و اگر بعد دو مسهل تنقیه به حب افتیمون به طریق حب ایارج کنند انسب بود و در امراض سوداوی و فیمابین هر مسهل استعمال منضجات مناسب و در سودای سوداوی و بلغمی آلو بخارا پنج دانه گل گاوزبان پنج ماشه گل سرخ تخم کاسنی نیم‌کوفته تخم خطمی بیخ کاسنی بیخ بادیان هر یک هفت ماشه مویز منقی نه دانه انجیر زرد پنج عدد در منضج سودا افزوده نضج دهند پس هر گاه ماده نضج یابد روز مسهل بسفائج فستقی افتیمون در پارچه کتان بسته قصب‌الزیره هلیلجات غاریقون تربد موصوف برگ سنا مغز فلوس روغن بادام یا شیرهٔ مغز بادام اضافه کرده مسهل دهند و چون مادهٔ غلیظ محتاج منضج زیاده می‌باشد باید که در اثنای مسهلات منضجات دهند و بعده اگر تنقیه به حب افتیمون کنند اولی بود و میان مسهلات تبرید از آمله مربی و لعاب گاوزبان و شربت انار و تخم ریحان دهند و بعد مسهلات استعمال ماءالجبن نیز در امراض سوداوی معمول است و بدانند که مقیئات هر خلط در علاجات امراض جزینه مسطور گردد و وقت قی کردن شکم و چشم را ببندند و بعد از قی مضمضه به‌آب گرم کنند و دهن و روی را به‌آب سرد بشویند و در حار مزاج بهر تقئیت معده سکنجبین با گلاب دهند و در بارد مزاج اندکی مصطکی سوده در گلقند آمیخته بخورانند و ترکیب حقنهٔ مسهله بعینه ترکیب مطبوخ مسهل است در امراض گرم از مسهل بارد و در امراض سرد از مسهل گرم حقنه کنند مگر هلیلجات را در حقنه داخل نکنند و مقدار آب دوا زیاده از دو ثلث **28*** رطل نباشد و در غلظت و رقت معتدل باشد و

هنگام استعمال کنند و به دو سه مرتبه به عمل آورند و سر انبوبه را چرب کنند و پیش از حقنهٔ مسهله به آب نیمگرم و روغن‌های مناسبه حقنه نمایند و یا از آب و نمک فقط انتباه علاج امراض ترکیب و تفرق اتصال در معالجات امراض جزئیه مذکور خواهد شد و کذا علاج کلی و جزئی اورام در بحق اورام و بثور مسطور گردد و مسیحی گوید که اصناف امراض بسیار است و هر واحد از آن معالجه به ضد آن کرده شود مثلاً معالجهٔ امراض به اشیائی کنند که مزاج آنها مضاد به مزاجات امراض بود مثل بارد بحار و حار به بارد و رطب به یابس به رطب و همچنین در کیفیات مرکبه و معالجهٔ تفرق اتصال نیز به ضد کنند و آن جمع کردن است آن را که متفرق شده و حفظ آنچه جمع کرده تا آنکه متصل شود و ایضاً حفظ از آنچه در متفرق از شیء غریب افتد ورنه متصل نخواهد شد و حفظ مزاج آن عضو بر طبیعت او و الا متصل نخواهد شد.

امراض رأس یعنی بیماری‌های سر

بدان که مراد از سر در کتب طبیه سر مصطلح عندالاطباست و آن مافوق عینین است نه از سر عند عرف عام که آن عبارت از مافوق گردن است و شیخ‌الرئیس می‌فرماید که غرض ما در اینجا از سر دماغ و حجب اوست و لهذا متعرض به بیان امراض مختص به بعض اجزای سر مثل کسر عظم و امراض شعر و بثور و قروح عارض جلد سر و غیره آن در اینجا نشده نشده و اجزای راس مصطلح شعر و جلد و غشای سمحاق و استخوان قحف و هر دو استخوان حجری و استخوان پیشانی و استخوان مؤخر سر و غشای غلیظ و غشای رقیق و مخ یعنی جوهر دماغ و اوره و شرائین و ارواح و بطون ثلثه و شبکه و دوده و غده صنوبری و برکه و معصره و قمع و استخوان قاعدهٔ دماغ و غیر آنست و اعصاب و نخاع مثل فروع است و جملهٔ امراض راس و اعصاب سی و شش است یعنی صداع و بیضه و شقیقه و عصابه و حس و ثقل راس و سرسام و عطاس و اورام خارج راس و اجتماع‌الماء فی‌الراس و سبات سهری و سبات و سهر و نسیان و اختلاط ذهن و هذیان و رعونت و حمق و مالیخولیا و جنون و عشق و سدر و دوار و فیخدج و کابوس و صرع و سکته و جمود و استرخا و فالج و لقوه و تشنج و کزاز و تمدد و رعشه و ارتعاد و خدر و اختلاج و جالینوس تقسیم این امراض بر پنج گونه کرده اول امراضی که به سبب ورم و تفرق اتصال در حجاب یا در نفس دماغ یا در هر دو افتد مثل قرانیطس و لیثرغس و سبات سهری دوم امراضی که سببش اجتماع اخلاط ردیه سوداویه یا بخار ردی در دماغ باشد همچون مالیخولیا و مانیا و قطرب و نسیان و بلاهت و سبات سوم امراضی که سبب او اجتماع اخلاط ردیهٔ بلغمیه در تجاویف دماغ بود مانند کابوس و صرع و سمته چهارم امراضی که سبب آن اجتماع رطوبات فضلیه در آلات حس و حرکت یعنی

اعصاب باشد چون فالج و لقوه و تشنج و کزاز و رعشه و خدر و اختلاج پنجم اصناف صداع که آن از جمیع اسباب مذکوره و غیر آن حادث می‌شود و بو علی سینا تقسیم امراض در اینجا به دو نوع ساخته نوع اول امراض راس و تفرق اتصال آن و آن پنج مرض است یعنی از سرسام تا سبات سهری سوم امراضی که اکثر مضرت آنها در افعال حس و سیاست باشد و آن هشت مرض است یعنی از ثبات تا عشق چهارم امراضی که آفات آنها در افعال حرکت قوی بود و آن هفت مرض است یعنی از سدر تا جمود نوع دوم امراض عصب و آن ده مرض است یعنی از استرخا تا اختلاج و جملهٔ امراض مذکوره در این کتاب حسب ترتیب و تقسیم شیخ مسطور گردد

قول کلی در امراض سر

از قانون و شروح آن مستفاد می‌شود که دماغ را عارض می‌شود کل امراض معدوده یکی از آن انواع سوءمزاجات ساذج مفرد و مرکب هشت‌گانه و مادی مفرد و مرکب است و مادی یا غیر ذات قوام بود مثل بخار و ریح و یا ذات قوام باشد مانند اخلاط اربعه و مائیت و ماده و یا مورم بود و یا بی‌ورم باشد و نسبت به سائر اصناف امراض سوءمزاج امراض رطوبی یعنی رطب مائی در دماغ بیشتر افتد چه در هر دماغ بلکه در هر عضو در ابتدای خلقت رطوبت فضلیه محتاج تنقیه در رحم یا بعد او می‌باشد پس اگر پاک نشود کار دشوار گردد و در اکثر امر از آن رطوبت صبیان را صرع قتال حادث شود و کل انواع سوءمزاج یا در جرم دماغ و یا در عروق و یا در حجب آن می‌افتد دوم امراض ترکیب یا در مقدار مثل آنکه سر کوچک یا بزرگ از قدر واجب بود و یا در شکل مانند آنکه شکل **❋29❋** او از مجرای طبیعی متغیر باشد چنانچه مفسط و مربع و غیر آن و ازین آفت در افعال دماغی افتد و یا مجاری و ادعیه او منسد یا تنگ تر یا فراخ تر باشد و سده یا در بطن مقدم یا در بطن مؤخر یا در دو بطن یا در هر سه بطن افتد و ناقص بود یا کامل و یا سده دراورده یا در شرائین یا در منابت اعصاب آن افتد و یا رباطات حجب دماغ منخلع گردد و یا افتراق در جرم دماغ واقع شود سوم امراض تفرق اتصال بجهت انحلال فرد در نفس دماغ یا در شرائین و اورده یا حجب او یا در قحف چهارم مرض مرکب یعنی اورام در نفس جوهر دماغ یا در غشای رقیق یا ثخین یا شبکه یا غشای خارج او و کل اورام از ماده یکی از اخلاط حار یا باردافتد اما ورمیکه از ماده بارد عفن بود شامل اورام حار باشد و ماده بارد ساکن یعنی غیرعفن اورامی که آنرا بارد گویند پیدا کند الحاصل همه امراض دماغ یا راجع بامراض مذکوره باشد گویا که از اقسام او بود و یا عارض ازین امراض باشد مثل قرحه عارض از تفرق اتصال و مثل امراض مرکبه ازین امراض مفرده هنگام حدوث اورام و امراض دماغ یا خاص بود یا بمشارکت و گاهی در امراض مشارکی دماغ کار بزرگ گردد حتی که امراض خاص قتاله

شود چه بیشتر چنان باشد که در امراض ذات الجنب و خناق بسوی دماغ مواد خناقی قتال مندفع شود و بساست که سکته قاتل بسبب اذیتی در عضو مشارک آنرا بهمرسد

ذکر دلائل بر معرفت احوال دماغ

اموریکه ازان احوال دماغ شناخته میشود یازده قسم است یکی افعال حسیه دوم افعال سیاسیه که این هر دو از آثار دماغ اعنی تفکر و تذکر و تصور و قوت وهم است و احلام سوم افعال حرکیه که آن از افعال قوت محرکه اعضا بتوسط عضل است و حال خواب و بیداری چهارم افعال طبیعیه از کیفیت فضول مستفرق از دماغ در قوام و لون او و طعم اعنی حرافت و ملوحت و مرارت و تفاهت او و کمیت آن در کثرت و قلت او و یا احتباس آن مطلقاً و حال عروض قروح و ثبور و اورام بر جلد سر و حال شعر از کمیت و کیفیت و لون او و غیر آن پنجم موافقت اهویه و اطعمه و انحای تدابیر و مخالفت و اضرار آنها بدماغ ششم مقدار راس از عظم و صغر آن هفتم شکل راس از جودت و ردائت آن هشتم ثقل راس و خفت آن و ملمس و اوجاع آن نهم احوال اعضائیکه مثل فروع است مر دماغ را ماند چشم و زبان و چهره و دندان و لهات و لوزتین و گردن و اعصاب دهم حال قوی و افعال اعضای عصبانی مشارک دماغ مثل معده و رحم و مثانه یازدهم حال عضویکه دماغ بمشارکت آن متالم میگردد و آن عضو کدام ست و ازان آفت بسوی دماغ چگونه متادی میشود و بدانکه بدین استدلالات گاه بر آفتیکه آن حاضر است از احوال و بر آفتی که هنوز حاضر نگشته و در زمانه مستقبل خواهد بود استدلال کرده میشود مثل آنکه از طول حزن و وجوم یعنی غضب شدید و سکوت از کلام از شدت غلیظ بر مالیخولیا مشرف و قطرب واقع عنقریب و از غضب بیوجه بر حدوث صرع با مالیخولیای حار یا مانیا و از ضحک بی سبب بر حمق و رعونت استدلال کرده میشود و گاه بر امر ماضی مثل استدلالات از اورام و قروح عارض جلد راس بر بودن مواد دران و اندفاع آن استدلال میکنند اکنون کیفیت استدلال ازین دلائل مذکوره بر احوال دماغ و تفصیل این وجوه معدوده مسطور میگردد ولیکن پیش ازان استدلال کلی از افعال دماغ بقلم می آید و سپس تفصیل اقسام مذبوره ذکر یابد.

استدلال کلی از افعال دماغ

اما دلالت ماخوذ از جنس افعال حسیه یا حرکیه اینست که افعال وقتی که سلیم باشند در ظاهر اعانت میکنند در دلالت بر سلامت دماغ و اگر افعال مؤف باشنددلالت دلالت می نمایند بر آفت آن و آفات افعال سه است که آن ضعف و تغیر و تشویش است پس بطلان و قول کلی در استدلال از افعال اینست که نقصان و بطلان آنها اگر بسبب امور مزاجیه و سدیه مانعه منفوذ روح بود بسبب برودت و غلظت روح از رطوبت و سده می باشد و از حرارت نمیباشد مگر هنگامی که عظیم شود و بحدی رسد که قوت ساطع گردد و اما تشویش و انچه مناسب آنست گاه از حرارت و گاه از یبوست میباشد.

استدلال از افعال نفسانیه حسیه

گاه درین افعال آفت از قبیل بطلان یا ضعف یا تشویش داخل میشود مثال این در حواس ابتدا ببصر کرده میشود پس در بصر داخل شود آفت باین طور که یا باطل گردد و یا ضعیف و یا مشوش و متغیر گردد و بران فعل او از مجرای طبیعی آن که تخیل نماید چیزیرا که در خارج موجود نباشد مثلا خیالات و الوان و پشه و شعله و دخان و یا تخیل کند شی موجود فی الخارج را بر خلاف آنکه در خارج هست مانند آنکه تخیل کند چیزی راست را کج یا بالعکس و مضلع را مستدیر و بالعکس ***30*** و یا یکی را دو و غیر اینها پس این آفات اگر مختص بچشم نباشد استدلال کرده میشود از آنها بر آفت در دماغ و فرق در خیالات مختص بچشم و در کائن بسبب امری در دماغ آنست که با این در غالب امر آفت دیگر مثل دوی و طنین باشد و گاهی با این سرگردان بود و گاه دلالت مینمایند خیالات بالوان خود بر مواد غالب بر دماغ مانند خیال سرخ بر غلبه خون بر دماغ و زرد بر غلبه صفرا و سفید بر غلبه بلغم و سیاه بر غلبه سودا بران دلالت کند و اگر قائلی گوید که خیالات سفید چگونه دلالت میکند بر بلغم غالب که آن بارد است و حال آنکه شما نسبت کرده اید تشویش را بحرارت گوئیم که قول ما که تشوش بسبب حرارت ای حرارت غریبه میباشد آن بحسب مزاج است نه بحسب اعتراض مواد بقوت صحیح کامل الحرارت غریزیه پس قول ما که تشوش افعال بسبب حرارت است معنی این آنست که تشوش اگر بسبب امر مزاجی مرضی باشد که این بسبب سوءمزاج حار میباشد حاصل آنکه تشوش مذکور اعتبار کرده میشود بحسب مزاج که آن بسبب حرارت غریبه است و اعتبار کرده نمیشود بنحویکه عارض شود ماده بسبب قوتی که آن صحیح کامل در حرارت غریزی خوداست و خیال گاهی بسبب حیلوله مواد بروح باصره میباشد پس ظهور لونش بسبب باصره قوی الحس باشد و این دلالت بمزاجی نیست بلکه از جنس ضعف بصر و قوت آنست چنانچه در مبحث خیالات عنقریب بیاید که آن گاهی بسبب ذکای حس میباشد و اما در سمع مانند آنکه ضعیف گردد و نشنود

مگر از قریب بآواز بلند و یا مشوش گردد که بشنود چیزیرا که در خارج اصلا موجود نباشد یا موجود باشد لیکن ازان آواز بر غیر امئبت مسموعه ازان در عادت بشنود مثل دوی و طنین شبیه بآواز آب یا بزدن مطرقه ها یا بآواز طبلها یا بصدای برگهای درخت هنگام وزیدن باد بر آنها و یا آواز وزیدن بادها یا غیر اینها پس بدین استدلال کرده میشود یا بر مزاج یابس حاضر در ناحیه وسط دماغ و یا بر ریاح و ابخره محتبسه درانجا یا صاعده بسوی آن و غیر اینها از انچه دلالت بران نماید و یا باطل گردد بالکلیه و ضعف و بطلان هر دو بسبب کثرت برودت میباشد و انچه شنیده شود که گویا شنیده میشود از دور بسبب رطوبت بود و اما در شم بآنکه معدوم گردد و بالکل و یا ضعیف و یا مشوش و ادراک نماید بوهای بد را که در خارج موجود نباشد پس دلالت می نماید در اکثر امر بر خلط محتبس در مقدم دماغ و تعفن او و گاهی تشویش فعل او بسبب حرارت میباشد اگر چیزی از جراحت یا قرحه منتنه یا غیرمنتنه خاص به خیشوم نباشد و ضعف شامه بسبب برودت میباشد و اما ذوق و لمس همچنان باشد یعنی ضعف این و هر دو و تشوش قبل اینها از حدوث خلط در دماغ بود و این در بعضی احیان باشد مگر آنکه تغیر این هر دو از مجرای طبیعی در اکثر بسبب بعد آلات اینها از دماغ به نسبت بصر و سمع و شم دلالت میکند بر فساد خاص در آلت این هر دو و در اقل بر مشارکت از دماغ و خصوصا هنگامی که عام باشد مانند خدر جمیع بدن چه بعیداست که این از اسباب مختصه باعصاب بی مداخلت شرکت دماغ بود و گاه مشترک میگردد حواس را در نوعی از ضعف یا قوت که دلالت می نماید بر حالت در دماغ بطریق دوام و این کدورت و ؟ و هر ضعف کدورت نیست یعنی شی واحد نیستند بلکه کدورت نوعی از ضعف است زیرا که گاه میباشد ضعف با صفا مانند آنکه گاهی انسان چیز نزدیک و قلیل‌الشعاع را نیک صاف می بیند و اشیای کوچک را نیز چون بعید گردد یا شعاع آن بسیار شود عاجز می آید از ادراک آن بجهت آنکه کدورت و صفا گاه با هم یکدیگر در حالت ضعف میباشد و صفا لامحاله با قوت میباشد لیکن کدورت بر ماده رطب و صفا بر یبوست دلالت می نماید و گاهی این کدورت دفعه استحکام می یابد و ازان سدر حادث میگردد و این دلالت میکند بر وجود ماده بخاریه در عروق دماغ و شبکه و حکم در استدلالات ازین آفات برین نحو است که آنچه از قبیل تشویش است در اکثر امر تابع حرارت و یبوست میباشد و آنچه از قبیل نقصان و بطلان است در اکثر تابع برودت میباشد مگر آنکه با شدت ظهور فساد و سقوط قوت باشد که درین صورت گاه از حرارت میباشد ولیکن حرارت ملایم قوت است نسبت بسوی برودت مادام که استضرار مزاج و افساد آن عظیم نگردد مورث نقصان در قوت نشود پس واجب است که درین هنگام انحصار برین دلیل نکنند بلکه استدلال بدلائل دیگر مذکور برای هر نوع مزاج از مزاج حار و بارد نیز نمایند و بطلان گاه دلالت می نماید بر تاکد اسباب نقصان اگر سببش آفت دماغی باشد و بسبب آفات در آلات آن از فساد و انقطاع و سده نباشد و بالجمله

زوال از حالت صلاح آن یا بسبب اذیت است یا بسببی در نفس عضو حساس چنانچه گاه عارض میشود خدر بعضوی بسبب برودت مزاج او و بدان حس بالکلیه زائل و باطل میگردد از اعضای حساسه بعضی شدیدالقرب از دماغ اند و کم است اینکه نباشد آفت دران بطریق اشتراک مانند آله سمع و شم و اکثر آفات آن عضو شدیدالقرب که به تنقیه و تعدیل مزاج آن عضو زائل نگردد آن از دماغ باشد و ازین جهت سائر حواس چون از محسوسات خود متاذی گردند مثل حس بصر که **31** اکثر آنرا ضوء قوی ضرر رساند دلالت می نمایند بر آنکه در آنها آفت از حرارت یا یبوست است و بحد سقوط قوت نرسیده.

استدلال از افعال سیاسیه

و احلام از جمله سیاسیه است قوت فهم و حدس دلالت می نمایند بر قوت مزاج دماغ بتمامه و ضعف آن هر دو دال بر آفت اندر آنست تا آنکه ظاهر گردد که کدام یک از افعال دیگر اختلال یافته پس بعضی از آنها فساد قوت خیال و تصور و آفت آنست و این قوت اگر قوی است اعانت نماید در دلالت بر صحت مقدم دماغ و این قوت قوی بود اگر انسان قادر باشد بر جودت حفظ صور محسوسات مثل اشکال و نقوش و خلق و مذوقات و اصوات و نغمات و غیر اینها زیرا که بعض مردم را درین باب قوت تامه بود بحدیکه فاضلی از مهندسین نظر کند در شکل محطوط یک نظر و بدان مرتسم گردد در نفس آن صورت و حروف او و حکم نماید دران مساله بتمامه و مستغنی باشد از معاودت نظر بسوی آن شکل و همچنین است حال قوی بقیاس بسوی نغمات و حال قوی بقیاس سوی مذوقات و غیر اینها و باین باب متعلق ااست جودت معرفت نبض بهر آنکه او محتاج است بسوی خیال قوی که مرتسم گردد و در نفس قوی ملموسات و چون درین قوت آفتی عارض گردد یا بطلان فعل پس درین صورت باقی نمی ماند در خیال صورت محسوس بعد زوال آن از نسبتی که میباشد میان آن و میان قوت حساسه حتی که احساس می نماید بدان و یا ضعف و یا نقصان و یا تغیر از مجرای طبیعی باین نوع که تخیل نماید چیزیرا که در خارج موجود نیست پس ضعف او و تغیر او و بطلان فعل او در اکثر دلالت مینماید بر افراط برودت یا یبوست در مقدم دماغ و یا رطوبت دران و برودت سبب بالذات است و رطوبت و یبوست هر دو سبب بالعرض بجهت آنکه این هر دو جالب برودت اندو تغیر فعل آن و تشویش آن بر زیادتی حرارت دلالت میکنند و این همه امور اکثری است نه کلی و بنابر آنکه در قوای احساسه گفته شد و گاهی این مرض مردم صحیح العقل را عارض میگردد بحدیکه معرفت ایشان بافعال جمیل و قبیح تام و کلام ایشان با مردم صحیح میباشد لیکن تخیل می نمایند قوی را حاضر نزد خود که آن در خارج وجود ندارند و تخیل میکنند صداهای طبل را و غیر اینها

چنانچه جالینوس حکایت کرده که این مرض و قلس طبیب را عارض گردید و بعضی ازانها فساد قوت تفکر و تخیل است یا بطلان فعل اینها و این را ذهاب عقل می نامند و یا ضعف فعل آنها و این را حمق گویند و مبداء آن هر دو برودت وسط دماغ و یا یبوست و یا رطوبت آنست و این اکثری است چنانچه در بطلان فعل خیال و ضعف آن گفته شد که بودن آن از برودت اکثری است و رطوبت و یبوست سبب بالعرض اند و یا تغیر و تشویش آنها بحدیکه فکر او میباشد در چیزیکه حاصلی ندارد و صواب می پندارد چیزی را که فی الحقیقت صواب نیست و این را اختلاط عقل می نامند و این دلالت می نماید یا بر ورم و یا بر غلبه ماده صفراویه حاره یالبسه غیر مورمه و این جنون سبعی است و اختلاط عقل او با شرارت و اذیت میباشد و یا بر ماده سوداویه و آنرا مالیخولیا می نامند و اختلاط او با سوءظن و با فکر بی حاصل بود و میل ازین اخلاق مذکوره بسوی جبن دلالت قوی بر برودت می نماید و میل از آنها بسوی جرات و غضب وال تر بر حرارت میباشد و گاهی این بسبب مشارکت عضو دیگر میباشد و این همه بدلائل جزئیه که بعد ازین خواهد آمد شناخته میشود و بالجمله چون حرکت نمایند افکار حرکات بسیار و مشوش و متفنن گردند درانجا حرارت خواهد بود و گاهی تشویش فکر در امراضی که ماده آنها بارداست نیز میباشد چون خالی از حرارت نبود بسبب عفونت و تورم مثل اختلاط عقل حادث در لیثرغس و بعضی از آنها آفت در قوت فکر است یا آنکه ضعیف گردد و یا باطل چنانچه جالینوس حکایت نموده که وبائی در ناحیه حبش بهمرسید بسبب قتال عظیم که در آنجا واقع شد و سکنه آنرا بسبب مردهای متعفن بسیار که بعد جنگ باقی مانده بودند وبای شدید عارض شد و این وبا در بلاد یونان رسید و اهل آنرا بسبب آن نسیانی واقع شد که ایشان نام خود و پدر خود را فراموش کردند و اکثر آنست که ضعف در ذکر بسبب فساد در موخر دماغ از برودت یا رطوبت یا یبوست عارض میگردد و یا آنکه مشوش گردد و انسان بیاد آورد چیزی را که پیشتر بیاد خود نگاه نداشته بود و این دلالت میکند بر سوءمزاج حار با ماده یابی ماده و دلالت آن بر ماده یابسه اولی است و هر واحد ازینها هنگامی است که سوءمزاج مفرط نگردد و قوت ساقط نشود و قول مجمل درین آنست که بطلان این افعال گاه بسبب غلبه برودت یا بر جرم دماغ میباشد باینکه استیلا یابد بر حجب او و یا بر تجاویف او و گاه برودت با رطوبت میباشد و گاه جلب یبوست میکند و همچنین ضعف آن افعال و اما تغیر آن بسبب ورم با سوءمزاج صفراوی یا سوداوی یا حرارت مجرد از ماده بود ❋32❋ و استدلال از احوال احلام از آن جمله است که لائق است که مضاف کرده شود بسوی این موضع و بیان آن نموده شود پس کثرت دیدن اشیای زرد و حاد دلالت بر غلبه صفرا میکند و همچنین رؤیت اشیای دیگر مناسب مزاج و احتیاج بشمار آن نیست و احلام مشوشه دلالت بر حرارت و یبوست می نماید و ایضا

منذر بامراض حاده دماغیه است و همچنین احلام منفرعه مخوفه که یاد نماند و فراموش کند در اکثر بر برودت و رطوبت دلالت میکند.

استدلال از افعال حرکیه

و انچه شبیه بانهااست از خواب و بیداری اما دلائل ماخوذ از جنس افعال حرکیه یعنی متعلق بحرکات پس بطلان و ضعف آنها دلالت می نمایند بر غلبه رطوبت فضلیه رقیقه کثیره در آلات آنها و در هر عضویکه باشد بر آفت در دماغ دال بود مگر آنکه اخص بآن چیزی است که عام در جمیع بدن باشد مانند سکته و یا در یک شق مثل فالج و لقوه استرخائی و بساست که بطلان و ضعف از حرارت دماغ یا یبوست در نفس آن یا حرارت در چیزی از اعصاب نابته از ان یا یبوست آنها عارض میگردد لیکن این بعد امراض کثیره میباشد و بتدریج اندک اندک و بطول زمان و آنچه در عضو واحداست مانند استرخا و امثال آن پس گاهی آن بسبب امراض خاصه بآن عضو میباشد و گاه از اندفاع فضول از دماغ بسوی آن وابا تغیر آن اگر دفعه باشد نیز دلالت بر رطوبت مادی کند و اگر اندک اندک افتد بر یبوست ساذجی در آلات آن سوای دماغ و آنچه مختص بدماغ است مانند تغیر حرکات مصروع بود بسبب صرع که آن تشنجی عام است و صرع نمیباشد مگر از رطوبت یعنی از ماده بهر آنکه دفعه حادث میشود و یا بمشارکت عضو دیگر دلالت مینماید بر سده غیر کامله و مانند رعشه سر پس جمیع این امراض دلالت می نمایند بر غلبه ماده غلیظه بران جانب از دماغ یعنی جانب ماخر ازان و یا بر ضعف و یا بر یبوست آن اگر حدوث آن بعد امراض سابق بران و اندک اندک باشد و اما آنچه از رعشه در اعضای دورتر از دماغ باشد پس قول در آن همانست که مکرر مذکور شد یعنی این آفات گاه از اسباب مختصه بعضو میباشد و این همه حرکات خارج از مجرای طبیعی اند و ایضا اگر انسان نشیط و چابک در حرکات باشد پس مزاج دماغ او در اصل خلقت حار یا یابس باشد و اگر مائل بکسالت و سستی بود مزاج او بارد یا رطب باشد و اگر با وی مرضی باشد و حرکات او بسوی قلق و اضطراب باشد آن حار بود و اگر بآرام وسکون مائل بود و قوت او بسیار سقوط نیافته آن دال بر برودت است و از آنچه مناسب این باب است استدلال از حال نوم و یقظه است بدانکه خواب دائم تابع سوءمزاج رطب مرخی یا بارد مجمد حرکت قوای حسیه است یا بسبب شدت تحلل روح نفسانی بنابر افراط حرکت و یا بسبب اندفاع قوی بسوی باطن برای هضم ماده و اندفاع روح نفسانی بالاتباع بآن چنانچه بعد از طعام میباشد پس هرگاه که خواب بر مجرای طبیعی نباشد و تابع لقب و حرکت نبود سبب آن رطوبت و یا جموداست و اگر اسباب مجمده واقع نشود و دلائل بر افراط برودت دلالت نکنند سبب آن رطوبت است بعده هر رطوبتی موجب خواب نبود زیرا که مشائخ با

وجود رطوبت مزاج بیداری ایشان لامحاله طول میکند و جالینوس گمان میکند که سببش از کیفیت رطوبات بورقیه ایشان است که آن بسبب ایذای دماغ بیخوابی آرد الا آنکه یبوست بر حال باعث بیداری است.

دلائل ماخوذ از افعال طبیعیه

از آنچه مستفرغ میگردد و از شعر که میروید و از اورام و قروح که در جلد سر و گردن و حوالی آن ظاهر میشود اما دلائل ماخوذ از جنس افعال طبیعیه پس این افعال ظاهر میگردند از مثل فضول یا بطریق انتفاض و اندفاع آن یا در کیفیت و کمیت آن یا بامتناع آن اما انتفاض فضول دماغی یا از حنک میباشد یا از بینی یا از گوش و یا بچیزی که ظاهر میگردد بر سر از قروح و ثبور و اورام و یا از مو بجهت آنکه موی سر از فضول دماغ میروید و استدلال کرده میشود از مو بسرعت انبات یا بطوء آن و سائر آنچه از احوال آن در باب آن مذکورست اما طریق استدلال از انتقاضات فضول از مسالک مذکوره ذکر کرده میشود که این فضول اگر بسیار گردد دلالت می نماید بر کثرت مواد و بر قوت سببی که بجهت آن در عضو فضول زیاده میگردد و چنانچه از مبحث اسباب در کلیات معلوم شده و ایضا دلالت میکند بر عدم ضعف قوت دافعه و اما وقتیکه باز ماند از اندفاع و یا کم گردد و با وجود آن یا ثقل و یا دخر و یالزع و یا تمدد و یا ضربان و یا دوار و طنین یافته شود دلالت میکند برسد و یا ضعف قوت دافعه و امتلا و استدلال کرده میشود بر جنس ماده باین نحو که اگر لذع و خر و احراق و قلت ثقل و صفرت لون وجه ***33*** .... باشد دلالت می نماید بر آنکه ماده صفراوی ست و اگر ضربان و ثقل و سرخی رنگ چهره و چشم و انتفاخ بهمرسد دلالت می کند بر آنکه دموی ست و اگر کسل .... با رصاصیت رنگ آنها و آمدن خواب و پینگی عارض گردد دلالت مینماید بر آنکه بلغمی ست و اگر کمودت لون و فساد فکر و ثفل سر اندک و عدم استوای .... و دیگر علامات بهمرسد دلالت میکند بر سودویت و اگر چیزی از این علامات مذکوره برای هر نوع از مواد باطنین و دوار و انتقال جمع گردد دلالت مینماید .... ماده مولد ریح و نفخ و بخارست بسبب حدوث حرارت فاعله اندران و اما اگر احتباس فضول با خفت راس باشد دلالت میکند بر یبوست علی الاطلاق .... باب مختص بکمیت انتفاض و امتناع ماده است و اما استدلال از کیفیت ماده آنست که اگر مائل بزردی و رقت و تلخی ولذع ست دلالت مینماید بر صفراویت ماده و اگر مائل بحمرت و حلاوت فم با سرخی چهره و چشم و درور عروق و حرارت ملمس ست دلالت بر دمویت میکند و مالح و حلو با عدم سائر علامات و یا بورقی باردالملمس یا حار دلالت می نماید بر بلغم که در ان حرارت فعل نموده و تفه غلیظ باردالملمس بر بلغم فج دلالت می کند و این استدلالات از کیفیت منتفض در لون و طعم و ملمس و قوام آنست و اما از رائحه پس عفن الرائحه وحدت

آن دلالت بر حرارت مینماید و عدم رائحه بساست که دلالت میکند بر برودت و نیست دلالت این مانند دلالت اول بر حرارت و اما انچه منعلق باشیائیست که ظاهر میگردد بر جلد سر وانچه قریب بآنست از قروح و ثبور واورام پس در اکثر دلالت می نمایند بر غلبه مواد موجوده که طبیعت آنرا انتفاض و دفع نموده بر ظاهر جلد و دلالت نمیکند بر حال دماغ دران وقت دلالت واضح مگر در هنگام تزید و اسباب اورام حار و بارد و صلب در خود سرطانی و قروح ساعیه و ساکنه و غیره در مقاسش دریافت گردد پس استدلال ازان بر حال راس مشکل نبود و ایضاً اسباب حدوث شعر و جعودت و سبوطت و رقت و غلظت و کثرت و قلت و سرعت شیب و بطوء آن و سبب تشقق و تمرط و انتشار آن در ابواب مخصوصه خواهد آمد و کیفیت استدلال از شعر معلوم گردد

دلائل ماخوذ از موافقت و مخالفت و سرعت انفعالات و بطوء آنها ازین موافقات و مخالفات

اما علامات ماخوذ از جنس موافقت و مخالفت و سرعت انفعال و بطوء آن پس موافقات و مخالفات خالی نیست از انکه یا اعتبار کرده شوند در حالی که صاحب او از صحت خود که بحسب آنست انکاری نکند و یا در حال خروج او از صحت و تغیر مزاج او از طبیعت پس موافق او در حال صحت او که بحسب اوست آنست که شبیه بمزاج او باشد یعنی منحرف نگرداند مزاج را از حالت اصلی خود و صاحب آن دریابد آنرا مناسب صحت خود و مزاج او ازین شناخته میشود و مخالف او دران حال آنست که ضد مزاج او باشد و اما در حال خروج او از صحت او و تغیر مزاج او و حکم آن بالضد باشد و معلوم ست که صحت تمامی ابدان بر یک مزاج نیست جهت آنکه ممکن ست که صحت بدنی بمزاجی خاص باشد و آن مزاج برای بدن دیگر موجب مرض گردد مگر آنکه واجب ست که اعتبار نمایند مخالف آنرا در طرف دیگر نیز قیاس بچیزیکه مخالف آنست تا اینکه دانسته شود بحدس مقداری که خارج شده از مزاج طبیعی زیرا که هر دو افراط یعنی افراط از جنس مشابه در حال صحت و افراط از جنس مضاد در حال خروج او از صحت با یکدیگر مخالف موذی اند لامحاله مادام که خروج از اعتدال بحد افراط نشده باشد و دماغی که او را سوءمزاج حار باشد منتفع میگردد به نسیم بارد و اطعمه بارد و روائح بارده خواه خوشبو باشند مانند کافوریه و صندلیه و نیلوفریه و امثال آن و یا بدبو غیر خوشبو مثل حمائیه و طحلبیه و انتفاع می یابد بآرام و سکون و دماغی که او را سوءمزاج بارد باشد منتفع میشود بچیزیکه مضاد آنست چون هوای حار و روائح حاره خوشبو و بدبو محلله و مسنحنه نیز و بریاضت و حرکات دماغی که او را سوءمزاج یابس باشد متاذی میگردد از استفراغ و نفض مفرط آن اما استفراغ معتدل از جنس چیزیکه تخفیف از اخلاط مثل صفرا و سودای محترقه نماید از مرطبات دماغ شمرده اند و دماغی که او را سوءمزاج رطب باشد نفع می یابد از استفراغ و

نفض ازان و اما استدلال از سرعت انفعال دماغ مانند آنکه بزودی گرم و یا سرد گردد آنچه بسرعت گرم شود دلالت می نماید بر حرارت مزاج آن بشرائطی که در کلیات مذکورست و همچنین دماغی که بزودی سرد گردد و یا تر و یا خشک و این گاه بسبب قلت رطوبت مزاج آن و گاه بسبب رقت رطوبت آن و یا بسبب حرارت مزاج آن میباشد لیکن فرق بینهما یعنی میان شقوق ثلثه از قلت رطوبت و رقت رطوبت و حرارت مزاج آنست که در اول یافته میشود بآن سائر علامات یبوست دماغ مثل بیداری و غیر آن که در باب علامات *34* مزاج دماغ مذکور گردد و در ثانی عارض میگردد و مر او را یبوست در بعض اوقات نزد حرکت سخت یا حرارت شدید و یا مانند آن از اسباب یبوست مذکور .... و آنرا در سائر اوقات دلائل یبوست نبود و آنچه بسبب حرارت مزاج او باشد بآن سائر علامت حرارت مزاج دماغ میباشد و آنچه بزودی رطب گردد گاه بسبب حرارت جوهر دماغ و گاه بسبب برودت جوهر آن و گاه بسبب بودن مزاج جوهر آن اصلی رطب و گاه بسبب بودن مزاج جوهر اصلی یابس میباشد پس اگر از حرارت باشد آنجا علامات حرارت بود و آن ترطیب دائمی نبود بلکه عقب حرارت مفرد که واقع شود در دماغ که منجذب گردد رطوبات بسوی آن پس اگر باقی ماند مزاج حار غالب بر رطوبات تا مدت مدید بعد نفض یبوست عارض گردد پس اگر غلبه کند رطوبات عود نماید دماغ و بارد رطب گردد بسبب انطفای حرارت غریزی و اگر آن هر دو مستوی گردند در اکثر امر رطوبت عفونت یابد و امراض عفنی و اورام پیدا گردد جهت آنکه این رطوبت غریزی نیست که تصرف نماید دران حرارت غریزی تصرف طبیعی بلکه دران تصرف مینماید تصرف غریب و آن عفونت ست و اما اگر دماغ که ترطب سریع یابد بسبب برودت مزاج باشد حدوث رطوبت دفعه نباشد بلکه تدریجی و بطول ایام بعده ترطب بسرعت گردد و علامات برودت مزاج دماغ موجود باشد و اگر ترطب دماغ بسرعت بسبب رطوبت نفس دماغ باشد پس سرعت درین بجهت یکی از دو سبب میباشد یعنی یا بسبب آنکه رطوبت احداث برودت می نماید و برودت .... قوت هاضمه مغیره غذائی ست که بسوی دماغ میرسد پس ترطب ظاهر میگردد و چون این برودت دفعه حادث شود ترطب بعد ازان نیز دفعه .... و چون با وجود آن سده مجاری بهمرسد فضول دران محتبس میگردد و این لامحاله موجب زیادتی رطوبت گردد و این دائمی و لازم میباشد و معذلک ان نیست که نادر باشد و دفعه بود و اما سرعت و بطوء انفعال حادث بسبب یبوست دماغ سبب آن نشف رطوبات ست آنچه دفعه واقع شود .... یکبارگی افتد و با علامات یبوست متقدمه باشد و سبب او آن ست که از حرارت واقع شود الا فرق درین هر دو از علامات حرارت و علامات یبوست کرده میشود پس این دلائل ماخوذ از سرعت انفعال واجب نیست که اعتبار کرده شود در سرعت انفعال بسبب ضعف قوای طبیعیه خصوصا ترطیب بجهت آنکه ضعیف قوای طبیعیه تابع

یکی ازین اسبابست و کل موافقات و مخالفات ماخوذ از جهت کیفیات نیست بلکه گاه ماخوذ از جهت .... حرکات نیز میباشد چنانچه دیده میشود صاحب علت معروف به بیضه که اختیار می نماید استلقا را بر سائر اوضاع اضطجاع.

استدلال از جهت مقدار راس

اما فرق کائن بسبب صغر راس و کبر آن پس واجب ست که دانسته شود که سبب صغر راس در خلقت ماده نطیفه است چنانچه سبب کبر آن .... ماده نطیفه متوزعه در توزیع طبیعی راس ست پس اگر قلت ماده با قوتی از قوت مصوره اولی باشد راس حسن الشکل بود و اقل ردائت باشد از آنچه .... راس ردائت شکل جمع شود در خلقت که آن دلالت بر ضعف قوت کند با آنکه صغر راس با حسن شکل خالی نبود از ردائت در هیئت دماغ و ضعف قوای دماغی و ضیق محلهای قوای سیاسیه و طبیعیه دران و ازینجهت اصحاب فراست گفته اند انسانی که سر او کوچک با ردائت شکل باشد لجوج جبان متحیر در امور سریع الغضب میباشد و جالینوس گفته صغر راس دلالت بر ردائت هیئت دماغ می نماید و اگرچه کبر راس همیشه دلالت بر جودت حال دماغ نمیکند مادام که مقترن نگردد با آن جودت شکل و غلظ عنق و وسعت صدر که هر دو تابع عظم عصب و اضلاع ست که تابع اند عظم نخاع و قوت آنرا و این تابع قوت دماغ اند چه کثرت ماده را چون قوتی از قوت مصوره مقارنت نماید سر بر هیئت حسنه جیدالشکل میباشد و آنچه موکد اینست آنست که اینجا بسائر اعضا داشته باشد پس اگر با کثرت ماده ضعف قوت مقارنت یابد دماغ ردی الشکل ضعیف الرقبه صغیرالصلب باشد یا مؤف بود چیزی محیط بآن دماغ ست با وجود آنکه گاه زیادتی سر در عظم طبیعی نبود بلکه عارضی باشد مانند صبیانی که عارض میشود ایشان را انتفاخ سر و عظم بالطبع نبود بلکه بر سبیل مرض عارض گردد و سبب آن کثرت ماده فضیله است که غلیان یابد همچنین کبار را نیز اوجاع راس صعب عارض میشود .... عارض میگردد اینکه کوچک میشود یا فوخ و فرو می رود صدغ نزد استیلای حمره بر دماغ و از جالینوس نقل کرده اند که سر کوچک دلالت بر ردائت حس دماغ میکند و اما سر بزرگ اگر بشکل محمود بود و گردن غلیظ و فقرات پشت بزرگ و همه اعصاب غلیظ باشند این محمود میباشد و اگر سر بزرگ به خلاف ⁎35⁎ این باشد دلالت کند بر آنکه بزرگی او از کثرت ماده حاصل شده نه از صحت قوت و جون سر باین صفت باشد دماغ ضعیف بود و بسوی آن نزلات و صداع و درد گوش سرعت کند و از علامات جودت دماغ اینست که از ابخره شراب منفعل نشود و از تلطیف و حرارت او منفعل گردد و ذهن آن زیاده شود و آنکه منفعل نگردد از او نی سببی از اسباب و افعال صادره ازان صحیح سلیم بر مجرای طبیعی باشد.

استدلال از شکل راس

شکل طبیعی سر مدور کروی الشکل بود که اوسع اشکال ست از جهت مکان و ابعد آنهاست از قبول صدمات و آفات و آنرا دو نتو باشد یکی در مقدم سر و دوم در موخر آن و هر دو جانب مستوی بود هر قدر که نتو موخر بزرگ بود آن افضل ست و شکل ردی سر آنست که خلاف این باشد پس لاجرم آنرا نتو مقدم یا نتو موخر یا هر دو مقصود بود و اینجاست که گفته اند اشکال راس چهارست یکی شکل طبیعی و سه غیر طبیعی که این مراد از شکل ردی ست و ردائت شکل چون در جزوی از اجزای سر واقع شود لامحاله بخواص افعال آن جزو دماغ ضرر رساند و جالینوس گفته که راس مسفط هموار و مربع مذموم اند همیشه و آنکه در طرف یمین و یسار او نتو باشد مذموم ست مگر آنکه سبب دران قوتی از قوت مصوره باشد یعنی افراط نماید در فعل خود و بر قوت این دلالت می نماید شکل گردن و سینه و مقدار آن هر دو در صغر و کبر یعنی شکل گردن جید بود و غلیظ باشد و سینه فراخ قوی و پشت عظیم چنانچه مذکور شد.

استدلال از ثقل راس و خفت آن

و حرارت و برودت و اوجاع آن اما دلائل ماخوذ از گرانی سر و سبکی آن پس گرانی سر همیشه دلالت بر بودن ماده در سر می نماید لیکن ماده صفراوی در ثقل کمتر است و سوزش زیاده میکند و سوداوی در ثقل بسیار ازان و یبوست آن بیشتر بود و دموی در ثقل شدیدتر ازان هر دو با ضربان و وجع در اصول چشم بنا بر نفوذ کیموس حار دران و سرخی چهره و چشم و انتفاخ عروق زیاده تر میباشد و بلغمی در ثقل از همه بیشتر و در وجع کمتر از دموی و صفراوی و خواب بیشتر از سوداوی و با بلادت فکر و کسل و قلت نشاط در حرکات بدنی و اما دلائل ماخوذ از حرارت و برودت یعنی چیزیکه لمس می نماید آنرا سر ازان هر دو در نفس خود و چیزیکه لمس می نماید او را غیر او از خارج بر طبیب پوشیده نیست اما حار دلیل بر حرارت مزاج دماغ ست و این حار محسوس اگر دائمی یعنی طبیعی دلاوی شخصی را باشد مزاجی ست و اگر حادث گردد و اذیت رساند عرضی ست و همچنین ست حکم بارد بر قیاس آن و همچنین ست قشف یابس و بر قیاس آن اگر نباشد برو مخشن مقشف از خارج و همچنینرطب اگر حرارت معرق از داخل نبود و اوجاع اکاله که تخیل نماید انسان که گویا در سر آن و بینی و کرمی ست که آن را میخورد و لذاعه که آنرا میگزد دلالت می نمایند بر ماده حاده و ضربانی دلالت میکند بر ورم حار و موکد بر آنست لزوم تپ و وجع ثقیل ضاغط یعنی فشارنده دلالت بر ماده ثقیله بارده می نماید و وجع ممدد دلالت بر ماده ریحی میکند و انتقال درد موکد آنست و وجع بنوعیکه

گویا میکوبند سر آنرا بمطرقه دلالت می نماید بر شل بیضه و شقیقه مزمنه و ایضا وجع دلالت بجهت آن می نماید مانند آنکه در و پیش سر دلالت بمشارکت معده میکند و وجع بهیئت دیگر و بجانب راست بمشارکت جگر دلالت می نماید و گاه دلالت میکند بآن بدوام آن پس اگر درد دوام نماید در مقدم سر و موخر آن منذر بقرانیطس بود

استدلالات ماخوذ از احوال اعضا

که آن مانند فروع دماغ اند مثل چشم و زبان و چهره و مجای لهات و لوزتین و گردن و اعصاب اما استدلال از چشم منجمله آن استدلال از حال عروق آن ست و از حال ثقل و خفت آن و از حال رنگ آن در زردی و تیرگی در صاصیت و سرخی آن و حال ملمس آن و این همه در دلالت بسیار قریب اند برای چیزیکه در نفس دماغ میباشد و گاهی بآن استدلال می نمایند بچیزیکه ازان سیلان میکند از اشک و چرک و چیزیکه عارض آن میگردد از پوشیدن چشم و کشادن آن و احوال حرکت آن و از فرو رفتگی و برآمدگی و بزرگی و کوچکی و آلام و اوجاع پس خشکی چشم گاه دلالت بر یبس دماغ میکند و سیلان چرک و اشک اگر نباشد بسبب عروض مرض در نفس چشم دلالت بر رطوبت مقدم دماغ می نماید در اکثر امر خواه سبب آن رطوبت اشتعال دماغ و ذوبان او باشد چنانچه در قرانیطس میباشد یا برد راس و تکاثف جلد آن مانند آنکه نزد نزلات عارض میشود و گاهی سیلان چرک و اشک بسبب سقوط قوت میباشد و عظم رگهای چشم بر سخونت ❋36❋ جوهر دماغ دلالت می نماید و سیلان اشک بی سبب ظاهر در امراض حاده دلالت بر اشتعال دماغ و اورام آن می نماید و خصوصا وقتیکه از یک چشم سیلان نماید و چون رمص حدقه را بپوشد مانند نسج عنکبوت پس مجتمع گردد دلیل قرب موت علیل ست و چشمی که مفتوح ماند و بر هم نزند پلک را چنانچه در قرانیطس و احیانا در لیثرغس میباشد و آنکه بند ماند و کشادن آن دشوار باشد چنانچه گاهی در لیثرغس میباشد و نیز در قرانیطس نزد الخلال قوت دلالت بر آفت عظیم در دماغ میکند و کثرت بر هم زدن چشم دلالت بر اشتعال حرارت و جنون می نماید و مداومت نظر بر یک جا دلالت بر وسواس و مالیخولیا می نماید و گاه استدلال کرده میشود از حرکات چشم بر اوهام دماغ از اعتقادات غضب و غم و خوف و عشق و خجل و مانند آن و حجوظ چشم عارضی دلالت بر اورام یا امتلای ادعیه دماغ می نماید و کوچکی و فرو رفتگی چشم که عارضی باشد هر دو دلالت بر تحلل کثیر از جوهر دماغ میکنند چنانکه در سهر و قطرب و عشق عارض میگردد و هر چند که اختلاف هیات آن دران باشد چنانچه در موضع او مفصل بیاید و همچنین گاه دلالت می نماید بر حمره دماغ قوبای آن و گویند کسی که چشم او ازرق طبیعی ملمس بود و حواس او مکدر باشد دلالت میکند برانکه مزاج دماغ او رطب ست و کسی که در چشم او

سرخی نباشد و عروق آن باریک و ملمس آن خشک و حواس او صافی بود این دلالت می نماید بر آنکه مزاج دماغ او یابس ست و کسی که رگهای چشم او سرخ سطبر و ملمس او گرم و حواس کدر باشددلالت بر حرارت مزاج دماغ و رطوبت آن میکند و اگر امر بر خلاف این باشد دلالت میکند بر آنکه مزاج دماغ او بارد یابس ست و اما دلائل ماخوذ از حال زبان مثل آنکه رنگ آن در اکثر دلالت بر حال دماغ مینماید چنانچه سفیدی آن بر لیثرغس و زردی آن اولا و سیاهی آن ثانیا بر قرانیطس و همچنین غلبه زردی بران و سبزی عروق تحت آن بر مصروعیت صاحب آن دلالت می نماید و استدلال برنگ زبان مانند استدلال برنگ چشم نیست زیرا که چشم شدیدالاختصاص بدماغ ست و نیز گاهی استدلال کرده میشود برنگ زبان بر احوال معده لیکن هرگاه دانسته شود که در دماغ آفتی ست بعید نیست استدلال بدان بر حال دماغ و گاهی استدلال می نمایند بر حال دماغ از سحنسه زبان پس فربهی آن دلالت بر رطوبت دماغ میکند و هزال آن بر جفاف او و این وقتی ست که سبب آن در نفس زبان نباشد و گاه استدلال میکنند بران بمقدار چیزیکه سیلان کند از لعاب و اگرچه این به تبعیت احوال دهان باشد پس کثرت لعاب دلالت می نماید بر افراط رطوبت دماغ اگر از معده نباشد و قلت آن بر جفاف دماغ و گاه استدلال می نمایند بر آن بحال کلام پس لثغه و تمتمه و فافای آن تابع ضعف بیان دلالت بر ضعف دماغ می نماید و سرعت کلام و کثرت آن دلالت بر حرارت دماغ می نماید و بطوء و قلت آن بر رطوبت دماغ و چون مریض از کلام کردن کراهت کند دماغ آن مشتغل از حرارت میباشد و گاه استدلال میکنند بچیزیکه زبان آنرا احساس نماید از کیفیات ملموسه پس احساس بحرارت دلالت بر حرارت دماغ میکند و بجفاف بر یبس دماغ و کذلک در باقی اقسام اگر سببی در معده یا در نفس زبان نباشد و گاه استدلال می نمایند بر آن بچیزی که احساس کند آنرا زبان از طعوم پس احساس طعم هر خلط دلالت بر غلبه آن در دماغ میکند و گاه استدلال کرده میشود بران بمقدار زبان پس غطم او بسیار دلالت می نماید بر رطوبت دماغ و صفرا و بر یبس آن و گاه استدلال میکنند بران بافعال قوای لسان پس خدر حس و ضعف ادراک او طعوم را دلالت بر آفتی در دماغ می نماید و کذلک بطلان ذوق و گاهی دلالت میکند ثقل زبان بر کثرت اخلاط خصوصا بلغم وخون و این همه دلائل اکثری ست و مادام که در عضوی دیگر سبب مقتضی آن نباشد و اما ماخوذ از حال وجه پس از رنگ او یعنی دلالت الوان بر افرجه معلوم ست و از جهت سمن وهزال آن پس فربهی و سرخی آن دلالت می نماید بر غلبه خون بر دماغ و لاغری آن با زردی دلالت بر غلبه صفرا میکند و گاه بسبب قوت برد میباشد چنانچه در ناقهین بسبب قلت خون و افراط برد میباشد و لاغری آن با تیرگی بر غلبه سپس سوداوی و بر سقوط قوت و قرب موت دلالت می نماید و تهبج چهره دلالت بر غلبه مائیت در خون میکند و گاه بسبب ضعف غاذیه میباشد و بدانند که اینها احوال عارضی‌اند نه اصلی و آنکه نیست علتی

در بدن که متغیر گرداند سحنه وجه را مگر از جانب دماغ و گاهی استدلال کرده میشود بر حال دماغ از حس وجه پس اگر سلیم باشد ذلالت بر سلامت دماغ کند و اگر مؤف باشد بر آفت دماغ دلالت نماید و این در اغلب احوال ست و گاه استدلال بران میکنند تا از استوای لب و بینی و ابرو در امراض حاده بر استوای دماغ و برین قیاس ست آنچه مخالف او باشد و اما دلائل ماخوذ از حال رقبه پس اگر گردن قوی غلیظ باشد ذلالت بر قوت دماغ و وفور آن ⁕37⁕ می نماید و اگر کوتاه باریک باشد ذلالت این بضد آنست و اگر مهیا از برای قبول خنازیر و اورام باشد سبب آن در اغلب احوال ضعف اندران نیست بلکه این از دفع فضول دماغی بسوی گردن میباشد و گاه از دفع عضو دیگر غیر دماغ ماده را بسوی آن میباشد و گاهی بسبب فساد غذای واصل بسوی گردن میباشد و درین هنگام بسبب ضعف آن در ردائت آنست و اگر از اورام مذکوره خالی باشد سبب دران قوت آن نیست بلکه سبب ظهور اورام در گردن نزد شیخ الرئیس ضعف قوت ها ضمه دماغیه است بچیزی از انواع سوءمزاج و قوت از قوت دافعه آن بهر آنکه نواحی گردن قابل ست برای چیزیکه دماغ آنرا دفع کند بسبب لحم رخو غددی که اندرانست و همچنین ست حال دلائل ماخوذه از احوال لهات و لوزتین و دندان نیز یعنی قبول کردن این اعضا مر اورام را دلالت نمیکند بر فساد حال اندر انها و بر ضعف بلکه بر ضعف هاضمه دماغ و قوت دافعه آن چنانچه در حال رقبه مذکور شد و اما دلائل ماخوذ از حال اعضای عصبانی باطنی پس آن از طریق احکام مشارکت اند زیرا که واجب است انکه آنها مشارک دماغ و نخاع باشند چنانچه اگر همیشه آفات بر آنها عارض گردد حادث میگردد دماغ را نیز نوعی از مرضی که بآنهاست و یا گاهی این حادث گردد بآنها از دماغ و چون اعصاب قوی و غلیظ باشند و مسالک آنها در اصل خلقت قوی بوند دلالت بر قوت دماغ می نمایند و ضد آن دلالت بر ضعف دماغ میکنند.

استدلال از مشارکت اعضا

که آن مشارک اند دماغ را و قریب اند از جهت مشارکت بدانکه هرگاه اعضای مشارک دماغ قوی باشند دماغ نیز قوی میباشد و اگر کثیرالآفات باشند بسببی از اسباب ظاهر که برسد بسوی آنها دماغ نیز ضعیف یا موف میباشد و گاه این آفات در اعضای دیگر بمشارکت قوای دماغ میباشد مانند آنکه اتفاق افتد اینکه مریض نتواند که برخیزد از برای بول بر از محتاج الیه بجهت عدم حس چنانچه در لیثرغس و در سبات سهری و مانند آن اتفاق می افتد و یا بجهت ثقیل بودن حرکت بران چنانچه در امراض مذکوره و یا در قرانیطس و مانند عاجز بودن از فرو بردن غذا و آب و برگشتن آب از دهان درین امراض و مانند دلائل نفس که گاه نفس منقطع و باطل گردد بسبب حدوث آفت در دماغ متعدی بسوی

حجاب و اعضای تنفس و چنانچه کبر نفس و عظم آن دال تر بر صبارا و ضیق و صغر آن بر سبات سهری و لیثرغس و گاه استدلال کرده میشود از طریق مشارکات در اوجاع نیز بر احوال دماغ و بر طریق مذکور یعنی بعد از آنکه معلوم کند که وجع حادث در عضو مشارک نیست بسببی در نفس آن عضو و نه در عضو دیگر که بسوی آن مؤدی گشته بدانند که دماغ مؤف ست و گاه استدلال کرده میشود از کیفیت مشارکت مانند آنکه اگر برسد وجع در صداع تا اصول عینین دلالت می نماید بر آنکه آفت در حجب داخله دماغ ست و اگر نرسد بآن حد دلالت میکند بر آنکه سبب در خارج قحف ست و گاه استدلال کرده میشود از امتلای عروق و خلای آنها و از رنگ جلد و غیر اینها از آنچه بعض آن در ذیل بابواب دیگر گذشت.

استدلال از عضویکه متالم میگردد دماغ بمشارکت آن

باید دانست که اعظم اعضا از روی ایذا مر دماغ را بمشارکت آن معده است پس واجب است که استدلال نمایند بران از حال اشتها و هضم و حال آروغ و غراغر و حال فواق و غثیان و حال خفقان معدی و نظر کنند در کیفیت استدلال ازین امور بر احوال معده که در بحث معده گفته آید و نیز استدلال کرده میشود از حال خلای معده و امتلای آن بجهت آنکه مشارکات دماغ معده را در حالی که آن ممتلی باشد یا ذی نفخه بود ظاهر میشود یعنی زیاده میگردد در حالت امتلای معده از غذا و اما مشارکت آن بسبب حرارت دمره صفرا و اوجاع معده بسبب آن و از جهت شدت حس معده ظاهر میگردد در حال خلا و جوع و بساست که میباشد امتلا سبب برای تعدیل مزاج و سادمیان بخار حار و میان دماغ پس اذیت حاصل در دماغ کم میگردد و اخص چیزیکه بآن استدلال کرده میشود وضع وجع راس ست در ابتدا و هنگام استقرار آن بجهت آنکه امراض دماغ که بمشارکت معده میباشد گاه دلالت میکند بران وجع که ابتدا می نماید از 000 پس منصب میگردد بسوی مابین کتفین و نزد هضم اشتداد می یابد و گاه مریض میگردد سر بمشارکت جگر پس میل اوجاع بجانب یمین میباشد چنانچه هرگاه بمشارکت طحال بود میل وجع بسوی یسار میباشد و بساست که مشارکت دماغ بمراق و اطراف شراسیف میباشد و درین درد مائل بسیار بسوی 000 میباشد و گاه مشارک رحم میباشد و بامراض رحم و دلائل مذکوره در باب آن و وجع در حاق یافوخ متوقف میباشد و اکثر مشارکات دماغ مر اعضا را بسبب صعود ابخره بسوی دماغ از آنها واقع میشود و طریق صعود ابخره یا از نزدیک قدام شراسیف ست و این عام بود پوست شکم و معده و طحال و کبد و غیر آنرا و درین اولاً تمدد *38* و کشیدگی آن عضو بسوی فوق و توتر و ضربان عروقی که متصل بآنست و ابتدای الم از قدام سر محسوس میشود و یا از قریب ناحیه قفاست و درین ابتدای الم از خلف و

کشیدگی و برآمدگی عروق و شرائین موضوع از خلف و درانجا ضربان محسوس میگردد و چون رعایت کرده شود در استدلال اعراض عضو مشارک دماغ یعنی امور عارضه آنرا واجب است که نباشد آن عرض عرض برای آن عضو در نفس خود بلکه باشد بسبب مشارکت او مر دماغ را نه بسبب مشارکت دماغ مر او را زیرا که چنانچه استدلال کرده میشود از غثیان برانکه علت دماغیه بمشارکت معده است پس بعید نیست که غلطی واقع شود و اولا علت در دماغ باشد ولیکن خفی بود پس ظاهر گردد غثیان در معده بجهت مشارکت آن مر دماغ را در علت خفیه بدان شالش اینست که دماغ را سوءمزاج بارد عارض شود و از ان نوازل بسوی معده کثرت نماید و سبب غثیان شود پس گمان کرده شود که در معده اخلاط رطوبی بسیار است که ازان بسوی دماغ بخارات کثیر صعود میکند و دران متراکم میشود و مزاج دماغ بارد کثیرالنوازل میگردد و مشغول شوند بعلاجات معده و تنقیه آن و ازان انتفاع نشود پس واجب ست رجوع بسوی اصل مذکوره در کلیات که تمیز کرده شود بدان اصول امراض اصلیه را از امراض شرکیه.

دلائل مزاج دماغ معتدل

دماغ معتدل در مزاج خود آنست که افعال حسیه و سیاسیه و حرکیه آن قوی باشند و در انتفاض آنچه ازان مندفع میگردد و در احتباس آن معتدل بود و بر مقاومت اعراض موذیه قوی باشد و در هنگام طفولیت موی سر آن اشقر و در وقت ترعرع احمر و نزد استکمال خلقت و نشو مائل بسیاهی متوسط و رجعودت و سبوطت و نبات او و مدت شباب همه در وقت خود باشد و سفیدی او استعجال نکند و نه تاخیر نماید از وقت طبیعی خود و صلع نیز سرعت ننماید و سوای این از لون و سحنه و انفعالات و غیره که مذکور شد نیز استدلال میتوان کرد.

دلائل امزجه ردیه واقعه در جبلت

جالینوس میگوید که حرارت مولد اختلاط عقل و هذیان میکند و لاحق میگردد بآن طیش و سرعت وقوع بدائات در امور و افتنان در عزائم و برودت مؤلد بلادت و سکون ست و لاحق میشود باین بطوء فهم و تعذر فکر و کسالت و رطوبت باعث نوم غرق با کسل ست و یبوست باعث بیداری و سوءفکر و خیالات فاسدست و دلالت می نماید بران سهر لیکن شرط درین آنست که سهر از رطوبات بورقیه نباشد و با ثقل دماغ نبود و دوام استفراغ فضول یا غیر آن از دلائل رطوبت مالحه نیز نباشد بجهت آنکه رطوبت مالحه بورقیه بشهادت جالینوس بر نفس خود باعث بیداری میگردد چنانچه در مشائخ میباشد و اما رطوبت مزاجیه دماغ خواب مستغرق می آورد و جالینوس گمان میکند که دلیل بر غلبه

سوءمزاج بلا ماده عدم سیلان فضول با دلائل سوءمزاج ساذج ست و دلیل بر آنکه غالب سوءمزاج مادی ست سیلان فضول ست و بوعلی سینا می گوید که اگر سدد یا ضعف قوت دافعه نباشد دراقم گوید که درین صورت فرق در مواد محتبسه از وجود ثقل راس و در ساذج از خفت آن توان کرد و چون این معلوم شد پس دلائل حرارت مزاج دماغ سرعت روئیدن موست در ابتدای ولادت یا در شکم و سواد آن در ابتدا یا سواد آن بعد از شقرت بزودی و جعودت آن و سرعت صلع و سرعت امتلای راس و ثقل آن از اسباب واقعه مانند استشمام روائح و امثال آن و اذیت یافتن بروائح حاره و قلت خواب یا خفت آن و ظهور عروق چشم و ذکاد سرعت تقلب در آرای و عزائم مانند حال صبیان و دلالت میکند بران حرارت ملمس و سرخی رنگ و نضج فضول منصبه و منتفضه و اعتدال آن در قوام بقیاس غیر خود و اما دلائل مزاج بارد زیادتی نفض فضول و سبوطت شعر و قلت سواد و سرعت سفیدی آن و سرعت انفعال از آفات و کثرت نوازل و عروض زکام بادنی سبب و خفای عروق عینین و کثرت خواب و بودن صورت او مانند صورت صاحب پنگی و بطوء حرکت اجفان و ثبات بر عزائم ست مانند حال مشائخ و اما دلائل مزاج یابس نقای مجاری فضول و صفای حواس و قوت سهر و قوت شعر و سرعت نبات بجهت دخانیت مزاج در اول سن و سرعت صلع و جعودت شعرست و اما دلائل مزاج رطب سبوطت شعر و بطوء نبات آن و بطوء صلع و کدورت حواس و کثرت فضول و نوازل و استغراق نوم‌ست و اما دلائل مزاج حار یابس عدم فضول و صفای حواس و قوت بیداری و قلت خواب و سرعت نبات شعر ⁕39⁕ در اول سن و قوت و سیاهی و جعودت آن و سرعت صلع بسیار و حرارت ملمس سرد خشکی آن مع سرخی ظاهر دران و در چشم و انتقال در غرائم و عجلت دران و قوت فهم و حافظه و سرعت افعال نفسانیه و اما دلائل مزاج حار رطب اگر این مزاج بسیار دور از اعتدال نباشد رنگ نیک و عروق واضح و ملمس حار و فضول اکثر و انضج و شعر سبط مائل بشقرت غیر سریع الصلع و تسخن و ترطب بسوی آن سریع باشد و اگر بعید از اعتدال باشد صاحب او سقیم قابل نکایات از حرارت و برودت و امراض عفنیه در جوهر خود سریع و حواس صاحب او ثقیل مکدر و چشم او ضعیف باشد و صبر بر خواب نتواند کرد و خوابهای پریشان خواهد دید و اما دلائل مزاج بارد یابس آنست که سربارداالملمس خامل اللون و عروق آن خفی و همچنین عروق چشم و بطوء نبات شعر و دقیق بطیء الصلع خصوصاً اگر یبس او غالب تر از برد او نباشد و متضرر بمبردات بشرط مذکور و حواس صاف در هنگام جوانی و چون بسن پیری رسد بزودی ضعیف گردد و پیر شود و تشنج در نواحی سر او ظاهر گردد و صحیح الشیخوخت و صحت او مضطرب باشد پس گاه خفیف الراس منتخف مسالک و گاه بخلاف آن باشد و اما دلائل مزاج بارد رطب آنست که انسان در ان کثیرالنوم مستغرق در ان ردی الحواس کسلان بلید کثیر الاستفراغ فضول از سر باشد و ایضاً بر ان دلالت میکند بطور صلع و سرعت وقوع نوازل و

این مزاج نیز اگر خروج او از اعتدال بسیار مفرط نباشد حال صاحب او جید باشد در شبه انتباه بدانکه در اکثر مطولات بعد بیان دلائل مذکوره علامات امراض راس مسطورست و مؤلف را بنظر تسهیل بیان آنها در طریق تشخیص انسب نمود و همچنین در اکثر امراض تسهیلاً الطالبین و اشفاقاً علی المعالجین بایجاد طریق تشخیص پرداخته و علامات اسباب آن امراض بطریق اسهل دران مندرج ساخته اکنون بدانند که جمیع امراض راس خواه اصلی بود یا مشارکی اسباب آن یا سوء مزاج و مادی باشد و یا مرض ترکیب و یا تفرق اتصال و یا اورام پس تشخیص هر مرض موقوف بر استحضار تعریف و لوازم آن مرض و تشخیص اسباب آن در طریق تشخیص مسطور میگردد.

طریق تشخیص اسباب امراض راس

هر گاه مریض شکایت دماغی نماید اولاً طبیب از تقدم خللی در عضوی از اعضای دیگر سوال کند و آفت در افعال دماغی مانند ظلمت بصر و کدورت حواس با وجود صلاح حال سائر اعضا باشد بداند که مرض دماغی اصلی ست و اگر تقدم ضرری در عضوی بیان نماید مرض دماغی شرکی باشد پس بصورت تحقق مرض اصلی نخستین مال اقسام سوء مزاج دریافت کند و این چنان باشد که اولاً از مریض سبکی سر و گرانی آن را بپرسد اگر خفت راس بگوید بداند که سوء مزاج ساذج است مفرد بود یا مرکب بعد از کیفیت ملمس سرد چشم که گرم ست یا سرد سوال کند و رنگ چشم و روی ملاحظه نماید پس هر گاه با وجود خفت سر ملمس گرم و رنگ سرخ باشد بر سوء مزاج حار ساذج و حار یابس ساذج و حار رطب ساذج دلالت کند پس از حال بیخوابی و خواب سوال کند اگر مریض بیخوابی بیان کند از دیگر آثار غلبۂ حرارت مثل التهاب در دماغ و قلق در حرکات و تشویش در تخیلات و سرعت غضب و انتفاع بمبردات و تضرر از مسخنات سوال کند که وجود این همه علامات یا اکثر از ان دلالت بر سوءمزاج حار ساذج کند و اگر با این علامات ملمس حار یابس و قلت سیلان فضول و اختلاط عقل باشد از دیگر علامات سوءمزاج یابس که مسطور گردد سوال کند اگر آن هم یافته شود درین صورت بر سوءمزاج حار یابس ساذج مرکب دلیل تام بود و اگر مریض غلبۂ خواب غیر شدید بیان نماید و از هوای جنوب ایذا یابد و خوابهای مشوش بیند دیگر علامات سوء مزاج رطب ساذج که مذکور شود بپرسد اگر باشد درین حالت دلیل سوء مزاج حار رطب ساذج مرکب بود و هر گاه با وجود چهره و چشم سپید نماید بر سوء مزاج بارد ساذج و بارد رطب ساذج و بارد یابس ساذج دلالت کند درین صورت از کسل و فتور در افعال دماغی و بلادت و نقصان در تخیلات و میل بجبن و انتفاع بمسخنات و تضرر از مبردات سوال کند اگر باشد پس وجود این علامات دلالت بر سوء مزاج بارد ساذج مفرد کند و اگر با این علامات آثار سوء مزاج رطب ساذج مفرد و خصوصاً خواب و نسیان

شریک بود دلیل سوء مزاج بارد رطب مرکب باشد و اگر علامات سوء مزاج یابس ساذج مفرد یار بود و حالتی شبیه بحالت صاحب جمود یافته شود بر سوء مزاج بارد یابس مرکب دلالت کند و هر گاه با وجود سبکی سرگرمی ملمس و سرخی و سفیدی رنگ یافته نشود درین صورت سوال غلبهٔ خواب و بیخوابی از مریض کند پس اگر غلبهٔ خواب بگوید از کسل و کدورت حواس و کثرت نوازل و افراط نسیان نیز سوال کند و این علامت سوء مزاج رطب ساذج مفرد بود و اگر مریض غلبهٔ بیخوابی بیان کند و با آن جفاف خیشوم و صفای حواس ❊40❊ و نقای مجاری فضول و قلت زکام و شدت حفظ و تقدم استفراغات و انتفاعات بمرطبات و سرعت اجتذاب روغنهای رطب تضر را نه محللات یافته شود علامت سوءمزاج یابس ساذج مفرد بود و هنگامیکه مریض در جواب سوال اول گرانی سر بگوید بداند که سوءمزاج مادی ست مفرد بود یا مرکب بعده کیفیت ملمس سر و چشم که حارست یا بارد بپرسد اگر با وجود گرانی سر ملمس گرم باشد دلیل مواد حار دموی یا صفراوی بود پس رنگ چهره و چشم دیده، از حال غلبه خواب و بیداری سوال کند اگر با وجود گرانی سر و گرمی ملمس رنگ رو و چشم سرخ و خواب مفرط باشد علامت سوءمزاج مادی دموی بود پس دیگر علامات غلبه خون مثل انتفاخ وجه و عین و درور رگها و ضربان و دیدن خیالات سرخ در خواب نیز بپرسد و اگر رو و چشم زرد و بیخوابی کثیر باشد علامت سوءمزاج مادی صفراوی بود پس دیگر آثار غلبه صفرا همچون لذع و التهاب مع حرقت شدید و یبس منخرین و عطش نیز بپرسد و درینجا آنچه از بینی و حنک خارج شود زرد و تلخ و لذاع و گرم بود و چون آثار هر دو خلط مذکور یافته شود علامت سوءمزاج دموی و صفراوی مرکب بود و اگر با وجود گرانی سر ملمس سرد باشد و طول مرض و ازمان آن بود دلیل مواد بارد بلغمی و سوداوی باشد درین صورت اگر رنگ چهره و چشم و زبان رصاصی و غلبه خواب بود از ترهل و نسیان و کسل و بلادت نیز بپرسد و این علامت سوءمزاج مادی بلغمی باشد و اگر با گرانی راس و سردی ملمس رنگ رو و چشم تیره نماید از بیخوابی مفرط و وسواس و فکر فاسد سوال کند و این علامت سوءمزاج مادی سوداوی بود و چون آثار بلغم و سودا هر دو یافته شود دلیل سوءمزاج بلغمی و سوداوی مرکب باشد و آنجا که با علامات غلبه دم آثار بلغم یا سودا هم دریافت گردد علامت سوءمزاج دموی بلغمی مرکب یا دموی سوداوی مرکب بود و اگر با علامات صفرا آثار غلبه بلغم یا سودا مدرک شود علامت سوءمزاج صفراوی بلغمی مرکب یا صفراوی سوداوی مرکب باشد و هرگاه مریض با سبکی سر تمدد در سر و قعر چشم و عروض دوی و طنین در گوش بگوید دلیل ریح و بخار بود پس اگر با آن علامات سوءمزاج بارد مدرک گردد نشان غلبه ریح باشد و اگر آثار سوءمزاج حار دریافت شود و ضربان شرائین سرد در ورد واجین و تخیل خیالات فاسد بود و احیانا سدر و دوار عارض شود بر وجود بخارات دلالت کند و هر گاه بیمار با گرانی در بعض اجزای سر تمدد بیان نماید و تارک ریاضت و

حمام و کثیرالاکل و صاحب سکون و آرام باشد علامت سده بود و هر گاه با وجود علامات غلبه خلطی از اخلاط اربعه اختلاط عقل و هذیان مع تپ و وجع سر و کراهت از روشنی ظهور نماید نشان ورم بود پس اگر آثار غلبه خون یا صفرا مع لزوم تپ گرم و ضربان و سرعت نبض مائل بموجیت یا منشاریت یافته شود علامت ورم حار بود و اگر علامات غلبه سودا و صلابت نبض مدرک گردد نشان ورم سوداوی بود و اگر آثار غلبه بلغم و سبات و تحجج و نبض موجی باشد دلیل ورم بلغمی بود و هرگاه آثار سوءمزاج و ریح و سده و ورم یافته نشود درین صورت سوال کند که به اندک سببی همچون صعود ابخره غذائی هنگاه هضم و شنیدن آوازها و شمیدن بوهای غیر قوی مرض عارض میشود یا نه اگر مریض اقرار آن کند بداند که مرض از ضعف دماغ یا از قوت حس دماغ ست پس اگر حواس مریض مکدر و افعال دماغی او از تفکر و تذکر و تخیل ضعیف باشد و از حرارت و برودت متاذی گردد و دلائل اسباب ضعف مثل دلائل سوءمزاج و غیر آن ظاهر بود و زمانه مرض هر قدر که طول کند مرض زیاده شود مرض از ضعف دماغ بود و اگر حواس ذکی و قوی و افعال دماغی سلیم و مجاری نقی و پاکیزه باشد و با دلائل اعتدال مزاج و صحت ترکیب بود و اعضای مشارک قوی صحیح باشد و چون زمانه مرض طول کند مرض کم شود و یا باطل گرددمرض از قوت حس دماغ بود و هرگاه این آثار هم یافته نشود و تقدم ضربه و سقط با وجود تفرق اتصال مدرک گردد سبب مرض همان باشد این بود طریق تشخیص اسباب امراض دماغی اصلی اما اگر مریض پیش از حدوث مرض دماغی ضرر در عضوی از اعضای دیگر مثل معده و امعا و جگر و طحال و مراق و رحم و دست و پا کند و حدوث و بطلان و شدت و ضعف مرض بحسب حدوث و بطلان و شدت و ضعف الم آن عضو مدرک گردد مرض دماغی شرکی باشد پس اگر مرض مختلف شود باختلاف حال معده در هضم و عسر هضم و در حلا و امتلا و تقدم ضرر معده مثل غثیان و قلت یا بطلان اشتها و فساد یا ضعف یا بطلان هضم بود مرض شرکی معدی باشد پس نگاه کند که در قی صفرا بر می آید یا بلغم یا سودا اگر صفرا برآید و رنگ چشم زرد نماید از تلخی دهن و تشنگی و غلبه مرض در خلو معده و التهاب و آروغ بدبو نیز سوال کند و این علامت ماده صفراوی بود و اگر بلغم برآید از تقدم تخمه و آروغ ترش و شدت مرض در امتلای معده و کثرت آب دهن و قلت تشنگی و نفخ معده نیز بپرسد و این نشان ماده بلغمی بود و اگر سودا برآید از کثرت اشتها و سوزش معده و جشای حامض بدبو داشتند او مرض نزد خلای معده از ریختن سودا *41* بر فم معده و دخشت و خبث نفس هم سؤال بکند و این آثار مادۀ سوداوی بود و اگر در قی هیچ خلط برنیاید پس از غلبه مرض باستعمال چیزهای بادی و در حالت شکم سیری و بعد از خواب بپرسد اگر هیجان مرض بخوردن اشیای نفاخ بگوید و تقدم درد معده و سکون مرض دماغی با سکون آن باشد علامت ماده ریحی بود و اگر زیادتی مرض در شکم سیری بگوید و با

آن دیگر علامات سوءمزاج ساذج معده باشد از سوءمزاج ساذج بود و اگر بعد از خواب و هنگام شکم تهی و تأخیر غذا از وقت مقرره آن خصوصاً وقتیکه ناشتا درآفتاب مشی نمایند مرض غلبه کند و از ادنی سببی ضجر نماید و از بوییدن چیزی بدبو غثیان عارض گردد نشان ضعف فم معده بود و اگر علامات دیدان امعا مدرک گردد بشرکت امعا باشد و هرگاه ضرر در جگر یا طحال یا مراق یا رحم یافته شود مرض شرکی کبدی یا طحالی یا مراقی یا رحمی باشد و ایضاً رحمی اکثر بعد ولادت یا اسقاط یا احتباس حیض و نفاس و قلت آن بود و هرگاه مریض بگوید که پیش از ظهور مرض دماغی چیزی مورچه مانند از دست یا پای بجانب سر برمی‌آید مرض شرکی اطرافی باشد و شناخت نوع ماده هر عضو در مقامش مسطور گردد بدانکه تا اینجا علامات امراض دماغی اصلی و شرکی تمام شد اکنون علاج هریک از اسباب مسطوره بقلم می آید مطابق سبب مشخص بعمل آرند لیکن پیش از بیان آن بعض قوانین علاج کلی که در اکثر امراض دماغی بکارآید مرقوم می گردد برآن نظر دارند.

علاج کلی امراض دماغی

باید دانست که دماغ عضوی‌ست رئیس و مبدای حواس ظاهری و باطنی پس هر مرضی که بدان لاحق شود حسب سبب به ازاله آن توجه بلیغ نمایند مثلاً اگر سبب آن مرض غلبه کیفیتی از کیفیات اربعه چون حرارت و برودت و جز آن باشد بتعدیل آن کوشند بدانچه ضد وی بود بی تنقیه و در حرارت دماغ تبرید بلامبالغه کنند بهر آنکه غلبه حرارت بدین محل موافق‌ترست و در برودت تسخین به مبالغه باید کرد و کثرت استعمال حموضات مناسب نبود خصوص وقتیکه سرفه یا نزله نیز شامل بود ادویه و اشربه شیرین اختیار نمایند و عند قبض طبیعت ملینات آن بکار برند و بقول شیخ در امراض سر به ملین طبیعت حاجت کثیر بود پس باید که تلیین آن مدام ملحوظ دارند و اگر سبب مرض غلبه ماده بود پس در دموی فصد قیفال کفایت کند و اگر امر عظیم و خون در کمال غلبه و وفور و هیجان باشد فصد وداج را تجویز نموده‌اند ولیکن چون درین خطرست باید بفصد دیگر عروق سر بپردازند هرچند که بدفعات باشد و در دیگر اخلاط بعد نضج و تفتیح مجاری بمسهلاتش استفراغ فرمایند و شیخ‌الرئیس و بعض شراح قانون مینویسند که هرگاه غلبه مواد در دماغ دریافت شود و اراده استفراغ آن نمایند پس اگر باوجود غلبه اخلاط دیگر دلائل کثرت خون دریابند ابتدا بفصد قیفال و دیگر عروق سر مثل رگهای پیشانی و بینی و عروق ناحیه گوش و مانند آن کنند اما اگر امتلا مختص برأس باشد اکثر فصد این عروق کفایت کند و اگر در بدن نیز امتلا بود فصد سر را بر فصد این عروق مقدم دارند والا در تقدم فصد عروق مذکوره خوف جذب مواد بسیار بسوی سر و جلب آفت بود و ابتدا بفصد باوجود غلبه اخلاط دیگر بهر آنست

که فصد استفراغ مشترک برای اخلاطست پس با خون اخلاط دیگر نیز که مختلطاند دفع شوند ولهذا شرط نمودهاند که فصد را وسیع در طول بگشایند و چون قدری خون خارج گردد یک لمحه دهن رگ را بانگشت بگیرند تا اخلاط دیگر درآنجا آیند زیرا که طبیعت حامی و حافظ بدن حتیالمقدور خون صالح را محافظت مینماید و دم فاسد و اخلاط دیگر را دفع میسازد پس انگشت بردارند که قدری خون دیگر دفع گردد باز لمحه دهن رگ را بانگشت بگیرند و همچنین تا آخر فصد و درهنگام کمال غلبه و هیجان خون تنها و باخلاط دیگر باید که قصور در اخراج خون ننمایند بلکه خون وافر بگیرند و بساست که فصد تام کفایت نماید و مراد از فصد تام آنست که فصد را گشاده بگشایند و آن مقدار خون بگیرند که قریب به غشی گردد و اطفال و ضعفا و حوامل را فصد جائز نیست و عند ضرورت شدید حجامت مجوزست و یا ارسال علق و اگر اخلاط دیگر باشد نگاه کنند که آیا مرض رأس بشرکت جمیع بدنست یا نه پس هر خلطی که غالب بود و در جمیع بدن شریک باشد نخست بعد انضاج آن تنقیه عام جمیع بدن بمسهلات و مقیات نمایند وبعده به تنقیه خاص دماغ متوجه شوند و استفراغات مختصه آن استعمال کنند اگر دانند که ماده در دماغ نضیجست والا بعد تنقیه عام بدن تا نضج آن در تنقیه دماغ تأخیر کنند و نضج ماده دماغی بمشاهده خروج فضول مثل مخاط و غیر آن از دماغ اگر بسیار رقیق یا بسیار غلیظ نباشد بلکه سهلالخروج و معتدلالقوام بود دریافت گردد و اگر ❋42❋ بشرکت بدن نیست متوجه استفراغ دماغ گردند و در آنجا که مرض بمنتهی رسیده باشد و پیش از آن انضاج ماده بمرخات و نطولات و ضمادات ضمادات منضجه نیز نموده باشند تنقیه مواد بغراغر و دیگر مستفرغات مختصه آن فرمایند بشرطیکه از غرغره خوف آفتی در ریه و نزول نوازل از جنس خلط حاد لازع و بیمار قابل و مستعد امراض ریه نباشد و ایضاً بیمار را حراست از نزول شیء از دماغ دریابد قبل از رسیدن آن بریه آنرا ببزاق دفع نماید و یا حال سر اشدالاهتمام از حال ریه باشد چنانچه از آن خوف قتل سریع از شدت ردائت و حدت بود و قریب از مجرای حنک باشد که دفع او به وجه دیگر غیر از غرغره یافته نشود والا شمومات مفتحه و معطسه و سعوطات و نطولات استعمال کنند تا که مواد از سر منجذب شود و گاهی تضمید سر بعد از تراشیدن موی سر میکنند بادویه که دفع مواد محتبسه در سر سهل گرداند اگر از آن ضمادات خوف افساد مزاج نباشد و وثوق این امر بود که ماده منضج سهلالاستفراغ ست بعد فعل ضمادات در آن بسهولت مندفع گردد و با این همه باید که احتیاط نمایند در استفراغ اخلاط بارد از آنکه رقیق ماده مستفرغ نگردد و غلیظ آن محتبس ماند و باعث زیادتی فساد گردد بلکه استفراغ بعد تلیین بملینات منضجات نمایند و هرگاه استعمال استفراغی کنند عقب آن تلیین مع انضاج و تلطیف و تعدیل قوام مابقی از فضول دماغ نمایند و احتراز فرمایند در استفراغات اخلاط حاره که مضطر گردند در آنها باستعمال ادویه حاره در بعض اوقات بمثل ایارج و سقمونیا و تربد و اسطوخودوس از آنکه باقی

نماند بعد از آن سوءمزاج حار بلکه تدارک نمایند اسهال کائن از آنها و استفراغ واقع بغرغره و غیر آنرا بضمادات مبرده و پرهیز نمایند از استعمال استفراغات مذکوره مگر بعد اعتماد بر عادت مریض که چیزی که آن بنوشد اسهال و استفراغ آن کند تا شرب آن به سبب مخالفت باعث فساد و هلاک نگردد بهر آنکه بعضی کسان را ایارجات اسهال نیارند و بعضی را از مطبوخات اسهال نشود پس رعایت این امر نیز در استفراغات لابد است و اگر اخلاط صعود نمایند بسوی سر از جانبی یا از تمام بدن پس جذب کنند بسوی خلاف آن مثلاً اگر از اسافل بدن یا جمیع بدن متصاعد شوند باستعمال حقنجات و حمولات و حجامت ساقین و بستن رانها و بازوها و مالش کف دست و پا و تناول اطریفلات و گشنیز پردازند و تنقیه عضو مشارک بدانچه مخصوص او باشد نمایند مثلاً اگر ماده در معده باشد بایارج فیقرا و اگر در طحال بود بادویه که بدان خصوصیت دارد و علی هذاالقیاس در جگر و رحم و غیره هر یک از اعضا هر مادهٔ که باشد بضد مزاج آن و ایضاً دیگر تدابیر مختصه آن عضو بعمل آرند مع رعایت تقویت دماغ و بعد تنقیهٔ هر خلط اگر سوءمزاج باقی ماند بضد آن علاج کنند و ازجمله چیزیکه استعمال کرده میشود در امراض رأس ریاضتی‌ست که محافظت نمایند در آن سر را از حرکت که با بدن حرکت ننماید و اسافل بدن تنها حرکت کند و این ریاضت بدین نحو میباشد که انسان ریسمان را بدو دست محکم بگیرد و خود را بدان معلق آویزان دارد و دائم پایهای خود را حرکت دهد و مالش دست و پا و بستن آنها از فوق بسوی اسفل از این قبیل‌ست و خصوصاً هنگام تغذیه لیکن باید که ریاضت قبل از تنقیه باشد زیرا که قبل از تنقیه سودی ندارد بلکه زیاده باعث تحریک مواد و فساد دیگر میگردد و گاه تنقیه سر تنها می نمایند بریاضت خفیفه بمثل مالیدن و فشردن و شانه در سر کردن و استعمال گهواره از منقیات خاصه است چنانچه در آخر لیثرغس مینمایند و بدانند که استعمال سیالات بر سر بطریق قطور جائز نیست بلکه اطراف یافوخ را از پیش سر تا بلندی عقب سر که قمحدوه نامند از خمیر سخت بگیرند که مانند حلقه و دیواری بلند باشد و وسط آن مانند حوضی و ظرفی برای گنجایش ادویه سیاله بود پس ادویه را گرم و یا نیمگرم و یا سرد بحسب حاجت در آن ریزند و یا پارچه را ته نموده بدوای سیال تر کرده بر یافوخ گذارند و آنچه از آنها لبنی باشد مثل شیر بز یا شیر زنان واجب است که بر سر لطخ از آن نگذارند تا لبنیات متعفن نگردد و موجب حبس ابخره نشود بلکه بزودی پاک نمایند و بشویند و تجدید نمایند و بهتر آنست که استعمال اضمده و اطلیه و نطولات و مروخات همه بعد از تراشیدن موی سر باشد تا که اثر سریعتر و قویتر نماید و واجب است که تلطیف تدبیر نمایند قبل از دوا بچند روز بادویه و اشربه و اغذیهٔ مناسبه و حمام و ریاضت معتدله تا اندکی فی‌الجمله بدن مهیا گردد و مسام گشاده و چون صاحب امراض رأس مادی غذا تناول نماید باید که اطراف او را بمالند و تخفیف جانب سر نمایند و تقویت دماغ برادعات کنند و غذا بحسب کمیت ماده و کیفیت آن تناول فرمایند و

برین قیاس نمایند جمیع تدابیر را و ایضاً در امراض مادی دماغی شرب شراب و توقف بسیار در حمام مضر بود و قی از جمله تدابیری ست که نفع بسیار نمی بخشد در معالجات امراض رأس مگر هنگامی که بمشارکت مادۀ معده باشد و کثرت ❁43 ❁ فضول در آن متوجه بسوی فم معده بود که درین هنگام اصلح وجوه دفع آن بقی ست و هرکجا که اندر حجب دماغ آفتی باشد آب سرد خوردن و بدان مضمضه کردن زیان دارد و احتمال عطش و جوع در امراض رطبۀ دماغی و ترک عشا واجب‌ست و برآمدن ریم از بینی یا از گوش در امراض سر محمودست و بقول مسیمی از مضرات رأس‌البان و سموک و اشیای چرب بسیار و تمامی نبیذها و جمله حموضات خاصهً سرکه و همچنین سکر و تخمه است پس اجتناب از اینها واجب.

علاج امراض دماغی حارساذج و حار یابس ساذج و حار رطب ساذج

و آن صداع و سرسام غیرحقیقی و سهر و دوارست و سبب سوءمزاج حار حرارت خارجی مثل گرمی آتش و آفتاب و حمام و شم افاویه بود و یا حرارت داخلی مثل تناول مسخنات و تأخیر غذا از وقت معتاد و شدت جوع و غضب بالجمله تبرید و ترطیب هوای خانه بآب و خوشبوهای سرد نمایند و تبرید دهند و سعوط و نشوق و قطور و شموم و ضماد و طلا و لخلخۀ بارد بعمل آرند و شاخها در ساق و کف پا کشند و پاشویۀ بارد و انکباب و نطول استعمال کنند و باید که در تراکیب مذکوره بَقَول شیخ بُقُول بارده مثل کاهو و خرفه و جرادۀ کدو و برگ بید و برگ نیلوفر و عنب‌الثعلب و عصارالراعی و حی‌العالم و ماءالخیار و ماءالقرع و مانند آن و روغنهای سرد مانند روغن گل و خلاف و روغن نیلوفر و بنفشه بکاربرند و بهترین ازین همه روغن گل و روغن کدو و روغن کاهو و روغن خشخاش است و ازین تجاوز نکنند بسوی ادویۀ که در آن تخدیر و اخما و روح باشد مگر نزد ضرورت شدید از افراط حرارت و طغیان صفرا و هیجان آن و خوف ورم حار چنانچه گاهی روغن بزرالبنج هنگام شدت وجع استعمال میکنند و استعمال سرکۀ بسیار تند و سرکه خمر در اطلیه و غیره بسبب حدت و کمال نفوذ ضرر دارد و روغن گل کهنه که یکسال بر آن گذشته باشد نیز استعمال نکنند و از استعمال اضمده و اطلیه بارده بر مؤخر سر که منشای اعصاب‌ست اجتناب نمایند تا منابت اعصاب را فاسد نکند و اثر آن بر دماغ هم به وجه اتم نمیرسد و هرگاه ضماد گرم شود تبدیل آن نمایند و ضماد بر پیشانی یا بر یافوخ استعمال کنند و نیز ازجملۀ اطلیۀ نافعه لعاب اسبغول بسرکه و آب گشنیز و برگ آنست و ازجمله معالجات نافعه بوییدن اشیای خوشبوی بارد است و سعوط روغنها و عصارات مسطوره و فرش نمودن بقول و اوراق مذکوره در مسکن مریض و نشستن در خانه خنک که در آن شاخهای اشجار مبرده نشانیده باشند و بوئیدن و نزدیک خود داشتن فواکه بارده و برف

و آب عمیق نفع میکند و از حرکات بدنی و نفسانی و گردانیدن حدقه در ملامح و نظر بسوی اشیای روشن و استماع آواز سخت و بلند منع کنند و غذای بارد دهند مثل نبوماش و جو مقشر و اسفاناج و قطف و طفثیل و مانند آن و اگر با حرارت یبوست نباشد بلکه رطوبت ساذج بلاماده باشد و این در کمال قلت و ندرت‌ست در امراض دماغ باید که در اطلیه آبهای فواکه که در آن قبضی باشد داخل نمایند و لاسیما در ابتدای اورام حاره و بقول انطاکی بهترین چیزها که بدان تبرید دماغ کنند طلا بخطمی و برادهٔ عاج و بقس و آرد جو و حنا و آب گشنیز و عنب‌الثعلب و حی‌العالم ست و شرب مرزنجوش بگشنیز و امرود و شربت خشخاش بماءالشعیر و گویند که عوض آب بر گلاب و آب انار شیرین و جلاب قندی خام معمول به گلاب اختصار کنند و یا گلاب و آب سرد بالمناصفه اندک اندک بدهند و کذا آب هندوانه و خیار و کدو بدهند و از روائح حاره ذی‌عطریت چون زعفران و سلیخه و تخم کرفس و حمابا و مانند اینها از افاویه دیگر اجتناب لازم دارند و همچنین از طعامهای گرم و سرد بخارانگیز مثل عدس و بادنجان و گوشت گاومیش و شتر و کرنب و غیره. و تراشیدن موی سر و دوشیدن شیر بز بر آن خیلی مفید است و همچنین انداختن شیر دختران در بینی و گوش و مالیدن آن بر کفهای دست و پا و بر یافوخ بشرطیکه تب و نزله نباشد. طریق استعمال ادویهٔ تبرید دماغ لعاب بهدانه سه ماشه شیرهٔ تخم کاهو مقشر شیرهٔ مغز تخم تربوز هر یک هفت ماشه در آب یا عرقیات برآورده شربت نیلوفر یا شربت بنفشه دو توله یا نبات سفید یک نیم توله داخل کرده بنوشند و اگر حرارت زیاده باشد شیرهٔ تخم خیارین یا شیرهٔ مغز تخم کدو اضافه کنند و اگر ابخره زیاده بود شیرهٔ گشنیز خشک شیرهٔ تخم خشخاش زیاده نمایند و اگر حرارت قلب هم معلوم شود شیرهٔ تخم خرفه افزایند و شربت انار و عرق بید ساده عوض شربت نیلوفر آمیزند باالجمله اگر حرارت در کمال شدت باشد شیرهٔ بزور مذکوره در عرقیات بارد رطب مثل عرق نیلوفر و بید گلاب و بیدمشک بجای آب برآورند و بعض لعابات سردتر مانند لعاب بزر قطونا داخل نمایند و شربت آلو یا شربت تمرهندی یا شربت حماض یا شربت لیمو مناسب حال افزایند. ❋44❋ طریق استعمال ادویهٔ سعوط و نشوق و قطور شیر بز فقط یا شیر دختر صرف در گوش و بینی چکانند یا مغز تخم تربوز در آب سائیده در گوش و بینی چکانند یا کافور در روغن گل حل کرده در بینی چکانند یا شیر دختر در روغن بنفشه سعوط کنند یا روغن بنفشه و روغن نیلوفر و روغن کدو مساوی و شیر دختر برابر همه خوب آمیخته بکار برند و یا آب کاهو روغن نیلوفر هر یک یک جزو شیر دختر دو جزو بهم آمیخته سعوط نمایند و اگر خواهند مغز کدو مغز تخم تربوز سوده نیز آمیزند و یا آب کاهو و شیر دختر و روغن گل همه مساوی آمیخته سعوط نمایند و اگر حرارت زیاده باشد قدری کافور نیز اضافه کنند و یا روغن بنفشه و روغن کدو و آب کاهو تر و آب کاسنی سبز و شیر دختر همه را در شیشی کرده خوب مخلوط نمایند و در بینی چکانند. طریق استعمال ادویه شموم گشنیز سبز یا صندل

سوده یا کافور یا عطر خس یا عطر لحظه بلحظه ببویند یا آب شاهسفرم یا گل حنا و شاهسفرم که بر آن آب سرد پاشیده باشند استشمام نمایند و بوئیدن جمله فواکه بارده نافع است. طریق استعمال ادویۀ ضماد و طلا صندل سفید به آب گشنیز سبز یا آب کوکنار سائیده بر پیشانی ضماد نمایند و یا پارچه در گلاب و سرکه و روغن گل تر کرده بر یافوخ گذارند و یا آرد جو مع سرکه و گلاب و کافور و صندل و اقاقیا بعمل آرند و یا گل نیلوفر و گشنیز سبز و گل بنفشه در گلاب سائیده بکار برند و یا برگ خرفه جرادۀ کدو برگ بید گل خطمی صندل سفید سائیده با قدری گلاب و سرکه ضماد نمایند و بعد گرم شدن دور کنند و تبدیل آن کرده باشند و یا گل بنفشه گل نیلوفر گل سرخ گل خطمی برابر بشیر زنان یا شیر بز یا گلاب سائیده ضماد کنند و در ضرورت قوی گل نیلوفر تخم کاهو تخم خرفه صندل سفید هر یک سه ماشه کافور سه ماشه افیون زعفران هریک نیم ماشه همه را سائیده روغن گل یک توله آب گشنیز سبز دو توله و اندکی سرکه ممزوج کرده بر سر ضماد نمایند که برای اقسام صداع حار و سرسام و سهر معمول ست و طلای قرص انذروت نیز در تبرید دماغ اثری تمام دارد. طریق استعمال ادویه لخلخه گل ارمنی و گل نیلوفر صندل سفید هر یک یک ماشه در عرق صندل دو توله سائیده آب گشنیز تر آب خیار آب کدوی تر هریک چهار توله اضافه کرده در شیشی دهن فراخ انداخته متصل پیش بینی حرکت دهند و یا صندل سفید سوده گشنیز خشک سوده گلاب سرکه قدری ممزوج نموده در ظرف کنند و ببویند که برای منع عفونت هم نافع و یا گل ارمنی و صندل سفید و قدری کافور و آب گشنیز و سرکه و گلاب بدستور ببویند و یا روغن گل روغن بنفشه هر واحد دو جزو سرکه نصف جزو در شیشه و یا در ظرف گلی نو انداخته حرکت داده ببویانند و اگر خواهند برای زیادتی تبرید آب کاهو آب گشنیز سبز آب کدو و قدری کافور هم بیفزایند و یا صندلین یک مثقال گل نیلوفر یک درم گل ارمنی نیم درم در عرق بیدمشک پنج مثقال یا گلاب و عرق کیوره سائیده آب کدو آب خیار تر آب کاسنی سبز آب گشنیز تر هریک سه مثقال در شیشی اندازند و قدری کافور سوده داخل کرده لحظه بلحظه ببویانند و یا عطر صندل و گلاب و سرکه و روغن گل و آب گشنیز سبز و آب کاهو سبز و قدری کافور بدستور استعمال کنند که برای امراض مذکوره و تقویت دل معمول است. طریق استعمال ادویۀ پاشویۀ بارد گل بنفشه گل نیلوفر گل خطمی عنب‌الثعلب هر یک یک دام سبوس گندم چهار دام برگ بیدخواه برگ کنار پاو آثار در ده آثار آب بجوشانند چون سوم حصه بسوزد صاف نموده در ظرف انداخته پایها در آن گذارند و ساقها بمالند از اعلی باسفل تا که خوش آید و طبع برداشت کند پایها در آن دارند و هنوز قدری گرمی در آب باقی باشد که پایها برآرند و بپارچه خشک کرده در چادر پوشیده دارند خصوص در هوای سرد مسد و مسام و احسن آنکه ظرف عمیق باشد چنانکه پایها تا زانو غرق باشند و هرگاه بعد پاشویه بستن پایها جهت جذب مواد کرده باشند واجب است که چون بگشایند پایها

در آب گرم گذارند تا ابخرهٔ منجذبه بسوی دماغ صعود ننمایند و دفعتاً نگشایند و ابتدای گشادن پا از طرف قدم باید کرد بخلاف بستن که ازطرف بن ران شروع کنند و هرگاه که حاجت پاشویه و محجمه افتد اول محجمه بی شرط بکار برند بعده پاشویه نمایند تا بعد پاشویه هوای سرد نرسد و عوض سبوس گندم جو نیمکوفته نیز مستعمل میشود و اگر تبرید زیاده مطلوب باشد برگ خرفه برگ اسفاناخ گل سرخ برگ کاهو تراشهٔ کدو اضافه نمایند و اگر خواهند گل بنفشه گل خطمی هریک ده درم نیلوفر عنب‌الثعلب خبازی هر یک پنج درم برگ بید یا برگ کنار نیم پاو سبوس سی درم در آب بجوشانند هرگاه نصف بماند صاف کرده بدستور بعمل آرند و یا سبوس جوخواه سبوس گندم ٭45٭ سه مشت نمک شور دو دام برگ کنار برگ ختمی یا تخم یا گل آن برگ عنب الثعلب یا تخم آن هر یک پنج درم در آب جوش دهند هرگاه نصف بماند نیم گرم پاشویه کنند و گویند که غسل قدمین وقت شدت تپ بسبب اجتماع حرارت تپ و حرارت آب منع ست مگر عندخوف حدوث سرسام از آب نیم گرم بحائل کردن چادر میان ظرف آب و روی جیار جائز بود طریق استعمال ادویه انکباب و نطول جراده کدو تخم کاهو و برگ آن گل نیلوفر بنفشه خبازی عنب الثعلب پوست خشخاش و تخم آن و گل آن جو مقشر گل سرخ برگ خطمی و تخم آن برگ بید ترشه خیار تخم خرفه و برگ آن برگ کاسنی گشنیز سبز سبوس جو بستان افروز شاهسفرم هر چه بهمرسد بقدر حاجت گرفته در ظرفی سرش بند کرده بآب جوش دهند و در طشتی ریخته قدری روغن گل یا روغن بنفشه یا روغن نیلوفر آمیخته انکباب نمایند و نطول کنند و یا بنفشه تخم کدو نیمکوفته تخم خرفه تخم کتان تخم خشخاش اسبغول تخم خطمی تخم کاهو گل سرخ برگ بید جو نیمکوفته در آب پخته تنطیل نمایند که جهت صداع حار و سرسام و سهر و جنون و تشنج یابس نافع و یا بنفشه و نیلوفر هر یک دو کف بابونه یک کف بآب در آفتابه و یا ظرفی سربسته طبخ نمایند و چون پخته شود و حرارت ناری او کم گردد سر آفتابه و یا ظرف را برابر روی مریض بکشایند که بخار او به بینی او برسد و یا در طشتی ریخته و بران روغن گل ریخته و علیل ردای بر سر گرفته بخار آنرا بگیرد برای سرسام حار و غیره مفیدست.

علاج امراض دماغی بارد ساذج فقط یا بارد رطب ساذج یا بارد یابس ساذج

و آن صداع و دوار و کابوس و سکته و سبات و نسیان ست و سبب سوءمزاج بارد برودت خارجی مثل برد ثلج و آب و هوا باشد یا سردی داخلی مثل تناول مبردات بالجمله تسخین هوا بآتش یا بخوشبوهای گرم کنند و مطبوخ ادویه حاره مخصوص دماغ بدهند و ضماد و نطول و انکباب و کماد بادویه گرم نمایند و سعوط و شموم علوی خانی و لخلخه حار بعمل آرند و روغنهای چون روغن یاسمین و سوسن و فار و مرزنجوش و نرگس و بابونه که در آن عنبر یا قرنفل سوده

داخل کرده باشند نیم گرم بر سر مالند و یا روغن سداب بمالند و اگر قوی تر خواهند قدری فرفیون درین روغنها آمیزند و اگر اسفنج یا صوف بروغنهای مذکوره تر کرده بر تارک گذارند بهتر باشد و تکمید بنمک و جاورس وسبوس گندم و خرقه مسنحن نیز نافع و خوردن مغز چلغوزه و زنجبیل مربی و مومیائی مفیدست و آنجا که با برودت یبوست باشد با تسخین ترطیب نیز جمع کنند و اگر بابرودت رطوبت بود مستفرغات رطوبت نیز بعمل آرند و غراغر و ادویه حار منشف رطوبت استعمال نمایند و معجون فلاسفه را خصوصیت تام ست در تبدیل مزاج دماغ و تسخین و تقویت آن و اغذیه شوربای عصافیر و ماکیان و نخوداب با مصالح گرم مثل دارچینی و زیره و ثوم استعمال نمایند و هر کجا که اندر دماغ آفتی از سردی باشد آب سرد خوردن و بدان مضمضه کردن سخت زیان دارد طریق استعمال به مطبوخ اصل السوس مقشر نیمکوفته پرسیاوشان اسطوخودوس بادیان بیخ بادیان در آب جوشانیده صاف نموده گلقند عسلی یا شهد داخل کرده بنوشند یا صرف بادیان و اسطوخودوس بدستور جوشانیده گلقند داخل کرده بدهند و یا انیسون بادیان بادرنجبویه جوشانیده با گلقند عسلی دهند و یا حماما برنجاسف دارچینی شربت اسطوخودوس حسب حاجب افزایند طریق استعمال ادویه شموم مشک و عنبر و قرنفل و غالیه و عطر عود هندی و مجموعه و جندبیدستر و فرفیون و سداب و مرزنجوش و یاسمین و بهارنارنج و گل بابونه و ریحان و نرگس و چنپه و نسرین هر واحد بوئیدن مسخن دماغ و دافع امراض بارده دماغی ست طریق استعمال ادویه ضماد بابونه اکلیل الملک مرزنجوش برنجاسف صقر زنجبیل زعفران مرمکی زوفای خشک شونیز کبابه چینی قرنفل صبر زرد جندبیدستر فرفیون کبریت زرد بوره ارمنی قسط کندش حلتیت صمغ سداب اشق خردل مویزج مشک عنبر مومیائی فلفل عاقرقر کندر سرگین کبوتر روغن قسط روغن زنبق هر چه ازین ها بهمرسد و یا طبیب مناسب داند بآب سائیده نیمگرم بر سر ضماد نمایند طریق استعمال ادویه نطول و انکباب بابونه اکلیل الملک برنجاسف شیخ ارمنی سداب تمام فوتنج جبلی جاوشیر جعده مرزنجوش صعتر جندقوقی شجره مریم و غیره حشائش حار جوشانیده بر سر نطول نمایند و یا در ظرفی در تنگ مانند آفتابه لوله دار جوشانیده و سر لوله را هنگام طبخ بند نموده روای بر سر بکشند و لوله آنرا باز نموده بخار آن به بینی و گوش و دماغ رسانند و بران سرنگون دارند و بدانند که کماد و سعود در علاج امراض دماغی بلغمی **✱46** و صداع بارد ساذج و بلغمی مسطور گردد ازانجا اخذ کنند و سویدی گوید که کندش باریک سائیده در خرقه کتان بسته دائم بوئیدن و کباش قرنفل یا بسباسه یا پوست جوز سبز یا برگ جوز در ربیع جمع کرده خشک نموده و یا زهر جوز بر زمین افتاده جمع نموده خشک کرده و یا قسب جوز هندی صلب مثل غبار سائیده بر مقدم راس ذرور کردن و کذا سنبل هندی شربا و فرورا و کذا پوست جوز سبز بسدر یا حنا سائیده بر سر نهادن و بمقدار مدت خضاب حنا بران صبر کردن هر واحد بر و راس مجرب من ست و ابن بطلان و

تمیمی و اقناع و ابن جناح و ابن حنین گویند که مرزنجوش شما و ذرورا و اسارون شربا و ذرورا ولوف ضمادا و میعه یابسه و یا شونیز شربا و ضمادا و مشک شما و سعوطا و شربا و ذرورا و حلبه اکلا و ذرورا هر واحد نافع برد راس ست

علاج امراض دماغی رطب ساذج

و آن سبات و نسیان ست و صداع بمذهب بعضی لیکن اقل و بندرت و سببش کثرت استحمام و استعمال آب و تناول مرطبات ست شربت اسطوخودوس و دیگر مجففات استعمال کنند و اطریفل کبیر و فلاسفه و تریاقات و امثال آن تنال نمایند و تکمید سر بنمک و سبوس گندم و جاورس و زیره گرم کرده و تقویت دماغ باطریفات و غیره و تسدید طریق ابخره و تقلیل غذا و شراب نمایند و در هوای حمام تا دیر نشانند و انکباب و نطول بآبیکه دران ادویه مجففه محلله مثل قرفه و سایخه و بابونه و اکلیل الملک و قیصوم و شیح و مرزنجوش پخته باشند بعمل آرند و اگر بله و بلادت بمریض عارض شودنشوق شونیز و صعتر و زعفران و مشک استعمال نمایند و اغذیه مسنحنه مجففه مثل قلایا و مطنجنات با بازیر حاره و کباب و نخود بریان بخورند اما بتقلیل و ترک عشا ئاجب شمارند و ریاضات قویه اختیار نمایند و بجای آب ماءالعسل یا عرق بادیان بنوشند.

علاج امراض دماغی یابس ساذج

و آن صداع و سهرست و سببش تناول مجففات و سفر حجاز و بیابانها در تموز و ملاقات باد سموم ست مرطبات مثل شیره خرفه و آب تربز و لعاب بهدانه و اسپغول با شربت نیلوفر یا شربت بنفشه یا شربت خشخاش و عرق بید و عرق گاوزبان و ماءالقرع و ماءالجبن بدهند و تمریخ و تسعیط بروغن گل و روغن کدو و روغن بادام و روغن بنفشه و روغن نیلوفر نمایند و ریختن شیر نیمگرم بر سر بعد حلق راس و خصوصا شیر زنان نافع ست لیکن بسرعت بشویند که شیر سریع التعفن ست و کذا غلاف سر بحلوا که از جراده کدو و نشاسته و شکر سفید و روغن بادام پخته باشند و خوردن آن مفید و ضمادیکه سرسام سوداوی خواهد آمد نافع ست و تضمید سر بفالوده رقیق و و تنطیل بطبیخ خبازی و بنفشه و شعیر و گل ختمی و برگ بید و خشخاش مع نصف آن روغن بنفشه نیمگرم بعد تراشیدن موی سر نیز مفید و حمام مرطب انفع الاشیاست و روغن کدو و مسکه و شیر زنان و شیر بز و پیه ماکیان و دماغ حیوانات شربا و اکلا و سعوطا و طلا نافع و غذا ماءاللحم و شوربای چوزه مرغ وجدی فربه و ماهی رضراضی و کله پایچه و بیضه نیمبرشت و فالوده و

حریرها بروغن بادام و ماءالشعیر و بقول رطب مثل کاهو و خرفه و اسفاناخ و خبازی سازند و باقی تدبیر از علاج صداع یبسی اخذ کنند.

علاج امراض دماغی دموی

و آن صداع و بیضه و شقیقه و سرسام و ماشرا و سدر و دوار و سبات و صرع و سکته است و سببش اکثار لحوم و حلویات و اشربه حاره باشد بقول شیخ هرگاه غلبه دوم در تمام بدن بود و در سر قسطی و افرازان نیز حاصل شده باشد فصد قیفال کنند و اگر هنوز در سر بتمامه حاصل نشده باشد و در طریق حصول باشد فصد اکحل نمایند و اگر قبل از آغاز حصول او در سر خوف حصول باشد مثل آنکه سببی جذاب اخلاط در حوالی راس بهمرسد از حرارت خارجی یا ضربه و سقطه و مانند آن درینصورت فصد با سلیق گیرند برای جذب ماده و اگر جذب او زیاده ازین مطلوب بود فصد سافن و حجامت ساقین یک وجب فوق از کعب نمایند و فصد رگهای پا کنند و هرگاه بمشارکت عضوی دیگر بود رگی که میان سر و آن عضو مشترک باشد بگشایند بصورت اراده استفراغ هر دو عضو و قرار ماده در دماغ و اگر ارده جذب ماده بطرف ناحیه بعید از راس مع استفراغ عضو مشارک باشد فصد رگ مشارک آن عضو که مقدم ست در علت کنند پس هرگاه ماده متوجه بسوی راس تنها باشد و عضو مشارک از ماده که ازان عضو بسوی دماغ منجذب شود پاک باشد به تنقیه سر فقط متوجه **47** شوند و یا غلبه دم از ابتدا صرف در سر باشد پس آنچه در حجاب خارج قحف واقع بود و درد قریب شیون محسوس گردد و اراده علاج خفیف بود درینحالات حجامت نقره کنند و اگر ماده غائر باشد و امید انجذاب آن بسوی خارج قحف نباشد فصد رگ پیشانی کشایند خصوصا اگر وجع مایل بسوی موخر سر بود و اگر علتی صعب باشد مثل سکته دموی فصد دواج کنند و اگر بعض ملطفات را قبل از فصد دو سه روز استعمال نمایند بهترست خصوصا اگر ماده بسیار قوی نباشد و وقت باقی باشد زیرا که باعث اطمینان از ثوران دم و اخلاط و ارتفاع ابخره آنها بسوی دماغ و قلب و کبد وغیره از اعضای محاذی و مجاور و مشارک آنست جهت آنکه مواد فاسد مادام که ساکن باشد بادی اعراض ساکن باشند و چون حرکت نمایند حرکت مینمایند با آن اعراض نیز و اگر با آن اخلاط دیگر نیز باشد پس باید که نظر نمایند اگر بشرکت تمامی بدن باشد استفراغ جمیع بدن نمایند پس فصد راس تنها پس استفراغات مختصه با آن بعد انضاج ماده هر یک از اخلاط بحسب واجب و لائق و بعد گرفتن خون اگر سوءمزاج حار بماند بهر تعدیل مزاج هر چه در علاج امراض دماغی حار ساذج گذشت بعمل آرند و بهر تطفیه خون اشربه بارده و حامضه مثل شربت انارین و شربت عناب ساده و مرکب که در جمیع امراض دماغی دموی معمول ست و شربت نیلوفر و شربت آلو و شربت توت

و شربت سیب و شربت ورد تازه و شربت قراصیا (آلوبالو) مفردا و مرکبا تنها یا با شیره بزور بارد مثل تخم خرفه مقشر و تخم خیارین و مغز تخم کدو و مغز تخم هندوانه و مانند اینها بدهند و اگر طبع لین بود رب به یا سیب بدهند و اگر سرفه نباشد سکنجبین ساده یا شربا تمر هندی یا شربت لیمو یا شربت حماض یا ریباس یا غوره یا زرشک یا کاسنی یا کادی و دیگر ربوب فواکه حامضه یا آب آنها و آب انارین بنوشند و بحالت سرفه خمیره بنفشه همراه مطبوخ سپستان و نیلوفر وعناب و خبازی بدهند یا شربت بنفشه با عناب و اصل السوس و بهدانه و پرسیاوشان و یا ماءالشعیر بنوشند و اگر حاجت تلئین افتد بعد استعمال منضج صفرا مسهل صفرا دهند و یا دیگر نقوعات ملینه مثل نقوع هلیله و نقوع حامض و یا عصارات فواکهه و هلیله بکار برند و حقنها استعمال کنند و یا این نقوع مرکب که برای جمیع امراض دموی نافع ست بدهند عناب بست عدد زرشک پنج درم تخم کاسنی دو درم ریوند خطائی یک مثقال تخم کشوت دو درم تمر هندی ده درم گل سرخ سه درم یک شبانه روز خیسانیده صاف نموده شیرخشت ده درم ترنجبین بست درم حل کرده بنوشند و یا شربت درد مکرر با گلاب و عرق نیلوفر بیاشامند و یا نقوع گل سرخ و آلو و عناب و بنفشه و تمر هندی و سپستان یا شیرخشت بدهند باالجمله در علاج این امراض اخراج دم و تلئین طبیعت و تقلیل طعام ملحوظ دارند و باقی تدابیر از علاج صداع دموی اخذ کنند و غذا ماش مقشر و اسفاناخ بآب حصرم یا لیمو یا حماض یا زرشک یا انارین یا تمر هندی ترش کرده و از جوجه مرغ و غیره لحوم اجتناب نمایند مگر هنگام کمال ضعف با بقول بارده جائزست و از استعمال اشیای شدیدالحموضه هرگاه سینه و یا عصب و یا امعا ضعیف و یا سرفه و خشونت صدر باشد بسیار حذر کنند و تغذیه بکاهو یا اسفاناخ نمایند.

علاج امراض دماغی صفراوی

و آن صداع و بیضه و شقیقه و سرسام و سدر و دوار و سهر و صرع ست و سببش تناول اغذیه و ادویه گرم درياضت در هاجره و سهر و صوم در آنست اول تبریدی که در امراض دماغی حار ساذج گذشت بدهند و آب نارنج و لیمو و انارین یا شربت اینها و لعاب بزرقطونا و ماءالقرع و آب انار و اشربه بارد رطب مانند شربت عناب و نیلوفر و اجاص و امثال آن و شیره بز در بارده رطبه و سلاقات ادویه بارده بتمامه و تخم کاسنی و بیخ آن و اصل السوس و خارخسک و تخم خرفه و خیار و عناب و سپستان و تمر هندی و آلو بخارا و زرشک و مانند اینها نیز مفید بود و بعد تسکین ماده نضج آن بمنضج صفرا نموده مسهل صفرا و حب بنفشه دهند اما بقول شیخ انضاج ماده حار بدوائی باید کرد که قوام او جمع کند و معذلک مفتح و مقطع باشد و این اوصاف در مبردات مرطب که دران جلا و غسل باشد مثل ماءالشعیر و سکنجبین ساده

و شیر بز یافته میشود اما کسی را که ضعف قوت مع صداع باشد از شیر امتناع کند و از منضجات بشرط مذکور اینست که استعمال نمایند نطولات متخذ از مطبوخ بنفشه و نیلوفر و برگ بید و عصاءالراعی و جمله بقول باردباندک سرکه برای انضاج و تنفیذ قوت آنها و اگر در ماده اندک غلظتی باشد زیاده نمایند دران بابونه و خطمی و پرسیاوشان و گاوزبان و مانند آن و اگر محتاج بسوی ادویه مفتحه مقطعه باشد و یا منافذ منسد و **✱48✱** یا در خلط نوعی تشبث باعضا باشد تا آنکه آسان گردد خروج ماده بانفتاح طریق آن تا زائل گردد مانع و این بمثل بادیان و بیخ آن و تخم کشوت و انیسون و مانند اینهاست و اگر بیداری مفرط باشد و مریض را خواب نیاید پوست خشخاش دران اضافه نمایند و سرکه مشترک النفع ست جمیع مواد را و در انضاج مواد حار باکی نیست در استعمال آن و از مسهلات موافقه اخلاط مراریه رقیقه طبیخ هلیله و آلو و شاهتره و شربت فواکه مسهل و شربت بنفشه و طبیخ خیار شنبر و امثال آنست مقوی بسقمونیا و غیر آن بحسب حال بدن و خلو آن از تپ یا موجود بودن آن در بدن و بحسب سن و قوت و فصل و جز آن و مسهل بنقوع هلیله زرد و عناب و تمرهندی و شاهتره و سنا و بنفشه و عنب الثعلب و خطمی و تخم کاسنی با شیرخشت یا ترنجبین نیز نافع و ادویه مسهله شدیدالحراره در امراض حاره جائز نیست بلکه باید که استعمال ملینات و ادویه قلیل الحراره مانند نقوعات نمایندو بقول ابن بطلان خوردن گل بنفشه با شکر بمرات منقی دماغ از صفراست و طبیخ فواکه با شیر خشت و ترنجبین یا مطبوخ هلیله و یا آب انارین با هلیله زرد نیز مفید و بعد تنقیه لعاب اسپغول یا بهدانه بگلاب و عرق کاسنی و عرق گاوزبان و عرق کادی و نبات بدهند و اکثار تبرید و ترطیب خصوصا به تمرهندی و بزرقطونا مناسب و لخلخه بصندل و گلاب و آب سیب و طلا بصندل و انزروت و شیاف مامیثا در گلاب سوده و تقطیر روغن کدو در بینی مفید و باید که قبل از تنقیه ضماد کدام شی بر سر نکنند که دران خوف انجذاب مواد بسوی راس ست و استعمال غراغر منقی راس درینجا بسبب خوف نزول ماده حار بطرف صدر منع ست و از عطوسات نافعه درینجا مثل بخار سرکه است که قدری سقمونیا دران گداخته باشند و کذا شم فقاع ترش حاد و دیگر تدابیر مثل سعوط و شموم و ضماد و لخلخه و پاشویه بارد و انکباب و نطول که در امراض دماغی حار ساذج مذکور شد بعمل آرند و هرچه در علاج صداع صفراوی مسطور گردد مفید شناسند و اطریفل کشنیزی مزعفر و آنکه دران مغز تخم کدو و خیار داخل ست نافع ست و هرچه از ادویه و اغذیه که بارد رطب باشد استعمال کنند و از هرچه مولد صفراست مثل صوم و سهر و ادویه حاره منع کنند.

علاج امراض دماغی بلغمی

و آن صداع و بیضه و شقیقه و سرسام و سدر و دوار و سبات و نسیان و صرع و سکته است و سببش استکثار اغذیه بارد رطب و دعت و سکون و تواتر تخمه ها و استحمام عقب غذاست اولا بهر نضج ماده منضج بلغم دهند و بعد ظهور نضج بمسهل بلغم تنقیه بدن نموده بهر تنقه دماغ حب ایارج دهند بالجمله بقول شیخ اصول و امهات ادویه مستعمله در انضاج ماده بلغمی و سوداوی چنان باید که دران تلطیف و تقطیع و تحلیل باشد مثل انیسون و بیخ بادیان و بیخ کبر و ایرسا و اذخر و حاشا و زوفا و فودنج و سداب و برنجاسف و مرزنجوش و برگ غار و شیح و قیصوم و بابونه و اکلیل الملک و شبت و مانند آن از ادویه حاره محلله و منضجه و اگرچه تحصیل تدبیر در بلغمی و سوداوی مختلف ست یعنی استعمال این ادویه در انضاج هر بلغم مثل بلغم شور و مثل سودای احتراقی جائز نیست و واجب ست که در استعمال این ادویه از اضعف باقوی گرایند بحسب درجات ادویه و بمقدار تصاعد درجات ماده ترقی نمایند پس اگر ماده کثیرالکمیه شدیدالکیفیه باشد باید که بحسب درجات آن ادویه حار قوی نیز تا بدرجه سوم و چهارم مثل عاقرقرحا و فرفیون و غیره اختیار نمایند مگر آنکه بسبب کثرت ماده خوف غلیان او باشد که بنابر سخونت حجم او زیاده گردد و موجب تمدد مولم یا ورم شود که درین صورت قدری ازان مستفرق سازند و بعد ازان در انضاج باقی شروع کنند و بهتر در انضاج اخلاط خام آنست که علاج و تضمید بادویه معتدل الحراره کنند و سکون و بستن اطراف استعمال نمایند تا آنکه برفق نضج یابد و اگر ماده قلیل الکمیه یا ضعیف الکیفیه باشد بر ادویه ملطفه که بسیار گرم نبود بلکه گرمی او زیاده از درجه اولی نباشد اقتصار کنند و اگر ماده متوسط در کمیت و کیفیت باشد ادویه متوسط الحراره اخذ نمایند و سزاوارست که استعمال ننماید مسخن شدیدالتسخین در امراض بلغمیه بجهت آنکه تحلیل لطیف آن می نماید و غلظت زیاده دران بهم میرساند و خروج آن دشوار میگردد و موجب عطش نیز میشود و چون سرکه مشترک النفع ست در جمیع مواد کسر تبرید او بادنی شی حار ممکن ست پس غوص او بادویه و تقطیع او باقی خواهد ماند و ادهان حاره که از ریاحین و ازهار و اوراق نباتات گرفته باشند در انضاج ماده بارد داخل اند و اگر مواد شدیدالبرد یا کثیرالکمیه یا عسرالانحلال باشد ادهان که از صموغ حاره وافاویه قویه گرفته باشند و روغن بان و زنبق و نرگس و سوسن و غار و ازعوان و مرزنجوش و نار دین یازیت که دران سداب رطب یا فودنج رطب یا شبت رطب یا بابونه رطب و مانند آن جوشانیده باشند و نفط اختیار نمایند و روغن بلسان بسبب *49* کمال تلطیف خود بسرعت تحلیل میشود پس در اطلیه و مروخات نفع نمی بخشد و بهتر آنست که ماده را باستفراغ و جذب بسوی خلاف جهت یا بهر دو دفع سازند و جذب بسوی خلاف جهت بطرف دست و پایها باشد و دلک و مالش آنها بنمک و روغن بنفشه یا روغن بابونه بحسب مزاج معین برانست اما امر جامع برای هر دو تدبیر یعنی استفراغ و اماله استعمال حقنجات و حمولات و مدرات و معرقات ست بحسب ماده و قوت و از مسهلاتی

که استفراغ ماده راس بشرکت بدن می نماید حب ایارج و قوقایاست و حب اسطوخودوس اوفق ست باخلاط محترقه که
دران غلبه مرار بود و معذلک غلیظ باشد بلکه آن مشترک در اخلاط بلغمی و مراریست و قوی تر از این همه نقوع
صبرست متخذ بآب کاسنی یا نقیع ایارج و قی بسکنجبین و تخم سرمق و اما ایارج اوفس و ایارج لوغاذیا و ایارج
جالینوس و حب متخذ از حجر لاجورد و خربق اخلاط غلیظه و سوداویه را موافق ست و کذلک هر آنچه دران
اسطوخودوس افتد و ایضا آنرا قی بشرب سکنجبین و تخم ترب و شحم حنظل با سائر ادویه مخرج اخلاط لزجه صالح
است و با وجود این آنها را طبقات است و اولی آنست که با یارج فیقرا و تربد و افتیمون و غاریقون و مانند آن باشد بعده
حبوب کبار پس ایارجات پس خربق سفید بحذر و احتیاط و باید که در مسهلات از ضعیف شروع کنند و بتدریج تا
ایارجات کبار برسند تا وقتیکه انقطاع مادهٔ علت معلوم شود و از مسهلات ملایم مختصه برای تنقیه راس شبیارات است
که آنان حبوب بزرگ سازند تا زمانی که در معده بماند و از وزن قلیل آن فعل کافی بطول مکث و لبث حاصل شود و
وزن قلیل آن به تکرار استعمال مضرت نکند و باید که شب فرو برند و بعد خوردن آن به خواب روند تا حرکت و بیداری
فعل او باطل نکند و خمیرهٔ واصل در این حبوب صبر و ایارج است و مصطکی برای تقویت معده در آن داخل می‌کنند و
هلیله برای منع صعود بخار به دماغ از معده می‌آمیزند و اگر ارادهٔ اعانت اخراج اخلاط بلغمی نمایند شحم حنظل و
زنجبیل و تربد و اسطوخودوس داخل کنند و انطاکی گوید که بهترین چیزی که تعدیل و تنقیه و تقویت سر بدان نمایند
لطوخ به میعه و زعفران و قرنفل و سنبل‌الطیب و قسط و شم این است و سعوط به مر و جندبیدستر و کندش و فلفل و
خردل و معجون جامع‌الاسرار در تفتیح سدد و تقویت دماغ و افزایش عقل و حفظ و تنقیه ریاح و تعدیل برودت مجرب
است و ایضاً از منقیات خاص دماغ غراغر و عطوسات است و برای تحلیل مواد باقی سعوط و انکباب و نطول و پاشویهٔ
حار بعد تنقیه عام به عمل آورند و کذا بعد تنقیه برای رفع بقیهٔ ماده و تحلیل آن اطریفل سنا و ملین و مسهل و
اسطوخودوس و معجون انطاکی استعمال فرمایند و ایضاً بعد استفراغ ریاضتی که سر با بدن متحرک نشود بلکه صرف
اسافل بدن و پای حرکت کنند به نحوی که در علاج کلی امراض راس مذکور شد و مالیدن اطراف و بستن آنها از فوق
به‌سوی اسفل به عمل آرند و گاهی ریاضت خفیف نفس راس می‌کنند مثل دلک و غمز آن حتی که استعمال شانه و و
مهدها از منقیات خاص شمرده‌اند چنانکه در آخر لیسرغس به عمل آرند و بساست که مضغ عاقرقرحا و فلفل و زنجبیل
و وج حتی مویزج و مانند اینها نفع می‌بخشد و ادویهٔ غراغر ملطفات و مقطعات مثل سکنجبین عنصلی و ایارج
ارکاغانیس و بوسطوس و شحم حنظل و زنجبیل و اسطوخودوس و تربد و خردل و عاقرقرحا و فلفل و مصطکی و وج و
زوفای خشک و دارچینی و سلیخه و صعتر و مرزنجوش و پوست بیخ کبر و فوتنج و مری و سکنجبین عسلی و عسل و

مانند آن است و به قول سویدی غرغره به عصاره اذان الفار یا مویزج به سکنجبین عنصلی و یا مطبوخ در شراب ریحانی یا به طبیخ ارماک یا عصارهٔ چقندر سفید به عسل یا زوفرا یا صبر یا طبیخ افسنتین یا حرف یا بورق یا عصارهٔ اشجره یا طبیخ خربق سیاه یا طبیخ ایرسا یا طبیخ اذخر یا عصارهٔ کرنب یا طبیخ حب بلسان یا نمک اندرانی در آب حل کرده یا نوشادر در آب حل کرده هر واحد نیز منقی دماغ از مواد بارد است و ادویه عطوسات مفتحه مجرای شم برای اخراج اخلاط بلغمی مثل کندش و فلفل و جندبیدستر و ثوم و حرف و دارشیشعان و نوشادر و تنباکو و خردل و بزور حار همانند آن است و گاهی از بعض ادویه مذکوره اضمده و اطلیه بر اصداغ به عمل می‌آرند و ادویه سعوطات محلله اگر قوی خواهند به تدریج استعمال نمایند مثلاً در اول مرتبه به روغن گل و مانند آن به عمل آرند و در مرتبهٔ ثانی به عصارهٔ چقندر و مانند آن و در مرتبهٔ ثالث به آب مرزنجوش و امثال آن و به قول سویدی سعوط یک درم اذان الفار به مثل او عسل و یا گاقند به آب حل کرده و یا گل شقایق النعمان و یا عصاره کرنب یا آذریون یا گل خیری زرد یا بیخ شنجار یعنی خس‌الحمار که آن کاهو دشتی است یا نعنع یا فوتنج بستانی یا جبلی یا بیخ سوسن سفید یا گل او یا انجره یا برگ شابانک یا لبلاب یا سماق یا کرفس یا صعتر به شیر دختران از هر واحد عصاره گرفته و یا مر یک دانگ و یا ریحان کافوری و یا آب پیاز و یا طبیخ بیخ بخور مریم به عسل و یا طبیخ کمون و یا جرم او سوده و یا روغن غار و یا ❋50❋ روغن سوسن سفید و یا حرف و یا آب جمازالنخل و یا روغن بادام تلخ و یا طبیخ مایسران و یا حب بلسان و یا روغن شونیز بشیر زنان و یا چند بیدستر روغن بادام و یا شیر تیوغ بروغن مذکور و یا عدس تلخ بروغن بادام و یا حضض بشیر دختران و یا زعفران و یا میعه سائله و یا جاوشیر بروغن بادام تلخ و یا حلتیت بروغن مذکور و یا صمغ سرو بروغن بادام هر واحد منفی دماغ ست و ادویه انکباب و نطول اینست اکلیل بابونه حلبه نمام زوفا اسطوخودوس افسنتین اذخر بادیان بیخ کرفس پوست ترنج برگ ریحان سداب عاقرقرحا سب الغار عشیه مغربی برگ غار حرمل صعتر فارسی برنجاسف نانخواه درمنه ترکی مرزنجوش قیصوم پرسیاوشان تخم شبت حاشا فوتنج شیح ارمنی هرچه ازینها مناسب دانند جوش داده انکباب یا نطول سازند و ادویه پاشویه حار اینست گل بابونه مرزنجوش عنب الثعلب برگ شبت هر یک ده درم سبوس گندم بست درم بدستوریکه در علاج امراض دماغی حار ساذج گذشت بعمل آرند و گاهی اکلیل و بادرنجبویه و برگ سداب و خاکشی هرچه مناسب دانند افزایند سویدی گوید که سندروس شماً و بخور ابله رویه بارده را از دماغ فرود می آرد و کذا مشک شماً و شربا منقی دماغ از مواد باردست و هلیله کابلی سائیده بعسل سرشته خوردن رطوباتی را که بسوی دماغ مرتقی گردد منع کند و شم طلع نخل و غرغره بطبیخ او یا شرب او منقی دماغ است و کذا مضغ کندر یا ملک البطم یا صمغ پسته و انداختن آب دهن و کذا سعوط به عصاره گل سرخ تازه و هر واحد ازینها

مجرب من ست و شر عود یا عصاره بخور مریم بعسل یا فقاح اذخر یا شحم حنظل یا ازفرا یا قنطوریون دقیق یا آب طبیخ خیری زر و یا کرکم بعسل یا سنبل هندی یا صبر یا طبیخ افسنتین یا دارچینی یا ریوند و هلیله کابلی یا تربد یا تخم انجره سوده بعسل سرشته یا طبیخ ایرسا یا عصاره فوتنج یا روغن بادام تلخ یا عود بلسان یک درم یا غاریقون یا حب بلسان یا سلیخه یا بنک یا اسطوخودوس دو درم بعسل و شم شحم حنظل یا کندش یا خردل یا صبر یا حرف یا بورق یا خربق سیاه یا ایرسا یا فلفل سیاه یا دارفلفل یا شونیز بریان هر واحد سوده در خرقه کتان بسته و یا ریحان کافوذی و یا عصاره بصل و یا گل خیری زرد و یا سنبل هندی و یا دارچینی و یا عاقرقرحا و یا سوسن سفید و یا گل سوسن آسمانجونی و یا جندبیدستر و یا جماز النخل و یا حب بلسان و یا گل بستان افروز و یا گل سورنجان و یا بنک و مضغ بیخ شقائق النعمان بمرات یا مصطکی یا مویزج یا خردل یا زنجبیل بمصطکی یا پوست بیخ کبر یا عنبر خام و اکل بقله انجره مسلوق بروغن بادام و نطوخ داخل منخرین بعصاره قثاءالحمار و شیر زنان هر واحد منقی دماغ از مواد باردست و باقی تدبیر از علاج صداع بلعمی اخذ نمایند. علاج امراض دماغی سوداوی

و آن صداع و بیضه و شقیقه و سرسام و سدر و دوار و سهر و جمود و مالیخولیا و صرع و سکته است و سبب او استکثار اغذیه مولد سوداست مثل عدس و کرنب و لحم بقراول منضج سودا دهند و بعد ظهور نضج بمسهل آن و حب افتیمون یا حب لاجورد تنقیه کنند و باید که در انضاج سودا نیز قاعده که در انضاج ماده بلغمی گذشت از استعمال ادویه ملطف و مقطع و محلل و تصعید درجات ادویه بمقدار ماده مرعی دارند لیکن بر ادویه شدید الحراره اقتصار نکنند تا در تجفیف زیادت نکنند و لاسیما که سودا غیرطبعی و احتراقی باشد بلکه در انضاج ماده سوداوی لا محاله احتیاج بتلئین و ترطیب بود بمثل عناب و نیلوفر و انجیر تر و بنفشه مربی و مانند آن و یا ماءالشعیر با شکر و ترنجبین پس عقب او منضجات محلله لطیف التحلیل در درجه ثانی و ثالث مثل برگ گاوزبان و بسفائج و برگ بادرنجبویه و سپستان و ترنجبین افزایند و و اولی آنست که جمع نمایند ادویه ملینه و مرطبه را با حاره مقطعه محلله مانند شربت اصول و سکنجبین عنصلی خصوصا با ماءالشعیر و طبیخ اصل السوس و بادیان و کرفس و انیسون و پرسیاوشان با انجیر و مویز منقی مع گلقند و بساست که زیاده کرده میشود و دران اسطوخودوس برای اختصاص آن بدماغ و ماءالعسل نیز مرطب و مسخن و منضج ست و این همه برای سودای طبیعی و محترق از بلغم و خون اولی بود و اما در محترقه از صفرا باید که تقدم ترطیب بسیار باغذیه و ادویه مرطبه معدله حرارت اختراق نمایند بعده انضاج بادویه مذکوره فرمایند و چون سودا بسبب غلبه ارضیت عاصی از نضج ست پس باید که منضجات_ *51* کرده بنوشند و تا ده روز استعمال کنند و اگر قوی تر خواهند

گاوزبان گل گاوزبان گل بنفشه گل نیلوفر گل سرخ تخم کاسنی بیخ کاسنی پرسیاوشان تخم ختمی اصل السوس شاهتره تخم کشوث بیخ بادیان هر یک دو درم انجیر پنج عدد گلقند چهار توله افزایند و گاهی بصورت کثرت غلظ ماده قنطوریون و بیخ کبر زیاده میکنند و هرگاه اراده مسهل باشد مغز خیارشنبر شش توله شیر خشت چهار توله سنای مکی هلیله سیاه هر یک دو یا سه مثقال روغن بادام یک مثقال در منضج افزایند و گاهی لاجورد مغسول در جلاب حب بسته میخورانند و بالایش مسهل می دهند و این مسهل وقتی باید داد که مریض قوی بود اما اگر مریض ضعیف باشد ماءالجبن و سکنجبین افتیمونی مع سفوف سودا بدهند و معجون نجاح بآب شاهتره نیز فلاح می بخشد و گاهی بعد نضج برای اسهال سودا افتیمون شش درم در یک قدح ماءالجبن شب خیسانیده صبح مالیده صاف نموده شکر یا شیرخشت پانزده درم حل کرده می دهند و بقول جالینوس و تفلیسی و فولس درونج منقی دماغ از مره سوداست و گاهی عند قوت مرض و مریض ایارجات کبار مثل لوغاذیا می دهند و حبوب که دران لاجورد و حجر ارمنی و اسطوخودوس و افتیمون و بسفائج و قدری خربق سیاه باشد در اخراج مواد غلیظ سوداوی مخصوص ست لیکن استعمال خربق بحذر و احتیاط باید و بعد مسهل غرغره بایارج فیقرا و سکنجبین عسلی و یا با پوست بیخ کبر معجون بعسل در آب گرم نیز منقی دماغ ست و بعد تنقیه بقول شیخ بهر تعدیل در سودای طبیعی و بلغمی تسخین مع ترطیب کنند و در سودای احتراقی از هر چه مخفف و مسخن باشد اجتناب نمایند و بر مرطبات از البان و ادهان و نطولات و ضمادات و اغذیه اقتصار ورزند و باقی تدابیر علاج صداع سوداوی و مالیخولیا اخذ کنند و حکیم عابد سرهندی در شرح اسباب خود نوشته که اگر در گلاب چهارصد درم نقره هفت درم هفت بار و طلا پنج درم پنج بار و فولاد چهل درم نه بار داغ کرده هر روز ازان بر نهار پانزده درم بنوشند در منع تولد سودا و تجوید هضم و ازاله فساد آن بغایت مجرب ست.

علاج امراض دماغی ریحی

و آن صداع و شقیقه و سدر و دوار است و سببش کثرت اغذیه غلیظه و سوءهضم ست بهر تحلیل ریاح کاسرات آن مثل طبیخ شیح و افتیمون و حاشا و مانند آن استعمال نمایند و نطولات و سعوطات و شمومات و ضمادات محلله که در علاج امراض دماغی بارد ساذج و بلغمی مذکور شد بعمل آرند و دخول در حمام گرم بر نهار و شم جندبیدستر و مشک درین باب مخصوص ست و تقطیر روغن یاسمین و روغن غار و روغن مرزنجوش در گوش نیز مفیدست و نطول بادویه محلله مثل بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش و صعتر و فوتنج بعمل آرند و از خرقه مغموسه در آب ادویه مذکوره تکمید سر کنند و سعوط جند بیدستر و مشک در روغن زنبق سائیده محلل ریاح سرست و قطور روغن زنبق که در آب

مطبوخ صعتر و حب الغار و تخم کرفس و زیره کرمانی پخته باشند و در بینی و گوش نیز تحلیل ریاح راس کند و کذا شرب و شم ظیان یعنی یاسمین بری و شم بهار و بستان افروز و خلاف بلخی و نسرین و گل سورنجان و نرگس و سعوط مرمکی بقدر دانه کرسنه بروغن بادام و روغن خسته قندول و عصاره برگ شابانگ و روغن مرزنجوش هر واحد محلل ریاح سرست و اگر ماده مولد ریح که آن در اکثر بلغم یا سودا میباشد زیاده بود اول تنقیه آن نمایند بدستوری که در علاج امراض دماغی بلغمی و سوداوی مذکور شد بعد از آن بتعدیل و تقویت راس متوجه شوند و از مبخرات مثل خرما و جوز و خردل اجتناب کنند و باقی علاج از صداع ریحی اخذ کنند.

علاج امراض دماغی بخاری

و آن صداع و شقیقه و عصابه و حس و سرسام غیرحقیقی و سبات و سدر و دوار و کابوس و صرع و سکته است پس اگر صعود ابخره از بدن باشد اول تنقیه خلطی نمایند که ازان بخار متولد میشود مثلا در غلبه خون فصد و حجامت ساقین کنند و اگر حاجت بود مسهل بارد دهند و در صفراوی مسهل صفرا بکار برند بعده در هر دو تقویت سر کنند بسعوطات بارده و نهادن روغن گل و گلاب و سرکه بر سر و استعمال لخلخه بارد و اشربه مطفیه مثل شربت حماض و لیمو و تمرهندی و آلو مع اسبغول و شربت بنفشه و آلوبالو بنوشند یا نقوع حامض بشربت بنفشه بدهند و یا اسبغول مسلم بگلاب و نبات بخورند و اطریفل صغیر و کشنیزی صرف یا همراه آب تمرهندی و آلو بخارا یا نقوع هلیله بلیله آمله و کشنیز استعمال کنند و از ضمادات بارد احتراز نمایند بلکه اضمده محلله که دران اندک قبض باشد و شمومات ملطفه کفایت کند اما در صورت احساس حرارت زائد در ماده بخار از محللات کثیرالتسخین مثل فرفیون و غیره اجتناب شدید نمایند بلکه ابتدا ⁕52⁕ کنند بجذب آن طرف خلاف و تنقیه بغراغر بعده استعمال کنند نطولات معتدله در حمام و غذا بمزوره انار دانه یا لیمو یا اسفاناخ یا سماق یا کدو یا غوره سازند و خوردن نان منع تساعد بخار بسوی سر میکند و کهچری منجرست و بعد غذا برای منع صعود ابخره خوردن سفوف کشنیز و شکر و یا سماق و بزرقطونا بشکر و امتصاص بهی یا سیب یا ناشپاقی یا زعرور نافع بود و کشنیز در طعام زیاده اندازند و در صورت ماده بلغمی و سوداوی مسهل آنها دهند و اطریفل سنائی استعمال نمایند و هر چه در امراض دماغی بلغمی و سوداوی گذشته بعمل آرند بالجمله مراعات خلطی که ازان بخار متولد میشود و در اشربه و اغذیه و غیرهما واجب ست و اول استعمال منقیات مناسبه و جذب بخار به بستن اطراف و مالش کف پا بچیزهای درشت و نهادن پایها در آب گرم و نهادن شاخها بر ساقین پس جنس بخار بهلیله مربی و آمله مربی و کشنیز خشکو اطریفل کشنیزی باید کرد و استعمال پاشویه برای

جذب بخار از سر در هر ماده مفید بود و اگر صعود بخارات از عضو واحد بود تدبیرش در علاج امراض دماغی شرکی خواهد آمد.

علاج امراض دماغی سدی

و آن صداع و صرع و سکته و جمودست وقوع سده در عروق یا حجب دماغ بسبب خلطی از اخلاط اربعه بود و یا بسبب ورم پس اگر بلغم غلیظ لزج محدث سده گردد آثار بلغم پیدا بود درین صورت انضاج و تلطیف ماده نمایند بمنضج بلغم که دران زوفا و حاشا و غیره ملطفات افزوده باشند و بعد نضج تنقیه بمسهل حار و حب ایارج و شبیار کنند بعده بهر تحلیل نطولات و اضمدو و شمومات و سعوطات و عطوسات و غراغر که در علاج امراض دماغی بلغمی مفصل مذکور شد بکار برند و باز بانضاج و استفراغ مشغول شوند و بعده بتحلیل گرایند حتی که سده زائل شود و نطولات مفتحه و شبیارات و مضوغات و ادهان محلله دائم بعمل آرند و واجب ست که در همگی نطولات سکب و ریختن از بلندی نمایند و سر راست باشد تا آنکه غوص و نفوذ و اثر بیشتر کند و شمیدن گل نرگس و شونیز بریان و آزاد درخت دلاون و شابانک که آن برلوف ست و گل سورنجان و مرزنجوش هر واحد تفتیح سده دماغ نماید و کذا برگ غار خشک باریک سائیده در خرقه کتان بسته دائم بوئیدن و بخار طبیخ مرزنجوش گرفتن و سویدی گوید که شم شاهسفرم و کذا انیسون بریان در خرقه کتان بسته در تفتیح سد و دماغ مجرب من ست و استعمال سکنجبین بزوری نیز مفتح سده است و کذا گل خیری و تخم آن و زنجبیل و بادرنجبویه و مرماحوز هر واحد شربا و شما و کذلک سنبل و جوز بوا و انیسون هر سه مساوی مفتح سده است و فرنجمشک شما و شربا و ضمادا و تخم او و بقله مسلوق او کلا و عرق او شربا و کذا عرق بادرنجبویه و تخم آن و اسطوخودوس و سلیخه و مرزنجوش هر واحد شربا و عصاره مرزنجوش و کذا روغن گل ...... سعوطا و بقله ترنجان مسلوق بشیره بادام اکلا و مرماحوز و شیح و مرزنجوش شما و ذرورا نافع و اگر سبب سده سودای غلیظ باشد نشان غلبه سودا ظاهر بود و تدبیرش فصدست و استفراغ سودا و استعمال اضمده و نطولات مخصوصه آن که در علاج امراض دماغی سوداوی گذشت و آنجا که مزاج دماغ حار و سده غلیظ باشد علاج مشکل بود و درین صورت اول مفتحات استعمال کنند بعده هرگاه از علاج گرم سر را مضرت رسد تدارک آن نمایند بمبرداتی که با ارخا بود و قبض دران نباشد و بعد از تسکین باز اعاده مفتحات کنند و تا انفتاح سده بهمین طریق علاج کنند و ایضا در چنین حالت استعمال سکنجبین و ماءالشعیر و غیره مفتحات بارده مناسب بود و اگر خون یا صفرا بسبب کمیت خود و یا

ورم محدث سده گردد و علامات غلبه خون و صفرا و ورم پیدا بود تدبیرش تنقیه بفصد و مسهل ست بطوریکه در علاج امراض دماغی دموی و صفراوی مذکور شد و در سده ورمی بدانچه در علاج امراض دماغی ورمی می آید علاج کنند.

علاج امراض دماغی ورمی

و آن صداع و سرسام و ماشرا و سبات سهری و سکته است در جمله اقسام ورم اول فصد سررو کشایند پس اگر ورم حار باشد تدبیریکه در علاج امراض دماغی حار ساذج گذشت بعمل آرند و ابتدا بردع ماده از مبردات مذکوره مخلوط بسرکه و گلاب کنند مگر آنکه با آن درد شدید باشد که درین وقت سرکه جائز نیست و درین استعمال روغن گل مبرد مقداری صالح بدون افراط مخلوط با سرکه بسیار و یا اندکی بر پیشانی و سر و آب عنب الثعلب و فوفل و صندل و شیاف مامیثا و گل ارمنی و عدس مقشر و مانند آن و آبهایی که دران ادویه بارده قابضه و حاره قوی القبض که در مزاج آنها ترکیب از برودت نیز باشد مثل طرفا جوشانیده باشند نافع ست و از ادویه شدیدالبرد متخذ از مثل خشخاش و افیون و غیره اجتناب کنند مگر هنگام شدت حاجت که وجع شدید باشد و دران هنگام *53* قدری بابونه داخل نمایند تا که شدت قوت مخدره آنها را بشکند و کم کند چه بابونه کسر قوت مخدرات میکند و اگر مواد شدیدالحده باشد اولا آب بقول که در علاج امراض دماغی حار مذکور شد استعمال کنند بعده بمنضجات مواد حار مشغول شوند و بعد از آن دوائی که دران اندکی تحلیل باشد مثل آبیکه دران اکلیل و بیخ مورد پخته باشند و از ادهان روغن بابونه تازه تنها مخلوط بروغن گل بحسب حدت مرض و قوام ماده و قرب عهد از منتهی و بعد آن بکار برند و سپس عند منتهی مرخیات محلله مثل آبهائی که دران اصول کرفس و بادیان و بزور آنها و سبوس گندم و حلبه و ختمی و اکلیل الملک و اقحوان سفید جوشانیده باشد و از روغنها روغن شبت و مانند آن بعمل آرند تا آنکه در منتهی تحلیل حاصل شود و ایضا ضمادات محلله ازین ادویه ترتیب دهند و در استفراغات واجب در علاجات اورام راس از فصد و غیره بحسب ماده تقدیم نمایند و در تغذیه صاحب ورم صفراوی اغذیه خفیفه رطبه استعمال کنند مثل ماءالشعیر و اجاصیه و اگر ورم بارد باشد بعد فصد منضج و مسهل بحسب ماده دهند و در استفراغ دوائی که در آن روغن بید انجیر و روغن بادام تلخ و فیقرا و مانند آن باشد با ماءالاصول استعمال کنند و اقتصار نمایند در ابتدا از روادعات بروغن گل مخلوط به ملطفات مثل حاشا و فوتنج و جندبیدستر خاصه پس استعمال نمایند عنصل و سرکه آنرا بطریق ضماد و غرغره اگر ممکن باشد و بسا که نفع می بخشد آشامیدن دو ثلث مثقال یا کمتر ازان بحسب مزاج جندبیدستر خصوصا برای لثیرغس بعده منضجات که دران ارخا

و اندک تحلیل باشد استعمال کنند و بعد ازان نزد انتها در تمامی اورام بارده و خاره مرخیات را بدین نوع که در بارد مرخیات تامه و محللات قویه از آبها و ضمادات و ادهان بعمل آرند و باقی علاج مفصل از اقسام سرسام اخذ کنند.

علاج امراض دماغی از ضعف دماغ

و آن صداع و سدر و دوار و غیره است بهر تقویت دماغ اطریفلات مثل اطریفل کشنیزی و کبیر و اطریفل اسطوخودوس و اطریفل مقوی دماغ و خمیرجات مثل خمیره گاوزبان و خشخاش و مروارید و دیگر مقویات مثل انوشدارو و جوارش صندلین و عنبر و دواءالمسک معتدل و معجون مقوی دماغ و مفرح و یاقوتی بارد و حار و شربت ابریشم و عرق کتیکی مرکب هرچه ازینها مناسب مزاج مریض دانند بدهند و حریرهای معمولی نوشانند و خوردن هفت عدد مغز بادام مقشر با مثل آن نبات در شب وقت خواب سخت سودمندست و روغن گل بر سر مالند و قرنفل بگلاب طلا سازند و طلائی که دران تخم ریحان بوداده و مغزیات داخل ست بعمل آرند و سیب و عنبر و گلاب ببویند و بوئیدن شموم غالیه و لخلخه عنبر نیز مفید و سعوط روغن گاو فقط یا با مروارید محلول بگلاب بسیار مفیدست و اغذیه لطیفه عطریه مانند گوشت چوزه مرغ و تیهو و دراج با نخود و ابازیر خوشبو و گلاب پخته بخورند و جمیع ادمغه حیوانات و لبوب مقوی دماغ ست و استعمال حلوای چوب چینی تالیف والد حکیم علوی خان مفید و مغز گوسفند با روغن بادام بریان بریان کرده خوردن و روغن آن بر سر مالیدن و همچنین سر را بر بخار قلیه جگر بز که با مصالح متعارفه پخته باشند داشتن و یک دو لقمه ازان خوردن نافع ست و اگر سینه بچه مرغ که قریب جوانی .... در روغن گاو بریان کرده گوشت او بگیرند و در هاون بکوبند بعده نشاسته ربع رطل در همان روغن بریان نموده و مغز بادام ربع رطل و قدری زعفران و دارچینی و دانه هیل را سائیده شکر سفید بقوام آرند و اگر روغنی که دران سینه مرغ و نشاسته بریان کرده اند زیاده بماند آنرا نیز در حالت قوام داخل کنند و همه را در قوام آمیخته هر صبح بقدر دو نیم توله بخورند مرید دماغ و مقوی آنست و سفوف بنفشه کشنیز مقشر گل سرخ مغز بادام هر یک دو ماشه اسطوخودوس سنبل الطیب گل مندی هر واحد یک ماشه کوفته بیخته نبات بربر آمیخته یک توله خوردن نیز مقوی دماغ است و گویند که تخم حنا یک مثقال سائیده بعسل آمیخته لیسیدن همین اثر دارد و اگر سبب ضعف دماغ اجتماع اخلاط ردی در معده باشد درین حالت باستفراغ آن پردازند بدانچه در امراض دماغی شرکی معدی و امراض معده مذکور گردد و تقویت فم معده نمایند و خوردن مصطکی سوده یک ماشه باطریفل کشنیزی یک نیم توله سرشته مقوی معده و دماغ ست بالجمله باید که نظر بر اسباب سابقه نیز دارند مثلا اگر سبب ضعف سوءمزاج حار یا بارد بود و علامات مخصوصه آن ظاهر باشد درین صورت در ساذج تعدیل و در

مادی تنقیه نمایند بدانچه در علاج امراض دماغی حار و بارد ساذج و مادی مذکور شد و بعد از آن حسب مقتضای مزاج بتقویت دماغ کوشند مثلا در مزاج حار مقویات بارد دماغ مثل صندل و گل سرخ و روغن گل و گلاب و مروارید و آمله و خشخاش و گل سیب و گل نارنج و گل سفرجل *54* و در مزاج بارد مقویات حار مثل زعفران و مشک و عنبر و غالیه و عود و دارچینی و قرنفل و کندر و تخم حنا و سعد و زنجبیل و سنبل و بالنگو و بلادر و در مزاج یابس مثل انجیر و مغز بادام و پسته و فندق و نشاسته و حریره و شیرمیش و دماغ و دراج استعمال نمایند و گویند که در مزاج حار شم و شرب گلاب و گل تفاح و گل به و شرب آمله و کافور و هلیله کابلی و شم سیب و گل بید و ضماد آمله هر واحد مقوی دماغ ست و در مزاج بارد شرب حب بلسان بعسل و یا فلنجه و یا مرزنجوش مخلوط بکباش قرنفل و یا عرق بادرنجبویه و یا اسطوخودوس و یا جوز بوا و یا بیخ باد آورد و شرب و شم مشک و عود و زعفران و ترنجان وتخم آن و گل بادام و شم برم و عبیشران و زفت مخلوط بلادن و نسرین و نرگس و فرنجمشک و سنبلید که گل سورنجان ست و شرب و بخور جوز بوا و سنبل هندی و شرب و ذرور بر سر سنبل الطیب و فرنجمشک و ضماد عود و و دوسرا و غالیه و سعوط نسرین و ذرور و نطول اکلیل الملک و عود بلسان و شم و شرب و ضماد و مضغ عنبر و لادن هر واحد نافع و سویدی گوید که یاسمین شربا و دورا و کباش قرنفل و کذا گل جوز یا برگ او خشک و یا پوست سبز او خشک کرده ذرورا بر مقدم راس هر واحد در تقویت دماغ مجرب من ست و اگر سبب ضعف انتقاص جرم دماغ بود اکثار تناول ادمغه حیوانات و تقویت روح نفسانی بمفرحات نمایند و اکثار اکل فندق و بادام و لحم درج و دماغ ماکیان و شرب شیر میش و نطول سر بر روغن گل هر واحد مزید جوهر دماغ ست و بقول جالینوس مسکه گاو و شیر او و شکر و زردی بیضه جوهر دماغ را زیاده میکند پس اگر سببش کثرت جماع باشد مبهیات و مولدات منی استعمال کنند و ایضا ترک جماع نمایند و اغذیه مبرده ملطفه نحفیفه سریع الهضم دهند مانند شوربای چوجه مرغ و گوشت حلوان گوسفند شیرخواره بروغن گاو پخته بنان رده تنوری خورانند و ماءاللحم ساده نه توله و یا ماءاللحم مرکب علوی خان و معجون لبوب نه ماشه دهند و خوردن زردی بیضه مرغ با نبات بسیار مفیدست و کذا با نمک سلیمانی و همچنین مغز بادام و فندق و پسته و چلغوزه و دیگر لبوبات و ایضا شیر گاومیش و گوسفند و شیر و مغز همه حیوانات و روغن گاو و شکر تری و نان خمیری تنوری مالیده نیمگرم تناول کنند و بالائی و شیر با نبات یا پلا و مرغ و چلاو و مطنجن درین باب اثری عظیم دارد و اگر بسبب کثرت ریزش نزله بود نخست تنقیه دماغ بحب قوقایا و ایارج کنند و بعد از حصول تنقیه جهت تقویت دماغ اطریفل اسطوخودوس و شاهتره علوی خان با عرق اسطوخودوس دهند و تفاحه علوی خان که درینجا مسطور گردد و کلاه ایشان که در صداع ضعف دماغی بیاید بکار برند که اصلا تخلف ندارد بلکه نافع خفقان و مانع صعود ابخره بدل و

دماغ اند و حریره از شیره بادام ده عدد و خشخاش و تخم خرپزه هر یک یک توله و حب قرطم دو توله نشاسته سه توله روغن ماده گاو چهار و نیم توله و نبات هفت توله دهند و غذا پلا و دو گوشته و قورمه همراه نان تنوری و با گوشت بود و دراج و معجونات مقویه دماغ و مانع نزله بعمل آرند و نسخه تفاحه علوی خان اینست عود قماری پنج مثقال اشنه سنبل الطیب قرنقل زعفران اظفارالطیب قاقله صغار بسباسه پوست ترنج هر یک یک مثقال و یک نیم دانگ عنبر اشهب دو مثقال مشک یک مثقال بهار نارنج یک مثقال و دو دانگ علف هندی و حصی لبان هر یک دو نیم مثقال اجزارا کوفته بیخته در هاون سنگین بگلاب بسائید و عطر عنبر و ناگ کیسر و عود هر یک نیم مثقال روغن یاسمین و نرگس هر یک یک نیم مثقال داخل کرده چندان حل کنند که قابل حب بستن شود پس بشکل سیب ساخته در سایه خشک نموده ببویند و اگر سببش سهر طویل باشد بترطیب و تنویم کوشند و اگر مرض مزمن باشد ازاله مرض تقویت بدن بادویه و اغذیه لطیفه بتدریج نمایند و اگر ریاضت شاقه باشد دعت و سکون و استحمام مرطب و تدهین با دهان بارد اختیار کنند و اگر استفراغات کثیر باشد آنچه در صداع یبسی بیاید استعمال نمایند و ایضا خمیره مروارید ساده نه ماشه ورق طلا یک عدد و عرق تنبول حکیم ذکاءالله خان هفت توله با شربت تنبول چار توله تخم شربتی هفت ماشه دهند غذا شوربای مرغ و نان خوشکار خورانند و لخلخه مقوی دماغ نیز مفید و خوردن مربای آمله و هلیله و سیب و بهی و اناناس بورق طلا و نقره و طباشیر خیلی نافع و کذا انوشداروی ساده و لولوی بعرق کیوره علاج امراض دماغی از قوت حس دماغ و آن صداع و صرع ست بهر تبلید حس اغذیه غلیظه مثل هریسه گندم و جو بلحم بقر و کله پایچه و کرش آن دهند اگر هضم قوی باشد و الا اغذیه که از بقول بارد مثل برگ کاهو و خرفه و کشنیز تر و لحم ماهی و گوشت بره شیرخواره و گوساله ساخته باشند بدهند و در طعامها تخم خشخاش و تخم کاهو افگنند و اگر فائده ❋55❋ نشود چیزی از مخدرات مثل تخم شربت خشخاش یا شیره تخم خشخاش و شیره تخم کاهو و مانند آن استعمال کنند و افیون ببویند و اگر قوی‌تر خواهند آب کوکنار و یا فلونیا بدهند و طلای مخدر از تخم کاهو و پوست خشخاش و افیون و بزرالبنج و برگ قنب بعمل آرند لیکن در استعمال مخدرات قویه بزودی مبادرت و جرأت ننمایند زیرا که مورث بلاهای ردیه مثل ظلمت بصر و بلادت ذهن‌ست و بساست که مؤدی بهلاکت میگردد و آنجا که از استعمال مخدرات در حواس نقصان کثیر رود بزودی آب نیمگرم بسیار بر سر ریزند و استعمال مخدر موقوف نمایند علاج امراض دماغی از ضربه و سقطه و تفرق اتصال و آن صداع و سدر و دوار و سبات و سکته است اول برای حفظ دماغ از تورم فصد سر و یا هفت اندام گشایند و اگر مانعی باشد حجامت نمایند و بعده تنقیهٔ صفرا از مسهل صفرا یا حقنه کنند و سرکه و گلاب و روغن گل بر سر بمالند و برگ آس و گلنار و پوست انار در سرکه و گلاب جوشانیده اندکی مشک و عود داخل کرده

سائیده ضماد کنند و بقول حکیم علوی خان بعد فصد و تلیین طبیعت گل ارمنی یک درم شب یمانی دو دانگ مر مکی ربع درم سائیده وقت خواب بآب نیمگرم بخورند و اگر درو ضربهٔ ضعیف و خفیف باشد آردمونگ مغاث بغدادی مغاث بغدادی یعنی میدهٔ چوب اقاقیا زرد چوب کوفته بیخته بروغن گل و روغن مورد و زردی بیضه ضماد کنند و اگر خواهند میدهٔ گندم افزایند و اگر حرارت زیاده باشد گل ارمنی داخل کنند و اگر بسبب ضربه خون از دماغ خارج شود دماغ ماکیان حتی‌الامکان بخورانند و بر آن آب انار ترش بنوشانند تا از استحالهٔ ادمغه بصفرا و از ضرر غثیان که کل اومغه مغثی‌اند بازدارد لیکن آب مذکور بسیار اندک باشد تا دماغ از ترشی او متضرر نگردد و معذالک باید که حموضت او قلیل بود و واجب است که از آفتاب و حمام و شراب و غضب و اغذیهٔ مبخره و حاره و مصدعه و حریفه مثل جوز و شاهدانج و جرجیر و بادروج و شراب قوی و میفتخج و مویز شیرین اجتناب کند و باقی علاج از صداع ضربی و سقطی جویند گیلانی گوید که تفرق اتصال واقع در سر که از ضربه یا سقطه یا قطع یا شق یا حرق نار و غیره باشد اگر در جلد بود فقط بغیر سیلان خون آنرا جارحه نامند و اگر با سیلان خون باشد وامیه گویند و اگر از لحم اندک اخذ کند باضعه گویند و اگر در لحم نازل شود و غائر در آن باشد متلاحمر نامند و اگر در سمحاق باشد حتی که استخوان ظاهر گردد موضحه خوانند و اگر تا سمحاق برسد و تفرق اتصال او نگرداند باسم سمحاق نامند و اگر آنرا بسوی خارج ظاهر گرداند و در آن ورم حادث گردد فطره گویند و اگر تفرق اتصال استخوان گردد و چیزی از جرم او منتقل شود بنحوی که در علاج او احتیاج نقل بعض از اجزای او افتد منقله نامند و اگر تفرق اتصال او بغیر حاجت بسوی نقل او باشد هاشمه خوانند اگر تفرق اتصال ام غلیظه شود امه و مامومه نیز گویند و اگر تفرق اتصال دماغ کند دامغه گویند و اگر در جوف دماغ و بطون آن اخذ کند جائغه خوانند و فطره بسیار ردی‌ست و اکثر در آن اختلاط عقل عارض شود و در امه و جائفه خطرست و شیخ میفرماید که در جراحات واصله بسوی غشای دماغ حادث میشود استرخا در جانب جراحت و تشنج در جانب مقابل آن و چون قطع تا بطون بلکه تا حد حجاب رقیق نرسد اسلم باشد و هرگاه قطع تا دماغ رسد تب و قی مراری ظاهر گردد و کمتر فلاح یابد و قریب‌تر بسلامت آنست که قطع در بطن ایمن و ایسر مقدم دماغ واقع شود چون بسرعت تدارک نمایند ملتحم گردد و آنچه در بطن اوسط و بطن موخر باشد صعب‌تر بود و آنچه در اوسط باشد از آنچه در مؤخر بود سخت‌تر باشد و بعیدتر است که رجوع بحالت طبیعیه کند مگر آنکه اندک باشد و مبادرت بضم و اصلاح او بسرعت کنند بالجمله در شجه سر مبادرت بمنع ورم نمایند و تفصیل آن در علاج جراحات در آخر کتاب مذکور گردد و علاج کسر در باب آن خواهد آمد و اطبا را در کسر قحف منقطع که آن منقله است دو مذهب است یکی آنکه مایل بادویهٔ هاویهٔ ساکنه شدیدالتسکین برای الماند و این مذهب متقدمین‌ست دوم آنکه استعمال ادویه شدیدالتجفیف میکنند

و بعد قطع منکسر و قلع منقلع و جذب انکسار او بادویه جذابه از مرهم و غیرها بر موضع فوق او از ؟ لطوخ از عسل و سرکه استعمال مینمایند و این مذهب متاخرین‌ست و سلامت در دست این متأخرین بیشتر از دست اولین ست و این عجب نیست چه جالینوس گفته که مزاج اعصاب و عظام یابس‌ست و شارح ممدوح گوید که بهترین چیزی که در منع ورم درین باب و منع نزف‌الدم و سرعت التحام و دفع وجع یافته ایم مرهم جدوار تألیف ماست و هر قدر که مدت میان حدوث تفرق و استعمال این مرهم کمتر باشد اولی و اجود ⁕56⁕ فعل خواهد بود و فعل او درین باب عجیب‌ست و مالقی و غیره مینویسند که ضماد خطمی مطبوخ بشراب و کذا اقاقیا بصبر و کذا سوسن بری و کذا حلزون صغیر سائیده و کذا برادۀ چوب شمشاد بحنا و کذا خراطین بروغن گل سوده بشراب و عسل پخته تا غلیظ گردد بر خرقه کتان مالیده نافع جراحت و کسر عظام سرست و ضماد ملبوس بعسل آمیخته مفید کوفتگی لحم و عدم کسر عظم‌ست و تقطیر روغن گل یا خون کبوتر یا فاخته یا شفنین بر شحۀ راس و کذا ذرور مر و زراوند طویل و خمیر آرد گندم خشک کرده سائیده و زاج و کندر و دم‌الاخوین و قنبیل سوخته و صبر و کافور و توبال مس و پوست شجر صنوبر و پوست ثمر آن هر واحد التحام جراحت راس میکند علاج امراض دماغی شرکی و آن صداع و سدر و دوار و سبات و سهر و صرع و غیره است پس اگر از شرکت معده باشد و سببش اجتماع خلطی در معده بود استفراغ ماده غالب بقی و اسهال و اصلاح معده بتعدیل مزاج و تقویت آن کنند مثلاً اگر ماده صفراوی باشد با سکنجبین و آب نیم‌گرم قی کنند بعده سکنجبین و گلاب بنوشند و یا شیرۀ گشنیز نیز افزایند و اگر تسکین زیاده منظور بود آب تمرهندی دو توله آب آلو بخارا پنج دانه شیرۀ تخم خیارین هفت ماشه شیرۀ گشنیز خشک چارماشه با گلقند سکنجبین گلاب دهند و اگر در نبض امتلای خون نیز معلوم شود بعد فصد آلوبخارا بعرق شاهتره مالیده شیرۀ تخم کاسنی شیرۀ خیارین شربت انار داخل کرده بدهند و اگر احتیاج اسهال صفرا بینند مسهل صفرا دهند و اگر معده تشرب خلط صفراوی کرده باشد و در آن صفرا بسیار باشد پوست هلیلۀ زرد افسنتین بنفشه هر یک پنج درم تخم کاسنی گل کشوت شاهتره هریک سه درم تمرهندی بیست درم آلو چهل عدد در سه رطل آب طبخ نمایند تا صددرم بماند مالیده صاف نموده شکر طبرزد بست درم محمودۀ مشوی یک دانگ افزوده بیاشامند و طبیخ هلیله و تمرهندی و افسنتین و نقوع صبر و سکنجبین صبری نیز نافع و اگر حرارت زیاده نباشد اطریفل صغیر یا هلیلۀ زرد بایارج فیقرا مرکب کرده تا سه روز بدهند بالجمله بعد تنقیه در تسکین حرارت و تقویت سر و معده کوشند بدانچه در امراض دماغی صفراوی گذشت و در امراض معدی صفراوی خواهد آمد و ایضاً چون اراده تقویت دماغ و منع صعود اخلاط مراری از معده و نواح آن بسوی دماغ نمایند واجب است که فواکه حامضه خصوصاً انار ترش و سیب ترش و به ترش و امرود و حفوره خصوصاً بعد از طعام بخورانند و در ابتدا روغن گل و روغن

آس بر سر مالیدن و بعد از آن صمغ سرو در روغن بابونه و آس حل کرده طلاکردن مقوی سرست و اگر برگ سرو در روغنهای مذکور جوشانیده بعمل آورند نیز جائز است و جمله ربوب قابضه مثل رب به و غوره و انار و لیمو مقوی معده است پس اگر قبض بیشتر مطلوب بود طباشیر گل سرخ گل ارمنی باریک سائیده در ربوب آمیزند و اگر در ربوب مذکوره چند لقمه نان تر کرده هر صبح بخورند نیز مفید بود و گویند که اغتذا بآب انار مانع انصباب صفرا به معده است و بمزوراتی که در آن چیزی ترش مانند غوره و انار و تمرهندی و آلو باشد یا غورۀ کشمش و شیرۀ بادام و یا مزورۀ ماش مقشر و اسفاناخ و کدو با شیرۀ بادام غذا سازند و واجب است که صاحبان این علت مدافعت گرسنگی کرده باشند و ادویۀ چرب و شیرین تناول ننمایند و اقتصار نمایند بر اغذیۀ ترش و چاشنی‌دار و مدام تمریخ سر بادهان بارد رطب مثل روغن بنفشه و نیلوفر و بهاربید نمایند و اطراف و اسافل پایها بمالند و بازو ببندند و اگر ماده بلغمی باشد تخم شبت تخم ترب شهد نمک در آب جوشانیده صاف نموده مکرر قی کنند بعده اندکی مصطکی در گلقند آمیخته بخورند و بهر اسهال مسهل بلغم و حب ایارج بخورند یا ایارج فیقرا از دو مثقال تا سه درم بعسل سرشته سه روز تناول نمایند و نقوع صبر بدستور و یا سنایای مکی افسنتین هلیله کابلی و سیاه هر یک پنج درم اسطوخودوس بسفائج بادیان تخم کرفس انیسون سنبل‌الطیب گل سرخ هریک دو درم مویز سرخ منقی بست درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا صد درم بماند یک درم صبر و نیم درم کتیرا نرم سائیده حل کرده یک درم روغن بادام شیرین بر آن ریخته نیم‌گرم بیاشامند و بعد تنقیه بتلطیف غذا و خوردن جوارشات گرم و استعمال اضمده مقوی حار لطیف معده را تقویت دهند مثلاً جوارش جالینوس یا عود یا بسباسه یا دارچینی یا مصطکی یا فلافلی یا فلاسفه یا جوارش عنبر یا آمله بخورند و غذا قلایا و مطنجنات بافاویۀ حاره دهند و اگر ماده سوداوی بود بعد نضج ماده بمسهل سودا و حب افتیمون و حب اسطوخودوس تنقیه کنند و یا پوست هلیله کابلی هلیلۀ سیاه گل سرخ اسطوخودوس از هریک سه درم شاهتره افتیمون از هر یک شش درم غافث افسنتین گاوزبان بادرنجبویه تخم فرنجمشک بسفائج هر یک سه درم مویز سرخ دانه بیرون کرده بست درم تمرهندی بست و پنج درم عناب چهل عدد در سه رطل آب طبخ نمایند تا صد ***57*** درم بماند مالیده صاف نموده بست درم ترنجبین ده درم گل قند مالیده باز صاف کنند و یک درم تربد و نیم درم لاجور و مغسول بر آن پاشیده بیاشامند یا نقوع صبر بدهند بعده ترطیب دماغ نمایند بادهان و اضمدۀ مسخنۀ مرطبه که در صداع سوداوی مذکور گردد و سکنجبین دو اوقیه بافتیمون یک مثقال سوده هر روز بخورند و استحمام بآب شیرین معتدل‌الحراره نمایند و بمزورات نخودآب بمغز قرطم و لحوم لطیفۀ خفیفه غذا سازند و فواکه حار رطب و لبوب بخورند و سائر تدبیر از مبحث مالیخولیا اخذ کنند و اگر ماده ریحی باشد محللات ریاح مثل شیرۀ بادیان و انیسون و کشوث و گلقند بدهند و قی

کنانند و بعد نضج بمنضج بلغم، مسهل بلغم دهند بعده دواءالمسک حلو یا مر بخورانند و اطریفل صغیر و گلقند در ریحی و بلغمی هر دو مفید است و سفوف حاکمی نیز مجرب ست و کذا شونیز نانخواه زیره حب‌الرشاد یک درم هر روز بآب خوردن و ایضاً بعد تنقیه معده از مادهٔ مولد ریاح روغن بادام شیرین و تلخ بآب طبیخ اصول و حلبه و قردمانا و امثال آن دهند بعده روغن بید انجیر بنقوع صبر دهند و مقدار روغن مذکور از سه مثقال زیاده نبود و اگر سوءمزاج ساذج معده محدث امراض دماغی گردد بتعدیل او پردازند بدانچه در علاج انواع سوءمزاج ساذج معده بیاید و اگر ضعف فم معده سبب باشد برای تقویت معده و تسکین ابخره هر صباح بیست گندم با آب انار یا بهی یا ناشپاتی بنوشند و یا نان در آب غوره یا ریباس یا سماق یا انار و یا در ربوب فواکه قابضهٔ خوشبو تر کرده چند لقمه بخورند و اگر غثیان شود قی کنند تا که صفرای منصب خارج شود و هرگاه مزاج معده بارد باشد نان را بعد ترکردن در ترشی بانیسون و زیره و نانخواه و عود و قرفه و دارچینی و زعفران آلوده تناول کنند و یا جلاب بافاویه سازند و در آن لقمه تر کرده بخورند و کذا گلقند با انیسون و مصطکی بخورند و آنجا که سرفه یا نزله و جز آن از استعمال حموضات مانع باشد لقمه چند در جلاب یا آب به تر کرده بخورند و آنچه از شرکت قدمین و ساقین باشد اگر در آنجا امتلا ظاهر بود فصد صافن کنند یا حجامت ساقین نمایند و بعد نضج بمسهل گرم و حب ایارج یا حب اصطمخیقون مکرر تنقیه کنند و تلطیف اخلاط و اصلاح سوءمزاج بمعاجین ملطفه مثل تریاق و مثرودیطوس نمایند و تقلیل غذا کنند و اگر امتلا ظاهر نباشد و نیز هنگام شدت مرض پایها از بن ران تا کف پا بربندند و کف پا را بنمک و روغن خیری گرم کرده بمالند و پاشویهٔ حار کنند و اگر برای منع تصاعد بخار قریب نوبت مرض آن عضو را بالاتر از مبدأ ارتفاع بخار خوب محکم بسته بهر ازالهٔ برودت فعلی آن گرمی آتش بدان رسانند و یا ادویهٔ گرم مثل عاقرقرحا و شیطرج و حلتیت و فرفیون سوده گرم کرده بر آن عضو ضماد کنند و یا در آب گرم روغن بابونه آمیخته و یا در آب مطبوخ ادویهٔ گرم آن عضو را غرق نمایند و آن آب را سردشدن ندهند مفید بود و هرگاه وقت نوبت بگذرد و آن عضو را در آب گرم نهند بعده عصابه بگشایند و بخرقه درشت بمالند و بعد تنقیه بهر تسخین و تقویت دماغ سکنجبین عنصلی و شربت اسطوخودوس و مانند آن از اشربه و شمومات و مروخات که در علاج امراض دماغی بارد ساذج و بلغمی مذکور شد بعمل آرند و جوارشات و سفوفات و معاجین محلل ریاح استعمال نمایند و بعد تنقیهٔ بدن و تقویت دماغ بهر تسخین عضو مشارک خردل و جند بیدستر و فلفل و عاقرقرحا و فرفیون و مانند آن با عسل آمیخته ضماد کنند و روغنهای گرم بمالند و اگر فائده نشود بر موضع مبدأ ارتفاع بخار داغ دهند و یا اول حجامت بر آن موضع کنند و بعده ادویهٔ مقرحه مثل عسل بلادر و سرگین کبوتر و شیرانجیر و کبیکج نهند و یا فلفل و خردل و فرفیون ساییده بعسل بلادر آمیخته ضماد نمایند و نهادن ذراریح و کبیکج و سرگین باز و

عسل بلادر قویتر از آنست و بعده قطعه اسرب بر آن بسته دارند یا دیگر حیله کنند که قرحه بزودی مندمل نشود و مدتی مادۀ فاسد مستفرغ گردد بعده مدملات بکار برند و آنچه از مشارکت بدین بود بدستور مسهل و حبوب مذکوره تنقیه نمایند و بهر تنقیه نفس عضو بر جای مبدأ حرکت بخار حجامت نمایند و خردل بمالند و هنگام هیجان مرض بازو بربندند و تدبیر مذکورۀ بالا بهر تسخین عضو بعمل آرند و آنچه از شرکت دیگر اعضا بود علاج هریک تنقیه بحسب ماده و تقویت آن عضوست بدانچه در مقامش مسطور گردد مثلاً در شرکی مراقی و کبدی و طحالی هرچه در مالیخولیای مراقی و امراض کبد و طحال مسطور گردد بعمل آرند و بعداز آن تعدیل مزاج دماغ و ازالۀ باقی نکایت آن کنند و در شرکی معاقی قتل و اخراج دیدان کنند بدانچه در فصل دیدان خواهد آمد و تعدیل مزاج دماغ و تقویت آن و آنچه جامع این بهر دو امرست اطریفل گشنیزی و اطریفل کبیر و خائیدن گشنیزخشک و دارچینی و سفوف گشنیز با شکر و خوردن گشنیز و برنجاسف با مویز سیاه منقی و نان نرم کوبیده ناشتا و استعمال حافظالصحه و امثال آنست و در شرکی رحمی علاج اختناق رحم و احتباس حیض و نفاس **58** و ورم رحم نمایند و آنچه از شرکت جمیع بدن افتد بعلاج امراض دماغی بخاری توجه فرمایند

صداع یعنی درد سر

بدانکه صداع المی ست و سبب هر الم یا سوءمزاج مختلف یعنی تغیر مزاج دفعتاً است یا تفرق اتصال یا اجتماع آن هر دو باهم مثل ورم و سوءمزاج شانزده نوع است که هشت از آن ساذج مفرد و مرکب باشد و هشت مادی مفرد و مرکب لیکن سوءمزاج رطب ساذج مولم نیست مگر آنکه با ماده رطب باشد که درینحالت از جهت تبخیر یا احداث ریح موجب تمدید و تفرق اتصال مولم میباشد و سبب سوءمزاج حار یا مادۀ حار دمویست یا صفراوی یا مرکب از آن هر دو که بسبب کیفیت خود باعث صداع گردند و یا ریاح و ابخرۀ حاره یا گرمی آفتاب و یا شمیدن اشیای حاره و مانند آن که در علاج صداع حار ساذج مذکور خواهد شد و اسباب سوءمزاج بارد مصدع مادۀ بارد بلغمی و سوداوی ست و یا آنچه در صداع بارد خواهد آمد و اسباب سوءمزاج یابس کثرت جماعست و مانند آن که در علاج صداع یبسی بتفصیل ذکر یابد و اما اسباب تفرق اتصال یا ورمست یا ضربه یا سقطه یا شجه یا فسخ یا شق یا هتک یا سده یا ریح و ابخره و یا خلط اکال و تفرق اتصال که از داخل میباشد بساست که ملتئم نمیگردد و خرق آن باقی میماند و ایضا میرساند و صداع همیشه میباشد پس سبب ورم یا مادۀ دموی باشد یا صفراوی یا بلغمی یا سوداوی صلب یا مرکب از اینها و اسباب سده

در علاج صداع سدی بیاید و ابخره و ریاح گاه در نفس دماغ تولد می یابند و گاهی در بدن و گاه در هر دو گاه از خارج مستنشق میگردند یا از مسام می‌آیند و در دماغ محتقن میشوند و سبب صداع بتمدید و انضغاط میگردند و ازین قبیل‌ست صداع حادث از بوئیدن روائح خوشبو و بدبو و بدانکه اخلاط حاره باعث هیجان و تولید ریاح نمیگردند بلکه مهیج و مولد ابخره‌اند و ریاح و بخارات بلغمی ثقیل بطی‌الحرکه و محتبس می باشند و سوداویه موحش ثابت کمتر در کمیت و بدتر در کیفیت و ابخرهٔ دمویه عذبه کمتراند از روی ضرر و بیشتراند از جهت کمیت و ابخرهٔ صفراویهٔ حاد ملتهب و سوزنده و لذاع اکال‌اند اکثر ضرر او بکیفیت او باشد و ایضاً بقول شیخ‌الرئیس این همه یعنی سوءمزاج و تفرق اتصال و ورم باصناف و انواع خودها که اسباب صداع‌ست گاه در نفس جوهر دماغ بود و گاهی در مجابین مطیف آن و گاهی در غشای خارج از قحف و سبب موذی هرکدام ازین اعضا گاهی ثابت در نفس عضو باشد و گاهی بمشارکت غیر آن و او یا عضوی بود که میان او و دماغ شعبهٔ عروق از اورده و شرائین باشد مثل قلب و کبد و طحال و یا عضوی مجاور او بود مثل ریه موضوع تحت او که آفت این بدان مودی گردد و یا عضوی مشارک عضو از جهتی و دماغ جهت دیگر بود مثل مشارکت گرده در اوجاع آن بهر آنکه گرده مشارک جگرست و جگر مشارک دماغ پس گرده مشارک دماغ ازینجهت باشد و یا بمشارکت کل بدن بود مثل صداعی که در حمیات باشد چون انصباب مواد صفراوی یا غیر آنرا بسوی معده ادوار بود و مثل آنکه بادوار تزید اصناف حمیات باشد بالجمله صداع گاه اصلی می‌باشد که در نفس جوهر دماغ یا در اجزای آن تمامی و یا در بعض آنها باشد و گاه شرکی یعنی بمشارکت عضو دیگر و این یا بمشارکت مطلقه بود و یا بمشارکت غیرمطلقه و مشارکت مطلقه آنست که متادی نگردد بسوی ناحیهٔ دماغ از عضو مشارک آن چیزی جسمانی بلکه نفس اذیت آن عضو بدماغ رسد و متاذی گردد و مشارکت غیرمطلقه آنست که متادی گردد بسوی جوهر دماغ از آن عضو شی جسمانی و آن مادهٔ خلطیه و یا بخاریه‌ست از قسم اول‌ست اصناف صداع حادث از تشنج و کزاز و تمدد و ریاح ؟ و اوجاع مفاصل و نقرس و عرق‌النسای قوی شدید و گاهی میباشد متادی از کیفیات مشارکی کیفیت ساذج از کیفیات طبیعیه که آن حرارت و برودت و رطوبت و یبوست‌ست و یا کیفیت غریبهٔ ردیه مثل کیفیات سمیه پس کیفیت او متادی میگردد و گاهی متادی از مواد غیرغریبه و بر طبائع خود بود که باشتداد کیفیات یا تزاید کمیات خود ایذا رساند و گاهی متادی مادهٔ غریبه بود که تولد یابد در بعض اعضا تولد غریب فاسد سمی چنانچه در اختناق رحم و یا بشخص بعیدالعهد بجماع و یا بکسی که در مراق و یا اطراف آن خلط ردی پیدا شود بهم میرسد و مشارکتی که سر را با تمامی بدن باشد یا از جهت کیفیت فاشیه منتشره در جمیع بدن بود چنانچه در حمیات و یا از جهت مادهٔ فاشیهٔ پراکنده در سائر بدن و صداع بحرانی ازین قبیل‌ست صاحب کامل گوید که صداع یا از جهت بحران بود و یا تابع تب و یا مفرد

بنفسه پس آنچه تابع تب باشد حدوث او از امتلای رأس باخلاط و بخارات حاده بود و این ✱59✱ یا از خلط ردی محتقن در معده باشد و علامتش غثیان و خفقان‌ست و یا از خلط مجتمع در جمیع بدن و یا از ضعف رأس و یا بسبب شدت حرارت تب چنانچه در تب غب و محرقه عارض میشود و آنچه از صداع مفرد بنفسه باشد بعضی از آن خاص بسر بود و بعضی آنست که حدوث او بمشارکت سر مر معده را بود و آنچه خاص برأس باشد یا از سوءمزاج بود یا سوءمزاج ساذج مفرد و یا مع ماده بود و سوءمزاج ساذج یا حار بود و حدوث او یا از سبب داخل باشد و این از سخونت مزاج اغشیهٔ دماغ و یا از تناول اغذیه یا ادویهٔ حاره مصدعه مثل جوز کهنه و ثوم و پیاز باشد و یا از سبب خارج بود مثل صداع حادث از احتراق آفتاب و یا سوءمزاج ساذج بارد باشد و آن نیز یا از سبب داخل بود چنانچه هرگاه مزاج اغشیهٔ دماغ بارد گردد و یا از سبب خارج باشد مثل صداعیکه از گشادن سر در هوای بارد و بنوشیدن آب شدیدالبردعارض میشود و یا سوءمزاج یابس بود و صداع حادث از آن ضعیف میباشد و اما رطوبت اگر مفرد باشد صداع حادث نمیکند مگر آنکه با مادهٔ بسیار بود پس صداع بتمدد حادث از کثرت ماده احداث نماید و اما آنچه از سوءمزاج مع ماده باشد یا از مادهٔ دموی یا بلغمی یا صفراوی یا سوداوی بود و آنچه از صداع حادث از مرض آلی بود یا از سده باشد و سده یا از کثرت اخلاط غلیظهٔ لزجه و یا از ورم بود و حدوث ورم یا از سبب خارج باشد مثل ضربه و صدمه هنگام تأدیهٔ ورم از غشای مبسوط زیر جلد سر بسوی ام غلیظ بمشارکت و یا از داخل بود مثل حدوث سائر اورام که در سر عارض میشود و صداع که حدوث او بمشارکت سر مر معده را باشد یا بسبب خلط صفراوی در معده بود و از بلغم عفن در معده و گاهی صداع عقب اکثار طعام بسبب تخمه حادث شود و گاهی از شرب شراب هنگام تراقی بخارات حاره بسوی دماغ عارض شود و این خمار گویند و این از قبل ضعف دماغ و قبول او برای بخار بود و بدانند که بعض صداع حار سریع‌التحلل و انقضا باشد و بصداع مطلق معروف بود و بعضی از آن بطی‌التحلل و انقضا باشد و آن معروف به بیضه و خوده است و رئیس‌الجماعه میفرماید که صداع گاه عرض باشد پس مرض گردد و چون مرض بماند بعد حمیات حاره منذر بعلل دماغیه بود و دلالت بر عجز طبیعت از دفع ماده بتمامه برعاف یا غیر آن کند و امراضی که بدان منذر باشد سبات و سکته و جنون و استرخا و صمم‌ست بحسب جوهر ماده و بحسب حرکات آن و بالجمله دماغ سریع‌القبول مصدعات یا بسبب ضعف باشد و ضعف تابع سوءمزاج بود یا از امری در نفس عضو و یا از سوءترکیب آن و یا بسبب قوت حس دماغ پس از هر سبب خفیف نیز ایذا یابد و بعض صداع را عرض نبود و بعضی مودی باعراض مختصه بنواحی رأس گردد مثل آنکه از شدت درد ورم در نواحی سر پیدا شود و بعضی مودی بامراض اعضای دیگر شود مثل آنکه اذیت و اضرار او یا ابرام او باصول اعصاب متادی گردد و تشنج حادث شود و یا از آن چیزی بسوی معده متادی گردد و سقوط اشتها و فواق و غثیان و

ضعف هضم و مانند آن پیدا شود و بدانند که صداع مزمن یا بسبب بلغم بود یا بسبب سودا یا بسبب ضعف دماغ یا ورم صلب و بعض ابدان مستعد بصداع باشند و آن ابدان ضعیف‌الروس و ضعیف‌الاعضاء هاضمه مثل معده و جگراند و چون این اعضا ضعیف باشند فضول کثرت پذیرد و از آن بخار بسیار تولد کند و بسوی سر متصاعد گردد و بسوی معده ایشان اخلاط صفراوی یا رطوبت بلغمی بریزد و صداع آرد و ایضاً بعضی از متناولات اشیای مصدعه‌اند و در کتب ادویهٔ مفرده مذکوراند و جمیع افاویه مصدع‌اند و کذا جمله مبخرات حار باشند خواه بارد لیکن اگر موذی بحرارت بخار اول خورند و عقب آن چیزی که بخار بارد انگیزد بخورند یا بالعکس دفع ضرر یکدگر کند و اگر اذیت بکیفیت تنها نباشد بلکه بکمیت بود پس تعاقب آنها نفع نکند بلکه ضرر رساند و صداع بارد و احتقانی که بسبب سردی ظاهر سر و احتقان ماده بود در فصل زمستان بسیار افتد و چون تابستان شمالی بود و در آن باران کم آید و خریف جنوبی با کثرت باران باشد صداع در زمستان کثرت نماید و بیشتر صداع بسبب تأدیهٔ شریان بخارات خبیثه را بسوی سر عارض شود و گیلانی مینویسد که گاهی صداع از نزول در آب سرد بسیار و در آبهای شبیه یا نطرونیه یا کبریتیه و مانند آن افتد و گاهی صداع هنگام تزعزع دماغ عارض شود و تزعزع یا از حرکت شدیدتر و ملاعبت یا سقطه یا سقوط شی بر سر باشد و گاهی صداع از خبطه عارض شود و خبطه نزد اطباء انسداد مسام از هوای بارد و آب سرد و اجتماع بخارات در بطون دماغ‌ست و گاهی صداع هنگام گرسنگی شدید عارض گردد و این صداع از انصباب اخلاط صفراوی بسوی معده ❋60❋ و ترقی بخارات آن بسوی سر افتد و جالینوس گفته که بیخوابی بسیار صداع آرد بهر آنکه هضم را فاسد کند و بخارات را بسوی دماغ برانگیزد و ایضا خواب طویل صداع پیدا کند زیرا که سر را از رطوبت ممتلی سازد و گاهی صداع از یبس بسبب استفراغات رعاف و خون حیض یا بواسیر و نفاس افتد و گاهی بعقب جماع عارض شود و جالینوس گوید که گاهی صداع دائم از ضعف دماغ از کثرت حس آن بود پس چون صداع مرض بود و بعلاجات ساکن نشود و با وی علامات ظاهر نبود بدانند که یکی ازین دو نوع ست و درین هنگام فرق میان این هر دو از نقا و صفای حواس و مجاری درانچه از ذکای حس بود باید کرد و گاهی صداع از بخار کثیر در سر افتد و گاهی صداع از ورم حار در رحم و عقب دلالت و اسقاط و قلت نفاس عارض شود و صداعی که از سبب مخصوص در سر باشد در اکثر امر ثابت میباشد و گاهی از صداع شدید انقطاع آواز عارض شود بهر آنکه غضروفی را بعضله حنجره و حلق آمده آفت رسد الحاصل جمیع انواع صداع را حسب سبب به بست و هشت نوع منقسم می نمایم یعنی صداع حار ساذج و بارد ساذج و مادی دموی و صفراوی و بلغمی و سوداوی و ریحی داخلی و خارجی و بخاری داخلی و خارجی و سدی و ورمی و ضربانی و ضعف دماغی و قوت حس دماغی و یبسی و جماعی و شرابی و شمی و ضربی سقطی و تفرق اتصالی و تزعزعی و نومی و دودی و مشارکی

و نزلی و عرضی و بحرانی و تشخیص هر نوع ازین انواع در طریق تشخیص بیان می کنم طریق تشخیص اقسام مذکوره باید که اولا از مریض بپرسند که دردسر تنهاست یا با مرضی دیگر اگر تنها بگوید آنرا صداع مرض گویند سپس سوال کنند که در عضوی دیگر پیش از صداع ضرری معلوم میشد یا نه اگر نباشد این را صداع اصلی گویند پس سوال نمایند که در سر سبکی معلوم میشود یا گرانی و در بینی خشکی ست یا تری اگر سبکی سر و خشکی بینی بگوید صداع ساذج بود بعده بپرسند که ملمس سر گرم ست یا سرد اگر گرم باشد صداع حار ساذج بود درین صورت دیگر علامات آن مثل تشنگی و خشکی دهن و بیخوابی و تمدد و حرقت سر و چشم و دوی در گوش و تشویش حواس و اعتدال بول و براز در ابتدا و انتفاع بچیزهای سرد و تقدم ملاقات حرارت آفتاب یا آتش یا تناول اشیای گرم نیز بپرسند و اگر ملمس سرد باشد و اثر نحافت و هزال در چهره یافته نشود و نه درد مفرط بود هرچند که مزمن باشد صداع بارد ساذج بود درنحالت دیگر علامات این مثل تکدر حواس و میل وجع بسوی موخر دماغ و شدت صداع در اوقات سردی هوا مثل صبح و شام و نفع یافتن از گرمی و تقدم مقارنت هوای سرد یا آب سرد یا برف یا تناول چیزهای بارد هم بپرسند و اگر مریض گرانی سر بیان کند صداع مادی بود پس اگر ملمس گرم باشد صداع حار مادی بود بعده رنگ رو و چشم و نبض و قاروره ملاحظه نمایند اگر رنگ سرخ و نبض عظیم و قاروره سرخ غلیظ باشد صداع دموی بود و درین صورت دیگر آثار غلبه خون مثل شیرینی دهان و کسل و وجع مع ضربان و اشتداد صداع بعد خوردن چیزی شیرین و غیره هم دریافت کنند و اگر رنگ رو و چشم زرد و نبض سریع و قاروره زرد نارنجی یا ناری و صاف باشد صداع صفراوی بود و درین حالت از دیگر نشان غلبه صفرا مثل تلخی و خشکی دهن و بیخوابی و شدت درد و نخس و تشنگی بسیار نیز سوال کنند و اگر با وجود گرانی سر ملمس سرد باشد و نیز مرض مزمن بود صداع بارد مادی بود بعده اگر رنگ رو سفید و نبض عظیم بطی لین و بول سفید غلیظ و میل وجع بسوی موخر راس و تسکین آن بکمادات حاره و هنگام نیمروز و گرمی هوا و شدت آن در شب و نزد سردی هوا و آشامیدن آب سرد و تناول اغذیه و اشربه بارده و استعمال صلا و ضماد بارد باشد صداع بلغمی بود پس دیگر علامات غلبه بلغم مثل کسل و سبات و کدورت حواس و رطوبت دهن و منحزین و چشم نیز بپرسند و اگر رنگ تیره و نبض دقیق صلب و قاروره در ابتدا سفید و رقیق و بعد نزج سیاه و غلیظ باشد صداع سوداوی بود پس از دیگر علامات غلبه سودا مثل خشکی دماغ و کثرت بیخوابی و خیالات فاسد نیز سوال کنند و اگر با وجود سبکی سر تمدد در سر و انتقال درد از جائی بجائی دیگر بگوید صداع ریحی یا بخاری باشد پس اگر ملمس سرد و عروض دوی در گوش باشد صداع ریحی بود و ملمس گرم و وجع صعب و ضربان عروق و طنین در گوش بود صداع بخاری باشد و هر گاه علامات سوءمزاج ساذج و مادی بخوبی مشخص نگردد درین

صورت سوال کنند از عوارض سده و ورم و ضعف دماغ و قوت حس دماغ بطوریکه در طریق تشخیص امراض دماغی مسطور شد پس آثار هر کدام از اسباب مذکوره که مدرک گردد سبب صداع همان باشد و اگر عوارض مذکور هم یافته نشود و ضعف و نحافت مریض مدرک گردد از تقدم کثرت خروج رطوبت و خون از بدن بطریق نزله یا قی و اسهال یا جماع یا رعاف یا فصد یا بواسیر یا ادرار حیض و نفاس و کثرت بیداری و غم و فرط گرسنگی سوال کنند اگر باشد **✱61✱** و با وی یبس خیشوم و چشم و بطلان فکر و حافظه و ضجر به ادنی سبب و بیداری نیز بود صداع یبسی باشد والا از تقدم جماع یا شرب شراب یا از شمیدن اشیای بدبو یا خوشبو و یا از تقدم ضربه و سقطه و تفرق اتصال یا حرکت شدید از ملاعبت و یا عروض صداع بعد جماع بگوید صداع جماعی باشد و اگر بعد نوشیدن شراب بیان کند صداع خماری باشد و اگر از بوییدن چیزهای خوشبو یا بدبو بگوید صداع شمی باشد و اگر وجود ضربه و سقطه بود صداع ضربی و سقطی باشد و اگر از تفرق اتصال افتد صداع تفرق اتصالی باشد و اگر تقدم ضربه سر با حرکت شدید یا حرکت بسیار از ملاعبت حاصل شده باشد و بآن ثقل و تمدد در سر و کشیدگی اعصاب و عروق و حالتی شبیه بسدر و نسیان عارض گردد و باشد که همه روائح بیک رایحه مشموم شوند صداع تزعزعی باشد و اگر بعد از خواب عارض شده باشد صداع نومی بود و هرگاه آثار مذکوره هم یافته نشود حال خارش و دغدغه دماغ و بدبوی رائحه بینی و گاه گاهی چکیدن قطرات خون و زرداب از بینی و اشتداد صداع هنگام حرکت مریض یا دود و وقت گرسنگی بپرسند اگر این همه علامات یافته شوند صداع دودی باشد و هرگاه مریض پیش از حدوث صداع ضرر در عضوی از اعضا بیان کند و با آن دیگر علامات مرض شرکی دماغی که در طریق تشخیص امراض دماغی مسطور شد نیز یافته شود صداع شرکی باشد درین صورت موضع شروع صداع و تحرک چیزی مثل مورچه از دست یا پای نیز بپرسند پس اگر ابتدای درد در جزو مقدم یافوخ بگوید و با آن آثار مذکورهٔ شرکت معده بود صداع معدی باشد و اگر درد مائل بجانب راست بگوید صداع کبدی باشد و اگر بطرف چپ گوید طحالی باشد و اگر بسیار مائل بقدام سر نزدیک پیشانی بگوید صداع مراقی باشد و اگر مائل بمقدم سر بگوید و نزدیک حرکت و گرسنگی اشتداد کند و نزد سکون و سیری تسکین یابد و رائحه بدبو در بینی و دهان دریابد صداع امعائی دیدانی باشد و اگر در وسط تارک بگوید و اکثر بعد از ولادت یا اسقاط جنین یا احتباس حیض و نفاس و قلت آن بود صداع رحمی باشد و اگر در وسط سر مائل بقدام بگوید صداع حجابی باشد و اگر مائل بموخر سر مائل بجانب محاذی علت گرده بگوید صداع گلوی باشد یعنی اگر در گرده راست باشد بجانب راست و اگر در گردهٔ چپ بود بجانب چپ و اگر در هر دو است در هردو جانب موخر سر باشد و اگر در موخرترین اجزای سر بود صداع صلبی باشد و اگر صداع در مقدم سر مائل بسوی وسط باشد و مریض بگوید که پیش از صداع چیزی مورچه

مانند از دست یا پای بجانب سر برمی‌آید صداع اطرافی باشد و هرگاه صداع با مرضی دیگر مثل اورام سر و نزله و زکام و تشنج و کزاز و تمدد و ریاح افرسه و اوجاع مفاصل و نقرس و عرق‌النسا و حمیات و غیره بگوید صداع عرض باشد و این از زیادتی صداع بزیادتی آن مرض و سکون صداع بسکون آن مرض شناخته میشود پس اگر بعد زوال آن مرض صداع ساکن نشود بدانکه این صداع بعد عرض مرض شده و صداع که در حمیات روز بحران افتد آنرا صداع بحرانی گویند و این نیز بزوال او زائل گردد بدانکه تا اینجا علامات اقسام صداع مذکور شد اکنون تدابیریکه در اکثر انواع آن بکار آید بطریق علاج کلی مرقوم میگردد و سپس علاج هر قسم صداع جدا جدا مسطور شود حسب تشخیص سبب بعمل آرند. علاج کلی اقسام صداع شیخ و گیلانی مینوسند که صداع اسوه است غیر آنرا از علل بدن در وجوب قطع سبب و مقابلهٔ آن بضد بعد زوال سبب و بعد از آن از جمله امور نافعه در ازالهٔ صداع قلت اکل و شرب است از عادت و خصوصاً ادویهٔ مبخره و شراب غیرممزوج وکثرت خواب شب با وجود آنکه افراط در قلت اکل در صداع حار و خصوصاً صفراوی مضر است و چیزی برای صداع و خصوصاً حار مثل اختیار سکون و آرام و قلت کلام و ترک هرچه بحرکت آورد بدن و مواد را از جماع و فکر و غضب و غیره از حرکات بدنی و نفسانی نیست و تلیین طبیعت و مالیدن اطرلف و نهادن آن در آب گرم بهترین علاج اکثر اقسام صداع‌ست و باید که مالش پایها بقوت بنحوی باشد که مریض را خوش آید و بخواب برد فیلغریوس گفته که فصد رگ پیشانی و الزام محجمه بر اسفل سر مثل آنکه زیر ذقن باشد و مالیدن اطراف و گذاشتن آنها در آب گرم و اندکی راه رفتن و ترک اغذیهٔنفاخه و مبخره و بطی‌الهضم بسیار نافع‌ست کسی را که خواهد صداع او بزودی زائل گردد و عود ننماید و بقول شیخ بساست که از ریختن آب گرم بر اطراف و ادامت بر آن چنان محسوس گشته که صداع از سر بسوی اطراف نزول مینماید و مولف در بعض جا مشاهده نموده که از پاشویه صداع زائل گشته و بسبب نزول ابخرهٔ وجع در قدمین عارض گردیده و گویند که تعلیق فوه‌الصبغ بنوعی که بر گرد تمام سر محیط باشد بالخاصیه مسکن صداع است و همچنین استخوان صدغ مردارخوار و سر موش مذبوح و زهرهٔ روباه و جلد شانه هدهد تعلیقاً مفید بود و کذلک کلاه جلد رعا و نیز بالخاصیه صداع بنشاند و ایضاً برای مطلق صداع سعوط مروارید محلول و کم از آن پوست خشخاش و کذا دلک پایها بزرنباد و کذا ضماد حنا به نمک طعام بعد حلق راس بحرب نوشته و نطول آب گرم اکثر اقسام صداع را نافع و کذا حب‌الشفا شرباً و طلاء و گویند که خوردن بادنجان بالخاصیه دافع صداع‌ست و هرگاه با صداع مزمن الم عضوی شامل گردد **✱62✱** اولاً بتسکین الم آن عضو کوشند زیرا که وجع آت مزید صداع است و کذا عرض دیگر مثل سهر که چون بسبب صداع عارض شود و اشتداد آن باعث زیادتی صداع گردد بدفع آن کوشند باستعمال روغن کدو و بید و نیلوفر و غیره و مثل البان معطر و کافور و باشد

که برای تنویم باستعمال اندک مخدری مثل افیون حاجت افتد و بسیارست که اشیای ملطفه بسبب تفتیح طریق ابخره بسوی دماغ موجب صداع میگردند و هرچند حار نباشند مانند سکنجبین و تدبیر لطیف مضرست بکسی که صداع او علاج بتدبیر غلیظ واجب کند و در علاج صداع مادی کوشش باید کرد که ماده بسوی اسفل منجذب شود اگرچه بحقنه حاد قوی باشد تا ماده را از نواحی کبد و معده مستفرغ سازد و بستن اطراف و دلک و غسل آنها بدستور مقرر و نهادن محاجم بر آن نیز امالۀ ماده از سر میکند ازینجاست که پاشویه را در جمیع اقسام صداع مادی نافع‌ترین چیزها گفته‌اند و کوفتن و مالیدن سر ضرر میرساند پس عوض او پایها بکوبند و کفها مالند که نفع میکند ودر گرفتن سر بدست و ایضاً بعد تنقیه در مالیدنش بآهستگی مضایقه نیست اما مالیدن اعصاب و عضلات گردن و استعمال لخلخه‌ها و خوردن خربزۀ شیرین و همچنین تلیبت طبع بملینات لینه مثل خیارشنبر و گلقند و خمیرۀ بنفشه و شیافات و حقنهای لینۀ معتدله و کذا استعمال اضمده و اطلیه حسب سبب نافع بود و کذا استعمال روغنها مگر آنجاا که نزله یار باشد روغنها دور دارند بلکه هرچه تری‌افزا و دهنیت داشته باشد از آن اجتناب نمایند و هرگاه ارادۀ اطلیه و اضمده کنند و صداع قوی مزمن باشد اول موی سر بتراشند تا اثر دوا بوجه اتم نفوذ کند و بعد از آن اگر تکلیل یافوخ از خمیر نمایند تا اشیای رقیقه تا دیر بر موضع بماند و دماغ استنشاف باستیفا از آن دوا بکند و هوا نیز قوت آن اشیا بزودی تحلیل ننماید معین‌تر باشد و آمیختن سرکه درین هنگام باطلیه و اضمده انفع میباشد و استعمال مخدرات قویتر داخلاً و خارجاً تا ممکن باشد نباید کرد و اگر بسبب شدت وجع ضرورت آن رو دهد بادویۀ مصلحه از خارج بدن بکار برند و جالینوس گفته که صداع در شدت احتیاج بسوی مخدرات مانند قولنج نیست زیرا که صداع مهلک نیست و وجع قولنج کشنده است احیاناً و اغذیۀ ترش صاحب صداع را مناسب نیست و خصوصاً سرکه مگر در بعضی قسم مثل صداع که بمشارکت معده باشد و آن غذا دباغت معده و تقویت آن کند و منع انصباب صفرا نماید مضائقه ندارد والا هنگامیکه بآن سرفه یا گرفتگی آواز باشد و کسی را که ضعف قوت مع صداع باشد از استعمال شیر اجتناب کند و ایضاً جالینوس گوید بسیار باشد که در صداع شدید ذهاب صوت عارض شود پس اگر دفعتاً این عارض گردد آب بسیار گرم بر سر ریزند بعده در صداع حار در گوش روغن کدو چکانند که در ساعت کلام میکند و در صداع بارد روغن بابونه تقطیر کنند و چون سعوطات محللۀ قویه را استعمال نمایند باید که تدریج نمایند از اضعف باقوی چنانچه ذکر یافت و بدانکه قی ازجمله معالجات صداع نیست و آن صاحب صداع را ضرر بسیار دارد مگر آنکه صداع بسبب مشارکت معدۀ ممتلی از خلط ردی یا غذای فاسد مبخر باشد که درین هنگام قی نفع می‌بخشد و صداعیکه در موخر دماغ باشد و با آن تب نباشد علاج آن استفراغ به مطبوخ‌ست اولاً بقدر قوت و بعد از آن فصد و شخصی که بیابد درد در سر او انتقال می‌نماید و از تبرید تسکین یابد لابدست آنرا از فصد

و حجامت زیرا که اکثر بسبب وجع فضول منجذب میشوند و موجب آفات میگردند و بدانند که روغن گل مستعمل در اطلیه و اضمده و مروخات صاحب صداع روغن گل خام تازه است که گل سرخ را در روغن کنجد تازه انداخته و در آفتاب گذاشته و مکرر تبدیل نموده و نهایت یکسال بر آن گذشته باشد نه زیاده برآن و نه روغنیکه بآب گل بطریق طبخ بآتش مرتب نموده باشند و همچنین ادهان دیگر مثل روغن نیلوفر و بنفشه و غیر اینها اگر ارادۀ تبرید و تلطیف باشد و پرهیز از ادویۀمبخره مثل جوز و سیر و پیاز و گندنا و خردل و افاویۀ مصدعه مثل قسط و سلیخه و زعفران و دارچینی و حماما و اغذیۀ مصدعه مثل جوز و شهدانج و البان و نفاخه و دیرهضم و از آنچه بالخاصیه مفسد دماغ‌ست مثل خرما و حلبه و عدس و از آنچه تحریک مواد میکند مثل جماع و فکر و غیرهما در جمیع انواع صداع واجب بود و جالینوس که بوی صبر مصدع اصحاست چه جای مصدوعین. تنبیه شیخ در علامات منذر به صداع گفته که بول غلیظ شبیه ببول خر منذر صداع‌ست و نیز دلالت می‌نماید بر بودن صداع و انحلال آن و یا بهمرسیدن آن عنقریب و همچنین سفیدی بول و رقت آن در حمیات و اوقات بحارین دلالت بر انتقال مواد بسوی راس مینماید و لامحاله صداع بهم خواهد رسید و صداع دائم منذر به نزول‌الماء ست **علاج صداع حار ساذج و حار یابس ساذج** بدانکه سوءمزاج حار ساذج مصدع یا از اسباب خارجیه و یا از اسباب داخلیه میباشد آنچه از اسباب خارجیه باشد مانند صداعی‌ست که از احتراق **63** شمس یعنی شدت گرمی تابش آفتاب و یا مشی در آن و یا نزدیکی آتش و یا از حمام گرم و یا وزیدن هوای گرم و یا حرکت مسخنه نفسانیه مثل غضب و بدنیه مثل مشی بسیار و دویدن و یا جماع و یا کثرت کلام بآواز بلند و فریاد شدید و نعره زدن و یا شنیدن آواز بلند و یا تأخیر در غذا و یا در موی سر تراشی و یا در نوم از وقت مقرر معین و یا بوییدن اشیای حاره و مانند اینها که بسبب تسخین دماغ و تحریک و هیجان مواد و فضول مجتمعه در دماغ و یا رطوبات آن بواسطۀ حرارت عارض از امور مذکوره باعث حدوث سوءمزاج حار و صداع گردد و آنچه از اسباب داخلیه باشد مانند صداع حادث از تناول ادویه و اغذیۀ حاره مثل فلفل و حلبه و نانخواه و زنجبیل و یا مضره بدماغ مثل خردل و گندنا و سیر و پیاز و جوز کهنه و شراب و شونیز و خرما و یا مجاورت اعضای که گرم شده باشد و مشارکت آن و امثال اینها بود که بسبب ارتفاع بخارات حارۀ یابسه بسوی دماغ یا گرمی خون بفساد مزاج دماغ مودی گردد و موجب حدوث سوءمزاج حار و صداع شود بالجمله تدابیری که در علاج امراض دماغی حار مذکور شد بعمل آرند و نوشیدن لعاب اسبغول و شیره تخم خرفه بشربت نیلوفر یا آب انار و کذا شربت لیمو و آلو بآب سرد نیز نافع‌ست و شیرۀ تخم کاهو بقدر یک توله با شربت بنفشه و نیلوفر دو دو توله نیز معمول‌ست و عرق نیلوفر و عرق بهاربید و کنپ آن و عرق بیدمشک و عرق کاسنی و مانند اینها با شربت نیلوفر و بنفشه و عناب یا بزر قطونا و یا لعاب آن و یا شیرۀ تخم خیارین

و مغز تخم کدو و مغز تخم هندوانه با عرق نیلوفر و یا کاسنی و غیره به اشربهٔ مذکوره بدهند و وقت شدت حرارت قرص کافور یا قرص طباشیر افزایند و درصورت قبض طبیعت استعمال آلوبخارا و تمرهندی و خوبانی و عناب مناسب و در حالت لینت طبع انار میخوش و به و زرشک مفید و از گشنیز و تخم کاهو و بنفشه هر واحد یک درم در آب شیره برآورده بشکر شیرین کرده یک توله اسبغول پاشیده بدهند و گاهی شربت نیلوفر دو توله عوض شکر می‌آمیزند و اگر مناسب دانند گل بنفشه نه ماشه نیلوفر تخم کاهو تخم خطمی هریک شش ماشه خیسانیده به اشربهٔ مذکوره بدهند و گاهی اصل‌السوس که مخصوص دماغ‌ست بقدر چهار ماشه می‌افزایند و نقوع حامض و حلو بشکر یا شربت نیلوفر یا شربت بنفشه نیز مفید و همچنین سفوف مغز خیارین و مغز تخم کدو و تخم خرفه با نبات مساوی نافع و داشتن پارچه مبلول بروغن گل و سرکه و گلاب بر سر بتکرار و تجدید آن بعد گرم شدن معمول‌ست و اگر موسم گرما و حرارت قوی باشد بر برف سرد نموده بکار برند و وزن روغن گل دو جزو و گلاب چهار جزو و سرکه یک جزو نوشته‌اند و گاه صندل سفید سوده نیز اضافه می‌نمایند و گاهی لعاب اسبغول می‌افزایند لیکن بصورت نزله یا سرفه استعمال روغن و سرکه و گلاب منع‌ست و اگر ازین تدبیر زائل نگردد و حاجت تبرید زیاده باشد آب بقول و اوراق و گلهای بارده مثل کدو و خیار و تربز و کاهو و کاسنی و خرفه و گشنیز و بنفشه و نیلوفر مفرد یا مرکب با روغن گل بیامیزند و درصورت کثرت بخارات در سر و در انحطاط مرض روغن بابونه بقدر ثلث آمیزند و گل سرخ تازه ضماداً و شماً بقول حنین نافع صداع حارست و بقول تمیمی شرب و ضماد عصارهٔ آن مسکن صداع حار بود و پاشویه از آرد جو سبوس گندم برگ بید هرواحد یک کف گل خطمی پنج توله نمک طعام چهار توله نمودن و بعداز آن اطراف بستن مفیدست و اگر حرارت زائد بود گل بنفشه و نیلوفر هریک پنج توله کد.وی سبز یک عدد بیفزایند و یا از نمک شور دو دام سبوس گندم سه مشت برگ کنار برگ خطمی برگ عنب‌الثعلب هریک نیم پا و تخم خطمی چهار دام در آب جوش داده هرگاه نصف بماند نیمگرم پاشویه نمایند و اگر ادویهٔ دیگر بهم نرسد صرف آب گرم و نمک شور سبوس و برگ کنار هم کفایت میکند و شموم صندل و کافور و جرادهٔ کدو در گلاب سائیده فی‌الفور تسکین بخشد و هرگاه خیار را قطع کرده ببویند همی ناثر دارد و شمیدن گلاب و پاشیدن قدری از آن بر چهره نیز مسکن سریع است و کذلک آب بید و بوییدن گل خشخاش تازه و گل بید و عرق او و بهرامج و سفرجل و گل باقلا و پوست بیخ لفاح و آس سبز و نمام هر واحد مفید دردسر حارست و سعوط کافور و افیون هر واحد یک سرخ در شیر دختران گداخته روغن گل آمیخته برای تسکین صداع شدیدالالم معمول‌ست و این سعوط طباشیر نیز مجرب‌ست طباشیر دو ماشه شکر طبرزد یک ماشه افیون زعفران هر واحد نیم‌ماشه در شیر زنان و روغن گل و روغن بنفشه حل کرده بقدر حاجت سعوط نمایند و سعوط افیون بقدر عدس

در آب عنب‌الثعلب حل کرده و بعد از آن سه قطره روغن بنفشه نافع‌ست و کذا دو شعیره کافور بآب کاهو و یا بروغن گل مجرب و تسعیط روغن نیلوفر یا روغن کدو یا روغن خشخاش یا شیر دختران و یا بزرالبنج سفید و یا آب کدو و یا آب کاهو **٭64٭** یا آب گشنیز تازه یا آب کاسنی تازه یا آب برگ عنب‌الثعلب هر واحد نافع صداع حارست و ادهان نافعه طلاءً و سعوطاً روغن کدو و کاهو و نیلوفر و خیار و غیره ادهان غیرقابضه است و تدهین و تسعیط روغن لبوب سبعه نیز برای صداع حار و یابس نافع‌ست **و ضماد** این قرص مثلث در آب گشنیز سبز یا آب کوکنار سائیده در تسکین صداع حار معمول‌ست مر مکی افیون بزرالبنج لادن کافور زعفران پوست بیخ لفاح هر یک پنج درم کندر انزروت آمله گل ارمنی هریک دو درم کوفته بیخته به گلاب و آب کاهو سرشته اقراص سه پهلو سازند و اگر گشنیز خشک را بریان کرده بسرکه و روغن گل سائیده مکرر طلا کنند برای صداع حار و آنکه عرض تبهای گرم بود معمول استاد مرحوم‌ست و ایضا آرد جو بسرکه و روغن گل و گلاب خمیر کرده برجبهه و صدغین ضماد کردن برای صداع حار عجیب‌التأثیر است و ضماد آرد جو گل خطمی سفید گل بنفشه گل نیلوفر مساوی بگلاب و اندکی سرکه و روغن گل سرشته نیز معمول‌ست و در صداع شدیدالحراره گل نیلوفر گشنیز و گل بنفشه پوست خشخاش باریک سائیده و اندکی گلاب و قدری افیون و کافور داخل کرده بکاربرند و یا آردجو گل بنفشه و نیلوفر بلعاب اسبغول که در گلاب برآورده باشند سرشته ضماد نمایند و هنگام شدت درد و بیخوابی برای تخدیر پوست خشخاش زیاده میکنند و گاهی بزرالبنج بلکه قدری افیون باندکی زعفران که مصلح آنست می‌افزایند بالجمله اگر در صورت شدت درد احتیاج باستعمال مخدرات افتد ابتدا بکاهو و تخم خشخاش و پوست آن کنند اگر کفایت نکند افیون و بزرالبنج و بیخ لفاح قدری بادویه دیگر آمیخته استعمال نمایند لیکن از مخدرات صرف حذر کنند که مورث ظلمت بصرست و ایضاً در صداع حار ساذج شدیدالحراره در آب خرفه و آب حی‌العالم و آب بید و گلاب کافور و اندکی افیون حل کرده پارچه بدان تر نموده برسر گذاشتن و ضماد کردن مجرب حکیم اجمل خانست و کذا برای صداع شدید بنفشه تخم کاهو آرد جو بگلاب سائیده طلا سازند و اگر وجع شدیدتر باشد قدری افیون و زعفران بیامیزند و ضماد گل مچکند و گشنیز و تخم کاهو و صندل سوده هر واحد یک درم افیون زعفران بزرالبنج هریک نیم درم نیز نافع‌ست و طلا از صندل بآب سوده و یا جرادهٔ خیار و یا طحلب و یا برگ حنا بآب ساده یا بآب کاسنی سائیده و یا برگ خرفه بآب یا بسرکه سوده و یا گشنیز سائیده بسفیدهٔ تخم مرغ آمیخته و یا آرد جو بآب سرشته و یا قدری افیون بآب حل کرده روغن گل آمیخته و یا گشنیز و یا کاسنی بنمک و یا لطوخ سر و پیشانی از تخم کاسنی در گلاب با آب سوده نیز مفیدست و نزد اهل هند تضمید چوکا و دوب مساوی بآب سائیده بر سر گیرد وکذا تخم خطمی یا برگ آن بآب سائیده بر سر و پیشانی وکذا برگ کنجد بآب یا بسرکه سوده وکذا

چوب ساج که آنرا سال نیز گویند بآب سائیده وکذا برگ بکاین بآب سائیده وکذا بیخ انار بآب سوده وکذا برگ کنار و سبوس گندم با نمک سوده در صداع حار سودمندست و نطول جو مقشر جرادهٔ کدو تخم کاهو اسبغول بنفشه تخم خطمی نیلوفر بآب جوش داده بر سر ریختن نافع و این نطول نافع صداع حار و سهرست بنفشهٔخشک جو مقشر تخم کدو همه کوفته تخم خرفه بزر کتان پوست خشخاش و گل آن بیخ لفاح تخم خطمی تخم کاهو برگ بید گل سرخ در آب بپزند تا سرخ گردد و مکرر بر سر ریزند بعده تغریق سر بروغن بنفشهٔ مضروب بشیر کنند و تنطیل بمطبوخ بنفشه و بابونه و یا صرف گل نیلوفر بر سر نیز سودمند بود و هرگاه شاخها بر قدمین و ساقین بکشند و از پس آن بشویند بآب نیم‌گرم یا بآبیکه در آن ادویهٔ پاشویه پخته باشند در جمیع اقسام صداع حار خصوصا عند صعود ابخره بسوی دماغ بسیار نافع‌ست و ریختن آب سرد بسیار بر سر و اطراف و روی حتی که سردی بقعر سر محسوس گردد هنگام شدت حرارت نفع میکند و چون لیمو را بریده یک قاش آن بر پیشانی بمالند صداع حار را زائل گرداند و بعضی نوشته‌اند که هر دو قاش آن را بر تابهٔ گرم گذارند و یکی برداشته بر پیشانی کماد نمایند و هرگاه سرد شود بر تابه نهند و از قاش دوم تکمید کنند و همچنین تا یک گهری بعمل آرند که نافع صداع حارست و بدانند که بقول ابوماهر جلوس علیل در مسکن بارد تا یک ساعت پس غسل کردن آن بآب سرد فی‌الحال مسکن صداع حادث از حرارت آفتاب‌ست و گویند که اگر این صداع بزودی زائل نگشت و تدابیر مذکوره هیچیک سودی نبخشید باید دانست که در دماغ فضلهٔ خلطی جمع شده بسبب قوت حرارت و شدت الم و انجذاب مواد بسوی آن پس استفراغ او بتمر هندی و شیرخشت و شربت نیلوفر کنند و ایضاً درین هنگام میان تدابیر مبرد و آنچه جذب فضول از دماغ نماید یعنی باندک مسخن جمع نمایند و لهذا آشامیدن آب تمرهندی با شربت بنفشه و یا نیلوفر باندک شربت اسطوخودوس و یا بآبیکه اندک اسطوخودوس در آن خیسانیده باشند اکثر نفع میبخشد والا واجب‌ست که ملاحظه نمایند که کدام خلط غلبه نموده پس استفراغ آن نمایند بفصد یا حجامت و یا تلیین و یا اسهال بهرچه حدس صائب اقتضا نماید و بعضی عصابه را که از سوءمزاج حار ساذج افتد نوعی از صداع شمسی شمرده‌اند و آن جدا مذکور ***65*** گردد و ایضاً بدانند که صداع حار که از تناول ادویهٔ گرم و اغذیهٔ مصدعهٔ ضارهٔ دماغ افتد اکثر بسبب تولید ابخره موجب صداع میگردد اما گاهی بنفس کیفیت حار و گرمی خون نیز صداع می‌آرد پس اگر بتدابیر مذکوره تسکین نیابد بصورت تولید ابخره و خوف انجذاب مواد تنقیه بفصد و غیره درینجا نیز مناسب بود و ایضاً درینجا سوای تدابیر مذکوره بهر تبرید دماغ طلا بقرصی که از انزروت و اقاقیا و صندل و حضض و گل نیلوفر و مامیثا و تخم کاهو بآب گشنیز سبز ساخته باشند نافع‌ست و اقراص ماکوله از مغز تخم خیارین و کدو و گشنیز خشک و طباشیر و تخم کاهو و خرفه با ترنجبین و شیرخشت سودمند و آشامیدن شربت نیلوفر و بنفشه و

عناب و تمرهندی و آلو و مانند اینها از اشربهٔ بارده مفید و اگر تسکین نیابد باین تدابیر باید که تلئین طبیعت نمایند بملینات مانند نقوع فواکه با فلوس خیار چنبر و ترنجبین و شیرخشت و یا بدون آن و یا نقوع خیارشنبر و شیرخشت که شب خیسانیده و صبح آب زلال آن گرفته صاف کرده روغن بادام شیرین داخل کرده بیاشامند و یا نقوع هلیلهٔ زرد با شکر سرخ تنها و یا با خیار شنبر و ترنجبین یا شیرخشت یا آلو یا تمرهندی و امثال اینها و یا رب هلیله یعنی ست آن برآورده از آن حب ساخته استعمال نمایند و نطول بآب مطبوخ گل نیلوفر و خبازی و پوست خشخاش و جو مقشر و انکباب بر بخار آن و تضمید بثفل آن و طلا بصندل و نیلوفر و ماميثا بآب کدو و یا خیار و کاهو و گشنیز تازه سوده بر یافوخ نافع بود و اکثر بخار سرکه در ظرف چینی گرم نموده نفع می‌بخشد و بعضی حذاق نوشته که از صندل و کافور و گلاب و قدری سرکه بر سینه طلا کردن باین صداع نفع میکند و بولس گفته که کدام شیء ابلغ درین از سعوط شیر دختران بقدری روغن بنفشه بر برف سرد کرده نیست وکذا سعوط بآبهای بقول بارد و ادبان بارد و بوئیدن نازبو گلاب و قدری سرکه بر آن پاشیده و یا شم کافور و یا صندل مسحوق بر ان سرکه پاشیده مفید و شم افیون در دفع این صداع از مجربات خجندی‌ست و نشوق روغن گل بسرکه آمیخته نیز نافع نوشته و در مساکن بارد رطب بنشینند و اطراف بید و نیلوفر بر بستر فرش کند و از اغذیهٔ ضار دماغ مثل باقلا و جوز و انجیر و ثو م و بصل و ماهی و شیر پرهیز نمایند و بنوم و سکون و آرام امر کنند و غذا در صداع حار کیجزی یا دال مونگ یا خشکه یا ماءالشعیر یا تورئی یا کدو یا اسفاناخ یا خرفه یا بقلهٔ یمانی ساده یا ترش بآب لیمو یا غوره بروغن بادام بدهند یا نان سفید مغسول بآب انار میخوش یا حصرم یا آب رائب که شدیدالتطفیه‌ست بدهند و خوردن ماست و دوغ انفع و اگر طبع قبض بود آب آلو و تمرهندی و چقندر با ترشی مناسب و اگر لین باشد آب اناردانه و حصرم و سیب و سماق و زرشک اولی‌ست و عدس مطبوخ مطیب بروغن بادام مفید و خوردن کرنب بستانی بلحم حملان اگر تب نباشد و ایضاً درصورت ضعف قوت و عدم تب شوربای حلوان با بقول مذکوره جائزست و از فواکه نافعه انار و ناشپاتی و سیب و تربوز و تمرهندی و خیار و شفتالو و رنگتره و فالسه اقوال اطبا سویدی گوید که شم و اکل و ضماد گل سفرجل وکذا تضمید اسفل قدم بگل بنفشه و ترشی ترنج وکذا ضماد شاه چینی بگلاب سوده بر پیشانی و صدغین وکذا تضمید حب زعرور سوده بگلاب سرشته بر صدغین وکذا ضماد خمیر آرد بسرکه و روغن گل و گلاب جوشانیده یا حل کرده به شقیقه و پیشانی وکذا ضماد گل خشخاش خشک بگلاب در تسکین صداع حار مجرب من‌ست و ضماد گل حنا سوده در آب یا گلاب یا در سرکه و روغن گل سرشته و یا روغن حنا بسرکه و یا خشخاش سفید بسرکه و یاپوست خشخاش بآرد جو یا گلاب وکذا روغن خشخاش یا روغن گل یا جرادهٔ کدو وکذا عصارهٔ او بآرد جو وکذا تضمید یافوخ بعصارهٔ برگ خرفه و آرد جو وکذا طباشیر بسرکه و روغن گل و

یا کافور و صندل بگلاب و یا گل بنفشه کوفته بآب پخته و یا گل نیلوفر سوده دبسرکه سرشته وکذا صندل یا سرخ بگلاب و قدری سرکه وکذا صندل چهاردرم اتزروت دو درم بگلاب سرشته و یا عصارهٔ برگ انگور و یا بزر قطونا بسرکه و روغن گل و گلاب سرشته خواه در سرکه تنها جوش داده وکذا عصارهٔ گشنیز و یا عصاره برگ بید و گل آن و یا طحلب بسرکه و یا عصارهٔ عصی‌الراعی و یا کتیرا و یا عصارهٔ حی‌العالم بسرکه خواه روغن گل خواه آرد جو وکذا عصارهٔ مامیثا بسرکه وکذا عصارهٔ بارتنگ و روغن گل وکذا عصارهٔ سفرجل و یا روغن او بسرکه وکذا عصارهٔ بقلهٔ یمانی و یا برگ کنار بسرکه و کافور وکذا روغن زیت و یا سفیداب مخلوط بسرکه و روغن گل و یا خبث‌الحدید بسرکه و گلاب و یا بیخ لفاح و یا افیون بقدر نخود در سرکه حل کرده بر جبهه و صدغین وکذا انزروت و صندل مساوی بسفیدهٔ بیضه سرشته وکذا سه شعیره افیون وکذا سبناذج بسرکه سوده بالخاصیه وکذا سویق شعیر با آرد آن بآب انار ترش وکذا عصفر بسرکه و یا عناب سوده بگلاب سرشته و یا خولان محلول بگلاب هر واحد نافع این صداع‌ست و شم و اکل ضماد بنفشه و نیلوفر و عرق بید و قثا و خیار و شرب و ضماد مغز تخم کدو وکذا روغن او وکذا عصارهٔ عنب‌الثعلب وکذا وکذا کاهو وکذا تخم کرنب بستانی وکذا اسبغول بلعاب گل خطمی ***66*** آمیخته **و شرب** ماءالقرع با یک مثقال پوست بیخ عنب‌الثعلب یا عرق نیلوفر یا صندل یا عصارهٔ برگ و خیوط و شاخهای نرم انگور و یا آب لیمو و شربت او و یا نقوع تمرهندی و یا نقوع عناب و یا شیرهٔتخم خشخاش سفید ببعض اشربهٔحامضه شیرین کرده و یا اسبغول و یا خوردن سه درم گشنیز خشک بمثل او شکر و یا کتیرا و یا افیون بقدر عدس و یا شرب او در ماءالشعیر و یا خوردن کاهو تنها خام و با سرکه پخته و یا خوردن آلو بخارا و نوشیدن نقوع آن بصاحب صداع حار سودمندست ایضاً حکیم ممدوح مینویسد که لعاب بهدانه در گلاب برآورده شرباً و ضماداً برای حادث از حرارت آفتاب مجرب من‌ست وکذا تکمید سر با سرکه و روغن گل اسفنج در آن تر کرده و ضماد عصارهٔ کنجد بروغن گل وکذا عصارهٔ بقلهٔ یمانی بروغن گل وکذا گل کدو یا برگ آن سوده وکذا بزر قطونا بآب لت کرده روغن گل آمیخته وکذا عصارهٔ خرفه بروغن گل وکذا عصارهٔ مامیثا در گلاب و اندکی سرکه حل کرده وکذا گل حنا بگلاب و اندک سرکه وکذا روغن بادام بسرکه مخلوط کرده وکذا فوفل مع تخم کدو وکذا پوست خشخاش سوده بسرکه و روغن گل سرشته وکذا روغن گل و گلاب و سرکه مخلوط وکذا عصارهٔ حی‌العالم بروغن گل مفید صداع حار حادث از حرارت شمس‌ست مسیحی گوید که هرگاه صداع از حرارت و یبوست بغیر ماده باشد سزاوار نیست که بچیزی استفراغ نمایند بلکه می‌باید که تبرید و ترطیب سر کنند و روغن گل یا روغن بید یا روغن بنفشه یا روغن نیلوفر باندکی سرکه بر برف سرد کرده بر سر ریزند و این هنگامی‌ست که حرارت از آفتاب و غیره باشد نه از بخار حار که از اخلاط حاره در بدن متصاعد شود و اگر امر چنین باشد واجب‌ست که ترک

روغنها کنند و عصارات بارده مثل عصارهٔ‌کاهو و بید و خرفه و حی‌العالم و گل سرخ و غوره و کدو استعمال نمایند و سرکه سوم حصهٔ عصاره بگیرند و عصارهٔ خشخاش و نیلوفر استعمال نکنند مگر آنکه باین صداع بیخوابی باشد و اگر قوت مساعد باشد بهلیلهٔ زرد اسهال آورند و اگر قوت ضعیف بود بآب آلو بخارا و خیارشنبر و تمرهندی مسهل دهند و از بقول بارده مثل کاهو و خیار و کدو و بقلهٔ یمانی و خرفه غذا سازند و اگر تب نباشد شوربای چوزهٔ مرغ بدهند و اشربهٔ حامضه مانند شربت غوره و شربت حماض اترج بنوشانند اگر طبیعت نرم باشد و اگر قبض بود آلوبخارا و تمرهندی و ماءالقرع دهند و اگر در سر بخارات بسیار باشد مبردات قوی استعمال نباید کرد و باید که بمحللات میل کنند مثل نطول بآب بابونه و صعتر و برگ قصب و سزاوار است که برای سهولت وصول بسوی داخل سر از اضمده و نطولات بر تارک سر استعمال نمایند زیرا که استخوان آنجا نرم متخلخل است و اگر در سر بخارات حار نباشد بلکه احتراق و التهاب بود فقط پس واجب‌ست که بعض عصارات مذکورهٔ بارده را بسرکه بیامیزند و پارچه بدان ترکرده بر سر خاصةً بر یافوخ نهند و تبدیل نمایند هرگاه نیم‌گرم شود و بزر قطونا را در سرکه و روغن لت کرده استعمال نمایند و کافور و گلاب و بید و بنفشه ببویند و هرگاه درد و التهاب اشتداد نماید بگیرند یک طسوج افیون و مثل او کافور و در روغن بید آمیخته در بینی و گوش چکانند و بر صدغین انزروت نیم جزو صندل سفید دو جزو افیون سدس جزو بآب کاهو سرشته طلا سازند و چون با تبرید احتیاج ترطیب گردد بروغن بنفشه و نیلوفر و یا روغن کدو و یا روغن تخم خیار بآب کاهو یا آب خرفه یا آب پوست کدو سعوط نمایند و اندک کافور بشیر دختران حل کرده بر صدغین طلا کنند و خوشبوی بارد مثل کافور و گلاب و بنفشهٔ تر و صندل ببویند و افضل ازین آنست که بنفشه و نیلوفر و شاخهای خطمی و جو مقشر کوفته و پوست کدو خوب پخته در طشت بریزند و اندک روغن بنفشه یا روغن گل در آن ریخته بر آن انکباب نمایند و از بالا سر را بند کنند و آب را بچوب بجنبانند تا صعود بخار رطب بسوی آن زیاده شود بعده مرتبهٔ دوم و سوم بجوشانند و در روزی بمرات استعمال کنند و هرگاه روغن بنفشه خالص بر آب شیرین گرم ریخته همچنین عمل نمایند نافع بود و هرگاه در سر بخارات حاره بسیار باشد دست و پای محکم بربندند و بمالند و همچنین بدن بقوت واطراف را در آب گرم نهند و بمالند و از چیزی که منع صعود بخار بسوی سر کند لعاب اسبغول بجلاب‌ست و استفاف گشنیز خشک باندک شکر و پوست سیب و امتصاص انار ترش و به. بوعلی مینویسد که غرض در علاج این صداع تبریدست و در ابتدای آن ریختن روغن گل خالص سرد کرده بر سر دافعترین اشیاست و بهتر آنست که دیواری از خمیره و غیره گرد یافوخ کشیده روغن مذکور بر سر نهند و بر موخر سر استعمال نباید کرد و اگر روغن گل تنها فائده نکند آب بقول و اقسام نباتات بارد آمیزند و از سعوط شیر و روغن بنفشه یا روغن گل بر برف سردکرده چیزی نافعتر نبود و برای ریختن بر سر

روغن گل با سرکه آمیخته نیکوست زیرا که سرکه معین بر تنفیذست و گاهی نوشیدن سرکه بآب بسیار آمیخته منفعت شدید می‌نماید و اما ازین جمله صداع حادث از احتراق شمس‌ست و علاجش نیز همین علاج‌ست مع زیادتی احتیاط در تعدیل هوا و تبرید آن و سکون و مساکن بارده و استعمال اضمده **❋67❋** و نطولات و مروخات از جمیع ادهان بارد بالطبع مبرد ببرف و همچنین نشوقات و قطورات و شمومات مذکوره و باید که درین و غیرها از همه آنچه تحریک بسختی کند از آواز قوی و اکثار فکر و جماع و گرسنگی اجتناب نمایند و آنچه از احراق شمس باشد اگر تلافی آن در ابتدا کنند تغیر او سهل بود و بصورت مهلت و سهل‌انگاری بعید نیست که علاجش متعذر یا متعسر گردد و از آن صداعی که عظیم و خطیر باشد بهم رسد و موجب ورم گردد و در اکثر صداع عارض از شمس از جهت آن نبود که تسخین نماید فقط بلکه از جهت ثوران ابخره و تحریک اخلاط ساکنه بود پس مثل این با وجود تدبیر مذکور مستغنی از استفراغات نباشد و گاهی در آنچه ثوران ابخره و تحریک اخلاط نکند حاجت باستفراغ افتد و این وقتی باشد که امتلا معلوم کنند و در آن خوف انجذاب ماده بسوی موضع الم بود و درینجا اگر از امر استفراغ خلط غالب غافل شوند از استعجال آفت ایمن نباشند و چون در انواع صداع حار التهاب سر بسیار گردد و گرمی از حد تجاوز کند بگیرند پست جو و اسبغول و هر دو بآب عصی‌الراعی بسرشند و سرد کرده بر سر ضماد نمایند. صاحب کمال گوید که در صداع حادث از حرارت آفتاب باید که اولاً بر سر روغن گل نو بسرکهٔ خمر و گلاب آمیخته بر برف سرد کرده متواتر بریزند یا روغن نیلوفر یا روغن خلاف و بخرفه و جرادهٔ کدو و برگ بید و حی‌العالم باریک سوده اندک گلاب و سرکه و صندل سفید و خطمی سفید آمیخته سرد کرده بر سر ضماد نمایند و یا بزر قطونا بگلاب و سرکه آمیخته بعمل آرند و جالینوس گفته که سزاوار نیست تبرید مؤخر سر که آن مضر بمنشای عصب است و هرگاه که ضماد گرم شود دور کنند و اعادهٔ بدل آن نمایند و همچنین دو سه ساعت بعمل آرند و مریض را جلاب و رب غوره بآب سرد یا برف بنوشانند و انار امتصاص نمایند و بسویق جو و شکر و گلاب و مانند آن غذا سازند و جالینوس در کتاب ادویهٔ مرکبه گفته که صداع عارض از گرمی آفتاب یا سردی هوا اگر در علاجش مبادرت نمایند بسهولت ساکن شود و اگر بگذارند حتی که مدت او دراز گردد زوال او مشکل‌ست و اگر صداع از تناول اغذیه یا ادویهٔ حاره حادث شود باید که مبادرت بفصد نمایند و مقدار حاجت خون برآرند و جلاب بلعاب اسبغول و شیرهٔ تخم خرفه بدهند و بصندل و گلاب و کافور ضماد نمایند و بنفشهٔ تر و نیلوفر ببویند و سائر تدبیر مذکور بعمل آرند و اگر صداع از حرارت مفرد متحرک از داخل بدن افتد تطفیه و تبرید مذکور استعمال نمایند و گل سرخ بنفشه نیلوفر خطمی آردجو هر واحد سه درم صندل پوست خشخاش تخم کاهو هر واحد دو درم اکلیل‌الملک یک نیم درم باریک سوده بآب خیار و آب کاهو و اندکی از روغن گل و سرکه آمیخته بر موضع الم

راس ضماد کنند و ایضاً آرد جو خطمی بابونه اکلیل‌الملک تخم کاهو پوست خشخاش بنفشه نیلوفر هر واحد سه جزو بزرالبنج یک نیم جزو اقاقیا دو جزو زعفران سدس و نیم سدس جزو همه را باریک سائیده بآب خرفه یا آب حی‌العالم یا آب کاهو یا آب کدو بسرشند ایضاً برای صداع حار پوست خشخاش و برگ آن خطمی آرد جو هر واحد چهار درم پوست بیخ لفاح بزرالبنج تخم کاهو هر واحد سه درم افیون دو درم باریک سائیده بسرکه سرشته بر موضع ضماد کنند و یا بر کاغذ طلا کرده بر صدغین و دیگر موضع از سر ضماد نمایند و ایضاً پوست جو و بزر قطونا بآب خرفه یا آب کاهو یا آب خیار سرشته ضماد کنند و هرگاه شدت صداع بدرجه بود که بر آن صبر نتوان کرد این ضماد نمایند صندل سفید یک درم انزروت مثل او افیون دو دانگ بآب کاهو و آب گشنیز و آب حی‌العالم سرشته بر موضع ضماد کنند و بر صدغین صفحهٔ رصاص نهند تا شریان ثقیل گردد و ایضاً گلاب و آب خرفه و آب حی‌العالم و آب کاهو و آب گشنیز و آب کاسنی و آب خیار و آب کدو و آب بارتنگ و آب بید هرکدام ازین آبها که میسر شود جمع کرده روغن گل و گلاب آمیزند و در آن کمی کافور حل کرده پارچهٔ کتان بدان آلوده بر صدغین گذارند و چون گرم شود تبدیل نمایند و گلاب و سرکه که در آن اندک افیون گداخته باشند ببویند و یا بوزن یک حبه کافور و مثل آن افیون بروغن نیلوفر یا روغن بنفشه و شیر دختران حل کرده سعوط نمایند بقدر حاجت و این سعوط قوی‌النفع است بگیرند سرطان نهری و خوب کوفته بآب مهرا پخته صاف کنند و باندک روغن تخم کدو و یا روغن نیلوفر یا روغن بنفشه آمیخته بقدر حاجت در بینی چکانند و ایضاً طباشیر سگ هر واحد نیم درم افیون نشاسته هرواحد یک دانگ همه را سوده بآب مثل عدس جها سازند و از یک حب در روغن گل و آب حی‌العالم حل کرده سعوط نمایند و باید که ساقین بعصابه بربندند و پای در آب گرم نهند و از حرکت و کلام و غضب و آواز شدید منع کنند و از اغذیهٔ حاره و البان **❋68❋** اجتناب نمایند و امر بخواب و سکون و آرام فرمایند و ماءالشعیر بجلاب بدهند و جلاب و سکنجبین ساده و یا آب تمر هندی بجلاب و یا بزر قطونا و تخم خرفه بجلاب و آب انار بنوشانند و از ادویهٔ نافعه درین صداع خورانیدن دو درم گشنیز خشک سوده بجلاب و آب سرد است و غذا مزوره کدو و ماش بآب انار و آب غوره و اسفاناخ و بیخ کاهو و بقلهٔ یمانی بروغن بادام و گشنیز خشک و تر و ماهی هاربی در ضراضی سازند و اگر قوت ضعیف باشد و تب نبود چوزهٔ مرغ و تیهو و مانند آن خورانند و از فواکه انار و شفتالو و به و توت و آلو و شاهلوج بر برف سرد کرده بدهند اگر زمانهٔ تابستان باشد. طبری گوید که اگر صداع از احتراق شمس باشد مریض را بحمام نشانند چندانکه عرق نکند و امر بجلوس در خانه کنند که در آنجا پارچه ها از بدن دور میکنند و آن را مسلخ میگویند تا هوای آن موضع را استنشاقف نماید و بر بدن او آب نیمگرم مکرر ریخته از حمام برآورند پس بر دست و پای او آب سرد بریزند چنانچه که بقراط گفته که ریختن آب سرد بعد خروج از حمام یا

بعد ریاضت عنیفه بر اطراف ترطیب مزاج دماغ میکند بعده بمکانی که در آن باد سرد آید و برگ بید و گل نیلوفر و بنفشه و برم یعنی گل مغیلان فرش کرده باشند ببرند و پیش او از فواکه نبق و بطیخ رقی و سیب مز مقطع در گلاب مخلوط بصندل سفید و اندک کافور نهند و شاهسفرم ببرف سرد کرده و بر آن گلاب و اندک کافور پاشیده ببویند و باید که غذای او بقول رطب و مغز خیار و کشوث رطب و کاسنی بسرکه باشد و اگر صداع منحل نشود سرکه که اندران آب برگ بزر قطونا آمیخته باشند ببویانند و بر سر ریزند و بگیرند آب خیار و آب جرادهٔ کدو و آب برگ بید و آب برگ اسبغول و جمع کنند و اگر آب برگ ماميثا يا آب گل آن یافته شود نیز آمیزند بعده لعاب اسبغول آمیخته و اندک سرکه بر آن ریخته حرکت دهند تا یک ذات شود بعد از آن اندک روغن گل بر آن ریخته قدری از آن بر سر ریزند و ندیدم کسی را که صداع از گرمی آفتاب باشد و بدین آب علاج کرده شود و بدان نجاح حاصل نگردد و در بصره خلقی را دیدم که این صداع بهم رسید و ابن سیار ایشان را امر بخواب نزدیک مجرای آب نمود و اگر ازین صداع زائل نمیشد ایشان را امر به نشستن در آب سرد می‌نمود و فی‌الحال صداع زائل میگشت و هرگاه این صداع بماند از آن سوءمزاج بهم رسد و صداع دوام نماید و گویا که آن حمی یوم‌ست که اگر طبیب از آن تساهل نماید یا در علاج آن غلطی کند از آن حمیات صعب بهمرسند و سبب صداع حار ساذج گاهی از داخل بود و علاج این همانست که مذکور شد و در آن این تدبیر زیاده کنند که ماءالشعیر بنوشانند و آب نیم‌گرم که در آن جو و برگ کاهو یا تخم آن جوشانیده باشند بر سر ریزند و بگیرند شیر بز که آنرا اندک جو و کاسنی و برگ بید خورانیده باشند و در آن پنیرمایه حل کنند تا منجمد گردد بعده برگهای انگور چنان پهن سازند که تمام سر را بپوشد پس آن شیر منجمد را بر آن نهنده بر سر نهند و بعصابه بربندند و امر بخواب نمایند و اگر ازین زائل نگردد حلوا از خشخاش و نشاسته و روغن بادام یا روغن مغز تخم کدو بسازند و اگر این هم کفایت نکند بگیرند روغن نیلوفر و روغن بنفشه و روغن تخم کدو هر واحد یک درم شیر دختران مساوی همه روغنها و با هم آمیخته حرکت دهند تا مختلط گردد پس صاف نموده سرد کرده بقدر یک درم سعوط کنند و اگر بعد آمیختن شیر منجمد گردد باید دانست که شیر فاسدست آنرا بکار نبرند و نشان صلاح شیر آنست که باین اشیاء مثل مائیت بیامیزد و منجمد نگردد و اگر با صداع تب باشد این سعوط استعمال نکنند و ابن سیار اسفنج تازه درآبهای مذکوره تر کرده بر تارک سر می‌نهاد و اما اهل عراق قاطبةً اعنی اهل بغداد درین صداع اگر تب نباشد امر بدوشیدن شیر زنان بر یافوخ ساعت بعد ساعت و نشستن او بآب نیم‌گرم میکنند و معالجهٔ بزرگ درین صداع تفقد قاروره و تطفیه بحسب واجب اوست بهر آنکه گرمی این گاهی بحرارت قلب مودی گردد و از آن حمیات صعب بهمرسد و یا اخلاط را گرم کند و از آن حمیات خلطی عارض گردد و بدانند که تبرید دماغ زیاده‌تر از آنچه واجب‌ست و از احتمال مزاج مریض گاهی

بفساد عظیم مودی گردد حتی که اگر تبرید باشیای مخدره مثل بنج و افیون و یبروج و کافور بسیار کنند بهلاکت مریض انجامد و طبیبی را دیدم که تبرید این صداع بسرکه و افیون و کافور نمود و صاحب صداع عورت حامله بود پس حمل او ساقط گردید و بعد از آن سکه بهمرسید و بعد سه روز هلاک شد و ذکر این کلام بهر آن کردم که این سخن تبرید یاد دارند و تغیر احوال مریض و نقصان حواس او فراموش نکنند پس اگر ازین علامات چیزی بیابند از تبرید باز مانند و آب نیم‌گرم بر سر ریزند و پایها بمالند و اعضا بنرمی غمز کنند. جرجانی و ایلاقی مینویسند که روغن گل و گلاب و سرکه آمیخته سرد کرده بر مقدم سر نهند و مقدار روغن گل ده درم و سرکهٔ تند دو یا سه درم باشد و آن را که سردی بیشتر باید سرکه فزون‌تر از روغن کنند و آنرا که متوسط باید سرکه یا روغن برابر کنند و آنرا که کمتر باید کم از روغن کنند سوم یا چهارم حصه حسب حاجت کم و زیاده نمایند و اگر حاضر باشد برگ بید و برگ سیب و برگ به و عنب‌الثعلب و برگ انگور و ساق خرفه و برگ کوک و گشنیز و غوره بکوبند و روغن گل و گلاب *69* و سرکه آمیخته ضماد کنند و بر سر نهند و اگر حرارت سخت قوی باشد پست جو و اسبغول بگلاب و آبغوره و آب برگ بید و مانند آن لت کرده بر مقدم سر نهند و گلاب بسیار بر سر ریختن سخت نافع بود و اندک ریختن صداع را زیاده کند و چون صداع انحطاط کند ضمادات بارد کم کنند و روغن بابونه بیامیزند و شربت پست جو و شکر و ماءالشعیر و اسبغول و شکر و آب انار ترش و شیرین دهند و غذا مزوره بآب غوره و قلیهٔ کدو و مغز خیار و بوارد معمول از برگ خرفه و جغرات بدهند و اگر طبع قبض باشد این بوارد از آب آلو و آب توت سازند و ماهی خرد بسرکه موافق باشد و آنجا که هیچ ازین حاضر نباشد نان مغسول سود دارد و این چنان باشد که نان در آب سرد تر کنند و یک ساعت بنهند پس آن آب را بریزند و آب تازه اندازند و یک ساعت دیگر نهاده آب بریزند پس آنرا بدوغ ترش کرده یا بسرکه یا بغوره جوش کرده بخورند و اگر بیخوابی رنجه دارد از برگ کاهو و کدو و اسفاناخ سنبوسه سازند و همه میمهای سرد و ترشی ترنج و لیمون و مانند آن نافع باشد و اگر مغز تخم خیار و مغز تخم کدو و تخم خرفه بکوبند و با پست و شکر بدهند مفید بود. ابن الیاس گوید که صداع حار از سوءمزاج بلا ماده اگر از اسباب خارجی بود مثل جلوس در آفتاب و غیر آن سکنجبین بآب سرد و برف و یا آب خرفه پنجاه درم بشکر سفید ده درم و یا ماءالخیار سی درم بشکر سفید و یا آب تربوز سی درم بشکر سفید و یا تمر هندی ده درم بشکر و یا شربت آلو و یا شربت سیب و یا شربت غوره بگلاب بنوشانند و غذا مزوره از ماش و تمرهندی یا اناردانه دهند و تبرید سر بشمومات و نطولات بارده و نهادن سرکه و روغنهای سرد بر سر و مقام در مساکن بارده سازند و اگر از اسباب داخلی بود مثل حادث از خوردن افاویه حاره و مانند آن تبرید بادهان و نطولات بارده کنند مثل روغن بنفشه و کدو و نیلوفر و نهادن جرادهٔ کدو و گل او وبرگ او بر سر و

آب بید بسرکه و صندلین و گلاب و نوشیدن جلاب بارد مثل تمرهندی و آب انارین معصور بشحم آن و سکنجبین ساده و آب تربز و تلئین طبیعت بماءالفواکه و شیرخشت و صداع حادث از غم ازین قبیل‌ست و بهترین علاج آن خواب و ترطیب و خوردن کاهو و خیار و تربوزست و غذا مزورهٔ ماش و کدو بچوزهٔ مرغ یا ماءالشعیر اگر با حرارت مزاج جمیع بدن باشد. گیلانی گوید باید که در علاج صداع حادث از سوءمزاج حار ساذج نظر کنند در نبض و قاروره پس اگر از حالت طبیعی تغیر فاحش هر دو کرده باشند این بر مشارکت بدن دلالت کند و درین هنگام گشادن فصد سزاوار است و جلاب بلعاب اسبغول یا شیرهٔ تخم خرفه و سکنجبین بآب سرد بنوشانند و استعمال روغن گل بر برف سرد کرده بر یافوخ و خصوصاً بعد حلق آن تبرید راس و منع تصاعد بخار بسوی سر میکند و از مبردات مثل صندل و کافور و گلاب لخلخه ساخته ببویانند و گاهی استعمال مخدرات مثل افیون و لفاح میکنند چون صداع شدید باشد و مریض برداشت او نکند و اگر باین حد نباشد استعمال آن جایز نیست زیرا که در آن تبلید ماده و اضرار بحواس و ذهن‌ست و برگ کدو و کاهو تر و تخم خشخاش و پوست ان و گل آن و گل شاهسفرم و برگ بید و دیگر ادویه که در قول مسیحی گذشت همه یا آنچه بهمرسد بدستور در ظرف سربند کرده خوب جوشانیده انکباب نمایند و لخلخهٔ بارد استعمال فرمایند مثلاً بگیرند روغن بنفشه و گلاب هر واحد یک جزو سرکهٔ تند ربع جزو و در شیشه حرکت دهند و اگر خواهند آب کاهو تر و آب گشنیز و آب کدو و اندک کافور در آن افزایند و شمومات بارده مثل گل سرخ و غیره که در قول مسیحی مسطور شد و فواکه بارده و گلهای آن بوئیدن نافع بود و از آنچه بخارات حاره را که در سر متولد شوند تحلیل کند و تبدیل مزاج ردی او بسوی جید نماید استحمام بسیار و ریختن آب گرم بر سرست لیکن بسیار ریختن آن صداع حار بلاماده را نفع میکند و قلیل ضرر میرساند و سعوط روغن لبوب سبعه بقدر نیم درم بغایت نافع و برای منع ابخرهٔ حاره شرب بزر قطونا بشکر و جلاب و مص انار و سیب و به و امرود که هر واحد میخوش باشد و شرب پست گندم مغسول بدفعات بعده ببرف یا یخ سرد کرده و اندک شکر بر آن انداخته مفیدست و غذا کشک شعیر بشیرهٔ مغز بادام و اسفیدباج اگر سرفه باشد یا بآب غوره یا سماق یا زرشک اگر ترشی خواهند و اگر قبض باشد آلو و تمرهندی یا خوبانی خشک بدهند و در طعام گشنیز خشک یا تر داخل کنند و شیرهٔ تخم خشخاش و تخم خرفه و پست جو بر برف یا یخ سرد کرده نافع‌ست. بعضی متاخرین مینویسند که در صداع حار ساذج اول بهر تبرید مزاج شربت لیموی کاغذی و یا نیلوفر و یا بنصف وزن آن سکنجبین ساده آمیخته بقدر چهار توله در عرق بید ساده و کاسنی و نیلوفر و گلاب هر یک پنج توله داخل کرده بنوشانند و از صندل سفید چار ماشه و برگ بید سبز و برگ گلاب و گشنیز سبز سوده بر پیشانی و صدغین ضماد نمایند و وقت ظهر تمرهندی چار توله در آب هندوانه پاور آثار مالیده سکنجبین ساده دو توله داخل کرده بدهند و لخلخه از

گلاب کهنه و سرکه و آب گشنیز سبز و عرق بیدمشک هر واحد یک توله صندل سفید هفت ماشه کافور یک ماشه آمیخته بکار برند و ضماد اوراق که در قول ایلاقی گذشت هر واحد نیم دسته گرفته بگلاب **٭70٭** و سرکه کهنه و روغن گل هر واحد یک توله بکار برند و چون گرم شود دیگر خنک بر مقدم سر بنهند و آنجا که خواب کم باشد سرکه را از ضماد و لخلخه دور کنند و به جای آن روغن کاهو و خشخاش بعمل آرند و بعد از سه روز که مرض اندر انحطاط افتد روغن بابونه اضافه نمایند و ادویه بارده به مقدار حاجت به کار برند و در صداعی که از حرارت آفتاب باشد و آن را صداع احتراقی میگویند لعاب اسپغول چهار ماشه بآب انار ترش هفت توله و یا جلاب شکر خام که بگلاب و عرق بید مشک ساخته باشند از مجربات ست و همچنین ضماد برگ حنا و گل مهندی که در موسم بر شکال می روید در آب برگ کاسنی سبز یا عرق آن سوده و گل حنای باغی و برگ آن همین اثر را دارد و سوای علاج مذکور در تعدیل و تبرید هوای خانه و غذا و آب و سکون در مساکن بارده مطیبه بمثل صندل و کافور و گل نیلوفر و بنفشه و بید مشک و سیب و به و گلاب و عرق بید مشک و مانند آن و پاشیدن آب سرد در خانه و نشستن نزدیک آب و بوئیدن گلهای سرد خوشبو توجه زیاده دارند و چون از این تدبیر زائل نگردد از استعمال ملینات و مسهلات چاره نبود و بجهت آنکه چون حرارت عارض از احتراق شمس بزودی زائل نگشت و در اخلاط تاثیر نمود آنرا متغیر و متعفن میگرداند و سوءمزاج مادی بهم می رسد و محتاج به تنقیه می گردد علاج صداع بارد ساذج و سوءمزاج بارد مصدع نیز یا از اسباب خارجیه بود مانند ملاقات هوای شدیدالبرد یا مجاورت برف و یخ یا فرود آمدن در آب بارد یا آب چشمه های گرم و این نوع را صداع خبطه می نامند و مول بزکام می گردد و یا اسباب داخلیه باشد مثل آشامیدن آب بسیار سرد تنها یا بر فواکه رطبه و خوردن اغذیه بارده رطبه مثل جغرات و یا تناول دوای بارد و مانند اینها پس هرچه در علاج امراض دماغی بارد ساذج مذکور شد بعمل آرند و نوشیدن شربت اسطوخودوس دو توله بآب گرم یا بعرق بادیان و گاوزبان هریک ده توله و یا طبیخ اصل السوس بادیان تخم کرفس در عرق بادرنجبویه باضافه عسل نیز مفید است و کذا قرنفل سه ماشه در گلاب نیم پاو جوشانیده قند سفید دو توله داخل کرده نوشیدن نافع و مغلی حلو یا مغلی منضج نیز مفید و آشامیدن مطبوخ بادیان دو درم اصل السوس مقشر نیکوفته سه درم با گلقند شکری یا عسلی دو درم نافع و اگر خوف تشنگی باشد شربت لیمو یا شربت اسطوخودوس و غیره ممزوج نمایند و یا مطبوخ اسطوخودوس خطمی مویز منقی اصل السوس مقشر کوفته گاوزبان کشنیز با شکر یا خمیره بنفشه یا گلقند بدهند و یا بادیان نیمکوفته دو درم بیخ بادیان نیمکوفته چهار درم اسطوخودوس سه درم در نیم آثار آب بجوشانند هرگاه سوم حصه بماند صاف نموده دو توله شهد یا شربت بنفشه آمیخته بنوشند و نزد حکمای هند بیخ بانسه نیمکوفته پنج درم جوشانده صاف کرده نیم دام شکر سفید

آمیخته نوشیدن مفید صداع بارد و حارست و ایضا پوست هلیله زرد زنجبیل کشنیز آمله پوست بلیله بابرنگ مساوی یک دانگ کوفته در نیم آثار آب بجوشانند هرگاه چهارم حصه بماند صاف نموده نیم گرم بنوشند و گاهی قصب الزریره عوض زنجبیل میکنند بالجمله خوردن معجون و بیدالورد وتکمید سر بخرفه گرم و جاورس و انکباب بر آبیکه دران ادویه گرم پخته باشند تضمید بثفل آن نفع میکند و کذا دخول حمام مفید بود لیکن مکث طویل دران نشاید و تقلیل غذا و ترک آن بحسب طاقت و تلئین طبع بحقنه و یا مطبوخ بنفشه و انجیر و غیره با ترنجبین یا شیرخشت نمایند و خوردن انجیر منقوع بماء العسل نیز ملین طبع ست و بعد تلئین تناول جوارشات گرم مثل اطریفل کبیر و فلافلی و فلاسفه و تریاق اربعه و مانند آنها قبل از غذا و بعد آن نافع و تدهین سر بادهان حاره مثل روغن عنبر و قرنفل و دارچینی و اقحوان و سداب و فرفیون و دهن راحت و مانند آن مفرد و مرکب مفید و اگر در روغن سداب یا روغن بان یا مزرنجوش یا سوسن یا یاسمین یا اقحوان یا روغن حب الغار یا قسط یا بیدانجیر یا بادام تلخ و مانند آن اندکی فرفیون و قلیلی افیون حل کرده و یا بدون افیون و بپارچه پشمی یا اسفنج آغشته گرم نموده بر یافوخ اندازند و چون سرد گردد باز گرم نمایند و همچنین تا صداع زائل گردد بعمل آرند نافع بود و ایضا چون در حمام گرم آب گرم متواتر بر سر ریزند تا سر او گرم گردد وچون از حمام برآیند سر خود را بپوشند و از هوای سرد محافظت نمایند مفید بود لیکن باید که تپ نباشد که در حالت تپ به حمام رفتن مضر است و مضغ انبر و راوند و مصطکی هر واحد نافع و خوردن گندنا نیز نافع صداع باردست الحاصل مبرود سرما رسیده را در مکان گرم نشانیدن و غذا کم دادن و تلئین شکم بخورانیدن گلقند و یا مطبوخات یا اغذیه ملینه یا شیافات صابون و غیره و حقنه و احتراز از سائر حرکات بدنی و نفسانی چون اندیشه و غم و جماع و غیر ان و رسیدن سرما بدان ضروری ست و از کمادات اسرع در تسکین این صداع آنست که سلیخه و اشنه و اسارون و قرنفل و دارچینی و هیل و زعفران را کوفته در لته بندند و گرم کرده تکمید نمایند و یا در آب جوشانیده و بمثانه پر کرده استعمال کنند و از انکبابات عمده آنکه دارشیشعان در آب جوشانیده بعد پوشیدن چادر انکباب نمایند و هرگاه آب نیم گرم بماند باز بر آتش گذارند و همچنین مکرر بعمل آرند تا انکه صداع رفع گردد و انکباب بر بخار*71* آب دریای شور نیز بقول مالقی مفیدست سپستان جوشانیده بخار او استنشاق نمودن هم نافع و از سعوطات قوی التاثیر اینست که جندبیدستر و فرفیون مساوی سحق کرده بروغن زنبق که در آن سعد مطبوخ باشد یا بروغن سوسن آمیخته بعمل ارند و سعوط بندق هندی درآب سوده معمول ست و تسعیط بزهره کلنگ و ماکیان و تذرو نیز نافع و کذا مومیایی محلول در روغن یاسمین و کذا جندبیدستر یا نوشادر در روغن ترب و سعوط بقدر یک حبه از بر شعثا در آب مرزنجوش مجرب و تسعیط مر مکی در شراب یا آب خالص نیز مفید و بقول شیخ از سعوطات نافع صداع بارد اینست

که شونیز را در سرکه یک شب تر کنند و صبح سائیده بدان سعوط کنند و نزد اطبای هند سعوط بآب بهنگره با هنمورن آن شیر زنان یا شیر بز مقدار بیخ قطره و اگر بهنگره تازه بهم نرسد خشک آنرا بشیر سائیده صاف نموده چکانیدن سودمند و سعوط یک دوقطره روغن تلخ نیز نافع و ایضا سعوط روغن گلچگان و کذا فلفل دار و فلفل قرنفل همه یا دو یا یک بعرق بادیان حل کرده و کذا آب برگ درخت دونه صاف کرده دو سه قطره و کذا بیخ کئهل جوش داده قدری آب او گرفته و کذا بابرنگ زنجبیل قدری و قند سیاه مثل او بآب گرم سحق کرده و کذا گل یاسمین سه عدد در روغن مالیده و کذا نوشادر و کلونجی هریکدو سرخ بآب سائیده بروغن گاو آمیخته مفید درد سر باردست و از نفوخات عنبر مشک مروارید مساوی سوده در بینی دمیدن عجیب الاثرست و کذا نفوخ گندم منقوع در شیر عشر و مجفف و مسحوق که معمول استاد مرحوم ست و همچنین این نفوخ تنباکو و زنجبیل و غیره مجرب حکیم اکمل خان درین باب سودمند ست زنجبیل سه ماشه الایچی خرد چهار عدد دارچینی چهار ماشه تنباکو سورتی نیم پاو جوزبوا دو توله قرنفل سه عدد زعفران سه ماشه فلفل دکهنی دو ماشه نمک لاهوری سه ماشه صندل سفید سه ماشه مثل سرمه سائیده نصف ادویه درگلاب خوب ممزوج نموده بعد ازان همه ادویه یکجا کرده در شیشه نگاهدارند صبح و شام بقدر یک ماشه استعمال کنند و کذا بمغز تخم سرس و یا برگ کنیر خشک کرده عطسه آوردن مفید و قاقله کبار و یا دارفلفل سائیده نیز نافع و از شمومات شم یاسمین درینجا بسیار نافع ست و کذا شم نارنج و برگ ترنج و نسرین و روغن آن و عنبر و عود و صعتر و بابونه و زعفران تنها و بدارچینی و قاقله کبار و زباد و غالیه هر واحد سودمند و اگر آهک را بر کفدست باندک نوشادر بمالند که آب شود و نزدیک بینی برده چند مرتبه نفس را بکشند مجرب ست و بوئیدن شونیز بصره بسته گرم نموده نیز نافع و بقول بقراط سلیخه و زنجبیل و فلفل سیاه و کندش کوفته در خرقه کتان بسته شمیدن مفید صداع باردست و از نطولات نافعه اینست که اسطوخودوس برگ غار قیصوم حلبه سبوس گندم نمک شبت بابونه برگ ترنج بادرنجبویه ساذج قرنفل بادیان بیخ بادیان بیخ کرفس گل سرخ پودینه بری سداب حاشا هرچه ازینها میسر آید جوشانیده تنطیل سر نمایند و بر بخار آن انکباب کنند و قطعه نمد بآب او تر کرده تکمید سر کنند و بثفل آن ضماد سازند و از ضمادات و اطلیه نافحه دارچینی یا عطر آن و قرنفل ست که در آب سداب یا آب برگ لیمو بر پیشانی و هر دو شقیقه و یا فوخ طلا کنند و تمریخ یک نیم عدد فلفل سیاه سوده بر پیشانی و شقیقه در ازاله صداع بارد مجرب ست و طلای قرص مثلث در آب حنا سوده از برای صداع بارد معمول و دو عدد مغز بادام بروغن سرشف سائیده طلا کردن و کبابه چینی سائیده بگلاب سرشته ضماد نمودن مجرب و یا پوست بیخ بید انجیر زنجبیل زعفران سائیده طلا نمایند که مجرب استاد مرحوم ست و یا بابونه اکلیل الملک مرزنجوش نمام برنجاسف مساوی سائیده روغن یاسمین و روغن گل

آمیخته ضماد کنند که برای صداع بارد معمول و مجرب حکیم شریف خان مرحوم ست و ضماد مرزنجوش مرمکی اکلیل الملک زوفای خشک بابونه شونیز مساوی سائیده بآب مرزنجوش سرشته نیز نافع و کذا تضمید جندبیدستر و حب الغار و قسط کبابه چینی در آب سداب و گلاب بسیار مفید و اگر گوگرد عوض قسط و کبابه گرفته مساوی در روغن گاو یا روغن گل سوده بر پارچه طلا نموده بر پیشانی بچسبانند برای صداع بارد قوی ترست و طلای خاکستر چوب انجیر بسرکه بنحویکه سرکه را بر خاکستر گرم بریزند و بر سر گرم گرم طلا نمایند و همچنین سرکه با برگ شقایق النعمان سرخ و یا طلای بوش دربندی نافع ست و کذا ضماد پوست نارنج و نزد حکمای هند ضماد گل مچکند سودمند و طلای نرکچور بدستور و ضماد سنبل چینی بگلاب سائیده وکذا زنجبیل بروغن بید انجیر سوده و کذا برگ سهجنا بآب سائیده و کذا فلفل سرخ قدری بآب سائیده و کذا پوست بیخ بید انجیر بزنجبیل و نانخواه یا بصبر بآب سائیده همه گرم کرده مفید صداع باردست و از بخورات بخور دخان انیسون و ایرسا و عود و جندبیدستر و قسط و راتینج و قفرالیهود و سندروس هر واحد مفیدست و از اغذیه مزوره که از نخود و مغز قرطم و اندک شکر ساخته باشند و یا قلیه گوشت چوزه مرغ و دراج و تیهو و غیره طیور کوچک بری و جبلی با بازیر حار مقوی خوشبو مثل زیره و فلفل و قرنفل و زعفران و هیل و دارچینی و ساذج هندی و نیز ثوم و پیاز مناسب ست و کذا هر غذایی که بخردل و گندنا و سداب و سیر و حلتیت و کردیا و صعتر و افاویه و توابل سازند و بیضه نیمبرشت و فطر و عسل و زیرباجات نافع و گرفتن بخار مزورات بشورباجات خصوصا هنگام خوردن که گرم باشد و بخار آنها بدماغ برسد و عرق آید مفیدست و بجای آب ماءالعسل بدهند و فواکه یابسه مثل انجیر خشک و مویز و پسته بخورند ❋72❋ اقوال حکما سویدی می نویسد که بابونه شربا و ضمادا و نطولا که محلل بلاجذب بجهت تقویت عضو ست و کذا تریاق فاروق و شراب کهنه شربا و ضمادا و قطور روغن شونیز در بینی و طلای او بر یافوخ و کباش قرنفل شما و شربا و ذرورا بر مقدم سر و نارنج شما و شربا و ضمادا و نانخواه بدستور و روغن تخم ترنج شما و سعوطا و ضمادا و تخم تلخ مشمش ضمادا و روغن او سعوطا و خوردن خردل معه چقندر مسلوق و ضماد صرف بآرد جو و مصطکی در آب گرم یا عرق قرنفل سرشته و کذا حب الغار مقشر و مثل او سداب بعرق قرنفل بعد خروج از حمام چند بار و کذا زنجبیل بروغن خیری و کذا خردل سوده در اب فرنجمشک سرشته گرم کرده در حمام ضماد کردن و کذا فرنجمشک ضمادا همه در صداع بارد از مجربات من ست و شرب ایرسا مطبوخ بشکر شیرین کرده و بخور مریم و عرق بادرنجبویه و طبیخ شبت و عصاره او و شیح ارمنی مطبوخ و پوست ..... مطبوخ با شکر و بسباسه و قاقله کبار و برگ حب الکلی دو درم و اکل عود هر روز یک درم بمارالعسل گرم تا بست روز متواتر و یا جندبیدستر بماءالعسل و یا بادرنجبویه ..... و پخته و یا جوزبویا و یا حرمل و یا هلیله کابلی و یا شبت خام و پخته و

یا سر خرگوش و لحم او مشوی و مطبوخ به افاویه و یا کرنب مسلوق و یا مشک و یا فرنجمشک و یا اشق یک درم بشراب کهنه و یا قفرالیهود و یا ثوم در غیر روز دور و سعوط صبر یا فرفیون یا خولنجان یا بخور مریم یا جوزبوا یا دارچینی یا زعفران و مشک مساوی سه بار تا سه روز یا زهره کفتار سه مرتبه تا سه روز متصل یا زنجبیل یا شحم حنظل یا قسط یا حلتیت یا زهره خرگوش یا کندر یا خردل یا فاوانیا یا زرنباد هر کدام که باشد بقدر یک حبه در روغن بادام و یا اب برگ سوسن سه روز متواتر یا روغن ناردین یا اب مرزنجوش یا عصاره قثاءالحمار یک حبه بشیر دختران یا مغز بادام تلخ بروغن گل یا روغن او تنها یا بسرکه و یا مومیایی یکه حبه بآب مرزنجوش و یا روغن زنبق و یا روغن شونیز بشیر دختران و یا روغن بلسان یا عصاره کرنب یا جمله مرارات بقدر حبه بآب مرزنجوش یا روغن یاسمین یا عود یا روغن نرگس یا مرزنجوش یا روغن عاقرقرحا یا آب نمام مع مرزنجوش تر یا آب گندنا بسرکه و کندر یا زهره خروس و شم گل آزاد درخت و حماما و بخور مریم و شبت و شیح ارمنی تازه و یا خشک سائیده در پارچه بسته و دارچینی سوده در پارچه کتان بسته حتی که عطسه آید و لادن بروغن آس و زنجبیل و قیصوم و حب بلسان و روغن آن و گل یاسمین بری و گل سوسن سفید و انیسون و روغن ناردین و سکبینج و حند قوقی و تخم او و روغن تخم او و حرف و نوشادر و قنه و روغن غار و روغن عاقرقرحا و فرنجمشک و قفرالیهود و سورنجان و عبیثران و ضماد ایرسا بسرکه و روغن و یا کوفته جوشانیده بروغن گل آمیخته و یا کوفته بسرکه سرشته و خرنوب شامی بروغن ناردین سرشته و صبر بسرکه یا بروغن گل یا بهر دو و مامیران سه درم صبر سه درم بآب چنار سرشته بر جبهه و صدغین و یافوخ در صداع مزمن و پیاز نرگس و یا روغن او و محموده بسرکه و روغن گل یا بروغن زیت و بیخ بنات او بدستور بالخاصیته و تخم نمام و پودینه و آب او بسویق و بحصی لبان سکنبیج بسویق و آب سداب بسویق یا روغن گل و سرکه و یا قطران بعد حلق راس بر تمام سر یا جندبیدستر بزیت و بابونه و اشق و خولنجان بسرکه سرشته و عصاره قثاءالحمار و بیخ او تنها یا بسرکه و زهره بز بالخاصیته و برگ غار بعرق قرنفل سرشته و مغز بادام تلخ تنها و بسرکه سرشته یا بروغن گل امیخته و یا بهر دو و یا بآب قرنفل سرشته و خاکستر موی انسان بسرکه آمیخته و عصاره بادرنجبویه و کبابه بگلاب یا شراب یا بآب قرنفل سرشته گرم کرده و یا بصبر مساوی بر یافوخ و تخم فنجنکشت و اب برگ او و آب نمام بسرکه و روغن گل و یا اکلیل الملک بسرکه و به روغن گل یا به میفختج سرشته گرم کرده و یا فلفل سیاه و یا دارفلفل و یا دارچینی و یا شبت یا شیح ارمنی و یا شونیز تنها یا بروغن خیری سرشته و یا جاوشیر مخلوط بادویه دیگر برای صداع بارد قدیم و یا لادن بروغن آس و یا بورق و یا قیصوم تنها یا بزیت پخته و یا روغن بلسان و یا شیطرج و یا قسط و یا زهره خرگوش بآرد گندم بآب سداب و کندر سرشته و یا برگ و روغن یاسمین بری و

یا خاکستر خطاف و یا بیخ و گل سوسن سفید بسرکه و روغن گل و یا روغن یاسمین و یا گل ان و یا برگ او تنها کوفته بسرکه یا بروغن کنجد جوشانیده و یا زباد بروغن بان و یا غالیه و یا نسرین و روغن او و یا سکبینج و یا حند قوقی وتخم او و روغن تخم او و یا نوشادر و جندبیدستر که مجرب ست و یا روغن او و یا خردل بسرگین کبوتر و یا سرگین مذکور بآرد جو یا تخم جرجیر و یا طلای زرنباد سوده بآب قرنفل بر کف پا و یا تخم ترنج و یا روغن عاقرقرحا و یا لبلاب باب قرنفل و یا سبوس گندم بسرکه جوشانیده در حمام ضماد کردن و یا برگ کنجد بشرا ب کهنه جوشانیده و یا تخم فرنجمشک بآب کرفس و یا خاکستر شاخ و برگ انگور دشتی بسرکه یا بعسل سرشته و یا شب ببرگ غار و بمرزنجوش و یا طلق محلول بمثل او صبر بآب بادیان سرشته در حمام و یا زردچوب سوده بروغن گل زیتی سرشته بعد غسل سر با آب و نمک در حمام و یا گل سرخ خشک بشراب کهنه در حمام و یا جوزالسر و بعسل و یا صدف محرق بشراب کهنه سرشته در حمام و یا رانینج و یا رامک بشراب کهنه و یا رعی الحمام بروغن گل زیتی آمیخته و یا حب الکلی در شراب کهنه و یا اب گندنا بسرکه و کندر و یا عبیثران و یا مصطکی بروغن زنبق و یا حنا بسرکه سرشته گرم کرده در حمام و یا افسنتین در شراب کهنه پخته و یا مرو و یا پنبه دانه بصبر و عسل امیخته و یا برگ ثوم ❋73❋ و یا خاکستر سر خلد بروغن گل زیتی و شرب و ضماد حماما و اذخر و شحم حنظل و انیسون و مرزنجوش و نمام و عود و خولنجان و راوند و حرف و روغن ناردین و غاریقون و سنبل الطبیب و سیسالیوس و خیار شنبر و اسطوخودوس و سنای مکی و راسن و روغن غار و حب الغار و حب بلسان و اکل و ضماد زنجبیل و جاوشیر و حلتیت و عنبر و قنه و دارچینی بوزن او زعفران سوده و زعفران تنها و خردل و بندق هندی و زراوند مدحرج و شحم مرغابی و سندروس و مصطکی و قروماناا و تخم ترب و شیر امله و علک البطم هر واحد نافع صداع باردست جالینوس می گوید که اگر علاج صداع حادث از سردی هوا بزودی کنند بسرعت زائل می شود و اگر دیر کنند به نمیشود و مودی بصداع سخت می گردد و گاهی بآن اواز منقطع می شود و درین وقت نطول بآب گرم و تقطیر بآب مرزنجوش ممزوج بروغنی از روغنها مزیل آنست شیخ می فرماید که صداع بارد را تکمید بچیزی که مسنحن بالفعل باشد از پارچهای گرم کرده و از جاورس گرم و نمک گرم نافع ست و جاورس الطف و اعدل از نمک ست یعنی اگر سوءمزاج بارد ضعیف باشد از جاورس تکمید نمایند و جماعت مبرودین یعنی سرما رسیده را اگر ابدان ایشان پاک بود و خوف حرکت اخلاط نباشد سر برهنه کرده در آفتاب سمت اشراق آن نشستن تا انکه صداع ایشان منحل گردد نفع میکند و سرمازده را واجب ست تقلیل غذا و اسهال طبیعت اگرچه بحقنها باشد و از حرکات بدنیه و نفسانیه و فکریه و مشروب بارد منع کنند و بیرون آمدن در سردی آنرا حرام بود و جمله کسانی را که صداع از سردی باشد بعد تنقیه اگر حاجت ان باشد مروخات و سعوطات و

نشوقات و شمومات و نطولات و اضمده مسنحنه مذکوره نافع ست و نوشیدن شراب ریحانی رقیق قوی مع بزور مثل تخم کرفس و بادیان و تخم گزر و انیسون زیره و دوقو و فطراسالیون و مانند آن نفع میکند و این وقتی ست که از حصول اخلاط در معده مستعد ثوران امن باشد و هنگامی که مریض را تپ نبود که خوف شدت آن باشد ضماد خردل و همه اضمده محمره آنرا نافع ست و خصوصا چون خردل و ثافیثا دران داخل بود و طلای خاکستر بسرکه مجرب ست و همچنین مالیدن زردچوب بروغن بادام تلخ این همه بعد تراشیدن موی سر و خوردن سیر نیز از مقطعات صداع باردست مجوسی گوید که مداوات صداع حادث از سوءمزاج بارد اینست که آبی که دران بابونه و اکلیل الملک و برنجاسف و مرزنجوش و نمام و صعتر و حند قوقی و شیح ارمنی و شجره مریم جوشانیده باشند بر سر ریزند و بخار مطبوخ این ادویه بگیرند و دران پاره نمد آغشته تکمید موضع درد کنند و در حمام داخل شوند و بوهای گرم مثل مرزنجوش و نرگس و نمام و شیح و سوسن و مشک و جندبیدستر و شونیز و جاوشیر ببویند و سزاواترست که قوت دوا و ضعف آن در گرمی بقدر قوت مرض و ضعف او باشد و اگر باین تسکین نیابد این ضماد نهند بابونه اکلیل الملک هر واحد پنج درم برگ غار مرزنجوش نمام شیح ارمنی هر واحد سه درم مر دو درم زعفران یک درم فرفیون نیم درم همه را باریک سائیده در اب مرزنجوش یا آب نمام یا آب سداب سرشته ضماد کنند و اگر باین قیروطی مسنحن ضماد کنند نافع بود نمام و آب مرزنجوش و آب سداب تر هر واحد یک جزو موم سرخ سه درم روغن زنبق و روغن سوسن و روغن سداب هر واحد نیم اوقیه موم را گداخته در هاون انداخته بآبهای مذکور اندک اندک تسقیه دهند و بدسته حل کرده دران پارچه تر کرده نیم گرم بر سر نهند و ایضا فرفیون و سرگین کبوتر و فلفل سیاه مساوی باریک سوده بسرکه سرشته بر سر لطوخ سازند و ایضا قسط و کندر ذکر و شیح ارمنی هر واحد سه درم مر و صبر و صمغ سداب و جندبیدستر هر واحد یک نیم درم فرفیون یک درم افیون چهار دانگ باریک سائیده بآب مرزنجوش یا بآب نمام سرشته ضماد نمایند و اگر برودت قوی باشد دران جاوشیر نیم درم مشک نیم دانگ زیاده کنند و این سعوط بعمل آرند مر و صبر هر واحد یک درم شونیز و حضض هر واحد یک نیم درم جندبیدستر و سکبینج و جاوشیر و زعفران هر واحد نیم درم صعتر فارسی دو درم مشک نیم دانگ زهره کبک و زهره کلنگ هر واحد یک نیم دانگ باریک سائیده بآب شهبانج سرشته حبها بقدر عدس سازند و یک حب در آب مرزنجوش حل کرده در بینی چکانند و سعوطیکه فالج و لقوه را نافع ست و غرغره نافع آن درین باب منفعت بین دارد و اگر صداع ساکن نشود این ماءالاصول بنوشانند پوست بیخ کرفس پوست بیخ بادیان هر واحد ده درم تخم کرفس و بادیان و انیسون هر واحد پنج درم مصطکی و سنبل الطیب هر واحد یک نیم درم سلیخه و اسارون هر واحد دو درم بیخ اذخر و فقاح اذخر هر واحد سه درم راسن و وج هر واحد دو درم مویز منقی سی درم همه را

در سه رطل آب بجوشانند تا چهارم حصه آب بماند صاف کرده هر روز چهار اوقیه با یک درم روغن بادام شیرین و مثل او روغن بادام تلخ نیم گرم بنوشند و اگر برودت شدید باشد نیم درم سنجرینیا دران حل کنند و اگر صداع از هوای سرد باشد روغن سداب که اندران اندک فرفیون حل کرده باشند و یا روغن غار یا روغن سوسن هرچه از این حاضر باشد بر سر بمالند و اگر تپ نباشد شراب کهنه که دران تخم کرفس و انیسون و بادیان پخته باشند بنوشانند و اگر از نوشیدن آب سرد حادث شود شراب ابیض رقیق که دران اندک قبض باشد بدهند که تسکین بخشد و این صداع حادث از خلط ردی در معده را اگر حار نباشد نیز ساکن کند بهر انکه تعدیل و اسهال و اخراج آن کند و غذا نخودآب بزیت ⁕74⁕ و شبت و دارچینی و زیره و خولنجان دهند و یا نان خورش بزیت و مری و صعتر و زیره و انجدان سازند و اگر احتمال این نکند به کبوتر بچه پروازی معمول از مصالح مذکور غذا فرمایند و از تناول اغذیه بارده مثل البان و ماهی و فواکه حذر کنند و از اغذیه منجره مانند جوز و شهدانج و جرجیر و بادروج و ثوم و بصل و شراب اصفر کهنه مانند آن اجتناب نمایند طبری گوید که علاج صداع حادث از سردی هوا و ملاقات برف بسیار سهل ست اگر از حد تجاوز نکند و مفرط نگردد سریع الزوال بود پس بگیرند گل حلبه یک دسته بابونه اکلیل الملک برگ نمام مرزنجوش هر واحد یک کف سبوس گندم دو کف خطمی کف کبیر نمک کف کبیر و همه را در افتابه سر بسته بپزند تا مهرا گردد بعد از انبوبه آفتابه در بینی و گوش بخار ان بگیرند تا زمانی که از بینی یا گوش یا ازخنک قطرات آب سیلان کند که سیلان این علامت زوال مرض ست و این تدبیر تنها طریقه زوال مرض است و علاج اهل کوهستان اینست که اگر وقت شلجم باشد بگیرند شلجم بزرگ و قطع کرده بپزند تا مهرا شود پس بران انکباب نمایند و استنشاق بخار آن کنند که ازاله این صداع میکند و علاج عام اینست که روغن غار و روغن خیری گرم کرده در آن اسفنج تازه یا پشم پاره تر کرده بر تارک سر نهند و این اتم معالجه این مرض است و معالجات او اینست که بگیرند کیسه و از سبوس گندم پرسازند و برآتش خوب گرم کرده بر سر مریض نهاده ببندند و امر بخواب نمایند که بعد بیداری صداع زائل شود و از معالجات این صداع مدام مالش سر بپارچه نرم است و مضمضه بآب گرم و دخول حمام و ریختن آب نیمگرم بسیار برسر و خواب در حمام و باید که غذای این مریض اگر مانعی نباشد حریره معمول بشیر میش و بجریش گندم باشد و شوربائی که برآن شراب ریخته باشند و شاهسفرم آب نارسیده و دستنبویه و ترنج و مانند آن ببویند و اما شمیدن مشک بسبب فرط حرارت و کثرت تحلل ازان بسوی دماغ صالح نبود و هرگاه طبیب ازین صداع تساهل نماید بفساد عظیم مودی گردد ایضا او میگوید که صداعی که از نزول دراب بارد بسیار و در آب شبیه یا نطرونیه و کبریتیه و مانند آن عارض شود معلوم ست که طبائع این آبها مختلف ست و هر واحد ازآن مناسبت به حرارت مسخن اخلاط و یبوست مقبض جلد و مخشن آن و برودت یا

رطوبت دارد و بحسب طبائع و تاثیر آنها معالجه باید کرد اگر تپ یوم یا مرض دیگر بمشارکت حادث نشود و اگر این حادث شود معالجه آن مرکب بحسب ترکیب آن باید و این همه را تحلیل میکند حمام و آب نیم گرم و تخفیف غذا و تمریخ جمیع بدن بروغنها و شم اشیای مضاد اسباب فاعله و این نوع صداع شبیه بحمی یوم در معالجه است چه این آبها حمیات یوم نیز پیدا میکنند یا باسخان و یا بقبض جلد و یا باتعاب دماغ و این همه را حمام و تغذیه باشیای موافقه حل میکند همچنین استحمام و تغذیه باشیای موافقه این نوع صداع را و اگر اعراض دیگر براین مضاف گردد چنانچه اعراض بحمی یوم مضاف میگردد احکام ان از علاج حمی یوم اخراج نمایند ایضا او مینویسد که خبطه نزد اطبا انسداد مسام سر بهوای بارد و آب سرد و اجتماع بخارات در بطون دماغ ست و اکثر اوقات عقب خبطه زکام ظاهر میشود و اگر ظاهر نشود بخارات مستکن در بطون دماغ یا اندک یا حار یابس باشد و من علاج صداعی که عند خبطه ظاهر شود چون بخارات راجعه حار یابس سخیف یا قلیل بود و یا کثیر رطب باشد ذکر میکنم و علامات هر واحد ازین بیان مینمایم اما خبطه که از تراجع بخارات حار یابس بانسداد مسام از هوای بارد بود علامتش اگر بخارات اندک باشد این ست که بیمار در گوش خود طنین و دوی اندک با خشکی منخرین و در سر خود گرمی با صداع می یابد و آن در سر مختص بموضعی نباشد بلکه گاه در مقدم دماغ و گاه در موخر آن و گاه در یمین و گاه در یسار و گاه در تارک سر گمان کند و علاجش قطع غذای غلیظ مبخر و ادخال بحمام و انکباب و استنشاق بخار آب گرم خصوصا که دران حشائش حار پخته باشند و غرغره باب گرم و تجرع آن جرعه بعد جرعه است و اگر این کفایت نکند تعدیل طبیعت نمایند و ماءالشعیر که دران اندک تخم خشخاش سفید پخته باشند بیاشامند و کاهو پخته و یا خام بخورند و پایها بمالند و ساقها بپارچه ببندند از بن ران و اگر کفایت نکند انکباب بدین مطبوخ نمایند بگیرند بنفشه و نیلوفر و برگ خبازی و کشنیز خشک و سبوس گندم و گل سرخ هر واحد یک کف جو مقشر باقلا کوفته هر واحد دو کف حی العام و برگ خیار هر واحد یک دسته و همه را بآب صاف چندانکه ادویه را بپوشاند در آفتابه سربسته مهرا پزند پس سر آفتابه اندک گوشاده بخار ان بگیرند و چون سرد شود و بخار کم گردد باز سرآفتابه بند کرده بر آتش گذارند و اعاده انکباب نمایند و اگر این هم کفایت نکند خشتی یا قطعه سنگ یا آهن به آتش خوب گرم نموده از خاکستر صاف کرده و روغن بنفشه برآن ریخته بخار آن بگیرند و استنشاق آن نمایند که درین صداع بسیار بلیغ النفع ست و اگر این صداع با صداع دیگر مرکب شود علاج آن بحسب ترکیب نمایند به نوعی که در علاجات انواع صداع مسطورست و این تدابیر هنگامی ست که بخارات محتقنه حار یابس باشد و اگر بسوی حرارت و رطوبت مستحیل گردند مبدای زکام شود و علاج او در بخارات حار رطب و بارد رطب ذکر میکنم و گویم که اگر بخارات راجعه حار رطب یا رطب بغیر حرارت باشند علامتش

آنست که زکام با صداع و انسداد منخرین بود و مریض صداع در جمیع اجزای سر دریابد و دراینجا طنین و دوی نباشد و این بخارات اگر بسیار باشد زکام شود و اگر اندک بود تا آنکه تحلل یابد باقی ماند پس تحلل آن *75* صداع زائل شود و جمیع انواع زکام چون در ابتدای او با وی صداع باشد بدانند که ابتدای او خبطه است و علاج این نوع صداع علاج صداع بارد با ماده است غیر آنکه این سهل تر ازان ست بهر آنکه این زکام میشود و از منخرین بافشاندن آن جاری میشود و آن مستهیل بزکام نمیشود بلکه خلط دران بعسر باقی می ماند و علاج این نوع جمله ذکر کردم و علی الخصوص اینست که با فشاندن بینی دائم امر کنند و فصد نمایند اگر ممکن بود و تلئین طبیعت بآب آلوی شیرین و بنفشه و عناب مطبوخ بترنجبین و فلوس خیار شنبر و اندک روغن بادم کنند و اگر در مزاج او گرمی ظاهر گردد ماءالشعیر و شربت خشخاش لازم گیرند و از تنازل گوشت منع نمایند که این صداع باین طریق زائل میشود و این سهل تر نوع صداع ست مگر آنکه مرکب گردد و یا مستحیل بمرض دیگر شود و من علاج انواع زکام معانی مشروح ذکر خواهم کرد و ازان امر خبطات و مبادی زکام ظاهر خواهد شد سعید مینویسد که در صداع تابع به سوء مزاج بارد جلنجبین استعمال کنند و سکنجبین عسلی بیاشامند و اترج مربی و زنجبیل مربی در عسل خورانند و غذا اسفیدباجات بافاویه و مطنجنات سازند و اندک حلوای شکری و عسلی دهند و شراب صرف یا ماءالعسل بنوشانند و فواکه یابس مثل انجیر خشک و حب الزلم و پسته استعمال نمایند و آبیکه دران مرزنجوش و نمام و قیصوم و بابونه و اکلیل الملک جوشانیده باشند بر سر ریزند و بادهان حاره مثل روغن نرگس یا مرزنجوش یا روغن ناردین یا روغن قسط تغریق راس نمایند و ریاحین حاره مثل نسرین و یاسمین و مرزنجوش ببویانند و بکندش عطسه آورند و خوشبوهای گرم مثل مشک و غالیه ببویند مصنف اقتباس گوید که در صداع بارد ساذج از سبوس نخود سه مشت و گل بابونه و اکلیل الملک و شیح ارمنی هر واحد یک مشت نمک طعام دو مشت جوشانیده صاف نموده پاشویه نمایند و اندکی بر سر انکباب سازند و روغن بابونه و نرگس و زنبق هریک نه ماشه عود هندی سه ماشه عنبر مشک هریک یک ماشه سوده آمیخته لخلخه سازند و روغن سداب بر سر مالند و اگر بزیادتی تسخین حاجت آید روغن فرفیون نیز آمیزند و تکمید سر از نمک شور و کاورس و سبوس نخود نیکوست و طلا از فرفیون و قرنفل هر یک چهار ماشه جندبیدستر سه ماشه سوده در روغن زنبق دو توله آمیخته از مجربات فقیرست و نشستن در آفتاب و نزد آتش نفع بین میدهد و این ضماد مولف در یک ساعت رفع درد می نماید گل بابونه فاوانیا مرکیاه جالینوس خاکسی زعفران هریک سه ماشه کوفته بیخته در روغن زنبق و نرگس هر دو یک توله آرد ترمس نه ماشه آمیخته بکار برند و مصطکی سه ماشه سوده در عسل یک توله آمیخته بلیسانند و بالایش پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی اصل السوس تخم کرفس هریک هفت ماشه در عرق

بادرنجبویه یک نیم پاو شب خیسانیده صبح جوش دهند که به نیمه آید مالیده صاف نموده عسل سه توله داخل کرده بنوشانند و غذا شوربای مرغ مرغن بنان خشکار گندم دهند و بجای آب بر ماءالعسل که از عرق بادریان ساخته باشند قناعت کنند **علاج صداع دموی** سبب آن غلیان و ارتقای خون بسوی دماغ است فصد سررو کنند از جانبی که درد قوی باشد بشرطیکه ماده در دماغ مستقر بود و در انجا مدت مدید باقی ماند و اگر دران مستقر نباشد پس بقول شیخ فصد خلاف جانب وجع واجب ست و اگر آن رگ ظاهر نباشد فصد هفت اندام کشایند و خون کثیر حسب حاجت و احتمال قوت برآرند و اگر از فصد مانعی باشد حجامت پس گردن و یا میان شانه نمایند و بعد فصد جمله تدابیریکه در علاج صداع حار ساذج گذشت بعمل آرند و در مسکن بارد نشانند و جمیع تدابیر او از اشربه و غیره آنچنان باشد که تولید خون صاف مائل بمتانت و یبس اندک نماید و از مبردات مستعمله درین صداع در ابتدا و بعد فصد و اسهال لعاب بهدانه و اسبغول و شیره تخم خرفه و کاسنی و کاهو و مغز تخم کدو و عناب و آب آلو و تمر هندی و انار و ریباس و ترنج و کاسنی سبز و شاهتره تر و عرق این هر دو و عرق بید و نیلوفر و شربت نیلوفر و سکنجبین ست هریک بطریقیکه در علاج امراض دماغی حار مسطور شد استعمال نمایند و ربوب ترش مانع صعود ابخره بعمل آرند و شیره عناب یا شربت انارین بنوشند و یا شیره عناب شیره تخم کاسنی در عرق شاهتره برآورده نبات سفید داخل کرده همراه اطریفل کشنیزی بدهند و یا اطرفیل مذکور خورده بهدانه سه ماشه گل بنفشه شش ماشه جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند و باز بجای بهدانه شاهتره کنند و شیره تر تخم کاسنی افزایند و اگر با رعاف باشد شیره عناب و شیره کاهو در عرق شاهتره برآورده نبات داخل کرده بنوشانند و اگر با فساد خون و بلغمیت بود بعد فصد خیسانده عناب پنج دانه گل بنفشه پوست هلیله زرد کشنیز خشک هر یک شش ماشه با نبات دهند و بعده منضج و مسهل بعمل آرند و اگر با فساد خون و داغهای سرخ رنگ بر سر و گردن باشد بعد فصد و چسبانیدن زلو شاهتره پوست هلیله زرد هریک شش ماشه عناب پنج دانه چراتیه کشنیز خشک هریک چهار ماشه تمرهندی دو توله ٭76٭ شب خیسانیده صبح گلقند داخل کرده بدهند و جلاب و شربت عناب مرکب نیز درین صداع معمول ست و دیگر اشربه مطفی خون که در علاج امراض دماغی دموی مسطور گشت حسب حاجت بعمل آرند و هرگاه درین صداع بعد فصد و استعمال مطفیات احتیاج تلیین افتد یا اندک آمیرش صفرا با امتلا از ماده صفراوی محسوس گردد استفراغ آن نمایند به ملینات و مسهلات صفرا که در علاج صداع صفراوی مذکور شوند یا اولا دو سه روز باین منضج نضج دهند گل نیلوفر بنفشه شاهتره عنب الثعلب تخم کاسنی گل سرخ خبازی هر واحد دو درم عناب هفت عدد سپستان نه عدد در آب خیسانیده یا جوشانیده گلقند یا ترنجبین چهار توله داخل کرده صاف نموده بنوشند بعده روز هشتم برای اسهال شیر خشت پانزده درم مغز خیار شنبر شش یا هفت توله

روغن بادام یک نیم درم یا دو درم زیاده کنند و گاهی برگ سنا دو درم یا سه درم یا چهار درم می افزایند و گاهی هلیلجات و آلو بخارا و تمر هندی عند غلبه صفرا و عدم سعال اضافه می کنند و یا تلیین طبع بمطبوخ فواکه متخد از عناب سپستان ینشوق آلو تمر هندی بنفشه نیلوفر شاهتره با مغز خیار شنبر و روغن بادام شیرین و شیر خشت و ترنجبین یا بدون خیار شنبر نمایند و ایضا نقوع فواکه مثل آنکه عناب آلو بخارا هریک بست دانه خوبانی پانزده عدد سپستان سی عدد تمر هندی چهار اوقیه بنفشه گل سرخ هر واحد سه درم شب خیسانیده صبح ترنجبین دو اوقیه شیر خشت یک اوقیه مالیده صاف کرده بدهند و شربت اجاص مسهل و نقوع مسهل معمول حکیم اکمل خان نیز مستعمل و شربت نجیب الدین سمرقندی نیز ملین طبع ست صفت نقوع مسطور نافع صداع گرم و سرسام و برسام و ذات الجنب ترنجبین شیر خشت هریک چهار توله مغز فلوس خیار شنبر هفت توله سه چهار گهری در بیدمشک و عرق بید ساده و عرق عنب الثعلب و عرق نیلوفر تر نموده مالیده صاف کرده بلعاب اسبغول شیره مغز تخم کدوی شیرین شیره مغز تخم هندوانه از هریک یک توله روغن بادام شش ماشه اضافه کرده بنوشانند صفت شربت مذکور که جهت صداع دموی و صفراوی عجیب الفعل ست گل سرخ پنج درم زرشک بیدانه سماق منقی هر واحد بست درم آلوی سیاه بزرگ فربه بست دانه عناب چهل دانه شب تر کرده صبح بجوشانند و صاف کرده ربع رطل گلاب و یک رطل قند سفید داخل کرده بقوام آرند و با شیره بزور بارد حسب حاجت بیاشامند و اگر سرفه باشد حموضات و گل سرخ و هلیله مناسب نیست و در میان مسهل‌ها تبرید از شیره تخم کاسنی و خیارین و مغز تخم تربوز هریک هفت ماشه لعاب اسبغول و یا ریشه خطمی سه ماشه در گلاب و عرق بید ساده و کاسنی و شاهتره هر یک چهار توله برآورده شربت عناب و نیلوفر هر واحد یک نیم توله داخل کرده اسبغول هفت ماشه پاشیده داده باشند و اگر بجای آب عرق شاهتره بنوشند خوب ست و شم کافور بقول صاحب شفاءالسقام صداع دموی را نافع ست و بعد تنقیه تام اطریفل کشنیز توله بشربت عناب و شربت کاوی هریک یک نیم توله گلاب و عرق کاسنی و بید مشک هر یک چهار توله دهند و کافور بروغن گل همیشه بهار سعوط سازند و یا اطریفل کشنیزی شیره تخم خیارین عرق شاهتره شربت نیلوفر بدهند و گاهی شیره کشنیز خشک شیره اصل السوس افزوده میشود و چون مریض در فم معده کرب و غثیان و نخس دریابد مبادرت بقی نمایند شستن دست و پا بآب گرم و یا پاشویه نمایند از سبوس گندم و یا بآبیکه دران بعض ادویه بارده مثل گل بنفشه و نیلوفر و تخم خطمی و خبازی و بهار بید و برگهای اینها از هر واحد یک قبضه سبوس گندم سه قبضه جوشانیده باشند هرگاه بعد ازین تدابیر گرانی سر باقی باشد بآبیکه دران بابونه بنفشه اکلیل الملک گل سرخ جو مقشر نیلوفر جوشانیده باشند نطول نمایند و ایضا بعد تنقیه شم افیون مصری خالص و طلای آن داخل بینی و بر صدغین این صداع را در ساعت ساکن

میکند و آنچه آزموده است سعوط از هبای لولو و قدری از عنبر و رطوبت سرطان زنده کوفته است و سعوط طباشیری بدستور نافع گویند که ریختن گلاب بسیار بر یافوخ تا آنکه سردی او در قعر سر محسوس گردد فی الفور نفع می کند و ریختن اندک ازان بسبب تسدید مسام و حبس بخارات صداع را زیاده میکند و هرگاه در سر ابخره بسیار بود روغن بابونه بسرکه طلا نمایند و شم آن ابلغ و اسرع درتاثیر باشد از طلای آن و هر گاه دماغ ضعیف گردد کدام شیر بر سر استعمال نکنند مگر بعد تقویت راس بسعوط مقوی آن و آنچه اسرع در تقویت اوست سعوط روغن بنفشه بشیر دخترانست و سعوط نافع که بعد تنقیه مستعمل میشود آب برگ کاهو آب برگ خرفه آب کدو شیر دختر ست همه را در شیشی دهن فراخ انداخته حرکت دهند که یکسان شود بعمل آرند و اگر ضربان قوی و درد شدید مریض را مضطر گرداند این دوای مخدر برای تسکین استعمال کنند افیون زعفران هریک بقدر ماش و اندکی کافور قیصوری در شیر دختران با روغن گل حل کرده در گوش و بینی چکانند و گاهی درین ادویه گل ارمنی آب کشنیز سبز و آب بابونه تر و سرکه و آب بید و مانند آن افزوده بر سر طلا می کنند و ضماد مسکن که بعد استفراغ استعمال می کنند اینست آرد جو کشنیز سبز برگ خرفه عنب الثعلب برگ بید صندل مجموع یا آنچه میسر شود بر سر ضماد کنند یا آرد جو اسپغول آب برگ بید گلاب قدری سرکه و طحلب آمیخته استعمال کنند و یا صندلین گل ارمنی کاهو کشنیز خشک سائیده با آب کشنیز سبز و گلاب و آب بیخ بوز آمیخته طلا کنند و یا صندل سفید کافور فوفل شیاف ماميثا سائیده بآبهای بارد آمیخته بکار برند و ضماد سویق جو با سرکه *77* و گلاب نیز نافع ست و یا شیاف مامیثا و صندلین و گل سرخ و بزرقطونا با روغن بید و بنفشه بر صدغین و پیشانی و تارک سر طلا نمایند و اگر درد شدید باشد اندکی کافور زیاده کنند و عند شدت درد و ضربان صندل فوفل گل ارمنی شیاف مامیثا هریک ده درم پوست بیخ لفاح بزرالبنج سفید افیون زعفران کافور هر واحد یک درم همه را سائیده درگلاب آمیخته و بر خرقه کتان طلا کرده بر سر گذارند و لخلخه که درین صداع نافع بود اینست آب خیار آب کاهو آب کشنیز سبز صندل سوده روغن گل با قدری سرکه و یک حبه کافور سوده در شیشی دهن فراخ انداخته حرکت داده ببویند و بخور که در صداع دموی بعد فصد و در صفراوی بعد مسهل استعمال کرده میشود اینست گل بنفشه خطمی جو مقشر گل نیلوفر جراده کدو بابونه جمله را در آب جوشانیده در طشت اندازند و روغن بنفشه و روغن گل داخل کرده و بر طشت و سر مریض چادر کشیده دوا را حرکت دهند و بخار گیرند و روزی دو سه بار این عمل کنند و قدمین در آب گرم یا در آب ادویه پاشویه بارد گذارند و کماد که در صداع حار مادی وقتیکه از مستفرغات و معدلات بالکلیه زائل نشود برای رفع بقیه آن معمول ست اینست آرد جو گل خطمی بابونه سبوس گندم صندل سفید گل سرخ بنفشه مساوی کوفته بیخته با سرکه انگوری و گلاب و آب شاهسفرم و روغن گل سرشته در

پارچه بسته بآتش گرم کرده بر سر تکمید نمایند اگر از استعمال این کماد زائل نشود معلوم کنند که باقی ماده زیاده است پس برای رفع آن فصد هر دو صافن نمایند و محجمه بر هر دو ساق نهند و امر بمالش قدمین نمایند و عند انتهای مرض معجون ملکی با بعضی اشربه استعمال کنند و غذا ماءاشعیر و مزورات بارده حامضه و آب تمرهندی بقدری شکر و بقول بارده مثل اسفاناخ و حماض و کاهو و کاسنی و کدو و خیار و بقله ریمانی و خرفه دهند اقوال حذاق ابوسهل گوید که اگر صداع از غلبه دم حاد صاعد بسوی راس باشد فصد قیفال کنند و اگر ممکن نبود حجامت بر ساقین نمایند پس اگر ثقل در مقدم دماغ بود حجامت بر قفا نیز کنند و اگر ثقل در موخر سر باشد رگ پیشانی کشایند و شراب و گوشت و هر چیز که دران حلاوت قوی یا حرافت یا حدت باشد ترک نمایند و عدسیه و طفشیل و بقول و فواکه بارد نخورند و بعد از ان اطلاق طبیعت خاصه اگر قبض باشد بهلیله زرد و ترنجبین و آلو و تمرهندی و شکر طبرزد کنند و یا هلیله را دریک رطل آب آلو بخارا صلایه کنند و اندک اندک بران اندازند تا آنکه قوت او اخذ کنند پس صاف کرده سی درم جلاب یا ترنجبین داخل کرده بنوشند و یا آب انار بقدر دو ثلث رطل بشکر یا ترنجبین بیاشامند و یا آلو بخارا در جلاب ممزوج تر کنند تا نرم شود پس آلو بخورند و جلاب بنوشند و یا فلوس خیار شنبر یا ترنجبین بست درم در جلاب مالیده بنوشند و یا بگیرند بنفشه تر و گل سرخ تر و کوفته افشرده آب آن هر دو با ترنجبین بنوشند و اگر درآنجا سرفه یا خشونت درحلق و سینه باشد بگیرند عناب بست عدد اصل السوس مقشر کوفته ده درم بنفشه خشک هفت درم جوشانیده بست درم ترنجبین یا فلوس خیار شنبر حل کرده بنوشند و هرگاه التهاب صداع و حدت او بشکند حب از صبر و کتیرا و گل سرخ و یا از صبر و عصاره افسنتین و کتیرا ساخته بخورند و هرگاه بدن پاک شود باید که خطمی را بسرکه لت کرده بر سر ضماد نمایند و یا اسبغول و سرکه طلا کنند شیخ الرئیس میفرماید که در صداع حادث از ماده حار دموی باید که مبادرت بفصد و اخراج خون بحسب حاجت و احتمال قوت کنند و اگر فصد رگ ساعد کفایت نکند و بدان بمراد خود نرسند و درد بحال خود باقی ماند و جمله عروق ظاهر باشد در سر و چهره و چشم امتلای واضح ببینند باید که فصد رگهائی که استفراغ ماده از نفس دماغ کند بکشایند مثل فصد عروق بینی از هر دو جانب و فصد پیشانی که فصد این رگ بسیار دردهای سر را مستاصل میکند و واجب ست که درین رعایت جانب درد کنند اگر جانب موخر باشد فصد عروق جانب قدام نمایند و اگر در جانب دیگر باشد فصد رگ مقابل آن طرف کنند و اگر در جانب مقابل رگ غائر بود حجامت بدل فصد نمایند و ارکاغانیس گفته که اگر ازین غنا حاصل نشود باید که حجامت میان هر دو شانه نمایند و ازان خون بسیار برآرند و بر موضع حجامت نمک سوده چسبانند و اول روز پشم پاره در زیت آلوده بران موضع نهند و روز دیگر دوای جراحی برای التحام موضع حجامت گذارند تا قرحه نگردد و از این تدبیر در اکثر امر این

صداع در یک روز زائل میشود و این مخصوص به این صداع نیست بلکه در جمیع انواع صداع مزمن از ماده خبیثه از هر ماده که باشد نفع میکند و اکثر درین نوع صداع و مانند آن بفصد صافن و حجامت ساق انتفاع حاصل میشود و چون محسوس شود که درینجا شائبه از ماده صفراوی ست باک نیست باستفراغ آن بچیزی که تلیین طبیعت و ازلاق ماده کند از آنچه در باب صداع صفراوی ذکر یابد و بالجمله باید که مداومت تلیین طبیعت نمایند بمثل مرقه نیشوقیه و اجاصیه و مرقه عدس و مج اعنی ماش سوای جرم انها و باغذیه مبرده مولد خون بارد مائل به یبس و غلظ و مائل بقبض تغذیه سازند مثل سماقیه و رمانیه و عدسیه بسرکه طفشیل مگر از قبض طبیعت حذر کنند که طبیب در معالجه امراض سر کثیر الحاجت ملین طبع ست پس در حالت قبض تعدیل این قوابض ترنجبین و شیرخشت و همه انچه شیرینی مع تلیین کند باید گردد واجب ست که این اغذیه حسن الکیموس باشد و تقلیل ❋78❋ مقدار آن کنند و ازان ممتلی نشوند و چون نطولات و مروخات استعمال نمایند چیزی که دران تبرید باشد و ترطیب شدید نبود بلکه دران اندک ردع و قبض باشد بعمل آرند مثل آب انار و عصارات بارد قابض از فواکه و اوراق و اصول و لعاب بزرقطونا بسرکه و آب عصی الراعی ابن عباس گوید که هرگاه صداع از ماده دموی باشد و قوت قوی و سن منتهای شباب یا جوانی بود و از فصد مانعی نباشد فصد سررو نمایند و مقدار حاجت خون برآرند و اگر کفایت نکند فصد صافن کشایند و بر ساقین یک وجب بلندتر از کعب حجامت نمایند و اگر مریض طفل باشد حجامت بر گردن او نمایند و اگر مدت او طول کند و درد در مقدم سر باشد بر موخر سر حجامت کنند و فصد رگ موخر سر کشایند و اگر درد در موخر سر بود رگ پیشانی کشایند بعد از انکه تنقیه بدن باشد بدوای مسهل و فصد رگ دست کرده باشند تا که ماده ازان بسوی ضد موضع مرض منجذب گردد و بعد از آن سائر اضمده و نطولات و سعوطات که در علاج صداع حار ساذج مذکور شد استعمال نمایند و غذا بمزوره عدس مقشر بآب انار یا آب غوره سازند و از فواکه آلو و شفتالو و عناب و مانند آن خورند ابوالحسن گوید که صداع حار مادی شدید الخطر است بنابر بودن ماده حار قریب دماغ مع فساد مزاج اعضای بسیطه مجاور دماغ و از مثل این صداع تشنج در اعصاب دماغ و انتشار نور چشم بنابر تمدد طبقه و اتساع ثقبه حادث میشود و گاهی از تقصیر در معالجه آن بسرسام حار و اختلاط ذهن می انجامد و سببش ترقی بخارات غلیظ بسوی سر و حدوث امتلا در انجاست و این ماده گاه از معده و گاه از عمق بدن مرتقی میگردد و این بر طبیب ماهر مخفی نیست چون تامل او کند بهرانکه بخارات و فضولات هرگاه از معده و صدر و سائر تجاویف کبار مرتقی شود طبیب شرائین صدغین و اوراج را منتفخ مرتفع دریابد و هرگاه تصاعد او از عمق بدن باشد هر دو رگ پس گوش را مع سباتیین منتفخ ممتلی معلوم کند و از اعراض خاص این سرخی او مع انتفاخ و ثقل عظیم مع ضربان و کدورت حواس و اشتیاق باستنشاق هوای بارد و ظهور

حالت شبیه بخواب مع قلت رقادست علاجش ابتدا بفصد قیفالین کنند چون اعراض قوی باشد در دو روز متواتر و در اول امر ماءالشعیر هشتاد درم با دو حبه کافور و سکنجبین بنوشند و کمی و زیادتی در مقدار ماءالشعیر به حسب مشاهده طبیب ست و حل طبیعت باین مطبوخ نمایند هلیله زرد بست درم تمرهندی سی درم ترنجبین پانزده درم پرسیاوشان اصل السوس هر واحد سه درم شاهتره پنج درم افسنتین هفت درم عناب سی عدد آلو بخارا بست عدد مویز منقی ده درم کشنیز خشک یک کف همه را بدستور مطبوخ بجوشانند و افشرده صاف کنند و در یک شربت آن سه مطبوخ سقمونیا و دو ثلث درم تربد آمیخته بنوشند و بعد استفراغ باین مطبوخ غذا چقندر و کاسنی هر دو مسلوق مطیب بسرکه و کشنیز سازند و تعدیل طبیعت بنرمی کنند و نگذارند که قبض شود پس اگر فضول بسیار بینند و قوت مساعدت کند و سائر قوانین مانع نبود در معاودت استفراغ به حسب قوت فضول باک نیست اگر خون زیاده باشد بفصد اخراج ان نمایند و اگر در سائر فضول زیادتی بود استفراغ آن بدوای مذکور نمایند و چون معلوم کنند که فضول کم شد و نبض و قاروره گواهی آن دهد بنحوی که نبض نرم شود و ازان سرعت و تواتر مع عظم زائل شود قاروره ناقص الحمره زرد نیک قوام گردد مضائقه نیست که بر سر بعد از تراشیدن موی سر پارچه مبلول بسرکه و گلاب و روغن گل و مبلول باین دوا گذارند بگیرند آب کدو آب کاسنی آب خبازی آب خیار آب برگ اسبغول آب بنفشه آب بید و جوش خفیف دهند تا صاف گردد پس گلاب و سرکه که بسیار کهنه نبود و اندک روغن گل خالص انداخته ممزوج سازند پس اندک سرد کرده پارچه بدان آلوده بر تارک سر نهند و هر قدری که مرض کم شود ازین آبها کم نمایند و در آب کاسنی افزایند تا آنکه مرض بالکلیه زائل گردد و اگر حاجت زیاده تبرید باشد درین آبها آرد جو و اندک کافور داخل کنند و اگر احتیاج زیاده تحلیل باشد دران آبها اندک خطمی و آرد و باقلا حل نمایند و هرگاه یقین زوال علت گردد وانچه باقی ماند بقا یا عسر باشد و درانجا ماده نبود آب گرم که در آن بنفشه و خشخاش و سبوس گندم و جو پخته باشند بر سر ریزند و در آخر این صداع طبیب غلطی نکند و امر بنطولات قوی ننمایند بلکه این بحسب سبب و بحسب ماده و مزاج و بلد و فصل بود و اگر متعسر گردد و ظاهر شود که درینجا فضول ست فصد هر دو صافن نمایند و محاجم بر ساقین نهند و امر بمالش قدمین دائم و غسل آنها بآب گرم نمایند و تفتیح مسام و پایها بآب گرم که درآن اندک بابونه پخته باشند باید کرد که باین تدبیر بقیه بی شک منحل گردد و اگر بقایا فساد مزاج محتاج به ترطیب و تبدیل مزاج بعد استفراغات مذکوره باشد و یقین شود که درینجا ماده نیست این سعوط بکار برند آب عصی الراعی برآورده جوش خفیف داده صاف کنند و ازان دو دانگ گرفته روغن بنفشه دو دانگ و شیر دختران دو ثلث درم و بعد مسواک و شستن دندان پنج دانه جو بخایند تا در دهن لزج گردد پس ازین آب دهن که از خائیدن جو در دهن جمع شده یک نیم دانگ آمیخته

در شیشه بجنبانند و بار دیگر صاف کرده در هوا سرد نمایند و در روز و شب *79* سه دفعه متواتر سعوط کنند که ترطبیب بلیغ نماید و بعضی اطبا که اراده ترطبیب بسعوط بعد تنقیه میکنند اینست که بگیرند بیخ خشخاش رطب و برگها ازان جدا کنند و نزد جدا کردن آن چیزی که شبیه بشیر برآید بگیرند و روغن بنفشه دران آمیخته سعوط کنند و چیزی در ترطبیب ابلغ ازین ندیدم چون در وقت آن استعمال کنند وآنچه اهل بصره استعمال می کنند و در جمیع صداع حار بعد استفراغ اگر واجب بود کافی ست آب طلع آب جماز گلاب ماءالقرع مشوی همه را جمع کرده اندکی سرکه و اندک روغن گل آمیخته پارچه کتان بدان آلوده بر سر مریض بدارند و هرگاه بیمار رسیدن سردی بدماغ دریابد جدا کنند و هرگاه گرمی معلوم کند اعاده آن نمایند و ایشان تحلیل بقایای صداع حار باین تدبیر میکنند و ازین عدول نمیکنند و اگر باین صداع تپ مضاف گردد نظر بادوار تپ نمایند پس اگر بدو رغبت اید معلوم شد که اکثر آنچه بسوی سر تصاعد میکند اخلاط اصفراوی مع بخارات آنست و اگر ادوار آن دموی بود بنوعی که ازان نقای تام نشود و تپ باقی ماند تا آنکه دور دیگر بران آید و معذلک ثقل اندک در پلک و سرخی درچشم معلوم شود درین هنگام یقین کنند که اخلاط صاعد بسوی سر دموی ست پس در معالجه قصد تسکین آن خلط نمایند و تدبیرات بسوی این و آن تپ مائل سازند و اگر تپ قبل از حدوث صداع باشد تپ مرض و صداع عرض باشد و اگر بعد صداع بود بالعکس باشد و اگر یکبارگی هر دو پیدا شود هر واحد ازان مرض و عرض بود و تغلیب یکی بر دیگری ممکن نیست مگر بمعرفت سبب پس باعراض خاصه و در علاجات مذکوره تقدیم و تاخیر ازنچه گفته‌ام نباید کرد که این مفسد معالجه است گیلانی گوید که بعد فصد آب انار و آب تمرهندی و آب ریباس و ترشی ترنج و مانند آن از مبردات یا ساده و یا با شکر بنوشند و رب ریباس و رب توت و غیره ربوب ترش مانع صعود ابخره بسوی سر بدهند بعده طبیخ هلیله زرد و تمرهندی و آلو عناب و شاهتره و افسنتین و مویز و ترنجبین مقوی بسقمونیا بنوشانند و اگر ضعف یا شائبه صفرا باشد حل طبیعت بآب آلو و تمرهندی بخیار شنبر و یا باین ماءالفواکه نمایند تمرهندی بست درم آلو بخارا سی عدد سپستان بست عدد تخم کاسنی پنج درم بنفشه خشک چهار درم گل سرخ پنج درم عناب بست عدد یک شبانه روز در آب تر کرده صاف نمایند و بران بست درم ترنجبین و شیر خشت اندازند و یا در چهار رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید و صاف کرده بشیر خشت یا ترنجبین بنوشند یا این حقنه لین بعمل آرند عناب سپستان هر واحد کف بنفشه خشک چهار درم انجیر ده درم خطمی سبوس گندم هر دو در صره بسته بقدر حاجت در سه رطل آب بپزند تا بیک رطل آید چهار اوقیه ازان صاف کرده آب چقندر کوفته افشرده ربع رطل روغن کنجد دو اوقیه مری یک اوقیه انداخته خوب برهم زنند و نیم گرم حقنه کنند و بمزورات معمول از حوامض مثل الو یا تمرهندی یا مشمش خشک غذا سازند اگر طبیعت قبض باشد و مثل سیب و به و

غوره و ریباس و مانند آن اگر طبع نرم بود و باید که در طعام ایشان عدس مقشر و ماش مقشر بود و ایضا دران بقول لینه مثل اسفاناخ و لبلاب و حماض و چقندر و کاهو و کاسنی و کدو بقله یمانی و خرفه باشد و این بقول را بسرکه و کشنیز خوشبو سازند و چون مرض بانتها رسد و حاجت تلیین شود باین مطبوخ هلیله نمایند بگیرند هلیله زرد از ده درم تا بست درم و بیک رطل آب بجوشانند تا سوم حصه بماند صاف کرده بست درم ترنجبین یا شیر خشت یا شکر طبرزد داخل کرده بنوشند و یا هلیله مسحوق در آب آلو و یا آب انار معصور بشحم آن و یا آلو رطب یا منقوع در جلاب از ده تا بست عدد که در قول ابوسهل گذشت و یا نقوع مشمش بدهند و اگر حاجت باسهال قوی باشد و قوت مساعدت کند بگیرند سقمونیا از نیم دانگ تا یک دانگ و در جلاب یا در شربت بنفشه یا در سکنجبین یا رائب بقر یا شربت ورد یا شربت آلو یا نقوع مشمش یا آب تمرهندی حل کرده بدهند و یا به آب ترنجبین یا آب به یا رب انار و توت سرشته بخورانند و از ملینات خفیفه سفوف بنفشه است که بنفشه خشک سوده و شکر مساوی از پنج درم تا ده درم بخورند و اگر موسم گل سرخ باشد آب گل سرخ کوفته افشرده دو ثلث رطل بگیرند و بر آن شکر یا ترنجبین از یک نیم اوقیه تا دو اوقیه انداخته بنوشند و اگر سرفه یا خشونت صدر باشد مطبوخ مذکور در قول ابوسهل بدهند و اگر در انجار رطوبت باشد و حاجت باسهال قوی بود تربد کوفته از یک درم تا چهار درم دران مطبوخ بپزند و گاهی این قرص بنفشه میدهند بنفشه خشک و تخم خبازی مقشر مساوی گرفته در هر درم ازان نیم دانگ سقمونیا داخل کرده یک قرص یا دو بدهند و چون حدت و التهاب مرض منکسر گردد این مسهل بدهند از صبر یک جزو کتیرا گل سرخ هر واحد ربع جزو حب ساخته بآب گرم یا به مطبوخ مناسب بخورانند و یا افسنتین نیم جزو افزوده مثل نخود حب بسته از دو تا سه درم بدهند و از آنچه صداع را درین وقت و اوجاع چشم و جرب را نیکو ست این حب بنفشه است بنفشه خشک دو درم تربد سفید یک درم رب السوس دو دانگ سقمونیا گل سرخ هر یک یک دانگ بآب کرفس حب سازند که این مخرج صفرای غلیظ از دماغ ست و گاهی شبیارات در آخر صداع استعمال ❋80❋ می کنند برای فوائدی که در علاج امراض دماغی بلغمی مذکور شد و دران سقمونیا برای اخلاط صفراوی و منع طول مکث صبر و تقویت فعل او می افزایند و چون این صداع اثکن و اضعف گردد و بدن انقض قوت باشد باید که تغذیه مریض بگوشت دراج و تیهو و چوزه مرغ متخذ بآب آلو یا انار یا سرکه یا سیب سازند و عدس مقشر مطبوخ بآب انار برای تلغیظ خون و منع بخار میدهند و در طعام ایشان کشنیز برای منع بخار زیاده اندازند ابن هبه‌الله گوید که اگر قوت و سن و فصل مساعدت کند مبادرت بفصد قیفال از جانب الم کنند و اگر درد عام بجمیع سر باشد فصد از جانبی که دران درد شدید باشد بگیرند و اگر از فصد مانعی باشد حجامت میان هر دو شانه یا بر ساقین نمایند تا ازین ماده از اعلی بافسل منجذب گردد و اگر ازین درد ساکن نشود رگ

پیشانی کشایند و بعد فصد تبرید مزاج بشرب آب آلو و غیره و رب آلو و مانند آن که در قول گیلانی مسطور شد باید کرد و اگر طبع نرم بود رب به و یا رب سیب بدهند و فواکه قابض خورانند و بر پیشانی گلاب مالند و ریاحین بارد مثل نیلوفر و بنفشه و گلاب و صندل ببویند و اگر طبع قبض بود و جسم ممتلی باشد تلیین بماءالفواکه و یا آب انارین معصور بشحم آنها با شکر یا شیر خشت یا ترنجبین نمایند و آبیکه درآن بنفشه و جو و گل سرخ و نیلوفر جوشانیده باشند بر سر بریزند و مریض را پرهیز کنانند و مزرورات و عدسیه زرد و بقول بارده خورانند و هرگاه حدت ساکن شود بچه مرغ بسرکه و آب غوره پخته بدهند و از استکثار حلوا و لحم و خمر منع کنند ابن الیاس گوید که فصد سررو و حجامت کنند و اخراج خون کثیر نمایند اگر قوت قوی و خون غلیظ سیاه یا سرخ غلیظ و فصل و سن موافق باشد و اطفای خون باشیای بارد کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه نمایند و ماءالشعیر بنوشند اگر با وی تپ باشد و اگر تپ و سرفه نبود جلاب سرد از تمرهندی ده درم و ترنجبین یا شیر خشت هر کدام خشت هر کدام که باشد ده درم دهند و حل طبیعت بماءالفواکه مثل آب عناب و آلو و تمرهندی و سپستان و نیلوفر و بنفشه و ترنجبین و شیر خشت و خیار شنبر و شکر نمایند و یا بگیرند بنفشه و نیلوفر هر یک پنج درم تخم کاسنی سه درم شکر سفید ده درم و ترنجبین ده درم و جوشانیده مالیده صاف نموده بنوشند و غذا مزوره ماش مقشر بمغز بادام یا مزوره آلو جبلی بمغز بادام و مشمش یا مزوره تمرهندی بشکر و مغز بادام بدهند و یا بگیرند خمیره بنفشه ده درم و مثل او ترنجبین و جوشانیده صاف کرده بنوشند و یا انار ترش و شیرین مع شحم هر دو بیفشرند و مقدار نیم رطل بشکر سفید و ترنجبین هر یک ده درم بنوشند و بگیرند روغن گل دو جزو و گلاب یک جزو و سرکه کهنه ربع جزو و در شیشه دهن فراخ حرکت دهند تا آنکه ممزوج گردد و قدری ازان بر سر نهند و یا دران پارچه کتان یا خرقه رقیق تر کرده بنهند و گاه گلاب تنها یا سرکه که تنها نفع میکند و بزرقطونا بسرکه لت کرده بر سر نهادن آنرا سودمند بود و یا لعاب خطمی و سرکه آمیخته بر سر نهند و بروغنهای سرد مثل روغن کدو و بنفشه یا نیلوفر یا روغن بید سعوط کنند ابومنصور گوید که فصد قیفال از جانب وجع یا از جانب وجع شدید کنند و اگر فصد ممکن نبود حجامت ساقین و اگر ممکن نباشد حجامت نقره نمایند و حل طبیعت بماءالفواکه مثل هلیله زرد و آلو بخارا و تمرهندی و عناب و سپستان و اصل السوس و بنفشه و ترنجبین و خیار شنبر و شکر باید کرد و یا بگیرند هلیله زرد کوفته بوزن پانزده درم و در آب آلو بدستوریکه در قول ابوسهل گذشت صلایه کرده صاف نموده دو اوقیه جلاب و ده درم شیر خشت یا ترنجبین داخل کرده بنوشند و یا انار شیرین و ترش بشحم آنها افشرده بقدر دو ثلث رطل با شکر یا ترنجبین بنوشند و یا خمیره بنفشه یا مغز خیار شنبر از ده درم تا پانزده درم در جلاب ممزوج یا آب گرم مالیده بنوشند و یا اندک سرکه در آب گرم آمیخته بنوشند که سریع الاسهال‌ست و دیگر

ترکیب مسهله همانست که در قول ابوسهل و گیلانی گذشت و ترکیب حب رب هلیله و غیره در علاج صداع صفراوی بیاید خجندی گوید که بعد فصد اطفای خون باشربه حامضه مثل شربت انار و شربت تمرهندی و سکنجبین و شربت عناب و نیلوفر کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و شیر خشت و ترنجبین و شربت ورد مکرر و شربت اجاص مسهل و آب انارین با شیر خشت نمایند و اگر تپ و سرفه با وی نباشد شربت تمرهندی و شربت لیمو و ربوب فواکه حامض بنوشانند و اگر باوی سرفه باشد خمیره بنفشه با سپستان و نیلوفر و عناب دهند و این شربت عناب که مطفی خون است و جمیع امراض دموی را نافع بود تسکین هیجان خون نماید عناب یک رطل کشنیز خشک سی درم عدس مقشر صد درم پوست بیخ کاسنی ده درم همه را در سرکه سه روز بخیسانند پس خوب جوش داه صاف کرده شکر بقدر احتیاج داخل کرده بقوام آرند و ده درم در آب زرشک سی درم حل کرده بنوشند نقوع مرکب این مرض را نافع ست و نسخه آن در علاج امراض دماغی دموی مذکور شد و این ملین نافع ست آب انارین معصور بشحم آنها نیم رطل شربت ورد مکرر یا گلقند بغدادی پانزده درم شیر خشت ده درم ترنجبین پانزده درم برسم معهود مرتب سازند انطاکی گوید که اگر علامات دلالت کند **✱81✱** بر آنکه ماده دموی است فصد قیفال کنند و اگر صداع متعدی بسوی دماغ از عضو دیگر باشد فصد مشترک نمایند و گاهی در صفرا بسبب حدت خون فصد کرده می شود بعده تنقیه خلط غالب بدوای مناسب آن کنند و از مجربات خاص بصداع حار که استخراج آن کرده‌ام این دواست گلقند سه اوقیه خمیره بنفشه یک اوقیه عناب سپستان آلو بخارا گلاب روغن گل هر واحد نیم اوقیه همه را در چهارصد درم آب شیرین بپزند تا چهارم حصه بماند صاف کرده بنوشند و غذا بکدو و یا اسفاناخ یا مزوره آلو سازند و بگلاب و روغن گل و سرکه و آب مورد وکدو و صندل که دران کافور یا افیون محلول بود مجموع و مفرد بحسب ماده طلا سازند و روغن مجرب بسائر انواع صداع در علاج کلی اقسام صداع مذکور شد و از منقولات طلا بخمیره آرد و زعفران ست و کذا آب بید و روغن بنفشه طلائاً و سعوطاً مصنف اقتباس می نویسد که اول فصد سررو کنند و از بنفشه و صندل سفید و حضض مکی هر واحد سه ماشه گلاب روغن گل هر واحد یک توله کافور و ماشه لخلخه سازند و از برگ بید و سیب و مکوه و گلاب و طحلب و خرفه مجموع یا مفرد ضماد نمایند که رفع درد فی الحال می نماید و شیره خرفه و کاسنی هر یک نه ماشه تخم کاهو مقشر چهار ماشه آلوبخارا هفت عدد عناب کلان چهار عدد در گلاب و عرق کاسنی و بید ساده و نیلوفر هر یک پنج توله برآورده شربت نیلوفر و سکنجبین مقطری هر یک یک نیم توله داخل کرده بنوشانند تا سه روز و غذا اسفاناخ یا ماش سبز و سیاه یا برنج و نان تنک دهند و مربای انبه و کرونده و تمرهندی نیز دهد و اگر درد باقی ماند روز چهارم به تنقیه خاص پردازند مثلا رگ پیشانی یا صدغین یا ماقین کشایند و دوا و غذا بدستور دهند تا هفت روز و روز هشتم تنقیه

بمطبوخ فواکه اهلیلجی علویخان کنند باین نوع آلو بخارا زردآلو هر یک هفت عدد عناب کلان ده عدد سپستان چهل عدد پوست هلیلۀ زرد پوست هلیله کابلی هر یک ده درم برگ بنفشه تخم کاسنی هر یک نه ماشه در گلاب و عرق شاهتره و کاسنی و نیلوفر هر یک نیم پاو شب خیسانیده صبح جوش کرده خیار شنبر تمرهندی ترنجبین هر یک بست درم گلقند ده درم مالیده صاف نموده روغن بادام شیرین دو مثقال اضافه نموده بکار برند و بجای آب بر عرق کاسنی و گلاب و شاهتره اکتفا ورزند و وقت شام غذا شله اسفاناخی دهند و صبح تبرید دهند و همین نمط سه چهار روز استعمال نمایند و اگر اندکی درد سر باقی ماند پس موی تارک سر تراشیده شرط زده محجمه گذاشته سخت بمکند بعده سیماب هفت ماشه در آب گل سدا گلاب و روغن گل هر یک یک توله آمیخته بهاون دسته برنجی تا یک گهری سحق بلیغ نموده بجای شرط تا یک ساعت نجومی بمالند که فی الحال رفع درد مینماید **علاج صداع صفراوی** سببش غلبه صفرا و هیجان و ارتفاع ابخره و ارتقای ماده انست بسوی دماغ و امتلای عروق سر ازان و از جالینوس منقول ست که از اسباب این صداع استکثار اغذیه و اشربه حاره و تعب مفرط و سهر دائم و صوم متواتر و کثرت مشی در صیف و زمانه گرم ست اولاً بهر تبدیل مزاج و تطفیه و تسکین حرارت تبریدیکه در علاج امراض دماغی حار ساذج مذکور شد بدهند و دیگر اشربه مبرده که در علاج صداع حار ساذج مسطور شد استعمال کنند و یا شیره تخم کاهو یک توله شیره مغز تخم کدو دو توله با شربت بنفشه و شربت نیلوفر دو توله بدهند که معمول حکیم میرزا علی شریف ست و شیره خیارین و مغز تخم کدو و کاهو و آب آلو و تمرهندی و شربت بنفشه نیز مفید و علاج این قسم بعلاج صداع دموی قریب ست لیکن در علاج این نوع در مشروبات و غیره اشیای بارد رطب اکثر استعمال نمایند و در دموی بارد یابس بیشتر بعمل آرند و استعمال شربت نیلوفر و بنفشه و سکنجبین و شربت نارنج و لیمون و انارین بشرط عدم سرفه انفع ست و اگر سرفه باشد شربت خشخاش و خمیره بنفشه و سپستان نافع و اگر با سرفه بی نزله باشد نوشیدن طبیخ آلو بخارا عناب شاهتره خطمی با شربت نیلوفر نیز مفیدست و اگر باین صداع تپ باشد و قاروره ناری بود لعاب بهدانه شیره تخم خیارین در عرق عنب الثعلب عرق شاهتره برآورده شربت نیلوفر داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشند و روز دیگر شیره مغز تخم کدو شیره تخم کاهو شیره آلو بخارا اضافه کنند و پاشویه بارد نمایند بعد تخفیف اولاً شیره کدو موقوف نموده بعده شیره کاهو دور کنند و گاهی در نخس و بیقراری از صفرا و خفقان عناب پنج دانه آلو بخارا هفت عدد بهدانه سه ماشه در عرق گاوزبان ده توله مالیده صاف نموده شربت نیلوفر شیره کشنیز خشک چار ماشه شیره تخم کاهو شش ماشه داخل کرده داده میشود و بعد تسکین ماده نضج او بمنضج بارد نموده مسهل صفرا و حب هلیله دهند و از معمولات حکیم علی شریف است که بعد نضج از گل بنفشه نیلوفر تخم کاسنی هر یک یک توله بیخ کاسنی گل سرخ هر یک چار

ماشه تخم خیارین دو توله آلوبخارا بست عدد ترنجبین شیرخشت هر یک چارتوله تمرهندی شش توله مغز فلوس شش توله گلقند چارتوله شربت بنفشه چهار توله شیره مغز تخم کدو نه ماشه تنقیه سازند و در یوم راحت آمله مربی یک عدد بلعاب بهدانه سه ماشه و شربت نیلوفر دو توله بدهند ⁕82⁕ غذا شله مونگ با روغن گاو تازه و بقله کاهو و خرفه و پالک و کدو و خشکه سازند و شربت ورد مکرر بسکنجبین نیز مسهل صفراست و استفراغ ماده بهلیله مناسب ست و اگر خواهند در مسهل بارد داخل کنند و الا نقوع هلیله دهند باین طور که پوست هلیله زرد ده درم در مقدار نیم رطل آب خالص یا آب کاسنی مروق یا آب آلو بخارا پنجاه درم شب خیسانیده صبح صاف نموده شیر خشت و ترنجبین پانزده درم دران حل نموده نیم گرم وقت سحر بیاشامند و اگر بدل آلو تمرهندی کنند انفع خواهد بود و یا عناب ده دانه سپستان مویز منقی هر یک پانزده دانه گل بنفشه سه مثقال همه را در نیم رطل آب خالص و یا عرقهای مناسب مثل عرق کاسنی و نیلوفر و عنب الثعلب شب بخیسانند و صبح مالیده صاف نموده فلوس خیار شنبر و ترنجبین از هر یک ده درم و یا زیاده بمقدار حاجت حل نموده صاف کرده قدری گلاب و یک درم روغن بادام شیرین بران چکانیده بیاشامند و بدانند که استعمال هلیله بشرطی جائزست که با صداع تپ و سرفه و سهر نباشد چه هلیله مضیق مجاری و مخشن و مسهرست و لهذا عمل آن بقبض و عصرست و این موجب تضییق مجاری و دفع رقیق ماده و غلظ و تحجر و تشبث باقی و ارتباک آنست و این موجب ازهان و تطویل مرض و ائل بهلاکت ست و همچنین دیگر ادویه مسهله به عصر در حمیات خصوصاً دراوائل جائز نیست بجهت آنکه رقیق ماده را دفع می‌نمایند و مابقی را غلیظ و متشبث و متحجر میگردانند و این باعث هلاکت ست پس اگر در حلق و صدر خشونت باشد یا تپ بود ترک نمایند چیزی را که دران قبض و خشونت ست و بادویه مزلقه تنقیه کنند و بعد تنقیه تعدیل مزاج باشربه و اغذیه مبرده مرطبه و تبرید و ترطیب سر باضمده و سعوطات و غیره کنند بدانچه در علاج امراض دماغی حار ساذج و صداع حار ساذج گذشت و صفوف کشنیز و صفوف بنفشه و اگر سرفه باشد قرص طباشیر کافوری همراه العبه و اشربه مناسبه برای تسکین حرارت بدهند و گلهای سرد ببویند و اگر بیداری و خشکی دماغ اذیت دهد روغنهای بارد رطب بر سر بمالند و در گوش و بینی چکانند مانند روغن کدوی تازه یا روغن خیار یا بنفشه بادام و یا نیلوفر مفرد یا مرکب نموده بر برف سرد کرده و چکانیدن آب برگ کاهو در بینی و یا شیر دختران و یا شیر خر نیز نافع و از مجربات بعض سلاطین ست که جغرات را در پارچه بسته آویزند تا آب او بچکد پس پشک میش سائیده آمیزند و بر سر ضماد نمایند که عجیب النفع ست و ایضا سعوط سرطان مطبوخ که در علاج صداع حار ساذج در قول صاحب کامل گذشت در گوش علیل چکانیدن از مجربات اوست و یا افیون کافور بزرالبنج مساوی بآب سائیده حبها یا بقدر عدس سازند و یک حب ازان در روغن بنفشه حل کرده در بینی و گوش

بچکانند و اگر عنب الثعلب مع شاخ و برگ و تخم کوفته سه قطره از آب آن در بینی چکانند و بعده چند قطره روغن بنفشه بچکانند در ابرای این صداع از مجربات رازی ست و ضماد آرد جو بگلاب سرشته بر پیشانی و یافوخ نافع و ضماد کاهو بگلاب و یا حنا بسرکه سائیده بدستور و همچنین ضماد شیاف مامیثا و صندل و گل سرخ مفید و هنگام شدت درد بر صدغین لازق معمولی بچسبانند و بالایش صفحه باریک اسرب بندند و این نطول نافع ست آب کدو و جراده او کاهو سبز و تخم آن تخم خشخاش پوست آن بنفشه نیلوفر گل بید و برگ آن شاهسفرم در آب جوشانیده بر سر نطول کنند و بر بخار آن انکباب نمایند و یا بنفشه جو مقشر نیم کوفته اسبغول پوست خشخشاش گل سرخ تخم کاهو برگ بید مساوی در آب جوشانیده صاف نموده اندک افیون خصوصا هر گاه درد شدید باشد دران آب گداخته مکرر تنطیل نمایند که صداع حار مع السهر را نافع ست و نطول گلاب و سرکه در روغن گل نیز مسکن وجع و حرارت و از افاضل ادویه و بی غائله است و اگر صداع مع سهر باشد طبیخ خشخاش و آب کاهو زیاده کنند و اگر التهاب بود آب کاهو یا خرفه یا کاسنی و عنب الثعلب افزایند و کماد که در علاج صداع دموی گذشت بعده تنقیه برای تحلیل بقیه مواد درینجا نیز از مجربات احقرست و غذا ماءالشعیر ممزوج بگلاب و آب انارین و دیگر اغذیه بارده که در علاج صداع حار ساذج و دموی مذکور شد بدهند اقوال اکابر بعضی متاخرین مینویسند که گل بنفشه تخم کاسنی و خیارین مغز تخم کدو هر یک نه ماشه آلو سیاه زردالو هر یک ده عدد تمرهندی چهار توله در گلاب و عرق بید ساده هریک نه توله خیسانیده مالیده صاف نموده شربت لیمون کاغذی سه توله داخل کرده بنوشانند و از صندل سفید و گل بنفشه و کشنیز و کاهو در گلاب سوده ضماد نمایند و از سبوس گندم و بنفشه و نیلوفر و برگ بید و کنار سبز و نمک هندی هر یک دو مشت جوش کرده صاف نموده پاشویه نمایند و باید که پرده میان روی بیمار و ظرف آب حایل سازند تا بخارات بدماغ نرسد و اگر احیانا برسد همان زمان غشی احداث نماید و بمرگ مفاجات بکشد کذا فی ابیذهمیا غذا خرفه و پالک که از انبه خام ترش باشد همراه نان تنک دهند و روز پنجم یا ششم بهر اسهال صفرا این مطبوخ آلو دهند آلو بخارا پنجاه عدد پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی برگ سنا هر یک پنج درم تخم کاسنی نیلوفر گل بنفشه مکوه گل سرخ هر یک نه ماشه در گلاب نیم آثار عرق نیلوفر پاو آثار شب خیسانیده صبح جوش دهند که بنصف رسد مالیده صاف نموده ❋83❋ ترنجبین منفرد خیار شنبر هر یک هفت توله گلقند شربت ورد مکرر اهلیلجی علویخانی هر یک چهار توله روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده دهند و بجای آب بر گلاب تنها اکتفا نمایند و وقت شام غذا شله اسفاناخی و خشکه گیلانی باسفاناخ خورانند و صبح تبرید شیره کاسنی و خیارین هر یک نه ماشه تخم کاهو مقشر پنج ماشه لعاب بهدانه سه ماشه در گلاب و عرق کاسنی و بید ساده هر یک هفت توله عرق بید مشک پنج توله برآورده شربت ترنج و یا انارین چار توله

داخل کرده سبوس اسبغول نه ماشه خورانیده بنوشانند و همین نمط سه چهار مسهل داده جهت تعدیل مزاج این اطریفل کشنیزی تالیف علویخان دهند پوست هلیله زرد پوست بلیله آمله هر یک سه درم کشنیز نصف وزن ادویه بقند سفید قوام ساخته از دو مثقال تا یک توله با شربت نیلوفر و شربت رنگتره هر یک یک نیم توله عرق کاسنی و نیلوفر هر یک هفت توله بکار برند و در نسخه اطریفل کشنیزی معمولی پوست هلیله کابلی و هلیله سیاه نیز داخل ست و وزن همه مساوی و کشنیز برابر جمله و عوض قند شهد خالص سه وزن همه ادویه است و جهت منع بخارات و رفع درد سر این سفوف مجرب و از مخترعات راقم ست کشنیز سه روز در سرکه تر نموده مدبر کنند گل بنفشه گل سرخ هر یک یک نیم توله نمک لاهوری یک نیم توله عصاره زرشک یک توله سفوف ساخته از دو درم تا دو مثقال بآب سرد صبح و شبانگاه بدهند و اگر بعد از تنقیه دردی باقی ماند روغن کدو و خیار و نیلوفر و شیر زنان در بینی چکانند تنها و یا با شیر مرکب نموده عیسی گوید که اگر از صفرا باشد بطبیخ هلیله و افسنتین و سقمونیا اسهال آورند با آب لبلاب و بنفشه بنوشد و اگر با صفرا خلط دیگر غلیظ باشد حب صبر و شبیار یا نقوع صبر تنها نوشند و آن اینست که در آب کاسنی سبز صبر خالص و اندک کتیرا کنند تا آنکه پس از صاف کرده بنوشند و اگر حاجت بقوی تر ازین باشد حب قوقایا خورند و تبرید مجلس به هوا و ریاحین کنند و اگر درد ساکن نشود معلوم کنند که درینجا چیزی محتاج به تحلیل ست پس ضماد معمول از بابونه و خطمی و آرد جو استعمال کنند و اگر بیمار را بیخوابی باشد طبیخ خشخاش و بنفشه و نیلوفر و جو مقشر بر سر ریزند و هرگاه بعد تنقیه ماده سوء مزاج در دماغ باقی ماند بر صدغین گلاب و کافور و صندل و اندکی سرکه طلا نمایند و یا شیر زنان بر سر دوشند و به روغن بنفشه یا روغن کدو و یا روغن نیلوفر سعوط کنند وانچه به تبرید سر بقوت نماید اینست که بگیرند شیاف ماميثا و تخم کاهو و صندل سفید و صندل سرخ و فوفل و افیون و بسرکه و گلاب آمیخته بر صدغین و پیشانی طلا کنند شیخ میفرماید که با صداع صفراوی اگر ادنی حرکت خون ببینند علاجش اینست که اندک خون بر آرند و اگر آثار دم یافته نشود ابتدا باستفراغ بمثل هلیله نمایند اگر تپ نباشد و الا بمزلقات و چیزی که دران خشونت و عصر نباشد مثل شیرخشت و شربت فواکه و آب لبلاب و گاهی بشاهتره و حقنهای لینه نیز تنقیه کرده میشود و اگر مواد صفراوی غلیظ باشد یا متشرب در طبقات معده بود که از قی برنیاید و از مسهلات مزلقه ازلاق نیابد احتیاج استفراغ به ایارج فیقرا مع سقمونیا گردد و یا آنرا بر مزلقات افزایند و یا بطبیخ هلیله به نسخه قرابادین تنقیه نمایند بعد ازان تعدیل مزاج بچیزیکه دران ترطیب و تبرید باشد باید کرد یا از بدن باغذیه و اشربه و یا از سر اگر سبب تنها دران باشد بمعالجات مذکوره در علاج امراض دماغی حار ساذج و صفراوی و بهر چیزیکه بدان معالجه سوءمزاج حار یابس کرده میشود و بحسب اسباب عامیه حرارت و اسباب عامیه یبوست و از

لطوخات نافع صداع این قرص زعفرانست و سهر را نیز نافع بود بگیرند زعفران هفت مثقال و مر دو مثقال و عصاره غوره و قلقدیس و صمغ هر واحد یک نیم مثقال و شب یمانی هشت مثقال و قلقطار پنج مثقال این ادویه را باریک سائید بشراب عفص سرشته قرص سازند و وقت حاجت یکی ازان بسرکه ممزوج بگلاب حل کرده بر صدغین طلا نمایند و بقول شارح گیلانی بهتر آنست که اندک افیون بگل بنفشه و خشخاش و آرد جو دران افزایند و گلاب و سرکه که دران حل میکنند زیاده نمایند و الا این قرص درین زمانه ما در صداع یا در سهر کمتر فائد میکند مجوسی گوید که در صداع حادث از صفرا باید که فصد نمایند و خون اندک اخراج کنند بهرآنکه فصد استفراغ صفرا یا خون می نماید و حرارت را کم میکند چه صفرا غیر متمیز از خون میباشد و بعد ازان تنقیه بمسهل صفرا مثل مطبوخ هلیله و تمرهندی و خیار شنبر نمایند بگیرند پوست هلیله زرد کوفته بست درم تمرهندی مثل او و در دو رطل آب بجوشانند تا ده اوقیه بماند مالیده صاف نموده یک اوقیه فلوس خیار شنبر مالیده مکرر صاف کرده یک مثقال روغن بادام شیرین بران انداخته بنوشند نیم گرم و یا بگیرند آلوی بزرگ شیرین سی عدد تمرهندی سی درم و در سه رطل آب بپزند تا به ده اوقیه بازآید و صاف کرده و بران شکر سلیمانی بست درم سقمونیای مشوی از نیم دانگ تا یک دانگ بحسب حاجت انداخته نیمگرم بنوشند و یا آلو بخارا مقوی بسقمونیا و یا شربت ورد بسکنجبین یا آب لبلاب بکار برند و این مطبوخ مخرج مره صفراست بگیرند هلیله زرد منقی کوفته پانزده درم عناب بست عدد آلو بخارا بست عدد تمرهندی پانزده درم گل سرخ بنفشه افسنتین هر یک پنچ درم شاهتره ده درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند تا ده اوقیه باقی ماند و صاف کرده صبر نیم مثقال سقمونیا نیم دانگ انداخته بنوشند پس بعد تنقیه اضمده و اطلیه و نطولات مذکوره در علاج صداع حار ساذج استعمال نمایند و تا استفراع بدن و تنقیه کامل از نطولات و اضمده حذر کنند که این صداع را زیاده کند بسبب *84* اجتذاب دوا ماده را از سائر بدن بسوی سر و از سر بسوی دماغ پس توریم او نماید و ضرر او مشتد گردد و این سبب آفت عظیم شود ایلاقی و جرجانی مینویسند که اول تدبیر تنقیه صفرا و تسکین حرارت باید کرد اما آنجا که حرارت سخت عظیم باشد استفراغ بشربت بنفشه و سفوف بنفشه و شربت آلو و آب میوه ها و تمرهندی و انار ترش و شیرین و شیرخشت نمایند تا هر دو مقصود حاصل شود و آنجا که حرارت عظیم نباشد استفراغ بمطبوخ هلیله و نقوع صبر و مانند آن باید کرد و تسکین حرارت بسکنجبین و شربت غوره کنند و از تخمها تخم خرفه و پست و شکر و آنجا که در حلق درشتی باشد ایضاً تسکین بشربت بنفشه و شربت آلو و کشکاب و لعاب اسبغول باید کرد و آنجا که حاجت بمنع بخار از دماغ و تسکین حرارت باشد هیچ شربت موافق تر از اسبغول و شکر نیست و اگر کشنیز خشک و بنفشه و گل سرخ مساوی بسایند و شکر برابر هر سه آمیخته صبح و شب بقدر دو درم تا سه درم بآب سرد بخورند بخار باز دارد

و حرارت را بنشاند و آنجا که قبض شکم بود و ریح شکم و قراقر رنج دهد شیاف صابون سازند تا اسهال آرد یا بوره و نمک بسیار در آب آمیخته و پشم پاره و پنبه بدان تر کرده بردارند و بعد تنقیه آب بنفشه و نیلوفر و آب بید و گلاب و آب کاهو و آب عنب الثعلب و غیر آن بر سر نهند چنانچه در علاج صداع حار ساذج گفته شد و آنرا که از بیخوابی و خشکی رنج باشد این آبها با روغن بنفشه و روغن بید بکار برند و بعد استفراغ شیر زنان و روغن مغز تخم کدو و یا روغن مغز تخم خیار یا روغن نیلوفر در بینی چکانیدن صاحب بیخوابی و خشکی را سود دارد و آنرا که خشکی سخت غالب باشد شیر زنان بر سر دوشیدن و شیر خر بر سر نهادن نافع بود لیکن اگر قوت ضعیف باشد بعوض شیر بنفشه و نیلوفر و خطمی و خشخاش و گل نسرین و کشک جو و اندکی بابونه در آب بپزند و روغن بنفشه برین آب ریخته بیمار سر بر بخار آن دارد و چادر بر سر او کشند تا بخار بیرون نرود و هرگاه بعد ازین تدابیر و گذشتن یک هفته صداع زائل نشود باید دانست که حاجت بتحلیل ست از بابونه و خطمی ضماد سازند و اگر تپ نباشد در حمام برند و آب نیم گرم بر سر ریزند و بعد حمام طعام کاهو و سرکه خورانند و روغن بابونه بکار برند و آنرا که تپ آید ضمادها و روغنها از وی دور دارند و عوض آن سرکه و گلاب و صندل و کافور و بنفشه و مانند آن ببویانند صفت شربت آلو آلو سیاه بزرگ را شسته در آب که سه انگشت بالای آن باشد بجوشانند تا مهرا شود پس مالیده آب با گلاب بقدر حاجت آمیخته صاف کنند و نیم وزن آلو شکر افزوده بقوام آرند طبع را نرم کند و در جمیع امراض گرم مفید بود و اگر حاجت آید از نیم دانگ تا یک دانگ سقمونیا دران حل کرده بدهند اسهال تام کند صفت جلاب که ملین طبع و مفید درشتی خلط و صاحب قولنج و لقوه و فالج را اگر حرارت رنج دهد بآب آمیخته عوض ماءالعسل دهند شکر طبرزد یک من در سه من آب بآتش نرم بپزند و کف دور کرده بقوام آرند و بآب سرد آمیخته بخورند و اگر حرارت سخت قوی باشد بر هر من شکر یک من لعاب اسبغول و سه من آب یا گلاب افزوده بقوام آرند صفت نقوع هلیله پوست هلیله زرد و تمرهندی مویز منقی سپستان هر یک سی عدد فلوس خیار شنبر بنفشه هر یک دوازده مثقال آلوی سیاه بست دانه همه را در سه من آب گرم تر کنند و یک شبانه روز بنهند و هر صباح مقدار هفتاد درم ازان صاف کرده بست درم شکر انداخته بخورند و دیگر نقوع هلیله و طبیخ هلیله و مسهل لطیف آب انار ترش و شیرین و حب بنفشه در اقوال سابق و صداع دموی مذکور شد و این مطبوخ بنفشه نیز نافع عناب بست دانه اصل السوس مقشر نیم کوفته ده درم بنفشه هفت درم فلوس خیار شنبر در آن حل کرده صاف نموده بخورند و نقوع صبر اینست آب کاسنی افشرده یک من صبر سقوطری بست درم هر دو را در شیشه کرده در آفتاب نهند و بوقت حاجت مقدار سی درم بدهند و در اجزای ضماد شیاف ماميثا در قول عیسی گذشت گل نسرین عوض صندل سرخ داخل کرده و هر یک یک جزو و افیون نیم جزو گرفته بر سر نهند و پارچه

بسرکه تر کرده بالای ضماد بپوشند و آنرا که درد بیقرار کند کافور و افیون هر یک یک طسوج بروغن بنفشه یا روغن بید آمیخته در گوش و بینی چکانند و این همه بعد تنقیه بکار برند و غذا انچه در صداع حار ساذج گفته شد تناول نمایند سعید گوید که علاج صداع حادث از زیادتی مره صفرا باستفراغ صفرا از اسهال ست نه باخراج خون بلکه ادویه که شان آنها اخراج این خلط بود مثل مطبوخ فواکه و یا غیر آن معمول از بنفشه و هلیله و تمرهندی و آلوست و اگر خلط صفراوی بسیار باشد و احتیاج اسهال زیاده افتد دوا را بسقمونیا قوت دهند اگر مزاج متحمل بود و بعد تنقیه مریض با مبردات مثل شیره تخم خرفه و خیارین دهند و ماء الشعیر بآب انار میخوش بنوشانند و امر بمکیدن انارکنند و هنگام قبض طبع آب تمرهندی و آلو بخارا بجلاب بنوشند و آبیکه دران جو و نیلوفر و کاهو و کدو و پوست خشخاش جوشانیده باشند و یا آب سرد بسرکه و گلاب و روغن گل بر سر ریزند و بروغن بنفشه و کدو سعوط نمایند و تغریق راس و جبهه بدان کنند و نیلوفر و بنفشه ببویند و بصندل و کافور و اندکی افیون و اقاقیا بآب کاهو و آب حی العالم سرشته بر جبهه و صدغین طلا سازند و اگر صداع قلق عظیم آرد انزروت در این ادویه افزایند و بالای *85* طلا قطعه اسرب باریک نهاده بر بندند تا حرکت شریان منع گردد و تصاعد بخار بسوی سر کم شود و غذا نان صاف مغسول با بقول بارد رطب دهند و بر استعمال مزورات اقتصار ورزند و چون صداع ساکن شود ماهی سفید شدیدالبیاض بسرکه یا زرده بیضه به سرکه یا چوزه مرغ معمول بآب غوره یا بسرکه و کشنیز جائز دارند ابن الیاس گوید که علاج این نزدیک بعلاج صداع دموی ست جزآنکه در معالجه این میل باشیای بارد رطب بیشتر و ترک فصد و اسهال طبیعت بمطبوخ هلیله باید و ایضاً حل طبیعت بمارالفواکه مثل آلو و عناب و تمرهندی و سپستان و هلیله زرد و کابلی نمایند و یا سکنجبین ساده و شربت ورد دهند و شربت بنفشه و شربت خشخاش و ربوب فواکه بارد و خمیره بنفشه بدهند اگر با وی سرفه و بحه الصوت باشد و غذا ماءالشعیر اگر تپ باشد و الا مزوره ماش مقشر باسفاناخ و مغز بادام دهند و اگر سرفه و گرفتگی آواز نباشد بآب انارین معصور بشحم آنها و شکر سفید و ترنجبین تلیین کنند و غذا بمزوره آلو جبلی یا تمرهندی یا انار دانه یا زرشک بمغز بادام و شکر و کشمش سازند و اگر صداع شدت نماید و امر عظیم گردد و خوف حدوث سرسام حار باشد پس در اسهال طبیعت بمارالفواکه و حقنهای نرم مبالغه کنند و بادهان مبرده مثل روغن بید و کدو و شیر زنان سعوط نمایند و جراده کدو و خیار و عنب الثعب تر و کاهو و خبازی کوفته تنها یا بسرکه و آب سرد بر سر ضماد کنند و اگر به و برگ نی سبز کوفته تنها یا بسرکه و آب سرد ضماد کنند نیز نافع بود اگر چیزی ازین حاضر نباشد آب سرد بسیار بر سر ریزند تا آنکه سردی او محسوس شود و بقعر سر برسد و کافور و صندلین و گلاب ببویند و ایضاً ضماد سویق جو بگلاب و سرکه نافع بود و یا بر صدغین و پیشانی و تارک سر شیاف مامیثا و صندل و گل سرخ و

کافور و یا اسبغول بروغن بید و بنفشه طلا کنند و اگر درد شدید باشد اندک کافور دران افزایند و اگر در سر بخارات غلیظ و ردی و طنین باشد مبردات قویه ازان دور دارند و روغن بابونه و سرکه بکار برند و تلیین طبیعت به حقنه هایی که دران حشائش ملطفه مثل بابونه و شبت و حلبه و مانند آن بود باید کرد و جلاب اصل‌السوس مقشر کوفته سه درم و بنفشه خشک سه درم با شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشانند و غذا مزوره ماش مقشر و نخود مقشر بمغز بادام سازند و دست و پا بآب گرم مطبوخ سبوس گندم بشویند و اگر با صداع قلق و کرب و اضطراب و زردی چشم باشد آب انار میخوش بشحم آن افشرده و اندکی گلاب و سرکه یا ماءالرائب یعنی آب ترش که بالای دوغ آید بنوشانند و غذا اقسام بوارد دهند و در مساکن بارده نشانند و زیر بادکش سرد مبلول بگلاب جلوس نمایند وانچه خاص ایشان را نافع بود خوردن آلو خشک و مشمش و حماض و به و امرودست و انچه مهیج صداع حارست قیام در حمام حار یا آفتاب یا نزدیک آتش و دخان و قبض طبیعت و شراب صرف و پیاز و گندنا و سیر و شهدانج و جرجیر و حلبه و شیر و حندقوقی و بخور باشیای گرم مثل کندر و مشک و غالیه و افاویه و صبر و بوهای بد قوی‌الرائحه مثل بوی مردار و جلود رطب و گوگرد و قطران و خوردن یا شمیدن زعفران ست وانچه مضر دماغ بخاصیت ست کرفس و فراخ و غیره است که در علاج کلی امراض دماغی مذکور شد و شمیدن سرکه دماغ را نفع دهد و خوردن آن مضر بود صفت دوائی که اسهال صفرا برفق نماید بگیرند پوست هلیله زرد از ده درم تا بست درم و کوفته در سه رطل آب تر نموده بآتش نرم بجوشانند تا بیک رطل آید صاف کرده بست درم شکر طبرزد یا ترنجبین پانزده درم داخل کرده بنوشند و اگر با صداع سرفه باشد از هلیله و مانند آن اجتناب ورزند و این دو استعمال کنند که اسهال صفرا بسهولت کند و نفع بخشونت صدر نماید بگیرند بنفشه پنج درم نیلوفر چار درم عناب سپستان هر یک بست عدد تخم کاسنی سه درم اصل السوس مقشر کوفته سه درم آلو شیرین بست عدد تخم خبازی سه درم و در سه رطل آب بجوشانند تا نصف بماند و شکر یا ترنجبین ده درم و فلوس خیر شنبر ده درم مالیده صاف کرده بنوشد صفت حبی که اسهال صفرا و جذب او از دماغ بقوت بغیر اضرار بدماغ و تنقیه بدن نماید بگیرند بنفشه دو درم سقمونیای خالص مشوی نیم دانگ و دو حبه تربد سفید مصمغ مجوف محکوک بروغن بادام چرب کرده یک درم رب السوس نیم درم پوست هلیله زرد یک درم کوفته بیخته بآب خالص سرشته حبها سازند و این یک شربت ست صبح بخورند و این حب نیز اسهال صفرا برفق کند بنفشه یک مثقال شیر خشت یک مثقال سقمونیا مشوی یک دانگ تربد مصمغ یک درم رب السوس یک دانگ سائیده بمغز خیار شنبر سرشته صبح بخورند و اگر از حب کراهت کنند نیم دانگ سقمونیا مشوی در مثل شربت آلو آمیخته بخورانند که در اسهال صفرا عمل نیک نماید و تنقیه بقوت و تطفیه کند و شربت اجاص پنجاه درم بنوشیدن صداع حار و حمیات گرم و یرقان

را نافع بود و کسی را که محتاج بمسهل قوی نباشد و مطبوخات و حبوبات بد ذالقه را قبول باشد نیکوست زیرا که غثیان و کرب نمی آرد و صفت آن در قول جرجانی گذشت و این صداع حار را در ساعت تسکین دهد افیون یک طسوج پوست خشخاش یک درم سائیده بآب کاهو طلا کنند و یا تخم کاهو بآب آن سائیده بر سر طلا نمایند و خوردن کاهو بسیار نافع ست صفت حب که برای سفر مرتب می‌سازند بگیرند هلیله زرد صد عدد ❋86❋ کوفته در ظرف چینی یا شیشه کرده بران چندان آب اندازند که چهار انگشت مضموم بالای آن باشد و سر ظرف بنده کرده یک دو هفته در آفتاب داشته آبش بگیرند و دیگر آب بران هلیله ریخته بدستور آب او بگیرند بتکرار تا آنکه در هلیله طعم آن باقی نماند پس آن آبها را جمع نموده در آفتاب یا بر آتش ملائم گذارند تا غلیظ شود و دست را به روغن بادام چرب نموده حب بسته از چهار درم تا هفت درم بخورند بجلاب که این صفرا را برفق برآرد و نفع مطبوخ هلیله بخشد خجندی گوید که شربت نیلوفر و بنفشه و سکنجبین ساده استعمال کنند اگر با وی سرفه نباشد و شربت خشخاش و خمیره بنفشه مع سپستان اگر باسعال بود و تلیین طبیعت بملینات و حقنها کنند نه بقی که آن مصدوع را شدیدالضررست مگر آنکه بشرکت معده باشد و این مطبوخ نافع ست اگر احتیاج تنقیه باشد هلیله زرد پنج درم هلیله کابلی پنج درم تمرهندی پانزده درم ترنجبین ده درم برسم معهود مرتب ساخته صبح بنوشند و این شربت آلو مسهل نافع جمیع امراض صفراوی ست آلو صد عدد تمرهندی سه اوقیه بنفشه دو اوقیه سقمونیای مشوی یک درم زعفران نیم درم تربد یک درم ترنجبین یک رطل قند سفید یک رطل شربت چهل درم و این حقنه امراض صفراوی دماغی را بسیار نافع ست و برفق اسهال کند و حرارت پیدا ننماید سبوس گندم در صره بسته یک قبضه جو مقشر یک قبضه بنفشه سه درم تخم خطمی سه درم عناب بست عدد سپستان بست عدد نیلوفر چهار درم سنای مکی پنج درم در سه رطل آب بپزند تا کم از رطل بماند دران شکر یا ترنجبین ده درم روغن بنفشه یا کنجد ده درم حل کرده حقنه کنند و این حقنه تسکین حرارت غریبه و تشنگی کند آب کشک جو دو اوقیه لعاب اسبغول روغن بادام شیرین روغن کدو هر واحد یک اوقیه همه را با هم مخلوط کرده حقنه نمایند که تطفیه حمی و لهیب عجیب کند و ادهان معروف بارد مستعمل در صداع لطوخاً و سعوطاً پنج ست روغن گل و روغن نیلوفر و روغن بید و روغن بنفشه و روغن تخم کدو و صنعت هر یک معروف ست و نسخهای سعوط و شموم و ضماد و نطول در اقوال سابق گذشت و هنگام شدت درد این لازق بکار برند بزالبنج شیاف ماميثا فوفل گل سرخ صندل هر واحد یک جزو افیون عشر جزو بانزروت آمیخته بر صدغین بچسبانند و بالایش قطعه باریک اسرب بندند و این دوای مبرد برای هر دردی که سببش حرارت باشد نافع ست تخم کاهو پوست خشخاش تخم خرفه باقلا مقشر کاکنج هر یک یک درم افیون یک طسوج بلعاب اسبغول آمیخته بخورند و حق آنست که نزدیک

مخدرات قویه نشوند مگر آنکه درد بحد غشی رسد و بالجمله استعمال آنها از خارج بدن اولی ست و لخلخه مایعات طیب الرائحه مثل آب سیب و به گلاب و غیره است در شیشه مطیب بصندل و کافور و مشک کنند و ادهان طیب الرائحه مثل روغن خلاف و روغن بنفشه و مانند آن و گویا که آن لفظ عجمی ست گویند ملخلخ یعنی مختلط و مضروب چنانچه قول شیخ الرئیس در علاج صداع تابع حمیات بانحل ملخلخا شاهد اینست و این لخلخه مبرد مقوی دماغ نافع صداع و سرسام حارست صندلین گلاب آب خیار سرکه شیر زنان روغن گل مختلط ساخته ضماد کنند ابن نوح گویند که اسهال بماءالفواکه و حب هلیله و حب صبر و غیره نمایند و هر یک ازان در سابق مذکور شد و یا آب کاسنی بیفشرند و جوش داده کف او بردارند و یک اوقیه صبر دران انداخته چند روز در آفتاب بدارند بعد ازان از یک اوقیه تا سه اوقیه بنوشند و اگر مریض را چیزی از اوجاع سفل باشد یک درم یا دو درم کتیرا دران داخل کنند و پارچه را بر برف سرد کرده بر سر نهند یکی بعد دیگری تا آنکه سردی محسوس شود و بقعر سر برسد و هر روز کشنیز خشک یک درم با دو درم شکر بخورند و بنقوع مشمش و آب آلو و آب توت شامی و آب انار ترش و مانند آن لزوم نمایند و لخلخه معمول از روغن گل دو جزو گلاب سرکه خمر هر واحد یک جزو بر هم زنند تا یک ذات گردد و بر برف سرد کرده بر سر نهند و روغن بنفشه بر برف سرد کرده تبرید شدید نماید و یا حشائش بارده مثل برگ بید یا برگ خطمی یا بنفشه یا گل سرخ یا کشنیز سبز یا برگ کاهو یا عنب الثعلب یا برگ نی یا خیار یا بادرنگ یا کدو یا قطف یا بقله ریمانی یا حی العالم یا عصی الراعی و مانند آن مفرد و مرکب کوفته بر سر نهند و ضماد نمایند یا آب آنها سرد کرده بر سر ریزند و با این همه آبها یا اکثر ازان با روغن گل بجوشانند تا روغن بماند سرد کرده بر سر نهند و رطوبت سرطان زنده کوفته سعوط نمایند و یا سعوط طباشیر و شکر که در علاج صداع حار در قول صاحب کامل گذشته بروغن بنفشه یا شیر دختران یا سفیدی بیضه مرغ رقیق بچکانند و اگر در سر بخارات بسیار باشد مبردات مخدره مثل عصاره خشخاش و یبروج و مانند آن استعمال نکنند مگر آنکه بیخوابی شدت کند که درین هنگام خشخاش و نیلوفر و جو کوفته جوشانیده آبش بر سر ریزند و شیر زنان یا شیر بز بر سر دوشند و اگر مریض ضعیف باشد از دوشیدن شیر بر سر حذر کنند و عوض او ضماد معمول از بابونه و خطمی و پوست خشخاش و نیلوفر استعمال نمایند و بر صدغین صندل و کافور و آب یبروج و آب بنج طلا سازند و غذا پست گندم مکرر بآب گرم شسته و شرب آب برف مفید و یا نان سفید سه بار در آب تر کرده تبدیل آب نمایند تا منتفخ گردد پس چیزی از آبهای ترش قابض مثل آب انار شیرین و ترش برآن ریخته بخورند و بوارد که از کدو و خرفه و بقله یمانی و سرمق و خیار بماست و آب غوره *87* و گلاب و سیب و به و امرود و خرنوب شامی و زرشک و ریباس و مشمش و آلو سازند و اگر کم خوابی باشد کدو و کاهو و قطف و خیار

بروغن بادام دهند وانچه مضر صداع حارست خرما و باقلا و جوز و انجیر و بادروج و لحوم و بادنجان و مغز چلغوزه و ابازیر و غیره است که در قول ابن الیاس گذشت و مضرات دماغ در علاج کلی امراض دماغی مسطور شد گیلانی مینویسد که نوشیدن شربت بنفشه با شربت آلو یا نقوع فواکه تمرهندی اسهال صفرا و تسکین می نماید و اگر باب گرم آمیزند بسرعت اسهال آورد و باید که بسقمونیا و صبر قوت دهند و گاهی سقمونیا تنها در جلاب یا اشربه مذکوره یا در آب انارین بشکر یا در آب تمرهندی و شکر یا در رائب آمیخته داده میشود و اسهال می آرد و درین نوع در تبرید بیشتر از دموی مبالغه نمایند پس اسبفول در آب انارین معصورین باندک شکر برای منع بخاره اطفای حرارت بنوشانند و هر صبح شربت آلو و بعد دو ساعت آشجو و در نیمروز ماءالخیار بنوشد و هنگام شب اسبفول بآب سرد و جلاب سرد کرده بخورند و این سفوف مبرد بدهند مغز تخم خیار و مغز کدو و تخم خرفه و کشنیز خشک مساوی با همچند آن شکر آمیخته سفوف سازند و لخلخه معمول از گلاب و صندل و سرکه و کافور و سائر مشمومات بارد مذکور در صداع حار ساذج ببویند و ضمادات و قطورات که درانجا مسطور شد استعمال نمایند و هنگام اشتداد وجع ضماد انزروت و غیره و سموط افیون و کافور در آب برگ بید بعمل آرند و این هر دو نسخه در قول مسیحی در علاج صداع حار ساذج مسطور شد و ازانچه تولد صفرا بسیار نماید مثل سوء هضم و اعراض نفسانی چون غم و هم و غضب و سهر و صوم و تقلیل ملمام و تاخیر از وقت آن اجتناب واجب ست و از اغذیه حاره و اشربه حاره و منجرات مثل جوز و سیر و پیاز و گندنا و خردل و مانند آن احتراز نمایند مصنف خلاصه گوید که وقت هیجان درد گل بنفشه در آب جوشانیده پای تا زانو دران نهاده بدست همی مالند و از بالا بزیر همی کشند و گل بنفشه نیلوفر خبازی پوست خشخاش جو مقشر نیم کوفته در آب جوشانیده صاف نموده نیمگرم بر سر ریزند و مالیدن شیر بز بر کف پاها سودمندست و باقی تدبیر همانست که در قول ابن الیاس گذشت و بصورت احتقان ابخره غلیظه در سر تنطیل بمحللات و تسعیط بروغن بابونه و شبت و امثال آن نیز جائزست **علاج صداع بلغمی** سببش ارتباک و اجتماع اخلاط غلیظه بلغمی ست در عروق سرد و سردی اغشیه و اسباب او استکثار اغذیه بارده رطبه و کثرت بیکاری و سکون و تواتر تخمه و استحمام عقب تناول طعام و قلت استعمال تنقیه و تحلیل ست پس اولا بهر نضج و تلطیف ماده منضج بلغم یا مغلی حلو یا مغلی منضج بدهند و یا خطمی مویز منقی اسطوخودوس اصل السوس گاوزبان کشنیز خشک جوشانیده صاف نموده نبات سفید یا خمیر بنفشه یا گلقند داخل کرده دهند و بعد نضج ماده بمسهل بلغم و حب ایارج یا حب قوقایا تنقیه کنند و اصل السوس مقشر بادیان بیخ بادیان پرسیاوشان گل بنفشه اسطوخودوس هر یک چهار ماشه در عرقیات جوشانیده شربت بنفشه حل کرده بنوشند و بعد نضج گل سرخ ششماشه مویز منقی بست دانه سنای مکی نه ماشه مغز فلوس ترنجبین هر یک شش توله گلقند چهار

توله روغن بادام شش ماشه افزوده مسهل دهند و روز دوم لعاب تخم کنوچه چهار ماشه با شربت بنفشه یا شربت اسطوخودوس دو توله تخم ریحان یا بالنگو یا تودری یا فرنجمشک چهار ماشه پاشیده بدهند و در مسهل دوم و سوم هلیلجات هر یک ششماشه بیفزایند و اگر غلبه برودت زیاده باشد بیخ کرفس انیسون بادرنجبویه اذخر و غیره در منضج زیاده کنند بعده بحبوب مسهله تنقیه دماغ نمایند و یا بیخ بادیان بیخ کاسنی اذخر عنب الثعلب گل بنفشه گل سرخ اصل السوس مقشر شاهتره تخم خطمی خبازی هر یک دو درم اسطوخودوس گاوزبان گل گاوزبان هر یک یک مثقال در دو رطل آب یا عرق عنب الثعلب و عرق کاسنی و عرق شاهتره بجوشانند هر گاه نیم رطل بماند گلقند چهار توله داخل کرده بنوشند و بعد ظهور اثر نضج در قاروره سنای مکی هلیله کابلی هلیله زرد افتیمون بصره بسته هر یک دو درم مغز خیار شنبر شش توله شیر خشت و ترنجبین هر یک چهار توله روغن بادام پنج ماشه افزوده مسهل دهند و گاهی تربد سفید از سه ماشه تا شش ماشه و غاریقون از دو ماشه تا چهار ماشه می افزایند و بعد مسهل بدستور حب ایارج دهند و اگر مریض محرورالمزاج بود حب هلیله بدهند .... مسهل مذکور بحذف خیار شنبر و روغن بادام جهت بدرقه آن بنوشند و شیخ الرئیس نوشیدن طبیخ افتیمون و مویز بایارج فیقرا اوفق نوشته و اگر از استعمال ایارج ..... اضطراب و بطور عمل حادث شود تخم خطمی دو درم خبازی نیم درم روغن بادام و آب نیم گرم استعمال نمایند و استعمال این سفوف حب النیل معمول حکیم عابد ..... نیز در تنقیه بدن از بلغم عجیب الاثرست بگیرند حب النیل و مثل نخود بریان نمایند و افتیمون و سنا و تربد مساوی سفوف سازند و سه درم بگلاب یا .... نیم گرم بخورانند و این دوای حب الملوک نیز عجیب ست حب السلاطین مدبر و هلیله زرد و دار فلفل هر یک یک جز و زنجبیل سه جزو سائیده بعسل سرشته ❋88❋ بقدر دو حبه بدهند که بلغم بسیار بی غائله بر آرد و اگر خلط بسیار غلیظ بود بهر تلطیف او ماءالاصول که از پوست بیخ کرفس و سلیخه و انیسون و سنبل الطیب و شیح ارمنی و مصطکی و غیر ساخته باشند بقدر پنجاه درم با شربت اسطوخودوس و شربت لیمو هر واحد یک اوقیه باریک اوقیه گلقند یا با روغن بید انجیر از یک مثقال تا دو مثقال و روغن بادام تلخ سه روز یا پنج روز داده تنقیه بحبوب مذکوره کنند و یا این مطبوخ منضج دهند مویز منقی بست درم ریشه خطمی پرسیاوشان هر یک سه درم سعد یک مثقال انیسون بادیان مصطکی هر واحد یک درم جوشانیده صاف نموده ده درم گلقند حل کرده باز صاف نموده پانزده درم سکنجبین بزوری اضافه کرده بیاشامند و غذا شوربای چوزه مرغ یا نان یا چلاو سازند و بعد نضج تنقیه نمایند و بعد ار تنقیه غراغر منقی راس بعمل آرند و روغن یاسمین یا سداب یا سوسن یا روغن گلچکان یا روغن هندی بر سرمالند و از اضمده و سعوطات و شمومات و کمادات و غیره که در علاج صداع بارد ساذج گذشت بکار برند و خوردن حب قوقایا یا حب اصطخیقون در هر هفته یک بار یا دو بار بصورت بقیه

ماده مفید بود و استعمال هلیله مربی و بیدالورد و اطریفل اسطوخودوس مفیدست و مداومت معجون انطاکی و اطریفل مسهل در ازاله صداع مزمن از مجربات راقم ست و ایضا بعد تنقیه بهر تعدیل و تقویت اسطوخودوس ماشه سوده باطریفل سرشته بخورند بعده مویز منقی ده دانه بادیان هفت ماشه جوشانیده نبات داخل کرده دهند و اگر تقویت دماغ و دل مطلوب بود اسطوخودوس سوده بدواءالمسک معتدل یا حار سرشته تناول نمایند بالایش عرق بادیان عرق عنب الثعلب بنوشند و اگر طبع قبض بود و ضرورت اخراج بلغم باشد ایارج فیقرا چهار ماشه باطریفل کشنیزی سرشته بخورند و عرق شاهتره عرق عنب الثعلب هر یک پنج توله نیم گرم بنوشند و اگر با وجود آن مزاج مریض یابس بود ایارج را بروغن بادام چرب کرده باطریفل صفیر سرشته همراه لعاب بهدانه دو ماشه و عرق شاهتره پاوسیر و نبات بدهند و اگر صفرا با بلغم مرکب بود اسطوخودوس گل نیلوفر هر یک چهار ماشه جوشانیده شربت بنفشه داخل کرده تودری سفید شش ماشه پاشیده بدهند باز گل بنفشه چهار ماشه در جوشانده افزوده اطریفل کشنیزی بدل تودری کنند و یا اسطوخودوس گل بنفشه گل نیلوفر پرسیاوشان با شربت بنفشه بدستور بدهند و یا اطریفل کشنیزی همراه بادیان گل بنفشه جوشانیده گلقند داخل کرده بنوشند روز دوم برعایت ابخره و درد اعضا سورنجان ماشه سوده باطریفل آمیزند و شاهتره شش ماشه در طبیخ افزایند و استعمال اطریفل ملین معلوم نیز مفید بود و اگر صفرا و خون هر دو با بلغم مرکب بود اطریفل صفیر خورده شاهتره شش ماشه مویز منقی ده دانه گل سرخ بادیان هر یک شش ماشه جوشانیده دهند و یا اطریفل کشنیزی همراه پرسیاوشان شش ماشه انجیر زرد چهار عدد شاهتره چهار ماشه جوشانیده نبات داخل کرده بخورند باز غلبه صفرا و خون زیاده معلوم شود کشنیز خشک چهار ماشه گل بنفشه شش ماشه عوض انجیر افزایند و پاشویه حار از گل بابونه و اکلیل الملک و خطمی و عنب الثعلب و زوفای خشک و حاشا و خردل و نمک طعام و سبوس گندم و نمام و چوب چینی یا عشبه نیز بصداع بارد مفیدست و برنجاسف حلبه اسطوخودوس برگ ابهل و تخم آن و غیره که در قول مسیحی و جرجانی بیاید حسب حاجت در آب جوشانیده اول انکباب بران نموده بآبش نطول کردن نافع صداع بلغمی و اقوی از همه تدابیرست و چند قطره آب آن در گوش و بینی نیز چکانند و از شمومات نافعه پیه روباه ست و این شموم هم نفع کلی دارد جندبیدستر مشک شونیز بریان جمله را در پارچه باریک بسته متصل ببویند و ضماد قرنفل زنجبیل بزرالبنج هر یک ماشه افیون نیم ماشه بعد تنقیه معمول ست و این ضماد هم بعد تنقیه بصداع بقیه کفایت کند و مجرب بلاتخلف ست جندبیدستر فرفیون خردل هر واحد یک درم افیون ربع درم در شراب کهنه حل نموده ضماد کنند و کذا مر و جندبیدستر و فرفیون هر واحد یک جزو افیون ربع جزو در آب سداب حب بسته بروغن چنبیلی یا قسط سائیده طلا کردن مفید صداع بارد مادی ست و ضماد بابونه اکلیل بیخ کبر گل سرخ سداب کرویاکمون

سنبل الطیب عود شبت نیز نافع و اکثر ضماد شبت فقط دارچینی صرف و خردل بسرکه سوده یا فرفیون در آب مرزنجوش حل کرده کفایت میکند و جالینوس گوید که اگر فرفیون بروغن لطیف مثل روغن بابونه طلا سازند در ساعت این صداع را ساکن کند و با وجود این بدوای دیگر حاجت نیفتد و ایضاً او گفته که من در صداع مزمن ضماد سرگین کبوتر صحرائی و حرف استعمال میکنم و در شفاءالعاجل ازو منقول ست که در صداع بارد ضماد بوش دربندی مرکب با جوزبوا و قرنفل و اندکی زعفران در گلاب استعمال می نمود و نفع عظیم میکرد و طلای روغن فرفیون و ضماد محمدابن زکریا نیز مفید صداع مزمن ست و طلای سقمونیا بقدر عدسی بروغن گل سائیده مزیل صداع مزمن ست و سعوط مغز تخم سرس باریک سائیده بقدر یک سرخ و یا برگ نورسته کنیر خشک کرده سوده منقی دماغ از رطوبت فضلیه است و مرزنجوش فلفل گرد دارشیشعان تنباکو دوره بندال هر واحد ماشه زعفران دو سرخ کوفته بیخته سعوط کردن معطس و مزیل صداع مزمن از مجربات اوستادی مرحوم ست و کذا سعوط مشک نیم ماشه در روغن بادام یا روغن پسته *89* یک درم حل کرده چند قطره جهت صداع و تنقیه مزمنه مجرب لیکن در استعمال عطوسات احتیاط نمایند که پیش از تنقیه نباشد ورنه موجب تحریک مواد و اشتداد مرض دران زمان خواهد شد و بابونه سداب مرزنجوش پودنیه در آب پخته روغن ناردین داخل کرده در بینی و گوش چکانیدن نافع و اگر مریض کرب باغثیان یا خلش در فم معده خود دریابد قی کنانند و اگر با تپ باشد از رفتن بحمام اجتناب نمایند و هر گاه این صداع مستقر و مزمن و ماده آن متمکن گردد استعمال چوب چینی نافع بود پس اگر صداع باین تدابیر ساکن نشود و برودت مزاج دماغ بحال خود باشد و بلد نیز بارد و سن پیری و مریض باردالمزاج بود دماغ وسط سر و یا هر دو بازو داشتن زخم تا زمانی دراز تا ازان چرک جاری گردد و ماده میل بدان جانب نماید مفیدست و بساست که داغ نمودن یک بازو نیز کفایت می کند و اگر خوف کوری باشد عرقین صدغین قطع کرده بران داغ دهند و تقلیل آب و غذا و تلطیف او درین صداع از واجبات ست و باغذیه همارہ یابسه ناشف رطوبات مثل قلایاد و مطنجنات و کباب با توابل غیر مصدعه مانند دارچینی و قرنفل و ساذج و خولنجان و کردیا غذا سازند و لحوم طیور صحرائی خفیف مثل دراج و تیهو و بچه کبوتر و مرغ با مغز قرطم بخورانند و از اغذیه منجره مصدعه بارده رطبه اجتناب نمایند و ریاضت بسیار کنند و پایها بمالند انتباه مخفی نماند که این صداع اکثر به پیران و زنان بلغمی مزاجان و استعمال کنندگان مرطبات و مبردات بکثرت و در بلدان بارده و فصل زمستان عارض میشود در ابتدا سهل العلاج ست و هرگاه مزمن گردد مخوف بود و علاج او صعب باشد و بصرع یا فالج یا لقوه یا سکته یا کوری چشم مودی گردد پس در علاجش تهاون نفرمایند و در تسکین آن بحسن تدبیر و اصلاح اغذیه و ملازمت ادویه سعی نمایند اطریفل مسهل منقی دماغ معمول در صداع مزمن پوست هلیله کابلی هلیله

سیاه پوست بلیله آمله بسفائج اسطوخودوس گاوزبان غاریقون بادیان هر واحد دو مثقال مویز منقی مکی هر یک دو توله تربد موصوف یک توله مغز بادام یک توله ادویه سائیده بروغن بادام یا روغن گاو چرب کرده شهد سه چند بقوام آورده بسرشند خوراک تا دو توله و معجون انطاکی در قول انطاکی خواهد آمد اطریفل اسطوخودوس نافع دردسر و دیگر امراض بلغمی و سوداوی دماغی و اگر بعد تنقیه دردسر باقی باشد باید که چندی برین اطریفل دامت نمایند پوست هلیله زرد و کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله گل سرخ اسطوخودوس بسفائج افتیمون کشمش مساوی سائیده بروغن بادام چرب کرده بعسل مقوم بسرشند و بعضی عوض کشمش مویز منقی داخل کرده و بعضی هر دو روغن گل چگان نافع صداع بخاصیت گلچکان و یوداء برنگ کابلی صندل خولنجان روناس هر واحد یک دام گل بچکند گل نیلوفر اصل السوس هر یک دو دام برگ بنگره سه دام آمله چهار دام اجزا نیم کوفته و روغن کنجد نیم پاو و شیر ماده گاو یک آثار و آب قدری یک شبانه روز تر کرده صبح بجوشانند تا روغن بماند صاف کرده بر سر بمالند اقوال مهره ابوسهل گوید که اگر صداع از ماده بارد بلغمی باشد باید که تنقیه بحب اصطخیقون و حب صبر و قوقایا نمایند یا باین حب قوقایا ایارج فیقرا ده درم شحم حنظل سه درم سقمونیا ثلث درم تربد سفید هفت درم اسطوخودوس پنج درم و جمله ده شربت متوسط ست و اگر خلط محتبس در سر باقی ماند غرغره بایارج فیقرا و سرکه عنصلی و خردل و عاقرقرحا و صعتر و پوست بیخ کبر نمایند و استعمال این نقوع صبر تنقیه بالغ سر و معده میکند هلیله سیاه و بلیله و آمله هر واحد ده جزو بیخ بادیان بیخ کرفس بیخ اذخر اصل السوس هر واحد هشت جزو سنبل الطیب قصب ..... هر واحد چهار جزو شکاعی باداورد هر واحد پنج جزو شحم حنظل دو جزو در پنج رطل آب بجوشانند تا یک رطل و نیم بماند صاف کرده صبر سقوطری چهار جزو دران انداخته در ظرف آبگینه بآفتاب بدارند و وقت حاجت از یک اوقیه تا دو اوقیه بنوشند و اگر صداع ساکن نشود ایارج ارکاغانیس و ایارج جالینوس بطبیخ افتیمون و مویز منقی بدهند و اگر چیزی مرض باقی ماند بطبیخ بابونه و اکلیل الملک و نمام و مرزنجوش و رگ غار و شیح نطول سازند که این تقویت سر و تحلیل ماده کند و گاهی این اشیا باین طور استعمال میکنند که سائیده بآن روغن سوسن یا روغن خیری یا روغن یاسمین با روغن قسط یا روغن بآن آمیخته قدری ازین روغنها سعوط می نمایند و غالیه ببویند و مشک سوده در بینی دهند و اگر حاجت بقویتر باشد بگیرند یک قیراط فرفیون و قیراطی جندبیدستر و در اندک روغن زنبق حل کرده سعوط کنند و بروغن زنبق که دران جندبیدستر و فرفیون و فلفل حل کرده باشند بر سر طلا سازند و یا بروغن جوز که دران سداب ..... یا پودینه پخته باشند و برطبیخ بابونه و سداب و یاسمین و سوسن و نمام و نسرین و قیصوم و پودینه و برگ سرو و جوز سرو و برگ صنوبر انکباب نمایند و اگر باوجود این علاجات در سر خلط و صداع باقی ماند این نقوع ایارج بروغن بید انجیر

بنوشند هلیله کابلی و بلیله آمله هر واحد پنج درم مصطکی چهار درم افسنتین تخم کشو ... انیسون هر واحد سه درم در دو رطل آب بپزند تا ثلث آن بماند صاف کرده دران ایارج فیقرا پنج درم حل کنند ..... اوقیه ازان بقدری روغن بیدانجیر بخورند و اگر این غثیان و کرب عارض شود قی کنند و بگیرند صبر و مر و فرفیون و قسط و صمغ عربی و انزروت ⁕90⁕ و جندبیدستر و کندر مساوی و در شراب ریحانی سرشته بر سر طلا نمایند و این حب در دهن دارند و بدان غرغره سازند عاقرقرحا و خردل و برگ مرزنجوش سائیده مثل مویز منقی بسرکه سوده بیامیزند و مثل باقلا حبهای پهن سازند و در دهن بدارند و چون اراده غرغره بدان کنند ..... حل کرده استعمال نمایند و طعام ناخوانا یا تیوه یا دراج و باقلا یا بمری در روغن جوز و ناخوانا و لحوم طیور صحرائی و نخوداب بزیره و روغن جوز بدهند و نان خورش بکف خردل و زیره .... و سداب سازند و ماءالعسل مطبوخ بنوشند و تمامی .... ترک نمایند شیخ میفرماید که تنقیه بدن کنند اگر خلط مشترک در بدن باشد بعده تقلیل غذا و تلطیف آن بعمل آرند و ابازیر غیر مصدعه بکار برند و منضجات و مستفرغات که در علاج امراض دماغی بلغمی مسطور شد استعمال نمایند و اندک اندک ازان شروع کرده بندریخ بیفزایند بعد معالجات دیگر که همانجا مذکور شد بعمل آرند و ایضا انچه اوجاع سر را تسکین دهد و همه آنچه استعمال او در علاج امراض دماغی بارد و رطب واجب ست بکار برند و استعمال ساجین تریاقیه در هفته یک مرتبه نافع بود و صفت اطلیه نافع صداع بارد ابتدا بتراشیدن موی سر کنند و پس بگیرند دو مثقال فرفیون و یک مثقال بورق و دو مثقال سداب دشتی و یک مثقال تخم حرمل و دو مثقال خردل سائیده بآب مرزنجوش سرشته بر سر طلا نمایند و از اطلیه جیده فلفل مثقال تفل روغن زعفران مثقال و ثلث فرفیون ..... مثقال سرگین کبوتر دو مثقال در سرکه کهنه سائیده طلا سازند و ایضا طلای فرفیون و نمک و بورق و ایضا افیون و زعفران و صبر و مر و غیره که در قول مسیحی گذشت بآب سداب طلا نمایند و از اطلیه جیده برای این و بهر ..... و شقیقه بارد مزمن اینست که بسنگ مصری طلا نمایند که این شدیدالنفع ست و ایضا فلفل سفید و زعفران هر واحد دو درم فرفیون یک درم بسرگین کبوتر صحرائی یک نیم درم بسرکه سرشته بر پیشانی طلا کنند و ایضا مر صبر فرفیون جندبیدستر افیون قسط عاقرقرحا فلفل بشراب کهنه طلا نمایند و ایضا دوای ذیل الحمام و آن قوی ست و ایضا فلفل و قرص زعفران هر واحد دو مثقال فرفیون نیم مثقال سرگین کبوتر یک نیم مثقال سیاهی دلوات یک نیم مثقال سرکه مقدار حاجت و این ادویه گاهی .... بترقیق یا آمیختن شیر یا سفیدی بیضه و گاهی صرف استعمال میکنند و درجات اینها مختلف ست صفت سعوطات نافع صداع بارد از الجمله سعوط شونیز است که در علاج صداع بارد ساذج مذکور شد و کذا مومیائی بجندبیدستر و مشک و بعضی گفته اند که چون به هفت برگ صعتر و هفت دانه خردل در روغن بنفشه سوده و سعوط کنند نافع است و انچه تجربه کرده

شده مشک و عنبر و میعه است که بقدر عدس ازینها گرفته هر وقت سعوط نمایند و انچه او برای صداع بارد میکنند و تسخین و تنقیه میکند روغن شحم حنظل ست و یا روغنی که دران عصاره قثاءالحمار گداخته باشند و از آنچه قوی درین باب شدید النفع گمان کرده اینست که بگیرند آب برگ شفتالو بی آب افشرده و ازان سه قطره ناشتا سعوط کنند و بعد ساعتی روغن بنفشه چکانند و اسفیدباج بسیار چرب بنوشند و از آنچه درین باب ستوده اند اینست که بگیرند زهره نر گاو سرخ رنگ سه درم مومیایی دو درم مشک یک درم کافور نیم درم و ازان سعوط سازند و ایضا بگیرند ثافسیا یک نیم مثقال اصل السوس یک مثقال فرفیون یک نیم مثقال عسل مصفی یک نیم مثقال و همه را بآب بیخ چقندر آمیخته بقدر دانه جاورس از نوک میل و بینی چکانند و ایضا فرفیون و دو ثلث وزن آن خضص هندی بآب چقندر سرشته در بینی چکانند و ایضا سعوط نافع بخور مریم خشک هشت مثقال بورق و سماق هر واحد چهار مثقال باریک سائیده و بابونه در بینی دهند و مریض سرخود برداشته بقوت استنشاق آن نماید و ایضا شونیز چهار مثقال عصاره الحمار دو مثقال نوشادر دو مثقال بروغن حنا یا روغن قثارالحمار سرشته اندرون بینی بدان طلا نمایند و بوی او مریض بقوت استنشاق نماید و چون از سر او رطوبت بسیار فرود آید دران هنگام بینی را بآب گرم بشویند صفت ادهان که بر سر صاحب صداع بارد می مالند جمیع روغنهای گرم و روغنهائی که دران شبت و پودینه و مرزنجوش و شیح و نمام و سداب و برگ غار پخته باشند و آنچه در علاج امراض دماغی بارد و بلغمی مذکور شد آنرا نافع ست و حال روغن بلسان همانجا معلوم شده و این برای سعوطات و قطورات گوش نیز صلاحیت دارد و این نفوخ نافع صداع مزمن ست بگیرند عصاره قثاءالحمار و بخور مریم و سطرون مساوی ساییده در بینی دهند و یا شونیز و عصاره قثاءالحمار و یا شونیز و اندک صمغ سداب صاحب کامل گوید که در امر این ابتدا باستفراغ بلغم از حب ایارج و حب قوقایا نمایند اگر فصل و سن و قوت مساعد باشد و تنقیه بعد نضج خلط و تلطیف آن کنند اگر لطیف نباشد بماءالاصول مع روغن بیدانجیر در روغن بادام تلخ کنند سه روز و یا پنج روز بنوشند بعد ازان حبوب مذکور بخورند و اگر فائده نشود و ایارج جالینوس بقدر حاجت دهند و بعد ازان غرغره بایارج فیقرا مع سکنجبین یا خردل یا با عاقرقرحا مع ماءالعسل کنند و بعد ازین ضمده نطولات که در علاج صداع بارد ساذج گذشت بعمل آرند تعاهد استفراغ بحب صبر یا بحب ذهب در هر هفته یک دو مرتبه نافع ست و تدبیر غذا مثل صداع بارد ساذج نمایند و این ضماد نافع صداع بارد کهنه است فرفیون نو فلفل سیاه هر یک مثقال سرگین کبوتر دو مثقال باریک سائیده بسرکه تند سرشته بعد حلق سر ضماد کنند و اگر بقرص کوکب *91* مخلوط بآب مرزنجوش و یا بقلونیا بآب مذکور طلا کنند نفع و بدو طلا بخردل نیز نافع ست و بآب برگ برنجاسف و یا بآب برگ فنجنکشت مع روغن مرزنجوش سعوط کنند و سعوط مومیائی مع روغن بنفشه یا روغن بلسان

نیز مفید بود و سعوط بعصاره قثاءالحمار مع شیر دختر صداع مزمن و بیضه را نافع ست و ضماد بصبر و روغن گل و سرکه سودمند صفت حب صبر نافع صداع بلغمی صبر شش درم مصطکی چهار درم تربد ده درم گل سرخ سه درم حب ساخته دو درم وقت خواب بخورند و این حب منقی دماغ از بلغم ست پوست هلیله کابلی درم صبر چهار دانگ مصطکی انیسون هر واحد یک نیم دانگ همه را کوفته بآب کرفس حب سازند و این یک شربت ست و صبح بآب نیمگرم بخورند و این حب نیز نافع صداع بلغمی ست تربد یک نیم درم ایارج فیقرا یک درم شحم حنظل نمک هندی هر یک دو دانگ سقمونیا عود خام انیسون مقل هر یک دانگ باریک سوده بآب حب سازند و این یک شربت ست و ایضا این ضماد بکار برند فرفیون بورق سفید هر واحد دو مثقال سداب صحرائی مثقال تخم حرمل و خردل هر واحد یک نیم مثقال باریک سائیده بآب مرزنجوش سرشته بر سر ضماد نمایند که این صداع کهنه که از خلط غلیظ بارد بود نافع ست و این دوا صداع کهنه بارد و بلغمی را نافع موی سر را بتراشند و نمک نیمکوفته یک کف در آب یک رطل حل کنند و حنا اضافه کرده بر سر خضاب نمایند و همه شب نگاهدارند و صبح بشویند و باید که سائر تدابیر صداع بارد ساذج از ضمادات و نطولات و سعوطات بعد تنقیه و حقنهای قویه و اغذیه مسنحنه بعمل آرند و این دوا نافع صداع کهنه ست و نسخه او همان نفوخ ست که در قول شیخ گذشت و اگر آنرا بروغن سوسن سرشته در منخرین طلا کنند نفع بخشد و اگر کبابه سائیده بگلاب سرشته برتارک سر طلا کنند صداع بارد را سود دهد سیاسمعیل مینویسد که اول تدبیر تنقیه باید کرد بحب اصطمخیقون و قوقایا و صبر و شبیار و ایارج فیقرا و شحم حنظل و مانند آن و اگر ممکن بود حقنه حار بعمل آرند و بعد تنقیه غرغره کردن و روغنهای گرم بر سر نهادن و در بینی و گوش چکانیدن و نطولات موافق و معطسات و نجورات و طلای موافق بکار بردن صفت حب صبر بگیرند صبر سقوطری دوازده درم هلیله کابلی چهار درم مصطکی سه درم گل سرخ انیسون زعفران هریک درم کتیرا دو درم بدستور حب بسازند شربتی دو درم وقت خواب بر سبیل شبیار دیگر صبر یک درم تربد نیم درم شحم حنظل یک نیم دانگ سقمونیا مقل کتیرا هر یک نیم دانگ بآب یا بآب کرنب یا بآب بادیان حب سازند و این همه یک شربت است حب ایارج ایارج فیقرا یک درم شحم حنظل انیسون هر یک دانگی و نیم افتیمون دو دانگ مقل و کتیرا هر یک دانگی بآب کرفس حب کنند و آنجا که حاجت بقوی تر باشد ایارج روفس و جالینوس و لوغاذیا و مانند آن دهند صفت حبی که یوحنا بن ماسویه ساخته است ایارج فیقرا هفت درم هلیله کابلی چهار درم نمک هندی سه درم بیخ کرفس غاریقون بسفائج فراسیون هر یک سه درم تربد ده درم تخم انجره پنج درم افتیمون چهاردرم کوفته بیخته حبها کنند بقدر فلفل شربتی دو درم تا دو مثقال بر سبیل شبیار هر شب یک شربت بدهند صفت حب ایارج ایارج فیقرا و تربد هریک درم شحم حنظل نمک هندی هریک دو دانگ باقی اجزا

همانست که در قول صاحب کامل گذشت و آنرا که این حبوب قائده ندهد بگیرند هفت درم افتیمون و بست درم مویز منقی و در یک من آب بپزند تا ثلث بماند صاف کرده ایارج ارکاغانیس چهار درم نمک یک درم داخل کرده ناشتا بدهند غرغره ایارج فیقرا عاقرقرحا کوفته درسکنجبین یا در آب کاسه حل کرده بدان غرغره کردن موافق بود دیگر عاقرقرحا سعتر خردل پوست بیخ کبر همه را سوده بعسل سرشته بسرکه عنصل حل کنند و بکار برند دیگر مرزنجوش سعتر انار دانه ترش صبر مساوی سائیده بسکنجبین عسلی حل کرده بکار برند و پودینه دشتی و سعتر و قیصوم و شبت و غیر آن که در نطول بقول مسیحی گذشت جوشانیده سر به بخار آن دارند و آب آن بر سر ریزند طلا فرفیون در روغن یاسمین یا سوسن بسایند تا مثل مرهم شود طلا کنند تا در حال درد بنشاند سعوط شونیز چهار درم نوشادر تربد هر یک درم و در بعض نسخه عوض تربد بورق آورده‌اند همه را بکوبند و بپزند و بروغن یاسمین یا روغن بادام تلخ حل کرده داخل بینی طلا نمایند و چکانیدن روغن یاسمین و قسط و سداب و شبت و بابونه و مانند آن در بینی و گوش سود دارد و آنجا که درد صعب باشد جندبیدستر فرفیون هر یک نیم دانگ به روغن سوسن گداخته در بینی چکانند و نمام و سداب و بابونه و نسرین ببویانند و پیش او عود سندروس و طرفا بسوزند و فلفل و کندش و جندبیدستر نرم سوده در پارچه بسته ببویند تا عطسه آورد و درحمام گرم نشستن و آب گرم بر سر ریختن و روغنهای گرم مالیدن سود دارد محمد زکریا گوید که جندبیدستر و فرفیون و خردل و افیون همه با شراب سائیده طلا کنند ثابت بن قره گوید صبر و مر و فرفیون و قسط هریک دو درم صمغ و زعفران و انزروت هر یک یک نیم درم کندر سه درم بشراب بپزند چندانکه غلیظ شود طلا کنند و پارۀ سرب بالای آن نهاده ببندند و آنرا که داغ گرم و ضعیف باشد این ادویه بسائیده تخم مرغ در روغن گل و سرکه حل کنند و آنرا که به این صداع بی خوابی پدید آید روغن شبت بر سر نهند و بگوش و بینی چکانند و شبت با بیخ سوسن آسمان‌گونی در آب بپزند و آن آب بر سر ریزند و آنرا که بدین *92* علاجها درد ساکن نشود شریان صدغین قطع کنند و اگر ساکن نشود هر دو جانب گردن داغ کنند و طعام نخوداب بروغن زیت یا روغن کنجد و زیره و کردیا و دارچینی و صعتر و قلیه گندنا و گنجشک و کبوتر بچه و کبک و دراج و تذرو قلیه آبکامه و گوشت سرخ از سفیدی پیه جدا کرده بروغن زیت بریان کرده و آنرا که حاجت بحرارت بیشتر باشد بروغن جوز بریان کرده و حلوای عسل اوفق از شکر بود و هر طعام که گرم تر بود و بسیار باشد که از صعوبت درد سر آواز باطل شود و درین حالت آب گرم بر سر او بسیار ریزند و روغن گرم یا روغن نقط در گوش چکانند مصنف حاوی و ترویج گویند که تنقیه دماغ از بلغم غلیظ یا تنقیه جمیع بدن بحبوب و ایارجات کنند و تلطیف غذا و تجویع صاحب صداع نمایند و در اول صبح جلاب از اصل السوس مقشر کوفته سه درم بادرنجبویه دو درم با ده درم گلقند بنوشانند و به نخودآب و شیره تخم قرطم غذا

سازند بعده هرگاه در قاروره نضج تام ظاهر گردد این حب صبر بدهند صبر سقوطری مثقال حب النیل نیم درم تربد خراشیده بروغن بادام چرب کرده یک درم غاریقون نیم درم شحم حنظل مقل مصطکی کتیرا هر یک یک دانگ نمک هندی یک نیم دانگ کوفته بیخته بآب بادیان تر سرشته مثل نخود حبها سازند و سحرگاه بخورند و تا نیمروز بران صبر کنند که اسهال نیک کند و بعد تنقیه روغن سداب یا روغن سوسن یا یاسمین بر سر ریزند و اگر تنقیه تام نشود و اندک صداع باقی ماند حب ایارج یا حب شبیار بخورانند و بابونه اکلیل الملک مرزنجوش شبت هر واحد کف در پنج رطل آب خوب جوشانیده بر سر نطول کنند و این سعوط مفید صداع بارد ست مرکندر حضض جندبیدستر زعفران هر یک نیم دانگ صعتر فلفل سفید و سیاه هر واحد یک درم مشک نیم دانگ کوفته بیخته بآب مرزنجوش سرشته قرص سازند و در سایه خشک نمایند وقت حاجت سوده سعوط کنند و این طلا نیز نافع صداع بارد ست صبر جندبیدستر قسط مر صمغ عربی زعفران هر یک دو درم انزروت کندش هر یک سه درم کوفته بیخته بآب خالص سرشته بر کاغذ طلا نمایند و بر سر بچسبانند و این ضماد نیز سودمند بیخ قثاءالحمار تر افسنتین هر یک دو درم بآب و زیت بپزند تا مهرا شود پس آب صافی او بر سر نطول کنند و ثفل او سائیده بر سر ضماد نمایند صفت حب اصطمخیقون کبیر که بلغم بسهولت بی غائله خارج کند و تنقیه دماغ از فضول نماید و صداع بارد و مزمن را نفع دهد و عمل او شریف جلیل ست بگیرند هلیله کابلی شش درم آمله افسنتین غاریقون سقمونیا هر یک سه درم اسارون انیسون تخم کرفس هر یک دو درم تربد سفید هفت درم افتیمون پنج درم ایارج فیقرا هفت درم قرنفل یک درم کوفته بیخته بجلاب یا عسل کف گرفته بسرشند و حبها سازند شربتی ازان مثقال و این حب تنقیه سر و معده کند ایارج فیقرا شش درم تربد سفید پوست هلیله افتیمون هریک سه درم نمک هندی تخم کرفس هر یک دو درم گل سرخ دو نیم درم شربتی ازان دو درم و این سعوط مفیدست شونیز یک درم کرسنه دو درم فرفیون یک دانگ کوفته بیخته سعوط سازند طبری گوید اگر قوت قوی باشد ابتدا به تنقیه بدن کنند بعده تنقیه سر نمایند و این دوا استفراغ بدن نماید هلیله کابلی سی درم حشیش فافث ده درم سنای مکی اسطوخودوس قنطوریون هر واحد پنج درم افسنتین رومی افتیمون هر واحد سه درم تخم کرفس انیسون بادیان هر واحد چهار درم اصل السوس مقشر بیخ سوسن عنصل بریان گاوزبان بادرنجبویه هر واحد پنج درم مویز منقی پانزده درم بدستور مطبوخ بجوشانند و یک رطل بغدادی ازان صاف کرده دران غارقیون و تربد هر واحد دو ثلث درم سوده بعسل سرشته بمالند و نیمگرم بنوشند و بعد ازین شربت هفت روز صبر کنند و از اطعمه ردیه پرهیز دارند پس اگر مزاج او متغیر نگردد و حالتی مانع پیدا نشود تنقیه سر او باین دوا نمایند گل سرخ دو درم افسنتین سه درم نمک سرخ رب السوس هر واحد یک درم تخم کرفس دو ثلث درم مصطکی چهار درم صبر سقوطری ده درم کوفته بیخته بآب

خالص حب بسته دو درم و ثلث بدهند و در مدت یک ماه سه شربت ازین حب بخورانند اگر ممکن بود و مزاج متغیر و ضعیف نگردد و معهذا مریض بر غذای الطف لزوم نماید و اگر این کفایت نکند بر ساقین حجامت نمایند و عضله ساقین ببندند و اگر این هم کفایت ننماید بتخم گل و شونیز و اندکی کندش عطسه آورند اگر عطاس هیجان صداع او نکند و اگر هیجان نماید از عطاس اجتناب نماید پس اگر منخرین تر گردد یا آب یا مخاط ازان سیلان کند و صداع هیجان ننماید بر عطسه دوام نمایند که باین طریق صحت یابد و اگر صحت نشود و این اثر نکند و در آنجا بقیه فضول معلوم شود و قوت مریض مساعدت کند مرتبه دوم تنقیه کنند و اگر این کفایت نکند مالش سر و ریختن آب گرم که درآن حشائش حاره محلله مثل نمام و مرزنجوش و بابونه و اکلیل الملک و مانند آن پخته باشند بعمل آرند و اگر کفایت نکند ضماد مقرنان میده پنجاه درم مر و صبر هر واحد سه درم زهره گاو دو درم مورد تر یک مشت همه را بسایند تا مثل مرهم گردد اندک روغن غار بران ریخته بر سر ضماد نمایند و اگر وقت زمستان باشد گرم کرده بکار برند تا سر را ایذا نرساند و اگر کفایت نکند بروغن مصطکی دفعات متوالی سعوط نمایند بعقب تعطیس و مقدار دو دانگ ازان سعوط کنند و از هوای سرد حفاظت کنند و اگر چشمه کبریتیه باشد استفراغ بدان آب کنند و بر سر ریزند که باین طریق صحت یابد پس اگر بعد این همه تدبیر رعاف ظاهر گردد بند نکنند اگر بینند که ازان صداع خفت می پذیرد و مریض راحت می یابد و اگر با وجود این حال رعاف منقطع گردد و فصد قیفال *93* کنند و اگر رگ آن ظاهر نگردد فصد اکحل نمایند و اگر مانعی از فصد باشد حجامت قفا نمایند و خون بقدر حاجت گیرند و اگر رعاف صداع و ثقل مریض زیاده کند در حبس او کوشند باماله خون طرف موضع دیگر و بستن بازو در انها محکم و نهادن محاجم بغیر شرط زیر هر دو پستان و بر ساقین و بر پشت ضماد مسنحن فقاء برای تسخین رگ اجوف کنند تا که آنچه در سر ست بسوی آن منجذب گردد و گاهی رعاف ظاهر نگردد و برودت مزاج دماغ بر حال خود باقی ماند و مانع از قبول نضج بود علاجش بعد استعمال همه تدابیر مذکوره داغ وسط سر ست و آنرا جماعتی از متقدمین ذکر کرده اند و بگمان من حاجت بداغ در مثل این بلاد نیفتد و اگر احتیاج ان گردد در بلاد صقالبه و روس و سائر بلدان شدیدالبرد باشد ابن هتبه الله گوید که اسهال بحب صبر و حب ایارج کنند و روغنهای گرم مثل روغن بان و خیری و یاسمین و زیت بر سر مالند و آبیکه دران سداب رطب و بابونه و اکلیل الملک و نسرین و نمام و پودینه و برگ سرو پخته باشند بر سر ریزند و بر بخار آن انکباب سازند و بجندبیدستر و مرزنجوش و مشک نشوق کنند و بکندش عطسه آورند و بسکنجبین عسلی محلول بآب گرم غرغره نمایند و بر صدغین این ضماد سازند مر و صبر و فرفیون و قسط شیرین هر واحد دو درم زعفرا ن و صمغ عربی هر واحد یک مثقال جندبیدستر یک درم افیون نیم درم کندر سه درم انزروت یک درم این ادویه بشراب سرشته بر

صدغین طلا نموده بران پاره اسرب بندند و مریض را جلنجبین بخورانند و غذا به نخوداب بزیره و شبت و روغن جوز سازند و زیرباج تیهو یا لحوم صید بریان بزیت دهند و شراب او عسلی یا خمرکهنه سازند و از نبیذها منع کنند پس اگر صداع ساکن نشود و خوف کوری چشم باشد هر دو رگ صدغین قطع نمایند و بران داغ نهند و اگر ساکن نشود گردن را از هر دو جانب و وسط آن داغ دهند و در تسکین صداع بحسن تدبیر و اصلاح اغذیه و ملازمت ادویه کوشش نمایند زیرا که اگر مزمن گردد علاج او دشوار شود انطاکی گوید که ابتدا بخوردن منقیات بلغم نمایند مثل ایارج بماءالعسل و تکثیر گلقند عسلی کنند و این معجون از مجربات من ست برای انواع صداع بارد و تنقیه دماغ و تقویت حواس و نشاط و اصلاح معده انیسون گل سرخ گل بنفشه هر واحد هفت درم عود هندی پنج درم صبر غاریقون کبابه هر واحد چهار درم مر زعفران حلتیت هر واحد سه درم صموغ را در سرکه حل کنند و ادویه را سائیده همه بسه وزن عسل کف گرفته بسرشند شربت از مثقال تا چهار درم و قوت این تا چهار سال باقی می ماند و این از اسرار مکتومه ست و اصلاح راس شربا و طلاءً و بخورا می کند و در امراض حاره نیز عمل می کند اگر عقب آن شیر یا گلاب بنوشند و از روغنهای نافع صداع بارد روغن بابونه و غالیه و بادام تلخ ست مجموع یا مفرد و سعوط بمر محلول در آب خالص یا شرا ب همچنین جندبیدستر و زعفران سودمندست و چون کبابه و قرنفل و برگ بید انجیر و برگ جوز شامی بسایند و بحنا سرشته در شب بر سر طلا نمایند نوازل را اصلا منع کند و صداع را بالکلیه دفع نماید خصوصا اگر بعصاره قثاءالحمار آمیزند و چسپانیدن سفیدی بیضه بکندر نافع مسکن ست و با این همه مریض در مدت علاج از استعمال مفسدات دماغ بالخاصیه و غیر آن مثل خرما و حلبه و عدس و مبخرات مثل گندنا و سیر و خردل باز ماند گیلانی از میامر نقل کرده سزاوار آنست که ابتدا تنقیه بدن کنند بمسهلات خفیف تر پس بایارج فیقرا و حب صبر شروع نمایند بعد ازان حب قوقایا و آنچه قریب بقوت آن باشد بخورانند و نسخه حب صبر اینست صبر سقوطری سه درم مصطکی تربد هلیله کابلی گل سرخ هر واحد دو درم مقل ازرق نیم درم بآب کرفس حب سازند شربت سه درم وقت خواب بر سبیل شبیار در هفته و نسخه حب قوقایا اینست سقمونیا یک نیم درم تربد پنج درم باقی اجزا مع اوزان همان ست که در آغاز قول مسیحی گذشت شربتی سه درم و این مطبوخ ثابت بن قره نافع ست هلیله سیاه پوست هلیله زرد کابلی هر واحد هفت درم پوست بلیله آمله هر واحد سه درم نانخواه دو درم سعد سه درم مویز منقی پانزده درم در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند پس دو ثلث رطل ازان صاف کرده با ثلث شربت حب قوقایا و یا یک درم ایارج فیقرا و یک درم تا یک نیم درم تربد بنوشانند و خوردن دو مثقال اسطوخودوس بعسل سرشته نافع بود و این حب نافع صداع مزمن ست ایارج فیقرا یک درم شحم حنظل ربع درم تربد نیم درم مقل کتیرا هر واحد یک دانگ سقمونیا ربع درم مقل را در آب کرفس حل

کرده حبها سازند و این یک شربت ست و اگر ازین فائده نشود این نقیع ایارج با روغن بید انجیر بنوشند هلیله زرد هفت درم و هلیله سیاه کابلی و بلیله و آمله هر واحد دو درم مصطگی سه درم افسنتین تخم کشوث هر یک پنج درم شاهتره ده درم بادآورد هشت درم در یک رطل آب بپزند تا سوم حصه بماند صاف کرده پنج درم ایارج فیقرا دران حل کرده هر روز از سه اوقیه تا پنج یا هفت بروغن بیدانجیر بنوشند و این بهر تنقیه سر و معده نیکوست و گاهی بدل ایارج درین آب صبر میکنند و از دو تا سه *94* اوقیه می نوشانند و بعد اجابت تامه دو درم حب الرشاد بآب نیم گرم که دران شکر حل کرده باشند بخورند و اگر درد باین مسهلات ساکن نشود ایارجات .... مثل ایارج جالینوس و ایارج لوغاذیا بخورانند بعده امر باستعمال تریاقات و معاجین در هر هفته یکبار کنند و اولا کوشش درجذب مواد بسوی اسفل .... نمایند و بعد غراغر بسکنجبین محلول در آب گرم یا بمری کنند و بعد ازان بسکنجبین عسلی محلول دران ایارج فیقرا و یا مری به ایارج فیقرا و غراغر که در باب .... و لقوه بیاید بعمل آرند و این غرغره منقی دماغ از فضول غلیظه لزجه است ایارج فیقرا و وج و خردل و مویزج وعاقرقرحا و زنجبیل و پودینه و صعتر و اصل السوس و بیخ کبر کوفته در ماءالعسل یا سکنجبین عسلی یا مری حل کرده غرغره نمایند اگر خواهند یک یا دو یا سه دوا ازین بعمل آرند و اگر خواهند همه را جمع کنند مصنف اقتباس گویند که جهت حصول نضج مطبوخ اسطوخودس با شربت اسطوخودوس منضج چهار پنج روز دهند و بعد نضج تنقیه دماغ بحب شبیار یا اصطمخیقون قوقایا به نسخه علویخان باضافه سنای مکی دو توله تربد سفید نه ماشه زنجبیل سه ماشه پوست هلیه زرد و کابلی هر یک یک نیم توله ریوند خطائی هفت ماشه مغز خیار شنبر و ترنجبین هر یک هفت توله گلقند عسلی چهار توله روغن بادام هفت ماشه در مطبوخ کنند وقت دو پاس نخودآب بچه مرغ دهند و وقت شام نان خشکار خمیری عرق بادیان خمیر کرده با شوربای مرغ خورانند و صبح این دوا بدهند اسطوخودوس سه ماشه سوده با جوارش مصطکی یک توله سرشته ورق نقره یک عدد پیچیده با مطبوخ اصل السوس گاوزبان بیخ کرفس پرسیاوشان هریک هفت ماشه انیسون چهار ماشه بادیان نه ماشه شربت بزوری حار چهار توله داخل کرده تخم کنوچه هفت ماشه پاشیده بخورند و همین نمط سه چهار مسهل داده بعد حصول تنقیه تام جهت تعدیل مزاج و اخراج مابقی مواد و تقویت دماغ عطوسات و غراغر و اطریفلات و دیگر تدابیر بکار برند و بقول شاه ارزانی نخودآب با شیره حب النیل سفید نوشیدن و تا یک هفته مداومت کردن در تعدیل و تقویت دماغ از مجربات ست و اگر با سرفه بود اسطوخودوس تخم خطمی اصل السوس هر یک چهار ماشه جوشانیده نبات دو توله داخل کرده دهند مولف خلاصه می نویسد که برای نضج و تلطیف ماده برگ گاوزبان اصل السوس هر کدام یک درم سپستان مویز منقی هر کدام یک اوقیه ابریشم خام یک درم تخم خطمی سه درم بادیان یک درم جوشانیده صاف نموده شربت اصول دو اوقیه

حل کرده صبح و شام دو حصه نموده بدهند تا سه روز بعد ازان پرسیاوشان سه درم انیسون یک درم بادیان مصطکی هر کدام یک درم جوشانیده صاف نموده گلقند یک اوقیه سکنجبین ساده دو اوقیه حل کرده بدهند صبح و شام و به شوربای چوزه مرغ تغذیه فرمایند و بعد از ظهور نضج ماده مسهلات بلغم چون حب صبر و ایارج فیقرا و اصطمخیقون تنقیه کنند و بعد ازان بار دیگر متوجه بانضاج و تلطیف گردیده اگر احتیاج شود باستفراغ باقی ماده را قلع نمایند انگاه باستعمال غراغر و ضمادات اگر حاجت شود باین نوع اشتغال ورزند صفت غرغره که بعد تنقیه درین نوع سودمند ست مرزنجوش صعتر هر کدام سه درم عاقرقرحا یک درم جوزبوا ربع درم جوشانیده صاف نموده سکنجبین عنصلی دو اوقیه حل کرده غرغره کنند و مسح سر بادهان حاره چون روغن بابونه و خیری و یاسمین و نطول بآبیکه دران بابونه و اکلیل الملک و چیزی بنفشه جوشانیده باشند درین وقت سودمند ست و ضماد ازین اجزا بر صدغین گذارند صبر زعفران جندبیدستر هر کدام یک درم فرفیون نیم درم افیون ربع درم انزروت یک مثقال صمغ عربی نیم مثقال با شراب سائیده ضماد فرمایند بعضی سلاطین در مجربات خود نوشته که خوردن بابونه و طلای آن بر پیشانی مجرب ست و چکانیدن روغن آن در گوش و بینی و انکباب بر بخار آن نیز انفع ست و همچنین اگر موی سوخته انسان سه درم صبر یک نیم درم کندر یک درم آب قرنفل سائیده بر جبهه و شقیقه طلا نمایند و کذلک هرگاه مغز تخم مشمش تلخ سائیده بر سر ضماد کنند یا بروغن او طلا نمایند و یا نشوق کنند و ایضا براده چوب شمشاد هر گاه با حنا آمیخته ضماد کنند و خوردن جوز ماثل و کذا ضماد زنجبیل صندل و بیخ بید انجیر مساوی در آب شسته برنج سانهی باریک سائیده بر پیشانی و شقیقه نافع و ایضا فلفل سیاه باریک سوده در انبوبه پر کرده در گوش بدهند که گوش ازان پر شود بعده پنبه در گوش نهند و همچنین اگر روز چهار شنبه اخیر ماه صفر از جانب پیشانی طرف وسط سر طولا یازده زلو چسپانند و خون بگیرند صداع مزمن زائل گردد و کذا تعلیق جلد سر هدهد و مار مهره و فوه الصبغ مفید و اگر صمغ عربی دو جزو زعفران افیون مرمکی خون سیاوشان هر واحد یک جزو باریک سوده بسفیدی بیضه آمیخته برکاغذی که از سوزن سوراخ کرده باشند طلا کرده بر شقیقه بچسپانند نافع بود *95* سببش صعود سودا بسوی دماغ و قبض و جمع عضوست اگر خون غالب یا فاسد باشد فصد وسیع نمایند و بعد نضج ماده بمنضج سودا تنقیه از مسهل سودا و حب افتیمون نمایند بطریقیکه در علاج امراض دماغی سوداوی مذکور شد و ایضا بهر نضج سودا بسفائج فستقی کوفته اصل السوس مقشر نیمکوفته پرسیاوشان شاهتره گاوزبان بادرنجبویه بادیان افتیمون در صره بسته مویز منقی هر یک بقدر حاجت جوشانیده صاف نموده با سکنجبین افتیمونی یا شیرخشت از سه روز تا پنج روز بیاشامند و یا گل بنفشه اصل السوس مقشر کوفته نموده با شربت گاوزبان و بادرنجبویه هر واحد ده درم بنوشند و یا گاوزبان چهار درم اسطوخودوس

یک مثقال پوست بیخ کبر حشیش غافث از هر یک نیم درم بادیان یک درم مویز منقی بست درم جوشاینده صاف با بست درم سکنجبین بزوری بنوشند چند روز تا آنکه ماده نضج یابد و قاروره غلیظ و پس متوجه اخراج سودا بمخرجات آن گردند بمثل مطبوخی که دران پوست هلیله کابلی هلیله سیاه و بسفائج و افتیمون و اسطوخودوس و غاریقون و لاجورد و مغسول داخل نموده باشند و یا مطبوخ هلیله سیاه ده درم سنای مکی بنفشه اسطوخودوس شاهتره از هر یک پنج درم تمرهندی فلوس خیار شنبر گلقندی هر یک بست درم دران مالیده صاف کرده بران تربد مجوف یک درم افتیمون یک مثقال لاجورد مغسول دو دانگ روغن بادام یک مثقال پاشیده بیاشامند نیم گرم و غذا باید که درین ایام نخود آب چوجه مرغ و یا گوشت بره و یا بزغاله شیرخواره فربه باشد و طبیخ گاوزبان مویز منقی بادرنجبویه آلوبخارا بسفایج افتیمون اسطوخودوس ترنجبین آمیخته نوشیدن نیز منضج سوداست و اگر خواهند شاهتره پرسیاوشان بنفشه بیخ کاسنی بیخ بادیان اصل السوس گل سرخ عناب سپستان تخم کاسنی گلقند حسب حاجت افزایند و بعد حصول نضج کامل تنقیه سودا بمطبوخ افتیمون یا حب آن کنند و اگر سودا احتراقی باشد و علامات حرارت پیدا بود از استعمال ادویه گرم حذر کنند و بمنضج بارد یا ماءالشعیر که دران گاوزبان و مویز منقی و خطمی مقشر پخته باشند چند روز نضج ماده نموده بهر تنقیه آلوبخارا عناب سپستان خطمی زرشک پوست هلیله کابلی بسفایج افتیمون اسطوخودوس جوشانیده صاف نموده ترنجبین مغز فلوس مالیده باز صاف کرده روغن بادام شربت شاهتره اضافه نموده بنوشند و اگر مسهل قوی تر خواهند یک مثقال غاریقون سفید و نیم مثقال لاجورد سائیده سر دارو نمایند و یا منضج و مسهل که در امراض دماغی سوداوی گذشت بعمل آرند و بدانند که استعمال حبوب و مسهلات قوی پی در پی جائز نیست بلکه برفق و مدارا و بعد نضج تان و بقای قوت استعمال نمایند و اگر سبب صداع خلط بلغمی و سوداوی با هم باشد باید که در معالجه آن از ادویه و اطلیه و نطولات و غیره نافع به هر دو امتزاج نمایند و همچنین در منضجات و مسهلات و مطبوخ که در قول صاحب کامل بیاید نیز نافع صداع حادث از خلط سوداوی مخلوط به بلغم ست و بعد تنقیه تقویت بدواءالمسک و مفرحات یاقوتی نمایند و یا هلیله مربی باسطوخودوس سوده آمیخته بخورند و بالایش شیره مغز تخم هندوانه عرق عنب الثعلب و عرق کیوره شربت بنفشه بنوشند و یا عود صلب یک ماشه سوده بدواءالمسک شش ماشه سرشته بخورند و شیره تخم خشخاش چهار ماشه شیره مغز بادام چهار دانه شربت انار شیرین دو توله بنوشند و هلیله مربی بگلاب شسته کشنیز مقشر یک ماشه سوده آمیخته وقت خواب شب بخورند و حریره بادام و خشخاش و حلوای آنها و پسته و نارجیل و جوز و انگور و انار و مویز و کشمش نافع و استعمال شربت اسطوخودوس و بادرنجبویه و گاوزبان و بنفشه و نیلوفر قبل تنقیه و بعد آن مفیدست و تنطیل سر بشیر گاو نیم گرم مخلوط بروغن خشخاش عظیم النفع ست و تدهین

راس بروغن لبوب سبعه و تقطیر او در گوش نافع و حلوای مغز کدو و شکر و نشاسته و روغن بادام بر سر بستن مجرب ست و کذا شیر بز بر سر دوشیدن و دخول در حمام معتدل و ریختن آب نیم گرم بر سر متواتر و مقام در موضع معتدل الحرارت مائل برطوبت نافع و از بیداری و جمله ریاضیات اجتناب واجب و ایضا بعد تنقیه بهر تبدیل مزاج روغنهای گرم و تر مثل روغن بابونه و روغن زعفران با روغنهای سرد چون روغن مغز تخم کدو آمیخته بمالند و در بینی چکانند و اشربه و سعوط و ضماد و نطول و شموم بادویه قلیل الحرارت مائل ببرودت بعمل آرند بشرطیکه سودا طبیعی باشد اما اگر سودا احتراقی بود محتاج بسوی تبرید بسیارست تا آنکه زائل گردد حرارت کاسنه دران سودا چنانچه در خاکستر و آهک میباشد و از استعمال ادویه مسخنه احتراز کنند تا باعث سخونت دماغ و آئل بجنون نگردد و ادویه بارد رطب اختیار نمایند و بروغن بنفشه و روغن کاهو و روغن خشخاش و شیر زنان مدام سعوط کنند و اگر بعد تنقیه درد سر باقی باشد چندی ادامت براطریفل اسطوخودوس نمایند و باو بیدالورد تالیف علویخان مرتب سازند و ضماد از بابونه اکلیل الملک مرز بخوش با روغن گل یا یاسمین آمیخته بکار برند و از مرزنجوش *96* و حنا و جدوار در حمام ضمادکردن نیز مجرب و کذا بوش دربندی جدوار قرنفل مفیدست و یا مرمکی زعفران سوده بروغن بادام و شیر زنان آمیزند و پارچه بدان آلوده شب و روز بر سر دارند که مسکن وجع و منوم است و همچنین قرنفل دارچینی پوست بیخ لفاح بزرالبنج سفید زعفران جندبیدستر کوفته بیخته بروغن گل و بابونه و بادام آمیخته ضماد کردن و یا از گل بنفشه و بابونه و ختمی سفید مساوی کوفته بیخته بآب و روغن بنفشه بادام یا روغن نرگس داخل کرده در هاون سنگی حل کنند تا مثل مرهم گردد و گرم نموده ضماد نمایند و اگر سداب بری فرفیون بورق حرمل بنفشه مرزنجوش هر واحد دو جزو جو مقشر دو جزو همه را کوفته و فرفیون در روغن نیلوفر حل کرده با هم آمیخته ضماد نمایند برای صداع سوداوی مزمن نافع بود و در ماده احتراقی ضماد از حضض و کاهو و صندل و کشنیز سبز بروغن یاسمین و روغن گل نمایند سعوط مومیائی بقدر یک سرخ در روغن بابونه سوده نافع ست و برگ حاج افشرده آب او سه قطره بر نهار در بینی چکانیدن و بعد ساعتی روغن بنفشه انداختن و شوربای چرب نوشیدن بزعم قومی شدید النفع ست و کذا زهره نر گاو سرخ سه درم کافور نیم درم سعوط کردن و شموم مقوی راس و قاطع صداع سوداوی عنبر عود هندی هر یک دو درم مشک زعفران هر یک یک دانگ صندل سه درم ست و کذا مشک ساذج نمام مرزنجوش سداب مخلوط کرده ببویند و بوئیدن نرگس و ریحان و عنبر و مشک نیز مفید بود و نطول بطبیخ بابونه اکلیل الملک صعتر شیح ارمنی گاوزبان برگ چقندر سبوس گندم بعمل آرند و انکباب بران و تضمید بثفل آن نمایند که بعد تنقیه تام برای تعدیل مزاج مفید و اگر سر حمل و اطراف آن و بابونه اکلیل الملک حلبه شبت هر یک یک کف در پنج سیر آب بپزند که نصف بماند سر ببخار او دارند و بعده صاف

کرده بر سر ریزند نافع بود و گویند که اگر بیخوابی باشد روغن شبت بر سر ریزند و در بینی و گوش چکانند و غذا شوربای ماکیان فربه و تیهو و دراج همراه نخود پخته و دیگر اغذیه لطیفه چون گوشت حلوان و چوزه مرغ و کنجشک و کبک ساده یا با چقندر و گزر و مصالح گرم و روغن بادام پخته و بیضه نیمبرشت و حلوای خشخاش تناول نمایند و بعد غذا بهر تجوید هضم حوارشات معتدل مفرح بخورند و خواب بر دست چپ نمایند و از اغذیه مولد سودا مثل فطر و بادنجان و گوشت گاو و گوشت خشک کرده و پنیر کهنه و عدس و سرکه کهنه و باقلا و کرنب اجتناب ضروریست اقوال اطبا بعضی متاخرین می نویسند که اولا بمطبوخ افتیمون فواکهی علوی خان نضج ماده نمایند و بعد نضج سنای مکی یک نیم توله هلیله سیاه یک توله خیار شنبر ترنجبین هر یک شش توله داخل کرده ریوند خطائی هفت ماشه سرداو نموده روغن بادام هفت ماشه افزوده با حب لاجورد و یا حب افتیمون تنقیه کنند و صبح تبرید از آمله مربی یک عدد شسته لاجورد مغسول و طباشیر هر واحد یک ماشه سوده آمیخته ورق نقره یک عدد پیچیده بخورند و لعاب گاوزبان پنج ماشه شیره تخم کاسنی و مغز تخم کدو و مغز تخم پز و به هر یک هفت ماشه گلاب بیدمشک هر یک پنج توله عرق گاوزبان شش توله برآورده شربت گاوزبان و سیب هر یک یک نیم توله تخم فرنجمشک پنج ماشه پاشیده بعمل آرند و بعد تنقیه جهت تعدیل مزاج اطریفل شاهتره علویخان و اطریفل افتیمونی ایشان و سعوط از روغن بنفشه و خشخاش و کاهو و شیر بز وزن و لخلخه از روغن بنفشه و کاهو و آب همیشه بهار هر یک یک توله عطر گلاب چهار ماشه و ضماد از حضض مکی و تخم کاهو و صندل سفید و برگ کشنیز هر یک سه ماشه در روغن یاسمین و روغن گل سوده و خمیره مروارید همراه عرق شیر بکار برند و اگر درد باقی ماند ماءالجبن نوشانند و بعلاج مالیخولیا پردازند مسیحی گوید که اگر ماده سودا باشد بهلیله سیاه و افتیمون و غاریقون و نمک هندی و بسفائج و خربق سیاه و حجر ارمنی اسهال آورند و باقی تدبیر همانست که در صداع بلغمی مسطور شد و در صداع بارد عارض عقب امراض سوداوی باید که پیه بط بگدازند و اندکی جندبیدستر دران حل کرده سعوط کنند و یا قدری آب مرزنجوش باندکی روغن بنفشه و شیر دختران یا روغن مغز تخم کدو و یا سفیده بیضه رقیق آمیخته سعوط کنند و در گوش چکانند شیخ میفرماید که در صداع بارد بماده سوداویه واجب ست که آنچه در علاج امراض دماغی سوداوی گذشت بحسب آن عمل نمایند از فصد اگر احتیاج آن باشد بسبب بودن خون غالب و فاسد و تنقیه بدرجات آن بعد انضاجات مفصله بعد ازان تبدیل مزاج بطریق مذکور و استعمال مولدات خون محمود لطیف رطب رقیق و از چیزی که آنرا بسیار فائده میکند حب قرنفل ست و درینجا نیز آنچه ارکاغانیس در باب فصد کاهل گفته و آنرا ذکر کردیم یاد دارند مجوسی گوید که اگر صداع از ماده سودا یا بلغم و سودا باشد مطبوخ غاریقون بنوشند و روغن بنفشه مخلوط بروغن سوسن و یا

روغن نیلوفر باندک روغن نرگس و روغن مرزنجوش نشوق نمایند و آب مطبوخ نیلوفر و بنفشه و سوسن و بابونه و اکلیل الملک و بادرنجبویه ❋97❋ و برگ ساذج و قرنفل و جو کوفته بر سر نطول کنند و غذا لحوم حملان و جدی و ماکیان معمول با سفید باج دهند و تخفیف غذا کنند و این مطبوخ نافع صداع سوداوی است اگر با آن بلغم باشد هلیله کابلی و هندی هر واحد هفت درم بلیله آمله هر واحد چهار درم مویز منقی سی درم گاوزبان و اسطوخودوس و قنطوریون دقیق و حشیش قافث هر واحد سه درم افتیمون پنج درم بسفائج کوفته و تربد کوفته هر واحد سه درم غاریقون دو درم مصطکی و ساذج هندی هر واحد یک نیم درم تخم کرفس و انیسون هر واحد دو درم اصل السوس مقشر چهار درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند تا بیک رطل باز آید صاف کرده بران این ادویه برای تقویت اندازند تربد سفید یک درم ایارج فیقرا و غاریقون هر واحد چهار دانگ شحم حنظل حجر لاجورد نمک نفطی هر واحد دو دانگ بر مطبوخ انداخته بنوشند و اگر خواهند که برای تقویت حب ساخته قبل مطبوخ بخورند و بعده مطبوخ بنوشند نافع بود جرجانی و ایلاقی مینویسند که تدبیر تنقیه سودا بمطبوخ افتیمون و حبها که در علاج مالیخولیا بیاید باید کرد و همه تدابیر ازان نوع باید ساخت و این حب سخت نافع بود پوست بلیله زرد چهار دانگ افتیمون نیم درم غاریقون دو دانگ نمک نفطی و بسفائج و حجر ارمنی مغسول و خربق سیاه هر یک دانگی بدستور معمول حب سازند و این همه یک شربت ست و این نقوع صبر آنرا نافع ست و نسخه او همانست که در علاج صداع بلغمی در قول ابوسهل گذشت لیکن درینجا وزن از پوست بیخ بادیان تا اصل السوس هر یک ده درم سنبل و قصب الزریره هر یک سه درم ست و شحم حنظل مطروح و وزن صبر ده درم ابن الیاس و خجندی میگویند که اسهال سودا باسطوخودوس و غیر آن که در قول مسیحی گذشت و ایارجات و حبوب نمایند بعد ازان تعدیل مزاج و تغریق راس با دهان حاره رطبه نیمگرم مثل روغن نرگس و روغن بادام شیرین کنند و باید که هر روز جلاب از بادرنجبویه دو درم اصل السوس مقشر کوفته سه درم گاوزبان دو درم و شکر یا گلقند ده درم بنوشند و بمزوره نخود بشیره قرطم غذا سازند و بعد ظهور نضج تنقیه دماغ بحب ایارج و شبیار یا بحب صبر یا بنقوع صبر یا مطبوخ افتیمون نمایند و یا این حب افتیمون بدهند که اسهال سودا و تنقیه سر از ماده سوداوی بی غائله کند افتیمون دو درم غاریقون تربد مقشر بروغن بادام چرب کرده اسطوخودوس بسفائج هر واحد یک درم کوفته بیخته بعرق بادیان حب بسته بدارند و این یک شربت ست بولس گفته که صداع حادث از سودا ضعیف بود و جالینوس گوید که من در صداع بارد مزمن سوداوی خردل ممضوغ بر سر می نهم و ایضا روغن او گرفته بر سر میگزارم و صحت میشود و ایضا او گفته که در علاج صداع سوداوی استعمال حبوب و مسهلات قویه بتکرار نمایند زیرا که سودا خلط غلیظ ست بسهولت بر نمی آید و بیداری طویل و خواب صداع آورند و از اغذیه بارده و حامضه

مثل مصلیه و دوغباج و سکباج و اهالیه و لاحشه و مانند آن اجتناب نمایند سعید گوید که تنقیه خلط سوداوی بطبیخ افتیمون کنند اگر خلط در تمامی بدن منتشر باشد و بقی اگر فضله در معده محتبس بود و اگر ماده در سر محتقن باشد تصد تنقیه راس به غرغره نمایند از ایارج و یا سکنجبین عنصلی و از پوست بیخ کبر بعسل سرشته در آب گرم حل کرده و سعوط بمسکه مصفی یا پیه بط با قدری آب مرزنجوش کنند و اگر معذلک آثار حرارت ظاهر شود بروغن بنفشه و شیر دختران و روغن تخم کدو چند روز سعوط نمایند و روغن سوسن یا روغن زعفران بر سر مالند و آبیکه دران بیخ سوسن آسمانجونی و شبت جوشانیده باشند بر سر ریزند و غذای ملطف مثل نخوداب و زیرباج چوزه مرغ و گوشت حملان معمول بچقندر و گزر و هلیون سازند و شراب رقیق نوشانند و اندک حلوای شکری دهند و در حمام داخل کنند و آب نیمگرم بر سر ریزند و از اغذیه شدیدالحراره و از طول مقام در جای گرم حذر نمایند علاج صداع ریحی داخلی و ریح داخلی آنست که در نفس دماغ یا بدن متولد شود و در سر محتقن گردد بهر تحلیل آن بادیان انیسون زیره سیاه در گلاب و عرق بادیان جوشانیده گلقند داخل کرده بنوشند و نوشیدن شیره قاقله کبار مجرب سویدی ست و نرم داشتن طبیعت مناسب است و بابونه و اکلیل الملک و شیح و برنجاسف و نمام و برگ غار و شونیز و پودینه و سداب بقدر مناسب گرفته در آب جوشانیده نیمگرم بر سر ریزند و تخم شبت بابونه پودینه دشتی سداب بوره ارمنی سبوس گندم در صره بسته گرم کرده تکمید مایند و اگر این ادویه در آب پخته بر بخار آن انکباب کنند و بآب آن نطول سازند بهتر باشد و یا بادیان مرزنجوش در آب پخته بر بخار او سر بدارند و مالیدن روغن بابونه و شبت بر رگهای گردن و کتفین و صدغین نیز گاهی بی تنقیه فائده میکند و شمیدن یاسمین برای ازاله صداع ریحی مجرب ابن بیطارست ❋98❋ و از فلفل و جندبیدستر و مشک عطسه آورند و عطوس از زنجبیل و شکر مجربست و کذا فلفل و جندبیدستر و عاقرقرحا مساوی قوی الاثر و عطوس هندی نیز درین باب از مجربات است و صبر و کندش و زعفران و فلفل سفید و مشک بآب مرزنجوش حل کرده در بینی چکانند و اگر از این تدبیر زائل نگردد و بعد نضج از منضج بلغم بمسهل آن و حب ایارج تنقیه کنند و اگر مبدای ریاح معده باشد تنقیه آن و دیگر تدابیر بدستوری نمایند که در علاج صداع شرکی معدی ریحی بیاید و سفوف سداب انیسون بادیان پودینه زیره سیاه مدبر مساوی شکر برابر همه کوفته بیخته دو درم خورده باشند و سفوف اصول یا حاکمی و حب هندی استعمال کنند و دواءالمسک حلو و مر و تریاق و دیگر ادویه مقوی دماغ و معده مثل فلاسفه و اطریفل کبیر و متوسط و صغیر و حافظ الصحه و مزید عمر نافع ست و هر چه در علاج صداع بارد و امراض دماغی ریحی مذکور شد بعمل آرند و اغذیه لطیف خفیف مثل نخوداب مطبوخ بلحوم خفیفه مانند چوزه مرغ و دراج و تیهو و خروس و ماکیان با شیره قرطم و مصالح گرم کاسر ریاح چون دارچینی و زیره و فلفل و هیل جوز بوا

قرنفل و ساذج هندی استعمال کنند و آبیکه دران مصطکی جوشانیده باشند بنوشند اقوال حکما مولف اقتباس گوید که
که تنقیه بمثل صداع بلغمی نمایند مع زیادتی ادویه مقوی معده و این لخلخه برای ابخره ردیه مابقی و تقویت دماغ
بکار برند گل بابونه مرزنجوش شونیز دانه هیل جوز بوا هر یک سه ماشه جندبیدستر عنبر مشک هر واحد یک نیم ماشه
در روغن نرگس و یاسمین هر یک یک نیم توله آمیخته بسازند و سعوط روغن بادام تلخ باندکی جندبیدستر و مالیدن و
خوردن و بوئیدن جند درین باب اثری عظیم دارد و بجهت تعدیل و تقویت اطریفل اسطوخودوس با رب هلیلجات دهند
و دواءاکمسک تلخ شاه ارزانی نافع و جوارش مصطکی مرکب علویخان از مجربات ست غذا شوربای مرغ و کنجشک و
فاخته با نانی که دران بادیان داخل کرده باشند و مرمکی مصطکی گل بابونه و بنفشه هر یک هفت ماشه جدوار سه
ماشه کوفته بیخته در آب گل سدا گلاب و گل عاشقانه و روغن گل هر واحد یک توله زعفران چهار ماشه زردی بیضه
بط خانگی یک عدد آمیخته بر دو رفاده پارچه نیلگون از یک جانب آلوده بر صدغین نهاده بعصابه محکم بر پس سر
ببندند و در روز سه چهار بار تکرار عمل نمایند که در یک هفته صحت میشود و اگر مرض کهنه باشد و هیچ تدبیر سود
ندهد امر بحمام کنند و جهت نضج مواد شربت اسطوخودوس منضج چهار توله در عرق صعتر و اسطوخودوس و
بادرنجبویه هر یک پنج توله دهند صبح و شام تا پانزده روز و غذا شوربای سنگخواره و درج و مرغ بنان رده و پس از
پانزده روز این مطبوخ قنطوریون دقیق هفت ماشه بسفائج در دنج صعتر تخم سداب هر یک چهار ماشه اسطوخودوس
پنج ماشه مویز منقی سه توله انجیر زرد چهار عدد در عرق صعتر و اذخر و بادرنجبویه هر یک نیم پا و شب خیسانده
صبح بجوشانند که سوم حصبه بماند خمیره بنفشه دو توله شربت اسطوخودوس سه توله داخل کرده بنوشند و حمام هر
روز نمایند و بعد یکماه حمام موقوف نموده بحب قوقایا یا مطبوخ اسطوخودوس مسهل تنقیه نموده وقت دو پهر
نخودآب مرغ و شام نان خشکار با شوربای دراج دهند و صبح تبرید از جواهر مهره جدوار خطائی لاجورد مغسول هر
واحد یک ماشه در خمیره زمرد یا خمیره مروارید نه ماشه آمیخته ورق طلا یک عدد پیچیده بخورند و بالایش
قنطوریون دقیق درونج بسفائج انیسون هر یک چهار ماشه گل گاو زبان هفت ماشه در عرق صعتر و اذخر و بادرنجبویه
هر یک نه توله جوشانیده شربت بزوری معتدل و بنفشه مکرر هر یک دو توله داخل کرده تخم فرنجمشک و تودری
سرخ هر یک سه ماشه پاشیده دهند و برین نهج بدفعات هفت هشت بار تنقیه نموده بفاصله دو سه روز چوب چینی بند
شروع کنند و جهت تقویت معده و دماغ هر روز وقت شب اطریفل شاهتره و اطریفل افتیمونی علویخان خورانند بعده
اگر اندک گرانی باقی ماند فتیله از دارائی قرمزی باریک ساخته صبر زر و اشق زعفران هر یک یک ماشه مشک چهار
حبه در روغن گل حل کرده فتیله بدان آلوده در هر دو گوش نهند و بعد از نیم ساعت نجومی تجدید نمایند و اندرون و

بیرون گوش را نیز بدوای مذکور آلوده کنند جالینوس گفته که اگر صداع از نفوذ ریاح از داخل باشد تنقیه بدن با یارج فیقرا و مانند آن کنند و حمام دائم و هر صباح بر نهار و ریختن آبیکه بابونه و اکلیل الملک و صعتر و برگ غار و مانند آن از ادویه محلله دران پخته باشند بر سر و استنشاق مشک و مرزنجوش نافع ست مسیحی گوید که اگر صداع از ریح غلیظ محتقن در دماغ باشد ایارج بخورند و هر روز استحمام استعمال نمایند و آبیکه دران صعتر برگ غار بابونه شیح مرزنجوش اکلیل الملک برگ قصب شبت جوشانیده باشند بر سر نطول سازند و بآب مرزنجوش سعوط کنند و مشک و جندبیدستر و ریاحین لطیفه طیبه مثل یاسمین و نمام و سیسنبر و اقحوان و نرگس و خیری و سوسن ببویند بوعلی سینا مینویسد که در صداع حادث از ریاح غلیظه اولا معالجه باجتناب هر مبخر و منفخ مثل جوز و خرما و خردل و غیره حار باشد خواه بارد باید کرد و نطولات و ضمادات و سعوطات مذکور در علاج امراض دماغی ریحی استعمال نمایند و جندبیدستر *99* و مشک خاصه ببویند و دخول حمام بر ناشتا درین باب نافع است ابن عباس گوید سزاوار آنست که معالجه باشیای محلل ریاح نمایند مثل نطولی که دران بابونه و اکلیل الملک و برگ کرفس و بادیان و تخم آنها و صعتر و زیره و مرزنجوش و شبت داخل کرده باشند و دران پارچه تر کرده تکمید سر نیز کنند و ایضا بروغن که دران زیره و صعتر و تخم کرفس جوشانیده باشند تکمید نمایند و این سعوط بسازند صبر و مرو کندر هر واحد درم زعفران و فلفل سفید و جاوشیر هر واحد نیم درم مشک یک دانگ همه را باریک سائیده در آب مرزنجوش حبهای کوچک سازند و وقت حاجت یک دو حب بآب مرزنجوش سوده بکار برند دیگر مومیائی و جندبیدستر و مشک و فرفیون بروغن زنبق آمیخته در بینی چکانند و شمیدن مرزنجوش خاصه نافع و کسی که مداومت شم او نماید آن ار این نوع صداع ریحی عارض نشود و تعطیس نیز این را و صداع بخاری را سودمندست اسماعیل گوید که معده و بدن را از ماده فاسد مولد ریاح و بخارات بحب ایارج و قوقایا و نقوع صبر پاک کنند و بعد تنقیه بدن هر صباح ناشته در حمام رفتن و شونیز و مرزنجوش و جندبیدستر و مشک و غالیه بوئیدن و بادیان پیش بینی داشتن و دود آن کردن و روغن بادان تلخ در بینی و گوش چکاندن سود دارد و ایارج فیقرا یک درم جاوشیر جندبیدستر فرفیون هر یک نیم درم مشک دانگی شکربوزن همه ادویه همه را سائیده بقدر یک دانگ در بینی دمند و اگر در شیر زنان حل کرده چکانند بهتر باشد و کسر ریاح و تفتیح سدد کند و صداع کهنه را سود دارد و از اشیای مؤلد بخار و ریح پرهیز نمایند صفت حب ایارج بگیرند ایارج فیقرا و تربد هر یک ده درم پوست هلیله زرد و هلیله کابلی هر یک پنج درم انیسون نمک هندی هر یک دو درم همه را کوفته بیخته حبها سازند شربتی دو نیم دام تا سه درم و اگر در بدن ماده سودا باشد پنج درم افتیمون زیاده کنند ابن الیاس گوید که تحلیل و تلطیف بادویه کاسر نفخ مثل بادیان و تخم کرفس هر یک سه درم بشکر سفید نمایند و غذا

نخوداب دهند اگر با حرارت نباشد و استعمال نطولات حاره ملطفه مثل آب رياحين و حمام دائم و سعوط بآب مرزنجوش و استنشاق رياحين لطيفه كنند خجندى گويد كه اگر رياح بارد غليظ باشد نطولات محلله مثل بابونه و اكليل الملك و مرزنجوش و صعتر و پودينه استعمال كنند و بپارچه كه درين آب يا در روغنى كه اندران باديان و زيره و سداب پخته باشند تر كرده تكميد سر نمايند و حمام گرم درين نفع دارد و جندبيدستر و مشك بروغن زنبق سوده سعوط كنند كه تحليل رياح سر كند و اين قطور همين فائده دارد زيره صعتر حب الغار تخم كرفس روغن زنبق بطريق معمول روغن ساخته و در گوش و بينى چكانند علاج صداع ريحى خارجى و ريح خارجى آنست كه از خارج اندرون سر نافذ شود و در دماغ محتقن گردد و اين ريح چون بداخل سر نافذ شود و بكميت و كيفيت خود ضرر پيدا كند پس در علاجش احتياج تجليل افتد بسبب اضرار او بكميت و لهذا اگر اين ريح بارد بود مسخنات قوى استعمال كنند تا ازان تعديل مع تحليل حاصل شود و اگر اين ريح حار بود استعمال دواى قوى التبريد ممكن نبود بهر آنكه اين مانع از تحليل ريح گردد پس بقول شيخ درينجا نظر كنند كه آيا ريح حار صيفى ست يا بارد شتوى بعده موضع دخول او دريافت نمايند پس اگر حار باشد و مدخل وى گوش بود روغن بابونه نيمگرم يا روغن خيرى يا روغن شبت كه باندک روغن گل حرارت آن شكسته باشند در گوش تقطير كنند و اگر مدخل او بينى باشد در بينى چكانند و بمحلات خفيف تنطيل سر نمايند بعد ازان اگر سوءمزاج حار باقى ماند تعديل آن برفق نمايند و ابتدا بادويه قليل البروده كنند پس اگر فائده نشود در تبريد افزايند و حمام معتدل نفع دارد و اگر ريح بارد باشد در روغن هاى گرم مذكور جندبيدستر با مشك آميخته منجمله هر دو طريق مذكوره بهمان راهى كه ريح نافذ شده باشد تقطير كنندو تقليل و تكثير درين ادويه بمقدار حاجت نمايند و بوئيدن مشك و جندبيدستر و حلتيت و سير و امثال آن سود دارد و استعمال نطولات و سعوطات و شمومات و قطورات و ضمادات محلله حاره مذكوره در علاج صداع بلغمى و ريحى و تقويت دماغ و تعديل آن كنند و از منفخات و منجرات اجتناب ورزند و تليين طبيعت درين باب ستوده است علاج صداعى بخارى داخلى اگر تولد ابخره در نفس سر باشد و در معده نفخ و قراقر هيچ نبود و بحسب امتلا و خلا و بحسب اغذيه منجره و قليل النجار در صداع كمى و زيادتى ظاهر نشود نطولات مفشيه معروفه بعمل آرند و تقويت سر باضمده محلله كه دران اندكى قبض باشد و بشمومات ملطفه نمايند و هر صبح بحمام رفتن و ريختن آب گرم متواتر بر سر و بستن ❋100❋ اطراف و گذاشتن آنها در آب گرم و شستن قدمين و ساقين بآب گرم و يا بآبيكه دران بعض حشائش موافقه يا سبوس گندم پخته باشند و ماليدن قدمين و چكانيدن روغن بادام تلخ در گوش و بينى و ضماد نمودن بضمادات محلله از آرد جو و گل بنفشه و نيلوفر و خطمى سفيد و صندل سفيد با گلاب و سركه و روغن گل سرشته نافع ست بالجمله انچه در علاج امراض دماغى بخارى

مذکور شد بعمل آرند از تنقیه خلط غالب و تعدیل آن و تقویت سر تا بخارات را قبول نکند و جوارش طباشیر و خمیره خشخاش سفوف کشنیز و آمله و طباشیر و شربت رنگتره همه برای صداع بخاری مفیدست و اگر تولد ابخره در معده و دیگر اعضا بود تدبیرش در علاج صداع شرکی خواهد آمد شیخ میفرماید که اگر سبب صداع صعود بخارات از اعضای بدن باشد قبل دوره صداع فواکه بخورند و اگر حاضر نباشد آب سرد بنوشند و اگرچه بر نهار بود و از فواکه کثیرالوافقه بهی ست و کشنیز نیز منجله موانعات صعود بخارات ست گیلانی مینویسد که از معالجات صداع حادث از بخارات محتنقه قی کردن ست و ریختن آب نیمگرم بر سر و دستها و پایها و مالش پایها و نوشیدن آب انار میخوش و غوره و سکنجبین و چشیدن ترشی ترنج و تغریق راس بروغن گل و خواب کردن و شمیدن بنفشه تر و نیلوفر و تغذیه بچوزه مرغ بآب غوره و سکباج ماهی صخری و از فواکه امرود و بهی و انار نافع و باقی علاجش علاج صداع حارست و بمثل این تدبیر تدبیر صاحبان صداع تابع سخونت اخلاط نمایند اگر کمیات اخلاط زائد نبود و اگر زائد باشد تنقیه آن و تعدیل مزاج نمایند علاج صداع بخاری خارجی ابخره ردیه که از خارج بسر برسد و در دماغ محتقن شود در اکثر حار میباشد و بارد کمتر بود مثل بخارات مواضع متکرجه حمائیه و در علاج این نیز تجلیل و تعدیل مزاج مثل علاج صداع ریحی خارجی احتیاج افتد پس در ابخره حار نبطولات معتدل تحلیل آن نمایند اگر ابخره بسیار محبس بود و درانجا از علامات احاله او بسدر و دوار باشد روائح طیبه معتدله مثل گلاب و روغن گل و نیلوفر و بنفشه ببویند و اگر حرارت شدید محسوس شود کافور و صندل بویند و در حمام بآب گرم و ختمی تحمیم سر کنند و اگر ابخره بارد باشد بوئیدن مشک و جندبیدستر کفایت کند و اگر ابخره دخانی باشد احتیاج ترطیب شدید با دهان مذکوره و دیگر مرطبات افتد و بمثل این روغنها استنشاق شدید نمایند تا ببالا سنجذب شوند و درانجا بماند بعده از افشاندن بینی برآرند و باز تجدید کنند و همچنین دائم عمل نمایند و کذلک گلاب و آب بید و آب کدو بعمل آرند و بر بخار این آبها انکباب کثیر نمایند و اگر از ابخره مذکوره آفت و سوءمزاج پیدا شود چنانچه از دخان کبریت و زرنیخ و مانند آن میباشد کافور در روغن کدو استعمال کنند که یکی ازانها تبرید و دیگر ترطیب کند و همچنین کافور در روغن کاهو و روغن بنفشه بعمل آرند و در مکان برگ بید و ریاحین رطب فرش کنند و مبردات و مرطبات مانند ماءالشعیر و مانند آن غذا سازند <u>علاج صداع سدی</u> بدانکه سده یا در جوهر دماغ و یا دراورده که اندر آنست و یا در شرائین آن و یا دراورده حجب داخله او و یا در شرائین آن حادث میشود و سبب سده گاه ورم میباشد و گاه کثرت مواد یا غلظت یا لزوجت نمی باشد مگر در بلغم و غلظت در بلغم و سوداست و بلغم سده می آرد بلزوجت و بغلظت و بکثرت خود و سودا بسبب غلظت و کثرت و صفرا بسبب کثرت و همچنین خون بالجمله بعد تلطیف و تقطیع ماده بانضاج تنقیه آن نمایند بدستوریکه در علاج امراض

دماغی سدی مفصل مسطور شد اما در سده بلغمی تلطیف ماده از نطولات و اضمده و شمومات نیز کنند پس هرگاه ماده مستعد خروج گردد و بمسهل و بحبوب مخرج بلغم و غراغر و سعوطات و عطوسات استفراغ نمایند و در سده سوداوی بعد فصد و مسهل سودا اضمده و نطولات استعمال کنند و بالجمله علاج صداع سدی قریب است از علاج صداع بلغمی و سوداوی و آن مفصل مذکور شد و بعد تنقیه تقویت دماغ و تعدیل مزاج آن بحسب انحراف آن اگر اخلاط حار باشد بادویه بارده و اگر بارد باشند بادویه حاره و همچنین رطبه و یابسه بضد آنها و تغذیه باغذیه لطیفه غیر منجره نمایند و آنجا که سبب سده ورم باشد تدبیرش علاج صداع ورمی ست علاج صداع ورمی بدانکه ورمی که محدث صداع گردد گاهی در حجب دماغ و مجاری آن افتد پس اگر حار بود سرسام حار گویند و اگر بارد باشد لثیرغس نامند و اگر مرکب باشد سبات سهری خوانند و گاهی صلب سوداوی بود و گاه باشد که در نفس دماغ و جوهر آن افتد اگر حار بود فلغمونی یا حمره باشد والا بارد بود و گاه در حجاب خارج_*101* دماغ و یا در جلد حادث شود و گاهی در اعضای دیگر غیر سر از اعضای شرکیه مانند معده و رحم و انیثین و مراق و غیر آنها عارض گردد و ضرر آنها بسوی دماغ متادی شود پس تدبیر این صداع علاج اورام مذکوره است که عنقریب در فصل سرسام مفصل بیاید و آنچه در علاج امراض دماغی ورمی مذکور شد بران هم نظر دارند و در ورم حار بعد فصد قیفال جلاب از بنفشه و نیلوفر و عناب یا ترنجبین اگر طبیعت محتبس باشد والا با شکر طبرزد دهند و مالش سینه و سر دو دست و پا بروغن بادام شیرین و چکانیدن شیر زنان در بینی و گوش و دوشیدن آن بر تارک سر و سینه و تغذیه بمزورات از برنج و ملش مقشر و اسفاناخ و کشنیز و کاهو مناسب است ابن هتبه الله در کتاب مغنی مینویسد که سبب صداع اگر ورم دموی باشد فصد قیفال یا رگ پیشانی و نوشیدن آش جو و شیره خرفه و شمیدن بنفشه تر و نیلوفر رطب یا روغن آنها و تبرید سر بآب کدو یا عنب الثعلب یا بار تنگ و اغتذا بکدو و عدس مقشر مفید و اگر ورم صفراوی باشد اسهال بخیار شنبر و آب تمرهندی و آلوی بخارا و جلاب و نوشیدن ماءالشعیر و آب انار میخوش و ماءالقرع بسکنجبین و شیره تخم خرفه بشربت بنفشه و نثوق صندلین آب حی العالم و کافور و تبرید سر بآب بار تنگ و جراده کدو نافع و اگر سوداوی باشد اسهال بطبیخ افتیمون و ریختن مطبوخ ختمی و اکلیل الملک بر سر و شمیدن روغن سوسن و نرگس سودمند و اگر ورم بلغمی باشد نوشیدن نقوع صبر و ایارح و نطول آب مطبوخ بابونه و نمام و اکلیل الملک و حلبه و شبت و تخم کتان بر سر مناسب و آنجا که سبب ورم ضربه یا سقط باشد تدبیرش از علاج صداع ضربی و سقطی نیز برگیرند شیخ میفرماید که اگر درین صداع ریم یا زرداب با ماده مائی از سر بطریق گوش و غیره برآید در اکثر صداع زائل میشود علاج صداع ضربانی ایلاقی و جرجانی مینویسند که جالینوس صداع ضربانی را از جمله اورام دماغ شمرده است بهر آنکه هر کجا که ضربان

باشد رگها ممتلی بود و رگ با گوشت مزاحمت کند و تفرق اتصال که از لوازم امتلاست تولد کند و درد صعب و ضربان تابع آن باشد پس اول نظر کنند که امتلا از کدام خلط ست اگر خلطی غلیظ سرد باشد علامات صداع بلغمی و سوداوی ظاهر باشد تنقیه با یارجات کبار باید کرد و بعد تنقیه ماءالاصول بروغن بید انجیر یا روغن بادام تلخ بدهند و غالیه و مشک و جندبیدستر و مرزنجوش ببویانند و اغذیه ملطفه دهند و بعد تلطیف غرغره با یارج فیقرا و مانند آن فرمایند و اگر ماده گرم و لطیف باشد خوابگاه او خانه خوش هوا سرد باید و آوازها ازان دور دارند و پای در مطبوخ بنفشه و نیلوفر و گل سرخ و شاهسفرم و کشک جو بقدر همه ادویه نهند و بمالند و بر ساق حجامت کنند و ضمادهای سرد بر سر نهند و بنفشه گل نسرین گل نیلوفر هر یک دو مثقال بابونه یک مثقال اکلیل الملک یک نیم درم کشک جو بقدر همه ادویه کوفته بیخته در ده استار روغن بنفشه و ده استار آب بهم بپزند تا اکثر آب برود و این ادویه دران اندازند و چندان بر آتش بگذارند که قوام فالوده گیرد و نیمگرم بر سر نهند و روغن بنفشه و روغن نیلوفر بر پیشانی و صدغین بمالند و اگر بدین تدابیر زائل نشود فصد رگ بینی بکشایند شیخ میفرماید که صداع ضربانی گاه همراه حار یا بارد از اورام میباشد پس اگر سبب حار باشد باید که استعمال مبرداتی نمایند که اندران نرمی باشد و حجامت نقره و ارسال زلو بر صدغین نمایند و دست و پا را به بندند و اگر بارد باشد متوجه گردند بسوی آنکه باعث تنفیش و تحلیل آن گردد و ایضا مخلوط کنند بدان ادویه مقویه که دران اندک برودتی باشد مانند آنکه خلط نمایند بروغن گل سداب یا نعناع را و چون اشتداد یابد مانند این صداع بحدیکه اگر صبیان را عارض گردد بساست که درزهای سر ایشان از هم جدا گردد و اگر دست بر جلد سر ایشان دران موضع گذارند فرو رود پس در علاج آن طلای زرد چوب نرم سوده مخلوط بروغن گل و سرکه نیکوست بعد از آنکه سر را بآب و نمک شسته باشند علاج صداع ضعف دماغی آنچه در علاج امراض دماغی از ضعف دماغ بهر تقویت استعمال مقویات دماغ از اغذیه خوشبو لطیف و مانند آن و بصورت وجود سوءمزاج تعدیل مزاج دماغ و تنقیه آن بتفصیل مرقوم شد بعمل آرند و در حالت اجتماع ماده با ضعف دماغ بهر تنقیه استعمال اطریفل رمانی نیز مفید گفته اند و اگر دواءالمسک بارد خورده گاوزبان گل گاوزبان عنب الثعلب جوشانیده شربت بزوری داخل کرده تودری سفید پاشیده بنوشند برای تقویت دماغ و دل مفیدست و اگر در مزاج برودت باشد اسطوخودوس زرنباد سوده باطریفل صغیر یا دواءالمسک حار سرشته بخورند و عرق گاوزبان بادیان یا شاهتره بنوشند و باید که کشنیز خشک در اکثر اغذیه او داخل نمایند و تقلیل غذا کنند و ملاحظه نمایند که در معده فاسد نگردد که ابخره و ریاح ردیه آن صعود نماید و روغن قرنفل دوار یعنی ❋102❋ و آس و مشک با گلاب و مانند آن بر سر بمالند و بعد تدهین سر مریض ادهان حاره قرنفل سوده بپاشند و روایح خوشبو معتدل مثل سیب و به و نسرین و عنبر و گلاب و صندل بگلاب سوده ببویند و

دواءالمسک معتدل تناول نمایند و بوئیدن بخار قلیه جگر نافع ست باین طور که جگر گوسفند و یا بز بریده با پیاز بریان نموده با کشنیز و زیره باندکی آب پخته و اندکی روغن گاو داخل کرده با قدری زیره و کشنیز ثانیا بریان نمایند و بعد ازان اندک زعفران و مشک داخل کرده سر دیگ را پوشیده پیش روی مریض آورند و درای بر سر او کشیده سر دیگ را اندک اندک بکشایند تا بخار آن بدماغ رسد و بحسب احتمال قوت بخار آنرا بگیرند و بدانند که در جمیع تدابیر او رعایت قبض و جمع و تقویت سر نمایند شیخ میفرماید که علاجش تبدیل سوءمزاجی ست که بادی باشد و تقویت آن بمقویات سر از ادویه و اغذیه خوشبو که دران تلطیف و قبض و قمع اسباب محرکه باشد و اکثر سبب فاعل مقارن مسبب منفعل ضعفی اجتماع اخلاط ردی حار یا غیر حار در معده میباشد و درین صورت تنقیه بچیزیکه لائق آن باشد باید کرد و غذا آنچنان وارد کرده شود که با وجود محمودیت دم که ازان پیدا شود جامع قوت محلله یعنی باحرارت بود و قابل انهضام بسرعت باشد و اگر این دو خصلت دران یافته نشود خصلت اولی یعنی مولد خون محمود اختیار نمایند و بهترین وقت غذا بعد دخول حمام ست باید که تخفیف غذای ایشان نمایند و ختم طعام ایشان بمثل قسب و زیتون بنان برای تقویت فم معده کنند و بقراط ایشان را رخصت شرب شراب مطلقا داده و جالینوس امر بممزوج یا رقیق ریحانی یا جامع این هر دو میکند و اندک ازان بنان بخورند مولف اقتباس مینویسد که از روغنهای مقوی مثل روغن نرگس و بادام وعطر عنبر و سهاگ و زنبق سر را چرب دارند و بر پیشانی مالند و دانه هیل و قرنفل و اشنه هر یک دو ماشه سوده بران پاشند و این تفاحه علویخان ببویند عطر عنبر سه ماشه آرد نخود بریان و باقلا هر یک یک توله آرد جو بریان یک نیم توله اشنه زعفران صندل سفید هر یک سه ماشه صمغ عربی گل کیوره و کتیکی و یاسمین هر یک هفت ماشه بگلاب و عرق بیدمشک سرشته تفاحه سازند و این کلاه مقوی دماغ تالیف علویخان موی سر تراشیده بر سر دارند مغز بادام شیرین مقشر بریان ده عدد خشخاش سفید پنج ماشه آرد نخود بریان ده ماشه آرد عدس بریان سه ماشه آمله پنج عدد زنجبیل سعد سنبل الطیب پوست ترنج عود هندی قرنفل کندر گل سرخ مصطکی زوفا پودینه اکلیل الملک کبابه تخم کرفس انیسون زعفران زر نباد هر یک نه ماشه حب الآس کنجد مقشر بریان هر یک یک توله مشک عنبر هر یک یک درم کوفته بیخته در عرق بهار نارنج سرشته بر کلاه بافته آلوده بعمل آرند و خوردن اطریفل شاهتره علویخان درین باب اثر عظیم دارد و خوردن آمله مربی و به و سیب مربی با طباشیر و ورق نقره بسیار مفیدست و همچنین زرده بیضه مرغ پنج شش عدد با نمک سلیمانی و یا نبات و صاحب دارا شکوهی گفته که اگر سوءمزاج مادی باین مرکب باشد تنقیه را بر تقویت مقدم دارند و غذا شوربای بچه مرغ و سنگخواره بنان رده دهند و بجای آب بر گلاب و عرق گاوزبان اکتفا نمایند علاج صداع قوت حس دماغی هرچه در علاج امراض دماغی از قوت حس دماغ از

استعمال اغذیه مبرده مرطبه و اضمده مخدره گذشت بعمل آرند و پوست ترنج سه ماشه سوده با شربت خشخاش دو توله آمیخته لیسیدن و آب شبینه در آب تر نموده خوردن بغایت نافع ست و خوردن اندک کوکنار و یاشمه و افیون و یا فلونیا و استعمال حب الشفا و طلای تخم کاهو و کوکنار و افیون سودمندست و کذا افیون گل سرخ صندل بیخ لفاح پوست خشخاش تخم کاهو در آب کاهو خیار و خرفه سرشته بر سر ضماد نمودن مفید و طعامهای مغلظ باید خورد مثل کله پایچه بره بکشک جو و گندم پخته و هریسه بگوشت گوساله تا غذای دماغ غلیظ گردد و حس او باعتدال باز آید و آنرا که حرارت قوی باشد در طعام تخم کوک و برگ او و ساق خرفه و کشنیز سبز بپزند و شربت خشخاش و ماهی تازه موافق ست و صاحب ترویخ نوشته که در ذکای حس دماغ و حرارت مزاج آن بنوشیدن پست جو در آب انار امر کنند و اغذیه غلیظه مثل روس و اکارع مطبوخ در سماق یا با کشک جو بدهند و مصنف اقتباس گوید که برای ؟ حس دماغ آب تربز و خیار هر یک نیم پاو بشربت خشخاش چهار توله آمیخته بنوشانند و لعاب اسبغول هفت ماشه بشیر بز در روغن خشخاش هر یک یک توله آمیخته بانگشت سبابه خوب لت نمایند و بر تارک سر بمالند و از روغن بنفشه و کاهو و خشخاش وشیر دختران هر یک سه ماشه در بینی و گوش چکانند و اگر حاجت تنقیه افتد مطبوخ کاهو و شربت الهی علویخان در مروق شاهتره و یا بهارالجبن نمایند و غذا کله پایچه بز ❋103❋ و قلیه بچه بز و بچه گاو هفت ماهه که دران برگ کاهو و کشنیز سبز افتاده باشد بنان سمید تنوری دهند و پوست ترنج سه ماشه در شربت نیلوفر و خشخاش هر یک نه ماشه آمیخته لیسانیدن در رفع این درد از مجربات علویخان ست و کذا طباشیر دو ماشه پوست خشخاش چهار حبه در مربای ترنج یک توله آمیخته خوردن و جالینوس گوید که هرگاه صداع مزمن باشد و بمعالجات تسکین نیابد و با وی علامات ظاهر نبود و از ادنی سبب حرکت کند بدانند که آن از کثرت حس دماغ و یا از ضعف دماغ ست و فرق فیما بینهما در طریق تشخیص اجسام امراض دماغی گذشت علاج صداع یبسی که آنرا خفه نیز گویند و اسباب سوءمزاج یابس مصدع یا مجففات خارجی ست تجلیل و احراق مانند بادهای گرم و سمومی و یا استعمال ضمادهای حار یا رسیدن مجمدات طبیعیه مثل برد مزاج شیخوخت و یا عارضیه بیکدفعه و یا غیر دفعیه که منبع نماید از نفوذ غذادر سر و بدان سبب جفاف عارض اعضای آن گردد و یا ترک آشامیدن آب مطلقا و بدان سبب تحلیل شدن رطوبت اصلیه و یا استعمال مجففات از داخل تجلیل آن یا باستفراغ آن یا بقوت مجففه آن و یا تناول غذای یابس و یا قلیل الرطوبه و یا مجاورت اعضایی که جفاف و یبس بهم رساند و یا مشارکت آنها و حرکات نفسانیه و بدنیه مفرط همه مجفف اند بطریق استفراغ تجلیل و همچنین جماع و ادرار و نزف مثل حیض و نفاس و بواسیر و ریاضت قویه و از استفراغات بعضی استفراغ در اعضای غیر اعضای راس ست و بمشارکت آن راس مثل استفراغات کلیه از جمیع بدن و استفراغات

جزئیه از عضوی بدون عضو دیگر و بعضی از آنها استفراغات در اعضای راس ست مانند زکام و نزله و رعاف و اصناف
تجلب رطوبات مکتسبه بسعوطات و عطوسات و غراغر و غیر اینها و ایضا از اسباب یبوست انقطاع مواد رطب ست و
هرچند استفراغ نباشد مثل روزه داشتن و طعام و شراب ترک نمودن خواه باختیار خواه باضطرار بسبب بهم نرسیدن
طعام و آب و این نوع صداع بیشتر زنان را بعد از وضع حمل حیض و نفاس بسیار بهم میرسد بالجمله اشربه مرطبه مثل
جلاب بآب سرد یا شربت نیلوفر یا عرق آن یا عرق بید یا بیدمشک یا عرق کاسنی و یا بزرقطونا و شربت نیلوفر یا
خشخاش یا شیره تخم خرفه یا خیارین یا مغز تخم تربوز یا مغز تخم کدو و یا لعاب اسپغول دهند و ایضا همه تدابیر
مرطب باید کرد و نگاه کنند اگر مزاج مائل بحرارت یا برودت باشد بحسب آن معالجه فرمایند پس در حار مزاج شیره
خرفه با سکنجبین رمانی و شربت بنفشه یا شربت انارین بنوشانند و ماءالشعیر که دران تخم خشخاش سفید و یا شیره
آن داخل کرده باشند و اسفاناخ و کاهو و خرفه و سرمق و کدو و خیار دهند و زردی بیضه نیمبرشت مع سفیدی آن با
جلاب مخلوط کرده بعمل آرند و در ماءاللحم گلاب و آب سیب و آب کدو بیامیزند و در شور با برگ کاهو و قدری
کشنیز سبز و پالک و کدو و خیار داخل کنند و ادهان بارد رطب مثل روغن کدو و بنفشه و نیلوفر در بینی و گوش
چکانند و سر و قدم و ناف و مقعد را بدان چرب نمایند و نطول بروغن بنفشه و نیلوفر و کدو هر یک تنها و یا مجموع
بآب خیار و تراشه کدو و آب برگ بید بگلاب و بدون آن سازند و جراده کدو و خیار بر سر گذارند و در بارد مزاج شراب
کهنه و دارچینی و شهد در ماءاللحم مخروج ساخته استعمال کنند و بر زردی بیضه اقتصار ورزند و روغن بنفشه بروغن
شبت آمیخته بکار برند و از مرکبات نافعه درین صداع اطریفل کشنیز به نسخه معمولی و خمیره خشخاش و سفوف و
ضماد لبوب و حلوا و معجون راحت و روغن حنا مرکب ست و ضمادیکه در سرسام سوداوی خواهد آمد نیز مفید بود و
دوشیدن شیر زنان بر سر بحد تراشیدن موی سر و سعوط آن در ترطیب اسرع ست و شراب مخروج بآب بسیار جید
نوشته اند و بآب بقول رطب مثل کاهو و خرفه و آب عنب الثعلب و کدو و حی العالم فقط یا اندک افیون و پوست بیخ
لفاح آمیخته بر سر طلا نمایند و انکباب بیخ کدو و جراده او برگ کاهو و تخم او پوست خشخاش و تخم او گل بنفشه
گل نیلوفر برگ بید شاهسفرم درآب جوشانیده چادر بر سر کشیده استعمال کنند و اگر بنفشه نیلوفر خبازی سبوس گندم
برگ خشخاش کشنیز خشک گل سرخ هر واحد یک کف جو مقشر باقلا کوفته هر یک دو کف برگ حی العالم برگ
خبازی هر کدام یک دسته در آفتابه سربسته بپزند تا مهرا گردد پس انکباب بران نمایند و بخار از لوله آفتابه استنشاق
کنند نافع بود و سکون در مکان بارد نزدیک آب و فوارها و خواب و استحمام بآب شیرین و تدهین بروغنهای مذکوره
اختیار کنند و از سهر و تعب و جماع و جوع و غم و ..... اجتناب نمایند و آنچه در علاج امراض دماغی یابس مذکور شد

مفید شناسند اقوال حذاق جالینوس گوید که استعمال ماءالشعیر که دران کدو پخته باشند کله پایچه سویدی و حملان و بقول مرطبه مثل کاهو و خرفه و آبزن معتدل و سعوط ادهان مرطبه مثل روغن کدو و بادام و استکثار ریختن روغن و آب نیمگرم ❊104❊ شیرین بر سر نافع ابوسهل گوید که صداع عقب خوا آنست که عقیب استفراغ کثیر باشد و اکثر زنان را بهمرسد باید که بیضه نیمبرشت و کشک جو که در آن لحم کوفته پخته باشند و حریره معمول از نشاسته و روغن بادام و شکر و ماءاللحم سینه ماکیان و گردن بره که در طبخ قدری آب به و شراب ریحانی چکانیده باشند غذا سازند و بروغن بنفشه و شیر دختران سعوط کنند و نجبیص آرد سفید و روغن بنفشه و شیر دختران و اندک شراب غلاف سر نمایند بوعلی می نویسد صداع یابس که با ماده صفراوی یا سوداوی باشد مذکور شد و صداع یابس بلاماده پس اول علاج آن تدبیر مریض باغذیه مرطبه جیدالکیموس ست و خصوصاً اکثیرالغذا مثل زرده بیضه و مثل شوربای چوزه مرغ فربه و کبک و تیهو و حریره های چرب بروغنهای رطب بعده از جهت حار و بارد بسوی چیزیکه موافق تر باشد میل کنند و از آنچه بدان انتفاع یابند استعمال سعوطات مرطبه با دهان محموده مثل روغن بادام و روغن کدو و غیر آنست و اگر در چیزی ازینها احتیاج بسوی تعدیل تبرید یا تسخین افتد روغنهایی که تعدیل آن نمایند ممزوج سازند و گاه یبس نقصان بین در جوهر دماغ می آرد و آنرا مهیا باوجاع می گرداند و در آنجا بایست که استعمال سعوط بمغز ساق بز و گوساله و پیه ماکیان و تیهو و دراج و تدرو و مسکه گاو و بز نمایند و بر سر مالند و از چیزهائیکه ایشان را نفع می کند تضمید سر بفالوده رقیق معمول از میده گندم و جو بحسب حاجت و شکر سفید و روغن بادام و کدوست و یا ریختن رقیق آن بر تارک سر و باکلیل از آرد طوق کرده باشند تا آنچه بر سر ریزند محتبس ماند مجوسی گوید که در صداع حادث عقب ولادت از کثرت دم نفاس تدبیر زن بغذای معتدل مثل زرده بیضه و گوشت بچه ماکیان و حملان شیرخواره و حریره معمول از مغز نان سمیذ و روغن بادام و شکر طبرزد و سعوط بروغن بنفشه یا نیلوفر که از روغن مغز تخم کدو ساخته باشند مع شیر دختران سازند و شیر مذکور بروغن بنفشه و روغن مستخرج از حلوا و فالوده بر سر مالند و حلوا معمول از بیضه و روغن بادام و شکر طبرزد و آرد میده بخورانند و پست منقوع بشکر و روغن بادام نوشانند و ماهی باربی و رضراضی بطریق اسفید باج پخته یا بروغن بادام یا کنجد تازه بریان کرده بخورانند و اگر در آنجا تپ باشد مزوره کدو و سرمق و اسفاناخ و مانند آن دهند و همچنین است تدبیرصداع حادث از سائر استفراغات باغذیه مرطبه جیدالکیموس مع استعمال سعوطات و نطولات مقوی دماغ و مرطب آن و علاج صداع حادث از غم و هم کثرت خواب بعد غذاست و ترطیب دماغ به استنشاق روغن بنفشه و روغن تخم کدو و شیر دختران علاج صداع جماعی و این یا بسبب احداث یبس یا بسبب تهیج بخارات بسوی دماغ یا بسبب ضعف اعصاب می باشد پس اگر بسبب یبس متولد از

کثرت خروج منی باشد تقدم افراط جماع و لاغری بدن بران گواهی دهد باید که سائر تدبیرش مانند علاج صداع یبسی نمایند بعد مائل کردن مرطبات بتسخین و مع فرط رعایت تقویت دماغ و اوفق آنکه باغذیه خفیفه لطیفه علاج کنند مثلاً نخوداب گوشت بره شیر خواره و طیور خفیفه مثل تیهو و دراج و کنجشک و مغز سر کنجشک با بعض فواکه مانند سیب و به و زردک و چقندر یا با ماش مقشر بنان و یا شیربرنج و مهلبه که از شیر بز ساخته باشند و یا زرده بیضه مرغ نیمبرشت یا نبات شیرین کرده و دارچینی بران پاشیده و لبوب با شکر و ادمنعه حیوانات بخورند و شیر گاو و ماءاللحم بنوشند و خوردن مربای خصیه الثعلب و زردک و شلجم و ستاور نیز نافع و خصیه الثعلب سه ماشه سوده به مربای به دو توله سرشته ورق نقره یک عدد پیچیده بخورند بالایش شربت سیب و شربت انار شیرین هر یک دو توله در ماء اللحم ساده نه توله حل کرده تخم شربتی هفت ماشه پاشیده بنوشند و یا طباشیر دو ماشه جواهر مهره چهار حبه به آمله مربی یک عدد سرشته ورق یک عدد پیچیده بخورند و دوای مذکور با عرق بید مشک پنج توله بنوشند و به آب شیرین نیمگرم غسل کردن و روغن بنفشه و نیلوفر در بینی چکانیدن و بر سر مالیدن و چرب کردن گرده بروغن گل و داشتن هر دو خصیه در آن تا یک ساعت نجومی در رفع این درد مجرب ست و تناول فواکه خوشبو وبوئیدن آنها و عطرها و خوردن لبوبات و جوارشات باهیه مقوی اعضای رئیسه و سکون در مساکن طیبه و خواب بر بستر نرم و ترفه در مطعم و مشرب و دلک معتدل و چرب کردن هر دو خصیه و ذکر و گرده بقیروطی که از پیه گرده بز دو توله موم یک توله روغن گل سه توله روغن یاسمین دو توله ساخته باشند و مالیدن روغن گل تنها نیمگرم بر مؤخر سر از مجربات ست و همچنین خوردن شراب یک نیم توله در گلاب و عرق سیب هر یک پنج توله واستعمال میوهای مقوی اعضای رئیسه و کلیه بسیار مفیدست و کذا استعمال حقنهای مسمن گرده و تناول نان مجفف در تنور مدقوق و منقوع در جلاب و مغز بادام و پسته و چلغوزه و فندق و حبه الخضرا کوفته در آن سرشته باندکی بادیان و شوربای مرغ فربه و بط فربه و گوشت بزغاله **105** و مانند آن مفید و اغذیه و ادویه گرم و تیز وجانی بکار برند که موجب زیادتی یبس گشته محدث غشی و مرگ مفاجات نگردد و اگر بسبب امتلای بدن از اخلاط فاسد و ثوران ابخره خبیثه و ارتقای آن طرف دماغ بحرکت جماع باشد وجود علامات امتلا و غلبه اخلاط و ادراک بوی بد از بدن عند حرکت جماع و ثقل در سر بران دلالت کند پس تنقیه بدن از خلط غالب بفصد و مسهل هر دو نمایند اگر واجب بود و یا حسب حال مریض یکی ازین هردو تدبیر بعمل آرند بطوریکه در اقسام صداع مادی مفصل گذشت بعده بهر تقویت دماغ و عدم قبول بخار لبوب صغیره بخورند و روغنهای مقوی مثل روغن گل و روغن آس و سرکه و گلاب بر سر مالند و آبیکه دران گل سرخ و برگ مورد و نیلوفر و بابونه و مانند آن جوشانیده باشند بر سر ریزند و باغذیه سریع الهضم جیدالکیموس غذا سازند و

قدری به و ناشپاتی بخورند و جماع ترک کنند و بضرورت بعد هضم و انحدار غذا جائز بود زیرا که در خلو معده ضعف و تحلل و تصاعد ابخره زیاده میکند و در امتلا خلل در هضم و تکثیر تبخیر مینماید و اگر فصل گرما وبدن نقی و سن شباب بود بآب سرد غسل کنند و بروغن گل بینی را چرب نمایند و بخسپند و اگر بسبب ضعف اعصاب و تالم دماغ از تعب آن باشد و این مشائخ و ضعیف مزاجان را اکثر عارض شود و رعشه در بدن و ضعف حرکات و انقباض دماغ و انجذاب آن بسوی قدام یا خلف بعد جماع لاحق گردد پس تقویت اعصاب و دماغ بمالش روغنهای مناسب بر سر مثل روغن گل و یاسمین برابر و طیوب و غیره و آرام و تفریح بملاهی مطربه و نغمه های لذیذه کنند و قدح عسل که دران قدری مومیایی گداخته باشند چند روز متواتر بنوشند و همچنین شربت عسل و اسطوخودوس و مانند آن استعمال کنند و جندبیدستر در روغن قسط آمیخته یا روغن نرگس بر سر مالند و گوشت حلوان بمصالح خوشبو و دیگر اغذیه مطیبه بخورند و بوئیدن کباب که در حضور مریض بریان نمایند تا بوی آن بمشام او برسد و تناول کباب با نان گندم خمیری جید و یا با چلاو مفیدست و روائح طیبه مانند مشک و عنبر و عود هندی و ریاحین و گلهای خوشبو و عطریات و لخالخ فواکه طیب الرائحه ببویند و تفکر بآنها کنند و عود و عنبر قسط شیرین مشک صندل سفید و قدری کافور استعمال نمایند و رفتن به بساتین و باغها و شنیدن حکایات و قصه ها و دیدن اشیای مرغوبه ملیحه موزونه و بالجمله اشتغال بهرچه باعث التذاذ طبع و تفریح نفس او گردد نافع ست و از هرچه منکر و ناخوش ازان باشد اجتناب نماید مسیحی گوید که صداع کائن عقیب باو را باید معالجه کنند بتقویت سر باین طریق که آب مطبوخ مورد و گل سرخ و بابونه بران ریزند بعده بروغن گل و اندکی سرکه بمالند و غذا کثیر التغذیه سریع النهضام معتدل الکیفیته سازند و در اثنای پختن آن قطعه به و سیب داخل کنند و سویق نان خشک کرده در تنور بعد غسل او بجلاب و روغن بادام بنوشند و خوشبو موافق مزاج استعمال کنند و ماهی کوچک بسرکه ممزوج و روغن بادام پخته و ایضا زرده بیضه رقیقه آنرا موافق ست طبری گوید که اگر صداع عقب جماع از ضعف اعصاب باشد از جماع بالکل منع کنند و ارائح طیبه ببویانند و آب نیلوفر و بنفشه و آب جمیع ریاحین اگر کدامی از قوانین سته که آن سن و مزاج و بلد و فصل و صناعت و عادت ست مانع نباشد این آبها جمع کنند و بکافور و مشک و همه چیزهای خوشبو که ممکن باشد بر سر ضماد نمایند و اگر نوعی از قوانین مذکوره از این مانع باشد براندک چیزیکه ازان ممکن باشد اقتصار نمایند و باغذیه که بدن را غذا بیشتر دهد مثل هرائس و لحوم حملان مضروب بشیر دهند و چوزه مرغ فربه که در شکم آن حشایش خوشبو پر کرده پیش روی مریض شق کرده باشند تا رائحه آن ببوید و از شحوم و لحوم آن بخورد و نبیذ صاف محمود ملایم مزاج بنوشانند و امر بدعت و سکون و راحت کنند و ایذا نرسانند و انچه مکروه باشد نشنوند و در مواضع اغانی لذیذ و روائح طیبه

حاضر شوند اگر ممکن بود والا از اشیای مذکوره هر چه ممکن باشد استعمال نمایند و سیب و ترنج ببویند و سماع مرغوب و معاشرت کسی که بدان مائل باشند اختیار کنند و اگر صداع از بخارات اخلاط بدنی باشد معالجه آن بعلاج صداع حار مادی برابرست غیر آنکه درین معالجه ترک جماع کنند تا آنکه بدن از اخلاط نقامی تام یابد و صداع بالکلیه زائل شود و ایضا در معالجه این فصد نکنند مگر آنکه ضرورت داعی آن باشد **علاج صداع خماری** در مزاج حار اول بهر تنقیه معده بسکنجبین و آب گرم و یا سکنجبین و آش جو قی کنند بعده شربت انار و شربت بهی و سکنجبین بگلاب و آب سرد بنوشند و یا سکنجبین و گلاب نیمگرم مکرر قی کرده افشوره فالسه یا لیموی کاغذی و یا شربت غوره در عرق بیدمشک و آب یخ یا بشوره پرورده دهند و یا شیره زرشک و خیارین و مغز تخم کدو هر یک نه ماشه در عرق بیدمشک و زرشک هر یک پنج توله برآورده شربت ترنج چهار توله آب یخ ده توله داخل کرده بنوشند و یا جواهر مهره **✱106✱** ماشه در مربای ترنج توله آمیخته بورق نقره پیچیده بخورند بالایش شربت زرشک چارتوله در عرق بیدمشک و صندل و گلاب هر یک پنج توله بنوشند یا جواهر مهره یک ماشه طباشیر سماق منقی هر واحد یک نیم ماشه در شربت لیموی کاغذی و سکنجبین تفاحی لیمونی هر یک یک نیم توله آمیخته ورق نقره حل کرده بلیسانند بالایش شربت ترنج و رنگتره هر یک دو توله گلاب بیدمشک هر یک هفت توله داخل کرده بنوشند و همچنین دیگر اشربه مطفی مقوی معده قاطع بخار مثل شربت سیب و لیمو و غوره و حماض بآب سرد آمیخته بدهند و لعاب اسپغول و جلاب ببرف سرد کرده و فقاع ممزوج بآب غوره یا لیمو و قدری نمک و ماءالجبن و ربوب فواکه قابضه مذکوره تیزی خمار می شکنند و همچنین سفوفات معمولی و شربت خمار و مفرح بارد و مفرح کشنیزی دافع خماراند و شرب اب لیمو بشکر و گلاب و شم بخار روس مغموسه در ازاله خمار مجرب سویدی ست و تنقل حماض اترج بر شراب برای منع حدوث خمار مجرب اوست و در ابتدا بهر تقویت و تبرید سر روغن گل و سرکه و گلاب بر سر نهند و اگر از قی فائده نشود نقوع هلیله یا نقوع مسهل با حوامض مثل آلو و زردآلو و غیره بدهند و یا آب انارین بشحم افشرده سقمونیای مشوی دو ماشه آمیخته بنوشانند و اگر خواهند بهر بدرقه شربت ورد مکرر اهلیلجی چهار توله بگلاب هفت توله و آب یخ حل نموده بنوشند بعده بهر تقویت دماغ روغن گل و یاسمین و سرکه مقطر همه برابر بر پیشانی و صد غین بمالند و لخلخه بسازند و اگر خون غالب باشد و علامات آن ظاهر بود اگر فصد یا حجامت نمایند باکی نیست و آنجا که از قی و اسهال و غیره بسبب توران مواد نفعی مترتب نشود و تهوع و غثیان مشتد گردد قدری طعام ملائم بخورند و بعد ساعتی قی کنند تا ماده ردیه بتمامه با طعام مختلط شده برآید پس اشربه مطفیه مذکوره بدهند و بر دست و پا آب نیمگرم مطبوخ بابونه و بنفشه و قدری نمک بریزند و در آن آب پایها بدارند و بقوت بمالند و در آخر روز داخل حمام شوند و آب

نیمگرم بر سر بسیار بریزند و هر گاه از حمام برآیند بعد یک ساعت تام بنان مع نان خورش برگ کاهو و اسفاناخ و یا مزوره انار دانه و به کشنیز غذا سازند و خوردن گوشت در غمره سرکه پخته تا مهرا شود و کشنیز خشک و کرویا و دارچینی بران پاشیده در ازاله خمار مجرب سویدی ست و فواکه قابضه مثل بهی و سیب و انار میخوش بخورند و اگر مائل بشراب گردد شراب ابیض رقیق مروق ممزوج بالمناصفه بدهند که عطش ساکن کند و خواب آورد و پایها از بن ران تا قدم بعد طعام ببندند و از هر چه مضر عصب باشد مثل سرکه ساده و مری اجتناب کنند و بدانندکه در انتها استعمال مبردات شدید ننمایند تا که تکثیف مسام و تغلیظ ابخره نکند و مانع از تحلیل نشود بلکه بر سر استعمال مانند روغن بابونه و سوسن نیمگرم نمایند و گیلانی نوشته که از بهترین معالجات این صداع آنست که قدح از شراب به آب بسیار خوب ممزوج کرده بدهند و کف پا بروغن بادام بمالند که خواب می آرد و صداع را ساکن می کند لاسیما که این تدبیر بعد قی واقع شود و در مزاج بلغمی بعد از قی بسکنجبین عسلی و آب ترب یا طبیخ شبت و جوزالقی و عسل بمرات یابد که مصطکی پودینه خشک عود غرقی دانه هیل هر واحد یک ماشه سوده در دواءالمسک حار نه ماشه آمیخته ورق نقره پیچیده بخورند بالایش شیره بادیان نه ماشه شیره الایچی کلان پنج عدد در عرق کیوره و هیل و نعناع هر یک شش توله برآورده شربت عود و سیب دو دو توله داخل کرده بنوشند و آب نیمگرم بر و دست و پا ریزند و دلک قدمین نمایند و در صورت باقی ماندن نفخ در شکم بعد از قی غاریقون سه ماشه در گلقند آمیخته بلیسانند و بدرقه بشربت دینار چار توله و گلاب پاوسیر کنند و یا بایارج فیقرا یک درم مقوی تبرید و شحم حنظل اسهال آورند بعد اجابت غذا نان تنک بشوربای مرغ بدهند و بعد غذا خواب و سکون اختیار نمایند و هر گاه از غذا معده اندک سبک گردد سکنجبین عسلی بنوشند و پاشویه نمایند و روغن بابونه با قدری روغن گل آمیخته بر سر مالند و باقی تدبیر مناسب از علاج امراض دماغی بخاری و صداع بخاری استنباط نمایند سفوف آمله مجرب برای صداع خماری و بخاری و وسواس سوداوی و خفقان معدی را نیز مفید کشنیز خشک دوتوله آمله مقشر یک توله گاوزبان گل سرخ صندل سفید هر یک شش ماشه کوفته بیخته نبات سفید هشت توله امیخته سفوف سازند و بعضی اوقات این ادویه اضافه کرده می شود و بسیار مفید می افتد طباشیر گل گاوزبان زرشک سماق هر یک سه ماشه خرفه پنج ماشه تخم کاسنی شش ماشه زهر مهره یک نیم ماشه مروارید کافور هر یک یک ماشه با عرق های مناسب بعمل آرند خوراک از شش ماشه تا یک توله شربت خمار جهت دفع خمار و صداع خماری بی نظیرست آب انار ترش و آب انار شیرین آب سیب شیرین آب لیمو هر یک نیم رطل اول آلوی سیاه تمرهندی هر یک یک رطل عناب پنجاه دانه در شش رطل آب بجوشانند تا بدو رطل رسد مالیده صاف نموده با اب های مذکور با هم بیامیزند و قند سفید یک من اضافه کرده بقوام آرند اقوال مهره مالقی و

غیره می نویسند که شرب رب آس یا شربت ان تنها یا بشراب و کذا انار دانه ترش و کذا حجرالمسن محکوک بر مسن و کذا گل سرخ و کذا گلاب و کذا شاه چینی ب آب و کذا خمیر ترش آرد جو *107* در دوغ گاو مالیده صاف کرده و کذا خمیر آرد گندم در آب حل کرده بعد دو ساعت صاف نموده در دو اوقیه آن یک دانگ طباشیر و یک قیراط زعفران و سه درم شکر داخل کرده و تنقل حب آلاس و یا ریباس و امتصاص سفرجل بر شراب و کذا ریباس و شم گل سرخ و اکل حماض سواقی مسلوق بروغن بادام و کذا کاهو و کذا غذای تفاحیه که با آب سیب ترش و قثاد مغز چلغوزه پخته باشند و کذا حماضیه به ترشی ترنج و مغز بادام و زعفران و افاویه ساخته باشند و کذا حصرمیه که در آن قطعه کدو و قثار پخته باشند و کذا کشکیه و کذا سنبوسک ترش با آب لیمو و سماق و سرکه و مغز بادام و کشنیز خشک و دارچینی هر واحد مزیل خمارست و بقول ابن ماسویه و مداینی مخمور از شم کافور و از طعام و شراب که در آن کافور باشد حذر کند که در آن هلاکت اوست ابن واقد و غیره گویند که شرب طبیخ نبات اقحوان بدون گل آن و کذا زعفران به میفنحتج و یا مخلوط در طعام یا شراب و کذا گل افسنتین و کذا بول شتر و کذا روغن کنجد سه جرعه و اکل قنبیط بزیت اتفاق پخته و کذا عجه معموله بزرد و بیضه و مغز بادام و مغز تخم کدو و کشنیز سبز و کرفس و صعتر و کشنیز خشک و کذا لفت مخلل بشکر شیرین کرده هر واحد دافع خمارست و ضماد عصاره قنطوریون نافع صداع خماری ست ابن یحیی گوید که معالجه صداع حادث از اکثار شرب شراب بخواب طویل و سکون و راحت باید کرد واگر در معده بقیه شراب مع غثیان باشد قی بآب نیمگرم و سکنجبین کنند و دست و پای را در آب نیمگرم که در آن بنفشه و بابونه و اکلیل جوشانیده باشند بنهند و دائم بر دست و پا نمک و روغن بنفشه بمالند و چون صداع خفت یابد حمام استعمال نمایند بعده چون جوع صادق بحرکت آید باغذیه لطیفه غیرحاره مثل نان مغسول و عدسیه و رمانیه اغتذا نمایند و بیضه نیمبرشت آن را نافع ست و کاهو تطفیه و منع بخار صاعد کند و آب ننوشند مگر آب خالص و ربوب و فواکه مثل رب انار و رب ریباس ورب حماض اترج ممزوج بآب دهند و سیب و امرود و به بخورند و روز دوم داخل حمام شوند و آب شیرین نیمگرم بر سر بسیار بریزند و بعد راحت از حمام بدراج و چوزه مرغ و لحوم بره و ماهی رضراضی کوچک غذا سازند و در جمیع انواع صداع با ماده یا بخارات نفع می کند و در ابتدای او سکون و دعت و نوم و در آخر او هنگام انتهای مرض و شروع انحطاط مشی و ریاضت اکثراً از آنچه ممکن باشد تا آنچه در سر محتقن ست تحلل یابد و اگر ازان بقیه بماند نطولات محلله استعمال نمایند ابن سینا می نویسد که در علاج صداع حادث از خمار اول آنچه واجب بود استعمال تنقیه معده به قی است از سکنجبین و تخم ترب یا سکنجبین به آب نیمگرم و بمقیات لینه و متوسطه که از قرابادین ست و اگر قی واجب نبود یا استعمال او جائز نباشد اسهال بایارج مقوی بسقمونیا کنند تا لیث او در معده

طول نکند و اگر در آنجا مانعی از مرض حار و مثل او از استعمال دوای حار باشد اسهال بطبیخ هلیله یا شربت فواکه مسهل کنند و اگر نفس از مثل این اشیا کراهت کند بآب انارین مع شحم مقوی بسقمونیای اندک اسهال آورند و از حرارت او خوف نکنند و اگر از استفراغات بوجهی مانعی باشد لزوم خواب نمایند تا آنچه از شراب در معده ایشان است منهضم گردد و این برنگ بول یعنی رنگین شدن آن ظاهر شود و کف پا نمک و روغن بنفشه بمالند و بر اطراف نطول بابونه ریزند بعده داخل حمام کنند و تغریق سر بروغن گل مبرد غیر شدیدالتبرید نمایند و به عدس و غوره و مانند آن وآب کرنب بخاصیتی که برای منع بخار از سر در آنست غذا سازند جالینوس گفته که اگر غذا به کبوتر بچه سازند خطا نکند و شاید که سبب در ین رقت خون متولد از آن و قوت او بر تحلیل ابخره باشد و باید که فواکه قابضه دهند و بجز آب چیزی دیگر نیاشامند مگر آنکه معده ضعیف بود و خوف استرخای آن باشد که درین حالت از استکثار شرب آب سرد منع کنند و آب انار ترش وریباس خاصتهً و رب آب و ترشی ترنج خاصهً و رب آن و به و سیب و مانند آن بنوشانند و کشنیز خشک با هموزن شکر نافع ست بعده خواب و سکون اختیار نمایند که آن اصل در علاج اوست و اگر ازان تسکین نیابد اعاده او در آن روز و روز فردا کنند و غذای او مبرد و مرطب سازند یا ملطف او بمثل زرده بیضه و برای تحلیل آب گرم بران بسیار یزند و حسب استطاعت بآوردن خواب مشغول شوند بعد از آن چون غثیان بشرط وجود آن زائل شود و صداع باقی ماند روغن گل ازان قطع کنند که آن در اخر او را مضرست و اگر چه در ابتدا برای تقویت سر و منع بخار حاجت بسوی آنست و باید که درین وقت روغن بابونه حموض او برای تحلیل استعمال نمایند و اگر بدین زایل نشود روغن سوسن بکار برند که این بغایت نافع و مجرب ست و چون خمار تخفیف و انحطاط یابد مشی اندک کنانند یا در گهواره نشانند و درین هنگام بماهی رضراضی و مرغ خصی و چوزه ماکیان و با بقول بارده غذا سازند و باید که بر طعام مشهی نکنند بلکه بعد سه ساعت و بالجمله باید که انتظار هضم بخواب و یا بسکون طویل نمایند تا آن که معده او اندک خفت پذیرد بعده سکنجبین شکری اگر محرور باشد و عسلی اگر مرطوب بود استعمال کنند و اقدام بدلک قدمین نمایند پس مشی غیر متعب یا حرکت دیگر غیرمتعب کنند و باید که از سرکه ساده و مری اجتناب نمایند واگر لابد باشند نانخورش بغیر تندآن سازند و اگر اندک مشی کرده باشند آبزن و حمام نیز استعمال کنند و در آخر امر باید که بنطولات معتدل التحلیل تنطیل نمایند و بلحوم **❋108❋** خفیفه غذا سازند و این دوا برای خمار نیکوست تخم کاسنی و تخم کرنب و زررشک منقی و سماق و عدس مقشر و گل سرخ و طباشیر مساوی همه را کوفته بیخته بوزن سه درم از آن با قیراط کافور و اوقیه آب انار یا آب ریباس یا رب ترنج یا آب آن بخورند جرجانی و ایلاقی می نویسند که اگر شبت یا تخم شبت و تخم ترب در آب جوشانیده سکنجبین آمیخته بدهند تا قی بخوبی گردد و معده پاک شود

صواب باشد و اگر قی ممکن نبود یک درم ایارج فیقرا و نیم دانگ یا یک دانگ سقمونیا با هم سرشته بدهند تا بقوت سقمونیا اسهال زودتر افتد و ایارج در بدن درنگ بسیار نکند تا از آن حرارتی نیفزاید و چون از خواب برخیزد حمام نماید و بعد از حمام تا یک ساعت تمام نگذرد طعام نباید خورد بعده طعام حرارت افزا نشاید خورد بلکه ماهی تازه خورد و برگ کاهو باندکی سرکه که سخت ترش نباشد و کاسنی و مانند این موافق باشد و آنرا که بغذای قوی تر حاجت باشد بیضه نیمبرشت و گوشت دراج و تیهو و چوزه مرغ خانگی و گوشت بزغاله بغوره و زرشک و سماق و امثال آن صواب بود و کرنب و عدس صاحب خمار را موافق باشد و آن را که تشنگی غالب بود آب سرد خورد مگر کسی که بسبب ضعف معده از مضرت آب سرد بترسد آب غوره و شربت آن و شربت سیب ترش و مانند آن با آب آمیخته یا بی آب بخورد و بدانند هر شربتی که مخمور بخورد سرد کرده باید خورد مگر شربت ریباس که خاصیت او آنست که اگر سرد کرده خورند معده را ضرر دهد و اگر کسی این شربتها نتواند خورد شراب انگوری رقیق سفید مروق ممزوج بآب مساوی آن بخورد و به شب وقت خواب اندکی کشنیز خشک و شکر دهند و روز دوم طعام و حمام و شربت هم برین ترتیب باشد و چون اندکی تخفیف حاصل شود ریاضتی آهسته و گهواره سود دارد و تا دو ساعت نگذرد از پس ریاضت طعام نخورد و تا سه ساعت از پس طعام نگذرد هیچ حرکت و ریاضت نکند این معنی در انواع صداع یاد باید داشت و سفوفیکه در قول بوعلی سینا گذشت خمار را زائل کند باندکی کافور از دو جو تا یک سطوج یا نیم دانگ باندازه قوت حرارت و گرمی مزاج بآب غوره یا به آب انار ترش و شیرین بخورد و فقاع که از آرد جو و سنبل الطیب ساخته باشند معده را از باقی شراب بشوید خاصه اگر اندک نمک آمیزند هاضم تر باشد و اگر این فقاع بآب غوره سازند خوشتر و گوارنده تر باشد و بوئیدن صندل و گلاب و کافور و شاهسفرم سرد کرده و سرکه و گلاب بران پاشیده سخت سوددارد واگر صبح آنروز که شراب خواهد خورد یک خوراک شربت افسنتین خورد شراب هضم شود و خمار نیارد و اگر خمار باشد سبکتر باشد و در کتب آورده اند هر که بیخ سعد کوفته بخورد آنروز مسبت نشود و شربت مورد ساده ناشتا بخورد خمار سبکتر باشد و بادام تلخ فقل کردن خمار باز دارد و شراب بگوارد و محمدزکریا گوید سخن بسیار گفتن و چیزی خواندن خمار آرنده است و روغن گاو فادزهر شراب ست تیزی شراب از معده باز دارد طبری گوید که صداع عارض از شرب شراب کثیر سببش امتلاست که از صعود بخارات حاره بوی دماغ و اغثیه حادث می شود و این صداع بر دو وجه بود یکی آنکه عقب شرب نبیند ظاهر گردد و چون معده و اورده از بقایای شراب پاک شود صداع زائل گردد دوم آنکه با شرب شراب ظاهر شود و روزها باقی ماند تا آنکه شراب ترک نماید و پرهیز و ترطیب دوام کند و علاج قسم اول خاص بدان سوای غیر او از انواع صداع اخراج بقایای شراب از معده است و تقویت آن با شربه مطفیه محلله قطاعه بخارات

مثل فقاع ساده معمول بکشک جو و اندک سنبل الطیب بهر آنکه از خاصیت این غسل معده از بقایای شراب است و ادخال اندک سنبل در آن بهر تعطیر و تقویت معده بر هضم بقیه شراب است و مثل شربت غوره و رب سیب و شربت ریباس و شربت ؟ ترنج و رب آن همه سرد کرده سوای شربت ریباس زیرا که از خاصیت اوست که چون آن را سرد کنند معده را الم رساند و مردی را از افاضل دیدم که امر به آمیختن آب غوره بر فقاع ساده مذکور و انداختن اندک نمک بر ان می کرد و در آن هنگام فقاع جوش می کرد و کف بسیار بران می آمد و از آن کف گرفته صاف کرده می خورانید و حل طبیعت بسرعت می کرد پس از غرض او در انداختن نمک سوال کردم گفت که بدین تدبیر تلیف فقاع زیاده میشود و از معده بسرعت منحدر می گردد و آنچه علاج سر بدان نمایند و تقویت مزاج دماغ و تسکین آنکه از خمار آن را عارض شود می نمایند ببویاندن بنفشه و نیلوفر و شاهسفرم بود که آب برف بران پاشیده باشند و گاهی بر ریحان گلاب ممزوج بسرکه می پاشند و بکافور خوشبو می سازند و از آنچه بر سر نهند گلاب سی درم روغن گل یک نیم درم سرکه سه درم یا آن چه قریب قیاس این باشد در شیشه کرده بجنبانند تا آنکه هر واحد از آن قوت دیگر اخذ کند پس بر سر نهند و ایضاً روغن گل مضروب بآب خیار و لعاب اسپغول و اب کاهو و آب به ست و ایضاً صندل سفید با گل آزاد و درخت اگر وقت آن باشد و الا با بنفشه هر دو سوده در گلاب آمیخته و ایضاً آب بید تر یا آب نیلوفر یا هر دو درین صداع احتیاج استقصا در معالجه زیاده تر از این نیست بهر آنکه چون طبیب معده مریض و مزاج دماغ او را قوت دهد از حدوث این صداع امان یابد و علاج قسم دوم که بعد تحلل بقیه شراب از معده تا زمانی دراز باقی ماند اولاً تنقیه مریض باین مطبوخ ست تمر هندی سی درم آلو بخارا چهل عدد عناب مثل او توت خشک اگر یافته شود ده درم بدستور مطبوخ جوشاینده و یک رطل **109** بغدادی از آن صاف کرده ده درم فلوس خیارشنبر در آن مالیده بنوشند و یک شربت یا دو شربت ازین در مدت پنج روز بدهند بعد از آن لزوم شرب ماءالشعیر نمایند و غذا با سفاناخ و سائر مزورات و مغز خیار بسرکه سازند و اگر زوال صدع مشکل گردد فصد قیفال کنند و لزوم شرب آب انار میخوش بسکنجبین نمایند و پست جو با سرکه پخته روغن گل آمیخته بر سر ضماد کنند و بعد جدا کردن ضماد روغن گل نیم گرم اندک بر سر نهند و گاهی این صداع متعسر گردد و محتاج بفصد رگ پیشانی شود لاسیما چون صداع بجز و مؤخر دماغ میل کند و بالغ ترین چیزی که درین صداع مشاهده کردم این است که بگیرند آب جراده کدو و آب برگ بنفشه و آب خیار و آب برگ بید وآب خبازی و همه را در شیشه کرده بالایش اندک سرکه و اندک روغن نیلوفر و روغن بنفشه و روغن گل انداخته شیشه را در دیگ پر آب آویزند و زیر او آتش کنند تا آنکه آب شیشه بجوش آید و کف در آن ظاهر شود پس شیشه را برآورده بدارند تا سرد گردد و در زیر آن درد فرو نشیند پس صاف کرده بر برف سرد کنند به نحویکه

شیشه را در میان او نهند و چون سخت سرد گردد بر تارک سر نهند که این در کمتر از ساعتی صداع را زائل کند و ابن یسار را دیدم که امر بریختن آب سرد بر سر میکرد تا آنکه صاحب صداع سردی آب در دماغ خود معلوم کند بعده امر بپوشیدن سر و قصد خواب می نمود این تدبیر را در ازاله او تاثیر نیک ست و این بهر آن است که فضلات گاهی به تبرید خارج می شوند چنانکه از تسخین مستفرغ می گردند پس گویا که بقایای بخارات باین تدبیر استفراغ می یابد و گاهی صاحب این صداع را سعوط بیشتر دختران مع روغن گل و روغن بنفشه کرده می شود و خداوند این صداع را از بقول خشخاش رطب و قطف و ملوخیا و شاخ خرفه و مانند اینها نفع می کند علاج صداع شمی اگر از شمیدن اشیای حار خوشبو مثل مشک و زعفران و عنبر و عود و نرگس و یا بدبو مانند مر و خلتیت و بخارگوگرد و زرنیخ باشد چیزهای بارد خوشبو چون کافور و صندل و گلاب و نیلوفر و بنفشه و فواکه بارد ببویانند و اگر با وجود حرارت بتخفیف ویبوست ضرر رساند پس در علاج ضرر مشک مثلاً بکافور اقتضا نکنند بلکه اگر ممکن بود تدارک باسعاط ادهان رطبه مبرده نمایند و اگر کفایت نکند کافور در روغن کدو یا روغن بنفشه یا روغن نیلوفر حل کرده در بینی چکانند و کذلک بالعکس و روغن خلاف را در تقویت دماغ و تعدیل آن بر سائر ادهان فضیلت است و بوئیدن گل بنفشه تر و نیلوفر و کشنیز تر و جراده کدو و خیار رطب را در تسکین این نوع صداع مدخل عظیم ست و اگر از شمیدن اشیای بارد خوشبو یا بدبو باشد چیزهای گرم خوشبو مثل مشک و زعفران استعمال نمایند و باشیای حاره و حمام و آب گرم علاج کنند و بهرحال تنطیل راس بحسب اقتضای مزاج رائحه و استنشاق بادهان مضاده آنها و تقویت دماغ باشیای مقویه و تغذیه باغذیه لطیفه مقویه خوشبو حار و یا بارد نمایند طبری گوید که علاج صداعیکه از شم ارائح طیبه حاره باشد تقویت مزاج دماغ بریختن آب های نیمگرم اولاً بر سر و پوشیدن آن و امر بافشاندن بینی دائم است پس تشمیم اضداد آن روائح در قوت مثل کافور هنگام تاذی بمشک و بنفشه عند تاذی با ترج و مانند آن و اگر تحلل آن مشکل گردد این سعوط بکار برند اگر بدن او نقی بود و در آنجا تپ نباشد بگیرند آب حی العالم مروق و مصفی با آتش چهار درم روغن کدو دو درم آب طلع یک درم و در شیشه بجنبانند و صاف کرده سعوط نمایند آنچه از آن ممکن باشد مره بعدالحری این تطفیه حدت روائح و دفع بقیه آن کند و اگر متعسر گردد تضمید راس بدانچه مذکور شد باید کرد و در آن اسبغول مضروب بسرکه و عصاره مامیثا زیاده کنند که این تحلیل آن کند و بدانکه هر جا که اشاره تبرید مزاج دماغ می کنم مراد از آن ترک افراط در آن و عدم ادخال در مبرد چیزی از مخدرات مثل بیخ و افیون ویبروج لقاحی می باشد پس اگر لابد باشد و خوف هلاکت مریض بود اندکی افیون یا آب لفاح استعمال کنند و هر گاه معلوم کنند که مریض طاقت برداشت الم میدارد این مخدر ازان قطع کنند و در تلافی اذیت او هنگام زوال مرض کوشند و از این غافل نباشد و اما چون صداع از

روائح مزابل و قاذورات و جلود متعفنه باشد مریض را در حمام داخل کنند و بر سر او آب نیم گرم بسیار ریزند و در حمام سرکه کهنه ببویانند و دو فتیله از پنبه ساخته بسرکه تر کرده مدام در هر دو منخر نهند و روائح خوشبو حار باشند یا بارد ببویانند و استنشاق اوهان مناسبه یعنی بارد مثل روغن گل بنفشه و نیلوفر در جوانان و حار مزاجان و حار مثل روغن یاسمین و خیری و سوسن در پیران و سرد مزاجان نمایند و فکر این امر بکنند این صداع بنوع دیگر از انواع صداع منتقل خواهد شد بهر آنکه معالجه هر نوع صداع از علاج این نوع اسهل است زیرا که بر دماغ از روائح کریهه ثقل و ضرر کم نبود حتی که گاهی از متشنج گردد و حجاب موضوع بر آن متقلص شود و در بدن سه عضو را خواص در میل بروائح طیبه و نفرت از روائح کریهه است و آن دماغ و معده و رحم ست چون بر یکی از این اعضا دو چیز یعنی بوی بد و غلظ ماده جمع شود صاحب او از مرض شدید ایمن نباشد و روائح **✱110✱** و اطعمه مصدعه بسیار اند لیکن چون طبیب بر قوانین معالجات صداع و مقابله شی موذی بضد آن واقف گردد انشاالله تعالی اختراع عالج این جزییات که بر آن وارد گردد تواند کرد علاج صداع ضربی و سقطی و تفرق اتصالی و این یا در نفس جوهر دماغ رسد و یا در حجب و غیره اجزای مذکوره راس و یا در فروع آن یعنی اعصاب و عروق و یا در اعضای دیگر غیر سر از اعضای شرکیه مثل معده و رحم و غیر آنها و تادیه ضرر آن بسوی دماغ و ضربه و سقطه گاه اندک و خفیف بود و معالجه پذیرد و گاه بسبب زیادتی باعث تقلقل و تحرک و جوشش دماغ و عدم التیام مهلک بود بالجمله بهر تسکین درد و تقویت سر روغن گل بر سر نهند و در اماله ماده به تنقیه یا جذب بسوی خلاف سعی نمایند اگر چه بفصد و اسهال حسب احتمال و بستن اطراف و ردع ابخره باشد تا ورم پیدا نشود پس بزودی فصد قیفال کنند و اگر بنظر نیاید فصد هفت اندام و بحسب حاجت و احتمال قوت خون بگیرند و اگر از فصد مانعی باشد حجامت میان کتفین نمایند و بقدر ضرورت خون بکشند و بهر تسکین وجع و تحلیل ورم و تبرید و تقویت سر برگ مورد آرد جو گل ارمنی مامیثا آرد عدس حضض مکی اقاقیا صندل در آب برگ بار تنگ و روغن گل آمیخته نیمگرم ضماد کنند و این ضماد علویخان درین باب از مجربات ست برگ مورد برگ سرو گل سوسن لادن اکلیل الملک گل ارمنی قصب الزریره شب یمانی روغن گل هر یک دو مثقال ضماد سازند و از کشنیز خشک و پوست خشخاش و سیب و به و مانند آن از ادویه بارده قابضه بخور کنند و بازوها و رانها آنها محکم ببندند و بر ساق و کف پا حجامت بی شرط نمایند تا که مواد متوجه اسافل گردد و تلیین و اسهال طبیعت بمثل طبیخ عناب و بنفشه و مویز و خیارشنبر و ترنجبین و شیرخشت سازند و اولی آنست که حقنه لین کنند تا بهوش آید بعده بنابر تحلیل ورم و رفع تپ شربت بنفشه سه توله در عرق گاوزبان و ابریشم ساده و عنب الثعلب هر یک پنج توله حل کرده بنوشند و غذا بنوماش و اسفاناخ بنان و یا بر ماءالشعیر اقتصار ورزند و اگر جراحت و شقاق هم باشد

اندمال آن بمراهم نمایند و جراحت اغشیه داخلی که علامتش دضر و تمدد و وجع ثاقب و ناخس و سیلان اشک بود عسرالعلاج است و جراحت جوهر دماغ که نشانش کثرت خواب مشوش و رطوبت خیشوم و اختلال حواس است اکثر مهلک بود و محمدزکریا گوید که موضع شجه را بشراب شسته صبر دوم الاخوین و اقاقیا بران پاشیده بستن عجیب الاثرست بالجمله بعلاج جراحت و کسر عظم که انشاءالله تعالی در آخر کتاب مفصل مسطور گردد رجوع کنند و چون ورم دماغ بهمرسد معالجه سرسام حار نمایند و متوجه تسکین صداع گردند و تحلیل ورم بمراهم اسرنج کنند و اگر آب برگ مورد و گلاب و روغن گل هر یک بست مثقال سرکه پنج مثقال به آتش ملایم بپزند تا که روغن بماند پس مونگ مقشر یک کف عوموصلیت مغاث بغدادی مغاث هندی هر واحد یک مثقال در عرق عنب الثعلب سائیده بیامیزند و بر پارچه طلا کرده بر سر گذارند صداع و ورم ضربه را نافع بود و باقی تدبیر این صداع از علاج امراض دماغی از ضربه و سقطه که مذکور شد اخذ کنند اقوال اکابر ابوسهل گوید که صداع حادث از ضربه و یا سقطه بسبب عروض ورم می باشد پس می یابد که اولا فصد کنند پس ختنه لینه بعمل ارند تا مواد با سفل منجذب گردد و از صعود بسوی سر آن را منع کند بعد از آن بر سر روغن گل غیر بارد نهند که ان تسکین وجع و تقویت راس نماید و اگر درد بسیار نباشد اندکی سرکه با وی آمیزند و اگر درد شدید باشد تنها بدون سرکه استعمال کنند و اگر معذلک بیخوابی بهمرسد بروغن بنفشه سعوط کنند و اگر احتیاج بتقویت سر بسبب تزعزع باشد که از شدت ضربه آن را بهمرسد تضمید سر ببرگ مور و مر و اکلیل الملک و قصب الزریره و گل ارمنی و شب یمانی و لادن و برگ سرو و روغن سوسن و اندکی شراب ریحانی کنند و اگر عقل مریض مختلط گردد ارد جو و سبوس سمید و خطمی سفید به آب برگ بید و روغن گل و قلیلی از سرکه ضماد سازند و اگر با درد تپ و سرخی و شدت حرارت باشد باید که بعد از فصد آب عنب الثعلب و کاسنی بخیارشنبر نوشانند و ماءالشعیر دهند و غذا ببقول بارده رطبه مثل کدو و خیار و کاهو و بقله یمانی سازند و اگر با درد تپ نباشد بر زرده بیضه نیمبرشت و لحم طیور تغذیه نمایند و اگر جراحت اندک حادث شود از مورد شفا یابد و اگر عظیم باشد در آن صبر و کندر و مرودم الاخوین استعمال نمایند شیخ میفرماید که در معالجه صداع حادث از ضربه یا سقطه واجب ست غایب قصد طبیب متسکین درد حتی الامکان و تبعید ماده از جای درد یا باستفراغ و یا بجذب طرف خلاف باشد تا ورم نکند و اگر جراحت حادث شود معالجه آن به اندمال نمایند و اندمال آن ممکن نیست در حالی که سوءمزاج ثابت باشد بلکه واجب است که در ادمال آن تعدیل مزاج ناحیه آن کنند و چون صاحب این آفت را تپ ظاهر شود و اختلاط عقل گردد و بدانند که در ورم شروع کرد و اول آنچه در علاجش استعمال باید کرد آن فصد قیفال یا اکحل است تا تورم را منع کند و اگر در آنجا امتلا باشد باید که حقنه حاده استعمال کنند و اگر چه بشحم حنظل باشد

مگر آنکه با وی تپ باشد که درین صورت تعدیل حقنه نمایند و اگر حقنه ممکن نبود بمثل حب قوقایا تنقیه کنند اگر

111 تب نباشد و اگر حرارت بدون تب باشد خورانیدن حب مذکور ترک نکنند و از تنقیه چاره نیست تا از ورم ایمن گردد بعد از آن واجب‌ست که نگاه کنند اگر در آنجا جراحت باشد اولاً علاج آن نمایند و تعدیل مزاج موضع اولاً بدست تا علاج قبول کند و اگر جراحت نباشد بعد تسکین وجع تضمید موضع بادویهٔ مقویه نمایند مثل اضمده که آبهای آنها آب مورد و بید و روغنهای آنها روغن مورد و سوسن و روغن گل باشد و اطلاط آنها اشیائی باشد که در آن قبض لطیف و تحلیل اندک بود مثل گل سرخ و اکلیل‌الملک و قصب‌الزریره و بابونه و گل ارمنی و شب یمانی بشراب ریحانی و گاهی اقتصار میکنند بر ادهان اگر درد باقی بود و گاه استعمال آن نیمگرم میکنند و گاهی بسبب درد و خوف ورم اندک سردکرده بعمل می‌آرند و واجب‌ست که از حمام و شراب و غضب و مبخرات و مسخنات از اغذیه و ادویه حذر کنند و اگر موضع بورم شروع کند درآن وقت لابدست از استعمال قوابض قوی‌القبض والتبرید مثل پوست انار و گلنار و گل سرخ و بآب اینها نطول و بثفل آنها ضماد سازند بعد از آن بدوایی که با وجود آن دران تلطیف اندک باشد نقل نمایند مثل سرو دطرفه و به و کندر و اگر ضربع تزعزع راس پیدا کند مبادرت بخورانیدن اسطوخودوس بآب با شربت عسل باید کرد که ازین خلاص یابند و بدانکه الم چون بحجاب دماغ رسد دران خطر باشد و چون بسبب ضربه خون از دماغ خارج شود مغز سر ماکیان بمقداریکه ممکن باشد باید خورانید و بالایش آب انار ترش اندک بنوشانند و چون ورم تحلیل یابد تاخیر در خورانیدن مغز تا روز سوم و بعد فصد نمایند. صاحب کامل مینویسد هرکه را از ضربه یا سقطه صداع عارض گردد باید که در امر او اولاً مبادرت به فصد سررو کنند و خون بحسب حاجت و قوت و سن برآرند و اگر فصد بسبب سن و قوت و فصل ممکن نبود باید که حقنهٔ حاده استعمال کنند و اگر تب باشد حقنهٔ لینه بعمل آرند و جذب ماده باسفل کنند تا بموضع علت نریزد بعد از آن بابیکه در آن مورد و جوزالسرو جوشانیده باشند نطول کنند و بدان تکمید نمایند و اثل و آس و برگ سرو باندک گل ارمنی ساییده ضماد کنند و بپاره پشم که در روغن گل نیم‌گرم تر کرده باشند تکمید سر نمایند و از آفتاب و حمام و شراب و غصه و اغذیهٔ حاره و حریفه و مصدعه مثل جوز و شاهدانج و جرجیر و بادروج و شراب قوی و میفختج و مویز شیرین حذر کنند و این ضماد نمایند گل ارمنی پنج درم قصب‌الزریره و مغاث و ماش هرواحد سه درم بابونه و اکلیل‌الملک هر واحد دو درم صبر یک درم مر یک درم همه را باریک سوده بآب مورد سرشته ضماد سازند و ایضاً آس و جوزالسرو و بابونه و اکلیل‌الملک و قصب‌الزریره هر واحد پنج درم قشار کندر دو درم گل سرخ چهار درم همه را در آب پخته بر سر ضماد کنند و آب او نیم‌گرم بران ریزند و ایضاً آب بید و آب اثل و گل ارمنی و اکلیل‌الملک و روغن گل آمیخته ضماد نمایند و اگر مورد تر کوفته بنضوج خوشبو ساخته ضماد کنند نفع

بخشد و اگر غشای دماغ را از ضربه و سقطه ورم لاحق شود باید که روغن گل و سرکهٔ نیم‌گرم بر سر ریزند و اگر استخوان بشکند و غشای محلل دماغ ظاهر گردد یا با وی درد شدید باشد با روغن گل سرکه نیامیزند بلکه روغن خالص نیمگرم یا روغن بابونه بر سر نطول کنند و اگر با صداع سهر باشد روغن بنفشه یا روغن نیلوفر نیمگرم ریزند و اگر ازین اختلاط ذهن حاصل شود خطمی و آرد جو و بنفشه و روغن گل باندک سرکه بر سر ضماد کنند و باید دانست که سرکه بروغن گل در ورم دماغ و غشای او بهر آن مخلوط میکنیم که روغن گل را بباطن دماغ رساند و بدرقه کند بسبب لطافت خود نه بهر آنکه سرکه ورم را نفع میکند زیرا که دران نه تسکین‌ست و نه تحلیل نه در اورام حار و نه در بارد و در اورام بارد با وی فرفیون و غیره اشیای حاره استعمال میکنند. طبری گوید که صداع عارض از ضربه و سقطه بر دو وجه‌ست یا آنکه سر را الم رسد و شجه واقع نشود و یا شجه و الم آرد و الم در قلت و کثرت مختلف بود و شجه در خفت و شدت و ایضاً بحسب موضع مختلف باشد اما معالجهٔ شجه در شجاج سائر اعضا مذکور گردد و صداع عرض تابع شجه بود پس معالجهٔ شجه معالجهٔ صداعست غیرآنکه با معالجهٔ شجه قصد بتسکین صداع حسب مزاج مریض کنند به تضمید و تکمید او بحسب آنکه در انواع صداع ذکر یافت و موافق‌ترین اشیا برای کسی که او را این نوع صداع باشد تکمید سر بروغن گل گرم کرده است و یا بروغن گل که دران قدری مازو و لادن جوشانیده باشند اگر مزاج این را واجب کند والا اندک کافور بروغن گل اگر مزاج واجب کند و موم و روغن گل گداخته سفیدآب مغسول بر آن ریخته از آتش فرود آرند هرگاه نیمگرم بماند سفیدی بیضه اندکی آمیخته بر هم زنند تا که سرد شود بعده در هاون کرده بران آب سرد شیرین انداخته حل کنند پس آب را بریزند و مرهم بگیرند و بر تمام سر ضماد نمایند که مسکن صداع و مفید جراحت و ورم‌ست و اگر در آنجا جراحت نبود و نه رض و نه فسخ سببش تالم حجاب موضوع بر قحف در موضع سقطه یا ضربه باشد و این بجمیعه حجاب مودی گردد و علاجش بتسکین حرارت و تبرید بلیغ مزاج جلد سر بآبها که ذکر کردیم باید کرد تا سر قوی گردد و مواد را قبول نکند بعده بچیزیکه محلل و ملین باشد مثل موم و روغن و یا آبهای محلله مثل آب بابونه و اکلیل‌الملک در آخر آن ضماد کند و اگر مریض متحمل باشد فصد هردو قیفال ⁕112⁕ کنند و تنقیهٔ بدن او از اخلاط نمایند اگر قوانین آنرا واجب کند و اگر اعراض عظیم گردد و مؤدی بورم شود در هر دو نوع این صداع اعنی آنکه با وی شجه باشد و آنکه با شجه نباشد اما آنچه با وی شجه بود و ورم حادث شود علاجش علاج جراحتی‌ست که با ورم باشد بمراهم مفید ورم مثل مرهم مرداسنگ و اسفیداج و مرهم ابیرنج مغسول و تضمید رأس بچیزیکه ورم را تحلیل کند مثل صندلین و شیاف مامیثا و آبهای محللهٔ ورم پس اگر عقل مریض زائل گردد بی شک ورم بحجاب موضوع بر قحف از داخل عام شده باشد و علاجش دراین هنگام علاج سرسام حارست و اگر عقل مریض

زائل نشود امر دران آسان‌ست ورم باصلاح جراحت زائل گردد و اگر جراحت نباشد امر آسانتر بود غیر آنکه فصد اگر ممکن باشد ازان غافل نباید شد و تضمید سر باشیای مبرده در وقتی و باشیای محلله در وقت دیگر و بهترین چیزها که درین هر دو صداع با ورم یا بی ورم استعمال کنند تغریق رأس‌ست بروغن گل نیم‌گرم علی‌الدوام و تضمید او بمرهم اسرنج و اسفیداج بآب حی‌العالم و عصی‌الراعی و آب خطمی و خبازی تسقیه داده و تضمید سر ببرگ خبازی و برگ اسبغول هر دو کوفته مطبوخ در روغن گل برآن اندک خطمی سفید و آرد جو انداخته که این ضماد در تحلیل ورم و تسکین این هر دو نوع صداع بغایت نافع‌ست و علاج جراحات هائله که تا امّ دماغ رسد در جراحات بدن خواهدآمد نسخهٔ مرهم اسرنج بگیرند اسرنج پنج درم و پارچه بآب تر کرده با وی بیالایند و مقابل آتش کنند که خشک گردد پس در ظرفی بآب نیمگرم بشویند تا آنکه پارچه سفید گردد هرگاه اسرنج دران ظرف زیر آب در ته نشیند آب صاف که بالای آنست از پنبه برگیرند و اسرنج را خشک کنند که این بهترین طریق غسل اسرنج‌ست بعد از آن وزن کنند و برابر او سفیدآب رصاص و مثل یکی ازین هر دو مرداسنگ گرفته هر سه مساوی بسایند و بحریر بیخته موم در روغن گل انداخته از آتش فرودآرند و بران این ادویه انداخته حل کنند تا مختلط شود و باز بر آتش گذارند و بآبهای مذکوره تسقیه دهند و قوی‌تر از آن آبها آب برگ بزر قطوناست پس در هاون بریزند تا سرد گردد و اندک سرکه و قدری سفیدی رقیق بیضه بران انداخته حل کنند تا همه مختلط گردد و در هر شبانه روز یکبار بر سر طلا کنند و این بالغترین ادویهٔ مستعمله در اعراض مذکوره است و غذای این علیل غیر مبخر بسوی سر و آنکه تغذیهٔ کثیر ندهد واجب‌ست اگر قوت مطاوعت کند که بر ماءالشعیر اقتصار کنند در روزی بدفعات پس برین اقتصار ورزند و این صعب‌ترین صداع بر طبیب‌ست. اسماعیل و یوسف مینویسند که بعد فصد یا حجامت طبع را بآب فواکه و فلوس خیارشنبر و یا بحقنه نرم باید کرد و این صفت حقنه است کشک جو بنفشه خطمی در پارچهٔ کتان بسته هریک بست درم هرسه را در یک نیم من آب بپزند تا نیم من بماند صاف کرده ده درم روغن گل و ده درم روغن بنفشه و دو استار فانیذ و نیم درم بوره یا نمک دران حل کرده بکاربرند و این حقنه قوی‌ست برگ چقندر قدری بابونه شبت هریک بست درم انجیر پانزده بنفشه خطمی هر یک ده درم بپزند چنانکه رسم است و صاف کرده یک درم بوره و یک درم نمک و ده درم عسل دران حل کنند و آنرا که تب آید از پس فصد هر بامداد آب کاسنی و آب عنب‌الثعلب با مقدار پنج درم فلوس خیارشنبر دهند و آنرا که تب سخت گرم نباشد آب کاکنج و آب عنب‌الثعلب هر یک سی درم بستانند و پنج درم فلوس خیارشنبر و دو درم صبر و یک نیم‌دانگ زعفران در آن حل کرده بدهند. تدبیر ضماد آنرا که با ورم تب باشد از آب عنب‌الثعلب و صندل سرخ و فوفل و زعفران و گل ارمنی و صبر و سبزی که بر سر آب باشد همه را جمع کرده بر سر نهند و ایضاً عدس

سماق گلنار گل سرخ برگ مورد پوست انار همه بپزند و پارچه بدان تر کرده بر سر نهند با روغن گل و ایضاً برگ مورد گلنار پوست انار هر سه را در سرکه و آب بپزند و باندکی مشک و عود خام و قصب‌الزیره بکوبند و شراب کهنه بران چکانند و با هم سرشته بر سر نهند و آنرا که مدت دراز گردد ضمادهای معتدل برنهند چنانکه با قوت قبض قوت تحلیل داشته باشد و این ضماد معتدل‌ست انار ترش و شیرین با پوست شکافته در شراب کهنه پخته بسایند و ضماد کنند و ایضاً که معتدل‌ست برگ مورد تازه برگ بید برگ سرو و خطمی تازه و اکلیل‌الملک بکوبند و آب او بگیرند و اگر در آب بپزند و بیفشارند و آب آن بستانند روا باشد پس روغن سوسن باین آب و شراب کهنه آمیخته دو سه جوش بدهند و اندکی مرو قصب‌الزریره و گل ارمنی و شب یمانی کوفته در صره بسته با وی بجوشانند و بدست مالیده بفشارند و پارچه بدان تر کرده بر سر نهند و ایضاً ضماد محلل مر یک درم کندر یک درم صبر سه درم مرداسنگ یک درم موم زرد پنج درم روغن گل بست درم موم بروغن گداخته ادویه سوده بسرکه تر کرده بدان بسرشند و بر خرقهٔ کتان طلا کرده نیم‌گرم نمایند و بر سر نهند و آنرا که حاجت تحلیل بیشتر باشد سرکهٔ کهنه بدل شراب کنند و بدل روغن گل روغن سوسن یا روغن یاسمین یا روغن کنجد تازه کنند و آنرا که با درد بیخوابی باشد روغن گل و روغن بنفشه بر سر نهند پس اگر درد قوی‌تر باشد روغن گل زیاده کنند و اگر بیخوابی ❋113❋ قوی‌تر باشد روغن بنفشه فزون‌تر از روغن گل کنند از بهر آنکه روغن گل مسکن درد زیاده است و روغن بنفشه خواب آرنده‌تر و صعام کشکاب و مزورهٔ کدوبمغز بادام دهند و آنرا که دماغ بجنبد اسطوخودوس و مغز مرغ خانگی و غیره دهند که در علاج صداع تزعزعی بیاید و آنرا که خون بسیار رفته باشد و بن نبود زرده بیضهٔ مرغ نیم‌برشت و گوشت ماکیان دهند و صندل و سیب و به و گل سرخ و بنفشه و برگ مورد بویانند و اندکی کافور و آنرا که جراحت کوچک باشد برگ مورد خشک کوفته بیخته و اندکی مر آمیخته بر جراحت نهند و آنرا که جراحت بزرگ باشد لیکن باستخوان نرسیده باشد بر جراحت روغن گل بمالند و بدوزند و این اکسیرین نهند صبر انذروت کندر هر یک ده درم دم‌الاخوین مر مکی هریک پنج درم همه را سائیده بسفیدهٔ بیضهٔ مرغ بسرشند و موی خرگوش بدان آلوده بر جراحت گذارند و اگر خشک بر جراحت بپاشند روا باشد و در هر روز یک بار بگشایند و به‌بندند تا آنکه صحت یابد و گرداگرد جراحت ضمادهای مذکوره مانع ورم نهند و ضمادها و روغنها نیمگرم برنهند مگر آنرا که عقل شوریده باشد و حرارت سخت قوی باشد و باقی علاج در جایگاه حراحات یادکرده آید <u>علاج صداع تزعزعی</u> جهت امالهٔ ماده قبل از ورم فصد باسلیق یا هفت اندام نمایند و بعد ورم رگ سررو گشایند و تلیین طبیعت بآب کاسنی مروق و خیارشنبر و یا بمسهل بارد و یا بحقنه لین کنند و اگر تب نباشد بحقنهٔ حاد و حب ایارج یا قوقایا نمایند و بعده باضمدهٔ مقویه چون صندل و فوفل و گل ارمنی و ریوند چینی و طحلب و آرد جو و باقلا ضماد

سازند و اگر برگ مورد و مرزنجوش و نمام و برگ انگور باریک ساییده ضماد کنند نیز نافع بود و اگر در سر ورم باشد و تب نبود بمثل گلنار و عدس و پوست انار و گل سرخ و مورد و قصب‌الزریره و شب یمانی ضماد کنند و سیب و بهی و غیره اشیای خوشبو ببویند و اگر تزعزع از ضربه باشد اسطوخودوس دودرم سائیده با جلاب و یا شربت عسل بخورانند و غذا بدماغ ماکیان و بزغاله و بره و گوساله سازند و بالایش قدری آب انار میخوش بدهند و باغذیه و مزورات لطیفه که در صداع حار گذشت غذا سازند و دعت و سکون و سکوت و نوم طویل بر فرشهای نرم لازم گیرند و بالجمله علاجش علاج سکته است. طبری گوید که علاجش فصد قیفال‌ست اگر ممکن باشد و حل طبیعت اگر ازان مانعی نباشد و شمیدن روائح طیبه مشاکل مزاج او درین وقت و امر بخواب بسیار بر پشت و تسعیط باین سعوط روغن خشخاش روغن بنفشه هر واحد یک درم شیر دختران یک درم حضض مکی تازه بوزن دو شعبره در شیر مذکور حل کرده در شیشه کرده بجنبانند تا یکذات شود و بمقدار احتمال مزاج سعوط کنند و تضمید سر باین ضماد بگیرند آب بید و شیر دختران و باهم بجوشانند تا مختلط شوند پس صاف کرده در آن اندک حضض و خطمی و آرد باقلا و آرد جو حل کنند تا غلیظ گردد بر سر ضماد نمایند و اگر این کفایت نکند و صداع باقی ماند امر بتغریق رأس بروغنهای نیمگرم کنند هر روغنی که باشد سوای روغن بلسان مگر آنکه مزاج او با این الم ببرودت مستحیل گردد که درین صورت بر سر او روغن بلسان و روغن غار و روغن قسط و مانند آن استعمال کنند و بالغ‌ترین اشیا آنچه درین صداع استعمال نمایند روغن نیمگرم است که گاهی از سائر معالجات غنی میگرداند. ابن هبه‌الله مینویسد که سبب تزعزع رأس خلط غلیظ باردست که در مواضع خالیهٔ سر حاصل شود و اعراض آن ضعف حرکت ارادی و احساس ثقل در سر و کدورت حواس‌ست و این مرض منذر بحدوث سکته بود پس طبیب عند احساس حرکت تزعزعی مبادرت کند به تنقیهٔ بدن از حبوب مخرج خلط غلیظ مثل حب صبر و مانند آن و بعد تنقیه ماءالعسل که در آن اسطوخودوس مسحوق جوشانیده باشند بنوشند و جلنجبین بخورند و آبیکه دران گل سرخ و عود و مصطکی پخته باشند بنوشند و از امتلا و اغذیهٔ مرطبه و نافخهٔ غلیظهٔ عسرالهضم حذر کنند و غرغره بسکنجبین عسلی و خردل نمایند و اغذیهٔ ملطفهٔ قلیل‌الفضول مثل قلایای لحوم طیور غیرآجامیه تناول کنند و اعانت بهضم کنند و شراب کهنه بنوشند و مشک و غالیه و مرزنجوش ببویند و آبهای ادویهٔ محلله بر سر ریزند و بپارچهٔ خشن سر را بمالند پس اگر طبع قبض بود حقنه بعمل آرند و اگر غثیان محسوس گردد قی کنند بعد خوردن طعام زیرا که آنچه از خلط غلیظ در معده جمع شود ازین تدبیر دفع گردد لاسیما بعد خوردن ترب و اطعمه مالحه چه ازین قی بسهولت می‌آید و دفع کیموس بر طبیعت اسهل میشود از دفع آن بدون خوردن چیزی و از علاج این مرض غافل نشوند که ازین تدبیر ممکن‌ست که مریض از سکته متوقعه خلاص یابد باذن الله تعالی عزوجل

علاج صداع نومی درین صداع واجب‌ست که اول بعلامات مواد دریافت نمایند که کدام خلط در بدن غالب‌ست پس تنقیهٔ بدن و دماغ از آن ماده مکرر کنند بدستوری که در اقسام علاج امراض دماغی مادی و صداع مادی مفصل مسطور شد و بعد ازان تعدیل مزاج دماغ و تقویت آن باطلیه و اضمده و مروخات و غیره حسب ماده نمایند و رماد گرم در سرکه آمیخته بر پیشانی و صدغین ضمادکردن بدین صداع نافع‌ست و بهترین رماد خاکستر چوب انجیرست و اگر هنگام بیداری ا زخواب چیزی مسکن صداع بخورند صداع ساکن شود ❋114❋ لیکن از تنقیهٔ بدن و سر از خلط غالب غافل نشوند و از اشیای مرطبه مثل البان و ماهی و بیضه و فواکه و بقول رطبه اجتناب کنند و بعد از تناول طعام خواب نکنند.

علاج صداع دودی اول تنقیه بدن و دماغ از مادهٔ ردیه بمسهل بلغم و حب ایارج یا حب اصطمخیون و قوقایا کنند بعده باندک ایارج فیقرا سعوط نمایند و ذر یک هفته چند بار تکرار این سعوط کنند و دیگر ادویهٔ قاتل کرم شکم مثل آب برگ شفتالو و آب بیخ توت و صبر و طبیخ افسنتین و شیح ارمنی در بینی چکانند و عقب او سعوطات و عطوسات منقی دماغ بعمل آرند و بعد از آن برای رفع بدبوی بینی اگر باقی باشد آنچه درباب نتن الانف مسطور گردد استعمال نمایند و بقول ایلاقی شرب صبر و تقطیر او در بینی و تعطیس بدان نافع‌ست بالجمله آنچه در قتل و اخراج کرم دماغ و دیگر جراحات معمول راقم‌ست اینست که حلتیت و کافور هر یک قدری در روغن گل حل کرده بچکانند و قطور آب برگ خوخ و شریفه و سمهالو و امربیل هر واحد با صبر و حضض سوده آمیخته مجرب‌ست و کذا قطور مخترع والد ماجد غفرالله له در قتل کرم و حبس خون و اندمال زخم مجرب و معمول و نفوخ برگ چرچته و پهنکری و شکر خام هر سه مساوی سائیده در اخراج کرم از مجربات استاد مرحوم‌ست و اگر ملیم را در آبیکه صبر و حضض جوشانیده باشند سائیده یا در آب برگ نیب سوده در بینی چکانند اخراج کرم بسیار میکند و مجرب‌ست و کذا ملیم و افسنتین سوده ناس گرفتن بغایت سودمند و همچنین بندق هندی در آب سوده دو سه قطره در بینی چکانیدن مفید و تقطیر برگ نیب بآب سوده و کذا روغن او نافع و گویند که تخم حنظل دو جزو مر و شیح هر واحد یک جزو زعفران نیم‌جزو باریک سائیده در آب پودینه آمیخته سعوط کردن مجرب‌ست و قطور آب برگ شاهتره نیز مخرج کرم‌ست و مجرب و آب برگ سرس با صبر یا ایارج آمیخته بدستور و واجب‌ست که بعد یک ساعت از چکانیدن ادویه آب برگ گشنیز تازه در بینی چکانند و بتدابیر حارهٔ یابسه تدبیر نمایند و اگر با آن حرارت باشد تدابیر باردهٔ یابسه بعمل آرند و نشوقات و عطوسات که در سدهٔ بینی مسطور گردد بکار برند و بعد ازان تقویت دماغ و تعدیل مزاج آن نمایند و اغذیهٔ لطیفهٔ غیرمبخره که در آن گشنیز بسیار داخل نموده باشند تناول کنند. خجندی گوید که ملاک امروز علاج این قسم صداع استکثار ریاضت متعبه است و تقلیل غذا و استعمال حمام بآب گرم شیرین و کثرت ریختن آن آب بر سر برای تفتیح مسام و انحدار فضلات و تقلیل مواد

محتبسه متعفنه که از آن کرم تولد میکند. صاحب اقتباس مینویسد که اول رگ قیفال زنند و شیرهٔ بنفشه یک توله و مویز منقی دو توله و برنگ کابلی چهار ماشه بنوشانند و غذا شوربای مرغ بنان تنوری دهند سه چهار روز داده جهت تنقیهٔ دماغ حب ایارج وقت خواب یک توله بآب نیمگرم بخورانند و صبح این مطبوخ اسطوخودوس دهند اسطوخودوس نه ماشه افسنتین پرسیاوشان برنج کابلی درمنهٔ ترکی بسفائج هر یک هفت ماشه سنای یک نیم‌توله پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه هر یک نه ماشه مویز منقی سه توله گل سرخ یکنیم توله ریوند خطائی تربد سفید هر یک نه ماشه جوش داده گلقند پنج توله خیارشنبر شش توله شربت الهی علویخانی چهار توله روغن بادام شش ماشه اضافه نموده بنوشانند و بجای آب بر گلاب و عرق افسنتین اکتفا نمایند و وقت دوپهر نخودآب بچهٔ مرغ و وقت شام شلهٔ مرغ دهند و همین نمط چهارپنج مسهل دهند تا ماده مولده بتمامه برآید و روز دیگر این تبرید دهند افسنتین درمنهٔ ترکی هریک یک ماشه سوده در شربت بنفشه یک توله آمیخته بلیسانند بعده شیرهٔ بادیان و پودینه هر یک نه ماشه در عرق شاهتره و اذخر هر یک هفت توله گلاب نه توله برآورده شربت افسنتین شربت کشوث هر یک یکنیم توله تودری سرخ هفت ماشه بنوشانند و بعد حصول تنقیهٔ سعوطات و قطورات قائل و مخرج کرم بکار برند مثل سعوط سرخس تنها و یا تربد سفید و ایارج فیقرا و این سعوط نافع صبر افسنتین برگ شریفه برگ کبر برگ نیم درمنهٔ ترکی گشنیز خشک هریک سه ماشه و قطور آب برگ خوخ و نیم و شریفه و فهنجنکشت و افتیمون هندی هریک سه ماشه صبر حضض مکی هریک چهار ماشه سوده آمیخته از مجربات‌ست و همچنین طبیخ ترمس سکنجبین ساده که دران صبر و مر هریک سه ماشه باشد و باید که اول آب گشنیز سبز و یا خشک در سرکه سائیده در بینی ریزند و بعد ساعتی ادویهٔ مذکوره و یا دیگر منقیات بعمل آرند جهت آنکه کرم از بوی گشنیز مست شوند پس از بوی دوا نتوانند گریخت و استعمال مخدرات از داخل و خارج بسی مفیدست و این قطور قلع مادهٔ مابقی می‌نماید و کرمهای مرده و زنده برمی‌آرد و اگرچه اول مرتبه سوزش در دماغ پیدا می‌کند لیکن باید که اول تقطیر بروغن کدوی تلخ نمایند تا از سوزش بازدارد مرداسنگ بوزن هفت ماشه سوده در روغن گل آمیخته بکار برند در روزی سه چهار بار و یا در شیر بز و یا خر و یا زن بعمل آرند و درین مرض بعضی را بینی بوسیده شده می‌افتد و بعضی را بینی می‌نشیند و غنه در آواز و در کام سوراخ میشود و در آخر اعتقال‌اللسان میگردد و بعضی را در تمام سر ورم میشود بلکه تا بسینه فرود می‌آید و آخر ورم زیاده شده از شدت درد پیشانی می‌ترقد و بهلاک می‌انجامد ❋115❋ علاج کلی صداع شرکی بدانکه پیش ازین معلوم شده که شرکی گاه بمشارکت مطلقه و گاهی بمشارکت غیرمطلقه میباشد و گاه متادی بکیفیت ساذجه از کیفیات اربعهٔ طبیعیه و یا کیفیت غریبهٔ ردیه غیرطبیعیه که منسوب بسوی حر یا برد نیست مانند کیفیات سمیه میباشد پس گاهی در

بعض اعضا خلط سمی ردی‌الجواهر میباشد و کیفیت آن بسوی دماغ متادی میگردد و ایذا میرساند و گاهی متادی از مواد مواد غیر غریبه در طبع خود میباشد و اذیت آن بسبب کثرت کمیت یا شدت کیفیت آن میرسد و یا بسبب این هر دو بساست که کیفیت موذیه متادیه سبب برای حصول ماده موذیه نیز میگردد بدو وجه یکی آنکه فاسد میگرداند آن کیفیت مواد جیده را که در نواحی دماغ می‌یابد و غذای جید راکه بسوی آن میرسد دوم آنکه دماغ را قابل مواد ردیه میگرداند و این قبول بر دو گونه است اول قبول از جهت جذب از آنست ماند آنکه گرم گردد از آن دماغ پس منجذب گردد بسوی آن مواد بسبب گرمی آن دوم قبول از ضعف مقاومت‌ست و مقررست که عضو چون ضعیف گردد قبول مینماید موادی را که بسوی آن آید و اعضای مشارک رأس اول و لولی همه معده و رحم و انثیین‌ست و بعد از آن حجب مانند حجاب حاجز صدر و غیر آن پس مراق پس باقی اعضا مانند کبد و طحال و زهره و گرده و مثانه و پشت و ساق و قدم و مانند اینها و بیشتر صداع شرکی نزد انتقال ماده از اورام اعضای باطنی مشارکهٔ دماغ میباشد چون حرکت بسوی فوق نماید بالجمله بقول شیخ در جمیع اصناف صداع بمشارکت اعضا واجب‌ست که اعتنا بعضو مشارک کرده شود و تنقیهٔ آن عضو نمایند بدانچه مخصوص او باشد و تبدیل مزاج آن کنند و معذالک تقویت رأس بمقویات آن نمایند تا ماده را قبول نکند پس در ابتدا مقویات بارد مثل روغن گل مع سرکه بعمل آرند و اما بعد ابتدا اگر مواد حار یا کیفیت متادیه بسوی سر حار باشد مقویات بارده مسطوره مدام استعمال نمایند و اگر بارد باشد بجای او روغن بابونه مع روغن آس کنند یا روغنی که در آن صمغ سرو گداخته باشند یا از برگ سرو و عصارهٔ او یا از اثل ساخته باشند بعمل آرند و هرگاه از تنقیه و تعدیل عضو فارغ شوند نظر کنند که آیا این عرض بنفسه مستحیل بمرض شده و یا سبب این صداع در سر راسخ گردیده پس ماده و کیفیت دریافته بحسب آن عمل نمایند علاج صداع شرکی معدی باید که اعتنا نمایند باصلاح غذا و آنکه مولد خلط مضاد خلط باعث مرض باشد پس اگر بسبب اخلاط بود واجب‌ست که اول مبادرت به تنقیه نمایند بدانچه بهر استفراغ هر خلط در امراض دماغی شرکی معدی مفصل مسطور شده و در حالت تنقیه و بعد از آن باغذیهٔ لطیفهٔ محموده خفیف‌الهضم جیدالکیموس اغتذا سازند و بعد از آن حسب واجب بکیفیت میل کنند و معذلک دران تحلیل و هضم و اطلاق باشد و اگر غذای مولد دم جید مقارن کیفیت ماده یا کیفیت نفس معده نباشد غذای محمود و مولد دو جید را اختیار نمایند و بهتر آنست که بعد دخول حمام خورند و در تخفیف بخارات کوشند پس اگر ماده صفراوی باشد بعد تنقیه آن بقی و اسهال تعدیل او با تقویت دماغ بروغن گل یا روغن آس نمایند و قی کردن بخوردن ماهی تازه و بالایش نوشیدن آب برگ خیار و سکنجبین نیز انفع بود و هر صباح دو سه لقمهٔ نان بآب انار ترش یا آب غوره یا شربت آن و شربت انار میخوش و لیمو و ریباس تناول کنند و خوردن فواکه قابضه مثل امرود و سیب و

به نافع و سرکه و گلاب و روغن گل بر سر گذارند و ایضاً تقویت رأس بروائح طیبه مثل صندل و کافور کنند و بهر اخراج صفرا نقوع حامض نیز نافع‌ست و گاهی بمطبوخ فواکه و یا آب آلو و ترنجبین یا شربت آلو یا شربت تمرهندی و ترنجبین ده درم تلیین طبیعت میکنند و بعد تنقیه تطفیهٔ حرارت بمطفیات مذکور نمایند و تقویت معده بربوب قابضه مثل رب به ترش و انار و غوره و زعرور و لیموی کنند و تقویت دماغ بشمومات و لخالخ بارد مثل آب خیار و صندلین و گلاب و روغن گل و روغن نیلوفر و شیر زنان و سرکه و سعوط روغن بنفشه و نیلوفر و بادام و مانند آن و ضماد بصندل و برگ مورد و گل سرخ و نیلوفر و بنفشه و کدو و مانند آن با گلاب و بدانچه درصداع صفراوی گذشت باید کرد تا مواد و ابخرهٔ مرتقیه را قبول ننماید و تدهین معده وسر بروغن سفرجل مسکن صداع حار شرکی معدی‌ست و بآبیکه دران بابونه و برگ مورد و گل سرخ جوشانیده باشند بر سر نطول کنند و غذای بارد سریع‌الهضم مقوی مثل چوزهٔ مرغ که بآب انار یا آب حصرم یا آب سماق یا زرشک پخته باشند تناول کنند و یا مزورهٔ تمرهندی بمغز بادام و کشمش و یا مزورهٔ ماش مقشر بمغز بادام و کشمش بخورند و خوردن نانی که در سرکه یا در رائب تر کرده باشند نیز مفید و کذا مزورهٔ انار ترش محلی بنان نقی و باقی علاج همانست که در علاج امراض دماغی شرکی معدی که از صفرا باشد مسطور شد. ابن عباس گوید که هرگاه صداع بسبب خلط مشکن در معده باشد می‌باید که قی بدوای مخرج خلط نمایند پس اگر صفراوی بود بسکنجبین و نمک و آب گرم و یا بسکنجبین و ماءالشعیر و قدری نمک جریش و یا تخم خربزه و سرمق و خبازی و تخم شبت *116* باریک سوده بسکنجبین و آب گرم و اگر ماهی تازه و خربزه و سرمق و خبازی بخورند و بالایش سکنجبین و آب گرم بنوشند قی صفرای مستکن در معده آورد جالینوس گفته کسی را که صداع از صفرا در معده باشد اگر از خود قی کند صداع او در ساعت زائل شود و گفته کسی که در معدهٔ او صفرا مجتمع گردد اگر هر روز مبادرت بغذا قبل از صداع نکند صداع ظاهر شود پس هر روز قبل از آنکه صداع شروع گردد غذا بخورد و علاج این کسان قی بآب گرم قبل از غذاست اگر بر ایشان سهل بود و اگر قی سهل نباشد مبادرت بغذای محمود جید بمعده کنند لیکن مقدار او اندک باشد و صاحب او را مصابرت بر گرسنگی نباید کرد و اگر صداع ساکن نشود این نقوع صبر دهند افسنتین رومی هفت درم گل سرخ پنج درم تخم کاسنی تخم کشوث هر واحد سه درم شاهتره ده درم شکاعی و بادآورد هر واحد سه درم پوست هلیلهٔ زرد ده درم مویز منقی و تمر هندی هر واحد بست درم در شش رطل آب بجوشانند تا چهارم برود صاف کرده در شیشه انداخته بروز در آفتاب و بشب در جای گرم نهند و هر روز ربع رطل از آن با نیم‌درم صبر سقوطری استعمال کنند منفعت بین نماید و صفرا را که در معده باشد نافع بود تخم کاسنی تخم کشوث تخم شاهتره و گل سرخ هر واحد ده درم بگیرند و بر آن سرکهٔ کهنه پنج رطل و آب شیرین دو رطل انداخته بآتش

معتدل بپزند تا نصف بماند صاف کرده شکر طبرزد سه من انداخته باز بپزند و کف آن گرفته از آتش فرود آورده سه اوقیه صبر سقوطری بران انداخته در ظرفی بردارند شربتی از ده درم تا پانزده درم بآب سرد و ایضاً این حب استعمال کنند که تنقیهٔ معده از صفرا میکند پوست هلیلهٔ زرد پنج درم گل سرخ سه درم سقمونیا یک درم باریک سائیده بآب حبها سازند و یکنیم درم خورده بالایش آب شاهترهٔ مروق ربع رطل تا ثلث رطل بشکر سلیمانی ده درم بنوشند و اگر استفراغ بطبیخ هلیله و تمرهندی و افسنتین کنند بدان انتفاع یابند و بعد تنقیهٔبدن تضمید سر باضمدهٔ نافع صداع حار ساذج که مذکور شد باید کرد و این ضماد مقوی سر بعمل آرند تا منع از قبول فضول نماید گل سرخ صندل سفید هر واحد سه درم اقاقیا و حضض هر واحد یک درم گل ارمنی دو درم باریک سائیده بآب مورد و آب بید و آب عصی‌الراعی و آب شاخهای گل سرخ و آب برگ انگور و آب طلع هر کدام که بهمرسد و یا مانند اینها از آنچه مقوی عضو و مانع از قبول فضول صفراوی باشد سرشته ضماد نمایند و باید که عضل ساقین بعصابه بربندند و پایها بمالند تا فضلات بسوی اسفل منجذب گردد و جالینوس در کتاب حیله‌البرء گفته که چون انسان را صداع بسبب صفرا متولد در معده باشد هر صباح حریرهٔ معمول از مغز نان بآب انار میخوش یا آب اناردانه بنوشانند که این تقویت معده او و قمع صفرا نماید و این حریره در شکم او تا دیر بماند بجهت انار پس اندک اندک از آن بدهند تا بسوی معدهٔ او صفرا نریزد و صداع آن را عارض نگردد و درین خوردن سفرجل و اشیای قابضه تجربه کردیم پس صداع ساکن شد زیرا که فم معده قوی گشت و صفرا را قبول نکرد و باید که اشیای قابضه با اغذیه باشند تا مدتی دراز در شکم باقی مانند و بتدریج نفوذ کنند و جالینوس در شرح کتاب ابیذیمیا نوشته که گاه آدم صحیح را صداع دفعتاً بغیر سبب ظاهر عارض میشود و این از فضول حاده مجتمع در معده میباشد و اشارت کرده که صاحب او نان بشراب ممزوج بآب تر کرده بخورد بهر آنکه این طعام معتدل‌الحراره ست تعدیل این فضول و اعانت بر هضم آن در معده می نماید و اگر ماده بلغمی باشد بمطبوخ شبت و ترب و اصل‌السوس با سکنجبین عسلی و نمک قی آورند و اگر ترب بخورند و بالایش کله پایچه با شبت پخته بنوشند و بعد از آن قی نمایند نیز خوب‌ست و بعد قی گلقند و هلیلهٔ مربی و مانند آن بخورند و خوردن سه درم حبی که از سنبل‌الطیب و افسنتین هر واحد یک جزو صندل سفید ربع جزو ساخته باشند نیز در تقویت معده و هضم طعام از مجربات سر هندیست و تلطیف ماده بمنضج حار نموده مسهل بلغم و حب ایارج دهند و ایارج فیقرا با گلقند منقی معده است و بعد تنقیه جوارشات حاره برای تجوید هضم و تقویت معده بخورند و آب گرم بر سر ریزند و روغن گل نیم گرم در گوش چکانند و غذا سریع‌الهضم مثل چوزه مرغ و کبوتر بچه بدهند شیخ میفرماید که اگر اخلاط بارد بلغمی باشد که از آن ریاح شدید هیجان نماید مقویات قوی تر و ملطفات دهند و اگر زائل نشود ایارجات کبار بطبیخ افتیمون دهند و

قطع شریان صدغین درین نافع‌ست یا داغ خفیف بر صدغین نبوعی که سر نسوزد بلکه شریان تنگ گردد و اکثر سل شریان یا قطع و داغ میکنند و بهترین داغ آنست که بالای شریان شق کرده شریان را ظاهر کنند پس بر نفس شریان داغ نهند تا اثر آن بر جلد واقع نشود و آلهٔ داغ سلات باشد یعنی تنگ سر باید نه فراخ سر و اگر ممکن باشد در تابستان این عمل نمایند و باید که غذای او حریره ها سازند و تا ده روز چیزی نخایند و وقت غذا درگرما بوقت سردی باشد و ایضاً کثرت کلام نشاید و همچنین قوابض بر شریان ❋117❋ صدغین بچسبانند و انزروت و زعفران بدان مخلوط سازند و گاهی بران قطع اسرب نهاده بعصابه می بندند تا ضربان موجب وجع نکند و ایضا چوب می بندند و اما داغ قوی برای این سه بر وسط سر و دو بر صدغین و یک بالای نقره نزد موخر سرست و باید که در هر حال از شراب اجتناب نمایند مجوسی گوید که هرگاه صداع از فضول بلغمی محتقن در معده باشد امر بقی از ترب مقطع منقوع در سکنجبین عسلی بآب شبت و نمک جریش یا بماهی شور نمایند و صاحب او را از شربت آب یکساعت منع کنند و بعد ازان سکنجبین بآب مطبوخ ترب و شبت بنوشانند و یا ادویه مقبه بمثل دوا بدهند تخم ترب و تخم شبت و تخم جرجیر مساوی باریک سائیده بعسل سرشته بآب گرم بمالند باندکی نمک و بنوشند پر مرغ مبلول در روغن کنجد یا زیت یا بانگشت تحریک قی نمایند و در تنقیه معده کوشش کنند و بعد تنقیه آن ماءالعسل یا شراب آن بآب سرد یا اندک شراب ریحانی ممزوج بآب بنوشانند بعد ازآنکه باندکی از آن مضمضه کرده باشند و حب معروف بحب قوقیا و حب ایارج نافع صداع است و اگر هر روز اطریفل صفیر دو درم با نیم مثقال ایارج فیقرا سرشته بخورند نفع دهد و ایارج مخمر بعسل نیز نافع بود چون هر روز دو مثقال ازان سه روز متواتر بخورند تنقیه معده از بلغم راسخ کند و هلیله مربی نافع ست و چون حب صبر هر روز بسه شب وقت خواب یک مثقال بآب گرم بخورند و ایضا چون حب ذهب دو درم و نیم بآب گرم بخورند تنقیه معده از بلغم کند پس اگر صداع ساکن نشود و مزمن گردد ایارج ارکاغانیس و طبیخ افتیمون و نمک دهند و این صفت حب ایارج نافع این صداع منقی معده از بلغم ست تربد سفید خراشیده دو درم ایارج فیقرا سه درم پوست هلیله کابلی دو درم نمک هندی مثل این شحم حنظل یک درم تخم کرفس نیم درم همه را باریک سائیده بآب حبها سازند شربتی از دو درم و نیم تا سه درم و این حب صبر نافع بلغم راسخ در معده است هلیله کابلی و تربد سفید خراشیده هر واحد پنج درم گل سرخ چهار درم مصطکی دو درم صبر ده درم باریک سائیده حبها سازند و یک مثقال وقت خواب بخورند و این نقوع صبر نافع صداع حادث از بلغم راسخ در معده است بیخ کرفس بیخ بادیان هر واحد هفت درم مصطکی و سنبل الطیب و تخم کرفس و بادیان و انیسون هر واحد دو درم اسارون و حب بلسان هر واحد سه درم سلیخه و عود بلسان و گل سرخ هر واحد چهار درم عاقرقرحا یک درم افسنتین پنج درم همه را در شش رطل آب بآتش

ملائم بپزند تا بنصف آید در ظرف آبگینه بآفتاب سه روز بدارند و هر روز چهار اوقیه با یک صبر بنوشند و این نقوع صبر دیگرست افسنتین رومی پنج درم اسارون سه درم مصطکی و سنبل الطیب و عاقرقرحا هر واحد یک درم و نیم هلیله کابلی چهار درم حنظل دو عدد و تخم کرفس و بادیان هر واحد سه درم چهار رطل آب گرم بران انداخته در روز بآفتاب و در شب بجای گرم بدارند و هر روز چهل درم با یک مثقال صبر و یک درم روغن بادام بنوشند و غذا بران شوربای اسفید باج گوشت نر صغیر باشد و لحم نخورند یا کبوتر بچه بنخودآب و مانند آن و بران شراب ریحانی ممزوج بنوشند و تضمید معده ایشان باضمده مسنحنه ملطفه کنند تا منع تولد بلغم کند مثل این ضماد بگیرند سک و رامک و لادن و عود خام هر واحد سه درم گل سرخ چهار درم سنبل الطیب مصطکی هر واحد دو درم مشک یک دانگ همه را باریک سوده در آب نمام و یا آب مرزنجوش سرشته بر معده در حالت خلو ضماد سازند و بفلفل و کندش و صبر و زیره و شونیز عطسه آورند و آب چقندر و آب مرزنجوش و آب پودینه در بینی چکانند جرجانی و ایلاقی مینویسند که اول بمطبوخ شبت و لوبیا سرخ و تخم ترب و عسل قی باید کرد و از پس آن اندکی گلقند و انیسون و زیره و مصطکی و مانند آن بخورند و اگر روز دیگر ایارج فقیرا بعسل سرشته سه درم یا سه مثقال بدهند صواب باشد و آنرا که صداع پیوسته باشد صبح نقوع صبر دهند باین نسخه سعدسنبل افسنتین فقاح اذخر کرفس بادیان نانخواه زیره هر یک مشتی همه را بپزند چنانکه آب سرخ شود و قوت ادویه گیرد و صاف کرده و بر مقدار نیم من ازین آب ده درم صبر انداخته در شیشه کرده بآفتاب تا سه روز نهند و هر ساعت شیشه را بجنبانند و سه روز بامداد ده درم ازین آب صاف کرده سه درم روغن بید انجیر با روغن بادام تلخ انداخته بدهند و اضمده و اطلیه که در صداع بلغمی مذکور شد همه موافق بود و آنرا که بدین تدابیر صداع زائل نشود داغ کردن صواب باشد بر میان سر و بر هر دو صدغ و یکی بر پس سر بالای مغاک پس گردن و طعام و شراب نیز همان نوع باید کرد که در همانجا مذکور شد و خرمای قسب و زیتون بعد طعام خوردن موافق باشد ابن الیاس گوید که شبت سه درم تخم زیره سه درم در آب خوب جوشانیده صاف کنند و دران نمک طعام سه درم عسل بست درم حل کرده بنوشند و بریشه ملوث بروغن کنجد قی کنند و یا لوبیای سرخ و تخم چقندر و تخم سرمق و پودینه بستانی و نمک طعام هر واحد سه درم جوشانیده بنوشند و قی کنند بعد خوردن ترب یا نخودآب یا ماهی شوربا دکارع مطبوخ ؟ و تقویت راسن بخورات خوشبو موافق مثل اند و عنبر و مشک نمایند و غذا مزوره نخوداب بصعتر و اگر به قی ساکن نشود و این حقنه حاد بعمل آرند بگیرند سنا پنج درم جلبه بزر کتان هر یک *118* ده درم انجیر عناب سپستان هر یک بست عدد خطمی در خرقه کتان صره بسته سه درم خسک بابونه شبت هر واحد یک کف بنفشه نیلوفر هر یک سه درم در شش رطل آب بجوشانند تا دو رطل بماند صاف کرده بران بوره ارمنی یک درم نمک طعام یک نیم

درم عسل و مری و روغن کنجد هر یک ده درم پاشیده حل کرده استعمال نمایند و ایارج جالینوس و ایارج ارکاغانیس این علت را نافع است ابن نوح گوید که قی بطبیخ شبت و نمک و عسل و لوبیای سرخ تخم قطف و پودینه بستانی و بجوزالقی و کنکرزو و نمک نان هر کدام ازین اشیا بعد از ترب بکله پایچه مطبوخ بشبت خورده باشند نوشیده قی کنند و اگر از قی ساکن نشود ایارج ارکاغانیس و جالینوس خورند و طبیخ افتیمون افضل ازین هر دوست و مویز منقی آنرا نیکوست و غذای او نخوداب مطیب بزیره و اسفیدباجات و فالودجات مطیب بزعفران و شراب صرف و گوشت سرخ بریان بزیت و فلفل و دارچینی و چقندر معمول بخردل و مری و زیتون الماء و نان خورش بمری و انجیر در ماءالعسل تر کرده بدهند و لحوم صید موافق ترست برای ایشان و خاصه لحم خرگوش بریان و یا کباب کرده بابازیر و در طعام ایشان سداب و زیره و کردیا اندازند و ماءالعسل و آب انیسون و مطبوخ مصطکی بنوشانند و این دوا قوی تر برای صداع باردست بگیرند گوگرد و جندبیدستر و حب الغار مساوی و در روغن گاو و روغن گل سائیده بر پارچه طلا کرده بر پیشانی نهند و اگر ماده سوداوی باشد قی نمایند و منضج و مسهل سودا بدهند و از ادویه قویه بهر قی ماده سودا اینست که خربق سفید را در ترب خلانیده سه روز بگذارند بعده خربق دور نموده ترب را قطعه قطعه کرده با شبت و لوبیای سرخ جوشانیده صاف نموده سکنجبین عسلی داخل کرده بنوشند و همچنین نمک نفطی و تربد اصفر هر واحد یک درم خردل نیم درم در شهد سرشته در طبیخ شبت و ترب و لوبیای سرخ حل کرده دادن صواب باشد بعده دوءالمسک مر و حلو و مفرحات استعمال نمایند و باقی تدبیر علاج در امراض دماغی شرکی معدی از ماده سوداوی و از بحث مالیخولیا اخذ کنند ابن عباس گوید که هرگاه صداع از فضول سوداوی محتقن در معده باشد باید که قی نمایند بدانچه در صداع بلغمی مذکور شد و مطبوخ افتیمون و غاریقون و حب اسطوخودوس دهند و این نقوع صبر نافع سوداست هلیله سیاه و کابلی هر واحد ده درم افسنتین اصل السوس مقشر هر واحد پنج درم شکاعی بادآورد حشیش غافث بسفایج اسطوخودوس بادرنجبویه پودینه جبلی هر واحد چهار درم قرنفل یک درم ساذج سنبل الطیب خربق سیاه هر واحد یک نیم درم همه را در پنج رطل آب بجوشانند و در آفتاب نهند و هر روز چهار اوقیه ازان گرفته صبر یک درم غاریقون چهار دانگ باریک سوده روغن بادام شیرین یک درم انداخته بنوشند و این حب اسطوخودوس نافع اینست هلیله کابلی سیاه هندی و صبر و بسفایج هر واحد سه درم افتیمون اسطوخودوس هر واحد پنج درم غاریقون چهار درم شحم حنظل دو درم و نیم خربق سیاه دو درم همه را باریک سائیده بآب بادرنجبویه سرشته حبها سازند شربتی دو درم و نیم تا سه درم بحسب قوت مریض و ضعف آن و باید که تدبیر صاحب این بتدبیر نافع اصحاب سودا مثل اطراف بزغاله و بره و چوزه مرغ فربه و نان سمید و زرده بیضه نیمبرشت و حریره معمول از مغز گندم و شکر و روغن بادام و مویز و

کشمش و بادام و انجیرخشک مانند آن کنند و اغذیه مولد سودا اجتناب نمایند و در حمام معتدل الحرارت بآب شیرین غسل کنند و هر روز دو اوقیه سکنجبین شکری با یک مثقال افتیمون باریک سوده بخورند و اگر درمعده اخلاط مختلفه از صفرا و سودا و بلغم باشد باید که صاحب او بعد امتلا از اغذیه مختلفه مثل ماهی تازه و مالح و ترب و خربزه و سرمق و بقله خردل و حرف و مانند آن و نوشیدن سکنجبین بآب گرم مطبوخ شبت و ترب قی کند اگر زمانه صیف یا خریف باشد در هفته یک مرتبه یا دو مرتبه و اگر زمانه ربیع یا سرما باشد این مطبوخ بنوشند پوست هلیله زرد ده درم هلیله سیاه و کابلی هر واحد هفت درم گل سرخ شش درم سنای مکی شاهتره هر واحد پنج درم بلیله و آمله هر واحد چهار درم آلو بخارا بست عدد عناب مثل او انجیر ده عدد مویز منقی بست درم تمرهندی پانزده درم شکاعی باداورد حشیش غافث گاوزبان بنفشه اصل السوس هر واحد چهار درم اسطوخودوس کماذریوس کمافیطوس تخم کاسنی تخم کثوث تربد بسفاج هر واحد سه درم تخم کرفس انیسون بادرنجبویه فرنجمشک هر واحد دو درم همه را در شش رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید و ده اوقیه از آن صاف کرده این دوا برای تقویت او اندازند تربد سفید خراشیده غاریقون ایارج فیقرا هر واحد چهار دانگ تخم حنظل یک نیم دانگ نمک نفطی دو دانگ سقمونیا نیم دانگ باریک سائیده به مطبوخ انداخته سحرگاه نیمگرم بنوشند ابن الیاس گوید اگر صداع از انصباب خلط سوداوی در فم معده باشد تنقیه فم معده بقی از آب گرم و جوزالقی و کنکرزد کنند و جلاب بادرنجبویه دو درم با شکر ده درم بنوشند و غذا مزوره از آب نخود بشیره تخم قرطم خورند و خوردن حب افتیمون و مطبوخ آن و تقویت سر بشمومات حار رطب مثل نرگس و یاسمین و عنبر و استعمال اطریفلات و سعوط بآب مرزنجوش و استنشاق و مشک و غالیه نافع ست و اگر ماده ریحی باشد ❋119❋ تنقیه معده بقی کنند پس دیگر مستفرغات که روغن بیدانجیر دران داخل نمایند بعمل آرند و اگر از استعمال او مانعی باشد زیت کهنه بدل این روغن کنند و اگر تخم کرفس بیخ بادیان بیخ اذخر نانخواه مصطکی هریک دو مثقال جوشانیده صاف نموده دو درم روغن بادام تلخ و یک درم روغن بادم شیرین داخل کرده چند روز بنوشند نافع بود و جوارش کمونی و فوتنجی و معجون کاسرالریاح و مانند آن بهر تقویت معده و تحلیل ریاح استعمال کنند و بهر تقویت راس روغن آس و روغن لادن و روغن سوسن و آب سرد واثل و سنبل و سعد و آنچه دران قبض و تسخین باشد و مالیدن دست و پا بکیسه حمامی و یا بپارچه درشت و یا بسنگ پا و گذاشتن در آب گرم و بستن آنها نیز مفید بود و باقی تدبیر از علاج امراض دماغی شرکی معده که از ماده ریحی باشد برگیرند ایلاقی و جرجانی گویند که اول تنقیه معده بقی کنند پس ایارج فیقرا دهند بعده ماءالاصول بروغن بادام تلخ و اگر حاجت آید نقوع صبر بروغن بیدانجیر دهند و صفت ماءالاصول اینست پوست بیخ بادیان پوست بیخ کرفس هر یک ده درم بیخ اذخر انیسون سلیخه غاریقون هر

یک پنج درم مصطکی نانخواه قروماانا پودینه کوهی هر یک سه درم افتیمون اسطوخودوس هر یک هفت درم همه را در آب بپزند و صاف نموده هر صباح سی درم گرم کنند و هفت درم گلقند حل کرده صاف نموده چهار درم روغن بادام تلخ داخل کرده بدهند و اگر ده درم صبر درین آب ماءالاصول حل کنند و سه روز در آفتاب نهند و بعد ازان هر بامداد مقدار ده درم تا پانزده درم با دو درم روغن بید انجیر بدهند صواب باشد و در هفته یکبار سنجرینیا یا دواءالمسک حلو یا مر یا تریاق کبیر و مثرودیطوس بخورانند و روغن بیدانجیر و مصطکی بر معده مالیدن و هر صباح در حمام رفتن و در طعام زیره و نانخواه و دراچینی داخل کردن سود دارد و آبیکه بنوشند باید که مطبوخ سازند و دران مصطکی اندازند و گلقند با مصطکی و زیره خوردن نافع بود و هر شب پایها از بن ران تا بقدم نیک بمالند و اندکی کشنیز خشک و تخم کتان و شکر بخورند که بدین تدابیر بخار از سر باز ماند و اگر صعود ابخره معده باشد اطریفل کشنیزی خورده شیره تخم کاسنی در عرق شاهتره برآورده نبات سفید داخل کرده بنوشند و مکیدن سیب و به و امرود و سماق و آشامیدن بزرقطونا با شکر و مالیدن دست و پا و گذاشتن در آب گرم و آشامیدن شربت بنفشه و حماض و لیمون و تمرهندی و آلوبالو و مانند آن با اسپغول و امثال آن و تناول نان بسرکه همه مانع صعود بخاراند و خوردن فواکه از دور آن نافع و کذا چند لقمه نان بآب انارین و یا انار میخوش و آشامیدن ربوب حامضه مثل رب ریباس و غوره و سیب و به و انار و خواب و آرام و سکون در مواضع بارده رطبه طیب الرائحه و ترتیب اوقات غذا تا آنکه نیک هضم یابد سودمندست و اگر بعد ازین تدابیر صداع باقی ماند در حمام آب نیمگرم بسیار بر سر ریزند و مقدار یک دو ساعت در بیت اوسط نشینند و بعد برآمدن از حمام آب سرد بر دست و پا یک لحظه بریزند و اگر صداع بحال خود باشد باید که طبیب از علامات مخصوصه هر خلط دریافت کند که کدام خلط سبب تولد بخار و محدث صداع ست پس متوجه معالجه آن بعلاج خاص آن گردد و مقویات معده مثل مصطکی و گلقند و مانند آن نافع بود و هرگاه طعام تناول نمایند و تبخیر شروع گردد و صداع آرد لعاب اسپغول یا کشنیز خشک بشکر بالای طعام بخورند و اگر خوف سردی معده از لعاب اسپغول باشد لعاب بزر کتان مع کشنیز خشک استعمال کنند و تقویت راس کنند بدانچه در سابق مذکور شد پس تسکین آن از نطولات و شمومات مناسبه نمایند خصوصا شم مرزنجوش که گاهی تنها سبب خلاصی تام میگردد و باقی تدبیر از علاج صداع بخاری داخلی و امراض دماغی بخاری اخذ کنند مسیحی گوید که اگر صداع از بخارت باشد که از اخلاط رویه در معده به سوی سر صعود کند قی بادویه مخرج آن اخلاط استعمال نمایند و بگیرند بیخ کرفس بیخ بادیان و اذخر هر واحد ده درم پودینه کوهی زراوند مدحرج شکاعی بادآورد هر واحد پنج درم هلیله سیاه اسطوخودوس هر واحد هفت درم افتیمون غاریقون هر واحد پنج درم سلیخه نانخواه قصب الزریره هر یک سه درم سنبل الطیب دو درم مویز منقی سی درم در

شش رطل آب بجوشانند تا دو رطل بماند صاف کرده یک اوقیه ایارج فیقرا دران انداخته در ظرف آبگینه بآفتاب سه روز بدارند و هر یک روز یک اوقیه تا دو اوقیه با سه درم روغن بیدانجیر بنوشند که این اوجاع راس مزمنه ببرد و اگر حاجت بمعجونی از معجونات افتد سنجرینیا و امر و سیا و تریاق کبیر و مثرودیطوس و دواءالمسک مر و حلو استعمال کنند و اگر ضعف فم معده باشد هر صباح چند لقمه نان در آب غوره و مانند آن که در علاج امراض دماغی شرکی برای ضعف فم معده گفته شد بخورند و یا حریره مغز نان یا آرد گندم بمثل انار دانه و غیره ترش ساخته بنوشند که بتکرار عمل تقویت فم معده کند و اگر استعمال ترشی الم و ایذا رساند بر لقمهایی که در جلاب ساذج یا بافاویه تر کرده باشند اقتصار ورزند و اگر قبل از صداع اشیای مذکور استعمال نمایند بسیار متنفع شوند و هرگاه انحداد طعام و اهضام آن معلوم شود چیزی که دران قبض بود مثل لقمه نان در رب فواکه یا تنها فاکهه مثل سیب و بهی و ناشپاقی یا نان بقسب یا به زیتون تناول کنند و اگر معده بسیار گرم باشد ⁕120⁕ بشربت پست جو متنفع شوند و اگر حرارت مفرط باشد شربت خشخاش و برگ کاهو خورانند و بمثل کله پائچه مطبوخ بسماق و کشک جو و هرلسیه بلحم گوساله و ماهی تازه غذا سازند و اگر بالینت طبع باشد که گاه پهیم و اکثر بعد اجابت پنج شش بار صداع لاحق شود طباشیر دانه میل یشب سبز هر واحد یک ماشه سوده بامله مربی یک عدد سرشته بخورند بالایش شیره بهدانه بریان سه ماشه در عرق گاوزبان عرق صندل عرق کاسنی هر یک پنج توله شربت بزوری شربت به هر یک یک توله داخل کرده بنوشند و در صورت برودت مزاج معده با وجود ضعف شربت سنبل نیز نافع و برگ تنبول را خواص عجیب ست و تلبین طبیعت بایارج فیقرا و گلقند نفع میکند و در هفته یکبار وقت خواب مصطکی یک مثقال باد و چندان آن شکر بخورند و بعلاج ضعف معده رجوع نمایند شیخ میفرماید که ازین قبیل ست علاج صداعی که از شراب آب سرد هیجان کند چه این نیز بسبب ضعف معده بود و اجود علاج او آنست که اندکی شراب ریحانی بنوشند و در آب نوشیدنی نیز قدری از آن بیامیزند تا از نکایت آب معده محفوظ ماند و مجوسی و غیره مینویسند که گاهی صداع عقب استکثار طعام بسب تخمه و استرخاد ضعف معده افتد و تدبیرش قی بآب گرم و نمک و خواب طویل و اسهال بحوارش شهریاران و حقنه و تکمید و تنطیل سر بآب گرم ست پس اگر صداع اشتداد کند آب گرم کثیرالحراره بر سر ریزند و پشم پاره در روغن حار آغشته در گوش نهند و یا روغن گل نیمگرم چکانند و مومیائی و جندبیدستر و فرفیون و مشک در روغن زنبق آمیخته در بینی چکانند و بعد تنقیه معده را تقویت دهند بمربای هلیله مع مصطکی یارب به و سیب و غوره و مانند آن و غذا سریع الهضم مثل چوزه مرغ سازند **علاج صداع شرکی کبدی** و مراقی و امعانی و اطرافی آنچه بمشارکت جگر و حرارت آن باشد وقت هیجان او آب انار و غوره یا آب انار دانه یا آب الوبخارا یا شیره تخم خرفه یا آب تمرهندی بنوشند و آب سرد

برنهار بیاشامند و نان و سرکه بخورند تا بخار صاعد بسوی سر را منع کند و دیگر تدابیر مانع بخار از علاج امراض دماغی بخاری و صداع بخاری جویند و ادرار و تضمید کبد باضمده حسب ماده خاصه باین قسم نافع ست و انچه بشرکت مراق باشد علاجش در بحث مالیخولیای مراقی خواهد آمد و عناب بعرق بید ساده مالیده شیر تخم خرفه شش ماشه شیره خشخاش چهار ماشه دران کشیده طباشیر یک نیم ماشه سوده پاشیده بنوشند و گاهی عوض هر دو شیره شیره تخم کاهو شیره تخم خیارین و گاهی در شدت درد عوض نقوع عناب شربت عناب شربت بنفشه شربت نیلوفر میکنند و تلیین از الوبخارا عناب آلو سیاه تمرهندی مویز منقی در آب گرم ترکرده فلوس خیارشنبر شش توله ترنجبین چهارتوله مالیده صاف نموده روغن بادام شش ماشه داخل کرده نمایند بعده تقویت معده و دماغ کنند و یا سمط مغسول دو ماشه جواهر مهره یک ماشه در گلقند گل مشکی یک توله سرشته ورق نقره یا ورق طلا یک عدد پیچیده بخورند بعده شربت یاقوت دو توله و شربت بنفشه مکرر دو توله عرق کیوره پنج توله تخم فرنجمشک هفت ماشه پاشیده بنوشند و بعد حلق راس موشک پران یک عدد گرفته شکم آن پاک کرده بجوال دوز سوراخها بسیار نموده گرما گرم بر یافوخ بندند لیکن روغن گل پیش ازان دو سه گهری متواتر بمالند و در روزی سه چهار بار تکرار این عمل نمایند و آنچه از شرکت امعاد قدمین و یدین و دیگر اعضا باشد تدبیرش در علاج امراض دماغی شرکی مذکور شد و ایضا در صداعی که از کرم معده دامعا باشد تنقیه بحب حب السلاطین مع این مطبوخ کنند افسنتین چهار ماشه برگ شاهتره بادرنجبویه برنگ کابلی مکو گلوی سبز هر یک نه ماشه برگ سنا یک توله و نیم پوست هلیله زرد و هلیله سیاه هریک دو توله گلقند عسلی چهار توله شربت دینار چهار توله شربت دینار توله مغز خیارشنبر هفت توله شکر سرخ چهار توله روغن بادام تلخ هفت ماشه اضافه نموده بنوشند و وقت دوپهر نخوداب گوشت بچه گاو دهند و وقت شام نان با شوربای گاو مرغن مشحم و صبح این دوا بدهند مقل ازرق یک ماشه مصطکی دو ماشه سوده در هلیله مربی یک عدد آمیخته بخورند بالایش شیره زیره سیاه و انیسون هر یک چهار ماشه بادیان صعتر هر یک نه ماشه لعاب گازبان چهار ماشه در عرق افسنتین و اذخر و شاهتره هر یک شش توله برآورده شربت افسنتین سه توله داخل کرده حرف هفت ماشه پاشیده دهند و همین نمط سه چهار مسهل بکار برند بعده جهت منع بخارات و تولد کرم اطرفیل قنبیلی علویخان خورانند و این دوا مجرب تخم پلاس درمنه ترکی انار دانه ترش هر یک سه درم مویز منقی نصف وزن ادویه کوفته یک توله بر نهار بخورند انتباه تا اینجا علاج اقسام صداع اصلی و شرکی مذکور شد و علاج صداع عرضی که تابع مرض دیگر باشد علاج مرض اصلی ست که هر یک ازان در مقام خود ذکر خواهد یافت لیکن بعضی ازان که اکثیرالوقوع ست مثل صداع تابع نزله یا حمیات و امراض حاده برخی از علاج آنها درینجا نیز مسطور می گردد **علاج صداع نزلی** شیخ و

مجوسی می گویند هر صداعی که با نزله باشد دران تبرید و ترطیب سر بروغنها و نطولات و ضمادات و مانند آن روا نبود بلکه متوجه باستفراغ مواد از فلوس خیارشنبر ❋121❋ بآب فواکه و بنفشه و اماله آن به بستن دست و پا و مالیدن انها و گذاشتن در آب گرم شوند و درینجا بعض تراکیب مطب اساتذه کرام که مخصوص صداع نزلی حار و مرکب و باردست جدا جدا مسطور می‌گردد اگر با نزلۀ حار باشد تنقیه بدن و سر از مسهل صفرا و حب بلیله کنند بعد از نضج تام اگر بدن ممتلی از اخلاط و محتاج تنقیه باشد و هرچه در علاج نزله و زکام حار خواهد آمد مفید شناسند و اطریفل گشنیزی توله خورده عناب پنج عدد اصل‌السوس چار ماشه گل بنفشه شش ماشه جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند و اگر حرارت زیاده بود بجای اصل‌السوس بهدانه کنند و یا هلیله سربی خورده شیرۀ عناب شیرۀ تخم کاهو یا کاسنی عرق شاهتره نبات بنوشند و اگر خواهند اطریفل گشنیزی بجای هلیلۀ مربی کنند و یا گل بنفشه گل نیلوفر کوکنار هر یک یک توله در شیر گاو جوشانیده بخار آن بگیرند و نزله بند و پاشویه و تبرید بدستور استعمال دارند و اگر با صداع در هر دو بازو ضربان و ریزش نزله و سرفه باشد منضج از عنب‌الثعلب گل بنفشه اصل‌السوس عناب سپستان گاوزبان پرسیاوشان تخم خطمی خبازی داده بعده گل سرخ سنای مکی نیز اضافه کرده جوش داده صاف نموده مغز فلوس گلقند شیرۀ بادام داخل کرده دهند اگر از مغز فلوس کراهت آید هلیلۀ زرد هلیلۀ سیاه تربد سفید اضافه کنند و بعد مسهلات عناب سپستان خطمی خبازی پرسیاوشان جوش کرده بخورند اگر نزله باز نایستد خمیرۀ خشخاش کوکناری اضافه کنند و نزله‌بند نیز نهند و لعوق معتدل برای سرفه و ناس نزله که در آن مشک و سنبل‌الطیب است طیار کنند و برای سرفه اصل‌السوس گاوزبان پرسیاوشان نبات جوشانیده همراه لعوق مذکور بدهند و ایضاً اگر درد سر و ضربان چشم به شدت باشد بهدانه عناب در آب جوش داده شربت بنفشه خاکشی داخل کرده بنوشند و قرص مثلث در آب سوده بر صدغین طلا نمایند و پاشویه نیز کنند باز اگر شدت درد باشد فصد سررو کنند و در جوشانده خطمی خبازی تخم خشخاش هر یک پنج ماشه اضافه نمایند و ایضاً اگر صداع و ضربان بشدت مع تب باشد بهدانه گاوزبان سپستان نه دانه کوکنار یک ماشه زعفران ماشه در عرقیات جوش داده شربت بنفشه خاکشی داخل کرده دهند و افیون بزرالبنج کتیرا صمغ عربی اشق قرنفل هریک ماشه کوکنار نیم ماشه در سفیدی تخم مرغ سائیده نزله بند بر صدغین نهند و ایضاً برای صداع نزلی حار هلیلۀ مربی کوفته به اسطوخودوس سوده ممزوج نموده بخورند بعده شیرۀ مغز تخم هندوانه شربت بنفشه عرق شاهتره عرق کیوره بنوشند غذا یخنی پلاو کم روغن خورند و ایضاً ایارج فیقرا به روغن بادام چرب کرده به اطریفل گشنیزی یا صغیر سرشته تناول نمایند بالایش لعاب بهدانه عرق شاهتره نبات بنوشند روز دوم اطریفل عرق شاهتره عرق عنب‌الثعلب شربت بنفشه بالنگو پاشیده بنوشند بالنگو برای قبض و اصلاح معده که از ایارج اسهال شود

میدهند روز سوم برای رفع خشونت ریه شیرهٔ اصل‌السوس شیرهٔ خیارین شیرهٔ گشنیز خشک دهند و ایضاً اگر مع زکام و حمی حار نزلی باشد عناب پنج دانه گل بنفشه تخم خطمی هر یک چهار ماشه بعرق شاهتره پاوآثار جوشانیده صاف نموده شیره مغز تخم کدو شیرین شش ماشه شربت بنفشه دهند روز دوم شیرهٔ مغز تخم هندوانه روز سوم شیرهٔ تخم کاهو و خاکشی پاشیده بنوشند روز چهارم خیارین افزایند روز پنجم اسطوخودوس سوده افزایند و تخم خطمی موقوف فایده اگر سرفه نباشد کاسنی برای درد سر نزلی نیز مفید است و شاهتره هم در نوازل معمول اساتذه است و اگر با نزله مرکب باشد اسطوخودوس گل نیلوفری بکد چهار ماشه جوشانیده شربت بنفشه تودری سفید شش ماشه پاشیده بنوشند و گاهی گل بنفشه چهار ماشه می‌افزایند و بجای شربت نبات می‌کنند و گاهی اطریفل گشنیزی افزوده می‌شود و گاهی برای نخس سر شیرهٔ مغز تخم کدو می‌افزایند و ایضاً هلیلهٔ مربی خورده شیرهٔ اصل‌السوس نبات سفید حل کرده بالنگو شش ماشه پاشیده دهند و اگر مسهل منظور باشد اسطوخودوس گاوزبان شاهتره تخم خطمی خبازی عنب‌الثعلب گل بنفشه پرسیاوشان هریک چهار ماشه عناب پنج دانه جوشانیده نبات داخل کرده بدهند و بعد نضج سنای مکی فلوس خیارشنبر گلقند روغن بادام شش ماشه هلیلجات هر یک شش ماشه افزوده مسهل دهند و گلنار کوکنار بزرالبنج عاقرقرحا گشنیز خشک هر یک چهار *122* پنج ماشه گل گاوزبان سه ماشه پرسیاوشان هفت ماشه زعفران نیم ماشه کوکنار دو سرخ نبات توله در عرق مکوه پاو سیر جوشانیده خاکشی پاشیده بدهند و افیون زعفران قرنفل زنجبیل هر یک یک ماشه در آب صمغ عربی سائیده بر کاغذ که مثل روپیه تراشیده باشند سوزن زده ضماد نموده بر صدغین بچسبانند و از عنب‌الثعلب گل خطمی گل بابونه اکلیل‌الملک هر یک یک توله سبوس گندم چهار توله برگ کنار پاو آثار در ده آثار آب جوشانیده پاشویه نمایند اگر تخفیف شود روز دیگر همین نسخه دهند و ایضاً اگر با ضعف دماغ باشد دارچینی ماشه سوده باطریفل توله سرشته بخورند و گاوزبان شش ماشه بعرق شاهتره پاو سیر جوشانیده نبات دو توله حل کرده بنوشند روز دوم گل بنفشه شش ماشه اسطوخودوس چهار ماشه افزایند و اگر یبوست نیز باشد عود صلیب ماشه سوده به دواءالمسک شش ماشه سرشته شیرهٔ تخم خشخاش چار ماشه شیرهٔ مغز بادام چهار دانه شربت انار شیرین دو توله داخل کرده برای ترطیب دماغ بنوشند. علاج صداع عرضی که عرض حمیات و امراض حاده باشد شیخ مینویسد که این صداع یا باشتداد مرض یا نوبت عارض شود و بانقضای آن زائل گردد و یا بعد زوال مرض یا اقلاع نوبت باقی ماند و آنچه در حمیات افتد گاهی چنان صعب گردد که مریض را بیقرار گرداند حتی که سبب خود یعنی تب را بیفزاید و ایضاً گاهی سفید و رقیق شدن بول دفعتاً با وجود شدت حمی و استحالهٔ او بمشاکلت بول خر یعنی مکدر و غلیظ شدن آن بران دلالت می‌نماید لیکن مشابهت او به بول خر گاهی دلالت کند بر حدوث صداع فی‌الحال و گاهی

بر انحلال ماده و زوال آن پس واجب‌ست که به سائر دلائل رجوع کنند و بعضی گویند که چون اشتداد یابد صداع در حمیات حاده علامت ردی بل قاتل‌ست هنگامی که مقارنت نماید با آن سائر علامات ردیه مثل اختلاط ذهن و تغیر حال چشم و زبان و شدت بیخوابی و اگر از علامات ردی منفرد باشد دلالت بر بحران برعاف می‌نماید و بساست که دلالت میکند بر بحران بقی و گیلانی مینویسد که این صداع در اکثر امر بسبب تصاعد ابخره گاه بحدت خود تنها و گاه بکمیت خود تنها و گاه به هر دو وجه محدث صداع میگردد و در جمیع این احوال از تلیین طبیعت و جذب مواد باسفل از مالیدن پایها و مانند آن چاره نباشد و اگر تضرر بحدت ابخره و حرارت تب باشد علاجش تنطیل و تضمید باشیای باردهٔ مقویه است و اگر بسبب کثرت ابخره باشد و دلالت میکند بر این احساس به تمدد مع ثقل در سر و قلت اشتعال علاجش تنطیل و تضمید باشیای محللهٔ مقویه قلیل‌الحراره است و وجوب اسهال و جذب بسوی اسفل درینجا قوی‌ترست بالجمله اگر سبب این صداع حدت خلط و ابخره و شدت حرارت تب باشد روغن گل و سرکه و گلاب بر سر نهند و یا گشنیز خشک بریان کرده باریک سائیده با سرکه و روغن گل سرشته بر پیشانی طلا کنند به تکرار که برای این صداع مجرب اوستادی مرحوم‌ست و لخلخه از سرکه و گلاب و آب گشنیز تر و صندل و کافور نفع کثیر دارد و همچنین ضماد بوش دربندی بسرکه و گلاب سوده بر پیشانی و صدغین نفع عظیم بخشد و در طبیخ بنفشه و نیلوفر و بابونه پایها گذارند و خوب بمالند و ساقها ببندند و هر چه مانع ابخره از سر باشد بخورانند و اگر سبب این صداع کثرت ماده و ابخره باشد اول تنقیه بقی یا اسهال نمایند بعده بتدابیر و ادویهٔ مذکوره تقویت سر و دماغ کنند شیخ میفرماید که در صداع حار که در حمیات افتد استعمال اطلیهٔ عاطفهٔ ابخره بر سر مکروه است و کثرت استنشاق سرکه و گلاب آنرا فائده میکند ایضاً او مینویسد که صواب علاج او اینست که بروغن گل معمول از زیت یا بروغن گل معتاد که با سرکه خوب آمیخته باشند تغریق راس نمایند نیمگرم در سرما و در نرمی تب و سردکرده در گرما و در شدت تب و نطول از طبیخ جو و خشخاش و بنفشه و گل سرخ آنرا نافع است اگر ابخره ایذا به حدت خود دهند و اگر بکثرت خود ایذا رسانند چیزی ازین استعمال نکنند بلکه استفراغ نمایند و آنچه تحلیل برفق کند مثل زیت که در آن نمام و عصی‌الراعی و مرزنجوش مع عصاءالراعی دران جوشانیده باشند استعمال کنند اگر تحلیل مطلوب باشد حتی که بعضی قدما طلای بابونه تجویز کرده اند و اگر شدت درد باستعمال مخدرات و منومات مضطر گرداند باید که اندکی از آن به حذر و احتیاط بعمل آرند و گاهی در ابتدا برای منع ارتفاع مواد سویق جو و بزر قطونا شرباً و ضماداً بکار میبرند و گاهی تضمید بگشنیز و روغن گل می‌نمایند و گاهی حجامت میکنند و بستن اطراف و مالیدن آن و استعمال تدبیر صداع خماری درینجا بسیار مفیدست و باید که هنگام گشادن اطراف را بآب گرم نهند و اگر ازین تدابیر تسکین حاصل نشود بابونه و خطمی و

بنفشه و خسک بآب پخته بعد حلق راس ضماد کنند و گاهی احتیاج میشود به حجامت منکبین یا ساقین و چسبانیدن زلو میان منکبین و زیر ذقن و امثال آن و هرگاه صداع بعد تب و امراض حاده باقی ماند اغذیهٔ بارد رطب دهند و بروغن گل مع روغن بابونع تقویت سر نمایند و آب گرم بر دست و پا صبح و شام بریزند و روغن بنفشه بر سر بمالند و بعد ظهور انحطاط بیّن بادویهٔ ملطف مواد و محلل آن اعانت طبیعت بر ازالهٔ سبب صداع کنند. صاحب کامل گوید صداعی که تابع تب و از شدت حرارت بود فقط بگیرند گلاب یک جزو و روغن گل نیم جزو و سرکهٔ خمر ربع جزو و خوب بر هم زده **٭123٭** بر سر ریزند و دران پارچه کتان تر کرده بر سر نهند پس اگر زمانه تابستان باشد بر برف سرد کرده بعمل آرند و پایها خوب بمالند و عضلات ساقین به عصابها بربندند و ایضاً به صندل و گلاب و آب خرفه و آب خیار بر سر ضماد کنند و آبیکه در آن بنفشه و جو و خشخاش پخته باشند سرد در گرما نیمگرم در سرما بر سر ریزند و اگر با آن بیخوابی باشد شیر دختران بر سر دوشند و اگر این صداع از خلط محتقن در معده حادث شود به سکنجبین و آب گرم امر به قی نمایند تا معده از آن خلط پاک گردد و اگر از خلط در جمیع بدن عارض شود باید که تنقیه بدن از آن خلط به مطبوخ فواکه نمایند و اگر صداع در تب از ضعف راس افتد می باید که تقویت سر به اضمدهٔ مقویهٔ آن مثل ضماد مرتب از صندل سفید به گلاب و آب بید و آب طلا و آب حی‌العالم و آب عصی‌الراعی و مانند آن سازند **علاج صداع بحرانی** تا توانند تدارک او بر طبیعت گذارند و ادویهٔ مقوی طبیعت غیر قوی در کیفیات و مضاد کیفیت مرض استعمال کنند و الا به صورت شدت صداع و ظهور عجز طبیعت از دفع مواد طریق میل طبیعت به دفع ماده یقیناً دریافته اعانت طبیعت بدان طرف نمایند مثلاً اگر غثیان و تقلب نفس و اختلاج در لب و دوار و غیره علامات میل طبیعت برای دفع ماده به‌سوی فوق دریافت شود اعانت بر قی نمایند به سکنجبین و آب گرم و دیگر مقیات بارد مثل طبیخ اصل‌السوس و بیخ خیار و چقندر و مانند آن و اگر غراغر و نفخ شکم و اضطرار و حرقت در مراق و سایر آثار میل طبیعت به دفع ماده طرف اسفل یافته شود اعانت بر تلیین طبیعت کنند به مزلقات خفیفه مثل نقوع آلو بخارا و عناب و سپستان و مویز منقی و تمرهندی با شیرخشت و یا شربت آلو و نیشوق و یا آلو منقوع در جلاب بعد خلانیدن سوزن تا منتفخ شوند و یا شربت بنفشه و شربت تمرهندی و شیرخشت قلیل‌الوزن مقدار پنج درم و یا شربت ورد مکرر به آب سرد و اگر گرانی در نواحی گرده و تحت اضلاع پشت و جمله علامات میل ماده به طریق بول محسوس گردد به ادرار بول علاج کنند از سکنجبین یا شربت بنفشه و دو درم شیرهٔ تخم خربزه و تخم خیار بالمناصفه و یا ماءالشعیر با جلاب و یا قند و خوردن بهی مانع بخار و مدراست و اگر شعاع و سرخی پیش چشم و خیالات سرخ یا زرد و دغدغه در بینی به مریض مدرک شود تدبیر رعاف آوردن کنند به بوئیدن سرکه و گرفتن بخار آن بر سنگ یا خشت گرم ریخته و دیگر نفوخات معطسه و

خراشیدن بینی به چیزهای درشت و نظر نمودن به‌سوی چشمهٔ آفتاب و اشیای سرخ و گذاشتن فتیله پودینه دشتی و فقاح اذخر و کندش به زهرهٔ گاو سرشته و اگر نبض موجی رخو نرم و جلد لین معلوم گردد معرقات استعمال نمایند به دلک و شرب ادویه و نطول بر سر و باید که معتدل باشند و اگر شائبهٔ لذع و وجع اعیای زیر گوش یا در بغل یا کنج ران مفهوم شود اضمدهٔ حارهٔ جذابه مثل نعناع و کرفس به روغن زرد کهنه بر آن موضع استعمال کنند و یا مهاجم بلاشرط بر آن موضع نهند تا که ماده از دماغ به طرفی که میل کرده مندفع گردد و آن موضع متورم شود و بعد از آن تدبیر نضج و انفجار ورم کنند تا ماده از همین جا دفع شود ورنه خوف رجوع ماده به‌سوی عضو رئیس است پس دماغ را ایذا دهد **بیضه و خوده** مسیحی گوید که نوعی از صداع مسمی به خوده است یعنی بیضه به‌سبب اشتمال او بر تمتم سر و انطاکی گوید که بیضه درد مخصوص وسط سر است و خوده مثل دائره گرد سر می‌باشد و بر صداع عام نیز اطلاق می‌کنند و بر این تقدیر هر دو مترادف باشند بالجمله آن درد سر است مثل بیضهٔ سلاح یعنی خود مشتمل بر تمام سر و ثابت مزمن بطی‌التحلل عسرالانقاء شدیدالصعوبه که از ادنی مثل حرکت و تناول مبخرات و ملاقات مسنخات و استماع اصوات اصوات به نوائب عظیم هیجان کند و صعوبت او هر ساعت مشتد گردد حتی که صاحب او از آواز و روشنی و کلام نفرت و از حرکت بدنیه و فکریه کراهت کند و به استنشاق روائح که بطون دماغ را ممتلی گرداند و به شرب شراب ایذا یابد و تاریکی و تنهائی و خاموشی و سکون را دوست دارد و بر کشادن چشم به تمامه خصوصاً پیش آفتاب قادر نباشد و هرساعت دریابد که سر او می‌شکند یا منجذب می‌شود یا می‌شکافد به غیر ضربان شرائین صدغین و خلف اذنین در اکثر به خلاف شقیقه که خالی از ضربان آن نبود و ایضاً فرق فیمابین هر دو آن است که در شقیقه چون شرائین را از ضربان منع نمایند صداع ساکن شود و در بیضه تسکین نمی‌یابد بلکه صاحب او احساس می‌نماید بدوی و صوتی از تحریک ابخره محتبسه و برای نوائب او اوقات راحت و سکون بود چنانکه برای صرع می‌باشد و علاج او سخت دشوار است و باشد که بنابر شدت ک...ری ادا کند و جالینوس در این... نوشته که این صداع مقدمهٔ نزول‌الماء می‌باشد اسباب مرض به قول اکثر اطبا شش گونه است یعنی احتقان بخارات اخلاط زیر اغشیه دماغ یا احتباس ریح غلیظ یا اخلاط ردی در این ***124** امکنه با فلغمونی در دماغ یا جمرهٔ دماغ یا ورم بارد در اجزای اندرونی سر و به قول جالینوس سبب جالب او ضعف دماغ یا شدت حس او است و سبب مولد او خلط ردی است یا ورم حار یا بارد با آنکه بیشتر از ورم سوداوی و صلب افتد و اکثر در وسط حجاب خارج از قحف یا داخل آن بود پس اگر سبب او که ورم بود یا غیر آن اندر غشای داخل قحف باشد درد و تمدد تا بن چشمها محسوس شود و اگر در غشای خارج قحف باشد از نهادن دست بر سر درد زیاده گردد و تمدد در وجه دریابد و رنگ رو بحسب رنگ بخار و یا سرخ باشد و این مرض اکثر

بعد امراض حادث میشود بنابر ضعف جوهر دماغ و حجب داخل یا خارج او تا آنکه از حرکات خفیفه بدنی غذائی و بخاری و حرکات خارجی ایذا یابد و فضول مودی قبول کند و همچنین کسانی که مستعد به امتلای راس باشند و مواضع سر آنها مهیا قبول مواد موجب این علت بود هرگاه سوءتدبیری نمایند ضرور درین علت مبتلا گردند و طبائع مستعد بامتلای راس ابدانی هستند که دران ریاح حار بخاری متولد شود و آنکه در فم معده ایشان فضول صفراوی جمع گردد و گویند که حدوث این مرض در اکثر از خلط بارد غلیظ و سده و از ریح شدید می‌باشد و گاهی از خلط حاد و از بخارات اخلاط مستکن در دماغ یا مرتقی از معده یا سائر بدن بود و در اسرارالاطباء مسطورست که از بخارات صفراوی و دموی و سوداوی نادرالوقوع میباشد و اگر افتد در مدت دو چهار روز به هلاکت میرساند طریق تشخیص اسباب این مرض بدان که شناخت هر سبب از اسباب مذکوره مذکور به همان طریق است که برای تشخیص امراض دماغی مادی و ورمی و انواع صداع خلطی و بخاری و ریحی گذشت و ایضاً از دریافت کردن حال نوعی از انواع درد که وجع ناخس لذاع است یا ثقیل یا تمددی یا ضربانی نیز سبب این صداع مشخص گردد مثلاً اگر مریض وجع ناخس لذاع بیان کند و با آن دیگر علامات صفرا مثل زردی رنگ و غیره یافته شود و صفراوی بود و اگر درد ثقیل گوید نشان مواد دموی یا بلغمی یا سوداوی بود پس اگر با آن سرخی چهره و دیگر آثار دم مفهوم گردد دموی باشد و اگر با آن سفیدی رنگ و اشک و تهبج و غیره نشان بلغم دریافت شود بلغمی باشد و اگر با آن تیرگی رنگ و سائر علامات سودا مدرک گردد سوداوی باشد و اگر درد تمددی و منتقل بیان نماید بخاری و ریحی باشد و اگر آثار ورم پیدا بود ورمی باشد پس اگر با ثقل و ضربان بود ورم فلمغونی باشد و اگر با تلهب و لذع بدون کثرت ثقل بود ورم حمره باشد وایضاً شناخت این امر که بخارات از کدام خلط است از لون وجه و غیره علامات مخصوصۀ هر خلط توان کرد مثلاً اگر رنگ رو و چشم سرخ مکد و گرمی و و التهاب در سر محسوس گردد و اوواج کشیده و نبض ممتلی و چشم برآمده و احساس حاسۀ شم به رائحه دم و تغیر طعم دهن بنمو است و عطش باشد و در خواب اشیای سرخ بیند بخارات دموی باشد و اگر رنگ زرد مشبع و شدت نخس و حرقت و التهاب و عطش و رنگ ملتحمه مائل به زردی و خیالات چیزهای زرد و روئیت نیران و شهب در خواب بود بخارات صفراوی باشد و اگر رنگ سفید و تهبج وجه و کثرت ثقل و تمدد و نوم و کدورت حواس و رطوبت منخرین و کنج دهن و چرک چشم و تغیر طعم دهن به مائیت و عدم طعم بود بخارات بلغمی باشد و اگر رنگ مائل به سیاهی و یبس و وسواس و حزن و اشتهای کاذب و بطور حرکت چشم و کشیدگی آن به جانب پشت و خشکی دمعه و تقلص ملتحمه و رویت خواب‌های مشوش و اشیای سیاه و دخان در خواب بود بخارات سوداوی باشد علاج بعد تشخیص سببی از اسباب مذکوره حسب سبب بدانچه در اقسام علاج امراض دماغی و انواع علاج صداع مسطور شد

علاج کنند و ایضاً اگر از کثرت اخلاط باشد تنقیه خلط غالب از بدن و سر به فصد یا اسهال حسب واجب کنند پس عنایت به تقویت راس مصروف نمایند مثلاً اگر خلط حار باشد روغن گل به سرکه خوب بر هم زده بر سر ریزند و ایضاً در ابتدا اطلیه به روادعات مقوی سر مثل صندل و اقاقیا و آس و اثل و گل سرخ بسازند و طلای کافور و گلاب و آب بید نیز نافع و به طبیخ خشخاش وجود گل سرخ نطول سازند و در آخر بعض ادویه محلله مثل بابونه و اکلیل‌الملک و مانند آن مخلوط نمایند و سر هندی نوشته که در بیضهٔ دموی از منقیات دم مطبوخ برگ حنا و شاهتره و عناب و سرپهوکه مساوی است چه این دوای تنقیه از صفرا مختلط به خون می‌نماید و ثوران او ساکن می‌کند و از کبار منضجات و منقیات دم مستغنی می‌سازد و بعد تنقیه و اسهال و تقویت راس برای منع بخارات خورانیدن فواکه قابضه مثل انار و به و سیب مفید بود و کذا ادامت خوردن گلقند شکری با هلیلهٔ زرد و گل بنفشه و طلای افیون و سرکه و گلاب بعد تنقیه در نوع حار مفید گفته‌اند و چون حال به صلاح گراید تغذیه به طعامی که خالی از تبخیر باشد مثل مزورهٔ بقول و مثل عدس مقشر نمایند و هرگاه مرض ساکن شود اندکی از لحوم سریع الانهضام لطیف مثل چوزهٔ مرغ مطبوخ به آب غوره و آب انار و آب لیمو بدهند و به تدریج اعاده به عادت او نمایند و در مادهٔ حار و بارد مرکب و فصل گرم و مرض ***125*** مزمن که دفعتاً راحت و دفعتاً ظهور صعوبت شود بعد فصد سررو و برآوردن خون بقدر پاوسیر این دوا سود می‌دهد سپستان یازده دانه خطمی اسطوخودوس هر یک شش ماشه خبازی اصل‌السوس هر یک چهار ماشه شب در آب گرم تر کرده صبح مالیده صاف نموده شیرهٔ تخم کاهو شش ماشه شیرهٔ مغز تخم هندوانه چهار ماشه شربت بنفشه دو توله داخل کرده خاکشی شش ماشه پاشیده بنوشند و قرص مثلث که در آن صمغ سرس داخل است به آب سوده بر شقیقه ضماد می‌کرده باشند و اگر خلط بارد باشد بعد تنقیه مداومت به خوردن گلقند عسلی مع هلیلهٔ کابلی و اسطوخودوس و طلا به صبر و زعفران و مرمکی به آب نمک مفید بود و آبی که در آن ادویه قلیل‌الحراره مقوی راس مثل بابونه و اکلیل‌الملک و گل سرخ و فقاح اذخر و نعناع رطب و مانند آن جوشانیده باشند بر سر نطول کنند و اگر مدت دراز گردد و مرض زائل نشود ادویه که حرارت آنها زیاده از این باشد مثل نمام و مرزنجوش و پودینه نهری و بری و برگ غار و قصب‌الزریره و شونیز مخلوط سازند و اگر مادهٔ مرض خلط غلیظ باشد ادویه مستفرغه مثل حب صبر استعمال کنند و به صبر و کافور و اندک مشک سعوط نمایند و بر پیشانی و هر دو شقیقه ادویه ملزقه مثل زعفران و مر و دم‌الاخوین و صمغ‌عربی و اندکی افیون طلا سازند و آبی که در آن ادویه محلله مثل پودینه و برگ غار و قصب‌الزریره پخته باشند بر سر ریزند و ایضاً در مادهٔ غلیظ که با وی حرارت شدید نباشد اولاً ادویه مسخن و ملطف استعمال نمایند بعد از آن آنچه تلطیف و تحلیل به‌قوت نماید مثل خردل و نطرون به عمل آرند و چون مرض انحطاط نماید اولاً ادویه

معطسهٔ خفیفه بعده معطسات قویه استعمال کنند و سعوط بندق هندی به اندک زعفران در این باب از مجربات است و افیون مرمکی زعفران جند بیدستر سوده به آرد جو و آرد خطمی و آرد بزرکتان آمیخته به اب گرم یا گلاب یا آب ریحان سرشته بر مقدم سر ضماد نموده مسکن قوی درد خورده و شقیقه است و صاحب شفاءالاقسام نوشته که در غالب امر این مرض از سردی می‌باشد بنابر ازمان مرض حت که قسم حار او مستحیل به بارد می‌شود پس معالجهٔ او به علاج صداع بلغمی نمایند مع زیادتی تخدیر از آن و آنچه تجربه کرده‌ام بعد تنقیه استعمال مثرودیطوس و تریاق است و سعوط به‌آب مرزنجوش و از اینجاست که بعض متأخرین می‌نویسند که در نضج و تنقیه مواد این به نهجی پردازند که در صداع بلغمی نوشته شد و تقویت معده و دماغ به اطریفل کبیر انطاکی نمایند و این طلا بسیار مفید افتاده بسباسه قرنفل زنجبیل تخم بادرنجبویه اسطوخودوس هر یک سه ماشه کوفته بیخته در روغن بابونه و نرگس سرشته نیمگرم بر همه سر نهند و بالایش تکمید از زیرهٔ کرمانی و شونیز و سعد و اذخر و گل بابونه و برگ آن هر یک هفت ماشه در صره بسته به گلاب و کیوره گرم تر نموده بکار برند و این تدبیر نیز از مجربات است حجر ارمنی و نطرون و حجر قبطی و دارشیشعان هر یک سه ماشه کوفته بیخته در روغن نرگس و زنبق آمیخته تا یک ساعت نجومی مالیده بعده برگ حنا و شبت هر دو تازه اشنه هر یک یک دسته در پارچه پیچیده به آرد نخود آغشته در تنور گذارند که پخته شود گرماگرم بر همه سر نهاده از عصابه محکم بربندند بالجمله چون علت طول کند و متمکن گردد ادویه قوی‌التحلیل و نطولات و سعوطات و نشوقات محلله استعمال نمایند و به هنگام شدت درد و اضطرار در این نوع از مخدرات ضرر زیاده نمی‌شود و بیضه که به سبب ورم باشد علاجش به علاج اورام راس نمایند اقوال حذاق طبری می‌نویسد که صداع معروف به بیضه دو قسمت یکی آنکه از بخارات صاعد به‌سوی سر مستکن در حجاب موضوع بر قحف از خارج و جلد راس باشد دوم آنکه از بخارات مستکن در حجاب موضوع بر قحف از داخل بود و این بخارات یا صفراوی باشد یا سوداوی یا رطوبی یا دموی و برای هر واحد از اینها علامت خاص است که بر آن دلالت کند و آن در تشخیص مذکور شد پس علاج بخارات دموی محتبس در حجاب خارج این است که فصد قیفال کنند مع وجود قوانین فصد چه اگر پیر را بیضه حادث شود و آن ضعیف‌القوه باشد آن را غموض و استرخای جفن اعلی بهم رسد زیرا که قوت از فصد مسترخی گردد و این را روفس در کناش خود در تدبیر مشائخ ذکر کرده پس بعد فصد و اخراج خون مقدار واجب تنقیه به این دوا نمایند تربد مجوف خراشیده چهار درم آلو بخارا سی عدد عناب پنجاه عدد هلیلهٔ زرد بست درم سنا و افسنتین هر واحد پنج درم همه را بجوشانند و یک شربت از آن بنوشند و بعد اسهال تغذیه به زیرباجات و عدسیات سازند و اگر استفراغ یک دفعه کفایت نکند دو سه مرتبه نمایند اگر از آن مانعی نباشد و اگر از این تدبیر زائل نشود محاجم میان کتفین نهند

و بعد حجامت آبی که در آن سبوس و جو کوفته و کشنیز خشک جوشانیده باشند در نیمروز قبل از غذا بر سر ریزند و اگر از این زائل نشود این ضماد استعمال نمایند شیاف مامیثا بوش دربندی هر واحد یک درم در آب کاسنی بست درم حل کرده آرد جو و خطمی و برگ گل بنفشه بقدر لائق داخل کرده بسایند و در شب ضماد نمایند و صبح دور کرده به آب نیمگرم بشویند و در شب باز اعاده آن نمایند و بهتر آن است که استعمال نطول مذکور و بعده این ضماد و متواتر و به ترتیب کنند و اگر این کفایت نکند فصد رگ پیشانی کنند و بر ساقین شرط زنند بعد تنقیه به دوا و فصد و در جمیع این معالجه هنگام استعمال او مراعات قوانین آن واجب است تا خطا واقع نشود و بقراط در ابیذیمیا ذکر کرده که گاهی هیجان **126** دو خط اول ناخوانا قوانین واجب بود تا از وقوع خطا ایمن باشد و اگر این تدبیر کفایت نکند و مرض زائل نگردد مریض را به نوشیدن نقوع انبر با ریس با ریوند و عناب امر کنند و نسخهٔ .... این است بگیرند عناب جرجانی تخم دور کرده یک رطل بغدادی و انبر با ریس تازه منقی از دانه یک رطل و ریوند خالص سه درم تخم کشوث یک کف تخم کاسنی یک کف این همه ... در ظرف فضار یعنی آوند گل پاکیزه خوشبو کنند و بر آن آب گرم چندانکه بپوشد و یک انگشت به عرض بالای آن باشد بریزند و سه روز در گرما و پنج روز در سرما به آفتاب نهند ... مریض هر روز یک قدح از آن با ده درم شربت عناب به سرکه بنوشند به این نسخه بگیرند عناب جرجانی خالص کرم ناخورده یم رطل کشنیز خشک سی درم عدس مقشر ... درم پوست بیخ کاسنی یک دسته در سرکه به مقداری که آن را بپوشد سه روز تر کنند بعده جوش قوی داده سرکه را صاف کنند و بدارند تا مروق گردد و بار دیگر صاف کرده از آن سکنجبین بپزند به قوام معتدل و هر روز یک قدح متوسط از نقوع مذکور با ده درم این سکنجبین بنوشند که این مرض و سایر امراض دموی را شفا بخشد و اگر این مرض از بخارات دموی محتبس زیر غشای موضوع قحف از داخل باشد همین علاج کنند لیکن اینقدر زیاده نمایند که بعد فصد و استفراغ امر به دوام بوییدن بنفشه و سعوط کزدن روغن آن به دفعات متوالی کنند و بعد از آن به این روغن سعوط نمایند بگیرند سوسم اصفر اندک و گل کشنیز اگر وقت او باشد و الا برگ او سبز اندک و ...... یا قداح او اندک و همه را بسایند تا مثل مرهم گردد و اگر مقدار این همه ادویه صد درم باشد حل کنند و بر آن سی درم روغن بید و بنفشه انداخته به آتش نرم بجوشانند تا سرکه فانی شود و روغن بماند پس صاف کرده بدارندو هر روز یک درم از آن سعوط کنند و دو سه دفعن به عمل آرند که این در معالجهٔ نوع دموی بالغ‌النفع ... و اگر بخارات رطوبی محتبس در حجاب خارج باشد تنقیه به این طبیخ هلیله کنند بگیرند هلیله کابلی پنجاه درم سنای حرمی خالص ده درم مویز طالفی منقی بست درم و به دستور مطبوخ جوشانیده یک شربت از آن بگیرند و در آن یک درم ایارج فیقرا و دو ثلث درم غاریقون و نیم درم تربد آمیخته بعد پنج روز هفت درم شکر داخل کرده بنوشند و

چون دوا خارج گردد غذا زیرباج حلو دهند و از سایر اغذیهٔ ردیه مقوی مادهٔ مرض منع کنند پس اگر مانعی نباشد دو یا سه شربت حسب واجب بنوشند و میان هر شربت فاصلهٔ ایام به حسب قوت و سن و مزاج مریض کنند و اگر این کفایت نکند لزوم غرغره به مویزج و عاقرقرحا و ایارج سازند و تحنک بدان نمایند اگر مزاج مریض از آن متغیر نشود و اگر این کفایت نباشد از آبی که در آن بابونه و اکلیل‌الملک و شح و قیصوم و اندک تخم حنظل کوفته خوب جوشانیده باشند بر سر نطول کنند و به دفعات استعمال نمایند و اگر کافی نبود روغن سوسن و روغن ناردین روغن قسط بمالند و مصطکی و عود خام بخایند و جلنجبین مصطکی بخورند و اغذیهٔ ناشفه قلیل الرطوبت تناول کنند و اگر این هم کفایت نکند این ضماد به عمل آرند آرد کرسنه آرد جو خطمی هر واحد ده درم صبر و مر و بابونه و اکلیل‌الملک هر واحد سه درم سنبل‌الطیب نیم درم همه را سائیده با سرکهٔ ممزوج به آب خوب آمیخته قدری روغن .... یا روغن خیری داخل کرده بر سر ضماد نمایند و اگر از این مزاج مریض به حرارت متغیر شود و رطوبت گرم گردد این تدبیر ترک سازند و اعاده به‌سوی تنقیه به حب صبر و حب ایارج و حب قوقایا کنند و اگر اثر نکند و مرض زائل نشود لزوم این نقوع صبر نمایند بگیرند صبر سقوطری ده درم مقل ازرق و عود وج و زرنباد هر واحد سه درم بیخ سوسن و مویزج هخر واحد پنج درم همه را نیم کوفته سی درم مویز منقی و سی درم عسل سفید و آب گرم به قدری که بپوشد بر آن انداخته در آفتاب بگذارند تا انکه جوش خورد و ساکن گردد پس هر روز یک قدح با سه درم روغن بادام تلخ بنوشند و تا زوال مرض لزوم این نمایند و اگر این کفایت نکند به حقنهٔ لین که در آن اندک شحم حنظل پخته باشند به روغن خیری و روغن یاسمین لزوم نمایند و اگر بخارات صاعده ذرطوبس محتبس در حجاب داخل قحف باشد بر علاج مذکور این قدر زیاده نمایند که شرب نقوع مذکور ترک بکنند و به روغن مصطکی و روغن یاسمین و روغن خیری و مانمند آن سعوط نمایند و اگر این کفایت نباشد بگیرند گل ترنج و در روغن خیری جوش کرده اندکی از آن سعوط کنند که این در معالجهٔ او بالغ‌النفع است و اگر مرض صفراوی باشد و بخارات او محتقن در حجاب خارج قحف بود علاجش استفراغ به طبیخ هلیله است اگر مانعی از آن نباشد و فصد بود استفراغ و نسخهٔ او این است بگیرند پوست هلیلهٔ زرد و تمر هندی منقی از لیف و تخم هر واحد سی درم آلو بخارا سی عدد عناتب جرجانی پنجاه عدد کشوث تخم کاسنی هر واحد کف افسنتین سه درم تربد کوفته دو درم به دستور مطبوخ پخته یک شربت از آن بگیرند و و سه طسوج سقمونیای مشوی حل کرده نیمگرم بنوشند و بعد از این مطبوخ پنج روز صبر کنند بعد از آن فصد قیفال نمایند و شرب ماءالشعیر که در آن بیماز نحل با طلع باشد و اگر یافته نشود عناب و سپستان جوشانیده باشند لزوم نمایند ❋127❋ و اگر این کفایت نکند اعاده استفراغ کنند اگر احتمال آن بود و پوست خشخاش و بنفشه ریحانی هر واحد یک کف جو کوفته سبوس گندم تخم

کاسنی هر واحد دو کف همه را بپزند تا مهرا شود پس اندک سرکه آمیخته بر سر بسیار ریزند هر روز یک دو دفعه و اگر کافی نباشد این ضماد کنند جراده کدو جراده خیار هر واحد یک کف شاخ نرم بید یک باقه غنچه بادام اگر وقت او باشد برگ نیلوفر هر واحد یک کف باریک بسایند و اندک آرد جو و سرکه و گلاب و روغن گل آمیخته بر هم زنند و مدام بر سر ضماد نمایند و اگر کفایت نکند گلاب سی درم سرکه کهنه ده درم روغن گل سه درم شیاف ماميثا باریک سوده یک درم صندل سفید سوده یک درم همه را در شیشه کرده مخلوط نمایند و دائم تمریخ سر بدان کنند و بدانکه استعمال سرکه و روغن در جمیع انواع این علت مامور به ست زیرا که در سرکه لطافت و غوص تقطیع اخلاط و تحلیل آن است الا در نوع سوداوی ازان زیرا که در آن تقویت این خلط است و اگر این تدبیر کفایت نکند لزوم شرب این نقوع کنند بگیرند تخم کاسنی تخم کشوث هر یک سی درم آلو و عناب هر یک پنجاه عدد کشنیز خشک و توت شامی خشک هر واحد یک کف تمر هندی پنجاه درم در ظرفی کرده آب گرم بقدریکه بپوشد بران ریخته سه روز در آفتاب گذارند بعده یک قدح با ده درم سکنجبین بنوشند و بر شرب سکنجبین لزوم نمایند و از غذا بر زیرباجات و حصرميات اقتصار کنند و دائم بدلک قدمین و بستن ساقین امر نمایند و اگر بخارات صفراوی محتقن در حجاب داخل قحف باشد و این قسم بیضه باهل بغداد اکثر می افتد حتی که اطبای آنجا آن را صداع یرقانی می گویند و علاج این علاج مذکورست غیر آنکه در علاج این ترک شرب نقوع و شربت مذکور نمایند و مدام بر روغن بنفشه و آب طلع و شیر دختران سعوط سازند که این بغیر شک ازاله آن می نمایند و اگر مرض سوداوی باشد و احتقان بخارات او در حجاب خارج قحف بود و این اشرواعسر انواع اوست مریض را بعد پرهیز باستفراغ از مطبوخ افتیمون یکدو دفعه امر نمایند و اگر کفایت نکند بروغن بنفشه دفعات متوالیه سعوط کنانند و الا بتدبیر مرطب پردازند و شیر بز یا خر یا دختر بر سر دوشند و عقب آن آب نیمگرم که در آن جمسفرم و اندک سبوس و خطمی پخته باشند بر سر ریزند و اگر کفایت نکند لزوم نمایند به تناول هلیله کابلی و معجون افتیمون که آن اطریفل صغیرست چون مثل یکی از اجزای او افتیمون و مثل ربع جزو از اجزای او مصطکی و عود خام و مثل سدس جزوی از اجزای او گاوزبان و برگ بادرینجبویه و مشکطرامشیع زیاده کرده مثل اطریفل معجون سازند و این در هر سه روز یکبار بخورانند و استنشاق روغن بنفشه و ریختن آن بر سر و سعوط بدان لازم گیرند و این ضماد بکار برند بگیرند موم روغن بروغن بنفشه و بعد فرود آوردن از آتش اندک آب خبازی و آب خطمی آمیخته خوب مخلوط سازند بعده تا دو روز متواتر بر سر ضماد نمایند بعد از آن به آب نیمگرم بشویند و اگر امر مشکل گردد و قوت مریض مساعد باشد فصد صافن کنند که این آن خلط را باسفل بدن جذب کند و گاهی صاحب او را نقوع صبر به نسخه که سابق مذکور شد می نوشانند و در آن هلیله سیاه و افتیمون و افسنتین می

افزایند و هر روز یک قدح از آن نوشایند و ساعتی بران صبر کرده امر بنوشیدن قدمی از شیر بز می نمایند که باین طریق صحت می یابد و بیشتر این نوع بوسواس و مالیخولیا منتقل می گردد پس عدول از تدبیر او به تدبیر مالیخولیا و ترطیب بدن او نمایند و اگر بخارات سوداوی در حجاب داخل قحف محتبس باشد علاج این همانست که مذکور شد و در آن این قدر زیاده کنند که اگر بعد شرب نقوع و تناول معجون افتیمون زائل نشود و سعوط با این روغن نمایند بگیرند دارشیشعان یک دانگ و برگ لسان الحمل یک درم و برگ بادرنجبویه یک درم و فیل گوش اگر یافته شود یک درم اگر یافته نشود اندکی برگ مرزنجوش و همه را در روغن بنفشه جوش داده بدفعات سعوط کنند در هر دفعه بوزن دانگ یا دو دانگ که این در معالجه او بالغ النفع ست و بدانند که آنچه از علاجات انواع بیضه ذکر کردیم آنها از بسائط اوست و اگر نوعی با نوع دیگر مرکب گردد استخراج او از اعلامات و اعراض آنها موقوف بر طبیب ست و هرگاه مرکب باشد علاجش مرکب بحسب آن کنند و جزوی که آن معالجه جزو اقوی از اجزای ترکیب ست قوی نمایند و آن باستقصا بیان کرده شد شیخ الرئیس می فرماید اگر معلوم کنند که درینجا خون بسیارست و سبب اول یعنی موجب این صداع ابتدا و سبب محرک او خون باشد فصد نمایند و اما اگر دلایل بر آن قائم گردد که اخلاط باردست و مدت بر مرض طول کند و ایضاً در ابتدا روادعات استعمال کرده باشند نطولات به آبیکه در آن محللات اندک و مسخنه مع جمع اندک و قبض باشد مثل فقاح اذخر و بابونه و نعناع و سائر آنچه در علاج امراض دماغی بلغمی و سوداوی مذکور شد استعمال نمایند و به تدریج قوی کنند و بچیزی که لائق او بود استفراغ نمایند و استعمال حب صبر بمصطکی درینجا خیلی سودمند ست و در هر شب یکبار تعاهد این نمایند و در استفراغات این حب قوقایا استعمال کنند اگر احتیاج بقوی از آن افتد بعده طبخ خیارشنبر به چهار مثقال روغن بیدانجیر بنوشانند و بدانند که بعد استفراغ تنقیه دماغ و حجب او باشیای مقوی آن که معلوم شده باید کرد و از این قبیل است شمومات مشک و عنبر و کافور نیز باین هر دو مخلوط کرده می شود برای تعدیل حرارت آنها و گاهی با وجود این صبر می آمیزند ٭128٭ تا بتقویت تحلیل جمع شود و بضمادات حاره و مخدره که در انواع صداع مذکور شد لزوم نمایند و چون مرض انحطاط نمایند حمام و اضمده قوی التحلیل استعمال کنند و مادام که این مرض در ابتدا بود و معلوم کنند که مواد حارست پس تدبیر او بدانچه در علاج امراض دماغی حار دموی و صفراوی مذکور شد باید کرد و مغز خیارشنبر بروغن بادام چند روز متواتر بنوشانند و سعوط مومیائی و روغن بنفشه ایشانرا نافع است و بدانکه بیضه چون طول می کند مستحیل به مزاج برودت می گردد و اگر چه از سبب حار باشد پس بیضه مزمنه را قلع نمی کند مگر داوئی که قوی التحلیل والاسخان باشد و گاه سعوط بقرص کوکب و شلیثا و دواءالمسک و مانند آن هر کدام از آن در شیر دختران حل کرده باشند ایشان را نفع می کند و خصوصاً هنگام

اشتداد وجع و غلبه سهر و اما داغ و فصد شرائین و قطع آنها و عرق جبهه در بیضه بطریق صداع کهنه است و اما غذا از آنچه منجر نباشد حتی که عدس بروغن بادام شیرین و همچنین آب بقول دهند و اگر بمثل این غذا بسبب قلت بخار آن صاحب بیضه بارد اغتذا نماید باک نیست و اما طلا باید که گاهی مائل بتخدیر اندک نمایند و غرض اعظم در آن تحلیل باشد و ازین اطلیه افیون و دم الاخوین و زعفران و صمغ ست هنگام ضرورت محوجه بتخدیر از صدغ تا صدغ دیگر بدان طلا نمایند و ازین قبیل ست زعفران و مازو و اقراص کوکب چون آنرا بر پیشانی طلا کنند نافع بود و بقرابا دین و الواح ادویه مفرده رجوع کنند سویدی از اطبا نقل کرده که در بیضه و خوده بارد حب بلسان نافع است و سعوط عصاره قثاءالحمار بروغن بادام یا بشیر دختران و کذا فاوانیا بقدر فلفل بروغن بادام و کذا قرص کوکب بمقدار مذکور بروغن مسطور و کذا قاقله کبار ربع درم بروغن بادام و کذا آب چقندر سه قطره و کذا سکبینج و بقدر حبه مومیائی بروغن بادام و شرب و ضماد دواءالمسک حلو و سعوط آن بروغن بادام تلخ و ضماد موی سرسوخته بنمک و آب در حمام و کذا فرفیون یک درم زیت کهنه ده درم موم زرد و درم و کذا نمک طعام در آب حل کرده و کذا صبر و صمغ عربی بعد اسهال قوی و کذا زعفران و مر و کذا رماد بسرکه سرشته و کذا سرگین کبوتر صحرائی و حرف و کذا نفع و گل خیری و روغن گل و کذا حنا بآب نمک سرشته چون تمام شب بر سر دارند و استعمال مشک بهر تقویت راس و نفوخ سکبینج و بورق و کندش و بعد آن سعوط بروغن بادام نیز هر واحد نافع ابن الیاس گوید که این صداع اکثر کسی را حادث شود که مزاج دماغ او ضعیف و سریع القبول باخلاط باشد و آن را امکان دفع آن نبود و علاجش تقویت دماغ و سرست بشمومات و طیوب مقوی دماغ موافق آن همه بحسب واجب بعد ازآن تنقیه دماغ و جمیع بدن از اخلاط ردیه و رطوبات فاسده بایارجات و حبوب و شبیارد حل طبیعت بحقنه حاد و حمولات و نوشیدن جلاب معمول از بنفشه و اصل السوس مقشر کوفته هر یک سه درم بشکر سفید ده درم و غذا نخودآب بماش مقشر و شیره مغز بادام و اگر سداب تر بزیت بپزند تا سبز گردد و سداب مضمحل شود و نمیگرم از آن بر سر نهند نافع بود و گمان من آنست که قول در معالجه این صداع فضول ست و لیکن بهر حال علاج کنند تا زیاده نشود و به نزول الماء نانجامد و این حب صاحب بیضه را نفع کند صبر سقوطری پوست هلیله زرد هر واحد یک مثقال مصطکی نیم درم کوفته به حریر ریخته به آب کرنب حبها سازند و این یک شربت است و این حب قوقایا آن را بسیار نافع ست عصاره افسنتین صبر سقوطری هر واحد یک درم سقمونیا نیم دانگ شحم حنظل دو دانگ کوفته بیخته به آب کرفس سرشته حبها سازند و این یک شربت است ابن نوح گوید که این صداع زائل نمی شود لیکن معالجه آن بهر حال باین طور نمایند که آب خیارشنبر منقوع مسنحن بقدر سکرجه با یک مثقال تا سه مثقال روغن بیدانجیر در هر هفته یکبار بنوشانند و بمقدار یک فلفل

فلونیای فارسی یا رومی در شیر دختران سعوط کنند و ایضاً نیم درم از آن بخورانند و دواءالمسک و طلای صدغین بادویه لازوقیه اربعه که در آخر قول شیخ مسطور شد بسفیده بیضه سرشته بر دو پاره کاغذ طلا کرده نافع ست و آب ریاحین خوشبو بر سر ریزند و اگر نجاح حاصل نشود داغ استعمال نمایند و جالینوس گفته که من علاج این صداع بحب صبر و مصطکی و دادن فلونیا و سعوط این بشیر دختران حل کرده نمودم و درد ساکن شد گیلانی می نویسد که این دوا صداع مزمن را نافع ست چهل درم شونیز و چهار درم عصاره قثاءالحمار بسایند و بروغن سوسن یا بروغن حنا حل کنند تا مثل قیروطی گردد و اندرون بینی بدان لطوخ نمایند و ایضاً بگیرند بخور مریم هشت درم و نطرون سرخ چهار درم و اگر عصاره قثاءالحمار درین داخل کنند بهتر بود و بانبوبه نی در بینی دمند و اضمده و لطوخات بر سر استعمال نمایند و این ضماد اوجاع بارده سر را نافع ست بگیرند و فاریقون جندبیدستر برگ سداب هر واحد یک جزو حب الغار نیم جزو همه را سوده بقیروطی روغن گل بیامیزند و موی سر تراشیده ضماد کنند و اگر در بعض اوقات درد شدید عارض شود که طاقت برداشت آن نبود اشیای مسکن وجع استعمال نمایند و این لطوخ نافع درد سرست بگیرند عصاره هوفاریقون شانزده درم افیون دو درم انیسون بزرالبیخ زعفران بیخ سقمونیا هر واحد دو درم کوفته بسرکه اقراص سازند و دقت حاجت بسرکه و آب سوده بر موضع لطوخ نمایند که این اوجاع حادث از کیموسات غلیظه و ریح متفحه را *129* نفع بخشد و این دوا نیز اوجاع کائن از کیموس غلیظ لزج را نافع بگیرند فرفیون یک جزو جندبیدستر یک جزو در آب حل کرده در گوش جانب درد اندازند و امر کنند که در آبزن درآید و اندک مکث در آن نماید پس بر آید و حسب عادت استحمام کند و اگر دوای مذکور بکدام روغن حل کرده در گوش چکانند باک نیست و ایضاً بگیرند حب الغار مقشر دو درم خردل یک درم و به آب سوده ضماد نمایند و این دوا نافع ست کسی را که اذیت از امراض بارده رسد و اکثر چنان باشد که یک مرتبه استعمال نماید بعد از آن در حمام درآید و از مرض صحت یابد و بعد حمام عافیت تام یابد بگیرند زفت یک رطل موم سه اوقیه فرفیون یک اوقیه و بدان نصف پیشانی مع عضله صدغ لطوخ کنند و کسانی را که صداع از بخارات حار عارض شود ایشان را سزاوار نیست که بدوای متخذ از فرفیون قریب گردند حکیم شریف خان در حاشیه شرح اسباب می نویسد که گاهی درد بعد فصد هیجان می کند بسبب تحریک ابخره محتقنه و درین هنگام می باید که تسکین نمایند و کسی که بعد فصد معتاد بغشی باشد فصد او را جائز نبود مگر آنکه مضطر گردند پس تناول ربوب میخوش بران مقدم دارند و چون تکرار فصد واجب گردد ابتدا بفصد رگ بینی نمایند پس رگ پیشانی کشایند بعده عروق دیگر زیر قصاص شعر و اگر صحت نیابد بشرایین پس گوش که منتفخ باشند ببرند بعد از آن حبس خون بلازوقات معمول از صمغ و کتیرا و سفیداب ارزیز یا خاکستر بودار کنند و اگر کفایت نکند داغ دهند و بعض ثقات

این معجون تصنیف کرده اند که از نکایت بیضه خلاص می گرداند بگیرند تربد و غاریقون و ایرسا هر یک سه اوقیه زنجبیل عاقرقرحا هر واحد یک نیم اوقیه شونیز تخم کرفس دارچینی مغز پسته خولنجان انیسون برگ سنا هر واحد یک اوقیه مغز چلغوزه زعفران فلفل سفید زراوند ؟ لک قسط شیرین هر یک نیم اوقیه جندستر عود هندی قاقله کبار و صغار سعد کهربا کتیرا مغز پنبه دانه هر یک سه درم کوفته بیخته در سه چندان عسل مصفی که از یک سطل آب بزر مرزنجوش یا بزر کرفس تسقیه ان کرده باشند معجون سازند و برای کسی که اراده اسهال بود سه مثقال و کسی را که مداومت بر آن نماید از نیم مثقال تا دو درم بخورانند و اسحق گفته که هشت درم بخور مریم خشک و دو درم بیخ سوسن خشک و یک درم بوره سرخ سوده بطریق سعوط استعمال نمایند که درد او در ساعتی ساکن کند و کسی که تعاهد بدان نماید ضرور این مرض را قلع کند و قرشی نوشته که چون موی سر بتراشند و بحجر مصری یا نطرون بخارند پس بحنا و نمک لطوخ سازند نفع بسیار دهد و این حب بدن و اعضای سر را پاک کند لاسیما اغشیه و اعصاب او را بگیرند شحم حنظل و صبر هر یک ده درم فرفیون پنج درم مقل ازرق ده درم و حبها سازند و در هفته اول هر روز دوازده قیراط استعمال کنند و در ثانی شانزده قیراط و در ثالث بست و چهار قیراط و همچنین تا آنکه به سی و شش قیراط برسد و بر همین مقدار توقف کرده تعاهد بدان نمایند تا آنکه نقای تام حاصل شود و متقدمین در زمانه قدیم برین حب اقتصار می کردند بهر آنکه او را مغنی ارمثل ایارج جالینوس و لوغاذیا یافتند و بدانند که استعمال چوب چینی بعد فصد و مسهلات درین باب نافع است **شقیقه** و آن دردی ست در طول نصف سر از شق ایمن یا ایسر و اکثر این مرض ذی ادوار می باشد و سبب او اجتماع بخارات مرتفع از جمیع بدن یا از عضو واحد در شق ضعیف سرست و یا حصول خلطی روی یا ریح در آن شق و در اغلب از اخلاط می افتد و از سوءمزاج ساذج نمی باشد و اسباب مذکوره بقول شیخ و صاحب کامل گاه در نفس دماغ یا اغشیه داخل قحف باشد و درین حالت مریض درد ممتد تا بن چشم دریابد و در چشم اعراض روی ظاهر شود و کثرت خواب مشوش بود و گاهی در غشای خارج قحف و اکثر در عضل صدغ باشد و درین صورت بیمار را تحمل نهادن دست بموضع درد نباشد و ضربان عروق بود و موادی که بمواضع مذکوره می رسد یا از اورده و شرایین خارج دماغ می آید و یا از نفس دماغ و حجب او که بنا بر قوت خود از طریق درزها دفع می کند و بقول سمرقندی ماده این مرض در اکثر امر اندر شرایین سر می باشد و آن ماده بخارات بود و یا اخلاط حار یا بارد طریق تشخیص اسباب این مرض باید که اولاً از مریض سبکی سر و گرانی آن بپرسند اگر سبکی سر بیان کند و با آن ملمس موضع الم حار و نبض سریع بود پس از احساس طنین در گوش و وجود ضربان عروق و هیجان درد عند قبض شکم و سکون درد از ملاقات هوا و آب سرد نیز سوال کنند اگر این اعراض یافته شود سبب مرض بخارات باشد و اگر با سبکی

سر ملمس بارد بود از حال کشیدگی در سر و احساس دوی در گوش سوال کنند اگر باشد سببش ریح بود اگر مریض در جواب اول گرانی سر بگوید و با آن ملمس گرم و نبض سریع بود از ضربان صدغ و شدت درد و راحت از مبردات نیز سوال کنند و این علامات مواد حار باشد و اگر با وجود گرانی سر ملمس سرد بود حال تسکین درد بمسنحنات و طول زمانه مرض و کثرت عروض زکام در سرما نیز بپرسند و این نشان ماده باردست بعده آثار مخصوصه هر خلط از رنگ چهره و غیره که در مبحث بیضه مذکوره شد دریافته حکم بر ماده خاص که خون ست یا صفرا یا بلغم یا سودا باید کرد و در صورت ظهور علامات ترکیب ماده بر مواد *130* مرکب حکم نمایند و هر گاه با وجود آثار ماده مریض شکایت غثیان و تهوع نماید پس بپرسند که تهوع باقی ست یا بدون قی اگر باقی باشد و از قی تسکین یابد ماده شقیقه در معده باشد و شقیقه بمشارکت معده بود و اگر تهوع بدون قی باشد و با وی قلق بسیار و اشک مفرط و انتفاخ هر دو شریان پس گوش بود ماده آن در عمق بدن یعنی عروق منقسمه در اعضای داخلی باشد **علاج کلی شقیقه** بعد تشخیص سبب در شقیقه بخاری و ریحی انچه در علاج صداع بخاری و ریحی گذشت بعمل آرند و در خلطی هر چه از تعدیل و تنقیه در علاج صداع دموی و صفراوی و بلغمی و سوداوی مسطور شد حسب سبب مشخص بکار برند و فصد خصوصاً رگ پیشانی و بناگوش و مسهل و حقنه و جذب ماده و ضماد و نطول و غیره سائر تدابیر بهمان نهج و بطریقیکه در بیضه و خوده گذشت استعمال نمایند الا آنکه عنایت در سعوط و نطول و تدهین و اطلیه بجانب علیل بیشتر مصروف دارند و باقی علاج مخصوص این مرض درینجا مسطور می گردد و چنانچه گویند که از جمله معالجات مخصوصه این علت این ضماد از مجربات ست بزرالبنج زعفران بسباسه صمغ عربی کتیرا حب کاکنج گل بنفشه افیون هر یک سه ماشه گل ارمنی چهار ماشه در گلاب سوده بر پاره کاغذ مدور بشکل فلوس تراشیده در آن سوزن بسیار زده بر یک جانب آن ادویه مذکوره طلا نموده بر صدغ چسپانند و تبخیر کاغذ تنها و همچنین بخور پارچه کبود و دارالی سبز نفع می کند و اول بحمام رفته غسل کنند و بعد از آن یک عدد زرده بیضه مرغ و اگر بیضه سنگ پشت باشد بهترست گرفته بر روی کیسه ریخته و سوراخ گوش جانب علیل بران نهاده خواب کنند و یا همچنان بدارند تا آنکه گوش همه را جذب کند و همینسان سه چهار روز متواتر بعمل ارند که مجرب ست و اگر دو عدد فتیله از پارچه کبود بحجم خضر ساخته مدور نموده بروغن خشخاش و بنفشه بادام نیمگرم غوطه داده یکی بر صدغ و دوم بر پیشانی نهاده از تسمه چرم بودار که بجحم دوانگشت در عرض باشد محکم بران گردانیده بر پس سر او بندند و تا بوقت زوال سه چهار مرتبه تجدید فتیله نمایند و دو فتیله باریک ساخته بصبر سوده در روغن آمیخته آلوده در هر دو گوش نهند که در هفته صحت کلی می شود و مجرب ست مسیحی گوید که در شقیقه اولاً تنقیه بدن بفصد اگر دموی باشد و یا بادویه مسهل ماده نمایند بعد

از آن شق علیل سر و عضل صدغ را بپارچه بمالند تا آنکه سرخ و گرم گردد بعد ازآن ادویه مسخن یا مبرد بحسب ماده مرض بران استعمال کنند و ادویه مقوی راس که در آن قبض باشد مخلوط سازند مجوسی گوید که علاج خاص شقیقه بعد تنقیه تمریخ جبهه و عضل صدغ جانب علیل قبل وقت دوره است بروغنها و اضمده موافقه آن بعده باجتناب ماده بسوی اسفل از حقنهای لینه اگر ماده حار باشد و اگر بارد غلیظ بود بحقنهایی که در آن ادنی حدت باشد و اگر شقیقه از اخلاط صاعده از معده بسوی دماغ حادث شود تنقیه معده بقی و اسهال کنند و اگر مرض تسکین نیابد و دانند که سبب حدوث او خلط روی در عروق پس گوش یا در شریان صدغ ست پس هر کدام را از آن که ممتلی و سریع الحرکه یابند قطع کنند که این آخر علاج اوست و مداوات سائر انواع شقیقه بحسب آنست که در صداع ذکر کردیم ذکر بعض ادویه که بالخاصیه در اقسام شقیقه نافع ست موی سر انسان در صره بسته بر جانب علیل آویختن و کذا دهنه فرنگی و همچنین استخوان صدغ رخمه یمین بر جانب یمین و یسار بر یسار آویختن و ایضاً تعلیق هفت عدد طاقات سداب بر جانب علیل و سعوط زهره بز جوان و کذا برگ شاهسفرم و کذا مغز سربوم بروغن بادام و کذا روغن یاسمین و کذا روغن خسته خوبانی و کذا روغن شونیز و کذا بندق هندی و ایضاً آب بیخ چقندر سه قطره و کذا زهره مرغابی بروغن بادام و کذا آب کشنیز سبز و شموم مصطکی و عنبر و مشک و جوزبوا و گل یاسمین و سیب و نرگس و گل خیری و بخور استخوان سگ و کذا سندروس و قطور جدوار بنفسجی بآب سوده در گوش مخالف جانب درد هر واحد مستکن وجع شقیقه است و اگر خرما چهار عدد در شیر گاو یک آثار جوشانیده خرما بخورند و شیر بنوشند برای شقیقه که مقارن طلوع آفتاب بود از مجربات اطبای هندست و کذا بخور سیندور بر کاغذ مالیده فتیله ساخته و کذا زنجبیل صندل سفیدپوست بیخ آرند بآب شسته برنج سائهی سوده بر شقیقه و پیشانی طلا کردن شقیقه و صداع حار و بارد را مجرب و بی نظیر نوشته و همچنین تخم هلیله سائیده با آب نیمگرم ضماد کردن و ایضاً بیخ ستاور تازه کوفته آب او برآرند و برابر آن روغن کنجد انداخته بجوشانند چون آب بسوزد و روغن بماند بر سر بمالند که در انواع شقیقه و صداع از مجربات ایشان است **علاج شقیقه حار** در قسم دموی بعد فصد قیفال یا اکحل فصد رگ پیشانی و رگ بینی و حجامت میان دو شانه و فصد صافن و حجامت ساقین یکی بعد دیگری بفاصله چند روز و تلیین طبیعت بملینات مثل ماء الفواکه با خیارشنبر و بدون آن یا مطبوح خیارشنبر و اطلیه که در آن زعفران باشد مثل طلای زعفران و حضض بگلاب بر شقیقه *131* نافع بود و در صفراوی تنقیه بفصد و مطبوخ هلیله مفید بود و در صورت ماده صفرا در معده نقوع صبر بآب کاسنی نافع و بقول جرجانی ایارج فیقرا در جمیع انواع شقیقه سودمندست و ایضا در شقیقه حار گل بنفشه شش ماشه عناب پنج دانه سپستان یازده دانه گل خطمی چهار ماشه شاهتره شش ماشه آلوبخارا پنج دانه بهدانه سه ماشه

شب خیسانیده صبح مالیده صاف نموده نبات دوتوله داخل کرده بنوشند و استعمال شربت عناب مرکب نیز مفید و سعوط طباشیر و طلای قرص مثلث بآب کوکنار مجرب ست و ایضا بعد تنقیه بهر تبدیل مزاج دماغ و تقویت آن آب مطبوخ حشایش بارده مثل بنفشه و نیلوفر و گل سرخ و برگ کاهو و خطمی و پوست خشخاش و مانند آن بر سر ریزند و اطلیه و مروخات بارده مثل روغن بنفشه و نیلوفر و کدو و روغن گل آمیخته نیمگرم بکار برند و برای منع ضربان شریان صدغ لازقات و لطوخات معمولی بعمل آرند که بعد منع ضربان درد ساکن می شود و اگر شقیقه با اغما باشد عناب بهدانه در عرق عنب‌الثعلب عرق شاهتره عرق نیلوفر هر یک پنج توله جوشانیده صاف نموده شیره تخم کاهو شش ماشه شربت نیلوفر دوتوله داخل کرده بنوشند و لخلخه و پاشویه بارد و حجامت استعمال کنند و اگر از ماده دموی و صفراوی مرکب باشد بعد حجامت قفا لعاب بهدانه شیره عناب شیره کاهو شیره گشنیز خشک شربت نیلوفر دهند و طلای تخم کاهو تخم خشخاش گل نیلوفر بزرالبنج افیون زعفران صمغ عربی مغز خسته شفتالو کوفته بیخته در آب کوکنار بر پیشانی ضمادکنند و در ماده مرکب صفرا و بلغم ایارج فیقرا سوده باطریفل سرشته بخورند بالایش گاو زبان عناب بنفشه در عرقیات جوشانیده خمیره بنفشه مالیده صاف نموده بنوشند و بخور سیندور بگیرند بعد دو سه روز طبع نرم شده نجات حاصل می شود و اگر با نزله و درد چشم باشد عنب‌الثعلب هفت ماشه گل بنفشه نه ماشه گل نیلوفر گل سرخ هر یک پنج ماشه عناب چهار عدد سپستان نه دانه شاهتره هفت ماشه شب در آب گرم تر کرده صبح مالیده صاف نموده نبات دو توله داخل کرده دهند و نزله بند و چهارده زاو بنهند بعده اگر سوزش چشم بود اطریفل گشنیزی توله اسطوخودوس یک ماشه کوکنار نیم ماشه سوده بهم آمیخته همراه عرق کوه هر دو وقت بدهند بعد عناب چهار دانه سپستان نه دانه خطمی خبازی هر یک هفت ماشه گل بنفشه نه ماشه اصل‌السوس دو ماشه گاو زبان سه ماشه شب در آب گرم تر کرده صبح مالیده صاف نموده شربت بنفشه دو توله داخل کرده دهند ایضا اگر با هیجان درد و نزله باشد عناب پنج عدد گل بنفشه چهار ماشه بهدانه سه ماشه جوشانیده صاف نموده شیر تخم خیارین شش ماشه شربت بنفشه دو توله خاکشی شش ماشه داخل کرده دهند و جدوار یک ماشه حضض یکی دو ماشه بگلاب و سرکه سوده بر شقیقه ضماد نمایند و کوکنار گلنار عنب‌الثعلب گشنیز خشک هر یک چهار ماشه جوشانیده غرغره نمایند و اگر حرارت زیاده باشد به آب گشنیز تازه و لعاب اسپغول و رب توت غرغره کنند و گویند آبیکه دران صندل سفید یکشب خیسانیده باشند سه قطره یا بیشتر در بینی قطور مکرر کردن شقیقه را زائل کند و در خلاصه است که برگ مروه بشیر زنان سائیده بجامه پالوده سعوط کردن در شقیقه حار فی الحال درد را ساکن سازد والا همانجانب در گوش چکانند که باذن الله تعالی صحت شود اقوال حکما سویدی گوید که تمر هندی و شیر املج شربا و ملازمت سرکه تند به آب ممزوج همراه

نان اکلا و حماص در سرکه پخته ضمادا در حمام و اکلا و جفت بلوط و نیلوفر شربا و ضماداً و آب گشنیز سبز سعوطا هر واحد شقیقه حار را نافع ست حکیم بایزید مینویسند که طلای برگ گشنیز و گلاب و سدا گلاب و برگ بید و سوار و گل نیلوفر هر کدام که بدست آید و بر موضع درد دو سه جا کلک زده زلو بر آنجا چسپانیدن نفع بین میدهد و مکرر بتجربه درآمده لیکن بعد از تنقیه بکار برند و اگر تدبیری سود ندهد بزودی رگ صدغ جانب درد بریده داغ دهند تا از حدوث نزول الماء ایمن گردد و غذا در این علت خفیف و سریع الهضم مثل نان گندم و گوشت حلوان و جوجه مرغ مرغن دهند لیکن اندکی کم دادن اولی بود و بجای آب بر گلاب و آب سرد برابر ممزوج قناعت کنند بلکه آب بتمامه بگذارند و بر گلاب تنها و بآب انار شیرین بالمناصفه اقتصار نمایند شیخ میفرماید که علاجش فصدست بنحوی که در بیضه و غیره معلوم شده خصوصا عرق جبهه و صدغ و از آنچه شقیقه حار را نافع نقوع صبر در آب کاسنی ست شربتی از آن دو اوقیه تا سه اوقیه باشد و دران فصدرگ پیشانی و رگ بینی بسیار نفع می کند و چون دوری باشد باید که تنقیه بدن قبل از دوره نمایند و تبدیل مزاج بعد تنقیه کنند پس اگر ماده حار باشد مخدرات بر صدغین از افیون و پوست بیخ لفاح و شب یمانی و بزرالبنج و کافور گذارند و تبرید موضع بدانچه در علاج امراض دماغی حار معلوم شده باید کرد و طلای مداد کتاب بر شق درد نفع می کند عباس گوید که اگر از حرارت باشد و درد شدید بود این سعوط بکار برند بگیرند شکر طبرزد و زعفران و کافور و باریک سوده بقدر دو حبه به آب خیار یا به آب بادرنگ یا آب عنب‌الثعلب سعوط کنند و اگر دران اندکی افیون افزایند انفع بود و اگر بسبب شدت درد انقطاع صوت و فقه عارض شود باید که آب گرم بسیار بر سر ریزند و روغن گل نیمگرم در گوش چکانند و پنبه در گوش نهند ابن هبته الله گوید که در ماده حار لینی خون و صفرا فصد سررو از جانب شق علیل نمایند و بعد فصد و تنقیه صفرا بمثل صبر و هلیله زرد و تعدیل مزاج بسکنجبین که از آب غوره ساخته باشند یا *132* آب انار نمایند و ماءالشعیر بنوشانند و اگر حرارت شدید باشد سورت او از شیره تخم خرفه و ماءالقرع بسکنجبین بشکنند پس اگر طبع قبض شود به آب آلو و یا تمرهندی و جلاب تحریک نمایند و اگر نرمی طبع افراط کند ربوب قابض مثل رب سیب و رب به و غوره و شربت حماض استعمال نمایند و اگر ابخره بسیار باشد گشنیز خشک کوفته بشکر بخورند و بصندل و گلاب و آب حی العالم و آب کاهو و گشنیز تازه طلا کنند و اگر التهاب شدید بود کافور و افیون اضافه نمایند و موضع درد را به آب نیمگرم بشویند و اگر درد قوی باشد افیون بروغن بنفشه و آب کاهو حل کرده در بینی و گوش جانب درد چکانند و هر گاه درد ساکن شود تغذیه بمزورات سازند بعده چوزه مرغ به آب سماق یا سرکه دهند انطاکی گوید که اگر شقیقه حار باشد بعد تنقیه لزوم شرب شربت ورد بآب آلو بخارا و تمرهندی یا معجون بنفشه به این هر دو کنند و به آب گشنیز و سرکه و روغن گل و افیون طلا نمایند

و از همین اجزا سعوط کنند و از خواص ست تعلیق سداب و شرط موضع درد و طلا بخون آن طبری گوید که علاج شقیقه حار اولا تنقیه بدن ست اگر مانعی نبود بدوائی که در صداع دموی ذکر کردیم و آن مطبوخیست که در آن هلیله زرد و تمرهندی داخلست بعد از آن ده روز صبر کرده تنقیقه سر بحب جالینوس کنند و آن معروف بحب قوقایاست و بر مزورات کاهو مسلوق و کاسنی و کدو و ماش و بقله یمانی و طرخشوق مسلوق و لبلاب مسلوق و امثال آن لزوم نمایند و هر گاه در علیل ثابت بود و علامات غلبه دم معلوم گردد و مانعی از تنقیه نباشد باید که استفراغ او بفصد هر دو باسلیق و ابطی و قیفال نیز یکی بعد دیگری نمایند و در میان دو فصد فاصله ایام چندان باید که در آن امن از سقوط قوت مریض بود و چون تنقیه کردند و فضول مجتمعه در سرباقی ماند آب نیمگرم که در آن خشخاش مع پوست و بنفشه و سبوس گندم جوشانیده باشند بر سر ریزند و اگر این کفایت نکند امساک نبض شریان به این لازق نمایند بگیرند تخم کاهو یک درم بزرالبنج دو دانگ مرصاف یک درم افیون مصری نیم دانگ کتیرا دو دانگ و همه را سوده بسرکه حل کرده بر کاغذ مقدار درهم تراشیده طلا کرده بر صدغ چسپانند تا ایام متوالی و اگر این هم کفایت نکند بشریان صدغ و پس گوش نگاه کنند و هر کدام ازان که شدیدالحرکه و کثیرالانفاخ باشد قطع و داغ آن بعمل آرند و اگر خواهند قطع او بداغ کنند و یا اول قطع نمایند پس داغ نهند و گاهی قطع از داغ مستغنی سازد و قطع و داغ سلیم است اگر بعد تنقیه و پرهیز و سکون مزاج واقع شوند و اما قطع فقط پس خلقی کثیر را دیدم که سل شرائین کردند و ضرر در حرکات چشم و ضعف بصر عارض شد و مردی را در بصره دیدم که از سل شرائین او را حول همان روز حادث گردید و شخصی را دیدم که از سل شریان سیلان لعاب پیدا شد و اما شریان پس هر دو گوش کسی را ندیدم که سل آن کرده باشد و ایضا بتر آنها نزد من محبوب نیست بهرآنکه بقراط در کتاب اهویه و بلدان ذکر کرده که هر که او را در سن صبا این دو رگ را قطع کنند عنین گردد و یا منی او فاسد شود و قابل تولید نسل نماند و حکم بتر آنها در مرد کلان بر قیاس امر بتر طفل جاری نمی شود و هنگام بتر و داغ بی شک شقیقه زائل می شود اگر عقب تنقیه موافق و پرهیز تام باشند و در هر نوع صداع طبیب از مراعات مزاج مریض غافل نشود و هر گاه مزاج او از حالت طبیعی متغیر شود در تعدیل مزاج او اهتمام بسیار کند تا به اعتدال خاص او باز آید زیرا که علاج مرض عضوی ممکن نیست در حالتی که مزاج آن عضو متغیر باشد و آن مرض با وجود تغییر مزاج عضو زائل نمی شود و لهذا اگر مزاج عضوی متغیر باشد اگر دران جراحت بود فراهم نمی شود و اگر قرحه بود تبدیل نمی گردد پس هر گاه این در عضوی واجب بود در جمیع بدن بدرجه اولی واجب باشد. علاج شقیقه بارو در بلغمی نضج ماده بمنضج بلغم نموده تنقیه بمسهل بلغم و حب ایارج نمایند و ایضا از منضجات آن سکنجبین بزوری و عنصلی است و کذا مطبوخ مصطکی انیسون بادیان مویز منقی و در

سوداوی بنضج و تنقیه سودا پردازند و بعد از تنقیه ادویه مسکن وجع که در انواع صداع مذکور شد و هر چه درینجا بقلم می آید حسب حاجت بکار برند و ضماد قرص مثلث به آب حنا سوده معمول ست و طلای مر و زعفران و اندکی مشک بآب یا گلاب سوده گرم نموده نیز نافع ست و اگر ماده بسیار غلیظ باشد اندکی افیون و پوست بیخ کبر زیاده نمایند و یا انزروت و فلفل سوده با گلاب سرشته بر شریان صدغ گذارند و فرفیون یک مثقال حلتیت یکدرم جاوشیر سه درم بسرکه سرشته طلا کردن نافع شقیقه مزمنه است و در روغن یاسمین اندکی مشک حل کرده در گوش چکانند و سعوط افیون و چند فلفل سیاه با مسکه گاو سائیده برای شقیقه کبیر السن مفیدست و اگر برگ مرزنجوش و بابونه هر یک ده درم کوفته در لعاب حلبه سرشته در صره بندند و گرم کرده بدان تکمید نمایند برای وجع شدیده و ریاح غلیظه نافع بود و بعضی نمام قسط اکلیل الملک هر یک پنج درم درین کماد افزوده اند و این لزوق نیز نافع ست مغز نان ده درم سداب سه درم پودینه سه درم بروغن گل سرشته بر موضع نهند و اگر شقیقه با ریزش نزله بارد باشد اسطوخودوس چهار ماشه بادیان شش ماشه شکر سرخ دو توله در آب جوشانیده صاف کرده بنوشند و از سبوس *133* گندم و نمک تکمید سرکنند و ناس تنباکو بگیرند و خاکشی به اندکی نمک مثل حنا سائیده طلا کردن برای شقیقه که بعد زکام عارض شود از مجربات والد مرحوم ست و حب هندی معمول حکیم شاه محمد و کذا نفوخات معمولی که در قرابادین مسطور شد نیز مفید است و اگر امر مشتد گردد و ایارج فیقرا و غاریقون مساوی یکدرم بدهند که برای شقیقه و اکثر انواع صداع مجرب است و طبیخ بابونه و شیح و صعتر و شبت و غیره حشایش حاره بر سر ریزند و حکیم کبیر علیخان تلمیذ رشید نواب علوی خان در قوانین العلاج می نویسند که در شقیقه کهنه ضفدع کهنه را گرفته شکم آن شکافته پاک نمایند و بجوال دوز سوراخها بسیار کرده موضع درد را به روغن زرد چرب نموده گرماگرم بران بندند بعصابه محکم و یک ساعت نجومی بدارند و بعد هر ساعت نجومی تجدید ضفدع نمایند تا آنکه تا وقت زوال نوبت به پنج شش ضفدع برسد اغلب که همان روز شقیقه برطرف گردد و مجرب ست و باغذیه لطیفه مثل چوزه مرغ و گنجشک با دارچینی و یا زرده تخم مرغ نیمبرشت با دارچینی بسازند ذکر بعض ادویه یونانیه مفید شقیقه بارد ضماد موی سوخته و کندر و صبر مساوی به آب قرنفل سرشته در حمام و سعوط روغن تخم شفتالو و کذا عنبر و یا مشک یک قیراط بروغن بادام و سعوط و ضماد روغن تخم مشمش تلخ و .... بر سر و غذا بکبک و دراج و گنجشک و شفنین و ظبی و ارنب و بچه مرغ هر واحد در شقیقه بارد مجرب سویدی ست و ضماد بیضه مورچه سائیده بروغن گاو آمیخته بر یافوخ و روغن ناردین و مرزنجوش بآب قرنفل سرشته و برگ راسن تنها و بشراب کهنه پخته و ثمر قثاءالحمار در زیت کهنه پخته و زهره رخمه و کبابه سوده بآب صبر آمیخته بر یافوخ و عود بروغن بان بر یافوخ و بر جانب درد متواتر و خرنوب نبطی و طلق محلول

بوزن او صبر آمیخته و به آب بادیان سرشته بر یافوخ و مقل ازرق بسرکه و ثوم بصبر معجون بعسل و سرگین کبوتر تنها و با حرف و یاسمین و یا برگ آن سوده در روغن کنجد جوشانیده و حنا بسرکه سرشته در حمام و اشنان سبز بمثل او صبر در حمام و اکلیل‌الملک بسرکه پخته در حمام و یاسمین بری در حمام و رامک در شراب کهنه و خسک محرق با صبر مساوی بسرکه رشته و خطمی تنها و با کندر و حرف بآرد خشکار و ثافسیا و خرنوب شامی بروغن ناردین و محموده بسرکه و مامیران و صبر مساوی بآب صبر تازه و آرد گندم پخته به روغن مادام آمیخته و کنجد و شاخ انگور سوخته در حمام و مازو یک جزو و زعفران دو جزو بآب قرنفل همچنین ضماد زرنباد به آب سائیده در اسفل قدم و سعوط بسبابه به روغن بنفشه و مومیائی یک حبه به آب مرزنجوش ورنه بروغن بادام و بیخ و برگ قثاءالحمار پخته بشیر دختر آمیخته و خون رخمه و یا زهره آن به روغن بنفشه در جانب صحیح و فرفیون قیراط بجندبیدستر و روغن بادام آمیخته و روغن یاسمین و روغن بادام مسلخ تلخ به آب مرزنجوش و آب یاسمین بری بشیر زنان و آب برگ سوسن سه روز متواتر و مروارید محلول و زعفران جندبیدستردر زهره بز حب مثل عدس ساخته و یک حب بروغن بادام سوده و فرفیون یکدرم در ده درم روغن بادام یا زیت حل کرده اگر مرض نو باشد در جانب صحیح و اگر کهنه باشد در جانب علیل و قطور آن در گوش نیز و روغن تخم ترنج و شرب و ضماد شیح ارمنی و راسن و عصاره قثاءالحمار و حب الغار بشراب کهنه و خربق سیاه و شحم حنظل و جوزالسرو و اشق و زراوند طویل و زنجبیل مخلوط به روغن خیری زرد و مغز پنبه دانه و مثل او صبر بعسل سرشته و مغز خیار شنبر و راوند و بلسان و زوفرا یعنی خراد نرگس و قصب الزریره و شم و ضماد روغن غار و یاسمین و خردل و گل بابونه و روغن سنبل رومی و شرب و شم و ضماد شونیز و حب الغار بمصطکی و انیسون آمیخته و زعفران و عنبر و مشک و جوزبوا و بخور و شرب و ضماد و شم مرزنجوش و بخور و ضماد سندروس و کبریت و شم برگ غار مالیده و نطول و ضماد راسن و فقاح اذخر و اکل و شم شبت و اکل و ضماد جند قوقا اکل لحم بازی و بقله بادیان و نان در شراب کهنه تر کرده نهار چند روز و لحم بقر و ثوم و عود یکدرم بجلاب هر روز و تخم بادیان و پوست بیخ آن و هلیله کابلی و اکل و ضماد و سعوط زهره بز و عود و گویند که برگ طرفا مر مکی سندروس قند سفید خسته شفتالوی تلخ مساوی به آب فرنجمشک تازه سرشته بخور کردن نافع ست و بقول بالقی اختلاط مرمکی بادویه شقیقه مقوی فعل آنهاست و نفع عجیب سریع نماید و حکیم الملک در مجربات خود نوشته اگر مرمکی در سرکه بسایند تا که مشابه کشک جو گردد و بر سر بمالند صداع و شقیقه مزمن را نفع بخشد و سلطان محمد مراد گفته که از مجرباتست ضماد کردن جوزبوا سوده بر شقیقه و همچنین خوردن تریاق کبیر و ضماد بدان و کذلک ضماد و تشمیم بگل نرگس و ایضا فلفل سیاه ... نیم عدد و نخود مقشر دو نیم عدد در آب سائیده بر

شقیقه طلا کردن و کذا تقطیر آب زنجبیل تر و قند سیاه سه سه قطره در منخرین و بقول رازی اگر نمک نیم رطل در یک رطل آب حل کرده دران حنا بسرشند و بعد ستردن موی سر از ان بر سر خضاب نمایند و تمام شب بدارند شقیقه و بیضه و هر صداع مزمن را زائل کند و بصحت تجربه بعضی رسیده و هر گاه آب پیاز نرگس با نصف آن روغن کنجد بپزند و بر سر بمالند بسیار نافع بود ذکر ادویه مجربه هندیه .... هر یک یک جزو زردچوب ربع جزو کوفته بیخته در آب دریا بقدر فلفل حب بسته در سایه خشک کنند و یک حب از این و نیم عدد فلفل سیاه در آب ساییده .... سعوط کنند و بر قفا بخوابند بعونه تعالی در یک روز یا دو سه روز مرض زائل گردد و اگر چرک قلیان قدری و سیر یک عدد در اندکی آب سائیده و پارچه بدان آلوده بجانب .... سعوط کنند نیز مجریست و کذا ؟ در آب سائیده دو سه قطره در بینی چکانیدن مجرب و در بیاض اوستاد مرحوم مرقوم است که مغز جمال گوئه به آب سوده قدر یک سینک *134* بر رگ صدغ گذاشتن مفید شقیقه است و در مفتاح المجربات مسطورست که دوای مذکور در آب سائیده بر شقیقه مخالف درد طلا نمایند همین که سوزش معلوم کنند به آب نیمگرم بشویند درد شقیقه فورا دور می شود و سعوط شوره فقط یا با نصف او دارفلفل به آب سوده در منخر مخالف و کذا دارفلفل یک عدد با ربع آن نمک لاهوری در منخر موافق برای شقیقه از مجربات اوستاد مغفورست و سمندر پهل به آب سوده دو قطره آن در سوراخ بینی جانب مخالف درد چکانیدن مجرب ست و اگر اندکی انگزد در آب گرم حل کرده بر موضع درد بمالند مفید بود و فلفل سیاه به روغن بادام یا گاو سعوط کردن و کذا نوشادر در آب سائیده طرف دوم شق علیل ناس دادن برای شقیقه و صداع بارد سودمندست و سعوط زعفران و ناگ کیسر نیز مفیدست و نوشادر دو ماشه قرنفل کلاه وار دو عدد سوده در آب کریله تازه حل کرده دو سه قطره در بینی چکانیدن برای شقیقه مزمن مفیدست لیکن سوزش بسیار می آرد قدری شیر عورت همراه این نیز اضافه کنند یا بعد استعمال این سعوط بشیر دختر سعوط نمایند و ایضا گل دوپهر یا که وقت دوپهر می شکفد ورق گل آن مالیده به آب او سعوط کنند و یا پنج قطره آب برگ نازبو در منخر راست بچکانند اگر درد بطرف چپ باشد و الا بالعکس و یا فلفل گرد یک عدد سرگین مگس مساوی در شیر مادر پسر سائیده در بینی چکانند و در چشم نیز کشند و یا بگیرند و نیم برگ گل رواسن و نیم عدد فلفل گرد و به آب سائیده در منخر مخالف درد سعوط نمایند و یا تخم سرس در اندک آب باریک سائیده و در پارچه پوئلی بسته بطرف درد و نیم قطره در بینی چکانند و یا تخم مهوه بچهار عدد فلفل گرد به آب سائیده در منخر مخالف درد چکانند و اگر ذوره بندال در آب تر کرده آب آن صاف نموده دو قطره چکانند سیلان ماده شقیقه می کند و درد دور می سازد و یا نوشادر هندی آمیخته شموم نمایند و یا سرگین کبوتر صحرائی با قدری خردل سائیده ضماد نمایند یا صابون لاهوری در اندک آب بالای سنگ سائیده در

چشم جانب مخالف درد یا هر دو چشم کشند حب هندی که جهت درد شقیقه و بیضه سر مجرب و معمول حکیم شاه محمدست و در سبل و غیره امراض چشم منفعت عظیم دارد ایلوه زرد چراتیه هر یک یک ماشه جائپهل دو ماشه زیره سفید اجمود هر یک سه ماشه کوفته بیخته به آب نکچمکنی چهارده حب سازند یکی صبح و یکی شام بخورند با قدری آب ناس بجهت شقیقه و درد سر بلغمی سمندر پهل یک عدد مرچ سیاه و کهنی یک عدد نوشادر یک ماشه هر سه را کوفته بیخته ناس بگیرند بطرف آفتاب رو نموده اقوال اطبا شیخ الرئیس می فرماید که از اطلیه اصحاب شقیقه زعفران ست و بضماد معمول از سداب و نفع و روغن گل منتفع می شوند و کذلک بطلای قرص بولس و کذا ضماد حب الغار و برگ سداب یک جزو خردل نیم جزو در آب سائیده استعمال کنند و ابلغ ازین قیروطی است که از ذراریح یا از ثافسیا ساخته باشند تا که بر موضع آبله افتد و نفع داغ بخشد و اگر ماده شدیدالبرد باشد بفرفیون و خردل و عاقرقرحا و مانند آن ضماد کنند و شقیقه مزمن که بران مدت دراز گردد او بهرحال بارد بود و محتاج بتحلیل و تسخین قوی باشد و چون اطلیه و نطولات حار استعمال کردند و استفراغ و تنقیه بدن کرده باشند اقدام بمالش عضله صدغ جانب وجع از انگشت و پارچه خشن قریب وقت دوره نمایند بعده طلا بکار برند و هنگام احتیاج تحدیر و اشتداد وجع ضربانی طلای افیون بانزروت و قوابض بر شریان صدغ جانب علیل و بستن قطعه اسرب یا چوب منهدم بران از نبض قوی محدث وجع ضربانی منع کند و بعضی متقدمین علاج مجرب نافع منقول از زنی برای شقیقه مزمن و بیضه چنین نوشته اند که بیخ بندال و افسنتین را در اب و روغن زیتون و غیره بپزند تا مهرا شود پس بر شق علیل آب و روغن نیمگرم بریزند و بثفل آن ضماد نمایند که شقیقه با حمی و بی حمی زائل کند و در اضمده مثل ضماد خردل نیست و هر گاه مرض طول کند صمغ سداب و پوست بیخ کبر و عنصل و فرفیون سائیده بشراب ریحانی یا آب بادرنجبویه با آب بادیان سرشته ضماد نمایند که عظیم النفع ست و بعد دخول در حمام و کثرت انکباب بر آب گرم سعوط روغن پسته در ساعت درد را بسوی کتفین فرود آرد و انتفاع یا بند صاحب کامل گوید که اگر شقیقه از تنقیه و تمریخ و اضمده و نطولات و اجتذاب ماده بحقنه ساکن نشود و مدت آن طول کند این حب دهند صبر پنج درم فرفیون دو درم و نیم مرو پوست خربق هر واحد پنج درم شحم حنظل و سقمونیا هر واحد چهار درم نطرون سه درم مقل چهار و نیم درم به آب کرنب افشرده حبها سازند شربتی از یک نیم درم تا دو درم و اگر ساکن نشود و مزمن گردد ایارج لوغاذیا و ایارج جالینوس یا نقوع صبر که در صداع گذشت بدهند و چون بدن بکلی پاک گردد شق مریض را به پارچه درشت بخارند تا آنکه سرخ و گرم گردد و این قبل از وقت دوره بعمل آرند و این طلا نمایند فرفیون چهار مثقال حلتیت و ثافسیا هر واحد سه مثقال مر صافی و جندبیدستر هر یک واحد یک مثقال باریک سائیده بسرکه سرشته بر موضع علیل طلا کنند و جالینوس گفته که من دوا

از فرفیون ساختم و با وجود آن حاجت بغیر او نیفتاد و آن اینست که بگیرند قیروطی معمول از زیت مغسول یک رطل موم سرخ ربع رطل و بران یک اوقیه فرفیون سوده انداخته حل کنند و موم سازند و بر شق علیل طلا کرده باشند و اگر اندکی فرفیون گرفته در زیت آمیخته در گوش جانب درد چکانند منفعت بین نماید و اگر صاحب او به روغن بادام تلخ بآب مرزنجوش در منخر محاذی شق علیل سعوط کند نفع ظاهر بخشد و همچنین روغن خسته مشمش و اگر این سعوط بعمل آرند نافع بود جندبیدستر و جاوشیر و زعفران و زهره خرس *135* مساوی سائیده با آب مرزنجوش تر سرشته مثل عدس حبها سازند و بشیر دختران و روغن بنفشه حل کرده در بینی چکانند و گویند می باید که معالجه شقیقه بارد یا بلغمی به این دوا نمایند که در آب مرزنجوش فرفیون حل کرده در گوش چکانند و شرب شراب صرف بعد طعام شقیقه را نفع دهد اگر از برودت و بلغم باشد و اما قبل طعام ردی ست زیرا که ارتفاع بخارات بسوی سر میکند و درد اشتداد می نماید سعید می نویسد که اگر سبب محدث شقیقه خلط بارد اعنی سودا یا بلغم باشد تنقیه بدن بادویه مستفرغه آنها مثل حب فوقایا و یا ایاج نمایند و مصطکی بخایند و آب دهن بریزند و جلنجبین بخورند و آبیکه دران عود و مصطکی جوشانیده باشند بنوشند و بعد تنقیه شق علیل خصوصا عضله صداع زا بدست و پارچه خشن بمالند و روغن سوسن یا روغن خیری یا زنبق قدری مشک آمیخته بمالند و قدری از آن در بینی و گوش جانب درد بچکانند و مریض را در حمام داخل نمایند و پرهیز کلی دارند که پرهیز شفا میدهد امراضی را که مواد آنها غلیظ باشد پس بعد تنقیه بدن بشوربای قنابر و عصافیر و بلحوم مطنجن آنها غذا سازند و هر گاه شقیقه قوی شود و ضعف بصر شروع گردد شریان را قطع نمایند ورنه بصارت زائل شود مصنف حاوی صغیر گوید که علامت و علاج شقیقه بلغمی و سوداوی قریب از علامت و علاج صداع بلغمی سوداوی است و شقیقه بلغمی را نوشیدن جلاب از بادیان دو درم و گلقند شکری ده درم نفع کند و غذا مزوره نخودآب بشیره قرطم دهند و بعد نضج خلط تنقیه بدن باین حب اصطمخیقون نمایند سلیخه هفت درم غاریقون ده درم صبر بست درم سنبل و قسط و حب بلسان و فقاح اذخر هر یک دو درم زعفران نیم درم افتیمون و شحم حنظل هر یک پنج درم مصطکی یک درم کوفته بیخته به آب کرفس سرشته حبها سازند شربت یک مثقال و این حب مارستانی ست و علاج شقیقه سوداوی نوشیدن جلاب بادرنجبویه دو درم اصل‌السوس مقشر کوفته سه درم با شکر سفید ده درم ست و غذا مزوره نخوداب بشیره قرطم یا بادام و بعد نضج تنقیه بدن بحب افتیمون یا مطبوخ افتیمون و تقویت سر بلخلخه ها و شمومات حار رطب و تنطیل سر بحشایش مسخنه مرطبه و احتراز از حرارت شدید و برودت و صاحب شقیقه بلغمی و سوداوی را تناول این دواءالمسک بسیار نافع ست جندبیدستر یک نیم درم نانخواه زعفران تخم کرفس هر یک چهار درم افسنتین رومی صبر سقوطری هر یک شش درم سنبل الطیب ساذج

هندی مرمکی مشک هر یک دو درم کوفته بیخته بعسل کف گرفته بسرشند شربتی یک درم بجلاب نیمگرم از شکر ده درم انطاکی گوید که تنقیه خلط غالب کنند و درینجا بر فصد بتر شریان و داغ آن افزوده می شود اگر ماده کهنه شود و در شقیقه بارد کثرت لطوخ بسیر و صبر و کندر و سعوط بکبابه و آب مرزنجوش و خوردن یکی از ایارجات نمایند و این معجون برای شقیقه و اکثر انواع صداع بارد از مجربات مجوزه من ست سنای مکی قرنفل بسباسه انیسون هر واحد یک جزو مرمکی گل سرخ هر واحد یک جزو زعفران ربع جزو مشک ثمن جزو بعسل معجون سازند شربتی از آن سه درم و شحم حنظل بحنا و کبابه مخلوط کرده بسرکه که در آن اشق و صبر حل کرده باشند سرشته ضماد نمایند که این طلا عجیب است و همچنین سعوط بآب چغندر ممزوج بروغن خسته مشمش طبری گوید که در شقیقه بارد آب در چشم نازل می شود و بصر باطل می گردد و مجرای نور بند می شود و علاج این مشکلتر از شقیقه حارست پس اگر ماده آن در معده بود تنقیه بدن به این مطبوخ کنند هلیله سیاه پوست هلیله کابلی هر یک پانزده درم بلیله و شیر آمله و کمافیطوس و کماذریوس و اسقولوقندریون و سنای مکی و اسطوخودوس هر یک چهار درم قنطوریون و افسنتین و حشیش غافث هر یک سه درم شکاعی و بادآورد و گل سرخ و اصل‌السوس مقشر و هوم المجوس هر واحد پنج درم افتیمون هفت درم ترنجبین بست درم مویز طایفی منقی بست درم همه را بدستور مطبوخ بجوشانند و صد درم از آن صاف کرده یک درم غاریقون و یک درم تربد و دو دانگ نمک هندی آمیزند و چون سه ساعت از شب باقی ماند دو ثلث درم ایارج فیقرا بعسل سرشته بخورند و صبح مطبوخ مذکور بنوشند بعد از آن هفت روز صبر کنند و منضجات بنوشند و پرهیز نمایند از اغذیه غلیظه و پرخوری و شب خوری هر چند که غذا محمود باشد و اقتصار بر مزورات و زیرباجات و اسفیدباجات نمایند و بعد از روز هفتم بقاروره و نبض نگاه کنند اگر قاروره و نبض حاد و جمیع بدن گرم باشد فصد قیفال یا اکحل نمایند و اگر نبض را حاد و قاروره را رنگین نیابند ترب را بعسل و نمک جوشانیده با سکنجبین بیاشامند و رفاده بر شریان صدغ نهاده چشم و سر را بعصابه بربندند و امر بقی نمایند به استقصای تمام تا معده ؟ یابد و چند روز راحت دهند و چیزی بر مزورات زیاده ننمایند بعد از آن بکندش و تخم گل و شونیز عطسه آورند اگر مانعی نباشد و طبیعت او گرم نشده باشد پس چند روز دیگر راحت دهند اگر مرض نقصان بین پذیرد و مریض در خود راحت یابد صبر نمایند و لزوم پرهیز کنند و طعام و آب وزن کرده بخورانند و نگذارند که طبیعت قبض ماند پس اگر این تدبیر کفایت نمود بهتر و الا نظر بقوت و سن و مزاج مریض و سائر قوانین نمایند اگر رخصت استفراغ ثانی دهند تنقیه به این حب کنند و ندیده ام احدی را که این مرض عارض شد و استفراغ به این حب بعد از این تدبیر نمود و مرض او زائل نگشت بگیرند گل سرخ و افسنتین و تربد مجوف و تخم کرفس و ناخواه و مصطکی *136* هر واحد

یک درم ایارج فیقرا و غاریقون سفید هر یک یک نیم درم ماهیز هرج نیم درم خربق سیاه نیم دانگ صبر سقوطری ده درم همه را باریک سائیده به آب برگ ترنج یا آب بادرنجبویه یا شراب کهنه بسرشند و قبل حب ساختن دو مثقال و ثلث وزن کرده با نیم دانگ سقمونیا مشوی تقویت داده مثل فلفل حبها سازند و بعد پرهیز دو روز بدهند و غذا شوربای اسفید باجی که دران نخود بسیار پخته باشند بیاشامند و بعد استفراغ هفت روز راحت دهند اگر مرض بالکل زائل شود بهتر و الا نظر بنبض و قاروره و سحنه مریض کنند اگر گرم باشد و مزاج او حدت پذیرد چند روز معالجه ترک نمایند و بر پرهیز اقتصار کنند تا آنکه مزاج تسکین و اعتدال یابد پس اگر مرض زائل نگشت بر صدغین و موضع کثرت ضربان روغن قسط یا روغن ناروین یا روغن بلسان خوشبو بمالند و اگر کفایت نکند لزوم غرغره بمویزج و عاقرقرحا و ایارج فیقرا و تحنک بدان برفق نمایند و اگر از استعمال این غرغرات چیزی از زبان یا حنک یا حلق را ضرر و سوزش بهم رسد راحت دهند و روغن گل استعمال کنند بر مواضع ملتهبه و غذای او حریره معمول از نشاسته و پیه ماکیان سازند و اندک روغن گل بران چکانند که این لهیب آن موضع را زائل کند و بهتر آنست که طبیب هنگام استعمال غرغره از این اشیای حاده حذر نماید که گاهی سوزش و ورم لهات می آرند و از نزول چیزی در حلق منع می کنند و دران خطرست و اگر این کفایت نباشد به اندک روغن مصطکی سعوط کنند که گاهی مزاج دماغ گرم می شود و شقیقه تحلیل می گردد و اگر این کفایت نکند رگ شریان را بعد بتر داغ دهند یا بتر او بداغ یا خرم کنند که بعد تنقیه بدن و داغ شقیقه زائل می شود و بدانند که استعمال داغ جائز نیست مگر وقتیکه مریض قوی و بدن نقی و طبیعت معتدل و فصل معتدل یا قریب به اعتدال بود و ایضا بدانند که قطع شریان بر دو وجه ست یکی شق جلد و قطع عرق و داغ طرفین آن دوم سل عرق بصناره و ادخال آهن تحت او و قطع او بداغ بران حدید تا حرارت آلت داغ بغشای موضوع بر قحف نرسد و در اینجا تشنج حادث نشود و راست کردن سر او را ممکن نباشد و بعد بتر و داغ واجب است که بر سر و گردن و جمیع بدن تمریخ نمایند اگر مزاج او متغیر نشود و حفظ او بغذا و دوا نمایند تا مزاج او تسکین یابد محشی شرح اسباب نوشته که حقنه ها درین باب نافع است و کذا ضماد حنا به آب نمک سرشته و این مروخ خار سودمندست بگیرند قرنفل سلیخه هر یک ده درم قصب الزریره سنبل الطیب ساذج هندی قرفه اشنه جندبیدستر قسط مرزنجوش دارچینی هر یک بست درم بیخ بنفشه مر صاف هر یک پنج درم و نیم کوفته در آب بجوشانند تا مهرا گردد صاف کرده روغن کنجد آمیخته باز بجوشانند تا روغن بماند صاف نموده بدارند و نیمگرم بمالند و بخور عرطینثا وسعوط آب چغندر ممزوج به روغن تخم مشمش نافع و بدانند که استعمال چوب چینی بعد تنقیه تامه در شقیقه مزمن بسیار نافع ست و همچنین داغ بر صدغین و این سعوط مجرب است بگیرند مومیائی بقدر عدس و مشک و کافور و جندبیدستر مجموع بمقدار عدس و در روغن

بان حل کرده سعوط کنند و این طلا در ساعت شقیقه را نفع بخشد بیخ لفاح کندر زعفران صبر هر یک درم بزرالبنج دو درم گل ارمنی درم صمغ عربی انزروت مرمکی هر یک نیم درم افیون یکدانگ کافور یکحبه سائیده بآب آمیخته بر سر گذارند **عصابه** و آن دردیست که در هر دو ابرو متصل بعضلات پیشانی عارض شود و گاهی در یک ابرو حادث شود و بدان سبب مریض بر گشادن چشم قادر نباشد و بر رو افتاده ماند و از روشنی متنفر بود و پندارد که پیشانی او میطرقد از شدت تمدد و بعضی گویند که فرق درین درد و در شقیقه اینست که این بعد زوال آفتاب کمتر می گردد و بتمامه زائل نمی شود و بلکه اندک اثری می ماند با ثقل بسیار بخلاف شقیقه که از نیم روز تا همه شب هیچ اثری از درد نبود الا اندکی ثقل و جالینوس گفته که درد شقیقه در طول می باشد بخلاف عصابه و طبری گوید که درین علت نبض صاحب آن صلب و متمدد و قاروره خام غلیظ می باشد سبب آن یا صعود اخلاط بخاری گرمست از بدن و احتباس آنها بنا بر کثافت جلد و انسداد مسام در پیش سر به موضعی که عصابه می بندند و از این جهت آنرا عصابه می نامند و یا تولد حرارت ساده و احتقان آن درصدغین و عینین بواسطه رسیدن سردی بسر عقب گرمی آفتاب یا آتش و گاهی از احتباس زکام نیز عارض گردد و مراد از اخلاط بخاری اخلاط قابل تبخر از ادنی سبب است یا اخلاط شبیه ببخار مثل اصناف صفرا و خون صفراوی و بلغم رقیق حار که این همه مثل بخاراند در تصعد طریق تشخیص اسباب این مرض شناخت اسباب مذکوره از لزوم و عدم لزوم مرض و از تقدم اسباب سابقه هر یک توان کرد مثلا از مریض بپرسند که درد روز و شب می ماند و پیش از مرض نشستن در هوای سرد یا غسل کردن با آب سرد اتفاق افتاده بود یا نه اگر اقرار کند سبب او صعود اخلاط بخاری باشد و اگر گوید که درد از صبح شروع می شود و بعد زوال آفتاب کم می گردد و در شب نمی ماند و پیش از مرض گردیدن در آفتاب گرم یا نشستن نزدیک آتش و سرد ناشده برهنه کردن ❋137❋ در هوای بارد یا انداختن آب بر سر اتفاق شده بود سبب او تولد حرارت ساذج باشد و اگر بعد زکام بیان کند سببش حبس زکام باشد و این بیشتر از خوردن اشیای حاره یابسه در ابتدای زکام عارض می شود علاج در قسم اول فصد سر رو و بعد دو سه روز رگ پیشانی یا صدغین گشایند پس بخاریدن اندرون بینی از چیزی خشن رعاف آورند یا حجامت پس سر نمایند و تلیین طبع بملینات مناسبه مثل شیرخشت و ترنجبین بآب انارین و تمرهندی و آلو و مانند آن کنند و ماءالجبن بسیار نافع است و مبردات که در علاج امراض دماغی حار و بخاری و صداع حار و بخاری مذکور شد بکار برند و کافور و صندل و سرکه ببویند و دیگر شمومات بارد بعمل آرند و برای جذب اخلاط و ابخره بسوی اسفل ساقین بندند و قدمین بمالند و حجامت بی شرط بر فخذین و ساقین نمایند و یا بعد فصد یا ترعیف شربت لیموی و نیلوفر هر واحد یکنیم توله در عرق بید ساده و گلاب و عرق بیدمشک هر یک پنج توله حل کرده بنوشند و از سرکه و گلاب و شیر زنان هر یک

نه ماشه تخم کاهو گشنیز خشک حضض مکی صندل سفید هر یک سه ماشه سوده آمیخته لخلخه سازند و بشیر زن و روغن کدو و کاهو هر یک سه ماشه کافور یک ماشه حل کرده سعوط سازند بکرات و بمرات و غذا آش جو بشربت بنفشه و گلاب و بیدمشک و یا اسفاناخ یا خرفه یا مزورات حامضه از انار و تمرهندی و آلو و اگر از این تدبیر زائل نشود رگ بینی زنند و مسهل صفرا دهند و تمرهندی نوشته که درین مرض تجربه کردم سعوط طباشیر معمول از طباشیر و افیون و زعفران و شکر مصری که در شیر زنان شیاف ساخته خشک کرده بشیر مذکور یا روغن گل یا روغن بنفشه حل کرده استعمال نمایند و ایضا بگیرند خسته خرما و بر سنگ به آب سوده در منخر جانب درد سه روز متواتر بچکانند که مجرب ست و کماد معمول از آرد جو و خطمی و صندل سفید و گل سرخ مساوی کوفته بگلاب و سرکه و روغن گل سرشته نیم گرم استعمال نمایند و اگر کهنه گردد از بابونه و مرزنجوش مطبوخ تکمید کنند و بطلای معمول از صندلین و تخم کاهو و گل سرخ و نیلوفر هر یک یک درم شیاف مامیثا دو درم افیون پوست خشخاش هر یک یک مثقال بگلاب یا آب عنب‌الثعلب و گشنیز سبز طلا سازند و طلای لازق نیز مفید است و گویند که آب سرد بر آنجا بفاصله دو سه وجب بکثرت ریختن رافع این درد است و همچنین چسپانیدن یک عدد زلو میان هر دو ابرو و این لخلخه درین باب از مجربات نوشته نوشادر کانی مصعد سه ماشه کافور یک ماشه در عرق نعناع دو توله روغن یاسمین یکنیم توله آمیخته بکار برند طبری گوید که ترعیف و فصد هر دو قیفان بعمل آرند و امر بپرهیز از هر چیز سوای مزورات معمول بسرکه و شکر نمایند و سرکه و کافور ببویانند و امر بمالیدن پایها و بستن ساقین کنند و اگر این تدبیر کفایت نکند حقنه های لینه مذکور در امراض حاره بمثل چغندر و حسک و بابونه و عناب و سپستان و بزرکتان و سبوس و جو و مانند آن بعمل آرند و ادویه که معده را گرم کند اصلا ندهند و این مرض ابوجعفر کرخی را در عارض شد و علاج بایارجات و اشیای حاره نسخه کردند و کار عظیم گردید چنانکه بر گشادن چشم و نظر بروشنی قدرت نداشت پس ابن سیار معالجه با ضد او علاج مذکور از نوشانیدن ماءالشعیر و فصد سررو و استعمال حقنه لین و دلک قدمین و بستن ساقین نمود و مرض زائل شد بعد از آن رساله در این مرض تصنیف کرد و در آن رساله ذکر کرده که این علت در ؟ بسیار حادث می شود و آنرا عصابه گویند و این مرض در ری بشخصی از اجله کبار پیدا شد و اطبا گمان کردند که نزول الماء مع صداع است و شریانهای او قطع کردند و داغ نهادند تا آنکه بصر چشم او زائل شد بعد شخصی قدح او نمود و بالکل نابینا ساخت و زنی را این علت در ری عارض گردید و شخصی بتضمید صدقین بضمادیکه در آن افیون بود ایما کرد پس موضع خدر شد و ماده در آن منجمد گردید و در زبان آن ثقل و در چشم آن ظلمت پیدا شد و دائم بر رو افتاده می ماند و طبیبی بقطع شریان اشاره می نمود و من شناختم که این عصابه است و علاجش بترعیف و حل طبیعت بحقنه های

لینه و شدّ ساقین و دلک قدمین و شرب ماءالشعیر است پس آن زن این تدبیر نمود و مرض زائل شد و اگر مرض متعسر گردد و احتیاج به ضمادات محلله افتد واجب است که ضماد از بنفشه و نیلوفر و خطمی و آرد جو و برگ خبازی و برگ اسپغول و مانند آن سازند و گویند که در غذای صاحب این مرض گشنیز زیاد اندازند و از جمله اغذیه مبخره مسخنه پرهیز کنند و در قسم دوم یعنی آنکه از تولد ماده بود مبردات مذکوره دهند و تفتیح مسام از خارج و تلیین طبع بدستور نمایند و کافور سوده به روغن گل آمیخته در بینی چکانیدن مجرب و معمول است و کذلک ضماد برگ کاسنی تازه و گویند که طلا بکافور و یا شیاف مامیثا و حضض و تخم کاهو و بزرالبنج و افیون نرم سوده با سرکه و گلاب سرشته و آشامیدن شیره تخم خیارین تخم خرفه و گشنیز خشک با شربت بنفشه هر صبح و خوردن اطریفل گشنیزی هر شب وقت خواب به آب گرم نافع است و این نوعی از صداع شمسی است و علاج این صداع انست که در صداع حارساذج مسطور شد و آنجا که از احتباس زکام بود تدبیرش بعلاج زکام حار نمایند و از ادویه و اغذیه مسخنه احتراز کنند و قطور کافور در روغن گل ..... خیلی سودمند است و اگر حاجت تنقیه باشد و در مزاج زیاده حرارت نبود خبازی پنج ماشه سپستان نه دانه اصل‌السوس پنج ماشه پرسیاوشان هفت ماشه *138* در منضج بارد عوض آلو بخارا و شاهتره افزوده شب خیسانیده صبح گلقند سه توله داخل کرده بنوشند و اگر خواهند بعد دو سه روز که حرارت کم شود گاو زبان گل گاو زبان پنج ماشه بادیان بیخ کاسنی نیمکوفته هر یک هفت ماشه اضافه کنند و بعد نضج ماده شاهتره نه ماشه اسطوخودوس چهار ماشه سنای مکی یک توله پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی پنج ماشه هلیله سیاه شش ماشه مغز فلوس هفت توله شکر سرخ چهار توله گلقند چهار توله با روغن زرد شش ماشه افزوده مسهل دهند و بعد دو مسهل باز نضج داده حب ایارج بدستور معمول خورند. حس مرضیست که هر گاه عارض شود بیمار چنان پندارد که مغز او همی خارد بدون صداع و الم و اگر سر او را بیفشارند یا بچیزی سنگین بکوبند یا آب گرم بران ریزند لذت یابد و لهذا صاحب ترویج این مرض را بعلت نمرودی مسمی ساخته و سببش ابخره سخیفه متخلخله حاره لذاعه قلیل المقدار است که بحد صداع نرساند و از عضو دیگر بسوی دماغ برخیزد و یا در بطون دماغ حاصل شود و لذع کند چنانکه بخارات موجبه جرب مسام را لذع می کند و خارش می نماید و خوش می آید خاریدن آن و این از احتداد و شدت گرمی ؟ و تغیر آنها به کیفیت لذاعه حریفه می شود و بقول طبری این بخارات چون منعکس گردند و بعرق از مسام خارج شوند در بدن حکه پیدا کنند و اگر غلظت یابند زیر جلد بمانند جرب یابس احداث نمایند و تجربه کرده ام که نبض صاحب این مرض سریع دقیق متفاوت و قاروره حاد رقیق القوام می باشد علاج بهر منع ابخره و تبدیل مزاج اخلاط و ترطیب آن ادویه سرد تر و آنچه در امراض دماغی حار و بخاری مسطور شد بعمل آرند و شیره خرفه و خیارین و کاهو

و گشنیز با شربت نیلوفر و با شربت بنفشه بدهند و لعاب اسپغول و لعاب تخم مرو و ماءالجبن و رائب و ماءالقرع و آب هندوانه هر واحد با شربت بنفشه و شربت خشخاش آمیخته نوشیدن نیز مفید بود و کمادیکه در علاج عصابه گذشت نافع است و اغذیه مرطب منجر بخارات رطب چون ماءالشعیر با کاهو و پالک و کدو بشیره مغز بادام پخته و شیر بز و قند سفید بدهند و هر گاه تبدیل مزاج اخلاط شود و حدت آن ساکن گردد و حرافت از آن زائل شود و حاجت تنقیه افتد دران هنگام از مسهل صفرا و یا مطبوخ افسنتین و تمرهندی و افتیمون و هلیله زرد با شیرخشت و ترنجبین استفراغ ماده نمایند و یا آب شاهتره مروق بشکر و یا شربت ورد مکرر بلعابات بدهند و هر چه ادرار بول بسیار نماید بدهند و اگر خون غالب بود و قوت مساعدت کند فصد کنند و برای جذب مواد باسفل محاجم بی شرط بر ساقین و قدمین ننهد و بعد تنقیه اطلیه و نطولات و روغن های سرد برای تبدیل مزاج دماغ استعمال نمایند و ماءالجبن و آبهای مذکور بنوشند و بعضی متاخرین می نویسند که آب تربز یا ماءالقرع یا ماءالخیار بقدر نه توله و شربت نیلوفر و خشخاش هر یک دو توله و یا لعاب اسپغول و بهدانه بشربت نیلوفر و سکنجبین تفاحی علویخانی هر واحد یکنیم توله بدهند و غذا آش جو بشربت نیلوفر و گلاب نوشانند و فرنی شیر بز دهند و اگر از این تدبیر صحت حاصل نشود جهت تنقیه بدن و تبلید حس مطبوخ هلیله و یا شاهتره و یا ماءالجن بشربت الهی علویخان دهند و یا مروق شاهتره و کاسنی با شربت شاهتره مدبر شاه ارزانی و بعد از تنقیه اگر احتیاج افتد فصد سررو کنند و جهت تعدیل مزاج اطریفل گشنیزی دهند که در آن هموزن همه ادویه گشنیز باشد و یا این سفوف دهند تخم شاهتره گشنیز خشک هر یک دو توله طباشیر یک توله کوفته بیخته قند سفید همچنین آن آمیخته دو مثقال بخورند. ثقل راس در تشخیص امراض دماغی مادی ملاحظه نمایند پس با گرانی سر علامات غلبه هر خلط که دریافت شود حسب آن تنقیه کنند و استعمال شبیارات نافع بود و در ثقل دموی بعد فصد قیفال فصد رگ پیشانی نمایند خصوصا اگر ثقل بسوی خلف سر باشد و یا بفصد رگ و یا شریان پس گوش پردازند و خصوصا هر گاه ثقل بسوی قدام سر باشد و بعد از نضج به مطبوخ هلیله و یا ایارجات به حسب خلط غالب تنقیه نمایند و تغذیه به اغذیه لطیف مثل نخودآب با شیره قرطم یا ماءالشعیر با شوری با لحوم خفیف دهند سرسام یعنی آماس سر و آنها سرسیموس نیز گویند و سرسام به حسب اصلاح اطبا بر دو قسم است حقیقی و غیرحقیقی حقیقی ورم اغشیه دماغ یا جرم آنست و انواع آن به حسب اختلاف محل و ماده مختلف است مثلا آنچه در حجاب رقیق یا غلیظ دماغ سوای جرم دماغ از ماده گرم افتد قرانیطس گویند و ماده آن یا خون صفراوی یعنی مختلط به صفرا بود و یا صفرای خالص یعنی غیرمختلط و غیرمحترق که آنرا مره صفرا گویند یا حمرای صحیح یعنی صفرای طبیعی احمراللون غیر مختلط و غیرمحترق و یا صفرا مخلوط به اندک بلغم یا صفرای محترق مائل بسودا و این بدترین

انواعست و در اکثر از دم مراری یا از صفرا افتد و بعرق یا رعاف منقضی گردد و گویند که اکثر حدوث سرسام از شرب خمر و تناول حلواها و گوشتها و از نشستن و راه رفتن در آفتاب می باشد و بعضی دموی را قرانیطس و صفراوی را قرانیطس خالص نامند و ورم نفس جوهر دماغ را اگر از خون فاسد متعفن افتد فلغمونی خوانند و اگر از خون صفراوی یا صفرای .... *139* عارض شود حمره گویند و اگر از سودای غلیظ خبیث ردی محترق که در عمق دماغ و جوهر آن منصب گردد عارض شود جمره بحیم نامند و ورم خاص تجویف شرائین دماغ را که از خون محترق غلیظ فاسد در نهایت فساد و خباثت حادث شود غانغرایا و شقاقلوس خوانند و آنچه از ماده بارد افتد سرسام بارد گویند پس اگر در مجاری جوهر دماغ یا در نفس جوهر دماغ از بلغم عارض شود لیثرغس نامند و اگر از سودا حادث گردد سرسام سوداوی خوانند و بعضی این را نیز لیثارغس گویند و سرسام غیرحقیقی آنست که بسبب تصاعد ابخره اعراض سرسام مثل هذیان و اختلاط عقل بی ورم دماغ و اغشیه ظاهر شوند چنانچه در تپ های گرم و اوجاع عصبی و از اخلاط محترقه در فم معده و از اورام در نواحی خارج راس یا در غشای خارج و در برسام به مشارکت حجاب و اورام آن و سائر عضلات صدر و در ورم مثانه و رحم و معده مشهور می شود. طریق تشخیص اقسام مذکوره باید که اولا این امر دریافت کنند که سرسام حقیقی ست یا غیرحقیقی و این چنان باشد که از مقربین مریض معلوم کنند که هذیان و اختلاط عقل که علامت مشترکه سرسام حقیقی و غیرحقیقی ست بتدریج ظاهر شده یا دفعتاً پس اگر مریض را هذیان و اختلاط عقل به تدریج و اندک اندک واقع شود و با لزوم تپ که اکثر در نیمروز شدت کند ثابت و لازم باشد و تابع سوء حال عضوی دیگر نباشد بلکه اولا علامات او ظاهر شود و بعد از آن مرض دیگر بهم رسد و عبث اطراف و اضطراب و نفس مضطرب غیرمنتظم و امتداد سر پهلو بسوی بالا و اختلاج اعضا در نواحی شراسیف و گاه با خواب مضطرب بود که از آن برجهد و آواز قوی دهد و گاه بخوابد و گاه بیدار شود و در اکثر خواب اندک یا بسیار مشوش بود با خیالات و احلام فاسده هائله و انتباه مشوش به آواز بلند و بیحیائی و دلیری و اعراض از شعاع و اضطراب زبان هنگام تکلم و خشونت و گزیدن آن و گاه ورم زبان و اکثر قطع آواز و خواهش آب و اندک شرب آن و سردی اطراف و بول مائل برقت و نبض صلب صغیر و آخر انقباض و اول انبساط او سریع تر بود و منشاریت او از موجبیت خالی نباشد و گاهی عریض و عظیم و متواتر گردد سرسام حقیقی باشد پس در این صورت به اقسام حقیقی نظر کنند یعنی اگر علامات مذکوره آن با خنده و ظهور قطرات خون از بینی و عظم نفس و نبض و سرعت و تواتر آن و سرخی چشم و روی و برآمدن اشک چشم و چرک از آن و بیخوابی غیرمفرط و خشونت زبان و سرخی آن مائل بسیاهی پس سواد آن و ثقل زبان و کسل از کلام و امتلای رگهای رو و چشم و تواتر نشست و برخاست بغیر حاجت یافته شود سرسام دموی باشد و اگر با علامات حقیقی

تپ محرقه و حاد و اشتداد آن بغب و بیخوابی مفرط و شدت خشکی زبان و بینی و کثرت غضب و بدخلقی و اضطراب و دقت اطراف بینی و زردی رو و چشم و زبان پس سیاهی آن و سرعت و تواتر نبض و کشیدگی پوست پیشانی بسوی فوق و کراهت از روشنی و تتابع نفس و کثرت تشنگی و قاروره احمر ناصع یا ناری و قبض شکم محسوس گردد سرسام صفراوی بود اما اگر از صفرای محترق مائل بسودا عارض شود با عوارض مذکوره جنون و ضجر و عظم نفس و کدورت چشم و ترسیدن و آواز دادن در خواب و جستن و گریه کردن نیز باشد و اگر شدت سرخی چشم و بیرون آمدن آن و بسیاری حمرت رخسار و احیانا عروض کزاز یا قی و غثیان و فرط میلان مریض به افتادن او بر پشت بغیر نظام و خلاف معتاد و سبات باشد علامت فلغمونی بود و باشد که درین ورم از سختی آماس درزهای سر از هم باز شوند و شبکه دماغ اندر کشیده شود و سر بشکافد و آن در اکثر بروز سوم هلاک کند و اگر از آن تجاوز کند امید نجات است و اگر اندر سر وجع و التهاب شدید بود و لمس چهره سرد و رنگ رو و چشم زرد باشد و گاهی یکبارگی گرم و سرخ گردد و دهن بسیار خشک و تپ شدیدتر بود نشان حمره باشد و این نیز اکثر روز سوم بقتل می رساند و اگر این علامات با خارش دماغ بود علامت تولد قوبا در دماغ بود و گاهی صبیان را حمره در دماغ عارض می شود پس یافوخ فرو می نشیند یعنی تارک سر منجذب می شود بطرف داخل و چشم ها غائر و کوچک و زرد شوند و بدن خشک نماید و اگر در حرقت و التهاب اشد مثل جمره آتش باشد جمره بود و اگر سیاهی چشم غائب شود و سفیدی پدید آید و بقفا خفتن آرام یابد و شکم منتفخ و سر پهلوها کشیده گردد و در اعضا اختلاج بسیار شود و فساد رنگ چهره و تیرگی او مع سرخی و بطلان حرکات باشد علامت غانغرایا و شقاقلوس بود و غانغرایا مقدمه شقاقلوس ست و بعد بطلان حس بتمامه شقاقلوس گردد و نزد جالینوس این هر دو لفظ مترادف اند و این نیز صعب ترین اقسام سرسام است و در سه روز می کشد و اگر علامات سرسام حقیقی با لزوم تپ نرم و صغر و صلابت و بطور و اختلاف نبض مع جنون و خوف و جستن از خواب و فریاد کردن و قلت انس با مردم و ذکر مرده ها و یاد مرگ کردن و گریه و بیداری و گشاده ماندن چشم و خشکی بینی و زبان و لهات و کثرت تنفس بنوعی که گویا گلو خفه می کنند مدرک گردد و بدور ربع تغیر عظیم حال علیل ظاهر شود و قاروره نیلجی و یا فستقی بود سرسام سوداوی باشد و اگر با وجود آثار سرسام حقیقی دوام تپ نرم و عظم و تفاوت و عریضی و لینت و بطور و موجبت نبض و بطوء و ضعف تنفس مع ضیق اندک و ترهل و تهبج و دوام تغمیض و سبات ثقیل و نیسان *140* و کثرت آب دهن و فاژه و گاهی گشاده ماندن دهان و سفیدی زبان و کسل از جواب دادن و عسر حرکت پلک و زبان و لینت براز و غلظ بول و عروض فواق و ارتعاش و عرق اطراف احیانا و انحدار از بستر معلوم شود لیثرغیس باشد و هر گاه مریض را اختلاط عقل و هذیان دفعتا واقع شود و اشتداد و ازدیاد و

انتقاص و فوائب آن تابع اشتداد و ازدیاد و انتقاص و نوائب سوء حال عضوی دیگر بود سرسام غیرحقیقی تابع امراض دیگر باشد و ایضا از نشان غیرحقیقی است که بعد از امراض اعضای دیگر می باشد یعنی اولا مرض در اعضای مشارک دماغ بهم می رسد و بعد از آن علامت سرسام ظاهر می گردد و سپس در اینصورت باید که به اقسام او توجه نمایند یعنی اگر از مشارکت حجاب عاجز و عضلات صدر افتد تقدم علامات برسام و ذات‌الجنب مثل وجع ناخس در پهلو وقت تنفس و ضیق‌النفس و سرفه خشک در ابتدا و نبض فشاری بران گواهی دهد و بیشتر حرارت آن در نواحی صدر باشد بخلاف حقیقی که در نواحی سر بود و نفس مختلف باشد گاه ضعیف شود و گاه متواتر و عظیم گردد و میل او بصغر و ضعف اکثر بود و گاه نفس بعد مدتی برآرد و اگر از خلط مجتمع در فم معده عارض شود و لذع فم معده و غثیان و عطش و تلخی دهن بران شاهد بود و اگر بسبب اورام اعضای دیگر مثل ورم مثانه و رحم افتد باشند عوارض اورام مذکوره معلوم شود پس هر قسمی از اقسام سرسام که مشخص گردد مطابق آن بعلاج مخصوصه او پردازند. انتباه بدانند که گاهی در قرانیطس به سبب مشارکت یا انتقال ماده جوهر دماغ نیز ورم کند و این شدیدالردائت است در روز چهارم بکشد و اگر ازان تجاوز کند نجات یابد در اکثر و کسی که بسرسام بمیرد اکثر به سبب آفت در نفس هلاک شود بهر آنکه حرکت نفس ارادی ست و او در آن مختل گردد و بسیار باشد که حجاب و عروقی که از سر خارج شده است ورم کند حتی که با آن درزهای سربشکافد و اگر در قرانیطس دوام ثقل در نواحی سر و رقبه باشد و بعد از آن تشنج و قی زنگاری عارض شود مریض در ساعت بمیرد و اگر قوت قوی باشد اطول مدت مهلت او یک روز نهایت تا دو روزست و امیدوارترین اصناف قرانیطس آنست که مریض آنچه هذیان کند بعد خفت تپ بیان آن کند و بساست که منحل و زائل میگردد قرانیطس ببواسیر اگر سیلان یابد یا خون از عروق مقعد جاری گردد و عطسه در سرسام دلیل محمود است و مشائخ که متجاوز از شصت سال باشند از سرسام کم نجات می یابند و اختلاج اعضا و صداع شدید دائم منذر بسرسام است و اکثر بحران قرانیطس بعرق و یا برعاف و یا بجریان دم بواسیر می باشد و سوءتنفس و شخوص چشم و تواتر نفس و تقطیر بول هر گاه در این علت عارض گردد بیمار هلاک شود و هر گاه چشم صاحب سرسام گشاده ماند و حرکت نکند پس صفرای سرخ قی کند در همان روز یا روز دوم بمیرد و ایضا کج شدن دهن صاحب سرسام قاتل است اگر عقب او خفت رو ندهد و اشک آمدن ردی است خصوصا از یک چشم و دوام مائیت بول در سرسام مهلک است و در سرسام اگر با اختلاط عقل ساعتی گریه و ساعتی دیگر خنده بود ردی است و همچنین سرسامی که منتقل از ذات الریه باشد دلالت به شدت حرارت خلط می نماید اگرچه انتقال یابد بسوی غیرحقیقی و بیشتر سرسام غیرحقیقی بسرسام حقیقی منتقل می گردد و گاه سرسام بدق یا جنون منتقل گردد و گاه ماده قرانیطس از

حرارت میل ببرودت نموده و انتقال به لیثرغس می نماید و اشتداد اعراض لیثرغس و کثرت عرق دران قاتل است و جودت تنفس و انحطاط اعراض خصوصا ظهور ورم پس گوش نشان سلامت است و چون صاحب لیثرغس را بعد از تنقیه بدن و آمدن بهوش اختلاج در همه بدن و رعشه در دست و پای چپ افتد با کثرت اشتهای طعام و خروج بول بی اراده و بعد از عروض حالات مذکوره بروز هفتم یا هشتم اختلاج قلب یا بیهوشی ظاهر شود پس همان روز یا روز دوم یا سوم بمیرد و همچنین اختلاج بعضی اعضا مانند رخساره ایسر و دست و پای همان جانب با قلت اشتهای طعام و خروج بول بی اراده با سوزش شدید منجر به فالج ...... سپس احتباس بول و اختلاط عقل در مدت یکنیم ماه می گردد و بروز چهارم بهلاک می انجامد و سرسام سوداوی کمتر افتد و اگر افتد در آخر منجر به مالیخولیا می گردد و کذا فی اسرار شیخ الرئیس می فرماید که گاهی در نبض بعض صاحبان سرسام اختلاف در حرکت اجزای وضع عارض شود و مرتعش گردد بنا بر ضعف قوت و قلت روح بسبب تحلل از کثرت حرارت و این منذر بغشی بود مگر آنکه اختلاف و ارتعاش را صلابت رگ و قوت قوت واجب کند که این منذر بغشی نبود و گاهی نبض ایشان تشنجی گردد پس منذر بتشنج بود و چون علامات امراض حاده و حمیات صعبه بینند و دران امراض قبض طبیعت بافراط گردد بنحویکه خروج براز بمثل حقنه های لینه متعسر شود و در آنجا ادرار کثیر یا عرق بسیار یا رعاف یا آفت در احشا یا اورام در مغابن و امثال آن نباشد این منذر قوی بسرسام بود و قرانیطس را نسیان شی قریب الغیبت از حواس ظاهری و حزن بلاسبب ظاهر و احلام زویه و صداع کثیر و ثقل و امتلا تقدم نماید و در اکثر زردی چهره و سهر طویل و خواب مضطرب تقدم کند و این اعراض مشتد گردد مادام که مواد متوجه بسوی دماغ بود و در عروق آن گردش کند و چون قریب قرانیطس شوند و دماغ ماده را تشرب کند در ابتدا وجع از پس سر قریب قفا دریابند ❊141❊ و خصوصا در صفراوی و چون درین مرض افتند و دماغ ورم کند چشمهای ایشان خشک شوند بعده اشک شروع گردد و خصوصا از یک چشم و بیشتر چشمها را بمالند و گاهی میل بسکون اکثر اعضا کنند مگر دستها که بیشتر آنرا حرکت دهند گویا که ریزهای اشیا و یا کاه می چینند و گاه چشم بپوشند و گاهی گشاده دارند و ضجر کنند و گاه از کلام فصیح کسل نمایند و اراده تحریک زبان نکنند و گاه ایشان را تقطیرالبول حادث شود و این در حمیات از دلائل قوی برسام حاضرست و از آلامیکه در اعضای ایشان باشد غافل شوند بلکه اگر کدام عضو دردناک ایشان را بسختی مس کنند المی نیابند و گوئیم که چون ورم در جانب مقدم دماغ افتد تخیل را فاسد کند پس بیمار ریزه های اشیا از لباس و گاه از دیوارها بچینند و اشیاء غیرموجوده خیال کند و دست پیش چشم همین جنباند و اگر ورم در وسط دماغ باشد فکر را فاسد کند پس بیمار تخلیط نماید در چیزیکه عمل کند و تمیز باطل شود و بهذیان کثیر تلفظ نماید و چون ورم مائل بخلف یعنی موخر دماغ افتد

حافظه را فاسد کند پس بیمار امور غیر واقع را یاد کند و آنچه بیند فراموش نماید و فی الحال از آن غافل شود حتی که گاهی چیزی را طلب کند و بسوی آن اقدام نماید پس طلب او یاد نشود و گاهی طشت برای بول کردن دران طلب نماید و بسوی آن اقدام کند و باز آنرا فراموش سازد و اگر ورم بجمیع جهات دماغ مستعمل باشد اینهمه علامات ظاهر گردد و اگر با آن دماغ ورم کند چهره و چشم سرخ گردد و چشمها بیرون خاسته بود تم کلامه اکنون تدبیر کلی سرسام بقلم می آید بران نظر دارند و سپس علاج هر قسم او که مطلوب باشد ملاحظه فرمایند.

علاج کلی اقسام سرسام بدانکه تدبیر مشترک در اصناف سرسام حقیقی آنست که هر گاه اختلاط عقل و هذیان شروع گردد و مانعی قوی نباشد فی الفور مبادرت به فصد سر رو کنند و اگر در سه روز اول اتفاق فصد نیفتد و قوت مساعدت کند تا هفته اول بروزیکه مناسب دانند بگشایند اما هر قدر که فصد سریع تر بود نافع تر باشد و اگر رگ سررو یافته نشود هفت اندام بگشایند و ایضا اگر ماده شدیدالتوجه بسوی سر باشد درینصورت فصد هفت اندام بلکه باسلیق اولی است و اخراج خون بقدر صالح مناسب اما اگر آثار قرب غشی مثل ارتعاش نبض یا انخفاض و اختلاف آن بلانظام که یک نبضه عظیم و دیگر صغیر بود یافته شود فی الحال خون بند کنند تا غشی نیفتد و بهتر آنست که خون بتفاریق گیرند و در ضعف قوت اندک بر آرند تا طبیعت بقوت خون با وجود عدم اقتضا مقاومت مرض کند و عصابه فصد محکم بندند تا از اضطراب حرکات مریض وا نشود و احتیاط نمایند که بیمار به سبب بی شعوری خود عصابه فصد نگشاید که خون جاری گردد و اگر قوت مریض قوی و سرسام شدید باشد روز دیگر فصد رگ پیشانی بعد فصد قیفال نمایند و همچنین اگر قوت قوی نباشد و یا فصد دست ممکن نبود و یا مانعی از آن باشد رگ پیشانی گشایند و اگر امتلا بسیار یابند حجامت میان کتفین نمایند یا زلو بچسپانند و همچنین در صبیان و یا از رعاف خون جاری کنند و یا بر ساقین حجامت نمایند و هر گاه حال قوت و سرسام متوسط باشد و در تاخیر فصد خطر نبود و در فصد دو روز یا سه روز تاخیر کنند پس بعد استقرار ماده فصد نمایند تا منفعت او ظاهر شود و فصد روز اول و سوم کنند و در چهارم اهمال ضرور است و بعد فصد استعمال حقنه لین مثل روغن گل بماءالشعیر و یا آب و زیت و عند احتیاج بقوی تر از این که در درجه لینت باشد نیز مناسب بود و استعمال لخلخه سریع الاثر است و مالیدن و بستن پایها در جذب ماده انفع الاشیاست و پاشویه به دستور و حجامت ساقین با شرط در دموی و بی شرط در غیر آن نافع ترین تدابیر است و تدفین سر به روغن گل و سرکه مانع است مطلقا و همچنین ماکیان یا کبوتر را بر سر مریض بنحوی شق کردن که خون او بر سر آن بچکد و گرماگرم بر سر بستن در اقسام آن مجرب است و کذا ماهی و جلد سر بز در حال سلخ آن بر سر گذاشتن

مجرب و چون تپ لازم این مرض است تدبیر تیپ مدنظر دارند و جهد و قصد تنویم بنطولات و سعوطات و ضمادات اهم مطالب است و در نطول که جهت آوردن خواب استعمال نمایند خشخاش اندازند و برای اصلاح خشخاش اندکی بابونه نیز افزایند و خانه تاریک معتدل الهوا باید خالی از تصاویر و از اشیای براق روشن و روبروی مریض کلام بسیار و آواز قوی نکنند و پیش او ذکر چیزی نکنند که او را آماده آواز قوی و غضب و ضجر و طیش و فریاد نماید لاسیما وقت بحران و باید که به همجلیس مریض مردم ظریف محبوب او و شفیق بدان باشند تا بسبب ایشان از اضطراب محفوظ ماند و هر گاه علت از ابتدا تجاوز کند و از هفت روز درگذرد و حرکات مضطربه ساکن شوند یا سبات عارض گردد مبردات قوی خصوصا خشخاش هرگز استعمال ننمایند و درین هنگام پودینه و نمام و اکلیل‌الملک و امثال آن در نطولات افزایند و لعاب تخم کتان بآب و روغن زیتون بر سر مالند یا بریزند و بدن بیمار را به روغن مذکور نیم گرم باید داشت و اگر به سبب فقدان عقل و ضعف حس بول را فراموش کرده باشد مدرات مانند شیره بزور مدره و شربت بزوری نوشانند و مثانه او را به روغن زیت نیمگرم و یا روغن گل و یا روغن بابونه مالیده بعد از آن به آبیکه در آن بابونه و اکلیل‌الملک و بنفشه جوشانیده باشند نطول کنند و مثانه را بدست بمالند تا ادرار حاصل شود و بعد از انحطاط و اکثر خروج از علت تدبیر ناقهین را مستعل دارند و در گهواره او را بنشانند و حرکت خفیف دهند که هوا بدان رسد و از هوای ردی فاسد بهوای ❋142❋ صحیح طیب نقل کنند و اگر اراده حمام باشد به آب شیرین تحمیم خفیف نمایند تا خواب آورد چه در تنویم ایشان فوائد کثیر است و لحوم خفیفه بخورانند و تخمه و آب سرد شدید البرودت و آفتاب و باد سموم و مخدرات قویه مضر سرسام است اجتناب از آنها واجب شمارند علاج سرسام دموی و صفراوی چون در علاج این هر دو قسم فرق قلیل است و در اکثر تدابیر مشترک لهذا علاج هر دو یکجا بقلم می آید و فرق مابین علاج دموی و صفراوی آنست که در سرسام صفراوی احتیاج بتطفیه و تسکین بیشتر است و در دموی بتحلیل مع تسکین فزونتر و اجتناب از آب سرد و مبردات دیگر چندانکه در دموی ضرورست در صفراوی واجب نیست و قصد تنویم بنطولات مرطبه و استعمال روغن کدو و کاهو و غیره طلاءً و سعوطاً در صفراوی اهم است و ایضا در علاج صفراوی حاجت به اسهال صفرا اکثرست و بفصد کمتر و اسهال در صفرا بشرب مزلقات لطیفه و منقیات دم میباید و اگر طبیعت محتبس یابند در هر حال شاهتره داخل نمایند و در صفراوی به اخراج خون چندان مبالغه نکنند که قریب بغشی رسد بخلاف دموی بلکه خون بقدر صالح مع احتراز از عروض غشی برآرند بعده به استفراغ صفرا پردازند و ایضا ادویه بارد رطب اختیار کنند و اغذیه دموی بعد فراغ از مسهل و حقنه باید که بارد و قابض باشند مثل حصرمیه و سفرجلیه و تفاحیه و ریباسیه بخلاف صفراوی که دران اغذیه قابضه نشاید بلکه مثل مزوره کدو و کشکاب جو مقشر و مزوره اسفاناخ و قطف و ماش مقشر

بکاهو و اندک گشنیز و مانند آن استعمال نمایند و بسرکه و شکر یا خوبانی یا آلوبخارا و امثال آن ترش کنند بالجمله در هر دو قسم بعد فصد و کودکان را بعد حجامت میان دو شانه تبرید و ضماد و سعوط و لخلخله و پاشویه و غیره که در علاج امراض دماغی حار مذکور شد بعمل آرند و یا در تبرید مذکور لعاب اسپغول عرق کیوره عرق گاو زبان عرق عنب‌الثعلب اضافه کرده خاکشی پاشیده صبح بدهند و بجهت شام شیره تخم خرفه زیاده کنند و یا در تبرید مذکور شیره خرفه شیره مغز تخم کدو شیره تخم خیارین عرق نیلوفر عرق عنب‌الثعلب عرق کیوره عوض شیره مغز تخم تربوز داخل کرده خاکشی پاشیده صبح دهند و وقت شام صرف لعاب بهدانه شیره مغز بتخم تربوز و عرقیات مذکوره و شربت نیلوفر و خاکشی استعمال نمایند و ایضا بعد از فصد عرق شاهتره عرق نیلوفر گلاب هر یک چهار توله عرق بیدمشک شربت انار شیرین هر یک دو توله و در صورت غلبه صفرا شیره آلوبخارا ده دانه آب تمرهندی سه توله افزوده بدهند و روز دوم عرقیات مذکوره بالا با شربت عناب و شربت بنفشه و شربت نیلوفر و لعاب اسپغول و خاکشی استعمال کنند و اگر در عمر جوانی و فصل صیف از انصباب صفرا قی مفرط و تشنگی و حبس بول و براز با تپ و سرسام عارض شود بعد فصد باسلیق لعاب بهدانه شیره عناب شیره مغز بتخم تربوز شیره تخم کاهو عرقیات شربت بنفشه داخل کرده خاکشی پاشیده صبح بدهند و به جهت شام لعاب بهدانه عرقیات شربت نیلوفر خاکشی بکار برند و پاشویه بارد کنند و شاخها کشند و بعده مسهل صفرا دهند و اگر از خوردن چند گلوری پان بالای مسهل عوارض سرسام و صداع و اغما بهم رسد فصد باسلیق ایمن بگیرند و اگر یافته نشود از ایسر خون گرفتن نجات می بخشد و اگر سرسام با ریزش از بینی و گرفتگی آواز و سرخی چشم باشد بهدانه عناب سپستان در عرق عنب‌الثعلب جوش داده صاف کرده و شیره کاهو شربت نیلوفر خاکشی داخل کرده دهند و پاشویه کنند و اگر با نزله و سرفه باشد بعد فصد سر رو بهدانه خطمی خبازی سپستان گل بنفشه جوشانیده و صاف نموده و شیره کاهو شربت بنفشه خاکشی پاشیده بدهند و اگر در فصل گرما سرسام با نفث الدم عارض شود بعد فصد شیره تخم خرفه لعاب اسپغول عرق عنب‌الثعلب شربت نیلوفر زهرمهره سوده برای تقویت حرارت غریزی و حبس خون داخل کرده دهند بعده اگر تشنگی بسیار شود و بر زبان خارها افتد و خشک گردد آب آلوبخارا لعاب اسپغول شیره کاهو شیره خیارین شربت نیلوفر نوشانند و از لعاب اسپغول غرغره سازند و پاشویه بارد نمایند و غذا آش جو و دال خشکه و آب انار ولایتی و لیموی شیرین بخورند و بجهت آخر روز شیره عناب لعاب بهدانه شیره مغز بتخم هندوانه شیره مغز بتخم کدو شربت بنفشه دهند باز برای حبس خون قرص طباشیر عوض آلوبخارا افزایند و غذا آش جو مقرر سازند بعده مسهل ؟ دهند و در آخر روز مسهل لعاب اسپغول گلاب و گاهی روز مسهل وقت شب همین میدهند و بدانند که استعمال قرص در ابتدا اگر حمی خلطی نباشد مضائقه ندارد برای منع احتراق خون و تغلیظ ماده و

حبس خون میدهند و از اضمده معمولی درین مرض صندل و گلاب و کافور و آب گشنیز سبزست و کذا جراده کدو و خیار برگ عنب‌الثعلب برگ بید صندل سفید گل نیلوفر تخم کاهو مغز تخم هندوانه بسرکه و گلاب و روغن گل سرشته نیز معمول و بستن نان مونگ بر سر باین طریق که آردمونگ .... سرشته نان از یک طرف بیزند و بر طرف خام او روغن گل مالیده از همین جانب نیم گرم بر سر بندند و بعد هر پاس تبدیل آن کرده باشند. ❁143❁ بغایت آزموده است و نهادن پارچه بگلاب و روغن گل هر یک دو جزو سرکه یک جزو تر کرده بر سر نیز مجرب است و اگر حاجت تبرید دماغ زیاده بود آب بقول و اوراق بارده آمیزند و ضماد برگ علیق بر سر بقول شیخ در صفراوی نفع کثیر دارد و در مسکن مریض و قریب او مشمومات بارده مثل نیلوفر و بنفشه و گل سرخ و کافور و غیره نهند و سعوط مغز تخم کدو شیرین مغز تخم تربوز سوده قدری روغن گل آمیخته نیز مفید و ایضا شیر زنان سعوط کردن و بر سر دوشیدن و اگر میسر نشود شیر بز بر سر ریختن و روغن کدو و نیلوفر بر سر مالیدن و از آب کاهو آب گشنیز تازه آب خیار قدری سرکه آمیخته و یا از صندل سوده و آب کاسنی سبز و آب تربز اندکی کافور آمیخته در شیشه کرده لخلخه ساختن و از آب برگ کاهو و صندل سفید و کافور سعوط کردن و از گل خیر و گل نیلوفر تراشه کدو هر واحد نیم پا و سبوس جو سه مشت جوشانیده نیم گرم پاشویه نمودن مفید است و ایضا بقول شیخ در ابتدا رادعات صرف استعمال کنند مگر آنکه ورم عظیم باشد که در آن عروق خارج سر ورم کند پس در اینصورت ابتدا به چیزیکه در آن قدری ارخا بود برای تسکین وجع واجب است بعد نطولات مبرده غیرقابض که در آن اندکی بابونه داخل کرده باشند استعمال نمایند و بهر وجه جذب مواد بسوی اسفل نمایند از دلک قدمین و غمز آنها و بستن رانها از بیخ تا قدم و گذاشتن پاها در آب گرم و ریختن او بران خصوصا در حال هبوط حمی و قبل اشتداد آن و مالیدن قدمین بسنگ پا و یا بکیسه حمامی و یا بخرقه خشن باید و اگر در آب گرم بعض حشایش بارده مانند بنفشه و خطمی و خبازی و سبوس گندم و اندکی نمک طعام باشد بهتر است پس بگشایند قدمین را و محجمه بر ساقین و تحت قدمین گذارند بدون شرط و اگر بمسهل حاجت اقتد روز هشتم مسهل صفرا و یا به دیگر ملینات مناسبه که در علاج امراض دماغی دموی و صفراوی و صداع دموی و صفراوی گذشت تنقیه نمایند و اگر استعمال حقنه ممکن باشد بهتر او مسهل است به اجزای مسهل صفرا بعمل آرند یا شیاف ترنجبین معمولی بعمل آرند لیکن استعمال حقنه و شافه بعد هبوط تپ و قبل اشتداد آن کنند و اگر بیخوابی مفرط عارض گردد تخم کاهو به اندک پوست خشخاش و یا با کافور و افیون و اندکی زعفران و یا بدون آن بر سر ضماد نمایند و شیر دختران بر سر دوشند و سعوط افیون بقدر یک سرخ بگلاب حل کرده درآوردن خواب مجرب ست اما در حالت ضعف قوت استعمال افیون و دیگر مخدرات مهلک است بلکه مثل شربت خشخاش استعمال نمایند و پاشویه بارد

بعمل آرند و کاهو بر سر او ضماد نمایند و تخم خشخاش در ماءالشعیر بنوشانند و نطولات منوم که دران کاهو و پوست خشخاش و تراشه کدو و بنفشه و نیلوفر و جو مقشر و گل سرخ و غیره باشد بکار برند و اگر بسبب ذهول طبیعت و تصاعد ابخره سبات قوی لاحق گردد و نشانه های بحران ظاهر نباشد بهر نحو او را بیدار دارند و دست و پای او را به سختی مالند و موی سر او را همی کشند که بواسطه سبات حرارت غریزی فرو رفته افسرده نگردد و باعث هلاکت نشود و هر گاه مرض به انحطاط افتد و هذیان و اختلاط عقل هنوز بحال خود باشد در حالت ضعف قوت شیر زنان و در صورت بقای قوت شیر بز بر سر دوشند و بعد از ساعتی سر را بنطول معتدل که در آن اصل‌السوس و بنفشه و بابونه داخل بود مع دیگر مبردات بشویند و شیر باز دوشند و باز بدستور نطول نمایند به همین طریق چند روز و غذا ماءالشعیر دهند و گاهی تلطیف غذا میکنند حتی که یک دوره در سکنجبین اقتصار می نمایند و در انحطاط مرض بتدریج در غذا بیفزایند و از کدو و بقول بارده و ماش و حبوب بارده بطریق اسفیدباج سازند یا ترش بفواکه بارده کنند و درین وقت بنان سمید در آب سرد تر کرده نفع یابند و جلاب بر برف سرد کرده دهند و باقی تدبیر از علاج امراض دماغی دموی و صفراوی و صداع دموی و صفراوی حسب حاجت اخذ کنند تعلیم در سرسامیکه از صفرای محترقه افتد عنایت به ترتیب بیشتر دارند و حقنه های مبرد مرطب حتی الامکان بعمل آرند و تا که علامات نضج ظاهر نشود استعمال حقنه و مسهل جایز نبود و تا ظهور نضج ماءالشعیر رقیق بجلاب آمیخته بنوشند و روغن بنفشه و کدو بمالند و شیر زنان بر سر دوشند و باقی علاج از تدابیر سرسام صفراوی اخذ کنند. تفهیم گاه باشد که سرسام حار به امراض دیگر مثل لیثرغس و شقاقلوس و دق و تشنج منتقل گردد پس هر گاه تغمیض عین دوام کند و آب دهن سائل گردد و نبض بطی و لین شود و دیگر علامات لیثرغس یافته شود بعلاج او نائل شوند و اگر علامات شقاقلوس ظهور نماید بعلاجش پردازند و اگر غور عینین و نرمی تپ و هزال بدن و صغر و صلابت نبض و دیگر آثار دق ظاهر شود بعلاج او مشغول گردند و اگر نبض تشنجی گردد و دیگر نشان تشنج دریابند علاج تشنج نمایند اقوال حذاق مصنف اقتباس می نویسد که در سرسام دموی روز اول رگ سر رو زنند و خون چندان گیرند که قریب بغشی رسد و صندل مفید تخم کاهو گشنیز خشک هر یک سه ماشه و گلاب ضماد کنند و ضماد سوار تنها بگلاب همین اثر دارد و لخلخه بارد ببویانند و پاشویه بارد کنند و شیره تخم کاسنی و بنفشه هر یک نه ماشه و تخم کاهو مقشر چهار ماشه مغز تخم کدو شیرین هفت ماشه و آلوبخارا ده دانه در گلاب و عرق کاسنی و نیلوفر هر یک پنج توله برآورده سکنجبین ساده یا مقطری چهار توله داخل کرده ⁕144⁕ بنوشانند و غذا آش جو بشربت نیلوفر و گلاب دهند یا اسفاناخ یا ترنج و روز دوم صبح رگ پیشانی زنند و وقت عصر رگ ارنبه گشایند که همان زمان بهوش می آورد و درد سر و هذیان را زائل می نماید و تا هفت روز سوای

فصد همه تدابیر بدستور دارند و روز هشتم به مطبوخ فواکه تلیین طبع نمایند و بجای آب بر عرق نیلوفر و گلاب اکتفا نمایند و وقت شام غذا خشکه گیلانی باسفاناخ دهند و صبح تبرید شیره کاسنی و خیارین و مغز و تخم کدو هر یک نه ماشه لعاب بهدانه و ریشه خطمی هر یک سه ماشه در عرق بید ساده و گلاب و عرق نیلوفر هفت توله برآورده شربت نیلوفر چهار توله داخل کرده اسپغول نه ماشه پاشیده بنوشانند همین سان سه چهار بار تکرار مسهل نمایند و جهت تبرید دماغ سرکه و گلاب و روغن گل بر زبان مالند و بعد حصول تنقیه بنا بر تعدیل مزاج قرص کافور سه ماشه سوده در شربت نیلوفر یک توله آمیخته بلیسانند و بالایش شربت بزوری بارد سه توله در عرق کاسنی و نیلوفر هر یک هفت توله بنوشانند و غذا شوربای بچه بز شیرخواره بنان تنوری دهند و در تبرید ماده اعتدال مرعی دارند و در ربودن اضطراب و بیخوابی شیره تخم خشخاش و کاهو بگلاب و شربت خشخاش دهند و یا مخدری بخورانند به مقداریکه او را بیخبر سازد انگاه مجال یابند به اهتمام تحلیل ورم مشغول شوند ایضا او می گوید که در سرسام صفراوی اول فصد باسلیق کنند و خون وافر گیرند و آب انارین معصورین با شحم او نه توله با شربت نیلوفر چهار توله دهند و آب هندوانه و خیار و کدو هر کدام از اینها که بدست آید بنوشانند تا چهار روز و غذا آش جو با نبات و گلاب دهند و از برگ بید ساده و تراشه کدو و خیار و سرکه و روغن گل و کاهو بر پیشانی و صدغین و یافوخ ضماد کنند و روغن کدو و کاهو بر برف سرد ساخته سرکه آمیخته جهت تقویت و تبرید بر همه سر مالند و نان مونگ که در شیر گاو میسازند به روغن گل چرب کرده بر سر بندند و این ضماد راقم در این باب از مجربات است گشنیز خشک تخم کاهو مقشر صندل سفید گل بنفشه هر یک سه ماشه بعمل آرند و همچنین این لخلخه آب گل سدا گلاب آب گشنیز آب نیلوفر ..... آب برگ ؟ و عرق بیدمشک هر یک یک توله سرکه مقطر یک نیم توله کافور چهار حبه حضض بوش دربندی مغز تربز صندل سفید مغز پزویه هر یک سه ماشه و این پاشویه کنند که بکرات آزموده است برگ بید ساده برگ گل سرخ و عنب‌الثعلب همه سبز گل کیوره تخم کاسنی عنب‌الثعلب سبوس جوهر یک نه توله تخم خطمی گل بنفشه هر یک چهارتوله گل نیلوفر هفت توله جوش کرده بکار برند و این دوا دهند آلوبخارا بست و پنج عدد خوبانی ده عدد در آب هندوانه نیم آثار شب خیسانیده و صبح آب زلال گرفته بشربت نیلوفر چهار توله شیرین ساخته بنوشانند و تا هفت روز جمله تدبیر بدستور دارند و روز هشتم شربت را موقوف نموده مغز خیارشنبر و ترنجبین هر یک شش توله گلقند شیر خشت هر یک چهار توله از شربت الهی علویخانی و یا شربت ورد مکرر اهلیلجی یا شربت آلو مسهل ایشان چهار توله روغن بادام شش ماشه اضافه نموده بدهند و بجای آب عرق کاسنی و گلاب نوشانند و غذا وقت شام ؟ بنوماش که در ان اسفاناخ افتاده باشد دهند و روز نهم شیره کاسنی و خیارین و کدو هر یک نه ماشه لعاب به دانه سه ماشه لعاب ریشه خطمی چهار

ماشه درگلاب و عرق نیلوفر و بید ساده هر یک هفت توله برآورده شربت نیلوفر چهار توله سبوس اسپغول سه ماشه تخم ریحان چهار ماشه پاشیده بنوشانند و همین نمط .. چهار مسهل دهند بعده اگر اندکی هذیان و بیخوابی باقی ماند و یا به دستور بود شیر زن از پستان بر سر دوشند و طباشیر و زرشک هر یک دو سه ماشه سوده در شربت انارین ..... آمیخته بلیسانند و شربت خشخاش و نیلوفر هر یک دو توله در گلاب و عرق کوه هر یک هفت توله دهند و روغن بنفشه و کاهو و کدو و شیر زن مساوی در بینی چکانند در روزی ده دوازده بار و غذا شیربرنج دهند و یا مهلبه فقط و یا مهلبه تخم خیار و یا کدو و بر همین تدبیر تا یک هفته ثابت مانند اگر زائل شد فبها و الا رگ اسلیم از دست چپ گشایند که رفع هذیان و اختلاط می نماید و آنجا که بعد زوال سرسام بتمامه سهر باقی مانده باشد به تدبیر سهر پردازند و این نطول بکار برند تخم کاهو پوست خشخاش و اندکی بابونه و ...... اگر بول کردن فراموش کرده باشد به تدبیریکه در علاج کلی گذشت پردازند و شیره قرطم و تخم خربزه هر یک نه ماشه شربت بزوری و کشوث هر یک دو توله بدهند .... و گل بنفشه یک توله در گلاب پاو آثار و شربت بنفشه مکرر چهار توله هر روز سه چهار بار دادن بول براند و آب سرد اصلا ندهند سویدی گفته که بنفشه جو مقشر کوفته بیخته اکلیل الملک جوشانیده بر سر نطول کردن و شربت بنفشه نوشیدن و نان سفید مغسول بشکر شیرین کرده خوردن در سرسام حار مجرب من است و از اطبای دیگر نقل کرده که شرب نقوع بنفشه و یا شربت نیلوفر و یا ماءالقرع و یا شیره تخم خشخاش بشربت نیلوفر و یا شیره تخم خرفه بشربت اجاص و یا شیره تخم خیار بشربت آلو و نیلوفر و یا شیره تخم قثا بسکنجبین یا ماءالشعیر مطبوخ دران قطعه کدو تنها یا مع خشخاش کوفته و روغن بادام و یا ماءالشعیر به روغن کدو و بشربت خشخاش و یا بشربت بنفشه و یا آب تربز بشکر و یا بیخ فاشرا نیم درم هر روز و یا افیون ثمن درم و به تدریج تا ربع درم در ماءالشعیر و یا آب نیم گرم بجای آب برف که مضر است و یا خولان و نطول مطبوخ جو مقشر کوفته و پوست خشخاش و کذا بابونه و گل بنفشه و پوست خشخاش کذا گل نیلوفر تخم خطمی بنفشه پوست خشخاش و کذا جراده کدو *145* و نیلوفر و کذا بابونه جو مقشر گل بنفشه و کذا تخم کاهو بابونه جو مقشر گل بنفشه و کذا نیلوفر پوست خشخاش جو مقشر و ضماد جراده کدو و یا روغن او و یا آب کاهو و یا خطمی و سرکه و حی العالم و یا آب برگ انگور و سرکه و آب سیب و یا آب عنب‌الثعلب و روغن گل و یا آب مذکور و سرکه و گلاب و یا آب خیار و یا جراده کدو و آب قثا یا قثا سائیده بروغن گل و وضع روغن کدو و شیر زنان بر سر و یا مسکه و یا روغن گل و آب عنب‌الثعلب و تبدیل آن هر ساعت در قرانیطس صبیان و یا روغن مذکور و پوست خربزه زرد باریک سائیده و یا تنها پوست مذکور و یا طحلب و شم زعفران که منوم است و خولان و سعوط به روغن بادام و روغن فندق مساوی و غذا کاهو خام و پخته مطیب به روغن بادام و یا اسفاناخ

یا سرمق به روغن بادام و یا تربز و یا خوخ و یا عدس مقشر بشیره بادام و گشنیز خشک و یا بقله یمانی بروغن و یا خرفه بشیره بادام و آب انار میخوش و یا خیار و یا قثای مقشر و یا ماش بروغن بادام و گشنیز سبز و شیره بادام و غسل پایها بسبوس گندم و نمک جریش و آب گرم و دلک و غمز آنها دائم همه نافع سرسام حار است مسیحی گوید که در ابتدا فصد کنند و اسهال بماءالفواکه نمایند و غذا ماءالشعیر یک مرتبه یا دو مرتبه دهند در روز به حسب عادت مریض در صحت به همان مقدار و مراتب و بر سر او سرکه در روغن گل بریزند و هر گاه علت متمکن گردد باید که فصد ترک نکنند که این بهترین علاج اوست و گاه در این وقت فصد رگ پیشانی کرده می شود و منفعت بزرگ می نماید و اخراج خون در یکبار مقدار کافی کنند و روغن گل مضروب بسرکه بر سر نهند بنا بر تعدیل مزاج دماغ و تقویت آن معذلک و هر گاه مرض به منتهی رسد و مریض را بیخوابی و اختلاط کلام باشد بگیرند بنفشه خشک و پوست خشخاش و جو مقشر و تخم کاهو و بیخ لفاح و گل نیلوفر و پوست کدوی تر و گل بابونه و در آفتابه به آب بجوشانند تا آب سرخ گردد پس نیمگرم بر سر ریزند و از طشت باز آب در آفتابه نموده گرم کرده همچنین هر روز بمرات نطول کنند بعده تغریق سر بروغن بنفشه مضروب بشیر و کذلک روغن نیلوفر و روغن تخم کدو نمایند و اگر هذیان و اختلاط بحال خود باقی ماند شیر زنان بر سر دوشند و هوای مسکن سرد کنند و اگر طبیعت قبض باشد بحقنه لین اسهال آورند و شربت بنفشه با آب انار میخوش آنرا نافع است و نافع تر از این ماءالقرع بجلاب است و غذا از کدو و اسفاناخ و بقله یمانی و کاهو و خیار و قثاء و ماش مقشر و عدس مقشر و جو مقشر و بادام مقشر سازند و هرگاه مرض در انحطاط شروع کند و در قاروره نضج ظاهر شود و مرض خفت پذیرد بیضه نیمبرشت و ماهی تازه و بچه مرغ غذا سازند و هرگاه مرض زائل گردد تا زمانه دراز تناول اغذیه که در آن حدت و حرارت باشد حذر کنند و همچنین از تعرض بحرارت آفتاب و بهر تدبیر که سر را گرم کند و گاهی ارباب این مرض را عسرالبول عارض می شود پس آب مطبوخ بابونه و اکلیل‌الملک بر زبار ریزند و روغن شبت و روغن بابونه بمالند صاحب کامل و جامع گویند که اول در آن ابتدا بفصد سررو باید کرد چون قوت و سن و فصل و غیره مساعدت کند و اگر قوت قوی باشد چندان خون برآرند که غشی عارض شود لاسیما اگر سرسام دموی باشد و اگر فصد صافن برای جذب ماده از فوق باسفل کنند بدان انتفاع یابند و اگر مریض طفل باشد بر کتفین او حجامت کنند و مقدار حاجت خون برآرند و استعمال فصد و حجامت در روز اول و دوم و سوم باشد اگر قوت قوی بود و در روز چهارم تعرض بدان نکنند و عقب فصد آب انار میخوش بجلاب یا شربت تمرهندی نوشانند و روز فصد باندک شوربای چوزه مرغ معمول به آب غوره و آب انار ترش غذا سازند بعده اگر طبع قبض باشد برای تلیین فلوس خیارشنبر و ترنجبین و تمرهندی هر واحد بقدر حاجت به آب گرم مالیده صاف کرده نیمگرم وقت سحر بنوشانند

و یا لعوق اجاص بلعوق خیار شنبر به آب نیم گرم بدهند و یا شربت ورد بسکنجبین و آب سرد بیاشامند و اگر قوت متحمل باشد و تشنگی نبود اسهال باشد بآب لبلاب نیم رطل با بست درم شکر آورند هر کدام از اینها که میسر آید و بر مریض تناول او سهل باشد بدهند و اگر بر مریض استعمال حقنه سهل باشد موافق تر بود بنا بر اجتذاب ماده باسفل لیکن به آب چغندر چهار اوقیه و مری یک اوقیه و روغن کنجد یک اوقیه و یا باین حقنه لین جو مقشر کوفته بست درم بنفشه پنج درم سپستان سی دانه عناب بست عدد همه را در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند و نیم رطل از آن صاف کرده در آن ده درم خیار شنبر مالیده صاف کرده یک اوقیه روغن بنفشه و یک نیم ورم نمک جریش بران انداخته حقنه کنند و هر وقت که طبع قبض شود و مریض متحمل مسهل و حقنه نباشد شیاف از خطمی و بورق و شکر سرخ و شیاف معمول از ترنجبین استعمال کنند و هرگاه تنقیه بفصد و تلیین طبع کردند روغن گل بسرکه و گلاب درهم کرده سرد نموده پارچه کتان در آن تر ساخته بر سر دارند که این ترطیب دماغ و تقویت آن و منع بخارات کند و بالجمله میباید که در این مرض عنایت به تبرید سر و ترطیب آن بغایت دارند و عضلات ساق بعصابه بربندند و قدمین بمالند و هر صبح ماءالشعیر چهل درم باده درم شکر طبرزد اگر فصل گرما باشد بارد و اگر سرما بود نیم گرم بدهند و چون چهار ساعت بگذرد پانزده درم سکنجبین ساده به آب سرد بدهند و اگر معده مریض ضعیف باشد قبل تناول ماءالشعیر سه جرعه گلاب و آب سیب بنوشانند و اگر حرارت قوی باشد ماءالشعیر به آب انار بدهند و یکنیم درم این سفوف بران اندازند مغز تخم کدو و قثا و خیار

146 و تخم خرفه و طباشیر مساوی باریک سوده بکار برند و در شب دو درم از آن بربع رطل آب انار میخوش و شربت تمرهندی بدهند و اگر حرارت اشتداد نماید و سوزش و تشنگی قوی گردد یا ورم صفراوی بود ماءالقرع مشوی یا ماءالخیار مدقوق مقدار چهار ادقیه با دو درم تخم خرفه سوده و نیم درم طباشیر سوده بدهند و ترشی ترنج باندک جلاب هر وقت نوشانند و لعاب اسپغول به اندک روغن بادام شیرین و شکر طبرزد سوده بر برف سرد کرده دهند اگر زمانه گرما باشد ساعت به ساعت ملعقه یا دو ملعقه بدهند و غذا به حسب وجوب قوت و قرب منتهای مرض و بعد آن باشد پس اگر قوت قوی و منتهای مرض قریب بود بر ماءالشعیر یا جلاب یا شربت بنفشه یا شربت خشخاش یا آب انار و مانند آن اقتصار کنند و اگر قوت ضعیف و منتهای مرض بعید باشد باید که آشجو و مزورات معموله بکدو قطف و اسفاناخ دهند و یا کعک بشکر طبرزد و بادام مقشر سوده و یا اندکی مغز قثاء و مغز خیار تازه بخورانند و اصلاح مزورات به مغز کاهو و غیره کنند و اگر فصل گرما باشد مسکن مریض سرد مفروش به برگ خلاف و گل سرخ و شاهسفرم و نیلوفر و گل به

سیب باید و صندل و گلاب و کافور بران پاشند و حوالی آن ظروف وسیع پر از آب سرد که در آن برف انداخته باشند بنهند و بادکش از بعید بجنبانند بنحوی که هوا به مریض برسد و برودت او بدان مودی گردد و اگر فصل سرما باشد جای مریض معتدل الحراره باشد بعد از آن در اعراضی که با این مرض باشد نظر کنند و آنچه واجب بود بدان تدبیر او نمایند پس اگر زبان مریض درشت و سیاه گردد به پارچه کتان در لعاب اسبغول و لعاب بهدانه بشکر طبرزد و روغن بادام شیرین و روغن کدو تر کرده بمالند و لثه را به روغن بادام چرب کنند و یا بهر دو لعاب مذکور و آب خیار و آب خرفه بروغن کدو مضمضه نمایند و اگر اختلاط ذهن اشتداد نماید پارچه کتان بروغن گل و سرکه ممزوج به گلاب یا آب سرد تر کرده بر سر نهند و امر بمالش قدمین بدست نمایند و بعضی ذکر کرده اند که طبیخ کله پایچه اختلاط ذهن را فائده می کند اگر بعد تراشیدن موی سر بدان طلا کنند و اگر مریض را سهر عارض شود و خواب نیاید و این از علامات بحران نباشد باید که حیله ها در تنویم و تسکین او انگیزند که خواب او علاج خوب است و شربت خشخاش بنوشانند و خشخاش بشکر بخورانند و مغز کاهو و اصول او مطبوخ بطریق اسفیدباج خورانند و شیر دختران به اندک روغن بنفشه بر سر مالند و جو کوفته مقشر و بنفشه و نیلوفر و خشخاش با پوست و کاهو و تخم آن و بیخ لفاح به آب شیرین خوب جوشانیده پارچه یا قطعه بزرگ اسفنج در آن تر کرده نیم گرم تکمید سر نمایند و روغن بنفشه و روغن نیلوفر که از تخم کدو ساخته باشند استنشاق نمایند و اگر این روغنها بسرکه و آب کاهو و یا آب برگ خشخاش آمیخته بر سر ریزند خواب آورد و سهر را ببرد و اگر قوت مریض قوی باشد اندک افیون بخورانند و اگر آنرا بوزن دو حبه به گلاب بخورانند و در بینی چکانند انتفاع یابد و خواب آرد و اگر مریض را هیجان عارض گردد و بر مردم حمله کند و زبان و دست او ببدی دراز گردد و این از جهت ورم از صفرای محترقه می باشد باید که با آن مدارات و نرمی بعمل آرند و روبروی آن بعض دوستان او که از ایشان حیا و شرم داشته باشد حاضر باشند و کلام لطیف تر کنند و شخصی که از آن در صحت بغض و عدوات بود و کسی که کلام غلیظ کند پیش او نیاید و به چیزیکه او را به غضب آرد یا غمگین سازد تحریک او ننمایند که آن در حدت مرض او بیفزاید و هر گاه بیمار را سبات عارض شود و آن از دلائل بحران نباشد و در خواب مستغرق بود حتی که خوف فرو رفتن حرارت غریزی بقعر بدن و اخماء آن باشد باید که آنرا بیدار سازند و عطسه آورند و اطراف او خوب بمالند و اگر طبع قبض شود و وقت بحران حاضر نباشد آلوبخارا در شربت بنفشه تر کرده و یا لعوق اجاص و یا شربت آن بدهند و یا شافه به عمل آرند و اگر طبیعت نرم گردد و این نرمی بسبب بحران نباشد آب پست جو با گل قبرسی و صمغ عربی و یا قرص طباشیر قابض به آب به بدهند و به را بمکند و سیب شامی در گلاب تر کرده بدهند و بر شکم صندل و گلاب و آب برگ انگور نهند و همچنین در سائر اعراض که این مرض را

لاحق شوند عمل نمایند و به تدبیریکه در علاج اعراض تابع حمیات مذکور گردد علاج کنند و مدام تدبیر مریض بدانچه مذکور شد تا وقت منتهای مرض و حضور وقت بحران نمایند و چون وقت منتهی باشد و قوت قوی بود از غذا منع کنند و آب سیب یا شربت بنفشه یا آب جلاب یا آب انار که در آن کعک تر کرده باشند بدهند و اگر قوت ضعیف باشد و وقت بحران قریب نبود باید که مریض را آب گوشت بچه مرغ یا دراج یا تیهو یا کعک کوفته و آب سیب شیرین دهند و در آب نوشیدنی کعک اندازند و چون وقت بحران حاضر گردد باید که تحریک مریض و ازعاج او و کثرت کلام باران نکنند و خدام او را امر کنند که آواز قوی نکنند و او را به چیزی حرکت ندهند و غذا منع کنند و سوای جلاب یا آب انار یا آب سیب ندهند تا آنکه بحران تمام شود و مرض منقضی گردد به اذن الله تعالی و چون مرض به انحطاط شروع کند باید که تدبیر مریض به تدبیری نمایند که در وقت مرض *147* می کنند تا آنکه از سه روز تجاوز کند بعد از آن تدبیرش به طریق ناقهین از امراض فرمایند جرجانی و ایلاقی می نویسند که در سرسام دموی بعد فصد سررو و نهادن پارچه مبلول بروغن گل و سرکه و گلاب بر سر این خلخله بارد ببویانند آب سیب و آب مورد تر و گلاب و صندل و اندکی کافور بهم بزنند و بکار برند و این نطول سرد سازند بنفشه و نیلوفر هر یک دو مشت بابونه یک مشت همه را در آفتابه بآب بپزند و سر آفتابه پوشیده دارند چون حرارت آتش کمتر شود سر آفتابه پیش روی مریض بگشایند تا بخار او به بینی رسد و در طشت کنند و روغن گل بران انداخته انکباب نمایند و چادر بر سر بیمار کشند تا بخار آن بیرون نرود و باقی آب آفتابه بر سر او چکانند و اصل در استعمال و لخلخه و نطول آنست که در ابتدای این علت چیزهای رادع بکار برند مگر آنجا که عروق خارج سر ورم کرده باشد چیزهای ملینه محلله با آن بیامیزند و اگر هفته اول اتفاق فصد نیفتد و قوت ضعیف بود یا مانعی دیگر باشد اسهال باین حقنه لین نمایند کشک جو دو استار بنفشه و نیلوفر هر واحد یک استار عناب پانزده عدد سپستان سی عدد بابونه پنج درم همه را در دو آثار آب بپزند تا یک آثار بماند صاف کرده پنجاه درم از آن بگیرند و یک استار شکر سرخ در آن حل کرده یک استار روغن بنفشه آمیزند و نیم گرم حقنه کنند و اگر حقنه ممکن نباشد شیاف بنفشه و شکر و اندکی سقمونیا بکار برند و اگر شیاف نیز ممکن نبود ماء الفواکه از تمرهندی و عناب و آلو و سپستان و بنفشه جوشانیده خیار شنبر و شیرخشت حل کرده بدهند تا طبع نرم شود و اگر شیرخشت نباشد عوض آن شکر کنند و اگر هر شب سی درم تمرهندی و سی عدد آلوسیاه در آب تر کرده بست درم شکر انداخته صبح صاف کنند و بدهند صواب باشد و شب وقت خواب دو درم اسبغول و هفت درم شکر در آب انار ترش و شیرین بدهند و جذب ماده باسفل کنند بمالیدن پاها و غیره که مذکور شد و در ابتدای مرض غذا ترک نمایند و بر آب انار ترش و شیرین به اندک جلاب یا بر سکنجبین ممزوج به آب سرد یا به گلاب اقتصار کنند و اگر هنوز طبع قبض

باشد شربتهای ملین چون شربت بنفشه یا نیلوفر یا آب انار یا ماءالقرع یا اب هندوانه به جلاب یا شربت آلو یا آب میوه ها با شکر بدهند و بعد یک روز یا دو روز اندکی کشکاب رقیق باید داد و اندکی سکنجبین و حفظ قوت نمایند و مسکن مریض خانه خوش هوا باید و در تاریکی و روشنی معتدل باید و در خواب آوردن کوشش نمایند اگر قوت قوی باشد افیون بر صدغ و پیشانی او طلا کنند و ببویانند و آنجا که ماده مرض صفرای محض باشد نگاه کنند اگر صفرا حدت پذیرفته باشد و عفونت قبول نکرده باشد به تسکین و تعدیل آن مشغول شوند و اگر عفونت یافته باشد با تسکین و تعدیل استفراغ باید کرد و ترتیب علاج او بدین گونه باید ساخت که وقت صبح شربت غوره یا شربت ریباس یا سکنجبین یا شربت ترنج یا شربت لیمون یا شربت انار بدهند و اگر طبع نرم نبود شربت آلو و آب تمرهندی بجلاب دهند و بعد دو ساعت شربت کشکاب بدهند و اگر صفرا سخت تیز باشد ماءالقرع یا آب هندوانه دهند و شربت خشخاش و شربت بنفشه در این علت موافق باشد و وقت نیمروز شربت از خیار ترش با شکر دهند و آنجا که حاجت غذا باشد مزوره کدو و مزوره اسفاناخ و مزوره ماش مقشر و یا کاهو و اندک گشنیز تر بدهند و مزوره خیار همه به روغن بادام و اگر ترشی خواهند طفشیل از عدس مقشر به آب غوره یا از ماش مقشر بی زعفران سازند و تدبیر خواب باید کرد و شربت خشخاش و مزوره سماق و کاهو و برگ کاهو اندرین باب موافق باشد و آنجا که بحقنه حاجت آید حقنه نرم چون روغن بنفشه اندر کشکاب یا این حقنه بعمل آرند بگیرند بنفشه تخم خطمی کشک جو سبوس گندم هر یک یک مشت و همه را در دو آثار آب بپزند تا به نیمه آید مقدار هفتاد درم بگیرند و پنج درم شکر سرخ و پنج درم روغن بنفشه داخل کرده بکار برند و این حقنه حرارت و تشنگی بنشاند کشکاب بست درم لعاب اسبغول ده درم روغن کدو یا روغن گل ده درم بیضه مرغ دو عدد همه را با هم بزنند و بکار برند و آنجا که بمسهل حاجت آید از بنفشه و تمرهندی و شیرخشت سازند و اگر از سرفه ایذا باشد از بنفشه و نیلوفر و تخم خطمی و سپستان و خیار شنبر و شیرخشت سازند و اگر بعد استفراغ هنوز حرارت قوی باشد قرص کافور دهند و هر وقت که معده خالی باشد خرقه کتان بسرکه و گلاب و اندکی کافور تر کرده بر جگر و سینه او نهند و روغن گل و گلاب و اندکی سرکه بهم بزنند و بر سر نهند و آنرا که بیخوابی باشد و سخن بیهوشانه گوید نطولی از بنفشه و نیلوفر و گل سرخ و پوست خشخاش و کشک جو و برگ کاهو پخته بر سر ریزند و هر شب ناف و مقعد و کف پا و بینی او به روغن مغز تخم کدو و روغن بنفشه چرب باید کرد و شیر دختران در بینی چکانند و شربت خشخاش بدهند و بابونه و شاهسفرم و کشک جو و بنفشه در آب بپزند و پای او در آن آب بدارند و بشویند و اگر غثیان و قی ظاهر شود باز نباید داشت پس اگر از حد بگذرد رب سیب و رب به و رب ریباس و رب غوره و شربت انار و شربت لیمون و پست انار دانه با رب سیب بدهند و بر معده بعود و زعفران و مورد تر و آب

سیب و به ضماد کنند و اگر اسهال پدید آید و ضعف آرد ...... طباشیر بشربت انار و شربت غوره بخورانند و پست جو بسماق و اندک بلوط نافع بود و غذا بسویق شعیر و سماق و جاورس به مغز بادام بریان سازند و چون ❋148❋ عرق کثرت کند حتی که ضعف آرد بگیرند آب به و مورد تر و بدان روغن گل آمیخته بپزند تا آب فنای شود و مفاصل بمالند اگر روغن گل یا روغن بید یا روغن آس بآب غوره بهم آمیزند و بمالند روا باشد طبری گوید که علاج سرسام صفراوی آنست که تلیین طبیعت نمایند اگر قوت اطاعت کند و فصل موافق باشد باین مطبوخ آلو عناب سپستان هر واحد بست عدد تمرهندی سی درم مویز منقی پنج درم برگ عنب الثعلب یک باقه کشوت یک باقه ترنجبین پنج درم همه را بدستور مطبوخ جوشانیده صاف نموده بقدر قوت مریض گرفته مقدار هفت درم یا کم زیاده بحسب قوت علیل مغز خیار شنبر مالیده صاف کرده بنوشانند و ایضا اسهال صفرا بماوالفواکه و لبلاب و ترنجبین و بنفشه بهترین علاج ست و همچنین حقنه های لینه و بعد اسهال لزوم ماءالشعیر مطبوخ با سپستان و طلع یا جماز خشک نمایند و اگر عظم و تزائد مرض گردد و حرکات او مختلف باشد ماءالشعیر ازان قطع کنند زیرا که دران غذائیت هست و اگرچه اندک باشد و بر ماءالقرع مشوی بجلاب اندک و بر ماء .... و آب هندوانه بشکر یا جلاب اندک و بر لعاب اسبغول ساده فقط اقتصار نمایند و چون مرض انحطاط یابد بفصد اکحل یا باسلیق یا قیفال باک نیست و شیر دختران بر سر دوشند و بجراده کدو و خیار و برگ بید و برگ عنب الثعلب باریک سوده بروغن گل و سرکه آمیخته بر سر ضماد کنند و گاه سرکه و روغن گل تنها بر سر می نهند و هرگاه بسبب انحطاط مرض و تناقص آن احتمال غذا باشد ماءالشعیر بنوشانند و اگر در آنجا سرفه یا ضعف در معده نباشد با ماءالشعیر سکنجبین معمول با پوست بیخ کاسنی و تخم آن افزایند و هرگاه علت زائل گردد یا اندکی باقی ماند لزوم آبزن و تمریخ بموم روغن معمول از روغن بنفشه سازند و روغن بنفشه و روغن کدو و روغن .... نوشانند و اگر در عضوی تشنج و یا در چشم انتشار ظاهر گردد و بعلاجش مشغول نشوند تا آنکه مرض زائل شود و مریض ازان شفا یابد و بغذای خود عود کند و چون بغذا و قوت عود کند لزوم تمریخ عضو و ترطیب و تبدیل مزاج او نمایند اگر متغیر گردد که باین طریق اصلاح یابد و زیاده و کم ازین بر طبیب ست بهر آنکه تغیر این مرض تغیر سریع و حرکات او حرکات مختلف بسیار میباشد و باید که غذای او در وقتی که ابتدا بتغذیه او کنند و مزورات حصرمیه باشد بعد ازان بجوزه مرغ رطب صغار نقل کنند و آنرا بارد سازند باینطور که در آب غوره اندک کشینیز و اندک بادام مقشر کوفته و مغز خیار اندازند پس دران بچه مرغ بریان اضافه کنند و ساعتی بگذارند بعده اغتذا بدان نمایند و اما علاج نوع دموی آن اینست که در ابتدا بفصد هر رگی که عادت فصد او بسیار باشد پردازند بعده چند روز صبر کرده فصد رگ منخرین نمایند بعد ازان چند روز توقف کرده هر دو رگ زیر زبان کشایند و اخراج خون ازین عروق بقدر

امکان و قوت باید پس ازان اگر متحمل اسهال باشد بمطبوخی که در قسم صفراوی مذکور شد مسهل دهند و لزوم ماءالشعیر بسکنجبین معمول بآب عناب با آب سیب یا مجموع اینهمه سازند و باید که در سکنجبین نصف سرکه و نصف ازین آبها داخل کرده بپزند و سرکه و روغن گل بهم زده و گلاب بر سر نهند و واجب نیست که در طعام صاحب این علت و شراب او خشخاش داخل شود زیرا که دران قوت حبس ماده در سر و تغلیظ آنست و نشاید که ماده این مرض در سر گذارند بلکه ازان تحلیل کنند یا ترقیق آن نمایند تا از منخرین یا از حنک بسوس دهن جاری شود و چون علت محل گردد و بمزورات متخذ از سرکه و شکر و کاسنی مسلوق مطیب بسرکه و بکاهو مسلوق غذا سازند و بحسب اوقات مرض در تقلیل مقدار تغیر اوقات غذا تصرف نمایند و اگر این تدبیر نجاح حاصل نشود و چیزی سوای بقیه ماده که تحلیل نشود یا نضج نیابد نباشد اعاده استفراغ بحسب احتمال قوت نمایند و تدبیر دوا و غذای او بحسب وجوب حال کنند و چون از مزورات بتدریج نقل کنند اول درجه بچه ماکیان مطبوخ بسرکه و عدس و مقشر باشد بعده بگوشت بزغاله شیرخواره نقل کنند و از امتلا و تخمه حذر کنند و دیدم که بعضی از اصحاب سرسام را بعد زوال مرض و رجوع بغذا و تخمه بهمرسید و ازان حمیات مختلف الادوار عارض شد و بعضی راوق لاحق گردید ابن الیاس گوید که اگر سرسام از خون باشد قبل استحکام و ضعف نبض فصد سر رو نمایند و اخراج خون بقدر قوت و طاقت کنند و اگر مریض متحمل فصد نباشد و بعد استحکام و ضعف نزد طبیب برسد حیله اخراج خون از هر مکان که مناسب بود باید کرد و اسهال طبیعت بمطبوخ فواکه و نقوع مشمش و شربت آلو کنند و هر صباح جلاب از عناب و آلو بخارا هر واحد بست عدد تمر هندی و شکر سفید و ترنجبین هر واحد بست درم بنوشانند و غذا ماءالشعیر دهند و اگر با سرفه باشد جلاب از بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی هر واحد سه درم سپستان بست عدد و شکر سفید بست درم غذا ماءالشعیر با بنفشه و نیلوفر و عناب و سپستان و خشخاش دهند و اسهال طبیعت و روز ششم کنند اگر نفجع ظاهر شود و اگر ظاهر نگردد تا روز هشتم تاخیر کنند و درین علت تعجیل اولی از تاخیر است باین مطبوخ سنای مکی هفت درم بنفشه پنج درم نیلوفر چهار درم تخم کاسنی سه درم آلو و عناب و سپستان ⁕149⁕ هر یک بست عدد در یک نیم آثار آب بپزند تا به نیم رطل آید شیرخشت و ترنجبین و خیار شنبر هر یک ده درم دران مالیده صاف نموده بنوشند و غذا در آخر روز ماءالشعیر دهند چون هذیان و اختلاط عقل عارض شود لخلخه بارد مقوی دماغ مثل صندلین و گلاب و آب خیار و سرکه کهنه و شیر زنان و روغن گل سازند و اطراف به آب گرم و مطبوخ بنفشه و سبوس و خطمی و اندکی نمک طعام بمالند و جراده کدو و خیار بر سر نهند و ریاحین بارده مثل بنفشه تر و گل خشخاش و نیلوفر و سیب و گل کدو و برگ آن ببویانند و برگ بید تازه فرش کنند و گلاب پاشیده بران خواب کنند و تفکه از آلو شیرین مقشر ملوث بشکر سفید

سازند و آب تربز پنجاه مثقال بشکر سفید ده درم و یا آب خیار کوفته افشرده بنوشانند و نوشیدن لعاب اسبغول بجلاب نفع بلیغ دارد و اگر از صفرا باشد علاجش صرف عنایت به تبرید سر و ترطیب آن و ریختن روغن گل و سرکه بر سر بسیار و تغریق راس به روغن بنفشه و روغن گل و روغن کدو بهر تقویت دماغ و عدم قبول آن ماده را و اسهال طبیعت بماء الفواکه و مطبوخ آن و آب نقوع مشمش و آب انارین معصورین بشحم آنها و نوشانیدن جلاب هر صباح از تمرهندی ده درم تخم کاسنی سه درم عناب و آلو هر واحد بست عدد و شکر سفید ده درم و ترنجبین پانزده درم و اقتصار از هر غذا بر ماءالشعیر مطبوخ دران خشخاش و بنفشه و عناب و سپستان است و شربت بنفشه و خمیره بنفشه و شربت خشخاش هر کدام از اینها که بنوشند نافع است و لخلخه بارد که در دموی گذشت استعمال نمایند و جراده کدو و خیار و کاهو و عنب‌الثعلب سبز بر سر نهند و بر فرش مصندل و برگ بید مبلول به گلاب خواب کردن نافع بود و این حقنه در سرسام صفراوی بسیار نافع است زیرا که اسهال برفق کند و حرارت پیدا نکند بلکه تسکین آن نماید و ایضا در حمیات حاده چون طبیعت قبض باشد استعمال نمایند بگیرند سبوس گندم در صره بسته و تخم خطمی و جو مقشر کوفته هر واحد یک کف عناب و سپستان هر یک بست عدد نیلوفر چهار درم سنای پنج درم و در چهار رطل اب بجوشانند تا یک نیم رطل بماند و در آن ده درم شکر سفید حل کنند و ده درم روغن بنفشه بران ریخته حقنه نمایند و این حقنه دیگر تطفیه حرارت غریبه بسیار کند و تسکین عطش و لهیب نماید بگیرند آب کشک جو دو اوقیه لعاب اسبغول و روغن بادام شیرین و روغن کدو هر یک اوقیه و خوب بهم زده بدان حقنه کنند که این تطفیه عجیب لهیب و حمی و سرسام و احوال آن نماید و در سرسام صفراوی اسهال مشکل بود بهر آنکه ماده درینوقت بسوی سر صاعد باشد و بقراط گفته که سرسام بجمیع اجناس خود قتال است و در حمیات حاده چون مریض از روشنی نفرت کند و در سر وجع دائم و ثقل یابد بحدوث سرسام تیقن نمایند. خجندی گوید که در سرسام دموی فصد قیفال و اخراج خون بقدر قوت و تلیین طبیعت به آب فواکه مثل تمرهندی و شربت آلو و نیلوفر و عناب کنند و لخالخ و شمومات بعمل آرند و از اغذیه ماءالشعیر محمض به آب انار دهند اگر سرفه نباشد و الا جلاب از عناب و سپستان و نیلوفر و خمیره بنفشه و مانند آن بدهند و اگر با وی سهر بود بشربت خشخاش و از اغذیه ماش به مغز بادام شیرین یا ماءالشعیر به مغز بادام و تلیین طبیعت بحقنه های لینه به مسهلات مشروبه سهل مثل شیرخشت و ترنجبین و تمرهندی و روز پنجم و یا در هشتم کنند و این مطبوخ نافع این علت است و نسخه آن همانست که در قول ابن الیاس گذشت لیکن درینجا وزن بنفشه سه درم و نیلوفر دو درم و کاسنی دو درم است و روغن بادام شیرین یک درم عوض عناب و سپستان نوشته و در صفراوی هر صبح شربت نیلوفر و بنفشه دهند و برای تلیین شربت تمرهندی و عناب و بنفشه نوشانند و اگر حرارت

بسیار قوی باشد این قرص کافور دهند بنفشه نیلوفر طباشیر گل سرخ تخم خرفه تخم کاسنی هر یک سه درم مغز تخم خرپزه و مغز تخم خیارین مغز تخم کدو هر یک پنج درم رب السوس دو درم صندل سفید سه درم کافور ربع درم زعفران ثلث درم همه را کوفته بیخته قرص سازند شربتی دو درم و این حقنه نافع است بنفشه خشک یک کف سنا سه درم ترنجبین ده درم باقی همانست که در قول ابن الیاس گذشت و نوشته که در سه رطل آب بپزند تا یک رطل بماند ابن هبه الله گوید که اگر ورم حادث از خون باشد مبادرت به فصد قبل استحکام مرض کنند و اگر فصد دست ممکن نبود رگ پیشانی و بینی گشایند و اخراج خون مقدار حاجت بیکدفعه نمایند و ماءالشعیر مطبوخ بعناب بنوشانند و آب انار بدهند و تعدیل طبع به آب تمرهندی و شربت بنفشه و نیلوفر یا شربت ورد کنند و اگر طبع سخت قبض باشد شربت آلو و خیار شنبر به آب تمرهندی و شربت عناب دهند و اگر تشنگی بسیار باشد تکثیر مبردات نمایند و اجازت شرب آب سرد ندهند بعد از آن قصد تقویت سر به روغن گل مضروب بسرکه و یا سرکه و گلاب کنند و بر پیشانی صندل و گلاب و کافور طلا نمایند و اگر از مشروبات اسهال نشود حقنه لین بعمل آرند و اگر مریض قریب به منتها رسد و بیخوابی شدید و اختلاط عظیم باشد نطول منوم که در ذیل علاج گذشت بر سر ریزند و اگر بدن ممتلی باشد ❊150❊ آب بر سر نباید ریخت و روغنهای مبرده مرطبه بر سر مالند و اگر سهر کم نشود شیر زنان بر سر دوشند و آنرا به روغن نیلوفر و بنفشه در بینی چکانند و مریض را بر بستر نرم بخوابانند و چون صلاح یابد به مزوره ماش و کدو و اسفاناخ غذا سازند و اندک پست جو مغسول به آب گرم بشکر و آب سرد بدهند و چون آثار صلاح پدید آید و تپ ساکن شود غذا بمزوره سماق و یا مزوره حصرم و یا اسفاناخ سازند و کاهو خورانند و چون بران ایام بگذرد و بصحت عود کند در حمام داخل نمایند و بچوزه مرغ و دراج و ماهی صحوری غذا نمایند و از غذای بسیار حذر کنند تا در معده فاسد نشود و بتدریج اعاده بعادت او نمایند انطاکی گوید که در سرسام مبادرت بفصد کنند و تبرید به اخراج ماده بدانچه تعدیل او کند از مسهل و غیره باید کرد و سعوطات نیکوست مگر در برسام به سبب احتمال عطسه که آنرا مضر است و صاحب سرسام حار تکثیر تناول پست جو و شرب آب آن نماید و ماءالقرع مشوی بعد طلای آن به آرد جو بسرکه سرشته و خوردن عدس به روغن بادام و طلای سر بجراده کدو و روغن گل و شیر زنان و زعفران مجرب ست و شستن پایها بطبیخ سبوس و نمک مجرب و هر گاه قرانیطس متمادی گردد و در قوت احتمال یابند فصد رگ پیشانی و حجامت ساقین نمایند و در این وقت بنفشه و آنچه از آن سازند بکثرت خورانند گیلانی می نویسد که سکنجبین درین مرض باید که بسیار اندک استعمال نمایند زیرا که اکثار از آن دماغ و حجب را ضرر دارد و معذلک شربت آلو از آن بسیار نیک است بهر آنکه درین با وجود قمع و تبرید ترطیب و تسکین و منع بخار و ازلاق و تلیین طبیعت ست و درین لذع نیست

که دماغ را و آنچه متصل بدانست ضرر رساند و ایضا می باید که کثرت حوامض نکنند و چون استعمال نمایند باید که ترشی او قوی نباشد و نه صرف بود بلکه مخلوط کنند بچیزیکه تعدیل او نماید و تبرید مفرط هم استعمال نباید کرد و حذر از شراب اولی است و اگر چه ممزوج باشد و از همه آنچه اعانت بر جذب مواد بسوی سرکند و از جمیع مسخنات دماغ و مضعفات آن اجتناب باید کرد و در سرسام صفراوی حاجت بحقنه شدیدتر بود زیرا که از نشان اوست تحرک بسوی فوق و مسهلات قویه اکثر حار اند و از اشربه نافعه آن شربت صندل است و ماءالقرع به آب غوره و شکر و ماءالشعیر رقیق به روغن بادام و شکر و بعد نضج و تلیین طبیعت سحرگاه قرص کافور دهند و هنگام خواب دو درم اسبغول بجلاب بارد بخورانند و طلب خواب باشربه منومه مثل شربت خشخاش و شربت نیلوفر و شربت کاهو نمایند و یا تخم خشخاش و تخم کاهو سوده در ماءالشعیر بپزند و طلای پیشانی بقیراط افیون و مثل اوکافور سازند و حقنه لین مبرد مرطب که در اینجا استعمال کنند اینست و نسخه آن همانست که در قول جرجانی گذشت و دران سفیده بیضه خام داخل است و باید که شربت خشخاش بعد تنقیه دماغ و لین طبع و هنگام قرب منتها بنوشانند و علاج قسم دموی اینست که قبل از زوال عقل فصد قیفال نمایند و خصوصا اگر مریض را بفصد آن عادت بود و اخراج خون بسیار در دفعات به دو روز یا سه روز بقدر قوت کنند و باید که تحویل بر قوی نمایند چه اگر قوی بود مریض سالم گردد و اگر بخلاف این باشد لامحاله بمیرد و در اکثر قوت قوی از قوت افعال به اعضای رئیسه شناخته می شود پس اگر عقل و حس و حرکت صحیح باشد دماغ صحیح بود و چون نفس و نبض صحیح طبیعی باشد قلب صحیح بود و اگر اشتهای طعام صحیح باشد جگر صحیح قوی بود و هرگاه این امور بخلاف آن باشد این قوی ضعیف بود و چون از فصد عروق دست مانعی باشد بر ساقین حجامت کنند بعده میان هر دو شانه بعد از آن بر نقره و فصد رگ پیشانی و بینی و هر دو رگ زیرزبان گشایند و خون بقدر امکان برآرند و اگر فصد این عروق به اخراج دم مایحتاج کفایت نکند فصد صافن نمایند تا جذب خون باسفل نماید و بعد فصد در اول امر بر سکنجبین و خصوصا معمول از پوست بیخ کاسنی و تخم آن اقتصار نمایند و بعد دو روز غذا بماءالشعیر رقیق مفرد یا بسکنجبین سازند اگر سرفه و ضعف در معده نباشد و اگر خوف ضعف بود نان مغسول و بقول و حبوب بارده مثل چغندر و کاهو و سرمق و ملوکیه و بقله یمانیه و کدو و خیار و قثا و ماش و عدس مقشر و جو مقشر معمول به آب میوه های ترش مثل آب غوره و انار و ریباس و به سیب اگر طبع نرم بود و اگر قبض باشد به آلوبخارا و تمرهندی دهند اگر طبع مائل بقبض باشد هر روز آب آلو با ترنجبین و یا شیرخشت بنوشانند و اگر طبیعت نرم نشود حقنه لینه یا شیاف استعمال نمایند و اگر احتیاج زیاده اسهال باشد ماء الفواکه و بنفشه لبلاب و خیار شنبر و غیره دهند و از غذا بر ماءالشعیر مرکب بعناب و آلو در روزی یکبار یا دو بار اقتصار ورزند اگر

طبیعت قبض باشد و بزرشک یا سماق یا به یا غوره دهند اگر طبع نرم باشد و بعد زمانه ابتدا ماءالشعیر غلیظ تر دهند و در تغلیظ آن بیفزایند تا آنکه مرض به انتها رسد و وقت بحران حاضر شود و وقت انتها تدبیر غذا بطریقیکه در قول صاحب کامل گذشت باید کرد و چون به صحت عود کنند از تناول غذای کثیر و از مشی در آفتاب و از تعب و از خوردن حلاوات و از تخمه و هیضه و حرکت بسیار اجتناب نماید مولف خلاصه گوید که در سه روز اول رگ قیفال زنند و عرقیات مناسب با شربت عناب و بنفشه و نیلوفر و لعاب اسپغول ❋151❋ خاکشی دهند و روز هشتم ملینی دهند باین وجه مغز فلوس پانزده درم شیرخشت ترنجبین هر یک ده درم خمیره بنفشه هفت درم گلقند شکری ده درم ریوند خطائی نیم مثقال روغن بادام نیم مثقال و این مطبوخ از مجربات ست سنای مکی یک جزو گل بنفشه پرسیاوشان گاوزبان هر یک نیم جزو مویز منقی عناب زرشک هر کدام ..... مجموع با ده چند آن آب بجوشانند تا ربع بماند صاف نموده گشنیز خشک تخم کاسنی تخم خیارین تخم خرفه مغز تخم کدو هر یک سه درم کوفته در رطلی از آب مذکور بیندازند تا دو ساعت نگهدارند آنگاه صاف کرده بنوشانند فانه من الخواص العجیبه و اگر طبع در غیر روز بحران نرم شود سویق شیر با گل ارمنی و صمغ عربی یا قرص طباشیر برب به و رب سیب و گلاب بدهند و صندل و گل سرخ با گلاب و آب برگ انگور بر شکم ضماد کنند و اگر مرض بطول انجامد تدبیریکه در قول انطاکی گذشت بعمل آرند باشد که در آخر سرسام زبان بسبب نزول ماده گرفته شود و بیمار بر تکلم قادر نباشد درین وقت از گل بابونه و اکلیل‌الملک و سبوس گندم و گل بنفشه بر سر و .... نطول نمایند و سر ببخار آن دارند و مکرر دیده شده که ماده سرسام هجران انتقالی بقحف ریخته در زیر جلد باعث اورام عظیمه صلبه گردیده و از مداومت ...... به آب گشنیز تازه بتحلیل رفت و در غذا عدس با سرکه بغایت مفید است سدید گوید که این حقنه مرطب ملین مسکن حرارت در سرسام صفراویست ماءالشعیر سی درم روغن گل ده درم لعاب اسبغول بست درم نیم گرم حقنه کنند و گاهی خمیره بنفشه یا ترنجبین قدر حاجت اضافه کرده میشود و این حقنه جید است عناب سپستان هر یک ده عدد جو مقشر ده درم بنفشه خشک پنج درم نیلوفر سه درم چغندر یک قبضه لطیفه جوشانیده صاف کرده بست درم ترنجبین یا شیرخشت و فلوس خیار شنبر ده درم روغن کنجد پنج درم بوره ارمنی یکنیم درم و این ملین صاحب سرسام را در روز هشتم بخورانند شیرخشت ده درم تا پانزده درم تمرهندی منقی پانزده درم خمیره بنفشه پنج مثقال گلقند ده درم راوند نیم مثقال و این مسهل در روز دوازدهم یا شانزدهم داده شود فلوس خیارشنبر ده درم تا ده مثقال گلقند پنج مثقال شیرخشت ده مثقال خمیره بنفشه ده مثقال ریوند چینی نیم مثقال روغن بادام یک درم باذن الله تعالی نفع بخشد <u>علاج فلغمونی و شقاقلوس دماغ</u> علاجش مثل علاج سرسام دموی کنند لیکن در فصد مبالغه نمایند و فصد عروق زیر زبان و چهار رگ و عروق جبهه و

پس گوش بعد فصد سر رو بسیار نافع است و حکیم نوشته که در فلغمونی مبالغه در اماله مواد بسوی اسفل از وضع محاجم اولا بر کتفین پس بر جنبین پس بر خاصرتین پس بر ورکین پس بر فخذین پس بر ساقین نمایند و بر ساقین شرط نیز بعمل آرند و این بعد فصد اولی و ایضا در استعمال شمومات بارده مثل صندل و گشنیز سبز و گل کدو و خیار کوچک و کافور و امثال آن و کذلک لطوخ اطلیه و اضمده بارده و منومه بر سر چنانچه در حمره مذکور گردد مبالغه کنند و صاحب اقتباس گفته که فلغمونی و شقاقلوس نیز از اقسام سرسام غیرحقیقی است و سبب فلغمونی تعفن خون است و سبب شقاقلوس خون گرم با ترکیب سودا بود و علاجش بسرسام دموی و سوداوی نمایند.

علاج حمره و جمره دماغ و قوبای آن علاجش بعینه علاج سرسام صفراوی است مع زیادتی ترطیب کثیر و دوام ربط اطراف و فصد چهار رگ و این ضماد علویخان نافع حمره است آرد ماش آرد جو در روغن گل و شیر زنان و زرده بیضه نیمبرشت آمیخته بر پارچه کتان مالیده بر سر نهند و ساعت به ساعت تبدیل نمایند و این ضماد در ابتدا مستعمل جراده کدو و خیار پوست خربزه و عنب‌الثعلب برگ کاسنی گل بنفشه کوفته اقاقیا داخل کرده ضماد نمایند و این ضماد در انحطاط استعمال میکنند آرد ماش بقدر کف گل بنفشه مثقال فاوانیا دانگ کوفته بشیر زنان و روغن گل و زرده بیضه آمیخته بر پارچه طلا کرده بر سر گذارند و این طلا نافع است صبر زعفران اقاقیا فوفل گل ارمنی شیاف مامیثا صندل سرخ کوفته به آب کاسنی تازه و آب عنب‌الثعلب سبز آمیخته بر سر طلا کنند و صاحب اقتباس این را نیز قسمی از سرسام غیر حقیقی نوشته و گفته که اول فصد قیفال کنند و بفاصله دو سه روز رگ پیشانی و یا بینی گشایند پس به معالجه سرسام صفراوی پردازند و شیخ می فرماید که علاج حمره و قوبای دماغ بعلاج صبارا نمایند طبری و گیلانی گویند که حمره بحای مهمله چون حادث گردد در سائر اعضای ظاهری حس منقسم بدو قسم می گردد یکی منبسط زیر جلد و درین حمرت در جلد ظاهر میگردد و دوم فرورفته در عمق لحم و این را جمر و بجیم نامند و جمره فلغمونیه نیز و این را بجهت مشابهت بجمره نار و حرکت آتش در حرقت و التهاب بدان نامیده اند و این نوع گاه عضو را فاسد میکند و اماتت آن مینماید و گاهی زائل میگردد به حسب قلت ماده و کثرت آن و خبث و صلاح آن و سبب این مرض خونی ست *152* که با اختلاط صفرا فاسد می شود و منبسط می گردد و جوش می خورد و رگهای باریک را می شکافد پس بسوی لحم و عصب و عظم میروند و چون این علت در دماغ پیدا شود و آن ارتقای خون فاسد به اختلاط صفرا بسوی بعض اجزای دماغ یا اکثر آنست نوع واحد گردد و او آن است که در جلد منبسط می شود پس در انجا اندر غشای موضوع بر تحف و یا در غشای موضوع بر دماغ و یا در بن هر دو منبسط گردد و با این خون فاسد در عروق

دماغ حاصل می شود و اما قسم دوم که آن عمیق است درد عارض نمی شود زیرا که قبل از آنکه در دماغ فرو رود مریض را هلاک می کند چه دماغ متحمل مثل این الم نمی شود نمی بینی که اکثر به مشارکت عضو بعید متالم می گردد ..... که او بنفسه متالم شود و ماده حاده اکاله او را مس کند و فرق میان این مرض و قرانیطس حارآن است که آن عقل را زائل می کند و با وی تپ مطبقه می باشد و چشم ها سرخ می گردد و به این علت تپ و زوال عقل نمی باشد بلکه مریض در سر خود آتش ملهتب می یابد و بران طاقت صبر و قرار نمیدارد و علاجش آنست که فصد قیفال و رگ پیشانی و رگ منخرین و هر دو رگ زیرزبان به حسب امکان و مطاوعت قوت یکی بعد دیگری بگشایند بعده بشرب ماءالشعیر و اغذیه مرطبه مثل کاهو و قطونا و کاسنی و حریرهای معمول از نشاسته و روغن بادام لزوم نمایند و نظر بسوی چیزهای سرخ براق برای جذب ماده بسوی ظاهر به مشاکلت نمایند و لزوم این ضماد نمایند جراده کدو مغز خیار برگ عنب‌الثعلب صندل سفید حضض اطراف بیدبرگ بنفشه نیلوفر برگ اسبغول به مقادیر لائق علت گرفته باریک سوده با سرکه آمیخته بر سر ضماد کنند و یا سفیده تخم مرغ را با روغن گل خام آمیخته سرد نموده بر سر گذارند و هر ساعت که گرم گردد تبدیل نمایند و باکی نیست که بالای ضماد مذکور اندکی روغن بنفشه بچکانند لاسیما وقت ظهور نقصان و کمی در علت بعده جو مقشر و برگ بنفشه و نیلوفر هر واحد کف کبیر پوست خشخاش سبوس گندم هر واحد کف برگ عنب‌الثعلب دو کف بپزند تا مهرا شود پس صاف کرده و نیم گرم بر سر ریزند و بثفل آن تکمید سر نمایند و اگر بینند که از این بیمار را قلق می شود در هوا سرد کنند پس بر سر ریزند در هر روز به دفعات متوالی و بهترین چیزها که درین مرض استعمال کنند این ضماد است بگیرند برگ عنب‌الثعلب و تخم آن و سیب رسیده و هر دو را نرم کوفته در سرکه ممزوج نو بروغن بنفشه بجوشانند تا مثل مرهم گردد بعده اندک آرد جو و سویق او آمیخته مثل خاگینه کنند و بر سر از آن خضاب غلیظ نمایند و چون مرض انحطاط یابد و قلق زائل شود و در قاروره آثار نضج پدید آید اگر قوت مطاوعت کند به این مطبوخ مسهل دهند برگ عنب‌الثعلب برگ خطمی برگ خبازی هر واحد دسته تمرهندی سی درم ترنجبین بست درم آلوبست عدد عناب یک کف سپستان یک کف و اگر توت شاهی بهم رسد و کف کبیر همه را به دستور مطبوخ جوشانیده صاف نموده شربتی از آن بقدر قوت علیل و فصل گرفته هفت درم فلوس خیارشنبر دران مالیده نیم گرم بنوشانند و اگر قوت کفایت کند دو سه بار این مطبوخ استعمال کند و هر گاه اندک بقیه مرض بماند این سعوط بکار برند بگیرند شیاف ابیض که در آن اقلیمیا نباشد و انزروت او بشیر خر پرورده باشند بقدر طسوج و در شیر دختران حل کرده اندکی روغن بنفشه یا روغن نیلوفر و روغن کدو یا روغن تخم خیار بران انداخته بهم زنند و صاف کرده قدری سرد نموده سعوط کنند پس اگر از این راحت یابد و در چشم او اشک نیاید لزوم این سعوط نمایند که مریض از این

صحت یابد و اگر اشک سائل شود و از آن راحت نیابد شیر دختران از پستان بر سر دوشند و بنهادن پارچه مبلول به آب طلع و گلاب باندک سرکه و روغن گل بهم آمیخته بر سر لزوم نمایند و مسکن و خوابگاه مریض در جائی که در آن هوا سرد بسیار آید مقرر سازند و از مشی در آفتاب و قرب آتش حذر کنند و بر بنفشه و نیلوفر آب سرد پاشیده ببویانند و اگر صاحب این مرض را آب عصی الراعی بشیر دختران سعوط کنانند اثر نیک بخشد و گاهی عصی الراعی و طحلب و برگ اسبغول سائیده قدری سرکه آمیخته بر سر ضماد میکنند و این ضماد در اول این مرض و در آخر آن نیکوست و اما نطول صلاحیت استعمال ندارد مگر در آخر این مرض و اگر باین علت در ابتدا تپ لازم گردد و بر روی مریض نمشن بنفسجی ظاهر شود بی شک علیل هلاک گردد و اگر چهره او مع ظهور تپ زرد گردد و اسهال او را عارض نشود خلاص یابد و این مرض از امراض مشتبهه است باید که هنگام وقوع آن تامل تمام در علامات و معالجه آن نمایند سرهندی در شرح اسباب می نویسد که دیدم این مرض را مع علامات او که بعد قی بر نهار حادث شده بود و هنوز نوبت اختلاط عقل و سیاهی چهره نرسیده بود و علاجش بنوشانیدن فادزهر و نارجیل دریائی نمودم و صحت یافت و حمره که به کودکان افتد تدبیرش علاج عطاش است که بعد لیثرغش بیاید بهر آنکه از قانون و شرح آن حمره و عطاش در صبیان مرض واحد ظاهر می شود رازی در حاوی کبیر نوشته که گاه مرضی شبیه بقرانیطس بغیر تپ عارض شود و بودن او بغیر حمی دلیل بر خالی بودن آن از دردست لیکن با قلق شدید و جهیدن بود که صاحب او را قرار نباشد و خواهد که بر دیوارها برجهد و گاه بر بستر بغلطد و گاهی بقوت بنشیند و گاهی به ضعف *153* بیفتد و معذلک در نبض او تغیر بتواتر و سرعت عارض نشود و بول او رنگین نگردد و با شدت ضجر و غم باشد و نفس تنگ شود و تشنگی بسیار بود و اگر آب بنوشد بسرفه خارج گردد و این مرض اکثر در یک روز قتل کند و گاهی تا چهار روز بکشد و احدی از آن نجات نیابد بلکه چهره و زبان سیاه شود و چشمهای ایشان بازماند و حال آنها مثل حال ملهوفین بود بعد از آن حرکات ایشان سست شود و نبض ساقط گردد و بمیرند و اکثر موت آنها به اختناق بود شیخ می فرماید بعید نیست که سبب این علت مشارکت دماغ بعضوی دیگر کریم مثل عضل نفس باشد چون آنرا تشنج یا فساد دیگر مثل خناق عارض شود و متادی بدماغ گردد و او را مشوش و فاسد گرداند و عقل مختلط گردد و عطش بتخفیف نواحی راس و حلق و صدر عارض شود و لهذا به شرب آب ساکن نگردد قرشی می گوید که این مرض را اکثر دیده ام هنگامی که وبا عارض می شود و احدی را ندیدم که از آن خلاص یافت و کسی را ندیدم که در اول روز از آن بمیرد بلکه هر کسی را که این مرض عارض می شود ضجر و قلق آنرا اشتداد می نماید و قرار نمی یابد و بر یک شکل قائم نمی ماند بلکه بر فرش و بستر خود منقلب میگردد و گاه بقوت و سرعت حرکت می کند و گاه یکبارگی ایستاده می شود و همواره حال

همچنین می باشد تا آنکه سست می گردد و می میرد و زبان بعضی بالکل سیاه می گردد و بعضی را این وقت قرب موت عارض می شود و اطبا از مشاهده این مرض حیران می شوند و اکثر به مریض نسبت میکنند که او این افعال به اختیار خود می کند به اراده اظهار آنکه مرض او شدید است و در نفس الامر چنین نباشد پس گاهی بعض اطبا همین اعتقاد می کنند تا آنکه مریض می میرد و کسانی را که من مشاهده کرده ام احدی را از ایشان ندیدم که عقل آن ظاهرا مختلط گردد بلکه اکثر از ایشان از افعال خود که می کنند عذر می نمایند و می گویند که از شدت کرب بر نفس خود قدرت نداریم و اما کسی که مس بدن آنها می کند دران از حال صحت تغیر نمی یابد و لهذا انکار مردم بران زیاده بود و تحقیق صدق کلام مریض در این باب نمی کنند حتی که مریض هلاک می گردد و این مرض عارض می شود وقتی که عفونت شدید در قلب پیدا می شود و از آن انطفای حرارت غریزی لازم می گردد و کرب شدت می کند و در این هنگام در نفس تنگی عارض می شود بسبب تجفیف اعصاب محرکه بنا بر قوت حرارت و چون این اعصاب خشک می شوند بر تحریک ؟ می باشد و لهذا اکثر ؟ ایشان به اختناق می باشد بسبب انطفای حرارت غریزی و نبض ایشان را تواتر و سرعت عارض نمی شود و بنابر آنکه حرارت غریبه تا بجگر و مجاری بول منتهی نمی گردد و لهذا بول از مجرای طبیعی متغیر نمیشود گیلانی می نویسد امید است که بر قرشی این امر مشتبه باشد زیرا که در تپ وبائی نیز اکثر این اعراض می باشد و گاذرونی بعد نقل قول رازی و شیخ و قرشی نوشته که این اقوال از عجائب عجیبه است و مثل این نه در کتب طبیبه دیدیم و نه از آبای اولین خود شنیدیم.

علاج سرسام سوداوی و این کمتر افتد و اشد آفت و ابطای برء است و بمالیخولیا می گراید بعد فصد تبرید و ترطیب دماغ از ادویه و ماء الجبن کنند و پس از نضج ماده بمسهل سودا و حب افتیمون تنقیه نمایند و بهر تبرید و ترطیب ماءالشعیر بشیره خشخاش و ترنجبین و جهت تقطیع و تلطیف ماده سکنجبین که بسیار ترش نبود مناسب است و بعد تنقیه ضمادات و نطولات مرطبه بکار برند و ضماد مغز تخم کدو مغز تخم تربوز نیلوفر بنفشه هر واحد یک توله سائیده بشیر دختر یا بز آمیخته نیز برای سرسام سوداوی و صداع سیبی و خشکی بینی و دماغ فائده تمام می کند و نطول بابونه تمام گل سرخ اکلیل‌الملک برگ خشخاش برگ چغندر بعد تنقیه نافع و بعضی شبت عنب‌الثعلب گل بنفشه تخم خطمی حلبه اسطوخودوس نیز افزوده اند و ایضا بابونه شبت ریحان بنفشه گل نرگس در آب شیرین پخته روغن بابونه روغن کنجد روغن بادام شیر دختران داخل کرده نیم گرم بر سر نطول کردن سودمند است و هر چه در علاج امراض دماغی سوداوی و صداع سوداوی مذکور شد بعمل آرند و روغن کدو و بنفشه و نیلوفر و بابونه بشیر زنان بر سر مالند و

ایضا روغنهای مذکوره و شیر دختران در گوش و بینی چکانند و در تنویم علیل کوشند و باقی تدبیر حسب حاجت از سرسام صفراوی برگیرند و غذا ماءالشعیر و برنج و مانند آن دهند و در انحطاط مرض گوشت حلوان و بچه خروس دهند و از غضب و حزن و افکار بسیار منع کنند. اقوال مهره صاحب اقتباس می نویسد که اول رگ باسلیق وقت صبح زنند و وقت شام رگ صافن گشایند و جهت تبرید و ترطیب دماغ روغن بادام و کاهو و شیر زنان برابر گرفته در بینی و گوش چکانند و بر تارک سر بمالند و شیره خرفه و خیارین و مغز کدو هر یک نه ماشه و تخم کاهو هفت ماشه در گلاب و بیدمشک هر یک هفت توله شربت نیلوفر شربت صندل ترش هر یک دو توله راخل کرده بنوشانند و غذا شیر برنج و یا مهلبه شیر بز و یا آش جو به شربت نیلوفر و انار شیرین دهند و چهار پنج روز همین تدبیر بعمل آرند که بهوش آید پس تنقیه بدن و دماغ **❋154❋** چهار خط اول ناخوانا و این نطول نافع این مرض است بابونه شبت شاهتره بنفشه مساوی جوشانیده و نطول کنند تدیین سر بادهان ؟ رطبه مثل روغن بادام و روغن بنفشه نمایند ؟ نسخه ابن الیاس در مسهل مذکور سنای مکی هفت درم گل سرخ پنج درم بادرنجبویه دو درم عوض شاهتره و عناب و گلقند است و در نطول ریحان بجای .... طبری گوید که در سرسام سوداوی ترک استفراغ او در اول مرض البته واجب است بلکه لزوم ماءالشعیر بجلاب و شکر نمایند و غذا بمزورات مرطبه مثل .... و اسفاناخ و مانند آن دهند و هرگاه در قاروره نضج ظاهر شود و تنقیه باین مطبوخ نمایند پرسیاوشان اصل السوس مویز منقی هر واحد پنج درم عناب سپستان آلو شیرین هر واحد بست عدد ترنجبین بست درم برگ بادرنجبویه یک کف همه را بدستور مطبوخ بپزند و شربتی از آن حسب قوت مریض صاف کرده .... فلوس خیار شنبر در آن مالیده اندک روغن بنفشه در آن ریخته بنوشانند و یا در حلق او ؟ کنند اگر از شرب او امتناع باشد و این مرض را امراض قبیحه میباشد ظاهر میشود از هجوم مریض بر آنچه واجب نبود و انبعاث و تشبث او از کسی که قریب او باشد و گاه از دندان بگزد و هر چه زیر دندان او آید قطع آید و چون .... این افعال ظاهر شود پس سبیل او آن است که بزنند و بترسانند تا از آن باز ماند و هرگاه مرض انحطاط پذیرد و مرتبه دیگر استفراغ ماده نمایند اگر قوت او متحمل آن .... و شیر بز یا شیر دختران بر سر دوشند و بر این ضماد لزوم نمایند بگیرند شیر تازه بز و دران پنیر مایه جدی بمالند تا منجمد گردد بعد از آن برگ خبازی و برگ بقله .... سائیده بر سر نهند و بالایش شیر منجمد گذارند و مدام روغن کدو و روغن تخم خیار در بینی چکانند و چون علت منحط گردد از خروس خصی و دماغ جدی .... غلا سازند و از فواکه سیب شیرین خوشبو بخورانند و از جماع البته منع کنند تا آنکه قوت حاصل گردد و به غذای لحم رجوع کند و آبزن و حمام لازم گیرند و در وقت .... مرض از بیمار سخن های نیک باید کرد و نزدیک او کسانی باشند که ازان انس و محبت داشته باشند و همچنین در سائر انواع این مرض زیرا که موانست و

سخن های خوب و تسکین نفوس آنها از ضروریات است سعید گوید که علاجش باستفراغ بدن از مطبوخ افتیمون کنند و اگر مانعی باشد این حقنه بعمل آرند شحم حنظل و بسفائج و افتیمون و پودینه جوشانیده در آب آن روغن بابونه آمیخته حقنه کنند و ماءالشعیر به شربت نیلوفر و لعاب اسبغول بجلاب و ماءالجبن بنوشانند و آبیکه در آن جو .... کوفته و گندم و نیلوفر و بنفشه و گل سرخ جوشانیده باشند بر مقدم سر بریزند و روغن بنفشه و نیلوفر نیم گرم بر سر مالند و چون مریض صلاح یابد در حمام داخل کنند .... مرغ و لحم خرفان غذا سازند و شراب ممزوج بنوشانند و بکثرت خواب امر فرمایند ایلاقی گوید تا وقتیکه علامات نضج ظاهر نشود استعمال حقنه یا مسهل جائز نیست و تا ظهور نضج ماءالشعیر رقیق ممزوج بجلاب نوشانند و به روغن بنفشه و کدو تمریخ سر نمایند و شیر زنان بر سر دوشند و بدانچه در سرسام صفراوی گذشت .... نمایند گیلانی می نویسد که تدهین کف پا و ناف و مقعد مریض هر شب به روغن تخم کدو یا روغن بنفشه نافع است و بعد ظهور نضج طبیخ افتیمون بنوشانند و .... دهند و اصلاح مزاج به اشیای مرخیه که با وی ادنی اسخان باشد باید کرد و آب مطبوخ اشیای مرطبه به اندک محللات بر مقدم راس بریزند علاج سرسام بلغمی که لیثرغس نامند اگر مانعی نباشد اول فصد کنند و بهر نضج ماده منضج بلغم دهند و منضج از بادیان یک مثقال اصل السوس مقشر نیم کوفته پرسیاوشان هر یک سه .... پوست بیخ کرفس یک درم جوشانیده صاف نموده یک نیم اوقیه گلقند حل کرده باز صاف نموده با دو اوقیه سکنجبین بزوری صبح نیم گرم نوشانیدن نیز مفید بود و اگر .... زیاده باشد گلقند دو توله در عرق عنب الثعلب عرق بادیان هر یک پنج توله مالیده نوشانند و لخلخه از حب .... جوشانیده روغن گل و بسرکه آمیخته به عمل آرند و پاشویه و .... و ضماد به کار برند و پر مرغ به عسل و خردل آلوده در حلق انداخته قی آورند و پوست سر بزغاله گرماگرم بر سر بستن از مجربات ابن بیطار است و معمول اینست که مرغ .... با کبوتر بچه ذبح نموده به نوعی که خونش بیرون نرود یا بر سر مریض افتد شکم شکافته گرماگرم بر سر بندند و هر گاه سرد شود تبدیل نمایند و در ابتدا پارچه بسرکه ...._*155* روغن گل یا روغن سوسن تر کرده بر سر نهند و روز سوم بجای سرکه سرکه عنصل نمایند و جندبیدستر قدری بیفزایند و یا پودینه زیاده کنند و ضماد بموی سوخته انسان با سرکه سرشته بر سر نافع است و این ضماد والد علویخان بغایت سودمند کماذریوس گل بنفشه اسطوخودوس هر یک دو مثقال جندبیدستر یک دانگ عود هندی عود صلیب هر یک دو دانگ ماش مقشر بقدر یک کف کوفته بیخته به روغن گل و ناردین هر یک پنج مثقال شیر زنان بقدر حاجت زرده بیضه یک عدد آمیخته بعمل آرند و اگر پودینه بری و بابونه و مرزنجوش و بادیان در سرکه کهنه پخته مقابل بینی بخور دهند روز سوم و بعد آن مفید بود و اگر عنصل تازه سائیده بسرکه آمیخته بر ساق و ران و قدم ضماد کنند جذب ماده باسفل کند و ایضا بهر جذب ماده حقنه های حاده و حمولات

قویه و بستن ساق و ساعد و مالیدن پایها بکار برند و از آب سرد سخت پر حذر باشند و عوض او عرق بادیان یا گاو زبان یا عنب‌الثعلب بنوشانند و از جمیع ترشیها اجتناب نمایند و چون در خواب مستغرق شود بدادن آوازهای قوی و تحریک و جز آن بهر حیله بیدار سازند خصوص در روز و مدام اطراف او را از چیزی درشت بسختی چندان بمالند که بیمار الم آن دریابد و بیدارماند و محاجم بغیر شرط بر پای نهند و بآبیکه در آن ادویه حاده جذابه پخته باشند بشویند و هرگاه مرض به انتها رسد ضمادات محلل صرف مثل جندبیدستر و پودینه و صعتر و حاشا و عاقرقرحا و خردل و عود صلیب به آب نمام یا مرزنجوش با قدری سرکه عنصل و زیت بی امتزاج روادع استعمال نمایند و بعد از نضج تام روز هشتم از مسهل بلغم و حب ایارج تنقیه نمایند و در صورت بیهوشی به آب نیم گرم و نمک اول حقنه کنند تا افاقه شود پس مسهل بدهند و بعد از تنقیه و مفارقت تپ فلاسفه و جوارشات مقوی دماغ مثل جوارش مصطلکی و عنبر یادواء المسلک معتدل بدهند و یا جوارش جالینوس با عرقیات و گلقند و یا جوارش عود با عرق گاوزبان و عنب‌الثعلب و کیوره و شربت بزوری معتدل بخورانند و گویند که جندبیدستر را خاصیت است در تقویت اعصاب با وجود نفع او درین مرض پس استعمال او بادویه مسهله و غیر مسهله و بدون ادویه حسب مقتضای حال اولی است و غراغر منقی دماغ و نطولات قوی التحلیل بعمل آرند و ایضا بهر تسخین دماغ و تحلیل ماده مابقی عطوسات مثل کندش و جندبیدستر و فلفل و شونیز و مشبک بکار برند و چون نسیان لازم این مرض است مدام بیمار را به دفع بول و براز به تکلیف خبردار باید ساخت و نطولات بر مثانه او باید ریخت و غذا از اول تا انتها آب یخنی حلوان یا چوزه مرغ یا نخودآب به ابازیر پخته و در انحطاط شله یا شوربای کبوتر و گنجشک و خروس وراج و تیهو با مصالح حار و شبت بدهند و باقی تدبیر از علاج امراض دماغی ورمی بلغمی و علاج صداع بلغمی حسب حاجت برگیرند اقوال اکابر سویدی می نویسد که خردل کوفته به آب قرنفلی که آن فرنجمشک است بعد حلق راس بر یافوخ ضماد کردن مجرب من است و از حکمهای دیگر نقل کرده که ضماد عصاره خام بسرکه و روغن گل یا گلاب و کذا نمام کوفته بسرکه پخته و روغن گل آمیخته و کذا نسرین مطبوخ بسرکه و کذا انجیر منقوع بعسل تا آنکه نرم شود با خردل سائیده بر یافوخ و کذا جندبیدستر بسرکه و روغن گل حل کرده بعد حلق راس و کذا پودینه بستانی بجندبیدستر و سرکه و روغن گل و کذا طلای سرکه عنصل در روز و شب چند بار و کذا ایارج لوغاذیا بسرکه و روغن گل در حمام و کذا موی سوخته انسان بجندبیدستر بر جبهه و یافوج و کذا بابونه و کذا برگ فنجنکشت و تخم او بسرکه و زیت و شرب و ضماد آب نضع بستانی بسرکه و روغن گل و شرب و ضماد و شم قسط و شم خردل و یا شونیز بریان کوفته در پارچه بسته مدام و یا مویزج باریک سائیده در خرقه بسته دائم و یا صعتر در شب و روز چند بار و یا پودینه کوهی و دشتی بدستور و یا حاشا به دستور و شم و ضماد پودینه

مع جندبیدستر و کذا حاشا تنها یا به روغن بان و سرکه و سعوط نسرین بسرکه و نطول جندبیدستر در سرکه و روغن گل حل کرده بر پیشانی و یافوخ و دلک اطراف بنطرون و زیت و یا تخم انجره نیز آمیخته و یا تخم انجره و نطرون و عاقرقرحا و تدهین اطراف بعاقرقرحا و زیت و نطرون و تکمید بجاورس و نمک گرم کرده بعد حلق راس و شرب سنا و یا جندبیدستر و یا صبر و یا فلفل سفید بجندبیدستر و بماءالعسل هر واحد و غرغره خردل به آب بادیان و کذا پودینه و حاشا فرفیون به روغن گل و سرکه و کذا طبیخ پودینه تنها و کذا بسکنجبین عنصلی و غذا شیره مغز بادام بعسل هر واحد نافع لیثرغس ست. مصنف اقتباس گوید که اول بهر نضج ماده شربت اصول علویخان یک توله یا دو توله بگلقند عسلی دو توله بلیسانند و بالایش شربت اسطوخودوس منضج چهار توله در عرق بادرنجبویه و عنب‌الثعلب هر یک نه توله داخل کرده بنوشانند و یا این ماء الاصول دهند پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی هر یک نه ماشه اصل‌السوس مقشر بیخ کرفس هر یک هفت ماشه فقاح اذخر انیسون هر یک چهار ماشه مویزمنقی یک توله اسطوخودوس نه ماشه انجیر زرد چهار عدد بادرنجبویه پنج ماشه گلقند عسلی چهار توله سکنجبین عنصلی دو توله داخل کرده بکار برند و غذا نخودآب بچه مرغ دهند و یا شوربا با نان خشکار و تا روز سوم جهت منع ماده و تقویت دماغ سرکه کهنه و روغن گل و گلاب برابر کنند نیمگرم بر تارک بمالند و روز چهارم بزرالبنج و قسط و جندبیدستر هر یک سه ماشه اضافه نمایند و این لخلخه ببویانند شونیز بریان و قسط تلخ و سنبل الطیب هر یک ❋156❋ چهار ماشه جند سه ماشه روغن گل و زنبق و نرگس هر یک یک توله و سعوط و پاشویه و طلا و ضماد تا یک هفته بکار برند که این همه بنا بر جذب و اماله ماده می باشد ..... هرگز بکار نبرند و اگر احیانا استعمال کرده میشود موجب هلاک عاجل می گردد و کذا فی النبض الکبیر و سعوط اینست سنبل الطیب و شونیز و کندش و تر هد سفید و دار شیشعان ..... جید بیدستر هر یک سه ماشه بکار برند و پاشویه اینست اکلیل‌الملک و صعتر و سداب و بابونه هر یک سه توله برگ کنیر و سبوس نخود و گندم و برگ کنار هر یک توله نمک طعام به دستور معمول بعمل آرند و این ضماد جامع الجوامع بکار برند اسطوخودوس یک توله دال بنوماش مقشر بشیر نر سوده برگ مورد و فرنجمشک هر یک دو توله عود صلیب دو درم ..... یک ماشه مصطکی ماشه در گلاب و روغن گل و زردی بیضه مرغ سرشته بر پیشانی و صدغین ضماد نمایند که فی الفور بهوش می آرد و در این اثنا بفاصله یک دو روز بفتیله ..... طبع را بگشایند و روز هشتم اگر بهوش باشد تلیین طبع نمایند به اضافه برگ سنا دو تله و ریوند خطائی و تربد سفید هر یک نه ماشه و زنجبیل سه ماشه و خیارشنبر و ترنجبین هفت توله روغن بادام هفت ماشه و شربت اسطوخودس مسهل علویخان چهارتوله در ماءالاصول مذکور لیکن باید که وقت شب حب ایارج نه ماشه بخورانند و وقت ..... نخودآب مرغ دهند و وقت شب نان بشوربای مرغ و روز نهم ماء الاصول مذکور نوشانند به

اضافه شربت بزوری حار سه چهار توله و حرف هفت ماشه و به همین [نمط] سه چهار مسهل دهند و یا زیاده تا تنقیه بتمامه حاصل شود و اگر هوش دوا نوشیدن نداشته باشد به حقنه حاده علویخان استفراغ نمایند لیکن نخست باید که به آب ..... و نمک هندی حقنه کنند در روزی دو سه نوبت و یا کم و زیاده تا بافاقت آید پس تنقیه دماغ و بدن بدستور مذکور کنند و بعد از تنقیه جهت تعدیل مزاج و تقویت دماغ معجون فلاسفه و فلافلی و سنجرینیا دهند و مصطکی اسطوخودوس هر یک دو ماشه در گلقند عسلی یک توله آمیخته بلیسانند که بسیار مفید است و همچنین جند یک ماشه در عسل با ماءالعسل و کذا قرنفل و کذلک جدوار ابوسهل گوید که معالجه لیثرغس به استعمال حقنه حاده باید کرد و چون بدن نقی و مرض به انحطاط خلط بلغمی از سر منحط گردد ضماد معمول از روغن گل و پودینه و نضع و اندکی سرکه بر سر نمایند و همه بدن خاصه اطراف را به روغن گل که در آن نطرون و عا قرقرحا حل کرده باشند بمالند بعد از آن ضماد معمول از جندبیدستر و حاشا و پودینه کوهی و سرکه عنصل بر سر گذارند و ساقین و پایها بسرکه عنصل بمالند و بسکنجبین عنصلی غرغره سازند تنها یا بایارج و اگر علت طول کند و رعشه عارض گردد تکمید سر از نمک گرم نمایند و منقیات سر از حقنه ها و از ادویه مدر بول استعمال کنند بوعلی مینویسد که اگر عائقی مانع نباشد و خون در بدن غالب باشد اولا فصد کنند بعد از آن حقنه های حاده استعمال نمایند و جذب مواد باسفل کنند و به ریشه لطوخ بخردل و عسل قی آورند و مریض را در خانه روشن بدارند و از استغراق در بسات بالحاح و ..... منع نمایند و در اول امر برای منع ماده روغن گل و سرکه آمیخته بر سر طلا کنند و بعد دو روز از ابتدای مرض جندبیدستر بدان مخلوط کنند و بجای سرکه سرکه عنصل بگیرند و [آب] ندهند مگر اندک و در ابتدا خاصه و هنگام انتها خصوص در آخر آن بالکل منع کنند بعد از آن زیت و لطرون و تخم ماذریون و فلفل و عاقرقرحا و مانند آن بر بدن مالند و نطول قوی التحلیل و شمومات و عطوسات و غراغر نطفه که در آن حاشا و زوفا و پودینه و صعتر باشد و غرغره بعسل و عنصل وسائر آنچه در علاج امراض دماغی بلغمی مذکور شد استعمال نمایند و ..... عنصل خصوصا رطب بر سر استعمال کنند انتفاع بسیار یابند و ایضا سائر مخمرات و نطوخ خردل بر سر استعمال نمایند و مدام دلک اطراف و غمز آن کنند تا آنکه سرخ شوند و مریض متالم گردد که این عظیم المنفعت است و چون در سبات غرق شوند موی سر ایشان بکشند و بعضی از آن بکنند و بر قفا نزدیک نقره محاجم ناری بسیار نهند بغیر شرط و گاهی هنگام احتیاج به استفراغ خون با شرط محتاج می شوند و کسی را که از ایشان غذا دهند به مثل آب ترمس و آب نخود بآب کشک غذا سازند و چون غذا دهند بر غمز اطراف او چند ساعت اقدام نمایند تا بخار بسوی فوق منجذب نشود و گر بسبب طول مرض احتیاج نوشیدن مسهل شود و خاصه چون ارتعاش به مریض ظاهر گردد دو ثلث مثقال جندبیدستر باندک سقمونیا

که کمتر از یک دانگ باشد بخورانند و اگر از جمع کردن سقمونیا با جند خوف افراط در تپ باشد از سقمونیا اجتناب کنند و بر جندبیدستر و بر تبدیل مزاج بدون استفراغ اقتصار ورزند و اولی استفراغات آنست که بحقنه ها باشد و اگر بغیر آنها مضطر گردند ایارج فیقرا یک درم با ربع درم شحم حنظل و ثلث درم هلیله و یک دانگ مصطکی بخورانند اگر تپ شدید الحراره نباشد و اعتماد این امر باشد که این دو اسهال خواهد آورد و اگر بدان یقین نشود حمولات یا شیاف مع استعمال این مسهل بردارند تا که هر دو بر اسهال اعانت کنند بعده به تکلیف براز آنرا آگاه سازند و چون آنرا نسیان از بول و براز عارض شود بر کنج ران و شکم از آب مطبوخ بابونه و اکلیل‌الملک و بنفشه واصل‌السوس نطول سازند و مثانه را غمز کنند تا بول کند و چون مرض به انتها رسد و انحطاط پذیرد مریض را در گهواره و هودج نشانند بعد از آن اندک ریاضت و تدبیر ناقهین استعمال نمایند. مجوسی گوید که معالجه صاحب لیثرغس بحقنه حاده باید کرد تا ماده از اعلی باسفل جذب کند و در خانه وسیع معتدل *157* و روشنی که در تابستان به اعتدال و در زمستان گرم باشد بنشانند و هر صباح گلقند عسلی به آبیکه اندران زیره کرمانی جوشانیده باشند بنوشانند و بنخودآب مع زیت مغسول و زیره و شبت و دارچینی غذا سازند چون تپ محسوس نباشد یا این ماءالاصول خفیف دهند پوست بیخ کرفس پوست بیخ بادیان هر یک ده درم تخم کرفس بادیان انیسون هر یک سه درم مصطکی سنبل الطیب هرکدام یک درم اسارون سلیخه هر کدام یکنیم درم بیخ اذخر فقاح اذخر اسطوخودوس هر یک سه درم مویز منقی بست درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید صاف نموده هر روز چهل درم از آن گرفته گلقند شکری ده درم در آن مالیده صاف کرده و روغن بادام یک درم افزوده نیم گرم وقت سحر بنوشند و سکندر افرودوسی ذکر کرده که هر گاه قوت قوی باشد واجب است که فصد صاحب این مرض کنند و سرکه و روغن گل بر سر ریزند و چون مرض به انحطاط آید جندبیدستر و پودینه بر پیشانی طلا نمایند و بکندش عطسه آورند و اگر در آنجا تپ ظاهر باشد از ماءالاصول حذر کنند و چیزی سوای گلقند شکری هفت درم ندهند و ماءالشعیر که در آن پودینه و زوفا یا بادیان پخته باشند بدهند و اگر تپ قوی باشد بر بادیان مع ماءالشعیر و شکر اکتفا نمایند و سکنجبین شکری بزوری بنوشانند و ماسوای این از اشیای بارده رطبه و جمیع فواکه لاسیما شفتالو و سیب و به و امرود و مانند آن اجتناب ورزند و اگر اندک مویزمنقی بخورند باکی نیست و از البان خاصه احتراز نمایند که آنها سهر را ضرر دارند و ایضا ماهی و حبوب مثل باقلا و عدس و لوبیا و مانند آن و عضل ساقین او بعصابه محکم بربندند و ساعد بمالند و کف پا به اندک بوره ارمنی و عاقرقرحا و روغن سوسن نیکو بمالند تا ماده از سر باسفل جذب کند و بر سر آن روغن سوسن و روغن گل به اندک سرکه خمر بریزند تا بدین دماغ قوی گردد و بخارمتراقی از بدن را قبول نکند و اگر تپ نباشد ماءالاصول مذکور بنوشانند حتی که علامات نضج ظاهر

شود و پس در آن هنگام بعد هفته یا دو هفته بطبیخ غاریقون و حب ایارج و بعد از آن بحب قوقایا تنقیه نمایند و نسخه طبیخ غاریقون اینست سنای مکی پنج درم اسطوخودوس دو درم تربد مجوف محکوک دو درم بادرنجبویه دو درم گاوزبان گل سرخ هر کدام سه درم گلقند ده درم جوشانیده صاف نموده غاریقون سفید یک درم با قدری عسل سرشته و شحم حنطل دو دانگ اضافه نموده بنوشند و چون بدن از اخلاط بلغمی پاک شود بنفس دماغ متوجه شوند و این سعوط بکار برند سکبینج جاوشیر فلفل سفید جندبیدستر زعفران عاقرقرحا شونیز هر واحد یک جزو صبر دو جزو صموغ را در آب شهبانج تر کرده و ادویه سوده بدان سرشته حبها سازند و از آن دو حبه یا سه حبه به اندک روغن سوسن در بینی چکانند و موی سر تراشیده بران روغن سوسن در زنبق و سرکه عنصل و آب نمام یا آب شهبانج خوب مخلوط کرده بریزند و این طلا بعمل آرند جندبیدستر دو درم عاقرقرحا مویزج هر کدام چهار درم بوره ارمنی خردل هر کدام سه درم کوفته بیخته به آب نمام یا آب مرزنجوش یا آب مرو بقدری سرکه عنصل بر پیشانی و موخر سر طلا نمایند و به شم فلفل و جندبیدستر و فرفیون و مانند آن عطسه آورند اگر فائده نشود به اندک شلیثا بآب شهبانج سعوط سازند و در خلال این احوال گاه گاه ایارج فیقرا بعسل و سکنجبین عنصلی سرشته و اطریفل کبیر همیدهند و بایارج فیقرا و سکنجبین غرغره همی کنند و غذا نخودآب بشبت و دارچینی و خولنجان و زیت مغسول یا شوربای قنابر یا گنجشک بطور اسفیدباج پخته بدهند و عسل بخورانند و مشک و غالیه ببویانند و بکندر و ند و مانند آن تبخیر نمایند پس اگر این تدبیر کفایت کند و آثار صلاح در حال بیمار پدید آید لزوم این تدبیر نمایند و اگر علت طول کند و خدر و ارتعاش و سردی بر بدن مستولی گردد ایارج ارکاغانیس یا لوغاذیا بقدر چهار مثقال به آبیکه دران مویز منقی و تخم کرفس کوهی و انیسون و پودینه کوهی جوشانیده باشند به مقدار چهار اوقیه بدهند و بعده ایارج جالینوس و بعد از آن انقرویا باید داد و بعد از استعمال ایارجات اطلیه مذکوره بر سر طلا کنند و این کماد بعمل آرند نمام مرزنجوش بابونه شبت برنجاسف برگ غار قسط تلخ عاقرقرحا همه را کوفته در آب خوب جوش داده بعد تراشیدن موی سر بر آن تکمید نمایند و در روغن ناردین و روغن قسط و روغن قثاءالحمار اندک جندبیدستر حل کرده بر سر بمالند و اگر بعضی از این روغنها به اندک سرکه عنصل آمیخته بر سر طلا نمایند انتفاع یابند و اندک روغن بادام به روغن خسته مشمش و روغن غار بخورانند و فرفیون و جندبیدستر ببویانند و بالجمله تدبیر صاحب این مرض به تدبیر مسخن ملطف و بسائر تدبیر مذکور در صورتی است که تپ محسوس نباشد و هر گاه فصل تابستان و بلد حار یا نبض سریع عظیم باشد ادویه قوی الحراره و معجونات کبار استعمال نباید کرد چون معالجه مریض به حسب تدبیر مذکور باحتیاط نمایند و علامتی از علامات نضج ظاهر شود در حمام داخل کنند و بر بدن او آب نیم گرم بریزند و اگر در آبزنی که اندران آب گرم مطبوخ بابونه و

اکلیل‌الملک و مرزنجوش باشد بنشانند و بر سر او نطول کنند منفعت بین نماید و در اول دفعه طول مکث در حمام و آبزن نکنند و آب قوی الحراره هم نباشد بلکه معتدل بود و بعد از آن بعد اغذیه موافقه شراب ریحانی اندک بنوشانند بهر آنکه تلطیف ماده و تزیید نضج آن و انتشار حرارت در سائر بدن او کند ایلاقی گوید که اولی در علاج او اینست ❋158❋ که اولا بهر منع ماده از سر خرقه بسرکه و گلاب و روغن گل تر کرده سرد نموده بر سر نهند تا دو روز و استنشاق این نمایند در روز سوم در آن سرکه عنصل و اندک جندبیدستر مخلوط سازند و بعد روز چهارم بحقنه حاده معمول از شحم حنظل و تخم انجره هر واحد یک جزو و قرطم دو جزو و پودینه دشتی یک مشت و پوست بیخ کبر بپزند و از آن پاو آثار گرفته استارمری و پنج درم روغن زیت یا کنجد آمیخته حقنه کنند و شافه بردارند و اگر از این مانعی باشد ایارج فیقرا بشحم حنظل بخورانند و اگر یک نیم دانگ شحم حنظل و مثل او افتیمون و غاریقون و یک دانگ مقل و یک درم ایارج فیقرا حبها ساخته بدهند بهتر باشد و اگر بدل افتیمون هلیله کابلی و یکدانگ مصطکی کنند جائز بود و استفراغ باین ادویه درصورتی جائزست که تپ حار نباشد و اگر قی بر آن آسان باشد اولا تدبیر آن نمایند بعد از آن به استفراغ مذکور پردازند و بعد تنقیه به معده گلقند و مصطکی و معاجین محلل رطوبات مثل معجون بلادر و امثال آن بخورانند و همچنین چیزی که رطوبت را بادرار کم نماید و مفاصل او را به روغنهای گرم بقوت بمالند و مشک و عود و مانند آن ببویانند و جندبیدستر بسرکه عنصل و بشراب انگوری حل کرده بر سر طلا نمایند و بکندش و فلفل بعد تنقیه عطسه آوردن سودمند است و موی سر تراشیده ارزن و نمک گرم بر سر نهند و دائم استفراغ باشیای مقلل رطوبات بادرار بول و حقنه ها نمایند و غذا نخودآب به ابازیر و آب سبوس گندم بعسل و روغن بادام دهند و اگر حاجت ماءالشعیر باشد نخود مساوی جو و اندک زوفا و برگ کرفس و پودینه گرفته بسازند و اگر تپ ظاهرتر و حرارت شدیدتر باشد بر نخود و جو اقتصار نمایند و اگر جو مقشر و کرفس بپزند نیکوست و بعسل و روغن بادام بنوشانند جائز بود. ابن الیاس می نویسد که جلاب از بادرنجبویه و اصل‌السوس هر واحد سه درم و شکر سفید ده درم بدهند و غذا ماءالشعیر مقشر کوفته با نخود پخته و حل طبیعت بحبوب مسهله و حقنه های مطلقه مذکوره در سرسام سوداوی نمایند و تغریق سر بسرکه و گلاب و روغن گل در ابتدا کنند بعد از آن وضع اطلیه محلله و نطولات ملطفه مثل بابونه و شبت و مانند آن بعمل آرند بعده به مشک و شونیز و کندش عطسه آورند و استعمال این شافه نافع بود زهره نرگاو یکدرم شحم حنظل نیم درم بوره ارمنی خطمی هر یک سه درم شکر را بر آتش قوام نموده ادویه کوفته بیخته بران پاشیده از آن شیاف بسازند و به روغن بنفشه چرب کرده استعمال نمایند خجندی گوید که بامداد مصطکی و انیسون بگلقند عسلی بدهند و تلیین طبع بحقنه های حاده و حبوب کنند و بکندش و جندبیدستر عطسه آورند و بایارج فیقرا قی کنند و به

روغن قسط مفاصل را بمالند سعید گوید که چون طبیب را حدوث این مرض بعلامات آن متحقق گردد و قوت قوی و سن شباب و فصل معتدل باشد مریض را در ابتدای حدوث این علت فصد واجب بود تا که از حدوث ورم در مقدم دماغ ایمن گردد و اگر از فصد مانعی باشد واجب است که حقنه نمایند تا ازین ارتفاع ابخره بسوی سر قلت پذیرد و باید که حقنه مستعمل درین مرض حاد بود بسبب غلظ فضول محدث آن و نسخه حقنه حاده همانست که در قول ایلاقی گذشت و بعد نضج تنقیه بدن بایارج فیقرا کنند و گلقند کهنه بخورانند و آب گرم بنوشانند و ادویه مدره مثل آب مطبوخ بادیان و زیره سیاه و نانخواه بشکر بنوشانند و جوارشات حار ملطف مقوی دماغ و معده مثل جوارش مصطکی و زنجبیل و بلادری بخورانند و بعد تنقیه صرف توجه بدلک اطراف و بدن از روغن به اندک تخم انجره یا نطرون فرمایند و از پودینه و صعتر استشناق نمایند و چون حال مریض صلاح یابد بنخودآب و قلایا و مطنجنات غذا سازند و از هر شی رطب منع کنند. قرشی و گاوزونی می‌نویسند که در ابتدا حقنه های لینه بعمل آرند تا مواد غیرمنضجه یکبارگی متحرک نشود و بعد از آن متوسطه میان لینه و حاده بکار برند زیرا که در این هنگام ماده اندک نضج می یابد بعده عند قرب انتها و اتمام نضج حاده استعمال نمایند و تنقیه بلغم بادویه مخرج آن کنند و تدبیر صداع بلغمی بدون مسخن بسیار از جهت تپ بعمل آرند و یک مثقال ایارج فیقرا به اندک تربد و غاریقون و مقل بدهند و شربت بادرنجبویه و شربت اسطوخودوس نیکوست زیرا که جامع تلیین و انضاج اند و بعد تنقیه غرغره و معطسات برای اخراج بقایای ماده واجب است امام بقراط گفته که معالجات بر پنج قسم ست علاج ماده که در سرست بغرغره و آنچه در معده باشد بقی و آنچه در امعاست به اسهال و آنچه در جلد بود بعرق و آنچه در عروق است بفصد گیلانی گوید که چون علامات نضج ظاهر شود طبیخ افتیمون و بسفائج و غاریقون و اسطوخودوس و هلیله سیاه بدهند و چون تنقیه بدن از خلط بلغمی شود بعد حلق راس روغن گل و گلاب مضروب به سرکه و آب حبق و اندک جندبیدستر بر سر ریزند و مفاصل و اطراف را بروغن گرم که در آن اندک عاقرقرحا و فلفل و نطرون و تخم انجره سوده آمیخته باشند بمالند و ثبادریطوس ایشان را نافع است و اگر در احشا ورم حار باشد معالجه باضمده و نطولات کنند و خردل مسحوق بسرکه یا جندبیدستر یا موی سوخته یا صوف سوخته ببویانند. محشی شرح اسباب می نویسد بعضی گویند که مار مهره مخطط را چون بر سر صاحب لیثرغس تعلیق نمایند نفع بخشند و متقدمین گفته اند که اگر خون شفتین را به روغن گل آمیخته نیم گرم بر سر ریزند اورام را نفع دهد و همچنین خون ماکیان و جالینوس گفته که این نفع بجهت آنست که خون روغن را حرارت می‌بخشد و لهذا اگر روغن نیم گرم استعمال نمایند همین منفعت نماید حکیم علوی خان می نویسند که امر چنان نیست ❋159❋ که جالینوس گفته بلکه خون این طیور را در اورام حارد بارد منفعتی خاص است زیرا که از مجربات

نافعه است بستن کبوتر بچه و چوزه مرغ شکم شگافته بر سر بنوعی که خون او بر سر مریض بچکد پس اگر تقطیر خون این طیور را منفعتی نمی بود این عمل مفید نمی شد گویم از طرف جالینوس که این منفعت جائزست که در اجسام این طیور باشد و خون آنرا افاده حرارت لطیفه کند چنانکه روغن گل افاده می دهد و ایارج لوغاذیا اکلاً نافع و کذا ضماداً بر سر صاحب لیثرغس چون به روغن گل و سرکه آمیخته در حمام استعمال نمایند و این شافه نافع است بوره ارمنی گل بنفشه قنطوریون دقیق بسفائج فستقی هر یک دو درم شحم حنظل یک درم صبر سقوطری سقمونیا هر واحد یک مثقال کوفته بیخته شکر در آب حل کرده بقوام آورده ادویه آمیزند و بقدر پنج انگشت شیافه ساخته روغن بید انجیر بدان طلا کرده استعمال نمایند و اکثر فسخ نافع این در صداع بارده بلغمی گذشت. علاج سرسام غیرحقیقی تدبیرش ازاله سبب است مثلا آنچه به سبب تصاعد ابخره حار از حجاب صدر متورم بسوی دماغ بود و اعراض سرسام از آن ظاهر گردد و علاجش علاج ذات‌الجنب و در ابتدا فصد باسلیق نمایند و اگر ظاهر نگردد فصد اکحل و حجامت ساق با شرط کنند و ماءالشعیر با شربت بنفشه و نیلوفر و عناب و لعاب بهدانه با نبات بیاشامند و گل نیلوفر در گلاب و کافور تر کرده ببویند و بهر جذب فضول باسفل حقنه بعمل آرند و بر سر عصارات بارده طلا نمایند و بر سینه ضمادات منضجه که در آن حرارت بسیار نباشد مثل آرد جو و خطمی و برگ بنفشه و صندل بکار برند و هر گاه حجاب دماغ نیز ورم نماید به سبب اتصال حجاب صدر تدابیر سرسام حار نمایند و بر موضع وجع اطلیه محلله یا منضجه مثل بابونه خطمی آرد باقلا تخم کتان به آب گرم نهند و تلیین شکم بطبیخ نیلوفر بنفشه خطمی عناب سپستان یا ترنجبین و یا بماءالشعیر با شیرخشت و با ترنجبین نمایند و آنچه به سبب مشارکت در اورام مثانه و رحم و غیره باشد علاج اورام مذکوره نمایند و آنچه در حمیات به سبب تصاعد ابخره عارض شود تقویت دماغ و استعمال صرف عرقیات و اشربه و سعوطات بارده کافی است و پاشویه و حجامت ساقین بی شرط ابخره از دماغ فرود آرد و لخلخه تقویت به دماغ دهد به کار برند و ایضا در بیهوشی و تپ بجهت تصفیه ابخره سر لعاب بهدانه شیره تخم خیارین در آب برآورده عرقیات شربت بزوری داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشانند و گاهی در تپ های هذیانی به جهت طرد ابخره محتبسه اطریفل گشنیزی همراه آب تمرهندی و آلوبخارا و آلوبالو نافع بود و اگر بیهوشی از شرب شراب باشد سکنجبین شربت لیمون گلاب لعاب اسبغول بدهند مولف اقتباس العلاج می نویسد که گاهی خداوند سرسام غیرحقیقی بی ظهور تپ و آثار ورم دماغ سخت متحرک و بیقرار باشد و جمیع امراض که در علاج حمره دماغ در قول رازی و قرشی مسطور شد او را عارض گردد و بعضی بروز دوم و یا سوم بمیرند و بسا باشد که با این حالت یرقان زرد با صلابت جگر پدید آید و قی زنگاری و کراثی کند از روز اول و روز پنجم یا هفتم رعاف از هر دو منخرین ظاهر شود بکثرت و شکم ورم کند و بهلاکت انجامد و

سببش آنست که ماده سمی در جرم دماغ و غشای آن و یا در دل و دماغ هر دو جا حادث شود از اقتباس خون و یا استحاله خلطی و یا از امر خارجی که موجب سمیت اخلاط می شود و سرایت آن روح نفسانی و حیوانی را فاسد می سازد و هلاک می کند چنانچه اندر ایام وبا اکثر وقوع این علت بکرات و مرات بمشاهده آمده پس اول رگ سررو زنند و وقت ظهر رگ پیشانی و وقت عصر رگ بینی و یا صدغین و اگر مریض قوی الجسم بود رگ هفت اندام گشایند و خون کثیر به یکدفعه گیرند که قریب بغشی رسد و از گل سفید که بهندی پند دل گویند به گلاب سرشته بر پیشانی و صدغین ضماد کنند و از آب برگ داوودی و آب ... سدا گلاب و گلاب کهنه هر واحد یک توله روغن گل یکنیم توله عرق بیدمشک دو توله صندل سفید گل ارمنی هر یک سه ماشه کافور دو ماشه لخلخه سازند و این دوا بدهند زهرمهرۀ ختائی یک ماشه صندل سفید به گلاب سوده یکنیم ماشه طباشیر دو ماشه سائیده در شربت انارین دو توله آمیخته بلیسانند بالایش شیره تخم خرفه و مغز تخم پزویه و تخم کاسنی و مغز تخم کدو و تخم خیارین هر یک نه ماشه و زرشک هفت ماشه زرد آلو پنج عدد در عرق بیدمشک و بید ساده و گلاب هر یک هفت توله برآورده سکنجبین مقطری و تفاحی لیمونی هر یک دو توله داخل کرده بنوشانند و غذا اسفاناخ و دال مونگ مقشر همراه برنج و یا نان تنک دهند و یا آش جو ..... و شربت نیلوفر و باید که بعد فصد همان روز و یا روز دوم مغز خیارشنبر یا گلقند و خمیره بنفشه و ترنجبین و شربت آلو مسهل دهند و باز تبرید به دستور بعمل آرند مع اضافه سبوس اسپغول هفت ماشه و اندکی سرکه تنها و یا مقطر یا گلاب مساوی آمیخته نوشیدن درین باب اثر تمام دارد و کذا در سرکه ..... توله و گلاب نیم پا و گل ارمنی هفت ماشه آمیخته نوشیدن فائده می کند و باید که ماده را به هر وجه که ممکن بود از دماغ و دل فرو کشند و باقی همه از بحث تپ وبائی برگیرند و اگر در سه چهار روز از مرگ نجات یابد پس به زودی بی تدبیری دیگر به صحت انجامد کذا فی شرح ایلاقی علامه سمسانی *160* <u>عطاش</u> و آن ورم حار خفیف است که در دماغ صبیان حادث شود و نشانش علامات حمره دماغ است که در تشخیص اقسام سرسام مذکور شد مع عدم سیری از آب و این مرض تشنگ گویند پس بهر تبرید و ترطیب دماغ لعاب بهدانه شیره مغز تخم کدو و تخم خیارین و تخم کاهو و شربت نیلوفر بدهند و از پوست کدوی تر و خیار و برگ خرفه و روغن گل و قدری سرکه و یا از زردی بیضه و آب گشنیز سبز و آب عنب‌الثعلب سبز در روغن گل سرد کرده بر سر ضماد کنند و بعضی آب خرفه و شیر دختران می افزایند و ضماد کاهو و ریختن شیر دختران به اندکی کافور و نهادن پوست تربوز بطور کلاه بر سر نیز مفید است و هر گاه گرم شود ضماد را تبدیل نمایند و طباشیر با شیره خرفه نوشانیدن و ضماد لعاب اسپغول به روغن گل و در ابتدا قدری سرکه آمیخته و یا صندل و گلاب بر سر ضماد کردن نیز مفید نوشته اند و اسهال درین مرض خوب نیست پس اگر عارض

شود ..... و هلیله درست را در آب بجوشانند که نرم شود برآورده صلایه کنند و بر تارک سر ضماد ساخته پارچه بران بربندند و مکرر بعمل آرند نفع تمام دهد و همچنین ضماد آمله به آرد ... سائیده یا به آب کدو و روغن گل و زرده تخم مرغ آمیخته بر تارک سر گذاشتن نافع و کذا گلنار در آب برگ عنب‌الثعلب سبز سائیده بر سر ضماد کردن مفید و مروارید طباشیر زهرمهره هر یک دو سرخ سائیده بخورانند بعد از آن شیره تخم خرفه بریان شیره تخم کاهو در عرق بارتنگ عرق کیوره گلاب برآورده رب به شیرین شربت انار شیرین داخل کرده بارتنگ بریان بالای آن ریخته بدهند و گاهی عوض زرورد کهربا می کنند و در عرق بیدمشک می دهند و گاهی دوا مرضعه را نیز می نوشانند و نشاسته به اندک سرکه و عنب‌الثعلب و روغن گل کردن نافع بود و حنا بر کف دست و پا بستن و دست و پای را در آب سرد داشتن مفید بود و در صورت قبض طبیعت آب کدو با شیرخشت یا آب عناب با شیرخشت نافع بود و .... آش جو و درصورت اسهال طفل پست جو و مانند آن هر چه ذی قبض باشد بخورانند و اگر محتاج فصد گردد دایه او را فصد نمایند و تقلیل غذا کنند و از تخمه و لحوم و حمام حذر کنند. اورام خارج راس و این بر دو قسمت است یکی ورم حار یا بارد که در حجاب خارج قحف افتد و شناخت خاص وی آنست که رنگ جلد سر متغیر گردد و سخت باشد و به انگشت فرو نتوانست شد ..... و وجع محسوس شود بخلاف اجتماع رطوبت خارج و آنکه ورم حارست یا بارد به لمس و لون و موافقت و مخالفت چیزی که باو رسد دریافت کنند دوم ماشرا و آن ..... ورم و موی رو و پیشانی است و گویند که قسمی است از فلغمونی که ماده آن خون حاد مختلط بصفرا بود هر گاه در اجزای خارجی سر و پیشانی و بینی و حوالی چشم حادث گردد که بنا بر عظم سبب اعضای داخلی مثل جوهر دماغ و شرائین و حجب آن نیز ورم کنند و اعراض اشتداد پذیرد حتی که بیمار پندارد که درزهای سر می شکافد و باشد که ورم فرود آید ..... و بازو مشتمل شود و سرخی و خارش و انتفاخ رو و بینی و گوش و پیشانی و برآمدگی چشم و غثیان و شدت وجع و ضربان لازم ویست بالجمله علاج ماشرا جدا گفته می شود و علاج قسم اول ..... ملاحظه آن که کدام نوع ورم است و از کدام خلط هم رسیده از علامات آن بعلاج اقسام سرسام کنند و بدانچه در باب اورام خواهد آمد بعمل آرند و حجامت با شرط از فصد زیاده تر مفید است. علاج ماشرا آنچه از فصد سررو و دیگر تدابیر مبرده مرطبه و ملین طبع و علاج امراض دماغی دموی و صداع دموی و سرسام دموی مذکور شد بعمل آرند لیکن مبالغه در تبرید و ترطیب درین مرض زیاده باید نمود و بعد فصد سررو فصد هر دو رگ زیرزبان منفعت بین دارد و رگ پیشانی و منخرین نیز گشایند و ماءالقرع و ماءالخیار و غیره مبردات و مرطبات اختیار نمایند و کافور نیم دانگ طباشیر مغز تخم کدو مغز تخم تربوز گل ارمنی صندل سفید گشنیز خشک هر کدام یک ماشه حب بسته خورانیدن و بالایش لعاب اسپغول یک مثقال شیره تخم کاسنی شیره تخم خیارین

هر یک دو مثقال عرق بیدمشک عرق کاسنی هر واحد ده مثقال سکنجبین پنج مثقال نوشانیدن معمول اکثر متاخرین است و طلای صندل سرخ گل ارمنی شیاف مامیثا حضض مکی بوش دربندی گل قیمولیا گل شاموس هر واحد یک مثقال کافور یک دانگ به اب کاسنی و کاهو سبز و سرکه مستعمل علویخان است لیکن قبل از فصد استعمال ضماد رادع ممنوع است و بعد از آن اضمده بارده رادعه بیشتر بعمل آرند و روز چهارم یا پنجم ملین مبارک یا آب فواکه مثل آلو و عناب و تمرهندی و ترنجبین و شیرخشت دهند و انتظار بحران نکنند زیرا که از امراض حاده است تا آفتی دیگر بهم نرسد کذا فی شرح مقالات بقراطی و بهر جذب خون از باطن بسوی ظاهر اشیای سرخ بنگرند و گویند که نطول بگلاب و آب برگ سرو صندل و آبهای بقول که در قول صاحب کامل می آید همه یا آنچه حاضر بود بر سر نمایند صاحب کامل گوید که در ماشرا اخراج خون بحدی کنند که بغشی انجامد بشرطیکه قوت متحمل باشد و بعد از فصد آب انار میخوش با شربت ⁕161⁕ تخم خرفه و طباشیر بدهند و بمزوره عدس بکدو و آب انار میخوش یا باسفاناخ و قطف تغذیه فرمایند و روز دوم اگر مرض در ازدیاد و قوت باشد فصد قیفال از جانب دیگر کنند و خون بقدر کفایت و احتمال قوت برآرند و ماءالشعیر به آب انار شیرین ترش بدهند و به مزورات مذکور اغتذا نمایند و طلای نرد و صندلین و آب برگ کاسنی و آب گشنیز سبز و آب برگ خرفه و آب حی العالم و آب کاهو و آب عنبالثعلب و کاکنج بر سر و روی طلا کنند و تدبیر مبرد مرطب مثل ماءالشعیر و غیره لازم گیرند و حریره معمول از آب سبوس گندم و شکر و روغن بادام و مانند آن از غذا بدهند و تليين طبع بماءالفواکه یا ترنجبین و ماءالشعیر نمایند سربندی گوید که من تجربه کرده ام درین مرض عند سوء حال و تواتر غشی استعمال نقوع مشمش و تغذیه بمزوره اسفاناخ مع شیره مغز تخم کدو و مغز تخم خیارین و ملازمت ضماد هندی به این نوع که خربق سیاه فلفل گرد صندل سرخ اصلالسوس حنا تخم قرطم گلنار زیره سفید گل نیلوفر کالی زیری نیل کنئهی برمی و همامه سرپهوکه در آب بپزند که مهرا شود پس در همان آب که باقی ماند سائیده ضماد کنند و گفته که از گرمی بعض اجزای این ضماد ترسند که تعدیل آن به دیگر اجزای بارد او می شود و باقی علاج این مرض در آخر کتاب در بحث اورام خواهد آمد انشاءالله تعالی اجتماع الماء فی الراس گاه باشد که رطوبت مائی داخل قحف بالای غشای صلب و یا خارج قحف زیر جلد سر جمع شود پس اگر داخل قحف بود چشم گشاده ماند و بسیار تر بود و همیشه اشک جاری باشد و مریض اندر سر خود گرانی دریابد چنانکه او را سر برداشتن و چشم بلند کردن دشوار بود و این قسم علاج پذیر نیست و اگر خارج قحف جمع شده باشد و این اکثر به سبب خطای قابله افتد که بعد از ولادت سر طفل را بشدت غمز کند و بدان سبب دهن رگها گشاده گردد و خون رقیق مائی بیرون آمده زیر جلد جمع شود و در این قسم جلد سر بلند محسوس شود لیکن رنگ او بحال خود باشد و به

انگشت فرو تواند نشست بخلاف ورم خارج قحف و طفل بسیار گرید و بیدار ماند علاج نظر کنند که رطوبت کثیر است یا قلیل و بر هر دو تقدیر محصور دران مکان است یا غیر محصور که به غمز مندفع شود اندرون قحف پس اگر کثیرالمقدار بود و غیر محصور معالجه آن خطر دارد بر طبیعت گذارند و اگر قلیل‌المقدار و محصور باشد بنحوی که بغمز اندفاع نپذیرد تدبیرش آنست که اول موی سر بتراشند بعد از آن بابونه الکلیل الملک شبت سبوس گندم در آب جوشانیده نطول نمایند بعده ادویه گرم و خشک با زعفران و بوره ارمنی ضماد کنند و پاره سرب بالای آن بندند و اگر لیمون دو پاره کرده و بالای آن اندکی نمک پاشیده و بر آتش گرم ساخته روزی دو سه بار تکمید کنند در چند روز تحلیل رطوبت می نماید و اگر از این تدبیر فائده نشود آن موضع را شق کنند و آنچه در وی است بیرون آرند و رفاده بران بندند و تا سه روز شراب و روغن کنجد بران چکانند پس رفاده را وا کنند اگر زخم مندمل شده باشد فبها والا بمرهم مدمل علاج نمایند و اگر در روئیدن گوشت دیر گردد استخوان را اندک تراشیده بران مرهم منبت لحم گذارند تا آنکه گوشت برویاند و گاه باشد که طبیعت خود اصلاح آن می کند و احتیاج به این تدابیر نمی افتد سبات سهری که آنرا قوما نیز گویند بدانکه بقول جالینوس و شیخ الرئیس این علت سرسامی است مرکب از سرسام بارد و حار زیرا که ماده این ورم حادث از دو خلط معا یعنی بلغم و صفرا در مجاری دماغ است که با هم امتزاج نیک نیافته و از هر ماده اثری جداگانه در موضع متورم ظاهر می شود و سبب او امتلائی است که از بدهضمی و کثرت اکل و شرب و سکر متواتر به هم می رسد خواه آن کس صفراوی مزاج باشد که بواسطه مزاج او و قصور هضم از کثرت غذا هر دو خلط جمع شوند و خواه طعام و شراب که بکثرت استعمال کند حارمولد صفرا باشد که به طبع خود تولید صفرا کند و بکثرت مقدار خویش بلغم پیدا نماید بنابر قصور هضم و در اکثر از شراب کثیر صفرا پیدا می شود و از اطعمه کثیر بلغم و گاه هر دو خلط بحد اعتدال و مساوی می باشند و گاهی غالب می آید یکی بر دیگری پس غلبه می کنند علامات او و گاه اتفاق می افتد در یک مرض آنکه می باشد برای هر یک از آن هر دو کثرت بر دیگری و بقول صاحب کامل و ابوسهل و ابن هبه الله و غیره سبات سهری از اجتماع اسباب سبات که آن سوء مزاج بارد رطب و بلغم است و از اسباب سهر که آن سوء مزاج حار یابس و صفراست حادث می شود پس به هر تقدیر اگر بلغم غالب باشد زمان خواب غالب و اطول بود بر زمان بیداری و ثقل و کسل و تغمیض چشم و عدم التفات به جواب آنچه از مریض سوال کنند و چون جواب دهد به دشواری یا تامل و تفکر و سائر اعراض لیثرغس پیدا باشد و این را سبات سهری گویند و اگر صفرا غالب باشد زمان بیداری غالب و اطول بود بر زمان خواب و هذیان و نگریستن متصل و فرو رفتن چشمها و خشکی آن و عدم استغراق در سبات بلکه سباتی که صاحب آن بزودی بیدار گردد و سائر اعراض قرانیطس هویدا گردد و این را سهرسباتی نامند و

اگر به طریق ندرت مقدار هر دو خلط مساوی باشد اعراض هر دو برابر یافته شود و در این صورت در تقدیم لفظ سهر بر سبات و یا لفظ سبات بر سهر اختیار است ❋162❋ بالجمله درین مرض هنگم غلبه بغلم سبات ثقیل می باشد و هر گاه پلک بگشایند منغمض می گردد و انتفاخ روی و رنگ آن قریب به رنگ گچ و قلعی مدرک می شود و وقت غلبه ..... هر گاه بیدار کنند به سرعت بیدار می شود و هذیان و قصد حرکت می نماید و چشم بدون تغمیض وا میکند و ایضا از علامات خاصه این مرض است که صاحب او بر پشت افتاده ماند و ..... بر پشت غیرطبیعی بود و چهره او متهبج و منتفخ نماید و رنگ او گاهی مائل بخضرت باشد و گاهی بحمرت و در اغلب احوال پلک چشم او به بالا کشیده باشد مثل صاحبان سرسام و هرگاه چشم ... تا سبات غالب نگردد مثل اصحاب شحوص بر هم نزند و اگر سخن گوید کلام او را نظامی نباشد و چون علت صعب و قوی گردد چیزی رقیق که اندر حلق او اندازند در گلو بماند و یا از بینی بیرون آید و این علامت ردی است و علاج او در این وقت به غایت مشکل و در اکثر اوقات بول و براز او متحبس باشد یا اندک اندک آید و ضیق‌النفس عارض شود و این نیز ..... بود و کذا کثرت بول بی اراده مع سوزش و در اکثر احوال به اختناق رحم مشابه می گردد لیکن چهره بیمار در اختناق الرحم بر حال خویش می باشد و نبض با تمدد و تشنج و ضعف بود و دندان او بند شوند و در غشی باشد و درین مرض وجه متهبج بود و رنگ او متغیر شود به حسب غلبه خلط و در اینجا بر علیل تکلیف سخن کردن و جواب دادن ممکن بود و در حال اختناق این تکلیف امکان ندارد و ایضا این علت مشابه می باشد با لیثرغس و هم بقرانیطس پس به تغیر لون و عروض سر و تفتیح عین احیانا و تیزی تپ و سرعت و تواتر و قوت نبض و دیگر علامات صفرا در این مرض از لیثرغس فرق توان کرد و بکثرت سبات و قلت هذیان و عرض و قصر و ضعف نبض و دیگر آثار بلغمی از قرانیطس تمیز نمایند علاج بدانکه علاج این علت بر فصد و اسهال خلط غالب و تقویت دماغ و تبدیل مزاج بادویه و اغذیه است پس هر چه در علاج قرانیطس و ... مذکور شده ترکیب دهند و در نطولات و ضمادات به حسب غلبه هر خلطی کمال حدث بکار برده به معالجه پردازند و بعد فصد حقنه زائد در لینت و یا در حدت بقدر غلبه ماده صفرا یا بلغم که از علامات مذکره دریافت کرده باشند بعمل آرند و ایضا اگر بلغم غالب باشد تنقیه ماده به مثل ایارجات مقوی بفاریقون و تربد نمایند و اگر صفرا غالب بود استفراغ به مثل مطبوخ هلیله و معجون خیارشنبر و سقمونیا کنند و اگر سبب مرض امتلای طعام و اکثار اغذیه غلیظه دریافت شود از قی تنقیه معده نمایند ..... موقوف دارند و اگر سبب او امتلای شراب و سکر متواتر باشد تا زوال سکر علاج نکنند و بعد آن بر مرطبات راس اقتصار نمایند به تدهین سر و شرب ماءالشعیر بعده بعلاج خمار پردازند و سکنجبین دهند و تعدیل طبیعت به نقوع مناسب و شربت نیلوفر نمایند و در معدل و مسهل و حقنه و نطول و ضماد و سعوط این مرض ادویه نه

چندان بارد باشد که در قرانیطس بکار می برند و نه بحدی حار که در لیثرغس بعمل می آرند بلکه مرکب از هر دو نمایند و به حسب ظهور غلبه یکی از هر دو خلط ادویه او نیز غالب دارند و بصورت مساوات هر دو ماده در ادویه نیز مساوات مرعی دارند مثلا در نطولات اگر صفرا غالب باشد برگ خلاف و بنفشه و اصل‌السوس و جو مع بابونه و اکلیل‌الملک و شبت استعمال نمایند و اگر هر دو ماده مساوی باشد شیح و مرزنجوش در آن زیاده کنند و اگر بلغم غالب بود برگ غار و سداب و پودینه و زوفا و جندبیدستر و صعتر اندران افزایند و حال اضمده و حقنه به حسب همین قانون قیاس نمایند اما در آخر مرض و بعد انحطاط او از نطولات و غیره هر چه مائل بسردی باشد اجتناب کند و بر ملطفات اقتصار ورزند و بحمام برند و بعد از آن به تدبیر ناقهین پردازند به استنشاق روغن بنفشه و دوشیدن شیر بز و یا شیر خر یا شیر دختر بر سر و تسعیط آنها و نوشیدن حریره از تخم خشخاش مفیدتر و نشاسته و تخم کاهو و روغن بادام و اگر در این مرض حاجت خواب آوردن افتد و خوف غلبه بلغم بر مریض نباشد شربت خشخاش دادن مضائقه ندارد و بر کسانی که این مرض را از اقسام ورم نمی شمارند و از ترکیب صغرا و بلغم می گویند تدبیرش نیز تنقیه است از خلط غالب بحبوب و حقنه جات منقی راس حسب مقادیر خلطین و کیفیت آنها و تبدیل مزاج به حسب واجب و بدانند که حکیم علی گیلانی و نفیس کرمانی سبات ارقی و سبات سهری را واحد شمرده اند و علاجش در علاج سبات بخار می آید در قول سمرقندی و طبری خواهد آمد سعید گوید که از اوفق علاج این مرض در ابتدا حقنه لین و بعد نضج تلیین طبیعت بنقوع افسنتین است و روغن شبت بر سر طلا نمایند و تعدیل مزاج به استعمال سکنجبین یا گلقند کنند و غذا اگر امتلا نباشد به مزوره زیرباج یا بنخودآب سازند پس اگر چهره مریض سرخ و عروق او ظاهر و قوت قوی باشد فصد کنند عباس گوید که اگر حرارت و صفرا اغلب بود حقنه لین از ادویه مسهله که مخرج صفرا و مطفی حرارت باشد به اضافه اندکی از ادویه مسخنه و مخرج بلغم ..... و اگر برودت و بلغم غالب باشد حقنه مائل بحدت استعمال نمایند و روغن و سداب و روغن شبت بسرکه آمیخته و نطولات موافقه بر سر ریزند و هنگام غلبه سبات ..... و کندن موی سر علیل درین علت نفع بلیغ دارد ابن الیاس گوید که تنقیه بدن و دماغ بحبها و حقنه ها و تعدیل مزاج نمایند و این حب بسیار نافع است بنفشه خشک دو درم تربد یک درم هلیله زرد یک درم بادیان تخم کرفس نمک نفطی هر یک نیم درم سقمونیای مشوی نیم دانگ کوفته بیخته به آب بادیان سرشته حب سازند ❋163❋ و سحرگاه تناول نمایند و این حقنه سود دارد سنای مکی پنج درم پرسیاوشان پنج درم بنفشه سه درم نیلوفر سه درم سبوس گندم در صره بسته یک کف حلبه یک کف عناب ده عدد سپستان ده عدد بابونه اکلیل الملک هر یک هفت درم در سه رطل آب بپزند تا یکنیم رطل بماند و فلوس خیار شنبر ده درم روغن کنجد و عسل هر یک پانزده درم نمک بوره ارمنی هر واحد نیم درم سوده

پاشیده حقنه کنند و در نسخه خجندی اصل‌السوس سه درم زیاده است گیلانی می نویسد که اگر بلغم غالب باشد حقنه ها که در آن حدت و لذع اغلب بود استعمال کنند و اگر صفرا قالب باشد حقنه ها که در آن ادویه لینه غالب تر باشد بعمل آرند و اگر هر دو برابر باشند حقنه های معتدل اختیار کنند و این صفت حقنه معتدل ست تربد سفید انیسون بابونه نیلوفر فطراسافیون هر واحد سه درم عسل دو استار فلوس خیارشنبر سه استار کوفتنی را کوفته در یکنیم آثار آب تر کنند بعده جوش دهند تا ثلث آب بماند صاف کرده و فلوس خیارشنبر در ان حل کنند و آب چغندر و مری و روغن بدان انداخته نیم گرم حقنه کنند و در اول حدوث مرض غذا منع کنند و اگر سببش سکر باشد به ادویه مسهله قویه و اغذیه و بروادعات قویه نطولا و ضمادا علاجش نکنند لیکن به حمولات و حقنه ها و قی برای تنقیه معده و شمومات مقوی دماغ و خصوصا مزیل سکر معالجه نمایند علویخان می نویسند که بعضی خدام را سبات سهری عارض شد و روز دوم اشتداد نمود حتی که کسی از اخوان و اولاد و احباب خود نمی شناخت و وقت عصر نبض او نملی شد و اغما غلبه کرد و جم غفیر از اطبای عصر بموت او حکم کردند از استماع این حال سلطان مضطر بوده ما را طلب فرمود و امر بعلاج او نمود پس به تفحص حالش پرداختم و ؟ به حجامت نقره نمودم و در محجمه اولی مقدار نه مثقال خون برآمد و در مجمه دوم همانقدر خون و بسیار مواد بلغمی خارج شد و در محجمه سوم رطوبت صدیدی به رنگ خون برآمد و در این هنگام اندک افاقه او را حاصل شد بعد از آن تعلیق محجمه بلاشرط بر قدمین و ساقین و غسل آنها به آب مطبوخ ادویه مناسب امر کردم و بعد مرور نصف شب او را افاقه بسیار بهم رسید و بعد از آن صحت کلی یافت. سبات و آن خواب مفرط طویل بود که بدشواری از آن بیدار شود و از اسباب این مرض یکی غلبه برودت مضاد جوهر روح است از خارج و یا از ادویه مبرده یا مخدره. دوم غلبه رطوبت بدماغ مکدر جوهر روح مسدد مسالک آن مرخی جوهر عصب و عضل و از این قبیل نوم سکر است و قریب اینست آنچه به سبب تخمه و طول لبث طعام در معده عارض شود و یا در اشتداد نوائب تپ بلغمی افتد سوم کثرت خون در بدن چهارم ارتفاع بخارات از اخلاط ردیه از سائر اعضا یا از معده یا از ریه یا از صدر یا از کبد یا از معا یا از رحم جانب مقدم دماغ پنجم مجرد اذیت دماغ به مشارکت اعضای مأوف ششم شدت ضعف روح و تحلل آن که جوهر او متحمل انبساط نباشد هفتم وقوع ضربه بر صدغین یا کسر قحف و انضغاط نفس دماغ زیر استخوان قحف طریق تشخیص این مرض و اسباب آن باید که اولا فرق کنند میان سکته و غشی و اختناق رحم و در این مرض که مشابه است بهر واحد از امراض ثلثه و مذکوره و این چنان باشد که به حس و حرکت و نبض و رنگ چهره مریض نظر کنند اگر مریض را بجهد بیدار توان کرد و حرکات او چون حرکت خفتگان سلیس تر از حس او بوده و حواس او اگرچه کند باشد لیکن چیزی بر جای بود مسبوت باشد بخلاف مسکوت که حس و حرکت وی بتمامه

معطل می گردد و دفعتاً افتد و اگر نبض مریض قوی و مشابه به نبض اصحا و رنگ روی بحال بود و یا بسبزی گراید و دفعتاً روی و بینی نحیف نگردد و از سحنه خفتگان متغیر نشود و مگر بادنی تهبج و انتفاخ مسبوت باشد به خلاف صاحب غشی که نبض او اضعف و اصلب بود و رنگ چهره او به زردی می گراید مشابه به رنگ موتی و اطراف سرد بود و اگر مریض را فهمیدن کلام و تکلم به تکلف ممکن بود و حرکات او خصوصا حرکت گردن و سر و پای سهل تر بود و مریض در استغراق به تدریج واقع شود در اکثر و غلبه مرض ممتد گردد و مسبوت باشد بخلاف صاحب اختناق رحم که کلام به مشکل تمام می فهمد و تکلم اصلا نمی کند و احساس و کشادن پلک اسهل بود و مرض دفعتاً واقع شود و غلبه او بزودی منقضی گردد و یا قتل کند پس هر گاه این مرض مشخص شود سبب او دریافت نمایند بدین طور که کیفیت لمس سر و لون وجه و چشم و زبان و نبض و نفس مریض ملاحظه کنند اگر ملمس راس سر دو رنگ مائل بسبزی و تیرگی و نبض متمدد مائل بصلابت مع تفاوت شدید و قاروه سفید و نسیان و عدم تهبج وجه و پلک بود و دیگر علامات سوء مزاج بارد دماغ و تقدم رسیدن سردی خارجی بسر مثل مصادقت برف و آب سرد و باد سرد یا تقدم شرب اشیای بارده و مخدره مثل اب سرد و افیون و بنج و لفاح و تاتوره و فطر و گشنیز تر و اسبغول بسیار و شیر متجبن در معده و علامات مخصوصه هر واحد که در باب سموم بیاید و دریافت شود سبب سبات برودت دماغ باشد و ایضا اگر از اعراض دیگر مثل اختناق و سبزی و سردی اطراف و ورم زبان و تغیر بوی و سقوط و نملیت و ضعف و تواتر نبض بطور تواتر نملی و دودی و انتقال نبض از تواتر به تفاوت و بالعکس و عرق بارد یافته شود بر شرب ادویه مذکوره دلالت کند و اگر ملمس سرد و نرم نماید و رنگ چهره و چشم و زبان سفید و نبض لین موجی و عریض و بطی و قاروره بی رنگ و تهبج در پلک بود موجب سبات رطوبت باشد پس اگر این علامات با سبکی سر بود رطوبت ساذج باشد و اگر با گرانی مقدم دماغ بود و آب غلیظ در اکثر اوقات از بینی سائل شود و زبان به رطوبت لزج آلوده بود و اختلاج در ابرو پدید آید و تقدم امتلا و تخمه و کثرت شرب و سن و بلد بران ❋164❋ گواهی دهد و قاروره غلیظ بود و سبات ثقیل باشد که بیدار کردن از آن دشوار بود رطوبت مادی بلغمی باشد و اگر ملمس گرم و رنگ رو و چشم و زبان سرخ و رگهای گردن منتفخ بود و سائر آثار غلبه خون یافته شود سبات دموی باشد و اگر در نبض سرعت بود و وجود تپ بلغمی و دیگر عوارض تپ بران گواهی دهد و سبات خفیف بود ..... از بخارات بدن باشد و اگر با وجود تپ نبض موجی یا منشاری و ضیق نفس و سرفه بود و تقدم اعراض ذات‌الریه یا ذات‌الکبد یا ذات‌الصدر یا ذات‌الجنب گواهی دهد سبات از بخارات اعضای مذکور باشد و اگر علامات مذکوره یافته نشود و سبات در خلو معده خفت پذیرد و در امتلای آن زیاده گردد و تقدم شرب ..... کثیر یا وقوع تخمه و تقدم سدر و دوار و طنین و دوی و خیالات پیش چشم معلوم

گردد سبات از ابخره معده باشد و اگر تقدم آثار تولد دیدان در امعا یا احتباس منی یا حیض یا نفاس در رحم و علل رحم و امتلای آن مفهوم شود سبات از بخارات کرم امعا یا رحم یا از مجرد اذیت و دماغ بمشارکت باشد و اگر وقوع ضربه بر صدغ یا کسر قحف به سقطه و ضربه مدرک گردد باعث سبات همان باشد و اگر سبات به تدریج افتد و تقدم اسباب محلله مثل ریاضت قوی و تعب یا استفراغ رطوبت و خون مفرط و ضعف ..... بدان گواهی دهد سبب سبات تحلل جوهر روح باشد اکنون بدانند که علامات قرب موت مسبوت انست که هر چند آگاه کنند آگاه نشود و سیاهی چشم او یکایک بتمامه غائب شود و تنفس کم گردد و کذا المجسطی و سبات که از بخارات ریه و سینه باشد چون در امر او اهمال نمایند مودی به سکته و صرع و فالج و لقوه گردد و این نوع علاج کمتر پذیرد و ابن الیاس گوید که چون در علاج سبات بلغمی اهمال نمایند مودی به امراض مذکوره گردد و شیخ می فرماید که اول حواس که در خواب و سبات معطل شود آن بصر و سمع است پس واجب بود که آفت در سبات در مقدم دماغ باشد و به مشارکت او فساد خیال زیرا که اگر مقدم دماغ سالم بودی و فساد موخر دماغ را عارض شدی بصر و سمع را تعطل واجب نشدی و خواب نبودی بلکه بطلان حرکت یا لمس تنها شدی و حواس دیگر بحال خود بودی چنانکه این در مرض جمود و شخوص واقع می شود و ضرر سبات بحس فوق ضرر او بحرکت بودی و آن حس را بالکل باطل می کند و حرکت را بالکلیه باطل نمی کند ..... در تنفس سالم باقی می ماند و واجب است که سده واقع در سبات تام نبود و نه بسیار کثیف و الا ضرر به تنفس می گردد و هر سبات که متعلق بسوء مزاج بود آن اولا به سبب برودت باشد و ثانیا به سبب رطوبت علاج سبات بارد آنچه در علاج امراض دماغی بارد گذشت منجمله آن ادویه قوی تر بعمل آرند و ایضا در سردی که از خارج رسد نوشیدن انیسون با جلنجبین و یا انیسون دو درم و سکنجبین عسلی ده درم و عطسه آوردن بجندبیدستر و فلفل و شونیز یا از نکهپکنی و تخم کتائی خرد و خوردن تریاق اربعه و ثمانیه و کبیر و مثرودیطوس و دواءالمسلک حار و معجون فلاسفه و اطریفل کبیر و شربت اسطوخودوس کذا تناول مصطکی بنوشدارو آمیخته با عرق بادیان و تکمید سر بسوس گندم و نمک مفید و تنطیل رأس به مطبوخ سداب و جندبیدستر و عاقرقرحا و شیح و تضمید به اجرام اینها و تمریخ سر روغن و سداب و بان و ناردین و روغن مشک و روغن قسط و زنبق و یاسمین و بابونه و شبت مع جندبیدستر و فرفیمون و ضماد از جندبیدستر دو جزو و عنصل یکجزو مشک اندکی و گاه زیاده کرده می شود در آن دیزج و عاقرقرحا از هر یک قدر قلیلی با گلاب و سرکه و دوام بوئیدن مشک و جندبیدستر و شونیز سخت نافع است و غصه آوردن به مریض و کندن موی سر سودمند و مالش قدمین به سختی و بستن ساقین و فخذین و یدین به استواری مفید و غذا نخودآب بشیره قرطم و یا لحوم چوجه مرغ و دراج و مانند آن با نخود و دارچینی و خولنجان و تنقل بحلواهای عسل و

ترنجبین و حبه الخضرا و اجتناب از اشیای بارد کنند و آنچه از استعمال مخدرات بود به حسب همان مخدر تریاق مخصوص او که در باب سموم خواهد آمد نیز استعمال نمایند جرجانی می نویسد که اگر از سوءمزاج سرد ساده باشد مشک و مرزنجوش و جندبیدستر و عود فاوانیا و مانند آن ببویانند و از جندبیدستر و فقاح اذخر و غیره که در سبات رطوبی بباید ضماد بر سر نمایند و مثرودیطوس و تریاق دادن سخت نافع بود و در اغذیه ناخواه وزیره و کردیا و سیر و حلتیت و مغز جوز اندازند و طعام نخودآب و قلیه خشک و شوربای گنجشک و مطنجن و مانند آن فرمایند. علاج سبات رطوبی در رطوبت ساذج آنچه در علاج امراض دماغی رطب گذشت بکار برند و معجون وج و مربای آن و مربای زنجبیل بخورانند و ضماد از جندبیدستر و فقاح اذخر و قسط و جوزالسرو و فرفیون و عاقرقرحا بعمل آرند و تخفیف غذا نمایند و نخودآب با شبت و زیره و قرنفل و دارچینی و خولنجان بدهند و از ادهان و نطولات اجتناب کنند و مشک ببویانند و در رطوبت بلغمی بعلاج امراض دماغی بلغمی پردازند و یا بادرنجبویه گاوزبان انیسون هر یک دو درم جوشانیده گلقند و یا شربت بزور ده درم حل کرده نیم گرم بیاشامند و یا آبیکه دران مویز منقی دو درم مصطکی انیسون بادیان هر یک نیم مثقال جوزبوا چهار درم جوشانیده باشند بدهند و بعد ظهور نضج در قاروره تنقیه بدن بحقنه قوی و حب ایارج و دوای عصاره ریوند نمایند و شیاف بردارند و بکدامی حیله قی آرند و اکثر بلغم در معده نیز می باشد پس تنقیه او به قی و به مقطعات بلغم نمایند بدانچه در علاج *165* سوءمزاج بلغمی معده بیابد و مرو خردل بعد حلق راس بمالند و نطولات و سعوطات و ضمادات و شمومات که در قسم بارد گذشت بعمل آرند و غراغر بکار برند و استعمال شربت اسطوخودوس و تقلیل غذا مفید بود و گویند که حب غاریقون را در علاج و تبدیل مزاج او خواص عجیب است و افضل ادویه مبدل مزاج تریاق کبیر و مثرودیطوس و فلاسفه و اطریفل کبیرست و ساقین محکم ببندند و اجتناب نمایند از خواب نمودن در مواضع بارد و مظلمه بلکه باید که مکان او روشن باشد و در شب چراغهای بسیار دران روشن نمایند. اقوال حذاق سویدی می نویسد که پارچه به سرکه و روغن گل تر کرده بریافوخ نهادن در ابتدای مرض و کذا پودینه کوفته بسرکه و روغن گل آمیخته بر یافوخ و جبهه و صدغین ضماد کردن و شمیدن و بخار آن گرفتن و کذا خردل کوفته به آب فرنجمشک که آن قرنفلی است سرشته ضماد کردن و کذا مشک تبتی سه بار سعوط کردن مجرب من است و جاوشیر شماً و شرباً و ضماداً و روغن شونیز بعد سه روز از مرض در بینی چکانیدن و شم انفاس کبوتران و ضماد نمام بسرکه و روغن گل پخته بر یافوخ و دلک اطراف بنطرون یا عاقرقرحا یا تخم انجره هر واحد مخلوط بزیت و تکمید سر به نمک یا جاورس گرم کرده بعد حلق راس و غرغره بایارج فیقرا و سکنجبین عنصلی و غذا بنخودآب مطیب به روغن جوز هر واحد نافع است ابومنصور گوید که اگر سبات از بلغم کثیر مرتبک در مقدم دماغ

باشد اولا برای جذب بخارات باسفل حقنه حاد بعمل آرند و مریض را در خانه وسیع متوسطالضوء بدارند و بعد حقنه حیله فرو نشاندن بخارات صاعده کنند و درین باب تغریق راس به روغن گل و سرکه اقوی تدابیر است در سه روز اول و بعد سوم روز قدری جندبیدستر یا پودینه و حاشا یا نعنع بیامیزند که آن دماغ را تقویت و تسخین عجیب بخشد و نفوخ عود فاوانیا باریک سائیده اندر بینی در ساعت بیدار می کند و کذا تمریخ اطراف به روغن و نطرون یا عاقرقرحا یا تخم انجره و کذا از فلفل و شونیز کندش بعد سوم روز عطسه آوردن و نوشیدن سرکه عنصل آنرا نافع است و تضمید سر و دست و ران و ساق باسقیل و عاقرقرحا در سرکه سائیده از نوم مغرق بیدار می کند و حاشا و پودینه و جند ببویانند و اطراف را دلک قوی نمایند و اگر ممکن باشد غرغره بایارجات یا بسکنجبین عنصلی کنانند و اگر مرض طول کند و با وی ارتعاش بهم رسد جندبیدستر ببویانند و بعد حلق رأس از نمک و جاورس تکمید نمایند و جندبیدستر و خردل بران طلا کنند و مدام خبر دارند اگر طبع قبض شود حقنه ها بعمل آرند و مدرات بول مثل سکنجبین عسلی بزوری و مانند آن استعمال نمایند و بعد انحطاط مرض سواری و مشی و رکض و حمام و تدبیر منعش مقوی بعمل آرند و غذا نخوداب به روغن جوز و خردل دهند و ماءالعسل و حندیقون بنوشانند مسیحی گوید که اگر سبات از بلغم کثیر محتقن در مقدم دماغ باشد علاجش تنقیه سر بحب ایارج و بعد از آن بایارجات کبارست و روغنهای گرم بر سر مالند و به آبهای گرم بران نطول نمایند صاحب کامل گوید که اگر حدوث سبات از سوءمزاج بارد و رطب یا ماده مبغی باشد پس در سباتی که از سوء مزاج بارد رطب بود تدبیر مسخن مجفف استعمال نمایند و آن اینست که بر سر آبیکه دران شبت و نمام و مرزنجوش و حاشا و برنجاسف و صعتر و عاقرقرحا و وج و شونیز و حرمل هر واحد بقدر حاجت یا بعضی از آن جوشانیده باشند بر سر نطول نمایند و ضماد آن کنند و یا نطول بکف خردل و اندک مویزج و عاقرقرحا و صمغ سداب باریک سوده باید کرد و تدهین به روغن ناردین یا روغن قسط یا روغن سداب به اندکی فرفیون و جندبیدستر نمایند و پایها را خوب بمالند و عضل ساق را محکم بندند و بر پایها عنصل باریک سوده و به عاقرقرحا باریک سائیده بسرکه کهنه سرشته ضماد کنند و بادویه معطسه عطسه آورند که آن بیدار می کند و غذا نخودآب بزیت غسیل و شبت و دارچینی و خولنجان دهند و عسل به مغز حبالبطم و حبهالخضرا بخورانند و از شرب آب سرد و خواب در مواضع بارده اجتناب نمایند و اگر حدوث آن از ماده بلغمی باشد قبل از نطول و استعمال ادویه مذکوره ابتدا به استفراغ بدن و تنقیه دماغ به حب ایارج و قوقایا و بحقنه های حاده و غیره ادویه مسهل بلغم باید کرد و معجونات مذکوره در باب نسیان و سائر تدبیر بران مثال استعمال نمایند سعید گوید که اگر سبات از اجتماع بلغم کثیر در بطن مقدم دماغ باشد تنقیه سر و معده بحب ایارج کنند و بعد تنقیه سرکه خمر و روغن گل بر سر ریزند و ماءالعسل نوشانند و جلنجبین خورانند و آب نیم گرم بدهند

و بعد سه روز روغنهای گرم بر سر مالند و آب مطبوخ ادویه محلله نطول کنند و اگر طبع قبض باشد حقنه حاده بعمل آرند و بکندش عطسه آورند و نشوق پودینه کنند و موی سر تراشیده بخردل طلا نمایند و در علاج این استعانت بعلاج لیثرغس کنند. جرجانی و ایلاقی گویند که اگر سبب برودت و رطوبت باشد علاج به علاج لیثرغس و علاج صداع بارد نزدیک است و ترتیب آن چنان باید کرد که اول قی فرمایند به ادویه قوی پس تنقیه بدن بحب اصطمخیقون کنند و اگر حاجت آید حقنه حاده بعمل آرند و بعد تنقیه بدن و حقنه تنقیه نواحی دماغ بحب صبر و حب ایارج و حب قوقایا نمایند و از مراعات معده و استعمال چیزیکه رطوبت را ببرد و معده را قوت دهد غافل نباید بود و نطولات محلله و غرغره و عطسه آوردن و اعضای سافله را بستن و در آب گرم نهادن و تقویت دماغ بشمومات نافع بود و از تدابیر صواب یکی آنست که بیمار را به خشم آرند و سخنها گویند و کارها کنند که غضبناک شود صفت حب اصطمخیقون از قرابادین شاپور بن سهل بگیرند ایارج فیقرا ده درم هلیله زرد افتیمون بسفائج نمک هندی هر یک دو درم تربد سفید ده درم ❋166❋ شحم حنظل سقمونیا غاریقون هر یک دو درم مقل ازرق شش درم مقل را در آب انیسون حل کنند و ادویه بدان سرشته حبها بقدر فلفل سازند و در سایه خشک کنند شربتی دو درم و نیم این نسخه را نسخه گزیده می گویند نوع دیگر هلیله کابلی شش درم آمله افسنتین غاریقون سقمونیا هر یک سه درم اسارون انیسون تخم کرفس هر یک دو درم تر بد سفید هفت درم افتیمون پنج درم ایارج فیقرا نه درم قرنفل یک درم فانیذ چهار درم همه ادویه کوفته بیخته فانیذ را اندر آب حل کرده بجوشانند تا بقوام عسل آید ادویه بدان بسرشند و بکوبند تا همه یکذات گردد پس حبها بقدر فلفل سازند شربتی دو مثقال این نسخه کندی ست حب صبر صبر سقوطری سه درم مصطکی یکنیم درم سائیده به آب کرنب سرشته حبها سازند شربت دو مثقال حب ایارج فیقرا یک درم شحم حنظل یکنیم دانگ تربد نیم درم افتیمون سقمونیا هر یک دو دانگ مقل و کتیرا هر یک دانگی به آب کرفس حبها سازند دیگر ایارج فیقرا شش درم پوست هلیله کابلی چهار درم تربد سفید هشت درم نانخواه دو درم بدستور معمول حب سازند و در هر هفته دو درم یا دو درم و نیم بدهند صفت حقنه حاد شحم حنظل مشت بسفائج دو مشت پودینه دشتی یک دسته کوچک افتیمون مشت در یکنیم آثار آب بپزند تا بثلث رسد صاف نموده مقدار صد درم آب او بگیرند و یک اوقیه روغن بابونه آمیخته حقنه کنند صفت حب قوقایا ایارج فیقرا ده درم شحم حنظل سه درم و دو نیم دانگ تربد اسطوخودوس هر یک پنج درم بدستور معمول در آب کرفس مطبوخ حبها سازند این جمله ده شربت معتدل است دیگر صبر سقمونیا شخم حنظل مصطکی عصاره افسنتین و اگر نباشد افسنتین همه مساوی به آب کرفس حبها سازند شربت یک درم یا یک مثقال این نسخه جالینوس است و اگر یک درم از این حب با یک مثقال ایارج فیقرا مرکب کنند سخت نافع بود و تنقیه نواحی

دماغ کند و مراعات معده و تنقیه آن بنقوع صبر و ضمادهای مقوی کنند صفت نقوع صبر هلیله سیاه هلیله آمله بیخ بادیان بیخ کرفس اذخر اصل‌السوس هر یک ده درم سنبل خوشبو قصب الزریره هر یک پنج درم شکاعی باد آورد هر یک پنج درم شحم حنظل دو درم همه را در دو نیم آثار آب بپزند تا کمتر از یک آثار بماند مالیده و صاف نموده یک اوقیه صبر سقوطری سوده آمیزند و اندر شیشه بدارند و در آفتاب نهند شربت از یک اوقیه تا دو اوقیه حسب قوت مریض صفت ضماد که تولد بلغم در معده بازدارد سک و رامک و لادن و عود خام هر یک سه درم گل سرخ چهار درم سنبل و مصطکی هر یک دو درم مشک دانگی همه سائیده به اب مرزنجوش یا به آب نمام سرشته در وقت خلو معده بر فم معده ضماد نمایند و باقی مراعات معده از ابواب علاج معده طلب باید کرد صفت غرغره که دماغ را از باقی رطوبات پاک کند و خداوند سبات و صرع و فالج را نافع ایارج فیقرا خردل صعتر زوفا عاقرقرحا پوست بیخ کبر مساوی نرم سوده بسرکه عنصل تر کرده بعسل بسرشند و حبها ساخته وقت حاجت اندکی در سکنجبین عنصلی یا در آب کامه حل ساخته غرغره کنند و بفلفل و کندش و خردل باریک سوده عطسه آورند و نطول که در لیثرغس مذکور شد بکار برند مصنف حاوی گوید که اگر از ماده بارد خام رطب باشد جلاب از بادرنجبویه و انیسون هر واحد دو درم و گلقند شکری ده درم بنوشانند و غذا نخودآب بشیره تخم قرطم و فلفل و دارچینی و نانخواه دهند و تنقیه بدن به این حقنه کنند خارخسک شبت بابونه سنای مکی هر یک هفت درم بادیان اصل‌السوس هر یک سه درم حلبه تخم کرفس هر یک دو درم اشق مقل هر واحد نیم درم سکبینج یک دانگ در شش رطل آب بپزند تا به دو رطل آید صاف کرده بوره ارمنی نمک طعام هر واحد نیم درم بران پاشیده مری و روغن زیت و عسل سرخ هر واحد ده درم در آن حل کرده نیم گرم حقنه کنند و خورانیدن دواءالمسلک حلو بشربت بادرنجبویه نافع است و تنقیه دماغ بحب ایارج و حب لوغاذیا کنند و به روغنهای گرم نشوق سازند و طیوب و ریاحین حاره مثل مرزنجوش و نمام و صعتر ببویانند و مریض را گرسنه دارند و اطریفلات خورانند و تبدیل مزاج کنند و این دوا تسخین بدن و دماغ و معده کند و این مرض را نفع بلیغ دارد زنجبیل فلفل وج شونیز قسط تلخ هر یک پنج درم برگ سداب خشک حلتیت طیب هر یک ده درم جندبیدستر دو درم و نیم کوفته بیخته بعسل کف گرفته معجون سازند و هر روز مقدار مثقال بخورند و وج سوده بعسل سرشته و زنجبیل بعسل و شونیز بعسل نافع است و خوردن مویز و جوز و سداب و نارجیل و قلایای مطنجنه و کثیرالابازیر و صباغات معمول از خردل و مری و چقندر نافع بود و از اغذیه نخودآب و زیت و زیره و شبت و کف خردل و روغن جوز برای اصحاب این علت نیکوست و شرب شراب بسیار مضر است و درین مرض می افزاید و ماءالعسل ساده و این ماءالعسل بافاویه نافع بگیرند عسل یک رطل و آب شش رطل و بطریق جلاب بپزند و کف بردارند و چون قریب بقوام رسد در آن

فلفل و قرنفل و زنجبیل و سنبل و قرفه و خولنجان و مصطکی هر یک مثقالی کوفته بیخته در صره بستند بجوشانند و استعمال نمایند طبری گوید که اگر مانعی نباشد ابتدا به اسهال طبیعت اولا به این مطبوخ نمایند هلیله سیاه و کابلی و اصفر تخم دور کرده هر یک شش درم شیر آمله و بلیله هر واحد سه درم سنا و اسطوخودوس و حشیش غافث و قنطوریون و بسفائج و شکاعی و باداورد هر واحد چهار درم افسنتین رومی و افتیمون در صره بسته هر واحد هفت درم اصل‌السوس مقشر و تربد و ماميران ❋167❋ و فو و موهر هر واحد سه درم تخم کرفس انیسون بادیان هر واحد دو درم پرسیاوشان گاوزبان هر واحد چهار درم بدستور مطبوخ بجوشانند و صره افتیمون در دیگ بیاویزند و هنگام جوش حرکت ندهند تا قوت او بلطف بغیر انحلال چیزی از جرم آن در مطبوخ برآید پس صاف کرده شربتی مقدار یکصد و بست درم از آن بگیرند اگر مزاج مریض متحمل این باشد و الا بوزن هشتاد درم گرفته یک درم غاریقون و یک طسوج خربق سیاه و یک دانگ ماهیزهرج و ربع درم نمک هندی سوده بعسل سرشته در آن مالیده نیم گرم بنوشند و اگر از اثر این شربت در مرض نقصان ظاهر نشود این ماءالاصول بنوشانند بادیان و پوست بیخ آن و تخم کرفس و پوست بیخ آن و انیسون هر واحد سه درم فقاح اذخر پانزده درم مویز منقی بست درم مصطکی سه درم سلیخه و پوست آن هر واحد دو درم عود وج سه درم انجیر سفید بست عدد ریوند کوفته سه درم عنبر اگر یافته شود دو درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند و بعضی اطباء هنگام عصر اخلاط در این ماءالاصول اشنه و کاویم که آن دارشیشعان است می افزایند و بعضی هوم‌المجوس و اصل‌السوس و برگ شبت زیاده می کنند و مختار من اینست که از این چیزی کم نمی کنم پس صاف کرده هر روز بست درم با دو درم روغن بیدانجیر و هفت درم سکنجبین بنوشند و تا هفت روز برین ادامت نمایند و غذا در این ایام بزیرباج حلو و پایچه حمل مطبوخ بنخود بسیار و اندک شبت سازند و از اطعمه غلیظه منع کنند بعد از آن شربت دیگر از مطبوخ اول بنوشانند و اگر از این آثار صحت ظاهر نشود این دوا بعد از آن بدهند ایارج فیقرا سه روز قبل از تناول آن در عسل سرشته یک درم ماهیزهرج دو دانگ خربق سیاه در سرکه تر کرده خشک نموده یک دانگ غاریقون سفید ملائم نیم درم افسنتین رومی گل سرخ هر واحد یک درم نمک نفطی نیم درم سقمونیای مشوی دو دانگ کوفته بیخته بجلاب سرشته حبها مثل فلفل سازند شربتی از آن سه درم و ثلث و این دوا آنگاه دهند که مزاج علیل از نوشیدن مطبوخ اول متغیر نگردد و اگر یک شربت این کفایت نکند دو سه شربت مع مراعات قوانین دران و تحسین تدبیر بدهند و بدانند هر کسی که در دماغ او مرض بارد باشد باید که از شرب آب سرد و از استعمال و در مضمضه و استنشاق حذر کند و بعد این استفراغات اگر مزاج او حدت نپذیرد استعمال آب گرم و استنشاق او و مضمضه بدان و ریختن او بر سر در حمام لزوم نمایند و اگر مرض باقی ماند امر به انکباب برین آب نمایند بگیرند یک کف هر

واحد از شیح و قیصوم و بابونه و اکلیل‌الملک و برگ اذخر و پوست شجر صنوبر و از سبوس گندم کف کبیر و یک کف خطمی سفید و یک کف نمک اول سبوس و نمک و خطمی را در پارچه صره بسته همه را بجوشانند تا حشایش مهرا گردد پس چادری بر سر کشیده انکباب نمایند و دو بار یا سه بار این عمل کنند و اگر این فائده نکند تلطیف تدبیر به استقصا نمایند و ماکول و مشروب او وزن کنند و گرسنه دارند و امر بشم مشک و شونیز و جندبیدستر و مانند آن کنند و اگر تغیر مزاج او و صداع مانع نباشد بر مقدم رأس این ضماد کنند بابونه اکلیل‌الملک هر واحد ده درم صبر و مروسعد هر واحد سه درم عاقرقرحا دو درم کوفته بیخته موم روغن از موم و پیه بط و چزر و مرغابی ساخته ادویه مذکوره مخلوط سازند و هرگاه مزاج او متغیر گردد و حدت پذیرد تدبیر او به تدبیر سبات ارقی نمایند مولف اقتباس گوید که در سبات بلغمی و بخاری اول اطراف را ببندند بستنی سخت تا بهوش آید و این پاشویه کنند گل بابونه اکلیل‌الملک سبوس گندم سبوس نخود برگ کنار برگ خرزهره نمک طعام هر یک دو مشت و سرکه و گلاب برابر تا دو سه روز بر تارک سر بمالند و روز چهارم جندبیدستر و شونیز و بزرالبنج هر یک سه ماشه اضافه نمایند و گلاب را موقوف ساخته عوض آن روغن گل کنند و حقنه حاده علویخان بعمل آرند که افاقه حاصل شود پس جهت تنقیه دماغ ایارج فیقرا هفت ماشه در عسل دو توله آمیخته لیسانند و یا حب ایارج بعرق بادرنجبویه وقت شب بخورانند و صبح مطبوخ اسطوخودوس مسهل علویخان و شربت اسطوخودوس مسهل بنوشانند و غذا نان خشکار با شوربای مرغ وقت شام دهند و صبح مطبوخ پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی بادیان هر یک نه ماشه انیسون پنج مهلک و کرفس هر یک هفت ماشه انجیر زرد چهار عدد با شربت بزوری چهار توله حرف و یا قودریین نه ماشه پاشیده بنوشانند و وقت دو پهر غذا به دستور دهند و همین نمط سه چهار مسهل داده جهت تعدیل مزاج و تنقیه مابقی مواد دماغ غرغره بطبیخ اصل‌السوس مقشر و مویزج و بادیان و بابونه هر یک دو مثقال جوش کرده سکنجبین عنصلی چهار توله داخل کرده در روزی چهار پنج مرتبه بکار برند و اگر بعد زوال تپ اندکی سبات باقی مانده باشد از فرفیون مصطکی جندبیدستر هر واحد یک درم صمغ عربی دو مثقال بابونه یک توله در روغن سداب آمیخته بر صدغین و پیشانی ضماد نمایند و غذا شوربای مرغ و نان روه دهند و عطسه آوردن بسعوطی که در لیثرغس نوشته شد در زوال این علت از مجربات است. علاج سبات دموی مبادرت بفصد سررو یا هفت اندام کنند و بعده بهر اماله حجامت ساقین یا فصد صافن نمایند اگر ماده در صعود باشد و هرگاه ماده مستقر گردد پس فصد رگ پیشانی یا حجامت نقره اولی است و حقنه معتدل استعمال کنند و بهر تقویت دماغ تدهین سر بروغن گل و سرکه و اگر روغن گل نباشد گلاب بسرکه کنند و غسل پایها بطبیخ بابونه و دلک ❋168❋ آنها به سبوس گندم سازند و ادویه سرد خشک مثل شیره گشنیز خشک و تخم کاسنی با سکنجبین دهند و به تلطیف غذا

پردازند و باقی تدبیر حسب حاجت از علاج امراض دماغی دموی و سرسام دموی اخذ کنند سعید گوید که اگر سبات حادث از بخارات دموی حار رطب باشد که بسوی مقدم دماغ مرتفع گردد و علامتش آنست که سبات خفیف بود مریض از آن به سرعت افاقه یابد و در خواب کلام بسیار کند و چون آواز دهند بفزع بیدار شود علاجش بفصد کنند و بعد فصد آنچه محلل فضول باشد مثل ماءالقرع و شربت بنفشه بنوشانند و روغن گل بسرکه خمر بهم زده بر سر مالند تا سر بر دفع بخارات صاعده بسوی آن قوی گردد و طلا بگلاب نمایند و غذا بنخوداب یا مزوره زیرباج سازند و تقلیل آن کنند تا هضم او فاسد نشود ابن نوح گوید که اگر از رطوبت دم محتبس در مقدم دماغ باشد بعد فصد تقویت راس بلخالخ بارده مثل روغن گل و گلاب و سرکه کنند و این حقنه بارد لین بعمل آرند بگیرند بنفشه و جو کوفته و سبوس گندم و عناب و سپستان و اصل‌السوس و برگ خطمی هر یک کف و در چهار رطل آب بجوشانند تا یک رطل باقی ماند صاف کرده بدران یک سکرجه آب ترنجبین و نیم سکرجه روغن گل انداخته حقنه کنند علاج سبات بخاری اگر از انتفاع بخارات جمیع بدن و تابع تپ و مرض دیگر باشد علاج مرض متبوع باید کرد و نیز بعلاج امراض دماغی بخاری توجه نمایند و در بخارات عضو واحد بتدارک عضو مشارک پردازند بدانچه در مقام هر یک مسطور گردد مع تقویت دماغ به مثل نهادن روغن گل مع سرکه بسیار و آب فواکه مقوی بر سر و استعمال شمومات بارد خوشبو و نطولات مبرد پس محلل اگر چیزی در دماغ محتبس باشد بعمل آرند و آنچه در حمیات و در ابتدای ادوار آن افتد پاشویه و ربط اطراف و دلک آن بچیزی درشت و دوام تحریک عطاس و تشمیم سرکه و گرفتن بخار آن و تغریق راس به روغن گل مع سرکه کثیر و آب حصرم و آب انار و قوابض نیز مفید بود و تنقیه بدن از ماده تپ نمایند پس تقویت دماغ بشمومات و غیره کنند و ایضا در بخارات معدی تنقیه بقی و اسهال و حقنه ها و حبوب مسهله و معطسات و استعمال سفوف معمولی و حب شبیار و دیگر تدابیر که در علاج امراض دماغی شرکی معدی گذشت بعمل آوردن مفید و در صورت نفخ خوردن سفوف بادیان دانه هیل زیره سفید نافع و در سبات دیدانی قتل و اخراج دیدان پس تقویت دماغ و منع ابخره نمایند ابوسهل گوید که اگر سبات خفیف بود که صاحبش به سرعت افاقه یابد پس سبات کند آن از بخارات حار رطب ردی‌الکیفیت مرتفع بسوی مقدم دماغ باشد و علاجش فصدست پس استعمال روغن گل و سرکه بر سر سمرقندی گوید که سبب سبات یا بخارات حار رطب باشد که بسوی مقدم دماغ در عرقین سباتین از جمیع بدن مرتفع گردد پس مزاج دماغ را متغیر گرداند بسخونت و اخلاط موجوده و فضول محتقنه آنجا را گرم سازد و علامتش در قول طبری بیاید و علاجش فصد قیفال است و حجامت ساقین و تلطیف اغذیه طبری گوید که نوع دوم از سبات سبات ارقی است و این مضاد اول یعنی سبات رطوبی است در اکثر احوال او زیرا که سبب موجب این بخارات حاده حاره یا رطوبت و یا یبوست ست که

بطرف مقدم دماغ بعرقین سباتی مرتقی می شود و مزاج دماغ را متغیر و فضول محتقنه آنجا را گرم می کند و اعراض او اینست که بیمار خواب نکند و بر نوم قادر نبود و تفکر افکار ردیه بغیر تمیز صحیح کند و غیر مستقل عقل بود و حرکت چشم بطی باشد گویا که خشک‌اند و هرگاه ترکب این بخار حار با رطوبت بود از چشم او اشک سائل شود و عطسه بسیار کند و در بعض اوقات خواب خفیف کند پس بیدار گردد و گاهی قلق کند و ضیق صدر ظاهر نماید و هر گاه این بخارات حار با یبوست مرکب گردد خواب نکند و الم و صداع و دوی در سر خود دریابد و اطباق جفن بران گران باشد علاجش بفصد کنند به غیر اسهال لاسیما هرگاه ترکب این بخارات با رطوبت باشد نه مسهل نوشانند و نه حقنه کنند بلکه فصد را مقدم دارند و چون از فصد مزاج او متغیر نشد غذای او ماءالشعیر و کشک و مزورات معتدله مثل زیرباج و اسفیدباج ماش و کدو سازند و اگر این تدبیر ترطیب ننماید امر به استنشاق روغن بنفشه کنند و بر سر او شیر بز یا خر یا زن نهند و انکباب برین آب نمایند بگیرند جو مقشر کوفته و برگ بنفشه و نیلوفر هر یک دو کف و حی‌العالم باقه کبیر و عصی‌الراعی و برگ خبازی و برگ اسبغول و اذان‌الغار یعنی مرزنجوش هر یک باقه در آب بیخته امر به انکباب بران نمایند و اگر این کفایت نکند شیر دختران به روغن بنفشه سعوط کند و جمیع تدبیر او بمطربات نمایند و ادامت برین حریر کنند خشخاش سفید و خندروس هر یک کف هر دو کوفته و اندک نشاسته آمیخته حریره سازند و به روغن بادام بنوشند و کاهو تازه بخورند و اگر این هم کفایت نکند حقنه لین بعمل آرند که بسوی سر بخار محلل غیر حار صعود کند مثل جو و خطمی و سبوس و بنفشه و خبازی و نیلوفر این همه را بپزند و امر به انکباب بران و تکمید سر بدان نمایند که باین طریق زائل شود مصنف اقتباس می نویسد که گاهی سبات از ابخره خلط سمی در هیضه وبائی بعد بند شدن قی و اسهال پدید آید پس روغن گل ❋169❋ و سرکه برابر آمیخته نیم گرم بر تارک سر مالند و حجامت بلاشرط میان دو شانه نمایند و مصطکی سه ماشه جدوار خطائی دو ماشه سوده در شربت به و یا انار دو توله ورق طلا یک عدد آمیخته در عرق کیوره هفت توله بنوشانند اگر بهوش آید بهتر و الا سعوطی که در لیثرغس مذکور شد بکار برند که فی‌الفور بهوش می‌آرد پس اندکی شوربای بچه بز دهند و دوای مذکور صبح و شام نوشانند و در میانه روز هفت هشت عدد مویز منقی خورانند و روز سوم و چهارم بعد زوال سبات نان تنک بشوربای مرغ ترید نموده به وزن یک فلوس اول روز دهند و تا سه وقت بر همین قدر اکتفا نمایند و وقت چهارم دو وزن و یا دو نیم وزن زیاده کنند تا به تدریج به حالت اصلی آید و باید که مصطکی سه ماشه در نوشداروی ساده نه ماشه آمیخته با عرق بادیان بالای طعام خورانند و اگر پس از زوال سبات سرخی در چشم‌ها پدید آید اندکی کیری انبه و یا ترشی انبه خشک در گلاب و یا آب گشنیز بر آهن سوده به میل زر در چشم کشیدن در دو سه روز زائل می سازد و الا بعد هفته رگ ماق و یا پیشانی زنند

و استعمال سعوط مذکور در یک ساعت سه چهار بار و ضماد دال بنوماش مدبر به شیر بز و روغن گل و سفیدی بیضه بر پیشانی و خورانیدن جدوار دو ماشه فادزهر بری یک ماشه در بالائی جغرات گاوی دو توله و نهادن شیشه حجامت بر کتفین و ساقین و حوالی فم معده و دادن عرق بهار نارنج و دوغ گاو مساوی که به سنگ یشب سه بار و همچنین بفولاد و طلا داغ کرده باشند بجای آب و غذا در دفع سبات هیضه و منع قی و اسهال و دفع دیگر اعراض آن مجریست و اگر در سبات هیضه وبائی بعد زوال در روزی دو سه نوبت اجابت طبع شود و نفخ هم باشد یا نه شیره بادیان نه ماشه و الایچی کلمان چهار عدد زیره سفید چهار ماشه نبات سه توله دهند در روزی دوبار و اگر در این اثنا اشتها کم باشد مصطکی سه ماشه سوده در شربت انار منعنع یک توله بلیسانند و غذا گهچری بنوماش بریان بدهند که فلفل گرد و زیره سیاه و الایچی کلان در آن افتاده باشد

.علاج سبات ضعفی و ضربی اگر از تحلل ارواح باشد علاج غشی نمایند و بهر تقویت و تکثیرارواح شوربا ماهی لحوم لطیفه و چرب و قلیه ها و کبابها و ماءاللحم و مفرحات و دواءالمسک مثرودیطوس و شربت فواکه و انار با گلاب استعمال نمایند و در مزاج گرم ماءالحلم در گلاب و آب سیب آمیخته یا مفرح بارد یا دواءالمسک بارد و گلقند نسترن و شربت انار یا سیب یا لیمو و عرق بیدمشک و نیلوفر و یا طباشیر و صندل سوده باشربه مذکوره سرشته بدهند و ایضا در محرور مثرودیطوس بطباشیر سرشته بشربت لیمو یا شربت انار باید داد و صندل و گلاب و کافور ببویانند و در مزاج بارد دواءالمسلک حار و مفرح حار و شربت میبه و یا مثرودیطوس در ماءالعسل یا در شراب انگوری و یا ماءاللحم به اندک شراب و مانند آن بکار برند و ایضا عودهندی و مشک و عنبر و فاوانیا و جندبیدستر اکلاً و شماً استعمال نمایند و اگر سبات از ضربه و سقطه افتد هرچه در علاج امراض دماغی که از ضربه و سقطه بود و در علاج صداع ضربی مسطور شد بعمل آرند و مقویات سر و رادعات مثل مغاث و ماش و گل سرخ و صندل و مانند آن استعمال نمایند پس آنگاه در آگاهیدن سعی نمایند به استعمال مقویات دماغ که در علاج امراض ضعف دماغی گذشت و این سعوط در این باب از مجربات صاحب اقتباس است برگ مورد و یا تخم آن چهار ماشه عرق بهار نارنج و روغن گل هر یک یک توله شیر زنان سه ماشه دیودار دو ماشه سرکه چهار ماشه زعفران یک ماشه انتباه شیخ می فرماید که از معالجات مرض سبات شنیدن و دیدن اشیائی است که به صاحب او غم آورد و از ادویه مسهره طلای منخرین بقلقند است و سعوط و طلای چهره و چشم بسرکه و بستن پایها باستواری و استعمال معطسات باعث افاقه و بیداری مسبوت می گردد و بقول قرشی تکلف انتباه اگرچه بکندن موی و کشیدن اطراف باشد نافع و تسعیط سرکه و آب مور جید و مفیق بخاصیت و کیفیت

هر دو است و انطاکی گوید که برای مطلق سبات تنطیل سر بطبیخ شبت و نمام و بابونه و تضمید باجرام آنها و تقطیر سرکه و آب نمام در بینی و مشک به گلاب مجرب است و در حالت افاقه غاریقون به روغن بادام شیرین و شکر استعمال کنند و بران طبیخ افتیمون یا خیارشنبر بنوشند و به صبر و آب مورد طلا نمایند و سلطان محمد مراد در مجربات خود نوشته که فلفل سیاه یک نیم عدد در لعاب دهن اسب سائیده به میل در چشم کشیدن مزیل سبات است و کذا سفوف زرد چوب و فلفل سیاه و نمک لاهوری مساوی حسب حاجت خوردن و قهوه چای خطائی و بادیان خطائی و بن نوشیدن نیز مفید و ذکر باقی اشیای مسهره در آخر بحث سهر می آید سبات اطفال گاه باشد که خواب طویل با کسل و ثقل و ماندگی مفرط به اطفال عارض شود و آنرا مبارکی گویند بهترین تدبیرش آن است که روز اول یک مگس پر دور کرده با یک ماشه اجواین مصفی مالیده بخورانند و روز دوم دو مگس با همان قدر اجواین بدهند و همچنین تا هفت روز یک یک مگس هر روز بیفزایند و بعده هر روز یک یک کم کنند تا روز چهاردهم یک مگس بماند در این عرصه مرض اگرچه قوی و مزمن باشد زائل گردد و قی نمی‌آید مگر وقتی که ماده مرض بکلی منقلع شود و بعضی گویند که برای کثرت خواب که بعد تپ پیدا شود آنرا مبارکی نامند استخوان باخه دو درم مروارید دو سرخ بسد دو سرخ هر سه به آب سائیده هفت روز بخورانند. ❋170❋ سهر یعنی بیداری مفرط و اسباب آن بسیار است چنانچه یبوست ساذج و مادی سوداوی و حرارت و یبوست ساذج و مادی صفراوی دماغ و اجتماع رطوبت شور در دماغ و حمیات حاده بنا بر تصاعد بخارات یابسه لاذعه بسوی دماغ و به جهت وجع و امتلای بدن از اخلاط ردی و سوءهضم و کثرت امتلای معده و غم و الم سخت و فکر مشوش و ورم سوداوی یا سرطان در ناحیه دماغ و تناول غذای بادانگیز ممشوش اخلاط و احلام و مفزع در خواب مثل باقلا و عدس و مانند آن و گاهی روشنی مکان برای مستعد سهر موجب سهر گردد و آنچه پیران را افتد سببش به ورقیت اخلاط و خشکی جوهر دماغ ایشان بود و گاه یبوست از غم شدید یا از استفراغ کثیر یا مشی در آفتاب در ایام گرما یا از بیداری ضروری برای حراست چیزی یا در سفر بر دماغ غالب شود و موجب سهر گردد طریق تشخیص اسباب این مرض باید که از بیمار بپرسند که در بینی و زبان خشکی است یا تری و در سر سبکی است یا گرانی اگر خشکی منخرین و لسان با خفت راس و حواس بیان کند و آثار حرارت و برودت در دماغ محسوس نشود سبب سهر یبوست ساذج بود و اگر با وجود خشکی و سبکی آثار حرارت مثل التهاب و حرقت و شدت تشنگی و سوزش در قعر چشم نیز باشد سببش حرارت و یبوست ساذج بود و اگر خشکی با گرانی سر بگوید و با آن علامات غلبه سودا مثل توحش و تشویش احلام و فزع و برجستن از خواب با قلق و اضطراب و مانند آن نیز دریافت شود از یبوست سودا بود و اگر با خشکی و گرانی ناریت روح و سائر علامات غلبه صفرا مدرک گردد از حرارت و یبوست

صفرا بود و هرگاه مریض در بینی تری و در سر اندکی گرانی بیان نماید و در چشم چرک ظاهر گردد و از خواب جهیده برخیزد موجب سهر رطوبت بورقیه بود و باید که سوای این علامات بر وجود باقی اسباب مذکوره یعنی تپ و امتلای بدن از اخلاط و سوء هضم و امتلای معده و غم و الم و فکر و ورم ..... نفاخ و روشنی خوابگاه و ایضا بر تدبیر گذشته و سن مریض نیز نگاه کنند پس هر سبی از این اسباب که موجود باشد بدانند که سبب سهر همانست و گویند که بعد اشتداد سهر عروض سرفه خشک در همه اقسام نشان موت است و آگاهی این مرض مودی به تشنج و جنون و اختلاج بعض اعضا می گردد و بهلاک می انجامد.

علاج سهر یابس هر چه در علاج امراض دماغی یابس مذکور شده از اشربه مرطبه و غیره بعمل آرند و ایضا شیره تخم خشخاش و شیره تخم کاهو نبات سفید داخل کرده بنوشند و هر صبح نوشیدن ده درم شربت بنفشه یا شربت خشخاش به آب نیم گرم نیز نافع و بقول انطاکی ملازمت ماءالشعیر بشیر میش و روغن بسکه سودمند است و سفوف گشنیز بریان تخم کاهو مقشر تخم خشخاش سفید بریان یک دو نیم مثقال شکر سفید ده مثقال بقدر دو مثقال بخورند و گاهی مغز بادام مقشر و مغز تخم کدوی شیرین هر واحد دو نیم مثقال نیز اضافه کرده می‌شود و سفوف حکیم احمد و والد علوی خان و حریره خشخاش و خمیره آن و عرق شیر و معجون منوم و ضماد و طلا و قرص منوم بارد که در قرابادین مسطورست استعمال کنند و یا قرص مثلث در آب گشنیز سبز سوده بر پیشانی طلا نمایند و یا تخم کاهو مغز تخم خربزه مغز بادام خشخاش سفید مغز تخم کدوی شیرین هر یک دو دام سائیده قرص نموده بر یافوخ بندند و روغن کدو به شیر زنان و یا تخم خشخاش سفید در شیر گاو سائیده روغن کدو آمیخته و یا آب کاهو تر به شیر زنان در بینی چکانند و خشخاش سفید و تخم قنب هر یک یک توله کوفته در شیر گاو پاو آثار بپزند و سرد کرده بر کف پا بمالند و یا برگ قنب با شیر بز سائیده بطور حنا بر کف پا بندند و شیر بز و یا روغن قنب و یا روغن بنفشه و یا روغن بادام و یا روغن گاو از آب شسته بر کف پا بمالند و نازبو در آب یا گلاب یا عرق بیدمشک تر کرده نزدیک بالین دارند و ببویند و از آب برگ کاهو و گشنیز و شیره تخم خشخاش و روغن نیلوفر لخلخه سازند و روغن خشخاش و روغن لبوب سبعه و روغن کاهو و کدو و بنفشه بر سر بمالند و شیر بز بر سر دوشند و قوی تر از آن شیر میش است و انکباب بر بخار اطعمه مرطبه و اکل آن و شمیدن بنفشه و نیلوفر و ضماد خشخاش به آب بنفشه تر و کماد معمولی بعمل آرند و اغذیه مرطبه چون گوشت بره و بزغاله با کدو و اسفاناخ و شیره خشخاش و کاهو و شیر بز و فیرنی و یا مزوره ماش مع کدو و پالک و خرفه و روغن بادام و مانند آن بدهند و بعد هضم غذا استحمام و غسل آب نیم گرم نمایند و نطول از طبیخ بنفشه و

نیلوفر و گل سرخ و تخم کاهو کوفته و گشنیز سبز و بیخ و پوست خشخاش مع تخم نیم کوفته و جو نیم کوفته و یا شوربای کله پاچه گوسفند به فاصله یک شبر بر سر ریزند و پایها بدان بشویند و اگر با ..... حرارت بود ادویه مبرده که در علاج امراض دماغی حار ساذج گذشت با ادویه مرطبه اضافه نمایند و اگر سهر از سودا یا صفرا باشد علاجش بعلاج امراض دماغی سوداوی و ..... نمایند و در اثنای تنقیه و قبل و بعد آن ترطیب دماغ ملحوظ دارند به استعمال اشربه و نطولات و سعوطات مرطبه و لخلخه بیشتر بکار برند و تمریخ یافوخ و بینی و کف دست و پا و ناف و خصیتین و حوالی آنها به روغن بنفشه و بادام و تخم کدو و چکانیدن اینها در بینی و گوش و همچنین شیر دختران و سائر تدابیر که سابق گذشت بعمل آرند و بقول ابن جزله لاجورد سهر سوداوی را زائل کند اقوال حکما صاحب اقتباس گوید که جهت تبدیل مزاج روغن بنفشه بادامی و شیر زن در بینی و گوش چکانند و شیر بز بر کف دست **❋171❋** و پا بمالند و پنبۀ مندوفه به شیر بز تر کرده بر تارک سر گذارند این لخلخه بویانند آب کشنیز سبز و کاسنی سبز کاهو سبز و آب سیب و کمرک و گلاب و روغن گل و روغن کاهو روغن یاسمین و عرق بیدمشک هر یک دو مثقال شیرۀ کاهو و صندل سفید و گل ارمنی و شیاف مامیثا و گل داغستانی هر یک سه ماشه آمیخته بکار برند و شربت نیلوفر چهر توله در عرق بید ساده و کاسنی هر یک هفت توله داخل کرده بنوشند و غذا قلیۀ بچۀ بز به نان گندم دهند شیخ می‌فرماید که آنچه به سبب یبس باشد باید که صاحب او غذای مرطب استعمال نماید و استحمام معتدل خاصتاً پس هر کسی که حمام خواب نیارد آن شخص غیر معتدل‌البدن و غیر جیدالمزاج باشد و بر آن یبوست سخت غالب بود و یا غلبۀ اخلاط ردیه باشد که حمام ثوران آن نماید و واجب است که فکر و جماع و تعب ترک نماید و سکون و راحت اختیار کند و ادامت تغریق راس در روغن‌های مرطبه و دوشیدن شیر بر سر و نطولات رطبه و استنشاق ادهان و استسعاط آن و خصوصاً روغن نیلوفر لاسیما سعوطاً و دلک اسفل قدم بدان نمایند و اما آنچه از حرارت مع یبس باشد تدبیرش زیادتی در تبرید این ادویه و استعمال مثل جرادۀ کدو و برگ خرفه و لعاب اسپغول و عصی‌الراعی و حی‌العالم و مانند آن بر سر است ایلاقی و جرجانی می‌نویسند که آسایش جویند و از حرکات و ریاضات بپرهیزند و روغن بنفشه و نیلوفر و روغن کدو بر سر نهند و هر شب کف پا و ناف و مقعد چرب کنند و دو قطره ان نیمگرم در گوش چکانند و لعاب اسپغول و برگ خرفه و کدو تر کوفته بر سر نهادن و قلیۀ کدو و برگ کاهو و خرفه و اسفاناخ خوردن سودمند بود و گرمابه و آبزن معتدل سخت نیک است ابن الیاس گوید که علاجش ترطیب مزاج دماغ به دوشیدن شیر زنان بر سر و تغریق سر به روغن بنفشه و کدو ریختن آب مطبوخ خشخاش و بنفشه و نیلوفر و کاهو وجود استعمال ... . و نشوقات رطبه منومه مثل روغن خشخاش و آب کاهو سبز و شمیدن مره خور و لفاح است و تنقل به مغز بادام و خشخاش خواب آورد و حمام رطب به

آب شیرین اگر خواب نیارد علامت ردی است و حالت بر حدوث وسواس و جنون می‌کند هر صبح ده درم خمیرهٔ بنفشه و ده درم شربت خشخاش به آب بنوشند و غذا مزورهٔ ماش به کدو و اسفاناخ ئو کشنیز تر دهند و آب شیرین نیمگرم بر سر ریزند وآنچه خواب قوی آرد بوئیدن افیون و یبروج است سعید گوید که ترطیب دماغ به روغن بنفشه و نیلوفر و کدو به شیر دختران کنند و آبی که در آن پوست خشخاش و بنفشه و نیلوفر و گل سرخ و تخم کاهو پخته باشند بر سر ریزند خضر گوید که تبدیل مزاج به مرطبات صرف کنند اگر .... و یا به مرطبات مبرده داخلاً و خارجاً اگر حرارت بود و استنشاق هوای رطب و مجاورت آب شیرین و استماع آواز آب جاری و آواز اشجار متحرک و اصوات طیبه مینه و تنقیه دماغ از صفرا و سودا کنند و مثل حمل مرطب مبرد مع استعمال آبزن و تدبین به ادهان مرطبه چیزی نیست و کذا شرب مخروج به آب بسیار پس اگر فائده نکند بدانند که سوءمزاج یا فساد اخلاط قوی است که حمام آن را تحریک نموده و بخار آن به سوی دماغ متصاعد می‌شود و در این صورت باید که تنقیه بدن از آن اخلاط نمایند و استعمال ماءالشعیر ساده یا ... به شکر یا خشخاش به شکر و شربت خشخاش و بنفشه و نیلوفر و تنقل به مغز بادام و خشخاش و تدهین سر و بینی و کف دست و پا و صماخ و سره و خصیه و مقعد به روغن بنفشه غرقی و سعوط آن بالغ‌النفع است و گاهی احتیاج به آمیختن اندک افیون و زعفران بدان می‌افتد و اگر از این چیزی فائده نکند اقراص مثلثه و اضمده و نطولات منومه که در علاج صداع حار و یابس مذکور شد استعمال نمایند گیلانی گوید که ادهان مرطبه مثل روغن بادام و روغن مغز تخم کدو بر کف دست و پا بمالند و با وجود این شربت خشخاش و شربت کاهو و سایر اشربه و فواکه مرطبه دهند و غذا ماءالحمم و لحوم ماکیان فربه مطبوخ به نخود مقشر و سائر لحوم رطبه خورانند و ایضاً کشک جو که در آن کدو به گوشت بچهٔ مرغ رطب پخته باشند و قلیهٔ کدو و خیار و بیخ کاهو مناسب بود و آنچه از سوءمزاج یابس مع مادهٔ سوداوی افتد علاجش عاج مالیخولیا و صداع سوداوی است مع ترطیب دماغ و آنچه از مادهٔ صفراوی افتد علاجش تنقیه بدن و سر از صفر است و ترطیب سر و تبرید آن بدانچه مذکور شد بعضی متأخرین می‌نویسند که سهر سوداوی پیران را نیز افتد و علاجش به دستور مالیخولیا نمایند مع استعمال منومات و زیادتی تبرید و جهت تعدیل مزاج استحمام و دلک و تدهین و این نطول به عمل آرند کشک جو و گل بنفشه و خطمی و سد گلاب و گل .... هر یک دو مشت و مکو و برگ آن هر یک یک مشت کنب بید ساده چهار مشت در گلاب و آب دریا پخته بکار برند و بعد از آن طعام مناسب خورده آسایش نمایند سویدی از اطبا نقل کرده که ضماد گل خشخاش و تخم ان و آب گل نیلوفر و آب کاهو و تخم او تنها یا به آب طبیخ تخم خشخاش سیاه کوفته سرشته و روغن گل قثا و تخم آن و شرب طبیخ خشخاش و شربت نیلوفر و طبیخ جو به شکر و روغن تخم خیار و ماءالقرع پنجاه درم به شکر و شربت بنفشه و اکل تخم خشخاش

بر نان گندم سفید پاشیده و پخته و کاهو صبح و شام و کشنیز بعد طعام و یا تخم آن دو درم و باقلا و کدو خوب پخته به روغن بادام و شم گل خشخاش و روغن نیلوفر و کشنیز سبز و سیب و گل کدو در روغن بنفشه و دستنبویه و سعوط روغن نیلوفر در روغن گل خیار و روغن بنفشه و تکمید بنفشه اسفنج تر کرده هر واحد مرطب دماغ و منوم است

✱172 علاج سهر رطوبی که از رطوبت بورقیه افتد و سهر پیران اکثر از این قبیل بود و بعد نضج ماده بمطبوخ بیخ بادیان اصل السوس مقشر گاوزبان تخم خطمی بنفشه بیخ کاسنی و غیره ادویه قلیل الحراره و گلقند باید که بمسهل بلغم که ازان ادویه شدیدالحراره دور کرده باشند و بحب ایارج و حب شبیار تنقیه نمایند و اگر ایارج فیقرا بشحم حنظل و هلیله زرد مرکب سازند صواب باشد و اگر رطوبت زائد باشد بدل هلیله تربد مجوف نمایند و گلقند بسکنجبین عسلی سرشته هر صباح استعمال کنند و به روغنهای شیرین مائل به حرارت مثل روغن بابونه و اقحوان و خیری مدام تغریق راس نمایند و باید که از تناول جمیع اشیای خریف و مالح و تلخ اجتناب ورزند و بماهی رضراضی و شوربای لحوم لطیفه مثل بچه ماکیان فربه و بزغاله و پالک و کدو و قطف کم نمک غذا سازند و اگر حرارت در مزاج غالب باشد تنقیه به مسهلات صفرا نمایند و بعد تنقیه جهت تعدیل مزاج شراب الصالحین دهند و غذا از رشکیه و غیره و هرگاه این نوع سهر ... پیری عارض شود علاج او مشکل بود ولیکن باید که صاحب او نطول بمطبوخ کشک جو و بابونه و اقحوان هر شب استعمال کند که خواب خوش آرد و اگر حرارت غالب نباشد بدون جو مقشر بعمل آرند و ایضا نشوق از روغن بابونه و اقحوان یا روغن ایرسا یا روغن زعفران بکار برند و در طعام قدری برگ کاهو یا تخم او اندازند جالینوس گوید که من هر روز برای خویش قلیه از کاهو میسازم و دارچینی اندران داخل میکنم تا مضرت کاهو باز دارد و بقول رازی شبت رطب خوردن نیز منوم ست علاج باقی اقسام سهر آنچه در حمیات افتد برای منع بخارات حاره و یاقوذا ساده دهند و لخلخه استعمال کنند و شستن روی و استعمال نطولات رطب و مالیدن روغن خشخاش و کاهو بر صدغ ... و انداختن تخم خشخاش سفید و کاهو و کشنیز تازه در طعام مفید بود و پاشویه و دلک اطراف بهترین تدابیر است و شیخ میفرماید که از آنچه درین تجربه کرده شده آنست که سلیخه یک جزو و افیون و زعفران هر یک نیم جزو به روغن گل آمیخته بینی را بدان چرب کنند و کذلک طلای پوست خشخاش و بیخ لفاح بر صدغین و ایضا بوئیدن آن و کسی که به قدر دانه کرسنه از این دوا بخورد خواب معتدل آرد و اگر خلط یا بخار متصاعد به سوی سر غلیظ باشد از اکلیل الملک و بابونه و میفتجح بر پیشانی ضماد کنند و اگر سبب سهر امتلای بدن از اخلاط باشد حسب ماده تنقیه آن نمایند به دستوریکه در علاجات امراض دماغی مادی مذکور شد و اگرچه ماده سهرآور صفرا و سودا و بلغم شوراست اما گاهی به سبب فساد خون نیز سهر و درد بدن و گرانی گوش و سر و به سبب غلظ خون سرفه هم عارض میشود درین صورت

بادیان اصل السوس پرسیاوشان گاوزبان قصب الزریره گلوی سبز بلیله سیاه جوشانیده و شهد خالص داخل کرده دادن و فصد و مسهل کردن نافع است و سعید گوید که اگر سهر به سبب اخلاط ردیه موجوده در معده یا در جسم باشد که ابخره آن سر را ایذا دهد باید که استفراغ آن کنند یا به اسهال و یا به قی و بعد تنقیه غذای مریض به اغذیه جیدالکیموس مثل چوزه مرغ و ماکیان و گوشت حملان صغار و ماهی صخوری سازند و کاهو و بقله یمانی و قطف و کدو و ماش و مانند آن خورانند و در حمام داخل کنند و مداومت حسن تدبیر نمایند و اگر از سوءهضم و امتلای معده و غموم و آلام و افکار باشد و بهر دفع تخمه و امتلا معده را از طعام به قی و استفراغات مناسبه پاک کنند و از اندیشه های بد و افکار فاسده دور دارند و طبری گوید که ارق از غم و عشق و فکر و فزع و نشاط نیز عارض شود و علاجش اجتهاد در ازاله سبب است و بیشتر با این سهر تپ بود لاسیما چون از غم باشد بهر آنکه حرارت به سوی قلب منزوی گردد و ازان حمی یوم حادث شود و شدیدترین این انواع آنست که با وی اسهال بود به جهت آنکه درین صورت خوف سقوط قوت است و اگر به سبب دردی باشد تدبیر او تسکین وجع است و علاج او بدانچه مخصوص آن درد باشد و در فصل او مسطور بود و ایضا در سهر وجعی اول مخدرات قویه دهند که بیهوش گردد و پس روغنهای محلله حاره مانند روغن بابونه و خیری ممزوج بمصطکی و سورنجان تلخ و بزرالبنج نیم گرم بمالند و اگر از ورم سوداوی بود هرچه در علاج سرسام سوداوی گذشت بعمل آرند و اگر از غذای نفاخ باشد تبدیل غذا کنند و ایارج فیقرا و حب شبیار بکار برند خاتمه در ذکر تدابیر و ادویه منومه که اکثر مسهوریان را نافع باشد از آنجمله آنچه باصحاب حمیات و غیر هم خواب آورد این ست که وقت شب دست و پای صاحب سهر محکم مولم بربندند و بی تکیه بنشانند و مقابل او چراغ بزرگ نهند و حاضرین مجلی روبروی او حکایات کنند و بیمار را غنودن ندهند تا عاجز آید پس یکبارگی اطراف او بکشایند و چراغ بردارند و جماعت حاضرین خاموش شوند و کف پای او را بروغن مناسب بمالند و از جمله منومات غنای خوش و آهسته است که ایقاع او ثقیل و متساوی بود و حکایات و آواز آب جاری و آواز حرکت اشجار **❋173❋** و گردانیدن آسیا از فاصله و حرکت گهواره و در سهر مفرط که دران خوف انحلال قوت باشد افیون یک قیراط یا کم ازان بخورانند یا اندکی ازان در ماءالشعیر یا شربت نیلوفر بدهند و یا اندک افیون تنها یا به زعفران در روغن بنفشه آمیخته ببویانند یا داخل بینی را بدان چرب کنند کسی را که سهر او آنچنان مفرط نباشد اکثر کفایت میکند اینکه .... کند و استحمام نماید پس قبل طعام بعض چیزهای مسدره بخورد پس طعام تناول نماید که این در ساعت خواب آورد و اگر بعد خروج از حمام و استراحت طعام تناول نمایند و ادهان مرطبه منومه مانند روغن بنفشه و کدو و کاهو و خشخاش بمالند و در بینی چکانند نیز مفید بود و مالیدن بدن و اطراف بسیار و شنیدن صداهای ملایم و سواری کشتی در آب شیرین نیز

خواب می آرد و همچنین ریختن آب شیرین نیم گرم بر سر و شستن رو و دست و پا به آب سرد نافع است و نوشیدن قدری ازقنب نیز مفید بود و برگ شبت زیر تکیه داشتن و بر سر بستن نیز منوم است و چون از اشنه و شبت تازه اکلیل و طره سازند و بر سر گذارند خواب آورد و گویند که اگر شانه مستعمل زن گرفته بران از چراغ کاجل گیرند و در چشم کشند و شانه زیر بالش نهاده بخوابند خواب آرد انطاکی گوید که از انچه برای خواب تجربه کرده ام اینست که بگیرند از اجزای کاهو و خشخاش و بیخ گل یا برگ یا بیخ یا پوست یا تخم هر کدام که خواهند مساوی گل حنا و آس و باقلا هر واحد نیم جزو صبر و زعفران قدری همه را بجوشانند تا مضمحل گردد صاف کرده آب او با یکی از روغنها بپزند تا روغن بماند که این از اسرار عجیبه مجربه در دفع صداع و آوردن خواب بهر نوع که استعمال نمایند و اگر عنبر دران بگدازند به غایت نافع بود و تضمید به ادویه مطبوخه مذکوره همین فعل کند و کذا نطول به آب آن و کسی را که این خواب نیارد در صحت او طمع نباید داشت و گویند که از خواص است نهادن زعفران و صبر و یا پنج برگ کاهو که سر آنها به سوی سر مریض باشد زیر تکیه بغیر علم او و همچنین خوردن برنج تنها و حلبه بهر طریق و تخم خشخاش کاهو بشکر و بوئیدن عنبر سر هندی گوید که روغن مذکور که با روغن مناسب مثل روغن بنفشه بدستور بسازند در آوردن خواب بعد یاس مکرر آزموده است و تسعیط بدان افضل است و بدردی آن بر مقدم سر ضماد کنند و گاه آب کشنیز اضافه کرده بر دو مخلوط ساخته لخلخه آن استعمال کرده می شود و تقویت دماغ بسیار می کند و خواب می آورد سلطان محمد مراد در مجربات خود ذکر کرده که از جوز ماثل و افیون و بیخ لفاح و زعفران و شیلم و اقحوان مفید و صمغ عربی و آرد جو مساوی تفاحه ساخته بوئیدن مجرب است و ایضا سه عدد یا پنج عدد حب کاکنج بلع کردن خواب آورست لیکن سکر نیز می آورد و زعفران و مر و اقحوان و صبر و اشنه هر واحد زیر و ساده نهادن بالخاصیت خواب می آرد و اگر کاهو و لفاح و بذرالبنج و افیون مکد یکدرم کوفته بیخته بطبیخ خشخاش سرشته وقت خواب بر پیشانی طلا نمایند مجرب است و شمیدن بادرنجبویه و اشنه و دستنبویه و کذا خوردن باقلای رطب و نوشیدن آب نقوع آن و کذلک طلای روغن بنج بر صدغین و خوردن بزرالبنج سفید نیم درم خواب می آرد ابومنصور گوید که استنشاق روغن که دران شبت پخته باشند خواب آرد و کذا روغن که دران خشخاش و یبروج پخته باشند بر پیشانی مالیدن و به قول رازی از افیون و یبروج و کاهو و آرد جو تفاحه ساخته بوئیدن خواب آورد محشی شرح اسباب نوشته که به قول عیسی بن یحیی شمام زهره روباه جالب نوم در ساعت است بالخاصیت و کذا بوئیدن هر مخدر مثل افیون و کاهو و کافور و اکثر اطبا گفته اند که چون اشنه را در شراب خیسانیده بنوشند خواب غرق آرد و شیخ گفته که شمیدن اشنه خواب آورد و کذا نهادن او زیر تکیه و کذا شم اقحوان رطب و وضع او زیر و ساده و ضماد او و ابن اسحاق گوید که

شرب جوز ماثل مقدار نخود خواب معتدل آرد و دیسقوریدوس گفته که شرب حماما و ضماد آن بر سر و شمیدن آن خواب می آورد و شربت تام آن سه درم است و ابن زهر می نویسد که اگر سرطان بعد غروب آفتاب بر پای بندند نوم غرق آرد و رازی نوشته که طلای سر و تنطیل بران به آب شبت تر و کذا خوردن آن خواب آورد و این روغن نافع سهر مفرط است جوز ماثل خربق سیاه هر واحد یک جزو پوست خشخاش بزر البنج تخم کاهو هر یک دو جزو نیم کوفته در آب بپزند تا مهرا شود بدست مالیده صاف نموده روغن کنجد انداخته به آتش ملائم بجوشانند تا آب فانی شود و روغن بماند وقت خواب بر تارک سر و کف دست و پا بمالند و این سفوف منوم است کندر عود قماری هر واحد یک درم تخم خشخاش سفید ده درم تخم کاهو مقشر پنج درم زعفران یک دانگ شکر سفید بست درم کوفته بیخته شربتی یک درم و این طلا خواب آورد گل بنفشه نیلوفر تخم کاهو هر یک سه درم گل خطمی سفید چهار درم پوست خشخاش و بیخ لفاح هر یک دو درم سائیده به آب کاهو تر بر پیشانی طلا نمایند سویدی می نویسد که خوردن مغز بادام شیرین و کذا ضماد کردن بنفشه باریک سائیده طبخ نموده روغن کنجد آمیخته و کذا تناول بهطه بدون اختلاط غذای دیگر و کذا شمیدن تفاحه که از سویق و برگ یبروج و بیخ آن و برگ خشخاش و گل او و اشنه و مر اجزا مساوی صمغ عربی دو جزو باریک سائیده بگلاب سرشته ساخته باشند مجرب من است و تفاحه که در قول سلطان گذشت و کذا بلع حب کاکنج نیز از مجربات اوست و نطول به طبیخ برگ بیخ یا زعفران یا مرزنجوش بر سر خواب آورد و ضماد روغن بزرالبنج و مرمکی به آب حل کرده و صبر و باقلا به آب کاهو و روغن زعفران و شبت و روغن او و افیون یک دانگ عصاره یبروج دو دانگ در روغن بنفشه حل کرده افیون **✱174✱** تنها بقدر کرسنه در آب حل کرده بر پیشانی و شقائق النعمان خائیده و گل بنفشه و بیخ یبروج و پوست خشخاش هر سه مخلوط کرده و روغن شیلم و گل حنا بعرق یا آب نیلوفر سرشته هر واحد نافع سهرست و شرب طبیخ پوست خشخاش و برگ او و زعفران و مرماخورد شبت پنج درم آب طبیخ بیخ لفاح بشراب و افیون ربع درم بماء الشعیر و ثمراسل و چرک گوش خر اندکی در شراب یا در جلاب و دارچینی و شیلم منقوع در شراب و بیخ عنب الثعلب یک مثقال بشراب و اکل لفاح و افیون بقدر کرسنه و کرنب و دارچینی و نان آرد شیلم و جوزبوا و تودری و شم مرمکی و زعفران و شبت و روغن او و نبات لفاح و ثمراو و ازمیعه و افیون و لفاح و زعفران تفاحه ساخته و یا از تخم سوسن آسمانجونی ده درم مشک و عنبر هر یک نیم درم سائیده بآب خلاف سرشته تفاحه ساخته و کذا شم فقاح ازخر و زهره ابن عرس و تفاحه مر و زعفران و مامیثا و بیخ یبروج و صمغ عربی داشته و آرد جو بگلاب ساخته و سعوط روغن شبت و میعه و روغن او و شم و ضماد شاهسفرم و ایرسا و گل عصفر و حرمل هر واحد منوم ست و نهادن زیر تکیه شاخ بز در مندیل پیچیده و یا شاخ بز سفید سوخته در خرقه کتان صره بسته نافع و

چشم چپ قنفذ در زیت جوشانیده در گوش چکانیدن نوم غرق آورد و تعلیق چشم چپ تعلق و کذا چشم سرطان در ایام اختفای قمر و کذا پوشیدن زمرد در وقتی که قمر در میزان باشد سودمند ست ذکر بعضی اشیای مسهره که درین مرض اجتناب از آن واجب ست چنانچه بقول حکیم عاوی خان شمیدن آس سهردار حب می کند و گویند که قطعه از جلد شتر بر انسان آویختن موجب سهر می شود و کذلک تعلیق ران بلبل و کذا چشم بوم زیر تکیه نهادن و کذا پر او بر سر نهادن و همچنین سر خفاش و یا قلب او و یا چشم او زیر تکیه شخصی در حالت بیخبری او نهادن و یا زغب که بران باشد تنها یا در موی انسان پیچیده بر مریض آویختن و ایضاً موی گرگ پس گوش نهادن و کذا خوردن گوشت فاخته و تعلیق مذبل او و کذلک تعلیق چشم هدهد بر سریر سهر می آرد و همچنین شم کافور و اکل و شرب در ظرف چوب بیدانجیر و تعلیق چشم سرطان در امتلای قمر و کذا بستن او در جلد و تعلیق او بر ذراع انسان و کذا تعلیق چشم راست تعلق و یا گردن چرز و کذا اکتحال بزهره بوم و کذا گذاشتن پر غراب بر سر واحد سهرست

آفات ذهن و نیسان بدانکه نسیان یعنی فراموشی فساد ذکر یعنی فساد فعل قوت حافظه است و اطبا فساد فکر و فساد خیال را نیز بطریق مجاز از اقسام نسیان شمرده اند اگر چه در حقیقت هر سه قسم از اقسام آفات ذهن ست و فساد این قوتها یا بنقصان و بطلان باشد و یا بتشویش و سبب نقصان و بطلان هر سه قوت مذکوره برودت ساده است مفرد بود یا با رطوبت و یا با یبوست و سبب تشویق آنها حرارت و یبوست ساده بود یا مع ماده صفرا و شیخ و شارح قانون می نویسند که اصناف ضرر واقع در افعال دماغی چون از اسباب مزاجیه باشد و در اکثر احوال به دو سبب بود که آن حرارت و برودت ست و بعضی گفته اند که نقصان جوهر دماغ گاهی سبب نقصان افعال آن می گردد و ظاهرست که سبب ذاتی برای نقصان جوهر دماغ یبوست ست و آنچه از افعال این قوتها مائل بنقصان بود آن از برودت باشد و آنچه میل بتشویش و اضطراب نماید آن از حرارت بود و سبب این همه یا ابتداً در نفس دماغ باشد و یا از عضو دیگر بسوی او آید و گاه از خارج بود مثل ضربه بیقطه که بر سر رسد و گاه نسیان از یبوست مع حرارت باشد و با وی مرض دیگر یعنی اختلاط ذهن بود پس افعال فکریه نیز مشوش باشد و این یا در جزوی از نفس دماغ افتد یا در بطنی از آن و یا در دعای آن و گاه بسبب اخلاط یا سوءمزاج حادث در صدغین بود که بسوی دماغ متادی گردد و این بعضی متقدمین ذکر کرده اند و تجربه و مشاهده آن شده و اکثر نسیان و فساد ذکر از برودت و رطوبت عارض شود و گاهی از اورام دماغ و خصوصاً بارد چون لیثرغس می باشد و تشویش خیال بسبب غلبه صفرا بر مقدم دماغ و بسبب غلبه سوءمزاج حار بلا ماده می باشد و سبب نقصان خیال بعینه سبب نقصان ذکرست مگر آنکه فساد ذکر اکثر از برودت و رطوبت بوده و از

یبوست کمتر و درینجا امر بالعکس باشد و فساد ذکر در معانی محسوسات و نسب ترکیب آنها واقع می شود و فساد وفساد خیال در صور محسوسات و اشباح آن واقع می گردد و فساد خیال که بسبب نقصان نباشد تعرف او که از سوداست یا از صفرا یا سوءمزاج حار مفرد بعلامات آن ممکن است و انطاکی گوید که اسباب نسیان بسیارست اعظم آنها شغل نفس بعشق و غم یا فقرست یا اهم حاجت که طلب او شدید باشد و وصول بسوی آن متعذر بود یا تناول بعض اشیا که بالخاصیت مورث نسیان باشد پس اگر سببی ازین اسباب نباشد نسیان از فساد مزاج بود پس اگر حفظ کند و فراموش نماید بسرعت صفرا باشد و عکس او سودا بود و اگر حفظ اسرع و نسیان ابطی بود خون باشد و عکس آن بلغم بود طریق تشخیص صحت و آفت هر یک از قوای ثلثه مذکوره و محل آفت و اسباب آنها بدانکه اگر حس انسان سلیم و صحیح باشد و تخیل او اشباح اشیاء را در بیداری و خواب درست و صحیح موافق واقع بود پس اشیا و احوالی که در بیداری یا خواب دیده است و از آن غائب شده تعبیر آن ممکن باشد و اگر همه حواس بسلامت **✱175✱** پس اگر انسان حفظ معانی غیر واقع نماید یعنی معنی باشد هر چه بیند درست بیند و هر چه بشنود درست بشنود لیکن هر چه دید و شنید زود فراموش کند و نزد او باقی نماند سببش فساد قوت ذکر و آفت در موخر دماغ بود و اگر بر تفکر اشیا قادر نبود و ترتیب مقدمات جزئیه بجهت وصول به مطلوب عاجز بود سببش فساد فکر و آفت در وسط دماغ باشد و اگر در ضبط صور محسوسه قاصر باشد و خواب کمتر بیند و اگر بیند بعد بیداری یاد نماند سببش فساد خیال و آفت در مقدم دماغ بود و این فساد هر سه قوت که بیان کرده شد بطریق نقصان و بطلان است اما آفت این قوتها اگر بطریق تشویش و اضطراب باشد حقیقی فراموش کند و معنی دیگر خلاف آن یاد کرده باشد سببش تشویش در فعل ذکر یعنی حفظ باشد و اگر انسان بگوید آنچه ناگفتنی ست و حذر کند از آنچه ناحذرکردنی ست و نیکی جوید از آنچه لائق طلب نیکی نیست و امید دارد بچیزی که قابل امید نیست و طلب کند چیزی را که ناطلب کردنی ست و کاری بکند که ناکردنی است و سببش تشویش در فکر باشد و اگر انسان صورت محسوسه را برخلاف آن صورت دیگر حفظ نماید و آن صورت محسوس را فراموش کند و خیال کند چیزی را که موجود نباشد و ببیند اموری را که در خارج وجود ندارد مثلاً ریزه از جامه بچیند و کاه از دیوار بردارد و اشخاص کاذبه و روشنی یا آب پیش چشم خود ببیند سببش تشویش خیال بود و این اکثر در سرسام و حمیات محرقه عارض می گردد پس اگر مجتمع گردد دو یا سه ازین علامات نقصان یا تشویش فساد و افت درد و قوت و دو بطن دماغ و یا هر سه باشد بعده هر گاه نقصان یا بطلان در قوتی از قوای ثلثه دریافت شود از مریض وجود کسل و ثقل از حرکت و سدر و خدر که علامت برودت ساذج ست نیز بپرسند بعد از آن سوال کنند که خواب بسیار می آید و در سر گرانی محسوس می شود یا سبکی و رطوبت از بینی و دهن و چشم می

آید یا خشک ست و امور زمانه ماضی فراموش کرده است یا بر حفظ امور زمانه حال قدرت ندارد اگر بسیاری خواب و گرانی سر و سیلان رطوبت از بینی و دهن و چشم بیان کند و امور ماضیه فراموش کره باشد و امور حالیه را اکثر از امور ماضیه یاد دارد و در اکثر نبض متفاوت و مختلف و قاروره سفید خام بود سببش برودت و رطوبت باشد و اگر کم خوابی و خشکی بینی و دهن و چشم گوید و امور ماضیه یاد باشند و بر حفظ امور حالیه قادر نباشد و کلام سریع متتابع بران دشوار باشد و در بعض اوقات همچون اختناق گلو محسوس شود و در فساد ذکر بیمار چنان پندارد که سر او را از جانب خلف همی کشند و مزاج یابس و لون بادنجانی و نبض صلب صغیر و قاروره در اغلب سفید صاف بود سببش برودت و یبوست باشد و هر گاه تشویش در قوتی از قوتهای مذکوره مدرک گردد اثار حرارت و یبوست مثل گرمی ملمس سر و خشکی منخرین و تخیل مصبغات و نیران و علامات غلبه صفرا نیز بپرسند و اگر تقدم اورام دماغ یا ضعف آن یا ضربه و سقطه یا اشغال مذکوره یا تناول چیزی محدث نسیان دریافت گردد سببش همان باشد و فرق میان آفت از تشویش فعل قوت و میان آفت از نقصان فعل آن اینست که با آفت حادث از تشویش در خاطر انسان مع نسیان صوریا معانی بدل آن صور یا معانی فاسد غیر مطابق در نفس الامر باشد و آفت کائن از نقصان و بطلان چنین نباشد وبقول شیخ اگر اول آفت در ذکر باشد و بر تبع آن بسبب مشارکت اجزای دماغ فکر مریض گردد و در افعال آن قصور واقع شود سهل تر از آن باشد که اول فکر مریض گردد و مضرت در افعال آن افتد و بر تبع آن به سبب مشارکت مرض ذکر و آفت آن رو نماید و گویند که اسلم هر یک از آنها آنست که با ضحک و سکون باشد و افسد آنها آنکه با حنجر و اقدام و خصومت باشد و بقول روفس غلبه نسیان مع صحت بدن منذر بامراض دماغی قوی مثل صرع و سکته و لیثرغس باشد و بطلان و نقصان حفظ و فکر و خیال بحسب قوت و ضعف سبب ست و بطلان حفظ و انعدام او را بعضی هلاک الذکر نیز می گویند و او آنست که چیزی از اشیا یاد نماند و نقصان او آن است که بعض اشیا یاد ماند و بعضی فراموش گردد و در بطلان خیال خواب هرگز دیده نشود و احیاناً اگر دید هرگز یاد نماند و صور محسوسات را به مجرد غیبوبت فراموش کند و اگر فساد عام بجمیع بطون دماغ باشد انسان و بهیمه برابر باشند مثل مجانین و آهرن گفته که گاه انسان را نسیان بحدی عارض می گردد که هر چیز حتی که نام خود را فراموش می کند **علاج کلی اقسام نسیان** .... باشد که علاج فساد هر سه قوت واحد ست مگر فرق همین قدرست که ادویه موضعیه مثل ضماد و نطول و تمریخ در فساد ذکر بر مؤخر سر و در فساد فکر بر وسط سر و در فساد .... بر مقدم سر استعمال کنند و در جمیع انواع نسیان ترک ترک حجامت نقره و قی وترک مجامعت و غم و هم و غضب و اجتناب از آب سر و مبخرات مثل ثوم و بصل و جرجیر و کندنا و مبردات مثل عدس و شیر و آنچه بالخاصیت مضر باشد مثل سیب و کشنیز سبز لازم دانند چنانچه افلاطون

گفته که قوی ترین اشیا در احداث نسیان کشنیز سبز است برنجاسف و بادروج نیز محدث نسیان است واکثار اکل لوبیا و باقلا و پیاز و کمات نیز مولد نسیان است و روفس و رازی گویند که افراط در جماع و خواب دور **176** و سهر مفرط و افراط و ادمان سکر مورث نسیان ست و خوردن کاهو و خشخاش و ریاضت مفرط و شرب خمر مضر نسیان است و خوردن گوشت هدهد و تعلیق زبان او و هر دو چشم او با خود داشتن و قلب و زبان او بلع کردن بالخاصیت نافع ست و مغز جوز هندی و گردگان با انجیر خشک و آب گوشت مرغ و دراج و تیهو و کنجشک بالخاصیت مزید جوهر دماغ و مفید نسیان است و گویند که عاج یک مثقال یا یک نیم درم یا دو درم بآب و شهد هر روز بخورد تا هفت روز هر چه یاد کرده است فراموش نکند و هر چه فراموش کرده باشید یاد آید و گویند که خوردن زردی بیضه همه حیوانات نافع چنانچه بیضه ماهی درین باب نفع عظیم دارد و بقول اطبای هند برم دندی کوفته بیخته بقدر یک توله با شیر گاو تا پانزده روز خوردن سودمند است و کثرت فکر و تعاهد بحث و مذاکره در علوم عقلبه و درس و تدریس آن و محادثه اخوان و موانست آنها و سردرد نشاط و استماع اصوات حسنه و بوئیدن گلها و خوشبوها مقوی و مذکی ذهن ست سویدی گوید که خوردن مغز فندق برای دفع نسیان مجرب ست خصوصاً اگر بشکر خورند و کذا خوردن مویز سرخ بر نهار و کذا تعلیق دندان کفتار و کذا خلد در شب صید کرده و ذبح نموده بریان کردن و در شب خوردن مجرب نوشته و خوردن نمک اندرانی و نوشیدن شیر بز تازه که در آن قلب خلد یک شبانه روز تر کرده باشند و مداومت اکل خفاش و یا لحم ضان و یا نسرین و یا صمغ عربی و یا بهمن سرخ و یا بیضه مرغابی و یا لحم تدرج و یا شیر آمله و یا بلیله و یا ابریشم و یا جگر گرگ بریان کرده و یا لحم ماکیان و یا دماغ آن و یا لحم دراج و یا مغز بادام شیرین بشکر و یا هلیله هندی و یا گوشت چرز و تعلیق قلب کفتار و منخرایسران بر ذراع و کذا مخالیب آن بر مریض و نهادن شاخ بز زیرد ساده هر واحد نافع اقسام نسیان است و بقول ارسطو قلب خلد و چشم هدهد در جلد هدهد پیچیده با خودداشتن و قربت زن نکردن و حیوان و انچه از حیوان باشد بخوردن ذکای عظیم خارق آرد و نسیان ببرد و صاحب تحفه نوشته که سعوط بر روغن پسته مجرب است بلوس در کناش خود گفته که علاج این مرض آنست که اگر از برودت باشد باید که مسنحنات و اگر از رطوبت باشد مجففات و اگر از یبوست باشد مرطبات و اگر از حرارت باشد مبردات استعمال کنند و اگر از ترکیب این اسباب باشد معالجه باشیای مرکبه کنند واگر خون غالب باشد فصد نمایند و حقنه های مسهله استعمال کنند و ایارج دهند و انواع غراغر بکار برند و ادهان مثل روغن گل و روغن آس و روغن برگ مصطکی و امثال آن بر سر استعمال نمایند و اگر مرض از حرارت افتاب یا احتراق یا تعب مفرط باشد اولاً ترطیب سر بسرکه و روغن گل کنند پس سائر تدابیر مرطبه از طعام و شراب استعمال نمایند **علاج نسیان بارد و رطب** اگر سبب آن سردی ساده بود

بعلاج امراض دماغی بارد تعدیل نمایند و سوای تنقیه آنچه درینجا مذکور گردد بعمل آرند و اگر با برودت رطوبت مادی باشد بعد نضج بمنضج بلغم تنقیه بمسهل بلغم یا حقنه حار و حب ایارج نمایند و جندبیدستر نیز در حب مذکور اضافه کنند و یا اول جهت نضج ماده بلغم مطبوح اسطوخودوس بادیان بسفائج بادرنجبویه عنب الثعلب هر یک هفت ماشه قنطوریون دقیق و رونج عقربی شکاعی بادآورد هر یک چهار ماشه مویز منقی یک نیم توله انجیر زرد پنج عدد گلقند عسلی چهار توله هفت هشت روز یا زیاده تا ظهور نضج در قاروره بنوشانند و غذا وقت دوپهر نخودآب مرغ تنها و وقت شام نان تنوری با شوربای مرغ خورانند بعده تنقیه دماغ نمایند بحب ایارج وقوقایا و برگ سنا یک نیم توله و ترنجبین و مغز خیارشنبر هر یک شش توله شیر خشت چهار توله خمیره بنفشه سه توله شربت اسطوخودوس مسهل سه توله روغن بادام پنج ماشه در مطبوخ زیاده نموده دهند و غذا وقت شام بدستور و بجای آب تمام روز ماءالعسل معمول بعرق بادیان اکتفا نمایند و صبح این تبرید دهند معجون فلاسفه هفت ماشه بورق طلا یک عدد پیچیده اول بخورند بعده اسطوخودوس بادرنجبویه هر یک هفت ماشه قنطوریون دقیق بادیان رومی و خطائی هر یک سه ماشه مویز منقی یک توله جوش کرده شربت تنبول و بزوری حار هر یک دو توله تودریین و یا حرف پنج ماشه پاشیده بنوشند و همین نمط چهار پنج مسهل داده جهت تعدیل مزاج این معجون لبان دهند که درین باب اثری عظیم دارد لبان ذکروج ترکی سعد کوفی هر یک پانزده درم زنجبیل دارفلفل هر یک پنج درم کوفته بیخته بشهد سه وزن ادویه آمیخته یک مثقال بخورند بالجمله بعد از تنقیه معاجین حاره مثل فلاسفه و معجون وج و معجون جدوار علوی خانی و حافظ العقل و مفرح ابریشم علویخان و معجون زبیب سدید گاذرونی و معجون داود انطاکی و اطریفل اسطوخودوس و جوارش شونیز و سفوف حفظ و شربت ابریشم که هر واحد در قرابادیان مسطورست حسب حاجت بخورانند و اگر خوف زیادتی حرارت نباشد معجون .... در تقویت ذهن عجیب ست فلهذا بلا در راتمر حفظ نامند از ربع درم شروع نمایند و بتدریج تا یک درم رسانند و غراغر و شمومات و عطوسات و سعوطات و .... و اوهان و غیره که در علاج امراض دماغی بلغمی و صداع بلغمی و لیثرغس و سبات مذکور شد بعمل آرند و ایضاً غرغره بطبیخ خردل و شونیز و پودینه و عاقرقرحا عسل .... استعمال کنند و گاهی مرزنجوش زوفای خشک پوست بیخ کبر می افزایند و عطوس از تربد و جندبیدستر و کندش در بینی دمند و سعوط جوزبوا شیح ارمنی قرنفل مرزنجوش **❋177❋** هر یک مثقال بسباسبه چهار درم کوفته بیخته بقدر یک دانگ در آب مرزنجوش استعمال کردن برای صداع بارد نییز مفید است و ایضا بهر تعدیل مزاج بورا ارمنی خردل جندبیدستر سداب مربی یا سرکه عنصل و روغن سوسن آمیخته ضماد کنند و ابوجریح گوید که خردل جندبیدستر فرفیون صمغ سداب بری سائیده در آب بپزند و بعد حلق راس و دلک آن به پارچه درشت تا آنکه سرخ شود بر موخر سر طلا کنند که

کدامی ضماد نافع تر از این ندیده ام و ایضا در حمام سر را به خرقه خشن بمالند و بهر تقویت دماغ مشک و نسرین و مانند آن ببویند و غذای یابس خفیف قلیل مثل عصافیر و قنابر و غیره طیور یابسه ذکر ادویه مفرده و مرکبه یونانیه و هندیه که نافع نسیان بارد رطب ست بوئیدن زعفران یا جندبیدستر و تکمید موضع به قرنفل و بسباسه و ساذج و کندر مجرب ست و به مصطکی و کندر و دارچینی را خاصیتی ست و تخفیف رطوبت دماغ و زیادتی حفظ و ازاله نسیان و کذا سعد و زنجبیل و وج و فلفل و دارفلفل مزیل نسیان ست چون به عسل یا شکر هر صباح مفرد یا مرکب مساوی الاجزا بخورند و خوردن هلیله مربی و گلقند نافع و اطریفلات و ابریشم و اسطوخودوس مفید و .... و وج را خاصیتی ست در تسخین دماغ و تقویت آن و سعوط مشک با روغن پسته مجرب نوشته اند و گویند که خوردن هلیله کابلی به عسل سرشته و یا زعفران و یا جندبیدستر نیم درم فلفل سفید یک درم و یا .... و یا ایرسا و یا فلفل و کندش هر یک ده درم سائیده هر روز یک درم به ماءالعسل که عجیب است و یا جعده رجبلی و یا .... هر روز نیم درم بر نهار تا سی روز و یا وج به عسل سرشته و با جوزبوا و یا حب بلسان و یا کبابه و یا ریوند و یا وج به شکر و یا وج و کندر مساوی هر روز یک مثقال و یا خردل تنها بر نهار و یا مخلوط باغذیه و یا کندر به عسل سرشته و یا یک مثقال از آن در آب یک شبانه روز تر کرده چند روز متواتر نوشیدن و یا قثار کندر و یا نمام تنها و یا اسطوخودوس و یا اکلیل الملک دو درم به عسل پنج درم در مر و یا انجدان و یا تخم بادرنجبویه و یا فلفل سفید و یا فقاح اذخر و یا دارچینی لاسیما که هلیله کابلی و آمله اضافه نمایند و یا مویز سرخ یک اوقیه مغز پسته نیم اوقیه حصی لبان ربع اوقیه شربتی ازان پنج درم بر نهار و یا بیخ سوسن سفید بماءالعسل و یا شکر سفید و کندر هر یک نیم درم و یا پودینه .... و یا در ونج و سنبل الطیب و یا ناردین و یا ترب و یا عذبه به عسل و یا حلبه و یا دارفلفل به شکر هر روز یک درم و یا نخود سرخ بدوام و ضماد انجیر و خردل سائیده بر موخر سر و کذا جندبیدستر به روغن سوسن و سرکه و یا به آب نمام و یا تنها بعد مالش بسیار که جلد سرخ گردد و کذا فرفیون بعد مالش موخر سر و کذا مقل ازرق و شونیز مبابر سائیده به سرکه سرشته و کذا خردل و آب فرنجمشک و کذا نسرین در سرکه پخته و کذا نمام کوفته در سرکه جوشانیده به روغن گل آمیخته در حمام و شرب و شم و ضماد جندبیدستر و موی سوخته انسان و سداب و حاشا هر واحد و شم روغن ایرسا دائم و یا مشکو یا جوزبوا و یا نسرین و یا حماما و یا ناردین و بخور جندبیدستر و یا شاخ بز و یا موی انسان و یا میعه سائله و یا کبریت و دلک موخر سر بزیت کهنه یا به روغن خیری یا به روغن آجر یا به روغن خردل و سعوط بزهره کبک در اول هر ماه و یا روغن خردل و یا به خردل سوده و غذا تیهو بریان یا مطبوخ ایام کثیر و یا دوام اکل شفانین و یا قنا بر پخته و مطنجن بسیار روزها هر واحد نافع نسیان است اطریفل اسطوخودوس تالیف حکیم علوی خان مفید نسیان و امراض

دماغی بارد رطب و نهایت مقوی دماغ باردست و حافظه را قوت دهد بیغائله و قوی النفع است عاقرقرحا قرنفل پودینه دشتی جعده هر واحد یک نیم مثقال گل بابونه دو مثال عود صلیب زنجبیل اسارون شیطرج هندی ایرسا اذخر مکی دارچینی فلفل سفید دارفلفل مصطکی کندر هر یک سه مثقال پوست بلیله زرد پوست هلیله چینی پوست بلیله وج .... اسطوخودوس سعد کوفی بادرنجبویه هر کدام پنج مثقال هلیله سیاه آمله منقی پوست هلیله کابلی هر یک دو مثقال مویز منقی گلقند هر یک نود مثقال شهد خالص یکصد و هشتاد مثقال مویز خسته دور کرده وقت شب در عرق عود و عرق گل سیوتی و عرق صعتر و عرق اذخر هر کدام نیم رطل عرق بهار نارنج عرق فرنجمشک هر یک یک رطل بخیسانند صبح با گلقند در دیگ بجوشانند تا مهرا شود فرود آورده بگذارند تا سرد شود بمالند و بیفشارند و صاف نموده در عسل داخل کرده باز بجوشانند و کف آن گرفته به قوام آورده ادویه کوفته بیخته به روغن بادام چرب کرده بسرشند و بعد چهل روز استعمال سازند قدر خوراک دو مثقال بخور مقوی حواس و مذکی فکر و منعش ارواح و مقوی قلب و محرک .... **✱177/1** جندبیدستر زعفران مشک فلفل سیاه خردل هر یک یک مثقال قرنفل پودینه فلفل سیاه هر یک دو مثقال مغز نارجیل مغز پسته مغز چلغوزه مغز فندق مغز بادام هر یک هفت مثقال عسل سه صد مثقال معجون سازند معجون وج نافع نسیان مسخن اعصاب وج ده درم فلفل گرد زنجبیل شونیز زیره سیاه شیطرج هر یک سه درم کوفته بیخته با نیم رطل شهد بسرشند خوراک یک مثقال به عرق بادیان معجون زهیب بسای حفظ از سدید گازرونی پوست بلیله کابلی هلیله سیاه آمله منقی دارچینی وج ترکی هر یک پنج درم زنجبیل فلفل دارفلفل کندر هر یک سه درم پوست بلیله سعد کوفی هر یک چهار درم مغز پسته هفت درم مویز منقی پنجاه درم ادویه کوفته بیخته با مویز بسرشند معجون حفظ از برای زیادتی قوت حافظه نهایت نافع است سنای مکی سعد هندی فلفل سفید کندر عود قماری زعفران مساوی عسل سفید سه وزن ادویه معجون سازند خوراک یک مثقال معجون که برای نسیان و تقویت دماغ و دل مجرب است دارچینی بهمن سفید سنبل الطیب حب بلسان عود صلیب مصطکی زعفران کندر بیخ سوسن در ونج عقربی سعد کوفی بهمن سرخ وج اسطوخودوس کبابه چینی اسارون هر یک دو ماشه هلیله کابلی مغز نارجیل هر یک چهار ماشه ابریشم مقرض بست ماشه مویز منقی پانزده دانه مغز فندق سه ماشه دارفلفل زنجبیل فلفل سفید هر یک یک ماشه با نبات چهار دام عسل نیم پاو کف گرفته مرتب سازند معجون لبوب تالیف علوی خان مقوی دماغ و نافع بحمق و رعونت و امراض بارد دماغ عنبر اشهب ورق طلا ابریشم مقرض اذخر بادرنجبویه عود پوست هلیله کابلی دارچینی کندر عذبه هر یک یک مثقال مغز پسته مغز نارجیل مقشر مغز بادام مغز حبه الخضرا مغز فندق مغز چلغوزه هر یک دو مثقال عسل مصفی شصت مثقال معجون سازند خوراک یک مثقال معجون حافظ العقل از اختراع معزالیه در

حفظ و تقویت حواس ظاهری و باطنی و تذکیه عقل و ذهن و فکر مجرب نوشته شیر آمله ده مثقال پوست هلیله زرد کابلی هلیله سیاه پوست بلیله هر یک پنج مثقال طباشیر صندل سفید به گلاب سوده ابریشم مقرض کندر بادرنجبویه نمام مغز نارجیل مغز پسته اسطوخودوس گل بابونه هر یک یک مثقال کوفته بیخته به روغن بادام چرب کرده مویز منقی بست مثقال را در عرق فرنجمشک بپزند تا مهرا شود مالیده صاف کنند و عسل و نبات هر یک هر یک ؟ و پنج مثقال داخل کرده بقوام آرند باقی ادویه انداخته معجون سازند شربتی دو مثقال مفرح ابریشم از ترکیب ممدوح الیه که مقوی دماغ و قلب است و ذهن را ذکی گرداند و حفظ بیفزاید و خفقان و ضعف قلب بارد را بزودی زائل کند ابریشم مقرض آمله منقی پوست هلیله کابلی پوست هلیله هر یک ده درم بهمن سرخ اذخر اسارون اسطوخودوس بادرنجبویه فرنجمشک ایرسا انجدان حب بلسان مصطکی دارچینی زنجبیل صعتر هر یک پنج درم تخم فرنجمشک بسباسه جوزبوا زعفران کندر هر یک سه درم لعل بدخشی ورق نقره ورق طلا جندبیدستر جدوار مشک عنبر اشهب هر یک یک نیم درم عسل مصفی سه وزن ادویه به دستور مقرر مرتب نمایند خوراک یک مثقال مفرح اهلیلجی مسمی بدانش بخش از تالیفات حکیم موصوف که نهایت مقوی دماغ است و موجب ذکای فکر و ذهن و مزیل هلادت و رعونت و حمق عارضی پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی هر یک بست درم اسطوخودوس بادرنجبویه کاشم هر یک ده درم اذخر فرنجمشک دارچینی عذبه عود صعتر کبابه کنند مصطکی سنبل الطیب ابریشم مقرض ایرسا نمام درو بیخ مغز نارجیل هر یک هفت درم زرباد زنجبیل براده عاج هر یک پنج درم صمغ عربی ؟ هر یک سه درم عنبر اشهب و دو درم جدوار ورق طلا و اگر به جایش طلای مکلس کنند قوی تر شوند مشک مومیایی اصیل هر یک یک درم کوفته بیخته مصطکی و علک و مومیایی و عنبر را در روغن بادام و روغن پسته هر دو چهل درم گداخته ادویه را کوفته بیخته به آن روغن چرب نموده به عسل مصفی سه وزن جمله ادویه بسرشند شربتی یک مثقال تا دو درم اقوال حکما مسیحی گوید که اگر فساد ذکر از رطوبت باشد استعمال حقنه ‌بای حاده برای جذب ماده به اسفل و نوشیدن مسهل مرکب از ایارج و شحم حنظل و جندبیدستر و عاقرقرحا و همچنین ایارج جالینوس لوغاذیا و جوارش بلادر نافع است بعد از آن در روغن سوسن جندبیدستر و نطرون حل کرده و اندکی سرکه بران چکانیده بر سر طلا نمایند و گاه احتیاج به ضماد معمول از خردل و سداب بری و فرفیون و جندبیدستر میشود و آبیکه دران بابونه و شبت و نمام و پودینه و مرزنجوش جوشانیده باشند بر سر ریزند و در بعض اوقات به خردل و عاقرقرحا و مویزج و پوست بیخ کبر و ایارج فیقرل به سکنجبین عنصلی غرغره کنند و کثرت اشمام مشک و جوزبوا و قرنفل و مرزنجوش و شیح و بسباسه نمایند و غذا نخوداب و مشروب ماءالعسل یا شراب ریحانی کهنه سازند شیخ می فرماید که اگر از ماده بارد رطب باشد بعد انضاج

تنقیه کنند بدانچه در علاج امراض دماغی بلغمی گذشت و در خانه بسیار روشن بدارند و .... ابتدا به استفراغات خفیف تر مثل ایارج و شحم حنظل و اندک جندبیدستر کنند بعده به تدریج ایارجات کبار دهند بعد از آن اگر امن از سوی سوءمزاج حار باشد **178** معجون بلادر استعمال نمایند که این قوی ترین چیزها در تقویت ذهن و افاده حفظ ست ایضاً سائر مسنحنات از محمرات و غراغر و شمومات استعمال کنند و در تجفیف دماغ استعجال نکنند .... تدریج نمایند و حذر کنند از مبالغه در تجفیف تا افنای رطوبات اصلی ننماید که تابع او برودت مزاج بود و این در نسیان بیفزاید و باید که از سکر و مهاب ریاح و امتلا احتراز کنند و از اغتسال .... اجتناب نمایند بهر آنکه در آب گرم ارخا و در آب سرد تخدیر و اضرار بروح حاس ست و اگر ایشان را امتلا عارض شود و بعد آن تلطیف تدبیر کنند و از اغذیه مسکنه مثقله و مخدره و منجره پرهیز باید کرد از شراب بسیار مضرست و اندک از آن انبساط نفس و تقویت روح کند و از استکثار آب غنی سازد و استکثار آب مضرترین چیزها برای ایشان است و خواب روز و بالجمله خواب مفرط مضرست و خصوصاً بر امتلای .... و افراط بیداری نیز مضعف روح و محلل آنست و معذلک امتلای دماغ از ابخره کند و وج مربی و دارفلفل مربی برای ایشان تجربه کرده شده و هر دو در حفظ زیادتی بین می نمایند و این دوا بتجربه رسیده .... سعد فلفل سفید زعفران مرمکی مساوی با عسل سرشته هر روز یکدرم بخورند و ایضاً این نیز تجربه کرده شده فلفل سفید زیره سیاه مکد دو جزو شکر طبرزد سه جزو و ایضاً مجرب است اگر هر روز بر نهار یک مثقال از دوائی بخورند که در آن کندر سه ربع جزو و فلفل ربع جزو باشد و ایضاً زیره پنج جزو و فلفل یک جزو و وج و سعد و هلیله سیاه هر یک دو جزو و عسل بلادر یک جزو و عسل دو چند همه باید که بادویه مفرده مکتوبه در مفردات رجوع کنند مجوسی گوید باید که علاج این مرکب از علاج سبات و علاج لیثرغس کنند بمثل حقنه های سماده که در آن قثاءالحمار و قنطوریون و حنظل و مقل و سکبینج و جاوشیر افتد و تنقیه دماغ بحب ایارج و قوقایا کنند و اگر فائده نکند این حب استعمال نمایند ایارج فیقرا هفت درم تربد چهار درم نمک نفطی و جندبیدستر و عاقرقرحا هر واحد دو درم همه را باریک سوده در آبیکه اندک جاوشیر حل کرده باشند سرشته حبها سازند و چون تنقیه بدن باین حبوب گردد تدبیریکه در باب لیثرغس و سبات مذکور شد مثل نطولات و اطلیه و ادهان بر سائر اجزاء سر استعمال نمایند و سائر اشیائیکه برای این امراض ذکر کرده شد ببویانند و اگر از آن نفع مترتب نگردد ایارج فیقرا و ایارج لوغاذیا و ایارج جالینوس و ایارج ثادریطوس استعمال کنند بعد ازآن معجون بلادری دهند و معذلک در استعمال نطولات و اطلیه و ادهان و سائر آنچه در ماتقدم مذکور شد از اغذیه مسنحنه ملطفه اهمال نمایند جرجانی گوید آنجا که علامت سردی و تری ظاهر شود علاج بدستور لیثرغس نمایند و تنقیه اولاً بادویه که در قول شیخ گذشت و بعد از آن به ایارج روفس و غیره که در قول مجوسی گذشت باید

کرد و بعد تنقیه تقویت دماغ بشمومات مثل مشک و غیره که در قول مسیحی مسطور شد باید کرد و خردل را کوفته بعسل سرشته گرم کنند و بر سر نهند بهر آنکه اطبای قدیم را هر جا که تحریک حرارت غریزی و اعاده حرکت عضو ضعیف الحرکه مطلوب می شد خردل استعمال می کردند بعده چیزهای محلل چون نطرون و مانند آن بعمل آوردن صواب باشد و آنجا که معلوم باشد که از معجون بلادری حرارت زیاده نخواهد شد هیچ از وی سودمندتر در مرض نسیان نیست ودر استفراغ رطوبات افراط و مبالغه نباید کرد از بهر آنکه بیم باشد که رطوبت اصلی خرج شود و ماده حرارت اصلی نماند و خشکی تولد کند که سبب زیادتی سردی باشد و سردی و خشکی سبب زیادتی نسیان گردد و موافقترین غذا اندرین مرض گوشت دراج ست بخاصیت آنکه از غذای آن جوهر دماغ بهره بیشتر یابد و قوی تر شود و طریق مربای وج اینست که وج را بقدر انگشت پاره پاره کرده در ظرف چینی یا شیشه کنند و روغن گاو گداخته بر سر آن ریزند چندانکه دوانگشت بر سر او ایستد و دهن ظرف بند کرده چهل روز نگاه دارند پس روغن دور کرده صاف نموده شهد خالص بجای روغن انداخته بست یا چهل روز در جو پنهان کنند بعده برآورده دو درم تا سه درم بخورند که نسیان را ببرد و طریق مربای دار فلفل همین ست و این معجون نافع وج سعد دارفلفل زنجبیل کندر هر یک ده درم کوفته بیخته بروغن گاو ده استار چرب کرده در عسل سی استار بسرشند و در جو دفن کنند چهل روز پس هر بامداد دو درم بخورند ابن الیاس گوید که در نسیان بلغمی تنقیه دماغ بحب ایارج یا بحب قوقایا و ایارج لوغاذیا و غرغره بماءالعسل که در آن پودینه و خردل پخته باشند باید کرد و عطوسات مثل کندش و شونیز و خردل استعمال نمایند بعد از آن تبدیل مزاج دماغ بنطولات و ادهان حاره مثل روغن زنبق و خیری و قسط و نمام و مرزنجوش و مانند آن و شم جندبیدستر و پودینه و غیره کنند و تناول زنجبیل مربی و فلاسفه صاحب این مرض را نیکوست و سرکه عنصل و سکنجبین آن نافع این علت است و هر صبح جلاب از بادیان یک درم بادرنجبویه دو درم اصل السوس مقشر کوفته سه درم گلقند عسلی ده درم بنوشند و غذا نخوداب بشیره قرطم دارچینی و فلفل سازند و بعد نضج تام در قاروره اسهال بحب ایارج و حقنه های حاده که در صرع بباید باید کرد و تعاهد بگلقند عسلی یا شکری یا ماده الحیوه یا اطریفلات کنند و شراب ریحانی موافق صاحب این علت است و انکباب بر آب ملطف محلل مثل بابونه **178/1** مشک عنبر مصطکی در گلابی که قدری صمغ عربی در آن حل کرده باشند حل سازند و عود کوفته بیخته در آن آمیزند و خمیر کرده فتیله ها باریک سازند و بسوزند و اگر خواهند گذارند تا که شمع روشن باشد بوی آن نیز باشد و اگر دود آن به لباس رسانند معطر سازد ایضاً که تقویت ذهن و دماغ و تزکیه حواس نماید و ازاله خفقان و .... عود هندی قسط شیرین صندل سفید هر واحد یک جزو مشک کافور هر یک نیم جزو کوفته بیخته به گلاب سرشته حب سازند و عندالحاجت

بسوزند جوارش .... که حفظ بیفزاید و نسیان دور کند مجرب ست شونیز هلیله کابلی هر یک پنج درم زنجبیل نانخواه هر یک ده درم عسل سفید و چند خوراک یک مثقال دوای .... دافع نسیان روغن مال کنگنی بر برگ پان بمالندو یک حبه سیماب بران نهاده بمالند که مضمحل شود پس آن برگ ابابیره پان چنانچه متعارف ست بخورند و مداومت نمایند که مجرب ست و اگر کفایت نکند مسهل قوی دهندایضاً که در تقویت حافظه و باه از اسرار عجیبه خفیه است مال کنگنی مقشر سه جزو دارفلفل زنجبیلی هر یک دو نیم قرفه یک جزو سائیده به روغن گاو لت کرده بعسل بسرشند و سه درم بخورند ایضاً جهت فراموشی نافع پیپل هلدی کوب شیرین بسچ ملهی اجمود سندهی زیره .... نمک سنگ مساوی باریک سائیده هر روز یکدرم بشهد روغن بخورند ایضاً از تکمله کندر زیره سیاه پیپل هر یک سه درم کوفته بیخته با دو چند شهد سرشته هر روز صبح بخورند سفوف حفظ که جهت نسیان بالغ النفع ست و در تنقیه دماغ و توفر حرارت غریزی موثر کندر هفت درم مصطکی چهار درم دارفلفل عنبر گاوزبان بادرنجبویه هر کدام یکدرم کاکنج یازده عدد شکر سفید برابر همه خوراک دو درم بآب گرم و در تحفه و قادری دارچینی عوض عنبرست نوع دیگر برای نسیان کندر وج ترکی .... هر یک پانزده درم سعد کوفی ساذج دارچینی قرنفل هر یک هفت درم نبات برابر خوراک سه درم سعوط که حافظه قوی گرداند و ازاله نسیان بلغمی نماید بعد تنقیه و خاص استعمال کنند مشک یک حبه جندبیدستر نیم حبه هر دو را در روغن یاسمین حل کرده تسعیط کنند شربت اسطوخودوس برای نسیان و سبات مفید جهت نضج مواد سوداوی و بلغمی دماغی بسیار نافع اصل السوس پنج درم بنفشه گل سرخ هر یک هفت درم پرسیاوشان اسطوخودوس فاوانیا گاوزبان بادیان تخم کرفس تخم خطمی هر یک ده درم مویز منقی بست درم سپستان سی عدد همه را کوفته خیسانیده بجوشانند و با سه رطل شکر و عسل شربت سازند و از ده درم تا پانزده درم بآب گرم شربت ابریشم با مومیائی تالیف حکیم علوی خان مقوی دماغ ست و حال دماغ را که مزاج آن مائل به برودت و رطوبت بود نیکو گرداند و ذهن و فکر .... و قوت و هد و رعونت و حمق عارضی و بلادت و بلاهت عارضی را زائل گرداند ابریشم خام اعلی از پیله جدا کرده پنجاه مثقال در آب آهن تاب دو شبانه روز خیسانیده بجوشانند تا نصف آب بماند و دائم ابریشم را بمالند تا قوتش بآب آید پس افشرده ابریشم را دور کنند و عسل سفید خوشبو صاف دو رطل در آن داخل کرده و اسطوخودوس زرنباد بادرنجبویه دارچینی زنجبیل سنبل الطیب صعتر فارسی عود خام هر یک دو مثقال کوفته در کیسه کتانی کرده دران اندازند و آتش بسیار ملایم زیر آن کنند و دایم کیسه را بمالند تا قوت آن بعمل آید و شربت بقوام آید پس فرود آورده کیسه نیکو بمالند و بگلاب شسته بفشارند و کیسه را دور کنند و یک لمحه دیگر آن را بر آتش نهند که رطوبت گلاب جدا شود پس عنبراشهب مومیائی اصیل هر واحد یک مثقال مصطکی رومی علک الانباط

علک البطم راتینج هر یک دو مثقال در روغن بلسان حل کرده داخل نمایند پس مشک ترکی جدوار .... هر یک نیم مثقال ابریشم مقرض چهار مثقال ورق طلای محلول ورق نقره محلول هر واحد یک مثقال ممزوج کرده نیکو بر هم زنند و در شیشه نگاه دارند شربتی سه مثقال کماد .... نسیان بلغمی بعد تنقیه مجرب قرنفل بسباسه ساذج کندر گرفته تکمید موضع نمایند معجون نافع نسیان و امراض دماغی بارد مقوی اعصاب هاضم طعام نافع سلس البول و اوجاع .... بعد تنقیه بعمل می آید و دافع بلغم موافق مشائخ مقوی ظهر قائم مقام معجون فلاسفه در فائده است گل بابونه سعد کوفی کندر هر یک پنج مثقال زنجبیل فلفل دارفلفل خولنجان آمله .... بلیله زرنباد سورنجان شیرین ثعلب مصری مغز بادام مغز فندق هر یک دو مثقال مویز منقی سی مثقال عسل سه چند شربت دو درم معجون جدوار مجرب برای نسیان حادث از برودت و رطوبت جدوار فاوانیا عود هندی بسباسه انحدان بابونه اسارون برگ سداب اذخر مکی ایرسا جوزبوا دارچینی دارفلفل کندر سعد هر یک سه مثقال **179** و مرزنجوش و مانند آن کنند و این دوا ذهن بیفزاید و حفظ دماغ از ارتباک بلغم در آن نماید فلفل دارفلفل وج دارچینی قرفه سنبل رومی هریک ده درم سنبل الطیب پنج درم جوزبوا سه درم زعفران دو درم نخود خام دو درم مشک یکدانگ کوفته بحریر پخته بعسل کف گرفته بسرشند شربتی از آن یک مثقال و این معجون لبان بسیار نافع ست بگیرند کندر و وج و سعد هر واحد ده درم فلفل و زنجبیل هر واحد پنج درم کوفته بیخته بعسل کف گرفته بسرشند شربتی یک مثقال ومربای وج مثل مربای زنجبیل ساخته اگر هر روز یکدرم از آن بخورند نسیان را زائل کند. خجندی گوید که اولاً نضج ماده بجلاب از بادرنجبویه و اصل‌السوس و گاوزبان بگلقند شکری یا عسلی کنند و غذا نخوداب بمغز قرطم و دارچینی دهند و بعد ظهور نضج تنقیه دماغ بحقنه های قویه کنند و بقراط درین مرض از استفراغ بدوا از فوق منع کرده بهر آنکه ماده این علت در دماغ محتبس میباشد پس هرگاه بدوای مسهل حرکت کند از فوق بیشتر آنرا عصب قبول میکند و ازین ضرر عظیم عارض میگردد فلهذا اعتماد در استفراغ آن بر حقنه ها و فتائل اولی از مسهلات ست و اگر از آن تنقیه نشود پس بعضی متاخرین تنقیه بحب ایارج جائز داشته‌اند یا بایارج لوغاذیا و اگر جندبیدستر پودینه مشک جوزبوا شیح هر واحد یک درم سائیده از آن مثل تفاحه ساخته دائم ببویند مفید بود و این نطول نافع است بابونه بادرنجبویه اکلیل‌الملک مرزنجوش هر واحد درم جوشانیده بر سر ریزند و اگر وج را در آب نمک یک شبانه روز تر کرده بشویند و بعسل بپزند این مربای آن نافع بود و استعمال دارفلفل در حفظ زیادت بین نماید و در معجون لبان هلیله سیاه ده درم عوض کندر داخل کرده دو درم بخورند و گویند که اگر معجونی که در آن زعفران ست و در قول شیخ گذشت دو یا سه هفته استعمال کنند مرتبه شارب او بکهانت رسد و باید که صاحب او از البان و از آنچه از آن سازند اجتناب نماید و یک مثقال از آن بگلاب بخورد و معجون فوتنجی نافع ست

و معجون لبان بسیار مفیدست. ابن نوح گوید که علاج او حقنه های حاده است و بستن ساقین و فخذین بسیار محکم تا ماده باسفل منجذب گردد و اسهال بایرجات مذکور در باب مالیخولیا و شم جندبیدستر و پودینه و غیره که در قول مسیحی گذشت و جمیع طیوب و ادهان و حشایش حاره لطیفه و تناول بلادری و تعطیس بفلفل و خردل و شونیز و تغرغر بدان نیز و جندبیدستر بروغن سوسن و سرکه بر سر نهند و بخردل و ثافیسا و جندبیدستر و فرفیون ضماد سازند که قدما این ضماد را در جمیع اعضای بارده مسترخیه و مخدره استعمال میکردند و سر از بوره ارمنی بشویند و بر حنک عاقرقرحا و خردل و ایارج فیقرا طلا کنند و غذا نخوداب بخردل و حریره معمول از بادام بعسل سازند و ماءالعسل بآب گرم و سکنجبین عسلی بزوری و شراب ریحانی بنوشانند و در آخر بحمام داخل کنند و انکباب بر آبهای ملطفه محلله مثل بابونه و مرزنجوش و مانند آن نمایند وج مربی برای حفظ نیکوست و طریقش این ست که بگیرند وج رطب و در آن سوزنها بزنند و یا بشکافند و در شیشه کرده روغن گاو چندانکه آنرا بپوشد بران ریخته در جو دفن کنند ..... ترکیب همانست که در قول جرجانی گذشت و همچنین ست طریق ساختن زنجبیل مربی لیکن زنجبیل را در پارچه پیچیده در زمین نمناک تا چهل روز بدارند بعده بدستور سابق بعمل آرند انطاکی گوید که شک نیست که نکایت درین مرض غالبا از برودت میباشد پس واجب ست اعتنا بتنقیه خلط بارد بایارجات و شم فلفل و مشک و نسرین و اکل ..... آن و بلادری و تدهین بروغن خلوق و این معجون از تراکیب با در منع نسیان و صرع و فالج و لقوه و رعشه مجرب‌ست اسطوخودوس گل نسرین هلیله کابلی هر واحد ..... درم شونیز مصطکی فلفل سفید و سیاه دارچینی هر واحد چهار درم صبر ریوند غاریقون کندر مغز پسته سکبینج هر یک سه درم مشک عنبر هر یک ده قیراط بعسل بسرشند شربتی از آن یک مثقال و اگر رطوبت غالب باشد سعد مثل صبر و عاج و زنجبیل هر واحد مثل اسطوخودوس زیاده کنند و اگر بدان اراده بطوء شیب باشد باقی هلیله جات .... اضافه نمایند و قوت این دوا تا هفت سال باقی میماند. طبری مینویسد که معالجه نسیان تنقیه بدن ست بحسب امکان و استعمال قوانین و تنقیه آن بحقنه ها ...... مسهله کنند و بعد تنقیه نظر کنند بمزاج مریض اگر متحمل تنقیه دماغ باشد باین حب تنقیه کنند سنبل الطیب سلیخه قرنفل هر واحد یک درم مصطکی اسارون گل سرخ..... درم افسنتین رب السوس هر واحد سه درم صبر سقوطری پنج درم سقمونیای مشوی دو ثلث درم کوفته بیخته بآب بادروج یا آب برگ ترنج یا شراب صاف .... حبها سازند شربت از ان دو درم و ثلث اگر قوت متحمل باشد دو یا سه شربت ازین حب بخورند بعده اگر مزاج متغیر نگردد امر بغرغره و مستحنک ...... و بخردل و مویزج و عاقرقرحا متواتر غرغره نمایند و اگر مرض زائل نشود این سعوط بکار برند مشک یک حبه جندبیدستر یک حبه در روغنیاسمین یا روغن .... یا روغن خیری زرد حل کرده دو ثلث درم از آن سعوط کنند و ابن سیار سعوط جندبیدستر

مکروه میداشت و بزهره کلنگ مع روغن یاسمین سعوط می کنانید .... و بعد از آن مالش سر بخرقه خشن کنند و این ضماد نمایند جندبیدستر یک طسوج باداورد یک درم بادیان دو درم خردل سفید دو درم برگ آزاد درخت ...... باریک سائیده بسرکه کهنه و اندک زهره گاو آمیخته بعد حلق راس و دلک آن طلا کنند و اگر بر حدت این ضماد بیمار صبر نکند اندکی از روغن های گرم *180* دران زیاده کنند و امر بخائیدن کندر و انداختن آب دهن دائم کنند و از چیزیکه این مرض را بالکل زائل کند چون صعب و متعسر گردد و تنقیه خورانیدن لوغاذیا باین ترتیب ست که چند روز ماءالاصول بنوشانند بعد از آن هلیله سیاه ده درم مویز منقی بست درم افتیمون هفت درم ریوند سه درم ریوند را کوفته همه را بدستور مطبوخ بپزند پس هفتاد درم از آن گرفته و ایارج لوغاذیا که بران یکسال و اقل شش ماه گذشته باشد سه مثقال و نیم یا کم و زیاده حسب مزاج بیمار بخورانند و عقب او مطبوخ مذکور نوشانند و پرهیز قبل تناول لوغاذیا از ده روز کم نکنند و بعد انفراغ از ان ده روز کنند اما قبل شرب او بر اسفیدباجات چوزه مرغ و ماکیان با نخود بسیار پخته مزید نکنند شوربای او بنوشند و از لحوم آن اندک بخورند و اگر برودت بر دماغ او و سائر بدن مستولی باشد باید که اسفیدباجات از کبوتر بچه در پرواز آمده بسازند و بعد فراغ از ایارج زیرباجات شیرین معمول بلحم حجل و بچه مرغ دهند و توابل آن حسب مزاج غالب بر مریض باشد و هرگاه لوغاذیا بر غیر پرهیز تام بخورند بدان انتفاغ نیابند و اگر باین زائل نشود و مزاج و وقت و بلد احتمال نماید اندک اندک تریاق کبیر خورانند و امر بتجنک و شم او دائم نمایند و گاهی از ایارجات کبار اندک بدهند اگر مزاج مریض متحمل باشد و اسراف بران نکنند که مودی بفساد عظیم گردد این جمله از معالجات این علت ست و گاهی اعراض دیگر آنرا لازم میگردد و آن حرارت موضع یا اشتداد ورم و احساس اندک دردسر است پس هرگاه این علامات ظاهر شود یقین کنند که مرض او مرکب ست و در آنجا ورم ست و امر بفصد و تعطیس نمایند و آنچه شموم و سعوط و معالجه بدان نمایند مرکب سازند و هرگاه مزاج او حدت پذیرد این طریقه معالجه ترک نمایند تا آنکه مزاج او تسکین یابد بعد از آن بعلاج مرسومه رجوع کنند و برین قیاس تدبیر امر او نمایند و مراعات تغییر مزاج او کنند زیرا که گاهی بتساهل طبیب از مراعات مزاج او در تغیر آن خطا واقع میشود و بامراض قاتل می انجامد و گاهی اعراض دیگر درین علت ظاهر میگردد و آن تپ خفیف خفی ست پس اگر این ظاهر شود از قرب چیزی ازین طریقه در معالجه حذر کنند و مبادرت بفصد نمایند و در معالجه بطریق غرغره و تعطیس بادخال فتیله معموله از حرف در منخرین و تحریک آن و اقامت مریض در غیر شمس شروع کنند و سکنجبین عنصلی بنوشانند که این تلطیف و تحلیل این رطوبات غلیظه کند و عنصل را خاصیتی ست در تحلیل رطوبات غلیظه بهرطریق که استعمال نمایند حتی که اگر بر داءالثعلب بدان طلا کنند رطوبات محتبسه زیر جلد را تحلیل کند و سرکه عنصل و

سکنجبین آن این علت را بسیار نافع ست و گاهی از عنصل باریک سوده بر آتش نهاده تا لذع و حدت او زائل شود و باشیای دیگر مثل اندکی خطمی و قلیلی افسنتین و صبر و مصطکی آمیخته و این همه اجزا قریب یکدیگر یا مساوی گرفته سوای عنصل که آن مثل جمیع اجزا باشد بر سر مریض ضماد میکنند و این ضماد بسیار نافع ست و خطا نمیکند و مریض را امر کنند لاسیما اگر در انجا تپ خفی باشد بشرط ساقین و وضع محاجم بران بعد استفراغ تام چه حجامت بر ساقین جذب فضول از جمیع بدن بسوی اسفل میکند و گاهی تضمید ساقین مریض و قدمین آن تاحد زانو بعنصل باریک سوده میکنند تنها و باین ادویه بگیرند عنصل بریان رطل صغیر مویزج ده درم برگ خردل تازه باقه صغیره اشنه سه درم باریک سائیده قیروطی معمول از موم و روغن یاسمین یا سوسن یا غار آمیخته بر قدمین و ساقین ضماد کنند و غرض متقدمین در تضمید ساقین و قدمین جذب اخلاط از سرست بسوی اسفل بدن و ایضاً طریق مشارکت میان قدمین و دماغ بطریق عصب بدان اراده کرده اند چه مشارکت میان هردو قوی ست چنانچه بقراط گفته که ریختن آب سرد بر قدمین ترطیب مزاج دماغ میکند لاسیما بعد خروج از حمام بنا بر مشارکت میان این هردو و ما امر میکنیم به بستن ساقین و مالیدن قدمین هنگام اراده جذب مواد بسوی اسفل و لهذا امر بضماد ساقین و قدمین کرده اند و بالجمله واجب نیست که در این مرض از مراعات امر تپ و ورم غفلت کنند چه این هر دو بیشتر با این مرض ظاهر میشوند و سببش اینست که چون اخلاط اینجا محتبس میشوند متعفن میگردند و چون عفن شدند گاه ورم و گاه تپ خفی حادث می کنند و لهذا مراعات این هر دو امر لازم ست تا در معالجه غلطی واقع نشود ایضاً طبری نسیان را که در آن حفظ و ذکر بالکل باطل شود هلاک الذکر نامیده و گفته که هلاک الذکر آن است که در آن انسان چیزی بیان نکند البته و اگر چه آن را حفظ کرده باشد بهر آنکه ذکر او مرده و هلاک شده و آن دو قسم ست یکی آنکه از استیلای برودت و رطوبت بر قسم موخر دماغ بود و دوم آنست که برودت و یبوست بران غالب شود و چون حرارت و رطوبت مستولی گردد آن غیر این مرض ست و همچنین حرارت و یبوست و فرق میان این علت و میان غیر آن از نسیان و جمود و سر سام بارد آنست که بعض اینها با تپ و بعضی با ورم و بعضی با زوال عقل میباشد و اما با هلاک الذکر چیزی ..... اعراض نمیباشد بلکه هلاک ذکر بود فقط و از علامات این علت اگر از برودت و رطوبت باشد اینست که مریض دائم خواب کند و گویا که با وی صدر بود خطابیکه بدان ..... در ان وقت میفهمد و بعد ساعتی تذکر او آنرا ممکن نبود و از بینی او مدام رطوبت سیلان میکند و در مؤخر سرخود چنان ثقل دریابد که گویا او باسفل فرو می رود و آنچه *181* مشائخ کبیرالسن و لاغر شده را عارض میشود صاحب این مرض را عارض میگردد و علاج این نوع آنست که بمقدار قوت و سن و مزاج مریض و بسائر قوانین نظر کنند پس اگر متحمل استفراغ باشد اولا حقنه کنند و از فوق استفراغ

ننمایند که بقراط استفراغ صاحب این مرض را بدوا از فوق منع کرده و باید که حقنه بر سه مراتب باشد مرتبه اولی حقنه ساذج باین نسخه بگیرند خارخسک بابونه اکیل الملک قرطم کوفته حلبه بزر کتان برگ شبت برگ سداب هر واحد یک کف انجیر سیاه پنجاه عدد سبوس گندم و خطمی هر واحد کف هر دو در صره بسته اندازند و بدستور مطبوخ حقنه ها بپزند پس بوزن صد درم صاف کنند و بالایش روغن خیری بست درم و شکر سرخ ده درم و بوره ارمنی نیم درم انداخته در هاون حل کنند تا نرم شود و بار دیگر صاف نموده نیمگرم حقنه کنند و باین حقنه سه دفعه استفراغ نمایند بعد از آن تغیر حقنه بقوی تر از ان کنند و بر ان قنطوریون دقیق و برگ جمسفرم و شیح و قیصوم هر واحد کف زیاده کنند و بعد طبخ و تصفیه بدل روغن خیری روغن بیدانجیر و روغن سداب اندازند و بابوره اندک شحم حنظل یار کنند و بدستور حقنه نمایند و ایضاً سه مرتبه باین حقنه تنقیه سازند و بعد از ان بقوت مریض و انحطاط مرض نظر کنند پس اگر علت منحط گیرد آثار صلاح پدید آید لزوم همین حقنه نمایند و بر ان زیادت نکنند و اگر مرض بایستد و انحلال و انحطاط نپذیرد حقنه قوی تر ازین استعمال نمایند و بر همین حقنه بعد تصفیه جاوشیر و جندبیدستر و سکبینج هر واحد یکدرم افزایند و باین حقنه یکدفعه تنقیه کنند بعد از ان راحت دهند و از غذا برکبوتر بچه درپرواز آمده و گنجشک مطبوخ با نخود و زیت و لحوم حملان کوچک یکساله لزوم نمایند و نبیذ کهنه جیدالجو هر چند روز بنوشانند بعد ازان اگر مرض انحلال یا انحطاط پذیرد و صلاح ظاهر شود لزوم این طریقه نمایند و اگر امر او متعسر گردد مشک و جندبیدستر و شونیز سوده ببویانند و عطسه آورند و برسر این ضماد نمایند خردل سیاه ده درم ثافیسا که آن صمغ سداب جبلی ست یکنیم درم فرفیون تازه سفید یکنیم درم همه را بسایند و بگیرند آرد خشکار و خوب بریان نمایند و بست درم از آن آمیخته بروغن قسط یا روغن خیری یا روغن ناروین یا روغن بلسان سرشته ضماد سازند بر موضع علت مگر آنکه فساد تا قسم اوسط دماغ متعدی گردد که درین حالت بر همه سر ضماد کنند و لزوم این ضماد مع اغذیه موافقه ناشفه مثل لحم حمل صغیر بزیت بریان و کبوتر بچه و گنجشک بریان سازند و اگر مزاج او بحرارت متغییر گردد و بر طبیعت بگذراند و قصد تطفیه آن نکنند مگر آنکه تپ آید و بدانند که تپ انحلال این علت میکند بسهل ترین سعی هرگاه بعد تنقیه بحقنه و تضمید سر باشد و اگر تپ در ابتدای این مرض اید دران خوف هلاک ست و گاهی تضمید راس و تدهین او باین روغن اکتفا میکنند بگیرند زیت صافی مستخرج از زیتون پخته صد درم جندبیدسترسه درم مشک دو دانگ سنبل دو درم مصطکی اشنه قرنفل هر واحد یکدرم فرفیون تازه دو ثلث درم ثافیسا دو ثلث درم همه را کوفته در صره بندند و در روغن مذکور انداخته جوش دهند و صره را دائم بمالند تا آنکه روغن دو ثلث بماند و یک ثلث بسوزد بعده این روغن مدام بر سر مالند و داخل بینی بدان چرب کنند و امر به غرغره از عاقرقرحا

و مویزج و مانند آن نمایند و اگر در معده او رطوبت یافته شود و احتمال اسخان معده باشد هر روز بر ناشته دو ثلث درم ایارج مخمر بشراب کهنه بدهد و از معجونات که لزوم آن درین مرض واجب ست اگر مزاج مریض متغیر نشده باشد تریاق و مسرودیطوس ست و از معاجین احسن تأثیر درین علت از معجون انقرویا چیزی ندیدم و خورانیدن این معجونات باید که بتوقف و تامل شدید باشد و مجازفت دران استعمال نکنند بهر آنکه چون مزاج دماغ او اکثر از آنچه واجب ست گرم گردد و گاه مؤدی بقرانیطس شود و همچنین تبرید مزاج دماغ او بیشتر از واجب نکنند بخوف آنکه این بسکته مودی گردد و نبض صاحب این علت متراخی فاتر مختلف بود و قاروره او سفید خام باشد در اغلب. محشی شرح اسباب مینویسد که اطریفلات مقوی بادویه حارخوشبو نافع است و همچنین این معجون وج مفید فلفل دارفلفل وج قرفه سنبل الطیب آمله هریک دو درم و نیم جوزبوا یک درم زعفران نیم درم مشک نیم دانگ عسل مصفی چهار چند ادویه و از سکون در مسکن تاریک اجتناب نمایند و حضرت علی علیه السلام امر باستعمال کندر فرموده اند و ابن عباس رضی الله عنه فرموده که خوردن یک مثقال کندر و دو مثقال شکر بر ناشتا نیکوست و اگر در معجون بلادر که در قول شیخ گذشت هلیله بلیله آمله هر یک دو درم و نیم زیاده کنند نزد من احسن ست و در استعمال این معجون احتیاط نمایند و بعد شش ماه از ساختن آن در فصل بارد و مزاج کثیر البرودت استعمال کنند ورنه احتراق دم و احداث جنون می کند و معجون بقراط و معجون سنجری و معجون فیروزنوش و معجون فولاد و معجون غیاثی و معجون نجاح نافع است و این حب تالیف علوی خان مفید هلیله کابلی وج ترکی مصطکی رومی کندر ذکر شونیز عاقرقرحا زنجبیل جوزبوا بسباسه هر واحد یک جزو مرزنجوش دو جزو جندبیدستر نیم جزو کوفته بیخته بآب فرنجمشک یا نمام مثل لوبیا حب سازند و دائم در دهن دارند ایضا جوزبوا قرنفل مرزنجوش عاقرقرحا مشک تبتی کوفته بیخته مثل باقلا حب ساخته در دهن دارند و حکیم علی گفته که زهره کلنگ و دماغ او چون بروغن زنبق خوب مخلوط ساخته سعوط کنند نافع نسیان ست و ایضا گفته که تجربه کرده ام چون فلفل سفید و زعفران خالص مساوی سوده بعسل سرشته هر روز یک درم استعمال نمایند <u>علاج نسیان بارد یابس</u> اگر از برودت مع یبوست باشد بهر تبدیل مزاج اشربه مسخنه مرطبه و اغذیه حار رطب مثل شوربای گوشت ماکیان و بچه طیور و حلوان و مغز سر ماکیان دهند دریافت ناحیه راس ٭182٭ و دلک از پارچه خشن و تحریک دستها و پایها نمایند لیکن دلک و ریاضت قوی نکنند که تحلیل نماید بلکه بمقداریکه مقتضی زیاده کشیدن غذا باشد و آرام و خواب و حمام و آبزن مرطب لازم شناسند و تدبیر خواب آوردن کنند و تسخین سر بضمادات گرم تر و حجامت راس بلاشرط و نطولات حاره مرطبه بطبیخ بابونه و اکلیل الملک و تخم کتان و حلبه و کله پایچه بره و تدهین راس بروغنهای معتدل مثل روغن سوسن و نرگس و خیری نمایند و اگر این

روغنها بقدر معتدبه درنطول افزایند بهتر باشد و ..... ماده گاو و روغن بادام و روغن بابونه و مسکه گاو بمالند و اگر فالوده عسلی یا عصیر خرما نیم گرم برسر نهند صواب باشد و اگر آثار ماده سوداوی یافته شود تنقیه آن ..... نمایند و برای نضج مغلی تالیف والد علوی خان نافع صفت مغلی منضج مسکور بجهت نیسان سوداوی گاوزبان شاهتره بسفائج بادرنجبویه اسطوخودوس گل بنفشه ..... عود صلیب یک درم عناب ده دانه مویز منقی بست دانه افتیمون پنج درم اجزا سوای افتیمون جوشانیده صاف نموده افتیمون را در کتان بسته شب در آن اندازند و صبح گرم کرده بمالند ..... و کیسه را دور کرده در مطبوخ گرم ترنجبین پانزده مثقال مالیده صاف کرده بنوشند بعد ظهور نضج اسهال سودا نمایند و تنقیه بمطبوخ افتیمون و حب آن نیز مفیدست و هرچه در علاج امراض سوداوی مذکور شد بعمل آرند و بعد تنقیه بهر تعدیل مزاج آنچه بالا گفته شد استعمال نمایند و نوشیدن شیر ماده گاو در نیسان که بسبب یبس سودا باشد و کذا خوردن روغن گاو مفید است و سعوط از نمک و روغن بادام و تمریخ بروغن خیری زرد و مغز ساق گاو مع شراب رقیق نیز مفید گفته اند و سعوط از مغز ساق گاو بروغن بادام نیز نافع نسیان سوداوی ست و کذا معجون نجاح و معجون لبوب علوی خانی. اقوال اطبا ابوسهل گوید که فساد ذکر اگر از یبوست باشد استعمال تدبیر حار رطب آنرا نافع بود و نطول بآب مطبوخ بنفشه و خیری و بابونه کنند و روغن سوسن و نرگس و خیری برسر بمالند و در بینی چکانند مصنف حاوی صغیر گوید که گاه نسیان از سودا بود علاجش تنقیه دماغ و بدن از اخلاط سوداوی بحب افتیمون و مطبوخ آن کنند و روغن بنفشه و کنجد و خیری بر سر نهند و هر صبح جلاب از نیلوفر و بادرنجبویه هریک دو درم و شکر سفید ده درم بنوشانند و غذا مزوره ماش بنخود و شیره مغز بادام دهند و استحمام دائم و حلق راس و مالش آن بروغن کدو و خیری و بنفشه و بادام شیرین و استعمال مروخات و نطولات حار رطب نافع است ابومنصورگوید که در نسیان سوداوی ایارج ارکاغانیس و مطبوخ افتیمون و مویز و عناب و ریختن آب مطبوخ گندم و جو بر سر و شرب ماءالجبن و ایارج فیقرا بافتیمون مفید بود و روغن کنجد و خیری زرد بر سر نهند و غذا لحم ماکیان و بره خورانند و عوض آب ماءالعسل معمول بنصف نبات و نصف عسل نوشانند و شراب رقیق سفید دهند و بمغز ساق ماده گاو و بره روغن بادام شیرین سعوط کنند ابوالحسن طبری مینویسد که علاج هلاک الذکر از برد و یبس بچیزی قوی نکنند که در یبس آن بیفزاید بلکه در ابتدای آن این حقنه بعمل آرند خارخسک بابونه چغندر قرطم تخم کتان برگ خبازی برگ خطمی سبوس گندم انجیر و مانند آن خوب بپزند و مقدار حاجت ازان گرفته بقدر کفایت روغن سوسن و روغن یاسمین و روغن خروع آمیخته حقنه کنند و سه تا چهار بار تنقیه باین حقنه نمایند بعده ترک استفراغ کنند و تغریق سر بروغن سوسن و اندک روغن یاسمین نمایند و ابن سیار آنچه اکثر درین استعمال میکرد روغن سوسن ست که تسعیط و تغریق سر بدان میکرد

و غذا لحوم حملان شیرخواره میخورانید و شراب متوسط میان کهنه و نو می نوشانید و در بعض اوقات چون مرض دشوار میشد سعوط باین روغن میفرمود بگیرند روغن سوسن و روغن یاسمین هر واحد بست درم و یک رطل لعاب خطمی و لعاب حلبه و لعاب بزرکتان و اندکی زعفران بران انداخته در شیشه کرده بآفتاب نهند و هر روز یک دو مرتبه بجنبانند و در آفتاب پنج روز بدارند بعد از آن بگذارند تا روغن بالای آن صاف گردد بعده بگیرند از این روغن دو درم و میعه سائله یک دانگ در خرقه صفیق صاف کرده بیامیزند و در شیشه کوچک برهم زنند تا کف کند پس ازکف صاف کرده دائم بدان سعوط کنند و آبیکه دران بابونه و اکلیل الملک و پیه کبوتر بچه و قرطم کوفته و خطمی یا برگ او و خبازی یا برگ آن جوشانیده باشند نیم گرم بر سر ریزند و دلک خفیف سر نمایند و بپوشیدن کلاه که دران پشم ثعلب باشد وقت خواب امر کنند و منجمله چیزی که در اسخان راس این علیل بران اعتماد کرده میشود ادهان حاره رطبه است و تناول این معجون بعد استفراغ اندک که ذکر کردیم نسخه بمعجون زنجبیل چینی ده درم تخم انجره پنج درم تودری بوزیدان هر واحد سه درم پوست جوز بری باقه حب الزلم لسان العصافیر هر واحد پنج درم فلفل سفید دو درم همه را سائیده بفانید مسنجری مقوم بسرشند و در ظرف آبگینه که دران روغن غار و روغن سوسن باشد بدارند و هر روز ازان بقدر جوزه از وسط روغن گرفته بر نهار تناول کنند و اگر ازین شهوت جماع هیجان کند ازان منع کنند علاج نسیان حار یابس و آن سهل العلاج ست مادام که در اضعاف قوت و تجفیف جوهر دماغ و تنقیص آن افراط نکرده باشد و الا علاج او بغایت مشکل بود پس بصورت حرارت ساده آنچه از تبرید و اطلیه و ادهان و نطولات و غیره در علاج امراض دماغی حارگذشت استعمال نمایند و شربت بنفشه و نیلوفر در گلاب و عرق بید و آب سرو آمیخته نوشانیدن نیز مفید و کذا شربت عناب ⁕183⁕ و خشخاش نافع و طلای صندلین باندک کافور تعدیل مزاج حار بسرعت می کند و تخم کاهو یک درم بذرالبنج دو دانگ مر یک درم افیون نیم دانگ کتیرا دو دانگ در سرکه سائیده مابین صدغین طلا کردن نیز مقوی دماغ و مبرد و مرطب آنست و سبوس گندم سفید و آرد باقلا و صندل سفید و گل سرخ و بنفشه و ثمر طرفا هر یک نیم درم کافور ربع درم در سرکه تر کرده خشک نموده در گلاب ؟؟؟ سازند و بخور آن کنند و اگر برگ کدو و جرادۀ آن و برگ کاهو و تخم آن و تخم خشخاش و پوست و گل آن و بنفشه و گل آن و نیلوفر و برگ بید و گل شاهسفرم در گلاب جوشانیده بر بخار آن انکباب کنند تبرید و ترطیب در یک روز کند و غذا از حریره و فالوده سازند و کاهو و شوربای چوزۀ مرغ و کشکیه بماکیان فربه دهند و اگر تپ ظاهر گردد از تدابیر مذکوره باز مانند بلکه فصد قیفال و سائر تدابیر قرانیطس نمایند و در حالت وجود مادۀ صفرا تنقیه و تعدیل او بدانچه در علاج امراض دماغی صفراوی مذکور شد بعمل آرند ابن الیاس گوید که گاه نسیان از سوءمزاج حار بلا مادّه میباشد علاجش تنقیه دماغ از

صفراست اگر آن باشد و ترطیب مزاج دماغ بنطولات مطبوخ حشایش بارد رطب مثل بنفشه و نیلوفر و تدهین سر بروغن بنفشه یا کدو و تغریق راس باین روغنها و هر صباح جلاب از شربت بنفشه و ترنجبین هر یک ده درم بنوشانند و غذا حریرهٔ معمول از مغز گندم و شکر فائق سازند و یا بگیرند عناب و سپستان هر یک بست عدد بنفشه پنج درم شکر و ترنجبین هر واحد ده درم جوشانیده صاف نموده و بنوشانند و غذا مزورهٔ ماش مقشر بشیرهٔ بادام و اسفاناخ و کدو دهند و آب شیرین نیم گرم بر سر ریزند و تناول مویز سرخ و جوز هندی درین علت نافع است و مؤلف جامع گوید که اگر تشویش خیال از غلبهٔ صفرا بر مقدم دماغ یا سوءمزاج حار بلا ماده باشد تنقیهٔ دماغ از صفرا بحقنه لین یا مطبوخ هلیله و مانند آن که در سرسام گذاشت و تبدیل مزاج باطلیه وادهان و نطولات بعد تنقیه در مادی و در ساذج در ابتدا کنند انتباه نسیان که از اورام دماغ بود هرچه در علاج قرانیطس و لیثرغس و سبات سهری گذشت حسب مادهٔ ورم بکار برند و آنچه از نقصان جوهر دماغ باشد هر چه در علاج امراض ضعف دماغی مذکور شد استعمال کنند

اختلاط ذهن و هذیان و این هر دو از قبیل آفات ذهن و اصناف آنست یعنی آفتی ست در افعال فکر و تمیز بحسب تشویش و صاحب بحر گوید که اختلاط عقل تشویش و شوریدگی است که بحد جنون نرسیده باشد و هذیان یاوه گویی است بالجمله اگر سبب این مرض در نفس دماغ باشد از مره سودا یا سودای صفراوی و یا سودای دموی یا دم حاد ملتهب یا صفرا یا بلغم عفن حار مورم چنانچه در لیثرغس یا حرارت و یبوست ساذج بود و اگر سبب آن در عضو دیگر مثل معده و فم معده و مراق و رحم و اوعیه منی و غیره یا در تمام بدن باشد از بخار حاد اخلاط یا دخان آنها یا از کیفیت ساذج مرتفع از عضوی بود و صاحب کامل گوید که اختلاط ..... یا با تپ بود و یا بی تپ آنچه با تپ باشد یا در سرسام بسبب ورم حادث در اغشیه دماغ بود و یا در برسام بسبب تادیهٔ حرارت حاده از ورم حجاب بسوی دماغ و اغشیه آن بمشارکت و یا بسبب ..... حرارت در حمیات حاده بود و این بسبب ارتقای بخارات تپ و ضعف راس باشد و گیلانی مینویسد که گاهی این علت حادث میشود از قبل هموم و کثرت سحر و تناول اغذیهٔ ردیه و احتباس ..... که از بدن خارج میشد مثل خون بواسیر و حیض و گاهی این مرض از قبل رداءت هضم و آروغ می افتد و گاهی این اعراض بسبب ورم معده و احشا ظاهر می گردد و در ابتدای مرض کم بود و بعده عظیم گردد و تابع او اعراض مره سودا شود و گاهی این اعراض خفیف می شود بهضم یا بانواع استفراغ یا بخروج ریاح کثیر یا بقی یا بآروغ و اگر چیزی ازین اشیا ظاهر نشود و دلائلی که بر مره سودا دلالت کند ..... گردد و پس آن دلالت نماید بر آنکه مرض در دماغ ست و طبری گوید که اختلاط ذهن گاهی لازم یعنی دائمی میباشد و گاهی غیر لازمی یعنی غیر دائمی که وقتی ظاهر می شود و

زمانی باقی می ماند بعده رجوع ..... العقل و تمیز و باز در وقت دیگر اختلاط عود میکند پس لازم دلالت می کند بر آنکه سبب او خلط رطب غلیظ مرتبک در دماغ ست و این محتاج ست بمعالجۀ بالاستقصا و غیرلازم ..... وقتی می شود و در وقت دیگر زائل می گردد دلالت می کند بر آنکه خلط ریاحی از عضو دیگر بدماغ مرتقی میشود پس تحلیل می گردد باعانت طبیعت یا حسن تدبیر و پرهیز و بعد از آن عود میکند از استعمال اشیای ضاره و معاودت تخلیط پس متبخر می شود بار دیگر بسوی دماغ و یا برای او دور باشد چنانچه بهر صرع می باشد پس دور لازم گردد با لجمله بقول شیخ سالم ترین اختلاط عقل آنست که با خنده و آنکه با سکون باشد و ردی تر آنست که باضطراب و ضجر و اقدام بود و اگر معذلک هم و حزن شدید و سحر مفرط باشد ردی تر بود طریق ..... این مرض و اسباب آن باید که مریض را المی و تکلیفی رسانند اگر شکایت و احساس آن نکند بدانند که اختلاط عقل ست و چیدن ریزۀ جامه و تحریک دست ..... قاروره وهنی در حمیات نیز دلیل اختلاط عقل باشد و جزع و خبث نفس و بغض مریض از مردم و توهم او نفس خود را دواب یا طیور و غیر آن اصناف ..... در تشخیص مالیخولیا خواهد آمد از علامات مشترکه انواع این علت ست پس تشخیص اسباب این مرض چنین کنند که آیا مرض مذکور در تپ عارض شده یا بدون تپ اگر در تپ عارض شده باشد و با وی علامات سرسام یا برسام یافته شود سببش سرسام یا برسام باشد و اگر آثار هردو مرض مذکور یافته نشود سبب او صعود بخارات ..... بجمیع بدن باشد و اگر باوی تپ نبود پس نظر کنند که در عضوی مثل معده و مراق و رحم و دست و پای و غیره ضرری معلوم می شود یا نه و ایضاً از مقربین مریض *184* بپرسند که بیمار پیش از حدوث این علت شکایت آفتی در عضوی میکرد یا نه اگر ضرر در عضوی دریافت شود بدانند که سبب مرض تصاعد بخارات از آن عضوست ..... اگر اختلاط با سحر باشد و با آن علامات صفرا یا سودا نیز یافته شود بخارات صفراوی یا سوداوی بود و اگر اختلاط با سبات باشد و با آن آثار غلبه خون یا بلغم ..... دریافت گردد بخارات دموی یا بلغمی بود و اگر از علامات حرارت خالی باشد سبب مرض کیفیت ساذج ردی باشد چنانکه از انگشت پای یا از دست متورم یا از دیگر اعضا فاسد المزاج متورم متصاعد شده متادی بدماغ میگردد و اگر ضرر در کدام عضو دریافت نشود سبب مرض در دماغ باشد پس اگر اختلاط با غم و فزع و ظن فاسد بود و دیگر علائم مرۀ سودا که در مالیخولیا خواهد آمد موجود بود سببش مرۀ سودا باشد و اگر با سبعیت و اقدام و اضطراب بود سودای صفراوی باشد و اگر با طرب و ضحک و درور عروق و انتفاخ ..... بود سودای دموی باشد و اگر مع التهاب و حرارت ملمس راس و ضجر و سوءخلق و اضطراب شدید و تخیل آتش و شرار و اشیای زرد و سرخ و زرد ی رنگ بدن و کشیدگی ..... پیشانی و فرو رفتن چشم و برجستن برای مقابله بود از صفرا باشد و اگر این اعراض شدیدتر و صعب تر بود از دم حاد ملتهب باشد و ازین قبیل

ست اختلاط عقل که در حمیات می افتد و اکثر آن در وبائیات می باشد و اگر اختلاط مع تمکین و وقار و برداشتن ابرو بدست هر وقت و سبات بود از بلغم عفن باشند و اگر علامات کدامی مواد ظاهر نباشد و سبکی و خشکی دماغ و لزوم سحر و تقدم مجففات بود از حرارت و یبوست ساذج باشد علاج اگر بسبب سرسام یا برسام بود علاج امراض مذکوره کنند و اگر بسبب تپ باشد علاج تپ بتعدیل و تنقیه نمایند و بهر تقویت سر روغن گل و گلاب و سرکه بر سر نهند و لخلخه استعمال کنند و بهر امالهٔ ابخره شاخها بر ساقین و پای کشند و پاشویه بعمل آرند و اطراف به بندند و تلئین طبیعت بقرص بنفشه یا بحب صبر یا بآب انارین یا بماءالفواکه و امثال آن ملحوظ دارند و اگر بمشارکت عضوی باشد علاج آن عضو نمایند و هرچه در علاج امراض دماغی شرکی گذشته و آنچه در مالیخولیای مراقی خواهد آمد بکار برند و بهر تقویت و تبرید دماغ و اماله آنچه مذکور شد بعمل آرند و ضمادات و نطولات و شمومات معدله و سعوط شیر دختران و روغن بنفشه و لخلخه بکار برند و بعد اخراج مادهٔ موجبه تقویت آن عضو کنند و اگر سبب مرض در دماغ مشخص گردد در اقسام سوداوی هر چه در علاج امراض دماغی سوداوی گذشت و در مالیخولیا می آید استعمال کنند و معجون حافظ العقل علوی خانی بعد تنقیه مفید بود و باید که تدبیرش تدبیر موالد کیموس جید مرطب باشد و از لحوم بقر و گوزن و عدس و کرنب و شراب غلیظ و سیاه و از جملهٔ مولد مرهٔ سودا منع کنند و در دموی مبادرت بفصد کنند و بتعدیل و تبرید و اصلاح قوام خون پردازند و در صفراوی مبادرت باستفراغ و تعدیل آن نمایند و بمبردات و مرطبات و اضمده بعد حلق راس بدانچه در علاج امراض دماغی صفراوی گذشت و اگر اشتداد پذیرد و قوی گردد تدبیرش بعلاج مانیا کنند و در بلغمی علاج سرسام بلغمی نمایند و در حار ساذج آنچه در علاج امراض دماغی حار ساذج مذکور شد بعمل آرند و اگر یبوست غالب باشد تضمید سر بمرطبات و سعوط بشیر دختران مع روغن کدو و نیلوفر و دیگر تدابیر مرطب که در علاج امراض دماغی یابس و صداع یبسی گذشت استعمال کنند و از جماع و اطالت در حمام و از اطئمه مجففه اجتناب نمایند و ایضاً در اختلاط حار استعمال قیروطی مبرد از روغن گل و سرکه بر یافوخ با روغن بنفشه و شیر اگر تپ نباشد مفید ست و یا روغن گل و خشخاش مع حذر انعطاف بخارات و اگر سحر باشد و ماده مولد بخار بود درین صورت جمیع اطلیه غیر نافع باشد و گاهی سبب حرارت دماغ و اختلاط ذهن استعمال حقنه حاده میباشد بنابر ارتفاع بخار او بسوی دماغ پس فی الحال حقنه لین از کشکاب و روغن بنفشه و مانند آن استعمال کنند و اگر این مرض از سهر و افکار باشد معالجه از تدابیر مرطبه بنطولات و اضمدهٔ معدله نمایند و شیر دختران بر سر دوشند و روغن بنفشه بر سر استعمال کنند و بفالودهٔ شکری و روغن بادام غذا سازند و برسر نهند و تبیخ کله پایچهٔ بره بر سر ریختن و ناف و مقعد و کف پا و ناخنها بروغن بنفشه چرب کردن نافع است و اگر مرض از احتباس خوی بواسیر یا حیض عارض شود

تدبیر تفتیح خون بواسیر و ادرار حیض نمایند بدانچه در فصل بواسیر و احتباس طمث خواهد آمد و ادرار بول بمریضان این علت نافع است و اگر از نفخ و سوءهضم افتد تنقیه معده کنند و تمکید و تنطیل بآبیکه دران سداب و افسنتین و تخم فنجنکشت و حب الغار و مانند آن پخته باشند برشکم نمایند و باید که این اشیا بزیت بپزند و بر معده ضماد نمایند و میباید که درین اضمده اشیای دافع نفخ مثل کرفس و انیسون و زیره باشد و اگر در ضماد شبت و بیخ سوسن و شجرۀ مریم داخل کنند بهتر باشد و ضماد را تا زمانی طویل بر موضوع بدارند و بصوف بپوشند و محاجم بغیر شرط میان کتفین و برشکم نهند و اگر در آنجا وجع و ورم باشد استفراغ قوی استعمال نمایند و هرگاه مرض مزمن شود استعمال قی بخردل علاج قوی ست استفراغ مواد بقوت مینماید و باید که اغذیۀ صاحب این مرض جیدالکیموس بود مولف اقتباس مینویسد که همه انواع هذیان را این لخلخه نافع است آب خیار و بادرنگ و کدو و آب برگ ریحان و بستان افروز و گل داوودی تر و روغن گل و کدو و بنفشه و خشخاش و کاهو هر یک هفت ماشه صندل سفید گل ارمنی هر یک نه ماشه سوده آمیخته بکار برند و مالیدن شیر بز و شیر زن بر کف های دست و پا و تارک سر همچنین انداختن اندکی از آن در بینی و گوش تنها و یا ممزوج با روغن های بارده مثل روغن کدو و کاهو و غیره

185 و نوشیدن ماءالجبن ساده با شربت نیلوفر در جمیع انواع مفیدست شیخ و ایلاقی میگویند که اگر با اختلاط عقل حمی و ضعف و در عضوی علامات افت و الم و ورم نبود و از اسباب یبوست هم نباشد و از علاج صائب اثر صلاح پدید نیاید درین صورت بر سر و روی مریض طمانچه چند سخت بزنند تا که مریض بهوش باز آید و بعضی اقویا محتاج میشوند بداغ صلیبی بر وسط سر اگر تدبیر دیگر مفید نشود .

رعونت و حمق

و آن ضعف افعال فکریه است دراشیای عملیه چون تدبیر معیشت که آن تدبیر منزل و مخالطت و معاشرت با مردم و احبا و اهل و اولاد باشد و لهذا صاحب این مرض کارهای بیحاصل مانند کودکان میکند و آنرا احمق گویند و فرق میان هر دو آنست که رعونت استبداد رای و شدت انانیت ست بحیثیتی که هیچ کس را برابر خود در اصابت رای و عقل و دانش و تدبیر و غیره نداند و نه بیند و حمق عدم فکرت و دانش و نقصان عقل ست و هرچند منشای رعونت نیز فی الحقیقت حق ست و ازین جهت آنرا که بغیر استحقاق ارتفاع بر مردم تفوق جوید نیز احمق خوانند و تخیل صاحب این مرض در امور سهل سلیم میباشد و در غایات بیهوده و ضعف فکر که در عملیات دیگر مثل طب و هندسه و غیره باشد آنرا سوء صناعت گویند و آنکه در علوم و مسائل دقیقه باشد بلادت نامند نه حمق و صاحب کامل و جامع الصناعه

میگویند که گاهی حافظه و فکر هر دو فاسد میگردد و آنرا حمق گویند مانند آنکه مشایخ را بسبب ضعف دماغ ایشان عارض می شود و شیخ الرئیس میفرماید که اختلاط ذهن و رعونت و حمق اگر جه هر دو آفت عقل اند و سبب محدث این همه در بطن اوسط دماغ واقع میشود و لیکن فرق در هر دو آنست که اختلاط ذهن آفت در افعال فکر بحسب تغیر و تشویش ست و رعونت و حمق آفتی ست در افعال مذکور بحسب نقصان یا بطلان و حال او شبیه بحال پیرانه سالی یا کودکی در نقصان عقل میباشد بالجمله اسباب این مرض یا برودت ساذج ست فقط و یا مع یبوست مشتمل بر بطن اوسط از جوهر دماغ تا مؤخر او و بالعکس و یا برودت مع مادهٔ بلغمی مرتبک و تشبث در تجاویف اوعیهٔ بطن مذکور و این اکثر بود و قید ماده به بلغمیت بهرآنست که مادهٔ سوداوی که محدث آفات در افعال فکر میگردد و آنرا مالیخولیا گویند طریق تشخیص این اسباب باید که اولاً سردی ملس و انتفاع از مسخنات و تضرر از مبردات دریافت کنند بعده بپرسند که در سر سبکی معلوم میشود یا گرانی اگر سبکی بگوید برودت ساذج باشد بعد از ان حال بیخوابی و خشکی دهن و بینی و غیره آثار یبوست نیز بپرسند اگر مریض اقرار این هم کند برودت مع یبوست باشد والا برودت صرف بود و اگر گرانی سر بیان کند برودت مع مادهٔ بلغم باشد پس از غلبهٔ خواب و کثرت رطوبت دهن و بینی و دیگر علامات بلغم نیز سوال کنند علاج اگر برودت تنها باشد بتسخین دماغ و اگر مع یبوست بود بتسخین مع ترطیب پردازند بطوریکه در علاج امراض دماغی بارد ساذج و نسیان یابس مذکور شد و در مالیخولیا بیاید و بقول شریف خوردن وج مزید ذکاست و ابن هیثم گوید که بلع کردن قل هدهد در ساعتی که از سینهٔ او برآرند زکا میبخشد و سفوف کندر فلفل هلیله مصطکی مساوی شکر برابر همه هر صبح یک مثقال خوردن حمق و رعونت را نافع است و کذا معجون لبوب و شربت ابریشم با مومیائی و مفرح هلیجی مسمی بدانش بخش و معجون حافظ العقل از تصانیف حکیم علوی خان درین باب انفع و ایضاً در یبسی غذا بگوشت ماکیان فربه و تیهو و دراج با دارچینی خوشبو ساخته و حلویات معتدله و فالودجات شیرین بروغن بادام آمیخته بغایت مفید و ادهان حار رطب مثل روغن خیری و بابونه و یاسمین و نرگس بر وسط سر مالیدن و طبیخ ادویهٔ گرمتر بر سر ریختن برای تسخین و ترطیب دماغ سودمند و آنجا که برودت مع مادهٔ بلغمی باشد باستفراغ و تحلیل آن کوشند بدستوریکه در علاج امراض دماغی بلغم و نسیان بارد رطب مادی گذشت و قی بسکنجبین عنصلی و تخم ترب نمایند و با وجود این واجب ست محافظت قلب و تقویت آن بدانچه مقوی آنست بالخاصیت مثل خمیرهٔ ابریشم لولوی و مانند آن و خجندی گوید که اگر سبب این علت سوء مزاج دماغ باشد فقط درین صورت حاجت شدید معالجه قلب نباشد اما اگر این مرض در جوهر روح باشد درین حالت حاجت بعلاج قلب شدید باشد و باید که این علاج بادویهٔ مفرحه بود و نفع آن برای سوداویت مزاج ظاهرست و برای برودت قلب نیز ادویهٔ مفرحه را

خاصیتی است خصوصاً هرگاه که دوای قلبی معذلک مصلح دماغ بود لامحاله در نفع ابلغ باشد و لهذا شیخ الرئیس درین مرض بهر تقویت قلب بادویهٔ مخصوصهٔ ان مثل دواءالمسک و مثرودیطوس و مفرح نیز امر فرموده و باید که مسکن مریض خانهٔ روشن گرم باشد بالجمله تدبیر بیداری و تلطیف غذا و تقلیل آن و میل دماغ بمزاج یابس کنند و نیز تلطیف ..... تعدیل و تقلیل و تسخین آن نمایند بنهجیکه موجب شدت غلیان و تبخیر نگردد و بلکه حار لطیف غیر غالی بچیزهای مذکی ذهن و مصفی آن نمایند و مضرترین اشیا برای ذهن ..... اغذیه و رطوبات ست و تناول مبردات و مرطبات مؤلد بلغم و افراط سکون و انچه موجب حرارت و یبوست است نیز و یبوست از جهت نقصان مضرت ..... بدارد بلکه از جهت افراط در سرعت حرکت یا بسبب افراط قلت روح و انحلال آن بادنی حرکت مزیل استمساک از روح مضر ذهن باشد و بقول صاحب شفاءالاسقام ❋186❋ در بارد رطوبی اطریفل و خمیره اسطوخودوس بهترین اشیاست و در یبسی باغذیه و اشربه و نشوق روغن بنفشه و شیر زنان و حمام مرطب و آبزن و دوشیدن شیر بر سر مفیدست

مالیخولیا

و آن عبارت است از تغیر ظنون و فکر بسوی خوف و فساد و سببش غلبه مادهٔ سوداست یا مرهٔ سودا که از احتراق اخلاط حاصل شود آنچه از غلبهٔ سودا و احتراق آن افتد مالیخولیای سوداوی گویند و آنجه از احتراق خون یا صفرا یا بلغم عارض شود مالیخولیای دموی و صفراوی و بلغمی خوانند و شیخ میفرماید که سودا فاعل مالیخولیا یا سودای طبیعی باشد چون در مقدار خود بیفزاید و یا سودای بلغمی چون بلغم بسبب تکاثف یا اندک احتراق مستحیل بسودا گردد و این نادر بود و یا سودای دموی چون خون بسبب فرط انطباخ یا تکاثف خود بغیر احتراق شدید مستحیل بسوداویت شود و یا سودای صفراوی که از انندک احتراق صفرا حاصل گردد چه اگر احتراق او بدرجه غایت رسد مانیا پیدا کند و بر احداث مالیخولیا اقتصار ننماید و ایضاً مینویسد که کثرت سودا و تولد او گاهی بسبب عضو فاعل غذا بود و آن جگرست چون از شدت حرارت او احتراق خون شود و یا بسبب ضعف خود از دفع فضول سوداوی عاجز باشد و این کمتر بود و گاهی بسبب عضو مفرغه سودا باشد و آن طحال است چون طحال از جذب ثفل دم در مادیت او از جگر ضعیف و عاجز بود و یا از دفع فضول سوداییکه منجذب شده است از جگر بسوی آن و محتبس شده دران ضعیف و غیر قادر باشد و گاهی تولید میباید سودا در عضو دیگر یا بسبب شدت احتراق غذای او و یا بسبب عجز او از دفع فضول غذای او بنابر تحلیل لطیف آن و دردیت کثیف آن و یا بسبب شدت تبرید و تجفیف آن عضو چیزی را که میرسد بسوی آن و گاهی سبب تولد او تناول اغذیهٔ مولد سودا میباشد و بعضی گویند که گاهی مالیخولیا از اثر جن افتد و این بنابر

احالۀ مزاج بسودا باشد پس سبب قریب او سودا بود و از اسباب قویه در تولید مالیخولیا افراط غم و خوف و فکر و سهرست و احتباس چیزی که عادی سیلان آن باشد مثل حیض و بواسیر و رعاف و قی سوداوی دوری و غیر اینها و گیلانی مینویسد که مالیخولیا گاهی از سودا نباشد بلکه از برودت و یبوست ساذج بود چنانچه عنقریب از قول شیخ ظاهر شود و یا از حرارت چنانچه بعضی گفته اند لیکن سبب قریب او در اکثر امر استحالۀ روح بسوی طبیعت سودا و غلبه ارضیت بران باشد و بقول شیخ سبب مالیخولیا یا درنفس دماغ باشد فقط و یا در خارج آن پس آنچه در نفس دماغ است یا از سوءمزاج بارد یابس ساده بی ماده باشد که جوهر دماغ را ثقیل و مزاج روح روشن را بسوی ظلمت متبدل سازد و یا با ماده بود و این ماده یا در عروق دماغ باشد که بسوی آن از موضع دیگر آید یا دران از احتراق بسوی سودا مستحیل گردد چنانچه مزاج دماغ فاسد باشد و بلغم یا خون که از اعضاء آید در آنجا محترق شود و یا خون متعکر و مترسب گردد و این اکثر باشد و یا مادۀ متشرب در جرم دماغ باشد و یا موذی دماغ بود بکیفیت و جوهر خود پس در بطون بریزد و بیشتر مالیخولیا منتقل از صرع گردد بالجمله آن ماده یا متولد در دماغ باشد و یا بسوی دماغ از موضع دیگر آید و آنچه در خارج دماغ است یا در تمام بدن منتشر باشد چون بران مزاج سوداوی مستولی شود و ازان خلط محترق یا بخارات مظلم او بسوی دماغ مرتقی شود یا در عضو واحد مثل معده و کبد و ماساریقا و طحال در مراق باشد و ازین معلوم شدکه مالیخولیا بحسب محل سبب او سه قسم ست اول آنکه سببش مخصوص بنفس دماغ باشد و این را مالیخولیای دماغی گویند و این اشرالاصناف ست دوم آنکه سبب او عام در جمیع بدن و عروق باشد غیر قلب و دماغ و ازان بخار بسوی دماغ مرتفع گردد و این اسلم است سوم آنکه سبب آن در عضوی خاص مشارک دماغ باشد پس اگر سبب در آلات غذا بود مانند اعضای مذکوره سابق این قسم را مالیخولیای مراقی و نفخۀ مراقی و مالیخولیای نافخ و علت نافخه و مراقیه گویند جهت غلبۀ نفخ درین صنف و شرسوفیا نیز نامند و مراق بفتح میم و رای مهمله و تشدید قاف غشای مستبطن هست که از خارج بر احشا کشیده و احشا عبارت ست از آنجه در جوف شکم ست مثل معده و کبد و ماساریقا و طحال و امعا و سبب مراقی آنست که بواسطه حرارت باطن در مراق فضول غذا یا بخار امعا متراکم گردد و اخلاط مراق سوخته مستحیل بجنس سوداوی شود و ورم پیدا کند یا نکند پس از وی بخار مظلم بسوی سر مرتفع شود و موجب مالیخولیا گردد و بقول شیخ سبب او شدت حرارت معده و انسداد طریق غذاست بسوی بدن و گاه حدوث ورم در انجا و ارتفاع بخار از آن و یا حدوث ورم حار سوداوی در معده وقتیکه معده حار باشد و خون مراق را محترق گرداند و این رای جمعی از اطباست و یا اجتماع آن خلط سوداوی حار در مراق و احتراق آن بحرارت کبد و امعا و احداث ورم حاردر مراق و این رای بولس ست و یا آنست که احداث ورم نمی نماید چنانچه رای سرافیون بر همین ست و نزد

جالینوس ورم باب کبد ست پس محترق میشود دم مراق از بخار مظلم سوداوی مرتفع از ورم آن و یا بسبب حرارت آن بمجاورت و نزد یوقلس سبب او شدت حرارت جگر و امعاء و عروق دقاق ست که میرود از آنها غذا از معده بسوی کبد و سبب گرمی آنها خون محترق گردد و بسوی طحال مندفع شود و آن بطرف فم معده دفع کند و ردین قول قرشی واکثر متاخرین اند و نزد قومی سببش سدۀ ماساریقا از خلط سوداوی و احتباس آن بلاورم ست و این سده چون نفوذ نیک غذا را منع کند آن غذا در قعر معده باقی ماند و فاسد شود و متبخر گردد و بخار کثیر فاسد**❋187❋** او محدث این مرض گردد و نزد دیگران بهمرسیدن ورم ست در ماساریقا و بدان سبب عدم نفوذ غذا بسوی جگر و بقای آن در معده و احداث این مرض بطریق مذکور و در اکثر این ورم حار نبود بهر آنکه درینجا تپ و تشنگی و قی صفرا لازم نیست و نزد جمعی از حذاق اطبا اجتماع ماده سوداوی در معده است از امتلای آورده ازان و یا انصباب آن از طحال بسوی معده و احداث او ورم بارد در قعر معده و ارتفاع بخار ازان بدماغ و بقراط و غیره متقدمین متفق اند برآنکه خلط محترق حاصل میشود اولا در شرائین که بر فم معده و مراق اند پس آن خلط در قعر معده میریزد و دران فلغمونی حادث میگردد و بعضی از شیعه جالینوس گویند که خلط سوداوی اول دراورده معده حاصل میشود پستر دران فلغمونی حادث میگردد و گویند که مراد او فلغمونی درینجا التهاب ست و روفس گوید که مواد سوداوی در معده محتبس میشود پستر در اسفل آن نزدیک بواب ورم حادث میگردد و ازان بخارات سوداویه رقیه غلیظه منحل میشود و بسوی مراق و فم معده مرتقی میگردد و پس افکار ردیه و غم و حزن حادث میکند و نزد بعضی شدت حرارت امعاست و نزد قومی ورم معای صائم ست و ثابت بن قره گوید که سببش ورم طحال ست بسبب اجتماع اخلاط دران و کثرت انصباب سودا ازان برقم معده و بجهت حرارت معده ارتفاع بخار ازان سودا بدماغ و نزد رازی سبب آن سده طحال ست و ازدیاد حدت و عفونت در سودا که اندر انست و دفع آن فضول روی بسوی فم معده و ابوالخیر حماد گوید که تولد این علت بمشارکت طحال ست و سبب مشارکت آنست که هر روز قدری سودا از طحال بمعده می آید پس هرگاه سودا بمعده بسیار آید یا سودای ناطبیعی آید قوت دافعه معده آنرا دفع نتواند کرد و اندر معده حرارتی باشد که بخار ازان سودا برانگیزد و بر دماغ برارد و حرانیان و ابوماهر را اعتقاد آنست که اخلاط محترق میشوند یا بتدبیر روی بفرط حرارت یا تناول اشیای حاره و افکار بسیار و بعد احتراق اگر در شرائین و اورده بدن حاصل شوند و بسوی معده و عروق آن نریزند ازان بخارات سوداویه مرتفع شوند بسوی دماغ و روح نفسانی را سیاه کنند و نوعی از مالیخولیا پیدا کنند و اگر در معده و اورده آن بریزند در معده ورم حار سوداوی حادث کنند خصوص در قعر آن که اورده درانجا بیشترند پس ازان موضع و ورم بخارات سوداوی بسوی مراق مرتقی شوند و نفخ دران پیدا کنند و آنچه بسوی فم معده برآیند آروغ ترش و آنچه بسوی دماغ روند

وسواس و غم و فروغ حادث نمایند و نزد مولف حق آنست که هر واحد از جمیع اسباب مذکوره سبب حدوث این مرض ست لیکن سبب اکثری انست که قرشی و متاخرین اختیار کرده اند چنانچه در قول دیوقلس گذشت اکنون بدانند که بقول شیخ گاهی سبب تولد مالیخولیا .... دماغ بود و مبدا تولد او در دماغ باشد چنانچه در معده یا در رحم یا در اعضای دیگر مشارک سر ورم حار بود پس بخار حار ازان مرتفع گردد بسوی دماغ و رطوبات .... محترق گرداند و احداث حرارت و یبوست نماید و مالیخولیا آرد و آنچه از برد و یبس ساذج ست سبب آن سوءمزاج سوداوی ست مادی یا غیرمادی در قلب ست .... روح نفسانی متصل بروح حیوانی و از جوهر اوست پس فاسد گرداند مزاج فاسد سوداوی او مزاج دماغ را و مستحیل بسوی سوداویت نماید و گاه مالیخولیا حادث از برد و یبس ساذج بجهت اسباب مبرده میبسه افتد نه از جهت قلب تنها با وجود آنکه ممکن نیست که بدون شرکت قلب باشد بجهت اتصال روح دماغی نفسانی باروح قلبی حیوانی بلکه .... که معظم سبب دران از قلب باشد فلهذا لابدست که لزوم علاج قلب به علاج دماغ درین مرض نمایند و بدانکه دم قلبی چون صیقل صاف رقیق مفرح باشد مقاومت دماغ و اصلاح آن نماید بلکه عجب نیست که مبدا این مرض در اکثر امر از قلب بود و اگر چه استحکام این علت در دماغ باشد بهر آنکه عجبی نیست که مزاج قلب اولا .... تابع او دماغ بود و یا مزاج دماغ فاسد شود و تابع او قلب باشد پس مزاج روح قلبی فاسد گردد و انچه ازان بسوی دماغ نافذ شود فاسد بود و اعانت او نماید و گاهی مالیخولیا در آخر امراض مادیه خصوصا حاده عارض شود و این علامت موت ست و درین وقت مریض را عارض میشود که ذکر موت و موتی .... و بقول بقراط بیشتر مالیخولیا کسی را بهم میرسد که مزاج قلب او بسیار گرم باشد و از حرارت قلب تولد یابد دران ماده سودا باحتراق خون و مزاج دماغ او .... ضعیف باشد که قبول نماید تاثیر آنرا که در قلب متولد شود و کذا در اشخاص گندم رنگ بسیار مو خشک لاغر بسیار افتد و کم ست تولد آن در اشخاص .... فربه و مستعدین مالیخولیا کسانی باشند که الثغ یعنی عاجز در تکلم از افصاح بعض حروف مثل سین و را و غیره باشند و حاد در اخلاق و خفیف زبان .... بر کلام کثیر متتابع باشند و حرکت پلک برایشان سهل بود و چهره بسیار سرخ یا گندم گون و رگهای آنها وسیع و لبها سطبر و بر سینه موهای سیاه غلیظ .... امور مذکوره بعضی دلالت بر حرارت قلب و بعضی دلالت بر رطوبت دماغ می نمایند و سالم ترین انواع مالیخولیا آنست که ازو روی خون .... آنکه با وی فرح و سرور باشد و روی ترین انواع او آنکه با مانیا باشد و بسیار باشد که مالیخولیا ببواسیر و دوالی منحل گردد و این علت بمردان *188* اکثر عارض شود و به زنان فاحش تر و بدتر باشد و در کهول و شیوخ و در صیف و خریف بسیار افتد و در شتا و ربیع کمتر و گاهی در ربیع بسبب ثوران اخلاط سوداوی و مخالطت آنها بخون هیجان میکند و گاهی هیجان او به سبب ثوران سودا با دوار بود و مستعد مالیخولیا را مالیخولیا به سرعت افتد چون آن را خوف یا غم

سهر بهم رسد یا از آن سیلان خون معتاد یا قی سوداوی محتبس گردد و امثال اینها آنچه موجب هیجان سودا یا احتراق اخلاط گردد و بقول روفس مالیخولیا غلمان و خصیان را عارض نمیشود مگر در ندرت و مالیخولیا متمیز نمی شود و چون ابتدا نماید بانسان مگر حذاق اطبا را و بقول بقراط کسی را که خوف و غم زمانی طویل عارض شود مرض او سوداوی باشد و اصحاب طبائع فاضله مستعد برای مالیخولیا هستند زیرا که این طبائع سریع الحرکت کثیرالفکر می باشند و بقول سرافیون سقوط شهوت طعام در مالیخولیا ردی ست بهر آنکه او از یبس می باشد و قلت اکل آن را زیاده می کند و اگر در بدن صاحب این مرض مثل حمره قروح عارض شوند بر موت قریب دلالت کند طریق تشخیص مالیخولیا و اقسام آن بدانکه در ابتدا قبل از استحکام مرض وسواس و گمان بد و خوف بلا سبب ظاهر و سرعت غضب و حب تنهایی و اختلاج و دوار و دوی و خصوصاً در مراقی پدید آید پس هرگاه مرض مستحکم شود فزع و سوءظن و غم و وحشت از مردم و کرب و هذیان و کلام کثیر و شبق و خوف از چیزی که در عادت از آن خوف نمی کنند ظاهر شوند و اصناف این خوف بسیار است چنانچه بعضی از آنها خوف افتادن آسمان برخود کنند بعضی از فرو بردن زمین ترسند و بعضی خوف جن کنند و بعضی خوف سلطان و بعضی از سارق و بعضی از آمدن درنده نزد خود و امور ماضیه را در این تأثیر میباشد و کذا تخیل ایشان نفس خود را مثلا بعضی خیال کنند که با ملوک یا سلاطین بوده بیم و خوف انتزاع ملک از خویش و تسلط اعدا بران نمایند یا درنده یا دواب یا طائر گشتیم و مثل آن حیوان آواز کنند و یا شیشه یا خم شدیم و یا از کسر بترسند پس بعضی از آن خنده کنند خصوصا کسی که مالیخولیای او دموی بود و بعضی از آن گریه کنند خاصه کسی که مالیخولیای او سوداوی محض باشد و بعضی از آن خواهش موت کنند و بعضی از ایشان زیاده از معتاد از موت بترسند و ایضاً بعضی را وهم افتد که او را زهر داده اند یا خواهند داد بدان سبب از طعام و شراب باز ایستد و هلاک شود و بعضی را وهم شود که او را سر نیست و سبب این وهم ماده ریحی باشد و ان ماده عضو را سبک دارد و بعضی را توهم گردد که پوست او چون کاغذ شده است و سبب این وهم خشکی مزاج و یبس ماده سوداوی باشد و بعضی را وهم شود که مار بحلق او فرو رفته است بالجمله بیشتر اوهام ایشان از جنس کاری باشد که اندر صحت کرد و بدان مشغول بوده باشند مثلا اگر مریض لشگری باشد دعوی پادشاهی کند سخن مملکت و تدبیر جنگ و قلعه گشایی و مانند آن گوید و اگر کسی دشمنی داشته باشد وهم کند که قومی قصد گرفتن و کشتن او کرده اند و او را زهر خواهند داد و اگر مریض دانشمند بوده باشد دعوی پیغمبری و معجزات و کرامات کند و سخن از خدائی گوید و خلق را دعوت کند و علی هذاالقیاس و بدانند که قاروره اصحاب مالیخولیا در اغلب رقیق صاف مائل به سبزی قلیل النضج بود و نبض ایشان صغیر سلب یا بطی صلب مختلف در جمیع امور که در آن نبض مختلف می باشد و

خصوصا در هنگام تزاید مرض و گویند اعراضیکه عقب مالیخولیا بهم می رسند حمیات مزمنه مختلفه است بالجمله بعد ادراک این مرض دریافت کنند که علت در دماغ است یا در تمام بدن یا در عضوی دیگر و این چنان باشد که نظر کنند اگر مریض مفرط الفکر و دائم الوسواس بود و بیشتر به طرف یک چیز و زمین بنگرد و چشم غائر و سر لاغر مع اعتدال حال لحم بدن و رنگ سر و روی و چشم و زبان تیره نماید و ملمس سر حار و بیداری بسیار و نبض بطی و صغیر مختلف و بول رقیق قلیل النضج بود و تقدم سهر و هم و فکر مفرط و سیر در آفتاب و کثرت تناول اشیای حاره ضاره دماغ مثل سیر و پیاز و گندنا و جز آن و سبقت امراض دماغی دریافت شود و اعراض این مرض بسیار عظیم و اظهر و دائم باشد و با کثرت هذیان و هیجان و غم و هم و خوف و فزع و تخلیلات ردیه و توهم و امثال آن بود مرض خاص بدماغ باشد پس اگر با این علامات اختلال در حفظ صور و اشکال یافته شود و خیالات باطل نماید و خرد و تمیز بر جا بود عافت در بطن مقدم دماغ باشد و اگر تخیل مختل گردد و فکر و تمیز خرد او باطل شود و قول و فعل او با آفت باشد در بطن اوسط بود و اگر ذکر و حفظ اختلال پذیرد در بطن مؤخر باشد و جمیع افعال دماغی مختل بود و خیالها و فکرها و قول و فعل ا و همه تباه گردد آفات در جمیع دماغ باشد و اگر سیاهی و لاغری تمام بدن و احتباس چیزی که از طحال یا معده یا اسهال و قی و آنچه بادرار از رعاف معتاد یا از مقعد یا از حیض مستفرغ میشد و کثرت موی بدن لاسیما برسینه و تقدم ادمان اغذیه مؤلد سودا همچنین گوشت نمک سود و ماهی شور و بادنجان و مانند آن و ادویه محرق خون و صلابت و اختلاف و صغر نبض و صفائی و بهیزی یا سیاهی قاروره و تقدم تعب و کد و حمیات مزمنه و مختلطه مدرک گردد و مرض بمشارکت تمام بدن باشد و اگر علامات ورم معده یا زیادتی مرض و شدت آن در حالت تخمه و امتلا و خوردن مبخرات و در وقت هضم و اکثر هیجان درد معده از وقت *189* ..... غذا تا انهضام آن و سکون درد بعد هضم غذا و در صورت حار بودن ورم التهاب در مراق و قی صفراوی و عطش و شدت مرض وقت گرسنگی معلوم شود از معده ..... و اگر آثار حرارت جگر و ضعف آن یا ورم یا سده ماساریقا که در تشخیص سوءمزاج و ضعف ورم کبد و سده ماساریقا مذکور خواهد شد معلوم شوند از شرکت ..... ماساریقا باشد و اگر اشتهای طعام کثیر بود و هضم قلیل و قراقر بسیار و انتفاح طحال و شبق شدید و احیاناً تپ ربع باوی لا حق گردد و گاه طبیعت نرم بود ..... لذع سودا در طحال یا در فم معده الم واجب کند از مشارکت طحال باشد و اگر احساس ثقل در مراق و اجتذاب او بفوق و تهوع و غثیان و حزن و کرب ..... و تنگی سینه و فساد هضم و آروغ ترش و دخانی و جوع مفرط و کثرت آب دهن و نفخ و قراقر و و تمدد و سوزش در شکم و خروج ریح کثیر و گرسنگی کاذب و احساس درد میان ..... و معده و خصوصاً بعد طعام تا هضم او بالتمام و احساس بارتفاع بخارات شبیه بدخان طرف حنک و لهات و گاهی عروض قی بلغمی

مراری و گاهی ترش مضرس دندان ..... و مراریت براز و سفیدی قاروره در اکثر و تخفیف مرض بجودت هضم و زیادتی آن بنقصان هضم و در تخمه و سوء هضم و اکثر تقدم یا وجود ورم سوداوی در مراق ..... اندر مراق و اعضا در بعض اوقات بود بمشارکت مراق باشد و ایضاً ضیق النفس و سهر و ملالت بلا تقریب و قبض طبع زائد از عادت در بعض اقسام و حرقت معده و سینه و گاهی ترشی طعم دهن و گاهی تلخی آن و احساس بخلش سوزن بر پشت و بازوها و گاهی در تمام بدن خصوصاً اعالی او منهجی که گمان تپ شود و گاهی احساس ..... کوفتگی و گاهی مثل وجع ماندگی و گاهی التهاب مثل نضج و ماميل و گاهی قشعریره و لرزه بر اعلای بدن و سوزش کف دست و پاها و گاهی سردی آنها یا سائر بدن و ضعف ..... و کثرت لازم مرض بودن حتی که گاهی قریب بغشی گردد و گاهی طنین دودی عارض شدن و احساس بحرکت مورچه و گاه یک چیز دو نمودن و گاهی معلوم شدن رخشیدن ..... پیش چشم و خشونت در چشم و ثقل اجفان و سوزش و گرمی در دماغ و سر و خشکی بینی و اضطرار از حرارت و یبوست اندک و رویت دخان و تاریکی در خواب و استعجال در امور ..... استعجال نباشند و صبر در امور مشروع و طیش و حقد بطی و مکث در امور سهل که در آن مکث نشاید و صداع و نسیان و فواق احیاناً و دفع ریح متواتر و خفقان معدی و قلبی ..... عظم طحال ظاهر شدن از عوارض مرض مبارک مراق ست لیکن وجود این همه در یک شخص ضرور نیست و بدانند که از امراض کثیرالمشابهت باین مرض ریح البواسیرست ..... جهت که هر دو شریک اند در نفح و قبض و خروج ریح و قراقر و آروغ و تمدد و انجذاب معده گاه بفوق و گاهی به تحت و درد سینه و تنگی او و ضیق النفس و غثیان و ایضاً مری و معده و بثور آنها نیز مشابه این مرض باشد از این جهت که هر دو درد یا زیر استخوانهای سینه میباشد هرگاه مرض در فم معده و اسفل مری باشد و یا بالای ناف هرگاه معده بود و آروغ بدبو و شدت خشکی زبان و درد کتفین و کرب معدی و غثیان نیز مشترک ست در میان هر دو و فرق در مراق و ریح البواسیر آنست که حبس ریح حوالی ..... و حدوث تمدد و تشنج در عضلات بطن و قبض شکم در ریح البواسیر شدیدتر از مراق می باشد و فرق در مراق و قروح مذکور آنکه ذر قروح مع التهاب سینه و پشت و درد ..... و وجع در مری هنگام فرو بردن لقمه خصوصاً نمکین و بزرگ محسوس می شود و خون و ریم و قشور در قی و اسهال برمی آید و باقی علامات مراق نمی باشد بالجمله ..... علت دریافت گردد معلوم کند که سودا فاعل مالیخولیا کدام نوع ست و این چنان باشد که نظر کنند اگر اختلاط ذهن با فرح و خنده و عدم لزوم غم شدید و خشم ..... سرخ و بدن مائل بهزال و سرخی و ثقل و کسل در آن و عروق آن واسع و سن شباب و انقطاع خروج خون معتاد از مقعد یا حیض و تخیل اشیای سرخ و نبض عظیم و حمرت قاروره بود سودای دموی باشد و اگر با کسل و قلت حرارت ملمس و سکون و کم گویی و تری منخرین و برداشتن ابرو هر وقت از دست و غلبه سبات و

بطوء ..... نرمی آن و سفیدی قاروره بود بلغمی باشد و اگر مع کثرت اضطراب و هیجان و ادنی جنون مثل مانیا و کثرت بیداری و غضب و حصد و نعره زدن و ضرب و شتم و دریدن جامه ..... رنگ و هذیان مفرط و نظر مثل درندگان و طیش و کثرت عطش و قلت سکون و قرار و حرارت ملمس بدن به غیر تپ و یبس و لاغری آن و فرورفتن چشم و اضطراب درآن و سن ..... مزاج اصلی حار سریع الکلام و قبض طبیعت و سرعت نبض و ناریت قاروره بود صفراوی باشد و اگر کثرت فکر و غم و خوف و گریه و تخیل چیزهای سیاه و سکوت ..... به سیاهی و صلابت نبض و حب تنهایی اکثر و تیزی اندک بود مگر وقت تحریک او که ضجر و حقد چندان کند که فراموشی او مشکل گردد سوداوی صرف یا از سوداوی احتراقی باشد و بدانند که تدبیر یا تقدم از تناول اشیای مولده خون و محرقه آن مثل کثرت اکل لحم و خرما و حلوا و شرب شراب شیرین غلیظ و تقدم تدبیر مسخن مرطب ..... و تناول اشیای مولد بلغم و محرق آن بر بلغمی و تناول اشیای مولد صفرا و مثور آن مثل اکل ثوم و بصل و خردل و بقول حریفه و کثرت تعب و غضب و تقلیل غذا و شرب خمر کهنه و مانند آن بر صفراوی و تناول اشیای بارد یابس مولد سودا و کثرت تعب و ریاضت شدید مهیج حرارت محلل و محرق رطوبت بر سوداوی نیز دلالت کند و ایضاً احتباس ❋190❋ چیزی که واجب الاستفراغ و معتاد الدفع باشد مثل قی و اسهال و ادرار و عرق و فصد و حجامت و ارسال علق و رعاف و بواسیر و حیض و منی و غیره نیز مؤکداند علاج کلی اقسام مالیخولیا بدان که مبادرت به علاج این مرض قبل از استحکام واجب است زیرا که معالجه این در ابتدا سهل است خصوصاً که صاحب آن مطیع طبیب باشد و در انتها مشکل بود خصوصا که مطیع نباشد و بهرحال از برای صاحب این مرض تفریح و انبساط و استراحت و تقویت قلب و دماغ و تنویم نافع ترین اشیاست و ترطیب هوای خانه و ریختن ریاحین عطریه در خانه و پوشیدن لباسهای سفید و فرش سفید و بویانیدن لخالخ و ادهان و روائح طیبه و خورانیدن اغذیه مرطبه جیدالغذا و مرفحه مصفی خون به مقدار هضم و قوت معده و تدبیر فربه کردن به اغذیه موافقه و بردن به حمام معتدل الهوا پیش از غذا و ریختن آب نیم گرم بر سر بهترین تدابیر است و بعد خروج از حمام اگر قدری تشنگی باشد اندکی آب نوشیدن باکی ندارد و ..... مخضب که برای حفظ صحت میکنند استعمال نمایند و اعتنا بترطیب سعوطاً و شرباً و وضعاً حتی الامکان از تسخین زیاده باید نمود و ماءالجبن نعم المرطب است و کذا دوشیدن بر سر و طلای پیه ماکیان نیم گرم عجیب است و مشغول داشتن به طرب و سماع و لهو علاجی تام است و پیوسته جمعی از دوستان محتشم با وی ملازم باشند و از کثرت جماع و ..... و حرکت شدید و غضب و فکر و حزن و پوشیدن لباس سیاه و نظر کردن به سوی سیاهی و تاریکی و نشستن در مکان تنگ و تاریک و از اغذیه که سودا را زیاد کند مانند ..... کرنب و بادمجان و شبت و حلبه و گندنا و سیر و پیاز و خردل و باقلا و گوشت خشک و شراب غلیظ

و نو و از اشیای حریف و ماله و شدیدالحموضت و گوشت گاو ..... و صیدهای دشتی و کوهی و ماهی بزرگ و نمک سود و پنیر خشک و ترب و نان سبوس دار اجتناب ضرورست بلکه واجب است که چرب و شیرین یا تفه لذیذ تناول کنند ..... چرب موجب تدخین و شیرین مستحیل به صفرا نگردد که این بایشان مضر است و کذا از اکثار روغن زرد بسبب قبول او تدخین را به سرعت پرهیز نمایند و الوان ..... در اکثر اقسام مفید بود الی در مراقی و چیزی که دران قبض و عفوضت باشد و یا بالفعل گرم و سرد بود و چیزهای سیاه حتی که خرقه غیر مقشر هم در این علت مضر باشد و فراغ و تنهایی و تعب و ریاضت و مصابرت بر جوع و عطش نیز ضرر دارد و کذا سائر تدابیر مسخن مجفف جهت آنکه عروض این مرض از یبس ست و چون اراده ی تنویم این کنند آب طبیخ خشخاش و بابونه و اقحوان بر سر ریزند که خواب اوفق علاج ایشان است و تدارک مضرت خشخاش که مخدر حس و مضعف روح و مانع ابخره ..... بامیختن مثل بابونه و اکلیل در نطولات باید کرد بالجمله قانون علاج مالیخولیا آن است که مبالغه در ترطیب نمایند و معذالک در استفراغ سودا قصور نکنند و هرگاه ..... طعام خصوصاً ترشی دهن و آروغ ترش معلوم شود قی کنانند و جوارشات مقوی فم معده خورانند و از ادخال طعام بالای طعام فاسد پرحذر باشند و اگر ماده ی سودا متمکن در دماغ بود پس سه چیز در علاج مرعی دارند اول استقراغ ماده و آن گاهی بحقنه ها و بقی بود مگر کسی که معده ی او ضعیف باشد آن را در این مرض قی البته نشاید در مراقی نیز دوم همراه استفراغ ترطیب از نطولات و ادهان حاره و دران مثل بابونه و شبت و اکلیل الملک واسل السوس داخل کنند تا خلط به تحلیل تنها ..... در آن و کذا به مرطب تنها بدون تحلیل در آن غلیظ نگردد و اگر سودا بعید از حرارت باشد شیح و برگ غار و پودینه به مرطبات زیاده کردن باکی ندارد و استعمال اغذیه ی مولد خون محمود مثل ماهی رضراضی و لحوم خفیفه و در بعض اوقات شراب ابیض ممزوج غیر کهنه قوی سوم تقویت قلب اگر مزاج بارد باشد بمفرحات حاره و اگر مائل به حرارت باشد بمفرحات معتدله و اگر شدیدالحرارت بود بمفرحات بارده غیر مفرط البرد و حال مزاج از نبض دریافت نمایند و چون عروغ ممتلی باشند و سودا دموی بود فصد هفت اندام گشایند بلکه در هر حال واجب است که ابتدا بفصد کنند مگر آنجا که خوف سقوط قوت باشد یا مواد قلیل تنها در دماغ باشد یا یبس بر مزاج مستولی بود و رگ صاحب این مرض وسیع باید زد تا مواد غلیظ هم مندفع گردد و بعد از آن ملاحظه نمایند که کدام جانب سر ثقیل ترست پس در هر جانب سر که احساس ثقل نمایند از همان طرف فصد باسلیق کشایند و نزد کثرت و عموم ماده و ثقل هر دو جانب از سر اکثر محتاج بفصد باسلیقین از هر دو جانب می شوند و گویند که اگر رگ اکحل ظاهر نبود فصد سر رو کشایند و خون به قدر قوت و طاقت اخراج نمایند مگر در صورت ضعف بسیار و قلت مواد و استیلای یبس گرفتن خون بسیار ممنوع و مضر و باعث ضعف و یبس و هلاک ست

و فصد صافن اولی از فصد قیفال ست برای جذب ماده بسوی مکان بعیدتر خصوصاً در زنان جهت آنکه اکثر ایشان را بمشارکت ..... و فصد صافن ادرار حیض می نماید و اگر خون کم و محتقن بدماغ باشد حجامت میان هر دو شانه بهتر از فصد ست و مسیحی گوید که اگر این علت از سودا در سر تنها باشد فصد رگ پیشانی کنند و اگر از خلط سوداوی در جمیع بدن باشد فصد قیفال کشایند و مخفی نماند که در بعض مواضع اگر در ماده احتراقی پیش از فصد منضج ندهند ماده سودا بسبب کثرت ..... ❋191❋ در فصد برنمی آید و درین صورت بعد منضج فصد کنند و فصد در ابتدا برای تقلیل ماده می کنند تا استعداد تنقیه بادویه حاره بهم رسد ایضاً مسهل بی منضج ممکن نیست و در حالت منضج اکثر سوزش بهم میرسد لهذا فصد اول ضرورست و الا ادویه حاره باعث ازدیاد احتراق می گردد چون در بعضی جا ماده عروق بی فصد اخراج نمی یابد و مسهل هر چند که قوی باشد کفایت نمی کند در این صورت دفع ماده عروق بعد مسهلات فصد ثانی میکنند و علاوه از این گاهی زاویه حاده مسهل گونه احتراق در خون بهم میرسد از فصد ثانی زائل می گردد و بعده اگر یبوست دماغ و کم خوابی بهم رسد از تبریدات و سعوطات زائل می شود و باید که ملاحظه نمایند رنگ خون را در حال فصد هر عرقی که فصد آن کنند اگر سیاه برآید دلالت می کند برانکه ماده محترقه انبساط و انتشار در بدن نموده با تمکن آن در دماغ و اگر احمرقانی یعنی سرخ خائص الحمرت باشد دلالت می نماید که ماده در عروق دماغ ست و در بدن منبسط نگشته درین حالت باید که فصد رگ پیشانی نمایند و در مقدار برآوردن خون از فصد بقول صاحب کامل در صورت سیاهی رنگ خون مبلغی وافر از آن برآرند و اگر احمرقانی باشد مقداری اندک کفایت بود و اگر احمر ناصع باشد فی الفور بند کنند و شیخ می فرماید که اگر در فصد خون رقیق آید و دلائل دیگر بر غلبه دم دلالت نمایند باید که بزودی بند نکنند زیرا که بیشتر در ابتدا از فصد خون رقیق برمی آید و بعد از آن غلیظ خصوصاً که فصد ضیق گشوده باشند ازین جهت واجب ست که فصد وسیع کنند تا خون غلیظ در وی محتبس نماند وشر و فساد نیفزاید و بعد از فصد مبردات و مرطبات مقوی قلب و دماغ و اغذیه بارده رطبه جیدالکیموس چند روز تا یک هفته و زیاده از آن بخورانند و باز اگر محتاج بفصد گردد و قوت قوی باشد فصد اکحل نمایند و بعد از آن منضجات بدهند و در هر ماه استفراغ ماده بحبوب و ایارجات باید و تنقیه بکرات نمایند مهلت داده تا هم ماده بتمامه برآید و هم قوت ساقط نگردد غرض که تنقیه سودا بکرات بلاملالت باید کرد اگر حصول صحت بطی باشد لیکن نه بادویه قوی الحرارت والیبس که دران خوف احتراق ست و از بهترین منقیات که اصحاب مالیخولیا در صورت احتیاج استفراغ بدان محتاج اند ماءالجبن ست و در میان مسهلات که هنوز دادن مسهل دیگر منظور بود مقویات معده باید داد لیکن آن مقوی با تلیین باشد وگرنه اعضا در دفع قصور و بخل خواهند کرد چنانچه آمله مربی و هلیله مربی و اطریفلات و دواءالمسک و غیره

معمول ست و بعضی بادیان و گلقند می دهند و بعد فراغت از مسهلات مقویات قابضه مطلقاً مضائقه ندارد و اگر ضعف معده نبود و درآن ماده موجب علت باشد قی از آبی که در آن ادویه مقیه جوشانیده باشند مناسب بود و بدانند که در سودائی که از احتراق خلطی حادث می شود بعضی از علامات آن خلط که از احتراق آن سودا حادث شده نیز می باشد پس در منضج و مسهل آن ادویه مخصوصه آن خلط نیز می باید و بجمیع وجوه رعایت آن خلط نمایند و این قاعده در جمیع امراض سوداوی که از احتراق اخلاط باشند یاد دارند و ایضاً در جمیع احوال از رعایت قلب و تقویت آن بمفرحات و مبدلات غافل نباشند زیرا که بقول شیخ مالیخولیا بدون شرکت قلب نمی باشد و دواءالمسک با عرق گاو زبان و بادرنجبویه علاج فاضل ست و آنجا که سبب مرض احتباس ؟؟؟ معتاد از حیض یا بواسیر و غیره باشد ادرار آن کنند و از اصحاب مالیخولیا کسی که در بدن او سودا متحرک باشد آن قابل تر برای علاج ست از شخصی که سودای او چنین نباشد و کسی که سودا در آن متحرک بود آنست که سودای او در قی و براز و بول و در جلد بهق و کلف و قروح و جرب و دوالی و داءالفیل و سیلان خون از مقعد و مانند آن ظاهر شود و این همه دلیل قابلیت تمیز سودا از خون و علامت خیرست و اگر بعضی را بسبب یبس مزاج بعد اسهال و استفراغ تشنج عارض شود در آب نیم گرم نشانند و نان منقوع در جلاب و اندکی شراب بخورانند و آب ممزوج بنوشانند و پس از آن خواب کنند و بعده حمام نمایند و بعد خروج از حمام غذا دهند مولف اقتباس گوید که اگر مالیخولیا از سوءمزاج ساذج باشد بتعدیل مزاج متوجه شوند بمبالغه و دوام ترطیب بخورانیدن اغذیه و اشربه و فواکه تری افزا و مفرحات بارده و معتدله همراه عرق شیر ساده و عرق کافور علوی خان و شراب ابیض ممزوج بآب شبینه درین باب اثری عظیم دارد و نقل کردن از هوای گرم بهوای سرد و تر و حذر نمودن از آنچه خشکی افزاید و در این علاج تعجیل توان کرد بلکه اصلاح همیشه و متصل بتدریج باید نمود و در فربه کردن بدن کوشند و همواره سر و کف پا و دست را بر روغن بنفشه بادامی و خشخاش و کدو و کاهو چرب دارند و همچنین ناف و خصیه را و اندکی از اینها در بینی و گوش چکانند و همچنین شیر بز و خر و دختر و ایضاً ورق الیه دنبه تازه بر کف پاها بستن و بعد یک ساعت نجومی تجدید نمودن در شبانه روز ده دوازده بار و اما در مادی با وجود تدبیر مذکور تنقیه معتدله زود زود مناسب خلط غالب به ملینات بارده و مسهلات خفیف سریع الحرکه مانند ماءالجبن بسکنجبین افتیمونی علوی خانی باید کرد و می باید که وقت شب حب لاجورد خورانند لیکن افضل آنست که نخست فصد صافن کنند و یا باسلیق از احتراق هر خلطی که باشد و بعد از انفراغ ماءالجبن و حصول تنقیه تام تعدیل مزاج کنند بخمیره صندل ❋192❋ ترش رازی و خمیره مروارید و خمیره ابریشم علوی خان همراه عرق سیب و زردک و عرق شیر مرکب و اما آنجا که ورم کبد و یا معده و یا رحم و یا باب کبد و یا ماساریقا باشد علاج اورام کافی بود مع تقویت

قلب و دماغ چنانچه در امراض مذکوره بباید پس زوال مرض به تقویت اعضای رئیسه نمودن به تدبیر مناسب و بدانند که در زوال همه انواع مالیخولیا جماع کردن خصوص با محبوب خوب صورت اثری عظیم دارد بنابر کشیدن ماده از دماغ و دفع بعض بخارات ردی و کدر و سوخته و مشغول شدن طبیعت به مرغوب و فراموش کردن مرض لیکن افراط نکنند تا خشکی نیفزاید و با غیر مرغوب اصلا نکنند که در مرض افزاید و جماع بعد خوردن طعام و شراب کنند که شروع به هضم اول باشد شروع به هضم اول باشد و برخلو معده هرگز مرتکب این امر نشوند و خواب کردن بعد جماع و بعد از خوردن چیزهای تری افزا به غایت مفیدست بنابر سعوط بخارات رطب به دماغ و همچنین مالش دست و پا و حرکت معتدل و پایها فرو آویخته نشستن جهت جذب ماده و در حمام بآب سرد غسل کردن و سر بآب سرد فروبردن و تا دیر درآن چشم گشاده داشتن در زوال این مرض اثری عظیم دارد و همچنین سرو سینه و کف دست و پا را سرد داشتن و کذا نرم و چرب و گرم داشتند پشت و پس سر که منبت اعصاب ست به مثل روغن بادام شیرین و هسته زردآلو و بستن حنای سبز با برگ گشنیز برابر بر کف دست و پای و اندکی بر تارک سرگذاشتن بسی مفیدست و چند اشخاص را دیدم که صعود بخارات از ؟؟؟ انگشت پای به دماغ ایشان مورث مالیخولیا گشته و از تنقیه و تعدیل هیچ فائده نشد و من گوشت بچه بز شش ماهه بروغن ماده گاو پخته بنان خوشکار چند روز متواتر صبح و شام خورانیدم و بجای آب گلاب کهنه و عرق گاو زبان ساده نوشانیدم و در مدت دو هفته صحت یافتند به خاصیت آن نه به طبیعت و از مجربات ست شیخ و شارح قانون می نویسند که اگر مالیخولیا از سوءمزاج ساذج بارد و یابس باشد باید که بتسخین قلب به مفرحات گرم و دواءالمسک و تریاق و مثرودیطوس و مانند مشغول شوند و معالجه سر بدانچه در باب رعونت و حمق مذکور شد و از مسخنات که با تسخین و رطب باشند باید کرد و مالیخویای قوی حادث از سوءمزاج ساذج عقب مرض حار دیگر عارض میشود و علاجش سهل بود حتی که آن بنطولات زائل می گردد و اگر مرض حار هنوز باقی بود این علامت موت ست چنانچه سابق مذکور شد و از تدابیر منجعه در باب مالیخولیا نقل مریض از بلدی که در آن ساکن بود و از صناعتی که کرده باشد و از آبی که معتاد شرب آن بود بسوی افضل این همه هست مسیحی گوید که گاهی مالیخولیا عقب سرسام یا سهر طویل یا سیر در آفتاب یا ضربه واقع بر سر یا اغذیه و ادویه ی حاره حریفه که بکثرت استعمال کنند حادث می شود و علاجش ترطیب سرست بنطولات مرطبه و استعمال سعوط بروغن بنفشه و نیلوفر و تناول تخم خیار و بادام شیرین و خشخاش سفید و دوشیدن شیر بر سر جرجانی گوید بسیار باشد که از پس بیماریهای گرم نوع مالیخولیا پدید آید و هر که اندر آن بیماری تنقیه بدن کرده باشد و تدابیر صواب بعمل آورده باشد آن مالیخولیا را قوتی و مددی نباشد نطول و ضماد و شموم رطب در آن کفایت باشد طریق ماءالجبن که بفارسی آب پنیر گویند

بدانکه در ماءالجبن رطوبت بسیارست و گرمی باعتدال لهذا مقصود بالذات از استعمال او ترطیب ست اگر چه منافع دیگر بالعرض نیز دارد چنانچه مسطور گردد و متفق اند حکما و مقر اند اطبا که ماءالجبن بهترین دواست برای امراض سوداوی و مفتح و جالی و مسکن و مطفی و مصلح اخلاط محترقه و مدر و بسهولت اسهال کند و در آن قوتی ست که با وجود قلت حدت بعضو مقصود جاری و ساری گردد و بسبب وسومت ازلاق مواد و تملیس اخلاط حاده و تلیین مجرا و ارخای اعضا می کند و با وصف اسهال قوت انضاج هم دارد و فضله آن که در بدن باقی می ماند اذیت به بدن نمی رساند بلکه اکثر اوقات غذای بدن می شود و با وصف اخراج مواد کثیف و محترق یبوست در بدن نمی آرد بلکه ترطیب می دهد و این خواص در دیگر مسهلات نیست و هر قدر که ماءالجبن رقیق تر اسهال او بیشتر و هر قدر که ثخین تر ترطیب آن زیاده تر بالجمله نافع ترین مسهلات ست و با وجود اسهال غذای بدن می شود و در امراض حاده و سوداویه و التهاب و مالیخولیا و نحافت بدن وحرارت جگر و تفتیح سد و کبد و طحال و دفع یرقان و ..... و ظلمت بصر و انصباب مواد بسوی چشم و پلک و حرقت بول و ضعف گرده و حصاه آن و مثانه و ضعف مثانه و قروح آن و دیگر قروح حدیثه ..... بدان و آتشک وجرب و حکه و کلف و شری و ماشرا و جذام و داءالفیل مستعمل می شود و هرگاه در قروح مثانه و مجاری بول استعمال کنند نمک در آن داخل نکنند بلکه ترشی نیز و بهترین ماءالجبن برای مرض مالیخولیا از شیر بزست چرا که در دهنیت و مائیت و جبنیت معتدل ست و در شیر ماده گاو دهنیت بسیار ست و در شیر میش جبنیت افزون تر و در شیر شتر و خر مائیت غالب ترست و بنا بر ضرورت اگر شیر بز بهم نرسد از شیر گاو بسازند و گویند که ماءالجبن شیر گاو و اسب *193* .... مالیخولیای مراقی نافع است و ماءالجبن شیر بز برای محرورین صالح ترست و ردی تر ماءالجبن آن که از شیر خر باشد و ماءالجبن شیر شتر بجهت سدد و استسقا ..... مناسب ست و بهترین فصل استعمال ماءالجبن زمان معتدل در حرارت و برودت بود و باید که بگیرند بز جوان یک رنگ اگر سرخ باشد بهتر و الا سیاه رنگ و قلیل السواد و صحیح البدن بی عیب که زیاده از دو بچه نزائیده باشد و چهل روز از زائیدن او گذشته باشد و از سه چهار ماه تجاوز نکرده و پیش از گرفتن شیر چند روز و همچنین هنگام استعمال ماءالجبن خوراک بز از عنب الثعلب سبز و شاهتره و گشنیز تازه و بادیان سبز و جو سبز و کاسنی و خرفه و بقولات بارده و برگ سپستان و کنار مقرر باید کرد دانه او جو نیم کوفته و گاه گاهی برای تحلیل قدری بادیان دران انداخته بدهند و احتیاط کنند که از زیادتی خورش او بسبب سوءهضم شیر او فاسد نگردد و گاه گاه ..... را ریاضت و حرکت می داده باشند که ریاضت موجب تحلیل غذای او شود پس شیر تازه دوشیده در ظرف نقره یا مس قلعی دار یا سنگین یا سفالین کرده بر آتش ملائم دو سه جوش دهند و در وقت دوشیدن شیر پهلوی آن ظرف را از پارچه یا اسفنج در آب تر کرده همی مالند تا مانع سوختن

شیر باشد و در کمال جوش سکنجبین بسیار ترش یا سرکه انگوری یا آب لیمو یا آب غوره به قدر یک توله یا زیاده از آن اندازند و از چوب تر انجیر که سرش چهار پاره کرده باشند حرکت دهند که شیر بریده شود پس ظرف را از آتش فرود آورده نیم گرم از پارچه صافی سه ته بگذرانند اگر آب کبود براید بهتر والا قدری نمک انداخته باز یک دو جوش دهند تاکف کند کفها دور کرده صاف نموده شربت نیلوفر یا هر چه مناسب غرض بود داخل نموده بنوشانند و اگر خواهند که دهنیت در ماءالجبن کمتر آید شیر را بعد پاره شدن بگذارند که خوب سرد شود و اجزای ..... منجمد گردد و همراه آب کمتر آید و لهذا رازی گفته که شیر بریده را تمام شب بدارند و اگر هوا گرم باشد ظرف آنرا در آب سرد گذارند و صبح صاف کرده بکار برند از هفت توله شروع کنند و یک یک توله یا دو دو توله هر روز زیاده نموده تا یک نیم رطل رسانند و تا سه روز بر همین قدر دارند بعد ازان بدستور هر روز کم نمایند تا به مقدار روز اول رسیده بعد سه روز ترک کنند و دادن ماءالجبن چهل روز یا زیاده یا کم و همچنین کم و زیاده از یک نیم رطل موقوف بر رای طبیب است حسب شدت و خفت مرض و ضعف و قوت مریض بعمل آرند و گویند که ادنی شربت او هفتاد درم ست و شربت متوسط یک رطل و اگر مزاج قوی باشد تا سه رطل نیز جائز داشته اند اما اگر ماءالجبن بادویه مسهله ممزوج کرده دهند باید که کثیرالمقدار ندهند بهر خوف افراط عمل مسهل و در روز هشتم و دهم و دوازدهم ..... سودا یا لاجورد و غیره مخرج مواد سوداوی همراه ماءالجبن می داده باشند و در صورت کثرت ماده مغز فلوس ترنجبین شیرخشت همراه او در ایام مذکوره افزوده می شود و یا بعد هر سه روز یا چهار روز یا هفته تنقیه بدن بسفوف لاجورد یا حب آن نموده باشند و اگر مریض ضعیف بود و حاجت تنقیه باشد بعد فراغ ماءالجبن مسهل دهند و گاهی برای مفلسان صرف هلیله سیاه سه ماشه نمک سیاه یک ماشه با ماءالجبن ساده می دهند و روز دوم مسهل مقویات قلب و دماغ و معده ..... آمله مربی و هلیله مربی و اطریفلات بشیرجات و لعابات مناسبه بدهند بالجمله اگر حاجت تنقیه باشد پیش از شروع ماءالجبن تنقیه نمایند و بعد از یک هفته اگر ضرورت باشد بعد چهار روز از مسهل ماءالجبن شروع کنند و در ایام مذکوره سفوفات و شربت مخرج سودا و حب افتیمون و غیره بدهند و سفوف ..... نار فارسی و جرب و سعفه همراه ماءالجبن خوردن نیز خیلی سودمند ست و اگر بحسب اتفاق پیش از شروع ماءالجبن تنقیه تام نشد در میان یا تنقیه در اثنای خوردن ماءالجبن مناسب نماید در ایام مسطوره مسهل مغز فلوس و شیرخشت و ترنجبین و غیره ادویه مناسب با ماءالجبن بدهند بعد ازان سفوف و حب و شربت اگر حاجت افتد بکار برند و گاهی برای تلیین تنها شیرخشت و ترنجبین استعمال کرده می شود و اگر مزاج مقتضی باشد و تحلیل ریاح منظور بود گلقند مالیده صاف نموده بدهند و هر گاه ..... امراض سوداوی غیر حاره مستعمل بود باید که سکنجبین افتیمونی یا شربت آن چهار توله داخل کنند و اگر مناسب دانند

سفوف سودا دو مثقال هر روز با ماءالجبن می داده باشند .... و تمر هندی مساوی در ماءالجبن خیسانیده بنوشند در اسهال سودا بی عدیل نوشته و در امراض صفراوی سکنجبین بارد و معتدل داخل ماءالجبن باید کرد جالینوس ..... ده درم حب القرطم کوفته بیخته در ماءالجبن آمیزند اسهال قوی آرد و آنجا که در بعضی امزجه حاره یابسه ماءالجبن برای تبرید و تسکین حرارت و هیجان اخلاط حاره ..... اگر از اشربه و سفوفات و حبوب مذکوره بمریض بدهند باعث ضرر گردد و اگر صرف ماءالجبن همراه شربت نیلوفر و انار و خمیره مروارید و امثال آن از ادویه مقویه دهند مفید افتد و فوائد عظیمه مشاهده شود و هرگاه مقدار ماءالجبن زیاده گردد آنرا دو سه حصه کنند و در دو سه دفعه بنوشند و میان هر دفعه فاصله کم ..... ساعت نباشد و بعضی فاصله نیم ساعت کافی دانسته اند و بعد خوردن هر حصه مشی معتدل لازم دانند و بعضی مقدار آن صد قدم معین کرده اند و بعضی چهل قدم *194* و باید که نیم گرم بنوشند و بعد چهار پنج ساعت غذا بخورند و از غذا آش جو یا شوربا با خشکه یا بنان روه و یا شله و یا یخنی پلا و مناسب بود و برنج را باید که در آب .... یا بادیان تر کنند پس شسته بپزند تا سده و لزوجت نیارد و اگر نان در اثنای شرب ماءالجبن نخورند بهتر باشد و بحسب ضرورت غیر از روز مسهل نان روه که .... کرده باشند خمیری در تنور یا قرن پخته بشور با ترکرده خوردن رواست و احسن آنکه روزیکه مسهل با ماءالجبن دهند آن روز و یک روز پیش ازان غذای .... و روز مسهل نخوداب البته باید داد و در ایام نوشیدن ماءالجبن اجتناب از لبنیات و مغلظات و منجرات و حلویات و حموضات شدید و از بقولات لازم .... از جماع و جمیل حرکات متعبه و عوارض نفسانی واجب شمارند و در تفریح مریض کوشند و برای تقویت و اصلاح مزاج مفرحات و یا قوتی های مناسبه آخر روز استعمال و چونکه در بعض امزجه بسبب رطوبت ضعف معده می آرد پس از تدبیر آن هم غافل نباشند باستعمال جوارشات مقوی معده مثل جوارش عنبر و آمله و مربای .... و اگر در میان استعمال ماءالجبن سرفه عارض شود و سه پهر و یا قوذا یا خمیره خشخاش بدهند و بدانند که اگر کسی را نزله و عوارض دیگر مانع بریدن شیر از سرکه و پس از پنیر مایه یا چسته یا قرطم مرتب سازند طریق ساختن ماءالجبن از پنیر مایه اینست که شیر را بجوشانند اگر دو رطل شیر باشد پنیر مایه نیم درم که کهنه نباشد حل کنند و بعد ازان شیر را حرکت دهند و از آتش فرو گیرند و بگذرند که سرد شود و پس در پارچه دوته بیاویزند که تقاطر کند در ظرف چینی و مانند آن و بی آنکه .... یا نمک آمیزند بنوشند و این نوع ماءالجبن در تبرید و ترطیب نیز ابلغ است خاصه اگر با شربه موافقه دهند در ابتدا طبع نرم میکنند و بعد تمادی ایام .... صرف غذای بدن میشود و اسهال نمی آرد و فربه می سازد خصوص کسانی را که فاسدالدم باشند دو دلیل فساد دم آنکه با وجود کثرت غذای جید بدن .... و این طریق صاحب کامل ذکر کرده و قلانسی از ثابت بن قره نقل کرده که بعد حل کردن پنیر مایه تازه بچه بز درد و رطل شیر

بگذارند تا شیر بسته شود پس آنرا در طول از کارو قطع و نمک سفید دو دانگ باریک سوده بران پاشند تا آب ازان جدا
شود پس در کرباس آویزند و آب صاف او بگیرند و سه اوقیه سکنجبین و باز برآتش نهند تا قریب بجوش زدن آید و
حرکات همی دهند پس مکرر صاف کرده با هر چه مناسب حال بود بدهند و قول امین الدوله ابن تلمیذ قریب اینست و
این بسبب امتزاج سکنجبین نزله را موفق نبود و طریق ساختن او از چسته اینست که چسته بز را نمک شسته صاف
نموده خشک کرده نگاه دارند و شیر دهند و قدری چسته را سائیده در شیر اندازند و بگذارند که شیر منجمد شود و بعد
ازان از کارد قطعه قطعه کنند و نمک اندازند و در صافی دوته کرده جائی بیاویزند تا ازو می بچکد بعد ازان صبح آن آب
را بحوشانند و کف گرفته صاف نموده بخورند و طریق ساختن ماءالجبن از مغز قرطم آنست که بگیرند مغز حب قرطم
دو اقیه و نرم .... در دو رطل شیر بحالت جوش بیندازند و بچوب انجیر همی جنبانند تا شیر بریده شود و پس فرود آورده
بگذارند که سرد شود سپس در پارچه دوته انداخته بیاویزند و آبی که بچکده چینی بگیرند بعد ازان نمک قدری انداخته
جوشانیده کف گرفته صاف نمایند و بادویه مناسب بخورند و طریق دیگر معمول حکیم وارث علی خان صاحب برای
شدید اینست که بگیرند بز یکرنگ و ده دوازده روز تعلیف او بدستور سابق نموده شیر او بگیرند و جوش داده شب در
ظرف نوگلی جغرات بندند و صبح در پارچه بیاویزند و زیر آن ظرفی بدارند تا همه آب کبود او در ظرف بچکد پس آب
مذکور گرفته سکنجبین افتیمونی دران حل کرده بنوشند و بدستور .... و بکاهند و در ایام مسهل سفوفات مسهله و دیگر
مسهلات مناسبه حسب حاجت درین آب داده باشند و ایضاً آب مذکور فقط یا با سکنجبین مسطور بر بدن مالیدن
سختی و گندگی جلدست که بعضی را در امراض جلدی سودا وی عارض میشود دستور ساختن الفخه یعنی پنیر مایه که
در ماءالجبن بکار آید بطریقی که در بیاض و .... مرقوم ست بگیرند گوسفند یا بز که پنج شش روز از زائیدنش گذشته
باشد و از شام بچه آنرا شیر ندهند صبح هر گاه بسبب خلو شکم بیقرار گردد آن زمان شیر دهند .... آن بچه را در آغوش
بگیرند و بعد ازآن گردیدن ندهند و ذبح نموده شیردان آنرا برآورده سرش از رشته محکم بسته در طشت گذارند و آب
بسیار سرد بران ریزند .... طشت لبریز شود پس یک دو گهری توقف کنند تا شیر بسته شود و بعده از آب برآورده زیر
شیروان سوزن بسیار خلانید و بیاویزند تا همه آب ازان بچکد و خشک گردد و پس در ماءالجبن بکار برند صفت سفوف
سودا که در امراض سودا اوی همراه ماءالجبن معمول ست سنای مکی افتیون هر واحد یک درم اسطوخودوس دو درم
غاریقون .... لاجورد مغسول هلیله سیاه بادرنجبویه هر یک سه درم گل سرخ چهار درم تربد سفید مجوف خراشیده
پوست هلیله کابلی هلیله زرد بسفائج فستقی ریوند چینی هر یک سفوف سازند شربت از یک مثقال تا چهار مثقال و
آنجا که یبوست بسیار باشد بنفشه مغز بادام هر یک پنج درم داخل کنند و وزن بادرنجبویه و ریوند .... **195** ....

دیگر نمک نفطی لاجورد مغسول هر واحد یک درم غاریقون سه درم بسفائج فستقی گاوزبان گل گاوزبان افتیمون اسطوخودوس هر یک چهار درم پوست هلیله کابلی هلیله سیاه هر یک پنج درم و گاهی تربد سه درم اضافه کرده میشود کوفته بیخته دو مثقال بخورانند صفت سفوف لاجورد مستعمل با ماءالجبن برای دفع مواد سوداوی حجر ارمنی مغسول لاجورد مغسول هلیله سیاه هر واحد دو ماشه پوست هلیله کابلی پوست هلیله زرد هر یک چهار ماشه افتیمون بسفائج هر یک هفت ماشه سنای مکی گل بنفشه هر واحد پنج ماشه ... شاهتره شش ماشه تخم بادرنجبویه سه ماشه کوفته بیخته نبات سفید برابر همه آمیزند شربت یک مثقال ایضاً لاجورد مغسول افتیمون پوست هلیله کابلی اسطوخودوس هلیله سیاه هر یک هفت و نیم ماشه نمک لاهوری یک نیم ماشه و گاهی لاجورد مغسول و غاریقون سفید هر یک دو جزو پوست هلیله زرد سنای مکی و گل سرخ هر واحد یک جزو سفوف ساخته .... مزاج داده میشود صفت سفوف سبعه که برای تنقیه بدن از سودا مجرب ست پوست هلیله کابلی هلیله سیاه افتیمون هر یک دو درم بسفائج حب الفیل سنای مکی هر یک درم تربد موصوف نصف مجموع ادویه کوفته بیخته سفوف سازند خوراک از چهار درم تا چهار مثقال صفت سکنجبین افتیمونی به نسخه حکیم علوی خان نافع برای جمیع امراض سوداوی خصوص وقتیکه با ماءالجبن آشامیده شود گاوزبان شاهتره بسفائج فستقی گل بنفشه گل نیلوفر گل گاوزبان عنب الثعلب پرسیاوشان بادرنجبویه تخم کاسنی تخم خیارین تخم خرپزه تخم کشوث پوست بیخ کاسنی بیخ بادیان اصل السوس اسطوخودوس کمافیطوس از هر یک پنج درم غنچه گل سرخ نه درم سنای مکی .... افتیمون هر یک ده درم انجیر زرد عناب هر یک بست دانه مویز منقی سپستان هر یک چهل دانه اجزای کوفتنی را کوفته تمامی ادویه را سوای افتیمون در یک رطل سرکه انگوری و سه رطل آب شیرین یک شبانه روز بخیسانند پس بجوشانند تا ثلث آب و سرکه باقی ماند آنگاه افتیمون در صره بسته داخل کرده یک دو جوش دیگر داده فرود آورده کیسه افتیمون را دائم بدست بمالند تا تمام قوت آن بآب باز داده شود پس افشرده دور کنند و ادویه را صاف نمود و شیرخشت خراسانی ترنجبین هر یک هفتاد و پنج درم شکر سلیمانی و بست و پنج درک گلقند آفتابی بست و پنج درم دران حل کرده بجوشانند و کف آنرا گرفته باز صاف نمایند و مرتبه دیگر بر آتش ملائم نهاده بقوام آورند پس سرد کرده در شیشه نگهدارند شربتی از ده مثقال تا پانزده مثقال با ماءالجبن و قوتش تا یک سال باقی می ماند نوع دیگر مختصر و مجرب النفع اسطوخودوس بادیان تخم شاهتره افتیمون بسفائج سنای مکی پوست هلیله کابلی هر یک ده درم انچه کوفتنی ست نیم کوفته در پنجاه درم سرکه بخیسانند و با نیم من قند سفید بقوام آورند صفت شربت افتیمون .... مالیخولیا و خفقان و مستعمل همراه ماءالجبن و نیز سوافق امزجه حاره افتیمون سه توله گل سرخ بنفشه گل گاوزبان گاوزبان گل نیلوفر فرنجمشک تخم

کاسنی تخم خیارین هر یک یک توله و بخارا بست و پنج عدد و اگر آلو نباشد عوض آن تمرهندی چهار توله اندازند قند سفید سه چند بدستور شربت بسازند نوع دیگر نافع مالیخولیا مسهل بی زحمت بتدریج و اگر .... خوابی بصاحب مالیخولیا بسیار باشد عوض سکنجبین افتیمونی همراه ماءالجبن همین شربت بعمل آرند مغز خشک دانه گل بنفشه گاوزبان گل گاوزبان گل سرخ گل نسرین بادرنجبویه افتیمون سنای مکی مویز منقی هر یک چهار درم اصل السوس مقشر هلیله سیاه پوست هلیله کابلی تربد موصوف هر یک سه درم تخم فرنجمشک دو درم شیرخشت ده درم قند سفید سه چند و اگر صفرادیت حرارت زیاده باشد گل نیلوفر چهار درم تخم کاسنی سه درم افزایند و اگر سبب مالیخولیا احتراق خون بود شاهتره چهار درم عناب ده دانه زیاده کنند و اگر بلعمیت .... باشد انجیر زرد هفت عدد بادیان دو درم در نسخه شربت اضافه نمایند و بعد قوام ساختن شربت غاریقون سفید یقدر حاجت باریک سائیده در شربت بریزند و گاهی این شربت را بعد استعمال ماءالجبن با عرق هلیله مرکب داده میشود و بسیار مفید می افتد صفت مخرج سودا که جهت اقسام مالیخولیا اکثر بعد از تنقیه همراه ماءالجبن برای تلیئین طبع استعمال کرده میشود و بدون تنقیه و تنها نیز گاه گاهی در استعمال می آید و همواره معمول ست گاوزبان هفت درم و نیم گل بنفشه ربع کم دو درم گل سرخ یک درم و ربع .... بادرنجبویه گل نیلوفر تخم فرنجمشک هلیله سیاه افتیمون بسفائج فستقی برگ فرنجمشک اسطوخودوس برگ سنا هر یک دو نیم درم نبات سفید و گلاب هر یک پاوآثار شب .... را در آب خیسانیده صبح بطریق متعارف همراه نبات و گلاب بقوام آرند و عوض نبات اگر ترنجبین و شیرخشک داخل کنند دران وقت در سائر خواص .... خواهد شد و در قرابادین معمولی وزن گاوزبان چهار درم و گل بنفشه یک نیم درم و گل سرخ دو نیم درم مسطورست و عوض برگ فرنجمشک ابریشم خام باقی بدستور **علاج مالیخولیای دموی و صفراوی**

فصد هفت اندام کنند و بصورت سیاهی رنگ خون مقدار و افرازان برارند بعد ازان فصد صافن نمایند و گاهی فصد صافن از هر دو پا بفاصله دو سه روز میگیرند و اخراج خون از چهاردهم .... از صافن معمول ست و بعد از فصد برای ترطیب و تقویت آمله مربی یک عدد شسته بورق نقره یک عدد پیچیده بخورانند و بالایش شیره مغز تخم تر بز شیره تخم کاهو هر واحد یک توله *196* در گلاب چهار توله عرق شاهتره پاوسیر بر آورده شربت انار شیرین یا نبات سفید دو توله داخل کره بنوشانند و دادن آمله دو ورق نقره با شیره تخم خرفه مقشر و عناب و آلو بخارا و ..... خشک و عرق کاسنی و کیوره و گلاب و عرق شاهتره و شربت نیلوفر تخم فرنجمشک پاشیده و نیز معمول است و مفرح بارد با شیره زرشک و آلو بخارا و شربت انار شیرین نیز نافع بوده و بعضی مریضان مفلس را بعد فصد نوشیدن شیر بزپا و آثارپا

خاکشی سه ماشه یا با اسپغول مفید می شود و روغن بنفشه و روغن بادام و روغن کدو مدام بر تارک سر مالند و در بینی و گوش چکانند و بهر تبرید جگر صندل و کافور وگلاب بر جگر طلا کنند بالجمله در ابتدا معالجه بشیرجات و لعابات مسکنه نماینده و هرگاه احتراق و یبوست و تشنگی کم گردد نضج ماده از منضج صفرا نموده به مسهل سودا و یا مطبوخ هلیله و یا مطبوخ افتیمون تنقیه کنند و اگر یبوست احتراق زیاده باشد بعد ترطیب ازماءالجبن ساده باید که اندکی منضجات و مسهلات دهند والا منضجات تحریک زیاده کنند چنان چه بعضی را از دادن منضج سوزش می افزود لهذا استاد مرحوم در صورت کثرت یبوست اول ماءالجبن ساده داده بعده مسهل می دادند و بعد از مسهل اگر تنقیه بحب افتیمون کنند انسب بود و گاهی جهت تعدیل ادویه ی حاره و تسکین حرارت و تشنگی و حفظ امعا از سحج و بواسیر لعاب اسبغول در مسهل می افزایند و گاهی حب بلسان علوی خان یا حب بنفشه عوض حب افتیمون می دهند و بعد از تنقیه برای دفع یبوست و سوزش تبریدات بالعبه و اشربه مرطبه و سعوطات روغن کدو و غیره به عمل آرند و در مساکن بارد و رطب و نزدیک آب یعنی در مکانی که در آن حوض و نهر جاری باشد و یا در آن آب پاشیده باشند نشینند و خواب بسیار کنند و بهر تقویت و تعدیل خمیره صندل و مروارید و ابریشم بارد و سفوف لولوی جالینوس و علوی خان و سفوف آمله مرکب و عرق شیر و غیره و ماءاللحم بارد و شراب الصالحین و شربت الغزا و یاقوتی بارد که در قرابادین مسطور شد بخورانند و سعوط و ضماد و نطول معمولی حسب حاجت به کار برند و اغذیه و فواکه مرطبه خورانند و تعاهد حمام مرطب یا غسل با آب شیرین نمایند و شیر بر سر دوشند و نطول و آبزن مرطب کنند و روغن های مرطبه بر بدن و سر مالند و در بینی چکانند و بعد خروج از حمام و استراحت غذا بدهند و ایضاً در صفراوی بعد تنقیه استعمال ماءالجبن ساده و شیر بز و ماءالقرع معمول ست و باید که تبرید و ترطیب در مالیخولیای صفراوی زیاده نمایند و بهترین تدابیر ترک ریاضات ست و اختیار سکون و تغریق راس بادهان مرطبه و تنطیل بنطولات مرطب از مغز تخم کدو و هندوانه و بنفشه و نیلوفر با شیر زنان و لخلخه روغن بنفشه و روغن بادام و آب کاهو و آب گشنیز و آب کدو و اندک کافور و سائر تدابیر مرطبه تا آنکه ترطیب دماغ و رطوبت در منخرین ظاهر گردد و اضمده و نطولات که بهر تعدیل بکار برند چیزی محلل مثل بابونه و اکلیل دران داخل کنند زیرا که در استعمال ادویه بارد صرف بر دماغ خوف تغلیظ موادست لیکن درین حالت دوای مقوی دماغ چون برگ مورد و بهی و مانند آن نیز آمیزند که دوای محلل مضعف قوت ست و تکثیر محلل ..... منع ست بنابر تحلیل لطیف و بقای کثیف بلکه محلل بمقداری باشد که لطیف را تحلیل ندید و باقی را کثیف نگرداند مانند آنکه ترکیب نمایند ضماد را از نیلوفر و بنفشه و برگ خرفه و برگ کاهو و کدوی تازه از هر واحد یک نیم جزو بابونه و اکلیل الملک شبت اصل السوس هر یک یک جزو بروغن بنفشه یا بروغن

گل ممزوج نمایند و پیش از تنقیه استعمال ضمادات قویه جائز نیست وگلاب وآب بید و آب بنفشه و آب نیلوفر باندکی آب بابونه یا روغن او بکار برند و اگر بعد دو سه روز آب کاهو و روغن گل آمیخته برسر نهند جائز باشد آنجا که مزاج گرم بغایت باشد و روغن بنفشه بروغن گل آمیخته نافع بود و اگر بعد مسهلات ضرورت تنقیه بینند ماءالجبن با سفوف سودا استعمال کنند و اگر یبوست مفرط بود ..... نیاید و بدن مریض خشک و لاغر و ماده کمتر باشد و غلبه خون نیز محسوس نشود بهیچ وجه فصد و مسهل روا ندارند و مستفرغات قوی و ایارجات کبار جائز نبود که دران خود جنون و مانیاست و همگی در ترطیب بدن و تعدیل مزاج و تفریح و تقویت قلب بکوشند و درین حالت نفع ماءالجبن ساده و ترکیبات شیر بز بتجربه پیوسته چنانچه شیر بز نیم ..... نبات سفید یک توله خاکشی هفت ماشه وقت صبح و ماءالقرع نیم کدو و نبات دو توله تخم ریحان پنج ماشه وقت شام نوشیدن نیز مجرب ست و کذا سعوط روغن لبوب سبعه و خوردن لعوق خشخاش معمولی درین باب مجرب ست و از اغذیه شوربای گوشت حلوان و چوزه مرغ و ماکیان فربه باسفاناخ و کدو و روغن بادام پخته و ماءالشعیر و فالوده با روغن بادام و شکر آمیخته و دوغ گاو و مهلبیه رنگ تره و شیر برنج و خشکه گیلانی با سرشیر یا جغرات گاوی و مربای سیب و ترنج و کدو و اناناس و قلیه شلجمی و زردکی و چغندری و از فواکه تر ..... و خیار و انار و انگور شیرین و به و سیب و امرود و مشمش و کشمش و بادام وتوت بیدانه و اناناس و شریفه درین مرض مناسب است و نیشکر کیوره پاشیده در شبنم گذاشته صبح نهار خوردن اثر عظیم دارد ذکر بعض تراکیب مفید مالیخولیای دموی و صفراوی از مطب اساتذه کرام چنانچه در فصل صیف و مواد صفراوی و سوداوی مرکب این مسهل بدهند بهدانه سه ماشه عناب پنج دانه گل بنفشه گل نیلوفر هریک پنج ماشه تخم خیارین کوفته تخم کاسنی کوفته شاهتره هر یک شش ماشه عنب الثعلب گاو زبان بادرنجبویه گشنیز خشک افتیمون به صره بسته هر یک چهار ماشه اسطوخودوس سه ماشه آلو بخارا ده دانه تمرهندی سه توله ❊197❊ آب کاسنی سبز مروق و آب شاهتره سبز مروق هر یک پاؤ آثارگلاب نیم پاؤ شب خیسانیده صبح مالیده صاف نموده ترنجبین مغز فلوس گلقند هر یک چهار توله جوشانیده باز صاف کرده و روغن بادام پنج ماشه داخل کرده بنوشند و بجای آب تا دو پهر عرق گاوزبان و کاسنی بنوشند غذا شله دهند ایضاً اگر با صداع و وحشت همراه شد اول تبرید لعاب بهدانه شیره تخم کاسنی و تخم خرفه و تخم کاهو و عناب و خیارین آب تمر هندی سه توله آب آلو بخارا ده دانه عرق کاسنی و عرق شاهتره هر یک هفت توله گلاب چهار توله شربت بنفشه و گاهی شربت نیلوفر داخل کرده بدهند و از فصد باسلیق خون پاؤ آثار بگیرند و اگر هنوز صداع باقی باشد از فصد هر دو صافن خون به قدر پاوسیر در یک روز بگیرند و بعد فصد بهر تقویت آمله مربی ورق نقره شیره عناب عرقیات خمیره صندل یک توله حل کرده بدهند غذا خشکه با شوربا و بعد ده روز که

ماده در سر قرار گیرد فصد سررو بگشایند و باز تقویت نموده بعد پنج شش روز شب هلیله مربی یک عدد همراه عرق گاوزبان هفت توله بعد یکپاس از غذا خورانیده صبح نقوع منضج از بنفشه نیلوفر هر یک هفت ماشه آلوبخارا هفت عدد تخم کاسنی شش ماشه سپستان بست دانه گاوزبان چهار ماشه خیارین کوفته شش ماشه همراه خمیره بنفشه سه توله بدهند دوم روز شاهتره افزایند روز هفتم در نقوع مذکور بیخ کاسنی شش ماشه اصل السوس اسطوخودوس هر یک چهار ماشه بادرنجبویه بسفایج هلیله زرد هر یک شش ماشه افزوده گلقند عوض خمیره بنفشه داخل کرده دهند و بعد سه چهار روز بروز مسهل سنای مکی شش ماشه افتیمون به صره بسته هفت ماشه نقوع و مغز فلوس شش توله ترنجبین چهار توله روغن بادام شش ماشه افزوده دهند روز دوم مسهل تبرید لعاب بهدانه شیره خیارین عرقیات شربت بنفشه اسبغول مسلم شش ماشه پاشیده بعد دو مسهل منضج داده آخر شب حب لاجورد و صبح بدرقه مسهل بدون مغز فلوس و روغن بادام داده و تا سه روز یک روز در میان تبرید نموده تنقیه نمایند و باز تبرید و یک مسهل مغز فلوس بدهند بعده بهر تقویت دواءالمسک بارد همراه شیره مغز تخم کدو و خیارین و خرفه و غیره به تبدیل استعمال کنند و برای ترطیب دماغ مغز تخم تربوز چهار درم سوده در شیره نبات مقوم نیم پاو خورانند ایضاً اول تبرید شیره مغز تخم تربوز عرق شاهتره و شربت نیلوفر اسپغول با لعاب آن بدهند بعده فصل باسلیق و آخر روز تبرید بدستور بعد از آن در منضج صفرا تخم خیارین افزوده بدهند بعده چرایته افتیمون گاوزبان اصل السوس انجیر زرد سنای مکی مغز فلوس ترنجبین شیرخشت روغن بادام در منضج افزوده مسهل دهند بعده حب لاجورد دهند پس تبرید شیره مغز تخم هندوانه آب آلو بخارا عرق شاهتره خمیره صندل مالیده اسپغول پاشیده نوشانند بعد هفت روز فصد هفت اندام کنند و برای دفع یبوست مزاج و سوزش تبریدات و سعولات روغن کدو و غیره بعمل آرند دواءالمسلک بارد با شیره تخم خرفه و گلاب شربت انار شیرین اسپغول پاشیده دهند بعده ماءالجبن بدهند ایضاً بصورت حدت ماده و ضرورت ترطیب و تنقیه بعد از فصد و تبریدات ماءالجبن با سفوف سودا و سکنجبین افتیمونی بدهند و بشب حب لاجورد خورانند و یا ماءالجبن همراه شربت بزوری و گلقند شروع کرده بعده مغز فلوس هفت توله گلقند ترنجبین هر یک چهار توله روغن بادام شش ماشه در ماءالجبن افزوده مسهل دهند بعده شربت سودا و سفوف لاجورد همراه ماءالجبن بدهند و اگر سفوف حرارت کند بقدر دو سه ماشه دهند و برای تقویت قلب وقت شام زهر مهره خطائی یک ماشه مروارید طباشیر هر یک چهار سرخ لاجورد مغسول دو سرخ در شربت انار یک توله آمیخته همراه عرق کیوره گلاب عرق گاوزبان شربت انار داخل کرده فرنجمشک پاشیده بدهند و مفرح بارد خورانند و چون ماءالجبن بیک نیم پا و یک نیم آثار برسد دو دو توله کم نمایند ایضاً اگر با خفقانیت و تیزی مزاج بود بعد فصد و تبرید و تقویت مزاج درماءالجبن مسهل باین طریق مستعمل است که

روز پانزدهم از شروع ماءالجبن نیلوفر بنفشه عنب الثعلب تخم کاسنی کوفته تخم خیارین کوفته تخم خربزه کوفته بسفائج فستقی کوفته هر یک هفت ماشه اصل السوس پوست بیخ کاسنی هر یک شش ماشه آلوبخارا هفت دانه برگ سنای مکی یک توله در ماءالجبن شب تر کرده صبح مالیده صاف نموده گلقند آفتابی ترنجبین شربت ورد مکرر هر یک چهار توله مغز فلوس شش توله مالیده باز صاف کرده دهند و روز دوم تبرید از لعاب بهدانه سه ماشه شیره خرفه هفت ماشه شربت بزوری دو توله تودری چهار ماشه در ماءالجبن بدهند باز یک مسهل داده در مسهل سوم حب لاجورد دهند

❋198❋ سیب شیرین و امثال آن چهارصد مثقال بسرشند و در بعضی امزجه عنبراشهب از وزن سابق یک مثقال زیاده نموده و ورق طلا دو مثقال مروارید ناسفته کهربای شمعی ..... سرخ هریک چهار مثقال اضافه کرده باستعمال آمده بسیار مفید افتاده اقوال حذاق شیخ الرئیس میفرماید که بعد فصد هفت اندام اگر ضعف شدید نباشد در ماده صفراوی ..... بطبیخ افتیمون و حب اصطمخیقون معتدل و بچیزیکه استفراغ صفرای محترق کند باید کرد و در ترطیب افزایش نمایند و از تسخین بکاهند با وجود آنکه از بابونه و آنچه در قی ..... آن باشد در استعمال نطولات لابدست و استعمال مبردات صرف بر سر نشاید و بعض قدما در مثل این موضع ستوده اند که صبر اندکی هر روز بخورند و یا هر روز آب مطبوخ افسنتین سه اوقیه یا ده قیراط عصاره افسنتین در آب حل کرده تجرع کنند و ایضاً ستوده اند که هر شب سرکه کهنه سیما سرکه عنصل بنوشند و من خوف ضرر سرکه درین مرض میکنم مگر آنکه یقین گردد که ماده متولد از صفرای محترقه و حارست پس سرکه نافع ترین اشیا بود و خصوصا عنصلی و سکنجبین مرتب بسرکه عنصلی و همچنین سرکه که اندران جعده یا زراوند داخل کرده باشند و ایضاً سرکه نفع میکند چون مرض بمشارکت طحال بود و ماده دران باشد و باید خوشبخو کنند بشمیدن ترکیبات معتدله که در آن کافور و مشک افتد با روغن بنفشه بسیار که بوی او غالب بر یبوست کافور و مشک باشد و سائر خوشبوهای بارد رطب خصوصاً نیلوفر صاحب کامل گوید که اگر مرض از قبل دماغ حادث شود و صاحب آنرا خواب نیاید و کثیرالهذیان و هیمان و عبث باشد و قرار نگیرد این دلیل ست برآنکه مرض او از صفرای محترقه است و آنرا جنون گویند پس میباید که از مریض متعرض نشوند بچیزی از علاجات و استفراغات نه بفصد و نه باسهال که این در خلط حدت بیفزاید و مریض را هیمان و هذیان زیاد گردد ولیکن باید که بتدبیر خواب آور پردازند از ادویه و اغذیه و این چنان باشد که ماءالشعیر مطبوخ بخشخاش یا بشربت خشخاش بدهند و بعد سه ساعت از آن شربت بنفشه و شربت خشخاش بنوشانند و بپایچه حملان و بزغاله بکدو و اسفاناخ و قطف و کاهو و بقله ملوکیه پخته و ماهی هاربی و صخوری و تبنی و زرده بیضه نیمبرشت و مغز ..... و خیار و هندوانه غذا سازند و از فواکه انگور و شفتالو و انار شیرین و نیشکر و موز و سیب شیرین پخته و سائر فواکه پخته سهل الانحدار از موضع او

بخورانند و از تمامی اغذیه مولد سودا مثل نان بسیار سبوس دار و عدس و کرنب و لحم بقر و مانند آن اجتناب کنند و ایضاً از جمیع مولدات صفرا مثل سیر و پیاز و چیزیکه از عسل سازند و از اشیای حریفه مثل خردل و حرف و سرکه و آبکاسه و پنیر کهنه و مانند آن احتراز نمایند و بر سر مریض نطول مرطب منوم ریزند مثلاً بگیرند خشخاش سفید مع پوست کوفته و جو مقشر کوفته و پوست کدو و بنفشه و نیلوفر و برگ کاهو و تخم آن و گل سرخ و بابونه هر واحد یک کف و در آب شیرین خوب بجوشانند و بر سر ریزند و قطعه نمد دران تر کرده باندک روغن بنفشه در حمام معتدل الحراره تکمید سر نمایند و شیر دختران بر سر دوشند و باندک روغن بنفشه آمیخته دران پنبه تر کرده بر سر نهند و روغن بنفشه و روغن تخم کدو و روغن نیلوفر در بینی چکانند و مسکن مریض جای روشن غیرتاریک باشد و تا آمدن خواب دائم این تدبیر بعمل آرند و چون خواب تام آید درین هنگام باید که تنقیه بدن او بادویه مسهل صفرای محترقه مثل طبیخ افسنتین و مطبوخ غاریقون کنند و چند روز راحت دهند و امر بتدبیر مرطب باغذیه مرتبه مذکوره نمایند بعد از آن اعاده دوای مسهل که اندک قوی باشد مثل حب اسطوخودوس و غیره حبوب منقی سودا کنند و باز چند روز راحت دهند و غذای مسطور بخورانند و ترطیب بدن او کنند و اگر از این حرارت عارض شود و بول سرخ باشد ماءالشعیر بشربت خشخاش نوشانند و سکنجبین و جلاب بدهند و چون حرارت ساکن شود اعاده ادویه مخرج خلط سوداوی مع ایارج فیقرا یا شحم حنظل یا اندکی سقمونیا کنند و تعاهد بشوربای معمول از خروس پیر بشبت و نمک و بسفائج کوفته و مغز قرطم نمایند ایضاً ممدوح الیه بنویسد که اگر این مرض از بخارات متصاعد بسوی دماغ از جمیع بدن باشد بسبب کثرت پذیرفتن اخلاط در بدن پس میباید که نظر کنند اگر خلطی که در بدن باشد دموی بود و از فصد مانعی نباشد فصد هفت اندام کنند و اخراج بمقدار احتمال قوت و بحسب مقدار خون فاضل در بدن باید کرد پس اگر خون سیاه برآید استکثار در اخراج آن کنند بیک دفعه اگر قوت قوی باشد و یا در دو یا سه دفعه اندک اندک اگر قوت ضعیف بود و اگر مریض زن باشد و آنرا این مرض ❋198/1❋ و بعد فراغ از مسهلها خمیر گاوزبان و مفرح زرشکی استعمال کنانند ایضاً هرگاه در ماءالجبن بسبب بریدن شیر از آب لیمو یا سرکه ریزش نزله بظهور رسد نقوع ادویه نزله همراه ماءالجبن کنند و اگر ماءالجبن تحریک نزله زیاده کند و سرفه و تپ پیدا شود و موهم بحمی دق گردد درین صورت ماءالجبن موقوف نموده قرص طباشیر ملین کوفته در شربت بنفشه سرشته همراه شیره خیارین شیره خرفه لعاب بهدانه عرقیات شربت بزوری خاکشی پاشیده صبح خورانند و دیاقوذا لعاب بهدانه شربت نیلوفر خاکشی پاشیده شام بدهند

ذکر ادویه مفرده و مرکبه نافع این نوع مالیخولیا شرب افتیمون بشیر بز تازه و شکر و کذا لعاب اسپغول پنج درم در آب برآورده پانزده درم شکر سفید داخل کرده و کذا سنای مکی در اخلاط محترقه و کذا خوردن هلیله سیاه پنج درم بیک درم حجر ارمنی مغسول و ربع درم سقمونیا همراه ماءالجبن و کذا شیر بز یا میش بشکر و نان گندم سفید و کذا خوردن دم الاخوین هر روز نیم مثقال و کذا نوشیدن ترشی ترنج بشکر و کذا خوردن غنچه انار شیرین بشربت سیب و کذا امله و کذا کتیرا و کذا نوشیدن عرق نیلوفر بشکر و یا شربت آن بماءالشعیر و یا شربت بنفشه بماءالشعیر و یا گلاب بشکر و سعوط روغن بنفشه و یا روغن اکارع در حمام و شم گل نیلوفر و گل بنفشه و گل سرخ و نطول بمطبوخ گل بنفشه در حمام و یا آب حی العالم گرم کرده در حمام و غسل سر باسبغول در حمام و غذا کدو خوب پخته بروغن بادام و ملوخیا بروغن مذکور و کاسنی یا کاهو خام و پخته بروغن بادام و لحم بره شیرخواره و لحم حملان رضیع و سرطان نهری و تنقل به نیشکر نزد احساس سوزش مره سودا هر واحد مفید جوارش طباشیر مقوی معده مانع صعود ابخره صفراوی از معده بدماغ و نافع از برای مالیخولیا و دوار و سدر حادث از سوءمزاج صفراوی معده گل سرخ آمله منقی طباشیر صندل سفید کشنیز خشک هریک ده درم حب الاس پوست ترنج سماق منقی مصطکی هریک پنج درم کافور قیصوری یک مثقال رب به سه وزن ادویه با عرق گاوزبان و عرق کیوره بقوام آرند حب هلیله از حکیم علوی خان مجرب برای مالیخولیا حادث از سودای صفراوی پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی سیاه پوست هلیله آمله منقی هریک دو دانگ سنای مکی لاجورد مغسول افتیمون غاریقون سفید کتیرا هریک یک دانگ کوفته بیخته بروغن بادام چرب نموده بمویز منقی بسرشند و حبها ساخته با عرق گاوزبان نیم گرم که درآن جلاب شکری ده درم حل کرده باشند فرو برند جمله یک شربت ست در هفته یک مرتبه این حبوب را استعمال نمایند تا زمانی که مالیخولیا زائل شود و در نسخه دیگر که آنهم در اخراج سودا و مره صفرا مجرب و بیغائله است وزن سنای مکی دو دانگ است و سقمونیای مشوی یک دانگ عوض لاجورد و افتیمون و غاریقون و کتیرا و گاهی از برای تقویت اسهال مره سودا لاجورد و حب النیل هریک یک دانگ اضافه کرده حبها بورق نقره پیچیده بآب نیم گرم داده میشود خمیره ابریشم از حکیم اکمل خان منع بخارات نماید و تقویت دل و دماغ و معده کند طباشیر بهمنین کشنیز خشک پوست بیرون پسته مروارید ناسفته کهربا گل نیلوفر گل گاوزبان ابریشم مقرض هریک دو درم یاقوت چهار دانگ برگ گاوزبان ده درم عصاره زرشک پنج درم صندل سفید سه درم شیر آمله پانزده درم ورق نقره سه دانگ طلای محلول عنبراشهب کافور هریک دو دانگ مشک نیم دانگ آب سیب آب انار شیرین هریک سی مثقال گلاب بیدمشک عرق گاوزبان هریک پنجاه درم قند سفید دو آثار بدستور خمیره مرتب سازند. دواءالمسک بارد مقوی اعضای رئیسه و موافق محرورین ناقهین و رافع خبث نفس و وسواس و خفقان حار

و مزیل مالیخولیا که از احتراق خون و صفرا باشد مروارید ناسفته کهربای شمعی بسد محرق مغسول طباشیر صندل سفید کشنیز خشک مقشر تخم خرفه مقشر زرشک منقی گل گاوزبان ابریشم مقرض هریک پنج مثقال گل ارمنی مغسول فوفل دکهنی هریک سه مثقال گل نیلوفر دو مثقال مشک یک مثقال عنبر اشهب دو مثقال ورق طلا ورق نقره هر واحد یک مثقال نبات سفید دو چندان آب سیب شیرین نود مثقال آب انار شیرین نود مثقال عرق بیدمشک گلاب هریک پنجاه مثقال جواهر را بر سنگ سماق با گلاب صلایه کرده باقی ادویه کوفته بیخته و آبها و عرق ها و نبات را بقوام آورده مرتب سازند و حکیم مومن گفته که من دو مثقال یاقوت رمانی درین دواءالمسک *199* باحتباس حیض عارض شده باشد فصد صافن کشایند و مریض را بعد فصد شربت بنفشه یا جلاب بنوشانند و در اول روز غذا زیرباج چوزه مرغ یا اسفیدباج .... بکدو یا اسفاناخ یا قطف خورانند و انار شیرین و نیشکر دهند و در روز دوم مزورات مذکوره سابق و ماءالشعیر مع ثفل آن بشربت خشخاش و مانند آن بدهند و خلطی که در بدن کثرت پذیرفته آن مره صفرا باشد باید که تنقیه بادویه مسهله خلط صفراوی نمایند بعد تدبیر علیل بتدبیر مرطب که سابق مذکور شد .... خلط رطب گردد و فساد او کم شود و ایفا بدوای مسهل نماید و خروج او از بدن سهل گردد و این دوا اسهال صفرا کند بگیرند پوست هلیله زرد کوفته تمرهندی از تخم و لیف پاک کرده هر واحد پانزده درم آلو بخارا بست عدد بلیله و آمله هر واحد چهار درم سنای مکی و شاهتره هر واحد هفت درم افستین رومی گل سرخ هر واحد شش درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند صاف کرده چهار دانگ غاریقون و یک دانگ سقمونیا باریک کوفته بیخته .... انداخته سحرگاه نیم گرم بنوشند و اگر از این مطبوخ اسهال نشود این حب دهند ایارج فیقرا و پوست هلیله زرد هر واحد یک درم غاریقون چهار دانگ سقمونیا یک دانگ کوفته بیخته بآب حبها سازند و این یک شربت تام ست بعد از آن نظرکنند اگر این استفراغ کفایت کند و حال مریض صلاح یابد بهتر والا تا یک هفته راحت دهند تدبیر مرطب از اغذیه و اشربه که سابق مذکور شد تدبیر آن نمایند و در حمام معتدل الحراره داخل کنند و بر بدن آن آب گرم شیرین بریزند و در آبزن که اندر آن بنفشه نیلوفر و برگ کاهو پخته باشند داخل کنند که حمام و جلوس درین آب تحلیل فضول از بدن و ترطیب آن نماید و باید که در حمام روغن بنفشه مضروب بآب بر بدن و .... کند بعد از آن آب مذکور نیم گرم بران ریزند تا ترطیب بدن کند و چون از حمام یا آبزن خارج شوند یک لحظه در آب سرد بنشانند تا رطوبت روغن و آب نیم گرم در بدن باقی ماند بعده پارچه بپوشانند و بگذارند و راحت دهند و غذا که مذکور شد بدهند و بعد از آن تنقیه بدوای مسهل کنند لیکن آن دوا قوی تر از اول بود .... مریض متحمل زیادتی آن نباشد و کمیت خلط آنرا واجب کند و ایضا واجب است که در سائر ادویه مسهله و غیره این عمل نمایند اعنی تقدیم دوای اضعف نمایند پس از ان آنچه قوی تر از

ان باشد و پس از آن آنچه قوی تر از ثانی باشد بحسب حاجت آن استعمال کنند و مریض را دوای قوی دفعتاً از ابتدای امر ندهند و بهمین طریق هرکسی که مرض او از غلبه صفرا بر دماغ باشد سلوک باید کرد و از اغذیه و ادویه حاره اجتناب کنند که این مرض را زیاده کنند خجندی گوید که اگر سببش ماده از احتراق صفرا باشد اولاً اشربه بارده رطبه مثل شربت نیلوفر و بنفشه بماءالجبن و شربت خشخاش دهند و تغریق رأس بروغن کدو و بنفشه و بادام شیرین نمایند و شیر بسیار بر سر ریزند و از سهر و جوع و تعب و حدت و عطش و غضب حذر کنند و مداومت استحمام بآب شیرین و غسل سر بمطبوخ برگ بید و خطمی و بنفشه نمایند و صرف عنایت به تبرید دماغ و ترطیب آن فرمایند و معظم امر درین تقویت معده و قلب بمقدار حرارت و برودت ست و تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون و معجون نجاح کنند و باین حب بنفشه بگیرند بنفشه دو درم تربد خراشیده بروغن بادام چرب کرده یک مثقال سقمونیای مشوی در سیب نیم دانگ رب السوس نیم درم حبها سازند و چون تربدسفید زرین باشد احتیاج بمصلح او درین حب نباشد زیرا که رطوبت بنفشه و لزوجت آن فعل ..... بادام میکند و همچنین سقمونیا اگر به آب به یا بروغن بادام بسایند اصلاح آن کند خاصه اگر در حبوب بارده استعمال کنند. گیلانی از مجوسی و ابومنصور و ابونصر و غیره نقل کرده که در مالیخولیای حادث از سودای محترق از خون ابتدا بفصد اکحل یا باسلیق کنند اگر خون احمر ناصع برآید آن دلالت بر .... ماده در عروق دماغ نماید درین هنگام بند کنند و اخراج خون از رگ پیشانی کنند و عقب فصد شربت خشخاش و شربت بنفشه و یا آب انار میخوش نوشانند و بنان سمید محکم الصنعت و شوربای لحوم چوزه مرغ و جدی و حملان .... کاهو و اسفاناخ و سرمق پخته غذا سازند و بنفشه تازه و نیلوفر ببویانند ... روز راحت دهند و اگر حرکت خون نیز یابند فصد صافن گشایند و اگر سببش احتباس حیض باشد و بعد یک دو روز از فصد اگر طبیعت محتبس باشد .... که دران اندک حدت بود معمول از نیلوفر و بنفشه و بزر کتان و حلبه و خطمی و سبوس گندم و جو کوفته هریک بمقدار حاجت جوشانیده صاف نموده فلوس..... در روغن بنفشه آمیخته استعمال کنند و هرگاه نضج ماده بینند مسهل از طبیخ افتیمون مقوی بصبر و غاریقون و خربق سیاه نوشانند و بگیرند غاریقون دو ثلث درم ..... در یک درم نمک ثلث درم خربق سیاه نیم دانگ حجر ارمنی مغسول سه درم و حب ساخته قبل مطبوخ بخورانند و بعد سه ساعت مطبوخ دهند و قدما خربف تنها ..... نموده و گاهی در آب جوشانیده صاف نموده استعمال میکردند و چون اراده کنند که عمل او بیشتر گردد باریک نسازند و الا باریک بسایند و اگر خوف ❋200❋ ضرر خریق باشد بدل آن حجر ارمنی کنند و بعد اسهال باغذیه مرطبه مثل ماءالشعیر و شوربای پایچه حملان که دران اسفاناخ و کدو داخل کرده باشند غذا سازند و برا .... آوردن خواب نطول که در قول صاحب کامل گذشت بعمل آرند و شیر بر سر دوشند و از ادهان بارده سعوط کنند و باید که توسیع اغذیه بران

نمایند و اغذیه .... مرطب بسیار باید مثل شوربای بچه مرغ رطب و بره شیرخواره در قبه حملان و پایچه بره مطبوخ بجو مقشر در تنور و زیرباجات شیرین بگوشت ماکیان و تدرو .... حملان و حریره مرتب از کنجد مقشر و آب پایچه و هنگام غلبه حرارت بماءالشعیر و حریره معمول از روغن بادام غذا سازند و بقولات برای ایشان کاهو و .... و کدو و ملوخیه و بقله یمانیه و مانند آن مع بادرنجبویه مطبوخ به ماش و روغن بادام مناسب و ماهی کوچک برای ایشان غذای جید است و هنگام انحطاط مرض در هضم ایشان قصور نباشد و معده آنها احتمال نماید دماغ بره و مرغ خصی فربه و جوزابات مرتب بشکر سفید و خشخاش و سمید و زرده بیضه و فالودجات بروغن بادام و شکر برای ایشان نیکوست و از بقول بادرنجبویه و فرنجمشک و بادروج و نمام و از فواکه انجیر و مویز سفید و بادام و کشمش خوب است و اکثر اصحاب این .... البان نافع بود مگر در مالیخولیای مراقی پس اگر حاجت بمسهل دیگر افتد بعد شرب مطبوخ افتیمون باید که حب اسطوخودوس یا حب اصطنخیقون مسهل سودا خورانند که بعض اوقات این معجون نجاح دهند هلیله سیاه و هلیله آمله منقی هر واحد ده درم بسفائج و اسطوخودوس و افتیمون و تربد هر واحد پنج درم کوفته بیخته بعسل کف .... بسرشند شربتی چهار درم تا چهار مثقال و اگر احتیاج افتد که اسهال قوی کند دران غاریقون و خربق سیاه و سقمونیا بقدر حاجت کوفته بیخته داخل کنند و سه مثقال معجون نجاح اضافه نمایند و بعد از آنکه قبل او چند روز نخودآب بخورند بعده روز سوم بعد نضج این شربت تناول کنند و گاه بر وجه دیگری می خورانند یعنی نیم دانگ سقمونیا در آب گرم حل کنند و در آن هفت درم معجون نجاج داخل کرده بیاشامند و در سائر ایام سه درم تنها بخورند و قبل او حب شبیار بخورند و ایضاً هر هفته اطریفل صغیر سه درم افتیمون دو درم ایارج فیقرا یک درم سرشته بخورند و این یک شربت ست و غاریقون و نمک نفطی هر واحد نیم درم با پنج فانیذ سرشته حبها سازند و واجب ست برایشان اجتناب از نمک سود و نمک بسیار و بادنجان و کرنب و عدس و باقلا و گوشت کل شکار خاصه کوهی .... کهنه و جمیع اشیای ملحه و حریفه حاده و حامضه و عفصه بلکه طعام ایشان چرب شیرین و آنکه طعم او غالب نباشد و لذیذ می باید و شراب رقیق مائی بسیار ایشان نفع کنند و خاصه چون دران اندگ گاوزبان بخیسانند و چیزی بالغ تر و ترطیب مزاج از شراب ممزوج به آب بسیار نیست و باید که در فربه کردن ابدان ایشان مبالغه کنند و انچه بدن را بقوت فربه کند استنقاع در آب گرم است چون طعام در انهضام شروع کند و باید که عقب خوردن غذا خواب کنند و بعد این تدابیر تنقیه سودا بفصد یا مسهل هرکدام ازینها که اصوب باشد بعمل آرند و از درازی مرض ملول نشوند چه ماده سوداوی عسرالقبول برای اجابت ست ایضاً او گوید که علاج مالیخولیا کائن از سودا حادث از صفرای محترقه در بدن اینست که اولاً ترطب بدن باستحمام و آبزن و اغذیه مرطبه و تمریخ بدن بآب مضروب بروغن بنفشه کنند و بر سر

روغن گل نهند و آش جو بشربت خشخاش که روغن بادام بر آن چکانیده باشند یا ماءالشعیر که خشخاش کوفته دران پخته باشند بدهند و بعد سه ساعت از ماءالشعیر شربت بنفشه و شربت خشخاش یا شربت آلو اگر اراده تلئین طبیعت باشد بنوشانند و غذا بپائچه جدی سفید و غیره که در قول صاحب کامل گذشت بسازند و آبهای بارد رطب بر سر ریزند و مسکن مریض در خانه روشن واسع باشد و چون خواب آید نظر کنند اگر در خون او نی حرکت .... قدری از آن برآرند بعده بترطیب و تنویم اعاده نمایند بدانچه مذکور شد و اگر در خون حرکت نبود اسهال صفرا بمثل این مطبوخ نمایند پوست هلیله زرد بست باقی اجزای آن مع نسخه .... در قول صاحب کامل گذشت و یا معجون نجاح مقوی بسقمونیا و اطریفل صغیر مقوی بایارج فیقرا دهند و ادویه قویه و ایارجات که نباید داد که ان در حرارت بیفزایند و مودی بجنون گردد پس اگر باین استفراغ و استراحت در یک هفته حال بصلاح گراید تدابیر مرطبه از اغذیه و اشربه و استحمام شیرین معتدل و ریختن آبهای شیرین مطبوخ دران حشایش رطبه بعمل آرند و بر بدن روغن بنفشه بآب برهم زده و در حمام بمالند و بعد از آن امر باستفراغ .... قوی از اول بمقدار قوت مریض و کمیت خلط نمایند و اگر از اسهال مانعی باشد پرهیز کنانند و ماءالجبن به سکنجبین افتیمونی و اندک نمک هندی و افتیمون و شکر .... و اگر ضعف مفرط باشد ماءالجبن تنها بدهند و بعد تنقیه تبدیل مزاج باین دواءالمسک بارد کنند کهربا و بسد و کشنیز خشک و طباشیر و مغز تخم خیار و مغز تخم بادرنگ و ابریشم محرق و مروارید ناسفته هر واحد یک جز مشک نیم جز زعفران ربع جز پست سیب شیرین سه جز کوفته بیخته بسه چند آن نبات .... **٭201٭** آمیخته بر آتش نرم حل کنند و هر روز دو درم با ده درم شربت سیب شیرین بخورانند و اگر احتیاج به تبرید شدیدتر افتد در هر خوراک آن کافور ریاحی یک شعیره افزایند و احیاناً آب مغز خیار و بادرنگ بجلاب بدهند و از اغذیه و اشربه حاره اجتناب نمایند

علاج مالیخولیای بلغمی و سوداوی

.... سقوط قوت نباشد درینجا نیز ابتدا بفصد کنند و نشتر وسیع زنند و بعد از فصد منضج و مسهل سودا بدهند و چون ماده غلیظ محتاج منضج زیاده میباشد باید که در اثنای .... منضجات دهند و در سوداوی ترطیب زیاده باید نمود و اگر بعد مسهل مغز فلوس در بلغمی تنقیه بحب ایارج نمایند و در سوداوی بحب افتیمون کنند اولی ابود حاجت افتد ماءالجبن بسکنجبین افتیمونی یا شربت افتیمون و سفوف سودا یا سفوف مبارک یا سفوف لاجورد و حب آن بدهند و تقویت دل از مثرودیطوس دواءالمسک حار و مفرح حار و ماءالحم مرکب و سفوف لولوی طبری و خمیره ابریشم حار و شربت آن و یاقوتی بوعلی باید کرد و در سوداوی بعد از تنقیه ماءالجبن .... القرع و شیر بز بسیار مفید بود و از جمله

تراکیب شیر بز معمول بعد مسهل و ماءالجبن در مالیخولیای سوداوی اینست که گاهی شیر بز پاوآثار همراه اسپغول نه ماشه .... می دهند و گاهی اطریفل صغیر خورده شیر بز نبات دو توله بالنگو پنج ماشه پاشیده و گاهی خمیره صندل خورده بالایش شیر بز نبات بالنگو و گاهی گلاب نیز افزایند که عسر بول را هم مفید میشود و در هر دو قسم بعد مسهل معجون نجاح همراه گلاب و عرقیات نافع و اگر تحریک بواسیر بود مقل یک سرخ آمیخته بخورانند و گل خطمی .... ماشه عناب هفت دانه سپستان یازده دانه بنفشه شش ماشه جوشانده بالایش بدهند و گاهی بعد مسهلات زربناد یک ماشه سوده به بلیله مربی یک عدد سرشته همراه .... تخم کاسنی شش ماشه نبات دو توله بالنگو شش ماشه پاشیده میدهند و گاهی دوم روز مسهل مصطکی سوده به هلیله مربی سرشته تناول نمایند بالایش مویز منقی ده دانه عنب الثعلب جوشانیده گلاب چهار توله نبات دو توله داخل کرده تودری گلگون پاشیده باز اطریفل خورده گاوزبان جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند یا اسطوخودوس سوده .... صغیر سرشته بخورند بالایش عرق گاوزبان عرق عنب الثعلب بنوشند دوم روز سعد کوفی یک ماشه سوده افزوده می شود و در صورت قبض حب ایارج چهار ماشه .... باطریفل کشنیزی توله سرشته همراه مویز منقی دو توله گل بنفشه نه ماشه بعرق شاهتره پاوآثار جوشانیده نبات داخل کرده میدهند یا سنای مکی سه ماشه سوده اطریفل کشنیزی توله سرشته بعد ان شیره تخم کاسنی شش ماشه لعاب اسپغول نه ماشه به عرق شاهتره پاوآثار گلاب چهار توله شربت نیلوفر دو توله داخل کرده بنوشند و اگر .... بیخ گاوزبان نیم درم تخم بادرنجبویه یک مثقال کشنیز خشک نیم درم شکر سفید بوزن مجموع صبح و مثل او وقت خواب بخورند مجرب سویدی هست و کذا خوردن .... مسلوق مطیب بروغن بادام و کذا شرب و شم مشک و کذا تغذیه بدخن مقشر در شیر بز تازه و کذا اکل مغز بادام مقشر بشکر و کذا مغز فندق مقشر بشکر هر واحد .... اوست و اطبای دیگر نوشته که خوردن بیخ گاوزبان سوخته و یا پوست بیخ گاوزبان نیم درم بشراب سفید رقیق لطیف یکساله ریحانی و یا لاجورد غیر مغسول یک درم تا دو درم نفع بین نماید و یا بادرنجبویه و یا تخم او بشکر و یا افتیمون و یا تخم فرنجمشک و یا دروج و یا تخم بادروج و یا تخم خشخاش در شراب سوده خشک نموده و باز ... سوده خشک کرده و تنقیه بصبر و یا برگ حنظل بنشاسته یا کتیرا و صمغ عربی یا انیسون اصلاح نموده و یا شحم حنظل مصلح و تناول دواءالمسک حلو و یا تخم افتیمون .... و یا افسنتین بافقیمون آمیخته که از آن قوم کثیر از مالیخولیای صعب خلاصی یافته اند و یا اقحوان خشک و یا حاشا که فعل آن هر دو در مالیخولیا مثل افتیمون ست حب بلسان و یا خربق سیاه و یا عود و یا کنجد مقشر بشکر و یا مصطکی و یا بیخ گرمه بیضا هر روز نیم درم تا بست و پنج روز متواتر و یا زرنباد و نوشیدن عرق گاوزبان بشکر .... عرق بادرنجبویه بشکر و یا تخم افتیمون ده درم کوفته در شراب حلو صد ورم تر نموده بروغن بادام یک مثقال تا یک

هفته و یا شراب ریحانی یک ساله و یا ماءالجبن .... ساخته همراه افتیمون یا تریاق فاروق محلول در شراب ریحانی ممزوج بعرق گاوزبان و یا روغن اکارع و سعوط بندق هندی بوزن حبه بروغن بنفشه .... آرد سلت بآب پخته روغن بادام آمیخته بر سر و یا نان آرد مذکور نیم پخته نیم گرم بر سر و مضغ حب بلسان یا مصطکی و غذا بماکیان فربه و نان گندم سفید و بچه صعتر و بادروج بشیره بادام و سرمق بروغن بادام و حریره آرد سلت و تیهوی مسلوق و مطنجن بروغن کنجد و دراج مسلوق و مطنجن بروغن بادام و ماهی صخری تازه .... بشیرج و بقله یمانی مطنجن بروغن بادام و بیضه ماکیان نیمرشت و پائچه مرغ مسلوق هر واحد نافع و تنقل به نیشکر نزد احساس لذع و حرقت مره سودا مفیدست .... مهره مسیحی گوید که در مالیخولیای سوداوی باید که فصد باسلیق یا از کعب کنند و رگ وسیع کشایند و بخون نظر کنند اگر سیاه باشد مقدار و افزار آن خارج کنند و اگر **202** سیاه نباشد فی الفور بند نمایند و غذا با سفیدباجات لینه مرتب از لحوم حملان و ماکیان و دراج و ماهی صخری تازه و اسفاناج و کدو و کاهو و بقله یمانی و .... مقشر و شیر تازه سازند و از تناول اطعمه سوداویه مثل عدس و کرنب و بادنجان و لحوم صید و لحم بقر و بز نر و شتر و باقلا و پنیر و نمک سود و ماهی شور و تعب و سر و .... و تشنگی و شراب سیاه غلیظ احتراز نمایند و شراب رقیق ممزوج و استحمام بآب شیرین و راحت و خواب ایشان را نافع است و بعد استعمال این تدبیر باید که تنقیه خلط سودای اشیای قویه ندهند بلکه خفیفه مثل دوای مرکب از ایارج فیقرا و افتیمون و غاریقون و شحم حنظل دهند و مقدار این اشیا بحسب قوت مریض و سن آن و بحسب مقدار خلط این کفایت نکند تا یک هفته تدبیر مذکور بعمل آرند بعد از آن تنقیه معده او بقی کنند و این چنان باشد که شبت و پودینه نهری و نمک و تخم قطف و جوزالقی و تخم بجوشانند و باوی اندک سکنجبین آمیخته نیمگرم بنوشانند و پیش ازین چیزی از طعام و ترب در سکنجبین تر کرده خورانیده باشند بعد از آن قی آورند اگر استفراغ .... بهتر والا مرتبه دیگر استعمال نمایند و معذلک سکنجبین که در آن ترب چوب خربق خلانیده تر کرده باشند بنوشانند و چون معده پاک گردد این مطبوخ افتیمون .... سیاه ده درم بسفائج پنج درم سنای مکی تربد هر یک چهار درم اسطوخودوس هشت درم مویز منقی پانزده درم افتیمون ده درم سوای افتیمون همه را در سه رطل آب بجوشانید تا بیک و نیم رطل آید پس افتیمون برآن انداخته یک جوش دیگر داده از آتش فرود آرند و مالیده صاف نموده بگیرند غاریقون دو ثلث درم صبر یک درم نمک نیم درم خربق سیاه ربع درم بجلاب سرشته سه ساعت قبل از مطبوخ بخورند بعد از آن مطبوخ بنوشند و اگر بدن ضعیف باشد و متحمل این دو انبود ماءالجبن .... و افتیمون و هلیله سیاه و شکر هر روز بنوشند و اگر در هر هفته یکبار اطریفل صغیر سه درم افتیمون سوده دو درم ایارج فیقرا نیم درم باهم سرشته بخورند نافع بود .... تدبیر مرض کم نشود و باید که بدن را تا زمانی صالح راحت دهند و

تدبیر مذکور استعمال نمایند بعد از آن ایارج جالینوس یا ایارج لوغاذیا یا ایارج روفس با مطبوخ از هلیله کابلی و سیاه و افتیمون و اسطوخودوس و بسفائج و نمک هندی و مویز منقی و مرکب از حجر ارمنی بخورانند و این دوا دو یا سه مرتبه استعمال کنند بعد از آن مریض را در میان هر دفعه بقدر یک هفته راحت دهند و بتدبیر مذکور پرداخته باشند و بعد تنقیه بدن در امر قلب نظر کنند زیرا که منفعت تقویت او در ابطال .... وسواس عظیم ست و این چنان باشد که اندک تریاق یا دواءالمسک بشراب که درآن گاوزبان یا بادرنجبویه تر کرده باشند بخورانند و اگر با آن سهر باشد .... بنفشه و پوست کدو و نیلوفر و جو مقشر و پائچه بز جوشانیده باشند بر سر ریزند و شیر بز بر سر دوشند و استعمال معجون نجاح نافع این مرض ست و نسخه آن در قول گیلانی گذشت و اگر خواهند که وقت حاجت مسهل آنرا قوی کنند در آن غاریقون و حجر ارمنی مغسول داخل کنند و کسی را که بر شرب مطبوخ قادر نبود این حب نافع ست افتیمون بست درم بسفائج غاریقون هر یک ده درم خربق سیاه نمک هندی هر یک پنج درم اسطوخودوس پنج درم ایارج فیقرا پانزده درم به دستور حب سازند شربتی از آن سه .... چهار درم بوعلی گوید که بعد فصد اگر خلط سوداوی حقیقی و مائل ببرودت دریابند تنقیه بحبوب مرتب از افتیمون و صبر و خربق کنند و ابتدا بانضاج نمایند بعده در اول امر بادو.... که در آن افتیمون و شحم حنظل و اندک سقمونیا داخل بود تنیقه سازند بعد از آن بطبیخ افتیمون و غاریقون بعده اگر فائده نشود ایارجات کبار استعمال کنند بعد از آن اگر احتیاج .... خربق مع خوف و حذر و حجر لاجورد و حجر ارمنی و حب مرتب از این هر دو بلا خوف و بدون حذر استعمال نمایند و بیشتر ایشان استعمال این ادویه مذکوره در ماءالجبن بطریق مداومت مقدار از دوا نفع میکند و اگر از این نفع مترتب نگردد اعاده از تدبیر اول کنند و در هر هفته تنقیه بحب لطیف متوسط کنند و فیمابین آن اطریفل افتیمونی استعمال نمایند و خوردن .... اطریفل بافتیمون باین صفت آزموده است بگیرند اطریفل سه درم و افتیمون یک درم و ایارج نیم درم و در هر ماه تنقیه بدوای قوی از ایارجات کبار و حبوب کبار کنند تا آنکه مرض زائل گردد .... قی استعمال نمایند خصوصا اگر ببینند که در معده چیزیست که در مرض می افزاید و معده شدیدالضعف نباشد و باید که قی بآبی کنند که در آن پودینه و کنکرزد و تخم ترب و ترب در سکنجبین تر کرده بخورند و مقدار سکنجبین سه استار و مقدار آب او یک استار باشد و زیاده و کم بقدر قوت کنند و اگر خوف ضعف قوت باشد از خربق اجتناب نمایند و هرگاه تنقیه کرده شود قصد تقویت قلب نمایند باشیائی که مکرر مذکور شد و این اطریفل افتیمونی درین باب مجرب النفع است و چون مرض مزمن گردد بخربق کنند و مضوغات و غراغر معروفه استعمال کنند و شمومات خوشبو و مشک و عنبر افاویه و عود بعمل آرند ابن عباس گوید که هرگاه این مرض از غلبه .... سوداوی و مره سودا بر بدن عارض شود باید که نظر کنند اگر غلبه دم دلالت کند اخراج آن از فصد

بحسب حاجت کنند اگر دم خارج سیاه باشد و اگر در .... حاجت اخراج خون نباشد و مریض کثیرالغم و هم و با خبث نفس کثیرالخوف و متوحش از مردم و قلیل النوم باشد تدبیر مرطب استعمال کنند تا آنکه او را خواب **204** مصطکی سنبل الطیب حب الزلم تودوری بوزیدان اشنه اصل السوس مقشر برگ جمسفرم هر واحد بمقدار واجب برگ بادرنجبویه و گاوزبان هر واحد یک .... یک کف کبیر همه را خوب بجوشانند و از آن مقدار سه رطل آب صاف بگیرند و در ظرفی کرده بآب سرد بدارند اگر زمانه تابستان باشد و هر روز بست درد با سه درم روغن بادام تلخ و سه درم روغن بادام شیرین هفت روز تا ده روز بنوشانند و درین ایام روغن بنفشه بر بدن بمالند و بدان سعوط کنند و بعد از آن طبیب را یقین شود که بدن او رطوبت قبول کرده و اخلاط او اندک ترطیب یافته باین مطبوخ تنقیه نمایند هلیله سیاه بست درم هلیله کابلی ده درم افسنتین هفت درم حشیش غافث و قنطوریون و کمافیطوس و کماذریوس و شکاعی و باداورد و جعده هر واحد چهار درم بیخ سوسن آسمانجونی و عنصل مشوی هر واحد سنا و بسفائج هر واحد چهار درم تخم کرفس انیسون هر واحد سه درم برگ جمسفرم و بادرنجبویه و فرنجمشک و گاوزبان و پرسیاوشان هر واحد یک کف شاهتره .... و شیر آمله و بلیله هر واحد چهار درم مویز منقی بست درم همه را بدستور مطبوخ بپزند و قانون او اینست که هفت چندان آب انداخته بآتش معتدل بجوشانند و در طبخ .... نکنند تا مکدر و فاسد نگردد بعده یک شربت از آن بحسب قوت مریض و سن و مزاج آن صاف کرده هفت درم افتیمون کوفته دران انداخته تا دوازده ساعت بعد از آن جوش خفیف داده صاف کرده یکدرم غاریقون و دو ثلث درم تربد و نیم درم ایارج فیقرا و یکنیم دانگ لاجورد مغسول و نیم دانگ خربق سیاه مدبر .... همه را سوده بعسل سرشته درآن بمالند و نیمگرم بنوشانند و چون از دوا فارغ شوند تدبیر مرطب بغذا کنند مثل خورانیدن شوربای چوزه مرغ رطب و حریره شیر .... مانیا بیاید و پایچه بره مطبوخ بجو مقشر در تنور و مانند آن و سعوط بروغن بنفشه و شیر دختران و آب عصی الراعی و آب جراده کدو استعمال کنند و نطول که درمانیا .... بر سر ریزند و چون این همه بعمل آوردند فصد هر دو صافن کنند و اندک خون بحسب قوت مریض برآرند بعد از آن چند روز راحت دهند مع حسن تدبیر و .... آبزن و دخول حمام که آب او شیرین باشد و اطالت در حمام نکنند بعد از آن بمقدار مابقیه علت و ظهور اعراض نظر کنند اگر اعراض فزع باقی بود مداوا .... و خوشبوهای موافقه نمایند و مجلس او را برياحين خوشرنگ و خوشبو آرایش دهند و شراب مائی بنوشانند و الحان خوش بسماعت رسانند و با کسی که در .... محبت و دوستی داشته باشد مجالست نمایند و لباس سفید پوشانند و جهد کنند که تاریکی نبیند و قبل هجوم ظلمت استراحت نمایند و چراغ خانه او تا طلوع آفتاب خاموش نکنند و چون این نوع مالیخولیا و سائر انواع او متعسر گردد این معجون که امتحان کرده ام بخورانند هلیله سیاه پوست هلیله کابلی هر واحد پنج درم .... مدحرج و طویل و عود وج و

زرنباد و غاریقون سفید ملائم و تربد سفید مجوف و گاوزبان و برگ بادرنجبویه و برگ فرنجمشک هر واحد چهار درم حرمل و شونیز هر واحد .... جنطیانا و دارشیشعان هر واحد یکنیم درم ماهیز برج و حل الغار و شکاعی و بیخ لفاح و اسطوخودوس و حشیش غافث و فومود فطراسالیون و تخم کرفس و انیسون و .... و اشنه و قرنفل و پوست سلیخه و مصطکی هر واحد سه درم افسنتین رومی و افتیمون و استیل مشوی هر واحد هفت درم بزرالبنج سفید یک درم و دو ثلث درم بیخ سوسن .... و سقمونیای مشوی در سیب هر واحد پنج درم کندش هفت روز در سرکه تر کرده خشک نموده دو درم صبر سقوطری ده درم زعفران یکدرم همه را کوفته بیخته بسرکه عنصل .... و عسل مقوم سرشته در ظرف آبگینه کنند و سر او بند کرده در سبوس گندم یا در ریزه کاه ده روز دفن کنند شربتی از آن سه درم و زیاده و کم بقدر قوت مریض و سن و مزاج و فصل و در هر ده روز یک شربت این دوا بخورانند و در میان آن سعوط و مالشن بدن او بروغن بنفشه کنند و بر سر او نهند و بر ساقین و قدمین او بمالند و غذای او .... و زیرباجات شیرین از پایچه بره و لحم ماکیان و بچه آن و تدرو و مانند آن سازند و از جمیع اغذیه ردیه مثل لحم بقره نمکسود و لحوم شکار پرهیز کنند و بعض افاضل ذکر کرده اند که .... خارپشت اصحاب صرع و مالیخولیا را نافع است بهر آنکه در آن قوت محلله اخلاط سوداوی ست و آنرا ترياق المجانين نامند ایضاً او گوید که نوع دوم مالیخولیا آنست که از .... سوداوی در دماغ و عروق آن باشد فقط بدون انکه منتشر در جمیع بدن گردد و علاجش در ابتدا لزوم اغذیه مرطبه مثل چوزه مرغ و حریره شیر خر و تغریق راس بروغن بنفشه .... و روغن گل ست و هرگاه در منخرین تری معلوم شود باین حب تنقیه نمایند گل سرخ و افسنتین هر واحد دو درم خربق سیاه که سه شبانه روز در شیر خر و یا شیر زن تر کنند و هر روز .... شیر کرده در افتاب خشک کرده باشند یکنیم دانگ افتیمون مصطکی سنبل الطیب هر واحد یکدرم پوست سیلخه و چوب وج هر واحد دو ثلث درم صبر سقوطری شش درم هلیله سیاه پنج .... سقمونیای مشوی در سیب یکنیم درم همه را کوفته بیخته بسرکه عنصل سرشته مثل فلفل حبها سازند و در سایه خشک متوسط نموده دو مثقال بآب نیم گرم بخورند و یک دو دفعه .... حب تنقیه نمایند بعد از آن ده روز راحت دهند و ماء الاصول که در نوع اول مذکور شد بنوشانند و بعد روز لزوم اسفید باجات به پائچه جدی یا حملان .... **205** زیرباجات مرتب از آن که شیرین باشد این مطبوخ افتیمون دهند هلیله سیاه و کابلی و بلیله و امله و افتیمون کوفته در صره بسته هر واحد هفت درم افسنتین حشیش غافث قنطوریون .... بسفائج جاده هر واحد چهار درم برگ جمسفرم گاوزبان برگ بادرنجبویه هر واحد سه درم پوست بیخ لبرباقه کبیره پوست بیخ بادیان باقه ریوند دو درم خربق سیاه دو دانگ .... را بدستور مطبوخ بجوشانند و صاف کرده شربتی بمقدار قوت مریض گرفته دو ثلث درم غاریقون و دو ثلث درم تربد و سه طسوج سقمونیای مشوی دران حل

کرده نیمگرم بنوشند بعد از آن ده روز دیگر راحت داده مابین آن سعوط بروغن بنفشه کنند و شیر دختران بر سر دوشند و ساقین و قدمین بروغن گل نیمگرم بمالند و لزوم آبزن و حمام نمایند و آب نیمگرم بسیار بر سر زنند و از جماع بالکل منع نمایند و درین ده روز اسفیدباجات و حریره مرتب از کنجد سفید و آب پایچه مطبوخ در تنوره و زیرباجات شیرین بمقدار معتدل خورانند و از عروض .... یا سوء هضم بمریض حفاظت نمایند بعد از آن شربت با لوغاذیا باین نسخه خورانند بگیرند هلیله سیاه بست درم سنا و بسفائج هر واحد پنج درم مویز سیاه شیرین بست درم در چهار رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید مالیده صاف نموده هفتاد درم از آن بگیرند و هرگاه سوم حصه شب باقی ماند لوغاذیا سه مثقال بخورانند و صباح این مطبوخ بنوشانند و بعد خروج از این دوا پانزده روز پرهیز کنند و بر زیرباجات معمول باطراف جدی و چوزه ماکیان اقتصار ورزند بعده بقیه مرض و اعراض آن نظر کنند اگر از اعراض چیزی باقی ماند به حسب آن غرض غلاج کنند به نحوی که اگر مرض انحطاط پذیرد و زائل گردد و غذای او مغز سر بره باشد اگر از معده او متحمل این بود و مرغ خصی فربه و جوزابات مرتب به شکر سفید و خشخاش و سمید اگر ممکن باشد و اگر ممکن نبود سائر تغذیه که در طبع قائم مقام آنها باشد اختیار نمایند و اگرچه مثل آنها در قوت نباشد و شخصی را این نوع مالیخولیا بهم نرسد و در اثنای معالجه من کثیرالهذیان و دائم الوسواس و با حزن و گریه و سکوت طویل بود و چون مرض او منحل و کم گردید ابتدا بضحک بسیار نمود پس دانستم که خون او حدت و کثرت پذیرفته و گرم گردیده فصد هر دو قیفال او در ایام متفرق نمودم و ضعیف بسیار شد و اسهال خفیف بهمرسید از مرض صحت تام یافت جرجانی و ایلاقی گویند که اگر سودا با خون آمیخته باشد اول رگ اکحل کشایند و اندک خون کم کنند و غذا خفیف بارد جیدالکیموس دهند و تا یک هفته برین تدبیر بمانند بعده دیگر بار فصد اکحل کنند اگر قوت قوی باشد اخراج خون بمقداریکه مناسب دانند بیک دفعه کنند بهرآنکه استفراغ آن بیک بار قوت صعود بخار بدماغ منع کند و اگر قوت قوی نباشد در دو یا سه دفعه بیرون کنند و زنان را رگ مابض یا صافن کشایند تا او را حیض شود و تنقیه بدن ایشان گردد و چون طبیب را معلوم شود که بخار این خون در دماغ محکم شده رگ پیشانی باید کشاد و بعد فصد .... راحت دهند بعد از ان ماءالجبن دهند و تنقیه بایارج فیقرا یکدرم و اطرفیل صغیر دو درم یا سه درم و افتیمون دو دانگ تا نیم درم مرکب کرده در هر هفته یکبار کنند و اگر متحمل باشد یک دانگ شحم حنظل زیاده نمایند اگر باین علاج اثر صلاح پدید آید بهتر والا ادویه قوی تر دهند و بهترین دوا اندرین باب ایارج جالینوس ست و اگر بعد تنقیه سه بار بایارج مذکور .... بر صلاح ظاهر نشود حبسی سازند از حجر ارمنی مغسول و ایارج فیقرا و افتیمون و غاریقون و شحم حنظل هریک بمقداریکه مناسب حال مریض دانند و ایارج فیقرا و روفس و لوغاذیا نیز بمطبوخ افتیمون و هلیله کابلی و هلیله سیاه و

اسطوخودوس و مویر منقی و اندکی نمک هندی سودمند باشد و اگر بعد از این راحتی نیابند حجر ارمنی مغسول باایارج فیقرا مساوی مرکب ساخته بدهند سکندر گوید که حجر ارمنی دو درم تا سه درم دهند و دیگر جا میگوید که یک درم یا کم و زیاده حسب حال مریض بدهند و میان هر شربت اودیه یکبار یا دو بار سه درم اطریفل کوچک و یکدرم ایارج فیقرا و یک درم افتیمون مرکب کرده بدهند و هرگاه که این همه تدابیر بکار برند و مرض برحال خویش باشد ناامید نشاید شد و بهمین طریق .... نمایند که هنگام تغییر هوا صحت ظاهر شود و اگر از ان هوا بهوای دیگر تحویل کنند صواب باشد و این معجون نجاح درین باب سخت نافع است خون را از خلط سوداوی صاف کند هلیله کابلی و هلیله سیاه و بلیله و آمله هریک ده درم تربد و اسطوخودوس و بسفائج و غاریقون و افتیمون هریک پنج درم حجر ارمنی مغسول دو درم و نیم شهد مصفی سه وزن همه ادویه شربتی چهار درم و اگر مریض ضعیف باشد و متحمل علاج های قوی نبود او را جز ماءالجبن باین سفوف علاج نکنند بگیرند افتیمون هلیله سیاه هریک درم شکر چهار درم سفوف کنند و اگر مریض را عادت قی باشد و بآسانی تواند کرد اول از همه تدابر قی کنانند تا بقوت قی کردن ماده سوداوی از قعر بدن حرکت کند و بمعده آید و بقی خارج شود و تدبیر قی بدین طریق باید که اول سه روز در طعام چیزهای ملطف چون ترب بسرکه و کرفس و سداب بسرکه تناول کنند و روز چهارم طعام خورند که برای قی موافق .... از این کرفس و سداب و ترب زیاده بکار برند و ادویه مناسب نوشانیده قی نمایند و در مدت هفته سه دفعه قی کنند بهمین ترتیب و هر بار که از قی فارغ شوند ضماد از مصطکی و افسنتین رومی و گل سرخ و سنبل و اسارون و سعد بر معده کنند تا معده را قوت دهد و بعد از انکه سه دفعه قی کرده باشد تدبیر علاج های مذکوره کنند و باید دانست .... آمیختن سودا با خون مختلف باشد گاهی سودا لطیف تر و تیز تر و از خون متمیز در عروق برخون طافی باشد خارش و بهق و مانند آن از وی تولد کند و علاج این سهل تر **206** باشد و گاهی سودا ساکن تر و غلیظ تر و ؟ باشد بواسیر و دوالی و داءالفیل از ان پیدا شود و علاج این مشکل تر باشد گاهی همه اجزای سودا با جمیع اجزای .... و غیره متمیز بود امراض گوناگون حادث شود و این نوع مالیخولیا که مذکور شد از انجمله باشد و آنجا که ماده سودا با بلغم آمیخته باشد سکنجبین که از سرکه عنصل سازند موافق تجارب محمد زکریاست که جوانی صاحب مالیخولیا را نزدیک او بردند و او گاهی موی ریش خود و گاهی کلوخ از دیوار همیکند یدی ودور بیضه او غلوله سخت ظاهر شده بود .... چرخه و محمد زکریا فرمود که او را فصد کنند و اگر خون سیاه ببیند چندان برآرند که رنگ خون بگردد و در یکماه دو مرتبه مطبوخ افتیمون دهند و آن شب که فردای آن مطبوخ وقت خواب سه درم افتیمون با مویز منقی کوفته بدهند و بامداد مطبوخ بنوشانند و روغن بنفشه بر سر او نهند و بر بیضه او ضماد ملین گذارند و دل او خوش دارند بدین تدبیر .... یافت صفت مطبوخ افتیمون

بگیرند افتیمون و هلیله کابلی و اسطوخودوس و مویز منقی هریک ده درم بسفائج پنج درم تربد نیم کوفته چهار درم سنای مکی هفت .... همه را در سه رطل آب بجوشانید چنانکه رسم ست و صاف کنند و کسی را که از مطبوخ کراهت کند این حب افتیمون بدهند و نسخه ان در قول مسیحی گذشت و این .... صاحب مالیخولیا را مناسب ست و نسخه آن همانست که در قول ابن عباس مسطور شد لیکن درینجا قاقله و تخم بادرنجبویه و فرنجمشک عوض تخم بادروج و سک است هر واحد دو درم و نیم و مشک ربع درم و نوشته که پنجاه درم پوست هلیله کابلی و هفتاد و پنج درم آمله منقی در چهار رطل آب بجوشانند تا نصف بماند مالیده و صاف نمایند با یک رطل عسل بقوام آرند و ادویه بدان بسرشند شربت دو درم و نیم ابن الیاس می نویسد که اگر مالیخولیا بسبب اختصاص سودا بدماغ یا امتلای همه بدن .... فصد هر دو صافن کنند و اخراج خون بحسب قوت نمایند و تغریق سر بر روغن بنفشه و کدو و بادام و تنقیه دماغ بمثل حب افتیمون و مطبوخ آن بکرات سازند و معالج را که از تنقیه بدان و اسهال ایشان ملول نشود بهر آنکه خلط سودا عسرالنضج و تحلل است و هر صبح شربت بنفشه ده درم و ترنجبین ده درم بنوشانند و غذا نخوداب و بعد ظهور نضج تام در قاروره تنقیه بدن بحبوب مذکوره سابق و بمطبوخ هلیله زرد و سیاه و بحقنه های حاده و لینه مذکوره در باب نسیان و سبات حسب واجب نمایند .... شیر بر سر ایشان مداومت کنند و صاحب او از اشیای مولد سودا و غیر آن که در سابق مذکور شد احتراز نماید و فالوده رقیق معمول بشکر سفید و روغن بادان و لحوم حملان .... و ماکیان فربه و شراب رقیق کثیرالمزاج و ادمان حمام و ترک تعب و بالجمله همه انچه بدن را فربه کند نافع است و اگر حدوث ان از احتراق بلغم باشد علاجش فصد .... یا باسلیق ست و نوشانیدن جلاب از بادرنجبویه و نیلوفر و اصل السوس مقشر و گاوزبان هریک سه درم گلقند شکری ده درم و غذا نخودآب بشیره و مغز قرطم و بعد نضج .... بدن بحب افتیمون یا مطبوخ آن و اگر از ان کراهت کند بگیرند سنا هفت درم گل سرخ و بادرنجبویه و نیلوفر هریک سه درم شکر سفید ده درم جوشانیده و صاف نموده معجون .... پنج یا هفت مثقال دران حل کرده سحرگاه بنوشانند و این حب افتیمون ایشان را نافع بود و اسهال برفق بغیر اذیت کند افتیمون بست درم بسفائج و ایارج فیقرا هر واحد ده درم غاریقون پنج درم نمک هندی سه درم اسطوخودوس هفت درم شربتی از ان سه درم و دواءالمسک حلو و این مفرح نیز ایشان را نافع است و نسخه همانست که در قول ابن عباس گذشت لیکن وزن هلیله کابلی چهل عدد و هر واحد از ادویه دو درم و مشک تبتی یکدانگ و قاقله عوض سک است باقی بدستور شربتی یکمثقال و اگر بسبب احتراق سودای طبیعی حادث شود اعسر علاج و ابطه ؟ از سائر انواع باشد علاجش تنقیه دماغ و جمیع بدن است از خلط سودا بحب افتیمون و مطبوخ ان .... روفس و جالینوس و لوغاذیا معجون نجاح بکرات و مرات هر صباح جلاب از بادرنجبویه و گاوزبان و نیلوفر و بنفشه

هر یک سه درم و از گلقند شکری ده درم بنوشانند و غذا نخوداب بشیره مغز قرطم و اندک ماش مقشر دهند و هرگاه نضج در قاروره ظاهر شود مطبوخ افتیمون یا مطبوخ هلیله سیاه بنوشانند و نوشانیدن ماءالجبن با افتیمون ایشان را نافع است صفت ماءالجبن بگیرند یک رطل شیر بز و جوش دهند و یک اوقیه سکنجبین انداخته حرکت دهند تا جوش آید پس فرود آورده صاف نموده آب او بنوشند و شوربای .... باسفائج نیز ایشان را نافع است و ایارج جالینوس را در تنقیه دماغ صاحب این مرض خاصیت عجیب است و حقنه لین که در قول گیلانی گذشت بعمل آرند باضافه بابونه و غیر آن و انچه نشاط آرد و سماع و اخبار ساره و ملاقات بشخصیتی که موانست باشد و تغریق رامن روغنهای مرطب و ریختن آب شیرین نیمگرم بر سر و نطول بآب تخم خطمی و غیر آن که در قول صاحب کامل گذشت و بعد از ان دوشیدن شیر از پستان بر سر و نهادن پنبه بشیر تر کرده بران و سعوط با دهان مذکوره بعمل آرند و هر صبح جلاب او عرق گاوزبان بشکر ده درم و یک مثقال از این مفرح بدهند بگیرند گل سرخ و سعد و قرنفل هر واحد پنج درم بسباسه قرفه تخم فرنجمشک پوست ترنج هر یک سه درم مشک خالص یکدانگ کوفته بیخته بشربت سیب یا ترنج بسرشند و این دواءالمسک حلو ایشان را نافع است مروارید بسد کهربا ابریشم خام مقرض هریک دو درم مشک خالص یکنیم مثقال تخم فرنجمشک تخم نمام تخم مرزنجوش مصطکی **207** .... فلفل دارفلفل دارچینی قرنفل خیربوا ساذج هندی پوست ترنج بهمن سفید و سرخ تخم بادروج هر واحد یکنیم درم کوفته بیخته بعسل بسرشند شربتی از ان یک مثقال و اگر بسبب حیض باشد و علاجش تلطیف دم طمث ست و هر صبح جلاب از پرسیاوشان و اصل السوس و تربک هر یک سه درم و شکر ده درم بنوشانند و غذا مزوره آب نخود بشیره .... قرطم و زیر باج معمول بسرکه و نخود و زعفران و شکر دهند خجندی گوید که اگر سببش خلط سودا مخصوص بنفس دماغ باشد فصد صافن و تغریق سر بادهان مرطبه و ادمان .... شیر بر سر کنند و هر صباح خمیره بنفشه ده درم گاوزبان یکدرم اصل السوس یکدرم ترنجبین ده درم بنوشانند و نخودآب بلحوم بره و چوزه مرغ فربه خورانند و اگر با وی تپ .... ماءالشعیر و نخود بروغن بادام و اسفاناج و کدو دهند بعد ظهور نضج این مطبوخ افتیمون چند مرتبه بدهند نسخه آن هلیله کابلی هلیله سیاه هر یک ده درم بلیله شیر آمله هر یک چهار درم مویز منقی بست درم سنای مکی شش درم گل سرخ پنج ردم افسنتین شکاعی باداورد هر واحد چهار درم اسطوخودوس کمافیطوس کماذریوس بسفائج کوفته هر یک سه درم گاوزبان بادرنجبویه هر یک پنج درم ساذج هندی قرنقل هر واحد یکنیم درم تخم بادرنجبویه تخم فرنجمشک تربد هر یک دو درم انیسون بادیان هر واحد یک درم همه را در شش رطل آب شیرین بجوشانند تا .... بماند پس افتیمون سه درم دران اندازند و مالیده صاف کنند و غاریقون یک درم صبر چهار دانگ نمک نفطی دو دانگ لاجورد شحم حنظل کتیرا هر واحد یکنیم دانگ شکر

.... انداخته بقدر احتیاج از ان نیمگرم وقت سحر بنوشند و کسی که اخراج صفرا معذلک بخواهد بلیله زرد هفت درم در مطبوخ و سقمونیا نیم دانگ در سر دارد افزایند و از .... سودا پرهیز کنند دور ؟ بدن کوشند و اگر سببش امتلای جمیع بدن از سودا باشد علاجش همین است لیکن قوی تر ازین و علاج مالیخولیا که از احتراق بلغم یا سودا .... همانست که در قول ابن الیاس مذکور شد و این سکنجبین افتیمونی صاحب مالیخولیا و توحش و صرع را نافع است افتیمون ده درم بسفائج شش درم بادرنجبویه تخم بادروج تخم فرنجمشک زربناد و رونج بمنین ساذج ینبل قاقله هر یک سه نیم درم تخم کشوث تخم کاسنی اصل السوس بیخ کاسنی هر یک یازده درم گاوزبان پانزده درم زوفا کمافیطوس حاشا .... چهار درم پرسیاوشان پنج درم گلقند شکری مثل مجموع همه ادویه را در سرکه کهنه یک شبانه روز تر کنند بعد از آن پنج رطل آب بران ریخته به آتش ملایم بجوشانند صاف کرده شکر به قدری که طعم او محسوس گردد بران انداخته بقوام آرند شربت پنج درم به ماءالجبن یا به آب خالص در این روغن لبوب سبعه اصحاب مالیخولیا و امراض سوداوی را نافع است مغز فندق مغز بادام مغز پسته کنجد مغز جوز مغز چلغوزه مغز تخم کدو مساوی روغن برآرند و به قدر نیم درم ازان سعوط کنند و این حقنه لین نافع این مرض است بابونه اکلیل الملک و دیگر ادویه که در قول گیلانی گذشت هر یک پنج درم و ترنجبین پانزده درم عوض مغز فلوس و روغن بنفشه و نسخه مفرح حار در قول ابن الیاس مسطور شد خضر و قرشی و سدید می نویسند ابتدا به فصد کنند اگر در خون کثرت یابند یا از قیفال چنانچه در صنف اول یعنی مالیخولیای دماغی و یا از اکحل و باسلیق و صافن چنانچه در نوع ثانی و ثالث یعنی مالیخولیا که ماده آن در جمیع .... باشد و در مراقی پس اگر خون سیاه و غلیظ برآید مقدار حاجت برآرند والا بسرعت بند کنند که هنوز ماده مستقر در دماغ بود و در عروق بدن منتشر نباشد و درین هنگام فصد پیشانی صواب باشد و در هر سه انواع آن در ابتدا ماءالشعیر مبرز ببزور بارده مثل اسفاناج و کشنیز یا ساده بشکر دهند یا جلاب بگلاب و عرض گاوزبان بشکر و تخم ریحان یا شربت .... بعرق گاوزبان یا شربت نیلوفر یا شربت شاهتره بعرق گاوزبان تنها و بعرق بید و عرق بادرنجبویه بنوشانند و یا مطبوخ بادرنجبویه و اسطوخودوس و گاوزبان اصل السوس و سپستان گل سرخ بشکر یا خمیره بنفشه یا گلقند دهند و اغذیه جیدالکیموس مرطب بسیار مثل شوربای چوزه مرغ و ماکیان فربه و بره و بزغاله خورانند و یا اجاصیه و زمانیه .... و حصرمیه دهند اگر سودا از احتراق صفرا باشد و در سن شباب و فصل و بلد حار یا حنطیه یا رشته اگر هضم احتمال کند و مالیخولیای مراقی نباشد چه مراقی را ضعف معده لازم است .... اغذیه در قول گیلانی گذشت و حلوا از شکر و نشاسته و روغن بادام و خشخاش و تخم خرفه سوده یا شیر آن داخل کرده و فواکه و ادهان بارده که سابق مذکور شد استعمال نمایند .... علامات نضج ظاهر شود و قوت متحمل باشد تنقیه بمطبوخ فواکه در صفراوی و بیطبخ افتیمون یا

حب آن در سوداوی نمایند یا پنج درم تا هشت درم افتیمون بشیر تازه و شکر .... سودا بماءالجبن دهند و اطریفل صغیر تنها یا مقوی به افتیمون و خصوصاً در مالیخولیای دماغی نیکوست و تعهد تنقیه بعد هر اندک مدت نمایند و انفع اشیا که درین باب بمشاهده .... ماءالجبن ست که دران افتیمون و هلیله سیاه خیسانیده شربت شاهتره و روغن بادام بران انداخته باشند و باید که ایشان را از معالجه یعنی استعمال مطبوخات منضجه و مسهلات بعد هر زمان راحت دهند بتکرار تنقیه ساقط نشود و از نکایت مسهل استراحت یابد در ایام راحت و عقب تنقیه مفرحات یا قوتیه استعمال کنند و لزوم عقل ایشان نمایند بملازمت شخصی که ازان محبت داشته باشند .... کسی که مهیب و باوقار بود و صاحبان این مرض را مهابت او باشد و در بعض گمانهای فاسد ایشان بآنها مائل شود تا حدت و غضب ایشان بعناد و مجادله زیاده نشود و اکثر .... مالیخولیا مردمان عقیل را میباشد بسبب کثرت افکار ایشان در علوم و تدبیرات معیشت و بسبب حرارت مزاج و قلوب و کبر راس و دماغ های ایشان انطاکی گوید که مبادرت بفصد نمایند **208** اولاً از صافن و ثانیا از اکحل و از غذا بر ماکیان و شیر و تخم مرغ و کاهو و کدو بروغن بادام اقتصار نمایند و هر صباح بقیراطی از بندق هندی و اندک مشک خالص در روغن گاو .... نموده سعوط کنند و در هر هفته یکبار لاجورد و افتیمون هر واحد یک مثقال بماءالجبن و سکنجبین بخورند و هر روز پنج درم اسپغول با پانزده درم شکر سفید و بست درم گلاب بدهند که علاج .... و مداومت این معجون کنند که از اختیارات پسندیده ما برای انواع جنون ست سنای مکی پاک کرده بست درم برگ حنظل صبر اسارون افتیمون بسفائج هرکدام هفت درم گل سرخ شش درم مروارید ناسفته چهار درم لاجورد سه درم عنبر اشهب مشک خالص نیم مثال شکر سفید پنج برابر مجموع شکر را با شیر گوسفند حل کرده بقوام آرند و ادویه کوفته بیخته بسرشند و در هر سه روز مقدار سه درم بخورند و مداومت حمام کنند و خواب بر مثل گل سرخ و بنفشه و مورد قریب آن نمایند اگر تابستان باشد والا احتراز از هوا کنند و آن حسب فصول نمایند و آنچه بالخاصیت در اقسام جنون و مالیخولیا فائده دهد تریاق الذهب ست و تعلیق فاوانیا و زمرد را با خود داشتن و خوردن صفت تریاق الذهب که بارها تجربه کردم و صحیح یافتم و از مالیخولیا و صرع و جذام و استسقاو یرقان و حصر بول و بواسیر خلاص گردانید مروارید ناسفته هر قدر که خواهند در صلایه انداخته بترشی ترنج آب لیموده مثل آن بسایند و در شیشه کرده دهن او محکم بسته در آب گرم سه هفته بدارند تا حل شود بعد از آن بگیرند صبر سقوطری هفت درم سقمونیا پنج درم افتیمون دارچینی قصب الزریره هر واحد چهار درم لاجورد قرنفل عودهندی صندل سرخ صمغ عربی کتیرا هر واحد سه درم همه راسائیده بآب محلول مذکور سرشته حبها بقدر نخود سازند شربتی از آن .... و اگر تفریح عظیم و تقویت باه ازان مطلوب باشد طلا را بگدازند و آب محلول مذکور چند قطره بران چکانیده بسایند و با ترکیب سابق بیامیزند و گاه

فادزهر حیوانی آمیخته می شود و سموم فی الحال خلاص می گرداند و هرگاه بقدر دو قیراط از مرکب مذکور در آب شگوفه ترنج حل کرده در بینی صاحب یرقان بچکانند همان روز رنگ را باصلاح آورد و .... مصروع را افافت بخشد و در روغن بنفشه محافظت از طاعون دوبا کند هرگاه بینی را بدان هر روز چرب کنند و یک قیراط از ان بخورند و اگر در شیر ماده اسب حل کرده صوف را بدان آغشته زن بعد از حیض حمول سازد بسرعت حامله شود و اگر در مسکه گاوی حل کرده مجذوم قبل از ریختن اطراف او بخورد به شود و برای تفتت .... بآب کرفس و به جهت خفقان بآب گاوزبان و بادیان سبز و برای بواسیر بآب عناب بخورند و گاهی هر دو نوع بهمن اضافه کرده میشود و جالینوس به بهمن سرخ و ایضاً کشیز تر و خشک امر کرده و سر ایشان را بدانچه در سرسام گذشت طلا نمایند میر عوض می نویسد که در ابتدای مرض و در مالیخولیای دماغی رگ صافن بکشایند والا رگ اکحل و این منضج دهند بیخ بادیان بیخ کاسنی اصل السوس بسفائج گاوزبان بادرنجبویه هلیله کابلی جوشانیده صاف نموده افتیمون به قدر حاجت مالیده با ترنجبین بنوشند و سکنجبین افتیمونی به نسخه شیخ الرئیس در انضاج و تنقیه برفق اثری عجیب دارد هر بامداد بطریق مناسب تا ده روز بنوشد و نسخه آن در قول خجندی گذشت و این شربت از مجربات حکیم علی در صورت قلت ماده و استعداد اعضای رئیسه بتولد خلط سوداوی عظیم النفع است تخم کاسنی بادرنجبویه تخم فرنجمشک هرکدام بست درم گاوزبان سی درم برگ بادرنجبویه پانزده درم اصل السوس ده درم بسفائج بادیان هرکدام هفت درم همه را در شش مثل آن گلاب و دو چندان آب سیب بجوشانند تا سه چند بماند صاف نموده قند سفید آمیخته شربت یا سکنجبین مرتب سازند و بعد از حصول نضج این مطبوخ افتیمون بدهند هلیله کابلی اسطوخودوس مویز منقی هرکدام ده درم شاهتره بسفائج سنای مکی هر یک پنج درم در سه رطل آب بجوشانند چون یک رطل بماند افتیمون ده درم دران انداخته بگذارند تا سرد شود صاف کرده غاریقون سفید یک درم تربد سفید دو درم صبر سقوطری مثل آن اضافه کرده با شکر شیرین ساخته بنوشند و این مطبوخ حنین بن اسحاق بجهت زنی صاحب سودا تالیف نموده هلیله زرد هلیله سیاه هلیله کابلی بسفائج در سه رطل آب بجوشانند تا به نصف آید سنای مکی افتیمون اضافه نموده چند جوش داده صاف نمایند پس آلوبخارا تمرهندی مویز منقی با دو رطل آب .... بجوشانند تا به نصف رسد صاف کرده بست و پنج مثقال آن را با چهل مثقال آب صاف کرده اول و پانزده مثقال شکر سفید بنوشند و این طبیخ افتیمون موافق نسخه کامل است هلیله زرد ده درم هلیله کابلی هلیله سیاه هر کدام هفت درم بلیله امله هرکدام چهار درم مویز منقی سی درم آلو بخارا پانزده دانه گاوزبان برگ بادرنجبویه اسطوخودوس غافث هرکدام چهار درم بسفائج سه درم تربد سفید کوفته دو درم همه را در پنج رطل آب بجوشانند تا یک رطل و ثلث رطل بماند آنگاه افتیمون پنج درم اضافه نموده بجوشانند تا بیک رطل آید مالیده

و صاف نموده غاریقون سفید یک درم با قدری عسل سرشته اضافه کرده بنوشند و چون ده بار یا زیاده اجابت شود عمل دوا را بلعاب اسپغول یک مثقال گلاب عرق گاوزبان بید و قند سفید قطع باید کرد بعد از ان بتعدیل مزاج بکوشند و سر را بعد تراشیدن موی بروغنهای مرطب تر دارند و حمام رطب بآب شیرین پیوسته استعمال نمایند و اگر نوبت دیگر مسهل رسند حب اصطمخیقون یا حب اسطوخودوس .... کنند و از بنفشه و نیلوفر و جو مقشر و بابونه و **✱209✱** پوست خشخاش نطول سازند و اگر بدن خشک و لاغر و ماده کمتر باشد و غلبه خون چندان محسوس نشود به هیچ وجه فصد و مسهل روا ندارند و بترطیب بدن و تعدیل مزاج و تفریج و تقویت قلب بکوشند و از بهترین منقیات که اصحاب مالیخولیا در صورت احتیاج تنقیه بآن محتاج اند ماءالجبن باین صورت ست بگیرند شیر بز جوان سرخ رنگ فربه که مدت چهل روز از زادن او گذشته باشد مقدار دو رطل و در دیگ گلین نو بجوشانند و بچوب انجیر که سر او را مقشر نموده و کوفته باشند حرکت همیدهند و بعد از انکه دو سه جوش اید سکنجبین بسیار ترش بقدر دو اوقیه دران انداخته بنهند تا سرد شود و صاف کرده افتیمون پنج درم بروغن بادام چرب ساخته دران بخیسانند و صبح بدست مالیده صاف نموده لاجورد مغسول حجر ارمنی هر کدام یک مثقال اضافه نموده بنوشند و اگر خواسته باشند شبانگاه وقت خفتن حب لاجورد بمعجون نجاح سرشته ورق نقره پیچیده بخورند و بامداد ماءالجبن با مغز فلوس و ترنجبین و شیرخشت بدهند و اگر طبع مجیب و ماده قلیل باشد ماءالجبن ساده عجیب النفع است و تصرفات بحسب مزاج اندران جائزاست چنانکه گاهی تمرهندی دران بخیسانند و بقند سفید شیرین ساخته بدهند و گاهی اسطوخودوس و افتیمون و گاوزبان بحسب احتمال قوت و وقت و عادت بیفزایند و مداومت حمام رطب در روز مسهل بعد از فراغ اسهال در روز راحت قبل از غذا و نطول آب گرم بر سر بغایت سودمندست و باید که مجلس او را با زهار بارده و میاه جاریه و اوتار ساز و الحان دلکش آراسته دارند و در جمیع احوال از رعایت قلب و تقویت آن غافل نباشند و بمفرحات و مبدلات بتفریح و تعدیل وی کوشش نمایند و مفرح یاقوتی بوعلی درین باب از مجربات ست گیلانی گوید که علاج مالیخولیای حادث از احتراق سودای طبیعی اینست که اگر علامات خون ظاهر باشد فصد هفت اندام و تقلیل خون سوداوی بدفعات نمایند و زنان را برای ادرار حیض فصد مابض و صافن کنند و اگر فصد ممکن نبود تدبیر ترطیب و تنقیه بنوعی کنند که در قول ابن عباس گذشت و یا بماءالجبن سفوفی دهند که در قول جرجانی مسطور شد و معالجه او بعلاج خفقان بارد کنند و اگر در بدن او حرارت و در نبض سرعت باشد علاجش بعلاج خفقان مع الحراره نمایند و معجون نجاح و معجون افتیمون بشربت بادرنجبویه برای ایشان نافع ست و این مطبوخ افتیمون برای این ؟ و جمیع امراض سوداوی از چرب کهنه و بهق سیاه مفید بود هلیله سیاه بست درم بسفائج کوفته چهار درم تربد کوفته یکنیم درم مویز منقی پانزده درم

در چهار رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند پس هفت درم افتیمون نو انداخته یک جوش دهند و مالیده صاف نموده دو ثلث رطل ازان بگیرند و غاریقون ثلث درم شحم حنظل دو دانگ نمک نفطی یک دانگ بعسل سرشته سه ساعت قبل از مطبوخ بخورند پس مطبوخ مذکور بنوشند و انچه این را و جمیع امراض سوداویه و قولنج را نفع می کند شوربای خروس پیرست که بآب و نمک و شش درم بسفائج کوفته بپزند و شوربای آن بنوشند و علاج مالیخولیای حادث از سودا که از احتراق بلغم باشد مثل علاج مذکورست و این معجون را بغایت ستوده اند بگیرند هلیله جات و افتیمون و افسنتین و امله مساوی و اندک مصطکی کوفته بیخته بعسل بسرشند بعده تبربد و خربق سیاه و سقمونیای مشوی تقویت داده در هر سه روز یکبار دو درم تا سه درم بدهند و اگر در معده ورم نباشد بعضی متاخرین می نویسند که در مالیخولیای سوداوی منضج از عناب ده دانه گاوزبان بادرنجبویه تخم کاسنی نیم کوفته هر یک دو مثقال جوش داده صاف نموده یک اوقیه گلقند مالیده باز صاف کرده یا ده درم شربت بنفشه داخل کرده بدهند و تعدیل غذای او به نخوداب با مغز بادام و اسفاناج یا ماش مقشر و گوشت بره و بزغاله شیرخواره و فواکه رطبه کنند و در ایام منضجات بدن را بروغن بادام و بنفشه بمالند و سعوط .... کنند و بعد انکه ترطیب در بدن بهمرسیده و اخلاط لضج یافته قابل تنقیه شده باشد مطبوخ افتیمون و بسفائج و هلیله چند مرتبه تنقیه نمایند و اگر بدن ضعیف باشد تنقیه .... نمایند عناب سپستان هریک پنجاه عدد شاهتره سنای مکی هر یک پنج درم هلیله سیاه گاو زبان بسفائج مقشر نیمکوفته افتیمون هریک سه درم گل سرخ چهار درم .... بطبیخ نموده صاف کرده دران ده درم فلوس خیارشنبر و تمرهندی و ترنجبین هریک دو استار و فانیذ یک استار حل نموده صاف کرده روغن بادام شیرین یک مثقال .... ریخته نیم گرم نموده بیاشامند و اگر ده درم شیرخشت زیاده نمایند قوی تر می گردد و یا باین مطبوخ بسفائج مقشر کوفته اصل السوس مقشر کوفته پوست بیخ کاسنی گاوزبان بادیان و .... بادرنجبویه هلیله کابلی هریک بقدر حاجت جوشانیده صاف کرده ترنجبین و شیرخشت دران حل کرده باز صاف نموده و نیمگرم بیاشامند و ایضاً تنقیه بحبوب افتیمون یا بحقنه برای .... یا قی فرمایند و اگر معده ضعیف نباشد و مابین مسهلات روغن بنفشه سعوط نمایند و شیر دختران بر سر دوشند و آب نیمگرم بر سر ریزند و بر ساقین و قدمین و سر و بدن روغن بنفشه نیم گرم بمالند و حمام و آبزن لازم گیرند و تغذیه ؟ آب پایچه نمایند و محافظت از تخمه و بدهضمی کنند و ایضاً بعد از تنقیه استعمال مرطبات و مقویات دماغ و قلب نمایند و مدام .... مرتب از بابونه و شبت و اکلیل الملک و اصل السوس بر سر ریزند و ادهان مناسبه چون روغن بنفشه و کدو و بادام بر سر بمالند و اغذیه مولد خون ؟ و لطیف مانند ماهی رضراضی پایچه خفیفه مثل چوجه مرغ و دراج خورانند مولف اقتباس می نویسد که شخصی مالیخولیای نائبه بود که در اول موسم بهار پدید آمدی و تا شروع زمستان میماند درین ....

معالجه سودمند .... از ظهور نوبت بیک هفته درد سر عارض میشد من در شروع درد سر بر تارک سر او .... نمام نهادم و همانوقت یک عدد زردی بیضه سنگ پشت و زعفران سه ماشه در یک توله ؟ آمیخته .... **210** که به دست خوب بر انجا بمالند تا همه جذب شود و تا سه روز همین نمط به عمل آرند و این دوا دادم شیر مغز بادام هفت عدد گل سرخ یک توله برگ تنبول پخته سه عدد ..... و کیوره پنج توله و گلاب چهار توله و شربت گاوزبان و نیلوفر هر یک دو توله داخل کرده تخم بادرنجبویه سه ماشه تخم شربتی چهار ماشه پاشیده بنوشند در عرصه سه روز درد سر ..... خفیف پدید آمد و بهمین دوا در عرصه یکماه بتمامه زائل گردید و در سال آینده باز به دستور همه تدبیر به عمل آمد همه اعراض خفیف تر ظاهر گشت و در سال سوم هیچ اثر خفیف هم ظاهر نشد

علاج مالیخولیای مراقی

اول فصد باسلیق نمایند از دست چپ و بقول جالینوس و مسیحی اسیلم چپ و بقول روفس و ابن جزله صافن کشایند و ابن سرافیون و رازی گویند که فصد ..... از اکحل و صافنین گیرند و اگر قوت قوی باشد در هر چهل روز فصد باسلیق سودمند است و باید که فصد وسیع نمایند پس اگر سبب او ورم معده و احشا یا سوءمزاج حار محرق باشد تدارک او نمایند بدانچه در بحث اورام معده و علاج امراض حار معده و جگر خواهد آمد و تبرید و ترطیب و تقویت سرکنند بچیزهایی که در امراض حار دماغی مسطور شد و همچنین ..... چنانچه ذکر یافت و اگر به سبب ورم حار مراق باشد معالجه و تحلیل او بمثل اورام حار نمایند و تقویت سر ملحوظ دارند و تغریق راس بادهان مقوی و مرطبات کنند و ..... بر مراق گذارند و در چنین حالت تسخین جگر ننمایند بلکه اگر درین علت حرارت جگر محرق خون دریابند برای منع تولد سودا دران اصلاح حال کبد باشیای مبرده مرطبه و تقویت طحال نمایند و محاجم به مراق نهند و در صورت گرمی جگر حال بیمار مثل مکبودین میباشد پس تدارک او باشربه بارده همچون شیره تخمهای سرو و آب کاسنی و ...... و آب هندوانه و ماءالشعیر و شربت بنفشه و تنقیه ماده آن بآب کاسنی و آب لبلاب و مغزفلوس و تمرهندی و شیرخشت و بماءالجبن نمایند و رگ باسلیق گشایند و غذا ..... و هر وقت که طعام خورند اندک کاهو و کاسنی با سرکه بخورند و اگر سده باشد و یا حاجت تلطیف خلط بود اندک کرفس اضافه نمایند و اگر سده باشد چغندر و اسفاناخ نیز ..... باشد و کاهو و کاسنی پخته و خام نیز نافع بود و اگر هاضمه قوی باشد و در عروق جگر سده نبود طعام سرد و غلیظ مثل حلیم و مصوص ماهی تازه و کرش گاو و کله پایچه ..... دهند و ایضا برای حرارت جگر و سدد ماساریقا آب کاسنی سبز مروق شیره خیارین شیره مغز تخم هندوانه هر یک شش ماشه گلقند و توله با قرص زرشک صبح و به جهت آخر روزانه .....

ورق نقره یک یک عدد شیره مغز تخم هندوانه شش ماشه گلاب عرق کیوره دو دو توله عرق گاوزبان پنج توله گلقند نسترن دو توله بدهند و همچنین بهر تبرید کبد آب کاسنی شربت بزوری و یا شیره زرشک و شیره خیارین عرق عنب الثعلب عرق کاسنی گلاب سکنجبین شربت بزوری و یا دواءالمسک بارد شیره تخم خرفه عرقیات مذکوره گلاب شربت ..... و یا کاسنی چکیده شربت بزوری گلقند بدهند و صندل سفید به گلاب سائیده پارچه تر کرده بر موضع جگر گذارند و اگر حرارت زیاده باشد کافور هم اضافه کنند و اگربسبب ..... طحال باشد باسلیق زنند و تنقیه سپرز و تقویت آن نمایند بدانچه و رباب امراض طحال ذکر یابد و ماءالجبن مرتب بسکنجبین افتیمونی باید داد و هرچه در مالیخولیای سوداوی گذشت به کار برند وایضا اگر ماده در طحال باشد به فصد و اسهال و مضمرات طحال که در محلش مذکور گردد اشتغال ورزند و دواء الخردل و مانند آن بر طحال بمالند تا که طحال بسوی دماغ ارسال ننماید و با وجود آن از رعایت مزاج و حمایت قلب غافل نباشند و در طحالی بهر اسهال ادویه قویه دادن باک ندارد و کذلک در هر عضوی که ماده باشد در تنقیه و تقویت آن عضو به نوعی که در مقام هر یک مضبوط است توجه نمایند و باید که بر مراق اطلیه و اضمده محلله رادعه و مانع تولد ؟ به عمل آرند و انجیر در سرکه تر کرده مالیده ..... روغن گل طلا نمودن از مجربات است و همچنین عصیر برگ کاسنی و گشنیز سبز و گل سرخ و ریوند خطائی هر یک دو ورم ضماد کردن و به بادکش خنک داشتن و همچنین جدوار در آب ..... و گلاب و سرکه و تدهین به روغن گل نمایند و چون فساد در مراق بسیار باشد پس داغ نهادن بر جانب راست بسی مفیدست و اما آنجا که سبب ورم طحال و رحم و غیره باشد علاج ..... کافی بود و آنچه مولودی بود علاج نپذیرد و کذا فی المیامر و گویند که علاج این مرض ترک استفراغ قویست اولا اگر به سبب معده یا ماساریقا یا مراق باشد تا منجدب نگردد و مواد فاسد .... معده و احشا و باعث زیادتی ورم و سده گردد و احداث تشنج و موت نماید مگر عند ضرورت شدید از کثرث ماده و بودن آن در فضای معده و خوف زیادتی حدت و عفونت و انتشار آن در بدن که درین صورت جائزست ولیکن برفق و سهولت بمطبوخ یا حقنه غیر حاد و قی درین علت جائز نیست جهت آنکه ماده را بسوی اعلی متوجه میگرداند مگر آنکه طبیعت دفع نماید ماده را بقی و قی بسهولت آید که درین حالت اولا منضجات موافقه خورانیده بعد ظهور نفج تام بمطبوخ افتیمون و ایارج فیقرا و یا به دوای دیگر حسب مزاج قی نمایند تا به آسانی قی آید ..... باحشا نرسد و درین مرض محتاج میگردند باستفراغ سودا برای دو فائده یکی مضادت رطوبت یبوست را دوم منع تولد ریاح و ابخره و منع صعود آن به سوی دماغ و به قول شیخ در مالیخولیای مراقی نیز اصلاح کبد بیشتر واجب ست تا دران سودا متولد نشود و اکثر اصحاب آن باشیای مبرده مرطبه منتفع می شوند به جهت آنکه ترطیب میکنند و .....*211* سودا میباشند و بنابر آنکه مانع اند از تولد ریح و بخار که بتصاعد خود

به سوی راس ایذا میدهند و اگر چه انتفاع باشیاء بارد انتفاع حقیقی قاطع مرض نیست ولیکن بارد چون رطب باشد از آن ماده سودا متولد نمی شود و ایضا ماده حاصله متبخر نمیگردد و امیدست که طبیعت بران استیلا یابد و اصلاح آن نماید و بدانکه تدبیر مغلظ مولد بلقم بساست که مقاومت سودا می کند و تدبیر ..... بنابر سهولت انفعال خود از احتراق گاهی ضرر و اعانت سودا می نماید و بر نفع خروج بلغم بقی و اسهال در بعضی مغرور نشوند زیرا که آن نفع بدین جهت نیست که استفراغ بلغم نافع آنهاست بلکه انتفاع از آن بدین سبب است که کثرت و انضغاط اخلاط از آنها زائل می شود و ابخره قلت می پذیرد و اما نافع بالذات استفراغ سوداست و گویند که ادویه مبرده اگرچه در این مرض شدید المنفعت باشند لیکن از جهت اضعاف معده مضراند پس می باید که بآنها ادویه مقوی معده آمیزند و یا وقتی مبرده مرطبه استعمال کنند و وقت دیگر ادویه مقویه به عمل آرند و گلقند و سکنجبین و مفرحات و جوارشات مقوی معده و دل مفید بود و گویند که نوشیدن عرق برگ تاج خروس درین مرض مفید است تدبیر مراق حار مزاج اگرچه قاروره سفید و نبض بطی بود ترک استفراغ و ادویه حار کنند و به ترطیب و تبرید مزاج به جهت منع صعود ابخره بدماغ و منع تولد سودا و دفع حرارت و یبس و جفاف عارض از ماده محترقه نمایند و آب کاسنی مروق و ماءالجبن و شاهتره شدیدالنفع است و آب عنب الثعلب مروق با ترنجبین نیز مفید و نوشیدن شیر خر بسیار نافع بود و طریق آن بدستور مقرر در دق است و اگر بهم نرسد شیر زنان نیز نافع و شربت نیلوفر و شربت دینار نیز مفید است و بهر تبرید جگر آرد جو و صندل به گلاب بر جگر ضماد نمایند و استعمال معجون راحت برای تبرید و ترطیب و منع صعود ابخره خیلی سودمند است و بهر تقویت معده شربت انار و به و زرشک و سیب و سکنجبین رمانی و سفرجلی و غیره نافع شناسند و گاه گاهی تليين طبع بملین و یا بحقنه لین و یا از فتل مسهله نرم نمایند و سفوف سودا با ماءالجبن مناسب است و ریاح مراقی نیز اکثر بماءالجبن زائل می شود و درین باب اطریفل رمانی جامع است و باید که مطبوخ و مسهل اصحاب مراق قلیل الاجزا باشد چنانچه در صورت قبض طبع گل بنفشه و نیلوفر و گاوزبان عنب الثعلب تخم خیارین کوفته کاسنی کوفته مویز منقی شاهتره آلوبخارا پوست بیخ کاسنی افتیمون مغز فلوس گلقند روغن بادام اکثر در ماءالجبن خیسانیده میدهند و اگر طبیعت مجیب باشد و ماده اندک ماءالجبن ساده با شربت نیلوفر کفایت کند و فائده بلیغ رساند و گاهی خیارین دو توله تخم خربزه یک توله خارخسک نه ماشه در ماءالجبن خیسانیده مالیده صاف نموده شربت بزوری یا زرشک داخل کرده میدهند پس متوجه ترطیب دماغ و تعدیل آن گردند بریختن شیر دختران و آب نیمگرم بسیار بر سر و مالش آن بادهان مرطبه مذکوره و ایضا بعد استفراغات مفرحات یاقوتی مثل معجون یاقوت و جوارش شاهی و آمله لولوی و معجون فلاح و طریفل گشنیز معمول ذکاء الله خان و خمیره خشخاش کوکناری و زرد و خمیره ابریشم بارد علویخانی و خمیره عود

ترش و معجون نقره و طلا و معجون صندل و مفرح بارد و یاقوتی بارد دهند و شربت الغزا و شراب الصالحین و عرق شیر درین باب بسیار نافع است و یا خمیره مروارید یا خمیره گاوزبان با شیره تخم خرفه و عرق گاوزبان و شربت انار یا بدیگر اشربه مناسبه چون گلاب و عرق بیدمشک و شیره گشنیز خشک و تخم کاهو و تخم خرفه با شربت سیب و شربت گاوزبان تخم ریحان یا فرنجمشک پاشیده حسب حاجت استعمال نماید ماءالشعیر به شربت خشخاش و سعوط بروغن کدو و بنفشه و نیلوفر به عمل آرند و انکباب و نطول و ضماد و سعوط معمولی که هر یک در قرابادین مسطور شد بکار برند و اگر با وجود حرارت و حدت مزاج یبس و لاغری باشد غذا ماءالشعیر و مزوره بارد مانند کدو و بقله یمانی بروغن بادام دهند و اگر در بدن ضعف باشد بچوزه مرغ و کله گوسفند و بزغاله غذا سازند_..... از بسیار خوردن و شب خواری پرهیز نمایند و یا آب یخنی با افشره لیمو و تمرهندی دهند و اگر ضرورت نباشد حموضات ندهند ذکر بعض تراکیب نافع مراق در مزاج حار از مطب اساتذه کبار اگر بیخوابی باشد نمک در شیر میش آمیخته بر کف دست و پا مالند و قدری افیون در ماءالشعیر حل کرده نوشانند یا در شیر زنان حل کرده سعوط نمایند و این ..... در هر ماه پنچ شش مرتبه استعمال کنند آمله گشنیز هلیله سیاه هر یک شش ماشه براده صندل چهار ماشه در عرقیات خیسانیده شربت نیلوفر داخل کرده بنوشند ایضا ..... با صعود بخارات و تیرگی رو باشد مفرح بارد همراه شیره کاهو شیره خرفه هر واحد شش ماشه عرق عنب الثعلب عرق صندل شش توله شربت بنفشه تخم ریحان چهار ماشه حل کرده بدهند پس اگر مریض را از نشستن در آفتاب راحت آید وزن شیرجات سه سه ماشه کنند و در صورت قبض هلیله سیاه کوفته وقت شب بدهند اگر آخر روز بخارات متساعد شوند تبرید مذکور وقت تصاعد بخار و هلیله صبح دهند واگر شکایت درد ساقین هم باشد شیره خیارین و خارخسک در عرق شاهتره و گلاب برآورده شربت بزوری در آن کرده بنوشانند ایضا برای رفع سوزش گلو و سر از بخارات صفرای محترقه تبرید از شیره زرشک هفت ماشه و عرقیات و شربت بزوری دهند و اگر با سوزش معده ..... هفت ماشه در گلاب چهار توله تر کرده صبح یک یک بسر سوزن برداشته بخورند و گلاب بنوشند دیگر مراق با حرارت مزاج و سوزش دماغ و چشم و احساس بخارات ..... اعضا و گاهی عرق آمدن و آتشک کهنه باشد آمله مربی یک عدد عرق شاهتره ده توله شربت انار شیرین دو توله باز اطریفل گشنیزی یک توله شیره خیارین شش ماشه ❋212❋ شربت نیلوفر دو توله باز اطریفل یک توله شیره تخم کاسنی شش ماشه لعاب اسپغول نه ماشه عرق شاهتره ده توله نبات یکنیم توله باز شیره خیارین به جای کاسنی باز بعد فصد هفت ..... خورند دیگر برای احتراقی مراقی و جوشش دماغ و گرمی بدن و افروختگی رگ ها و اضطراب و نزله و قبض هلیله مربی بورق نقره پیچیده اول بخورند بعد گشنیز خشک کشمش براده صندل سفید شب در عرقیات نقوع کرده صبح خام مالیده

صاف کرده شیره تخم خرفه شیره تخم خیارین شربت نیلوفر داخل کرده اسپغول پاشیده بنوشند باز بعد سکون طبیعت فصد از ..... خون پاوسیر بگیرند بعد از آن نسخه عرق شیر تیار سازند دیگر با نفخ و عطش و ضعف اشتها بود گلقند سکنجبین هر واحد یکنیم توله در گلاب دو توله عرق کاسنی سه توله عرق عنب الثعلب چهار توله مالیده بدهند و اگر حرارت در جگر زائد باشد شیره خیارین افزایند و بشام عرقیات ده توله شربت انار دو توله و غذا شله دهند دیگر برای ابخره یابسه و بیخوابی هلیله بورق نقره پیچیده لعاب بهدانه عرقیات گلاب کیوره شربت بنفشه دهند و سعوط شیر دختر و مالش کف پا از تخم خشخاش تخم بنگ بشیر گاو سوده نمایند ایضا برای ..... صعود بخارات و خفقانیت کشمش شش ماشه زرشک هفت ماشه در عرق کاسنی پنج توله و گلاب چهار توله تر کرده صبح مالیده شیره خرفه شش ماشه شربت بزوری دو توله داخل کرده دهند و یا گاوزبان گشنیز خشک صندل سفید هر یک شش ماشه کشمش یکنیم توله شب خیسانیده مالیده صاف نموده شربت انار دو توله داخل کرده دهند و اگر طبع قبض بود چند روز آلوبخارا پنج دانه مویز منقی ده دانه گل سرخ زرشک گاوزبان هر یک چهار ماشه خیسانیده گلقند دو توله یا خمیره بنفشه سه توله حل کرده بنوشند و یا براده صندل سفید شش ماشه گشنیز خشک چهار ماشه ابریشم مقرض چهار ماشه آلوبخارا پنج عدد شب تر کرده صبح مالیده صاف نموده شربت انار و یا شربت سیب دو توله داخل کرده بخورند و یا صرف براده صندل سفید و گشنیز خشک نیم کوفته شب خیسانیده صبح آب زلال آن را با نبات سفید و شیره خرفه آمیخته بنوشند ایضا برای صعود ابخره و درد سر هلیله مربی یک عدد با شیره خیارین شش ماشه عرقیات ده توله شربت بزوری دو توله غذا پلاو و ضماد کاهو کاسنی صندل گشنیز بآب ..... و اگر بسبب خشونت هلیله خشکی کند بجایش خمیره گاوزبان هفت ماشه کنند و یا دواءالمسک بارد هفت ماشه با شیره کاسنی پنج ماشه و خیارین شش ماشه و شربت بزوری دهند و اگر آثار حرارت احتراقی رفع نشود آب کاسنی سبز مروق مع مبردات حرارت کبد از شیرجات و اشربه استعمال کنند ایضا برای درد سر و خشکی بینی از بخارات مراق ..... طباشیر گشنیز خشک یشب سبز هر یک یک ماشه سوده به آمله مربی سرشته بورق نقره پیچیده تناول نمایند بالایش عرق صندل عرق گاوزبان عرق کیوره گلاب هر یک سه توله شربت گاوزبان دو توله بنوشند و یا شیره زرشک هفت ماشه به جای زرشک سوده کنند و برای سوزش تمام بدن از بخارات مراق مفرح زرشکی مع عرقیات دهند و مالش مصطکی ماشه سوده بروغن گل حل نموده بر سر معده کنند و برای برخاستن شعله از شکم گل گاوزبان آمله منقی هر یک دو ماشه گل سرخ سه ماشه سوده به شربت عناب دو توله سرشته همراه عرق عنب الثعلب بدهند بعده کاسنی و ماءالجبن به عمل آرند دیگر که با مراق توحش و خفقان زیاده باشد طباشیر سنگ یشب مروارید سوده به شربت انارین سرشته بخورند و عرق کیوره گلاب عرق گاوزبان عرق کاسنی

شربت بزوری شربت گاوزبان بنوشند و اگر از این دوا آثار سردی و غلبه ریح محسوس شود لاجورد اضافه کنند و بجای شربت گلقند داخل نمایند و اگر بالینت طبع باشد جوارش انارین نه ماشه خورده شیره کاسنی چهار ماشه شیره خیارین پنج ماشه شربت بزوری دو توله تخم ریحان شش ماشه یا اسپغول پاشیده بنوشند ایضا اگر با مراق تپ باشد قرص زرشک آب کاسنی سبز مروق ده توله شیره خیارین شش ماشه شیره بادیان چهار ماشه شربت بزوری دو توله دهند و اگر خواهند شیره مغز تخم کدو بجای خیارین و گلقند عوض شربت کنند و گاهی قرص گل صغیر و یا قرص طباشیر عوض قرص زرشک کرده می شود و آمله مربی یک عدد شیره خیارین شیره کاسنی هر یک شش ماشه عرق شاهتره ده توله گلقند دو توله یا شربت نیلوفر و اسپغول شش ماشه پاشیده نیز نافع است ایضا اگر مراق با خلل نزله و سرفه بود خمیره خشخاش هفت ماشه همراه جوشانده خطمی چهار ماشه اصل السوس بهدانه هر یک سه ماشه نبات یک توله خورند و یا هلیله مربی یک عدد و یا خمیره گاوزبان هفت ماشه و یا دواءالمسک هفت ماشه همراه شیره خیارین شش ماشه عرقیات شربت بزوری دهند ایضا برای خشکی دهن و ابخره حار یابس مراقی و بیقراری معده و نزله بهدانه سه ماشه سپستان پانزده دانه خطمی گل بنفشه گل نیلوفر هر یک شش ماشه در آب گرم خیسانیده شیره تخم تربوز شش ماشه شربت نیلوفر دو توله داخل کرده بنوشند یا لعاب بهدانه شیره عناب شیره کاهو شیره خیارین شش ماشه عرقیات دوازده توله شربت نیلوفر دو توله دهند ایضا برای نزله و قلاع و ورم بن دندان و بواسیر و درد سر عناب پنج دانه سپستان یازده دانه گاوزبان خطمی هر یک چهار ماشه بهدانه سه ماشه خیسانیده شیره خیارین هفت ماشه شربت بنفشه دو توله داخل کرده دهند و شام خمیره گاوزبان خمیره خشخاش هر یک سه ماشه همراه عرق گاوزبان خورند و یا اطریفل گشنیزی همراه شیره خیارین شربت بزوری دهند و یا برای نزله و ابخره گشنیز خشک یک ماشه سوده با اطریفل یک توله آمیخته با شیره مغز تخم هندوانه شش ماشه و یا شیره خرفه شش ماشه و شربت انار شیرین .....

213 برای نزله و حرارت جگر و ریاح معده مصطکی یک ماشه سوده بگلقند یک توله سرشته بخورند بالایش گاوزبان تخم کاسنی نیمکوفته هر یک شش ماشه ابریشم گل نیلوفر عنب الثعلب هر یک ..... ماشه جوشانیده نبات داخل کرده برای تلئین مویز منقی ده دانه افزایند و اگر با نزله و قصور هضم و قبض و کثرت آروغ و نفخ باشد مصطکی یک ماشه سوده بهلیله مربی یک عدد سرشته بخورند..... چهار ماشه تخم کاسنی خیارین کوفته هر یک ششماشه جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند ایضا برای آروغ دخانی مراق صفراوی گلقند نسترن یک توله بشربت لیمو یک توله سرشته بخورند بالایش شیره دانه هیل دو ماشه شیره بادیان چهار ماشه گلاب چهار توله نبات یکنیم توله بنوشند ایضا برای خفقان و ریاح شکم و غثیان جوارش عود ترش شش ماشه بورق نقره پیچیده همراه عرق گاوزبان عرق شاهتره

عرق کاسنی عرق کیوره هر یک توله شربت انارین دو توله بالنگو پنج ماشه پاشیده دهند و اگر موسم تنقیه نبود فصد و مسهل بر فصل موقوف داشته سفوف مروارید برای قلب و سفوف نمک هاضم برای معده و شربت گرهل و آلو بخارا و شربت لیمو برای صفرا تیار کنند ایضا در سقوط اشتها جوارش شاهی ..... عرق گاوزبان و کیوره و عرق هل و عرق مکوه هر یک سه توله شربت بزوری دو توله تخم فرنجمشک چهار ماشه پاشیده بدهند و اگر با ضعف دل و خشکی لب و تشنگی ضعف هضم و نفخ شکم باشد گلقند یکنیم توله سکنجبین توله عرق مکوه عرق بادیان گلاب عرق کاسنی بدهند و اگر با گرمی مزاج اجابت نرم بآواز و ریاح بواسیری باشد شیره دانه هیل شیره بارتنگ عرق کاسنی عرق گاوزبان عرق بادیان هر یک پنج توله شربت انارین دو توله دهند ایضا برای رفع قبض اصحاب مراقیه هلیله مربی با جوارش عود ..... خورده شیره خیارین هفت ماشه شیره تخم کاسنی پنج ماشه عرقیات شربت بزوری بارد دو توله بنوشند و اگر قبض بواسیر ریحی و ریاح مراقی و صعود بخارات بسوی راس از مزاج حار باشد طباشیر مصطکی دانه هیل بادیان هر یک نیم ماشه سوده بگلقند سرشته گل خطمی سه ماشه عناب هفت دانه بنفشه شش ماشه جوشانیده نبات داخل کرده دهند و اگر با عوارض مذکور نزله حار نیز باشد دانه هیل یک ماشه سوده بگلقند نسترن سرشته با شیره تخم کاهو شش ماشه شربت گاوزبان دو توله دهند ایضا که با درد معده و سوء هضم و قی باشد ..... دریائی بآب پودینه سوده خورده بالایش آلو بخارا ده دانه زرشک سه ماشه در عرقیات مالیده شربت بزوری دو توله بنوشند و ضماد مصطکی و غیره کنند اگر باز بعد مدتی وجع ..... حرارت مزاج بهمرسد مسهل باین طور دهند عنب الثعلب گاوزبان تخم کاسنی هر یک شش ماشه مویز منقی دو توله آلو بخارا ده دانه گل سرخ خیارین زرشک هر یک شش ماشه ریوند چینی ... ماشه سنای مکی یک توله در آب کاسنی سبز مروق شب تر کرده صبح مالیده صاف نموده فلوس خیارشنبر شش توله گلقند چهار توله شربت ورد مکرر سه توله روغن بادام شش ماشه [داغ] کرده دهند و اگر اسهال بسیار آید برای تقویت مصطکی یک ماشه طباشیر دو ماشه زهر مهره یک ماشه سوده بشربت انار شیرین سرشته عرقیات شربت بزوری بارتنگ شش ماشه دهند.

تدبیر مراق باردالمزاج اگر ماده در مراق یا معده بود بهر تقویت معده و احشا گلقند بطبیخ بادرنجبویه و گاوزبان و بادیان دهند و از زراوند و مصطکی و عود حب ساخته به عمل آرند که در تحلیل مواد مراق از مجرباتست ..... خطائی نیز مفید بود و اگر ورم در مراق نباشد تدهین فم معده بروغن گل و سنبل و مصطکی نیمگرم و تکمید بسبوس گندم و نمک و تنطیل بطبیخ بابونه و اکلیل الملک و برگ ترنج و برگ فرنجمشک و شبت به جهت تحلیل ریاح نافع دیگر

نطولات و اضمده معمولی و حب مقل ملین و غیره که در قرابادین مسطور شد به عمل آرند و مداومت حمام بغایت سودمندست و چوزه مرغ ..... بیضه و مانند آن غذای سریع الهضم قلیل الفضول اختیار نمایند و وقت ضرورت ماده را که در معده یا ماساریقا یا مراق باشد بمسهل ملائم نافع احشا مستفرغ سازند و افسنتین ..... اینجا بغایت مفیدست و گویند که سی درم شربت افسنتین بدهند و مسهل قوی از ادویه شدیدالحرارت و قی درین علت مضرست مگر کسی را که قی بآسانی آید و ماده در فضای معده باشد و دواءالمسک علوی خانی مجرب النفع است و نوشیدن شیر شتر جهت تحلیل ریاح بارده و تقویت احشای مراقبین باردالمزاج معمول است و ابن سرافیون گوید که تدهین جوف بروغن سوسن نفع عظیم بین دهد.

ذکر بعض تراکیب مفید مراق بارد مزاج از مطب اساتذه کرام

اگر با نزله و سرفه باشد خمیره عنبر هفت ماشه همراه جوشانده گاوزبان چهار ماشه گل گاوزبان دانه هیل هر یک سه ماشه نبات یک توله خورانند و اگر با قصور هضم و قبض و نفخ و نزله و غیره باشد مصطکی سوده بآمله مربی سرشته بخورند و گاوزبان هفت ماشه در عرق عنب الثعلب ده توله جوشانیده نبات یکنیم توله داخل کرده بنوشند و یا زر بناد دو ماشه ابریشم خام دو ماشه گاوزبان ..... مویز منقی ده دانه جوشانیده خمیره صندل یکتوله دهند و اگر حرارت محسوس شود گل نیلوفر چهار ماشه افزایند و اگر برودت زیاده باشد بادیان خطایی چای خطایی ابریشم گاوزبان ..... هر یک چهار ماشه دارچینی دو ماشه جوشانیده نبات دو توله داخل کرده بنوشند ایضا در حالت نفخ پودینه خشک یک ماشه الایچی سفید دو ماشه چای خطائی بادیان خطائی ..... خیارین کاسنی هر یک شش ماشه گل سرخ چهار ماشه جوشانیده سکنجبین لیمونی حل کرده بنوشند و یا مصطکی سوده بخمیره گاوزبان سرشته بورق نقره پیچیده بخورند *214* و شیره انیسون دو ماشه شیره خیارین شش ماشه عرق گاوزبان بادیان هر یک پنج توله شربت بنفشه گلقند هر واحد یکنیم توله داخل کرده بنوشند ایضا برای رطوبت دهان و خرابی هضم طباشیر دانه هیل هر یک ماشه سوده بآمله مربی یک عدد سرشته بخورند بالایش عرقیات شربت بزوری دو توله بالنگو چار ماشه پاشیده بنوشند و اگر با رطوبت دهان ... طبیعت بعد مسهل بود اصلاح معده بجوارش عود هفت ماشه و شیره دانه هیل سه ماشه و عرقیات ده توله و شربت بزوری دو توله کنند ایضا برای آروغ ترش از ریاح سوداوی نوشداروی ساده عرقیات شربت بزوری و سفوف نمک اندرانی دهند و برای کثرت آروغ بعد تخمه و سوء هضم مصطکی دو ماشه الایچی سه ماشه پودینه خشک دو ماشه در عرق بادیان پنج توله گلاب چهار توله جوشانیده سکنجبین دو توله یا گلقند دهند که محلل رطوبات است ایضا اگر نفخ

مراتی مثل گوله در شکم بود و مزاج بارد باشد صعتر فارسی انیسون بادیان دانه هیل مصطکی هر واحد یک ماشه سوده بگلقند توله سرشته همراه عرق بادیان دهند و در آخر روز شیره تخم کشوث شیره اصل السوس هر یک چهار ماشه و در شب هلیله مربی ..... گرم و گاهی عود سوده افزایند و برای نفخ شکم بارد مزاج مصطکی دو ماشه عود سنبل الطیب هر یک یک ماشه سوده بگلقند یک توله سرشته تناول نمایند بالایش عرق بادیان عرق عنب الثعلب هر یک پنج توله شربت بزوری دو توله بنوشند و اگر دفع سده منظور باشد سنای مکی چهار ماشه افزایند ایضا برای تهوع و خفقان و آروغ و فواق و قلت اشتها و ضعف هضم غراغر ... ماشه مصطکی پودینه خشک دانه الایچی خرد هزار واحد دو ماشه سوده بسکنجبین توله سرشته همراه شیره کاسنی شش ماشه عرق عنب الثعلب ده توله شربت بنفشه دهند و گاهی برای تقویت معده و مراقیین مصطکی طباشیر دانه هیل هر یک یک ماشه سوده بگلقند توله آمیخته همراه عرقیات شربت بزوری شربت گاوزبان هر یک دو توله میدهند ایضا برای درد معده و کثرت آب دهن و قی درجوارش عود دانه هیل جدوار طباشیر هر یک ماشه سوده آمیخته عرق کاسنی و عنب الثعلب هر یک پنج توله گلاب چهار توله شربت انار دو توله و یا گل سرخ گاوزبان هر یک چهار ماشه عود یک ماشه مصطکی دو ماشه مویز منقی ده دانه در عرق کاسنی و عنب الثعلب و گاوزبان هر یک چهار توله جوشانیده گلقند دو توله داخل کرده بدهند و مالش روغن گل و روغن مصطکی بموضع نفخ مراق کنند و برای درد معده بعد طعام جوارش مذکور با شیره بادیان نه ماشه گلاب چهار توله نبات یک توله بدهند و یا زربناد سوده بجوارش مذکور آمیخته با شیره زیره سفید چهار ماشه و نبات توله بدهند و برای درد معده که در آخر هضم باشد بادیان خطائی دو ماشه سوده بگلقند آفتابی توله سرشته بخورند و عرق بادیان ده توله بنوشند یا انیسون یک ماشه سوده با گلقند توله سرشته همراه عرق مذکور بدهند ایضا برای دفع خلل ریاج و اوجاع معده و خفقان بادیان بادرنجبویه بادیان خطائی صعتر فارسی هر یک سه ماشه برگ فرنجمشک چهار ماشه عود صلیب یکنیم ماشه مویز منقی ده دانه در نیم آثار آب بجوشانند هرگاه نیم پاو بماند صاف کرده شربت بزوری معتدل دو توله داخل کرده بنوشند ایضا برای ثقل کمر از احتباس ابخره مراقی و دفع ریاح از اسفل و قبض بواسیر و تفتیح آروغ مراقی و رفع نزله طباشیر سنبل الطیب اصل السوس دانه هیل هریک نیم ماشه سوده بگلقند توله سرشته با شیره تخم خربزه شش ماشه شربت گاوزبان دو توله بخورند ایضا برای درد محاذی قلب که در تنفس بیزاری نباشد و بکماد و ضماد زائل نه شود اصل السوس گاوزبان بادیان هر یک چهار ماشه مویز منقی ده دانه سنبل الطیب دو ماشه عنب الثعلب چهار ماشه جوشانیده گلقند دو توله داخل کرده تا هفت روز بنوشند ایضا برای درد کتفین از صعود بخار بارد مراق مصطکی دو ماشه مویز منقی ده دانه گاوزبان چهار ماشه در عرق شاهتره جوشانیده شربت بزوری دو توله داخل کرده دهند و یا

عنب الثعلب گل سرخ هر یک چهار ماشه تخم کاسنی شش ماشه بادیان چهار ماشه جوشانیده شربت بزوری داخل کرده بنوشند و یا الایچی خرد سه ماشه تخم کاسنی شش ماشه جوشانیده گلقند آفتابی دو توله داخل کرده دهند ایضا برای قی و سوزش معده حامله مراقی بادیان مصطکی انیسون سوده بگلقند آفتابی سرشته تناول نمایند بالایش سنبل الطیب چهار ماشه مویز منقی ده دانه دانه هیل سه ماشه عود هندی چهار ماشه جوشانیده نبات یکنیم توله داخل کرده بنوشند ایضا برای رطوبات معده و نفخ شکم و صلابت و درد و قصور هضم و مزاج بسیار بارد دارچینی بادیان اسطوخودوس گاوزبان افسنتین هر یک چهار ماشه به عرق بادیان نیم پاو گلاب چهار توله جوشانیده صاف کرده گلقند نسترن دو توله داخل کرده دهند باز بجای اسطوخودوس و افسنتین دانه هیل سه ماشه نانخواه سه ماشه کنند و ضماد صبر و غیره نمایند ایضا برای سوء هضم و لینت طبع و پیچش در اجابت از حرکت بواسیر ریحی عود مصطکی بوزیدان هر واحد یک ماشه سوده بگلقند آفتابی یک توله سرشته تخم مرو شش ماشه دانه هیل سه ماشه در عرق بادیان و عرق عنب الثعلب هر یک شش توله جوشانیده شربت بزوری معتدل دوتوله حل کرده دهند و برای سوء هضم و نفخ مراقی جوارش عود شیرین خورده بالایش دارچینی مصطکی عود غرقی اصل السوس مقشر در ونج عقربی جوشانیده صاف نموده نبات داخل کرده بنوشند و یا جوارش مصطکی خورده بالایش دارچینی مصطکی مویز منقی عود غرقی نیم کوفته دانه هیل کوفته جوشانیده گلقند داخل کرده بنوشند فائده بدانکه در مراق گاهی لعاب دهن بسیار آید و این یا از عدم هضم جید معدی باشد و یا از *215* ..... دماغی و یا از هر دو و یا از ضعف هضم کبدی پس در دماغی اطریفل اسطوخودوس و حب جدوار و معجون نجاح و در معدی جوارشات هاضم و در هر دو اطریفل و در کبدی دانه هیل بیخ بادیان و تخم کشوث که مدر و مفتح باشد در نسخه افزایند و گویند که بتدبیر این مرض حذاق یونانی منفرداند و غیر آنها تسخین زیاده برای کسر نفخ می کنند و اسهال بایارج مینمایند ..... احتراق زیاده میگردد و سنا باک ندارد که آن اسهال اخلاط محترقه از اعماق بلا تهیج آن میکند و گویند که چون فساد در مراق بسیار باشد داغ نهادن بنجاح می رساند. اقوال حذاق شیخ الرئیس میفرماید که اگر مراق باردالمزاج نافخ باشد و با وی ورم و لهیب نبود آب افسنتین سه اوقیه جوشانیده بنوشند و یا عصاره آن ده قیراط در آب حل کرده خورند و بدیگر ادویه مناسبه تنقیه او نمایند و نطولات حاره بر معده ریزند و ضمادات گرم بران نهند و دران تخم فنجنکشت و تخم سداب و بیخ سوسن و شجره مریم استعمال کنند و باید که اضمده بران مدت طویل دارند و هرگاه جدا کنند پنبه یا پشم ندف زده یا اسفنج در آب گرم آغشته بدان موضع نهند و استعمال ضماد خردل بر معده و مابین کتفین نیز نافع است و کذا گذاشتن محاجم بی شرط مگر آنکه ورم یا درد آنجا مانع آن باشد و باشد که به سبب شدت نفخ در مالیخولیای نافخه بنوشیدن تخم کرفس و

زیره و انیسون و اشربه دران این بزور و سداب و شبت داخل باشد احتیاج افتد بلکه گاهی به استعمال تخم سداب و فنجنکشت حاجت آید گاهی مراقی مزمن بقی کردن از خربق سفید محتاج گردد صاحب کامل گوید که اگر خلط سوداوی محدث این علت در معده باشد باید که مریض را قی کنانند بآبیکه دران شبت و ترب و پودینه نهری و خربق سفید جوشانیده سکنجبین عسلی آمیخته باشند یا برقع یمانی و جوز القی و تخم ترب و مانند آن که هر واحد بقدر حاجت در عسل سرشته به آب مطبوخ شبت و ترب مالیده باشند و چون تنقیه معده بقی کردند تا سه روز راحت دهند و نان سمید با شوربای چوزه مرغ به طریق اسفیدباج یا زیرباج پخته بخورانند و تدبیر او از اغذیه موافقه مرض مالیخولیا نمایند و روز چهارم ادویه موصوف برای تنقیه خلط سوداوی و مطبوخ افتیمون مقوی بایارج و شحم حنظل خربق سیاه دهند و اگر از این آثار صلاح نبینند این نقوع صبرمنقی معده از خلط سوداوی بدهند بگیرند هلیله سیاه و پوست هلیله کابلی و افتیمون و سنای مکی هر واحد هفت درم اسطوخودوس برگ بادرنجبویه کماذریوس کمافیطوس پودینه نهری گاوزبان حشیش غافث هر واحد چهار درم بسفائج کوفته سه درم غاریقون کوفته دو درم مصطکی قرنفل ساذج هندی هر واحد دو درم و نیم مویز منقی چهل درم همه را در شش طل آب بجوشانند تا بدو رطل آید صاف کرده پنج درم صبر سقوطری بران انداخته هر روز سه تا چهار اوقیه گرفته روغن بادام شیرین یک درم بران چکانیده در تابستان وقت سحر و در زمستان هنگام طلوع آفتاب بنوشند و غذا بران شوربای لحم حمل یا جدی یا پایچه سفید آنها باشد و بعد غذا شراب سفید رقیق اندک اندک بنوشانند و اگر ازین آثار صلاح و سکون پدید آید این تدبیر لازم گیرند تا آنکه صلاح تام یابد و اگر فائده نشود ایارج جالینوس و ایارج روفس بآب مطبوخ هلیله سیاه و کابلی و گاوزبان و افتیمون و اسطوخودوس و بسفائج هر واحد بقدر حاجت بدهند و اگر مریض متحمل ادویه حار نباشد و ازان ایذا یابد ماءالجبن مرتب بسکنجبین هر روز نیم رطل تا یک رطل بدهند و بران این سفوف اندازند هلیله سیاه و کابلی هر واحد سه درم افتیمون چهار درم غاریقون یکنیم درم خربق سیاه یک دانگ همه را باریک سوده دو درم تا سه درم یا ماءالجبن بدهند ابن هبه الله گوید که فصد باسلیق یا اسلیم از دست چپ کنند و مقدار صالح خون برآرند و اصلاح مزاج جگر به تبرید آن نمایند بهر آنکه خلط سوداوی از سخونت آن متولد می شود پس طحال از آن .... اخذ میکند و هرگاه از آن متاذی میگردد آنرا بسوی معده دفع میکند پس اگر این کثرت پذیرد تنقیه آن به مطبوخ فواکه نمایند و تبرید مزاج کبد بشرب شیره بزور بارده مانند شربت غوره و شیره زرشک بسکنجبین سفرجلی و آب کاسنی بسکنجبین کنند و اغذیه سریع الهضم جیدالکیموس مثل لحم ماکیان و بره مرتب به آبهای بارد مثل آب ریباس و حصرم و سماق ..... و از امتلا حذر نمایند و اگر عادت مریض بشرب خمر باشد اندکی از آن ممزوج بآب بسیار بنوشانند و اگر از کثرت ریاح و شدت انعاظ

شکایت کند امر بجماع معتدل نمایند و از اسراف دران منع نمایند و درحمام داخل کنند. ایلاقی و جرجانی مینویسند که در مالیخولیای مراقی امر بقی نباید کرد مگر کسی را که به آسانی قی کند و خلط در فضای معده باشد و صواب است که تلیین طبیعت نمایند بافتیمون و ایارح فقیرا بهم آمیخته و اگر حاجت آید که هر روز از این مرکب بقدر مناسب بخورند سخت نافع بود تنقیه معده و اخراج اخلاط آن بآسانی کند و هرگاه عادت ..... طریق نمایند معده و امعا بران مستمر گردد که ثفل را دفع کند و هر صبح این شربت افسنتین بدهند افسنتین رومی ده درم گل سرخ بست درم تربد سفید خراشیده چهارم درم سنبل الطیب دو درم ..... نسخه ها مصطکی و اذخر و ساذج هندی و صبر هر یک دو درم غاریقون چهار درم نیز آمده همه را درده آثار آب بپزند تا نصف بماند صاف کرده هر بامداد سی درم ازین شربت ... درم شکر سوده بخورند و در نسخه که جهت ضعف معده بارد و سوءالقنیه نیز مجرب نوشته صرف غاریقون چهار درم افزوده و نوشته که در چهار رطل آب خیسانیده بجوشانند تا بثلث رسد صاف نموده با صد و بست درم قند بقوام آرند و صاحب تحفه وزن تربد هفت درم و سنبل چاردرم عوض غاریقون نموده و اگر قنطوریون دقیق را بجوشانند و صاف کرده هر صبح همچنین بنوشند سودمند بود *215/1* بادیان سبز دو آثار صندل سفید چارتوله برگ کاسنی سبز دو آثار بدستور عرق کشند گاوزبان عنبری اصحاب مالیخولیا و توحش و خفقان و ضعف دل و ..... امراض سوداوی را نافع است گاوزبان هر یک نیم پا و صندل سفید اسطوخودوس بادرنجبویه بسفائج گل سرخ گل نسرین هر یک ده درم عرق کیوره بیدمشک هر یک دو رطل عنبر مشک هر یک نیم درم در دهن نیچه آویزند و بدستور عرق کشند خوراک دوازده درم عرق چوب چینی که ضعیف را قوی گرداند و ناتوان را توانا سازد وقوت باه بی حد آورد و مالیخولیای مراقی را مفید بود و حکیم مسیح الزمان این عرق را برای نواب اعتمادالدوله تیار کرده بود عجیب و غریب برآمد و نفعی کرد که از حیطه تحریر و تقریر بیرون ست و معمول حکیم شریف خان صاحب چوب چینی پنج آثار اکبری دارچینی سه نیم آثار پا و بالا الایچی سفید کباب چینی قرقفل جوزبوا بسباسه سعد کوفی ساذج هندی عود غرقی بهمن سرخ بهمن سفید زرنباد بادرنجبویه خولنجان سنبل الطیب اشنه گاوزبان صندل سفید درونج عقربی خصیه الثعلب مصطکی بیخ بنفشه ولایتی از هر یک نیم سیر نبات سفید ده سیر مویز منقی پنج آثار عسل مصفی پنج آثار قند سیاه سی آثار پوست کیکر ده آثار گلاب هفت و نیم شیشه عنبر اشهب شش ماشه مشک یک توله و سه ماشه زعفران نیم پا و بدستور عرق کشند خواه یک آتشه خواه دو آتشه. معجون مفرح که جهت مالیخولیای مراقی نافع ست هلیله ... آمله از هر یک دو جزو گاوزبان بادرنجبویه گل سرخ بهمنین گشنیز خشک ابریشم مقرض از هر یک یکجزو کوفته بیخته بشربت سیب سه وزن مجموع ادویه معجون سازند خوراک سه درم ... معجون برای مالیخو لیای مراقی از مجربات محمد حسین آمله منقی

بادرنجبویه چای خطائی پوست هلیله کابلی طباشیر سفید هر یک ده مثقال زعفران جوزبوا ساذج هندی قرنفل بسباسه دانه هیل عود قماری هر یک دو مثقال پوست ترنج پوست بیرون پسته هر یک سه مثقال قند سفید شکر سفید هر یک نود مثقال گلاب هفتاد مثقال آب زرشک پنجاه مثقال آب لیمو شصت مثقال آب سیب شیرین آب سیب ترش آب انار شیرین آب انار ترش آب به شیرین آب به ترش هر یک هفتاد مثقال بقانون مقررمعجون سازند. معجون نافع مالیخولیای مراقی مانع صعود ابخره مربای آمله مربای هلیله هر واحد دو عدد گل سرخ گشنیز مقشر زرشک طباشیر هر یک دو درم دانه هیل پوست ترنج مصطکی عود غرقی ساذج هندی سنبل الطیب گاوزبان گل گاوزبان ابریشم مقرض زهرمهره سوده زرنب هر یک درم مویز منقی دو توله شربت انار ولایتی چهارتوله شکرسفید پاو آثار معجون سازند مفرح بارد جهت تقویت وخلل مراق هلیله مربی آمله مربی هر یک پنج عدد شسته بعرق گاوزبان و عرق عنب الثعلب هر یک پاو آثار بجوشانند تا مهرا شود پارچه بیز نموده با نبات سفید یکنیم پا و بقوام آرند و صندل سفید طباشیر هر یک سه ماشه مروارید ناسفته دو ماشه کشنیز مقشر مغز تخم خیارین هر یک شش ماشه گل گاوزبان دو ماشه سائیده مشک خالص چارسرخ سوده آمیزند پس ورق نقره دو ماشه حل سازند خوراک از هفت تا نه ماشه. مفرح بارد کافوری مخترع حکیم علوی خان مجرب بمرات از برای مالیخولیای مراقی و جمیع امراض سوداوی که سبب آن احتراق صفرا یا خون باشد و مقوی جمیع اعضای رئیسه است و خفقان و ضعف قلب را که بسبب حرارت باشد نهایت مفید است مروارید ناسفته کهربای شمعی کافور قیصوری زعفران هر یک دو دانگ لاجورد مغسول سنگ یشب فادزهر معدنی صندل سفید طباشیر پوست هلیله کابلی هلیله سیاه آمله گل گاوزبان گل سرخ اسطوخودوس هر یک یک مثقال مغز تخم کدو پنج مثقال تخم خرفه پانزده مثقال زرشک ده مثقال گل بنفشه گل نیلوفر هر یک دو مثقال شربت فواکه شیرین پنجاه مثقال نبات سفید بقدر حاجت گلاب عرق بیدمشک بقدر ضرورت نبات و شربت را بعرقیات حل کرده بقوام آرند و با سائر ادویه بدستور مرتب نمایند شربت یکمثقال و اگر دو دانگ عنبر و ورق طلا و نقره هر یک مثقال داخل نمایند بهتر است در نسخه دیگر وزن مروارید و کهربا هر یک چهار دانگ ست و بهمنین و خیربوا و بادرنجبویه هر یک یکمثقال ابریشم مقرض دو مثقال افزوده و نوشته که جواهر را بگلاب یا آبلیمو و آب ترنج بر روی سنگ سماق صلایه نمایند و باقی ادویه کوفته بحریر بیخته عسل سفید ده مثقال شربت سیب شربت فواکه هر یک بیست و پنج مثقال قند سفید بقدر حاجت در عرق گاوزبان و غیره بقوام آرند پس عنبر اشهب نیم مثقال مشک دو دانگ دران حل کنند پس اوراق ادویه دیگر و با اشربه فواکه و صندل ترش و عرقیات و تخم فرنجمشک بخورند. انتباه گاه در مرض مراق لعاب زبان باراط آید و این از عدم هضم جید معدی می باشد و یا از ...... ❋216❋ تنقیه معده و هضم طعام و تلیین طبیعت کند و

هرگاه این امور ثلثه حاصل شود ریاح و بخار تولد نکند و ماده مرض منقطع گردد و ماءالجبن مرتب از شیر اسب ماده و شیرگاو طبع ..... اندک آن اسهال اندک و بسیار آن اسهال بسیار کند و طعام او یک قسم باید بهر انکه قوت معده در هضم اقسام مختلف متحیر شود وگوشت حیوان که برای او بگیرند در برف و یخ یکروز ..... تا نرم شود و انچه ازان بریان کنند سخت بریان نباید کرد تا خشک نشود و بلکه تری باقی ماند و هر وقت که معده خالی باشد افسنتین و شبت و پودینه نهری و زیره و انیسون و .... در آب جوشانیده صاف نموده در مثانه گاو پر کنند و گرم بر معده نهند و نگاه دارند که معده را قوی کند و ریاح را منع نماید واگرصعتر وکندر اضافه نماید قوی ترگردد فولس گوید .... تنقیه سودانه درم افتیمون بماءالجبن باید داد و اگر ماءالجبن حاضر نباشد بماءالعسل دهند و میان هر استفراغ تا استفراغ دیگر هر روز شربت افسنتین باید داد بهر آنکه منقی معده ..... آن و مدر بول است وتصفیه خون از خلط غلیظ بادرار بول کند و آنجا که ماده سودا با بلغم آمیخته باشد سکنجبین عنصلی موافق باشد روفس گوید جماعتی را دیدم که افسنتین تنها ..... و از این علت خلاصی یافتند و ابوالخیر حماد گوید که من این را آزمودم و همچنان یافتم که روفس گفته منفعت آن بزرگ دیدم ابن الیاس گوید که گاهی مالیخولیا بسبب حدوث در مراق یا بسبب سده دران از خلط سوداوی غلیظ حادث میشود و از ان بخارات مرتقی میگردد و علاجش اسهال سودا برفق از مطبوخات لینه و حقنه های غیرحاده است و.... بادرنجبویه یک درم گاوزبان یکدرم و از گلقند شکری ده درم بنوشند غذا زیرباج ماکیان و بعد ظهور نضج اسهال طبیعت بمعجون خیارشنبر و سنا هر واحد پنج درم و شکر ده درم و خیارشنبر در آب بادرنجبویه و گاوزبان هر واحد ده درم مالیده و آب بابونه و شبت و فرنجمشک و روغن سوسن و زنبق بر مراق ریزند و این تدبیر وقتیست که در مزاج حرارت ..... و اگر با حرارت باشد ترک استفراغ بتمامه نمایند و ترطیب مزاج دماغ بدوشیدن شیر بران و ریختن آب گرم بسیار کنند و جلاب از نیلوفر و تخم کاسنی و عنب الثعلب هر یک سه درم و ..... یا شکر ده درم بنوشند و یا شربت بنفشه یا شربت خشخاش هر کدام که باشد ده درم از آن در آب گرم حل کرده بنوشند و غذا ماءالشعیر یا مزوره ماش بمغز بادام و کدو بدهند ابن ... گوید اگر علت از مراق باشد آب بابونه و شبت و افسنتین و حب الغار و تخم فرنجمشک و روغن سوسن بران ریزند و تضمید آن بادویه محلل نفخ مثل نانخواه و تخم کرفس و زیره ..... نمایند و ضماد را تا زمانی دراز بران بگذارند و چون آنرا بردارند بپارچه بپوشند محاجم بی شرط بر مراق نهند. طبری گوید که علاج مراقی علاج مالیخولیای دماغی ست ... استفراغ مگر هنگام ضرورت شدید اقتصار بر مزورات و اگر مریض لاغر گردد چوزه مرغ و تیهو و زرده بیضه و مانند آن دهند و در هر چهل روز فصد باسلیق کنند و اخراج خون واجب و تحذر از ضعف و سقوط قوت مریض نمایند بعد از ان بمزاج مریض نظر کنند اگر حار مزاج باشد لزوم شرب ماءالشعیر بشربت خشخاش

کنند و بشب وقت خواب این جلاب معروف بجلاب جالینوس عصیر عنب باصول ست و انچه ذکر کردیم غیر اینست و از غم و تاذی بتعب کلام احتراز نمایند که این در کرب او می افزاید و اگر مزاج مریض بارد باشد لزوم تناول جلنجبین نمایند و بعد طعام اندک شراب زبیبی اصفر بنوشانند و اگر در مرض انحطاط گردد و در مریض قوت باشد و یقین گردد که در بدن مریض فضول ست ترک او جائز نبود چه دران خوف فساد یا تعفن آنست پس استفراغ آن بخیارشنبر که در اب مطبوخ گاوزبان و برگ بادرنجبویه و افتیمون و اندکی افسنتین آنرا مالیده باشند باید کرد و اگر بینند که معده او متالم میشود استفراغ بدوای مسهل ترک نمایند و این حقنه بعمل آرند اگر قوت اطاعت کند خارخسک بابونه هر واحد یک کف خطمی سبوس گندم هر دو در صره بسته هر واحد دو کف برگ کرنب برگ چقندر هر واحد یک باقه سپستان یک کف انجیر چهل عدد قرطم کوفته جو مقشر هر واحد یک کف کبیر برگ شبت یک باقه کبیر همه را بدستور مطبوخ حقنه بپزند و از ان بقدر حقنه واحد بمقدار قوت مریض بگیرند و اندک بوره ارمنی سرخ و هفت درم شکر دران حل کرده بدفعات متوالی حقنه کنند تا آنکه فضول زائل گردد و بعد ازان بتدبیر محلل و تدبیر مبرد حسب وجوب حال اعاده نمایند بعد از آن بمزاج مریض نظر کنند اگر حرارت او اشتداد نماید و قشف و یبس ظاهر گردد لزوم ماءالشعیر و مزورات مرطبه مثل کدو و ماش و بقله یمانی همه بروغن بادام پخته باید کرد و اگر مریض برین صبر نکند و در قوت او نقصان بینند غذا از .... و بچه ماکیان و مغز سر بره بدهند و از کثرت طعام و شب خواری حذر کنند و این مرض معزالدوله را در اهواز عارض شد و قاروره او سفید خام بود بسبب میل حرارت بسوی اعالی بدن و بسبب خامی اخلاط و ابوحکیم طبیب او را غلطی واقع شد و گمان بارد بودن مرض نمود و ایضاً صورت اعراض را .... کرد که آن شکایت تمدد جنبین و سوءهضم مع فرط اشتها و درد ترقوه و کتفین میکرد و معذلک قاروره سفید خام بود پس آنرا حب منتن خورانید و از آن مزاج او گرم شد و مرض زیاده و قلق عظیم عارض شد و حکم بقتل ابوحکیم داد و بعد شفاعات آنرا مقید ساخت و ابونوح طبیب از فارس باهواز وارد گردید و او مرد فاضل ❋217❋ پس بحث کرد ازآنچه ابوحکیم بدان معالجه آن کرده بود و نظر بقاروره و نبض او نمود پس نبض را بطی متفاوت مختلف یافت وحکم کرد که مرض باردست و اشاره بشرب مسهل نمود و باقی ماند از اسهال انچه باقی بود یعنی فائده نبخشید و دردی درسینه ی او بهم رسید و بیهوش گردید و چون بهوش آمد این را نیز مقید نمود ومدتی ابونوح دراهواز مقید بود بعد از آن یهودیی معروف به وهابیت وارد شد وحسن المعرفت بود وان اقتدا برای ابوحکیم و ابونوح نمود و قاروره و نبض آنرا بغلطی انداخت و بمسهل اشاره نمود و امر بدخول حمام بعد ازتناول دوا کرد و درحمام آنرا غشی بهم رسید و مرض آن زیاده گشت و اذیت او عظیم گردید پس حکم قید آن یهودی درحمام کرد و مسهلی که نوشیده بود آنرا بکثرت نوشانید و چون ازحمام

بیرون آوردند مشرف بموت بوده تا یکسال صاحب فراش بود و پوست بدن اوتمام افتاد و از طبابت توبه نمود بعد ازان ابوعبدالله بریدی را تحریر فرمود و من مع ابوماهر موسی بن سیّار استاد من درخدمت آن حاضر بودم و طلب کرد که یکی را از اطبای خود بسوی اهواز فرستد و صورت مرض خود وخطای اصبا را نوشت و ابوعبدالله مرا بسوی اهواز فرستاد و معالجه ی آن بشرب ماءالشعیر و تلطیف غذا نمودم وگفتم کسی که اشاره بحل طبیعت نمود خطا بود و انچه اشاره کردم بدان میل نمود و از ماءالشعیر آثار صلاح ظاهر شد بعده زنی از دام هرمز معروف به بنت اسرائیل طبیب وارد گردید واشارت بشرب شیرخر نمود وان قریب به ماء الشعیرست در ترطیب و گفت که جماعتی را از صاحبان این علت بدین شیر علاج کردم و از ان خلاص یافتند و چون از ماءالشعیر درترطیب صلاح ظاهر شده بود ماءالشعیر و شیرخر هردو جمع نمود و بران مداومت کرد و شفای کلی یافت و من گمان کردم که این زن اشارت بشیر خر بطریقی نموده که زنان بغیر تمیز و تفرقه میکنند و از ان مناظره کردم و آن زن را درطب ارجح زنان و فهیم بمعالجه حافظ در امورات کثیرالدراست بکتب جالینوس و بقراط یافتم و دانستم که ان بشیر خر اراده ی ترطیب و تعدیل و تسکین حرارت و اصلاح قشف و یبس نموده و بخطا اشارت نکرده بهرانکه امر میکنیم بشیرخر و شیر زنان و ماءالجبن و مانند آن درجاییکه اراده ترطیب وکسب بدن رطوبت را می نمائیم و این حکایت از ان جهت کردم که اگر این علت بامزاج حار افتد نوشیدن شیر خر ان را منع نیست و اگرچه جالینوس آنرا درین باب بعینه ذکر نکرده لیکن شیرخر را بذکر قانونی ذکر کرده طبیب حسب برای خود مع استعمال قوانین آنرا بعمل آرد و بدترین چیز دراین مرض استفراغ بادویه دیدم و هرچیز که معده ی صاحب آنرا ایذا رساند مضرآنست و انچه قدما باختلاف صفات و رای خودها دراین مرض ذکر کرده اند اینست که این مریض را علاج بترک ریاضت و نشانیدن او در آبزن و حفظ سر او باشیای مقوی سر مثل گلاب وآب طلع و روغن سوسن و روغن خیری زرد و آب حیالعالم و آب عصیالراعی کنند هرگاه مزاج علیل حار باشد و اگر مزاج مریض باین مرض بارد بود تقویت سر او بروغن های گرم و ریختن آب مطبوخ این ادویه نمایند بگیرند بابونه اکلیل الملک برگ بادرنجوبه برگ سرو جوزالسرو گل حنا هر واحد یک کف و اشنه اندکی و برگ خبازی و برگ خطمی و سبوس گندم همه را در آفتابه بجوشانند و بعد مهراشدن حشایش نیم گرم بر سر او دائم بریزند که تقویت مزاج دماغ او کند و صعود بخارات بسوی سر او منع نماید بعده و تضمید معده ی او باین ضماد کنند برگ مورد برگ جمسفرم هر واحد یک کف مغز سیب خوشبو بمقدار ؟ کعک شامی و سک بریان هر واحد اندک حضض ازان کمتر گاوزبان برگ بادرنجوبه برگ مامیثا هر واحد اندک مراندک ازان صبر رطب اگر یافته شود اندک ازان مصطکی اندک ازان همه را سوده بشراب ابیض یا شراب سیب ساده سرشته برتمام معده ضماد نمایند ناشتا و وقت غذا جدا کرده هنگام هضم طعام

اعاده نمایند و این هنگامی ست که بمزاج حرارت ؟ باشد و اگر حرارت قوی باشد و متحمل آن ضماد نشود تضمید معدهٔ او باین ضماد کنند زرشک با تخم کوفته حشیش مامیثا صندل سفید و سرخ کعک شامی برگ مورد..... باب سیب آمیخته بر پارچه ضماد کرده برمعده خالی گذارند و وقت انهضام طعام از ان جدا کنند و از چیزیکه تدبیر این مرض مع حرارت مزاج بدان کنند ماءالشعیر وحریره معمول باب سبوس ست تا انکه قوت مریض متحمل آن باشد و چون ضعیف شود زیرباج اسفیدباج بچه مرغ و تیهو و ازان بریان کرده دهند و اگر گرسنگی بسیار باشد واحتمال .... طعام اندک نبود ماءالشعیر مطبوخ بخشخاش بنوشانند وتغذیه آن بلحوم بره و بچه ی ماکیان سازند و نبیذ ابیض معتدل‌البیاض و نبینذ حوصی نوشانند و اگر فضول ..... اوثابت شود و احتیاج بفصد بود و قوت او متحمل باشد فصد باسلیق کنند و اخراج خون بدفعات نمایند و تضمید احشای او ببرگ بنفشه و آردجو و اندک ..... و اندک آردکرسنه و صندل سفید اندک و حضض اندک کوفته بیخته بگلاب و قلیلی از روغن خیری دایماً وقت پُری شکم وگرسنگی نمایند و لزوم دخول آبزن هرروز .... ازجماع و کثرت آن منع نمایند و اگر شهوت جماع اشتداد نماید و نعوظ مفرط ظاهرشود و افکار او فاسد گردد و شبیه بوسواس آنرا ظاهر شود اجازت جماع دهند و بعد آن حفاظت قوت او نمایند و اگر محتاج باستفراغ باشد به حقنه مذکور کنند و اگر با استفراغ اراده تغذیه بدن و ترطیب آن باشد و وقت احتمال آن کند **218٭** بماءالجبن و بشیر مطبوخ به افسنتین نمایند صفت آن بگیرند اندک افسنتین و افتیمون و اندکی ریوند چینی خالص سوده درپارچه صره بندند و در دیگ سنگین نو مقداریکه ..... براندازند که علف آن حشیش افسنتین رطب یا شاهتره یا حشیش فیل گوش یا حشیش گاوزبان یا بادرنجوبه یا فرنجمشک باشد اگراین میسر آید والا از جو کوفته مقشر و از ..... سمید و مانند آن بود و آن صره را که دران افسنتین و افتیمون باشد درشیر جوش خفیف دهند بعده شیر را صاف کنند وبران اندک سکنجبین عنصلی اندازند اگر مزاج ..... متحمل آن باشد والا جلابی که مذکور شده آنرا بنوشانند که این تقویت معده او و تحلیل اخلاط سوداویه محترقه در مراق و عروق آن کند و از غذای اندک از تیهو و بره شیرخوار .... نکنند اگر قوت آن متحمل این باشد و شراب خوصی بنوشانند و از بلد سکونت او و صناعت او نقل کنند اگر نقل اورای واجب کند و همچنین از آبیکه آنرا موافق نباشد که این تدبیر .... در امر اوست و اگر مزاج مریض بارد باین مرض باشد تدبیرش بهمین تدبیر نمایند از ضماد معده و احشای او سوای آنکه در ضماد این واجب است که صبر و مر و مصطکی و عود خا.... اندک افزایند و اشیای مبرده از ان ضماد بکاهند و در آبزن که دران بابونه و اکلیل الملک و سبوس و مانند آن انچه مسخن و جالی باشد جوشانیده باشند بنشانند و واجب‌ست که از مراعات مزاج او غافل نشوند پس اگر بادنی تغیر متغیر گردد یا به یکی ازین کیفیات مائل شود میل او بتدبیر بطرفی که مخالف کیفیت موجب مرض باشد باید کرد و اگر این علت ورم

درمعده باشد و مزاج او بارد بود لزوم شرب سکنجبین شکری عنصلی نمایند و نان خورش بسرکه عنصل سازند و دائم استفراغ او بدوائی که دران افتیمون و افسنتین باشد .... و اگر قوت او متحمل استفراغ نباشد و در بدن او فضول باشد و وقت احتمال نماید این نقوع هر روز یک قدح بنوشانند نسخه آن برگ بادرنجبویه و گاوزبان عناب سپستان اصل السوس هوم‌المجوس تودری کوفته بوزیدان کوفته پرسیاوشان هرواحد یک کف ترنجبین گل سرخ مویز منقی هر واحد یک کف کبیر افسنتین اسطوخودوس افتیمون اندک بوزن دو درم همه را در ظرف چینی یا شیشه یا سفالی سبز اندازند و آب شیرین خوب گرم برآن انقدر بریزند که چهار انگشت بپوشد و سه روز درآفتاب گذارند بعده ... یک قدح ازاین آب بیک اوقیه سکنجبین عنصلی بنوشانند که این استفراغ آن فضول بلا اذیت کند و هرگاه قوت او ضعیف گردد و فضول باقی بود اصلاح غذای او و ترک ..... نمایند تا آنکه استفراغ او ممکن شود و از انچه معالجه این علت بدان نمایند بعد پرهیز و لزوم آن تقلیل طعام و ترک جماع و لزوم آبزن ست و هر روز اندک ازین معجون افتیمون .... دهند بگیرند هلیله جات ثلثه و بلیله و آمله مساوی و مصطکی اندک و افتیمون و افسنتین هر واحد مثل یک جزو از هلیله جات کوفته بیخته به عسل بسرشند بعده جهت تقویت اسهال باندک تربد و ... سیاه و سقمونیای مشوی آنرا مقوی سازند اگر درمعده ورم نباشد و قوت صحیح بود و مزاج او احتمال این کند در هر سه روز از دو درم تا سه درم بدهند وچون ازاین مرض علیل ..... از عود او ایمن نباشند هرگاه مریض ترک پرهیز کند و بر اغذیه مولد سودا جسارت نماید و مضرترین اشیا برای صاحب این مرض ریاضت متعبه است پس میباید که مراعات بسیار کنند و حفاظت معده او نمایند و ندیدم کسی را که این مرض عارض شد و از ان تساهل نمود و تدبیر جازم اخذ نکرد و امر او بفساد مزاج و ذرب و انحلال قوت مؤل نگردید و ..... شخصی را که این علت با ورم در معده او و حرارت درمزاج او و معالجه باستفراغات نمود و اکثر اعضای او متشنج گردید مع الم شدید که لاحق او بود تا انکه هلاک شد و این حالت آنرا ..... استفراغ رطوبات محتاج الیه بدن و ضعف قوت و ارتفاع بخارات حاره بسوی دماغ بهم رسید و جمیع انواع مالیخولیا و طریق معالجه آنها قریب یکدیگرست و زیادتی و کمی که در آنها واقع میشود اندک است و بعید نیست که این فرق از کسی که آنرا ادنی تمیز باشد زائل شود پس انواع آنرا باستقصا تامل نمایند ایضاً او مینویسد که طول سهر و فرط دراست و نظر در علوم فکریه و ترک مجالست انواع مردم و کثرت خلوت و تنهائی با افکار مورث نوعی از مالیخولیای عسرالبرء میگردد و با این نوع مالیخولیای دماغی سوداوی مناسبت دارد که ..... آن احتراق سائر اخلاط مضاف گردد پس هذیان کثرت نماید و گاه نوبت بدریدن جامه رسد و جمیع افکار او فاسد گردد و معالجه این قسم علاج مرکب از انواع مذکوره مالیخولیاست از ترطیب و تحلیل و استفراغ و به مهلت و آهستگی و تغذیه باغذیه موافق مزاج آن و ایناس و اجلاس او در مجالس مردم

و جماعت هایی که درآن اصحاب علوم و ملاهی و شرب جمع گردند و اندک شراب لطیف نوشانیدن و تفقد اعراض و سائر احوال او و تقویت قلب ایشان و همچنین قلوب سائر اصحاب مالیخولیا و ارباب قرانیطس و جمود بهرآنکه تقویت قلوب آنها تقویت قوت آنها نماید پس معالجه طبیب را اثرنیک ظاهرگردد و در زمانه خود جماعتی را از افاضل دیدیم که خود را تنها داشتند و لزوم افکار و اجتناب از مردم و ترک اشتغال بغیر علوم و دراست نمودند پس اخلاط ایشان محترق گردید و مالیخولیا پیدا شد و بعضی را از ایشان دق لزوم نمود و هلاک شدند منجمله آنها فارابی و عیسی بن ماسویه و ابوبکربن ... بصری و عمرو بن ثقیف‌اند که بدین علت هلاک گردیدند پس این قسم تدبیراعنی مفارقت مردم و اختیار تنهائی و ترک استماع و مجالست مردم و تفرد بافکار و مجاهده نفس مؤدی می گردد بدانچه مذکور شد اندرین حالت برانسان عاقل واجب است که تقسیم نماید روز خود را و اگر قدرت نباشد هفته را و اگر نتواند ماه را و انرا از لهو و سماع ٭219٭ و مجالست مردم حصه گرداند و اکثر اوقات خود را برای علم و اکتساب فضائل و اصطناع خیرات مقرر سازد و بنوعی از امور جسم و نفس خود منفرد نگردد که این مؤدی باماتت سائر قوتها و افساد سیاست بدن او و نظام این میشود ایضاً حکیم ممدوح مینویسد که جمیع انواع مالیخولیا چون باخر رسد و قشف باقی ماند و اراده ترطیب بدن آن باشد چیزی بهتر از نوشیدن ماءالجبن بعد اصلاح شیر و استجادت بر ؟ بعد از آن انچه بماءالجبن بحسب اعراض باقی از مرض واجب بود مثلاً اگر در عروق مراق آن چیزی باقی ماند بماءالجبن افسنتین را اضافه کنند اگر معده او متحمل باشد و اگر قشف و یبس و جفاف باقی بود باید که بماءالجبن روغن بادام و ترنجبین و تخم خیار و تخم بادرنگ و مانند آن افزایند و اگر حرارت باقی باشد واجب است که بدان جلاب و سکنجبین و روغن کدو و امثال آن زیاده کنند و اغذیه بحسب آن باید و اگر عقب مرض فساد احشا مثل طحال و کبد باشد باید که در ماءالجبن اقراص مرکبه بحسب مرض مثل قرص ریوند و قرص زرشک و قرص گل و مانند آن مضاف سازند و شدیدترین مرض که عقب این مرض هنگام زوال آن حادث میشود آن یرقان اسود معروف بیرقان سندیست و این بسبب وقوع سده در عروق کبد و طحال میباشد و معالجه این بنوشانیدن سکنجبین عنصلی و قرص کبر ریوندی و قرص اسقولوفندریون باید کرد و گاهی عقب این علت دمامیل و خراجات و خصوص در مراقی ظاهر میشود و این دلالت می کند بر انکه اخلاط محتسبه منحل و رقیق و سخیف گردید و بعضی ازان خارج شد ناشف قلیل الفضول و نشانیدن او درچشمه کبریتی و شبی اندک و بعضی باقی ماند و بعروق دقاق آمده مابین جلد و لحم خارج شده و چون این علامت ببینند یقین کنند که عروق خالی شد و مریض صحت یافت و انچه از علت دمامیل و خراجات باقی ماند در این هنگام بهترین اشیا پرهیز شدیدست و تغذیه باغذیه صالحه مدت و لزوم مالش بروغنهای مجفف نشف مثل روغن گل و زیت معمول از زیتون خام و روغنی که دران بیخ

درخت انجیر و مانند آن جوش داده باشد و خوف نباید کرد که این دمامیل قروح جذامی خواهند شد برآنکه استفراغ بدن و تنقیه از اخلاط شده است و این هنگامی است که عقب معالجه و در آخر مرض حادث شود و اما اگر در ابتدای مرض حادث گردد از بودن آنها قروح جذامی خدر کلی نمایند و الحاح بفصد و استفراغ و اصلاح غذا حتی‌الامکان کنند و بتدبیر خود طریقی که بدان اصلاح تغییر خون کرده میشود مخلوط سازند ایضاً موصوف الیه درامراض معده در باب مراق نوشته که این علت پادشاهی را بسبب خوردن ثوم بسیار و نوشیدن نبیذ کهنه مفرط عارض شد و حرارت بران غلبه کرد و معده و میان کتفین او متالم گردید و وسواس و غم و فکر اوکثرت نمود و اطبای او هنگام ملاحظه سفیدی قاروره غلطی کرده حب سکبینج و حب افاویه او را خورانیدند و بلای او عظیم گردید و قریب بود که هلاک گردد و هر طبیبی که می آمد در معالجه برطریق اطبا سلوک مینمود زیرا که ایشان درصناعت پیشوا بودند و بالاتفاق ایشان را غلطی واقع شد وهرگاه امرآن پادشاه متقاوم شد به رئیس بصره که من همراه او بودم بطلب من تحریر فرمود و من حاضر بوده مرض او را شناختم و ماءالشعیر و حریره خندروس دادم و چیزی صلاح یافت و بعد از چند ماه که خواب نکرده بود خواب نمود و زنی طبیبه وارد شده اشارت بشرب شیر خر نمود و در این رای خطای او ندیدم بسبب قرب هر دو طریق در معالجه و آن پادشاه میان ماءالشعیر و شیر خر جمع نمود مجموع یا متفرق و حریره خندروس که بدان اشارت کرده بودم نوشید و ترطیب بدن او گردید و انچه در معده او بود و درد کتفین زائل شد و تسکین یافت و خواب طبیعی نمود و ازان انتفاع یافت بهرآنکه آفت این علت سهر بود و هرگاه آثار صحت از مرض دیدم فصد او کردم و اگرفصد او درابتدای مرض میکردم بسرعت زوال علت او میکرد و صحت کلی یافت و اما اطبای ناقص چون این مرض را دیدند بسبب جهل خود ها بدان بر مریض جنایت کردند پس تامل باید کرد انچه در وصف این مرض و اعراض خاص و اسباب فاعل آن ذکر کردم تا صورت آن بر شما مخفی نماند و گوئیم که در علاج آن برطبیب واجب است که استفراغ مریض آن بدوا بوجهی نیابد بهر آنکه طریقی که دران غذا از معده نافذ میشود به ورم مسدود بود و خلط موجب مرض غلیظ عسر ارضی‌ست و اگر در امتلای بدن مریض ظاهر گردد بفصد باک نیست و موافق ترین عروق بر مذهب روفس در فصد برای این علت صافن ست پس باسلیق و اگر بعد فصد امتلا در بدن علیل معلوم شود به حقنه های لینه مثل آب چقندر وآب جو و آب سبوس گندم و خطمی و بوره ارمنی اندک و روغن بنفشه و مانند آن حقنه کنند و بر اسفل معده او ببرگ اسپغول و برگ بارتنگ و آرد جو و بنفشه و اندک به و سیب و برگ مورد تر ضماد نمایند و اگر ازسردی که بآن موضع رسد ناخوش باشد ضماد را بالفعل گرم کرده بر موضع نهند و باید که مریض لزوم ماءالشعیر و حریره خندروس نماید و در اغذیه لحم سینه تیهو سوده و اگر نباشد مزوره به کدو و ماش اختیار کند و بعضی از نوآموزان در

بغداد بود و مریضی که آنرا وجع مراق بود بران وارد شد پس گمان کرد که آنرا مالیخولیاست و سفیدی قاروره او دیده ایارج او را خورانید و استفراغ او باطریفل مقوی بایارج نمود و مرض زیاده شد ومریض مشرف بهلاکت گردید و در امر او به ابوماهر موسی بن سیار طلب مشورت نمود و او امر بماءالشعیر و حریره خندروس و ترطیب بدن او حتی المقدور و لزوم آبزن خفیف و خورانیدن ماهی کوچک صخری فرمود و اندک شراب ابیض رقیق آنرا نوشانید و در اندک مدت مریض شفا یافت پس واجب است که بهمین طریق معالجه مریض این مرض نمایند و تضمید جنب و تمریخ او بقیروطی ⁕220⁕ مرتب از جراده ی کدو و آب بید و مانند آن کنند و مریض را اجازت جماع نباید داد ونافعترین اشیا که درمعالجه این دیده ام هرگاه آنجا امتلا باشد فصد صافن و حقنه های لینه و ترطیب بغذاست وگاه بندرت قاروره این مریض سرخ ناصع بود و درین حالت درترطیب افزایند و با ماءالشعیر جماز حفری بپزند وغذای او بزیرباجات مزوره شیرین سازند و از انفع اشیا برای این مریض اصلاح غذاست مولف اقتباس مینویسد که بعد از فصد باسلیق چپ درمردان و صافن در زنان بهرتعدیل مزاج تا یکهفته شربت گاوزبان و تخم بادرنجبویه هفت ماشه پاشیده بنوشند وازغذا برنخوداب بچه مرغ اکتفا کنند و یا شوربای بچه مرغ ویا گوشت بزغاله بروغن گاو پخته بنان تنک دهند و بعد از هفته فصد اسلیم چپ بکشانید و منضج از بسفائج بادرنجبویه گل سرخ هریک نه ماشه درونج گل گاوزبان هریک هفت ماشه تخم کشوث سه ماشه افتیمون پنج ماشه مویز منقی یک توله درعرق شاهتره و عرق بادرنجبویه وگلاب هریک ده توله خیسانیده صبح جوشانیده گلقند چارتوله معجون نجاح دو توله مالیده صاف نموده بنوشند تا پانزده روز و حصول نضج بعده سنای مکی مدبر یک توله هلیله سیاه یک نیم توله افسنتین چهارماشه ریوند چینی نه ماشه مغز خیار شنبر ترنجبین هریک هفت توله شیرخشت چهارتوله شربت اسطوخودوس مسهل چهارتوله روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده شب حب لاجورد یا حب افتیمون نه ماشه درمعجون نجاح دو توله آمیخته ورق نقره پیچیده بخورند و صبح مسهل مذکور بنوشند و بجای آب عرق گاوزبان و گلاب بنوشند غذا دوپهر نخوداب مرغ وقت شام شله مرغ وپلاو یا نان خشکار تنوری بشوربای مرغ ترید کرده دهند روز دیگر جواهر مهره یک ماشه درخمیره ابریشم نه ماشه سرشته ورق طلا یک عدد پیچیده دهند یا لاجورد مغسول مصطکی هرواحد یک ماشه به آمله مربا یک عدد باخمیره گاوزبان ساده یک توله آمیخته ورق نقره پیچیده بخورند بالایش لعاب گاوزبان هفت ماشه شیره تخم قرطم و بادیان هرکدام نه ماشه الایچی کلان پنج عدد درعرق شاهتره و گاوزبان و گلاب هریک هفت توله برآورده شربت بادرنجبویه یا سیب چهارتوله داخل کرده تخم فرنجمشک یا شربتی یا بالنگو نه ماشه پاشیده بنوشند و بعد از مسهلات ثلثه یا زیاده بهر تعدیل مزاج خمیرۀ گاوزبان عنبری یا دواءالمسک جدواری همراه عرق عنبر یا زردک و تخم شربتی بکار برند و از

مبخرات و مسکرات اجتناب ورزند و اگر تنقیه به ماءالجبن به کرات و مرات بلکه درهر سال سه چهار بار کنند امید که بتمامه زائل شود واگرچه عسرالبرء است و بعد از هر چهل روز فصد اسلیم کردن استیصال این علت میکند و باز احتیاج بتدبیری دیگر نمی افتد و برای آوردن خواب نمک سیاه درشیرمیش آمیخته برکف دست و پا مالیدن فی الحال خواب می آورد و بارها بتجربه درآمده و با وجود تدابیر مذکوره گاهی درطعام ایشان ادویه کاسرریاح چون زیره و قاقلین و دارچینی و زنجبیل و مصطکی افکنند و برمراق اطلیه واضمده محلله مانع تولد نفخ بعمل آرند و این مطبوخ همه اقسام مالیخولیا و خصوصا مراقی را مفیدست گل سرخ دومثقال افتیمون یکنیم درم افسنتین یک درم برگ گاوزبان یک مثقال نبات سه توله و این دوا تا چهل روز متواتر دهند که بلیغ النفع ست گل سرخ دو ماشه گاوزبان سه ماشه کوفته بیخته نبات هفت ماشه تخم فرنجمشک سه ماشه آمیخته اول بخورند بعده الایچی کلان سه عدد برگ گاوزبان سه ماشه تخم شاهتره دوماشه در گلاب نه توله و آب باران دوتوله گلقند یکنیم توله جوش کنند که به نیمه آید مالیده صاف نموده بنوشانند وقت صبح و غذا جوجه مرغ بنان خشکار تنوری دهند لیکن باید که تا پنج روز الایچی یک عدد و گاوزبان و تخم شاهتره هریک دوماشه وگلقند یک توله گلاب چهارونیم توله زیاده کنند هر روز از روز ششم اضافه کردن ادویه را موقوف نموده تا چهل روز بدستور نوشانند که مکرر به تجربه رسیده و کذا شمط مغسول دو ماشه دراطریفل افتیمون علوی خان یک توله خوردن

جنون و وسواس

بدانکه جنون یعنی دیوانگی بقول ایلاقی چهار قسم است مانیا و داءالکلب و صبارا و قطرب پس مانیا عبارتست از جنون سبعی و داءالکلب نوعی از آنست و ماده فاعل این هر دو سودای محترق از صفرا یا از سوداست و صبارا جنون مفرط است که با سرسام صفراوی مرکب باشد وسبب او صفرای محترق ست و قطرب قسمی ست از مالیخولیا و سبب او دم محترق یا سودای محترق یا صفرای محترق ست و ماده او ازماده مانیا در حرارت و حدت کمتر میباشد و در یبوست و غلظ بیشتر و لهذا این مرض مزمن بود طریق تشخیص هر واحد از اقسام مذکور باید که اولاً دریافت نمایند که با جنون تب هست یا نه اگر باشد و قاروره سفید و رقیق مائی و جنون شدید با هذیان و اختلاط عقل و غیره آثار سرسام صفراوی شامل بود صبارا باشد و اگر تپ نباشد در این صورت اگر دیوانگی با اقدام و صبعیت و اضطراب و غضب و ترشروئی و سهر و عبث شدید و نظر صاحب او تیز مثل نظر درندگان باشد و هر چه یابد بشکند و بدرد و بدن لاغر مائل

بسیاهی و نبض صغیر صلب و قاروره زیتی رقیق وگاهی مائل بناریت بود ماینا باشد و اگر سوءخلق و غضب و ایذا مختلط بلعب و موافقت و مهربانی و تملق مثل طبع کلاب بود داءالکلب باشد واگر بیمار بغایت ترش رو باشد و در یک مکان بیش از یکساعت قرار نگیرد *221* و از مردم بگریزد و در روز بگورستان و ویرانه پنهان شود و اکثر درشب ظاهر گردد و باشد که ازمردم نترسد بلکه حمله آورد و کثیرالحزن و متاسف و زرد یا سبزرنگ وخشک زبان و بینی و چشم غائر و بدن لاغربود ومثل خروس و سگ آواز کند و گاهی برهر دو ساق او قروح پیدا شود و قطرب باشد و فرق درانکه ماده قطرب سودای محترق است یا صفرای محترق چنان کنند که صاحب او اگر متفکر و خاموش بود و در صورت تکلم چندان گوید که سامع را خلاصی از ان دشوارگردد وچون بغضب آید دیر فرونشیند و بدن او بسیار نحیف ورنگ او مائل تربسیاهی بود سودای محترق باشد و اگر با اضطراب و سبعیت شدید و ضجرکثیر وقلق و زردی چشم بود و بسرعت شرارت کند و بزودی زائل گردد صفرای محترق باشد و گویند که ماده مانیا ومالیخولیا برابرست درسوداویت لیکن ماده این علت سودای محترق از صفرا یا از سوداست و آن ردی ترست از جهت ماده و ماده مالیخولیا سودای طبیعی کثیر یا احتراقی ازبلغم یا ازخون شیرین بود و جنون ازبلغم محترق کم باشد و فرق دیگر میان آن هردو اینست که اکثر مالیخولیا ازحصول ماده سوداوی در اوعیه دماغ میباشد و مانیا اکثر از حصول آن درمقدم دماغ و جوهرآن بود و مالیخولیا با سوءظن و فکر فاسد وخوف و سکون بدون اضطراب شدید می باشد بخلاف مانیا که با اضطراب وتوثب و جستن بسوی مردم و سبعیت و نظربسوی مردم مثل نظر سباع بود و فرق درحمره دماغ و مانیا آنست که صاحب حمره درسر خود احساس می نماید التهاب و حرقت بنهجی که بران مخفی می ماند صداع آن از شدت التهاب و حرقت با وجود آنکه خالی ازصداع نمیباشد و عقل اوثابت می باشد و نظام کلام اومتغیر نمیگردد و از حمی مطبقه با فتور و شدت و ضعف خالی نمیباشد و درین علت فساد عقل و دوام صداع و تغیر ترتیب کلام میباشد و با این حمی نمیباشد جهت آنکه درین ورم نیست وکذا فرق درین مرض و در سرسام حار از وجود تپ گرم مطبقه و سرخی چشم و اشک و امتلای عروق آن درسرسام و عدم حمی و فرورفتن چشمها و بدون اشک و خشکی و خشونت پوست پیشانی و نحافت بدن و صلابت و صغر نبض و دراکثر بول زیتی درمانیا باید کرد و در داءالکلب اعتقاد بد نمیباشد چنانچه درمانیا میباشد وآن به دمویت اقرب ست اکثر عروض این علت در خریف میباشد جهت ردائت اخلاط در ان و در ربیع وتابستان نیز بسیار می باشد و نزد وزیدن بادشمال اشتداد می یابد جهت تجفیف و یبس آن و این علت اکثر زائل و منحل میگردد ببواسیر و دوالی و گویند که اگر سبب مانیا و داءالکلب حرارت جگر و یبوست آن باشد و عقب او استسقا عارض شود و برطوبت آن منحل وزائل گردد وبیشتراین علت بمشارکت معده افتد واز قی کردن شفا یابد و از علامات منذره به مانیا کابوس

باحرارت دماغ و امتلای قدمین ازخون و سرخی آن و بستن خون درپستان زن ست و چون دوالی درآخر مانیا عارض گردد در اکثر دلالت برانحلال و زوال آن مینماید و بساست که عارض میگردد مانیا درامراض حاده و آن دلیل بحران ست و دراکثر اشتداد مانیا دلالت بر بحران آن مینماید و شیخ میفرماید که صبارا جنون مفرد است که با سرسام حار صفراوی عارض میشود حتی که انسان با وجود آنکه مسرسم میباشد هذیان بطور مجنون مضطرب میکند و با قرانیطس مفرد هذیان و اختلاط عقل می باشد و با آن جنون نمیباشد و اگر باشد صبارا بود و ایضاً گویا که آن مانیاست مرکب با قرانیطس چنانکه قرانیطس گویا که مالیخولیا مرکب با ورم وتپ ست و بیشتر درصبارا جنون تقدم میکند پس عقب آن ورم و تپ میشود و صبارا آنگاه میباشد که چون قرانیطس ازصفرای صرف و محترقه بود پس این ماده هرگاه بسوی دماغ مندفع شود و باول وصول خود جنون حادث کند و باوی یا بعد آن ورم پیدا کنند سبب صبارا باشد و در قرانیطس جنون عارض ازورم میباشد و در صبارا جنون و ورم هردو یکبارگی ازماده حادث میشوند و یکی ازین هردو سبب دیگری ازآنها نمی باشد و اگر چه گاهی هر واحد از آن هردو سبب زیادتی دیگر میگردد و هرگاه صبارا ظاهرشود با سهر طویل وخواب مضطرب و ترسیدن درخواب و جستن در نفس کبیر متواتر و نسیان و جواب غیرمطابق سوال و سرخی چشمها و اضطراب آنها و گرانی درانها و گویا که دران چیزی افتاده است و گاهی دران زردی میباشد و در انجا احساس تمدد نزد قفا و وجع بسبب تصاعد بخار میباشد وایضاً درچشم اشک بغیر اراده و بغیر یک چشم سیلان میکند بعد ازان چون مرض مستقر گردد تپ سخت و زبان خشن وخشک شود و پس درآخر آن حرکات پلک بسبب ضعف ساکن گردد و حرکت ثقیل شود حتی که تحریک پلک واز جنون هذیان منقطع مع عجز از کلام و قلت ان باقی ماند و برچیدن ریزه ازجامه و کاه دراکثر اقدام نماید و در نبض ضعف و صغرو صلابت بسبب یبس زیاده گردد و گاهی صبا را غیر محض و صرف واقع میشود پس حالات او ازکلام و ذکر و حرکات مختلف بود که گاه منتظم وگاهی غیرمنتظم باشد **علاج کلی اقسام جنون** بقول مسیحی درمعالجه جنون باید که اولاً اعتنا بامر سر و ترطیب آن کنند باین طور که درآب شیرین بنفشه و نیلوفر و بیخ خطمی و برگ بید و جو مقشر و پوست کدو و خیار و برگ کاهو *222* وخشخاش سفید وگل سرخ وگل بابونه و لفاح جوشانیده برسرریزند و این نطول یک مرتبه قبل طعام ویک مرتبه شب استعمال نمایند مریض را راست بنشانند تا نطول برمقدم سر او باشد و اثر آن در اندرون سر بسهولت برسد و بروغن بنفشه و یا روغن نیلوفر و روغن کدوی شیرین بشیر دختران دربینی چکانند و شیر ... یا شیر بز برسر دوشند و اعضای سفلی و دست و پای او بروغن نیلوفر وروغن بنفشه بمالند وساقها ورانهای او بربندند تا ماده باسفل منجذب گردد واگر در ... باشد شربت خشخاش که با پوست آن ساخته باشند باب انارشیرین یا بماءالقرع یا به آب آلوبخارا یا بماءالشعیر بنوشانند واگر قبض

طبع باشد حقنه های لینه مثل حقنه معمول از بابونه و بنفشه خشک و جو مقشر و سپستان و خطمی و خارخسک و روغن کنجد تازه و فانیذ و شکرسرخ و نمک نان بعمل آرند وغذا اگر حرارت شدید باشد بکدو وخیار و اسفاناخ وماش وکاهو مسلوق و مطبخن درروغن بادام سازند واگر حرارت نباشد چوزه ی مرغ و دراج و لحم برهّ و پایچه بز و زرده بیضه و ماهی تازه کوچک و شراب ممزوج به آب بسیار .... و هرگاه در دماغ چیزی ترطیب حاصل شود واحتیاج به تنقیه بدن باشد بمطبوخ معمول از هلیله وغیره انچه اسهال فضول صفراوی محترقه کند استفراغ نمایند جرجانی و ایلاقی که علاج این بعلاج سرسام حار نزدیک ست اول نگاه کنند اگر امتلای اخلاط باشد فصد نمایند تا اندک خون ردی کم شود و به هر وجه که ممکن باشد تدبیر ترطیب کنند و ... مدت تنقیه سودا نمایند و انجا که خلط دموی یا صفراوی باشد بعد ازفصد تنقیه بمطبوخ هلیله کنند و آنجا که سوداوی باشد بمطبوخ افتیمون کنند صفت مطبوخ هلیله ... هلیله ی زرد پانزده درم پوست هلیله کابلی ده درم افسنتین افتیمون هریک چهاردرم بسفائج نیمکوفته پنج درم سنای مکی سه درم تربد نیم کوفته چهاردرم آلوی سیاه سی درم تمرهندی بیست درم فلوس خیارشنبر بیست درم ترنجبین پنجاه درم بدستور مطبوخ بپزند و صاف کنند و اگرحاجت باشد نیم دانگ سقمونیا دران حل کنند و بدهند و این ... مثل دستورالعمل است و اطبا لائق هرشخص درکمی و زیادتی آن تصرف کرده میدهند و باشد که بنفشه و عناب و نیلوفر زیاده کنند و برعایت معده مصطکی و انیسون افزایند و تدبیر ترطیب بدین ترتیب کنند که هرصبح کشکاب چهل درم با بست درم شربت خشخاش و سه درم روغن بادام بدهند صفت شربت خشخاش آب نیلوفر وآب بنفشه وآب کدو هریک نیم من تخم خشخاش سفید صددرم کوفته وبعضی اطبا یک مثقال بزرالبنج ناکوفته یار میکنند پس تخم را اندرین آبها سه روز تر کرده بدست بمالند افشره آب را صاف کنند و یک من شکر انداخته بطریق جلاب بقوام آرند و بعد شرب این شربت حمام وآبزن و مالش روغن بنفشه کنند و بعد حمام آسایش نموده غذای سبک سریع الهضم جیدالکیموس چنانکه معلوم شده بدهند واگر ازکشکاب ملالت نماید شربت مذکور به آب انارشیرین دهند و اگر طبع قبض باشد با شربت آلو دهند تا تلیین و ترطیب نیز کنند و نگاه کنند اگر در دماغ فضله دموی باشد رگِ زیر زبان یا رگ پیشانی یا رگ بینی بکشایند و اگر فضله سوداوی باشد درهر چند شب دو درم حب شبیار دهند صفت حب شبیار ایارج فقیرا و افتیمون هر یک دو درم اسطوخودوس حجر ارمنی مغسول یا لاجورد مغسول هر یک یک درم خربق سیاه چهاردانگ هلیله کابلی دو درم کتیرا یک درم بدستور حب بسازند و اگر فضله صفرای سوخته بود حب شبیار بدین صفت سازند ایارج فیقرا پوست هلیله زرد افتیمون هر واحد یک جزو سقمونیا نیم جزو شربت مثقال و حبها بقدر حاجت باید داد و افراط نشاید کرد تا خشکی نشود لیکن چندان دهند که منفعت او معلوم کنند و نطولات چندانکه توانند بکار برند چنانچه

اگر در یک روز پنج بعمل آرند میشاید خاصهً بعد از تنقیه صفت نطول بنفشه نیلوفر گل خطمی شاهسفرم کشک جو برگ بید گل سرخ برگ کوک بابونه هر یک مشت برگ مورد تر برگ عنب الثعلب هر یک مشتی همه را بجوشانند و در حمام پیش سر او بخار دهند و آب آن نیم گرم بر سر بریزند و کله و پایچه بره بپزند و آب او بر سر ریزند و شیر دختران بر سر دوشند و مسکه بر سر طلا کنند و اگر خواب نیاید پوست خشخاش و بابونه جوشانیده بر سر ریزند و در غذا کاهو و تخم آن بپزند و اندکی دارچینی دران اندازند و قبض طبع روا ندارند تا بخار بر سر صعود نکند و رانها و ساقها پیوسته ببندند و همی مالند و پای درآب گرم نهند و بشویند و اگر دران آب بابونه بپزند بهتر باشد و مغز تخم کدو را در بنفشه پرورده و روغن آن بکشند و دربینی مالند و بچگانند و بر ناف و مقعد و کف پای بمالند و اگر روغن کدو و با شیرزنان یا بسفیدی بیضه مرغ برسر نهند و در بینی چکانند صواب باشد و ادویه مدر بول دور دارند و شراب رقیق سفید ممزوج موافق بود رطوبت افزاید و خواب آرد و اگر کسی را برنجاند یا خویشتن را مضرتی رساند ببندند و علاج کنند و اگر چیزی مثل قفس سازند و بیمار را دران بند کرده معلق بیاویزند صواب باشد **ذکر بعض ادویه نافع اقسام جنون** قرشی گفته که نیم درم افیون با آش جو جنون را در یک روز دور میکند لیکن احوط آنست که اول از قدر قلیل شروع کنند و بتدریج تا مقدار مذکور رسانند و گویند که موی سر .... سوخته بروغن گل آمیخته در بینی چکانیدن جنون را زائل میکند و حکیم علی گوید که سعوط بندق هندی بوزن حبه با روغن بادام نافع جنون ست و گویند سنگی که درشکم خطاف *223* یافته میشود اگر بسایند و به آب و شکر بنوشانند جنون را زائل کند و از مجربات محمد مراد ست که اگر مجنون نصف درم اصابع صفر سوده با شهد بخورد صحت یابد و درکتابی مرقوم است که اگر نیش کژدم و ناخن سگ و ناخن باخه در پاره چرم شتر تعویذ کرده در گلوی مجنون بندند از وسواس جنون باز میماند و هم مفید صرع ست و شخصی میگفت که اگر دماغ بوم یک دانگ گرفته یک حبه کافور سوده دران ممزوج نموده و یک دانگ خون غراب آمیخته بقدر دو جو بچیند قطره شاهسفرم سعوط نمایند در ازاله جنون مجرب ست و سویدی گوید که خوردن تخم بادرنجبویه بشکر و کذا بقله آن مسلوق بروغن بادام و کذا گاوزبان و کذا سیب شامی اکلاً و شماً و کذا اکل لحم ماکیان و دماغ آن در وسواس سوداوی مجرب من است و از حکمای دیگر نقل کرده که شرب سنا و کذا ترنجان و کذا افتیمون بطریقی که در مالیخولیا گذشت و کذا تخم افتیمون هفت درم در هفت اوقیه شیر بز تازه تر کرده و کذا نیم درم پوست بیخ گاوزبان و کذا تخم حنظل و برگ او مصلح به نشاسته یا صمغ عربی یا کتیرا و اکل لحم کبک تا سه روز متواتر و کذا خون ضبعه و کذا جگر رخمه خشک بریان کرده سائیده و کذا مصطکی و کذا آمله و کذا پودینه نهری و کذا بنگ و کذا اکلیل‌الملک یک مثقال بعسل کف گرفته و کذا بهمن سرخ و کذا حریره آردسلت سه روز متواتر و کذا اسطوخودوس

کذا سنبل الطیب و کذا دارشیشعان و کذا فرنجمشک و کذا درونج و کذا کاهو و کذا شیر بز تازه هر واحد نافع وسواس سوداوی و جنون ست و کشنیز سبز مفید وسواس حارست و تخم او بغایت قوی ست لاسیما در وسواس حادث از صفرای محترق و سعوط دماغ گربه خشک کرده سوده و کذا زهره کبک و نطول طبیخ اکلیل‌الملک نیم گرم بر سر در حمام در هر سه روز یکبار نیز نافع وسواس سوداوی ست و تعلیق سنگی که درحوصله بعض ماکیان بر می آید بر صاحب جنون سودمند ست انتباه جنون و وسواس که بعد حمیات بسبب ارتفاع بخارات گرم از ماده تپ واقع شود بهترین معالجات آن فصد رگ پیشانی ست و جذب ماده به مهاجم فخذین و ساقین و ریختن آب نیم گرم برسر و دوشیدن شیر و نهادن پنبه بشیرآلوده و یا جراده کدو و یا خیار برتارک سر و خوردن کاسنی و کاهو و خیار و خرفه و خواب و راحت اختیار نمودن و سکنجبین بشیره خرفه و خیارین نوشیدن مفیدست غذا ماءالشعیر و ماش مقشر بمغز بادام و در صورت ضعف با گوشت چوزه مرغ و حلوان و اگر بعداز تناول ادویه حریفه حاره چون فلفل و زنجبیل و اشیای مبخره مثل پیاز و سیر و خردل بسبب تبخیر و یا عقب جلوس بسیار یا مشی درآفتاب تموز بسبب جفاف دماغ و یا ازبیداری مفرط و یا کثرت فکر و خوض در مسائل دقیقه عارض گردد همگی توجه بترطیب مزاج دماغ بنطولات و سعوطات و ادهان مبرده مرطبه مصروف دارند و از استعمال کافور پر حذر باشند **علاج مانیا و داءالکلب** بعد نضج و ترطیب تنقیه سودا کنند و بعد تنقیه نیز از دوا و غذا بترطیب کوشند و بمفرحات مناسبه تقویت قلب نمایند بالجمله سائر تدابیر مثل علاج مالیخولیا مع زیادتی تبرید و ترطیب نمایند و ترطیب اهم از تبرید شناسند و استعمال سعوطات و نطولات و لزوم اغذیه مثل ماءالشعیر و روغن بادام در روزی چند بار و اگر بعد فصد سهر عارض گردد بوئیدن بعضی مخدرات مفید بود و از اشربه شربت نیلوفر و شربت عناب و شربت تمرهندی و آب آلو بخارا و آب انار شیرین و مزورات بکشک جو بشیره خشخاش یا روغن بادام و فالودجات قلیل الحلاوت بشکر و روغن بادام و تغریق سر بروغن اکارع و در صورت کثرت بیخوابی دادن دیاقوذا باب انار شیرین نافع است ابن هبۀ الله گوید که در مانیا و داءالکلب تبرید و ترطیب مزاج بنوشیدن ماءالشعیر بروغن بادام واستعمال ماءالقرع بسکنجبین قلیل الحموضت و تعدیل طبع به آب تمرهندی و آلوبخارا بشربت نیلوفرکنند و غذا ازکدو و ماش سازند و کاهو بسیار خورانند وهرگاه چیزی اثر ترطیب در دماغ ظاهر شود و بدن ممتلی باشد اسهال کنند بمطبوخ هلیله و غیره که مخرج فضول مریه محترقه باشد و اگر ممکن نباشد حقنه لین بعمل آرند و بعد تنقیه بلحوم فراریج و بره شیرخواره و ماهی صخوری قوت را یاری دهند و شراب ممزوج به آب بسیار اندک بنوشانند و بعد ازان صرف عنایت بعلاج سر نمایند باینطورکه موی سربتراشند و آبیکه دران بنفشه و نیلوفر و برگ بید و گل سرخ و جو مقشرنیم کوفته و پوست کدو و خشخاش و لفاح پخته باشند بسیار قلیل

الحرارت برمقدم سر ریزند وشیر دختران بر سر دوشند و در بینی چکانند و حیله آوردن خواب کنند تا حدت مرض بشکند بنوشانیدن شربت خشخاش به آب انارشیرین و نشوق افیون و اعضای سفلی بمالند و حمام نمایند پس هرگاه حدت مرض ساکن شود و مریض بافاقت آید فصد سرروکنند خصوصاً اگر مرض ازخون محترق حادث شده باشد و اعاده تبرید مزاج و ترطیب آن کنند تا که فلاح حاصل شود شیخ میفرماید که اگرغلبه صفرا دربدن از قاروره و سائرعلامات معلوم شود تنقیه بطبیخ هلیله نمایند و اگر سودای صرف باشد گاهی احتیاج باستفراغ از افتیمون ساذج هشت درم با سکنجبین و بحجر لاجورد افتد بعده توجه بسوی سر نمایند اگر امتلای دموی یا سوداوی دموی دران باشد فصد رگ زیر زبان کشانید و مداومت تنقیه او باین حب کنند ایارج و افتیمون و اسطوخودوس هر واحد یک جزو سقمونیا نیم جزو هلیله نیم جزو حبوب کبار ازین ساخته بعد تنقیه کلی درشبهای متفرق هرشب ده درم بخورند واین حب نیز نافع است افتیمون بسفائج هرواحد پنج درم حجر ارمنی هلیله کابلی هرواحد یکدرم اسطوخودوس ده درم نمک هندی *224* شحم حنظل هر یک چهار درم هلیله آمله حاشا خربق سیاه هر واحد سه درم تربد بست درم به سکنجبین عسلی سرشته استعمال کنند و غرغره به سکنجبین سقمونیا کنند و چون از استعمال حبوب سوءمزاج حار محسوس شود موقوف کنند و بعد تنقیه اقدام بر تبرید و ترطیب بنطولات و غیره نمایند لیکن قصد ترطیب بیشتر از قصد تبرید کنند مگر آنکه ادویه شدید الترطیب یافته نشود و الا .... دران بابونه داخل کنند و گاهی در تنویم آن احتیاج بنوشیدن دیاقوذا باب انارشیرین میشود تا ترطیب کند یا بشربت آلو تا تلیین نماید و یا بماءالشعیر و روغنها درین بسیار نافع است .... و نطولات و سعوطات مرطبه و ادهان استعمال کردند حیله نمایند درتنویم آن بدانچه خواب آورد از نطولات و ادهان مسبته خاصةً روغن کاهو و از اشربه انچه مرطب باشد مثل آش جو بنوشند و مثل سکنجبین و انچه دران تلطیف و تجفیف و تقطیع باشد نباید نوشانید و هرگاه که قبض طبع دریافت شود حقنه کنند تا بخارات موذی از ثفل بسوی سر مرتفع نگردد و باید که درآب ایشان بیخ بادیان دشتی و تخم آن بنوشانند و بیخ کرمه بیضا که آن فاشرست نافع بود و شربت ازان هرروز مثقالی و اگر ننوشند در طعام ایشان داخل کنند و پیش مریض شخصی بنیشند که ازان حیا کند و بترسد و او را بزرگ داند و مدام رانها و ساقهای آن بریزند تا بخار باسفل جذب کند و بهرحال اغذیه ی ایشان رطب میباید مگر باوجود رطوبت آن از انچه محدث سده بود مثل نشاسته و مانند ان نشاید که این ایشان را بسیار مضرست و سائر علاجات آن بدانچه حذر ازان واجب ست مثل علاج مالیخولیاست و چون انحطاط شود در نوشیدن شراب کثیرالمزاج باک نیست که آن مرطب و منوم ایشان ست باقی همان ست که درقول جرجانی گذشت طبری گوید که انچه درابتدای علت مانیا و داءالکلب بدان معالجه کنند پرهیز مریض است از اطعمه یابسه و لزوم ترطیب بدوا و غذای مرطب مثل

نوشیدن ماءالشعیر و شربت خشخاش و دیاقوذای ساده و این شربت دائم بنوشانند بگیرند آب طلا و آب نیلوفر و آب گل سرخ و آب بنفشه و خشخاش سفید راکوفته درین آبها سه شبانه روز ترکنند و بعض اطبا با صد درم خشخاش یک درم و ربع تا یکنیم درم بزرالبنج سفید غیرکوفته داخل میکنند بعده افشرده آب صاف گرفته بشکر سفید شربت بقوام جلاب بپزند و این بهتر و الطف از دیاقوذاست بعد از ان چون مرض سکون یابد فصد قیفال کنند و حل طبیعت باین مطبوخ نمایند هلیله زرد پانزده درم آلو بخارا عناب هر واحد سی عدد تمر هندی ازلیف و تخم پاک کرده بست درم ترنجبین پانزده درم برگ عنب الثعلب یک دسته کشوث و تخم کاسنی هر واحد یک کف بنفشه پنج درم همه را برسم مطبوخ بپزند و در ان دو دانگ افسنتین و نیم دانگ سقمونیای مشوی حل کرده نیم گرم بنوشانند و این وقتی است که قوت او احتمال نماید و سن و مزاج او مطاوعت کند بعد از ان در طریق دوا لزوم ماءالشعیر باشربه مذکوره نمایند و در اغذیه مزوارت معمول بماش و اسفاناخ وکاهو مسلوق و قطف و کاسنی مسلوق دهند و اگر مرض انحطاط پذیرد چوزه مرغ رطب و جوذابات بخشخاش مغلف بران به فراریج و پایچه بره مطبوخ بجو مقشر و ماش مقشر و مدققات از سینه بچه ماکیان و دراج و تذرو و زرده بیضه مغسول بروغن بادام و آب شیرین بدهند و طریق غسل آن اینست آب شیرین در پاتیله کرده بالایش اندک روغن بادام اندازند و بجوشانند تا آب فانی گردد پس بیضه دران بشکنند و حرکت بسیار دهند و چون بیضه پخته شود بگیرند و سفیدی از زردی جدا نمایند بعده بزردی اندک روغن بادام چکانیده با قطف مسلوق و اندک کشنیز رطب بخورند و اگر جماز و طلع یافته شود اندکی ازان بخورند و اگر زمانه بادام تر باشد قبل استحکام آن بشکر سفید خورند و چون مرض متعسر گردد این سعوط بکار برند آب حی العالم آب حشیشه ماميثا آب برگ عنب الثعلب جوشانیده و صاف کرده روغن بنفشه و روغن نیلوفر و روغن مغز تخم کدو و سفیده بیضه و شیردختران همه را بمقدار واجب بوزن متساوی و مختلف بحسب اعراض مرض و قوت ادویه گرفته جمع نموده بعمل آرند و نطول ازین آب سازند بگیرند بنفشه خشک و بنفشه تر و سپستان و گل سرخ هر واحد یک کف جو کوفته سبوس گندم هر واحد دو کف برگ عنب الثعلب دو دسته بزرگ برگ اسپغول یکدسته بزرگ برگ خبازی یکدسته همه را درآفتابه به آب شیرین بجوشانند تا مهرا گردد و بعده نیم گرم بر یافوخ و شیون از بلندی یک شبر بریزند و بعد ریختن این بپوشیدن سر و سکون و خواب امرکنند و اگر از زمانه ی زمستان باشد ازتعرض هوا حذر کنند و اگر فصل تابستان بود بموضع هوای سرد بنشانند و نیلوفر تازه و شاهسفرم تر گلاب پاشیده پیش او دارند و از شمیدن کافور و خوردن سرکه و دوغ و مصل و اشربه مرتب ازسرکه پرحذر باشند که مورث یبس اند وبدانند که برای تطفیه ی اخلاط صفراوی دوطریق ست یعنی اگر محترق و فاسد نگردد و حدت نپذیرد سوای آنکه کثرت یابد بحموضات مثل شربتهای غوره و ریباس وترشی ترنج و

سکنجبین ساده در بلادی که متحمل سکنجبین بزوری نباشند و مانند آن نمایند و بعد احتراق اخلاط صفراوی و .... و فساد آنها بماءالشعیر و جلاب و شربت خشخاش و کاهو مسلوق وکاسنی وقطف و مانند آن کنند پس درین هر دو حال و بفرق ما بینهما تامل نمایند و به دلک پای این مریض و ساقین و قدمین آن وتمریخ سوای فخذین بروغن بنفشه و روغن گل نیم گرم باک نیست و ابن سیار درین مرض بنوشانیدن این حریره امر میکرد بگیرند شیر ماده خر که آنرا اندک جو و برگ بید و کاسنی و رحشایش رطب سلیم از کیفیات حریفه و تلخی خورانیده باشند تا آنکه شیرآن صلاحیت یابد و ازان شیر و نشاسته و روغن بادام و نبات ❋225❋ سفید حریره سازند و بعد تنقیه و نطولات استعمال نمایند که اثر محمود ظاهر میشود و بقایای مرض زائل می گردد و زنی که قشف و یبس و سوءحال به هزال میداشت علاجش دربغداد باین حریره کردم و از اطعمه ردیه پرهیز او کنانیدم پس بدن او رطب گردید و قشف زائل شد و درترطیب بدن صحیح بهتر از این و اقرب تاثیر چون تدبیر مزاج موافق او باشد چیزی ندیدم سویدی گوید که در مانیا شرب ماءالشعیر بشربت نیلوفر و تنطیل راس بماءالشعیر مرات کثیر درحمام و تضمید سر بجراده کدو یا بمغز تخم کدو سوده بآب جراده کدو سرشته و سعوط بروغن مغز تخم کدو و غذا بکدو مطبوخ جید بروغن بادام و دوشیدن شیر زنان بر سر و سعوط بدان ونوشیدن شیربز تازه ودوشیدن آن بر سر وخوردن سرمق مسلوق بروغن بادام که دران شیره ی خشخاش وکشنیز سبز داخل کرده باشند وکذا تغذیه به بقله یمانی مسلوق بروغن بادام وکذا بقله خرفه و طیب بروغن بادام وخوردن خیار مع پوست او بعد قطع او یک شبانه روز وکذا قثاء تازه مقشر وکذا غذای بیضه ماکیان نیمبرشت وکذا پایچه جدی شیرخواره وگوشت اومسلوق و مطبخن بروغن کنجد تازه وکذا نان سفید محکم الصنعت وکذا اطراف حمل شیرخواره و لحم اومطبوخ و مطبخن بشیرج تازه همه از مجربات من ست و بقول ابن بطلان و غیره تنطیل راس به طبیخ گل بنفشه و طبخ برگ سبزآن وکذا بطبیخ کاهو درحمام و سعوط بروغن بنفشه و شیردختران وکذا بروغن بید و شیرمذکور و تضمید سر بتخم کاهو سوده باب کاهو سرشته وکذا از پوست خشخاش باریک سوده و شرب شربت خشخاش وتغذیه بکاهو خام و مسلوق مطیب بشیره بادام وکذا بماهی تازه رضراضی بریان بروغن کنجد تازه وکذا بماکیان فربه مسلوق ومطبوخ بکدو وکذا برشتا و مرقه حنطه هرواحد نافع و بقول رازی شرب بیخ فاشرا هر روز یک مثقال تا بست روز نافع چنانچه عورتی باستعمال این تا ایام کثیر ازمانیا نجات یافته مصنف اقتباس می نویسد که همشیره زاده نواب حافظ الملک را داءالکلب نائبه بود چنانچه درابتدای موسم بهار پدید آمدی و در تابستان غلبه نمودی وگاهی درسالی دوبار پدید آمدی پس من ماءالجبن بشربت الهی وحب لاجورد علوی خان دادم دریک سال دو بار و تا سه چهار سال همین تدبیر مقرر داشتم بفضل الهی صحت کلی یافت **علاج صبارا و قطرب** در صبارا بهر تعدیل و تنقیه و جذب ماده از سر

هر چه در علاج سرسام صفراوی گذشت بعمل آرند مع ترطیب زاید بسیار و مدام اطراف ببندند و در قطرب فصد قیفال کنند و چندان خون برآرند که قریب بغشی رسد و اغذیه محموده مثل گوشت بزغاله و چوزه مرغ و مانند آن دهند و کاهو و کدو بروغن بادام خورانند و حمام مرطب به ابزن به ریاحین رطب مثل بنفشه و نیلوفر و مانند آن نمایند پس هرگاه قوت عود کند بعد از نضج بمنضج سودا تنقیه آن به مسهل سودا یا بمطبوخ افتیمون نمایند و ماءالجبن دهند و استفراغ متواتر و پی در پی ننمایند بلکه بتدریج و دیر دیر بفاصله چند روز و از اشیای نافعه برای ایشان ماءالجبن است که دران معجون نجاح حل کرده باشند و بعض از تنقیه مقویات قلب مثل دواءالمسک و مثرودیطوس دهند و بنطولات و آبزن و تفریق سر بروغنهای مبرد و مرطب مثل روغن بنفشه و نیلوفر و کدو و اشربه بارد مثل شربت نیلوفر و شربت بنفشه و جلاب از بنفشه پنج درم و عناب ده عدد با شکر سفید ده درم و اغذیه بمزوره ماش و مغز بادام و شوربای چرب چوزه مرغ و حلوان بکدو و پالک و خیار و کاهو و روغن بادام و دیگر تدابیر که در مالیخولیا گذشت و در ترطیب دماغ مبالغه کنند و برای تنویم لعوق خشخاش بخورانند و نطولات مرطب منوم که دران بنفشه و نیلوفر و پوست خشخاش و تخم کاهو باشد بعمل آرند و شیر زنان برسر دوشند و دربینی چکانند و بروغن بنفشه و کدو نشوق نمایند و نوشیدن شکر سفید در عرق گاوزبان و گلاب و عرق بید حل کرده تخم بادرنجبویه دو درم پاشیده و خوردن شیر بز بشکر شیرین کرده با نان گندم سفید وکذا ماهی رضراضی بریان بروغن بادام و کذا اسفاناخ مسلوق بروغن بادام یا شیرج تازه یا مع لحم غنم بریان بروغن الیه و تنطیل آب طبیخ بقله یمانی سرخ و پوست خشخاش و جو مقشر در حمام بر سر و تناول خوبانی کثیرالمائیه و شفتالو و خربزه زرد و همه مجرب سویدی‌ست و بقول ابن بطلان شرب ماءالشعیر بشربت نیلوفر و روغن بادام و تغذیه بچوزه مرغ مسلوق مطبخن بروغن بادام و مسلوق به گشنیز سبز و کذا لحم جدی شیرخواره مسلوق بکشنیز سبز یا مطبخن بروغن بادام و کذا کدو مسلوق مطیب بروغن بادام و کشنیز سبز و تنظیل سر به آب بنفشه یا گل نیلوفر درحمام و تدهین سر بروغن آنها مدام و تضمید سر به بابونه و تخم کاهو و تخم خشخاش سائیده نافع و همه آنچه برای مانیا در قول سویدی گذشت مفید شناسند و اگر از انواع علاج فائده نشود بربندند و طمانچه های سخت بر سر و روی وی بزنند بوجهی که وجع و الم یابد و اگر یکبار کفایت نکند مکرر نمایند و اگر این نیز سودی نبخشد بر تارک سر داغ دهند که به افاقه می‌آید و اگر باز عود نماید اعاده این تدابیر نمایند شیخ میفرماید که علاج قطرب بعینه علاج مالیخولیاست چون از صفرا و سودای محترق باشد و واجب است که درفصد آن مبالغه نمایند تا آنکه ازان خون بسیار خارج شود و از ان غشی مقاربت کند و تدبیر باغذیه محموده و حمامات یک شب نمایند و ماءالجبن سه روز بنوشانند بعد ازان تنقیه بایارج ارکاغانیس کنند پس حیله در تنویم آن نمایند و بعد تنقیه تقویت قلب

به تریاق و مانند آن کنند و با وجود آن ترطیب بسیار نمایند ❁226❁ و تنطیل به منومات کنند تا تسخین ادویه مذکوره که لابدست مع حرکات ریاضتی مریض جمع نشود بلکه احتیاج آنست که تسخین قلب او بمقویات آن کنند و بترطیب بدن و تنویم .... قی مزاج او اعتدال یابد و تمام علاج او تنویم کثیرست و احیانا افیون خورانند تا فکر او منقطع و طبیعت اوساکن گردد و چون دوا و علاج دران فائده نکند ب تادیب و تاذی پردازند و بر سر و روی او بزنند و بر یافوخ او داغ نهند مجوسی گوید که علاج قطرب فصد سررو در وقت هیجان مرض ست و خون آنقدر برآرند که غشی ظاهر گردد و اغذیه جیدالکیموس مقدار صالح بخورانند و در آبزن آب گرم شیرین بنشانند و ماءالجبن با سفوفی که اندران هلیله سیاه و شیرآمله و افتیمون و بسفائج و مانند آن افتد بدهند و تنقیه بدن آن بعد سکون اندک بایارج لوغاذیا و ایارج روفس دوسه مرتبه نمایند بعد ازان تریاق فاروق دهند و چون این مرض هیجان کند و با آن بیخوابی عارض شود طبیخ منوم بر سر ریزند گیلانی گوید که بعد فصد و ترطیب تنقیه به حقنه های لینه مذکوره درباب قرانیطس و مانیا بعده بمطبوخ افتیمون نمایند و آبیکه دران حشایش معتدل‌الحرارهٔ مثل بابونه و اکلیل الملک و ادویه مثل بنفشه و برگ خبازی و حشیش مامیثا و ریحان و جو کوفته و سبوس گندم و خطمی نیز افزوده جوشانیده باشند بر سر ریزند و سعد را باریک کوفته بیخته درلعاب حلبه آمیزند بعده درآب گرم حل کنند تا رقیق گردد پس غرغره بدان نمایند اگرآنرا سهر لازم گردد آب نطول مذکور بر سر ریزند و دران پوست خشخاش و تخم کاهو و یبروج اضافه کرده دائم بعمل آرند و بروغن بنفشه استنشاق کنند و منخرین را به اندکی افیون طلا کنند و درمیان استفراغ فاصله ایام نمایند و اسفیدباجات معمول بماش مقشر و پیه ماکیان غذا سازند و رعایت مزاج کنند پس هرگاه ماده حدت پذیرد اکثر غرض طبیب تعدیل مزاج دماغ او باشد بآبیکه بران میریزند و روغن گل نیم گرم و تسعیط بحسب مزاج کنند اگر اراده تسکین باشد بروغن گل و روغن بنفشه و شیر دختران و آب عصی‌الراعی و مانند آن و اگر اراده تسخین و تحلیل بود بروغن یاسمین و روغن خیری و روغن قسط لین و مانند آن و از تنهائی منع کنند و با مردم عقیل بنشانند و بعافیت و سلامت بشارت دهند و در تسکین روع او سعی نمایند و اگر احتیاج بدفع اخلاط محتقنه در سر بایارج فیقرا باشد آنرا بدهند و بایدکه ازحال قبل ازمرض بپرسند اگر مریض معتاد جماع کثیر باشد بعده آن منقطع شده باشد اجازت مجامعت باعتدال دهند و دراطالت خواب او جهد نمایند **عشق** و این مرضی ست وسواسی شبیه بمالیخولیا که انسان بگماشتن فکرخود درخوبی بعض صور و شمائل که معشوق او راست بر خویشتن کشد و امید وصل او در دل خود محکم کند و گاه قوت شهوت جماع ممد او باشد و اکثر بسبب غلبه عشق و شدت حب از نظر اوعیوب معشوق و محبوب او پوشیده گردد چنانچه ارسطاطالیس گفته که العشق یعمی حس العاشق و یصمه عن ادراک عیوب معشوقه و سبب آن الهام و القا در نفس

عاشق ست محبت معشوق را بسببی ازاسباب و سبب بدنی او ارتفاع بخار ردی‌ست بسوی دماغ از منی محقق و بعده احتراق خون بنا بر دوام فکر و از علامات اوست که شمائل صاحب این مرض بگردد و رنگ زرد سر نگون خاموش مبهوت باشد و نبض او مختلف و غیرمنتظم شود و خصوصا وقتیکه ناگاه معشوق را ببیند یا نام او یا خبر او بشنود سریع صغیر صلب و قاروره صاف بود و چشم او خشک و فرورفته با تهیج پلک باشد و چنان نماید که گویا چیزی خوب می بیند و یا خبرخوش میشنود و اکثر آه سرد کشد و از شنیدن ذکر وصال طرب حاصل نماید و از استماع ذکر فراق بگرید و حزنی در وی پدید آید و بدانند کسی که عشق و نام معشوق پنهان دارد معشوق او را بدین طریق دریافت نمایند که دست بر نبض او نهاده نام کسانی که گمان عشق آنها باشد یاد کنند و صفت و حال هر یک بگویند پس هنگام ذکر نام و صفت هرکسی که نبض او متغیر و مختلف گردد بدانند که معشوق او همان ست علاج در ترطیب بدن و دماغ کوشند باغذیه و اشربه مرطبه و حمام و تدهین و سعوطات و نطولات طیب و غسل بآب نیم گرم شیرین و توسع دراغذیه مرطبه و نشانیدن در امکنه رطبه خوشبو و بساتین مفرحه و تفرج و سرور و سیر صحراها و گلزارها و مجالست با ندمای عقلا و شنوانیدن اسماء و حکایات زهاد و عباد نافع است و کذا خورانیدن مبردات و مرطبات و مقویات و مفرحات قلب و دماغ مفید و اگر در بدن او آثار خلط سوخته یافته شود قوت قوی باشد بعد ترطیب و نضج خلط اول تدبیر استفراغ آن خلط کنند و اگر قوت ضعیف باشد تقویت او نمایند و به تشفی و امیدواری او پردازند و بعد حصول قدری قوت تدبیر تنقیه ماده کنند بعده تدبیر ترطیب و تنویم نمایند چنانکه در مالیخولیا و جنون مذکور شد و خمیره یاقوت علوی خان خورانیدن از مجربات ست و به مهمات مشغول دارند و اگر وصال معشوق میسر شود بهتر ازان تدبیری نیست و اگر بر وجه شرعی میسر نیاید وصف حسن و شمائل معشوق دیگر پیش اوکنند و هرگاه عشق اول کم شود پیش از انکه عشق دوم محکم شود بشغلی مهم مصروف گردانند و اگر عاشق عاقل باشد نصیحت و استهانت دوستان او را کفایت باشد و نیز ازجمله تدابیر صواب آنکه پیرزنان یا مخنثان را برگمارند تا از حالات نفرت افزا و خصال زشت معشوق بعاشق خبر دهند چنانکه طبع او ازان متنفر گردد و انواع لعب مثل نرد و شطرنج و غیره و تخویف حاکم وقت و انواع غموم عظیم و اشتغال بعلوم خصوصا انکه دران تحقیر و مذمت لذات جسمانی و متمنیات شهوانی باشد و کثرت فکر در محاکمات و مسائل دقیق مثل هندسه و حساب و جماع مفرط خصوصا با آنکه در صورت و شمائل قریب معشوق بود هر واحد مزیل عشق است و اگر مجرد باشد متاهل گردانند و شغل خریدن کنیزکان و طرب و جماع بایشان و سفر بعید و سکر ❊227❊ متواتر دائم نیز مفید باشد و بالجمله عمده معالجه آن مشغول داشتن اوست بشغلی و عملی و صنعتی و همی مخالف شغل و هم او .... را ازو بازدارد و عشق و عاشقی و معشوقی را فراموش نماید و مشغول داشتن او را بخصومات و

منازعات و بازداشتن این امر دخل تمام است و در طب فریدی ست که هرگاه آهن گرم کنند تا سرخ شود و در آب سرد کنند و در حین سرد نمودن بگویند همچنانکه آهن گرم در آب سرد میشود دل فلان به فلان سرد گردان سه بار گفته سرد کنند بعده از آن آب روی عاشق بشویند و بر سینه عاشق زنند در عمل سه روز عشق فراموش میکند و ایضا اگر پاره سنگ مرمر که بر آن تاریخ موتی نوشته باشد قدری از آن بسایند و نیت جدایی عاشق و معشوق کرده بیخبر به عاشق خورانند دفع عشق می سازد و در تحفه مرقوم است که اگر بکوزه نو از موی سر زن بخور کنند و از آن کوزه مرد را آب خورانند دفع عشق میشود و متنفر از آن میگردد و سویدی مینویسد سنگی که بعض اوقات در حوصله ماکیان یافته میشود و مشابه حجر مها میباشد چون بر عاشق تعلیق آن نمایند ازاله عشق نماید و اگر این سنگ در آب اندازند و عاشق آنرا بنوشد در زوال عشق مجرب من ست و تعلیق عظم لقلق بر عاشق نیز دافع عشق ست و گویند که اگر کنه شتر بر آستین عاشق بی اطلاع او به بندند ازاله عشق کند و مجرب مالقی ست و همچنین نوشیدن آب مغسول پارچه که برگردن معشوق گردانیده باشند و کذلک خوردن چهار شعیره نیل هندی بآب و کذا شرب طبیخ حرمل و کذا شرب خاک قبر مقتول و جلوس در مقابر و غلطیدن در مکان غلطیدن استران نافع و نوشیدن شربت بادرنجبویه صبح و شام مجرب نوشته اند و گفته اند که بادرنجبویه گاوزبان مروارید مامران چینی مرزنجوش مر ماحوز صعتر عود خام بسد هر واحد یک مثقال کوفته بیخته در رب سیب سه وزن ادویه آمیخته هر صباح یک مثقال خوردن مزیل عشق ست الحاصل در علاج این مرض غفلت نکنند که اگر زیاده شود بمالیخولیا یا جنون منتقل گردد و اگر تدبیری سود ندهد مدتی او را بمخدرات مثل افیون و قنب و بنج و بیخ لفاح غافل دارند تا تفاوتی پدید آید آنگاه بدستور بمعالجه مالیخولیا پردازند کذا فی .....

سدر و دوار

سدر ظلمت بصرست وقت برخاستن و مهیا شدن بسقوط و دوار دوران سرست یعنی آنکه مریض خیال کند که او بجمله اجزای خود دائرست یا بیمار چنان پندارد که جمیع اشیا گرد او همی گردد پس نمیتواند که ثابت ماند بلکه ساقط شود و بساست که از آوازها کراهت کند و چون این مرض شدت کند از جهت سقوط بیمار بصرع مشتبه گردد و فرق بعدم

تشنج و کف دهن و حرکات مضطربه در اینجا توان کرد و ایضاً دوار مدتی ثابت ماند و صرع دفعتاً افتد و صاحب او ساقط گردد و افاقه یابد و سبب سدر یا خدر دماغ است از سردی و از اجتماع خلط بارد غلیظ در مقدم دماغ و آنرا سدر خدری گویند و یا تالم دماغ از ضربه و سقطه سر و از صداع و دوام حدت تپ و آنرا سدر مولم نامند و ابن الیاس گوید سدر انست که انسان درمی یابد که گویا دخان از بدن او بسوی سر مرتفع میشود و خود را گویا در تاریکی یا ضباب و در چشم خود ظلمت و در گوش طنین مییابد و ماده این مرض سوداوی بود و سبب دوار گردش روح دماغی ست به باعث حرکت دوریه انسان بر نفس خود و یا مشاهده اشیای دائر و شفاف روشن و یا وقوع ضربه و سقطه بر سر و یا فرغ دفعتاً و یا ضعف مرض و یا رسیدن گرمی و سردی دفعتاً بدماغ و یا اجتماع اخلاط در عروق مستدیره گرد دماغ و یا تصاعد آن از عضو دیگر و یا تولد ریاح و ابخره اندر دماغ و یا صعود آن از عضوی دیگر مثل معده و مراق و دل و جگر و شریان ها و رگهای همه تن و سپرز و کلیه و مثانه و رحم و حجاب و قدمین و ساقین و یا اذیت دماغ بمجرد مشارکت ضعف فم معده یا وقوع بحران و این ابخره و اخلاط بیشتر بلغمی باشد و دموی و صفراوی و سوداوی نیز بود و جرجانی گوید که ماده صفرا و بلغم بیشتر باشد و آنجا که ماده خون بود هم بصفرا و بلغم آمیخته بود و بخار اسود نیز بود و مسلک بخار معده و مراق و مثانه و رحم و حجاب بسوی دماغ منافذ اعصاب است و مسلک بخار دل و جگر و طحال و عروق و شرائین پس گوش و گردن و ایضا شیخ گفته که مشارکت دماغ بمعده طریق مشارکت عصب بود و گیلانی مینویسد که این وقتی باشد که واصل از معده بسوی دماغ کیفیت ساذج بود و آنهم مفرط باشد و عام بجمیع بدن بود پس مشارکت بمعده تنها نباشد بلکه بهمه بدن باشد و اما اگر واصل بسوی دماغ ابخره و ادخنه باشد پس درین شرط نیست که نفوذ آنها در عصب بود بلکه جمیع مسام اعضاء متوسط میان دماغ و معده صلاحیت نفوذ آنها در خود دارند و نیز شیخ می فرماید که سدر شدید مشابه صرع می باشد لیکن با تشنج نبود چنانچه صرع بود و ماده بخار گاه صفرا بود و گاهی بلغمی و دوار بلغمی شبیه بصرع باشد و بیشتر مشارکت سدر و دوار آور نه بسبب وصول ماده بود بلکه بنابر اذیت دماغ بکیفیت مورث سدر و دوار گردد مثل آنکه هنگام خوف و گرسنگی بعض مردم را عارض شود و خصوصا کسی را که متحمل جوع نباشد بهر آنکه فم معده از آن ایذا یابد و مشارک آن دماغ گردد و دوار آرد طریق تشخیص اسباب سدر و دوار اگر کسی را سدر باشد اولا از آن بپرسند که پیش از این نوع ضرب بر سر یا حدوث صداع یا تپ اتفاق افتاده یا نه اگر اقرار آن کند سببش همان باشد و اگر از آن انکار کند از تقدم رسیدن سردی بسر سئوال کنند اگر بگوید سببش سردی دماغ باشد و الاسبب او خلط بارد در دماغ خواهد بود و ثقل راس و بلاوت حواس نیز از علامات وجود ماده باردست و اگر دوار باشد نخستین سئوال کنند که مرض دائم و یکسان میماند یا گاه گاهی عارض

می شود و در امتلاء خلو معده اختلاف می پذیرد و اگر دوام و لزوم او بگوید و در پری معده و گرسنگی متغییر نگردد و هضم صحیح بود بسبب دوار در دماغ باشد پس حال دوران مریض بنفسه یا کثرت نظر او در اشیای دائر و شفاف و یا ضربه و سقطه سر و یا حدوث مرض و یا رسیدن سردی یا گرمی *228* بدماغ از خارج یا داخل بپرسند اگر بتقدم یکی ازین اسباب مقر گردد سبب مرض همان باشد و الا تقدم اوجاع راس و گرانی سر و نقصان حواس حتی که در ذوق و شم بپرسند اگر یافته شود دلیل مواد در دماغ باشد و بعده بودن ودی و طنین در گوش و شدت دوار و کثرت عطسه و قصر نوبت دوار هم بپرسند اگر این هم باشد بر وجود ماده بخارات و ریاح دلالت کند پس نوع ماده را از رنگ ..... ملمس سرد نبض و قاروره و غیره علامات مخصوصه هر خلط بنوعی که در تشخیص امراض دماغی مادی و صداع مادی مذکور شد مشخص نمایند و ایضاً کثرت آب دهن و خواب و ترشی یا شوری مزه دهن و عسر و حرکت و سکون و دوار از رسیدن گرمی بسر و کسل از جواب و تکلم و قلت عطش و لین نبض با ضعف و بطوی آن و بیاض قاروره و غلظت آن بر ماده بلغمی و سرخی چهره و چشم و انتفاخ عروق و ضربان آن و سیلان اشک در ابتدای دوار و شیرینی دهن و ماندگی و خواب بسیار بر ماده دموی و التهاب و خیالات زرد و زردی رنگ و تلخی دهان و عطش و بیداری و شدت دوار در وقت گرمی و سرعت نبض و ناریت بول بر ماده صفراوی و تخیل شعر و دخان و فکر فاسد و خوف و خاموشی و صلابت و ضعف نبض و قلت آب دهن و خشکی زبان و بیخوابی و کدورت قاروره بر ماده سوداوی دلالت کند و اگر مریض عروض یا شدت دوار گاه گاهی بیان کند ماده مرض در عضو دیگر باشد درین صورت بپرسند که ضرر در کدام عضو معلوم می شود و پس اگر مریض بطلان یا آفت اشتها و فساد هضم و اختلاف حال دوار در امتلا و خلای معده و درد معده و سر و نفخ شکم و غثیان و خفقان معدی و آروغ دائم بغیر ترطیب و غیر اراده و اشتداد مرض هنگام اکثار طعام و عند تخمه و تناول شی مبخر بگوید ماده مرض در معده باشد اما اگر آثار مواد در معده معلوم نشود و دوار در خلو معده عارض شود از ضعف فم معده باشد و اگر خلل مراق یا قلب یا جگر یا طحال یا گرده یا مثانه بگوید ماده علت در همان عضو باشد اما ضربان شدید در شرایین صدغین یا گردن یا پس گوش و تمدد و انتفاخ وداجین هنگام ابتلای دوار و ظهور خفت در دوار از انضغاط عروق مذکور بانگشت یا بستن پاره اسرب بران یا طلای ادویه قابض بران نیز دلالت بر وجود ماده در قلب یا جگر یا سپرز یا جمیع اعضا دارد و ایضاً بقول انطاکی اگر دوار بعد هضم ثوران کند بر وجود ماده در کبد گواهی دهد و بقول صاحب کامل تمدد و امتلای شرائین پس گوش بر وجود سوءمزاج بارد یا خلط بلغمی یا صفراوی در عروق مذکوره و بودن علت در آن شاهد بود و اگر معذلک گردن متمدد باشد دلیل بر وجود سردی یا بلغم یا صفرا در عروق معروف بعرقین ساتبین و حدوث علت دران باشد و اگر تقدم اختناق رحم و اقتباس منی یا

حیض یا اورام رحم بیان نماید ماده در رحم باشد و اگر وقت ظهور دوار صعود چیزی مورچه مانند از قدم یا ساق مریض بگوید ماده مرض همانجا باشد و نوع ماده را در اعضای مذکوره بدانچه در مقام هر عضو مسطورست دریافت کنند و از بعض علامات مخصوصه هر خلط که سابق مذکور شده نیز معلوم نمایند و علامات انواع مواد معده در تشخیص امراض دماغی نیز گذشته و طول مرض سدر و دوار بر برودت ماده دلالت کند و نوبت او غیر طویل بر حرارت گواهی دهد و وقوع این امراض در امراض دیگر و خصوصاً در حمیات روز بحران دلیل سدر و دوار بحرانی است و ازمان آنها منذر بصرع و سکته است و گاهی صداع بعد دوار عارض می شود و دوار را زائل می کند و گاهی بالعکس. علاج کلی سدر و دوار بقول انطاکی دران تنقیه غالب بدانچه مناسب او باشد و تلطیف اغذیه حتی الامکان کنند و تنقیه سر بچیزی که عطسه آورد خصوصاً در ریاحی نمایند و در مشارکی ادویه مخصوصه آن عضو بادویه دماغی بیامیزند و بعد زوال مرض اعتنا بتقویت دماغ کنند تا آفت بار دیگر قبول نکند و از مجبرات در جذب خلط از دماغ آنست که در علاج طنین باید و خاریدن پایها و شوئیدن آنها بسرکه و حرمل و آب لیمو و تراشیدن موی سر و طلای او ببرگ جوز و مورد نافع و حقنه ها و فتائل را درینجا اگر ریحی نباشد فائده نیکوست و گویند که مرق نخود در ابتدای دوار جید است و در جمله اقسام آن هرگاه نوبت هیجان کند بدلک سافل و نهادن پایها در آب گرم توجه نمایند و در دوار دماغی مادی اگر اجتماع اخلاط در دماغ باشد حسب ماده بدانچه در علاج امراض دماغی مادی مسطور شده علاج کنند و ایضاً در ماده که در سر تنها باشد حجامت سر و نقره و فصد رگ پس گوش کنند و شبیارات و غراغر و نطولات و شمومات و سعوطات و عطوسات و مانند آن بحسب مواد استعمال نمایند و گویند واجب است که صاحب دوار از نظر کردن بسوی اشیای سریع الدور و از بلندی به پستی دیدن و از تناول سائر مبخرات اجتناب نماید و خائیدن گشنیز تر و خام تنها یا با گندم بریان همه انواع دوار و سدر را مفید است و کذا انداختن گشنیز بسیار در طعام و گویند که دو درم تخم حنا سائیده بعسل صاف سرشته لیسیدن و بعد از آن متصل نان با روغن گاو و نبات خوردن در اکثر انواع دوار سودمندست و این معجون در اقسام سدر و دوار حار و بارد از مجربات انطاکی ست حب بلسان گشنیز خشک تخم شاهتره هر واحد پنج درم گل سرخ تربد شحم حنظل هلیله زرد مصطکی هر واحد سه درم بعسل هلیله مربی بسرشند شربت سه مثقال و اطریفلات مطلقاً کثیرالنفع ست و رازی گوید که استعمال شراب در جمیع علاج سدر و دوار ترک نمایند و روفس گوید که استعمال آب در سدر بهتر از استعمال شراب ست و جالینوس گفته که علاج صاحب سدر و دوار فصد اوست در ربیع و اگرچه دلائل امتلا ظاهر نباشد و در کتاب فصد نوشته که فصد او ⁕229⁕ .... پای گیرند و مسیحی گوید که در جمیع انواع دوار بحقنه نفع یابند در وقت بعد وقت استعمال نمایند و بحسب ماده مرض بسازند اگر ماده بارد باشد حقنه حاد و اگر حار

بود حقنه ...... بعمل آرند و اگر مرض تخفیف نیابد و این علاجات آنرا فائده نکند ایارج جالینوس و ایارج ارکاغانیس استعمال کنند و ایضاً بنقوح صبر منفعت عظیم بین یابند و بقول ابن هبه الله علاج سدر و دوار دموی و صفراوی مثل علاج صداع حار کنند و این اکثر افتد و آنچه از بلغم یا سودا حادث شود مجانس صرع باشد و علاج این هر دو مثل علاج صرع باید کرد. علاج دوار از دوران انسان بنفسه گرد چیزی آنچه از مشاهده اشیای دائر و روشن یا نظر او از مکان عالی باشد و بزودی ساکن نشود باید که بسکون و قرار و خواب و تناول قابضات ترش علاج کنند و آنچه مانع ابخره باشد مثل نقوع تمرهندی و امرود و مرزنخوش و گشنیز بنوشند.

علاج سدر و دوار از ضربه و سقطه به تدبیر امراض دماغی که از ضربه و سقطه بود پردازند و بتسکین وجع و تلیین طبع و جذب مواد از دماغ باسفل کوشند هرچند بفصد از جانب مخالف باشد و روغن گل بعده روغن ..... به نسخه حکیم علی بر سر نهند و از موم و روغن گل و بنفشه و کتیرا تضمید سر نمایند و از رسیدن گرد و غبار و گرمی و آفتاب و اشیای معطسه حفاظت سرکنند تا عطسه نیاید و بعده اگر دوار یا سدر باقی ماند علاجش بازاله سوءمزاج کنند بحسب کیفیتی که علامات آن ظاهر باشد طبری گوید که چون سدر از ضربه یا سقطه باشد تفقد مزاج او نمایند پس اگر مزاج او بخرارت متغیر گردد معالجه آن نکنند و تسکین مزاج او نمایند و هرگاه مزاج او تسکین یابد فصد کنند اگر قوت او متحمل آن باشد و تغریق راس او بروغن گل گرم کرده در شب و روز دفعات نمایند و تضمید سر او باین مرهم کنند بگیرند قیروطی بروغن گل و از آتش فرود آورده اندک سفیدآب قلعی و قدری مرداسنگ دران حل کنند بعده بآب خبازی و آب برگ خطمی بمقداریکه ممکن باشد تسقیه نمایند بعده بر خرقه کتان طلا کنند و بر سر ضماد نمایند و از نظر کردن بسوی آفتاب و تعرض به هوا منع کنند تا عطسه نکند که عطاس با این حالت گاه مورث غشی میگردد و گاهی تزعزع راس می کند پس بر صاحب او خوف هلاک میباشد. علاج سدر و دوار از ضعف مرض و نقاهت در صورت ضعف دماغ شیره مغز بادام پنج عدد شیره خشخاش شیره کشنیز خشک هر یک نه ماشه نبات سه توله داخل کرده تخم فرنجمشک هفت ماشه پاشیده دهند و مقویات اعضای رئیسه مثل خمیره مروارید و ماءاللحم خورانند و پست جو و کشنیز هر دو بریان بروغن بادام چرب کرده با شکر صبح و شام بنوشند و حریره مقوی دماغ بدهند و هرچه در علاج امراض ضعف دماغی و صداع ضعف دماغی گذشت بعمل آرند و در حالت ضعف قلب بهر تقویت آمله مربی و سیب و به مربی بطباشیر و ورق نقره یا طلا و شربت .... و ترنج و لیمو و صندل و سیب و مروارید سوده باشربه مذکوره یا شربت انارین و مفرحات مناسب مزاج بکاربرند و اغذیه لطیفه موافقه مخصب بدن تناول کنند. علاج سدر و دوار از

رسیدن گرمی بدماغ باید که بضد آن علاج کنند بدانچه در علاج امراض دماغی حار گذشت و ایضاً تبرید دماغ بشمومات و سعولات و لخالخ بارد و بوئیدن سرکه و گلاب و خوشبوهای بارد و نوشیدن دوغ و آب انارین بشکر و نهادن روغن گل بر سر و غذا بمزوره زرشک و اناردانه مفید و سویدی گوید که نقوع تمرهندی بشکر و کذا نقیع مشمش نوشیدن و نیلوفر و کذا سرکه و گلاب نوشیدن و ضماد کردن در دوار حار مجرب من ست و از اطبای دیگر نقل کرده که برای دوار حار کشنیز خشک دو درم بشکر و یا کشنیز یک شبانه روز در سرکه تر کرده خشک نموده بریان ساخته از یک مثقال تا دو درم بمثل او شکر هفت روز متواتر خوردن و کشنیز خشک بسرکه و گلاب و کذا صبر بآب کاسنی تر و کذا گلنار بصبر و بآب کاسنی تر و کذا اقاقیا و صبر و مازو هرسه بآب کاسنی ضماد کردن و غذا ببرگ خرفه ساختن و گل سرخ شماً و نطولاً و ضماداً و شراباً و گلاب شرباً و آس شماً و ضماداً هر واحد نافعست. علاج سدر و دوار از رسیدن سردی بدماغ در علاج امراض دماغی بارد مسطور شد بعمل آرند و تسخین دماغ باشیای مسخنه ملطفه از اغذیه و ادویه مثل نطولات و شمومات و کمادات و ضمادات گرم و تناول ... بمصالح گرم ..... و بقول صاحب کامل نطول بطبیخ بابونه و اکلیل الملک و برنجاسف و شیح و سداب و نمام و پودینه کوهی و جاوشیر و جعده و مانند آن نمایند و طلا بمویزج و عاقرقرحا و جندبیدستر..... سوده بآب سداب سرشته بعمل آرند و مشک و غالیه و جندبیدستر و فرفیون و سداب و مرزنجوش و مانند آن ببویند و غذا نخوداب بر میت غسیل و شبت و دارچینی و خولنجان ❋230❋ و دراج و تیهو بطریق اسفیدباج یا مطبخن یا مشوی دهند و عسل بحب البطم و حبه الخضرا بخورند و از اغذیه مصدعه مثل جوز و شهدانج و البان منع کنند و نزدیک نبیذها نگردند و سکون راحت و قلت حرکت اختیار نمایند و شرب حرف بآب قرنفلی برای دوار بارد مجرب سویدی‌ست و سرکه عنصل و شربت آن و عنصل مشوی ..... بطبیخ افسنتین و یا دو مثقال از آن بنقوع صبر یا بنقوع ایارج و کذا انیسون بریان و بیخ فاشرا یکدرم بشراب و یا یک مثقال تنها و قنه و طبیخ عود بلسان و طبیخ .... هلیله کابلی و قنطوزیون و شحم حنظل و اسطوخودوس و طبیخ افسنتین بصبر و طبیخ نمام بشکر و حماما و کذا مصطکی انیسون مکد مثقال سوده بگلقند عسلی دوازده درم آمیخته ..... مثقال کندر نیم درم سوده درگلقند عسلی آمیخته و آب شابانک و جنطیانا و فلفل قیصوم بشکر و گل سرخ در شراب کهنه جوشانیده هر واحد شراباً نافع و زراوند مدحرج و .... و نمام هر واحد شماً و ضماداً و ریوند و کشوث و بهمن سفید و غاریقون و عاقرقرحا و شونیز و حاشا و درونج و دارفلفل بعسل و سکبینج و برنجاسف هر واحد شرباً و ضماداً و سعوطاً یک حصه بروغن بادام تلخ و کذا رته یک حبه بروغن کنجد و کذا جندبیدستر بروغن بادام و کذا روغن شونیز و خولان و کذا حلتیت یک قیراط به شیر زنان و عطوس بخردل و کندر .... ربع درم در روغن بادام آمیخته و طلای روغن بلسان و یا سرگین کبوتر مع

بابونه و یا روغن بابونه و یا صعتر و یا قیصوم و یا برگ غار بآب قرنفلی در حمام و نطول بطبیخ اکلیل الملک و صعتر و شیخ جبلی و برگ ترنج هر واحد در حمام و یا بطبیخ مرزنجوش و یا برنجاسف و یا جعد و مع حلبه مفیدست و مشک و مرزنجوش شماً و شرباً و نشوقاً و خردل و یا کندش کوفته بخرقه بسته و قی آوردن بترب و تخم سرمق و روغن کنجد نیم اوقیه و تخم شبت مع تخم سرمق در سرکه جوشانیده و بعسل در قوام آورده و بآب گرم آمیخته و غرغره قند بآب بادیان و یا ..... شونیز و یا کندش بسکنجبین و یا فلفل و تناول خردل بچقندرمسلوق و بخور بطبیخ بابونه در روز و شب چند بار و اکلیل الملک یا نمام یا برگ غار بدستور علاج سدر و دوار دماغی دموی

آنچه در علاج امراض دماغی دموی و صداع دموی مسطور شد بعمل ارند و ایضاً در دموی و اخلاط مختلفه در بدن با خون فصد قیفال کنند بعده فصد ورید پس هر دو رگ گشایند که بقول شیخ این افضل علاج است بجمیع اصناف دوار مادی و مجامت نقره بر سر نیز نافع است و فصد صافن و حجامت ساقین نیز سودمند ست و پس از فصد تلیین طبیعت .... یا فواکه یا ماءالفواکه یا خیارشنبر و شربت ورد یا بنفشه نمایند بعد از ان تبرید لعاب اسپغول و شربت عناب و شیره مغز تخم کدو و شیره کاهو و خیارین و خرفه و نقوع زرشک و ..... نیلوفر و شربت صندل بعرق عنب الثعلب و کاسنی و شاهتره و گلاب و بیدمشک و امثال آن دهند و بعد فصد سررو و حجامت سر شرب آب جو مقشر و قرطم و تمرهندی و عناب و نیلوفر یا بنفشه یا سکنجبین مجرب انطاکی ست و نوشیدن آب تمرهندی و شکر هریک ده درم یا آب انار مشحم مع شکر و یا سکنجبین ساده بگلاب مکد ده درم یا بشیره تخم خرفه و اسپغول و خوردن انار میخوش و به میخوش سودمند ست و استنشاق بآب کشنیز و مورد و سرکه و روغن بنفشه و یا کافور و صندل و گلاب و تغریق و مالش سر بروغن گل و سرکه و وضع ضمادات .... گویند که در ماده حار لیمو و تمرهندی عجیب ست و دواءالمسک بارد و طبیخ اطریفل و کشنیز و نقیع آن مفید بود و نقوع آمله و کشنیز و گل نیلوفر یا شکر سفید نافع و شیره خشخاش و ...... مفرد و مرکب بآب شیره براورده بقدری شکر شیرین ساخته نیز سودمندست و مطبوخ سرپهوکه و کشنیز و پوست هلیله زرد نیم کوفته هریک دو درم تا یک هفته نوشیدن ..... مثقال صندل سفید بگلاب سوده بنوشند و دست و پا را بآب برگ بیدانجیر بمالند فائده تمام دارد و غذا قابض حامض مثل غوره و سماق دهند و از اغذیه حاره پرهیزند .....که اگر با خون اخلاط مختلفه باشد یا سببش اخلاط سوای خون بود مبادرت باستفراغ از حب ایارج کنند یا از نقوع صبر اگر اخلاط حار باشد یا طبیخ هلیله یا مطبوخ ... و حب اصطمخیقون اگر اخلاط مختلف باشد و بعد تنقیه حقنه بآب قنطوریون و حنظل استعمال نمایند بعده بر سر و نقره حجامت کنند بعد از آن بغراغر و عطوسات و شمومات که در آن

مشک و جندبیدستر و شونیز و مرزنجوش باشد توجه نمایند هرگاه نوبت هیجان کند استعانت بمالش اسافل بدن کنند.

علاج سدر و دوار دماغی صفراوی بعد نضج بهر تنقیه مسهل صفرا و حب هلیله دهند و نقوع حبه و نقوع صبر و ماء الجبن نیز موافق ست و یا این مطبوخ هلیله دهند پوست هلیله زرد بست درم تمرهندی پانزده درم سنای مکی ..... پنج درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند حتی که به ده اوقیه آید صاف کرده نیم گرم بنوشند و بعد تنقیه تبرید به آب تمرهندی یا انار دانه و شیره خرفه با شربت نیلوفر و یا سکنجبین و یا آب آلو بجلاب و یا اطریفل کشنیزی مزعفر با عرق زرشک و فواکه دهند و گل سرخ و سرکه کهنه و برگ مورد تازه و بنفشه تر و نیلوفر مدام ببویند و تضمید صدغین بصندل و گلاب نمایند و آنچه در دموی گذشت نافع شناسند و طعام از مزوره آب آلو و زرشک و مانند آن مفید و طبیخ هلیله بگل بنفشه که دران ترنجبین مالیده باشند و شربت *231* یا لیمو و تبرید بماءالقرع و گلاب و آب هندوانه بقول انطاکی نافع و شرب آب لیمو و شربت آن مجرب سویدی ست و شیره خشخاش و ماءالشعیر نیز نافع بود مجوسی گوید که اگر دوار و سدر از صفرا باشد قی بسکنجبین و آب گرم کنند و تنقیه بدن و دماغ بحب هلیله و مطبوخ آن با تمرهندی نمایند و نسخه مطبوخ هلیله همانست که سابق مذکور شد لیکن درینجا بنفشه چهار درم زیاده است و گلاب و روغن گل و سرکه بر سر ریزند و سرکه کهنه در بینی چکانند و اندک کافور در بینی دمند و غذا مزوره آب انار میخوش و غوره تنها یا بچوزه مرغ دهند و کاسنی و کشوث بسرکه خورانند جرجانی و ایلاقی مینویسند که بعد قی بآب نیم گرم و سکنجبین انار میخوش یا به یا امرود و ریباس و شربت غوره و شربت سماق خورند و تنقیه دماغ بحب بنفشه نمایند و اگر تنقیه بمطبوخ هلیله کنند صواب باشد و سفوف هلیله زرد با شکر همراه ماءالجبن موافق بود و هر صبح آب انار میخوش با شربت غوره و مانند آن بنوشند و طعام از غوره یا زرشک یا سماق یا ریباس یا شاخ انگور تر بسازند و خمیر نان بآب غوره یا آب به یا آب امرود یا آب ریباس یا آب سماق کنند و حجامت پس سر و فصد رگ پس گوش موافق باشد و اگر دماغ ضعیف بود هر صبح و شام پست جو و کشنیز خشک هر دو بریان سوده با شکر آمیخته بروغن بنفشه چرب کرده بخورند ابن الیاس گوید که بعد قی و تنقیه صفرا از سر و بدن بمطبوخ هلیله و یا بحب بنفشه مقوی بسقمونیا اشربه ترش دهند و جلاب معمول از تخم کاسنی سه درم و اصل السوس دو درم و شکر سفید ده درم بنوشانند و غذا مزوره ماش مقشر بشیره بادام بدهند و تقویت راس بشمومات بارده مقویه دماغ مثل بنفشه و نیلوفر و گل به و سیب و نطولات محلله و سعوطات بارده کنند و گلاب و سرکه کهنه و برگ آس نشوق نمایند طبری گوید که در دوار که از اخلاط حار محتبس در بطون دماغ باشد بقوت مریض نظر کنند اگر مانعی نباشد فصد سر رو نمایند و بعد چند روز از فصد تلیین طبیعت باین مطبوخ کنند بگیرند هلیله سیاه و زرد و کابلی هر واحد پانزده درم افسنتین قنطوریون حشیش

غافث اصل السوس مقشر هر واحد چهار درم تمرهندی منقی از لیف و تخم بست درم ترنجبین بست درم آلو بخارا عناب هر واحد سی عدد پرسیاوشان پنج درم بدستور مطبوخ بپزند و یک شربت از آن گرفته دو ثلث درم غاریقون و یکدرم تربد و سه طسوج سقمونیای مشوی سوده بجلاب سرشته دران مالیده بنوشند بعد پنج روز و اگر یک شربت کفایت نکند دو یا سه بار بنوشند و حقنه درین نوع موثر سریع نیست و اگر باین تدبیر دوار زائل نشود به زرور دوا و خال فتیله در بینی برفق عطسه آورند و اگر زائل نشود روغن خیری یک جزو شیر دختران دو جزو آب خطمی تر یک جزو در شیشه خوب با هم زده بقدر یک درم گرفته سعوط کنند و اگر کفایت نکند دو سه مرتبه بعمل آرند و اگر زائل نشود بگیرند جو کوفته سبوس گندم خطمی بنفشه هر یک دو کف و در ظرفی سربسته جوشانیده بران انکباب نمایند و آب او بر سر ریزند بدفعات و تلطیف غذا نمایند و بر شرب ماءالشعیر لزوم کنند و نظر کنند اگر مزاج مریض متغیر شده باشد اولاً معالجه بتسکین مزاج او نمایند بعده اعاده علاج مذکور کنند و گاهی تضمید راس باین ضماد کرده میشود بگیرند خطمی سفید آرد باقلا بزر قطونا هر واحد یک جزو آرد جو دو جزو و همه را در سرکه و روغن گل بزنند که مثل مرهم شود و بر سر ضماد کنند و ابن سیار بعد تلیین طبع و فصد دائم این ضماد میکرد تا آنکه دوار زائل شود و بعطوس و نطول و انکباب امر نمیکرد و من چیزی بهتر از این ضماد در دوار و صرع حار ندیدم. علاج سدر و دوار دماغی بلغمی بعد نضج ماده بمنضج بلغم تنقیه بدن و دماغ بمسهل بلغم و حب ایارج و یا مطبوخ اسطوخودوس تربدی علوی خان و حب قوقایا نمایند پس غرغره بماءالعسل که دران خردل و عاقرقرحا داخل نموده باشند و یا از سکنجبین عسلی بایارج فیقرا کنند و ایارج فیقرا بگلقند سرشته و حب صبر و غیره بطریق شبیار استعمال کنند و بهر تسخین دماغ شمومات حاره همچون مشک و عنبر جندبیدستر و فرفیون و شونیز و مرزنجوش و نمام و یاسمین مدام ببویند و تنطیل و انکباب بآب گرم که درآن بابونه اکلیل الملک مرزنجوش صعتر نمام و غیره جوشانیده باشند بعمل آرند و پارچه برسر بچیند و عطوسات نافع است و گویند اگر بعد تنقیه تام گل سرخ دو درم سنبل الطیب اصل السوس مصطکی هریک نیم درم کوفته بیخته بگلقند سی درم سرشته و یا سه خوراک بسازند و بران مداومت کنند دوار عود نکند و استعمال اطریفل صغیر و اطرافیل افتیمون و اسطوخودوس و معجون انطاکی که در علاج کلی دوار گذشت و دبیدالورد و شربت عسل و اسطوخودوس و انوشداروی لولوی موافق بود و جذب اخلاط بسوی اسفل بحقنه و غیره مفید و غذا گوشت ماکیان بمصالح حار مناسب و تلطیف تدبیر و امر بحرکت کنند انطاکی در تذکره خود نوشته که خوردن ایارج لوغازیا یا روفس یا ارکیغانس چند روز متواتر بماءالعسل و نهادن روغن مرزنجوش یا روغن بابونه در دوار بلغمی نافع و مجربست و در نزهه گفته که بایارج کبار یا معجون مسک یا قرص لک بماءالعسل یا حب صبر باب مویز علاج کنند و بعد از آن بعصاره

قثاءالحمار و زعفران در آب خالص حل کرده سعوط نمایند و از آن طلا نیز کنند صاحب کامل گوید که اگر دوار و سدر از خلط بلغمی باشد باید که تنقیه دماغ و عروق آن بایارج فیقرا مخمر بعسل کنند و اسهال بحب ایارج و حسب قوقایا و بعد از آن به لوغاذیا و ایارج جالینوس و ایارج ارکاخانیس نمایند و مصطکی و مویزج و کندر ❋232❋ بخایند و سکنجبین عسلی مع ایارج فیقرا و مویزج باریک سوده مع خردل سفید غرغره سازند و یک درم حب بلسان با یک اوقیه سکنجبین عنصلی خوردن برای سدر نافع است و چون بیخ فاشرا هر روز دو درم بخورند سود دهد و اگر دو مثقال حب بلسان با نقوع صبر بخورند مفید بود و اطلیه حاره و سعوطات مسخنه ملطفه و مانند آن استعمال کنند و این سعوط نافع است بسکینج و اشق و جاوشیر و بورق و صبر هر واحد نیم درم کندش و زعفران هر واحد یکنیم دانگ فلفل و دارفلفل هر واحد یک دانگ همه را باریک سائیده بآب مرزنجوش سرشته مثل عدس حبها سازند و بقدر دو یا سه حب از آن بآب مرزنجوش و روغن بنفشه سعوط نمایند ایلاقی و جرجانی می نویسند که اول دماغ را بحب صبر و قوقایا و حب اصطمخیقون پاک کنند و تنقیه معده بقی نیز سازند و تدبیر قی اینست که ترب بعسل شکم سیر بخورند و شبت بسیار در آب جوشانیده صاف نموده مقدار صد درم از آن آب با چهل درم عسل و یکدرم نمک آمیخته نیم گرم بنوشند و بعد قی تقویت معده باطریفل صغیر و گلقند کهنه و مصطکی و عود خام کوفته با هم سرشته باید کرد و اگر صبح بست عدد مویز منقی بخورند سخت نافع بود و هرقدر که بر تشنگی صبر کنند نیک باشد و سکنجبین عسلی نیز موافق باشد و غرغره کردن و عطسه آوردن و اخلاط را از سر بجانب پای فروکشیدن سودمند و غذا نخودآب و گوشت دراج و تذرو و گوشت کبک و گوشت بز بروغن زیت یا روغن جوز بریان کرده بدارچینی و زیره و اندکی کرویا باید داد و اگر بدین تدابیر زائل نشود بایارج لوغاذیا و ایارج روفس و مانند آن تنقیه کنند ابن الیاس گوید که جلاب از انیسون و بادرنجبویه و گاوزبان هریک دو درم با گلقند عسلی ده درم بنوشند و غذا مزوره نخود بشیره مغز حب قرطم سازند و بعد نضج تام تنقیه بدن بحب ایارج و شبیار و حب صبر کنند و غرغره بماءالعسل که درآن صبر یا ایارج یا شونیز یا خردل یا فلفل پخته باشند باید کرد و بر آب مطبوخ حشایش حار ملطف مثل بابونه و قیصوم و شیح و شاهسفرم و برگ غار و برگ زیتون و امثال آن که سابق مذکور شد انکباب نمایند و بنشوق جندبیدستر و کندش و شونیز و مرزنجوش و فلفل یا آب کامخ امر کنند و برای جذب مواد باسفل حقنه حاده بعمل آرند و صاحب دوار بلغمی و سوداوی را باید که تعاهد اطریفل صغیر و تناول گلقند کهنه با عود و انیسون و مصطکی هر واحد یک دانگ نمایند خجندی گوید که جلاب از انیسون و بادیان و بادرنجبویه هریک یک درم با گلقند عسلی ده درم بدهند و بعد نضج تنقیه بدن باین حب شبیار که آن حب صبرست باید کرد صبر سقوطری سه درم هلیله زرد گل سرخ مصطکی تربد مصمغ هر واحد یک درم باریک سائیده

بآب کرفس یا بآب خالص سرشته حبها سازند و در سایه خشک کرده از مثقالی تا دو درم وقت خواب بخورند و یا باین حب ایارج بگیرند ایارج فیقرا سه درم تربد هلیله زرد هر واحد یک درم نمک هندی انیسون هریک دو درم باریک سائیده بدستور سابق حب ساخته دو درم و نیم بخورند و کسی که اراده اخراج صفرا با بلغم کند یکنیم دانگ سقمونیا دران زیاده کند و کسی که اراده اخراج اخلاط ثلثه کند نیم درم شحم حنظل و نیم درم کتیرا دران اضافه نمایند شربت دو درم باقی همانست که در قول ابن الیاس گذشت طبری مینویسد که در علاج دوار از اخلاط بارده واجب است که ابتدا بحنقه متوسط میان حار و بارد نمایند بدفعات متوالیه و مشک و ریاحین حاره مثل مرزنجوش و سوسن و نمام و از عقاقیر مثل شونیز و فرفیون و جندبیدستر ببویند و به عاقرقرحا و مویزج بعد ترقیق آن بعسل غرغره سازند بر حقنه یک دو بار قناعت نکنند بلکه دفعات کثیر بعمل آرند تا آنکه همه آنچه در سر از فضول بارده محتبس ست منحدر گردد و غرغره دائماً لازم گیرند و اگر فائده نشود تعیین کنند که بعد تنقیه سر باز مواد از بدن بطرف سر منجذب شده پس آنرا ایارج دو یا سه مرتبه بخورانند بعده در روغن قسط و روغن ناردین هریک دو دانگ جندبیدستر یک حبه مشک یک طسوج حل کرده سعوط کنند و الا بعد این همه تدبیر بکندش و زعفران و صبر و مر مفرد یا مجموع عطسه آورند و اگر زائل نشود انکباب برین طبیخ نمایند بگیرند یک کف کبیر بابونه و اکلیل الملک و شیح و قیصوم و اندک صبر و مر و یک کف کبیر نمک و سبوب گندم و دو سه جوزبوا کوفته و یک کف حب المحلب کوفته و همه را در آفتابه سربسته بجوشانند تا مهرا شود پس انکباب نمایند به انبوبه یا آب در طشت ریخته بدفعات متوالیه و اگر کفایت نکند مشک جندبیدستر صبر مر در روغن بلسان یکدانگ و روغن سوسن و یاسمین هر واحد یک درم حل کرده چهار فتیله بدان آلوده دو در بینی و دو در گوش نهند و بعضی متقدین درین دوار داغ یافوخ نوشته اند و من این را منسوب بخطا میکنم زیرا که دران خطر تشنج حجب دماغ است و آن مودی بجنون مفرط و هلاک گردد و گاهی درین دوار که از اخلاط بارده محتبس در بطون دماغ بود این ضماد کرده می شود شیح و قیصوم و بابونه و اکلیل الملک هر واحد یک جزو باداورد و صبر و مر هر واحد دو جزو همه را کوفته بیخته در قیروطی خیری زرد آمیخته چندان حل کنند که مثل مرهم گردد و پس بر پارچه باریک طلا کرده برآتش اندک گرم نموده بر سر بچسبانند و بالایش عمامه بندند و ضماد یک شبانه روز بدارند و ایضا گاهی ضماد بقیروطی موم و پیه چرز و پیه مرغابی و مانند آن کرده می شود گیلانی از طبری نقل کرده که علاج*233* ... حادث از اجتماع اخلاط بارده غلیظه تنقیه بدن ست از فضول بحقنه قوی بتدریج و اولا بحقنه لینه ابتدا کنند و از اغذیه غلیظه پرهیز نمایند به تناول گلقند امر کنند و شربت ..... ساده بنوشند و هرگاه نضج در قاروره ظاهر شود حقنه قوی تر از اول بعمل آرند تا تنقیه بدن باعتدال گردد و بعد تنقیه بدن تنقیه سر بایارج کنند و

تقویت معده و تنقیه آن بایارج ..... بخردل و آب شبت و عسل نمایند که سدر از تنقیه بدن و دماغ بسرعت زائل میشود و چون درین مرض انحطاط و کمی رو نماید سر را بخرقه درشت نمایند و عطسه آورند و مشک و فرفیون و شونیز ..... در حمام آب گرم یا آب حشایش مذکوره در دوار بارد بسیار بر سر ریزند پس اگر بقیه آن باقی ماند بروغن مصطلکی و آب مرزنجوش اندک و روغن قسط اندکی سعوط کنند و دلک سر بسیار استعمال نمایند ..... بخردل سوده درسرکه آمیخته برسر ضماد کرده می شود و ایضاً از بابونه با صعتر بیخته و ایضاً ببرگ انجره و بیخ فوه سوده و ایضاً بانجدان سیاه با خطمی و آرد کرسنه سائیده ضماد می کنند. علاج سدر و دوار دماغی سوداوی اولاً نضج بمنضج سودا یا بمطبوخ بادرنجبویه و اصل السوس هریک دو درم با شکر ده درم کنند و غذا مزوره نخود و ماش مقشر بشیره مغز بادام دهند بعده تنقیه بمسهل سودا یا مطبوخ افتیمون مع ورد و اندک شحم حنظل و شاهتره و اسطوخودوس و حب افتیمون و یا حب لاجورد و یا بمطبوخ هلیله و تربد نمایند و حجامت نقره و پس سر کنند و اگر از هلیله سیاه انیسون هر واحد ..... افتیمون بسفائج اسطوخودوس تربد موصوف بروغن بادام چرب کرده هر واحد یک نیم درم بنفشه و دو درم بآب بادیان حبها ساخته سه شربت نموده صبح تناول نمایند و عقب آن ..... معمول از شکر سرخ ده درم بآب نیمگرم بیاشامند برای تنقیه در سدر سوداوی نیز مفیدست و اگر از این تدبیر نجاح حاصل نشود حقنه های حاده قویه بتدریج استعمال کنند و بعد از آن غرغره و عطوسات و شمومات که درآن مشک و جندبیدستر و مرزنجوش و شونیز باشد و استعمال اطریفل شاهتره و افتیمون مفیدست و هرچه در صداع سوداوی گذشت بعمل آرند. علاج سدر و دوار ریحی و بخاری آنچه در علاج امراض دماغی ریحی و بخاری و صداع ریحی و بخاری مذکور شده بکار برند و ایضاً در ریاحی بعد تنقیه بلغم تکمید و تسخین سر بیشتر مفیدست و تحلیل ریاح معاجین و شمومات و سعوطات و اطلیه و نطولات و خصوصاً عطوسات و اکثار انکباب بر مطبوخ ادویه محلله ملطفه مثل مرزنجوش و بادیان و اکلیل و بابونه و صعتر و برنجاسف ..... و سداب و شیح و برگ غار و برگ ترنج و مانند آن نافع تر و فلفل سفید صبر زعفران جندبیدستر در آب مرزنجوش و روغن بنفشه آمیخته و در بینی چکانیدن عاقرقرحا خردل قرنفل بآب نمام و سرکه عنصل طلا کردن مفید و ریاحین و عقاقیر مسخه بوئیدن سودمند و چای خطائی مع دارچینی و بادیان خطائی و هیل بوا هر یک نیم درم شکر دو توله در پا و آثار آب پخته چون نصف بماند صاف کرده نوشیدن نفع بلیغ نماید و آشامیدن زیره کرمانی و صعتر در عرق بادیان جوشانیده مفیدست و دیگر معاجین کاسر ریاح استعمال کنند و بقول طبری در اخلاط ریاحیه محتسبه در بطون دماغ اگر بارد باشد علاجش بعلاج دوار بلغمی باید کرد و سوای آن واجب ست که امر کنند بخائیدن زوفای خشک و صعتر و زیره و کندر و مانند آن و اگر مزاج مریض گرم نگردد اندکی ازین اشیای ممضوغه بلع کنند و اکثر ارباب این نوع ..... را

خارش در بینی و اختلاج در چشم حادث شود لاسیما هنگام سخونت این اخلاط ریاحیه و نزد ظهور حکه دائم امر بدخول حمام و ریختن آبیکه دران حشایش ..... پخته باشند باید کرد و مدام مالش سر نمایند مگر آنکه صداع شدید مانع این باشد و اگر اخلاط ریاحیه حار باشد باید که فصد سر رو کنند اگر قوت اطلاعت نماید ...... حل طبیعت او باین مطبوخ نمایند پوست هلیله زرد تمرهندی منقی هریک سی درم افسنتین هفت درم بادیان زوفای خشک صعتر فارسی هر واحد پنج درم آلوبخارا ..... هر واحد سی عدد مویز منقی بست درم بجوشانند و یک شربت از آن گرفته نیم درم تربد و یک دانگ سقمونیای مشوی دران حل کرده نیم گرم بنوشند و اگر کفایت نکند تدبیر دوار صفراوی که مذکور شد بعمل آرند و ماءالشعیر بنوشانند و ایضاً در دوار بخاری اول دریافت کنند که ماده بخار کدام خلطست پس قصد تنقیه آن نمایند حسب نوع ماده و مزاج علیل و شمومات و نطولات بکار برند و بهر اطفای ابخره نقوع مرزنجوش و کشنیز خشک و صندل و امثال آن دهند و سفوف پنبه دانه و سفوف کشنیز و غیره بعمل آرند و معجون گشنیز و مفرح بارد و مفرح گشنیز در دوار بخاری نیز مفید و کشنیز در اشربه و اغذیه داخل کنند و تلیین طبیعت مدام واجب بشناسند و طبری گوید که در ابخره خار اگر قوت مساعدت کند و حال مقتضی باشد فصد قیفال کنند بعده حل طبیعت بمطبوخ هلیله نمایند پس تدبیر دوار که از احتباس اخلاط حار در دماغ باشد باید کرد.

علاج دوار شرکی

اگر از اجتماع اخلاط در عضوی دیگر باشد حسب ماده بدانچه در علاج امراض دماغی شرکی مسطور شدن علاج نمایند و ایضاً در اخلاط معده اول بآب مطبوخ شبت و ترب که دران عسل و نمک داخل کرده باشند و سائر مقیآت معتدل قی کنند بعده در بلغمی بمسهل و حب ایارج یا معجون خیار شبر و جوارش سفر جلی و شهریاران و گر قوت قوی باشد بحسب قوقا یا تنقیه کنند و بعد تنقیه مقویات معده و هضم مثل جوارش مصطکی و عود و عنبر و اطریفل کشنیزی و نوشداروی لولوی و شربت عود و گلقند با دو درم بادیان یا با نیسون و مصطکی و مربای آمله با مصطکی و عود سوده دهند و صاحب کامل گوید که اگر در معده خلط بلغمی باشد باید که قی کنند باشیای ملطفه مثل رقاع یمانی و جوزالقی و خردل و تخم شبت و تخم ترب هر واحد بقدر حاجت باریک سابیده در عسل یا سکنجبین عسلی سرشته بآب شبت بخورند و اگر ترب قطع کنند و در آب خوب پخته سنکنجبین عنصلی و دو درم نمک هندی در آن آمیخته بنوشند قی بلغم آرد و تنقیه معده کند و ایضاً قی کردن بعد خوردن سمک مالح و ترب بخردل نافست و بعد قی و تنقیه و معده شراب خندیقون یا شربت عسل عود دهند و بعد دو روز نقوع صبر منقی بلغم مثل این نقوع بدهند هلیلۀ کابلی

هفت درم سنای مکی شاهتره هر واحد پنجدرم اسارون جعده قنطه ریون شکاعی با دلوردغافث هر واحد سه درم سنبل‌الطیب مصطکی هر واحد یکنیم درم سلیخه عود بلسان دارچینی سعد ساوج هندی قرنفل مرباخور تخم کرفس بادیان انیسون تربد هر یک دو درم را کوفته در چهار طل آب بجوشانند تا بیکرطل آید صاف نموده سه درم صبر و یک حنظل کوفته انداخته هر روز چهار اوقیه تا یکدرم روغن بیدانجیر بنوشند و غذا درین حالت نخوداب و خردل باشد و آنچه از زیره و فلفل و خولنجان سازند و از اکثار اطعمهٔ غلیظهٔ مؤلد بلغم منع کنند و این الیاس گوید که حل طبیعت بحقته حاده برای جذب ماده بسوی اسفل کنند و این حقنه بسیار نافع برای این علتست سنای مکی هفت درم قنطوریون دقیق سه درم بزرکتان حلبه خطی سبوس گندم کشک جو بنفشه هر واحد یک کف هم را در سه سطل آب بجوشانند تا یکرطل بماند صاف کرده نمک طعام یکدرم روغن کنجد مری هر واحد ده درم بورهٔ ارمنی نیم درم آمیخته حقنه کنند و یا تنقیه معده باین مقی نمایند ترب را با برگ او بکوبند و دراب آن اندک عسل و نمک طعام انداخته بنوشند و قی اورند و یا تخم ترب ده درم تخم خربزه پنجدرم تخم شبت یا شاخهای آن ده درم در سه سطل آب بجوشانند تا بیکرطل اید صاف کرده اندکی نمک و عسل حل کرده بنوشند و چون معده پاک گردد بعد آن ده درم گلقند شکری با یکنیم دانگ مصطکی تناول کنند و اگر غثیان ثوران کند و قی دشوار گردد آب گرم سکنجبین ساده یا عسل بنوشانند و در امر او اهمال ننمایند و در حلق پر مرغ بروغن بادام الوده درارند تا قی بسهولت اید و طبری گوید که اولاً ایارجات مثل ایارج فیقرا دهند بعده حل طبیعت بحقنه که در دواربارو بکار اید و مطبوخ افتیمون بنوشند و تغذیه در نیم روز بغذای محمود نمایند و هنگام خواب ایارج مذکور دو ثلث دام بدهند و صبر یک جز و مر و گل سرخ هر یک دو جز و سنبل‌الطیب و مصطکی هر یک نیم جز و ساییده در قیروطی که از روغن قسط یا روغن ناردین یا روغن مصطکی ساخته باشند آمیخته بر خرقهٔ کتان طلا کرده بر معده بچسبانند و از قم معده دور روند.

و در مادهٔ صفراوی

تنقیه بطبیخ هلیله مع شاهتره صبر یا مارالجبن نمایند و بقول طبری حل طبیعت بحقنهٔ این کنند و سکنجبین ترش نوشانند و امریقی از ماءالشعیر و سکنجبین و آب گرم و آب سرمق بسکنجبین و امثال آن کنند و تلینین بمطبوخ ساوج نمایند و بعد ازان ماءالشعیر و سکنجبین بنوشند و ایضاً بعد تنقیه در مادهٔ حار نقوع انادانه و شربت حماض و لیمو و تمرهندی و سیب و انگور و جوارش طباشی و خیمرهٔ عود ترش آمهٔ مربی با طباشیر و ورق نقره و طلا و مروارید سوده و جوارش انارین با شیردانهٔ هیل و کاسنی و کشنیز و عرق عنب‌الثعلب و شربت بنفشه دادن و مجوسی گوید که اگر در معده خلط صفراوی باشد بماءالشعیر و سکنجبین و نمک و آب بیخ خرپزه قی آورند و بعد آن فقاع نیمگرم با آب سرمق

تا سکنجبین در آب نیمگرم بنوشانند و بعد پاک شدن معده از قی شربت غوره و شربت سیب ساده یا رب ریباس و مانند آن بنوشانند و بگیرند صندل سفید و سرخ هر واحد دو درم گل سرخ سه درم و نیم را باریک ساییده بآب حی‌العالم و خرفه و گلاب و اندکی سرکه سرشته بخرقهٔ کتان مالیده بر معده ضماد کنند و اگر پارچهٔ کتان در قیروطی مبر و آلوده بر معده نهند نافع بود و ایضاً این نقوع صبر استعمال کنند پوست هلیلهٔ زرد ده درم آلو بخارا بست عدد تمرهندی از تخم پاک کرده پانزده درم بلیله و زرشک و سنا و تخم کاسنی و کشوث و افسنتین رومی هر واحد پنجدرم شاهتره هفت درم گل سرخ کشنیز خشک یک درم بنفشه وصل‌السوس هر واحد چهار درم را در پنج سطل آب بجوشانند تا بیک نیمرطل آید صاف کرده هر روز چهار ادقیه از آن گرفته صبر بران انداخته با یک ادقیه سکنجبین و یک ادقیهٔ آب کاسنی بنوشند و غذا مزوره یا بچهٔ مرغ بآب غوره یا آب انار یا آب زرشاب یا آب آلو تازه بکشنیز تر و خشک و بقلهٔ خرفه و نعناع باشد و بنفشه گل سرخ و نیلوفر و صندل گلاب کافور ببویند و گلاب در روغن گل و سرکه سرو کرده بر سر ریزند تا تقویت دماغ کنند و ابخره معده که بدماغ رسد آنرا قبول نکند و آنچه دران حاصل شده آنرا دفع نماید.

و در سدرودوار

که بسبب ضعف فم معده در خلای معده افتد هر صبح قبل از صعود ابخره تناول چند لقمهٔ نان در ربوب فواکه قابضه مثل رب حصرم و سیب و برو آب آنها خصوصاً غوره تر کرده تسکین می‌نماید و شربتهای فواکه چون شربت انار و لیمو و زرشک و غونره دریواج همه این نوع دوار بازوارد و شیخ میفرماید که اگر سبب در عضو دیگر باشد معالجه همه بدانچه واجب بود باید گردد تقویت راس در ابتدا بروغن گل مع اندک سرکه در روغن بابونه نمایند و بعد استحکام بروغن بابونه تنها و گویند دوار که از قبل شرائین باشد فصد هر دو شریان پس گوش نمایند و طبری گوید که اگر اخلاط مجتمعه در معدهٔ ریاحیهٔ بارده باشد علاجش علاج اخلاط بارده است که سابق مذکور شد و صاحب این از شرب نبید که دران زیره و صعتر جوشانیده باشند منتفع گردد اگر مزاج محتمل این باشد و اما اگر اخلاط ریاحیه مجتمع در معدهٔ حار باشد علاجش تنقیهٔ معده بمطبوخ ساذج و شرب ماءالشعیر باید کرد و اگر ماده مرتقی در شرائین صدغ یا پس گوش باشد قطع و داغ آنها بعد تنقیه بسیار نافع است و اگر صعود آن در شرائین هر دو جانب حلقوم باشد و مختلف الحرکهٔ و منتفخ زیاده باشند و چون از دست غمز آن کنند مریض راحت یابد تنقیهٔ بدن بفصد قیقان و خورانیدن ایارجات بتکرار و تعدیل اخلاط کنند و اگر صعود این فضول از وداجین باشد فصد آنها بسیار نیکو بود و مسیحی گوید که اگر ماده از شرائین بسوی سر صعود کند و از ضربان و انتفاخ آنها و سکون مرض از بستن آنها دریافت شود از مازو سبز و گلنار و اقاقیا بر شریانین طلا ساخته بالایش قطعهٔ اسرب نهاده بربندند و قصد معالجهٔ عضوی کنند. که ازان بخارات

بسوی راس صاعد شود اگر از طحال یا معده یا جگر یا عضو دیگر باشد اولاً ابتدا باصلاح آن عضو کنند بعده تنقیهٔ راس از فضول مرتقیه نمایند. و تبقویت دماغ پردازند **بالجمله** در بخرات معدی آنچه بهر اخلاط معده گفته شد بعمل ارند و سفوفات و معاجین مسطورهٔ سابق بکار برند و در بخارات جگر دریافت کنند که آفت در کدام جانب جگر است اگر در محدب باشد بادرار بون اگر در مقعر باشد بمسهل علاج کنند و در بخارات قلب بعد تنقیه شربت سیب و مفرحات و نقوع برادهٔ صندل و غیره دهند و در بخارات طحال قصد اسیلم از دست چپ و تضمید طحال با ضمدهٔ محلله کنند و در بخارات رحم اگر بسبب احتباس طمث باشد تدبیر ادرار حیض باید کرد و اگر اختناق رحم باشد علاج آن کنند الحاصل معالجهٔ هر عضو مشارک با دویهٔ مخصوصهٔ آن بحسب باده و مزاج علیل نمایند بطریقیکه در مقام هر یک مسطورست و از عضو مذکور جذب مواد کنند بطرف مخالف سر بفصد و اسهال و حقنه و دلک و غیر آن بحسب واجب و دماغ را باطلیه و شمومات مقوی دماغ تقویت دهند تا فضله را قبول نکند **و بدانند** که دوار دائم خاصةً در پیران مقدمهٔ سکته میباشد پس بسرعت تدارک آن نمایند بتدبیر موافق مثل قی و تنقیهٔ معده و بدن و دماغ باستعمال ایارح فیقرا و یا حب سبیار و جذاب اخلاط بسوی اسفل بحقنه و غیره و ایضاً دوار که عقب خذر شدن عضو عارض شود دلالت بر صعود ماده بسوی دماغ دراد و ازان سکته حادث گردد علاجش نیز همین است و دوار بحرانی را علاج نکنند و گاهی بندرت سدر هنگام حدوث صداع باردوحاد بسبب شبت و در رحجب دماغ حادث میشود علاجش علاج صداع حاروبار بحسب واجبست.

لوی

که آن را ایحذج و فیحذق و هجیذق نیز گویند و این هر سه لفظ معرب پی‌زده است یعیی مقطوع‌العصب و این حالتی‌ست مثل ماندگی که هر گاه عارض شود انسان خود را همی پیچد و خمیازه دفاثره کثرت پذیرد و رنگ چشم سرخ گردد و سببش امتلای بدن و اجتماع ریاح و بخارات در عروق و عضلات‌ست بواسطهٔ کثرت طعام و شراب و قلت ریاضت و ناگواریدن طعام و تناول اغذیه مؤلد ریاح و اکثر اینحالت بعد از خواب عارض میگردد و **علاج** نضج و اخراج ماده بحسب خلط غالب نمایند و اگر خون غالب باشد فصد هفت اندام کنند و مطفیات و مقللات خون و صفرا دهند و بعد نضج بمسهل صفرا تنقیهٔ آن نمایند و گرم مزاج را نوشیدن آب سرد و غسل کردن بدان در حال بی‌تنقیه تسکین بخشد که مسکن غلیان اخلاط‌ست دوعت و سکون اختیار کنند و این سفوف معدل مزاج و مانع بخارات‌ست کشنیز بسرکه پرورده سه توله گل سرخ دو توله آمله اصل‌السوس مقشر هر یک یکتوله نبات مساوی شربتی دو مثقال بآب شبنیه و یا بشوره پرورده در گهواره نشستن در کشتی تایکپاس سیر دریا کردن نافع و سفوف کشنیز خشک با شکر نیز

مفید بود و در مزاج باردور ریاح غلیظ تنقیهٔ بلغم نمایند و خوردن سفوف وج و مربای آن و مضغ آن نافع باشد و باقی تدبیر از علاج امراض دماغی بخاری و ریحی بجویند.

کابوس که نیدلان و جاثوم و خانق و خانوق و ضاغوط نیز گویند

و در یونانی افیالطس نامند و آن مرضی‌ست که آدمی در خواب خصوصاً اگر بر پشت خوابیده باشد چنان پندارد که چیزی گران بصورت انسان یا بشکلی دیگر بر سینهٔ اوست و او را همی فشارد و نفس او تنگ شود آواز نتواند داد و نتواند جنبید و چون این حالت منقضی شود یا اندک حرکت نماید دفعةً بیدار گردد و گاه خیال نماید که گویا گلوی او خفه میکند و گاهی خیال کند که شخصی با وی ارادهٔ مجامعت میکند و گاهی بعد ازان رنجی و تعبی و ماندگی عارض گردد و سبب او در اکثر تصاعد بخارات غلیظ است در حالت سکون حرکت و مادهٔ آن خون غلیظ یا بلغم یا سودا باشد و دوام این قسم مادی مقدمهٔ صرع یا سکته یا مانیا یا فالج بود و گاهی از رسیدن سردی شدید بسر دفعةً و نزدیک وقت خواب نیز حادث شود و این مرض بی‌ضعف دماغ عارض نمیگردد و گاهی بسکاری و صاحب سوءهضم و آنکه اغذیهٔ غلیظ بسیار خورد و آنکه ریاضت و استحمام کم کند عارض میشود **طریق تشخیص** اسباب این مرض هر کدام از اخلاط ثلثه که مادهٔ بخار باشد علامات مخصوصهٔ آن هویدا بود و ایضاً تخیل رنگ هر خلط در خواب هنگام عروض مرض نیز بر وجود غلبهٔ آن خلط گواهی دهد مثلاً اگر آثار غلبهٔ خون مثل سرخی چهره و چشم و غیره دریافت شود و تخیل چیزی سرخ بود مادهٔ دموی باشد و اگر علامات بغلم مانند کثرت آب دهن و بینی و سستی بدن و کندی حواس و غیره مدرک گردد و احساس چیزی سفید بود مادهٔ بلغمی باشد و اگر نشان سودا مثل کثرت فکر و قلت خواب و غور چشم و غیره معلوم شود و ادراک چیزی سیاه در وقت عروض مرض بود مادهٔ سوداوی باشد و اگر آثار کدام خلط یافته نشود حال رسیدن برودت بسر هنگام خواب بپرسند.

علاج کلی

در جمیع انواع کابوس تقویت دماغ و تلیین طبیعت و تعطیس مرعی دارند و از مبخرات و امتلا و نوشیدن آب در میان طعام اجتناب واجب شمارند و گویند که اکثار کل پسته و خردل مضر کابوس‌ست و دلک قدمین در جمیع اقسام مادی سودمندست و تنقیه بطبخ سنا پنجدرم هلیلهٔ سیاه دو درم و قی کردن بخور القی و نمک لاهوری و بعده هلیله بلیله آمله اصل‌السوس هر یک نیم درم مصطکی دارچینی هر یک یک درم تربد موصوف دو درم زنجبیل چهار درم گلقند یکنیم درم ادویه کوفته بیخته بروغن گاو چرب کرده بسه چند عسل سرشته سه درم مدام خوردن درین مرض نافع است و گویند که غذا بگوشت و قبج مجرب ست و بعد تنقیه خوردن استخوان مرغ سلیمانی سوخته سه ماشه با

نبات تا یکهفته درین مرض مجرب گفته‌اند و کذا اسطوخودوس و اگر عنبر در روغن بان یا روغن بآمین گداخته و ز باد مشک صندل سفید عطر حصی لبان نیم مثقال آمیخته غالیه ساخته ببویند مقوی دماغ و نافع کابوس ست و معجون هلیلهٔ مسهل علویخان در کابوس بلغمی و سوداوی سودمندست و هر چه در علاج امراض دماغی بخاری گفته شد حسب ماده درینجا استعمال نمایند.

علاج کابوس دموی

قصد قیفال کنند اگر از خون دماغی باشد و نشانش آنست که از اعلی ابتدا کند و الارگ اکحل کشانید و حجامت ساقین نمایند و طبری و مسیحی مینویسند که فصد صافنین الیق بود و اگر ضعف باشد حجامت بر نقره کنند بعده مسهل بمطبوخ فواکه یا هلیله و غیره دهند و تقلیل غذا کنند و هر چه تولید خون کمتر نماید خون را رقیق کند مثل آب آلو و تمرهندی و آب شاهتره و آب باویان استعمال نمایند و آشامیدن سکنجبین و گلاب بآب سرد و کذا شربت غوره و مکیدن انار میخوش و تلیین طبیعت بآب تمرهندی و گلاب و طلا بصندل و گلاب سریا تدهین سر بروغن و سرکه برای تقویت دماغ و استنشاق کافور و گل سرخ و نیلوفر و تقویت معده بشربت سیب و اطریفل کشنیزی و غذای حصرمیه و سماقیه نافع بو و بجهت تسکین بخارات کشنیز و دانهٔ هیل که بترشی زرشک و انار ترش کوهی پرورده باشند نمک لاهوری بقدر ذائقه آمیخته بکثرت دهند و ایضاً در کابوس دموی که بشخصی عراقی اکثر با جوش دهن بود بعد منضجات مسهل از عناب گل بنفشه اصل‌السوس گل سرخ شاهتره مویزمنقی گل نیلوفر گاوزبان افتیمون بیخ کاسنی سنای مکی جوشانیده صاف نموده مغز فلوس خیار شنبر گلقند روغن بادام داخل کرده دهند بعده تبرید از عناب عرق شاهتره جوشانیده صاف نموده شیرهٔ تخم خیارین شربت بنفشه خاکشی داخل کرده و باز بجای خیارین کاسنی کنند.

علاج کابوس بلغمی

بطبیخ تخم شبت و تخم ترب با عسل و یا بمطبوخ برگ شبت و قطعات ترب یا سکنجبین و یا بمقی دیگر قی کنند و پر مرغ بروغن کنجد آلوده در حلق گردانند بعد مسهل دایارج و غراغر و عطوسات و سعوطات واضمده و غیره که در علاج امراض داماغی بلغمی گذشت و در صرع و سکتهٔ بلغمی بیاید بکار برند و مطبوخ بادیان گل سرخ مصطکی با گلقند بدهند ویا تنقیه باین حب نمایند ایارج فیقرا یکدرم خربق سیاه ثلث درم سقمونیا ثلث درم شحم حنظل ربع درم انسیون ثلث درم کتیرا نیم دانگ بآب کرفس حب سازند و این یک شربت قویست و طبیعت در آن تصرف کند و اگر ماده بسیار غلیظ باشد حب قوقا یا وایارج لوغازیا خورانند و خوردن گلقند عسلی و نوشیدن آب مطبوخ گل سرخ و عود

نافع ست و ایضاً بعد تنقیه بآب مطبوخ عاقرقرحا و موزیج و زوفای خشک غرغره کنند و آب سداب و آب مرزنجوش و روغن بادام تلخ آمیخته سه چهار قیراط سعوط نمایند و یا خردل عصارهٔ سداب عصارهٔ قثاء احمارشحم حنظل کندش مساوی باریک ساییده در روغن بادام تلخ آمیخته سه چهار قطره در بینی انداخته عطسه آورند و اگر ازین عطوس در بینی سوزش پیدا شود روغن بنفشه و شیر زنان مخلوط چکانند و استعمال الطریفل صغیر با مصطکی و انیسون و فاوانیا و عود نافع و اگر حاجت تلیین افتد سنا و تربد زیاده کنند و جوارش زنجبیل و کمونی نیز کثیرالمنفعت ست و تلطیف تدبیر و استعمال ریاضت و مالش سر بروغن شبت و غذا بگوشت گنجشگ مفید بود و همه آنچه در صداع و دوار بلغمی گذشت نافع و از اشیای منفخه پرهیزند و ایضاً درکابوس بلغمی که بشت دهشت خورد و گلو خفه شود و بعد منضجات مسهل دهند پس اطریفل بجهت بخارات بدهند باز اسطوخودس سوده بعده عود صلیب سوده افزایند و اگر حرارت در مزاج نباشد افسنتین نیز در مسهل داخل کنند و اگر از مصاحبت مصروع کابوس شده باشد جندبیدستر یک ماشه عود صلیب یکماشه ساییده در عسل یک توله آمیخته خورانیده بالایش عرق اسطوخودوس هفت توله شربت بادرنجبویه دو توله نوشانند و تا چهل روز متواتر بعمل ارند و غذا کباب و شور با نان تنوری و بجای آب عرق بادرنجبویه دهند **شیخ** در علاج کابوس بلغمی و سوداوی می‌فرماید که اگر اخلاط غلیظ بسیار باشد باین مسهل انتفاع یابند بگیرند خربق یکدرم با ثلث درم سقمونیا و ربع درم شحم حنظل و دو دانگ انیسون اگر قوت قوی باشد والا بحب لاجورد و حب اصطمخبیقون افتیمونی و ایارجات کبار مثل ایارج قثاء الحماروایارج روفس خاصةً و بعد ازان تقویت راس بحسب قانون کنند و از چیزهائیکه ازان انتفاع یابند خوردن حب فاوانیا علی الاتصال ست **طبری** گوید که اگر سن و مزاج و مقدار قوت مریض متحمل استفراغ تام باشد فصد هر دو صافن کنند و از اغذیهٔ مؤلد اخلاط روی منع نمایند و بر تیهو و کبک و تدرج اقتصار ورزند و مقدار غذا کمتر انچه ممکن باشد باید ساخت بعد ازان تنقیه بمطبوخ افتیمون کنند و بعد تا ده روز صبر کرده تنقیه بحب ایارج نمایند و لزوم حب شبیار کنند و اگر باین طریق تنقیه حاصل نشود بعد پرهیز پانزده روز متواتر ایارج لوغاذیا خورانند و باندک ازان تحنک سازند و امر بغرغره ازعاقرقرحاورمویرج کنند و تقویت راس بسرکه و روغن گل نمایند که باین طریق بلاشک زائل شود **سویدی** مینویسد که قی کردن بجوزالرقع و یا تخم ترب مطبوخ با سکنجبین عنصلی و یا پیاز نرگس در آب گرم مالیده و یا صمغ حرشف و نمک غرغره بطبیخ زوفا یا کندش یا حنظل یا شونیز یا مرزنجوش بشحم حنظل یا فلفل سیاه سوده در ماءالعسل آمیخته و تعطینس بزوفای خشک یا کندش یا شونیز و نطول بمطبوخ شبت و تدهین مؤخر بروغن مرزنجوش و طلا بجند بیدستر و روغن بادام تلخ و تعلیق عود صلیب و تبخیر بقنه در روز و شب چند مرتبه و شرب فاوانیا پانزده حبه بماءالعسل و یا تخم فنجنکشت و یا حب بلسان دو درم و

یا قردمانا یکدرم و یا سکبینج نیم درم و یا فرفیون ربع درم بدیگر ادویه و یا جندبیدستر یکدرم مخلوط در شراب یکساله در دو مرتبه و یا سکنجبین عنصلی و سکنجبین بزوری و یا گل فوتنج و یا ثمرا و پانزده عدد بماءالعسل و یا افسنتین و زوفای خشک و سیسالیوس هر واحد جوش کرده و یا طبیخ انیسون و دو قویعسل یا شکر و یا مطبوخ فطراسالیون و بادیان واصل‌السوس مقشر نیم کوفته بشکر و آکل ترنجان مسلوق بروغن کنجد و یا انجیر تر یا خشک و یا نان سمیدور شراب قابض یکساله تر کرده و غذا دراج و یا چوزهٔ مرغ مسلوق بدارچینی و مصطکی و یا لحم سمن که آن وج ست بریان و زیر باج بعسل و سرکه و یا قنا بر مسلوق نافعست.

علاج کابوس سوداوی

نضج و تنقیهٔ مادهٔ سودا بمسهل و حب افتیمون و یا بمطبوخ افتیمون و حب لاجورد نمایند بدستوریکه در علاج امراض دماغی سوداوی مسطور شد و ماءالجبن بنوشانند و بعد تنقیه جهت تعدیل و تقویت و منع بخارات اطریفل شاهتره و افتیمون علویخان باعرق اسطوخودوس دهند و روغن نرگس و آب ریحان و آب بید و گلاب و فاوانیا سوده در شیشه کرده بوییدن مفید و خوردن بادرنجبویه سه درم بعصل تام‌النفع ست و استعمال معجون نجاح کثیرالمنفعت و سه درم تخم ترنجان کوفته با شکر مساوی آمیخته مجرب دیدی‌ست و عرق هلیلهٔ مرکب نیز درین نوع معمول **مؤلف** جامع‌الصناعه مینویسد که شخصی را این مرضع مع صرع هر روز و شب وقت خواب عارض میشد از هلیلهٔ زرد کابلی و سیاه و بلیله و آمله سه دانگ سنای مکی چهار دانگ گل سرخ کتیرا هر یک چهار قیراط کوفته بیخته بروغن بادام چرب کرده در آبیکه ترنجبین سه درم حل کرده باشد یا دراب خا   حبها ساخته همه یک شربت وقت خواب در خلو معده بآب گرم دادم همچنین روز و شب متواتر بعده هفت روز ترک کرده در هر هفته استعمال کنانیدم حتی که صحت تام یافت و بسیار مصروعیان را باین حب علاج کردم.

علاج کابوس بارد

که از رسیدن سردی بسر باشد روغنهای گرم قابض چون روغن مصطکی و از خرد سداب و آخر و قسط نیمگرم بر سر مالند و مغز تخم بید انجیر و پنبه دانه و قرطم و ارزن هر یک نه توله نمک لاجوری پنجتوله نیمکوفته در پارچهٔ محمودی بسته در روغن شیخ صنعان تر نموده تکمید سر کردن از مجربات‌ست و شمومات حار مثل جند و مشک و عنبر و غیره ببویند و ضمادات محمر جلد مسخن دماغ برای ازاله و اثر میروی ازان مثل خردل و جند بیدستر و نطرون بسرکه و عنصل آمیخته بر سر ضماد کنند و شوربای گوشت طیور با مصالح گرم دهند و هر چه در علاج امراض دماغی بار گذشت بعمل ارند **تعلیم** گاهی اطفال را در خواب حالتی مانند کابوس پدیدار می‌باید که جند بیدستر ببویانند و مانند

ام‌الصبیان علاج کنند و طفلی که در خواب می‌ترسد سبب آن دیدن خوابهای هولناک بود بباعث ترسیدن او از چیزی در بیداری و نادون همان صورت در خواب درین صورت بکدام حیله ازالۀ خوف ازو نمایند و بران چیز ویسر گردانند و عود صعیب نوشانند و در گلو آویزند و گویند غسالۀ برنج شسته نوشانیدن و خاکستر استخوان سرطان با نبات خورانیدن و همچنین خرفۀ بریان با نبات و یا کشنیز خشک بریان با نبادت دادن سودمندست و اگر بسبب ابخرۀ موحشه از امتلا و فساد غذا در معده باشد غذا کم و لطیف دهند و بعد طعام از خواب منع نمایند و شهد تنها یا با مصطکی و دانه هیل یا زهر مهره بلیسانند و یا بادیان برگ پودینه جوشانیده نوشانند و اگر موسم گرما بود صرف گلاب و عرق بادیان یا زرشک و هیل و کشنیز دران جوشانیده بنوشانند و مرضعه افاقه کنانند و اطریفلات خورانند و گاهی اینحالت مقدمۀ جدری و حصبه میباشد

صرع

و آن مرضیست که منع میکند اعضا را از افعال حس و حرکت و انتصاب منع غیر تام حتی که مریض بر زمین بیهوش بیفتد و در اکثر دهن و دست و پا گج گردد و اضطراب کند وکف در دهن آید و این گاهی بادوار محدود و اوقات معلوم بود و گاهی اوقات او مختلف باشد و این مرض را صبیانی جهت کثرت عروض آن بصبیان و بیونانی قازون بمعنی ام‌الصبیان و قسیا بجهت بطلان حس و حرکت و مرض کاهنی بنابر اخبار مریض بحوادث غیبی یا بسبب علاج او بکهیانه که قسمی از عود صلیب‌ست و ابراقلسا مشتق از ابرقلس بمعنی حبار عنید نیز نامند و شیخ میفرماید که این مرض بسبب وقوع سده بود و اکثر این بسبب تشنج کلی از آفتی که ببطن مقدم دماغ رسد عارض شود پس سده غیرکامل افتد و قوت حس و حرکت را در بطن مقدم و در اعضا از نفوذ تام منع کند بغیر انقطاع یا لکلیه و از تمکن بقیام منع نماید پس انسان را ممکن نبود که منتصب‌البدن باقی ماند و هر تشنج یا از امتلا بود و یا از یبس و یا از تقبض بسبب موذی و صرع همچنین بسبب یکی ازین اسباب ثلثه باشد لیکن صرع از یبوست نبود بهر آنکه دفعۀً افتد و تشنج یا بس دفعۀً پس نیفتد پس سبب صرع با تفیض عطسه دماغ برای دفع شی موذی بود و آن یا بخار یا کیفیت لازعه یا رطوبت روی الجوهرست و یا خلط محدث سدۀ غیر کامله در بطن دماغ یا در اصول منابت عصب بود و گاهی صرع از خلط بسبب احداث سده در بطون دماغ نبود بلکه بسبب حرکت موجیه که در خلط افتد و بسبب غلیان از حرارت مفرط بود که دماغ را ایذا دهد و یا بسبب احتباس ریح غلیظ در منافذ روح باشد چنانچه رای فیلسوب اکبر ارسطاطالیس‌ست و این را یکی از اسباب صرع می‌داند و چون در درینجا خلط ساد باشد معذلک دماغ برای دفع موذی نیز منقبض گردد و مثل آنکه معده را فواق و تهوع عارض شود و اما افاقه یا بسبب اندفاغ خلط یا بسبب تحلیل ریح یا

بسبب اندفاغ موذی واقع شود و تشنج نازل بسوی اعضا که با صرع بود سببش آنست که ماده مغشی دماغ و اذیت لاحق او عصب را نیز لاحق شود بسه سبب یعنی اتباع عصب بجوهر دماغ و تاذی او بچیزی که دماغ متاذی گردد و امتلای او از خلط مندفع در مبادی آن پس عرض او زیاده شود و طول او ناقص گردد و صرع از قبیل استر فابهر آنست که انقباض و تقلص دماغ میکند و دماغ درین دفع چیزی از نفس خود مینماید و دفع بانقباض و انعصار حاصل می‌شود و هر تشنج مادی یعنی بلغمی منتفع بحمی میشود صرع تشنج مادی‌ست پس آن نیز از تپ نفع یابد اگر از مادهٔ حار نباشد و چون او رام پس گوش یا در گردن و نواحی آن عارض شود گاهی صرع را حل کند و مادهٔ او کم گردد و اکثر ماليخوليا بصرع منتقل شود و بيشتر صرع بماليخوليا منتقل گردد و بعضی مردم گمان کرده‌اند که گاهی صرع بغير از ماده افتد پس اگر باين قول مراد آنست که سببش بخار يا کيفيت بود که دماغ را برسد و دران تقلصن پيدا کند می‌تواند و اگر مراد اينست که سبب سورزاج ساذج‌ست که در دماغ افتد و صرع آرد اين وجهی ندارد چه اگر باين کيفيت دماغ متکيف ميشد صرع لازم و دائم در انجا واجب گرديدی و در حال زائل نشدی بلکه سبب صرع آنست که دفعةً حاصل شود و فی‌الحال زائل گردد و يا غالب شود و قتل کند و مثل اين کيفيت حاصله در نفس دماغ نبود بلکه ماده و کيفيتی باشد که بسوی دماغ متادی گردد و منقطع شود و اين لامحاله از عضوی ديگر بود و کف دهن که در صرع پديدار بسبب اضطراب حرکت نفس بود نه سبب اختناق آن و اين اضطراب بسبب اضطراب حرکت تشنج باشد و در سکته بسبب اختناق و استکراه نفس ظاهر شود و گويا که صرع تشنج مخصوص اولا بدماغ‌ست و تشنج صرع مخصوص اولاً بعضوی ديگرست يعنی اگر تشنج اولا دماغ را عارض شود صرع نامند و اگر اولا بغير دماغ از اعضا عارض گردد تشنج خوانند و گويا که حرکت عطاس حرکت صرع خفيف‌ست و صرع عطاس کبير و دفع قوی‌ست مگر آنکه اکثر دفع عطاس بسوی مقدم بود بسبب قوت قوهٔ و ضعف ماده و دفع صرع بسوی هر جهت تواند بود که دفع ممکن و سهل‌تر باشد و دين جهت صرع گاهی بعرق بسيار منحل گرد و **جرجانی** مينوسد که صرع علتيست که آلات حس و حرکت را بی‌نظام و ناتمام کند و سبب کلی اندرين مرض سدهٔ غيرتام‌ست که در منفذهای جزو مقدم دماغ افتد و بسبب اين سده تشنج کلی پديدار و اگر سدهٔ تام بودی حس و حرکت بتمامه باطل شدی و اگر سده نبودی افعال آلات حس و حرکت بی‌نظام و ناتمام نگشتی و تشنج نکردی و اگر چه آفت صرع بجزو مقدم دماغ مخصوص‌ست بسبب همسايگی و مشارکت مضرت بديگر اجزا باز دهد و بدين سبب همه افعال قوتهای بدنی و نفسانی مضطرب گردد و دليل بر آنکه آفت صرع بجزو مقدم دماغ مخصوص‌ست آنست که نسخت مضرت در حرکت عضلات چشم و روی و اندر سمع و بصر پديد آيد پس بديگر اجزا رسد و اگر بديگر اجزا نرسيدی افعال قوت تميز و حفظ و غير آن باطل نشدی و دم زدن

از حال طبیعی نگشتی و هر گاه صرع متواتر شود و نوبتهای او صعب و درازتر باشد بکشد و این وقتی باشد که دماغ ضعیف و زبون گردد و مادۀ صرع و ابخره و کیفیات ردی را زود قبول کند و بدیر دفع تواند گردد تمام دفع نتواند کرد و هر گاه تمام دفع نشود اگر چه صرع بکشاید ماده در دماغ بماند و باندک سببی و مددی حرکت کند و تشنج و صرع ارد **بالجمله** این مرض سدۀ غیر تامه است که از خلطی یا ریح یا بخار ردی یا کیفیت سمیه در بطون دماغ و مجاری اعصاب و اصول منابت مجاری و مخارج اعصاب حادث شود و روح نفسانی را از نفوذ تام در اعضا منع کند پس اگر مبدأ مادۀ این مرض نفس دماغ بود صرع اصلی و دماغی گویند و این نوع بقول بقراط عسرالبررست و صرع که از تشنج جمیع اعضای بدن افتد آنرا بیونانی ادبی لیمسیا گویند بمعنی تشنج مانع از حس و حرکت و آن روی‌تر و قاتل‌ترین انواع صرع‌ست و سبب آن امتلای جمیع بطون دماغ و جمیع اعصاب آنست بالتمام از خلط غلیظ بلغمی یا سوداوی و گاهی درین حالتی قریب بسکته گردد و فرق فیمابین از زبد میکنند و اگر صرع بمشارکت جمیع بدن بود یا عضو واحد مثل معده و مراق و جگر و طحال و امعاد رحم و ادعیۀ منی و دست و پای آنرا صرع شرکی نامند بعده انواع شرکی عضوی بحسب اسم محل خود موسوم می‌شوند چنانکه صرع معدی و مراقی و کبدی و طحالی و امعائی و رحمی و اطرافی و انجه از رسیدن نیش عقرب و زنبور بر عصب عارض شود مسمی‌ست بصرع لیسعی **و مادۀ محدث** صرع در اکثر بلغم غلیظ میباشد و گاهی سودا یا بلغم مختلط بسود او بحسب ندرت صفراوی صرف نیز مرگ آنکه صفرا بسیار و مختلط با خون و یا بلغم و یا سودا بود و خون صرف مانند صفرا نادر باشد که صرع آرد لیکن خون سوداوی و بلغمی مانند بلغم و سودا در اکثر محدث این علت شود **و بقراط** گوید که بیشتر گوسفندان که آنها را صرع افتد اگر دماغ ایشان را کشاده نگاه کنند اندران رطوبت بدبو ردی یابند **و سبب صرع دماغی** لامحاله خلطی از اخلاط مذکوره بود که بنفسه و یا بتولید ریح غلیظ سده آرد و به قول صاحب کامل حدوث صرع دماغی از سده بود که در بطون دماغ عارض شود پس روح و قوت محرکه را از نفوذ در اعصاب بسوی اعضای متحرکه بباراده منع کند و این سده یا از خلط بلغمی غلیظ لزج بود که بسوی بطون دماغ در وقت نوبت بریزد و یا خلط سوداوی غلیظ و یا از ضغطه بود که دماغ را هنگام شکستن استخوان قحف عارض شود و با آن درد شدید عارض گردد و گاهی این نوع یعنی صرع دماغی عارش میشود و چون انسان بنفسه دور کند پس سر او بگردد و گرم شود و اخلاط و روح که اندران‌ست حرکت کند و انسان برزمین بیفتد و اضطراب کند و شیخ میفرماید که هر سبب صرع دماغی منسوب بسوی ضعف هضم دماغ میباشد پس خالی نیست ازانکه ضعف مذکور که محدث سبب صرع بود و یا در جوهر دماغ و مخ او باشد و آن ردی ترست و یا دراغشیۀ دماغ باشد و این ازان خفیف‌تر بود و صرع سوداوی قوی رومی‌ترست و اگر چه بلغمی بسیار میباشد بهر آنکه سوداوی منافذ

روح را زیاده مسدود میکند و شمعون گوید که اگر با صرع ارتعاش و اضطراب بود بلغمی باشد و اما کسی که صرع کند و همه اعضای او از حرکت باز ماند آن از سودا باشد و این بدتر از اول‌ست بهر آنکه درین خوف انسداد تام مسالک روح و هلاکت‌ست و بقول جرجانی گاهی حس دماغ قوی گردد و از کیفیات ردی منقبض شود و تشنج و صرع افتد و سبب صرع شرکی بقول شیخ ارتفاع بخارات غلیظ و ریاح کیفیتی ساذج از کیفیات اربعهٔ اولی بسوی دماغ بود پس بخارات و ریاح یا بکمیت خود ایذا رساند بنحویکه بر سبیل تصعید در دماغ مجتمع شود بعده بتکاثف ماده ذات قوام بوده بقوام خود فعل کند یا بتکون ریح ازان و یا بکیفیت خود ایذا رساند باجماد و یا باحراق یا بسمیت و ردارت جوهر و یا بهر دو وجه یعنی بکمیت و کیفیت خود ایذا رساند و دماغ را منقبض سازد و عضویکه ازان بخارات موذی بکثرت خود بسوی دماغ مرتفع شود آن یا جمیع بدن باشد و یا معده یا طحال یا مراق و ایضاً این در سائر اعضا واقع شود و اما بخار موذی بکیفیت و جوهر روی آن در جمیع اعضای بدن نیز باشد حتی که انگشت پای و دست و سبب این احتباس خون یا خلط دیگر در منفذی باشد که آنرا سده عارض شود پس حرارت غریزی ازان منقطع گردد و آن مواد و اربخا بمیرد و متعفن شود و مستحیل بکیفیت روی گردد و ازان بادوار یا بغیر ادوار محدود مادهٔ بخاری یا کیفیت سمی برخیزد و یا بر آن عضو بعض سموم واقع شود و در عصب اثر کند چنانچه گزیدن کژدم بر عصب اثر میکند پس سمیت او بوساطت عصب بسوی دماغ مندفع گردد و آنرا ایذا دهد و ازان منقبض شود و متشنج گردد و حرکات او مضطرب شود چنانکه معده را وقت تناول چیزی لذاع برخلاف هنگام بودن فم معده قوی اسحس فواق بهمرسد و فواق نوعی از تشنج‌ست و هر گاه دماغ را از مثل این سبب تشنج و انقباض عارض شود درین وقت تابع او انقباض جمعی عصب و تشنج آن باشد و جالینوس و غیره حکایت کرده‌اند و من نیز مشاهده نمودم که بیشتر چنان باشد که مصروع بارتفاع چیزی مثل باد سرد از نر انگشت پای خود و رفتن آن بسوی دماغ او احساس نماید و چون بقلب و دماغ او رسد صرع کند و ازین قبیل‌ست صرع که بسبب دیدان یا حب‌القرع عارض شود و نوعی از صرع مرکب بغشی بود و نوعی ازان و از قبیل اوست که اختناق الرحم نامند و این چنان باشد که چون زن را احتباس حیض یا منی از ترک جماع عارض شود و در رحم آن بکیفیت سمیه مستحیل گردد و آنرا حرکات و تبخیرات بادوار یا بلا ادوار باشد و بخار آن بسوی قلب و دماغ مرتفع شود و زن صرع کند و همچنین گاهی مرد را اتفاق افتد که در ادعیهٔ منی او منی بسیار جمع شود و متراکم و سرد شده مستحیل بکیفیت سمیه گردد و مثل همان حالت بهمرسد و ایضاً زن حامله را در حالت حمل اتفاق صرع افتد و چون وضع حمل گردد و مادهٔ ردیهٔ طمثیه مستفرغ شود و صرع زائل شود و از من حکایت کرده‌اند که شخصی را صرع از فقار ابتدا میگردد و دیگری را صرع از کتف شروع می‌شد و صرع که از معده و از امراق و بسبب تخمها بود مورث سد با در

عروق گردد پس غذای محمود را قبول نکند و خلط دران فاسد شود و یا اندران غذای محمود بسبب سد و محتقن بماند و فاصد گردد و بیشتر آن باشد که بسوی معده آن فاسد رجوع کند و غذای جدید محمود را فاسد نماید و اکثر بسبب این قی طعام غیر منهضم عارض شود و بهرحال صرع بشرکت باشد یا بغیر شرکت مبدأ قریب صرع از دماغ یا بطن مقدم آن باشد و بادی بطون دیگر شریک گردد و دلیل این در قول جرجانی گذشت و در اکثر امر بر صرع تشنج تقدم کند پس صرع افتد و این بهر آنست که چون تشنج مستحکم شود صرع باشد پس هر گاه سبب موذی مندفع گردد یا ریح تحلیل پذیرد افعال حس و حرکت عود کند و گاهی خلط مندفع در بینی و در حلق دیده شود و بیشتر صرع بلاتشنج محسوس بود و این از بهر آنست که مادۀ فاعلۀ آن رقیق باشد و بامتلا فعل کند نه برداوت شدید و صرع که جوانان را بهمرسد اگر بعد بیست و پنج سالگی افتد بجهت سببی که در دماغ و خاصةً در جوهر آن باشد لازم بود و مفارقت نکند و غایت فعل علاج در ایشان تخفیف از حدت آن و ابطای نوائب آن باشد و بقراط گفته که مثل این صرع باقی ماند تا آنکه بمیرند و اما مشایخ را صرع سدی کمتر بهمرسد و گاهی اسباب محرکۀ صرع را اسباب خارجی اعانت کند مثل زیادتی در کل و شرب و تخمه و مثل قیام بسیار در افتاب بسبب جذب مواد بسوی سر و منع انتشار مواد در دیگر جهت بدن و تحریک آن بسوی فوق و ایضاً جماع بسیار از اسباب اوست و از اسباب آن تنعم و سکون و قلت ریاضت‌ست و کذا ریاضت بر امتلا بسبب تحرک اخلاط تبحلل غیرتام و امتلای تجاویف ازان و کذا انچه مضعف قلب باشد از خوف یا و وقوع انهدام شدید و آواز قوی دفعةً و کذا صوم صاحب معدۀ ضعیف را و ایضاً شرب شراب صرف بسبب ایذای معده و این اسباب بعیده است که موجب اسباب قریبه میگردد و بسیار باشد که صرع منحل گردد بحمیات و خصوصاً انچه طول کند و ربع خاصةً بسبب شدت طول او و بسبب انضاج او مادۀ صرع را تا آنکه تحلیل پذیرد و یا لرزۀ قوی که آن فضول دماغی را برکند و عرق که تابع لرزه بود آنرا کم کند و همچنانکه سکته منحل گردد بسوی فالج همچنین بیشتر صرع منحل بسوی فالج شود یعنی مصروع مفلوج گردد و از صرع بدان خلاص یابد و بعضی گفته‌اند که با صرع بلغمی ارتعاش و اضطراب مصاحب بود زیرا که بلغم از کثافت خود بدان حد نرسد که مجاری را انسداد تام نماید اما سودای سد تام کند و ازان قلت اضطراب عارض شود و روفس گوید که هر گاه برص بر نواحی سر و پیشانی مصروع پدیدار بر انحلال مادۀ صرع و بر صحت دلالت کند اگر بسبب کثرت ماده نباشد و اکثر صرع بسوی مالیخولیا منحل گردد **بیان** مستعدین برای صرع بدانکه صرع عارض میشود و مرطوبین بانسان را مثل صبیان و اطفال و مرطوبین بتدبیر را مثل اصحاب تخمه‌ها و کسانی که در بلاد باد جنوبی سکونت میدارند زیرا که این باد سر از رطوبت ممتلی میگرداند و صرع زنان و صبیان و هر کسی را که آن قلیل‌الدم ضیق‌العروق باشد قاتل‌ترست و صاحب کامل گوید

که اکثر مصروعین در وقت دور صرع می‌میرند بهرانکه ایشان را صعوبت اعراض عارض میشود و این مرض کهول و شیوخ را بسبب یبس اعضای ایشان کمتر حادث میگردد و سبب کف دهن دفع طبیعت‌ست خلط محدث این علت را و اما اضطراب بنابر حرکت قوت دافعه برای دفع خلط موذی بود و خجندی گوید که سبب غلظ رطوبت و مخالطت آن بریح و حرارت قلب و اضطراب نفس بسبب ضعف عضلات نفس و تشنج‌ست و ابن ماسویه گفته که کفت حادث در دهن مصروع گویا که تنقیه برای اوست از رطوبت و سبب نخجیر یعنی آواز که از بینی خارج میشود و سقوط آلات نفس از اجزای سینه و قصبه و حنجره بعضی بر بعض‌ست و صرع نصف سکته است و آن سکتهٔ قصیرست چنانکه سکتهٔ صرع طویل‌ست طریق تشخیص باید که اول این مرض را مشخص نمایند پس صعوبت و سهولت مرض را بعده محل مادهٔ آن و نوع مادهٔ هر محل را دریافت کنند پس تشخیص مرض چنان باید کرد که زبان مریض ملاحظه نمایند و بپرسند که کدام وقت گرانی در سر و زبان میشود و خوابها چگونه می‌بیند اگر زبان زرد باشد و رگهای زیر زبان سبز نماید و گرانی سر هنگام غضب یا بعد نفخ شکم و ثقل در حرکت زبان قبل از نوبت صرع و دیدن خوابهای شوریده بیان کند بدانند که صرع‌ست بعده دیگر علامات آن مثل نسیان و خوف از چیزی و تنگ‌دلی و بی‌صبری و غضب ازادنی سبب و کف در دهن آمدن و جستن عضلات روی و چشم در ابتدا و لرزیدن دست و پا و در آخر کشادن نفس بدفعات و نرم شدن اعضا بتدریج و بهوش آمدن و بعد آن همچون خواب‌الوده ماندن و بعد لحظه بحال اول آمدن نیز بپرسند و صاحب کامل گوید که گاهی تقدم می‌نماید بر علت صرع قبل حدوث آن خبث نفس و نسیان و صداع و امتلا در سر و آلام مختلفه و چون این علت مستحکم شود از علامات خاصهٔ سائر اصناف آن ظهور کف در دهن‌ست و اضطراب و علاماتی که بعضی مصروعین را سوای بعضی عارض میشود آن سقوط و صیاح و مضغ زبان و خروج بول و براز و گاهی منی بود و گاهی استدلال بر صرع بادویه صارعه میکنند چنانچه گویند که اگر مصروع جلد بز را هنگامی که سلخ کرده باشند بپوشد و اندراب در آید صرع کند و همچنین خوردن جگر تیسن بریان کرده و شمیدن بوی آن و دمیدن مر در بین و بخورقنه و مرو شاخ بز و زفت یابس صرع آورد بعده صرع مسهل و مشکل را چنان دریافت کنند که اگر اعراض او سلیم‌تر بود و بعد نوبت صرع عقل بسرعت عود کند و بعد افاقه فی‌الفور برخیزد و بعطوسات و شمومات و بتحریک قی افاقه بزودی حاصل شود صرع سهل باشد و اگر عصر نفس و طول اضطراب و شدت آن در حالت صرع و طول جمود و سکون و ضرر در تنفس بعد صرع و قلت افاقه تشمیم و تعطیس بود صرع مشکل باشد و صاحب کامل گوید که امتحان او چنین کنند که تدخین بحاشا نمایند هنگامی که صرع کند پس اگر افاقه یابد صحت یابد والا فلاو بقول شیخ صرع که دران اضطراب بود و جمود دران نباشد و یا جمود دران طول کند و اضطراب کم باشد اندک مشکل بود نسبت

بسابق بعده تشخیص مبدأ این مرض چنین کنند که از مریض سوال نمایند که در علامات مخصوصۀ صرح بحالت خلو معده و تلیین طبع و از مستتفرغات کمابیشی میگردد و یا در عضوی دیگر خللی و یا گاهی برامدن کرم از شکم و یا صعود چیزی از جای بسوی دماغ معلوم میشود یا نه اگر نباشد تقدم اوجاع مختلفه و شدیده در سر و دوام ثقل در سر و زبان و لزوم دوار و ظلمت بصر و کدورت حواص و اضطراب در حرکات و رداوت سمع و شم و ذوق و نقصان عقل و نیسان دائم یا بلادت رعونت بپرسند و این آثار صرع دماغی‌ست پس اگر با صرع و قریب نوبت آن ثقل محسوس نشود بلکه دوی و تمددور یابد و تشنج او شدید نبود صرع دماغی ریحی باشد بعده نوع ماده را از رنگ چهره و غیره علامات مخصوصۀ هر خلط دریافت نمایند پس اگر رنگ سفید و منزهل بینند و بدن ممتلی فربه بود و سفیدی و غلظت قاروره و بطوو اختلاف نبض و اختلاج ابرو و حرکت زبان بر غیر استوا دریابند از کثرت و غلظ آب دهن و افراط کف در حالت صرع و کثرت فزع و عسر حرکت و ثقل و نسیان و کندی حواس و تقدم تدبیر مرطب مؤلد بلغم نیز سؤال کنند و این نشان مادۀ بلغمی‌ست اما اگر بلغم خام بارد بود نسیان و بلادت و ثقل سر و بدن دسبات اکثر و صرع درارخا شدیدتر و در اضعاف بیشتر باشد و این نوع بسیار ردی بود و اگر بلغم مالح بود دران سبات کمتر و برد دماغ خفیف‌تر و حرکات اسلم باشد و اگر تیرگی چهره و لاغری بدن و خشکی بینی و زبان مدرک گردد و طبیعت صاحب او مائل باختلاط ذهن و حالت مثل مالیخولیا و عدم صفای عقل بعد نوبت بود تقدم ظنون کاذب با فزع و افکار رویه و کثرت اکل و رسواس و خفقان و قلت خواب و حموضت دهان و تقدم تدبیر مخفف مؤلد سودا نیز بپرسند و این علامات مادۀ سوداوی‌ست اما اگر سودا ردی خون طبیعی بود صرع باستر خاوقلت کلام و سکون و صاحب او خداوند افکار ساکن باشد و اگر از جنس صفراوی سوخته حریف بود اختلاط و جنوبی و مع کثرت کلام و صباح و صرع او مضطرب و خفیف الزوال باشد و گاهی با تپ بود اگر سودای او رقیق صفراوی باشد و اگر از سودای دموی یعنی خون سوخته بود احوال او مع ضحک باشد و اگر سُرخی رود چشم و پری رگها و عظم نبض و سرعت آن بینند حال کاهلی و کندی حواس و کثرت آب دهن و بینی مع حرارت و برامدن خون از بینی در بعض اوقات و حال مثل اختناق در اوقات قبل از صرع نیز دریافت کنند و این دلائل مادۀ دموی‌ست و اگر زردی رنگ چهره و چشم بود کوتاهی زمان نوبت و شدت اضطراب و تاذی و کرب و قلت تشنج و کثرت گرمی و التهاب و اختلاط عقل و گاهی عروض قی روان زمان نیز معلوم کنند و این آثار مادۀ صفراوی‌ست و اگر مریض در سوال اول کمی و نقصان صرع در خلو معده و نرمی مطبع بگوید دلیل کثرت ماده و بخارات او در معده و امتلای آن از مادۀ فاسد بود پس از اختلاج در فم معده لا تاخر غذا و رعده و رعشه و اهتزاز و غثیان و کرب نزدیک نوبت صرع و اختلاج لب و پر شدن دهن ازاب عفن و انتفاخ منخرین و خفگی گلو و نعره زدن و

خصوصاً در ابتدای نوبت و گاهی برامدن بول و یا براز یا   یا منی وقت نوبت و خفقان و صداع شدید قبل از نوبت و سقوط مریض دفعةً بر زمین و یا عروض غشی یا اغما بدون سقوط و خفت نوبت صرع یا زوال او باستعمال قی و عند نقای معده نیز سوال کنند و این علامات صرع معدی‌ست و احوال دال بر فساد معده مثل بطلان اشتها و فساد و کثرت نفخ و قراقر و مانند آن نیز بران گواهی دهد پس اگر عروض صرع در اوقات امتلا و تخمه و سیلان لعاب از دهن و غیره آثار بلغم یافته شود مادۀ بلغمی بود و اگر با تشنگی و حرارت و لهیب و احتراق و لذع در معده معلوم شود مادۀ صفراوی باشد و اگر با کثرت اشتها در اکثر احوال و ترشی دهن و فکر و وسواس بود ماده سوداوی باشد و اگر عروض صرع در اوقات خلو معده و انقطاع صرع بخوردن غذای موافق و محمود گردید بدلیل رداوت ماده در معده بدون کثرت آن بود پس اگر این مادۀ ردی خلط حاد از جنس صفرا یا سودا باشد از دلائل مذکورۀ آنها دریافت شود و اگر خلل در مراق گوید و آروغ ترش و نفخ شکم و قراقر موجع بطی‌السکون و التهاب در مراق بود و گاهی با وی هیجان در میان کتفین بعد تناول طعام و عدم سکون آن تا وقت هضم او پس عود آن بعد تناول طعام باشد و چون بر خلا عارض شود یا قبض طبیعت عارض گردد و تبلیین طبع باطل شود و خاصةً اگر تمدور مراق بسوی فوق در رعده دریابد و قی طعام غیرمنهضم عارض شود صرع مراقی بود پس اگر بخار مراق فاعل صرع صفراوی باشد از التهاب و زردی رنگ و اختلاط عقل مائل بخنجر و غضب دریافت شود و اگر بخارا و سوداوی باشد با وی عوارض مالیخولیا و جبن و خوف و خبث نفس و حب موت یا بغض و خوف ازان حادث نشود و اگر خلل جگر یا صعود بخارا از همه بدن بسوی دماغ بیان کند رنگ و موی خشکی جلد و قحل یا ترهل او و لاغری و فربهی و نبض قاروده و حال اغذیۀ متقدم و تدبیر ماضی و احتباس چیزی که از مقعد و رحم و عرق و غیر آن خارج میشد بران دلالت کند پس اگر دموی مائل باحتراق بود سرخی رنگ و موجیت نبض و ضحک هنگام وقوع صرع باشد و اگر صفراوی یا بلغمی یا سوداوی بود بعلاماتی که مذکور شد دریافت شود و اگر درد و قراقر جانب طحال گوید و بانفخه یا صلابت طحال بود صرع طحالی باشد و این قسم صرع سوداوی بود و با مشارکت بدان در اکثر باشد و اگر سقوط کرم از شکم احیاناً و کثرت سیلان لعاب خصوصاً نزد خواب و سرعت هیجان جوع و احساس صعود و حرکت کرم هنگام گرسنگی و درد شکم در انوقت بیان کند صرع امعائی باشد و اگر تقدم وجع و گرانی در عانه و کنج ران و نواحی پشت و ثقل در رحم گوید و با احتباس حیض یا منی یا رطوبات منصب بسوی رحم باشد صرع رحمی بود و صرع رحمی اکثر در حالت حمل عارض میشود و بعد وضع حمل زائل میگردد و اگر ترک جماع و احتباس منی و ثقل در ادعیۀ منی و صعود چیزی از نواحی آن محسوس شود از شرکت ادعیۀ منی باشد و اگر ارتفاع بخار قبل از نوبت مثل هوای سرد و شبیه برفتار مورچه از دست یا پای بیان کند و هنگام

نوبت چشمها کشاده ماند و پر اشک نماید و رنگ روی سیاه شود و انگشتان دست و پای منقلب گردد و نزدیک نوبت خمیازه وفاژه بسیار آید و بول زود زود براید صرع اطرافی باشد و اگر تقدم ضربه سر و یا گزیدن عقرب و رتیلا و زنبور بگوید صرع ضربی یا لسعی باشد و اگر از آثار صرع اصلی و مشارکی هیچیک یافت نشود و با وجود سلامتی افعال دماغی و دیگر اعضا باندک سببی صراع افتد صراع از قوت حس دماغی باشد و این

علاج کلی اقسام صرع

باید که وقت نوبت کروهه که از موی و یا پنبه و یا پارچۀ نرم دوخته باشند و در دهن گذارند تا زبان نخاید و دهن کشاده ماند و اعضای مصروع راست و بر شکل طبیعی نگاهدارند و گرفتن دست و پا و منع از اضطراب مناسب‌ست و نفوخات معطسه و وجورات و بخورات مفیقه بعمل ارند و اگر پر مرغ بروغن سوسن چرب کرده و با یارج فیقرا آلوده در حلق بگردانند تا رطوبت بقی براید و خصوصاً در شرکی معدی فی‌الحال نفع یابند و بقول اسکندر از تسخین سر حتی‌الامکان غالباً فی‌الفور افاقه حاصل میشود و بعضی بهر این کار تکمید سر بجاورس و نمک و سبوس گندم مفید نوشته‌اند و یا بجاورس و کنجد سیاه و زرالبیخ سیاه و قسط تلخ و پنبه‌دانه و مغز تخم بیدانجیر هر واحد یکتوله تکمید کنند و روغن قسط و رنبق بر مهرهای گردن بمالند و جندبیدستر یکماشه عود صلیب و سداب هر یک سه ماشه بر پیشانی ضماد نمایند و اندکی ازین در بینی دهند تا زودتر بهوش اید پس دو سه کس دست و پای او را بسختی تمام بکوبند که بحالت اصلی آید و مالش اطراف و سر بپارچۀ خشن یا خردل و بستن بازو و ران نیز نافع بود و از جمله سعوطات و نفوخات که درینجا بعمل آید سعوط با رکتائی خرد یا برگ بسکهپره در کفدست مالیده است و کذا سعوط بندق هندی معمول و چون تخم پلاس و یا تخم ترئی تلخ اندک بآب ساییده و در بینی چکانند فی‌الفور بهوش ارد و اگر در تلخۀ شغال چند عدد فلفل گرد انداخته در مطبخ بیاویزند چون خشک شواد ازان فلفل دو عدد بآب ساییده در هر دو سوراخ بینی دو سه قطره وقت نوبت بچکانند صرع باکل زائل شود و عرق بناگوش فیل‌ست در پنبه گرفته خشک کردن و در وقت نوبت آن پنبه را بآب تر کرده دو قطره سعوط کنانیدن مجرب‌ست و قطورشلیثا بآب مرزنگوش و کذا آب مرزنجوش و صعتر مطبوخ در بینی نیز مفید و کذا شونیز دو جز و نوشادر نیم جز و صبر سقوطری ربع جز و در روغن کنجد ساییده چنده قطره در بینی چکانیدن نافع و کذا قطور آب پیاز سرخ در بینی وقت نوبت ازالۀ شدت صرع میکند و ایضاً مغز تخم گلچکان زعفران فانیذ مساوی دراب ساییده وقت گرفتن صرع سه چهار قطره در بینی چکانیدن مفید و گویند که مروارید محلول در بینی چکانیدن صرع را در یکنوبت دفع کند و ملخ که بر درخت عشر میباشد و رنگ گوناگون دارد و پریدن نمی‌تواند آنرا خشک کرده با هموزن او فلفل گرد کوفته بیخته وقت صرع در بینی دمیدن

مجربست و یا برگ و بار بندال خشک ساییده بقدریک سرخ در حالت نوبت بانبوبه نهاده در منخرین بدمند و مریض را راست بنشانند که آب ازبینی او بسیار آید و اگر باز احتیاج افتد یکدفعه دیگر بعمل ارند و نفوخ بشحم و حنظل و قثاء الحمار و نوشادر و شونیز و کندش و فلفل و خربق سفید و زنجبیل و مر و فرقیون و جندبیدستر و اسطوخودوس و عاقرقر حاد فاوانیا مفرد و مرکب ساییده مفیدست و از وجورات نافعه در حال صرع عود صلیب جدواریک یکماشه در عرق بادیان ساییده در حلق چکانیدن معمول‌ست و یا حلتیت جندبیدستر سوده در سکنجبین عنصلی یا عسلی حل کرده بکار برند و یا حلتیت در ماءالعسل حل کرده بحلق ریزند و اگر بادیان انیسون زیرهٔ کرمانی جوشانیده صاف نموده گلقند حل کرده و جور کنند بهوش ارد و کذا عود صلیب عود هندی جندبیدستر پوست ترنج مشک ساییده در عرق بادیان و جور کردن معمول و اگر روز یکشنبه گوش خر ببرند و پارچه بخون آن آلوده بدارند و عندالحاجت قدری ازان بآب شسته در حلق مصروع ریزند بالخاصیت سودمندست و خون خرگوش نیز همین اثر دارد و از بخورات تبخیر فاوانیا و عود پر اسپ و قنه و اشنه و اظفار الطیب و قفرالیهود هر کدام که باشد و کذا تخم شریفه ساییده در پارچه فتیله ساخته و یا بند جامه در خون فسافس تر کرده دود آن پیش بینی او نمایند و تبخیر تاج خروس نیز نافع‌ست و جالینوس گوید که اگر موی انسان بسوزند و بوی او بصاحب صرع ببویانیند نفع میکند و از شمومات سدات با دواءالمسک در سعالت صرع و قرب راحت عجیب‌الفعل‌ست و بوییدن عاقرقرحا و جندبیدستر و حلتیت و جعده و حرمل و قنه و فاوانیا سوده در صره بسته و یا تفاحه ازان ساخته و روغن یاسمین و کذا کندش ساییده در صره بسته بویانیدن بقوت عطسه آورد و کذا خردل ساییده و بوییدن پیاز دو پاره کرده نیز نفع میکند و کذا شم مرزنجوش شبت مفید و در حالت افاقه درین مرض تنقیهٔ خلط غالب بمرات خصوصاً در زمان نقصان نور قمر نمایند و اگر چه استعمال قی مفرط بصرع دماغی مضرست اما بجمیع انواع صرع قی نافع گفته‌اند اگر گاه گاهی بمقیآت مناسبه مثل سکنجبین و آب ترب و شبت و بماءالعسل قی فرمایند مناسب‌ست و ادارا بول و حجامت ساقین و فصد صافن سیما در ربیع کنند و اگر صرع بادوار عارض شود یا بکثرت اخلاط افراط نماید استفراغ ماده کنند و در ربیع برای استظهار و خلط غالب را اخراج نمایند و اگر از فصد مانعی نباشد قصد کنند چرا فصاد او در ربیع و خصوصاً از پای نفخ بخشد اگر از فصد نوبت بتبرید دماغ او نرسد و بعد استفراغ بحسب ماده قصد تنقیه و راس نمایند بغراغر جاذبه و تبقویت دماغ پردازند و سکون و آرام غیر مفرط بمصر و عین اولی‌ست اما بعد تنقیهٔ بدن ریاضت بقدری استعمال کنند که نوبت بماندگی نرسد و سر راست و ساکن دارند و زیاده حرکت ندهند و آویخته ندارند و اسافل بدن را تحریک زائد از اعالی بدهند و از انچه ماده را باسفل منحدر سازد مالش بدن‌ست بتدریج از بالا بزیر و باید که از سینه و پشت او بخرقهٔ درشت شروع کنند حتی که بدن سرخ گردد بعده بتدریج

طرف ساق فرو دارند و در مالش هر دست شدیدتر از اول باشد و درین حالت سر راست بماند و بعد از مالش چند قدم بروند پس هر گاه مواد با سفل منجذب گردد دلک سر بشانه جائز بود و بعد تنقیه و جذب مواد باسفل محاجم و داغ بر سر بجهت تسخین دماغ نیز بصرع نفع دارد چنانچه گویند که داغ دادن بر پیشانی میان دو ابرو یا بر تارک سر و حجامت بی‌شرط پس سر و بین الکتفین و بر ساق و مراق و مشی معتدل درین باب تدبیر جامع‌النفع‌ست و بعد تنقیه و اسهال راحت دادن چند روز ادخان بحمام و غرغره بمری و ایارج فیقرا و صعتر و مانند آن در حمام و وضع محاجم تحت شراسیف و تسخین سر بدستور مذکور باک ندارد و هر صبح اشربهٔ ملطف رطوبات و منقی معده مثل سکنجبین عنصلی در سرما بآب گرم و در گرما بآب سرد و شربت افسنتین و سکنجبین بزوری که دران صعتر و زوفا و بادلیان و انیسون باشد و معجون عاقرقرحا و گلقند و مصطکی و جوارش عود و معجون نجاح و سیسالیوس هر چه حاضر باشد استعمال کنند و تمریخ سینه و گردن و فقرات پشت و صدغین و شیون بمغز ساق گاو یا شتر بروغن گل حل کرده صواب باشد و از اختیارات خنین‌ست که ثافسیا و آرد جورا در سرکه سرشته تفاحه بسازند و مدام ببویند و مداومت جندبیدستر و عود صلیب و مشک درین مرض نفع بلیغ میدهد و نر و مادهٔ عود صلیب در ریسمان کبود بسته در گلوی مصروع انداختن معمول‌ست و آویختن بسبد و یاقوت زمرد و الماس عاقرقرحا و حلتیت هر واحد در گردن مصروع بسیار مفیدست و گویند که تعلیق زمرد و شرب آن وقت ولادت مانع عروض صرع‌ست و آویختن دم موش بر سر صاحب صرع مجرب دانسته‌اند و از نشستن در باد تند و بسیار گرم و بسیار سرد و در ماهتاب و جایگاه بلند و در عجله و گردون که بهندی گاری و رتهه نامند و در گهواره و چرخ اجتناب نمایند

ذکر ادویهٔ یونانیه مفید اقسام صرع

هر گاه بچهٔ خطاف را در زیادتی نور قمر بگیرند و شکم او بشکافند اگر دو سنگ یکی مختلف‌اللون و دوم یکرنگ براید پس قبل از رسیدن آنها بر زمین در پوست شتر یا بچهٔ گاو گرفته بر صاحب صرع تعلیق نمایند صرع زائل کند و بتجربهٔ شیخ‌الرئیس رسیده و اگر جلد پیشانی خر بگیرند و در عرض بشکافند بشقوق بسیار و بر سر مصروع آویزند بنوعی که جلد مشقوق بر سر اسپ و کادمی آویزند صرع تا یکسال زائل شود و پس باید که هر سال تجدید آن کنند و حجرالدجاج که از معدهٔ ماگیان برنگ کبودی براید تعلیق او بر مصروع مزیل صرع‌ست و **طبری** گوید که چرک گوش بغل در قطعهٔ جلد صره کرده بر سر صاحب صرع آویختن نفع میکند و **دیسقوریدوس** گفته که اگر الصابع‌الصفر کف کامل در خانه آویزند سکنهٔ آنرا صرع نشود و **رازی** گوید که شرب آن بقدر دو درم نیز دافع صرع‌ست و **ابن زهر** گوید که اگر قطعهٔ جلد اسد در ریسمان موی انسان بسته در گردن مصروع اویزند نافع بود و نوشیدن پنیرمایهٔ حیوانات

خصوصاً خرگوش با سرکه از مجربات‌ست و همچنین سنگ عقیق ساییده چون مکرر بنوشند فائده میکند و شرب بندق هندی و سعوط آن در آب چقندر نیز نفع دهد و گویند که سعوط او بوزن حبه بروغن بادام نافعست و سعوط استخوان سوختهٔ انسان شفا میدهد از صرع و بعضی گویند که یک مثقال ازان با شکر متواتر خوردن مجربست و **جالینوس** گوید دیدم که شخصی استخوان انسان بمصروعین میداد و خلقی کثیر ازان شفا می‌یافت **صاحب خلاصه** مینوسد که اگر استخوان سر آدمی همچون سرمه ساییده هر بامداد دو درم ازان بخورند تا سه روز جمیع انواع صرع را سودمند است و اگر احیاناً عود کند هفت سر مگس کنده با قدری آب ساییده در بینی چکانند که باذن الله تعالی دیگر عود نکند و حلتیت با سکنجبین خوردن بسیار نافع‌ست و گویند که فعل او مثل فاوانیاست وقتیکه سعوط کرده شود **و ابن بیطار** گفته که خوردن عاقرقرحا با عسل سرشته بحسب مزاج مریض در ازالهٔ صرع مجربست **و مالقی** گوید که خوردن گوشت هدهد و سعوط بدماغ او مع سکره دافع صرع‌ست و کذا دماغ خشک کرگس بقدر عدس دراب چقندر یا بطبیخ مرزنجوش مخلوط کرده سبعوط کردن **و جالینوس** گفته که خوردن مارقشیشای ذهنی با عسل نافع صرع‌ست و هم او گوید که خوردن سم خر سوخته یک مثقال مفید صرع‌ست **هرمس** گوید که اگر از سم راست خر انگشتری ساخته و در انگشت دارند مصروع دور کند و کذا جگر حجل بریان بقدر یک مثقال با سرکه خوردن بصرع نفع دهد **بغدادی** مینوسد که سم خر اهلی یا وحشی سوخته نیم درم متواتر خوردن نفع میکند و هر گاه جگر خر بریان کرده بخورند نافع بود **و ابن نوح** گوید که گوشت حجل بریان و یا مطبخن بزیت یا روغن کنجد برای اصحاب صرع غذای محمودست **و رازی** گوید که خوردن گوشت ارنب مطبوخ بشبت و مشوی نافع صرع‌ست **ابن سرافیون** گوید که خوردن خربق درین مرض بعد یا من مجربست و سنا شافی‌ست و **صاحب خلاصةالتجارب** نوشته که خورانیدن جندبیدستر شربت کامل هر روز و غذای چرب ساده در ازالهٔ صرع مجربست **سویدی** گوید که هر روز خوردن دو مثقال بیخ اقحوان تا سی روز مزیل صرع و مجرب من‌ست و بعضی برای صرع سوداوی یک مثقال ازان تجربه کرده‌اند و خوردن کبریت نیز مزیل صرع و مجرب و تناول سداب بستانی دراب عنب مجرب بلاتخلف‌ست و شم غالیه و کذا مشک شرباً و شماً و نفخاً و سعوطاً بروغن و کذاب آب شابانک بسداب و جندبیدستر و روغن تخم عود صلیب پنجروز متواتر و کذا نخود سیاه مساوق مطیب بزیت خوشبو و صعترا کلاً و کذا شرب غافث عراقی دو درم و کذا سکنجبین عسلی هر روز و کذا خصیته‌الثعلب کبیرا کلاً و شعر انسان سوخته شموماً و کبریت احمر شرباً از مجربات اوست و از اطبای دیگر نقل کرده که شرب بیضهٔ سنگ‌پشت و سم چپ حمار وحش محرق و پر زانوی خر و اسپ و ثمر جعد رومی و انفحهٔ اسپ ماده و قنه و آب طبیخ نخود سیاه دلک و تخم شاهسفرم و استخوان بز سوخته و افسنتین و حجرالقمر و افتیمون و خون جدی و بول انسان و

انفحهٔ مهر و حب صنوبر صنعار و قفراليهود و سليخه و بلع جگر کبک در ساعتی که ذبح کنند و گرم باشد نیم درم و اکل لحم حمار وحش در اول ماه چند روز و کذا جوف ابن عرس سوخته ساییده هر روز یک مثقال بشراب تا یکسال متواتر و هچنین دماغ او و لحم او و خون او تنها و بشراب و کذا پر اسپ بسرکه و کذا نفحهٔ ارنب بمسکه یا بعسل یا تنها و کذا دماغ شتر خشک کرده بسرکه در اول و وسط هر ماه و کذا خون خشک او و شرب ثمر آهن بزی یا برگ یا بیخ و یا شاخ او در شراب پخته و کذا قرن گوزن بشراب و کذا گل حنا یکدرم بشراب و کذا مداومت اکل من وکذا از طلا و نقرهٔ خالص مساوی صفحه ساخته در شراب یکشبانه روز انداخته آن شراب نوشیدن و صفحهٔ مذکور بر صاحب صرع تعلیق کردن و کذا ادمان شراب در ظرف طلا و کذا ازهرهٔ سنگ‌پشت نهری بعسل و کذا کهربا دو درم بسرکه و کذا ظلف جاموش سوخته سوده مثقالی بآب و کذا زوفای رطب بصمغ عربی و کذا مرارهٔ خروف خشک کرده سوده بسرکه و کذا دماغ آن بسرکه و یا خون او بشراب و یا بعسل و کذا فوه بعسل یا بشراب و لعق زهرهٔ بعسل و کذا زهرهٔ سلوی و کذا مرارهٔ سمانی و کذا زهرهٔ گوسفند و سعوط دماغ خروس یا زهرهٔ او و یا زهرهٔ سنگ‌پشت و یا خون او و یا دو حبه رته بشیر دختران و یا زهرهٔ گرگ بیک حبهٔ مشک و یا سکبینج بشیر دختر و یا زهرهٔ خرس و یا آب چقندر بدوام و یا بول قنفذ و خون او سه روز متوامتر و با روغن یاسمین و یا زهرهٔ باشه بآب شابانک و یا هر زهرهٔ که حاضر باشد بشیر دختر و یا زهرهٔ کفتار و بزهرهٔ خروس و تعلیق درخت سداب مع بیخ و شاخ و برگ در خرقهٔ کتان بسته بر گردن مصروع و کذا رتهٔ ضحیحه و کذا یک شبر جلد حمار وحش بر سر و تبدیل آن در هر سال و کذا موی سگ سیاه و کذا بیخ فاشرا و کذا قلادهٔ فاوانیای رومی سی مثقال و کذا زبرجد و کذا چشم سقنقور و کذا ادهنج و کذا فادزهر معدنی و کذا اکتمکت و کذا اطراف بادروج و قلب خطاف در جلد ایل پیچیده و کذا چرک گوش اسپ در جلد بغل کرده و کذا حجرالقمر و کذا زهدالبحر و خاتم حافرایمن و حمار وحش یا زبرجد و یا دهنج و غذا بلسان الحمل مسلوق مطیب بزیت یا بروغن بادام بمرات کثیر و یا چقندر مسلوق مطیب بخردل و یا نان خُوّاری بشراب قابض

ذکر ادویهٔ هندیه نافع انواع صرع

سعوط بیخ نیل بآب ساییده و کذا بول فیل و کذا رتن جوت ساییده و کذا فلفل گرد و زهرهٔ کهونس پر کرده در سایه خشک نموده ساییده بقدر و برنج نفوخ کردن و کذا ارهیهه مع پوست و تخم ساییده ناس گرفتن و کذا آویختن جوزبوا و یا حلتیت در گلوی صاحب صرع بالخاصیت نافع و استخوان و سرگین گرگ با خود داشتن و خاکی که خوک بران بول کند نزد خود داشتن نیز بالخاصیت دافع صرع‌ست و پوشیدن انگشتری سم خر بروز سه‌شنبه در انگشت دست چپ و کذا انگشتری از شاخ چپ گاو ساخته در دست چپ مجرب نوشته و سعوط برگ جیت یعنی رواسن نیز

مجرب‌ست و کذا نفوخ مغز تخم مهوه نیم عدد فلفل سیاه دو نیم عدد باریک سوده مجرب و اگر شیر آگ بر هر دو کف پا بسیار مالند و فلفل سوده بران پاشند و برگ آگ بران بندند تا چهل روز متواتر و درین مدت پای نشویند مجرب نوشته و گویند که هزار پایه که بهندی کنکهجوره گویند در ظرفی کرده دهن آن بند نموده بسوزند و ازان سعوط نمایند دو کرم از دماغ خواهد افتاد و شفا خواهد شد **شیخ** میفرماید که از اسباب محرکهٔ صرع انتقال بسوی هوای معین صرعست چنانکه از اسباب مزیل صرع انتقال بسوی هوای معین ازالهٔ آنست و کل حرارت مفرط شمسی یا ناری و جمله برودت و جماع بسیار و کثرت باران و باد شمالی و جنوبی اما شمال و بلاد شمالی بسبب حقن مواد و منع تحلل او و اما جنوب و بلاد جنوبی بسبب تحریک اخلاط و تملی دماغ و ترقیق تثویر آن و در شتا بسیار هیجان میکند چنانکه در شمال و در خریف بسبب فساد اخلاط و در بلاد شمالی کم افتد لیکن قاتل بود بهر آنکه اگر بسبب قوی نبودی عارض نشدی و روائح طیبه و غیرطیبه گاهی تحریک آن کند و حرکت و دیدن حرکات سریع و دائر مثل دولاب و بر بالا و از بلندی به پستی نگریستن و بسیار نشستن در حمام و استحمام قبل از هضم و ریختن آب گرم بر سر و تناول چیزهای مؤلد خون بخاری و سوداوی مثل شراب کدر و کهنه نیز و مضر بود انچه از شراب نوصاف نبود و رقیق نباشد و صرف تاکی در دماغ و کرفس خاصةً بخاصیتی که درانست و عدس بسبب تولید خون سوداوی مگر آنکه بکشک جو مخلوط سازند و باقلا ایضاً وثوم بنابر امتلای سر از بخار و پیاز کذلک و بنابر انکه جوهر او مستحیل برطوبت روی میگردد و شیر ایضاً و حلویات و کثرت و سومت در طعام و تمامی مغلظات و نفاخ و قباض و بارد و گل حریف حاد و هیضه نیز از محرکات صرع بود بسبب تثویر اخلاط و تحریک آن و تخمه و سور مضمی و سهر و آلام نفسانی قوی از غم و غضب و خوف و انفعالات حسیهٔ قویه مثل استماع آوازهای بزرگ چون رعد و برق و توپ و تفنگ و کوفتن طبل و آواز شیر و اصوات صلاله مثل صوت جلاجل و آواز شدیده مثل صریف دروازه که تیز باشد و همچنین از دیدن انوار باهره مثل برق رخشنده و نور چشمهٔ آفتاب و از ملامست حرکات قویه مثل حرکات باد تند و گاهی صرع از ریاضت بر امتلا و از جماع هیجان میکند **ایضاً** شیخ مینویسد که تدبیر عام برای جمیع مصروعین اینست که اغذیهٔ محموده که آنرا ترطیب محمود غیرمفرط باشد استعمال نمایند و از امتلا و سوء هضم حذر کنند و این چنان باشد که پیش از تمامی پری شکم ترک غذا کنند و کسی که عادت او بخوردن یک وقت جاری نباشد تقسیم غذای او که کم از پر کردن شکم باشد بسه حصه کنند و یک حصه صبح و دو حصهٔ آن شب بخورد بعد از ریاضت لطیف و کثرت شراب نکنند که آن دماغ بشدت ممتلی گرداند و اگر از استعمال آن چاره نباشد اندک از شراب کهنه مروق و مائل بعفوصت بخورند و مضرترین اشیا بایشان شرب عقب استحمام است و ایضاً سردی شدید بلکه واجب ست که سر را از ملاقات جمله حرارت مفرط یا برودت

مفرط محفوظ دارند و در حمام زیاده ننشینند و مصروع از جمیع لحوم غلیظه و قوی الغذا و هم انواع ماهی بلکه از لحوم جمیع چهارپایان بزرگ اجتناب نمایند و بر لحوم خفیفه مثل گوشت چوزهٔ مرغ و دراج و تیهو و گنجشک اهلی و کوهی و قنابر و شفنین و جدی و غزال و ارنب اقتصار ورزند و گویند که لحم خنزیر دشتی آنرا سخت سودمندست و گوشت بز را بنابر تخفیف و قلت ترطیب برای ایشان ستوده‌اند چنانکه حلویات و دسومات و مانند آن بهر آنها دانسته‌اند و از بقول اجتناب کنند حتی که از قطف و بقلهٔ یمانی چه جای غیر آنها و خصوصاً کرفس که آنرا در تحریک صرع خاصتیست و اگر ناگزیر باشد شاهتره و کاسنی استعمال کنند و در کاهو بنابر تغلیظ ابخره و حس رخصت داده‌اند و من بهتر می‌دانم و همچنین رخصت کشنیز برای منع بخار از سر داده‌اند و من آنرا مکروه میدارم و استکثار آن ایشان را نشاید الا در صفراوی و دموی و اما چقندر دراب پخته بزیت و مری و مانند آن اصلاح داده اگر پیش از طعام برای تلیین طبع بخورند جائزست و شمیدن بوی سداب از جمله بقول نافع بود و چون اندک شبت و سداب در طعام ایشان افتد نافع باشد و باید که از جمیع فواکه رطب و غلیظ اجتناب کند والا بعض قوابض بر طعام بقدر قلیلی برای تشدید فم معده و احدار غذا و تلیین طبیعت و منع بخار بدهند واجب ست که از جمیع اغذیهٔ بقلیهٔ بخاریه مثل شلجم و ترب و کرنب و گذر و فطر و بادنجان و ایضاً از جمله اشیای حریف منجر احتراز نمایند و خردل ازان جمله است که ایشان را ایذا میدهد به تبخیر و اسالت فضول بسوی دماغ و توجه او درینجا بسوی آن و تقرع او دماغ را بحراقت خود و از سکر و مهب ریاح و امتلا پرهیزند و از اغتسال بآب گرم بنابر از خای آن و بآب سرد بنابر تخدیر و ضرر آن بروح حاس اجتناب کنند و اگر مصروع را امتلا ز طعام عارض شود قی کنانند و بعد آن تلطیف تدبیر نمایند و باید که از اغذیهٔ مسبتهٔ مثقله و مخدره و مبخره پرهیز کنند و اما امتلا از شراب بسیار مضرست و اما اندک ازان تنشیط نفس و تقویت روح و تزکیهٔ آن کند و از استکثار آب غنی کند و استکثار ازاب مضرترین اشیاست و قیلولهٔ کثیر و بالجمله خواب بسیار و خصوصاً بر امتلا بسیار مضر بود و افراط بیخوابی نیز مضعف و محلل روح‌ست و معذلک دماغ را از ابخره ممتلی گرداند و اول تدبیر صرع اجتناب از اسباب محرکهٔ صرع‌ست که مذکور باشد و بعد استفراغ و تنقیهٔ بدن اگر احتیاج ریاضت افتد استعمال نمایند و طریق آن سابق مسطور شد **ایضاً** شیخ میگوید که تعلیق فاوانیا را متقدین در منع صرع تجربه کرده‌اند و باشد که این خاصیت برومی رطب مخصوص‌تر بود و از ادویهٔ که مدام باید نوشید غاریقون و سیسالیوس و اسقوردیون و زراوند مدحرج و فاوانیاست و هر وقت بآب بخورند و استیثاق نموده که هر روز بقدر بندقه از ثبادریطوس دو بار صبح و وقت خواب بخورند و این ازان جمله است که بدان عالمی شفا یافته و بعضی برای ایشان استجباب نموده که زبدالبحر هر روز دو بار و جعده بخاصیتی که درانست و ایضاً خنثی که آن بیخ اشراس ست بخورند و از آنچه ایشان را نافع بود و

ست باین صفت بگیرند عنصل و در دیگ که دران سکه باشد اندازند و سر او محکم بسته بجوشانند و دران چهل روز بگذارند و آفتاب در برج اسد قبل طلوع ستارهٔ شعر یمانی بست روز باشد و دیگ را مغرض بجنوب در افتاب بدارند و در هر اندک مدت بگردانند تا وصول حرارت با جزای او یکسان باشد پس دیگ را بکشانید و عنصل را که مثل مطبوخ شهری شده باشد افشرهٔ عصارهٔ او بگیرند و بعسل مخلوط کرده هر روز بقدر ملعقه ازان بخورند و اگر جلد مطلوب باشد اسقیل را پاره کرده دراب و سرکه جوشانیده صاف کرده ازان سکنجبین عسلی بسازند و از ادویهٔ جیده برای ایشان اینست که بگیرند سبسالیوس و حب الغار هر یک سه مثقال زراوند بدحرج و بیخ فاوانیا هر یک دو مثقال جندبیدستر و قرص اسقیل نسخه هر واحد یک مثقال و بعسل کف گرفته بسرشند و هر روز یکدو درم با سکنجبین استعمال کنند و انتقال مریض از بلدی که هوای او رطب جنوبی باشد بشهری که هوای او ملائم ملطف مجفف شمالی بود مثل انتقال در انسان از سن طفلی بسن شباب ست در منفعت برای مصروعین و هر گاه مصروعین را التوای عضو یا تشنج او عارض شود بمالش روغن مناسب و آب نیمگرم و غمز قوی آنرا برابر کنند **مسیحی** گوید می‌باید که در جمیع انواع صرع از همه انچه صعود بخار بسوی سر و امتلا و تسدید آن کند مثل سداب و پیاز و گندنا و کرفس و خردل و باقلا و قنبیط حذر کنند و باید که نان محکم‌الصنعت جیدالاختمار که آرد او را خوب مالیده و در تنور پخته و در خمیر او اندک کشنیز خشک داخل کرده باشند بخورند و از بقول کاسنی و پودینه و چقندر و از طیور شفنین و عصافیر و قنابر و دراج و از چهارپایان لحم جدی و غزال برای مصروع نیکوست و در طبخ انیسون و دارچینی و کرویا داخل کنند و خردل و فلفل و امثال اینها استعمال نکنند زیرا که اگر چه اینها ملطف‌اند سر را ممتلی می‌نمایند و از ماهی تازه و البان و فواکه رطبه و شراب و استحمام خاصةً بعد طعام اجتناب کنند و اما حمام قبل از طعام کثیرالضرر نیست اگر دفعةً ازان در هوای سرد بیرون نیایند و عقب او بسرعت طعام تناول نکنند و سکنجبین عنصلی عظیم‌المنفعت ست و همچنین طبیخ زوفای خشک چون در زمستان بسکنجبین عنصلی و در تابستان بشربت افسنتین استعمال نمایند **صاحب کامل** گوید سزاوارست که صاحب این مرض از جمیع اطعمهٔ مؤلد بلغم و سودا مثل لحوم بقرونیوس و حرفان و خنائص و هرائس و بهطات و سموک و کمات و فطر و نان فطیره و مانند آن و جمیع فواکه رطب مثل شفتالو و خرما اجتناب نماید و ایضاً از ثوم و عدس و سداب و غیره که در قول مسیحی گذشت که این همه امتلای سر از بخار ردی میکنند و از جماع کثرت دخول حمام و شرب آب سرد و شم روائح بدبو مثل جاوشیر و سکبینج و جندبیدستر و کبریت و قطران و مانند آن که مهیج و مثور علت‌اند و تقدیم نوبت او میکنند حذر نمایند و شمیدن مرزنجوش و نمام و پودینه و فاوانیا و فنجنکشت آنرا نافع ست و غذا نان که صنعت او در تخمیر و نمک و نضج محکم باشد و اگر آرد او بآب مطبوخ کشنیز خشک سرشته

باشند نافع بود زیرا که منع بخارات متصاعد بسوی دماغ میکند و نانخورش او بلحوم طیرلطیف مثل بچهٔ مرغ و دراج و تیهو و ماهی رضراضی مملح و کبر مخلل و چقندر مطیب بسرکه و مری و زیت و کردیا و سرکهٔ اشتر غاز و سرکهٔ عنصل باشد و نان مبلول بشراب که نه کهنه و نه نو باشد بخورند و از فواکه مویز و انجیر و پسته و بطم بخورند و امتصاص نیشکر و تناول شکر طبرزد و فانیذ شکری روجوارش سکر مانند آن کنند و ریاضت قویه مثل سواری اسپ و تحریک در میدان و لعب بچوگان قبل غذا استعمال نمایند و اندک استراحت کنند و حمام معتدل الحرارهٔ استعمال نمایند و غمز اطراف و دلک جید کنند و در حمام طول مکث ننمایند و بعضی قدما گفته‌اند که صاحب صرع را اندک عاقرقرحا ببویانند پس اگر عطسه کند امید صحت او دارند **جرجانی** و ایلاقی و غیر آن مینوسند که نگاه کردن اندر چیزهای متحرک و گردان و برف و آب روان و اشیای شفاف براق و آتش و خوردن شیرینهای سخت شیرین و طعامهای سخت چرب و گوشت اسپ و شتر و گوزن و جانور لاغر و پیر و قدید و شیر جمیع حیوانات و لبنیات قاطبهً و هر چه از شیر سازند مانند ماست و پنیر و شیربرنج ضرر دارد و اگر بادرنجبویه و اندکی کشنیز در طعام او بپزند سود دارد و اگر چقندر بپزند و بآب کامه و روغن زیتون مثل اچار بسازند و پیش از طعام بخورند طبع را نرم کند و بدین سبب نافع بود و انیسون و کردیا و دارچینی اخلاط را از دماغ فرود ارد و از رگها بادرار بول بیرون آرد و بوی چیزی سوخته و بوی تیر و کندر و شاخ بز سوخته و جلود و بارود زیان دارد و اگر گوشت بز بسیار خورند بیم بود که صرع تولد کند و اگر ناگاه خبری شنود که ازان غمگین شود یا بترسد در صرع افتد و از سیب و جوز و بیضهٔ مرغ و جرجیر و از دویدن و اسپ تاختن و خواندن بسیار خصوص بآواز بلند احتراز نمایند انطاکی گوید که حجامت ساق در دموی نمایند مطلقاً بعده فصد صافن کنند و اگر مرض از عضوی باشد ابتدا ابعلاج او نمایند پس تنقیهٔ بدن یا دماغ کنند اگر آن اصل باشد و یا معده مطلقاً و از جمیع منجرات و مغلظات منع نمایند و انچه منع بخار کند مثل کشنیز و امرود بدهند و بمداومت تریاق الذهب امر کنند و تعلیق زمرد و شرب آن و پوشیدن انگشتری در خنصر دست چپ از سم راست خر ساخته بشرط تجدید آن هر سال نافع و این معجون از اختیارات مجربهٔ من‌ست اسطوخودوس کشنیز خشک هر واحد ده درم سداب هفت درم غاریقون پنجدرم خاکستر سم خر چهار درم خون خروس و زهرهٔ آن و مرارهٔ گوسفند و حجرالبقر هر واحد دو درم زمرد و عنبر مشک هر واحد نیم درم در شکر مقوم بگلاب بسرشند شربتی ازان یک مثقال بطبیخ افتیمون یا آب مویز در خواص آمده که فلوانیا و سداب و دماغ هدهد و دم موش و بندق هندی همه یا بعض آن اگر تعلیق نمایند صرع را منع کند و از خواص مکتومه است که هر گاه ماه و آفتاب در برج سرطان یا اسد مجتمع شوند در طالع زهره باشد از طلا و نقرهٔ خالص هر واحد مثقال صفحه ساخته در همان ساعت مذکور صورتی از شیر که در گردن او مار باشد و بر

سر شخصی که در دست او انار بود نقش کنند حامل آن اصلاً صرع نکند و صرع اسپ را نیز عارض میشود و علاجش تسعیط بجند بیدستر محلول در شراب ست و در باطن بینی او بمرلطوخ سازند و طبیخ سداب بحلتیت نوشانند

علاج کلی صرع دماغی

شیخ میفرماید که در صرع دماغی اول استفراغ بخربق و مانند آن و شحم حنظل و سمقونیا و ایارج و طبیخ غاریقون است اسهال بعد اسهال در تمام سال و در صرع از هر خلط که باشد اگر غلبهٔ خون دریافت شود فصد کنند و اگر امتلا زیاده بود قیفالین یکبار بکشانید و حسب حاجت خون بگیرند و خصوصاً وقت ربیع و بعد چند روز رگ زیربان بکشانید و در هفته برای جذب ماده از دماغ بر قفا حجامت کنند خصوصاً اگر خوف کثرت بردوت دماغ و ضعف آن مانع نباشد و گاهی احتیاج بفصد مکرر می‌افتد بعد یک هفته بالجمله بعد از فصد یکهفته راحت داده اسهال بمشروبان و حقنهٔ قوی از قنطوریون و شحم حنظل و تخم بیدانجیر و غیر آن نمایند و باز آسایش دهند بعده اگر حاجب ناخراج خون افتد فصد صافن و یا حجامت بر ساق کنند و حجامت مؤخر سر و میان کتفین نافع و باز راحت دهند پس اسهال اورند و همواره تا حصول صحت از پس هر استفراغ یکهفته آسایش دهند و بعد ازین غراغر و عطوسات و غیره منقیات خاص دماغ استعمال کنند و چون بشلیثا بعده بشابانگ و بآب مرزنجوش سعوط کنند نافع بود و بعد ازان تدابیر تبدیل مراج دماغ بمقویات مسخنه از اضمدهٔ خردل و مانند آن نمایند و سداب ببویانند و واجب ست که مسخنات و مبدلات مزاج دفعةً بعمل نیارند بلکه بتدریج استعمال کنند و اگر ازین ضرر در افعال پدید اید راحت دهند و بقول مسیحی در صرع دماغی اسهال بحب قوقایا مکرر نمایند و تلطیف تدبیر کنند و در بینی فاوانیا سوده بدمند و گویند که طلای روغن یاسمین بر سر و کذا جندبیدستر بر سر و در منخرین و کذا ضماد بابونه و تخم کرفس مساوی بآب و عسل خوب پخته مثل مرهم ساخته بر سر و کذا خبث‌الحدید بروغن سوسن یا بروغن یاسمین یا فوخ و یا روغن حرمل بر فقرات پشت و دیگر ضمادات که در علاج صرع اطرافی خواهند امد درینجا مفید بود و غذای محمود مثل شوربای مرغ و کباب آن با نان خشکار و پلا مرغ و لوه و دراج بخورانند و بعد طعام بر معاجین مقوی دماغ مانع بخار که دران عود صلیب باشد مداومت نمودن بسیار مفیدست مانند جوارش مصطکی مرکب علویخان و معجون اسطوخودوس ایشان و حب عود صلیب و جند که در قرابادین مسطورست

علاج صرع دماغی بلغمی

او نضج ماده منضج بلغم نموده از مسهل آن و حب ایارج بکرات تنقیه نمایند و یا بقول حکیم علی شریف از بادیان بیخ بادیان اصل‌السبوس گاوزبان اسطوخودوس پرسیاوشان هر یک چهار ماشه مویز منقی ده دانه انجیر سفید چهار عدد

سیسالیوس دو ماشه عود صلیب یکماشه گلقند عسلی چهار توله منضج داده انیسون زنجبیل تربد هر یک شش ماشه سنای مکی یکه توله فقاح اذخر چهار ماشه مغز فلوس شش توله افزوده مسهل دهند لیکن روز نوبت نباشد که مضرست و گاهی حب‌النبیل و بسفایج هم در مسهل افزوده میشود و حب شبیار و حب هلیله و حب اسکندر و حب فاوانیای علویخانی نیز بهر تنقیهٔ دماغ مفید و بعده بغراغر و عطوسات و سعوطات مادهٔ مابقی را مستاصل سازند مثلاً ایارج فیقرا در آبیکه صعتر و عاقرقرحا جوشانیده باشند حل کرده قدری آب کامه اضافه کرده غرغره کنند و دیگر غراغر منقی دماغ بعمل ارند و از فلفل و کندش و مشک و فاوانیا نشوق کنند و اگر یکدرم اسطوخودوس بماءالعسل سعوط کنند تنقیهٔ تام دماغ کند و سعوط هندی جهت صرع متمادی مجرب‌ست و پوست بیخ عشر بشیر بز ساییده صاف کرده سعوط کردن نیز مفید و اسطوخودوس مغز بندق هندی دارچینی مساوی و یا عود صلیب کندش مساوی سوده نفوخ کردن نیز معطس ست و نفوخ عاقرقرحا و حاشا و جندبیدستر بسیار مفیدست و کذلک دارچینی و مشک و کذا خردل سفید و فلفل سفید سوده دمیدن نافع و فلفل و جندبیدستر باریک سوده در بین نفوخ کردن نیز مستأصل ماده است و گویند که نفخ مغز سر موش خشک کرده بقدر نیم ماشه هر روز تا سه روز شفای کلی بخشد **بالجمله** بعد تنقیهٔ بدن و دماغ بهر تعدیل مزاج بر معجون سیسالیوس سکنجبین عنصلی و تریاق الذهب و حب جند و حب فاوانیا با عرق اسطوخودوس مداومت کنند و یا معجون زبیت و معجون‌الصرع و معجون محمد زکریا و معجون ابن ماسویه و معجون اطبای گلیان و معجون عود صلیب استعمال نمایند و یا اسطوخودوس سعوده با طریفل صغیر سرشته بخروند بالایش گل بنفشه پر سیاوشان بادیان اصل‌السوس جوشانیده گلقند داخل کرده بنوشند و اسطوخودوس با عسل نیز منقی دماغ‌ست و بادرنجبویه نوشیدن مفتح سدهٔ دماغی نافع از برای صرع‌ست و این دو تألیف والد علویخان مجرب‌ست جندبیدستر جدوار خطائی هر یک بقدر نخود قرص اسقیل قرنفل جوزبوا اسطوخودوس فاوانیا تخم سیسالیوس هر یک دو دانگ مصطکی یکدانگ کوفته بیخته با یک ادقیه شربت اسطوخودوس آمیخته بخورند و همه یکشربت است و این دوا برای صرع مزمن مخترح حکیم ممدوح ست قرنفل جوزبوا عود قماری عود فاوانیا وج ترکی زرنباد جندبیدستر قسط تلخ مساوی کوفته بیخته بسرکهٔ عنصل و روغن ناردین آمیخته اندک ازان تشوق نمایند و باقی بر سر طلا کنند و این حب نیز نافع گوشت سنگ‌پشت سه توله عود صلیب سه درم فلفل سفید چهار درم جندبیدستر دو درم در عسل بقدر فلفل حبها سازند و دو حب صبح و دو شام بخورند و بقول صاحب تکمله بعد تنقیهٔ دماغ تبسیط آب با رکنائی یا بندال بگیرند موتهه میل مرچ سیاه کباب چینی جوزبویا مصطکی چیته عاقرقرحا بچهناک سفید مساوی کوفته بیخته بآب گرم دهتوره حب بقدر نخود بسته هر روز یکی بدهند و احتراز از ترشی و بادی و روغن کنجد لازم شناسند و عرق مندی

مرکب نیز مفیدست و کذا مربای وج و دیگر ادویهٔ مرکبه مثل اطریفل اسطوخودوس و اطریفل ز بینی و دوائرالمسک خلود مر و حب اسحاق و معجون فولاد و معجون قیصر و تریاق ثمانیه و تریاق شیخ‌الرئیس و اسود سلیم و سوطیر اوشلیثا نیز نافع و بطبیخ مرزنجوش و پودینه و صعتر و بابونه و اکلیل‌الملک و شبت و اسطوخودوس و نمام و عود صلیب بر سر نطول نمایند و سر ببخار آن دارند و هر صبح ریاضت معتدل کنند و بدن را بمالند نهجی که دست را از اعلی باسفل ارند و ابتدای مالش از اطراف کنند پس سر را نیز بمالند و حتی‌الوسع تلطیف تدبیر نمایند و غذا کوشت تیهو و دراج و مرغ و گنجشک و دیگر حیوان خفیف قلیل‌الرطوبت مثل شفنین مبرز بکشنیز خشک سازند و از بقول و اغذیهٔ بارد احتراز کنند و بجای آب ماءالعسل یا عرق بادرنجبویه دهند و بالای طعام این سفوف بدهند بادیان سه توله قاقلهٔ کبار دو توله عود صلیب یکنیم توله نبات برابر شربتی دو مثقال **اقوال حذاق** صاحب خلاصه مینویسد که نخستین نضج و تلطیف ماده مشغول شوند باین مطبوخ عنب‌الثعلب بادیان گاوزبان اصل‌السوس اسطوخودوس سیسالیوس هر کدام دو مثقال عود صلیب نیم مثقال جوشانیده صاف نموده گلقند ترنجبین هر یک ده مثقال حل کرده صاف نموده بدهند و در مقدار ادویه بحسب سن و قوت مزاج بکاهند و بیفزایند و با یارج فیقرا و غاریقون و سیسالیوس و صبر سقوطری بدن را پاک نمایند بعد ازان بحب اسطوخودوس تنقیهٔ دماغ فرموده بمعجون زبیب و معجون سیسالیوس با سکنجبین عنصلی چند روز مداومت کنند و در هفته یکبار عاقرقرحا باریک سوده با عسل سرشته یک مثقال بآبیکه دران اسطوخودوس جوشانیده باشند بدهند و اگر احیاناً از عود کند حجامت پس گردن کنند و ایارجات کبار چون ایارج روفس و مثرودیطوس و تریاق کبیر بدهند و این معجون در ایام راحت مناسب‌ست سیسالیوس اسطوخودوس هر کدام ده درم غاریقون پنجدرم قردمانا حلتیت زراوند مدحرج هر کدان یکنیم درم کوفته بیخته با عسل که مثل آب آن عنصل بقوام اورده باشند بسرشند شربتی یک مثقال و اگر درین ایام حرارتی عارض شود بسکنجبین اطفا نمایند و باز بعلاج نخستین مشغول گردند و دوائی که دران غاریقون یک مثقال‌ست و در قول صاحب کامل خواهد آمد درین وقت باعث تنقیهٔ خلط محدث‌ست و معجون انطاکی نیز از مجربات‌ست سویدی گوید که شرب بیخ و تخم سیسالیوس و اسطوخودوس و اذان الفار و عصارهٔ آن و آب شابانگ و دارشیشعان و ایرسا و تخم گذر و برنگ کابلی و کاذریوش و شیح ارمنی و حماما و خرابق سیاه و برگ غار و روغن آجر و تخم بادروج و بقلهٔ اوداشنه و جاوشیر و وج و روغن بلسان و کاشم هر واحد نافع و کذا غاریقون تنها و بسکنجبین عنصلی و سه اسولوسات ازان بجلاب و کذا بجلاب و کذا انبطافلن یک ادقیه بشراب تا سی روز و کذا طبیخ بیخ و برگ ساق او بشراب و کذا برگ اد یک مثقال بعسل تا سی روز و کذا سکبینج تنها و یا صمغ بطم و فقاح اذخر حب ساخته و کذا بیخ فاشرا هر روز یک مثقال تنها و بشراب و کذا کرم بیضا هر روز دو درم تا

سی روز متواتر بشراب و کذا قلوب کرم سودا در اول طلوع آن سوده و کذا سرکهٔ عنصل سکنجبین آن و بصل او مشوی بعصل یا سکنجبین عسلی سرشته یک مثقال و کذا فاوانیا و تخم او نیم دانگ بآب یا دو درم ازان ساییده بگلقند عسلی سرشته و کذا قردمانا دو درم و کذا لادن پنج دانگ بسکنجبین عنصلی و کذا تخم حندقوقا و یا آب آن بعسل و یا بقلهٔ او مطبوخ و کذا تریاق فاروق بطبیخ سعتر و نانخواه و زیره و کذا زراوند مدحرج بآب سرد و کذا خربق سفید یکنیم درم بانیسون نیم درم و سقمونا سدس درم و کذا بیخ اقحوان مثقل هر روز بطبیخ فاوانیا سی روز متواتر و یا هر روز دو درم بشراب ریحانی بست و پنجروز متوالی و کذا قاقلهٔ کبار دو درم و کذا قاقلهٔ صغار بسکنجبین و کذا قنطوریون دقیق تنها و باسطوخودوس و کذا برگ قسطرن بآب گرم یا بشراب بست و یکروز و کذا شیطرج و رزنباد و خبطیانا و تخم بادروج و اشق یک مثقال و قسط و افسنتین و هلیلهٔ کابلی هر واحد بعسل خوردن و کذا بنگ دو درم و کذا زهرهٔ ملخ بسکنجبین عسلی و کذا تخم فنجنکشت بآب و کذا ریوند چینی دو درم هر روز تا مدت بست و پنج روز متواتر و کذا خولنجان دو درم دائم و کذا دارچینی بآب و کذا حرمل سه من در ده رطل شراب کهنه جوشانیده تا ربع بماند هر روز ده درم ازان نوشیدن عجیبست و کذا روغن عاقرقرحا هر روز نیم درم تا یازده یوم نوشیدن و کذا حب بلسان یک مثقال خوردن و ضماد و شرب زراوند طویل یا میعهٔ سائله یا بنگ یااشق و سعوط آب سداب یا حلتیت بآب مرزنجوش یا بآب سلق و یا قاقلهٔ کبار و یا کبریت بقدر حبه بشیر دختر یا بروغن بادام یا بروغن سداب و یا آب شابانک یعنی برنوف و یا دهنج سوده بمشک آمیخته سخ حبه و یا زهرهٔ سمانی بآب مرزنجوش و یا روغن عاقرقرحا و یا روغن تخم فاوانیا و مشک زعفران و آب سداب همه بقدر نیم درم چند بار و یا آب برنوف و روغن حب عود صلیب **ابوسهل** گوید که اگر خلط بلغمی باشد تنقیهٔ بدن بحب قوقایا و حب اصطمخیقون کنند و این حب نیز نافع‌ست شحم حنظل اسطوخودوس جندبیدستر هر واحد یکجز و ایارج فیقرا چهار جزو غاریقون دو جز و تربد پنج جزو و منفعت ثبادریطوس عظیم‌ست چون در یکشربت آن نیم درم افتیمون و دو دانگ شحم حنظل آمیزند و همچنین ایارج جالینوس سه درم و لوغاذیا چون بمطبوخ هلیلهٔ سیاه و افتیمون و بسفایج و مویز منقی و نمک هندی و اسطوخودوس بخورند و بعد استعمال این اشیای مسهله غرغزه بچیزی مقطع و منقی فضول غلیظهٔ محتمعه اولاً فاولاً استعمال نمایند مثل ایارج فیقرا در سرکهٔ عنصل حل کرده و همچنین زوفای خشک و عاقرقرحا و پوست بیخ کبر و در هر اندک مدت قی استعمال کنند باین طور که اطعمه مالحه و شیرین بخورند تا آنکه از طعام و شراب ممتلی شوند و ترب که دران خربق خلاینده باشند خورده قی کنند و ریاضت و تدبیر ملطف و معاجین منقی مبدل مزاج مثل مثرودیطوس و ایارج روفس و معجون هرمس استعمال نمایند و این معجون دائم بعمل آرند و نسخهٔ آن همان دوای قرص اسقیل‌ست که در علاج کلی در قول شیخ گذشت لیکن درینجا وزن

حب‌الغار چهار مثقال و بیخ فاوانیا سه مثقال و جندبیدستر دو مثقال‌ست باقی بدستور بماءالعسل یا سکنجبین عنصلی بخورند و عاقرقرحا عظیم‌المنفعت‌ست چون تنها سوده بعسل آمیخته در هر اندک مدت یک ملعقه ازان بآب گرم بخورند و یا این معجون استعمال نمایند عاقرقرحا سیسالیوس اسطوخودوس هر واحد ده جزو غاریقون پنج جزو قردمانا حلتیت خوشبو زراوند و مدجرح هر واحد دو جزو و نیم بعسل سرشته هر روز یکدرم بخورند و تریاق اربعه در تبدیل مزاج او بسیار نافع‌ست چون در ایام زمستان و خریف بطبیخ زوفای خشک و سکنجبین عنصلی آنرا بخورند و گاهی این معجون نیز استعمال کرده میشود و مفید می‌افتد و تبدیل مزاج میکند وج زوفای خشک عاقرقرحا هر واحد هشت جزو اسطوخودوس غاریقون سنبل‌الطیب هر واحد چهار جزو آب عنصل تر بعسل قوام نموده ادویه بدان بسرشند **بوعلی** مینوسد که در صرع بلغمی افضل چیزی که بدان استفراغ کنند ایارج شحم حنظل و ایارج هرمس‌ست استعمال او هر روز بقدر نیم درم صبح و نیم درم بشب عظیم‌النفع‌ست و اگر با بلغم امتلای خون یابند فصد نیز بطریقی که در علاج کلی صرع دماغی مسطور شد بگیرند و همچنین تنقیهٔ ماده از تربد و غاریقون و اسطوخودوس و ایارج روفس خاصةً نافع‌ست **قرشی** و سدید و خضر مینویسند که بعد نضج تام و تفتیح مجاری و مسالک بمثل مغلی حلو و شربت اسطوخودوس اولا تنقیهٔ بدن پس تنقیهٔ دماغ از بلغم بحب ایارج یا حب قوقایا و یا ایارج لوغاذیا کنند و یا دوای معمول از شحم حنظل و سقمونیا و نمک هندی و کتیرا و مقل ارزق هر واحد ربع درم اسطوخودوس مثقال غاریقون نیم درم هلیلهٔ کابلی و سیاه و ایارج فیقرا هر یک ربع درم دهند اگر قوت قوی و زمانهٔ ربیع یا خریف باشد و یا این معجون زبیب بدهند هلیلهٔ کابلی و زرد و بلیله و امله و اسطوخودوس هر واحد ده درم عود صلیب پنجدرم عاقرقرحا سه درم کوفته و بیخته با مویز منقی یرکطل بسرشند شربتی پنجدرم و یا اطریفل صغیره ده درم مقوی بایارج فیرا و اسطوخودوس و غاریقون هر واحد یکدرم مقل ازرق و کتیرا هر واحد ربع درم بخورانند و هنگام ضعف قوت مقدار این ادویه کم کنند و شرب سکنجبین عنصلی نافعست گویند که آن در چهل روز شفا می‌بخشد و شربت اسطوخودوس منقی دماغ و مقوی آنست و این معجون سیسالیوس در صرع مجرب‌النفع‌ست چون هر روز یک مثقال بخورند و بعد آن جلنجبین بآب گرم مالیده بنوشند سیسالیوس سه مثقال حب الفار زراوند مدجرح فاوانیا حلتیت طیب حب بلسان هر واحد دو مثقال جندبیدستر قرص اسقیل هر واحد یک مثقال بعسل کف گرفته بسرشند و اگر بعد این سکنجبین عنصلی بنوشند ابلغ و انفع بود و گاه بعد تنقیه احتیاج به تنقیهٔ نفس دماغ از فضول مابقی بمثل سعوطات و عطوسات و نشوقات می‌افتد و این سعوط خفیف‌ست بگیرند بندق هندی ربع درم و دراب چقندر حل کرده استعمال کنند و این سعوط قوتیر ازان‌ست صبر و عصارهٔ قثارالحمار هر واحد ربع درم بماءالعسل استعمال نمایند و واجبست که عقب سعوطات روغن گل نیم گرم در

بین چکانند تا خراش و قروح در بینی پیدا نکنند و گاه بعد تنقیه حاجت تبدیل به مزاج بمثل تریاق کبیر و یا معجون فلاسفه یا مثرودیطوس و بتشمیم مثل سداب و مشک و عنبر میشود و اگر سوء مزاج بارد مستحکم باقی بود و از جغرات و غیره اشیای مضره که سابق مذکور شد پرهیزند **صاحب کامل** گوید که اگر خلط بلغمی غالب باشد باید که تنقیهٔ بدن باستعمال قی بادویهٔ مقطع و ملطف بلغم کنند لاسیما اگر بلغم محتقن در معده باشد و قی بآبی کنند که در آن ترب و شبت و پودینه جوشانیده باشند با سکنجبین عسلی و قبل از دوره بعمل ارند بعد ازان حب اصطمخیقون و حب ایارج بعده ایارج لوغاذ یا بآب مطبوخ سیسالیوس و اسطوخودوس و فاوانیا بدهند و غرغره بایارج فیقرا و یا اندک زوفا و خردل بسکنجبین عسلی و عنصلی کنند و ایضاً این معجون که از قبیل ایارجات و درین مرض عجیب‌النفع‌ست بدهند و نسخهٔ او همانست که دران قرص اسقیل‌ست و در علاج کلی صرع در قول شیخ گذشت هر روز یک مثقال ازان با سکنجبین عنصلی ده درم بدهند و اگر در هفته عاقرقرحا بدهند بطوریکه در قول صاحب خلاصه مسطور شد انتفاع یابند و این دوا نافع صرع‌ست جب دهمشت و فلفل سفید و تربد و فرفیون و خربق سیاه همه مساوی جریش سوده بقدر یکدرم گرفته در حنظل کاویده شحم او دور کرده پر نمایند و بآب انگور و میفتختج پر کرده در تنوریکه خاکستر گرم باشد یکشبانه روز بدارند و صبح بپارچهٔ باریک صاف کرده بنوشند و اگر مرض عود کند امر بحجامت نقره کنند و ایارجات کبار مثل لوغاذیا و ایارج روفس دهند و ایضاً درین باب مثردویطوس و تریاق کبیر نافعست اگر یکی ازین هر دو بقدر حاجت بدهند و ایضاً صاحب این مرض را این دوا بدهند غاریقون یک مثقال زراوند بدحرج پنج قیراط سیسالیوس نیم مثقال همه را سوده شکر طبرزد برابر آمیخته بآب نیمگرم بخورند که بلغم محدث این مرض را باسهال برارد **ابن هبةالله** گوید که اگر خلط فاعل صرع بارد باشد اسهال بحب قوقایا کنند و تلطیف تدبیر نمایند و سکنجبین عسلی بنوشانند و جلنجبین بخورانند و غذا نخوداب دهند و اگر قوت ضعیف باشد لحم حیوان خفیف قلیل‌الرطوبت کثیرالحرکت مثل عصافیر و دراج و مخالیف شفانین بدهند و بحرکت معتدل امر نمایند و شراب ریحانی بنوشانند و تقلیل غذا کنند و نشوق فلفل و کندش و مشک بعمل ارند و از بقول بارده و اغذیهٔ بارده خوف نمایند و طبیخ مرزنجوش و پودینه و صعتر بر سر ریزند و فاوانا نشوق کنند و در گردن او اویزند **جرجانی** و ایلاقی مینوسند که استفراغ بحب اصطمخیقون باید کرد و ارگ هر شب مقدار دو دانگ ایارج فیقرا بخورند صواب باشد و اگر هر سه شب یکدرم خوردهم صواب باشد و این حب غاریقون در صرع دماغی نافعترین چیزهاست ایارج فیقرا غاریقون هر یک درم شحم حنظل دو دانگ خربق سیاه سقمونیا مقل هر یک دانگی و نیم حسب دستور حب بسازند و این یک شربت‌ست و ایارج لوغاذیا و ایارج روفس و ایارج جالینوس نافع باشد و از معاجین کبار مثرودیطوس و معجون هرمس سود دارد و ابن سرافیون

میگوید دو دانگ شحم حنظل با یکشربت مثروديطوس سرشته بدهند و اگر نیم دانگ افتیمون نیز افزایند صواب باشد **ابن الیاس** گوید که تنقیهٔ دماغ و بدن بحب ایارج و حب صبر و مطبوخ تربد و حقنهٔ قوی کنند و هر صبح جلاب از بادیان و انیسون و بادرنجبویه هر یک دو درم و گلقند ده درم بنوشانند و غذا نخوداب بشیرهٔ مغز قرطم و اندکی دارچینی دهند و بعد ظهور نضج در قاروده تنقیهٔ بدن باین حب کنند ایارج فیقرا یکدرم تربد و صبر سقوطری هر یک نیم مثقال انیسون و حب‌النیل هر یک نیم درم شحم حنظل و نمک هندی هر یک ربع مثقال مقل و کتیرا و مصطکی هر یک دانگی کوفته بیخته بآب بادیان سرشته حبها سازند و یا بحب قوقایا و یا بحب اصطمخیقون نمایند و در تلطیف تدبیر مبالغه کنند و از غذا بر نخوداب گوشت دراج و ماکیان و تیهو بدارچینی اقتصار نمایند و جندبیدستر در روغن زنبق حل کرده سعوط کنند و تعدیل مزاج بتریاق اربعه نمایند و تعاهد به تناول مثروديطوس و باین معجون سیسالیوس کنند و نسخهٔ آن در قول ابوسهل گذشت لیکن درینجا عوض عسل سکنجبین عنصلی معمول از آب عنصل‌ست شربت یک مثقال **خجندی** مینوسد که هر صباح جلاب از بادرنجبویه و بادیان و سیسالیوس هر یک دو درم گلقند پانزده درم بنوشانند و غذا مزورهٔ نخود بکبوتر و مغز قرطم و دارچینی و سداب و بعد نضج بحب ایارج تنقیه کنند و یا باین حب و نسخهٔ این همانست که در قول ابن الیاس گذشت لکین درینجا وزن ایارج یک مثقال و تربد در روغن بادام چرب کرده یکدرم و صبر مثقال و کتیرا دو دانگ و نمک نیم درم و انیسون یکدرم‌ست و این حقنه برای آن مناسب است بسفایج اکلیل الملک هر یک پنجدرم شبت یک مشت بادیان تخم سداب هر یک دو درم بورق تربد سفید هر یک درم شکر پانزده درم روغن کنجد پنجدرم حسب رسم مرتب کرده بعمل ارند و معجون سیسالیوس که در علاج کلی صرع بقول شیخ گذشت اکثر انواع صرع خصوصاً بلغمی را نافعست و یا سیسالیوس عاقرقرحا حلتیت زراوند مدحرج هر واحد یکدرم کوفته بیخته بسه چند آن سکنجبین عنصلی آمیزند شربتی یک مثقال و بعضی درین خنثی که بیخ اشراس ست ده درم زیاده کرده‌اند **ابن نوح** گوید که طبیخ زوفا برای او نیکوست و بدان خلقی کثیر ازین علت صحت یافته زیرا که تقطیع خلط غلیظ میکند و خلط غلیظ که در معده و صدر متولد شود دفع می‌نماید و دران سه قوت‌ست که بدان تنقیهٔ رطوبات میکند یکی تنقیه و جلا دوم تلیین شکم سوم ادرار لیکن در زمستان استعمال کنند و اگر تابستان باشد شربت افسنتین بسکنجبین عنصلی دهند و چون بدین تدبیر خلط تلطیف پذیرد اسهال متواتر کنند بقوقایا و اصطمخیقون و افضل ازان این حب‌ست و نسخهٔ او همانست که در قول ابوسهل گذشت لیکن درینجا وزن غاریقون ششدرم و تربد هفت درم‌ست شربت از دو تا سه درم و انفع اشیا برای ایشان اینست که در یک شربت مثروديطوس با دو دانگ شحم حنظل و دو دانگ افتیمون بخورانند که باین خلقی بسیار شفا یافته و اگر فایده نکند ایارج جالینوس و لوغاذیا دهند و غرغره بطبیخ

زوفا و خردل و عاقرقرحا و پوس بیخ کبر و صعتر و مری نبطی کنند و قویتر ازین آنست که در یک رطل سکنجبین عنصلی ده درم خردل سوده آمیخته غرغره سازند و در هر اندک ایام قی استعمال نمایند تا معده نظیف نقی گردد و غذا دراج و حجل و تیهو و قلایا و مطبخنات بلحم میش جوان دهند و اگر سوءهضم ظاهر شود فلفل و دارچینی و مانند آن دهند و بهترین اشربه برای ایشان سکنجبین عسلی و شربت افسنتین‌ست و هرمس ذکر کرده که باین معجون صرع زائل میشود و سیسالیوس حب‌الغار هر یک سه درم زراوند مدحرج فاوانیا هر یک دو درم جندبیدستر قردمانا حلتیت خوشبو غاریقون عنصل بریان هر یک یکدرم همه را در سرکهٔ خمرلت کرده بعسل کف گرفته سکنجبین عنصلی بسرشند و ثابت گفته که تدبیر در صرع آنست که تبدیل مزاج بمعجون نجاح کنند و بهتر ازان تریاق ثمانیه و تریاق اربعه است هر روز یک مثقال بخورند و مداومت شرب سکنجبین کنند و این معجون نیز تبدیل مزاج کند وج اسطوخودوس هر یک ده درم فلفل زنجبیل سنبل هر یک پنج درم غاریقون دو درم و نیم آب عنصل تر افشرده مثل او عسل انداخته بقوام ارند و ادویه سرشته هر روز بقدر بندقه بخورند و ادرار بول درین علت نافعست و علی بن زین گوید که صرع به نمیشود و قول در علاجش فضول‌ست بعده گفته که این دوا صرع را نفع میکند بگیرند حرمل صد درم و در بول نر گاو سرخ سه روز تر کرده بول را بریزند و حرمل را در افتاب خشک کنند و کوفته و بیخته بگیرند ابهل و وچ هر یک پنجاه درم و بگیرند جاوشیر صد درم و در بول نر گاو سرخ یکشبانه روز تر کنند پس بدست خوب بمالند و صاف نموده ادویه بدان بسرشند و در ظرف آبگینه کرده در آفتاب چهل روز بدارند و هر روز حرکت دهند یکمرتبه و هر گاه بول خشک شود دیگر اندازند بعد ازان سه درم بآب نیمگرم تا دو هفته بخورند و هرن گوید که صاحب صرع را این شیافه نفعست تخم کرفس تخم جرجیر هر یک چهار درم نمک و سکبینج هر یک پنجدرم کوفته بعسل شافه ساخته بردارند و اگر صرع کهنه گردد باید که بر سر و صدغین و قفا داغ نهند طبری میگوید که اگر صرع از اجتماع فضول در جمیع بدن بود اختصاص راس بدان باشد علاجش وضع محاجم بر ساقین اولاً و بستن ساقین و مالیدن قدمین و تضمید آنها باین ضمادست خردل سیاه پنجاه درم عنصل غیر بریان صد درم مویز کوهی پنجاه درم همه را باریک سوده بسرکهٔ عنصل آمیخته بر ساقین و قدمین ضماد نمایند بعد ازان فصد قیفال و اکحل گیرند پس ازان بحقنهای مذکوره در امر احسن باردهٔ سر تنقیه کنند بعده این حب بخورانند شیطرح هندی ساذج هندی هر واحد یکدرم ایارج فیقرا دو درم سوده حب ساخته سه درم بدهند و دو یا سه شربت این بخورانند پس غرغره بعاقرقرحا و مویزج و خردل و ایارج فیقرا و مانند آن متصل سازند و بکندش و صبر و شونیز سوده عطسه اورند و تلطیف تدبیر او بسیار کنند و این نوع صرع مخوف ست گاه قتل میکند و گاهی صاحب این نوع را این حب میخورانند بگیرند ایارج فیقرا و خربق سیاه هر واحد یکدرم جاوشیر و

ثلث درم زوفای خشک و غاریقون هر یک دو درم همه را کوفته بیخته باین سرکه بسرشند بگیرند سرکهٔ کهنه صد درم و یکدرم کندش و یکدرم لبان کوفته دران انداخته بجوشانند تا آنکه سی درم بماند صاف نموده ادویه بدان سرشته حبها کوچک بسازند و بعد پرهیز تام سه مثقال بخورند و اگر قوت و مزاج مریض احتمال کند خورانیدن صحت می‌بخشد و این علت مذموم‌ست کسی که سن او از چهل تجاوز کند ازان به نمیشود مگر در ندرت و روفس ذکر کرده که پیری مصروع را علاج کردم و آنرا هیضهٔ عظیم مشرف بتلف آن بهم رسید بعده بمرضی حاد از جنس سرسام حار مبتلا گردید و مدیت باقی ماند بعده ازان مرض صحت یافت و صرع او زائل شد و از نوا در علاج صرع فاوانیا در گردن مصروع‌ست بعضی قدما ذکر کرده‌اند که خربق سیاه و سقمونیا اگر از مقدار شربتی که بمزاج شارب او لایق بود زیاده کنند صرع حل کند و بادل مجلس اسهال خارج شود و شخصی از تلامذهٔ تخشیشوع این شربت برای حل این مرض ترکیب داده بگیرند تربد و غاریقون و صبر و هلیلهٔ سیاه و قنطوریون و چندان بجوشانند که مهرا گردد پس آب آن صاف کرده شکر و عسل بران انداخته بقوام شربت آرند و از ده درم تا بست درم بنوشانند که صرع را حل کند و نفع بخشد **گیلانی** مینوسد که حکما اسهال و تنقیه دماغ باین حب قوقایا ستوده‌اند ایارج فیقرا یکدرم شحم حنظل یکنیم دانگ سقمونیا سدس درم اسطوخودوس نیم درم بآب حب سازند و این یکشربت ست و این دوا که ثابت بن قره وصف آن کرده بنوشانند پوست هلیلهٔ زرد ده درم هلیلهٔ کابلی پنجدرم بسفابج کوفته سه درم اسطوخودوس چهار درم افتیمون شش درم هلیله و بسفابج را در شش رطل اب بجوشانند تا یکنیم رطل باقی ماند بعده سائر ادویه دران داخل کرده بجوشانند تا یکرطل بماند پس مالیده صاف نموده دو ساعت پیش ازین این دوا خورده بنوشند شحم حنظل ربع درم غاریقون دو ثلث درم ایارج فیقرا نیم درم خربق سیاه یکدانگ کوفته بیخته بعسل سرشته دو ثلث درم بخورند و باید که دوای مسهل بعد نضج خلط و تلطیف آن و تلطیف تدبیر بنوشانند و سکنجبین عسلی و عنصلی تنها یا بگلقند عسلی بیاشامند و جذب ماده باسفل به بستن اطراف و نهادن آن در ابهای محله و بوضع محاجم دولک و غمز کنند و تقویت راس بمثل روغن مورد و سوسن و یاسمین کنند و غذا مزورهٔ زیارج و انچه در قول ابن هبهٔالله گذشت بدهند و دارچینی و کرویا و انیسون و اندک کشنیز در اغذیهٔ ایشان داخل کنند و امر بتقلیل غذا نمایند و بعد اسهال معاجین مبدل مزاج مثل تریاق الافاعی یا تریاق اربعه استعمال کنند در ایام خریف و شتا و ربیع بر ناشتا بخورانند و تریاق و ثمانیه نیز بسیار نافعست و مداومت شرب سکنجبین عنصلی تنها یا بطبیخ زوفای خشک و صعتر و انیسون نمایند که ازان نفع بین ظاهر میشود بهر آنکه جالی رطوبت‌ست و چون تنقیهٔ بدن کرده شود قصد تنقیهٔ سر کنند و امر بغرغره کنند بچیزیکه جلب رطوبات بلغمی از سر کند بمثل سکنجبین و اقوی ازان مری نبطی‌ست و انچه در قول ابن نوح گذشت و نشوق که در قول ابن هبهٔالله

مسطور شد بعمل ارند و سداب و فنجنکشت و پودینه و فاوانیا ببویند و پرهیز از اشیای مضره مسطورهٔ سابق کنند

علاج صرع دماغی سوداوی

بعد نضج ماده از منضج سودا جهت تنقیهٔ مسهل سودا و حب افتیمون دهند **و بقول حکیم علی شریف** در منضجی که بهر صرع بلغمی گذشت بادرنجبویه افسنتین گل سرخ تخم خرپزه گل بنفشه برگ طرفا افزوده مسهل باضافه افتیمون و بسفایج مسهل دهند و بقول شیخ بهر اسهال سودا مطبوخ افتیمون و ترکیبات خربق و حجرلاجورد و حجر ارمنی و اسطوخودوس بسفایج و هلیلجات مناسب **و بقول قرشی** اطریفل صغیر مقوی بایارج فیقرا و حجر ارمنی و لاجورد مغسول هر یک ربع درم خوردن و از بسفایج و اسطوخودوس و افتیمون هر یک درم حجر ارمنی و لاجورد هر دو مغسول ایارج فیقرا هر کدام نیم درم سقمونیا کتیرا ربالسوس مقل شحم حنظل هر واحد ربع درم کوفته و بیخته بروغن بادام چرب کرده حبهای کبار ساخته استعمال کردن نیز منقی سوداست **و مسیحی** گوید که در مادهٔ سوداوی تنقیهٔ بدن بمطبوخ افتیمون و غاریقون و هلیلهٔ کابلی و شاهتره اسطوخودوس و ایارج فیقرا و تربد کنند و حب بیاض حکیم اکمل خان و اطریفل اسطوخودوسی علیوخان که منقی بلغم و سوداست نیز برای صرع سوداوی و بلغمی نافع و اگر در خون کثرت یابند فصد اکحل کنند و بشرطیکه در مالیخولیا گذشت خون برارند و بعد فصد یکهفته آسایش داده مسهل و مطبوخ افتیمون استعمال نمایند و ماءالجبن دهند و بگلاب و صندل نشوق سازند و شربت سیب و سکنجبین ساده در بعض اوقات بنوشانند و اگر سودا با بلغم مرکب باشد حب به نسخهٔ کامل الصناعه که در صرع اطرافی خواهد آمد بدهند و بعده عاقرقرحا مویزج مقشر خردل جوشانیده صاف نموده آب ترنج داخل نموده غرغره کنند **بالجمله** بعد از تنقیهٔ دواءالمسک حار یا مفرح جالینوس و دیگر معاجین مناسبه مثل معجون نجاح و معجون نجمالدین و اطریفل زبینی و سفوف راوند به نسخهٔ شیخ بدهند و شربت بادرنجبویه ده درم بتریاق اربعیک مثقال ایام متوالی بنوشند و روغنهای گرم لطیف چون روغن بابونه و سداب و خیری استعمال نمایند و از امتلا منع کنند و اغذیهٔ مرطب مؤلد خلط محمود مثل شوربای چرب گوشت چوزهٔ مرغ و ماکیان فربه و گوشت بره و دراج و تیهو دهند و کاهو و کاسنی خورانند و دلک و استحمام و ریاضت معتدل کنند و تقویت دماغ بمشمومات خوشبو چون مشک و عنبر و گلاب و گل بابونه و غالیه فرمایند و بمغرساق اشتر و روغن گل برقف و صدغین و سنیه تمریح نمایند و عطوسات مثل مشک و جندبیدستر و شونیز و نظولات ملطفه مانند بابونه و شبت و مرزنجوش و الکلیل استعمال نمایند و فاوانیا سوده در بینی دمند که در صرع سوداوی و بلغمی مفید و از اغذیهٔ مؤلد سودا مثل عدس و بادنجان و پنیر و لحم بقر و قدید پرهیزند و از استعمال ادویهٔ موصوفه در صرع بلغمی حذر کنند مجوسی گوید که اگر این علت از مرهٔ سودا باشد باید که صاحب آنرا مطبوخ

افتیمون و غاریقون مقوی بصبر و خربق سیاه بنوشانند و حب اسطوخودوس و اطریفل زبیب دهند و در بعض اوقات ایارج مخمر بعسل و ایارج روفس بدهند و اکثر تدبیر موافق ارباب مالیخولیا نمایند خجندی مینویسد که هر روز مطبوخ بادرنجبویه گاوزبان اصل‌السوس هر یکدرم افتیمون نیم درم با گلقند پانزده درم تا ظهور نضج بدهند بعده تنقیهٔ دماغ بمطبوخ افتیمون و حب آن که در مالیخولیا گذشت باید کرد و این مطبوخ آنرا نافعست پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه هر یک درم بسفایح کوفته سه درم اسطوخودوس سه درم مویز بست درم سنای مکی پنجدرم شاهتره یک قبضه افتیمون سه درم تخم کاسنی دو درم گلقند پانزده درم بدستور معمول مرتب ساخته سحرگاه بنوشند بعده تقویت راس بشمومات حار خوشبو مثل نرگس و مرزنجوش کنند و یک مثقال مثرودیطوس با ده درم شربت بادرنجبویه چند روز متواتر بدهند و این دوا صاحبان صرع بلغمی و سوداوی را نفع عاجل بخشد دارچینی مویز منقی هر یک دو از ده درم اظفار الطیب سنبل رومی سلیخه سعد حب الغار هر یک سه درم قصب‌الزبریره نه درم زعفران یک درم بعسل سرشته یکدرم بخورند و غراغر منقی دماغ و دواءالعنصل و سکنجبین عنصلی و معجون سیسالیوس سابق مذکور شد

علاج صرع دماغی دموی

فصد صافن یا حجامت ساقین کنند و تلطیف تدبیر و تقلیل غذا نمایند و اگر امتلا زیاده بینند فصد قیفال از هر دو دست یکبارگی یا از یکدست بحسب تقاضای حال بکشایند و مطفیات خون مثل عناب و شاهتره و کشنیز و غیره استعمال نمایند و رب فواکه میخوش بنوشند و یا عناب پنجدانه شاهتره چهار ماشه زرشک یکنیم توله آلو بخارا بیست دانه گل بنفشه چهار ماشه سپستان بست دانه عنب‌الثعلب چهار ماشه خیسانیده شربت نیلوفر دو توله داخل کرده دهند و اگر حرارت زیاده بود شیرهٔ تخم کاهو بیفزایند خواه زرشک دو توله تمرهندی سه توله شربت بنفشه دو توله سکنجبین و دو توله حل کرده بدهند و تقویت دماغ بمالش سرکه و روغن گل بر سر کنند و سرکه و گلاب ببویند و یا لخلخهٔ صندل سرخ و سفید فاوانیا حفض کافور در گلاب ساییده در شیشی انداخته ببویند و روغن گل و سرکه و قدری فاوانیا بپزند حتی که سرکه بسوزد بر سر طلا کنند و بطبیخ هلیله استفراغ فرمایند بعد ازان اگر غلبهٔ سودا با بلغم محسوس شود تنقیهٔ آن نمایند بدانچه در مالیخولیای بلغمی و سوداوی گفته شد و اگر هنوز امتلای خون دریافت شود باز فصد حجامت بکار برند و درین اثنا از تقویت دل و دماغ غافل نباشند و از حلویات و لبنیات و اشیای حاره پرهیزند و غذا سماقیه و رمانیه و زرشکیه و حصرمیه و مانند آن و در صورت ضعف گوشت دراج و تدرج و تیهو و بزغاله و آهو بره در مزورات او داخل سازند باندک کشنیز تازه والا خشک و در نان هم کشنیز خشک داخل کنند شراب سخت مضرست

علاج صرع دماغی صفراوی

علاج امراض دماغی صفراوی و صداع صفراوی نمایند و ایضاً اول تبرید از شیرهٔ مغز تخم کدو دو توله شربت نیلوفر خواه بعضی از ادویهٔ منضجهٔ بارده باضافهٔ هلیلهٔ کابلی بدهند بعد ازان مسهل از گل بنفشه گل نیلوفر تخم خطمی خبازی عنب‌الثعلب گاوزبان تخم کاسنی بیخ کاسنی گل سرخ هر یک شش ماشه عناب هفت دانه سپستان بست دانه خیارین دو توله مویز منقی پانزده دانه آلو بخارا بست دانه تمرهندی سه توله مغز فلوس شش توله گلقند چهار توله سنانه ماشه هلیلجات ثلثه هر یک شش ماشه دهند و ایضاً تنقیهٔ صفرا بمطبوخ فواکه و طبیخ هلیله و شاهتره و آلو بخارا و تمرهندی و شیر خشت و ترنجبین و خیارشنبر و نقوع صبر و تطفیهٔ آن بشربت لیمو و نیلوفر و بنفشه و حماض و آلو و قرص طباشیر ملین و رب به و سیب و تغذیه بحوامض مثل مزورهٔ ماش مقشر و تمرهندی بمغز بادام و تبدیل مزاج بشمومات و سعوطات و اطلیهٔ مبردهٔ مرطبه کنند و نخلخه که در دموی گذشت باضافهٔ آب کاهو و گل ارمنی و روغن بنفشه و آب بید و گلاب بعمل ارند و شیر دختران بر سر دوشند و بآب گرم و سبوس گندم اطراف بشویند و برای جوان نحیف البدان که در خواب دندان برهم میشود و زبان میگزید و آواز خرخر برمی‌آمد و متحیر میشد شاهتره ششماشه پوست هلیلهٔ زرد کشنیز خشک هر یک چهار ماشه تخم سیسالیوس دو ماشه بعرق شاهتره دوازده توله جوشانیده نبات داخل کرده آزموده است بالجمله بقول شیخ درین قسم عنایت به تبرید و ترطیب نمایند و خصوصاً بحقنها و صفرای محترق در حکم مادهٔ سوداوی بامیان صفراوی و سوداوی باشد و علاجش اسهال بمطبوخ افتیمون و مطبوخ هلیله و استعمال مبردات شربت آب انار و شیرهٔ تخم خرفه باید کرد و غذای ایشان بچهٔ ماکیان معمول بکشنیز یا بآب انار میخوش یا بآب غوره و امثال آن سازند تعلیم در صرع دماغی که از ضربه یاقوت حس دماغی افتد بعلاج امراض دماغی ضربی و علاج امراض حس دماغی رجوع نمایند و ایضاً در صورت ذکای حس معجونات مخدره مثل بر شعشاد قنبیه و خشخاشیه و شربت خشخاش بکار برند و غذا کله پایچه و هریسه و گوشت گوساله و ماهی تازه خورانند و اندر طعام او تخم خشخاش داخل کنند و اگر کرم دماغ سبب باشد معالجهٔ صداع در وی کنند و در تنقیه معده هم سعی نمایند پس در تقویت دماغ و معده پردازند و این سعوط و ازالهٔ صرع دودی از مخترعات مصنف اقتباس‌ست و اصلا تخلف نمیکند عود صلیب عاقرقرحا افسنتین یک سه ماشه زعفران چهار ماشه ساییده بکار برند و صرع که از تشنج جمیع اعضای بدن عارض شود تدبیرش تنقیهٔ خلط غالب‌ست بلغم باشد یا سودا و هر چه در علاج تشنج بیاید بعمل ارند و اگر وج ساییده چند بار در بول زن تر کرده و هر بار خشک نموده هر روز بقدر حاجت بخورند صرع قدیم و صعب زائل شود و سعوط بیخ حنظل در سرکه هندی سوده بعد تنقیه هر روز متواتر نیز مزیل آنست

علاج کلی صرع شرکی معدی

هنگام قرب نوبت قی کنانند و بقول شیخ موافق‌ترین چیزها که بدان تنقیهٔ ایشان کنند شحم حنظل و اسطوخودس‌ست در یکسال تکرار استعمال نمایند و بعد تنقیه تعهد تقویت معده کنند و سوای اغذیهٔ سریع‌الهضم جیدالکیمیوس بران وارد نکنند و در تحصیل جودت هضم جهد کنند و واجبست که معده را زمانی طویل خالی دارند و بقول صاحب خواص الادویه تعلیق سنگ یشسب حجاذی فم معده دافع صرع معدیست و آنجا که خون غالب و ردی الکیفیت بینند فصد باسلیق کنند اگر غلبهٔ خون در عروق معده باشد و هفت اندام کشانید اگر غلبهٔ خون در عروق معده و سر باشد و قیفال گیرند اگر غلبهٔ خون در عروق سر باشد و گاهی احتیاج بتکرار فصد افتد بشرطیکه غلبهٔ خون متیقن گردد والا وقوع فصد در غیرموقع ضرر بسیار نماید و بعد از فصد مطفیات خون استعمال نمایند و اختلاط کشنیز خشک و تر در طعام مانع صعود بخار در صرع معدیست

علاج صرع معدی بلغمی

و این اکثر میباشد تدبیر آن بدستوریکه در امراض دماغی شرکی معدی بلغمی گذشت باید کرد و اطریفل صغیر باریارج سرشته درین باب بغایت مفیدست و یا اول جهت تنقیهٔ معده مقیآت بلغم نوشانیده قی کنانند بعده تنقیهٔ معده و دماغ بحب اصطمخیقون و حب قوقایا و ایارج هرمس کنند و مطبوخ افسنتین تربدی علویخان و شربت دینار دهند و بعد حصول تنقیه اطریفل اسطوخودوس علویخانی خورانند و جوارش مصطکی مرکب ایشان دهند و از تخمه و مضعفات معده پرهیزند و ایضاً بعد از تنقیهٔ کامل بهر تقویت معده هلیلهٔ مربی یکعدد مصطکی زیرهٔ مدبر هر واحد یکنیم ماشه سوده آمیخته بدهند بالایش گلقند سه توله در گلاب پا و آثار حل کرده بنوشند و یا عود غرقی گل گاوزبان هر یک یکماشه ساییده در گلقند دو توله آمیخته بخورند و سکنجبین دو توله در عرق بادیان هفت توله حل کرده بنوشند و از گل سرخ و مصطکی و قشار کندر و عود هندی و سنبل با گلاب یا آب سیب یا به بر معده گرم کرده ضماد کنند و تریاق اربعه و ایارجات کبار استعمال نمایند و بر سکنجبین عنصلی مداومت کنند **اقوال حکما** مسیحی گوید که هنگام قرب نوبت قی آورند با پر مرغ در روغن سوسن چرب کرده و بایارج فیقرا آلوده و اگر قی نیاید باید که طعام شکر سیر بخورانند پس طبیخ شبت و پودینه و نمک و جوز القی و کنکر زد و تخم ترب بنوشانند و دو روز متواتر کنانند تا آنکه نبقای معده یقیین گردد بعد ازان تضمید معده بسنبل و گل سرخ و مصطکی و کندر و شراب ریحانی کنند و غذای قلیل‌الفضول مثل قلایا و مطبخنات و لحو طبر دهند **صاحب کامل** گوید که اگر مرض از بلغم در معده باشد که بخار او بسوی دماغ مرتقی شود و آنرا ممتلی سازد و باید که قی بادویهٔ مقیئه مقطعهٔ ملطفه استعمال کنند و نقوع صبر که در باب صداع و دوار معدی بلغمی مذکور شد بدهند و این نقوع دهند سیسالیوس اسطوخودوس هر واحد هفت درم بیخ

اذخر و فقاح آن هر واحد ده درم دارچینی عاقرقرحا جنطیانا قسط تلخ زنجبیل هر واحد دو درم سلیخه عود بلسان حب بلسان زنجبیل اساردن قرنفل جوزبوا مصطکی خرفه وج ساذج هندی هر واحد یکدرم هم را در شش رطل آب بجوشانند یا یکنیم رطل بماند صاف کرده چهار مثقال صبر دران انداخته استعمال نمایند و ایضاً بعد استفراغات ایارجات کبار دهند و تضمید معده باین ضماد کنند سک لادن گل سرخ هر واحد سه درم غالیه دو درم زعفران قرنفل جوزبوا مصطکی هر واحد یکدرم ادویهٔ خشک سوده باقی بروغن قسط گداخته ادویه بدان سرشته بحسب مقدار سبب محدث مرض استعمال کنند **ایلاقی** و جرجانی مینویسند که پیش از نوبت صرع قی کنانند بدستوریکه در قول مسیحی گذشت و معده را از ایارج فیقرا و شربت افسنتین پاک کنند و بگلقند و مصطکی و جوارشهای معتدل و شربت پودینه و مانند آن تقویت دهند و از تخمه و بدهضمی اجتناب نمایند و اغذیهٔ سریع‌الهضم و محمود دهند و ضماد که در قول مسیحی مذکور شد بشراب یا آب سیب و آب آبی سرشته گرم کرده بر معده نهند **ابن الیاس** گوید که اولاً بطبیخ شبت و کنکرزد و عصل و نمک قی کنند بعده اسهال بحبوب منتنیه و معاجین ملطفه مثل معجون خیارشنبر و شهریاران نمایند و تجوید هضم و تقویت معده بجوارشات مقویه مسخنهٔ معده مثل جوارش مصطکی و عود و عنبر و معجون فلاسفه کنند و اسهال طبیعت بمطبوخی نمایند که دران تربد و گلقند و انیسون و بادرنجبویه باشد و سه شب متواتر بهر شب مثقالی از ایارج فیقرا بعسل سرشته بخورند و غذا نخوداب بمغز قرطم و دارچینی و کشنیز که مانع صعود بخاست و قلایای مبزره بالحوم تیهو و ماکیان و دراج دهند و تنقل بمثل پسته و کشمش نمایند **طبری** گوید که ابتدا بفصد صافن کنند در وقتیکه میان او و میان نوبت صرع بعد بسیار باشد بعد ازان قی استعمال کنند اگر ممکن بود و قوت بران متمکن باشد باین طریق که ابتدا بخوردن ماهی شور بترب و خردل نمایند بعده مرقهٔ اسفید باج که اندران شبت بسیار و ترب پخته باشند بنوشند پس بشرب سکنجبین بآب گرم امر کنند و قصد قی نمایند و دران مبالغه کنند و دو روز متواتر قی باید کرد چنانچه روز سوم بسکنجبین عنصلی و آب گرم و آب شبت و آب ترب مطبوخ بعسل و نمک قی نمایند بعده راحت داده در مزاج او تأمل کنند و از اشیای ضارهٔ ردی الکیفیت پرهیز کنانند و امر بادمان سکنجبین عنصلی معمول باین نسخه کنند بگیرند عنصل بزرگ تازه و اجزای آن جدا کرده در ظرفی کنند و بالایش سرکهٔ کهنه قند بقدریکه یک انگشت بالای آن باشد بریزند و سر او بگل محکم کرده در جای گرم نهند و یا گندم یا خاکستر و فن ساز مر و بعد پانزده روز برارند تا عنصل در سرکه بگذارد و اندکی ازان باقی ماند بعده سرکه بگیرند و یک جوش داده صاف کنند و بران شکر یا عسل حسب طبیعت مریض انداخته بقوام ارند و هر روز بر شرب او مداومت کنند و نانخورش بدان سرکه نمایند و بر غذای الطف و اوفق و اواقتصار و رزند و اگر قوت متحمل باشد دو سه بار باین مطبوخ استفراغ نمایند گل

سرخ افسنتین بیخ سوسن آسمانجونی هلیلۀ سیاه بقدر شربت کثیر جوش داده صاف نموده یک نیم درم ایارج فیقرا و یکنیم درم غاریقون و یکدرم تربد سوده بعسل سرشته دران حل کرده یکدو شربت ازان بنوشند و گاهی صاحب این علت را این حب خورانیده میشود خربق سیاه در شیر تر کرده خشک نموده یکنیم درم و اگر بدل او حجر ارمنی مغسول کنند الی بود جنطیانا یکنیم درم غاریقون دو درم عاقرقرحا یکنین درم افتیمون یکدرم افسنتین یکنیم درم نمک هندی نیم درم کندش جبلی در سرکه یکهفته تر کرده بآفتاب خشک نموده از پوست سیاه آن مقشر کرده باریک سوده یکدرم و یکدانگ ایارج فیقرا یکدرم محموده شوی دو ثلث درم همه را سوده بسرکۀ عنصل قوی سرشته مثل معجون کرده در ظرفی سربسته یکروز در آفتاب نهند و پنجروز پرهیز کنند و غذای او بشوربای اسفید باج که دران نخود بسیار و شبت اندک

پخته باشند بسازند بعده حب مذکور سه درم ثلث تا سه مثقال بحسب قوت مریض بخورانند و بعد خوردن او تا پنجروز امر پرهیز کنند بعد ازان مثرودیطوس و ایارج ارکاغانیس بقدر تحمل مزاج بدهند و گاهی معجون انقردیا میخورانند و مختار اینست که امبر بادمان امر و بیاد اصفر سلیم و تریاق کبیر و تریاق اربعه کنند بقدر امکان در وقتی که جائز بود و برخورانیدن این ادویۀ الحاح نکنند بلکه میان دوا راحت دهند و گاهی بر معده این ضماد کرده میشود صبر و مر هر واحد سه درم سنبل و مصطکی هر واحد یکدرم قصب‌الرزیره و ثیل هر واحد دو درم هم را کوفته بآب مورد تازه و اندکی سرکۀ کهنه سرشته ضماد سازند و گاهی درین علت حقنهای حادۀ انداخته بغیر آنکه دران صموغ باشد بلکه لذاع بیورق و نمک بود بعمل می‌ارند و از انچه دائم درین علت میخورانند این حب ست که تأثیر محمود دارد و اطفال که بحد احتملام نرسیده باشند باین حب شفا می‌یابند شحم حنظل زرد خربق سیاه تربد هر واحد یکدرم حب‌الغار یکدرم و دو ثلث درم غاریقون دو درم ایارج فیقرا یکنیم درم ماهیز هرج دو دانگ خاسکتر پوست بیضۀ مرغ نوشادر هر واحد دو دانگ رب‌السوس و دو درم هوم‌المجوس دو درم کوفته بیخته بقدر فلفل حب سازند شربت یکنیم مثقال و ازین حب دو سه شربت بدهند و میان هر شربت او فرق هفت روز کنند و هر گاه مریض متحمل استفراغ باشد و قوت او مطاوعت آن کند دران توقف نباید کرد و هر گاه خلط متعسرالخروج باشد بنوشانیدن ماءالاصول ترقیق آن کنند و بعد ازان شربات مذکور بدهند و گاهی درین علت فصد هر دو صافن و باسلیق ابطی و گاهی اسلیم نیز میکشاند

علاج صرع معدی سوداوی

تنقیۀ مادۀ بمسهل سودا نمایند و اگر ایارج فیقرا و حجر ارمنی مغسول هر کدام یکدرم با طریفل سرشته بدهند سودند بود و عرق گاوزبان عرق شاهتره عرق بادرنجبویه هر یک پنج توله با شربت انارین دو توله و هلیلۀ مربی یکعدد

بورق نقره یک عدد پیچیده طباشیر یک ماشه سوده پاشیده با شیرۀ دانۀ هیل سه ماشه شربت انارین دو توله حل کرده بدهند و اگر طبع قبض بود بادرنجبویه چهار ماشه گل سرخ شش ماشه و پوست بیخ کاسنی چهار ماشه مویز منقی ده دانه گاوزبان شاهتره پر سیاوشان اسطوخودوس هر یک چهار ماشه جوشانیده گلقند دو توله مالیده صاف نموده بنوشند و از دانۀ هیل مصطکی هر واحد یکنیم ماشه سوده بگلقند سه توله سرشته گلاب ده توله عرق گاوزبان پنجتوله شربت بادرنجبویه دو توله تقویت معده می‌نموده باشند و تضمید معده بصندل و گلاب و یا بعود و سنبل و گلاب و مصطکی و گلاب و تغذیه بکوشت چوزۀ مزغ و بزغاله یا ماش و مغز بادام و اسفاناخ و کشنیز خشک پخته سازند

علاج صرع معدی صفراوی

شبت تخم ترب پوست اصل‌السوس بیخ خربزه هر یک شش ماشه جو مقشر دو توله دراب یک اثار جوشانیده مالیده صاف نموده نمک طعام سه توله ترب پنج توله سکنجبین چهار توله داخل کرده بعد خوردن شلۀ مونگ رقیق قی کنانند و هلیلۀ مربی بآب گرم شسته یکعدد بورق نقره یکعدد پیچیده بدهند بالایش شیرۀ کشنیز خشک چهار ماشه و تخم کاهونه ماشه شربت نیلوفر دو توله بنوشانند یا تمر هندی چهار توله گل سرخ ششماشه برادۀ صندل سفید ششماشه کشنیز خشک چهار ماشه در گلاب بست توله عرق کیوره دو توله خیسانیده باضافۀ شربت انارین دو توله بدهند و در صورت احتیاج مسهل از مضعفات معده چون عناب و گل بنفشه و آلو بخارا احتراز کرده مسهل صفرا دهند یا از اب انارین بهلیلۀ زرد یا مطبوخ فواکه یا قرص بنفشه تنقیه معده کنند و تبدیل مزاج برب به و طباشیر و کشنیز خشک و مانند آن نمایند و تضمید معده ببرگ خرفه کاهو و بید بسرکه پخته و یا سوده و تغذیه بنان دراب انار ثرید ساخته و گوشت بزغاله با تمرهندی و یا زرشک و یاسماق و یا غوره و کشنیز خشک کنند **تفهیم** در صرع معدی که از ردات ماده در معده باشد و در گرسنگی هیجان کند علاج صاع بخاری و معدی نمایند و گیلانی نوشته که از غرائب شاهدۀ من اینست که جاریه را صرع شدید بود و در هر دو سه روز می‌آمد و برین حالت سالها گذشته بود و قبل آمدن نوبت دغدغه در معدۀ خود می‌یافت آنرا دوای مقی قوی دادم تا تنقیۀ معدۀ او کند پس قی بسیار کرد و از معدۀ او دیدان بشکل دود قرط و اغلظ و اقصر ازان برامدند و بران دیدان مثل ابرو موی سیاه غلیظ بود و صحت یافت

علاج صرع شرکی بدن

که از ارتفاع بخار جمیع بدن بسوی دماغ باشد تدبیرش تنقیۀ بدن ست از مادۀ غالب و تقویت معده و دماغ و منع بخار از دماغ بدانچه در علاج امراض دماغی بخاری گذشت و بالجمله اگر مادۀ غالب دموی باشد فصد کنند بطریقیکه در علاج کلی صرع دماغی مسطور شد و اگر بلغمی باشد پیش از نوبت و در حالت صرع قی کنانند و بمسهل بلغم و

حب ايارج تنقيه نمايند و بعد معاجين مفيد صرع دماغى بلغمى كه مذكور شد باستعمال ارند و اگر ماده سوداوى يا سفراوى باشد هر چه از تنقيه و تعديل در صرع سوداوى و صفراوى گذشت بعمل ارند و هر گاه درين قسم صرع هيچ علاج سود ندهد و يقين گردد كه صعود مواد او از ممر عروق صدغين و خلف اذنين ميشود و بر عروق مذكور داغ دهند و بقول طبرى هر چه در نوع صرع اطرافى در قول آن خواهد آمد علاج اين نوع همانست و كذا انچه در نوع صرع دماغى بلغمى در قول آن مسطور شد **جرجانى** گويد كه اگر مادهٔ بلغمى باشد پيش از روز نوبت و اندر حال صرع نيز قى فرمايند و باين حب ايارج استفراغ كنند ايارج فيقرا يكدرم شحم حنظل دو دانگ افتيمون نيم درم قنطوريون دقيق دو دانگ نمک نفطى دانگى مقل دو دانگ اين در هر هفته يكبار بدهند و اندر مسهلات ديگر تربد و غاريقون و اسطوخودوس بكار برند و ايارج روفس اندرين علت سخت نافع بود و معجون عاقرقرحا كه يک جزو آن با دو جزو عسل سرشته نگاه دارند يک كفچهٔ آن دادن سود دارد و اگر هر صبح و شب نيم درم ايارج هرمس دهند سخت تنافع بود لكين اين شربتهاى مبدل مزاج بتدريج بدهند مثلاً مثروديطوس بار اونل يكدانگ و بار دوم دو دانگ و بار سوم نيم مثقال و اين شربت تام آنست و ديگر معاجين برين قياس دهند و طعامهاى غليظ و گوشت حيوانات ثقيل مضرست و اگر خلط سوداوى باشد علاجش بعلاج ماليخوليا نزديک باشد و حب ايارج كه سابق مذكور شد نافع باشد و جملهٔ شربه و مسهلات و معاجين تدابير طعام و شراب كه در علاج ماليخوليا گذشت درينجا موافق باشد و اگر نيمدرم ثبادريطوس و نيم درم افتيمون و دو دانگ شحم حنظل سرشته بدهند نافع بود ثابت بن قره ميگويد كه تبديل مزاج بمعجون نجاح كنند و بهتر ازان ترياق ثمانيه است هر روز هر كدام ازين هر دو كه حاضر باشد يک مثقال بدهند و ترياق اربعه نيز بهر تبديل مزاج موافق باشد خاصةً در خريف و زمستان يک مثقال بسكنجبين عنصلى بدهند يا بمطبوخ زوفا اگر مادهٔ علت صفراوى باشد هر چه اندر علاج ماليخولياى كبيد و سرسام حار و جنون مذكور شد موافق بود و طبيب بحسب مشاهده و اندازهٔ مرض و ران تصرف كند

علاج صرع شركى و مراقى و غيره

در مراقى و طحالى و رحمى تدبيرش بحسب سبب از تنقيه و تقويت آن عضو همانست كه در ماليخولياى مراقى و امراض طحالى و اختناق رحم و احتباس طمث مذكورست و ايضاً در بخارات سميهٔ منويه امر بجماع كنند و در تقويت دماغ و گرده كوشند و در بخارات سميهٔ طمثيهٔ محتسبه استفراغ آن بفصد صافن كنند و ادويهٔ مدرحيض نوشانند و گويند كه در صرع كه زنان را ناگاه پديد مى‌آيد و هذيان ميگويند و مى‌خندند و گاهى ميگريند و همانوقت بيهوش گشته برزمين ميافتند و عوام آنرا ميگويند كه جن گرفته است اين دو مجربست غاريقون و ايارج فيقرا هر يک سه ماشه بر

مطبوخ تخم سیسالیوس مسهل علویخان سردار و ساخته دهند و حب مسهل صرع دو عدد وقت شب خورانند و غذا شوربای مرغ بنان گندم و عوض آب عرق گاوزبان و یا بادرنجبویه دهند و حکیم علویخان مینوسیند که بیگم محمد شاه بادشاه را که بعمر سی ساله بود نوائب صرع چند بار واقع شد و افاقه حاصل میگشت بعده یکبار صرع افتاد و ازان افاقه نشد و بر شکل اصحاب سرسام باقی ماند دریافت نمودم که صرع او از بلغم عضن غلیظ محتبس در بطون دماغست پس یکهفته منضج داده بمسهلات تنقیهٔ دماغ نمودم بعده سه روز بانضاج ماده پرداخته باز مسهل دادم و همین سان چند مرتبه بعمل اوردم حتی که صرع او زائل گشت و باز مدت العمر عود نکرد و ایضاً در احتباس منی جماع و تقویت دماغ و اصلاح حال ادعیهٔ منی کافیست و در صرع کبدی بصورت وجود علامات حرارت تسکین حرارت و تفتیح سده و استفراغ بماءالجبن یا آب کاسنی و فلوس خیار شنبر و تمرهندی و شیر خشت و فصد باسلیق کنند و در صورت ظهور اعراض مادهٔ بلغمی و سردی جگر تفتیح سده بماءالاصول و تبدیل مزاج آن نمایند بدستوریکه در امراض جگر خواهد امد و در صرع امعائی بمسهلات قویه و حبوب مسهله تنقیه کنند و برای قتل و اخراج دیدان هر چه در فصل دیدان خواهد آمد بکار برند و تجوز هضم و تقویت امعاء دماغ و تعدیل مزاج آن نمایند و ادویهٔ مخصوصهٔ صرع بیشتر ضم کنند

علاج صرع اطرافی و لسعی

در اطرافی بعد تنقیهٔ بدن بحسب ایارج و قوقا یا ایارج جالینوس و لوغاذیا و تلطیف تدبیر باغذیهٔ مسخنهٔ ملطفه و تقویت سر و تسخین او باطلیه و ادهان حاره و تسخین عضو بوضع محاجم ناری و بغیر شرط بران و تقریح آن عضو و دلک کثیر و تحریک آن بریاضت هر چه در علاج امراض دماغی شرکی اطرافی از ربط فوق عضو در ابتدای نوبت تا انقضای آن و تسخین عضو و تفریح و غیره مذکور شد بعمل ارند و نوشیدن دو درم تا سه درم روغن بیدانجیر بماءالاصول و طلای او بر سر و بر عضو علیل برای تسخین راس از مجربات حکیم غامد سرهندی‌ست و معجون فیقرا نیز در صرع شرکی معمول است و ضماد ثفسیا دو مثقال جندبیدستر سه مثقال فرفیون یک مثقالب موم هشت مثقال زیت بقدر کفایت مثل مرهم ساخته بر عضویکه مادهٔ صرع ازان صعود میکند و در صرع دماغی بر سر و کذالطبوخ آن عضو باکتمکت سوده و در صرع دماغی ضمادش بر سر سر نافعست و در صرع لسعی هر چه در باب تدبیر سموم خواهد امد استعمال نمایند و بادیان دو درم گلقند ده درم جوشانیده صاف نموده تریاق اربعه یک مثقال دران جل کرده و دادن نیز سودمندست غذا نخوداب بشیرهٔ مغز قرطم دهند **اقوال حکما** شیخ از جالینوس نقل کرده در صرع که سبب ارتافع بخار از پای باشد چون قبل از نوبت ساق را برباط قوی بربندند صرع را منع کند یا خفیف گرداند و بعضی برنر انگشت و

بعضی بر انگشت دیگر که ازان بخار برخیزد داغ می‌نهند و زائل میشود و ایضاً او مینوسد صرع که از تصعید بخار بارد از عضوی باشد بالای آن عضو هنگام نوبت بربندند و استفراغ خلطی که در عضو باشد باید کرد یا با استفراغات معروفه اگر قوت استفراغات بسوی آن رسد یا بتقریح و تسییل زرداب در وقت سکون بادویهٔ که قرحه کند و سیلان ریم نماید و باحراق ماده بمثل طلای ثافسیا یا فرفیون و غیر آن و گاهی دران نوبت بدرجهٔ استعمال زراریح و کبیکج و سرگین باز و بلادر و غیره رسد و اگر احتیاج بشرط عضو شود شرط زنند **عیسی** گوید که اگر سبب صعود بخار از بعض اطراف باشد باید که وقت نوبت قبل از ظهور آن فوق آن موضع برباط محکم بربندند تا آنکه نوبت منقضی گردد بعده آن موضع را بخردل و فلفل و فرفیون و عسل بلا در طلا نمایند و بگذارند تا آبله افتد و یا بمجاجم مص کنند و تا زمانی دراز مندمل شدن ندهند و گاهی بسرگین کبوتر و شیر انجیر و اذان الفارراغی و شیطرج طلا میکنند **مجوسی** مینوسد که اگر حدوث این مرض بارتفاع بخار باردیابس از بعض اعضا بسوی سر باشد باید که صاحب او وقت احساس ارتفاع بخار آن عضو را بدستوریکه مذکور شد بربندد و بادویهٔ محرقه مثل شیطرج و عاقرقرحا و فرفیون و زراریح ضماد کنند بعد از انکه تنقیهٔ بدن بحب اصطمخیقون و غیره حبوب منقی بدن از بلغم و سودا کرده باشند و این حب همین عمل نماید بگیرند تربد سفید یکدرم غاریقون چهار دانگ بسفایج افتیمون هر واحد نیم مثقال صبر نیم درم خربق سیاه دو دانگ شحم حنظل دو دانگ هم را باریک سوده بآب بادرنجبویه سرشته حب سازند و خشک کرده از دو درم و نیم تا سه درم بخورند و این حب تنقیهٔ بدن از بلغم کند تربد دو درم حب‌النیل ایارج فیقرا هر واحد یکدرم شحم حنظل نیم درم نمک نفطی دو دانگ باریک ساییده بآب حبها سازند شربت دو نیم درم بآب نیمگرم و تا سه درم بحب احتمال علیل **طبری** گوید که درین نوع صرع گاهی بخار بارد خلط از قدمین و ساقین و گاهی از غیرساقین مرتفع میشود و گاهی از جمیع بدن صعود میکند چون ضرر و فساد عظیم گردد و علاجش اینست که ابتدا به بستن ساقین از بالای موضع تصاعد خلط کنند بعده زیر موضعی که بسته‌اند شرط زنند و بران محاجم نهند و تا زوال ایام معهودهٔ صرع آن موضع را بسته دارند بعد ازان این مطبوخ نوشانند هلیلهٔ سیاه و کابلی هر واحد پانزده درم هلیله آمله شیر آمله هر واحد سه درم سنا اسطوخودوس قنطوریون حشیش غافث هر واحد چهار درم افسنتین رومی افتیمون بصره بسته ایرسا هر یک هفت درم تربد کوفته فودموکمافیطوس کماذریوس هر واحد سه درم یوند کوفته دو درم جعاه پنجدرم مویز منقی بست درم بدستور مطبوخ بپزند و صدر درم یا بقدر قوت مریض ازان گرفته نیم درم غاریقون و دو ثلث درم ایارج فیقرا و یک دانگ خربق سیاه کوفته بیخته بعسل سرشته دران مالیده نیمگرم بنوشند و چون همه بیاشامند و پرهیز تام کنند و اغذیهٔ ردیه ترک نمایند بمزاج نظر کنند اگر متغیر نشود و لوزم معجون مثرودیطوس یا ایارج ارکاغانیس هر کدام ازینها که خواهند در هر سه

روز دو درم کنند بعده اگر قوت او متحمل استفراغ زیاده تر ازین باشد فصد هر دو صافن نمایند و خون وافر بگیرند و در علاج این نوع استقصا نمی‌کنم زیرا که علاج صرع دماغی و معدی علاج این نوع نیز هست و علاج مخصوص این نوع بستن ساقین و شرط او و وضع محاجم‌ست و بعضی اطبا گویند که ساقین بشکافند و از التحام منع کنند تا آنکه ازان زرداب بسیار جاری شود و اخلاط نازل گردد و ازین موضع سائل شود و بدانند که فائدۀ شگافتن نزد کسی که قائل اجتماع اخلاط در جمیع بدن‌ست همین طریق‌ست **سعید** گوید که اگر سبب فاعل صرع ارتفاع ریح ردی از بعض اعضا باشد مبادرت بشد عضوی کنند که ازان بخار بسوی فوق مرتفع میشود و عسل بلادروزیت بران عضو طلا کنند تا قرحه گردد و بران شرط زنند و خردل بمالند و تنقیۀ بدن و تلطیف اخلاط کنند و اصلاح سوء مزاج بمعاجین ملطف اخلاط مثل تریاق و مثرودیطوس نمایند و بتقلیل غذا امر کنند **جرجانی** و ایلاقی مینویسند که اگر سبب صرع بخاری باشد که از عضوی بعیدتر چون انگشت پای و دست و مانند آن براید پیش از وقت نوبت برتر ازان موضع بعصابه سخت بندند و چون وقت نوبت بگذرد پای یا دست که بخار ازان میخیزد اندر آب گرم نهند پس عصا به بکشانید و آن موضع را بپارچه نوشت بمالند و تدبیر ریش کردن آن موضع سازند و محاجم نهاده بمکند و مدتی جراحت را تازه دارند تا اخلاط بسیار ازان بپالاید و طلائی که در قول عیسی گذشت بران موضع نهاده بربندند و این دوا زودتر ریش کند زراریح و کبیکج و سرگین باز هر سه را بعسل بلادر سرشته برنهند و بربندند

صرع اطفال

صرع که بکودکان افتد اکثر آنرا ام‌الصبیان و ریح‌العصبیان گویند و بعضی ام‌الصبیان را مخصوص داشته‌اند بصرعی که با تپ حاد محرق باشد و سببش در اکثر کثرت رطوبت و سوء هضم مرضعه و تناول آن غذای مغلظ مثل لحم بقر باشد و گاهی از سقطۀ مانند آن افتد و بقول گیلانی صبیان را صرع بیشتر بسبب رطوبات ایشان افتد اگر جارئیز بادش و حرارت این رطوبات موجب کثرت تولد ریاح ازان میگردد و اعصاب ایشان بزم قابل نفوذ آن ریاح میباشند فلهذا اکثر حدوث صرع باستاین از ریح بود بهر آنکه رطوبات ایشان مولم نیست و صرع صبیان سهل‌البرئ ست و صاح کامل گوید که اکثر این مرض صبیان صغار را عارض میشود و بدوسبب یکی رطوبت مزاج اومغۀ ایشان بالطبع و دوم رداءت تدبیر پس اگر این مسبب سوء مزاج طبیعی باشد در اول زمان ولادت حادث شود و اگر بسبب سوءتدبیر باشد حدوث او بعد ازین بود و صبیان را چون معالجه کما ینبغی نمایند اکثر ازین مرض صحت یابند و ازان خلاص شود و مؤلف جامع گوید که صرع عارض بصبیان گاه صفراوی بود و گاهی بلغمی دراین اکثر بود و جهال اطبا باین کلام که بعضی صرع صفراوی را ام‌الصبیان میگویند مغرور بوده یقین میکنند که صبیان را صرع عارض نمیشود مگر صفراوی فقط و ایشان را

بکثرت استعمال مبردات هلاک می‌نمایند پس بقول صاحب ذخیره طبیب را باید که گمان این امر نکند که هر صرع که صبیان را عارض شود آن ام‌الصبیان یعنی صرع صفراوی باشد بلکه درین اعتماد بر علامات نماید و ایضاً بعضی گمان کرده‌اند که ریح‌الصبیان اطفال را عارض نمیشود مگر از مادهٔ بلغم و زائل نمیگردد مگر بمسخنات و بدون ملانطهٔ اسباب و علامات به تسخین می‌پردازند و اکثرجا خطا واقع میشود پس اولی آنست که اولاً ملاحظهٔ اسباب و علامات مادهٔ حار و باردنمایند بعد ازان بمعالجهٔ آن پردازند و تحقیق نزد محققین آنست که صرع و ام‌الصبیان هر دو مترادف‌اند و این مرض را ام‌الصبیان ازان گویند که صبیان را بیشتر عارض میشود بسبب رطوبت دماغهای ایاشن و بسبب ضعف اعضا و شرب و تناول غذای ایشان بغیر ترتیب و بعضی گفته‌اند که اگر متواتر و پی‌درپی واقع شود ام‌الصبیان‌ست والا ریح‌الصبیان و آن را فزع‌الشیطان و ام‌الشیاطین نیز نامند و بعضی گفته‌اند که این مرضیست شبیه بصرع نه صرع واقعی و اکثر این مرض اطفال را از جبن ولادت تا بسه سالگی نهایت تا به پنج سالگی عارض میگردد و بعد ازان بندرت و انطاکی گوید که سبب این مرض نزدیک اطبا فرط رطوبت مزاجی و لبنی و ضعف حرارت‌ست و گاهی سبب او تخمهٔ حدث بمرضعه یا بنفس طفل بود بواسطهٔ ممازجت ریح حادث ازان بیش و سبب او نزد غیر اطبا اثر جن‌ست و شیخ میفرماید که صبیان را صرع بیشتر سبب رطوبات ایشان بهم میرسد و گاه در اول ولادت و گاهی وقت ترغرغ ظاهر میشود پس اگر در تدبیر ایشان اصابت نمایند زائل شود والا باقی ماند و باید که در زوال این مرض از ایشان قبل نبات هوی جهد کنند بعیدتر صبیان از صرع کسی‌ست که در ناحیهٔ سر و قروع و اورام عارض شود و منخرین او سائل باشد چه دماغ را رطوبتی در اصل خلقت میباشد حق او آنست که پاک کرده شود پس گاهی در رحم پاک گردد و گاهی بعد ولادت تنقیه یابد با موزندکوره پس اگر پاک نشود از صرع رستگاری نباشد و اکثر صرع که صبیان را بهمرسد علاجش خفیف بود و بعد بلوغ زائل شود و اگر سوءتدبیر و ترک علاج اعانت او نکند و بعضی متاخرین مینویسند که سبب آن در اکثر ریح غلیظست که در سر ایشان اجتماع یابد و قحف را متمدد گرداند بحدیکه در   آن از هم جدا گردد که چون انگشت بران موضع گذارند محسوس گردد و نیز اکثر سبب آن بخارات و فضول شیر محتبس در بطون ایشانست که صعود بدماغ نمایند و چون ردات دارند احداث این علت می‌نمایند پس اگر ردات آن کمتر بود و بتدابر لائقه اصلاح و شفا یابند والا هلاک گردند علامت نوع قلیل الردات قابل‌العلاج او آنست که نوبتهای آن دیر دیر می‌آید خصوص که هر دفعه از دفعهٔ دیگر دیرتر و ضعیف‌تر اید و علامت نوع مهلک که مادهٔ آن بسیار ردی و ممتلی در جمیع بطون دماغ باشد آنست که زود زود آید و هر دفعه از دفعهٔ دیگر زودتر واقع میشود طفل بیهوش میگردد و ست و پای می‌پیچید و کف بدهان می‌ارد **علاج** در وقت حدوث این حالت دست و پای کودک را بگیرند و کف دست و پا بچیزهای خشن

بمالند و نگذارند که اضطراب کند و بازو و رانها محکم بندند و جندبیدستر یا سداب یا شبت یا مرزنجوش ببویانند و جهت از آن تشنج روغن گل یا مسکه بآب نیمگرم آمیخته بر بدن بمالند بعد ملاحظه نمایند آثار خلط غالب را اگر آثار غلبهٔ صفرا از حرارت ملمسن بدن و نفس و تشنگی و خشکی لب و تپ شدید محرقه ظاهر باشد حجامت ساقها با شرط نمایند و تلیین طبیعت باستعمال مغز فلوس و ترنجبین و شیرخشت و امثال آن از اجزای مسهل صفرا مثل گل بنفشه و خطمی و خبازی و شاهتره و تخم کاسنی و گل سرخ و عناب و عنب‌الثعلب و سنای مکی و هلیله و شیافات لینه همیشه کنند و ترنجبین و شربت لیمو بمطبوخ گاوزبان و اصل‌السوس درین نوع از مجربات صاحب شفاء الامقام و شیر زنان بر سر دوشیدن و خرقه بدان آلوده بر تارک سر نهادن و در بینی چکانیدن و در جایگاه سرد داشتن نافع بود و از استعمال مسخنات و کذا مبردات مفرط احتراز نمایند و باقی تدابیر مبرد و طب لائق مزاج اطفال از اشربه و اضمده و سعوطات و غیره هر چه در علاج امراض دماغی حار و صفراوی و صداع صفراوی و صرع صفراوی گذشت باید کرد و ادویهٔ که بالخاصیت در انواع این مرض سود دارد بعمل ارند و مرضعه را غذای خفیف دهند و اشیای بارد رطب استعمال کنانند تأثیر ادبارد گردد و اگر آثار کثرت رطوبت و بلغم ظاهر بود و تپ و تشنگی نباشد و این نوع اکثر افتد بعد از نضج بمسهل بلغم مکرر تنقیه کنند لیکن ادویهٔ قوی مثل غاریقون و تربد ندهند و عود صلیب عاقرقرحا پوست بیخ کبر اصل‌السوس هر واحد یکدو سرخ مغز فلوس گلقند هر یک سه ماشه در عرق گل گاوزبان یا بادیان جوش داده نوشانیدن نیز بطفل شیرخواره مفیدست و دیگر مطبوخات مسهله مثل گل سرخ و پر سیاوشان و گاوزبان و عود صلیب و بادرنجبویه و بیخ کاسنی و مویز منقی و سنای مکی از هر یک بقدر مناسب جوشانیده مغز فلوس ترنجبین شیرخشت بقدر حاجت مالیده صاف نموده روغن بادام قدری بران چکانیده نیمگرم بخورانند و اگر سرفه باشد اصل‌السوس عناب سپستان بیفزایند و اگر عمل بدیر نماید مثافه استعمال کنند بیکی از شیافات مناسبه و بعضی دخال حب‌السلاطین قدری درین مطبوخ امر کرده‌اند و ایضاً نوشته‌اند که خورانیدن جاوشیر و حب‌السلاطین محلول در شیر مرضعه و عصارهٔ ریوند با شیر مرضعه نیز نافعست و نزد مؤلف استعمال چنین اشیای حاده در اطفال مناسب نیست و اگر ضرورت قوی افتد بطفل توانا و در حالت کثرت غلبهٔ برودت جائز بود و ادویهٔ مسخنه مثل جندبیدستر و عود صلیب و مشک اندک در شیر مرضعه حل کرده بخورانند و بر شقیقه و ناخنها و کف دست و پای و سر او بمالند و این حب بعد تلیین معمول‌ست کندر جندبیدستر صبر هر سه برابر گرفته دراب بادیان مثل خشخاش حب بسته از یک حب تا سه حب در شیر مادر حل کرده بدهند و اگر عود صلیب مشک خالص عوض کندر و صبر داخل کنند در غلبهٔ برودت قدری عود و جوزبوا افزایند و در عرق دارچینی حب بقدر مونگ سازند نیز مفید بود و یا عود صلیب یکماشه جدوار شش سرخ جندبیدستر سه سرخ

انیسون پنج سرخ دانۀ مبل چهار سرخ صبر سقوطری یک سرخ لسان‌العصافیر سه سرخ فاذر هر حیوانی چهار سرخ و یا بدل آن زهر مهره و یا مشک خالص دو سرخ گرفته برابر دانۀ مونگ حب ساخته یکی صبح و یک شام در شیردایه ساییده دهند و عرق صعتر مرکب نیز مفیدست و جدوار نیم دانگ بشیر مادر سوده چند نوبت خورانیدن بغایت مجرب‌ست و در تواتر نوبت صرع یا امتداد و نوبت آن دست و پا بستن و محاجم بران نهادن و خردل ساییده بر کف پای مالیدن نیز مفید بود و همچنین مالیدن جندبیدستر اندرون گوش و سوراخ بینی و کف دست و پای و دادن پنیرمایۀ خرگوش از نیم دانگ تا یکدانگ بآب حل کرده فائدۀ تمام دارد و اگر عود کند از جمله تدابیر مجربه اینست که دانه مراجا بآتش سرخ کرده میان دو ابرو و بر پیشانی داغ نهند خصوص هنگام نوبت که از سوزش آن فی‌الفورافاقه رد میدهد و باز عود نمیکند و بعضی با پشک گوسفند هم داغ میکنند و قبض طبیعت روان ندارند و حکیم شریف خان صاحب علاج طفلی که عمرش قریب بست روز بود و در شبانه روز او را چند مرتبه صرع عارض میشد بدین طریق فرمودند که بعد تعلیق نر و مادل عود صلیت یسحان کبود در گلوی او منضجات دادند و بعده تنقیه بمسهلات مع اعتنا بحال مرضعه مکرر نمودند بعد ازان حب معمولی که مذکور شد دادند پس بداغ از مرجان میان هر دو ابرو نمودند بعد داغ باز مسهلات دادند و حب مذکور استعمال فرمودند و در میان هر مسهل چند منضج میدادند تا آنکه صحت یافت و بعده صرع عود نکرد

ذکر ادویۀ مفرده و مرکبه که نافع این مرض‌ست

اگر فاذ حیوانی در شیر یا دوغ ساییده قدری قلیل ازان بدهند بالخاصیت در انواع این مرض سود دارد و تعلیق عود صلیب و سنگ زبرجد و زبدالبحر بقول جالینوس مارقسیشا و سرگین فاخته و بقول رازی موی سگ و حجر الماس و فاوز هر معدنی و جلد شیر مع شعر او و چوب اراک هر واحد در گلوی طفل مزیل صرع‌ست و گویند که تعلیق بلادریا اینا‌ب ثعلب یا دندان گرگ یا لب بالای کورموش یا فوه برصبی مصروع نیز نافع و شربت شقایق که از گل لاله بست مثقال جوشانیده صاف نموده با چهل مثقال قند سفید بقوام آورده باشند بطفل نیم مثقال و بدایه دو مثقال خورانیدن نافع صرع اطفال‌ست و کذا چند عدد کرنجوه بجامۀ معصفر بسته در کلاه طفل آویختن و کذا دادن یک قیراط عود صلیب بعرق بادیان سوده کمال مفید و مؤثرست و نهادن قدری سداب و شبت زیر و سادۀ طفل مفید و جندبیدستر مشک خون خرگوش خشک کرده مومیائی اصیل‌ست نوبان مفرداً و مجموعاً استعمال کنند و یا برگ زقوم نصف عدد در طول برلو چراغ گرم کرده و آتش افشرده قرنفل یا فلفل گرد یا دارفلفل دران ساییده بنوشانند و یا کرمی که در درخت چک سینی میباشد و آنرا اکثر بطوطی میخورانند در شیر مادر حل کرده بنوشانند و کرم کاغذ که بصورت ماهی و کوچک میباشد

همین تأثیر دارد و همچنین کرمی که بر دیوارهای مکان میباشد در جوف غلافی بصورت تخم خرپزه نافع‌ست و قدری جوب پیارانگا با فلفل سیاه ساییده مفیدست و چکانیدن چند قطره خون گرم شپره در گوش و بینی و طلای آن بر سر مؤثر تام‌ست و کذا خون اخیل که بهندی لال گویند و بعضی که اگر لال را بالای سر طفل ذبح نمایند و خون آنرا گرماگرم بر سر او بمالند با بخاصیت انواع این مرض نافعست و عسل بآب ادرک لیسانند و جندبیدستر با پودینه و زیرهٔ سیاه دراب ساییده بنوشانند یا تریاق اربعه بخورانند و خون گوش خر یا خرگوش در حلق چکانیدن فوزاً دفع میکند و صعتر فارسی کندر کف دریا مصطکی سنبل‌الطیب در گلاب ساییده بر شکم ضماد کنند و سعوط ملخ درخت عشر خشک کرده با فلفل سیاه مساوی ساییده فوراً نفع میکند و بعضی گویند که اگر از خون کشف یعنی سنگ‌پشت و آرد جو و عسل هر سه مساوی بقدر فلفل حب ساخته یکی صبح و یک شام بخورانند دافع صرع اطفال است و پوست هلیلهٔ زرد تربد موصوف پودینهٔ باغی مساوی کوفته بیخته در شیرا و یا دراب یا در عرقی گرم طفل یکساله را یکماشه و دو ساله را دو ماشه و علی هذا حل کرده در حلق ریختن نافع ام‌الصبیان و دبهٔ اطفال‌ست و این دو مشهور بدوای نسوت و پودینه است و صغر جندبیدستر زیرهٔ کرمانی مساوی ساییده سه حبه ازان در شیر حل کرده در حلق طفل ریختن بقول بوعلی سینا اکثر صحت می‌بخشد و ایضاً زنجبیل خردل کاشم نانخواه سوده در عرق گاوزبان حل کرده و جور ساختن مجرب‌ست و جندبیدستر حلتیت باریک سوده بقدر چهار جو در شیر مرصعه حل کرده طفل را در او شهر سه سوز و کذا در وسط شهر و آخر آن سعوط کنانند که مجرب معتمد علیه‌ست و **بغدادی** گوید که سعوط پوست بندق هندی و تبخیر بمغز اومزیل مریح‌الصبیانست و **ابن تلمیذ** دواءالعنصل بشهد و قدری سداب ساخته و در ازالهٔ مصرع صبیان تجربه کره و **ابن نوح** گوید که عاقرقرحا سوده بعسل سرشته در سه روز لعقه دادن دافع صرع‌ست سیمادر صبیان و گویند که اجودازان فاوانیاست و بقول رازی اگر شونیز بسرکه ساییده در عسل آمیخته بدهند برای صرع اطفال و امزجهٔ ضعیف بی‌نظیرست و این دوا را حقیر نشمرند که مجرب بلاتخلف‌ست و دیگر دواهائی که در صرع بزرگان مذکور شد درینجا سودمند بود و باشد که این مرض بعد بلوغ خودبخود زائل شود و گویند که اگر قیصود سوده مولود را در ساعتی که تولد کند بلیسانند صرع عارض نشود **اقوال اکابر** شیخ میفرماید صرعی که آنرا ام‌الصبیان نامند میتواند بود که نزدیک بعضی ملبا از قبیل صرع صفراوی باشد و لهذا در علاج آن امر بتربد و ترطیب قوی بدن از ابزن و سعوطات باردهٔ رطبه و دوشیدن شیر بر سر نموده‌اند و اگر طفل باشد دایه را بنوشیدن چیزیکه شیر او را سد کند و به نشستن در خانهٔ سرد یا سردابهٔ خوش هوا امر میکنند و مشابه‌ست که این نزدیک ایشان صرع صبارائی یا مانیائی باشد و استعمال این اسم نزدیک محققین اطبا مشهور نیست **ایضاً** او مینوسد که معالجهٔ صرع صبیان باین طریق کنند که اصلاح غذای مرضعه

نمایند و مائل بحرارت لطیف گردانند با وجود جودت کیموس و مرضعه را از جمیع اشیا که مؤکذ شیرمائی یا فاسد یا غلیظ باشد پرهیز کنانند و از جماع و حمل او را منع نمایند و طفل را از چیزیکه دران مغافصت و از عاج باشد مثل آوازهای بزرگ بلند مثل آواز طبل و بوق درعه و جلال جاول آواز صالحین و از بیخوابی و غضب و خوف و سردی شدید و گرمی سخت و سوء هضم اجتناب کنانند و تکلیف ریاضت قبل از طعام برفق دهند و حرکت بعد طعام بران حرام‌ست پس اگر تحمل استفراغ بود ادویهٔ که مستفرغ بلغم برفق باشد بعمل ارند و گاه گاهی قی کردن بماءالعسل ایشان را سوده دارد و گلقند شکری و عسلی بخورانند و سداب و سائر ملطفات ببویانند بهر آنکه تشمیم بشمومات که مذکور شد گاهی ایشان را کفایت کند **جرجانی** و ایلاقی مینویسند که باید دانست هر صرعی که اطفال را افتد ام‌الصبیان نباشد و دران اعتماد بر علامات مواد باید کرد وو هر علاج که واجب گردد دایه را باید فرمود از جماع منع باید کرد و کودک را نگاهدارد تا ناگاه آواز قوی چون آواز طبل و جلاجل و مانند آن نشنود چنانکه بترسد و از گرمای سخت و سرمای سخت و ناگواریدن غذا نگاه باید داشت و سداب بویانیدن سود دارد **جرجس** و رازی گفته‌اند که گاهی صبیان را تشنج یابس حادث میشود و عامه آنرا ام‌الصبیان نامند پس درابزن روغن بنفشه نیمگرم نشانند و شیر و روغن بنفشه بر سر نهند و در بینی چکانند و بموم و روغن بنفشه و لعاب اسپغول بر سر لطوخ نمایند و اگر طبع قبض گردد بشیاف مسهله حرکت دهند و از طلاق او بمسهل معترض نشوند و ازان حذر کنند و شیر زنان یا دختران یا بز که خر بر سر دوشند که بصرع حادث از یبس و تشنج نفع میکند **بعضی** گویند که بشیر دختر یا پسر و روغن مغز تخم کدو یا روغن بادام سعوط کنند و شربت بنفشه بآب سر و یا لعاب اسپغول بشکر و یا لعاب خطمی و بز رقطونا بشکر و یا شربت نیلوفر بماءالشعیر و یا ماءالشعیر ساوه بروغن بادام و شکر و یا مطبوخ قطعهٔ کدو بشکر و یا آب انار شیرین و لعاب اسپغول بروغن بنفشه اندک اندک هر ساعت بیاشامند و بر پشت و گردن روغن بنفشه در روغن کتان و بر سر و گردن و پشت روغن به تن بمالند و تغریق سرد عنق و صلب و بشیر بز نمایند و خطمی و گل بنفشه ساییده بآب روغن کنجد پخته نیمگرم بر سر ضماد سازند و یا جو مقشر و بنفشه و اکلیل‌الملک و بابونه بروغن کنجد پخته بر سر و گردن ضماد کنند و دراب مطبوخ گل بنفشه و یا روغن کنجد نیمگرم بنشانند و بآب مطبوخ تخم خطمی و گل کدو و نیلوفر و یا بمطبوخ بنفشه و نیلوفر و قطعهٔ کدو و یا بمطبوخ برگ کنجد و کدو بر سر نطول سازند **جالینوس** گوید که نوشیدن بنفشه نفع بام‌الصبیان میکند و آن خناق عارض بایشان و تشنج‌ست و مرضعه را در سرداب و قریب آب نشانند و اصلاح غذا کنند و شوربای چوزهٔ مرغ فربه و یا پایچهٔ برهٔ شیرخواره یا بزغاله دهند و ام‌الصبیان که از رطوبت عارض گردد تریاق نوشانند و بکندش و مانند آن عطسه آورند و انیسون و شونیز ببویانند و در طبیخ برگ غار و برگ سعد بنشانند و روغن قسط

بمالند و بر مخارج اعصاب بکمادات یا بسه مثل نمک و حرمل تکمید کنند و بمرارات سعوط سازند و بمعیه و سند روسن تبخیر نمایند و آب سداب و یا جندبیدستر در بعض روغنها حل کرده بمنخرین بطوخ سازند و شابانک و جاوشیر نیز نافعست و چون شهد انج زیر سر بدارند طفل ازین مرض محفوظ ماند **انطاکی** گوید که در امالصبیان اولاً بر گوش شرط زدن و ربوب فواکه و اشربهٔ آن نوشانیدن و عناب و جود خشخاش جوشانیده استعمال کردن و خوشبو و شیرینی ترک نمودن و رروغن قسط و کدو و بنفشه مالیدن و از مجربات من اینست که سیب را یا سوم حصهٔ آن عناب و چهارم آن جو مقشر در ده چند همه آب بجوشانند تا چهارم آب بماند صاف کرده با همچند آن شکر بقوام ارند و مداومت استعمال او کنند مع ملازمت تدهین سر و اطراف بزیت که دران سداب و فاوانیا و اندک برگ آس سبز پخته باشند و از اشیای نافعه دران شیر زنان و خر و بز مطلقاً و گل کدو در روغن نیلوفر سعوطاً و لعاب بهدانه و اسپغول شرباست و در نزهنه مینوسد که از شرب آب انیسون و تخم کرفس و تخم گذر بشکر درین مرض چیزی بهتر نیست و برگ کنجد و کدو در شیر خر یا زن یا بز پخته بروغن بنفشه آمیخته طلاکنند و اگر زمستان باشد روغن کتان با برگ سداب و گلاب پخته بر سر و گردن طلا نمایند که این مجربست و کذا فاوانیا که آن عود صلیبست **ابوسهل** گوید که اگر صرع بطفل باشد باید که چیزی از ادویه دران استعمال نکنند که در اکثر امر وقت کبرسن او زائل میشود و معذلک سزاوارست که صرف عنایت بحال مرضعه نمایند پس اگر شیر او غلیظ باشد تلطیف تدبیر او باید کرد و مباشرت با مرد ترک کنانند که این شیر را فاسد میکند و قبل طعام استعمال کنانند و غذای مؤلد خلط محمود بخورانند و سکنجبین عنصلی استعمال فرمایند و طفل را باندکی معجون شلیثا بآب مرزنجوش ساعتی قبل از نوبت سعوط کنانند و تعلیق چوب فاوانیا بران کنند که این صبیان را عظیمالمنفعت است **صاحب کامل** گوید که بقراط در کتاب فصول ذکر کرده که هر که را صرع قبل از روییدن میو عانه عارض میشود صحت او بانتقال سن و بلد و تدبیر میگردد و کسی را که صرع بعد ازان میافتد کمتر شفا مییابد و لهذا میباید که هر گاه این مرض بصبیان عارض گردد بدوای قوی از ایشان تعرض نکنند زیرا که هر گاه ایشان بسن جوانی رسند و در ابدان آنها حرارت قوی گردد برودت بشکند و رطوبت فضلی دماغی خشک شود لیکن میباید که عنایت بتدبیر ایشان دارند پس اگر کودک طفل باشد مرضعه را پرهیز کنانند و اصلاح شیر او نمایند و تعدیل و میلان مزاج او بحرارت و یبس کنند بنوعی که امر بریاضت معتدل نمایند و تغذیه باغذیهٔ جیدالکیموس مثل گوشت ماکیان و تیهو مشوی و مطبخن و مانند آن فرمایند و اگر صبر برین نباشد لحم بزغاله و برهٔ یکساله و نان خشکار نقی جیدالصنعت دهند و چون اندک شراب رقیق ریحانی که نه کنه و نه نو باشد بنوشانند تسخین و تلطیف نماید و سکنجبین عصلی قبل غذا و بعد ساعتی از استحمام بدهند و از البان منع کنند که مضر راساند و همچنین جوز

و جرجیر و کرفس و جممیع بقول سوای پودینه و بادرنجبویه و کاهو و کاسنی و چقندر این مرض را ضرر دارند و از سائر فواکه لاسیما اقسام خرما منع کنند و باین تدبیر در علاج اطفال اکتفا نمایند و کسی که از صبیان از چهار سال تجاوز کرده باشد باید که دران ادویه و علاج استعمال نمایند بنحویکه سعوطات موافقه مثل این سعوط بعمل ارند جندبیدستر و جاوشیر هر واحد یکدانگ صبر و مر هر واحد نیم درم همه را با یک سوده بآب شهبانج سرشته حبوب کوچک سازند و بوزن دو حبه بآب مرزنجوش سعوط نمایند و عود فاوانیا بر کودک تعلیق نمایند که آن نفع عجیب در ابراء این علت دارد چه جالینوس ذکر کرده که این چوب بر طفل معتاد بصرع تعلیق نمودم و آن طفل صرع نکرد و بعده آن چوب ازان جدا کردم پس صرع عود کرد و باز مرتبۀ ثانی تعلیق آن کردم و از صرع صحت یافت و اگر طفل لائق ریاضت باشد امر بریاضت معتدل نمایند و اغذیۀ محموده مثل لحموم طیر چون بچۀ ماکیان و تیهو و دراج و کبک خوب پخته بخورانند و از شیر و فواکه و خرما و جوز و سائر مبخرات و مصدعات و از شراب لاسیما کهنه که امتلای سر از بخار میکند منع نمایند مگر اندکی از شراب رقیق ریحانی ممزوج دور حمام داخل کنند و بعد خروج ازان از هوای بارد حذر کنند و از اغذیه و اشربۀ بارد و اب سرد منع کنند و سکنجبین عسلی معمولی بسرکۀ عنصل بقدر تحمل طفل بدهند و بالجمله بتدبیر مسخن ملطف پردازند و درین اسراف نکنند و اگر در بلد بارد بود نقل ببلد حار کنند اگر این ممکن بود زیرا که چون این فعل کنند و این تدبیر نمایند و بسن جوانی رسند ازین مرض شفا یابند و ایضاً باید که در سائر اصحاب امراض مزمنه بطی‌الصحت عمل کنند اعنی نقل ببلدی که هوای او مضاد امراض ایشان باشد باید کرد بهرانکه هوا حاله و تغیر دهد و بعجلت موافق گردد بعضی متأخرین مینوسند که اگر علامات بلغم ظاهر باشد باید که بتسخین پردازند و صعتر و مرزنجوش و عود صلیب و زیرۀ سیاه مجموع یا انچه حاضر باشد نرم سوده مقدار سه حبه در شیر مرضعه حل کرده نیمگرم یکدو قطره در گوش و بینی بچکانند و باقی را بخورانند که فی‌الفور بافاقه می‌آید و در ادویۀ مسهله ملینه که سابق مذکور شد بادیان و اسطوخودوس و صعتر و مرزنجوش و مانند آن افزوده تلیین شکم نمایند و شیافات ملینه بکار برند و شیاف پشک موش درین امر مؤثرست و خورانیدن سکاسکینج و شلیثا و داءالمسک بآب شاهبانک اگر بهمرسد والا بآب مرزنجوش و تمام و قطور آب مرزنجوش در بینی مفید بود و خاصۀ در ابتدای شهر و قبل از نوبت و استثشمام اصبر و زعفران نمایند تا آنکه عطسه آید و خردل ساییده در سرکه تر کرده بر آهن گرم ریخته رسانیدن بخار آن بدماغ و تکمید سر بنمک و سبوس گندم و بستن آن بر سر نافع بود و پرهیز مرضعه و اصلاح حال شیر آن و اجتناب از اشیای منجره و مؤلد بلغم ضرورست و چون اکثر مادۀ این مرض رطوبت بود و در ابتدای ماه که زائدالنور باشد اطفال را این مرض بیشتر افتد باید که طفل و مرضعۀ او را از تدابیر باردۀ مرطبه باز دارند و اندکی

جندبیدستر و عود صلیب و مشک سوده هر دو را بخورانند خصوص در شبها و هنگامی که طفل گریهٔ بسیار بی‌سبب ظاهر کند و یا سوء تنفس و بیخوابی بود که آن از علامات تقدم این مرض‌ست و نیز بر بناگوش و گردن و سر بینی و ناخنها و دست و پای طفل بمالند و در پارچه قدری جندبیدستر و عود صلیب بسته در گردن او آویزند و نگذارند که طبع او قبض ماند بلکه ملین دارند و مرضعه را معاجین و جوارشات گرم چون دواءالمسک حار و حافظالصحه برای اصلاح شیر دهند و طفل را از اجتماع آوازهائله مثل رعد و تفنگ و از غسل بآب سرد و دیدن چیزهای روشن براق و آمدن بر بلندی و دیگر اسباب محرک صرع محفوظ دارند و از اشیای مضر صرع مثل اذیهٔ غلیظ مرطب و بقولات و اشیای شیرین و چرب و تیز و غیر آن که در صرع بزرگان مفصل مذکور شد پرهیز کنانند و باید که دایهٔ طفل حامله نباشد و شیر او متغیر الرائحه نبود و او را بدخول حمام بر ناشتا امر نمایند و طفل را قبل از شیردادن بانواع حرکت لائق او تحریک فرمایند و زیر و سادهٔ او سداب و شبت بدارند

سکته

و آن معطل شدن اعضاست از حس و حرکت بجهت سدهٔ تامه که در بطون ثلثهٔ دماغ و در مجاری روح افتد چنانچه روح نفسانی را از نفوذ او بسوی اعضا یا روح حیوانی را از نفوذ بجانب دماغ یکبارگی منع کند و این مرض دفعةً افتد و هر گاه عارض شود و چشم صاحب او کشاده یا بسته باشد و بر پشت یا پهلو افتاده یا نشسته بود بر همان حال بماند و مثل خفته بود پس بقول شیخ اگر با وی آلات نفس معطل یا ضعیف شود نفس سهل نبود بلکه درینجا کف در دهن باشد و ذی فترات مثل اختناق رحم بود و یا بغطیط باشد و این صعب‌تر بود و بر عجز قوت محرکهٔ اعضای نفس دلالت کند و سخت‌تر آنست که دران نه نفس ظاهر شود و نه کف و نه غطیط پس اگر آفت عظیم در نفس نباشد و در حلق او چیزیکه بچکانند فرو رود از بینی بیرون نیفتد او اگر چه امیدوارتر از دیگر اقسام بود لیکن از خطر عظیم خالی نباشد و بقراط گوید که سکته اگر قوی باشد صاحب او به نشود و اگر ضعیف بود علاج او سهل نباشد و گاهی اطبا سکته گویند بدان فالج عام بهر دو شق مراد ایشان باشد و اگر چه اعضای وجه سلیم بود و گاهی استرخای یک شق را سکتهٔ آن شتق گویند و این در کلام بقراط آمده است و سکته در اکثر امر منحل بفالج و لقوه گردد بقراط گوید که اگر صداع دفعةً بصحیح عارض گردد پس سکته افتد با تنفس و خرخره قبل از روز هفتم هلاک شود لیکن اگر او را بپ اید و ماده بگذازد خلاص یابد **و بدانکه** سکته اکثر بذی اسنان و ابدان و تدابیر رطبه افتد و خصوصاً درانجا با رطوبت برودت نیز باشد و اگر بصاحب مزاج حار یابس عارض شود صعب باشد و سکته از حرارت کمتر افتد و هر گاه مادهٔ فالج در هر دو جانب منبسط گردد سکته پیدا کند چنانکه مادهٔ سکته که در یک جانب جاری شود فالج احداث نماید و اکثر سبب سکته

در بطنین مؤخر دماغ بود کسانیکه بسبب سوداویت خون بفصد محتاج باشند هر گاه فصد کنند ازان راحت یابند بیم باشد که از تأخیر فصد سکته یا فالج افتد و استدلال بسکتهٔ دائره تناول ادویهٔ حارهٔ حاده است که هر گاه ادویهٔ حاره زیاده تناول نمایند دوره زودتر اید و صاحب کامل گوید که گاهی سکته از امتلای شراب سکر عنیف حادث شود و این نوع سکته قتال‌ست مگر آنکه با وی تپ اید تا تلکم کند در ساعتی که خمار او منحل گردد و سکته که دران نفس محسوس بود امیدوارتر از انست که دران کف دهن ظاهر شود و چه کف نشان عجز قوت محرکهٔ اعضای نفس‌ست و آن ردی باشد و در اکثر علاج نپذیرد و هر قدر که مرض قوی‌تر باشد تنفس شدیدتر بعظم بود و غطیط یعنی خرخره در سینه بنابر صعوبت تنفس و استکراه او مسموع گردد و هر گاه مرض قوی نبود غطیط کمتر و تنفس سهل‌تر باشد و چیزی رقیق که در دهن ریزند فرو برد و گاه علت قوی بود آنرا فرو نتواند برد و از بینی خارج گردد و از معطسات عطسه نیاید و در دهن کف اید و این هر سه علامت ردی‌ست و ایلاقی گوید که اگر تنفس بسهولت بود لیکن بلانظام باشد که گاهی ضعیف و گاهی زیاده گردد پس این هم علامت صعوبت علت‌ست و کسی را که اختلاج همه اعضا عارض شود پس او را سکته واقع شود زود هلاک گردد و جرجانی گوید انجا که سبب سکته ضعیف باشد اگر کشاده شود بفالج کشاده شود یا بلقوه یا بهر دو و گاه باشد که سبب سکته قبض طبع باشد و بدین سبب علاجش بحقنه و شیاف و مسهل قوی باید کرد و بسیار باشد که صاحب صداع بارد یا صاحب دوار بی‌تنقیهٔ ماده ادویه و اغذیهٔ گرم خورد و بدان سبب ماده بحرکت اید و بجانب دماغ رود و سبب سکته گردد و مسیحی گوید که سکته در اکثر امر علاج نپذیرد خاصةً قسم صعب ازان و اگر ضعیف باشد و باندک غطیط و جیدالتنفس باشد امید از علاج او قطع نباید کرد و تا ممکن بود دران جد نمایند **الحاصل** سبب سده سکته یا انقباض دماغ باشد و یا امتلای آن و موجب انقباض رسیدن سردی قوی‌ست دفعةً بدماغ یا المی شدید از ضربه و سقطه بر قحف که باعث ورم نگردد یا ایذا از بخارات فاسد اخلاط یا بخار عفن وبائی یا کیفیت ردیهٔ سمیه چنانکه در صرع مذکور شد و باعث امتلا خلطی غلیظ بود که بطون دماغ را ممتلی گرداند یا امتلای خون کثیر که مجاری روح یگبارگی پر سازد چندانکه روح قلبی را مجال نفوذ بسوی دماغ نماند و این نوع را خناق قلبی گویند و خلط غلیظ در اکثر بلغم لزج بود و یا بلغم مخلوط بسودا و یا خون غلیظ و گاهی مادهٔ سوداوی باشد عام‌ست که اخلاط مذکوره درم پیدا کنند و از جهت امتلاء از جهت تمدید موجب سده شوند و این فی‌الحقیقت قرانیطس و یالثیرغس ست که بسکته منجر گشته و این نوع سکته صعب بود خواه ماده حار باشد خواه بارد و یا بغیر ورم باعث سده گردند و این قسم در اکثر سهل بود طریق تشخیص این مرض و اسباب آن بدانکه گاهی انسان را چنان سکته صعب عارض شود که دران نفس ظاهر نبود و نه کف اید و نه غطیط باشد و نبض بالکل ساقط

گردد حتی که صاحب او مشابه مرده بود و در میان او و میت فرق مشکل شود و با این همه زنده ماند و بتدبیرها خلاصی یابد و سالم گردد لهذا جالینوس گفته که در دفن او تا مدت هفتاد و دو ساعت که سه شبانه‌روز میباشد تأخیر کنند مگر وقتیکه بدن او کبود و منتفخ یا گنده نشود پس درین صورت طبیب را باید که اول فرق کند در میان مسکوت و میت و او چنان باشد که پنبه و منفوش یا پشم یا پر باریک کبوتر و غیره را بر سوراخ بینی صاحب سکته نهند اگر پنبه حرکت نماید معلوم کنند که زنده است والا مرده لیکن در اثنای این عمل آن پنبه را از تنفس مردم و باد محفوظ دارند و همچنین اگر در هردمک چشم صاحب سکته شبیه چیزی یا عکس چراغ معلوم شود زنده بود والا میت و ایضاً در ظرفی که بغایت رقیق‌الجرم باشد آب یا سیماب اندازند و آن ظرف را بر سینه نهند و بنگرند اگر زنده است دراب یا سیماب حرکت محسوس شود والا فلا **بلجمله** هر گاه معلوم شود که مریض زنده است بهر تشخیص این مرض از مقربین او حال تقدم عوارضی که مقدمۀ سکته‌اند مثل صداع و گرانی سرو دوار و سدر و دوی و طنین و تخیل شعاع و کسل در حرکات و اختلاج همه بدن و بر هم سودن دندان در خواب انتفاخ عروق گردن و سردی دست و پا و اکثر بول زنگاری و نیلجی آسمانجونی یا مائل بسیاهی و روسوب تخالی دریافت نمایند و بعده بهر ادراک اسباب مرض حال تقدم رسیدن سردی شدید بدماغ و یا صدمه بر سر و یا بودن خلل در عضوی بپرسند اگر رسیدن سردی یا ضربه و سقطه بیان کنند سببش همان باشد و اگر تقدم خللی در عضوی گویند سبب سکته ایذای دماغ بمشارکت آن عضو باشد والانبض او ملاحظه نمایند اگر تپ معلوم شود از تقدم ظهور اعراض سرسام و لثیرغس یا ضربه و سقطه سوال کنند و درین صورت سبب او ورم دماغ بود و اگر تپ نباشد بر روی و چشم و سحنه و دهن و بینی مریض غور نمایند اگر رنگ چهره و چشم سرخ یا کبود مشابه بمخنوق بود رگهای گردن ممتدد و ممتلی و عرق بر پیشانی ظاهر گردد و تنفس بی‌غطیط باشد و دیگر اثار غلبۀ خون و سن و وقت و تدبیر متقدم موجب کثرت دم یافته شود و سکتۀ دموی باشد و اگر تیرگی رنگ و خفقان و دیگر آثار سودا مدرک گردد سکتۀ سوداوی باشد و اگر سفیدی رنگ و ترهل بدن و کثرت بزاق و بلد منخرین معلوم شود سکتۀ بلغمی بود

علاج سکتۀ بلغمی

اگر با وجود آثار غلبۀ بلغم بر چهرۀ مسکوت سرخی یا تیرگی محسوس شود فصد سر رو یا صافن بر همه تدابیر مقدم دارند یا حجامت مع‌الشرط یا بی‌شرط بر قفا نمایند و دهن او را بهر حیلۀ که ممکن باشد بکشانید و پر مرغ بروغن سوسن یا زیت یا روغن دیگر چرب کرده در ایارج فیقرا مکرر آلوده بحلق انداخته حرکت دهند تا قی آید و یا شبت و کندش جوشانیده شهد و نمک آمیخته در گلو ریزند و بپر مرغ مدد کنند که قی آوردن فائدۀ تمام دارد و اگر دندان بر

هم نشیند گروه زیر دندان نهند بعده مثرودیطوس یا تریاق فاروق نیم درم با تریاق اربعه یا سجرفینیا بماءالعسل یا بمطبوخ انیسون و دارچینی و قاقلین و بادیان و گلقند عسلی حل کرده در حلق چکانند چند مرتبه و اگر حاضر نباشد مصطکی انیسون زیرهٔ سیاه جوشانیده صاف نموده گلقند عسلی داخل کرده نیم گرم بدهند و یا عود صلیب در عرق کیوره یا گلاب سوده در حلق ریزند و یا سداب جندبیدستر عودصلیب اسطوخودوس کوفته بیخته یا جوارش جالینوس در عرق بادرنجبویه حل کرده در حلق اندازند و یا دوا را مسک حار در عرق بادرنجبویه و عرق گاوزبان حل کرده در حلق چکانند و یک مثقال حلتیت در ماءالعسل حل کرده چکانیدن نیز مفید بود و هر دو ساق و بازو بعصا بها محکم بندند و کف پای سخت بمالند و بکوبند که در جمیع انواع سکته نافعست و حقنهٔ حاد که دران قنطوریون دقیق و شحم حنظل و فرفیون و امثال آن باشد و شیاف بعمل ارند و کندش فرفیون جندبیدستر قرنفل و یا مشک و غالیه و سداب ببویانند و یا با رزد و جندبیدستر با هم بآب سوده بخرقه آلوده نزد بینی را بدارند و فلفل سیاه و سفید و خربق سیاه برابر سوده بکرات و مرات سعوط بکنانند تا بهوش اید و کندش و شونیز و فلفل و جندبیدستر و خربق و مشک ناخالص باریک ساخته در بینی دهند و یا سداب عوض شونیز و خربق مشک داخل کنند و یا شحم حنظل قثاءالحمار نوشا در کندر فلفل سیاه اسطوخودوس کوفته بیخته بدهند تا عطسه آید و دیگر سعوطات فویهٔ کمادات و ضمادات و نطولات محله برای تسخین راس بکار برند مثلاً آب در آب مرزنجوش تنها یا مرکب در بینی چکانند و اگر دهرهٔ کلنگ و یا دیگر طیور افزاینده یا صرف یا باضافهٔ صبر و کندش و شونیز بعمل ارند قوی‌تر باشد و سعوط عود صلیب سوده در روغن بابونه یا روغن نرگس آمیخته نیز مفید بود یا آب سیر تنها استعمال نمایند و یا کندش بورهٔ ارمنی صبر سقوطری دراب بیخ چقندر حل کرده صاف نموده چند قطره در بینی چکانند و عاقرقرحا دارچینی سنبل‌الطیب کوفته بیخته بروغن بابونه و روغن حنا آمیخته در بینی چکانیدن مجرب بعضی احباست و سلطان محمد مراد در مجربات خود نوشته که استعمال گل خیری سعوطاً مسکوت را افاقه میدهد و مجرب‌ست و اگر بعد او بخورد باز این مرض عود نکند و سنبل‌الطیب عاقرقرحا نمک هندی ارد جاورس کوفته در کیسه کرده گرم نموده تکمید سر کنند و یا قطعهٔ نمد گرم کرده و یا خشت گرم کرده بر سر گذارند و کلاه نمد بر سر نهند و بالای آن تابهٔ آهنی گرم کرده گذارند چندانکه موی از گرمی بسوزد و یا موی سر بتراشند و جندبیدستر فلفل فرفیون کندش زنجبیل شونیز قرنفل قاقله عاقرقرحا بسرکهٔ کهنه بر سر طلا نمایند و ضماد خردل سرخ فرفیون شیطرج هندی تخم انجره مساوی کوفته در سرکه پخته بعد حلق راس نیز مفید و این ضماد علویخان نیز نافع گل سوسن ازرق و جندبیدستر و جوزابوا و خردل و فلفل سیاه و فاوانیا و عاقرقرحا کوفته بیخته در سرکهٔ عنصل آمیخته بعد حلق سر بر سر و اصل نخاع ضماد سازند و اگر استعمال قی و حقنه و تابهٔ گرم و غیره بهوش

نیاید اول موی سرسترده مفرحات مانند خردل و جند و فرفیون و قرنفل سیر در غیره یرانجا ضماد نموده کلاه نمد پوشانیده تابهٔ گرم نهاده بربندند که آنجا را فی‌الفور متقرح ساخته بهوش می‌آرد و بر شرط زدن و سیماب و یا ادویهٔ مقرحه خاصهٔ حب‌السلاطین بآب سوده مالیدن عجیب‌الاثرست و کذا بعد چند شرط خفیف بر تارک مریض بچهناک را در بول آدمی ساییده مالیدن مجرب و اگر مومیائی توتیائی سبز نوشا در چوک در سرکهٔ عنصلی یا آب لیمو ساییده و بر سر مسکوت کلک زده بمالند زود بهوش آید و ادویهٔ محلله مثل عاقرقرحا و برنجاسف و وج و بابونه و سداب و غیره جوشانیده و روغن قسط داخل کرده بر سر و بر قفا ریختن و ثفل آن بریافوخ داشتن مفید و تمام بدن را مدام بگو گردد و سرکه و بمیعهٔ سائله و روغن زنبق طلا کنند و یا روغن ناردین که دران فرفیون و خردل حل کرده باشند بدن را چرب نمایند و بمالند و سر را بنجندبیدستر و شونیز بمالند و در تسخین مؤخر سر بیشتر کوشند و روغنهای گرم مثل روغن سداب و سوسن و مانند آن با موم مرکب کرده گرماگرم بر مهرهای گردن و مهرهای پشت بمالند واین بخور از ترکیب علویخان نافع موی انسان بمقراض قطع کرده اشنه اظفارالطیب اظفارالکلب جندبیدستر گوگرد زرد فاوانیا عود قماری مساوی کوفته بآب فانیذ حبها مقدار مثقال بسازند و بر اتش نهاده مقابل بینی مسکوت بدارند و این حنوک از اختراع ایشان‌ست جندبیدستر یکدانگ عاقرقرحا فاوانیا جوزبوا بساسه قرنفل هر یک دو دانگ کوفته بیخته بروغن خردل و آب مرزنجوش و آب فرنجمشک امیخته برحنک مالند و گویند که سر برهنه نموده تازیانهٔ که از چرم دوالی ساخته باشند تا دو صد زدن فائده میکند و مریض را بهوش می‌آرد و ایارج فیقرا بروغن سوسن لت کرده بر مقعد ضماد کردن در افاقهٔ مسکوب مجرب سویدی و محمد مرادست **و بعد از افاقه** جندبیدستر یکماشه زنجبیل یکنیم ماشه زرآوند طویل دو ماشه در عسل دو توله آمیخته بلیسانند بالایش ماءالعسل بنوشانند و همچنین مصطکی جدوار جندبیدستر بدهند و یا از نیم درم تا یکدرم تریاق کثیر یا مثرودیطوس یا تریاق الذهب بآب مطبوخ بادیان و زیرهٔ سیاه و انیسون و مصطکی و عصل بدهند و ادویهٔ گرم بر سر ضماد نمایند و نضج ماده بمضنج بلغم نموده بعد روز چهارم یا هفتم یا چهاردهم بحسب ضعف مرض و قوت آن از مسهل بلغم و حب ایارج تنقیه نمایند و اگر حاجت افتد بار دیگر بحب منتن تنقیه کنند و گویند که جهت تنقیهٔ دماغ حب ایارج و یا لوغاذیا وقت شب دهند و صبح مطبوخ اسطوخودوس علویخان نوشانند چهار پنجروز و یا زیاده حسب مشاهدهٔ طبیب پس بهر تنقیهٔ خالص غراغر و کادات و نطولات و سعوطات بکار برند این تکمید مفیدست نمک طعام و پنبه‌دانه و چاورش هر واحد یکمشت بسابه سه توله نیم کوفته در پارچه بسته بکار برند و این نظول نافع اکلیل‌الملک بابونه بیخ بادرنجبویه عاقرقرحا صعتر جوزبوا عشبه هر یک سه توله و مالیدن روغن مبارک از تجارت انطاکیست و این سعوط درین باب عظیم‌الاثرست آب زهرهٔ کلنگ و کبوتر و ماهی روهو هر واحد یکماشه آب ریحان

سبز سه ماشه جند یکنیم ماشه روغن زنبق سه ماشه بدستور بکار برند و غرغره بایارج فیقرا و عاقرقرحا و خردل و سکنجبین نیز مفید و بعد تنقیه بهر تبدیل مزاج استعمال تریاقات و معاجین مثل تریاق فاروق و مثردویطوس و یا شلیثا و یا سجز ینیایا یک مثقال حلتیت و یا جندبیدستر سه ماشه در ماءالعسل حل ساخته مناسب بود و استمعال الطریفل ضغیر مقوی باسطوخودوس و ایارج فیقرا مفید سکته است و یا بعد از تنقیهٔ تام و حصول صحت تا بست و چهار روز این ماءالاصول بدهند بیخ کرفس بیخ کبر پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی هر یک هفت ماشه اسطوخودوس بادیان خطائی اذخر هر یک چهار ماشه اصل‌السوس نه ماشه گلقند عسلی چهار توله روغن بادام تلخ و یابید انجیر مرکب نه ماشه اضافه نموده بنوشانند و در هر هفته یک دو بار حب ایارج یا قوقایا دهند و معجون علویخانی معمولست و بشوربای گنجشک یا کبوتر یا کبک یا تیهو یا مرغ یا دراج زیره و فلفل و دارچینی و صعتر و قرنفل و قاقله بسیار داخل کرده بنان تنوری غذا سازند و بجای آب ماءالعسل دهند و یا عرق بلویان و یا عرق گاوزبان حسب حاجت بنوشانند و در هر هفته ایارج کبار مثل ایارج روفس استعمال کنند و بعلاج فالج رجوع نمایند زیرا که این قسم سکته منتقل بفالج می‌گردد

ذکر بعض ادویهٔ مفید سکته

نفوخ مشک و اختلاط او در ادویه و شمیدن و خان موی انسان سوخته و کذا روغن خیری زرد شرباً و سعوطاً و طلاعاً و قطوراً در بینی مجرب سویدیست دو جور روغن بادام تلخ و یا جاوشیر بقدر بندقه بآب مرزنجوش عصارهٔ افسنتین و طلای خردل دراب ریحان که مسمی بفرنجمشک‌ست و کذا خردل بزیت و کذا جندبیدستر بزیت و کذا کباش قرنفل و کذا جوز بوا و کذا روغن زیت که دران پودینه پخته باشند و کذا گوگرد و کذا روغن عاقرقرحا و کذا روغن گل زیتی دران غافث پخته و کذا سرکه و روغن گل زیتی و کذار روغن بلسان و زیت کهنه و ضماد معده بسنبل هندی و جند و مصطکی و کباش قرنفل و موم و روغن بان و سعوط خردل و یا جندبیدستر بروغن بادام و یا آب اسقولوقندریون بروغن بادام و یا قنه بروغن بادام و یا کبریت بقدر عدس و یا جاوشیر و یا روغن قندول و یا عصارهٔ افسنتین و بخور جندبیدستر و گوگرد و اشنه و اظفارالطیب هر واحد و شم شونیز و قنه دائم و سرکهٔ عنصل و جاوشیر و غالیه و انفاس کبوتران و جنطیانا و برگ زفلی کوفته در خرقهٔ کتان بسته بوییدن تا عطسه آید و قی باد خال پر مرغ ملطوخ بروغن کنجد و صمغ حرشف و یا ملطوخ بشیرج و جوز الرقع و حمل بروغن بلسان و زیت کهنه و حقنه بطبیخ نانخواه و کذا ببورهٔ ارمنی و آب چقندر و بسفایج و غاریقون و کذا بمرارهٔ نر گاو مع ادویهٔ حقنه و کذا بماءالعسل مع دیگر ادویه و کذا بآب مالح مخلوط بعسل و کذا شحم حنظل و کذا روغن بادام تلخ و کذا آب مطبوخ قنطوریون دقیق و کذا آب چقندر و مری و شکر و نمک طعام و محموده و نفوخ فرفیون و عاقرقرحا و شرب سنبل هندی و یا خاکستر شاخ

کرم بآب و سرکه و یا مرقهٔ کرنب و یا آب آن و یا شحم حنظل و یا انقردیا بمطبوخ حاشا یا مصطکی و یا شراب عسل و یا شراب مویز و یا طبیخ قنطوریون بعسل و یا سرکهٔ عنصل و یا بیخ سوسن و یا جاوشیر و یا روغن قندول و یا حرمل و یا جنطیانا و یا روغن بلسان و زیت کهنه و یا سکنجبین عسلی و یا مقل فرفیون سکبینج اشق جاوشیر صبر جندبیدستر حرمل شحم حنظل هر یک دو درم شربت از مثقال تا دو مثقال حسب سن و قوت و لعق عسل دائم و شرب و ضماد شونیز و کذا روغن غار و غرغرهٔ طبیخ کندش و یا شحم حنظل و یا مرزنجوش و یا ایارج فیقرا و سرکه و غذا بچهٔ مرغ بشبت و مصطکی و دارچینی پخته و یا کبوتر بچه که سر و گردن او دور کرده باشند تنها یا بنخود سرخ پخته و یا آب نخود سرخ مطبوخ مطیب بزیت و صعتر نافع سکته است **اقوال حکما** مسیحی گیود که اگر سکتهٔ بلغمی باشد کوشش در کشادن دهن و ادخال پر مرغ بروغن تر کرده و بایارج فیقرا آلوده باید کرد تا قی آید و بگیرند شحم حنظل و بخور مریم و قنطوریون دقیق و عرطنیثا و خربق سفید هر واحد قبضه در سه رطل آب بپزند تا رطل بماند پس صاف کرده نیم رطل ازان گرفته حقنه کنند پس اگر بسرعت خارج شود و خلط برنیاید اعادهٔ آن باید کرد تا رطوبات بسیار خارج گردد و گندش و خربق سفید اندک اندک در بینی دمند و اندک تریاق یا معجون بلادر در ماءالعسل یا طبیخ انیسون حل کرده در حلق اندازند و تابهٔ آهن گرم قریب سر بدارند تا آنکه موی سر بسوزد و اگر افاقه نشود موی سر تراشیده بخردل سودهٔ جندبیدستر بسرکهٔ کهنه طلا کنند و سداب و قرنفل و مشک و جندبیدستر و بسباسه ببویانند و بعد افاقه تا چهارده روز همین تدبیر نمایند و بعد ازان روغن بید انجیر بطبیخ اصول و ایارج فیقرا بنوشانند پس در هر سه روز ایارج جالینوس یا لوغاذیا یا ارکاغائیس بخورانند و غرغره بسرکهٔ عنصل و ایارج فیقرا و مویزج و عاقرقرحا و پوست بیخ کبر و خردل استعمال نمایند و بفلفل و جندبیدستر و کندش عطسه اورند و غذا اسفید باج کنجشک و قنابر و بچهٔ کبوتر و نخود دهند و ماءالعسل معمول بافادیه و حندیقون و شراب متخذ از مویز عسل بنوشانند و بعد انحطاط مرض در حمام داخل کنند و عرق اورند و روغن ناردین که دران فرفیون و جندبیدستر حل کرده باشند یا روغن قسط بمالند شیخ میفرماید که با سکتهٔ حادث از بلغم اگر علامات غلبهٔ خون یافته شود فصد صافن کنند پس حقنهٔ قوی بعمل ارند و شیافات قویه بردارند که دران صموغ و زهرهٔ گاو افتد بعده چیزی که نفوذ آن در حلق سهل باشد بنوشانند و از حبوب معتمده در خورانیدن ایشان حب فرفیون‌ست و بعد ازان بر سر و اعضای او کمادات مسخنه و نطولات معمول از ابیکه دران حشایش مسخنه مثل شبت و شیح و مرزنجوش و برگ ترنج و پودینه و حاشا و زوفا و اکلیل‌الملک و صعتر جوشانیده باشند و از روغنها که دران قوت این حشایش باشد و روغن سداب استعمال کنند و گاهی دران عاقرقرحا و جندبیدستر و جاوشیر و قنه حل کرده میشود و یا بر همه بدن در زیت گوگرد امیخته بمالند و اگر کمادات از قرنفل و

هیل و بسباسه و جوزبوا و وج باشد صواب بود و پای او بروغن گرم مسخن و آب گرم و نمک بمالند و فقرات را بمیعه روغن زنبق تمریخ نمایند و بر نخاع خردل و سکبینج و جندبیدستر و فرفیون ضماد کنند و از ادهان جید برای ایشان روغن قثاءالحمار و ورغن سداب و روغن اسقیل معمول بزیت کهنه است و یا بتر کردن عنصل رطب در روغن مذکور تا چهل روز و یا جوشانیدن او دران باین نحو که بگیرند زیت کهنه یک قسط و اسقیل دوا و قیه و بپزند تا آنکه مهرا شود و همچنین روغن عاقرقرحا بهر دو وجه مذکور ساخته و هر روغن که بر ایشان استعمال کنند اصلاح او بغیظ کردن او از موم نمایند تا واقف ماند و سائل نشود و می‌باید که از مروخات ضعیف تر ابتدا کنند اگر فائده نشود بقوی‌تر نقل کنند و بعد تنقیه بحقنه و غیره باک نیست که در بینی او کندش و سعوطات قوی و روغنهای قوی استعمال نمایند و آهن گرم کرده مقابل سر او بدارند و ضمادات محلله بر سر نهند و اگر قی ممکن باشد با دخال پر بروغن سوسن یا زیت چرب کرده بعمل ارند و خصوصاً چون در فم معدهٔ او امتلا معلوم شود و تخمه بران تقدم نماید از قی نفع شدید یابند و در قی فائدهٔ دیگرست که تهوع و تکلف قی مزاج سر صاحب سکتهٔ بارد با رطب گرم کند و تسهیل ریاح ایشان بچیزی که مخرج او باشد باید کرد که ازان خفت یابند و گاهی مبادرت بداشتن کروهه در دهن که در صرع مذکور شد کرده می‌شود تا دندان او با یکدیگر فاسد نشوند و چون اندک قی کنند باید که روغن بیدانجیر مطبوخ بآب سداب هر روز دو درم بماءالاصول بنوشانند و بتدریج افزایند تا آنکه هر روز پنج درم ازان نوشیده شود اگر ممکن بود بعد تنقیه بقدر بندقه از تریاق و مثرودیطوس و از شلیثا و انقردیا و سجزینیا و مانند آن وجور کنند و از مفردات جندبیدستر مثقال بماءالعسل و سکنجبین عسلی یا سکبینج بقدر باقلا بدهند و عوض آب ماءالعسل ساده یا فاویه بحسب حاجت نوشانند و چون خفت یابند غرغره و معطس بکار برند و محاجم بشرط یا بغیر شرط حسب ماده برفقا نقره نهند و در گهواره بجنبانند و بعد سه هفته بحمام برند و آنروز روغنهای گرم بمالند و از غراغر نافعه برای ایشان بعد تنقیهٔ کلی طبیخ حاشا و پودینه و زوفا و مانند آنست در سرکه مخلوط بعسل و ایضاً آب چقندر که دران عاقرقرحا و مویزج و حاشا و سماق جوشانیده باشند و قوی‌تر ازین آنست که بگیرند فلفل و دار فلفل و زنجبیل و مویزج و بورهٔ ارمنی و گل سرخ و سماق و کوفته بمیفختج سرشته ازان شیافات سازند بعده بطریق مضوغ و غرغره در طبیخ زوفا با مصطکی استعمال نمایند و قریب اینست چون بهمین طریق بعمل ارند فلفل و دارفلفل و خردل و پودینه و از مضوغات پودینه و مویزج و فلفل و مرزنجوش و خردل‌ست مفرد و مرکب و بدان مثل گل سرخ و سماق امیختن ناگزیرست و وج از اشیای نافعه درین باب‌ست و تأثیر او قویست و مالش روغنهای حارهٔ مقوی روح که در اعصاب‌ست و برای جوهر اعصاب و محلل فضول که دران سختی نباشد مثل روغن سوسن برای ایشان نافع و بعد آن روغن مرزنجوش و روغن بابونه و شبت و روغن اذخر و خصوصاً بر

سر چه درین اعتماد با مر راس واجب‌ست و خصوصاً که روغنهای مذکوره از زوفا و صعتر و پودینه و حاشا و مانند آن قوت اخذ کرده باشند و تغذیهٔ اصحاب سکته لطیف‌تر از تغذیهٔ صاحبان صرع‌ست و صواب‌تر آنست که در روز بر نان تنها اقتصار نمایند و نان بانجیر خشک ایشان را نیکوست و شرب بر طعام مضرترین اشیا برای ایشان‌ست و چون ارادهٔ انعاش قوت کنند اگر قبل غذا بریاضت خفیفه اقدام نمایند و اعضای مسترخیه را حرکت دهند باک نیست و بعد تناول غذا بسرعت خواب نکنند بلکه تا نزول غذا و انهضام آن صبر کنند و ایضاً بیداری بسیار نشاید که آن دماغ را مانده میکند و از اغذیهٔ انجرهٔ غیرمنهضمه منحل میسازد بسبب منع آن هضم غذا را و قومی جو را با عدس پخته برای ایشان نیک دانسته‌اند و مویز و بادام و انجیر از نقلهای نافعه برای ایشانست و شراب نو ایشان را موافق نیست بهر آنکه دران فضول‌ست و کهنه نیز برای آنکه آن سریع‌النفوذ بدماغ و قلب اوست بلکه موافق‌ترین شراب برای ایشان متوسط میان هردوست و چون مسکوت را تپ اید در امر او توقف کنند تا آنکه بکشاید که گاهی بحران میباشد و تا هفتاد و دو ساعت آنرا بگذارند و اگر چنین نباشد بلکه تپ بسبب ورم و عفونت بود آن مهلک‌ست و بدانند که در سکته و فالج مجاری تنگ میگردد پس ادویهٔ مستفرغه استفراغ مادهٔ فاعل آن نمیکند **مجوسی** گوید که اگر چیزی از علامات دآله بر غلبهٔ خون ظاهر نباشد باید که مریض را بچیزی از اغذیه و ادویه تا گذشتن هفتاد و دو ساعت بر مرض تحرک ننمایند و چون ازان تجاوز کند و مریض کلام نکند باید که در کشادن دهن او سعی نمایند و آب مطبوخ زیره و انیسون و بادیان که دران گلقند مالیده صاف کرده پاشند نیمگرم بحلق بچکانند و عنصل ساقین و بازو محکم به بندند و کف پای او بمالند و روغن گل و سرکه بر سر ریزند و حقنهٔ حاده مثل این حقنه استعمال نمایند بابونه اکلیل‌الملک بر نجاسف شبت جعده خارخسک قنطوریون غلیظ و دقیق هر واحد یکمشت عاقرقرحا قثاءالحمار خریق سفید شحم حنظل هر واحد سه درم عرطنیثا سداب خشک هر واحد چهار درم تخم بیدانجیر پنج درم تخم کرفس نانخواه هر واحد ده درم همه را در پنج رطل اب بجوشانند تا یکرطل بماند پس نیم رطل ازان صاف کرده جاوشیر و سکبنیج و مقل در قدری آب حل کرده هر واحد نیم درم بورهٔ ارمنی یکدرم روغن زنبق روغن ناردین یا روغن قسط هر واحد یک اوقیه آمیخته حقنه کنند که نافعست پس سعوط لقوه و فالج بکار برند و اگر حاضر نباشد آب سیر افشرده باندک روغن خیری سعوط کنند و اندک کندش و جندبیدستر و خربق در بینی دمند و عطسه آورند و اندک سکنجبین عنصلی بآب گرم و قدری روغن خیری یا نرگس یا سوسن و نمک جریش و آب ترب افشرده در حلق او بقمع و غیره چکانند و در حلق او پر بروغن چرب کرده بایارج فقیرا آلوده مکرر داخل کنند تا قی آید و بعد قی شربت عسل دهند و روز دیگر از قی اندک تریاق از نیم درم تا نیم مثقال بحسب حاجت یا اندک معجون بلادر بآب مطبوخ انیسون و مصطکی بدهند و گاه گاهی عسل

بليسانند و تكميد سر بآب مطبوخ بابونه بر نجاسف صعتر پودينه قرنفل سليخه بسباسه اشنه عاقرقرحا نمايند و باطليۀ كه در علاج ليثر غس مذكور شد طلا سازند و اگر باين تدبير صلاح نيابد تابۀ آهن گرم كرده بر سر نهند تا آنكه موى بسوزد و غذا نخوداب بزيت مغسول و زيره اندک نان خشكار دران ماليده بدهند و مدام تا گذشتن هفت روز همين تدبير بعمل ارند و اگر افاقه نشود و كلام نكند اين تدبير تا ده روز بكار برند و اگر افاقه نشود امر او صلاح نيابد ماءالاصول بروغن بيدانجير كه دران ايارج مخمر بعسل ماليده باشند اندک روغن بادام تلخ بران چكانيده بدهند و اين سه روز تا پنجروز بدهند تا در بول آثار نضج ظاهر شود و غذا نخوداب باشد و بعد ازان اين حب از دو نيم درم تاسه درم بدهند تربد خراشيده ايارج فيقرا هر واحد يكدرم هليلۀ كابلى حب‌النيل هر واحد چهار دانگ شحم حنظل شيطرج هندى جاوشير هر واحد دو دانگ جندبيدستر يكدانگ همه را نرم سوده جاوشير را دراب گندنا حل كرده سرشته حبها سازند و ارگ ازين صلاح نيابد ايارج جالينوس و ثبادريطوس و مثروديطوس بتدريج دهند بعد آن ترياق كبير بدهند و غرغره بايارج و عاقرقرحا و خردل سازند و غذا نخوداب بكبوتر بچۀ در پرواز امده و گنجشک و قنبره باشد و شربت عسل با فاويه ساخته و خنديقون و شراب ريحانى بمقداريكه ذهن او را متغير نگرداند يا نبيند ز بينى و عسلى بنوشانند و چون مرض بانحطاط ايد در حمام داخل كنند و روغن بلسان يا روغن قسط يا روغن ناردين هر چه حاضر باشد و دران اندک جندبيدستر و عاقرقرحا حل كرده باشند بر سر بمالند و بايد كه ازان اين معجونات در اوقات شديد الحرارۀ و بلدان حاره اجتناب و حذر كنند و كسى كه در بدن او حرارتى ظاهر شود دران جودت تميز بعمل ارند طبرى گويد كه سكتۀ حادث از خلط بلغمى لزج عسرالانحلال منقسم بدو قسم‌ست يكى آنكه مسكوت غطيک كند شبيه بغطيط نائم و كسيكه از سكته غطيط كند و در دهن او كف ايد البته خلاصى نيابد دو آنكه با وى غطيط نبود و تنفس و حركت شرايين در بدن ظاهر نباشد و مثل ميت بود و اكثر اين قاتل و كمتر آن عسر باشد و علاج نوع اول اينست كه خرقه بآبيكه دران صبر و افسنتين تر كرده باشند آغشته بر سبابه پيچيده نهنجى كه ممكن باشد در دهن انداخته تا فم مرى رسانند و حركت دهند و اندک ايارج بحنک بمالند تا قى بحركت ايد و بحقنۀ حاد كه دران سكبينج و جاوشير و قنه و جندبيدستر و فرفيون اندک از انها باشد بعمل ارند و اگر اين هر دو علاج فائده نكند سعوط بروغن كه دران فرفيون و جاوشير پخته باشند بكار برند و اگر چه در سعوط خطرست و اگر اين اثر نكند اميد صحت او نبايد داشت و علاج نوع ثانى بعينه همين‌ست و دران اينقدر زياده نمايند كه آيينه گرم كنند و بر سر كلاه نمد نهاده بران آيينۀ گرم گذارند تا نمد و دماغ ازان گرم گردد و ايارج محلول بآب افسنتين در حلق ريزند و ساقين او محكم به بندند و در بينى او فتيلۀ ملوث بجاوشير و جندبيدستر و مشک نهند و نطول روغن زنبق سى درم فرفيون سه درم نيمگرم بريا فوخ و شيون بريزند و در هر دو

گوش دو فتیلهٔ ملوث باین روغن نهند و یکبار بآب گرم و بار دیگر بحقنهای حاده که مذکور شد حقنه نمایند و چون سکته منحل شود و استرخا ظاهر گردد لزوم اغذیهٔ گرم مثل کبوتر بچهٔ در پرواز امده مطبوخ بنخود سیاه و زیت رکابی نمایند و در هر هفته یک شربت از حب منتن یا حب شیطرح یا حب سکبینج یا حب اصطمخیقون کبیر بخورانند و در هر چهل روز حقنهٔ حاده بعمل ارند و مابین حقنه و حب لزوم تناول ایارجات بمقدار واجب مثل مثرودیطوس و ارکاغانیس کنند و در هر فصل از دو فصل سال ایارج لوغاذیا بآب هلیلهٔ سیاه و افسنتین و قنطوریون بخورانند بعد ازان تریاق کبیر مجرب بقدر یکدرم بسه دفعه در سه روز بدهند باین طریق که قسط تلخ و عود وج هر دو در شراب کهنه بجوشانند و تریاق دو دانگ فضه داده دو سه جرعه ازان شراب بنوشانند و در غذای او از عادت تاخیر نمایند تا آنکه گرسنگی سخت ظاهر شود بعده آبیکه دران شبت و عسل و نمک بسیار جوشانیده باشند بدهند و در قی کردن کوشش نمایند بهر آنکه اگر بعد انحلال تریاق از معده و ظهور گرسنگی قی کنانند خلطی بقی براید که ازان بسبب غلظ و لزوجت و فساد رنگ آن تعجب کنند و بر پشت و سائر اعضا روغنهای گرم بمالند و تدبیر مفلوجین در غذا و دوا کنند و در تدبیر آن تقویت دماغ بادویهٔ حارهٔ محلله دائم زیاده نمایند تا سکته عود نکند چه اگر اعاده نماید یکبارگی بکشد **ایلاقی** و جرجانی مینویسند آنجا که سبب سکتهٔ بلغم باشد و خون با وی آمیخته بود علامات هر دو پیدا باشد اول فصد باید کرد پس بتدبیر حقنهٔ قوی و شیاف مشغول باید و در شیاف جاوشیر و سکبینج و مقل و اشق و زهرهٔ گاو و شحم حنظل داخل کنند و در قی کردن سعی نمایند و اگر سببش بلغم غلیظ لزج باشد امیر کمتر بود پس اگر طبیب امید بیند تدبیر استفراغ و انفتاح سده و گرم کردن دماغ کند بدین ترتیب که اول تنقیه نمایند بحقنهٔ تیز و اگر بدانند که مریض طعام غلیظ یا بسیار خورده است جهد کنند تا دهن او بکشاید و پر مرغ چرب کرده بایارج فیقرا آلوده بحلق فرو برند پس اگر قی نشود تهوع و تحرک آنرا فائده کند چه بدان دماغ گرم گردد و اگر پر را بروغن سوسن چرب کنند نافع‌تر باشد بعده فقرات گردن و پشت او بروغن گرم بمالند و پای او بروغن فرفیون و روغن قسط و زعفران و مانند آن بمالند بعد ازان تسخین راس او بتسعیط چیزی ملطف مفتح کنند و اگر تریاق کبیر و مثرودیطوس باشد یک شربت آن در ماءالعسل حل کرده در حلق او ریزند و اگر حاضر نباشد معجون سجرینیا و انقردیا و شلیثا جائز باشد و اگر یکمثقال از سکبینج یا حلتیت یا جندبیدستر در ماءالعسل حل کرده بحلق او فرو ریزند مواف باشد و اگر مسهل دادن ممکن باشد نافعتر از حب فرفیون نیست **صفت** آن سکبینج اشق جاوشیر مقل صبر جندبیدستر حرمل هر یک دو درم فرفیون یکدرم شحم حنظل دو نیم درم شربتی یکمثقال و بعد تنقیه دراب گوگرد نشانند و در حمام خشک نافع باشد **صفت** حقنهٔ حاد شحم حنظل قنطوریون باریک نانخواه شبت حلبه سداب انجدان هر واحد یکمشت سکبینج و دو درم بورهٔ ارمنی هفت

درم روغن بادام تلخ یک اوقیه انگبین ده درم زهرهٔ گاو دو درم ادویه در یک اثار آب بپزند تا بمقدار نیم اثار باز اید صاف کرده ده استار ازان گرفته حقنه کنند اگر زود بیرون آید با اعادهٔ آن نمایند تا رطوبت بسیار فرو دارد **صفت** روغن فرفیون که بر مهرهای پشت و گردن مالند بگیرند آب سداب کوفته افشرده یک اثار و روغن سوسن ده استار امیخته بآتش نرم بجوشانند تا آب برود و روغن بماند پس قسط و عاقرقرحا و جندبیدستر هر یک سه درم جاوشیر و بارزد و فرفیون هر یک مثقال ساییده در روغن گرم امیزند و حل کنند و اگر روغن بلسان حاضر باشد سه درم با وی بیامیزند والا زیت اگر چه ضعیف‌ست بدل آن کنند و گرم کرده بکار برند **صفت** روغن قسط بگیرند ابهل اذخر راسن وج سنبل هر یک ده درم قسط سی درم و در یکنیم اثار اب بپزند تا آب سرخ شود پس صاف نموده روغن زیت پاو اثار انداخته یاز بپزند تا آب بسوزد و دران سه درم جندبیدستر و مثقالی فرفیون حل کرده بکار برند **صفت** روغن اسقیل بگیرند عنصل تر چهار اوقیه و در روغن زیت تا یک اثار بپزند تا مهرا شود و اگر عاقرقرحا جندبیدستر خردل قسط فرفیون مشک داخل کنند قوی‌تر باشد و نطول که بر سر و فقار پشت و گردن ریزند اجزای آن همانست که در قول شیخ گذشت لیکن سداب و بابونه نیز داخل‌ست و تدبیر تسخین دماغ بصفحهٔ آهنی گرم کرده تا آنکه موی سر بسوزد نیز سابق مسطور شد و طلای سر بخردل و جند که در قول مسیحی گذشت گرم کرده نیز دماغ را گرم کند و اگر اجزای کماد که در قول شیخ گذشت درصره بسته گرم کرده بر سر نهند نیک باشد و سعوط زهرهٔ کلنگ بآب سداب یا آب مرزنجوش و یا جندبیدستر سوده بماءالعسل حل کرده سود دارد و بارزد و جندبیدستر ببویانند **صفت** جهی که معروف بحب بیمارستان‌ست بگیرند جندبیدستر نیم درم شحم حنظل دانگی و نیم فرفیون یکدانگ ایارج فیقرا یکدرم این جمله یک شربت‌ست محمدبن زکریا گوید حلتیت را در سکته و فالج و لقوه سخت سودمند یافتم و هیچ چیز برابر او نیست بدن را گرم کند و تپ ارد و اخلاط را بگدازد بامداد و شبانگاه مقدار یک باقلا در شربت عسل یا ماءالعسل حل کرده بدهند و اصل در علاج این مرض آنست که این ترتیب مذکوره مرعی دارند و تا نخست بحقنه و قی تنقیه نکنند استعمال سعوط و روغن و نطول روا نباشد و اول روغن ضعیف‌تر استعمال نمایند مثل روغن سداب ساده و روغن سوسن که دران میعه حل کرده باشند اگر ازین انتفاع نیابند قوی‌تر ازان بکار برند و در روغن موم بگدازند تا بر موضع مدت بسیار باقی ماند و هر گاه بهوش اید تا بیست و چهار روز همین تدابیر از نطول و سعوط و مالش روغن کنند و از حبهای مذکوره در هر هفته یک شربت بدهند یا حقنه کنند و غذا نخوداب دهند یا شوربای گنجشک نر یا کبوتر بچه بنخود و شبت و دارچینی و صعتر پخته و اگر با نان انجیر و مویز منقی بخورند موافق باشد و بعد بست و چهار روز هر صبح روغن بیدانجیر بماءالاصول بنوشند و هر هفته ایارج فیقرا و ایارج کبار چون بایارج لوغاذیا و ایارج روفس و جالینوس و مانند آن بکار برند و باقی بعلاج فالج

معالجه نمایند ابن الیاس و خجندی می‌نویسند که در حالت سکته استعمال قی و نفوخ وجور طلا و وضع تابهٔ گرم و حقنهٔ حاد نمایند و هر یک ازان سابق مذکور شد و بعده هر صبح جلاب از انیسون و بادیان و گاوزبان هر یک سه درم و گلقند عسلی ده درم بنوشانند و غذا مزورهٔ نخوداب بشیرهٔ حب قرطم و لحوم گنجشک و کبوتر و تیهو با فلفل و دارچینی دهند و بعد نضج برای تنقیهٔ دماغ حب ایارج یا حب لوغاذیا در هر هفته یکبار یا دو بار بحسب قوت و امکان بدهند و سعوط زهرهٔ کلنگ بآب مرزنجوش بکار برند و این علاج ایشان تا انگاه است که از بست و چهار روز تجاوز کرده باشد و چون ازین علت صحت یابند لابدست که در فالج بالقوه بحسب کثرت ماده و قلت آن افتند و حق آنست که این مرض اخ‌الموت‌ست و علاجش صعب بود و مرضی شدیدتر ازاین نیست و بعض اوقات معاجین کبار خورانند **انطاکی** گوید که بدایت بهر چیز محلل و مفتح از تکمید و تنطیل و روغن باشیای حاره حتی که تکمید بنان و خرقه باید کرد بعده معطسات پس حقنهای حاده برای جذب ماده باسفل بکار برند و طلای بدن علی‌الدوام بگو کرد و سرکه و میعه روغن زنبق و طلای سر بجندبیدستر و شونیز کنند و بمثل گهواره حرکت دهند و هر روز این سعوط محلول در روغن گاو بعمل ارند فلفل کندش جاوشیر هر واحد سه جزو شونیز خردل مر قرنفل هر واحد دو جزو اشق مشک هر واحد نیم جزو بآب کرفس سرشته بقدر نحود حبها سازند و چون افاقه شود روغن بمالند و با سفید باجات غذا سانازند و تریاق یا مثرودیطوس دهند و تریاق الذهب مجربست بآب بادیان و انیسون و زیره و اگر تریاقات مذکوره میسر نشود جلنجبین بدهند و بعد دو هفته ماءالاصول بروغن بیدانجیر و شکر بنوشانند و ایارج جالینوس یا لوغاذیا دهند و این روغن در علاج این و سائل امراض بارد مجربست و معروف بروغن مبارک ست ثوم شامی یک اوقیه حلبه شونیز هر واحد نیم اوقیه جندبیدستر میعه فلفل سفید و سیاه هر واحد سه درم همه را در سه چندان زیت بسایند و بآله تقطیر نمایند و حفظ او نمایند که مجربست بهر نحو که خواهند استعمال نمایند و همچنین روغن بان بحلتیت‌ست و این معجون از مختارات مجربهٔ منست فلفل سفید و سیاه و دارفلفل دارچینی بآله هر واحد ده درم مر تخم کرفس غاریقون مصطکی مغز حب‌الصنوبر هر واحد پنجدرم جندبیدستر شحم حنظل هر واحد سه درم بسته چندان عسل بسرشند شربتی ازان سه درم

علاج سکتهٔ دموی و سوداوی

در دموی بزودی تمام فصد سررو از هر دو دست نمایند و خون زیاده گیرند که فی‌الحال افاقه حاصل شود و اگر حاجت بینند فصد رگهای گردن و صافن نیز بکشانید پس حجامت ساقین و فصد رگ بین نمایند و بعده هر دو ساق و بازو بعصابه مستحکم برنندند و کف پایزور بمالند و اصل‌السوس جوشانیده صاف نموده شربت لیمون یا ترنجبین و عرق

گاوزبان داخل کرده در حلق چکانند و تلیین طبیعت بحقنهٔ متوسط بعده بحقنهٔ حاد علویخان نمایند و چون بهوش اید غرغره بسکنجبین و آب گرم کنانند و بهر تنقیهٔ داغ حب بنفشه دهند و بعد از تنقیه مفرحات معتدل استعمال کنند و ایضاً برای تقویت سر روغن گل و روغن بابونه و سرکه بر سر مالند و شمومات بارد مقوی دماغ مثل صندل و گلاب و سرکه ببویند و سکنجبین بنوشند و در اخر برای دفع غلظت خون گلقند در عرق بادیان و گلاب و عرق گاوزبان یا دراب طبیخ عود و مصطکی حل کرده و شربت بزوری و جوارش مصطکی و جوارش زنجبیل مکرر استعمال نمایند و اعادهٔ حقنه کنند اگر حاجت بسوی آن باشد و بعد کشادن سکته بتلطیف تدبیر کوشند و ماءالشعیر رقیق یا مزورهٔ بنوماشن بمغز بادام قناعت ورزند و بتدریج نخوداب و شوربای گوشت مرغ و تیهو و دراج دهند **صاحب اقتباس** گوید که بعد افاقهٔ مریض نه ماشه حب بنفشه وقت شب بعرق شاهتره بخورانند و صبح مطبوخ شاهتره و عنب‌الثعلب و بنفشه و گل سرخ هر یک هفت ماشه مویز منقی دو توله خوبانی پنج عدد شب در عرق شاهتره و عنب‌الثعلب هر یک پاو آثار خیسانیده صبح جوش کرده مالیده صاف نموده مغز خیار شنبر شش توله ترنجبین شیرخشت گلقند هر یک سه توله مالیده باز صاف کرده شربت سنا چهار توله شربت ورد مکرر اهلیلجی دو توله اضافه نموده روغن بادام هفت ماشه داخل کرده بنوشند و بجای آب بر گلاب و عرق شاهتره اکتفا کنند و وقت دوپهر نخوداب بنوماش دهند و وقت شام شلهٔ بنوماشی که در شوربای بچهٔ مرغ شناخته باشند خورانند و صبح تبرید از گل گاوزبان پرسیاوشان اصل‌السوس حب کاکنج هر یک هفت ماشه در عرق مکوه و شاهتره و گاوزبان هر یک شش توله جوش کنند که به نیمه آید مالیده صاف نموده شربت بنفشه و یا گاوزبان چهار توله داخل کرده تخم فرنجمشک هفت ماشه پاشیده بنوشانند و غذا بدستور و همین نمط چهار پنج مسهل داده معدلات خون بعمل ارند و شخصی را در سکته دموی همانوقت فصد قیفال از هر دو دست کرده و خون قریب سه پاو گرفته امر بمالیدن همه بدن بروغن مبارک کردم و گفتم که دوالی بحجم دو انگشت در عرض و یکذرعه در طول از چرم گاومیش ساخته بروغن مبارک و یا بروغن فرفیون چرب نموده بر سر بسیار زنند و پیوسته جند را دراب گل سدا گلاب حل کرده ببویانند چنانچه بهمین تدبیر تا بوقت عصر بیمار بهوش امد پس تنقیهٔ بدن کردم طبری گوید که علاج سکتهٔ دموی اولاً فصدست پس غرغره پس حقنه پس حبوب پس تمریخ و در بلدهٔ معالجهٔ صاحب سکتهٔ دموی بفصد کردم و باندک سعی بکشاد و بعد آن استرخا ظاهر نشد زیرا که فضول در خون مشابک بود و خون با وجود فساد کیفیت کثیرالکمیت بود از حمل آن قوی ضعیف شده بود پس هر گاه فصد کرده شده همه فضول با خون منحل گردید و دماغ او پاک شد و انچه اندکی ازان باقی بود استفراغ ان بحقنه و حب و تمریخ و اسخان سر کردم **و در سکتهٔ سوداوی** اولا فصد با سلیق بعده حقنهٔ معتدل مخرج سودا استعمال کنند و بعد افاقه بعلاج صرع سوداوی

رجوع کنند و از چیزهای بسیار گرم و تیز حذر نمایند و اگر مرکب از سودا و بلغم باشد اول فصد صافن و یا با سلیق و یا ابطی مناسب بود پس حقنهای معتدله با سائر تدابیر سکتهٔ بلغمی و دموی و انچه در علاج صرع سوداوی گفته شد بعمل ارند

علاج سکتهٔ ضربی و سقطی

انچه در علاج امراض دماغی که از ضربه و سقطه افتدند مذکور شد بکار برند و ایضاً اول فصد سررو کشانید و حقنهای مناسبه بکار برند و در تسخین دماغ و ترقیق و تلطیف ماده بیشتر کوشند و بستن اطراف بنوار و دلک و زدن چوبی یا دوالی چرم بر کف دست و پا و بر سر در دفع بیهوشی اثری عظیم دراد و از دیگر تدابیر مستغنی میسازد کذا فی‌العشره الکاملهٔ و این نوع بی تپ دوری نمیباشد باقی تدابیر مذکوره در علاج امراض دماغ ضربی و سقطی مع رعایت تپ بعمل ارند و ایضا بعد فصد جنبانیدن مریض در قالین نو انداخته یکدو پاس متصل و ازفوه و زردچوب و مغاث هندی و اسطو خودوس و مصطکی هر یک نه ماشه و چند بید ستر یا بدل آن زراوند طویل هفت ماشه و دال بنو ماش بشیر بروغن گل آمیخته بدان آلوده از اتش اخگر پلاس افروخته پیش بینی داشته دود آن بدماغ رسانیدن در سکتهٔ ضربی همان روز صحت می‌بخشد و شخصی از مرکب افتاده او را سکته شد حکیم عاویخان امر کردند که سر او را برهنه ساخته تازیانه بسیار باید زد و بی‌فاصله یکساعت نجومی بعده رگ هفت اندام زده خون بقدر دو نیم پا و باید گرفت و بفاصلهٔ دو سه روز رگ پیشانی کشانید همچنین کردند پس اندکی بهوش آمد و دهن بگشاد گفتند که از جند بیدستر و جد و از خطائی هر واحد یکماشه مصطکی دو ماشه سوده در روغن بادام تلخ یکنیم توله آمیخته و جور کنند و در یکروز صحت حاصل شد بدون علاجی دیگر و مالیدن دست و پا بسختی و زدن مشتها بسیار بر سر و همه بدن تا یکپاس و بعده فصد قیفال کشادن از هر دو دست و افروختن چهار توده انگشت چوب تمرهندی گرد مریض و بعد بهوش امدن صبر هفت توله گل بابونه و گل عاشقانه تازه هر یک سه توله و روغن زنبق پنج توله آمیخته سر را بروغن بید انجیر چرب کرده ضماد ساخته کلاه نمد بر سر پوشانیده باز مشتها بر تمام بدن و سر بدستور زدن و *** حادهٔ علویخان بتکرار سه چهار بار بعمل آوردن صحت می‌نماید و حکیم کبیر علیخان شخصی را که از اشتر افتاده و سکته پیدا کرده بود امر کردند که تازیانهٔ چوب سبز دو صد بر سرش برهنه ساخته زنند چنانچه نوبت بضرب بست و پنج نرسیدی که بهوش امدی و باز بدستور میشد همچنین حال تا هفت هشت روز میداشت و روز نهم حالت مذکور موقوف شد پس جند بیدستر یکماشه زنجبیل یکنیم ماشه زراوند طویل دو ماشه سوده در عسل یکنیم توله آمیخته لیسانیدند و بالایش ماء العسل نوشانیدند و بجای آب بر ماء العسل اکتفا کردند و غذا خبیص بیضهٔ سنگ‌پشت بایان تنوری مقرر داشتند و روز

سوم ازین تدبیر صحت یافت لیکن زبان باقی بود و پس در روزی هفت هشت بار نوک زنجبیل عاقرقرحا فلفل سفید دار شیشعان نمک طعام هر یک یکتوله بر زبان مالیدند پس صحت کلی یافت.

علاج سکتهٔ بخاری

که از بخارات فاسد یا عفن وبائی و کیفیت روی افتد انچه در علاج امراض دماغی بخاری و شرکی گذشت بعمل ارند و ایضاً در بخارات سمعیهٔ فاسده طثیه و منو به اول رگ ضافن و یا عرق النسا کشایند و حقنهٔ حادهٔ ذی ترياقيت بعمل ارند و از سرکهٔ ثومی و بصلی و شراب ریحانی هر واحد یکتوله صلتیت و رفت و سکبینج و جا و شیر هر یک سه ماشه آب برگ گندنا و پیاز هر یک یکنیم توله لخلخچه سازند و اندکی ازین در بینی چکانند که بهوش اید پس بمطبوخ پوست خیار شنبر و یا مشکطر امشیع باضافهٔ خیار شنبر و ترنجبین و گلقند تلبین طبع نمایند و غذا قلیهٔ زردکی و شلجمی و چوجهٔ مرغ که در ان *** نخود سیاه افتاده باشد با بنان خشکار تنوری دهند و بجای آب بر ماء العسل از عرق اشتر خار و بادیان ساخته قناعت کنند و در هر دو صورت پس از اقامت عفنهٔ وبائیه حقنه از شراب کهنه و سرکهٔ کهنه هر دو برابر و عرق بهار نارنج نصف هر دو و نمک طعام دو مشت و مقل ارزق سه توله در روزی چهار پنج بار بعمل ارند و وقت شام حقنه از گل ارمنی هفت توله و شراب نوزده توله و گل مختوم دو توله و ماءالعسل ساده یکنیم پاو ساخته بکار برند تا بهوش آید پس ادویهٔ تریاقیه مانند جند بیدستر وجد و از خطائی هر یک یکماشه در دواء المسک تلخ هفت ماشه بلیسانند و بدرقه بعرق بهار ترنج و کیوره هر یک پنج توله و وقت شام شربت کیوره چهار توله در هر دو عرق مذکور دهند و غذا پلا و مرغ و فاخته و نان تنوری یا شوربای اینها دهند و اگر حاجت به تنقیه باشد پس بحب قو قایا و افاویه و ایارج علویخان و شربت مکرر سنائی و خیار شنبیر و گلقند کنند بکرات و مرات بعده جهت تعدیل و تقویت تریاق الذهب بشراب ممزوج و شربت یاقوت علویجان و عرق عنبر حکیم بقاخان استعمال نمایند و بجای آب بر ماءالعسل که از عرق بهار کرنه و گلاب ساخته باشند اکتفاء نمایند. **فائده** در سکته که از رسیدن سردی بدماغ باشد هر چه در علاج امراض دماغی بار و گذشت. بعمل ارند و دیگر مسخنات سهر از سعوطات و ضمادات و کمادات و غیره که در سکتهٔ بلغمی گذشت استعمال کنند پس معاجین گرم سقوی دماغ خورانند و انچه از ورم حار و بارد دماغ افتد بعلاج امراض دماغی ورمی و بعلاج سر سام بفصد و تقویت دماغ بشمومات و لخالخ و غیره متوجه شوند.

جمود

که آنرا شخوص و آخذه و مدرکه نیز گویند و بیونانی قاطوخس و قوطوخوس نامند و معنی آن استمساک ست و آن مرضی ست که دفعةً واقع شود و حس و حرکت جمله باطل گردد و آدمی هر یک حال بماند مثلاً اگر ایستاده یا نشسته

یا خفته یا در کاری مشغول باشد بر همان شکل بماند و بر تحریک چشم و پوشیدن پلک و گردیدن از پهلو به پهلو و تکلم پنج وجه قادر نباشد و در حلق او چیزی فرو نرود و بدون تپ و بی کف و تشنج باشد بخلاف لیثر غس که بی تپ نمیباشد و صرع که با اشنج و کف دهن میباشد و فرق درین مرض و در سیات آنست که دربنجا تنفس ممتنع و در اکثر چشم مفتوح و حدوث مرض دفعهٔ و نبض لطی و صلب و عدم قدرت تکلم و جواب باشد بخلاف سبات که در ان عدم امتناع تنفس و چشم پوشیده و وقوع در استغراق بتدریج بعد خواب ثقیل و نبض بین و امکان تکلم و جواب بتکلف میباشد و غرق در جمود و سکته آنکه در حلق محمود چیزی داخل نتوان کرد و مخصوص موضعی نبود بخلاف مسکوت که بر پشت افتاده باشد. **بالجمله** سبب این مرض سده است که در بطن مؤخر دماغ از خاطر باردپاس غلیظ سوداوی افتد و بسبب مشارکت آفت بجمیع اجزای دماغ رسد و گاهی از خوردن میوه‌های سرد و خام و نوشیدن آب رسد برف و غسل بآب بسیار سرد حادث شود. **علاج** اگر آثار غلبهٔ خون ظاهر بود و قوت و سن و فصل مساعدت کند فصد سر رو کنند و یا حجامت ساقین نمایند و الاشیاف گرم و حقنهٔ مخرج سودا و سه بار استعمال نمایند و در حقنه رعایت مزاج مریض مرعی دارند مثلاً اگر قوی مزاج باشد از افتیمون و بسفایج و هلیلهٔ کابلی و غاریقون و شخم حنظل و مانند آن مرتب سازند و الا از اب سبوس گندم و آب چقندر و خطمی یکرطل و روغن کنجد ده درم و یورهٔ ارمنی یکدرم و شخم حنظل یکنیم دانگ و شکر سرخ پانزده درم بعمل ارند و جندبیدستر فرفیون در روغن زنبق امیخته بر سر طلا سازند و ایضاً قبل از افاقه و بعد آن بابونه زوفای خشک اکلیل الملک شبت با سرکهٔ عنصل امیخته بر »رخر سر ضماد کردن مفیدست و روغنهای گرم چون روغن خمیری و سداب و مرزنجوش قدری جندبیدستر امیخته بر مؤخر سر بمالند و ریاحین حارمثل یاسمین و لنسربن و غالیه و مشک ببویانند و داغ بر پس نهادن مجرب رازی ست و تدبیر سکته و سبات و تسخین بنار و وثار و ادهان نمایند و بعلاج امراض دماغی بارد و صداع بارد پردازند **و بعد** از افاقه منضج سود دهند و یا مطبوخ بادرنجبویه سه درم انیسون دو درم و گلقند عسلی ده درم هر صبح بیاشامند و چون در قاروره نضنج ظاهر گردد مسهل سودا و حب افتیمون دهند و یا مطبوخ که در ان افتیمون و غاریقون و بسفایج و اسطوخودوس باشد و حب قوقایا و حب اصطمخیقون که از تربد و حب النیل و ایارج فیقرا و شخم حنظل و غاریقون و افتیمون و نمک هندی هر یک بقدر حاجت گرفته ساخته باشند بدهند و گویند که ماءالجبن مع سفوف سودا نیز مفید است و اگر مریض ضعیف باشد بحقنهٔ لینه اقتصار ورزند و اشربه و اغذیهٔ گرم و تربکار برند و پس سر را بموم روغن چرب دارند و غذا نخوداب گوشت دراج و تیهو با شیرهٔ قرطم سازند و در انحطاط مرض گلقند عسلی بدهند و بجای آب بر ماء العسل اکتفا نمایند و آنجا که از استعمال مسخنات بیخوابی عارض شود سر را بشیر زنان و روغن بنفشه یا روغن گل یا کدو و

یا نیلوفر یا بادام تر دارند و ایضاً ادهان مذکوره در بینی چکانند و بر کف دست و پا و ناف و خصیتینین بمالند و از بابونه و شبت و اکلیل الملک و بنفشه و گل سرخ و تخم کاهو و پوست خشخاش و تخم آن بر سر نطول سازند و غذا شوربای چوزهٔ مرغ با نخود و شیرهٔ بادام و مالدین روغن شبت یا روغن خمیری در حمام بر بدن سودمند ست و از اغذیهٔ مؤلد سودا پرهیز کنند و بقول بعضی اگر این مرض از بخار بلغمی باشد بادویهٔ سبات علاج کنند و روغن لبوب سبعهٔ حارلُطوخاً و سعوطاً در تقویت دماغ بار و قوت عظیم دارد و سعوط بحلتیت خوشبو محلول در روغن مذکور هنگام قوت برودت نیز نافع ست. سویدی گوید که در جمود ضماد بابونه بآب پخته و نطون بطبیخ شبت یا اکلیل الملک و شرب و ضماد غاریقون یا سلیخه یا اسطوخودوس و شرب بلیله یا شخم حنظل یا سنای یکی یا زنجبیل و شخم الفاسن کبوتران و شرب شخم حاشا و شم و ضماد سنبل الطیب و شخم برگ و فلی سوده در پارچه بسیته مدام و نفوخ آن در بینی مثل غبار ساییده نافع ست و اگر بابونه اکلیل الملک شبت مرزنجوش ساییده بآب روغن بنفشه پخته نیمگرم ضماد کنند بسرعت شفا بخشند و غذا چوزل بر مرغ و دراج و یا پختهٔ حملان و اعضای او بریان و پخته و زردهٔ بیضهٔ نیم برشت مفید و ضماد فرفیون یکدرم در روغن زنبق ده درم گداخته بر سر و شرب و ضماد حب بلسان در جمود بلغمی و شرب افتیمون در جمود سوداوی سودمند ست و اگر با جمود شهر باشد با مرزنجوش سه جز و گل بنفشه یکجز و بر سر ضماد کنند. مؤلف اقتباس مینویسد که اول حقنهٔ حادهٔ علویخان بعمل ارند و یا این سیاف بکار برند مغز تخم بیدانجیر سه توله صابون پنج توله در طبیخ افتیمون و خربق سیاه شکر سرخ نه توله و زهرهٔ گاو و بز هر دو سه توله و سکبینج و سمقونیا هر یک یکنیم توله و روغن زیت دو توله بعد از ان محجمه بی‌شرط بر ساقها نهادن و عضلها و صدغین و عصبهای پشت و میان انگشت شهادت و ابهام او را سخت گرفتن و مالیدن و سر بینی او را محکم فشردن و گوشها کشیدن و عضلهای بغل و کف پای او را گرفته *** و بدستور همه بدن را مالیدن بشدت تمام زودتر آگاه میسازد بسبب جذب ماده و تحریک روح حساسه و بوهای تیز همین اثر دارد و پس از گاهیدن جهت تنقیهٔ سودا حب لاجور و علویخان و یا حب غاریقون ایشان یا مطبوخ افتیمون ابلیجی ممدوح الیه بدهند و پس از حصول از تنقیه بهر تعدیل مزاج نجاح و اطرایفل افتیمون علویخان خورانند و غذا شوربای مرغ بنان خشکار دهند و بجای آب ماءالعسل که بگلاب ساخته باشند بنوشانند و از هر چه سردی افزا و خشکی افزا بود حذی نمایند. **محشی** شرح اسباب نوشته باید که بر فقار صلب از گردن تا عصوص اندک روغن بلسان و روغن بیدانجیر و قدری بورهٔ ارمنی و شکر و عسل مخلوط کرده ضماد کنند و محکم بادشاه امیری را دیدم که معالج و علاج بدادن تبرید میکرد بجهت آنکه مریض بر تکلم قادر نبود و معالج او گمان کرد که این از یبوست و از حرارت هواست و چون دانستم که مرض او جمود ست معالج او را از دادن تبرید منع

کردم و باستعمال تسخین و نوشانیدن مسهلات امر نمودم لیکن بر قول من عمل نکرد و در چند روز مرض زیاده شد و بکسته انجامید و مریض هلاک گردید. **طبری** گوید که حقنه بعمل ارند و مر سه درم صبر پنج درم جندبیدستر سنبل الطیب مکد یکدرم ساییده آرد کرسنه سی درم امیخته روغن قسط و ناروین یا روغن بلسان داخل کرده در اب و اندکی سرکه کهنه سرشته بر فقار پشت از کتفین تا عصوص ضماد نمایند و روغن سوسن یا روغن ناردین بر همه بدن بمالند و تغریق سر بر روغن غار نیمگرم کنند و هر وقت مشک و جند بیدستر ببویانند و چیزی خوشبو متوسط الحرارۀ در منخرین طلا نمایند و این جمله تدابیر تا وقتی باستعمال ارند که مزاج علیل بحرارت کثیر متغیر نشود و هر گاه متغیر گردد و صداع در مؤخر سر بالضرور ظاهر شود در اینصورت فصدرگ پیشانی کشایند و بتعدیل مزاج پردازند تا وقتیکه حرارت مفرط نباشد و متوسط بود بهر آنکه اندک حرارت این مرض را منحل میسازد و چنانچه از تب جادگاهی انحلال فالج و تشنج اعتلائی میشود و این مرض از امراض مزمنه است که بقیۀ آن مدت مدیدی ماند و صاحب این علت را از جماع بعد صحت تا مدت دراز منع کنند که در آن خوف هلکت ست و از انچه صاحب این مرض را بدان سعوط کنانند زهرۀ کلنگ و جند بیدستر و مشک ست مفرد و مجموع و بدون دریافت قوت و مزاج علیل و قبل از تنقیه و عود قوت و عقل مریضن باستعمال سعوط بپردازند که در ابتدای مرض خطر دارد و بعد افاقه معجون فقر و یا باید داد و استعمال غرغره بمویزج و عاقر *** اگر ممکن باشد نافعست.

امراض عصب

و آن ده مرض است یعنی استرخا و فالج و تشنج و تمدد و کزاز و لقوه و رعشه و ارتعاد و خدر و اختلاج و اسباب این امراض اصناف امراض ثلثه اعنی مزاجیه و الیه و تفرق اتصال میباشد و اورام نیز بموجب امراض عثبت میگردد و در افعال طبعیه و حاسیه و محرکۀ او آفت ظاهر میشود و حرکات عنیفه را در پیدا کردن امراض عصب مدخل عظیم ست فوق از غیر آن و حرکات عنیفه مثل پیچیدن بریسمانست و برداشتن چیزی گران و جز آن هر چه در ان تمدید قوی یا فشردگی باشد و در احوال اعصاب استدلال از افعال حس و حرکت و از لمس در لین و صلابت و از مشارکت دماغ و فقرات و از اوجاع و مواد مختص بعصب میکنند و اکثر علاماتیکه از ان بمعرفت احوال دماغ پی می برند بیشتر آنها از ضرر افعال و از لمس ست و از اقسام سوء مزاج که اکثر محدث امراض عصب میگردد و برودت و یبوست ساده یا ماده بلغمی و دموی میباشد پس هنگام تشخیص سبب مرضی از امراض فرق در ساذج و مادی چنان کنند که اگر مرض بتدریج افتد از سوء مزاج ساذج بود و اگر دفعۀ واقع شود و مادی باشد و در سوء مزاج بطب و یا بس چنان تمیز نمایند که بر عضو مؤف روغن بمالند اگر بزودی خشک کند و مرض بتدریج افتد بی‌شک سبب مرض او سوء مزاج یا بس باشد

و الا رطب و فرق در بلغمی و دموی از برودت و حرارت ملمس و دیگر علامات مخصوصه هر یک در تشخیص امراض راس مذکور شد باید کرد و تشخیص و تدبیر امراض آلیه و اورام عصب در فصل فالج و غیره مسطور گردد و علاج تفرق اتصال عصب و باب جراحات خواهد امد و در ینجا علاج اقسام سوء مزاج بقلم می‌آید اکنون بدانند که در امراض عصب باستعمال ادویهٔ قویهٔ مستفرغه خواه مبدله در ابتدا تعجیل نکنند بلکه در اخر بعد چهارم یا هفتم روز و اگر مرض قوی باشد بعد چهارده روز بکار برند و اطلیه و عصارات مستعلمه در اصلاح مزاج عصب باید که قوی‌تر باشند به نسبت ادهان بباعث بطوء نفوذ آنها در عصب و در تنفیذ آنها بتفتیح مسام مبالغه نمایند و در علاج اکثر امراض عصبانی قصد و عنایت طبیب بطرف مؤخر دماغ باشد و بعده بمبدأ عصبی که محرک عضو مریض بود مگر اینکه این امراض در روی باشند که درینصورت قصد جمیع راس خصوصاً مقدم او کنند و جماع مفرط و خواب بر امتلاد شرب آب سرد و برف و آب بسیار و شراب کثیر و تازه و سرکه ضارترین اشیاست با عصاب و همچنین کل عامض و نافخ و مبرد قوی و فصد کثیر مضرست اما شراب کهنه و اندک کل امراض عصب را نافع گفته‌اند بجهت تحلیل ماده و تقویت عصب و تسخین آن و موافق‌ترین آبها برای امراض عصبی آب باران ست.

علاج امراض عصبی بار در طب ساذج

و آن تشنج و تمدد و رعشه و خدر ست هر چه در علاج امراض دماغی یابس گذشت بعمل ارند دماءالشعیر بروغن بادام یا ماءالقرع یا ماءالخیار یا آب انار شیرین یا آب تربوز و جلاب بدهند و اگر قدری شراب را قبق لیض برای تنفیذ بیامیزند نافع باشد و کذلک امتزاج او در اب نوشیدنی مفید بشرطیکه تپ نباشد و در شب وقت خواب لعلب اسپنول و جلاب روغن بادام دهند و اگر تپ نباشد شیر تازه یا ماء الجبن ساده بروغن بادام بنوشانند و آبزن یانطون المطبوخ برگ بید و کشک جو و بنفشه و نیلوفر و برگ خطمی و برگ کاهو و کدو و خیار و برگ کنجد و برگ خشخاش و برگ چغندر و یا صرف بآب کدو یا خیار یا تربوز یا آب بید و مانند آن و یا بگلاب که در ان این ادویه پخته باشند بتکرار استعمال نمایند و بعد از ان مالیدن روغنهای مرطب مثل روغن بنفشه و کدو سودمند است و اگر از این آبها و روغنها و مطبوخات رطب چرب حقنه سازند نفع شدید نماید چنانچه ابن سیار همین عمل امر میکرد و آبزن بشیر یا روغن کنجد نیمگرم نیز مفید بود و بر مفاصل و منابت اعصاب نیز روغنها استعمال کنند مع عنایت بترطیب دماغ و با دهان و صعرات مرطبه سعوط نمایند چنانچه شیر زنان بروغن نیلوفر و روغن کدو در بینی و گوش چکانند و شیر خر بروغن بنفشه آمیخته و یا لعاب اسپغول و اب برگ خرفه بر سر نهند و ایضاً از بنفشه و خطمی و آرد جو بلعاب اسپغول و روغن کدو و یا شیر زنان آمیخته بر سر و عضو مؤف ضماد نمایند یا قیروطی مرطب بمالند و از حرکت و ریاضت و هوای

بسیار سرد و بسیار گرم محترز باشند و اغذیهٔ مرطبهٔ ملینه مثل حریرهٔ چرب که از نشاسته و روغن بادام و نبات سفید ساخته باشند یا گوشت حلوان یا پایچهٔ حلوان باسفاناج و روغن بادام یا چوزهٔ مرغ با ماهی رضراضی دهند و اگر تپ باشد با گوشت حلوان مع بقول مرطب مثل کدو و خیار و یا مزورهٔ ماش با مغز بادام و کدو و اسفاناخ و خرفه و سرمق بدهند و باقی تدابیر مرطب از علاج تپ دق اخذ کنند.

علاج امراض عصبی بلغمی

و آن استرخا و فالج و تشنج و تمدد و لقوه و رعشه و حذرست باید که تا چهار روز عوض آب و غذا بر ماء العسل اکتفا نمایند و اگر مریض برداشت کند تا هفت روز ماء العسل بحسب مزاج مریض مرتب سازند مثلاً اگر در مزاج مریض برودت زیاده نباشد شهید یکجز و در هشت جز و چهار جز و آب بآتش ملایم بجوشانند و کف بردارند هر گاه سوم حضه بسوزد صاف کرده در شیشه اندازند و بدهند و یا در یکجز و شهد شش جز و آب اندازند چون نصف بماند صاف کرده بدهند و اگر برودت زیاده باشد شهید یک حصه و آب دو حصه بجوشاند چون دو حصه بماند صاف نموده بدهند و اگر در ماء العسل بجای آب 6 قیات مثل عرق بادیان یا عرق گاو زبان کنند بهتر باشد و اگر قوی‌تر خواهند دارچینی زنجبیل مصطکی زعفران هیل جوز الطیب بسباسه کوفته بقدر حاجت در صره بسته در اثنای جوش داخل کنند و اگر حرارت در مزاج بود ماء الشکر یا جلاب معمول حکیم ذکاء الله خان عوض ماء العسل دهند و روز پنجم یا هشتم شوربای کبوتر و هوئهه بیروغن بدهند و روز هشتم منضج بلغم دهند و اگر غلبهٔ برودت محسوس گردد بزور و حشایش مثل انیسون تخم کرفس از وفای خشک فقاح ادخر قنطوریون دقیق سیبالیوس نانخواه قردمانا و اصول مقل بیخ کرفس بیخ کبر بیخ اذخر بیخ مهک حسب حاجت در مضنج افزایند و یا ماء البرّور یا ماء الاصول سبک بدهند و گاهی منضج از اصل السوسن بادیان اسطوخودوس بیخ بادیان انیسون تخم کرفس عود صلیب فقاح اذخر گاو زبان هر یک چهار ماشه گلقند عسلی چهار توله مطبوخ کرده میدهند و اگر حرارت لاحق باشد انیسون تخم کرفس طرح ساخته گل بنفشه عنب الثعلب هر یک چهار ماشه و تخم کاسنی تا ده توله زیاده میکنند و اگر حرارت زیاده‌تر باشد بادبان و فقاح اذخر نیز حذف کرده تخم خیارین می‌افزایند و در اخر مویز منبقی بیست دانه پرسیادشان چهار ماشه اضافه می‌سازند بالجمله اگر مزاج اصلی حار باشد و یا تپ داشته باشد ادویهٔ بارده مثل بنفشه و نیلوفر و کاسنی و خیار بن خصوص بابزور منضجات برای اصلاح دهند و اصول ندهند که بیش دارند تا بضعف طبیعت منجر نگردند و گل سرخ گل نیلوفر و غیره حشایش بارده برای تپ و اعانت ادویهٔ مسهله و اصلاح و رعایت مزاج حار اصلی در مسهل نیز میدهند بنابر ضرورت باحتیاط باید دارد و گرنه کار بشیرجات میکشد لیکن بتامل فهمیده بدهند و اگر مزاج اصلی حار نباشد و یا تپ نباشد اصلاً و مطلقاً نباید

دادکه مضرت دارند و غذا در اثنای منضج بدستور شوربای مذکور و اگر کافی نباشد شوربای دو کبوتر بسازند و بخوردن گوشت او امر کنند بعده در شوربا حبوب گرم اول بقدر سه توله اندازند پس زیاده کنند مثل نخود موئهه و قرطم و اندک فلفل و دارچینی بعد از آن برنج داخل نمایند و در مزاج حار شوربای باشکار و یا بره با بازیر حاره بدهند و کبوتر ندهند که محرق خونست و در این امراض بعد از ماء العسل یعنی بعد از روز چهارم یا هفتم یا چهاردهم بجای اب عرق بادیان یا گاو زبان میداده باشند و اگر بر مزاج سردی غالب باشد عرق ازخر و دارچینی غیر قوی بدهند اما اگر مزاج حار متحمل ماء العسل نباشد یا تپ عارض شود از اول روز استعمال عرق عنب الثعلب یا بادیان مضایقه ندارد بعد از ان روز شانزدهم مسهل بلغم دهند و یادر منضج مذکور غاریقون سه ماشه تربد موصوف شش ماشه برگ سنا یکتوله قنطوریون چهار ماشه مغز فانوس شش توله شیرۀ مغز بادام شش دانه افزوده مسهل دهند و اگر عمل خوب نکرد بسفایج شش ماشه افتیمون چهار ماشه ما حب النیل چهار ماشه زیاده سازند و در یوم الراحه تبرید که در مسهل بلغم معمولست یا اسطوخودوس کنو چه گاوزبان هر یک چهار ماشه جوشانیده گلقند دو توله داخل کرده تخم ریحان پاشیده بدهند و اگر حرارت محسوس شود گاو زبان خطمی خبازی عنب الثعلب هر یک چهار ماشه جوشانیده با شربت بنفشه دهند و اگر حرارت زیاده بود بهدانه نیز داخل کنند خواه لعاب و بشربت اسطوخودوس دو توله فرنجمشک چهار ماشه پاشیده بدهند و بعد دو مسهل باز منضجات داده بحسب ایارج یا حب شیار تنقیه نمایند و بهتر انست که در میان گل دو یا سه مسهل استعمال منضجات کنند یعنی نضج دهند پس استفراغ ماده نمایند و باز اعادۀ منضجات کنند پس مسهل استعمال نمایند و همچنین بعمل ارند زیرا که این امراض بارد و متمکن در اعصابست و غذا روز مسهل وقت و بهر آب یخی گوشت کبوتر و وقت سه پهر کچری موئهه دهند و بعد از تنقیه معجون سیر و دواء المسک حار و معجون اذارقی و معجون هندی و معجون حاویدی و لعوق معمولی و دیگر معاجین گرم بخورانند و شربت عسل و شربت ابریشم و عرق تنبول و عرق تنباکو و عرق هندی مرکب استعمال کنند و روغنهای گرم مثل روغن دهتوره و روغن قسط و روغن بیدانجیر مرکب و روغن هفت برگه و روغن موم و روغن بیش و روغن حواصل و روغن مبارک و روغن کلان و روغن روباه و روغن چوب چینی و روغن عسل بمالند و ایضاً بعد تنقیه عطوسات و سعوطات و غراغر منقی دماغ بعمل ارند و در طبیخ ضبغ عرجانشانند و تریاق فاروق دو دانگ یا مشرود یطوس یا تریاق اربعه تناول کرده عقب آن قرنفل دارچینی عود هندی عود طیب هر یک یکمثقال در عرق بادیان جوشانیده صاف نموده شربت اسطوخودوس داخل کرده بنوشند و یا دواء المسک حاریا معتدل خورده بالایش طبخ بادیان خطائی عود مصطکی خولنجان قرنفل لنسیون هر یک دو ماشه الایچی خرد دارچینی هر یک چهار ماشه چای خطائی هشت ماشه نبات سفید دو ادقیه داخل کرده بنوشند و یا تریاق

فاروق برابر نخود خورده بالایش عود بلسان عود صلیب هر یک دو ماشه در عرق گاو زبان و عرق باد رنجببویه و عرق دارچینی هر یک چهار توله جوشانیده صاف نموده گلقند عسلی حل کرده بنوشند غذا شوربای کبوتر بچه و شلهٔ گوشت دراج بخورند و یا زنجبیل ترکی برابر در عسل سرشته هر روز در وقت بقدر گروگان با ماء العسل مداومت نمایند و نوشیدن ماء العسل در خوردن این دو لازم شناسند و یا بادیان خطائی چای خطائی هر یک چهار ماشه دارچینی دو ماشه زوفای خشک سه ماشه بعرق عنب الثعلب و عرق بادیان هر یک پنج توله جوشانیده صاف نموده نبات چهار توله داخل کرده بطور قهوه بنوشند و مدام خاییدن و دارچینی و قطعهٔ جوزبوا و کبابهٔ چینی و وج و عاقرقرحا و قرنفل و نهادن جوز بواسالم در دهان و طلای مسحوق او با روغن بان و یا عطر او تنها نافع بود و گرسنه و تشنه دارند و تسخین کلاً و طلائر و ادرا بول مفید شناسند و دیگر مبدلات مزاج که در علاج امراض عصبی بارد مذکور شد بکار برند و پوشش در خواب زائد از وقت بیداری باشد و در سر ما پوشش و فرش از شمور ثعلب و صوف پنبهٔ نو و از موی شتر و دنبه باشد و بیداری زیاده و خواب اندک باید ز مسکن تاریک و گرم باشد با خالی از تصاویر و نقوش و رطوبت و قرب سیاه و باد تند سرد در آن نباشد و تعطیر مسکن ببخورات کنند و ریاحین حارهٔ خوشبو در ان نهند و اگر مزاج علیل حار باشد ترتیب مسکن بحسب آن کنند و اجتناب از خوامص و مؤلدات بلغم و از خواب بعد غذا مناسبست ترک عشاد آب خالص واجب شیخ میفرماید واجبست که قصد طبیب در امراض عصب خمسه اعنی حذر و تشنج و رعشه و فالج و اختلاج قصد مؤخر دماغ باشد و باستعمال ادویهٔ قویهٔ مسهله در اول امر تعجیل نکند بلکه تا روز چهارم یا هفتم و اگر مرض قوی باشد تا چهاردهم در استعمالی ادویهٔ قویهٔ مسهله و غیر مسهله تأخیر کند و درین ایام اول بر اشیای لطیفهٔ ملینه بر منضجه اقتصاد نماید و استعمال حقنه بشرط حاجت درین وقت باک ندارد و بعد چهاردهم استفراغ بادویهٔ قوی مناسب بود و هم او مینویسد موادی که بیشتر احتیاج استفراغ از عصب می‌افتد بارد میباشد و مستفرغات او ادویهٔ قویه مثل شخم حاجت درین وقت باک ندارد و بعد چهاردهم استفراغ بادویهٔ قوی مناسب بود و هم او مینویسد موادی که بیشتار احتیاج استفراغ آن از عصب می‌افتد بارد میباشد و مستفرغات و ادویهٔ قویه مثل شخم حنظل و فرفیون واشق و سکینج و سائر صموغ قوی و ایارجات کبارست و غاریقون و مسخن و منقی عصب ست و ایضاً قی کردن بخربق سفید نافع خصوص در انحطاط مرض و از مستغرفات لطیف او حمام خشک و ریاضت متعدلست و ریاضت بعد تنقیه افضل سبک مزاج عصب ست و از ریاضت ملایم‌تر شروع کنند و بتدریج تا قوی معتدل رسانند و تنقل بمغز حب الصنوبر بالخاصیت نافع بود بعض قدما نوشته‌اند که اگر از صبر و شخم حنظل و مقل هر یک ده درم فرفیون پنج درم حب ساخته در هر هفته یکبار دهند بدین طریق که اول از دوازده قیراط شروع نمایند و در هفته دوم هژده قیراط و در هفته سوم بست و چهار قیراط

همچنین در هر هفته شش قیراط بیفزایند تا بسی و شش قیراط برسد در تنقیهٔ اعصاب هیچ دارو برابر این نیست انطاکی گوید که علاج فالج و لقوه و تشنج رطب و کزاز و رعشه و حذر و اختلاج همانست که در سکته گذشت لیکن سزاوار انست که علاج اینها قبل یک هفته نکنند و الا گاه سبب موت میشود و از اکل ارواح و انچه ازان خارج شود منع کنند و از ثوم و عسل و عود فرح و سداب بهر نحو که استعمال کرده شود اکثار نمایند و در خواص امده که چوب طرفا لقوه و فالج را بخوراً و اکلاً و شرباً در ظرف آن نفع بخشد.

علاج امراض عصبی و موی و صفراوی

و آن استرخا و تشنج و رعشه و حذر . اخلاج ست در موی بعد چهار روز یا هفت روز فصد کنند و شربت انار شیرین یا شربت بنفشه در عرق عنب الشعلب بست توله حل کرده دهند و یا شربت اسطوخودوس با شربت لیمو یا شکنجبین ده یا بروزی دو توله در عرق کاسنی بست توله و بید مشک و عرق کیوره و عرق بید ساده هر یک ده توله حل نموده دهند و بعد از نضج بروز شانزدهم از عناب ده دانه شاهتره شش ماشه گل بنفشه تخم خطمی خبازی هر یک چهار ماشه عنب الثعلب گاو زبان هر یک شش ماشه مویز منبقی بست دانه تخم کاسنی دو توله اصل السوس چهار ماشه تخم خیاربن دو توله فقاح اذخر بیخ کاسنی هر یک چهار ماشه سنای مکی بکتوله مغز فلوس شش توله برنجین شش توله هلیجات ثلثله هر واحد شش ماشه غاریقون روغن بادام هر واحد شش ماشه مستهل دهند و بروز دوم لعاب گاو زبان تخم خطمی تخم کنوچه هر یک چهار ماشه فرنجمشک چهار ماشه پاشیده بدهند غذا آب یخنی و نخوداب و آش جو و در صفراوی لعاب بهدانه چار ماشه عرق گاو زبان پنج توله شربت بنفشه یا شربت انار دو توله بدهند و بعد از منضج و مسهل مذکور حب ایارج شش ماشه با عرق بادیان و ده توله آخر شب خورانیده صبح بدون مغز فانوس مطبوخ بنوشانند و اگر احتمال حب ایارج نباشد از گل بنفشه تربد رب السوس هلیله زرد انیسون هر یک نیم درم سقمونیا دو دانگ حب ساخته بدهند.

استرخا و فالج

استرخا سستی و ضعف ست که در عضوی ظاهر شود و حس و حرکت آن عضو ناقص باطل گردد و فالج بقول مطلق استرخای هر عضوی را گویند و بقول مخصوص مختص بعرف اطبا استرخا یک شق بدن ست در طول که از گردن تا فدم فرا گرفته باشد و سر صحیح و سالم بود و یا در جمیع شق از سر تا قدم ساری باشد و این را فالج مع اللقوه و خلع گویند و فالج بمعنی استرخای مطلق اگر بهر دو جانب تمام بدن غیر از اعضای سروری بود ابوبلقسیا گویند و اگر بهر دو شق سر و بدن عام باشد سکته بود. **بالجمه** سبب بطلان حس و حرکت آنست که روح حساسه و محرکه با

محتبس گردد از نفوذ در اعصاب بجهت انسداد طریق روح حامل آن و یا نافذ باشد در ان و لیکن بعضی اعضا از اثر و قوت آن متأثر نشوند بجهت فساد و مزاج خود و فساد مزاج یا از حرارت باشد یا از برودت یا از رطوبت یا از یبوست اما حرارت تا که بحد غایت نرسد تأثیر حس و حرکت را منع نکند و یبوست بدستور بلکه مانع حس و حرکت اکثر برودت و رطوبت بود و ظاهر ست که برودت ضد روح ست و تخدیر و اضماد آن کند و طوبت عضو را مهیا ببلادت میگرداند پس از اسباب بطلان حرکت رطوبت بلا ماده بود لیکن تلافی این بتسخین سهل باشد و این در اکثر بدن یا در شق و احداء و عام نبود بلکه در یک عضو خاص عارض شود چون فالج مثانه و ذکر و امثال آن پس فالج و استرخای اکثر اعضا بسبب احتیاج روح باشد **و سبب** احتباس روح انسداد بود یا افتراق مسام و منافذ مؤدیه بسوی اعضا بقطع عصب در طول و انسداد یا بر سبیل انقباض مسام یا امتلاش خلط مسدود یا ورم یا قطع عصب باشد و انقباض مسلم یا از ربط عضو بود و آن بگشادن رباط زائل گردد و یا از انضغاط شدید چنانچه عند ضربه یا سقطه یا میلان فقره براست و چپ یا خلع مفصل و یا غلط جرم عصب در جوهر خود و یا سردی مکثف مسام عارض شود و امتلای مسدد از مواد رطب بود و آن اکثر بلغم باشد که از بطون دماغ بریزد و در خلل کل اعصاب جاری گردد و یا در مبادی اعصاب یا شعب اعصاب متوقف شود و طریق روح نفسانی بند کند و امام ورم نیز از عروض خود در نخاع و منابت اعصاب و یا شعب آن منافذ را مسدود سازد و از هر ماده که باشد و یا قطع عصب انچه در طول باشد نفوذ روح و مفرحس و حرکت نبود و انچه در عرض باشد حس و حرکت را منع کند از اعضای که مجاری روح نفسانی میان او و میان لیف مقطوع پیش از قطع متصل بودند و بسیار باشد که مادۀ رطب بسبب غلبۀ حرارت بر بدن یا بسبب حرکت بدنی یا نفسانی دفعۀ از خوف یا غضب یا لذت یا غم بسوی اعصاب نخاع و اطراف سائل گردد و فالج ارد **و بدانکه** سبب فالج اگر در یک شق بطون دماغ یا در مجاری شق واحد افتد همه شق بدن مع شق روی مطرح گردد چنانچه اگر در هر دو شق بطون دماغ یا مجاری آن بود سکته افتد و اگر در هر دو شق نزد *** نخاع افتد کل بدن سوای اعضای روی مفلوج شود لیکن گاهی جلد سربیحس گردد و اگر در شق واحد منبت نخاع افتد فالج در یک شق بدن غیر از روی عام بود و اگر از منبت فروتر بهر دو جانب یا در یک شق باشد اعضائیکه عصب اوست مسترخی و مفلوج گردد و اگر سبب در نخاع نباشد بلکه در عصب باشد یا شعبۀ او یا ده یا تفرق اتصال یا ورم افتد استرخا در عضوی که باین عصب یا شمعبه تعلقی داشته باشد واقع شود مثلاً در زبان و حنجره و مری و مثانه و معای مستقیم و غیر آن و باقی اعضا سالم بود و اکثر فالج در شدت بر دشتاور و در مشایخ و مزاج بارد رطب و بشخصی که ادمان تدبیر غلیظ مؤلد بلغم نماید عارض میشود و گاهی در ربیع بحرکت امتلا در ان و در بلاد جنوبی و در عمر پنجاه تا شصت سالگی که دماغ بارد و ممتلی باشد و دفعۀ حرارت یا برودت قوی رسد

بر سبیل نوازل می‌افتد و اگر فالج بجوان در فصل گرما افتد کمتر نجات یابد و گاهی سکته و صرع و قولنج و اختناق رحم و حمیات مزمنه بر سبیل بحران نیز منتقل بالفج گردند و قولنج شدید الالم در اکثر مؤدی باسترخای اطراف و خلع مفصل زانو و سرین گردد هنگام انقضای مرض بر سبیل بحران و دفع طبیعت فضول را از عمق بدن بسوی اطراف چنانچه صاحب کامل گفته که جماعتی را دیدم که ایشان را قولنج صعب شدید الالم بود و منکبین آنها و بعضی را منکبین و در کین منخلع گردید و شخصی را دیدم که حرکت کتفین او معطل شده بود الا حس آن مرد جید بود و همچنین فولس در کتاب خود ذکر کرده که در زمانهٔ من قوم کثیر را در قولنج عارض شد و هر کسی که از ایشان خلاص یافت خلاصی آن باسترخای اطراف گردید و حس آن باطل نشده بود و نفس ردی مختلف منقطع از شدت اختلاف در فالج بربردارت حال صاحب فالج دلالت کند و بقراط گوید که حل فالج قوی ممکن نیست و ضعیف سهل **نه و بدانند** که گاهی استرخا با خلع و تشنج مرکب میگردد و در بعض مردم حتی که بعضی اعضای ایشان مسترخی یا منخلع و بعضی متشنج مرتعد بسوی منشیء آن معاینه کرده و گاهی عضو منخلع با تشنج و ارتعاد دیده شده و ابن نوح از بقراط نقل کرده کسی را که سکر از شراب باشد و یکبارگی کلام او بند گردد و بعده او را امتداد بهمرسد بمیرد گر آنکه تپ آنرا عارض شود یا کلام او در ساعتی که سکر او منحل گردد جاری شود و مراد با مساک کلام فالج ست و جالینوس گوید که استمساک صوت مع استرخاردیست و اعضائیکه مفلوج شود رنگ آنها تیره گردد بولس گفته که استرخا از نخلاع یعض فقار قاتل ست قسطا بن لوقا گفته که اگر مفلوج کلام مستوی کند علت در نخاع بود و علاج آن سهل‌تر باشد و اگر در کلام او اضطراب بود علت در دماغ باشد و علاجش مشکل‌تر ست و بدانکه نبض مفلوج ضعیف کلام مستوی کند علت در نخاع بود و علاج آن سهل‌تر باشد و اگر در کلام او اضطراب بود علت در دماغ باشد و علاجش مشکل‌تر ست و بدانکه نبض مفلوج ضعف بطی متفاوت بود و هر گاه از مرض قوت ضعیف گردد نبض ضعیف متواتر شود و در ان فقرات بلا نظام واقع شوند و قارورهٔ مفلوج اکثر سفید باشد و گاهی بسبب ضعف جگر با عروق یا گرده یا درد عصب بسیار سرخ بود و گاهی شق سلیم ملتهب بود گویا در اتش ست و شق مفلوج بارد بود گویا در برفست و نبض شقین مختلف گردد چنانچه نبض شق بارد ساقط بود و نبض شق حاربحسب مزاج آن باشد و گاهس چشم جانب شق بارد کوچک گردد و عضو مسترخی و مفلوج تا که همرنگ سائر بدن باشد و کوچک و لاغر نگردد در صحت امیدوارتر ست و اگر بسبب فساد مزاج باستیلای برد محمد و فتور حرارت غریزی یا انطفای آن افعال طبیعی نیز باطل شود و عضو بجهت نرسیدن غذا بزردی و لاغری گراید امیر صحت او کمتر بود و صاحب کامل گوید که علامت علت معروف با بوبلقسیا آنست که صاحب او بر پشت افتاده بود و صوت و حس و حرکت او معدوم باشد و برین علت

تقدم کند و درد سر شدید و امتلای و داجین و دوار و تاریکی بصر و سردی دست و پا و اختلاج در جمیع بدن و ثقل در حرکت و صریر انسان در وقت خواب و بول مائل بسیاهی بود و در ان قفل را سب شبیه بسویق و قشار باشد و علامت خلع احساس زائده عظم داخل در حقره مفصل را خارج از موضع خودست و آنرا بحاسهٔ منفصل دریابند. طریق تشخیص اسباب این مرض باید که اولاً بپرسند که مرض دفعهٔ عارض شده یا بتدریج اگر دفعهٔ بگوید حال تقدم وقوع ضربه یا سقطه یا زخم بپرسند اگر اقرار آن کند و مرض بمجرد وقوع آن افتد سببش گسستن عصب یا قطع آن باشد و این هر دو لاعلاج ست و الا نظر کنند اگر سفیدی رنگ و تربل بدن و کثرت بزاق و نوم و قلت عطش و قاروره سفید و غلیظ و گاه رنگین سرخ و زرد غلیظ بسبب ضعف کبد و عروق و نبض بسطی و متفاوت بود فالج رطوبتی بلغمی باشد و اگر ملمس حار و رگهای گردن و غیره و نبض ممتلی و رنگ چشم و روی سرخ بود فالج و موی باشد پس اگر فالج مادی در سرسام با سکته یا صرع یا قولنج یا اختناق رحم یا حمیات حاده و مزمنه بر سبیل بحران واقع شود فالج انتقالی بحرانی باشد و اگر عروض مرض بتدریج گوید و با آن تپ و درد یا گره در عصب بود فالج ورمی باشد پس به بینند اگر تپ و درد شدید و تمدید بود و ورم حار باشد و اگر تپ نرم و درد اندک و حذر بود ورم رخو باشد و اگر از لمس صلابت و تعقد در عصب معلوم شود از تقدم وجع و ضربه یا التوایا ورم حار نیز سؤال کنند و این دلائل ورم صلب باشد و اگر آثار اورام یافته نشود و ملمس بار بود از تقدم رسیدن سردی شدید و نوشیدن آب بغایت سرد و یا ایستادن در اب سرد سؤال نمایند اگر باشد استرخا از برودت و رطوبت ساده باشد. و الا تقدم ربط رباط یا زوال فقره یا خلع مفصل بپرسند پس بهر کدام از این اسباب که اقرار کند سبب استرخا همان باشد و فرو نشستن پشت یا گردن و بلندی سینه اگر زوال فقره بسوی داخل بود و خمیدگی پشت یا گردن و فرو رفتن سینه اگر زوال طرف خارج باشد نیز از نشان زوال فقراتست و اگر حرکت انبساط و انقباض عضو بر *** شود و عضو نرم نباشد سببش غلظ عصب یا غلبهٔ یبوست باشد و تقدم اسباب یبس بر یبوست شاهد باشد و هر گاه بول بی‌اراده جاری گردد نشان استرخای مثانه باشد و اگر بر از بی‌اراده بیرون آید علامت استرخای معای مستقیم بود و باشد که قوت دافعه باطل شود و بول و براز دفع نتواند کرد بالجمله علامت و علاج استرخای مثانه و معای مستقیم و استرخای زبان و حنجره و مری و غیره هر یک در مقام خود دهانه کور گردد و اینجا تدبیر مطلق استرخا و فالج مسطور میشود.

علاج استرخا و فالج بلغمی

تدبیرش بدستوریکه در علاج امراض عصبی بلغمی مذکور شد از ترک آب و غذا در ابتدا و استعمال منضجات و مستفرغات و غیره بعمل ارند و ایضاً بر استفراغ مفلوج اقدام ننمایند مگر برفق و مراعات قوت و راحت دادن بدن در

میان هر استفراغ و اگر در پنج شش مسهل مادهٔ فالج بر نیاید بر ماء الاصول فقط تا یک چله گذرانیده بعد از ان حبوب منقی دماغ میداده باشند و در اخر معجون سیر و غیره بخورانند لیکن از تنقیه تا چهلم روز فراغت ضرورست چه قول بعضی اساتذه است که اگر قبل از چهلم اعضا بگشایند بگشایند و الا باز نگشایند لهذا در مرض خفیف هشتم روز مسهل معمولست و از روز چهارم منضج شروع میکنند و تدبیر کلی این مرض نضج کامل ست و قبل از نضج کامل اسهال ممنوع و مضرست و روز دوم از مسهل اگر تپ نبود باز منضجات مشتمل بر مقویات و مسخنات کبد اگر شق راست مؤف بود و مسخنات و مقوبات قلب اگر شق چپ معمول بود بدهند اگر مرض قوی باشد تا چهلم روز تقویت این عناصر ضرورست و بعد مسهل تقویت معده بمصطکی و زرنباد و فاواینا و اسطوخودوس سوده به هلیلهٔ مربی یا اطریفل سرشته معمولست چه اطریفل دابغ و منقی مخصوص عضو مؤف یعنی دماغ ست و سکنجبین عنصلی با شربت زوفا بماء الاصول و یا ماء البزور حاریا معتدل بیاشامند و خورانیدن تریاق اربعه و ثمانیه و جوارش بلاد هر چه موجود باشد و مناسب دانند با عرق بادیان و شیرهٔ آن نافعست و مداومت یکدرم سداب شرباً و روغن دارچینی دلوکاً مجربست و همچنین بهر تبدیل مزاج تریاق کبیر و یا مثرودیطوس نیم درم و کلکلانج و مانند آن بدهند و هر شب بعد تنقیه معجون فلاسفه و معجون بلادر و اطریفل کبیر و معجون وج و مربای آن بخورند و دیگر ادویهٔ مرکبه مثل جوارش اترج علیوخان و سفوف اترج ایشان و خمیرهٔ اسطوخودوس و حب عنبر و مومیائی و اذاراقی و حب سرخ و سیاه و حب سیماب و حب بیش و حب سم الفار حسب حاجت بعمل ارند و فقرات و اعصاب را بروغنهای گرم محلل و مقوی اعصاب چون روغن قصط و غیر آن گاه ساده بمالند و گاهی جند بیدستر و عاقرقرا در ان روغنها آمیزند و یا موم و روغنی گداخته و قدری فرفیون آمیخته نیمگرم تدهین کنند و یا مومیائی کافی در روغن حنا مالش نمایند که بعد یافتن فلاج از فالج دفع ماندگی اعضا میکنند و یا ضماد جوزبواد مالش زنجبیل و زرنباد کنند و یا قسط تلخ مرکی فرفیون سوده بروغن گل ممزوج نموده نیمگرم بمالند و آبزن مخترع حکیم علیوخان نیز مجربست و سواری کشتی و نقل از بلد بارد بشهر گرم مفید بود و درین مرض تا گرسنگی صادق و تشنگی سخت نشود غذا و آب نخورند و ترک طعام شب و اجبست و چون قریب بضحت شوند عضو مسترخی را حرکت دهند و غمز شدید کنند و بخرفه و درشت بمالند و باید که در فالج بر اخراج خون جسارت نکنند الا بعد تحقیق غلبهٔ خون که بیمار سرخ رنگ و جوان بود و فصل و مزاج و قوت مساعد باشد درینصورت فصد حائر بست اما خون کمتر باحتیاط تمام گیرند و گرنه بلغم غلبه خواهد کرد و در ابتدا مهما امکن در تقلیل غذا کوشند. **بیان بعض تراکیب** معمول در فالج منقول از مطب اساتذهٔ کرام روز منضج باید که در منضج بلغم وزن اسطوخودوس پنج ماشه و انجیر سه عدد کنند و عود صلیب و دو ماشه گاو زبان عنب الثعلب بیخ کبر هر یک شش

ماشه عوض بیخ کاسنی و بیخ کرفس و مویز منقی داخل کرده در عرق عنب الثعلب نیم اثار جوشانیده گلقند حل کرده بدهند غذا شوربای کبوتر و گنجشک یکوقت و بجای آب عرق مکوه و وقت شام تریاق فاروق بقدر یک نخود بشهد خالص شش ماشه سرشته لیسانیده بالایش عرق مکوه عرق گاو زبان جوشانند. **ایضاً** در مرض خفیف صرف اصل السوس گاو زبان بیخ بادیان بیخ کاسنی بادیان اسطوخودوس در عرق عنب الثعلب و بادیان جوشانیده با گلقند برای نضج دهند و بعد نضج اجزای مسهله افزایند. **ایضاً** برای مرد جوان در فصل صیف که استرخا در فکین و قدم و عسر حرکات باشد منضج از گل بنفشه اصل السوس خطمی خبازی گاو زبان بیخ بادیان هر یک شش ماشه در عرق عنب الثعلب و گاو زبان هر یک نه توله شب خیسانیده صبح جوشانیده گلقند مالیده داده شود و روز دوم اسطوخودوس بجای گل بنفشه باز عود صلیب دو ماشه گل بنفشه چهار ماشه عنب الثعلب شش ماشه مویر منقی نه دانه بیخ کبر شش ماشه روفای خشک سه ماشه بادیان شش ماشه انجیز زرد هفت عدد تخم قرطم یکنیم توله سنای مکی یکنیم توله افزوده جوشانیده صاف نموده فلوس خیار شنبر شش توله گلقند چهار توله روغن گاو شش ماشه داخل کرده مسهل دهند و در مسهل سوم حب ایارج داده و روز دوم از مسهل برای نضج ماده و تقویت دماغ گل گاو زبان سه ماشه پرسیاوشان چهار ماشه بیخ کاسنی شش ماشه اسطوخودوس چهار ماشه جوشانیده گلقند حل کرده اول هلیلۀ مربی خورانیده بنوشانند. **ایضاً** در خلل خفیف دماغ که حس و حرکت بعد غسل قدری ناقص گردد و در گوش هوای سرد معلوم شود ماء العسل از گاو زبان چهار توله در سه آثار اب جوشانیده عسل پا و آثار داخل کرده باز جوشانیده بدهند و گاو زبان گل گاو زبان هر یک پنج ماشه پرسیاوشان هفت ماشه نبات یکتوله در عرق بادیان پاو اثار جوش داده بطور قهوه بخورانند و غذا عسل و نان بعد دو سه روز که تخفیف شود و قبض باشد گلقند عوض نبات کنند باز مکوه گل بنفشه گل سرخ هر یک هفت ماشه گاو زبان گل گاو زبان هر یک پنج ماشه عوض بیخ کرفس و بیخ اذخر و اسطوخودوس در منضج بلغم افزوده مضنج دهند و بعد اسطوخودوس در منضج بلغم افزوده منضج دهند و بعد نضج اسطوخودوس پنج ماشه سنای مکی یکتوله تربد سفید سه ماشه مغز فلوس هفت توله روغن زرد بیخ ماشه اضافه کرده مسهل دهند و بدستور روز دوم تربد و بعد دو مسهل چند روز منضج داده حب ایارج خورانیده بعد تنقیه معجون فلاسفه دهند. **ایضاً** بصورت مرض خفیف بعد ماء العسل در منضج بلغم گاو زبان پنج ماشه عوض اصل السوس و بادیان و انجیر افزوده روز پنجم داده روز هجدهم اجزای مذکوره و سنای مکی و مغز فلوس گلقند روغن بادام در مضنج اضافه کرده مسهل دهند و بعد تنقیۀ کامل عود غرقی عود صلیب مصطکی سورنجان هر یک نیم ماشه در گلقند آمیخته همراه عرق بادیان بخورانند و عود صلیب سوزنجان بتدریج اضافه کنند و بروغن آب برگ ریحان مالش نمایند. **ایضاً** اگر در فالج از گرمی ادویۀ منضجه

اسهال و سوزش بول و درد گلو عارض شود ادویۀ شدید الحرارۀ از منضج موقوف نموده گل بنفشه گاو زبان تخم خرپزه تخم خیارین افزایند و از تخم خطمی و عرق مکوده و عرق گاو زبان غرغره کنند و عناب در دهن دارند و یا منضج از خیساندۀ تخم خیارین گل بنفشه گل گاو زبان هر یک شش ماشه عناب چهار دانه مویز منقی نه دانه در عرق مکوه شش توله عرق گاو زبان پنج توله شربت بزوری معتدل دو توله نیمگرم بدهند و اگر اسهال زیاده بود در شوربای کبوتر نخود کابلی چهار توله داخل کنند و روز شانزدهم اسطوخودوس گاو زبان تخم خطمی بیخ کاسنی اصل السوس پر سیاوشان هر یک شش ماشه بادیان نه ماشه سپستان ده دانه سنای مکی توله تربد شش ماشه بادرنجبویه چهار ماشه تخم خرپزه نه ماشه عود صلیب چهار ماشه عوض تخم خیارین و مویز منقی و شربت بزوری داخل کرده شب خیسانیده صبح جوشانیده مغز فلوس هفت توله ترنجبین چهار توله گلقند سه توله عرق بادیان پنج توله روغن بادام شش ماشه داخل کرده غارقون سه ماشه خورده بنوشند و بهر نخوداب کبوتر و شام آب دال مونگ و برنج روز دیگر اصل السوس بجای عناب و تخم خیارین در نسخۀ منضج سابق افزوده دهند و بجای ماء العسل عرق بادیان اگر اسهال کم شود روز هیجدهم در اخر شب حبا ایارج توله بروغن بادام دو ماشه چرب کرده همراه عرق بادیان و مکوه بخورند و صبح بسفایج چهار ماشه مغز قرطم شش ماشه تخم کشوث چهار ماشه عوض تخم خطمی و سپستان و سنا و تربد و بادرنجبویه و پر سیاوشان در نسخۀ مسهل اضافه کرده بدهند روز دیگر بدستور مقرر منضج گل بنفشه گل گاو زبان هر یک شش ماشه مویز منقی نه دانه اصل السوس چهار ماشه عود صلیب چهار ماشه تخم خرپزه نه ماشه در عرق مکوه دوازده توله عرق بادیان نه توله شب تر نموده صبح صاف نموده شربت بزوری داخل کرده دهند روز بستم در ین منضج خطمی شش ماشه عناب چهار دانه پرسیاوشان شش ماشه بادرنجبویه برنجاسف هر یک چهار ماشه سپستان یازده دانه عوض عود صلیب اضافه کرده گلقند بجای شربت بزودی داخل کرده دهند و تا چهار روز همین منضج داده روز بست و چهارم حب ایارج بدستور خورده صبح گل بنفشه اسطوخودوس اصل السوس بادرنجبویه مکد شش ماشه سنای مکی توله گاو زبان پوست بیخ کاسنی عود صلیب مغز خسکدانه هر یک شش ماشه بسفایج فستقی چهار ماشه مویز منبقی نه دانه تخم خرپزه پرسیاوشان هر یک نه ماشه شب در عرق کموه عرق بادیان هر یک دوازده توله تر نموده صبح جوش داده مالیده صاف نموده مغز فلوس ترنجبین روغن بادام داخل کرده بدهند روز دیگر گل بنفشه گل گاو زبان تخم خرپزه هر یک شش ماشه مویز منبقی نه دانه اصل السوس چهار ماشه شب در عرق گاو زبان و عرق مکوه تر نموده صبح مالیده صاف نموده شربت بزوری معتدل انداخته نیمگرم بنوشند. **ایضاً** در فالج رطوبی که مزاج اصلی حار بود بعد ماء العسل منضج از بادیان بیخ بادیان عنب الثعلب مویز منقی اسطوخودوس بیخ کبر پرسیاوشان جوشانیده گلقند آفتابی مالیده صاف کرده

تو دری سفید پاشیده دهند بعد از نضج ماده بروز مسهل بیخ کاسنی انجیز زرد سنای مکی افزوده جوشانیده صاف نموده فلوس خیار شنبر شش توله گلقند شیر خشت هر یک چهار توله روغن گاو شش ماشه داخل کرده داده شد بعد دو مسهل تا دو روز بجهت تقوت دماغ و قلب و جگر مصطکی سوده یکماشه بهلیلۀ مربی یکعدد سرشته همراه اسطوخودوس گاو زبان هر یک چهار ماشه بنفشه شش ماشه جوشانیده و صاف نموده *** حل کرده تو دری سفید چهار ماشه پاشیده دهند باز مسهل سوم بدستور قید بحران هر ذسه هلیله افزوده شب حب ایارج و صبح بدرقه دهند بعد مسهل برای نضج و تقویت اعشای رئیس و درد پای طبیخ بادیان چهار ماشه بیخ بادیان عنب الثعلب گل بنفشه هر یک شش ماشه پرسیوشان اسطوخودوس گاو زبان هر یک چهار ماشه مویز منقی ده دانه مصطکی سورنجان هر یک سه ماشه جوشانیده صاف نموده شربت بزوری داخل کرده تودری سفید پاشیده دهند و اگر قبض باشد روز دوم بجای شربت گلقند کنند و سورنجان مخصوص برای درد و پاست جهت درد ساق و پای که از حرکات ماده بشرکت اعضا یا ریاح در فالج میباشد میدهند چون درد پای باقی ماند باز سورنجان سوده همراه هلیلۀ مربی و مصطکی در نسخۀ سابق و بجای گل بنفشه بادیان چهار ماشه داخل کرده دهند باز طبیخ اصل السوس سه ماشه گاو زبان ابریشم خام تخم کاسنی هر یک چهار ماشه جوشانیده نبات یکنیم توله داخل کرده دهند و برای ضعف دواء المسک معتدل پنج ماشه با عرق بادیان ده توله دهند و بعد از الفراغ مسهلها و تنقیۀ تمام و کمال اگر تشنگی زائد بود یکدو بار آب تازه بوقت غذا بدهند چه در ظو معده و در ابتدای فالج و در شب آب نمیدهند مگر در صورت تپ و حرارت مزاج بدهند و در موسم ربیع تجویز منضج و مسهل کنند و بسفایج قنطوریون هر یک چهار ماشه در منضج بلغم عوض اصل السوس و بیخ کرفس افزوده بعد نضج ماده روز مسهل گل نیلوفر چهار ماشه ترنجبین چهار توله روغن بادام شش ماشه بجای غاریقون و روغن بیدانجیز و گلقند در مسهل بلغم نموده بدهند و مسهل بدستور حب ایارج وقت آخر شب و صبح بدرقه دهند بعده معجون به نسخۀ تحفه که در ان جوز بود او بنفشه است جهت تقویت اعضای رئیس و نزله خورانند. **ایضاً** در فالج عضوی که بعدقی و اسهال در تخمه می‌افتد ماء العسل در عرق گاو زبان ساخته دهند و روز چهارم نقوع پرسیاوشان اصل السوس گاو زبان عناب بعرق شاهتره عرق عنب الثعلب عرق گاو زبان شب خیسانیده صبح شربت بنفشه داخل کرده بنوشند غذا شله و بجای آب عرق مکوه. **ایضاً** در فالج مع اللقوه و درد بارد و بعد مسهلات سورنجان سوده باطریفل صغیر سرشته بخورند بالایش گلقند در عرق عنب الثعلب عرق گاو زبان عرق بادیان مالیده بنوشند باز طبیخ دارچینی گاو زبان انیسون بادیان جوشانیده با گلقند باد سورنجان بوزبان عود صلیب بگلقند سرشته بخورند بالایش عرق عنب الثعلب عرق بادیان شربت اسطوخودوس تخم فرنجمشک پاشیده دهند. **ایضاً** در فالج مع اللقوه بعد تدابیر معموله و

مسهلها مصطکی سوده بهلیلهٔ مربی سرشته بخورند بالایش گاو زبان بادیان بعرق عنب الثعلب جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند روز دوم مویز منقی برعایت جگر عوض بادیان که برعایت معده بود و عرق بادیان بجای عرق عنب الثعلب و تودری سفید افزایند غذا پولاد و قلیله روز سوم اصل السوس تخم خطمی اسطوخودوس افزایند و عوض نبات گلقند کنند روز چهارم مصطکی سوده بهلیلهٔ مربی سرشته اسطوخودوس گاو زبان جوشانیده شربت بزودی تودری سفید دهند روز پنجم اسطوخودوس عود صلیب سوده باطریفل صغیر سرشته همراه گاو زبان مویز منقی بعرق عنب الثعلب عرق گاو زبان جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند بجای آب عرق عنب الثعلب غذا پلا و مرغ باز جوارش عود گاهی بالطبیخ بادیان خطائی و گاهی هفت ماشه با شیرهٔ تخم کاسنی شش ماشه گلاب و توله نبات یکتوله باز شیرهٔ بادیان چهار ماشه شیروز تخم کاسنی شش ماشه عرق عنب الثعلب و ده توله گلاب چهار توله گلقند دو توله تودری سفیده چهارماشه باز اصل السوس گاو زبان تخم کاسنی ابریشم خام جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند بعده فلاسفه دهند. **ایضاً** برای فالج اللقوه که مرد پیر را با رعشه و غنه در صوت و استرخا و تغیر در حرکات و مشی باشد فلاسفه عرق بادیان صبح و اطریفل کشنیزی عرق گاو زبان وقت شام و وج ترکی عاقرقرحا فلفل زنجبیل کوفته بیخته بعسل سرشته بر زبان مالند پس غرغره بآب گرم کنند و مسهل در ابتدای فصل. ایضاً در خلل دماغ مع بواسیر خونی که دوا بسیار گرم خلل دماغ افزاید معجون فلاسفه هفت ماشه همراه طبیخ چوب چینی سه ماشه دانهٔ هیل دو ماشه نبات یکتوله در عرق گاو زبان و دوازده توله جوش داده بدهند و یا اسطوخودوس شش ماشه رسوت یکماشه پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیلهٔ سیاه آبله هر یک دو ماشه مقل ارزق یکماشه کوفته بیخته با عرق بادیان دهند. ایضاً در فالج مع خفقان اسطوخودوس مغز تخم تربوز پرسیاوشان هر یک چهار ماشه گل گاو زبان سه ماشه جوشانیده شربت بزوری معتدل دو توله حل کرده بدهند و باز تریاق فاروق یا تریاق اربعه بماء العسل بجهت شام و برای صبح معجون فلاسفه شش ماشه با ماء العسل پا و آثار و اگر بعد مسهلات بسبب قبض و تبخیر خفقان عارض شود فلاسفه خورده اسطوخودوس گل نیلوفر جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند. ایضاً بعد تنقیه برای تعدیل و تقویت درین مرض و داء المسک حلو خورده بالایش عرق بادرنجبویه و بادیان و گاو زبان شربت اسطوخودوس امیخته بنوشند و یا معجون سورنجان خورده بالایش بادیان بیخ بادیان سورنجان بوزیدان هر واحد یک مثقال جوشانیده شربت اصول داخل کرده بنوشند و یا تریاق فاروق که مقوی حرارت *** بقدر نخود در شهر خالص امیخته بخورند بالایش عرق گاو زبان بنوشند. ایضاً که زنی را بعد تولد بچه تپ شود و از استعمال مبردات فالج بهمرسد و زبان هم بیکار گردد و از معالجات آن صحبت کلی نشود و پارچه در روغن دیو دار علیوخان آلوده در زردی هفت هشت بار در رحم بدارد و وقت صبح معجون سیر علیوخان یکتوله همراه عرق

تنباکو هفت توله نخورد و وقت شام وج ترکی و شونیز و جوز بوا هر واحد یکماشه در عسل یکتوله بلیسد تا بست و یکروز و در هر روز سه چهار مرتبه دار شیشعان زنجبیل فلفل گرد بورهٔ ارمنی هر یک سه ماشه ساییده بر زبان مالد.

ذکر ادویهٔ مفردهٔ مفید استرخا

گویند که در استرخا شرب قردمانا بآب و یا مغز حب الصنوبر کبار و یا حلتیت مخلوط بقردمانا و یا عسل بلا در نیم درم بمغز جوز و یا حرف و یا روغن خردل و یا حب فلفل و یا آب مطبوخ کفری و یا بیخ سوسن و گل او بآب و یا حب الغار و یا بیخ خطمی مطبوخ بشراب کهنه و یا فرفیون ربع درم سکبینج مقل اشق هر یک نیم درم و یا سبکینج یکدرم بآب گرم و یا حلتیت بقدر باقلا صبح و شب بجلاب و یا عصارهٔ قنطوریون دقیق بعسل و یا پوست رته بآب نیمگرم و یا طبیخ‌دار شیشعان و یا طبیخ حاشا و یا کرنب مسلوق مطیب بزیت و یا فوه الصبغ بعسل و یا ثمرقند دل و یا شربت عنصل و یا جوز القی و یا زراوند طویل یکمثقال و یا دارچینی و یا دو وقو و یا اسطوخودوس و یا سندروس و یا لحم عصّافر و یا لحم شفانین و شرب و تمریخ روغن حب الصنوبر کبار و با روغن پوست ترنج و تخم آن و یا عاقرقرحا بسرکه و یا روغن یاسمین و یا روغن فندق و یا روغن سداب و یا روغن آس و شرب و ضماد قسط و یا برگ غارو یا اقاقیا و یا طلع نخل و یا فلجه و تمرنج قسط هندی بروغن بان و یا روغن عود الفرج و یا روغن نرگس و یا روغن کفری و یا روغن سوسن و یا آب خاکستر چوب انجیر که ده بار تکرار آن نموده باشند و یا روغن غاز و یا زیت که شخم حنضل در ان جوشانیده باشند و یا فرفیون یکدرم در زیت ده درم حل کرده و یا فرفیون و جندبیدستر بروغن قسط و ای مبعهٔ سائلهٔ مطبوخ بزیت یا تنها و یا جندبیدستر و روغن سوسن و موم و یا نطرون مخلوط بزیت کهنه و یا قنه مخلوط بزیت و یا روغن حنا و یا عاقرقرحا مخلوط بزیت و یا روغن ضیان و یا روغن زهر قندول و ضماد خردل بقرنفل و یا سداب و یا شیطرج آب قرنفل سرشته و یا ثافسیا و یا خردل سوده در قیروطی روغن بادام و موم آمیخته و یا نمک و سویق و عسل جمع کرده سوخته و یا غذبه و یا خاکستر چوب انگور بسرکه و زیت و نطول آب دریای شور و یا طبیخ برگ غار و یا برگ فنجکشت و تخم اووپا مرزنجوش و یا قوه الصنغ و یا آب کبریتی و آبزن طبیخ ثعلب در زیت و آب بادیان و تخم کرفس و نانخواه تا آب فانی گردد و یا آب کبریتی و غرغرهٔ طبیخ بیخ کبر و حقنهٔ سکبینج یا طبیخ قنطوریون و شخم حنظل هر واحد نافعست.

بیان ادویهٔ مفردهٔ نافع فالج

سویدی گفته که در فالج خوردن زنجبیل مربی و داشتن جوزبوا در دهان و انداختن آب آن و کذا اکل لحم غزال تا ایام کثیر و کذا مغز حب الصنوبر کبار از پنجدرم تا ده درم بشکر یا بعسل یا *** احمر و کذا خوردن بچه کبوتر که سر

و گردن او دور کرده جوشانیده آب او بیندازند و در اب دیگر خوب پخته باشند و کذا مالیدن و نوشیدن روغن تخم تلخ شمش و کذا غذا کردن بآب نخود سیاه در اب پخته و بزیت و صعتر مطیب کرده و کذا خوردن عود البخور از مجربات منست و همچنین ثبادریطوس هر روز نیم درم شب وقت خواب تا سی روز متواتر خوردن مجرب صحیح ست و از حکمای دیگر نقل کرده که خوردن فلفل سفید یا فقاح اذخر یا بهمن سفید یا آذریون و طبیخ بیخ او و عصارۀ بقلۀ او یا آمله یا ایرسا یا عاقرقرحا یا جندبیدستر یا عسل بلاد یکدرم بروغن جوز یا خصیصۀ الثعلب کبیر یا حلتیت تا یکدرم تنها و مع فلفل و بعسل و تا یکمثقال ملوف بموم و یا نیم درم از ان بسکبینج نیم درم همراه شراب تا پنجروز متواتر یا شبت یا لفظ سفید در ابزن حمام و بعد خروج از ابزن مالش آن نیز مغز حب القطن یا تربد یا روغن نظم یا ثمرا و یا شیطرج بعسل یا شقاقل یا شخم حنظل یا سداب مطبوخ بآب تا نصف بماند و یا بقدر یکدرم بماء العسل تا سی روز متواتر یا سکبینج یا ناردین یکدرم یا سُخالۀ طلا بدوام یا شربت عنصل یا پیاز و مشوی معجون بعسل یا سرکۀ او یا سکنجبین او دائم یا زنجبیل یا زرنباد بعسل یا زوفای خشک یا دار فلفل بعسل یا درونج عسل یا کمبون بعسل یا بیخ فاشرا مثقال بشراب یا قسط تلخ دو درم یا عصارۀ قثاء الحمار یا الک یا روغن جوز الاکل یا دبق یا بیخ راشن بعسل یا نانخواه تنها و مخلوط در اغذیه یا سنبل الطیب و یا خربق سیاه یا ثوم بری تنها و مخلوط در اغذیه یا سیسالیوس یا ثوم بستانی بعسل یا حب الغار یا برگ آن یا فراسیون بعسل تا سی روز متواتر یا جوبوا یا شونیز یا زراوند مدحرج یا دارچینی بآب یا صمغ سداب و برگ او بعسل یا مشک غاریقون یا فرفیون یا جاوشیر یا روغن تخم ترنج یا دوقو یا حرمل تنها یا آب مرزنجوش در حمام یا طالیسفر مثقال بماء العسل یا عنبر یا مویزج یا جوزالسر و یا قنه یا روغن بادام تلخ یا قردمانا و دو درم بشراب یا روغن آجر یا بیخ باد اورد یا بندق یا روغن او یا قلوب کرم سودا در اول طلوع آن یک مثقال بعسل یا شراب با روغن ضیان یا ثافسا بروغن زرد مخلوط یا بیخ نبات او باریک ساییده در حریره آمیخته یا شخم قاوندی چهار درم در مرقۀ دراج و ماکیان یا ابهل یا صدف بحری سوخته یا اشق مثقال یا دار شیشعان یا تخم کرفس سه درم در ابتدای مرض با روغن زقوم تا چهار روز متواتر یا روغن نسرین یا روغن سفید یا آب نخود سیاه یا سرخ مطبوخ تا ایام کثیر یا فلفل سیاه هر روز نیم درم ببک مثقال ایارج یا خاکستر چوب انگور بزیت امیخته لیسیدن یا فوه الصبیغ ایام کثیر بماء العسل وج و مربای آن یابرنوف یا تخم بیدانجیر مثقال و یا ده تخم آن یا ریوند تنها و یا بایارج لوغادیا یا سندروس یا روغن قندول یا فلجه یالحای شجر زیتون مثقال یا از علک البطم و فقاح اذخر و سکبینج حب بسته یا برگ کبر یا ثمر یا پوست بیخ او یا حمام یا رطبۀ مسلوق مطیب بزیت و یا تخم او یا اسقولوقندریون یا تخم ترب و جندبیدستر هر دو مساوی و یا روغن تخم ترب یا جنطیانا ایابیخ شجرۀ البق مطبوخ یا روغن نارجیل یا بیخ بخور مریم و از لحوم اکل

لحم کلب الماء تازه یا مملوح یا لحم شفانین یا لحم سقنقور یا لحم قنتفذ مملوح و طری دائم یا لحم روباه ایام کثیر یا لحم فاخته نافع و **غرغرهٔ** عاقرقرحا بماء العسل و یا شخم حنظل و یا سداب و یا مرزنجوش و یا کندش و سعوط مومیائی یک قیراط آب مرزنجوش و یا کندس و سعوط مومیائی یک قیراط بآب مرزنجوش و یا یکحبه از ان بروغن زنبق و یا دانگی از ان بروغن بادام تلخ و یا شونیز و یا روغن او و یا مشک و یارته و یا عنبر و با روغن یاسمین و یا شایانگ و یا روغن نرگس و یا حمام و یا عصارهٔ اسقولوقندزیون بروغن بادام **و شم** سداب یا مشک یا عنبر یا الفاس کبوتران و داشتن آنها در مکان و یا کندش کوفته در صره بسته و یا مرو و **تمریخ** عاقرقرحا سوده مخلوط بزیت و کذا جندبیدستر و کذا روغن بطم و کذا روغن جوز و کذا روغن غار و کذا فرفیون بروغن زیت و کذا جاوشیر ببعض ادهان حاره و کذا روغن مرزنجوش و کذا روغن حرمل و کذا عنبر و کذا روغن بادام تلخ و کذا روغن آجر و کذا روغن ضیان و کذا شخم قاوندی در ظرف آهنی گداخته و کذا روغن زقوم و کذا روغن بان که در ان مشک و عنبر گداخته باشند بر پشت و کذا روغن قندول و کذا روغن ترب و کذا بورق و زیت و علک البطم و کذا شخم گاو و کذا روغن نارجیل **و طلای** جندبیدستر بروغن بان بر سر و یا قسط تلخ و یا بسبابهٔ مخلوط بروغن بان و یا سداب سوده بعسل آمیخته بر عضو مفلوج و یا مشک تنها و یا بعض ادهان بر فقار پشت و یا مرزنجوش کوفته و ببعض ادهان حاره پخته و یا برگ یاسمین کوفته در روغن کنجد جوشانیده و یا مویزج و یا روغن حنا و بیخ سوسن و موم و یا شابانک و یا حمام و یا بورق و روغن بان و موم و دذرور عاقرقرحا باریک سوده بر مقدم سر و عطوس بصمغ سداب و ادخال رته در ادویهٔ فالج مقوی فعل آنها ست و استعمال دسمه یعنی برگ نیل در حقنهٔ فالج نیز نافعست.

ذکر ببعض ادویهٔ هندیهٔ نافع فالج که آنرا ادهرنگ گویند

بعضی اطباء هند مینویسند که در ابتدای فالج اگر برای ماء العسل عسل بهم نرسد عوض ان قند سیاه گرفته جوش داده استعمال نمایند و بعد روز چهارم و منضج بادیان شش ماشه بیخ بادیان یک توله تخم سویا اجمود اجواین سه ماشه بالچهر چهار ماشه بیخ کاسنی یکتوله گلقند دو توله در یکنیم پا و اب جوش دهند هر گاه نیم پا و بماند هر روز بنوشند و بعد نه روز یا چهارده روز مسهل دهند و برای اسهال این حب جیپال در فالج و استرخا و لقوه و درد پشت ستوده‌اند بگیرند جیپال یعنی حب السلاطین و از آن پوست غلیظ که بالای اوست و پوست رقیق که میان مغز آنست دور کنند و مغز او در پارچهٔ باریک صره بسته سرگین گاو در اب حل کرده در دیگ اندازند و چوبی بالای دیگ نهاده صره را در ان آویزند بنوعی که صره در سزگین غرق ماند و بته دیگ نرسد و دیک را بر آتش نهاده چند جوش دهند بعده ضره را گرفته و مغز حب السلاطین را خوب شسته بعده اندک هلیلهٔ سیاه و لاجورد با هم بسایند و مهیا سازند بقدر نخود و

چهار پنج حب بخورانند و این حب هندی برای استفراغ مواد بلغمی ازالۀ اوجاع اعصاب ساقین و قدمین نیز مجرب نوشته‌اند بگیرند هلیلۀ سرخ و زردچوب و نمک لاهوری ماسوی و کوفته بیخته در اب حنظل سه روز بسایند و بقدر کنار دشتی حب بسته از یک حب تا شش هفت حب بخورانند و بعد دو ساعت غذا دهند و حب گهورچری که در قراباذین قادری و غیره مسطورست نیز برای اسهال میدهند و بعد از تنقیه معدلات مزاج مثل حب بیش و سیماب و جو گراج ز حب کچله وانند بهیرون که هر یک در قراباذین مسطور شد استعمال می‌نمایند و مالش بروغن دهتوره مجربست و اگر سونف سونهه دیو دار پوست بیخ ارند جوشانیده بعسل بنوشند نیز مفید بود و بعضی برگ رواسن و اسگند و بیخ سنبهالو نیز داخل میکنند و اگر بیرونی یکعدد پایهادور کرده در برگ تنبول هر روز بخورند برای تعدیل مزاج صاحب فالج بعد تنقیه مفید بود و زنجبیل نیمکوفته لهسن یک یک دام پخته برگ بکاین برگه سنبهالو هر یک پاو اثار آب بجوشانند هر گاه نصف بماند در جای محفوظ از هوا بخار آن بگیرند و ایضاً جست و قلعی و سیماب و بچهناک سیاه هر واحد ده ماشه مرچ سیاه پنج درم گرفته اول جست و قلعی را گداز نموده در ظرفی که سیماب باشد گره بسته شود پس شش پاس کهرل نمایند و بیش ساییده اندک اندک آمیزند بعده فلفل همین دستور داخل کرده هژده پاس کهرل سازند و بقدر یک برنج با برگ تنبول بخورند غذا گوشت طبور و اگر با فالج سرفه بود فلفل دکهنی یکجزو با پنج جزو نیات سوده اندک اندک در دهن گیرند که مواد بلغم از سر فرو آرد و اگر وج ده درم فلفل پورینه زیرۀ سیاه شونیز هر یک سه درم عسل نیم رطل بدستور بسرشند و دو مثقال بخورند نافع فالج و لقوه و جمیع امراض بلغمی ست و خردل عاقرقرحا ساییده بعسل آمیخته بر زبان مالند. **اقوال حذاق** حکیم شریف خانصاحب می‌نویسد که استاد لوذعی عوص طعام و شراب سه چهار روز بر ماء العسل اقتصار میفرمودند بعده شوربای کبوتر بی‌روغن میدادند بعد از ان شوربای دو کبوتر میکردند و امر بخوردن گوشت آن نیز می‌نمودند بعده درین شوربا غلبۀ کرم بقدر سه توله می‌انداختند پس از ان در حبوب غله می‌افزودند بعده در ان برنج داخل میکردند بعد از ان روز شانزدهم و هجدهم به تنقیۀ عام استفراغ ماده مع مراعات حال دماغ میفرمودند پس در روز بست و دوم و بست و پنجم یا بست و ششم حبوب مثل حب ایارج و غیره استعمال می‌نمودند و باید که میان همه دو یا سه استفراغ استعمال منضجات میکرده باشند بطوریکه نضج دهند پس استفراغ نمایند بعده اعادۀ منضجات کنند بعد از ان مسهل استعمال نمیاند و علی هذا القیاس زیرا که مادۀ این مرض بارد متمکن در اعصابست **صفت** منضج از صناعت من اسطوخودوس انیسون قنطوریون دقیق فقاح اذخر بادیان زوفای خشک قردمانا سیسالیوس بیخ کرفش بیخ کاسنی بیخ اذخر بیخ بادیان بعضی از این دو درم و بعضی سه درم بگیرند و در رطل اب بشب تر کرده صبح جوشانیده گلقند ده مثقال داخل کرده صاف نموده بنوشند چند روز بر نهار تا آنکه اثر

نشنج ظاهر شود بعد از ان تنقیهٔ تا سه استعمال کنند بافزایش برگ سناسه درم مغز فلوس پانزده مثقال شکر سرخ ده درم و روغن بادام یا روغن بیدانجیر و اگر احتیاج بقویتر ازین در اول مرتبه یا در مرتبهٔ ثانی افتد بران تربد سفید محکوک یکدرم و غازیقون هش سفید نیم درم یا زیاده ازان افزایند بعد از ان یکروز راحت دهند بدادن گلقند با عرقهای عنب الثعلب و بادیان و اذخر و بعد دو مسهل باز چند روز منضج داده حب ایارج یا حب منتن و غیره خورانند و مسهل مذکور بعد حذف مغز فلوس فقط یا مع تربد و غاریقون حسب حاجت و قوت مزاج مریض و ضعف آن بدرقهٔ حبوب مذکوره سازند و در اخر شب حبوب با عرق بادیان و غیره خورند و صبح مطبوخ مذکور دهند و حب ایارج کثیر المنفعت ست در ین مرض و استاد کامل المعی اکثر استعمال او درین مرض میفرمودند و من پیروی ایشان میکنم و استعمال حبوب بعد انضاج و تنقیهٔ هلیلهٔ زرد و انزروت عوض مرو فرفیون و جندبیدستر ست و وزن همه اجزا مساوی و نسخهٔ شیطرج همان حب شبیارست که در قول ابومنصور مذکور شود لیکن درینجا تربد عوض هلیله نوشته و عاقرقرحا یکدرم افزوده و حرمل بجای خردل اورده **صفت** حب بمارستانی که ستودهٔ شیخ الرئیس ایارج فیقرا یکدرم جندبیدستر نیم درم شخم حنظل ربع درم فرفیون یکدانگ کوفته بیخته جها سازند و جملهٔ یکشربت ست حکیم عابد نوشته که این روغن عجیب الفعل ست و بتجربهٔ صحیح یافته قسط تلخ فلفل عاقرقرحا فرفیون جندبیدستر هر یک هفت درم باریک ساییده در نیم رطل روغن نرگس امیزند و این سعوط نافع زهرهٔ کلنگ جندبیدستر کندش سکبینج مساوی کوفته بیخته در اب مرزنجوش و شیر زنان حل کرده دو قطره سعوط کنند. **شمامهٔ** نافع فالج و خفقان بارد و جمیع امراض عصب تالیف علیوخان که من در ان بعض اصلاح نموده‌ام عود خام پنج مثقال قرنفل سنبل زعفران اظفار الطیب هیل بسباسه جوزبوا پوست ترنج مکد مثقال عنبر یکنیم مثقال مشک مثقال حصی لبان دو نیم مثقال ادویه را در عرق گل نارنج بسایند و عطر عنبر و عطر لادن و ناککیسر هر یک نیم مثقال روغن نرگس روغن یاسمین مکد مثقال انداخته صلایه کنند تا قابل انعقاد گردد بشکل سیب ساخته دائم ببویند. **ضماد تألیف** سورنجان بوزیدان قسط تلخ مغاث بغدادی سنبل الطیب مرزنجوش اسطوخودوس مساوی ساییده بروغن قسط امیخته بر سر و فقار گردن و خلف ضماد کنند. **نفوخ نافع** عاقرقرحا قرنفل قله کوفته بقدر نیم دانگ در بینی دهند. **نشوق** نافع مومیائی قیراط در روغن نرگس و یاسمین و سوسن مکد دانگ مشک جندبیدستر مکد قیراط حل کرده بقدر دانگی استنشاق نمایند. **مضوغ** نافع کندر مصطکی زنجبیل قرنفل وج ترکی کوفته بیخته بقدر جوز بواجب بسته دائم در دهن دارند. **غرغرهٔ** قویه مستعمل بعد تنقیه وقت انتها خردل عاقرقرحا پوست بیخ کبر مساوی کوفته بیخته بطبیخ زود آمیخته غرغره کنند. **معجون** منقی بلغم نافع فالج و لقوه فلفل قرنفل سلیخه سعد برنگ کابلی جوز بوامکد مثقال حب النیل شش مثقال تربد سفید شکر سفید هر یک بست

و چهار مثقال زنجبیل چهار مثقال کوفته بیخته *** چند قوام نموده بسر شند شربتی از پنج مثقال تا هفت مثقال و باقی نسخ نادر اقوال دیگر بیاید. **مؤلف اقتباس** مینویسد که در فالج بلغمی اول فصد کردن اگر چه اثری عظیم دارد جهت آنکه مخرج اخلاط ارابعه است و مفتح سده و منقی عصب از آفات فاسده لیکن اکثر بمرگ مفاجات میکشد. کذا فی الاندیمیز یا پس اگر مناسب وقت باشد بعد از فصد در سبب ضعیف تا چهار روز و در متوسط تا هفت روز و در قوی تا چهارده روز هیچ چیز بجز ماء العسل از غذا و دوا خواه قوی خواه ضعیف ندهند و احیاناً اگر اندکی از غذا و یا دوا داده شود فی الفور یا بروز دوم بمرگ مفاجات میکشد کذا فی المحبسطی و اگر درین اثنا ضعیف بسیار رو دهد اندکی نان ثرید بشوربای مرغ و یا ماء العسل دهند و همچنین اگر مزاج گرم بود و بر تشنگی صبر نتواند کرد البته آب تازه از کوزۂ دهن تنگ دهند کذا فی النبض الکبیر و محمد زکریا رازی در من لایحضر نوشته که آب خالص بهتر از جمیع اشربه برای مفلوج ست و شیخ فرموده که آب بهتر از شراب ست و بعد روز هفتم این ماء الاصول خفیف دهند بیخ بادیان بیخ کاسنی اصل السوس مقشر بیخ اذخر هر یک هفت ماشه اسطوخودوس نه ماشه گلقند عسلی چهار توله غذا نخوداب بچۂ مرغ و یا شوربای مرغ و نان دهند و بجای آب ماء العسل ساده و میر موسی حسین در کتاب خود مسمی بتلخیص ترقیم نموده که بر گلاب تنها اقتصاد کنند و اگر اندک توحش یافته شود عرق گاو زبان و یا شاهتره نیز ضم نمایند و تا پانزده روز برین تدبیر بگذرانند و روز شانزدهم تنقیۂ بدن و دماغ کنند لیکن اولی آنست که بروز بستم نمایند باین طور که وقت شب حب ایارج نه ماشه بماء العسل بخورانند و صبح در ماء الاصول مذکور برگ سنا یکنیم توله انجیر زرد پنج عدد مویز مبقی سه توله خیار شنبر و ترنجبین هر یک هفت توله شربت اسطوخودوس مسهل علویخان خمیرۂ بنفشه هر یک چهار توله روغن بادام هفت ماشه اضافه کرده مسهل دهند و اگر مریض مفلوک باشد شکر سرخ و شربت دینار و روغن گاو و عوض آنها کنند و در وقت دو پهر بعد اجابت طبع دو سه مرتبه یا زیاده نخوداب مرغ نوشانند و وقت شام نان خشکار تنوری بشوربای مرغ یا گنجشک یا اوز دهند و روز بست و یکم صبح این تبرید دهند معجون فلاسفه یکتوله بورق طلا یکعدد پیچیده اول بخورند بعده بیخ بادیان اصل السوس مقشر بیخ کرفس هر یک هفت ماشه اسطوخودوس بادرنجبویه هر یک نه ماشه گل گاو زبان پنج ماشه در عرق بادرنجبویه و بادیان هر یک پانزده توله جوش کرده مالیده صاف نموده شربت بزوری حار چهار توله تو دریین و یا کنوچه و یا حرف نه ماشه پاشیده بنوشند و غذا و آب دو پهر و شام بدستور دهند و همین نمط پنج شش مسهل داده تا بروز سی‌ام و کم و زیاده بعده تنها این ماء الاصول دهند اصل السوس مقشر پوست بیخ کاسنی پوست بیخ بادیان بیخ کرفس قنطوریون دقیق شکاعی باد اورد پرسیاوشان بسفایج هر یک هفت ماشه اسطوخودوس تخم قرط کما فیطوس بادرنجبویه هر یک نه ماشه انیسون یک

توله مویز منبقی سه توله انجیر زرد هفت عدد در دو اثار عرق بادیان و بادرنجبویه شب خیسانیده صبح بجوشانند که به نیمه آید مالیده صاف نموده هر صباح نه توله با چهار تولهٔ شربت اسطوخودوس منضج و روغن بادام یا بیدانجیر نه ماشه بنوشند تا چهل روز و غذا و آب بدستور دارند تا مادهٔ مابقی خوب پخته شود پس بروز چهل و یکم جهت تنقیهٔ ماده ایارجات کبار مثل ایارج ارکانا غانیس و روفس تنها دهند بفاصلهٔ یکروز و اگر قوت ضعیف باشد بمفاصلهٔ دو سه روز یا سفوف ترنج علویخان دهند تا حصول حس و حرکت تمام و اگر مریض از تنقیه ملول شود بروز شصتم ایارجات موقوف کنند و جهت رفع بقیهٔ مادهٔ استخرا حمام نمایند و آبزن استعمال کنند پس تدهین بروغن مبارک و قسط و روغن قاوندی علویخان و اسقیل و روغن جند و آجر و جهت تعدیل مزاج معجون سیر علیوخان و عرق تبنول اکمل خان و عرق کیکی[1] اجمل خان و عرق تنبول ذکاء الله خان و معجون چوب چینی علیوخان و عرق آن بعمل ارند و از خوردن میوهای سرد و تر و هر چه مؤلد بلغم و سردی و تری افزا باشد اجتناب ورزند و همچنین از استعمال آب سرد و شراب بپرهیزند و انچه گرمی و خشکی افزاید بکار برند و خوردن گوشت حیواناتی که گرم و خشک باشد خصوصاً صحرائی مثل ابن عرس و روباه و کفتار و موشک پران بسیار مفید ست مصنف خلاصه میگوید اول تا چهار روز گاو زبان اصل السوس هر کدام دو درم بادیان یکدرم تخم خطمی سه درم خیسانیده صاف نموده گلقند عسلی داخل کرده نیمگرم صبح و شام بیاشامند و عوض آب عرق عنب الثعلب و عرق گاو زبان روز هشتم بسفاینج ششدرم و در اجزای مطبوخ بیفزایند و حقنهٔ نرم استعمال نمایند و بعد از ان وج ترکی یک مثقال تخم کرفس دو درم حاشا سه درم در همان مطبوخ اضافه کنند و نخوداب با دارچینی و زعفران و اندک نان خشکار غذا سازند و تا پانزده روز باین نوع بگذرانند بعد از ان دوای لطیف که در قول صاحب کامل و تدهین و تکمید و مضوع و شموم و نطول و ایارجات کبار همانست که در قول مذکور مسطور خواهد شد و گفته که مالش روغن مبارک که در علاج سکته در قول انطاکی که گذشت سخت سودمند ست و نوشادر بروغن بلسان گداخته بر سر بمالند و چهار درم مغز چلغوزه هر بامداد چند روز بعسل سرشته لیسیدن بغایت نافعست و این معجون مبدل المزاج مفلوج را فائده تمام دارد وج فلفل زنجبیل شونیز زیرهٔ سیاه مساوی کوفته بیخته بعسل مصفی سرشته بآبیکه در ان نانخواه و انیسون و شبت پخته باشند استعمال نمایند و در نسخهٔ دیگر شیطرج نیز داخل ست **مسیحی** گوید که در ابتدای امر ادویهٔ مسهلهٔ قویه استعمال نباید کرد بلکه حقنه جاده بعمل ارند تا خلط بسوی اسفل منجذب گردد بعده چند روز تلطیف خلط کند و آنرا آمادهٔ خروج گرداند استعمال نمایند و بعد از آن انچه مخرج خلط مستعد برای خروج تلطف خلط باشد بکار برند و آن مثل شرود یطوس و معجون هرمس و زوفای خشک با

1

سکنجبین عنصلی ست و مسهل مثل ایارج فیقرامع غاریقون و شخم حنظل و هر گاه دو هفته برین تدبیر بگذرد بحب شیطرج و حب منتن اسهال اورند و بعد از ان غرغره بخردل و عاقرقرحا و پوست بیخ کبر و وج و مویزج بکار برند و غرغره بایارج ارکاغانیس در سرکهٔ عنصل حل کرده نیز نافعست و مصطکی و علک البطم و کندر و قرنفل و عاقرقرحا و بیخ اذخر و تخم انجره و خردل و پودینه و وج و فلفل سیاه و سفید و قاقله بخایند و هر گاه یکهفته دیگر یا ده روز برین تدبیر بگذرد بگیرند پوست بیخ کرفس و پوست بیخ بادیان هر واحد پانزده درم بیخ اذخر ده درم بادیان و تخم کرفس و انیسون و قنطوریون دقیق و عاقرقرحا و زنجبیل هر واحد سه درم نانخواه و قسط و زراوند مدحرج هر واحد چهار درم شونیز و قردمانا تخم سداب و شیطرج هر واحد پنج درم جندبیداستر یکدرم همه را در نه رطل آب بجوشانند تا یکرطل از ان باقی ماند صاف کرده اندک روغن کلکلانج یا روغن بیدانجیر بران ریخته بنوشند و گاه گاهی بحقنهٔ حاده مثل حقنهٔ که از شبت و بابونه و نانخواه و مرزنجوش و حرمل و اکلیل الملک و قرطم کوفته و تخم کتان و حلبه و چقندر و سبوس گندم و انجیر و شخم حنظل و تخم بیدانجیر کوفته و قنطوریون دقیق و زیت کهنه و مری و عسل گرفته باشند انتفاع یابند و هر گاه مرض بانتها رسد ایارج جالینوس و لوغادیا و ثبادریطوس بکار برند و هر روز معجون بلادری بقدر نیم مثقال بآب انیسون بخورند و موضع مؤف و فقار پشت را بروغن ناردین و روغن قسط که در ان جندبیدستر و فرفیون و عاقرقرحا سوده حل کرده باشند بمالند و غذا شوربای کبوتر بچه و عصافیر و قنابر و نخوداب بروغن زو خردل مناسب و بمری و کف خردل نانخورش کنند و حلوا از عسل بسازند و شراب احمر کهنه و ماء العسل باقادیه و حندیقون بکار برند و نبیذ رقیق ترک نمایند و استحمام بآب شور موافق ست و هر گاه علت بانحطاط رسد استحمام بآب شور نمایند و در بعضی اوقات قی کنند و تدبیر حاریابس لازم گیرند و اشربهٔ مرطبه کم کنند و تریاق کبیر و مثر و ایطوس بآب مطبوخ قردمانا و نانخواه و تخم سداب برای تبدیل مزاج استعمال نمایند و از ادویهٔ مسهلهٔ نافعه این حب منتن ست ایارج فیقرا ده درم شخم حنظل قنطوریون دقیق عصارهٔ قثاء الحمار هر یک پنجدرم فرفیون دو نیم درم جندبیدستر فلفل حلتیت سکبینج جاوشیر شیطرج هندی خردل هر واحد یکدرم مقل نیم درم صموغ را دراب سداب حل کرده آمیخته جهاسازند و این جمله ده شربتست و دیگر تربد و صبر هر واحد یکدرم شخم حنظل شیطرج هر واحد سه درم سکبینج ثلث درم مقل نیم درم جهاسازند و این سازند و این یک شربتست دیگر حب فرفیون بگیرند فرفیون سکبینج غاریقون شخم حنظل مقل هر واحد یکدرم صبر دو درم بآب گندنا جهاسازند شربت از مثقالی تا دو درم و هر واحد ازین مسهلات در وقت او بمقدار او استعمال نمایند و از مزوجات نافعه این روغن قسط ست قسط یک اوقیه فلفل عاقرقرحا فرفیون هر واحد ثلث اوقیه جندبیدستر نیم اوقیه همه را در نیم رطل روغن خیری یا روغن نرگس با زیت کهنه حل

کنند. **ایضاً** دو اوقیهٔ موم در یکرطل زیت گداخته یک اوقیه فرفیون نوسوده در صلایه حل کنند تا هموار گردد. ایضاً در روغن سوسن جندبیدستر و میعهٔ سائله حل کنند ایضاً این روغن شونیز بگیرند شونیز دو جزو مغز بادام تلخ یکجز و هر دو را جدا جدا کوفته پس با هم سوده روغن بکشند و یا روغن حب قرطم باین هر واحد بیامیزند و گاهی روغن تخم حنظل و لفظ سفید باین می‌آمیزند. ایضاً این روغن قسط بگیرند سه اوقیه قسط تلخ نیمکوفته و ابهل راسن وج اذخر هر یک اوقیه سنبل دو اوقیه و در یکرطل زیت و آب بپزند و این روغنها را باین نوع استعمال نمایند که تمریخ گردن و فقرات پشت و عضو مؤف بعد دلک بپارچهٔ درشت و یا بعد تکمید بآب مطبوخ مرزنجوش و نمام و شیخ و قیصوم و حاشا و برگ ترنج و نانخواه و صعتر و برنجاسف و مشکطرا امشیع و پودینه نمایند و بر بخار این آب انکاب کنند و شخم حنظل و مویزج بسرکه پخته در دهن گیرند و بعده بماء العسل و روغن بادام مضمضه کنند تا در دهن قرحه نشود و بکندش و فلفل و عاقرقرحا و زنجبیل و بورق و نوشادر و نطرون و صبر و دارچینی و مرزنجوش و خربق سفید و مشک و جندبیدستر مساوی عطسه آورند و بآب مرزنجوش و آب پورینه و اب بیخ چقندر و سکبینج و زهرهٔ کلنگ و باز و شیر و خرس و کلاغ و شونیز مسحوق بسرکهٔ کهنه سعوط کنند و یا شونیز بوهٔ ارمنی جندبیدستر شخم حنظل فلفل سفید هر واحد یکجز و کندش صبر هر کدام دو جز و بآب مرزنجوش سرشته مثل عدس جهاسازند و یکحب در اب مرزنجوش سوده عطسه اورند و هر گاه از سعوط این اشیا سوزش در دماغ پیدا شود شیر زنان در بینی چکانند و ایارج فیقرا و شونیز بریان و کندش و مشک و عنبر و کندر و نمام و مرزنجوش و یاسمین و سوسن و رازقی هر چه ازین خواهند ببویند و نمک سیاه و بورهٔ سرخ و نطرون و فلفل و جندبیدستر سوده در روغن زنبق یا زیت امیخته در حمام بر بدن مالیدن نافعست و این حقنه بعمل ارند مغز قرطم دو کق شخم حنظل تخم بیدانجیر هر واحد یک کف نیمکوفته دو رطل آب بپزند تا سوم حصهٔ آن بماند صاف نموده و دو درم بورهٔ ارمنی سوده بیامیزند و استعمال نمایند حقنهٔ دیگر بادیان پنجدرم خارخسک و سداب هر یک باقهٔ صغیره بجوشانند و از اب او بقدر نیمرطل گرفته یک اوقیه روغن سداب امیخته وقت خواب شب بعمل ارند و ایارجات کبار بچهار اوقیه آبیکه در ان هلیلهٔ کابلی و اقسنتین و بسفایج و مویز منقی و نمک اندرای جوشانیده باشند بخورند و یا باین مطبوخ بیخ کرفس و بیخ بادیان هر واحد ده درم سنبل اذخر سلیخهٔ وج هر یک دو درم حلبه پنج درم حاشا فراسیون عاقرقرحا هر واحد سه درم مغز قرطم هفت درم در بیخ رطل اب بجوشانند تا یکرطل بماند و صاف کرده نیم رطل از ان با یکی از ایارجات کبار بنوشند و از ادویهٔ مبدلهٔ مزاج مستعمل درین مرض این معجونست و نسخهٔ آن همان معجون مبدل المزاجست که ورقول مصنف خلاصه گذشت و وج مربی بعسل درین نافعست و همچنین مغز حب الصنوبر کبار مقشر چون بعسل درین مرض نافعست و همچنین مغز

حب الصنوبر كبار مقشر چون بعسل بسرشند و هر روز سه درم بخورند و این معجون در تبدیل مزاج بسیار قویست زنجبیل عاقرقرحا شونیز قسط فلفل دار فلفل زج هر واحد درم و برگ سداب خشک طتیت جنطیانا زراوند حب الغار جندبیدستر شیطرج خردل هر واحد پنج درم عسل بلادر چهار درم بروغن جوزلت کرده بعسل سرشند و این معجون در جمیع امراض باردهٔ رطبه صبعه مثل سکته و فالج و لقوه و رعشه و برص و تشنج رطب تأثیر و منفعت قوی دارد ابومنضور گوید که استعمال اسهال بادویهٔ قویه تا روز چهارم اگر علت ضعیف باشد و الا تا هفت روز نباید کرد بهر آنکه مسهل قوی در مرض می‌افزاید بلکه حقنهٔ حاده و ایارج فیقرا بعسل سرشته استعمال کنند و ادویهٔ ملطفهٔ خلط مثل تریاق و مثرود یطوس بآب مطبوخ شبت و نانخواه و انیسون و مصطکی و قردمانا و تخم سداب دائم بخورند و بعد یکهفته حب منتن یا حب شیطرج خورند و در ابتدا غرغره بادویهٔ ضعیفه مثل مرزنجوش و صغر و انار دانه و صبر مساوی الا جزا نمایند و هر گاه دو هفته بگذرد و بادویهٔ قویهٔ مذکوره در باب صرع و ایارج ارکا غانیس غرغره سازند و بعد از ان روغن بیدانجیر و روغن کلکلانج باین ماء الاصول قوی بنشند و نسخهٔ آن همانست که در قول مسیحی گذشت لیکن درینجا وزن بیخ کرفس و بادیان هر یک ده درم و اذخر هفت درم و شونیز دو درم و جندبیدستر دو درم ست و نوشته که در هفت رطل اب بپزند تا یکنیم رطل بماند و هر روز ثلث رطل با یکی از هر دو روغن مذکور بنوشند و جوارش بلادری آنرا نفع میکند و بعد سه هفته ایارجات کبار بخورند و تمریخ بروغن قسط و سوسن و روغن فرفیون و روغن جندبیدستر و روغن شونیز و روغن سداب و روغن شخم حنظل نفط سفید بعد و لک و تکمید بدستور نمایند و راتینج و بورهٔ سرخ و غیره ادویهٔ که در قول مذکور مسطور شد بخایند یا برحنک طلا نمایند تا رطوبات لزجه را از دهن برارد و تنقیهٔ سر کند و همچنین قاقله و نوشادر و حب بلسانست و یا یضابون در اب چقندر گداخته بر حنک طلا کنند و ادویهٔ معطس که همانجا مذکور شد تنها یا مرکب از نیم دانگ بکار برند و یا یک شعیره فرفیون و یا یک طسوج جندبیدستر بآب چقندر یا آب مرزنجوش یا آب ثوم یا نیم دانگ سکبینج سعوط کنند و سعوز جمیع مرارات مذکوره و زهرهٔ گرگ و بز بقدر دو شعیره بشیر دختران مجربست جالینوس گفته که درین مرض دوای مفرد سهل الوجود در هر مکان بسیار دفعه استعمال کرده شد و کافی یافتم و آن شونیز ست که یکبار در سرکهٔ تندتر کرده مثل غبار سوده بسرکه گداخته بدان سعوط کنانیدم و مریض را یکبار باستنشاق اوامر کردم و یکبار بزیت سوده سعوط کنانیدم و بعض قدما گفته‌اند که شونیز و صبر و بورق سوده بزیت کهنه سعوط کنند و نرگس و نسرین و غیر آن از شمومات ببویند و معجون مبدل مزاج بخورند و غذا نخوداب مطبوخ با شبت و پودینه و زیره بکف خردل و مری نبطی و روغن جوز و افاویهٔ کثیره ملجوم مسطوره و کباب بافاویه دهند و اگر خوف قبض طبع باشد لحم ترک نمایند و نخوداب موضوف

مطبوخ بلحوم بنوشند و ادرار بول ایشان را نفع بلیغ می‌نماید و از جمیع نبیذها که ترطیب دماغ می‌کنند و ریختن آب گرم بر بدن و دخول در ان آب که مرخی اعصابست حذر کنند مگر آنکه آب ریاحین یا آب چشمهای گرم باشد و ریختن آب سرد استواری و سختی اعصاب ایشان کند و نسخهٔ حب منتن و روغن قسط و روغن فرفیون و روغن جند و روغن شونیز در قول مسیحی گذشت و این حب شبهای نافع این مرضست صبر سقوطری بست درم پوست هلیلهٔ زرد ده درم زنجبیل خردل هر یک دو درم و نیم فلفل دار فلفل هر یک درم شیطرج وج نمک هندی هر یک دو درم فانیذ چهار درم ساییده بآب گندنا سرشته حبوب سازند شربتی دو درم و نیم و نیم و روغن سوسن مفید فالج اینست بگیرند سلیخهٔ و قسط تلخ و حب بلسان و زعفران صحیح و مصطکی هر واحد اوقیه قرنفل و قرفه هر یک نیم اوقیه جریش کوفته در ظرف آبگینه کنند و روغن کنجد یک من بران ریزند و گل سوسن سی عدد انداخته چهل روز در افتاب بدارند بعده صاف کرده استعمال نمایند و ترکیب روغن سداب بگیرند روغن کنجد سه من و برگ سداب تازه چهار اوقیه و آب شیرین یک من و بآتش نرم بجوشانند در دیگ پاکیزه تا آنکه آب برود و روغن باقی ماند از اتش فرود اورده و استعمال کنند و جالینوس گوید که من چند بار فالج را بحمام خشک درست کردم و قسطا گفته که اگر فالج در پای باشد نفع حقنه در ان ظاهرتر بود و بقول جالینوس کسی را که استرخا بهم رسد چیزی بهتر از حرکت دائم و تعب نیست و در طب قدیم ست اگر خواهی که ترا فالج بهم نرسد خواب مکن مگر بر خلو شکم **خضر بن علی و گاذرونی** می‌نویسد که در ابتدا منضجات مثل ماء العسل و شربت اسطوخودوس یا سکنجبین عنصلی یا گلقند عسلی در مغلی یا مطبوخ اصول استعمال کنند بعده منضجات قوی‌تر از ان مثل شربت اصول کبیر که در ان سنبل و سلیخه و مانند آن باشد و یا طبیخ اسطوخودوس تخم کرفس انیسون[۲] دریان اصل السوسن بادرنجبویه گل گاو زبان پرسیاوشان بسکنجبین عنصلی و گلقند عسلی بدهند و بعد نضج تام و عند منتهای مرض سهل و حب ایارج یا ایارج لوغاذیا تنقیه کنند و باز بمنضجات و مفتجات و مسخنات اعاده نموده باستفراغ پردازند و اطرایفل مقوی کهنه بآب گرم بدهند و قدری تریاق بآب طبیخ مصطکی و انیسون خورانند و هر گاه سه هفته بگذرد و ادویهٔ قوی چون حب منتن یا این حب استعمال کنند شخم حنظل سقمونیا نمک لاهوری مقل کتیرا رب السوس هر واحد ربع درم ایارج فیقرا غاریقون یکیک درم فرفیون ثمن درم اسطوخودوس یکمثقال ساییده بروغن بادام بمالند و بعسل خیار شنبر سرشته جهاسازند و واجب نیست که مجموع این ادویه استعمال کنند مگر در مزاج قوی‌تر و واجبست تلطیف غذاو در ایام اول بر اب نخود بعسل یا ماء العسل تنها اقتصار نمایند و اگر با بلغم صفرا یا خون باشد ماء الشعیر بعسل بدهند و بعد هفت روز یا اکثر از ان آب بچهٔ مرغ بشبت و

---

[2] نسخهٔ حب

دارچینی و فلفل و صعتر و خردل یا کف آن مفرد و مجموع بحسب حاجت و اقتضای مرض و وقت یا لحم غزال بکف خردل بدهند و یا گوشت خرگوش و دماغ او که بخاصیت نافعست با بازیر مذکوره و بمری و یا عصافیر هرزه و کبوتر بچه قابل طیران و دراج و تیهو بابازیر مسطور بخورانند و گوشت بز که در ان تخفیف و قلت ترطیبست برای ایشان ستوده است لیکن به نسبت لحوم موافق مفلوجین ناقص الحرارۀ است پس می‌باید که با توابل گرم بخورند و مزورۀ رشتۀ شیرین بشکر یا عسل و بروغن بادام هنگام حرارت مزاج باک ندارد و مصطکی و زنجبیل و کندر و قرنفل اکثر بخایند بعده تعهد استعمال تریاق فاروق یا مثرود یطوس هر روز نیم درم نمایند و از فواکه پسته و نارجیل و جوز و انجیر و مغز جلغوزه که مسخن عصب و مقوی آنست و میز بخورند و از بقول هر چه شور و تیز باشد بدهند و شوربای چرب برای ایشان خوب نیست و احتمال جوع و عطش نافعست و ترک عشا واجب و بگیرند برگ غار و مرزنجوش و حرمل و بابونه و خطمی و اکلیل الملک و برگ ترنج و سداب و رطبۀ سحرائی و شیخ و قیصوم و برگ فنجنکشت مساوی جندبیدستر نصف یکجزو در اب بسیار بجوشانند تا نصف بماند نیم وزن آن روغن زیتون اضافه کرده در ان مریض را بنشانند و بر سر او بسیار بریزند و گاهی در ان اسطوخودوس و بادرنجبویه و تمام و مانند آن از محللات می‌افزایند و یا کفتار و یا خرگوش و یا بز کوهی و یا روباه در اب یا زیت یا هر دو بپزند و در ان زنده یا مذبوح مخنوق اندازند و چون مهر اشود در ان نشینند و یا در زیت کهنه که در ان جندبیدستر و قدری فرفیون باشد گرم کرده بنشانند و همچنین بر سر بسیار ریزند و این باید که بعد تنقیۀ بدن و دماغ از فضلات استعمال نمایند و بگیرند موم و روغن قسط با روغن غار یا روغن بیدانجیر و اندک فرفیون و گرم کرده بمالند و بقول ابن بیطار مالش شحم تمر فالج را بسیار نافعست و در علاج او مثل این چیزی نیست و کندش و مشک و عنبر و جندبیدستر و فرفیون و کندر برای تفتیح سد و دماغ و تحلیل فضول موجب بقیۀ علت اکثر ببویند و در هر اندک مدت بمثل اصل السوس و عسل قی کنند تا تنقیۀ معده گردد و از ان ابخرۀ رطبه نکنند و مغز حب الصنوبر کبیر تسخین عصب و تقویت آن بکیفیت و خاصیت هر دو نماید و چون قریب بصحت شوند بطرف عضو علیل توجه نمایند و بتحریک اعضای مسترخیه ریاضت قوی کثیر سریع در افتاب گرم کنند و بآب شور و کبریتی و سیاه حمات بشویند و اندفان در ریگ گرم و تمرغ در ان نفع میکند. جرجانی و ایلاقی میگویند که طریق صواب در علاج این علت آنست که در ابتدا بعلاج قوی مشغول نشوند تا مدت چها روز یا هفت روز و اگر علت سخت قوی باشد تا چهارده روز و از علاجهای قوی که در ابتدا صلاحیت او دارد حقنۀ حاده است و دیگر اشربۀ ملطفۀ منضجه چون ماء الاصول که سخت قوی نباشد و مثل زوفای خشک بسکنجبین عنصلی و اندکی شرود یطوس بآب بادیان و مسهل سبک باید چون ایارج فیقرا و اندکی شخم حنظل و قدری غاریقون و غذا هم لطیف باید مثل اندکی

نان بماء العسل یا طبیخ خندروس بماء العسل و اگر قوت ضعیف بود گنجشک بریان کرده یا دراج یا تیهو یا مرغ سبک اندام همه بریان کرده و سخت اندک بخورند بعد اشتهای صادق و صبر بر گرسنگی و تشنگی نیز خیلی سودمندست و بجای آب ماء العسل خورند و بدانند که صاحب این مرض را آب بهتر از شراب باشد بهر آنکه شراب ماده را باعصاب فرو دارد و ایضاً شراب در معدۀ او ترش گردد و سرکه شود تا سرکه مضرترین چیزهاست باعصاب و آنجا که فصل سال و عمر و مزاج و قوت مساعدت کند ابتدای علاج بفصد باید کرد زیرا که خون مرکب بهمه اخلاطست در حال ماده کم شود و سبکی حاصل گردد و اگر ماده بلغمی باشد اول یک شربت تریاق یا شرود یطوس یا شلیشا یا سجز بینایا القردیا در شراب کهنه یا ماء العسل حل کرده بدهند و بعد ساعتی فصد کنند و آنجا که احوال مساعدت نکند تنقیه بحبوب مسهله باید کرد و قی کردن صواب باشد و بعد استفراغ تبدیل مزاج بتریاق و مثرود یطوس و سائر معاجین مذکوره نمایند و بعضی اطبای قدیم گفته‌اند که مفلوج را ایارج فیقرا یکمثقال وقت خواب بدهند و یکیک مثقال هر روز بیفزایند تا به پنج مثقال رسد و محمد زکریا از خودیس حکایت کرده که اعتماد کنند در علاج فالج برانکه در هر هفته استفراغ بحب قوقایا نمایند تا ماده کمتر کند و هر روز جوارش بلادریا ایارج هرمسن دهند تا مزاج او بگرداند و روغن قسط برای گرمی اعصاب بمالند و هم او گوید که منفعت این حب بزرگست و بسرعت اثر میکند حلتیت شخم حنظل جندبیدستر قنطوریون دقیق هر یک نیم درم مقل چندانکه ادویه بدان سرشته شود و حب گردد و این یک شربتست و این سفوف هر صبح بدهند زراوند طویل فلفل هر واحد نیم درم هر دو را کوفته بیخته یک شربتست صبح بدهند که این صفوف را خاصیتی ست درین علت و یا جندبیدستر قنطوریون دقیق عاقرقرحا هر یک نیم درم قردمانا دو درم با دو اوقیۀ آب سداب بدهند و اگر استفراغ بحقنه کنند از شخم حنظل و قنطوریون دقیق و مری و روغن زیت سازند جائز ست و در هر چند روز ازین نوع حقنه بکار برند و باید دانست که بعد تنقیه محجمۀ ناری بر سر عضلها نهادن و روغنهای گرم مالیدن و در گرمابۀ خشک و ریگ گرم و در اب کبریت و آب دریای شور نشستن و ریاضت کردن باید داد و تمریخ فقار پشت و سرهای عضلات بروغن قسط و قی در اول علت و آخر آن سخت سودمند ست و ماءالاصول بروغن بیدانجیر و روغن بادام تلخ در اخر مرض نافع‌تر ست و مغز سر خرگوش بریان کرده صاحب فالج و رعشه را نافع و مغز چلغوزه بعسل بالخالصیۀ سود دارد و این ضماد نافعست روغن زیت کهنه نیم من موم زرد بست درم فرفیون یازده درم موم در روغن گداخته فرفیون سوده آمیزند و در دهان حل کنند و این ضماد اعصاب را گرم کند عاقرقرحا مرزنجوش مویزج هر یک اوقیه نطرون خردل هر یک دو اوقیه فلفل یکدرم فرفیون یک اوقیه جندبیدستر چهار اوقیه همه را نرم ساییده بروغن حب الغار ضماد کنند و اگر روغن سوسن و موم زرد و میعۀ سائلۀ و بارز و با هم بگذراند و جندبیدستر و قسط ساییده

سرشته ضماد کنند عصب را گرم کند و حسن باز ارد و اگر حس بحال بود و حرکت باطل شده باشد یا جوزالسر و ابهل و مور و پوست بیخ کبر در شراب کهنه پخته ضماد نمایند و اطبای قدیم گفته‌اند که اگر روناسن بپزند و آب او بر عضو مفلوج بچکانند سود دارد و بدانند که هیچ آب گرم بر عضو مفلوج نشاید ریخت مگر آی دریای شور آب معدن گوگرد زیرا که آب شیرین چون گرم باشد ماده را منتشر زیاده کند و اعصاب را نرک کند و اکثر آب سرد عضو مفلوج را قوی‌تر کند و ازان راحتی یابد از برای آنکه ماده رقیق باشد چون آب سرد بدو رسد منقبض گردد و کوچک‌تر شود ابن ماسویه گوید بسیار دیدم که مفلوج را اسهال افتاد و فالج زائل شد و بسیار خوردن به و سیب و امرود و انار اعصاب را مضرست و اطعمهٔ مرطبه و شوربای چرب و ثرید زیان دارد و قلیهٔ خشک و گوشت سرخ بروغن جوز یا بروغن زیت بریان کرده و تواهل چون دارچینی و زیره و مانند آن آمیخته موافق باشد مویز و انجیز خشک و پسته و فانیذ و مغز جوز و جبهٔ الخضرا و چاغوزه و عسل سود دارد و اگر مغز جوز مقشر یکرطل مغز چلغوزه نیم رطل مغز حبهٔ الخضرا نیم رطل بکوبند و با همچند عسل بسرشند و فلفل زنجبیل دارچینی دارفلفل هر یک دو درم سوده آمیزند و پیش از طعام بچهار ساعت مقدار پانزده درم بخورند و بالایش بنوشند سخت موافق بود. شیخ الرئیس میفرماید که در علت فالج حقیقی کائن از استرخای عصب واجبست تدبیر مشترک آن استفراغ ماده است بدانچه در استفراغ مواد رقیق مسطور شد بعینه بلا زیادت و نقصان و نافع‌ترین اشیا که بدان استفراغ صاحبان این مرض کنند حب فرفیون و حب مارستانی و حب شیطرج و حب منتن و ایارج هرمس ست و قی کردن بخربق سفید یا بعصارهٔ ترب که در ان قوت او باشد و کذلک سائر مقیات آنرا نافعست و گاهی تریاق از یکدانگ شروع میکنند و اندک اندک افزوده بیکدرم میرسانند و باز بیک دانگ می‌آرند و گاهی بکنجد مقشر و شکر مخلوط میکنند و گاهی سکبینج یا جاو شیر یا جندبیدستر مقدار باقلا در شربت عسل حل کرده میدهند که آن خیلی سودمند ست و واجبست که بحقنهای قوی حقنه کنند و بشیافات قوی اما مواد باسفل نمایند و فقار آنها با دهان قویه بمالند و مروخات حار از دهان و ضمادات محمره که مکرر ذکر یافت نافعست و خصوصاً چون فالج بدان حد رسد که حس باطل شود و بیخ سوسن از ادویه حیدهٔ التحمیر ست تخلیل فروی می‌نماید و ایضاً بعد استفراغ و تنقیهٔ تامه گذاشتن محاجم که سر انها تنگ باشد بغیر شرط بر سر عضلات بنابر شتخسص آنها نفع می‌نماید و گاهی احتیاج بشرط اندک افتد اگر در عضله ماده محتبس باشد و باید که آتش بسیار داخل کنند اگر محاجم ناری باشند و بزور یمکند اگر غیر ناری باشد و بزودی قلع نمایند و متفرق بر مواضع کثیر بکشند اگر استرخا بسیار متفرق باشد و اگر استرخا اندک باشد یکجا گذارند و بعد از آن زفت و صمغ صنوبر بر ان نهند و اضمدهٔ حار محمر مثل ضماد آرد شلیم و بیخ سوسن بعسل استعمال کنند و ضماد خردل نیز نافع بود و ماحصول تحمیر و نفاطات تبدیل نموده باشند

و ضماد شیطرج بفالج عظیم النفعست و او نزد اکثر مغنی از نافسیا خردل ست و ایضاً ضماد زفت نافع و خصوصاً بنطرون و کبریت و دلک بزیت و نطرون و ابهای کبریتی و آب دریای شور و نطولات ملطفه مفید و چون حس ضعیف بود گاهی قوی ضرر رساند و آن محسوس نشود و این مؤدی بآفت و تقوح شدید گردد پس واجبست که از روی احتراز کنند و حال اثر ضماد دریافت نمایند اگر موضع ضماد سرخ و منتفخ شود و حمرت او متعدی از جلد نشود بمغز انگشت متفرق گردد و مکان غمز سفید شود بدانند که اثر ضماد از جلد تجاوز نکرده و اگر سرخی ثابت ماند و حرارت ظاهر باشد ضماد موقوف دارند و وجه تعرف این آنست که ضماد هر وقت دور کنند و طل او ملاحظه نمایند اگر توقف در ضماد واجب گردد موقوف دارند و اگر اعادۀ آن واجب شود عود او نمایند و بدانکه نفوخ کندش در بینی آنها و امثال آن بنابر تنقیه و امالۀ مواد مرض از طرف علت بسیار نافعست و شراب کهنه اندک جمله امراض عصب را خیلی سودمند و بسیار از ان مضرترین اشیا بعصب ست و استعمال وج مربی نافع آنهاست و کذلک ایارج مخلوط بمثل او جندبیدستر ستر خوردن و بتدریج از یکدرم تا شش درم رسانیدن نافع و همچنین روغن بیدانجیر بماء الاصول نوشیدن بسیار مفید و بعضی علاج فالج بخورانیدن یکمثقال ایارج فیقرا با نیم مثقال فلفل هر روز میکنند و شفا میدهد و واجبست که چون این اشیا بخورند بالای او آب نخورند تا اندر معده دیرتر باقی ماند و اثر بیشتر کند و بسا ست تمام روز مکث کند و بعده عمل نماید و بسیار باشد که بشب نیم مثقال فلفل با همچند آن جندبیدستر وقت خواب میخورانند و ایشان را مثل تریاق و متر دو یطوس و شلیثاد خاصۀ انقرد یا چیزی نیست و حلتیت خوردن و طلا کردن نیز شدید النفعست و خصوصاً چون هر روز دو بار صبح و شام بماء العسل استعمال نمایند ور نه ایضاً عجیب ست و چون عضو اقبال صحت کند واجبست که بعد ازین ریاضت آن کنند و قبض و بسط آن نمایند تا آنکه تمام عافیت بدان عود کند و گاهی منتفع میشوند بجمعی بصیاح و قراءت جمیره نفع یابند و بعد استفراغات و انتفاع بدان حمام طویل یابس یا آب حمات استعمال کنند و در اخر امر و بعد استفراغات که مختص تحلیل ست سزاوار انست که تحلیلات بلمینات ساذج نباشد تا عضو را مسترخی نکند بلکه بادنی قبض بود و از ین جهت واجبست که تحلیل بمثل انیسون و میعه و جندبیدستر و اذخر و مانند آن از اشیای حارۀ قابضه باشد. **صاحب کامل** گوید که رای بعضی متطببین ست که در ابتدا فصد مریض کنند تا بلغم با خون بر اید از رگ و اکثر این رای نمیدهند زیرا که فصد حرارت کم میکند و برودت مزاج را قوی می‌نماید و انچه سزاوار ست که علاج صاحب فالج و استرخا در اول امر بدان کنند اینست که گلقند عسلی هفت درم بآبیکه در ان انیسون و زیره و نانخواه و مصطکی جوشانیده باشند بدهند و اگر بول رنگین باشد گلقند شکری بآب مطبوخ انیسون تنها دهند این تا چهار روز بعمل ارند و اگر مرض قوی باشد تا هفت روز و درین ایام چیزی از ادویه سوای دوای مذکور ندهند و از

طعام و شراب سه روز منع کنند و بعد روز چهارم تریاق کبیر نیم درم دهند و اگر حاضر نباشد *** بدهند و غذا نخوداب بزیت مغسول و زیره و دارچینی و شبت بنان خشکار جید الصنعت خورانند و آبیکه در ان مصطکی جوشانیده باشند بنوشانند و در بعض اوقات بماء العسل دهند و آب سرد ندهند بلکه آب در شیشه نهند و حتی الامکان بر گرسنگی و تشنگی صبر کنند و نگاه کنند اگر طبیعت قبض باشد این حقنهٔ خفیفه بعمل ارند بگیرند بابونه خارخسک اکلیل الملک شبت سداب هر واحد کف زیره تخم کرفس هر واحد سه درم قرطم کوفته ده درم چقندر یک باقه همه را در چهار رطل آب بپزند تا یکرطل بماند و نیم رطل از ان صاف کرده دو اوقیه روغن خیری و مری اوقیه شکر سرخ و عسل ده درم بورهٔ ارمنی یکدرم انداخته نیمگرم حقنه کنند و چون از هفت روز تجاوز کند باید که بدوای لطیف مثل این حب اسهال اورند بگیرند تربد و ایارج فیقرا هر واحد درم نمک سیاه دو دانگ شخم حنظل ربع درم باریک ساییده بآب جها ساخته بآب نیمگرم دهند و بعد از ان بایارج فیقرا یکدرم باسکنجین و آب نیمگرم غرغره نمایند و بعد ماء الاصول موافق قوت و ضعف مرض و بحسب مزاج مریض و سن و فصل ترکیب دهند مثلاً اگر مرض قوی و مزاج و سن و فصل بارد باشد ماء الاصول قوی باید داد و اگر مرض ضعیف و مزاج و غیره حار بود ماء الاصول غیر قوی دهند و اگر قاروره رنگین و مریض خشک بدن و فصل گرما باشد از دادن ماء الاصل و غیره حذر کنند و بدانچه قیاس واجب کند تدبیر آن نمایند و ایضاً از استعمال ماء الاصول قبل تنقیهٔ بدن بدانچه مذکور شد که مبادا در بدن خلط مستعد بتفعن باشد و آنرا متعفن سازد و تپ ارد و او از علاج مرض بحسب واجب مانع آید. **صفت** ماء الاصول قوی پوست بیخ بادیان پوست بیخ کرفس پوست بیخ کبر بیخ اذخر هر واحد ده درم تخم کرفس انیسون بادیان هر واحد چهار درم مصطکی سنبل الطیب نوریدان و ارشیشعان عاقرقرحا حب بلسانه اسارون هر واحد درم حلبه پنج درم فقاح اذخر وج سلیخه عود بلسان حرمل هر واحد سه درم سکبینج اشق جاو شیر هر واحد درم مویز منقی بست درم همه را ببیخ رطل اب بجوشانند تا ببیک رطل اید صاف کرده هر روز چهار اوقیه از ان گرفته با یکمثقال روغن بیدانجیر و نیم مثقال روغن جاوشیر هر واحد مویز منقی بست درم همه را در پنج رطل اب بجوشانند تا ببیک رطل اید صاف کرده هر روز چهار اوقیه از ان گرفته با یکمثقال روغن بیدانجیر و نیم مثقال روغن بادام تلخ و یکدرم ایارج فیقرا بنوشند. **صفت** ماء الاصول که در حرارت کمتر از اول ست پوست بیخ کرفس پوست بیخ هر واحد ده درم تخم کرفس بادیان بیخ اذخر و فقاح آن سلیخه انیسون هر واحد سه درم مصطکی سنبل الطیب هر واحد یکنیم درم و مویز منقی نسبت درم همه را در چهار رطل آب بپزند تا یکرطل بماند صاف کرده هر روز چهار اوقیه *** روغن بیدانجیر و هفت درم گلقند بنوشند و باید که اول ماء الاصول ضعیف با گلقند و روغن بیدانجیر بدهند و روز دوم ماء الاصول قوی‌تر از آن که در ان روغن بیدانجیر زیاد بایارج فیقرا نصف

مثقال باشد بعد از ان هر روز نیم درم بیفزایند تا روغن بدو درم و ایارج بیک نیم درم برسد پس اگر آثار نضج در بول یعنی رنگینی در ان ظاهر نشود ماء الاصول زیاده کنند و در ان پنجم درم منجر مینیا مالیده بدهند بحسب ملاحظه قوت مریض و رنگ بول پس هر گاه آثار نضنج در بول ظاهر شود یکروز مریض را راحت دهند و بنخوداب و زیت مغسول غذا سازند بعد از ان این حب ایارج دهند تربد ایارج فیقرا هر واحد درم حب‌النیل نیم درم شخم حنظل رابع درم نمک سیاه دو دانگ همه را باریک سوده یکدرم گلقند شکری یا عسلی بآب نیمگرم باید داد و روز چهارم ایارج فیقرا درم صعتر فارسی زنجبیل خردل هر واحد یکنیم درم نوشادر عاقرقرحا مویزج هر واحد نیم درم سماق دو درم باریک سوده یکدرم از ان با سکنجبین و آی نیمگرم آمیخته غرغره کنند و بنخوداب غذا سازند بعد از ان قاروره را ملاحظه نمایند اگر آثار خامی در ان معلوم شود باز اعادهٔ ماء الاصول بروغن بید انجیر بنحویکه مذکور شد سه روز یا پنج روز بحسب معاینه آثار نضج نمایند انگاه بحسب منتن اسهال آورند. **صفت** آن سکبینج اشق جاوشیر حرمل مقل شخم حنظل هر واحد سه درم صبر و مر و تربد هر واحد پنج درم فرفیون جندبیدستر هر واحد یکنیم درم ادویهٔ خشک را ساییده و صموغ را در اب گندنا حل کرده با هم سرشته جهاسازند شربت سه درم بآب گرم نوع دیگر هلیلهٔ کابلی پنج درم سکبینج اشق حرملی جاوشیر صبر سقوطری هر یک چهار درم مقل ارزق شخم حنظل حنا انزورت هر یک دو درم فرفیون جندبیدستر سمقونیا هر واحد نیم درم زعفران قرنفل هر یک دو دانگ ادویهٔ خشک کوفته بحریر بیخته صموغ را در اب گندنا حل کرده با هم سرشته جهاسازند شربتی از ان سه درم و بعد دادن این حب سه روز راحت دهند و در ان ایام هر روز هفت درم گلقند بآبیکه در ان انیسون و تخم کرفس جوشانیده باشند بدهند و بنخوداب گوشت کبوتر بچه‌پردازی و قنابر غذا سازند و روز چهارم خردل عاقرقرحا دارچینی فلفل زوفا بیخ کبر انار دانه مویزج بورق هر واحد یکجز و ایارج فیقرا دو جز و باریک ساییده باسمنجبین و آب گرم آمیخته غرغره سازند و کندش و عاقرقرحا و صبر و نوشادر و مرزنجوش و خربق سفید و زنجبیل و مشک و بورهٔ ارمنی هر کدام ازینها که حاضر باشد بقدر نیم دانگ باریک سوده از ان عطسه آورند و این همه بعد نضج و تنقیه استعمال نمایند چه هر گاه قبل نضج و استفراغ بعمل ارند بر مریض جنایت عظیم کرده باشند بهر آنکه اجزای لطیف خلط تحلیل شود و غلیظ آن باقی ماند و در ان هنگام علاج سودمند و بعد از ان اگر در مریض آثار صلاح ظاهر شود بر همین تدبیر مداومت نمایند و الا بض حبوب قویه با این حب شیطرج بخورانند و اجزای آن همان حب شبیارست که در قول ابومنصور مسور شد و نوشته که بآب سرشته جهاسازند شربت سه درم. صفت حبی که برای شخصی که فالج جانب راست و ثقل زبان بهم رسانیده بود و بر تکلم قادر نبود تألیف نمودم بگیرند تربد سفید شش درم سورنجان حب النیل هر واحد نیم درم ادویهٔ خشک را باریک ساییده

بحریر بیخته و صموغ را بآب گندنا گداخته بادویه سرشته جهاسازند شربتی سه درم بآب گرم. صفت حب فرفیون نسخهٔ آن در قول مسیحی گذشت و اگر تنقیه بحب نفط نمایند نافع بود و چون تنفیه ببعض این حبوب کرند اعادهٔ غرغره نمایند و با آن سعوطات مسخنهٔ ملطفه استعمال کنند تا تنقیهٔ دماغ کنند و جانب علیل و نواحی گردن را بروغنهای گرم محلل مثل روغن ناردین و قسط و کلکلانج و زنبق و بادام تلخ و اترج و بلسان و جوز کهنه و مانند آن بمالند و اگر ببیند که مرض بسیار قوی شده در روغنها چیزی از جندبیدستر و فرفیون مخلوط سازند و بعد از انکه جانب علیل را بخرقهٔ درشت بمالند حتی که سرخ گردد و روغن بمالند و بآبیکه در ان بابونه و اکلیل الملک و اقحون و شبت و برگ غار و کرفس و سداب و نانخواه و مانند آن که در قول مسیحی گذشت و اگر تنقیه بحب لفظ نمایند نافع بود و چون تنقیه ببعض این حبوب کردند اعادهٔ غرغره نمایند و با آن سعوطات مسخنهٔ ملطفه استعمال کنند تا تنقیهٔ دماغ کنند و جانب علیل و نواحی گردن را بروغنهای گرم محلل مثل روغن ناردین و قسط و کلکلانج و زنبق و بادام تلخ و اترج و بلسان و جوز کهنه و مانند آن بمالند و باآبیکه در ان بابونه و اکلیل الملک واقحون و شبت و برگ غار و کرفس و سداب و نانخواه و مانند آن که در قول مسیحی گذشت تکمید سر و جانب علیل و موضع فقار نمایند و امر بخاییدن مصطکی ور اتنیج و علک و قرنفل کنند و غذا نان خشکار پاک محکم الصنعت بنخوداب و زیره و دارچینی یا بکبوتر بچهٔ پروازی یا گنجشک یا بقنابر بکف خردل و چقندر بزیت و مری و خردل دهند و نمک طعام ایشان نمک اندر نی بریان بعسل سرشته مطیب بصعر و *** و شونیز و انیسون باشد و عسل بخورد و پسته و حب بطم و حبهٔ الخضرا و مانند آن خورند و مسهکه هندی گفته که جوز مصر بعصب ست خاصهٔ عصب زبان را و قنا غروس گفته که جوز تقل زبان پیدا کند خاصهٔ صبیان را و شراب کهنه اندک مقدار که تفریح نفس و تسخین معده کند و سکرنیا رو بخورند زیرا که سکر ردیست دماغ و عصب را بسیار ضرر رساند از ان حذر کنند و حندیقون یا شراب عسل بنوشند و در اکثر احوال از اب خالص حذر نمایند و شراب او درینجا ممزوج بعسل یا مطبوخ بمصطکی مناسب و مرزنجوش و نمام و نرگس ببویند و در حمام گاه گاه بعد نضج داخل شوند قبل از غذا و بریدن آب گرم که در ان ریاحین حاره پخته باشند بریزند و این تدبیر بعد تنقیه بداوی مسهل بعمل آرند اگر از این تدبیر فائده معلوم شود بر همین مداومت نمایند مع احتیاط از عروض گرمی مفرط ببدن و اگر عارض شود چند روز راحت دهند ولاسیما اگر موسوم گرما باشد که هوای گرما مقاومت مرض می نمایند و اگر با وجود استعمال این در مرض اثری صلاح پدید نیاید ایارجات کبار چون ایارج ارکاغانیس پس ایارج لوغاذ یا پس ایارج جالینوس پس معجون بلادری پس تریاق کبیر برین ترتیب هر واحد بشربت تام استعمال نمایند بیحسب مشاهده قوت مریض و قوت مرض و ضعف آنها و معذلک تدبیر مریض باغذیه مذکور و کذلک نطولات

دادهان بحسب احتمال علیل باید کرد و از دادن معجونات در اوقات و بلدان حاره حذر کنند چه اگر تابستان قوی الحراره باشد ازین ادویه قوی الحراره بر مریض خوف حدوث حمای حاده باشد و در زمانه گرما مغذلک قی به سویه و اغذیه مقطع بلغم استعمال کنند و چون تدبیر علیل باین همه تدابیر نمایند و در آن اثر صلاح ظاهر نشود و مرض بطول کشد در علاج او بر اغذیه موافقه مذکوره اقتصار کنند و برادران ادویه حاده اومان ننمایند تا مریض را مرض حاد پیدا نکند و هلاک نگرداند و از اغذیه مولد بلغم اجتناب کنند و در اوقات فصول بحبوب و بعض ایارجات موافقه بحسب قوت و ضعف مریض تنقیه کرده باشند **ابن الیاس وخجندی** مینویسند که مفلوج را چیزی از ادویه قویه تا روز چهارم ندهند زیرا که نوشیدن ادویه در اوائل بسبب حرکت ماده و انصباب آن بسوی عضو ضعیف در مرض می افزاید و هرگاه از چهار روز تجاوز کند هر صبح جلاب از بادیان و انیسون و بادرنجبویه هر واحد دو درم با ده درم گلقند عسلی بنوشانند و غذا نخوداب بمغز قرطم و اندک فلفل و دارچینی و غیره ابازیر و افاویه تا هشت روز و درین ایام آب ترک کنند مگر ماءالعسل و ماءالاصول بنوشند و هرگاه اثر نفج در قاروره ظاهر شود تنقیه بحقه حاده یا باین حب صبر کنند **نسخه** آن صبر سقوطری مثقال بوزیدان ماهیز هرج تربد محکوک ملوث بروغن بادام هر واحد درم غاریقون شخم حنظل انیسون هر واحد نیم درم نمک هندی یکنیم دانگ مقل یکدانگ همه را کوفته بیخته بآب بادیان جهاسازاند و بران صبر کنند تا اسهال نیک ارد و در اخر روز غذا بنخوداب مع لب قرطم و لحم گنجشک وکبوتر سازند یا حب منتن دهند و بعد سه یا چهار روز این حقنه بعمل ارند **صفت** آن برگ غاریا حب آن بقدر ثلث برگ و قسط و مرز بخوش و حلبه و خار خسک و اکلیل الملک و برگ بید انجیر یا تخم آن و مرماحوز و سداب قرو کرنب و شبت و قیصوم و بزر کتان و ابهل هر یک پنج درم شحم خنطل نیم درم قنطوریون دقیق دو درم همه را در سه رطل اب بپزند تا یکرطل بماند صاف کرده بران روغن زیت ده درم آبکامه پانزده درم عسل بست درم بوره ارمنی نمک هندی مقل هر یک نیم درم سوده پاشیده حقنه کنند و اگر خوف سحج وزحیر بسبب حدت نمک و بوره باشد بدل آن آب گند ناکنند و اگر بسبب حرارت مزاج و فلب متحمل آن حقنه نباشند این حقنه بعمل ارند و اجزای آن سوای بابونه و سبوس و انجیر و شحم خنطل و قنطوریون همان حقنه حاده است که در قول مسیح گذشت وزن هر یک بقدر کف گرفته در سه رطل اب بجوشانند تا نیمه بماند شکر سرخ و عسل و مری هر یک ده درم روغن زیت پانزده درم حل کرده بدهند و معجون بلادری کبیر که تریاق فالج و لقوه و سکته است بقدر بندقه در شربت مذکور بدهند و نسخه آن در قول میسح گذشت و اگر فصل گرما باشند بحب منتن صغیر بارد تنقیه کنند **نسخه** آن شحم خنطل ربع درم کتیرا ثلث درم سورنجان یوزیدان ماهیز هرج هر یک یک درم هلیله کابلی نیم درم و این یک شربت ست و این غرغره نافع فالج و منقی راس از فضول غلظه لزجه

است **نسخه** آن ایارج فیقراوج خردل *** عاقرقرجا زنجبیل پودینه ایرسا پوست بیخ کبر هر و احد دو درم کوفته بیخته بعسل امیخته غرغره بدان سازند و هرگاه ذازین تدابیر علامت صحت پدید اید مالش اعضای علیله بروغن قسط و ناردین و زنبق حل کرده در بینی چکانند و ریاحین حاره ببویندو سکنجبین عنصلی باز وفای خشک نافعست و ایضا خوردن ایارج فیقرا در هر هفته یکلار نفع دهد و کذا نوشیدن این ماءالاصول قوی **صفت** آن بیخ بادیان بیخ اذخر هر یک هفت درم بادیان تخم کرفس انیسون هر یک سه درم نانخوا زراوند شونیز هر یک دو درم همه را در نه رطل آب بجوشانند تا بسه رطل اید صاف کرده هر روز دو اوقیه با عسل یا فانیذ هر کدام که باشد ده درم بنشون و در هر هفته تعاهد خوردن شرودیطوی یا تریاق کبیر با شربت *** ده درم کنند و از طعام شب و حمام رطب و ریختن آب گرم بر سر و از جمیع مسکرات حذر کنند **طبرسی** مینویسد فالجی که با وی مزاج گرم نگردد و قاروره سفید خام باشد پس سبیل طبیب آنست که علاج نفج و ترقیق اخلاط کند زیرا که اگر مبادرت باستفراغ از ادویه حاره کند از انحلال فضول رقیقه و بقای کثیف آن ایمن نباشد و ثانیا آنکه این مرض طویل ست اگر تنقیه مریض در ابتدای آن کنند ضعیف گردد و استقصا در علاج او ممکن نباشد و آنرا غذا هم ندهند بهر آنکه غذا تقویت مرض کند و قوت را ضعیف سازد چه از قوت مرض قوت ضعیف میشود و اضعف قوت مرض قوی میگردد و چنانچه فاضل بقراط گفته و سبب ثالث آنست که استفراغ در ابتدای این علت نجاح نمی بخشد بهر آنکه نمی بخشد بهر آنکه فضلاتی که عصب آنرا تشرب کرده است استخراج او از ان ممکن نیست زیرا که درینجا عروق متصل نیست و نه طریقی ست که فضول در ان رجوع کند پس طبیب محتاج این امرست که آنرا از اعصاب بطریق تحلیل و تعریق و تنشیف استخراج نماید و تحلیل فضول تا که نفج قبول نکند ممکن نبود و نه تنشیف خلط غلیظ و نه انسان عرق بفضول کند مگر وقتیکه آن بسیار لطیف گردد و طریق انضاج فضول و ترقیق آن اینست که باسخان معتدل بتدریج تسخین نمایند بعد از آن حل آن بتدریج بطریق خلا و ملا بطریق حفظ قوت و عضو پس درینصورت واجبست که در علاج فالج ابتدا بمنع علیل از اغذیه غلیظ کنند و اقتصار بر نخوداب کبوتر بچه پروازی نمایند بدون اجازت خوردن گوشت آن و با نخود آن و در ان زیت رکابی شیرین داخل کنند و مریس جلنجبین با بزور بدهند زیرا که هلاک امور معالجه فالج حفظ صدرست بهر آنکه اگر حفاظت آن کرده نشود گاهی رطوبات بسوی ریه و صدر منصب میگردد و نفس منقطع میگردد زیرا که فالج بلیغی که از فقار رقبه برامده و نفس بدان تمام میشود ضرر میرساند و هرگاه ضرر بآن واقع میشود و رطوبات بسوی ریه و صدر منصب میگردد نفس دفعه انقطاع می پذیرد و این دوا که مسمی بمریس جلنجبین ست حفظ صدر از انصباب رطوبات میکند **صفت** آن بگیرند بادیان تخم کرفس انیسون زوفای خشک *** مساوی و اندک زیره کرمانی و اندک اصل السوس و همه را در

اب بجوشانند حتی که بزور بپزد و قوت آن در اب اید صاف کرده جلنجبین شاپوری بمقدار واجب خوب مالیده باز صاف نموده هر روز بنوشند و بدل آب خالص شربت عسل ساده در اول مرض کنند و برین تدبیر تا پنجروز اقتصار ورزند و مغدلک نظر بسوی نبض و قاروره او نمایند پس هرگاه در نبض اونی سرعت و در قاروره اندک نضج پدید اید در انوقت این حقنه بعمل ارند **نسخه** آن خار خسک بابونه اکلیل الملک قیصوم برگ نمام برگ غار برگ جسفرم قرطم تخم حلبه تخم کتان برگ شبت انجیر سیاه خطمی سبوس گندم با وزان مناسب بدستور حقنها پخته صاف نمایند و بمقدار قوت مریض و مزاج او گرفته و ثلث درم بورق و ده درم روغن غار و ده درم روغن بید انجیر داخل کرده بکار برند و این حقنه پنج مرتبه در ده روز کنند بعده بمزاج مریض نگاه کنند اگر متغیر شود راحت دهند و بر غذا اقتصار نمایند و از اشیائی که تسخین مزاج کند کم کنند و اگر مزاج متغیر نشود و قوت او ضعیف گردد تقویت آن باشیای موافقه معتدله کنند و اگر قوت بحال خود باشد یک شربت این حب بخورانند **نسخه** آن بگیرند آب کرنب و آب گند نای نبطی و آب برگ ترنج و در ان سکبینج و جادشیر و جندبید ستر و مقل ازرق هر واحد پنج درم اشق دو درم تر کرده در افتاب بدارند تا بگدازد پس بدست مالیده صاف نموده سلیخه و عصاره قثاء الحمار هر واحد دو درم اشنه تخم کرفس هر واحد یکدرم انیسون یکنیم درم بادیان نمک نفطی هر واحد دو ثلث درم شحم خنطل دو نیم درم خربق سیاه نیم درم کوفته بیخته بدوای گداخته بمقدار حاجت سرشته بقدر فلفل جها سازند و سه درم و ثلث آن بدهند و بعد آن پنج روز صبر کنند و بکبوتر بچه در پرواز امده مطبوخ با نخود و زیت و با سفید باج معمول از قنا برد عصافیر که در ان بیخ گند نای نبطی و نخود و دارچینی بسیار داخل کرده باشند غذا سازند و قطعه دارچینی مدام زیر زبان دارند و بمویزج و عاقرقر حاوایارج فقیرا و خردل در میفختج حل کرده غرغره سازند و اعضای مسترخیه را اول بروغن خیری و روغن زنبق پس بروغن قسط و روغن مجموعه بمالند و چون برین ترتیب مذکور علاج کنند و مرض منحل نگردد ماء الاصول با این نسخه هفت روز بنوشانند بیخ اذخر و فقاح آن و پوست بیخ کبر و *** المجوس هر واحد ده درم پوست بیخ کرفس و بادیان و برگ جمسفردم اشنه و سلیخه و وج هر واحد پنج درم مصطلک چهار درم تخم کرفس انیسون دارشیشعان هر واحد سه درم مویز منقی پانزده درم در چهار رطل آب بپزند تا بیک رطل و ربع آن آید افشرده صاف نموده در ظرف آبگینه بدارند اندر اب اگر موسوم گرما باشد و هر روز پانزده درم از ان با یکنیم درم روغن بید انجیر و یکنیم درم روغن بادام تلخ بنوشند و بعد هفت روز یک شربت حب مذکور دهند و بعده پنج روز صبر کنند پس اگر مزاج او متغیر نشود حقنه مذکور بعمل ارند و در طبخ آن پنج درم شحم خنطل و جندبید ستر و جاد شیر و سکبینج هر یک سه درم افزوده بوزن صد درم از ان صاف کرده ده درم روغن ناردین و پنج درم روغن قسط و دو درم نفط سفید بران ریخته در هاون کرده حقنه کنند و

بروغن بلسان تدهسن نمایند و باین سعوط تسعیط کنند **نسخه** آن بوغن مصطکی روغن ناردین هر واحد دو ثلث درم گرفته در ان یکدانگ زهره کلنگ حل کرده سه دفعه بر نهار در مدت شش روز این سعوط بعمل ارند و یکروز در میان بر معجون انقردیا و ایارج مخمر و تریاق کبیر لزوم و از تریاق ربع درم تا نیم درم و از معجون یکدرم تا دو درم و از ایارج ثلث درم تا درم و ثلث یکروز یکی از این هر سه بدهند و یکروز راحت داده ثانی بدهند و بعد یکروز ثالث بخورانند این طریق معالجه این مرض ست و زیادتی و نقصان بحسب سن و مزاج و بلد و فصل و عادت و صناعت کنند **بعضی** مینویسند که گاهی استرخای نصف بدن در عرض واقع میشود و اکثر در ان اسفل بدن مسترخی و لاغر میگردد و این دوا برای او ستوده اندروغن حنافلفونه علک البطم هر یک سه وقیه موم دو وقیه و نیم جندبید ستر یکنیم وقیه فرفیون قرد مانا کند راذاراقی شیح هر یک نه درم جاد شیر قنه عاقرقرجا هر یک چهار وقیه علی الرسم مرتب ساخته طلا نمایند و مولف شخصی را که نصف بدن اسفل او مسترخی و لاغر شده بود باستعمال معجون عشبه و مالش روغن مال کنگنی امر نمود و در اندک مدت لاغری پایهای او دفع گردید و از مشاهده این حال اکثر کسان متعجب بودند و گویند که گاهی حادث میگردد و از قولنج استرخای اسافل بدان هنگام دفع طبیعت فضول را بسوی عصب پشت و علاجش علاج استرخای بحرانیست که عنقریب بیاید و گاهی استرخای هر دو پای بسبب وقوع ضربه و سقطه بر پشت نیز عارض شود چنانچه جالینوس حکایت کرده و علاج آن نیز مسطور گردد **انطاکی** گوید که علاج خاص استرخا بحسب نظر در مبدأ عصب مسترخی ست پس قصد او کنند در علاج مثل قطن و بهترین ادویه او استعمال قسط است مطلقا و استعمال نیم درم عسل بلا در بمغز جوز و طلا بقر نقل و خردل و روغن غار و قثاء الحمار و سلاب وزیت و شحم خنطل ***

علاج استرخا و فالج مع حرارت و تپ

هرگاه در فالج حرارت مزاج و تپ حادث شود روزی چند دست از معالجه او کوتاه دارند و خاکشی با عرق عنب الثعلب و عرق گاوزبان و قدری شکر یا گلقند بدهند و بادویه و اغذیه مقطع بلغم قی کنانند خاصته در فصل گرما و گویند که باشامیدن عرق گاو زبان و سکنجبین و نهادن روغن گل با سرکه بر سر و تعذیه بنخود و برنج بآب لیمون تسکین حرارت باید کرد و در بعضی اوقات گرمی مزاج بحدی رسد که بماءالشعیر محتاج گردد و بجای ماءالعسل نیز عرقیات یا آب آهن تاب دهند و بعد تسکین حرارت بتدریج بعلاج فالج متوجه شوند و ایضا بصورت اجتکاع تپ باین امراض تا مقدور مدرات شل خیارین و غیره باد داد و اگر کفایت نکند ناچار شیره مغز تخم هندوانه نیز مجوزست بخلاف لعابات و لزوجات که استعمال آنها خوب نیست و سکنجبین و گلقند بعرقیات مناسبه بدهند و یا سکنجبین *** بارده استعمال کنند و روغن حنا بر سر مالند و گاهی در استرخا که از بخاررات تپ عارض میشود بهدانه در جوشانده و

شیره مغز تخم تربوز می افزایند و گاهی در فالج مع تپ گل بنفشه عود صلیب جوشانیده صاف نموده نبات سفید خاکشی داخل کرده میدهند و غذا کچرطی و گاهی گل خطمی گل سرخ اصل اسوس بهدانه می افزایند و بجای نبات شربت انار شیرین میکنند **بالجمله** هر گاهی تپی از تپ های خلطی مثل غب خالص و یا غیر خالص و یا لائبه بلغمی و یا ربع یا فالج یار گردد درین وقت رهائی ازین مشکل گردد و علاجش بر معالج عسر تر گردد پس بنگرند هر تپی که از تپ های مذکوره باشد علاج *** کنند که نخستین بازاله تپ کوشند و آن چنان باشد که مثلا اگر تپ صفرا وی بود سکنجبین ساده و شربت بنفشه هر واحد یکنیم توله در عرق مکوه و کاسنی هر یک هفت توله دهند تا هفت روز و روز هشتم مغز خیار شنبر هفت توله گلقند پنج توله در عرقیات مذکوره مالیده صاف نموده شربت دینار معتدل عاویخان چهار توله روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده بنوشانند و بجای آب عرق مکوه دهند و وقت دوپهر آب بنوماش و شام شلۂ بنوماشی بچۂ مرغ خورانند و صبح تبرید از شیرۂ تخم کاسنی هفت ماشه و لعاب اسپغول سه ماشه شربت نیلوفر سه توله تخم ریحان پنج ماشه پاشیده بنوشانند و همین نمط سه چهار مسهل دهند تا اثر تپ هیچ نماند پس معالجۂ فالج متوجه شوند بدستوریکه مذکور شد و همچنین در غب غیر خالص و شطر الغب و در هر دو نوع بلغمی و ربع علاج آن تپ نمایند که در جایگاهش بیاید و گاهی در فالج عضوی مع تپ باین طور مسهل میدهند که گل بنفشه اسطوخودوس خطمی گاوزبان بادیان هر یک چهار ماشه گل سرخ شاهتره اصل السوس تخم خیارین نیم کوفته پرسیاوشان بیخ کاسنی هر یک شش ماشه مویز منقی نه دانه انجیر زرد سه عدد سنای مکی نه ماشه در عرق عنب الثعلب نیم اثارشت خیسانده صبح جوش داده صاف نموده گلقند ترنجبین هر یک چهار توله مغز خیار شنبر شش توله مالیده صاف کرده روغن بادام شش ماشه داخل کرده بنوشند و گاهی خیارین شاهتره انجیر در منضج میدهند و روز مسهل موقوف میکنند که مدر صفراست و از ایارج فیقرا ده ماشه تربد سفید سه ماشه پادبالا کتیرا یکماشه سقمونیا دو ماشه پادبالا شحم خنطل سه ماشه کوفته بیخته بآب مقل حب بسته یکتوله وقت آخر شب در مسهل سوم داده صبح بدرقه بدستور میدهند **ایضا** در فالج مع حمی در ابتدای موسوم گرما که بعد خوردن ادویه حار مثل قرنفل و جوزبوا و علاج هندیان گلوبند کلام ساقط شده بود استاد برای تسکین و اندکی نضج گل بنفشه گل نیلوفر عنب الثعلب بعرق عنب الثعلب جوشانیده شربت بزوری معتدل خاکشی داند شربت بزوری بری ادرار ماده است که از جوز و قرنفل تلطیف یافته مهیاج بود جوزبوا و قرنفل هر چند مقوای اعصاب بار دادند اما بنابر عروض تپ و *** حرارت در مجاری تنفس حلق و گلوبند کلام ساقط شده بود و چون بهوش نیامد قدری گلاب دادند و گلاب هر چند در فالج ممنوعس لیکن برای اطفای بخارات و تفریح قلب بصورت یاس از زندگی دادند و از ان تخفیف شد روز دوم شیره مغز تخم کدوی

شیرین شش ماشه و اصل السوس سه ماشه بهدانه دو ماشه جوشانیده برای سرفه و نضج و تپ استعمال *** و آخر روز لعاب بهدانه عرق عنب الثعلب شربت نیلوفر محض برای تکسین تپ داند هر گاه اندکی آواز کشاده شد منضج از اصل السوس گاوزبان پرسیاوشان عنب الثعلب هر یک چهار ماشه جوشانیده گلقند داخل کرده روز دوم درین منضج اسطوخودوس که مخصوص بامراض باردۀ اعصابست افزودند بعد از ان نیمچۀ مسهل از *** دو توله زوفای خشک سه ماشه اسطوخودوس اصل السوس گل سرخ هر یک چار ماشه عنب الثعلب گل بنفشه شاهتره هر یک شش ماشه پرسیاوشان گاوزبان هر یک چهار ماشه سنای مکی یکتوله گلقند سه توله جوشانیده دادند روز دوم تربد چهار ماشه زنجبیل یکماشه در جوشانده وفلوس خیار شنبر شش توله ترنجبین چهار توله روغن بادام پنج ماشه افزودند هر چند تپ زائل شده بود لیکن برعایت تپ اصول *** دارند نداند و گل سرخ و گل بنفشه و غیره حشایش *** برای تپ و اعانت ادویه مسهله و اصلاح داخل کردند باز دوم روز مسهل برای ماده باقی منضج مویز منقی ده دانه زوفای خشک سه ماشه پرسیاوشان پنج ماشه بعرق شاهتره جوشاینده گلقند دو توله دادند و بعد نضج و رفع ضعف مسهل دوم تجویز فرمودند اگر چه از تقلیل مواد تنفس کم شد اما بجهت بقایای ماده که بعض عوراض از سستی و کسل و سرفه باقی بود اسطوخودوس گاوزبان بعرق عنب الثعلب عرق بادیان جوشانیده نبات خاکشی دادند باز دو سه منضج داده در مسهل دوم هر سه بلیلجات افزوده مسهل دادند و باز منضج بادیان پرسیاوشان خطمی اسطو خودوس عنب الثعلب بعرق گاوزبان و عنب الثعلب جوشانیده شربت بزوری برای ادرار ماده و تحلیل آن داخل کرده دادند و باز مسهل سوم بدستور فرمودند برای درد گلو و لهات غرغرۀ بادیان اسطوخودوس گاوزبان خطمی کوکنار برگ حنا ماز و مکوه جوشانیده فرمودند **ایضا** در فالج مع تپ عمر شباب فصل صیف که از خوردن حبوب حارۀ هندیان و شوربای کبوتر اغما و تپ داشت اسطوخودوس گل نیلوفر بعده گل بنفشه عنب الثعلب گاوزبان پرسیاوشان جوشانیده گلقند *** داخل کرده تودری سفید پاشیده دادند و غذا شوربای مرغ و چون دماغ مشوش شده بود از تراشۀ کدو و لعاب سپستان و روغن گل قیروطی ساخته بر سر گذاشتند و فرمودند که اگر در دماغ ورم شد لاعلاج خواهد شد **اقوال اکابر** شیخ الرئیس میفرماید که چون فالج و تپ جمع شود واجبست که در علاج فالج تاخیر نمایند و سکنجبین با گلقند بهترین دوا درین وقتست **ایلاقی** ذکر کرده که محمدبن زکریا گوید مفلوجی را دیدم که سبب فالج او روزه داشتن و حرارت مفرط بود او را ایارج فیقرا دادم اذیت عظیم برداشت پس بحمام و تدابیر مرطبه علاج کردم شفایات **گیلانی** مینویسد که بعضی اطبا این فالج را باستعمال انواع اشیای بارده به میکردند و از دست ایشان بسیار شفا نی یافتند لا آنکه در اکثر انواع فالج از تبرید انتفاع می یابند و زنی را فالج بود و قارورۀ او سرخ و طبع او قبض و موسوم گرما بود محمد بن زکریا بشربت اجاص و وضع

سرکه بزیت و جلوس در آب سد او را امر کرد و شفایات و در بعضی بیمارستانات جماعت مفلوجین بود که بر ایشان باران افتاد و دفعه صحت یافتند **خضر** گوید که اگر فالج تشنگی قوی و تپ و حرارت یار گردد علاجش بمثل شربت بنفشه تنها یا بشربت لیمون و خمیرهٔ بنفشه و استعمال عرق گاوزبان و شربت ورد و اجتناب از مسخنات کنند تا آنکه حرارت ساکن شود **ابن الیاس** گوید که چون فالج با حرارت مزاج بود اولا تسکین حرات بشربت سیب یا سکنجبین ساده نمایند و غذا فرورهٔ زیرباج دهند و هرگاه حرارت تسکین یابد ابتدا بعلاج فالج کنند **طبری** گوید که نوعی از فالج است که با وی مزاج مفلوج گرم میشود و از معالجه باز میدارد پس اگر مزاج عقب فالج گرم گردد علاج فالج ترک نمایند و قصد تسکین مزاج کنند تا سرسام نشود و مریض هلاک میگردد و بهر تسکین سکنجبین و لعاب اسپغول و آب هندوانه و ماءالشعیر بنوشانند و غذا بزری باجات مزوره سازند و اگر قوت اطاعت کند بهر استفراغ بر حقنه لینه اقتصار کنند بمثل چقندر و قرطم و بزر کتان و خار خسک و بابونه و اکلیل الملک و انجیر و خطمی و سبوس شکر و بورق و روغن خیری و روغن یاسمین و هر گاه مریض متحمل اشیای مذکوره نباشد موقوف دارند الا از تنقیهٔ او بحقنهٔ لینه بشرط اطاعت قوت غافل نشوند و تسکین مزاج و تعدیل او و تقویت مزاج دماغ او بروغن گل مطبوخ با سرکه کنند بنوعی کیکوطل صغیر سرکه با ده درم روغن گل خالص بآتش نرم بجوشانن تا روغن بماند صاف کرده بر سر ریزند که این تعدیل مزاج دماغ کند و باعصاب مضرت نرساند و اگر رای واجب کند بتسعیط روغن گل و روغن بنفشه و آب عصی الراعی و آب جرادهٔ کدو و شیر دختران مجموع یا مفرد از ان منع نکنند و باین طریق حفظ حیات او نمایند س اگر مزاج باعتدال اید علاج معتدل متوسط از علاجی که مذکور شد ترکیب دهند و اگر مزاج اعتدال نیاید بر طریقه مذکور زیاده نکنند چه حفظ حیات اولی از معالجهٔ علت با این حال ست

علاج استرخا و فالج دموی و ورمی و غیره

اگر استرخا بسبب خون باشد فصد کنند و خون بدفعات گیرند باحتیاط *** بعد تیقن غلبهٔ دم و باقی تدابیر هر چه در علاج هر چه در علاج امراض عصبی دموی گذشت بحسب احتیاج بکار برد و انچه در علاج فالج با حرارت مسطور شد بعمل ارند و صاحب اقتباس گوید که اگر بسبب سدهٔ خون بلغمی بود و فصل و سن و سحنه هم بران دال بود و قوت نیز مساعدت کند باید که اول فصد قیفال کشایند و تا سه شبانه روز اگر ممکن بود هیچ قسمی از غذا و دوا ندهند که روز چهارم خود بخود جهت گرسنکی تفتیح سده میشود حاجت بتدبیری دیگر هرگز نمی افتد و بعد از ان غذائی دهند که بجوهر لطیف باشد و در اثر قوی بود و خالی از تفتیح هم نباشد مانند شوربای بچه مرغ که چقندر در ان افتاده باشد یا با نان تنک دهند و برگردن و روی روغن گل باندکی روغن شیخ صنعان آمیخته بمالند و بجای آب بر گلاب و

عرق شاهتره اکتفا نمایند و اگر حاجت به تنقیه آید مسهلات مناسب خون مع مقویات دماغ بکار برند و اگر بسبب قطع عصب افتد لا علاجست و اگر بسبب ورم گرم بود که در نخاع واقع شود فصد کنند اگر مانعی نبود و گویند که تا غلبهٔ خون متحقق نشود بر فصد اقدام نکنند و در ابتدا فوفل صندل اقاقیا مامیشا و دیگر روادعات مثل کشنیز و برگ انگور و خرفه و بید هر چه از ان بهمرسد بآب عنب الثعلب یا گلاب ضماد نمایند و ابن جزله گوید که اگر بدن ممتلی باشد روادع استعمال نکنند *** بعد تنقیه از خلط غالب و در تراید هر جه روادع و مرخی باشد مثل آرد جو و کشنیز تر روغن گل امیخته بعمل ارند و در انتها و انحطاط مرخیات محلله چون گل خطمی و بابونه و برگ چقندر با روغن گل و موم مصفی آمیخته استعمال نمایند و محل استعمال این اضمده ورم ست نه عضو مسترخی و اگر ورم بارد باشد بر عضو متورم حب الغار میعهٔ خشک مرجوز السر و زعفران جند بید ستر شب یمانی در روغن قسط که موم یاپیه در ان گداخته باشند آمیخته استعمال کنند و تضمید بافسنتین و حرمل در زهرهٔ گاو مجربست و در درم صلب سوداوی بستن صفحهٔ اسرب و تضمید جدوار و تنروی خطائی نافع و **اگر سبب استرخا** حاضر به و سقطه بود انچه دفعه عارض شود دلیل گسستن عصب ست و آن لا علاج بود و انچه اندک و بعد یکروز یا دو سه روز ظاهر شود بر ورم عصب و انصباب مواد دلالت کند درینصورت تنقیهٔ بدن کنند بفصد و مسهل و ادویهٔ محلله و مقویه چون مر و جادشیر و جند بید ستر و فرفیون با موم و یاپیه و روغن گل آمیخته بر جای سقطه یا ضربه و بر مبدأ عضو مفلوج بچسپانند و گل سرخ فادانیا قسط تلخ هر یک دو مثقال مومیائی دارابی زفت رومی هر واحد یکمثقال برگ مو ردمغاث هندی یعنی میده لکرطی هر یک دو نیم مثقال مومیادی و زفت را در روغن گل بگذارند و باقی ادویه کوفته بیخته آمیخته روغن بان و روغن زرد هر یک اوقیه بیامیزند تا مثل مرهم شود نیمگرم بر موضع ضماد کردن نیز نافعست ابومنصور گوید که اگر فالج از ضربه افتد بر عضو یکه ضربه واقع شود این ضماد کنند آرد حلبه حب البان حب المحلب مغز تخم بید انجیر مقل سیاه اشق پیه بط موم روغن سوسن صاحب کامل گفته که جالینوس در کتاب خود در علل اعضای باطن ذکر کرده که شخصی را فقدان حس از خضر و بنصر و نصف وسطی گردید و اطبا معالجهٔ او با او باصناف اضمده بران انگشتها کردند و صحت نیافت و من سبب او پرسیدم گفت که در سفر میان زمین روم و شام از چهار پایه افتادم و هر دو شانه ام بر زمین رسیدند پس معلوم کردم که آفت بعضی رسیده که از ان حس باین انگشتها میرسد و آن بعد فقرهٔ معالجه از فقرات گردن رسته و مخرج آن عصب را ورم در اول امرلاحق شده پس همان مراهم بران عصب نهادم و شفایات و ایضا ذکر کرده که مردی از مرکب افتاد و پشت او بر زمین رسید و روز سوم صوت او ضعیف شد و روز چهارم دست او ضعیف گردید و پاهای او مسترخی گشت و بدن او را آفتی نرسید و منفعت او باطل نشد بهر آنکه انچه از نخاع بعد گردنست

بتمامه مسترخی شد و با وی عضلات ما بین اضلاع مسترخی گردید پس اطبا اراده کردند که ادویه و ضعیه بر پاهای او بسبب استرخای آنها و بر حنجرهٔ او بسبب تعطل صوت او گذارند و من از ان منع کردم و قصد علاج موضعی که بدان آفت رسیده بود کردم و بعد روز هفتم تخفیف یافت و ورم نخاع ساکن شد و آواز و حرکت پای او بحالت اصلی رجوع کرد این بود انچه جالینوس ذکر کرده ومن در ارجان بخانهٔ علی بن موسی حاجب سرد ابادی غلام او را دیدم که از چارپایه افتاد و در ان روز و روز دوم ضرر محسوس نشد و روز سوم دست راست او مسترخی شد و حس و حرکت او باطل گردید پس معلوم کردم که آفت بعصبی رسیده که بسوی دست امده یا از ورم یا از انصاب ماده که مجری را مسدود ساخته و معالجهٔ او بوضع اضمدهٔ محللهٔ مقویه میان کتفین او کردم و در اندک ایام صحت یافت **صفت** ضمادند کور بگیرند حب الغار قسط قشار کند هر واحد ده درم میعهٔ یابسه پانزده درم صبر مرمکی ابهل جوزالسر و وج گل سرخ شب یمانی هر واحد هشت درم زعفران جند بید ستر هر واحد چهار درم قردمانا شش درم حضض رامک گلنار قاقیا سنبل هر واحد پنج درم مصطکی شونیز هر واحد هفت درم همه را باریک ساییده با موم در روغن ناردین یا روغن قسط گداخته بر موضع ضماد کنند و شیخ میفرماید که در استرخا که از صدمه افتد علاج او دشوارست اگر عصب بسیار کوفته گردد امید نجات نبود و انچه از ان امید وار باشد آنست که در ان ابتدا بفصد کنند و گاهی احتیاج می افتد که قریب عضو مضروب و متورم آخذ در انحلال محاجم بنهند تا جذب خون از ان بجهتی ریا بظاهر بدن کنند و اگر سببش زوال فقار شود برو فقار پردازند و بقول شیخ فالج حادث از زوال فقار در اکثر قاتل باشد و اگر خلع مفصل سبب باشد با تدبیر خلع متوجه شوند و باضمدهٔ قابضهٔ مجففه ضماد کنند و مفصل را بموضع آن رد کنند و اگر فائده نشود داغ دهند و **اگر** از غلظ جوهر عضو باشد تلطیف او نمایند و **اگر** سوء مزاج ساذج باعث این مرض باشد تدبیرش تبدیل مزاج عضوست باضمده و کمادات وادهان و معاجین مسخنه بنوعی که در علاج امراض عصبی بارد ساذج و یابس ساذج مذکور شد و علاج سوء مزاج بارد ساذج سهلست بخوردن ادویهٔ گرم مثل تریاق و مثر و دیطوس زائل شود و باشد که ضماد و روغنهای گرم کفایت کند و انچه ازین نوع بشرب آب سرد و یا شناوری در ان باشد از برای او حمام یابس علاج تام ست و اگر از حرارت و یبوست باشد و جفاف عضو بر ان دلالت کند *** باغذیه و اشربه و اطلیه نمایند بنوعی که در علاج امراض عصبی یابس گذشت و علاج استرخای زبان و حنجره و مری و مثانه و جز آن هر یک درمقام خود گفته شو و **اگر** استرخای بحرانی باشد روغنهای معتدل الحراره چون روغن بابونه و نرگس و سوسن و زنبق و بید انجیر و ناردین بمالند و کذلک ادویه مقوی عضو و مانع انصباب ماده مثل بابونه و اکلیل و مرزنجوش و رب السوس بآب کاسنی و مانند آن که قدری تبرید داشته باشد آمیخته مالیدن مفید و روغن نارجیل خوردن و مالیدن مجربست و گویند که

روغن بلسان را درین باب منفعت عظیم ست و خصوصا هر گاه یکجزو او بده چند آن از روغنهای مذکوره آمیزند و این جمله بعد نضج و تنقیه استعمال کنند که تحلیل لطیف و بقای غلیظ از ماده صعوبت نیفزاید مگر انجا که ماده بسیار قلیل باشد و اگر بحرارت مزاج و رنگینی بول باشد از مسخنات احرّار کنند و بقول شیخ در فالج حادث بعد قولنج نفع میکند دوای جوز رومی که در قرابادیان مکتوبست وادهان که شدید القوه و کثرت الترکیب نباشند مثل روغنهای مذکورۀ سابق و روغن جوز ورمی و روغن نرگس و روغن متخذ از صنع بلاط همه در تجربه بالخاصیه نافع یافته و خلقی کثیر از ایشن بچیزهای مقوی و مبرد و مانع انتقاع یافتند و علاج آنها که بادویۀ حار کرده شده بود مرض زیاده گردیده بود و این بهر آن بود که ماده رقیقه بدان بسیار منبسط میشد و چون تبرید عضو کرده شد عضو ببرودت قوی گشت و حجم ماده کم شد و نوبت بمتلاشی شدن او رسید و واجب نیست که مبالغه در تسخین ایشان کنند بلکه احتیاج آنست که ادویه مغوارت بمثل بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش و نعناع و فوتنج باشند و بدان دیگر ادویه که آنرا ادنی تبرید باشد مثل رب السوس و تخم کاسنی و غیره نیز مخلوط سازند که استعمال این اشیا نفع بسیار میکند **مجوسی** گوید که اگر استرخا از تشنج و خلع قولنجی مرکب باشد پس نگاه کنند اگر تشنج امتلائی باسترخا مرکب گردد علاج واحدست یعنی انچه در فالج بلغمی گذشت و بر اعضای منخلعه اضمدۀ مرکب از ادویۀ قابضه و مسخنۀ مجففه مثل کبریت و شب و عاقرقرحا و خردل و مورد خشک و مانند آن ضماد کنند (عط) و اگر تشنج یبسی باشد نظر کنند اگر استرخا قوی تر بود اشیای مسخنه مجففه مخلوط ببعض اشیای ملینه مع دلک شدید استعمال نمایند و اگر تشنج قوی تر و غالب تر باشد اشیای مرخیۀ ملینه مخلوط به بعض چیزهای مسخنۀ مجففه مع دلک لین بعمل ارند و هر گاه تشنج و استرخا در اعضای مختلفه باشد (عط) در اعضای مسترخی استعمال دلک قوی و تمریخ بروغن قسط محلول باندک بورق و اشخار باید کرد و آب دریای شور که در ان قدری شبت و مرزنجوش و برنجاسف و برگ غار و برگ فنجنکشت و خیری و مانند آن پخته باشند بر عضو نطول کنند و اگر موسوم گرما باشد در چشمۀ کبریتی غسل کنند و اعض را بعضی خفاف بزنند (عط) و بر اعضای متشنج اضمدۀ لینه چون ضماد معمول از لعاب بزر کتان و لعاب حلبه و پیه بط و پیه ماکیان و مغز ساق گاو و موم و مانند آن از اضمدۀ ملینه که در باب او رام صلبه مذکور گردد استعمال نمایند و اما علاج استرخا و خلع حادث عقب قولنج مشکل ست و صاحب او بادهان معتدله و بادویۀ متخذ بجوز رومی و صنع بلاطی انتقاع یابد و فولس گفته که بسیاری از ایشان باشیای مقوی و اندک مبرد منفعت عظیم یافتند و من این نوع بدوسه کس دیدم و ابوال ایشان مدام رنگین بود و اطبا مبادرت بعلاج از چیزهای بارد نمیکردند و بر دادن ادویۀ حاره و تدهین عضو بروغن قسط ادامت نمودند و امراض حاده مهلکه ایشان را عراض شد و من معالجۀ ایشان بمالش روغن شبت دو جزو و روغن

بنفشه یکجزو بر عضو و نوشانیدن آب بادیان مروق چهل درم فلوس خیار شنبر هفت درم مالیده و روغن بادام شیرین مثقال بر ان چکانیده هر روز غذا زیرباج بچه مرغ کردم و نافع شد.

علاج فالج و بائی

بعضی متاخرین مینویسند که گاهی هوای متعفن مورث فالج میگردد و علامت فالج و بائی اینست که بیکبارگی در عالم بسیار افتد و خصوصا بجانب قلب و بوی بد از دهن اید مع سرخی چشم بیهوش و هذیان و اولی قی زنگاری و کراثی کند پس فالج افتد و همه آثار مذکوره هر لمحه زیاده میشود و اکثر در روز اول بسه چهار *** بمرگ مفاجات میکشد و یا بروز سوم و چون از ایام مذکوره بگذرد بصحت می انجامد و اکثر اشخاص را چنان اتفاق می افتد که اول اندک صفرای کراثی بقی می اندازند و همان وقت بیهوش میشوند و بعد دو ساعت که بهوش می آیند کلام شکسته و بی نظام مانند هذیان که در فهم نیاید میکنند و جانب چپ دست و پا بی حس و حرکت میگردند و بول و براز بند شود و دست راست برداشته می جنبانند و هذیان تا روز سوم غلبه می کند و روز چهارم هذیان و جنبش دست باز می ماند و بول بی اراده جاری می شود و بعد دو پاس هلاک میگردند و **علاجش** اینست که اول فصد هفت اندام کنند و خون وافر گیرند که قریب بغشی رسد همان وقت بهوش می آید و الا گلاب و عرق بهار نارنج در یخ پرورده بر روی زنند که فی الفور بهوش می آرد و هذیان را موقوف میسازد پس وقت ظهر رگ سر روزنند اگر اندکی بیهوشی و هذیان موجود باشد و شربت کیوره و شربت اصول هر یک دو توله در گلاب و عرق کیوره و بهار هر یک پنج توله داخل کرده بنوشانند تا هفت روز غذا شوربای بچه مرغ که درمان اندکی زرشک و یا انبهٔ خام و یا آب لیمون کاغذی انداخته باشند بنوشانند صبح و شام و بجای آب ماءالعسل که از گلاب و عرق بهار ساخته باشند بدهند و روز پانزدهم و یا شانزدهم تنقیهٔ بدن بحب افاویه و قوقایای علویخان کنند و بفاصله سه چهار روز مطبوخ اسقولوقندریون که در ان اجزای تریاقیه باشند باضافه ریوند خطائی نه ماشه و شربت درد مکرر اهلیجید بعمل ارند تا حصول تنقیهٔ تام پس جهت تعدیل مزاج دواءالمسک معتدل *** علویخانی و شربت یاقوت ایشان همراه عرق زرشک و عرق عنبر یا شربت تنبول علویخان و تخم شربتی بخورانند **تشنج** و آن عبارتست از کشیده شد عضو و فراهم آمدن آن پس بعضی اقسام او بر حال خود باقی می ماند و بعضی از ان بسهولت عود بسوی انبساط میکند چنانچه در تثاوب و فواق و صرع مشهود میگردد و سبب تشنج یا ماده بود یا غیر ماده مثل حرارت و یبوست یا شی موذی پس آن سه قسم بود مادی و یبسی و ایذای و تشنج مادی در اکثر بلغمی باشد و گاهی سوداوی و گاهی مادهٔ دومی نیز بود و این در اورام عضل باشد هر گاه مادهٔ مورم در خلل لیف عصب افتد و خون را جای کند پس عرض او زیاده شود و طول او بکاهد و باشد که بندرت صفرا نیز بطریق

دم تشنج امتلائی آرد و در تشنج مادی یا مادۀ فاعلۀ او مشتمل بر تمام عضل باشد و این تشنج بلادرم بود و یا در موضع واحد حاصل شده باشد و سائر*** تبعیت او کند چنانکه تشنج ورمی از ماده *** بسبب ضربه یا قطع یا سبب دیگر از اسباب ورم افتد و گاهی تشنج مادی از رنج نافخ کثیف حادث شود و این از ان قبیل ست که بیشتر عارض شود و زود زائل گردد و این را عقال گویند و تشنج مادی بیشتر بر سبیل انتقال ماده افتد چنانکه عقب خناق و ذات الجنب و سرسام عارض میشود و نهجی که استرخا در اعضا بحسب مبادی اعصاب او مختلف میباشد همچنین تشنج تحت گردن و در قدام و در خلف و در جهت وفوق گردن می افتد و مادۀ فاعل تشنج غلیظ و غیر مداخل در جوهر لیف میباشد و ماده استرخا بعکس این بود و تشنج رطب بمرضعات و سکاری و صبیان بیشتر افتد و گاهی از اعتماد بر بعضی اعضا در حالت انقباض آن بسبب انصباب ماده و احتباس او در ان عضو واقع میشود و گاهی بهمین سبب در ضربه یا از حمل شی ثقیل یا از خواب بر بستر سخت عارض میگردد و اما تشنج یابس از فقدان مادۀ رطوبت و غلبه یبس باشد بسبب استفراغات کثیر یا اسباب مجففه یا جمود رطوبت پس عصب در طول و عرض هر دو بکاهد و آن گاهی بعد دوای مسهل افتد و آن بسیار ردیست و کذلک عقب هر استفراغ و گاهی بعد حمیات محرقه و خصوصا در حمیات سرسام و عقب حرکات عنقیه بدنی و نفسانی مثل سهر و غم و خوف عارض شود و از این کمتر خلاص می یابد و بقول جالینوس هر تشنج که در حمیات افتد روی نبود و این آنست که از تسییل مواد در عصب و عضل عارض شود و خصوصا هر گاه بدن ممتلی باشد و گاهی اینچنین تشنج در حمیات بمشارکت فم معده افتد و قی آنرا زائل کند پس مثل این تشنج ئر حمیات سخت روی نیست بلکه سخت روی آنست که در حمیات محرقه و سرسام از جفاف عضل و اعصاب و دماغ باشد و آنکه در حمیات مزمنه بسبب حفات اعضای مذکوره و *** رطوبت عزیزی افتد و گاهی تشنج یابسپید او باطل بسرعت شود و سبب او یبوست دماغ ضعیف بود و تابع او یبوست اعصاب باشد پس هر گاه دماغ را ادنی سبب مجفف رسد رطوبت از اعصاب و نخاع بسوی او رجوع کند و اعصاب بتکلف منقبض گردد بعده هر گاه طبیعت بافدۀ رطوبت کافی اعانت دماغ کند اعصاب از روی اطاعت بانبساط عود کنند بتکلف و منجملۀ تشنج یبسی آنست که از جمود رطوبت افتد پس حجم او کم شود و عضو متشنج گردد چنانچه از شدت برودت و از خوردن ادویۀ مخدره مثل افیون واقع شود و اما تشنج ایذائی بسبب موذی باشد از داخل یا خارج پس عصب از ان نفرت کند و برای دفع او مجتمع گردد و آن سبب موذی یا از سبب موجع باشد و آن بیشتر خلط حارلاذع بود و یا از کیفیت سمیه باشد که موذی بدماغ و عصب گردد و یا کیفیت غیر سمیه همچون برد شدید و تشنج که از خوف شدید افتد از این قبیل ست بالجمله اقسام جزئیۀ او مثلتشنج از خوردن خربق ست که او بعد اشهال بسبب یبوست تشنج می آرد و قبل اسهال باعث

سمیت خود عصب را ایذای شدید رسان که منقبض گردد و تشنج افتد و کذا از خوردن افیون و شوکران و از این قبیل ست تشنج که بعد از قی خلط از *** بنابر نکایت فم معده و ایذا و انقباض دماغ نیز بمشارکت افتد و آنکه بسبب انصباب صفرا بر فم معدهٔ قوی الحس افتد و آنکه بسبب علتی در معده بهم رسد مانند همیضهٔ قوی سمی و این سریع البرءست زائل میگردد بزوال سبب و تقویت معده و آنکه از گزیدن کژدم و رتیلا و مار بر عصبه یا قطع عصب و عضله بانقطاع غیر تام یا اکله که از خلط حاد اکال در عصب افتد و آنکه در امراض معده و رحم و مثانه و دیگر اعضای عصبیه بسبب ارتفاع *** منی و حیض محتبس واقع شود و انچه از دید ان عارض گردد از این قبیل ست و **بدانکه** از تشنج ردی آنست که خاص در لب و پلک و زبان باشد چه سبب او از نفس دماغ میباشد و هر گاه در تشنج بدن بسوی قدام میل کند تشنج در عضلات قدامی باشد و اگر بسوی خلف مائل گردد تشنج در عضلات خلف باشد و هر گاه عضلات پیش و پس هر دو متشنج گردند تمدد افتد و گاهی تشنج چندان اشتداد کند که گردن پیچیده شود و دندان بر هم ساید و هر انکه از تشنج میرد بدن او بعد موت گرم باشد بنابر قتل او *** و هر تشنج که تابع جراحت باشد قاتل بود و او از علامات *** در اکثر و از دلائل واله بر حدوث تشنج صغر و تفاوت نبض ست او لابعده انتقال او بسوی تمدو و اختلاف در وضع و سرعت و بطو یعنی رگ کشیده باشد همچون رد ده که سر او بکشند عرض او بکاهد و دراز کشیده شود و در موضع مختلف باشد یعنی مرتفع و منخفض بود و حرکتهای اجزای او زیر انگشت مختلف باشد و سرخی رو در اکثر و ظهور حول و میلان در چشمها و انقطاع یا دشواری در تنفس و نتواند که نفس بکشد مگر بالم بسیار و گاهی صاحب آن بدان ماند که میخندد و در اصل خنده نباشد و قبض شکم و بیشتر احتباس بول و گاهی عدم احتباس او و خروج او مثل مائیت خون و بانفاخات و عروض فواق و سر و صداع و رعشه و در یزر مفصل گردن و در میان کتفین و نزدیک مفصل کمرگاه و از علامات ردیه در تشنج امتلائی کثرت ریاح در معده است و تمطی خصوصا اگر بادی شکم نفخ کند در ابتدای تشنج باشد و ضربان عروق اختلاج در شکم نیز از علامات ردیست و اردأ و اعظم تشنج امتلائی و فالج و لقوه و سکته آنست که بجوانان و صبیان و در هوای گرم و تابستان حادث شود و اقل رداءت و اضعف او آنست که بمشائخ و در هوای سرد و زمستان *** و از دلائل تشنج حادث بسبب حمیات حاده و امراض مزمنه و از منذرات تشنج یابس در حمیات عروض کجی در چشم و بر هم سودن دندان و سرخی دست و پا و سیاهی زبان و کشیدگی جلو سر و پیشانی و سرخی بول در ابتدا و بعده سفیدی آن و ضربان صد غین و شرایین سرست و گاهی شکم خشک یا متشنج شود و قبل تشنج در خواب بترسد و رنگ سرخی یا سبزی یا تیرگی میل کند و نفس محتبس شود و قبض طلیغت بود و این نوع کمتر علاج پذیر باشد اما تشنج که با تپ باشد اگر گرمی آن تپ و طول مدت او بدان در جه

نباشد که رطوبت اصلی را محترق و فانی سازد بلکه بسبب حرارت تپ رطوبت گداخته تشنج پیدا کند این تشنج از جنس تشنج یابس نباشد و علاج بسهولت پذیرد و بقراط گفته که هرگاه انسان را تشنج باشد و تپ ربع آنرا حادث گردد از ان تشنج زائل شود و بول تیز و گرم در تشنج و تمدو روی دست و علامت و بودن سبب تشنج حرارت ساذج و از جنس تشنج خشک باشد و تشنج باختلاط ذهن و فواق نیز علامت *** و کسی که در تپ قشعریره و سر ما یابد و بول او باریم اید و باوی عرق بر سر او آمدن گیرد و چشم تاریک شود نشان حدوث تشنج بسبب دبیله احشا باشد و ماده خناق که در بحران او منتقل به تشنج گردد از نبض ظاهر شود و ماده ذات الجنب که در بحران میل باین نماید بران شدن ضیق النفس دلالت کند و تپ شدید نباشد و هر گاه ماده سرسام در بحران آن منتقل تشنج گردد چشم زود زود بر هم زدن و دندان ساییدن گیرد بعده چشم حول و گردن کج شود پس تشنج پدید آید **تشخیص** اقسام تشنج بطور استرخا نمایند یعنی اول سوال کنند که مرض دفعه عارض شده یابند ریج اگر دفعه بگوید بدانند که تشنج ****** پس فرق میان این هر دو چنان کنند که بر اسباب خارجی و مشروبات و خلل اعضای عصبانی نظر کنند یهنی از حال گزیدن جانوری زهر دار با خوردن اشیای سمیه یا قطع عصب یا وجود وجع لاذع اکال یا رسیدن سردی شدید بپرسند یا از تقدم وقوع قی کراثی یازنجاری و وجود غشیان و حرقت در معده سوال کنند یا حال یا حال تقدم حدوث امراض معده یا رحم یا مثانه یا خروج دیدان از شکم و سیلان آب دهن وقت خواب دریافت نمایند پس اگر سببی از این اسباب معلوم گردد تشنج ایذائی باشد و ایضا این قسم مع درد شدید و آفت ظاهر درین اعضا پیش از تشنج بود بخلاف دیگر اقسام تشنج که بادی درد نباشد و اگر باشد از تشنج حادث شده باشد نه تشنج از درد و اگر سببی از این اسباب نباشد تشنج مادی بود و ایضا اقسام مادی را از عدم اجتذاب عضو بسرعت روغن را که بر ان مالند و دیگر علامات غلبه هر ماده شناسند چنانچه ریحی را بسرعت مفارقت آن و بلغمی را از ثقل و کسل خصوص وقت حرکت و تمدو جلد و عریضی نبض و غلظ قاروره و سپیدی رنگ بدن و ترهل گوشت و نرمی و سردی لمس عدم تشنگی و بسیاری خواب و تقدم تدابیر مولد بلغم مثل کثرت طعامهای غلیظ و راحت و کثرت حمام بعد طعام و کثرت سکر و سوداوی را از لاغری عضو و غلبه اشتهای طعام و دیگر آثار مخصوصه آن و انچه از ورم دموی یا احیانان از ورم صفرای وافتد باثار اورام مذکوره از وجود ثقل و وجع و انتفاخ و تمدو عضو متورم و سرخی چهره در دموی و ضربان و حرقت در صفرای و جز آن که از لوازم جنس هر ورم ست پوشیده نیست و اگر مریض در جواب سوال اول وقوع تشنج اندک اندک بتدریج بیان کند و روغنی که بر عضو متشنج بمالند بسرعت جذب نماید و عضو لاغر و باریک گردد و پیش از تشنج وقوع استفراغات کثیر مثل اسهال مفرط و قی شدید و نزف الدم رعاف و غیره یا اسباب محففه مثل امراض حاده و حمیات محرقه و مزمنه و

سرسام یا سهر یا غم و فکر و اندیشه بسیار یا جوع مفرط یا محنت شاقه یا جمود رطوبت از شدت برد و از خوردن ادویه محذره اتفاق افتاده باشد تشنج یبسی باشد.

علاج تشنج مادی

که تشنج امتلائی و تشنج رطب نیز گویند اگر از ماده بلغم باشد تدبیرش همانست که در علاج امراض عصبی بلغمی و فالج گذشت مگر در تنقیه مبالغه نکنند و خلط واجب التنقیه را یکبارگی مستفرغ نسازند بلکه استفراغ بتدریج و دفعات کنند بادویه که سخت قوی نباشند و بعد تنقیه اسطوخودوس سوده با اطرفیل صغیر سرشته با عرق عنب الثعلب مفید ست و گویند که اگر ماکیان را *** کشته همچنان با پر و بال در دیگ سنگی سر بستهد بآب قلیل تمام شب بپزند تا همچون آب منحل شود و آبش بنوشند برءالیوم و *** و زعفران یکماشه مشک دو سرخ روغنگل روغن بابونه هر یک شش ماشه مالیدن برای تشنج و وجع عصبه نیز مفید است و مالش پیه شیر و پییه خرس و پیه چور خر و روغن اجمل خان و مروخ معمول و آبزن علویخان که هر یک در قرابادین مسطور شد نافع و مجرب و قومی گویند که نهادن سنگ مقناطیس در دست مسکن تشنج و درد آنست و کزاز را نیز نافع و گویند که بعد تنقیه تعاهد *** یا معجون جوزی و استعمال شربت انجیر و شربت عسل وحب بوعلی سینا نافع و در تشنج که از بس تپ بسبب سیلان ماده افتد قی و مسهل کفایت کند و در تشنج مادی که دهن و دندان کشاده نشود و تپ هم باشد بعد مسهل عود صلیب مویز منقی پرسیاوشان جوشانیده شربت دینار داخل کرده میدهند برای محافظت اعصاب از رطوبت و رعایت نضج ماده در اعصاب میباشد و غذا شوربا و بجای آب عرق عنب الثعلب تا آب اعصاب را ضرر نرساند بعد تخفیف ازذخرمکی پرسیاوشان سپستان بهدانه تخم خطمی خبازی گل نیلوفر اسطوخودوس زوفای خشک جوشانیده دیاقوزا و بعده شاهتره عنب الثعلب گل بنفشه گل نیلوفر اسطوخودوس اصل السوس گل خطمی جوشانیده نبات میدهند و جدوار مرمکی عود صلیب وج ترکی بروغن گل مخلوط نموده گرداگرد دهن مضموم ضماد میکنند برعایت نزله که در اعصاب انصباب نموده دهن را بند کرده تشنج بهمرسانیده باشد و ضماد محلل و مرخی اعصاب میدهند عود صلیب برای بدرقه دوای سرد و تقویت دماغ معمولست و در اطفال برای رطویت فضلی میدهند و در **تشنج** وداوی هرچه در علاج امراض دماغی سوداوی مسطور شد بعمل ارند بعده روغنهای مناسب بمالند و بعد اقسام تنقیه مطبئخ چوب چینی اعلی اللیچی خرد ابریشم خام برای تشنج مزمن که بتدریج چون چوب سخت شود و تا یک هفته بعمل ارند برای تشنج سوداوی از مجرباتست و تشنج مادی که از ورم عصب افتد انچه در استرخای ورمی گذشت و هر چه در باب او رام عصب گفته آید بدان علاج کنند و رعایت هر خلط در تنقیه و تضمید ملحوظ دارند و رازی گوید که اگر علامات غلبهٔ خون از درد عروق

و غیره واضح باشند اول فصد کنند خصوصا اگر سبب امتلا شرب شراب کثیر باشد و خون بسیار نباید گرفت بل بمقداری که ماده اندک بکاهد و حکیم علی گوید که بعد فصد آب انار میخوش و سکنجبین و گلاب دهند و تلیین طبیعت بآب تمر هندی مع جلاب و مانند آن کنند و غذای مبر و مثل سماقیه اجاصیه دهند و سوای فصد این تدبیر برای صاحب تشنج صفرای و مناسب ست و ایضا در دموی که مع مفاصل حار باشد فصد باسلیق کنند و خون سواپاو گیرند و شیرۀ عناب لعاب بهدانهشربت بزوری دهند و بعد تسکین حرارت دوم روز عرق گاوزبان عرق عنب الثعلب عرق شاهتره شربت بزروی یارد خکشی بدهند و اگر ضعف باشد خمیره گاوزبان عنبری افزایند و اگر شکایت درد سر کند لعاب بهدانه بیفزایند پس اگر ضعف بسیار بود و واءالمسک همراه شیره عناب عرق کاسنی عرق بادیان عرق گاوزبان شربت بنفشه بخورند و روغن گل روغن بابونه مالش کنند و بعد رفع ضعف از گل بنفشه سپستان خطمی گل سرخ گاوزبان سنای مکی جوشانیده فلوس خیار شنبر گلقند نه افتابی روغن زرد داخل کرده مسهل دهند و اگر از ضربه بود نطولات مرخیه از کشک جو و بابونه و خطمی و آرد حلبه و بنفشه و مانند آن بر مبدأ عصب استعمال نمایند و بر مرخیات صرف وقتی اقتصار نمایند که در انجا درد شدید بود و در بدن امتلائی شدید نباشد که بآن خوف حدوث ورم بود و اگر چنین نباشد باید که بمرخیات چیزی از مقویات مثل اذخر و گل سرخ و مانند آن برای تقویت عضو و عدم حدوث ورم بدان مخلوط سازند و آمیختن بابونه بهمین مصلحت ست که آن مقوی عضو و محلل موادست و تشنج ریحی اگر بسبب غلظ ابحزه بسرعت زائل نشود بهر تحلیل ابحزه ریاحی روغنهای محلل مرطب بمالند **اقوال اکابر** سویدی از حکما نقل کرده که در تشنج امتلائی شراب افتیمون اوقیه در یک رطل شراب کهنه یک شبانه روز تر کرده صاف نموده و کذا ایرسای مطبوخ تنها و اصل السوس و کذا طبخ حبظیانا و کذا طبیخ عود بلسان تنها و بروغن بادام و کذا پود پینه دشتی ده درم در دو رطل اب جوشانیده تا یکرطل بماند صاف کرده با نیم رطل شکر و نیم رطل عسل بقوام شربت اورده هر روز نوشیدن و کذا خون سنگ پشت و جندبید ستر نفع عجیب دارد و کذا حلتیت هر روز بقدر بادام صبح و هنگام خواب شب و کذا کرنب مسلوق بزیت و لحم گوسفند و کذا طبخ قنطوریوندقیقو کذا خریق سیاه و کذار راوند مدحرج و کذا خصیه الثعلب خوردن و عقب او شراب نوشیدن و یابفلفل و شراب خوردن و کذا تخم باد اورد و یابیخ و یا برگ او مطبوخ و کذا بیخ سوسن سفید مخلوط بعسل و مرزنجوش و جندبید ستر و کذا بادر وج و کذا بیخ اذخر یکمثقال و کذا زعفران و کذا اسطوخودوس و کذا زنجبیل و کذاریوند و کذا سنا و کذا شوربای *** مطبوخ و جلوس در ان و کذا تخم ترنجان و شرب عرق آن و اکل بقله او مسلوق نافعست و **تمریخ** ایرا و گل او بزیت و یا بزر کتان سوده بعسل و مواهم آمیخته و یازیت کهنه بجندبید ستر و جاوشیر امیخته و یازیت کهنه ده درم فریفون یکدرم

امیخته برقفا و با بورق و زیت کهنه و یا تراب فلفل محلول در زیت کهنه برقفا و یا روغن حنا و یا روغن سفید و یا روغن خرا اصفر و کذا شرب و تمریخ روغن بان یا شحم و یا روغن جوز و یا شحم اذر و **ضماد** برگ پنجنگشت بشراب و یا بیخ بخور مریم بشراب و یا جوز و یا مرزنجوش باریک ساییده بروغن کنجد و موم زرد امیخته و یا انجره بنمک و یا الیه شگافته گرم کرده بر عضو متشنج یا مبدأ عصب عضو متشنج نهادن و هر ساعت گرم کرده باز بستن و یا خرقه ببول تر کرده نهادن و کذا شرب و ضماد بزر کتان و یا طبیخ خطمی و یاقنه و یاوج و آبزن بطبیخ مرزنجوش و برگ غار و برنجاسف و برگ ترنج و شبح ارمنی و نطول بآب بابونه و اغتسال بآب چشمه و گوگرد **و سعوط** و عطوس بروغن جونه و یا کندش و یا جندبید ستر و حقنه بخون سلحفاه و جندبید ستر که نفع بین می نماید هر واحد نافع و هم او گوید که تعذیه بآب نخود سرخ بصعتر مطبوخ مجرب منست **ابوسهل** گوید که معالجه تشنج امتلائی بعلاج فالج کنند و درین کثرت مالش و تمریخ بروغن قسط و روغن سدال و روغن قثاءالحمار زیاده نمایند و روغن کلکلانج و روغن بید انجیر بماءالاصول بنوشانند و در اب مطبوخ شبت و بابونه و اکلیل الملک و برگ غار و حرمل و پودینه بنشانند و این ضماد کنند بگیرند زیت کهنه یکرطل موم سرخ دو اوقیه و با هم گداخته در ان یک اوقیه فریفون سوده آمیخته بسایند تا هموار گردد و موضع متشنج را بعد استحمام بآب مذکور بمالند و دفن کردن در ریگ گرم تا گلو و یا در خاکستر گرم در تنور نیمگرم و آنرا نافع ست **بوعلی** مینویسد که صاحب تشنج رطب اگر ضعیف القوه باشد از ان لحوم قطع نکنند و لیکن واجبست که لحوم یابسه مثل لحم گنجشک و کبک و قنبره و تیهو باشد و اگر قوت ضعیف نبود غذای او نان بعسل و نخوداب بشبت و خردل سازند و ایضا مری بزیت و در غذای او فلفل داخل کنند و اما علاج تشنج رطب باید که باسفراغات و منقیات قویه که در علاج امراض عصبی بلغمی مذکور شد بمسهلات و حقنهای حاده کنند و اگر علامات غلبه خون بسیار ظاهر بینند اولا فصد نمایند و خصوصا اگر سبب امتلا شرب شراب بسیار باشد و جمله مایحتاج الیه از خون یکبارگی خارج نکنند که از اخراج او سبب تشنج یا سبب مرض دیگر که مقتضی اخراج او بود نگردد بلکه چیزی از ان باقی دارند تا مقاومت تشنج کند و بتحلیل حرکات تشنج تحلیل یابد و از علاجات او نشستن در اب حمات و در زیت مطبوخ روباه و کفتارست که در او جاع مفاصل ند مذکور گردد که آن سودمندست و همچنین مالش بشحم کفتار و بروغن سوسن اگر تب نباشد و کذالک در طبیخ بچه سگ و جلوس در اب مطبوخ عقاقیر ملطفه مثل قیصوم و برگ سعد و قصب الزریره و برگ غار و لطوخ معمول از بیخ شوکه یهودیه و تخم شوکه البیضا و تخم شوکه مصریه و عصاره قتطوریون دقیق مفرد و مرکب و بدانند که طول مدت مقام در ابزن آب یا غیر آن بسبب ارخای قوت مضرست پس کثیر العدد بدل طول مدت سازند و در روزی دو مرتبه نشانند و انچه نفع میکند بمریض تشنج عام مسمی طاطانس و

تمدد مادی را اینست که دفعه در اب سرد غوطه دهند چنانچه بقراط ذکر کرده که از این ظاهر بدن متکاثف میشود و حرارت غریزی در باطن منحصر و قوی میگردد و ماده را تحلیل میکند و هر بدن بسلامتی از خطر متحمل این تدبیر نباشد بلکه بدن قوی جوان لحیم بی قروح و در تابستان و قومی ازین صحت یافته و محاجم بر موضعی که بسوی او انتهای وتر ممتد میشود بلاشرط استعمال نمایند اگر امر خفیف باشد و الا احتیاج بشرط افتد برای دفع بعض مواد منجذبه چه اگر درین هنگام شرط نزنند اکثر بسبب جذب ماده ضرر رساند و مواضع محاجم گردن و فقار پشت از جانبین و اجزای عضلیه صدرست و اما قدام مثانه و بر موضع کرده هنگام خوف خروج خون بعمل ارند و باید که محاجم بسیار و دفعه معا استعمال نکنند و رعایت حفظ موضع محاجم از سرد شدن نمایند تا بدن سرد نگردد و ایضا از علاجات او اینست که اعضای متشنجه را برفق هموار کنند و از علاج او واقع بالطبع عروض تپ حارست فلهذا بقراط گفته که عروض تپ بعد تشنج ست و از معالجات عجیبیه محربه برای تشنج اینست که بر عضو متشنج چکتی دنبه بچسباند و بران بگذارند تا آنکه بد بو گردد پس بدیگر تبدیل نمایند و در تشنج عام بدن قصد دماغ به تنقیه از عطوسات نیز منفعت عظیم دارد و بر ایشان تجربه کرده شده که قلاده از پشم بسیار نرم در گردان اندازند و روغن گرم هر وقت بران چکانند و حمام یابس نفع عظیم میکند و بر سنگ گرم که شراب انداخته باشند انکبات نمایند و ایضا بپوش بسیار عرق اورند و از اضمده جیده ایشان مرهم معمول از میعه سائله و فریفون و جندبید ستر و موم زرد و روغن سوسن و مراهم مذکوره در قرابادین بشحوم و غیره است و مالش بدردی و روغن تخم کتان و لعاب حلبه و از کمادات جید ایشان نمک گرم کرده بر مخارج عصب ست و انچه ایشان را نفع میکند بآوردن تپ جندبید ستر و حلتیت هر دو بعسل سرشته بقدر جوزه خوردنست که این تب می آرد و تشنج را فی المال منحل میگرداند همچنین روغن بید انجیر و ماءالعسل بحلتیت و طبیخ حب بلسانست و انچه ایشان را نفع بسیار میکند خوردن تریاق و معاجین کبارت و گاهی منتفع میشوند به نهناول مدات و این دوا نوشیدن مجربست بیخ پنبه بست درم در دو رطل اب بجوشانند تا سوم حصه بماند و چهار اوقیه انان **نیمگرم** بروغن بادام دو درم بنوشند و این نفع میکند و خصوصا تشنج بسوی خلف را و گاهی بدل بیخ پنبه حب بلسان ده درم میکنند و سه اوقیه می نوشانند و همچنین پودینه نهری و از ادویه شدید النفع خوردن جاوشیرست مرد قوی یکمثقال و متوسط یکردم و ضعیف قریب ربع درم از ان بخورد و در ان هنگام رعایت معده کنند که آن ضعف شدید معده است و ایضاً حلتیت بقدر گرسنه در چهار و نیم اوقیه عسل و همچنین اشق و گاهی این همه بطیخ زوفا و طبیخ انجدان خورانیده می شود و اما جندبید ستر در نفع بیشتر و در ضرر کمترست و شربتی از ان قدر دو ملعقه تا سه ملعقه است آنرا در دفعات بسیار بخورانند تا آنکه در ان دفعات شرب آن بقدر مذکور برسد و انچه در ان کمتر ضرر دارد خوردن

بعد طعام بهر نحوی که باشد در ان خطر نیست و از معالجات اوست مالش بروغنهای قوی التحلیل مثل روغن بید انجیر و غیره که در قول ابوسهل گذشت مع جندبید ستر و عاقرقرحا که این بسیار نافعست والیه گداخته و روغن نرگس و این روغن بمالند **صفت** آن بگیرند روغن ناردین و روغن حضض هر واحد قسط موم دو اوقیه جعده حماما میعه مصطکی هر واحد اوقیه فلفل فرفیون هر واحد چهار مثقال سنبل اوقیه بروغن بلسان اوقیه بدستور جمع کنند و استعمال ضماد فرفیون در ان بسیار نافعست و اما تشنج مرعات را تضمید مفاصل ایشان بعسل که در ان زعفران و بیخ سوسن و انیسون سرشته باشند کفایت باشد و بیخ سوسن زیاده از انیسون باشد و زعفران اندک از ان و مدام اعضای ایشان در اب مطبوخ بابونه و اکلیل الملک و حلبه بدارند و گاهی روغن بابونه تنها نفع دهد و شراب اندک ارباب تشنج رطب را نافع بود و مثل تپ تحلیل آن میکند و اما شراب بسیار آنرا مضرترین اشیا است و باید که اندک و کهنه و بر غذا اندک آنرا بنوشند و **بدانکه** چون تشنج بعام بدان باشد سوای اعضای روی اطبا قصد باستعمال اضمده و مروخات فقار گردن میکنند و اگر تشنچ در اعضای وجه نیز باشد معذلک قصد دماغ می نماید و اگر تشنج از مشارکت معده باشد و علامات مذکوره یافته شود مبادرت بقی کنانیدن آنمریض نمایند که آن گاهی صفرای گرم یا خلط عفن قی میکند و فی الفور صحت می یابد **صاحب کامل** گوید که علاج تشنج حادث از امتلا سهل بود و شفای او سریع باشد و باید که در اول حدوث آن باستعمال حقنه ابتدا کنند و غذالطیف دهند و تریاق کبیر دو دانگ تا نیم درم بآب مطبوخ شب و زیره خورانند پس اگر قاروره رنگین نباشد ماءالاصول که در فالج مذکور شد بایارخ فیقری و اندک روغن کلکلانج یا روغن قسط بدهند و بعد از ان حب اصطمخیقون مرکب از تربد و حب النیل و صبر و شحم حنظل و سمقونیا پس حب منتن بخورانند و استکثار در استفراغ صاحب تشنج نشاید و بمقداریکه احتیاج استفراغ آن باشد یکبارگی نکنند بلکه بدفعات اندک اندک اخذاج نمایند تا قوت ضعیف نگردد و بعد تنقیۂ بدان غرغرۂ که در فالج مذکور شد بعمل ارند و معده و سر او بکماد گرم مثل آب مطبوخ بابونه و شیخ و برنجاسف و مرزنجوش و برگ ترنج و نمام تمکید سازند و عضو متشنج را بروغن بلسان و یاسمین و غیره که در قول ابوسهل گذشت در ان جند بید ستر و فرفیون گداخته بمالند و در ابزن مطبوخ حشایش مسخنۂ محلله نکنند نشانند و مالش عضو بروغن ناردین محلول بجندبید ستر و فرفیون و عاقرقرحا نمایند که این قوی المنفعت ست و مالش بدن او بچیزی از بورق و فلفل و میوزج مخلوط بعسل کنند و بآب مطبوخ سداب و شیح ارمنی و قیسوم و مانند آن آنرا بشویند و بدن را در حمام بخرقه درشت خوب بمالند و اگر از مداومت این تدبیر آثار صلاح ظاهر نشود ایارج جالینوس پس ثبادر یطوس پس تریاق فاروق دهند **صفت** معجون نافع بگیرند جاوشیر و حلتیت و عاقرقرحا هر واحد یکمثقال فرفیون نیم درم اشق یکدرم ادویه خشک را کوفته بیخته صموغ را در اب سداب

حل کرده بعسل کف گرفته بسرشند شربتی نیم درم و در اکثر امراض بلغمی نافعست و اگر حلتیت و فلفل هر واحد نیم درم بشراب بدهند کزاز ساکن شود و فاضل جالینوس گفته که جندبید ستر نافع تشنج امتلائیست چون بخورند یا بر بدن بمالند و این از اکثر ادویه نافعریست بهر آنکه مقوی عصب و مخن بدنست و بیخ سوسن این را نافع ست و سعوط بمومیائی و روغن نرگس تشنج امتلائی را نافع بود و باید که استعمال ادویه حاره باحتیاط و حذر کنند اگر در انجا تپ یا حرارت ظاهر یا فصل گرما و غیر آن از موانع باشد **جرجانی** و ایلاقی مینویسند که در تشنج امتلائی اگر قوت بر جای باشد طعام او نخوداب که در ان شبت و کرویا و صعتر یخته و آبکامه و خردل بر ان انداخته باشتند و روغن او روغن جوز یا روغن زیت کنند و اگر وقت ضعیف باشند طعام از لحوم چکاوک و غیره کنند و اگر ماءالحم با توابل ملطف چون صعتر و شبت و کرویا و دارچینی سازند صواب باشد و تنقیه بادویۀ که در علاج فالج مذکور شد از حقنه و اسهال و قی و غیر آن کنند تا اعصاب پاک شود و در اب گوگرد و طبیخ روباه و کفتار ماده نشانند و کفتار را لنگ از بهر آن گویند که چون پیر شود لنگ گردد و طبیخ گوشت گور خر هم سود دارد و در کتب قدیم طبیخ سگ نیز فرموده اند **صفت** طبیخ روباه و غیره بگیرند روباه یا کفتار پیر و آنرا بکشند و در دیگ آب خوب بجوشانند و آن روباه را همچنان درست با پوست و ناشگافته در ان آب انداخته با شبت بسیار و نمک بپزند تا نیک پخته شود و از ن آب آبزن کنند و مریض را در ان نشانند و آب گرم باید چنانکه دو ساعت در ان قرار توان گرفت سه روز اول ماه هر روز بامداد و شامگاه و سه روز وسط ماه و سه روز آخر ماه این طبیخ همین طور بکار برند و هر بار طبیخ تازه کنند و طبیخ عقاقیر ملطفه چون پودینه دشتی و حرمل و شبت و مانند آن هم نافع باشد و نمک و حرمل گرم کرده بر اصل عصب آن عضو نهادن سود دارد و جندبید ستر و حلتیت و غیره همه اندر ماءالعسل باید داد و یا در طبیخ زوفا یا در طبیخ انجدان و باقی همانست که در قول بوعلی سینا گذشت **خجندی** و ابن الیاس میگویند که تنقیه بدن از بلغم برفق کنند بحب ایارج یا حب صبر بعد انضاج خلط بمنضجات مذکوره در علاج فالج مثل ماءالاصول و شربت او مثل جلاب بادرنجویه و بادیان و انیسون و اصل السوس هر یک دو درم باگلقند عسلی ده درم و غذا نخوداب بشیره قرطم و روغن جوز دهند و مالش بدن بروغن بید انجیر و قسط و زنبق و جندبید ستر و فرفیون و مرزنجوش و مانند آن کنند و بطبیخ بابونه و شبت و صعتر و اکلیل الملک نطول سازند و بجاورس سبوس و نمک تکمید کنند طبری گوید که در تشنج امتلائی از غذا و چهار ساعت منع کنند تا آنکه مزاج صاحب او گرم گردد بعده این حب بخورانند دارچینی جاوشیر نمک نفطی هر یک دو ثلث درم سنبل الطیب تخم کرفس بادیان انیسون جندبید ستر عصاره سوس سقمونیای مشوی هر یک نیم درم سکنجبین شونیز ساذج هندی هر یک یکدرم حرمل دو دانگ ادویه خشک کوفته بیخته و صموغ را در اب کراث گداخته بسرشند و مثل عدس

جاه ساخته بعد پرهیز دونیم درم بدهند و اگر مرض مشکل گردد ماءالاصول بروغن بادام تلخ هفت روز بنوشانند پس یک شربت دریگر از ان حب بدهند و اگر علت منحل نگردد در احوال علیل تامل نمایند پس اگر در بدن او فضول یافته شود حقنه مذکور در جمود و لیثر غس یکدو دفعه بعمل ارند و مالش عضو بروغن ناردین و روغن قسط نمایند و بهترین روغنها که استعمال او در مالش برای این مرض دیده ام این روغنست که اهل بصره آنرا بمجموعه مسمی ساخته اند بگیرند روغن خیری و روغن یاسمین و روغن بطم و روغن سوسن و روغن بید انجیر و روغن خستهٔ مشمش و روغن غار مساوی و بر ان اندک جندبید ستر و اندکی مشک انداخته جوش خفیف دهند و این روغن مجموعه در جمیع امراض بارده استعمال کنند که اثر باعتدال نماید و در عضو یبس پیدا نکند چنانکه روغن ناردین و روغن قسط احداث یبس نمایند و اما استعمال غرغره و سعوط درین مرض بعیدست مگر آنکه تشنج در زبان یا در لب یا در حرکات چشم یا در اغشیهٔ دماغ باشد که در ان هنگام واجبست استعمال کردن غرغره و سعوط و تمکید و تضمید بعد تنقیه بحب مذکور و حقنها و هم او گفته که شخصی را از روسا دیدم که در معطوم خود اسراف میکرد و شبی بخواب رفت و در ظاهر صحیح الجسم بود و چون بیدار شد کلام او بتمتمه بود و انچه میگفت مفهوم نمیشد و نه آنرا تپ بود و نه تغییر مزاج و بر جماعت اطبا امرا و مشتبه گردید و من حکم کردم که تشنج در عضل محرک لسلنسن و اشاره باستفراغ و غرغره و تحنک یا یارجات کردم و حفظ مزاج او نمودم و بعد روز هفتم آن تشنج زائل شد و از ان تعجب میکرد حتی که آنرا اسباب تشنج امتلائی ثابت شد و از اسراف در اکل و جماع خود را باز داشت و از ان سالم ماند .

علاج تشنج یبسی

که تشنج استفراغی نیز گویند هر چه از مرطبات در علاج امراض دماغ یبسی یابس گذشت بعمل ارند و اگر ممکن باشد موف را در روغن کنجد یا مسکهٔ نیمگرم پیوسته عرق دارند و لعاب بهدانه و لعاب اسپغول با شربت بنفشه و شربت نیلوفر و شربت خشخاش و قدری روغن بادام شیرین یا روغن کدو تنبل و ماءالقرع و ماءالخیار و آب هندوانه و آب انار شیرین یا نبات سفید نیز مناسب ست و بشیر زنان و روغن کدو و روغن بنفشه و روغن لبوب سبعه سعوط سازند و بمالند و خرقه بلعباب اسپغول و آب خرقه تر کرده بر سر نهند و نوشیدن شیر خر و شیر بز و شیر زنان و شیر میش تازه در شورتیکه تپ نباشد و دوشیدن آنها بر اعضای متشنجه و سر بغایت سودمند ست و اگر به بست چکتی دنبه شق کرده بر موضع تشنج لزوم نمایند و بگذارند تا گنده شود پس تجدید آن کنند برای تشنج یبسی و ایذائی مجربست و قیروطی معمولی مفید و اکاسن بیل در روغن کنجد و آب پخته بر عضو متشنج بستن عجیب الاثر ست و بنفشه و گل نیلوفر و خطمی و گل سدا گلاب و گل گرهل و برگ بید ساده و کنپ بید و جو مقشر هر یک نه توله گل حنا یکنیم پا و آل

هندوانه و خیار و کدو هر یک پنج اثار آب دریای شیرین ده آثار جوش خفیف داده آبزن نمایند در روزی چهار پنج بار بعده روغنهای مرطبه مالند و اگر ادویه مرطبه در گلاب جوشانیده آبزن کنند نافع بود و همچنین آبزن از تخم خطمی خبازی گل خطمی گل خبازی غنچه گل سرخ گل بنفشه هر یک پنج مثقال برگ عنب الثعلب برگ کدو یا جراده آن و جراده خیار برگ بید برگ خبازی برگ خطمی هر یک ده مثقال جو مقشر دو کف در آب جوشانیده صاف کرده استعمال کردن و بعد خروج از ان روغن پایچه یا روغن بنفشه بادام بر بدن مالیدن و آبزن علویخان و ضماد ایشان نیز انفعست و جلوس در آبزنات وقتی جائزست که تپ نباشد و اگر تب باشد بتر طیب شدید دماغ و عصب و عضلات علاج کنند و مروخات شدید ارطیب اختیار نمایند و در خانه سرد سکونت کنند و عناب گل بنفشه تخم کاسنی سپستان جوشانیده صاف نموده لعاب اسپغول و بهدانه شربت نیلوفر داخل کرده بیاشامند و گویند که از آب نیلوفر که در ان شربت نیلوفر حل کرده باشند هیچ چیز سریع تر در تر طیب نیست و هر گاه در ان ادویه نقوع مشمش تر کرده باشند قوی گردد غذا شوربای پایچه گوسفند و بزغاله و اسفاناخ بروغن بادام شیرین و فالوده و حریره نشاسته گندم و نبات و روغن بادان و مزورۂ مالش با مغز بادام و کدو و پالک و خرفه و سرمق باندک برگ کاهو و کشنیز تازه و یا گوشت گوساله بالقول مذکوره دهند و بیضه نیم برشت و شوربای حلوان و چوزۂ مرغ ببادام و پسته و غیره هر چه مرطب باشد استعمال نمایند و تشنج یابس که از جمود رطوبت باشد علاجش سوای تنقیه همانست که در تشنج امتلائی گذشت اقوال مهره سویدی گوید که در تشنج یابس تدهن و ضماد زوفای رطب تنها و بشحم و مذهن روغن کنجد و ضماد کنجد سوده و یا لعاب بهدانه و روغن بادام بر قفا و غذا بشعیر مقشر و شکر و شرب شراب ریحانی ممزوج بآب بسیار هر واحد نافع تشنج یابس ست **صاحب حاوی** کبیر گوید چیزی که در تشنج یابس خلاصی بخشد این تدبیر ست که در اب و روغن نیمگرم نشینند و حلق موی سر کنند و بآبها و لعابات مع اشیای ملینه ضماد نمایند و در خانه بارد که در ان عرق نیاید سکونت و *** و بر مثل بنفشه و نیلوفر خواب کنند و روغن بنفشه و مغز ساق گاو و پیه ماکیان و موم سفید همه بر اتش بگذارند و شیر زنان یا شیر خر چندان بر ان چکانند که احتمال تشرب آن ننماید پس بر سر و فقار گردن و اعضای متشنجه بمالند و هر گاه درین قیروطی روغن کدو یا آب او و روغن نیلوفر یا آب او افزایند قوی تر گردد **عیسی** گوید که تشنج یبسی به نموی تواند شد و بهر حال معالجه باین طور نمایند که بشیر خر مضروب بروغن بنفشه نطول سازند و بشیر دختران و روغن نیلوفر و روغن کدوی شیرین سعوط کنند و در ابیکه در ان بابونه و بنفشه و برگ کنجد و برگ نیلوفر اکهو جوشانیده باشند نطول کنند و مریض را در ظرف پر از روغن کنجد نیمگرم بنشانند و ترطیب زبان او دائم بلعاب بزر قطونا و لعاب بهدانه و روغن کدو و آب انار شیرین نمایند و ضماد مرتب از آرد جو و خطمی و بنفشه و شیر

زنان بر سر کنند و اگر قبض طبع باشد خیار شنبر و انجیر را در اب بپزند تا بقوام اید و بران روغن بادام انداخته بنوشند و یا حقنه لینه و بر موضع متشنجه آب مطبوخ بزر کتان و ریشه خطمی و اصل السوس و بابونه و پوست کدو و نیلوفر و جو مقشر نیمکوفته بریزند و مداومت استعمال شوربای چرب و آبزن و روغن مرطب عقب آنست بمرات اگر تپ نباشد بنحوی که فتره البته نکند و به تدهین جمیع مفاصل تعمد نمایند و اگر تپ نبود آبزن از شیر سازند و الا از ابیکه در ان برگ بید و کشک جو و بنفشه و نیلوفر و کدو و خیار پخته باشند و یا آبزن جمله از اب کدو یا آب خیار و یا کل آبزن از گلاب که در ان چیزی ازین اشیا پخته باشند و بر مفاصل و بر منابت عضلات روغنها استعمال کنند و تغریق بعد تعریق مع عنایت بدماغ بسیار و ترطیب بدانچه در ترطیب دماغ معلوم شده باید کرد و شیر تازه خوب بنوشانند اگر تپ نباشد و ماءالشعیر و ماءالقرع و آب هندوانه و جلاب اگر تپ باشد یا نباشد و اگر بچیزی ازین اشیا اندک شراب ابیض رقیق برای تنفیذ ممزوج سازند بهتر باشد و همچنین آب او ممزوج باندک شراب کنند و باید که برین علاج مداومت نمایند بغیر تحریک بالزوم ریاضت و اگر ممکن باشد همه بدان او را در روغن نیمگرم غرق سازند و بمرطبات از ادهان و عصارات سعوط کنند و ترطیب راس او بمرطبات مذکور سازند و باید که شب وقت خواب لعاب بزر قطونا و روغن گل یا بادام استعمال کنند و خوردن ترنجبین ایشان را نافعست و خصوصا اطفال را و اگر نتوانند مرضعات را دهند **ابن عباس** گوید که اگر تشنج از قبیل استفراغ باشد عسر البرء ست و نمیتواند که اصلاح یابد الاسیما هر گاه باوی تپ باشد و فاضل جالینوس گفته تشنج که از یبس حادث شود علاج نمیکند و به نمیشود الا آنکه تدبیر صاحب او بتدبیر مرطب سازند پس اگر انجا تپ باشد ماءالشعیر که در آن عناب و سپستان پخته باشند بدهند و اگر ماءالشعیر در اب کدو بپزند در منفعت بالغ تر باشد و لعاب بهدانه و لعاب اسپغول باندک روغن بادام شیرین و روغن کدو بنوشانند و مسح زبان او باین لعابات مع روغن بادام شیرن کنند و آب انار شیرین بروغن تخم کدو و روغن بادام شیرین بنوشانند و ماءالقرع بشکر طبرزد و روغن بادام بدهند و سعوط بروغن تخم کدو و روغن بنفشه و یا روغن نیلوفر و مانند آن کنند و اگر تپ نباشد شیر خر بنوشانند و اگر میسر نشود شیر بز وقتیکه بدوشند و بر اعضای متشنجه شیر زنان یا شیر خر و الاسیما بر سر بدوشند و لطوخ سر بلعاب بزر قطونا و روغن بنفشه سازند و بر سر و گردن او از خطمی و روغن بنفشه و آرد جو و بنفشه خشک کوفته بیخته بلعاب اسپغول سرشته ضماد کنند و آب مطبوخ بنفشه و برگ کاهو و جو مقشر کوفته بر بدن ریزند و اگر ممکن باشد که مریض را در ابزن نشانند که در ان روغن بنفشه نیمگرم یا شیر تازه باشد اول روز و آخر آن بعد از انکه ماءالشعیر یا بعض حریها یا لعابات بروغن بادام شیرین و روغن تخم کدو داده باشند بسار نافع بود و بروغن بنفشه یا روغن تخم کدو یا روغن نیلوفر یا روغن بادام مضروب بشیر دختران یا شیر خر بر بدن بمالند و خرقه درین

آلوده بر سر نهند پس اگر اعضا نرم شود و آثار صلاح پدید اید برین تدبیر ادمت نمایند و اگر فائده نشود حقنه مرطبه که در آن باب پایچه و کله حملان و جو کوفته و سپستان و بنفشه و خطمی و اکلیل الملک و بزر کتان و بهدانه و پوست کدو و تخم آن کوفته و مانند آن داخل کرده و بر ان بعض روغنهای مرطبه مع شیر دختران انداخته باشند بعمل ارند و بقدر حاجت ازین حقنه نمایند و ایضا موضع متشنج را بروغن بنفشه مع مغز ساق بقر بموم سفید یا پیه ماکیان یا بط و پیه خنزیر غیر نمکین گداخته بمالند و اگر لزوم موضع بالیه غیر ممحله نمایند نافع باشد و ایضا مالش از پیه خرس و پیه مرغابی نفع بین کند و این ضماد نافعست بگیرند کنجد و بزر کتان و حلبه هر واحد یکجزو و باریک بسایند تا مثل مرهم شود و پیه بط سه جزو مخلوط ساخته اندک کتیرا سوده آمیخته مثل مرهم ساخته بر عضو متشنج ضماد نمایند و هر گاه در بعض اوقات طبیعت قبض گردد تلیین بفلوس خیار شنبر و ترنجبین در طبیخ عناب و سپستان مالیده باسد کرد و غذا باشد که پایچه حملان و جدای بیض و اکارع خنازیر و لحم حنا نیض و اسفاناج و سرمق و چقندر مطبوخ بروغن بادام و ماهی رضراضی هاربی مطبوخ بطور اسفید باج یا بحریرهٔ معمول از مغز گندم بشکر طبرزد و روغن بادام و بیضه نیم برشت باشد و از فواکه انگور و شفتالو و انار شیرین و مانند آن دهند و از اشیای یابسه مثل سرکه و نمکسود و نمک و عدس منع کنند **خجندی** و غیره مینویسند که ترطیب بدن باشیای مرطبه مثل نوشیدن شربت خشخاش و شربت بنفشه و خمیره آن و ماءالجبن و شوربای لحوم چرب از فراریج و جدی و حملان و جلوس در طیخ برگ کاهو و برگ کدو و بنفشه و نیلوفر و خطمی و برگ خشخاش یا تخم خشخاش و برگ چقندر و نطول بدان و تمریخ عقب آن بقروطی معمول از روغن بنفشه و موم سفید و کتیرا باشد کرد و لحوم سریع الانهضام و مذکوره بخورانند و اب نیمگرم بر جسم بریزند و شیر خشت بخورانند که از ترنجبین سرد تر ست **طبری** گوید که انچه بدان علاج این کنند آنست که اگر مزاج مریض متحمل باشد ماءالجبن بروغن بادام بنوشانند و ترطیب غذای او کنند و اسفید باجات باطراف و آب اکارع مطبوخ بجو و گندم در تنور لازم گیرند و بگیرند موم روغن از روغن بنفشه و تسقیهٔ آن بآب برگ خبازی و برگ خطمی و لعاب بزر کتان و سفیدی بیضه سازند و مثل مرهم ساخته بر عضو دائم تمریخ آن نمایند و لزوم جلوس در ابزن آبهای مطبوخ برگ بنفشه و برگ خطمی و برگ خبازی و بابونه رطب و فیلکوش و مانند آن که در ان لزوجت و رطوبت باشد باید کرد و موضع را از هوای سرد مفرط و حار مفرط محفوظ دارند و از اغذیه حار و اغذیه غلیظه منع کنند و ندیم خداق اطبا را که بمعالجه این علت بعد استحکام طمع صحت آن کرده باشند و صالح تر انچه در امر این مریض عمل کنند آنست که تدبیری نمایند که بر حال خود باقی ماند و عضو لاغر بسیار نشود و ابن سیار صاحب ای مرض را امر باحتقان از ادهان مثل روغن خیری و روغن بنفشه و روغن اکارع و مانند آن باضافهٔ سیاه محلله میکرد.

علاج تشنج ایذائی

در ازابه و منع سبب موذی کوشند مثلا انچه از شرب چیزی سمی یالسع عقرب و غیره باشد بخورانیدن تریاق ثمانیه یا اربعه بجلاب و غذا نخوداب و بهر چیزیکه در باب سموم خواهد علاج آن نمایند و انچه از خلوط حاد بود به تنقیه و تبرید عضو باضمده و نطولات و ادهان و غیره و بدانچه بهر تشنج صفراوی مسطور شد پردازند و انچه از وجع عارض شود بتسکین وجع و قطع سبب آن کوشند و آنچه از برد شدید بود روغنها و نطولات و کمادات گرم بکار برند و ادویه حار خورانند و هر چه بهر دفع ضرر سرما در اخر کتاب گفته آید استعمال نمایند و انچه از ورم و قزع عصب یا از قی زنگاری یا از انصاب صفرا و در مرض هیضه یا از امراض اعضای عصبیه یا از دیدان عارض گردد تدبیر هر یک بموضعش بیاید انشاءالله تعالی و بالجمله در شرکی هر نوع که باشد اولا علاج آن عضو بعلاج مخصوص او و بعد از ان تمریخ عضو متشنج بادهان موفقه نمایند و اگر از مشارکت معده باشد مبادرت بقی نمایند که گاهی صفرای حادیا خلط عفن براید و فی الحال صحت یابد و در دیدان قتل و اخراج آن اولا و تجوید هضم و تقویت معده و امعا و تعدیل مزاج دماغ و تمریخ عضو متشنج بادهان مناسبه کنند

تشنج اطفال

شیخ میفرماید که اکثر صبیان را در حمیات حاره و خفیفه و عند قبض شکم و در بیخوابی و کثرت گریه تشنج عارض میشود و سهل الوقوع در تشنج و سهل الخروج از ان میباشد و کذلک از تشنج یابس بسرعت خلاصی می یابند و باشد که طفل را بعد تپ حاد محرق تشنج افتد و خلاصی نیابد و طفلی که از هفت سال تجاوز کند او را تشنج نمی افتد مگر از تپ بسیار صعب و صاحب کامل گوید که اکثر تشنج امتلائی عارض میشود بصبیانی که شیر غلیظ بنوشند و ایضا این بسبب کثرت تانول اغذیه و ضعف عصب و لینت آن و سهولت تمدد او افتد و لهذا صحت ایشان سهل تر باشد و از مورد اله بر حدوث تشنج بصبیان تب حادهٔ دائمه و سهر و قبض شکم و زردی رنگ و سیاهی زبان و خشکی آب دهن و تمدد جلد ست **بالجمله** تشنج که باطفال عارض شود حسب سبب در امتلائی و یبسی و ایذائی انچه گفته شد استعمال نمایند و در طفل بسیار خرد شربتها دایه را دهند و پرهیز کنانند و روغنها و ضمادها بر اندام طفل بکار برند و ایضا در امتلائی بادیان دو ماسه عنب الثعلب یکماشه عود صلیب نیم ماشه جوشانیده گلقند توله مالیده صاف کرده بطفل دهند و اگر تپ زیاده باش با اصل السوس دو ماشه عناب سه دانه عوض عود صلیب کنند و کذا در امتلائی شیافات گرم بعمل ارند و روغن قسط و روغن بید انجیر بمالند و مرضعه را بجای آب ماءالعسل دهند و بنان و عسل یا بنخوداب چوزهٔ مرغ و کبوتر غذا سازند و در تشنج یبسی که بعد از حمیات و استفراغات حادث گردد و بتدریج پدید آید و

این باطفال کم واقع شود علاجش بدستور تشنج یبسی بزرگان از مرطبات کنند و روغن بنفشه و روغن بادام با موم و سفید امیخته بر سر و مهره های گردن و پشت کودک پیوسته بمالند و تمامی بدن خاصه مفاصل را بآن چرب دارند و ایضا روغن بنفشه و غیر آن از روغنهای مرطب بر سر ایشان بسیار ریزند و شیخ استعمال ترنجبین درین باب میستاید اگر محتاج تلیین باشند بدهند و بقول گیلانی شیر خشت نیز حکم ترنجبین دارد و زبر و از انست و اگر بسبب قبض طبیعت و بیخوابی و گریهٔ بسیار افتد علاج آن تلیین طبیعت بود بشیاف نرم و در تنویم آن کوشند و بهر حیله که زنان فرتوت میدانند اسکات کنانند و اگر ضرورت باشد افیون بمرضعه و طفل دهند و در ارجوجه بجنبانند و اگر بسبب درد و ورم لثه بود که بوقت بر امدن دندان میباشد بنابر قرب دماغ انچه که در تسهیل نبات اسنان و علاج ورم لثه خواهد امد بعمل ارند واگر بسبب ضعف و فساده هضم باشد و این اکثر بطلان فربه افتد علاج آن باصلاح غذای مرضعه و طفل نمایند و جوارشهای مقوی هضم خورانند و روغن سوسن و روغن حنا و روغن خیری نمایند و تلیین طبیعت الشان بحسب اقتضای حال کنند و غذای آنها با غذای مرضعه مسخن و مجفف و ملطف سازند

تمدد و کزاز

تمدد کشیده شدن عصب ست از هر دو جانب و راست ماندن عضو و کزاز گاهی تشنج چنبر گردن را گویند که آنرا به پیش یا پس خمیده سازد یا بهر دو طرف بکشد و گردن راست بماند و گاهی آنرا مرادف تمدد خوانند و گاهی تشنج را نامند و جالینوس و تمددی را که از رسیدن سردی شدید و انجماد رطوبات عصب افتد کرار خوانده است و گاهی تمدد مختص بجمود عضل فقرات را نامند و کزاز زردی تر انست که از جمود عضل فقار پشت افتد و گاهی از جمود عضل فقار قبه عارض شود و هر گاه این نوع در اعضای قدام باشد کزاز قدام گویند و هرگاه در اعضای خلف بود کزاز خلف نامند و هر گاه در همه تن باشد کزاز مطلق خوانند و بقول بقراط چون تمدد مرکب از دو تشنج ست یعنی خلفی و قدامی لهذا حاد تر و بحران او سریعتر از تشنج بسیط بود و تا روز چهارم که یوم بحران اوست خطر هلاکت دارد و اگر از چهار روز تجاوز نمود صحت می یابد و تشنج و تمدد در اکثر امراز درد خالی نباشند و **اسباب** تمدد و کزاز همچون اسباب تشنج یا امتلایا یبس یا ایذای اعضای عصبیه یا ورم باشد لیکن کزاز و تمدد اکثر از ریح ممدد افتد هرگاه بر تمام بدن مستولی شود و از ینجهت صعب باشد و علاج بدشواری پذیرد بخلاف تشنج ریحی که اگر احیانا عارض شود از یک عضو بیش نبود هرگاه ریح بر یک عضو غالب باشد و بدان سبب صعب نبود و روز کشاده شود و ایضا در تمدد و کزاز امتلائی مادهٔ آن اکثر بلغم و رطوبتست و خون و سوداناادر الوقوع پس رطوبت یا در خلل لیفهای عصب در اید و خود بخود یا بمعاونت مبرد داخلی مثل خوردن افیون و غیر آن یا خارجی مثل ملاقات برف و هوا و آب سرد و مانند آن

که بدان برسد منجمد گردد و عضو بر صلابت باقی ماند و رجوع او بانقباض مشکل گردد و یا در طول لیف عصب و عضله بگذرد و آنرا ممتلی سازد و بغیر نقصان فرخی بود و مادۀ کزاز جامد صلب که عضو را منعطف و منقبض شدن ندهد و یا درینجا ورم عارض شود و یا مادۀ کزاز در وسط عضله یا وتر یا در عصبه واقع نشود لیکن در اصل و مبدأ آن افتد پس عصب یا وتر در طول دفع کند و آن قادر بر انقباض نگردد و یا درینجا ورم عارض شود و حرکت انقباض را باطل کنند و گاهی تمدد انتقالی از خناق و ذات الجنب و سرسام مثل تشنج واقع شود و اکثر در بلاد جنوبی بسبب امتلا و حرکت اخلاط و خصوصا در بلغمیان افتد و گاهی در بلاد شمالی بنابر احتقان فضول و خصوصا در زنان عارض گردد و در تمدد و کزاز که از یبوست می افتد عرض عضله کم میگردد نه طول و در تشنج یابس هر دو کم میشود و لهذا یابس از تمدد و کزاز یابس روی تر میباشد و گاهی تمدد ایذائی سبب موجع و موذی ماده یا غیر ماده در مبادی عضلات یا اوتار افتد و آن از الم و اذیت در طول بگریزد بر سبیل تمدد و تباعد از موضع الم و این نوع از قی عیف و استفراغ کثیر الاذیت بسبب ایذای اوتار یا عصب از معده و از خوردن دوای سمی که ضرر آن بعصب رسد و از گزیدن حیوان سمی و ضربه و صدمه عصب و عضله افتد و گاهی تمدد و کزاز عظیم قوی از سبب قوی و مادۀ بسیار افتد و گاهی مثل تشنج از سبب خفیف واقع شود همچون خدر امتلائی مسدد مسالکروح و این اکثر بعد خواب افتد و گاهی بواسطه هیئت غیر طبعی عضله بسبب قلت قوت یا وجع او واقع شود چنانچه کسی را بر سن بکشند یا چیزی گران بر دارد یا بر پشت بارگران نهند یا بر زمین سخت بخسپد و عضلها کشیده یا کوفته شود یا ضربه و سقطه کوبندۀ عضله برسد یا قطع یا حرق نار موجع بود و گاهی با وجود این ماده بسوی آن بریزد یا ریح غلیظ ممد در ان متولد گردد یا از دیگر عضو اید و همچنانکه تشنج خاص باعضای روی ردی بود تمدد که بپلک یا زبان یا لب افتد نیز روی باشد و گاهی از کزاز نوع روی *** بعد حمیات لازمه مع قلق و گریه و هذیان افتد و بآن رنگ زرد و دهن و لب خشک و زبان سیاه و شکم قبض و جلد خشک و متمدد باشد و این روی ست و هر کزاز که از ضربه سر افتد و با آن فواق یا مغص و اختلاط عقل بود قاتل باشد و کزاز اکثر بصبیان عارض شود و هر قدر که طفل خرد سال باشد بر ان سهل بود چنانچه در تشنج گفته شد و اکثر پیش از کزاز اختلاج در جمیع بدن و ثقل آن و ثقل کلام و لکنت در زبان و صلابت در عضلات و در ناحیه فقار ظهر تا کمرگاه و عصر البلع و خارش در تمام بدن که از خاریدنش لذت نیابد عارض میشود و صاحب دبیله یا قرحه احشا را هر گاه در بول ریم اید و در پشت قشعریره معلوم شود و چشم تاریک گردد و بر سر و گردن عرق اید دلالت بر حدوث تمدد قریب کند و هرگاه کزاز عام ابتدا کند دندان بر هم نشیند و هیچ بحلق فرو نرود و روی سرخ گردد و درد شدت کند و چشم زود زود بر هم زند و اشک روان شود و بعضی گویند که در ابتدای این مرض

فواق که وجع در سر و کتفین و پشت و بعضی را رعشه عارض شود و علامت مطلق تمدد آنست که عضو منقبض نشود و علامتیکه بعد از عروض کزاز بهم میرسد آنست که اگر کزاز در قدام بود روی و چشم مریض مثل مخنوق باشد یعنی روی سرخ و چشمها برخاسته و گاهی روی مائل بسبزی یا سیاهی گردد و سر او بسوی پیش کشیده بود مع کشیدگی گردن که بچپ و راست میل نکند پس اگر تمدد در عضلات وجه و فکین افتد بیمار خندان روی نماید و اگر در عضلات صدر و تنفس بهم رسد ضیق نفس عارض گردد و اگر در عضلات مثانه بهم رسد بر بول کردن قادر نباشد و گاهی بلا اراده بول کند و گاهی خون در بول اید بنابر انفجار عروق و گاهی فواق عارض شود و اگر کزاز بسوی خلف باشد سر و شانه و بازو بسوی خلف کشیده شود و اگر تمدد در اعصاب معای مستقیم و عضلهٔ مقعد بهم رسد براز بی اراده مندفع گردد و یا مفسد شود و قولنج بهم رسد و تمدد هر دو جانب در اختناق و سر و وجع و مائیت بول و کثرت نفاخات در ان و در افتادن از چارپائی و در عدم قبول انقباض عضو شریک باشند و در بارد بسبب غلبهٔ سردی اکثر قولنج عارض شود و هیچ نوعی از انواع کزاز خالی از بیخوابی و درد خاصیه میان کتفین نباشد و قاروره صاحب این مرض رقیق و نبض او صلب منشاری بود و طریق شناخت اقسام تمدد و کزاز رطب و یبسی و ایذائی و ورمی بر قیاس تشخیص اقسام تشنج ست **علاج** بقول شیخ علاجش بعینه علاج تشنج ست مگر انکه در علاج تمدد و کزاز از علاج تشنج مبادرت کنند و درینجا محاجم بلاشرط بر اعضا اکثر از تشنج امتلائی استعمال نمایند و آنجا که علامات غلبه خون و امتلای آن متیقن گردد و احتیاج بشرط باشد بر عضل گردن و فقارات و شراسیف استعمال نمایند و هرگاه بدن صاحب کزاز از شدت درد خواه از علاج عرق کند باید که از صوف مبلول بسزیت یا غیر مبلول نشف کنند و نگذارند که عرق بر بدن او سرد شود و موجب اذیت گردد و در زیت نیمگرم نشانند که او قوی التحلیل ست و کذا ریختن او برگدن و جاوشیر تا یکدرم بحسب قوت دهند و ایضا حاتیت استعمال کنند و بهترین اشیا تمدد با رد و رطب را جندبید سترست باید که بدفعات متفرق بدهند و تعامد نمایند و بهد طعام بکار برند بالجمله چون تمدد در اکثر امر از سردی و فسردگی افتد تریاقات و ادویه حارهٔ محلله مناسبه بخورانند و بقول انطاکی شرب ریوندد و مقل و صعتر را در کزاز نفع زیاده از تشنج ست و انچه در علاج کزاز و تشنج بسیار نافع بود مطبوخ شبت ست که در ان کفتار یا بچه سگ یا روباه انداخته بپزند تا مهرا شود و بیمار و یکروز دو بار در ان بنشیند و زود براید و مالیدن روغن سداب مع جندبید ستر و کذا پیه گور خر و گوزن و شیر و خرس و کفتار و گرگ و ورل تنها یا بادویه نیز نافعست و بعضی گویند که درین شحوم قدری روغن زیت داخل کرده مالیدن نافع کزاز و تمدد ست و حقنه بروغن سداب مع جندبید ستر و قنطوریون و جمیع حمولات لاذعه حاده که در ان بورق و شحم خنطل و مانند آن باشد مفید بود و اگر از حقنه سوزش مفرط دز امعا شود

بعد آن بشیر خر یا روغن زرد یا پیه الیه تنها یا با یکی از شحوم مذکوره حقنه کنند و هرگاه صاحب کزاز را غدا دهند باید که لقمه بسیار کوچک بدهند یا بیضه نیم بر شت خورانند و یا حریره رقیق یا آب گوشت بنوشانند چه بلع بر ایشان دشواتر میباشد و غذا از بینی بر می آید و اذیت زیاده میگردد و اعضا و مقعد را بروغنهای مناسب مسح کنند و سعوطات و عطوسات استعمال نمایند و روغن حنا از مروخات نافعه است و بهترین سعوط میعه و مومیائیست ببعضی روغنهای مناسب و وقوع تپ بالطبع مزیل تمدد و کزاز رطبست و اگر عسر حرکت گردن و در دو تشنج عصبه و بر امدگی گلو و حبس بول باشد انیسون بنفشه عنب الثعلب بیخ بادیان بیخ کاسنی خبازی مویز منقی گل سرخ گاوزبان جوشانیده گلقند داخل کرده بعده پر سیاوشان افزوده خوردن مفید و کذا طبیخ اسطوخودوس و غیره ادویۀ خفیفه نوشیدن نافع بود و پنبه دانه و جاورس و نمک طعام و شونیز جوز بواهر هر واحد یکتوله در پارچۀ بافته دولو بسته و روغن بابونه و خیری بر اتش نهاده آنرا تر نموده تکمید نمودن سودمند ست و ایضا در کزاز ماءالاصول و حبوب منقی دماغ بعد نوشانیدن شهد در عرفیات پخته بدهند و اگر هنوز گردن بگو ماند تدهین نمایند و تریاق فاروق همراه ماءالاصول بدهند بعده بادیان بیخ بادیان بیخ قطن در عرق گاوزبان و غیره جوشانیده شهد داخل کرده بنوشند و بروغن جندبید ستر مالش نمایند هرگاه گردن بکشاید و بحرکت اید حجامت بر گردن مع الشرط نمایند و اگر در کزاز بعد چهاردهم مسهل معمولی فصد صافن استعمال حب اذاراقی صبح و شام و مالش روغن قسط مجرب داوء و انطاکی و روغن بابونه نیمگرم در شبانروز ده دوازده بار سودمند ست و اگر بسبب احتباس حیض باشد اول فصد صافن کنند و بهر ادرار این مطبوخ نوشانند مشکطر امشیع فوه بادیان بادر نجبویه عنب الثعلب پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی بیخ اذخر هر یک نه ماشه پوست خیار شنبر سه توله پوست جوز یکنیم توله پر سیاوشان بیخ کبر انیسون هر یک هفت ماشه مویز منقی سه توله گلقند عسلی چهار توله مالیده صاف نموده بنوشانند و غذا شوربای مرغ بنان دهند تا حصول نضج و ادرار خون شود بعده تنقیه بدن و دماغ بحبوب مسهله مع اضافه برگ سنا یکنیم توله ریوند خطائی تربد سفید هر یک نه ماشه خیار شنبر هفت توله شربت دینار چهار توله روغن بادام هفت ماشه نمایند و بجای آب عرق بادر نجبویه نوشانند و شام غذا بدستور دهند صبح تبرید معجون سیر علویخان نه ماشه ورق طلا یکعدد پیچیده اول بخورند بعده مشکطر امشیع تخم قرطم تخم خرپزه بادیان هر یک نه ماشه انیسون چهار ماشه اصل السوس مقشر پر سیاوشان هر یک هفت ماشه جوش داده شربت بزوری حار چهار توله حرف نه ماشه و یا تودربین پاشیده بنوشند همین نمط چهار پنج مسهل داده جهت تعدیل مزاج معجون فلاسفه و معجون سیر علویخان بعمل ارند **اقوال اطبا** سویدی گوید که در کزاز سکبینج شربا و مروخا بروغن بان و کذا تغذیه بطبیخ نخود سیاه مطیب بزیت و صعتر مجرب منست و شرب ریوند و یا قنطوریون دقیق و یا

عاقرقرحا بسرکه و یا دهن اکارع مخلوط بغذا هفت روز متصل و یا حلتیت بسداب و شراب و یا نیم درم حلتیت بعسل و یا مقل ازرق و یا فورس بفلفل و یا طبیخ بادیان بشکر و یا تخم کرفس بعسل و یا طبیخ شاخهای هلیون و یا تخم آن بشکر و یا طبیخ صعتر بعسل و یا مرقهٔ نخود سرخ مطیب بمغز بادام مقشر یا زیت طیب و یا لحم سلحفاه نهری و یا بیخ انجدان دو ملعقه با پنج وقیهٔ شراب عسل و یا قسط هندی و یا جندبید ستر ربع درم هر بار یاثمن درم بدفعات و یا طبیخ بیخ و برگ باد اورد و یا زراوند مدحرج که نفع عجیب دارد و یا اکل خصیه الثعلب و بعده شرب شراب اسود و یا صدف بحری سوخته اوقیه شاخ گوزن سوخته سه درم بآب مرزنجوش سرشته بقدر بیضه خوردن و یا سکبینج و فقاح اذخر و علک البطم و یا هو فارقون دو درم بربع درم فلفل سیاه هفت روز متواتر و یا عنبر و کذا شرب و تمریخ فنه و یا روغن شونیز و یا روغن خردل و **تمریخ** بعاقرقرح سوده بزیت کهنه آمیخته و یا روغن قثاءالحمار و یا روغن خیری اصغر و یا روغن سوسن و یا روغن قسط و یا قسط بروغن حاء آمیخته و یا زهرهٔ کرگ بروغن بان و یا پیه سنگ پشت بحری **و تکمید** بنمک و سبوس گندم و یا صوف مرغری ورزیت کهنهٔ گرم تر کرده یا قطعه نمد و یا روغن کنجد گرم کرده یا زیت گرم کرده در مثانه پر کرده و یا آب گرم در مثانه کرده و **ضماد** روغن سداب و جاوشیر بر معده و یا عود القرح باریک سوده بزیت کهنه آمیخته بر موضع کزاز و یا روغن یاسمین و **سعوط** بخیری اصفر و روغن سداب و یا روغن نرگس و یا زهره گرگ بروغن بادام و یا روغن شونیز و یا عنبر بروغن بادام و **نطول** بطبیخ عاقرقرحا و روغن آن و ادامت مضغ عنبر و گرفتن مقناطیس در دست و تعلیق شادنج هر واحد نافعست **ابن هبته الله** گوید که علاج امتداد تابع فضل غلیظ بحقنه کنند و بعد از ان اسهال بدن بحبوب مسهله و ایارج فیقرا نمایند و بعد تنقیه گلقند عسلی یا اندک تریاق بآب نیمگرم دهند و تکمید سر و معده بآب مطبوخ مرزنجوش و بابونه و اکلیل الملک و برگ غار و برگ ترنج سازند و بدن را بروغن ناردین بمالند و بپارچه درشت بمالند و بصبر و آب مرزنجوش سعوط کنانند و غذا مزوره زیرباج یا لحوم قنا بر و عصا فیر یازند و ستحرز در علاج نمایند که اکثر تابع این مرض فالج گردد **محشی** شرح اسباب مینویسد که درین مرض جاو شیر بحسب قوت بخورانند و اگر خوف فساد معده از ان باشد بادی اشق یا حلتیت بقدر دائه گرسنه دهند و گاهی بعسل طبخ مینمایند تا بلع و نمایند و مرمکی بقدر یکنیم درم بآب طبیخ زوفا خورند و بر مقعد روغن سداب بجاوشیر لطوخ کنند و این دوا کزاز خلفی را نافع بود بیخ جاوشیر و فلفل سفید و قسط تلخ مساوی بقدر یکنیم درم وقت خواب بدهند و این انتصاب نفس را نیز نافعست و استعمال تریاق فاروق بقدر کنار بآب گرم بعد تنقیه بدن نافع و همچنین دواءالمسک حلو و مرومثر و دیطوس و این حب ارجیجانس تنقیه بدن و نفع بکزاز نماید اشق سکبینج جاوشیر مقل حرمل شحم حنظل صبر تربد سفید مدبر پوشت هلیله زرد انزروت سفید هر واحد یکدرم و صموغ را در اب

کند تا حل کنند و ادویه باقی را ساییده بیامیزند وجها ساخته از دو درم تا سه درم بحسب قوت مریض و حرارت هوایا برودت آن بدهند و این قیروطی نافع تمدد و کزاز ست خواه از امتلا یا از یبوست باشد پیه گوزن و بط و مغز ساق گاوو شتر و چربی چکتی دنبه همه را گداخته موم سرخ اضافه نموده بر عضو بمالند و این معجون علویخان اگر بعد تنقیه استعمال کنند در ازالۀ کزاز و تمدد بی نظیر ست برگ سداب خشک جندبید ستر مرمکی مشک حلتیت هر یک ربع درم فقاح اذخر پود پینه گرم حریر سکبینج جاوشیر مقل ازرق علک البطم هر یک یکدرم هوفارریقون محروث هر یک دو درم تخم شوکۀ بیضا دو مثقال تخم حرمل یکمثقال خصیه الثعلب سه درم زراوند مدحرج مثقال عاقرقرحا نمک طبرزد هر یک نیم مثقال کوفته بیخته صموغ را در عرق گل نارنج حل کرده یا چهل درم عسل بسرشند و در ظرف آبگینه یا چینی داشته تا چهل روز در خاکستر چوب گز دفن نمایند شربتی از دو درم تا چهار درم با طبیخ عود بلسان و جنطیانا و بادیان و قنطوریان دقیق و بادر نجبویه و تخم کرفس و هلیون هر یک دو درم بشکر و عسل هر یک نیم اوقیه و چون الیه را باریک تراشیده بآتش گرم بر موضع کزاز بندند و هر ساعت تکرار نمایند و در شب و روز چند مرتبه عمل کنند کزاز شدید صعب را نفع بخشد و قرشی گفته که آنرا بر موضع کزاز بگذارند تا منتعفن شود پس تبدیل سازند و تکرار آن نمایند و شمیدان عنبر نافع کزاز ست و گویند که چون میعۀ سائله را طبخ نمایند و بر عضو طلا کنند خدر و کزاز و رعشه را نافع بود و اسکندر گفته که داشتن حجرار منی در کف نافع کزاز ست **گیلانی** گوید که اولا اعضای منجذبه را بر هیئت مناسب و بر شکل مضاد حرکات غیر طبیعی حادث محفوظ دارند و بروغن سداب یا بروغن قثاءالحمار یا بروغن دیگر بمالند و شربت عسل بنوشانند و اگر مانعی نباشد در حمام داخل کنند و در آبزن بحسب مزاج بنشانند و تدهین و تمریخ لین نمایند و باید که تغذیه بحریره معمول از آب خنذروس و جو سازند و رقیق سریع النفوذ بنوشند مگر انکه تپ باشد پس باید که ماألشعیر استعمال نمایند و حیله خواب آوردن کنند و امتداد حادث از امتلا یا از ورم حار را علاج باستفراغ امتلا و معالجه ورم حار بادویۀ خاص او نمایند و ایضا گاهی امتداد از قی شدید بعنف مده افتد و شرب طبیخ بیخ شود که بهودیه و تخم شوکه بیضا و تخم شوکه مصریه آنرا نافع ست و بعضی عصاره قنطوریون دقیق فقط می نوشانند هرگاه مرض امتلائی بود و اولی آنست که لطوخ اعضای ایشان نیز بطیخ قنطوریون و نطول بدان نمایند و اگر امتداد در پایها باشد محاجم پر عجز و فقرات سفلی نهند و اگر در هر دو دست باشد محاجم میان هر دو شانه و بر فقراتی که قریب ناحیۀ علیاست و بر عضل که موضع او بلندتر از راس کتف ست بگذارند و باید که هر کسی را که امتلای کزازی عارض شود در ابتدای مرض فصد عرق کنند و بر اعضای علیله صوف در زیت کهنه یا در روغن قثاءالحمار مع جندبید ستر نهند و یا در زیت گرم بنشانند و بر عصب گردن بریزند و حجامت بشرط استعمال نمایند چه

محاجم قارعه تحلیل میکند و حجامت بر گردن و جانبین فقار و بر سینه در مواضع کثیر العضلات و تحت شراسف و بر موضع مثانه و گرده نهند و واجبست که اخراج خون از ایشان بقدری باید که بسیار بود و نه اندک و در دفعات متفرقات اخراج نمایند و حکیم شریف خان بعد بیان این قول گفته اند که سزاوار آنست که استخراج خون نکنند مگر بعد تیقن علامات غلبۀ خون و مساعدت قوت و مزاج زیرا که این مرض در اکثر از رطوبت کازه حادث میشود و بعضی اطبا در ان بغیر تامل فصد کردن و مریض هلاک گردید

علاج تمدد کزاز یابس

ماءالشعیر بروغن یا شیر بروغن بادام و نبات بنوشند و لعابات بجلاب و نطول بآب نیمگرم استعمال کنند و ترطیب راس نهادن پنبۀ مبلول بشیر خر نمایند و مالش بدن بروغن بنفشه و تغذیه بشوربای حملان و ماهی رضراضی نافع بود و ضماد از پیه بط و ماکیان و مغز ساق گاو و موم زرد و روغن کنجد نمایند و این آبزن علویخان که در ان حکم شریف خان بعض تصرف نیز کرده اند برای تمدد یبسی و کزاز کثیر النفع ست پایچۀ ماکیان و جو مقشر و لعاب سپستان و الیۀ و قطعات کدو و تربز و خیار و بادرنگ و بابونه و گل خطمی و اسفاناج و برگ خرفه و بزر قطونا و بهدانه هر یک بقدر معتدبه در اب خالص و آب بید و عرق بید مشک و گلاب و آب انار شیرین و آب به شیرین هر یک بقدر حاجت بپزند تا مرها گردد پس صاف کرده روغن تخم کدو و روغن تخم تربز و روغن بادام قدر مناسب بر ان انداخته بقدر دو فنجا از ان بگیرند و در باقی نیمگرم مریض را بنشانند تا سرد گردد مریض را از ان بیرون آرند و یک فنجان از ان هر دو بنوشانند بعده در شب وقت خواب باز در ان آب نیمگرم بنشانند تا آنکه سرد گردد پس خارج کنند و فنجان دوم بعد آن نیمگرم بنوشانند و اگر پیه بز و ماکیان و مغز ساق گاو والیه گداخته و روغن کنجد آمیخته نشاسته سوده داخل کرده بپزند و بر عضلات ضماد کنند نافع بود و اگر طبع قبض باشد ترنجبین بآب نیمگرم مالیده بدهند یا بمغز خیار شنبر و روغن بادام و شربت بنفشه تلیین کنند و اگر قوت ضعیف باشد حقنۀ لین بعمل ارند **مسیحی** گوید که اکثر کزاز و تمدد صبیان را عارض میشوند معالجۀ آن بدوشیدن شیر دائم بر موضع و تمریخ او ببعض ادهان مرطبه کنند و ضماد قیروطی سازند و آن در قول محشی عنقریب گذشت و یا الیۀ تازه نهند چند روز متواتر و یا بگیرند نشاستۀ گندم و پیه *** تازه و مغز ساق گاو والیه گداخته و همه را بگذارند و نشاسته بیخته بران اندازند و با هم امیخته بر عضو نهند و یا بگیرند بزر کتان کوفته غیر معصور و همچنین کنجد کوفته هر واحد و جز و حلبه سوده یکجز و همه را در شیر خر بجوشانند و بران ذوغن کنجد یا روغن الیه انداخته مخلوط ساخته استعمال نمایند **طبری** گوید که تمدد اکثر اطفال صغار را بهم میرسد و اگر چه بعید نیست که بزرگان را نیز عارض شود و علاجش و علاجش اینست که استفراغ بادویه نکنند و

باشیای مرطبه چون ماءالشعیر و آب سبوس و آب برگ خبازی و آب برگ بزر قطونا و روغن بنفشه و روغن تخم کدو و مانند آن حقنه نمایند و موم روغن مرتب از روغن بنفشه و نیلوفر و خبازی و برگ خطمی و مانند آن بمالند و بروغن بنفشه و شیر دختران سعوط کنند و از اطعمه بر مرطبات مثل آب پایچهٔ مطبوخ با جو در تنور و مثل آب باقلا بروغن بادام و مثل شوربای اسفید باجات بگردن حملان شیر خوار وجدی و مانند آن لزوم نمایند و اگر مرض منحل نگردد مریض را در روغن خیری یا روغن گل یا روغن یا روغن بنفشه یا کنجد مفرد و مرکب نیمگرم نشانند و شیر خر بروغن بادام بنوشانند و شیر دختران از پستان بمکند و بر سر و عضو متمدد شیر دختر یا بز بسیار بدوشند بعده از هوا محفوظ دارند و اعضای او را بدست بآهستگی مسک نمایند و بشیر خر و روغن گل لزوم کنند و ارتضاع شیر مادر دختر و تمریخ دائم بموم و زوفای رطب سازند و از ادویهٔ که درین علت بدان علاج کنند و اثر نیک بخشد اینست که بگیرند شیر خر و در دیگ سنگی کرده بالایش روغن بنفشه و روغن الیه و مغز ساق انداخته بجوشانند تا همه بیامیزد بعده موم روغن از روغن خیری و روغن بنفشه ساخته با هم امیزند و مریض را در اب مطبوخ برگ بنفشه و برگ خطمی و برگ خبازی و برگ اسپغول و بزر کتان ساعت زمانی از روز بنشانند بعده بپارچهای بسیار بپوشانند تا نشف بدن گردد پس اعضای او بدست آهسته مسک کنند بعد از ان دوای مذکور خوب بمالند و یکشبانه روز بگذارند و روز دوم آبزن و مالش بدستور نمایند تا انکه از اعضای او تمدد دفع گردد **فائده** طبری گوید بدانکه این مرض چون باطفال خادث شود از ان صحت نیابند تا آنکه اعضای ایشان سخت گردد و در حد احتلام داخل شوند و چون بکبار مردم عارض شود در مدت اندک زائل نشود حتی که مستحکم گردد طمع در صحت او نباشد و شیخ میفرماید که گاهی کزاز بصبیان عرض میشود و علاجش بآب مطبوخ قثاءالحمار یا روغن بنفشه مع روغن قثاءالحمار کنند و تخم باد اورد نیز مفید گفته اند و در یبسی انچه سابق گذشت استعمال نمایند و گویند که در ابتدا تمریخ بدن طفل بروغن بنفشه کنند و در طشتی که در ان آب نیمگرم و روغن بنفشه ریخته باشند بنشانند و محافظت آن از هوای سرد و منع از تناول اغذیه و اشربه غلییظهٔ ثقیلهٔ نفاخه نمایند

لقوه

و آن مرضی ست که شقی از روی کج شود و هر دو لب و پلک چشم یکطرف کما ینبغی با هم منطبق نشوند و گویند که گاهی این مرض در هر دو شق روی عارض میگردد و درینصورت کجی در روی ظاهر نمیشود لیکن در انطباق اجفان فتور می افتد چنانچه رازی گوید که من دیده ام صاحب این علت را که بر پوشیدن هر دو چشم قدرت نداشت و سوای ازین دیگر علامات لقوه بادی نبود و سبب لقوهٔ امتلای اعصاب احد الفکین ست بخلط بار در طب که از

دماغ ریزد و این دفعه افتد و گاهی بسبب غلبهٔ یبس و جفاف بر دماغ بود و حدوث این در یک جانب نمی باشد بلکه در هر دو جانب و در امراض حاده و نزدیک موت عارض گردد و این مهلک ست بزودی زیرا که دفعی ست بخلاف تشنج یبسی که تدریجی ست و بزودی مهلک نیست **بالجمله** سبب قریب این مرض استرخا یا تشنج عضلات پلک و وجه است اول را لقوهٔ استرخائی و ثانی را لقوهٔ تشنجی گویند و جالینوس گفته که گاهی لقوه از تشنج و استرخا با هم میباشد که یک جانب متشنج میگردد و جانب دیگر مسترخی و این بسبب اختلاف ماده بود که مادهٔ غلیظ در جانبی ریخته باعث تشنج و تمدد آنجانب و مادهٔ رقیق در جانب دیگر ریخته موجب استرخای آنجانب گردد و اسباب استرخا و تشنج مذکور شد و انچه از تشنج یابس افتد در حمیات حاده و استفراغت مفرطه از اسهال و قی و رعاف و غیره عارض شود و آن قاتل دردیست و انچه در سرسام عند قرب موت افتد از این قبیل ست و اگهی در عضله گردن ورم عارض گردد که آن باز قسم خناق باشد و از ان لقوه افتد و ایضا گاهی بسبب ورم مذکور فالج عارض شود و لقوهٔ تشنج بیشتر افتد و استرخائی کمتر و استاذ صاحب شفاءالاسقام گفته که تدارک او قبل از چهل روز باید والا علاج کمتر نفع دهد و گویند که هر لقوه که اندر دو ماه زائل نشود طول کشد و انچه تا مدت شش ماه طول کند در اکثر امید صلاح او نباید داشت و لقوه گاهی منذر بفالج یا سکتهٔ قوی بود و لهذا رازی گوید بسیار دیدم که اولا لقوه بهمرسید و بعد از ان سکته و صاحب لقوه را تا چهار روز خوف هلاکت ست و اگر از ان تجاوز کند نجات یابد و از خطر سکته بیرون آید و لقوه جانب چپ عسر تر از جانب راست باشد طریق تشخیص درین مرض آنست که اول تشخیص این مرض نمایند و بعده شق علیل دریافت کنند و سپس معلوم کنند که لقوهٔ استرخائیست یا تشنجی و این چنان باشد که اولا از مریض علامات حدوث لقوه یعنی ادراک درد در استخوانهای روی یا خدر در جامد او و کثرت احتلاج در یک نیمهٔ رو بپرسند و بعد از ان از بیمار بگویند که آب در دهن گرفته بزور بیفگند و بر چراغ که مقابل بنهند نفخه زند اگر اب مضمضه راست بیرون نیاید و بیک جانب افتد و چراغ کشته نشود مرض لقوه باشد و ایضا آب دهن از یک شق باز نتواند داشت و معرفت شق موف چنان بود که اگر او را از دست بکشند و اصلاح دهند رجوع شق دیگر بشکل طبیعی او سهل گردد و ایضا نقصان یا بطلان حس آنجانب و حدوث اختلاج در ان شق و ضعف مضغ آنجانب و ریختن اشک از چشم آنطرف بر ان گواهی دهد و تشخیص لقوهٔ استرخائی و تشنجی چنین کنند که بسوی حواس مریض و جلد و عضلهای وجه نظر کنند **اگر** حواس مکدر باشند خصوص ذائقه و در جلد جهبه و چهره و عضلات جانب علیل لینت محسوس شود و تمدد در ان نبود و جلد از نواحی گردن مائل و متباعد باشد و رد کردن او بسوی گردن متعسر باشد و با آن پلک اسفل مسترخی و منحذر باشد بحدی که حرکت دادن نتواند آنرا و پلک بالا بدان منطبق نگردد و تکلم بطی بود بسبب ثقل زبان و نصف

غشای حنک محاذی آن پلک مسترخی و مترهل و رطب نماید لقوۀ استرخائی بود و اگر حواس مکدر نباشند در اکثر و جلد پیشانی شق علیل کشیده بود چنانکه شکنهای او باطل گردد و عضلات روی صلب باشد و میل جلد و شکن بنواحی گردن اکثر بود و رد کردن او از ان مشکل باشد و با آن آب دهن در اکثر قلیل بود و بر انطباق پلک جانب صحیح با هم قدرت نبود و بیشتر صداع لا حق شود لقوۀ تشنج باشد و ام شناخت تشنج یابس و رطب در لقوۀ تشنج از فصل تشنج استنباط نمایند و انچه از اماس عضله گردن افتد تقدم ورم آن شاهد حال ویست و ایضا این نوع لقوه بیشتر در لبها ظاهر گردد **علاج** در خانۀ تاریک محفوظ از باد نشانند و عمامۀ ازرق یا اسود بر سر بندند و رو بروی او چوب طرفا بسوزند و جوز بوایا قرنفل یا زنجبیل یا وج خراسانی در دهان دارند و آیینۀ چینی پیش نظر گذارند که در ان روی بتکلف ببینند و از روشنی شدید و آب روان و از هوای نمناک و جای سرد و مولدات بلغم و ریح احتناب و رزند و باقی تدبیر از اکتفا بر ماءالعسل و ترک آب و غذا تا روز چهارم یا هفتم بحسب ضعف و قوت مرض و عدم تحریک بعلاج قوی درین اثنا و بعده انضاج و تنقیۀ بلغم و استعمال ماءالاصول و جنوب و غراغر و سعوطات و غیر آن هر چه در علاج امراض عصبی بلغمی گذشت بعمل آرند و باید که ماءالعسل تا چهار روز ساده باشد بدون ترکیب بادویۀ حاره و نیز درین ایام از محرکات خارجی مانند غراغر و عطوسات اجتناب نمایند زیرا که باعث انجذاب مواد دیگر میگردد و نیز مادۀ موجودۀ خام رقیق دفع میکند و غلیظ آن باقی مانده باعث زیادتی نکایت میگردد و بهمین جهت استعمال ادویۀ حارۀ شدید الحراره ممنوعست اما اگر قبض شدید باشد روز دوم یا سوم تحریک تحقنۀ بسیار لین مضایقه ندارد و جوز بوا در اب یا عرق بادیان سوده نیمگرم بر کله مسترخی تا نیم سر بمالند و **ایضا** گاهی در لقوۀ خفیف تا چهار روز ماءالعسل داده روز پنجم منضج از بادیان بیخ بادیان پر سیاوشان هر یک شش ماشه اسطو خودوس چهار ماشه بعرق عنب الثعلب و عرق بادیان جوشانیده گلقند عسلی داخل کرده میدهند و روز هشتم بسبب خفت مرض مسهل میدهند و بعد سه مسهل اسطوخودوس عنب الثعلب گاوزبان جوشانیده نبات داخل کرده می نوشانند و تدهین بروغنهای معمول میکنند و در بعضی برعایت حرارت مزاج گل بنفشه شش ماشه اصل السوس گاوزبان گل نیلوفر هر یک چهار ماشه مویز منقی دو توله در منضج مذکور افزوده تو دری سفید پاشیده داده بعد نضج و قید ایام بحران سنای مکی زنجبیل تربد سفید ملیلجات ثلثه فلوس خیار شنبر ترنجبین روغن بادام افزوده مسهل میدهند و بعد مسهل با منضج اصل السوس گل بنفشه هر یک شش ماشه اسطوخودوس بادیان پر سیاوشان هر یک چهار ماشه زوفای خشک سه ماشه گلقند عسلی سه توله تودری سفید پنج ماشه داده بعد مسهلات برای رفع خفقان و قبض فلاسفه چهار ماشه خورانیده اسطوخودوس گل نیلوفر هر یک چهار ماشه جوشانیده نبات یکنیم توله داخل کرده می نوشانند و **ایضا** اگر در لقوه تپ شود گاوزبان

بیخ بادیان هر یک پنج ماشه پر سیاوشان بیخ کاسنی هر یک هفت ماشه جوش داده گلقند داخل کرده دهند غذا آب گوشت وقت تشنگی عذق بادیان بعد تخفیف تپ اصل السوس چهار ماشه مویز منقی نه دانه بادیان بیخ ماشه بعده بیخ کرفس پنج ماشه بیخ اذخر سه ماشه اضافه کنند و گاهی در لقوه مع تپ عناب گل بنفشه اسطوخودوس شاهتره جوشانیده شربت بنفشه شیره خیارین داخل کرده خکشی پاشیده میدهند روز دوم عود صلیب چهار سرخ بگلاب ساییده افزوده بعده مویز منقی اسطوخودوس گل بنفشه نیلوفر جوشانیده نبات خاکشی پاشیده روز دیگر پر سیاوشان شاهتره افزوده و گلقند بجای نبات میکنند باز برعایت حرارت و تقویت دل و دماغ ابریشم خام دو ماشه گاوزبان اصل السوس عنب الثعلب اسطوخودوس هر یک چهار ماشه جوشانیده شربت نیلوفر دو توله داخل کرده خاکشی پاشیده میدهند بازاطریفل می افزایند و در لقوه مع الخفقان همه تدابیر بدستور و ابریشم خام گاوزبان مویز منقی جوشانیده گلقند نسترن داخل کرده بدهند **بالجمله** بعد تنقیه گاهی تقویت دماغ و جگر و بقیۀ مواد عضو خاص دماغ ایارج فیقرا باطریفل صیغر سرشته همراه جوشاندۀ عنب الثعلب پرسیاوشان مویز منقی اسطوخودوس نبات داخل کرده میدهند و ایضا جهت لقوه و فالج تریاق فاروق بقدر نخود خورده بالایش عود بلسان عود صلیب هر یک دو ماشه در عرق گاوزبان و بادر نجبویه و عرق دارچینی هر یک چهار توله جوشانیده صاف نموده گلقند عسلی داخل کرده بنوشند غذا شوربای کبوتر بچه و شلۀ گوشت دراج بخورند و در لقوۀ استرخائی هر چه در علاج استرخا گذشت و در تشنجی هر چه در علاج تشنج مذکور شد حسب سبب بکار برند و ایضا در استرخائی بعد تنقیه ضماد بقرنفل و جوزبوا و قسط و مرزنجوش وزراوند طویل و مدحرج هر یک یکتوله جندبید ستر شش ماشه مشک و عنبر هر یک نیم مثقال تا یکمثقال در روغن فرفیون سرشته استعمال کنند و سعوط از زهرۀ کلنگ و آب برگ چقندر برابر در بینی چکانند که رطوبات مختلف الالوان بسیار بر می آرد و در سه چهار روز بحالت اصلی می آرد و همچنین زهرۀ هر پرند همین اثر دارد و اگر تشنجی باشد ضماد از مغز تخم بید انجیر بریان کرده سه توله جوزبوا یکنیم توله جندبید ستر یکتوله اگر نباشد عوض آن زراوند طویل یکنیم توله در شراب کهنه و روغن راحت برابر سرشته بر پنبۀ کهنه نهاده بر جانب علیل گذارند و صبح و شام تجدید نمایمد و ایضا در تشنجی کخ سببش امتلا بود خواه یبوست تکمید بکمادات مخیه از مثانه بروغنهای نیمگرم پر کرده و تدهین بروغنهای نیمگرم بغایت مفیدست و **ایضا** بعد تنقیۀ بدن و دماغ بجهت تنقیه و تحلیل مادۀ باقی از سر غراغر و عطوسات و سعوطات و مضوغات و شمومات استعمال کنند چه استعمال غراغر و سعوطات درین مرض واجبست و مضوغات را نیز درین باب تاثیر ظاهر و نفع حاضرست اما مبادرت بغراغر و سعوطات در ابتدا مضرست لندا گفته اند که علاج مخصوص لقوه مثل غراغر و عطوس و سعوط بعمل نیارند مگر بعد استقراء مادۀ که متوجه

بموضع معلولست و بعد تنقیۀ بدن که بع=غایت سریع الاثر ست و ایضا بعد تنقیه استعمال دواء المسک حارو جوارش اسقف و جوارش اترج علویخان و حب سیماب و بیش و اذراقی و حب سیاه به نسخۀ قرابادیان معمولست حسب حاجت بکاربرند و اگر بعد تنقیۀ اول بخور از صعتر برگ غار گل بابونه اکلیل سراب عشبه عاقرقرحا هر یک سه توله جوزبوا چهار توله در عرق بادیان دو آتشه جوش کرده در شبانه روزی چهار بار بعمل ارند و بعد از ان گوشت آهو و یا کفتار و یا روباه و یا ابن عرس و یا گاو کوهی اندک گرفته بپزند که خوب مهرا گردد پس روغن قسط و راحت هر دو نیمۀ آن آمیخته بدستۀ آهنی سحق بلیغ نمایند و قسط تلخ و بابونه و شونیز هر یک یکتوله جند هفت ماشه آمیخته بر سر و گردن و روی نیمگرم ضماد کنند جهت استرخائی و تشنج هر دو از مجرباتست و از اشیای ترش ئ نمکین و شیر و لبنیات و اغذیۀ بارد و میوهای تر و آب خالص احتراز و رزند و از روشنی و هوای سرد و حرکات نفسانی نیز تا انقصای مرض حذر کنند و در لقوۀ که سببش ورم عضلۀ گردن باشد هر چه مناسب حال ورم بود و در اورام و خناق بباید بکار برند

ذکر ادویۀ مفردۀ یونانیه

که لقوه را نافعست تخم عود الفرج باریک ساییده در زیت جوشانیده شتماً و تدهینا و جوزبوا بمصطکی مضغاً و عنبر شماً و شرباً و نجوراً و مضغاً و سعوطاً بروغن بادام و کذا عسل بلادر مصاح بروغن جوز نیم درم شربا هر واحد مجرب سویدی و اطبای دیگر نوشته اند که ادخال سکبینج و شحم حنظل در حقنه و افتراش رطبه و تعلیق قطعۀ پوست وجه بسرکه که در ان خردل کوفته جوشانیده باشند هر روز **و اکل** جندبید ستر سه حبه بآب رطبه و یا عود الفرج بعسل و یا سکبینج تنها و بفتاح اذخر و صمغ بطم حب ساخته و یا ثمرقندول و یا روغن گل آن و یا بقلۀ رطبه و یا تخم آن و یا فرفیون تنها و یا ربع درم از ان بسکبینج و مقل و اشق هر یک نیم درم ساخته و یا وج و یا جوزبوا و یا آذریون و آب و بیخ و تخم آن و یا حماحم بشراب و یا فلنجه و یا ترب و یا تخم او نیم درم بجندبید ستر نیم درم و یا شحم حنظل و یا خردل و یا بیخ فاشرا و یا مغز تخم بید انجیر ده عدد تا بست عدد یا روغن آن و یا طبیخ عشبه و یا زرنب محرق بعسل و یا عسل و ماءالعسل و یا روغن حرمل بآب مرزنجوش یا بآب بر نوف و یا عصارۀ قثاءالحمار و یا جوز و یا روغن بلسان نیم درم بشیر زنان نیم درم و عسل یک اوقیه و یا سنبل الطیب و یا طالیسفر یک مثقال و یادرونج و یا زرنباد و یا شقاقل و یا لفظ سفید و یا ناردین هر روز یکدرم و یا فراسیون بعسل و یا لحم ثعلب و یا لک بعسل و یا سیر بستانی و یا سیر بری بعسل و طبیخ مرماحوز بده درم گلقند و یا نمام و یا روغن بطم و یا طبیخ برگ سرو و یا جاوشیر و یا سقنقور و یا فلفل سفید و یا فقاح اذخر و یا املج و یا افتیمون و یا لحم ابعی مصلح بطوریکه در تریاق داخل ست و یا حلتیت و یا

تربد و یا زیره بعسل و یا شنبلیه و یا دارچینی و یا طبیخ حاشابده درم گلقند هر روز و سعوط جندبید ستر بروغن بادام و یا یاسمین و یا روغن بادام تلخ بآب مرزنجوش و یا زهرۂ کلنگ بروغن مذکور یا آب سطور در جانب صحیح و یا زهرۂ مذکور یک قیراط بروعن و آب مذکور در جانبی که چشم منطبق نشود و یا روغن جوز در جانب صحیح و مرارۂ کرکی در جانب مریض و یا روغن عاقرقرجا و یا آب صعتر بری با یک حبۂ مشک و یا روغن پودینه و یا مویزج یکحبه بشونیز سه حبه و روغن بادام یا شیر دختر تا سه روز و یا شونیزدر سرکه یک شبانه روز تر کرده خشک کنند و ساییده بروغن گل استعمال نمایند و یا روغن زنبق که آن یاسمین سفید ست بزهرۂ خلد بزعفران و آب رطبه و یا خزره البقر بقدر عدس در روغن بادام یا آب بیخ رطبه و یا حمام بشیر دختر و یا آب ترب و یا روغن او و یا مومیائی یکدانگ بروغن بادام تلخ و یا روغن حنیان و یا عصارۂ قثاءالحکار بشیر زنان و یا عصارۂ عرطنیثان بشیر زنان و یا زهرۂ هدهد بروغن بادام و یا زهرۂ گربه بروغن بادام و یا فاد زهر حیوانی یکحبه بروغن بادام تلخ و یا روغن جوز بروغن بطم در جانب صحیح دوازده قطره و در جانب مریض شش قطره و یا روغن بلسان نیم درم بروغن سداب نیم درم و یا آب شابانک و یا یکحبه جاوشیر بآب مرزنجوش و یا جاوشیر و وج و صمغ سداب همه ربع درم بروغن بادام تلخ هر روز و یا کرمدانه یک قیراط بروغن بادم و یا زراوند مدحرج نیم درم بروغن بادام و یا سکبینج یک قیراط بآب مرزنجوش هر واحد نافع و اگر از لقوه شقیقه شدید لاحق شود مومیائی معدنی بروغن زنبق سعوط کنند و **سعوط و شرب** روغن جوز و یا روغن شونیز و یا روغن آجر و یا سداب و یا روغن قرطم و **عطوس** بجندبید ستر و یا فرفیون و یا زنجبیل و یا شحم حنظل و یا مومیائی یکحبه بآب مرزنجوش یا روغن زنبق و یا عصارۂ قثاءالحمار و یا کندش و یا بخور مریم و یا خربق سفید و **شرب و شم** جندبید ستر و یا یاسمین و یا قردمانا و یا عاقرقرحا و یا مرزنجوش و یا شونیز و یا شاهسفرم و یا غالیه و **غرغرۂ** آب مرزنجوش و یا طبیخ صعتر و یا مویزج و یا نوشادر بآب مرزنجوش و یا طبیخ و یا ایارج فیقرا بآب مرزنجوش و **شرب و غرغرۂ** پودینه و روغن آن و یا افسنتین و یا زوفای خشک و یا زنجبیل و یا بورق و **تدهین وجه** بفرفیون محلول در روغن حبه الخضرا و یا عاقرقرحا روغن بطم و یا مویزج بروغن بان و یا روغن شونیز و یا شونیز بروغن حبه الخضرا و یا روغن خردل و یا روغن بید انجیر و یا روغن ضیان و یا غالیه و یا پیه خارپشت و یا روغن بطم مخلوط بجندبید ستر و یا روغن بان و یا روغن بادام تلخ و یا روغن جوز هفت بار در هفت روز و یا روغن آجر و **ضماد** مرزنجوش بربع درم فرفیون و یا شونیز و یا خون بوم در ساعت ذبح آن و یا حاشا و اتکباب بر بخار طبیخ قیصوم و اثل و مرماحوز و نمام و غیر آن که در قول مسیح در بخور خواهد آمد و **مضغ** قردمانا بکند و یا عاقرقرحا بکند رو یا زنجبیل بمصطکی و مویزج و یا مویزج مع کند و یا صمغ سرو و یاءاتینج و یا هلیلۂ کابلی و غذا بعصافیر و آب نخود سیاه مطبوخ

مطیب بزیت و صعتر و بعد روز هفتم اکل جرم آن بصعتر و زیت طیب.

بیان بعض ادویهٔ هندیه

که مفید لقوه است بعد فاقه و نهادن جوزبوا در دهن نان ماش سیاه از یکطرف پخته بر طرف خام روغن بید انجیر یا روغن کنجد که در ان عاقرقرحا سوده آمیخته باشند مالیده بر پس گردن و بر هر دو کله بندند و روغن و تاتوره بر رو و گردن بمالند و بعد چهار روز یا هفت روز مسهل داده بر حب تخم سینی که حب لقوه و حب مقل نیز گویند مداومت نمایند و یا جو گراج و یا حب بچهناک یا حب انند بهیرون یا حب کچله بخورند و از وج خراسانی بست درم زنجبیل زیرهٔ سیاه هر یک هفت درم با صد مثقال عسل معجون ساخته یکمثقال مدام خوردن نیز مجربست و تخم سن پنج درم بشهد امیخته تا دو هفته خوردن بعد تنقیه نیز مفید و قدری شونیز و اسبند در اب بیخ چقندر و بیخ حنظل ساییده صاف کرده چند قطره در بینی چکانیدن نیز نافع لقوه و صرع و منقی دماغ از رطوباتست و نوشادر بآب ساییده سکنجبین آمیخته غرغره سازند و نزد بعضی صلوا از آرد گندم و روغن زرد و قند سیاه مساوی بدستور مقرر پخته و قدری دارچینی و جوزبوا و قرنفل سوده داخل کرده بستن مجربست و باقی ادویه در فالج مذکور شد **اقوال** حکما مسیح گوید که تدبیر مستعمل در فالج درین مرض استعمال نمایند و در غرغره زیادتی نمایند بعاقرقرحا و زنجبیل و خردل و پوست بیخ کبر و مویزج و فلفل مطبوخ بسماق یا انار دانهٔ ترش و یا بایارج فیقرا و حاشا و پودینهٔدشتی مع پیاز عنصل و باید که غرغره بعد تنقیه بدن بایارج جالینوس و *** یا استعمال کنند و بعد تنقیه بمسهلات نفع میکند تکمید و انکباب بآب مطبوخ صعتر و سداب و عاقرقرحا و شیح و برگ غار و حرمل و بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش بعد از ان بزهرهٔ کلنگ در اب چقندر یا بآب مرزنجوش یا آب مرماحوز یا اذان الفار سعوط نمایند و گاهی بحبکهنک مقدار طسوج در بعض این آبها سعوط میکنند و بعد تنقیه انکباب بر بخار شراب که در ان سنگ گرم کرده اندازند باید کرد و بسندروس تبخیر نمایند و غذا انچه در باب فالج ذکر کرده ام بدهند و از آب خالص منع کنند و ماءالعسل استعمال نمایند و در خانهٔ تاریک لزوم کنند و در دهن بجانب مائل جوزبوا بگیرند و کندر و قرنفل بخایند و گاهی سعوط بکندش میکنند و هر روز اندک بلادری و روغن بید انجیر بماءالاصول و ایارج فیقرا بخورند و موضع را بروغن قسط یا بغالیه یا بروغن بلسان یا بروغن بان بمالند و حاجین و صدغین و فقار پشت را بسرکهٔ کهنه که در ان حاشا و پودینه و زوفای خشک جوشانیده باشند نیمگرم مسح کنند پس اگر مرض زائل نشود از سر نوا حادهٔ تدبیر نمایند و از اول قوی تر استعمال کنند و تحریک عطسه بفلفل و کندش و عرطیناش نمایند **صفت** دوی معطس نافع لقوه و فالج و جمیع امراض بارد سر عاقرقرحا دو مثقال کندش سه مثقال برگ خر زهره که بر موضع دخان آویخته باشند تا سه ماه چهار مثقال صعتر زراوند طویل دم

الاخوین هر واحد نیم مثقال حب بلسان یکنیم مثقال کوفته بیخته اندکی از ان در بینی دهند **دوای** دیگر معطس نافع لقوه و فالج و صرع و ذهاب عقل و تنقیهٔ دماغ بقوت کند کندش هفت جز و فلفل سیاه و سفید هر یک دو جز و صبر یکنیم جز و شونیز دو جز و کوفته بحریر بیزند دیگر برای لقوه جندبید ستر شحم حنظل فلفل سفید هر واحد مثقالی کندش دو مثقال همه را کوفته بیخته در بینی دهند و گاهی بآب مرزنجوش سرشته جها ساخته بآب اذان الفار سعوط میکنند بوعلی سینا مینویسد امرا حوط آنست که ملقورا تا روز چهارم یا هفتم بادویه قویه تحریک نکنند و ایضا غذا دهند بچیزیکه تلطیف کند مثل نخوداب بزیت و بتخفیف نکند مثل عسل و کبوتر بچه پس اگر طبیعت قبض باشد در روز دوم بحقنهٔ شدید اللبنه تحریک نمایند و مبادرت بغراغر در ابتدا مضرست که گاهی جذب مادهٔ غریب کند و مادهٔ خام قریب را تحلیل نکند و لقوهٔ تشنج اولی آنست بآنکه استفراغ او بدوای قوی کنند نه بدوای ضعیف غیر کافی تا آنکه ماده نضج بالکیه یابد و استعجال بدوای حاد منضر ترین اشیاست و ردی ترین معالجه آنست که بتخفیف ماده و تغلیظ آن تیبیس عصب کند پس تاثیر دوا در ان ضعیف گردد بلکه بدان صبر اولی ست و واجبست که معالجهٔ فالج و تشنج چنانچه معلوم شده بحسب مناسب نمایند و تجربه کرده شده که صاحب لقوه چون هر روز دو درم ایارج هر سس یکماه متصل بخورد اثر قوی کند و از انچه مجربست اینست که زنجبیل و وج هر دو بعسل سرشته هر روز صبح و شب بقدر جوز بخورند و باید که ماءالعسل از ایشان قطع نکنند و بعضی اطبای هند ذکر کرده اند که بهترین چیزها برای لقوه آنست که عضو علیل و سر را بلحم جانوران وحشی لطوخ نمایند و اولای وحشی باین تدبیر خرگوش و کفتار و روباه و بز کوهی و گوزن و گورخر ست هوای آهو و مانند آن که در لحم او گرمی نباشد و واجبست که اگر مرض رطب باشد شقی را که در ان مبدأ مرضست بر هیئت طبیعی بر بندند و اگر تشنجی باشد اولا ابتدا تبلیین او کنند بعده بتحلیل آن و اگر علامت غلبهٔ خون دریابند فصد رگ زیر زبان کنند و حجامت بلا شرط بر فقرهٔ اولی نهند و شک نیست که مادهٔ فاعل لقوه در مبادی عصب و عضل وجه ثابت میباشد و لهذا بهتر انست که ادویه محمره بر فقرات گردن و بر کله نیز استعمال نمایند زیرا که لیف بسیار ارزان بسوی عضل وجه می آید و اما عضل جفن ازین جمله نیست و تدبیر آن تنقیهٔ جوز و مقدم دامغست و همچنین تکمید خشک برین فقرات و کله و دلک آن و دلک سر نیز و خصوصا بر گرسنگی شدید و ایضا از انچه لقورا فائده میکند ادامت شستن روی و لطخ مواضع مذکوره بسرکه است و خصوصا چون در ان سرکه ملطفات پخته و یا در سرکه خردل سوده باشند که این عجیب ست و انکباب بر طبیخ شیح و قیصوم و حرمل و غرو مانند آن کنند و زیرا و بمثل چوب طرفه و اثل بسوزند و چون آنرا ادویه نفع نکند بر رگ پس گوش او داغ نهند و باید که تکلیف غرغره بیشتر از غیر او کنند و مضوغات خاصه وج و جوزبوا و عاقرقرحا استعمال نمایند و از مضوغات

ایشان هلیلهٔ سیاه است و باید که مضوغ را در شق علیل بگیرند و در خانهٔ تاریک نشینند و بزهرهٔ کلنگ یا شبوط یا باشه یا کرک یا آب شهبانج یا مرزنجوش یا چقندر یا آب سکبینج حل کرده بروغن سوسن یا فرفیون مقدار عدس بشیر زن سعوط کنند و معالجهٔ سر بچیزی منقی آن که در علاج امراض راس بلغمی مذکور شد از هر وجه باید کرد و از عطوسات مجربه برای آن رته است که آن بندق هندیست و خاصه پوست بالای آن و اذان الفار و عصاره قثاءالحمار و عرطنیثا و گاهی این بچیزی مسخن مع تعطیس باشد مثل جندبید ستر و شونیز و غیره مخلوط میکنند و افضل سعوطات آن آب اذان الفارست و چون بوزن یکدرم از اب او و یکدانگ سکبینج و نیم درم زیت سعوط سازند نفع کند بلکه در پنجر و ز صحت کلی بخشد و گاهی امر بنظر کردن دائم در آیینه بتکلف میکنند پس او روی هموار میکند و بهترین آن آیینه مشوش در ابراء وجه ست و آن آیینه چینی ست و چون صبیان را در اخر ربیع لقوه بزند شفای ایشان در اطریفل صغیر ست تا هفت روز بخورانند و غذا نخوداب دهند صاحب کامل گوید باید دانست که علاج لقوه مثل علاج فالج و تدبیر صاحبان این مثل تدبیر ارباب آنست هر گاه مادهٔ فاعله هر دو مادهٔ واحد باشد و آن بلغم و رطوبتست و فرق میان هر دو آنست که ماده محدث فالج در سائر بدن یا در یکی از هر دو شق آن میباشد و انچه لقوه حادث میکند آن در عضلهٔ شدق و کله بود پس باید که صاحب این علت استعمال کند در ابتدا انچه در ابتدای فالج مدکور شد از ترک غذا و آب پس استعمال دوای مسهل بلغم و ماءالاصول و تنقیه بحبوب بعد از انچون استفراغ بدن و تنقیه دماغ کردند غراغر مذکوره پس سعوطات موصوفه در باب فالج استعمال نمایند و این غرغره نافع این مرض ست بگیرند مرزنجوش و صعتر و عاقرقرحا و افسنتین و خردل و وج مساوی همه را کوفته بحریر بیخته بوزن یکدرم از ان با سکنجبین عنصلی و اب گرم آمیخته غرغره کنند **صفت** سعوط که نافع آنست بگیرند شونیز و صبر هر واحد یکدرم کندرش صعتر فارسی هر واحد دو درم خردل سفید سداب هر واحد چهار دانگ فلفل سفید و سیاه جندبید ستر جاوشیر هر واحد نیم درم زهره کلنگ دو دانگ همه را باریک سوده بآب سداب سرشته مثل عدس جها سازند و وقت حاجت یک حب یا دو از ان باندک روغن سوسن سعوط نمایند اما ابتدا بسعوط در اول مرض نباید کرد لیکن بعد تنقیه بدن و باید که سعوط بزهره کلنگ و جاوشیر هر کردام ازین که بخواهند بوزن دو حبه در شیر دختران گداخته استعمال نمایند که نفع کند و جالینوس در کتاب ادویه مفرده ذکر کرده که شونیز در سرکهٔ تندتر کرده باریک سوده اگر سعوط کنند منفعت بین نمایند **صفت** سعوط دیگر بگیرند صبر و مر و زعفران و کندش و حضض هر واحد یکجز و زهرهٔ کلنگ و جندبید ستر هر واحد نیم جزو همه را باریک سوده بآب سرشته بآب مرزنجوش و روغن سوسن سعوط کنند و اگر مریض بزرینج سرخ معدنی بر سنگ سوده و زن دو حبه باندک روغن جوز سعوط کند منفعت بین یابد و اگر عقب

سعوط این ادویه در دماغ سوزش سخت پیدا شود باید که عقب آن شیر دختران بروغن گل بچکانند و شیر بر سر دوشند و پارچۀ کتان بدان آلوده بر سر گذارند تا آنکه حدت و حرقت تسکین یابد و بعد از ان نطولات و کمادات و مروخات بادهان که در فالج گدذشت استعمال نمایند و مالش بر عضل فک غیر مائل کنند و صاحب او را امر بگرفتن بخار شراب که در ان سنگریزه گرم اندازند باید کرد و شق مائل را بعصابه بربندند تا آنکه بحد خود رجوع کند و در دهن قریب شق علیل که آن غیر مائل ست جوزبوا یا هلیلۀ کابلی بگیرند و بکندش و صبر و عاقرقرحا و شونیز عطسه آورند و کعک و مصطکی و راتینج و علک البطم ئ قرنفل و عاقرقرحا و وج بخایند و اگر زیت ببورق و خردل و هر دو فلفل یا علک و مویز سرشته مریض را بمضغ آن بر نهار امر کنند رطوبات از لهات جذب کند و تنقیه دماغ نماید و اگر سرکه که در ان شحم حنظل جوش داده باشند در دهن بگیرند منفعت بین یابند و شمیدن جندبید ستر و سکبینج و جاوشیر و مقل و شونیز و مانند آن تلطیف خلط بلغمی و تحلیل او از دماغ نماید و مریض در خانه باشد و روبروی آن چوب طرفا بسوزند و بر بخار بابونه و شبت و اکلیل الملک و مرزنجوش انکباب کنند و بخور بعود سازند و غالیه و بان و مانند آن ببویند و بالجمله تدبیریکه در باب فالج مذکور شد بر همان ترتیب بعینه استعمال نمایند و جالینوس گفته که لقوه در سرسام مهلک ست و از ییس میباشد و علامتش آنست که اندک اندک حادث میشود درین علت هنگام قرب موت و این مجاوزازحد معالجه است بسبب قرب موت **طبری** گوید که طبیب بکزاج مریض در وقت حدوث علت نظر کند پس اگر مزاج او بحرارت متغیر گردد و بنوشانیدن ادویه و بحقنه متعرض نشود و تلطف در تسکین مزاج او و حفظ او در ماکول و مشروب او کند تا آنرا سرسام حار یا برسام حادث نشود و چون مزاج او باعتدال اید در علاج او ابتدا کند و اگر مزاج او متغیر نگردد مبادرت نماید بنوشانیدن او هر روز مریسن حلنجبین بآب گرم فقط و غذا نخوداب بزیت بغیر ادخال گوشت در ان باید داد و چون معلوم گردد که فم معده او پاک شده حلنجبین را در اب بزور بمالند و این چنان باشد که بگیرند تخم کرفس و بادیان و انیسون مساوی بر مقدار واجب و با این اندک زوفای خشک و صعتر ضم کنند و بجوشانند تا قوت آن بجوش براید پس گلقند عسلی بمقدار واجب در ان مالیده بنوشانند چند روز بعده حقنۀ لین بمثل بابونه و اکلیل الملک و حسک کوهی و قرطم و بزر کتان و تخم حلبه و شبت و برگ چقندر و انجیر سفید و سبوس گندم و خطمی و روغن خیری زرد و بورق و شکر سرخ و مانند آن بعمل ارند تا انکه آنچه در حقنه براید سلیم بود چیزی بدن مختلط نباشد بعد از ان رجوع کنند در تدبیر او بنوشانیدن ماءالاصول بروغن بید انجیر و روغن بادام تلخ اگر مزاج احتمال این کند تا هفت روز بدهند بعده تنقیه باین حب نمایند **نسخۀ** آن سکبینج پنجدرم جاوشیر سه درم مقل دو درم این همه را در اب کرنب نبطی مخلوط بشراب کهنه تر کنند چون بگدازد تخم کرفس پوست سلیخه حب الغار عصارۀ سوسن هوم

المجوس هر واحد دو درم انیسون حب بلسان نمک هندی هر واحد یکدرم ماهینر هرج عود الوج زوفای خشک صعتر فارسی هر واحد یکنیم درم کوفته بیخته با صموغ منقوعه سرشته مثل فلفل جها سازند شربتی از ان سه درم و ثلث تنقیه باین حب سه دفعه در مدت پانزده روز کنند پس اگر مرض زائل نگردد حقنهٔ مذکور بعمل ارند و اندک سکبینج و جاوشیر و جندبید ستر و مقل در طبخ او ضم حمایند و بعد طبخ مالیده بقدری که اراده حقنه بدان بود صاف نموده و بالایش مقدار واجب روغن بید انجیر و روغن قسط و روغن ناردین با روغن بلسان هر کدام ازینها که بخواهند یا همه بمقادیر معتدله ریخته بکار برند و دو سه دفعه این حقنه بعمل ارند و اگر علت منحل نگردد غرغره بمویزج و عاقرقرحا و خردل کوفته و ایارج فیقرا مجموع و متفرق یکبار در میفختج و یکمرتبه در شراب سلس و یکدفعه در اب گرم امیخته استعمال نمایند و چون این غرغره بدفعات بسیار کنند دو سه روز راحت داده بمقدار مرض انچه از ان منحل شده و انچه باقی مانده باشد نظر کنند پس اگر جزو اعظم از ان باقی بود و مزاج مریض متغیر نشود تدبیر استفراغ کنند اگر قوت متحمل باشد و اگر رای واجب کند در اشیای مسخنه زیاده کنند یا کم نمایند بحسب و جوب دلائل ظاهری حس و حدس صناعی و درین همه زیادتی در غذا بر نخوداب مطبوخ بکبوتر بچه در پرواز امده بزیت رکابی کنند و اگر خواهند که چیزی از شیرینی بخورند عسل سفید یا انچه از ان سازند بدهند و اگر حس زبان او متغیر شود و مزاج بر حال خود باشد این سعوط بکار برند بگیرند زهرهٔ کبک و زهرهٔ کلنگ هر واحد یکنیم دانگ و در روغن مصطکی یا روغن ناردین بگدازند و در شیشهٔ کوچک دراز گردن کرده سرش بصوف بند کنند و در دیگ قدری شراب انداخته شیشه را در ان گدازند و زیر او آتش روشن کنند تا آنکه روغن در شیشه بجوش اید آنرا از اب برارند و بگذارند تا سرد شود بعده بمقدار واجب از ان دو سه دفعه سعوط کنند و در هر دفعه فاصله یکشبانه روز نمایند پس اگر مرض طائل نشود بر هر دو کله فقرهٔ قفای او بادهان مجموعه که در تشنج و غیره مذکور شد خوب مالش نمایند و امر بخاییدن مصطکی و علک و قرنفل کنند و عطسهٔ معتدل بکندش و شونیز و صبر و زعفران ارند و اندکی از ان در منحزین بدهند و چون عطسه بسیار اید در حمام داخل نمایند و بر سر او آب بسیار گرم ریزند و نقل تدبیر او در ماکول بلحم بچه ماکیان بزیت بریان نمایند و شراب کهنه اندک بنوشانند و صاحب این مرض را از شرب آب سرد و از تعرض هوای بارد منع کنند و بدل آب شربت عسل ساده دهند و اگر مزاج احتمال نماید یا سن او بارد یا فصل سرما یا بلد بارد باشد شربت عسل با فاویه بسازند و بدل نبیذ خندیقون کنند و از اسعاط و اسخان مزاج او حتی المقدور باز نمانند و ازین مرض نوعی ست که لعاب مریض بعد تبزق در وقت علت و بعد زوال آن سیلان کند پس باید که هر دو رگ پس گوش را دغ نهند و گاهی درین مرض بر وسط سر داغ میدهند چون متعسر گردد و یاس شود و اراده بدین می نمایند که جد منقبض گردد پس عضل

مسترخی نشود و قصد بداغ مواضعی نمایند که در ان جلد مسترخی گردد و لحم نرم شود و داغ و معالجه بنار طریق ارتضای جالینوس نیست بلکه مذمت او میکند و طریق او آنست که بیان کردم و ابن سیار تحنّک صاحب لقوه بایارج در ابتدای مرض میکرد و او این را مکروه نمیداشت و نبض صاحب این علت در اکثر صلب مختلف بود و قاروره او اگر مزاجش متغیر نگردد و مائی کدر منقطع میباشد اما چون مزاج او متغیر شود بحسب تغیر آن قاروره بود و حقنه او در ابتدای علت خفیف تر از حقنه مذکور کنند و آن بابونه و اکلیل الملک و چقندر و حسک و عناب و سپستان بارادۀ تطفیه در ابتدای علت و سبوس و خطمی و قرطم و بزر کتان و برگ شبت و شکر و روغن کنجد و بورق بمقادیر واجب باشد و طبخ نمایند بحسب آنکه لازم بود و در ادویه ممضوغه که بدان تبزق نماید عاقرقرحا و سماق و سعد زیاده نمایند و همه را سوده زبان را از اسفل و از فوق بدان بمالند و اندکی از ان بر وسط زبان او بگذارند و امر کنند که زبان بیرون آرد و دهن بکشایند و تا ممکن بود صبر نماید تا از دهن لعاب بسیار سائل شود بعده بآب گرم مضمضه کنند و عطسه آورند و وقت استعمال حب مذکور این حب مختص از ان بعمل آرند **نسخۀ** آن ایارج فیقرا حب الغار افستین افتیمون تخم کرفس سکبینج هر واحد یکدرم مقل رب السوس هر واحد دو ثلث درم جندبید ستر عاقرقرحا سقمونیا هر واحد نیم درم مقل و سکبینج را در اب گندنا و شراب تر کنند تا بگدازد و ادویۀ مسحوقه منخوله را بدان سرشته کوچک تر از فلفل و بزرگتر از عدس جها سازند شربتی از ان که رطب باشد سه درم و نیم ست و بهتر انسن که نصف او بخایند و نیمۀ آن بلع نمایند اگر ممکن بود **سعید** گوید که علاج لقوه قریب از علاج فالج ست بسبب مشارکت در سبب و درین علت واجب نیست که بر استعمال ادویه مستفرغه قبل از روز هفتم اقدام نمایند بلکه واجب است که معودت طبیعت در انضاج فضول نمایند بنوعی که مریض را در ان ایام جلنجبین بخورانند و آب نیمگرم بنوشانند یا ماءالعسل بدهند و مصطکی بخایند و آب دهن بریزند و جانب مسترخی وجه را بغالیه مالش نمایند و غذا نخوداب سازند و بعد روز هفتم تنقیه بدن بحب صبر کنند و بعد تنقیه غرغره بعاقرقرحا و زنجبیل و عسل نمایند و تکمید روی او بآب مطبوخ صعتر و سداب و برگ غار و بابونه و مرزنجوش و اکلیل الملک و شیح کنند و اکباب بر بخار مرتفع ازین ریاحین یا بر بخار شراب که در ان سنگ گرم انداخته باشند باید کرد و بکندش عطسه اورند و مسکن در خانء تاریک نمایند و از ملاقات هوای سرد حذر کنند و بر شمیدن مرزنجوش مداومت نمایند و چون صلاح یابد غذا عصافیر و قنا بر سازند و از اطعمۀ بارده منع کنند که باین تدبیر از علت خلاص یابند و اگر لقوه حادث از تشنج باشد باید که مالش سر بروغن بنفشه کنند و شیر بدان دوشند و بمسکه و و روغن بنفشه سعوط نمایند و غذا اسفید باج سازند و در حمام داخل کنند و شراب ممزوج بنوشانند و از اغذیه حار یابس و از حرکت سخت منع کنند و بالجمله واجب است که از جمیع اشیای مجففه حذر نمایند

و معالجه بادویه مرطبه کنند **جرجانی** و ایلاقی مینویسند که اگر بالقوه علامت مقدمه فالج یا مقدمه سکته باشد مبادرت یاستفراغ قوی بحقنه خادیا بمسهل قوی کنند و در هفته اول غذای ملطف معتدل در خشکی و تری باید داد چون نخوداب بروغن زیت و چیزیکه رطوبت را کم کند و تحلیل نماید چون عسل تا مدت یکهفته و کم از چهار روز نگذرد استفراغ قوی نشاید کرد و تا استفراغ قوی کرده نشود علاجهای معروف لقوه مثل غراغر و معطسات هیچ نشاید کرد و همه ادویه تیز اندر ابتدای علت سخت زیان دارد از بهر انکه هر چه از ماده لطیف تر باشد تحلیل کند و باقی غلیظ تر شود علاج و دوا در ان بدشواری اثر کند و بدین سبب اولی تر انست که تا ماده مائل بموضع علت قرار نگیرد صبر کنند و جز بموضع مدد ماده و ابقای قوت مشغول نباید بود و تا چهل روز نگذرد سعوط بکار نبرند و ایضا با تپ هم نشاید و تدبیر صواب آنست که چون چهار روز بگذرد یک مثقال ایارج فیقرا بر سبیل شبیار بخورند و بعد یکهفته بحقنۀ حاد استفراغ کنند **صفت** آن بابونه شبت مرزنجوش خرمل قرطم حلبه تخم کتان اکلیل الملک برگ چقندر سبوس گندم انجیر خشک مغز تخم بید انجیر قنطوریون باریک هر یک کف عسل و روغن زیت کهنه و مری هر یک یک اوقیه همه را بدستور مقرر بپزند و صاف کرده بکارند **ایضا** تخم کتان پنجدرم و سداب و شبت هر یک دسته همه را علی الرسم بپزند و مقدار هفتاد درم ازین با یک اوقیه روغن سداب حقنه کنند و از علاجهای مجرب اطبای هندوستان آنست که گوشت حیوانی دشتی که در قول بوعلی سینا گذشت بپزند و استخوانها جدا کرده بکوبند و با روغن زیت بر سر نهند و سرکه که اندران صعتر و غیره ملطفات که در قول مسیحی گذشت پخته باشند پیوسته روی را بشویند و بر ابرو و پیشانی بمالند و از ان سرکه در بینی چکانند تا رطوبات از راه بینی فرود اید و اگر خردل بسرکه سوده طلا کنند سود ارد و مرزنجوش و هزار اسفند و قیصوم و سداب اندر اب بپزند بآتش چوب گز و سر ببخار آن دارند و در لقوه تشنجی نخست عضلها را نرم کنند پس بتحلیل ماده مشغول شوند و روغن پیه بط و مرغ بر صدغ و مهرهای گردن مالیدن و گوشتهای جانوران مذکور اعصاب را نرم کند بر پس گردن و بر سر نهند و از بهر عضلهای چشم دماغ را بایارج فیقرا و شحم حنظل و حب قوقا یا پاک کنند و ادویه ضمادهای مذکوره بر مقدم سر بکار برند و محمدبن زکریا از قرابادین قدیم نقل کرده که صاحب لقوه در خانه تاریک بنشیند و شب و روز از ان بیرون نشود تا باد او را نرسد و هیچ حیوان و میوه تر نخورد و هر صبح ناشتا غرغره کند و تا وقت نیم روز هر ساعت غرغره نماید پس طعام خورد و در هر هفته یکروز صبح ناشتا در بینی از انطرف که چشم منطبق نشود بست و یک قطرۀ روغن جوز یا روغن حبه الخضررا نیمگرم بتفاریق بچکاند و اندر جانب دیگر شش قطره چکاند پس بابونه صعتر پودینۀ دشتی اندر ظرف سر بسته بپزند و آن آب در طشتی ریخته چادر پیچیده سر ببخار آن دارد تا عرق بسیار اید پس عرق پاک کرده روی و سر بپارچۀ درشت بمالند

تا سرخ شود پس روغن جوز یا روغن حبه الخضرا گرم کرده بر سر و روی و بنا گوش و پس گردن بمالند و یک ساعت آسایش دهند و از باد محفوظ دارند و باز آن آب را گرم کرده بدستور بخار دهند و عرق صاف کنند و روغن بمالند و باز بعد یکساعت همین عمل نمایند تا آنکه در یکروز و شب ده بار این عمل کنند و در هر هفته یکروز همچنین بعمل ارند و هر که بعد یکماه بدین علاج به نشود بدانند که علاج پذیر نیست و بالجمله درین مرض انکباب بر بخار طبیخ بابونه و مانند آن و تقطیر روغنهای مذکوره و خاصه روغنی که در ان قوت جندبید ستر و فرفیون و عاقرقرحا باشد نافعست و روغن ناردین در علت سودمند نیست از بهر انکه او قابض ست و ایضا ابن زکریا گوید که طعام از ملقو باز گیرند تا بدن او گرم شود و رگها خالی گردد پس بخار بدوای مذکور دهند و روغن قسط یا روغن سداب یا روغن حبه الخضرا بر سر و گردن نیمگرم بمالند و اگر تپ آید باک ندارد و جالینوس میگوید که برای این علتهای عصب جندبید ستر نافع ترست بهر آنکه بخوردن و مالیدن هیچ دوا برابر او بموضع آفت نتواند رسید و هم او گوید که فلفل اعصاب را گرم کند او را مثل غبار ساییده بروغنی طلا کنند که هیچ دوا برابر او نیست و اعتماد در علاج این علت بیشتر بغرغره و سعوط ست و ادویه که ترکیب سعوط از ان سازند اینست جند فرفیون شحم حنظل عصاره قثاءالحمار فلفل زنجبیل کندش عرطینثا خریق سفید جبلهنگ ترید مرزنجوش ثافسیا نوشادر بورهٔ ارمنی خردل زهرهٔ عاقرقرحا مویزج سکبینج جاوشیر وج و نسخه سعوط دیگر در قول مسیح گذشت و هر گاه از سعوطات المی بدماغ رسد روغن بنفشه و شیر زنان باندکی شکر در بینی چکانند و بر مقدم دماغ نهند و خطمی و سرکه و سفیدهٔ بیضهٔ مرغ مخلوط کرده بر سر نهند و محجمه بر پس گردن گردن نهادن ماده را از دماغ بیرون آرد تا چون ادویه دیگر گرم کنئ تحلیل پذیرد و گرم کردن مهرهای گردن و عضله فک سود دارد و غسل کردن بآب شور در حمام نیک باشد و آب نمک عوض آب دریای شور باشد و باقی علاج از علاج تشنج بلغمی طلب باید کرد **ابن الیاس** گوید که تحریک ملقوما روز هفتم نکنند چه از ان خوف مرگ مفاجات و سکته است و علاجش علاج فالج ست و استعمال غراغر بایارج فیقرا و ماءالعسل و پوست بیخ کبر و اندکی از بوره و سعوط بروغن مرزنجوش مع زهرهٔ کلنگ نمایند و حقنهٔ حادهٔ مذکور در باب فالج بعمل ارند و بعد تنقیه تام بر بخار آب ملطف که در ان تمام و مرزنجوش و صعتر و نسرین و شیح و مرما حوز و جندبید ستر و مانند آن پخته باشند انکباب نمایند و کند روند و مصطکی و حلتیت بخایند و در دهن جوزبوا و فلفل و دار فلفل و قرنفل بدارند و ممضوغات را تاثیر عظیم ست در معالجه لقوهٔ و هر روز جلاب بادیان و گاوزبان و بادر نجبویه هر یک دو درم با گلقند عسلی ده درم بنوشانند و غذا مزورهٔ بمغز قرطم و دارچینی و فلفل و نانخواه و اگر باین دوا نجات حاصل نشود حقنهٔ غیر حاده بکار برند و بدوای حار مجفف ماده و مغلظ آن استعجال ننمایند **خجندی** گوید که بیشتر در خناق ورم در عضل گردن عارض

میشود و بسبب درم لقوه عارض میگردد و مرض خناق باشد نه لقوه و این را دو مرتبه مشاهده کرده ام و در لقوه تا سه چهار روز ترک علاج کنند چنانچه در فالج ترک میکنند بلکه آب مطبوخ انیسون با جلنجبین بدهند و گویند که حق انست که استعجال بدوای حار نکنند حتی که ماءالعسل که آن بتخفیف ماده کنند پس تاثیر دوا در ان متعسر گردد و بعد هفتم روز ماءالاصول بنوشند و حقنهٔ لین مع اذنی حدت بعمل ارند و علاج لقوه قریب از علاج فالج ست الا آنکه غرغره و تعطیس و استعمال نفوخات خاصه در لقوه اولی ست و احص ادویه از روی نفع درین مرض حب قوقایا بود که آن حب جالینوس **صفت** آن صبر عصاره افسنتین مصطکی مکد یکجز و سقمونیا حنظل مکد نیم جزو کوفته بیخته بآب خالص یا آب کرفس مطبوخ سرشته جهاسازند شربتی یک مثقال **خضر بن علی** گوید که آنچه برای انضاج ماده در لقوه تجربه کرده ام اینست که مغلی حلو را با بندق هندی بجوشانند و انچه در ان نجات بخشد حب قوقایا ست که مغز بندق هندی ربع درم در ان اضافه کرده باشند و خوردن یک مثقال ایارج لوغاذ یا هر شب وقت خواب در مبادی عدول نکند از شربت اسطوخودوس بمغلی حلو مذکور تنها یا بشربت بنفشه یا شربت لیمون اندک ترش هنگام کثرت حرارت و در اخر ان ترياق و خوردن این مرکب در آخر آن عجیب ست **صفت** آن اذخر سلیخه اسارون عود بلسان دارچینی اسطوخودوس سنبل الطیب زرد و قرنفل مساوی کوفته بیخته یکمثقال از ان بگلقند هنگام خواب بخورند و خوردن بندق هندی تنها وقت خواب مفید ست و استاد من باستعمال این مطبوخ هر روز عند سخونت مزاج امر میکرد اصل السوس مقشر یکدرم گل بنفشه ازرق سه درم عناب سپستان هر واحد اوقیه خطمی مقشر سه درم جوشانیده صاف نموده نیمهٔ آن صبح با یک اوقیه شکر بنوشند و قبل او تخم بادر نجبویه یکنیم درم بخورند و نصف باقی بشب همچنین استعمال نمایند و در هفته اول غذا معتدل در رطوبت و یبس مثل نخوداب بزیت سازند و اشیای محلل رطوبت مثل عسل تناول نمایند و چون صلاح یابد عصافیر و قنابر و کبوتر بچه پروازی و در اج بخورند و از اطعمهٔ بارده منع کنند **انطاکی** گوید که علاجشبعد یک هفته انچه در سکته گذشت باید کرد و انچه مختص بلقوه است اینست که سداب و خبازی و سبوس گندم و خطمی و بابونه در ظرف سر بسته بخمیر خوب بجوشانند و بخار آن در موضع محفوظ از هوا بگیرند و بعد خشک شدن عرق بروغن مبارک سعوط کنند که این عمل لقوهٔ مزمن را بعد سه روز زائل کند و بخور چوب طرفا و اکل و شرب در ظرف آن بالخاصیت نافع لقوه و فالج ست و از مجربات خواص اینست که حروف ناری را مبسوط در ظرف چوب پز وقتی که قمر در یکی از بروج حاره باشد نوشته رروبروی بیمار بدارند تا مکرر در ان نگاه کند صحت یابد و حروف آتشی اینست **ا ه ط م ف ش ذ مولف** جامع الضاعه گوید که چون مریض را در خانه تاریک بنشانند و تا سه روز چیزی از ادویه و اشربه و اغذیه ندهند و در روز چهارم ماءالعسل اندک اندک بدهند و بعد هفت روز ایارج فیقرا بآبیکه در

ان مصطکی جوشانیده باشند بخورانند و سه شربت آن در سه روز متوالی بدهند و غذا بنخوداب که با کبوتر بچه در پرواز امده پخته باشند بسازند این مرض زائل شود و اگر قدری از علت باقی ماند جندبید ستر ببویانند و از ان بوزن دو حبه هر روز بخورانند پس حال صلاح یابد و من بسیاری را از صاحبان لقوه باین تدبیر علاج کردم و صحت یافتند گیلانی مینویسد که انچه معالجه بدان نوع لقوه استرخائی میکنند اینست که اولا تلطیف تدبیر و انضاج فضول نمایند باین نحو که هر روز پنجدرم گلقند با یکدرم انیسون و نیم درم مصطکی و یکنیم دانگ عود بخورانند و اب نیمگرم یا ماءالعسل بنوشانند و امر بخاییدن مصطکی و ریختن آب دهن کنند و غذا نخوداب بزیت یا روغن جوز یا شوربای گنجشک سازند و بعد روز چهارم ایارج فیقرا و حب صبر بر سبیل شبیار بخورانند و بعد روز هفتم حقنِ حاده بعمل ارند و بعد چند روز حب قوقایا دهند و بعد تنقیه امر بغرغره از عاقرقرحا و زنجبیل بماءالسل کنند و روی او بآب مطبوخ ریاحین حاره مثل صعتر و مانند آن بشویند و بر ان انکباب نمایند و یا بر بخار شراب که در ان سنگ گرم اندازند و تبخیر سندرس بابونه سازند و جانب مسترخی وجه را بغالیه و بروغن سداب که در ان فلفل و جندبید سترحل کرده باشند مالش نمایند و امر کنند بخاییدن وج و سعوط بدان واجب ترست لیکن تا چهل روز نگذرد سعوط بچیزی جائر نبود و این طلا نافع ست صبر و م و حضض هر واحد یکدرم زعفران دو دانگ طلا نمایند و مضغ کندر و فلفل نافعست و هلیله کابلی در دهن دارند و گاهی ازین علت صحت می یابند بحس تدبیر در غذا او امتناع از شرب آب نمایند صیف باشد یا شتا و باقی تدبیر از غرغره و غیره همانست که در قول طبری گذشت **شریف خان** مینوسند که غذای ملقو در ابتدا ماءالعسل باشد بعده نخوداب معمول از لحوم کبوتر بچه پروازی و روغن مطیب بیزره و نمک و شبت و اجرام آن نخورند لیکن بعد تنقیه باک ندارد و لحوم صید *** بافاویه اولی از اهلی ست و استاد اکمل المحققین غذا گاه تا سه روز و گاهی تا پنجروز یا هفت روز حسب قوت مزاج مریض و ضعف آن نمیدادند و عوض آب و طعام از اول روز بر ماءالعسل اقتصار میکردند بعد از ان امر بنخوداب مرتب بگوشت کبوتر و غیره می فرمودند و باید که در غذا دهنیت باشد زیرا که اعضای عصبانی را موافق ست و تنقیه اول با بارجات پس بحبوب کنند و معمول در زمانۀ من اینست که اول تنقیۀ عام بمطبوخ سنا و خیار شنبر بعدۀ بحبوب و این حب اگر متصل یکی بعد دیگری در دهن دارند و آب او فرو برند در یک هفته صحت یابند بگیرند انفخۀ فصیل و اندکی عنبر در شراب حل کرده و باریک بسایند و بقدر کنار صحرائی حب بندند و از حکیم علویخان نقل کرده اند چون دو درم کرفس مخلوط بگلقند عسلی ده درم بخورند تا سی و دو روز لقوه را زائل کند و چون بزهرۀ کلنگ مخلوط بآب چقندر سه روز سعوط نمایند لقوه را ببرد و درین باب انکباب بکماد مسیحی که در قول آن گذشت بعد تنقیه تجربه کرده شده و این بخور تا لیف علویخان لقوۀ امتلائی را بعد تنقیه نفع میکند برگ طرفا

و چوب و ثمر آن و فانیذ هر یک ده جزو عنبر عود هندی هر یک جزوی مشک نیم جزو گل یاسمین خشک اسطوخودوس هر یک دو جزو سندروس مقل کند رحصی لبان فاوانیا هر واحد یکنیم جزو کوفته بآب مرزنجوش جها سازند و خشک کرده وقت حاجت بر آتش اندازند و دخان او در بینی بگیرند و گویند که چون لقووه مزمن گردد و از چهل روز تجاوز کند و چیزی از ادویه فائده نکند بگیرند بابونه و خردل و مرزنجوش و در آب بپزند تا مهرا شود صاف کرده بدان غرغره نمایند و بعد آن انکباب براب مطبوخ صعتر و عاقرقرحا و شیح و سداب و حرمل و بابونه و اکلیل و برگ غار سازند و چون عرق پدید آید و عصاب نرم گردد سعوط بحبل هنگ بقدر دو حبه نمایند و از ابن طریق روایت کرده اند که پوست بالای بندق هندی را اگر باریک سوده ملقو بدان سعوط کند هر روز بقدر فلفل در سه روز صحت بخشد محمد زکریای گفته کسی را که مستعد لقوه باشد حجامت در ان می اندازد و گفته که دو کس را دیدم که در یکروز حجامت کردند و قبل از حجامت بیضه ماکیان خورده بودند هر دو همان روز در لقوه افتادند یکی از انها پیر و دیگر جوان بود لیکن کزاج او بارد بود و ایضا گفته که مردی حجامت استعمال کرد بعد آن مدتی گرسنه ماند پس او را لقوه عارض شد **بعضی** گویند که این غرغره بجهت فالج و لقوه و استرخای زبان و تنقیه سر مجرب ست نوشادر شونیز هر کدام پنجدرم فلفل سفید فلفل سیاه نمک سیاه هر کدام ششدرم زنجبیل خردل عاقرقرحا مویزج بورۀ ارمنی هر کدام چهار درم زوفای خشک هشت درم صعتر مرزنجوش هر کدام ده درم دار فلفل بیخ سوسن هر کدام هفت درم همه را کوفته بیخته دو درم از ان بیکدرم ایارج فیقرا و سکنجبین عسلی و آب گرم آمیخته غرغه نمایند که عجیب الاثر ست و این عطوس دماغ را پاک سازد و لقوه و فالج و حرع را سودمند ست کندش هفت درم فلفل سفید و سیاه جندبید ستر هر کدام یکدرم سداب خشک خردل شونیز هر کدام دو درم صبر سقوطری یکنیم درم کوفته بیخته اندکی از ان در بینی دهند و این سعوط بلیغ النفع ست برای کسیکه چشم او مائل گردد و مشرف لقوه باشد سکبینج و بورق هر دو در اول اسپ سرشته اندر طشت طلا نمایند و در آفتاب نهند تا خشک گردد بعده از ان جدا کرده ربع آن کندش سوده آمیزند و در بینی دهند بعده اندک روغن بنفشه سعوط کنند و غرغره از مرزنجوش صعتر عاقرقرحا خردل پوست بیخ کبر انار دانه ترش زنجبیل نیمکوفته جوشانیده صاف نموده سکنجبین عنصلی داخل کرده بعمل آرند و از مویزج عاقرقرحا قرنفل دار فلفل عود خام عود صلیب زر نباد ساذج هندی زنجبیل بگلاب جوشانیده باضافه اندکی سرکه عنصلی غرغره کردن در لقوه معمول حکیم شریف خانست و اگر روغن پسته بمشک سعوط کنند از مجرباتست و اگر غاریقون مغز بادام هر یک پنجدرم شیر خشت انجیر هر یک دو درم اسارون پنجدرم از جمله حبوب ساخته پنجروز بخورند و از ترشی پرهیز کنند در لقوه از مجربات حکیم عمادالدین محمود ست و اگر مرزنجوش هزار اسپند قیصوم سداب در سرکه بآتش چوب گز

پخته بخار گیرند و بعد پاک کردن عرق بخرقه درشت در روغن جوز جندبید ستر حل نموده بمالند یا جندبید ستر در مطبوخ مذکور افزایند و هر ساعت این عمل نمایند در چند هفته لقوه را زائل کند و هر گاه خداوند لقوه و فالج و رعشه را بدان سرد شود و نبض ضعیف و بطی گردد و از خس و حرکت باز ماند روغن بلسان از یکدانگ تا سه دانگ در یک اوقیه روغن بادام حل کرده با شربت مویز و عسل بدهند فی الفور بحال آرد انشاءالله تعالی

رعشه

یعنی لرزیدن عضو و این آفت در قوت محرکه است چنانکه خدر آفت در قوت حساسه بود و سبب کلی این مرض سه گونه است **یکی** ضعف قوت محرکه و آن یا از عروض خوف و دحلول شی مفرغ هائل مثل نظر از جای بلند و رفتار بر دیوار و ملاقات درنده هائل موذی و مخاطب محتشم مهیب و غیر آن انچه نفسانی را منقیض سازد از غم و حزن و خجالت و فرح شدید مشوش نظام حرکات قوت و غضب محدث اختلاف در حرکت روح بود و یا از کثرت جماع سیّما بر امتلای معده موهن قوت و در نقاهت بعد از مقاسات امراض و افراط استفراغات و یا از کبر سن و پیری واقع شود دوم ضعف آلۀ حرکت و این یا از اسباب استرخای غیر تام بود که بحد فالج نرسد چانچه از سوء مزاج بارد عصب شرب شراب کثیر و سکر متواتر و کثرت شرب آب سرد و ادویۀ مبرده و شرب آب در غیر وقت او یعنی بر ناشتا و بعد ریاضت و جماع و حمام عارض شود و رعشه که به پیران افتد ازین قبیل ست و همچنین اکثار اغذیه خواه حار خواه بارد باعث تبرید مزاج است بسبب الطفای حرارت غریزی و الغمار آن و ضعف عصب و روح و قوت محرکه از تحریک اعضا بر مجرای طبیعی و یا از وقوع سده در اعصاب باشد بسبب خلط غلیظ لزج حادث از تخمه و ترک ریاضت و یا از غلبۀ یبوست بر عصب باشد **سوم** ضعف قوت و اله هر دو این یا از اسباب خارجی بود چنانچه از رسیدن سردی شدید و افتادن زخم و گزیدن حیوان زهردار و سوختن عضو و یا از اسباب داخلی باشد چنانچه از اجتماع غلط بغایت سرد و بغایت گرم و در موضعی **بالجمله** رعشه گاهی در جمیع اعضا حادث شود و اکثر در هر دو دست سوای پاها و یا در سر فقط افتد و گاهی دائم و ثابت باشد و گاهی در وقتی باشد و در وقت دیگر نه و سبب غالب در احداث رعشۀ ثابت برودت مضعف عصب و روح ست یا رطوبت باکه مرخی کمتر از ارخای رطوبت فاعل فالج و نمدار رعشه بمشائخ و کسانی را که ادمان شرب شراب کنند و یا آب سرد بسیار خورند اکثر حادث شود و رعشه جوانان را کمتر افتد مگر کسی را که شراب صرف قوی بسیار خورد و یا امتلای طعام بافراط بود و ریاضت نکند و صعب ترین رعشه آنست که ابتدا از نب چپ کند. **تشخیص** اسباب رعشه چنان کنند که به بینند اگر مریض پیر باشد سببش پیری باشد و این علاج نپذیرد و الا بپرسند که رعشه گاهی عارض میشود یا ثابت و دائم می ماند اگر احیاناً ظاهر گردد از اعراض نفسانی مثل خوف و غم و غضب و فرح و

غیره باشد و اگر ثابت بود از تقدم عروض امراض یا کثرت جماع یا شرب شراب کثیر یا اب سرد بسیار یا در غیر وقت او یا فرط استعمال ادویهٔ بارد یا رسیدن سردی شدید یا زخم یا گزیدن جانور زهردار یا سوختن از آتش سؤال کنند پس اگر تقدم امراض بیان کند و با آن ضعف موجود باشد یا سببش نقاهت بود و اگر مریض بدیگر سببی ازین اسباب اقرار کند سبب رعشه همان باشد و اگر کدامی سبب از اسباب مذکوره نباشد حال تقدم عروض تخمه ها و ترک ریاضت بپرسند اگر باشد سبب رعشه سدهٔ خلط غلیظ بود و الا بسوی عضو مرتعش نگاه کنند اگر لاغر باشد و روغن که بران بمالند بزودی جذب کند سببش یبوست باشد و گرنه سبب رعشه اجتماع خلطی بارد یا حار باشد پس فرق در خلط بارد و حار از علامات مخصوصهٔ هر یک نمایند. **علاج** ایلاقی و جرجانی گویند که در جمله انواع رعشه سوای یسبی و ضعفی گرسنگی و تشنگی و ریاضت و استفراغ رطوبت و شستن در اب دریای شور و آب معادن نافع بود و هر گاه در رعشه احتیاج تنقیه افتد جلدی در استعمال ادویهٔ قویه نکنند که باعث ایمان قوت گردد بلکه بر فق و تدریج از ضعیف تقوی گرایند و بهمهٔ وجوه حفظ قوت مریض مرعی دارند و در همه اقسام بیشتر عنایت بطرف مؤخر سر مصرف و دارند و کثرت فصد و جماع ضرر دارد و غذا سریع الضم دهند و شراب و آب سرد مضرست و بهترین ابها و قلیل الضرر درین مرض آب بارانست و اگر در ان گلو زبان یا گل آن تر کرده عرق کشیده بنوشند بهتر باشد.

علاج رعشهٔ بارد

اگر بسبب سوء مزاج بارد ساذج عصب باشد بهر تسخین مزاج انچه در علاج امراض عصبی بارد گذشت بعمل ارند و استعمال معاجبین حارّه و اغذیه و ادویهٔ گرم مثل ماء الاصول با دهان حاره و ماش بروغنهای گرم قوی خصوص روغن قسط و ناردین و روغن کلکلانج نافع و غسل بآب بحر و آب چشمهای گرم مثل کبریتی و نطرونی و زرنیخی و قفری و پخش و مالش شدید عضو نیز مفید و تعریق بحلوش کثیر در خانهٔ گرم حمام و در افتاب گرم و تغذیه بنخوداب مع شبت و زیره و فلفل و خوردن عسل مصفی بمغز حب البطم و مغز حبهٔ الخضرا و مغز چلغوزه نافع بود و حلتیت بماء العسل سودمند ست و خوردن بیخ سوسن سوده سه ماشه با عسل یکتوله و مالش روغن دارچینی النفع ست و شربت اسطوخودوس ارجاع عصب و رعشهٔ بارد در انافع ست و رعشه که از اب سرد افتد تکمید بنطرون و خردل و مالش بروغن قسط نیز آنرا مفید بود و انچه از رسیدن سردی شدید بود روغنهای گرم چون زیت که در ان جندبیدستر و عاقرقرحا و حلتیت حل کرده باشند بر عضو مالیدن هم سود دارد و اگر سبب رعشهٔ بارد رطوبت مرخی یا سدهٔ خلط غلیظ بلغمی باشد که مجاری قوت محرکه را مسدود سازد هر چه از تنقیه و تعدیل در علاج امراض عصبی بلغمی مذکور شد استعمال نماند و استفراغ ماده بتدریج کنند مثلاً بماء الاصول اول ماء الاصول بروغن بیدانجیر و دیگر ادویهٔ

مسهله سر دارو ساخته بدهند بعده حب شیطرج و حب منتن و بعد از ان اگر احتیاج باشد ایارجات کبارگاه گاهی دهند و گاهی در رعشه و استرها مسهل از بنفشه اصل السوس تخم خطمی بیخ بادیان بیخ کاسنی عنب الثعلب قنطوریان دقیق غاریقون سفید هر یک شش ماشه گاو زبان اسطوخودوس بسفایج فستقی هر یک هفت ماشه مویر منبقی دو توله انجیر زرد پنج دانه سنای کمی یکنیم توله گل سرخ یکتوله مغز تخم قرطم یکنیم توله شب در عرق شاهتره و عرق گاو زبان و عرق یعنب الثعلب هر یک پا و اثار گرم نموده تر کرده صبح جوشانیده صاف نموده مغز خیار شنبر شش توله شکر سرخ چهر توله گلقند چهار توله روغن گاو شش ماشه افزوده میدهند غذا و پهر نخوداب شب شله و بجای آب عرق عنب الثعلب و گاو زبان و بعد تنقیه اصلاح مزاج بمعاجین مسخن مقوی اعصاب نمایند و اگر از صبر و جندبیدستر ستوحب ساخته یکدرم یا بقدر قوت مریض بدهند نافع آید و یا جا و شیر و فلفل هر یک بقدر پنج حبه یا یکنیم اوقیه شربت عسل بدهند و لیسیدن جندبیدستر سه ماشه در عسل یکتوله تا جهل روز متواتر بعد تنقیۀ بدن در انواع عادی بسی مفیدست حتی که استیصال ماده میکنن و همچنین حلوای بلادری و حب اذاراقی و معجون آن و استعمال حوگراج و شربت عسل نیز مفیدست و روغن قسط و نردین و زنبق که در آن جندبیدستر و فرفیون آمیخته باشند مالدین و در طبیخ کفتار و خرگوش و روباه یا آبزن علیوخان نشانیدن نافع و اگر قسط تلخ جندبیدستر فرفیون فلفل سیاه کوفته بیخته بروغن ماسب آمیخته بر عضو مرتعش و مخرج عصب او در شب وقت خواب طلا نمایند و صبح بشویند برای رعشه بلغمی مفید و از روفس منقولست و بعض سلاطین در مجریات خود از بعضی اطبا نقل کرده که خوردن جوز تازه در ازالۀ رعشه مجرب ست و کذلک شرب روغن سداب بقدر پنجدرم در حمام. **اقوال حذاق** سویدی مینویسد که اکل بقله رطبۀ مسلوق و ضماد آن و شرب آب آن و تخم آن بروغن و شم لحای آن و کذا بچۀ کبوتر که آنرا تا یکماه دانه گرسنه خورانیده باشند و سر و گردن با آن نپزند و کذا اگر آنرا حب المحلب پانزده روز بخورانند و سر و گردن او بعد ذبح دور کنند و همراه او نپزند و آن بچه را بخورند و کذا تنقل مغز حب الصنوبر کبار بشکر و کذا احلتیت جندبیدستر شخم حنظل قنطوریون دقیق هر واحد نیم درم هر روز خوردن در رعشه مجرب من ست و از اطبای دیگر نقل کرده که شرب بیخ خطمی بشراب و یا عسل و یا جندبیدستر تنها و مخلوط بروغن گل تا سی و پنجروز هر روز یکدرم یا با پودینۀ کوهی آمیخته و یا شرب حجرالمها یکمثقال و یا قسط هندی تنها یا بعسل بست ورم و یا غافث و یا اکل کرنب بستانی بدوام و یا دارچینی که نفع بلیغ دارد و یا دارچینی مخلوط بقردمانا و یا شوربای خروس پیر بقرطم و بسفایج و نمک و یا لحم ماکیان که یکماه او را حب گرسنه خورانیده باشند و یا روغن حرمل و یا فلفل و یا مغز حب الصنوبر کبار بعسل آمیخته و یا روغن شونیز و یا روغن بلسان نیم مثقال مخلوط بروغن بادام تا ده روز متصل و یا فرفیون و یا اکل بقلۀ

فرنجمشک و شرب عرق آن و یا حب صبر بهر تنقیۀ ماده و یا قنیطوریون دقیق هر روز سه درم بآب گرم تا هفت روز متصل و یا یکمثقال از آن با نیم درم جندبیدستر و یا خریق سیاه بهرقی و یا حب الغار و بالحم افعی مصلح بدستوریکه در ترکیب تریاقست و یا حلتیت بقدر باقلا صبح و هنگام خواب و یا روغن بلسان هر روز نیم مثقال بشراب حلویا نبیند مویز یا عسل تا ده روز متصل و یا غاریقون و یا فلنجه و یا درونج و یا روغن نارجیل و یا کراث و یا مداومت اکل فندق و یا ایرسا و یا گلنار یکدرم ده روز متواتر بجلاب و یا سرونجان و یا سداب بستانی سه وقیه درنه وقیه آب جوشانیده تا نصف بماند صاف نموده و بوزن او زیت طیب داخل کرده بجوشانند تا آب فانی گردد و زیت بماند و این روغن پنج درم بنوشند و طلا روغن جندبیدستر و یا قسط هندی مخلوط بروغن غار و یا فلفل و یا بیخ فثاء الحمار چهار درم حاتیت یکدرم و غبار آسیا پانزده درم با هم سرشته گرم کرده و یا کرنب و یا وضع صوف مغموس در زیت کهنه گرم کرده بر فقرۀ وی از قفار پشت و یا سرکه و یا روغن نارجیل و یا ضماد شیطرج و تمریخ روغن خردل بر فقرات پشت و گردن و یا زیت مخلوط بفلفل و یا روغن و کذا شرب و تمریخ روغن دارچینی و یا روغن یاسمین بری و یا روغن شبت و یا روغن خردل و یا روغن بطم و یا روغن بیدانجیر و سعوط روغن حرمل بآب مرزنجوش و یا مغز چلغوزه و یا روغن شونیز و تعلیق حجر المها که آن بلورست و یا بلاد رویارته و غذا بآب طبیخ نخود سیاه مطیب بصعتر و زیت و یا چغندر تنها و بخردل و یا گنجشک مطبوخ بآب لبلاب و قرطم هر واحد نافع انطاکی گوید که امر بترک جماع و شراب صرف خصوصاً بر گرسنگی کنند و عسل و جوز بسیار خورانند و بچقندر و خردل و شوربای خروس پیر بقرطم و نمک غذا سازند و روغن خردل و بابونه بمالند و بر استفراغ با یارجات کبار لزوم نمایند و این معجون مجربست در سه روز یکبار بقدر دو مثقال بماء العسل گرم بخورند اسطوخودوس قنطوریون قرنفل هر یک ده درم پوست هلیلۀ کابلی صعتر دارچینی هر واحد هفت درم تربد غاریقون حلتیت جندبیدستر هر واحد چهار درم زعفران عاقرقرحا هر واحد سه درم بعسل سرشته بردارند و انچه در فالج گذشت درینجا کار برند. ابوسهل گوید که بعد تنقیه بحب منتن و حب شیطرج روغن بید انجیر و روغن سداب و روغن فرفیون و روغن قسط و روغن قثار الحمار بمالند. شیخ میفرماید که اگر این مرض از اخلاط متشربه یا غلیظ باشد یا علت راسخ گردد محجمه بر فقرۀ اولی از فقرات پشت بغیر شرط نهند و در آبزن روغن گرم و شوربای روباه و کفتار و بز کوهی نشانند و آخر الامر هر گاه مرض بطول انجامد جندبیدستر در شربت عسل و یا بایارجت کبار دهند و حب مرتب از سداب و اسقولوقندریون خورانند و از دماغ خرگوش بریان رده انتقاع بسیار می یابند و چیزیکه مرتعش را نفع میکند اینست که شربت عسل بآب مطبوخ تخم خطمی و برگ امونیون نیم اوقیه بنوشند و همچنین عصارۀ غافث بآب خورند و علاج استرخا بعینه استعمال نمایند و اگر رعشه خاص در سر باشد

باستعمال اسطوخودوس بقدر یکدرم یا دو درم تنها یا باریج فیقرا هر واحد یکدرم حب بسته یا بشربت عسل تجربه کرده شده و حب قوقایا از یکدرم تا یکنیم درم در هر ده روز یکبار خوردن نیز مجرمست. طبری گوید علاج نوع رعشه که از فساد مزاج بارد باشد پرهیز مریض ست و اقتصار بر لحم حمل یکسالهٔ بریان بزیت و منع او از اکثار از ان و نوشیدن شراب کهنه بمقدار معتدل و خوردن حبوب حاره مثل حب شطیرج و حب سکبینج و حب اصطمخیقون و حب نفط و یا این حب بگیرند سکبینج صاف و حلتیت هر یک دو درم جاو شیر یکنیم درم این همه را در آب کرنب نبطی ترکنند تا بگذارند بعده بگیرند تخم کرفس و انیسون و بادیان و اشنه و عاقرقرحا هر واحد یکدرم صمغ سداب و فرفیون و جندبیدستر هر واحد دو ثلث درم سلیخه از قشور و چوب او پاک کرده غاریقون و تربد هر واحد دو درم وج یکنیم درم مشک رع درم همه را کوفته بیخته با صموغ مقوعه سرشته جها مثل فلفل سازند و انگشتها را وقت بستن حبوب بروغن بلسان چرب کنند شربتی از ان سه درم بآب نیمگرم سه شربت در مدت سی روز ازین حبوب بخورند بعده باین حقنهٔ حاده حقه کنند. نسخهٔ آن خار خسک بابونه اکلیل الملک قرطم کوفته بزرکتان حلبه برگ سداب برگ شبت هر واحد یک کف قنطوریون دقیق باقهٔ کبیرهشخم حنظل خوب زرد سه درم جاو شیر سکبینج اسقولوقندریون هر واحد پنج درم همه را بپزند تا آنکه صموغ بگذارد بعده بمقدار قوت علیل صاف کرده روغن قسط روغن نردین هر یک پنج درم روغن بلسان یکدرم بران ریخته در هاون حل کنند بعده بدان حقنه کنند و این بالغ ترین حقنها ست برای این مرض و اعضای مرتعشه و پشت و فقار را بروغنهای گرم بمالند و بهترین آنها روغن مجموعه است که در تشنج گذشت در ان اندک جندبیدستر مشک جوش داده بر اعشا مالند و اگر آنرا بنوشند و یا بدان حقنه کنند نافع بود و امر باستعمال ایارجات مثل ایارج جالینوس و ایارج ارکاغانیس در بعض اوقات کنند و بران ادامت ننمایند و بهترین چیزی که در ارتعاش حادث از سوء مزاج استعمال کنند تریاق کبیرست که این در یکروز اثر میکند لیکن در استعمال او شرائط بسیار ست و آن اینست که در کبد و طحال و معده فساد نبود و بدن از اخلاط فاسده پاک باشد و فصل معتدل یا فریب باعتدال بود و بدترین اوقات استعمال او آنست که آفتاب در برج اسد یا در جدی باشد و بهترین او آنست که آفتاب در حمل یا میزان بود و مرا خر از فعل تریاق درین علت بشئ بسیار عجیب داده اند و قاضی معروف بابوالبائب را دفعهٔ تشنج عارض شد و تریاق بقدر مثقال او را خورانیدند و همان روز صحت یافت. سعید گوید که رعشه حادث از غلبهٔ سوء مزاج بارد یا از کیموس غلیظ صحت می یابد بدانچه حذر از ان به میشود و علاجش بچیزهای مسخن عصب و محلل فضول مثل حب منتن کنند و بعد تنقیه اصلاح مزاج بگلقند عسلی و استعمال جوارشات کنند و دلک شدید اعضای مرتعشه و مالش آنها بروغن قسط نمایند و در اب کبریتی نشانند و از امتلای معده حذر کنند و غذا لطیف مثل مطبخنات و لحوم صید سازند

و قنابر و عصا فیر خورانند و در استعمال اغذیهٔ مسخنه اسراف نکنند تا رطوبت اصلی فانی نگردد و از جماع و کثرت سکر باز دارند چه کثرت شراب محدث رعشه است. ابن الیاس گوید که جلاب گرم از بادیان و انیسون هر یک دو درم گلقند عسلی ده درم نوشانند و غذا فرورهٔ نخود بمغز و قرطم و اندک دارچینی و زنجبیل و زعفران و فلفل سازند و بعد ظهور نضج در قاروره تنقیهٔ بدن بحب ایارج یا حب صبر کنند و بعد تنقیه روغنهای گرم مثل روغن سته فندق و جوز و بید انجیر و کتاب نوشانند و اصول اعضا بروغن قسط بمالند و در افتاب و حمام گرم و تبمرغ بر طابق گرم عرق اورند و لحوم جزور و اسپ ایشان را نافع بود و خوردن نارجیل نفع بین میکند و مغز سر خرگوش نیز بالخاصیهٔ مفیدست و صاحب رعشه ا دلک اعضا و مالش بروغن جندبیدستر و روغن بابونه و غیره ادهان حارهٔ محلله نافع ست و پیری ضعیف را دیدم که رعشه او را عارض شد پس آب مالح کثیر الملح نوشید و اسهال قوی آمدند و صحت یافت. گیلانی از بعض اطبا نقل کرده که اگر رعشه دوام کند و لاسیما در حمیات باید که ترطیب بدن کنند با دهان مرطب و هنگام سکون تپ بزیت کهنه یا بروغن قثار الحمار مالش نمایند و صوف بروغن آغشته بر اطراف نهند و محاجم بر فقرهٔ اولی از گردن تا اول فقرهٔ پشت گذراند پس اگر مرض مزمن گردد باید که مریض را در روغن هر روز بنشانند و یا در اب و زیت و اگر در انجا برودت باشد شربت عسل و جندبیدستر بنوشانند و مسکن او در مواضع گرم باشد و بغذا سریع الهضم مثل حریر ها غذا سازند بعده طیور و ماهی انچه گوشت او نرم باشد بدهند و چون تپ زائل شود در حمام داخل کنند و از اب سرد و شرب شراب اجتناب نمایند.

علاج رعشهٔ شرابی

در رعشه که بسبب کصرت شرب شراب بود گویند که این دو از مجرباتست بیخ مهلک محکوک سوده سه ماشه در عسل یکتوله آمیخته تا یکهفته بخورند و یا مغز بادام چهار عدد دایرسا سه ماشه باشهد یکنیم توله خورند و بقول مسیحی و غیره درین نوع بعد ترک شراب اصلاً تقویت دماغ بروغن گل و روغن مور دو روغن حنا باندک سرکه آمیخته و تناول اغذیه مغلظ خون مثل کرنب و عدس و لحم گوساله و ادمغه و مانند آن مقید بود و بقول شیخ استفراغ ماده کنند و استعمال روغن قثاء الحما و مانند آن و ادامت مالش بروغن قسط نمایند و روغن حند قوقی را درین باب خاصیت عجیب ست شربا و تدهینا و همچنین اگر رطبه تنها ضماد نمایند و صاحب کامل گفته باید که اجتناب از شراب نمایند و بر سر مریض روغن گل و سرکه خوب مخلوط کرده ریزند و یا آب حصرم یا روغن طلع یا روغن بید که این درین باب نافع ست و دماغ خرگوش بریان و گوشت بر مطبوخ بعدس و کرنب و لحوم عجاجیل و غیره بخورانند و شربت اسطوخودوس نافع ست. طبری گوید که ترک شراب یکبارگی کنند و منع از اطعمهٔ منجره و غلیظه و اقتضار بر لحوم

حملان صنعار و جدی و بچهٔ ماکیان و زردی بیضه و مانند آن نمایند بقدر امکان و سعوط بروغن گل سازند و روغن گل و سرکه نیمگرم بر سر ریزند و تضمید سر باین ضماد کنند بگیرند عصی الراعی و حی العالم اندک و در سرکهٔ کهنه بجوشانند تا قوت او سرکه اخذ کند بعده بروغن گل و گلاب بزنند و خرقه بدان الوده دائم ایام متوالی بر سر نهند و حفظ مزاج او را تغییر کنند چه اگر مزاج بدن متغیر گردد با وجود آن تقویت مزاج دماغ او ممکن نبود پس اگر دلایل امتلا معلوم شود تنقیه بحقنهٔ لین کنند و چیزی از ادویه نوشانند بهر آنکه هر چیز که معده او را ایذا دهد تبخیر بسوی سر او کند و انچه تبخیر بسوی سر یا ایذا بمعدهٔ او نماید در ارتعاش او افزاید و در بعض اوقات اشیای حاره که در نهایت حرارت نباشد مثل شاهسفرم مبلول و مرزنجوش مغموس در سرکه و حشیش *** و گل او و گل یرخ اگر زمانهٔ او باشد بعد پاشیدن سرکه بران و مانند آن ببویند و امر بدخول حمام بر ناشتا و ریختن آب نیمگرم بر سر نمایند و در ان بسیار نه نشینند و از حرارت حذر کنند چون حرارت اشتداد نماید برودت اشتداد کند و صاحب این نوع متحمل استفراغ کثیر نبود.

علاج باقی اقسام رعشه

در رعشهٔ جماعی که از کثرت جماع عارض شود ترک جماع کنند و خصوصاً بر امتلا و بهر تقویت هر چه در فصل ضعف باه برای تدارک ضعف گفته میشود و انچه در علاج صداع جماعی گذشت بکار برند و نوشیدن شیر تازه و مالش بدن بروغنها و خوردن بیضهٔ نیم برشت نیز مفید بود و حکیم علیوخخان این دوار از مجربات خود نوشته اند تمرموز که در درخت پخته باشد یکعدد بیخ مهلک مقشر سه ماشه تا یکهفته وقت صبح بخورند و ایضاً ثمرموز پخته یکعدد مصطکی روی دانهٔ هیل مکد سه ماشه نبات یکنیم توله ساییده خورانیدن نافع نوشته همچنین زردی بیضهٔ مرغ خام اول بنوشند بعده در پوست آن همانقدر روغن گاو گداخته تنها و همین قدر آب بیاید و عسل از انگشت آمیخته لیکن قبل ازین ناککسیر دو ماشه قرنفل یکماشه شکر تیغال سفوف ساخته بخورند و گویند که شرب جاو شیر در رعشهٔ جماعی سودمند ست و نوشیدن چای خطائی درین باب اثری عظیم دارد و از تجارب انطاکی ست و رعشه که از اجتماع خلط حار بود فصد کنند بشرط تیقن غلبهٔ خون و مسهل صفرا دهند و اصلاح مزاج بسکنجبین و آب انار نمایند و غذا بزیرباج یا شوربای چوزهٔ مرغ بآب حصرم سازند و بیمار را در حمام داخل کنند و در استعمال مبردات اسراف نکنند و گاهی در رعشه بفصل تابستان اول از لعاب بهدانه عرق گاو زبان عرق عنب الثعلب شربت بزوری تسکین حرارت کرده باز ماء الاصول میدهند و گاهی بعد مسهلات برای تسکین حرارت آبله مربی ورق نقره بالعاب بهدانه در عرق گاو زبان و عرق عنب الثعلب و عرق کاسنی براورده شربت اسطوخودوس داخل کرده میدهند و رعشه که از یبوست عارض گردد

بسیار ردی ست و لاعلاج گفته اند بهرحال معالجه بمرطبات مثل شربت بنفشه و سیب کنند و غذا مزورۀ ماش بکدو و مغز بادام و حریره مرتب از شکر و آرد و روغن بادام سازند و باقی تدبیرش از علاج امراض عصبی یا بس و تشنج یبس جویند و این آبزن علیوخان که در ان بعض تصرف حکیم شریف خان کرده اند استعمال نمایند پایچه بزغاله نه عدد سر آن سه عدد ماهی تازه یک عدد و سرطان مهری ده عدد جرادۀ کدو و خیار و بادرنگ مغز هندوانه هر واحد یکرطل جو مقشرگل نیلوفر تخم خرفه تخم کردو کاهو هر یک نیم رطل در اب سیر بسیار یا آب شیرین بپزند تا آنکه مهرا گردد پس صاف کرده روغن بنفشه و کدو اضافه کرده در ظرفی کلان انداخته مریض در ان نشیند تا آنکه سرد گردد و بعد خروج از ان باین روغن نشوق ننمایند آب کدو آب خیار آب بادرگ هر یک ده درم آب نیلوفر دو اوقیه روغن بنفشه چهار اوقیه همه را بجوشانند تا روغن بماند و آب فانی شود بکار برند و آنچه از خوف و غم و غضب و غیره اعراض نفسانی باشد بتحقیر و دلجوئی و امیدواری و خواب و راحت و مانند آن هر چه انسب بود تسکین نمایند و انچه از نقاهت افتد بعد از الۀ سبب تقویت دل و دماغ نمایند بمرحات مناسب و بتکثیر غذا و نوم معتدل و طیب و اندکی شراب الغلش قوت کنند و انچه از زخم و گزیدن حیوان و حرق نار باشد هر چه در مقام آنها بباید استعمال نمایند و ایضاً در گزیدن حیوان ذی سم خوردن تریاق *** بادرنجیه و غذا *** مناسب بود.

ارتعاد

عبارتست از پریدن اعضا مانند برق در خواب و بیداری و سببش غلبۀ رطوبت است در دماغ گاهی بسبب کثرت نوشیدن شراب میباشد پس انچه از غلبۀ رطوبت باشد بتدریج پدید آید و دیر دیر افتد و اکثر وقت شروع خواب پیدا شود و همان زمان مریض بیدار گشته مبهوت ماند و دو سه بار متواتر افتد و تا یکدوساعت هیچ نباشد و باز چون چشم بپوشد و نزدیک بخواب رسد ظاهر گردد و همچنین در روز و بسا باشد که دست و پا بلکه همه بدن از بستر خواب یک وجب و یازده بپرد در خوای و هم در بیداری و اما انچه از کثرت شرب شراب باشد همه علامات مذکوره در ان ظاهر باشند لیکن یک بیک افتد و زود زود پدیدار و گاهی این مرض بسبب بودن سرطان در پستان و یا ورم صلب و یا بسبب سوختن جانب جگر و خصوصاً از بارد و افتد و این هر سه قسم علاج اصلاً نمی پذیرد الا ماشاء الله کذا فی الاندیمیز یاورا قم مشاهده کرده که زنی را بعد تولد بچه این مرض افتاد و در سه روز هلاک گردید. **علاج** در طوبی جهت نضج ماده این منضج دهند پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی فقاح اذخر اسطوخودوس هر یک نه ماشه قنطوریون دقیق در ونج عقربی عود صلیب هر یک چهار ماشه حب کاکنج یکتوله بسفاینج بادرنجبویه شکاعی باداورد هر یک هفت ماشه انجیر زرد پنج عدد مویز منقی سه توله شب در عرق اذخر و اسطوخودوس و ابریشم ساده خیسانیده صبح گلقند عسلی

پنج توله اضافه نموده بجوشانند که بچهارم حصه آید مالیده صاف نموده بنوشانند و بعد یکپاس نخوداب مرغ نوشانند و وقت دو پهر غذانان تنوری بشوربای کبک و یا دراج و یا سنگخواره دهند و بجای آب بر عرقیات مذکوره اکتفا نمایند و تا هفت یا نه روز بلکه زیاده تا حصول نضج نوشانیده تنقیهٔ بدن و دماغ نمایند بحب ایارج و قوقایای علیوخان و شبیار مع اضافه بعضی ادویهٔ مسهله مانند سنا دو توله تربد سفیدر یوند خطائی هر یک نه ماشه زنجبیل سه ماشه خیار شنبر ترنجبین هر یک هفت توله شربت دینار علیوخان چهار توله روغن بادام هفت ماشه و آنروز نخوداب وقت دو پهر نوشانند و شام غذا بدستور دهند و صبح تبرید عود صلیب سوده لاجور و مغسول مصطکی هر واحد یکماشه در دواء المسک تلخ نه ماشه ورق طلا یکعدد پیچیده اول بخورانند بعده قنطوریون دقیق اذخر بسفاینج گل گاو زبان هر یک چهار ماشه حب کاکنج نه ماشه صغر فارسی هفت ماشه در عرق بادرنجبویه و اذخر و ابریشم هر یک ده توله بجوشانند که سوم حصبه بمالند مالیده صاف نموده شربت اسقیل علویخان دو توله داخل کرده تو دریین نه ماشه پاشیده بنوشانند و وقت دو پهر غذا بدستور دهند و همین نمط چهار پنج مسهل داده جهت تعدیل اطریفل اسطوخودوس علیوخان با شربت اسقیل دهند و این کماد بسیار مفیدست مغز قرطم مغز پنبه دانه هر یک نه توله کنجد چهار توله جوزبو ابسباسه حب کاکنج هر یک چهار درم گاو رس و یادخن بست توله نیمکوفته در پارچهٔ سفت بسته بر تابه گرم نموده بکار برند و این دو انافع جندبیدستر یکماشه زعفران چهار حبه مشک شش حبه هیعود صلیب هفت حبه در شربت یاقوت علیوخان یکتوله بلیسانند و **اما** در شرابی اول ترک شراب کنند و اگر دفعهٔ نتوانند بتدریج بگذارند و بجای آب بر ماء العسل که در عرق کاکنج و بادیان ساخته باشند اکتفا کنند و تنقیهٔ دماغ بحب قوقایا و ایارج علیوخان بکرات و مرات نمایند و بعد از تنقیه جهت تعدیل مزاج معجون سیر علیوخان بعمل ارند و روغن قاوندی مرکب و اسقیل و جند در رفع این علت عظیم الاثر ست و این دوا دهند زعفران چهار حبه اصل السوس مقشر یکماشه سوده در عسل یکتوله آمیخته بلیسانند و همچنین بسباسه و شونیز و اسطوخودوس هر یک یکماشه در عسل یکتوله و کماد از شونیز و پنبه دانه و گاورس نه توله سازند که بسیار مفیدست و حب جند و حب فاوانیای علیوخان که بهر صرع نافع درین باب اثری عظیم دارد.

حذر

و آن عبارتست از نقصان یا بطلان حس لمس بحسب ضعف و قوت سبب پس انجا که سبب بود و قوت حرکت نیز ممتنع گردد تغیر در حرکت نیز راه یابد و در ینحالست تا که مستحکم نشود حذر با رعشه بود و هرگاه مستحکم گردد با استرخا باشد و گاهی حذر بلا عسر حرکت بسبب اختلاف عصب حرکت و حس نیز یافته شود و باشد که در ان عضو چیزی همچون حرکت مورچه و خلش سوزن محسوس شود و بسبب سوء مزاج بارد یا امتلاس عصب از خون و سبب

حذر امتناع قوت حساسه است از سلوک در اعصاب و اعضا و آنا دو سبب ست یکی ضعف قوت چنانچه در اخر حمیات رویهٔ حاره و وقت غشی و قرب موت افتد دوم فساد مزاج که بسموم بارد مثل خوردن افیون و گزیدن عقرب و یا حار مثل خوردن بنیش و گزیدن مار و یا بحرارت شدید مثل حمام شدید الحرارت و حمیات محرقه و یا غلظ جوهر عصب از سوء مزاج بارد داخلی چنانچه خوردن اشیای بارد یا خارجی چنانچه سیر در برف و مواضع بارده و یا سده از اخلاط غلیظ مثل خون و بلغم خام و سودا و گاهی از صفرا و رطوبت مائی نیز سده افتد و از قطع عصب و رسیدن نوک نشتر در فصد بعصب و یا سده از ضفطهٔ ورم و خراج و ربط رباط و رض شدید و خلع عضو و کسر و جلوس بر یک هیئت و وضعی که بآن خون بسیار در عضوی بریزد و گاهی احتقان ریاح تخت فقار موجب انطغاط نخاع و محدث سده گردد و گاهی حذر از یبس و جفاف مسدّد و مسالک افتد و ازین قبیل ست حذر اطراف که در حمیات حاده بسبب تحلیل رطوبت اصلی افتد و جالینوس گوید که گاهی صاحب مزاج حار یا بس را از خوردن دوای حار یبوست زیاده میگردد و در اطراف او حذر می افتد پس باعضای دیگر متادی میشود بالجمله اسباب حذر اگر در نفس دماغ بود حذر عام در تمام بدن باشد و اغلب که این در همان روز هلاک کند و اگر در هر دو شق نخاع بود حذر در همه تن سوای اعضای رو افتد و اگر در یک شفق نخاع باشد حذر در نصف بدن افتد و اگر در عصب واحد یا در شعبهٔ او بود حذر مخصوص بعضوی باشد که آن عصب یا شعبهٔ او بدان عضو پیوسته و حذر بارد چون مزمن و مستحکم شود و طول کند باسترخا مؤدی گردد و بسیاری حذر مذر بسکته یا صرع یا تشنج یا کزاز فالج عام بود و حذر کل عضو هر گاه دوام کند و مشتد گردد منذر بفالج یا تشنج بود و حذر روی منذر بلقوه باشد و حذر مراق مذر بمایخولیا ست و حذر تابع حماسی حاده دلیل موت بوده بیشتر حذر عقب ذات الریه و ذات الجنب و سرسام بارد افتد و هرگاه حذر در عضوی دوام کند و او را استفراغ زائل نکند و عقب او دوار افتد منذر بسکته باشد و بعضی گویند که حذر چون قوی شود فالج گردد و فالج چون ضعیف شود حذر گردد و راقم گاهی دوام حذر مقدمهٔ جذام مشاهده نموده. **طریق تشخیص** اسباب حذر آنست که اولا قوت و ضعف مریض از نبض و غیره دریافت نمایند اگر قوت ضعیف باشد و آثار غشی یا قرب موت یافته شود سبب حذر ضعف قوت باشد و الا حال تقدم وقوع امراض مثل تپ حار و غیره یا تناول چیزی از قسم سموم یا بارد یا گزیدن حیوان زهردار یا حمام شدید الحرارهٔ یا رسیدن سر وی شدید یا قطع عصب یا درم یا بستن عضو یا ضربه و سقطه یا خلع عضو یا نهادن عضو بر یک هیئت و شکل تا زمانه دراز بپرسند پس بهر کدام ازین اسباب که مریض اقرار کند سبب حذر همان باشد و اگر این اسباب یافته نشود بر علامات مخصوصهٔ مواد نظر کنند مثلاً اگر تربل و سستی بدن و سفیدی رنگ و ثقل حواس معلوم شود حذر بلغمی و رطوبی باشد و گر سرخی رنگ و چشم و امتلای عروق و ثقل بدن و خواب مفرط و یا سرخی عضو

مائلق یسائی مدرک گردند حذر دموی باشد و اگر علامات مخصتهٔ سودا یا صفرا ایارج یافته شود سبب حذر همان ماده باشد و اگر عضو مخدور لاغر بود و تقدم استفراغات کثیر یا محللات مفرط اتفاق افتاده باشد حذر یبسی بود.

علاج حذر بلغمی و رطوبی

بطوریکه در علاج امراض بلغمی از تنقیه و تعدیل مسطور شد علاج کنند و گاهی عنب الثعلب بیخ کاسنی بادیان بیخ بادیان هر یک شش ماشه گاو زبان اسطوخودوس گل سرخ هر یک چهار ماشه منبقی دو توله انجیز زرد سه عدد جوشانیده گلقند مالیده صاف کرده میدهند و بعد نضج مغز خیار شنبر ریوند چینی سنای مکی غاریقون بسفایج افزوده بدستور مسهل میدهند و در صورت حرارت مزاج شاهتره شش ماشه گل بنفشه چهار ماشه عناب پنج دانه عوض بادیان بیخ بادیان می افزایند بعده از حبوب مسهلد مثل حب ایارج و قوقایا تنقیه میکنند و بعد تنقیه ادویهٔ مسخنه بلغمی و سودای و استعمال نمایند و موضع را خوب بمالند و بروغن قسط و فرفیون تمریخ نمایند و در حمام داخل کنند و گلقند عسلی بخورانند و سکنجبین بز روی بنوشانند و جوارش بلادری بدهند و عاقرقرحا مویزج باریک سوده بسرکهٔ کهنه و آب پودینه طلا کردن معمول ست و صلای عاقرقرحا بآب یا شراب یا روغن زیت نیز مفید ست و ضماد خردل با سرکه مجرب حکیم شریف خانست و یا فلفل سیاه سوده در شیر آک مساوی آمیخته هفت روز طلا نمایند و از آب سرد پرهیزند و روغن موم و روغن حکیم میرزا سلیمان و روغن تألیف حکیم علیوخان و ضماد ایشان نیز مجربست و اگر از این ادویه فائده نشود حجامت مع شرط کرده شب یمانی تنکار در آب لیمون ساییده بر موضع حذر طلا کنند تا مواد از زخم خارج شود و هر گاه زخم خشک گردد عاقرقرحا خردل ارشیشعان در سرکه ساییده طلا کنند و طلای روغن هر تال از مجربات والد مرحوم ست و ریاضت عضو و دوام تحریک او و خوردن غذای مجفف و لطف مثل غذای مفلوج نافعست و یا نخوداب دهند و اگر قوت ضعیف گردد لحم قنابر و تیهور خورانند و انچه در رعشه و فالج گفته شد همه مفید بود و از نوشیدن آب سرد عقب طعام کنند. **اقوال اطبا** سویدی مینویسد که اکل لحم تازهٔ دلدل که نوعی از خارپشت ست بدفعات و کذا استعمال شخم حنظل و کذا خوردن زنجبیل مربی و کذا مالیدن روغن تخم مشمش تلخ و کذا خوردن گوشت ماکیان که ده روز آنرا حب الحلب خورانیده باشند و کذا کبوتر بچه که پانزده روز آنرا حب بخورانند و کذا نبات انجره سلوق بروغن بادام خوردن و گل او باریک ساییده بعسل سرشته لیسیدن و کذا خوردن سرطان نهری ده روز متصل درین مرض مجرب منست از اطبای دیگر نقل کرده که شرب ریوند و یا قسط بماء العسل در حمام و یا فرفیون بزیت و یا ایرسا و یا برگ سوسن و گل او و روغن او یا عاقرقرحا بسرکه و یا سورنجان و یا جندبیدستر و یا لحم قنقذ تازه و مملوح و یا بهمن سفید و با ماء العسل عوض آب و یا عنبر و یا با زرد که آن میعهٔ سائله است و یا لحم گور

خر و یا اکل بقلهٔ شبت و شرب عصارهٔ آن و یا ایارج روفسن بهر تنقیه بعد نضج و یا طبیخ خاشا و یا طبیخ تخم کرفس تنها و بایارج فیقرا و یا زنجبیل و یا معجون فلاسفه و یا سلیخه و یا پوست بیخ کبر و یا بعدهٔ چبلی و یا حنطیای نازومی بعسل و یا اشق و درم و یا تربد و یا جاو شیر بعسل و یا لحم ماکیان که پانزده روز حب گرسنه خورانیده باشند و یا حلتیت نیم درم چند روز و یا سکبینج نیم درم بشراب کهنه تا پنجروز متواتر و یا روغن او بآب مرزنجوش با بآب برنوف و یا خولنجان و یا روغن زقوم از پنج توله تا هفت درم که نفع عجیب دارد و یا نخود سیاه و یا نخود سرخ یکشب در سرکه تر کرده خوردن و یا در ونج و یا اصابع الصفر و یا حرمل و یا کندر و یا بیخ فاشرا و شرب و تمریخ فرفیون بروغن قثاء الحمار سرشته و یا بدار چینی و یا عاقرقرحا و یا سکنبیج و یا روغن آجر و یا روغن خردل و یا روغن حب الغار و یا قطران و یا روغن بلسان و یا میعهٔ الرمان و یا سنبل الطیب و یا روغن بطم و یا روغن سداب و یا روغن شونیز بر قفا و قفار پشت. و تمریخ قسط هندی بروغن بان و یا قیروطی بروغن سوسن و سیعهٔ سائله و یا قیروطی بعاقرقرحا ساخته و یا روغن بیدانجیر و یا شخم حنظل در روغن زیت جوش داده یا روغن خردل در حمام و ضماد نخود سفید و یا روغن قسط و یا فرفیون و یا خاکستر سرطان مخلوط بزیت و یا مویزج سوده بروغن فثاء الحمار امیخته و یا سکنبیج و قفاح اذخر و علک آمیخته و یا سکنبیج بروغن فثاء الحمار سرشته و یا طبیخ فثاء الحمار یک اوقیه حلتیت ربع اوقیه غبار آسیا دو اوقیه آمیخته و یا جندبیدستر بروغن بان و یا عنبر محلول بروغن بان و یا خردل بروغن فتاء الحمار و یا بورق بروغن مذکور و یا با زرد و یا موم و زیت کهنه و یا روغن زنبق بموم و جندبیدستر و یا سلیخه و یا جعدهٔ جبلی و یا قیروطی بروغن سوسن و عاقرقرحا و جاوشیر و یا مشک بروغن بان بر فقرات پشت وگردن و یا مرزنجوش سوده بروغن فتاء الحمار سرشته و یا حرمل و شم و مضغ و بخور عنبر و شم و شرب و مشک و شونیز و ولک بحنظل که بر عضو حذر شرط زده توتیای سبز و نوشادر در اب لیمون ساییده بمالند و حسب حاجت مکرر بعمل ارند و بیخ نیل کوفته بیخته هر روز نهار دو درم بآب گرم تا شش ماه بخورند و از جمیع ترشی و بادی پرهیزند و اولی آنکه درین اثنا گاه گاهی تنقیه میکرده باشند و استعمال خاکستر هر تال که دراب دو دهی خرد کشته باشند تا چهل روز نهار و درم بآب گرم تا شش ماه بخورند و از جمیع ترشی و بادی پرهیزند و اولی آنکه درین اثنا گاه گاهی تنقیه میکرده باشند و استعمال خاکستر تخم دهتورهٔ سیاه هشت جزو داخل کرده بسایند بعد شیرهٔ برگ آگ داخل کرده خوب کهرل نموده طلا کرده باشند مجرب صاحب بقائی ست مسیحی گوید که هر چه محلل و مسخن باشد بدان علاج کنند و در استفراغات تقدیم بحقنهای حاده نمایند پس اسهال بحب شیطرح و حب منتن کنند و هر گاه بدن از ماده پاک گردد روغن بیدانجیر یا روغن کلکلانج بماء الاصول بیاشامند بعده موضع را بروغن فتاء الحمار یا روغن فرفیون یا روغن قسط که در ان

جندبیدستر و عاقرقرحا سوده آمیخته باشند بمالند و اگر این کفایت نکند ایارج جالینوس و لوغاذیا دهند و بالجمله این علت منذر بفالج ست لهذا در ان تهاون نباید کرد که مؤدی بفالج گردد و بتدابیر مذکوره در باب فالج معالجه کنند و تبدیل مزاج ببلادری و معاجین قوی التسخین و التلطیف نمایند. مجوسی گوید کهچون سبب محدث حذر مثل سبب محدث فالج ست الا آنکه ماده در حذر اندک سبب و ضعیف ست لهذا در علاج حذر بادویهٔ که در مدار و قوت کمتر از ادویهٔ محتاج الیه در فالج باشند احتیاج می افتد پس نظر کنند اگر خلط خام باشد با ماء الاصول خفیف چند روز تا ظهور نضج بدهند بعده حب اصطمخیقون تنقیه کنند و اگر این فائده نکند حب منتن دهند و بعد تنقیهٔ نطول ادویهٔ مسخن محلل بر عضو نمایند و روغن خیری و یاسمین و بان و مانند آن بمالند و صبر و مرداب پودینه حل کرده و عاقرقرحا و مویزج باریک سوده هر دو بسرکه و آب پودینه سرشته بران ضماد کنند و از اغذیهٔ مؤلد بلغم و از جماع اجتناب نمایند و اغذیهٔ مسخن که قوی الاسخان باشن مثل نخوداب بزیت و زیره و شبت و لحوم ماکیان و دراج و کبک و امثال آن بدهند و بعد نضج و تنقیه در حمام داخل کنند و در امر حذر و عنایت بچیزی که در ان بنوشانند تمهل ننمایند که امرا و مؤل باسترخا گردد و علاج مشکل شود. طبری گوید بنظر بزاج مریض و قوت او باید کرد پس بحسب مزاج و قوت او معالجه نمایند اگر مزاج او رطب باشد علاج او باشیای قوی الحرارهٔ که در رعشه ذکر کردیم مثل حب منتن حار و حبوب قوی الحرارهٔ و معاجین مسخنه و مالش اعضا بروغنهای گرم منشف مثل روغن قسط و فاردین و فرفیون و سداب جبلی و غرغره بمویزج و عاقرقرحا و ایارجات کنند و اگر مزاج حار باشد قسمی از عرض یا سوء تدبیر یا اکثار اشیای مرطبه در حذر می اندازد پس واجب ست باشیای مفرط الحرارهٔ علاج نکنند تا حذر زائل نشود و این اشیای حاره بسائر اعضا و مزاج مضرت رساند و مؤدی به تشنج و فسادی گردد که تلافی او ممکن نبود بلکه در معالجهٔ آن حقنهای معتدل با دهان متوسط الحرارهٔ مثل روغن خیری و روغن بیدانجیر و مانند آن استعمال نمایند و در مالش اکتفا کنند بروغن مجموعه که آن روغن خیری و یاسمین و بیدانجیر و روغن بطم همه مجموع ست بغیر آنکه در ان چیزی از فرفیون یا سداب بجوشانند و مریض را مسهلات متوسط الحرارهٔ مثل حب اصطمیخقون اصغر وحب ایارج خورانند و غرغره بمویزج و سماق و خردل و مانند آن سازند پس اگر ذر در هر مزاج که باشد مستعر گردد مریض را مسهلات متوسط الحرارهٔ مثل حب اصطمخیقون اصغر و حب ایارج خورانند و غرغره بمویزج و سماق و خردل و مانند آن سازند پس اگر حذر در هر مزاج که باشد مستعر گردد مریض را ماء الاصول بروغن بادام تلخ بنوشانند و بعد از آن ایارج جالینوس مقوی بتربد و غاریقون دو سه دفعه خورانند در شرب ماء الاصول بهر هر شربت مسهل هفت روز باشد و مالش عضو حذر بدست و یا خرقه گرم کرده اگر مزاج انسان بسیار رطب باشد خیلی نیکوست و در امر انواع معالجات

حذر طول نمی کنیم بهر آنکه معالجۀ او مثل معالجۀ رعشه و فالج قریب بیکدیگر ست و نبض صاحب حذر هر گاه عام باشد بطی متفاوت بود و قارورۀ او سفید غلیظ و باید که غذای او اشیای مسخنه مثل گنجشک و کبوتر بچۀ پروازی و زیت رکابی و نخوداب بزیت و لحم حملان یکسال باشد و از معجونات جوارش کسروی که معروئف بجوارش عنبرست و تریاق اربعه استعمال کنند و امر کنند دائم بخائیدن مصطکی و کندر و ریختن آب دهند و حذر در مزاج رطب منذر بفالج و بقوه بحسب عضو حذر بود. انطاکی گوید بر خوردن زنجبیل و شبت لزوم نمایند و فلفل سیاه بزیت مطلقاً ستعمال کنند و انچه در رعشه مذکور شد بعمل رند و تریاق الذهب مجربست و کذا شرب زهرۀ ماده گاو و با هموزن آن روغن کنجد مجرب محشی شرح اسباب نوشته که اذحال قرطم در حقنه مخسن عصب ست چنانچه مذکور شد و رازی گفته که اگر حلتیت نیم درم و مثل آن سکبینج بخورند و چند روز برین مد اوست نمایند حذر را نفع بخشد و خوردن گوشت بریان خرگوش نیز نافع بود و از مجربات در ازالۀ اینست محذور قریب مکانی که اندران یا زیر یا بالای او حمام باشد سکونت اختیار کند و ابن زهر گفته که چون کبوتر را دانۀ گرسنه بست روز بدهند وض دانۀ دیگر بعد از ان گوشت او بخورند حذر را نفع کند و چون پانزده روز حب المحلب خورانند نیز نافع و مجرب نوشته و همچنین اگر ده روز حب المحلب خروس را دهند و رازی نوشته که خوردن خردل و ضماد آن نافع و حذرست و ضمادش با سرکه مجرب منست و حنین گفته که کربای دار فلفل حذر را نفع میکند و مالقی نوشته که چون فلفل را سوده در زیت پخته بر موضع حذر نهند بسیار نافع بود و کذا طبیخ وج شربا و نطولا نافعست و ابن بیطار طلای روغن کنجد و زهرۀ مادۀ گاو مساوب بر حذر مجرب و مزیل آن بلاد شیهه نوشته و ایضاً گفته که اگر لحم مملح خشک کردۀ دلدل بخورند در ازالۀ حذر مجربست و در تحفه نوشته که شرب بول بقر برای دفع این مرض مجربست و کذا زیت انفاق نیست و دو درم و مثل او عسل و ثلث او کندر و اگر روغن شونیز سه روز در حمام بخورند و از اب سرد اجتناب نمایند حذر را زائل کند و مجرب ست و رازی دکر کرده که اگر عاقرقرحا و حب الغار و مویزج و فرفیون و مرزنجوش و بورق و خردل هر واحد اوقیه فلفل جندبیدستر هر واحد دو اوقیه را کوفته بروغن قثاء الحمار سرشته بعد تنقیه بر عضو مخدور ضماد کنند حذر را دفع کند و حکیم علویخان این روغن را مجرب نوشته صفت آن تخم حرمل فاوانیا سورنجان جوزبوا قسط تلخ خردل برگ سداب ایرسا سنبل الطیب شونیز عاقرقرحا حب الغارگل حنا شخم حنظل پوست ترنج بوزیدان گل کادی هر یک ده مثقال همه را در ده رطل اب بجوشانند تا سه رطل باقی ماند صاف کرده سه رطل زیت کهنه آمیخته بپزند تا آب فانی گردد و روغن بمالند پس مومیائی و عنبر هر یک دو مثقال روغن بلسان شخم خرس یا ماکیان هر یک ده مثقال روغن جوز و پسته هر یک پانزده مثقال آمیخته بگذارند پس فرفیون جندبیدستر هر یک سه مثقال مشک یکمثقال داخل کرده

حل کنند بعهده در روغن مطبوخ اول حل نماین تا خوب مخلوط گردد ضماد علیوخان و ملخص حکیم شریف خان که برای حذر بلغمی مجربست موم زرد پیه خرس یا ماکیان هر یک دو مثقال روغن زیت چهل مثقال قسط تلخ بارز داشق جاوشیر عاقرقرحا هر واحد یکمثقال جندبیدستر مشک عنبر فرفیون هر یک دو دامگ حرمل خردل هر یک دو مثقال شونیز حب الغار مغز ساق گاو را تینج سلیخه سورنجان فلفل سیاه غبار آسیا هر واحد یکنیم مثقال ادویۀ کوفتنی را کوفته و گداختنی را گداخته آمیزند و ضماد کنند مسوح نافع عاقرقرحا فلفل قسط تلخ کوفته و بیخته در روغن زیت کهنه آمیخته استعمال کنند و این شموم نافع حذرست شونیز عنبر مشک کوفته در صرۀ کتان بسته ببویند و این سعوط نافع بنطافلن شونیز عنبر در آب اذان الفار سوده استعمال نمایند.

علاج حذر و موی و سوداوی و صفراوی

درد موی فصد کنند و خون وافر برداند و تقلیل غذا نمایند و بعد چند روز بمطبوخ هلیله اسهال اورند و مبردات مثل روغن گل مع سرکه و کافور و صندل بر عضو طلا کنند و اشربۀ حامضه بنوشند و نوشیدن شربت لیمون بعرق گاو زبان عظیم النفهست و بمروزۀ سماق و حصرم غذا سازند و اغذیۀ مؤلد خون ترک کنند و آنجا که موجب انصباب خون وضع عضو بود بر هیئتی واحد تا زمانۀ دراز در اکثر تغیر هیئت کفایت کند و در حذر رسوداوی از تنقیه و تعدیل هر چه در علاج امراض دماغی سوداوی مذکور شد بعمل ارند و اگر بهر پهوکه شاهتره چراتیه مرچ سیاه پوست هلیله آبله هموزن گرفته بقدر یکنیم توله در پارچه بسته شب در اب تر کنند و صبح آن آب را بریزند و ادویۀ مذکور ساییده بدیگر آب صاف نموده قدری مرچ سیاه سوده بران پاشیده بنوشند و همچنین تا چهل و یکروز استعمال نمایند و درین اثنا غذا نان گندم خشک بی نمک بخورند و در ازالۀ حذر از مجرباتست و معجون نیب و اطریفل شاهتره که در قراباذین مسطور شد نیز مجربست و در حذر صفراوی علاج امراض عصبی و دماغی صفراوی نمایند.

علاج باقی انواع خدر

انچه از تپ و قرب غشی باشد بازالۀ آن کوشند و بتقویت قلب سوزاند و انچه قریب موت افتد لاعلاجست و انچه از خوردن ادویۀ سمیه و گزیدن کژدم و مار عارض شود تدبیر هر یک در باب سموم خواهد امد و تریاق فاروق در هر سم جامع النفعست و گویند که بیخ بادنجان در نفع قائم مقام اوست و شخصی را از خوردن سم الفار خدروست و پا عارض شده بود بمداومت شرب شیر گاو امر کردم و از ان نجات یافت و انچه از سوء مزاج بارد واقع شو روغنهای گرم بر عضو و مبدأ اعصاب او بمالند و آب نیمگرم بریزند و اضمده و نطولات حار استعمال کنند و عضو را انچنان بمالند که سرخ شود و شستن عضو به بول گاو و خردل مجرب گفته اند و هر چه در علاج امراض عصبی بارد گذشت بعمل ارند و در

خدر ضنعطی ورمی و خراجی علاج ورم و خراج کنند بطوریکه در باب اورام خواهد امد و انچه از بستن عضو باشد ربط بکشایند پس بآهستگی بمالند و تدبیر رض عصب و خلع و کسر در فضل آن مذکور گردد بدان رجوع نمایند و انچه از رسیدن نوک نشتر بعصب در فصد و یا از قطع عصب باشد علاج نپذیرد و در جلوس بر یک هیئت تغییر هیئت کنند و عضو را بآهستگی مائل نمایند و بمالند و در خدر یبسی علاج امراض عصبی یا بس بعمل ارند و آبزن علیوخان که در رعشهٔ یبسی گذشت استعمال نمایند و صاحب خدر را از خوردن برف حذر کند.

اختلاج

یعنی جستن اعضا و آن حرکت عضلانی و غیر ارادی حادث در موضعیست از بدن مانند پلک و معده و طحال و غیر آن از اعضای آلیه و عضلات و انچه متصل بآنهاست از اعصاب و جلدی که ملتصق اوست نیز حرکت کند و اختلاج ریح غلیظ بخاری سریع التحلیل است و از اینجهت دفعه حادث شود و بزودی زائل گردد و لیکن اگر سبب قوی بود بعد زوال باز عود کند یا بی سکون تا زمانی طویل قرار گیرد و اکثر درابدان و زمان یارد داستان و امزجه بارد و از خوردن اشیای سرد و غسل کردن بآب سرد عارض شود و از چیزهای گرم ساکن گردد و بیشتر ریح محدث اختلاج از مادهٔ بارد در طب حاصل شود و گاهی اعراض نفسانی مثل فرح و غم و خوف و غضب و غیره باعث اختلاج میشوند و پس اسباب مذکوره را چنان مشخص نمایند که اگر در اختلاج کوتاهی زمانهٔ او و سرعت حرکت معلوم شود از مادهٔ حار بود و الا از بارد و قارورهٔ صاحب این علت در اکثر مائی یا غلیظ عدیم الحرارهٔ و نبض او ابطی متفاوت بود و علامت صحت او احتداد قاروره و سرعت نبض ست و اختلاج عام بدن منذر بسکته یا تشنج یا کزاز بوده و دوام اختلاج در عضلات شکم منذر بمالیخولیا و صرع در روی منذر بلقوه باشد و در زیر شراسیف و پهلوها گاهی بر درم حجاب سینه دلالت کند و ایضاً دوام او منذر بفالج ست لاسیما اگر در انها بارد دستها یا در اصول گوش باشد و اختلاج لب زیرین گاهی مقدمه رقی باشد و در ابتدای لقوه و صرع لازم بود.

علاج اختلاج از مادهٔ بارد

بپارچهٔ درشت بمالند در روغن جوز طلا کنند و بکمادات مسخن مثل نمک و سبوس گندم و جاورس و زیره و زنجبیل و نانخواه و شبتو شونیز در صره بسته و یا آب بحر و یا آب نمک در مثانه یا شیشه پر کرده تکیه کنند و روغنهای محلل چون روغن بابونه و خیری و قسط و فرفیون بمالند و ابتدا بروغن ضعیف کنند پس قوی استعمال نمایند و شیرهٔ بادیان شیرهٔ انیسون شیرهٔ زیرهٔ سیاه عسل یا گلقند داخل کرده بیاشامند و اکثار عسل اکلاً و شرباً و کذا طبیخ رازیانج نمایند و بخوردن گلقند عسلی و مربای زنجبیل و دیگر ادویهٔ کاسر ریاح مداومت کنند و بدلک و تغمیز و

ریاضت لزوم نمایند و اگر ازین تدیر زائل نشود مسهل بلغم و حب اختلاج دهند و خوردن ایارج فیقرا مقوی بتخم حنظل درین خاصیتی دارد استفراغ بایارج روفس نیز نافع ست و بعد از ان مداومت تمرنج عضو بادویۀ مسخنه کنند و جندبیدستر را بروغن زنبق تمریخا در دفع اختلاج خاصیتی است و روغن حکیم اکمل خان و دیگر ضمادات محللۀ مذکوره در فالج و لقوه بکار برند و حب کچله و معجون آن و تریاق اربعه با شربت بادرنجبویه و یا بادیان استعمال نمایند و هر گاه دماغ خرگوش بماء العسل بخورند اختلاج را نفع دهد و جالینوس در میامر نوشته که هر گاه اختلاج دوام کند بدن را بحمام متخلخل سازند و دلک بپارچۀ زخشن کنند و روغن قسط و زنبق که در ان جندبیدستر حل کرده باشند بمالند و سرکۀ کهنه که در ان پودینه و مرزنجوش پخته باشند بر بدن طلا نمایند و بعده بروغن نیمگرم و نمک دلک اعضا کنند و ماء الاصول بروغن بیدانجیر بیاشامند بعد استعمال قدری لوغاذیا و بالجمله اگر اختلاج دوام کند علاجش مثل علاج رعشه و لقوه و فالج کنند و باید که درین مرض تلطیف تدبیر نمایند و غذا نخوداب و شوربای گنجشک و کبوتر و امثال آن بمصالح گرم بدهند و از خوردن آب سرد و برف و شراب بسیار و منضجات و مبردات و اغذیۀ غلیظه و مکثفه باقلا و کمامخ و امتلا و تخمه طعام شب و اشامیدن آب در شب و رسیدن هوای سرد ببدن و غسل بآب سرد اجتناب کنند **سویدی** گوید که در اختلاج روغن گل نارنج و کذا رطبۀ مسلوق و مطیب بزیت تا پانزده روز خوردن و یا انجرۀ مسلوق و مطیب بروغن بادام غذا ساختن مجرب منست **و شرب** طبیخ ایرسا و مداومت اکل کرنب مخلوط بروغن زنبق و یا عاقرقرحا نیم درم بجلاب و یا سداب و یا اسطوخودوس هر روز یکدرم تا دو درم بماء العسل تا سی و پنجروز که منفعت عجیب دارد و یا طبیخ بهار و یا عصارۀ غافث و یا بیخ راسن بعسل سرشته و یا فلفل و کذا شرب و تمریخ روغن پوست زرد اترج و یا روغن ایرسا و یا روغن غار و یا روغن سوسن ابیض و یا روغن گل بهار و یا روغن بلسان نیم درم و تمریخ روغن خردل و یا کبریت بروغن بان و یا روغن سداب و استحمام بآب دریای شور و ضماد ببورق و غذا بخورۀ مرغ نر مسلوق و طنجن بزیت انفاق و زیرباج آن بسرکه و عسل و مغز بادام مقشر ساییده و یا کبوتر بچۀ مسلوق و مطنجن و مصوص بسرکه و عسل و دارچینی یا سنبل الطیب و یا کبک سلوق و مشوی و مصوص بدستور مسطور و یا قنابر زیرباج بطریق مذکوره و یا عصافیر مطنجن و یا دراج مشوی نافعست و باید که هنگام طبخ این طیور سر و کردن آنها دور نمایند. **طبری** گوید که رعایت مزاج علیل و سائر قوانین نمایند اگر علاج ممکن بود معالجه تحقنها که در علاج لیثر غس و نسیان و رعشه مذکور شد باید کرد و بحبوب که ذکر کردیم تنقیه نمایند و این حب از قوی ترین چیر بیست که در اختلاج میخورانند شخم حنظل شیطرج هندی حب الغار هر یک دو ثلث درم سکبینج یکدرم ایارج فیقرا تخم کرفس انسیون نانخواه هر واحد نیم درم همه اساییده در شراب صاف سرشته حبهای کوچک بسازند و بوزن

سه درم بخورانند قبل از انکه خشک گردد و اگر این کفایت کند بیخ شربت در مدت بست و پنجروز اگر مزاج متحمل باشد ازین حب بخورانند نسخهٔ آن بگیرند سکبینج و جاوشیر و جندبیدستر و حلتیت هر واحد یکدرم بعده پنج درم تخم کرفس وانیسون در شراب کهنه خوب جوش داده صاف کرده ادویهٔ مذکور را درین شراب تر کنند هر گاه بگذارد بران ایارج فیقرا ایارج شرودیطوس هر یک سه درم امیخته بسرشند و بقدر فلفل جها ساخته دو درم بآب نیمگرم بخورند و اگر این هم کفایت نباشد ایارج لوغاذیا خورانند و تریاق کبیر دو دانگ دراب تخم کرفس حل کرده اندک روغن یاسمین یا روغن ناردین بمقدار واجب بر ان انداخته بر ناشتا حقنه کنند و روز دوم بآب نیمگرم که در ان بابونه اکلیل الملک جوشانیده باشند اندک روغن قسط بر ان چکانیده حقنه نمایند و بروغن مجموعه که در تشنج گذشت عضو مختلج را بمالند و در ان ادهان خفیفه استعمال نکنند و روغنهای محلل بکار برند پس اگر اختلاج در روی و چشم و لبها باشد بوزن نیم درم زهرهٔ کلنگ و یکحبه مشک بروغن یاسمین یا روغن خیری حسب مزاج آن سعوط کنانند و موضع مختلج را بدست خوب بمالند و در ابزن آب مطبوخ بابونه و اکلیل الملک و شیخ و قیصورم و برگ غار نشانند و غذا باید که گنجشک صحرائی و کبوتر بچهٔ پروازی و لحوم حمالان یکساله و مانند آن باشد.

علاج اختلاج از مادهٔ حار

اگر اثار غلبهٔ خون ظاهر باشد فصد کنند و استحمام و دلک بدن نمایند و اگر عناب امرود هر یک بست درم پرسیاوشان تخم کاسنی هر کدام ده درم گل سرخ انیسون هر واحد پنج درم در دو رطل اب بپزند تا ربع بماند صاف نموده بنوشند در ازلهٔ اختلاج حار از مجربات انطاکی ست همچنین کبابهٔ چینی و کشیر خشک و نبات سفید مساوی کوفته بیخته بقدر سه درم هر صباح خوردن فائدهٔ عجیب دارد و ایضاً انجا که احتباس حیض و عدم خروج خون معتاد باعث اختلاج شود از فصد زائل گردد و ملطفات خون مثل شاهتره و بادیان و غیره نافع اید و حکیم عابد سرهندی در شرح اسباب خود مینویسد که شخصی را این مرض عارض شد از شیرینی دهن و تغیر ناخنها برنگ بادنجانی و عموم اختلاج ببدن دانستم که دمویست و بر مریض اعراض مقدمهٔ سکته هیجان کرد اگر چه اطبای دیگر فصد جائز نمیداشتند لیکن من فصد قیفال گرفتم و از ان فی الحال صحت یافت و نزدیک عوام ابن تدبیر حجت بر کثرت مهارت من درین فن گردید.

امراض عین

یعنی بیماریهای چشم بدانکه مزاج چشم گرم و ترست و جمیع انواع امراض مادی و ساذج و ترکیبی و مشترک او را عاضر میشود و امراض مذکوره گاهی خاص میباشد و گاهی بمشارکت عضو دیگر و اقرب اعضای مشارک چشم دماغ و

سر و حجب داخلی و خارجی آنست و بعد از ان معده و سائر اعضای دیگر و هر مرض چشم که بمشارکت حجاب خارج افتد از خطر سالم تر باشد و ایضاً امراض عین بعضی متعددی اند مثل رند و بعضی مورثی و مثل سبل و امراض او در بلاد جنوبی خاصهٔ بلاد مصر بیشتر افتد و در بلاد شمالی کمتر عارض شود و در تابستان بسبب کثرت صعود مواد در ان و در ربیع بسبب سیلان مواد و در خریف بسبب فساد آن اکثر افتد و از امراض چشم بعضی خاص بملتحمه است مثل رند و طرفه و ودقه و بعضی خاص بقرنیه مثل بیاض و کمنته المده و بعضی خاص بعینیه مثل زرقه و بعضی خاص بحدقه مثل التساع و ضیق و نزول الماء و بعضی خاص بروح مثل خیالات و کوری و ضعف بصر و بعضی برطوبات مثل جمود و زیادت انعقاد و امراض منسوبه لطبقهٔ ملتحمه و عارض بدان و بغیر آن بعضی آنست که آنرا و پلک را عارض شود مثل انتفاخ و جساء و حکه و توثه و بعضی بدان و بطیقهٔ قرنیه افتد مثل سبل و ظفره و بعضی آنرا و لحمهٔ موق را عارض شود مثل دمعه و بعضی بدان و بیلک و قرنیه هر سه افتد مثل لحم زائد و دبیله و بعضی از ان عام بجمیع احزای او باشد مثل تفرق اتصال و اما امراض منسوبه بطبقهٔ قرنیه عارض آن و بغیر آن بعضی آنست که آنرا و طبقهٔ ملتحمه را عارض شود و مثل شق و بعضی بدان و بپلک و ملتحمه افتد و ازین بعضی آنست که اجفان را نیز منسوبست باسمای آن مثل قروح و بثور و یا بغیر اسمای آن مثل دبیله و بعضی آنست که بغیر آن منسوب نباشد و اگرچه اجفان و غیر آنرا عارض شود مثل سرطان و حفر و رطوبت و تشنج و از امراض چشم بعضی ظاهری اند مثل رمه و بعضی باطنی سهل التعرف مثل احوال روح باصره در زیادتی غلط و رقت او و مانند آن و بعضی باطنی عسر التعرف اند مثل افاتی که در رطوبات حادث شوند و بعضی باطنی بتخمین ضعیف شناخته میشوند همچون افاتی که در طبقات داخلی یا عصب نوری از سوء مزاج و مانند آن حادث گردند و امراض چشم صعب اند بسبب شرافت عضو و کثرت ارواح و قوت حس او و بیشتر عشر التشخیص پس بدون تشخیص آنکه مرض اصلی است یا شرکی و در طبقاتست یا در رطوبات یا در عصبهٔ مجوفه جرأت بعلاج وی نکنند. **طریق تشخیص** بدانکه شناخت امراض چشم از دو وجه کنند یعنی از کمیت او در خفت و ثقل و از ملمس او و حرکت او و عروق او و رنگ او و مقدار او در عظم و سغر و فعل خاص او یعنی بینائی و حال چیزیکه از ان سائل شود و حال انفعالات او پس اگر شخصی شکایت مرض چشم نماید اول دریافت کنند که مرض ساذج ست یا مادی چنانچه سوال کنند که در چشم سبکی معلوم میشود یا گرانی و از چشم چرک برمیآید یا نه پس سبکی چشم و عدم خروج چرک بگوید مرض عار ساذج بود و اگر ملمس سرد و حرکت ثقیل و عروق دقیق خفی و انتفاع از گرمی و تضر را از سردی باشد مرض بارد ساذج بود و اگر ملمس صلب در حرکت خفیف و عروق خالی و چشم کوچک و خشک و نفع از تری و ضرر از خشکی باشد با مرض یابس ساذج بود و اگر ملمس نرم و حرکت ثقیل و چشم

بزرگ و حسن ادراک شئ بعید نسبت بقریب و چرک بسیار و انتفاع از خشکی و تضرر از تری باشد مرض رطب ساذج بود و اگر مریض در جواب اول گرانی چشم و خروج چرک بیان ند مرض مادی باشد پس اگر حرارت ملمس سرخی چشم و خروج اشک و انتفاخ و درور عروق و ضربان صدغین و با هم چسبیدن پلک بود مرض دموی باشد و اگر با وجود گرمی ملمس سرخی نائل بزردی و اشک قلیل گرم و حاد و نخس و التهاب و قلت التصاق جفن بود و مرض صفراوی باشد و اگر برودت ملمس و سرخی خفیف مائل بسفیدی و گرانی شدید و الطرق پلک و چرک بسیار و تبهیج و اشک بود مرض بلغمی باشد و اگر ثقل یا تیرگی رنگ و قلت التصاق پلک و دیگر آثار مرض یابس ساذج بود و مرض سوداوی باشد بعده بصورت تحقیق قسمی از اقسام مذکوره به بینند اگر با مرض چشم بعض دلائل آفات دماغ مثل صداع و ثقل سر و غیره نیز شریک باشد مرض شرکی دماغی بود پس اگر مشارکت بواسطۀ حجب داخل قحف باشد ابتدای ئجع دالم و تمدد از عمق و غور چشم محسوس شود و قلت انتفاخ اجفان بود و درینصورت اگر بادی کثرت عطسه و دغدغۀ بینی و خارش چشم و حنک و بینی بود بر مادۀ حار و اگر انچه سیلان یا بد غلیظ بارد بود بر مادۀ بارد دلالت کند و این مشارکت بسبب سوء مزاج ساذج کمتر افتد و اگر مشارکت با حجاب خارج قحف باشد و از ان ماده بچشم متوجه بود ابتدای تمدد از پیشانی احساس نماید و ضربان در عروق خارج سر ظاهر گردد و منصرت و انتفاخ قریب پلک بیشتر باشد و با سرخی شم و روی و گرمی سر و پیشانی و پری رگهای خارج سر بود و اگر اختلاف احوال چشم باختلاف حال خلا و امتلاس معده یافته میشود و باقی و تهوع و کرب معده بود و حال آفت معده در اشتهاد هضم از پیشتر ظاهر گردد و مرض شرکی معدی باشد و اگر غلبۀ ماده در جمیع بدن و انقطاع استفراغات معتاده و ثقل بدن معلوم گردد مرض چشم بمشارکت تمام بدن باشد و اگر فساد رنگ بدن و ترهل نماید بمشارکت اعضای هضم باشد و اما طریق معرفت امراض ترکیبی و تفرق اتصال و اورام در فصول علیحده مذکور خواهد شد اکنون تدبیر حفظ چشم که در حالت صحت و مرض چشم رعایت آن واجبست بقلم می آید و بعد از آن علاج کلی امراض عین مسطور گردد.

تدبیر حفظ عین

بر حافظ صحت چشم و خصوص آنکه چشم او ضعیف مستعد آفات و امراض باشد واجبست که از جمیع مضرات بصراحتراز نماید و اشیای نافع عین اختیار کند و هر واحد جدا جدا مسطور گردد و اما کیفیت حفظ صحت چشم موقوفیست بر معرفت مزاج آن و مزاج خاص آن مزاج دماغ بود در اکثر زیرا که اکثر اجزای آن دماغیست و گر چه در ان عروق و شرالیمین بیشتر از استحقاق مقدرات و لهذا مزاج خاص آن جا در رطب در اکثر باشد بسبب کثرت خون و روح در اورده و شرائین ما تحت آن بهر آنکه فعل خاص او بکثرت حرکت تمام شود و حرکت مخفف مجلل ست اعانت کند

در اصل خلقت بسطوبت مزاج و حار بهر آن ساخته شد که حاجت او بحرکت بیشترست و دلالت میکند بر حرارت مزاج او سرعت حرکت و فراخی رگها و حرارت طلس و سرخی رنگ آن و در اکثر اسود مائل سیاسی بود مگر در بعضی که مزاج چشم او بارد بود پس حرکت او بطی و ملمس او بارد و عروق او تنگ و رنگ او در اکثر ارزق باشد و بر رطوبت او نرمی ملمس و کثرت رطوبت او دلالت کند و در اکثر جا خط باشد مگر در بعضی که مزاج چشم آن یا بس باشد ملمس او یابس و عدم سیلان رطوبت و در اکثر غائر کوچک بود و بدانند که درین صناعت لازم نیست که چشم همه آدمیان را بغایت صحت گردانیده شود زیرا که امر چه و ترکیب در مردم مختلف اند و جز این نیست که قبول کند هر واحد از ایشان فحتی که بدان لائق باشد و همچنین لازم نیست که چشم در جمیع انسان شبیه بیکدیگر باشد بهر آنکه قوتها و مزاجها مختلف اند بحسب آن پس ممکن ست که چشم هر سن لائق آن سن باشد و چشم در صحت خود یا بصحت نامهٔ فاضله باشد و دران احتیاج بتغیر چیزی نیست و احتراز جمیع امور موذی چشم در ان کفایت باشد و یا صحت او چنان نباشد بلکه کم از غایت بوده و این یا بسبب سوء مزاج و ضعف بنیهٔ آن باشد و یا بسبب آنکه صیابدان بود. اما تدبیر صحت در اشخاص روی المزاج و بنیه احتیاج در ان بسه امر باشد یکی اما لا سبب فاعل برای این صحت و این تعدیل مزاج و ترکیب بود دوم تقویت جمیع قوای عین سوم تنقیه چشم از فضول اما تعدیل امزجهٔ خارج از اعتدال بضد آن باشد و هر مزاج که ارادهٔ تعدیل آن کنند یا جبلی باشد پس تعدیل آن بسیار دشوار بود و در مدت مدید تمام شود و هر کسی را که این حاصل شود باید که در ان بادویه بسیار ضعیف ابتدا کنند بعده در تقویت آن ادویه اندک اندک بغیر سختی تدریج نمایند و هر گاه انحراف در تأثیر ادویه در یابند از ان قصر نمایند و راحت دهند و بضعیف تر عود کنند این همه مع تعهد تنقیه باشد و اما اگر مزاجی که ارادهٔ تعدیل آن کنند مزاج حادث باشد تعدیل آن سهل تر باشد لیکن معذلک مختلف بود چه تسخین در ابتدای امر آسان بود و اگر امر طول کند دشوار گردد و اما تدبیر در ابتدا دشوار تر بود و در آخر امر سهل باشد و اما در ترطیب و تبیس خطر متقارب بود و ترطیب عسرتر باشد و ام تقویت قوای عین احتیاج در ان بدو امر بود یکی اصلاح ماکول و مشروب و این چنان کنند که از ان خون معتدل القوام متینمولد روح روشن صاف پیدا شود و این امر تمام میشود بآنکه صالح الجوهر بود و مستعل شود. بنحوی که سزاوار ست نه کم چندانکه از فرط جوع خون تیز و گم گردد و نه بسیار که آن فاسد گردد و بعد تناول آن حرکت سخت و خاصةً جماع نکند و ایضاً خواب نکند مگر بعد الخدار او و کثرت شرب آب بعد آن هضم را خراب کند و تکثیر ابخز نماید و اما در شراب تا قرب انحدار غذا تأخیر کند و بقدح کوچک بخورد و بهتر شراب درین رقیق خوشبو ریحانی خوش مزه باشد و تا حد سکر استعمال نکند بلکه تا ابتدای نشومع تنقل بچیزی که مانع ابخره و مقوی معده باشد مثل نبق وز عرور و گلقند و

جوارش اترج و دوم استعمال مقویات چشم از تصرفات و اکمال و قطورات افضل در ان ادویهٔ تقه است که در ان تخفیف قلیل و تحلیل و قبض لطیف و تنقیه باشد مثل سرمه و توتیا مربی و انار شیرین که از ان برود سازند و آن معروف ست و کذلک ادا ست اکتحال بخضض خاصهٔ در انجا که رطوبت رقیق باشد و اما تنقیه چشم از فضول و در ان احتیاج به تنقیهٔ بدن و سر و معده بود و ریاضت اطراف در جذب فضول باز چشم و تحلیل آن نافع ست و این بمثل منشی آهسته بود و اگر آن با سکون سر و نواحی آن باشد افضل بود و مثل ریاضتی که انسان در ان پای خود را بقوت و عجلت حرکت دهد و بعد از ان از منع تصعد ابخره چاره نباشد و در اکثر امر این تصعد از معده بود و انچه در ان نفع کند بعد طعام تناول قسب و زیتون خام کم نمک ست و همچنین کشنیز خشک بشکر و نبق نیکوست و کزاز عرور و لابد ست از اجتناب فواکه و بقول مثل کدو خیار و ثوم و بصل و شفتالو و حوبانی و احتراز از امتلا و تخمه و فساد هضم و تعهد بتلین طبیعت ضروریست زیرا که قبض طبع شدید الضرر بچشم ست و لهذا اسهال اگر مفرط نگردد و چشم را بسیار نفع کند و اما تدبیر صحتی که مهیا بحدوث سوء مزاج با فسا و بنیه و مستعد بدان باشد و در اکثر امر این استعداد بسبب خلل حادث در عضو مشارک چشم بود و اولی اعضا بدین سرست و اکثراً این وقتی باشد که امتلا بدان حادث شود و این تمام میشود بسه امر یکی تنقیه آن عضو و این چنان باشد که از ان استفراغ مواد زائد کرده شود یا بانفراده اگر امتلا خاص بدان باشد و یا مع استفراغ همه بدن اگر امتلا عام بود و دوم تقویت چشم تا مواد مندفعهٔ آن عضو قبول نکند سوم بند کردن راه میان هر دو و این راه گاهی از داخل بود چنانچه مشارکت میان چشم و دماغ از طریق حجب داخلی باشد و بند کردن این دشوار بود و افضل اشیادران نوشیدن شربت خشخاتش با پوست آنست که مهر آنچه طبیخ او را بشکر یا بعسل بحسب اختلاف ماده در حرارت و برودت آن بقوام اورده باشند و گاهی این راه مشارکت میان چشم و سر از طریق سمحاق باشد و بند کردن این آسان بود بسبب سهولت و صول ادویه بدان از خارج چنانچه آن ادویهٔ طلیعه و اضمده باشد که بر پیشانی و پلک نهند و در ان قبض و تقویت یا با برودت و یا با حرارت باشد و بحسب مواد و آب و طلای جیدست و همچنین آب عوسج و آب بار تنگ و آب حی العالم و آب برگ بهی و آب برگ سیب و آب عصی الراعی هر کدام از ینها که باشد مفرد یا با قاقیا و زعفران گاهی تضمین جهنه شقل این آبها یا بسفرجل کوئفته یا بسبب کوفته میکنند و گاهی در ان فوفل و اندک زعفران اضافه می نمایند و پوست خریزه ضماد نیکو برای مواد حارست دیگر مازو و اقاقیا و فوفل هر واحد ربع درم پست جوشقالی بزرقطونا یکدرم بآب آس سرشته بر پارچه مالیده استعمال کنند دیگر غبار آسیا و جزو اقاقیا دقاق کند و هر واحد یک جزو مر نیم و افیون ربع جزو بسفیدی بیضه سرشته استعمال نمایند ضماد وجید برای مواد بارد کبریت بورق هر واحد نیم درم کندر یک دانگ بآب زیتون سرشته استعمال کنند دیگر

کبریت زرد دو چندان آن بورق مرو کندر و زعفران هر واحد نیم وزن کبریت بآب مورد بسرشند و بعمل ارند و گاهی تسدید طریق مواد بربط شریان صدغ یا بداغ او و مانند آن میکنند و گاهی استغنا از سد طریق با ماله مواد بسوی غیر جهت چشم می نمایند و این بمثل فصد صافن یا حجامت ساقین و استعمال حقنها و مانند آن بود.

ذکر مضرات بصر

و آن غبار و دخان و هوای بسیار گرم و سرد و باد سموم ست و جمیع مجففات مثل جماع کثیر و نمک بسیار و طول نظر بسوی چیزهای براق و روشن و سفید مفرط مثل برق و سیف درخشنده و آفتاب سیما در حالت کسوف و برف و دوام نظر برف یکچیز و قراءت خطوط دقیق بافراط و همچنین نظر بدیگر اعمال دقیق و فرط انکباب و کثرت گریه و حزن شدید و هم غضب و رعب و کتابت میان عصر و مغرب و بعد فصد و کثرت مسکرات امتلای طعام و شراب و خواب کردن بر امتلا و طعام شب و خفتن بر پشت تا زمانی طویل و خصوصاً زیر آسمان و تمامی اغذیه و اشربهٔ غلیظهٔ گوار و جمیع سخرات خواه بارد مثل شیر و باقلا و لوبیا یا حار مثل سیر و پیاز و مکدر عین مثل کرنب و عدس و بادنجان و اشیای حریفه مثل گند ناوجر جیر و حندقوقی و خردل و شونیز و نانخواه و دیگر ادویهٔ مفرده مضرعین و آن یا مخدرات ست مثل کاهو و افیون مگر عند شدت وجع و یا انچه کیفیت غالب داشته باشد مثل سرکه و یا انچه صورت او مخالف جوهر قوی و ارواح باشد مثل بیش و زرنیخ و بلاد و ادویهٔ مرطب نیز مضر چشم ست در جمیع احوال زیرا که مزاج چشم رطب ست در اصل خلقت و کذا اغذیهٔ مالحهٔ اشیای لذاعه و حریفه و عفصه و حامضه و شدید التبرید محمد قوت و شدید التسخین محلل آن و انچه موذی فم معده یا مضعف دماغ باشد و سرکه و سیب ترش و بادروج و شبت و خرما و لحم بقر و گوشت خشک و نمکسود و جمیع لحوم غلیظه و زیتون رسیده ناموافق ست و کثرت استفراغات مثل فصد و خصوصاً حجامت متوالی و کثرت مسهلات قویه و فساد طعام در معده و سوء ترتیب تناول طعام چنانکه هضم او فاسد گردد و بخار از ان بسیار خیزد و جمله قابضات شکم مانند قلبها و گوشت بریان از لحوم طیور و غیره و مؤلدات خون کدر از اشیای مالحه و حریفه و غیره مثل شراب کدر و غلیظ و کثرت خواب و بیداری طویل و استحمام مفرط و قی کردن اگر چه از جهت تنقیه معده نفع میکند لیکن از جهت تحریک مواد دماغ و دفع بسوی چشم مضرت دارد پس اگر ضرورت قی افتد بعد طعام و بآهستگی استعمال کنند.

ذکر اشیای نافعه

حافظ قوت چشم و آن غوطه زدن در اب صافی شیرین و کشادن چشم اندر انست جوانان را در اب سرد و پیران را در آب گرم و خوردن غذاهای لطیف مقدار معتدل که باعث خون صالح باشد و اکثار تناول ادویهٔ مقوی مجفف باعتدال و

کذلک انچه در ان جلا و تحلیل باشد و کحلهای مقوی بصر مثل سرمه و سنگ بصری مربی بآب مرزنجوش و آب بادیان تازه و آب غوره و دوام اکتحان بآب بادیان یا سرمه بآب بادیان سوده عجیب عظیم النفع ست و برو درمان نیز عجیب ست و اکتحال بخاکستر کبوتر و انزروت و شب و زعفران و مشک چشم را تقویت دید و صحت او را نگاهدارد و منع از قبول نوازل نماید و اکتحال عقیق بمیل طلا در ماهی دو نوبت باعث امن از جمیع اوجاع و امراض چشم ست و ریختن آب نیمگرم بر سر و تدهین سر بروغن بنفشه و کدو و بادام و اکتحال بکحل روشنائی و کحل الجواهر نیز مقوی بصرست و بقول طبری و رازی و اطبای هند اکتحال خولان در هر هفته یکبار حفظ صحت چشم بتحلیل رطوبت خلطی نماید و اکتحال مرقشیشا و بسد و شاذنج مغسول و سرطان بحری سوخته مغسول و سنبل الطیب و ساذج هندی و تقطیر اب باران که در ان هفت روز بادیان تر کرده باشند و در چشم هر واحد حافظ صحت عین و مقوی آنست و همچنین اکتحال باشد هر شب و بمروارید و مرجان و اقلیمیای ذهبی و زعفران و حضض و شکر و ابریشم محرق و مامیران و جست برو صبر و ایضاً بوییدن مشک در سرما و عنبر در گرما و نظر بسوی زمرد و سنگ سبخ و هر چیز سبز و کشیدن میل طلا هر وقت در چشم و گویند که دارچینی و کندر و سلیخه و قرنفل کحلاً و شرباً با نافع ست و خوردن اطریفلات و معاجین مناسبه و دیدن اشیای جمیله و استفراغات معتدله و تنقیهٔ دماغ و تقویت آن و منع انجرهٔ نافع چشم ست و گویند که خوردن دارچینی فلفل سیاه زعفران بادیان باندکی نمک اندرانی و کذلک مغز بادام با نبات و جمیع مغزیات و سفوف بادیان و اصل السوس شکر و مداومت هلیله سربی و آبله سربی و برگ تنبول حافظ صحت چشم ست و اطریفل صغیر قوی را نفع ست در حفظ صحت آن و دوام تلبیس طبیعت نافع چشم ست.

علاج کلی امراض عین

اگر چه بیماریهای چشم بسیار ست و میاطی تا پنج هزار مرض او شمار کرده لیکن جمله نحصر در چهر جنس یعنی مرض مزاجی ساذج و مادی و مرض ترکیبی چون حول و حجوز و تفرق اتصال مثل جراحات و اورام ست پس علاج هر چهار مقابل عرض باید اعنی تبدیل مزاج و استفراغ ماده و در ان تدبیر اورام نیز داخل ست و اصلاح هیئت و او مال و العالم و تدبیر اورام هر واحد مسطور گردد اکنون بدانکه قانون واجب در علاج امراض چشم صرف عنایت ست با صلاح مزاج دماغ و تنقیه و استفراغ مواد مضبه بچشم از دماغ و یا از دیگر اعضا بفصد و حجامت و اسهال و تقلیل غذا و تلطیف و اصلاح آن و تناول غذای مؤلد خلط محمود و اجتناب از جمله منجر و بدگوار و تقویت چشم با ضمده و اطلیه و تبدیل مزاج عارض آن و هر گاه همراه بیماری چشم صداع باشد ابتدا بعلاج صداع مع صرف عنایت بطرف حال چشم باید نمود. و بدانند که سوء مزاج چشم یا حاصل باشده یا متوقع و علاج ثانی تقدم بالحفظ بمنع سبب اوست مثل

استفراغ عند غلبۀ مواده و تطفیه عند ثوران اخلاط و علاج اول اگر حصول او تمام شده باشد و استقرار یافته بالضد بود علی الاطلاق و اگر چنان نباشد بلکه در اول حصول باشد در علاجش احتیاج بهر دو امر افتد اما تقدم بالحفظ بنابر انکه خواهد بود و اما علاج بالضد بهر آنکه موجود هست و هر سوء مزاج یا ساذج باشد یا مادی اما در ساذج ادویۀ معدله مبدلۀ تناوله موضعیه کفایت باشد و ادویۀ مبدله و غیره که در چشم استعمال نمایند. در اقوال شیخ و جرجانی مسطور گردد و حسب ضد مزاج غریب استعمال نمایند و در اغذیه و اضربه نیز حسب سبب همین رعایت مرعی دارند و اما در مادی ازالۀ ماده لابد ست یا از همه بدن و یا از دماغ و یا از نفس چشم اگر عضوی مواد خود بسوی آن نفرستد بعد و گاهی استفراغ تنها کفایت کند و گاهی احتیاج بتعدیل بعد آن افتد و استفراغ بدن گاهی بفصد و بنحو آن و بحجامت بود و گاهی باسهال و گاهخی بقی و گاهی بادرار و بتعریق و باین هر دو نادر باشد اما فصد وقتی کشاده شود که در خون کمی نباشد و در ان از دو امر حذر کنند یکی هیجان مواد حار هر گاه غالب باشد بسبب نقصان رطوبت خون دوم خام شدن مواد بارد نقصان حرارت و انچه قائم مقام فصد ست رعاف و خروج خون حیض و نفاس و خروج آن از افواه عروق بود و رعاف خارج می‌کند مواد را از موضع قریب از چشم فلهذا در امالۀ آن بسوی خلاف جهت چشم نفع نمیکند و خون حیض و نفاس و عروق مقعد چنین نیست و فصد صافن قریب بنفع خروج حیض ست و فصد باسلیق برای جذب ماده بسوی اسفل باعتدال و فصد سر و برای استفراغ خون از اعالی بدن و فصد عروق گوشۀ چشم بغشاده و دمعه و رمد و مزمن و صداع و ثقیقه نافع میکند و فصد رگ پیشانی برای ثقل راس و امتلای چشم نافع گویند رگهائی که برای امراض چشم میکشانید اولاً قیفال ست پس عروق نواحی سرلیکن عروق پیش سر در نقل از موضع انفعتر بود و عروق پس سر در جذب مفیدتر باشد و گویند که اگر مرض در چشم باشد و قوت مساعد بود پس سزاوار آنست که فصد قیفالین کنند و اگر یافته نشود حبل الذراع و اگر ان هم یافته نشود اکحل و اگر ان نیز یافته نشود باسلیق کشایند بشرطیکه در خون کثرت و قوت قوی باشد و اوستاد رحمۀ الله عنه از ان مرض باخراج خون از رگ پیشانی و رگ ناقین میفرمودند و اما حجامت جالینوس گوید که خلقی کثیر از علل مرضۀ عین به تنقیه از استعمال حجامت بر قفا صحت یافته‌اند و حجامت ساقین جذب مواد بسوی اسفل بقوت نماید و ابتدای امراض چشم را نفع دهد و حجامت نقره جذب ماده بسوی مؤخر سر کند فلهذا چشم را بسیار نافع ست و لیکن چون در انجا امتلای بدنی نباشد که با وی خوف تصعد ماده بسوی سر بود و اما اسهال گاهی بشرب دوا بود و گاهی باحتقان و این در فرد و اوردن موا نافعترست و اثارت مواد از دماغ و تسهیل او بسوی چشم کمتر کند و لهذا گویند حقنۀ بجمیع امراض مادی بچشم نافع ست و موافق‌ترین مسهلات مستعمله بود بچیزی که در ان لینت باشد با وجود موافقت در اسهال مثل بنفشه لیکن اسهال بنفشه بتليين و

از لاق ست و اسهال هلیله بعصر پس اگر مساوات باشد یا عمل هلیله مقدم بود منع بطلان از لاق گردد درین صورت از تکثیر مقدار بنفشه چاره نباشد تا در فعل سابق‌تر باشد و چون هر دو ضعیف العمل‌اند لابد ست از تقویت و تحریک بمثل سقمونیا و اندک از ان کفایت کند و بسبب حدت او محتاج باصلاح خود بکتیر او رب السوس در مخرج باشد مقل ارزق نیکوست و اگر چه حار باشد خالی از بلغم مخالط نبود تربد موافق باشد لیکن بسبب ضعف او گاهی تقویت بزنجبیل نمایند اگر خوف از حرارت نباشد و اگر خوف ضرر در مخرج باشد مقل ارزق نیکوست و اگر مواد مائل بغلظ باشد معذلک ایارج فیقرا افزایند که آن از اعالی فرو دارد و اگر بیشتر غلیظ باشد حب ایارج جید بود و گاهی نوبیت بایارج لوغاذیا یا حب قویا رسد و این هنگام شدت غلظ مواد بود و اگر مواد حار رقیق باشد آب انارین بشخم و افشرده با هلیله و شکر نیکوست و گاهی تربد و محموده افزوده میشود و همچنین این نقوع آلو بخارا و عناب و آبو باشد و مشمش هر واحد بست دانه سنا و گل بنفشه هلیلهٔ زرد و خطمی هر واحد سه درم با شکر استعمال نمایند و گاهی قوی میکنند بده درم فلوس خیار شنبر و اندک روغن بادام شیرین و گاهی احتیاج بطبوخ فواکه افتد و گاهی عوض شمش سپستان کنند و گاهی ریوند نیم درم و سمقونیا ربع درم افزایند و گاهی ماده بسود اویت بود پس در مطبوخ سه درم افتیمون و سه درم بسفایج زیاده کنند و تقویت بضعف درم حجر ارمنی نمایند و اما نقوعات مستعمله برای تبرید و تلیین طبیعت پس از نقوع مقوی هلیله حذف کنند و ایضاً گل بنفشه و سنا و یاسنا تنها محذوف نمایند و همچنین درین هنگام اشربهٔ بارده ملینهٔ مسهله و حقنها احتیاج افتد. صفت فتیلهٔ شکر مقوم باندک نمک و بورق و قوی‌تر ازین آنست که سنا و گل بنفشه هر واحد ربع درم و سمقونیا اندکی بیفزایند حقنه خفیفه ماء الشعیر شصت درم آب چقندر ده درم فلوس خیار شنبر ده درم روغن کنجد و شکر هر واحد پانزده درم و اما قی اگر چه نفع میکنند بسبب تنقیهٔ مواد لیکن شدید المضرت ست بسبب تهیج و تحریک آن و اما ادرار و تعریق در غالب امر احتیاج بدان وقتی باشد که مائیت بر چشم مع انتشار آن در بدن غالب باشد و سنا و سنا تنها محذوف نمایند و همچنین درین هنگام اشربهٔ باردهٔ هلینه مثل شربت آلو با شربت بنفشه یا شربت نیلوفر استعمال کنند و گاهی بفتائل هلیلهٔ مسهله و حقنها احتیاج افتد. صفت فتیله لشکر مقوم باندک نمک و بورق و قوی‌تر ازین آنست که سنا و گل بنفشه هر واحد ربع درم سمقونیا اندکی بیفزاید حقنه خفیفه ماء الشعیر شصت درم آب چقندر ده درم فلوس خیار شنبر ده درم روغن کنجد و شکر هر واحد پانزده درم و اما قی اگر چه نفع می‌کنند بسبب تنقیهٔ او لیکن شدید المضرت ست بسبب تهیج و تحریک آن و اما ادرار و تعریق امر احتیاج بدان وقتی باشد که مائیت بر چشم مع انتشار آن در بدن غالب باشد و استفراغ دماغ بعد تنقیهٔ عام بمسهلات بمثل حب هلیله و ارسال علق بر صد غین در مواد حار و حب ایارج و شبیارتا و اطریفلات و مانند آن در مواد بارد و مرکب بود و بادویهٔ که

استفراغ آن از خارج کنند مثل ادویهٔ مستعمله در بینی چون سعوطلات و عوطسات و استفراغ چشم یا بر سبیل صرف ماده از انست و یا بر سبیل تجلیب ماده از ان پس صرف ماده اولا از بدن بود اگر ممتلی باشد یعنی در صورت امتلای ماده در همه بدن اول بحسب خلط غالب تنقیهٔ عام کنند و پس از ان تنقیهٔ خاص دماغ بمنقیات او و بعد آن تنقیهٔ عضو خاص الخاص چشم نمایند بنقل مادهٔ چشم و اماله و اخراج او از راه بینی و یا از عروق قریب چشم مثل عرقین ماقین و اما بتجلیب از ان بادویهٔ مدمعه یعنی اشک اور و محلات بود و گفته‌اند که جذب ماده باستعمال عطوسات و مدسعات و فصد رگ گوشهٔ چشم و پیشانی خصوص بعد تنقیهٔ عام بدن و خاص دماغ و پس از سکون ماده از منقیات چشم ست و اصل بزرگ ست در علاج امراض مادی چشم اصلی باشند خواه شرکی و ایضاً میگویند که در امراض مادی هر گاه احتیاج بنقل مواد از چشم به عضو دیگر افتد و ماده در طریق انصباب چشم ست و اصل بزرگ ست در علاج امراض مادی چشم اصلی باشند خواه شرکی و ایضاً میگویند که در امراض مادی هر گاه احتیاج بنقل مواد از چشم بعضو دیگر افتد و ماده در طریق انصباب بسوی چشم نباشد پس بهترین عضویکه با وی نقل کنند منخرین‌اند باستعمال عطوسات و نشوفات و تناول طعام و شراب کمتر و لطیف و اجتناب ست **و بدانند** که اگر مادهٔ چشم رطوبت غلیظ تاریخی باشد بعد تنقیهٔ عام بمسهلات مناسبه تنقیهٔ دماغ بحب ایارج یا حب قوقایا نمایند و بعد از ان مابقی را از بالا فرو کشند و چشم را با آب حلبه و شیر تازه بشویند و بعد تنقیهٔ ماده ادویهٔ موافقه در چشم کشند و حمام نمایند و اگر ماده رطوبت رقیق مختلط با خون یا صفرا باشد بعد فصد مسهل دهند و پس از ان ماده را از سر فرو کشند پس علاج چشم کنند و علاج چشم بوجهی قبل از تنقیه جائز نیست و نه انداختن دوا در ان خاصهٔ اگر دوای محلل باشد مگر دوای سبهل عند الضرورت و در مادهٔ ریحی حمام و اشیای محلل سفید بود و اگر ماده موی باشد فصد کفایت کند و باشد که با وجود کشادن فصد بسبب کثرت غلظ خون و پری رگهای چشم از ان امتلای عروق بر حال خود باشد درین صورت استحمام نمودن و عقب آن طعام لطیف خوردن سفید ست و تناول ایارج فیقرا و حب قوقایا سودمند و استعمال شیاف احمرلین و ضمادات محلل خون غلیظ را رقیق کند و کذا خوردن قدری شراب صرف عقب حمام نافع گفته‌اند وقتی که تنقیه و تدبیر صائب سودند معلوم کنند در چشم سوء مزاج روی یا مادهٔ خبیثه کثیفه د طبقات مستکن ست که غذای عین فاسد میکند و یا آنکه دماغ ضعیف ست و از ان نزله بسوی چشم متوجه میشود از اینجاست که گفته‌اند گاه باشد که بدون آنکه ورم در چشم ظاهر باشد بواسطه دوام نزول ماده بچشم منفعت علاج ظاهر نشود پس اگر ماده از حجاب خارج قحف دماغ اید در این صورت گشادن رگهای سر و بریدن شرائین صدغ و نهادن داغ بران مناسب ست و حجامت نقره و ارسال علق بر جبهه نیز قریب بنفع اوست و تضمید با ضمدهٔ مقویه رواع بر جبههٔ مفید از جمله روادع پوست خربزه

است برای مادهٔ حار و قلقدیس از برای مادهٔ بارد و اگر ماده از داخل قحفاید درین حالت تنقیهٔ دماغ بفصد و اسهال و دیگر تدابیر منقیهٔ دماغ باید کرد و هر چه در سبهل گفته شود مفید بود. **ایلاقی** و غیره می‌نویسند که اسباب امراض مادی عین هفت گونه است یکی ضعف مزاج چشم حتی مهع مادهٔ نازله را بسوی خود از دماغ قبول کند دوم ضعف مزاج دماغ بقیاس مزاج معده و سائر احشاء و قبول کردن آن بخار را که بسوی آن از احشا متصاعد شود و قوت مزاج دماغ بقیاس مزاج چشم حتی که دماغ مواد را بسوی آن دفع کند سوم کثرت اخلاط ریه در بدن چهارم ضعف قوت غادیهٔ چشم و عدم امکان هضم غذای وارد بران و بسبب آن اجتماع مواد زائد در ان و پنجم وسعت منافذی که از ان اخلاط بچشم می‌آید پس مواد بسوی آن بیشتر جاری گردد ششم ضین منافذیکه از ان فضول از چشم خارج میشود پس باقی نماندن آن در چشم هفتم وضع چشم تحت دماغ و بدان سبب همواره نزول فضلهٔ غیر منهضم بسوی آن پس بر طبیب واجب ست که تفحص این اسباب نماید و اول بمنع سبب مشغول گردد. **شیخ** میفرماید که از ادویهٔ چشم بعضی مبدلات مزاج‌اند اما مبردات مثل آب عنب الثعلب و آب عصی الراعی و آب کاسنی و آب کاهو و گلاب و آب گلسرخ و لعاب اسیغول و سفیده بیضهٔ مرغ ست و اما مسخنات مثل مشک و فلفل و وج و ما میزان و مانند آن و اما مجففات مثل توتیا و سرمه و اقلیمیا وبعضی از ان مقبضات‌اند مثل شیاف مامیثها و صبر و فیله هیرج و گلسرخ و زعفران و بعضی *** مثل شیر و مغز بادام سوده و سفیدهٔ تخم مرغ و لعابات بهدانه و خطمی خون فراخ و بعضی منضجات مثل عروق و آب *** و زعفران و *** و خصوصاً نان در ان تر کرده و بعضی محلات مثل انزروت و آب بادیان و بعضی مخدرات مثل عصارهٔ لفاح و خشخاش و افیون **جرجانی** گوید که جمله ادویهٔ چشم هفت حبس ست یکی ادویهٔ قابض و این دو نوع ست نوعی انچه قبض او معتدل‌تر باشد مثل گلسرخ و عصارهٔ او و عصارهٔ لچته‌التیس و مامیثا و سنبل الطیب و زعفران و ساذج هندی و این آنجا بکار اید که از چشم دردمند آب کمتر اید و نوعدیگر انچه قوت قبض او قوی‌تر باشد و آن تعلیقات و آب غوره و عصارهٔ سماق و عصارهٔ مازوی خام و قشار کندر و گلنار و مانند آن و این نوع آنجا بکار اید که اجزای چشم درست و قویتر و قوت بصر تیزتر باشد و خواهند که آب رفتن از چشم باز ایستد. دوم ادویهٔ مضنج و محلل چون آب حلبه و حضض هندی و بیرز و انزروت قوی در وجع شدید و حرارت و سوزش عظیم بکار برند چهارم ادویهٔ مسد و منافذ گشاده و معزی و این دو نوع بود نوعی خشک و ارضی و آن اقلیمیا و سفیداب و توتیای مغسول وار زیر سوخته و گل شاموس و نشاسته است و این ادویه *** زائد را کمتر کند و دمعه را سود دهد خصوصاً اگر در چشم قرجه و بثره باشد لیکن بعد از استفراغ بکار برند و اگر در قرطه قرنیه قبل استفراغ بضرورت استعمال کنند جائز باشد و نوعدیگر ترم و لزج و نزوجات باین چنین ادویه برای چهار غرض ست اولاً آنکه

برای دفع اذیت چشم از ملاقات ادویه حجری و ارضی خصوصاً در حالت درد ادویهٔ نرم با وی آمیزند و رابعاً آنکه برای رفع خشونت و اندع متولد از مادهٔ حار و حاد ادویهٔ نرم و لطیف چون شیر زنان و سفیدهٔ بیضهٔ مرغ بیامیزند. پنجم ادویهٔ گشایندهٔ منافذ و آن دو نوع ست یکی چون وج و دارچینی و فرفیون و حلتیت و سکبینج و این نوع آنجا بکار آید که اثر ادویهٔ مضنج و محلل پس طبقهٔ قرنیه نرسد و از آمیختن این ادویه بسبب تضنیج منفذها قوت ادویه را چون اقلیمیا کندر و صبر و مانند آن و نوع ثانی زوایندهٔ سبل و جرب و ظفره و مانند آن چون نوشادر و قلقطار و توبال مس و مس سوخته. هفتم ادویهٔ معفن که محرق و خشن ست چون زرنیخ و زرنگار و این طرفه صلب و جرب مزمن و خشک ریشه را بزداید. **گیلانی** گوید که در ادویهٔ چشم رعایت چند امور نمایند. اول اختیار جوهر دوا زیرا که در علاج چشم بسبب رقت و کثرت ارواح و قوت حس او ادویهٔ مخالف طبیعت مثل بیش جائز نیست و نه انچه در ان کیفیت غالب باشد مثل حریف و بسیار ترش و اشیای لذاعه و انچه شدید القوت بود بهر آنکه شدید التبرید اجماد قوت چشم کند و شدید الحرارت تحلیل قوت او نماید. و ثانی اختیار کیفیت دوا و این بعد معرفت نوع مرض بود پس معالجهٔ حار ببارد و بارد بحار کنند و بالجمله علاج تمام میشود و بضد ثالث اختیار مقداد دوا پس هر دوائیکه آن انفع در غرض باشد تکثیر مقدار آن اولی است بسبب غلظ جرم جغن و قلت شرف او و رابع اختیار کیفیت دوا در درجهٔ او در حرارت و برودت او و غیر آن و این نوع و انچه قبل اوست موقوف ست بر معرفت طبیعت چشم و مقدار مرض او و بر جنس و سن و عادت و فصل و بلد و صناعت و سخه اما طبیعت چشم متضمن بر امور اربعه یعنی مزاج و خلفت و وضع و قوت اوست اما مزاج چشم بهر آنکه چون مزاج صحی و مرضی معلوم کردند از ان مقدار خروج او از مزاج خاص او دریافت گردد پس اختیار کنند از ادویه انچه مقدار او و قوت ادوانی برد کردن بسوی مزاج طبیعی باشد و اما خلقت چشم بهر آنکه در جرم مقله افضیه است که دفع بسوی آن ممکن بود یکی فضائی که در داخل اوست دوم فضائی که در داخل چشم ست سوم فضائیکه در داخل بینی ست زیرا که او را اینجا منفذ طبیعی ست فلهذا دفع فضول او سهل باشد و بدان سبب کفایت کند و در ان ادویهٔ قلیل المقدار که شدید القوت نباشد و اما وضع چشم مشتمل بموضع و مشارکت ست اما موضع چشم ظاهر ست که آن از معده و جگر بسیار بعید ست فلهذا اثر ادویه با وی ازینجا نمیرسد مگر بعد فرط شعف قوت آن پس بجز دوای شدید القوت در ان تأثیر معتد به نکند فلهذا عمده در معالجات چشم ادویهٔ وضعیه است که بسهولت بسوی چشم میرسند پس واجب ست که قوت دوا بمقداری نباشد که بر مقدار مرض چشم زیاده شود و اما مشارکت چشم باعضای دیگر پس بدانند که چشم شدید المشارکت بدماغ ست و چرا نباشد که آن مثل جزو اوست و طریق نفوذ مواد از داخل و بسوی آن فراخ ست و آن عصب نوری ست فلهذا واجب ست که ادویهٔ مانع نفوذ مواد از دماغ بسوی چشم قوی

التقویت و قوی الردع باشند لیکن نه بحدیکه موجب شدت تمدید و تکثیف طبقات عین گردند چه آن حبس فضول در ان نزیادتی مواد و وجع کند و اما قوت چشم پس اصناف قوتها چون در چشم بسیار ست ارواح او بسیار بود و این منع میکند از انکه دوای چشم قوی النطیفه باشد تا اجماد مزاج روح نگرداند و از انکه قوی التحلیل باشد تا روح را فانی نکند. و اما مقدار مرض پس مرض قوی محتاج بدو ای قوی باشد و ضعیف را کفایت کند ضعیف و اما در اشیائی که ذکر او کردیم امر در ان ظاهر ست. خامس اختیار وقت موافق برای استعمال دوا و این وقت گاهی معتبر بحسب فصول سال بود پس اولی موسم استعمال ادویهٔ محلله قویه شدید الجلارا سرما ست نه گرما و ادویهٔ قوی الروع و شدید البرور اگر ما و ادویهٔ مستفرغه را ربیع و خرایف ست نه سرما و گرما و در ربیع استفراغ خون و در خریف استفراغ بادویهٔ مسهله باید و گاهی معتبر بحسب مرض باشد پس در علاج اورام استعمال ادویهٔ رادعه در ابتدا و ادویهٔ محلله در آخر کنند و میان هر دو زمان هر دو را مخلوط سازند و اولار وداع را قوی‌تر نمایند بعده محللات را قوت دهند حتی که هر دو در منتهی مساوی گردند و ایضاً موادیکه ارادهٔ تحلیل آن یا استفراغ آن کنند اولاً در ان منضجات استعمال کنند و بعد نضج آن مستفرغات و سادس اختیار جهت استعمال دوا پس می‌باید که ادویهٔ اورام چشم قطورات باشد زیرا که دوای یابس میان پلک و مقله متوقف شوند و آنرا الم رسانند و ادویهٔ ظفره و بیاض و مانند آن باید که ذرورات بود و ایضاً هر گاه احتیاج بنفوذ و ابسوی اطراف و نواحی چشم باشد قطورات و جمیع اشیای سیاله بدان اولی بود و استعمال ادویهٔ مبرده و طینه خاصهٔ مسکن وجع هر روز بلکه در روزی چند بار جائز ست و چنین نیست ادویه حاره که در ان واجب ست تفرقه ایام و ازینجاست که گفته‌اند دوای تیزراعلی الاتصال و بیهم استعمال نباید کرد و اگر حاجت تکرار افتد صبر کنند تا آنکه چشم از اذیت مرتبهٔ اولی استراحت یابد پس باز بعمل آرند. بعضی گویند که بهترین اوقات استعمال کحل و تقطیر و مانند آن وقت سردی از روز ست و قبل تناول غذا و اگر مزاج مریض و کحل هر دو حار باشند بشب یا صبح استعمال کنند و اگر هر دو بارد باشند در نصف النهار بعمل آرند و اگر کحل حار باشد فقط در آخر روز بکار برند و بعد اکتحال بمعد نیات خواب نکنند الا بعد اثمد و در نزول الماء بیاض و سبل بر پشت خوابیده و در مرض اسفل عین نشسته و در امراض پلک سرنگون داشته کحل استعمال نمایند و عند استعمال ذرورات مربع نشسته و اگر رید و امراض خفن باشد جهت نماید که وصول کحل با جفان باشد فقط تا مقله را بخشونت آن الم نرسد و اگر قلع آثار و جلای بیاض و مانند آن مطلوب بود میل را بسوی مقله رسانند و بر موضع مرض احتکاک نمایند و در تقطیر چشم را بابهام و سبابهٔ دست چپ گشاده از دست راست قطور را بجمپچه میل بریزند و جوهر میل از نقره باشد در علاج سخونت چشم و رطوبت آن و از طلا بسازند اگر اراده و تطفیهٔ ماده باشد و یا از آبنوس بعمل آرند اگر ارادهٔ تلطیف مواد تحلیل آن باشد و یا از مس

مرتب سازند و باید که بعد هر استعمال سیل را بشویند و جوهر کمحله باید که از اجسام مناسبهٔ کحلی باشد که در ان نهند پس گاهی از نقره و گاهی از ابنوس و مانند آن بود و شکل او مستدیر نائل بطول باشد و *** و چنان باشد که بسهولت گشاده شود و سنگ برای ساییدن شیافات و غیره حجر مسن بهتر ست و یا تختهٔ آبنوس باشد و هر چیز که بران بسایند آنرا بشویند و بعضی اعمال محتاج به بستن عصابه و نهادن رفاده بود خصوصاً بعد قدح و قطع سبل و در اطفال و برای حفظ اضمده و غیره و در آخر مرض و برای حراست چشم از هوا و برای ضغطهٔ عین در نتوآن و برای متع اوجاع و تسکین آن چنانچه در ضربان چشم و صدغ و نفع رفاه در رو جحوظ و نتو بیشترست و بدانند که ادویهٔ مخصوص باشد مثل کحل و ذرور و شیاف و مانند آن ولابد ست که خالی از کیفیات ضاره باشند و واجب ست که مختلف بود طریق عمل آنها بحسب اختلاف قوام و کیفیت آنها و مانند آن پس در جمیع معدنیات و احجار و اصداف واجب ست که در تصغیر اجزای آن بساییدن مبالغه نمایند تا بسبب خشونت موذی مقله نشوند از حرکت پلک و این تصخیر را گاهی کفایت میکند کثرت سحق و نخل از خرقهٔ صفیق تنگ سام مع تربیت و تصویل بآب چنانچه در توتیا و شاذنج و مرقشیشا و اثمد و مانند آن از معدنیات عمل میکنند و گاهی این بدون احراق باتمام نمیرسد بجهت کیفیت رویه یا عدم قابلیت بحق بلیغ و بهترین طرق احراق آنست که در کوزهٔ جدید کرده گل حکمت گرفته در میان تنور یا قرن مدنی بدارند تا آنکه خوب سوخته مهیا بجودت سحق کرده چنانچه باقلیمیا اوزاجات و سواد سند و حریر و شنج و حلزون و صدف و مانند آن عمل میکنند و بعضی ادویه بعد حرق و سحق بغسل کثیر محتاج باشند مثل سفیداب و این برای ازالهٔ ترشی ادکه مضر چشم ست و رفع حرارت مکتسبه از نار میکنند و ایضاً مانند نجاس محرق که در ان کیفیت ضاره بعین ست و بسیار ادویه است که سحق او باختلاط آب با رطوبت مائعی چید میشود مثل احجار و اکثر معدنیات و بعضی از ان محتاج باین نمیشوند مثل نشاسته و صبر و اما سحق صموغ بغیر رطوبت بسبب انحلال قوت آنها بحرارت سحق موجب ضعف آنها میگردد و بعضی ادویه است که در برای تصغیر اجزای آنها خیسانیدن او در اب یا مائعی مناسب کفایت میکند همچون کتیرا و صمغ عربی باید که در آب بخیسانند پس از خرقهٔ صغیق صاف کنند و بعضی را در تصغیر اجزا این کفایت نمیکند بلکه با وجود خیسانیدن باز محتاج بساییدن باشند چنانچه در اشق و سکبینج بعمل می‌آید و ادویهٔ چشم در اب غوره و آب بادیان و آب هلیله و آب سماق و آب مرزنجوش و آب باران چند بار خیسانیده و خشک کرده ساییدن قوت دوا زیاده میکند و اذحال مشک قوت ادویه را بقعر چشم و در طبقات میرساند و ادویهٔ جدا جدا ساییده باز وزن مطابق نسخهٔ نموده آمیخته مجموع در صلایه بآهستگی بسایند و از گرد و آفتاب محفوظ دارند و در جمیع شیافات احتیاج بدوائی میشود که در ان تعزیه باشد تا ادویه جمع گردد و بعض آنها ببعض بچسپد و باید که آن

مغزیات نافع امراضی باشند که برای آنها این شیافت و ذرورات و مانند آن بسازند فصل ربیع است بسبب اعتدال هوا در ان پس ادویه متکرج نخواهد شد چنانچه در سردی سرما و نه تحلیل قوای آنها خواهد بود چنانکه در گرمی گرم لیکن اوائل ربیع بشیافات اولی ست تا قوای آنها قوت حرارت در مدت خشک شدن آنها تحلیل نشود فلهذا می‌باید که بتخفیف آنها در سایه کنند و اما ذرورات پس تأخیر آنها تا آخر ربیع جائز ست و دوائیکه در ابهای مذکوره پرورند در اخر ربیع بهتر باشد و باید که هر واحد از اکحال و شیافات در ظرف علمحده بدارند تا هر واحد از انها قوت یکدیگر اکتساب ننمایند و بدان سبب قوت او ضعیف و باطل نگردد و همچنین حرارت مشک بمجاورت کافور کم میشود و برودت کافور از مجاورت مشک قلت می‌پذیرد. **علاج مرض ترکیب عین** اصلاح هیئت چشم کنند و ازالۀ آفت که در ترکیب اجزای چشم افتد و آن یا بفصد و استفراغ بود و آن مذکور شد و یا بانواع حیلها که در جایگاه خویش خواهد امد. **علاج تفرق اتصال چشم** بادویۀ قلیل التخفیف غیر لاذع چون سرمه و زعفران و توتیا و سفیداب و شاذنج و صبر و مانند آن علاج باید کرد زیرا که هر دوائی که مزاج چشم ست مضر عین بود و انچه اندکی مخالف اوست مثل ادویۀ مذکوره نافع باشد چون مزاج چشم گرم و ترست لهذا در اکثر دوای مرطب چشم را مضرت رساند و هر دوا که رطوبات کمتر کند و لاذع نباشد تقویت چشم نماید هر عضویکه قوی گردد ماده مرض را قبول نکند و انچه بدان رسد از خود دفع کند و این اصل عظیم ست در اکثر علاج چشم مرغی دارند بالجمله علاج مفصل او و علاج لوازم بفصول علمده مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی.

اوجاع عین

بدانکه در چشم بیشتر اوجاع ممدده و لذا عه‌ونا خسه و ضربانیه و حاده و ضاغط و خشنه و مانند آن افتد و آنرا ارجاع زیاده‌تر از غیر او عارض شود بسبب قوت حس او و ملاقات پلک بمواضع موجعۀ آن و پخش کردن آن از هر طرف و چون دردهای چشم شدید باشد پس امراض موجعۀ آن بغایت حاد بود و صبر طبیعت بر اوجاع او تا مدت طویل کمتر بود و چون درد آن طول کند فضول در چشم کثرت پذیرد و ضعیف گردد پس مستعد امراض شود بالجمله اوجاع چشم را هژده سبب ست طریق تشخیص اسباب او و اولا چشم را ملاحظه نمایند اگر در ان آثار اقسام رمد یا سبل یا جسارت ملتحمه یا شور یا قروح عین یا ضربۀ چشم یا قذی معلوم شود سبب درد همان باشد و هر واحد از ان در فصل علحده مذکور خواهد شد و اگر علامات امراض مذکوره یافته نشود و درین صورت از مریض سؤال کنند که کدام قسم در دست ایا ضربانی و مسلی ست یا اناخس یا تقیل یا اضاغط یا تمددی و در عمق چشم محسوس میگردد و یا در دیگر اجزای چشم پس اگر بیمار درد و ضربانی مع سلی یا مع ضاغط در عمق چشم بیان کند و درد مذکور مثل شقیقۀ سرگاهی

لازم باشد و گاهی نه از صداع حدقه و شقیقهٔ عین باشد و اگر درد ضربانی با صداع باشد از ورم عنبیه بود و اگر درد ناخس شدید که تا صد غین منتهی شود و عروض درد سر خصوصاً عند حرکت بگوید و در رگهای چشم تمدد و رنگ ورم سرخ و نائل بسیاهی و تیرگی نماید و اشتهای طعام نشود و از سرطان قرنیه باشد از ورم عنبیه بود و اگر در چشم المی ناخس بگوید و پندارد که در حدقه خار یا سنگریزه افتاده است و حدقه گردانیدن و در روشنی چشم کشادن نتواند از نرسیدن غذا برطوبت زجاجیه باشد پس اگر سببش خشکی رگهای مجاری غذای او بود و هر دو چشم در غور روند و اشک نیاید اما اگر سبب نرسیدن غذا سده بود گاه گاهی در چشم اشک همی آید و گاه باشد از هر دو گوش چیزی شبیه بریم براید و ذائقهٔ دهن بی‌مزه گردد و اگر درد ثقیل گوید و چشم گران باشد و اشک اردو هر چیز غیر مستقیم نماید و پلک با هم نه پیوند و در نصف قرنیه کدورت نماید از زوال طبقهٔ عنبیه باشد و اگر وجع شدید ضاغط گوید و نتواند چشم را حرکت داد و عطاس و چشم پر چرک و پر اشک بود از ضغطهٔ جلیدیه باشد و اگر وجع شدید در قعر چشم باشد و با آن انتشار نور در جمیع اجزای عین مدرک گردد و بصارت باطل شود از تفرق اتصال شبکیه باشد و اگر در عمق چشم درد بگوید درین صورت اگر در اقطار چشم سرخی نماید از فساد طبقه شیمیه باشد و اگر با درد ضاغط در عمق چشم جحوظ عین باشد از رم طبقهٔ صلبیه باشد پس اگر ورم و موی بود با الم مذکور تمدد و حکه در چشم بموضع غیر معین باشد. و اگر صفروای بود با احتراق و التهاب و حرارت شدید و اگر بلغمی بود با الم ثقیل و استرخای پلک و دشواری نظر بسوی اشیای عالیه مثل سقفد و غیر آن باشد و اگر با وجود درد در عمق چشم چنان نماید که چشم بازپس کشیده میشود از ورم سوداوی یا یبوست صلبیه باشد و اگر التوای چشم بجابنی و الم تمددی بجهتی مائل گوید از التوای طبقه صلبیه باشد و اگر وجع تمددی گوید و چنان پندارد که چشمها بسوی اسفل خواهند برامد و باشد که نظر بسوی سقف دشوار گردد از استرخای پردهٔ صلبیه باشد **علاج** در چشم دردناک سیل نیندازد بلکه ادویه را در شیر یا چیزی دیگر حل کرده اندک اندک بفاصله چکانند و هر مرض چشم که با درد صعب بود اول تسکین درد نمایند لیکن دوام استعمال مخدرات بهر تسکین وجع جائز نیست و باید که در اوجاع خواب آورند بهر حیله که ممکن باشد حتی که بغنا و حکایات ملایم و آواز آب و شجر و آسیا و غمز لطیف مع قلت روشنی در مسکن و ترک حرکات خفیفه و اما حرکات خفیفه مثل جنبش گهواره و مانند آن مفید بود **و انچه** از شقیقهٔ عین باشد اول فصد سرور نمایند بعده بر صدغین زلو چسپانند و بعد نضج ماده مسهل و حب ایارج دهند و هر چه در شقیقهٔ سر مسطور شد بعمل ارند پس برای تسکین درد و حرارت وردع ماده آب عصی‌الراعی و سفیدهٔ بیضهٔ مرغ و شیر دختران در شیشه کرده و اندکی شیاف مامیثا و حضض سوده آمیخته بجوشانند و سرد کرده چند قطرهٔ روغن گل امیخته بجنبانند تا که مثل مرهم شود هر

ساعت در چشم قطور سازند و لازق بر صدغین بچسبانند و اگر فائده نشود شریان صدغ قطع نمایند و در علاج مهلت روا ندارند تا بکوری نه انجامد **و انچه** از سرطان باشد علاج نپذیرد لیکن برای تسکین درد و توقف مرض فصد قیفال کنند و بماءالجبن و سکنجبین افتیمونی و سفوف سودا و حب حنطیه که دران حرارت نباشد و بلحوم خفیفهٔ طیور مثل دراج و چوبهٔ مرغ فربه و اطراف و لحم بزغاله و حملان غذا سازند و یا حریرهٔ جو باصل‌السوس مقشر کوفته و گاوزبان و گل بنفشه هر یک سه درم عناب پانزده دانه نیلوفر تازه مقشر هفت عدد نیک پخته صاف کرده شربت خشخاش یا شربت انار شیرین یا شربت بنفشه یا شربت نیلوفر داخل کرده روغن بادام شیرین آمیخته بیاشامند و آشامیدن ماءالجبن با یکی از اشربهٔ مذکوره یا شیر خر یا شیر بز و یا شیر گاو نافع‌ست و بقول جزری منضجات سودا استعمال نمایند و مطبوخ افتیمون و بعده ماءالجبن گاهی با سفوق مبدول و گاهی با سفوف مسهل بنوشند و سفوف مسهل از حجر ارمنی و هلیلهٔ کابلی و هندی و بسفایج و نمک هندی و غاریقون مرتب سازند و سفوف مبدل اینست مغز تخم خیار و مغز تخم کدو بادرنگ و گاوزبان و اصل‌السوس و صندل و طباشیر و گل سرخ و گشنیز خشک ساییده هر روز پنج درم هراه ماءالجبن بدهند و سویدی مینویسد که این سفوف مجرب من‌ست و شیاف ابیض با سفیدی بیضه آمیخته و با شیاف مامیثا در شیر زنان حل کرده در چشم چکانند و سفیدهٔ بیضه باکلیل الملک و اندکی زعفران بنهند و یا آرد جو و بنفشه و نیلوفر و آرد باقلا و بابونه و اکلیل و آب کاکنج و آب عنب‌الثعلب ضماد سازند و یا برگ خطمی و برگ خبازی و عنب‌الثعلب کوفته روغن بنفشه آمیخته مضماد کنند و هر شب قیروطی زردهٔ بیضه و روغن گل بر پشت چشم نهند و جمیع ادویه که دران ملینات مغریه و مخدرات باشد بعمل ارند و ادویه و اغذیهٔ حار الصلا استعمال نسازند و نطول نمایند بآبیکه دران بابونه و گل بنفشه و خطمی و اکلیل‌الملک و گل نیلوفر جوشانیده باشند و طلا نمودن زردهٔ بیضهٔ مرغ با کتیرا یا شیر زنان نیز مفیدست و شادنج و نشاسته مساوی صبح و شام اکتحال نمایند و بقول انطاکی حیله در سکون الم بمخدرات کنند بعده در چشم شادنج و نشاسته و گل مختوم و مامیثا و مروارید استعمال کنند نه غیر آن که اگر ماده غیرمستحکم بود به شود والا وقوف آن کفایت باشد و اگر آب کشنیز سبز و آب عنب‌الثعلب و آب گل سرخ و سداگلاب هر یک سه ماشه تخم کاسنی صندلین گل ارمنی هر یک سه ماشه در عرق بیدمشک یکتوله ضماد کنند بسیار مفیدست و گویند که هر گاه درد ساکن گردد توتیای مغسول شادنج مغسول نشاسته هر واحد یکدرم شیاف مامیثا گل مختوم هر واحد نیم درم مروارید دو دانگ کوفته بیخته اکتحال نمایند و شیافات لینهٔ مسکنهٔ وجع استعمال و لعابات مرخیه و مانند آن در چشم ریزند و حمام مرطب نافع‌ست و از اغذیهٔ مولدهٔ سودا مانند عدس و بادنجان و گوشت گاو اجتناب نمایند **و انچه** از ترسیدن غذا بز جاجیه باشد و سببش سده بود بحسب ماده در اسهال و تفتیح سده کوشند مثلاً

در مادۀ بارد مطبوخ بادیان بیخ اذخر افسنتین تخم کشوث بشربت دینار بدهند و در مادۀ حار مطبوخ تخم کاسنی اصل‌السوس عنب‌الثعلب مویز منقی شاهتره همراه سکنجبین دهند و شربت بزوری و قرص ریوند و امثال آن استعمال کنند و سده از مادۀ حار نادر بود و بعد انفتاح سده برای ترطیب ضماد برگ خطمی که در سرطان گذشت باضافۀ سفیدۀ بیضه دائم بر چشم نهند و شیاف ابیض در شیر دختران حل کرده در چشم کشند و روغن بنفشه یا کدو در بین چکانند و ایضاً برای ترطیب مزاج مثل روغن بادام و شیر دختران و روغن نیلوفر و سعوط از مسکۀ گاو و مغز ساق او و تدبیر مرطب مثل فرط خواک و تناول اسفید باجات وسمه و کدو و خیار مع لحوم چرب و لحم ماکیان فربه و زردی بیضۀ نیمبرشت بعمل ارند و از هر چه مالح و حامض و حریف و مجفف باشد اجتناب نمایند و طبری گوید که علاج عدم غذای زجاجیه اینست که در غذا بر مرطبات اقتصار نمایند و ماءالشعیر ایام متوالی بنوشند تا بدن را ترطیب دهد بعده استفراغ باین مطبوخ نمایند اگر ظاهر شود که از سده است فوموجبلی و بزرجرزبری هر واحد سه درم تخم کرفس انیسون هر واحد چهار درم سنای مکی اسطوخودوس هر واحد پنجدرم و مویز منقی پانزده درم تمرهندی ترنجبین هر واحد بست درم انجیر بیست عدد جوشانیده صاف نموده بقدر صد درم گرفته هفت درم شکر طبرزد سوده انداخته و سه درم تا پنجدرم روغن بادام تلخ بالایش ریخته نیمگرم بنوشند و از این مطبوخ دو شربت در مدت هفت روز بیاشامند اگر مزاج و قوت و سن و فصل و بلد احتمال آن نماید و در جمیع امراض چشم جهد نمایند وقت علاج که مزاج مریض بحدت متغیر نشود و باعتدال رد کنند اگر ازان خارج شود و چون این مطبوخ نوشیدند بر دوشیدن شیر دختران از پستان در چشم مواظبت نمایند و این ضماد بر چشم نهند برگ خبازی یا برگ خطمی جوشانیده بسایند و با سفیدۀ بیضه و روغن بنفشه آمیزند و از قرب کافور بچشم و از شم آن اجتناب نمایند هر گاه مرض درین رطوبت باشد و بروغن بنفشه یا روغن کدو یا روغن خلاف سعوط کنند لاسیما اگر در انجا صداع باشد و برای ترطیب شیاف ابیض بشیر دختران در چشم کشند و اگر مرض از عدم غذا و قلت او باشد و سببش یبوست بود بنابر کثرت استفراغ یا کثرت سوم یا ترک طعام مانند آن همگی عنایت بترطیب مصروف دارند و درینجا سبیل باستفراغ و نوشیدن چیزی از مجففات بنوشانند و از ریاضت سخت و عرق بسیار در حمام منع کنند و نطولات بادویۀ مرطبه مثل بنفشه و نیلوفر و برگ بید استعمال نمایند و اگر وقت بنفشۀ تر باشد بنفشۀ تازه را در گلاب تر کرده شب بر سر نهند و بخواب روند و تعدیل خوابگاه نمایند و از سموم و بادهای گرم محفوظ دارند پس باین طریق غذا کثرت پذیرد و بجلیدیه رسد و از انچه اقبال عافیت و ابتدای زوال مرض ظاهر شود این‌ست که زوال غور حادث در عین اولاً فاولاً معلوم گردد و هر گاه چشم در هیئت بطبیعت خود عود کند و صداع وحدت زائل شود مریض صحت یابد **و انچه** از زوال عنب باشد اگر غلبۀ خون دریابند فصد کنند و

مسهل مناسب مزاج دهند و بعد تنقیه مدمعات در چشم کشند و موافق خامهٔ چشم از اسرب مانند خود ساخته و در وسط آن سوراخ کرده در رفاذه بنهجی گیرند که سوراخ بند نشود و بر چشم بندند و از حرکت و نظر بسوی روشنی و سرنگون کردن منع کنند **و انچه** از ضغطهٔ جلیدیه باشد علاجش مثل علاج علاج اورام چشم‌ست چنانچه در رمد گفته آید از تسکین و استفراغ پس تحلیل اورام و تقطیر شیاف ابیض و دوشیدن شیر دختران از پستان و سعوط باشیای موافقه بعد استفراغ نافع است **و انچه** از تفرق اتصال شبکیه باشد علاج نپذیرد مرگ بهر تسکین الم در ابتدا فصد و تعدیل مزاج و اصلاح غذا نمایند و شیاف ابیض افیونی با زردهٔ بیضهٔ مرغ و روغن گل استعمال کنند **و انچه** از فساد مشیمیه باشد فصد سرور و حجامت نقره یا کاهل کنند و بملینات تلیین طبع نمایند و از برگ اسپغول و برگ بارتنگ و برگ عنب‌الثعلب آب براورده بجوشانند پس حفض و قدری شیاف ابیض حل کرده صبح و شام در چشم چکانند و طلع که آنرا بهار خرما گویند بلعاب اسپغول و اندکی سرکه و روغن گل سرشته وقت خواب بر چشم ضماد کنند و شیاف و یزج بعده برود کافوری اکتحال نمایند **و انچه** از ورم صلبیه باشد در دموی فصد سررو کنند و بهر تلیین طبع ادویهٔ خفیفه مثل بنفشه نیلوفر خطمی عناب سپستان جو نیکوفته جوشانیده صاف نموده روغن گنجد شکر سرخ آمیخته حقنه سازند چند بار متوالی و یا مطبوخ عناب سپستان آلو بخارا نیلوفر خطمی شیرخشت ترنجبین آمیخته بنوشند و بعد منع ماده از انصباب و تنقیهٔ دماغ از فضول کحل رمادی اصغر صبح و شام در چشم کشند و اگر ازین تدبیر فائده نشود شیاف ابیض افیونی بآب کشنیز تر و آب عنب‌الثعلب سبز مطبوخ مصفی حل کرده در چشم چکانند و بربندند و شربت عناب بماءالشعیر مدام نوشیدن و بآب طلع و مانند آن سعوط کردن نافع است و در صفراوی اگر واجب بود فصد کنند و از مطبوخ مذکور باضافهٔ هلیلهٔ زرد و خمیرهٔ بنفش و یا بگلسرخ و بنفشه و آل و عناب و تمرهندی و کشوث و تخم کاسنی و ترنجبین و مانند آن تلیین نمایند و یا مسهل صفرا دهند بعده جومقشر و بهدانه هر یک ده عدد چشخام بست دانه نیمکوفته و قدری انزروت بآب شیرین آن مقدار که بالای دوا باشد در قدر مضاعف بجوشانند که بقوام ماءالشعیر اید صاف نموده در روز و شب چند قطره در چند بار نیمگرم در چشم چکانند و رفادهٔ مبلول مبرد ثقیل بر چشم بدون بستن بنهند و ساعتی بر پشت بخوابند پس شحم انار و اطراف کاسنی مساوی کوفته برزقطو نابرابر هر دو آمیخته در گلاب و روغن گل خوب برهم زنندو وقت خواب بر چشم ضماد کنند و بملایمت بربندند و صبح چشم را صاف نمایند و طعام مبرد مرطب خورند و مدام بروغن بنفشه و شیر زنان سعوط سازند و در بعض اوقات شیاف ابیض در چشم چکانند و از مشی در افتاب و دخول حمام منع کنند و در بلغمی بعد نضج و تنقیهٔ مسهل بلغم و حب ایارج روغن مصطکی یکجز و مشک ربع جز و قدری آب زوافر مطبوخ آمیخته حل کرده در بینی چکانند اندک اندک هر روز افزایند پس مروشونیز بریان و زعفران

سوده در خرقه بسته ببویند تا که عطسه آید و اگر عطسه کمتر اید کندش اضافه کنند که تعطیس درینجا انفع اشیاست و مشک در ادویهٔ محلله داخل کرده اکتحال نمایند و در ابتدا بهر تسکین درد بگلسرخ و مرود در شراب پخته یا بزردی بیضه و روغن گل و زعفران ضماد کنند **و انچه** از ورم سوداوی یا یبوست صلبیه باشد در صورت درم بمطبوخ افتیمون و سفوف سودا یا حب لاجورد بعتد از نضج و ترطیب بدن تنقیه نمایند و یا بسمتفرغات خفیفه مثل خمیرهٔ بنفشه با عرق گاوزبان تنقیهٔ بدن کنند و بهر ترطیب بدن و دماغ و چشم اشربه و اغذیهٔ مرطب اختیار کنند و شیر دختر یا شیر بز یا شیر خر بر سر دوشند و در بینی چکانند و شیر دختران و روغن بنفشه یا نیلوفر و آب عصی‌الراعی و آب حی‌العالم در بینی چکانیدن بغایت مفیدست و چشم بسته دارند و بماءالشعیر و ماءالباقلا و مانند آن بخار رطب بردارد غذا سازند پس اگر مرض زائل نشود شعیر رزین یعنی جو بالیده و سنگین سوخته بشیاف ابیض آمیزند و در سفیدهٔ تخم مرغ حل کرده صبح و شام در چشم کشند و بران رفاده بگلاب تر کرده بربندند و هر گاه درد خفت پذیرد و جحوظ کم گردد بآب گرم تکمید کنند و اکثر آب گرم بر سر ریزند و براب ادویهٔ محلله مثل بابونه و اکلیل‌الملک و مانند آن انکباب نمایند **و انچه** از التوای صلبیه باشد ایضا در ترطیب مزاج کوشند اکلاً و شرباً و نطولاً و استحماماً و تمریخاً و طلاءً و مسعوطاً و قطوراً و قیروطی که از روغن بنفشه یا نیلوفر و موم ساخته بآب عصی اراعی و قداح بید و آب جرادهٔ کدو تسفیه داده باشند بر سر و بدن مالند چنانچه جالینوس در میامر ذکر نموده و شیاف ابیض بشیر حل کرده در چشم چکانند و شیر دختران در چشم دوشند و از خواب بر پشت منع کنند و اگر در هوای گرم احتیاج خروج از خانه باشد پارچه در گلاب تر کرده بر روی وی اندازند **و انچه** از استرخای صلبیه باشد بعد نضج از مسهل بلغم و حب ایارج تنقیه نمایند بعده غراغر منقیه از مویزج و عاقرقر حاومری و مانند آن استعمال کنند و مصطکی و کندر و راتینج و وج تنها یا با مویز مرکب ساخته بخایند و سعدا سود بر زبان بمالند و مدام شیاف احمر حاد بآب مطبوخ زوفا حل کرده در چشم چکانند و اغذیهٔ ناشفه مثل قلایا و مطنجنات گوشت تیهو و کبک و دراج اختیار کنند و ارگ قوت و سن و فصل مساعد کند فصد سررو نمایند و اگر مرض زائل نشود حقنهٔ منقی امعا از رطوبات غلیظه بعمل ارند و بریاضت معتدل امر کنند و هر گاه علت مشکل گردد باوی صداع عارض شود درین صورت معالجهٔ چشم ترک نمایند و بعلاج صداع متوجه شوند که بزوال آن این مرض نیز زائل شود و علاج ورم عنبیه مثل علاج رمدست

اقسام رمد

بدانکه رمد نزد قدما ورم حاد ملتحمه است و اورام دیگر را تکدر گویند نه رمد و متأخرین رمد درد چشم یا ملتحمه را گویند با ورم باشد یا بی‌ورم مادهٔ ورم حار باشد یا بارد چنانچه از کلام شیخ مستفاد میشود که رمد دو قسم‌ست یکی

حقیقی و آن ورم ملتحمه است پس اگر در عظم ورم و شدت اعراض از حد تجاوز کند آنرا درد بیخ گویند و بیونانی کیموسیس نامند و این بیشتر بصبیان عارض میشود و دوم غیرحقیقی و آن تسخن و ترطب چشم‌ست از اسباب خارجی که محدث سرخی چشم بلاورم شوند و آنرا تکدر و تختر نامند و بیونانی طاراکیس گویند بمعنی اضطراب و این قسم در اکثر امر وقتی حادث میشود که در بدن و سر امتلای بسیار از مواد نباشد والا بر احداث تکدر فقط اقتصار نمیکرد بلکه رمد حادث میشد و همچنین اگر سبب بدنی یا بادی معاضد بادی اول آنرا معاونت کند می‌تواند که زود برمد حقیقی منتقل گردد مثل انتقال حمی یوم بحمیات عفنه و چون برمد انتقال یافت بیونانی انومکما نامند و رمد که تابع جرب عین باشد در ابتدا از قبیل تکدر بود و روفس در کتاب‌العین گفته که رمد سه صنف‌ست اول تکدریکه عارض چشم گردد و از غبار یا دخان دوم ورم حار ملتحمه است سوم آنست که آن ورم صعب باشد بحدیکه ملتحمه بالای قرینه آید بجهت شدت ورم و سید جرجانی و ایلاقی تقسیم رمد بسه قسم بدین طور نموده یکی آنکه در چشم هیجان از سبب خارج مثل دخان و غبار و گرمی آفتاب ظاهر شود و دوم آنکه سخت‌تر از اول بود و اسباب این دو گونه است اول آنکه هر گاه سببهای خارجی مذکوره دوام و کثرت پذیرد تأثیر قوای گردد و ماده را که در میان عروق و طبقات چشم باشد حرکت دهد و فاسد کند و ثانی آنکه مواد فزونی از جمیع بدن بدماغ سعود کند و آنرا ممتلی سازد و از دماغ بچشم نازل شود و خصوصاً اگر ملتحمه ضعیف باشد و دماغ و عروق او و دیگر طبقات چشم قوی باشند و مواد بسوی ملتحمه نازل گردد و سوم صعب‌تر از هر دو نوع‌ست و سبب او کثرت دردات اخلاط و ورود آنها درین طبقه باشد و نشانش آنست که سفیدی چشم بلندتر از سیاهی باشد و گاهی پلک چندان ورم کند که پوشیدن چشم ممکن نبود و بسبب صعوبت ورم پلک منقلب گردد و جالینوس گفته رمد چهار نوع است یا از خون خالص زائد در کمیت یا از خون بلغمی یا خون سوداوی یا خون صفراوی و این نوع کثیرالوجودست بالجمله مادۀ رمد حقیقی نیز مثل اورام دیگر از اخلاط اربعه مفرد و مرکب باریح باشد و خلط مؤرم گاه در چشم تولد کند و گاهی از دماغ بر سبیل نزله آید از طریق حجامت سر یا از طریق حجامت داخل و گاهی از اعضای دیگر مثل معده و رحم اید و خصوصاً وقتی که سود مزاج بچشم عارض شود و آنرا ضعیف و قابل مواد اعضای دیگر گرداند و بعضی گوید که مادۀ محدث رمد یا در چشم متولد میشود وقتیکه آنرا سوء مزاجی مفسد باشد که انچه از غذا بسوی آن آید فاسد گرداند و یا دران متولد نمیشود بلکه بسوی او منتقل میگردد از غیر او و آن خواه کل بدن باشد وقتیکه در بدن سوء مزاج مصعد مواد بسوی چشم بود چنانچه بدن را حرارت شدید بهمرسد از تعب و یا غضب و یا جماع و یا ملاقات آفتاب گرم و مانند آن و بدن ممتلی و چشم ضعیف باشد که بسبب تحریک اخلاط باین اسباب انتقال بسوی چشم یابد و چشم بسبب ضعف خود قبول نماید و یا بجهت امتلای کثیر از

مواد در بدن عند احتباس استفراغ انچه استفراغ آن ضرورست قبل از وقت میباشد چنانچه نزد احتباس خون حیض یا نفاس یو بواسیر یا اسهال قبل از نقای هر واحد و خواه عضو واحد بود و آن عضو یا متصل بچشم باشد مثل دماغ و یا غیر متصل بدان و این عضو غیر متصل یا قریب باشد بآن مثل معده یا غیر قریب بود بدان مانند رحم و ماده که انتقال می‌یابد بسوی چشم از دماغ گاه در شرائین می‌باشد پس وجع او حادتر بود و گاه در او رده و گاه در اعصاب و گاه در سمحاق و گاه درام غلیظ و گاه درام رقیق و گاه در جوهر دماغ و انتقال ماده از معده بسوی چشم گاه بر سبیل بتبخر بود و گاه بطریق اورده و شرائین صاعده از معده بسوی سر و ازان بسوی چشم میباشد و همچنین انتقال آن از رحم و لیکن رحم چون از دماغ بسیار بعیدست مادهٔ بچشم از رحم انگاه منتقل شود که امتلا کثیر و سوءمزاج مسعد مواد در مزاج آن بکمال شدت باشد و ازینجهت اکثر این عند احتباس طمث یا نفاس و خصوصاً اگر رحم معذلک مؤف بود چنانچه عند وضع حمل و یا اسقاط حادث میگردد و اما معده را کفایت می‌نماید ادنی آفتی برای انتقال ماده مثل فساد هضم و ضعف آن و اما انتقال ماده بسوی چشم از اعضای دیگر غیر اینها وقتی باشد که اعضای هاضمه ضعیف شوند و تبخیر آن بسیار گردد و درین جمله انتقالات لابدست که چشم ضعیف باشد تا آنکه قبول نماید ور نه مادهٔ مندفعه قبول نمیکند و از خود دفع می‌نماید و گاه حداث میگردد انتقال ماده از سردی که بعضو اصلی برسد و هضم آن ضعیف گردد و فضول آن کثرت پذیرد و این را کثرت پذیرد و این را کثرت ابخره لازم شود و چون چشم را باعضای راس اتصال بسیار و مشارکت تمام بدانست هر گاه در سر مواد بسیار مجتمع گردد و چشم ضعیف باشد اکثر رمد عارض میگردد خصوصاً چون متفق شود بآن سببی که سیلان دهد مواد را یا بارخای آن چنانچه تدهین سر نمایند یا با انسداد مسام ظاهر راس سائل مواد و یا امری که باعث ترقیق مواد گردد مثل گرمی آفتاب که بسر رسد و مانند آن و یا امری که بهیجان و حرکت آورد مواد را مثل غضب شدید یا جماع بسیار و یا امری که بفشار و مواد را بسوی چشم مانند آنکه سردی بسیار بسر رسد و یا امریکه حبس مواد نماید از تحلیل مثل برد مکشف و انسداد مسام از وسخ بسیار چنانچه حادث میگردد چون بعد عهد از حمام گردد و گاه حادث میگردد رمد از سیر در یخ و برف و یا آنکه آفتاب بر یخ و برف بتابد و انسان بسوی آن نظر نماید و شعاع شمس از یخ و برف بسوی چشم رجوع کند و باحتقان ابخره دران بصر ضعیف گردد و بدان سبب ملتحمه ورم نماید و رمد رطب بهمرسد و ازان اشک بسیار سیلان نماید و گاهی رمد بحسب دور و نوبهٔ انصباب ماده بسوی چشم از عضو دیگر و یا بسبب دور تولد او در چشم ذی ادوار و نوائب میباشد و آن ادوار گاه منتظم میباشد و گاه غیرمنتظم و گاه میباشد بانظام بحسب حال ادوار تزید ماده یا تزید شر آن و در اکثر نوائب آن غب یعنی یکروز در میان میباشد خواه ماده منصب از عضو دیگر باشد و خواه متولد در چشم و آن مادهٔ صفراست و رمد

دموی را نوبت نباشد و حدوث رمد از بلغم و سودا کم‌ست اکثر رمد بادوار صفراوی بود و نوبهٔ هیجان آن غب میباشد و آن از امراض حاده است و بحران او در چهارده روز واقع شود و آن هفت دوره باشد ولیکن رمد و خاصةً صفراوی که دران وجع شدید بود باید که بحران او در هفت روز گردد و هر قدر که درد شدیدتر باشد بحران قریب‌تر بود و گاه نوبهٔ رمد هر روز میباشد پس اگر معذلک شدیدالحرارهٔ و لذاع بود آن صفراوی باشد و این هنگامی‌ست که صفرا در کمال حدت ولذع باشد و دو ماده باشد که نوبهٔ هر یک ازان هر دو غب بود پیش و پس یکدیگر و با آن سائر علامات اورام صفراوی بود و بحران او قریب‌تر باشد و اگر با آن ورم سردی و قلت وجع باشد و هر روز نوبه کند دلیل بلغمیت ماده آنست و این طویل‌المدهٔ میباشد و گاه نوبهٔ آن ربع میباشد و این سوداویست و رمد سوداوی نیز طویل‌المدهٔ میباشد و گاه تا چهل روز میکشد و بیشتر ازان نیز **و سبب اشتداد** وجع در رمد یا خلط لذاع اکامل طبقات و یا خلط کثیرالمقدار ممدد و یا بخار غلیظ بود وجع حاد لذاع اکال بر فساد کیفیت ماده و حدت او دلالت کند و وجع ممدد دال بر کثرت مادهٔ دم یا بر بخار غلیظ و ریح باشد و جمیع انواع رمد در شب اشتداد کنند اول روز تخفیف می‌یابند و رمد سریع‌المنتهی آنست که باکثرت سیلان اشک و لذع او حادتر باشد و بطی المنتهی آنکه یابس بود و **بقراط** گوید که چرک رطب سلیم‌ست لیکن بطی‌البرء بود و چرک یابس سریع‌البرءست الا ازان خوف قروح چشم باشد و اگر رمص اخضر و اشک بسیار گرم اید چشم جراجت کند و اگر زمان سیلان چرک و اشک و ورم طول کند شعر منقلب بود یا قرحه پیدا شود و رمص بر نضج یا بر غلظ ماده دلالت کند و آنکه بانضج بود و بادی چشم در اول اندکی سبک گردد و بسرعت منحل شود محمود بود و رمص صغیرالحب بر خیر دلالت کند و قطعهٔ کبار رمص بهتر از صغار بود و حدوث‌التصاق با جفان دلیل شروع نضج‌ست چنانکه بقول جالینوس مادامیکه سیلان رمص بسیار و رقیق حاد باشد دلیل زمان ابتدا بود و چون ابتدا بغلظت و قلت نماید زمان ابتدای نضج باشد تا هنگامیکه غلظت یابد و بچسبد اجفان که آن زمان قرب کمال نضج‌ست و چون کم گردد رمص و بسیار غلیظ شود زمان کمال نضج باشد وارجیجانس گفته فضل رقیق که با آن رمص نباشد در اکثر امر صاحب خود را کور میگرداند و با رمص مخوف نیست و مامون از کوری و قروح ردیه است و خداوند چشم جاحظ قابلتر بعظم رمد میباشد و کثرت اشک بارد در رمد بسبب عدم هضم و نضج بود و دلالت بر بطوی زمان می‌نماید و بیشتر رمد باسهال طبیعی زائل گردد و ردات رمد بحسب کیفیت ماده باشد و عظم رمد بحسب کمیت ماده بود و در بلاد جنوبی رمد بسیار عارض شود و بسرعت زائل گردد و در بلاد بارد و ازمنهٔ بارد بعکس این باشد و ابدان صلبه را بر بلاد بارد شمالی و ابدان لینه را بر بلاد جنوبی قیاس کنند و نهجی که بلاد گرم رمد پیدا میکنند همچنین حمام بسیار گرم چنانچه انسان هنگام دخول آن گمان می‌برد که رمد عارض شده و ثابت گوید گاهی رمد کسانی را که عادی حمام باشد

از ترک استحمام بسبب انسداد مسام نیز افتد و **علی بن عیسی** از ارسطو نقل کرده که رمد در صیف با تپ نمی‌باشد مگر بندرت پس اگر صاحب رمد را تپ عارض شود و خصوصاً در تابستان رمد نضج یابد و بسرعت زائل گردد و اگر رمد بعد تپ شدت کند منذر بآفت عظیم بود و بکوری انجامد و جماعت کحالین گویند که اگر سرخی شدید و رطوبت کثیر بود مادهٔ خون باشد و اگر سرخی شدید و جفاف بود صفرا باشد و اگر سرخی اندک و چرک بسیار بود بلغم باشد و اگر هر دو اندک بود سودا باشد **طریق تشخیص** انواع و اسباب رمد باید که اولاً دریافت نمایند اگر رمد خفیف با سرخی قلیل و سوزش اندک و سیلان اشک بود و بعد گرمی آفتاب یا صداع احتراقی یا حمی یوم احتراقی یا رسیدن غبار و دخان یا سردی یا ضربه یا هوای تند یا دیدن چیزهای بسیار روشن یا نظر بچشم مرمود یا خوردن اغذیهٔ مضر چشم یا کثرت مطالعهٔ کتب یا سهر مفرط و غیره اسباب خارجی پیدا شده باشد تکدر بود **و اگر** رمد مفرط با سرخی و انتفاخ و دمعه و الم شدید لذاع اکال و ممدد باشد رمد حقیقی بود پس اگر مرض عظیم‌تر و صعب‌تر باشد و ورم بحدی رسد که سفیدی چشم سیاهی او را بپوشد و بند کردن چشم مشکل گردد و گاهی اجفان از داخل بشکافد و خود ازان سیلان نماید و رنگ ورم همچون گلسرخ باشد و ردینج بود **و بعد** تشخیص رمد حقیقی نوع مادهٔ او مشخص کنند باین طور که حال شدت و خفت وجع بپرسند اگر وجع شدید گوید مادهٔ حار بود بعده بسرخی چشم و کثرت و قلت چرک و عروق نظر کنند و بپرسند که در ممدد ضربانی‌ست یا ناخس محرق پس اگر سرخی شدید با کثرت چرک و عظم و انتفاخ و ظهور عروق و در ممدد و ضربان صدغین و دیگر آثار غلبهٔ خون از عظم نبش و قانیت بول و کسل و نعاس و ثقل راس و بعد عهد از فصد و حلاوت فم و تنحیل چیزهای براق سرخ در خواب و زمان ربیع و سن شباب و تقدم اکثار تناول اغذیهٔ مؤلد دم و ورم پلک و انقلاب آن بخارج معلوم شود مادهٔ دموی باشد و اگر سرخی با قلت چرک و وجع ناخس و محرق ملتهب و در اکثر دمعه رقیق حاد و عدم التصاق اجفان بود و دیگر آثار صفرا مثل تلخی دهن و اشتعال بدن و زردی رنگ و تخیل شعله و نیران در خواب و حدوث آن در زمان صیف و سنتهای شباب و تقدم اکثار اغذیه و ادویهٔ مؤلد صفرا و تعب و سهر و شراب صرف و مانند آن یافته شود و مادهٔ صفراوی باشد و اگر وجع غیر شدید گوید مادهٔ بارد بود بعده اگر با سرخی خفیف ثقل شدید و انتفاخ عظیم و حرارت قلیل و اشک و چرک و التصاق بسیار بود دیگر علامات بلغم مثل لین ملمس و سردی او و تخیل آب و باران در خواب و کثرت آب و لزوجت دهان و حموضت آن و کمی عطش و کسالت بدن و سفیدی رنگ قاروره و براز و سن طفولیت و شیخوخت و فصل سرما و برد مزاج و تقدم اغذیهٔ بلغمیه و کثرت سکون و مانند آن باشد مادهٔ بلغمی بود و اگر با کمودت رنگ ثقل و جفاف و قلت آب دهان و سرخی اجفان و قلت التصاق و ازمان مرض و با صداع غالباً و دیگر علامات سودا مثل قحل عین و ضعف حرارت و سوداویت مزاج بد ن و

راس و سوئیت اخلاق و غلظت رمص و یبوست آن و تخیل اشیای تاریک و سیاه و خائف در خواب و عروض آن در زمان خریف و سن کهولت و تقدم تعب و بیداری و هموم حزن و خوردن اغذیهٔ سوداویه مثل گوشت گاو و حیوانات وحشی دریافت شود ماده سوداوی باشد و اگر وجع ممدد بلاثقل و بدون سیلان و التصاق و تقدم استعمال اغذیهٔ مؤلد ریاح مدرک گردد مادهٔ ریحی باشد پس اگر رمد بشرکت دماغ یا معده یا دیگر اعضا بود مشارکت او بدستوریکه در ابتدای بحث امراض چشم مسطور شد مشخص نمایند

علاج تکدر و رمد خفیف

اکثر دران ازالهٔ سبب کفایت میکند والا اگر بسبب حرارت باشد تدبیرش سبکتر از علاج رمد حار نمایند و ادویهٔ مبرده مقویهٔ چشم استعمال کنند مثلاً پارچه بگلاب و اندک کافور الوده بر چشم بندند و حفض صندل سفید دراب کشنیز سبز یا شیر دختران سوده بر حوالی چشم ضماد کنند و برگ تازهٔ سنگهاره ساییده قرص بسته بر چشم نهادن نیز مجرب‌ست و شیر دختران با سفیدی بیضهٔ مراغ و لعاب اسپغول یا بهدانه در چشم چکانند و شیاف بر یوما استعمال نمایند و شیاف ابیض و برود کافوری در چشم کشند و اهرن گوید که عصارهٔ عنب‌الثعلب برای رمدیکه سببش دخان یا غبار یا حرارت آفتاب باشد نافع‌ست و معذلک علاجش سکون دهد و ترک غذا و تقلیل آن و جلوس در جای تاریک‌ست که درین شفای اوست و شیخ میفرماید که اگر با سبب معین تکدر امتلای خون یا مادهٔ دیگر باشد بفصد و اسهال و غیره استفراغ آن کنند و گاهی تسکین حرکت مواد و تقطیر شیر زنان و سفیدهٔ بیضه و غیره کافی گردد و در تکدر که از ضربه افتد خون گرماگرم پر کبوتر یا خون بال آن یا خون اعضای دیگر آن در چشم چکانند و بساست که تکمید آن باسفنج یا صوف در زوغن گل یا طبیخ عدس تر کرده و یا تقطیر شیر زن پسر دار از پستان گرماگرم کفایت کند والا شیاف ابیض در طبیخ حلبه سوده در چشم چکانند و در تکدر که از هوای سرد عارض شود حمام نافع بود بشرطیکه نوبت برمد و ورم نرسیده باشد و بدن و سر ممتلی نباشد و آبیکه دران بابونه و اکلیل‌الملک جوشانیده باشند یا آب حلبه در چشم چکانند و ایضاً تکمید بطبیخ بابونه و شراب لطیف بعد سه ساعت از طعام و نوم طویل بر شراب از علاجات نافعه نوشته‌اند خواه از افتاب یا از سردی یا از دیگر سبب باشد لیکن در سبب آفتاب شراب کثیرالمزاج مائی ابیض باشد و باید که حمام و تکمید بر نهار و ناشتا بود انچه سبب جرب خفیف باشد اول جرب حک کنند پس علاج تکدر نمایند و گاهی بعد حک جرب تکدر خودبخود زائل میشود و اگر جرب عظیم باشد و احتمال حک نکند پس تلیین و تنقیهٔ بدن و دماغ بر وفق استعمال نمایند تا که محتمل تدبیر حک گردد **و بدانند** که تکدر اگر بسبب اشیای گرم باشد اشیای بارد از ادویه و اغذیه دهند و تبرید مسکن نمایند بنحویکه کور شد و اگر بسبب تپ یوم باشد تبرید جمله بدن و تعدیل او کنند

و داوءالزعفران برای تکدر و اوائل رمد خفیف کثیرالنفع و مجرب‌ست بگیرند زعفران صبر حضض فوفلی عصارهٔ مامیثا صندل سرخ گلسرخ هر یک پنج جزو افیون نیم جزو کوفته و بیخته شیاف سازند هر یک بوزن یکمثقال و در سایه خشک کرده عندالحاجت یکعدد آنرا بگلاب یا آب کشنیز تازه ساییده بر پلک و ابرو ضماد کنند و اگر در هر دو چشم باشد دو شیاف بکار برند و چون بعد از تکدر رمد ظاهر گردد علیل را در خانهٔ کم روشن نشانند و تقلیل غذا و شراب نمایند و تکثیر نوم کنند و بدواءالزعفران مذکور ضماد نمایند و اگر بشب چشم بچسپد بآب و سرکه آنرا بشویند و بشیاف مجفف اکتحال نمایند اگر این تدبیر کفایت نمود بهتر والا فصد و اسهال نمایند و شیر در چشم بچکانند و اگر وجع بسیار باشد گلسرخ بطبیخ اکلیل‌الملک سرشته ضماد نمایند

علاج کلی انواع رمد و نوازل چشم

بقول شیخ و دیگر مجربین قانون مشترک در تدبیر رمد مادی بلکه سائر امراض مادی چشم تقلیل غذا و تخفیف آنست بقدریکه نیک هضم گردد نه بحدیکه گرسنگی افراط کند و اختیار انچه مؤلد خون محمود باشد و اجتناب از منجرات و لحم سوءهضم و جماع و حرکت و غضب و از شراب و ترشی شدید همچون سرکه و سماق و حصرم و مالخ و حریف مثل کراث وثوم بصل مؤلد خلط غلیظ کدر مانند کرنب و عدس و قبض طبیعت و افراط خواب و کثرت بیداری و شب خواری و استحمام کثیر و خمر کدر غلیظ سرنگون داشتن و تامل در اشیای دقیقه و کثرت کلام و صیاح وقی و جز آن جمله مضرات چشم که در ابتدای این مقاله مسطور شد خداوند رمد را مضر بود **و گویند** که خرما و انجیر و شفتالو و مویز و عسل و انگور شیرین و خرپزه و بادنجان و جوز بالخاصیت مؤلد رمدست ازان احتراز کنند و تناول فواکه ترسوای اندک بهی و ناشپاتی جائز نیست و نیشکر بنابر تولد او رطوبات را در معده و ازدیاد اشک مضر بود و تناول نان و خرما و گوشت و حلوا و خواب بر پهلوی چپ مطابق حدیث نبوی صلی الله علیه و سلم صاحب رمد را ممنوع‌ست و اسفاناخ و جو پخته مفید و جالینوس نیز تخفیف در غذا و اقتصار بر ماءالشعیر نوشته و معده نه خالی باشد و نه ممتلی و آب بسیار نباید نوشید و لباس او سفید نباشد و ایضاً در رمد و سائر امراض مادی چشم اعلای و سادهٔ سرو حذر را از پستی او واجب بود و گریبان کشاده دارد و از تدهین روغن بر سر و تقطیر او در گوش و چشم اصحاب رمد و نوازل چشم را اجتناب ضرور بود که شدیدالمضرت‌ست و شانه کردن در موی سر سفید و نگذارند که موی سر بلند گردد مگر کسی که عادی باشد بگذاشتن موی بلند در سر که او را نافع‌ست و بقول ارجیجانس حلق راس بمضراق نافع رمدست و شعر کثیر مضرست لاسیما گر قصیر باشند و واجب‌ست که نظر صاحب رمد بر بیاض و شعاع آفتاب و چراغ و آتش و چیزهای براق واقع نشود بلکه فرش و پوشش او سیاه و یا سبز بود و بر روی او پارچهٔ سیاه بیاویزند و خرقهٔ زر و نیز

مفید گفته‌اند و مسکن او معتدل مائل بظلمت باشد و بوی خوش دران نباشد و ایضاً صاحب رمد بروز خواب نکند تا بشب خواب اید و حتی‌المقدور تدبیر خواب آوردن کنند بشم ریاحین و شمامهٔ لفاح و افیون و غیره که آن علاج جیدست و هر چند که باستعمال بعضی از مخدرات مثل خوارنیدن

و اگر در سجده اذیت یابند موضع سجده را بلند گردانند و بران سجده کنند و دعت و سکون اختیار نمایند و ادامت تلیین طبیعت و اماله و منع ابخره در علاجش ملحوظ دارند و فصد سررو نمایند که موافق جمیع انواع اوست و اگر رمد شدید باشد از فصد چندان خون برارند که خوف غشی گردد زیرا که اخراج خون بسیار بساست که فی‌الحال صحت می‌بخشد و لین طبیعت درین مرض نیز امر لابدی‌ست بلکه اسهال خلط غالب بر خون بعد از فصد لابدست و جهت تلیین این مطبوخ که در انواع رمد از مجربات انطاکی‌ست بدهند بگیرند گلقند سی درم شکری بورحار و عسلی در بارد تمرهندی بنفشه هر واحد بست درم عناب اسطوخودوس هر واحد ده درم همه را در ده چند آن آب بجوشانند تا ربع آن بماند صاف کرده پانزده درم فلوس خیار شنبر مالیده صاف نموده استعمال کنند و اگر نکایت دماغ اشتداد نماید بست درم تمرهندی کوفته شب در گلاب دو چندان تر کرده صبح صاف نموده سی درم عقید ممسک دران حل کرده در دوای سابق آمیزند یا عقب آن بدهند و این انجب علاج‌ست خصوصاً هنگام غلبهٔ رطوبت با اصلاح اغذیه و منع خوشبو و انچه مخرج ارواح باشد و کحل انزروت که در علاج رمد حار در ذیل ذکر ادویهٔ نافع ورم حار چشم مسطور گردد در سائر اقسام رمد مجرب اوست و انکباب بر بخار گلسرخ مطبوخ و ضماد بدان نافع‌ست و ادامت نظر بسوی خمرکه در جوش باشد در دفع رمد مجربست و نقوع هلیلجات و کشنیز در جمیع اقسام رمد مفید و اگر ماده از عضو دیگر بچشم اید تنقیهٔ آن عضو نمایند و جذب ماده بسوی خلاف جهت بفصد یا حقنه و حجامت و غیره کنند و گاهی فصد قیفال کفایت نکند و بقطع شریان صدغ یا پس گوش احتیاج افتد تا طریق وصول ماده منقطع گردد و این وقتی‌ست که ماده از شرائین خارج بچشم اید و حجامت نقره و ارسال علق بر پیشانی قریب بنفع اوست و اگر کفایت نکند فصد رگ گوشهٔ چشم و رگ پیشانی نمایند با آنکه حجامت نقره بعد فصد بالغ‌النفع‌ست و ارسال زلو قائم مقام حجامت نیز سریع‌النفع مشهود گشته **و جالینوس** گفته که در رمد مادام که ابتدای ورم باشد سزاوراست فصد قیفال پس اگر بقیه از رمد باقی ماند فصد عرق ماقین و تلیین طبیعت نمایند **و بقراط** نوشته که جمیع اوارام حین را تبحلیل می‌برد فصد و آشامیدن دوای مسهل **و فیلغرس** نیز گفته سزاوارست که ابتدا نمایند در علاج رمد بفصد و اسهال **و سرابیون** گوید که چون چشم عضویست کثیرالحس و سریع‌القبول بهر امراض واجب‌ست که در ابتدای علت آن ادویهٔ موضعیه را استعمال نمایند بلکه ابتدا بفصد قیفال از جانب علت نمایند و اگر احتیاج شود اخراج خون بسه دفعه نمایند یعنی در روز اول دو دفعه فصد

کنند و روز دوم یکمرتبه اگر مانعی نباشد که مناسب‌ست برای جذب مادۀ منصبه چشم و بعد ازان بیاشامند مطبوخ متخذ از هلیلۀ کابلی و زردآلو و تمرهندی و مویز منقی و شاهتره و عناب و ترنجبین بایازج فیقرا و یا اندک تربد یکمرتبه بعد دیگری تا آنکه تنقیۀ سر حاصل گردد و اگر با حرارت زیادتی رطوبت مجتمعه در سر باشد بهتر چیزی از نقوع صبر در آب باران یا بآب کاسنی تازه یا آب عنب‌الثعلب نیست تا آنکه حدت آن تسکین یابد پس حب صبر و مصطکی یا حب قوقایا بدهند تا آنکه تنقیۀ تام بدن و سر حاصل گردد و بعد ازان متوجه ادویۀ موضعیه گردند و حجامت بین‌الکتفین و حجامت ساقین را نیز نفع تمام‌ست **بالجمله** چون تنقیه کامل یافت متوجه علاج چشم گردند و بچکانند سفیدۀ رقیق بیضۀ مرغ دائم روز و شب و یا تأثیر دختران تنها یا با شیاف ابیض یا با لعاب بهدانه و اگر ماده هنوز در انصباب باشد برگ عنب‌الثعلب و عصی‌الراعی و خرفه و کشنیز تر و برگ بار تنگ و برگ نورستۀ کلم یا برگ نورسته اسفرجل یا امرود یا برگ عوسج یا کاسنی و آرد جو و مغز نان سمید و خشخاش سفید و اصل‌السوس و بنفشه و گلسرخ و روغن گل و کدو و گلاب و مانند آن سوده ضماد نمایند و هر ساعت تبدیل کنند و چهره را بگلاب یا آب سرد باندکی سرکه و یا آب حلبه و یا آب مطبوخ پوست خشخاش بشویند و در ابتدا ادویۀ باردۀ رادعه و در انتها رادمۀ مخلوط بمحلله نافع‌ست و ضماد آرد جو اکلیل‌الملک و گل بابونه و کشنیز تازه مفیدست و اکتحال بذرور ملکا یا در ابتدا صرف و در انتها باضافۀ مامیثا و زعفران و اندکی مر صافی نافع **و در طب ملوکی**ست هر رمدیکه با حمرت و حرارت باشد نفع می‌بخشد آنرا ادویۀ صداع حار را نافع‌ست یا تلیین طبیعت و انچه با رمص بسیار و قلت حمرت باشد نافع‌ست آنرا حب هلیله با تربد سرشته و انچه از بخار باشد منع صعود بخار بسوی سر بمثل آب آنار و سویق جو و گندم با شکر خورانیدن و کشنیز خشک با شکر و تبرید راس و تقویت آن بگلاب و کافور و صندل و مانند اینها و حمام و بعد تنقیه افضل علاج رمدست و خصوصاً اگر تکمید تسکین درد نماید که این علامات نقای ماده است و همچنین از معالجات نافعه تکمید بآب نیمگرم هاسفنج یا صوف‌ست چنانچه گاهی از استعمال او در یکبار یا دو بار فائدۀ بسیار حاصل میشود و گاهی بتکرار و تکثیر تکمید حاجت می‌افتد بحسب قوت و ضعف رمد و اگر آب تکمید طبخ الکیل‌الملک و حلبه باشد نفع بیشتر نماید اما تکمید و حمام قبل تنقیه خالی از خطر نیست زیرا که جذب مواد بیشتر از تحلیل کند و از اینجاست که گفته‌اند حمام حار قبل از تنقیه باعث زیادتی رمدست که مستعد رمد باشد آنرا نیز حمام و شراب تکمید منع‌ست و در ابتدا قبل از تنقیه استعمال روادع نیز ممنوع‌ست بلکه بعد استفراغ طبیخ حلبه در چشم چکانند بعد از شستن چشم چند مرتبه بجهت آنکه نفع این بجهت تحلیلی که دارد از سائر ادویۀ عین بیشترست **و محمد زکریا** گوید که چون در علت خفت بهمرسد و وجع تسکین یابد و دموع کم گردد و اول فصد و مسهل بعمل اورده باشند مریض را بحمام برند چند مرتبه متوالی

بجهت آنکه بقیهٔ این مرض بدین تحلیل می‌یابد و چون در چشم رطوبت و ثقلی باقی ماند ذرورا بیض در چشم بپاشند و گاهی بعد تنقیه سعوطات سلقی و مانند آن ادویهٔ معطسه که بعض ماده از بینی اخراج نماید استعمال میکنند تا خوف جذب مادهٔ دیگر بسوی چشم نباشد و ایضاً گاهی غراغز بعمل می‌آرند **الحاصل** جمله علاج رمد مثل علاج سائر اورام است از تنقیهٔ بدن و استعمال ادویهٔ رادعه اولاً و محلله ثانیاً مگر این عضو بسبب شرافت و ذکاوت حس مستدعی فرط آهستگی‌ست استعمال ادویهٔ متحوی و بسیار دفعهً جوائز بنود یعنی قمع و ردع یا تلطیف و یا تحلیل و جلا بسختی مس مولم حس محدث خشونت نباشد و این حاصل نمیشود مگر آنکه قبض رداع معتدل ولذع محلل خفیف باشد بلکه اولی درین آنست که بتخفیف بلالذع بود و مکسور العنف و اللذع باشد باختلاط مثل سفیدهٔ بیضه و شیر زنان که بچکانند بر سنگی که شیاف را بران میسایند پس شیاف را با سفیدهٔ بیضه و شیر سوده در چشم بچکانند **و بقراط** نیز در ابیذیمیا نوشته که در الم و ورم چشم بعد فصد یا اسهال یا هر دو اکتحال نمایند بادویهٔ که درانها لذع نباشد **و طبری** و اهرن گویند که طریق معالجهٔ رمد اعتبار زمانهٔ ابتدا و تزید و انتها و انحطاط‌ست پس در ابتدای او استفراغ ماده بحسب مکان نمایند و استعمال ادویهٔ قابضه که دران تقویت عین و تقطیع رطوبات باشد و در تزید حفظ مزاج و اختلاط ادویهٔ که دران اندک حرارتی باشد با ادویهٔ قابضه و در انتها و انحطاط انچه جالی محلل صرف باشد بعمل ارند و در هر چشم که طبیب و اکتحال او بمبرد و مسکن حرارت و ثوران نماید پس سبیل او اکتحال جالی و محلل‌ست بعد از استعمال او حالا تکدر نور چشم و تبردعین و هر گاه این بطول انجامد مودی بسل‌العین و ذهاب نور گردد و آنجا که سبب قوی باشد پیش از فصد و مسهل ادویهٔ موضعیه بکار نبرند و همچنین استعمال شیاف بیضی و مضریات قبل از تنقیهٔ بدن و سر منتهی‌ست چنانچه جالینوس در میامر گفته بجهت آنکه مانع تحلیل و ممدد طبقات‌ست و موجب مرجع شدید و بساست که بسبب شدت امتلا باعث انشقاق طبقات و قرحه و تاکل آنها میگردد ولهذا شیخ‌الرئیس میفرماید که اگر ممکن باشد در استعمال شیافات تا سه روز تأخیر کنند و دران مدت بر تدبیر استفراغات و جذب مواد بسوی اطراف و غیر آن اقتصار ورزند و بعد ازان اگر چیزی از شیافات استعمال کنند باکی نیست و بیشتر باین اشیا بغیر علاج دیگر رمد زائل گردد و کذالک در ابتدای رمد آب سرد بچشم رسانیدن ممنوع‌ست و استعمال توتیا قبل از فصد و استفراغ نیز مضرست و ذرورکیه دران باشد نیز در ابتدا بکار نبرند و گاهی در وجع شدید بجهت لذع خلط حاد منصب بسوی چشم یا بجهت امتداد ملتحمه از امتلای مادهٔ رطبه یا ریح بخاری حادث میشود و علاج لذع تعزیه و تبرید و تلطیف‌ست و سفیدهٔ بیضهٔ مرغ در چشم چکانیدن و علاج تمددار خای چشم و تحلیل و نقل مادهٔ ممدود بجانب مخالف بحجامت و ذلک تنقیه ازان و گاهی در رمد مغریات و معدلات مواد حار استعمال میکنند و شیرزنان از انجمله است لکین قطور او در

چشم زمانی طویل نگذارند بلکه هر زمان تجدید آن کنند و به پنبهٔ نرم بملایمت پاک کنند و ایضاً منجملهٔ آن سفیدی بیضهٔ مرغ‌ست و کذلک لعاب اسپغول و بهدانکه در جمیع اینها انضاج‌ست و درین تجدید هر وقت واجب نیست بلکه اگر ساعتها بدارند مضرت نکند و سفیدی بیضه از شیرانفع است و اگر چه شیر جالی تر و منضج و مسکن‌ست جهت آنکه سفیدهٔ بیضه با وجود تلیین و تطمیس و تضریهٔ او چسپندهٔ سطح عین و مسدد مسام نیست و بسبب لزوجتی که دارد معین بر طول بقای ادواست در چشم و اگر بجای او لعاب طبیخ حلبه نمایند با وجود تحلیل و انضاج او جامع تلیین و تطمیس و تسکین وجع و روغن گل ازین قبیل‌ست مرگ روغن از داخل چشم استعمال نکنند بالجمله واجب‌ست که دوای مستعمل در چشم و خصوصاً در رمد چنان باشد که دران خشونت نبود یعنی سیال باشد چه دوای یابس بخشونت خود مولم بود و کیفیت طعم ادویهٔ مستعله قوی مثل تلخ یا ترش یا تیز نباشد و باید که خوب باریک بسایند تا خشونت او برطرف گردد و اگر ممکن بود تفه بی‌مزه اختیار کردن اولی‌ست و ایضا میل بچشم نرسانند و ذرور بکار نبرند و دوای حار استعمال نکنند هر گاه درد شدید یا ضربان مفرط و التهاب شدید باشد واجب‌ست که مدام تنقیهٔ چشم نمایند از چرک بتقطیر شیر دران که غسل او میکند و یا سفیدهٔ بیضهٔ مرغ بکار برند و بدست چشم نمالند حتی‌المقدور و اگر احتیاج بمس افتد برفق نمایند تا چشم ایذا نیابد بالجمله در تنقیهٔ چرک برفق بیشتر عنایت مصروف دارند چه از تنقیهٔ چرک تخفیف وجع و جلای چشم و مکث ادویهٔ مستعمله حاصل میشود و رازی در حاوی نوشته که هر گاه بار رمد رمص بسیار باشد خرقهٔ نرم یا پنبه را بر سر میل بپیچند و بآب تر کنند و بملایمت چرک را بآن پاک کنند و اگر آب دهن باشد بهترست و در چشم ذرورا بیض پاشیده رفاده گذاشته به بندند و در فاخر گفته که اگر چرک بسیار و وجع شدید باشد جفن را در هر اندک زمانی برگردانند و چرک بدستور پاک نمایند و دران شیر دختران بچکانند و جفن را بمالند و بفشارند تا جمیع چرک براید و بجهت آنکه بیشتر وجع رمد بسبب چرک میان جفن و چشم میباشد چون رمص خارج شود همان ساعت وجع تسیکن یابد و خواب اید و اگر سبکی حاصل نشود شیاف مسکن وجع متخذ از افیون و زعفران در چشم بچکانند و چون انحطاط یافت بحمام برند **و واجب‌ست** که در ابتدا مکشفات قوی و قابض شدید استعمال نکنند که طبقه کثیف شود و مانع تحلیل و موجب عظم وجع گردد خصوصاً وقتیکه درد شدید باشد و دوای ضعیف‌القبض نیز اندر ابتدا در منع ماده کفایت نکند و بتکثیف طبهٔ ظاهر ضرر کند و دران ماده بند شود پس هر گاه چیزی ازین مضرتها اتفاق افتد بدوام تکمید از آب گرم تدارک او نمایند و اقتصار بر شیاف ابیض محلول بآب اکلیل‌الملک نیکوست و قوی‌تر ازان با وجود امتلای راس گاهی ضرر رساند و اما از محللات نیز در اول رمد اجتناب شدید نمایند و گاهی بعد استعمال مقبضات و خصوصاً وقتیکه با وی مخدرات مخلوط باشند بتقطیر ماءالعسل و ماءالسکر

در چشم بجهت دفع مضرت آن حاجت افتد و اگر ازین هیجان مرض ظاهر گردد برای تدارک او چیزی مبرد که دران تکثیف نباشد اضافه کنند **و گاهی** اشتداد وجع باستعمال مخدرات مثل عصارهٔ لفاح و کاهو و خشخاش و قدری از سماق محتاج میگرداند لیکن تا ممکن بود ترک او اولی‌ست و اگر چیزی ازان بضرورت استعمال نمایند قدر ضرورت نه زیاده باحتیاط تمام بکار بند و حتی‌الامکان بر سفیدهٔ بیضه ممزوج بآب مطبوخ خشخاش اقتصار ورزند و گاهی بآن قدری حلبه اضافه میکنند تا که در تسکین وجع از جهت تحلیل اعانت کند و ایضاً آفت مخدرات زائل سازد و اما اگر مادهٔ رقیق اکال باشد باستعمال افیون و دیگر مخدرات باکی نیست بلکه شفای اوست و عقب او درد نشود و اگر چه طبیب اعتقاد دارد که مخدر از جهت مضرت او ببصر مکروه‌ست لیکن افیون در اوجاع اکالهٔ غیر ممدده شفای عاجل‌ست و جالینوس در جبلهٔالبرء گفته که مخدرات مسکن اوجاع عین انداما موجب ضعف بصراند و شیاف افیونی مسکن وجع چشم‌ست ولیکن خوف آنست که بعد ازان ضعف بهمرسد پس باید که جهت تدارک آن بعد از استعمال شیاف مسخنی استعمال نمایند و بهترین آن شیاف دارچینی‌ست و گویند که خوردن مخدرات و التست زایراداو بر چشم و بمصلحات او که دران تریاقیت باشد مثل زعفران و جندبیدستر و مشک وجدوار استعمال نمایند تا کسر غائله آن گردد و در تقطیر او افراط نکنند لماقلنا آنفا و شیاف وردی و جع صعب رابرءالساعهٔست **و بقول** جالینوس و رازی در رمد شدید بعد فصد و مسهل و تقلیل غذا قرص معمول از افیون و بزرالبنج و زعفران و مر بقدر باقلا بدهند و یا شربت خشخاش و یا افیون تنها بقدر نخود که خواب ارد و مرض صحت یابد و این در رمد آنچنان مکروه نیست که در قولنج **و گاهی** رادعات بر پیشانی طلا میکنند خصوصاً هر گاه طریق انصباب نزلهٔ حجاب خارج باشد لیکن ردادع شدیدالردع نباشند که بسبب شدت تکثیف و احتباس مواد باعث ازیادی وجع گردند بلکه روادع مذکور مثل پوست خرپزهٔ قثائی‌ست خاصةً نه خرپزهٔ زرد شیرین و مثل شیاف مامیثا و مثل فیلر هرج و صبر و تخم گل و زعفران و انزروت و از ابها مثل آب عنب‌الثعلب و آب عصی‌الراعی باشند و کذلک برگ عوسج و طلای پست جود عنب‌الثعلب و بهی نافع‌ست اما اگر ماده شدیدالحدت و الرقت باشد لطوخات شدیدالقبض مثل مازو و گلنار و سک استعمال نمایند که تضمید بآنها بر مجاری نوازل برای تسدید آن تأثیر عظیم دارد و این وقتی‌ست که ماده حار باشد و تقویت اجفان و تبرید آنها بعصارهٔ ورد و عصارهٔ برگ بارتنگ و عصارهٔ برگ بید نمایند و ایضاً بضماد برگ گل و از مرکبات ضماد صندل و خولان و زر درد هر واحد یکجزو زعفران نیم جزوست و چون نفوذ ماده از سمحاق باشد بسنبل گلسرخ و اقاقیا بآب کشنیز و اندکی زعفران بر پیشانی ضماد نمایند و ایضاً شیاف مامیثا حضض صبر انزروت زرد رد مساوی زعفران نصف جزو و ایضاً آرد عدس و پست جو بگلاب و یا بآب آس و بزرقطونا سرشته ضماد کنند و بآبیکه دران گل سرخ و آس و برگ بید و نیلوفر عدس پخته باشند روی

بشویند و از شستن بآب سرد منع کنند که آن بتکثیف خود حبس ابخره نماید و اگر مادۀ نازله بچشم بسیار گرم نباشد غبار آسیا و مرو کندر با سفیدۀ بیضۀ مرغ ضماد کنند و اگر ماده بارد بود دوائی که مجفف و قابض و مقوی عضو مع تسخین باشد مثل لطوخ بسیحاب و گوگرد و بورق برجبهه و جفن بعمل ارند و یا کبریت و زفت و فلونیا و تریاق کبیر و مانند آن بر چشم ضماد نمایند چنانچه ماسرچویه در کتاب تمام و کمال نوشته **و هر گاه** علت مزمن گردد فصد ماقین و شریان پس گوش نمایند و هر گاه ماده مستفرغ گردد و درد بغایت سخت نباشد بلکه کم گردد آن هنگام شیاف برء یوما بزردۀ بیضه ساییده در چشم قطور کنند پس بعید نیست که در یکروز مریض صحت یابد و بشام آن روز در حمام داخل کنند و نیز برای تحلیل بقیۀ ماده شیافات محلله مثل شیاف سنبل بکار برند و بصورت طول مرض شیافی که دران مس سوخته و زاج محرق باشد استعمال کنند و گاهی اکتحال بصبر تنها کفایت کند و سعوط بشونیز و روغن بادام و قثاء الحمار محلل بقایای رمدست مطلقاً و ایضا چون رمد بطول انجامد و بدن نقی و خالی از فضول باشد باید دانست که ماده از عضو دیگر مثل سر بسوی آن منصب میگردد پس باید که متوجه معالجۀ سر گردند از فصد و حجامت و مسهل و غیره و بعد ازان حمام بآب شیرین معتدل نمایند و اگر فائده بخشد اضمدۀ قابضه استعمال کنند و اگر این نیز فائده نکند قطع و داغ عرقین صدغین و یا خلف اذنین نمایند ولیکن این باید که بعد از تنقیۀ کامل باشد چنانچه جالینوس گفته و **ارییاسیس** و رازی گویند که چون رمد کهنه گردد و بطول انجامد و ماده در طبقات چشم رسوخ یابد این هنگام بهترین تدابیر حجامت اخدعین و انداختن زالو بر صدغین و بر موضع قریب چشم و حجامت قفاست بعد از فصد و چون نضج یابد حمام نافع‌ست و ضماد زعفران و عصارۀ مامیثا و حضض و صبر و صمغ عربی و استعمال شیاف و ردی ابیض سودمند **و هر گاه** با وجود جودت پرهیز و حسن تدبیر رمد بطول انجامد و سرخی و سیلان اشک منقطع نگردد و از فصد و مسهل و غیر آن منتفع نشود معلوم نمایند که در نفس طبقات چشم مادۀ ردی محتقن‌ست که غذای دارو چشم را فاسد میکند و یا در چشم سوءمزاج ردی‌ست که فاسد میگرداند غذای آنرا و یا نزول می‌نماید نوازل از سر و دماغ در حالت اول توتیای مغسول مخلوط بملینات مثل سفیدآب و اقلیمیای ذهبی مغسول و نشاسته و اندکی صمغ کحلاً و طلاءً بکار برند که رطوبت غریبه بمرور ایام خشک میسازد و چشم باصلاح می‌آرد و گایه برای حبس نزله بداغ تارک سر مضطر شوند چه گاهی دوام رمد از دوام نزله میباشد و اگر مبدأ ماده از حجب باطنی دماغ باشد علاج صعب بود الا مدار آن بر استفراغات قوی باشد مع استعمال مقویات سر و از ضمادات معروف بهمین نفع مثل ضمادی که از سنبل‌الطیب و گلسرخ و اقاقیا و کشنیز خشک بآب کشنیز سبز سازند فقط و کشنیز خشک مع اندکی زعفران بر موضع ساعتی یا دو ساعت گذراند پس جدا کنند و ارجیحانس گفته که صاح رمد شراب و جماع ترک نماید و دوای مسهل

استعمال کند و روی بآب سرد بشوید و چیزی گرم نشمد و ترشی و بادی نخورد و از غبار و دخان و هوا و آفتاب و چراغ احتراز نماید و نزد خواب بر چشم صوف مغموس در شراب قابض بنهد و اول فصد کند و بر ساقین حجامت نماید و ترک غذا و اقتصار بر ماءالشعیر سازد و بر عطش مصابرت کند و بمرات حقنه نماید و بر چشم طبیخ اکلیل‌الملک بربّ عنب نهد که مسکن الم‌ست و بر پیشانی تخم خشخاش و پوست آن مطبوخ ضماد سازد و نان بشراب تر کرده خورد و آنجا که در رمد علاجهای صواب و تنقیهٔ بالغ کرده شود و با وجود آن رمد بر حال خویش باشد باید که هرگز از طریق صواب بازنگردند زیار که ممکن‌ست که ماده سخت غلیظ و عسر باشد و بعد مدتی دراز تلطیف یافته تحلیل پذیرد و کذا رمد حادث در زمستان و امزجهٔ بارده و بلدان بارده طویل‌المدهٔ و علاج آن صعب‌تر میباشد پس باید که مریض و معالج هر دو را از طول مرض با تدبیر صائب هلال و کلال بهم نرسد و دست از پرهیز و تدبیر براندارند و بقول بعض مجربین چون صاحب رمد بگذارد دست خود را بر چشمی که رمد دارد باین طور که اگر رمد در چشم راست باشد دست چپ را بران گذارد و اگر در چشم چپ باشد دست راست بران نهد و کواکب بنات‌النعش را از یک تا هفت بشمارد که بگوید یک دو سه چهار پنج شش هفت پس برگردد از هفت و بیک آید که بگوید هفت شش پنج چهار سه دو یک پس انگشت خود را گرد چشم خود بگرداند و بگوید تحقیق صحت یافت چشم من گویند که شفا می‌یابد باذن الله تعالی **و اطبای هند** گویند روزیکه رمد شروع گردد همان روز اً برگ دهتوره نیمگرم در گوش مخالف تقطیر کنند و قطور آب کونپل برگ نیم و گذا آب زرد چوب سوده نیز نافع‌ست و اگر شیر درخت بر در چشم کشند ور رد چشم را فوراً آرام میکند و پاه که دوای هندی‌ست در آب ساییده گرداگرد چشم طلا کردن مفید و مزیل سرخی‌ست و هرگاه انبهٔ خام که بهندی کیری گویند باریک بسایند و حوالی چشم ضماد کنند در یکروز برمد فائده بخشد و اگر موسم انبه نباشد امچور در ظرف آهنی بآب بسایند که مثل مسکه گردد بعده گرداگرد چشم ضماد نمایند و قدری ازان در چشم کشند و اگر آب لیمو براهن پهن گذارند و بآهن پاره دیگر بسایند و قطره قطره آب لیمو همین اندازند تا غلیظ شود پس ان آب را بر پلک چشم گذارند و دو سه بار تکرار نمایند بهمه اقسام رمد مفیدست و اگر پنبهٔ خام را در ظرف آهن بکوبند تا خوب نرم شود و بر چشم بندند همین عمل کند و قیمهٔ گوشت میش در هر دو دست قبض کنند حتی که گرم شود پس بر چشم و پیشانی ضماد کنند فهو عجیب للوجع لاعدیل له و اگر پاره رسوت گیر و پوست هلیلهٔ زرد هلدی افیون هر یک ماشه بوده پهنکری بریان هر یک دو ماشه بآب ساییده گرد چشم ضماد کنند در هر قسم رمد معمول است و اگر پهنکری بریان یک ماشه افیون یا سرخ سوده با مغز گهیکوار بقدر سه چهار ماشه کوفته در پوئلی بسته بر چشم بگردانند و قدری ازین در چشم قطور کنند نیز در انواع رمد همواره معمول‌ست و اگر زیرهٔ سفیدلوده پهنکری بریان مساوی باریک ساییده

با قدری مغز گهیکو را آمیخته پونلی بندند و دراب تر کرده هر ساعت بر چشم بگردانند و شب این دوا را بر پارچه گسترده و بر چشم بسته بخوابند و بروز بدستور بطور پونلی بعمل آرند در دو روز دفع دردر چشم نماید از هر قسم که باشد و در تکملۀ هندی مرقوم‌ست که اگر رسوت هلدی پنهانی لوده پهنکری هر یک سه ماشه افیون یک حبه لونگ یکعدد کوفته بیخته در شیرۀ برگ تمرهندی دو پونلی بسته بر چشم بگردانند برای رمد و درد چشم مفیدست و در بیاض والد مرحوم مسطورست که قرنفل یکعدد پهنکری زعفران پنهانی افیون زردچوب هر یک برابر قرنفل کوفته در پونلی بسته درابی که کوکنار تر نموده باشند پونلی را تر نموده بر چشم بگردانند که رافع درد چشم‌ست و ایضاً بونلی مشهور اهل هند برای درد چشم این است که لوده پهنکری مرداسنگ هلدی زیرۀ سفید هر واحد یکنانک افیون در سوخ مرج سیاه چهار عدد نیله تهوتهه یک سرخ باریک ساییده پونلی بسته دراب پوست خشخاش تر کرده بر چشم بگرداند و در خیرالتجارب‌ست که پوست خشخاش پهنکری لوده برگ سرس مغز گهیکوار از هر یک دو درم کوفته پونلی بسته دراب کوکنار هر روز پونلی نو بعمل ارند و اگر آهک دراب حل کنند و یک زمان نگهدارند تا آهک ته نشین شود بعده لوده پنهانی بقدر هفت ماشه دراب مذکور بسایند و در پونلی بسته در همان آب بدارند و زمان زمان گرد چشم پونلی را بگردانند برای رمد مفید بود و ضماد رسوت یکماشه افیون زعفران هر واحد یک سرخ پوست هلیلۀ کابلی هفت ماشه در آب حب بسته وقت حاجت بآب ساییده بالای چشم نیز رافع درد چشم‌ست و اگر دیو دارد ارهلد را کوفته بیخته در شیر زن یا گوسفند انداخته بر آتش گذارند چون بجوشد کف آنرا گرفته در چشم کشند نافع بود و گویند که این دوا برمد دموی و صفراوی مخصوص‌ست و بلغمی و سوداوی و ریحی را نیز نافع لکین در دموی بعد فصد و تلیین بکار برند و در صفراوی تلیین فقط نمایند و تلیین بطبیخ هلیله و کشمش و مغز فلوس مناسب و خوردن کشنیز خشک با نبات وقت خواب نافع لیکن نزد احقر استعمال چنین ادویۀ حاده در رمد صفراوی مناسب نیست و حضض زیرۀ سفیده لوده پهنکری بریان زردچوب گل ارمنی هلیلۀ سیاه پوست هلیلۀ زرد انزروت هر یک سه ماشه زعفران افیون خالص هر یک یکماشه قرنفل دو عدد عنب‌الثعلب چهار ماشه صندل سرخ دو ماشه کوفته بیخته بآب عنب‌الثعلب سبز حب نموده نگهدارند و بآب مذکور ساییده ضماد نمایند که نافع درد چشم و ورم‌ست حار باشد خواه بارد و کذالک هرهلدی افیون هر واحد یکماشه بوده پهنکری هر یک دو ماشه کوفته بیخته بآب حل کرده بر چشم طلا نمودن در هر قسم رمد معمول مؤلف بقائی‌ست و گویند که اگر هلیله آمله هر یک یک جزو اصل‌السوس چهار جزو چشمیزج پنج جزو کوفته در آب برگ تمرهندی ساییده شیاف سازند و در سایه خشک کرده بآب خالص حل کرده در چشم چکانند در هر قسم رمد تسکین درد فی‌الفور نماید

ذکر ادویهٔ مسکن وجع رمد

ضماد مخ گوسفند که مجرب ابن ماجه است و کذا زردی بیضه و روغن گل و زعفران که مجرب سویدی‌ست و در نسخهٔ ارسطو شیر زنان نیز داخل‌ست و کذا افسنتین بمیفتخج پخته و کذا گلسرخ خشک در شراب پخته و کذا سفر جل مشوی مدقوق و کذا مسکه پنج بار بآب و سه بار در گلاب شسته و کذا حلبه و خشخاش بآب یا گلاب ساییده و کذا لعاب حلبه و کذا تخم بادروج بشراب و کذا عدس و سفرجل بریان و روغن گل و کذا عصارهٔ برگ پروج بسویق شعیر و کذا نشاسته در سفیدی بیضه و آرد جو و شیر دختر حل کرده و کذا سیب شیرین مشوی ساییده و کذا کتیرا بگلاب و کذا زعفران اکلیک‌الملک آب کشنیز سبز زردی بیضه بآب طبیخ خشخاش یا بعصارهٔ بیخ یا بآب طبیخ آس سرشته و کذا آب کاسنی و آب خرفه و آب به و آرد جو و اگر وجع شدید باشد آب عنب‌الثعلب اضافه کنند و کذا روغن گل و برگ کاسنی سوده و آرد جو و زردهٔ بیضه حل کرده و کذا زاج بحری سوده بحریر بیخته بمسکهٔ مغسول آمیخته و براتش پخته حتی که منعقد گردد و کذا حماما زردی بیضهٔ مسلوق روغن گل زعفران حل کرده و کذا شراب کهنه بسویق جو و کذا برگ بنفشهٔ سبز سوده بروغن گل و شیر دختران آمیخته و کذا فوفل و مرو زعفران مساوی در زردی بیضه و روغن گل آمیخته بصوف مرغری یا پنبه آلوده و کذا کنجد مطبوخ بشراب که مسکن ضربان و محلل ورم و نافع رمد صعب‌ست و کذا بزربیخ تخم خشخاش پوست خشخاش مساوی ساییده و آرد جو سه جزو آمیخته و کذا آرد جو و اکلیل‌الملک گل بابونه کشنیز سبز در رمد صعب و شدت الم و کذا نان تازه بی‌نمک بمیفختج آمیخته و کذا زردی بیضهٔ خام یا قدری پخته و کذا سویق شعیر و برگ بنفشهٔ سبز و کذا شادنج مغسول و کذا گلسرخ خشک مطبوخ که مجرب سویدی‌ست و کذا وضع قطعهٔ ریهٔ حمل بر چشم و کذا برزقطونا و آب عنب‌الثعلب و روغن گل و کذا طحلب و برگ خشخاش و عصارهٔ حی‌العالم که عجیب‌ست و کذا موم سفید یکدرم بروغن گل شش درم براتش نرم گذاخته وقت اشتداد وجع و کذا نزد ضربان شدید گلسرخ خشک بطبیخ اکلیل‌الملک و بعده اکتحال درواصفر و کذا زردی بیضه و اکلیل‌الملک و کذا زردی بیضه و عقید عنب و کذا انار شیرین مع شحم ساییده بشراب حلو پخته و کذا اکلیل‌الملک برگ کشنیز سبز زردی بیضه روغن گل و نان گندم منقوع در رب عنب ریمله آمیخته و کذا عصارهٔ اکلیل‌الملک بزردی بیضه و کذا غبار آسیا بر و کذا آب عنب و زردی بیضهٔ مسلوق و کذا میفتخج و اکلیل‌الملک و زعفران بقدر گرسنه و افیون مخلوط کرده و کذا زعفران و گل سرخ و زردی بیضه و کذا آرد گندم برب عنب مطبوخ و کذا خولان بگلاب **و قطور** سفیدی بیضه در چشم در ابتدای رمد مبرد و مغری و مسکن الم و حرارت و حرقت و مزیل خشونت‌ست و کذا تقطیر او در حمام بعد نقاهی بدن به تنقیه در حال تسکین درد کند و مکرر بتجربه رسیده و کذا آب کشنیز سبز و شیر

زنان و کذا افیون در شیر دختر بر سنگ سوده و کذا نشاسته در شیر دختران حل کرده **و کماد** اسنفج در آب گرم تر کرده بمرات و کذا گلنار و اکلیل‌الملک جوشانیده بطبیخ آن **و اکتحال** بدخان کندر و کذا بشیاف نشاسته دو درم سفیداب زعفران صمغ عربی هر واحد یکدرم افیون نیم درم باریک ساییده و دراب عنب‌الثعلب شیاف بسته بقول جالینوس مسکن وجع‌ست و کذا شیاف دارچینی **و نطول** حلبۀ اکلیل‌الملک مطبوخ **و غسل** عین مدام بآب بابونه **و تعلیق** یک مگس زنده که در پارچه متخلخل به بندند بنحویکه زنده بماند و بر بازو یا گردن بیاویزند و کذا تعلیق چشم راست سرطان اگر رمد در چشم راست باشد و چشم چپ او اگر در چشم چپ باشد بر صاحب رمد و کذا تعلیق پای سرطان چشم نیز مسکن وجع‌ست

ذکر ادویۀ مانع رمد

اگر گل هندی یکعدد بلع کنند از اکثر امراض چشم خصوصاً از رمد تا یکسال در مان باشند و هر گاه چند حب ازان فرو برند سالها حسب عدد حبات مبلوعه ایمن شوند و بتجربه رسیده و از مجربات بعضی متأخیرین‌ست که اگر گلنار را از درخت او روز شنبه یا چهارشنبه قبل از طلوع آفتاب بدهن قطع کرده بلع نمایند بدون مس کردن آن بدست یکسال و بقولی هفت سال از درد چشم و رمد امان یابند و از جالینوس منقول‌ست که اگر گلنار را که بقدر حب الآس باشد هفت عدد نهار بلع کنند تا سه سال از رمد در امان باشند و کذا تعلیق و باب در خرقه بسته بر بازو و سویدی نوشته که اگر بیخ عصی‌الراعی در نقصان ماه قلعه کند و انسان آنرا با خود دارد دران سال او را رمد عارض نشود و مجرب من‌ست و رازی گوید هر که یک حب مثنان بلع نماید دران سال از رمد در امان باشد

علاج رمد حار دموی و صفراوی و حمرت عین

از لعاب بهدانه شیرۀ عناب شیرۀ مغز تخم تربوز شربت نیلوفر تبرید دهند و صندل گل ارمنی رسوت عنب‌الثعلب اقاقیا مساوی دراب کشنیز سبز ساییده گرداگرد چشم ضماد کنند و پارچۀ نیلگون مدام بالای چشم دارند و طلای گهرۀ معمول و حب رمد و در آخر بحب سرخ نیز معمول‌ست و شیاف ابیض در شیر دختر یا شیر بز یا سفیدی بیضه حل کرده و یا قطور مسکن در چشم چکانند و گاهی در رمد حار شب اطریفل کشنیزی میخورانند و صباح لعاب بهدانه شیرۀ عناب شیرۀ کشنیز خشک شربت بنفشه می‌نوشانند و شیاف مامیثا بآب کشنیز تازه سوده اندرون چشم میکشند و ضماد و قطور حضض مسحوق بشیر دختر نیز در ابتدای رمد حار نافع‌ست و اگر درد شدید بود افیون اندکی هم ضم نمایند و کذلک طلا و قطور آب کشنیز سبز با شیر خر یا شیر زنان مسکن هر ضربان شدید خصوصاً در رمد حارست بقول جالینوس و بعضی لعاب بهدانه نیز می‌افزایند و اگر برگ کشنیز تر مقدار وافر بگیرند و بدون کوفتن همچنین بر چشم نهاده برفادۀ

غیر محکم به بندند و روزی دو سه بار تجدید کنند در اوائل رمد نفع بسیار میکند و انزرورت بسفیدی بیضه یا شیر دختر با شیر بز سوده بر چشم طلا کردن رمد گرم را نفع عجیب نماید و ضماد بنفشه و تسکین لهیب چشم میکند و برمد حار نفع میرساند و اگر مسکه را در گلاب سه بار بگذارند و بر خرقه ضماد کرده بر چشم وارم نهند در عین شدت درد نفع عجیب کند و پنیر تازهٔ تر و گوشت تازه و زردهٔ بیضه هر یک ازین بروغن گل سرشته نافع رمد و مسکن در دست و ضماد آرد جو با سفیدی بیضه بر پیشانی منع سیلان مواد بچشم کند و همچنین ضماد برگ انگور باسویق شعیر و ضماد برگ کشنیز و ضماد برگ گلسرخ تازه هر واحد مانع نزول مواد بچشم‌ست و ضماد برگ کاسنی و کذا خارخسک تر فقط یا بآرد جو مجرب و مسکن عجیب‌ست و ارگ ازین تدبیر فائده نشود فصد سر رو از جانب چشم مریض یا چشم شدید الالم گیرند و اگر ممکن نبود حجامت ساقین نمایند پس زلو در بناگوش و نقرهٔ گردن هفت هفت عدد بچسبانند و روز دوم نیز چنین کنند و اگر احتیاج تنقیه شود نضج ماده از منضج صفرا نموده از مسهل صفرا تنقیه کنند و حب هلیله خورند و در صورتیکه ماده مرکب باشد و یا مزاج مریض گرم نباشد در مسهل سنای مکی یکتوله و تربد هفت ماشه داخل کنند و عوض حب مذکور تنقیه از حب ایارج هم مضایقه ندارد و استعمال حب ذهب و حب بنفشه نیز نافع بود و ایضا در دموی بعد فصد سررو و شرب شربت بنفشه چهار توله در عرق مکوه و بید ساده و نیلوفر هر یک پنجتوله داخل کرده و قطور شیاف ابیض در شیر دختران حل کرده و طلای شیاف ماميثا دراب مکوه و کشنیز سبز و یا در شیر بز و یا زن بر گرد چشم و صدغین و پیشانی و روز سوم یا چهار فصد رگ پیشانی و یا ماقین روز پنجم تليين طبع بمطبوخ فواکه حلو حلوی خان و حب بنفشه باضافهٔ خیار شنبر و شربت ورد و سکنجبین ساده و روغن بادام و روز دیگر تبرید مذکور باضافهٔ تخم ریحان و بصورت بقای سرخی خورانیدن حب ایارج و جهت تعدیل مزاج استعمال اطریفل کشنیز نافع‌ست و در صفراوی بعد فصد شرب ماءالقرع نه توله با شربت نیلوفر چهار توله و یا آب انارین معصود بشحم هفت توله بشربت درد مکرر اهلیلجی دو توله تا سه روز و بروز چهارم تنقیه بمطبوخ هلیله و یا مغلی حامض که مقوی بسنا یکنیم توله بود باضافهٔ خیار شنبر و ترنجبین هر یک هفت توله و شربت آلو مسهل چهار توله و روغن بادام هفت ماشه و تبرید از شیرهٔ خیارین و خرفه هر یک نه ماشه لعاب بهدانه و ریشهٔ خطمی هر یک سه ماشه در عرق نیلوفر و کاسنی و بید ساوه هر یک پنجتوله براورده شربت نیلوفر چهار توله گرد اسپغول نه ماشه پاشیده بعده قطور شیاف وردی بلعاب اسپغول و طلای حضض سه ماشه دراب لیموی کاغذی مفید بود و بعد از ان در هر دو برای تحلیل بقیهٔ ماده اطریفل کشنیزی با عرق شاهتره استعمال کنند و هر شب استعمال معجون بنفشه بگلقند خصوصاً هر گاه چرک کثیر باشد نافع‌ست و برای تسکین شدت درد خوردن گل بابونه دو ماشه باطریفل کشنیزی دو توله سرشته معمول استاد

مرحوم‌ست و کمادلوده بهانی میدهٔ گندم نیز در تسکین درد مجرب‌ست و ذرور ابیض یا ذرور چشخام یا شیاف منحج یا شیاف برءیوما یا شیاف جالب‌النوم یا شیاف شب یمانی که بآب انار میسازند بعمل آرند و بعد تنقیه اکتحال انزروت مربی ده جزو نشاسته نبات سفید هر واحد سه جزو و چشمیزج یک جزو باریک سوده برءالیوم ست و گل ارمنی عصارهٔ مامیثا بوش دربندی صندل سرخ حضض مکی اقاقیا عنب‌الثعلب تخم خطمی صمغ عربی فوفل افیون صبز زعفران کوفته بیخته بآب کشنیز یا لعاب اسپغول یا سفیدی بیضه ضماد نمایند و هر گاه بشویند از ابی که دران کوکنار و برگ سیب جوشانیده باشند بشویند و حب سرخ یا حب سبز طلا کنند و ایضا در رمد حار صندل سفید بآب لیموی کاغذی که قوی‌تر از انست و یا گل ارمنی سه ماشه بآب کشنیز سبز و یا سفیدی بیضه یکعدد و نشاسته سه ماشه و یا افیون شب یمانی بریان هر یک دو ماشه دراب لیمو حل کرده ضماد کنند و اگر پهنکری یک ماشه افیون بقدر نخود دراب برگ تمرهندی بقدر دو فلوس ساییده بر آتش نهند تا غلیظ شود بر چشم ضماد نمایند برای درد و سرخی مفید بود و یا شیاف مامیثا گلسرخ حضض صبر صندل سرخ فوفل زعفران مساوی حب ساخته در سایه خشک کرده بآب کشنیز یا کاسنی یا گلاب یا آب حل کرده بر پیشانی و پشت چشم ضماد نموده باشند که در ابتدا سود دارد و یارسوت یکماشه افیون زعفران هر یک یکسرخ پوست هلیلهٔ کابلی هفت ماشه ساییده حب بسته وقت حاجب بآب ساییده بالای چشم ضماد کنند و اگر گیرد چهار جزو افیون یکجزو حضض هلیلهٔ سیاه زردچوب هر یک دو جزو زنجبیل صمغ عربی هر یک ربع جزو سائیده حب بسته بآب نقوع کوکنار ساییده حوالی چشم طلا کنند برای تحلیل مادهٔ رمد و سرخی چشم مفید و ضماد زردهٔ تخم مرغ آرد جو گل بنفشه گل بابونه در اخر رمد مفیدست و پوست هلیلهٔ زدر پوست هلیله آمله حضض گیر و برگ تمرهندی افیون شب یمانی بریان زیرهٔ سفید هر یک قدری در پارچه بسته بگلاب تر کرده بر چشم بگردانند که برای رمد حار نافع‌ست و اگر پهنکری بریان لوده پهانی هر واحد یکماشه افیون نیم ماشه برگ تمرهندی چهار ماشه همه را کوفته در پارچه بوئلی بسته بآب تر کرده زمان زمان چشم بگردانند برای رمد بی‌نظیر و معمول‌ست و ضماد شب یمانی بریان شش ماشه لوده پهانی پوست هلیلهٔ کابلی هر یک دو ماشه گیر و افیون زعفران هر واحد یکماشه در ظرف مسی با دستهٔ مسی بآب انار ترش سائیده حبها بسته استعمال کردن برای درد و سرخی نافع‌ست و کذا ضماد آرد جوده درم باقلا پنجدرم اقاقیا یکدرم سفیدهٔ تخم مرغ یکعدد بآب کشنیز تازه و آب کاسنی آمیخته نافع ورم و درد چشم‌ست و اگر وجع و ضربان اشد بود باطبیخ کوکنار یا آب کاهو سرشته بر پلک ضماد نمایند و پوست کوکنار پوست هلیلهٔ زرد پهکری سفیدهٔ کاشغری بآب تمرهندی در ظرف آهنی سوده بعد فصد سررو و حجامت قفا ضماد کردن نیز مفیدست و ضماد پهکری بریان هفت ماشه مرداسنگ سه نیم ماشه بعرق لیمو دراوند آهنی با دستهٔ آهنی حل کرده برای در چشم

از مجربات ست و کذا ضماد پهانی لوده پهکری هر یک دو ماشه افیون گیرو هر یک یکماشه مفید و ایضا برای درد بسیار پوست هلیلۀ زرد پهکری رسوت مرداسنگ پوست خشخاش بآب سوده گرد چشم ضماد نمایند و گاهی گیرو افیون زعفران عوض پوست خشخاش داخل کرده بعمل می‌آید و یا گیر و رسوت صندل سرخ بآب عنب‌الثعلب و روغن گل دور چشم ضماد کنند و یا رسوت پهکری بریان افیون هر یک سه ماشه بآب حب ساخته دراب ساییده اندک گرم نموده بر چشم طلا کنند و اگر لوده پهانی آمله در روغن گاو بریان نموده بآب سرد ساییده گرد چشم طلا کنند برای درد چشم مجرب‌ست اما باید که در چشم نرود و ضماد هلیلۀ سیاه کافور شب یمانی رسوت بآب برگ عنب‌الثعلب سبز نیز در رمد مجرب و طلای پوست هلیلۀ زرد گیرو رسوت هلیلۀ زنگی نیز مفید درد چشم‌ست و اگر تمرهندی تخم دور کرده دراب تر نموده مالیده صاف کرده افیون بقدر سه سرخ و پهکری پنج سرخ دران آب انداخته و در ظرف آهنی بپزند تا غلیظ گردد برداشته طلا کرده باشند نیز نافع رمدست و اگر تمرهندی نباشد آب برگ او بگیرند و برگ بانسه سائیده تکیه بسته و کذا برگ انار سوده و کذا برگ گوبهی سائیده بر چشم سه روز بستن برای رمد سودمندست و کذا برگ پنبه در دوغ جوشانیده ساییده بر پشت چشم بستن و کذا لوده ششدرم پوست هلیلۀ زرد دو درم بآب برگ انار ساییده پنبه آلوده وقت شب بر پشت چشم سه روز نهادن مفید و بقدر چهار توله برگ حنا بدون آب سائیده قرص بسته بر مقعد بستن و بعد یکپاس دور نمودن در ازالۀ رمد از مجربات مشهوره است و اگر صبر شیاف مامیثا حضض مکی زعفران افیون اقاقیا گل ارمنی صندل سرخ بآب عنب‌الثعلب یا گلاب طلا کنند و درد ساکن کند و کحل معمول حکیم علی اکبر خان جهت درد چشم و بقایای رمد نافع‌ست و کذا عصارۀ آمله که همواره معمول ست گویند که جهت رمد کهنه که بهیچ دوا به نشود بگیرند پهکری سفید یکماشه و در روغن زرد نه ماشه بسوزند که سیاه شود و با یکماشه افیون در ظرف آهنی از دستۀ آهن سحق بلیغ نموده در چشم کشند و کحل چشمیزج تألیف علوی خان جهت رمد مزمن نافع‌ست و کذا کحل ملکا یا مفید **و غذا** صاحب رمد حار کدو و پالک و خرفه و مونگ با نان یا برنج و زردی بیضۀ نیمبرشت و در صفراوی ماءالشعیر بشربت نیلوفر مناسب بود و اغذیۀ ترش شیرین چون آب انار و زرشک و تمرهندی شکر آمیخته و مانند آن که قامع صفرا و مطفی خون‌ست مفید بود لیکن ترشی صرف مضرست و جمله اغذیه نافع صداع حار و انچه مانع صعود بخار بدماغ بود مثل برزقطونا بجلاب و سویق شعیر بشکر و سفوف کشنیز بشکر و اسپغول بشکر بعد طعام بصاحب رمد نافع بود و از جمیع لحوم و خمر و حلوا پرهیز کنند و اگر خوف ضعف قوت باشد شوربای چوزۀ مرغ جائزست و هر گاه رمد بطول انجامد آرد حلبه و خشخاش و باقلا و زعفران و صبر با سفیدۀ تخم مرغ و روغن گل سرشته طلا نمایند و دم الاخوین زعفران مامیثا اقاقیا صبر مساوی افیون نصف یکجزو شیاف ساخته کحلاً و

طلاً استعمال کنند که عجیب‌الاثر است **و بدانند** که در رمد دموی بعد فصد یا حجامت قفا گاهی جوشانده و باین طور میدهند عناب شاهتره جوشانیده شیرهٔ کاهو شیرهٔ خشخاش لعاب اسپغول شربت نیلوفر داخل کرده بنوشند و یا عناب سپستان خطمی بهدانه گل بنفشه گل نیلوفر جوشانیده شربت بنفشه داخل کرده و اگر طبع نرم بود تخم ریحان پاشیده بنوشند و یا گل بنفشه عناب گل نیلوفر جوشانیده شربت نیلوفر یا شربت بنفشه داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشند و رسوت و هلیلهٔ سیاه پهکری مداسنگ بآب عنب‌الثعلب تازه ضماد کنند و بقول جالینوس اگر خون بسیار در روز اول اخراج نمایند و سفیدهٔ بیضه در چشم چکانند و بشیر دختران بشویند رمد دموی را در یکروز ساکن کند و در صفراوی بعد فصد مسهل صفرا یا مطبوخ هلیله دهند و لابدست که در مسهلات او انچه مخرج بلغم‌ست مثل تربد و هلیلهٔ کابلی و مانند ان نیز داخل کنند زیرا که بعیدست که صفراوی او خالص بغیر رقیق باشد و همچنین جمیع امراض دماغی صفراوی و یا آلو بخارا قراصیا زردالو خشک تمرهندی هر واحد یک اوقیه و نیم پوست هلیلهٔ زرد پنجدرم سنای مکی چهار درم گل بنفشه پنجدرم تخم کاسنی کوفته دو درم زرشک سه درم نیلوفر هفت عدد همه را جوش داده صاف کرده بست درم ترنجبین دران حل نموده صبح بیاشامند و اگر در عمل آن توقف گردد بآب گرم محلول دران شکر سرخ تحریک نمایند و بعد اتمام فعل شربت سیب یا گلاب و یا شربت نیلوفر سرد برزقطورنا پاشیده دهند و غذا دو پهر آب گوشت چوزهٔ مرغ اندک کشنیز تازه دران پخته بخورند و دائم صندل و نیلوفر و غیره خوشبو بارد ببویند و باقی تدبیر مثل رمد دموی ست و لعاب اسپغول بشربت بنفشه یا شربت نیلوفر یا هر دو یا یکی ازان با شربت آلو بخارا بهر تسکین صفرا دهند و یا لعاب بهدانه شیرهٔ تخم کاهو شیرهٔ تخم خیارین شیرهٔ تخم خرفه و شربت نیلوفر یا شربت خشخاش و اگر با رمد صفراوی سرفه باشد بهتر چیزی از ماءالشعیر با شکر یا شربت بنفشه نیست خصوص که سرفه خشک باشد و ایضاً ماءالشعیر عظیم‌النفع ست برای رمد که در مادهٔ او حدت باشد و اگر چته سرفه نبود و اگر با رمد بیداری باشد با شربت خشخاش بدهند و اگر در ماده نهایت حدت باشد با شیرهٔ تخم خشخاش و کدو و خیار و خرفه بنوشانند و بعد ازان اضمدهٔ بارده مثل بزر قطونا بآب کاسنی و کشنیز تازه بر چشم ضماد نمایند و چشم را بگلاب ممزوج باندک سرکه بشویند و لعابات و شیر تازه دوشیده و رقیق سفیدی بیضهٔ مرغ در چشم بچکانند و اگر سوزش در چشم باشد و بعد خواب چشم بند ماند شیره خیارین شیرهٔ تخم خشخاش لعاب اسپغول شربت نیلوفر بدهند و بعد از تنقیه استحمام بآب شیرین نیمگرم نمایند و شیاف کافوری و اگر درد شدید باشد شیاف ابیض افیونی بکار برند و اگر ماده در غایت حدت باشد تضمید ببرگ نیلوفر و برگ کاسنی و وضع اطراف دراب گرم نافع و بقراط گفته که در هنگام کثرت تجلب و شدت حرارت رمد از خرفه و عنب‌الثعلب آب بگیرند و دران قدری روغن و آرد جو داخل کرده بر چشم گذارند و یا برگ کاهو

کوفته بر چشم نهند در ابتدای علت و در انحطاط بزردهٔ بیضهٔ مرغ گرم کرده ضماد نمایند و طلانی عصارهٔ برگ بهی آب عنب الثعلب لعاب اسپغول سپیدی بیضهٔ مرغ با هم سرشته نافع رمد صفراوی‌ست و سفیدی بیضهٔ مرغ با روغن گل مخلوط کرده قدری شیر عورت داخل نموده گرد چشم طلا کردن نیز مجرب‌ست و ایضاً کافور یکجزو لوده افغانی سه جزو ساییده در پونلی بندند و تا دو گهری دراب تر کرده بعد از اب براورده بالای چشم گردانند و قطره در چشم چکانند و استعمال شیاف سماق صغیر نیز درین باب بتجربه رسیده و بعد استفراغات اگر رمد اندکی باقی ماند ذرور ابیض در چشم اندازند یا شیاف ابیض بغیر افیون در سفیدی بیضه و شیر دختران حل کرده چکانند و زردهٔ بیضه بروغن گل بر پلک نهند و بربندند و از استعمال این ادویه در چشم قبل از استفراغ حذر کنند زیرا که درد شدید ارد و هر گاه درد ساکن سود و ورم تحلیل گردد و سرخی نقصان پذیرد ذرور اصفر صغیر بپاشند و شیاف احمر لین استعمال کنند و از فواکه منع کنند مگر انکه دران منع تصعد ابخره و تقویت معده باشد مثل امرود اندک و کذا به و سیب و اما شفتالو و انجیر و انگور و خرپزه و مشمش و خرما و مویز و عصل مضرست و غذا بمزورات مانند مزورهٔ ماش باسفاناخ و مغز بادام و مزورهٔ آلو و آلوبالو نافع‌ست ولیکن بسیار ترش نباشد و نه بسیار شیرین و فالودهٔ جو مقشر و بالجمله در اشربه و اغذیهٔ ایشان مراعات تلیین طبع و تطفیه و تسکین باشد و تقلیل و تلطیف غذا واجب بود و اجتناب از جمیع لحوم و البان و ماهی و چیزهای شور مثل مری و کامخ و قدید و همچنین زیتون نضیج نمایند و قدری کشنیز خشک برای منع بخار در طعام داخل کنند و ابن لسوع گوید که چون رمد صفراوی باشد فصد کنند و استفراغ بمطبوخ فواکه نمایند و در چشم ذرور اصفر بسفیدی بیضه حل کرده چکانند و بعد دو ساعت چشم را بگلاب بشویند و مامیثا و زعفران خولان دراب کشنیز سبز سرشته بر پلک ضماد سازند **و مخفی نماند** که در سرخی چشم که منجمله رمد باشد بقول شیخ بعد استفراغ بفصد و مسهلات و حقنجات ضماد از پوست انار مطبوخ برزکال و مسحوق مخلوط بمیفختج یا عسل نمایند و تکمید او باسفنج حار مدام کنند و تضمید بآرد کرسنه یا گندم مطبوخ بشراب عسل یا ضماد باصل‌السوس مدقوق نفع میکند و چشم مدام بشیر بشویند و تبرید و ترطیب او مدام نمایند لیکن اقتصار بر تبرید مسطی و مبلدست و جالینوس در میامر خود گفته که علاج حمرت چشم مبادرت باخراج خون‌ست و بعد ازان استفراغ بحقنه پس تلیین طبیعت بتلیین معتدل بعد ازان تکمید موضع باسفنج و تصعید بآرد کرسنه و غیره که مسطور شد و اگر دران تاکل بهمرسد عدس با عسل یا بآب سفرجل مطبوخ ضماد نمایند یا برگ زیتون بشراب پخته ضماد کنند و آنچه معمول مؤلف ست اگر سرخی و آب جاری بود اطریفل همراه عرق شاهتره و یا عرق نیلوفر عرق گاوزبان عرق عنب‌الثعلب شربت بنفشه بخورند و رسوت دو ماشه افیون صمغ عربی هر واحد یکماشه زعفران چهار سرخ پهنکری لودهٔ پهانی اقاقیا انزروت پاه هر یک ماشه دراب کوکنار

گرد چشم ضماد نمایند و اگر اصل‌السوس مقشر قدری بآب ساییده پنبه بدان آلوده بر پلک بدارند سرخی چشم دور کند و قطور آب مغز گهیکوار وقت خواب در چشم نیز رافع سرخی آنست و چوب درخت گزاز بالاخراشیده ساییده حوالی چشم در روزی دو بار طلا کردن برای سرخی چشم عجیب‌الاثرست و برود کافوری نیز حمرت و حرارت چشم را مفیدست و اگر پهکری زرد چوب لوده پهانی هر یک نیم توله قرنفل یکعدد شیرهٔ تمرهندی که زرگران دران زر و نقره صاف می‌نمایند و می‌مالند بقدری که ادویه دران سرشته شود ادویه کوفته بیخته دران آمیزند و در پارچه بوبلی بندند و در قدری آب بدارند و دو سه قطره در چشم چکانند و ساعت بساعت بر چشم بگردانند نخستین آب گرم از چشم خواهد برامد آمدن دهند که عقب آن شفاست و سرخی چشم و درد آنرا در یکپاس دفع کند و پونلی پهنکری و افیون و مغز گهیکوار که در علاج کلی رمد گذشت نیز برای رفع سرخی چشم معمول و مجرب‌ست و ایضاً برای رفع سرخی زنجبیل صندل سرخ نرکچور هلیلهٔ زرد مساوی کوفته در گلاب ساییده بالای چشم طلا نمایند و چشم بکشایند تا قدری در چشم رود و آب سوزان خارج شود پنج شش کرت چشم بپوشند و بکشانید باز خواب کنند مجرب‌ست و اگر برگ عنب‌الثعلب سوخته بزرکشوت سوخته مروارید ناسفته مقناطیس سوده مغسول ریگی که زرگران جلای نقره باو میدمند مساوی ذرور سازند جهت رفع حمرت چشم و رمد و جلای آرد طرفه مجرب نوشته و شیاف حنا و شیاف دیگر که دران زبدالبحرست مفید و اگر هلیلهٔ زنگی نهایت خرد دو عدد افیون خالص چهار سرخ قرنفل از طرف گل نصف دراب چاه ساییده در ظرف نگهدارند و گرد چشم طلا کرده باشند در دفع سرخی چشم و ضعف بصر نفع بخشد لیکن باید که چند روز ادامت نمایند و ایضاً برای سرخی چشم هلدی چهار ماشه سونهه دو ماشه موتهه چهار ماشه بچ دو ماشه پاوبالاگوند ناگوری نمک سابنهر هر یک دو ماشه گل ارمنی هشت ماشه و اگر نباشد گیرد اندازند همه را کهرل نموده گولی بسته نگهدارند وقت حاجت بالای چشم ضماد نمایند و ضماد لوده پهکری هلیلهٔ زرد بآب سوده همین عمل کند و کذا لوده جدوار پهکری افیون پوست خشخاش بآب سوده نیمگرم گرد چشم ضماد کردن و همچنین برای سرخی که از ابخرهٔ حار باشد و سرخی نزله نباشد ضماد رسوت پهکری مرداسنگ بآب تمرهندی و گلاب سوده نافع‌ست و کذا ضماد پاه گیر و رسوت پهکری هلیلهٔ زرد فوفل نیمگرم مفید و برای سرخی چشم و اشک روان هلیلهٔ سیاه هلیلهٔ زرد رسوت صمغ عربی هر یک سه ماشه کوکنار افیون هر یک دو ماشه دراب عنب‌الثعلب دور چشم ضماد نمایند و کحل بابت شاه رفیع‌الدین صاحب و استعمال معجون هندی نیز سرخی چشم را نافع‌ست و گاهی برای سرخی چشم که از نزله بود بعد حجامت قفا اطریفل صغیر میدهند و از کوکنار عدس کشنیز خشک کوفته بیخته بسفیدی بیضهٔ مرغ سرشته از پیشانی تا رخساره دور چشم ضماد می‌نمایند و اگر سرخی چشم از نهادن برگ عشر مقابل چشم برای محافظت گرمی آفتاب

پیدا گردد سفیدهٔ کاشغری در شیر دختر حل کرده بچشم کشیدن و آنبه هلدی بشیر برهسوده بر شقیقهٔ چشم مؤف ضماد کردن و اطریفل کشنیزی خوردن مفید میشود و گاهی در سرخی چشم پی درد مع خارش و رمص غلیظ بستن برگ لیمو برون چرب کرده بر چشم فائده می‌کند پس هر گاه رمد تحلیل پذیرد و حمرت باقی ماند بزردهٔ بیضهٔ مرغ برشته مسحوق باندک زعفران و روغن گل ضماد کنند که موجب زوال سرخی میشود و حجامت قفا بدستور **نکته** ارجیجانس گفته که سرخی ملتحمه دلالت بر ورم دماغ یا الم دران یا بر ابتدای او می‌نماید

ذکر بعض ادویهٔ نافع ورم چشم

ضماد حب الآس بشوکران یا سویق شعیر و کذا حماض تربسن ساییده و کذا عصی‌الراعی و کذا برگ بنفشهٔ سبز و کذا حی‌العالم و کذا عصارهٔ برگ خرفه و کذا آرد جو بعصارهٔ مذکور و کذا آرد باقلا مخلوط بسفیدی بیضه و کذا عصارهٔ برگ گلسرخ و کذا عصارهٔ انار شیرین مشوی و کذا عصارهٔ گلنار خشک کرده بر مسن سوده کذا سفرجل مشوی مدقوق تنها یا بنان خمیری سائیده و کذا آب کاهو بآرد جو و کذا شقایق النعمان بطلا پخته و کذا عصارهٔ اذان الفارسبویق و کذا اکلیل‌الملک تنها یا بزردی بیضهٔ یا غبار آسیا یا خشخاش یا کاسنی آمیخته و کذا سفیداب رصاص بسرکه و روغن گل آمیخته و کذا بزرقطونا مسلم در آب کشنیز پخته و کذا برگ لبلاب بسویق و کذا برگ هنرد بسویق و کذا مرزنجوش و زردی بیضه و سرکه و کذا عصارهٔ برگ بنفشهٔ سبز بسویق شعیر و کذا گل سفرجل رطب یا یابس و کذا عصارهٔ جرادهٔ کدو و کذا طباشیر سوده بگلاب سرشته بر جبهه و کذا عصارهٔ نبات بسویق شعیر و کذا عروق صفر که آن کرکم‌ست در گلاب بر سنگ سوده پنبه آلوده نهان و هر ساعت تبدیل آن کردن و کذا آرد جو بعصارهٔ عصی‌الراعی سرشته و یا بعصارهٔ کرفس آمیخته و یا بعصارهٔ برگ و خیوط و شاخ نرم کرم بری مخلوط کرده و یا بعصارهٔ عنب‌الثعلب سرشته و کذا قلومس سائیده و کذا تخم خشخاش و حلبه مساوی سوده بگلاب سرشته و کذا عصارهٔ مامیثا و خولان و زعفران و صمغ عربی و مامیران مساوی شیاف ساخته بآب مطبوخ پوست خشخاش سائیده که مجرب‌ست و کذا مامیثا و زعفران و خولان بآب کشنیز سبز سرشته هر واحد نافع‌ست و بقول روفس ضماد زعفران و گلسرخ نافع ورم فلغمونی عین‌ست **و اکتحال** حی‌العالم و کذا دخان قطران و کذا توتیا در عصارهٔ برگ عوسج حل کرده و کذا عصارهٔ مامیثا در اخر رمد و کذا آبنوس محرق مغسول و کذا شبنم که بر درخت افتد و کذا حماض اترج در ابتدای رمد صفراوی و کذا لعاب بهدانه و نبات سفید و کذا شیاف ابیض در عصارهٔ بارتنگ سوده و کذا انزوت مربی بشیر خربانبات سفید و نشاسته و کذا انزروت سوده در سفیدی بیضه سرشته بر چوب طرفا چسپانیده و در تنور گذاشته تا خشک گردد و مثل غبار ساییده و نصف او شمشم و نصف او زعفران و نیز مثل انزروت اضافه کرده در رمد صعب مجرب سویدی‌ست و کذا برگ نمام و شمشم و

انزروت در گلاب خوب جوشانیده و شمشم براورده خشک کرده و نصف او نبات و برع او هر واحد از زعفران و عصارهٔ مامیثا آمیخته مثل غبار ساییده مجرب اوست و برگ نمام دور کنند و کذا شادنج مغسول بشیر زنان و کذا رطوبت برگی حی‌العالم و کذا اسفنج سوخته مغسول و کذا شیاف مامیثا در رمد قدیم و حدیث و کذا عصارهٔ گل کدو و کذا چوب ساج سوخته دراب مطفی و مامیثا مساوی ساییده و کذا نحاص محرق و مغسول بمرات کثیر در گلاب یا آب که نفع عجیب دارد و کذا آب دهن صائم که مجرب‌ست و بقول اسرائیلی و رازی اکتحال شیاف از دم الاخوین صبر اقاقیا مامیثا زعفران هر واحد یکدرم افیون نیم درم ساخته دراب کاسنی سوده در ورم حار و استرخای اجفان عجیب‌ست و کذا توتیای کرمانی هفت بارد دراب عوسنج پرورده که نفع عجیب دارد و قطور آب کشنیز سبز و مثل او شیر زنان و کذا پوست بیخ انبر باریس در گلاب خیسانیده و کذا سفیداب رصاص بست بار دراب شسته در ظرفی بگلاب تا ده روز در افتاب گذارند و بر ظرف پارچه بندند تا از غبار محفوظ ماند بعده بسفیدی بیضه آمیخته در چشم چکانیدن و کذا شبنم واقع بر قصب قبل طلوع آفتاب جمع کرده و کذا صمغ عربی در گلاب حل کرده و کذا سماق در عصارهٔ بارتنگ حل کرده و یا در گلاب خیسانیده در ابتدای رمد و کذا خولان در شیر دختران سوده و کذا شیاف ابیض بآب عنب‌الثعلب حل کرده که بسرعت نفع عجیب بخشد **و انکباب** بر بخار زرور و دراب جوشانیده و کذا بابونه بآب و سرکه پخته در اخر رمد برای تحلیل بقایای مواد و تسکین **الم و شم** صندل و گلاب و کافور **و غسل** وجه بطبیخ قطر **و شرب** دیاقوذا هر واحد نافع رمد حارست و ادویهٔ مسکن وجع در علاج کلی رمد مسطور شد و ادویهٔ مانع انصباب مواد در علاج رمد نزلی مذکور گرد و حسب حاجت از انجا اخذ نمایند **اقوال حکام** بقول شیخ الرئیس تدبیر مشترک در رمد دموی و صفراوی فصد قیفال و استفراغ‌ست پس اگر خون حار صفراوی یا صفرا صرف باشد با وجود فصد بطبیخ هلیله استفراغ فرمایند و اگر در ماده اندکی غلظت باشد تربد داخل نمایند و ایضا اگر دانند که ماده در حجب دماغ متشرب‌ست تقویت مطبوخ با یارج فیقرا کنند و گاهی در چنین حالت بر نقوع صبر اقتصار می‌نمایند و اگر خوف حرارت باشد دراب کاسنی یا آب باران نقوع کنند و واجب‌ست که بعد تنقیهٔ تامه متوجه معالجهٔ چشم گردند و ابتدا کنند دران بتضمید چشم و وجه بمبردات دافع مواد از چشم از عصارات بارد مثل عصارهٔ برگ بارتنگ و برگ بید و کاسنی و خرفه و عنب‌الثعلب سبز و کشنیز تر و از لعابات بارده مثل اسپغول و بهدانه و سفیدهٔ بیضه و شیر خر و شیر دختر هر یک ازینها مفرد و مرکب در چشم بچکانند و بعد ازان رقیق سفیدی بیضه با شیاف ابیض که مغری و مرد و مسکن وجع مصلح خلط لذاع‌ست و دیگر شیافات رادع چکانند لیکن در استعمال شیافات و قطورات رادعه چندان مبالغه نکنند که طبقات کثیف و مواد محتقن و وجع مشتد گردد و گاهی قدری افیون می‌افزایند که وجع را تسکین شدید می‌بخشد لیکن گاهی بنابر تخدیر و تفجیج بصارت را

ضرر رساند و مرض را طول دهد و شیاف و ردی در تسکین التهاب و وجع عظیم‌المنعت‌ست و دیگر ادویهٔ مفردهٔ رادعه مثل مرداسنگ و کتیرا و حضض و گلسرخ و سرمه و اقاقیا و مامیثا و صندل و مازو و گل مختوم و گیرو و فوفل و هلیلهٔ زرد و سیاه و گل نیلوفر و نشاسته و افیون و کوکنار و آب کوکنار و آب کشنیز تازه و سائر عصارات و صمغ عربی و غیره است پس هر گاه ردع ماده باستفراغ و جذب بخلاف جهت و استعمال ردادع نمودند بتدریج منضجات شروع کنند برفق یعنی اول مخلوط بروادع بعده منضج صرف بعمل ارند و ایضاً اول رقیق مخلوط بمثل گلاب و البان که دران قوت انضاج‌ست بکار برند و در لعاب اسپغول با وجود ردع قدری انضاج‌ست و مسکن وجع بود و لعاب بهدانه شدیدالانضاج ازوست و تسکین میکند و لعاب حلبه و آبی که دران حلبهٔ مغسول جوشانیده باشند جیدالانضاج و مسکن وجع‌ست و او اول داوئی است که ابتدا بآن در منضجات کنند و دران قوت جذب نیست و اگر بتغلیظ چیزی از منضجات احتیاج افتد باید که استعمال بلعابات نمایند و اگر به تبرید آنها حاجت اید بعصارات کنند و عصارهٔ شجره که آنرا بیونانی و بفارسی رشک و نیز بیدیده نامند مجرب‌ست و در ابتدای رمد حار و انتها او مفید بخاصیت و قوی‌النفع‌ست و بعده انحطاط نمایند از امثال این عصارات و بطبیخ اکلیل‌الملک که دران انزروت محلول دراب حلبه و بادیان افراط نمایند و بآب مطبوخ زعفران و مرتکمید کنند و چون دانستند که بدن و دماغ تنقیهٔ تام یافت استعمال حمام نمایند بآب گرم و بعد چند ساعت از طعام قلیل قدری شراب صرف کهنه بیاشامند و اگر بعد او استحمام بآب گرم یا تکمید کنند انفع بود پس شیافات و اکحال که در انحطاط و آخر رمد نافع‌ست استعمال کنند و اگر ماده دموی باشد بعد از فصد حجامت کنند و ادامت بدالک اطراف و بستن او بیشتر نسبت بدیگر اقسام رمد نمایند و در ابتدا عصارات مذکوره استعمال کنند بعده مغز نان بآن بیامیزند بعد ازان مغز نان در میفتخج تر کرده مخلوط سازند و اگر درد شدید باشد قدری افیون باوی ضم نمایند و اگر مادهٔ صفراوی باشد بعد فصد بمسهلات صفرا استفراغ آن کنند و استحمام بآب شیرین نمایند و گاهی دران ریختن آب سرد بر سر و چشم موافق افتد و گاهی شستن روی بآب سرد اندکی سرکهٔ آمیخته نفع میکند و درین قسم بر استعمال قابضات در ابتدا بلاافراط جرأت کنند و شیافات قابض محلول در عصارات استعمال نمایند **گیلانی** گوید که اگر رمد در هر دو چشم باشد هر دو فصد قیفال از دو جانب بگیرند و در اخراج خون استکثار نمایند اگر احتیاج آن افتد در سه یا چهار مرتبه برارند حتی که گاهی واجب بود که در اخراج او مبالغه نمایند تا بحد غشی رسد و اگر خون غلیظ باشد احتیاج تقرقیق آن قبل از فصد افتد تا مهیا بخروج گردد و از مرققات آن حمام‌ست و ضعیف ازان تکمید و تنطیل بآب گرم یا بآبیکه دران حلبه و بزرکتان جوشانیده باشند و اگر فصد ممکن نبود حجامت نمایند بعد ازان تلیین طبیعت بماءالفواکه مثل آلو و غیره که در قول مسیحی بیاید یا حب ذهب یا حب بنفشه یا مطبوخ خیار شنبر که در قول ثابت

خواهد امد باید کرد و اگر خواهند تربد و شاهتره و هلیلۀ سیاه بقدر حاجت دران اضافه کنند و فیمابین فصد و اسهال از اشربه شربت انار یا شربت بنفشه یا جلاب یا آب تمرهندی بشیرۀ تخم خرفه یا لعاب اسپغول بنوشند و غذا ظاهرالحلاوۀ باشد زیرا که حموضت ضارست بصاحب رمد بسبب آنکه ماده را خام کند و از قبول نضج منع نماید و این مضرتر در رمدست و لهذا برای آن مزورات معموله از آب سیب و نار و آلو و عناب و آب ماش و مانند آن بقول رطبه و کدو بروغن بادام نیکوست و عند سکون حدت و ظهور ضعف لحوم ماکیان و دراج خورند و چون بدن تنقیۀ تام یابد در چشم قطور اولا بکار برند و میل قریب او نبرند و نه دران در وردنه دوای حار استعمال کنند و خصوصاً اگر درد شدید یا ضربان مفرط و التهاب سخت باشد بلکه سفیدی بیضه رقیق یا لعاب بهدانه در شب و روز استعمال نمایند و چون لذع ساکن شود شیر زنان چکانند تا جلا و غسل نماید و این قطور بکار برند بگیرند لعاب بهدانۀ شیرین و شیر دختران و سفیدۀ بیضه و گلاب و آب کشنیز و برهم زنند تا یکسان شود و در چشم چکانند و مریض را در خانۀ کم روشن بنشانند و بر روی او پارچۀ سیاه آویزند و اگر ماده منصب بسوی چشم باشد بشیافی که در قول مسیحی بیاید ضماد کنند و هر گاه مرض ساکن شود شیاف ابیض که در قول مذکور مسطور گردد بآب و شیر گداخته در چشم چکانند **صفت شیاف کافور** که در ابتدای رمد نیکوست سفیداب ارزیز هشت درم صمغ و کتیرا هر واحد هفت درم اقلیمیای نقره سه درم زبدالبحر و انزروت هر واحد چهار درم بعرضب یکدرم کافور نیم درم شیاف سازند **صفت** شیاف اصفر که در وسط رمد صالح‌ست صمغ و سفیداب هر واحد سه درم کتیرا و حضض هر واحد درم بآب اکلیل‌الملک شیاف سازند و اگر مر ض بکاهد و در چشم سرخی و دمعه باقی ماند ذرور اصفر نفع کند **صفت آن** انزروت ده درم زعفران سنبل و صبر و مر هر واحد درم ذرور کنند و در اخر رمد تا آنکه صاف گردد صفت شیاف احمر لین هر گاه سرخی چشم ساکن شود استعمال کنند که ثقل اجفان ببرد شادنج شش درم صمغ عربی کتیرا هر واحد پنجدرم مس سوخته چهار درم کهربا سفیداب ارزیز هر واحد دو درم بسد مروارید شنگرف معدنی هر واحد درم دم الاخوین زعفران هر واحد نیم درم شیاف سازند ضماد که در اخر رمد نافع‌ست بگیرند زردۀ بیضه و آرد جو و گل بابونه و بنفشه و ضماد کنند و باید که چوجۀ مرغ و تیهو در اخر بخورند **صاحب کاملی** و جامع و خلاصه می‌نویسد که در رمد حار بعد فصد سرارود تلیین از پوست هلیلۀ زرد و آلو بخارا و تمرهندی و عناب و گل بنفشه و ترنجبین یا بمطبوخ فواکه یا نقوع هلیله بآب انارین ادویه که دران قبض و ردع اندک و بآن ادویه مفریه مسکنه مخلوط باشد مثل اقاقیا و سفیداب قلعی و صمغ عربی با سفیدۀ مرغ سرشته بر دور چشم طلا کنند و در چشم کشند و شیاف ابیض ساده بچکانند و اگر باین تدبیر درد ساکن نشود بآن بعض ادویه که دران تحلیل اندک مع تعزیه و تسکین باشد مثل قطور انزروت سفید چهار درم جو مقشر کوفته ده دانه بهدانه ده دانه در

ظرف آبگینه یا نقره گذاشته آب بران ریزند چندانکه ادویه را بپوشاند و براتش انگشت ملایم بدارند تا بگذارد و بجوش اید انگاه صاف نموده و سرد ساخته چند قطره در چشم بچکانند و در روزی پنج و شش نوبت همین نحو بعمل ارند که انشاءالله تعالی در همان روز یا روز دوم رمد را باصلاح آورد و بعد از آنکه رمد تحلیل یافته و درد تسکین پذیرفته و سرخی زائل شده باشد شیاف احمرلین کشند و در حمام داخل کنند و اگر قدری قلیل از درد و ورم باقی مانده باشد شستن چشم بآب نیمگرم و استعمال ذرور اصفر صغیر و شیاف احمرلین لازم دارند و درانجا که مادۀ دموی یا صفراوی بوده باشد ماءالقرع با شربت ورد و یا شربت بنفشه یا شکر طبرزد بدهند که اثری عظیم دارد و عصارۀ کشنیز با شیر خر یا شیر زنان در چشم کشیدن بغایت سودمندست و کحل که در جمیع اقسام رمد مجرب‌تست در چشم کشند و دوائیکه در اول رمد بجهت ردع مواد برء فی‌الحال ست این‌ست که خر مهره کوفته بیخته حضض هندی کوکنار سفیدۀ بیضۀ مرغ همه مساوی در آب لیمو کاغذی در ظرف آهنی تا دو ساعت سحق نموده بر اطراف چشم سه نوبت ضماد نمایند که مجرب‌ست و بعد سه روز قرنفل سوده شب یمانی هر کدام یکدرم حضض سه درم افیون نیم درم بآب گرم سرشته ضماد کنند که بغایت مفیدست و این ضماد درد را در ساعت تسکین دهد بگیرند کشنیز تازه خشخاش با پوست زردۀ تخم مرغ روغن گل زعفران اکلیل‌الملک افیون اول خشخاش را با اکلیل‌الملک در شراب و آب بپزند تا مهرا شود بعد ازان ادویۀ دیگر آمخیته ضماد کنند و ذرور شیاف مامیثا یکجزو انزروت دو جزو زعفران یکجزو کوفته بیخته و نیز رمد را مجرب‌ست و شیاف مامیثا پوست هلیلۀ زرد هر کدام سه درم و نیم صبر سقوطری هر کدام یکدرم کوفته بیخته هر بامداد و شبانگاه در چشم کشیدن همین خاصیت دارد **انطاکی** گوید که در مد حار فصد کنند و بعد ازان اکثار از ماءالشعیر و تخم خشخاش کنند و تمرهندی و عناب و آلو بخارا بخیار شنبر دهند و تبرید موضع بآب کشنیز و عنب‌الثعلب و گلسرخ و شیاف ابیض محلول بسفیدی بیضه نمایند بعده با حمرلین دورا خزر زعفرانی علاج کنند و از مجربات در حار خصوصاً باصداع این‌تست که بر کدو ارد جو در سرکه سرشته طلا کنند و بریان نموده مقشر کنند و مالیده بشکر و یا بشربت ورد و بنفشه اگر عرض شدت کند بنوشند و بحب‌الآس و ضماد کنند و آب حی‌العالم یا کشنیز مع شیر خر یا زن اکتحال نمایند و هر گاه رمد با ورم کثرت کند چیزی در تحلیل رمد حار مثل ضماد آرد حلبه و خشخاش و باقلا بسفیدی بیضه نیست یا طلا و کحل آب گل کدو و حی‌العالم بشیر زنان **بولس** گفته که معالجۀ لذع بمستفرغات و منقیات نمایند و در چشم سفیدۀ بیضه چکانند تا ورم حار نضج یابد و اگر در بدن فضول نباشد حمام موافق بود و در اورام حار امتلائی معالجه باستفراغ خون و اسهال و مالش اعضای سفلی کنند و چون تمدد از خون غلیظ در عروق چشم باشد و در بدن امتلا نبود شراب بنوشند که تسخین و تقنیح نماید و بعد تنقیۀ بدن اکحال و

شیافات رادعه استعمال کنند و **جالینوس** گوید که تدبیر رمد حار بعد فصد بچکانیدن لعابات و سفیدی بیضهٔ مرغ در چشم کنند و اگر وجع تسکین نیافت بآب فواکه اسهال نمایند و اگر مشاهده گردد در قرنیه شبیه غمام دلیل جروح و قروح‌ست باید که بعد از فصد شیاف ابیض را با سفیدی بیضهٔ مرغ بچکانند اگر الم ساکن شد یقیین دانند که ماده تحلیل یافته و اگر ضربان شدت نمود یقیین کنند که قرحه بهمرسیده این هنگام در چشم او انچه باعث انفجار قرحه است مثل لعاب حلبه و آب اکلیل‌الملک بچکانند و تلطیف تدبیر نمایند تا آنکه منفجر گردد و چون منفجر گشت و مده برامد استعمال نمایند مانند ماءالعسل که جلا دهد اوساخ را و اگر مده باقی ماند لعاب تخم مرو و تخم کتان استعمال نمایند و یا شیاف کندر در چشم بچکانند و چون قرحه پاک گردید شیاف ابار محلول در شیر دختران تازه دوشیده یا شیر خر استعمال کنند تا اندمال یابد و بر چشم رفاده نهاده محکم به بندند تا آنکه نگردد و اگر بطول انجامد زمان علت تلطیف غذا ننمایند تا قوت ضعیف نگردد و سستی در علاج نکنند تا آنکه قرصه مندمل گردد **و ثابت** بن قره گفته که من معالجه می‌نمایم رمد حار را در ابتدا بفصد قیفال و بعد ازان باسهال بمطبوخ فواکه و هلیله در اول و اخر باین مطبوخ خیار شنبر بگیرند پوست هلیلهٔ زرد پانزده درم مویز منقی پانزده درم و در اب بپزند و صاف نموده بگیرند ازان دو ثلث رطل و دران مغز فلوس خیار شنبر ده درم حل نموده صاف کرده یکدرم روغن بادام شیرین بران چکانیده نیمگرم بیاشامند بعد از انکه بدو ساعت پیش ازان یکدرم غاریقون باجلاب سرشته خورده باشند و از حضض صندل سفید هر یک دو جزو اقاقیا نیم جزو شیاف ساخته عندالحاجت بآب کشنیز تازه حل کرده بر پلک طلا نمایند و متوجه معالجهٔ چشم گردند بچکانیدن شیر زنان در چشم شب و روز و اگر التهاب و هیجان زیاده باشد بدل آن رقیق سفیدهٔ بیضهٔ مرغ همیشه بچکانند و چشم را بآب سرد ممزوج باندک سرکه و یا گلاب بشویند و اگر وجع شدید باشد لعاب بهدانه با شیر زنان دائم در چشم چکانند جهت آنکه سریع‌التسکین‌ست و بدین تسکین نیابد شیاف ابیض بچکانند و شیاف اصفر آنرا نافع‌ست **و مسیحی** گوید که رمد ورم حار ملتحمه است پس اگر درینجا علامات ورم حار از انتفاخ و تمدد و حمرت و ضربان و صلابت و تمدد اورده و انتفاخ اجفان باشد اول فصد قیفال از جانب چشم علیل کنند بعده اطلاق طبیعت بطبیخ هلیلهٔ زرد و آلو بخارا و تمرهندی و شاهتره و تربد و غاریقون نمایند و اعادهٔ اسهال کنند تا که تنقیه سر حاصل شود و صبر درین عظیم‌النفع‌ست هر گاه دراب کاسنی و آب عنب‌الثعلب نقوع سازند و بهتر آنست که اول بماءالفواکه مثل آلو و تمبرهندی و بنفشه و هلیلهٔ زرد و خیارشنبر و ترنجبین اسهال اورند بعد ازان آب کسانی که دران صبر نقوع کرده باشند بنوشانند بعده حب قوقایا بخورانند و هر گاه بدن بتمامه از ماده پاک گردد اول سفیدهٔ بیضهٔ رقیق در همه روز و شب در چشم چکانند یا شیر دختران مفرد و یا بشیاف ابیض که از سفیداب پنجدرم و انزروت سه درم و کتیرا و نشاسته هر واحد

درم افیون نیم درم در شیر زنان یا سفیدهٔ بیضه رقیق ساخته باشند و اگر هنوز ماده بسوی چشم منصب باشد بگیرند حضض و صندل و گلاب و اقاقیا و مامیثا و عنب‌الثعلب و عصی‌الراعی و سفرجل و گلسرخ و ازین اجزا شیاف ساخته وقت حاجت بآب کشنیز سبز ساییده بر پلک طلا کنند و ردی را بآب برف مع قدری سرکه بشویند و تدبیر بارد یابس در اول مرض استعمال کنند و اگر رطوبت کثیر و التصاق باشد چشم را صاف کنند و ذرور انزروت سفید بشیر زنان سوده در افتاب خشک کرده باز ساییده بعمل ارند و هر گاه مرض بانحطاط آید بزردهٔ بیضه و آرد جو و گل بابونه و بنفشه ضماد کنند و اگر درد باقی باشد بصبر و صندل و شیاف مامیثا و فوفل و صمغ و افیون و اقاقیا دراب عنب‌الثعلب یا آب عصی‌الراعی یا آب کشنیز سبز حل کرده طلا کنند و اگر درینجا صداع و ضربان باشد دراب طبیخ خشخاش یا کاهو حل کرده استعمال نمایند و در اخر ذرور ابیض که از نشاسته و شکر و انزروت مربی بشیر خر ساخته باشند باستعمال ارند بعد ازارن در ذرور مذکور قدری از مامیثا و زعفران و مرو سنبل افزوده بعمل آرند **صاحب حاوی صغیر** گوید که در رمد حار فصد سرر و از جانب علیل کنند و شربت عناب و نیلوفر و بنفشه بنوشند و در ابتدا دوای لذاع موذی چشم بکار نبرند و تلیین طبیعت بماءالفواکه یا حب بنفشه نمایند و هر صبح جلاب از عناب ده عدد بنفشه پنجدرم و شکر ده درم بیاشامند و غذا مزورهٔ ماش و مغز بادام و اسفاناخ بدهند و اگر صفرا غالب باشد آب انارین معصور بشحم مع شکر یا تمرهندی یا آلو بخارا و عناب مع شکر دهند و اسهال طبیعت بمطبوخ هلیلهٔ زرد کنند و در ابتدا شیر زن مع سفیدهٔ بیضهٔ مرغ در چشم چکانند و بصندل و گلاب و آب کشنیز سبز یا کشنیز تنها و حضض و اقاقیا و مامیثا بر چشم ضماد سازند و اغذیهٔ بارد رطب مثل مزورهٔ نارنج بمغز بادام و شکر که ترشی غالب نبود بدهند و شیاف ابیض و کافوری اکتحال نمایند و اگر درد و نخس و التهاب شست کند شیاف ابیض افیونی بکار برند و لعابات بارد رطب مثل لعاب بزر قطونا و بهدانه مع شیر دختران و بعصارات بارد مثل آب کاهو و خرفه و کشنیز سبز و عنب‌الثعلب تر و ملوخیا و مانند آن بر هم زده در چشم تقطیر کنند و اگر ماده در چشم منصب باشد بآب عنب‌الثعلب سبز و روغن کدو طلا کنند و روی بگلاب و آب برف بشویند ایلاقی مینوسد که در مادهٔ دموی یا مرکب از دم و صفرا یا دم و بلغم ابتدا بفصد سررو کنند و خون بمقدار واجب بمرات برارند اگر حال مریض مساعدت کند و اگر حاجت فصد بروز دوم افتد تا خیز نکنند و کذلک اگر حاجت باستفراغ شود بطبیخ هلیله و مانند آن مثلر خیار شنبر و تمرهندی و شیر خشت سازند و هر صبح شربت بنفشه یا نیلوفر یا شربت انار ترش با شیرهٔ بزور بیاشامند و اگر باین اشربه شربت خشخاش بنوشند تبرید راس و عین کند و خواب آورد و تدبیر صواب در رمد دور دیبخ آنست که اول بادویهٔ که مانع مواد از چشم و ناشف رطوبات و معدل مزاج باشند ترکیب داده اکتحال نمایند و این منفعتها در شیاف برء یوما یافته می‌شود و ترکیب این شیاف بر دو نوع‌ست یکی آنکه دران ادویهٔ

قابض و رادع اکثر باشد و این را بسفیدی بیضه یا شیر زنان حل کرده رقیق‌تر بکار برند و دیگر آنکه دران ادویهٔ قابضه کمتر و محلله بیشتر باشد و این را غلیظ‌تر استعمال نمایند و اطلیهٔ که در ابتدا بکار برند تا ماده را از چشم باز دارد از مثل صمغ و زعفران و شیاف مامیثا و حضض باید ساخت و بر پیشانی طلا کنند و اگر ماده سخت گرم باشد طلا از عصارهٔ خرفه و عصارهٔ سفرجل و آرد جو و برزقطونا و آب عنب‌الثعلب و سفیدی بیضه سازند و اگر حرارت قوی نباشد از گرد آسیا و کندر و مرو زعفران و سفیدهٔ تخم مرغ بکار برند و اگر ماده ساخت سرد باشد از جندبیدستر و زعفران و زفت و راتینج طلا سازند و چشم را مدام از چرک پاک کنند خاصهٔ از رمد خشک و طریق دیگر در علاج انواع رمد حار آنست که اول سفیدی بیضه در چشم چکانند که آن مسکن وجع و دافع حدت ماده است و شیر زنان همچنین مسکن دردست لیکن دران قوت جلا و منضجه است و لعاب بهدانهٔ شیرین و آب صمغ هم رادع و هم مسکن وجع‌ست و شیاف ابیض بشیر زنان در ابتدای رمد نافع‌ست و هر گاه ماده از نزول بسوی چشم بعد استفراغ منع نشود ضماد از بنفشه و نیلوفر و کاسنی و گل سرخ بر چشم نمایند و بر جبهه و صدغ اطلیهٔ مذکوره استعمال کنند و هر گاه ماده از نزول منع شود اشیای قابضه محلله مثل شیاف ابیض که دران یکدرم انزورت داخل کرده باشند استعمال نمایند و بعد ازان شیاف ملکایا بکار برند و اگر قدری ورم باقی مانده باشد از اقاقیا و مرو زعفران و مس سوخته و صبر طلا کنند که آن مادهٔ مابقی را تحلیل کند و دیگر ماده را باز دارد و هر گاه سیلان رطوبت و رمص یابس و التصاق زائل گردد این علامت نضج ماده و انحطاط مرض‌ست درین حالت باکتحال شیاف احمرلین و حمام نفع یابند و اگر باکتحال این در چند بار زائل نشود باحمر حاد حاجت اید و بعده در اخر امر ذروراغبر بکشند و اگر با این همه تدابیر مدت دراز گردد و رمد زائل نشود معلوم کنند که پلک چشم جرب دارد پس علاج جرب باید کرد **ابوالحسن** گوید که در رمد دموی مبادرت بفصد قیفال کنند و خون از جانب چشم شدیدالالم بدفعات برارند بحسب قوت و کثرت مادهٔ دمویه و قلت آن و در ابتدا استعمال میل در چشم حذر کنند و سفیدی بیضه و لعاب بهدانه در چشم چکانند و هر گاه لذع ساکن شود شیر زنان قطور کنند و صندل و گلاب بر سر طلا نمایند و افیون و بنفشه و نیلوفر ببویند و انار میخوش و سیب و ناشپاتی و بهی‌امتصاص کنند و تعدیل طبیعت بماءالقرع بشربت نیلوفر و بنفشه نمایند و از خوردن گوشت و حلوا و شربه شراب و صیاح و حمام و جماع حذر کنند و بمزورات غذا سازند و هر گاه علت تسکین یابد شیاف ابیض دراب و یا شیر حل کرده در چشم چکانند و ذرور ابیض بکار برند و چشم را بآب ریاحین بشویند و هر گاه علت انحطاط پذیرد شیاف قطع نمایند و ذرور بکار برند و در حمام داخل کنند و پلک باز کرده بشیاف احمر حک کنند واغبر اکتحال نمایند و در اخر تیهو و فروج غذا سازند و اگر مادهٔ صفراوی باشد تنقیهٔ بدن بمطبوخ کنند و حدت صفرا بماءالشعیر و شیرهٔ خرفه و ماءالقرع و آب انار میخوش و آب

تمرهندی و آب آلو و آب حصرم با شربت نیلوفر بشکنند و باقی تدبیر آنچه در دموی گذشت بعمل ارند **احمد بن هبةالله** گفته علاج رمد دموی فصد قیفال از جهت محاذی علت‌ست اگر مانعی نباشد مانند تخمه یا اسهال یا معض یا احتباس طبع یا ضعف یا سن از صغر و کبر و اگر طفل باشد حجامت نمایند پس اطفا و تعدیل مزاج بمثل شربت انارین نمایند و عناب آلو قراصیا از هر واحد یک ادقیه گل بنفشه چهار درم در ابیکه دران اصل‌السوس مقشر کوفته دو درم گل نیلوفر هفت درم جوشانیده باشند بخیسانند پس ترنجبین بست درم مالیده صاف نموده بیاشامند و اگر طفل باشد این نقوع را با شکر سفید یک ادقیه تا یکنیم ادقیه شربت مرتب سازند و بیاشامند و تلطیف غذا نمایند و مزورات معموله از شکر و لیمو باقطف یا بادام شیرین یا اسفاناخ تناول نمایند و احتراز از اغذیهٔ مؤلد خون مثل گوشت و خمر و عسل و شیرینی و روغن و اجتناب از اغذیهٔ مبخره مانند عدس و باقلا و از اغذیهٔ غلیظه مثل هریسه و گوشت گاو و شب‌خواری و از حرکات عنیفه و گرسنگی و امتلا نمایند و پایها بسنگ پا بمالند و ساقین بدست مالند و در ابتدای رمد شیر زنان و رقیق سفیدهٔ بیضهٔ مرغ و لعاب بهدانه رقیق در چشم چکانند پس شیاف احمر معشر بکشند و در وقت تزید وقت خواب شیاف ابیض انزروتی در چشم چکانند و بیرون چشم شیاف احمر معشر طلا نمایند و در وقت انتها شیاف ابیض ساده و ذرور چشخام انزرورتی و در انحطاط شیاف خولان طلا نمایند و بحمام روند **طبری** نوشته که بعد فصد سررو بهر تليين طبيعت بگيرند تمرهندی لیف تخم آن دور کرده بست درم آلو و عناب هر واحد پانزده درم مویز منقی تخم کشوث تخم کاسنی کشنیز خشک برگ عنب‌الثعلب هر واحد یک کف هلیلهٔ زرد کوفته هفت درم همه را بجوشانند و بوزن صد درم صاف کرده چهل درم شربت بنفشه انداخته نیمگرم بنوشند و غذا مزورات عارسیه معمول بسرکه و شکر و آب غوره و مانند آن دهند و ظاهرالحلاوهٔ باشد زیرا که ترشی سرکه و غوره مضرست بعد ازان باین شیاف اکتحال نمایند بگیرند انزروت مربی بشیر خر پنجدرم نشاستهٔ شیرین طعم دو درم کتیرا صمغ عربی هر واحد یکدرم سفیداب ارزیز سه درم اقلیمیای فضه دو درم افیون خالص سه طسوج تا یکدانگ کوفته و بیخته بشیر دختران سرشته یا بسفیدی بیضه رقیق شیاف سازند و بشیر دختران حل کرده بکار برند و از حل کردن شیاف بآب خالص در ابتدای رمد حذر کنند پس اگر شیر دختر یا سفیدهٔ بیضه دستیاب نشود دراب باران یا آب مطبوخ تقمقم آهن شیاف را حل کنند و رقیق بچکانند و بر پشت خوابیده چشم را بآهستگی گشاده اندک اندک هر قطره بعد ساعتی چکانند و تا دو روز در شبانه‌روز سه بار استعمال نمایند و بعد هر بار تنقیهٔ چرک از چشم می‌نموده باشند و بعده شیاف مذکور غلیظ تربیل استعمال کنند و تا دو روز صبح و شام بعمل ارند و بعد عمل شیاف چشم را بر فادهٔ مبلول بگلاب مؤرب بربندند و بعد یکساعت چشم را وا کرده از چرک پاک نموده باشند و بعد ازان ذرور از انزروت مدبر بشیر خر سه درم و نشاسته یکنیم درم و شکر سفید یکدرم ساخته در چشم کشند و

بهترین ذرور انست که کهنه بود بعده بدستور بر فادهٔ مذکور به بندند و بعد یکساعت وا کرده صاف نمایند و تا سه روز صبح و شام بعمل ارند و هر شب وقت خواب اطراف عصی‌الراعی و برگ عنب‌الثعلب و اطراف کاسنی و قدری از جرادهٔ کدو و اگر موسم او باشد باریک ساییده و بسفیدهٔ بیضه یا لعاب اسپغول سرشته بر خرقه نهاده بر چشم گذارند و بخوابند و صبح بآب نیمگرم بشویند و تا حصول صحت اکتحال بذرور مذکور کنند و اگر بعد زوال مرض اندکی جفاف و غلظ در پلک باقی ماند استحمام و تکمید چشم بآب گرم لازم گیرند و از عشا و جماع بالمره منع کنند پس اگر ازین نجات حاصل نشود بشیاف احمر حاد اجفان را بخارند و اگر احتمال آن نکند باحمرلین حک نمایند و اگر ازین تدبیر هم زوال نپذیرد بدانند که فضلهٔ منصبه بر ملتحمه عصر و غلیظ‌ست و اگر با وجود آن درد در داخل چشم نیز باقی باشد یقیین نمایند که در طبقهٔ شبکیه فضله بسیارست پس اعادهٔ فصد قیفال و استفراغ بمطبوخ مذکور بار دیگر نمایند و از ادخال میل چشم را راحت دهند و اگر فائده نشود باجفان او عنداصول اشفار نظر کنند پس اگر آثار شرناق یافته شود بدستکار رجوع کنند که شگافته خارج نماید و اگر شرناق یافته نشود و در باطن جفن مثل تخم انجیر محسوس گردد بآهن بخراشند تا خون غلیظ ازان سائل شود و بشیاف ابیض انزروتی مذکور اکتحال نمایند و گاهی رمد دموی عارض میشود و او آنست که جمله ملتحمه سرخ میگردد و اجفان بغیر دمعهٔ کثیر غلیظ میشوند و با درد شدید متجاوز الحد میباشد و باشد که اجفان او منطبق نشوند و هر گاه هوای بارد بدان رسد درد سر پیدا شود و اطبای حران آنرا رمد علقی گویند و اکثر این رمد چشم را فاسد میکند و سبب موجب این علت صداع بیضه است که از اجتماع بخارات حادهٔ غلیظهٔ دمویه در غشای خارج قحف افتد و علاجش قصد قیفالین‌ست و اخراج خون در سه چهار بار و در ابتدای این رمد چیزی اکتحال ننمایند و از جمیع اغذیهٔ ردیه پرهیز کنند و بر مزورات شیرین اقتصار ورزند و از اشیای سخت ترش مثل حصرم و سرکه و دوغ و مانند آن اجتناب کنند و بعد پنج روز از فصد بمطبوخ خفیف تلیین طبیعت نمایند و شرب ماءالشعیر لازم گیرند و از هوا احتیاط کنند حتی که در علت انحطاط ظاهر شود و نشان انحطاط این مرض انست که ملتحمه زرد میشود بعد سرخی بعده شیاف دیزج اکتحال نمایند و اگر ازان اشکر بسیار اید شیاف ابیض ساده اضافه نمایند و هر شب شیر دختر بر سر و در چشم از پستان بدوشند و کحالین بصره درین مرض بعد فصد و استفراغ بچیزی که در طرفه مثل خون بال کبوتر و رنیخ احمر محکوک و غیره علاج میکنند اکتحال می‌نمایند و ازان صحت حاصل میشود و هر چه در صداع بیضیه گذشت بعمل آرند و هم او گوید که عالج عام رمد کلی آنست که بعد فصد تبرید چشم نمایند بچیزی که مقوی چشم و مانع از قبول مواد باشد و درین وقت هر انچه بدان اکتحال نمایند اگر جامع برد و قبض باشد بهترست زیرا که برد تسکین حرارت نماید و قبض عروق را تنگ کند و از قبول ماده باز دارد و این معنی درین شیاف ابوما هر

مجتمع‌ست بگیرند گلسرخ یکدرم و حضض مکی دو ثلث درم و اقلیمیای فضه دو دانگ و اقاقیا نیم درم و توتیای هندی دو دانگ و نشاسته یکنیم درم و صمغ آلو و صمغ عربی هر واحد یکدرم و انزروت مربی یکمثقال کوفته و بیخته دراب خالص مثل عدس شیاف سازند و ساییده ثخین اکتحال نمایند و بالای پلک اطراف کاسنی کوفته مع شحم انار بری والا شحم انار میخوش ساییده بلعاب اسپغول و روغن گل سرشته بر خرقۀ کتان آلوده بگذارند و چشم را برفاده اصلاً نه بندند و بعد هضم دوا چشم را صاف کنند و بر پلک همان دوا بگذارند و از هوا محفوظ دارند و چشم را بدست هم نمالند و بعد دو روز از فصد اگر مانع نباشد و فصل صیف باشد یا ربیع باین مطبوخ تلیین طبیعت نمایند آلو بخارا عناب هر واحد سی عدد ترنجبین پانزده درم تمرهندی سی درم هلیلۀ زرد هفت درم تخم کاسنی تخم کاهو هر یک هفت درم کشنیز خشک یک کف جوشانیده مالیده صاف نموده و یکصد و سی درم ازان گرفته ده درم فلوس خیار شنبر دران مالیده صاف کرده شربت بنفشه دو ادقیه داخل نموده بنوشند و بعد ازان غذا زیر باج مزورۀ شیرین بدهند و بسوی چشم بنگرند اگر اشک کم گردد یا منقطع شود و ورم بکاهد و سرخی قلت پذیرد از نشاسته و کتیرا و صمغ عربی و فارسی هر واحد یکدرم افیون نیمدرم انزروت سفید خفیف‌الوزن مربی بشیر خر دو درم اقلیمیای فضه یکدرم حضض دو دانگ کوفته بیخته بآب عنب‌الثعلب مروق یا شیر خر یا بهر دو سرشته از عدس کلان و از نخود کوچک شیاف ساخته و یک شافه ازان در شیر دختران حل کرده در چشم صبح اکتحال نمایند و کذلک وقت عصر هر گاه در چشم علامات نضج ظاهر شود و آن زرد شدن و غلیظ گردیدن چرک و کم شدن وجع‌ست و هر گاه چشم بکشانید بر سیاهی او غشا از رمص باشد و چون از پنبه آنرا بردارند بغیر الم زائل شود درین وقت انزروت سفید خفیف مربی بشیر خر پنجدرم نشاسته شیرین طعم دو درم شکر طبرزد دو درم باریک ساییده و بحریر بیخته ذرور سازند و رفاده بگلاب تر کرده مؤرب بربندند و بعد هضم ذرور چشم را گشاده صاف نموده بشیاف مذکور اکتحال نمایند و اگر در چشم بصورت چیزی فروح معلوم شود درین وقت شیاف ابیض مذکور در سفیدی بیضه رقیق حل کرده و ذرور مذکور دران آمیزند تا مثل مرهم گردد ولیکن مقدار زرور کمتر باشد و کمیت شیاف بیشتر ازان اکتحال نمایند و بر پلک مغز بادام مقشر پنج عدد دراب عصی‌الراعی باریک سوده ضماد کنند که از بن حرقت تسکین یابد و پلک تقویت حاصل نماید و هر گاه سفیدی چشم صاف گردد و التصاق و رمص زائل شود از شیاف ابیض مذکور و شیاف احمرلین یک یک شافه دراب خالص سوده اکتحال سازند و پرهیز و تقلیل غذا و اقتصار بر مزورات لازم دارند پس هر گاه مرض زائل شود بچشم نظر کنند اگر اجفان را همچین ترک نسازند که دران خوف عروض سبل یا جرب اجفان‌ست و دیگر ادویه که در ابتدای رمد و انتها و انحطاط او طبیب استعمال نماید سه نسخۀ قطورست که **یکی** ازان معروف بقطور مسکن‌ست و در ابتدا بعمل ارند و در

انتهای مرض تقطیر او جائز نیست بگیرند چشمیزج و بهدانهٔ شیرین و تخم خبازی هر یک دو عدد بکوبند و نشاسته نیم درم و جو مقشر سی عدد کوفته و انزروت سفید نیم درم و حضض مکی دو دانگ در ظرف آبگینه یا نقره کرده آب شیرین بران ریخته بجوشانند بآتش ملایم تا غلیظ شود پس صاف نموده در شیشهٔ دیگر کرده سفیدهٔ بیضه قدری آمیخته بجنبانند و هر روز دو سه بار در چشم چکانند که این تسکین درد و دمعه نماید و بعد تسکین درد ابتدا نمایند بعلاجی که مذکور شد **دوم** قطور محللست و در تزید مرض استعمال کنند بستانند از چشمیزج و بهدانه هر یک سی عدد بکوبند و انزروت سفید یکنیم درم در شیشه کرده بالای آن آب عصی‌الراعی و شیر دختران بریزند و بآتش ملایم بجوشانند تا گداز شود صاف نموده در چشم چکانند و این محلل و مطفی و منضجست و از ترکیب ابن علی صغیرست **سوم** قطور مستعمل در انحطاطست بگیرند از رصاص و اسرب و بر کفدست بمالند حتی که کف سیاه شود بعده قدری گلاب بران بچکانند تا که تر گردد بکارد بردارند و همچنین کنند تا بقدر معتد به جمع شود بعده بران شیر دختران از پستان بدوشند حتی که رقیق شود بدفعات در چشم چکانند و این قطور مسکن و محللست و از خروج ثبره و وقوع قرحه ایمن گرداند و عاجل‌النفع‌ست

علاج مشترک رمد بارد بلغمی و سوداوی و ریحی

بقراط گوید که رمد رطب سلیم بطی‌البرست و رمد یابس سریع‌البر باشد الادران خوف قروح عین‌ست بالجمله در رمد بارد استفراغ خلط بارد نمایند و بساست که بتکرار استفراغات حاجت می‌افتد مشروب باشد یا حقنه یا غرغره پس برادعات کنند که بسیار بارد نباشند و دران قدری تلطیف باشد مثل مرو انزروت و اگر شیاف سنبل ببعضی آبهای معتدل استعمال نمایند نیکوست و اگر در طبقات چشم آفت نباشد بآبی که دران زعفران و قلقدیس و عسل جوشانیده باشند اکتحال کنند و در ابتدا بقلقدیس بر پیشانی لطوخ سازند و خصوصاً هنگامی که طریق ماده از حجاب خارج باشد و کذلک از شستن روی بآبیکه دران قلقدیس حل کرده باشند باکی نیست و اگر لطوخ اجفان در ابتدا بتریاق کبیر یا بگوگرد و زرنیخ کنند بهتر بود و شرب تریاق نیز نافع‌ست و ضماد برگ بیدانجیر سوده بشبت و برگ خطمی بشراب پخته مجرب شیخ‌الرئیس‌ست و گویند که شب یمانی سوخته با سیماب ششم حصهٔ آن ساییده بمسکهٔ گاو آمیخته بر پلک طلا کردن برء‌الساعهٔ‌ست و تقطیر آب حلبه و لعاب تخم کتان در چشم رمد بارد را نافع‌ست و بعد از ابتدا شیاف احمرلین و شیاف احمر اکبر و شیاف انزروت محلول دراب برگ کبر و تضمید ببرگ کبر تنها بکار برند و مفردات مخصوص مواد بارد مثل مرو زعفران و کندر و سنبل و جندبیدستر و قدری مس سرخ و صبر خاصةً و حماما و شاخ گوزن سوخته و شب یمانی و توتیای سبز و جدار و قرنفل و فلفل و مرداسنگ و پاه و لوده پهانی و زردچوب و آب

بادیان و آب عنب‌الثعلب‌ست و بقول دیسقوریدوس کند رودخان کندر مسکن اورام باردۀ چشم‌ست و کذا اکتحال آب برگ ترنج و از مرکبات مثل شیاف اصطفطیقان و احمرلین و شیاف شاذنج اکبر و شیاف و ردی منجملۀ آنها جسد و بالغ‌ست ضماد اشنه تسکین اوجاع چشم کند و تدبیر لطیف و حمام استعمال نمایند و بقراط گوید که در رمد بارد غرغره و حقنه مسهله و حمام نافع‌ست و ریخت بر سر آب مطبوخ بابونه و گلسرخ و مرزنجوش و اگر علت بسبب کثرت فضول در معده باشد تنقیۀ معده بآشامیدن ایاراج فیقرا و غاریقون از هر واحد یکمثقال با عسل سرشته نافع‌ست اگر علت از بلغم بود و اگر از سودا باشد آشامیدن مطبوخ افتیمون‌ست و بعضی گویند که اگر بآن وجع باشد جوزبوا زعفران افیون با شراب یا آب مرزنجوش سوده طلا نمایند و شربت افسنتین یا ماءالعسل یا گلقند بیاشامند و غذا نخوداب با روغن بادام سازند

علاج رمد بلغمی

بعد نضج بلغم مسهل و حب ایارج دهند و نقوع صبر دراب کاسنی بصورت افراط رطوبت و کثرت درد بیعدیل‌ست و یا جهت نضج مطبوخ اسطوخودوس بادرنجبویه عنب‌الثعلب بادیان هر یک نه ماشه انیسون قنطوریون دقیق هر یک چهار ماشه مویز منقی دو توله انجیر زرد چهار عدد با گلقند عسلی چهار توله پنج شش روز داده جهت تنقیۀ بدن و دماغ وقت آخر شب حب قوقایا و یا ایارج نه ماشه خورانیده صبح در مطبوخ مذکور برگ سنا دو توله تربد سفید نه ماشه زنجبیل سه ماشه خیار شنبر ترنجبین هر یک هفت توله شربت اسطوخودوس مسهل علویخان چهار توله روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده بنوشانند و بجای آب عرق بادیان و یا گاوزبان نوشانند وقت دوپهر نخوداب و یا آب بنوماش دهند و وقت شام نان تنک بادال بنوماش خورانند و صبح مطبوخ منضج مذکور باضافه شربت اسطوخودوس ساده چهار توله حرف و یا تودریین نه ماشه پاشیده نوشانند و سه چهار مسهل داده جهت تعدیل مزاج اطریفل اسطوخودس علویخان استعمال کنند و ایضا بعد ازان بهر تعدیل مزاج گلقند خورانند و بحمام برند و روی بگلاب نیمگرم بشویند و صبر حضض مرمکی اقاقیا زعفران در آب عنب‌الثعلب ساییده بر پلک ضماد کنند و اگر ماده بسیار بارد باشد جندبیدستر زعفران را تینج ضماد نمایند و لعاب حلبۀ مغسول و لعاب بزرکتان در چشم چکانند و بشادنج اکتحال نمایند و بعد دو سه روز از استعمال العبه ذرور ابیض و شیاف احمرلین کشند و این هنگام اکتحال بشیاف برءیوما بسیار نافع‌ست و گویند که بعد تنقیه بحب قوقایا استعمال شیاف منحج شافی بود و هر گاه مرض مزمن شود شیاف احمرلین و ذرور اصفر و اغبر استعمال نمایند و اگر رمد طول کند و سرخی چشم و دمعه زائل نشود بجز توتیای مغسول و نشاسته و سفیداب بکار نبرند و از استعمال مبردات و مخدرات احتراز نمایند و باید که غذا چوزۀ مرغ و یا گوشت بریان باشد و اعتماد درین نوع رمد بر استفراغ و تحلیل بیشتر از تعدیل‌ست و باید که روادع ادویه باشند که دران با قبض اندک گرمی و تلطیف باشد

مانند مرو انزروت و زعفران و شیاف سنبل و تکمید و حمام محلل کثیرالنفع‌ست و کذلک استعمال شبیارات و غراغر منقی دماغ از بلغم خصوصاً غرغره بایارج فیقرا و سکنجبین خصوص عنصلی که بعد از تنقیه نفع بسیار می‌بخشد و همچنین سعوط بآب چقندر باندکی بندق هندی و در طب گزیده مذکورست که علاج رمد بلغمی قطور در چشم‌ست شیاف برءیوما بلعاب حلبه یا لعاب گل خطمی سوده و طلای صبر و رسوت و مرصافی بر چشم و تغذیه بنخوداب با شیرهٔ حب قرطم و مداومت چند روز بر جلاب متخذ از بادرنجبویه و بادیان هر یک دو درم و پودینه و گل بنفشه هر یک سه درم جوشانیده صاف نموده گلقند حل کرده بیاشامند و اگر گلقند بهم نرسد سه درم گل سرخ داخل جوشانده نمایند و بده درم جلاب شکری شیرین کرده بیاشامند و چون نضج ظاهر گردد تنقیهٔ بلغم نمایند بحب صبر یا بحب ایارج و ایضا این طلای علویخان در رمد بلغمی و ریحی و نزولی مجرب‌ست نخود کابلی مع پوست یکنیم توله کوفته بیخته زعفران چهار ماشه سفیدی بیضه دو عدد تا یکپاس بچوب نیم خوب حل نموده ضماد نمایند **و انطاکی** گوید که در بلغمی اولا بشرب غاریقون بآب مویز تنقیه کنند بعده بوضع احمر حاد و آب حلبه علاج کنند و طلای زردی بیضه و روغن گل و زعفران و صبر مفید و کذا دم الاخوین و زعفران و مامیثا و اقاقیا و صبر مساوی افیون نصف یکجزو و کحلاً و طلاءً نیز نافع رمد باردست **و ابن لسوع** گوید که در رمد بلغمی تنقیه بحب قوقایا نمایند و میفتخج محلول بشیر زنان در چشم چکانند و اکتحال بزعفران و مرو توتیای محلول سازند و بشونیز و عصارهٔ قثاءالحمار بروغن بادام سعوط کنند و عصارهٔ قثاءالحمار و مانند آن در بینی دمند **و بقول اهل هند** در رمد بلغمی آب برگ سهمجنه قدری گرفته بشهد امیخته در چشم کشیدن و پارچه بستن خفتن و صبح کشادن در سه روز صحت می‌نماید و کذا برگ کتائی سائیده بر چشم بستن و بآب برگ آن قطور ساختن مفیدست ایضا چون بعد تنقیه در دو نفخ و سرخی باقی باشد ضماد زردچوب زنجبیل کوکنار هر یک سه ماشه افیون یکنیم ماشه در آب برگ مکوه سبز عظیم‌الاثرست و یا زردچوب سه ماشه و یا زیاده دراب پوست خشخاش ساییده بر پنبهٔ مندوفهٔ نو که بقدر خانهٔ چشم باشد لیپ ساخته در سایه خشک سازند و روز دیگر زعفران را همچنین بران لیپ ساخته باز خشک نمایند و روز سوم همچنین افیون پس بر آتش گرم نموده بر چشم نهاده بالایش برگ تنبون بسته بگذارند در سه روز دفع می‌نماید و اگر تنها یکی بهمین نهج بعمل ارند همین اثر دارد و همچنین زعفران سه ماشه در سفیدی بیضهٔ مرغ یکعدد و هر روز چند نوبت پنبهٔ کهنه را دود چوب گز داده تکمید کردن عجیب‌الاثرست و باقی نسخهای ضمادات و پوتلی نافع رمد بلغمی در علاج کلی رمد و علاج مرکب مسطورست حسب حاجت از انجا برگیرند.

علاج رمد سوداوی

ترطیب دماغ نمایند باغذیه و ماءالشعیر و آبزن و حمام و لعوقات و قطورات و ضمادات پس تنقیه نمایند و گویند که فصد درین نوع رمد مکروه‌ست بنابر ازیاد یبس و بهدانه سپستان گاوزبان نیلوفر جوش داده صاف نموده شیرهٔ مغز بادام شیرهٔ کشنیز خشک شربت بنفشه و شربت نیلوفر و شربت خشخاش بدهند و حریرهٔ خشخاش چهار ماشه مغز بادام چهار دانه مغز پنبه دانه هفت ماشه نشاسته چهار ماشه دانهٔ هیل دو ماشه کشنیز خشک چهار ماشه نبات روغن گاو نیز برمد سوداوی مفید نوشته و بنفشه بابونه تخم کتان با روغن نیلوفر بر پلک چشم ضماد نمایند و کذلک تضمید پلک بلعاب حلبه و تخم کتان و زردی بیضه نافع و شیر زنان و شیر خر بحکاکهٔ بادام شیرین طلاً و قطوراً مفید و روغن بنفشه و کدو و شیر دختر در بینی چکانند و نیلوفر بنفشه برگ خطمی جو مقشر سپستان و غیره دراب پخته انکباب سازند و آبش بر مقدم سر ریزند و استحمام نمایند و لعاب بهدانه و شیر زنان و غیره مرطبات در چشم چکانند و شیاف دینار جون اکتحال کنند و اگر حدت بسیار باشد از ادویه و اغذیهٔ حاره اجتناب نمایند و بعضی گویند که در رمد سوداوی هر روز جلابی از بادرنجبویه و گاوزبان و عناب و پر سیاوشان و گل بنفشه جوشانیده صاف نموده بجلاب شکری شیرین نموده بیاشامند چند روز تا نضج ظاهر گردد پس تنقیهٔ سودا بمطبوخ افتیمون و حب لاجورد نمایند و تغذیه بنخوداب و یا ماش یا گوشت بزغاله کنند پس در چشم کشند شیاف برءیوما بشیر دختران یا لعاب گل خطمی و در انتها شیاف دینارجون و از مخدرات درین قسم احتراز کنند و عند انتها شیاف احمر حاد اکتحال نمودن نیز نافع و اگر حکه شدید بود از استعمال ادویهٔ لذاعه احتراز کنند و گوشت بزغاله و چوزهٔ مرغ غذا سازند بافتیمون و هلیله استعمال نمایند و جهت تعدیل مزاج اطریفل افتیمون علویخان یکتوله با سه ماشه اسطوخودوس دهند و شیاف احمرلین دراب مکوه ضماد نمایند و ایضاً بعد تنقیه در ابتدا شیاف ابیض ساده با این شیاف مجرب اقاقیا ده درم صمغ عربی هفت و نیم درم مس سوخته مغسول یکدرم پاو بالا اقلیمیای فضی سنبل‌الطیب هر واحد یکدرم علی‌الرسم کوفته بیخته بآب باران سرشته شیاف سازند و استعمال نمایند از بیرون چشم نیز پس نطول نمایند بآبیکه دران بابونه و گل بنفشه و نیلوفر و جو مقشر مساوی جوشانیده باشند و در زمان تزید تقلیل نمایند از شیاف ابیض و زیاده نمایند شیاف مذکور را و در زمان انتها و انحطاط اقتصار بر شیاف مسطور نمایند و اگر خواهند بعد ازان بکحل آبنوس محرق مغسول بسیار باریک سوده در چشم اکتحال نمایند و اکثر بحمام روند و چیزهای خوشبو ببویند و تقویت دماغ نمایند ببوییدن عنبر و ریحان و نوشیدن عرق گاوزبان و نیلوفر یا شربت این هر دو قبل از ترطیب استعمال مستفرغات و محللات روا نبود و استفراغات قوی ترک نمایند و از اغذیهٔ مؤلد سودا پرهیزند و شراب بنوسند **و انطاکی** گوید که در رمد سوداوی اولا تنقیه بشرب سنا و مویز پس از افتیمون نمایند بعده شیاف مامیثا بکار برند و نوعی از رمدست که با آن سداع و خشکی و ضعف بصر باشد و این از فرط

یبس بود و علاجش ترطیب‌ست مطلقاً **و از کلام طبری** مستفاد میگردد که نوعی از رمدست که از انصباب صفرای محترق بر ملتحمه و یا دیگر طبقات حادث شود و بسبب حدت ماده و حرارت خود یبس و جفاف و قحل و لاغری پیدا کند و آنرا رمد یابس گویند و آن بدترین انواع رمد و عسرالعلاج‌ست و علامتش رویت جفاف و ضمورست در ملتحمه و غوور و یبس و خشونت عینین و سرخی ملتحمه احیانا و حمرت اجفان و عروض صداع در اکثر و علاجش اجتناب از استفراغ فصد و مسهل‌ست مطلقا و اختیار ترطیب و تبرید و پرهیز از لحوم و اشیای حاره و اقتصار بر مزورهٔ ماش و آب باقلا بروغن بادام و بصورت ظهور سرخی در قاروره لزوم ماءالشعیر و استعمال آبزن و استنشاق روغن بنفشه و کدو و تضمید سر بماست شیر بز که با نفحهٔ بزغاله بسته باشند بعد تعلیف بز بکاسنی و گیاهان تر تازه و تسعیط بشیر دختران یکجزو و آب عصی‌الراعی و آب برگ بزرقطونا و آب جرادهٔ کدو همه مروق کرده یکجزو و روغن کدو یا نیلوفر یا بنفشه یکنیم جزو در شیشه جنبانیده بعد استنشاق بآب گرم و انصباب او بر سر و حفظ سر از هوای بارد نمایند و بقول رطب مثل کاسنی و برگ خشخاش و کاهو و بقلیلهٔ مبارک و اسفاناخ بخورانند و بشرط احتمال مزاج شرب شیر خر و ماءالشعیر و در اخر تقطیر شیاف ابیض ساده نالع و این قسم رمد باکتحال کمتر احتیاج دارد بلکه بترطیب بدن زائل میشود و هر گاه مزاج مریض سوداوی باشد و در دماغ او جفاف بود این علت دراز گردد و زمانی کثیر ثابتن ماند و درین مرض چیزی بهتر از ریختن آب نیمگرم بر سر و استعمال آبزن و حمام باعتدال و مضرتر از جماع نیست و ترک ریاضت نیز مزیل این علت‌ست و گاهی بحقنهٔ مرطب مثل ماءالشعیر مطبوخ بعنان و سپستان و امثال آن حاجت افتد و اعدل اغذیه درین علت سمک رضراضی‌ست

علاج رمد ریحی

شیرهٔ بادین شیرهٔ تخم کشوث با گلقند عسلی بدهند و یا این مطبوخ محلل ریح بخورانند بیخ کرفس بیخ کبر بیخ بادیان هر یک هفت ماشه انیسون چار ماشه بادیان بادرنجبویه مکوه هر یک نه ماشه گقلند چهار توله و غذا شوربای بچهٔ مرغ بنان تنک دهند و بعد روز سوم نطول طبیخ بابونه اکلیل‌الملک مرزنجوش صعتر سداب مکوه قنطوریان غلیظ هر یک یکتوله بر چشم ریزند و بسبوس گندم و جاورس و ارزن و سمسم و پنبه دانه و سبوس نخود و نمک لاهوری تکمید کنند و بحمام نشانند و بصبر و مامیثا و اکلیل‌الملک طلا کنند و دیگر محللات بکار برند و شیاف مذکور در رمد بلغمی در چشم کشند و یا این ضماد محلل بنهند برگ قنب و سنبهالوی سبز هر یک سه ماشه یا زیاده که قرص برابر چشم بسته شود و زردچوب سه ماشه آمیخته در ماهی‌تابه بروغن زرد گاوی بریان کرده بر رفاده نهاده نیمگرم بعصابه بربندند فی‌الفور تسکین دردر و رفع سرخی می‌نماید و یا این ضماد که قوی‌تر ازانست بعمل آرند برگ قنب یکنیم توله

مامیران چینی زعفران هر یک سه ماشه مغز بادام تلخ هفت عدد برگ سنبهالو و پیابانسه هر یک پنج ماشه قرص ساخته بروغن بریان نموده بر چشم بندند و محجمهٔ ناری بر پس سر نهادن عظیم‌الاثرست و همچنین خوردن جوارش مصطکی مرکب علویخان و این معجون ایشان که در طرد ریاح بغایت مفیدست گل گاوزبان شش توله پاوبالا شب دراب دو نیم رطل خیسانیده صبح بجوشانند تا آب ثلث بماند مالیده صاف نموده پس مویز منقی پنج توله انداخته بجوشانند که چهارم حصه بماند صاف نمده با نبات نیم اثار و شربت انار پانزده توله بقوام ارند و زراوند طویل در دنج زرنبا و قاقله هر یک شش ماشه زراوند مدحرج عود مصطکی بسفایج زنجبیل هر یک نه ماشه کوفته بیخته عنبر اشهب نه سرخ در عرق کیوره حل نموده در قوام مذکور بیامیزند شربتی از نه ماشه تا یکتوله بعرق بادیان هفت توله و املاح و جندبیدستر در میناب نافع‌ست و ملح سلیمانی بیعدیل‌ست و گویند که اول بشادنج مغسول اکتحال کنند و چشم را بآب گرم بشویند بعده شیاف احمر اکتحال نمایند بعد ازان میلی یا دو میل از شیاف اغبر بکار برند یا بر بخار طبیخ کاه گندم و مرزنجوش و بابونه و اکلیل‌الملک و شبت و صعتر و دارشیشان و پودینه مفرد و مرکب انکباب و بآب آن نطول و بثفل آن تکمید کنند یا بر بخار سنگ گرم که بران شراب ریخته باشند انکباب نمایند و شراب صرف نافع‌ست و تناول تریاق فاروق و طلای او مجرب‌ست بالجمله معالجهٔ او بنطولات و کمادات و حمامات نمایند و تکمید بجاورس‌النفع‌ست و استعمال مخدرات عند شدت وجع اگر چه فی‌الحال تسکین میکند لکین بعد ساعت هیجان درد بشدت زیاده از اول بنابر منع ریح از تحلل میکند چنانچه جالینوس گفته که حذر نمایند از استعمال افیون هنگامی که وجع عین از ریح غلیظ باشد زیرا که باعث زیادتی غلظ آن میگردد و اندکی تسکین یابد بعد ازان شدت می‌نماید بلکه درین استعمال تکمید و انضاج بحمام لائق‌ست و اگر ازین تدابیر زائل نشود تنقیهٔ بلغم نمایند و منضخات ترک کنند و از امتلای معده پر حذر باشند

علاج رمد نزلی

اول بعلامات مخصوصهٔ نزله حار و بارد که در فصل نزله مسطور گردد دو نوع نزله مشخص نموده تدارک او نمایند و ایضاً در صورت نزلهٔ حار انچه در رمد حار گذشت و در نزلهٔ بارد هر چه در رمد بلغمی مذکور شد حسب حاجت بکار برند لکین استعمال ترشی و گلاب از داخل درین قسم مناسب نبود و در رمد نزلی حار که با سرخی چشم و سرفه و رنگینی قاروره باشد خمیرهٔ خشخاش شش ماشه همراه شیرهٔ عناب لعاب بهدانه شربت بنفشه بدهند و شب یمانی برشته افیون در آب لیمو پخته و قدری آب داخل کرده بر چشم ضماد نمایند و ار با خفقان و بواسیر و درد دندان و گوش و ضعف بصر باشد اول تبرید و تسکین از شیرهٔ کاهو شش ماشه شیرهٔ کشنیز خشک چهار ماشه نبات یکنیم توله کنند باز

در منضج صفرا خبازی چهار ماشه کشنیز خشک شش ماشه تخم خیارین کوفته شش ماشه عوض عنب‌الثعلب گل سرخ شاهتره تخم کاسنی گلقند افزوده جوشانیده صاف نموده نبات سفید داخل کرده دهند و مضمضهٔ لعاب اسپغول یکتوله آب عنب‌الثعلب تازه ده توله نیمگرم نمایند و بعد نضج مغز فلوس شش توله گلقند چهار توله روغن بادام چهار ماشه فزوده مسهل دهند و غرغرهٔ بزرالبنج کشنیز خشک عنب‌الثعلب کوکنار هر یک چهار ماشه جوشانیده کنند باز فوفل چهالیه صندل سرخ کوفته هر یک چهار ماشه عوض بزرالبنج نمایند با بحب ایراج تنقیهٔ دماغ بدستور معمول کنند بعد ازان اگر بسبب بقیهٔ ماده دو سه دست بزمی و ریاح اجابت شوند مضنج خیارین کوفته شش ماشه مویز منقی هفت دانه جوشانیده با گلقند داده مسهل چهارم دهند و برای درد گوش سرکه و روغن گل پخته چکانند و اگر تخم خشخاش نشاسته هر یک چهار ماشه مغز بادام چهار عدد مغز پنبه دانه کشنیز خشک هر یک دو ماشه دانهٔ هیل ماشه نبات روغن گاو قدر حاجت گرفته بدستور حریره پخته بنوشند و رفع ضعف دماغ و رمد نزلی معمول‌ست و شیاف نارنج جهت منع نوازل نافع و ضماد صندل سفید سوده یکجزو انزروت باریک ساییده نیم جزو بسفیدی بیضه سرشته بر چشم و صدغین برای نزول مواد ردیه بچشم مجرب نوشته و اگر از نخس چشم نکشاید حجامت قفا و جوشاندهٔ نزلهٔ حار و ضماد افیون زعفران پهکری مرداسنگ بآب سوده نفع دهد و رمد نزلی بارد اول بمطبوخ اسطوخودوس مسهل علویخان و حب ایارج تنقیهٔ دماغ نمایند و جهت تعدیل مزاج و حبس نزله اطریفل اسطوخودوس علویخان و اطریفل زمانی و حافظ‌الصحت و بر شعثای انطاکی دهند و بعد تنقیه اگر سرخی و درد باقی بود هر دو رگ بناگوش را تبر کنند و بآهن داغ دهند و پخته ساخته بگذارند که تا چهل روز بیالاید پس بمراهم مدمله اندمال سازند و غذا دال بنوماش با نان کم نمک دهند و منفعت تمام این عمل بعد چهل روز بلکه بعد دو ماه ظاهر میشود و اسطوخودوس یکماشه کوکنار چهار سرخ ساییده در اطریفل کشنیزی یکتوله آمیخته همراه عرق عنب‌الثعلب بخورند بعده بادیان گاوزبان پر سیاوشان هر یک شش ماشه بیخ کاسنی هفت ماشه جوشانیده گلقند داخل کرده بنوشند و گاهی در کبرالسن برای حفظ نوازل که بچشم متوجه باشد بادیان گلقند دو سه روز برای نضج داده حب ایارج چهار ماشه با عرق شاهتره و یا آب گرم میدهند و در رمد بلغمی نزلی و سبل رطب پاه پهکری رسوت گیر و قرنفل بآب کشنیز سبز سوده ضماد میکنند و گاهی برای تقویت چشم و حبس نزله افیون زعفران می‌افزایند و پوست هلیلهٔ زرد اسطوخودوس پرسیاوشان هر یک شش ماشه مویز منقی ده دانه جوشانیده صاف کرده نبات یکنیم توله داخل کرده می‌نوشانند و ادامت اطریفل و برشعثا مفیدست و اگر خستهٔ هلیلهٔ زرد و حب‌النیل هر دو سوخته زنجبیل حضض مکی هر یک سه ماشه دراب کوکنار سوده ضماد کنند مجرب‌ست و کذا هلیلهٔ سیاه زنجبیل زعفران افیون پوست خشخاش هر یک دو درم حضض مکی یکمثقال مغزه یکدرم دراب کوکنار

سوده نیمگرم بکار برند **اسکندر** گفته کسی که بسوی چشم او نوازل کثرت نماید از تحریک راس او را منع کنند و حمام حار نه نمایند و سر را دراب گرم و سرد تر نکنند و از مالیدن روغن بر سر نیز منع نمایند **و رازی** گوید کسی را که ماده بسوی چشم او سیلان کند و در بدن امتلا نبود و در مرض تزید نباشد حمام نیکوست و اگر در رمد تزید بود و در حمام و شرب شراب خطر عظیم‌ست و صواب آنست که حمام و شراب بعد تنقیه و تقلیل غذا مدتی استعمال کنند **و انطاکی** گوید که لزوم تضمید جبهه بصبر و پوست خشخاش و برگ آس و جوز بشراب سرشته منع استرخاو نزلات کند و کذا شستن سر بطبیخ آس و اکلیل و خطمی و حجامت اخدعین و نقره منع رمد و نوازل نماید مطلقا **و سویدی** نوشته که برای منع سیلان مواد بسوی چشم ضماد نشاسته و آرد باقلا بسفیدی بیضه آمیخته بر پیشانی مجرب من‌ست و کذا پوست سبز جوز خشک کرده و یا گل ادو یا برگ او که در ربیع جمع کرده خشک نمایند و ساییده بر مقدم راس ذرور کنند که هر واحد مانع نزول نوازل بسوی چشم‌ست و کذا ضماد پوست باریک پسته ساییده بسفیدی بیضه سرشته بر پیشانی که مانع انصباب مواد بچشم‌ست و کذا ضماد زرورد باقماع او سوده بسفیدی بیضه سرشته و کذا ضماد آب سفرجل بسویق و سفیدی بیضه و گلنار امیخته **و ادویهٔ** مانع انصباب مواد بسوی چشم که از حکمای دیگر نقل کرده از انجمله ضماد زعفران‌ست بر جبهه پلک و کذا عبار آسیا کندر نشاسته اجزای مساوی و مصطکی نیم جزو در سفیدی بیضه سرشته و کذا حلزون صغیر بجنسه ساییده بر خرقهٔ کتان نهاده بر پیشانی از صدغ تا صدغ دیگر و کذا ضماد عوسج و سویق و بزرقطونا و عنب‌الثعلب برای مواد حار و کذا آبنوس و کذا عصارهٔ لبلاب بسویق و کذا باقلای مقشر مضغ کرده بر جبین و بزرالبنج و آرد باقلا و سفیدی بیضه چون بادویهٔ مانع انصباب امیزند فعل آنها قوی گردد و کذا عصارهٔ بادروج و کذا فوفل و صندل و گل سرخ باقماع و اقاقیا و گلنار مساوی بعصارهٔ بارتنگ سرشته و کذا تریاق فاروق بآب فرنجمشک حلکرده و کذا خولان و کذا انزروت و کذا ثمر کرم بری سوده بسویق آمیخته و کذا اً برگ پاخیوط یا اطراف نرم انگور بسویق و کذا برگ دُلب بسرکه پخته و کذا پوست بطبیخ اصفر و کذا رطوبت حلزون و صبر و مر و کندر مفرد و مجموع و کذا اقاقیا و آرد باقلا مساوی بآب ثیل سرشته و کذا آب برگ و اطراف نرم زیتون بری و کذا آرد عدس مع پوست در سفیدی بیضه لت کرده بر پارچهٔ کتان مالیده بر جبهه و صدغین و کذا گل سرخ تازه و کذا ضماد کشنیز سبز و عصارهٔ گلنار و کذا آرد جو بآب نبات بزرالبنج یا باً مطبوخ بزرالبنج سرشته و کذا برگ سماق بسفیدی بیضه و کذا عصارهٔ مامیثا بآب مطبوخ پوست خشخاش و کذا آب کشنیز سبز و کذا حجر منقی و کذا کمثری قابض و کذا مر برطوبت صدف سرشته و کذا حضض **مکی و اکتحال** زعفران بشیر زنان و یا آبنوس و یا خولان و یا عصارهٔ عنب‌الثعلب و اگر بآن شیافات مانع انصباب مواد بسایند فعل آنها قوی گردد و یا شاخ گوزن سوخته مغسول بمرات و یا اثمد مربی

بآب کماۂ و یا دخان کندر و یا بسدو یا دخان قطران و یا دخان میعه و یا توتیای کرمانی مغسول بمرات بعد تنقیۂ بدن **و تناول** تریاق فاروق و یا شحم حنظل نیز مانع نزول موادست

علاج رمد مرکب

و عام‌ست که مرکب از دو ماده باشد یا زیاده مثلاً از خون و صفرا یا از خون و بلغم عفن یا از خون و بلغم غیر عفن یا از خون و سودا یا از خون و مائیت یا از خون و ریح یا از صفرا و بلغم یا از صفرا و سودا یا از بلغم و سودا و مانند آن و بر همین قیاس باقی اقسام ثلاثی و رباعی و حماسی و سداسی براورند بالجمله علاج رمد مرکب عسرترست و صواب دران آنست که استفراغ خلط غالب بالترتیب کرده باشند و بیشتر همه در مسهل واحد اخراج می‌یابند سیما مثل لوغاذیا که مخرج جمیع اخلاط متمیز بعضی ازان از بعض‌ست پس اگر مادۂ مرکب از خون و صفرا باشد تدبیرش از فصد و مسهل صفرا همانست که در علاج رمد حار گذشت و اگر ماده مرکب از خون و خلطی دیگر باشد بعد فصد اخراج آن بمسهل مخصوص وی نمایند و تدبیریکه در قول ایلاقی مذکور شد برگیرنده و ایضا در مادۂ مرکب از صفرا و بلغم و غیره اسطوخودوس گل بنفشه هر یک چهار ماشه شاهتره پوست هلیلۂ زرد هر یک شش ماشه جوشانیده شهد داخل کرده بنوشند و گاهی کاسنی شش ماشه کوفته بجای هلیله می‌کنند و گاهی پرسیاوشان شش ماشه و نبات عوض پوست هلیله و شهد می‌کنند گاهی در همین نسخه شیرۂ تخم خشخاش شیرۂ مغز بادام می‌افزایند و یا اطریفل کشنیزی خورده شاهتره اسطوخودوس هر یک شش ماشه پرسیاوشان پنج ماشه پوست هلیلۂ زرد کشنیز خشک هر یک شش ماشه بعرق شاهتره جوشانیده نبات داخل کرده بدهند و گاهی بدون اطریفل و شاهتره و کشنیز و عرق استعمال می‌کنند و رسوت گیر و پاه پهکری افیون زعفران در آب گشنیز سبز سوده ضماد می‌نمایند و یا ایارج فیقرا بروغن بادام چرب کرده باطریفل صغیر سرشته همراه لعاب بهدانه عرق شاهتره شربت بنفشه بدهند و اگر رمد با حِوَل بود اسطوخودوس پوست هلیلۂ زرد جوشانیده شهد داخل کرده بنوشند و بجای آب عرق عنب‌الثعلب دهند و باز اسطوخودوس سوده باطریفل کشنیزی سرشته بخورند و شیرۂ خشخاش داخل کرده بنوشند و گاهی اسطوخودوس سوده بهلیلۂ مربی سرشته یا باطریفل کشنیزی سرشته همراه شیرۂ عناب عرق شاهتره نبات یا شربت بزوری داخل کرده بالنگو یا اسپغول پاشیده میدهند و باز حب ایارج سوده چهار ماشه باطریفل کشنیزی سرشته همراه عرق شاهتره و عرق عنب‌الثعلب دهند و اگر رمد باطحال بود بعد فصد سررو از جانب طحال عناب گل بنفشه جوشانیده شیرۂ کاهو شربت نیلوفر خاکشی داخل کرده میدهند و روز دوم اسطوخودوس شاهتره گل نیلوفر جوشانیده شربت بنفشه خاکشی بعده مسهل معمولی باز عناب اسطوخودوس بهدانه جوشانیده شربت بنفشه شیرۂ خیارین خاکشی باز برای طحال اطریفل کشنیزی خورده شاهتره گل

نیلوفر اسطوخودوس جوشانیده نبات داخل کرده میدهند و خوردن اطریفل بادیان و معجون مندی نیز در رمد مرکب مفیدست و اگر افیون یک سرخ قرنفل دو عدد شب یمانی بریان چهار ماشه زردچوب بقدر نخود کوکنار یکعدد برگ تمرهندی قدری ساییده در پونلی بسته اندراب تر دارند و بالای چشم بگردانند و در چشم نیز قطور کنند نافع بود و ایضاً لوده پهکری بریان هر یک شش ماشه جوزبوا نیم عدد قرنفل زعفران هر یک نیم ماشه گیر و افیون سپیاری چهالیه هر یک ماشه هلدی چهار ماشه باریک ساییده حب بسته دارند و بآب ساییده در چشم کشند که نافع درد چشم‌ست و بابت شاه صاحب نافع رمد این‌ست که دارهلد پهکری هلدی هلیلهٔ زرد هلیلهٔ سیاه هر یک شش ماشه افیون زعفران هر یک یکماشه بسته بقدر حاجت بر چشم طلا نمایند و اگر رسوت سه ماشه لونگ یکعدد نیله تهوتهه یک سرخ مصری پهکری افیون هر یک یک ماشه برگ نیم برگ ببول هر یک دو نیم عدد برگ املی سه عدد کهرل نموده گولی بسته وقت حاجت در چشم کشند برای دفع سرخی و درد چشم از مجربات بعضی اطباست و اگر رسوت پنج ماشه مصری افیون هر یک یک ماشه نیله تهوتهه دو سرخ قرنفل دو عدد همه را بآب ساییده از میل در چشم کشند و اگر خشک شود باز آب بیندازند و وقت صبح و شام استعمال نمایند برای اشوب چشم و درد مجرب نوشته‌اند و گویند که در سه روز فائدهٔ کلی بخشد و ضماد پهکری خام زنجبیل گیر و زردچوب هر واحد ماشه افیون دو ماشه بآب کوکنار سرشته نیز نافع رمدست و کذلک برای رمد و سرخی پهکری بریان لوده رسوت گیر و پاه زردچوب هر یک ماشه قرنفل افیون هر یک نیم ماشه در ظرف آهنی بدستهٔ آهنی حل نموده نیمگرم حوالی چشم طلا کردن نافع و ایضاً لوده رسوت پهکری مرداسنگ زیرهٔ سیاه هر یک دو ماشه هلدی کوکنار هر واحد یکماشه افیون نیله تهوتهه هر واحد بقدر نخود بآب ساییده گرد چشم طلا کردن مجرب صاحب ذکائی‌ست

علاج وردینج

که بعض اطبا آنرا از امراض شبکیه شمرده‌اند و جالینوس یکمرتبه از امراض جفن و مرتبهٔ دیگر از اقسام رمد شمرده بالجمله چون رمد وردینج گردد تدبیرش از فصد و حجامت و استفراغ و غیره مثل رمد حارست و گویند که اول فصد باسلیق کنند و خون وافر باید گرفت و فصد مکرر نمایند و اگر مریض کودک باشد حجامت پس سر پایین الکتفین و چسپانیدن زلو بر بناگوش کفایت کند و گاهی محتاج بقطع شریان میگردد و آب انار با شربت بنفشه یا آب تمرهندی و شیرهٔ تخم خرفه و لعاب اسپغول با شربت بنفشه و شربت انار بدهند و بماش مقشر و اسفاناخ و کدو و غذا سازند و ادویهٔ مسکن حدت و حرارت و ملین و مغری مثل سفیدهٔ تخم مرغ رقیق تنها یا شیاف ابیض دران حل کرده یا در شیر دختر حلح کرده در چشم بچکانند و اگر حدت ماده زیاده باشد با شیر لعاب بهدانه آمیزند و در هر ساعتی دو بار یا سه بار بکار

برند و اسپغول مضرب و بآب کاسنی و آب کشنیز سبز و آب خرفه و آب حی‌العالم بر چشم ضماد کنند و تا روز سوم همین تدبیر بعمل ارند بعد ازان بمطبوخ هلیله و تمرهندی و خیارشنبر و شربت و رد مکرر استفراغ نمایند و بعده بنگرند اگر التزاق جفن و رمص ظاهر باشد ذرور ابیض بکار برند و شیاف ابیض ساده بسفیدۂ تخم مرغ و شیر زنان گذاخته در چشم چکانند و بعصابه بربندند در شبانه روزی سه بار یا پنج بار و هر بار که ذرورند بکار برند چشم را بعصابه بربندند و تا ذرور خوب در چشم منحل نگردد نکشایند و بعد از انحلال ذرور عصابه را باز نموده و شیاف ابیض چکانیده اندک صبر کنند و باز ذرور مذکور انزروت مد برد و جزو نشاسته یکجزو باشد و بادویه که دران قبض و تحلیل باشد مثل حضض و صبر و اقاقیا و شیاف مامیثا بآب کاسنی و آب عنب‌الثعلب سرشته بر حوالی چشم ضماد سازند و پرحذر باشند که هیچ یک ازین ادویه قبل از تنقیه و استفراغ مستعمل نشود و اگر با وجود این تدابیر در وجع تسکینی حصل نگردد شیاف ابیض افیونی با دو حبه حلبه تر کرده بچکانند و بآبیکه دران اکلیل و حلبه جوشانیده باشند تکمید نمایند و گل سرخ چهار درم اکلیل‌الملک دو درم زعفران یکدرم کوفته بیخته بآب کشنیز تر سرشته ضماد کنند یا نان دراب عنب‌الثعلب تر کرده ضماد نمایند و اگر درد شدت کند و ساکن نگردد پوست خشخاش دو جزو بیخ لفاح نصف جزو کوفته دراب کشنیز سبز و زردۂ تخم مرغ سرشته تضمید کنند و اگر سبب درد انصباب مادۂ حار از سر باشد با وجود اضمدۂ مذکوره سویق شعیر بآب خرفه یا آب حی‌العالم یا آب بار تنگ یا آب بهی بر پیشانی ضماد سازند و یا بزرقطونا بآب عنب‌الثعلب یا بیکی از آبهای مذکوره آغشته و مانند آن هر چه مبرد و قابض باشد و بسبب آن تقویت جبهه و منع ماده از انحدار بسوی چشم نماید ضماد کنند و چون درد ساکن شود بدستور اول ذرور ابیض و شیاف ابیض بکار بنرد و بعد از تسکین درد و تحلیل ورم و رفع سرخی بذرور اسفر صغیر و شیاف احمرلین دست باید برد و مریض را در حمام داخل کنند و بآب مطبوخ بابونه و اکلیل‌الملک تکمید چشم نمایند و اگر بقیۂ غلظ ازان باقی ماند ذرور اصفر کبیر و شیاف احمر حاد استعمال کنند و ملجوم طیور و جدی و حمل غذا سازند و عَشا ترک نمایند و بعد غذا خواب نکنند پس هر گاه چشم خوب پاک گردد و ورم بخوبی تحلیل پذیرد بکحل رمادی اکتحال سازند و اجفان را بشیاف احمرلین حک کنند و اگر در اجفان تجفیف حاصل نشود حک او بشیاف اخضر کنند که محلل غلظ اجفان‌است **اقوال بعض حذاق** ارجیحانیس گفته که زردی بیضه و شحم اِوَز امیخته بر پارچۂ کتان مالیده بر وردینج صعب نهند که در ساعت تسکین الم او میکند و کذا برگ گل سرخ باریک ساییده برگ انگور و زردی بیضه آمیزند تا مثل مرهم گردد و بر خرقۂ کتان کشیده برودینج گذارند که فی‌الحال مسکن وجع‌ست و زعفران ساییده در شیر دختران آمیخته چکانیدن در تسکین الم وردینج عجیب‌ست **شیخ‌الرئیس** میفرماید که وردینج اگر از ورم حار باشد و از جمیع وجود استفراغ بدن و عروق سرد

حجامت کرده شود مثل شیاف ابیض از روادعات و مثل عصارات لین بارد استعمال کنند و اضمده از خارج مثل زعفران چهار درم و برگ کشنیز سبز پانزده درم و اکلیل‌الملک بست و پنجدرم بزردهٔ بیضه سه عدد و نان میده پانزده درم در رب انگور تر کرده آمیزند و مانند مرهم ساخته بکار برند و وقت شدت درد قدری از مخدرات مثل پوست خشخاش بیامزند و طلای مامیثا و حضض و صبر نیز مفید بود و انچه مجرب‌ست زردهٔ بیضه مرغ بشحم خرس‌ست که از هر دو مثل مرهم ساخته و بر پارچه گذاشته بر چشم نهند و کذلک گل سرخ در رب انگور تر کرده با زردهٔ بیضه ساییده بر چشم گذارند و هر گاه درد شدت کند زعفران مسحوق در شیر زنان و آب کشنیز در چشم چکانیدن نفع میکند و باید که در وردینج بعلاجات خارجی مشغول شوند و بر تقطیر شیر در چشم تا سه روز اقتصار ورزند اگر قوت و حال محتمل باشد در وردینج وجع متقرح اکتحال بانزروت و زعفران و شیاف مامیثا و افیون مساوی باریک ساییده مجرب کحالین‌ست و اگر وردینج بعد از رمد غلیظ بارد باشد بآیارجات البته استفراغ نمایند و لعابات دراب کرنب و مطبوخ او گرفته استعمال کنند و بساست که آب عنب‌الثعلب ممزوج می‌نمایند و گاهی مرو زعفران می‌افزایند ابوالحسن سعید در مغنی می‌نویسد که سبب او یا مادهٔ دموی بود که بیک پلک یا هر دو سیلان کند و یا مادهٔ صفراوی حاد باشد و بر ورم دموی الم شدید و حمرت و در اکثر انشقاق پلک و خروج دم رقیق ازان دلالت کند و بر صفراوی بقلت ورم و شدت حرقت و حکه و صفرت زنگ استدلال نمایند و تدبیر نوع اول فصدست اگر ممکن باشد والا حجامت و اگر مریض طفل شیرخواره بود فصد مرضعهٔ او کنند و اصلاح غذای او نمایند و زردی بیضه بروغن گل بر چشم نهند و شیر در چشم بدوشند تا روز سوم ذرور در چشم استعمال نکنند و در روز چهارم ذرور ملکایا بعمل رانرد و هر گاه مرض واقف گردد ذرور منصف بکار برند و آرد جو و عدس و پوست انار و گل سرخ کوفته بیخته دراب و روغن گل پخته بر پلک ضماد کنند و هر گاه مرض انحطاط پذیرد ذرور اصفر استعمال نمایند و علاج نوع ثانی بامستفراغ اگر ممکن باشد و باصلاح غذا کنند و بعد تنقیهٔ بدن گل سرخ آرد جو پوست انار عدس ساییده بر چشم نهند تا انحطاط مرض و بعد ازان در آخر ذرور اصفر بعمل ارند و پلک را منقلب ساخته بشیاف لین و اغبر بخارند **انطاکی** گوید که وردینج غالباً باطفال عارض شود بسبب فرط رطوبت و اکثر ارتادهٔ خون افتد و از سوده احادث نشود و اجماعاً و در حدوث او از صفرا و بلغم اختلاف‌ست و اصح آنست که از بلغم نیز حادث شود و سبشش فرط امتلای شبکیه است و یا انفجار رگ یا ضعف غشا و از رنگ او از اصل او که مفردست یا مرکب شناخته میشود و علاجش این‌ست که مبادرت بفصد نمایند و در اطفال شرط زنند بعده اگر مقارن رمد باشد پس علاج واحد بود بسبب اتفاق این هر دو اصلاً و حکما بلکه وردینج درین هنگام عبارت از قوت رمد باشد والا از مجربات دران پیه خرس بسفیدی بیضه است و انزروت بزعفران و شیر زنان شمرد عند شدت التهاب نهادن لعاب

بهدانه بکلاب و حضض هندی جائزست وردع مواد بمثل افیون و گل سرخ و زعفران از خارج طلاءً **و گیلانی** مینویسد که از انچه استعمال میکنند در علاج این مرض این‌ست که ذرور اصفر صغیر نپاشند و شیاف احمرلین بکار برند بعد فصد و حجامت و اگر مریض مدرک باشد ودای مسهل بنوشانند و بصبر و حضض و شیاف مامیثا بر پلک ضماد کنند و بآب مطبوخ بابونه و اکلیل‌الملک و مرزنجوش تکمید نمایند و تلطیف غذا بمزورات و بچهٔ مرغ و مانند آن سازند و این شیاف در وردینج نفع کامل نماید اگر در آب عصی‌الراعی حل کرده اکتحال نمایند **نسخهٔ** آن سفیدآب ارزیز مغسول حشیشه معروف بعقیده شادنج شیاف مامیثا هر واحد دو درم صمغ عربی نشاسته کتیرا کهربا گل قبرسی خالص هر واحد یک درم انزروت سفید سه درم زعفران دو دانگ همه را سوده پارچه بیز کرده بگیرند حضض یکدرم و افیون خالص دو دانگ و هر دو در شیر دختران حل کرده ادویهٔ مذکوره آمیخته شیاف پهن بقدر عدس سازند و در سفیدهٔ بیضه رقیق حل کرده اکتحال نمایند یا در چشم چکانند که این شیاف بعد استفراغ بفصد در یکروز وردینج را زائل کند و این ذرور نافع‌ست بگیرند شیاف مامیثا دو درم حضض یکنیم درم زعفران اقلیمیای ذهبی هر واحد یکدرم روسختج نیم درم افیون دو دانگ باریک ساییده دو سه دفع به بیزند و در چشم پاشیده بربندند و بعد انحلال دوا پاک کرده بآب سرد بشویند و اعادهٔ ذرور وقت خواب کنند و بعد این ذرور چشم را بدون صاف کردن بگذارند چه اگر زعفران در چشم یا زیر پلک بماند ورم حادث کند و ضماد وردینج این‌ست بگیرند جوزابسر و پوست پستهٔ رطب و عدس مقشر هر واحد یکدرم حضض نیم درم شحم انار دو درم باریک سائیده اطراف کاسنی نرم سوده آمیزند و اندک روغن گل چکانیده مثل مرهم سازند و وقت خواب بر چشم ضماد نمایند و صبح جدا کنند و اگر شیاف مامیثا بسوزند تا خاکستر گردد و بانشاسته و صمغ عربی آمیخته ذرور سازند وردینج را در یکروز زائل کند اگر موافق مزاج چشم افتد و گاهی بادی قروح در مقله بود پس علاجش مشترک‌النفع سازند بدانچه در قروح بعمل می‌آرند **بعضی** گفته‌اند علاج وردینج بعد از فصد قیفال و حجامت و تنقیه بطبیخ هلیله و قرص بنفشه اقتصار بمزورات و ترک امتلا و نظر بسوی چیزهای براق و اقتصار بچکانیدن شیر در چشم‌ست در سه روز اول و بعد ازان طلا نمدن حض و عصارهٔ مامیثا بر پلک پس بآب کشنیز تازه و زردهٔ تخم مرغ و اکلیل‌الملک با اندکی زعفران و چون مرض از هفتم روز در گذرد اول در چشم ذررور ملکایا بپاشند و در اخر امر ذرور اغبر اگر قرحه نباشد والا ترکیب نمایند علاج آنرا بعلاج قرحه **رازی** گوید که اگر در چشم کودک وردینج باشد و بر کشادن چشم قادر نبود و اگر چه دران قرحه باشد اکتحال بانزروت شش درم زعفران دم‌الاخوین مامیثا هر یک دو درم افیون نیم درم باریک ساییده نمایند که دران مضرت بقروح نیست و این دوای وردینج‌ست و بقول **ایلاقی** شیاف و ردی ابیض مخصوص برودینج‌ست و هر گاه ورم کم شود شیاف و ردی اصفر استعمال کنند **و گویند** که

اگر بزرالورد را بادویهٔ مناسب مثل صبر و زعفران و حضض کوفته در گلاب حل کرده بر اجفان ضماد کنند در اوائل درد چشم و وردینج مجرب صاحب بقائی‌ست و اگر افیون کات هندی رسوت هندی هر یک جزوی شب یمانی چهار جزو آب لیمو کاغذی هشت جزو شب یمانی را بریان کرده مع دیگر ادویه کوفته در ظرف آهنی بآب لیمو براتش گذاشته بدستهٔ آهنی آهسته آهسته بسایند تا خوب منحل شود و طلا نمایند برمد وردینج اطفال مجرب‌ست و مسکن ورم و الم و گویند که آب برگ تفاح مجرب‌ست و کذا ضماد کشنیز سبز سه ماشه و زعفران چهار ماشه و زردی بیضهٔ مرغ یکعدد و عنب‌الثعلب دو نیم ماشه و اگر از خلط غلیظ بارد باشد علاج رمد بلغمی نمایند و زیرهٔ کرمانی سوده در زردی بیضهٔ مرغ سرشته بر پنبهٔ کهنه نهاده نیمگرم بر چشم گذارند

علاج اقسام رمد غیرحقیقی

طبری گوید از رمد غریب نادرست که علیل در چشم خود یبس و ضربان شدید فوق طاقت دریابد و با وی سرخی و ورم چشم نباشد و از اعراض لازمهٔ او آنست که مریض جلد راس خود را چنان دریابد که گویا می‌سوزد و از مس او الم محسوس گردد و در گوش طنین یابد و سبب او استیلای یبس مجردست بر بدن محلل رطوبات اصلیه و ارتفاع بخارات حارهٔ یابسه از بدن بسوی راس که ازان غشای خارج قحف بنابر احتقان بخارات و حرارت متألم گردد و طبقهٔ ملتحمه بواسطهٔ اتصال با وی مشارکت گردد و رطوبات چشم مخونت و جفاف و نشف پذیرد و علاجش ترطیب بدن و چشم‌ست و دوشیدن شیر دختران یا بز که علف او از حشائش رطب لاسیما خشخاش رطب باشد بر سر و منع علیل از استفراغ مطلقا و ازدیاد در اغذیهٔ مرطب مثل لحم بزغاله با جو مقشر پخته و چوزهٔ مرغ فربه و بقول مثل کاهو و خرفه و پلک و قطف و امر باستنشاق روغن بنفشه و نیلوفر و کدو و دوشیدن شیر بر سر و نوشیدن ماءالشعیر دائم و تناول فواکه رطب محمود و احتقان بماءالشعیر مضروب با سفیدی بیضه و روغن بنفشه و شکر سفید و هر گاه مرض بانتها رسد بآب طلع و روغن نیلوفر و روغن بنفشه و شیر دختران سعوط کنند و همه تدبیر او مائل بترطیب مزیل تشف و رادع ابخره از سر باشد و درین علت اکتحال باکحال سودمند نیست مرگ بندرت و انکباب بر بخار آب شیرین گرم مفیدست و گاه این کحل نفع می‌بخشد مروارید ناسفته یکدرم سرطان نهری خشک کرده طباشیر هر یک یکنیم درم نشاسته صمغ عربی صمغ فارسی هر یک یکدرم کوفته بیخته قدری ازان در شیر دختران حل کرده بمیل در چشم کشند و بعد ازان بآب نیمگرم چشم را بشویند **و نوع دیگر** از رمد غریب آنست که انسان بعد خواب چنان دریابد که در چشم او ریگ افتاده و تدبیرش در فصل کمنه و پلک خواهد امد و **جالینوس** و تابعان او گفته‌اند که از رمد نوعی‌ست که می‌بیند صاحب آن همه اشیا را سرخ یا زرد یا سیاه یا سفید بحسب غلبهٔ خلطی از اخلاط و این حادث میگردد و از تغیر مزاج دماغ خصوصاً

بطن مقدم آن بحدی که متلون میگردد نور خارج ازان بلون باعث آن تغیر از اخلاط و نزد بعضی سبب آن در قرنیه یا رطوبت بیضه یا رطوبت جلدیه است که متغیر میگردد رنگ آنها بحسب کیفیت رنگ مادۀ غالب و گاهی متغیر میگردند در بعضی اوقات دیدن بعضی چنانچه نزد صعود بخارات از معده و می‌بیند اجسام را بحسب لون آن بخار و فی‌الحقیقت آن قسمی‌ست از ضعف بصر و علاجش در ضعف بصر خواهد آمد و بالجمله تنقیۀ بدن و سر و تعدیل مزاج دماغ بحسب خروج آن از اعتدال و معالجه بنحویکه در اقسام رمد مسطور شد بعد شناخت آن بدلائل نوع ماده باید کرد **و رمد** که از ترک ریاضت و حمام و غیر آن موجب انسداد مسام و منع فضول مندفعه از دفع و تحلیل عارض شود علاجش بعد تنقیه ریاضت و استحمام بآب گرم و انکباب بمیاء محللۀ حاره است **و رمد** که از سردی معده بارتفاع ابخرۀ بارده حادث گردد و این با سوءهضم و آروغ ترش بود علاجش تسخین و تقویت معده و تحلیل ابخرۀ بارد بتناول جوارشات مقوی آن و دخول حمام و شرب شراب صرف و تلطیف غذاست **و گاهی** رمد حادث میگردد زنان را از سردی رحم و ارتفاع ابخرۀ بارد ازان بسوی دماغ و تدبیرش تسخین رحم باستعمال حارۀ حادۀ متخذه از شبت و بابونه و حلبه با روغن ناردین در رحم و تدهین بروغن نرگس یا سوسن و استعمال بزرو حاره و اجتناب از جماع **و بقول بقراط** این قسم رمد صعب‌ترست و این شش قسم رمد غیرحقیقی مع شش قسم حقیقی یعنی دموی و صفراوی و بلغمی و سوداوی و ریحی و وردینج جمله دوازده قسم را جالینوس در میامر ذکر کرده و بعض متأخرین از بقراط و سکندر نقل کرده‌اند که نوعی از رمدست که بآن چشم بسیار سرخ میگردد و اجفان ورم میکنند بحدیکه گویا منشق میگردند و پوست از انها جدا میشود و بعد ازان یک جفن بجفن دیگری می‌چسپد و اسباب و علامت و علاج آن در التصاق جفن مسطور گردد و در هیچ نوعی از انواع رمد استعمال روغن جائز نیست مگر درین نوع و رمد که از دیدن برف عارض شود علاجش در فصل قمور مسطور گردد بعون‌الله الغفور

انتفاخ ملتحمه یعنی بر دمیدن سفیدی چشم

و نزد بعضی ورم باردست که با خارش بهمرسد و حق انست که مادۀ ورم در جزو عضو سرایت میکند و مادۀ انتفاخ در خلل عضومی دراید و اطلاق ورم بر انتفاخ بر سبیل مجاز بود و آن بر چهار نوع‌ست ریحی و بلغمی و مائی و سوداوی تشخیص این اقسام باید که دریافت نمایند که دفعۀً عار شده یا بتدریج و بی‌ثقل‌ست یا با ثقل و از انگشت غمزه کرده معلوم کنند که نرم‌ست یا صلب و در صورت نرمی اثر غمز دران ساعتی باقی می‌ماند یا نه پس اگر دفعۀً عارض شده باشد و بی‌ثقل بود و قبل ازان اندک سوزش و خارش مثل گزیدن مگس و پشه بناحیۀ ماق رو دهد و بیشتر بمشائخ و در زمان تابستان واقع شود انتخاخ ریحی باشد و اگر بتدریج حادث شود و باثقل و نرمی بود و اثر غمز تا دیر بماند بلغمی

باشد و اگر با وجود ثقل و نرمی بعداً غمز بزودی اثر غمز زائل گردد و با وی هیچ درد و خارش نباشد مائی باشد و اگر با صلابت و شدت تمدد و تیرگی رنگ بود و بیشتر انتفاخ تا ابرو و رخساره رسد سوداوی باشد و این قسم بعد رمد مزمن و عقب جدری اکثر افتد و این مرض در پلک نیز افتد علاج در ریحی تا سه روز شیاف ابیض ساده و ذرور ابیض استعمال نمایند و صبر و شیاف ماميثا و اکلیل‌الملک بر پلک طلا کنند و روز چهارم ذرور اصفر صغیر یا شیاف احمرلین مرکب ساخته در چشم کشند و صبر و حضض و زعفران بآب عنب‌الثعلب طلا نمایند بعد ازان ذرور اصفر کبیر بکار برند و بآبیکه اندران بابونه اکلیل‌الملک مرزنجوش بر نجاسف جوشانیده باشند چشم را بشویند بالجمله بعد تنقیه در جمیع اوقات انچه محلل ریاح باشد بعمل ارند و در ابتدا ادویهٔ مسدده و قابضه که در ابتدای رمد بکار می‌برند استعمال ننمایند و اسفنج بآب گرم و سرکه تر نموده بر پلک گذارند و آب صبر و زعفران در چشم چکانند بر پلک طلا سازند و در حمام داخل کنند و اغذیهٔ مجففه بخورند و از چیزهای بادی و مؤلد بلغم و مبخر و فواکه رطب و کثرت غذا پرهیزند و استعمال اطریفل وقت شب و خوردن معاجین محلل ریاح مثل فلافلی و کمونی نافع و شستن روی بگلاب نیمگرم و تضمید چشم بعدس مقشر مطبوخ در سرکه و گلاب و غسل چشم و تکمید آن بآب نیمگرم نیز درین نوع مفیدست و در بلغمی بعد نضج بمسهل بلغم و حب ایارج تنقیه نمایند بعده از بادیان جوشانیده فقط یا مغز فلوس خیار شنبر حل کرده غرغره کنند و اگر خواهند سکنجبین بزوری یا عنصلی آمیزند و اطریفل اسطوخودوس بخورند و شوربای فروج و دراج غذا سازند و بعد تنقیه بشیاف احمرلین یا ذرور اصفر صغیر اکتحال نمایند و بسرکه و آب گرم اسفنج تر نموده تکمید نمایند و صبر در سرکه حل کرده طلا کنند و یا صبر زعفران حضض اکلیل‌الملک شیاف ماميثا بآب عنب‌الثعلب ضماد سازند و تضمید برگ بید انجیر مدقوق مخلوط باندک شبت نیز نافع و بابونه اکلیل‌الملک صعتر مرنجوش نمام جوشانیده چشم را بشویند و بعد ازان ذرور اصفر کبیر و شیاف احمر حاد مرکب ساخته در چشم کشند و مریض را در حمام نشانند و اگر در تحلیل دیر شود آب صبر در چشم چکانند و بر پلک ضماد او کنند زیرا که صبر مانع انحداد ماده بسوی چشم و محلل مادهٔ موجوده در وی‌ست و باقی علاج رمد بلغمی نمایند لیکن ادویهٔ قابض ورادع هیچ استعمال نکنند **و درمانی** بدستور بلغمی علاج کنند و یا این ماءالاصول دهند پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی بیخ اذخر پوسب بیخ کبر پوست بیخ کرفس هر یک چهار ماشه بادیان اسطوخودوس هر یک نه ماشه گلقند چهار توله و بعد از نضج تنقیه بحب ایارج و خیار شنبر و ترنجبین و شربت دینار کنند و بمحللات چون بابونه و اکلیل‌الملک و صعتر و مرزنجوش تنطیل نمایند و آرد کرسنه و آرد جو و صبر و بابونه و اکلیل‌الملک بآب بادین تازه ضماد سازند و شیاف دینار جون در چشم کشند **و در سوداوی** بعد ترطیب و انضاج ماده تنقیهٔ سودا نمایند بدستوریکه در رمد سوداوی گذشت بعده شیاف احمرلین

و ذرور اصفر آمیخته کشند و از اضمده و اطلیه هر چه در اورام سوداوی و سرطان مخصوص‌ست بعمل ارند و شیاف که در رمد سوداوی مذکور شد باضافۀ زعفران دو نیم ماشه طیار ساخته اکتحال و لطوخ آن و کذا شیاف اسود و خلوقی بکار برند و اصلاح اغذیه و تنطیل و استحمام نمایند و درین نوع تضمید و تنطیل و استحمام قبل از تنقیه و بعد آن از جهت تلیین ماده و تحلیل آن عظیم‌النفع‌ست **کمنه** بدانکه لفظ کمنه را بر چند معنی اطلاق می‌کنند یکی بر کمون مده تحت قرنیه **دوم** بر کمنۀ پلک و این هر دو جدا جدا مذکور شوند **سوم** آنکه چشم را حالتی شبیه برمد خشک لاحق شود و ملتحمه سرخ و کدر شود و باصره ضعیف گردد و جمیع اشیا دخان و غبار الوده نماید و مریض چشم خود را از حالت اصلی عظیم‌الجم و ثقیل و بطی‌الحرکت دریابد و چشم خارش کند و هر گاه بآب گرم بشویند تخفیف و تسکین حاصل گردد و سببش احتقان بخارات سوداوی فاسدالکیفیته‌ست زیر طبقات چشم و دران بخارات حدتی نباشد که موجب الم و دمعه گردد و تدبیرش بعلاج رمد سوداوی نمایند و بعد نضج تنقیه بطبیخ افتیمون و ایارجات یا ماءالجبن بسفوف لاجورد کنند و لوغاذیارا بآب افتیمون ستوده‌اند و بعد مسهل تنقیۀ سر بحب قوقایا و حب صبر بآب گاوزبان نافع و غرغره بمثل ایارج فیقرا و وجع و خردل و مویزج و عاقرقرحا و فودنج و اصل‌السوس و صعتر و بیخ کبر و بسفایج و افتیمون در صورت کثرت برودت ماده مفید شناسند و ذرور کمنه در چشم اندازند و بطبیخ ملطفات چون بابونه و اکلیل‌الملک و مرزنجوش و حلبه تکمید چشم سازند **چهارم** آنکه نیاذوق و غیر آن گویند که کمنه نوعی رمد یابس مزمن‌ست که دران چرک نباشد و عروق چشم دران ظاهر بود و با الم و سیلان اشک باشد و سبب آن در اکثر غلیان خون با غلظت آن میباشد علاجش فصد قیفال و حل طبیعت‌ست بعد از نضج ماده و تلطیف تدبیر حتی‌المقدور و عناب یکرطل تمرهندی ده درم ترنجبین بست درم عنب‌الثعلب تخم کاسنی هر واحد یک کف آلوی سیاه سی دانه جوشانیده صاف کرده بگیرند بقدر یکرطل صغیر و شربت بنفشه بست درم داخل کرده نیمگرم بیاشامند و بعد ازان اکتحال بشیاف ابیض محلول بشیر دختران نمایند و به بندند چشم را تا آنکه دوا عمل نماید پس چشم را صاف نمایند و بعد ازان بر وردمادی اکتحال کنند تا سرخی زائل گردد و دمعه باز ایستد و اگر بعد ازان غلظت در پلک حادث گردد بشیاف احمرلین اکتحال نمایند و اگر مزاج چشم متحمل آن نگردد شیاف مذکور مع شیاف ابیض جمع نموده بکار برند و آبنوس محرق مغسول یا اسفنج سوخته شسته در چشم کشند و اکتحال بصبر نافع و مسکن خارش کمنه است و بعض متأخرین این قسم را از نوع سبل شمرده‌اند

جسارت ملتحمه

و آن سختی‌ست که چشم را مع اجفان با درد و سرخی و اجتماع اندکی چرک صلب عارض شود و بدان سبب

گردانیدن چشم ممکن نبود و بعد از بیداری کشادن چشم دشوار گردد و بعضی این رارند یابس گویند و سب او خلط غلیظ یابس‌ست و بیشتر این مرض صاحبان امزجۀ یابسه و پیران و در فصل خریف و بلاد یابسه بهم میرسد **علاج** برای ترطیب لعاب حلبه و تخم کتان در شیر زنان براورده در چشم چکانند و وقت خواب زردۀ تخم مرغ با روغن گل و پیه مرغ بر پشت چشم نهند و یا بر جفن بمالند و یا برگ کاسنی را کوبیده با روغن بنفشه ممزوج نموده بر پلک گذارند و روغن بنفشه و بادام در بینی چکانند و بر سر مالند و اگر حاجت بود تنقیۀ بدن و دماغ بفصد و مسهل که دران افتیمون و هلیلۀ کابلی و هلیلۀ سیاه و خاریقون باشد بحب ایارج نمایند و ماءالجبن دهند بعد ازان شیاف ابیض در شیر دختران و ذرور ابیض استعمال کنند بعد بذرور اصفر صغیر پس بشیاف احمرلین گرایند و کثرت استحمام و انکباب و تکمید بآب گرم و بآبیکه دران ادویۀ مرطبه جوشانیده باشند لازم شناسند **و ایضا** بنفشه و بابونه و مکوه هر یک یکنیم توله جوشانیده سر ببخار آن دارند و اطلیۀ محللۀ ملینه چون آرد جو و شیاف مامیثا و اکلیل‌الملک بآب عنب‌الثعلب و زردۀ تخم مرغ و روغن بنفشه و یا روغن گل که دران پیه بط گداخته باشند سرشته طلا کنند و آبیکه دران حلبه و اکلیل‌الملک و عنب‌الثعلب و نیلوفر و بنفشه پخته باشند بر سر و چشم نطول کنند و از اغذیۀ سرد پرهیزند و گویند که بعد از تنقیه و حصول تلیین استعمال ادویۀ اشک اور چون برود حصرم و باسلیقون و شیاف احمر و کحل روشنائی درین مرض نافع بود و نطول بآب حلبه و اکلیل‌الملک و تخم خطمی و تخم کتان و جو مقشر و تکمید بدان باسفنج یا پنبه تر کرده نیز مفیدست و تنطیل سر بآب نیمگرم نیز سودمند و هر چه در علاج رمد سوداوی گذشت بعمل ارند مع زیادت در تلیین و تحلیل و ترطیب

حکۀالعین یعنی خارش چشم

و با وی اشک تیز و درد و سرخی چشم بود و باشد که پلک نیز سرخ شود و یا ریش گردد و سببش رطوبت شورست و بقول بعضی خون غلیظ و گاهی از رسیدن بوی بغل عارض شود **علاج** چشم و ردی بآب گرم بشویند و جست برقصب بمالند و سیاهعی آن در چشم کشند و برگ کاسنی یا تخم آن کوفته بروغن گل آمیخته ضماد نمایند و یا عدس مقشر و سماق و گل سرخ و شحم انار در میفختج دوشاب انگوری پخته ضماد کنند و یا سفیدی بیضۀ مرغ و نشاسته و طباشیر و برگ حنا و برگ گلاب هر یک سه ماشه بگلاب ضماد سازند و آب کشنیز سبز و روغن گل هر دو برابر در چشم کشند و اکتحال بقشار کندر محرق مسحوق و شیاف سماق و شستن چشم بآبیکه دران هلیله بلیله آمله بقدر یکتوله شب خیسانیده صبح آب زلال او گرفته باشند مجرب مؤلف‌ست و اکتحال بغبار تنباکو و کذا سعوط و نفوخ او از مجربات حکیم عابدست و اکتحال بحکاکۀ اسرب محکوک برقصب یابس مع اندکی غبار فلفل بعد شستن چشم

بآب مطبوخ عدس در اکثر کفایت میکند و فلوس مس در ظرف جست ساییده اکتحال نمودن نفع بلیغ بخشد و مجرب حکیم اجل خان‌ست و برگ نیب در کوزه مطین سوخته در آب لیمو خوب صلایه کرده در چشم کشیدن نیز نافع حکه و جرب و دمعه و سرخی و اکثر امراض چشم‌ست و از اشیای شور و تیز پرهیزند و هر چه در سلاق و حکهٔ اجفان و جرب خواهد امد مفید بود و در صورت کثرت ماده تنقیه بفصد قیفال و مسهل و حب ذهب یا حب ایارج کنند و ماءالجبن دهند و فصد رگ پیشانی و رگ ماق نیز مفیدست بعده غرغره بسکنجبین و ایارج فیقرا نمایند پس شیاف احمرلین و ذرور اصفر صغیر و برود حصرم و شیاف سنبل بکار برند و بعد ازان در اخر شیاف احمر حاد و ذرور اصفر کبیر استعمال سازند و ادویهٔ اشک اور چون باسلیقون و کحل عزیزی و روشنائی در چشم کشند و کحل فلفل دارفلفل نوشادر هر کدام یکدرم زعفران چهار درم حضض شش درم سنبل‌الطیب چهار درم کافور یکدانگ بغایت سودمندست و صبر حضض مکی پوست هلیلهٔ زرد شیاف مامیثا مساوی سوده در چشم کشیدن نیز مفید و تکمید چشم از بابونه و اکلیل‌الملک و اندکی نمک سازند و تعاهد حمام کنند و روغن گل بنفشه بر سر مالند و ضماد بابونه و اکلیل‌الملک و عنب‌الثعلب و کاسنی تازه با روغن گل و اندکی سرکه نیز مفید و کذا چکانیدن گلاب که دران سماق خیسانیده صاف کرده باشند نافع و اگر از قرنفل یکدرم نبات نیم درم کافور ثلث درم نرم سوده بآب شیاف ساخته بآب سرد حل کرده در چشم چکانند حکهٔ ملتحمه را نافع بود و کذا برگ نیم فلفل سیاه و سفید و برنگ کابلی مقشر زنجبیل هلیله بلیله آمله نمک لاهوری اصل‌السوس توتیای کرمانی مساوی باریک سوده بشیر بز تازه دوشیده سرشته شیاف ساخته در سایه خشک نموده بروغن گاو سوده اکتحال نمودن و ازالهٔ حکهٔ ملتحمه و تقویت بصر مجرب اطبای هندست و شیاف زعفران نیز نافع‌ست و غذا معتدل و چرب مثل لحم حلوان و نان صاف و از فواکه انجیر و انگور و مویز خورند **و در خارش** و سرخی چشم که از بوی بغل میشود فلفل سیاه دو نیم عدد و گل دیگدان که سرخ باشد بقدر ماشه از چوب بانس در کاسهٔ جستی خوب حل کنند که سیاه شود اندک در چشم کشند و کذا زهرهٔ ماهی روهو هشک کرده وزن یکدمری شورهٔ قلمی پاو سیر هر دو را خوب صلایه کرده اکتحال نمودن جهت خارش و آشوب چشم که از بوی بغل بهمرسد معمول و مجرب صاحب بقائی‌ست

طَرفه

و آن نقطهٔ سرخ‌ست که در سفیدی چشم افتد و گاهی در آخر به تیرگی و سیاهی گراید سببش شدت امتلا و تمدد عروق یا حدت و جوش خون یا انفجار ورم قبل از نضج یا ضربهٔ چشم‌ست که رگها بشکافد یا آواز بلند و سرفهٔ قوی و حرکت عفیف مثل قی شدید که دهن رگی بکشاید و گاهی طرفه به شور و دمل و قرحهٔ مؤدی میشود و فراخ میگردد و

اکثر صاحبان امزجهٔ حاره و صلبیان را و در ربیع و بلدان حاره عارض میشود علاج در ابتدا از بال کبوتر بچه پر کلان بکنند و خونی که به بیخ پر ظاهر شود هنوز گرم باشد در چشم کشند سه مرتبه هر روز تا سه روز و تقطیر خون پرشفنین و فاخته و درشان و خون بازوی بط و مرغابی نیز مفیدست و اگر خون از پر ظاهر نگردد زیر بال این طیور رگ بزرگ تفحص نموده به تیغ حجامی خون ازان گرفته گرماگرم بچکانند و نیز پنبه بدان خون تر کرده بالای چشم یکساعت بندند و اگر خواهند قدری گل ارمنی یا گیر و یا قیموليا دراب گرم حل کرده در خون امیخته دو سه قطره در چشم چکانند و در انتها محللات مثل کندر و مرواشق و زعفران در خون آمیزند و در کتاب گزیده نوشته که بعد تقطیر خون کبوتر یا فاخته با گل ارمنی در انتها آب طبیخ اکلیل‌الملک و لعاب حلبهٔ مغسول در چشم بچکانند و یا کندر سوده بشیر زنان در چشم چکانند و مویز منقی برگ عنب‌الثعلب پنیر تازه و اندکی نمک لاهوری ساییده بر چشم ضماد کنند و در ذخیر صبر و سرکه عوض پنیرست و یا اکلیل‌الملک با دم‌الاخوین و اصل‌السوس با زعفران و عدس مقشر بروغن گل و زردهٔ تخم مرغ ضماد نمایند و بطبیخ صعتر و اکلیل و زوفا انکباب نمایند و اسفنج یا پنبه تر کرده تکمید چشم کنند و چشم را بعصابه بربندند و اگر افسنتین کوفته در صرّه بسته بآب گرم ترک کرده تکمید نمایند در جذب خون از چشم مجرب استاد صاحب شفاءالاسقام‌ست و اگر سنگ بآتش خوب گرم کرده از خاکستر پاک نموده شراب بران پاشیده بخار آن بگیرند تا اشک سائل شود طرفه در عمل یکدوبار زائل شود و اگر سرکه عوض شراب کنند نیز مفید و مجرب راقم‌ست و انکباب بر سرکه بگلاب مساوی جوشانیده و تکمید بدان نیز سریع‌الابراست و ضماد از گل بنفشه و تخم کاهو و کشنیز سبز و مکوه هر یک سه ماشه مغره حضض هر یک چهار ماشه نافع **و انطاکی** گوید که انچه از مثل ضربه باشد و همان وقت معلوم شود پس چیزی از چکانیدن مثل فندق و زیرهٔ خاییده نیست یا خون کبوتر خصوص سفید یا هدهد و در غیر آن اول فصد قیفال کنند پس رگ گوشهٔ چشم کشایند اگر امر او متمادی گردد والا اسهال بنقوع صبر یا طبیخ خیار شنبر و تمرهندی کفایت کند و لعاب حلبه یا بهدانه بگلاب چکانند و بچیزیکه حل خون نماید مثل آرد باقلا و قرطم یا خمیر بآب صفصاف سرشته ضماد کنند و شیاف مرارات در طرفه مجرب‌ست و کذا زعفران بشیر زنان یا بشیر خر و انچه تحلیل آن کند و بصر را تیز گرداند و مجرب‌ست این‌ست که طباشیر در روغن بنفشه سعوط کنند و کذا قطور روغن گل بسرکه و کذا سندروس بشیر زنان بر سنگ ساییده چکانیدن مجرب‌ست و چون دارچینی یکجزو و کرکم نیم جزو نانحواه سدس جزو بسایند و هر روز دو درم بخورند و ازان اکتحال نمایند دوای نیکوست و هم او گوید که در اول چکانیدن شیر زنان بروغن گل مجرب‌ست و کذا آب دهن صائم که مجرب سویدی‌ست و بعده زیره و نمک و فندق بدهان خاییده در پارچه افشرده آب آنرا تقطیر نمایند خصوصاً اگر بزرگ گردد و

در طرفهٔ کهنه بتبخیر بسرگین گاو و کندر مساوی و کشاده داشتن چشم بر دخان آن نافع و ترب و اکلیل هر دو پخته ضماد کنند **فیلغرویوس** گفته که طرفه اگر قریب‌العهد و سرخ باشد باید که تکمید بآب نمک و ضماد آرد باقلا و افسنتین نمایند و اگر زائل نشود آب ترب چکانند و پوست ترب و مویز منقی و قدری سرگین کبوتر بالای چشم ضماد کنند و قطور نوشادر یا نمک لاهوری دراب ساده یا آب ترب حلک کرده و کندر سوده دران آمیخته نیز در طرفهٔ کهنه مفید بود و شیاف دینار جون بسیار نافع‌ست و شیاف احمرلین و شیاف کندر و شیاف زعفران و ذرور طرفه که دران سنگ مقناطیس‌ست و شیاف طرفه که دران زرنیخ سرخ داخل‌ست هم نافع و اگر غایت تحلیل مطلوب باشد زرنیخ اصفر و احمر در خون بال کبوتر یا بآب کشنیز سبز چکانند و از از زرنیخ سرخ و کندر و مرواشق و گل مختوم مساوی در سفیدی بیضه یا شیر زنان شیاف ساخته بآب کشنیز سبز سوده در چشم چکانند و یا زرنیخ اصفر انزوت هر واحد یکجزو حجر فلفل نیم جزو ساییده بلعاب حلبه شیاف ساخته اکتحال نمایند و تقطیر شیاف از زرنیخ سرخ دو مثقال انزروت ماميران شادنج صبر اقلیمیا هر واحد نیم درم شکر یکدرم ساخته مجرب‌ست و اکتحال فلفل یکدرم دارچینی نیم دوم کرکم یکدانگ مثل غبار ساییده و کذا تناول آن هر روز دو درم نفع عجیب بخشد و یا زرنیخ احمر سوده دراب انداخته حرکت دهند و بگذارند تا ته‌نشین گردد پس آب صاف گرفته نیمگرم کرده در چشم چکانند و گاهی ضماد اشخار سوخته بسرکه یا شراب و کذا سرگین کبوتر بسرکه یا شراب یا مویز منقی تنها یا بسرکه و کذلک نان کم نمک و پنیز تازه و پوست ترب و همچنین تضمید برگ کراث و یا کرنب جوش کرده ساییده بعمل می‌آرند **و ایضا** از ادویهٔ مفرده مفید طرفه اکتحال زهرهٔ کبک بمروار مینا سفته سوده و کذا لعاب تخم کتان و لعاب حلبهٔ نیمگرم **و تقطیر** گلاب و شیر دختران و کذار اتینج دراب تر کرده تا حل شود صاف نموده و کذا انار ترش بشحم او کوفته آب او افشرده باندک شهد پخته تا قوام او غلیظ گردد و کذا صبر محول دراب گرم و کذا عصارهٔ جرجیر و کذا شیر دختران بگل ارمنی و کذا ماءالجبن و کذا دم‌الاخوین محلول دراب و کذا عصارهٔ کرفس و ضماد مویز منقی سوده بعسل و اگر زائل نشود سرگین کبوتر افزوده و کذا فوتنج نهری کوفته مهرا پخته و کذا سفیدهٔ بیضه بروغن گل و شراب بصوف آلوده و کذا زوفای خشک بشراب پخته و کذا لعاب تخم کتان و حلبه وکذا بابونه پخته و کذا زردهٔ بیضهٔ مسلوق بروغن گل آمیخته و کذا آمله کوفته بشراب کهنه پخته و کذا زردی بیضهٔ مسلوق باکلیل‌الملک مسحوق و کذا بلبوس‌ست و برای طرفه قوی مزن سیاه ضماد خردل یکجزو انجیز دو جزو سوده پخته و تقطیر زرنیخ سرخ محلول بشیر دختران و یا ضماد خاکستر مطبوخ در شراب یا اکتحال نانخواه و زوفای خشک بشیر گاو نافع‌ست و تقطیر خون چوزهٔ مرغ در طرفهٔ مزمن و با ورم نیز مفید و اگر حلبه بآب پخته صاف نموده قدری صمغ حل کرده اکتحال نمایند طرفه را مفید بود و اگر هلیله بآب حلبه

سوده استعمال کنند بخاصیت نفع بخشد و بدانند که در طرفه باید که اول ملاحظه نمایند اگر بدن و سر ممتلی از خون باشد و مزاج متحمل بود و مانعی نباشد فصد نمایند خصوصا وقتیکه با طرفه وجع در چشم بهمرسد بسبب ضربه و لطمه و غیر آن از کحل و اگر امتلا در سر تنها باشد از قیفال و اگر مانعی از فصد باشد حجامت بین‌الکتفین نمایند و اگر امتلا از اخلاط دیگر باشد بمسهل و ایارج و حبوب شبیارات تنقیهٔ بدن و سر نمایند و اگر متحمل نگردد استفراغ اسافل بدن بمطبوخات مسهله و حقنها و شیافات کنند که جذب ماده از سر حاصل گردد پس تعدیل مزاج نمایند و ادویهٔ موضعیه استعمال کنند و ایضاً آنجا که سبب قوی باشد اول فصد سرور نمایند و حجامت پس سر کنند و بمسهل صفرا یا مطبوخ هلیله یا فواکه تنقیه سازند و ایارجات استعمال نکنند مگر بعد استفراغ بدوای غیر حاد تنقیهٔ دماغ بایارج و حب شبیار مضایقه ندارد و حقنه بغایت مفیدست و شیاف احمرلین در شیر زن سوده کشند و از اکلیل و اصل‌السوس و بنفشه و گل بنفشه و دم‌الخوین و عدس مقشر و زعفران و مکوه هر یک سه ماشه در زردی بیضهٔ مرغ و روغن گل سرشته ضماد کنند و اگر باقی ماند ز لوزیر چشم چسپانند و بعد مسهل برگ زیتون و حنا هر یک سه ماشه زعفران چهار ماشه پنبهٔ دود گز کرده سوخته هفت ماشه در چشم کشند و این ذرور همه انواع را مفیدست و خصوصاً آنکه بعد جماع بر شکم سیری پدید اید برگ مکوه و تخم کشوث هر دو سوخته سنگ مقناطیس مغسول بسد مروارید ناسفته ریگی که زرگران جلای نقره باو میکنند مامیران چینی حضض مکی هر یک سه ماشه نبات برابر چهار پاس در عرق کیوره در سنگ سماق صایه کنند علی‌الاتصال پس در دارائی سبز که سفت باشد گذرانیده بکار برند و گویند که هر گاه بعد استفراغ و فصد بادویهٔ مذکوره ادامت نمودند و ازان بخاح حاصل نشد بر نقره و میان هر دو شانه حجامت نمایند و در شفاء عاجل مسطورست که بر نقره حجامت کنند پس اشنان اخضر و سمک مالح در آب و سرکه و قدری روغن گل جوشانیده صاحب طرفه چشم کشاده بران انکباب نماید که فی‌الحال طرفه زائل شود و غذا درین مرض مزورهٔ ماش مع مغز بادام سازند و از اغذیهٔ قوی مثل گوشت مرغ و شراب و شیرینی پرهیز کنند و طرفه که بارد بود بعد فصد بتقطیر شیر و لعابات مینا سه و یا سفیدی بیضه بروغن گل هر یک نیمگرم و بدانچه در ضربهٔ چشم خواهد امد تسکین درد نمایند و اگر بورم چشم انجامد و باوی رمد عارض شود سبب انصباب ماده بعد فصد شیاف ابیض و سفیدهٔ بیضه چکانند و شیر زنان از پستان در چشم دوشند بعده قطور و غیره که در علاج رمد حار گذشت بعمل ارند و با ضمدهٔ رادعه ضماد کنند و بعد زوال رمد علاج طرفه کنند و اگر تحلیل نشود نانخواه در چشم قطور کنند و بزردهٔ بیضه و عدس و قدری زعفران و روغن گل بر چشم ضماد سازند و بآب ریاحین مانند بابونه و اکلیل‌الملک و نمام چشم را بشویند و اگر ازین هم تحلیل نشود آب ترب در چشم چکانند و اگر با طرفه در ملتحمه خراق واقع شود زیره و نمک خاییده در پارچه انداخته آب او

قطور کنند و پنبه را بسفیدهٔ بیضهٔ مرغ آلوده بر چشم گذارند و ضماد برگ خلاف بغایت سودمندست و اگر با وی خرق در قرنیه باشد علاج او کنند و بسوی مقبضات مثل سنبل و زعفران و مع گل سرخ و اقاقیا احتیاج افتد و گاهی در چشم چیزی بخلد و ازان طرفه حادث شود و درین صورت با وجود علاج طرفه احتیاج یا خراج آنچیز افتد پس اگر زرهٔ کاه یا ریگ باشد بسر میل براورند یا خرقهٔ کتان بر انگشت پیچیده در چشم بگردانند و گاهی آنچیز مخفی بود و از برداشتن پلک بالا ظاهر گردد و انچه از غبار و غیره باشد کشادن چشم دراب شیرین صافی و تقطیر او در چشم زائل کند و اگر سبب طرفه خراج بود بشیاف ابیض و شیاف ابار علاج کنند بالجمله در علاج طرفه تمهل نکنند که چون متحجر شود زائل نمیگردد و گاهی متعفن و متقرح میشود.

ودقه و آن بثور صلب مستدیر سرخ یا سفیدست که در ملتحمه پدید آید و اکثر در یکی از دو موق و گاهی در زیر جفن افتد و گاهی در گرداگرد حلقهٔ سیاهی چشم دانهٔ خرد کثیر..... مثل دانه مروارید ظاهر شود واین مرض در انتهای رمد بیشتر عارض گردد و سببش اجتماع فضول غلیظ از دم متکاثف و یا بلغم غلیظ است در ملتحمه و نشان ..... سرخی آن مایل به تیرگی و بلغمی سفید آن است و بقول انطاکی رنگ آن دلیل بر مادهٔ کاین از آن است پس سفید از بلغم خالص بود و سرخ از خون و علی هذاالقیاس و ... مرض سلیم است تا وقتیکه خرق ملتحمه ننماید و خرق آن نادر بود و سببش فساد مزاج دماغ است و آنچه زیر پلک اسفل خارج شود منسوب بضعف دماغ نبود بلکه به اعصاب ش.. و غلظ مواد از اسباب مادی آن است و قلت تنقیه و پوشیده داشتن بسیار و منع او از گردانیدن و خواب بر روی سبب عظیم آن است **علاج**اگر سبب خفیف بود رفاده به گلاب تر کرده بر چشم نهادن خصوص وقت خواب کافی ست و الا تنقیه نمایند از خلط غالب مثلا به فصد در بثور سرخ دموی و به‌مسهل صفرا و اشامیدن ماءالشعیر و اب تمر هندی و ماءالقرع بشربت ورد یا شربت بنفشه در دموی و صفراوی و غذا مذورات دهند و دیگر مطفیات و تلطیف تدبیر و در ثبره سفید بلغمی به‌مسهل بلغم و حب ایارج و کذا غاریقون با درمائی و در سوداوی طبیخ افتیمون و یا نقوع اشتیوان و انجیر و مغز قرطم و بعد تنقیه اگر ماده باقی باشد در سرخ شیاف ابیض مع ذور ملکا .... و بعد از آن ملکا یا تنها و یا ذرور وردی و یا زعفرانی پس نزد انحطاط ابار بکار برند و حکیم علی می نویسد که بعد تنقیه مامیران چینی یک دانگ و نیم گل سرخ دو درم حضض شیاف مامیثا هر واحد نیم درم نشاسته کتیرا زعفران هر کدام یک دانگ باریک سائیده به‌آب عصی الراعی سرشته شیاف سازند و بسفیدی بیضه و شیر دختران سائیده اکتحال نمایند و بر چشم رفادهٔ مورب به بندند و بعد بآهستگی گشاده شیر دختران در چشم دوشند و عصی‌الراعی و اطراف کاسنی و برگ عنب‌الثعلب باریک سائیده و با سپغول آمیخته بر چشم نهند که تحلیل ورم و تسکین حدت کند به‌عده آب عنب‌الثعلب سبز مروق و شیر دختران و

سفیدی رقیق بیضه و اگر بجای شیر دختران شیر خر کنند بهتر باشد جمله را در شیشه کرده بجنبانند تا که بهم آمیزند و هر ساعت در چشم چکانندکه تسکین حرارت و ورم نماید و گاهی تنها هر دو شیر مذکور قطوراً و گلاب بزعفران نافع بود و در ثبرۀ سفید بلغمی شیاف احمر لین اولا پس شیاف کندر بکار برند و اگر در اینجا چرک باشد پنبۀ منجر بمصطکی و عود نهند به‌عده لعاب حلبه به اندک صبر چکانند و در سوداوی اولا شیاف ابار کشند و کحل به‌آب بادیان که در آن اشق و صمغ حل کرده باشند استعمال نمایند و گویند که اگر مزاج گرم نباشد بر بخار آبیکه در آن بابونه و اکلیل‌الملک و مانند ان جوشانیده باشند انکباب نمایند و افسنتین را کوفته با میفختج مخلوط کرده بر چشم ضماد نمایند و باید که ابتدا به استفراغ بدن از مطبوخ افتیمون کنند و بعد پنج روز یک شربت حب ایارج بخورند و پنج روز صبر کرده فصد قیفال گشایند اگر قوت متحمل باشد و مانعی مثل اسهال یا قی یا رعاف نباشد به‌عده اکتحال به شیاف احمر لین محلول به‌آب بادیان کنند اگر مزاج متحمل این باشد در فاده به گلاب تر کرده بندند و بشبب بسته دارند و این مرض صعب نیست تا که طبقه نشگافد و هر گاه ودقه منع شود و دمعه باقی ماند توتیای هندی و کحل اصفهانی و اقلیمیای طلا و خاکستر طرفا سائیده بحریر بیخته اکتحال نمایند که نشف دمعه و تقویت طبقه و منع ودقه از نتو کند و گویند که بعدا زمان و طول مدت ادویۀ تیز چون باسلیقون ❋**371**❋... و مانند آن به‌چشم کشند و هر گاه ماده ریم کند بعد تنقیه شیاف ابیض کشند و چون منفجر شود شیاف کندر و شیاف ابار به سفیدی بیضه به‌عمل آورند و وقت خواب ضماد.....اق مذکوره مع اسپغول به روغن گل بر چشم گذارند و از معالجات او این است که بعد تنقیۀ بدن و سر و نواحی چشم و تلطیف غذا تحلیل او به مثل ملکایا و شیاف احمر لین دلیل به‌آبی که در آن حلبه و اکلیل‌الملک جوشانیده باشند و تضمید چشم بزردی بیضه به اندک زعفران نمایند مگر آنکه خوف بقیه حرارت باشد خاصةً در نوع سرخ پس ریم بر آن بچیزی کنند که در آن اندک ردع و تبرید باشد مثل سفیدی بیضه و شیاف ابیض انزروتی بغیر افیون و هر گاه امر طول کند شیاف سنبلی و مشکی بغیر افیون استعمال کنند و درین وقت ذرور اصفر نافع است و آنچه ودقه را نفع کند پوست بیضۀ مغسول باخمس وزن شادنج است **توثه ملتحمه** آن گوشتی نرم سرخ است که بر ملتحمه پدید آید و اکثر قریب موق افتد و عروق سرخ از گوشۀ چشم بدو پیوسته باشد بشکل ناخنه و سببش در اکثر اجتماع خون فاسد بود یا عقب....وح یا قدح یا تفرق اتصالی که در ملتحمه بهم رسد بعد التحام **علاج** اول فصد سر رو نمایند و مسهل به دفعات دهند و بعد تنقیه همچون ناخنه قطع کنند پس آب زیره و نمک سائیده چند بار چکانند و زردۀ بیضۀ مرغ بر پشت چشم نهند به‌عده باسلیقون و احمر حاد بکشند و بعلاج غرب معالجه نمایند و ادویه ظفره بکار برند و شیاف قیصر استعمال کنند تا آنکه فانی گردد بقیه آن و این مرض اکثر عود کند پس استیصال او ضرورست **سبل** آن پرده ایست شبیه بدخان

که از انتفاخ و نتساج رگ‌های باریک و سرخ بر چشم ظاهر شود و در اکثر با خارش بود و از روشنی آفتاب و چراغ ایذا یابد و گاهی حدقه چشم خرد شود و سبل از امراض متعدیه و متوارثه است و اکثر بصاحبان امزجه رطبه وصبیان و در فصل ربیع و بلدان جنوبیه بهم میرسد و بقول یهودی در بلدان..... عارض می‌شود و مثل رمد متعدی می‌گردد و بقول رازی سبل علتی ست عسرالبرء مزمن که آنرا کمال نقا و برء نیست و سببش امتلای عروق چشم است از خون غلیظ.... و بخارات کثیف و مادهٔ او یا از طریق غشای خارج قحف یا از طریق غشای داخل بنابر امتلای راس و ضعف چشم بسوی چشم سیلان کند و علامت هر واحد مذکور شد....امتیاز نمایند پس اگر با تری چشم و سیلان اشک باشد سبل رطب گویند و این قسم از عطسهٔ متواتر و ضربان بن چشم و وجع اکال خالی نبود و اگر با وی هیچ.....نباشد سبل یابس نامند و درین نوع چشم از غیر پردهٔ سبل بدیگر امور مثل چشم تندرستان باشد **علاج** فصد سررو نمایند به‌عده رگ پیشانی و گوشه چشم...ایند و حجامت پس گردن نیز عظیم النفع است و ارسال حلق پس گردن و گوش نیز نافع است و بعد نزج به‌مسهل و حب هلیله یا حب ایارج بطور رمد تنقیه کنند....ده غراغر منقی دماغ به‌عمل آورند و وقت شب به حب صبر مداومت کنند و نقوع صبر نیز مفید است و گویند که در این به‌آب مطبوخ افتیمون رامع غاریقون منفعت کثیرست و حب قوقایا و شبیار عظیم النفع است و بعد تنقیه و اجتناب از اغذیهٔ غلیظه و منجزه بقول جالینوس استعمال سعوط نافع است آنرا پس از کندش یک درم صبر چهار دانگ...... و دو دانگ حضض مکی یک نیم دانگ سوده به‌آب مرزنجوش حب بسته هر صبح یک حب به شیر دختران و روغن بادام حل کرده در بینی چکانیدن..... و صب و زعفران و کندش و مویزج مساوی به‌آب مرزنجوش حب بسته نیم دانگ به روغن بنفشه سعوط کردن و کذا بقصب الزریره گل سرخ کندش مساوی بوزن....طوس به‌عمل آوردن مفید است و جالینوس و ثابت بن قره میگویند که در هر ماه یکبار فصد قیفال و اخراج خون اندک و دو مرتبه اسهال به طبیخ افتیمون لازم دارند و تقویت..... بذرورات مسنخنه مجففه مثل قرنفل و سنبل و سلیخه نمایند و در استعمال اکحال رعایت خفت و قوت مرض ملحوظ دارند مثلا در سبل رقیق شیاف وینار چون در چشم کشند..... سبل غلیظ شیاف احمر حاد و اخضر و باسلیقون به‌عمل آرند و گویند که فصد عرق جبهه و عرقین ماقین یک دفعه سبل غلیظ را نافع است و تضمید و اکتحال شیاف..... و این شیاف اسود درین به‌آب مجرب مؤلف ست بگیرند قرنفل افیون هر واحد یک درم حضض مکی شب یمانی هر واحد سه درم آب برگ نیب آب برگ...... آب برگ گوبهی هر یک نیم پا و ادویه کوفته بیخته در کاسه روئین انداخته با دستهٔ چوب نیب که فلوس در سرش نشانده باشند خوب حل نمایند تا غلیظ شود شیافها .... نگهدارند و یک شیاف به‌آب سائیده در چشم کشند و بالای چشم نیز طلا سازند و اگر در کراهی آهنی بدستهٔ آهن حل نمایند تا که قابل حب بستن گردد حب

بسته بکار برند ....و ذرور هندی نیز معمولست و هنگامیکه ماکیان بیضه دهد همان ساعت پوست بیضه گرفته در سرکه تند بسیار بجوشانند و بگذارند ده روز پس صاف کرده در سایه**372** نمایند و نرم سائیده اکتحال کنند که مجرب است و اکتحال برادهٔ مس که در بول خیسانیده باشند و کذا کحل رمادی با مثل اومارقشیشا از مجربات بو علی سیناست و اگر برادهٔ نحاس یکشبانه روز در بول کودک تر کرده به‌آب پروردهٔ ابقر شسته و اصل‌السوس هر دو برابر در سنگ سماق سحق بلیغ نموده بکار برند حاجت به تنقیه نیفتد و آنجا که خارش رنج دهد از انزروت مدبر صمغ عربی هر واحد یک درم نبات چهار چند و نیمهٔ نبات طباشیر و سماق چهار حصه نبات به گلاب صلایه کرده کحل سازند و شیاف سماق کشند و از ادویه مرکبه شیاف اصطفطیقان و شیاف اخضر و شیاف متحج که دوای مقناطیس است و شیاف شب و جلنار و روغن که در آن صابون است و حب هندی و حب سبز و حب رمد و کحل سبل مجرب ذکاءالله خان و کحل مجرب حکیم شریف خان و شیاف زنگار و شیاف دهنهٔ فرنگ و شیاف وسخ الاذن و شیاف دهنهٔ فرنگ و شیاف یاسمین و کاجل و کحل الجواهر و اغبر لولوی و برود حصرم همه برای سبل مفید است و نسخهای اینها در رمد و ظفره و اکثر در بیاض عین و نزول الماء مذکوراند و استعمال شیاف که از شب و گلنار و عصارهٔ لحیه التیس و نمک اندرانی و عصارهٔ حصرم خشک کرده در صمغ سماق محلول ساخته باشند مجرب رازی است **و از ادویه مفرده** تناول و اکتحال جوزبوا و انیسون و کباش قرنفل و شراب اسارون **و سعوط** عصارهٔ قثارالحمار هر دو خشک کرده سوده آمیخته که فعل عجیب دارد و کذا انزروت و شکر طبرزد و زعفران باریک سائیده و کذا انزروت مربی به شیر خر هفت بار خشک کرده سائیده و کذا صنوبر محرق مغسول و خولان کوفته بیخته آمیخته که عجیب الفعل است و کذا تخم بلیله سوده بعسل و کذا قلقطار نافع سبل است **و اختلاط** حماض اترج و یا زنگار و یا نمک و یا مشک در ادویهٔ سبل مقوی فعل آنهاست **و بعضی** مجربین می نویسند که اگر زنگار در شیر دختران و سرکه و شهد در ظرف مسی خوب بسایند تا که غلیظ شود پس خشک کرده استعمال کنند بسبل و دمعه و ظفره نفع بخشد و بیاض را قلع کند و کذلک اکتحال زعفران توبال حدید مساوی نوشادر ربع آن در دفع سبل و بیاض مجرب است و گویند که اکتحال بانیسون منجمله نافعات سبل مزمن است از جهت تحلیل مادهٔ آن و نوشادر سوخته و شب یمانی سوخته نیز برای سبل مجرب نوشته و در بیاض استاد مرحوم مرقوم است که سنگ بصری و هلیله تکلان به‌آب شبینه در چشم کشیدن مفید است و دوام بوئیدن مرزنجوش و عنبر نافع است و در سبل یابس قبل از اکتحال دوا و بعد ان رفتن بحمام و انکباب بر بخار آب گرم لازم شناسند و بر طیب دماغ کوشند به‌دستوریکه در صداع سوداوی مذکور شد و اکحال مرطبه بکار برند و در صورت عروض حرارت در سبل با خستهٔ هلیله اکتحال باید نمود و ایضا در سبل که با حرارت و درد باشد این شیاف اسود بکار برند سفیداب پنج

درم اقاقیا مغسول سه درم سنبل یک درم مر نیم درم زعفران چهار دانگ باریک سائیده و به‌آب شیاف سازند و عند الحاجه در چشم کشند و کافور و افیون ببویند و بعد از تسکین حرارت معاودت نمایند به‌ادویه حاده و شیاف احمر لین و ذرور اصفر صغیر بکار برند و بعد از آن اطر حماطیقان و ذرور اصفر کبیر پس شیاف اصفر و اخضر و کحل غریزی و باسلیقون و روشنائی استعمال نمایند و یا آب انار میخوش یک جزو شهد کف گرفته ربع جزو آمیخته در شیشه کرده بیست روز در آفتاب بدارند و در ظرف مس کرده استعمال نمایند **و آنجا که** با سبل رمد حار عارض شود هیچ داروی سرد مثل شیاف ابیض و ذرور ملکایا و اضمدۀ بارد استعمال نکنند و بر تنقیۀ سر و بدن و جذب ماده باسفل و اکتحال شادنج مغسول قناعت ورزند و زرده تخم مرغ بر پشت چشم نهند و ذرور اغبر بکشند و ایضاً تا که رمد زائل نگردد از ادویۀ حاد احتراز نمایند و دوائیکه رمد و سبل هر دو را مفید بود مانند شیاف سماق بکار برند و شیاف مذکور در حالت کثرت حکه نیز مجرب است و اگر با خارش شدید بود هیچ چیز مثل سماق فقط یا به اندکی انزروت و صمغ نیست **و بقول** محمد زکریا تعاهد فصد دست و پیشانی و اسهال و ترک تناول تمر و حلوا و اجتناب از شراب و سکر و مداومت حمام بر خلای معده اگر بدن ممتلی نباشد و اکتحال به شیاف اخضر و اسهال در هر ماهی دو مرتبه به طبیخ افتیمون درین مرض می باید و سبل که از تدابیر مذکوره زوال نپذیرد و غلیظ و مزمن و مستحکم باشد و منع بصارت نماید بعد تنقیۀ بدن بدستکار هوشیار رجوع نمایند که بآهن قطع کند و بقول بعضی شیاف قلقند به نسخۀ حاوی صغیر و شیاف ساهر و شیافی که در آن قلقطار و زنجار هر یک سه درم ست در چند روز سبل غلیظ را رقیق و فانی می کند و از نقطۀ آن به حدید بی نیاز میسازد و درین مرض غذا جید الکیموس مثل گوشت ماکیان و حلوان خورند و اگر حرارت باشد اسفاناخ و مزورۀ ماش بمغز بادام دهند و در جمیع انواع سبل از امتلای طعام و شراب و صیاح و کثرت کلام و جماع و طول سجود و جمیع آنچه باعث امتلای وجه و عروق دماغ گردد و روشنی چراغ و غبار و دخان و سرنگون کردن و طعامهای بخار انگیز که در آن سیر و پیاز و گندنا افتد و مولد سودا چون عدس و باقلا و غذاهای غلیظ چون ماهی و گوشت گاو و هریسه و قدید و غیره **373*** لبنیات و حلویات خوردن اجتناب نمایند و از استعمال روغن و اضمده بر سر و کذا از سعوط و نطول قبل از تنقیه بقول حنین و استعمال ادویۀ حاره در ابتدا حذر کنند و ایضاً از مخدرات احتراز کنند و باید که بالین صاحب این علت بلند دارند و از خواب بر قفا منع نمایند و قسمی دیگر از سبل ست که بقول نیاذوق آنرا کمنه گویند و آن در کمنه مسطور شد **و انطاکی** گوید که ابتدا به فصد کنند و اگر از حدت اکحال تغیر در دماغ پیدا شود و خوف انصبه‌آب ماده باشد تقویت آن نمایند و تلطیف اکحال کنند و بر ذرور ابیض اقتصار ورزند و از مجربات سریعه در آن این کحل مؤلف من‌ست عصارۀ خرفه خشک عصاره قثاءالحمار خشک هر واحد یک جزو

انیسون قرنفل زفت هر واحد نیم جزو کوفته بحریر بیخته در سرکه که اندر آن پوست بیضۀ ماکیان خوب جوشانیده و بدون صاف کردن ده روز گذاشته باشند به‌عده صاف کرده اگر خواهند تسقیۀ ادویه بدین کنند و اگر خواهند تر کنند و هر بار که خشک شود باز تر کنند تا پنج بار بعد از آن صاف کرده بردارند و این از اسرار مخزونه است و صاحب این مرض در حمام ناشتا وارد شود و در آن اطالت نکند و فصد رگ پیشانی و تقلیل شم و سعوط و حرکت و قرب آفتاب و آتش کند **ذکر بعض ادویۀ هندیه نافع سبل** پوست هلیله زرد پوست هلیله آمله پوست درخت نیب گلوی سبز چرایتۀ تلخ صندل سرخ شاهتره خس برگ حنا گل منئدی هر یک توله جوشانیده صاف نموده یک دام شهد آمیخته بنوشند و پانزده روز استعمال نمایند و یا صندل سرخ پئول تپر پوست نیب وارهلد پوست هلیله زرد پوست هلیله آمله بانسه هر یک دو دا م کئکی سه دام مغز فلوس سه چهار دام چرایتۀ تلخ یک نیم دام زنجبیل گلو سعد هر یک دام همه را کوفته هر روز دو دام در سه پاو آب بجوشانند تا نیم پاو بماند صاف نموده دو دام شهد آمیخته بنوشند و تا چهارده روز به‌عمل آرند و اگر برگ نیب برگ تمر هندی برگ سرس زرد چوب شب یمانی بریان افیون هر یک نیم درم باریک سائیده پوئلی بسته در آب تر کرده ساعت به ساعت بر چشم بگردانند و قدری در چشم قطور کنند نیز برای باد سبل مفید بود و چوری سبز رنگ یک دام باریک سائیده در آب لیمو کهرل نموده خشک کرده در چشم کشند که سبل و ظفره و بیاض را نافع است و یا چرک گوش انسان به شهد آمیخته شیاف بسته نگاه دارند و به‌آب سائیده در چشم کشند و یا مغز تخم بید انجیر یک عدد نبات یک مثقال انزروت مد بر سه مثقال باریک سائیده ذرور نمایند و یا در چشم کشند و در اثنای استعمال این ذرور این حب بخورند افیون تازه بسباسه هر یک یک مثقال رب السوس کتیرا هر یک سه مثقال کوفته بیخته به‌آب جها بقدر بندقه بندند و هر روز یکی یا کم از آن فرو برند و یا سرگین کبوتر یا ماکیان در آب لیموی کاغذی حل کرده در اوند مسی نگهدارند وقت حاجت به چشم کشند و یا صندل سرخ یک توله پهئکری بریان مساوی آن کوفته بیخته به‌آب گهیکوار سائیده حب بندند و یک حب به‌آب سائیده طلا کنند هر دو وقت و اندک در چشم کشند و یا مغز سمندر پهل مغز تخم رمیهه مغز تخم بلیله هلیله سیاه مساوی در آب لیمو حل کرده حب بسته در چشم کشند که سلاق و نزول الماء را نیز نافع است و یا آب برگ ارهر آب برگ سرس هر یک یک دام صاف کرده در ظرف بی قلمی از چوب نیب که در آن فلوس نصب کرده باشند بده عدد آب لیموی کاغذی کهرل کرده حب بندند و سائیده در چشم کشند که درو چشم و ناخنه و دمعه را نیز مفید و یا از فلفل نمک لاهوری شب یمانی آبگینه تخم سرس هر پنج ادویه مساوی در ظرف کانسی بچوب نیب بسایند تا مثل غبار گردد صبح یک روز در میان یک میل در چشم کشند که بیاض و ناخنه را هم ببرد **ظفره یعنی ناخنه** و ان زیادتی است پر ملتحمه که در اکثر از موق اکبر ابتلا کند و گاهی از

موق اصغر و یا از هر دو و یا از فوق و یا از تحت آغاز نماید پس آنچه از موق اکبر شروع کند در اکثر تا بحد سیاهی رسیده همانجا بایستد و غلیظ شود و باشد که از آنجا هم متجاوز گردد و حدقه را بپوشاند و بصارت باطل سازد و ناخنه که ابتدای او مخصوص بموق نباشد رقیق و سفید همجون غشاء بود و مانع بصارت نشود و این نوع بسبل مشابهت تمام دارد و فرق بینهما آن است که سبل از جمیع اطراف آغاز نموده بگرد قرنیه در آید و در آن عروق بسیار می‌باشد و ظفره از یک جانب ابتدا کند از یمین یا یسار یا فوق یا اسفل و ایضاً ناخنه گاهی نرم گاهی زرد و گاهی سفید رقیق می‌باشد و این سهل العلاج اند و گاهی صلب سرخ غلیظ و گاهی تیره رنگ می‌باشد و این عسر العلاج اند و بقول انتیس و بولس بعضی از آن با ملتحمه ملتزق بود و این بسرعت منکشط گردد و بعضی با وی متحد باشد و این محتاج به سلخ است و سبب تولد ظفره کثرت فضول غلیظهٔ لزجهٔ حاصله در دماغ ست که درینجا جمع شود و بقول اریباسوس مادهٔ ظفره سفید رقیق فضله و مویه و ماده کند فضلهٔ سوداویه ***374*** و ماده زرد رقیق بلغمی و صفراوی یا دموی است بالجمله چون ماده آن غلیظ یابس است لهذا اکثر عروض آن بامزجهٔ یابسه و کحول و در خریف و بلدان یابسه می‌باشد **علاج** فصد کنند و منضج بلغم دهند یا هر روز اصل‌السوس بادیان هر یک دو درم جوشانیده گلقند عسلی ده درم افزوده بنوشند و بعد نضج تنقیه از مسهل و حب ایارج نمایند و غذا نخوداب مع مغز بادام یا مغز قرطم و گوشت ماکیان و تیهو خورند و از مولدات بلغم و گوشت حیوانات کبار و خرما و حلوا و لبنیات و عدس و ماهی و فواکه تر و بقول و گندنا و پیاز وسیر و غیره ادویهٔ مبخره و از طعام غیر وقت ان و عشا بپرهیزند و منع ابخره باطریفل و تبیین طبیعت نمایند پس اگر ناخنه رقیق باشد ادویه حاده مثل شیاف قیصر و اخضر و وینارجون و شیاف علائی و روشنائی و باسلیقون کبیر در چشم کشند و برفق و احتیاط تمام استعمال نمایند که در چشم قرصه نیفتد و اگر ازین ادویه حرارت در چشم پیدا شود فاصله داده استعمال نمایند و به شیاف اسود که در سبل گذشت تسکین نمایند و ایضاً اگر ظفره با حرارت بود اقاقیا مغسول چهار درم و سختج دو نیم درم افیون سه ربع درم مرصافی یک درم و ربع به‌آب باران شیاف ساخته اکتحال نمایند و اگر حرارت نباشد شیاف اخضر بکشند و باید که اول بحمام روند یا بر بخار اب گرم سر فرود آرند بعد از آن باکتحال ادویه پردازند تا اثر دوا بیشتر بظهور رسد و اگر دیرسا بغایت باریک سائیده و یا کندر سائیده به‌چشم ریزند در ازالهٔ ناخنه از مجربات حکیم علی ست و اگر کندر به گلاب یا اب صلایه نموده چند روز صبح و شام در چشم کشند نیز ظفره را زائل سازد و شاخ گوزن در آب سائیده به‌چشم کشیدن از مجربات بعضی اطباست و اکتحال شهد خام مع تلخهٔ بز یا نوشادر مع شکر و یا چرک گوش آدمی به شهد آمیخته مفید بود و کذا اکتحال پهئکری و نوشادر مساوی سوده یا شوره در آن افزوده نیز عجیب است و از نمک لاهوری یا نوشادر میل ساخته مدام در چشم کشیدن نیز فایده دارد و قلقدیس و مس

سوخته و زهرهٔ بز نر مساوی کوفته بیخته شیاف ساخته در چشم کشیدن مجرب شیخ الرئیس است و یا قلقند نوشادر هر یک یک درم صمغ عربی نیم درم کوفته بیخته به‌شراب کهنه سرشته شیاف ساخته بکار برند که عجیب است و در نسخه قانون نمک لاهوری عوض نوشادر ست و یا مس سوخته و قلقند و پوست بیخ کبر و نوشادر و زهرهٔ بز نر یا گاو بعسل شیاف ساخته استعمال نمایند و اگر زاج شش جزو قلقدیس چهار جزو سائیده بعسل سرشته استعمال کنند ظفرهٔ رقیق را بسرعت قلع کند و کذا سنگ مقناطیس زنگار اشق هر واحد یک درم زعفران دو درم شهد همچند ادویه باستعمال آرند و اگر کندر زعفران هر یک یک درم زرنیخ سرخ نیم درم شیاف ساخته به‌آب گشنیز تازه بکشند همین عمل دارد و سرمه سنگ بصری هر یک یک درم نبات سفید پهئکری هر یک پنج درم نمک لاهوری نیم ماشه هر یک سائیده در وقت به چشم کشیدن نیز مفید است و اگر نبات......پهئکری بریان سنگ بصری هر یک یک درم شورهٔ قلمی هشت درم به‌آب لیمو...... کرده شیاف بسته در چشم کشند یا خشک ساخته اکتحال نمایند ناخنه را مفید بود و یا زرد چوب دارچینی داربلد هر واحد یک درم برگ نیب شش درم کوفته بیخته در بول گوساله شش ماهه دو پاس کهرل نموده حب سازند و در سایه خشک نموده وقت حاجت به گلاب سائیده در چشم کشند و اکتحال مغز تخم سرس مغز تخم کهرنی گهونچی سفید هر یک یک ماشه سنگ بصری دو ماشه سرمهٔ سیاه سه ماشه فلفل سیاه چهار عدد به‌دستور کهرل کرده برای ناخنه و سبل و رطوبت چشم مفید است و ایضاً بقول اهل هند گرد زردچوبه..... در میان دو نان گندم نهاده وصل کرده پختن و زردچوبه براورده با پهئکری سائیده در چشم کشیدن نیز مفید ناخنه است و.... به‌آب سائیده در چشم کشیدن و یا آب پیاز سرخ چند روز در چشم کشیده باشند و یا بیخ بسکهپه و سفیده در آب سائیده به‌چشم کشند و شیاف اسود که شیاف ویزج نیز گویند و کحل یاسمین و شیاف که در آن گل کنجد و مغز تخم کهرنی ست و این کحل که به جهت ناخنه بتجربه حکیم ذکاءالله خان رسیده نیز درین به‌آب از مجربات راقم است نوشادر سه ماشه شورهٔ قلمی یک توله تخم سرس فلفل گرد هر واحد دوازده عدد توتیای سبز و سرخ باریک سائیده در چشم کشند و دوای پوست بیضه مطبوخ به سرکه که در سبل گذشت درین مرض مجرب محمد زکریاست و برود حصرم و حب رمد و حب که سبل را نافع است و دوایی که سبل را نافع است و دوایی که ضعف بصر را هم مفید و ذرور که بجرب نیز سودمند و شیاف پهولی و شیاف احمر حاد و شیاف دهنه فرنگ و شیاف عجیب و کحل مفید سبل و ضعف بصر همه ناخنه را مفید و اکثر این نسخها در رمد و بیاض چشم مذکور است **و فیلغریوس** گفته که اگر ظفره سرخ قریب العهد و یا سبز باشد باید که تکمید به‌آب نمک نمایند و استعمال ضماد آرد باقلا و افسنتین و زوفا و فودنج و پوست ترب و مویز منقی کنند و ظفرهٔ مزمن سیاه را ضماد بانجیر فربه نیکوست **و انطاکی** گوید که علاج ظفره مانند علاج سبل است و

کذا باقی احکام آن و آب آس که در آن صبر حل کرده باشند مجرب ست و کذا دخان کندر و مرومیعه و قطران مساوی و مثل نصف یکی ازان...... از شب و زنگار حدیدی وراسخت و سرگین موش و نمک سوخته بسیار مجرب است **و ایضاً** از ادویه نافع ظفره اکتحال آب آس تازه و یا خاکستر آس در نمک اندر آنی و یا اصل‌السوس و یا عصارهٔ آن و یا زبل خفاش و یا سرطان بحری محرق بغسل یا بنمک و یا اقاقیا و یا سقمونیا و یا گل کلم بری در خرقه بسته سوخته سائیده ٭**375**٭ بعسل آمیخته و یا پشک موش سوده بعسل و یا صدای حدید و یا خبث الحدید و یا آب انار ترش و یا انار ترش مع پوست و شحم و دانه کوفته آبش افشرده بعسل پخته تا مثل مرهم گردد و یا قلقدیس یک جزو نمک اندر آنی یک جزو صمغ عربی نیم جزو به‌آبی که در آن اشق خیسانیده باشند شیاف ساخته که ظفرهٔ مزمنه را مفید و یا حجر حبشی و یا اشق دو درم زنگار چهار درم مثل غبار سوده صبح و شام و یا نوشادر و یا روغن پنبه دانه بخزف غضار چینی آمیخته و یا شب یمانی و یا مسحقونیا و زرق خطاف هر دو مساوی و یا مرجان سرخ و یا شنگرف و یا اقلیمیا و مسحقونیا و زرنیخ سرخ و شکر مساوی در آب محلول صمغ عربی شیاف ساخته و یا سرطان نهری سوخته و مثل او نمک سوخته و یا مس سوخته و یا نطرون و یا دخان کندر و یا دخان قطران و یا این هر چهار دخان مساوی آمیخته که مجرب است و یا جلد بز سوخته و مثل او نمک و یا بلبوس و زردی بیضه و یا تخم بلیله است **و طلای** نوشادر قلقدیس مس سوخته بیخ سوسن سائیده بر ظفره در روز و شب چند بار و قطور آبیکهدر آن کندر سوده ساعتی تر کرده باشند بر ظفره و کذا شیر زنان و کندر نیم‌گرم و کذا زرنیخ سرخ محلول به‌آب در روز و شب چند بار و کذا صبر به‌آب حل کرده بمرات هم مفید است **و گویند** که شیاف قلقند ناخنهٔ غلیظ را نافع بود و بقطع آن از آهن حاجت نیفتد بالجمله افضل علاج ناخنهٔ غلیظ قطع او بآهن است بعد تنقیه بدن از فصد و مسهل و از استعمال ادویه در آن غنای کثیر حاصل نمی‌شود و پس از قطع زیره و نمک خائیده آب وی در چشم چکانند به‌عده بهر تسکین سوزش زرده بیضه مرغ و روغن گل بر پشت چشم نهند و بعد سه روز باسلیقون و روشنایی و غیره کشند تا بقیه او مستاصل گردد **و نوعی** از ظفرهٔ غریب ست که بطانه او از طرف ملتحمه و ظهارهٔ او از صلبیه می روید قطع او محدث کزاز است علاجش به‌ادویه کنند و بقول شیخ آنچه قریب از تاثیر کشط یعنی قطع ست و مجرب آن است که خزف ظرف چینی سبز گرفته غضارت او دور کنند و باریک سائیده روغن کدو آمیخته با هم بسایند و از میل گرفته ظفره را بخارند مدام هر روز چند بار که از این رقیق شده زائل گردد و الا شادنج یک توله صمغ عربی مس سوخته هر واحد شش ماشه قلقطار سوخته زنگار هر یک دو ماشه افیون یک نیم ماشه سائیده در آب سداب یا بادیان سرشته شیاف سازند و در سایه خشک کرده استعمال نمایند و سوای افیون اجزای شیاف قیصر نیز همین است **بیاض یعنی سفیدی که بر سیاهی چشم افتد** و آن سه قسم

است یکی رقیق در ظاهر قرنیه و آنرا..... و غمام و اثر گویند و بهندی جاله نامند و دوم غلیظ غائر در عمق قرنیه و آنرا بیاض مطلقا و گل چشم خوانند و بهندی پهلوی گویند و سوم غلیظ تر از آن و بانتو باشد و آنرا بهندی ینت نامند و بعضی میان اثر و بیاض چنین فرق می‌کنند که اثر حادث می‌شود در قرنیه از بثور و فروج که در قشر ظاهر از قشور آن طبقه عارض شوند و بیاض پیدا می‌گردد از بثور و قروح که در عمق و قشور باطنه آن طبقه عارض گردند بالجمله سببش غلظ ماده است بواسطه وقوع خطا در علاج رمد و یا انصبه‌آب ماده باعث شقیقه و صداع شدید و به جهت حدوث قرحه و جدری و لهذا گفته اند که بیاض چشم سه قسم است یکی انکه بعد.... قرنیه ظاهر شود و به‌سبب طول انطباق پلک و انصبه‌آب فضول ردیه بسوی آن دوم آنکه عقب رمد ظاهر گردد و اگر چه در آنجا قرحه نباشد واین سبب معالجه بدو تالم طبقات و کثرت انطباق افتد سوم آنکه عقیب شقیقه و صداع مولم ظاهر شود و به‌سبب انطباق چشم و سوء حرکت که چشم فضول ان بیرون اندازد و این مرض در صبیان.....البرء ست و در کهول عسرالبرء و بیاض که بعد از قرحۂ چشم و جدری افتد زوال تمام نمی پذیرد بهر آنکه اثر موضع اند مال زائل نمی شود علاج بعد از اله.... موجب در بیاض رقیق ادویۂ جالی خفیف مثل توتیا و سرطان بحری و مس سوخته و پیخال گنجشک و شنج محرق و مروارید و خاکستر صدف و مامیران چینی و آبنوس..... و خسته خرما سوخته و پشک موش و مرارۂ تمساح و زبل آن و اشق و نوشادر و شیر درخت بر به‌عمل آرند و چکانیدن عصارۂ گل شقائق النعمان.... رقیق را بالغ النفع است و کذا عصارۂ قنطوریون دقیق بعسل در چشم کشیدن و پاشیدن سنگ بصری و چشخام مدبر نرم سوده در چشم و همچنین چکانیدن ...زاج محلول در آب هر روز دو سه قطره و کذلک ذرور ذبدالبحر و انزروت و نبات و سرگین موش مساوی نرم سوده و بر بیاض پاشیدن مفید و اکتحال شاخ گوزن به شیرعورت....برگ سرس سائیده و کذا بیخ درخت ارهر کهنه بر سنگ سائیده و همچنین مغز تخم تورئی تلخ به روغن کنجد سائیده و یا کف دریا..... سائیده و یا به نبات مساوی سوده هر واحد مفید است و گویند که نبات خانه زنبور و یا نمک اندرانی سوخته تنها یا مع مروارید و یا شب یمانی و نمک سنگ مساوی.....در عوض نمک آمیخته و یا خون بازوی چوزۂ مرغ و یا مروارید مرجان سوخته انزروت شکر مساوی و یا پوست بیضه مدبر بعسل و یا سرگین خطاف و پوست بیضۂ....شکر و عسل مساوی در چشم کشیدن مجرب است و نقوع آملۂ مغلظ بطبخ مجرب بلاشک ست و کذا اکتحال دهنج فرنگی صرف یا با نبات مجرب بمرات ست ولی کهنه که ***376*** در سقف خانها یافته شود کوفته بیخته ذرور ساختن در ازالۂ بیاض عجیب النفع و از مجربات ثابت است و در استعمال ساهر گرههای نی کهنه است باضافه....در خرم صغیر داخل کرده و استعمال کبد خطاف با عسل سرشته و یا کبد خطاف خشک نموده از آن شیاف ساخته بیاض را بدان حک نمودن نیز از مجربات ثابت است سرین کبوتر یا

سرگین خطاف در شهد خام سوده و کذا پوست بیضه مرغ مکلس و نبات هر دو مساوی آزمودهٔ صاحب ذخیره است و بقول شیخ ذرور مامیران یک جزو نانخواه دو ثلث جزو نیز مفید بود و اقوی از آن اکتحال انزروت شکر طبرزد زبد البحر زراوند بورهٔ ارمنی ست بیاض را در ابتدا ازائل سازد و یا عصارهٔ بادیان و شهد مصفی مساوی با هم آمیخته در ظرف مسی نهده اکتحال نمایند ایضاً اکتحال بعرضب تنها یا مع مسحقونیا یا مع نمک لاهوری بریان شدیدالنفع است و قوی تر از ان سرگین خطاف به شهد یا عسل و زبل سام ابرص ست که صبح و شام اکتحال نمایند و آنچه معتدل است شنج محرق مع سرطان بحری و اقلیمیای ذهبی ست و صاحب دره می نویسد که اگر پنیر مایه خرگوش و اندکی مشک خالص سوده اکتحال نمایند در ساعت قلع بیاض کند و ماءالعسل به اندکی سندروس بسیار نافع ست و ذرور زبد البحر انزروت شکر سرخ هر واحد یک جزو بورهٔ ارمنی ربع جزو نیز مفید و قوی ست و شورهٔ قلمی پنج درم نبات یک ماشه سائیده در چشم کشیدن نافع بیاض و دهندست و اکنحال شیاف احمر حاد و یا ذرور مرکب از سرطان بحری و توتیای هندی و نبات سفید مساوی باریک سوده مفید است و یا زجاج اخضر و بورهٔ ارمنی و نبات سفید و پوست بیضه که ازان بچه بیرون آمده باشد شسته مساوی باریک سائیده و بحریر بیخته ذرور سازند و اگر بورهٔ سرخ در روغن سرخ سائیده و صبح وشام اکتحال نمایند بیاض را که دفعتاً حادث می‌شود زائل گرداند و کذا بورهٔ ارمنی یک جزو عسل سه جزو خوب با هم آمیخته در چشم کشیدن مفید و اطبای هند گویند که اکتحال بیخ کتائی به‌آب لیمو سائیده در ازاله بیاض و کدورت بصر محرب و از اسرار است و اگر در آب بار کتائی و برگ آگ پارچهٔ سفید هفت بار تر کرده در سایه خشک نموده و وقت حاجت از آنه پارچه قدری به‌آب تر کرده در چشم کشند دافع پردهٔ چشم است و افیون پهئکری بریان هر یک یک ماشه لونگ یکعدد در شیرهٔ برگ املی و شیرهٔ برگ سرس هر یک دو توله در کئورهٔ پهول از سپیاری حل کرده یک میل از آن در چشم کشیدن برای بیاض که بعد رمد افتد مجرب استاد مغفورست و اگر شخصی ادرک..... و ثفل آن بیرون انداخته بیاض را بعد انکباب بر اب گرم بزبان ساعتی بلیسد به‌عده جشم را به بندد و چند روز باین نوع عمل کند در ازالهٔ بیاض رقیق مجرب ست و کذا.... با نمک خائیده لیسیدن خواه اکتحال آن ساختن نافع و از جمله ادویه مفرده یونانیه اکتحال بسد و یا آبنوس بشکر مساوی یا بول بعسل در ظرف مسی جوشانیده تا غلیظ گردد و یا خاکستر لحم حملان و یا لقط و یا حیات شکم خشک کرده سوده و یا زبل مردان و یا کبریت مخلوط بزاج و سرکه و یا خنثی محرق سوده و یا مر در آب برگ عوسج یا اب شقائق النعمان حل کرده و یا قیشور سوخته و یا بیضه عقعق و یا حندقوقا و یا بلور مسحوق مغسول و یا مشک و یا کاسنی بری یا شیر آن یا گل آن و یا عظام سرطان بود..... و یا مروزاج مساوی سوده بیخته و یا استخوان سرطان سوخته و زاج محرق سوده و یا پنیر مایهٔ خرگوش بعسل سرشته در

شیر زنان حل کرده و یا حجر اسیوس و یا صمغ زیتون و یا بشکر... عصاره اناغالس و یا رته به گلاب یا آب سرد سوده و یا عروق صفر و یا کزک بر سنگ سوده و یا ودع محرق مغسول و یا عصارهٔ ترب و یا قفرالیهود و یا شیر زنان به مثل او نبات آمیخته یا پوست انار شیرین سوده به‌آب گرم آمیخته و یا در صلایهٔ نحاس و دسته آن شیر زن و یک قطره سرکه و یک قطره عسل حل کرده و یا عصاره فراسیون و یا خصیتین کلنگ ملح و.... و زبد البخر و شکر مساوی و یا عصارهٔ نمام و یا گل بهار خشک کرده سائیده و یا گل مختوم و یا زمرد محرق مخلوط بعسل و یا مغز خستهٔ بلیله بعسل و یا طبیخ اطراف طرفا و برگ ادو یا حب القلقل بعسل.... و یا عصارهٔ لوف و یا لک و یا ناب خنزیر ویا عاج و یا سندروس در شبنم برگ قصب بر سنگ سوده نافع بیاض است و منجملهٔ زهرها زهرهٔ رخمه و قنفذ و کبک و کلب الماء و کفتار.... در ظرف نقره نهاده و سلحفاه و ماغروسمان مفید و کذا زهرهٔ کبک و مروارید نا سفته مساوی و اندکی مشک سائیده سودمند است **ودر بیاض غلیظ و مزمن** ادویه.... مثل روسختج و بورق و نوشادر و نطرون و زنگار بکار برند و کحل یاسمین درین به‌آب مجرب بلا تخلف و همواره معمول مؤلف است و شیاف اخضر و شیاف بیاض حکیم و .... و دوای مقناطیس که در ظفره گذشت و ذرور ممسک و ذرور معسل و خرم صغیر و کبیر و حب معمول و حب حکیم اجمل خان و حب انجن و ذرور هندی و شیاف اسود و مشیار..... و سخ الاذن و شیاف دهنهٔ فرنگ و برود اسود و برود جالینوسی و شیاف پهلی و کحل صابون که از حافظ عنایت الله بحکیم شریف خان رسیده.... ارسطوماخس و اصطقطیقان و طرخما طیقون همه سود مند است و همچنین اکتحال بقطران و مس سوخته از هر دو شیاف ساخته و کذا شیلف قرن ایل و شیاف قاقیا و اگر گل کاسنی.... ❊**377**❊ .... سنگ کزک و شقایق النعمان مساوی بشبنم که بر برگ قصب افتد سرشته شیاف سازند و خشک کرده در شبنم قصب سائیده اکتحال کنند برای بیاض مجرب سویدی ست..... مد حرج و شیرزق و نبات مساوی سوده نیز مجرب نوشته و اکتحال ماميران و شنج و مرو بعرضب مساوی شیاف ساخته نیز برای بیاض حائز مفید و کذا در شنج سزطان بحری..... بعرضب توتیای هندی هر یک نیم جزو سائیده نافع و اگر نبات سفید نیم دام فلفل سفید دانهٔ الاسیچی خرد سرمهٔ سنگ بصری مغز تخم سرس پهئکری که در آئینه نصب می‌کنند هر واحد یکدام خر مهرهٔ زرد هشت عدد باریک سائیده در چشم کشند برای پهلّی و ناخنه و دهند بتجربه رسیده و کذا نبات سفید چهار درم سنگ بصری.... شب یمانی یکدرم توتیای سبز نیم مثقال مروارید ناسفته یکمثقال مشک خالص یکمثقال کوفته بیخته شیاف ساخته وقت حاجت به‌آب سائیده اندک بمیل سفیدی چشم کشیدن بغایت مجرب است و قرنفل چهارده عدد تخم سرس تخم کهرنی هر یک هفت عدد شوراه قلمی نمک لاهوری هر یک یکدرم آنبه هلدی دو درم سائیده در چشم کشیدن جهت بیاض و سبل مجرب صاحب ذکائی ست و کف دریا اقلیمیای

ذهبی هر یک دو ماشه سرمهٔ اصفهانی یکنیم توله شادنهٔ مغسول مروارید.... هر یک نیم درم سهاگه زنگار نیله تهوتها پوست بیضه مرغ و اگر از شتر مرغ باشد بهتر است هر یک سه نیم ماشه نوشادر فلفل دارفلفل قرنفل سنبل‌الطیب هر یک..... سرخ ماميران چینی نمک هندی هر یک یکماشه به‌دستور سرمه ساخته صبح و شام در چشم کشیدن از معمولات حکیم وارث علیخان است و در نسخه دیگر سرگین سوسمار.... سرطان بحری مار قشیشاهی ذهبی هر یک چهار دانگ عوض سهاگه داخل است و اکتحال سهاگه بریان و پهئکری بریان هر واحد یکتوله نوشادر نیم توله باریک سوده..... و پهلّی و دهند را نافع و اگر مغز تخم سرس مغز تخم کهرنی کوفته بیخته به‌آب برگ سرس کهرل کرده حب بندند و وقت حاجت به شیر عورت سائیده در چشم کشند گل چشم.....را نافع بود و ودع و نیله تهوتها و دارفلفل و سنگ بصری مساوی در آب هفت پهر کهرل کرده حب ساخته در چشم کشیدن نیز مفید است و کذا از پنبه دانه روغن براورده در.... روغن دو دانگ کف دریا سوده آمیخته چند روز در چشم کشیدن برای بیاض سطبر مجرب نوشته و در نسخه مسیحی سرطان بحری سوخته نیز داخل است و اگر نمک معقود بول طفل..... کنند و بزعفران و مشک و زهرهٔ تمساح آمیخته سوده بکار برند در ازالهٔ بیاض اگر چه مزمن باشد بلا اذیت چشم مجرب و عجیب است و سهاگه و باره سنگها سوخته قدری .... کاغذی حل کرده در چشم کشیدن برای گل چشم از مجربات حکیم محمد جعفرست و ایضاً ناخن فیل توتیای سبز زعفران به شیر عورت پسردار سائیده در چشم کشند .... پهئکری نمک لاهوری مساوی سوده هر روز دو سه نوبت در چشم کشیدن برای دفع گل چشم آدم و اسب و فیل مجرب صاحب تحفه است و دارفلفل فلفل سفید هر یک دو درم......در شاهی یکدرم نرم سوده بیخته در چشم.....میل کشیدن و یکساعت صبر نموده به‌آب شسته با....اکتحال نمودن در قطع بیاض منقول از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام است و توتیای هندی ..... هلیله نمک اندراتی اجزای مساوی هر یک جدا جدا به‌آب باران نرم سوده جمع نموده اکتحال کردن در قطع بیاض و ازالهٔ جمیع امراض چشم از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مروی است و آنچه طبری از کحال بصره اخذ کرده زجاج اخضر محرق مغسول منخول است باضافهٔ بورهٔ ارمنی و زبدالبحر و گفته که این از نوا درست و کذا سنگی که از مثانه..... و توبال حدید و یا بدل او زعفران الحدید و زبدالبحر و بوره اگر با شراب کهنه تسقیه نموده خشک کنند و سحق بلیغ نموده بحریر بیخته استعمال نمایند نیز از نوا درست و بقول..... قد و مالقی و غیره اگر آمله را در آب گرم یکشبانه روز تر کنند به‌عده دور کرده آملهٔ دیگر در آن آب یکشبانه روز بخیسانند و همچنین سه بار تکرار نموده صاف کرده آن را در چشم چکانند و یا آب برگ عوسج کوفته افشرده تا هفت روز متواتر تقطیر کنند در ازالهٔ بیاض قدیم و جدید نافع **و انطاکی** گوید که در بیاض رقیق اکحال حالیه کفایت کند .....محتاج بدان و به تنقیه است هر گاه غلبه خلط محسوس

شود و با وثوق صحت دماغ اکحال قویه بکار برند و با ضعف آن تلطف مع راحت و استحمام و انکباب بر بخار آب گرم نمایند..... اکحال درینجا با سلیقون کبیر و روشنایای کبیر وبرود نقاشین و جوهری است و از مجربات در جلای بیاض این است که بزرقطونا با شکر مساوی سائیده در چشم کشند....مغز بهدانه و مغز پنبه دانه با شکر مساوی و کذا پنج میل صبح و مثل او شام از عقیق سوده کشیدن علاج جید است و کذا سندروس بتری قصب سوده و این کحل از..... برای ازالۀ بیاض از چشمهای مطلق حیوانات مجرب است ف دریا نمک لاهوری شب یمانی مرجان بورۀ ارمنی جدا جدا سوخته هر کدام یکجزو سرگین سوسمار سندروس..... نا سفته بیخ نی عقیق پوست بیضۀ شبخ سوخته هر کدام نیم جزو و جمله را به‌آب ترب و آب هویج و آب قصب سه سهبار تسقیه داده بحریر بیخته بطریق کحل استعمال نمایند و یا بقطران.... زند و هنگام استعمال بتری قصب سوده بکار برند و ایضاً از مجربات.....ست که در شهد زنبور بود و هر که آب پیاز سفید بقدریکه خواهد بیفشرد و همچنین...... اولا عسل را بر آتش نرم گذاشته کف او بردار و به‌عده به‌آب پیاز پس به‌آب ترب پس به‌آب صعتر که هر یک مثل وزن عسل باشد سه سه نوبت تسقیه داده فرود آورده ❋ **377–1** ❋ دگر ادویه مرکبه که نافع بیاض و سبل و ظفره و غیره است برود حصرم که بیاض و سبل و ناخنه و جهر ودمعه و جرب و سلاق را نافع سنگ بصری مغسول ده درم پوست هلیله زرد زنجبیل زرد چوب هر یک پنج درم دارفلفل ماميران هر یک سه درم نمک هندی یکدرم کوفته بیخته بیست روز در آب غوره پرورند و در سایه خشک کنند و دیگر بار سائیده استعمال کنند برودا سود که دمعه را باز دارد و بیاض ببرد سرمۀ توتیای مغسول هر یک دوازده درم مروارید ناسفته دو درم ساذج هندی یکدرم زعفران نیم درم مارقشیشا هشت درم مشک کافور هر یکی دانگی صلایه کرده استعمال نمایند حب انجن برای دفع پهوله و جاله و آب روان و خارش و سرخی چشم سنگ بصری پهوکری بریان هر یک یکدام هلیلۀ سیاه مغز تخم نیم تخم نر ملی هر یک سه ماشه نیله تهوتها بربان مغز تخم بلیله رسوت کف دریا سمندر پهل دهنۀ فرنگ زعفران هر یک دو ماشه نبات شش ماشه همه ادویه را سائیده در گلاب یکشبانه روز حل کنند و حب بسته نگه دارندبوقت حاجت در آب سائیده اندر چشم کشند حب برای گل چشم از بیاض حکیم اجمل خان هلیله سیاه پلاس پایره مقشر نمک لاهوری صندل سرخ مساوی به‌آب باریک سائیده حب ساخته در چشم کشند خرم کبیر مجرب در قلعه بیاض قوی پوست بیضه مدبر گره نی کهنه خاکستر خاکستر صدف مروارید شنج کف دریا سرگین سوسمار دهنج اقلیمیای ذهبی شادنج بسد خاکستر بازوی کرکس هر یک یکجزو حجر المسن ربع جزو شیرذق یعنی پس افگنده شبپر نیم جزو کوفته بحریر بیخته بمیل در چشم کشند یا ذرور ساخته رفاده بر چشم بندند خـرم صغیر و خرم معسل پوست بیضه بر باریک بسایند خواه تنها خواه با شکر آمیخته استعمال نمایند و اگر پوست مذکور را با عسل آمیخته در چشم

کشند خرم معسل نامند و طریق تدبیر پوست بیضه اینست که آنرا در اب شیرین تر نمایند و در آفتاب نهند و از غبار پوشیده دارند و چون آب متعفن شود تبدیل سازند و بآهستگی همی شویند و پوست باریک که از اندرون آن جدا گردد دور کنند و آب دیگر ریخته و دهن ظرف بسته تا غبار نرسد به‌دستور اول بدارند تا آب گنده شود پس بشویند و بتدریج همین قسم تکرار عمل نمایند تا آنکه آب از گنده شدن باز ماند و پوست باریک از قشور جدا گردد پس بکار برند و اگر پوست بیضه که از آن بچه برآمده باشد بگیرند قوی الاثر خواهد بود دوائیکه بیاض و سبل و ناخنه را ببرد دارفلفل نمک لاهوری شب یمانی ابگینه تخم سرس هر پنج ادویه مساوی گرفته در ظرف کانسی بچوب نیب بسایند تا همچون غبار شود هر صبح یک روز در میان یک میل در چشم کشند ذرور رمادی جرب و سبل و دمعه را نافع باشد ماميران چینی یک درم توتیای کرمانی پرورده شبخ سوختهٔ پرورده توبال مس مسغول سرمهٔ اصفهانی پرورده هر یک دو درم کوفته بیخته استعمال نمایند ذرور هندی که برای دفع سبل و بیاض مکرر به‌عمل آمده مغز خستهٔ کهرنی یکعدد تخم سرس یکعدد نمک لاهوری یکماشه آنبه هلدی مقشر دو ماشه قرتفل دو عدد شورهٔ قلمی یک ماشه باریک سائیده صبح ذرور نمایند و اگر بعد فصد سررو استعمال کنند بهتر باشد شیاف اسود که برای قطع ناخنه و دفع بیاض معمول است سرمهٔ زنگار شادنج هر یک یکنیم درم اقلیمیا دو درم اشق سکبینج دارفلفل هر واحد نیم درم اشق و سکبینج را در شراب کهنه حل کنند و باقی ادویهٔ کوفته بیخته بآن بسرشند و شیاف ساخته در چشم کشند نوع دیگر که هم باکتحال چشم و هم بطلای حوالی آن بکار آید چون اکتحال نمایند ظفره و بیاض و بقیهٔ مادهٔ رمد کهنه قطع نماید و چون طلا نمایند سیلان دمعه و انصبه‌آب مواد را مانع آید و مجرب ست شب یمانی یکدام عالمگیری که چهارده ماشه می‌شود رسوت نیم دام افیون سه ماشه سفیدهٔ کاشغری توتیای سبز پوست عاقر قرحا هر یک یکماشه به‌آب صلایه کرده شیاف سازند وقت حاجت ساییده بکار برند شیاف که برای ظفره و بیاض و ضعف بصر مجرب است گل کنجد غنچهٔ یاسمین مغز تخم کهرنی تخم سرس کونپل نرم بکاین کونپل نبم فلفل گرد هر واحد صد عدد شورهٔ قلمی شش ماشه سرمهٔ گل دیگدان کهنه هریک یکتوله دارفلفل پنج عدد کوفته اول در شیره بهنگره کهرل نمایند روز دوم در آب لیمون روز سوم در گلاب پس شیاف بسته نگهدارند و سائیده در چشم کشند شیاف احمر حاد که بیاض و سبل و ظفره و سلاق را نافع شادنج عدسی مغسول ششدرم صمغ عربی پنجدرم مس سوخته زاج سوخته هر یک دو درم افیون صبر سقوطری هر یک نیم درم زنگار دو نیم درم زعفران مر هر یک یکنیم دانگ کوفته بحریر بیخته شیاف سازند ❋ **378** ❋ در ظرف آبگینه نهد کحل مجرب در قطع بیاض است چون در چشم محرور به گلاب یا شیر زنانیا شیر خر و در مبرود تنها یا به‌آب قصب قصور کنند و این از ازالهٔ ظ..... و جرب و دمعه نیز کند و این را پوشیده باید داشت که از اسرارست و کسی

که بول کودک و خون خروس و خون هدهد بگیرد و با هم آمیخته بجوشاند تا غلیظ گردد و..... نماید در ازالۀ بیاض مجرب و از ذخائر است و گیلانی می نویسد که در بیاض مزمن معالجه از تنقیۀ بدن بدآنچه او ملائم او باشد و تعدیل مزاج به معدلات..... مع سکنجبین نمایند و ادویه قوی الاسخان مثل روشنائی و شیاف اصفر در چشم کشند و این کحل نافع بیاض ست مروارید ارنب مجری سرمۀ زعفران مساوی ک.... بیخته بر بیاض بپاشند لا سیما بعد خروج از حمام یا بعد خروج از حمام یا بعد لیسیدن بزبان مرد روزه دار و ایضاً مسحقونیا دو درم زبدالبحر بورق شکر هر واحد یکدرم کوفته بیخته بپاشند..... چوری سبز یکدرم سفیدی پیخال مرغ پوست بیضۀ مرغ مروارید ناسفته مامیران چینی هر واحد یکمثقال زردچوب دو ماشه اول کانچ را تا سه روز در کهرل به‌آب نسبا..... مروارید انداخته تا دو روز به‌آب برگ سرس کهرل کنند من بعد ادویۀ دیگر داخل کرده یکروز خشک کهرل نمایند و هر روز دو دفعه در چشم کشند و وقت شب برگ سر... به بندند بیاض و گل چشم اگر چه از چیچک باشد بفضل الهی برطرف شود و صابون گجراتی کهنه چهار درم نمک لاهوری یکدام پارچه سوخته قدری در روغن سر.... حل نموده اندکی در چشم کشیدن جهت گل چشم و سبل معمول محمد سعید خان است و گویند که اگر زبدالبحر بورۀ ارمنی سرگین سوسمار نبات سفید مسحقونیا مساوی بار..... بیک رطل آبیکه مامیران و وج هر یک ده درم در آن جوشانیده باشند تا بربع رسیده باشد سرشته در سایه خشک نموده مکرر بسایند و همچنین در آب مذکور چهارمرتبه سرشته خشک نمایند بیرون کده استعمال نمایند بیاض را در سی روز زائل کند هر چند که صاحب علت مایوس باشد و حکیم عابد سرهندی در شرح اسباب نوشته که این دوا شریف و اعجل....و اگر بیاض را گودی باشد مامیران و اشق و مرصاف و سرگین سوسمار اجزای مساوی نرم سوده استعمال نمایند **هدایت** آنجا که از ادویه کحلیه فائده نشود و یا از ... ادویۀ حاده به‌سبب حرارت خوف انجذاب ماده بسوی چشم باشد اول تنقیه به‌مسهل بلغم و حب ایارج و شبیار نمایند و بعد از آن ادویۀ مذکوره به‌عمل آرند و اگر با بیاض.... و درد باشد اول به فصد و مسهل تنقیه نمایند و بعد رفع سرخی و درد اول دوای ضعیف و به‌عده ادویه قوی استعمال کنند تا مقصود بلا خوف مضرت حاصل شود و تقلیل غذا کنند..... دوای حاد بتعدیل مزاج چشم پردازند تا در چشم حرارت پیدا نشود و وقت حاجت ضرورت داعی بترک علاج نگردد و اگر احیاناً در چشم از استعمال ادویه مذکوره سرخی یا.... شود چند روز معالجه ترک نمایند و بعد زوال سرخی و تسکین درد اعادۀ علاج کنند و ایضاً بیاض که بعد قرحه افتد در علاج او تا صحت تام قرحه توقف..... و بعد از آنکه زمانه صحت قرحه بعید گردد خرم صغیر و غیره استعمال کنند و بعد از آن خرم کبیر و دیگر ادویۀ قوی به‌عمل آرند که باعث قلع بیاض حادث عقب قرحه و..... و لیکن توقع ازالۀ اثر قرحه بتمام نباید داشت و همچنین توقع ازالۀ اثر جدری و اما سائر بیاض که بدون قرحه ظاهر گردد

بالكليه زائل می‌گردد و کذا هر بیاض که..... فاعل او موجود باشد درین وقت علاج بیاض سودمند نمی‌شود مثلا صداع و شقیقه مادامیکه متمکن باشد در ازالهٔ بیاضی که به‌سبب آن پیدا شود توقع..... بلکه اول بقطع سبب و زوال و استیصال او و استعمال قوانین از استفراغ و پرهیز پردازند و بعد زوال سبب علاج بیاض کنند و بدانکه لازم است ک.... استعمال دوا اول بحمام روند و بر آب گرم چشم بگشایند و یا بر بخار آب گرم انکباب کنند و چشم بر آن گشاده دارند بدون حمام تا روی سرخ شود و عرق آبد... در چشم استعمال نمایند تا نفع بیشتر نماید و اگر سرگین خطاف کف کبیر و خون آن در ظرفی کنند و بر آن یک کف کبیر تخم حلبه و از بابونه و اکلیل‌الملک هر یک یک درم و برگ سداب تازه یک کف کبیر انداخته آب داخل کنند و سر ظرف را بسته بر آتش گذارند تا بجوش آید فرود آورده بخار آن به‌چشم رسانند و بعد از آن... ادویه اکتحال نمایند در قلع بیاض نفع بلیغ بخشد و اگر فضار چینی محرق مغسول در ادویهٔ بیاض اضافه کنند و یا کبه‌آبه سوده یا آب منقوع آن صاف نموده در .... آمیزند و یا مروارید داخل کنند فعل آنها قوی گردد و کذلک شیافات مذکوره در آب وج یا آب محلول نمک اندر آنی گداخته در حمام استعمال کردن مقوی اثر اوست اگر دوا ذرور باشد بعد استعمال او چشم را غیر محکم به بندند و اگر کحل باشد بستن چشم نشاید و آنجا که در بیاض هیچ علاج سود ندهد و یا اثر قرحه باقی ماند ادویه .... در قانون و ذخیره و غیره مذکور است برای تغییر رنگ او مشابه لون حدقه و رفع قبح منظر بکار برند و گاهی بکا در حدقه صبیان بیاض .... بتضمید آب عنب‌الثعلب بر وجهه و اجفان و استعمال ادویهٔ خفیفهٔ مذکوره نمایند و از کندر و انزروت و صبر و مرودم‌الاخوین و سرمه و اقلیمیای...... کوفته بیخته در آب خالص شیاف ساخته استعمال کنند ❄ **379** ❄ نفاخات گاهی نفاخات مائیه در بعض قشور قرنیه حادث می‌شود و مائیت درد و قشر از قشور اربعه قرنیه محقفن می‌گردد و لا محاله مختلف می‌باشد به‌حسب موضع و غور وردات و غائرتر از آن روی ترست و گاهی مختلف می‌باشد به‌حسب زیادتی و نقصان او در مقدار و عدد که بزرگ و کثیرالعدد و یا کوجک و قلیل العدد بود و گاهی در لون فی نفسه که مائیت آن صرف بسیط نیست بلکه ممزوج به خلط است و به‌حسب امتزاج آن خلط متلون بلون آن باشد و یا اختلاف رنگ آن به‌حسب اختلاف موضع حدوث آن تحت قشر اولی یا ثانی یا ثالث باشد و گاهی در قوام که رقیق سریع التحلیل باشد و سریع النفوذ و قلیل النتو از انبساط آن باشد و یا غلیظ بطی التحلیل و النفوذ و کثیر النتو از انبساط آن و گاهی در عذوبت وحدت و اکالیت او مختلف می‌باشد و آنچه در قشر اولی بود سیله مینماید و سهل العلاج است و آنجه غائر بود ابیص محسوس می‌گردد و صعب ست و کثیرالمائیه ها دردی جه بتمدید و تاکیل هر دو مؤلم بوده هر چند غائرتر باشد تمدید و انتشار و تاکل وردات او بیشتر بود و آنچه محاذی ثقبه باشد بعبارت مضرت رساند بلکه باعث کوری است و خصوصاً هر گاه تاکل و قرحه و مادهٔ او در اکثر مالح یا حریف اکال می‌باشد

به‌سبب اختلاط مائیت با....صفرا و این علت عسرالتحلیل والعلاج است علاج در ابتدا فصد قیفال استفراغ به‌حسب خلط غالب و تعدیل مزاج و تلطیف غذا و بعد از آن قطور شیاف مبیض غیر افیونی به اندکی از شیاف محلله در چشم و چون بسیاری از آن تحلیل یلفت ذرور نمایند اولا شیاف ابیض تا زائل گردد و اگر تحلیل نیابد استعمال نیابند شیافی که تحلیل آن زیاده باشد مانند مرمکی ححلول با شراب و سکبینج و چون.....گردد بعلاج قروح معالجه نمایند و شیخ میفرماید مادامیکه صغیر باشد بادویۀ مجففه علاج کنند و دوای طین شاموس که از گل شاموس بریان سه وقیه و توتیا یک وقیه و اقلیمیای مغسول.....مغسول هر واحد دو وقیه توبال مس مغسول چهار وقیه و در بعضی نسخ یک وقیه افیون سه وقیه ممصغ چهار وقیه آب باران سوده شیاف ساخته باشند آب حلبه استعمال نمایند و هر گاه کلان گردد بآهن علاج کنند **خشونت قرنیه یعنی درشتی که در سیاهی چشم عارض شود** و این را سبب است یبوست قرنیه و انصبه‌آب غلط حاد یا شور بر قرنیه و تغییر مزاج این طبقه باستعمال ادویۀ حاده اکاله و علامتش آن است که هنگام پوشیدن و گشادن چشم چنان معلوم شود که پلک بالا بر چیزی درشت میگذرد و به‌سبب ایذای حرکت پلک اشک بیرون آید و درشتی و ناهمواری طبقه اند کور بمعاینه کنندۀ آن تیز نماید و تقدم تدابیر موجدۀ اسباب مذکوره نیز بر آن گودهی دهد علاج اول مرطبات استفاده کنند باغذیه مرطبه مثل مزورات معمول باشیای چرب و لحوم خفیف مثل شورباجات و پاچۀ بز و گوسفند و پیه مرغ و فالوده متخذ از شیر بز جوان اگر با آن تپ نباشد و اشربۀ مرطب دماغ مثل خمیرۀ بنفشه و شربت نیلوفر و تغریق سر به روغن‌های مرطب و ریختن آنها مع شیر بر سر و استحمام و قطورات با دهان مرطبه و شیر دختران و لعاب اسپغول و جز آن که در علاج امراض یابس دماغی مفصل مسطور شده و ایضاً..... تبدیل مزاج مرطبات مثل آب گشنیز سبز و آب مکو و آب برگ سدا گلاب و بستان افروز همه و یا یکی ازینها بلعاب اسپغول در چشم چکانند و جو تنها به شیر بز سوده بر پشت چشم ضماد سازند و شیر دختران هر روز به دفعات متوالیه در چشم دوشند و بعد حصول ملاست و سکون لذع اگر سببش خلط مالح یا خریف باشد ممسل صفرا دهند و در طبیخ بنفشه و گل سرخ و نیلوفر و مکوه هر یک نه ماشه سپستان شصت عدد عناب بیست عدد مغز فلوس و ترنجبین هر یک هفت توله گلقند چار توله حل کرده روغن بادام هفت ماشه داخل کرده دادن نیز سودمند است و بهتر آن است که در ماءالجبن نوشانند و قطعۀ اسرب بر کف دست یا بر لی بمالند و سیاهی او به اندکی روغن بنفشه در چشم کشند و لعاب بهدانه همراه کتیرا و قدری روغن بنفشه در چشم کشیدن نیز سودمندست و کذا خون بال کبوتر بچه چکانیدن مفید **نتو القرنیه یعنی بلند شدن سیاهی چشم از سفیدی آن چنانکه بلندی او ظاهر نماید** سببش در آمدن خلط ریحی ست در زیر این طبقه یا ورمی که حادث می‌گردد در آن علاج اول تنقیه به‌مسهل بلغم و حب ایارج نمایند و بعد تنقیه رفاده خرقۀ کتان به‌آب

عنب‌الثعلب و گلاب تر کرده بر چشم نهاده بر بندند و ادویه محلله چون ذرور اصفر و شیاف احمر در چشم کشند و به‌آبهای گرم روی بشویند و بر بخار او انکباب نمایند.....غذا کنند و بر اغذیهٔ ناشفهٔ خفیفه مثل گوشت تیهو و تذرو و قبج و درّاج و گنجشک اقتصار ورزند و از اکثار غذا و امتلا منع نمایند و اگر حرارت در مزاج مریض باشد تسکین.....نمایند و اگر مزاج علیل و یا بر اعتدال باشد به روغن مصطکی مع اندکی آب جو مطبوخ مسعوط کنند که بسرعت زائل کند و چیزهای قابض چون شادنج و غیره در چشم کشیدن ❋**380**❋ سودمندست و کذلک دارفلفل دو ثلث درم پوست هلیله زرد نیم درم اقلیمیای فضی زبد البحر هر یک یکدرم و شادنج مغسول سرمهٔ اصفهانی هر یک یکنیم درم....سائیده بحریر بیخته یک طسوج قرنفل مسحوق در آن داخل کرده مجموع را سحق بلیغ نموده بیخته اکتحال نمایند و اگر طبیعت مقتضی و حاجت قوی باشد فصد قیفال نمایند و بولس گفته که بعد فصد و تلیین طبیعت سداب خشک اقلیمیای فضی صمغ عربی مساوی کوفته بیخته در چشم ذرور نمایند و برفادهٔ محکم به بندند تا آنکه نتو زائل گردد **بثور عین** بثره که بر قرنیه افتد سفید باشد و آنجه بر ملتحمه حادث گردد سرخ بود و اکثر حدوث بثره از صفرا یا از خون صفراوی بود و علامتش درد و ضربان و سرخی و سفیدی چشم و کثرت اشک پس اگر ماده اندک و شیرین باشد وجع کمتر بود و اگر ماده بسیار و رقیق و حاد حریف و یا بورتی باشد ضربان و درد بشدت بود و خطر اکثر و امین الدوله گفته که بثره در قرنیه از هر ماده عارض می‌گردد و شناخته می‌شود مادهٔ آن از رنگ و وجع و اعراض مخصوصهٔ آن به‌حسب زیادتی و کمی و کثرت و قلت رداءت و موضع حصول آن و بثره..... ظاهری از قشور اربعه قرنیه باشد صافی و سیاه مینماید و با درد اندک بود و این سالم تر است اگر محاذی ثقبه نباشد و آنچه در قشر ثالث افتد سفید و شدید الوجع...... می‌باشد و آنکه در قشر ثانی بود اغبر و در سفیدی و سیاهی و وجع ورداءت متوسط باشد بالجمله بثره که مقابل ثقبه باشد در هر قشری که بود روی ست بعد اند مال..... بصارت میکند به خلاف آنکه محاذی ثبقه نباشد که اثر وی مانع بصارت نمی‌شود و گویند که فرق میان ابتدای بثره و ابتدای قرحه آن است که بثره بهیئتی در می آید که گویا نقطهٔ سرخ ست و رنگ قرحه در ابتدا سفید می‌باشد و این مرض مطلقا مخوف ست خصوص که با وجع شدید باشد علاج بزودی فصد قیفال کنند..... حجامت با شرط نمایند و مسهل صفرا دهند و از غذا بر مزورات باردهٔ متخذه از ماش و کدو و اسفاناخ و خرفه و خیار و کدو اقتصار ورزند و تطفیهٔ مزاج و تسکین.... بآشامیدن اشربهٔ مبرده مثل شیرهٔ تخم کاهو و شیرهٔ تخم خرفه با شربت خشخاش یا شربت عناب یا شربت نیلوفر نمایند و بعد فصد شیاف ابیض در شیر دختران حل نموده و به پاره پنبه کهنه آلوده بر چشم گذارند یا لعاب بزرقطونا و گلاب و آب برگ گشنیز خوب ممزوج نموده در چشم چکانند و یا خرفه بآن تر نموده بر چشم گذارند تا آنکه وجع تسکین یابد و اگر وجع شدید باشد قدری رسوت بامشمه افیون و

زعفران محلول به‌آب کاهو تازه بر چشم طلا کردن باکی نیست و به‌عده شیر دختران در چشم دوشند و بعد از آن مدام لعاب بزرقطونا و لعاب بهدانه در چشم چکانند و قطور معمول از جو مقشر و بهدانه و انزروت که در قروح بیاید لازم گیرند و هر گاه درد ساکن شود و بثور بنضج شروع کند ذرور ملکا..... و یا شیاف ابیض به شیر دختر حل کرده استعمال نمایند و هر گاه بثره منفجر گردد و ریم خارج شود بعلاج قروح پردازند و بعضی گویند که بعد فصد و اسهال و استعمال شیاف ابیض با سفیدی بیضه مرغ یا شیر دختران شیاف وردی بکار برند و گاهی ادویۀ مخدره وقت شدت الم استعمال می نمایند و اگر منتشف نگردد شادنج بر آن بپاشند و چون نضج مده و انفجار بثره بطول انجامد شیاف اصفر به شیر دختران حل کرده در چشم بچکانند و بقول شیخ در بثره بعد فصد خون کبوتر بچه یا شفنین بچکانند و سفیدی بیضه به سرکه و روغن گل حل کرده بصوف آلوده بر چشم نهند و شیر که در آن تخم مرو تر کرده باشند و شیاف ابار در چشم چکانند با جملۀ تدبیر این مرض از به‌آب رمد و قروح از تقلیل غذا و جذب ماده باسفل به فصد و مسهل اخذ کنند و در ابتدار و ادعات بکار برند و در انتها شیاف ابیض..... و در انحطاط شیاف احمر لین به‌چشم کشند و اگر مور سرج عارض گردد علاج آن نمایند وهبه الله و امین الدوله گویند که علاج بثور در ابتدا مثل علاج...... از فصد و اسهال و تعدیل مزاج و تقویت چشم بادویۀ مبرده مانع فضول و مخدر مسکن وجع نمایند و اگر درد اندک باشد در ابتدا شیاف ابیض و ذرور ملکا استعمال کنند و در انتها ملکا یا تنها بهترست و یا شیاف ابیض کندری و در انحطاط شیاف احمر لین و اگر مدت دراز گردد و تحلیل نیابد روشنایا استعمال نمایند و حکیم علی در شرح قانون می نویسد که از معالجات این بعد تنقیۀ بدن و سر منع ابخره از تصاعدست و اصلاح کیفیت ماده و تلطیف غذا و اصلاح..... دردی تبخیر و حدت نماند و اغذیۀ تفه درین به‌آب بهترست و ترک لحوم اولی بعد از آن ادویۀ مخرج ماده استعمال کنند و باید که در ابتدا ادویه مسخنه استعمال ننمایند بلکه..... اقتصار کنند و مسده هم نباشند و لهذا شیاف ابیض و مانند آن جائز نیست خاصه افیونی و بهترین مجففات درین وقت توتیا وسرمۀ مغسول و گل شاموس و.... و گاهی توبال مس مغسول اضافه می‌کنند و ادویه به‌آب حلبه یا شیر زنان یا شیر خر استعمال نمایند و گاهی وقت شدت درد و در ابتدا بر شیر تنها.... و هر گاه این بثور مزمن شود از استعمال محللات مثل شیاف احمر لین پس حاد و روشنایا بلکه سکبینج چاره نباشد و هر گاه قرحه شود علاج..... ⁕**380–1**⁕ شیاف زنگار معمول در سبل و بیاض زنگار کف دریا شب یمانی بریان کتیرا مساوی بکپاس به‌آب لیمو سحق نمایند و شیاف ساخته در چشم کشند شیاف پهولی جهت پهولی و جاله وناخنه مجرب نمک لاهوری یکدرم قرنفل کلاه دار مرچ سیاه هر یک پنج عدد افیون یک سرخ خرمهرۀ سوخته یکعدد پرچۀ چینی سفید یکماشه کافور بهیم سینی چهار سرخ گهونگچی سفید پنج عدد اول گهونگچی را پوست دور کرزه سوخته مثل انگشت نمایند و همه

ادویه را در ظرف آهنی و دستهٔ چوب نیم که در آن فلوس نشانده باشند به‌آب لیمون کهرل کنند پس شیاف ساخته نگهدارند و به‌آب لیمو یا به‌آب ساده سوده اندرون چشم بکشند و بالی آن طلا نمایند شیاف اخضر که جرب و سبل و دمعه و گل چشم را مجرب حکیم شریف خان ست زنگار سه درم اقلیمیای فضه اشق صمغ عربی سفیدهٔ ارزیز هر یک دو درم به‌آب سداب بسرشند و شیاف سازند شیاف عجیب برای جرب و بیاض و ظفره و سبل نافع نوشادر نیم مثقال بورق کف دریا هر یک یکدرم اشق یک مثقال زرنیخ سرخ دو درم زنگار سه درم قلقطار ششدرم اشق را به‌آب سداب حل کرده و دیگر ادویه مثل غبار سوده آمیخته شیاف سازند و در سایه خشک کنند شیاف که بیاض غلیظ ببرد و باصره را یاری دهد از بیاض حکیم واصل خان سکبینج اشق زرد چوب هر یک یک جزو کف دریا نمک لاهوری هر یک دو جزو زنگار ربع جزو همه را خوب صلایه نموده به‌آب بادیان خمیر کرده شیاف مثل جو سازند و در سایه خشک نموده وقت حاجت به‌آب سائیده بمیل در چشم کشند کحل یاسمین که برای گل چشم بارها آزموده و بهزارها نفع نموده گل کنجد چهارصد عدد گل چنبیلی چهارصد عدد فلفل گرد چهار صد عدد شب یمانی بریان دو دام پخته خوب باریک کهرل نموده در چشم کشند کحل بقراطی جهت رفع بیاض بیعدیل است و در اندک زمان قطع میکند شیشهٔ سبز محرق مغسول دو درم بورهٔ ارمنی کف دریا هر یک یکدرم کحل سازند کحل فلفل نافع بیاض و سبل و ظفره و رمد کهنه و کدورت چشم و شبکوری فلفل گرد یکماشه در زهرهٔ گاو یا بز ترکرده خشک نموده آنبه هلدی هموزن آن به‌آب لیمو تر کرده خشک ساخته سنگ بصری گرم نموده به‌آب لیمو چهار بار سرد کرده مغز تخم کهرنی غنچهٔ یاسمین هر یک نیم درم باریک سائیده بکار برند کحل صابون که از حافظ عنایت الله بحکیم شریف خان رسیده و جهت بیاض و نزول آب تجربه کرده اند صابون پنجدام نیله تهوتهه رال هر یک سه و نیم ماشه صابون را از کارد باریک ریزه ریزه کرده در ظرف آهنی بر آتش نهند تا مثل آب شود بعد از آن نیله تهوتهه رال انداخته از دستهٔ آهنی حل کنند و زیر آن آتش تیز نمایند تا که رنگ دوا سیاه شود بعد از آن فرود آورده نگاهدارند وقت حاجت مثل دانه خشخاش یا کنجد گرفته در صدف قدری آب انداخته دوا را خوب حل کنند و در چشم کشند بعد سه روز باز استعمال نمایند کحل مجرب حکیم ذکاءالله خان به جهت سبل و بیاض شادنج مغسول ده درم پوست هلیله زرد زنجبیل هر یک پنجدرم فلفل سفید دو درم نوشادر یکدرم تیار ساخته در چشم کشند کحل مجرب حکیم شریف خان برای سبل و ناخنه و بیاض مس سوخته شادنج مغسول هر یک پنج ماشه اقلیمیای فضه دو ماشه زنگار صبر بورهٔ ارمنی هر یک یکماشه فلفل گرد دار فلفل زعفران هر یک نیم ماشه کوفته بیخته سرمه سا نموده در چشم کشند کحل مجرب برای سبل و بیاض و غیره توتیای قلم پاوسیر مامیران انزروت سفیده توتیای بارونی هر یک یکدرم قرنفل ده عدد فلفل سیاه هشت عدد مشک خالص

یک ماشه زردچوب دو گره زعفران نیم توله یا برابر زرد چوب به‌دستور مقرری تیار سازند کحل برای اکثر بیماریهای چشم چون بیاض و ظفره و سبل و حمرت و ضعف بصر و دمعه و جرب در عمل ست پوست هلیله زرد پوست هلیله آمله هر واحد نیم رطل در دو سه رطل آب شیرین یک شبانه روز تر کنند و آب صاف گرفته جست بقدر نیم پاو یک صد و بیست بار گداخته در آب مذکور سرد نمایند که بقدر دو دام ماند از آن جست مسمار سازند و در چوب نیب نصب نمایند و شورهٔ قلمی سفید گرفته از آن مسمار و چوب باریک بسایند تا آنکه رنگ شوره سیاه گردد در چشم اکتحال نموده باشند کاجل جهت سبل و بیاض و تقویت بصر و دیگر امراض چشم بسیار نافع ست ماميران یک ماشه قرنفل یک ماشه در پاو آثار شیر بجوشانند و در سایه خشک نمایند سنگ بصری سرمهٔ سفید دودهی زردچوب بیخ گلاب هر یک یکماشه مغز تخم کهرنی کونپل انار کونپل بکاین هر یک همه را باریک سائیده در روغن مادهٔ گاو نیم پاو سه روز خمیر نمایند بعد از آن بر پارچهٔ سرخ مالیده فتیله ساخته چراغ روشن نموده کاجل در ظرف چینی خام بگیرند و بعد یک روز در چشم کشند *381* کمون المده....ریم زیر قرنیه در عمق او و یا در قرب او محتبس شود پس موضع قرنیه مشابه بشکل ظفر نماید و اگر با تاکل باشد آنرا قلقطاریا نامند و سببش وقوع قرحه یا بثره است ...نیه که منفجر نشود و ریم بند بماند یا حدوث رمد شدید یا صداع قوی که فضله آن بسوی این موضع انصبه‌آب نماید و مستحیل بریم گردد و گاهی این مده موضع قلیل ...نیه در گیرد و گاهی موضع کثیر ازان اخذ کند بحدی که بر همه سیاهی چشم مشتمل گردد و این روی ترست علاج بعد تنقیهٔ بدن و دماغ بهر نضج و تحلیل به استعمال تکمید .... حلبه و اکلیل‌الملک و بابونه ساعت بساعت و استحمام و انکبه آب پردازند و لعاب حلبه و تخم کتان فقط یا ذرور اصفر در ان یا در شیر دختر حل کرده در چشم چکانند کندر یک جزو زعفران نیم جزو باریک سائیده به‌آب حلبه حل کرده چکانند و چکانیدن شیاف احمر لین به‌آب حلبه محلل است به‌عده به جهت نشف و تحلیل مده مارقشیشای فضی اقلیمیای فضه باریک سائیده در چشم پرواً کنند و شیاف وردی بنسخه طبری استعمال نمایند و هرگاه تحلیل نشود و در انفجار درنگ گردد سکبینج و اشق محلول در ....حلبه استعمال نمایند و اگر مده از بثره و قرحه نباشد اکتحال و ذرور مارقشیشای فضه به‌عمل آرند و اگر تحلیل نگردد نضج هم نیابد و مانع بصر شود ناچار در این صورت بدستکاری شوند و بعد از آن به علاج قروح چشم رجوع نمایند و به قول فولس به مثل شراب عسل و آب حلبه و شیاف کندر و زعفران علاج کنند و یا به اکلیل‌الملک و لعاب بزرکتان .... مطبوخ نضج دهند اگر رمد مانع نباشد و نقای او به مثل شیاف مر و شاهتره کنند و اگر هنوز قرحه نشده باشد شیاف از قلقدیس و زعفران هر واحد یک وقیه هر یک نیم درم .... یک رطل ساخته استعمال نمایند و ایضاً دوای مقناطیس که در ظفره گذشت و دوای طین شاموس که در نفاخات مذکور شد به‌عمل آرند و جالینوس گوید که

.... فصد و مسهل شیاف احمر لین پس ذرور اصفر کبیر و شیاف احمر حاد پس باسلیقون و عزیزی و مانند آن استعمال نمایند تا استعمال ادویه بتدریج باشد و بعضی گفته اند که از معالجهٔ او آن است که اول تنقیهٔ بدن و سر نمایند و اصلاح غذا و تلطیف و تقلیل او کنند و بر مزورات اقتصار ورزند اگر خوف ضعف قوت نباشد و آنچه .... مواد چشم باشد مثل صعتر وثوم و شراب بخورند اگر از رمد و کثرت حرارت مانع نباشد بعد از آن اکثار حمام و انکبه آب بر بخار آب گرم نمایند خصوصاً که .... ملطفات جوشانیده باشند به‌عده ادویهٔ موضعیهٔ محللهٔ ملینهٔ مرققهٔ مسخنه جرم قرنیه که مجفف و شدید التسخین نباشد استعمال کنند و این چنین ادویه .... می‌باشند مثل آب حلبه و لعاب او و آب اکلیل‌الملک و سلاقهٔ کرنب هر واحد بعسل و شکر بکار برند و کذا لعاب تخم کتان و شراب عسل و اگر با قرحه باشد شیاف مرکب از ....وت و کندر یا شیاف ابیض کندری یا شیاف ابیض انزروتی و ملکایا سودمندست و ایضاً از کندر و مر و زعفران و اشق و جندبیدستر شیاف ساخته .... حلبه مفید بود و کذالک شیاف احمر لین و ایضاً مر و زعفران و صبر مگدا وقیه سوده به‌شراب سه وقیه عسل نیم رطل آمیخته هر روز دو سه بار استعمال نمایند که برای قلقطار یا ....ست بنابر تنقیهٔ مده و التحام لحم و گاهی محتاج به مثل سکبینج و قرفیون می‌گردد و اگر با کمنه رمد باشد چکانیدن شیر بغایت نافع بود زیرا که در آن جلا و تحلیل .... مع تسکین وجع و انضاج ست و اول تنها استعمال کنند و بعد از آن به‌آب حلبه و لعاب بزرکتان و مانند آن تقویت دهند و تضمید چشم بدآنچه محلل و ملین باشد در ....حوال نافع است و ضماد فوتنج نهری به‌شراب پخته و کذا مغز نان مطبوخ به‌شراب کمنه تحت عین مجرب سویدی ست و ضماد برگ مرزنجوش بعسل یا سرکه آمیخته و یا .... بیخ ترب و تخم آن و صبر و نمک و سرکه و آرد باقلا مع آرد حلبه مساوی و ثوم سوخته و خردل هر واحد بعسل آمیخته و با برگ فلفل الماء مع ثمر آن و کمون بری ممضوغ بزفت و عسل ....و بیخ فاشرابه زیت و خون ورشان و قسطرن به‌شراب مطبوخ و بیخ انجدان به زیت و بیخ بلبوس بزردی بیضه آمیخته و زوفای خشک تنها یا مطبوخ به زیت و پنیر تازه غیر مملح .... ون و لعاب دهن صائم و ثافسیا مع کندر بموم و سندروس و زیره خائیده و به زیت و عسل آمیخته و سماق و قصب الزریره و مغز جوز و مقل ازرق ....کرسنه و خون کبوتر و خون شفنین و مرقشیسا و مر به‌آب ترب و افسنتین بعسل یا سرکه سرشته هر واحد نافع کمنه تحت عین است و بعضی اطبا گفته اند .... به استفراغ از ایارج ابتدا کنند به‌عده بمویزج و عاقر فرحا غرغره نمایند و بذرور کمنه اکتحال کنند و یا از ذرور مذکور در آب بادیان سرشته شیاف .... در آب بادیان سوده در چشم کشند و صاحب ذخیره می نویسد که اگر باین علاجها زائل نشود علاج طرفه کنند و اگر کفایت نکند ادویه که در نزول الماء باید بکار برند. **قروح عین** .... قرحهٔ چشم در اکثر از اخلاط حادهٔ محرقهٔ لذاعه پیدا می‌شود و یا از ضربه و صدمه و نخس بسوزن و خار و چیزی سرتیز و تیر و سنگ و مانند

آن و از سوء علاج در مثل رمد و جدری *382* و وضع روادع قبل تنقیه و استعمال اکحال حاده در امراض یابسه نیز افتد و آن به‌حسب اختلاف در ظهور و غور و اجزای مکان هفت نوع نوشته اند چهار ازان بر سطح قرنیه که جالینوس آنرا قروح و بعض متقدمین خشونت گویند نخستین قرحه شبیه بدخان در رنگ که بر سیاهی چشم منتشر باشد و جای بسیار از آن در ...خفی نامند و گاهی قتام گویند و در یونانی اخیلوس خوانند بمعنی ظلمت یا غبار و دوم قدری عمیق تر ازان و شدید البیاض و صغیر الحجم و آن مسمی به دغمام ست و گاهی این را نیز فنام خوانند و بیونانی فافالیون گویند بمعنی ابرو سوم بر اکلیل سیاهی چشم افتدو قدری از بیاض ملتحمه در گیرد پس مر بر حدقه بود سفید نماید و انجه بر ملتحمه باشد سرخ بود و این را اکلیلی و بیونانی ارنیون گویند یعنی صاحب دو رنگ و غور این قرحه بیشتر از نوع دوم ست و چهار مسمی باحتراقی ست و صوفی نیز نامند و بیونانی هقیقاد ماوا بیقومیا یعنی یعنی احتراقی و اسقوما یعنی شعبیه گویند و این بر ظاهر حدقه مثل صوف صغیر و پنبه باشد و عروق شعریه بود و غور این کمتر از دوم و سوم ست و سه ازان غائر بود نوع اول آنرا بیونانی بوتویون گویند یعنی عمیق و نیز بوثریون بمعنی جب نامند و قرطه عمیق ضیق مستدیر صافی اللون مائل بسرخی بقدر جاورس ست و ثانی را بیونانی قولوما یعنی حافر نامند و مسماری نیز گویند و عمق ان قلیل تر بود تا وسیع تر گیرد و چرکناک بود و ثالث را بیونانی افیقوما یعنی احتراقی خوانند و آن قرحهٔ عمیق ذی و سخ و ذات خشکریشه و با رطوبت بسیار و حدت شدید و تنقیهٔ آن مخاطرهٔ سیلان رطوبت چشم ست بالجمله قروح حادث در قرنیه یا عقب رمد و یا بعد بثور و یا به‌سبب ضربه حادث می‌شود و بیشتر مبدأ قرحه از داخل بود و ل.... خارج منفجر شود و گاهی بالعکس باشد و نشان قرحه در مقله شدت درد و ضربان و نخس و کثرت اشک بود پس اگر قرحه در ملتحمه باشد بر سفیدی چشم نقطهٔ سرخ که .... بر حمرت سائر اجزا غالب باشد ظاهر شود و این سالمترین قرحه است اگر بانک درد باشد و آنچه از قرحه درین طبقه غائر بود آنرا دبیله نامند و آنچه غیر غائر باشد قرحه.... گویند و اگر در طبقه قرنیه افتد در سیاهی چشم نقطهٔ سفید پدید آید و اگر در طبقهٔ عنبیه حادث شود در برابر حدقه نقطهٔ سرخ منتسج به رگ‌های سرخ ظهور نماید و این بدترین قرحه بود گاهی قرنیه را می شکافد و اگر قرحه در طبقات دیگر باشد بجز درد شدید چیزی از آثار قرحه محسوس نگردد مگر بعد جوشش مده و شگافتن طبقات و هر گاه .... بر رفاده یافته شود بر درد سخت و ضربان قوی دلالت کند و اگر زرد یا تیره یا رقیق باشد عوارض مذکوره خفیف تر بود و اگر سرخ آید درد بسیار خفیف باشد و .... قروح آن است که ظاهر و در ملتحمه باشد و الم و قلق و دمعه در آن اندک و انطباق پلک ممکن بود وردی آنکه بعکس این باشد و ازان بدتر انجه بر قرنیه اسفل نا.... جهت آنکه نتو بسومی این موضع سریعترست و بدترین جمیع قرحه است که بر حدقه بمقابل ناظر باشد به جهت آنکه ایت بصر را می پوشاند و گویند که

نوعی از قرحه غر.... که ذات العروق نامند و آن مخصوص بموضع معین از چشم نبود و در هر موضع چشم که حادث شود نقطهٔ محیط با شعبهای عروق کثیر و منتسج مثل شبکه ظاهر گردد طبقات را در گیرد و مبدأ او از شبکیه بود و چشم را ازان نجاح حاصل نشود و بسوی دبیله انتقال می نماید علاج بسرعت فصد سررو کنند و در هر هفته یا کمتر ازان قد.... گرفته باشند و گاهی در آن حاجت بحجامت قفا و ارسال علق افتد و تنقیه به‌مسهل صفرا و حب هلیله و یا بماء الفواکه یا مطبوخ فواکه یا مطبوخ هلیله یا نقوع آن و حب بنفشه و ماءالجبن مفید است و تبرید رمد دهند و اگر با سهر و شدت ضربان باشد شربت خشخاش بدهند و ترطیب دماغ با دهان مرطبه نمایند و اگر با حرارت مزاج و سرخی و گرمی سر و وجه باشد عناب بنفشه ترنجبین استعمال کنند و از گوشت و شراب پرهیزند و بقول بارده بخورند و بقول شیخ عمده درین به‌آب تنقیهٔ رأس ست با.... جاذبه بسوی اسفل و ازینجهت حجامت ساقین در آن نفع کثیر دارد و فصد صافن و بستن اطراف و مالیدن آن نیز مفید است و در هر چهار روز بمخرجات فضول از مطبوخات و نقوعات ادامت اسهال نمایند و اگر با آن رمد باشد اول علاج رمد به استفراغ مذکور در رمد حار کنند و بادویهٔ که جامع میان تسکین وجع.... قرحه باشد مثل شیاف نشاستجی و کندری و اسفیداجی و تقطیر شیر زنان در چشم و اگر با آن سیلان خلط باشد جیزیکه در آن قوت مانعه باشد مخلوط سازند بالجمله شیر زنان در چشم چکانند و شیاف ابیض در سفیدی بیضهٔ مرغ یا در شیر زنان حل کرده قطور کنند و پنبه بدان آلوده بر چشم نهند و چون گرم گردد تبدیل نما.... مخدره بر چشم طلا کنند و دوائیکه در آن لذع باشد از چشم دور دارند و ادویهٔ که در غایت بعد از لذع باشند مثل توتیای مغسول و صبر و مر و مانند آن ا.... و ادویهٔ قابضه بر پیشانی ضماد کنند پس اگر درد تسکین یابد امید تحلیل ماده بود و الا دلیل اجتماع ماده و مده درینصورت منضجات مثل لعاب حلبه و تخم کتان تنها .... در آن اکلیل‌الملک جوشانیده باشند آمیخته به‌چشم تقطیر نمایند سه روز در فاده بسته دارند و گویند که اکتحال ساذج هندی و اکتحال و لطوخ جفن بزعفران و .... *383* .... منضج قروح ست باید که بآرد جو و آرد باقلا وآرد گندم بماءالعسل پخته بر چشم ضماد کنند و شیاف کندر در چشم چکانند و به بندند و یا تخم مرو در شیر تر کرده صاف نموده .... در چشم تقطیر کنند تا آنکه مده بر رفاده ظاهر گردد و بعد از ظهور چرک و ریم بر رفاده اگر قرحه بلند شود و مورسرج گردد علاج آن نمایند و الا ماءالعسل فقط یا بلعاب حلبهٔ مغسول به شیر بز تنها در چشم چکانند و شیاف ابیض انزروتی در شیر زنان به‌عمل آرند و شیاف ابار و ذرور انزروت که از نشاسته سه درم و انزروت مدبر سفید آب قلعی ر کدام دو درم کوفته بیخته ساخته باشند استعمال نمایند و اکتحال مرارهٔ قنفذ و کذا عصارهٔ زیتون بری و صمغ او نیز جالی و سخ قرحه است و پس از آنکه قرحه از ریم پاک شود شیاف کندر بچکانند بر آن رفاده گذاشته بملایمت بعصابه بربندند و سنکهه سوخته و شادنج هر دو مغسول

مساوی سائیده ذرور نمایند که مجرب است و استعمال ذرور که در قرحه و بثره بغایت مجرب است و اکسیرین و اغبر لولوی و شیاف تفاح و شیاف ابیض کندری همه مفید **ضفت** شیاف کندر که در قروح چشم مستعمل کنند انزروت نشاسته صمغ عربی ....سفیده ارزیز مساوی در سفیدی بیضه آمیخته شیاف سازند و باقی مرکبات مذکوره در مرض رمد و بیاض چشم و غیره مسطور است و بقول رازی شیاف کندری ....در آن بچکانند تا آنکه مده ظاهر نگردد بر رفاده و بعد ازان شیاف ابار بچکانند تا غور آن برابر گردد و گوشت بروید و اگر بثره عظیم و قریب بناظر یا زیر ان باشد باکسیرین معالجه نمایند ....بلند نگردد و برنیاید و رفاده را محکم به بندند و بر پشت بخوابند و از حرکت قوی احتراز نمایند و بقول دیسقوریدس و غیره اکتحال آبنوس محرق و غیر محرق و کذا تخم خرما ....خنه و ناردین هر دو آمیخته و کذا شقایق النعمان و طباشیر و مر و تخم تمر هندی و حلزون محرق و دخان زفت و توبال نحاس و پوست بیضه مکلس و سکبینج و اشق با کندر آمیخته ....عصارۂ لوف و حجر لبنی و عصارۂ قنطوریون به شیر زنان و مرارۂ سنور و عقاب و ماکیان را سخت مغسول و مرقشیشا و ابریشم محرق و گل سرخ و بزرورد و سنبل‌الطیب هر واحد .... قرحه و مجفف آن است و تقطیر گل مختوم در شیر زنان حل کرده و کذا خس بری به شیر زنان در چشم نیز التحام قرحه می نماید و **بعداندمال** اگر اثر قرحه باقی باشد استخوان پوسیده ....اب سائیده بر آن نهند و یا شیاف احمر لین پس شیاف اغبر و بعد ازان شیاف اخضر بکار برند و آنچه برای رفع اثار قروح و جدری خواهد آمد به‌عمل آرند و گویند که اکتحال ...صارۂ حند قوفای بستانی بعسل آمیخته و یا کندر و یا قشار آن و یا عصاره شقایق النعمان مطبوخ بطلا و یا سکبینج و یا زهرۂ خرگوش بسمن سرشته و به شیر زنان حل کرده .... زهر ملح و یا مرجان و یا بول طفل نابالغ در ظرف مسی بی قلعی بعسل جوشانیده و یا عصاره قنطوریون و یا مروارید و یا زجاج محرق مغسول بتکرار و یا عصاره شنجار ...ـقطیر خون فاخته در چشم هر واحد جالی آثار قروح عین ست **اقوال اطبّا** انطاکی می نویسد که اول فصد نمایند بعد از آن تنقیه و تلطیف غذا و ترک زفر و حرکت بدنیه و ....ـانیه کنند و اگر صحت ظاهر نگردد حجامت ساقین و فصد سدغین و قطع شریان اذنین نمایند به‌عده ادویۂ وضعیه بکار برند و بهترین آنها برای غسل قرحه شیر زنان و شیر خر و لعاب حلبه است به‌عده اکتحال بمرجان سوخته و تخم خرما و صبر و کتیرا مساوی و طباشیر نصف یکجزو و این ترکیب مجرب ست و بر پیشانی مدتی برای منع انصبه‌آب ماده مثل آرد باقلا و کندر و عدس و آس و سفیدی بیضه و قطران لطوخ سازند و بدخانهای کندر و مر و میعه و قطران مساوی مع زعفران و شیر زنان اکتحال نمایند پس اگر .... قروح اثر باقی ماند به‌آبی که اندر آن مروارید و زنگار وشکر تر کرده باشند و شیر زنان جلای آن نمایند و حکاکۂ سندروس بر مسن به گلاب مجرب ست شیخ میفرماید که بالجمله ....ـون اختیار ادویه درین به‌آب آن است که هر آنچه مجفف بلا لذع باشد

اختیار نمایند و هر گاه حرارت شدت کند شیاف شادنج لین استعمال نمایند و شیاف کندر سخت سودمندست و از شیافات نافعه شیاف شقامون و شیاف فونیس ست و اگر با آن سیلان باشد شیاف دیوریس و شیاف امالون و شیاف کندی نافع است و اگر سیلان با حدت باشد شیاف ساریاتون و شیافات افیون و اگر بدون حدت باشد شیافی که در آن مر و ناردین باشد بکار برند و اگر در قرحه چرک باشد بماءالعسل یا آب حلبه مع ....ـدکی از شیافات مذکوره یا بلعاب بزرکتان یا به شیر زنان پاک کنند و اگر قرحه با تاکل شدید باشد استعمال اطرخماطیقون مضطر گرداند و هر گاه قرحه پاک گردد باستعمال ....ـفات بلا لذع مثل شیاف کندر و مثل کندر تنها و نشاسته و سفیداب رصاص مغسول و شیاف ابیض و خصوصاً شیاف ابار متوجه گردند و کذلک رماه صدف مغسول به سفیدی بیضه یا رماه صدف کبیر مغسول به مثل آن شادنج نافع و این شیاف لوبارس قوی ست اقلیمیا شانزده مثقال سفیدآب مغسول اوقیه نشاسته و افیون و کتیرا هر واحد دو مثقال سائیده به‌آب باران آلوده و بسفیدی بیضه سرشته شیاف سازند و ایضاً این شیاف که باسم اوست ازان قوی ترست اقلیمیای محرق مغسول و سفیدآب هر یک هشت مر شش .... محرق مغسول یک نشاسته رصاص محرق مغسول طلق هر واحد چهار کتیرا هشت به‌آب سائیده بسفیدی بیضه بسرشند و بدانند که اگر قرحه در چشم راست باشد بطرف چپ بخوابند و اگر در چپ باشد بجانب راست خواب نمایند و یا بر قفا بخوابند و ساده بلند دارند و واجب ست که در ابتدا تلطیف تدبیر نمایند و اغذیه ملائم چون ماءالشعیر ***384*** و مزورهٔ ماش مع کدو یا اسفاناخ و مغز بادام خورانند و بعد انفجار قرحه پاچهٔ بزغاله و گوشت چوزهٔ مرغ و تیهو دادن مناسب ست و صاحب این مرض را از امتلا و قی و عطسه و حرکت قوی و بالین پست داشتن و از اغذیه مغلظه و لحوم و هر جه گرم و شیرین باشد منع باید کرد و در حمام داخل نشود مگر بعد نضج علت لیکن طول مکث بهیچ حال در آن نشاید و اگر بعد فصد و اسهال و تقطیر شیاف ابیض در دو نخس قرحه ساکن نشود امید صلاح او نباید داشت م ردی تر ازین آن است که با قرحه در جفن خشونت و جرب باشد صاحب جامع و کامل مینویسندکه در قروح عین بعد تنقیهٔ بدن به فصد و اسهال ادویهٔ مجفف جالی منقی چرک بلالذع مثل سفیدآب مغسول و اقلیمیای مغسول و صمغ عربی و شنج و شادنج مغسول و پوست بیضه و شیر زنان و نشاسته و امثال آن و بادویهٔ مسکن وجع بتحذیر مانند افیون و پوست بیخ لفاح می افتد و در ابتدا شیاف ابیض بغیر افیون به شیر دختران و چشم چکانند چه شیاف مذکور مرکب از ادویهٔ مجففهٔ مبردهٔ غیر لذاعه است و شیر مبرد ملین جالی ست پس اگر قرحه در سطح قرنیه یا در طبقه اولی باشد بذرور ابیض مرکل انزروت مربی به شیر خر یک جزو و از نشاسته نیم جزو ذرور سازند تا که نضج یابد بعد ازان بوردی و اکسیرین اکتحال نمایند و غذای علیل بمزور و اسفاناخ و ماش و اب انار و مانند آن سازند و آب انار و گلقند و شیره تخم خرفه بنوشانند و بنفشهٔ تازه و نیلوفر و صندل و گلاب و

کافور ببویانند و از غضب و کثرت کار منع کنند و بدعت و راحت امر نمایند و مسکن مریض در موضع تاریک باشد و هر گاه ازین تدبیر قرحه پاک گردد و چشم قوت یابد و تری در آن باقی نماند شیاف احمر لین و توتیا و کحل اصفهانی استعمال کنند و اگر قرحه بتاکل طبقه قرنیه انجامد واز طبقه اولی بمابعد او تجاوز کند به فصد واخراج خون حسب حاجت ابتدا کنند پس مادهٔ سائل بسوی چشم اگر حاد باشد اسهال بمطبع فواکه و هلیلهٔ مقوی بقدری ایارج نمایند تا تنقیهٔ دماغ و سائر بدن حاصل شود و باغذیهٔ مذکوره غذا سازند و جلاب و آب انار میخوش و شربت غوزه به شیرهٔ تخم خرفه بیاشامند و .... بخورانند اگر حرارت قوی باشد و در چشم سفیدی بیضه یا شیر دختران چکانند به‌عده شیاف ابیض محلول بشی دختر استعمال نمایند و اگر از اقلیمیای فضه مغسول و مس سوخته .... دو درم اقاقیا صمغ عربی هر کدام سه درم سفیداب قلعی یکدرم باریک سوده بسفیدی بیضه سرشته شیاف سازند و وقت حاجت به شیر دختران سوده بکار برند در ابتدای بثور و قروح نیز نافع ست و در شیر مذکور پنبه آلوده برچشم نهند و ایضاً اسبغول مضروب به گلاب و آب گشنیز تر و روغن گل بر چشم ضماد کنند به‌حسب حدت ماده و چشم ملائم بر فاده بربندند تا که نتو عارض عارض نشود و اگر در نتو شروع کند در شد محکم و صلابت رفاده افزایند و هر وقت تبدیل رفاده کنند و اگر درد شدید باشد شیاف را به‌آب حلبه محلل است حل سازند واگر درد ساکن نشود شیاف ابیض افیونی استعمال نمایند و از حضض و قدری افیون به‌آب کاهو یا از پوست خشخاش یا بیخ لفاح باریک سائیده به‌آب گشنیز سرشته و دیگر ادویه مخدره بر چشم ضماد کنند و هر گاه درد تسکین یابد ادویهٔ مخدره که مضر چشم و بصر اند از چشم دور دارند و بعد سکون وجع و انقطاع سیلان مادهٔ حادهٔ حاده منضجات مثل انزروت مربی به شیر خر مع نشاسته و شکر طبرزد و یا شیاف ابیض به‌آب حلبه سوده صبح و شام استعمال کنند تا که ماده نضج یابد و مده خارج گردد و ردی مرکب از پوست بیضه شادنج و شبخ محرق هر واحد یک جزو کوفته بیخته در چشم ذرور سازند و اکسیرین و شیاف ابار به‌عمل آرند و باید که در قرحه عمیق تر و کثیر الوسخ .... از وردی و اکسیرین آنچه شدید التخفیف باشد استعمال کنند و مناسب که تنقیهٔ بدن از فضول دو سه بار نمایند و رفاده قوی تر بربندند و اگر اکسیرین و وردی بچرک و رطوبت کفایت نکند شبخ محرق تنها استعمال کنند که او را منفعت بدین ست از جهت تجفیف که درو یست و این را تا نشف قرحه و التحام و تقویت چشم و همو.... سطح او بکار برند و بعد از آن شیاف احمر لین و ذرور رمادی چند روز به‌عمل آرند و در حمام داخل شوند و به‌گوشت چوزهٔ مرغ و تیهو و حلوان غذا سازند به‌عده هر گاه چشم .... قوی گردد به شیاف احمر حاد و اخضر اکتحال کنند و ذرور بیاض چشم بکار برند پس اگر اجفان غلیظ شوند ایضاً به شیاف احمر حاد و اخضر اکتحال نمایند و اگر از کثرت .... پلک مسترخی گردد اقاقیا در اب جلنار یا آب آس حل کرده بر پلک ضماد نمایند و هر گاه با قروح چشم

صداع عارض گردد بعلاج صداع حار علاج کنند و اگر ماده دموی باشد فصـــ.... و اگر صفرا باشد مطبوخ خیار شنبر استعمال کنند طبری در بهآب قرحهٔ چشم می نویسد که استفراغ بادویهٔ غیر عنیف و غیر حاد و فصد قیفالین کنند و اگر در مزاج حرارت باشد ماءالشعیر و از غذا بر مزورات اقتصار ورزند بهعده در ابتدا این قطور لعاب اسبغول و لعاب کنوچه و لعاب بهدانه در شیشه کرده بالایش شیر دختران و چند دانه جو مقشه نیم‌کوفته و چند دانه .... نیم‌کوفته انداخته بر آتش گذارند تا آنکه گرم گردد صاف نموده نیم‌گرم هر روز به دفعات کثیر در چشم چکانند و اطراف کاسنی کوفته به روغن بنفشه بجوشانند هر گاه مثل .... نرم گردد بلعابات مذکوره حل کرده بر پلک وقت خواب نهند و هر گاه قرحه نضج یابد و قریب بخروج مده گردد شیاف ابیض اکتحال نمایند پس هر گاه مده ظهور نماید شیاف .... ⁕ **385** ⁕ اضافه کرده هر دو شیاف را بسفیدی بیضه و به شیر دختر سوده غلیظ القوام قطرات بسیار در چشم چکانند و رفاده به گلاب تر کرده بر چشم مورب بربندند و ملاک امر در معالجهٔ .... بستن رفاده است و هر گاه ریم کم شود و قرحه پاک گردد نشاسته سه درم انزروت مربی به شیر خر یا شیر زن دو درم باریک سائیده ذرور نمایند .... شیاف آبار یک عدد و شیاف ابیض دو عدد در سفیدی بیضه رقیق سائیده و شیر دختران در آن ریخته ذرور مذکور امیخته بر هم زنند تا مثل مرهم گردد و اکتحال نمایند .... رفاده گذاشته بعصابه به بندند و بعد هضم دوا جشم بگشایند و پاک کرده برودی که در علاج قرحهٔ عنبیه می آید استعمال کنند و هر گاه قرحه ختم یابد و اصل او باقی ماند ....لیقون و روشنائی دائم بهعمل آورند و حفظ مزاج چشم نمایند و اگر از این کحلها جلا حاصل نشود ادویهٔ بیاض چشم بکار برند و اگر قرحهٔ اکال و متولد از خلط حریف باشد و دائم ....ـتساع و سعی و زیادتی بود در ابتدای خروج مده بانزروت مربی اکتحال نمایند تا که امتصاص و اخراج مده نماید بهعده این ذرور پای ماکیان سوخته باریک سائیده ....لاخوین و حضض و انزروت مربی و اقاقیا مساوی سائیده آمیخته در آب عصی الراعی و لعاب بزرقطونا و شیر دختران هر کدام یکجزو قدری ازین ذرور حل کرده در چشم بچکانند و بهعده پاک کنند و برود بکار برند و در هر قرحه چشم استعجال باکحال مفجره ننمایند بلکه در علاج آن طریق انضاج سلوک نمایند حتی که قرحه نضج یابد پس آنچه مفجر باشد اکتحال کنند بهعده هر چه امتصاص و استفراغ مده نماید بکار برند بعد ازان آنچه ملحم باشد بهعمل آرند بترتیبی که مذکور شد و گاهی عند منع قرحه از التحام از اثینج ....عربی و دمالاخوین و کندر ذکر هر یک جزو سائیده و زعفران سوده ربع یک جزو افزوده اکتحال خفیف می نمایند و گاهی این ذرور را بهآب حصرم پرورده در آخر قروح ....و در التحام او تاخیر افتد استعمال می کنندو بفاصله استعمال نمایند تا چشم استراحت یابد باز اعادهٔ آن کنند و اگر چشم متحمل این ذرور نباشد شیاف ابار بهعمل آرند ایضاً موصوف الیه ....دیگر گوید که بعد از فصد و تنقیه و پرهیز آنچه باعث نضج قرحه گردد مانند آنکه لعاب تخم

مرو و لعاب بهدانه با زردهٔ بیضه تخم مرغممزوج نموده اکتحال نمایند و اطراف کاسنی .... با مغز پیاز در روغن پخته و در آن اندکی خطمی داخل کرده و زردهٔ بیضه مرغ حل کرده شب بر تمامی چشم ضماد نمایند و چون قرحه نضج یافت و چرک آن برآید به شیاف ابار .... ابیض و ذرور انزروت اکتحال کنند تا آنکه از مده صاف گردد و بعد از آن اکتحال به شیاف ابار و شیاف کندر و ذرور مذکور نمایند و نزد انختام بر ایننج و کندر و اقاقیا و انزرئت اکتحال سازند و چون از قرحه چرک آید اب حلبه به مطبوخ به اندکی عسل در چشم بچکانند و بخاکستر کتان در چشم بپاشند جهت آنکه جالی وسخ ست و وسخ مانع التحام قرحه بود .... احتیاجبپرنمودن قعر قرحه گردد بدم‌الاخوین و انزروت و مامیران و مانند آن اکتحال نمایند و چون اشک کثرت و اشتداد یابد شیر دختر از پستان در چشم بدوشند و بنوشیدن....التزام نمایند و مزورات خورند و نزد اختتام قرحه اکتحال بقابضات مانند اقلیمیا و رامک و توتیای غوره نمایند و این قول کلی است در معالجه قروح قرنیه ایضاً .... و صاحب جامع در علاج قرحهٔ عنبیه می نویسدند که فصد قیفال کنند و حل طبیعت به دفعات متوالیه از مطبوخ ساذج نمایند اگر قوت مساعدت کند به‌عده در ابتدا .... ده عدد کوفته و جو مقشر کوفته بست عدد و انزروت دو دانگ و بهدانه شیرین ده عدد در شیشه کرده و آب بر آن انداخته بآتش ملائم بجوشانند حتی که طبخ یابد .... از آتش فرود آرند هر گاه نیم گرم بماند قدری شیر دختران آمیخته شیشه را بجنبانند که مخلوط شود به‌عده هر روز به دفعات در چشم چکانند و هر گاه قرحهابتدا کند چشم بزمور گراید .... عروق او متغیر گردد درین قطور شیاف مامیثا نیم درم ریوند مامیران هر کدام یک دانگ افزوده به‌دستور استعمال نمایند و اطراف کاسنی اطراف عصی الراعی یک یک مشت در آب گشنیز تر بجوشانند و فرود آورده قدری ارد جو و خطمی و اندکی سفیدی بیضه رقیق آمیخته سرشته در شب بر چشم ضماد کنند و هر گاه این قرحه قرنیه را بشگافد آنرا .... گویند علاجش بعد فصد و اسهال چنانکه مذکور شد شیاف ابیض اکتحال نمایند و ذرور انزروت مربی به شیر خر دو درم نشاسته سه درم شکر طبرزد یک نیم درم .... یک درم کوفته بیخته در چشم ذرور کنند بعد استعمال شیاف ابیض به شیر دختران یا سفیدی بیضه رقیق و هر گاه ذرور هضم شود بار دوم شیاف مذکور به‌عمل آرند و به‌عده .... از چرک پاک کرده بر دو ورق نور بنفشه دو دانگ نشاسته نیم درم کتیرا نیم درم سرمهٔ اصفهانی یک درم توتیای هندی یعنی کهپریه دو دانگ مروارید کوچک یک درم ...سوج باریک سائیده بحریر بیخته اکتحال نمایند و هر گاه در قرحه ریم ابتدا کند شیاف ابیض یک عدد مع شیاف ابار سه عدد در شیر خر حل کرده قطور نمایند و رفادهٔ خرقهٔ کتان .... بر چشم مورب به بندند و واجب ست که درین قرحه و قرحهٔ قرنیه در بستن چشم تهاون نکند که بمور سرج می انجامد ملاک حفظ او بستن رفاده و تقطیر هر دو شیاف مذکورست ....می روغن و چربی به‌چشم که در آن قرحه باشد نرسانند مطلقاً که مانع التحام است و

گویند که چون شادنج را به شیر زنان بسایند و در چشم بچکانند قرحهٔ عنبیه را نافع است حکیم عابد سر هندی در شرح اسباب نوشته که علاج قرحهٔ عنبیه بعد تنقیه استعمال قطورات ادویهٔ منضجه مثل لعاب کنوچه و بزرکتان و حلبه در شیرست و یا ذرورات * **386** * که اصل انها انزروت باشد و دیگر ادویه در ان مثل شیاف مامیثا و افیون و مرو و صبر و مانند آن باشند و عند شدت حرارت کافور افزایند و زعفران حسب حال کم کنند یا طرح سازند و نسبت انزروت بادویهٔ دیگر از عشر یا خمس یا ثلث زیاده نباشد سید اسمعیل گفته که در قروح چشم ادویهٔ مسکنه وجع مانند و افیون و خرفه و سفیدی بیضه مرغ و بنج و بیروج و کتیرا و نشاسته و صمغ عربی و سفیداب قلعی مغسول است و ادویهٔ مدمله مانند گلنار و سرمه و صمغ آلو و انزروت و بلوط و زراوند و زیرهٔ کرمانی و ابرسا و عسل و صبر و گل مختوم و ادویهٔ نافعه قروح و سخهٔ چشم زفت و ملح و مری و عسل و ایرسا و راتینج و حب بلسان و ادویهٔ مزمل لحم زاید در قرحه و انزروت و اشنان و مرداسنگ و خبث النحاس و صدف محرق و زنجار و ادویه مجففهٔ قروح ان توتیا و صبر و صدف محرق و استهٔ خرمای محرق و نورهٔ مغسول .... **دبیله قرنیه** و آن عبارت ست از قرحهٔ عظیم ردی عمیق کثیر الاوساخ که سائر طبقات قرنیه و تمامی سیاهی چشم را فرا گیرد و از طبقه چیزی ظاهر نگردد و حجب آنرا میشگافد و کم ست که چشم ازان .... و هر چند بزرگ می‌گردد و چرک بهم میرساند و منفجر می‌گردد و جمیع رطوبات چشم بآن اخراج می یابد و حدوث آن یا از اسباب بادیهٔ خارجیه است و یا از اخلاط حادهٔ حریف داخلیه علاج فصد قیفال و حجامت و استفراغ بدن به مطبوخ هلیله یا به مطبوخ فواکه یا به مطبوخ افتیمون و اصلاح مزاج و تلطیف تدبیر و تقلیل و استعمال مزورات و شیاف ابیض افیونی انزروتی و سائر انجه در علاج قروح گذشت به‌عمل ارند و برای تسکین الم شیر دختران و سفیدی بیضه و روغن بنفشه مکرر در چشم و بعدس و سفر حل هر دو مطبوخ و یا برگ زیتون در ابتدا ضماد کنند و گل مختوم نیز نافع دبیله است و کذا سفیداب و شرب عصارهٔ شاهتره بشکر نیز مفید و بعد سه روز بزرد... و زعفران ضماد کنند و یا سنبل‌الطیب و زرور ضماد سازند و برای نضج تقطیر طبیخ حلبه یا لعاب تخم کتان یا طبیخ اکلیل‌الملک هر واحد نیم گرم در چشم نمایند و چو.... یابد به شیاف ابار و کندری معالجه نمایند و مازو سه درم سرمه اصفهانی پنج درم مثل غبار سوده نیز نافع است و چون التحام یافت شیاف احمر لین اکتحال .... و در آخر آنچه جالی است مانند شیاف و بزج و اخضر بکار برند و بقلت کلام و ترک تعب و ریاضت و آواز قوی و لزوم سکون و راحت امر نمایند و هرگاه .... ضعیف باشد بجوجهٔ مرغ و اطراف بزغاله و حملان وزردی بیضه نیمبرشت غذا سازند انطاکی گوید که دبیله دمل و قرحهٔ سرخ در ملتحمه باشد و گاهی قرنیه را و مادهٔ آن غالبا رطب می‌باشد و اسبابش امتلا و صداع بود و علامتش نخس و دمعه و احساس بجذب عروق چشم است و علاجش مبادرت به فصد بود پس .... استفراغ بفاریقون و آب

شاهتره و ایارج کبار و از تقطیر شیرهٔ سفیدهٔ بیضه اکثار نمایند پس لعاب حلبه نیم گرم پس ممزوج بسفیداب و اگر منفجر گردد معالجه بعلاج .... **شقاق قرنیه و مور سرج** بدانکه گاهی قرنیه به‌سبب قرحه یا بثره یا به‌سبب خارج مثل ضربه و صدمهٔ خارق بشگافد و گاهی بدون تقدم اسباب مذکور اندفاع مادهٔ کثیر ذی قوام یا ر.... بسوی داخل چشم بحرکت عطاس شدید و سعال ملح و صباح قوی موجب انخراق قرنیه گردد و این خرق از سه حال خالی نبود یکی آنکه قشر ظاهری قرنیه بشگافد و باقی .... بیرون آیند و عنبیه بحال خود باشد دوم آنکه قشر ظاهر قرنیه بسلامت باشد و در بعض قشور باطنی ان از تاکل خرق افتد و بعض دیگر نتو پذیرند و یا هر سه قشر منخرق شوند و جزوی از عنبیه نتو یابد و بصورت بثره نماید سوم آنکه هر چهار قشر قرنیه شگافته شوند و از زیر او عنبیه سر بیرون آرد و این مسمی بمور سرج ست لیکن عند این صنعت نام این نتو به‌حسب تفاوت مقدار او مختلف می‌باشد مثلا اگر عنبیه اندکی بقدر سر مور برآید راس النمل و نملی و مور سرج گویندو اگر قدری زیاد برآید مانند سر مگس راس الذبه‌آبی نامند و اگر ازین هم عظیم تر باشد حتی که بقدر دانهٔ انگور ظاهر شود عنبی نامند و اگر ازین نیز بزرگ تر باشد و عنبیه بسیار خارج شود متع انطباق پلک چشم نماید تفاحی گویند و هر گاه تفاحی کهنه گردد و بر ان اجزای منخرقهٔ قرنیه ملتحم گردند مسماری و فلکی نامند و بعضی مسماری را ثولولی خوانند بالجمله .... قرنیه و عنبیه شبیه به بثره و نفاخه آن می‌باشد پس فرق در شقاق قشور باطنی قرنیه و بثرهٔ آن آن است که با نفاخات و بثور سرخی در سفیده و دمعه و ضربان می‌باشد و زیر میل منغمر می‌شود و نتو بعض قشور قرنیه نیست چنین و فرق در نتو جزو عنبیه و نفاخه و بثره آن است که این همرنگ عنبیه می‌باشد .... زرقه یا شهله به خلاف نفاخه و بثره که رنگ او غیر رنگ عنبیه می‌باشد و ایضاً علامت خاص خرق قرینه آن است که حوالی او طراز سفید چون طوق محسوس شود که ازین معرا باشد علاج خرق و نتو مادامیکه در طریق تکون باشد علاجش بعلاج قروح و بثور از فصد و اسهال و غیره نمایند و بعد تنقیه اگر در مزاج ....⁕ 387 ⁕ آب شیرین استحمام سازند و درهوای حمام زیاده مکث نکنند و ایضاً سر را در آب گرم یا ابزن حار یا بارد زیاده منغمس نسازند و روغنها بر سر استعمال ننمایند و اغذیه حید .... معتدل المقدار بارد رطب اختیار کنند و جلاب و آب انار میخوش و شیرهٔ تخم خرفه یا ماءالشعیر اگر حرارت قوی باشد بدهند و سفیدی بیضه رقیق با شیر دختران .... ازان شیاف ابیض محلول به شیر دختران در چشم چکانند و یا از اقلیمیای فضی محرق مغسول نحاس محرق مغسول هر یک دو درم اقاقیا صمغ عربی هر یک سه درم سفیداب قلعی .... کوفته بحریر بیخته با سفیدهٔ تخم مرغ سرشته شیاف ساخته با شیر دختران حل نموده پارهٔ پنبه را بدان تر کرده برچشم گذارند و نیز بلعاب بزرقطونا ممزوج به گلاب و اب گشنیز تازه و روغن گل ضماد نمایند و چند مرتبه به حسب حلت ماده به‌عمل ارند و بر چشم رفاده گذاشته ملائم به

بندند تا که نتو ننماید و چون بینند که نتو می نماید و شروع ....آن است محکم به بندند رفائد را و گاه گاهی بگشایند و تبدیل نمایند و اگر وجع شدید باشد شیاف ابیض افیونی استعمال نمایند و حضض به اندکی افیون و پوست خشخاش با پوست بیخ لفاح نرم کوفته به‌آب گشنیز تازه سرشته برچشم طلا کنند و بعد تسکین الم ادویهٔ مخدره مطلقاً نزدیک چشم نبرند و درین هنگام تسکین وجع و انقطاع .... مادهٔ حاده بآنچه باعث نضج ماده باشد مثل انزروت به شیر خر پرورده و یا نشاسته و نبات استعمال نمایند تا مده اخراج یابد و بعد ازان شیاف وردی مرکب از پوست بیضهٔ مغسول و شادنج و شنج محرق مساوی کوفته بحریر بیخته ذرور نمایند و اکسیرین و شیاف ابار نیز مفید است و بالجمله مادامی که نضج ظاهر شود بعلاج قروح علاج کنند و هر گاه متحرق شود اولاً بر آن اضمده قابضه مع جالیه مثل سفر جل و عدس هر دو مطبوخ بعسل و مثل پست جو و اب به و اندکی زعفران و مثل غنچهٔ انار و زیتون و زردهٔ بیضه و زعفران یا انار مطبوخ مهرا به اندکی سرکه یا آب حصرم ضماد نمایند و اگر احتمال کنند مع نشاسته و مانند آن در چشم چکانند و به بندند پس هرگاه خرق عارض گردد .... از آنکه لبهای قرنیه غلیظ شود بعلاج خرق پردازند و الا بعد غلظ علاج نپذیرد و بزودی تمام ادویهٔ قابضهٔ غیر ذی خشونت چون شادنهٔ مغسول و اقلیمیای نقره و بسد ....محرق مغسول و ودع محرق مغسول باریک ساخته یا مانند آن مثل ذرور اکسیرین که نافع ترین اشیاست در چشم اندازند و یا شیاف ابار اکتحال نمایند و شادنج مغسول ذرور سازند و اگر شادنج در اب برگ زیتون یا آب عصی الراعی حل کرده جکانند بهتر باشد و یا توتیای کرمانی مربی به‌آب برگ زیتون یا آس و یا شادنج مغسول و حضض سفیداب مغسول و یا کحل محرق مغسول و یا سفیداب رصاص و اقلیمیای فضی و صمغ عربی به‌عمل آرند و رفادهٔ غلیظ نهاده دائم چشم را به بندند و بر پشت بخوابند و در نتو ... ذرور وردی نیز مفید و رفادهٔ مدور مقدار خانهٔ چشم ساخته بر چشم نهند و بالای آن صفحهٔ اسرب بوزن پنج درم تا ده درم نهاده بعصابه محکم به بندند و اگر عوض قطعهٔ سرب .... سرمهٔ مسحوق بر بندند اولی و معمول همین است و اگر خواهند رفاده را مانند خریطه سازند و در آن سرمه سوده پر نموده بر چشم گذارند و بالایش صفحهٔ اسرب را بربندند و بعلاج ....و بثره معالجه کنند و شیاف وردی و دیگر شیافات و اکحال سفید قرحه و مور سرج بکار برند و ایضاً بقول شیخ در نملی و ذبه‌آبی معالجه بمایعات قابطه نمایند و به سرکه وآب گرم و یا به‌آبی که در آن گل سرخ و رصاص محرق و اقلیمیا گل مختوم و سفیدآب مغسول و ابارست و از کحال مازو دو جزو سرمهٔ محرق مغسول ده جزو و از شیافات شیاف اغروتیون و ارقطیون و به‌آبریاس و شیاف عربی و اقوی از همه شیاف بریطوسلیس ست و از ذرورات اکسیرین سودمندست و کذا ذرور که در مور سرج .... مجرب ست و بعد چکانیدن شیاف چشم را به بندند و بر پشت بخوابند و گویند که رفاده به گلاب و سرکه که در آن عدس جوشانیده باشند تر کرده بر

بندند و گویند این شیاف ببعض افاضل در خواب ارشاد شده و مجرب النفع است بگیرند توبال نحاس محرق مغسول یک درم اقاقیا یک درم شادنج مغسول نیم درم سنبل هندی ربع درم طراثیث بتمامی ....درم جدا جدا کوفته بیخته وزن کرده در هم نموده سحق بلیغ نمایند و به‌آب باران سرشته شیاف سازند و در سایه خشک نموده با یکی از شیافات محللهٔ نافع قروح .... در آن قبض باشد بسایند و بکار برند و بدانند که هر گاه قرحه در نتو شروع کند بستن چشم برفاده و خواب بر پشت لازم گیرند و از پرخوری و امتلای .... و خوردن اغذیه مبخره و عطسه و سرفه و قی اجتناب نمایند و مکرر مهجمهٔ بی شرط برقفا گذارند و اطریفل صغیر تناول کنند و اغذیه مجففه بخورند و اگر محتاج به‌مسهل باشد ....هلیله یا فواکه مقوی به‌ایارج فیقرا بیاشامند تا تنقیهٔ دماغ و سائر بدن حاصل شود و عنبی و تفاحی مزمن و مسماری و فلکی لاعلاج اند و قومی قطع اقسام .....می‌کنند و ترک او صواب ترست و گاهی از مور سرج خون سائل شود پس بذرور شادنج و گل مختوم علاج کنند و در خرق قرنیه حادث به خون کبوتر یا خون .... در چشم چکانند و پنبه بسفیدی بیضهٔ مرغ و روغن گل تر نموده بر چشم گذارند تا دو روز و در روز سوم به‌آب و نمک تکمید چشم نمایند و شیر دختران در آن بچکانند *388* **حفر و سلخ قرنیه** حفر قرنیه آن است که جزوی از قرنیه زائل گردد و در آن حفره بهمرسد و عمیق صاف از مده و چرک باشد و سببش یا از خارج بود مثل نخسه ... که بقرنیه رسد و یا از داخل مانند قرحه و بثره که در آن بهمرسد و بیشتر صبیان را به‌سبب نرمی اعضا و حرارت امزجه و کثرت فضول حاره عارض می‌شود .... اگر محاذی ثقبه باشد و سلخ قرنیه آنکه پوست رقیق از ظاهر قرنیه به‌سبب مرور چیزی حاد بر آن مثل آهن و نی و غیره و یا ملاقات دوای حاد محرق جالی خرا.... و این نیز مخوف است اگر بمقابل ثقبه باشد علاج اگر بدنی ممتلی باشد فصد کنند و بعد ازان تنقیهٔ بدن از خلط غالب نمایند و آنچه در آن تجفیف باشد مثل شیاف ابار اکتحال نمایند و ذرور اغبر یا شادنج مغسول یا شنج محرق مغسول یا کحل و صدف محرق مغسول در چشم بپاشند و سا....بعینهٔ علاج شقاق و قروح و بثورست از اشیای منشفه و اصلاح اغذیه در ابتدا بمزورات و بعد ازان بطیور و آشامیدن جلاب اخیرهٔ تخم خرفه یا ماءالشعیر **دمعه** و آن مرضی است که چشم دائم از اشک تر باشد و گاهی اشک دفعةً سائل شود بدون آنکه تابع مرض دیگر مثل رمد و جرب و بثره و جسارت پلک و شعر زائد و منقلب.... امراض چشم باشد و اکثر حدوث آن باصحاب امزجهٔ رطبه و پیران و در زمستان و بلدان رطبه باشد و آن مرض مخوف ست و دمعه یا مولودی باشد و یا عارضی و عارضی یا لازم در صح.... یا تابع مرض بود چنانکه در حمیات حادهٔ غضی و دموی و حمی یوم سهری و ورم دماغ و نزلات و زوال طبقات و رطوبات چشم از موضع خود و گاهی در تمدد افتد مرض چون بحد افراط رسد امراض دیگر مثل بیاض و سلاق و انتشار اهداب پیدا کند و گاهی عروض دمعه در مشائخ مقدمهٔ فالج مشهود گشته بالجمله سبب

دمعه عارضی در صحت حرارت یا برودت چشم و دماغ یا امتلای راس و چشم و ضعف و قوت ماسکه و هاضمۀ چشم بود یا نقصان گوشت موق اکبر باشد خواه بالطبع و یا باستعمال ادویه و یا از مبالغه قطع در ظفره و غده یا به‌سبب حدوث غرب نزد ماق و جدری و مبدأ این مرض رطوبات دماغی ست و سیلان آن بسوی چشم بیکی از دو طریق یعنی عروق قحف یا داخل آن و ایلاقی گوید که مبدأ دمعه سه موضع است یکی عروق باطن قحف دماغ و رگ‌های باطن پلک دوم عروق خارج قحف سوم عضلات چشم به‌سبب ضعف این عضلات و هر سه این مبدأ را اسباب سابقه اند و سبب اقرب و واصل نقصان لحم لحاظ ست طریق تشخیص اقسام دمعه آن است که اولاً از مریض پرسید این مرض از چند مدت ست اگر از ابتدای پیدایش خود بیان کند مولودی بود و الا عارضی باشد و در عارضی به بیند که بامراضی دیگر هست یا نه اگر باشد مرض بود و الا عارضی لازم ضحت باشد بعد و بموق اکبر او نظر کنند اگر در گوشت او نقصان دریابند سببش همان باشد و الا سبب او حرارت چشم و دماغ یا برودت آن با .... و ضعف قوت ماسکه و هاضمه باشد پس بسوی حرکت پلک و به‌چشم و عروق آن نظر کنند اگر سرخی حرکت و سرخی چشم و ظهور عروق آن مدرک گردد و با آن اشک گرم .... یا حکه باشد از حرارت بود و اگر بطور حرکات و سفیدی چشم و دقت عروق او و اشک بارد و غلیظ و خفت در تابستان و هنگام خروج از حمام و تقدم رسیدن سردی معلوم گردد از برودت باشد و اگر آثار امتلای کدامی ماده از علامات مخصوصۀ آن بطوریکه در ابتدای بحث امراض چشم مسطور شد دریافت شود سببش امتلای ماده باشد پس اگر دوام دمعه مع عطسه بسیار پود طریق سیلان رطوبت از عروق باطن قحف و باطن جفن باشد و اگر عروق جهبه و صدغین ممتلی ممتد نماید از خود قحف باشد و اگر علامات هر دو طریق مذکور یافته نشود و با حجوظ عین دمعه دائم بود سببش ضعف عضلات چشم باشد و گویند که اشک غلیظ گرم بر مادۀ دموی .... کثیر الرمص بر بلغمی و رقیق حار بر صفراوی دلالت کند و از سودا نمی‌باشد و انطاکی گوید که اگر از دمعه سلاق یا نقص لحم در اماق و جفن پیدا شود بورقی حاد با.... امتزاج بلغم بصفرا یا احتراق بعض ابخره پیدا شده و الا از دم باشد اگر سرخی با وی شدت کند و اجفان هنگام خواب ملتصق نشود و الا از بلغم باشد و حکه مثل ....در پیدا بودن از اخلاط مالحه و کذا انتشار اهداب و علامت دمعه بالغ دارد از اقاصی دماغ انسداد خیاشیم ست چنآنچه در زکام عارض شود و گاهی دمعۀ حاده بدان که ثقبه که میان چشم و بینی ست گشاده گرداند پس از آن رطوبات نیز سیلان کند چنآنچه هنگام عظم آن غرب حادث شود علاج دمعۀ مولودی لاعلاج است و آنچه تابع امراض دیگر باشد بازالۀ آن مرض زائل شود و اگر نقصان گوشت موق اکبر عقب قطع ظفره یا تاکل او بدوای حاد باشد تغذیه باغذیۀ محموده مثل گوشت چوزۀ مرغ جملا.... خورانند و جلاب و شربت بنفشه بنوشانند و ذرور اصفر و شیاف زعفران و شیاف صبر استعمال کنند و

بکندر و خصوصاً بدخان او و دم‌الاخوین و مازد و سما.... ❋389❋ ....لرزد و ماميثا و آس و زعفران و دیگر منبتات لحم و مجففات رطوبت مثل شياف مجموعهٔ بقائی و هلیله زردو انزروت هر دو مساوی باریک سائیده و دوائیکه از مجربات اولی است در موق اکتحال نمایند و بهتر آن است که اول جشم را به‌شراب انگوری بشویند پس اندکی صبر سوده بر لحاظ گذارند و یا شیاف ماميثا یک درم زعفران دو دانگ .... نیم دانگ شب یمانی سوخته یک دانگ سائیده به‌شراب کهنه شیاف ساخته در شراب سوده در گوشه چشم نهند و اگر برگ بنج در شراب انگوری یا میفختج پخته بر چشم نهند نافع بود شب یمانی سوده به‌شراب پخته اسفج بدان تر کرده بر چشم نهند بهتر باشد اما اگر گوشت موق بتمامهٔ فانی و مستلصل شده باشد انبات لحم او ممکن نبود هرگز علاج .... و دمعه که از حرارت یا برودت چشم و دماغ باشد معدلات آن بکار برند و ایضاً تخم کاهو بر پیشانی ضماد کردن و کذا نشاسته در گلاب گداخته و سفید آمیخته بر ماق گذاشتن و بمبردات مثل توتیا و صمغ و نشاسته و گل سرخ اکتحال نمودن و یا گل سرخ و گلنار و صدف سوخته و توتیا و ننشاسته بریان در چشم کشیدن .... را که سبب حرارت پود نافع است ورازی در برءالساعه نوشته که اگر دمعه حادث از مشی بسیار در آفتاب باشد صاحب آن افیون ببوید و اندک ازان گرد چشم....ند در ساعت تسکین میدهد و اگر از بسیاری مجاورت آتش باشد زائل می‌گرداند آنرا در زمان قلیل تناول آنچه مؤلد بلغم ست مانند ماهی تازه و کاهو و بستاند .... کابلی را تا مانند غبار گرد و بمیل نقره در چشم کشند در ساعت زائل می‌گرداند و حنا و مازو با هم سوده بر کف پاها و سر نهادن در انواع دمعه مفید نوشته اند و کذا ....ل لاجورد و غیر مغسول که مجرب سویدی است و یا تخم خرمای محرق مغسول و ماميثا و یا مروارید و یا هلیلهٔ زرد سائیده که در گلاب تر کرده در آفتاب نهند و بعد ....ب شدن باز بسایند و یا آبنوس بر سنگ سوده و یا برگ صغیر که اندرون گل سرخ می‌باشد خشک کرده سائیده و یا حجر غاغاطیس در شیر دختر سوده و کذا تقطیر سرکه ....چشم که مجرب انطاکی ست و یا پوست انبر باریس در گلاب یک شبانه روز تر کرده و یا شادنج محلول در گلاب هر واحد نافع و ایضاً مغز تخم هلیله زرد دو حصه مغز بلیله.... مغز خسته آمله یک حصه حب بسته به‌آب سائیده در چشم کشند و غسول تر پهله و سرمهٔ مفید دمعه گرم و عصارهٔ آمله و طلای کهره و شیاف سماق نیز سودمندست و اکتحال باسلیقون و روشنایی و سرمه مفید دمعهٔ سرد و پوشیدن سر ونهادن مشک و قرنفل در کلاه برای دمعهٔ بارد نافع و کذا ذرور کباش قرنفل نیم درم سوده بر مقدم سر یا پوست ....شک کرده و یا برگ او و یا گل او که هر واحد مجرب سویدی ست و یا عودالفرح دو درم کباش قرنفل یک درم باریک سائیده و اکل دارچینی و ضماد عصارهٔ قنطوریون .... بر پیشانی و یا قطور عصارهٔ برگ زیتون برّیِ و یا زعفران در شیر زنان حل کرده و کذا اختلاط صبر در ضمادات که مقوی فعل آنهاست و اکتحال آب پیاز و یا دخان ....ـنوبر و یا مرارهٔ سلحفاه و

یا شنگرف یا دخان را تینج و یا سرگین سوسمار و یا پوست بیضهٔ شتر مرغ و یا دخان صمغ بطم و یا عصارهٔ برگ زیتون برّی و یا اشق و یا مس .... و یا پوست بیضهٔ سوخته و یا کندر و یا دخان آن و یا صدف سوخته و یا دخان او و یا زهرهٔ خروس و یا زهرهٔ ماکیان و یا دارچینی یا بادیان و یا مرقشیشای فضی یا ذهبی .... نافع ست و گویند که ادخال دخان زفت و کذا دخان صنوبر کبار و کذا مصطکی و کذا نحاس محرق و کذا مشک و کذا آب آس در اکحال دمعه مقوی فعل آنهاست دمعه که از امتلای چشم و دماغ و ضعف ماسکه و هاضمه چشم بود بعد تنقیه حسب ماده به فصد و مسهل و حب ایارج اطریفلات و حب الشفا بخورند و از اغذیه مبخره و عدس و باقلا بپرهیزند و در ماده حار برای تعدیل مزاج ادویه که بهر دمعه حار مذکور شد به‌عمل آرند و گویند که رُب هلیله زرد دو درم مع بنفشه سه درم حبوب ساخته خوردن .... دمعه که وقت حرارت زیاده شود عجیب ست و کذا نوشیدن ماءالسکر و اکتحال شادنج مغسول توتیای مغسول مارقشیشا هر واحد یک درم مروارید بسد هر واحد نیم درم .... مامیثا صبر هر یک ربع درم در مزاج حار نافع ست و اگر آب غوره و بلح بجوشانند تا که غلیظ شود و در چشم کشند نیز مجرب ست و در ماده بارد بعد تنقیه به حب قوقایا .... جالینوس استعمال سعوطات منقی راس و دخول حمام هر روز بر نهار و دلک بعد حلق سر و جوزبوا مدام در دهن داشتن و صبح و شام حب الشفا یک یک خوردن و بر .... و کاه کهنه انکباب کردن و اغذیهٔ سریع الهضم مخلوط باشیای هاضم و معجون بنفشه مع گلقند عسلی و شکری خوردن مفید است و در هر سه روز وقت شب حب شبیار .... مخمر یک جزو زراوند و حرج و خبث الحدید فولاد مدبر به سرکه و بریان به روغن بادام هر یک ربع جزو مرتب ساخته از دو ثلث درم تا یک درم بخورند و اگر مزاج احتمال کند .... بیفزایند و گلنار فارسی و سختج توتیای هندی کحل شلوذی یعنی مغربی از هر واحد یک درم طباشیر بریان نیم درم کلس قشور بیضه نیم درم همه را سائیده بحریر بیخته ...ل نمایند و بس است که کفایت می نماید آنرا توتیا و سرمهٔ اصفهانی بقول جالینوس در ین نوع تنقیه راس و علاج به شیافات قابضه باعتدال مثل آنکه مامیثا و زعفران بسازند و شیاف سنبل معجون به‌شراب صحت بخشد و ادویه که بهر دمعهٔ بارد مسطور شد استعمال کنند و کحل دمعه و برود دمعهٔ برود اسود و حب نافع دمعه ‌‌* **390** * و شیاف اخضره یاسمین درین به‌آب معمول ست و شیاف اسود و شیاف حضض و شیاف علائی و شیاف نارنج و شیاف دهنهٔ فرنگ و برود جالینوسی و در .... دمعهٔ کحل الجواهر نیز نافع ست و نسخه های آنها در مرض رمد و بیاض چشم و نزول الماء ضعف بصر و غیره مسطورست و اکتحال سنبل‌الطیب مع بازوی سبز نیز مجرب و اگر هلیلهٔ سیاه مازو سنبل‌الطیب پوست هلیلهٔ زرد مساوی به‌آب سائیده و حب سازند و در چشم کشند و حوالی آن طلا کنند نیز نافع دمعه است و کذا توتیای مغسول ده درم و هلیله زرد و صبر هر واحد یک درم و فلفل نیم درم مجرب و سنگ بصری یک

توله مرچ سیاه شش عدد هر دو را کوفته بیخته در تهالی روئین انداخته با پشت کئوره پهول چند خوب بسایند تا مثل غبار شود در چشم کشند که جهت دمعه معمول و بتکدر و حکه نیز مفید و سنگ بصری بسد محرق مغسول هلیلۀ زرد هر یک دو درم صبر سقوطری .... هر یک نیم درم کوفته بیخته در چشم کشیدن مجرب مسیحی ست و اکتحال فلفل نمک هندی هر یک یک درم دار فلفل دو درم کف دریا نیم درم سرمه سه وزن همه ادویه بمزاج بارد نافع است و گویند که اگر توتیای معدنی در میان خرما نهاده بسوزند پس برآورده پنج بار شسته و در سایه خشک نموده پنج درم بگیرند و دانه قاقله کبار پنج درم آمیخته اکتحال نمایند در بارد مزاج بصحت نجربه پیوسته و اگر فلفل گرد بستانند و پوست سیاه آن خراشیده دور کنند پس هموزن فلفل محکوک مغز تخم سرس گرفته سائیده در شهد حب سازند و حاجت به گلاب حل کرده بکشند برای دمعه مجرب و نزول و بیاض را نیز مفید است و توتیای هندی یعنی کهپریه و حکاکه هلیلۀ زرد مساوی بهآب غوره یا آب سماق سائیده خشک کرده باز سائیده که در دمعه امتلائی و منع رمد و حفظ صحت چشم ستودۀابن تلمیذست و بدانند که اگر سیلان رطوبت از عروق داخل قحف باشد بعد تنقیه بدن غرغره و تعطیس و تعدیل دماغ و تقویت او باشیای خوشبو و بعد هر دو روز یا سه روز تحلیق راس و تعلیق محاجم بر مؤخر سر بهعمل آرند و اگر سیلان از خارج قحف باشد اضمدۀ ناشف رطوبت غبار و آسیا و کندر و غبار او و مر و افیون و آب معصور شوک بر سر ضماد نمایند و همه اشیای قابضه و لزوقاتی که بر جبهه و شقیقه می چسبانند او را نافع ست و اگر سبب .... ضعف عضلات چشم باشد بادویۀ مقویۀ محللۀ رطوبات مثل برود حصرم و باسلیقون و روشنائی اکتحال نمایند و اگر از ساذج هندی مامیران چینی پوست هلیلۀ بسد هر واحد یکدرم مشک یکدانگ سرمه ساخته در چشم کشند جهت دمعه که از ضعف عضلات چشم مجرب است و کذا استخوان هلیله زرد سوخته نمک هندی و مازو هر سه .... درین بهآب بتجربه رسیده و کذا توتیای مربی بهآب هلیله زرد که هلیله مقشر را تا یک هفته در آب تر کرده مالیده صاف نموده در آن توتیا پرورده باشند نافع است و اگر توتیا .... سرمه یک درم شادنج مغسول نیم درم اقلیمیای طلا چهار دانگ باریک سائیده بهآب هلیله زرد دو جزو و اب غوره و آب سماق هر یک یک جزو پرورده استعمال نمایند نیز مانع و .... عضلات چشم است و یا اول چشم را اندرون و بیرون بهشراب انگوری بشویند پس اندکی صبر در آب مکوه چکانند و از اقاقیا و برگ مامیثا و مکوه سبز مساوی در شراب کهنه .... و شیخ میفرماید که قانون در علاج دمعه استعمال ادویۀ معتدل القبض و التسخین و الطعم ست و آنچه از قطع ظفره نباشد در آن توتیا و سرمه و اکحال توتیا.ی و جمیع شیافات و شیاف انزروتی و شیاف اصطفطیقان نافع است و آنچه درین بهآب بتجربه رسیده این ست که اب انار ترش یک رطل بجوشانند هرگاه نصف بماند صبر سقوطری حضض فیلزهرج زعفران شیاف مامیثا هر واحد یک مثقال مشک دو دانگ داخل کرده

در شیشه سربسته تا دو ماه در آفتاب نگه دارند و بکار برند و کذا دخول حمام بر نهار و مقاوم در آن و تقطیر سرکه و آب اکثر در .... از مجربات ست انطاکی گوید که ابتدا به فصد کنند اگر علامات غلبه دم ظاهر باشد و حزم منخرین بعد ازان اسهال طبیعت به‌مسهل مناسب و صرف عنایت تنقیه دماغ و تقویت آن به‌ایارج لوفاذیا اولاً به‌عده اطریفل کبیر یا ایارج ارکیفانس یا فیقرا و حب اصطمخیقون و بعد وثوق به تنقیه وضعیات بکار برند و درین هنگام .... نگاه کنند اگر ورم یافته شود ابتدا بتحلیل آن نمایند تا از ظهور چیزیکه در چشم باشد منع نکند یا از حبس چیزیکه سیلان او واجب ست حبس جفن از حرکت نگردد .... چیزیکه بدان تحلیل ورم حار کرده شود آب گشنیز بلعاب بهدانه و حلبه و گلاب ست و بآرد به شیر زنان و خرد حلبه پس در علاج دمعه بذرور اصفر و شیاف زعفران شروع .... اگر در انجا علتی نباشد و الا اگر لحم موق ناقص شده باشد آنچه انبات آن نماید مثل مازو و مامیثا و سماق بیامیزند و اگر در انجا انتشار باشد سنبل زیاده کنند و از .... دمعه و مضیکه ازان باشد آزموده است این ست که اب انارین بجوشانند تا ربع آن بماند پس صاف کرده مثل آن گلاب و آب بادیان اضافه کنند و در آن اگر یک رطل باشد و نیم برگ آس کوفته و نیم اوقیه هلیله و مثقال از مجموع صبر و زعفران و کندر و مامیثا و حضض سوده انداخته بجوشانند تا غلیظ گردد پس در شیشه کرده زیر آفتاب گذارند ... استعمال نمایند و آنچه در اکحال و شیاف و برود و ذرور گفته شد کافی بود و از مجربات این است که مازو و اس و گلنار و پوست بیضه و هلیله زرد مساوی در ده چند ان .... بجوشانند تا ربع بماند صاف کرده را سخت اثمد مر مساوی زعفران نمک سوخته شبخ محرق بسد هر واحد ربع مشک عشر جمله همه را بسایند و به سرکه مذکور تسقیه نمایند .... ❋ **391** ❋ خشک کرده صاف نموده بکار برندکه در قطع رطوبات و تجدید بصر و انبات لحم مجرب است و بعضی متاخرین مینویسند که در دمعهٔ ضربی و سقطی فصد کنند و تنقیهٔ به حب ایارحج و غیره نمایند وزردچوبه و زعفران شیلف مامیثا گل بابونه هر یک هفت ماشه بزردی بیضهٔ مرغ و سنگ پشت و روغن زنبق سرشته ضماد کنند و در دمعه کهنه .... که از ظربه بود در هر هفته دو بار قی کنانند و هر روز وقت خواب حب قوقایا چهار ماشه خورانند و صبح نیز سه ماشه یا گلقند دو توله و عرق بادیان نیم پاو و غذا شوربای .... دراج به نان تنوری دهند و بجای اب عرق بادیان نوشانند به‌عده سرمهٔ اصفهانی و برابر آن جست تا چهل روز در چشم کشند و قلیهٔ‌شلجمی و زردکی و نرگسی به نان خورانند .... هم گاه باشد که در هر زمانی قلیل قطرات اشک میچکد و منقطع می‌شود و این را ابوالتین گویند و سببش عروض غلظ در پلک بالا مع نتو در باطن او و اصطکاک او بملتحمه .... است و این مرض عند امتلای بدن از مواد و پری معده از طعام و شراب و در کثرت بیداری زیادتی میکند و هنگام خلو معده و اعتدال خواب خفت می پذیرد علاجش تنقیه بدن و پرهیز از اغذیه غلیظهٔ مبخره و تقلیل غذا و تجوید هضم و تکمید پلک به‌آب گرم و تضمید او

باضمدۀ محلله مثل ماميثا و مر و زعفران و بعد تنقيه اكتحال بمدمعات .... رطوبت چون باسليقون و شياف احمر لين ست و بقول امين الدوله از اشياى مدمعۀ نافعه درين نوشادر مسحوق ست و همچنين فرو بردن ميل در پياز .... ان و بعضى گويند كه اين مرض اگر بعد قطع ظفره پديد آيد يا مولودى بود هر دو علاج نپذيرد و اگر به‌سبب كثرت رطوبت دماغ باشد تنقيۀ دماغ به حب شبيار كنند .... بحمام نمايند و شياف دينار چون در چشم كشند و بايد كه حب شبيار و قوقايا در هر هفته بخورند و غذاى مجفف ملطف مانند كبک و دراج و مرغ جوان با نان تنورى .... كه در آن باديان داخل كرده باشند دهند و عوض آب بر عرق باديان و بادرنجبويه اكتفا ورزند و سرمۀ سياه و سفيدۀ ارزيز هر دو برابر در چشم كشند **حرقت عين يعنى سوزش چشم** .... ارتفاع ابخرۀ لذاعه از معده يا انصبه‌آب اخلاط حارۀ صفراويه از دماغ بطبقات چشم ست علاج سنگ بصرى به‌آب غوره پرورده در چشم كشند و كاسنى سبز .... به روغن گل ضماد نمايند و كافور در چشم اندازند و اگر كافورى يک دانگ سفيداب مغسول يک مثقال به گلاب سائيده و طلا كنند چشم را بغايت خنک گرداند و اگر فائده نشود ....وجود مادۀ حار ظاهر باشد اول مسهل صفرا بدهند و يا بماءالفواكه يا مطبوخ او و يا مطبوخ هليله تليين طبع نمايند و هر صبح عناب و آلو بخارا هر يک هفت عدد تخم كاسنى ....درم جوشانيده شكر سفيد يا ترنجبين ده درم داخل كرده بنوشند و غذا مزورۀ ماش و مغز بادام و كدو بخورند و اگر احتياج باشد ابتدا به فصد نمايند و حجامت كنند ....تنقيۀ مدمعات در چشم كشند و اكتحال بر دو احمر مفيد و شياف سماق و عصارۀ آمله براى حرارت و سوزش چشم معمول مؤلف است و كذا ضماد كاسنى سبز و گشنيز سبز هر يک هفت ماشه شب به‌آب شيرين خيسانيده وقت صبح چشمها را بدان بشويند و اين دوا دهند شيرۀ تخم خرفه و مغز تخم كدو و مغز تخم پزديه هر يک نه ماشه زرشک هفت ماشه تخم كاهو سه ماشه در عرق نيلوفر .... هر يک نه توله براورده شربت نيلوفر چهار توله داخل كرده بنوشند و اگر حرارت زياده محسوس شود و لعاب بهدانه سه ماشه زياده كنند هفت هشت روز به‌عمل آرند اگر صحت نشود .... سررو گشايند و تليين طبع به‌آب فواكه و يا به طبيخ هليلۀ فواكهى علويخان كه در آن شربت ورد مكرر اهليلجى باشد بايد كرد و غذا بنوماش باسفاناخ و خرفه با برنج دهند و بعد از .... اين كحل اشک آور به‌عمل آرند فلفل دارفلفل هر يک يک ماشه زعفران چهار ماشه حضض شش ماشه سنبل‌الطيب چهار ماشه كافور يک سرخ سائيده در چشم كشند .... حمام نمايند و گويند كه اگر ازين دوا صحت حاصل نشود تنقيۀ دماغ به حب ايارج و حب بنفشه مقوى بتر بدوغاريقون نمايند و جلاب از اصل‌السوس مقشر كوفته سه درم و گلقند .... بدهند و غذا مزوره نخود مع گوشت حملان و نان صاف بخورند و از فواكه انجير و انگور و مويز و مانند ان بدهند و گويند كه اگر به‌سبب خوردن اغذيه مبخره مثل فل و باقلا و گوشت و عدس و جغرات با كهئپرى بنوماش و غيره باشد و از وقت شروع هضم غذا و تا اتمام

هضم سوزش در هر دو چشم بسیار بود بنگرند اگر در مزاج برودت یافته شود .... شبیار دهند و یا این سفوف بدهند اصل‌السوس مقشر آملهٔ مقشر النچی کلان هر یک سه درم نبات برابر شربتی نه ماشه و خائیدن بادیان درین به‌آب مجرب .... النچی کلان بریان و هم مصطگی و جوارش آن و جوارش عود شیرین بسیار نافع و اگر در مزاج حرارت بود جوارش عود ترش و شربت زرشک دهند و خائیدن .... خشک در منع آن از مجربات ست و همچنین سفوف نمک با گلاب و آنچه به‌سبب ورم سپرز و ریاح سوداوی چنآنچه در اصحاب مالیخولیا می‌باشد پدید آید علاج آن مرض نمایند

قذی یعنی چیزی در چشم افتادن ❋ **392** ❋ هر گاه در غبار و هوای تند چشم خلش کند و اشک بیرون آید و قبل ازان رمد و غیره نباشد بدانند که چیزی در چشم افتاده پس می باید که از مالیدن چشم صع نمایند و به‌آب گرم بشویند و بدان تکمید نمایند و شیر زنان چکانند و پلک برداشته به بینند اگر چیزی محسوس شود بپارچه یا پنبه بردارند و الا نشاسته باریک سائیده در چشم پر کنند و زمانی بدارند پس از پنبه بیرون آرند و گاه باشد که جانوری خرد تر از پشه که بزبان نبطی آنرا طالب العین گویند و نبیطه نیز نامند در چشم آویزد و .... و سوزش در چشم پیدا نماید درینصورت فی الفور چند قدم باز پس روند روند و آب نیم‌گرم در کف گرفته بر چشم زنند و گل ملتانی سرخ باریک ساخته به‌چشم اندازند و ساعتی چشم بسته دارند به‌عده از خرقه یا پنبه صاف نمایند و یا به‌آب گرم پارچه تر کرده تکمید نمایند و بمیل مثقوب ذی اضلاع بدمند و بضلع او بخارند بملایمت و چشم را بگشایند و آب در آن ریزند و بعد زوال او اگر در چشم سرخی باقی ماند شیاف ابیض و شیر دختران اکتحال نمایند یا قطوریکه در رمد گذشت به‌عمل آرند و اگر خون زائد و بدن ممتلی از .... فصد و تنقیه نمایند تا رمد بهم نرساند و آنجا که چیزی دشت چون ریزه شیشه و مانند ان در چشم افتد بموچنه بردارند و پنبه مندوفه در شیر زن تر کرده نهندو یا .... بیضه مرغ چکانند و اگر ریزه اهن بود و بتدابیر دیگر برنیاید متصل چشم سنگ مقناطیس بدارند که بدان بیاویزد چنآنچه والد مرحومی علاج شخضی آهنگر بهمین نهج.... و گاهی فلوس ماهی بسیار رقیق و نرم و کوچک در چشم افتد و بچسبد و بمشکل براید پس روغن زیتون یا روغن دیگر در چشم چکانند و هر گاه فلس مذکور بچسبد سیاهی جشم نتو .... و از ملتحمه بلند شود و فلس ظاهر گردد بسرمیل مضلع بردارند و بعد برآوردن این اشیا اگر در چشم اذیت او باقی بماند بچیزی مملس و مدمل مثل شیاف ابیض و شیر زن و سفیدی بیضه و ذرور نمائم تدارک کنند و اگر خوف هیجان ماده و ثوران چشم باشد فصد و استفراغ به‌عمل آرند و برد و رمادی و مانند آن برای نشف رطوبت .... آن اکتحال نمایند و از حضرت علی کرم الله وجهه منقول است که اکتحال سرمه مزیل قذی و مصفی بصرست و اکتحال و ذرور انزروت خصوصاً با شکر و نشاسته و چشمیزج .... قذی و کثیرالفوائدست برای چشم و چسبانیدن برگ شاهسفرم برچشم جذب می نماید آنچه در چشم افتاده و حدوث یافته در

آن و اکتحال قلقطار صاف ....چشم را از قذی و رمص نکته گاه باشد که رطوبتی باریک مانند تار عنکبوت از سر فرود آید و در چشم بخلد و مردم گمان برند که چیزی از خارج در چشم افتاده .... درین حالت کف دریا سنگ بصری توتیای سبز توتیای سفید چاکسوی مقشر برابر همه را سوده در چشم کشند که این مرض را که بهندی رویه گویند .... **ضربه و تفرق اتصال چشم یعنی کوفت و جراحت که بر چشم برسد** هر گاه از ضربه سرخی یا ورم عارض گردد به فصد و مسهل صفرا یا ماءالفواکه تنقیه کنند و اگر حاجت پس سر نیز نمایند و بعد فصد سفیدی و زردی بیضه و روغن گل آمیخته پنبه بدان آلوده بر چشم نهند و در صورت حرارت چشم اگر آب گشنیز سبز افزایند بهتر باشد و یا شیاف مامیثا و گل ارمنی به‌آب گشنیز سبز ضماد کنند .... تخم خبازی در شیر دختران و روغن گل آمیخته بر پشت چشم ضماد نمایند و شیاف ابیض افیونی به شیر زن حل کرده در چشم چکانند و اگر درد و سرخی باقی باشد آرد مونگ .... زرد چوب حضض گل ارمنی ماميران زعفران مصطکی هر یک یک جزو به‌آب یا بزرده تخم مرغ و روغن گل طلا کنند و گاهی بادویهٔ مذکوره زنجبیل پاه گیرد قرنفل مرداسنگ اضافه نموده همه مساوی گرفته طلا می‌کنند و قطور روغن زرد نیم‌گرم نیز مسکن درد است و کذا شیر دختران و همچنین آب حلبه مسکن وجع است با اندک تسخینی و همچنین .... در آن خشخاش اکلیل‌الملک بابونه گل بنفشه گل سرخ جوشانیده باشند و ضماد افیون زعفران پهئکری مرداسنگ به‌آب سوده نیز مفید است و اگر لوده پهائی .... روغن زرد هر یک دو ماشه شکر سفید چهارماشه در آب سرشته دو غلوله ساخته بپارچه بندند و گرم کرده تکمید نمایند و به‌عده بر چشم بندند برای تسکین وجع ضربهٔ چشم .... استاد مرحوم ست و اگر خون در موضع ضربه بیفسرد و درد قوی پیدا کند چوب سبز درخت گز بسوزند و آبیکه ازان بیرون آید بر آن موضع بمالند که در حال خون .... و درد تسکین یابد و اگر سرخی شدید در ملتحمه باقی ماند زعفران مصطگی هر دو سائیده بزردی بیضهٔ مرغ سرشته گرد حلقه به‌چشم ضماد سازند و آنچه در طرفه مذکور شد و بعد زوال درد و سرخی اگر کبودی در چشم باقی ماند کشنیز و پودینه و سنگ پلپل و زرنیخ طلا سازند و ضماد نانخواه بعسل یا شراب آمیخته و کذا جمیع اصناف و کذا زوفای خشک بزردی بیضه آمیخته و کذا راوند به سرکه و کذا عسل و نمک و کذا شحم بط و خردل نیز نافع کمنهٔ دم تحت العین است وآنجا که از تیغ یا سنگ .... تفرق اتصال بر ملتحمه افتاده باشد تدبیرش نیز فصد و تلیین ست در هر اندک مدت پس اگر خون آمده باشد انرا پاک کنند و شادنج مغسول به اندکی کافور با دم .... بر آن افشانند و سخت بربندند و اگر خون برنیامده باشد توتیای کرمانی پرورده پر کنند و زرده تخم مرغ تنها یا به برگ آس سوده با روغن گل و آب گشنیز سبز بهم سرشته ❋393❋ بر پشت چشم نهند به‌عده باصلاح جراحت گوشند بنوعی که در قرحه مذکور شد و در چشم نواب احمد یار خان ریزهٔ چوب ساج خلیده و از برآوردنش اندکی خون براید

حکیم کبیر علیخان شاگرد حکیم علیخان انزروت مدبر دم‌الاخوین حضض یکی هر واحد یکماشه در شیر زنان سه ماشه و سفیدی بیضه مرغ نیم عدد بانگشت لت کرده در چشم چکانیدند و بالایش قرطس زبرگ قنب ساخته زرد چوب و ماميران هر یک سه ماشه مغز بادام تلخ هفت عدد آرد چینه نه ماشه در آن داخل کرده در روغن گاو بریان نموده نیم‌گرم برچشم بستند تا سه روز بسته داشتند و روز چهارم گشادند چشم بحالت اصلی آمد و خون بند شد لیکن طرفه پدید آمد و همه چشم را در گرفت پس هلیله سیاه حضض مکی مامیران چینی هریک سم ماشه زعفران یکماشه به گلاب سائیده ساعت به ساعت از میل زر اکتحال فرمودند و زردچوب مغاث هندی زعفران انگور شفا هر یک سه ماشه در آب برگ عنب‌الثعلب سوده بر پشت چشم ضماد نمودند صحت کلی حاصل شد انتباه هر گاه چیزی قاطع همچون آهن و نی و غیره بطبقۀ قرنیه رسد و جراحتی خفیف کند ویا جزوی از قرنیه زائل گردد تدبیرش همآن است که در حفر و سلخ قرنیه مسطور شد **حول و اعوجاج ثقبه** حول آن است که چشم بجانبی از جهات اربعه مائل شود و سیاهی او از موضع طبیعی زائل گردد و این زوال اگر بجانب فوق یا اسفل باشد صاحبش هر چیزی را دو چیز بیند و اگر بطرف یمین یا یسار بود ضرر معتد به در بصارت پیدا نکند و اعوجاج ثقبه زوال ثقبه عنبیه است بسوی یکی از جهات اربع یمین یا یسار یا فوق یا اسفل و درین ثقبه مفوج دیده می‌شود و علیل جمیع اشیا را معوج می بیند و سبب حول استرخای عضله است از عضلات محرکۀ مقلد و یا تشنج آن و یا زوال طبقات و رطوبات و استرخای عضله اکثر به‌سبب مواد رطبۀ بلغمیه و گاهی از سدۀ ورمیه یا سوءمزاج بارد رطب ویا تفرق اتصال واقع در عرض آن می‌باشد و تشنج آبباعث ابتلای بلغمی و یا غلبه یبس و یا وقوع ورم حار یا بارد بود و بیشتر حول بعد علل دماغی عارض شود و علامت استرخائی و تشنجی از فصل استرخا و تشنج جویند و ایضاً در استرخای بلغمی ثقل و عدم وجع و حدوث آن بعد از نزلات لازم است و در ورمی وجع و ثقل اگر حار بود وجع شدید و در اکثر با صداع و در سوءمزاج بارد رطب ساذج عدم ثقل و حصول آن بعقب اسباب مبرده مرطبه می‌باشد و تشنجی امتلائی عقب صرع و سدر بیشتر افتد و عروض آن دفعهً می‌باشد با ظهور آثار بلغم و تشنجی یبسی اکثر بعد امراض حاده و قرانیطس و عقب استفراغ رطوبات بدن و ریاضات کثیره و بتدریج و بجوانان عارض گردد و در تشنجی ورمی وجع در اغلب اوقات اگر ورم بارد باشد وجع کمتر از ورم حار باشد و آنجا که زوال طبقات و رطوبات سبب بود چشم متحرک باشد بحرکت اختلاجی و گاهی اشک سائل شود و بالجمله حول یا مولودی بود و آن لاعلاج ست و یا بکودکان و یا بزرگان افتد یعنی حادث باشد و این بقول جالینوس اکثر به‌سبب بعض علل راس مثل صرع و سدر و دوار عارض می‌شود و سبب زوال ثقبه عنبیه با ورم عنبیه است و علامتش وجود صداع ست اگر حار باشد و یا ثقل تنها اگر بارد بود .... آن و نشانش خمور حدقه و تفدم اسباب موجب یبوست مثل حرکت در

آفتاب یا استفراغات مفرط یا ملازمت صوم خصوصاً در زمان حار یا تناول اغذیۀ مجففه مانند عدس و کلم و گوشت قدید و یا از رطوبت عنبیه باشد و تابع آن سیلان اشک و رطوبت چشم می باشد علاج در حول استرخائی و در تشنجی امتلائی بعد نضج بمنضج بلغم یا شربت اصول و گلقند و سکنجبین عنصلی یا بزوزی تنقیه به‌مسهل و ایارجات وغراغر نمایند به‌دستوریکه در فصل استرخا و تشنج مذکور شد و تلطیف تدبیر کنند و در حمام نشینند و ادویه مقوی مثل روشنائی در چشم کشند و به‌آب برگ زیتون سعوط نمایند و اطریفل صغیر خورند و روغن‌های گرم محلل مثل روغن بابونه و شیث و زنبق و نرگس برسر مالند و گویند که اکتحال بسرمۀ ممزوج به بندق هندی چشم را بموضع او بسهولت باز گرداند و کذا بقطران دفنه مخلوط بسرمیل و کذا اکتحال شبخ و بسد و حول که باسفل باشد از استرخای عصب بود و در آن معالجه بدآنچه استحکام او نمایند مثل تضمید پیشانی بآس و مازو و بلوط و گل ارمنی کنند و آنچه از ورم باشد اگر حار بود به فصد قیفال و تنقیه دماغ و استعمال اشیای باردۀ مسکنه مثل شیرۀ تخم خیارین و شربت بنفشه و قراصیا و آب هندوانه و ماءالقرع و قطور شیر زنان و سفیدی بیضه مرغ در چشم و طلا نمودن ازبیرون بعصارۀ مامیثا و صندل به‌آب عنب‌الثعلب و گلاب و آب برگ کاهو نموده و کذا طلا به روغن سفرجل یا روغن بنفشه و طباشیر با گلاب یا به‌آب سرد بر چشم و اگر بارد بود به استفراغ از حب صبر و یا ایارج لوغا ذیای مقوی تبرید و غاریقون و شحم حنظل بعصاره قنطوریون دقیق ومانند آن علاج کنند پس به‌آبی که در آن اکلیل‌الملک و تمتم و نخاله گندم و بابونه و مرزنجوش و سنبل‌الطیب جوشانیده و برچشم نطول نمایند و بعد ازان .... اترج استعمال کنند و آنچه از سوءمزاج بارد رطب ساذج باشد جوارشات استعمال نمایند و غذا سفید باجات معمول ب ابازیر حار و نطول مذکور بکار برند و آنچه از تفرق اتصال باشد لاعلاج است در تشنجی یبسی که اکثر بسوی فوق می باشد بتقویت و ترتیب دماغ از نطولات و مالش روغن‌های رطب بر سر و غیر آن که در علاج تشنج یابس مسطور شد پردازند و شیر خر و شیر دختر در چشم چکانند و تقطیر خون شفنین و یا فاخته و تضمید سفیدی بیضه و روغن گل و اندکی شراب و بستن چشم مفید دانند و اشربه مرطب مثل شربت بنفشه * **394** * و شربت خشخاش و شربت نیلوفر و شیرۀ تخم خرفه و ماءالشعیر دهند و اگر تپ نباشد شیر خر به روغن‌های مرطوب بنوشانند و شیر بز و گاو به روغن بادام قریب به نفع اوست و استعمال ماؤالرنانین با شکر و انکباب ببخار آبیکه در آن بنفشه و نیلوفر و جو مقشر نیم‌کوفته و مانند آن جوشانیده باشند نافع است و آنچه از زوال طبقات و رطوبات بود تدبیرش تنقیۀ دماغ بر ملد ریاح است باستعمال ایارجات و حبوب بطوریکه در فالج و لقوه گذشت و بعد از آن به هر تحلیل ریاح به‌آبی که در آن بادیان اصل‌السوس بابونه اکلیل‌الملک و مانند آن جوشانیده باشند تکمید چشم نمایند و به طبیخ زیره وشبخ و صعتر و زوفا و مرزنجوش نطول سازند و مامیران یا زرد

چوب به‌آب باذیان ضماد کنند و اگر ماده در معده بود تنقیهٔ معده بقی و اسهال.... و جوارشات گرم محلل ریاح خورانند و تجوید هضم نمایند و کحل دخان سندروس در جمیع اقسام حول مادی معمول است و بعضی گویند که چون آمله بر قطعهٔ آهن بسایند تا مثل سر گرد .... اکتحال آن حول را مفید است وبقول طبری و حکیم علی گاهی حول بزرگان از اسباب شتی افتد اکثر آنها معروف اند مثل فالج و لقوه و علاجش علاج این امر .... و گاهی حول غریب بغیر مرض دیگر واقع شود و آن از زوال بعض دیگر طبقات یا تحرک جلیدیه بسوی جانبی یا بعض زوال او از موضع خودبخود و سبب درین حصول ریاح.... و رطوبت ست میان طبقات چشم پس حول که دفعهً به‌سبب زوال طبقه صلبیه از زیاح غلیظ بخاریکه زیر او درآید عارض گردد حول بسوی فوق باشد گویا که بیمار بدان طرف می بیند و حرکت چشم او بطی بود و آنچه به‌سبب زوال طبقه مشیمیه باشد حول از جمیع جوانب چشم بود و صاحبش به هر طرف از فوق و تحت و یمین و یسار که به بلند.... او نظر حول باشد ئ آنچه از زوال طبقهٔ شبکیه باشد حول او بطرف اسفل بود گویا که مریض بطرف سینه خود می بیند و حرکت چشم او سریع باشد و آنچه دفعهً بسرعت به‌سبب تزعزع رطوبت زجاجیه از موضع او حادث شود حول مضطرب بحرکت غیر ارادی چشم باشد و آنچه از زوال صلبیه بود حسب زوال او حول پدید آید پس اگر بسوی فوق زائل شود هر چیز را که به بیند دو چیز نماید و اگر زوال او باسفل باشد هر شی را غیر ثابت در موضع واحد گمان کند و آنچه از زوال غشای عنکبوتیه باشد پس اگر بفوق زائل شود حول مع .... ضعف بصر بود حتی که گاهی چیزی نبیند میلان چشم او بسوی فوق باشد گویا که ببالا می نگرد بهتر از آنچه بسوی اسفل بیند و اگر تقلص و زوال او باسفل باشد حول .... شخوص چشم بود و هر گاه چیزی را از قریب به بیند خوب دیده نشود و هر گاه از بعید به بیندو اگر حول دفعهً از نقصان رطوبت بیضه یا میل او بجانبی به‌سبب وقوع .... یا حرکت بخارات غلیظ حادث شود یا حول ضعف بصر باشد و اکثر آنچه بیند اغبراللون برنگ طبقه عنبیه بیند و اگر حول نعته از زوال عنبیع عارض شود میل او بجانبی از.... موق باشد و مع ضعف و وقت نظر بود و اگر از زوال قرنیه باشد مع حول تزعزع در چشم حادث شود و حالت شبیه باختلاج پیدا بود و اگر از زوال ملتحمه باشد حول .... ثابت بود ساعتی چشم او مائل گردد و از شکل خود متغیر شود و چنان باشد که چشم بجانبی که بصر او نائل شده کشیده می‌گردد و به‌عده ساکن شود و زائل گردد بعد از ساعت .... اکثر بمشائخ حادث شود و علاحج این جمیع اقسام قریب یکدیگرست و زیادت و نقصان در آن به حسب مزاج و سن باشد بالجمله ریاح غلیظ بخاری که بسوی سر و چشم مرتقی .... یا از معده بنابر اجتماع اخلاط در آن متصاعد گردد یا از جمیع بدن مرتفع شود پس آثار استلای معدی از غثیان وفتور اشتها و فساد بهضم و تخیلات روبروی چشم .... امتلا ذریافت نمایند و علامات امتلای جمیع بدن از کسل و ثقل و خبث نفس و تقلب او و ارتفاع

بخارات گرم بسوی راس و سرخی روی و چشم در وقتی و سکون آنها در .... دیگر معلوم کنند و هر جونکه باشد هر گاه ارتفاع بخارات بسوی سر و چشم ثابت شود لازم ست که مزاج مریض و سن او و وقت حاضر دریابند و استفراغ ماده حسب .... و بموجب قوانین او نمایند و هر گاه اراده تنقیه معده کنند در اکثر به‌ایارجات یا صبر یا مصطکی که هر کدام از ین هر دو را بسقمونیا تقویت داده باشند استفراغ او نمایند .... چیزها که برای تنقیه معده و بشرط عدم مانعی درین مرض خواه در غیر آن استعمال نمایند این حب است که افسنتین رومی خالص زرد دو درم گل سرخ یک نیم درم مصطکی سه .... تخم کرفس انیسون هر واحد دو ثلث درم رب السوس دو دانگ صبر سقوطری پانزده درم هلیله سیاه سه درم سائیده در آب برگ ترنج یا به‌آب بادرنجبویه سرشته حب‌ها سازند سه درم از آن به آب نیم‌گرم بدهند و سه بار هفت روز در میان مهلت داده استعمال کنند و از اغذیه غلیظهٔ مبخره پرهیز کنند و از طعام شب منع سازند و اگر ارادهٔ استفراغ .... به مطبوخ افتیمون تنقیه او نمایند و برای تقویت در آن صبر ومصطگی مع غاریقون اضافه کنند و چند بار به‌عمل آرند اگر مزاج مریض احتمال کند و بعد تنقیه بدن پرهیز صادق.... برقع که هر دو سوراخ او تنگ باشندلازم گیرند و رفاده که در آن سر بچه مثقوب الوسط بر شکل چشم ساخته نهاده باشند بعد تقطیر اندکی سفیدی بیضه بر چشم بندند .... و چشم و گوش را از هوای بارد محفوظ دارند و ایضاً بعد تنقیه بدخول حمام هر روز و تناول اطریفل صغیر یا کبیر حسب احتمال مزاج لزوم نمایند و بعد از این تدابیر سعوط.... مزاج مریض استعمال کنند اگر سعوط حار مناسب باشد به روغن مصطکی و ناردین و اگر سعوط بارد واجب بود به روغن بنفشه و نیلوفر به‌عمل آرند و تضمید سر حسب واجب نمایند ٭ **395** ٭ و گاهی از ریح چیزی در چشم حالتی شبیه بحول حادث شود و بواسطهٔ ریح بسوی یک جانب کشیده گردد و با می اختلاط و حرکت غیر واجب باشد و علاجش استفراغ به‌مسهل و حب ایارج و غراغر منقی راس از رطوبات و تنقیه معده و پرهیز از اغذیهٔ غلیظه و اقتصار بر اغذیه ناشقه صالح الکیفیت ست به‌عده انبربچه بشکل عین مثقوب الوسط ساخته بعد تقطیر اندک سفیدهٔ بیضه بر چشم یندند و گویند که حول مزمن مثل حول مولودی علاج پذیر نبود و در اعوجاج ثقبه که از ورم غبیه باشد فصد و تنقیه به‌حسب خلط غالب نمایند و تلطیف غذا و طلا بصندل و عصارهٔ مامیثا به‌آب کاسنی و گلاب سوده و چون حدت دم و حرارت ملمس تسکین یابد استعمال محللات نمایند به مثل نطول مطبوخ بابونه و اکلیل‌الملک و گل بنفشه و حلبه و آنچه از یبس عنبیه باشد استعمال مرطبات نمایند بنوعی که در حول تشنجی یبسی گذشت و آش جو یا فالوده و حریرهٔ جو مقشر با شربت نیلوفر و بنفشه و روغن بادام شیرین و گوشت فربه و زرده بیضه نیمبرشت و استحمام به آب شیرین نیم‌گرم خصوصاً بعد انهضام غذا وشستن چشم به شیر زنان و انکباب بر بخار آبیکه در آن بنفشه و نیلوفر و جو مقشر نیم کوفته جوشانیده باشند استعمال نمایند و آنچه از

رطوبت عنبیه باشد استعمال مجففات مثل تناول گلقند و سکنجبین بزوری و تنقیه مواد رطب به مثل دواءالتربد که از تربد مد برده درم مصطکی و زنجبیل هر واحد یکدرم و شکر مساوی ساخته هر شب یکمثقال آنرا تناول نمایند و صبح گلقند پنجدرم به‌آب گرم بدهند و قلایا و مطنجنات خورانند و بکحل غریزی و یا بباسلیقون اکتحال نمایند فائده حول که بصبیان شیر خواره عارض شود سببش اکثر استرخای عضله است ار عضلات مقله و بعد از صرع حادث گردد و به‌سبب شیر دادن و خوابانیدن و نگریستن بیکجانب تا دیر نیز واقع می‌شود و باشد که بواسطهٔ آواز بلند و مهیب و مانند آن چیزی مفزع که یکبارگی طفل را بجنبش آرد مرض مذکحور عارض گردد و علاجش آنکه هر گاه حول بفوق یا اسفل بود بروی ار برقعه که در برابر حدقهٔ سوراخ تنگ گذاشته باشند بپوشانند و چراغ مقابل آن سوراخ برافروزند طفل پیوسته نظر بر آن دارد و اگر حول به طرف یکی از هر دو موق باشد پارچه سرخ بر هر گوشهٔ چشم که مخالف گوشهٔ مائل باشد آویزند که دائم نظر آن بسوی او باشد و یا دفعهً باز بطرف مخالف نظر بنوازند و لوح منقش بصور مذهّب و اجراس مصوت بدان طرف نهند و سرمه به‌آب یاسمین پرورده با مشک یا عنبر اکتحال نمایند و شیاف عنبر بعصارهٔ زیتون سوده بیرون چشم بمالند و یا بندق هندی را افشره اثمد در آن پرورده اکتحال کنند و سعوط بعصاره برگ زیتون کنند و در معالجه تهاون روا ندارند و دایه را غذا لطیف دهند مثل چوزهٔ مرغ و تدرج و لحم حمل صغیر خصی ودر صورت بودن صرع سبب حول اغذیهٔ بخارانگیز و ادویهٔ مجففه از دایه دور دارند و از جماع منع فرمایند و اگر مزاج او احتمال کند ادویهٔ .... رحم مثل و حمرثا و دواءالملک و شلیثا بدهند و اگر آثار امتلا دریابند تنقیه نمایند تا شیر او اصلاح یابد و طفل را بوزن یکحبه معجون کاسینج و دو حبه شاهبانگ در شیر دایه هر روز بدهند و گاهی .... بقدر یکحبه آب شباهنگ و هموزن او در روغن ناردین سعوط نمایند و هر روز به دفعات سر طفل از روغن ناردین بمالند و کف پای او باکثر اوقات دلک کنند **جحوظ یعنی بیرون آمدن و بزرگ شدن چشم** .... با به‌سبب شدت انتفاخ مقله و ثقل آن از امتلای مادهٔ ریحی یا خلطی رطب یا مائیت حاصله در آن باشد و یا به‌سبب شدت انضغاط مقله بسوی خارج از خنق .... عفیف و صداع قوی و نعره سخت و طلق شدید و تزحر و از هر چه موجب حصر نفس باشد و یا به‌سبب استرخای علاقه مقله و عضلات حافظ علاقه مذکور و انتهاک او بود امتلای کریحی و خلطی یا ماده در نفس چشم باشد و یا بمشارکت دماغ و بدن بود چنانکه عند احتباس حیض می‌باشد و در انضغاطی گاهی با وجود انضعاط از میل ماده .... چشم نیز باشد چنآنچه وقت عدم نقای نفاس و گاهی از فساد مزاج جنین یا موت او و تعفن او باشد و حجوظ استرخانی که از استرخای عضله فقط بود .... باطل نمیکند و آنچه بانتهاک او باشد بطلان بصر می نماید و حجوظ که در مثل خوانیق و اورام حجب دماغ و در ذات الریح افتد سببش انصغات بود و گاهی .... امتلا نیز باشد و اکثر حجوظ مع

دمومت محسوس می‌شود و با تورم در قرنیه می‌باشد و جمیع اقسام حجوظ از ضعف بصر خالی نباشد و حنین و رازی گویند که .... عین از ضربه یا سقط بر سر افتد اگر بصر او باقی بود بدانند که در عضله ممسک عین تمدد عارض شده و انتهاک آن نشده و اگر نتو از غیر ضربه باشد از استرخای .... باشد و اگر با وجود این ذهاب بصر عارض گردد بدانند که آفت بعصبهٔ مجوفه رسیده تشخیص اقسام این مرض باید که معلوم نمایند که بصارت باطل شده .... گشته اگر باطل شده باشد از انتهاک عضله بود و اگر ضعف باشد نظر کنند که با نتو مقلهٔ عظم در حجم چشم هست یا نه اگر باشد حجوظ امتلائی باشد به‌عده بپرسند که .... محسوس می‌شود یا نه اگر بگوید خلطی باشد و الا ریحی بود و اکثر عظم حجم یافته نشود حال سیلان اشک غلیظ اندکی لزج و احساس تمدد واقع از داخل بسوی خارج بپرسند .... اقرار آن کند و با آن اسباب انضغاط نیز یافته شود حجوظ انضغاطی باشد و اگر عظم حجم مقله و آثار انضغاطی هر دو موجود بود از امتلاﺋ انضغاط هر دو باشد و اگر * **396** * عظم حجم مقله و سیلان هیچ نباشد و تمد اندکی پود و حدقه بحرکات مضطربه غیر اختیاری متحرک باشد حجوظ استرخائی بود علاج اگر حجوظ اندک و سبب او خفیف باشد عصابهٔ قوی و خوابانیدن بر پشت و تلطیف غذا و قلت حرکت و ادامت تغمیض و اکتحال شیاف سماق و شیاف اقاقیا کفایت کند و اگر قوی باشد در امتلائی حســ.... تنقیهٔ بدن و دماغ به فصد و حجامت نقره و مسهلات و حبوب مناسبه و حقنهٔ حاده نمایند و احمد بن ثابت گوید که تنقیه بهلیلهٔ کابلی و کذا مطبوخ فواکه نافع حجوظ عین است و بالجمله اسهال نافع ترین اشیاست در اصناف حجوظ و کذلک وضع محاجم بی شرط بسیار بر قفا و ربط فائد و در ابتدا بارهٔ صوف در سرکه و آب بهی تر کرده بر چشم بندند و به‌آب سرد یا آبیکه در آن پوست انار جوشانیده باشند بر چشم نطول کنند و روادع قوی مثل آرد باقلا و سفیدی بیضه و گل مختوم و آب گشنیز سبز ضماد کنند ویعد از برای تحلیل ماده مثل حلبه و تخم کتان و مر و زعفرلن استعمال نمایند و هلیلهٔ زرد و دار فلفل و انزروت و کف دریا و شیاف مامیثا به‌آب بادیان یا به‌آب پیاز اکتحال نمایند و اکتحال شیاف عنبر و سنبل نیز نافع است و دیگر اشیای اشک آور و قابض و مشدد چون شیاف سماق و غیره در چشم کشند و تقلیل غذا ضرور شناسند و از امتلا و قی و عطاس و شراب احتراز کنند و آنچه بلغم دفع کند مثل حبی که از رب السوس و فلفل و شکر مساوی ساخته باشند یکی بعد دیگری در دهان دارند و در حجوظ انضغاطی قطع سبب نمایند و خریطهٔ سرمه یا قطــ... در رفاده نهاده بر چشم محکم به بندند و بر پشت بخوابانند و روی را به‌آب سرد که در آن گلنار و برگ زیتون و برگ علیق و پوست خشخاش و کاسنی و عصی الراعی و غیره قابضات جوشانیده باشند بشویند و استعمال غسول اطریفل خیلی مفید و اطلیهٔ قابظه چون پوست انار و اقاقیا و گلنار و حضض مکی و صبر و عصاره لحیه التیس و برگ علیق و فیروزه و برگ بنفشه سبز و سفیدی بیضه و آرد گندم و برگ زیتون

بری و عصارۀ برگ عوسج و اطراف نرم او و آب آس و کاسنی سائیده و آب عصی الراعی بر چشم طلا کنند و بربندند و آرد باقلا و گل سرخ و کندر کوفته بسفیدی بیضۀ مرغ سرشته نیز نافع و اکتحال بخستۀ خرما محرق و سنبل‌الطیب و کذا عصارۀ برگ علیق خشک مسحوق جیدالنفع است و فصد .... درین قسم نیز مفید گفته اند و مسیحی گفته که علاج حجوظ حادث بعد غضب شدید یا صیاح شدید یا قی عفیف در همان ساعت فصد و ضماد چشم بادویۀ قابضه مثل گلنار و اقاقیا و حضض و مانند آن و احتقان بحقنۀ حاده و چکانیدن در چشم آب سماق و بستن برفاده و بر پشت خواب نمودن و ترک شراب و لحم و تقلیل طعام و پرهیز از عطسه و قی ست و اگر حرارتی بآن رسد چیزی در دهان دارند که انحدار بلغم نماید و بقول حنین در نتو عین که از ضربه حادث شود بعد فصد تقطیر کبوتر یا خون شفنین و وضع پنبه مسبلول بسفیدی بیضه و روغن گل تا دو روز دوم و در روز سوم تکمید به‌آب و نمک و تقطیر شیر زنان نافع و گویند که ضماد برگ خلاف و گل او نیز نتو ضربی را مفید است و در طلقی که از قلت سیلان خون نفاس یا جنین باشد تدبیر او او را رطمث و اخراج جنین به‌عمل آرند و در حجوظ استرخائی تنقیه به‌مسهل و ایارجات کبار و استعمال غراغر و شمومات و معاجین گرم به‌دستوریکه در استرخای .... نمایند و بعد تنقیۀ قوابضات مذکوره استعمال کنند و بادویۀ مص کننده رطوبت و اشک آور مثل هلیله زرد و دارفلفل و انزروت و زبدالبحر و مانند ان و به‌آب پیاز و کرفس اکتحال نمایند و ادویۀ حاده مثل کندش و جند بیدستر و خردل و فلفل و مرزنجوش ببویند و گویند که در حجوظ رطبی بعد استفراغ بدن به حب صبر و حب ایارج و مانند آن سعوط بکار برند بگیرند روغن مصطگی یک جزو و مشک ربع جزو و بر آن اندک آب زوفا مطبوخ انداخته حل کنند تا مخلوط گردد اندک ازان سعوط نمایند و اندک اندک مدام بیفزایند تا بوزن یک درم برسد به‌عده مر و شونیز بریان نموده بازعفران بسایند و درصره بسته ببویند و اگر عطسه افراط کند سرکه وگلاب و قدری روغن گل با هم آمیخته در .... و اگر از این هم ساکن نشود چیزی تلخ مثل صبر بخایند و اگر حاجت بکثرت تعطیس افتد انک کندش هم در سعوط مذکور افزایند و هیچ چیز درین مرض به از تعطیس نیست لیکن .... احوط آن است که هنگام تعطیس چشم را بر فاده بسته دارند و آنچه از اورام دماغ و ذات الریه عارض شود بزوال سبب آن زائل می‌گردد و در اختصارات ست کد در حجوظ حاده و خناق فصد قیفال و حجامت نقره و استفراغ بدن نمایند و اگر از صداع شدید باشد فصد قیفال و تدبیر خاص بصداع کنند و گیلانی می نویسد که اگر مرض از صفراوی .... پس واجب است که اولاً استفراغ بدن از گل سرخ و بنفشه و آلو و عناب و تمرهندی و ترنجبین و کشوث و تخم کاسنی و مانند آن نمایند و بعد از استفراغ درچشم او بچکانند بگیرند جو مقشر و بهدانه و خشیخام هر واحد چند دانه مساوی و نیم کوفته اندکی انزروت افزوده در شیشه کرده و بالایش آب شیرین آنقدر که ادویه .... انداخته بآتش ملائم بجوشانند تا

آنکه قدری غلیظ گردد پس نیم‌گرم هر شب و هر روز چند بار در چشم چکانند و رفاده سبلول سرد کرده بالای چشم نهند به غیر .... و برپشت بخوابند یک ساعت تا دوا منحل گردد باز دوای مذکور بچکانند بعد ازان این ضماد نمایند و عصابه سبک بندند و صبح بگشایند و چشم را صاف نمایند و طعام سرد و تر باید خورد * **397** * .... دائم در بینی چکانند و در بعض اوقات شیاف ابیض در چشم کشند و از مشی در آفتاب و دخول حمام منع کنند و اگر مرض دموی باشد فصد هر دو قیفال نمایند و تلیین به مطبوخ .... نمایند و کحل رمادی اصفر در چشم کشند و نسخهٔ آن این ست گل بنفشه یک درم طوطیای جسرمی و مر و پاو هندی هر واحد دو ذانگ نشاسته کتیرا صمغ عربی هر واحد ... درم سائیده نیم درم شیاف مامیثا آمیخته در هاون کنند و بار دیگر بحریر ببیزند پس صبح و شام در چشم کشند و اگر این فائده نکند بگیرند آب گشنیز تر و اب عنب‌الثعلب هر دو ....داده صاف نمایند و در آن شیلف ابیض حل کرده در چشم چکانند وبه بندند تا آنکه دوا منحل شود و عمل خود نماید و نوشیدن شربت عناب با آش جو دائم نافع و سعوط به‌آب طلع .... ان از نافع ترین اشیا به مثل این مرض ست اگر دموی باشد و حقنه به ماءالشعیر که در آن عناب و سپستان جوشانیده باشند به دفعات متواتر نمایند **عشا یعنی شب کوری** .... غلظ رطوبات چشم یا غلظ روح باصره است از بخارات غلیظه که از اخلاط غلیظ در چشم یا در دماغ یا معده متولد شوند و فرق میان اینها چنان کنند که اگر مرض به یک حال قائم بود .... تغیر و تبدل در بعض اوقات سببش در نفس چشم باشد و اگر متغیر گردد در بعض اوقات و با آن صداع و ثقل راس و حواس بود از بخارات دماغی باشد و اگر در .... خفت و در امتلا زیادتی مرض رو نماید از بخارات معدی بود و گاهی کثرت مقام در آفتاب و بسیار نظر کردن بدان و بچیزهای بسیار روشن و براق به‌سبب تحلیل .... از روح باصره موجب غلظ آن می‌گردد و این از تقدم سبب و دشواری حرکت چشم دریافت شود علاج اگر آثار غلبه خون معلوم شود فصد سر رو نمایند و الا بعد نضج به‌مسهل بلغم و حب ایارج و حب نشاسته کنند و غرغرهٔ منقی دماغ به‌عمل آرند و کندش و صبر و جند بیدستر ببویند و یا فلفل عوض صبر نموده بدان تعطیس کنند و یا عطوس کندش .... فرفیون فلفل زراوند حب بلسان جند بیدستر مشک عاقرقرحابورهٔ ارمنی مساوی باریک سوده به‌عمل آرند و یا از اسطوخودوس شحم حنظل جند بیدستر هر واحد سه درم ....هشت درم عطسه آورند و اگر کندش یک دانگ به روغن بنفشه بعد تنقیه سعوط کنند بردالیوم است و مجرب کندی و کذا کماشیر در روغن مذکور سه بار و مهر تلطیف قبل از طعام .... زوفا یا زوفای خشک سائیده با شهد یا آب بخورند و یا با سداب خشک سفوف سازند و شرب سکنجبین بزوری که در آن صعتر حل کرده باشند و یا عسل به اندک صعتر و یا شرب .... طبیخ سداب و اکل و شرب افسنتین نیز نافع است و گویند که اگر ازین تدبیر زائل نگردد فصد عرقین ماقین یا حجامت قفا نمایند و غذا قلیه‌ای لحوم لطیفه سوارخون لطیف

.... تخم مرغ نیم برشت تناول نمایند و بعد هضم تام اندکی شراب کهنه بنوشند و مداومت اطریفل و جلنجبین به‌آب گرم نافع شناسند و بر آبیکه در آن ادویهٔ محلله چون بادیان و بابونه و نمام و سداب و مرزنجوش جوشانیده باشند انکباب نمایند و انکباب بر طبیخ شلجم نیز مفید بود و بلحوم ماکیان و دراج و تیهو و قبج بریان مع فلفل و دارچینی .... و یا نخوداب یا فلفل و مغز تخم قرطم و قرنفل و دارچینی غذا سازند و ایضاً اطعام باغذیهٔ حریفه بادخال حلتیت و پودینه و خردل و صعتر در طعام نیز نافع باشد .... ترب و کذا حرف ملطف بخارات است و بقول اهل هند تخم سرس چهار درم سوده در آرد آمیخته نان پخته خوردن و همچنین تا سه روز به‌عمل آوردن نافع شبکوری ست اشیای غلیظ و بخارانگیز مثل عدس و لوبیا و باقلا و کلم و کثرت اکل خرفه و غذای شب اجتناب ورزند و گویند که صاحب آن از خوردن سر مرغ اجتناب نماید که آن مورث عشاست زهرهٔ گاو قدری در شیشه کرده دو روز در آفتاب گذارند پس اکتحال نمایند و اگر قدری مر و زعفران مساوی سوده آمیخته سه روز دیگر در آفتاب داشته به‌عمل آرند نیز مفید بود .... مرارهٔ بز مخلوط به‌آب بادیان و عسل نیز نافع و نوشادر و شب یمانی سوخته برابر گرفته باریک سائیده در چشم کشند و جون دار فلفل و وج در جگر بز بخلالند یا کارد زده .... مذکوره یا دارفلفل و نمک هندی و سنگسبویه و دارچینی سوده بر آن بپاشند و بر تابه بریان نمایند و آبیکه از آن برآید در چشم کشند یا بچکانند نفع عجیب بخشد و گاهی .... لاهری و گاهی بادیان عوض وج می‌کنند و ادویه راسائیده در آب مذکور آمیخته اکتحال می نمایند و انکباب بر بخار او و خوردن گوشت جگر او بریان نیز بسیار مفید است تا سه روز متواتر یا زیاده به‌عمل آورند و جگر خرگوش به‌دستور و اکل دماغ شتر یک مثقال و کذا کبد ثعلب و کذا خردل بسلق نیز نافع و اکتحال دائم به فلفل سفید و دار فلفل .... مساوی سوده مفید و ستوده جالینوس ست و کذا اکتحال به فلافل ثلثه باریک سوده سخت سودمندست و خون پر نو رسته کبوتر بچه گرماگرم در چشم کشیدن وکذا اکتحال جانوران گرم مزاج مثل ورشان و شفنین و کبک و کبوتر گرم گرم و بسرگین ورل و سقنقور و شیاف قلی و شیاف زنگار نیز نفع میکند و یا مرارهٔ گوسفند یک جزو فلفل و بذرور اتینج .... و بعسل سرشته استعمال کنند و گویند که اکتحال به‌آب بادیان و عسل و نوشادر بعسل یا آب پیاز سفید یا به‌آب پهمکنی تازه یا آب گندنا بسماق یا آبیکه در آن پوست پندی هندی .... باشند و یا مغز کلنگ پاچهٔ بره نفلق و یا مگس یک عدد با چند دانه فلفل در شیر زن بظرف مسی سوده و یا فلفل و قرنفل در لعاب دهن اسپ سودا یا حجر بخاری یا زهرهٔ کبک *398* و مشک و مروارید ناسفته یا بول نعجه درصلایه مس سائیده تا سیاه گردد یا نطرون به‌آب حل کرده یا آب انار شیرین در آفتاب کذاشته تا غلیظ گردد یا زیادت کبد ضبع .... سائیده با انزروت بر جگر بز پاشیده بریان کرده یا زهرهٔ بز وحشی و جبلی یا زهزهٔ کبک به‌آب بادیان آمیخته یا جگر روباه یا زهرهٔ حربا یا خنفسا بنصفین قطع کر.... در آن

فرو برده و یا کبد غراب یا جگر گرگ یا عروق الصغر یا بعر ظبی وقت تولد او را گرفته خشک کرده سائیده یا صمغ زیتون بری یا کباش قرنفل با عصارهٔ برگ غرب یا .... یا دارفلفل و مشک یا صدید جگر وج که بر آن وج و شونیز سوده پاشیده بریان کرده باشند و یا اناغالس بعسل و یا افسنتین و یا آب انار شیرین و اب انار ترش و عسل هر ....جزو و آب بادیان نیم جزو در شیشه کرده فلفل و زعفران سوده در آن انداخته چهل روز در آفتاب داشته باشند یا زهرهٔ غزال با دردی خمر یا زعفران یا عصارهٔ برگ طر.... یا آب سرس یا مغز سمندر پهل در بول بز سائیده یا نمک لاهوری یا دارفلفل بجغرات سائیده و یا زنجبیل به‌آب سوده یا آب گل کسوندی یا آب اشاخ نرم مهجنه با عسل آمیخته و دارفلفل به شهد آمیخته تا یک هفته یا فلفل سیاه در زهرهٔ ماهی روهو تر کرده خشک نموده سائیده یا هلیله سیاه زنجبیل فلفل کوفته بیخته حب ساخته به‌آب سائیده هر واحد مفید ست و اکتحال زهرهٔ گرگ برءالساعه ست و آب ادرک در چشم کشیدن یا چکانیدن از مجربات والد مرحوم است و صابون یک سرخ مرچ سیاه دو عدد در آب باریک سوده اکتحال و یا چرک قلیان عوض فلفل گرفته به‌دستور به‌عمل آوردن معمول راقم ست و کذا شیاف و سخ الاذن مجرب و اکتحال شیاف مرارات درین به‌آب از مجربات حکیم علی ست و اگر نتو .... پیپل تخم کرنجوه هلدی دارهلد نمک سنگ پوست بنج ارند و سنکهه یعنی بوق کوفته بیخته در شیر گوسفند سائیده در چشم کشند نیز نافع بود و سنگ بصری و شب یمانی هر واحد یک توله نبات دو توله هشت پاس در آب لیموی کاغذی کهرل کرده شیاف ساخته بکار بردن برای عشا و دیگر امراض چشم از بیاض استاد مرحوم منقول و اگر آب سداب و آب گشنیز مساوی بجوشانند تا به نیمه آید دو سه نوبت در چشم چکانند شب کوری را مفید بود و یا از مشک یک دانگ ساذج هندی مامیران چینی .... هر واحد یک درم سرمه ساخته به‌عمل آورند و این کحل فلفل درین به‌آب از مجربات صاحب مجموعهٔ بقائی است فلفل سیاه یک ماشه در زهره گاو و یا بز بقدریکه تر شود تر کرده.... ساخته آنبه هلدی یک ماشه در آب لیمو تر کرده خشک نموده مغز تخم کهرنی سنگ بصری که در آب لیمو چهارگرم کرده سرد نموده غنچهٔ بچنبیلی که خام باشد هر یم نیم درم کوفته بیخته .... مثل غبار سائیده بکار برند و این کحل جهت سبل و بیاض و ظفره و رمد کهنه و غناعین نیز نافع و کحل روشنائی و برود حصرم و اکتحال بمغز ساق کلنگ یا روغن بلسان و افتیمون یا بول ابل یا آب گندنا و باسلیقون و شیاف جاوشیر و اکسیرین و ضماد عصارهٔ کراث بسماق نیز درین به‌آب مفید است و مؤلف اقتباس گوید که این علت بی ترکیبی خون .... پس اول رگ قیفال زنند و بفاصلهٔ سه چهار روز رگ ماقین و یا صدغین گشایند و تنقیهٔ دماغ به حب قوقایا و ایارج و مطبوخ اسطوخودوس مسهل تالیف علویخان کنند و بعد تنقیه .... اسطوخودوس حکیم ممدوح و جوارش ابلیلجی خورانند و روشنائی کبیر و صغیر و شیاف مرارت در چشم کشند و صبح و شام دو سه قطره خون خفاش

گرماگرم در چشم چکانیدن عظم .... و همچنین خون زیر بال بوم و همچنین خوردن کبه‌آب جگر بز و رطوبتی که ازان بچکد گرفته دارفلفل و نمک هندی سوده امیخته بمیل در چشم کشند و دارفلفل و وج را به اندکی بورهٔ ارمنی در چشم کشیدن از مجربات است و لیکن هر روز یک بز ذبح نموده بفقرا دهند و صاحب مصطفوی گفته که کرم شب تاب یک عدد بشب یک شنبه با برگ تنبول بخورند و یا قطـ... تازهٔ خر در چشم چکانند و یا تلخهٔ ماهی روهو و یا فاخته و یا گوزن در چشم کشند و حلوای دارچینی و سفوف آن تنها با عرق بادیان از مجربات راقم ست و اگر به‌سبب صعود بخار از .... بدماغ باشد روغن بنفشه بادام در بینی و گوش چکانند و اندکی کتیرا در سرمه آمیخته اندر چشم کشند و پنبهٔ مندوفه به شیر بز که چهارم حصهٔ آن روغن گل بادامی باشد و هشتم .... بنفسجی تر نموده بر تارک سر نهند در روزی بست و پنج مرتبه بلکه زیاده و تخم فرنجمشک هفت ماشه و شربت به ولایتی و سکنجبین سیب لیمونی علوی خان هریک یک نیم توله در .... ابریشم ساده و گز هر یک هفت توله بخورند و غذا قلیه و قورمهٔ بزغاله به نان و پلاو مرغ که کبر و بسفائج در آن افتاده باشد اگر مریض مطحول باشد هم نافع بود و اگر در ریح .... بخار بدماغ رفته شب کوری پیدا کند وقت شب سر بر بخار طبیخ شلجم دارند چندانکه عرق بسیار آید و از پنبهٔ کهنه لمحه لمحه پاک سازند که بتمامه خشک شود پس آنوقت حب سیاه .... برابر سوده در چشم کشند در تمامی روز و شب دوازده پانزده مرتبه که در یک هفته صحت می شود و گاهی این مرض به‌سبب بسیار بودن در آفتاب و اندر هوای گرم افتد پس .... یا پروردهٔ ابقر برچشم زنند بکرات و در ترطیب بدن کوشند و آب برگ سدا گلاب و روغن کدو و آب کاهو هر یک یک درم نبات چهارم حصه بمیل زرد در چشم کشند و ایضاً سرمهٔ که به گلاب و عرق کاسنی ساخته باشند نافع واهرن و رازی گوید که فلفل دو درم دارچینی یک درم عروق الصباغین نیم درم نانخواه ربع درم سائیده اکتحال .... و ایضاً دو درم از آن خوردن در ازالهٔ عشا عجیب و مجرب است و طبری گوید که اگر ترب مع بادیان و دارفلفل جوشانیده بر آن انکباب نمایند شب کوره را اصلاح دهد **399*** ... تنقیه و غرغره و تعطیس و پرهیز بگیرند جگر بز سوخته یک درم و دارفلفل حضض صبر سقوطری هر واحد یک درم ساذج دو درم مر نیم درم سائیده در شراب کهنه بسرشند و بر آفتابهٔ مسی ... کرده بگذارند تا خشک شود به‌عده جدا نموده باز باریک بسایند و به‌آب بادیان سرشته بر ظرف مسی طلا کرده خشک نمایند بعد ازان کوفته بیخته اکتحال نمایند در یک روز شب کوره را زائل کند و اگر مرض مشکل گردد بابونه اکلیل‌الملک شیخ قیصوم مرزنجوش برگ نمام بادیان گرفته سبوس گندم یک کف کبیر داخل کرده در آفتابه بجوشانند تا مهرا شود .... انکباب نمایند و هر گاه نیم‌گرم بماند بحشائش مذکوره تکمید چشم کنند و یک درم دار فلفل و یک دانگ بادیان سائیده جگر بز را بر آتش نهند هر گاه کف ظاهر شود ادویهٔ مذکوره .... تا که جگر بریان گردد و به‌عده از

آتش برداشته سرد کنند پس دوای مذکور که بر آن منجمد گردد بگیرند و باریک سائیده اکتحال نمایند و از معمولات ابوعمران بن موسی .... ست که تنقیه صاحب این مرض به حب قوقایا نمایند به‌عده حجامت بر ساق کنند و به‌آب سرگین اسپ مکرر اکتحال نمایند که در اندک مدت شبکوره زائل شود و اگر مرض دشوار گردد .... محلل رطوبات و انکباب بر مس کرده شراب مع بادیان لران پاشیده و دلک زبان بسعد استعمال کنند و آنجاکه سببش ارتقای بخار معده باشد آمله یا گلقند و یا هلیله مربی.... فیکه در خیلات مسطور ست بخورانند و اکتحال بروشنائی و شیاف مرارات و کذا بدارچینی یا بمشک و دارفلفل و عصاره قصارالحمار با تخم خرفه بالسویه نرم سوده بسیار نافع است و همچنین چکانیدن آب جگر بریان چنآنچه مذکور شد و اکتحال به تریاق فاروق با عسل و اگر بدن محتاج تنقیه باشد این همه ادویه بعد از تنقیه بدن نفع بخشد وانجا که به‌سبب غلظ روح باصره طول مقام در آفتاب باشد ترطیب مع التسخین استعمال نمایند و از اغذیهٔ غلیظ پرهیز نمایند جهر یعنی روز کوری سبب عدم رؤیت در روز رقت روح باصره و قلت آن است و فرط تحلل آن به‌سبب حرارت روز و بعضی سبب این مرض حصول خلط حاده در دماغ و فساد روح نفسانی از حدت آن گفته اند و رقت روح گاهی به‌سبب کثرت نظر بسوی .... دقیقه و بآواز بلند خواندن و طول نظر بسوی شعاع خصوصاً بسوی قرص آفتاب نزد کسوف و بسوی کلف قمر می‌باشد و گاه به‌سبب کثرت حرارت و اشتعال آن چنآنچه در ...ورین و شدت حرارت و در امراض حاده خصوصاً دماغیه می‌شود و اکثر عروض جهر به‌چشمهای ازرق خصوص که احداب اشقر باشد به جهت زیادتی تخلخل عنبیه و رقت روح می‌باشدو اکثر .... رقت از قلت روح در شب نیز باصره ضعیف می‌باشد و بقول بعضی سبب آن یبس روح نفسانی با قلت و کثرت تحلیل آن است و اکثر عروض آن در امزجهٔ یابسه و کهول و فصل خریف و بلدان ...می‌باشد و این مرض مخوف ست بالجمله اگر سبب اندک بود در تاریکی و سایه می تواند دید و در روشنی بصر ضعیف شود و انطاکی گوید که اگر جهر در تابستان بیشتر باشد دلالت کند .... اسباب اوحدت مواد و رقت رطوبات و روح باصره است که اضواء و اشعه قبل انتقاش صور آنرا متفرق گرداند و نشان این یبس و قلت اشک و خفت موی مژه است .... حکم او در فصول سال متساوی باشد کمتر صحت به‌آبد و کذا اگر در زمستان زیاده شود علاج در ترطیب دماغ و تغلیظ خون از داخل و خارج کوشند مثلا لعاب بهدانه .... اب اسبغول شیرهٔ تخم خشخاش سفید شربت نیلوفر یا شربت بنفشه و شربت عناب بیاشامند و گشنیز خشک سماق منقی آمله هر یک سه ماشه صفوف کرده شیرهٔ کاهو شش ماشه شربت نیلوفر دو توله دادن نیز مفید است و نوشیدن آب تربوز و شیر و آب انارین مع شکر و گلاب و شیرهٔ تخم خرفه با یکی از اشربهٔ مذکوره نیز مسکن ....ست و صندل سفید به گلاب سوده سرد کرده برسر طلا نمایند و یا لعاب بزر و بهدانه بر صدغین طلا سازند و سرمه و گرد سماق در گلاب و آب یخ حل

کرده در چشم کشیدن عظیم الاثر است و گلاب سرد کرده و با شیر دختر در چشم قطور کنند و کافور درین به‌آب شدید النفع است و شیر دختر یا شیر بز و روغن بنفشه و نیلوفر و روغن تخم کدو در بینی .... مانند و اندکی کافور در شیر دختران و العبه و ادهان مذکوره و یا سفیدهٔ بیضه مرغ حل کرده در چشم چکانیدن بسیار نافع است و مسکه و روغن بادام و کنجد و نیلوفر بر سر مالند بابونه اکلیل‌الملک خشخاش تازه و یا بنفشه بابونه خطمی نیلوفر جوشانیده انکباب کنند و اب آن بر سر ریزند به‌عده روغن بادام بمالند و ایضاً ترطیب و تقویت .... باغذیهٔ مرطبه و چوزهٔ مرغ نمایند و تغلیظ خون باغذیه لزجه مثل هریسه و کله پایچه و نان تابه و دال ماش هندی کنند و کاهو و گشنیز خشک و تر در طعام زیاده اندازند و از فواکه انگور و انجیر تر و خیار بخورند و در آب سرد غوطه زده چشم در آن بگشایند و شیاف وردی با شیر زنان و برود حصرم در چشم کشند و یا بشاذنج مغسول و سرمهٔ اصفهانی .... لسان الحمل و گلاب پرورده اکتحال نمایند و به‌آب شیرین نیم‌گرم استحمام کنند و شیاف ابیض که قدری کافور و افیون در آن داخل کرده باشند در چشم کشیدن و افیون .... گاه خوردن مفید بود و بهر تبرید و تقویت دماغ آنچه در علاج امراض دماغی حاره صداع حار و سرسام گرم گذشت همه مفید ست و شربت خشخاش و شراب کثیر المزاج .... محول در حمام بطور غب و کثرت ریختن آب معتدل بر سر نافع و لخلخه کلاب و روغن گل و سرکه و دیگر لخاخ مقوی مرتب دماغ و بوئیدن طیوب بارده و ریاحین بارده خیلی سودمند ❊**400**❊ و استنشاق به روغن گاو یا روغن نیلوفر و اکتحال رسئت به گلاب سائیده و مؤلف اقتباس که طباشیر سنگ محک سرمهٔ سفید هر یک یک ماشه سائیده در روغن کاهو و خشخاش کدو هر یک سه ماشه آمیخته در چشم کشند و شیر زن به روغن پزد به برابر گرفته در بینی و گوش چکانند و سفوف از گشنیز خشک و سماق و آمله هر سه برابر و نبات همچند آمیخته دو مثقال با شیره گل بنفشه یک توله و تخو کاهو چهار ماشه در شربت به و نیلوفر هر یک دو توله تخم شربتی هفت ماشه دهند و غذا قلیه و قورمه بزغاله به نان تنوری سازند در دو سه هفته صحت می‌شود و صاحب نزهه گفته که چکانیدن خون بال کبوتر از مجربات است و مصنف مصطفوی نوشته که در آب سرد غوطه زده چشم در آب گشایند و گلاب و روغن گل و سرکه لخلخه سازند و از اشیای حامضه و مالحه و حریفه و شیرینی شهد و شراب کهنه و حرکت وهم و حزن و تعب و جمل کثیر و نظر بسوی آفتاب و روشنی و سائر استفراغات اجتناب ورزند و آنجا که آثار وجود خلط حاد در دماغ یافته شود بعد ترطیب تنقیهٔ آن نمایند و جهر خلقی لا علاج ست **اتساع و انتشار** اتساع عبارت از آن است که ثقبهٔ عنبیه یا عصبهٔ مجوفه از مقدار طبیعی وسیع تر شود و انتشار آنکه نور باصره در آن منتشر گردد و این عرض اتساع ست و فرق در اتساع .... آن است که در اتساع عصبه پراکندگی نور در اجزای چشم پیدا می‌باشد به خلاف اتساع ثقبه که در آن تمام چشم سیاه مینماید بالجمله گاهی

این مرض عقب صداع شدید یا .... یا ماشرا به‌سبب در آمدن خلط غلیظ یا بخارات حادهٔ غلیظه در عصبه یا ثقبه حادث شود و یا بعد سبب خارجی چون ضربه و صدمهٔ چشم بواسطهٔ کشیدن طبقهٔ عنبیه بسوی اطراف و یا تفرق اتصال عصبه افتد و گاهی سبب او در نفس حدقه بود و این با از کثرت رطوبت بیضیه و یا از یبوست عنبیه و یا از امتلای رطوبت در جوهر او و یا از ورم و یا از رطوبت که باعث استرخای عضلهٔ ضاغطه فم عصبه گردد و یا از تفرق اتصال شبکیه باشد و اتساع طبعی بود یا عارضی در هر دو صورت اشیا صغیرتر نمایند و ... بدان حد رسد که چیزی بنظر نیایدو بصارت بالکل باطل شود و این آنگاه است که اتساع تا اکلیل رسد یا تفرق اتصال در عصبه یا در شبکیه افتد و گویند که از انتشار .... ضعف بصر و در اکثر ذهاب بصر عارض می‌شود تشخیص اسباب مذکوره چنین کنند که اگر بصارت بالکل باطل شده باشد و اتساع تا اکلیل نبود بپرسند که بصارت .... زائل شده یا بتدریج اگر دفعهً بگوید از تفرق اتصال عصبه یا شبکیه باشد و اگر بصارت ضعیف شده باشد و با رمد و ضربان و تپ و صداع باشد از ورم عنبیه بود و اگر این عوارض حال تقدم عروض صداع یا سرسام یا ماشرا بپرسند اگر مرضی ازین امراض بیشتر عارض شده باشد سببش همان باشد و الا از حال رسیدن ضربه یا صدمه سؤال کنند پس اگر مریض آن کند سبب او همین باشد و الا بسوی چشم نظر کنند اگر در چشم لاغری و خشکی و انخفاض سیاهی چشم مدرک گردد و هنگام گرسنگی و ریاضت و گرمی هوا زیاده گشاده گردد و ضع... اشتداد کند و نزد برودت و رطوبت هوا و صبح و شب و استعمال اغذیه و ادویهٔ مرطبه کمتر و تنگ تر گردد و تقدم سهر مفرط یا استفراغات اتفاق افتاده باشد سببش یبوست .... و اگر با وجود انتشار نور در طبقات عین حجوظ و برآمدگی چشم و بعد حدوث نزلات و در زمان بارد رطب و با ثقل بود از استرخای عضلهٔ ضاغطه فم عصبه باشد و الا از مریض بپرسید که گاهی خیالی پیش چشم محسوس می‌شود یا نه و در امتلا و بعد از خواب فرق در بصارت و رؤیت اشیای قریبه و بعیده تفاوت معلوم می‌گردد یا نه اگر بگوید که پیش روی چنان خیال مقاوم ....که در آبایستاده ام و در حالت شکم سیری و صبح و شب و بعد خواب ضعف در بصارت غالب می‌شود و در جوع و ریاضت و وقت دو پهر و گرمی هوا و بعد حمام یابس ضعف بصر کم ... و چیزهای بعید نسبت به چیزهای قریب خوبتر بنظر می آیند سببش کثرت رطوبت بیضیه باشد و اگر ازیت علامات هیچ یافته نشود و مریض همین قدر بیان نماید که مرئیات .... کوچکتر می نمایند و ضعف در بصارت و رطوبت عین سیلان اشک بود و بدون الم و سرخی تمدد در چشم محسوس گردد و قرنیه مرتفع نماید و لون سیاهی چشم مشتد گردد سببش ... عنبیه از رطوبت باشد علاج اتساع طبعی و آنکه از تفرق اتصال شبکیه بود لاعلاج است و عارضی اگر از یبوست عنبیه بود بقول بعضی آن نیز لابرءله ست و تدبیرش ترتیب چشم بمرطبات به‌دستوریکه در ضعف بصر یبسی و سل العین خواهد آمد و شرب ماءالشعیر یا شربت

نیلوفر یا شربت بنفشه و دوشیدن شیر بر سر و در چشم و تسعیط به روغن کدو و بنفشه و نیلوفر و ... الحمام ورطب و تغذیه باغذیهٔ مرطبه مثل گوشت حملان و چوزهٔ مرغ فربه و زرده بیضه نیم برشت نافع بود و اگر یبوست مادی باشد تنقیهٔ خلط یابس کنند و تفتج سده نمایند پس مطبوخ .... رطب مثل بنفشه و نیلوفر و جو مقشر بر سر ریزند و از مشی در آفتاب و ارجماع و اغتسال به‌آب شور و سفر دریای شور و شم نفط و کبریت و مانند آن منع کنند و وقت خواب آردباقلا ... نان میده در شیر دختران سرشته بر چشم ضماد سازند و روائح طیبه معتدله ببویند و بطرف سبزه به بینند و سردرد فرحت اختیار کنند و گویند که شراب ابیض کثیر المزاج شدید .... و اگر این حالت بمشائخ باشد باقی از شرح و اگر از ورم عنبیه باشد علاجش مثل علاج رمد حار بود و فصد رگ موق اکبر و حجامت مؤخر سر و اکتحال بادویهٔ محلله منضجه مفید بود ***401*** ... می آید حسب حاجت به‌عمل آرند و بالجمله تدبیرش به فصد و تنقیه حسب اقتضای خلط باعث ست و اگر حار باشد قطور بسفیدی رقیق بیضه و شیر زنان تازه دوشیده بهدانهٔ رقیق و شیاف ابیض افیونی در چشم نمایند و از خارج به شیاف معشر طلا کنند و چون حدت آن تسکین یابد به مثل خطمی و اکلیل‌الملک و بابونه نطول سازند و شیاف معشر چکانند و اگر ورم بارد باشد بعد تنقیه آنچه باعث نضج و تحلیل بود مانند حلبه و اندکی زعفران در چشم چکانند و آنچه از رطوبت باشد و در بدن کثرت خون معلوم شود فصد سررو و ...ـقین نمایند و فصد و حجامت نقره و فصد عروق صدغ و قطع آنها نیز مفید بود و ارسال علق بر گردن و زیر هر دو گوش در اکثر نافع تر و بعد نضج به‌مسهل بلغم ایارج تنقیه کنند و باید که کثرت استفراغات به‌مسهلات نکنند تا قوت را ضعیف کند بلکه گاهی استفراغ در هر ده روز یکبار یک درم یا نیم درم حب قوقایا در آن کفایت نماید .... و عسل جوشانیده یا به‌ایارج فیقرا محلول بماءالعسل یا بادیان و اندکی زنجبیل در ماءالعسل جوشانیده غرغره نمایند و دیگر غراغر منقی دماغ که در فصل لقوه و فالج مذکور شد .... وآب چقندر مع بندق هندی و یا آب سداب یا زهره خروس به روغن بادام سعوط کنند و آب نمک خصوصاً ممزوج به سرکه بر سر ریزند و برای تحلیل مابقی رطوبت آن بادیان .... حلتیت و فلفل و سکبینج و اشق و جز آن که محلل و جاذب رطوبت باشد اکتحال نمایند و اکتحال مرارت مثل مراره باشد و ثبوط و بز و کلنگ و کذا اقلیمیا هر سه قسم او و کذا مروارید .... عصارهٔ بادیان سبز ده درم عسل پانزده درم جوشانیده تا قوام غلیظ گردد و کذا شیاف و رد بنقوع سماق حل کرده و کده آب بادیان سبز و آب گلاب سرخ تازه در آفتاب منعقد ساخته .... و کذا فرفیون دو درم فلفل چهار درم مثل غبار سائیده بزهرهٔ بز شیاف ساخته هر واحد نافع ست و حلتیت اکلاً و کحلاً در ازالهٔ انتشار مجرب رازی ست و بقول ... شیاف متخذ از عصاره آس و زعفران در اتساع نفع عجیب دارد و یا هلیله زرد به‌آب بادیان بر ظرف مسی یا سنگ سائیده خشک کرده دارفلفل هر واحد نیم درم توتیا یک درم .... یا یک نیم درم کحل

اصفهانی دو ثلث درم سائیده بامداد و شبانگاه پیش از غذا اکتحال نمایند و یا باسلیقون و یا روشنائی و یا کحل غریزی و یا شیاف مرارات در چشم کشند ...ائیکه در به‌آب خیالات و نزول الماء مذکور گردد بکار برند و تعاهد حرکات و ریاضات کنند و مجففات استعمال نمایند و اغذیه و اشربه ملطفه به‌عمل آرند و قلایا و مشویات مرغ و کبوتر و گنجشک بخورند و از اغذیه غلیظه مرطبه مبخره چون گوشت گاو میش و ثرید پرهیزند و تعهد استعمال اطیفلات و جوارشات مجففه و استعمال حمام و تعطیس به‌ادویه حاره و بوئیدن .... حاره مثل سداب و خردل و فلفل و مرزنجوش و ضماد سر و صدغین بمرزنجوش و سنبل و آرد باقلا با شربت ورد سرشته برای استرخای عضلهٔ ضاغطهٔ فم عصبه سوای تدابیر مذکوره نافع بود ...ـوطری حضض هندی زعفران سنبل هندی ماميثا انزروت به شیر زنان پرورده هر یک یک جزو دارچینی ربع جزو هر یک جدا جدا کوبیده بحریر بیخته وزن نموده به‌آب بادیان سرشته شیاف سازند و استعمال کنند تا سه هفته که این دوا مانع انتشار حادث از اتساع عصبهٔ مجوفه است و ایضاً صبر زعفران جوزالسر و سنبل‌الطیب برگ بید هر یک چهار درم .... اوقیه در یک رطل آب در دیگ آهنی جوشانیده و بر بخار آن انکباب نمایند و آنچه عقب ضربه و صدمه افتد فصد سررو و حجامت ساقین و پس سر بشرط و بغیر شرط نمایند .... علق بر موضع که بالا مذکور شد نیز مفید بود و تلیین طبیعت بحقنهٔ لینه یا مطبوخ فواکه کنند و مبردات استعمال نمایندو بر صدغین صندل وشیاف ماميثا و گل ارمنی و حضض .... و به‌آب سرد یا گلاب سرد کرده روی بشویند و نیلوفر بآرد باقلای مقشر یا آرد جو به‌آب برگ بید یا به‌آب کاسنی یا آب خرفه ضماد نمایند و ضماد گل سرخ خشک یا تر و صندل و فوفل .... و گل آن هر واحد نافع و یا صوف در زردی بیضه ممزوج به روغن گل و اندکی شراب آلوده بر چشم نهند و اگر هنوز حرارت ساکن نشده باشد آب گشنیز سبز عوض شراب آمیزند .... و باقلا بنفشه خطمی برگ آس و کلز که مغاث هندی ست و بهندی میده لکری نامند با زردهٔ بیضه ضماد نمایند و نزد انحطاط و سکون الم بابونه و قیروطی درین ضماد افزایند و یا آرد باقلا به‌شراب و یا خطمی و آرد باقلا و بابونه به گلاب و شراب ضماد نمایند و ضماد گل سرخ سه درم در سفیدی و زردی بیضه آمیخته و کذا عصارهٔ عنب‌الثعلب و کذا نشاسته و زعفران نافع .... نوشته اند و روز اول و دوم خون شفنین و فراخ در چشم چکانند و روز سوم شیر زن پسر دار هر روز پنج بار در چشم بچکانند و بعلاج رمد حار علاج کنند و شیاف ابیض در سفیدی رقیق بیضه .... اکتحال نمایند و بعد زوال ورم روشنائی و باسلیقون در چشم کشند و از کندر زعفران مر هر واحد یک جزو زرنیخ نیم جزو شیاف ساخته اکتحال کنند و از قی و جماع و امتلا و اغذیه غلیظه .... بر پشت و نظر بطرف روشنی و سفیدی احتراض واجب شمارند و اگر مرارهٔ جدی مرارهٔ کلنگ هر یک دو مثقال زعفران یک درم فلفل یک صد و هفتاد عدد رب السوس پنج مثقال .... مثقال عسل بقدر حاجت در آب بادیان سائیده و بعسل آمیخته بقدر حاجت

استعمال نمایند در اتساع سخت سودمند است و در اتساع ضربی نیم مثقال در آب ترب سائیده خشک کرده .... و ایضاً زهرهٔ بز صحرایی یک مثقال سرگین سوسمار یا ورل خشک یک نیم مثقال نطرون یک مثقال فلفل زهرهٔ کلنگ هر واحد دو مثقال زعفران یک مثقال اشق نیم مثقال خربق سفید .... به‌دستور در آب بادیان سائیده بعسل آمیخته استعمال نمایند و آنچه بعد صداع یا سرسام یا ماشرا عارض گردد طمع از اصلاح او قطع نمایند چه این اکثر از اتساع عصبه می افتد لیکن اگر عصبه ❊**402**❊ سالم باشد و اتساع ثقبه تا اکلیل نبود بعد ازالهٔ امراض سابقه و تنقیه به فصد و مسهل و حب ایارج و قطع شریان صدغ شیاف مرارت و هر جه در ابتدای نزل المائ بکار اید بنابر... مابقی استعمال نمایند و گویند که حجامت بی شرط بر قفا و اکتحال بعصارهٔ بادیان و به شیافی که از عصارهٔ بادیان و زعفران ساخته باشند و شادنج که به‌آب پرورده باشند در اکثر انواع انتشار سودمندست و صاحب کامل گوید که اتصاع ثقبه که او انتشار ست زائل نمی‌شود چه لاعلاج است مگر آنکه بکحل و توتیای هندی و اقلیمیای فضه و اقلیمیای ذهب و سائر کحلها که در آن قبض و تقویت باشد اکتحال نمایند و حکیم شریف خان می نویسد که شخصی را اتساع .... رسیده بود به‌سبب موجود بودن آثار امتلا به فصد و تنقیهٔ بدن و سر علاج کردم پس استعمال اکحال نمودم صحت کلی یافت و مؤلف نیز مصدق این قول است چنآنچه کنیز خو.... بعد صداع شدید دفعهً بصارت باطل شد چون به‌چشم او نگاه کردم دریافتم که اتساع ثقبهٔ عنبیه عارض شده باستعمال سفوف اجزای اطریفل و کحل مقوی ایما نمودم در چند روز بصار **ضیق** و او آن است که ثقبهٔ عنبیه از مقدار معتاد تنگ تر شود و اریباسیس گوید که ضیق حدقه یا مع صفر تمام چشم باشد و یا صرف در ثقبه باشد و این اگر طبعی بود نه بحدافراط و اگر مرضی بود از اتساع روی تر باشد و گاهی بانسداد مؤدی گردد و سبب او غلبهٔ یبس یا رطوبت ممد و قرنیه یا عنبیه از جوانب بسوی وسط باشد و یا اجتماع .... در ثقبه و یا یبس و قلت بیضه و یا ورم طبقات یا زوال عنبیه بود و اکثر این مرض از یبوست عارض شود و ضعف بصر و رؤیت اشیا بزرگتر از مقدار اصلی لازم .... طریق تشخیص اسباب مذکوره اگر ضیق با درد و تمدد در سر و چشم باشد سببش ورم طبقات یا زوال عنبیه بود به‌عده فرق در میان هر دو از علامات مخصوصه .... که در فصل اوجاع عین مذکور شد نمایند و اگر آثار ورم و یا زوال نباشد نظر کنند اگر چشم کوچک و خشک نماید و خواب معتاد کم شود و دیگر علامات یبوست پیدا بود تدبیر .... گواهی دهد سببش یبوست و قلت بیضیه باشد و اگر در چشم ضمور نباشد و آثار رطوبت از کثرت دمعه و سیلان و غیره دریافت شود و تدبیر ماتقدم شاهد او باشد از .... و اگر مردمک چشم محسوس نشود از اجتماع خلط صلب غلیظ در ثقبه باشد علاج آنچه از یبوست بود تدبیرش بمرطبات از قطورات و سعوطات و نطولات از عصارات نمایند چنانکه در علاج امراض یابس دماغی و صداع یبسی مفصل مذکور شده و اغذیه نرم و چرب مثل گوشت دست و شانهٔ

حملان و بزغاله و چوزۀ مرغ دهند و ماءالشعیر .... با شربت انار شیرین یا شربت نیلوفر و روغن‌های مرطب مثل روغن کدو یا شیر بنوشند و شیر زنان بر سر دوشند و در گوش چکانند و شیر دختران با سفیدی رقیق بیضه و .... آمیخته در چشم چکانند و روغن بنفشه و مغز ساق گاو و شیر زنان در بینی چکانند و لعاب اسبغول و آب خرفه و آب بید و آب کاهو بر سر نهند و ایضاً عصارات مذکوره .... و یا بنفشه نیلوفر جو مقشر نیم کوفته و خطمی جوشانیده بر سر نطول نمایند و یا شیر بز منجمد از پنیر جدی بر سر ضماد کنند و به روغن بنفشه یا روغن کدو یا روغن بادام یا شیر تغریق سر .... در شیر زنان حل کرده به‌چشم چکانند و ملازمت حمام مرطب و ریختن آب شیرین نیم گرم بر سر و نشستن در آن و غوطه زده چشم گشادن سودمند بود و ریاضت و تعب ترک نمایند .... چشم حرارت محسوس شود و اشیای مبرده مرطبه استعمال نمایند و ایضاً در یبوست صرف گاه گاه از استعمال چیزی که در آن قدری حرارت باشد بنابر جذب مادۀ رطب بسوی و خلا باک نیست و استعمال سر و روی چشم پی در پی تا زمان اندک بعد هضم غذا برای جذب غذا بسوی راس واجب ست زیرا که گاهی استعمال مرطبات صرف نیز مضر بود و .... اکحال جاذب استعمال نمایند معاودت بمرطبات کنند و آنچه از رطوبت باشد به‌مسهل و حب ایارج و حب قوقایا تنقیه کنند و در صورت خلط غلیظ به استفراغ مراعات .... ملحوظ دارند مثل نضج خلط بسکنجبین بزوری یا گاقند به‌آب گرم و یا به مطبوخ اصل‌السوس پرسیاوشان گل خطمی هر یک سه درم مویز سرخ منقی سه درم انجیر خشک .... لیمو یا شربت اصول نمایند و بعد نضج صبر سقوطری اسطو خودوس هر واحد یک درم غاریقون سفید تربد مدبر هر یک نیم درم به‌آب بادیان تازه و روغن بادام سرشته حب‌ها .... شربت باد و نموده بخورانند و سائر تدابیر این مانند رمد بلغمی ست و اکتحال عین باشق محلول به‌آب رازیانه مروق بافرفیون نمایند و بعد تنقیه افادیۀ مناسبه مثل بابونه .... فرنجمشک در اب پخته بر سر ریزند و باطریفل صغیر مداومت نمایند و باسلیقون و روشنائی و شیاف زعفران و شیاف مرارات و یا شیاف متخذ از آس و زعفران مساوی معجون به گلاب و اکحال معروغه که در به‌آب ضعف بصر رطوبی و نزول الماء و خیالات مذکور گردد بکار برند و اگر از عاقرقرحا یک جزو زنگار جاوشیر هر واحد ربع جزو شیاف ساخته به‌عمل آرند و مجرب ست و یا اشق جاوشیر زعفران زنگار هر واحد یک درم خلط زعفران چهار درم گرفته شیاف ساخته در چشم اکتحال نمایند و نسخه خلط زعفران زرور و .... صبر مر نشاسته صمغ عربی مساوی مثل غبار بسایند و بقول شیخ شیاف که از زنگار اشق هر واحد یک جزو زعفران یک جزو و ثلث صبر پنج جزو مشک نیم جزو ساخته ....*403* .... اشق دو مثقال زنگار چهار مثقال سرگین ورل سه مثقال زعفران دو مثقال صمغ عربی یک مثقال بعسل سرشته استعمال نمودن و ایضاً فلفل اشق هر واحد دو جزو روغن بلسان .... زعفران یک جزو اشق را در آب بادیان حل کرده اجزای دیگر آمیخته بعسل سرشته بکار

برند که این دوا بهتر است و مالیدن سر بقوت و ریاضت و تقلیل غذا و تلطیف آن نافع است تعاهد.... مطبخات نمایند و آنچه تابع ورم طبقات یا زوال عنبیه باشد تدبیر ورم حسب مزاج مریض به فصد و تنقیه بدن و وضع محاجم بر ساقین و استعمال شیافات و اکحال مضا و سبب فاعل .... آبهای محلله بر سر و اصلاح مزاج و پرهیز نمایند بطوریکه در علاج اقسام رمد و اتساع ورمی گذشت و ایضاً در ورم حار فصد و نطول که در قسم یبسی گذشت و طلا مامیثا سائیده با گلاب .... حی العالم بر چشم و شستن چشم به شیر زنان و چکانیدن سفیدی رثیث بیضه مرغ در چشم و در ورم بارد تنقیه به‌مسهل بلغم و حب ایارج و نطول چشم به‌آب حلبه و آبی که در آن اکلیل‌الملک و سبوس گندم سائیده باشند و اکتحال عین به شیاف سنبل نافع است و علاج زوال عنبیه در ذیل علاج اوجاع چشم مذکور شد بدان رجوع نمایند و صاحب جامع گوید که یکی را بعد اند بال .... قرنیه غیر غائر ضیق عارض شد گاهی بمجلیات محلول در شیر زنان و گاهی بعصارهٔ شقاق النعمان و بصارهٔ بادیان سبز منعقد در عسل علاج کرده شد صحت یافت **خیالات** ....آن است که در هوا روبروی چشم اشکال و الوان مختلفه دیده شود و در خارج موجود نباشد و اسباب کلیهٔ این مرض چهار گونه است یکی ذکای حس بصر که به‌سبب آن .... خفیفه که در هوا موجود است و ابخره غذا.یه که بدن ازان خالی نیست محسوس شود دوم آفت طبقات چنانکه آثار خفی از جدری یا رمد یا بثور و غیره بر قرنیه باقی ماند .... خارج محسوس نشود و صاحب او را به‌سبب عدم شفافیت باطن طبقه بمقدار هیئت آثار قلیل شود سوم آفت رطوبات و این یا از نفس جوهر رطوبت بود که مستحیل بدان گردد سبب عروض سوءمزاج بارد رطب یا حار یا بارد یابس مغیریون و مزیل شفافیت و مکثف جزو رطوبت چهارم ورود امری از خارج چشم و این یا عرضی غیرممکن بود و آن از .... بخارات جملهٔ بدن یا معده یا دماغ باشد جنانکه از تناول اغذیهٔ مبخره ودر بحر فات و بعد قی و بعد غضب و مانند آن عارض شود و یا متمکن بود و این منذر بنزول الماء است .... از اسباب جزئیه این یکی حصول خلط سوداوی در شرائین و صعود بخار ازان بسوی دماغ ست دوم امتلای شرائین از خون گرم و ارتفاع بخار ازان سوم حصول .... بلغمی شیرین و صافی در معده و اجتماع او در مقدم دماغ یا حوالی چشم چهارم تکدر بعضی اجزای رطوبت مابین بصر و مبصر و پوشیدن او بقدر خویش از جرم مبصر هفتم .... رطوبت بیضیه هشتم قلت رطوبت بیضیه طریق تشخیص اسباب مذکوره این ست که اولا از مریض سؤال کنند که خیالات بر یک نهج و شکل ثابت باقی می ماند یا نه اگر بر یک حال ثابت بگوید بپرسند که پیش ازین مرضی در چشم عارض شده بود یا نه اگر تقدم حدوث بثور در چشم یا جدری یا رمد یا قرحهٔ قرنیه و غیره بیان کند سبب خیالات بقیه اثر همان مرض باشند .... حدوث امراض مذکوره نه نماید بلکه تقدم رمد حار یا تناول شیء مبرد یا مسخن یا ملاقات آن هر دو حدوث سوء مزاج بارد رطب یا حار یا بارد یابس در چشم متحقق گردد و سبب

.... تکدر رطوبت بیضه باشد و اگر کدامی از آثار اسباب مذکوره یافته نشود پپرسند که کدورت و ضعف بصارت روز بروز می افزاید یا نه و خیالات در یک چشم یا هر دو .... تفاوت کم و بیشی محسوس می‌شود یا نه اگر اقرار آن کند مقدمهٔ نزول الماء باشد و اگر مریض در جواب سؤال اول بگوید که خیالات بر نهج واحد و شکل واحد ثابت نمی ماند بلکه گاه کم و گاهی زیاده می‌گردد و در یک چشم مختص نیست بلکه در هر دو چشم می‌باشد در ین صورت سؤال کنند که در خیالات کدام وقت زیادتی و کدام وقت تخفیف معلوم می‌شود اگر گوید که عند امتلای معده و هضم غذا و یا عند حرکات و دوار و سدر و یا بعد تناول اغذیه میخره و یا در بحر ان و یا بعد قی و یا غضب و غیره محرکات اخلاط زیادتی می‌شود و سبب و صعود بخارات از تمام بدن از معده یا از دماغ باشد و بودن غثیان باین قسم و خفت بخارات بعد از قی و نقای معده و تناول اشیای مانع بخار مثل ربوب فواکه قابضه و یا منقی معده مثل ایارجات وتلطیف غذا .... امراض معده و احساس خیالات متصاعد بسوی اعلی دلالت قوی بر بخارات معده دارد و ثقل سر و ضعف و تکدر حواس و کثرت نزلات و امراض دماغیه مثل دوار و سدر و سرسام و مالیخولیا و جنون و ادراک خیالات حایط بسوی اسفل نشان خیالات دماغی ست و ثقل بالای عانه و وجع در قطن و تقدم اسقاط یا احتباس طرث دال بر بخارات رحم ست .... نوع مادهٔ بخارات مذکور از علاماتیکه در تشخیص علامات دماغی مذکور شد استنباط نمایند و رنگ خیالات بر تعین خلط فاصل نیز دلالت کند و اگر گوید که بعد خوردن غذای غلیظ البته در خیالات خفت رو میدهد و حس باصره و سائر حواس قوی و سالم باشند و تا مدت صحت بصر خیالات لازم بوند و علامات اقسام مذکوره یافته نشود سببش ذکاوت حس باصره باشد به‌عده اشکال و الوان خیالات از مریض بپرسند پس اگر گوید که مثل ستونهای دود پیش او بر می آیند و بلند شده متفرق میگردند سببش بخارات خلط سوداوی باشد ٭ **404**٭ و اگر گوید که گاه گاه همچون مارها و شرارهٔ آتش پیش چشم متخیل گردد سببش بخارات خلط دموی باشد و اگر گوید که مثل برق و آتش می نماید سببش ابخرهٔ صفراوی باشد و اگر گوید که خیال مائل بسفیدی و ابر صاف مدرک می‌شود و هنگام عطسه زائل می‌شود سببش بخارات بلغمی باشد و ایضاً اگر گوید که هنگام عطسه با مالیدن چشم چنان متخیل می‌شود چیزهای سفید ذی تعاریج فرو می آیند و بالا می روند سببش بخارات رطوبت بلغمی معده و یا حوالی عین و یا مقدم دماغ باشد و اگر گوید که بجانب راست یا چپ زمحسوس می‌شود که شخصی ایستاده است کسببش تکدر بعض اجزای رطوبت بیضیه باشد و اگر گوید که بعضی احیان چنان مدرک می‌گردد که چیزی از بلندی پیش رو می افتد سببش اخلاط و بخارات دماغ باشد و اگر گوید که یک چیز از مسافت بعید چیزهای بسیار می نماید سببش حائل شدن شظایای رطوبت و پوشیدن جرم مبصر بقدر او باشد و اگر گوید که وقت فرو بردن متخیل می‌گردد که آب در پای ایستاده است سببش کثرت رطوبت

بیضیه باشد و اگر گوید که هنگام نظر بسوی زمین پیش چشم چنان معلوم می‌شود که گویا چاه و مغاک واقع می‌شود سببش نقصان رطوبت بیضیه است الحاصل بقول شیخ این خیالات مختلف میباشند گاهی در مقادیر آنها پس صغیر و کبیر باشند و گاهی در قوام آنها پس کثیف و .... خفی باشند و گاهی در اوضاع آنها پس متخلخل و متکاثف ضبه‌آبی باشند و گاهی در اشکال آنها پس مثل مار و پشه و مگس و رشته و مو باشند و گویند که چون خیالات تا شش ....بیک و تیره بماند و کدورت بصر و ضعف آن نیفزاید آن چشم از نزول آب ایمن ماند و ایضاً خیالات که زائل شوند و عود کنند و زیاده گردند و نقصان پذیرند مقدمهٔ نزول نباشند علاج آنچه از ذکای حس بصر باشد اغذیه غلیظه مثل هریسه و کله پاچه و غیره خورانند و هر چه در علاج امراض دماغی از قوت حس دماغ مذکور شد بکار برند و .... بقیهٔ اثر بثوره و غیره باشد تدبیرش اکتحال بکحلهای جالی و باسلیقون است و هر چه برای دفع آثار بثره و قرحه در فصل بثور و قروح چشم مذکور شد به‌عمل آورند و ایضاً بر .... جرم آن حمام و انکباب بر بخار آب گرم و مانند آن اکحال حالیهٔ مذکوره در علاج بیاض خفیف استعمال نمایند و آنچه از تکدر رطوبت باشد هر چه در به‌آب ضعف بصر بهر تدارک تکدر بیضیه مسطور گردد بکار برند و هر چه در ابتدای نزول الماء بکار آید استعمال نمایند و آنجا که تکدر از مادهٔ رطب بود استفراغ و اصلاح غذا و اکتحال چشم بآنچه جالی و محلل رطوبات باشد مثل شیاف مرارات و روشنائی نمایند و آنچه مقدمهٔ نزول الماء باشد علاجش در فصل نزول الماء می آید و آنچه از ارتفاع بخارات دماغ باشد به‌حسب نوع مادهٔ تنقیه از فصد و مسهل و غیره تدابیر که در علاج امراض دماغ بخاری مسطور شد به‌عمل آرند و اگر سنای مکی مویز منقی تخم کرفس هرکدام ده درم مرزنجوش گل سرخ .... پنج درم پوست هلیله زرد سه درم درده چندان آب بجوشانند تا ربع بماند صاف نموده با قند سفید در مادهٔ سودا و با عسل در بلغم و با شربت بنفشه در صفرا استعمال نمایند .... خیالات که مادهٔ آن در دماغ باشد از مجربات انطاکی ست و شربت خیالات از مجربات حکیم ممدوح و شربت خشخاش استعمال نمایند و بعطوسات مداومت کنند و ایضاً بعد تنقیه ... و مطبوخات مسهله مثل حب ایارج و قوقایا و شبیار و ذهب و بنفشه و مطبوخ هلیله و اسطو خودوس و غیره جهت تقویت دماغ و معده و جگر اطریفل رمانی و اسطوخودوس و معجون نما.... و جوارش کندی خورانند و جهت تقویت بصر شیاف باسلیقون . کحل عنبر و رمادی در چشم کشند و در ابخرهٔ فضول بارد غلیظ اول روغن بنفشه در بینی قطور نمایند پس مرارهٔ آن و مرارهٔ باز و مراره خرگوش سفید همگی و یا آنچه بهم رسد چهار درم مروارید ناسفته یم درم بسد نیم درم تنکار ربع درم آب برگ گشنیز تازه و شیر زنی که پسر زائیده باشد بر آن مرارات .... و خشک نمایند و مروارید و بسد و تنکار را جداجدا سحق بلیغ نموده جمله را ترتیب به‌آب برگ گشنیز تازه نموده خشک سازند و یا شیر زن پسر دار تا سه روز سحق نموده خشک کرده به‌آب کشـ.... همه سرشته شیاف

سازند و در سایه خشک نموده بآن شیر حل نموده اکتحال نمایند که مزمن و قدیم را نفع بخشد و در ابخره حار اطریفل گشنیزی خورده عناب بعرق شاهتره جوشانیده نبات سفید داخل کرده بنوشند و یا کشنیز خشک و آمله خیسانیده نبات داخل کرده و یا شیرۀ کشنیز خشک شیرۀ تخم کاهو عرق شاهتره نبات بیاشامند و بخار بسوی اسفل جذب کنند و صندل و گلاب ببویند و بر صدغین طلا نمایند و در ابخرۀ سوداوی دماغ اطریفیلات و خمیر جات و دیگر مقویات دماغ نافع بود و آنچه از تصاعد ابخرۀ معده باشد تدبیرش نیز از تنقیه و غیره .... ابخره نمایند بطوریکه در علاج امراض دماغی شرکی معدی و صداع شرکی معدی گذشت و به‌دستوریکه در مقالۀ امراض معده خواهد آمد و اصلاح معده و تقویت آن نمایند بالجمله اگر .... در فم معده باشد به‌آب ترب و آب شبت و سکنجبین قی کنند و اگر در قعر معده باشد بعد استعمال منضجات و مقطعات و امتلای شدید بمقییآت قی نمایند و اگر تنقیه آن بقی ممکن .... نیم مثقال و غاریقون سفید دو دانگ با دو مثقال اطریفل صغیر آمیخته حبوب ساخته به‌آب نیم گرم بخورند تا تنقیۀ معده شود و استعمال ایارج فیقرا نیز ازالۀ آن نماید به‌عده تنقیه .... یا قوقایا و یا به‌ایارجات کبار نمایند پس بغراغر و اصلاح غذا مثل نخوداب چوزۀ مرغ و دارچینی و اکتحال باین کحل کنند زهرۀ کبک زهرۀ باز زهرۀ روباه زهرۀ کرکی زهرۀ کرکس .... تیس حبلی مخلوط بعسل صافی نموده به‌آب رازیانۀ مروق مخروج نموده اکتحال نمایند و اگر تربد سفید سنای مکی هر کدام یک جزو تخم کرفس تخم کاسنی تخم خشخاش شاهتره هر کدام .... ❋**405**❋ .... ربع جزو درده مثل آن آب بجوشانند تا ربع بماند به‌دستور مطبوخ سابق در خیالات دماغی استعمال نمایند برای خیالات که از ابخرۀ معده باشد از مجربات صاحب نزهه است .... که اگر از حبوب ملائمه فایده نشود تنقیه باوغاذیا بعد نضج بماءالاصول و پرهیز و ایضاً استفراغ بصبر و افسنتین و مصطکی و اصلاح تغذیه و تضمید معده بصبر و سنبل‌الطیب و مصطگی .... وجود خطمی و مانند آن اگر مزاج علیل احتمال کند والا بجرادۀ سفرجل خوشبو و عصارۀ حصرم و امثال ان نافع و تنقیه معده به‌ایارج فیقرا و بعد دو روز استعمال .... تخم کرفس و انیسون و مرماحوز به‌عده اکتحال بکحل غریزی و تقویت معده بمصطگی و انیسون و بادیان و گلقند و اطریفل و هلیلۀ مربی و غیرۀ نیز مفید بود و اگر .... حار باشد به مطبوخ هلیله تنقیه و بشربت انار و شربت لیمو تقویت نمایند و ایضاً در ماده بلغمی قی به‌ادویه مذکوره و استعمال حب دهب یا ایارج فیقرا تنها یا باطریفل .... چند شب متواتر سخت سودمندست و غذا گوشت ماکیان با نخود پخته و بمصالح گرم خوشبو ساخته مفید و اگر بمشارکت معده از یبس باشد تعرض به استفراغ ننمایند و در علاج او نوشیدن ماءالشعیر و شمیدن صندل سفید و گلاب اقتصار ورزند و آنچه از حصول خلط سوداوی در شرائین باشد بعد نضج بمنضج سودا تنقیه از مسهل سودا و حب افتیمون و ماءالجبن .... لاجورد و حب او و معجون نجاح و مانند آن نمایند و هر چه در مالیخولیا گذشت حسب

حاجت به‌عمل آرند و اگر فائده نشود بقطع و داغ شراین صد غین پردازند و آنچه سبب امتلای .... از خون گرم باشد بزودی فصد کنند و خون وافر گیرند به‌عده مسهل صفرا دهند و مطفیات خون که در امراض دموی دماغی مذکور شد بکار برند و تقلیل غذا نمایند و از گوشت و شیرینی بپرهیزند و آنچه از شظایای رطوبت باشد بقی و مسهل بلغم و حب ایارج تنقیه معده و دماغ کنند و مدام به‌آب گرم تکمید چشم سازند و کثرت ریاضت معتاده به‌عمل آورند و از شرب شراب و مرطبات و مغلظات و مبخرات بپرهیزند و سهر طویل و جماع و شب خواری ترک نمایند و آنچه از کثرت رطوبت بیضیه باشد علاجش همان ست که در فصل اتساع بهر اتساع .... مذکور شد بدان توجه نمایند و آنچه از قلت رطوبت بیضه باشد علاجش همان ست که در به‌آب ضیق بهر ضیق یبسی مذکور شد و هر چه در ضعف بصر یبسی خواهد آمد بکار برند **نزول الماء** آن رطوبت غریبه است که از سر فرو آید و در ثقبهٔ عنبیه مابین رطوبت بیضیه و طبقه قرنیه بایستد و نفوذ اشباح را بسوی بصر یا خروج نور را بسوی مبصرات منع کند و این رطوبت .... می‌باشد در کمیت و کیفیت بعض آنها قابل قدح اند و بعضی نیستند و اختلاف او در کمیت چنان بود که اگر به نسبت ثقبه بسیار باشد تمام ثقبه بند گردد .... بالکل باطل شود و این قابل قدح نیست مگر آنکه بطریق امتصاص در مهت یعنی میل مجوف آب را بکشند و درین خطرست و اگر بقیاس او کمتر باشد یک جهت شود و جهت دیگر مکشوف ماند و درین صورت آنچه از مرئیات محاذی جهت مسدود باشد بنظر نیاید و آنچه مقابل جهت مفتوح بود دیده شود و گاهی نصف چیزی .... او بنظر آید و باقی دیده نشود مگر بگردانیدن حدقه و گاهی چنان اتفاق افتد که شیء واحد بتمامه یک وقت محسوس نگردد و وقت دیگر بتمامه در نظر آید و این از بهر آن باشد که هر گاه آن چیز در مقابل مسدود افتد هیچ ازان مدرک نگردد و چون در برابر مکشوف اید تمام آن محسوس شود و این سدهٔ ناقص گاهی بفوق و گاهی باسفل و گاهی گرداگرد مانند هاله .... شود و وسط او خالی باشد و وسط هر چیز دیده شود بدون اطراف او و گاهی در حاق وسط ثقبه افتد و گرداگرد او از جمیع جوانب مکشوف ماند و درین وقت جوانب هر شیء .... و در وسط او همچون روزن یا مغاک متخیل گردد و این نوع نیز عسرالقلع و قدح آن دشوارست و گاهی متوسط می باشد به نسبت ثقبه که مملو مینماید ثقبه را و زیاده بر آن باشد و این اولی به قدح و قابل قدح‌ست و اختلاف او در کیفیت گاهی در قوام بود پس اگر رقیق صاف باشد اگر چه تمام ثقبه را در بر گیرد لیکن به‌سبب رقت مانع .... روشنی آفتاب و چراغ و دیگر اضواء نگردد و اگر بسیار غلیظ و لزج بود هیچ دیده نشود و این بقرنیه می چسبد و از مهت بدشواری منقلع می‌گردد و گاهی بزودی از موضع خود .... می‌گردد و گاهی در رنگ باشد که بعض او هوائی اللون و بعض او ابیض جصی و بعض او ابیض لولوی و بعض او ابیض مائل بزرقت و فیروزی و ذهبی و بعض او اصفر و بعض او اغبر و اسود بود و قابل تر از اینها بهر علاج از جهت

لون پهوائی و ابیض لولوی است و آنچه قابل بزرقت و فیروزی باشد کمتر علاج قبول کند و ایاجصی .... کدر و شدید الاسوداد و اصفر قابل قدح نباشد و از اصناف غلیظ قسمی ست که گاهی بسیار صلب می‌شود و آن لاعلاج است و از اقسام او غمامی و زیبقی .... ـجوئی و زجاجی و بردی نیز نوشته اند و این همه غیر قابل قدح است و قسمی از اقسام آب است که آنرا ماء منتشر نامند و آن آبی ست که چون نظر نمایند بسوی آن .... بن آنرا و کمال نیابد بطول زمان بلکه صاحب آن ضعیف البصر گردد در بعض اوقات زیاده و در بعض اوقات کمتر و قدح را درین اثری نیست مگر بعد اصلاح .... آید و قابل ترین آقسام آب برای علاج از جهت قوام ماء رقیق ست که هر گاه بر آن انگشت غمز کنند و حدقه را بجنبانند بسرعت متفرق گردد پس بزودی عود کند *406* و جمع شود و امید زوال این بقدح باشد و گاهی تجربۀ این بطور کنند که بر چشم پنبه نهند و بر آن بزور نفخه زنند پس پنبه را جدا کرده بسرعت ببینند که آیا .... محسوس می‌شود یا نه اگر حرکت او دیده شود و قابل قدح باشد و کذلک اگر از بند کردن یک چشم ثقبه و چشم دیگر فراخ گردد لائق قدح بود و بقول ارسطونزول الماء که بعد ... یا مرضی حادث شود عسرالبرءست بنابر آنکه ضعف دماغ بهم میرسد و به‌سبب ضعف دماغ دائم مائیت در مائیت پیدا می‌گردد و بسوی چشم میریزد و گویند که ... قدح آن است که سفید و صافی و معتدل ذر رقت و غلظ باشد و چون بیمار عطسه زند خروج روشنائی مانند شعاع از چشم او محسوس شود و هر گاه چشم را بمالد ... در اجزا آب مدرک گردد و پیش چشم روشنی دریابد اسباب نزول الماء یا رسیدن سقطه و ضربه بر سرست یا امتلای بدن از رطوبت یا صداع شدید مزمن و شقیقه یا رسیدن سردی شدید از خارج به‌چشم مثل برف و یا هوای بسیار سرد و یا سردی مزاج دماغ یا ضعف روح باصره و ضعف حرارت غریزی چشم چناَنچه در مشائخ و .... که گفته اند نزول الماء بیشتر مشائخ را به‌سبب کثرت رطوبت فضلیه در اعضای ایشان یا ضعف حرارت ایشان از تحلیل بهم میرسد و همچنین مبرودین ... و بعد از امراض طویله می افتد و ایضاً کسی که مداومت نماید بر اغذیۀ غلیظه و امتلا و مانند آن به جهت آنکه مستلزم کثرت فضول و ابخره است خواب بعد غذا و خوردن هنگام خواب و حمل ثقیل و حرکت سخت و جماع قبل هضم و ریختن آب شدید الحراره بر سر نیز از اسباب نزول نوشته و بیشتر مردم سیاه چشم را به جهت کثرت ... در عین اکحل عارض می‌گردد و بعضی گویند که چون آب در حدقه مجتمع گردد ازان غشای رقیق که حائل می‌گردد میان آن و میان حدقه متولد می‌شود بالجمله ازین اسبا.... اگر نزول یکبارگی افتد ضرورت علامات فارقه نبود و اگر بتدریج واقع شود آثار ابتدای آن دریافتن واجب ست تا قبل از استحکام آن تدارک کرده شود و علامت نزول آن است که اکثر اوقات خیالات همچون پشه . مگس و موی بود و دو شعاع و مانند آن به‌حسب اختلاف اشکال آن رطوبت روبروی چشم محسوس شود و فرق ... منذرۀ نزول و خیالات دیگر

آن است که خیالات منذره در در اکثر مع افزونی کدورت چشم و خلل بصارت روز بروز خصوصاً در یک چشم یا در بهر دو مع تفاوت ... و در امتلاء خلو معده تفاوت در خیالات نشود و استعمال اشیای مسکن بخارات و مسهلات مفید نگردد و رنگ حدقه خالی از تغیر و کدورت نبود و بعد سه چهار ماه تغیر .... و زیاده از شش ماه نگذرد که ابطال بصارت نماید و اشیای روشن مثل چراغ و ماه مضاعف بیند و گاهی اشباح کثیر از چراغ و قمر تخیل نماید هر چند که در خارج از یک ... بیش نباشد و فرق در سدهٔ عصبه و نزول الماء چنان کنند که در نزول از غمز یک چشم ثقبهٔ دیگر متسع شود و در سده فراخ نشود مگر آنکه آب شدید الغلظ و با ... و اگر علیل با وجود صفای آب و لطافت آن روشنی آفتاب و چراغ نه بیند این نیز دلالت بر سده کند علاج هر گاه خیالات منذر نزول معلوم شود در ابتدا که هنوز بصر باطل نشده باشد نضج ماده پرداخته تنقیهٔ بدن از مسهل بلغم نماید به‌عده حب ایارج و شبیار و قوقا یا تنقیهٔ دماغ کنند و غرغره به‌ایارج و سکنجبین و دیگر غراغر و سعوطات و مضو... دماغ از رطوبت به‌عمل آرند و عطوسات اگرچه منقی دماغ ست مگر از جهت سختی تحریک در آن خوف تحریک آب ست لیکن بعد تنقیهٔ کامل مضائقه ندارد و اگر قوت قوی باشد تنقیه با .... و حب ذهب و حب صبر بطریق شبیار متواتر کنند و درین اثنا نضج ماده نیز مرعی دارند و در منضجات و مسهلات رعایت مزاج مریض و قوت او لازم شناسند و اگر قوت ضعیف باشد هر سه روز یا در هر هفته یکبار حبوب مذکور یا ایارج فیقرا همراه مطبوخ قنطوریون دهند و حبوب که بکار برند باید که کلان بسازند و آنجا که خوف افراط حرارت بود اطریفل به‌ایارج بکار برند و اگر مزاج احتمال کند ایارجات کبار خصوصاً ایارج جالینوس و ایارج ارکافانیس دهند و روفس گوید که تنقیه بشحم حنظل مع قنطوریون دقیق نمایند و بعد ... ملازمت اطریفل صغیر تنها یا به‌ایارج و اطریفل اسطوخودوس و معجون وج و معجون فلاسفهٔ هندی و معجون المؤمنین و حب کوتوالی و دوا بالمسک مر کثیر نافع ست و استعمال .... سوده در اطریفل آمیخته نیز معمول است و خوردن گلقند با وج و بادیان و زنجبیل مساوی با عسل از هر یک یک مثقال نافع و کذا استعمال تریاق کبیر و مشرد و دیطوس.... ابتدای نزول الماء بشرط نقای بدن نافع ست و همچنین مداومت افیون و استعمال هلیلهٔ مربی یک عدد هر شب و ایضاً شرب بادیان و پوست بیخ او و برگ او یا مرزنجوش و یا برگ ترنج مربی به عسل و یا هلیلهٔ کابلی مخلوط به آفتیمون و یل جعده جبلی بصبر و یا وج و یا سکبینج و یا غاریقون و یا ادمان اکل هلیون و یا لعق صعتر بعسل تا بست روز صبح ... هر واحد مفید ست و سعوط منقی دماغ مثل شونیز سوده در روغن ایرسا یا روغن آجر و یا بزهرهٔ خروس چند مرتبه و یا بصبر و کذا سعوط حجر البقر بقدر یک عدس و آ... و یا به شیر زن که مجرب سویدی ست و ادامت سعوط معمول و نفوخ مفید نزول و اکتحال وج مع سرکه تا شش ماه نافع ست و شمیدن مقویات دماغ مثل عنبر و .... و بوئیدن مرزنجوش و سداب و یاسمین و

شونیز و مالیدن روغن مرزنجوش بر سر و استنشاق آن و روغن بلسان مفید بود و بهترین تدابیر در ابتدا این ست که داغ ... * **407** *... بدون قطع آن دهند تا رگ یسوزد و بعدا داغ سه روز حرام مغز بر آن بمالند به‌عده پنبه به روغن کنجد آلوده گذارند و هر چند که از داغ رطوبت بتراود بهتر باشد .... در اثنای آن سرشته پرهیز در دست دارند و تلئین طبع لازم شمارند و بقول شیخ در ابتدای آب فصد شریان پس گوش نافع است و گویند که ارسال علق بر صدغین در ابتدای او نافع بود و قبل تنقیه اکحال ملطف و جالی استعمال نکنند و ابتدا بادویهٔ لینه مثل اکتحال آب بادیان بعسل و زیت نمایند و به‌عده بتدریج ادویهٔ مرکب از سکبینج و مانند آن به‌عمل آورند و اکتحال تخم کتم محلل آب است باریک سوده در شهد صاف آمیخته بکار برند و دخان کندر نیز برای ابتدای نزول آب از مجربات ست و بعضی گل سیوتی ... کندر گرفته سوده در فتیله پیچیده به روغن کنجد چراغ می افروزند و دود آن گرفته در چشم میکشند و میگویند که نزول الماء را زیاده شدن نمیدهد و اگر پوست زرد داخلی سنگدان چزر را چون خوب شسته خشک کنند و به مثل او نمک لاهوری سحق بلیغ نموده اکتحال کنند نیز عجیب النفع و بالخاصیت مفید و اکتحال عصارهٔ آمله هم نافع بود و بقول .... اکتحال آب پیاز تنها و با عسل جلا دهد و بسیار مفید بود و انگز و خوردن و با شهد اندر چشم کشیدن سود دارد و اکتحال سر خفاش سوخته بعسل سخت سودمندست ... رمهٔ ععارهٔ درخت بادیان و خوردن گلقند برگ صعتر وقت خواب در اثنای استعمال آن نیز در ابتدای نزول مجرب و معمول است و کذا دماغ خفاش با زغن .... عسل آمیخته در چشم کشیدن مجرب و اکتحال به روغن آجر برای تحلیل آب نازل بیعدیل و دیگر ادویهٔ مفرده و مرکبه که مسطور گردد حسب حاجت به‌عمل آرند و غذا .... حب این مرض باغذیهٔ خشک چون گوشت کبک و تیهو و مرغ و قلیهٔ خشک مطنجنه و مشویه و نان خشکار و مانند آن کنند و در طعام دارچینی و صعتر و حلتیت و زنجبیل ... سداب و بادیان تر و آبکامه و عسل داخل کنند و بعد غذا بر تشنگی صبر نمایند و خواب بر غذا و در روز نکنند و مها امکن از شرب آب منع کنند و بقول احمد بن ثابت .... خیالات منذر نزول الماء از استفراغات قویه و اغذیهٔ غلیظه و آوازهای بلند و حرکات سخت و جماع به جهت خوف نزول آب احتراز کند و اگر بجای آب عادت ماءالعسل .... بغایت مفید بود و واجب است که صاحب آواز امتلای طعام و آب بسیار و شراب و شیر و کثرت جماع و حمام متصل و فریاد و دویدن حذر کند و بر خوردن طعام نیمروز اقتصار نماید و از مائبی ... و فواکه و بقول رطب و حموضات و امراق و لحوم غلیظه مثل بقر و جاموش و میش و دیگر مغلظات و مبخرات مثل عدس و کرنب و گوشت نمکسود و بادنجان و سیر و پیاز و گندنا ... و پنیر کهنه و امور محدث نزلات و تواتر فصد و حجامت و قی اجتناب ورزد و اما اگر مریض جوان و گرم مزاج و کثیرالدم باشد و احتیاج به فصد لازم دانند به فصد اجازت دهند **و نزول الماء** صداع شدید حادث شده باشد اولاً علاج صداع

نمایند و بعد ازان بعلاج نزول الماء پردازند و علاج نزول الماء حادث از ضربه بر سر تنقیهٔ راس و تفتیح سده است .... فائده نمی بخشد لما قلنا سابقا ذکر ادویه مفرده و مرکبه یونانیه که در نزول الماء نافع است اکتحال مغز سر خطاف به‌آب پیاز آمیخته و کذا عصارهٔ .... بادیان باکحال آمیخته و کذا آب بادیان که با ربع آن عسل جوشانیده باشند تا غلیظ گردد و کذا عصارهٔ شقائق النعمان ماميران و خاکستر پیاز فصل ... بلسان و مرجان و اقلیمیا و شجرهٔ مریم تنها و بعسل آمیخته و کذا رتهٔ سوده و کذا مغز سر میش بعسل آمیخته و کذا غاریقون و کذا زهرهٔ فرس الماء سه روز گذاشته بعسل آمیخته .... و چهار روز و کذا حجر لبنی سوده تا چهار روز و کذا عصارهٔ فراسیون تنها یا بزهرهٔ چرز آمیخته و کذا زهرهٔ کلنگ به‌آب چقندر و برگ مرزنجوش آمیخته و کذا فرفیون .... ادویه نزول است و کذا مر در آب طبیخ کرکم و فوتنج و فراسیون حل کرده و کذا آب سداب باکحال آمیخته و کذا خاکستر سرطان و کذا سرمه در آب کمات پرورده و کذا زهرهٔ .... بلدی خشک کرده سائیده به‌آب بادیان سرشته شیاف ساخته و کذا کماذریوس و کذا ذریوس و کذا نفط سفید و آب برگ انجیر دشتی بعسل آمیخته و کذا دماغ خلد و زعفران ... سیاه بمشک آمیخته و ضماد زهرهٔ حجل بتکرار بعسل و زیت آمیخته و یا زهرهٔ خروس سیاه به‌دستور آمیخته و یا مرزنجوش و یا صبر سوده به‌آب پخته و یا پنجال باز .... سوسن پخته گرداگرد چشم و کذا برگ نرگس خشک سائیده در حنا آمیخته بر سر هر واحد نافع نزول الماء نوشته اند دیگر هر زهره که از کبک و کلنگ و شبوط و خطاف و خروس ... و روباه و خروس و آهو و شیر و گرگ و گربه میسر شود جون خشک نموده قدری مشک خالص بآن آمیخته در چشم کشند سودمند بود و کذا مرارات دیگر مثل مرارهٔ ... پشه و عقاب و باز و کرکس و سنگ پشت بری مخلوط بعسل که انفع ادویه است و عقرب بحری و زهرهٔ بز نر بفراسیون آمیخته و زهرهٔ خرگوش و ماکیان و بقر وحشی ... و دیگر بقول رازی اگر زهرهٔ شبوط وجدی و جحل خشک کرده سائیده به‌آب بادیان مروق بسرشند و شیاف ساخته اکتحال نمایند ابتدای نزول الماء را نافع است .... ارجیحانس اکتحال توتیای هندی و اقلیمیای ذهبی و مشک سوده با هم آمیخته اکثر در ابتدا مفید می‌شود دیگر بقول ثابت بن قره اگر مارقشیشای ذهبی ***407–1*** در شیشهٔ که گل حکمت نموده باشند اندازند و موی اسپ دردهن شیشه نهاده بطریق معروف چکانند و باحتیاط در شیشه نگاهدارند و شرباً و مروخاً بکار برند سعوط که .... نزول و تنقیهٔ دماغ معمول و مداومت آن مانع زیادتی نزول ست مشک خالص یک ماشه زعفران دو ماشه سنبل‌الطیب یک ماشه کائنپهل چهار ماشه کوفته بیخته استعمال نمایند شیاف مرارات که جهت نزول آب و قروح و غشاوه و رطوبت مفید و از سرعت نفوذ در طبقات تاثیر میکند و قوتش تا دو سال باقی می ماند اقلیمیای سوخته پانزده درم صمغ عربی هشت درم مداد هندی فلفل سفید هر یک پنج درم سفیدهٔ قلعی چهار درم اشق سکبینج روغن بلسان جاوشیر هر یک دو درم زهرهٔ کفتار افیون

هر یک یک درم زهرهٔ ماهی شبوط زهرهٔ کبک هر یک هفت درم زهرهٔ باشه و عقاب و گاو و گرگ و غراب و باز هر یک نیم درم و آنجا که روغن بلسان یافته نشود روغن آجر بدل او کنند و شیخ گفته که ضروری زهرهٔ شبوط و گرگ ست و دیگر زهرها زوائد اند و باید که به‌آب بادیان اکتحال نمایند شیاف که قائم مقام مرارات است جهت قطع مادهٔ نزول و انتشار بتجربه رسیده آب زهرهٔ بز کوهی در ظرف مسی خشک کرده ده درم شحم حنظل نیم درم سکبینج دو درم فرفیون ... در هر یک یک درم به‌آب سداب یا آب بادیان شیاف سازند شیاف جلا که از شیاف مرارات بهتر و بی غائله است و جهت نزول آب و خیالات بی نظیرست و ضعف بصر رطوبی را بغایت مجرب توتیای کرمانی مغسول بست درم به‌آب مرزنجوش تازه که شب داشته صاف کرده باشند سرشته بگذارند که خشک شود زنجبیل فلفل دار فلفل هر کدام دو درم مامیران دو درم نوشادر زعفران حضض کتیرا صمغ عربی اشق مس سوختهٔ زنگار اقلیمیای فضی هر یک نیم درم به‌آب بادیان تازه سائیده شیاف ساخته استعمال نمایند شیاف دهنهٔ فرنگ جهت منع نزول الماء مجرب و بی نظیر است و سبل و بیاض و ظفره و دمعه را نافع معه کوفی فلفل سیاه دارفلفل ناخن فیل تخم سرس سنگ بصری هر یک پنج ماشه زعفران هلیلهٔ سیاه هر یک سه ماشه پوست هلیلهٔ زرد دهنهٔ فرنگ سسی هر یک دو ماشه مارقشیشای ذهبی تخم کهرنی سفیدی ... کبوتر صحرائی هر یک چهار ماشه قرنفل یک ماشه کوفته بیخته باریک سائیده در ظرف آهنی همراه شاخ گوزن به‌آب لیمو سه روز سحق نموده شیاف بسته نگاهدارند و در نسخهٔ اصول صاحب فتاح وزن دهنهٔ فرنگی چهار ماشه است و گفته که اگر دهنهٔ فرنگ هم نرسد عوض آن توتیای سبز اندازند کحل معمول در نزول هلیلهٔ زرد مع خسته سوخته ...النیل سوخته هر یک دو درم غنچهٔ یاسمین ناشگفته در سایه خشک نموده یک صد عدد دارفلفل ده عدد صلایه کرده به‌عمل آرند ایضاً قوی تر از اول دارفلفل .... چینی صادق هر یک دو درم بندقهٔ اسرب که در بدن شیر زده باشند بوزن چهار درم سرمه سا نموده بکار برند کحل برای ابتدای نزول و ضعف بصر و سلاق مع توتیای کرمانی مغسول توبال سس سوخته مروارید بسد ساذج هندی اقلیمیای فضه صبر سقوطری سرطان بحری سوخته زعفران سنبل رطیب هر یک دو درم ساذنج مغسول شش درم نوشادر فلفل سفید دار فلفل هر یک نیم درم مشک یک دانگ مثل سرمه تیار نمایند کحل مجرب حکیم ذکاءالله خان که در منع نزول ... قلیل آب خاصیت عجیب دارد مروارید سرمه مارقشیشای ذهبی سوخته پوست هلیله زرد فلفل گرد مشک ورق نقره به‌دستور تیار ساخته اکتحال نمایند ماهی ورق طلا و سنگ بصری و مامیرلن چینی اضافه کرده می‌شود کحل معمول حکیم واصل خان که بر خود آزموده بودند برای دفع نزول که شروع شده باشد .... راهم نافع است و تقویت بصر کند سنگ بصری گل سنپیلی تازه هر یک دو دام مغز گهنگچی مامیران چینی مغز تخم سرس کف دریا مروارید مغز تخم کهرنی هر یک نیم دو ماشه ...

سیاه قرنفل هر یک دو نیم عدد لیمو کاغذی یازده عدد گلاب نیم آثار اول از لیمو تخم برآورده سنگ بصری مغز گهونگچی و کهرنی و سرس در آن انداخته بند کرده بالای ... ان آویزان نمایند که دود به آن رسد در چهار پنج روز که لیمو خشک شود باز لیمو دیگر پر کرده نگاهدارند باز گرفته باریک سائیده در آب لیمو اندر ظرف کاسنی از چوب ... که فلوس جست در آن چسبانیده باشند و در چوب دوم فلوس مس چسبانیده کهرل کنند از هر دو چوب به دفعات و ماميران و گل چنبلی و دیگر دوا که نگاه داشته اند ...کنند تا که صد لیمو تمام شوند آن وقت مروارید سائیده داخل نمایند و باز با گلاب همه را کهرل کنند باز خشک کرده مثل سرمه سائیده نگاهدارند وقت صباح یا شب ...میل قدری در چشم کشند و بعد چهار پنج روز چرک دندان در هم کشیده باشند بشب و در آن روز موقوف نمایند انشاالله تعالی آهسته آهسته نزول دفع شود .... مقوی که جهت ضعف بصر و غلظ روح و خیالات و نزول آب مجرب ست نسخهٔ آن اجزای همان شیاف جلاست که مسطور شد لیکن درین نسخه زعفران .... کتیرا صمغ اشق مس سوخته زنگار اقلیمیا داخل نیست و وزن نوشادر یک درم ست باقی به‌دستور کحل صابون که در ابتدای نزول مستعمل نسخهٔ آن ... ست که در ادویهٔ بیاض چشم مذکور شد لیکن درینجا وزن صابون لاهوری قسم اول پنج درم و رال هفت ده ماشه و نیم و نیله تهوتهه سه ماشه و یک سرخ ست ❋**408**❋ باید که یک روز در میان داده اندر چشم کشند و از ترشی و بادی و غذای حار احتراز نمایند و روزی که در چشم کشند از هوا و آب احتیاط دارند معجون که بعد تنقیه ... استعمال آن در ابتدای نزول و خیالات بهترست وج ایارج فیقرا بادیان صعتر فارسی برابر حلتیت ربع یک جزو کوفته بیخته بعسل سه چند که در عرق بادیان تند دو چند عسل قوام نموده باشند بسرشند و هر روز بقدر بندق وقت صبح بخورند معجون که مسمی بفلاسفهٔ هندی ست در تقویت دماغ و منع صعود بخارات و خاصةً جهت نزول و اکثر امراض چشم مفید و بی بدیل ست هلیلهٔ‌کابلی بلیلهٔ آمله فلفلسیاه دارفلفل تربد موصوف هر واحد چهار مثقال شیطرج شکر طبر زد هر واحد دوازده مثقال کوفته بیخته با قند سفید دو چند و عسل خالص یک چند و روغن گاو به‌دستور مقرر بقوام آرند نفوخ برای نزول الماء فائده دارد زعفران افیون دارچینی هر واحد نیم ماشه قرنفل الائچی خرد هر واحد پنج عدد دار شیشعان شش ماشه سنبل‌الطیب دو نیم ماشه سائیده نفوخ کنند ذکر ادویه هندیه نافع نزول الماء مغز گهونگپهی سفیده آب لیموی کاغذی کهرل کرده باریک سوده نگهدارند و وقت صبح قدری در چشم چکند که مانع نزول است و کذا اکتحال تخم نربلی بعسل سائیده و کذا نوشادر سوده و کذا زهرهٔ کلاغ به نیم وزن عسل آمیخته نافع دیگر که نزول را زیاده شدن ندهد و در منع آن مجرب و عجیب است شیرهٔ برگ تمر هندی بوزن ده فلوس در جام پهول کرده با دستهٔ چوب نیم که فلوس بر سرش وصل کرده باشند حل کنند چندانکه غلیظ شود بعد ازان در شیر زن که پسر داشته باشد چهل پاس کهرل

نمایند و بکار برند دیگر مغز هنگوت دو جزو افیون یک جزو به‌آب سائیده شیاف ساخته در چشم کشیدن در ابتدا نافع و کذا چرک گوش آدمی و انکوزهٔ مساوی در شهد سوده اکتحال نمودن و دیگر که نزول را زیاده شدن ندهد نیله تهوتهه دو دام کتهٔ سفید پوست هلیلهٔ زرد هر یک سه تانک پهئکری بریان پنج تانک به‌آب سائیده شیاف سازند و در سایه خشک نموده اندر چشم کشند دیگر که مانع نزول الماء است و افزون شدن نمیدهد حلتیت نربلی سنگ بصری توتیای سبز پهئکری بریان ههر یک چهار درم با دو آثار آب جغرات سوده شیاف ساخته به شیر عورت سائیده در چشم کشند دیگر که در ابتدای نزول مجرب بعض مجربان هندست شب یمانی دو ماشه در ظرف گلی بریان نمایند هر گاه گداخته شود دو قرنفل در آن غرس کنند چون خشک شود از آتش گرفته بسایند و قدری به‌آب حل کرده بمیل در چشم کشند و گرد چشم طلا کنند اقوال حذاق شیخ میفرماید که ایارج فیقرا درین به‌آب جلیل النفع است و کذلک حب ذهب و آنچه در آن ادویه مثل قنطوریون قصامر واقع شود و از جمله ادویهٔ قویهٔاکتحال سکبینج سه درم حلتیت خربق سفید هر یک ده درم عسل هشت قوطولی ست و آنچه بسیار مجرب ست سر خطاف سوخته بعسل در چشم کشیدن و شیاف اصطفطیقان و جمیع مرارات مذکوره است و قوی تر ازان شیاف مراراتمارستانی و شیاف مرزنجوش ست و روغن بلسان در آن نافع بود و آنچه در ابتدای اب نافع ست این است که بگیرند زهرهٔ نر گاو جوان صحیح البدل و در ظرف مسی قریب ده روز تا دو هفته بگذارند به‌عده مر و زعفران سوده و زهرهٔ سنگ پشت بری و روغن بلسان هرواحد دو درم خوب باهم حل کرده اکتحال نمایند و ایضاً بگیرند خربق سفید یک جزو و حلتیت یک جزو و سکبینج پانزده جزو شیاف ساخته در چشم کشند و ایضاً از خربق سفید یک جزو فلفل نیم جزو اشق ثلث جزو به‌آب ترب شیاف ساخته استعمال نمایند و هم او می نویسد مردی را دیدم از طلبهٔ علم که او را نزول الماء عارض شد و خود علاج آن به استفراغات و اختیار پرهیز و تقلیل غذا و اجتناب از شورباها و مرطبات و اقتصار بر مشویات و قلایا و استعمال اکحال ملطفهٔ محللهٔ جالیه نمود پس بصر او بخوبی عود کرد و فی الواقع در ابتدای نزول الماء تدبیر مذکور نفع می بخشد حکیم علی گوید که از بعضی نقل کرده اند که بعد استفراغ موافق به فصد و مسهل و لزوم پرهیز چون محاجم و آله معروف با نبوبهٔ که از برنج و آبگینه میسازند برهر دو شریان صدغین نهند و عقب او میل به‌آب گرم فرو برده در چشم کشند و هر روز یک دو بار این عمل نمایند نزول الماء را زائل کند و چون آب رقیق شود به شیاف مرارات و شیاف بر.. اکتحال نمایند که از قدح غنی سازد و از تالیف من منجمله ادویه عظیم النفع این است که توتیای کرمانی مازوی سبز توبال مس هر یک سه درم سرمهٔ بعید اقاقیا قلقطه سوخته سفیداب دخان سقف خانه مس گران هر واحد یک درم و نیم خوب بسایند تا مثل غبار گردد هر روز دو بار در چشم کشند و از مرطبات پرهیز کنند و بر اطریفلات مواظبت نمایند و گفته که این

سرمه جلیل النفع است چنآنچه زنی پیر ساله را نزول‌الماء عارض شده بود و یک چشم او نابینا گشت و سه سال برین حال بگذشت و جمله کحالین اتفاق بر آن داشتند که علاجش بجز قدح نیست و مریضه ازان می ترسید پس بگفتهٔ من چهار ماه بر استعمال کحل مذکور ... و مرض او زائل شد و بصر او عود کرد و این کحل را برای کسی که مزاج او خصوصاً مزاج سرد چشم او شدید الرطوبت باشد خوب ست و اکتحال زهرهٔ افعی بعسل .... ❋ **408–1** ❋ در کوزه نو گذاشته سرش بند نموده بگل حکمت گیرند و در کوزه شیشه گران یا تنور تا هفت روز داشته برآرند و چون سفید خاکستر شده باشد سرمه سا نموده .... درین به‌آب سخت سودمند است و این شیاف نیز از مجربات اوست پوست سلیخه کوفته بیخته بزهرهٔ آهو و خرگوش یا کبک نر سرشته خشک کنند و بار دیگر سائیده ... خشک نمایند و به‌آب بادیان استعمال کنند که بخاصیت نافع ست دیگر اگر سر فرشنگه را در پیه ماهی روهو بریان کنند چندانکه بسوزد و سیاه شود بر آورده .... بسایند و پیاز سرخ در خاکستر گرم بریان نموده اول آب آنرا در چشم کشند انگاه سودهٔ سر خطاف را بطریق سرمه اکتحال کنند و بربندند و سه روز همچنین ... بینائی در چشم پدید آید و علت زائل شود و این از عجائب اعمال است دیگر اکتحال بتوتیای هندی و سرمهٔ اصفهانی هر دو را به‌آب بادیان پرورده نافع بود باسلیقون کبیر معنی او کحل روشنائی واضع او بقراط است تاریکی چشم و ابتدای نزول آب و دمعه و جربو سبل و ظفره و شرناق و ستبری پلک را نافع است .... اقلیمیای نقره هر یک ده درم نمک اندر آنی ساذج هندی سفید ارزیز فلفل ساه دارفلفل سنبل‌الطیب سرمه اصفهانی هر یک دو درم نمک هندی قرنفل ... هر یک یک درم صبر سقوطری عصارهٔ مامیثا مس سوخته هریک پنج درم مامیران نوشادر زرد چوب دارچینی هر یک سه درم پوست هلیلهٔ زرد چهار درم کوفته و .... استعمال نمایند و اگر خواهند شیاف ببندند و اگر عصارهٔ مامیثا بهم نرسد بجای آن شیاف مامیثا اندازند برود برای ابتدای نزول و خیالات نافع و نشـ.... رطوبات کند و تقویت چشم نماید و دمعه و بیاض را نیز دافع ست ساذج هندی نیم درم بورق یک درم نشاسته دو درم سرمهٔ اصفهانی شش درم مثل غبار سائیده حب ایارج که برای نزول‌الماء معمول مؤلف مفتاح است مصطگی زعفران دارچینی حب بلسان سنبل‌الطیب اسارون صبر مغسول سلیخه فلفل گرد غاریقون انیسه شحم حنظل قنطوریون دقیق هر واحد یک درم تربد موصوف سنای مکی کتیرا هر واحد سه درم کوفته بیخته نگاه دارند به‌عده بیارند بسفایج فستقی گل سرخ گل بنفشه پوست هلیله .... پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه گاو زبان هر واحد یک درم در نیم انار آب بجوشانند وقتی که این قدر آب بماند که در آن ادویه خمیر کرده شود مالید ه صاف نموده ادویه ... در آن خمیر کنند و بقدر مونگ جها سازند و بعد نضج مواد حب مذکور شش ماشه یکپاس شب باقی مانده به‌آب گرم خورند و بخواب روند به‌عده وقت صبح حب مذکور یک توله همراه ... بخورند گل بنفشه نه ماشه گل سرخ سرخ گاو زبان هر واحد هفت

ماشه مویز منقی پانزده دانه تخم کاسنی نه ماشه نیم‌کوفته مشب در نیم آثار آب تر کرده و صبح جوش دهند یا خیسانیده ... و گلقند آفتابی دو توله مالیده صاف نموده بنوشند و وقت تشنگی عوض آب عرق گاوزبان و عرق عنب‌الثعلب بنوشند و وقت دو پهر آب یخینی خورند و سه پهر کهچری ... حب ذهب که درین مرض بکار آید و تنقیه مواد حار از سر و چشم نماید صبر ده درم تربد موصوف هفت درم پوست هلیلهٔ زرد پنج درم سقمونیا سه نیم درم ... گل سرخ هر یک دو نیم درم زعفران نیم درم شربت دو متقال حب کنعانی که دماغ و جمیع اعضای سر و بدن را تنقیه از اخلاط فاسده نماید و جهت فالج و ... دواءالثعلب نافع و هر گاه یک درم ازان با یک درم ایارج فیقرا ضم کرده خورند نور البصر افزاید و منع نزول‌الماء کند صبر زرد مغز بادام پوست هلیله زرد هر یک یک .... کوفته بیخته حب سازند حب کوتوالی مفید درد سر و مخرج صفرا و جمیع فضول دماغی و برای دواءالثعلب و روشنی چشم بسیار مفید چنآنچه دوستی آزموده و .... نزول‌الماء سودمند صبر سقوطری سقمونیای مشوی شحم حنظل عصارهٔ افسنتین مصطگی هر یک یک نیم دانگ مقل یک دانگ کتیرا نیم دانگ این جمله یک شربت و در جمیع اوقات حتی که بعد طعام داده شد نافع آمده و بدانکه آنچه از قسم حبوب درین مرض بخورانند باید که کلان بسازند تا در معده دیرتر ماند حب جدوار... منع تولد نزله و تقویت دماغ خصوص مادهٔ نزول چشم بعد تنقیهٔ دماغ و بعد اطریفل اسطوخودوس مسهل النفع است افیون مقطر صاف کرده جدوار اسطوخودوس صمغ عربی هریک یک درم زعفران پوست هلیله زرد هر یک نیم درم تخم خشخاش تخم کاهو مقشر مغز تخم کدو مغز بادام مقشر هریک دو درم به‌آب صمغ حب‌ها بقدر .... و فلفل بسته از حب خورد شروع نموده بتدریج بر حب کلان رسانند از ترشی و بادی و شیر و شیرینی و تره سبزی پرهیز نمایند حب برای نزول‌الماء درابتدای ... مانع نزول است و در انتها ضماد نمودن نفع میرساند مغز خستهٔ بلیله مغز خستهٔ آمله به‌آب صافی تا سی پاس سحق نموده حب سازند و یک نسخه حب نافع نزول در سبل گذشت.... مجرب شیخ الرئیس ست حب الفاده جزو صمغ عربی یک جزو هر دو را در بول کودک نابالغ سائیده بکار برند ایضاً که در ابتدای نزول عجیب الاثر است و پنبدانهٔ سوخته .... خاکستر غوک بحری دو جزو سائیده دو میل در چشم کشند بمداومت بعد مدت اثر میکند روغن آجر که لقوه و فالج و امراصض بارد را نفع دارد و جهت سم عقرب دافع ... نغع کثیر دارد و خشت پختهٔ سرخ آب ندیده بقدر بادام پاره پاره کنند و در آتش اندازند که سرخ شود و بر انبر هر قطعه را گرفته در روغن زیتون سرد کنند پس از روغن .... *409* ...ـولات حکیم ممدوح ست و اگر آب بادیان تر بست مثقال عسل صاف ده مثقال زهرهٔ کبک یک مثقال مجموع را در شیشه کرده در آفتاب نهند تا غلیظ شود ... بکار برند در نزول و تقویت بصر از شاگرد حکیم موصوف منقول است محمد زکریا گوید که زهرهٔ گاو یک عدد در سکرجه کرده بر آتش نرم بگذارند و یک درم

حلتیت ... تا حل شود پس یک درم روغن بلسان داخل کرده بگذارند که غلیظ شود پس شیاف ساخته استعمال نمایند که عجیب الاثر و مجرب است و بیاض و انتشار را نیز فائده تمام .... ترکی زنجبیل حلتیت بادیان مساوی بعسل سرشته بقدر فندق هر صباح خوردن نیز از مجربات خود شمرده انطاکی گفته که در ابتدا مبادرت به تناول ایارج کبار و غاریقون و دواءالملک و و معجون هرمس و اکتحال بصبر و دماغ خروس پیر به شیر زنان و دماغ خطاف بعسل و کحلی که در بیاض گذشت به‌آب پیاز و ترب نافع است و برای بارد مزاج مثل زیت کهنه بعسل و مشک و مروارید محلول و کحل فولس چیزی نیست و حار مزاج از مروارید و سرمه و مارقشیشای سوخته کحل ساخته در چشم کشد که خاصیت عظیم در منع آب ... آنچه نازل شد برمیدارد و اگر رقیق و صافی باشد صاحب ترویح و حاوی صغیر گویند که در ابتدای نزول بعد نضج به مطبوخ بادیان سه درم بادرنجبویه اصل‌السوس جو مقشر نیم کوفته هر واحد دو درم با گلقند ده درم و تنقیه بدن و دماغ به حب ایارج یاقوقایا و تغذیه بمزورهٔ نخود مع قرطم و بعد تنقیه استعمال غرغره بماءالعسل و ایارج فیقرا و پرهیز از اطعمه بارد رطب و غیره اکتحال به شیافات حاده و اکحال مبدوهٔ آب مثل شیاف مرارات و باسلیقون نمایند و اگر مرارهٔ بز کوهی ده درم شحم حنظل یک مثقال فرفیون نیم درم سکبینج یک نیم درم سحق کرده در آفتاب خشک نمایند و به‌آب بادیان سبز یا سداب تر شیاف ساخته به گلاب حل کرده در چشم چکانند در ابتدا نزول‌الماء نافع بود و آنجه بصر را تیز کند و منع نزول نماید و ازان ایمن سازد تنقیهٔ دماغ و سرست در هر سال یکبار یا دو بار به حبوب و ایارجات و مطبوخات و تناول آب بادیان و آب سداب و طبخ وج و طبیخ دارفلفل و طبیخ ماميران و طبیخ عروق الاصفر و آب بادروج و اکل حلتیت و ترک مسکر و عشا و تخمه و جماع و اگر توتیا سائیده سه بار در آب بادیان سبز تر کرده خشک نموده .... فلفل دارفلفل ماميران هر واحد مثل عشر توتیا داخل کرده به‌آب بادیان بسایند و خشک کرده استعمال نمایند برای حدت بصر و منع نزول‌الماء سودمندست و گاهی یک حبه مشک درین ترکیب می افزایند مصنف اقتباس می نویسد که در ابتدا جهت نضج این مطبوخ دهند اسطوخودوس بادیان مکوه بادرنجبویه هر یک نه ماشه اصل‌السوس مقشر بیخ کرفس پوست بیخ بادیان هریک هفت ماشه قنطوریون دقیق انیسون هر یک چهار ماشه مویز منقی سه توله انجیر زرد چهار عدد خمیرهٔ بنفشه گلقند عسلی هر یک دو توله سائیده صاف نموده و غذا شوربای مرغ و کبک و سنگخواره نان خشکار تا یک هفته و بعد حصول نضج جهت تنقیهٔ دماغ وقت آخر شب حب قوقایا و ایارج و بنفشه و شبیار نه ماشه بعرق مکوه فرو رند و صبح در مطبوخ مذکور برگ سنا یک نیم توله هلیلهٔ سیاه سه توله تربد سفید ریوند خطائی هر یک نه ماشه زنجبیل سه ماشه خیار شنبر ترنجبین هر یک هفت توله روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده دهند و بجای آب بر عرق مکوه و بادیان قناعت ورزند و وقت دو پهر نخوداب مرغ نوشانند و وقت شام غذای سابقه

دهند صبح از مطبوخ اسطوخودوس بادرنجبویه بادیان هریک نه ماشه اصل‌السوس هفت ماشه انیسون چهار ماشه شربت بنفشه چهار توله حرف نه ماشه و یا تودریین ویا کنوچه پاشیده بنوشند و همین نمط چهار مسهل کنند و روز انتها تنقیه به حب ذهب و صبر کنند و این تدبیر وقتی سود دهد که آب بغایت رقیق و صاف و نو در آمده باشد و اگر غلیظ و کهنه شده باشد سود نمی دهد و باید که تنقیهٔ دماغ بکرات و مرات نمایند ئ افضل آن است که در هر هفته ایارج فیقرا و یا حب ایارج نه ماشه بخورند و بعد حصول تنقیه تام جهت نشف رطوبات باشیای مسدوده و ملطفه و مجلیه مانند شیاف مرارات و باسلیقون در چشم کشند و اگر بصلاح نیاید بعد یک سال یا دو سال دستکاری نمایند و بهتر آن است که در ابتدا بعد تنقیه هر شریان صدغین کنند و داغ بآهن دهند و بگذارند که پخته شود ویم کند و تا چهل روز ببالاید و اگر درین اثنا ریم بند شود اندکی تیزاب نهاده باز ریم را جاری سازند و مقویات چشم و دماغ مثل اطریفیلات و معجون وج خورانند صاحب جامع از طبری نقل کرده که علاج قبل از قدح چنین نمایند که بمزاج مریض نظر کنند پس اگر از اعتدال کیفیتی خارج شده باسشد بسوی اعتدال رو کنند و اگر مزاج طبعی او احتمال استفراغ به‌ایارجات کند اول به مطبوخ افتیمون تنقیه نمایند به‌عده هفت روز مهلت داده تنقیه به حب ایارج یا حب قوقایا یا حب صبر بافسنتین و گل سرخ سازند و بعد تنقیه پرهیز کنند و بر الطف اغذیه اقتصار ورزند و از اغذیه مبخره اجتناب نمایند و بعد ازان قدح کنند اگر تاخیر قدح به‌سببی رو دهد اکحال و شیافات مبد و آب استعمال نمایند و لزوم پرهیز کنند که آب صافی گاهی بحسن تدبیر و استعمال این کحلها تحلیل و جلا می یابد اگر استفراغ به‌مسهلات جایز نبود بحقنه لینه به دفعات کثیر تنقیه کنند و بعد تقین نقاع بدن بقدح بپردازند و یا باکحال و شیاف و مرارات اکتحال نمایند و مارقشیشا را در کوزه کرده گل حکمت رفته بسوزند تا خاکستر گردد و یک جزو او با دخان سقف مس گران و اقلیمیای ذهبی هر واحد یک جزو فلفل نیم جزو سحق کرده به‌شراب کهنه تسقیه دهند و خشک کنند و مرتبهٔ دیگر *410* به‌آب بادیان تسقیه نمایند و خشک کرده بسایند و بحریر بیخته استعمال نمایند که این کحل بعد تنقیه بدن و سر اکثر استعمال نموده و نزول آب زائل شده و حکیم عابد نوشته که در کتب معتبر دیده ام که پیاز مدور در آب و روغن زرد بپزند و بر نهار بخورند و از طعام شب اجتناب نمایند و رسومات ترک سازند و در جوف نهار نان ساو... و مطبوخ مذکور بقدر هاظمه تناول کنند و از بست پیاز تجاوز نکنند و اگر از طعام شب صبر نکنند در آخر روز نان محروس به آب دهند و دها و کامل برین مداوا ... وهر شب یا صبح یکبار از عسل مقوم به مثل او آب پیاز یک میل در چشم کشند که این ترکیب ماء اسود را نفع میکند انتباه هر گاه این مرض مستحکم شود و بصر را بالکل زائل گرداندغیر از قدح تدبیری سود ندهد و هرگاه ارادهٔ قدح باشد قبل ازو تنقیه بدن و دماغ نمایند و اگر احتیاج باشد فصد نیز کنند و ایضاً پیش از قدح نظر کنند که از آبهای مذکور کدام

قسم ست و قابل قدح است یا غیر قابل و با سدهٔ عصبه مرکب است یا نه اگر قابل و با سده باشد اول تفتیح سده کنند بتدبیری که در به‌آب بطلان سده خواهد آمد انفتاح سده قدح نمایند و آنچه غیر قابل قدح باشد آنرا با این تدبیر قابل قدح سازند که تلطیف غذا کنند و کمتر خورند و از اغذیهٔ غلیظه چون گوشت گاو و شیر و ... خوردن شب و جماع و شراب و استحمام و پیاز و گندنا و بادروج و ماهی بپرهیزند و ماهی را خاصیتی ست که بر حدوث آب و تغلیظ آن یاری میدهد و کحلها .... چون مرارت و مانند آن در چشم کشند و بقول صاحب خلاصه التجارب ایارج فیقرا بسیار دهند باین مطبوخ قنطوریون دقیق سه درم بسفایج هفت درم تربد سفید مویز بست درم همه در نیم آثار بپزند تا بمقدار پنجاه درم باز آید صاف کرده بکار برند و نزد راقم بهتر آن است که تامدت چهل روز یک روز در میان دهند و بجای آب .... بعرق بادیان ساخته بنوشند و اغذیه یابسه خورند و این تدبیر برای اقسام آب غلیظ است و اگر آب رقیق منتشر باشد اصلاح او بر خلاف این تدبیر کنند یعنی مفلظات و یا ماهی بخورند تا که آب بقوام آید و صاحب قدح مبتلا بصداع و ذکام و عطاس و سعال یا شدید الضجر یا سریع الغضب نباشد و شراب و جماع و حمام ترک کرده اکل اشیای مبخره والبان و بقول و فواکه رطب احتراز نماید و معهذا بعد سکون آب و حصول اندکی غلظ قوام قدح نمایند و ایضاً هنگام اراده قدح باید که چند روز قبل و قبل از تنقیه ماهی تازه و اغذیهٔ مرطبهٔ ثقیله بخورانند و دیگر از اشربه و غیره مضرات آب استعمال نمایند پس تنقیه موده قدح کننند و بالجمله اگر آب بسیار رقیق یا بسیار غلیظ و از حسن تدبیر بقوام معتدل نیاید طمع منفعت از قدح نباید داشت و در یوم معتدل الهواء و موسم یکی از اعتدالین و بر نهار قدح کنند و در آن روز ابرو باد تند خصوص ... و مغربی نباشد و بعد قدح پنبهٔ بز روی بیضه و روغن بنفشه مخلوط آلوده برچشم نهند و بر بندند و چشم صحیح را نیز بسته دارند و تا سه روز در تاریکی بر پشت بخوابند و سخن نگویند و برای حاجتی بر اشارت اکتفا کنند و بول و بر ار هم بر پشت خوابیده کنند و از عطسه و سرفه و غضب خود را نگه دارند و بر صدغین چیزی که سرد و سخت .... ضماد سازند تا صداع عارض نشود و اگر آمد عطسه معلوم شود بینی را بدست بمالند و باطن انگشت خنصر بزور منضغط نمایند و اگر سرفه آید تدارک او به یاقوذ او غیــ.. و طعام بسیار اندک باید خورد و اشیای آشامیدنی مثل دلیه گندم بی نمک وقت شدت گرسنگی تناول نمایند و آنچه خائیدنی باشد نخورند و از اغذیهٔ مهیج ریاح و مبخرات و گویند که موافق ترین اغذیه حریرهٔ آب سبوس گندم است و اگر ضعف عارض گردد بشوربای رقیق گوشت تیهو بلاد سوست غذا سازند و اگر ورم یا صداع و غیره ... بتکرار نهادن دوای مذکور و خواب بر پشت تا یک هفته حاجت افتد و در ورم حل رباط قوی و ارخای او واجب است و تا که وجع زائل نشود از ایستادن مریض احتیاط نمایند و در هر سه روز بوقت سه پهر رباط بگشایند و تجدید دوا نمایند و هنگام گشادن عصابه به‌آب خلاف یا کدو یا اب عصی

الراعی و مانند آن تکمید چشم نمایند و بعد کشادن پنبه ... و پلک را به‌آبهای مناسبه بآهستگی تمام بشویند و به پنبه نشف کرده پنبه را در سفیدی بیضه آلوده بر چشم نهاده باز بر بندند و بعد از ایام مذکوره بیمار را راست بنشانند پس .... او بالش نهاده و هیچ حرکت نکنند و مقنعهٔ سیاه بر روی آویخته دارند و اگر خواهند شادنج مغسول یا سرمهٔ سیاه در چشم کشند و از جماع و اطعمهٔ مبخره و غلیظه و شرب شراب کثیر شب منع کنند و در هر فصل به مطبوخ افتیمون و حب ایارج تنقیه نمایند و بریاضت معتدل امر کنند و دخول حمام بعد ریاضت و دلک قدمین در اوقات خلو معده مناسب است **ضعف بصر** و این عبارت است از خللی که در فعل بصارت واقع شود مثلاً هر شیء کما منبغی دیده نشود یا از مسافتی که بصر سالم میبیند نتواند دید یا در رویت اشیا خطا کند و چیزی بزرگ را خرد بیند و سیاه را سفید و دراز را کوتاه و راست را کج یا هر یک بعکس ان و علی هذا القیاس بالجمله اسباب کلیهٔ این مرض بر شش نوع است یکی آنکه سوء مزاج عام در بدن غیر خاص بدماغ و چشم یا خاص در معده بود از یبوست غالب یا رطوبت غالب خلطی یا ساذج یا بخاری متصاعد از بدن و معده *411* یابرودت مادی یا غیر مادییا غلبهٔ حرارت مادی یا غیر مادی که موجب این مرض گردد چنآنچه در حمیات حاره و دق و فرط اسهال و جمود و استسقا عارض شود دوم آنکه سبب او در نفس دماغ باشد از امراض دماغی معروف است که در جوهر دماغ یا در بطن مقدم افتد و یا از ظربه صاغط که عارض او گردد و این قسم دوم اکثر از رطوبت غالب یا یبوست که عارض شود عقب امراض و حرکات مفرط بدنی و نفسانی و استفراغات مفرط مسقط قوت مجفف ماده می افتد سوم آنکه از امر مختص بروح حامل قوت باصره باشد که رقیق یا کثیف یا غلیظ یا قلیل گردد و رقت روح اکثر از یبوست و حرارت بود و گاهی از شدت تفریق بواسطهٔ دوام نظر بقرص آفتاب و آتش و مانند آن از مشرقات عارض شود و گاهی اجتماع مفرط روح بسوی احتقان مفرط محلل نمد می گردد و اولاً به‌سبب آن کثیف گردد پس بار دوم رقیق شود و ازین قبیل ست آنچه از طول مقام در تاریکی و برامدن ازان بروشنی دفعهً حادث گردد و کثافت و غلظ روح یااز یبوست و رطوبت بود و یا از اجتماع شدید و احتقان که مؤدی بترقیق روح نگردد و گاهی سبب رقت و غلظ خلقی بود و قلت روح گاهی در اصل خلقت بود و گاهی به‌سبب شدت یبس و کثرت استفراغات خصوصاً حجامت و جماع و بیداری مفرط و اغذیهٔ یابس و قلیل التغذیه مثل قدید و عدس و کرنب و بادنجان و غیر آن ویا ورود چیزی شدید الحرارهٔ در داخل بدن یا از خارج آن مثل ملاقات هوای گرم خاصهً در صحرا چنآنچه مسافران را در گرمی قوی و کسی را که در حمام اطالت مقام نماید و غیر آن چنآنچه از کثرت حرکات بدنی مثل تعب یا حرکات نفسانی مثل کثرت هم و حزن و غم و سهر و یا ضعف معده یا جگر و یا به‌سبب ضعف دماغ و صعوبت امراض و قرب موت که روح تحلیل پذیرد عارض گردد چهارم آنکه ضعف و آفت بصر به‌سبب طبقات چشم

باشد و آن اکثر به‌سبب طبقات خارج غیر طبقات غائر بود و این یا به‌سبب جوهر طبقه باشد و یا به‌سبب منفذ که دروی هست آنچه به‌سبب نفس طبقه بود یا از مزاج وی باشد و آن اکثر بواسطهٔ احتباس یک در آن یا اختلاط حضض رطوبی بآن یا عروض جفاف و یبس و تقشف و تحشف و خصوصاً بعنبیه و قرنیه بود و یا از فساد سطح طبقه بود بآثار قروح ظاهر یا خفی و مناسبات رمد کثیر میل شفاف او یا رنگ غریب بداخل طبقه چنآنچه در یرقان از زردی قرنیه یا در طرفه از سرخی یا انسلاخ رنگ طبعی مانند آنکه عنبیه را عارض شود یا رقت طبقه به‌سبب عروض تاکل یا به‌سبب نبات غشا بر آن چنآنچه در ظفره یا انتفاح و غلظ عروق او چنآنچه در سبل افتد و یا از ورم یا تشنج عنکبوتیه باشد و آنچه به‌سبب ثقبه و منفذ عارض شود و یا ارضیق غیر طبعی بود ویا از اتساع و یا انسداد و چنآنچه در نزول الماء افتد و اسباب این هر سه بفصول علیحده مذکور شد پنجم آنکه به‌سبب رطوبات چشم باشد و این یا از غلظ یا از رقت جلیدیه بود یا از تغیر بانگ او بخلط غالب یا از خشونت او یا از عظم یا صغر او باشد و سبب غلظ یا کدورت جلیدیه سیلان رطوبات عفنی سوداوی در دماغ و قدری انصبه‌آب آن بر جلیدیه باشد و سبب تغیر رنگ غلبهٔ خلطی از اخلاط اربعه بوده و سب خشونت او مادهٔ لذاع و قباض حریف یابس باشد که از بطون دماغ بسوی عصبهٔ مجوفه بریزد و اول دمعه پس خشونت در جلیدیه پیدا شود و سبب کبر جلیدیه کثرت انصبه‌آب ماده است بسوی آن و سبب صغر او ضعف قوت او یا شدت تحلیل از حرارت یا یبس غالب بود ویا از کبر و صغر و غلظ و رقت رطوبت بیضیه و یا کدورت آن باشد و سبب کبر او قصور در هضم رطوبت جلیدیه بود حتی که فضول او کثرت پذیرد و یا زیادتی ماده دارد بر آن بود و سبب صغر او یا انفصال چیزی از آن بود چنآنچه از سیلان بعض اجزای او هنگام قدح و مانند آن بود و یا غلبهٔ حرارت یا یبوست بر آن یا بر جلیدیه و سبب غلظ او یا مخالطت مادهٔ مغلظه بود مثل سودا یا کیفیت غالبه مثل برد مجمد و حرارت عاقد با حالهٔ مائیت بسوی ارضیت و سبب رقت و یا غلبهٔ مائیت مخاط بود و یا ترسیل حرارت لین و سبب کدورت آن که اختلاط رطوبات و ابخرهٔ مغیر اشفاف او شود و آن یا از غلبهٔ مواد سوداوی بر بدن یا سوء تدبیر در اکل و شرب باشد و گاهی کثرت مجامعت موجب تکدر بیضیه می‌گردد و مضرت زجاجیه ببصر از جهت مضرت او جلیدیه باشد که به‌سبب ایراه او غذای غیر معتدل بر جلیدیه قوام او از اعتدال برگرداند ششم آنکه از آفت عصبهٔ مجوفه باشد و این یا از ضغطهٔ عصبه به‌سبب یبوست یا رطوبت و یا از ورم به‌سبب مواد حار یا بارد ئ یا از انهتاک او به‌سبب ضربه و سقط شدید که بسر رسد عارض شود طریق تشخیص اسباب مذکوره باید که اولا بسوی ثقبه و طبقات چشم نظر کنند اگر ثقبه از حالت طبیعی تنگ یا فراخ محسوس شود سببش ضیق یا اتساع باشد و اگر رنگ مردمک متغیر نماید و دیگر علامات ابتداء نزول الماء موجود باشد سببش نزول بود و اگر در ثقبه کدورت محسوس شود بپرسند که پیش ازین کثرت صوم یا فرط

استفراغات یا کثرت سفر در گرما و ملاقات غبار دائماً اتفاق افتاده است یا نه اگر باشد و بآن آثار نزول الماء و انتشار نباشد و دفعهً ظلمت چشم و عدم انطباع عکس محسوسات در وی عارض شود و بعد تنقیهٔ سودا ظلمت چشم قلت پذیرد سببش قلت و یبوست و کدورت جلیدیه بود و الا اگر با وجود کدورت محاذی ثقبه فقط پرده یا شیء سیاه متحرک بحرکت چشم پیش جشم محسوس گردد و نظر بطرف آسمان نسبت بنگریستن سوی زمین صاف و روشن نماید و ایضاً وجود علامات ***412*** غلبهٔ سودا خواه سوء تدبیر اکل و شرب خواه تقدم فرط جماع یافته شود سببش کدورت و غلظ رطوبت بیضیه باشد و اگر ثقبه بر حالت طبعی نماید بر رنگ و شکل طبقه غور کنند اگر رنگ طبقه زرد یا سرخ نماید سببش یرقان چشم یا طرفه باشد و اگر پرده ظفره یا انتفاخ عروق سبل یا اثر قرحه یا رمد معلوم شود سبب او همان مرض باشد و طبقه رقیق نماید سببش تاکل او باشد ئ اگر جفاف ئ تقشف در طبقه محسوس گردد سبب او یبوست طبقهٔ عنبیه یا قرنیه باشد و اگر در قرنیه مانند ابرو غمام دیده شود و صاحب آن اشیا را چنان بیند که گویا در دخان یا ضبهآب اند سببش غلظ قرنیه و رطوبت آن باشد و اگر قرنیه خشک و لاغر و منشنج نماید و تقدم امراض حاده یا استفراغ مجففه یا ملازمت اکحال شدید التحلیل مثل کحلهای بیاض و ظفره یا مشی در آفتاب یا قرب آتش مفهوم گردد سببش یبوست قرنیه باشد و اگر رنگ قرنیه مایل به سفیدی یا سرخی یا زردی یا سیاهی یا زرقت نماید و همه اشیا سفید یا سرخ یا زرد یا سیاه یا ازرق بیند سببش تغیر لون قرنیه بخلط غالب بر قرنیه یا غلبهٔ خلطی از اخلاط اربعه جلیدیه باشد پس اگر غلبهٔ بلغم است همه اشیا سفید بیند و اگرخون ست سرخ و اگر صفراست زرد و اگر سوداست سیاه و اگر سودا مخلوط ببلغم است آسمانجونی و در خوار .... چنین بیند و بهحسب امتزاج اخلاط غیر آنها از الوان به نظر آید و اگر از این آثار هیچ مدرک نگردد از مریض سؤال کنند که اشیا از قریب خوب می مایند یا از بعید و چیزهای چپ و راست خوب دیده می شوند یا نه و در بصر اختلاج و در چشم خلش و گاهی کم و بیشی ضعف بصره اشیا خرد یا بزرگ و گرانی و الم در چشم میشود یا نه اگر گوید که از قریب بهتر محسوس می گردد و باوجود آن نظر بر اشیای روشن قادر نبود سببش قلت یا رقت روح باصره یا رقت جلیدیه باشد و ایضاً قلت روح را اندک انخفاض بر حدقه لازم بود و رقت روح را کثرت ضعف بصر در روز نسبت به شب لازم باشد پس قلت روح که از سبب بادی بود بتقدم آن دریافت گردد و آنچه از سوئ مزاج بدن باشد علامات آن موجود بود و آنچه از ضعف اعضای هاضمه باشد بکثرت ریاح و نفخ و ضعف هضم و هزال بدن و ضیق عروق آن و آنچه از ضعف دماغ بود بعلامات نزله و ضعف دریافت شود و اما رقت روح را شدت تضرر از شعاع و روشنی قوی مفرق بصر و قلت تضرر از جوع و اغذیه یابسه درینجا و صلاح نظر در روشنی ضعیف و در شب و در زمستان و در روز ابر لازم بود پس آنچه از سبب بادی باشد بتقدم آن و

آنچه از سوء مزاج حار باشد بوجود علامات آن دریافت گردد و اگر جواب دهد که از بعید نسبت بقریب صاف می نماید سببش غلظ و کثرت روح باصره بود و این علت را بیونانی قوقیاسیس می نامند و درین صورت علامات سوءمزاج بارد رطب مادی نیز دریافت نمایند و غلظ روح را جودت ابصار در روشنی قوی و در روز و در تابستان و ضعف او در روشنی ضعیف و در شب و زمستان و قلت تضرر بشعاع و تعب و گرمی و زیادتی آن بسردی و باغذیۀ غلیظه پس آنچه از سبب بادی بود بتقدم آن وا نچه از سردی مزاج بود بعلامات آن و آنچه از کثرت فضول و ابخره باشد بکثرت رطوبات چشم و بضعف ... دریافت گردد و اما کدورت روح را رویت فضای حدقه کدر مظلم و در اکثر بادی خیالات بقیه یا شعریه و مانند آن و انتفاع بدآنچه مصفی و دقق خون باشد و تضرر بدان خون را غلیظ کند مثل عدس و حدید لازم بود و تغیر رنگ روح را مشاهده بلون حادث در حدقه و تلون مرئیات بدان رنگ و مشاهدۀ سواد در آنجا اگر بعض اجزای او را آفت ... و ظهور علامات غلبۀ ماده که آنرا این لون باشد لازم بود و اگر مریض گوید که براست و چپ نسبت به پیش روی بهتر دیده می‌شود و چنان محسوس می‌گردد که چشم باسفل کشیده می‌گردد سببش ورم طبقۀ عنکبوتیه باشد و اگر گوید که با وجود ضعف بصارت در بصر اختلاج محسوس می‌شود و در چشم گویا که خار میخلد یا چیزی چشم را میکشد و بصارت در .... گرسنگی و روشنی آفتاب و دروفت نیم روز کم می‌گردد و بعد خوردن غذا و در سایه و هنگام شب قوت می پذیرد سببش تشنج عنکبوتیه بود و اگر مریض گوید که از گر... حدقه خشونتی و در شتی در حدقه معلوم می‌شود و قبل ازان دمعه ظاهر شده باشد سببش خشونت جلیدیه بخشونت عصبۀ مجوفه باشد و اگر گوید که سائر مرطبات خردتر که هستند بنظر می آیند و وسعت دائره که گرد حدقۀ اوست اندک سیاهی چشم بلند نماید سببش عظم جلیدیه از مقدار او بود و اگر گوید که بمرئیات بزرگتر از مقادیر خرد می نمایند و ... و ضیق دائره که گرد حدقه می نماید و اندک انخفاض بسیاهی چشم دیده شود سببش صغر حجم جلیدیه باشد و اگر مریض گرانی و الم در قعر چشم و رویت اشیا نسبت بهیئت او خرد ... سببش ضغطه و ورم عصبه بود و اگر قسمی از اسباب مذکوره یافته نشود از تقدم وقوع ضربه برسر یا قی شدید سوال کنند اگر مریض اقرار ضربه کند سببش همان باشد و اگر ... و سقطۀ سر باقی شدید اول نتو در چشم و به‌عده غو درد ضمور پدید آید سببش هتک عصبه باشد بالجمله بعد دریافت علامات مذکوره و هرگاه نشان غلبه و مزاج بارد در تمام بدن یا دماغ یا در اجزای چشم معلوم شود نظر کنند که حجم چشم از حالت صحت بزرگتر می نماید یا کمتر پس اگر بزرگتر باشد و بآن اندکی اشک غلیظ همی آید و در گوشۀ چشم چرک اندک بی وجع و بدون حمرت و مردمک بوجه احسن بنظر نیاید و بعد طعام و خواب خصوصاً در حالت بد هضمی و تخمه و نزد تناول اغذیه غلیظه ضعف بصر بیشتر گردد و چیزهای .... ❊ **413** ❊ اشیای قریب به نظر آید و در روشنی و نیم روز تابستان و

هنگام ریاضات ضعف کم گردد و در صبح و شام و زمستان زیاده شود سوء مزاج بارد رطب مادی باشد و همچنین اگر بعد نوشیدن اب و خوردن اشیای رطب و در حالت تخمه ضعف بصر ظاهر شود و در گرسنگی باطل گردد و دیگر آثار صعود بخار و آفت معده موجود بود بر وجود مادۀ رطب بخاری در معده دلالت کند اگر در حجم چشم نقصان نماید و چشم خشک و حرکت پلک بطی باشد سببش سوءمزاج بارد ساذج بود و هر گاه علامات سوءمزاج حار متحقق گردد به‌چشم نگاه کنند اگر منتفخ و متمدد و سرخ و گرم نماید سببش سوءمزاج حار مادی باشد پس اگر بآن رطوبت و دمعه بود دموی باشد و اگر قلت انتفاخ و رمص و با نخس والم بود صفراوی باشد و اگر چشم خشک و سرخ و گرم و خفت ضعف هنگام پری معده و خواب باشد سببش سوءمزاج حار ساذج بود و اگر لاغری چشم و غائر بودن او و کدورت عین و خشکی آن و دیدن غباری پیش چشم و غلبۀ ضعف بصر در حالت گرسنگی و هنگام ریاضت و عقب استفراغات و خفت آن بعد تناول طعام و خواب و تدبیر مبرد و مرطب مدرک گردد سببش سوءمزاج یابس بود و ایضاً بدانند که هر فاسدی که از یبس باشد وقت گرسنگی و عند ریاضت و استفراغات و در وقت نیمروز اشتداد کند و رطب ضد این باشد و علامات اقسام ورم عصبۀ مجوفه در بطلان بصر مذکور گردد **علاج کلی اقسام ضعف بصر** بدانکه تدبیر کلی این مرض که صاحبان ضعف بصر را رعایت آن واجب همآن است که در ابتدای بحث امراض چشم در تدبیر حفظ چشم از مضرات بصر و اشیای نافعۀ آن مذکور شد و ایضاً بر صاحب ضعف بصر اجتناب از خواب بر امتلا واجب ست بلکه تا نیمۀ هضم غذا صبر کند و هر جه طبع را قبض کند و ادامت جوع نیز مضرست و هر روز جند بار در سر و ریش شانه کردن و لحم افعی مطبوخ بذستوریکه درجزام میدهند بشرط موافقت مزاج خوردن صاحب ضعف بصر را خیلی مفید بود و دائم تناول شلجم مشوی و مطبوخ خصوص بر آتش چوب گشنیز و کاسنی بریان کرده و در قلیه پخته و خوردن خام با نبات بسیار مقوی بصرست حتی که ضعف متقادم را زائل کند و اکل ترب بصر را تیز کند و بادروج و کزب و عدس را خاصیتی ست در اضلام بصر و ثوم و خمرو لبن قریب اوست و نظر در آبیکه عند کسوف عکس آفتاب در آن افتد و جلوس در مهب شمال و کثرت جماع و حجامت و رداس و اکارع و هرائس و عصائد و آنچه مصدع بالخاصیت باشد مثل خرما و حلبه و بصل همه مضر بصرست و از ادویه مقویه بصر ضماد اقاقیا و اختلاط او در اکحال است و اکل بادیان یا صعتر با هلیله زرد یا زعفران یا کباش قرنفل یا جوز بوا یا مغز بادام یا ترمس شیرین مع پوست هر روز یک کف و کذا دارچینی که در تقویت بصر مجرب سویدی ست و اکتحال تخم خرمای سوخته و یا حجر بخاری تنها یا بوزن او فلفل و ربع وزن او صمغ عربی آمیخته شیاف ساخته و یا زهرۀ کفتار و یا صمغ بادیان یا تخم آن و یا ابریشم محرق و یا اقلیمیای ذهبی و یا زهرۀ خرس و عسل و یا صمغ خلاف و یا لادن منقوع در شراب کهنه یک شبانه روز و یا اثمد ساده

یا مربی به آب کماه مطابق حدیث شریف و یا مروارید و یا مشک و یا عصاره مامیثا و یا زعفران تنها یا محلول در شیر زنان و یا توتیا و مثل او اقلیمیا یا سرطان بحری سوخته و اثمد مساوی و مارقشیشای و مروارید و صدف سوخته و یا اثمد مصول دو بار دو درم مرقشیشا مصول دو درم توتیای کرمانی هفت بار مصول پنج درم غبار سائیده بر آتش به‌آب مرزنجوش چند بار تسقیه داده و مشک نیم درم کافور چهار قیراط مر یک درم اضافه کرده و یا آبنوس سوده و یا برادهٔ آبنوس مثل غبار سائیده در شراب ریحانی یک شبانه روز تر کرده به‌عده برآورده خشک نموده کوفته به حریر بیخته بوزن او صمغ عربی آمیخته به گلاب شیاف ساخته و یا عصاره کمون بری و یا صمغ اجاس و یا مرجان سرخ و یا عصارهٔ بادروج نیز مقوی بصرست و از ادویه محد بصر اکل حب بلسان و بادام تلخ و بادیان و آب آن و آب غرب و دارفلفل مخلوط بطعام و افسنتین و خردل رطب و سداب و حاشا و مداومت لحم دراج و غزال و پیاز عنصل مشوی و عصارهٔ فراسیون به ماءالعسل و اکل و کحل دارچینی و مندر و فلفل سیاه و زنجبیل و ترب و عسل و اشنه و حلتیت طیب و سرکهٔ عنصل و کرکم و کباش قرنفل و هلیلهٔ کابلی و اکتحال شکر عشه بملح اندر آنی و شکر ایلوج و سندروس و دخان قطران و آب پیاز تنها یا بعسل و آب ترب و آب لباب و عصارهٔ کمون و خون جداه خشک کرده سوده و عصارهٔ فراسیون و زبل خفاش و خاکستر آن و صمغ آلود و زهرهٔ گرگ بعسل و زهرهٔ کفتار خشک کرده سوده و عقیق در هر ماه دو بار نه زیاده ازان و ماميران چینی و سر کبوتر با پر سوخته خاکستر آن سوده و صمغ قراسیا تنها یا به‌شراب و صمغ خلاف که از شرط بیخ او وقت خروج برگ او بر می آید و عصارهٔ اطراف نرم او و خولان و عصارهٔ اناغالس و شم قطران و دوام نظر بسوی زمرد هر واحد نافع ست و اکتحال عصارهٔ قنطوریون دقیق مخلوط بعسل و کذا صعتر بعسل و کذا اثمد و ردسختج و اقلیمیا و شادنج باریک سوده بیخته و کذا مرجان و کذا زهرهٔ ماده گاو سیاه و کذا میل طلا و کذا اسلیخه و کذا آب عبیژان نیز مقوی و محد بصرست علاج ضعف بصر که سببش برودت و رطوبت ساذج یا مادی باشد در ساذج ادویهٔ حار مثل بادیان بیخ بادیان اصل‌السوس پرسیاوشان اسطوخودوس جوشانیده نبات داخل کرده دهند و گوشت تیهو *414* چوزه مرغ بریان و قلیه یا از گوشتهای تر تازه بخورند و در غذا صعتر و دارچینی و حلتیت و مری و عسل داخل کنند و ترک عشا و تقلیل غذا نمایند و بعد غذا بر عطش مصابرت کنند و از اغذیه مبخره و مولد خون غلیظ مثل باقلا و سمک و البان و امراق و مرطبات و مغلظات پرهیزند و از فصد و اسستعمال ادهان و شمیدن طیوب بارده احتراز نمایند و آنجا که رطوبت معده به‌سبب مرض باشد به‌دستور تنقیه نمایند و ایارج فیقرا و اطریفل صغیر و گلقند به‌آب گرم مفید بود و اطریفل رمانی مجرب است و بر جوارشات مقوی معده مداومت نمایند .... بسویق گندم یا نخود هر صباح نافع شناسند و بر غذای محمود به‌حسب مزاج اقتصار کنند و اکتحال باشیای مفرق این رطوبت مثل

شیاف مرارات کنند و کحل متخذ از حجرات و شادنج و بدآنچه اشک آورد مثل دارفلفل و مانند آن استعمال نمایند و بقول شیخ برای بخارات معده و رطوبت او قبل طعام استعمال طبیخ افسنتین و سکنجبین عنصلی و آنچه ملین و مقطع فضول معده باشد نافع است و ایضاً شیخ میفرماید که از استفراغات نافعه در ضعف قوای بصر مادی رطوبی نوشیدن روغن بید انجیر بنقوع صبرست و استعمال آن مانع بخار از سر و چشم باشد مثل اطریفل و خصوصاً وقت خواب بسیار نافع ست و اکتحال شیاف مرارات و کحل متخذ از لاجوردی و حجر ارمنی و شادنج و مانند دارفلفل و شادنج و غیره مدمعات و هر چه در عشا مفید اینجا نیز نافع ست و صاحبان این نوع ضعف بصر به ریاضت اطراف خصوصاً اعضای سفلی و دلک اطراف منتفع میشوند و هر گاه غلظ روح باصره سبب باشد بعد استفراغ فضول غلیظ و تعدیل مزاج و تصفیۀ خون و تلطیف غذا و تقویت هضم و منع صعود ابخره و ادامت لین طبع و احتراز از .... آنچه باعث ترقیق روح گردد و مثل صعتر و سیر و سداب و شراب کهنه صرف و تریاق کبیر و اطریفل اسطوخودوس و مانند آن خورانند و خوردن جوز بوا و اکتحال آن در تقویت بصره سویدی است و ادویۀ جالی اکتحال نمایند و واجب ست که هر گاه ادویۀ حاره استعمال کنند به آن ادویۀ قابضه به‌عمل آرند و از ادویۀ نافعه درینجا توتیای مغسول مربی به‌آب مرزنجوش یا آب بادیان تازه یا آب بادروج و عصارۀ فراسیون است و از اکحال نافعۀ مرارات مفرد و مرکب ست و زهرۀ چرز را خاصیت عجیب ست و اکتحال به‌آب بادروج .... نافع ست و ایضاً اکتحال بسکبینج و یا بدارچینی مفید و کذا اکتحال بزنجبیل و فلفل و عسل و بادیان تازه نافع و کذا عطر بادیان در چشم کشیدن و یا سنگ بصری نه ماشه ریزه ریزه کرده در آب لیمون کاغذی دو سه عدد تر نموده در کوزۀ مطین سوخته سائیده در چشم کشند و یا مغز هنگوت و یا تخم نرملی در آب سائیده به‌چشم چکانند و یا پارچه سه بار در آب برگ سرس تر کرده و هر بار خشک نموده فتیله کرده در روغن یاسمین بسوزند و دخان آن گرفته در چشم کشند و اگر فلفل سیاه شانزده عدد دارفلفل شصت عدد غنچۀ یاسمین پنجاه عدد گل کنجد هشتاد عدد سائیده اکتحال نمایند نافع بود و یا پنبه منفوش در شیر آگ تر کرده در سایه خشک نموده فتیله ساخته به روغن سرشف در چراغ .... و دود آن گرفته در چوب نیب فلوس چسبانیده در کئوره پهول با گلاب تا هفت روز کهرل کرده در چشم کشند و اگر بگیرند سر خطاف و از کار و نصف دماغش بر آرد و بجایش مروارید ناسفته هر قدر که بگنجد پر نمایند و آنرا در کوزه گلی نهاده گل حکمت نموده خشک سازند و شبانگاه در تنور گرم گذارند و صبح برآورده صلایه کرده بکار برند ❊**415**❊ ... نزول‌الماء عجیب النفع است و اگر دو جوزه و سی خسته هلیلۀ زرد گرفته هر دو را بسوزند و یک مثقال فلفل داخل کرده سائیده و اکتحال نمایند از ادویۀ جید معتدل است .... نیز نافع است و اکتحال وج بمامیران و کذا آب پیاز سفید بعسل آمیخته وقت خواب در چشم کشیدن مفید بود و شیاف مرارات

شدیدالنفع است و مرارات و.... زهرهٔ باز و کرکس ست و در هاون و دستهٔ مسی چند قطره سرکه و یک قطره شیر و یک قطره عسل چکانیده بسایند تا که سیاه شود اکتحال نمایند و این دوا نافع ست آب بادیان .... هر یک نیم درم هلیلهٔ زرد دو درم آب انارین یک استار در شیشی بجوشانند و چهل روز در آفتاب بدارند تا غلیظ گردد به‌عده به‌آب باران یا آب بادیان یا آب انار حل کنند .... در چشم کشند و فلفل یک درم دارچینی نیم درم زردچوب ربع درم نانخواه ثمن درم باریک سائیده اکتحال نمودن برای ضعف بصر که از سوء مزاج بارد باشد از مجربات انطاکی و حکیم عابدست و حکیم ذکاءالله خان می نویسد که کحل اصفهانی برابر همه آمیخته استفاده کردم و سودمند یافتم و اگر توتیا و سرمه را هفت روز در آب بادیان تر نموده .... سازند و سائیده اکتحال کنند بصر را تیز گرداند و کذا اکتحال اکتحال بمر و فلفل مجرب و اگر بیخ کتائی در آب لیمون سائیده در چشم کشند تاریکی چشم را در ساعت ببرند و مجرب ست .... غنچهٔ یاسمین قمع آن دور کرده و نبات برابر سوده در چشم کشیدن نافع ضعف بصرست و کذا اکتحال زرد چوب در شیرهٔ بادیان حل کرده نافع و اگر گره زردچوب را بر لیمون کاغذی نهاده بگذارند تا که لیمون خشک شود پس زردچوب را برآورده سائیده در چشم کشند جهت دهند مجرب ست و مغز تخم بندق هندی در آب لیمون کهرل کنند بحدیکه ... شود و حب بسته به‌آب سائیده در چشم کشند نیز مفید بود و اگر برادهٔ اسرب دو جزو دارفلفل یک جزو هر دو را خوب صلایه کرده اکتحال نمایند جهت غبار و اکثر بیاض چشم غیر از رمد مجرب ست و اگر دارفلفل کم اندازند نافع تر و بی اذیت باشد و در بیاض والد مرحوم مرقوم است که از سرب صاف و پاک تیرها ساخته قطعه قطعه نموده ... فلفل سیاه آمیخته کهرل سازند که مانند سرمهٔ گردو برای دهند و جاله و شرناق و سلاق و اکثر امراض چشم را مفید است و اگر دارفلفل یک ماشه سرمهٔ پوست هلیلهٔ زرد هر واحد دوماشه در گلاب یا آب صلایه کرده در چشم کشند نافع ضعف بصرست و در نسخهٔ دیگر هلدی مقشر سه ماشه عوض سرمه است و فلفل بجای دارفلفل و گل درخت نیب در سایه خشک کرده و برابر آن شورهٔ قلمی آمیخته سرمه سا نموده وقت خواب در چشم کشیدن بسبل و ظفره هم نافع ست و اگر مغز سمندر پهل چهار عدد فلفل سفید هشت عدد ... سفید برابر هر دو سنگ بصری برابر هر سه در آب برگ سرس سحق بلیغ نموده تا دو هفته اکتحال نمایند دافع ضعف بصر و مجرب النفع است و کذا مغز تخم سرس سنگ بصری ماميران اقلیمیای نقره شورهٔ قلمی غنچهٔ یاسمین هر واحد دو ماشه سرمه یک توله باریک سائیده در چشم کشیدن مفید ضعف بصر و بیاض عین ست و سیماب .... سبز نبات سفید توتیا جمله مساوی کافور مشک قدری سرمه برابر جمله اجزا گرفته سیماب و اسرب را گره داده همکه را کهرل کرده اکتحال نمودن برای تقویت بصر اصحاء و اعلاء از .... مجربه است و کذا سنبل‌الطیب سرمه هر واحد یک جزو خسته خرما هلیله هر دو در خمیر گرفته سوخته هر یک نیم جزو به‌آب کشنیز

پرورده مجرب و اگر بادنجان سفید را مجوف کرده در جوف او .... چهار قطعه نهند و سر او به‌دستور بند نمایند و سطح خارج او را از جوانب شرط زده در سایه سه هفته بیاویزند تا خشک شود قطعات مذکور برآورده اجزای ملتصقه ازو بپارچه ... کنند و باریک سائیده اکتحال نمایند مجرب ست و بعضی قدمااین دوا را از غیر مخفی میداشتند و در شب یمانی سوخته بست و پنج درم سنگ بصری مغسول سه درم توتیا .... دارچینی هر واحد یک درم سرمه ساخته استعمال نمایند که درین به‌آب بارها آزموده است و کذا سرمه و توتیا مساوی و مشک اندکی سوده بغایت مجرب ست و اغبر لولوی ....جالینوسی و برود فارسی و کحل روشنائی و شیاف جلا و شیاف یاسمین و کحل مقوی و کحل تالیف اکحل خان و تالیف حکیم شریف خان و کحل مستعمل شاجهان باه شاه .... حکیم علویخان و کحل حکیم واصل‌خان وکحل بابت واسع خان و کحل مبارک و کحل مازو و کحا بطلمیوس و کحل الجواهر همه مفید است و از ادویه منقیه عین از رطوبات ردیه .... بصر شرب روغن تخم ترب و روغن حلبه و روغن نرگس و روغن شبت و روغن مرزنجوش و روغن اقحوان و اکل بادروج و تخم آن و دارچینی و اکتحال به روغن بلسان و خولان و وج .... طبیخ و شیطرح و بادروج و عصارهٔ او و عصارهٔ قنطوریون دقیق و آب سداب و عصارهٔ بادیان تر یا خشک کرده و آب کرفس و عصارهٔ حند قوقا و آب شقائق‌النعمان .... و خون سنگ پشت و مرارهٔ او بعسل و آب کبد بریان که در آن دارفلفل غرس کرده باشند و فلفل سیاه و مرارهٔ صنبع و مرارهٔ دیک و زهرهٔ گرگ و زهرهٔ شترمرغ و مرارهٔ قبح و زهرهٔ بز و دماغ بوم و دماغ خطاف و جند بیدستر و دماغ ابن عرس و قلقند و روسختج و قشار کندر و اشق و دارچینی و حب بلسان و آب ترب هر واحد نافع ست ....ـهین راس به روغن بادام تلخ نیز منقی رطوبت ردی از چشم و محد بصرست انطاکی گوید که در ضعف بصر بارد به مثل برود حصرم و صبر و کندر علاج کنند بعد ازان ***416*** اکحال مقوی محد بصر مثل بنفسجی و باسلیقون و روشنائی و کذا نطرون و دماغ کلنگ و آب انار و خون کبوتر سفید در حال ذبح او و بهتر آن است که از ... و استعمال نمایند و اکتحال به رطوبت خنافس مزیل جرب و ضعف بصرست و این کحل نافع ست و شرب آن نیز مفید و نسخهٔ این همان است که در آن زرد چوب .... و مذکور شد و خوردن خردل بچقندر نافع بود و بولس گفته که چون زمانه طول کند اشیائیکه به تحریک عطسه و قی بر نهار استعمال کنند و اول اکتحال بکحلی نمایند که از عسل .... باین دوا بگیرند زعفران چهار قیراط زهرهٔ کفتار یک نیم درم فلفل هشتاد و پنج عدد عصارهٔ بادیان دو اوقیه اشق یک نیم درم عسل چهار قوطولی با هم حل کرده در طر... و استعمال کنند و قبل از اکتحال تکمید چشم به‌آب گرم دریای شور نمایند و سداب و دارچینی و مغز گنجشک و خرگوش و هلیون و شم مشک و عنبر و یاسمین و نسرین .... علاج ضعف بصر از حرارت مادی یا غیر مادی در مادی تنقیه به فصد قیفال یا حجامت قفا و زلو کنند اگر ماده درسر و چشم باشد و

از اکحل اگر مادۀ عام در جمیع .... به‌مسهل صفرا یا طبیخ هلیله و حب بنفشه نمایند و عناب و شاهتره بعرق شاهتره جوشانیده شیرۀ کاهو شیرۀ خشخاش شربت نیلوفر لعاب اسپغول داخل کرده دادن ضعف بصر و سرخی چشم و کذا مطبوخ عناب ده عدد بنفشه پنج درم با ترنجبین ده درم درین قسم مفید و کذلک شربت عناب و شربت بنفشه سودمندست و غذا مزورۀ ماش بمغز بادام و اسفاناخ دهند .... موافقه اقتصار ورزند و از لحوم و چیزهای مالح و حریف و اشیای مبخره چون پیاز و گندنا و سیر و بادروج پرهیزند و ادویۀ مبردۀ اشک آور چون برود حصرم و عصارۀ آمله و اگر با یبوست بود و مریض جوان باشد به شیر زنان مضروب بسفیدی بیضه و روغن نیلوفر و آب عصی الراعی و مانند آن سعوط کنند و سعوط طباشیر به روغن بنفشه و اکتحال صمغ سماق نیز مقوی و محد بصر و جالی ظلمت اوست و اگر آب انار میخوش بجوشانند تا نصف بماند پس نصف این نصف باقی عسل منزوع الرغوه اضافه نموده بجوشانند تا مختلط گردند به‌عده در شیشه کرده بست و پنج روز در آفتاب آویخته بدان اکتحال نمایند همین نفع بخشد و کذا اقاقیا و کذا عصاره ریباس .... و آب حصرم اکلاً و کحلاً سودمندست و اگر هلیلۀ سیاه نبات مساوی حب بسته اکتحال نمایند ضعف بصر و سرخی چشم را نافع بود و اگر آب انار میخوش سه توله .... بجوشانند تا بنصف رسد پس شهد خالص نیم وزن آب مذکور بیامیزند و در آفتاب تا دو ماه بدارند به‌عده طباشیر و لاجورد مغسول هر دو برابر آمیخته شب در چشم کشند ... ضعف بصر که از رقت روح باصره باشد بعد تنقیۀ دماغ از مطبوخ فواکه علوی خان و حب بنفشه بمرات نافع بود و سفوف شیر آمله مع نبات مساوی هر روز بقدر یک .... خوردن نافع ضعف بصر و مقوی دماغ است و همیشه در مکان تاریک ساکن باشند و خواب آرام نمایند و چیزهائی که بالفعل سرد باشند مثل ژاله و برف در چشم کشند و بر پشت چشم نهادن از مجربات است و همچنین رنگزه و کوله خوردن و نهادن و اندرون چشم به اندک نبات کشیدن و کحل چشخام علویخان در چشم کشند و بقول گیلانی .... ماوی حکه باشد آبیکه در آن سماق تر کرده باشند در چشم چکانند و برگ دلب مطبوخ به سرکه و آب ضماد کنند و اگر کهنه گردد توتیای هندی مربی به‌آب غوره و یا به‌آب سماق .... کافور آمیخته اکتحال نمایند و بقول شیخ ادامت اکتحال حضض سخت سودمندست و حفظ قوت چشم تا مدت دراز نمایدو اکتحال بحکاکه هلیله به گلاب نافع بسیارست هر گاه که رطوبت رقیق مع حرارت و حکه باشد و در حرارت غیر مادی مبردات و مرطبات دهند و روغن‌های سرد و تر مثل روغن بنفشه و نیلوفر بر سر مالند و در .... چکانند و روغن بادام یا آب کشنیز ترو خولان به‌چشم قطور کنند و شیر دختران در چشم دوشند و مزورات مرطبه مثل ماءالشعیر بلحوم جدی و کذا سموک رطبه و قثا بخو.... علاج ضعف بصر از یبوست که موجب یبس قرنیه یا رقت و قلت ذوح باصره یا صغر جلیدیه یا قلت بیضیه گردد و این اکثر به نحیفان و منهوکان عارض شود در ترطیب بدن کوشند

بەدستوریکه در علاج امراض یابس دماغی و صداع یبسی و سبل یابس و جهر ذکر یافته و بالجمله ملاک امر در علاج آن ترطیب چشم و دماغ و بدن ست بتدهین یا .... بادهان مرطبه و سعوط بآنها و قطور آنها در چشم و گذاشتن آنها بر صدغین و اجفان و استعمال اغذیهٔ مرطبه مانند هندوانه و آلوبالو و مشمش و شربهٔ مرطبه مثل ماءالشعیر به اندک شکر و شکر بەآب سرد و استحمام و ندیدن بسوی روشنی و چیزهای براق و اکتحال به شیرهٔ کاهو و شیر زنان و کذا سفیدهٔ بیضه مرغ که در ظرف نقره با دستهٔ نقره خوب حل کرده باشند و یا شیر زنان که با روغن تخم کدو بر هم زده باشند و لعابات ممزوجه به روغن مرطب بارد در چشم و همچنین چکانیدن شیر خر در چشم و ریختن آن بر سر و ضماد بادام شیرین برچشم نوشیدن ماءالجبن ساده و شیر تازه دوشیده و دوشیدن شیر بر سر و در چشم و سکون و نوم و راحت و سعوطات مرطبه مفید بود و بدانند که استعمال مبردات مشروط بنابر خوف تخدیر روح باصره محذورست مگر عند احتیاج بسوی او و اغذیهٔ مرطبه مانند گوشت حلوان و چوزهٔ مرغ فربه و زردهٔ بیضهٔ نیمبرشت و پالک و کدو و شلجم و آش جو خورانند و بەآب شیرین نیم‌گرم غسل کنند و بر سر ریزند و بمیاه مرطب که در آن بنفشه و نیلوفر و خطمی و آرد جو و گل سرخ و برگ بید جوشانیده باشند نطول کنند ❋**417**❋ .... طعام بحمام روند چندانکه عرق نیاورد و روغن نیلوفر و روغن کدو بر سر بمالند و روغن بادام و نیلوفر و بنفشه و کدو در بینی و گوش اندازند یا شیر دختران بسفیدی بیضه .... و چشم قطور کنند و بنفشه و نیلوفر بویند و شیر زنان در چشم چکانند و مالیدن مسکهٔ گاو بر سر بمداومت و فرو بردن سر در آب شیرین که بسیار سرد نباشد چشم در آن گشادن چند مرتبه سخت سودمندست و زعفران در شیر زنان سوده در چشم کشیدن درین بەآب اثر تمام دارد و کذلک اکتحال بدخان روغن بنفشه و دخان روغن گل و اکتحال بسرمهٔ اصفهانی و مروارید ناسفته و بسد مدبر بەآب گل سرخ و ابریشم محرق نافع ست و از جمیع مستفرغات و محللات و اشیای یابس و جوع و جماع و ریاضت و تعب و حرکات نفسانی و اغذیهٔ مبخره و هوای گرم اجتناب لازم ست و ایضاً در صورت قلت روح با وجود تغذیه باغذیهٔ مذکوره با مراعات جودت هضم اجتناب از محللات و جماع و غیره اصلاح مزاج بدن و راس و عین و تقویت معده و کبدو دماغ و عین و شم طیوب مناسبهٔ مقویه و دوام فرج و سرور و نظر بسبزه زار و دوام اکتحال بسرمهٔ مربی بەآب عوسج یا بعصارهٔ گل سرخ و آس نافع ست و در حالت رقت روح تغذیه باغذیهٔ غلیظه جید الکیموس مثل هریسه و کله پایچه و گوشت بجه گاو و آشامیدن ماءالشعیر یا شبت خشخاش و احتراز از نظر کردن باشیای محیرهٔ روح مثل چیزی بسیار روشن براق و خطوط خفی و دقیق و سرخ مناسب بود اکتحال بەآبریشم سوخته و مروارید با سنبل و گلابو آب عوسج درینجا نافع ست و اگر جفاف رطوبت مذکور باشد اکتحال به شیر و حکاکهٔ بادام و مانند آن مفید و گویند که چون رطوبت در دماغ ظاهر گردد آب بادیان تازه در بینی و چشم

چکانند و اگر با یبوست حرارت باشد تدبیرش به‌دستورست و استعمال مزورات مبردهٔ مرطبه مانند ماءالشعیر با گوشت بزغاله و ماهی تر تازه و تناول کاهو و خیار و کدو و اسفاناخ و اگر با یبوست خلط حاد مجفف باشد اخراج آن نمایند برفق به مثل ماءالجبن و بعد ازان بترتیب بکوشند و بالجمله علاج ضعف بصر یبسی بسیار دشوارست و لاسیما یبوست که در طبقه بود علاج او صعب باشد و سامری گفته ضعف بصر که از مقاسات امراض حاره می افتد علاج او به‌شراب و نطول به روغن و شیر بر سر و استحمام و ترطیب سائر تدبیر کردم پس زائل شد و جالینوس گوید که هر گاه از استقصای نظر بسوی افتاب بصر ضعیف شود یا باطل گردد باید که دوای او از آنچه مقوی چشم بود خالی نباشد و آن هر دوای قابض ست و بعضی گفته اند ضعف بصر که از نظر در آفتاب واقع شود به‌شراب و خواب طویل علاج کنند و آنجا که سبب ضعف بصر بسیار گریستن و یا نقاهت باشد روغن بنفشه و روغن نیلوفر در کف پای مالیدن و استحمام و انکباب سر وچشم بر بخار آب شیرین و نظر در سیزی و بوستان و آب روان سود دارد علاج ضعف بصر از تکدر و غلظ رطوبت بیضیه و جلیدیه و خشونت جلیدیه بخشونت عصبهٔ مجوفه آنچه از غلظ و تکدر بود بصورت ظهور علامات غلبهٔ سودا تنقیه ... نمایند به مطبوخ افتیمون و حب لاجورد و ماءالجبن و سفوف لاجورد و یا مطبوخ افتیمون فواکهی علویخان و غیره به‌دستوریکه در مالیخولیا گذشت و اگر بهر نضج سودا مطبوخ گاو زبان سفایج هر یک سه درم بادرنجبویه اسطوخودوس هر یک دو درم انجیر سفید هفت عدد با خمیرهٔ بنفشه ده درم بدهند نیز مفید بود و بعد تنقیه استعمال اطریفل که در آن افتیمون و افسنتین و اسقولوقندریون و مصطگی و عود خام افزوده باشند نافع بود و اطریفل افتیمون علویخان خورانند و حب هلیلهٔ سیاه علویخان که در آتشک بیاید و سرمهٔ سیاه برابر آمبخته در چشم کشند و به‌گوشت ماکیان فربه و حلوان غذا سازند و ترک عشا کنند و بر آن قدر طعام اقتصار نمایند که مورث امتلا نگردد ئ استحمام نمایند و تدهین قدم و تلطخ آن وقت خواب از پیه بز و روغن بنفشه و بادیان تر و تدهین منخرین و صماخ و سائر اطراف و از آواز بلند و از جماع و ریاضت .... و از حمل چیزی بر سر و قرب آتش و از مؤلدات سودا مثل عدس و بادنجان و تره تیزک و گوشت گاو و سرکه و اغذیهٔ مالحهٔ حریفه اجتناب کنند و اگر شادنج عدسی مغسول سه درم زنجبیل نیم درم بسد دو درم پوست بیضهٔ مدبر دو درم سرگین سوسمار یک درم مروارید ناسفته دوثلث درم سائیده پنج روز در چشم کشند و بعد دو روز به شیاف مرارات و باز پنج روز کحل مذکور به‌عمل آرند و همچنین تا مرض زائل گردد و تکدر و غلظ بیضیه را نافع ست و آنچه بهر ابتدای نزول الماء مفید است حسب حاجت به‌عمل آرند و ایضاً اگر غلظ رطوبت بیضیه به‌سبب ماده مخالط باشد معالجه به استفراغ آن ماده به مثل ایارج لوغازیا و حب قوقایا کنند و همچنین به حبیکه از غاریقون و شحم حنظل و ... ارمنی و مانند ان ساخته باشند بعد ازان ملطفات استعمال نمایند مثل حرکات و

شربت سکنجبین بزوری و عنصری و جلنجبین و اسطوخودوس و اکتحال بمرارات و روشنایا و امثال آن و آنچه به‌سبب مزاج حار یابس باشد تعدیل بضد آن کنند و ماءالشعیر را با سکنجبین نفع ظاهرست و آنچه از برد مجمد باشد ملطفات حارهٔ مذکور کفایت باشد و آنجا که رطوبت فضلی یا افراط جماع باعث تکدر و رطوبت بیضیه باشد تدبیرش از قسم اول ضعف بصر و آنکه از یبوست باشد استنباط نمایند و ایضاً در تکدر جلیدیه و بیضیه که از یبس و جفاف باشد ترطیب مزاج باغذیهٔ مرطبه مثل اسفیدباجات از لحوم جدی و باقلا و اکارع جدی و اطراف او مطبوخ بشعیر مقشر و شیر بز و جوزایات معمول از خشخاش دمیده گندم که در آن لحم جدی صفار و بجهٔ ماکیان انداخته باشند و گوشت بزغاله و ماش مقشر و باقلای مقشر مطبوخ با روغن بادام *418* شیرین و اسفاناخ و ملوخیا و آشامیدن اشربهٔ مرطبه مثل شربت بنفشه و نیلوفر با شیرهٔ خرفه و ماءالقرع و مانند آن و شرب ماء الشعیر و شیر خر وسعوط .... بنفشه و کدو و نیلوفر و شیر دختران نمایند و به شیر منجمد از پنیر جدی وقت خواب بر سر ضماد کنند و در آب عصی الراعی جو مقشر پخته آب او گرفته قدری سفیدی بیضه رقیق و اندکی روغن بنفشه در آن داخل کرده بجنبانند و صبح و شام در چشم چکانند و بنفشهٔ تر و نیلوفر و مانند آن ببویند و نطولات و اطلیه و مروخا.... بکار برند و چیزی که رمص چشم و اشک آورد اصلاً در چشم اکتحال نکنند و از جماع حذر نمایند و اگر ببب حرارت قویهٔ جلیدیه و یا عدم وصول غذا بدان ... ترطیب و تدبیر آن نمایند به تناول ماءالشعیر با شربت خشخاش یا آب انارین و آشامیدن شیرهٔ تخم خیارین و کدو و شیرهٔ خرفه و شربت لیمون با نیلوفر و عرق .... آشامیدن آب خیار یا آب کدو یا شیر بز تازه دوشیده با شکر و سعوط به شیر دختران با روغن نیلوفر و بنفشه و شستن چشم بلعاب بزرقطونای رقیق و شیر .... و تعاهد دخول حمام آب شیرین نیم‌گرم و ایضاً آنچه از کثرت جماع بود لاجورد مغسول طباشیر هر یک یک ماشه سوده در انوشداروی ساده یا لولوی هفت ماشه آمیخته .... ورق طلا یک عدد پیچیده با شربت سیب و شربت یاقوت علویخان هر یک دو توله و گلاب و عرق کیوره و عرق عنبر هر یک چهار توله باضافهٔ تخم فرنجمشک و یا شر.... هفت ماشه بنوشند و معجون لبوب صغیر یا خمیرهٔ مروارید خورند و اکتحال سرموشک پران به روغن بادام آمیخته از مجربات ست و غذای مقوی دماغ خورند مثل قلیه و قورمه بز .... و قلیهٔ نرگسی به نان خشکار و دماغ همهٔ حیوانات پرند و چرند که به روغن مادهٔ گاو پخته باشند و ایضاً در ضعف بصر از خشونت جلیدیه تنقیهٔ دماغ باشیای متوسط ... مثل افسنیتین و گل سرخ و مصطگی و صبر کنند غرغره بحری میفختج و مانند آن کنند و بهر تعدیل مزاج و ازالهٔ خشونت اغذیهٔ موافقهٔ معتدله مثل فروج و تیهو و دراج و زردی بیضه نیمبرشت و مانند آن اختیار کنند و به‌عده روغن بنفشه و شیر دختران و سفیدی بیضه در بینی چکانند و رفاده به روغن بنفشه و گلاب تر کرده بر چشم نهند و از ریاضت و حرکت عنیف و جماع علاج ضعف بصر از ضعف دماغ و

حرارت غریزی و این قسم بمشائخ افتد هر چند که این لاعلاج است مگر جهت عدم ازدیاد او و حفظ مابقی اگر ممکن باشد اول تنقیه .... و دماغ کنند و به‌عده گاهی برای جلای چشم مثل شادنج و کف دریا و هلیله زرد مجموع در چشم کشند و گاهی برای تقویت چشم مثل سرمه و توتیای کرمانی و کحل غریزی و کحل‌الجواهر علویخان و مانند آن اکتحال نمایند و اگر تسخین مزاج دماغ مطلوب باشد با دهان حاره و مرارات سعوط نمایند بدون اسراف در آن زیرا که اسعاط بمرارات حتی المقدور جائز نیست و استعمال مبردات و سعوطات مبردهٔ مرطبه اصلا بکار نبرند که تکدیر حاسه و تبلید او و تولید رطوبت فاسد بمقدم دماغ در مشائخ میکند اگر چه در دماغ حرارت و یبس دریابند چه این به‌سبب ارتفاع بخارات از معده بسوی راس می‌باشد و مزاج دماغ شیخ بالطبع بارد بود و استحمام و ریختن آب نیم‌گرم بر سر بمقدار معتدل بمشائخ نافع بود و بقول شیخ از ادویهٔ جیدیه برای مشائخ و کسیکه ضعف بصر او از جماع و مانند آن باشد این است که توتیا بقدر حاجت بسایند و روغن بلسان زیاده ازان آمیزند و در شراب بقدر حاجت بسایند و بردارند ارطلاؤس گوید که در ضعف بصر مشائخ شانه نمودن در موی سر هر روز چند مرتبه و همجنین مالیدن اطراف و آشامیدن شربت افسنتین قبل از طعام و سکنجبین فصلی و تعطیس و استفراغ غراغر خردل مفید است و ترک جماع بالمره و سائر ریاضات بدنیه و نفسانیه و ترک استفراغات و نظر نمودن بسوی اشیای روشن بزاق و خفی و نقل نمودن بهوای معتدل و اغذیهٔ لطیف صالح و تدبیر اوفق و مراعات اکل غذا و حفظ اوقات او تا تخمه نکند حافظ بصارت مابقی ست علاج ضعف بصر از نظر بقرص آفتاب در وقت کسوف یا از نظر در طشت پر آب که در ساعت کسوف شعاع آفتاب در آن افتد پس اگر شعاع او در ملتحمه اثر کرده باشد با دمعه و الم بود اگر مانع نباشد به‌مسهل و حب ایارج و قوقایا و حب صبر تنقیه کنند و فصد فیقال از دست مقابل چشم دردمند نمایند و اگر الم در هر دو چشم باشد فصد از دست راست کنند به‌عده اگر قاروره بر حرارت قوی دلالت کند بر شب ماءالشعیر دوام کنند و از غذا بر مزورات اقتصار ورزند و دخان روغن بنفشه زبد البحر اقلیمیای نقره صمغ فارسی نشاسته کتیرا دم‌الاخوین کحل شلوذی یعنی مغربی و کحل اصفهانی و توتیای هندی یا حشری مساوی کوفته بیخته به‌عده شیر خر داخل کرده در آفتاب گذارند و هر روز قدری شیر خر داخل کرده باشند حتی که پنج شش بار تسقیهٔ شیر کرده شود پس خشک کنند و بار دیگر بسایند و به بیزند و خوب سرمه سا نموده صبح و شام بمیل در چشم کشند پس اگر در چشم چرک بسیار آید و سرخی مفرط ظاهر شود علاج رمد صفراوی کنند و شعیر مقشر ده حبه چشمیزج ده حبه انزوت سفید دو دانگ کتیرا سفید یک دانگ بهدانه نیم درم نیم کوفته ذر شیشه کنند و بر آن ده درم شیر خیر یا شیر زنان ریزند و بر آتش گذارند تا غلیظ گردد پس سرد کرده سه قطره در چشم چکانند بچند دفعه و هر دفعه بر آتش گذارند و فرود آورده سرد کرده چکانند و هر گاه سرخی زائل شود و چرک

کم گردد شیاف ابیض سه عدد در شیر زنان گداخته در چشم کشند و اگر کفایت نکند ذرور ابیض آمیزند تا مثل مرهم گردد در چشم کشند بنوعی که مقدار صالح ازان بمیل گرفته زیر پلک اعلی گذارند و برچشم رفاده به گلاب تر کرده بعصابه بر بندند و ساعتی بر پشت بخوابند پس چشم را پاک کنند و هر روز سه بار به‌عمل آرند و هرگاه *419* دمعه و التزاق زائل گردد و ظلمت بصر باقی ماند شادنج عدسی مغسول دو درم کهربا یک درم توتیای هندی توتیای کرمانی دارفلفل هر واحد نیم درم کحل اصفهانی ... درم مروارید ناسفته دو درم بسد محرق عقیق بحری سرخ که بشجر عقیق معروف است هر یک نیم درم بلیله زرد دو دانگ باریک سائیده به‌عده نشاسته ... نمک چینی یک درم سوده داخل کرده خوب صلایه نمایند و اگر مریض محرور باشد کافور نیم دانگ افزایند و اگر مرطوبیا شیخ یا در بلد بارد باشد مشک .... اضافه نمایند و بتدریج اکتحال کنند مثلاً روز اول در هر چشم یک میل و روز دوم دو میل تا آنکه هر روز چهار میل در هم کشیده باشند و اگر کفایت نکند .... به روغن بنفشه یا کدو یا نیلوفر سعوط کنند و اگر یبوست نیز باشد روغن بنفشه به شیر زنان آمیخته بکار برند و از مشی در آفتاب و اغذیۀ یابسه منع کنند .... ضعف بصر فقط بغیر رمد و دمعه و رمص و التزاق عارض شود و مزاج علیل از اعتدال او بحرارت خارج باشد به ماءالشعیر و دیگر مطفیات تسکین نمایند ....سررو کنند به‌عده روشنائی و باسلیقون استعمال نمایند و از اطعمۀ غلیظۀ مبخره مثل لحم بقر و ماهی و البان منع کنند و بر اغذیۀ ملطفه اقتصار ورزند احتیاج تنقیه باشد به حب صبر یا حب ایارج قوقایا نمایند و اگر در مزاج او برودت و رطوبت باشد بمری یا بمویزج و عاقرقرحا هر دو سائیده ....حل کرده غرغره نمایند و سعد و مصطگی خائیده آب دهن بریزند و هرگاه در هر دو حالت مذکوره پلک چشم گرم شود برگ گل بنفشه نیم درم نشاسته صمغ عربی .... دو دانگ برگ عصی الراعی خشک یک درم سرمۀ اصفهانی یک درم و ثلث توتیای هندی دو ثلث درم کافور یک قیراط سائیده بحریر بیخته در هاون ... حل کرده صبح و شام در چشم کشند و اگر وقت بیداری از خواب خشکی در چشم محسوس شود مغز بادام مقشه دو درم در شیر دختران سائیده و قدری بنفشه و اندکی لعاب اسبغول آمیخته لت کنند حتی که مثل مرهم گردد بر پارچه طلا کرده بر چشم وقت خواب بندند و اگر وقت آمیختن روغن بنفشه دوا .... شود اندکی نشاسته داخل کنند و اگر در هر دو حالت مسطور پلک مسترخی گردد شحم انار ترش باریک سائیده اندکی اقاقیا و گلاب آمیخته بزنند تا مثل .... بر پارچه نهاده وقت خواب بر چشم نهند و اگر در کشیدن پلک ببالا کفایت نکند قدری حضض و اندکی کزمازج و اندک خاکستر چوب انگور اضافه کرده ....اران یا گلاب مثل مرهم ساخته وقت خواب بر پلک ضماد نمایند و اگر مریض معتاد حجامت باشد در هر دو حال حجامت کنند و هر گاه درین قسم صداع ... شود و نبض و قاروره بر حرارت مزاج دلالت کند ازالۀ حرارت بمطفیات کنند و اصلاح غذا نمایند به‌عده به روغن بنفشه یا روغن کدو و شیر

دختران سعوط کنند .... ین فائده نشود شیتف ابیض یک دانگ در شیر دختران یک درم گداختهه روغن کدو نیم درم افزوده سعوط نمایند و اگر قاروره در حالت هیجان صداع ... باشد ئ طبیعت باعتدال بود و در نبض بطو معلوم شود به روغن مصطگی و روغن یاسمین یک دو دفعه سعوط کنند و اگر ازین فائده نشود حب ایارج دهند ضعف بصر از تغیر لون قرنیه یا جلیدیه یا بیضیه اول تنقیه یدن و دماغ از خلط غالب نمایند و بهر تعدیل اشربهٔ لائقه هر خلط بیاشامند و بر .... بابونه و بنفشه و نیلوفر و گل سرخ و اکلیل و مانند آن انکباب نمایند و همچنین انکباب ببخار آب و سرکه با هم ممزوج و مطبوخ نافع و در وقت انتها .... بقیه ماده شیاف احمر لین استعمال کنند بالجمله اگر از غلبهٔ خون باشد فصد و حجامت نقره و تلیین طبیعت به مطبوخ فواکه و هر چه در علاج طرفه گذشت ... و اگر از غلبهٔ صفرا باشد تنقیه به مطبوخ هلیله و قرص بنفشه و غیره که در علاج یرقان عین خواهد آمد استعمال نمایند و اگر از غلبهٔ سودا باشد به مطبوخ افتیمون .... و سفوف سودا و جز آن که در علاج ضعف بصر از تکدر رطوبت بیضیه گذشت تدارک نمایند و اگر غلبهٔ بلغم باشد تنقیه به‌مسهل بلغم و حب ایارج و ... ایارج لوغازیا کنند و هر چه در علاج ضعف بصر بارد مذکور شد بکار برند و بعد از تنقیه در سائر اقسام اصلاح مزاج باشربه و اغذیهٔ مناسبه مصلحهٔ هر مزاج غالب .... اکحال محلله مادهٔ مابقی و بخورات و نشوقات و نطولات و آبزنات استعمال نمایند و ایضاً استعمال ادویهٔ مقوی چشم و رادع ماده مثل تقطیر گلاب بسماق .... و گاهی استعمال عصارهٔ کاهو و خرفهو تضمید بدان می‌کنندو اکتحال به شیاف عنبر در بلغم و سودا و اکثار حمام در سوداوی نافع ست و در صورت .... و دیدن اشیای ازرق علاج زرقهٔ چشم نمایند انتباه ضعف بصر که از تشنج و تقلص طبقهٔ عنکبوتیه حادث شود اگر به‌سبب تشنج یابس بود آثار یبوست .... و درین صورت بهر ترطیب بدن هر چه در علاج ضعف بصر یبسی گذشت به‌عمل آرند و شیر دختران و روغن بنفشه و روغن کدو در بینی چکانند و بر مطبوخ .... چون شعیر و بنفشه و برگ خطمی و برگ خبازی و برگ کدو و برگ کنجد و عصی الراعی و حی العالم کبه‌آب کنند و شیاف ابیض انزروتی نافع ست و آنجا که علامات .... معلوم شود تدبیرش تنقیه به‌ایارجات و غراغر و استعمال اکحال مدمعه نمایند به‌دستوریکه در علاج ضعف بصر رطوبی گذشت و ضعف بصر که به‌سبب ضغطه و ورم .... عصبهٔ مجوفه باشد اگر سبب ضغطه رطوبت باشد علاجش مثل علاج ضعف بصر رطوبی نمایند و اگر سببش یبوست باشد هر چه در علاج ضعف بصر یبسی *420* گذشت بکار برندو علاج ورم عصبه اگر حار باشد با حراج خون از قیفال و عروق ماقین و ارسال علق بر صدغین و اسهال به مطبوخ بلیله و تسکین .... شیاف ابیض افیونی در اب سوده و طلا نمودن بیرون چشم بمغره و مامیثا به‌آب حی العالم و گلاب سوده نمایند و اگر ورم بارد باشد تنقیه به‌حسب خلط غالب و نطول چشم و تکمید آن به‌آبی که در آن حلبه جوشانیده باشند و گلابی که در آن اندک زعفران حل نموده در

انتها و انکباب ببخار آبیکه در آن بابونه و اکلیل‌الملک خطمی جوشانیده باشند و اکتحال بمحلل رطوبت مانند مر و جند بیدستر با شراب سوده نمایند و هتک عصبه لاعلاج است و آنجا که ضعف بصر از ورم طبقهٔ عنکبوتیه افتد علاج او از تنقیه ماده و تحلیل ورم مثل علاج رمد نمایند و ضعف بصر که از ضربه مقدم دماغ و ضعف او و خشونت قرنیه و اثار قروح و طول رمد و اوجاع عین و طرفه و ظفره و بیاض و سبل و ضیق و اتساع و نزول الماء و خیالات و حول و حجوظ و دیگر امراض چشم و غیر آن باشد علاج هر یک همآن است که در فصل هر واحد مسطور شد و آنچه از کثرت رطوبت بیضیه باشد علامت او در خیالات و علاجش در اتساع گذشت و آنچه از جلوس در تاریکی و سلالعین و از یرقان چشم و زرقه و قمور افتد علاج هر یک علیحده مذکور خواهد شد **بطلان بصر** یعنی کوری و این عارض می‌شود از اسباب ضعف بصر هر گاه مفرط شوند و تفصیل اسباب مذکوره در به‌آب ضعف بصر گذشت و بالاجماع این ست که سوای .... مشارکت دماغ و غیره که در بحث مذکور مسطور شد درین مرض یا آفت محرقهٔ طبقات یا مسبلهٔ رطوبات و مانند آن رسیده باشد و این لاعلاج است و یا اجزای چشم در ظاهر سلیم باشند لیکن آفتی غیر ظاهر از جهت دیگر بآنها رسیده باشد درین صورت اگر ثقبه صحیح بود یا در آن سدهٔ مائی باشد و یا درینجا سده نبود بلکه در عصبیه مجوف بود از شیء واقف در جوف آن یا از انطباق او به‌سبب یبوست یا استرخا یا ورم ضاغط فی نفسه یا در عضلات او یا تابع ضغطهٔ عارض مقدم دماغ و یا از انهتاک و انخراق عصبه باشد و یا از زوال جلیدیه از محاذات ثقبه و یا از فساد مزاج جلیدیه بود و این فساد بیشتر به‌سبب غلبهٔ رطوبت بر آن باشد و یا غلبه یبوست مجمع .... آن و این را علقوما گویند و لاعلاج ست و درینجا چشم متخشف شهلا می‌باشد و اما اگر ثقبه سلیم نبود یا به‌سبب رسیدن اتساع او تا اکلیل یا به‌سبب نهایت تنگی .... او باشد بالجمله طریق تشخیص و علاج اسباب مذکوره همان ست که در ضعف بصر مسطور شد و بطلان بصر با ضربان و سرخی چشم و حرارت و ثقل در مقدم دماغ نشان ورم حار عصبه است و با ثقل و قلت حرارت و وجع و رنگ چشم سفید دلیل ورم بارد بود پس اگر ثقل شدید و چشم بسیار رطب بلغمی و اگر چشم خشک نماید و رنگ آن مائل بکمودت باشد مادهٔ سوداوی بود و اگر بعد ضربه و یا سقط که بر سر رسد اولاً محوظ عین بهم رسد و بعد ازان فرورفتگی و بطلان عین ... از انهتاک و گسیختن عصبه باشد و اگر ثقل دفعةً حادث شود سدهٔ عصبه باشد و ایضاً امتحان سده چنان کنند که یک چشم را هند نمایند و به بینند اگر اتساع در ثقبه بهم نرسید .... که سده است و اگر با فقدان بصر و ضعف آن ضرر در سائر حواس دماغی وصداع و دوی و طنین باشد و یا از پیشتر ضربه و صدمه بر سر رسیده باشد دلیل آن بود که آفت دماغ ست و عورتی را بعد تولد بچه روشنی چشم موقوف شد و تشنگی و صلابت هیچ نبود مصطگی عود سوده باطریفل کشنیزی سرشته خورانیده و بالایش گاوزبان جوشانیده ... داخل کرده

داده شد از تصاعد بخارات نفاس بدماغ بود بصارت بحال آمد و بطلان بصر که از نشستن در جای تاریک عارض شود اگر به‌سبب دیدن موضع تاریک تا زمانی و ندیدن بسوی روشنی باشد سببش غلظ نور باصره از کثافت بخارات و رطوبات باشد و یا غلظ و تکدر رطوبت بیضیه از اجتماع فضول و اگر به‌سبب دفعهً بیرون آید در روشنائی بود از جای تاریک که زمانی دراز در آن نشسته باشد سببش انتشار نور و رقت ان بود علاج آنجا که سبب بطلان بصر سدۀ عصبه از مادۀ غلیظ درتجویف عصبه باشد تدبیر نضج مائۀ بلغم و استعمال ملطفات مفتحه بسده است مثل گلقند عسلی به‌آب گرم یا به‌آب بادیان و آشامیدن سکنجبین بزوری یا شربت اسطوخودوس به‌آب رازیانه به‌عده استفراغ آن به‌مسهل بلغم و حب ایارج و یا حب قوقایا و یا به حب ذهب و یا به حب شبیار به‌ایارجات کبار و .... هر یک سه درم انیسون تخم کرفس هریک چهار درم سنای مکی اسطوخودوس هر یک پنج درم مویز منقی بست و پنج درم انجیر سفید ده عدد جوشانیده صا .... ترنجبین پاک کرده بست درم مالیده باز صاف نموده صد درم ازان با هفت درم شکر و سه درم روغن بادام تلخ نیم‌گرم بیاشامند و در هفته دو مرتبه و غرغره به‌ایارج فیقرا محلول در آب گرم و سعوط مذکور در سبل و اکتحال بآنچه باعث تفتیح و جلا و تلطیف گردد مثل روغن بلسان که در آن زهرۀ شبوط حل نمود... و اکتحال بدارچینی و فلفل سفید و آنچه در علاج ضعف بصر بارد رطب گذشت بکار برند و بقول گیلانی در سدۀ عصبه مبالغه به استفراغ لاقی از شرح از به‌آب .... و سده که به‌سبب آن یبوست ضاغطه باشد تدبیرش نیز به‌دستور قسم مذکور ضعف بصرست به استفراغ رطوبات و استعمال مصوفات و غراغر جالیۀ رطوبات **421** که رطبه و اقتصار بر قلایا و اکتحال مجففات مانند باسلیقون و روشنائی و شیاف مرارات و تناول معجون وج و اگر سدۀ عصبه از ورم باشد یا از انطباق آن .... استرخا یا یبوست یا ورم علاجش در ضعف بصر گذشت و بطلان بصر که از نشستن در جای تاریک بود و اگر به‌سبب غلظ و تکدر نور و سواد بیضیه باشد .... ملطف مثل باسلیقون و روشنائی و شیاف مرارات در چشم کشند و اغذیۀ صالحۀ جید الکیموس بدارچینی و صعتر بخورند و به‌ایارج فیقرا تنقیه کنند و مرزنجوش و سداب .... و نطولات ملطفه به‌عمل آرند و دیگر تدبیر ملطف از اغذیه و معاجین و غیره که در علاج قسم اول ضعف بصر گذشت و آنچه سوای قدح در نزول‌الماء مذکور شد حسب حاجت بکار برند و اگر بیرون آمدن از تاریکی بروشنی دفعهً سبب باشد بروشنی آفتاب نه بینند بلکه پارچه نیلگون بر روی آویزند و در جائی که نه بسیار تاریک و نه روشن باشد بنشانند .... کلان از اسرب گرفته بسوهان براده نمایند و بر آن نظر کنند و از چشم نزدیک دارند و هر روز چند بار این عمل کنند و مدام آب نیم گرم بر سر ریزند و تجوید غذا نمایند و طعام شب ترک سازند .... و جماع پرهیزند و هر چه در قسم ضعف بصر از دوام نظر بسوی آفتاب گذشت و آنچه در قمور خواهد آمد بکار برند بالجمله علاج اقسام این مرض مشکل است و آنچه از سواد

بیضیه بود کمتر علاج .... و لیکن شیاف مرارات و باسلیقون در چشم کشند و معاجین و اغذیهٔ ملطفه دهند و حکیم بوعلی می نویسد که یکی را از خدام من ضعف بصر اندک اندک پدید آمد حتی که بصر او بالکل زائل شد پس علاج او ترطیب مزاج و دماغ از اغذیهٔ لذیذ چرب و ریختن روغن بادام بر سر و چکانیدن آن اندک در بینی و امثال آن کردیم و در چند روز صحت یافت و بصر او عود نمود **خفش و بغض عین از شعاع** بغض را بعضی مرادف جهر می‌دانند و بقول جزری انضمام اجفآن است نزد تحدیق بسوی مبصر و نزد بعضی مرضی ست مولودی که به‌سبب رقت قرنیه و عنبیه یا قلت رطوبت .... در اصل خلقت بصارت در شعاع و روشنی ضعیف شود و در سایه و ابر و عند غروب قوی گردد و این لاعلاج ست لیکن برای تقویت چشم دخان روغن بنفشه در چشم .... و می‌تواند که قلت بیضیه بعد خلقت از اسباب او عارض شود و محدث خفش گردد و علاج قلت بیضیه در بحث ضعف بصر گذشت و بالجمله بهر تفلیط خون هریسه و کله پایچه و نان تابه .... و اغذیهٔ مرطبه مثل لحوم حملان و بچهٔ مرغ فربه دهند و آنچه مسکن حدت و مقوی باشد مثل آب انارین با شکر و لعاب بزرقطونا با جلّاب و شیرهٔ تخم خرفه نافع بود و کذلک تبرید سر ...ـندل مبرد و ترطیب بسعوط مرطب و بقول مبرده چون کاهو و کشنیز و خرفه مفید است و کافور درین به‌آب شدیدالنفع است و از اغذیهٔ حریفه و مالحه و شراب کهنه و حلوای عسلی و از حرکت .... و حزن و تعب و جماع کثیر اجتناب نمایند و نزد اکثر اطبا خفش ضعف بصرست با تری پلک که آن دلیل غلبهٔ رطوبت‌ست و علاجش تنقیه و دماغ است از رطوبات فضلی به‌مسهل .... ایارج و استعمال اغذیهٔ جیدیه و بعد تنقیه بهر تقویت چشم و تخفیف رطوبت توتیای هندی و سرمهٔ اصفهانی و برگ مورد سوخته در چشم کشند و استعمال اکحال جالی مثل .... و کحل غریزی و باسلیقون اکبر و مانند آن نیز مفید بود و سبب بغض عین از شعاع یعنی تنفر چشم از روشنی سخونت روح و رقت اوست و این گاه طبعی می باشد هنگامیکه روح باصره .... خلقت شدیدالحراره و الرقه و یا قلیل المقدار باشد و همچنین هنگامیکه مقدم دماغ شدیدالحرارت باشد و گاهی عارضی می باشد از مزاج حار عارضی می باشد از مزاج حار عارضی که گرم گرداند روح را یا مقدم را به نهایت گرمی ... که به‌سبب انجذاب خون بقوت حرارت احداث ورم حار نماید و ازین جهت بیشتر منذر بقرانیطس باشد و گاهی به‌سبب عارضهٔ چشم مثل رمد و سبل و جرب عارض شود پس مرض مذکور اگر طبعی بود از ابتدای خلقت باشد .... علاج ست و اگر با مرضی چشم باشد سببش همان مرض بود و الا از سخونت روح باشد و علاج او در قسم اول آنچه در علاج امراض دماغی حار گذشت از تبرید و ترطیب ماغ به‌عمل آرند و استعمال اغذیهٔ مبردهٔ مرطبه مثل شربت بنفشه و نیلوفر و اضمده و قطور و سعوط مبردهٔ مرطبه و اغذیه مرطبه چون آش جو بمغز بادام و کدو و غیره نافع و در قسم ثانی بازالهٔ امراض مذکور کوشند **قمـور** و آن کدورت بصرست که از ادامت نظر بسوی اشیای

سخت روشن و بسیار سفید چنآنچه از دوام نظر در برف عارض شود پس به‌سبب تفرق روح باصره بصر مطلقاً .... گردد یا اشیای قریب دیده شود و چیزهای بعید بنظر نیاید و بر هر رنگی که نظر افتد بر آن سفیدی متخیل گردد و لهذا این علت را بیاض نیز گویند علاج پارچهٔ .... بر روی آویزند و جامهٔ سیاه بپوشند و در رنگهای سبز و آسمان جونی مدام بنگرند و شیر دختران در چشم دوشند و مغز بادام سائیده وقت خواب بر چشم .... کنند و تکمید یآب گرم نمایند و دیگر مرطبات بکار برند و از اشیای تلخ و شیرین پرهیزند و جالینوس گوید که در قمور اول فصد از ذراع کشایند بعد ازان فصد ...ـاقین بگیرند و اگر ظاهر نشود عرق جبهه بکشایند و آنجا که یا آفت برودت او جمع شود کاه گندم را جوشانیده بخار آن بگیرند و آبش نیم گرم در چشم بمالند و روی بشویند در شب و روز چند بار و بعسل و آب ثوم اکتحال نمایند و سنگ گرم کرده شراب بر آن ریخته چشم بر بخار او بکشایند و تکمید به‌شراب کنند و یا ادویهٔ ***422*** محللهٔ ملطفه مثل زوفا و اذخر و شبت و اکلیل‌الملک و بابونه و شلجم مع برگ و حاشا و شونیز و برگ غار و مرزنجوش و بادیان و عود بلسان و مانند آن جوشانیده بر بخار .... انکباب نمایند و به‌آب آن اسفنج تر کرده تکمید کنند و پوست خربزه و یا تخم آن که با پرده‌های میان تخم آن خشک کرده باشند در آتش انداختن و دود گرفتن بسیار نافع و مجرب ست و اکتحال میل در ثوم فرو برده و خوردن ثوم و ضماد پلک بگندم خوب بریان کرده به‌شراب کهنهٔ ریحانی سرشته و خوردن نان آرد گندم که در آن .... سوده آمیخته بخمر صرف سرشته پخته باشند با دانهٔ ثوم همه در قمور برفی از مجربات سویدی ست و ضماد زرنیخ بر تابه خوب بریان کرده سوده به‌شراب ریحانی سرشته پلک ... و اکتحال بمرارهٔ عقعق نیز نافع و اگر حدوث آن از روشنی شدید باشد اکتحال بسرمهٔ اصفهانی و یا سرمهٔ دودهٔ روغن زنبق نمایند و یا این کحل بگیرند غنچهٔ انار و بهاربه و زرور دو گل ارمنی از هر یک سه درم و اول توتیای هندی یک درم شنج و برادهٔ طلا نیم درم نرم سائیده در گلاب یک هفته بخیسانند و هر روز سه چهار مرتبه آنرا حرکت دهند پس به‌ادویه اول مخلوط نموده در آب حماض اترج و گلاب و لعاب بهدانه سه روز خیسانیده سحق نموده در سایه خشک نمایند پس اضافه نمایند بر آن یک دانگ مشک و نیم درم تخم بارتنگ و نرم مثل غبار سوده در چشم کشند باعث تصفیه و عود نور باصره می‌گردد و اگر از نظر بسوی برف رمد حادث شود درین صورت تدابیر محلله بکار برند مثلاً شلجم قطع نموده یا کوفته و برگ سیر تر با پوست خشک آن و زوفای خشک و اکلیل و بابونه و شبت و سبوس گندم و نمک در آب جوشانیده و انکباب نمایند و شراب بر قطعهٔ مس گرم کرده انداخته بخار آن به‌چشم رسانیدن بغایت سودمند و از مجربات ابوماهر است و از ملاقات باد محافظت کنند و عطسه آورند و اگر سرخی در آن بهمرسد و زائل نگردد مبادرت به فصد قیفال نمایند و بعد از آن صبح بحمام برند و بعد برآمدن از حمام نخوداب نیم‌گرم بخورانند و خواب نمایند و اگر

ازین هم زائل نشود معاودت فصد و اسهال و تکمید به‌شراب و انکباب بمیاه مذکوره و به‌دستور نمایند و بعضی گفته اند که علاج این قسم رمد خوردن شلجم مطبوخ بلحم حمل است و اگر حرارت مزاج مانع نباشد ثوم بسیار نیز در آن داخل کنند و گویند که ثوم در شیشه انداخته آب بر آن ریخته بجوشانند هر گاه پخته شود و بالای آن کف آید آن کف ثوم را بمیل در چشم کشند و حل طبیعت درین مرض به‌ایارجات و مانند آن کنند و گاهی درین علت بغراغر محلل رطوبت و منقی راس امر می‌کنند و آنچه در این رمد بدان اکتحال کنند این است که دارچینی یک دانگ قرنفل یک قیراط ساذج هندی دو دانگ اقلیمیای ذهبی و مارقشیشای ذهبی مکلس هر واحد یک دانگ سائیده ذرور نمایند و سزاوار نیست که علاج این رمد بمردات کنند بلکه بمحللات نمایند چه سبب قوی تر در آن احتقان بخارات ست به‌سبب سردی و تکاثف و هر گاه رمد کم گردد هر روز عطسه آورند و غالیه ببویانند و بالجمله علاج این رمد در ابتدا مخالف علاج سائر اقسام رمدست زیرا که سبب انصبه‌آب مادهٔ او برد و احتقان بخارات است و گویند که عسل خام بمیل در چشم کشند و فتیله بعسل و آب پیاز آلوده نهند و اغذیه گرم خورند و اندر حمام تاریک هر روز آب بسیار گرم که در آن بابونه و اکلیل و نخود کابلی و بادیان هر یک سه توله جوشانیده باشند ریختن و پنبه را دود گز داده بستن نفع عظیم ست و همچنین به طبیخ کاه کهنه شستن و شیاف احمر کاه کشیدن **سل‌العین** یعنی لاغری چشم و ضعف بصر لازم این مرض ست و گاهییه‌سبب غلبهٔ یبس و زوال صفای رطوبات باصره بالکل باطل شود و این مرض به‌سبب نقصان رطوبت اصلی بمشائخ اکثر افتد و گاهی عند عند قرب موت واقع شود و این هر دو لاعلاج ست و گاهی بجوانان عارض گردد و این اکثر در یک چشم افتد و سبب او یبوست زجاجیه یا جلیدیه یا بیضیه است و اسباب یبوست کثرت استفراغ است یا نیافتن غذا تا زمانی طویل یا وقوع سده در عروق مشیمیه خواه شبکیه یا ضعف قوت غاذیهٔ چشم باستعمال مخدرات به‌سبب برد مجمد آن و شیخ میفرماید که غو در عین و صغرا و در حمیات و خصوصاً سهریه و عقب استفراغات و سهر و هم و غم می افتد و در سهری چشم خواب آلوده گران با دشواری حرکت در پلک سوای حدقه بود و در غم ساکن الحدقه باشد و بعضی مردم را اختلاف شقین بدن در سردی شدید و گرمی شدید عارض شد پس چشم شق بارد را غو و رو صغر لاحق گردید و گیلانی گوید که سبب صغر و غور چشم نقصان رطوبات آن از حد اعتذال ست و این نقصان گاه به‌سبب استفراغ محسوس بود چنآنچه هنگام کثرت اسهال و جماع و عرق افتد و با غیر محسوس چنآنچه بعد تعب و سهر و غم و اﻻلت مقام در حمام و حمیات حاده خاصهً سهریه و مثل آنکه از تاخر التحام ثقب عین در قدح چشم افتد که اکثر ازان رطوبات و روح تحلیل شود و گاهی از انقطاع ماده رطوبت عارض شود چنآنچه *423* .... صیام و ترک لحوم و اقتصار بر اغذیه یابسه و گاهی به‌سبب ضعف چشم افتد که بواسطهٔ آن جذب غذا قلت پذیرد پس با وجود خمور

چشم خشک باشد ..... آن در غذا ضعیف گردد و اگر چه غذا بسیار بود چنآنچه در سبل بود پس چشم کثیرالفضول باشد و بهمین دو سبب چشم در امراض بارده مثل فالج و مانند آن .... ضعف حرارت غریزی که قلت تغذیه لازم اوست کوچک گردد بالجمله تشخیص اسباب مذکوره چنان کنند که اگر مریض شیخ باشد سببش نقصان رطوبت اصل بود و اگر جوان باشد به بینند که تب دارد یا نه اگر داشته باشد سببش همان باشد و الا بپرسند که در چشم المی هست یا نه اگر باشد از سده شبکیه بود و الا سوال کنند که پیش ازین .... استفراغ یا قلت غذا یا عروض سهر یا غم یا هم یا رسیدن سردی شدید یا استعمال مخدرات اتفاق شده بود یا نه پس اقرار هر سببی ازین اسباب که نماید سبب مرض .... باشد علاج آنجا که سبب یبوست سدهٔ شبکیه باشد هر چه در فصل اوجاع عین بهر تفتیح سده مذکور شد به‌عمل آرند و در باقی اقسام ازالهٔ سبب نمایند و بترطیب بدن و دماغ .... تناول مغز کدو و اغذیهٔ رطبه دسمه مثل لحوم حملان و پیه ماکیان و اسفید باجات و بسکون و نطول آب نیم‌گرم بر روی و سعوط به شیر زنان و روغن بنفشه و سفیدی بیضه که .... سویدی ست و امثال آن که در علاج ضعف بصر یبسی و غیره گذشت و از استفراغات ومجففات و تعب و دخان و غبار احتراز کنند و آنچه از استعمال مخدرات بود .... مثل ماءالجبن و غیره استعمال کنند و صاحب جامع و طبری گوید که در شبان بعد استفراغ بدن و تفتیح سده و ترطیب بدن و امالهٔ او بتدبیر مطف و اقتصار بر اغذیهٔ مؤلد دم محمود مثل .... و حملان و چوزهٔ مرغ و زردهٔ نیم برشت و مانند آن نمایند و حبس نفس و در بعض اوقات کنند و از اکثار شراب منع نمایند و آب نیم‌گرم که در آن خشخاش و بنفشه و نیلوفر و جو مقشر ...نیده باشند بر سر ریزند و به روغن نیلوفر و بنفشه سعوط کنند و رعایت مزاج نمایند و هر قدر که از حالت طبعی زائل شده باشد بتدبیر بسوی طبیعت او رد کنند و از مشی در .... احتراز ورزند و از جماع حذر کنند و از اغتسال به‌آب شور و رکوب بحر و شمیدن روائح نفط و کبریت و مانند آن اجتناب نمایند و ارد باقلا یا مغز نان سمید در شیر دختران کرده وقت خواب بر چشم ضماد نمایند و روائح طیبه معتدله ببویند و بسوی سبزه و آب نظر دارند و اگر این مرض به مشائخ افتد کمتر زائل شود و لیکن علاج آنها به پرهیز و اقتصار اغذیهٔ طیبهٔ محموده و منع از ریاضت عنیف و جماع نمایند و اغذیهٔ اوفق و الیق مزاج آنها اختیار کنند و باشیای مرطب و مسخن و مقوی گرده و مبخر بخار محمود بسوی راس حقنه نمایند مثلا .... و تودری و تخم جرجیر و بابونه و اکلیل بجوشانند تا که مهرا شود صاف نموده اندکی روغن بید انجیر و روغن خیری و روغن یاسمین و روغن رؤس و اکارع به‌حسب واجب بر آن ریخته مخلوط سازند حتی که غلیظ شود نیم‌گرم حقنه کنند و اگر مزاج او احتمال کند به روغن مجموعه تدهین بدن نمایند و شیخ باشد و یا شباب درین مرض فصد نکنند و شراب معطر بغالیه دهند و ... طیبه بنوشند و این همه رطوبات محمودهٔ چشم و روح می افزایند و هر آنچه روح و رطوبت محمود افزاید سل العین زائل کند

و گیلانی می نویسد که علاجش حیله کردن در جذب مواد .... چشم ست و این بریاضت و بجدال و بکثرت کلام و مالش سر به روغن‌های مائل به حرارت مثل روغن بابونه و شستن رو به‌آب نیم‌گرم و اغذیهٔ مرطبه حاصل شود و همهٔ ملوحات ... و اشیای حریفه مضر بود و هر گاه چشم بحالت خود عود کند باین کحل اکتحال نمایند بگیرند اسرب صاف و بر آن اندک روغن بنفشه انداخته با سر انگشت خوب بمالند تا از آن چرک برآید به‌عده آنرا با شادنج عدسی محرق سوده بحریر بیخته و اندک سرمهٔ اصفهانی آمیخته صبح و شب در چشم کشند و از اکحال جیده این ست که از توتیا و نشاسته و اقلیمیای فضه هر یک .... شیاف مامیثا ثلث درم مرواریدنیم درم صبر یک دانگ زعفران یک دانگ به گلاب سائیده استعمال نمایند و این ادویه را با وجود تجفیف آنها بهر آن اختیار کرده اند که در آن تقویت و تجفیف فضول است **زرقه** کبودی چشم و آن تلون حدقه است به رنگ آسمانجونی که آنرا گربه چشمی نیز گویند و آن دو نوع است اصلی و عرضی اصلی علاج پذیر نیست و سبب عرضی نتو و عظم رطوبت جلیدیه است .... زجاجیه خواه ورم طبقهٔ صلبیه و مشیمیه و شبکیه و یا تغیر مزاج عنبیه است از رطوبت غلیظ چنآنچه در اکثر صبیان به‌سبب غلبهٔ رطوبت و خامی آن قبل از نهوظ می باشد .... اسکندر برص‌العین نامیده و مثل برص بمشکل علاج پذیرد و یا تغیر رنگ قرنیه است از یبوست و یا قلت رطوبت بیضیه چنآنچه در مشائخ و صاحبان امراض ... بواسطهٔ تحلیل رطوبت اصلی می افتد و جالینوس گوید که زرقهٔ عارض بمشائخ از فرط یبس عین می باشد و این زرقه قسمی از آب متولد در چشم ست .... اسباب مذکور باید که چشم مریض ملاحظه نمایند که با نتو اکبرست یا لاغر اصغر اگر با نتو اکبر باشد بپرسند که الم در قعر چشم محسوس می‌شود یا نه اگر نتو با الم باشد از ورم ...میه بود و اگر بی الم باشد از کثرت زجاجیه بود و اگر چشم لاغر و صغیر نماید و دیگر آثار غلبهٔ خشکی و سن شیخوخت و بطلان بصر شاهد او بود از یبوست قرنیه یا نقصان ... باشد و اگر علامات هر دو قسم یافته نشود و صرف آثار غلبهٔ رطوبت دریافت گردد یا سن صبی باشد از رطوبت عنبیه بود علاج آنچه از نتو و عظم رطوبت جلیدیه باشد ❋**424**❋ تنقیهٔ بدن نمایند بدآنچه موافق سن و مزاج و فصل باشد و فصد و لزوم پرهیز تام و تقلیل طعام و استعمال اغذیه که در آن تجفیف باشد مثل قلیها و مطنجنات و گوشت گنجشک و استرداد بمزاج طبعی و قصد تنقیه راس کنند و حجامت نقره و بستن چشم و شستن آن به‌آب عوسج و آب آس نیز برای نتو و حجوظ جلیدیه مفید نوشته اند پس اگر در مزاج مریض حدت نباشد و ورمی که از آن نتو جلیدیه عارض شود ورم بلغمی یا سوداوی صلب باشد استفراغات به مطبوخات مسهله و حقنجات لینه نمایند و ایضاً اگر مزاج مریض .... غرغره مضائقه ندارد و ادهان حار مثل مصطگی و ناردین و قسط و رازقی و روغن بادام تلخ و روغن غار در بینی چکانند و مانند شادنج و دارفلفل و زنجبیل و زبدالبحر و هلیلهٔ سیاه در چشم کشند و اگر در مزاج حدت

باشد و با الم بود روغن‌های بارد مثل روغن گل و بنفشه و شیر دختران در بینی چکانند و نشاسته و صمغ عربی و سرمهٔ سیاه و طوطیا و تباشیر در چشم کشند و بالجمله طبیب در امر مزاج مریض غلطی نکند زیرا که علاج خاص چشم ممکن نیست مگر بعد رد بدن بمزاج طبعی او و هر چه در حجوظ مذکور شد حسب واجب به‌عمل آرند ... و ایضاً آنچه از ورم صلبیه باشد هر چه در علاج اوجاع عین بهر تدارک ورم مذکور مسطور شد استعمال نمایند و آنچه از تغییر رطوبت عنبیه بود بعد آشامیدن ماءالاصول تنقیه به‌مسهل بلغم و حب ایارج و قوقایا و ایارجات قوی مثل ایارج جالینوس و ایارج لوغاذیا نمایند و غراغر منقی دماغ مثل ایارج با سکنجبین عنصلی و یا سرکه با خردل و سعوط به‌آب چقندر .... با شونیز و بندق هندی و بادیان حاره مانند روغن بان و مرزنجوش و زنبق و عطوسات محلله مسخنه مانند جند بیدستر و کندش و مضغ مصطگی با وج به‌عمل آرند و در تدابیر اکل و شرب اشیای ناشف رطوبت استعمال کنند و باکتحال روغن ناردین و روغن بید انجیر و شرب آنها دوام نمایند و بهر تعدیل مزاج معاجین گرم انقر و یا خورانند و ملازمت اطریفل کبیر و صغیر و هلیلهٔ مربی و همچنین سفوف هلیله و اسطوخودوس و شکر و جوارش اترج و سفرجل نافع و اکتحال بروشنائی و باسلیقون مفید و مشک و زعفران باریک سائیده بمیل موم در چشم کشند و ادامت آنها مع سرمه و گلاب نیز سودمندست و میل در حنظل تر فرو برده مکرر در چشم کشند و کذا اکتحال بخاکستر حنظل و قطور عصارهٔ حنظل و اکتحال به روغن آجر و کذا آب پوست سبز جوز مفید و زعفران تنها و روغن زعفران و کذا عصارهٔ عنب‌الثعلب و اقاقیا بدوام اکتحال کردن تسوید حدقه می نماید و یا سرمهٔ اصفهانی سه درم مروارید یک درم مشک کافور هر واحد یک دانگ دخان روغن زیتون با روغن زنبق یا روغن یاسمین دو درم زعفران یک درم سرمه سا نموده استعمال نمایند و اگر خواهند مازو اقاقیا هر واحد یک درم عوض .... و کافور و زعفران کنند و یا عصاره خسک دو درم مازوسبز سوده روغن زیتون روغن کنجد غیر مقشر هر واحد یک درم بآتش ملایم بجوشانند حتی که سیاه گردد در چشم کشند و بنج خشک به‌آب بجوشانند تا که مثل شهد گردد در چشم کشیدن از مجربات بو علی سیناست و بندق سوخته به روغن زیتون یا کنجد آمیخته با یافوخ کودک ازرق تا چهل روز مالیدن نیز مجرب اوست و بعضی آب پوست انار داخل کرده اند و بعضی صدف سوخته عوض بندق نوشته اند و بعضی طلای بندق فقط بر تارک سر مفید گفته اند و یا عصارهٔ پوست انار شیرین در چشم چکانند و بعد دو ساعت عصاره برگ بنج که در قشر رتان داشته باشند تقطیر نمایند و یا قلقدیس یک درم اقاقیا دو درم مازو دو درم مثل غبار سائیده در چشم کشند و اگر سرمه و حنا را سائیده با عسل بر صدغین طفل در زمانهٔ رضاع تا هفت روز طلا کنند برای زرقهٔ چشم اطفال مجرب انطاکی ست و اقاقیا یک جزو عفص سدس جزو به‌آب شقائق النعمان سائیده در خرقه پیچیده قطور ساختن و همچنین اکتحال بعصارهٔ بنج یا حنظل و آس یا عصارهٔ پوست

انار مدام در چشم کشیدن نافع ست و گویند که اگر طفل ازرق چشم پیدا شود شیر دایه که نهایت سیاه رنگ باشد بنوشانند و اگر دایه حبشی باشد بهترست و پوست جذر باریک سائیده در چشم اکتحال نمودن نیز مفید گفته اند و آنچه از رطوبت قرنیه و قلب بیضیه باشد در ترتیب بدن کوشند باغذیهٔ مرطبه مثل مرغ فربه و گوشت گوسفند و زردهٔ بیضه نیم برشت و ادویه و سعوط به روغن بنفشه و روغن گل چکانیدن شیر دختران در چشم و بینی و حمام مرطب به‌آب نیم‌گرم بدوام و سکون در مواضع کثیر المیاه جاریهٔ عذبه و آشامیدن ماءالشعیر و شیر با شکر و مداومت شستن چهره به‌آب شیرین و جز آن که در علاج ضعف یبسی مسطور شد **یرقان چشم** و آن عبارتست از زردی رنگ طبقات چشم با سیلان اشک و بهمین فرق می‌کنند درین و در یرقانی که از انصباغ طبقهٔ ملتحمه باشد که در آن سیلان اشک نمی باشد و سببش انصبه‌آب صفرای قلیل است بر طبقهٔ شبکیه و دفع او بسوی جلیدیه پس ترشح او بر سائر طبقات چشم علاج ابتدا به فصد قیفال نمایند اگر خون غالب باشد و به‌مسهل صفرا تنقیه کنند و یا باین مطبوخ هلیله تلیین طبع نمایند پوست هلیلهٔ زرد ده درم آلو بخارا سی عدد عناب مثل او سپستان یک کف تمر هندی بست درم بنفشه گل سرخ هر واحد سه درم تخم کشوث تخم کاسنی هر یک پنج درم ترنجبین برگ عنب‌الثعلب هر واحد پانزده درم جوشانیده صاف نموده بگیرند ازان صد درم و شکر طبرزد هفت درم داخل کرده نیم‌گرم بنوشند ❊**425**❊ تنقیه شیاف ابیض در شیر دختران یا سفیدی بیضه حل کرده در چشم چکانند و اسبغول در آب کاسنی و سفیدی بیضه و روغن گل بر هم زده بر چشم ضناد کرده بخواهند شیر مروارید هر واحد دو درم توتیای کرمانی بسد هر یک یک نیم درم صمغ عربی یک درم به‌آب انار میخوش سائیده خشک کنند و باز سائیده شیر دختران یا شیر خر قدر وافر .... کرده خشک کنند و بسایند و به‌آب انار میخوش یک مرتبهٔ دیگر و به شیر الاغ نیز مرتبهٔ ثانی پرورده خشک کنند و هر چند زیاده تسقیه نمایند بهتر گردد و پس نرم و سوده و صاف ... بطریق ذرور یا بمیل در چشم کشند و اگر یرقان و اشک زائل نشود برگ کاسنی مدقوق بشحم انار مضروب باسبغول و سفیدی بیضه و روغن گل بر چشم نهند و خاکستر .... بحری یک درم کف دریا یک نیم درم برگ انبر باریس خشک کرده حضض هندی هر واحد دو درم نار مشک دو ثلث درم سائیده اکتحال نمایند و اگر ازین هم فائده نشود برگ بنفشه ... خطمی خبازی هر کدام یک کف کشنیز خشک یا تر یک کف کبیر عصی الراعی حی العالم هر کدام یک کف برگ بلوط یا جفت بلوط یک کف کبیر سبوس گندم و جو نیم‌کوفته هر کدام یک کف کبیر .... کوفته دو کف حب الرمان یک کف کبیر جمله را با سرکه در آفتابهٔ سربسته به پزند که مهرا شود بر آن انکباب نمایند و چشم بگشایند و در اکل و شرب تدبیر تسکین دم و تعدیل صفرا .... نمایند و اگر قاروره سرخ باشد شرب ماءالشعیر و سکنجبین بهترین اشیاست و غذا اگر تپ نباشد بلحم جدی مصوص و چوزهٔ مرغ بزیرباج و

سمک هاربی صغار سفید زصراضی .... جوشانیده سازند و اگر تپ باشد مزورات معمول از سرکه و شکر و نان با سکنجبین دهند و گویند که بعد تسکین حدت و لذع ماده برای تحلیل مابقی بر بخار مطبوخ بنفشه و خطمی و بابونه و اکلیل‌الملک .... به‌آب نمایند و به‌آب شیرین نیم‌گرم استحمام کنند و بر سر ریزند و صاحب کامل گوید که هر گاه صفرت در چشم فقط باشد سوای سائر بدن در حمام داخل کنند و سرکهٔ کهنه بتکرار در بینی چکانند و به‌آبی که در آن .... رومی جوشانیده سکنجبین حل کرده باشند غرغره نمایند و به‌عده گلاب و قدری سرکه در چشم چکانند و شیاف ابیض قطور کنند بعد ازان برود حصرم و به‌عده کحل زعفران در چشم کشند **اختلاج عین** ... این مرض دوام نماید بصر را مضرت رساند و این علت از جنس اختلاج حادث در اعضاست و سبب اختلاج دائم چشم یا اجتماع بخارات ست زیرا غشیه ...ـفاقات و یا صلابت طبقات و منع او بخارات را از نفوذ علاج آنچه در اختلاج مطلق مذکور شد به‌عمل آرند و بعد تنقیه و پرهیز و تدبیر صائب زنجبیل یک درم ... ماميران فلفل دارفلفل هر واحد دو دانگ توتیا صمغ عربی هر واحد نیم درم باریک سائیده از پارچه گذرانیده باز صلایه کرده اکتحال نمایند **امراض جفن و هدب و موق** ... در بیماریهای پلک و مژگان و گوشهٔ چشم و آن سی و هفت مرض است یعنی کمنه پلک و اورام و کدکد و دمل و تحجر و عقده و شرناق و بزده و شعیره ... و ثولول و سلعه و قروح و تاکل و سعفه و نمله و نار فارسی و شری و خشونت و حکه و جرب و سلاق و استرخای جفن و شتره و التصاق جفنین بماءالاجفان و غلظ اجفان و تهبتج اجفان و ثقل اجفان و اختلاج جفن و خضرت و کمودت جفن و کثرت طرف و قمل و قمام و انتشار اهداب و شعر زائد قلب و التصاق اشفار و بیاض اهداب و غرب و غده و بعضی وردینج و انتفاخ و بوالتین را نیز در امراض جفن نوشته اند و در دینج در فصل .... انتفاخ بعد فصل رمد و بوالتین در فصل دمعه مذکور شد و بدانند هرگاه برای امراض اجفان دوا به‌عمل آرند بعد استعمال آن پلک را پوشیده ... وجه خواب کنند و در بعضی امراض پلک که محتاج بدستکاری باشند تا که بدوا کار بر آید بدستکاری دست نبرند و بضرورت بعد از تنقیه بدن باشد ..ـبب الم ماده بسوی اجفان منجذب نگردد که باعث تورم آن گردد و نیز علیل را بعد از عمل تجدید از تناول لحوم منع نمایند و غذای آن چیزی باشد که در آن .... تسکین و قلت فضول باشد مزورات و احسا و زردهٔ بیضهٔ نیمبرشت و ایضاً تا چند روز از حرکات بازدارند و گویند که در امراض پلک سرنگون داشته کحل استعمال نمایند **کمنهٔ پلک** آن است که چون آدمی از خواب بیدار شود پلک گران شود و چنان پندارد که در چشم او ریگ و خاک افتاده است و اکثر صاحبان امزجهٔ یابس و کهول را ...ـریف و بلاد یابسه عارض می‌گردد و سببش احتباس بخارات غلیظ ست در پلک و طبقات چشم در حالت خواب و تحلیل آن از حرکت بیداری علاج حسب مزاج مریض به فصد و مسهل تنقیه بدن از مواد مبخره نمایند یا حب صبر بخورانند و به‌عده بهر تنقیه اجفان و طبقات

مدمعات چون ذرور اصفر صغیر و شیاف احمر لین و شیاف سنبل پس ذرور اصفر کبیر و شیاف احمر حاد و دیزج و کحل باسلیقون و عزیزی بتدریج در چشم کشند و بقول انطاکی قطور روغن بادام ***426*** و بنفشه و شیر زنان و خر و اکتحال صبر و برادهٔ آبنوس باریک سوده نافع ست و شیاف خلوقی یا اسود بر پلک ضماد نمایند و هر صباح بحمام روند و .... چشم را به‌آب نیم‌گرم بشویند و تقویت معده و تلطیف تدبیر نمایند و از اغذیه مثل گوشت گاو و عدس و پنیر کهنه منع گنند و تنظیف موی سر نمایند و چشم را به شیر بشویند **اورام جفن** و این یا از انصبه‌آب مادهٔ دموی بود به جهت امتلای سر از خون یا ضعف جفن و ضربه و آن را فلغمونی گویند و یا از غلبهٔ صفرا بر بدن و سر باشد ئ آنرا حمرا نامند و یا از مادهٔ رقیق خواه غلیظ بلغمی بود و آن را ورم رخو گویند و یا از مادهٔ بارد سوداوی باشد و آن را ورم صلب خوانند و تشخیص این اسباب چنان کنند که رنگ ورم ملاحظه نمایند و از انگشت بر آن غمز کنند پس اگر رنگ ورم سرخ نماید و از غمز متغیر نگردد و با تمدد و ضربان بود ورم دموی باشد و اگر با وجود سرخی رنگ جای غمز سفید گردد و با شدت التهاب بود ورم صفراوی باشد و اگر رنگ ورم سفید نماید و نرم بود و درد کمتر ورم بلغمی باشد و اگر رنگ آن تیره نماید و با صلابت و قلت وجع بود ورم سوداوی باشد علاج در هر چهار نوع آنچه در به‌آب اورام مطلق خواهد آمد به‌عمل آرند و ایضاً درد دموی و صفراوی سررو و اگر مانعی باشد حجامت قفا نمایند و تبریدی که در رمد دموی و صفراوی گذشت یا نقوع تمر هندی و آلو بدهند و تنثیه به‌مسهل صفرا یا در نقوع مذکور سنا و پوست هلیله افزوده مغز خیار شنبر ده درم و شکر حل کرده صاف نموده روغن بادام بر آن ریخته بنمایند و یا طبیخ هلیله بیاشامند و ترک لحوم و استعمال مزورات کنند و بهر ورم دموی در ابتدا صندل و فوفل و مامیثا به آب کاسنی و آب کشنیز تازه و یا گل سرخ و روغن گل و یا طباشیر به‌آب سرد و یا کشنیز سبز یا خشک در سرکه و یا فوفل در گلاب سائیده و یا آرد جو به گلاب یا آب کاهو سرشته بر ورم و پیشانی طلا نمایند و در زمانه تزید به مطبوخ پوست خشخاش نطول سازند و شیاف ورد معشر به‌آب کشنیز تازه سوده ضماد کنند و در انتها و انحطاط حضض اضافه نمایند و به‌آب اکلیل‌الملک و بابونه و خطمی و سبوس گندم نطول سازند و بحمام روند و اگر زردچوب به گلاب بر سنگ سائیده پنبه آلوده بر پلک متورم گذارند در روزی دو سه بار عجیب الفعل است و بهر ورم صفراوی در ابتدا صندل و مامیثا به‌آب عنب‌الثعلب ضماد نمایند و یا برگ کاسنی و کشنیز و مکوه بکار برند و دائم پلک را به‌آب سرد بشویند و در تزید شیاف معشر مذکور به‌آب مطبوخ بابونه و گل بنفشه طلا کنند و در انحطاط به‌آب مطبوخ گل بنفشه و خطمی و بابونه و اکلیل‌الملک و سبوس گندم نطول نمایند و در ورم بلغمی بعد تنقیه به‌مسهل بلغم و حب ایارج سرکه خمر به‌آب گرم یا به گلاب آمیخته اسفنج تر نموده بر پلک گذارند و به‌عده به‌آب مطبوخ بابونه و اکلیل‌الملک و کاه گندم و حلبه نطول نمایند و بصبر و حضض و

شیاف سنبل بعنبکی و طلا کنند و نیز باین هر دو شیاف اکتحال نمایند و ضماد از برگ شبت و بید انجیر سرخ نازک به اندکی صبرنیز مجرب و در ورم سوداوی بعد تنقیه به‌مسهل سودا یا مطبوخ افتیمون و حب لاجورد ادویهٔ محلله ملینه مثل پیه مرغ و پیه قاز به روغن زیتون که در آن اندکی مقل و قدری آرد خطمی داخل کرده باشند آمیخته بر ورم گذارند و یا روغن سوسن بلعاب تخم کتان و لعاب حلبه و اندکی اشق محلول به سرکه نهند و یا افتیمون هندی و حضض و صبر و شیاف مامیثا ضماد کنند **کدکد و دمل** و آن ورم صغیر مائل بصلابت و دمویت است که در پلک حادث گردد و اکثر جمع و خراج می‌شود و سببش بیشتر اکثار اغذیه غلیظه مثل هریسه و کله پایچه و قدید و گوشت گاو و عدس ست خصوصاً که در شب بسیار تناول نمایند و بعضی گویند که کدکد ورمی ست که در پلک پیدا شود و مشابه تولد دمل باشد در ابتدا و عوام آنرا دمل نیز گویند و فی الحقیقت قسمی ست از تحجر و علاج او علاج تحجر است و بقول سویدی و ثابت دمل ورم صلب است که در باطن جفن اسفل یا در ظاهر آن یا فیمابین ظاهر و باطن پیدا شود و مادهٔ آن خون و صفراست و در آن وجع مانند وجع دمل اعضای دیگر عارض می‌گردد و بقول احمد دمل بثرهٔ بزرگ صنوبری شکل از جنس خراجات است و مادهٔ آن خون مخلوط به رطوبت غلیظ است علاج فصد سررو و تنقیه به‌مسهل صفرا یا مطبوخ فواکه نمایند و در تلطیف غذا کوشند و طعام شب ترک نمایند و چشم را در شب و روز چند بار به‌آب گرم بشویند و بر آن نطول سازند و به روغن گل و موم سفید طلا کنند و شیاف احمر لین در چشم کشند و اگر در ماده صفراویت یافته شود لعاب اسبغول با سفیدی بیضه بر آن گذارند و یا شیاف ابیض طلا کنند و به‌عده موم روغن نهند و در آخر نطول به مطبوخ اکلیل‌الملک و بابونه و روغن بنفشه و روغن گندم به اندکی زعفران و چون منفجر گردد علاج قروح نماید و اگر کهنه شود مرهم داخلیون بر آن گذارند و چون زوال او مشکل گردد بمقراض قطع کنند و بگذارند تا یکساعت خون از آن برآید و خودبخود بند گردد و ال ورم یا آفتی دیگر در چشم بهمرسد پس ذرور اصفر بر آن پاشند و بقول سویدی مادامیکه جمع نشده باشد صندل و گل مختوم و اشق محلول در آب کشنیز تازه طلا کنند و هر گاه ریم کند موم و روغن گل ضماد نمایند و اگر صلب باشد حشیش خرفه نرم سوده به روغن بنفشه پخته ضماد کنند و چون بطول انجامد بشگافد و اگر در داخل پلک باشد بعد برآمدن ریم *427* بیضهٔ مرغ و روغن بنفشه بچکانند و اگر در خارج باشد بعد خروج مده روغن زرد یک شبانه روز بر آن بچکانند و روز دوم مرهم اسود نهند و بقول بعضی علاج کدکد و برده و احدست **تحجّر** ورم صلب صغیرست شبیه بغده که مزمن گردد و تحجر یابد و بعضی این را عدسه نامند و سببش اجتماع ماده غلیظ سوداوی ست که در پلک منجمد و متحجر شود و از مادهٔ برد غلیظ تر باشد و در امزجهٔ یابسه و کهول و فصل خریف و بلاد غربیه بسیار عارض می‌گردد علاج فصد قیفال از جانب علت نمایند و به‌مسهل و

حب ایارج یا قوقایا یا اصطمخیتون به مطبوخ افتیمون و حب لاجورد تنقیه کنند و مغز ساق گوساله و یا بچهٔ شتر و موم و روغن بنفشه گداخته طلا کنند و به‌آب گرم نطول سازند و چشم را بشویند و اسفنج تر نموده بنهند .... مادهٔمتحجر تحلیل آن مرهم و اخلیون استعمال نمایند و بقول جالینوس طلای ابار مغسول تحجر جلد را نافع است و بقول دیسقوریدوس اکتحال مروارید و مرجان .... و سرگین سوسمار مساوی و بوزن مجموع سرمه باریک سوده بحریر بیخته تحجر را مفید است و توتیای هندی نوشادر به‌آب سوده مکرر بر تحجر نهادن و در ابتدا سودمندست ... به شیر قنه اشق مساوی بسرکهٔ خمر حل نموده بر پلک طلا کردن منقول از بولس ست و انکباب به‌آب گرم مکرر نیز ملین و محلل تحجر جفن ست و اگر تحلیل نشود و بطول و ادویهٔ منضجه بر آن گذارند پس پلک را برگردانند و آن موضع را بشگافند و بناخن افشرده مادهٔ آن که غدهٔ کوچک مانند عدس باشد یا مده یا مثل قطعهٔ کف برآید .... آرند و موضع شگاف را پاک نموده ذرور اصفر بپاشند پس مرهم اشق نهند و اگر خوف معاودت مرض باشد هر دو کنارهٔ جراحت را بمقراض ببرند و به‌عده اسفنج بر آن نهند و به‌آب بشویند تازو دمند مل نگردد و مدتی ماده برآید و عضو بتمامه پاک شود به‌عده علاج قروح اجفان نمایند **عقده** ...رونی ست سخت که در پلک بالا حادث گردد سببش انصبه‌آب رطوبت غلیظ سوداوی ست از مر تحجر و تعقد آن درین محل علاج آب گرم ریزند و موم و روغن بر آن نهند .... حلبه و تخم کتان استعمال نمایند و بعد حصول لینت بهر تحلیل مرهم و داخلیون و غیرهٔ ادویهٔ محلل صلابات بکار برند و الا نظر کنند اگر مانند سلعه از موضع خود بآسانی حرکت نماید ... خواهد بود و غائر نباشد از خارج شگافته برآرند و اگر غائر بود پلک را از داخل برگردانیده بشگافند و برآورند و بعد شگاف زیره و نمک خائیده آب او بر موضع ثق بچکانند ... و صلب مانند سنگریزه باشد و از موضع خود حرکت نماید در شگافتن آن خطرست به‌دستور بداخلیون و العبه در تلیین و تحلیل آن کوشند و اگر تحلیل نشود ترک کنند ... معترض نگردند و اگر عقده منبسط باشد و رنگ آن در سطح جلد بادنجانی نماید و در آن عروق منتشر باشد ایضاً به آهن و ادویه حاده متعرض نشوند ... هر اندک مدت تنقیه دماغ از سودا کرده باشند و ماءالجبن نوشانند و از اغذیهٔ غلیظه پرهیز نمایند و اضمده و اطلیهٔ محلل مادهٔ سوداوی بکار برند **شرناق** .... اطلس و آن زیادتی‌ست نرم از مادهٔ شحمی لزج که در پلک بالا بهم میرسد و بدان سبب پلک در کشادن گرانی میکند و مانند مسترخی می باشد و حرکت آن ببالا .... می‌گردد و مادهٔ آن چسپیده و غیر متحرک بود به خلاف سلعه و غدد و سببش انصبه‌آب رطوبت غلیظ‌ست بسوی پلک و اکثر بصبیان و مرطوبین و صاحبان کثیرالدمعه و رمد و زکام و در بلاد جنوبی و فصل ربیع عارض می‌شود و این مرض غیر مخوف‌ست و کدورت حواس و عینین و دوام تری چشم و سیلان اشک و عروض عطسه .... نظر به آفتاب و چراغ و روشنی و احساس غلظ و ظهور انتفاخ و نتو میان دو انگشت وقت

غمز از لوازم اوست و صاحب او را نزله و رمد اکثر عارض شود علاج فصد سررو کنند اگر ممکن باشد و الا حجامت و اسهال به‌مسهل مناسب و حب ایارج و یا قرص بنفشه فقط خواه مقوی به‌ایارج فیقرا و اصلاح غذا به‌گوشت طیور و تلطیف تدبیر ...مزاج و پرهیز از نغلظات و دخول حمام نمایند و به‌آب گرم که در آن ادویۀ محلله مانند بابونه و اکلیل‌الملک و امثال آن جوشانیده باشند تکمید پلک نمایند و اطلیه و اکحال ... آرند مثل شیاف مامیثا و صبر و حضض و سک و اقاقیا و قدری زعفران طلا نمایند و یا عدس مقشر گل سرخ بابونه در سفیدی بیضه سرشته ضماد کنند و اول ذرور اصفر پس .... پس باسلیقون اکبر صبح و شام اکتحال کنند و یا اقاقیا حضض سنبل‌الطیب صبر سقوطری عصارۀ مامیثا هر واحد یک جزو زعفران ربع جزو کوفته بیخته به‌آب مورد سرشته ... کنند و در نسخۀ دیگر مر و بسد عوض سنبل مرقوم ست و شادنج مغسول صمغ عربی هر واحد یک اوقیه قلقطار زنگار هر یک سه درم اقلیمیای ذهبی سفیداب رصاص هر یک دو درم یک درم صبر سقوطری زرورد هر واحد نیم درم کوفته بحریر بیخته به‌آب سرشته شیاف سازند و وقت حاجت سوده در چشم کشند و اگر ازین تدابیر زائل نگردد بدستکاری علاج نمایند و بعد برآوردن ***428*** مادۀ آن نمک بر آن بپاشند و پارچه به سرکه تر کرده نهند و روز دوم اگر از رمد در امن ماند بادویۀ ملزقه که در آن حضض و شیاف مامیثا و زعفران باشد معالجه نمایند و یا بعد دستکاری ذرور صفد ... و بر فاده بربندند و صبح باز نمایند اگر ورم ننموده یاشد بر آن مرهم گذارند و بر حوالی آن حضض و مامیثا طلا کنند و اگر ورم حار بهم رساند شیاف مامیثا و صندل و فوفل به‌آب گشنیز تازه طلا نمایند **برده** و آن دانه صلب مستدیرست که اکثر در باطن جفن اعلی و گاهی بر ظاهر آن حادث گردد سبب آن رطوبتی بلغمی غلیظ ست که بحرارت تحجر یابد و رنگ آن مائل بسفیدی شبیه برف و تگرگ در شکل و صلابت باشد و مادۀ آن از کیفیت حریفۀ لذاعه خالی نباشد و ازین جهت گاهی درد کند و گاهی خارش و خارش آن مریض را خوش آید و بیشتر صاحبان مزاج رطب و پیران را و در زمستان و بلدان رطبه بهم میرسد و از امراض سلیمه است علاج اول تنقیه بدن به فصد و مسهل وحب ایارج و حب صبر و قوقایا نمایند اگر بدن ممتلی باشد و ادویۀ منضجه و ملینه که در آن تحلیل باشد مانند قطورات لعاب حلبه و تخم کتان اولاً استعمال کنند به‌عده بدوای قوی تر از آن پردازند و بهر نضج مانند ضماد خمیر نان گرم مکرر به‌عمل آرند پس محللات مقطره که خالی از تلیین و اندکی نضج نباشد مثل اشق و قنه و راتینج و صمغ بطم و انزروت هر واحد در سرکه و دروی زیت حل کرده بر پلک ضماد نمایند و گاهی جاوشیر و موم سفید و روغن .... درین افزوده قیروطی ساخته به‌عمل آرند و یا چرک خانۀ زنبور صرف بر آن لطوخ کنند و یا صمغ بطم و انزروت و روغن گل و سرکه در آن افزایند و یا موم زرد و روغن گل و علک‌البطم بچرک خانۀ زنبور حل کرده باشق محلول در سرکه آمیخته ضماد کنند و یا مرهم داخلیون

گذارند و ضماد اشق یا سکبینج یا بارز و یا حلتیت به سرکه و گلاب حل کرده و موم در روغن بنفشه گداخته و طلای

ماریباسوس یعنی کندر و مر هر واحد یک جزو لادن ربع جزو موم شب یمانی بورهٔ ارمنی هر واحد نیم جزو بدردی

روغن سوسن یا زیت آمیخته طلا کنند و ایضاً ضماد انجیر بعسل و شراب و سمید پخته تا مهرا گردد قنه افزوده سائیده

و کذا موم گرم و کذا آرد جو به‌شراب و عسل سرشته و کذا بعرضب و کذا صمغ عربی به‌آب حل کرده و کذا میعهٔ سائله

و کذا مغز نان بعسل سرشته و کذا اقلیمیا و کذا مقل ازرق به‌آب دهن صائم و کذا بورق سه جزو میعه سائله و اشق و

کذا ضماد علک البطم با سرکه و دروی زیت و کذلک ضماد بانجیر پخته یا خاریدن ببرگ انجیر و بعد از آن اکتحال

بذرور اصفر صغیر و شیاف احمر لین بعدهٔ ذرور اصفر کبیر و شیاف احمر حاد نافع‌ست و اگر بدوا تحلیل نشود بعد فصد و

تنقیه در عرض پلک را بشگافند و مادهٔ آن بیرون آرند و بعد شگافتن یک ساعت بگذارند تا خون ازان برآید پس بهر

اندمال ذرور اصفر بر آن پاشند و اگر شیاف زیاده بود بسوزن دوخته ذرور مذکور بپاشند تعلیم طریق دیگر علاج برده آن

است که لزوم پرهیز و تعاهد استفراغ اگر قوت احتمال کند واجب شمارند و چیزی که اشک آورد یا رمص کند در چشم

اکتحال ننمایند بلکه آنچه منضج و مرقق ماده باشد به‌عمل آرندمثل این قطور چشمیزج کوفته ده دانه جو مقشر کوفته

یک درم بهدامهٔ شیرین کوفته ده دانه انزروت سفید مربی به شیر خر دو دانگ جمله را در شیشه کرده بر آن شیر مادر

پسر انداخته بر آتش زغال برفق بپزند تا که پخته گردد و در قوام حریره آید و بردارند هرگاه نیم‌گرم بماند در یک روز

سه یا چهار بار در چشم چکانند که این صلابت برده را تحلیل میکند و اگر تحلیل آن مشکل گردد بستانند قدری حلبه

و اندکی گندم و کوفته بپزند به‌عده خطمی سفید کوفته قدری داخل کرده و روغن بنفشه و روغن خیری اندکی چکانیده

و قدری سفیدهٔ بیضهٔ مرغ آمیخته با هم بیامیزند که مثل مرهم گردد به‌عده بر پلک بالا ضماد نمایند و سست بربندند

که لزوم این ضماد نضج بر .... می نماید و اگر صلابت زیاده گردد برده را بآهن بردارند و قطع کنند و بادویهٔ مجففه

معالجه نمایند و هر گاه برده منفجر و متقرح شود علاج او الزام قطور و تضمید جفن دائم به بزرقطونای .... مضروب

بسفیدی بیضه کنند که مادهٔ برص را امتصاص کند و هرگاه در برده مده باقی نماند و سخ حاصل شود به شیاف ابار و

شیاف بیض و شیاف کندر اکتحال نمایند و این شیاف .... در قروح و جراحات اجفان و چشم تاثیر نیک دارد بگیرند کندر

سرخ را تینج دم‌الاخوین انزروت سفیداب نشاسته صمغ عربی مساوی بسایند و بدان مر یک جزو در زعفران .... و ریوند

چینی نصف جزو اقاقیا گلنار هر واحد ثلث جزو باریک سائیده آمیزند و به شیر خر و سفیدی بیضه رقیق سرشته شیاف

کوچک سازند و اگر از آن ذرور بسازند جائزست **شعیره** و آن ورمی ست صلب طولانی بشکل دانهٔ جو که بر کنارهٔ پلک

و یا در باطن آن حادث گردد و مادهٔ او قریب بمادهٔ برده است لیکن رطوبت آن کمتر و اقرب بدمویت بود و ازین جهت

سیلان می یابد و هر گاه با آن حمرت و حرارت باشد استحاله بسوداویت می نماید و نزد بعضی مادۂ آن اکثر دموی بود و گاهی مائل بسوداویت و بقول بعضی مادۂ او فضلۂ غلیظ مخرقه و مویه است و بیشتر امزجۂ یابسه و کهول را و در فصل خریف و بلاد یابسه بهم میرسد و آن مرضی‌ست سلیم و قسمی از شعیره است که آنرا عروس گویند و آن بثره شبیث شعیره می باشد لیکن سرخ رنگ و نرم بود به خلاف شعیره که صلب منعقد و رنگ آن همرنگ پلک باشد و این نوع بعد شب خواری طعام و افراط در اکل ظاهر می‌گردد ⁕429⁕ ...ـنگی زمانی طویل و تکمید یآب گرم زائل می‌شود و مادۂ این بیشتر خون خالص باشد و یحتمل بثرۂ که در هندی آنرا گهانجنی و گونجنی و گهیری گویند از همین قبیل باشد علاج اگر ضرورت بود فصد قیفال و تنقیه بدن و دماغ به مطبوخ فواکه مع افتیمون و هلیلۂ هندی و ایارج و حب قوقایا و حب افتیمون آمیخته نمایند و غرغره به‌حسب مزاج ...قت بکار برند و تقلیل غذا و ترک طعام شب و منع از اشیای مبخره و اطعمۂ غلیظه کنند و بر بخار آب گرم و بر آبیکه در آن ادویه محلله جوشانیده باشند انکباب سازند .... حمام روند و به‌آب گرم نطول نمایند و در ابتدا بصبر و حضض و مامیثا و گل ارمنی به‌آب کاسنی طلا کنند و یا جدوار تنزوی خطائی به‌آب عنب‌الثعلب تازه یا آب کشنیز سبز سازند و یا خستۂ خرما به روغن گل سرشته ضماد کنند و روز اول رسوت گیرد هلیلۂ سیاه به‌آب کوکنار طلا کردن و کذا موم گرم کرده نهادن یا کشمش شق کرده نیم‌گرم گذاشتن .... مهرۂ کلان در آب سوده طلا کردن یا ریوند چینی یک ماشه پس افگندۂ مگس چهار سرخ خسته خرما یک عدد در آب سائیده طلا کردن و بعد از نضج زغال کهنۂ دیوار خام به اندک در آب سائیده ضماد نمودن و اگر سرعت نضج مطلوب باشد قرنفل زرد چوب به‌آب سائیده و یا حلتیت به سرکه حل کرده نیم‌گرم طلا ساختن و خانۂ زنبور طلا کردن برای گهانجی معمول ست بالجمله در شعیره بعد از ابتدا بموم گرم میل فرو برده بر شعیره بمالند و یا اشق و سکبینج در سرکه و روغن گل ضماد کنند و یا مرهم داخلیون با مغز نان در آب تر کرده یا بعسل سرشته ضماد نمایند یا میعه مکرر بمالند و یا آرد جو بهروزه با چربی آمیخته ضماد کنند و قیروطی که در برده گذشت مفید شناسند و ضماد پشک سوسمار و یا صمغ عربی به سرکه و یا بورق نیم درم .... دو درم و نیم آمیخته و یا انجیر به‌شراب عسلی پخته تا مهرا شود سائیده میعه افزوده و یا آرد جو عوض انجیر به‌دستور پخته و یا اشق و میعه به سرکه حل کرده و یا مر و زعفران در گلاب حل کرده ... ازرق به‌آب دهن حمائم و یا انزروت و زعفران به گلاب حل نمده و یا قنطوریون دقیق به‌آب سوده و یا آرد گندم به‌آب و عسل پخته و قنه اضافه کرده نیز نافع شعیره است ... قلقند و نوشادر و صمغ عربی مساوی شیاف ساخته اول شعیره را بمیل خاریده ضماد نمایند نیز مفید بود و طلا بسکبینج در آی با سرکه حل کرده و کما و به پیه گداخته یا بآرد جو .... پنیر گرم کرده یا نان گرم مکرر به تبدیل یکی بعد دیگری و گندم خائیده و بستن و تکمید به

زیت ذبه‌آبی که در آن مگس انداخته در آفتاب گذاشته باشند تا آنکه متغیر ... داخته گردد و مالیدن مگس که سر او دور نموده باشند و نیز مالیدن خون کبوتر و یا خون وشسان یعنی کبوتر صحرائی و خون شفنین و کذا ضماد بقنه یم جزو که در آن بوره ربع جزو ... جزو داخل کرده باشند به‌آب یا سرکه سرشته و طلای اریباسوس که در برده گذشت و مرهم داخلیون هر واحد نافع ست و همچنین طلا بموم سرخ و روغن گداخته و مگس ... یده سائیده امیخته بعد شستن به‌آب بسیار گرم و تکمید بدان یا ضماد موم بزاج سرشته و یا انجیر پخته یا صبر به گلاب حل کرده یا نان محلول محلول به سرکه و یا انجیر خشک و قنه به‌شراب پخته سودمندست و کذا خاریدن پلک به شیاف احمر حاد و اخضر مفید و جالینوس گوید که اگر شیر انجیر بعسل بجوشانند و نان میده و قدری قنه آمیخته ضماد کنند شیره را تحلیل کند ... جفن و چشم و سرگرمی باشد بعد از فصد و اسهال و تنقیهٔ بدن و دماغ به شیاف مامیثا و گلاب و گل ارمنی و آب کاسنی طلا سازند و یا بمامیثا و مر صاف و حضض به‌آب ... و آب کشنیز تازه اکتحال نمایند و ایضاً بدان طلا کنند و به‌آبی که در آن جو مقشر پخته باشند تکمید نمایند و اغتسال جفن بدان کنند و بعد زوال شعیره بهر عدم قبول ... دیگر بتوتیا و سرمه و سائر مقویات چشم و مشد و ان اکتحال سازند و اگر شعیره تحلیل نشود بشگافند یا بمقرلض قطع کنند و یک ساعت بگذارند که خون از آن برآید .... اصفر بر آن پاشند و تبرید حوالی جراحت و اصلاح مزاج و تعدیل طبیعت بسکبینج یا بماءالقرع یا بماءالفواکه و جلاب نمایند و گاهی بعد از قطع شعیره شحم انار کوبیده به سرکه ...ن گل آمیخته بر چشم میگذارند و اگر در چشم المی پیدا شود علاج رمد نمایند و تعدیل مزاج بدن کنند خصوصاً که ؤن الم به‌سبب بط و قطع بهمرسیده باشد و اگر از دستکاری ورم مانع باشد .... استعمال تبرید و تقلیل و تلطیف غذا نمایند به مثل مزورات و شوربای چوزهٔ مرغ و چون مزاج باعتدال آید قیصوم سوخته مارقشیشای سوخته کندر زنجبیل مساوی نرم سائیده ... پخته باز سحق نموده اکتحال نمایند یا بز جفان بدان ضماد کنند و چنین گوید که شعیره اگر از اثر قدحه باشد نه به‌ادویه اصلاح یابد و نه بآهن و اگر لحم زائد بود بادویهٔ حاده مثل زنگار و کبریت و امثال آن علاج کنند **توثهٔ اجفان** ...مشت زائد نرم‌ست که بیشتر در باطن جفن اسفل و گاهی در جفن اعلی و گاهی بندرت بالای جفن از خارج حادث می‌گردد و در شکل شبیه به توت باشد و با خارش چشم .... و مادهٔ آن خون فاسد محترق ست و بس است که خون ازان ترشح نماید و گاهی نه و رنگ آن نیز برنگ توت بود سرخ یا سیاه یا سبز به‌حسب اختلاف مادهٔ آن از ...ـرف یا مختلط با سودا و این نیز مثل شعیره بیشتر بصاحبان مزاج یابس و کهول و در خریف و بلدان یابسه می باشد و آن مرضی سلیم است علاج فصد قیفال **430** پس عرق جبهه و ارسال علق و حجامت پس سر و ساقین نمایند و مسهل سودا و حب افتیمون دهند و اسهال بقرص بنفشه و طبیخ هلیله و غاریقون و حب صعتر .... و از اغذیه مبخره و حاره

اجتناب کنند و بسفوف کشنیز منع بخار نمایند پس بشکر طبرزد و یا بتوتیا یا بآهن بخارند و ذرور اصفر و شیاف احمر بر آن گذارند و اگر .... نشود به شیافات اکاله و ادویهٔ حاده مثل شیاف اخضر و روشنائی دلک نمایند و یا زنگار و شب یمانی و اشخار و نوشادر بر بقایای توثه گذارند و هنگام .... دوای حاد چشم را بخمیر سرد پر نمایند تا سیاه و منفسخ شدن توثه دوای حاد به‌عمل آرند و بعد دو ساعت از استعمال دوای حاد دوا دور کرده چشم را چند مرتبه به شیر بشویند ... زوال آن ذرورات و شیافات منبت لحم که در قروح جفن می‌آیند استعمال نمایند و بالجمله علاج ان علاج جرب قوی ست و علاج به آهن بهتر و اسلم ست از استعمال ادویهٔ حاده .... استعمال نمایند و اولی حک آن بحدید است اگر به استعمال دوا زائل نگردد و باید که استیصال آن نمایند چه اگر ازان بقیه ماند باز عود می نماید و بعد از قطع بر آن آب نمک و زیرهٔ خائیده بچکانند ... بزردهٔ بیضهٔ مرغ و روغن گل ممزوج ضماد کنند و سه روز ترک گوشت کنند و اگر استیصال ممکن نبود بعد از قطع ادویه حادهٔ مذکوره به‌دستور مسطور استعمال کنند و یا مرهم زنگار **ثآلیل جفن** و آن اجسام مستدیر صلب ست که در بیخ پلک و سائر بدن پیدا می‌شود و سببش مادهٔ غلیظ سوداوی دموی و نزد بعضی سبب آن مواد غلیظ و یا سوداوی ست پس اگر مائل بسفیدی بود بلغمی ست و اگر مائل بسیاهی باشد سوداوی و ثولول لحمی برآمد و بلند سر تیز را قرنی گویند و غلیظ بیخ نرم را مسماری نامند و .... ثولول بزرگ در جفن حادث گردد و مزاج ان را فاسد گرداند و غذا را که بر آن وارد گردد بطیبیعت خود مستحیل سازد و بدان سبب ثالیل بسیار بهم رسد و چون آن ثـ.... بدوایا قطع زلئل گردد باقی ثالیل نیز برطرف شود علاج تنقیهٔ بدن و دماغ از خلط غالب و اصلاح غذا نمایند و دروی زیت بقوت هر روز بتکرار بمالند و صاحب تر.... که مالیدن کبر رطب بقوت چند مرتبه مجرب بمرّات ست و شونیز و نمک سوده با سرکه سرشته یا کز مازج یا حرمل طلا نمایند و مداومت تدهین به روغن بنفشه نافع است و شوئیدن جفن به طبیخ گندم و ضماد به سرکه با شاخهای خرفه و بالجمله هر دوائیکه در آن تلخی و قبض باشد نافع بود و طلای بوره و زرنیخ و قلی و خاکستر بلوط و نمک هر واحد یک .... و اشق ربع جزو کوفته بیخته به‌آب سرشته قوی ترین ادویه است و اگر زائل نشود ثالیل را از موچنه گرفته بکشند تا بیخ آن ظاهر گردد پس مآلهٔ تیز آنرا قطع نمایند و بگذارند تا ساعتی ازان برآید پس زاج و دم‌الاخوین بر آن پاشند و یا پنبهٔ کهنه به روغن گاو آلوده گذارند تا باز عود نکند و اگر قرحه گردد بمهمات قروح علاج کنند **سلعهٔ جفن** و آن ورمی ست از جنس غدد که در پلک و غیر آن حادث گردد و بر آن غشای مثل خریطه جدا از جلد و عم می باشد و با آن وجعی نمی باشد و بقول بعضی سلعهٔ دبیله بلغمی ست که از اخلاط محصور در اغشیه حادث می‌گردد و آن چهار نوع ست لحمی از جوهر شبیه بلحم و شهدسی شبیه بعسل و شحمی یعنی حشوان شبیه بشحم و عصیدیه و سبب آن مواد غلیظ بلغمیه است اگر بسیار غلیظ بود شهدیه بهم میرسد

و اگر از آن غلیظ تر باشد شحمیه و اگر در کمال غلظت و سوداویت بود لحمیه و فرق در سلعه و خراجات دیگر آن است که در خراجات وجع می باشد و حرکت نمی کند زیر جلد به خلاف سلعه و چون دست بر سلعه گذارند چیزی شبیه بدهنی محسوس گردد که از زیر دست خارج شود و چون دست بردارند باز عود نماید و انصبه‌آب آن بعی باشد شهدیه بود و اگر بیخ آن وسیع تر از سر آن باشد و نرم تر از شحم بود عصیدیه است و چون بیخ ان کوچکتر از سر آن محسوس گردد شحمی باشد و اگر شبیه بلمس لحم باشد لحمی بود و سلعه در جغن بیشتر بصاحبان مزاج بارد و پیران و در زمستان و بلاد بارده بهم میرسد و آن مرض غیرمخوف است علاج تنقیه بدن به مطبوخ افتیمون و غاریقون مقوی تبرید و ایارج نمایند و بعد از آن استعمال ضمادات مانند ترمس و آرد جو به زیت کهنه سرشته پس به‌مرهم داخلیون و .... از اغذیهٔ مولد بلغم و سودا کنند و اگر تحلیل نشود شرط بزنند و اخراج خون نمایند پس بر آن ادویه اکاله نهند و الا بشگافند و مع غشای او برآورند و بعد از آن ذرور اصفر ....و اگر بقیه از آن بماند روغن گاو یا دوای حاد نهند که بوسیده گردد و بتمامه خارج گردد و گویند که در شهدیه کماد بپارچه تر کرده به‌آب گرم و ضماد بمویز دانه بیرون کرده و گذاشته ..... ادویه اکاله بعد شگافتن جلد به‌عمل آرند ورنه بشکافند و اگر سلعه در داخل پلک باشد شیاف احمر لین آنرا نافع است و باقی علاج از آنچه در سلعهٔ مطلق خواهد آمد مداوا کنند **قروح و تاکل جفن و انخراق آن** **431**_ آنکه قروح واجفان تفرق اتصال با ریم و چرک است که در پلک عارض گردد و انخراق تفرق بلا ریم است و آن یا از اسباب خارج بود مثل ضربه و سقطه و نخس و خرق از آهن ... آن و یا از داخل بود مانند ورم حارکه مجتمع و متقرح گردد و یا بثور متاکل علاج فصد کنند و مسهل صفرا یا مطبوخ فواکه و مطبوخ هلیله دهند و اصلاح و تلطیف غذا و ترک ... نمایند و به جهت تجفیف و ازالهٔ رطوبت مانع از التحام عدس مقشر پوست بیرون پسته پوست انار در سرکه پخته ضماد کنند و گذاشتن عصارهٔ برگ یارتنگ یا عصارهٔ علیق یا عدس مقشر پوست انارین مطبوخ در روغن گل نیز مفید گفته اند و بعد سقوط خشک ریشه زرده بیضه مرغ با زعفران برای اندمال گذارند و یا شیاف کندر و شیاف ابار و شیاف احمر لین و شیاف اصطفطیقان استعمال نمایند و از نشاسته سه درم سفیده ارزیز و انزروت هر یک دو درم ذرور سازند بالجمله علاج قروح جفن مثل علاج قروح سائر ....ست و در انخراق آن اگذ در جلد نقصان نشده باشد جراحت پاک کرده هر دو لب او بهم آورده بدوزند و ذرور ملکایا و یا ذرور اصفر بر آن پاشند و از غبار و روغن محفوظ دارند و اگر از جلد چیزی نقصان شده باشد ادویه مدملهٔ منبتهٔ جلد مثل انزروت و صبر و مرهم سفیداب و ذرور ملکایا گذارند و اگر چیزی از گوشت آن نیز رفته باشد مرهم از صبر و انزروت و قشور کندر و مر و زعفران و دم‌الاخوین ساخته استعمال نمایند و اگر تجفیف قرحه منظور باشد ازین اجزا ذرور ساخته بکار برند و هر چه در انخراق جلوه خواهد آمد بکار برند و پلک را بسته

دارند که دوام حرکت او موجب عسر التحام است **سعفۀ جفن** و آن قروح صغارست که در بن موی اهداب بهم میرسد و قشور مانند سبوس ازان جدا می‌گردد و اگر مادۀ آن شدیدالفساد باشد مزگان بریزد و اشفار متقرح گردد .... چون مادۀ آن لطیف بخاری ست بزودی اندمال می یابد و گاهی تمامی جفن را فرا می گیرد و سبب آن بخار سوداوی عفن یا بلغم عفن ست یا مخلوط بهر دو و گاهی ....راوی بود و بعضی گفته اند که سعفه دو قسم‌ست رطب و یابس سبب رطب بلغم شور یا بلغم مخلوط بمرۀ صفرا و یا دموی بود و سبب یابس بیشتر مواد سوداویست یا صفرای محترقه بالجمله نظر کنند اگر سعفه با سیلان سدید و مائیت و سفیدی رنگ باشد رطب و بلغمی بود و اگر با خشک ریشه و کمودت رنگ مائل بسیاهی باشد سعفۀ یابس و سوداوی بود اگر هر دو رنگ محسوس گردد مرکب از هر دو مادۀ مذکور باشد و اگر مائل بزردی ست صفراوی بود و سعفه اکثر بامزجۀ یابسه و کهول و در خریف و بلدان یابسه حادث شود و مرض غیر مخوف ست علاج فصد و تنقیه بدن و سر از مادۀ غالب به مسهل مناسب آن نمایند و اصلاح غذا کنند و از ملوحات و توابل و حلویات اجتناب ورزند و اغذیه تفه و شوربای چوزۀ مرغ بخورند .... تحلیل و ترطیب و کسر حدت ماده ملازمت حمام نمایند و گل قیمولیا و سفیداب با روغن گل بر پلک بمالند و یا مرداسنگ و زردچوب و زراوند و مر صاف با سرکه سوده استعمال نمایند بعد شستن موضع به طبیخ چقندر و سبوس گندم مالیدن روغن گل و حضض و مامیثا و زعفران سودمندست بعد ازان شیاف زعفران و برود حصرم و یا شیاف احمر با شیاف دیزج اکتحال نمایند اکتحال به شیاف احمر لین به نسخۀ قلانسی مجرب است و بعد خروج از حمام روغن گل بر سعفه مالیدن م برگ سوسن بر آن بستن در دو سه مرتبه مزیل سعفه است و از مجربات سویدی و طلای پلک بمرداسنگ ... مکی نیز نافع و ایضاً در بلغمی بعد تنقیه بلغم و اجتناب از اغذیۀ مولد آن اکتحال به شیاف اصفر و بعد از آن به شیاف احمر لین نیز سودمندست و در سعفۀ رطب بعد تنقیه خلط غالب باز و سفیداب اقلیمیا ... دم‌الاخوین مساوی سوده بحریر بیخته اکتحال نمایند و بعد از آن اکتحال به شیاف احمر لین و شیاف احمر حاد و دیزج و طلا به روغن گل که در آن خاکستر پوست برنج یعنی پوست شلتوک و یا کاغذ مصری سوخته داخل کرده باشند نافع و بقول ثابت بن قره در هر سه روز یکبار ایارج فیقرا یک مثقال خوردن و در آخر روز شوربای چوزۀ مرغ تناول نمودن ... سی روز تا ده مرتبه باین نوع عمل کردن و لزوم حمام و نزد خروج از حمام تدهین به روغن گل و مالیدن قنبیل و سفیداب بر آن و اجتناب از مؤلدات سودا و اغتذا بپایچه حملان شیرخوار و بزغالۀ شیرخواره و گوشت آن و زردۀ بیضۀ نیمبرشت درین مرض مفید است و بالجمله چون سعفه کهنه شود به حب ایارج تنقیه و به شیاف احمر حاد اکتحال نمایند و اگر زائل نشود بر آن شرط زنند و خون از آن برآرند و یا بشکر طبرزد بخارند بطوریکه در جرب اجفان میخارند پس بروشنائی نمایند و باید که هنگام استعمال شیافات سعفه را بمیل حک

نمایند تا دوا بسهولت .... نماید و در سعفهٔ یابس ترطیب بدن به ماءالجبن و مداومت حمام به‌آب شیرین و تناول زردهٔ بیضه نیمبرشت و چوزهٔ مرغ فربه و ضماد بقیروطی روغن بنفشه و موم و پیه مرغ نمایند **نملهٔ جفن** و آن بثور صغار لذاع است که در پلک به اندکی ورم حادث شود و زود مترقج گردد سببش انصبه‌آب خلط حاد محترق صفراوی ست بر جفن و بعضی گویند که نمله سه قسم ست .... عیه و جا ورسیه و آنکه سبب او در اول مادهٔ صفراوی رقیق‌ست و در دوم صفرای غلیظ مخلوط ببلغم و در سوم صفرای حاد محترق و نشانش ظهور ورم مثل وزم پشه و مگس گزیده .... بزردی و التهاب و نخشو نزد بعضی اکال بادبیب مانند دبیب مورچه و سرخی و سطبری پلک و گاهی ریختن بعض مزگان و شگافتن بیخ موها و بیشتر بصاحبان **432** مزاج گرم و در سن جوانی و بلدان حاره و تابستان بهم میرسد و آن مرض غیر مخوف ست علاج فصد سررو و تنقیه به‌مسهل صفرا یا مطبوخ فواکه یا به‌آب انارین که در آن پوست هلیلهٔ زرد خیسانیده باشند و یا بشربت ورد مکرر و یا بهلیله زرد و تمر هندی و سنا و شاهتره و سقمونیا نمایند و تسکین و اصلاح غذا و استعمال مزورات قاطع صفرا مبــ... مثل رمانیه و تمر هندی و مزورهٔ آب انار میخوش و شوربای چوزهٔ مرغ و اجتناب از اغذیه مولد صفرا مانند ماهی نمکسود و شیر و ماش و عدس کنند و بعد از آن گل مختوم به‌آب کشنیز و یا سفیداب به روغن گل طلا کنند یا آب کاسنی یا سفیداب به روغن گل و اندکی سرکه یا گل ارمنی و حضض به‌آب کاسنی و یا عصارهٔ مامیثا و صبر و خولان و زعفران به‌آب کاسنی خواه گلاب و یا حضض مکی و مرصاف و زعفران محلول به سرکه و یا شیاف مامیثا و صندل و عدس به‌آب حی العالم و گلاب و آب برگ بارتنگ بر پلک ضماد نمایند و به‌عده درین ضماد پوست انار ترش و مازو اضافه کنند و بهر تقویت چشم و تعدیل مزاج آن به مثل برود حصرم اکتحال نمایند و اکتحال به شیاف احمر لین و بعد از آن ببرود کافوری نیز سودمندست و دیگر باطلیه مفید سعفه پلک مثل مرداسنگ و عروق و حنای مکی و زراوند مربی به سرکه و امثال آن که در سعفه گذشت مفید بود و آنچه در نملهٔ مطلق خواهد آمد نافع است **نار فارسی جفن** و آن بثور اکاله است با سعی و رطوبت سببش صفرا مائل بغلظت و سوداویت ست علامتش ابتدا بخارش با التهاب و رنگ آن مائل برمادیت علاج بعد از تنقیه ماده مطبوخ فواکه وهلیله زردو تعدیل مزاج بشربت انار سکنجبین رمانی ضماد از برگ بارتنگ و عدس و گل ارمنی و سبوس گندم نمایند و بعد از آن پوست انار ترش در گلاب بپزند تا مهرا شود بر پلک ضماد کنند و افراط در تبرید ننمایند که موجب غلظ ماده این مرض می‌گردد و هر چه در نار فارسی مطلق مسطور گردد بکاربرند **شری** و این مرضی است که بر پلک اولا حکه و به‌عده ورم شبیه بگزیده مگس و پشه ظاهر گردد و در شب بیشتر اشتداد نماید و مادهٔ آن مائیت حادهٔ صفراوی یا دموی یا بلغم شور یا مرکب از دو یا سه از اینها می باشد و در صفراوی حکه بیشتر و در دموی حمرت و در بلغمی کسالت بود علاج فصد

سررو و حجامت کنند و فصد ماقین نیز نافع‌ست و مسهل صفرا دهند و یا پوست هلیلهٔ زرد بست درم نیم‌کوفته در شیشه کرده آب صد درم بر آن انداخته یک هفته در آفتاب گذارند پس صاف نموده در نصف آن پانزده درم شکر سفید داخل کرده بیاشامند و قرص بنفشه نیز مفید است و بعد از تنقیه پلک را به شیاف احمر لین و یا اصفر لین و یا حاد به‌حسب حاجت بخارند و یا باسلیقون اکتحال نمایند و هر گاه حرارت یا حدت پیدا شود به اکتحال شادنج مغسول تسکین نموده به شیاف احمر لین بخارند و ذرور اغبر بکار برند و بتدریج احمر حاد استعمال کنند یعنی بقول جالینوس استعمال ادویه حاده بمقدار عظم مرض باشد و استعمال آنها نشاید مگر بعد تنقیه به فصد و مسهل تا ورم بهم نرسد و گویند که اکتحال سنبل رومی و یا شب بعسل آمیخته ویا باسلیقون و یا سرکهٔ مخروج به‌آب و یا زنجار حدید و یا عصاره حصرم و یا اشق و یا زبد البحر و یا زنگار مخلوط به ادویه خشونت اجفان که مقوی فعل آنهاست و یا گل سرخ و یا دخان زفت و یا مروارید سوخته و تقطیر نشاسته محلول در شیر دختر با سفیدی بیضه و یا صمغ عربی در گلاب حل کرده و یا دوام تقطیر شیر دختران هر واحد نافع خشونت را بعسل دلک می نمایند و این هنگام حرارت .... جائز نبود و بعضی آن را بشادنج حک می‌کنند و بعضی بمغرفهٔ میل میخراشند و بعضی بچوب انجیر یا برگ آن و بقول ایلاقی حک جفن چندان باید که خون فاسد از آن برآید و خشونت تحلیل یابد و باید که ثمد و نشاسته و شیاف ابیض و امثال آن استعمال ننمایند که از جهت تسدید موجب فرط خشونت میگردند **433 حکهٔ اجفان و ماق** و آن خارش ست که در باطن پلک و بیشتر در ماق اعظم و قریب بدان و گاهی در ماق اصغر و گاهی در تمام پلک بهم میرسد و با سرخی جفن و سیلان اشک شور باشد و با آن خشونت معتد به و بثور متقرح و منشق نبود به خلاف جرب و سببش رطوبت مالح بعد قی‌ست خواه از خلط حار باشد خواه از غیر حار و بقول جالینوس از آفتاب و غبار نیز حادث شود .... فساد اغذیه و خوردن توابل و ملوحات و کوامخ و بقول حاره و مانند آن علاج آنچه در حکه العین گذشت بکار برند مثل کاسنی تازه یا تخم آن کوفته به روغن گل بر پلک ضماد کنند و تضمید بشحم انار ترش نیز مفید است و مازو و هلیلهٔ سیاه ضماد کردن نیز مفید و تمریخ با دهان مرطبه کنند و اگر کفایت نکند عدس مقشر گل سرخ سماق شحم انار بمیفختج سرشته ضماد نمایند و شیاف سماق یا برود حصرم یا توتیای مربی به‌آب و آب سماق اکتحال سازند و چشم را به آبیکه در آن گل سرخ و عدس جوشانیده باشند بشویند و شستن و تکمید به‌آب گرم نیز نافع ست و اگر فائده نشود فصد سررو کنند و بعد ازان فصد رگ پیشانی گشایند و مسهل و حب ایرج و قوقایا و ایارج مقوی یا مطبوخ هلیله و شاهتره و یا ماءالجبن به‌حسب خلط غالب به ادویه لائق آن مکرر دهند به‌عده اکحال مدمعه مثل باسلیقون و کحل غریزی و روشنائی اکتحال سازند و زنگار مخلوط با کحل و فلفل و قلقطار و زنجبیل و سنبل هندی و سرکهٔ مخلوط به‌آب هر واحد جالب دمعه و

نافع حکهٔ جفن است و اصلاح غذا به تناول گوشت بزغاله و حملان و نان گندم صاف و نقل بانجیر و مویز و مانند آن ترطیب مزاج بدوام حمام به‌آب نیم‌گرم و مروخات با دهان شیرین مثل روغن گل و بنفشه و نطولات بر سر و اشربهٔ مرطبهٔ مسکن لذع و حدت ماده درین به‌آب سودمندست اگر با حکه رطوبت باشد دوای ارسطراطیس یا ارسطوطین نافع بود و بقول روفس قطور سرکه ممزوج به‌آب مزیل حکه است و اکتحال آبنوس محرق مغسول و کذا خولان و کذا .... و کذا صبر و کذا آب پیاز و مثل او توتیای کرمانی دو درم هلیلهٔ زرد صبر سقوطری فلفل دارفلفل مامیران زردچوب هر واحد یک درم مثل غبار سائیده از پارچه گذرانیده به‌آب حصرم هفت روز در آب داشته به‌عده اکتحال نمودن نافع حکه ماقین ست و جالینوس گوید که هر گاه ادویه موضعیه قبل فصد و تنقیه به‌مسهل استعمال نمایند در چشم .... و ضربان و بباعث آن انصبه‌آب مواد بسوی چشم حادث کنند و ترک نمک و ترشی و ادویه و اغذیهٔ حریفه نمایند و بالجمله علاج آن مانند علاج خشونت و جرب خفیف است **جرب الاجفان** و آن خشونتی ست که در باطن پلک بالا با خارش و بثور بهمرسد سبب او رطوبت رویهٔ مالحه بورقیه است حاصل از خون حاد یا خلط حاد دیگر که اولاً باحداث خارش .... ابتدا کند پس خشونت مع وجع و ثقل پلک بهمرسد و پلک سرخ گردد و پس این اعراض زیادتی پذیرند و مترقح شود و بعد ازان بثور صغار صلب پیدا شود .... بعد او شقاق در حکه و بعد تنقیه و کثرت امتلا و سوءمزاج دماغ از اسباب اوست و اکثر حدوث آن بعد از قروح عین و رمد بود و آن چهار نوع است .... منبسط نامند و این خشونت خفیف با سرخی باطن پلک و دمعه می‌باشد و از مداومت غبار و دخان و حر شمس و بعد لز رمد ظاهر می‌گردد و از اهمال مریض در .... سوءتدبیری معالج به تنقیه خلط دیگر غیر از خلط واجب الاستفراغ و دادن دوای خلاف موستوجب قونین مثلاًاستعمال مبردات کثیر که بدان سبب قدرتی .... غلیظهٔ کثیفه با کیفیت حریفهٔ لذاعه زیر غشای پلک محتبس باقی ماند و در آن حرقت و لذع بهمرسم و باعث خارش اندک و بثور و دمعه گردد و این را .... اسطرطس نامند یعنی خشونت و دوم را حصفی گویند و این نوع اقوی از اول است گاه عقب رمد پیدا شود و گاه بدون رمد از بخارات حاده حادث ...ـریضهٔ عفنهٔ حاره که زیر غشای داخل جفن مستکن گردد حادث شود و صورت آن شبیه بجصف صغیر دانه بود که سر آن سفید باشد و ازان قشور خفیف رقیق جدا شود .... علاج آن اهمال نمایند و یا حک کنند آنرا دمعه و سبل و بیاض عین بهمرسد و این را بیونانی طراخوطس نامند یعنی حدت و سوم را تینی خوانند و این قوی از دوم است ...ـریرترین انواع جرب است و سببش فساد خون و حدت و احتراق آن است بحدیکه در گوشت پلک سرایت کند و آنرا فاسد سازد و صورت این نوع بشکل .... ست اسفل آن مستدیر و سر آن تیز که یکی با دیگری ملتصق باشد و متقرح شود و باعث هیجان ورد گردد و این را بیونانی موقوسیس نامند یعنی تینی ..... ایشان بمعنی انجیرست و نزد این سرافیون آنرا تینی

از آن جهت نامند که در جفن شقاتی پیدا می شود مانند شقاقی که در جوف انجیر بهم میرسد و بعضی .... آن گفته اند که در آن شقاق می‌باشد مانند شقافیکه در پوست انجیر بهم میرسد و در نوع چهارم جرب اختلاف است بعضی گویند که چهارم را بردی نامند **434** و آن شبیه ببرده بود و این نوع با رمد و بس است که بی رمد حادث گردد و صورتش آن است که دانهٔ سفید زیر پلک بالا ظاهر گردد وقتی با الم و گاهی با خارش که علیل بخارش آن لذت یابد و بعد از آن الم زیاده گردد و باشد که با وی شعر زائد پیدا شود و سبب آن مادهٔ مرکب از کیفیت فاسدهٔ حریفهٔ لذاعه و رطوبت غلیظ است و بعضی گویند که چهارم را عدسی گویند و آن شبیه عدس سیاه است که قرحه گردد و بالای آن خشک ریشه پدید آید و این قوی ترین انواع جرب است و مرضی است طویل و سبب آن فساد خون و حدت آن است و بقولی مادهٔ سوداویهٔ متعفنه است و آن را بیونانی طولخسیس یعنی محبب نامند و کمترست که این بزودی منقلع گردد به‌سبب غلظت و کثرت ماده خصوصاً چون کهنه گردد و بعضی گویند که نوع چهارم را خشونت و صلابت زیاده و طویل المدت است و لهذا صعب ترین انواع است خصوصاً که بطول انجامد و علیل بیداری کشد بالجمله طریق تشخیص اقسام مذکوره آن است که پلک مریض برگردانید و در باطن آن نظر کنند اگر در آن سرخی بسیار و خشونت اندک و بثور صغار منبسط با وجع و دمعه باشد قسم اول بود و اگر در آن دانهای خرد سفید سر شبیه بجصف مدرک گردد و با وجع شدید و ثقل پلک و خشونت و دمعه زیاده از اول بود قسم دوم باشد و اگر در آن غلظ و خشونت شدید بحدیکه در باطن پلک شقاق مانند شقاقیکه در انجیر باشد یا ثقبها معلوم شود و سرخی و وجع و حکه و ثقل اجفان شدیدتر بوذ قسم سوم باشد و اگر میل دانه به بیاض یا کمودت و خشک ریشه دریافت گردد و خشونت و صلابت در آن زیاده از انواع دیگر و طویل المده بود و یا شعر زائد تابع او باشد قسم چهارم بود و گویند که ردی ترین انواع جرب آن است که بعد از رمد بهمرسد و سللترین جرب آن است که بر آن حکه تنها مقدم باشد و از جرب بعضی رقیق و در ابتدا می‌باشد و با وی در باطن پلک خشونت و سرخی اندک باشد و عقب حکه بهمرسد و بعضی ازان مزمن و غلیظ بود و در آن شبیه بانشقاق محسوس گردد و جفن غلیظ باشد و عقب رمد و قروح بهمرسد اکنون بدانند که چون به‌سبب مغائرت اسباب در اقسام جرب مداوای جمیع اقسام بیک تدبیر نیست بلکه در بعض تدابیر شامل‌ست و در بعضی از آن مغائر یکدیگر لهذا اولاً علاج کلی اقسام جرب بقلم می آید و بعد از آن علاج مخصوص هر قسم آن مسطور گردد **علاج کلی اقسام جرب** هر گاه رمد یا حارقه مقارن جرب باشد باید که اولاً بمعالجهٔ رمد و قروح متوجه شوند و بعد از آن متوجه علاج جرب گردند و ایضاً اگر با وی مرضی دیگر باشد اولاً اهتمام شدیدتر از آن هر دو نمایند و چون با جرب ورم و تقرح جمع شود و ادویه حادهٔ قویه استعمال نکنند و اول علاج اقسام ان در صورت غلبهٔ خون فصد قیفال است و مداومت استفراغ به فصد

هر چند در ماهی دو مرتبه باشد اگر خون بسیار غالب و فساد آن ظاهر باشد و فصد ماقین و جبهه و حجامت بعد فصد کلی یعنی قیفال و اکحل و حبل الذراع و در اغلب احوال تنقیه بدن بدوای مسهل مثل مطبوخ فواکه یا خیار شنبر یا نقوعات یا شربت ورد و بنفشه یا طبیخ هلیله یا قرص بنفشه یا هلیلهٔ زرد و شکر یا به مطبوخ مقوی بتربد و غاریقون و ایارج فیقرا یا به مطبوخ افتیمون و یا به حب صبر و حب ذهب و قوقایا و حب افتیمون به‌حسب حاجت نمایند و ایضاً بهر تنقیه سر و چشم غرغره به مثل سکنجبین و ایارج فیقرا کنند و سعوطات منقی استعمال نمایند و اگر صبر جندبیدستر جاوشیر هر واحد نیم درم صعتر فارسی حضض هندی زعفران شکر طبرزد و عدسو مرو انزروت هر کدام یک درم کندش پنج درم باریک سائیده در آب مرزنجوش بقدر فلفل حب بسته سعوط کنند و بعد تنقیهٔ تام بر آن مواظبت نمایند در جمیع انواع جرب مجرب است و قبا از تنقیه استعمال آن مضر و بعد از تنقیه مداومت استحمام به‌آب شیرین نیم‌گرم سازند و از آنچه موجب امتلای راس و عین و وجه از کیموسات و فضول و ابخره ردیه گردد اجتناب ورزند بحدی که از آواز شدید و حرکات ضیغهٔ متعبه و جماع و غضب و کثرت کلام و پست نمودن بالین و طول سجود و از غبار و دخان و بوئیدن روائح منتنه احتراز نمایند و روغن بر سر استعمال نکنند و بالجمله از هر چه باعث صعود مواد بسوی فوق و جذب آن بسوی چشم و چهره گردد منع نمایند و تخفیف غذا و تلطیف او و ترک عشا کنند و با وجود این تدابیر لابدست استعمال تطفیه و ترطیب برای تعدیل مزاج به مثل آشامیدن آش جو بشکر و نقوعات از عناب و آلو و زردآلو و مانند آن و خصوصاً مطبوخ برگ حنا و شاهتره عناب سر پهو که اگر قبل از فصد هفت روز بدهند و به‌عده فصد و تنقیه نمایند برای اصلاح ماده و تسکین آن مجرب است و استعمال بقول مبرده و مرطبه مانند خیار و خیار زه و کدو و خرفه و مزورات لطیفه نافع و ترک شیرینیها و چیزهای شور ومجففات و ترک لحوم حتی المقدور مناسب و اگر گوشت استعمال نمایند گوشت بزغاله و حملان و چوزه مرغ فربه دهند و نان آرد گندم پاکیزه جید الطبخ و زردهٔ بیضه مرغ نیمبرشت خورانند و از فواکه انجیر و انگور و مویز و مانند آن مناسب و غذا بقدر معتدل دهند و از ادویه موضعیه مازوی سبز مثل غبار سائیده پلک منقلب ساخته بر آن بپاشند و سه ساعت بگذارند که معمول است و کافور درآب حل کرده نیز نافع بود و بعد تنقیه استعمال جالیات مثل گلاب با نمک و یا سرکه یا شکر نیز مفید است الا در جرب که از آن قشور مثل سبوس جدا گردد و خاکستر موی انسان و حضض و صبر هر واحد تنها سودمند بود و قطور رب آب انار ترش در سه روز قلع آن میکند بعد از آن که کحالین از علاجش درمانده باشند و چکانیدن گلاب که در آن آمله تر کرده باشند نیز مفید و اکتحال سرمه مع حضض و سماق **435** نوشته اند و کهربا یک جزو قشور نحاس دو جزو سوده بعسل سرشته و یا صبر سوخته یک جزو نوشادر نیم کوفته بیخته به شهد آمیخته استعمال نمایند و یا صعتر سوخته نوشادر هر

کدام .... صمغ عربی دو درم کوفته بیخته با سرکه بسایند و در سایه خشک کرده سرمه سا نموده اکتحال فرمایند و بعد فصد دست و مسهل شیافات لینه و مرارات و دیزج ... از ادویه ناجیه است و نسخهای مرکبات مذکوره در فصول سابقه مسطور شدند بعدۀ اعادۀ فصد جبهه و رگ ماق کنند و تلطیف غذا بغایت و استحمام حتی الامکان .... ذرور کبس نمایند از مجربات ناجیه صحیحه است خاکستر موی انسان صبر مازو هر واحد یک جزو شنگرف زاج سوخته هر کدام نیم جزو قرنفل زاج سرخ هر کدام ربع جزو سائیده مکرر کبس کنند و گاهی بصبر تنها و کذا مازو و عصارۀ قنطوریون صحت یابد و یا شیاف طلایی و شیاف غوره و شیاف روشنائی و شیاف سماق به‌عمل ،رند و حک جفن به شیاف احمر و ذرور اصفر و یا بباسلیقون و بعد از آن باغبر نیز مفید گفته اند و ایضاً اکتحال اقلیمیای فضی و توتیای کرمانی و شکر و یا اقلیمیای ذهبی و یا سرطان بحری مغسول یا بعرضب و یا زبل حردون و یا آبنوس سوخته شسته و یا فوفل و یا عصارۀ پوست اترج و یا پوست بیضه مکلس و یا بول صبیان معقود در ظرف مس ... و یا خون حجل خشک کرده سائیده و یا زهرۀ کلنگ یا کبش یا دب یا خروس یا رخمه یا عقاب یا نسر خشک کرده سوده و یا توتیا و آب پیاز مساوی یا زبدالبحر ....ـشار کندر بریان سوده و یا تخم قطف و شکر مساوی سوده یا اثمد بجای شکر نموده و یا قلفطار محرق و یا قلقدیس محرق و یا اشق در آب حل کرده و یا شادنج مخلوط بعسل و یا زعفران و یا پر سیاوشان و یا زجاج محرق و یا شنگرف و یا خنفسا بنصفین قطع کرده میل در آن تر نموده و یا عصارۀ فراسیون هر واحد نافع جرب است و کذا ضماد مولی ... سوخته و مرداسنگ اضافه نموده و یا زوفای رطب مخلوط بشحم اذر و یا آب غوره جوشانیده تا زیاده از نصف فانی گردد در آفتاب گذاشته تا قرص شود بعصارۀ قنطوریون دقیق در آب حل کرده بعد حک جرب به‌آب انار ترش و به‌عده قلب جفن تا دو ساعت و یا زنگار و به‌عده مقلوب داشتن پلک تا دو ساعت و یا سبوس و یا زرنیخ و یا زفت بر پارچه مالیده و کذا کما و چشم بسماق یگ نیم اوقیه در یک رطل آب جوشانیده و در آن پارچه تر کرده و ذرور کباش قرنفل باریک سائیده .... جفن الم شدید می آرد و تا دو ساعت بر آن صبر نمایند که بعد از آن نفع عجیب بخشد و حک جرب از اقاقیا و صمغ بصورت بلوط ساخته و کذا از زنگار نیز مفید .... نوشادر در ادویۀ جرب و کذا سحق اکحال جرب در صلایۀ مس و دستۀ آن مقوی فعل آنهاست و حنین گوید که از زنگار سه درم اسفیداج دو درم و نیم سائیده شیاف ساخته در جرب جفن استعمال نمودن منفعت عجیب دارد و بقول اهرن و رازی شادنج و مرو و زاج مساوی مثل غبار سائیده در شراب ریحانی شیاف ساخته اکتحال نمودن ... را زائل کند و بدانند که بقول رازی حدت ادویه بقدر قوت علت باید و ادویه موضعیه استعمال نکنند مگر بعد فصد و استفراغ و نقاع بدن و لا سیما مع هیجان مواد .... آفت نیارد اقوال اطبا بقول شیخ در ابتدای جرب شیاف احمر لین و بعد از آن شیاف اخضر لین نافع است و اگر قوی تر از آن

خواهند احمر حاد و اخضر حاد ...طیقون و کحل ارسطراطس و شیاف زعفران اکتحال نمایند و گاه معالجه می نمایند بزهرهٔ بز و زهرهٔ خنزیر و نوشادر و مس سوخته و قلقدیس مجموع یا هر واحد تنها باسلیقون و شیاف رمادی جیدست و دوای ارسطراطس سخت سودمندست و یا بگیرند مس سوخته شانزده جزو و فلفل هشت جزو و اقلیمیه چهار جزو و مر دو جزو .... دو جزو و زنگار پنج جزو و صمغ بست جزو کوفته بیخته در آب باران سرشته بکار برند و یا فلفل و ذارفلفل نوشادر هر کدام یک درم زعفران حضض هر کدام شش درم ....طیب چهار درم کافور یک دانگ باریک سائیده وقت حاجت اکتحال نمایند و بالجمله باکحال حادهٔ جالب دموع و منقی رطوبت اکتحال کنند بعد تکمید چشم .... و اکلیل‌الملک و اندکی نمک و تعاهد حمام و از اکحال موافقه برای جرب برود حصرم و اقوی ازان روشنائی و شیاف سنبل است و چون در جرب حرارت پیدا گردد ....نج اکتحال نمایند و از ادویه که باعث الم شدید گردند اجتناب ورزند و هر گاه درین علت خارش سخت پدید آید کاسنی تازه کوفته قرص ساخته به روغن گل .... کرده وقت خواب بر چشم کشند و اگر فائده نکند فصد و مسهل و تعدیل تدبیر نمایند و فصد رگ پیشانی نافع بود طبری گفته که علاج جرب چکانیدن سرکه و استعمال حمام بلین سبز و تلطیف غذا و اکتحال به ادویه جالب دموع است و جمیع انواع جرب که محتاج بحک باشد باید که طبیب آنرا حک ننماید مگر نزد اضطرار که از علاج به ادویه دیگر زائل نگردد و قبل از ... نیز دست بان نبرند ابن سرافیون گوید که علاج دو نوع اول جرب به ادویه حادهٔ بلطفهٔ جالیه مدمعه مانند روشنائی و شیاف احمر و شیاف اخضر نمایند ... جرب رمد بهمرسد به ادویه جرب ادویه مصلح رمد مخلوط سازند و اگر با جرب قرحه در چشم بهمرسد که به‌سبب حدت ماده تاکل آن نماید استعمال ادویه مضربهٔ معطفیه نمایند و اگر جرب **436** بطول انجامد تا آنکه در اجفان از دو نوع اخیر جرب بهمرسد پلک را بشکر طبرزد و یا بآهن حک نمایند و بعضی آنرا بحجر قیشور حک می نمایند ابواحسن فیلسوف در کتاب .... می نویسد که علاج نوعین اول به فصد و حجامت و تنقیه بدن است اگر ممکن باشد زیرا که استعمال ادویه حاده قبل استفراغ در چشم ورم حار پیدا میکند و ... تنقیه پلک را مقلب ساخته به شیاف احمر لین یا حاد بخارند و شیاف اخضر و باسلیقون و یا روشنایا بکار برند و مریض را بدوام دخول حمام امر کنند و اگر چشم گرم شود ادویه حاده موقوف کنند و باصلاح مزاج پردازند و بشادنج تسکین نمایند و هر گاه التهاب ساکن شود به ادویه جرب رجوع کنند به شیاف احمر لین و اغبر و اگر کفایت نکند به ادویه حاده اعاده کنند و علاج نوعین اخیرین به فصد دست یا پیشانی یا به تنقیه کنند و جفن را برگردانیده بشکر یا کف دریا یا قمادین بخاراند تا آنکه پلک را منقلب ساخته به شیاف احمر لین بخارند پس اگر بقیه ازان و جفن باقی بماند برای تعدیل عضو مریض را در حمام داخل کنند شیخ میفرماید که علاج نوع دوم و سوم ا جرب حک بحدیدست یا به ادویه حاده مانند زبدالبحر

خصوصاً قسمی که معروف بقیشورست و یا به برگ انجیر و یا از شادنج و زعفران و مرقشیشا شیاف ساخته بدان حک نمایند امین الدوله گویدکه علاج نوع سوم و چهارم مجملاً استفراغات و استعمال اکحال و ترک مبخّرات و اکثار اغذیه و کثرت استعمال حمام است و مفصلاً فصد قیفال و عرق جبهه و ماقین و حجامت و تلیین طبیعت مکرر و تقلیل غذا و ترک طعام شب و چون جرب بحک محتاج گردد به شیاف احمر لین حک نمایند بعد از آن اغبر یا ذرور اصفر بپاشند یهودی گفته که چون حک نمایند جرب را باید که همیشه نمایند تا آنکه غلظت جفن زائل گردد و بحالت اصل خود باز آید پس زعفران نرم سوده بحریر بیخته بر آن بپاشندو سفیدهٔ تخم مرغ با روغن بنفشه بر چشم گذارند و تا هشت ساعت ببندند پس باز نمایند و فردای آن به شیاف احمر لین اکتحال کنند و گویند که پلک را گردانیده ملاحظه نمایند اگر جرب کم است بشکر طبرزد آنرا بخارند و اگر بسیارست بنوشادر پس ذرور لین بر آن بپاشند و اگر زمستان بود بعد ... حک مغز بادام و زیرهٔ کوبیده بر آن ضماد کنند و اگر تابستان باشد بزردهٔ تخم مرغ و بنفشه ضماد نمایند الحاصل کیفیت حک آن است که پلک را بانگشت برگردانند و باطن آنرا بپا... یا بزبد البحر و یا به برگ بید انجیر و یا بچوب آن و یا بمحک مذکوره شادنج و غیره و یا بآله ورده که برای حک جرب میسازند حک نمایند و بعد از آن بشادنج مغسول اکتحال کنند و رازی گفته که آلهٔ معروف بورده مبضعی‌ست که سر آن بشکل دینار می‌باشد و حک می نمایند بآن تا خشونت زائل گردد و خون از آن برآید و بعد از آن باید که زیره بخایند و آب آن در چشم چکانند و روز دیگر ذرور اصفر بپاشند و یا معالجه به شیاف احمر و اخضر نمایند اگر بقیه آن مانده باشد ابن ماسویه گفته که جرب و ظفره اگر صلب غلیظ مزمن باشد علاج هر دو بقطع است و اگر رقیق باشد نیز جرب را قلع می نماید و اگر با جرب رمد باشد بادویهٔ رمد چیزی از ادویه جرب مثل اصطفطیقان مخلوط سازند و گر با جرب حدت قرحه و تاکل باشد ممکن نیست علاج آرد به ادویه جرب مگر آنکه پلک را برگردانیده حک نمایند که باعث زیادتی وجع و سیلان نگردد و حنین و رازی گویند که چون جرب مزمن گردد ابتدا به فصد دست نمایند به‌عده فصد جبهه و ماق بگیرند و بر جفن زلو اندازند مرهً بعد اخری و حک بعد فصد و زلو و به‌عده فصد ماق استعمال نمایند که این تدبیر ملاک اوست و اگر حک قبل از فصد استعمال کنند ماده از آنچه تحلیل شود زیاده تر منجذب گردد **علاج جرب منبسط** فصد قیفال و حجامت نمایند و مسهل دهند و یا بهر اسهال گل بنفشه چهار درم سوده با جلاب شکر آمیخته بیاشامند و یا نقوع هلیله که در فصل خشونت جفن گذشت و یا قرص بنفشه به نسخهٔ ذخیره بدهند و بعد از تنقیه استحمام دائم کنند و کحل روشنائی و شیاف احمر لین و ذرور اصفر صغیر در چشم کشند و پلک را به شیاف مذکور بخارند پس استعمال کنند شیاف اصطفطیقان و شیاف اخضر و شیاف زنگار اگر احتیاج بدوای قوی تر افتد و بعد راحت از اذیت حک ذرور اغبر اکتحال نمایند و اگر در پلک خشونت

بسیار باشد ذرور اصفر کبیر و شیاف احمر حاد اکتحال کنند و به شیاف اخضر و باسلیقون حک نمایند اگر فائده نشود بشکر طبرزد حک خفیف نمایند و بقول بعضی به شیاف احمر لین حک نمایند و بعد از آن با غبر و نیکو نیست حک بشکر طبرزد و اگر زائل نگردد بورده حک نمایند پس آب زیرهٔ نمک خائیده بچکانند و به‌عده بزردهٔ بیضهٔ مرغ و روغن گل بر چشم ضماد نمایند و بعد از آن به شیاف احمر اکتحال کنند و بعد تسکین ورد حک ذرور اصفر و باسلیقون استعمال نمایند و از اغذیه مولد اخلاط ردیه اجتناب ورزند و اغذیه لطیفه و خفیفه محموده مثل چوزهٔ مرغ و تیهو و مزورات تناول فرمایند و بقول طبری اگر با غلظ و صلابت باشد بعد تنقیه شرط خفیف بر آن زنند و بمیل حک نمایند و بعد از آن به دو یا سه میل از سرکه اندکی ممزوج به گلاب اکتحال کنند و به‌عده اکتحال بروشنائی و باسلیقون که .... لازم گیرند و اگر غلظ منحل نگردد و صلابت آن باقی ماند در خراشیدن آن بحدید باکی نیست و هر صلابتی که در پلک باقی ماند و در بدن ماده و امتلائی نباشد ببخار آب گرم و تکمید **437** پرهیزد تدمیع تحلیل می یابد و بقول جالینوس علاج این نوع جرب که از حر شمس و غبار حادث شود بغسل و تکمید به‌آب نیم‌گرم و پرهیز از ملوحت و حرافت و حموضت است **علاج جرب حصفی** ... فصد سررو اسهال به طبیخ هلیله یا افتیمون و مسهل یا حب ایارج و ماءالجبن و آب شاهتره به‌حسب مزاج نمایند و بر اغذیه لطیفه حتی المقدور اقتصار کنند و بعصارهٔ حصرم اکتحال نمایند و اگر فائده نشود به شیاف احمر لین یا شیاف خولان و ذرور اصفر صغیر و روشنایا اکتحال کنند و یا شادنج عدسی دو درم روسختج یک نیم درم کتیرا نیم درم رصاص محرق ... ابارست یک درم صمغ عربی مبعهٔ یابسهٔ محرق اقلیمیای فضی اقلیمیای ذهبی هر یک دو دانگ کوفته بیخته سحق بلیغ نموده به‌آب باران یا به‌آب جوش داده ...افی حبوب مانند عدس سازند و هر روز یک عدد از آن به‌آب سائیده اکتحال بمیل نمایند و حک نمایند بآن دوا بمیل پس اگر بعد اکتحال آن گرمی پیدا شود چشم را به برود بنفسجی خنک سازند و باز اکتحال بدان نمایند و باید که این نوع را بشکر و حدید و غیر آن حک ننمایند که به‌سبب بودن این قسم در سطحه و عدم نفوذ آن در عمق احتمال ...رق غشای صحیح و افساد جفن دارد مگر عند ضرورت شدید حک خفیف جائز داشته اند و ایضاً شیاف روغن ها و اکتحال باشیای حاده در این نوع نشاید و اگر شیاف حاد اکتحال نمایند البته بعد از آن برود بنفسجی استعمال کنند بالجمله در علاج این نوع مبادرت نمایند و استحمام بسیار کنند و این نوع با لزوم پرهیز و تنقیهٔ بدن بادویهٔ موافقه سریع الزوال است و باید که این کحل به‌عمل آرند سفیداب کف دریا نشاسته صمغ عربی مساوی گرفته شیاف ساخته وقت حاجت اکتحال نمایند و از جمیع اغذیه مولد خون بسیار پرهیز کنند و بر غذای کمتر اقتصار ورزند و این نوع اگر چه خفیف و سریع الزوال است لیکن نکایت او عند خطای علاج عظیم می باشد **علاج جرب تینی** بعد از فصد مکرر تنقیه به‌مسهل سودا و غراغر

و سعوطات و استعمال حب بنفشه در هر هفته دو بار اکتحال بباسلیقون و شیاف احمر حاد و شیاف اخضر نمایند و اگر تحلیل نیابد بشکر و زبد البحر یا حدید بخارند و بر آن آب زیرهٔ کرمانی و نمک خائیده بچکانند و زردهٔ بیضه مرغ و روغن گل تا دو سه روز بر چشم ضماد نمایند و در روز سوم یا چهارم و بعد از آن بشادنج مغسول و باغبر O کنند و بعد از آن اکتحال به شیاف اخضر و باسلیقون نمایند و اگر بعد معالجه بحدید گرمی در چشم بهمرسد شیاف ابیضشیاف کنند تا آنکه حرارت تسکین یابد ... ذرور لصفر صغیر و بعد از آن شیاف احمر لین و حادو ذرور اصفر کبیر پس شیاف اخضر و باسلیقون و دیگر شیافات به‌عمل آرند و بالجمله درین نوع اگر مانعی نباشد و قوت محتمل بود چند بار متوالی فصد قیفال گیرند و اسهال به مطبوخ افتیمون بچند دفعه پی در پی نمایند و قصد رگ ماق یا عرق جبهه کنند و از جمیع اغذیه مولد خون کثیر پرهیزند و بر غذای اقل .... اقتصار ورزند و بعد از آن به شیاف احمر حاد مدام O نمایند و چون در مزاج گرمی پیدا گردد آشامیدن ماءالشعیر با عناب لازم گیرند و هر صبح استعمال خمیرهٔ بنفشه مع ترنجبین .... امزورهٔ ماش مع اسفاناخ مفید بود پس اگر کم نشود و صلابت بهمرسد بآله ورده حک نمایند بملایمت تا آنکه مستاصل گردد و بعد حک اکتحال به شیاف ابیض محلول با شیر خر یا شیاف ابار نموده باشند اگر از آن التیام پذیرد بهتر و الا موم صاف روغن گل بر آتش گداخته قیروطی سازند و بر آن اندکی سفیداب مغسول پاشیده بر هم زنند تا مثل مرهم گردد و در هاون انداخته آب سرد بر آن ریزند و بمالند و همچنین باز آب بر آن ریزند و بمالند تا سفید گردد پس قدری از آن بگیرند و بر سنگی گذارند و بر آن .... انزروت به شیر خر پرورده پاشیده بسایند که خوب مخلوط گردد پس بسرمیل قدری از آن بگیرند و زیر پلک بگذارند و بر چشم رفاده به‌آب کاسنی و آب برگ عنب‌الثعلب تر نموده گذارند و به بندند و مریض را بر پشت بخوابانند تا آنکه دوا منحل گردد و بر نیاید پس چشم را بگشایند و از پنبه بملایمت پاک کنند و اکتحال به برود بنفسجی ... و اگر در باطن جفن چیزی شبیه بنسج عنکبوت دیده شود شیر دختران در آن بدوشند که پاک می‌گرداند آنرا و می باید که در جمیع ایام این مداوا از مراعات مزاج .... غافل نباشند چه با وجود تغیر مزاج بدن علاج چشم فائده نمی بخشد و اگر این قسم جرب خفیف باشد بس است که انتفاع می یابد بحک از شکر طبرزد بدون حدید **علاج جرب بردی و عدسی** ..... به‌مسهل و حب ایارج مکرر کنند و استعمال سعوط مذکورهٔ بالا نمایند و بچیزی که باعث تدمیع گردد و مص رطوبات کند اکتحال ننمایند بلکه آنچه باعث نضج و ترفیق ... گردد مثل قطور و ضماد و غیره که در تعلیم فصل برده مسطور شد به استعمال ارند و اگر علت دشوار و صلابت آن زیاده گردد بشکر طبر زد حک نمایند و اگر زائل نشود بحدید نمایند پس ادویهٔ مجففه و شیاف اغبر و غیره تدبیر که در برده گذشت بکار برند و این جمیع تدابیر با لزوم پرهیز و تعاهد استفراغ باشد اگر قوت متحمل بود و هرگاه **438** چشم گرم گردد به ادویه مذکوره

آنرا خنک نمایند و بعضی گویند که علاج آن اکتحال بساذج و زعفران و مرقشیشای محلول به‌آب و اندکی سرکه است و حک نمایند باطن پلک را بشکر طبرزد و یا برگ انجیر و یا بحدید اگر احتیاج بدان شود و گویند که اگر جرب غلیظ بود و در ان رطوبت ظاهر باشد تناول این حب آنرا نافع است صبر ده درم سکـ... پنج درم مقل دو درم شربتی سه نیم درم و این کحل نافع بود روسختج نوشادر هر یک چهار جزو صمغ عربی دو جزو همه را بسرکۀ کهنه سائیده خشک کرده اکتحال نمایند و .... نفع میکند آن را شادنج و مس سوخته هر یک پنج درم دارفلفل نیم درم زعفران دو درم کوفته بحریر بیخته استعمال کنند و در عدسی تنقیه به‌مسهل سودا و حب افتیمون مکرر .... و مطبوخ افتیمون تربدی علویخان و ماءالجبن بمرات مع حب لاجورد و سفوف آن دهند و سعوط مذکور و غرغره بکار برند و تلطیف تدبیر و حک به برگ انجیر یا شکر ... و یا حدید باستقصا کنند و گویند که این کمتر به ادویه علاج پذیرد مگر آنکه پلک را برگردانند و حک نمایند بآلۀ آهنی که آن را ورده نامند و استیصال آن نمایند پس مداوا با دوا.... که بالا مذکور شد و تلیین طبیعت نمایند و هر صبح استحمام کنند و اکتحال تخم قطف باغی خیلی سفید و کذا خبث الحدید کهنه و این دوای تالیف حکیم کبیر علی خان مجرب است حصـ... پوست هلیلۀ سوخته شیاف ماميثا صبر خستۀ نیب سرمه هر یک سه ماشه در گلاب صلایه کرده بمیل زر بکشتند و هر چه در علاج کلی جرب و نوع سوم مذکور شد به‌عمل آرند **سلاق** که بیونانی بیوسیما گویند و آن غلظ و سرخی و خارش کناره‌های پلک است که بریختن مژگان و تقریح اشفار مؤدی گردد و اکثر بعد از رمد بباعث سوءتدبیری در عالی... و کثرت استعمال مبردات حادث شود و اطفال را به‌سبب حرارت و رطوبت مزاج و کثرت گریۀ ایشان عارض گردد و صاحبان امزجۀ یابسه را و در سن جوانی و تابستان و بلدان حار بهمرسد و سببش مادۀ غلیظ روی اکال بورقی است و آن بیشتر بلغم بورقی باشد و گاه خونی که حرارت غریبه بعض اجزای لطیفۀ آن بتحلیل برد و سجد سوداویت نرسد و تشخیص .... هر دو سبب چنان کنند که اگر سرخی زیاده باشد و ثقل کم دموی بود و الا بلغمی باشد و شلاق گاه تازه خفیف مبتدی بود و گاهی کهنۀ مزمن ردی در تازۀ آن خارش با.... و اجفان خفیف بود و سرخی اندک و در مزمن خارش و سرخی بسیار بانتفاخ و صلابت اجفان باشد و گاهی فساد چشم تابع آن گردد به جهت فرط خبث ماده و سریان تاکل آن بمقلـ... علاج در سلاق نو تنقیه بدوای لطیف نمایند و اگر مزاج رطب باشد استفراغ به چیزی نمایند که در آن قدری ایارج باشد و اگر مزاج گرم باشد بر ادویه لطیفه اقتصار کنند و بماءالفواکه تنقیه سازند و بعد از آن گلاب که در آن سماق و پوست هلیلۀ زرد تر کرده باشند قطور نمایند و چشم را بدان بشویند که مجرب است و گویند که این دو سلاق را که حادث از بوئیدن بوی بغل و مزابل ئ مستنقعات به‌سبب حدت و رداءت آنها مثل بخارات داخلی باشد نیز زائل گرداند و در شب عدس مطبوخ یا شحم انار ترش به گلاب و یا برگ خرفه و یا

کاسنی و کشنیز به روغن گل و یا مغز بادام تلخ به شیر سوده ضماد کنند و یا سفیدهٔ بیضهٔ مرغ به روغن گل در پارهٔ پنبه آلوده بر چشم نهند و یا عدس مقشر سماق شحم انار گل سرخ کوفته بیخنه بمفیختج سرشته ضماد نمایند و صبح بحمام روند و یا انکباب نمایند بر بخار آب گرم و سعوط به روغن بادام کنند و ادمان حمام انفع علاجات آن است و بقول اطبای هند گل فتیلهٔ چراغ بر تهالی جستی نهند و اندکی روغن چراغ بر آن انداخته از سپیاری چهاله بسایند و سائیده آنرا در چشم کشند و یا چرم دلو کهنه بر انگشت بسوزند که زغال شود سائیده در پنبه پیچیده فتیله ساخته در چراغ به روغن سرشف روشن کنند و دودهٔ آن بگیرند و در چشم کشند و بر پلک بمالند و یا آب برگ دهنوره آب برگ بهنگره گرفته پنبه در آن تر کرده در سایه خشک نموده فتیلهٔ آن در چراغ به روغن شیرین بسوزند و دخان آن در چشم کشند و اگر جست به مقدار دو دام در ظرف آهنی بر آتش انگشت که از نموده آب ساگ بتهوا اندک اندک بر آن چکانند تا خاکستر شده برنگ زرد یا سفید گردد باریک سائیده در چشم کشند سلاق و شعر زائد و حکه و دمعه را نافع بود و یا پشک کورموش نصف سوخته و نصف آن غیر سوخته سائیده بعسل طلا کنند و یا بیخ بسکهپرهٔ سفید در سایه خشک کرده به‌آب سائیده در چشم کشند و یا پنجال کبوتر در شهد آمیخته بر پلک بمالند و یا از سرگین خر بطریق پتال جنتر روغن برآورده بر پلک بمالند و یا پارچهٔ کهنهٔ باریک یا پنبه سه بار در شیرهٔ مغز بنوله تر کرده خشک نموده فتیلهٔ آن ساخته به روغن سرشف افروزند و کاجل آن گرفته در چشم کشند و اگر بیخ آگ سوخته خاکستر آن به‌آب حل کرده و حوالی چشم طلا کرده باشند خارش و سرخی و غلظ االجفان دور سازد و اکتحال توتیای سبز به‌آب عنب‌الثعلب نیز مفید است و یا صدف سوخته سائیده در چشم کشیده باشند و یا کپحلی مار سوخته با روغن کنجد بر مزه بمالند و یا مگس گرفته سر آن دور نموده خشک کنند و به‌آب سائیده طلا نموده باشند و یا حب سلاق که در آن سپیاری چهالیه داخل است در چشم کشند و طلا نمایند و اگر خشت کهنه بگیرند و باریک سائیده در روغن زرد لت کرده در پارچه پوئلی بندند و در تهالی پهول پوئلی را بگردانند و روغنی که در ظرف جمع شود گرفته بر پلک چند روز بمالند از مجربات‌ست **439** و اگر بگیرند زلوی کلان یک عدد و آنرا در پارچهٔ که ظروف کاسنی از آن صاف می‌کنند پیچیده در چزاغ نهاده روغن گل در آن اندازند و آن فتیله را روشن نموده بالای .... ظرفی گلی نهاده دودش بگیرند و بدان اکتحال نمایند در ازالهٔ سلاق بتجربه رسیده و قطور آب حصرم تازه یا کهنه در چشم مجرب سویدی است و اکتحال عصارهٔ زیتون بری به‌آب انارینمعصور بشحم در ظرف مسی بی قلعی جوشانیده و یا آب بیخ خنثی به‌شراب کهنه و مر و زعفران جوشانیده و یا زنجار حدید و یا خولان به‌آب حصرم یا گلاب بر سنگ سوده .... یا دقاق کندر سوخته و یا آب ترنج و یا عصارهٔ لبلاب یا صبر ویا زنجبیل ویا زیت عتیق و یا دخان میعه و زفت و مر و کندر و بطم و صمغ صنوبر و قطران نیز نافع

سلاق است و شیاف صمغ عربی کتیرا هر واحد سه درم نشاسته دو نیم درم اسفیداج پنج درم کوفته بیخته بسفیدی بیضه سرشته شیاف ساخته در گلاب سوده اکتحال نمودن نیز مفید است و در سلاق کهنۀ مزمن فصد قیفال نمایند اگر خون غالب باشد و الا برای جذب ماده حجامت ساقین یا میان دو شانه کنند و به‌عده فصد رگ پیشانی گشایند و تنقیه به‌مسهل و حب ایارج یا به مطبوخ هلیله و غاریقون و غرغره به‌ایارج فیقرا و عسل و مداومت حمام و تکمید و انکباب به‌آب گرم نمایند و بعد تنقیه و پرهیز از اغذیۀ مولد خلط حاد و تناول اغذیۀ محمودالغذا مثل گوشت بزغاله و طیور لطیفه خفیفه و نان گندم جید الطبخ مردا سنگ سوده به روغن گل یا حضض و شیاف ماميثا و یا اقاقیا گل سرخ آرد جو زعفران به‌آب برگ کاسنی یا آب برگ خرفه سرشته بر پلک طلا کنند و به شیاف احمر لین یا حاد و برود حصرم اکتحال نمایند و اگر فائده نشود روشنائی و کحل جلایای عزیزی استعمال کنند ...ـخهای آنها در فضول سابقه امراض عین مسطور شدند و این روغن سلاق نیز معمول است نیلا تهوتهه یک دام جوزبوا یک عدد هر دو را در یکدام پخته ریسمان خام گرداگرد مثل ...ند به پیچند و در بست و چهار دام روغن گاو تر کرده دو ساعت نگه دارند بعد از آن همه را هفت روز از چوب دهپاک که درو فلوس چسبانیده باشند در ظرف کانسی نموده در چشم کشند بهتر ازین علاجی بنظر نیامده و جهت سبل و دیگر امراض چشم نیز به تجربه رسیده و مس سوخته نیم درم زاج سه درم زعفران فلفل هر واحد یک درم با شراب عفص بسایند که مثل شهد گردد .... چشم ضماد نمایند مجرب است و سرگین موش سوخته شنگرف سوخته سوده بعسل سرشته اکتحال نمودن نیز نافع سلاق مزمن است و خاریدن پلک بشکر طبرزد و بعد از آن استعمال شیاف سماقو ذرور بقدری حضض و اقاقیا بشب چند مرتبه و بعد از آن استعمال ادویۀ مانع صعود بخار بدماغ مثل اطریفل و مربای هلیله سودمند بود و توتیا اقلیمیا مامیران زبدالبحر هر واحد دو درم خولان چهار درم زنجبیل یک درم صمغ عربی پنج درم شیاف ساخته در آب حصرم سوده اکتحال نمودن نفع بین می نماید و یا مغز بادام تلخ مغز خستۀ عناب ... سفال کهنه که بر چاه افتاده باشد هر یک سه ماشه به گلاب سه ساله در سنگ سماق دوازده پاس کهرل کرده از میل جست در چشم کشند و کذا خاکستر پر طاووس و کذا خاکستر ...ـیافی ظرف کاسنی مجرب است و در سلاق حادث بعد رمد زاج زرد سوخته زعفران سنبل‌الطیب هر واحد یک جزو شادنج ده جزو باریک سوده شیاف ساخته در سایه خشک نموده بآن جفن را خاریدن از مجربات بوعلی سیناست و در نسخۀ احمدبن ثابت نوشته که ادویه را کوفته بیخته بسفیدی بیضه سرشته شیاف سازند و بر سنگ گلاب سوده اکتحال نمایند و اگر چرم گاومیش یا ماده گاو دباغت کرده بسوزانند چنانکه سیاه شود باریک سائیده در ظرف مسی کنند و نمک لاهوری و فلفل گرد .... مقدار خمس آن افزوده با شیرۀ برگ تمرهندی بدستۀ چوب نیب که فلوس درو نصب کرده باشند بسایند و دو نوبت از شیرۀ مذکوره

تسقیه دهند چنانکه ... از مس بردارد آنگاه در ظرف برداشته نگاهدارند و هر روز در چشم کشند در رویانیدن مژه و از آله سرخی و خارش چشم و آماس و سوزش از مجربات داود انطاکی است ...روس زنگار در سرکه و شهد و شیر دختران سائیده اکتحال نمودن نیز مجرب است و اگر بعد فصد و مسهل دماغ را بسعوط آب بار کتائی خرد پاک کنند بعد از آن سر ببخار ... گرم دارند و بحمام بسیار روند و حب سلاق که از سنگ بصری نیله تهوتهه کافور نبات به‌آب کهرل کرده حب ساخته باشند به‌آب سائیده در چشم کشند درین به‌آب ... اهل هندست و موی سر آدمی در ظرف گلی سوخته سپیاری چهالیه سوخته زلو سوخته جست کشته کافور چاکسوی مقشر نیله تهوتهه بریان مساوی در روغن گاو .... در آورند کانسی بدستهٔ مس حل ساخته هر روز بر پلک طلا نمودن نیز مجرب ایشان ست طبری گوید که هر گاه سلاق بحدی رسد که هر دو ماق سرخ و منتفخ شوند ... آید و مژه بریزد و اشفار متقرح گردد بعد تنقیه بدن و سر و لزوم پرهیز با حفظ مزاج و قوت شیاف دیزج و احمرلین و ابیض مجموع را به‌آب بادیان سوده اکتحال کنند .... شیاف ابیض به شیافات مذکوره برای منع زیادتی حدت در ماده است لهذا جالینوس گفته که بر ادویه سلاق اندکی از مبردات مسکن حدت اضافه نمایند هر گاه .... خارش زائل شود و اشک منقطع گردد پس بحجر ارمنی اکتحال نمایند و آنچه در انتشار موی اشفار بیاید بکار برند و مکرر بحمام روند و به‌آب گرم تکمید کنند و هنگام اشتداد سلاق **440** اکتحال به شیاف لادن نیز مفید است احمدبن ثابت و امین الدوله گویند که سلاق از رطوبت مالحه بورقیه بهم میرسد و فصد در آن جائز نیست از فصد و اخراج خون اجتناب و منع نمایند و به برود حصرم و احمر لین اکتحال کنند اما در سلاق مزمن فصد ماقین و حجامت ساقین جائز داشته اند و گویند که هر چه بچرب اجفان نافع سلاق را مفید است **استرخای جفن** یعنی سستی و آویختن جفن اعلی و از آن جهت دشواری برداشتن او ببالاو این به‌سبب انصبه‌آب رطوبت بود در اعصاب پلک و یا تابع رمد بالقوه یا فالج یا قط... و تر حامل پلک باشد و نزد بعضی استرخای جفن فی الحقیقت ورمی است که عارض عضلهٔ جبهه گردد و گفته که گاه مسترخی می‌گردد جفن بیک طرف بهر آنکه مسترخی می‌گردد عضـ... آن طرف بالجمله تشخیص اسباب مذکوره چنان کنند که اگر تقدم امراض مذکور یا تفرق اتصال مدرک گردد سببش همان باشد و الا از غلبهٔ رطوبت بر جفن بود و تقدم استعمال مرطبات نیز برین گواهی دهد علاج بعد نضج به‌مسهل بلغم و حب ایارج تنقیه نمایند و اطریفل به‌ایارج خورانند و غراغر و عطوسات منقیه به‌عمل آرند و بعد تنقیه مداومت اطریفل صغیر درین علت انفع شناسند و صبر اقاقیا حضض مرمکی زعفران به‌آب موردبر پلک و پیشانی ضماد نمایند و تضمید دیگر قوابض و مجففات مثل مرمکی و مازو و مامیثا و رسوت و آس مفید بود بعد کحل که از شب یمانی و مامیثا و مازو و سماق و دیگر مدمعات ساخته باشند استعمال کنند و گویند که اکتحال بدخان بیخ شالی و دخان بیخ صنوبر صغیر

و اقلیمیا و شب هر .... نافع استرخای جفن است و از اشیای وطبه منع نمایند و تلطیف تدبیر کنند و اگر استرخا تابع رمد یا مرض دیگر از امراض چشم باشد مبادرت بعلاج آن مرض نمایند و اگر بعد زوال مرض استرخا باقی ماند و مانعی از فصد نباشد باید که فصد هر دو رگ منخرین کنند و ضماد مذکور نمایند و یا دارچینی یک درم پوست بیرون بسته جوز السر و هر دا... نیم درم شحم انار دو درم کوفته بیخته رامک پنج درم به‌آب بجوشانند تا گداخته گردد صاف نموده ادویهٔ مذکوره در آن حل نمایند و اندکی اسبغول و روغن گل در آن آمیخته .... مالیده بر سر و پلک مسترخی چند شب متواتر گذارند و آنچه اشک باعتدال آورداکتحال نمایند و از اغذیهٔ مبخره مثل باقلا و مانند آن و دیگر مبخرات احتراز کنند و علاج استرخای تابع لقوه و فالج علاج آن هر دو مرض است و آنچه از قطع وتر حامل پلک بود علاج نپذیرد و اگر استرخای قوی باشد که منع ابصار نماید و بعلاج دیگر زائل نشود قدری پلک بالا قطع نمایند و بعد دوختن بر آن موضع ذرور اصفر یا ملکایا بپاشند و بر آن قطعه کاغذ بچسلانند و از مرطبات .... **شتره** و آن تقلص و انقلاب جفن بسوی خارج است بحدیکه بیکدیگر کما ینبغی منطبق نگردند یا متقلص گردد جفن اسفل و بالجمله سه نوع است از انواع ثلثه یا خاص بیک پلک بود و یا عام بهر دو باشند یکی آنکه پلک کوتاه گردد بحدیکه سفیدی چشم را نپوشند و این یا خلقی بودویابه‌سبب قطع جفن از جهت ... یا سوء خیاطت و این چنین چشم را ارتینی نامند به جهت مشابهت چشم صاحب آن به‌چشم خرگوش و گویند که این بیشتر در جفن اسفل می‌باشد به جهت رخاوت آن و ... شتره بالحقیقت نمی گویند بلکه انقلاب جفن اسفل نامند و این یا طبعی بود یا عرضی سبب طبعی نقصان مادهٔ نطفیه است که از آن تولد می یابد و عرضی یا به‌سبب استرخای هر دو عضلهٔ آن است و یا از تشنج عضلهٔ مشیلهٔ آن یا عروض تفرق اتصال در عرض آن و یا وقوع سده از مادهٔ رطبهٔ غلیظه و درین نوع چشم ضعیف گشته به‌سبب تراکم غبار در آن دوم آنکه بعض سفیدی را نپوشد و این را قصر الجفن نامند و سبب این نیز مانند سبب اول است لیکن کمتر از آن گویند که درین ... از یک جانب تنها باشد به جهت استرخای عضله مطبقه و تشنج دیگری سوم آنکه جفن اعلی بر جفن اسفل منطبق نگردد و این یا از غدو یا سلعه یا ثولول یا نبات لحم زائد از قرحه یا بدون قرحه یا امتداد یا تشنج عارض جفن اندمال قرحه بهمرسد و گاهی این همه از تشنج عضل مطبقهٔ جفن می‌باشد و گویند که درین قسم سوم سبب ... نیز قلت ماده نطفیه است و عرضی آن رفتن جزوی از اجزای جفن یا به‌سبب چسپیدن مواد بدان و کوتاه گردانیدن طول آن و یا به‌سبب غلبه یبس بر آن و این اکثریست و گویند که گاهی شتره از اذیت غشای موضوع بر قحف بعلتی باطنی یا به‌سبب ضربه یا سقطه یا قرحهٔ سر یا جبهه بر سبیل تشنج ایذائی حادث و گاه از سوء امساک هر دو جفن وقت لقطهٔ سبل و گاه از ظربه سر و خصوصاً نزد بر آمدن چیزی از استخوان بطریق تشنج حادث گردد و گاهی تقلص و التوای جفن موت افتد و تشخیص

اسباب شتره جنان نمایند که اولاً مدت عروض او از مریض بپرسند اگر از هنگام ولادت خود بگوید خلقی باشد و الا بسوی چشم نظر کنند اگر... **441** قطع جزو آن یا غده یا سلعه یا ثولول یا لحم زائد معلوم شود سببش همان باشد و اگر پلک از عوارض مذکوره پاک بود به بینند که در جفن رطوبت است یا لاغری و پژمردگی و خشکی در آن معلوم می‌شود اگر کثرت رطوبت پلک دیده شود و شتره دفعهً افتاده باشد و مریض از مرطبات ضرر و مجففات انتفاع یابد از تشنج مادی یا استرخای رطوبی می‌باشد و اگر از پلک خشک و لاغر و دقیق نماید و شتره بتدریج افتد از تقدم استفراغات و اسباب مجففه مثل کثرت بیداری و صوم و انتفاع از مرطبات و تضرر به مجففات نیز سؤال کنند پس اگر اقرار آن کند سببش تشنج یبسی بود و الا حال تقدم عروض نزلات یا ملاقات سردی یا رسیدن ضربه و سقطه یا وقوع قرحه بر سر دریافت نمایند پس اگر تقدم نزله بیان کند و با آن حرکت پلک بطی باشد از سدهٔ مواد رطبه بود و اگر ملاقات سردی بگوید و عدم ثقل پلک و تضرر بمبردات ...ـنفاع از مسخنات بآن باشد از برد ساذج بود و اگر تقدم ضربه یا سقطه یا قرحه سر بگوید سببش همان باشد علاج آنچه از قطع جفن و خیاطت زیاده از قدر لائق از قرحه و التحام آن باشد جلد پلک را از موضع ملتحم باز بشگافند و در میان شق فتیله به‌مرهمی که گوشت برویاند مثل مرهم ابیض یل باسلیقون یا قیروطی آلوده بگذارند در میان آن گوشت بروید و در شترهٔ خلقی پوست بالای پلک را از وسط شق نمایند و مابین شق به‌دستور مرهم منبت لحم بگذارند و امین الدوله گفته گفته که شتره خلقی آنکه از قطع جفن باشد لاعلاج است مگر بهر تخفیف بموم روغن تمریخ نمایند و ایضاً شتره که از غده یا سلعه یا ثولول با نبات لحم زائد باشد علاج همهٔ اینها بحدید است این عمل حدید بعد از نقوع بدن به فصد قیفال و اسهال به طبیخ فواکه باشد و برای رفع لحم زلئد ادویه حاده استعمال کنند مثلاً زنگار را بر خذفه بریان نمایند و سحق نموده بر ان موضع بپاشند و یا سفیداب قلعی و کبریت زرد مغسول طلا نمایند و آنچه در محل هر واحد مذکور است استعمال نمایند و ایضاً آنچه از زیادتی لحم و قرحهٔ عارض در اجفان در آن استعمال شیاف احمر و اخضر و باسلیقون نیز مفید گفته اند و اگر شتره از تشنج یا استرخا باشد علاجش علاج تشنج و استرخاست و بالجمله اگر استرخای عضلتین ... اتصال بود لاعلاج است و آنچه از سده یا مادهٔ بارد رطب مرخی باشد تنقیه به‌مسهل بلغم و حب ایارج و حب صبر یا حب اصطمخیقون یا حب قوقایا نمایند و بعد از آن ... مسترخی آنچه باعث قبض و تقویت گردد مثل اقاقیا و ماميثا و آس بگذارند و به شیافیکه در شرناق گذشت طلا کنند و یا گل بابونه یک جزو اشق ربع جزو ضماد نمایند بعصارهٔ برگ و اطراف نرم عوسج و علیق و یا اقاقیا به‌آب آس سبز قطور سازند و آنچه از برودت بلا ماده بود بهر تسخین نطول که در آن مرزنجوش و صعتر و سنبل‌الطیب باشد .... اقاقیا عصارهٔ ماميثا مر صافی صبر سقوطری مساوی کوفته بیخته به‌آب مورد سرشته شیاف ساخته

بر پلک ضماد کرده باشند و مدام جاورس و حرف تکمید نمایند و هر جه ...مرضا گذشت بکار برند و در شتره تشنجی اگر امتلائی بود تنقیه به‌دستور استرخائی کنند و تکمید و تفریق سر با دهان ملینه نمایند و روغن‌های محلله بمالند و بر موضع ... چیزی که ارضا نماید مانند پنبه به روغن گل تر نموده بگذارند و انکباب بر بخار آب گرم و تکمید به‌آب گرم از پنبه کنند و قیروطی روغن بنفشه بر پلک ضماد کنند و بخطمی ... آن طلا نمایند و بلعاب حلبه تنطیل فرمایند و اگر تشنج یبس باشد بهر ترطیب نطولات و روغنها و اشربه و اغذیهٔ مرطبه و تعاهد دخول حمام به‌آب شیرین و انکباب .... آبیکه در آن گل بنفشه و نیلوفر و جو نیم‌کوفته و سبوس گندم جوشانیده باشند و تضمید به گل بنفشه و خطمی و سبوی اسبغول با شیر دختران و تدهین سر به روغن بنفشه ... هر چه در تشنج مذکور شد به‌عمل آرند و شتره که از ذهاب جزوی از اجزای جفن باشد در آن نیز تدابیر مرطبه استعمال کنند و اگر شتره از اذیت غشای مجلل قحف باشد ...نیست و بالجمله تغصید بمرطبات و تغریق سر با دهان مرطبه مانند روغن بنفشه و نیلوفر و کدو و گاه گاهی سعوط با دهان مذکوره و اصلاح غذا و جمله تدابیر ترطیب و تلیین به‌عمل آرند و از تدمیع چشم منع نمایند و اگر شتره از سوء امساک جفن نزد لقطهٔ سبل باشد نظر کنند که بکدام موضع طبقهٔ ملتحمه چیزی از اصول جفن .... است پس تدبیر جدا نمودن آن نمایند بطوریکه در التصاق جفن بیاید و اگر در داخل پلک چیزی مانند عقده بنظر آید متوجه تحلیل آن گردند به استعمال داخلیون .... بلول بلعابات مناسبه مثل حلبه و تخم کتان و باید که باسلیقون و روشنائی اکتحال نمایند و اگر زائل نگردد بدستکاری پردازند و در شترهٔ ضربی و سقطی اول .... نمایند به فصد و مسهل به‌عده ادویه که در ضربه و سقطه بیاید معه مقویات چشم به‌عمل آرند و گویند که شتره از ضربهٔ که از استخوان براید لاعلاج ست و تلیین ... از آنچه موجب دمعه گردد مثل دخان و استعمال دوای حریف و مانند آن فی الجمله فائده بخشد انتباه احمد بن ثابت گوید که در شتره از ادویه قابضه مجففه ... اصفر و امثال آن حذر نمایند مگر بعد از عمل بحدید ذرور اصفر بپاشند و آب زیره در چشم چکانند و رفاده نهاده بربندند و صبح بگشایند پس اگر ورم حادث شود به علاج رمد پردازند و الا شیاف احمر لین در چشم کشند و ذرور اصفر بپاشند و اصلاح مزاج و استفراغ بدن نمایند **442 التصاق جفن** گاهی پلک بسفیدی یا سیاهی چشم یا بهر دو و گاه بپلک دیگر تمام یا وسط آن و یا نزدیک یکی از دو موق می چسبد و سبب آن قروح عین یا جفن است بواسطهٔ ... انطباق پلک در آن یا خطای کحال نزد لقطهٔ سبل خواه کشط ظفره خواه حک جرب و مانند آن که بزیره و نمک داغ نداده و تدبیر صواب آن نکرده باشد و یا رمد .... از خلط حاد و لذاع اکال مثل خون محدث استرخای عضلات و نسلاخ در اجفان که از دماغ به‌چشم ریزد و یا مرتفع گردد به تبخیر از بدن بسوی چشم و گاهی این .... بندرت مولودی بود پس اولا حال تقدم و قوع قرحه یا قطع سبل یا ظفره از مریض بپرسند بهر کدام از اینها که

اقرار نماید سببش همان باشد و الا اگر حرارت سر و التهاب معلوم شود و با آن صداع و تمدد در سر باشد سببش تجلب خلط حاد از دماغ بود و گرنه حال احساس المی در معده یا کبد یا مراق یا صدر یا رحم و غیره دریافت کنند اگر در عضوی خللی بگوید سببش ارتفاع بخارات از همان عضو باشد علاج اگر بدن ممتلی بود و مانعی نباشد فصد قیفال نمایند و به‌حسب خلط غالب مسهل دهند و تعدیل مزاج .... و سر و چشم و سیما عضو غاعل مرض کنند و ایضاً اگر به‌سبب تجلب ماده از دماغ باشد فصد سررو کشایند و اگر به‌سبب دیگر اعضا باشد فصد اکحل یا باسلیق کنند و استفراغ راس و جمیع بدن نمایند و بعد از تنقیه تبدیل مزاج باقی مرض بمبردات و اکتحال نمایند بشافی که از اقلیمیای ذهبی و توتیای کرمانی و سفیداب قلعی مغسول در سرمهٔ اصفهانی محرق مغسول و قلعی محرق مغسول و کندر از هر یک دو درم دم‌الاخوین افیون هر واحد یک درم دم‌الاخوین افیون هر واحد یک ذرم انزروت مدبر به شیر خر یک نیم درم کوفته بیخته به‌آب بادیان سرشته شیاف ساخته باشند و ذرور انزروت غیر مدبر جائز نیست چه در انزروت حدتی هست که باعث تقرح و خراش چشم و معین بر التصلق می‌گردد و چون آنرا به شیر پرورده نمایند حدت آن زائل می‌شود و بعد از آن اگر موضعی در پلک گشاده باشند در آن میل انداخته هر دو پلک را جدا نمایند و شیاف ابیض و ابار اکتحال کنند و عصارهٔ مامیثا و حضض و صبر و مر صاف بر موضع علت طلا سازند و شیر دختران و غیر آن و ادهان و العبه و گلاب در چشم چکانند و پنبه بدان آلوده میان هر دو پلک گذارند و ذرور بیضه که انزروت آن در شیر خر پرورده باشند بپاشند و ایضاً بعد تنقیه و اصلاح غذا دو میل از روغن گل خالص در چشم کشیدن و چشم را مؤرب نبستن تا یک جفن بجفن دیگر متصل نگردد بهترین ادویه در منع التصاق است و چون پلک بملتحمه یا قرنیه بچسبد مریض را بر پشت بخوابانند و بجیلهٔ زیر پلک در موضعی که ممکن باشد میل داخل نمایند و اگر ممکن نباشد از موضعی یا از جانب موق اصفر بموضع التصاق جفن را بشگافند بقدریکه میل نفوذ کند پس میل را زیر جفن داخل کنند و بعصاره آنرا معلق گردانند و اندک اندک آنرا بطرف بالا به‌کشند و پلک را بمبضع از طبقهٔ چشم باحتیاط تمام جدا نمایند که چیزی از طبقهٔ چشم بریده نشود و بعد شگافتن و جدا نمودن پلک از چشم آب زیره و نمک خائیده در چشم چکانند و زیر پلک پارچهٔ کتان کهنه نرم بزرده بیضهٔ مرغ و روغن گل تر نموده گذارند و بدان رفاده تر کرده نیز بر پلک گذارند و بعصابه سبک بر بندند و صبح بگشایند و اعادهٔ این تدبیر نمایند و همچنین تا سه روز عمل نمایند پس هرگاه از عود التصاق طمانینت حاصل گردد بکشایند و شیافات مدمله مثل شیاف ابیض سه روز بچکانند و بعضی شیاف ابار و شیاف احمر لین می چکانند و چون صحت حاصل شود چشم را به اکتحال اثمد و روشنائی و مانند آن تقویت دهند و اصلاح مزاج و تعدیل طبع و تقلیل غذا نمایند و اگر هر دو پلک کودک با هم بچسپد باید که هر صباح ببول گرم او چشم او را بشویند **جساءالاجفان**

یعنی صلابت و یبوست پلک و فرق درین و در جسا ملتحمه آن است که در آن صلابت عارض چشم گردد و بآن حرکت چشم دشوار می باشد و در چشم تمدد از شدت جفاف بهم میرسد و درینجا در اجفان عسر حرکت از تغمیض و انفتاح بهم میرسد بطوریکه بدشواری می بند نمایند و بکشایند و با وجع و حمرت بدون رطوبت در اکثر بود و بیشتر بعد از خواب نمی تواند که بدون مالیدن چشم بکشایند و اکثر خالی از اندک چرک یابس صلب نمی باشد و سیلان اشک بآن نبود مگر بعرض و جساء الاجفان که در آن خارش بدون انصبه‌آب ماده باشد آنرا یبوست عین و یبوست جفن نامند و این اکثر در هنگام گرمی مزاج بهم میرسد و بقول طبری صلابت در جفن بدون جرب در دو وقت حادث می‌گردد یکی هنگامیکه از مشی عرق نماید و هوای سرد یا آب سرد آنرا برسد و دوم نزد برخاستن از خواب خصوصاً در شبهای زمستان و گاهی عقب جرب حادث می‌گردد و گاهی عبور رمد از گذاشتن اطلیهٔ بارد بر پلک عارض می‌شود و بالجمله سبب این بخارات غلیظهٔ یابسه است که در آن حدت و لذع مثل سبب سلاق نباشد و انطاکی گوید که سببش انصبه‌آب خلط غلیظ یا یابس بسوی پلک است یا سردی نکایت آور یا بقایای رمد که در علاجش خطا خصوصاً در فصد واقع شود اگر خلط اکال بود حکهٔ آنرا لازم بود و گویا که این فی الحقیقت **443** .... و گاهی از فرط یبس بود اگر عسر حرکت شدید باشد و سبب این در پلک اصالهً باشد اگر حالت واحد لازم بود و الا در دماغ بود و بقول شیخ سبب آن یا یبوست یا خلط غلیظ لزج یابس است پس اگر پلک خشک و لاغر نماید و حمرت و ورم و ثقل نباشد از سوءالمزاج یابس ساذج باشد و اگر با حمرت و ثقل و وجع باشد از خلط غلیظ بود و اسفنج یا مانند آن به‌آب گرم تر نموده بدان تکمید جفن مداوم نماید و اگر افسنتین رومی کوفته در خرقهٔ کتان صره بسته در آب گرم غمس کرده تکمید نمایند انفع بود و مداومت .... به‌آب شیرین نیم‌گرم کنند و بر بخار آب گرم انکباب نمایند و هنگام خواب سفیده و زردهٔ بیضهٔ مرغ به روغن گل بر پشت چشم نهند و یا زردهٔ بیضهٔ مرغ و روغن بنفشه .... نهند و روغن خصوصاً روغن بنفشه بر سر و پلک بمالند و دوام تغریق سر بمرطبات مثل روغن نیلوفر و بنفشه و نطولات مثل بنفشه و خطمی و تخم کتان و جو مقشر و بابونه ... باشیاء وادهان مرطبه مثل روغن بادام و بنفشه و کدو و نیلوفر به‌عمل آرند و اگر با یبوست دلائل مادهٔ صفراوی یافته شودمسهل صفرا دهند و آب کشنیز سبز و روغن گل و زردهٔ .... تخم مرغ با هم مخلوط کرده بر پلک ضماد کنند و اگر گمان شود که درینجا مادهٔ غلیظ مجففه محتاج تحلیل است بقطور لعاب حلبه و تخم کتان که در شیر تازه برآورده باشند تحلیل نمایند .... سه مرخ و لعاب اسبغول و موم و روغن گل بر پلک دائم گذاشتن درین به‌آب مجرب است و بعضی سفیدهٔ تخم مرغ عوض لعاب اسبغول داخل می کنند و بنفشه پخته ضماد ساختن ... چشم نهادن نیز نافع بود و گاه گاهی اکحال مدمعه مانند شیاف ارسطراطیس و شیاف احمرلین جهت تحلیل مادهٔ غلیظ استعمال نمایند و اگر با

سیلان اشک و غلظ ....و حمرت آن باشد عدس مقشر شحم انار کوفته بمیفختج سرشته از روغن گل داخل کرده شب بر پلک ضماد نمایند و به بندند و اگر محتاج تلیین طبیعت باشد بقرص بنفشه یا خمیرۀبنفشه ....ـندی و شیرخشت و ترنجبین کنند و در آخر اکتحال بمدمعات مثل برود حصرم و باسلیقون و کحل غریزی و روشنائی نمایند و اگر جسا تا بملتحمه منتهی گردد تدبیرش از فصد و مسهل .... در جسا ملتحمه گذشت به‌عمل آرند و درین مرض اجتناب از مجففات و تب مفرط و جماع بسیار و حرکات عنیفه و سیر در آفتاب و نشستن غریب اتش و مانند آن نمایند و تناول اغذیۀ .... لطیفۀ مرطبۀ تفه مثل شوربای گوشت بزغاله و بچۀ گوسفند یک ساله و چوزۀ مرغ و حریرۀ روغن بادام زردۀ بیضه نیمبرشت و اکثار تناول امراق و ثرید و فواکه و رطب مثل زردآلو ....و حلویات جید لازم گیرند و چون اکثر مادۀ این بخارات خلط یابس سوداوی می باشد و آن بدون انضاج اخراج نمی یابد پس باید که اولا چند روز منضج سودا دهند و حریرۀ .....و نشاسته و شیر بز و مانند آن بخورانند و بعد از آن تنقیه به‌مسهل سودا یا مطبوخ افتیمون و هلیلۀ کابلی و سفوف سودا نمایند و اگر مانعی نباشد فصد بر مسهل مقدم دارند .... بر آبیکه در آن ادویه محلله مرطبه مانند بنفشه و برگ خطمی و بابونه و اکلیل‌الملک و جو کوفته و سبوس گندم جوشانیده باشند چند مرتبه انکباب نمایند و شیر دختران .... دوشند و اکحال را در آن حل نموده در چشم چکانند و ایضاً العبه مانند لعاب بهدانه و حلبۀ تخم کتان بچکانند و نشاستۀ کتیرا صمغ عربی ماميران چینی شادنج عدسی .... سرمه سا نموده اکتحال نمایند که صلابات را تحلیل میدهد و اگر تحلیل صلابت آن دشوار گردد بعد تنقیه هر روز یک دفعه چشم رابمالند و به‌آب گرم تکمید نمایند و سعوط .... مرزنجوش و زهرۀ کبک و روغن خیری زرد و شیر دختران نیز بعد تنقیه مفید است و گاهی ضماد برگ بنفشه و برگ خبازی و برگ خطمی و مانند آن می نمایند و حلبۀ تخم کتان اسبغول .... خبازی همه را به‌شراب ابیض رقیق یا بعرق بادیان جوشانیده لعاب برآورده مریض را بر پشت خوابانیده در چشم چکانند و رفاده بدان تر نموده بالای پلک گذارند که اجمیع صلابات جفن را بعد تنقیه بدن تحلیل می نماید و ضماد زوفای رطب مخلوط بشحم اوز و کذا آرد باقلا بحززۀ قمر آمیخته و کذا مغز ساق بقر به روغن کنجد و موم آمیخته ...تخم بط و موم گداخته و کذا مرمکی سوده بر پلک و 0 زنگار بعسل آمیخته و بعد از ان تکمید باسفنج مبلول در آب گرم و کذا اکتحال مرمکی هر واحد نافع جساه جفن است انطاکی در تذکره می گوید که مرطبات خورانند و تدهین بدان نمایند مثل شیر تازه و العبه و ادهان و شیر زنان بحلبه و شحوم خصوصاً شحم بط و ماکیان به شیاف احمر در بارد ....بیضه به‌آب کشنیز در حار و عدس و شحم انار و ماميثا مطلقاً به روغن گل و آرد کرسنه کذلک و بعسل در حار و اشق به شیر زنان در آن و به‌آب کشنیز در بارد و در نزهه .... که ابتدا به تنقیه کنند و العبه و شحوم طلا کنند اگر یابس باشد و الا زنگار و عسل و کذا مر بکار برند و بهترین شحوم

درینجا پیه مرغابی و مخ ساق بقر است و از العبه حلبه و کتان ... بنفشه را درینجا خاصیت عجیب است و در یبوسهالعین ترطیب به تکمید و تنطیل به طبیخ اشیای مرطبه بهدستوریکه مسطور شد کفایت کند و احتیاج تنقیه نباشد

غلظ اجفان ....ست که در آن باطن پلک برآمده و متکاثف و اندک سرخ می‌گردد بحدیکه گمان جرب می‌شود و چون پلک را برگردانند صاف از خشونت و خالی از جرب یا بنده اعراض خاصد .... جساً نمی باشد و ایضاً تابع جسار انتفاخ نیست به خلاف این و گویند که غلظ مخصوص بپلک بالاست به خلاف صلابت که گاه در یک پلک بود و گاه در هر دو و بقول بعضی **444** غلظ هر دو جفن را عارض می‌گردد و جساً یک جفن را تنها و سبب آن مادۀ غلیظ و احتباس ابخره در آن است و اکثر این تابع جرب بود و گاه تابع هر مرض مادی چشم می‌باشد جهت تحلیل لطیف مادۀ آن و بقای کثیف آن و بعضی گویند که سبب آن مادۀ رطب است و ایلاقی گوید که سبب او خواب است بعقب طعام و اغذیۀ مولد بارد رطب و بخار غلیظ مولد مواد بارد رطب و بخار غلیظ و نفیس کرمانی میگوید که سببش بخارات غلیظۀ یابسه است چنآنچه این بخارات سبب صلابت و جساجفن نیز می‌باشد لیکن بخارات موجب صلابت و جسا میل به یبوست زیاد دارند و درین مرغوبیت به رطوبت بیشتر و بدون لذع بود زیرا که لذاع باشند سلاق از آن حادث می‌گردد و گاه حادث می‌گردد غلظ بعد از مشی و عرق چون برسد بآن هوای سرد یا بعد از بیدار شدن از خواب خصوصاً در شبهای سرما و گاهی عارض می‌شود و بعد جرب و بس است که به‌سبب گذاشتن اطلیۀ بارده بر جفن بهم میرسد علاج تلطیف تدبیر و اصلاح غذا بشوربای چوزۀ مرغ و .... و بیضۀ نیمبرشت نمایند و بعد غذا عادت خواب ترک کنند و از شراب و انواع نبیند اجتناب ورزند و بعد نضج تنقیه به مطبوخ هلیله و افتیمون کنند و بعد تنقیه اطریفل و اسطوخودوس علویخان بخورند و از لاجورد و حجر ارمنی و خستۀ خرما سوخته و ناردین سرمه ساخته در چشم کشند یا شیاف احمر لین اکتحال نمایند و مامیثا و زعفران و مرمکی بالای پلک طلا سازند و مداومت حمام و انکباب بر مطبوخ بابونه و اکلیل‌الملک و بنفشه و خطمی نمایند و چشم را بمالند و یا بمیل و یا به شیاف احمر لین باطن پلک را بخارند و نط.... شیاف زعفران در باطن پلک اگر مانعی نباشد نیز نافع است و اگر غلظ برآمد و صلب باشد و باین تدابیر زائل نگردد جفن را برگردانیده بحجر قیشور و کف دریا یا برگ انجیر بخراشند و بقراط گوید که غلظ جفن گاهی محتاج به ادویه می‌گردد که در آن حدت بمقدار عظم باشد و آن ادویه را بعد تنقیه بدن به فصد و غیر آن استعمال نمایند خصوصاً وقتیکه چشم بآن متهبج باشد به جهت آنکه ادویه حاده قبل از تنقیه اکثر احداث ورم حار می نمایند بشده‌الوجع و جلب الماده الیها

تهبج جفن ورم ریحی است که به‌سبب نفوذ ریح بخاری در جوهر آن بهم رسد و حمیات مزمنه و سهریه و در ابتدای استسقا و سوءالتنقیه و اورام رطبه مانند ذات الریه و لیثر غس این مرض عارض شود ولی الحقیقت عرض امراض

مذکوره است و جون ناقصین را حادث گردد اکثر منذر بنکس مرض بود و خصوصاً هر گاه با تهبج در سائر اعضا ضمور و هزال باشد بالجمله اکثر اورام ریحی جفن عقب ضعف که معده و بعد فساد هضم و ضعف حرارت غریزی و بیشتر در تابستان به جهت میل حرارت بظاهر و برودت بباطن و گاهی از گزیدن حیوانات مثل مگس و زنبور و عنکبوت یا پشه و مانند اینها بهم میرسد علاج تدبیرش ازالهٔ سبب است و تکمید بسبوس گندم و جاورس و نمک و یا طبیخ بابونه و اکلیل و بیخ بادرنجبویه و مکوه و افستنین هر یک جهار ماشه در مثانهٔ گوسفند انداخته و لطوخ جفن به سرکه و بوره ارمنی و تجفیف و تلطیف غذا و ریاضت معتدل و انکباب بر طبیخ بابونه و مرزنجوش و برگ کرفس و بادیان و ... و مانند آن سفید بود و یا شراب بر سنگ گرم انداخته بخار آن به پلک رسانند که انفع المعالجات است و اگر آثار کثرت بلغم یافته شود تنقیه آن نمایند و اطریفل کبیر خورانند وج و صبر به سرکه طلا کنند و به سرکه و آب نیم‌گرم بهم آمیخته پلک را بشویند و آنچه به‌سبب ضعف معده و کبد باشد تقویت آن هر دو نمایند بقرص گل و قرص زرشک یا سکنجبین و آنچه از گزیدن حیوانات بود برای جذب سمیت و تحلیل تریاق فاروق یا تریاق اربعه و نمک و زیت بمالند و آنچه در تابستان افتد به شیاف سنبل و خولان و آب کشنیز سبز و اندکی صبر علاج کنند و بقول رازی دل به گلاب به‌عده به‌آب گرم صرف تکمید نمایند و بر آن عصابه نرم به بندند و در ناقین ضماد انیسون از مجربات است و همچنین شیاف مامیثا و صبر و مکوه و ... **ثقل اجفان** و آن گاهی از تهبج و اسباب او می‌باشد و گاهی به‌سبب ضعف قوت و سقوط آن چنآنچه دردق بهم میرسد و گاهی در ابتدای نوائب حمیّات و گاهی به‌سبب غلظ یا صلابت چشم و پلک و یا به‌سبب شرناق علاج تدبیر مرضی نمایند که سبب آن باشد و بکحل الجواهر و یا شیاف سنبل تقویت جفن نمایند و گویند که از ادویه مرکبه نافعهٔ آن شیاف ارسطوسانیوس **اختلاج جفن** و آن حرکت عضلات پلک است سبب آن ریاح بخاری غلیظ است که حرکت نماید برای خروج و اکثر از اعراض نفسانی مثل غم غضب و فرح عارض می‌گردد و گاه مواد بریاح بخاریه منحل می‌شود علاج برای تسخین و تحلیل تکمید جفن نمایند مثلاً اسفنج به‌آب مطبوخ اکلیل‌الملک و صعتر و مرزنجوش تر نموده و بدان تکمید کنند به‌عده به روغن سوسن یا روغن شبت تدهین نمایند و اگر فائده نشود و بدن ممتلی باشد جندبیدستر به روغن زنبق که بالخاصیت مفید است اکتحال کنند و دارچینی به‌آب سوده طلا نمایند و ذرور ماميران بکار برند و هر چه در اختلاج مطلق مسطور شد **445** **کمودت و خضرت جفن** کمودی و سبزی پلک اکثر به‌سبب زخم یا ضربه و لطمه و گاهی بعد قی قوی عارض شود علاج اگر حرارت باشد اول فصد کنند و مسهل دهند و صندل و مرداسنگ بگلاب سوده طلا کنند تا حرارت زائل شود به‌عده سنگ فلفل سوده و یا سفال نوبر هم سوده و یا تخم ترب به‌آب سوده و یا زرنیخ و سرکه طلا نمایند و در آب گرم .... آمیخته پنبه نو بدان تر کرده بر پلک نهند و یا

نمک به‌آب سوده نیم‌گرم بر پلک گذارند و یا زرنیخ زرد و حجر فلفل و مرداسنگ ونمک اندر آنی مساوی باریک سائیده در آب کشنیز سبز آمیخته شیاف سازند و وقت حاجت سوده طلا نمایند و اگر طول کند به‌مرهم داخلیون ضماد کنند و اگر ازین هم تحلیل نشود بمقراض بردارند **کثرت طرف** و آن عبارت از بسیاری برهم زدن پلک است و آن زیاده از قدر حاجت و بی اراده مرض است و سبب آن یا قذی خفیف است و یا بثرۂ چشم و جفن و باصحاب تمدد و کسانی را که ...ـیای تمدد باشند نیز افتد و در امراض حاده منذر بتمدد یا تشنج است و گاهی در جبلت و حالت صحت از تمکن عادت می‌باشد و محرور الدماغ را نیز علاج آنچه از قذی یا بثره یا تمدد باشد علاجش همآن است که در فصول آنها مذکور شد و آنچه در جبلت و حال صحت بود لاعلاج است و آنچه از حرارت مزاج دماغ بود در مادی تنقیه مادۂ دماغ نمایند و در ساذج تعدیل مزاج اصلاح آن بطوریکه در امراض دماغی حار مسطور گشت و در مقاصدست که درین علت دوایی سود ندارد مگر آنکه مر و صبر مساوی در گلاب حل کرده در ماق اکبر بچکانند **قمل و قمقام اجفان** ... سپش که در بیخ موی مژه از رطوبت عفن متولد شود و قمقام از قمل کوچک بود با پایهای بسیار ریزه و گندم رنگ و با حمرت و غبرت به جهت کثرت حدت در مادۂ این و قلت .... و لهذا خارش درین زیاده از قمل می‌باشد و بعضی گویند که قمقام بزرگتر از قمل است و سرخ با پایهای بسیار ریزه و فربه تر از قمل و مدورالشکل و آنرا که پایهای او ظاهر بود و بزرگتر از قمقام باشد قرده خوانند و آنکه در غایت صغر بود و سفید باشد صئبان نامند و ملانفیس گوید که قمقام متشبث بمسام و غائص در آن می‌باشد حتی که گمان میکند هر گاه بسوی او نظر کند که آن اصول شعرست که قدری ورم کرده پس اگر کم است از آن قمل تولد کند و اگر بسیار است و غلیظ تر قمقام و اگر از آن زیاده غلیظ تر بود قردان بهمرسد و بقول ابن تلمیذ قمل و قمقام .... از امتلای راس از اخلاط غلیظ بهم میرسند و بصاحبان مزاج حار رطب و پیران و در زمستان و بلدان رطبه عارض می‌شود و بقول شیخ بیشتر کسانی را که اغذیه غلیظ ردی مولد .... بسیار میخورند و ریاضت کم می‌کنند و بدن کثیف میدارند و بحمام نمیروند بهم میرسد و تولد قمل از مواد صفراوی و سوداوی و دموی نمی باشد بلکه از یک مادۂ رطوبت که آن مادۂ .... قریب به ظاهر جلد است به جهت صعود او از بدن بسوی سهر و چشم و دفع طبیعت بسوی جلد و بیخ مود عمل حرارت غریبه عفنیه در آن متولد می‌گردد و همچنین از دفع طبیعت فضول چشم را بجانب .... نسبت مژگان بنحو مذکور قمل و قمقام در آن پیدا می‌شود و تولد آن گاه داخل مسام می‌باشد و این با خارش بود و بخاریدن و تخلخل مسام در آن هنگام بسوی ظاهر جلد بر می آید و گاهی بظاهر .... می‌باشد و درین صورت بآن خارش نمی باشد مگر وقت حرکت نمودن و گزیدن آن عضو را علاج اول نضج ماده بمنضج بلغم یا ماءالاصول نموده تنقیه بدن و سر از رطوبت عفنه به‌مسهل و حب ایارج ... قوقایا یا ایارج جالینوس

نمایند و گویند که صبر دو درم دارچینی مصطکی هر واحد ربع درم نیز منقی مادهٔ مؤلد قمل و قمقام است و بقول انطاکی تکثیر تناول این دوا در زمانهٔ قمل مطلق نافع لیکن .... نیم جزو و دیگر یک یک جزوست و بعد تنقیه غراغر متصله بر نهار و در حمام از سکنجبین و خردل و امثال آن یا ایارج فیقرای محلول بماءالعسل یا آب گرم یا بمری و عسل یا سرکهٔ عنصلی کنند و بعد از آن .... شور یا آب شور تلخ یا آب نمک یا آب شب مطبوخ یا آب کبریتی یا آب چقندر یا به‌آب مطبوخ مویزج یا عاقرقرحا یا نطرون یا بورهٔ ارمنی یا نقوع جند بیدستر مکرر چشم رابشویند پس روغن خستهٔ ....ـکوی تلخ در مژگان بالند و یا صبر و مویزج طلا نمایند و بسرکهٔ عنصل بشویند و یا مرمکی و یا زراوند طویل سوده به روغن سرشته بر پلک طلا کنند و یا شی یمانی تنها یا به‌آب چقندر و زیت و کبریت و یا بورهٔ تنها ....سائیده بر اجفان بمالند و یا شب یمانی با نصف وزن آن مویزج سائیده بمیل آلوده بمالند و یا صبر و بورهٔ ارمنی از هر واحد نیم جزو اضافه کنند و با سرکهٔ عنصل سرشته پلک معلق بدست برداشته با شفار پلک بمالند پس .... بشویند و مویزج و بوره دوای نیکوست آنرا سوده بمالند و یا این کحل شب یمانی سوخته یک توله مس سوخته مویزج حنای خشک حضض هر یک نیم توله در آب مطبوخ افسنتین تا دو پاس صلایه کرده .... اکتحال بکحل روشنائی و شیاف اخضر و طلای مویزج شب زاج پشکل بز نمک اندر آنی مساوی کوفته به‌آب شیح ارمنی سرشته بر جفن نافع و کذا زرنیخ سرخ و مویزج و صمغ عربی سوده طلا کردن .... سیماب و شب افزایند و مساوی بگیرند قوی تر گردد و کذا لطوخ اجفان به زیت که در آن کبریت حل کرده باشند و کذا شب دو درم مویزج یک درم صبر نیم درم بورق نیم درم مثل غبار سائیده **446** در سرکهٔ عنصل حل کرده بر طرف جفن مالیدن قاتل قمل و قمقام است و اگر میل را در سیماب فرو برند و بعد از آنکه رائحه سیماب در آن اثر کرده باشد تنها بر جفن بمالند نیز قمل را میکشند به جهت آنکه رائحه سیما.... آن است و سائر حیوانات صغار را و هیچ دوائی درین به‌آب برابری آن نمیکند و بهتر آن است که سیماب را به‌آب برگ حنا یا شریفه یا افتیمون هندی یا فنجنکشت حل کرده بمیل بر پلک کشند و ترک عشا ... و کثرت دخول حمام بر نهار و انکباب بر آب شور و استعمال ریاضات مفید و اجتناب از اغذیهٔ غلیظه کثیر الفضول و میوه‌های تر تازه و شیر و انجیر واجب است و بعضی مداومت اکل انجیر خشک مفید گفته اند و غـ.. لطیفه مثل نان گندم سفیذ و چوجهٔ مرغ و کبک و دراج و امثال اینها باشد طبری گوید که طبیب نگاه کند بصورت قل و قمقام اگر به بیخ مو چسبیده اند و حرکتی ندارند مادهٔ آنها غلیظ .... و اگر حرکت دارند مادهٔ آن لطیف باشد پس به‌حسب ماده متوجه تنقیه آن گردد یعنی رقیق را بدوای قوی استفراغ نماید و در مادهٔ غلیظ بدوای خفیف قانع نگردد و بلکه .... باین ترتیب نماید که تا هفت روز ماءالاصول دهند بشربت انجیر که یک من انجیر سفید را در سه من آب شیرین یک شبانه روز خیسانیده آب دیگر داخل کرده بجوشانند

و بعد مهرا شدن مالیده صاف نموده .... داخل کرده بقوام آمرند پس بست درم آن با بست درم ماءالاصول بیاشامند و بعد هفت روز مطبوخ افتیمون نوشانند و اصلاح غذا کنند و از تخلیط اغذیه منع نمایند و بعد ... از آشامیدن مطبوخ یک شربت حب ایارج و یک شربت حب قوقایا بدهند و بعد تقین نقای بدن از فضول غرغره بعا قرقرحا و مویزج و منفختیج و مری نبطی و مانند آن بر ناشتا نمایند و بهتر آن است که در حمام کنند و از تدابیر قشور حب خروع بورهٔ ارمنی برگ خبازی هر واحد یک دانگ نمک سوخته یک قیراط برگ غار یک دانگ و نیم توتیای بریان به روغن ناردین مویزج هر واحد یک درم سرمهٔ اصفهانی در روغن خروع جوشانیده نیم درم کوفته بحریر بیخته میل آهن یا مس در سیماب فرو برند تا بوی سیماب اخذ کند و اگر سیماب از آن بچسبد بملائمت صاف کرده بمیل مذکور اکتحال بدان کحل نمایند بغیر انکه میل بحدقه رسد بلکه بر اجفان بگردانند فقط و اگر زوال آن دشوار گردد به اکتحال بید انجیر و یا روغن ناردین و یا روغن قسط اکتحال نمایند و آشامیدن روغن بیدانجیر با حریرهٔ سبوس گندم چند روز لازم گیرند پس اکتحال بکحل مذکور نمایند و عاقرقرحا مویزج حب‌الغار شحم انار مساوی کوفته و آرد کرسنه به اندکی سرکه بسرشند که مثل خمیر گردد بر جفن ضماد نمایند و این ضماد تنها نیز کفایت می نماید **انتشار اهداب** یعنی ریختن مژگان سببش یا از جهت مادهٔ غذای شعر بود و یا از جهت موضع نبات شعر آنچه از ماده است یا به‌سبب قلت مادهٔ غذا بود چنآنچه در اواخر امراض حادهٔ صعبه که در آن تولد خون کم گردد و حرارت تحلیل یابد بعض ناقهین را بهم میرسد و یا به‌سبب کثرت ماده زیاده از حد لائق و یا به‌سبب غلظت ماده و اصله و عدم نفوذ آن در مسام باشد و یا به‌سبب فساد ماده و میل آن بحدت و حرافت به جهت مخالطت اخلاط فاسد محترقه صفراوی یا سوداوی یا بلغمی قریب بنبت مو باشد مانند آنکه در داءالثعلب و جذام واقع می شود و گاه ماده ... می گردد از اصل تولد خود هنگامیکه غلبهٔ مائیت بر خون باشد چنآنچه نزد استسقا و اما آنچه از جهت موضع است یا به‌سبب اتساع مسام و یا ضیق آن و یا انسداد و انعدام مسام ... ورم و یا تاکل اجفان بود تشخیص اقسام مذکوره باید که نظر کنند بسوی جفن و منبت اهداب اگر لاغری جفن و خشکی جلد محسوس گردد و با التهاب بود و در تابستان و سن جوانی افتد از اخلاط محترقهٔ صفراوی باشد و اگر کمودت جفن با لاغری و یبس و آثار غلبهٔ سودا بود از سودا باشد و اگر سفیدی جلد با آثار غلبهٔ بلغم باشد از بلغم محترق بود و اگر آثار مذکوره نیز یافته نشود و علامات غلبهٔ دم بلغمی ظاهر باشند از کثرت مادهٔ غذا باشند و اگر این علامات هم نباشد تقدم جدری یا جراحت یا حرق نار دریافت کنند اگر باشد از انسداد و انعدام بمسام بود حاصل آنکه اگر ریختن اهداب با غلظت و صلابت اجفان و سرخی و لذع و تاکل و خارش کنارهای پلک باشد و سببش سلاق بود و اگر علامات مذکور و در پلک آفت محسوس ظاهر نباشد سببش یبس و قلت مادهٔ غذای مو و یا بهم رسیدن رطوبت

حاده یا مالحه یا بورقیه در بیخ اجفان ئ اختلاط آن بغذای مو از جنس داءالثعلب بود و یا از دیگر اسباب مذکور شده

علاج انتشار اهداب به‌سبب ماده آنچه از قلت مادهٔ غذا بود معالجهٔ او انعاش قوت است بتوسیع اغذیهٔ جیده مرطبه و استعمال ادویه جاذبهٔ مادهٔ شعر یاجفان مثلاً گوشت حملان و زردهٔ بیضه نیم برشت خورانند و استعمال خرمای سوخته سنبل هندی لاجورد مغسول نرم سوده بحریر بیخته اکتحال نمایند و ترطیب استحمام و ترک جماع و استفراغ بالمره پس اگر بدن مریض تغذیه نیابد و ترطیب آنرا حاصل نگردد نظر نمایند بسوی تغییر مزاج آلات غذا یا بحال کبد او اگر تغیر یافته شود کوشش در تعدیل طبیعت او نمایند و ایضاً بسائر اعراض نظر کنند و آنچه از موانع اغتذا عارض شده باشد تدارک آن ننمایند و بعد از آن اکتحال بچیزی که باعث تدمیع نگردد بلکه بچیزی که سرخ گرداند بیخ مو را تا آنکه تقویت یابد بر جذب غذای خود مثل باسلیقون و روشنائی نمایند و اگر ساذج هندی ماميران هليلهٔ زرد بسد مکه یک درم مشک یک دانگ سوده اکتحال نمایند انتشار و دمع را منع کند و اصول شعر را گرم نماید و آنچه به‌سبب کثرت رطوبت باشد به‌مسهل بلغم و حب ایارج و قوقایا تنقیه سر وچشم نمایند **447** بعد از آن غراغر و مضوغات و سعوطات منقیه استعمال کنند و تقلیل غذا نمایند و غذا ناشف رطوبت مثل قلیه ها خورانند و از خوردن فواکه رطب و آب بسیار و از جماع بتدزیج منع ادویه بعد از ان باکحال جاذب رطوبت و اشک آور مثل کحل دارفلفل و باسلیقون اکبر اکتحال کنند و اگر در روشنائی قدری دارچینی افزوده مدام اکتحال نمایند بهتر باشد و آنچه سبب غلظت رطوبت باشد زیر پلک بهمرسد حسب رنگ جفن که مائل بسفیدی یا زردی یا سرخی یا کمودت بود علاج هر یک مثل داءالثعلب تنقیه از مسهل خلط غالب فاعل مرض نمایند و بعد از تنقیه اطليهٔ که در داءالثعلب .... هر نوع مسطورست طلا کنند و بعد زوال سبب اکحال منبت اهداب مثلاً لاجورد سنبل هندی پوست صنوبر خستهٔ خرمای سوخته حجر ارمنی دخان کندر مساوی نرم سوده بحریر بیخته استعمال نمایند و اگر خواهند خستهٔ خرمای سوخته دو نیم جزو دخان کندر دو جزو سنبل هندی یک نیم جزو حب بلسان یک خیم جزو لاجورد غیر مغسول پنج جزو نرم کوفته بحریر بیخته به استعمال آرند سرگین خرگوش هشت درم سرگین بز کوهی سه درم باریک سائیده اکتحال کننداهداب برویاند و در تجربه حکیم عابد رسیده و اگر موی انسان بسوزند و زبد البحر و بادام تلخ افزوده طلا نمایند درین به‌آب مجرب حکیم ممدوح است و استخوان خرمای سوخته سنبل‌الطیب سرگین موش صدف سوخته فلفل هر واحد یک جزو و زعفران چهار جزو و ناردین سه جزو و خستهٔ تمر محرق دو جزو سائیده کحل سازند و ترکیبی .... انبات موی مجرب و عجیب‌الاثر است این است که روز یکشنبه شیر عشر در چراغ نو پر کرده و از پنبه نو فتیله نهاده سر آنرا پوشیده بر طاق گذارند و بعد از یک هفته بشب یک شنبه چراغ مذکور را از روغن کنجد خالص پرنموده همان فتیله را بسوزند و دودهٔ آن بستانند و چند روز در چشم

کشند و اکتحال بورق و تخم خرمای سوخته به‌شراب سرد کرده و فقرالیهود ساذج سوخته و اثمد به‌آب کماه پرورده بفحوای حدیث شریف و نخالهٔ طلا و برادهٔ آبنوس یک شبانه روز در شراب کهنه تر کرده خشک نموده کوفته بیخته و حجر الیهود بخون خفاش ... و مگس سوخته و صمغ بطم و مصطکی و شیاف مامیثا و زیت که سلخ الحیه در آن انداخته چهل روز در آفتاب آویزند و بسرگین خروس سوخته و کذا ادخنهٔ بعض ادویه .... صنوبر و راتینج و بطم و مر و میعه و قطران و زفت و صمغ صنوبر بر منبت شعر هر واحد مانع تناثر شعر و منبت آن است و طلا تخم خرمای سوخته سوده به روغن آس آمیخته و کذا زوفای رطب ...بنج و جعدهٔ جبلی و سرگین موش به روغن سوسن سرشته و کذا شحم اوز و کذا زردی بیضه و کذا عصارهٔ بابونه بر منبت شعر همین اثر دارد و آنچه به‌سبب فساد کیفیت مادهٔ غذای شعر باشد ... و سر به مطبوخات و حبوب مخرجهٔ صفرا و سودا و رطوبات فضلیه به‌حسب هر واحد نمایند پس تعدیل مزاج و تدهین راس بادهان اغذیهٔ ملیمه مثل روغن بنفشه و کدو کنند و بعد از آن اکحال منبت .... مذکور شد بکار برند و کحل بنفسجی و شیاف کندر نیز در انبات شعر اهداب مفید است و کذا O سنبل‌الطیب تنها و به‌آب کشنیز مجرب و همچنین حجر ارمنی با لاجورد یا شنج سوخته بر بیخ مو مالیدن خستهٔ خرمای سوخته سه درم و ناردین دو درم اکتحال نمودن و O بمگس که سرش دور نموده خشک کرده باشند نیز مفید است و فندق سوخته سائیده بشحم بز یا خرس سرشته طلا نمودن ... و مسود آن است و اثمد مشوی قلقطار زاج محرق مساوی یا هر سه بعسل سرشته سوخته سائیده در چشم کشیدن نافع و هلیلهٔ سیاه مازوی سبز سوخته به سرکه طلا کردن برای انتثار .... جذام باشد نافع است و اگر بادام تلخ و شیرین هر دو بسوزند و خاکستر آنها مساوی بگیرند و خاکستر برگ خشک آزاد و درخت و انزروت سوخته هر یک یک درم و شادنج عدسی .... فنجنکشت سوخته دو ثلث درم و اقلیمیای فضه دو درم همه را سائیده بحریر بیخته پس لادن مثل مجموع ادویه داخل کرده سائیده بزهرهٔ نر گاو سرشته شیاف سازند و خشک کرده به شیر بز حل کرده در هر چشم سه میل بکشند مابین هر میل راحت داده پس بحمام داخل شوند و روی به‌آب گرم بشویند از هر سبب که باشد موی برویاند طبری گوید که اگر علامت اختلاط ... محترق یافته شود تنقیه بدن به مطبوخ هلیله یا به مطبوخ افتیمون و حجر لاجورد و حجر ارمنی نمایند و فصد باسلیق و صافن و قیفال کشایند به‌حسب واجب و احتمال قوت اگر مانعی نباشد .... بتعدیل مزاج باغذیهٔ محموده مؤلد دم رطب و بعد از آن حجر لاجورد مغسول دو درم لادن سیاه خوشبو حجر ارمنی هر واحد یک درم حنای محرق دو ثلث درم نرم سوده بحریر بیخته صبح و شام .... و اگر ماده متغیر بمراریت بحدی شده باشد که آنچه قی نماید و یا از دهان مریض آید تلخ باشد و در دهان و کام تلخی بسیار یابد استفراغ آن بنقوع صبر نمایند و هر شب وقت خواب دو درم اسبغول .... گل خالص بیاشامند و مقعد او را به روغن گل

گرم تکمید نمایند و آشامیدن ماءالشعیر و تدبیر مرحب لازم گیرند و چون دانند که مرۀ صفرا زائل گردید در چشم او چند روز متوالی شیر دختران .... مکرر به‌آب نیم‌گرم تکمید چشم نمایند و استعمال ماءالجبن به روغن باذام نافع است باین طور که بوزیدان تودری هر یک پنج درم تخم خشخاش سفید ده درم تخم خرفه نشاسته صمغ بادام مغز بادام .... درم همه را سوده سه درم آنرا بر سی درم ماءالجبن ریخته با سه درم روغن بادام شیرین بیاشامند و تا دو ساعت کامل صبر نمایند پس پانزده درم سکنجبین بزوری بیاشامند .... و چون بدین طریق استعمال نمایند مزاج باعتدال می آید و مو میروید و اگر احتیاج باعانت طبیعت روئیدن مو باشد به روغن لادن مخلوط به‌آب برگ بید و لعاب حلبه **448** تمریح موضع نمایند و اگر باین تدابیر مو در روئیدن تاخیر نماید علیل باغذیه مقویه مثل کبه‌آب و ماءاللحم تغذیه کند و جماع ننماید و حرکت زیاده از قدر عادت کند و به‌آب گرم که در آن بیخ هلیون و تخم پیاز جوشانیده باشند شستن موضع لازم گیرند و اگر به‌سبب خلط بلغمی باشد به‌مسهل و حب ایارج و حب اصطمخیقون یا حب اسطوخودوس تنقیه کنند و حجر لاجورد و حجر ارمنی کبریت سوخته سم بز سوخته سرمۀ اصفهانی حنای سوخته مساوی نرم سوده اکتحال نمایند و چون مو بروئیدن ابتدا نماید اندک آب بادیان مروق برین کحل افزوده بسرشند و خشک نموده سوده استعمال نمایند و اگر مو قدری برآمده توقف نماید و بحد طبعی بلند نگردد و اندک زهرۀ گاو بر آن بمالند و در جمیع تدابیر مذکوره مریض از اغذیۀ مؤلد خلط محدث آن علت اجتناب نماید و تمر قندی در قرابادین .... گفته که علاج ریختن اشفار که به‌سبب داءالثعلب باشد آن است که میل را در آب پیاز فشرده فرو برند و بر موضع آن هر روز چند مرتبه بمالند و طلا نمایند باطلیۀ مختصه بداءالثعلب **علاج انتثار اهداب به‌سبب موضع** آنچه سبب کثرت رطوبت مرخیه موجب اتساع مسام و منافذ اهداب باشد و علامات غلبۀ بلغم مدرک گردد استفراغ به‌مسهل بلغم و ایارجات و حبوب و تدبیر مجفف و ریاضت شاقه و .... تقلیل غذا و اکتحال بآنچه باعث تدمیع و امتصاص و استفراغ بلغم گردد مانند شیاف احمر حاد و اخضر حاد نمایند و ایضاً برای اتساع ثقبۀ اهداب هلیلۀ کابلی آمله هر دو سوخته آس محرو .... بحریر بیخته اکتحال نمودن مفید است و آنچه از ضیق مسام جلد باشد مکرر بحمام روند و روغن بنفشه و روغن بادام بر چشم گذارند و نطول بمرطبات مثل روغن بنفشه و روغن نیلوفر نیم‌گرم بر چشم نمایند و آنچه از جدری یا جراحت یا حرق نار افتد بسوی بیخ اهداب نظر کنند اگر جلد محترق و مسام منعدم شده باشند لاعلاج بود و اگر مسام فاسد و جلد محترق نشده باشد بر .... بسوزند و خاکستر او و خاکستر قیصوم و گل ارمنی سوخته هر واحد یک درم فرفیون تازه دو حبه شادنج عدسی پنج درم باریک سائیده بیخته اکتحال خفیف بدان نمایند حتی که بمیل مانند .... متعلق گردد پس اگر ازین کحل متغیر گردد استعمال او ترک کنند و تبرید چشم او به شیاف ابیض و برود بنفسجی نمایند أ به‌سبب تاکل و سلاق باشد

تدبیرش مسطور شد وبعد استعمال ادویه و شیاف دیزج بحجر ارمنی اکتحال نمایند که بسیار نافع است انتثار حادث از خلط حادر او مصلح خلط و مقوی عضوست و شیخ میفرماید که اکتحال بسرگین موش محرق و غیر محرق بعسل و .... برای انتثار سلاقی نافع است و محلل خلط ردی جفن است و آنکه برای ریختن مژه که با سرخی و خارش شدید و تاکل اشفار باشد بتجربه رسیده این است که انار را با جمیع اجزای او در سرکه .... تا مهرا شود در موضع علت بچسبانند و بعضی گویند که این دوا از مسکنات حدت صفرا و منبت اهداب است و این کحل تالیف حکیم کبیر علی خان از مجربات است خستهٔ خرما خستهٔ هلیله زرد هر دو سوخته سنبل‌الطیب حجر لاجورد شسته هر یک سه ماشه حضض چهار ماشه به‌آب کشنیز سبز صلایه کرده بکار برند و اقلیمیا قلقطار زاج مساوی سائیده نیز معین روئیدن اشفاراست و بقول ایلاقی زبل الفار سرگین بز خاکستر قصب مساوی اکتحال کردن نافع است و اگر در اجفان غلظ باشد آنرا زائل کند و اگر اثمد رصاص محرق مکد نیم درم توبال ... زعفران گل سرخ مرمکی سنبل‌الطیب کندر دارفلفل مکد ربع درم خستهٔ خرمای سوخته سه چند جمله ادویه سائیده به روغن بلسان آلوده استعمال کنند شعر برویاند و اصلاح چشم طفل و غیره .... علی بن زید گوید که چون انتثار اهداب دوام یابد مؤدی بنا صور می‌گردد و بس است که در بینی سوراخ میکند و از آن ریم بر می آید و ایضاً امین الدوله گوید که در علاج آن تاخیر ننمایند که مزمن گردد مؤدی بنا صور می‌گردد و در کتاب الرحمه مسطوراست که اگر رصاص را با روغن زیتون یا روغن کنجد بر سنگ بسایند تا که روغن غلیظ گردد طلا نمایند موی پلک و ابرو و غیره بروید **شعر منقلب و شعر زائد** شعر منقلب آن است که موی مژه بر موضع خود بروید و سر آن واژگون بسوی داخل چشم باشد و هنگام حرکت پلک در چشم بخلد و از آن اشک بر آید و بدان سبب چشم ضعیف .... قبول مواد گردد و از آن سبل و دمعه و حکه و حمرت و نخس و ضعف بصر عارض شود و شعر زائد آنکه موی زائد در باطن جفن اعلی ابد غیر موضع مژه بروید پس اگر مستقیم بسوی چشم .... در چشم بخلد و ضرر ببصر رساند و اگر منقلب بطرف بیرون باشد مضرت کثیر ببصر نرساند بلکه بر حدقه آویخته بود و هنگام رؤیت اشیا بر ظاهر آنها خطوط سیاه دیده شود و .... تولد شعر منقلب و زائد کثرت رطوبت عفن غیر شدید الرداءت و بی حدت و لذع است که در جرم پلک و نزد اشفار جمع گردد و بعضی سببش کثرت ابخره ردیه متولد از رطوبات عفنه ... در جفن و بعضی رطوبت فاسد غیر عفن نوشته اند و اکثر بصاحبان امزجهٔ رطبه و پیران و در زمستان و بلدان رطبه بهم میرسد و عسرالبرء و موروثی بود و بیشتر در جفن اعلی می افتد و بقول ..... سبب شعر منقلب اکثر غلبهٔ یبوست است یا رطوبت یا کجی ثقبهٔ مسام بحدی که نفوذ ننماید در آن باستقامت علاج بعد از نضج ماده تنقیه بدن و دماغ به‌مسهل و حب ایارج یا به مطبوخ افتیمون و حب قوقایا و حب اصطمخیقون و یا به مطبوخات دیگر بسر دارو مثل تربد و غاریقون و ایارج

فیقرا هر یک نیم درم نمایند و اگر مزاج گرم باشد به‌مسهل آن .... تنقیه کنند و اطریفل و مربای هلیله و هلیلهٔ زرد با شکر و اسطوخودوس بخورانند و غراغر و سعوطات و مضوغات مثل غرغره به‌ایارج فیقرای محلول به‌آب گرم و سعوط فلفل و کندش و مضع .... **449** و قرنفل و جوزبوا در مزاج باردهٔ هلیله زرد و کابلی در مزاج گرم و ریختن آب او از دهن به‌عمل آرند و گویند که فصد عروق راس در جمیع انواع نافع است و بهر تقویت سر و چشم و تحلیل رطوبت عنبر ببویند و اصلاح غذا و تقلیل آن نمایند و از تناول مرطبات مانند امراق و فواکه رطبه و اغذیهٔ غلیظه و آشامیدن آب بسیار و امتلا و تخمه و جماع احتراز کنند و بعد از تنقیه برای تحلیل رطوبت موجب مرض اکحال حاده منقیه جفن مثل باسلیقون و روشنائی و شیاف احمر حاد و اخضر حاد و دیزج استعمال نمایند و نسخهای آنها در امراض چشم مسطور شدند و اگر با آن دمعه یا اخلاط فاسده باشد شیاف ابلیجی بکار برند و اگر ابقر و ربع وزن آن اثمد هر دو را سائیده اکتحال نمایند نفع بلیغ نماید و اگر توتیا سه جزو افیون هفت جزو حضض پانزده جزو شکر بست و یک جزو بعسل و سرکه در ظرف مس با چوب مغیلان بسایند و شیاف ساخته استعمال نمایند برای این مرض و اکثر امراض چشم مفید است و اگر نوشادر ایلوه گیر و گل چمیلی منسل کنبری سجی لوته از هر یک یک ماشه خوب سائیده مثل سرمه در چشم کشند پربال و نیز بآهنی را مفید و مجرب است و اگر زلوی کلان یک عدد بگیرند و بر زمین بگذارند که روان گردد پس سر و دم آن از هر دو نر انگشت پخش نمایند تا بمیرده در افتاب خشک کرده در پنبه پیچیده فتیله سازند و در چراغ روغن سیاه انداخته بیفروزند و کاجل آن گرفته در چشم کشند در منع روئیدن شعر زائد و ریزانیدن آن مجرب بعضی اطباست پس اگر این تدبیر کفایت نکند موی را برکنند و بنوشادر بخارند و شیر انجیر و خون ضفدع سبز یا خون قراد شتر یا خون قراد سگ بر موضع نتف بمالند و طلا کنند و طلای خون قنفذ و زهرهٔ آن خشک کرده به‌آب دهن صائم حل کرده و یا جندبیدستر افزوده هر سه مساوی گرفته به‌آب دهن روزه دار سرشته نیز مفید است و کذا زهره خاناالادن و زهرهٔ کرکس نافع و گاهی ازین جمله زهرها و خون قنفذ و جندبیدستر شیاف بشکل فلس ماهی ساخته و در سایه خشک نموده وقت حاجت به‌آب دهن روزه دار یا شخص ناشتا حل نموده استعمال مینمایند و نیم ساعت صبر می‌کنند و از معالجات جید آن است که زهرهٔ قنفذ و خاکستر خاناالادن و جندبیدستر اجزای مساوی نرم سوده بخون کبوتر سرشته قرص سازند و استعمال نمایند و کذا زهرهٔ کرکس با خاکستر مذکور یا با نوشادر یا به‌آب گندنا خصوصاً که بر آتش چند جوش خفیف داده باشند و اگر رماد صدف باشد بهتر است و ایضاً منحالهٔ حدید زنگ خورده به‌آب دهان بر موضع نتف طلا کرده یک ساعت بگذارند و همچنین هفت مرتبه متواتر طلا کنند بسیار مفید است و اگر بعد نتف مو افیون زعفران در خون فاخته سائیده طلا کنند یا بیضهٔ مورچگان مالند مانع انبات شعر گردد و خاکستر سم خر به‌آب

گندنا یا قطران و یا زهرۀ هدهد و خاکستر ماذریون همین منفعت دارد و اشق سوخته و غیرسوخته بسرکۀ کهنه حل کرده بر موضع نتف شعر طلا کردن مجرب است و یا سهاگه ارتلیه باریک سائیده در آب لیموی کاغذی تر کنند وقتیکه آب لیمون خشک گردد سهاگه را باریک سائیده بعد از آنکه موی را کندیده باشند بانگشت بمالند و اگر زبد البحر بلعاب اسبغول سرشته طلا نمایند تخدیر موضع و منع انبات شعر کند و اگر موی را بکنند و فی‌الحال خون اشتر و روغن کچله بر آن مالند و تکرار عمل نمایند همین عمل دارد و یا زعفران یکمثقال کافور نیم دانگ سائیده بعد از قلع مو بر آن موضع ضماد کنند و طلای خون ضفدع سبز خون کنۀ سگ خاکستر ماذریون در هم آمیخته نیز نافع است و کذا طلای موضع نتف شعر زائد را بخون حربا و خاکستر زلو به سرکه آمیخته و زهرۀ کفتار و خون یربوع و شیر سگ و آب شاهتره بصمغ آمیخته و مغز سر خفاش و خون جردان و قنه به مطبوخ که مثل عسل گردد هر واحد مانع انبات شعرست و کذا اکتحال آبنوس و خون خرس خشک کرده سائیده و زلو در کورۀ رصاص نهاده تا آنکه بمیر و به‌عده سائیده هر واحد بعد نتف شعر مفید اقوال مجربین شریف گفته که را سخت را گرم کرده هفت بار در آب کشنیز سبز سرد نمایند و باریک سائیده از پارچه گذرانیده شعر زائد را برکنده خوب بمالند که دیگر بار عود نمیکند و مجرب است و سویدی گوید که اگر صدف بزرگ در کوزه کرده گل حکمت نموده سوخته بر شعر منقلب مکرر بمالند موی را بسیار باریک نماید که نخس نکند و مجرب من است و گویند بعد نتف مو نوشادر بزهرۀ بز مخلوط کرده در چشم کشند و ذرور برگ سوسن سفید نیز مفید گفته اند و حکیم علی در مجربات خود می نویسد که بعد کندن موی زاج سائیده با توتیا و زنگار با هم سائیده و یا زرنیخ سوده بمالند و اگر وزغه در سفال آب نادیده بسوزانند و خاکستر آن بپاشند در منع برآمدن موی بغایت قوی بود و گویند که اگر در یک سیر سرکه دوازده عدد دیوچه اندازند و در شیشه کرده زیر سرگین اسپ دفن کنند و بعد چهل روز براورده موی چشم و دیگر جای برکنده سرکه مذکور را بمالند باز موی برنیاید و جالینوس گفته که اگر صدف صغار سوخته سائیده بقطران آمیزند و بر موضع نتف شعر طلا کنند دیگر نروید و مجرب است و ثابت ابن قره گفته که علاج غریب آن است که ازضه و نوشادر و سم خر سوخته مساوی سوده بسرکۀ کهنه بسرشند و بعد نتف بر موضع آن طلا نمایند و شیخ این را مجرب نوشته و بقول صاحب حاوی صغیر صدف محرق و مصطکی و قطران مساوی کوفته بیخته با شراب انگوری آمیخته سائیده اکتحال نمودن نفع بلیغ می نماید و میوقوملوس گوید که موی زائد در روز پانزدهم یا بیستم برکنند و در ساعتی که شعر زائد را قلع نمایند و یا هفت عدد زالو را در کوزهگلی سوخته خاکستر آنرا سحق نموده اکتحال نمایند که دیگر نمیروید و طلای شحم افعی بعد نتف مو بالخاصیت مانع نبات شعر نوشته اند و طبری از بعض متقدمین نقل کرده که اگر موی زائد از منقاش طالیقون نتف نمایند خاصیت اوست که دیگر بار نروید و بعد از آن

کحل توبال که از روسختج طالیقون و توبال حدید و حجر معروف بباد زهر و یا عوض او حجرالمسن سوخته و خاکستر پوست بیضۀ مرغ و صدف سوخته و توتیای کرمانی و سرمۀ اصفهانی مساوی سوده بحریر بیخته ساخته باشند اکتحال نمایند که بتجربه رسیده و چنین گفته که موی زائد و منقلب از منقاش مذکور روز یکشنبه **450** قبل آفتاب در اول ماه برکنند پس آن موضع بزهرۀ بز بمالند که دیگر بار عود نمیکند و شیخ داود گفته که هر گاه علت کهنه گردد ادویۀ وضعیه کمتر نفع میکند و اما قبل از آن اکثار آنها مع توالی استفاده فائده میکند و این شیاف موم ضفدع کثیرالنفع و مجرب است بگیرند خاکستر صدف زاج محرق علیق محرق هر واحد یک جزو صبارۀ اقلیمیای ذهبی سفیدۀ ارزیز هر واحد نیم جزو آرد باقلا ربع جزو آرد باقلا ربع جزو پوست بیضۀ .... مروارید محلول هریک عشر جزو خوب بسایند و بخون ضفدع و قطران و آب ملج صباره شیاف سازند و خشک کرده بعد نتف مکرر استعمال نمایند و گویند که دلک بعصارۀ بنج و خون سنگ پشت و خون ... مع خاکستر ماذریون نیز نافع است و اگر ازین تدابیر فائده نشود پلک را برداشته موی زائد را یک به یک بکنند و بیخ آنرا بسر سوزن باریک که سر آن کج بود و اگر سوزن از طلا باشد بهتر بآتش گرم نموده داغ دهند و در یک نوبت دو یا سه مو را داغ نمایند و باقی را بگذارند تا موضع داغ آن چاق شود پس بهمین طور باقی را داغ نمایند و در آن هنگام چشم را از خمیر سرد نموده پر کرده .... تا گرمی به‌چشم نرسد و بعد از داغ بسفیدۀ بیضه مرغ و روغن گل موضع نتف را طلا کنند و در چشم چکانند و گاهی دو سه بار حاجت تکرار داغ افتد و بعد از آن دیگر عود نمی نماید و اگر موهای بسیار صاحب آن از تشمیر نجات می یابد و الا تمام عمر در اذیت می باشد و تشمیر قطع جلد باطن جفن است و دوختن آن موضع و گاهی شعر منقلب را برداشته بمصطگی یا راتیانج یا صمغ یا دبق یا اشق یا .... و یا قنه یا فقر الیهود یا صبر و انزروت و کتیرا و کندر محلول بسفیدۀ بیضه با موهای زبعی می چسبانند و بعضی علاج آنرا بشش قسم تقسیم نموده اند یکی اکتحال باکحال ماده بعد تنقیه دوم قلع موسوم داغ آن .... پنجم التصاق با موهای طبعی و این همه مسطور شد ششم نظر شعر و طریقش در اکثر کتب مسطور است و در آن کلفت بسیار و ازالۀ مرض غیر متقین بود ازین جهت ترک ذکر آن را نسب .... **التصاق اشفار** یعنی بهم چسبیدن مژگان و سببشرطوبت غرویه است و اکثر این علت با رمد عارض می‌گردد و عرض آن باشد و بعد از رمد نیز حادث شود به جهت اند .... مادۀ نضیجۀ منعقده و غرویه بسوی جفن علاج انزروت به شیر خر پرورده و نبات سفید از هر واحد یک جزو کف دریا ربع جزو باریک سائیده بر موضع آن بپاشند **بیاض اهداب** یعنی سپیدی موی مژگان و آن مضاد و مضعف بصر است و سببش زیادتی رطوبت لزج است به جهت کثرت بلغم و برودت مزاج و بعضی سببش غلبۀ یبس نیز نوشته اند و فرق فیمابین از وجود آثار ... در رطوبی و لاغری و خشکی جفن و باریکی مو در یبسی توان کرد و گویند که این

بیاض بالطبع عارض نمی‌گرددو چنانکه باقی موهای بدن را عارض می‌شود بهر آنکه به‌سبب صلابت و قوت محل غرس آن رطوبات مشـ.. کمتر قبول می نماید علاج در بلغمی نضج به‌مسهل بلغم و حب ایارج و شبیار و تنقیه بدن و سر نمایند و در هر هفته یکبار تنقیه کرده باشند و بعضی گویند که تنقیه بهلیله کابلی و غاریقون و ایارج ... بعد از نضج تام و بعد از آن تا پنج روز تناول اطریفل شش درم وقت خواب و غرغرا به‌ایارج فیقرا و مضغ مصطگی و قرنفل مفید است و مداومت زنجبیل مربی و هلیلهٔ مربی و اطریفل با ..... و اجتناب نمایند از تناول امراق و فواکه رطب و بقول حاره مانند تر و تیزک و صعتر و پودینه و جماه البان بسیار مضراند و شقایق النعمان تنها یا به زیت یا پیه بز سوده بر هدب بمالند و یا حلزون را با .... که در جوف آن است سوخته و یا فندق سوخته بشحم خرس و پیه بز صحرایی سرشته بر اشفار بمالند و گویند که چون بندق را با پوست او سوخته باریک سوده بر یا فوخ طفلی که مژگان او سفید باشد بمالند و بقول انطاکی اکتحال بخستهٔ خرمای سوخته منبت و مسود اشفارست و بعضی گویند که اگر حجر البقر را سوده به‌شراب سرشته بر موضع بیاض جفن طلا نمایند موی سیاه برویاند و اکتحال بزهرهٔ کلاغ مخلوط بز .... موی مژه را سیاه می‌گرداند و میل را بکحل روشنایی آلوده بر اشفار مالیدن تحلیل رطوبت میکند و رطوبتنچه از یبس باشد در ترصیب مزاج و فربهی بدن کوشند بنوعی که در امراض یبسی بارها ذکر یافته و بشقایق النعمان اهداب را خضـ... **عزب** و ان ناصورست که در گوشهٔ چشم جانب بینی افتد و اشک بی اختیار آید و بقول بعضی عذب خراج کوچک است که در ماق اکبر بهمرسد و چون منفجر شود اکثر ناصور گردد و بعضی گفته اند در حقیقت خراج و بثره موق اکبر است قبل از انفجار و گردیدن ناصور و استعمال لفظ عزب بر ناصور مذکور بطریق مجاز است و اولی بعکس این است به جهت عدم شهرت اسم خاص سوای عزب برای ... به خلاف خراج که قبل از انفجار و گردیدن ناصور آنرا خیلوس نامند و جالینوس اطلاق اهم دبیله برین خراج نموده و هر چند فی الحقیقه دبیله نیست و هم او گفته که گاهی در ماق چشم خراجی عارض می‌شود چون انگشت بر آن گذارند غائب گردد و چون بردارند عود نماید و رنگ آن همرنگ جسد بود و ورمی که آنرا خیلوس نامند نوعی از آن است که سیلان می یابد آنچه در آن است بسوی بینی خصوصاً .... بانگشت بمالند و نوعی از آن است که سیلان نمی یابد آنچه در آن است بسوی انغف و چون سیلان نیابد متعفن گردد بطول زمان و بمنزلهٔ ناصور شود بالجمله سببش وقوع ورم یا بثره است در موضع .... انصبه‌آب مادهٔ بورقی حاد ردی‌الکیفیت از سر بسوی آن موضع و اجتماع و تقیح و تفجر آن و بیشتر این مرض امزجهٔ رطبه و صبیان را در ربیع و بلدان جنوبیه بهم میرسد و او یا از خارج موق .... اسلم است و یا از تحت جلد یک جفن یا هر دو و گاهی منفجر می‌گردد و بجانب بینی از ثقبهٔ که در میان بینی و چشم است و گاهی منفجر می‌شود از زیر جلد بینی و گاهی انفجار می یابد بسوی چشم **451**

و آن ظاهر بود و بعضی غائر بباطن و گاه منفجر و گاه غیر منفجر می‌باشد و آنچه منفجر بود سبب آن ماده غلیظ متحجر است و گاهی در چرک آن خباثت بحدی می‌باشد .... عضاریف چشم را فاسد می‌گرداند و میخورد و از فشردن آن چشم پر از چرک گردد و بعد انفجار آن خراج التحام او مشکل است و از علامات عزب است که چشم بچسبد و نزد .... امتلای آن از مده شبیه بورم کوچک ظاهر شود و آنچه از آن وهن ظاهر دارد سیلان می یابد از آن چرک و فاسد می‌گرداند لحم را و آنچه انفجار او از ذاخل باشد از چشم رمص شبیه بمده یعنی سفید .... معتدل القوام مندفع گردد و از فشردن جفن اسفل چرک و صدید جوشیده برآید و چشم از چرک پر گردد و بس است که چشم را فاسد گرداند بدوام ابتلای مده و آنچه از زیر اوست ....جفان بود فاسد گرداند غضاریف آنرا و از نهادن انگشت بر پلک مانند ریم بیرون آید و آنچه بسوی بینی نفوذ نماید از منخرین یا از دهان مده بر آید و برآمدن هوا از موضع ناصور هنگام بند کردن بینی و حصر نفس نیز از علامات نفوذ اوست و بس است که به‌سبب خباثت شدید تمامی استخوان مبنی را فاسد و سیاه گرداند و بخورد و آنچه از آن سیلان می یابد بسوی چشم عارض می‌گردد ... در چشم وجع بدون سببی و سیلان اشک از ماق و چون بفشارند چرک از ماق برآید و آنچه در ظاهر بود حجم آن محسوس می‌گردد و آنچه غائر بباطن باشد ورم آن بلند نمی باشد و ....که ..... بود و بمشارکت آن چشم پیوسته دردمند باشد و عراب کثیر العمق غائر فاسد می‌گرداند استخوان او نشان ضماد استخوان آن است که چون گوشت آنرا جدا کنند و بر استخوان میل بکشند آنرا درشت ... زیرا که شح استخوان .... به میل بر آن می خیزد علاج اگر چه علاج این مرض به جهت رقت لحم ماق در رطوبت عضو و بودنش ممر فضول و دوام حرکت و قوت حمل و عدم محل ادویه قویه دشوار است لیکن سزاوار آن است که ممل نگذارند بلکه تحمل از استحکام مبادرت به علاج او نمایند و تنقیه بدن و دماغ و ناحیه چشم از مادهٔ فدئهٔ آن به فصد سررو و مجامعت قفا میان دو شانه و مسهل و حب ایارج و قوقایا و اوغاذیا کنند و خوردن ایارج فیقر چند روز بهم بعد 1 عام کثیرالنفع است و بعد از آن اطریفیلات و هلیله مربی و مانند آن بخورانند و استعمال غراغر و سعوطات بسیار نافع است و اگر ماده حاد باشد بعد از فصد و نضج به مطبوخ معتدل مثل طبیخ بنفشه و غیره مسهل و حب هلیله دهند یا طبیخ فواکه و قرص بنفشه تنها تنها یا به‌ایارج فیقرا استعمال نمایند و اصلاح و تلطیف غذا کنند چنآنچه قانون علاج قروح بر اهدام است تا که فضول و رطوبات کم گردد و قبول اندمال بآسانی نمایند و از جمیع اغذیه غلیظهٔ مبخره بسوی سر اجتناب واجب است و در ابتدای خراج پیش از انفجار شیاف ... و زعفران و مر و صبر و صدف سوخته جمله یا هر چه از بنا میسر آسوده به‌آب کاسنی صحرایی یا باغی یا گلاب سرشته طلا نمایند و یا زاج بعسل یا اشق و مویزج بعسل بر آن گذارند و ایضاً .... قلیل است استعمال نمایند تا باشد که ازین تدبیر ورم بازمانده اگر

ماده جمع شود و درد .... پیدا کند محتاج نظر خراج باشد درین ...ورت کند روز زعفران به‌آب حلبه ضماد کنند و بحلبه و تخم کتان طلا نمایند و دیگر ادویه مفجر شده مغز نان گندم مع تخم مر و کوفته مع کندر به شیر زنان و یا زعفران به‌آب تره تیزک و یا مرصاف ثلث وزن آن صمغ عربی بزهرهٔ گاو سرشته بر آن بچسبانند و حرکت ندهند تا آنکه جدا گردد و ضماد انجیر مع نطرون قوی ترین مفجرات است و عنب‌الثعلب را سوده جوشانیده و ضماد کردن عزب را منفجر نماید و اگر مغز نان گندم آمیزند بهتر باشد و اگر کرسنه کوفته با عسل سرشته بر نهند نضج و انفجار عزب نماید و کذلک کندر با سرگین کبوتر سرشته و کذا زاج سوده و سکبینج به سرکه حل کرده ...بولس حلزون مرمکی صبر هر سه مساوی سوده مکرر طلا کردن افضل علاج عزب است قبل انفجار و بعد او و اگر اظفار الطیب عوض حلزون گیرند نیز در عزب پیش از انفجار و بعد از آن .... و معمول استاد مرحوم است و اگر خراج صلب و غلیظ باشد و منفجر نگردد بر آن گندم یک جزو تخم حلبه نیم جزو تخم مر و یک نیم جزو کوفته در آب بپزند تا مهرا گردد و مثل هریسه شود ... بر آن قدری شیر تازه دوشیده بریزند و بر هم زنند تا مانند مرهم گردد بر صلابت بر آمده ضماد نمایند که منفجر گرداند و اگر قوی تر خواهند ادویه را در شیر بپزند و شهد خالص .... اضافه کنند و همین معمول است و الا بآهن بشگافند پس فتیلهٔ مرهم زنگار نهند و بعد نقای آن ادویه مجففه استعمال نمایند و رازی گفته که من معالجه نمودم عزب را اولاً بآنچه معالجه نمایند ورم را از ردع و تحلیل و اگر ازین فائده نشود معالجه نمایند بچیزی که باعث انفجار گردد و چون منفجر گشت معالجهٔ قرحه ادویه و به نحوی که در به‌آب قروح مسطور گردد و اطبا استعمال مینمایند در آن مامیثا و زعفران و برگ سداب به‌آب رماد و صدف محرق با آنچه در جوف اوست و مر و صبر و در مقام دیگر گفته عزب مادامیکه خراج باشد یعنی ورمو تفتیح نیافته معالجه ... الزبخ و دو مبرد و مانند آن از اشیای قوی‌التحلیل نمایند و چون منفجر گشت معالجه بمر و اقاقیا و زنگار و انزروت و مانند آن نمایند و چون مزمن گشت بداغ و نقب و قلقدیس ...یند تا آنکه عظم را فاسذ نگرداند و جالینوس در کتاب معالجات گفته که گاه بر می آید نزد ماق اکبر خراج کوچکی و بسیارست که منفجر می‌گردد بدون لذع و این بناحیه چشم باشد و لهذا دشوارست بر آن و لیکن سزاوارست که مبادرت نمایند در مداوای آن به ادویه ضعیفه که سودی نمی بخشد و لهذا بطول می انجامد بالجمله بعد از آنکه عزب .... گردد و قانون علاج او آن است که اولاً تنقیه نمایند پس متوجه معالجهٔ قرحه گردند و آنچه عزب را تنقیه می دهد آن است که بگیرند دو رگ باطن قصب یعنی آنچه در میان نی نزدیک بندگاه **452** مثل پنبه سفید می‌باشد خصوصاً رگی که قریب به بیخ آن است و غلیظ تر بود و در عسل فرو برند و برآورده بر عزب نهند که تنقیه آن کند پس موضع را باسفنج در ماءالـ.. بشویند و باشد که دیگر بار این رگ میانهٔ نی خشک باریک سفوف کرده پاشیدن کفایت کند و خبازی و نمک خائیده بر

غرب نهادن بتکرار نیز ناصور را پاک کند و اگر ... آن باشد برگ خبازی تنها بر آن نهند و یا صبر مصطگی دم‌الاخوین انزروت سرمه شب یمانی هر واحد یک جزو کوفته بیخته به‌آب کاسنی بری حل کرده بعد افشردن عزب در چشم ... سه قطره که فاصله میان هر قطره یک ساعت زمانی باشد و در بعضی نسخه گلنار یک جزو نیز داخل است و گفته که ادویه را خشک سوده موضع منفجر را بدان .... و یا سفیداب قلعی گلنار فارسی هر یک دو درم دم‌الاخوین مر صاف هر یک یک درم انزروت به شیر خر پرورده یک نیم درم کندر نیم درم کوفته بحریر بیخته خوب سحق نموده عزب ذرور نمایند و رفاده بر آن بندند و یا شیاف عزب به شیر دختران حل نموده در موق سه قطره بچکانند و فیما بین این قطور و ذرور زمانی صالح فاصله باشد و .... از پنبه کهنه پاک کنند و مونگ را خائیده یا پر سیاوشان را خائیده بر آن بندند و استخوان سر گربه که در زمین نهایت چهل روز دفن کرده باشند سائیده ذرورادویه استخوان سوخته سر انسان نیز مفید بود و آب برگ تورئی خصوصاض جنگلی در ناصور انداختن بغایت نافع است و ذرور بابونه نیز برای عزب منفجر مجرب نوشته و یا زرنیخ .... کودک بسایند و خشک کرده باریک سوده در ناصور افشانند بعد افشردن و پاک کردن آن و یا عسل و زاج و یا آس و یا صمغ بطم و بزر کتان سائیده فتیله ساخته و یا نطرون هر واحد نیم درم کندر و مر هر واحد یک درم سوده در عزب پر کنند و ضماد خاکستر چوب انگور بعسل آمیخته و یل نیلوفر تنها یا به سرکه سرشته و یا جاوشیر و روغن جوز و یا بارتنگ مخلوط کرده بیخ کبر و یا عصاره برگ او و یا آرد خندروس به‌آب پخته نیز نافع عزب است صفت شیاف عزب که در ناصور گوشه چشم و دیگر جاها نیز معمول است صبر کندر انزروت گلنار سرمه شب یمانی هر یک یک درم زنگار دانگی و نیم به گلاب شیاف سازند و در مجموعه بقائی وزن صبر و کندر هر یک درمی و دیگر ادویه هریک نیم درم و زنجار ربع درم است وقت حاجت ناصور را خوب بیفشارند تا ریم از آن خارج شود پس بیمار را بر خلاف جانب ناصور بخوابانند و شیاف را در آب حل کرده دو سه یا چهار قطره در ماق چکانند .... زمان صالح متخلخل دارند پس علیل را سه ساعت بر همان هیئت گذارند و هر روز این علاج را اعاده کنند تا حدیکه از فشردن چیزی برنیاید و در مقام دیگر تحریر کرده که چون در عرصه ده روز .... بکشند زرداب و ریم را که از پیغوله چشم بر می اید دور کند و بقول سید جرجانی آب سداب تازه به‌آب انار ترش آمیخته چکانیدن بغایت مفید است و مواظبت بر آن زائل میکند عزب را سداب تر یا خشک به‌آب انار ترش سائیده فتیلهٔ آن بسوراخ عزب بعد پاک کردن از ریم فرو برند که اندمال و اصلاح لحم میکند لیکن در ابتدا سوزش می آرد و بعد از آن نمیکند و فتیله را از زنگار و اشق نیز نافع و نهادن مر تنها مفید بود و زردچوب یک جزو نانخواه دو ثلث جزو سوده پاشیدن مجرب است و بعضی نانخواه نیم جزو نموده و مر یک جزو افزوده اند و ایضاً دوای مر .... و شب و نوشادر نافع است و از ادویه بالغه زاج و صبر و انزروت و قشور کندر

سوخته و مامیثا مساوی در موق گذاشتن است و صبر تنها قشار کندر به‌دستور و یا شهد خالص را بر آتش غلیظه شود قدری کف دریا و مازو و باریک سائیده آمیزند و فتیله بدان آغشته در ناصور نهند و بقول اطبای هند دو پارچه سنگ جراحت گرفته روغن بید انجیر بر یکی انداخته از ... بسایند چون غلیظ شود بفتیله آلوده در ناصور نهند و ا چند قطره روغن بید انجیر در کتوره پهول انداخته از فوفل مسلم چندان بسایند که رنگ روغن خاکستری و غلیظ گردد ... در ناسور نهند و یا چیکت چراغ که در دیوار می چسبد قدری گرفته بر پارچه نهاده چسبانیده یاشند و یا برگ دهتوره خشک نموده یا گل تنباکو مساوی در روغن گاو حل کرده بکار .... چرک نی قلیان و افیون مساوی سوده بر عزب استعمال نمایند و یا زبان سگ سوخته بلعاب دهن آمیخته طلا سازند و یا گاو زردچوب در روغن جوشانیده و صاف کرده بدارند و قطور سازند و یا .... و پوست انار کوفته بیخته بچسبانند هر گاه دهن تاصور بند شود و ورم کند تخم کنوچه کوفته بآرد گندم آمیخته به شیر دختران یا سیر خر پخته قدری زعفران آمیخته بر وی گذارند یا دیگر.... که مذکور شد استعمال نمایند و بعد کشادن دهن او ادویه مدمله بکار برند و گویند که چون منفجر گردد بفشارند و چرک آنرا بر آرند و پر نمایند آنرا بمغز جوزا الزنج یا به روغن جوز که آنر خاصیت در ازالهٔ آن و ایضاً مر و برگ آس یا دوشاب سرشته خشک می‌گرداند آنرا و شیافی که در آن ذراریح داخل است و در بول صبیان می سایند مجرب بوعلی سیناست انطاکی گوید که آنچه جساً الاجفان گذشت بکار برند و چوب خریق سیاه در آن گذارند و با بابونه بجوز کهنه و آب دهن روزه دار ضماد کنند و از مر و اثمد و آس و شب و نطرون و کندر و زنگار به سرکه یا آب بارتنگ پر کنند و طلا نمایند و اگر عظیم گردد و یا انفجار او بطی شود به طبیخ عدس و ماش یا بزعفران و مویز با آرد جو و پوست خشخاش و حلبه ضماد کنند به‌عده معالجه به شیاف مذکور نمایند که آن مجرب محمد زکریا گفته که صحت غرب بداغ است و سخن در آن خارج از مقصد مگر آنکه من یافتم برای او علاجی که در چند ماه صحت یافت بحدیکه مانند صبح گردید و آن شیاف عزب است که **453** آب حل کرده ناصور را افشرده از چرک پاک نموده سه یا چهار قطره از آن بچکانند و صاحب آن بر آن چشم بخوابد و باید که فاصلهٔ مابین هر قطره زمانی صالح مقدار یک ساعت باشد و روز دیگر نیز .... را افشرده شیاف را در آن بچکانند و همچنین تا یک هفته یا تا زمانی که ناصور را بفشارند و از آن چرک برنیاید و بعد از آن ترک نمایند که تا چند ماه خشک می‌باشد و بهتر آن است که اندازه نمایند .... عزب را بمیلی که بآن حال عمق نواصیر می‌کنند پس بر سر میل پنبه نرم پیچیده و در ادویه فرو برده در آن گذارند خواه دوا سیال باشد یا ذرور خشک و باید که چکانیدن شیاف عزب و غیر ادویه بعد 1 عزب از چرک و گوشت فاسد باشد مثلاً از پنبه کهنه پاک نمایند و لحم فاسد آنرا یا به‌مرهم زنگار دور نمایند اگر متصل باجفان و غائر باشد و یا بقطع از حدید اگر از اجفان جدا بود و غائر

نباشد پس آن را به‌شراب قابض انگوری بشویند پس شیاف عزب محلول به‌آب مازو و یا دیگر ادویه در آن بچکانند و اگر چرک قلیل باشد و بیرون نیاید دو سه روز مهلت دهند تا جمع شود پس بفشارند و بشویند و دوا نهند و چون استعمال دوا نمایند چشم را بعصابه بربندند و مریض حرکت ننماید و بنشیند و لابدست در ابتدای امر جمع کردن باین ادویه دوائیکه در آن قوت قابضه و مقوی اجزای عین باشد مانند زغفران و اشنه و بهر دو فائده یکی تضییق مسام بهر عدم نفوذ مواد بدان طرف بسهولت و منع از انجذاب دوم تقویت عضو برای منع قبول موادی که محلل آنرا جذب کند و این سائر تدابیر در ابتدای انفجارست و علاج مرزمن آن داغ است یا آنچه قائم مقام داغ باشد از ادویه حاده مانند استعمال دیک یر دیک بطوریکه بطوریکه ناصور را بخرقه بخارند و فتیلهٔ مبلول ببول طفل را بدیک بر دیک آلوده در آن فرو برند و یا زنگار را با شنجار و اشق یا به سرکه سرشته بفتیله در ناصور داخل کنند و بعضی گفته‌اند که اگر استخوان را فاسد نگردانیده باشد باین دوا داغ دهند بگیرند خاکستر بابونه خاکستر اکلیل‌الملک خاکستر کرم از هر واحد یک جزو زرنیخ سرخ ربع جزو حضض دو جزو زنگار معمول بپاشیدن سرکه بر مس ربع جزو شادنج یک جزو کوفته بیخته سحق بلیغ نموده بر آن بپاشند و به بندند و گویند که چون کهنه و ناصور گردد علامتش آن است که چون کهنه و ناصور گردد علامتش آن است که چون انگشت بر آن گذارند آنرا صلب یابند که از زیر انگشت نلغزد درین هنگام واجب است که داغ نمایند بمیل مدورالراس اگر از طلا باشد بهتر بود و آنرا در آتش سرخ نمایند به‌مرهم سفیداب و اگر بسوی بینی نفوذ کرده باشند داغ نمایند تا آنکه داغ باندرون بینی برسد پس در آن فتیلهٔ کهنه به‌مرهم زنگار آلوده یک روز داخل نمایند و روز دیگر به پنبه تنها تا آنکه مندمل گردد و از داغ ادویه حاده داغ بآهن اهلم العافیت است و چون عفونت عزب باستخوان رسد و به‌ادویه منتفع نگردد بشگافند و گوشت فاسد مرده را دور نمایند تا باستخوان برسد پس اگر جوهر استخوان صحیح باشد و ظاهر آن سیاه گشته سیاهی آن بخراشند و دوای مدمل ملحم ملحم در آن بر نمایندو به بندند و مدتی بگذارند و اگر استخوان را فاسد کرده باشد بر استخوان داغ دهند و بس است که محتاج میگردند که لحم فاسد را سوراخ نمایند تا آنکه داغ باندرون آن برسد لیکن احتیاط نمایند که میل بجانب چشم ننمایند بلکه دست را مائل بناحیه انف دارند نه بناحیهٔ ماق که سیلان نیابد طبقات چشم و سوراخ نمایند بناحیه بینی در غور بآله مدور الراس حتی که تنقیه آن موضع متصل آن نافذ گردد بعد از آن بگردانند تا آنکه خون از بینی و دهان برآید که این نشان نفوذ آن است و درین وقت داغ او کامل مع حفظ مقله حاصل گردد پس داغ دهند و ادویه در آن بپاشند به بندند و یا در آن فتیله پنبه کهنه از مرهم زنگار یا اشنان آلوده بگذارند و اگر گرمی شدت نماید بصندل و مامیثا و آب کاسنی و آب حی‌العالم لطوخ سازند و روز بروز فتیله را قوی تر نمایند یا آنکه دهن جراحت وسیع تر گردد پس اندمال نمایند و

گاهی بر می آید از آن پارچه استخوان بدبو و بس است که بی نیاز می‌گرداند داغ از سوراخ نمودن و تا ممکن باشد بر آن اقتصار نمایند و واجب است که چون داغ دهند و بر آن دوا بپاشند بر چشم اسفنجه یا خرقه به‌آب سرد تر نموده بگذارند یا خمیر دقیق به یخ سرد کرده و چون گرم گردد تبدیل ادویه تا گرمی داغ به‌چشم نرسد طبری گفته که استعمال داغ در چشم خطر دارد و بعض افاضل از اوائل طریقی برای داغ عزب مقرر کرده اند که چشم از مضرت او سالم می ماند و ابوماهر وصف او نموده و آن لین است که بگیرند قمع مس یا مانند آن و طرف اسفل آن که منهدم و هموار بود بر موضع عزب گذارند و اسرب گداخته در قمع ریزند و مریض چندان صبر کند که داغ بوجه اتم گردد پس قمع را جدا نمایند و این داغ از محل ناصور تجاوز نمیکند و مریض صحت تام می یابد بعد از آن مراهم مدمله استعمال نمایند وبالجمله علاج او مثل علاج ناصور سائر اعضا است لیکن واجب است و ملاحظه تلطف و مدارا در علاج آن نمایند و احتراز آن کنند از آن که ملتحم سازند قبل از تنقیه مده یا استخوان و هر گاه خواهند که جراحت بسته شود صبر و کندر سوده گذارند تا مشک کند و بسته شود و زاج سوخته و آبگینه مثل غبار سوده خشک کننده است و ادویه نیز اگر چه در ابتدا سوزش نمایند لیکن بتکرار استعمال عادت او شود و مضرت نرسانند **غده** بقول جالینوس لحمی است زائد در ماق اکبر و نزد اکثر زیادتی لحم ماق اکبر است از مقدار طبیعی بر سر ثقبهٔ که میان بینی و چشم واقع است و ازین جهت مانع فضول چشم مثل چرک و اشک و نفوذ در ثقبه و جریان او بسوی بینی می‌گردد و کثرت حدوث امراض مادی در چشم لازم این است و گاه تابع آن عزب می‌باشد و گاهی از آن تقلص جفن نزد موق عارض می‌گردد **454** و بقول شیخ گاهی این لحمهٔ عظیم می‌گردد بحدیکه مانع بصر می‌شود و سببش اجتماع فضول غلیظ است در ماق و بقول بعضی خون غلیظ بسیارست و گاه حادث می‌گردد از عزب که او را کثرت رطوبات و امتلا در چشم لازم بود علاج به ادویه ظفره معالجه کنند و اگر فائده نشود فصد قیفال و حجامت ساق نمایند و مسهل و حب ایارج و شبیار و قوقایا و ایارج جالینوس دهند و بعد تنقیه بدن و دماغ از خلط غلیظ اصلاح مزاج و تلطیف تدبیر نمایند و شیاف احمر لین استعمال کنند اگر فائده نه بخشد ادویه حاده اکاله مثل زنگار و کبریت و مرهم زنگار بر آن گذارند و باسلیقون و روشنائی و شیاف احمر حاد و دیزج و شیاف قیصر و شیاف زنگار اکتحال نمایند و یا زنگار نوشادر هر دو مساوی به‌آب سائیده بر غده گذارند و بر آن مداومت نمایند و اگر ازین ادویه هم فائده نشود آنرا بصناره یا بمنقاش بردارند و بملائمت ببالا اندکی بکشند و بمقراض ببرند لیکن مبالغه در قطع و استیصال آن ننمایند تا دمعه عارض نگردد و بعد قطع زیرهٔ کرمانی و نمک خائیده در خرقه انداخته در چشم بچکانند و ذرور اصفر بر آن پاشند تا مابقی را فانی سازد و برای دفع اذیت زردهٔ بیضهٔ مرغ و روغن گل به پنبه آلوده بر چشم گذارند و به بندند تا دو روز و هر روز صبح و شام تبدیل نمایند

و اگر در چشم گرمی بهمرسد شیاف ابیض استعمال نمایند پس احمر لین پس اخضر حاد به‌عمل آرند و به‌عده به‌مرهم مندمل سازند **امراض اُذن** یعنی بیماری های گوش و ان بست و چهار مرض است یعنی اوجاع اذن و ورم و بثره آن و طرش و دقر و صمم و دوی و طنین و صفیر و قرحه و آکله و ناصور گوش و دخول هوام و تولد کرم در گوش و دخول آب و سیماب در گوش و سده گوش و سیلان رطوبت از گوش و انفجار دم و حکه گوش و اورام بیخ گوش و قلاع اذن و رض اذن و انقلاع اذن و هرب اذن اکنون گوش باید داشت که حس سمع موقوف بر عصبهٔ مفروش در صماخ است و آن عصب در احوال سمع مانند جلیدیه است در احوال ابصار و صماخ مثل ثقبهٔ عنبیه است و منفعت گوش ادراک مسموعات است و آنرا اصناف امراض ثلثه از سوءمزاج و تفرق اتصال و مرض ترکیب عارض می‌گردد و اکثر از امراض او حمیات صعب حادث می‌شود و کسیکه خواهد که گوش او از آفات و امراض محفوظ ماند لازم است که مدام اعتنا نماید بحال گوش و پرهیز نمایند از گرمی و سردی و ریاح بسیار و بارد و سموم و گرد و غبار و دخان و اشیای غریبه از آبها و حیوانات که داخل گوش نگردند و از صداهای هائله شدیده مانند صدای توپ و تفنگ بسیار و آواز عظیم نزد گوش و اجتناب نماید از تناول اغذیهٔ غلیظهٔ بارده مؤلد ریاح و حارهٔ مبخره و مسکرات پی در پی و اکل قدید لحوم مملحه و عدس و باقلا و بادنجان ومانند آن و تخمه و امتلا و خصوصاً خواب بر امتلا و کثرت کلام و سخن کردن بآواز بلند و نعره زدن و قی بسیار و حرکات عنیفه و کثرت جماع و حمام بسیار و بیداری و ایضاً برای حفظ گوش چرک او پاک کنند و در هر هفته یکبار روغن بادام تلخ در آن بچکانند که این دوای عجیب است در حفظ صحت گوش و هنگام خواب پنبه در گوش نهند و در هر سال تعاهد تنقیه دماغ به حبوب و ایارجات نمایند و واجب است مراعات آنکه در گوش اورام و بثور و قروح پیدا نشود چه اینها مفسد گوش اند و چون علامات بثور در گوش از التهاب در گوش و سر دریابد شیاف مامیثا در سرکه انگوری حل کرده در گوش بچکانند و در حال صحت نیز این را در هفته یک مرتبه بچکانند که امان می یابد از نزول نوازل و اوجاع و اورام و بثور و قروح و چکانیدن زیاده محلول در روغن بادام تلخ یا روغن استهٔ زردآلوی تلخ حافظ صحت قوت سامعه و مقوی آن است و گویند که نهادن فتیلهٔ عسل غلیظ‌القوام و یا عسل به روغن بادام تلخ یا به روغن جوز یا بشحم بط آمیخته بفتیله آلوده و یا سکبینج مخلوط بشحم بط و یا قرومانا مثقال شحم بط نیم مثقال آمیخته و یا از زعفران و گل سرخ و سنبل‌الطیب فتیله سازند هر واحد منقی گوش و حافظ صحت آن است و قطور عصارهٔ افسنتین یا زهرهٔ بز و روغن تلخ و روغن حنظل که شحم حنظل را در روغن زیت کهنه یا روغن کنجد بجوشانند تا آب برود و روغن بماند و همچنین قطور عصارهٔ شبت و قطور میعهٔ سائله و روغن کندش که در روغنی از روغن‌های مناسبه جوش دهند و قطور عصارهٔ عنب‌الثعلب محلول در دهنی از ادهان مناسبه امراض اذن را

نافع و مقوی آن است و آنچه در گوش چکانند و یا از خارج بر آن گذارند باید که سرد یا گرم بسیار نباشد بلکه نیم‌گرم باشد و ایضاً ادویه مبرده یا مسخنه زیاده از قدر واجب در گوش استعمال نکنند و معالجهٔ جمیع امراض اذن بتدریج نمایند و کثرت ادویه قویه دفعهً جایز نیست که بسرسام حار یا بارد مؤدی می‌گردد و نیز باید که در امراض مادی تنقیه بتفاریق کنند و استعمال ادویه موضعیه از قطورات و ادهان و اضمده و اطلیه و نطولات و مراهم و غیرها بعد از یک هفته و بعد فصد و حجامت و مسهل و غیره هر یک به‌حسب واجب و خلط غالب باشد نه قبل از آنها و در سوء مزاجات ساذج استعمال پیش از یک هفته در اول مرض جائز است زیرا که درینجا خلطی غالب نیست که انتظار نضج و تنقیه آن کرده آید **اوجاع اذن** بدانکه درد گوش یا از سوءمزاج یا حار بلا ماده باشد مانند آنکه به‌سبب هوای گرم یا ریح گرم بخاری از سیر **455** آفتاب بایام سمائم عارض شود و خصوصاً هنگامیکه انتقال نماید از آن بسردی دفعهً و یا غسل نمودن به‌آب گرم و داخل شدن آن در گوش و یا داخل شدن آبیکه در آن .... حرارت غالب باشد مثل کبریتی و نفطی و غیره یا وضع ادویه حاره بر گوش و یا حار با مادهٔ دموی و یا صفراوی باشد و یا بارد بدون ماده به‌سببی از اسباب مضاده اسباب مذکوره .... از هوای سرد یا ریح سرد چنآنچه در فصل زمستان از وزیدن باد سرد شمالی افتد و خصوصاً که انتقال نمایند هر دو دفعهً از گرمی یا آب سرد و یا آبیکه بر آن قوت شیء بارد غالب باشد .... ضع ادویه بارده و یا بارد و یا مادهٔ ریحی بارد غلیظ مرتقی از معده یا منحل از فضول در سر بسوی گوش و یا خلطی چسپنده یا سودا و درد گوش حادث به‌سبب ورم و بثره در ان یا اورام بثور حاره یا بارده باشد و حادث به‌سبب تفرق اتصال مانند ریح ممدد و یا قروح و یا جراحات بود و از جمله اقسام تفرق اتصال بعد سقطه و یا ضربه حادث می‌گردد و صعب ترین اوجاع گوش وجعی است که از ورم گرم غائص بهمرسد و لاسیما چون مادهٔ ردی بود و این باتب لازم می‌باشد خصوصاً وقتیکه مؤدی باختلال عقل گردد و اگر ورم در غضاریف ...ج باشد با آن وجع شدید نباشد و نیز بسیار خطرناک نیست و اقسام مذکورهٔ ماقبل گاه باشد که دفعهً بلاک می‌گرداند مانند سکته و آن اقسام جوانان را بیشتر از مشائخ بهمرسد بزودی ایشان را هلاک می‌گرداند و بس است که بروز هفتم بکشد و اکثر مشایخ را آن ورم متقیح می‌گردد و لیکن جوانان را قبل از تقیح بیشتر هلاک می‌گرداند و اگر متقیح گردد و در آنجا علامات ...وده بود رجای خلاصی باشد و وجع گوش گاه با خارش و گاه بی خارش می‌باشد و خارش گوش که بعربی حکه اذن نامند جدا ذکر خواهد یافت و بدانند که ورم سوداوی در گوش ... افتد و اگر افتد منجر بسرطانیت گشته بهلاکت می انجامد کذا فی النبض الکبیر طریق تشخیص اسباب درد گوش باید که اول حال حدوث ضربه یا سقطه یا دخول آب یا حیوانی یا چیزی دیگر ... گوش بپرسند اگر اقرار کدامی از اسباب مذکوره کند سببش همان باشد و ایضاً ورم بیخ گوش و لحوق گرانی گوش از هنگام دخول آب بر دخول آن و هیجان

وجع نزد حرکت هوام ...ل آن در گوش دلالت کند و الا بسوی گوش نظر کنند اگر در گوش ورم یا ثبره یا قرحه و خروج مده محسوس شود سبب او همین باشد و الا دست بر گوش و سر نهند و حال شدت .... درد از مریض سؤال کنند اگر ملمس گوش و سرگرم و رنگ گوش و روی و چشم سرخ نماید و درد شدید بگوید و تسکین درد از اشیای بارد حاصل شود سببش سوءمزاج حار ساذج .... حار بخاری یا مادهٔ حار یا ورم حار اندرون ثقبه باشد پس حال سبکی و گرانی گوش و نخس و ضربان بپرسند اگر سبکی و وجع ناخس و یافتن ارتفاع مثل شعلهٔ آتش از گوش ... مر و خشکی لهات بیان کند سببش سوء مزاج حار ساذج یا ریح حار بخاری باشد پس اگر با وجود شدت درد و گرمی ملمس و سرخی گوش و چشم در وی و سبکی گوش و غیره علامات ... مزاج حار ساذج سوزش در گوش و چشم و روی و خشکی بینی و کرب و تشنگی و تسکین آن بمضمضهٔ آب سرد معلوم شود سببش تولد ریح حار بخاری از رسیدن .... گرم به‌گوش و مشی در آفتاب بایام گرما باشد و اگر با علامات سوءمزاج حار شدت گرمی در گوش و سر و درد مؤخر سر تا وسط آن دریافت گردد سبب آن تولد ریح .... از ریختن آب گرم و یا آب چشمهای گرم مثل کبریتی و نطرونی و ملحی بر سر و گوش خواهد بود و اگر مریض وضع دوای گرم در گوش بیان کند سببش حدوث ریاح مسطور .... باشد و اگر با وجود آثار مذکوره سوءمزاج حار تشنگی شدید و خفت درد بنوشیدن آب سرد و اشک در چشم معلوم شود و با این سوزش در فم معده بود سببش تصاعد .... ریاحی از معده باشد و اگر با وجود گرمی ملمس و سرخی رنگ و شدت درد مریض گرانی گوش و سر بیان کند و خصوصاً هنگام سجود و درد با ضربان شدید بود درد گوش از .... مادهٔ دموی باشد و اگر با وجود حرارت ملمس وجه و سر و شدت درد گرانی اندک و با سوزش و صداع و استراحت برسیدن هوای بار و بگوید از مادهٔ صفراوی باشد .... علامات سوءمزاج حار و گرانی سرتپ گرم لازم و درد و ضربان در قعر گوش بشدت باشد و تمدد و سوزش و فتور سماعت و صداع منقطع وقتی بعد وقتی یافته شود .... حار اندرون ثقبه باشد و اگر از گذاشتن دست بر گوش و سرگرمی ملمس معلوم نگردد و سرخی و شدت درد و نخس و ضربان و سوزش هیچ نباشد و بچیزهای گرم بالفعل و بالقوه ...یابد و تقدم تدابیر مبرده شاهد او بود سببش سوءمزاج بارد ساذج باشد پس بپزسند که در گوش چیزی شبیه بحرکت باد یا دوی و طنین یا درد در مؤخر سر و یا غثیان معلوم ... یا نه اگر گوید که در گوش حرکتی مثل حرکت باد و درد بطوریکه گویا جیزی برورد گوش فرو میرود محسوس می‌گردد و ملاقات سرما و هوای بارد اتفاق افتاده بود سببش تولد ریاح بارد .... سرد باشد و اگر گوید که دوی و طنین معلوم می‌شود و بآن سر گران و صداع بود سببش تولد ریاح بارد از فضول بارد و در سر و گوش باشد و اگر گوید درد در مؤخر سر می‌شود بحدیکه حرکت سر متعسر ....ـفاق غسل به‌آب سرد شده بود سببش تولد ریاح بارد از ریختن آب سرد بر سر یا فرو رفتن در آن

باشد و اگر غثیان بیان کند و دهن پر آب و اندکی صداع بود و از ریختن آب گرم بر سر ...یابد سببش ریاح بارد غلیظ متصاعده از معده باشد و اگر مریض هیچ یکی از علامات مستفسرۀ مذکور نکند از تقدم وضع ادویه بارد در گوش یوال کنند اگر اقرار آن کند **456** سبب تولد باد از همین سبب باشد و اگر با وجود علامات سوءمزاج بارد ساذج در سر و گوش گرانی بیان کند پس اگر خواب بسیار آید و در بینی تری باشد سببش مادۀ بلغمی باشد و اگر خواب کم باشد و منخرین خشک از مادۀ سوداوی باشد و اگر با وجود گرانی تمدد پیدا بود سببش ورم بارد باشد و اگر این اسباب هم نباشد و در گوش خارش و دغدغه بود و احیاناً کرمی از گوش بیرون آید سببش تولد دیدان در گوش باشد انطاکی گوید که وجع اذن نخس و ضربان است و این از ذات عضو نادر باشد و از قبل دماغ و معده ..... یا یکی از آن اکثر بود و علامت مستقل خاص بدان سلامت دیگر اعضاست و آنکه به تغیر تناول طعام متغیر نگردد و علامت کائن از معده قوت در هنگام خلو آن یا شروع طعام در هضم است و غیر این هر دو تغیر دماغ از دماغ بود پس اگر مادۀ بخار باشد دوی و طنین بود و اگر خلط لذاع حاد باشد ضربان و نخس و تمدد و اشک واستلذاذ بمبردات بود و در بارد بعکس این باشد **علاج کلی اوجاع گوش** درجمیع اقسام آن از خوردن لحوم و نشستن در آفتاب و حمام گرم و مهب ریاح و قرب آتش و حرکات عنیفه و جماع و صیاح و کثرت کلام و اغذیه مبخره اجتناب .... و انکباب و نطول و تکمید به‌آب گرم مسکن جمیع اوجاع خصوص اعضای عصبانی است و هرگاه جهت تسکین وجع شدید حاجت مخدرات افتد بهترین آنها شیاف مع اندکی افیون در شیر زن حل کرده و بقول جالینوس افیون را در روغنها حل نموده استعمال نباید کرد زیرا که به‌سبب غلظت روغن خوف آن است که افیون در گوش .... و موجب مزید درد و الم گردد بلکه در شیر حل کرده چکانند که شیر بنا بر مائیت جالی و غسال مانع چسپیدن افیون می‌شود و با وجود آن در ارخا و تسکین نافع تر از روغن است و باید که استعمال مخدرات کمتر وقت ضرورت کنند بهر آنکه کثرت آن موجب حدوث گرمی گوش است و خاکستر افیون در تخذیر و تجفیف قوی تر از افیون است پس آنجا که درد شدید باشد افیون را سوخته بقدر جند بیدستر آمیخته در گوش چکانند که جند مصلح آن است و هرگاه کهضربان و درد شدت کند و خوف تشنج بود پس لابدست از استعمال مرخیات زیرا که درد گوش مهلک است به‌سبب قرب دماغ و در ارخا بهتر از روغن گاو کهنه چیزی نیست و بخور آب گرم تنها و یا ادویه مرخیه ملینه مثل بنفشه و خطمی در آن پخته بتوسط انبونه نیز .... و مسکن و مغنی از استعمال مخدرات است و اگر چیزی مخدر مانند قلیلی پوست خشخاش مخلوط سازند انفع بود و قطور روغن گل در پوست انار پخته و کذا قطور آب بعر شتر یا سرکین و یا خر و کذا مها ور در شیر زنان حل کرده گرم نموده و کذا مرهم شنجار در جمیع اقسام مجرب است و قطور سفیدی بیضه مرغ ممزوج روغن گل نیز در تسکین درد گوش از هر سبب

که باشد بی نظیرست و کذا قطور موی انسان سوخته بهروغن گل و کذا عصارۀ اکلیل‌الملک بمیفختج و اگر خسخاش سوده و آرد حلبه آرد بزرکتان بپزند تا مهرا شود و ضماد نمایند نیز تسکین درد نماید و قطور افیون زعفران مر سرخ نیز مسکن وجع حار و بارد است و کذا قطور روغن قنب و آب برگ آن در هر دو مفید گسلانی می نویسد که آب سرگین بغل یعنی خچر آب .... هر دو مساوی زعفران بقدر ربع واحد کهرل کرده تا زعفران حل شود صاف نموده نیم‌گرم در گوش چکانند و زمانۀ بر آن صبر کنند پس از پنبه پاک نموده بار دیگر چند قطره بچکانند و همچنین تا سه چهار نوبت به‌عمل آرند که به جهت تسکین درد گوش از هر قسم که باشد بغایت مجرب است و در ازالۀ آن تخلف نمیکند لیکن استعمال این دوا در اقسام درد گوش بارد معمول راقم است بعضی گویند که چون مس گزم کنند و در آب سرد نموده بخار آن به گوش رسانند تسکین وجع نماید و کذا خولان چهار ماشه افیون یک ماشه عسل پنج ماشه بفتیله آلوده در گوش نهادن مسکن وجع شدید است و کذا تقطیر شیر زنان وقت شدت وجع بمرات و اگر آرد گندم به‌شراب و زیت بپزند و گرد گوش ضماد نمایند و هر ساعت تبدیل آن نمایند در چند بار تسکین وجع نماید و کذا تقطیر فلونیای رومی محلول در سفیدی بیضه و روغن نیلوفر مسکن وجع شدید است و از جالینوس نقل کرده‌اند که چون سکون وجع دشوار گردد ماده را بسوی دهن بغرغره فرود آزند و بقول ارسطو تعلیق دندان روباه طرف راست در .... گوش راست و طرف چپ در درد چپ بر صاحب درد گوش مزیل درد است و انطاکی گوید که در اورام گوش استعمال مروخات اولی است و الا قطورات و در اقسام درد گوش قطور رطوبت ماهی بریان عجیب و کذا نهادن پر قریب مقعد گنجشک مجرب نوشته **علاج درد گوش حار ساذج** و از ریاح بخاری تبرید از لعاب بهدانه شیرۀ عناب شیرۀ مغز تخم تر بوزد شربت نیلوفر بدهند و گاهی عرق شاهتره درین تبرید افزوده می‌شود و یا تبرید شیره کاهو و .... خشک و عرق بید ساده و نبات بکار برند و مهاور در شیر دختر یا شیر بز حل کرده نیم‌گرم در گوش چکانند و شیاف ابیض در شیر بز یا شیر دختر چکانیدن و روغن گل به اندک سرکه جوش داده نیم‌گرم در گوش چکانند و ماءالقرع و ماءالخیار در گوش چکانیدن نیز فائده می کند و روغنها و آبها می بارد مثل روغن گل .... **457** و بنفشه و خشخاش و آب برگ خرفه و آب برگ بید و آب بارتنگ و حی العالم و برگ کاهو و برگ کاسنی و گل سرخ تازه در گوش چکانیدن نیز فائذه میکند و اگر با روغن های مذکوره سفیدی بیضه مرغ و یا شیر دختران و به‌آب عنب‌الثعلب سفیدی بیضه و روغن گل و به‌آب کدو و شیر دختر و به‌آب خرفه به‌آب گل سرخ شکر آمیخته بکار برند نافع تر باشد و در صرت شدت التهاب کافور نیز در قطورات مسطور داخل نمایند و گرداگرد گوش بصندل سفید و سرخ و کاهو و گلاب و کشنیز سبز طلا کنند و اگر حرارت قوی باشد کافور نیز افزایند و گاهی مامیثا درین ضماد داخل می‌کنند گاهی عوض آن پوست خشخاش و گاهی رسوت می کنند و

آب عنب‌الثعلب بجای گلاب می نمایند و یا سفیداب کاشغری مردا سنگ حضض مکی سوده به روغن گل آمیخته ضماد کنند و عنب‌الثعلب گل خطمی گل بنفشه سر یک دو توله پوست خشخاش نیم‌کوفته شش ماشه در شیر ماده گاو نیم آثار جوش داده بخار آن به‌گوش رسانند که در تسکین درد مجربست و گاهی گل نیلوفر و برگ بید و جو مقشر نیم‌کوفته و گل سرخ افزوده می‌شود و جهت تسکین و تبرید زائد تخم کاهو و کشنیز خشک و اندک بزرالبنج اضافه نمایند و اگر تحلیل زیاده مطلوب باشد بابونه و اکلیل‌الملک بیامیزند و اگر انکباب اوراقی از برگ بنفشه برگ خرفه برگ منار برگ خبازی برگ خشخاش برگ عنب‌الثعلب برگ خطمی برگ کدو برگ بادرنگ برگ بستان افروز برگ بارتنگ برگ اسپغول برگ کاسنی برگ کشنیز برگ کاهو هر چه از این اوراق بهم رسد و مناسب دانند جوش داده استعمال ادویه به‌عده خسته شفتالو بر شعله شمع مومی بریان نموده سائیده با پنبه ممزوج کرده در گوش گذارند و اگر درد گوش نهایت سخت بود اندکی افیون در شیر دختران و روغن گل حل کرده نیم‌گرم در گوش ساعت بساعت چکانند و گاهی کافور نیز اضافه کرده می‌شود و اگر افیون را بسوزند و خاکستر آن بقدر چهار پنج برنج در روغن گل حل کرده گرماگرم چکانند نیز در تسکین درد مجرب است و یا عصاره برگ قنب صاف کرده نیم‌گرم در گوش چکانند و یا بنگ یک توله به‌آب سائیده قرص بسته در چهار توله روغن زرد ...وزند پس صاف کرده دو سه قطره در گوش چکانند و اگر از این تدابیر وجع ساکن نشود بر شیر زنان که در آن مسکه گاو حل کرده باشند اکتفا نمایند و مکرر تقطیر آن کنند ... هر چه در : درد گوش حار مادی مذکور گردد غیر از تنقیه درینجا بکار برند و بدانند که هر گاه در وجع گوش حار ساذج از ادویه بارده و مخدره وجع ساکن نشود در گوش .... متورم خواهد بود و آنجا که درد گوش از ریاح حار بخاری مرتقی از معده باشد فصد باسلیق کنند و تبرید معده باشربهٔ مبرده و مثل شیرهٔ کاهو و خشخاک و کشنیز خشک .... ادویه مبرده که منجر نباشد مثل بچه مرغ مطبوخ به‌آب غوره و کاهو مسلوق مطیب به سرکه نمایند و اگر کفایت نکند تلئین طبیعت کنند به مطبوخ ... و تمرهندی و آلوبخارا و کشوث و برگ عنب‌الثعلب و مانند آن بغیر آنکه در آن دوای حار حل کرده باشند و اگر قاروره حار باشد ماءالشعیر مبرد و ماءالقرع .... دهند و در ماءالشعیر قدری خشخاش داخل کنند و اگر زمانهٔ خشخاش رطب باشد خوردن او انفع اشیاءاست برای این مرض و تسکین بخارات به‌عده ..... که یک جزو سرکه را با ده جزو روغن گل بپزند تا سرکه بسوزد و روغن باقی ماند بر برف سرد کرده در گوش چکانند با روغن بید و روغن کدو با شیر دختر قطور .... بیرون چکانند ببرگ اسپغول و برگ بارتنگ و برگ عنب‌الثعلب و آرد جو در سرکه سرشته ضماد کنند و اگر از این ساکن نشود یک حبه کافور در شیر دختر حل کرده چکانند بغیر .... گوش ملوث به روغن باشد صماخ را بشویند به نحوی که در آن آب نیم‌گرم ریزند حتی که بر شود پس کف دست بر ثقبهٔ گوش نهاده بر یک پای ایستاده

دو بار بجهند .... که بر آن پنبه پیچیده باشند صاف کنند و آنچه از رفتار در آفتاب باشد روغن گل مدبر به سرکه بەدستور چکانند و اسفنج یا خرقه بەآب بارد آغشته بر گوش نهند و در ..... و اغذیهٔ مرطبه مسطوره بخورند و ماءالشعیر مطبوخ با خشخاش بنوشند و اگر درد شدت کند تمریخ به روغن بنفشه و روغن گل نمایند و کافور و بنفشه رطب ....نند آن ببویند و بەآب طلع استنشاق کنند و تعدیل مسکن برياحین بارد و مثل سیب و بیدآب سرد و قدری کافور و گلاب بر آن پاشیده نافع و خواب و آرام و تضمید .... آمیخته بر پس سر بمحل منبت اعصاب ضماد نمایند و هر گاه تبدیل کنند و چون مرض به انحطاط آید اجزای بارده کم کنند و روغن بابونه و گل آن اندک .... برای درد گوش که بەسبب مشی درآفتاب یا بەسبب ریاح سموم باشد نافع ست و بالجمله ترطیب و تبرید دماغ باطلیه و نطولات و مروخات و غیره که .... شمسی گذشت بەعمل آرند و آنچه از ریاح حادث از ریختن آب گرم بر سر یا نشستن در آب چشمهای گرم باشد اگر واجب بود فصد قیفال نمایند و ساقین .... بمالند و اغذیهٔ مرطبهٔ مذکوره بدهند و روغن‌های سرد مثل روغن کدو و بید و نیلوفر و روغن خل مبرد در گوش چکانند و سعوط نمایند بآنها و به شیر دختران و نافع ترین **458** اشیا نوشیدن آب سرد و استنشاق و تمضض بدان و مالش کف پاست و آنچه از ریاح حاره حادثه از گذاشتن ادویه گرم در گوش باشد فصد سررو کنند و ادهان بارد در گوش چکانند و اضمدهٔ بارد مضاد آن ادویه مثل برگ عنب‌الثعلب و برگ خرفه و برگ کشنیز و پوست کدو و خیار و آرد جو ضماد نمایند و بەآب آنها گوش را بشویند و چکانیدن شیاف ابیض محلول در ماءالقرع یا شیر دختر با قدری روغن بادام نیز مفید بود و عند کمال شدت حرارت این ادویه و آبها بر برف سرد کرده بکار برند و چکانیدن ماءالقرع تنها نیز عاجل‌النفع است و تلئین طبیعت بخیار شتبر و تمر هندی و آلو بخارا و مانند آن کنند و اگر در مزاج حدت باشد ماءالشعیر بنوشند و شیر بز که بەآب غوره یا آب انار منجمد کرده باشند بر سر نهند و هرگاه بگدازد جدا کنند و واجب نیست که طبیب گمان این امر نماید که مریض در اول معالجه منتفخ خواهد شد بمقابلهٔ مرض با ضداد ادویه که هیجان او کرده اند زیرا که ادویه اوبئی اخلاط و عضو را گرم کرده اند و در آن عضو و اعضای مجاورهٔ آن نکایت پیدا کرده‌اند پس اولاً علاج باستفراغ آن اخلاط فاسد و ازالهٔ حدت آنها از عضو نماید بعد از آن ابتدا به تبرید عضو باضداد ادویه مهیجه مرض کند اقوال حکما سویدی می نویسد که قطور روغن بزرالبنج و کذا آب برگ بنج و آب غرب که آن صفصاف است و کذا آب حشیشه‌الزجاج به روغن گل و کذا نسج عنکبوت در روغن گل جوشانیده و کذا آب انار ترش بشحم آن افشرده بعسل آمیخته و کذا آرد باقلا به روغن گل آمیخته و کذا آب شجره البق در پوست انار جوشانیده هر واحد نافع درد گوش حارست و بقول ابن سرابیون و رازی تقطیر روغن گاوی مسکن وجع حارست مسیحی گوید که هرگاه دردگوش از سوی مزاج حار باشد چکانیدن سفیدی بیضه نیم‌گرم تنها یا با شیاف

ابیض نفع کند و اگر درد سخت باشد اندکی افیون به شیاف ابیض و روغن گل و اندک سرکه حل کنند و گاهی روغن خلاف و روغن نیلوفر و روغن بنفشه و عصارهٔ بعض بقول بارده مثل عنب‌الثعلب و عصی الراعی و کشنیز سبز در گوش میچکانند شیخ میفرماید اگر سبب درد گوش حرارت مفرط باشد لازم است که تبرید دماغ بمطفیات مذکوره در علاج امراض حار دماغی نمایند و در گوش روغن گل نیم‌گرم و سفیدهٔ بیضه بچکانند و اگر درد شدید باشد کافور بدان آمیزند و بسلست که روغن بنفشه بکافور وجع گوش را از روغن گل زیاده تسکین میدهد به‌سبب ارخائیکه اندر آن است و ایضاً شیافات مسکن اوجاع چشم بسفیدی بیضه و مانند آن در گوش چکانند و سفیده بیضه را تنها خاصیت عجیب ست و یا شیر به‌آب عنب‌الثعلب و آب کشنیز چکانند و بهتر شیر آن است که از پستان بدوشند که او بسیار نافع بود و یا خراطین را در روغن تخم کدو و روغن نیلوفر و روغن بید و امثال آن و کذلک عصارات که مشابه عصارهٔ پوست کدو و جرم اوست و ایضاً استعمال ضمادات مبرد از خارج گوش و بعضی ذکر کرده اند که آب لبلاب در مثل این حالت بسیار نیکوست و عصارهٔ شهدانج رطب و اگر ضربان و وجع اشتداد نماید و از آن خوف تشنج باشد از استعمال مرخیات و مخدرات چاره نباشد و طریق آنها در علاج کلی درد گوش مسطور شد خضر و قرشی مینویسند که تعدیل مزاج نمایند با دهان بارد مثل روغن بنفشه به شیاف ماميثا یا شیاف ابیض یا کافور یا آب کدو و خیار یا روغن بنفشه تنها یا روغن نیلوفر به اندک کافور یا روغن گل یا شیر زنان در گوش چکانند و گاهی درین اشیا قدری افیون داخل می‌کنند و به ضمادات باردهٔ کشنیز و کاهو ضماد کنند و گاهی احتیاج بعصارهٔ بنج برای تخدیر می افتد و گاهی به‌آب گرم نطول می‌کنند و گاهی بر بخار آن گوش می نهند و تسکین وجع آن میکند زیرا که آب گرم تسکین اوجاع آن می نماید و اگر چه مزاج گرم باشد و از استعمال ادویه شدید التبرید احتراز نمایند مگر عند اضطرار بهر آنکه شيء بارد گوش را ضرر شدید می نماید و تلئین طبیعت نمایند بهاءالدین گوید که آنچه منفعت آن مجرب‌ست روغن گل است تنها و به‌آب عنب‌الثعلب آمیخته و جوشیده و گوش بر بخار طبیخ خارخسک و عنب‌الثعلب و بنفشه داشته و بر خار آب گرم که میخ در زمین فرو برند و برکشند و آب گرم در آن ریزند و اشتن و شیاف ابیض بسفیدهٔ تخم مرغ سوده چکانیدن و همچنین سفیده و روغن گل با هم و روغن گل و آب کشنیز و سفیده با هم ضم کرده و روغن گاوی نیم‌گرم **علاج درد گوش حار مادی** باید که در دموی فصد سررو نمایند و بعد از آن شیرهٔ کاهو نه ماشه تنها خواه با لعاب بهدانه و اسپغول هر یک چهار ماشه شربت نیلوفر دو توله حل کرده بدهند یا گل بنفشه نیلوفر خطمی عنب‌الثعلب بیفزایند و در آخر هلیله مربی بخورانند و اگر حاجت بود تلئین به‌مسهل صفرا نمایند و در صفراوی تمر هندی دو سه توله گل بنفشه نیلوفر خطمی هر یک چهار ماشه عرق مکوه عرق گاوزبان هر یک نیم پاو گلقند یا شربت بنفشه و شربت نیلوفر و شربت

اسطوخودوس دو توله بدهند و عناب هفت عدد زرشک یک توله **459** هفت دانه سپستان بست دانه بیفزایند و بعد نضج به‌مسهل صفرا و حب هلیله تنقیه نمایندو بعد از آن تدابیر که در علاج حار ساذج مسطور شد به‌عمل آرند .... اطبا ابوسهل گوید که هرگاه درد گوش از امتلا حادث شود باید که معالجه به استفراغ آن خلط کنند پس اگر خون باشد به فصد و اگر خلطی دیگر باشد باسهال به‌عده .... سر بغرغره بالجمله اگر با وجع گوش التهاب وجه و ضربان باشد فصد قیفال کنند به‌عده در گوش روغن گل و روغن بید به اندکی سرکهٔ نیم‌گرم چکانند یا شیر زن .... به دفعات در گوش بدوشند بعد از آن اسهال شکم به هلیلهٔ زرد و صبر و سقمونیا نمایند و اگر درد ساکن شد فبها و الا قدری افیون در روغن گل آمیخته اندر .... پس اگر ضربان عود کند و سه روز گذشته باشد بدانند که در گوش بثره است تدبیر آن نمایند بنوعی که مسطور گردد و هرگاه در روی و سر التهاب و درد باشد .... پوست خشخاش اکلیل‌الملک بابونه خطمی آرد جو شیر زنان آب کدو افشرده ضماد سازند بوعلی می نویسد که اگر سبب درد گوش امتلای بدن یا سر باشد استفراغ ناحیهٔ راس از جنس آن امتلا نمایند پس اگر ماده حار باشد به فصد و استفراغ بمنقیات راس از ماده حار کنند بدآنچه در علاج امراض حار دماغی معلوم کرده اند .... تدابیریکه در ساذج گذشت بکار برند صاحب کامل گوید که هر گاه در گوش درد از سوءمزاج حار عارض شود باید که نظر کنند که آیا علامت زیادتی خون .... معلوم می‌شود یا زیادتی صفرا پس اگر خون زائد باشد فصد قیفال نمایند و خون بقدر حاجت برآرند و اگر صفرا غالب بود دوای مسهل صفرا مثل مطبوخ هلیله .... لبلاب و شکر یا بنفشه و شکر و مانند آن بخورانند و در گوش آب خرفه و آب جراده کدو به اندک روغن گل نیم‌گرم چکانند فائده نماید و اگر اندک آب حی العالم .... سرکه خمر و روغن گل چکانند نافع بود صفت دوای نافع درد گوش حار بگیرند روغن گل دو جزو سرکهٔ خمرو آب غوره هر واحد نیم جزو با هم خوب آمیخته در گوش چکانند بماءالقرع و روغن گل و شیر دختران در گوش تقطیر نمایند و همچنین اگر زن شیر در گوش بدوشند و اندک بر آن صبر کنند به‌عده نشف نمایند و بار دوم و سوم باز بدو شد درد ساکن شود .... گوش را بصندل و گلاب و کافور و اندک آب کشنیز و کاهو و آب حی العالم طلا کنند و اگر درد شدید باشد اندکی افیون به روغن گل یا روغن بنفشه گداخته در گوش چکانند .... از عصاره لقاح با قدری روغن گل بچکانند که این تخدیر و تسکین وجع نماید و نشاید که بر استعمال مخدرات ادمان نمایند که آن مورث ثقل سمع گردد ایلاقی گوید که اولاً ...یند اگر در بدن و دماغ اخلاط باشد پس اگر ماده حار بود ابتدا به فصد سررو نمایند و تلئین طبیعت بشربت آلو و شربت بنفشه و طبیخ تمرهندی و طبیخ هلیله کنند و اگر در ماده ... حب شبیار و قوقایا و فیقرا دهند به‌عده غرغره استعمال نمایند پس روغن گل در گوش چکانند و اگر درد عظیم باشد روغن بنفشه به اندکی کافور چکانند و تقطیر شیاف ابیض بسفیدی ... شیر دختران یا به‌آب کشنیز یا

به‌آب عنب‌الثعلب تسکین وجع کند و دوشیدن شیر از پستان نافع است و اگر یک جزو روغن گل را به سه جزو سرکه بجوشانند تا آنکه سرکه برود .... چکانند درد را ساکن کند و خراطین مطبوخ در روغن کل نافع بود و روغن‌های بارد سود دهد ابن هبه الله گوید که اگر جسم ممتلی باشد در ابتدا فصد کنند ... مانعی باشد حجامت نمایند و اهتمام تنقیه بدن از خلط حار به مطبوخ هلیله سازند و اگر از این مانع بود باید که تعدیل طبع بشربت آلو یا به‌آب تمرهندی بشربت نیلوفر یا لعاب اسپغول ... کنند و ماءالشعیر و شیرهٔ تخم خرفه بنوشانند و اگر بدین وجع ساکن نشود آب جرادهٔ کدو و یا آب حی العالم و روغن گل در گوش چکانند و شیر زنان بچکانند و اگر .... و آسیب شدید باشد اندکی افیون به شیاف ماميثا در روغن گل و شیر زنان حل کرده در گوش چکانند و از استعمال ادویه شدید التبرید حذر کنند مگر هنگام ضرورت .... را به گلاب مسح کنند و بنفشه و نیلوفر و صندل و کافور و گلاب ببویانند و چون اصلاح یابد بمزورات غذا سازند و در آخر بجهٔ مرغ دهند ابن الیاس گوید که اگر ... خون باشد فصد سررو نمایند و آب خرفه و شیر زنان و روغن گل و یا آب جرادهٔ کدو و خیار به روغن گل در گوش چکانند و به ضمادات بارده مثل کاهو و صندل .... خرفه و ملوخیه تضمید نمایند و تغریق راس به روغن‌های بارد مثل روغننمایند و گل و نیلوفر و خشخاش کنند و یا انرک سفیدهٔ بیضه به روغن بنفشه یا روغن گل بر هم زده در ... وهر صبح جلاب از عناب ده عددو بنفشه پنج درم و شکر ده درم و ترنجبین ده درم و یا خمیره بنفشه ده درم بنوشانند و غذا مزوره ماش بمغز بادام دهند و تنقیه بدن .... و هلیلهٔ زرد کنند و اگر سببش غلبهٔ صفرا باشد ادهان باردهٔ مذکور در گوش اندازند و حل طبیعت بنقوع فواکه و ترنجبین و شیرخشت کنند و هر صبح آب انارین بشحم آن .... دو اوقیه با ترنجبین و شکر هر واحد ده درم بنوشند و غذا ماءالشعیر دهند اگر با تپ و حرارت باشد و مزوره بنوماش بمغز بادام اگر با وی تپ و حرارت نباشد .... می‌نویسد که اگر علامات خون ظاهر باشد نخستین رگ قیفال بگشایند و در دموی و صفراوی جو و بنفشه و آلو بخارا و تمرهندی جوشانیده صاف نموده بدهند و بعد از آن **460** به طبیخ هلیله تنقیه فرمایند بست درم هلیله زرد در دو رطل آب بجوشانند تا ثلث بماند صاف نموده بنوشند که بغایت سودمندست و سفیدهٔ تخم مرغ و شیر زنان .... ساعت بعد ساعت تقطیر نمودن در حال درد را ساکن سازد و خاصةً که از پستان بدوشند و در صورت اشتداد وجع اندک افیون به شیر دختران حل کرده نیم‌گرم .... ساعت بساعت بچکانند و طلاهای مبرد همچون عنب‌الثعلب و برگ کاسنی و برگ خرفه بر بیرون گوش و حوالی آن ضماد کنند و اگر یک جزو روغن گل با سه جزو .... بر آتش ملائم چندان بجوشانند که روغن بماند و سرکه بسوزد و آنرا نیم‌گرم تقطیر نمایند عجیب‌الاثر است انطاکی گوید که بعد تنقیه خلط غالب تعدیل باصلاح و ادویه کنند و تعین فصد برای دردی است که از خون محض باشد و گاهی در خون و صفرا هر دو فصد کرده می‌شود به‌سبب ردائت کیفیت

و درینجا فصد از .... کنند اگر اصل در دار مضعف معده و کبد باشد و قیفال اگر از دماغ باشد و کحل اگر از هر دو باشد لیکن در صفراوی خون اندک بر آرند به‌عده اگر غلبه خلطی بدا... تنقیه آن نمایند بعد از آن بعد از آن تبرید به مثل روغن کدو و بنفشهو کافور نمایند مطلقاً سوای شرب آنها و به‌آب کشنیز و حی العالم طلاءً و خواب بر مثل گل سرخ .... و اختیار مبردات خون و التهاب صفرا مثل آلو و تمرهندی و عناب شرباً و کدو و خرفه غذاءً **علاج درد گوش حار ورمی و بثرهٔ گوش** فصد سررو کنند و اگر حاجت افتد زلو نیز چسبانند و تبرید و انکباب که در حار ساذج مسطور شده بکار برند و عنب‌الثعلب جدوار صندل رسوت گل ..... در آب کشنیز سبز سائیده اطراف گوش را ضماد نمایند و طلای نرد به‌آب کشنیز سبز و عنب‌الثعلب سبز سائیده و ضماد کردن نیز نافع و با صندل سرخ فوفل حضض گل ارمنی و ... شیاف مامیثا و قدری زعفران کوفته بیخته به‌آبهای مذکوره یا گلاب ضماد نمایند و یا آرد جو عنب‌الثعلب صندل سفید صبر اکلیل‌الملک عوض عدس و زعفران داخل کنند و در انتها بابونه آرد باقلا افزایند و عند شدت وجع قدری افیون اضافه کرده در سفیدی بیضه مرغ آمیخته ضماد سازند و اگر سفیداب ارزیز مرو است هر واحد یک درم فوفل حضض اقاقیق هر یک دو درم صندل سفید مامیثا هر یک سه درم گل قیمولیا پنج درم گل ارمنی ده درم کوفته بیخته به‌آب کاسنی مکرر طلا کنند جهت مادهٔ اورام ماتهمه گوش مفید بود و همچنین قطور نمایند ابیض کافوری در شیر دختران و سفیدی بیضهٔ مرغو لعاب اسپغول آمیخته نافع و چکانیدن سفیدی بیضهٔ مرغ برو.... ممزوج کرده نیز مزیل ورم و مسکن در دست و کذا تقطیر روغن گل و شیر دختران مخلوط کرده مفید است و اگر احتیاج ببینند بعد نضج ماده به‌مسهل بارد تنقیه نمایند و گویند خطمی به روغن گاو پخته ضماد کردن مسکن الم و مزیل ورم حار گوش ست و کذلک ضماد گل بنفشه تخم کتان هر واحد یک جزو گل خطمی دو جزو کوفته به‌آب پخته نافع و اگر ورم تحلیل نشود و درد زیاده گردد و تپ شدت مند بدانند که ریم میکند پس لعاب حلبه لعاب تخم کتان لعاب تخم مرو به شیر دختران آمیخته نیم‌گرم در گوش چکانند تا که نضج یافته منفجر گردد و ایضاً انفجار اضمده و بخورات منضجه بکار برند مثل برگ نیب و برگ بکاین و برگ آس هندی که به گلاباس مشهورست و یرگ توت و جز آن دمیدهٔ گندم با قدری پیاز و نمک در شیر پخته گوش بندند و آب پیاز سفید به سفیدی بیضهٔ مرغ در گوش چکانند و بعد انفجار آنچه در قرحه گوش خواهد آمد برای تصفیه ریم و اندمال قرحه بکار برند و آنجا که ورم حار گوش از نزله باشد عناب بعرق شاهتره جوشانیده شربت نیلوفر داخل کرده بیاشامند و گاهی بهدانه نیز افزوده می‌شود و اگر با هذیان باشد و آن مهلک است بعد فصد و حجامت قفا و تبریدات اسطوخودوس گل بنفشه جوشانیده و شیرهٔ مغز تخم تر بوز شیرهٔ تخم خیارین شربت بنفشه داخل کرده خاکشی پاشیده بدهند به‌عده مسهل صفرا دهند و با ورم گلو و تپ گرم باشد عناب چهار دانه گل بنفشه شاهتره هر یک

چهار ماشه جوشانیده شیرۀ خیارین شیرۀ تخم تربوز هر یک شش ماشه شربت بنفشه دو توله داخل کرده .... چهر ماشه پاشیده بنوشانند و یا اطریفل کشنیزی توله خورده عناب پنج دانه گل گوش گل نیلوفر خطمی گاو زبان هریک چهار ماشه سپستان نه دانه در آب گرم خیسانیده صاف نموده شیرۀ سفیدی بیضۀ مرغ خشک چهار ماشه شربت نیلوفر دو توله داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشند و برگ عنب‌الثعلب برگ نیب گل بنفشه گل خطمی بابونه اکلیل‌الملک پشک بز در آب جوشانیده بخار آن به‌گوش بگیرند و حضضض مکی حضض هندی صندل سرخ گل خطمی عنب‌الثعلب کوفته بیخته در آب عنب‌الثعلب تازه و مغز فلوس خیار شنبر سرشته گرداگرد گوش ضماد نمایند و ... مع آماس گاو زبان عناب بنفشهعنب‌الثعلب شاهتره جوشانیده صاف نموده شربت بنفشه آمیخته بنوشند و مغز فلوس در عرق بادیان حل کرده نیم‌گرم بر ورم طلا نمایند غذا .... یاشله با دال مونگ یا آشجو و بدانند که بخور از شیر بز مسکن در دست و اگر با جوش خون در آخر ربیع از ریزش نزله بر گلو و گوش و رم گوش و تبخاله گلو بهمرسد بعد فصد سررو از طرف لعاب بهدانه شیره عناب شیرۀ کشنیز خشک شیره کاهو عرق گاو زبان عرق نیلوفر شربت نیلوفر خاکشی بدهند و طلای نرد به‌آب کشنیز سبز سائیده بالای گلو طلا سازند و غرغره لعاب **461** آب کشنیز سبز آب برگ حنا شیره کاهو به‌آب برآورده غرغره نمایند و یا عوض طلای نرد جدوار حضض صندل سرخ گل ارمنی مساوی به‌آب مکوه سبز یا کشنیز سبز بر ورم گلو ضماد سازند و شیاف مامیثا یا مهاوطی به‌آب مکوه سبز در گوش چکانند و وقت شام لعاب بهدانه عرق شاهتره عرق نیلوفر عرق گاو زبان عرق مکوه شربت نیلوفر خاکشی بنوشند تعلیم اگر ورم خارج ثقبۀ گوش در اجزای غضروف باشد بنظر در آید و آن قلیل الخطرست درد شدید و تپ در آن لازم می‌باشد معالجۀ او بآرد جو نمایند که در میفختج پخته ضماد کنند یا آرد باقلا بنفشه خطمی آرد جو بابونه اکلیل‌الملک کوفته بیخته به‌آب نیم‌گرم و روغنبنفشه سرشته ضماد نمایند و بس است که ضماد عنب‌الثعلب و روغن کنجد و آرد گندم نیم‌گرم کفایت میکند و کذا تضمید گوش بخشخاش سفید کوفته به اندک آردجو پخته و اگر در شراب بپزند و با قیروطی معمول بشحم بط مخلوط کرده ضماد نمایند تحلیل صلابت و ازاله ورو و تسکین وجع کند و درینجا وادعات استعمال نکنند بلکه خرقه در آب گزم تر کرده یا نمک گرم نموده تکمید گوش نمایند و بعد دو روز برگ کرنب در روغن زرد کهنه بیخته بر ورم نیم‌گرم ضمادنمایند تا که تحلیل نماید و یا آب کرنب و روغن کنجد را یک جوش داده ارد باقلا بر آن پاشیده نیم‌گرم بدان ضماد نمایند تفهیم تدبیر بثره گوش مثل تدبیر ورم است و ایضاً شیره عناب لعاب بهدانه عرق گاوزبان عرق کاسنی شربت بنفشه داخل کرده بنوشند و انزروت مرمکی مرداسنگ روغن گل شهد به‌آب برگ نیب با هم آمیخته پارچه را آغشته در گوش گذارند و بقول شیخ اکثر در آن طبیخ انجیر طبیخ انجیر بگندم چون در گوش بچکانند یا از آن فتیله

سازند کفایت باشد و به بخور آب گرم و غیره مسکنات وجع که مذکور شد تسکین درد نمایند و ایضاً پیه بط یا پیه ماکیان در روغن کنجد گداخته مکرر در گوش اندازند چون درد ساکن شود لعاب حلبه و غیره که مذکور شد برای نضج اندازند و انکباب نمایند و هر گاه منفجر شود و ریم براید فتیله بعسل آغشته در دهن گرم کرده اند اندر گوش گذارند پس از آن اندکی زاک سوخته بدمند خشک خواهد شد و اگر ریم غلیظ بود قدری زنگار بسکنجبین عسلی حل کرده با یک قطره زهرهٔ گاو و یک قطره روغن بادام بچکانند اقوال حذاق مولف اقتباس و خلاصه می نویسد که در ورم دموی و صفراوی چارهٔ جز تقلیل ماده و تسکین درد و تپ نباشد پس اگر غلبه خون باشد بتعجیل تمام رگ قیفال زنند و حجامت با شرط بر پس سر و گردن و کتفها و ساقها به دفعات کنند و سرهای هر دو گوش را شرط زنند و شربتهای سرد و کشکاب بدهند و روغن گل به اندک سرکه جوشانیده نیم‌گرم چکانند و بفاصله سه تا چهار روز استفراغ به مطبوخ هلیلهٔ زرد و زردآلو و آلوبخارا و شیر خشت و ترنجبین که مقوی برگ سنا باشد باید کرد پس شیاف ابیض کافوری در روغن گل حل کرده ....نند و یا شیر زن تنها در گوش دوشند و از خارج بطحلب و آرد جو و صندل سفید و کشنیز خشک و گل ارمنی هر یک سه ماشه در آب برگ مکوه سبز و کشنیز سبز و گلاب ضماد نمایند و بعد دو روز اعاب بیخ بشکال با روغن گل بچکانند و طلای نرد علویخان به‌آب مکوه و کشنیز طلا کنند و اگر غلبهٔ درد باشد روغن گل و سرکه با روغن ...ثل قطور نمایند و لعاب بیخ بشکال با روغن بابونه و سرکه و آب مکوه طلا کنند و به‌آب تاتوره ضم کرده بهتر بود و مریض را بمخدرات چون حب‌الشفا بیهوش داشتن ... انفجار ورم تدبیر قوی ست و شربت نیلوفر چهار توله نوشانند و غذا آش جو بشربت بنفشه دهند و چون درد ساکن شود بنابر پختن ... حلبه و تخم مرو و آب پیاز خام و شیر خر برابر آمیخته در روزی هفت هشت مرتبه چکانند تا همان روز پخته شده رو بانفجار آرد به‌عده به جهت پاک کردن ریم آب گندنای سبز و آب نیب به‌آب پیاز و عسل برابر اندازند بکرات و مرات تا خوب پاک گردد پس جهت اندمال زاج سفید در مرهم مصری آمیخته در گوش گذارند مسیحی گوید که اگر وجع از فلمغونی خارج گوش باشد خطر اندک بود و اگر از فلمغونی در داخل گوش باشد در آنجا خطرست به‌سبب قرب موضع از دماغ و لهذا سزاوارست که فصد قیفال و حجامت ....ن نمایند و ماءالفواکه که در آن هلیلهٔ زرد و بنفشه باشد بنوشانند و در گوش آب پوست کدوبه روغن گل چکانند و مامیثا در شیر دختران حل کرده و اندکی افیون بوران پخته بچکانند و اگر فلمغونی شدیدالحراره و تهلب نباشد بگیرند روغن گل یک جزو و مثل او سرکه و هر دو در شیشه کرده بر خاکستر نیم‌گرم نهند تا سرکه فانی شود نیم‌گرم ...ش چکانند و یا مامیثا در سرکه سائیده در گوش تقطیر نمایند و اگر درین اندکی زعفران اندازند بهتر باشد و اگر درد ضعیف باشد و در آنجا تپ نباشد و نه تلهب .... اندک مرهم باسلیقون و در روغن ناردین اگر فصل سرما باشد

و یا در روغن گل اگر وقت گرما باشد حل کرده در گوش چکانند شیخ میفرماید که اگر سبب درد گوش .... خائص باشد و در آن مخاطره است به‌سبب قرب آن از دماغ تا آنکه ورم جمع شود و ریم کند پس واجب است که بعد فصد و استفراغ اولاً ملینات مبردات استعمال نمایند .... شیر بتکرار تا روز سوم و همچنین روغن گل مطبوخ بسرکهٔ که در حار ساذج مذکور شد بعد از آن لعاب حلبه و غیره که در ذیل علاج این مسطور شد و آب لبلاب ..... این وقت نافع بود و کنجد سوده درین آزموده است به‌عده دائم که او به زیت مائل بحرارت استعمال کنند و باید که زیت شیرین باشد و با وجود آن نیم‌گرم بود **462** و پنبه بر سر میل باریک پیچیده در آن آلوده در گوش بکرات و مرات گذارند و از خارج بملینات منضجه ضماد نمایند و اگر درد شدید القوه نباشد و از ابتدا تجاوز کرده باشند باید که در گوش پیه روباه یا ورل یا مرهم باسلیقون به روغن گل یا به روغن حنا و یا پیه بط یا پیه رخمه یا مرهم از پیه ماکیان و بط چکانند و هرگاه ورم شدید الحراره نبود در آن دوای معمول از پیه بز گداخته بعسل و میفختج و زوفای رطب هر واحد مساوی پیه مذکور آمیخته در گوش گذارند و آنچه قوی تر ازین است و بقوت نضج میدهد این است مرداسنگ سفیداب هر واحد اوقیه کندر غبار آسیا راتیانج هر واحد سه اوقیه زیت یک رطل پیه خنزیر یا پیه بز تازه دو رطل لعاب بزرکتان بقدر کفایت مرهم سازند و گاهی احتیاج بمخدرات افتد پس بطریقیکه در بارد ساذج مذکور گردد استعمال نمایند و چون مستحیل بمده گردد لعاب بزرکتان به روغن گل یا روغن بابونه و سائر اشیا که در به‌آب قرحه گفته شود استعمال کنند مجوسی گوید که هر گاه در گوش ورم حار یا بثره عارض شود باید که فصد سررو نمایند و اخراج خون به‌حسب طاقت مریض و سن و مزاج او و وجوب کمیت مرض کنند و در گوش شیاف ابیض و شیر دختران حل کرده چکانند و به دوشیدن شیر از پستان در گوش امر کنند که این تسکین وجع کند و از خارج گوش اسپغول و آب کاسنی و آب کشنیز و آب عنب‌الثعلب و مانند آن ضماد به‌عمل آرند آرد باقلا و آرد جو هر واحد یک جزو نیلوفر و بابونه و اصل‌السوس هر واحد دو جزو بنفشه و بیخ خطمی هر واحد سه جزو همه را باریک سائیده و به‌آب عنب‌الثعلب و روغن بنفشه و آب کشنیز و طحلب سرشته ضماد نمایند و باغذیهٔ صاحبان تپ اغتذا نمایند و از اغذیه حاره و مبخره منع کنند و اگر با وی تپ باشد در تبرید افزایند و اگر ورم بایت تدبیر ساکن نشود بدانند که ورم جمع می‌شود و ریم میکند پس لعاب تخم کتان و لعاب حلبه به شیر دختران هر روز به دفعات در گوش چکانند تا آنکه ریم از گوش خارج شود بعد از آن بعلاج قروح معالجه نمایند و اگر ورم تجلیل انجامد و از آن بقیه غلیظ باقی ماند بابونه و اکلیل‌الملک به‌آب جوشانیده اندکی از آب آن گرفته به اندک روغن بنفشه نیم‌گرم در گوش چکانند و اگر این ادویه را در آفتابه پخته بر سر آن انبوبه نهاده بخار آن به‌گوش رسانند بدان انتفاع یابند و بقایای ورم را تحلیل کند و آن اب قوی‌الحراره نباشد بلکه معتدل بود سعید گوید که اگر از

فصد قیفال مانعی باشد حجامت کنند و بعد استفراغ شیاف مذکور در قول سابق چکانند و تبرید بیخ گوش به‌آب حی‌العالم و آبهای مذکوره نمایند و تدبیر مریض بتدبیر صاحبان حمی کنند و از غذا منع سازند پس اگر الم ساکن نشود و ورم تحلیل نگردد لعاب اسپغول و لعاب بهدانه و لعاب تخم مرو در گوش چکانند به‌عده اگر اعراض بغیر رشح ساکن شود و ورم تحلیل شود و اگر ساکن نگردد روغن گل و روغن گوش نیم‌گرم در گوش چکانند و اگر بعض ورم به‌سبب کثرت ماده بخارج گوش میل کند این ضماد نمایند ارد باقلا آرد جو آرد گندم هر واحد یک جزو نیلوفر بابونه اکلیل‌الملک گوش بیخ خطمی هر واحد دو جزو کوفته بیخته به‌آب عنب‌الثعلب و روغن بنفشه نیم‌گرم بر موضع ضماد کنند و هر گاه ورم بشگافد و ریم جاری گردد روغن گل و شیر دختران در گوش چکانند و هر گاه قرحه پاک گردد به‌مرهم مرداسنگ مرکب علاج کنند و چون صلاح یابد بمزورهٔ آب غوره و سماق و در آخر بچوجهٔ مرغ مطبوخ باین آبها غذا سازند ابن الیاس گوید که اگر درد گوش از ورم یا بثره حادث در آن باشد فصد و تلیین طبیعت بماءالفواکه و شیر خشت و ترنجبین یا به مطبوخ فواکه یا به مطبوخ هلیله کنند و هر صبح جلاب از عناب ده عدد بنفشه تر یا خشک پنج درم و شکر سفید ده درم بنوشند و غذا ماءالشعیر مع خشخاش و بر بیخ گوش نرد به‌آب کشنیز و صندلین و عنب‌الثعلب طلا کنند و اگر درد ساکن نشود نیلوفر سه درم بابونه بنفشه خطمی و بیخ آن هر واحد پنج درم باقلا و جوهر واحد ده درم باریک سائیده به‌آب عنب‌الثعلب و روغن بنفشه و آب کشنیز ضماد نمایند و از تناول لحوم حذر کنند و اگر از مادهٔ بقیهٔ غلیظ باقی ماند اکلیل‌الملک بابونه شبت بنفشه خطمی در آفتابه آهنی جوشانیده محاذی بزالهٔ آن گوش را بدارند و آنچه تسکین وجع حادث از ورم و بثره کند تقطیر حبهٔ افیون مصری با دو حبه جند بیدستر و به شیر دختران است و باقی در قول مجوسی گذشت ابومنصور گوید که اولاً فصد قیفال نمایند و تلیین شکم به مطبوخات لینه کنند و در گوش سفیدهٔ بیضهٔ نیم‌گرم یا به شیاف ابیض با آب پوست کدو به روغن گل و مامیثا به شیر دختران چکانند که تسکین درد کند و اگر وجع صعب گردد در آن چیزی از روغن‌های بارد یا آب بقول بارد که در ساذج گذشت بچکانند و اگر وجع از سه روز تجاوز کند در روغن کنجد پیه بط یا شحم مرغ گداخته بکاتر برند پس اگر ریم جمع شود کم خطر باشد و اگر جمع نگردد آن شدیدالخطر بود به‌عده اگر لهیب و ضربان ساکن نشود بآرد جو مطبوخ در میفختج برگوش ضماد نمایند و بآرد باقلا بابونه و بنفشه خشک و یا آرد جو و خطمی و اکلیل‌الملک ضماد کنند و لحم بقر را بر آتش نهند و آبیکه از آن سیلان کند در گوش چکانند و یا بگیرند آب عنب‌الثعلب و روغن کنجد و گرم کنند و بر آن آرد گندم پاشیده ضماد کنند و یا آب کرنب و روغن سوسن گرفته یک جوش داده بر آن آرد باقلا پاشیده نیم‌گرم ضماد سازند و غذا سکبا... یا نارباج یا زیرباج یا سرکهٔ زیت و اشیای حامضه دهند و چیزهای حریفه مثل سیر و پیاز و گندنا ترک

نمایند پس هر گاه ریم ظاهر گردد علاج قرحه کنند خضر گوید **463** ... و استفراغ نمایند و هر روز آنچه تعدیل مزاج کند مثل شربت آلو و نیلوفر بلعاب اسپغول یل بشربت بنفشه استعمال کنند و از غذا برمزورات و بقول مثل ...ناخ و کاسنی اقتصار ورزند و ورم غائص را شیر تازه و شیاف ابیض یا گوش گل به اندک سرکه پخته در ابتدا نافع است برای ردع ماده و بعد از آن روغن گل ... حلبه یا لعاب تخم کتان پس اگر درد شدت کند به‌آب گاو کهنه تسکین وجع بالخاصیه کند و هرگاه منفجر شود جلاب نیم‌گرم به روغن بادام شیرین در گوش چکانند ...شود تخم مرو در آن افزایند انطاکی گوید که در علاج ورم غائص گوش جای طمع نیست خصوصاً هر گاه با وی اختلاط ذهن و حرکت سر و اشک باشد و غایت .... در علاج اورام زیاده کرده شود ملازمت تلیین است بملبنات مناسبه و روادع و نافع ترین چیزها قطور روغن گاو کهنه است به مثل اشق و انزروت مطلقا .... گل در ورم حار و روغن بابونه در بارد گیلان گوید که اگر مشارک وجع گوش عصبهٔ مؤدیه برای حس باشد و علامتش ثقل سمع و عظم الم و احساس آواز منقع .... بعد وقت در گوش و گاهی جریان اشک از چشم یا سیلان رطوبت از منخرین و گاهی با وی تپ بود در آن وقت باید که علاج بکمال آهستگی کنند زیرا که هجوم .... و سختی گاه مؤدی بتزید ورم گردد و به‌سبب اتصال حجاب موضوع بر دماغ از آن سرسام پیدا شود و علاجش آن است که تضمید گوش از خارج نمایند بدآنچه .... رشد و در گوش روغن سوسن مخلوط به کشنیز اندازند و بدان رفق نمایند و اگر از آن سیلان کند دوا در آن انداخته ثقبهٔ گوش را بصوف نرم یا اسفنج تازه در همان ....تر کرده بند سازند و بالجمله گوش را چیزی الم رساند لاحق نشود پس اگر در وسط علاج مزاج مریض گرم گردد فصد قیفال نمایند و اخراج خون بقدر قوت او کنند ...هال طبیعت بتمر هندی و آلو و عناب و ترنجبین و خیار شنبر یک دفعه یا دو دفعه نمایند و لزوم ماءالشعیر کنند و گوش را از خارج این ضماد سازند بگیرند بزرقطونا و برگ ...گ و برگ بنفشه و برگ خطمی و عصی‌الراعی و حی العالم و اطراف کاسنی و همه را باریک سائیده بر آن اندک آرد جو که آنرا نیم‌کوفته در آب سرد تر کرده باشند انداخته پس آن آب را .... ادویه سازند و جزوی و افراز شیاف ماميثا بر آن انداخنه صلایه کنند تا باریک گردد و مثل مرهم شود به‌عده بر خارج گوش ضماد کنند و اگر از حمرت ظاهر در سطح گوش وجع ....صماخ و سرخی اندر آن باشد واجب است که از نکایت عصبه مؤدیه برای حس حذر کنند و الا نکایت عظیم گردد و گاه بسرسام گرم انجامد و آنچه در گوش او نهند و در آن ... رند کشنیز مخلوط به شیر دختران است که دائم بریزند و اگر از این ساکن شود بهتر ئ ال بگیرند سرکه معتدل در ترشی که کهنه نباشد و در آن بوزن یک حبه یا دو حبه ...ان حل کرده بچکانند و سوراخ گوش را بصوف بند کنند و ضماد مذکور بر خارج گوش گذارند و اگر قوت اطاعت کند تعاهد به فصد قیفال در هر بست روز و حل طبیعت ... مذکور شد و نوشیدن ماءالشعیر نمایند و در

غذا بر مزورات زیادتی نکنند و هر گاه مرض زائل شود و عقب او ثقل در گوش بماند باید که مبادرت بمعالجه ثقل ننمایند ... صحت او مستحکم شود ببعد ایام از مرض بعد از آن نظر بمزاج علیل نمایند پس اگر بحالت طبیعی عود کرده باشد در گوش او این دوا نهند بگیرند خربق سفید نیم درم سنبل‌الطیب نیم دانگ و سائیده در عسل کف گرفته حل کنند و اگر ازین ثقل زائل نشود در آن تریاق الاذن اندکی بفتیله پنبه در گوش نهند که آن ثقل را در .... روز زائل کند و اگر مزاج از استعمال این تریاق متغیر گردد و شیر زنان حل کرده بارد بالفعل آنرا استعمال نمایند **علاج درد گوش بارد ساذج و ریحی** اسطوخودوس گل گوش بادیان انیسون جوشانیده گلقند عسلی با شهد حل کرده بنوشند وبابونه افسنتین اکلیل‌الملک هر یک یک توله در شیر گاو نیم آثار جوشانیده بر .... آن انکباب نمایند و انکباب برگ نیب اجوائن به‌آبرنگ جوشانیده و یا پشک بز و اجوائن در بول انسان جوش داده نیز مفید است و گوش بابونه و سوسن و بلسان نیم‌گرم کرده ... چکانند و چکانندن روغن ترب در روغن بادام تلخ نیز درین به‌آب مجرب است و اگر تسخین و تحلیل زیاده مطلوب باشد جند بیدستر و فرفیون نیز در یکی ازین روغن ها آمیخته بکار برند روغن زرد کهنه در گوش انداختن مسکن درد آن است و یا قسط حرمل زنجبیل در آب سائیده قرص بسته در روغن سزشف بسوزند و صاف کرده بدارند و چند قطره نیم‌گرم در گوش چکانند و این روغن نیز برای درد گوش بارد معمول است تخم ترب نیم‌کوفته افسنتین رومی هر واحد دو مثقال در آب جوشانیده صاف نموده روغن بادام تلخ سه مثقال داخل کرده باز ... ملائم بپزند تا آنکه آب جذب شود فرود آورده جند بیدستر حب‌الغار هر واحد یک دانگ مرمکی یک نیم دانگ سائیده داخل کرده نکهدارند و بکار برند و سه قطره شیرهٔ برگ زقوم .... چکانیدن درد را ساکن میکند و گاهی زقوم در روغن سوخته اندر گوش می اندازند درد بارد ریحی را مفید می‌شود و همچنین آب برگ سدرسن معمول است ...رند گردهٔ نر گاو و قدری از پیه آن و نمک سوده بر آن بپاشند و نیم بریان کرده افشرده آب آنرا بگیرند و در گوش چکانند به جهت گرانی گوش و درد آن مجرب است **464** و ایضاً خردل کوفته به روغنی گرم بسرشند و فتیله ساخته در گوش نهند و بر طبیخ شلجم تنها یا با خردل یا بر طبیخ برگ نیب نمایند و کذا گرفتن بخار گل بابونه تازه یا خشک .... آب پخته درد بارد و ریحی را مجرب ست و انکباب بر طبیخ مرزنجوش تنها یا با جاوراس نیز مجرب و ابن بیطار در کتاب مغنی ذکر کرده که اگر پیاز را بکاوند و در آن بول بقر پر کرده بر آتش گذاشته بجوشانند و در گوش اندازند درد را زائل کند و این مجرب است و همچنین ترب را کاویده در آن روغن گل پر کرده جوشانیده در گوش چکانیدن و کذا گوش خستهٔ شفتالو چکانیدن مزیل وجع بارد گوش مجرب است و کذا مهاور در شیر زنان حل کرده قدری عسل آمیخته نیم‌گرم قطور کردن ازالهٔ درد می نماید و آب ادراک و روغن کنجد و عسل و نمک هندی مساوی آمیخته نیم‌گرم در گوش چکانیدن از مجربات اهل هندست و کذا

برگ آگهه تازه که مائل بزردی باشد بر آتش گرم کنند و به اندک روغن گاو چرب کرده بمالند و بیفشارند و چند قطره در گوش چکانند و اگر سیر سبز کوفته در برگ آگ چیده پس گرم کرده افشرده بچکانند قوی تر باشد و تقطیر آب پودینه تازهمخلوطبماءالعسل همین عمل دارد و تقطیر آب ترب و شهد و آب ترب به روغن گل پخته و یا آب پیاز مطبوخ به‌دستور نافع و مومیائی اصیل یک حبه در روغن گل حل کرده چکانیدن مجرب ست و یا آب سیر بزهرهٔ .... جوشانیده و یا حلتیت بکار برند و کذا آب برگ سرس و یا پس افگنده مگس در قدری آب حل کرده و کذا اب برگ گهیکو از نیم‌گرم قطور نمایند و یا گهونگچی مقشر در روغن تلخ سوخته صاف کرده در گوش چکانند و ایضاً برای درد گوش که از برودت باشد آب ادرک یا شیرهٔ برگ پان در گوش انداختن و سونٔهه و افیون و بیخ ارند بر حوالی گوش ظلا کردن مجرب صاحب تکلمهٔ هندی ست و اگر بزرالبنج حرمل هر یک دو دام کوفته در نیم رطل اب شب تر کرده صبح بجوشانند تا نصف بماند مالیده صاف نموده ربع رطل روغن ... داخل کرده باز بجوشانند تا روغن بماند و وقت شدت درد بچکانند در تسکین آن مجرب است و بعضی مال کنگنی نیز می افزایند و اگر فتیله را به‌آب مرزنجوش تازه تر کرده مغز ... استهٔ شفتالو سوخته سائیده بر آن پاشیده در گوش گذارند نیز مجرب است و صبر سقوطری در روغن گل و روغن گاو کهنه حل کرده در گوش نیم‌گرم چکانیدن نیز مسکن درد و نهایت مفید است و یا کچله قدری به‌آب سائیده در گوش مخالف نیم‌گرم چکانند که نافع درد گوش بارد است و بدانند که درد گوش ریحیتکمید بسبوس گندم و جاورس و نمک نافع و کذا تکمید بپارهٔ پنبه در زیت نیم‌گرم آلوده سودمند و نطول از بابونه و خطمی و نعناع و کوکنار نافع است و همچنین تقطیر ادهان حاره مع جند بیدستر و یا ثوم مطبوخ در زیت مفید و گویند که قطور بورق در سرکه حل کرده و کذا شاخ گوزن به روغن خیری حل کرده و کذا روغن قثاءالحمار و کذا روغن تخم ترب و کذا روغن بادام تلخ و کذا نطرون در روغن مذکور حل کرده و کذا روغن بلسان هر واحد محلل ریاح بارد گوش است و کذا زوفای خشک صعتر بابونه اکلیل‌الملک برگ غار اسطوخودوس شبت عاقرقرحا پوست خشخاش نمام قیصوم برگ ترنج پودینه جمله یا هر چه بهمرسد در آب جوشانیده بر بخار آن انکباب و بثفل آن ضماد و به‌آب آن نطول سازند که در گوش ریحی و بارد را نافع است و اگر کنجشک نرخانگی را گرفته دم او کنده و پرهائیکه حوالی مقعدش باشند دور کرده در آن را در سوراخ گوش نهاده دارند تا ریح بتمامه .... بحدیکه کنجشک بیاماسد به‌عده آنرا دور کرده تکرار نمایند و اکثر نوبت بدوم نمی رسد و همه ریح از گوش بر می آید و درد زائل می‌شود و این علاج از مخترعات انطاکی است و تخلف نمی کند و ابو منصور گوید که دوا برای ریاح غلیظ عجیب است برنجاسف و مرزنجوش و روغن سوسن بجوشانند و اندکی جند بیدستر در آن حل کرده بچکانند و یا آب سداب بری مخلوط بعسل نیم‌گرم چکانند و بتقلیل غذا امر کنند و

آنچه از ریاح غلیظ بارد مرتقی از معده باشد اول تنقیه بدن به‌مسهل بلغم نمایند و اگر قوت اطاعت کند و فصل موافق باشد به‌ادویه منقی معده و سر و سائر اعضا استفراغ فضول کنند و این دوا همین نفع دارد بگیرند ایارج فیقرا دو ثلث درم افسنتین دو ثلث درم تخم کرفس بادیان رب السوس هر واحد نیم درم زنجبیل فلفل سفید مامیران هر واحد دو دانگ سقمونیای مشوی مع زعفران یا مع قرنفل یا مع سنبل در سفرجل یک دانگ همه را بوزن چهار درم بسایند و دو حصه کرده به‌آب مطبوخ مرزنجوش سزشته حب‌های کوچک سازند و نصف از آن بخورند و بنخوداب که در آن اندک پودینه نهری پخته باشند غذا سازند و سه روز صبر کرده نصف باقی بخورند و در ابتدای این علت البته فصد نکنند و اگر خطا به فصد در اول این علت واقع شود مؤدی بسرسام بارد گردد و آنچه در گوش برای این مرض نهند و آل.... بسیار نافع است و آنرا در اسرع مدت زائل کند این است که بگیرند روغن خیری و روغن یاسمین و در آن مغز پیاز معروف به بلبوس بریان کرده و بابونه و برگ اقحوان هر واحد نیم درم و اسقوردیون فلفل سفید تخم سداب هر واحد دو دانگ قرنفل یک دانگ گل اقحوان یک درم جوشانیده صاف کرده یک جزو ازین روغن و یک جزو روغن ناردین گرفته آلوده در گوش نهند و تمام روز بدارند و در شب تجدید فتیلهٔ دیگر نموده بر گوش آلم بخوابند اگر ممکن باشد و الا بر پشت خواب که خیلی مفید است و در یک .... ازالهٔ آن می نماید و چکانیدن دیگر ادهان حاره مثل روغن غار و بیدانجیر و غیره مدبر به‌آب پیاز و سداب و در شراب کهنه فرفیون حل کرده نیز نافع است و بشو.... **465** ...شک برّی یا اهلی مع نخود و دارچینی غذا سازند و آنچه از ریاح غلیظ منحل از فضول مستکنه در سر بسوی گوش باشد تنقیه دماغ به‌مسهل گرم و حب ایارج و غراغر نمایند .... تدابیر به‌دستور سابق به‌عمل آرند و چکانیدن زهرهٔ گاو گرم کرده در گوش نیز مسکن درد ریحی و بلغمی است و آنچه از ریاح متولده از مشی در یوم بارد در هوای سرد باشد ... گوش بمالیدن و چکانیدن روغن‌های گرم و دخول حمام و ریختن آب گرم بر سر و نهادن گوش بر تابهٔ گرم و نطول از طبیخ شبت و بابونه و اکلیل‌الملک و برگ غار و مرزنجوش و نمام و قیصوم و گرفتن بخار شلجم و نهادن خردل کوفته با دهان حاره سرشته گرم نموده بر گوش و گذاشتن تخم حلبه پخته در پارچه نازک بسته گرماگرم بر گوش و استعمال ضمادات مذکوره در صداع بارد یا به زیت نیم‌گرم پنبه تر نموده سودمندست مگر آنکه بدن ممتلی باشد که درینصورت اولاً استفراغ فضول از بدن کنند تا گوش گرم نگردد و اخلاط بسوی سر منجذب نشوند و از چیزیکه در مثل این علت بدان امر می‌کنند بخور طبیخ شلجم مع خردل است و آنچه ازین همه غنی سازد این است که بگیرند تریاق الاذن و در ثقبهٔ گوش بدان .... کنند و از پنبه آنرا بند نمایند که فی‌الحال تسکین درد نماید و بلحوم کبوتر بچه و کنجشک مع شلجم غذا سازند و آنچه از ریختن آب سرد بر سر و فرو رفتن در آن باشد تمریخ سر نمایند .... مؤخر به روغن خیری و روغن

ناردین و غیره ادهان حاره و قطور آنها در گوش و در جمیع این معالجات تفقد مزاج مریض و اعتبار مرض در زیادتی و نقصان باید کرد و ازین غافل نشوند و آنچه از استعمال ادویه بارد مثل افیون و کافور بر گوش باشد مقابلهٔ آن بدوای مضاد این ادویه باید کرد پس اگر موجب درد افیون باشد مقابلهٔ ....به صمغ سداب و فرفیون اندک و روغن‌های گرم و تریاق‌الاذن واجب بود و اگر کافور باشد مقابله به اندک سنبل‌الطیب و اندک زیاد که معروف به مسک ابیض است باید کرد و تریاق مذکور نیز نافع بود و باید که معالجهٔ این امراض بتدریج باشد و بر گوش هجوم به‌ادویه قویه دفعةً نکنند اقوال اکابر سویدی گوید که قطور روغن حب ...مش تلخ در گوش برای وجع گوش بارد مجرب من است و از اطبای دیگر نقل کرده که قطور شونیز بیخ رجل الحمامه برگ لبلاب سلخ الحیه پیاز عنصل صرصر فرفیون حنظل تازه سرطان ثمر حدق مورچه ثوم هر واحد در زیت جوشانیده صاف نموده و کذا بعض شحوم مثل شحم عجل و یا شحم اوز تنها یا با زوفای رطب یا به روغن شقائق‌النعمان و یا شحم اوز پنج درم زعفران یک درم افیون نیم درم و یا شحم بط به روغن بان یا به روغن ناردین و یا پیه ماکیان بوزن او آب پیاز و یا پیه خرس به روغن سوسن و یا شحم دراج نیز نافع و کذا کندش وکذا لادن محلول به روغن گل تنها یا به اضافهٔ آب سداب و کذا زنگار به روغن بادام تلخ یا عسل و کذا آب چقندر بعسل جوشانیده و کذا جندبیدستر یک حبه به روغن ناردین یا به روغن بان از ابول نر گاو تنها یا به نطرون و کذا آب سرگین خر به روغن بان و کذا طبیخ بادروج و کذا زهرهٔ کبش و کذا سلخ الحیه در شراب کهنه جوشانیده و کذا مصطکی قیراط در روغن یاسمین حل کرده کذا قلقند و کذا قصب الزریره مطبوخ و کذا قنه به روغن سوسن یا به روغن قنب محلول و کذا روغن ایرسا و کذا روغن سوسن مخلوط به‌شراب کهنه و کذا آب سداب .... پوست انار پخته و کذا حب‌الغار و شراب کهنه و روغن گل پخته و کذا دارچینی و کذا سرکهٔ عنصل و کذا آب گندنا به سرکه و روغن گل و کندر و کذا مر به شیر زنان و کذا آب برگ دراقن و کذا آب شوکران و کذا انیسون به روغن گل و کذا شحم حنظل دو درم اسنان ثوم سه عصاره سداب ده درم و زیت بقدر غمره جوشانند تا روغن بماند و کذا روغن کدوی تلخ و کذا آب شبت در پوست انار پخته و کذا روغن کدوی تلخ در بادنجان کاویده پر کرده بر آتش نرم پخته و کذا روغن بان به‌شراب کهنه و روغن گل و کذا روغن جوز و کذا اب برگ سبز جوز و کذا مومیائی قیراط به‌آب مرزنجوش و کذا شب به روغن بان و یا به‌شراب کهنه و کذا غالیه به روغن خیری حل کرده و کذا نمک به سرکه و کذا قطران به‌آب مطبوخ زوفای خشک آمیخته و کذا زهرهٔ رخمه به روغن بادام تلخ در گوش مخالف و کذا زیت در پیاز کاویده و پر کرده پخته و کذا روغن حب‌الصنوبر کبار و کذا روغن خیری اصفر ... آب قنطوریون و کذا فرفیون نیم درم فلفل یک درم در زیت ده درم جوشانیده و کذا آب نمام و کذا ذراریح در زیت انداخته هفت روز در آفتاب آویخته صاف نموده و کذا جگر

حباری خشک کرده به سنبل‌الطیب سائیده و کذا آب مشکطرامشیع و شیر زن و کذا گل کرم در روغن خیری حل کرده و کذا روغن اقحوان و کذا در بول شتر مر آمیخته و کذا حلتیت و زنجبیل به روغن خردل و کذا کندر در شراب کهنه پخته و کذا دارفلفل باریک سوده در زیت آمیخته و کذا آب برگ سوسن به روغن گل هر واحد در گوش چکانیدن مفید و همچنین بخار بادروج و فراسیون و مرزنجوش و فوتنج مطبوخ به‌گوش رسانیدن و کذا سعوط آب چقندر و یا روغن بادام تلخ و کذا شرب مومیائی بقدر نخود بجلاب از ادمان اکل صعتر و کذا ضماد اکلیل‌الملک بمیفختج و کذا فتیلهٔ انجیر و خردل سوده و یا خردل و بورق سوده و یا خربق سیاه و جند بیدستر هر واحد یک درم زعفران دو درم سائیده فتیله ساخته در گوش داشتن داشتن و کذا دیگر ادویه که به جهت طرش و طنین بارد مسطور گردد هر واحد نافع درد گوش بارد است مسیحی گوید که هر گاه وجع عقب تخمه یا ریاح بارده حادث گردد روغنی که در آن سداب پخته باشند در گوش چکانند و اگر کفایت نکند روغن سوسن که در هر اوقیه از آن **466** یک درم فرفیون و یک درم جندبیدستر حل کرده باشند قطور نمایند و اگر این هم کفایت نباشد اسهال به حب قوقایا کنند و در حمام داخل نمایند و عرق آورند و شراب صرف کهنه بنوشانند و هر گاه درد گوش از سوءمزاج بارد باشد روغن ناردین یا روغن سداب یا غار یا روغن بلسان یا روغن بابونه یا روغن سوسن یا روغن قیصوم یا روغن شبت یا نفط ازرق یا روغن بزر یا بارزد به روغن خیری گداخته در گوش چکانند و یا صوف در روغن عقارب تر کرده در گوش بدارند پس اگر زرداب از آن سائل گردد روغن شهدانج آنرا نفع کند شیخ می‌فرماید که اگر سبب درد گوش برودت متمکن در عمق یا از خارج باشد لازم است قطورات از روغن‌های گرم مثل روغن سنبل رومی و روغن اقحوان و روغن خروع و مانند آن که در قول مسیحی گذشت استعمال نمایند و یا مثل زیت که در آن سیر پخته و صاف کرده باشند و یا زیت بفلفل و فرفیون و جند بیدستر و یا غالیه مقدار دانگی در یک مثقال روغن بان یا روغنی دیگر از روغن‌های گرم خوشبو و بس است که صاحب این درد شراب صرف قوی بنوشند و خواب کند و چون بیدار شود درد زائل گردد و اگر سببش ریح بارد باشد آنچه در به‌آب دوی و طنین و آنچه برای درد گوش مادی که سبب او خلط لا حج باشد مذکور گردد و آنچه سببش برودت بود مذکور شد آنرا نفع کند و از چیزیکه آنرا لائق بود این است که محجمه را به‌آب گرم پر کنند و حوالی گوش بچسبانند و آب سداب و حماما بعسل و یا آب قیصوم و مرزنجوش در روغن سوسن و یا جند بیدستر بادی بعد از آن که در آن پخته و صاف کرده باشند و یا نطرون و سرکه به روغن گل یا عصاره لوف در گوش چکانند و اگر احتیاج بدوای قوی تر افتد مثل فرفیون و جند بیدستر به روغن قسط و یا قسط بحری و زراوند بکار برند و گاخهی تکمید بجاورس و لبد گرم کرده آنرا نفع دهد و از ادویه مشترکه برای اوجاع گوش و خصوصاً آنکه مائل ببرودت باشد زیت انفاق است که در آن خنافس

یا خراطین یا کرمی که زیر جراده می باشد جوشانیده باشند و یا زهرۀ ماهی به زیت انفاق یا پیه ورل یا روباه یا رخمه یا کلنگ و یا روغن عقارب که آن بسیار نافع است و یا آب مرزنجوش تازه و یا مطبوخ برگ عزب و پوست آن و یا مطبوخ خراطین صاف کرده پیه بط در آن گداخته و اگر مائل ببرودت بشدت باشد زهرۀ نر گاو به روغن خیری بجوشانند تا آنکه آب زهره تحلیل و فانی گردد پس بردارند و بطریق قطور استعمال کنند که این نافع عجیب است و در معالجات اوجاع شدید گوش به استعمال مخدرات احتیاج می افتد و آن مثل فلونیا اندک به شیر چکانیدن است و همچنین قرص زعفران و قرص کوکب و یا افیون و جندبیدستر و زعفران به شیر زن و واجب است که تاخیر در استعمال مخدرات کنند تا آنکه خوف غشی گردد و خصوصاً اگر اخلاط بارد باشد که این اشیا آنرا بسیار مضرست و اگر از استعمال مخدرات ضرر پیدا شود بعد آن جندبیدستر تنها استعمال نمایند و گاهی اقراص از جند بیدستر میسازند که آنرا باریک سائیده پس افیون سوده با وی آمیخته به‌شراب صرف قرص بندد گیلانی می نویسد که معالجه وجع بارد کرده می‌شود بتقطیر اشیای حاره در گوش مثل آب سداب یا آب پیاز یا آب سیر یا آب بابونه یا مرزنجوش یا بادیان و مانند آن و روغن‌های گرم مثل روغن بادام تلخ و روغن سداب یا روغن که در آن ثوم پخته باشند و اگر حاجت به قوی‌تر افتد روغن جند بیدستر و روغن فرفیون چکانند و بر حمام حار مواظبت نمایند و شراب کهنۀ صرف خورند و انکبه آب بر طبیخ پودینه و شیح نمایند و یا بگیرند جند بیدستر دو حبه و افیون یک حبه و در روغن زنبق یا شراب حلو حل کرده نیم‌گرم در گوش چکانند و یا آب لحم بقر که بر آتش نهند و سائل شود نیم‌گرم چکانند و غذا مزورۀ زیرباج یا نخوداب دهند و هر گاه اصلاح یابد بقلیه و مطنجن و گوشت بریان غذا سازند و دائم تکمید به زیت یا به روغنی گرم نمایند و صوف بدان تر کرده به‌گوش نهند **<u>علاج درد گوش بارد رمادی</u>** نضج ماده از منضج بلغم نموده به مسهل گرم و حب ایارج تنقیه نمایند و بعد از تنقیه ادویه که در علاج بارد ساذج و دیگر بخورات و قطورات محلله مکرر استعمال کنند و ادهان حاره چون روغن ترب و غیر آن نیم‌گرم در گوش چکانند و اگر نسج عنکبوت به روغن جوش کرده در گوش چکانند جمیع اوجاع باردۀ گوش را نافع بود و قطور آب افسنتین با زهرۀ بز در روغن بادام تلخ پخته جهت درد گوش و کری قدیم مجرب نوشته و کذا مر و صبر در بول جاموش یا نر گاو حل کرده چکانیدن مجرب نوشته و برای تحلیل مادۀ که از قطورات آرام نشود انکبه آب گل خطمی گل بابونه اکلیل‌الملک بزرکتان تخم مر و نمام مرزنجوش پر سیاوشان هر یک شش ماشه ... خشک سه ماشه جوشانیده معمول است و عنب‌الثعلب پوست خشخاش هر یک چهار ماشه دارچینی زوفای خشک هر یک سه ماشه نمام دو ماشه مرزنجوش آرد جو پر سیاوشان هر یک چهار ماشه از انبوبه بخار گرفتن نیز نافع و بدانند که در دو سه بار از انکباب اگر ورم یا بثره باشد می شکافد و ریم بر می‌آید و گر نه معلوم .... **<u>467</u>** که درد

ساذج یا از نوازل است و در صورت نزله اول به تنقیه دماغ متوجه شوند بطریقیکه در علاج نزله مذکور شد به‌عده بخور بز را لبنج گل بابونه بادیان اکلیل‌الملک عنب‌الثعلب هر یک نه ماشه برگ فنجنکشت افتیمون هندی سبوس گندم هر یک سه توله استعمال کنند و شیاف مامیثا و شیاف ابیض برابردر روغن بابونه و زنبق آمیخته در گوش چکانند و این بخور حکیم علویخان برای درد گوش نزلی از مجربات است کوکنار سه توله مرزنگوش چوب چینی عشبهٔ مغربی بیخ لاله صحرائی بزرالبنج عنب‌الثعلب هر واحد یک توله به‌دستور بخار بگیرند و باقی تدبیر از بحث نزله اخذ کنند اقوال حکما ابو سهل می‌نویسد که اگر درد گوش از امتلا حادث شود اسهال خلط نمایند بعدهٔ تنقیه خاص دماغ بغرغره سازند و اگر مرض زائل نشود و حاجت به استفراغ قوی افتد بعض ایارجات کبار مثل ایارج لوغاذیا و جالینوس و ارجیحانس استعمال نمایند به‌عده استعمال ادویه معطسه کنند و اگر وجع از خلط غلیظ یا ریح غلیظ باشد معالجه به ادویه قوی‌التقطیع و جلا باید کرد مثلا زنگار بعسل و اندکی سرکه آمیخته در گوش چکانند و یا زهرهٔ گاو ببعض ادهان مسخنه مثل روغن بان و ناردین و بلسان آمیخته بچکانند و یا آب برگ حنظل تازه یا روغن بادام تلخ یا روغن ترب یا آب برگ شهدانج چکانند اگر درد از سده باشد و این دوا اوجع گوش را نافع است علک یک اوقیه روغن خیری دو اوقیه روغن بادام تلخ نیم اوقیه روغنها را بجوشانند و علک در آن بگذارند و چون مخلوط گردد در ظرف آبگینه بردارند و هنگام حاجت سه قطره از آن نیم‌گرم در گوش چکانند و این دوا وجع و طنین را نافع میعهٔ سائله چهار درم روغن خیری یک اوقیه آمیخته بر انگشت بدارند تا آنکه غلیظ گردد در ظرف آبگینه بدارند و هر قدر که کهنه شود قوت او زیاده گردد و این دوا وجع گوش صعب را مفید است بگیرند زهرهٔ نر گاو و بر آن روغن خیری بریزند و بآتش نرم بیزند تا آب زهره فانی شود و روغن بماند و در شیشه کرده وقت حاجت نیم‌گرم استعمال نمایند شیخ میفرماید که اگر سبب درد گوش امتلای بدن از سر باشد واجب است که تنقیه ناحیهٔ سر از جنس آن امتلا کنند پس اگر خلط لزج لاحج باشد به حبوب شبیار و غراغر تنقیه نمایند پس اگر لاحج مستکن در ناحیه گوش بود باید که بعد اسهال بخورات ملینه و قطورات لینه نیز استعمال نمایند به‌عده بتکرار قصد نقض خلط به مستفرغات عضو کنند صاحب کامل گوید که درد گوش اگر از سوءمزاج بارد باشد باید که نظر کنند اگر در بدن علامات غلبهٔ بلغم و رطوبت ظاهر شود مریض را حب ایارج و قوقایا بخورانند و غرغره به‌ایارج فیقرا مع سکنجبین فرمایند تا بدین دماغ او پاک شود بعد از آن بعض روغن‌های گرم متل روغن ناردین و روغن قسط و روغن غار در گوش چکانند و یا روغن ترب که آنرا موافق و نافع است و یا آب مرزنجوش افشرده بچکانند که مجرب است و یا بگیرند کندر و باریک سائیده در اندک شراب حل کرده روغن بادام تلخ یا روغن ترب آمیخته اندک اندک در گوش چکانند و یا پنبه در آن تر کرده در گوش نهند و یا بگیرند اندکی مرمکی و در بول

مادهٔ گاه حل کرده ... گرم بچکانند و یا بگیرند اندک آب ترب و قدری آب مرزنجوش و بر آن قلیلی زیت انفاق بریزند و بجوشانند تا آب فانی گردد و روغن باقی ماند به‌عده این روغن در گوش چکانند که آن برودت و ریح عارض گوش را نافع است و یا بگیرند برگ عزب تازه و باریک سائیده در انار کاواک کرده به اندک اب پر نمایند وگل بالای آن مالیده و جوش داده در گوش چکانند و اگر درد از برودت با سیلان رطوبت از گوش باشد قدری زهرهٔ خرس یا زهرهٔ کلنگ به روغن بادام تلخ یا روغن زنبق حل کرده چکانند و یا بگیرند افیون بوزن یک حبه و باریک سائیده به روغن گل حل کرده در گوش بچکانند ابن هبه الله گوید که علاج درد گوش بارد به استفراغ بدن از خلط بارد به حب قوقایا کنند و جلنجبین بخورانند و غرغره بسکنجبین و ایارج برای تنقیه سر کنند و بتعریق در حمام بر ناشتا امر نمایند و بر سر آب مطبوخ مرزنجوش و نمام و بابونه ریزند و روغن بابونه در گوش چکانند و بکندش عطسه آورند کذا بمزورهٔ زیرباج یا به نخوداب سازند و بعد صلاح بقلایا و مطنجنات و کبه‌آب دهند ابن الیاس گوید که در سوءمزاج بلغمی هر صبح جلاب بادیان و بادرنجبویه هر واحد .... درم با گلقند ده درم بنوشند و غذا مزورهٔ نخوداب با شیرهٔ حب القرطم و گوشت ماکیان و تیهو خورند و تنقیه دماغ به حب ایارج و قوقایا سازند و غرغره بهایارج فیقرا ... لعسل یا سکنجبین عسلی کنند بعد از آن روغن‌های گرم مثل روغن زنبق و غیره چکانند و یا روغن بادام تلخ به‌آب ترب بچکانند و اگر با سوءمزاج بارد مادهٔ سوداوی باشد ...یب باشربه و اغذیه حار رطب نمایند و تنقیه دماغ به حب اصطمخیقون و حب افتیمون و مطبوخ آن کنند و شیر تازه بر سر ریزند و روغن‌های گرم و تر مثل روغن نرگس و بادام شیرین در گوش کنند خجندی گوید که در سوداوی نضج سودا به جلاب اصل‌السوس و گاو زبان و بادرنجبویه و گلقند کنند به‌عده تنقیه به حب ایارج و قوقایا نمایند باقی همان است که در ..... سابق گذشت انطاکی گوید که در باردین یعنی بلغمی و سوداوی گوش را بر بخار آب گرم بدارند و به طبیخ صعتر و بابونه و اکلیل‌الملک و سداب نطول سازند و بشونیز و ....رس و سبوس مرکب و مفرد گرم کرده تکمید کنند و روغن قسط و بابونه و حب‌الغار در گوش چکانند و از مجربات ما برای تحلیل ریاح و ماده و تفتیح سده این است که بگیرند سیر یک اوقیه **468** قسط جند بیدستر مصطکی هر واحد ربع اوقیه سداب یک درم همه را در ده چندان بول نر گاو و نصف آن زیت خوشبو بجوشانند تا آنکه زیت باقی ماند صاف کرده بچکانند و از جید مجرب روغن بادام تلخ با زیادست این همه مع تقویت دماغ و حبس ابخره بشربت لیمون و اسطوخودوس و کشنیز و صعتر بکار برند و از مجربات من در حبس بخار از سر و تقویت دماغ و معده بنوعی که جمیع حواس را صاف کند این شربت است صنعت آن بهی و امرود هر واحد یک جزو پودینه حب الآس صعتر مرزنجوش اسطوخودوس کشنیز خشک هر واحد نیم جزو صندل سفید انیسون هر واحد ربع جزو همه را در ده جندان آب بجوشانند تا چهرم حصه باقی ماند خوب صاف

نموده همچند آن شکر و ربع آن آب لیمون اضافه کرده بقوام آرند و نگاهدارند که این از عجائب تجارب برای اصلاح سائر امراض حواس است و این بعینه علاج اورام سلیمه اغنی ظاهره گوش است و اورام غائص را مطمع در علاجش نیست چنآنچه در وجع گوش از ورم حار مذکور شد ایضاً در نزهه نوشته که تنقیه بلغم بهایارجات و تنقیه سودا به آفتیمون و مطبوخ آن کنند و بهترین وضعیات قثاءالحمار غرغرهً و قطوراً و روغن گل و بید انجیر و بادام تلخ و سداب بلادن قطوراً و تدهیناً و غرغرهً است و کذا شونیز به زیت و روغن غار و پیه روباه و مرغابی و ماکیان مجموع و مفر وزباد باقنه و مصطکی و نطرون با سرکه و عسل و روغن بان بشب و زعفران و خولان گیلانی گوید که گاهی احتیاج می‌شود به استعمال ادویه که نضج بتقطیع نمایند مثل بورق به سرکه و عسل و زهرهٔ میش به زیت و شراب یا با روغن بادام یا آب گندنا و آب پیاز نیم‌گرم بعسل و تقطیر شیر زن اگر درد شدید باشد و اگر مزمن بود و سمع مضطرب گردد باید که اشیای قوی تر ازین ادویه مثل عصارهٔ دم‌الاخوین و عصارهٔ کرمهٔ بیضا و مانند آن استعمال نمایند **علاج درد گوش بارد ورمی** منضج بلغم دهند و عنب‌الثعلب مغز خیار شنبر اکلیل‌الملک بابونه در آب کشنیز سبز سائیده نیم‌گرم نموده گرداگرد گوش ضماد کنند و همین ادویه را در شیر گاو جوشانیده بخار آن بگیرند و بعد از نضج تنقیه به‌مسهل بلغم و حب ایارج نمایند و روغن ترب یا روغن بادام تلخ در گوش چکانند و گویند که روغن زرد کهنه با مثل اشق و انزروت چکانیدن نیز نافع است و بقول اطبای هند فوفل بسمار تخم کریله گیر و زیره سیاه کچله مساوی به‌آب سائیده نیم‌گرم ضماد کردن نیز مفید بود و یا فوفل و گیر.... هر یک دو درم زنجبیل یک درم سائیده در آب کشنیز سبز یا آب خالص سرشته قرص سازند و وقت حاجت اندکی در آب سائیده نیم‌گرم گرد گوش طلا کنند و اگر ورم تحلیل نشود تدبیر انضاج او بانکبابات و قطورات منضجه نمایند و بزرکتان تخم حلبه تخم شبت بابونه اکلیل‌الملک گل خیر و عنب‌الثعلب هر واحد یک توله برگ .... پنج توله جوش داده انکباب نمودن منضج بثور و مصفی چرک قرحه است و اگر برگ نیب تنها جوشانیده انکباب نمایند و یم دو قطره از طبیخ او در گوش چکانند نیز مفید بود و برگ هلهل کوفته چند قطره آن در گوش چکانند که در چند مرتبه ورم را پخته منفجر می‌گرداند و آب پیاز سفید پخته با لعاب حلبه یا بزرکتان آمیخته همین عمل دارد ئ آب .... و شهد به‌دستور و یا پیوسته گوش را بر بخار طبیخ پیاز و برگ نیب سبز و تخم شبت و بادیان و عنب‌الثعلب و گل بابونه بدارند و یا برگ شبت و نیب و سبنهالو و سرد هر یک سه توله گل بابونه اکلیل تخم شبت اشنه هر یک یک توله جوشانیده بخور دهند و لعاب حلبه و عسل و لعاب کتان و آب برگ سبنهالو و افتیمون هندی هر یک سه ماشه نیم‌گرم چکانند و حلبه تخم کتان تخم شبت بابونه اکلیل مرزنجوش هر یک سه ماشه اشق چهار ماشه ضماد کنند تا پخته شده بشگافد و بعد شگافتن جهت تنقیه ریم آب برگ .... و پیاز و عسل مساوی در

گوش اندازند و گاهی بجای آب برگ نیب اندکی روغن بابونه داخل کرده می‌شود و پس از پاک شدن ریم جهت اندمال صدف .... و بورق بریان برابر در مرهم شافی آمیخته فتیله بدان آلوده در گوش نهند و یا این ذرور بدمند تا بزودی مندمل گردد خر مهره زرد سوخته چرم کفش کهنه ... مرداسنگ کتهه سفید هر یک سه ماشه باریک سائیده بکار برند و دیگر ذرورات و مراهم مدمله که در قرحهٔ گوش بیاید بکار برند و در ورم سوداوی که نادر افتد ... سودا به مطبوخ افتیمون علوی خان و حب افتیمون کنند به‌عده ادویه ملینه محلله مادهٔ سودا چون حلبه و بابونه و راتینج و موم و زیت ضماد کنند اقوال اط.... مجوسی می‌نویسد که اگر ورم گوش بارد باشد باید که اسهال طبیعت به مطبوخ غاریقون مقوی به‌ایارج و تربد کنند و حب ایارج بخورانند و یا این حب .... ایارج فیقرا یک درم تربد غاریقون هر یک چهار دانگ سقمونیا نیم دانگ انیسون یک دانگ همه را باریک سائیده به‌آب حب‌ها سازند و این یک شربت تام .... تنقیه دماغ روغن شبت یا روغن ترب در گوش چکانند و از خارج شبت و کرنب و رطبه و بابونه و اکلیل‌الملک و اصل‌السوس و برگ غار و مرزنجوش ..... یک جزو قیصوم و حلبه و تخم کتان هر واحد نیم جزو باریک سائیده به‌آب مرزنجوش و روغن سوسن و روغن نرگس و روغن ناردین سرشته مثل خاگینه پخته گردد گوش .... **469** اورام بارد را تحلیل نیک دهد و اگر بابونه و اکلیل‌الملک و شبت و برنجاسف و برگ غار و حند قوقی و صعتر و مرزنجوش ذر آفتابه خوب بجوشانند و بر سر آفتابه ...وبه نهاده از آن بخار به‌گوش رسانند در تحلیل ورم بدان نفع یابند و اگر دانند که ورم صلب شده این ضماد کنند پیه بط و ماکیان گداخته اندکی پشک بز سوده آمیزند و از خارج بر گوش ضماد نمایند سعید گوید که علاج ورم بارد باسهال از مخرجات بلغم مثل مطبوخ مقوی به‌ایارج کنند و مریض را جلنجبین بخورانند و سکنجبین بنوشانند و بر سر او آب طبیخ ریاحین حاره مثل پودینه و صعتر بریزند و طبیخ شحم حنظل یا روغن شبت در گوش چکانند پس اگر ورم میل بخارج نماید با ضمدهٔ محلله ضماد کنند و اگر امر به صلابت انجامد پیه بط به روغن گل گداخته در گوش اندازند و با ضمدهٔ محلل ورم صلب ضماد نمایند خضر ابن علی گوید که بعد تنقیه به حبوب و ایارجات و تلیین طبیعت پیش از مسهل هر چه در وجع گوش بارد مادی مسطور شد مع تقلیل تسخین در ابتدا بلکه مع اندکی از ادویه بارد برای ردع استعمال کنند و هر روز برای تعدیل مزاج شربت اسطوخودوس و یا مغلی حلو بشربت لیمون یا شربت بنفشه یا خمیره بنفشه بنوشانند و روغن‌های گرم مثل روغن شبت و ترب در گوش چکانند و بضمادات محلله تضمید نمایند و لحوم ترک سازند و اقتصار بر مزورات و بقول مثل هلیون و زردی بیضهٔ مرغ نیمبرشت کنند بعضی نوشته اند که بعد تنقیه دلک زبان و کام بسماق حتی که از ذهن رطوبت بسیار سائل شود ورم رخو گوش را نافع بود به‌عده از پیه بط و روغن سوسن مساوی قیروطی ساخته طلا نمایند و اگر ورم در صماخ باشد فتیله بدان آلوده در گوش

نهند و ضماد نفط سفید یا زعفران یا روغن نرگس یا افسنتین یا مسکه یا جند بیدستر و افیون و میفختج هر واحد نافع ورم بارد گوش است و ضماد کرنب و آرد باقلا و روغن سوسن بآتش پخته منضج و مفجر ورم گوش است و چکانیدن پیه روباه نیم‌گرم در گوش هم منضج ورم است و بعد انفجار ورم علاج قرحهٔ گوش نمایند **علاج باقی اقسام درد گوش** آنچه به‌سبب سقطه و ضربه واقع شود فصد سررو کنند و کندر سفید را در شیر زن حل کرده نیم‌گرم نموده چند قطره در گوش چکانند که فی الفور تسکین درد نماید و یا دوای مذکور بفتیله آلوده در گوش نهند و زفت ضماد نمایند و ایضاً تدهین گوش به روغن کنجد نموده پنجنکشت و حرمل و مورد جوشانیده بخار آن به گوش رسانند و انیسون باریک سائیده به روغن گل آمیخته و یا زهره و عسل و زردی و سفیدی بیضهٔ مرغ با هم آمیخته در گوش چکانند و اگر با آن حرارت نیز باشد بقول جالینوس ...ان بعسل سرشته فتیلهٔ آن در گوش نهند و یا برگ علیق و مازوی سبز به‌شراب پخته در گوش مجروح نهند و اگر بعد ضربه خوذدن در گوش منجمد گردد ادویه مخرج آن در سدهٔ گوش مسطور گردد و هرگاه ورم پیدا شود از فصد وتلیین و غیره حسب مزاج مریض آنچه بهر اورام گوش مذکور شد به‌عمل آرند لیکن ادویه بسیار سرد استعمال نکنند و چون ریم کند و ریم بشکل مده باشد که از خراجات عفنیه خارج می‌شود و در گوش با وجود وجع لهیب یافته شود این دوا استعمال نمایند که بسیار نافع است بگیرند راسن اصفر بزرگ دو درم پوست انار و مازوی سبز تخم دور کرده هر واحد دو ثلث درم افیون یک نیم دانگ و همه را بسایند به‌عده بمزاج مریض نظر کنند اگر حدت داشته باشد این دوا به سرکه حل کرده در گوش چکانند و الا بعسل حل نموده پنبه بدان آلوده در گوش بملائمت نهند و بدانکه درد گوش که به‌سبب قرحه یا تولد کرم یا در آمدن هوام در گوش یا از دخول آب و یا چیزی دیگر در گوش باشد علاج هر یک علیحده مسطور گردد بدان رجوع نمایند **وجع گوش اطفال** .... گوش که بصبیان عارض می‌شود اکثر از ریح و رطوبت می‌باشد و چون عارض شود طفل گریه کند بی سببی دیگر و اضطراب نماید و هر دم دست خود بسوی گوش برد و پیچیدگی سر و گردن نیز از نشان اوست و علاجش بعلاج درد گوش بزرگان نمایند و حضض و صبر و نمک طبرزد و عدس و مرمکی و تخم حنظل و ابهل مفرد و مجموع در روغن کنجد یا روغن بادام یا روغن گل جوشانیده چند قطره در گوش چکانند و یا صعتر و نمک اندر آنی خائیده در گوش چکانند و یا مرزنجوش تر و سداب تر در گوش خیری یا روغن کنجد جوشانیده صاف کرده بچکانند و یا صعتر و مرزنجوش و اسطوخودوس و افسنتین در آب جوشانیده بچکانند و اگر در روغن بادام تلخ یا روغن استهٔ شفتالو جوش دهند انفع بود و چکانیدن عسل با زهرهٔ گاو و یا آب برگ نیب یا آب برگ بکائن و یا بادیان .... میل خائیده نافع و یا نمک طعام با قدری روغن گاو نیم‌گرم چکانند و آب برگ سندرسن یا برگ پان بنگله یا نانخواه و جوزبوا خائیده و یا اندکی افیون **470** به‌شراب دو

آتشه حل کرده قطور کردن مفید و بابونه یا برگ عنب‌الثعلب و برگ نیب یا برگ بکائن در آب جوشانیده بخور دهند و قطور روغن پیه دلفین که اهل فرنگ ...ویل نامند در هر قسم اوجاع گوش بتجربه رسیده بلکه قروح گوش را نیز نافع است و اگر درد با سرخی گوش خواه بثره باشد رسوت را در آب عنب‌الثعلب سبز سوده یک دو قطره در گوش چکانند و یا شهد برگ نیب جوشانیده در گوش اندازند و اگر درد صرف باشد آب برگ پودینه نیم‌گرم چکانند یا انکباب از اصل و گل بابونه و برگ گینده به گوش نمایند و دو قطره از آن بچکانند و بادیان خائیده در پارچه باریک بسته بسوراخ گوش نهادن سودمندست و اگر به‌سبب ورم گرم باشد و آن با تپ بود زلو بر بیخ گوش بچسبانند و تليين طبيعت نمايند و شير زنان در گوش تقطیر سازند **طرش و وقر و صمم** یعنی نقصان و بطلان سمع و آن یا اصلی است و یا عارضی است و اصلی صمم است یا طرش یا وقر مولودی و معنی صمم غیر معنی طرش است زیرا که صمم آن است که باطن صماخ غیر مجوف مخلوق باشد و طرش و وقر آنکه آفت در آن هر دو بحدی نباشد که حس سامعه بالکل باطل گردد و بعید نیست که وقر مانند بطلان عام مر صمم را باشد و در آن تجفیف بود و لیکن عصبه متصله بصماخ قوت حس را بحس مشترک نرساند و طرش نقصان بدون بطلان است و گاه اطلاق یا بعکس می نمایند بالجمله طرش نقصان سمع است و وقر بطلان آن و صمم فقدان سمع مع کم شدن تجویف صماخ و بر سبیل مجاز هر یکی مقام دیگر اطلاق می یابد و این را کری و ثقل سامعه نیز گویند و طرش اکثر بعد از قی بهم میرسد و این سهل الزوال است و فقدان سمع و طرش و وقر مولودی طبیعی لاعلاج است و آنچه عارضی حادث باشد چون بطول انجامد و مزمن گردد ایضاً قریب بیاس و عسرالعلاج است و اما طرش حادث قریب‌العهد قابل علاج است لیکن آنچه در سن پیری افتد و آنکه به‌سبب شکستن عصب از ضربه و سقطه عارض شود نیز علاج پذیر نیست و اسباب این گاه از مشارکت عضو دیگر می باشد مانند مشارکت دماغ یا بعض اعضای مجاور آن چنآنچه نزد اول روئیدن دندان و یا عند اوجاع اسنان واقع می شود و گاه به جهت آفتی مخصوص به سمع و آن یا به عصبه یا به ثقبه و یا به قوت سامعه می‌باشد اما آفت عصب سمع عارض می‌گردد از جمیع اسباب سوءمزاج و امراض آلی و تفرق اتصال و منجمله سوءمزاجات مفرد و مرکب که در آن می افتد بیشتر بارد می‌باشد و گاه سوءمزاج ساذج بی ماده و گاه با مادهٔ سوداوی یا صفراوی یا بلغمی از بلغم خام و یا ریحی می‌باشد و ماده یا از دماغ فرود آید و یا از معده یا همه بدن صعود کند یا در گوش تولد کند و بس است که چون اسهال مراری محتبس می‌گردد عقب آن صمم بهم میرسد و همچنین بعقب اسهالات دیگر که بالطبع واقع شوند و در غیر وقت به حبس و منع آن پردازند و مرض آلی در عصب مانند سده است که از اخلاط یا مده یا ورم دبیله یا ورم حار یا صلب یا غشاوه از چرک یا ترهل یا نفخه در آن بهمرسد و تفرق اتصال در آن گاه از جراحت و صدمهٔ خارجی و گلا.... و

تاکل داخلی بهم میرسد و طرش حادث به‌سبب ثقبه بیشتر از سده می‌باشد به‌سبب بدنی یا خارجی بدنی ثولول یا ورم یا لحم زائد بعد اندمال قرحه یا کرم یا کثرت و سخ یا خلط غلیظ چسبیده بصماخ با جمود مده از ورمیکه انفجار یابد و خارجی مانند ریگ یا گل یا سنگریزه یا تخمی یا حیوانی که داخل گوش گردد یا انجماد خونی که از خارج رفته باشد و از گوش ریم قدری برآید و قدری بماند و طرش حادث از جهت قوت سامعه از ضعف آن بود چنآنچه در مشایخ یا طول مرض مضعف قوت و این مرض گاه دفعةً و گاه بتدریج اندک اندک واقع می‌شود و گاه بر سبیل بحران او یا بر سبیل انتقال ماده در آخر امراض حاده از عضو مجاور بسوی ان و نزد باقی ماندن گرانی سر بعد زوال تپ و گاه بر سبیل عرض زوال پذیر چنآنچه عند حرکات بحران بهم میرسد یا بر سبیل عرض ثابت چنآنچه دفع بحران یعنی طبیعت نزد بحران ماده را بناحیه گوش دفع نماید پس ماده در گوش قرار گیرد نه بحران بر سبیل مجاورت و اکثر قی و رعاف منذر باین عرض بود و بیشتر به‌سبب اسهالات بسیار باطل می‌گردد قوت سامعه طریق تشخیص اسباب مذکوره باید که اول از مریض سؤال نمایند که پیش ازین علت مرضی دیگر عارض شده بود یا نه اگر عروض تپ یا مرضی حاد دیگر یا وجع دندان بگوید از بحران تپ یا انتقال مادۀ آن مرض یا بمشارکت انسان باشد و اگر تقدم سرسام و اختلاط عقل یا دیگر آفات دماغی سوءمزاجی و غیر آن بیان کند و اختلال در حواس دیگر و در قوت حرکت و خصوصاً در حرکت زبان نیز یافته شود از مشارکت دماغ باشد و اگر گوید که پیش ازین مده یا خون از گوش بر آمده بود یا ضربه یا سقطه بر سر رسیده بود سببش قرحه یا انجماد خون یا هتک عصبه باشد و الا در ثقبۀ گوش نظر کنند پس اگر ورم یا ثولول یا لحم زائد بعد اند مال قرحه یا چرک بسیار یا .... یا سنگریزه یا دانه یا چیزی دیگر یافته شود سببش همان باشد و اگر سلامت دماغ و ثقبۀ گوش هردو مدرک گردد حال گرانی گوش و وجع و ضربان و تمدد و طنین و دوی و دغدغه گوش بپرسند پس اگر ثقل و وجع بیان کند و با آن تپ و لرزه و قشعر بر او هذیان لازم و تمدد و ضربان بود از ورم حار عصب و دبیله باشد و اگر تپ و لرزه نباشد بلکه با ثقل و وجع **471** ضربان و تمدد بود از ورم ثقبه خارج عصب باشد و اگر ضربان هم نباشد و باثقل و وجع تمدد بود از ورم بارد باشد و اگر ثقل و وجع فقط بود و با آن علامات غلبۀ صفرا یا سودا یا بلغم دریافت شوند سببش ماده صفراوی یا سوداوی یا بلغمی باشد و ایضاً زردی رنگ و تلخی دهان و حرقت و التهاب و حمرت و نخس و اشتداد مرض وقت گرسنگی و در اکثر اوقات .... حاکی نبودن آن از طنین و عروض آن در انتهای امراض حاده و حمیات صفراوی دلالت کند و گرانی سر بنفشه وقت سجود و کثرت خواب و بلادت حواس و تقدم تدابیر ...رده و تخمه و امتلا دلیل ماده بلغمی است و اگر باثقل صرف باشد ؤ با آن آثار سوءمزاج غالب یافته نشود از سده خلطی باشد به‌عده وقت خفت مرض و موضع ثقل بپرسند اگر خفت هنگام خلا امتلای معده و ثقل در اسفل

گوش بیشتر گوید بر ماده متصاعد از معده دلالت نماید و اگر بعکس این بیان کند و فساد در حواس معلوم شود بر مادهٔ نازل از دماغ گواهی دهد و اگر وقت خفت و موضع ثقل مخصوص نباشد دلیل مادهٔ متولد در گوش باشد و اگر بدون ثقل و تمدد و احساس وجع در عمق گوش بیان کند از سوءمزاج ساذج باشد در عین حال اذیت و شدت مرض از سردی و یا گرمی بپرسنداگر باشیای بارده متاذی گردد و مرض هنگام سردی هوای صبح و شام زیاده شود و باشیای بارده متاذی گردد و مرض هنگام سردی هوای صبح و شام زیاده شود و باشیای گرم انتفاع به‌آبد و سوءمزاج بارد باشد و اگر بضد آن باشد و التهاب و لذع در گوش و حوالی آن نیز بود از سوءمزاج حار باشد و اگر بدون ثقل دوی و طنین بگوید سببش ریح باشد اگر دوی و طنین هم نبود حال تقدم بیداری و گرسنگی و تعب و دیگر اسباب مجففه بپرسند اگر اقرار آن کند و لاغری چهره و غور چشم نیز بود و بچیزهای رطب انتفاع یابد از یبوست ...شد و اگر دوام دغدغه در گوش بیان کند و احیاناً کرم از گوش برآید سببش کرم باشد و اگر از آثار مذکوره هیچ یک نباشد و بمشایخ افتد از ضعف قوت سامعه باشد **علاج طرش حار ساذج و مادی** .... حار ساده باشربه و اغذیه و نطولات و فطورات بارده که در وجع گوش حار ساذج گذشت تعدیل مزاج نمایند و ایضاً در حرارت بی ماده مبردات ...یل ماءالقرع و ماءالخیار و آب تربوز یا شیره بزوری بارد بیاشامند و روغن کاهو و کدو و گل و بادام و دیگر روغن‌های مبرد در گوشچکانند و انار را باپوست کوفته بفشارند و اندکی سرکه و کندر و روغن گل داخل کرده جوش دهند تا بقوام آید قطور نمایند یا آب برگ کاهو یا آب عنب‌الثعلب چکانند یا دردوای مذکور داخل کرده در گوش بچکانند و کذا آب بارتنگ یا آب کشنیز تر و ماءالقرع و روغن نیلوفر مفید و گاهی کافور در آن حل می‌کنند و اگر گل بنفشه و گل نیلوفر برگ کلم مساوی در آب جوش داده شیر گاو و روغن بنفشه داخل کرده یک جوش دیگر دهند پس از آتش در آورده اندکی صبر کنند نا که حرارت او معتدل ماند بر بخار آن گوش بدارند نافع بود و در حار مادی هرچه از تنقیه و تعدیل در علاج درد گوش حار مادی مفصل مسطور شد به‌عمل آرند و هر چونکه باشد ماده را باسفل فرو کشند و بعد تنقیه دواءالرمان که در قول ابوسهل خواهد آمد بهر تبرید و تقویت عضو ....ش چکانند و ایضاً در صفراوی آب ترب یک توله آب انار ترش چهار ماشه سرکه روغن گل هر یک شش ماشه نیم‌گرم کرده در گوش چکانیدن مفید بود عنب‌الثعلب هر یک نیم توله شب در اب کرده صبح جوش داده صاف نموده روغن گل دو توله داخل کرده بپزند تا روغن بماند .... و قطره مدام در گوش اندازند و اگر برمزاج گرمی معلوم شود دوای بارد بنوشندو شربت آلو و بنفشه و اسپغول دهند و ترک لحوم و اغذیهٔ گرو مؤلد صفرا کنند گویند که اگر آب پیاز و زهرهٔ گاو در پوست انار گرم کرده بچکانند باتلخحاصیه فائده دهد و بزعم قومی کافور شدیدالنفع است در طرش و شیخ می نویسد ....د که برای طرش صفراوی باشد و در دموی فصد بر همهٔ تدابیر مقدم

دارند اقوال حذاق ابوسهل گوید که طرش اگر مولودی یا مزمن بود آنرا ... جی نیست و اگر حادث قریب العهد و غیر متمکن باشد و از صفرای مرتقی بسوی راس بود علاجش تنقیه صفراست از سر به حب ایارج و حب قوقایا تدبیر مرطب و استحمام به‌آب شیرین و از مؤلدات صفرا اجتناب نمایند پس اگر با وجود این تدبیر مرضی باقی ماند اولاً تکمید ببخار افسنتین مطبوخ در آفتابه ... انبوبه نمایند و بهمین آب مع سکنجبین به دفعات غرغره کنند و بعد از آن بگیرند انار ترش و دانه و شحم او برآورده هر دو را افشرده آب در همان ....ت او اندازند و کندر و سرکه و روغن گل نیز داخل کنند و بپزند تا بقوام آید پس در گوش چکانند شیخ می فرماید اولا گویم واجب است که آنچه در گوش چکانند نیم‌گرم بغیر بارد حار باشد و این قولی کلی است به‌عده تفصیل امر در آن میکنم که در طرش صفراوی باید که استفراغ صفرا ...هل کنند زیرا که بسیار باشد که اسهال صفراوی بالطبع واقع شود و بدان صمم زائل گردد چنانکه اکثر اسهال صفراوی عارض شود و حبس کنند **472** و صمم عارض گردد صاحب کامل گوید که اگر طرش ازقبیل صفرای متراقی یسوی دماغ عارض شود مانند آنکه ازین نوع در امراض حاره و حمیات صفراوی عارض گردد علاجش اسهال به‌ادویه مخرج صفراست مثل مطبوخ هلیله مقوی به‌ایارج و سقمونیا و بعد تنقیه تدبیر مریض بتدبیر معتد نمایند و استحمام به‌آب شیرین کنند و از تدبیر مؤلد صفرا اجتناب کنند ابن الیاس گوید که اگر صمم به‌سبب غلبه صفرا باشد شربت بنفشه یا ترنجبین یا خمیرهٔ بنفشه با ترنجبین هر واحد ده درم بنوشند و یا جلاب عناب و آلو بخارا را هر واحد ده عدد با ترنجبین و شیر خشت هر یک ده درم بیاشامند و غذا ماءالشعیر اگر با تپ باشد و الا مزررهٔ بنوماش بمغز بادام و اسهال طبیعت بماءالفواکه و مطبوخ آن یا به مطبوخ هلیله که در آن سردار و از سقمونیای مشوی نیم دانگ باشد و بعد تنقیه تام آب انار مطبوخ معصور با پوست آن در گوش چکانند و یا اندک روغن گل بچکانند سعید گوید که اگر طرش قریب‌العهد حادث از مرهٔ مرتفع بسوی سر باشد علاجش سهل است زیرا که اگر تنقیه بدن از خلط مراری به مطبوخ هلیله کنند و تدبیر او بعد تنقیه بتدبیر مبرد مرطب نمایند ورم باستحمام و تخویف از اخذ اغذیهٔ حارهٔ مولدهٔ مرهٔ صفرا کنند و در گوش روغن گل اندک با سرکه و یا آب انار و روغن حمل چکانند طرش او زائل گردد ایلاقی می نویسد که اگر سوءمزاج مع ماده باشد نگاه کنند که آن کدام خلط است پس استفراغ او نمایند و تقطیر دوا و روغن در گوش قبل از استفراغ جائز نیست و بعد استفراغ نطولات و قطورات استعمال کنند پس اگر ماده صفراوی باشد به حب ذهب و قرص بنفشه استفراغ سازند و اگر سه مثقال اطریفل صغیر با یک مثقال ایارج فیقرا آمیخته بدهند صواب باشد و اگر از هلیلهٔ زرد یک مثقال و ایارج فیقرا همچندان حب بسته دهند نیز مادهٔ صفرا را از سر فرود آرد و این اطرسفل کشنیزی منع بخار از دماغ کند صفت آن هلیلهٔ کابلی بلیلهٔ آمله هر یک ده درم گل سرخ کشنیز خشک هر یک پنج درم ادویه را جدا جدا کوفته بیخته

به روغن بادام چرب کرده بعسل سه چند بسرشند و در بعض نسخ کشنیز بوزن مجموعه ادویه است خجندی گوید که اگر به‌سبب غلبهٔ صفرا باشد هر صبح شربت نیلوفر و خمیرهٔ بنفشه و شربت عناب یا شربت تمرهندی و آلو دهند و تلیین بحقنهٔ لینه یا به‌آب انارین مع شیر خشت نمایند و بعد تنقیه تامه روغن گل به اندک سرکه در گوش چکانند قرشی گوید که اگر طرش از حرارت صفرا یا خون باشد در دموی فصد کنند و استفراغ صفرا به طبیخ بترشی مناسب اقتصار نمایند و در گوش روغن بادام شیرین و روغن کدو چکانند یا روغن گل به اندک سرکه بپزند تا سرکه فانی شود و روغن باقی بماند در گوش چکانند و گاهی برای تبرید و ترطیب قوی به‌آب کاهو یا شیاف ماميثا به روغن بنفشه یا شیر دختران حاجت افتد این همه نیم‌گرم بچکانند انطاکی گوید که در طرش حار اولاً فصد قیفال مخالف بگشایند و بعد سه روز محاذی به‌عده تبرید به ماءالشعیر و تمر هندی و در صفراوی بخیار و شیر بز نمایند یا طبیخ هلیلهٔ زرد و شربت فواکه دهند بعد از آن اگر درینجا درد باشد افیون در بول نر گاو و یا زهرهٔ بز یا آب پیاز سفید حل کرده بچکانند و از مجربات در ازالهٔ طرش عارض بعد امراض حاده ملازمت خمیرهٔ بنفشه به ماءالشعیر و شربت خشخاش و هر شب حک پایها و مالش آن به روغن گل است و در نزهه گوید که گاهی صمم عقب حمیات حاده پیدا شود و سبب آن کثرت صعود بخار بسوی دماغ است و این گاهی خودبخود زائل شود اگر بخار رقیق باشد و این از مجربات من در آن معجون بنفشه و ترياق الذهب و طبیخ امرود و کشنیز و مرزنجوش است هر کدام ازینها که بهمرسد **علاج طرش بارد ساده و مادی** در صورت برودت بی ماده هر چه در علاج درد گوش بارد ساذج مذکور شد و سوای تنقیه آنچه بهر طرش بارد مادی بیاید استعمال نمایند و روغن یا سیر و روغن وسن و قسط . شبت به اندکی جندبیدستر با مشک یا مر یا قطران بچکانند و اگر طحم حنظل یا بیخ او به روغن کنجد بپزند و در گوش چکانند نافع بود و اگر اقوان اکلیل‌الملک قیصوم هر یک ده درم اذخر مکی پوست بیخ بادیان پوست بیخ کرفس هر یک پنج درم پودینه مرزنجوش خشک نمام ریحان خشک هر یک یک کف بادیان پوست ترنج هر یک سه درم در ده رطل آب بجوشانند تا شش رطل بماند و گوش بر بخار آن دارند برای طرش از برودت ساذج و مادهٔ غلیظ نیز نافع است و بقول رازی قاقلهٔ کبار شرباً و قطوراً سودمند بود و اگر از برودت مادی باشد بعد از .... به‌مسهل گرم و حب ایارج انکباب و قطور روغن مخترعهٔ را قم که در قرابادین مسطورست در ازالهٔ طرش مجرب است و هر چه در علاج درد گوش بارد .... **473** .... کور شد بکار برند و اطریفل اسطوخودوس بخورند و یا اسطوخودوس سوده باطریفل صغیر سرشته بخورند و بالایش عرق گاو زبان هشت توله عرق عنب‌الثعلب پنج توله بنوشند و شربت اسطوخودوس به نسخهٔ بقائی نیز مفید است و یا اسطوخودوس یک جزو کشنیز خشک ثلث جزو مرزنجوش ربع جزو مصطکی هلیلهٔ کابلی کندر هر یک نه جزو باریک سائیده بیخته بعسل بسرشند و وقت خواب

بخورند و گاهی این اجزا را جوشانیده وقت نوم میدهند و گویند که به هر دو طریق مجرب است و اگر قبض طبع باشد هر شب گلقند عسلی یا اطریفل صغیر بخورند و از اغذیه مؤلد بلغم بپرهیزند و نخوداب بلحوم جید مع مصالح گرم تناول نمایند و روغن گل آب ترب پخته در گوش اندازند و روغن خستۀ زردآلوی تلخ مجرب است و کذا روغن خستۀ شفتالو و بقول افیلغرس از روغن تخم ترب خلق کثیر شفا یافته و یا آب سداب سبز و عسل هر دو برابر نیم‌گرم چکانند و ایضاً جند بیدستر و بورق هر یک سه ماشه در طبیخ خریق یا شراب کهنه آمیخته چکانند و اگر از انجیر سفید لحم و عسل بستانند و بورۀ خردل و قرومانا کوفته بدان بسرشند و فتیله ساخته در گوش نهند مفید بود و همچنین مرزنجوش خردل سداب شحم حنظل مساوی کوفته بیخته در زهرۀ گاو شیاف ساخته وقت حاجت به روغن بادام تلخ سائیده در گوش چکانیدن همیشه معمولست و کذا قطور مومیائی با روغن کل مجرب و تقطیر آب مطبوخ افسنتین یا روغن بادام تلخ در بیاض والد مرحوم برای کری قدیم مجرب نوشته و انکباب مرزنجوش مفید و قطور آب سیر و زهرۀ گوسفند در قدری روغن جوشانیده نیم‌گرم و نفوخ دو عدد فلفل سیاه سوده بانبونه هر روز یکبار در گوش نافع و مغز بادام مغز تخم کدوی تلخ هر یک یک دام بچ نیم پاو ادرک پاو سیر نیم‌کوفته در آب بجوشانند و صاف نموده روغن کنجد نیم سیر داخل کرده بار بجوشانند تا آب جذب شود و روغن بماند چند قطره در گوش چکانند که در کری گوش معمول است و یا زهرۀ گاو در روغن بادام حل کرده یک دو قطره بچکانند و تقطیر روغن افسنتین و روغن مبارک و روغن ترب نیز مفید و روغن اعظم که مؤلف راقم ست و در قرا بادین مسطور شد و درین به‌آب اکسیر الاثر است و اگر خربق سفید یک درم جندبیدستر .... درم نطرون دانگی کوفته بیخته بسرکۀ کهنه بچکانند نیز طرش بلغمی را نافع است و اگر بابونه اکلیل مرزنجوش زوفای خشک پوست خشخاش عنب‌الثعلب اسطوخودوس افسنتین بجوشانند .... طرف محکم بندند که بخار بیرون نرود و چادر بر سر گرفته سر و گوش بر بخار آن دارند و در مرض که از خلط غلیظ بود یا سوداویت داشته باشد چوب چینی دو چند یک جزو داخل کنند ... طرش و وجع بارد و اکثر امراض گوش مجرب حکیم علوی خان است و یل به طبیخ حندقوقی و برگ شبت و مرزنجوش و نمام و برنجاسف و صعتر و بابونه بر پس گردن و بن گوش تکمید نمایند و سداب صعتر و افسنتین با سرکه و زیت و آب بپزند و به‌انبوبه بخار آن در گوش رسانند و مصطکی در روغن کنجد جوشانیده چکانیدن نیز برای دفع این مرض مجرب گفته اند اقوال مهره سویدی می نویسد که قطور پیه شفنین در روغن کنجد گداخته و یا حب بلسان به‌شراب کهنه و یا روغن قثاءالحمار و یا فرفیون یک درم در زیت ده درم خوب جوشانیده و یا زهرۀ رخمه ... کهنه و یا آب شحم حنظل تازه و یا شیاف مرارات و یا پیه دلفین در حنظل جوشانیده و یا خون گرگ به زیت آمیخته و یا خنفسا به زیت پخته و یا بول بز یک جزو انزروت نیم جزو ویا زهرۀ نر گاو در پوست انار

جوشانیده و یا زهرهٔ خلد به روغن گل و یا آب صامرلویا و یا برگ زیتون سائیده به روغن جوشانیده و یا کمون سائیده به روغن بادام تلخ کوفته و کذا بخار طبیخ بابونه و کذا نهادن فتیله خردل سوده در عسل سرشته بر آتش معقود در گوش و کذا ضماد کردن خردل سوده در عرق فرنجمشک آمیخته بر سر و کذا .... بقطران آغشته در گوش نهادن و کذا فتیله خربق سیاه سوده بعسل سرشته دو سه روز استعمال کردن و کذا بخور بزرکرنب یا حشیش آن و یا آب دریای شور ... سائیده و کذا بخور کبریت و کذا فتیله از پیه کرکس ساخته شبانه روز در گوش داشتن و مکرر به‌عمل آوردن هر واحد نافع است و آنچه در علاج وجع بارد گوش گذشت و هر چه .... شیخ بیاید نیز مفید است ابوسهل گوید که هر گاه طرش از خلط غلیظ چسپنده باشد حمام به‌آب شور استعمال شیاف کنند و در گوش جند بیدستر و گوش سداب .... سداب در روغن شبت با عسل و زهره بز و بول او چکانند و هر گاه مزمن شود باید که بسیار روزها این دوا به‌عمل آرند بورق سوده در ماءالعسل و سرکه بجوشانند و در گوش چکانند .... فتیله از خردل و انجیر هر دو کوفته بسازند و در گوش نهند و ایضاً آب شهدانج رطب بچکانند و اگر طرش عقب تپ با مرض حاد افتد بر بخار ادویه محلله در آفتابه پخته انبوبه ...ن آن نهاده گوش را بر آن گذاشته انکباب نمایند به‌عده در گوش این شیاف چکانند شحم حنظل یک درم بورق سه درم جند بیدستر زراوند مد حرج عصارهٔ ...ین هر یک نیم درم فرفیون یک دانگ قسط ربع درم در زهرهٔ گاو سرشته شیاف سازند و نزد حاجت یکی از آن در روغن بادام تلخ حل کرده در گوش چکانند .... وجع بلغمی و ریحی و دوی و طنین ریحی و طرش حادث از خلط غلیظ را بالغ‌النفع ست و اگر فقدان سمع از قبیل سده بغیر وجع باشد اقراض خربق .... نمایند نسخهٔ آن خربق سفید دو مثقال نطرون شانزده مثقال زعفران سه مثقال سائیده به سرکه سرشته قرص سازند و خشک کرده وقت حاجت **474** به سرکه یا زهره نر گاو و یا آب افسنتین حل کرده نیم‌گرم در گوش چکانند شیخ الرئیس میفرماید که در طرش حادث از برودت و مادهٔ بارد قطور جمیع روغن‌های گرم که در آن جند بیدستر حل کرده باشند خصوص روغن بلسان و قسط و یا روغن بادام تلخ و عصارهٔ افسنتین و روغن بابونه مع زهره گاو و یا پیه گاو یا روغن کنجد که در آن شحم حنظل یا بیخ آن جوشانیده باشند نافع‌ست و قطور بول نر گاو که در آن مر حل نموده باشند و عصارهٔ قثاءالحمار نیز نافع و اگر ماده بارد محتقن باشد این همه بعد استفراغ ماده به استفراغات عام بدن و خاص دماغ و بعد استعمال نطولات معروفه و خصوصاً آنچه در مطبوخ دهمست و تخم آن افتد بکار برند و ریاضت درین شدیدالنفع‌ست و همچنین صیاح شدید شدید و اصوات بوقات و مانند آن در گوش و از جمله ادویه نافعه آن عصاره سداب بعسل‌ست یا جندبیدستر در روغن شبت حل کرده خصوص که با ریاح غلیظ باشد و بول بز و زهرهٔ آن خصوصاً با قنه و از ادویه مجربه دبین آن است که بگیرند جند بیدستر سه درم خربق یک درم نطرون یک نیم درم سائیده در آب

سداب اقراص سازند و در ادویه و ادهان مناسبه حل نموده قطور نمایند بعد تنقیه و در نسخه دیگر خربق سه ربع درم و نطرون ثلث درم است و به‌دستور استعمال نمایند و یا بگیرند کندش و زعفران و جند بیدستر مساوی از هر یک یک جزو و بورهٔ و خربق و زهره گاو هر یک چهار جزو به‌شراب حل کرده استعمال نمایند و یا بگیرند صبر و جند بیدستر و شحم حنظل و فرفیون با زهرهٔ گاو سوده استعمال نمایند و نیز روغن ترب و روغن مویزج شدیدالنفع و مجرب است و عصاره افسنتین و یا طبیخ آن و یا عصارهٔ ترب با نمک نافع است خصوصاًوقتیکه با سیلان رطوبت و سده باشد و فتیله از خردل و انجیر کوبیده در گوش گذاشتن مجرب است و بس است که زیاده نمایند درین نطرون و چکانیدن آب دریای شور نیم‌گرم بسیار نافع است و چکانیدن خربق اسود و مرارات همگی خصوصاً زهره بز با روغن گل مفید و بعضی گفته اند چون ابهل را در روغن کنجد در قاشقی آهن بجوشانند تا آنکه سیاه گردد قطور آن صمم را نافع است و نیز روغن شبت و غار و سوسن و ناردین هر یک به تنهائی و یا مجموع با جند بیدستر یا کف افسنتین یا عصیر سداب مفید و چون طرش دفعهً بهم رسد نافع است آنرا آب افسنتین یا عصارهٔ افسنتین جوشانیده مخلوط بزهرهٔ شبوط و زهرهٔ سنگ پشت یا زهرهٔ گاو به روغن گل یا خربق با سرکه یا پوست مار با سرکه و چکانیدن آب مطبوخ افسنتین و اسطوخودوس و مرزنجوش و یا روغن مصنوع ازینها که در آب مطبوخ اینها روغن گل و یا کنجد داخل نموده بپزند تا آب بسوزد و روغن بماند و از حبوب مجربه برای طرش حادث از سده و یا از خلط غلیظ و یا ریح آن است که بکیرند تربد سقید بست درم و شحم حنظل ده درم و انزروت دو درم و نیم و کتیرا هفت درم و پوست هلیلهٔ کابلی ده درم و از آن حب شبیار سازند شربتی از آن بوزن یک درم و گوئیم مثل عائدین بسوی راس کلام که جمیع آنچه از ثقل سمع و اوجاع گوش و ریاح آن و دوی آن و طنین آن کائن به‌سبب مادهٔ بارده و برودت باشد پس از ادویه مشترکه برای این همه بعد از تنقیه بدن و راس این است که در گوش بورهٔ ارمنی به سرکه و عسل و یا زهرهٔ گوسفند با زیت و شراب یا به روغن بادام تلخ و یا آب گندنا یا آب پیاز بعسل شیر زنان و چکانیدن دو قطره از قطران صبح و شام یا خربق ابیض یا اسود با بعضی ادهان مناسبه خصوصاً به روغن سوسن یا آب مطبوخ افسنتین و آب پوست ترب و کذلک روغنی که در آن پوست مار جوشانیده باشند یا حب‌الغار با فرفیون و جند بیدستر به روغن گل یا روغن بلسان یا نفط سفید و یا بگیرند علک البطم یک اوقیه و روغن خیری دو اوقیه و روغن بادام تلخ نیم اوقیه جمله را جوش دهند و سه قطره از آن صبح و سه قطره شام استعمال نمایند و همچنین عسل لبنی با روغن خیری و کذا آب برگ حنظل تازه و کذا عصارهٔ لوف و هزارجشان در نفع شدید و قوی است و باقی ادویه مشترکه در به‌آب وجع گوش بارد مذکور شد و اگر این مرض صبیان را بهم رسد به روغن داوی که در آن سداب و مرزنجوش پخته باشند یا آب دهن کسی که صعتر بنمک اندر آنی خائیده

باشد انتفاع یابند و از کمادات نافعه آن است که بابونه و شبت و برگ غار و مرزنجوش و پودینه دشتی خشک و عاقرقرحا جوشانیده بدان گردن و اسفل گوش را تکمید نمایند و کذلک نطولات مذکور در امراض راس و در ظرف لوله دار ساخته محاذی لولهٔ او گوش را بدارند تا از آن بخار او داخل گوش گردد و استفراغ برای طرش اوفق آن است که کثیرالعدد و قلیل المقدار باشد در هر بار لینی بتفاریق و اندک اندک باید کرد تا قوت محفوظ بماند و بنضج ماده وفا کند و از آن نضج کامل و تنقیه تام حاصل گردد سرهندی نوشته که این همه قطورات که شیخ ذکر کرده مجرب است برای اصلاح اکثر انواع طرش سیما عارض از مواد غلیظ هر گاه بعد تنقیه تام دو قطره آخر روز از هر چه ازینها میسر آید در گوش چکانند صاحب کامل گوید که طرش هر گاه از قبیل بلغم لزج غلیظ متولد در دماغ و اغشیه یا منصب بسوی عصب سمع عارض شود علاجش به استعمال تدبیر مقطع ملطف و شراب ایارجات و استعمال غرغره و سعوط بدآنچه در علاج سدهٔ گوش مذکور گردد و پرهیز از اغذیه مولد بلغم باید کرد صفت دوا برای طرش بگیرند 475 .... و باریک سائیده بانجیر خشک آمیخته فتیله سازند و در گوش سه روز بدارند دیگر جندبیدستر در روغن شبت و آب سداب حل کرده در گوش چکانند ایلاقی و جرجانی گویند که هر گاه طرش از مادهٔ غلیظ باشد استفراغ به‌ایارج فیقرا و حب قوقایا مرکب بشحم حنظل و افتیمون و نمک هندی باید کرد و در گوش ادویه محلله چکانند این همه در قول شیخ گذشت و کسی را که این مرض یکبارگی افتد طبیخ افسنتین بزهرهٔ نر گاو و زهرهٔ ماهی شبوط و زهرهٔ سنگ پشت به روغن بابونه و شبت و آب پیاز بعسا و روغن زیت چکانند سعید گوید که اگر طرش از اخلاط غلیظ بلغمی مجتمع در قعر گوش حادث شود علاجش دشوارست و باید که استفراغ بدن به‌ایارجات بغرغره و سکنجبین عسلی و سعوط به روغن‌های گرم مثل روغن زنبق کنند و جند بیدستر و غیره که در قول صاحب کامل گذشت اندر گوش چکانند و امر بدخول حمام بر ناشتا کنند و تقلیل غذا نمایند و از اغذیه مولد بلغم حذر کنند ابن نوح گوید که معالجه به ادویه نقطعهٔ ملطفه خلط خام و بغررات دائم به‌ایارج و تدبیر ملطف نمایند و استحمام ..... حمات نیکوست و جند و غیره که مذکور شد و زهرهٔ بز و بیرزد در گوش چکانند که آن تلطیف قوی و تقطیع نماید و یا حرمل در بول کودک سه روز بخیسانند بعد از آن ...وف باین بول تر کرده در گوش بدارند و یا زهرهٔ بز و بول او چکانند و از انجیر و خردل و بورق فتیله ساخته در گوش نهند و سه روز بگذارند پس برآورده در گوش آواز شدید متواتر بدهند به‌عده در گوش به‌انبوبه تا گوش بکشاید ابن الیاس گوید که اگر صمم به‌سبب مادهٔ بلغم غلیظ منصب بعصبهٔ مفروشه آله سمع باشد هر صبح جذاب از انیسون و بادیان هر یک سه درم و گلقند عسلی ده درم بنوشانند و غذا مزورهٔ نخود و لحوم فاضله بمغز حب قرطم و فلفل و غیره دهند و هر گاه نضج تام در قاروره ظاهر گردد تنقیه دماغ به حب ایارج و حب قوقایا و حب قوغاذیا و حب اصطمخیقون کنند و روغن

خسته مشمش تلخ و روغن بادام تلخ و روغن سداب و زنبق در گوش چکانند و یا ... حن حنظل و یا آب مرزنجوش به اندک زهرهٔ کلنگ بچکانند و یا فتیله خردل و انجیر در گوش بدارند خضر و قرشی می نویسند که اگر طرش از برودت و بلغم باشد .... روغن‌های گرم و خصوصاً روغن ترب و روغن غار و غیره که در قول شیخ مذکور شد نافع بود و روغن بادام تلخ را خاصهً نفع عظیم است و تقطیر آب دریای شور گرم کرده .... که ثقل سمع کند و چون پیه کرکس بگدازند و نیم‌گرم در ه چکانند لاسیما اگر بر آن مداومت کنند صمم را نفع بخشد و از اشربهٔ شربت اسطوخودوس به‌آب گرم یا بمغلی .... و بدهند و یا مطبوخ اسطوخودوس و اکلیل‌الملک و بابونه و خطمی و گذا بادرنجبویه جوشانیده گلقند یا خمیره بنفشه اگر طبع قابض باشد و داخل کرده بنوشانند و هر شب گلقند عسلی و اطریفل صغیر استعمال کنند نطول اکلیل‌الملک بابونه سبوس گندم خطم برگ غار و کذلک مرزنجوش و بادرنجبویه بجوشانند و بر بخار او انکباب و به‌آب او ... ل و بثفل او ضماد کنند و آواز شدید و نواختن طبل آنرا نفع کند و استفراغ بلغم به حب ایارج و ایارج لوغاذیا کنند لیکن بعد نضج و تنقیه بدن از مسهل بلغم و قبل استعمال ادهان ...لات مذکوره انطاکی گوید که در طرش بلغمی تنقیه به‌ایارج مکرر نمایند و در سوداوی به طبیخ افتیمون به‌دستور جند بیدستر در زیت که اندر آن ترب و مصطکی و حب‌الفار پخته باشند حل کرده بچکانند و از مجربات برای کشتدن طرش و صمم این است که حلتیت را در روغن بادام تلخ و غالیه حل کرده صاف نمایند و در آن زیاد ....انکه ممکن باشد حل کنند و مکرر بچکانند و در خواص آمده که اگر زهره کبش سه درم در سه اوقیه روغن غار بجوشانند تا نصف بماند پس در گوش چکانند صمم را بکشاید .... میل طلا در زیاد گردانیده هر روز در گوش نهند صمم را منع کند و این همه بعد تنقیه در مادی بکار برند ایضاً او گوید که علاج مخصوص این مرض گرفتن بخار سرکه است .... سنگ اسیای گرم چکانیده باشند و تقطیر آب پیاز و عسل هر دو را پخته و کذا روغن زرد کهنه و زیت که در هر کدام ازین هر دو اصل‌السوس و سداب حب‌الغار مقشر پخته باشند و از مجرب این است که زباد و حلتیت را در روغن بیدانجیر حل کرده نیم‌گرم چکانند و ایضاً عنصل و شحم انار ترش و پوست او و حنظل تر .... پخته صاف کرده روغن زیت یا روغن دیگر آمیخته چکانند گیلانی از طبری نقل کرده که در طرش حادث که پیش از آن نبوده باشد استفراغ به حب ایارج حب قوقایا و حب صبر بسه شربات در مدت بست و یک روز کنند بعد از آن غرغره بعا قرقرحا و مویزج و کف خردل و مانند آن سازند به‌عده آنچه در گوش چکانند .... تکمید کنند این است که بگیرند افسنتین رومی خالص و در آفتابهٔ لوله دار بجوشانند تا مهرا گردد به‌عده بگذارند تا آنکه بر بخار او انکباب ممکن گردد پس ....به بگشایند و ثقبهٔ گوش مقابل آن دارند و به دفعات بسیار بخار آن بگیرند و تکمید گوش باین افسنتین مطبوخ سازند و حفظ مزاج علیل نمایند و آنچه در ... بچکانند سرکه و بورق جوش کرده است و از

ادویه بالغ‌النفع درین به‌آب این است که بگیرند سلخ‌الحیه و باریک بکوبند بعد از آنکه با سرکه به دفعات شسته .... کرده باشند و بعد کوفتن در زهره بز حمل کنند و بر آن اندک بورق اندازند و در گوش چکانند و اگر از این بکشاید بهتر و الا بگیرند آب گندنا تا یک جزو **476** و زهرهٔ نرگاو یک جزو و سرکهٔ کهنه پنج جزو و پیه بط یک جزو و روغن غار همه را بر هم زنند تا یک ذات گردد بعد از آن در گوش چکانند و یا فتیله بدین دو آلوده در گوش نهند و این دوا بهترین ادویه است که درین به‌آب استعمال نمایند و اگر این کفایت کند و سمع بکشاید ضوءالمراد و بگیرند انجیر سیاه و لحم او سوای تخم او بستانند یک جزو بوره .... سرخ نیم جزو و هر دو را باریک سائیده بعسل سرشته شیاف دراز سازند و در گوش بدارند و باید که در وقت استعمال این شیاف بربخار آب مطبوخ افسنتین که مذکور شد گوش بدارند و تکمید گوش بدان نمایند و گاهی نزد اضطرار این دوا استعمال کرده می‌شود بگیرند بول نر گاو و بول انسان و بول خنزیر و آب مورد مساوی سرکهٔ خمر همچند همه در دیگ سر بسته بجوشانند بعد سر دیگ گشاده بر بخار او سوراخ گوش بدارند که نفع کند و اگر مرض بسیار قوی باشد علاجش این است که بگیرند خربق سیاه و بعسل حل کرده در گوش اندازند و این روزی که شیاف معمول از انجیر و بورق مذکور شد بکار برند و این شیاف در صمم عظیم‌النفع است بگیرند خردل یک جزو انجیر یک جزو بورق حب‌الغار جند بیدستر هر واحد نیم جزو به‌عده بگیرند شراب کهنه بمقداریکه دوا را بپوشد و بجوشانند تا منعقد شود پس از آن شیاف دراز ساخته در گوش نهند و اگر حرارت پیدا شود تعدیل مزاج و تسکین او نمایند **علاج طرش ریحی** هر چه در قسم بارد ساذج و مادی مذکور شد نافع بود و یا اول یک هفته طبیخ منضج . محلل داده جهت تنقیه دماغ شب ایارج جالینوس یا روفس خورانیده صبح در منضج برگ سنا یک توله هلیله سیاه دو توله مغز خیار شنبر شش توله و ترنجبین و گلقند و شربت دینار هر یک چهار توله روغن بادام و پنج ماشه افزوده دهند غذا دو پهر به‌دستور و همین نمط سه چهار مسهل داده اسطوخودوس سه ماشه در جوارش مصطکی علوی خان یک توله آمیخته بعرق بادیان و بادرنجبویه هر یک هفت توله دهند و این بخور نمایند قیصوم تمام مرزنجوش بادیان بابونه مکوه هر یک یک توله جوشانیده بکار برند و روغن‌های محلله و جند بیدستر در گوش چکانند مثلاً مرزنجوش افسنتین گل و بیخ بابونه صعتر ابهر اکلیل سنبل‌الطیب دار شیشعان برگ دفلی هر یک نه ماشه مکوه یک نیم توله جوکوب نموده در یک نیم پاو آب شب خیسانیده صبح بپزند که مهرا شود و سوم حصه بماند مالیده صاف نموده روغن گل و بادام تلخ و بابونه هر یک سه توله داخل کرده بجوشانند تا آنکه آب بسوزد صاف کرده بزرالبنج تلخ گل بابونه صحرایی هر یک نه ماشه جند بیدستر سه ماشه آمیخته بکار برند و در روغن راحت جند بیدستر آمیخته چکانیدن عظیم‌الاثر است و انکباب بر گل بابونه تازه یا خشک در سرکه جوشانیده و کذا بر طبیخ زوفای خشک نیز مفید و اگر بابونه اکلیل‌الملک

قیصوم هر یک ده درم پودینه تمام مرزنجوش اذخر پوست بیخ بادیان و بیخ کرفس گل سرخ هر یک پنج درم در ده آثار آب بجوشانند هر گاه سه آثار بماند سر و گوش را بر بخار آن دارند و به‌آب آن تنطیل حوالی گوش و سر نمایند به نحوی که آبی در سوراخ گوش نرودبرای طرش ریحی بعد تنقیه و آنجه عقب مسهل به‌سبب بخارات پیدا شده باشد نافع است گیلانی می نویسد که علاج طرش حادث از ریاح غلیظه تقطیر محللات است مثل اینکه بگیرند بورهٔ نان یک جزو و آب افسنتین دو جزو در روغن گل نیم جزو گلاب سه جزو در شیشه کرده بر هم زنند تا هموار گردد در حمام قطور نمایند و اول بر طبیخ حشایش حاره مثل افسنتین و شیح و مانند آن انکباب نموده پس شیاف که از زرائند مدحرج و عصاره افسنتین هر یک نیم درم فرفیون و قسط هر یک ربع درم در زهرهٔ گاو سرشته ساخته باشند یکی ازان در روغن بادام تلخ حل کرده در گوش چکانند که باین ثقل سمع نو و کهن را که از برودت و اخلاط غلیظ و ریاح غلیظ باشد و وجع بلغمی و ریحی و طنین و دوی ریحی را نیکوست و حمام بر ناشتا به صبح نافع است **علاج طرش ورمی** اگر به‌سبب اورام حار یا بارد حادث شود تدبیرش بنحوی باید کرد که در وجع گوش حار ورمی و بارد ورمی مسطور شد و گیلانی گوید که اگر مرض به‌سبب ورم حار در عصبه باشد علاجش فصد قیفال و حل طبیعت بماءالفواکه و طبیخ هلیله و مانند آن است و غذا به ماءالشعیر سازند بعد از آن روغن بادام و روغن نیلوفر در گوش چکانند و اگر درد قوی گردد بگبرند افیون یک تسوج و جند بیدستر یک تسوج و هر دو در سفیدی بیضه حل کرده در گوش چکانند و یا به حیلهٔ دیگر در گوش رسانند لیکن بآهستگی و بهترین ادویه که استعمال نمایند این قرص است که بکیرند افیون یک جزو و جند بیدستر یک جزو به‌عده برگ اسپغول و برگ بارتنگ و عصی‌الراعی کوفته در عصیر نبیذ بپزند تا غلیظ گردد بعد از آن این حشایش برآورده بکوبند و بیفشارند و باین آب قرص هر دو ادویه مذکوره بسازند و خشک کرده به شیر زنان حل نموده سر میلی که بر آن صوف پیچیده باشند در آن فرو برده اندر گوش چکانند 477 سوراخ گوش را بصوف بند سازند و اگر ازین ساکن نشود معلوم نمایند که ورم در طریق نصج و جمع مده است و چون ریم کند معالجه به ادویه قرحه گوش نمایند و در علاج او مسلک ثقبه گوش برفق مسلوک کنند زیرا که اجتماع چرک در گوش در مرض افزاید و این دو آنرا نفع کند اگر در وقت او استعمال نمایند بگیرند شیاف ابیض و به‌آب قطر حل کنند و اندکی افیون و صمغ فارسی مخلوط کرده در گوش چکانند و هم او گوید که از صمم نوعی است که حادث شود و پیش از آن نبود و آن عسر البرء باشد و این چنان بود که ورم در صماخ که پیدا شود حتی که ثقبه را بند کند و بعد از آن صلب گردد و باقی ماند و تحلیل نشود و یا در آن ثولول و یا لحم بروید و صلب شده سوراخ گوش را مسدود سازد و به‌سبب خفای او از حس مدرک نگردد پس اولی آن است تعرض بعلاج مثل این نوع نکنند مگر نزد اضطرار و ایضاً او گوید که

آنچه عجیب‌النفع است در ازالهٔ صمم حادث و طرش و خصوصا آنچه بعد از اورام و انفجار آن باقی ماند این است که بگیرند سیر خشک و دانهٔ او برآورده از پوست او خوب پاک کنند بعد از آن روغن بادام تلخ بقدریکه آنرا بپوشد بر آن اندازند و بجوشانند چنانکه دانهلی او سرخ شود بلکه مائل بسیاهی گردد پس صاف نموده این روغن هر روز و شب بچند مرتبه در گوش چکانند گه این دوا درین معنی بالغ النفع است بارها آزموده ایم و بسیار نافع یافته‌ایم و بعضی گویند که این دوا نفع بحد کمال می بخشد تا دو هفته هر روز و شب مکرر دو سه قطره از آن بچکانند **علاج باقی اقسام طرش** آنچه از رطوبت و یبوست ساده حادث شود حسب سبب تعدیل مزاج کنند باشربه و اغذیه و نطولات و قطورات و سعوطات مناسبه که در علاج امراض رطب یابس دماغی مفصل مسطور شده و نادر باشد که رطوبت ساده سبب طرش گردد و لهذا شیخ‌الرئیس و سمرقندی بذکر آن نپرداخته‌اند و گویند که در آن مثل مشک جند بیدستر و مورد و گل سرخ و اقاقیا و دارچینی و قرنفل و امثال آن نافع است و در یبوست بی ماده بهر ترطیب مزاج دماغ انکباب بر بخار آب شیرین و قطور به شیر دختران در گوش ریختن روغن گل و یا شیر تازه و یا نطولات مرطبه بر سر و چکانیدن و مالیدن شیرها و روغن‌های مرطبه و جز آن که در علاج امراض یابس دماغ صداع یلبس و تشنج یبسی مذکور شد مفید بود و بقول شیخ و مسیحی طرش عارض از یبوست را لزوم حمام رطب و غذای مرطب و شراب مرطب و خواب و ریختن روغن معتدل آب نیم‌گرم بر سر و تدهین سر و قطور به روغن نیلوفر و بنفشه و بید و روغن کدو و مانند اینها نافع و آنچه از بحرانات انتقالی چون تب‌های صفراوی و یا بلغمی و سرسام .... باشد تنقیه صفرا یا بلغم نمایند و لیکن بعد حصول قوت و عود مزاج بحال اصلی و رفع ضعف مرض اول به‌عده تقویت دماغ نموده روغن‌های نافعه چکانند ....رشی که عقب امراض حاده و حمیات حاده عارض شود و علاجش همآن است که در طرش حار ساذج و مادی مسطور شد و خصوصاً در قول انطاکی و گویند که ضماد بابونه اکلیل‌الملک به روغن کنجد پخته گرداگرد گوش نافع صمم حادث بعد مرض حادست و اگر شاخ شجره البق را از یک طرف آتش بدهند و رطوبتی که از آن چکد در ظرفی گرفته در گوشچکانند همین عمل دارد و هر چه از خلط غلیظ به‌سبب بحران انتقالی باشد و آن با ثقل و تمدد بود استفراغ به ایارج فیقرا کنند به‌عده روغن بادام تلخ و روغن قسط .... ن ترب و جند بیدستر و فرفیون چکانند و ایضاً اگر بعد تپ لثقه عارض شود حب قوقایای علوی خانی نه ماشه باطریفل اسطوخودوس ایسان دو توله آمیخته شب بخورند مرزنجوش گل بابونه افسنتین ابهل اکلیل‌الملک بنفشه هر یک نه ماشه اشنه هفت ماشه انگور شفا یک نیم توله شب در آب سه پاو تر نموده صبح بجوشانند که چهارم بماند صاف روغن گل روغن بابونه برابر آن داخل کرده باز بجوشانند که آب بسوزد و روغن بماند پس در آن جند بیدستر سه ماشه زعفران هفت ماشه سوده آمیخته بدارند ...ش چکانند و گویند که طرش حادث

عقب حمیات مندر بنکس است زیرا که دلالت می نماید بر مطبوخ که هنوز ماده باقی است و بدن نقی نیست و بقول شیخ طرش حادث صداع را چکانیدن آب ترب و روغن گل و یا جند بیدستر حب‌الغار و روغن گل نافع است و حادث بعد از سرسام را واجب است که در آن ابتدا به استفراغ از فیقرا نمایند پس جند بیدستر با روغن گل و یا روغن قسط تنها و یا روغن بادام شیرین و یا آب ترب و غیره که در حادث عقب صداع گفته شد در گوش چکانند ...ور گوید که آنچه عقب سرسام حادث شود علاجش همان است که بهر یبوست ساده گفته شد و آنچه به‌سبب سده یا قرحه یا کرم یا دخول هوام و غیر آن باشد علاج هر یک علیحده .... شد بدان رجوع نمایند و طرش که بعد از قی به‌سبب تصاعد اخلاط بسوی دماغ افتد علاجش تسکین اخلاط است و استفراغ آنها و این گاهی بی علاج زایل می گردد **دوی و طنین و صفیر** .... که آن را انسان در گوش خود می‌شنود بدون سببی از خارج و صدای دوی بزرگ تر و نرم تر و طنین تیز تر و باریک تر می‌باشد و صفیر آواز حادث از نفوذ ریاح و ابخره در مساکت صیق **478** مستطیل است و چون سبب آواز حرکت و توجی است که عارض هوا گردد و بحاسهٔ سمع برسد پس واجب است که سبب این عارض یعنی دوی و طنین و صفیر نیز حرکت هوا باشد لیکن این تموج هوا از خارج نیست بلکه از داخل است و هوای داخل بخارات مصبوب در تجاویف دماغ و هوای راکد اندر آن است پس این تموج ابخره اگر خفیف باشد حرکت دوی نماید و اگر به صماخ می‌خورد مثل طنین باشد و اگر اندکی از آنها میل به خروج نماید و با آن حرارت میطفه بود متنند صفیر ادراک نماید بالجمله این حرکت و تموج هوا و بخار اندرونی از دوامر خالی نیست یکی آنکه خفی و آهسته باشد که هوا و بخار مصبوب از آن مقدار حرکت خالی نباشد و ادراک این حرکت خفی یا به‌سبب ذکای حس باشد و یا به‌سبب ضعف قوت سامعه که از ادنی تموج منفصل گردد پس کسانی که حس سمع ایشان قوی بود به‌سبب این حرکت آهسته که در هوای اندرونی افتد در گوش خویش آواز دوی و طنین بشنوند و همچنین صاحبان ضعف قوت از حرکت آهسته که مذکور شد منفصل گردند و طنین و دوی دریابند و این قسم بناقهین افتد و این هر دو نوع بیماری نیست دوم آنکه حرکت مذکور قوی تر و فوق حرکت خفی باشد و سبب آن محرکی است که بخار را زیاده از حرکت معتاد تحریک نماید و این محرک یا ریح متولد در ناحیه راس و متحرک در آن است که منحل می‌گردد از فضول موجوده در سر و یا آواز صدید که اکثر در گوش متولد می‌شود و یا جوش ریم در نواحی او و یا حرکت کرم متولد در مجاری آن و یا اضطراب و جوش تمامی اخلاط بدن به‌سبب سوءمزاج گرم چنآنچه بعضی مریضان را در حمیات و ابتدای نوبت حمیات می‌افتد و یا امتلای مفرط در بدن یا خاص در سر چنآنچه عقب سکر کثیر و عقب خواب بعد از طعام پدید آید و یا اضطراب خاص دماغ چنآنچه عقب قی عنیف و بعد صدمه یا ضربه دماغ و عقب فکر عظیم می‌شود و یا مادهٔ غلیظه

الزجۀ منصب بسوی گوش که اندک‌اندک تحلیل گردد و از حرکت تحلیل طنین و دوی تولد نماید پس این دوام کند و یا شدت خلا و گرسنگی و اضطراب در رطوبات مبثوثۀ بدن و ساکن در آن و توجه طبیعت بتحلیل و تحریک آن به‌سبب نیافتن غذا و یا تناول ادویه محرک بخارات و مصعد بسوی دماغ مثل فلفل و مانند آن یا طعام‌های منجز محرک هوای گوش و بخارات ساکن چون سیر و گندنا و امثال آن و یا ادویۀ حابس اخلاط و یا ریاح در نواحی دماغ مثل ادویه قابضه مستعمل از خارج سر بالجمله سبب این مرض گاه در نفس دماغ و گوش می‌باشد و گاه بمشارکت معده و اعضای دیگر مرسل ریاح و ابخره بسوی آن طریق تشخیص اسباب مذکوره باید که اول از مریض سؤال کنند که این حالت لازم دائمی است یا نه اگر اقرار آن کند و آواز گوش همچون آواز درخت بود سبب آن مستکن در نفس راس و گوش باشد و اگر گوید که گاه ساکن می‌شود و گاه هیجان می‌کند به‌حسب امتلا و خلای معده و بوقت حرکت و عند اشتداد و گرمی یا سردی و آواز گوش همچون آواز جوشیدن یگ بود پس آن بمشارکت اعضای دیگر مثل مراق یا .... یا روده و یا رحم یا معده باشد به‌عده ببینند که تپ نیز هست یا نه اگر باشد بپرسند که درد گوش نیز هست یا نه اگر تپ و درد هر دو باشد سببش جوش ریم باشد و اگر صرف تپ بود سببش اضطراب اخلاط باشد و اگر تپ و وجع نبود ببینند که مریض ضعیف و نقیه هست یا نه اگر نقاهت و کدورت حواس و ضعف افعال نفسانی یافته شود و پیش از این امراض عارض شده باشد سببش ضعف قوت سامعه و دماغ باشد پس اگر با آن سوءمزاج حار یا بارد بود در حار وقوع این دفعةً و مع التهاب باشد و تقدم استعمال ادویه حار و س .... شدید نیز بر آن دلالت کند و اگر بمرو بود به خلاف این باشد و اگر مریض ضعیف نباشد وجود دغدغه در گوش و تقدم عروض قرحه در گوش بپرسند اگر باشد سببش کرم متولد در گوش باشد و الا حال تقدم وقوع صدمه بر سر یا قی عنیف یا فکر عظیم یا انقطاع اسهال قبل از وقت او یا تناول مسکرات یا خواب بعد طعام با .... ادویه حاره و اغذیه مبخره یا استعمال ادویه قابضه بر سر بپرسند پس اگر اقرار هر کدام ازینها که نماید سببش مان باشد و الا سؤال کنند که گرانی در سر و گوش و تمدد معلوم می‌شود یا نه اگر در سر و گوش هر دو گرانی و تمدد گوید و طنین لازم بود از انصبه‌آب فضله دماغ بسوی گوش باشد و اگر در سر گرانی و در گوش تمدد بیان کند و طنین نزد حرکات بدنی یا نفسانی اشتداد او نماید و احساس کند بحرکات که گویا در دماغ دور می‌کند یا از جانبی به جانب دیگر منتقل می‌شود سببش ریاح و ابخر... از فضول مجتمعه در سر باشد و اگر گرانی و تمدد و غیره هیچ نباشد حال ازدیاد طنین در حالت گرسنگی و خفت او وقت شکم سیری بپرسند پس اگر آثار یبوست و ت.... فاقها و نایافتن غذا و یا تقدم حمیات و یا استفراغات دریافت شود سببش شدت خلا و یبوست باشد و اگر بدن صحیح و دماغ سالم و دیگر حواس قوی و ذ.... و از تناول مغلظات و مسکرات خفت یابد و در گرسنگی

هیجان نماید سببش ذکای حس سمع باشد علاج در جمیع انواع این مرض از گرمی آفتاب و آتش و حمام به‌سبب و حرکت عنیف و قی و آواز بلند و کثرت کلام و جماع و امتلای طعام و از تمامی مبخرات همچون سیر و پیاز و گندنا و شراب و گرسنگی بسیار و خواب بر امتلا و .... قبض شکم اجتناب لازم شمارند و تلیین طبیعت در اکثر انواع و دلک شدید اطراف و نهادن او در آب گرم و منع ابخره به مثل کشنیز خشک و خشخاش و هر چه درست **479** گذشت نافع شناسند و گویند که آنچه درین مرض بالخاصیه نفع دارد نوشیدن ریحان و تقطیر عصارهٔ نسرین و قطران است و در امتلائی اول تنقیه بدن یا سر به‌عده تلطیف تدبیر نمایند و شربت اسطوخودوس مع شربت لیمون نافع است و در مشاکی قصد تنقیه عضو فاعل مرض و خصوصاً معده اگر تصاعد بخار از آن باشد به‌حسب خلط فاعل آن از مطبوخات مناسبه و ایارجات واجب است و اطریفل صغیر خورانند و خصوص در معدی و ایارج فیقرا نیز آمیزند و ثقویت دماغ بخوردن اطریفلات و مانند آن و مالش به مثل روغن آس و مالش به مثل روغن آس و روغن گل و تقویت گوش بمانند روغن بادام و امثال آن کنند و درین رعایت مزاج اول در سن مرعی ذارند و هر یکی را تدبیر و علاج حسب مزاج و قصد تقویت او بقانون معلوم نمایند **علاج طنین بلغمی و ریحی** اول بهر انضاج و تنقیه منضج و مسهل بلغم و حب ایارج دهند به‌عده غرغره منقی دماغ به‌عمل آرند و یا گل خطمی تخم مر و عنب‌الثعلب کشنیز خشک هر یک شش ماشه اسطوخودوس چهار ماشه جوشانیده غرغره سازند و روغن قسط در گوش چکانند و اکلیل‌الملک وبابونه و شبت و پیاز نرگس در آب جوشانیده بخار آن بگیرند صفت روغن قسط بگیرند قسط ده درم و نیم‌کوفته شب در سرکه بخیسانند و صبح در نیم آثار بجوشانند تا به نیمه آید صاف نموده نیم آثار روغن کنجد بر سر آن ریخته باز بجوشانند تا آب فانی شود و روغن بماند بردارند و اطریفل اسطوخودوس یا معجون و بیدالورد بخورانند و یا جند بیدستر سه چهار حبه تا یک ماشه در اطریفل مذکور یک توله آمیخته دهند و اگر جند بهم نرسد عوض آن زراوند طویل کنند و بالای طعام این سفوف دهند بادیان سه توله عود هندی زرنب دانه قاقله کبار هر یک یک توله مصطکی دو توله نبات سفید برابر شربتی دو مثقال و گلاب قرنفلی نوشیدن فائده عظیم دارد با جوارش مصطکی مرکب علویخانی و پرهیز از چیزهای مضر دماغ و بخار انگیز از اغذیه و فواکه و بقولات و لبنیات واجب دانند و بعد از حمام روغن‌های معتدله چون روغن مور و بادامی بر تارک سر مالند و در گوش چکانند و ایضاً تنقیه به حبوب مسهله بکرات و مرات و بعد از آن استعمال مصطکی سه ماشه و گلاب قرنفلی سه توله تا دو هفته درین مرض که کهنه باشد مفید می‌شود و گرفتن بخار مرزنجوش و جاورس مطبوخ در آب نیز مفید است و اگر مثانه به این مطبوخ پر کرده تکمید گوش نمایند اولی بود و یا گل بابونه افسنتین مرزنجوش اسطوخودوس مشکطرامشیع صعتر حاشا جعدهٔ خشک ابهل فطرا سالیون شحم حنظل جوزالسر و کما

فیطوس دارشیشعان شبت پودینه جمله یا هر چه ازین بهمرسد جوشانیده بر بخار آن انکباب نمایند و روغن ترب یا روغن بادام تلخ به جند بیدستر در گوش چکانند و کندر زعفران جند بیدستر مساوی قرص ساخته خشک نموده قدری از آن در شراب گداخته تقطیر نمودن مجرب است و اگر یکی را از روغن‌های گرم به‌آب پیاز گرم نموده سه قطره در گوش چکانند فائده دهد و آب ترب با روغن گل از این قبیل است و قطور زهرهٔ گاو به‌آب گندنایا روغن گل نیز نافع و کذا حنظل در زیت جوشانیده صاف نموده مفید و یا کندر زعفران فرفیون جند بیدستر خربق سفید مرمکی هر یک سه جزو نطرون بورهٔ ارمنی هر یک دو جزو کوفته بیخته در شراب حل کرده در گوش چکانند که طرش را نیز سودمندست و قطور شیره برگ پان یا برگ آگ یا ادرک یا آب پیاز نافع و ترب یا پیاز را کاویده در آن بعضی روغن‌های گرم سیما روغن قسط پر کرده بر آتش نهند پس صاف کرده سه قطره چکانند و آنچه خاص دوی را نافع است مغز بادام در بول گوساله سائیده نیم‌گرم چکانیدنست و چکانیدن آب برگ شفتالو و کذلک صبر در آب سائیده نافع است و یا افسنتین بابونه در سرکه جوشانیده گوش بر بخار آن دارند و به‌عده آب زهره گاو یک توله روغن گل روغن مغز خستهٔ شفتالو هر یک دو توله به‌آتش ملائم بجوشانند تا آب برود و روغن بماند پس صاف نموده نیم درم افیون خالص در آن حل کرده جند قطره در گوش چکانند و آنچه در علاج گوش بلغمی و ریحی و طرش بارد و ریحی مسطور شد درین جا نافع است اقوال حذاق سویدی گوید که از انجیر و خردل در آب سوده فتیله ساخته در گوش نهادن در ازالهٔ دوی و طنین مجرب من است و مرزنجوش شرباً و بخوراً و قطوراً نافع و کذا تبخیر گوش به سرکه یا زوفای خشک یا نسرین خشک یا شیح جبلی و کذا قطور حب‌الغار در عسل پخته و یا روغن غار به روغن گل و شراب کهنه و یا بول بقر و یا آب پیاز به روغن گل یا عسل به نمک اندر آنی سوده آمیخته و یا روغن نسرین و یا سرکه و روغن گل و روغن پسته به‌شحم مرغابی و یا مورچه به زیت و سداب جوشانیده و یا بورق به‌شراب کهنه و یا زهرهٔ جاموس و یا روغن نارجیل و یا هر زهرهٔ که میسر آید به شیر زن آمیخته و یا روغنناردین به‌شحم بط و یا قنب بعسل و عصارهٔ سداب آمیخته هر واحد مفید است و بقول جالینوس تبخیر به بخار پودینه و شرب شربت پودینه و نهادن قدری پودینه در گوش نافع ترین اشیا درین مرض است مسیحی گوید که اگر با گرانی سر **480** و ضعف در سمع باشد روغن ترب و روغنی که در آن جند بیدستر پخته باشند در گوش چکانند روغن و بر بخار افسنتین و مرزنجوش و شیح و پودینه و صعتر انکبه آب نمایند و اسهال به حب قوقایا کنند و تلطیف غذا نمایند و اگر با ریح نافخه باشد باشد اندکی فرفیون به روغن حنا سوده نیم‌گرم در گوش چکانند و یا جند بیدستر به روغن سداب بستایند و در گوش چکانند و اگر از خلط غلیظ تشبث به عضو باشد باید که بوره ارمنی را به سرکه و عسل سائیده بچکانند و یا خربق سفید و جند بیدستر و زعفران مساوی سوده به سرکه و روغن

حنا بار دیگر سائیده در گوش چکانند پس اگر با درد باشد بجاورس تکمید بسیار نمایند به‌عده بر طبیخ پودینه و شیح و مرزنجوش انکبه آب کنند و جند بیدستر و فرفیون در روغن فرنبق سائیده در گوش چکانند دوا نافع ثقل سمع و دوی و طنین بگیرند خربق سیاه یک مثقال جند بیدستر و مر هر واحد نیم مثقال نطرون ربع مثقال در سرکه سرشته نیم‌گرم استعمال نمایند دوا برای اصوات حادث در گوش کندش و زعفران و جند بیدستر هر واحد یک مثقال بوره ارمنی چهار مثقال کوفته قرص سازند و در شراب حل کرده استعمال سازند و این دوا طنین را نافع است بگیرند قرنفل نیم درم و مشک یک دانگ هر دو به‌آب مرزنجوش یا سداب سائیده در گوش چکانند و برای ریاح غلیظ برنجاسف و مرزنجوش و روغن سوسن جوشانیده و در آن جند بیدستر حل کرده در گوش چکانیدن نافع است و یا آب سداب بعسل آمیخته در گوش چکانند شیخ می نویسد که آنچه از خلط لزج بارد باشد مخصوص برای او این قرص مجرب است بگیرند خربق سفید سه جزو و زعفران پنج جزو و نطرون ده جزو و از آن اقراص ساخته استعمال نمایند و از ادویه مشترکه جامعهٔ مجربه برای آنکه از ضعف یا از سده یا از خلط باشد این است که بگیرند قرنفل و تخم گندنا هر واحد نیم درم و مشک یک دانگ و به‌آب مرزنجوش و سداب یا به‌شراب بچکانند و همچنین طبیخ برگ صنوبر و طبیخ برگ شمشاد و طبیخ برگ غار و باید که در جمیع آن از تناول طعام بشب اجتناب نمایند بعضی علمای متقدمین گفته اند که چیزی نافع‌تر برای صفیر از دواءالفوتنج موصوف برای حفظ نیست که آن چیزی ست که الله تعالی برای این پیدا کرده و نفع می‌کند آنرا قطور معمول از زوفا و برگ صنوبر و حب‌الفار و آنچه در به‌آب طرش و درد گوش از معالجات مشترکه و خصوصاً بارد را گفته شد آنرا ملاحظه نمایند ابن عباس گوید که هر گاه دوی و طنین در گوش عارض شود باید که روغن سوسن یا روغن ناردین یا روغن قسط به اندک آب برگ عزب چکانند و یا بگیرند خربق سیاه و جند بیدستر مساوی زعفران برابر هر دو به سرکه حل کرده در گوش چکانند و یا بگیرند زوفا و غیره که در قول شیخ گذشت و به‌آب پخته در گوش چکانند و چون روغن ترب به‌آب سداب بر هم زنند و در گوش چکانند آنرا نفع کند صفت دوای نافع طنین و ثقل سمع بگیرند کندش یک درم زعفران چهار دانگ خربق سفید و بورق هر واحد سه درم باریک سائیده به‌شراب سرشته قرص سازند و نزد حاجت در سرکه خمر حل کرده در گوش چکانند دیگر میعهٔ سائله یک جزو روغن خیری سه جزو جوشانیده سرد کنند و در ظرف آبگینه برداشته در گوش چکانند و اگر این ادویه فائده نکند بدانند که طنین از قبیل خلط غلیظ محتقن در اغشیه دماغ است پس می‌باید که مریض را چیزی دهند که تنقیه دماغ او کند مثل حب ایارج و حب قوقایا و حب صبر و مانند آن و ایضاً این حب دهند صفت آن بگیرند تربد دو درم شحم حنظل یک درم هلیله کابلی نیم درم انزروت ربع درم کتیرا دو دانگ همه را باریک سائیده جتها سازند شربتی یک درم و چون بدن پاک شود

و سعوط مسخن بلف مثل سعوط مرکب از جند بیدستر و جاوشیر و شونیز و مانند آن آنچه در به‌آب لقوه مذکور شد استعمال نمایند و ایضاً تعطیس به کندش و ایارج کنند که اندک از ان در بینی دهند ابن هبه الله گوید که علاج دوی و طنین انکباب بر بخار آب مطبوخ شبت و اکلیل‌الملک و برگ غار و پودینه و صعتر و مرزنجوش است و روغن گل نیم‌گرم به اندکی سرکه در گوش چکانند و اگر ریاح شدید الغلظ باشد باید که روغنی که در آن جند بیدستر یا زعفران با نطرون حل کرده باشند در گوش چکانند و تقلیل غذا و اجتناب از تخمه نمایند ابن الیاس گوید که اگر سبب او ریاح غلیظ منحل از فضول غلیظ در سر باشد هر صبح جلاب از انیسون و بادیان هر واحد سه درم اصل‌السوس مقشر کوفته چهاردرم و گلقند عسلی ده درم بجوشانند و غذا مزورهٔ نخود بانیسون و دارچینی و اندکی زعفران دهند بعدهٔ تنقیه دماغ به حب ایارج و حب اصطمخیقون کنند و غرغره بماءالعسل و ایارج فیقرا نمایند و در گوش روغن سوسن و قسط و آب ترب به اندک جند بیدستر یا جاوشیر یا شونیز چکانند و انکباب بر ادویه حاره و حشایش مثل بابونه و شبت و اکلیل‌الملک و قیصوم و شیح و سرخس و برگ غار و برگ ترب سازند و یا میعهٔ سائله یک درم و روغن خیری یا سوسن یا قسط هر کدام که باشد سه درم گرفته میعه در آن حل کرده بچکانند و مداومت حمام آنرا نافع است صفت شیاف برای ثقل سمع و دوی شحم حنظل یک درم بورهٔ نان نیم درم جند بیدستر زراوند مدحرج هر واحد یک نیم درم عصارهٔ افسنتین قسط تلخ فرفیون هر واحد ربع درم کوفته بیخته به‌آب زهرهٔ گاو سرشته شیاف سازند و هنگام حاجت برابر عدس سائیده با روغن بادام تلخ دو قطره در گوش چکانند خجندی گوید که برای نضج جلاب مذکور و غذای حمصیه بلحوم فاضله دهند **481** بعد از آن تنقیه به حب ایارج یا ایارج لوغاذیا نمایند به‌عده غرغره به‌آب بادیان مع ایارج فیقرا کنند و روغن زنبق و روغن قسط به جند بیدستر در گوش چکانند بعد از آن انکباب بر بخار آب‌های ادویه ملطفه مثل شیح و قیصوم و اکلیل نمایند و ادمان حمام بر خلو شکم و گرسنگی کنند و دواءالفوتنج انفع الاشیاست نسخهٔ آن پودینه نهری و کوهی خسیسالیوس فراسیون هر یک دوازده درم تخم کرفس بابونه حاشا هر یک چهار درم کاشم پانزده درم فلفل چهل و چار درم کوفته بیخته در عسل بقدر حاجت بسرشند شربتی یک درم به‌آب گرم انطاکی گوید که بعد تنقیه هر چه در علاج درد گوش بارد و طرش بارد ذکر کردیم به‌عمل آرند و آب نسرین و قطران را قطوراً و ریحان را شرباً در این جا خاصیتی است گیلانی می‌نویسد اطبا گفته‌اند که علاج طنین حادث از بلغم غلیظ مع ریح غلیظ که در مجاری گوش نازل شود تنقیه دماغ به حبوب و ایارجات و عطوسات و بنوشیدن ماءالاصول و ریختن آب گرم بر سر و انکباب بر آبی‌که در آن ادویه ملطفه مثل شبت و بابونه و غیره جوشانیده باشند و تقطیر روغن‌های گرم محلول به جند بیدستر یا فرفیون و غیره و اسهال به حب قوقایا بمرات اگر احتیاج آن افتد و تقلیل غذا و حذر از عشا و ادمان بحمام و تلیین

طبیعت دائم است و در طنین حادث از ریاح نهادن گوش بر طالق گرم و انکباب بر آب ریاحین حاره و اجتناب از مهب ریاح و قرب آب و اغذیه مبخره نافع و بعلاج نوع حادث از بلغم غلیظ معالجه نمایند و ایضاً از علاجات عامۀ طنین این است که اگر مزاج مریض مائل بحرارت باشد فصد بکشایند و اگر مائل به رطوبت باشد تنقیه بصبر و افسنتین و گل سرخ و مصطکی و هلیلۀ سیاه و اندک سقمونیا کنند و امر به غرغره به چیزی که رطوبات را از سر و فم معده تحلیل کند نمایند و تریاق الاذن عجیب‌النفع است در ازالۀ دوی و طنین خواه مزاج مریض حار باشد یا بارد لیکن استعمال او به‌حسب مزاج مریض مختلف بود پس اگر مائل بحرارت باشد به سرکه حل کنند و اگر ببرودت بعسل و در مزاج مائل به سردی تعطیس بسیار موافق است و از علاجات خاص این است که بگیرند جند بیدستر و نطرون و خربق سیاه و سائیده به سرکه آمیخته با پنبه در گوش استعمال کنند پس اگر طنین زائل شود و گوش ریم کند شب یمانی سوخته و مرمکی سائیده حل کرده با صوف در گوش استعمال نمایند که این در دوی و طنین تاثیر نیک دارد **علاج طنین ضعفی** که از قوت سامعه باشد چنآنچه در ناقهین باید که برای تقویت دماغ اطریفیلات و خمیرجات با طباشیر و غیره و طیوب موافقه و ادهان مقویه و جز آن که در علاج امراض ضعف دماغی و صداع ضعف دماغی مسطور شد مناسب مزاج مریض دهند و شربت حماض و شربت سیب و شربت ترنج هر کدام که باشد ده درم بیاشامند و شمومات غیر تند و تیز ببویانند و اغذیه مقویه عطریه خورانند و ماءاللحم بدهند و روغن گل یا روغن بادام در سرکه پخته به‌گوش چکانند و یا اولاً گوش را به‌آب افسنتین غسل دهند پس روغن گل مع سرکه و اندکی خربق بچکانند و خوردن نیم مثقال گل نسرین متواتر چند روز نیز درین مرض نافع است و ملازمت اکل بادام نیز مفید و بقول گیلانی در ناقهین تقویت گوش به مثل روغن مورد و روغن بید و تکمید به‌آب مطبوخ و افسنتین پس تقطیر روغن در گوش نافع صفت ماءاللحم که در این جا بکار آید گوشت بز کاهی سه آثار مرغ جوان دو قطعه کنجشک نر خانگی پنجاه عدد کشنیز خشک ساذج هندی آمله پودینه پیاز هر یک سه توله و سیر و نمک اندر آنی بقدر حاجت به روغن گاو بریان کنند به‌عده دارچینی قرنفل الائچی کلان هر یک دو نیم توله در آخر اندازند که خوب پخته گردد سرد ساخته از دهنیت صاف نموده یختی و پارچ‌های گوشت بپارچه به آفته خشک ساخته بگیرند اسطوخودوس سه توله بادرنجبویه ده توله ابریشم خام بست و پنج توله زرنب اشنه سعد سنبل‌الطیب گاوزبان بهمنین هر یک پنج توله صندل سفید هفت توله مشک و عنبر هر یک سه ماشه زعفران نه ماشه در نی بسته سه شیشه بکشند شربتی از پنج توله تا نه توله **علاج طنین حسی** که از ذکای حس سمع باشد علاج این نکنند مگر وقت افراط اشربۀ مغلظه مبرده دهند و تقطیر ادهان مبرده مرطبه مغلظه و اشیای مخدره نمایند و افیون یک طسوج در روغن بادام شیرین و شیر زنان حل کرده قطور نمایند و یا روغن گل و سرکه آمیخته بجوشانند تا آنکه

روغن بماند پس قدری افیون حل کرده در گوش چکانند و چکانیدن خاکستر افیون بزرالبنج هر یک سه ماشه در روغن گل و روغن راحت آمیخته و یا روغن جوز ماثل تنها نیز مفید و یا روغن بزرالبنج با دو حصه روغن مورد و یا بادام کوهی چکانند و حافظالصحه و بر شعشعای انطاکی خورانند و غذا کله پایچه و هریسه و فالوده و برگ کاهو مناسب بود و هر چه در علاج امراض دماغی از ذکای حس مذکور شد بکار برند **482** **علاج طنین یبسی** که از کثرت یبس و خلا باشد اشربه و اغذیه مرطب و سریع الکیموس غیر مبخر مثل اسفاناخیه و قرعیه و زیرباج و فالودجات به روغن بادام دهند و تقویت و ترطیب دماغ بعطریات مناسب مثل روغن گل نمایند و آب نیمگرم بر سر ریزند و شیر بر سر دوشند و از محللات و استفراغات و تعب و حرکات منع کنند و سکون و ارام اختیار نمایند و در غذا توسیع کنند و بتفاریق خورند و روغن گل و دیگر روغن‌های بارد رطب و شیر زنان و یا روغن گل با سرکه و یا روغن بنفشه و کدو در گوش بچکانند و گاه گاهی بنابر تخذیر روغن بنج نیز چکانند و ادمان حمام مرطب نمایند و هر چه در علاج امراض دماغی یبسی گذشت به‌عمل **علاج باقی اقسام طنین** آنچه در تپ افتد بعلاج تپ مشغول شوند و اگر در تپ به‌سبب بحران افتد محتاج بعلاج نبود و بزوال تپ زائل گردد و آنچه از تناول اشیای حار یا بخارانگیز حادث گردد قطع سبب کنند و تعدیل اخلاط نمایند و بقول گیلانی علاج طنین حادث از حرارت ریختن ادهان بارده بر سر مثل روغن بنفشه بادام و کدو و تقطیر روغن گل و سرکه بر هم زده و شیر زنان و ماءالقرع و خیار و آب سرد تنهاست ئآنچه به‌سبب جوش ریم یا حرکت کرم باشد علاج ورم و قرحهٔ گوش و کرم گوش به‌دستوریکه در مقام هر یک مسطورست باید کرد و آنچه عقب سکر و بعد از خواب بالای طعام و به‌سبب حدوث قی سخت و از وقوع ضربه و سقطه بر سر لاحق شود حسب سبب بعلاج امراض دماغی خماری و بعلاج ضعف هضم و قی و علاج امراض دماغی ضربی و سقطی پرداخته و آنچه از اقطاع اسهال قبل از وقت او باشد اعادهٔ اسهال به‌مسهل خفیف نمایند و شیخ می نویسد که اگر سبب این مرض مادهٔ مندفعه در حال سرسام یا خلط غلیظ لزج باشد جمیع اشیای مذکوره در به‌آب طرش بکار برند و ادویه مخصوص بطنین حادث عقب سرسام و حمیات خاصهً قطور عصارهٔ افسنتین به روغن گل یا سرکه و روغن سوسن ست و بتدبیر ناقهین پردازند **قرحه و آکله و ناصور گوش** سبب قروح اکثر انفجار ورم یا بثره گوش می باشد و خروج ریم بر آن دلالت کند و سبب آکله مادهٔ روی حریف اکال لحم است و هر گاه قرحه کهنه شود ناصور گردد علاج اول تلطیف غذا و استعمال چیزی که ازان خلط محمود پیدا گردد اتز بقول و لحوم و امالهٔ تدبیر حسب واجب بسوی کیفیت معتدل کنند و از آنچه کیفیت تیز داشته باشد و از آن غذای غیر جید حاصل شود پرهیزند و اگر مزاج مقتضی باشد ماءالشعیر و مانند آن خورانند و بتخفیف ریاضت پردازند و بقول رازی امالهٔ مادهٔ او بسوی بینی بعطوسات و بسوی دهان بغراغر و مضوغات و

اسهال قوی سازند بالجمله اولاً برای تنقیه ریم فتیله پنبه کهنه بعسل آغشته در دهن گرم کرده و یا به شیر و شهد آلوده در گوش نهند و یا آب برگ نیب یا روغن تخم آن به شهد آمیخته در گوش اندازند وفتیکه بدان آلوده در گوش گذارند و بخور برگ نیب نیز منقی ریم گوش است و قطور زهرهٔ گاو و انزروت شهد نیز برای پاک کردن ریم نافع و یا بادیان نیم‌کوفته یک ماشه عسل دو سه ماشه در قدری آب جوش داده در گوش اندازند که برای تنقیه چرک قرحه معمول است بعد از آن فتیله به شهد آلوده انزروت سوده بر آن پاشیده در گوش گذارند که برای اندمال آن مجرب است و یا تخم کنوچه و انزروت مساوی کوفته بیخته بعسل سرشته فتیله بدان تر کرده در گوش نهند که جهت درد گوش که با ریم نافع و یا بادیان نیم‌کوفته یک ماشه عسل دو سه ماشه در قدری آب جوش داده در گوش اندازند که برای تنقیه چرک قرحه معمول است بعد از آن فتیله به شهد آلوده انزروت سوده بر آن پاشیده در گوش گذارند که برای اندمال آن مجرب است و یا تخم کنوچه و انزروت مساوی کوفته بیخته بعسل سرشته فتیله بدان تر کرده در گوش نهند که جهت درد گوش که با ریم و قرحه بود معمول است و گاهی با قدری نمک و مرمکی به‌عمل می اید و یا فتیله از کاغذ ساخته بعسل و زرده تخم مرغ آغشته انزروت دم‌الاخوین سفیدهٔ قلعی صبر سقوطری سوده بر آن پاشیده شب وقت خواب در گوش گذارند و بهمان دست بخوابند و اگر درد شدید باشد خاکستر افیون سوخته به ادویه مذکوره آمیزند و اگر محتاج بتسخین و تحلیل باشد مغز خستهٔ شفتالوی سوخته و مرمکی و بهروزه اضافه کرده به‌عمل آرند که برای درد گوش و قروح آن و سیلان رطوبات و ریم مجرب والد علوی خان است و تقطیر مرهم ابیض به روغن گل حل کرده بعد پاک کردن قرحه بماءالعسل نیز نافع و یا مرهم سفیداب و مرهم راتینج به‌عمل آرند اما لازم است که اول گوش را به پنبه بر سر میل پیچیده بآهستگی از ریم پاک کرده باشند بعد از آن دوا استعمال نمایند و ذرورات مجففه مثل انزروت کندر دم‌الاخوین عصارهٔ لحبه التیس بکار برند و یا مکگن دهول در سر انبوبه نهاده به‌گوش دمند و کذا نفوخ پر طاوس سوخته و کاغذ سوخته و شب یمانی سوخته مفرده مجموع نافع و ایضاً برای خشک کردن ریم گوش پوست بیضهٔ مرغ و خر مهره هر دو مساوی سوخته سائیده قدری در گوش دمیدن مجرب است و لوده پئهانی و پهئکری سوخته باریک سائیده در گوش انداختن قریب به منافع اوست و اگر گهربچ به‌آب سائیده نیم‌گرم در گوش چکانند و یا فتیله لته بعسل آغشته قلقطار سوده بر آن پاشیده به‌گوش نهند و یا کف دریا برشته در آب برگ نیب و شهد حل کرده در گوش چکانند و یا کرم شب تاب در روغن گل سائیده چکانند ریم را **483** ... کند و برای تسکین درد شدید خاکستر افیون و قدری جند بیدستر سائیده در روغن گل حل کرده در گوش اندازند و روغن تخم نیب برای دردیکه به‌سبب بند شدن ریم باشد نافع و سیلان ساقط را باز سائل می‌کند و حضض افیون در سشیر دختران حل کرده چکانیدن برای درد شدید که از

قرحهٔ مولم باشد مفید است وکذا قطور شیر بز و شهد سائیده در گوش انداختن جالی چرک و مسکن وجع و کرب و بیقراری است به‌عده اگر تسکین زیاده منظور باشد آب کدو و روغن گل جوشانیده نیم‌گرم اندازند و اگر درد بسیار باشد اندک اندک آید از برگ فنجنکشت و نیب و شبت و انار و بادیان هر یک یک دسته سبوس گندم دومشت نانخواه بزرالبنج هر یک سه توله بخور گیرند و آب پیاز و آب برگ نیب هر یک .... ماشه عسل و روغن گل هر یک سه ماشه نیم‌گرم چکانند تا خوب پاک شود به‌عده اندر مال مرهم باسلیقون و مرهم مصری بکار برند و بقول فولس اگر با قروح گوش ضربان شدید باشد .... قریب‌العهد بود در آن شیاف مامیثا کفایت کند و اگر مزمن باشد احتیاج بقطور قطران مخلوط بعسل افتد که آن تنقیه بالغ نماید و ایضاً در قرحهٔ کهنه پر چرک مرهم مصری .... مرهم باسلیقون کبیر به‌عمل آرند و این مرهم هوجوه در روغن تخم نیب حل کرده نیم‌گرم دو سه قطره چکانیدن در سیلان مزمن گوش معمول است انزروت سرخ سفیداب هر یک یک درم هوجوه دو درم موم سفید سه درم روغن کنجد ده درم مرهم ساخته بکار برند و اگر اندکی درد و تپ باقی ماند روغن بادام کوهی با مر مکی آمیخته چکانند و اگر .... ترین درد موقوف شود و رطوبت بد بو بسیار برآید قطران در روغن بادام انگریزی و یا دیگر ادویه حابسه مانند آب برگ نیب و آب پیاز و عسل اندازند که بوجه احسن ... تام حاصل شود و بوی بد باز ماند پس جهت اندمال فتیله از دم‌الاخوین و انزروت و مرداسنگ هر یک سه ماشه در مرهم ابیض آمیخته نهند که بسیار مفید است ایضاً خاکستر بیضهٔ سنگ پشت و خر مهره زرد و فوفل دیهوح پتر هر دو سوخته هر یک سه ماشه در هم آمیخته بکار برند و این مرهم نیز برای قرحهٔ کهنه عجیب‌الاثر است انزروت ..... دم‌الاخوین پوست انار ولایتی کندر گل مغره هر واحد یک درم توتیای سبز دو درم شب یمانی یک مثقال موم زرد سه و نیم توله روغن گل پانزده توله به‌دستور مرهم سازند اقوال حکما سویدی گوید که برای قطع و تجفیف مدهٔ جاری قطور زهره جاموش و یا آب حشیشه‌الزجاج و یا آب حب‌الآس سفید تازه و یا آب عزب و یا آب بیخ خنثی و یا روغن تخم قسب و یا آب برگ سماق و یا صمغ آن و یا زفت رطب به روغن گل آمیخته و یا حضض مکی در آب سداب حل کرده و یا شب به‌آب عصی‌الراعی و یا هر زهره که میسر شود بعسل آمیخته و یا نطرون .... کهنه حل کرده و یا زهرهٔ ملح و یا آب زیتون مملوح و یا روغن زرد کهنه در شیر زن آمیخته و یا عسل و نمک اندر آنی آمیخته و کذا نفوخ وج در گوش و کذا فتیله بافیون و مر و صبر ...ج در عسل سرشته آلوده نافع است و ایضاً برای قروح گوش فتیله از خولان ساخته و یا زرنیخ سرخ باریک سائیده بعسل سرشته فتیله بدان آلوده و قطور آب لبلاب به روغن گل آب عصی الراعی و یا زوفای رطب به‌شحم مرغابی آمیخته و یا زفت رطب و یا طبیخ لحیه‌التیس و یا آب فراسیون و یا آب پودینه به‌شراب کهنه و یا مومیائی بقدر کرسنه در روغن گل ... آب صعتر و یا به آس و یا بورق به‌شراب کهنه و یا

مسکه و یا صبر به‌آب بارتنگ و یا روغن بطم و شهد و یا حضض مکی و یا زهره گاو در شیر دختر یا به شیر بز و یا حب کاکنج و یا آب برگ جوز تازه کندر سوده به‌شراب کهنه و یا آب برگ جوز رومی و یا بول شتر و یا زهرهٔ سرخ و یا زهرهٔ غنم و یا آب قنطوریون دقیق به‌شراب کهنه و یا زراوند مدحرج و یا ترمس تلخ بعسل .... برادهٔ آهن در سرکه که بقدر چهارانگشت بالای آن باشد تر کرده ده روز در آفتاب بموسم گرما داشته آن سرکه گرفته و یا مازوی سبز کوفته در سرکه جوشانیده تا نصف سرکه بماند ... در سرکه آس تازه جوشانیده صاف نموده شب یمانی در آن حل کرده هر واحد مفید است و گویند که قطور آب کاکنج برای قروح مزمنهٔ گوش نافع است جالینوس گفته که شیر و عسل .... به‌آب و شراب نیم‌گرم و آب پیاز بسفیده بیضه قطوراً در اوجاع گوش و قروح آن شدیدالمنفعه است و هم او گوید که قطران شدیدالنفع است در قروح کهنه زیرا که تنقیه .... می‌کند و همچنین زیت که در آن خنافس و نسج عناکب و قنطوریون مطبوخ باشد و گویند که این بصحت تجربه پیوسته و مرهم احمر که از زرد چوب یک جزو و مرداسنگ دو جزو روغن بیت روغن گل دو جزو و قدری سرکه ساخته باشند نیز مصلح قرحهٔ گوش است مسیحی گوید که چون ورم گوش ریم کند و از آن مده خارج شود ماميثا سوده بعسل یا انزروت سوده در شیر دختران سائیده یا مرهم اسود به روغن گل حل کرده نیم‌گرم در گوش چکانند و پیه مرغابی گداخته در گوش اندازند و یا بگیرند کندر و مر و صبر و بعسل سرشته به اندکی سرکه آمیخته بچکانند پس اگر ...ج ریم طول کند ماءالعسل نیم‌گرم اندازند و مکرر بچکانند و صبر کنند تا آنکه دریافت گردد که قرحه پاک شده بعد از آن این دوا استعمال کنند بگیرند انزروت و صبر و دم‌الاخوین ....ده بفتیله ماوث بعسل آلوده استعمال کرده می‌شود و اگر از گوش ریم بدبو مع زرداب بر آید بگیرند اندک خبث الحدید و باریک سائیده بار دیگر به سرکه بسایند و در آفتاب نهند تا آنکه بقوام .... گردد آنرا در گوش چکانند و هر گاه مرض مزمن گردد بگیرند سرکه یک جزو و عسل یک جزو و زنگار نیم جزو و همه را بیزند تا بقوام عسل آید و نیم‌گرم در گوش چکانند صاحب کامل گوید **484** که هر گاه ورم حاره بثرهٔ گوش بشگافد باید که روغن گل که اندر آن اندکی مرو افیون گداخته باشند در گوش چکانند و یا بگیرند انزروت و دم‌الاخوین و کندر و مر و شیاف ماميثا مساوی ... باریک گوش بعسل سرشته فتیلهٔ خرقه کتان بدان آلوده در گوش نهند بعد از آنکه گوش را از ریم با پنبه خوب صاف کرده باشند و یا خبث الحدید باریک سوده با سرکه بجوشانند و اندک اندک از آن در گوش چکانند و در آن فتیله آلوده درگوش نهند و یا بگیرند انزروت و شیاف ماميثا و باریک ساخته بعسل سرشته با فتیله در گوش نهند و یا بگیرند شب یمانی باریک سوده بعسل سرشته فتیله بدان آلوده در گوش گذارند و اگر مدت خروج ریم طول کند این دوا استعمال کنند بگیرند عسل ده درم سرکهٔ خمر هشت درم و بر آتش جوشانیده کف او دور کرده زنگار دو درم سوده مخلوط سازند و به فتیله در گوش

نهند که این مجرب است و چون مرهم باسلیقون بفتیله در گوش نهند ریم را نفع کند و قروح گوش را مندمل سازد و مرهم احمر معمول از مرداسنگ و زردچوب نافع است شیخ‌الرئیس می‌فرماید که قروح گوش خالی از آن نیست که یا ظاهر محسوس باشد و یا عمیق بود که حس بدان نرسد پس قرحهٔ ظاهر را به سرکه و آب با سکنجبین و آب یا بعسل و آب یا شراب یا به طبیخ عسل و گل سرخ و مورد اسفنج یا پنبه تر کرده قرحه را برفق بشویند تا از ریم پاک گردد بعد از آن آنچه مجفف باشد مثل زاج سوخته و مانند آن در گوش دمند و گاهی زرداب و ریم را روغن شهدانج نفع کند و اولی آن است که ریم را منع نکنند تا آنکه مفرط نگردد بلکه واجب است که آنرا بشویند بچیزی که در آن قوت جلا و ردع باشد مثل مُر در آب حل کرده به روغن گل آمیخته و ایضاً آب برگ زیتون بعسل بطریق قطور استعمال نمایند و اما قرحه عمیق بعضی از ان قریب‌العهد بعضی مزمن می‌باشد و معالجهٔ قریب‌العهد به مثل قطور شیاف ماميثا به سرکه و یا شیاف گل سرخ و مرو صبر در عسل یا شراب نمایند و گاهی تقطیر آب غوره خصوصاً با عسل آمیخته نفع کند و همچنین آب برگ بید یا طبیخ او و یا شب یمانی سوخته و مرمکی مساوی در شهد سائیده بصوف آغشته در گوش نهند که مجرب‌است و یا دم‌الاخوین کف دریا انزروت بوره ارمنی مرمکی کندر شیاف ماميثا مساوی سائیده بر فتیله عسل آلوده بر آن پاشیده در گوش نهند و رازی نوشته که این همه ادویه را به عسل و سرکه بسرشند و گوش را به‌شراب کهنه شسته صبح و شام در گوش چکانند که این مرهم قروح گوش را عجیب و مجرب‌است و اگر قرحه با درد بود علاج بخبث الحدید با کتیرا نمایند و به مجففات ادویه مسکن وجع آمیزند و این مثل استعمال قطور روغن بادام مع صبر و مر و کندرو زعفران است و گاهی وقت شدت درد احتیاج آمیختن اندک افیون گردد و گاهی قرص انزروت آنرا نفع کند و همچنین خستهٔ هلیله و مازو هر دو سوخته به روغن خیری و در وی روغن کتان آمیخته مفید است و قطور مرهم سفیداب و مرهم باسلیقون با هم مخلوط کرده نیز نافع و اما قرحه عمیق مزمن بسیار ردی است گتهی ببرهنه شدن استخوان مؤدی گردد و بر آن اتساع مجری و کثرت زرداب بدبو دلالت کند پس محتاج گردد به مثل قطران مخلوط به ر و مثل زهرهٔ غراب و یا سنگ پشت به شیر زنان و اگر عسل نیز بیمیزند بهتر باشد و یا قروماما و نطرون بانجیر تخم دور کرده فتیله ساخته بعد تنقیه چرک قرحه استعمال نمایند و همچنین در سائر ادویه و از ادویه قویه درین به‌آب توبال مس مع زرنیخ و عسل و سرکه است و یا زنگ خبث‌الحدید یا خبث‌الحدید بنفسه بریان کرده مثل غبار سائیده بعد جوش کردن بسرکهٔ خمر تا مثل عسل گردد در گوش چکانند و گاهی حاجت به‌مرهم زنگار افتد و این هنگام ازمان و کثرت چرک باشد و آنچه درین به‌آب متوسط است شب یمانی سوخته به مثل او عسل است و گاهی در آن مرزیاده کرده می‌شود و قوی تر ازین این ترکیب مرهم زنگار است زنگار و قشور مس هر واحد چهار درم آب گندنا

یک اوقیه عسل یک اوقیه استعمال نمایند و هر گاه ریم بسیار کثرت نماید لابدست از استعمال فتیله در زهرهٔ نرگاو تر کرده و یا قطور بول صبیان و اقوی از آن خبث‌الحدید مغسول مکرر بر تابه بریان کرده در سرکه پخته استعمال کردن است و اگر با ریم مزمن درد باشد نبیند تلخ مضروب به روغن گل یا به‌آب گندنا یا آب مطبوخ ماهی شور در گوش اندازند و گاهی وجع به استعمال صبر افیون زعفران بعسل سرشته محتاج گرداند و چون ببینند که رطوبت به ادویه مانعه مجففه محتبس شد روغن گل در گوش اندازند تا خشک ریشه ساقط گردد بعد از آن ادویه منبت لحم بکار برند و بالجمله واجب است که حبس صدید ننمایند بلکه بمنع تولد او بتجفیف قروح پردازند و بسیار معالجین حیله ساز گوش ریم کرده را بخرقه بند می‌کنند برای منع سیلان ریم از آن و مریض را از خواب بدان طرف منع می‌کنند و سیلان ریم از گوش دفع می‌شود ایضاً در به‌آب وجع گوش نوشته که اگر قرحه مولم باشد حضض و افیون به شیر حل کرده استعمال نمایند و یا بگیرند بادام مقشر بست عدد بورق افیون کندر هر واحد یک نیم درم زعفران شش درم قند و مر هر واحد یک نیم درم و به سرکه سائیده خشک کنند و هنگام حاجت به روغن گل آمیخته در گوش چکانند و اگر ریم باشد بدل سرکه شراب یا عسل یا سکنجبین کنند ایلاقی و جرجانی می نویسند اگر قرحه خارج منفذ صوت بیرون گوش باشد بنحوی که بنظر در آید اسفنج یا پارچه بغسولات که در قول شیخ گذشته تر کرده قرحه را بشویند و بر قرحه بدارند و اگر قرحه بنظر نیاید آن غسولات را هر روز بمرات در گوش چکانند و چون پاک شود ذرور مجفف بکار برند و این مرهم سفیداب مفید سفیداب مردا سنگ یک یک جزو روغن زیت یک جزو بنوشانند و بر آن سرکه پنج جزو اندک اندک اندازند تا قوام او هموار گردد **485** جالینوس گفته که بول طفل نابالغ در پوست انار پخته در گوش چکانیدن نافع است و این مرهم مصری جلاد تنقیه قروح نماید زنگار کندر سرکه عسل مساوی سوده نمایند مرهم سازند و گاهی سرکه و عسل دو چند ادویه می‌کنند و اگر در گوش خشک ریشه باشد و ریم بند نگردد و به‌سبب آن درد شدیدتر شود روغن گل چکانند .... قول شیخ گذشت انطاکی گوید که مرهم سفیداب یا انزروت به عسل با برگ شهدانج معروف به حشیشه بکار برند و چون روغن گل با هم‌چندان سرکه بپزند تا آنکه روغن بماند و در گوش چکانند بغایت نافع بود و باقی در سیلان رطوبت از گوش بیاید گیلانی گوید که در خروج ریم از گوش اولی آن است که مبادرت ...بس او نکنند و خصوصاً چون زمانه کثیر بر آن گذشته باشد زیرا که حبس او گاهی مؤدی او به ضرر عظیم مثل طرش و صمم و ثقل سمع و غیر آن می‌گردد و باید که غذا معدل ..ج بدن و دماغ دهند و این مرهم سفیداب که آن مرهم ابیض است دافع حرارت مفرط و احتراق شدید و نافع قروح اعضای عصبانیه است اگر با حرارت باشند سفیداب ارزیز پنج درم مردا سنگ پنج درم موم یک اوقیه روغن گل شش استار به‌دستور مرهم بسازند و غسل گوش از ریم به روغن گل و شیر دختران

کنند و یا ... العسل دو سه مرتبه و اگر فتیله را به‌ادویه خمسه معروفه درین به‌آب و عسل آلوده در گوش نهند گوش را از ریم پاک کند و تسکین درد نماید و آن ادویه انزروت و صبر و مر و کندر و دم‌الاخوین ست و گاهی زهرهٔ نر گاو به اندک عسل آمیخته یک قطره از آن در گوش چکانیده می شود و مرهم رسل درین به‌آب بسیار نافع است بفتیله استعمال کنند ... آن تنقیه ریم و الحام جراحت کند اگر حاجت تنقیه زیاده باشد اندکی مرهم زنگار آمیزند و اگر حاجت الحام بیشتر بود با روغن دیو دار مخلوط سازند و مرهم کبیر درین به‌آب عظیم‌النفع است میربهاالدین و غیره می نویسند که اگر قرحه بعد از درد بسیار و ورم ظاهر شده باشد بحال باید گذاشت تا آنچه پالودنی است بیالاید .... هیچ دوا نباید کرد تا آنکه خوب پاک گشته خودبخود به گردد بجز تنقیه بدن و تلیین طبیعت و تقویت مزاج بمقویات و ترک گوشت و چیزهای غلیظ و باد انگیز و ...دیها و از هوای سرد محافظت نمودن و پنبه در سوراخ گوش نهاده استحمام کردن هر روز لحظهٔ و اکر بیم بستن چرک در منفذ بود روغن بادام کوهی یا بادام تلخ .... ماهی بچکانند و اگر کهنه گردد فتیله بعسل آلوده و در انزروت سوده گردانیده بنهند و شیاف مامیثا به سرکه و سفیدهٔ بیضهٔ مرغ سوده گاهی میچکانند و در آخر استعمال مراهم منبت و مصلح چون مرهم شانی و باسلیقون و اسفیداج و این مرهم نافع ست بگیرند موم و زفت و علک و زیت اجزای مساوی و همه را ...ازند تا منحل و مختلط گردد به‌عده برداشته استعمال نمایند و زبدالبحر دم‌الاخوین کندر مساوی مرمکی نصف یک جزو به روغن گل آمیخته نیم‌گرم قطور ساختن درد گوش را که با قرحه .... باشد نافع‌ست و انزروت بست جزو گلنار کندر هر یک ده جزو زراوند پنج جزو باریک سائیده ذرور ساختن برای تنقیه قروح و تجفیف رطوبت و انبات لحم سودمندست و مرهم ابیض و مرهم باسلیقون به روغن گل آمیخته در گوش نهادن مفید است و اگر تعقد و صلابت اندرون گوش افتد مرهم داخلیون و پیه بط و پیه ماکیان ...ل آرند و افیون پوست انار مرمکی کندر سنبل‌الطیب هر واحد دو مثقال جند بیدستر پنج مثقال سرکه و شهد بقدریکه ادویه سرشته شود استعمال کردن اورام .... ریم و درد مزمن گوش را نافع و همچنین زعفران کندر افیون هر واحد یک درم حضض تخم گل تخم فنجنکشت پوست انار هر یک یک درم سرکهٔ خمر پنجاه درم پوست انار .... گل و فنجنکشت در سرکه بیامیزند تا مهرا شود و دیگر ادویه سوده خشک بر آن بپاشند و بردارند وقت ضرورت در شراب ریحانی حل کرده قطور کردن اوجاع گوش ...را نافع است طبری گوید که قرحهٔ گوش که بغیر تقدم ورم ظاهر شود موضع او قریب باشد یا بعید و صدید او اندک بود علاجش تنقیه بدن از فضول به فصد .... مفراغات دیگر اگر احتیاج آنم باشد و پرهیزست شیاف سازند و هنگام استعمال در سرکه حل کرده در گوش چکانند و اگر مده بسیار باشد ... الحدید در سرکه تر کرده در آفتاب گذارند تا قوت او بر آید ازین سرکه اندکی گرفته شیاف مذکور در آن حل کرده بکار برند و گاهی مداوای این قرحهٔ صدیدهٔ

گوش .... اشیا می‌سائیده که انزروت یک درم و مر و کندر و نطرون و زعفران هر واحد نیم درم افیون یم دانگ مغز بادام تلخ یک نیم درم همه را سائیده و شیاف سازند .... ارادۂ استعمال به روغن گل و پیه بط حل کرده پنبه بدان آلوده در گوش بدارند و نظر کنند بسوی صدیدی که سائل می‌شود و آنچه بر پنبه باشد پس اگر آن ... باشد این دوا بدون پنبه در گوش اندازند و سوراخ گوش بند کنند به‌عده اگر مده زائل شود و سیلان شیء مثل رطوبت گاه گاهی باقی ماند حضض در ...رب کهنه حل کرده به‌گوش چکانند و هر گاه رطوبت زائل گردد و صلابت باقی ماند ادویه محلله به‌شحم بط حل کرده با پنبه آلوده در گوش نهند و اگر صلابت و رشح **486** باقی ماند بهروزه یک درم در روغن سوسن گداخته در پنبه آلوده به گوش نهند که این دوا برای تحلیل صلابت تام النفع است اگر در مزاج علیل حدت نباشد و اگر درد باین مرض ظاهر شود افیون سوخته یک جزو جند بیدستر ربع جزو سائیده در مرهم شنکار آمیخته با پنبه آلوده در گوش نهند که فی الفور تسکین درد کند ایضاً او گوید که مرض معروف باکلۂ گوش با وجع می‌باشد و از گوش قشور مانند قشور قرحه بر می آیند و این از خلط لذاع ردی‌الکیفیت حریف اکال حادث می‌شود و علاج او فصد و اسهال به‌حسب امکان است به‌عده برای تنقیه قرحه و ازالۂ قشور سرکۂ عنصل و عصارۂ حنظل مساوی گرفته قدری زرنیخ سرخ و شب یمانی و صبر سقوطری و بسیار اندک زنگار و توبال مس آمیخته بالای آن شراب انداخته بپزند تا غلیظ گردد با پنبه آلوده در گوش گذارند و گاهی مداوا باین طور می‌کنند که مر و شب یمانی و توبال مس هر یک جزوی و اندک جند بیدستر و فلفل و قدری از پوست انار و قلقند در شراب و عصارۂ حصرم دو سه روز خیسانیده خوب بجوشانند و اندکی زعفران آمیخته فتیله بدان تر نموده در گوش نهند یکی بعد دیگری تا آنکه قرحه را نفع بخشد و قشور زائل گردد و این صعب تر امراضی است که در گوش حادث شوند مگر آنکه در اجزای لحمیه او حادث شود و در ابتدا بود که درین صورت برء او سهل باشد و اگر کهنه گردد و اخذ کند در اعضای عصبیه نکایت عظیم شود و برء متعذر گردد پس هر گاه قرحه پاک گردد و به مرهم خل علاج کنند و جون وقت ختام آید به‌مرهمی که در آن راتینج و کندر و گلنار داخل بود مداوا نمایند پس اگر صلابت باقی ماند بسمع مضرت رساند تحلیل او به‌ادویه محلل صلابات نمایند و مروخ و ملین در آن استعمال کنند و محافظت مزاج علیل در جمیع اوقات علاج لازم شمارند بعضی گویند که آنچه ناصور گوش و آمدن ریم را نافع است این است که گهونگه خرد جاندار پا و آثار در کهرل باریک بسایند و همچندان روغن سرشف آمیزند و چهار چند هر دو یعنی دو آثار آب انداخته بپزند تا روغن سرشف بهم نرسد روغن کنجد عوض او نمایند و اگر روغن تلخ پا و آثار آمله حنا هر واحد یک توله برگ نیب ده عدد کمیلا فلفل گرد هر واحد سه ماشه نیله تهوتهه یک ماشه گرفته اول روغن را گرم نموده برگ نیب و آمله و حنا و نیله تهوتهه انداخته بسوزانند به‌عده فرود آورده بسایند و

کمیلا سائیده نیز مخلوط کنند و در گوش تقطیر کرده باشند نیز برای ناصور گوش مفید است و بعض ادویه مفید آن در قرحهٔ مزمن گوش گذشت **دخول هوام و تولد کرم در** گوش هر گاه حیوانی چون مورچه و قراد و هزارپا و ماند آن در گوش درآید بشدت درد احیانا و خدش و حرکت او دریافت نمایند و کرم از رطوبت فاسد عفن یا از قرحهٔ عفنهٔ مزمن متولد میشوند و آن بخارش و دغدغهٔ گوش و خروج کرم گاهی و تقدم قرحه شناسند علاج در جمله تقطیر قطران تنها یا به سرکه مسکن حرکت حیوان و قاتل آن است و قطور زیت در اخراج آن مجرب است و قطور آب پیاز و یا مر به روغن بادام تلخ آمیخته و یا روغن خستهٔ شفتالو نیز در اخراج حیوان داخل اذن نافع پا آب قثاءالحمار تنها یا مع سقمونیا و یا آب شیح و آب پودینه نهری و آب برگ شفتالو هر یک تنها یا مع بوره ارمنی یا سرکه بچکانند و یا آب زهرهٔ گاو مع سرکه و یا آب افسنتین مطبوخ و یا آب برگ شفتالو که مجرب است و یا آب برگ کبر تنها یا به سرکه یا آب پوست درخت توت قطور نمایند و گوگرد و بورهٔ ارمنی و عصاره شیح مساوی سوده در سرکه و آب برگ ترب حل کرده به‌گوش چکانیدن مجرب است و یا صبر و بورهٔ ارمنی به سرکه چکانند و یا نمک و یا پودینه به سرکه آمیخته و یا صبر در آب پیاز خواه در آب سداب حل کرده و یا آب پودینه و قدری سقمونیا در سرکه حل کرده قطور نمایند و قطور صبر و سقمونیای محلول به‌آب گرم حیوان داخل گوش را بکشد یا خربق سفید و سقمونیا سائیده در سرکه بچکانند و گوگرد و زراوند طویل و قلقدیس و میعه نیز مفید و اول تقطیر آب سائل لحم بقر بریان و بعد از آن ادویه مذکوره سودمندست و گاهی زیت یا روغن کنجد نیم درم نیم‌گرم کرده چکانیدن و عقب آن در آفتاب نشستن نفع می‌کند و گویند که برگ مکره که هنود آنرا بجای صندل میدانند آبش در گوش جکانیدن در قتل مگس سگ که در گوش رود عجیب است و علاج خاص برای قتل کرم متولد در گوش این است که عصارهٔ افسنتین به سرکه در گوش چکانند و یا حنظل تازه در آتش پخته و افشرده بچکانند و صبر در روغن سرشف حل کرده نیم‌گرم قطور نمودن قاتل کرم همه اندام است و کذا چوب ملیم باریک سائیده در گوش انداختن و کذا گره زردچوب و نیم درم شهد و برگ نیب در روغن سرشف جوشانیده دو سه قطره از آن چکانیدن مفید و یا آب برگ نیب سبز و آب ترب و آب پیاز هر یک هفت ماشه سقمونیا سه ماشه حل کرده چکانند که مجرب است و قوی‌تر این است که آب افتیمون هندی و آب برگ فنجنکشت و آب برگ شریفه هر یک سه ماشه روغن بابونه یک توله صبر و زفت هر یک سه ماشه چکانند که فی‌الفور کرم را میکشد پس آن کشته را باحتیاط بیرون آرند و آب سداب در پوست انار گرم کرده قاتل کرم و مسکن درد و نافع طنین است **487** یا روغن مغز خستهٔ شفتالوی تلخ یا زهرهٔ گاو بچکانند و عسل و سرکه و روغن گا برابر آمیخته نیم‌گرم در گوش چکانیدن برای درد گوش که از کرم باشد نافع است و یا آب برگ شفتالو آبل برگ ترب آب برگ پودینه بورهٔ ارمنی سقمونیا افسنتین

زراوند مد حرج هر واحد یک درم درمنهٔ ترکی نیم درم در سرکه سائیده بکار برند و ایضاً آب برگ خوخ و شریفه و افتیمون هندی و فنجنکشت هر واحد سه ماشه سرخس قنبیل پشم ارجوان بحری سوخته هر یک دو ماشه روغن خستهٔ خوخ روغن بابونه روغن زنبق هر یک سه ماشه در روزی هفت هشت کرت در گوش اندازند و یا شراب کهنه هفت ماشه عسل ده ماشه و نیم روغن بنفشه بادام روغن خستهٔ خوخ هر یک پنج ماشه پاو بالا بیضه سنگ پشت سه عدد سفیدس بیضهٔ مرغ یک عدد در ظرف مسی کهنه بی قلعی بچوب شریفه تا چهار ساعت نجومی حل کرده افسنتین سه ماشه صبر دو ماشه قطران یک ماشه و نیم سوده آمیخته بفتیله صوف کهنه آغشته در گوش نهاده دست بر همان جانب داشته خواب کنند و بعد یک ساعت بیرون آرند که همهٔ کرم بیرون آیند مجرب‌است و دیگر ادویه قاتل کرم که در صداع دودی مسطور شد استعمال نمایند و بعد از مرون کرم ار آله بیرون کنند یا فتیله از صوف ساخته و بسریش آلوده در گوش در آرندو کرم و غیره که بدان آویزد بیون آرند و یا نکچهکنی باریک سوده در بینی دمند و چون عطسه آید دهن و بینی را بند کنند و سر بطرف گوش علیل کج نموده عطسه بگیرند تا کرم بیرون افتد و بعد از آن تنقیه به حب ایارج و غیره نمایند و باصلاح مزاج گوش کوشند و تنقیه بدن و دماغ پیش از قتل و اخراج کرم نیز نافع بود و اگر قرحه باعث تولد کرم باشد علاج آن نمایند و گویند که اگر هزارپا در گوش رفته باشد گوشت را ورق نموده زردچوب کوبیده بر آن پاشیده بر گوش گذارند و یا در سیر یک عدد سوراخ نموده در گوش گذارند و در زیر آن ظرف آب محاذی آن دارند که ببوی سیر از گوش برآمده بر آن بچسپد پس بآهستگی آن سیر را از گوش برآورند تا آن هزارپا از گوش برآید اقوال نحارير سویدی می نویسد که قطور عذبه سائیده به‌آب بادیان حل کرده و کذا دارشیشعان سائیده به روغن خیری آمیخته و کذا آب برگ غار و روغن آن و کذا بول ظفل نابالغ در پوست انار جوشانیده و کذا آب عصی‌الراعی و کذا آب نسرین و کذا آب ترب و کذا روغن قثاءالحمار و کذا مازو به روغن گل آمیخته و کذا شاخ گوزن سوخته به‌آب بادیان و مذا بورق سائیده به روغن بادام تلخ وکذاً دهن صائم و کذا ظلف بز سوخته به روغن بیدانجیر آمیخته و کذا آب عزب به روغن آمیخته و کذا گل کرم به روغن بان آمیخته و کذا نفط سفید و کذا شحم قطاه به روغن بادام و کذا روغن آجر و کذا آب نقوع ترمس تلخ و کذا نوشادر در شیر زنان و نهادن توتیای هندی سوده بزردی بیضه سرشته در گوش و بخور حب کاکنج یا تخم گندنا به‌انبوبه در گوش و فتیله از گل خوخ ساخته و یا از خربق سیاه بقطران سرشته فتیله ساخته هر واحد قاتل دیدان گوش است ابوسهل گوید که برای کرم گوش آب کبر به سرکه آمیخته در گوش چکانند و کذلک آب پوست درخت توت و آب برگ خوخ و طبیخ خربق سفید به سرکه و جرم خربق عصاره افسنتین و کذا آب پودینه نهری و اندک سقمونیا به سرکه جوشانیده در گوش چکانیدن و آب شیح و آب مرماخور و آب ترب و افتیمون بگوگرد و بورق

و زراوند طویل چون سائیده در گوش دمند کرم را قتل کند و همچنین خستهٔ خوخ و آب افسنتین یا قنطوریون یا فراسیون و آب برگ بطم سبز یا برگ شمشاد یا برگ صنوبر و خصوصاً جون بسرکهٔ خمر بجوشانند و آب قثاءالحمار و آب خربق سفید یا طبیخ او یا افتیمون یا ماءالعسل باین چیزها و کذا آب پیاز که مجرب است و تخم پیاز بماءالعسل و بعض مرارات و خصوصاً اگر در جعل انار مع شحم آن گرم کنند و همچنین طبیخ حب کبر تازه یا آب او و آب ترمس یا صبر به‌آب نیم‌گرم و قسط سوده عاقرقرحا این همه در کرم انجع و اقواست و آنچه برای کرم آزموده است این است که بگیرند شراب دو درم عسل سه درم روغن گل یک درم و در سفیدی دو بیضه آمیخته نیم‌گرم در صوف آلوده به‌گوش پر کنند و به همان گوش تکیه کرده ساعتی بخوابند به‌عده یکبارگی بزور صوف را بیرون کشند کرم بسیار بیرون آیند و گاهی برای اذیت کرم نفع می‌کند ... تن آب کاهو یا عوسج یا افسنتین یا طبیخ این هر دو یا سحیق آنها به‌آب بیخ کبر یا آب مرماخور یا آب مرزنجوش یا بول معتق و باقی سابق گذشت انطاکی گوید که تقطیر و استنشاق ...دوای تلخ کرم را از گوش و بینی خارج کند لیکن بهتر در این جا صبر و قسط و قثاءالحمار و روغن ترب و نفط و سداب و تخم شفتالو و تخم مشمش است و آب ترمس و برگ شفتالو و قطران و زرنیخ و قنطوریون را در این جا خاصیت مزید است مصنف اقتباس نوشته که اول فصد قیفال کنند و بفاصلهٔ سه چهار روز تنقیهدماغ به حب ایارج و قوقایا مطبوخ افسنتین و یا اسطوخودوس علوی خان نمایند به‌عده در قتل و اخراج و بدان کوشند و آن چنان باشد که اول مطبوخ افسنتین درمنه و ترمسو ابهل و صعتر هر یک یک توله در نیم آثار آب شور بجوشانند که سوم حصه بماند مالیده صاف نموده در شبانه روز هفت هشت مرتبه چکانند پنبهٔ کهنه گذارند تا هوا را در آن دخلی نباشد **488** و چون معلوم شود که کرم‌ها کشته شدند پس جهت اخراج آن اب برگ شفتالو و سینهالو و شریفه و افتیمون هندی هر یک چهار ماشه افسنتین صبر مر قطران هر یک سه ماشه حل کرده فتیله کاغذ مصری بدان آلوده در گوش گذارند و ساعتی بدان جانب تکیه نمایند تا کرمهای زنده و مرده بدان بچسپد پس بیرون آرند یکبارگی و یا شراب کهنه یک توله عسل یک نیم توله آب برگ نیب دو توله روغن گل یک نیم توله سفیدی و زردی بیضه سنگ پشت چهار عدد افسنتین سه ماشه صبر چهار ماشه بکار برند و یا تلخهٔ بز و عسل و کندش و روغن گل هر یک سه ماشه زردی و سفیدی بیضهٔ‌کنجشک سه عدد به‌عمل آرند و یا سعوط از برگ خرزهرهٔ که دود چوب گز داده باشند و تربد سفید و کندش و خربق سیاه مساوی ساخته بگیرند که عطسه بزور آید و همه کرمها بیرون آیند و این قطور جهت اخراج کرمهای زنده و مرده بسیار مفید است آب برگ شفتالو و کشنیز سبز و آب طینح ترمس و درمنه هر یک سه ماشه و روغن درمنه و عقرب هر یک چهارماشه افسنتین و افتیمون ولایتی هر یک یک نیم ماشه مقل ازرق سه ماشه بکار برند گیلانی گوید که بگیرند پوست حنظل و زرنیخ

سرخ و بادام تلخ جبلی و اندکی سقمونیا و کوفته به سرکه و روغن گل بجوشانند تا آنکه سرکه فانی شود صاف نموده بدارند به‌عده لحم بقر بر آتش نهند تا آب ازان سائل شود پس این آب بگیرند و با روغن مذکور آمیخته درگوش چکانند و هرگاه حرکت کرم ساکن شود بدانند که هلاک شده و گاهی روغن مسطور تنها استعمال کرده می‌شود و گاهی این روغن و این سرکه جوش کرده برای حیوانات که در گوش داخل شود می چکانند پس هرگاه حیوان هلاک شود بآله بیرون آرند و اگر بقایا از آن باقی ماند روغن گل و سفیدی بیضه با هم آمیخته دو سه روز در گوش اندازند به‌عده برفق مص کنند تا حجاب بشگافد و اگر باحیوان سمیت باشد پس اولی از تریاق فاروق و سائر تریاقات چیزی نیست به‌عده روغن گل نیم‌گرم به دفعات در گوش چکانند و اگر از آن وجع زائل شود بهتر و الا بگیرند خاکستر افیون اندکی به مرهم شنکار آمیخته با پنبه آلوده در گوش نهند که این درد را ساکن کند و اگر امر زیاده شود به‌سبب خبث آن حیوان و ورم ظاهر شود فصد مریض کنند و استفراغ او نمایند و از پستان زن در روزی به دفعات شیر بدوشند و در امر تریاق و رنگ نسازند پس اگر ورم صلب شود و درد زائل گردد قیروطی به روغن خیری بسازند و برا خاکستر خرمهره و اندک زوفای رطب و مغز استخوان گوزن انداخته خوب مخلوط کنند و بداخل و خارج گوش طلا نمایند و اصلاح غذای مریض کنند تا آن ورم زائل شود و ملاک امر درین جمله مراعات مزاج علیل است تا حدت نپذیرد و هرگاه حدت پدید آید اصلاح او کنند طبری گوید دودی که در گوش پیدا می شود دو نوع می‌باشد یکی اغبر مشابه مگس سگ دوم سیاه سفید سر دائم‌الاضطرار پس اولا بورهٔ ارمنی در سرکه حل کرده صوفی که بر میل پیچیده باشند در آن تر نموده گوش را برفق پاک کنند به‌عده ترمس و مر و سقمونیا هر واحد یک دانگ خربق یک نیم دانگ برگ آزاد درخت نیم درم سائیده در سرکهٔ کهنه حل کرده بچکانند و یک روز راحت دهند و در آن روز شیر زنان چکانند و عقب آن پاک کنند و باز روز دیگر دوا بچکانند تا آنکه تمامی دیدان خارج شوند و بعد از آن اگر گوش خشک گردد بدانند که به شده و اگر زرداب از آن سیلان کند توبال مس دو دانگ کندر گلنار مازو سوخته شب یمانی مرمکی هر واحد نیم دانگ سائیده در سرکه و روغن گل حل کرده به گوش چکانند و بعد تقطیر این دوا مرهم شنکار استعمال نمایند و گاهی برای قتل کرمی که در گوش افتد سقمونیا تنها به سرکه حل کرده و گاهی آب ترمس بزنگ آهن در سرکه آمیخته و گاهی آب دریای شور تنها استعمال کرده می‌شود **دخول آب و سیماب در گوش** گاه باشد که در استحمام و اغتسال صیانت گوش نکنند و هنگام ریختن آب بر سر سر را بجانبی کج نمایند و یا غوطه زدن در آب و بر آمدن از آن بر غیر استقامت و بدان سبب آب در گوش در آید و ایذا دهد و ورم بیخ گوش و درد شدید پیدا کند و از وجود گرانی و وجع خفیف بعد غسل یا شناوری یا رختن آب بر سر و شدت درد بعد از یک دو روز از آن توان شناخت و گاهی اتفاقا سیماب در گوش

داخل شود و اکثر چون سر بدان جانب نگون سازند فی‌الحال بیرون افتد و گاهی قدری از آن در صماخ به‌سبب چرک محتبس ماند و اعراض ردیه مثل تشنج و اختلاط عقل و ثقل عظیم عارض گردد و بس است که بصرع و سکته و درد شدید مؤدی شود علاج چارهٔ دخول آب در گوش آن است که بر پای جانب آن گوش ایستند و سر به همان طرف مائل کرده گوش را بر کف دست بر آن نهاده و سر را بدین جانب مائل ساخته بر جهند و دفعهً کف و .... جدا نمایند تا هر دو آب برآیند و صاحب نزهه گوید که آب را آب دیگر خارج می‌کند به نحوی که در گوش آب اندازند تا پر شود پس دفعهً واژگون نمایند که آب اول .... هر دو بر آیند و کذا زیت و روغن کنجد نیم‌گرم و یا انبونه در گوش نهاده دم بکشند و بمکند که دفعهً جذب کند به‌عده روغن بادام یا روغن سوسن بچکانند.... **489** .....عال و عطاس آنرا خارج نماید و یا پنبه را بر سر چوبی پیچیده گرم کرده در گوش بگردانند و یا بر جانب گوش ماؤف بخوابند و سر را بر تکیه نهاده خوب بجنبانند و یا چوب شبت یا بادیان .... که بفارسی پیرز گویند و امثال آنرا که خشک و متخلخل بود بقدر یک شبر بگیرند و بر یک طرف آن قدری پنبه پیچیده به روغن آلوده مشتعل سازند و طرف دیگر را .... آنکه توانند در گوش در آرند همچنان یا پنبه بر آن پیچیده تا آنکه هوا را مدخل نباشد و هرگاه حرارت آتش نیک محسوس شود و دفعهً بیرون کشند که تمام منجذب خواهد شد و بقول گیلانی پر نرم طیور صغار و خصوصاً از پر کوچک کبوتر گرفته و از قصبهٔ آن تا سر آن دور کنند تا بر سر قصبه اندکی از آن باقی ماند پس بآهستگی آنرا در گوش داخل کنند تا به عمق آن برسد به‌عده حرکت‌ها متواتر داده بیرون آرند و سر آنرا از آب پاک کرده بار دیگر در گوش داخل کنند و تکرار این عمل .... نمایند تا انکه آب بتمامه بر آید و این عمل بهترین اعمال و حیل‌ها در اخراج آب از گوش است و آن معمول طوائف کثیر از مردم است و بقول قرشی قویتر درین به‌آب صوف از جوآن است .... آنرا در گوش پر کنند پس برآورده بیفشرند و مکرر همچنین به‌عمل آرند تا آنکه تمامک آب خارج شود و بقول طبری اگر از ابر مرده فتیله ساخته در گوش نهند و بر جانب همان گوش بچسپند و بعد زمانی طویل آنرا بیرون آرندهمه آب نشف کند بعون عز و جل یا رشته های خام منفوش الاس گرفته فتیله ساخته در گوش داخل کرده بگردانند و بمرات این عمل نمایند و گاهی از زراقه آب را بر می آرند به نحوی که سر او در گوش داخل کنند و عمود او بکشند که با وی آب منجذب می‌شود و بولس گفته که اگر آب بسیار باشد .... که به دهان یا به‌انبوبه امتصاص کنند و اگر اندک باشد باید که بصوفی که بر سر میل پیچیده باشند نشف کنند و در گوش چیزی از دهان مطفیه یا روغن گل سفید ... یا شیر زنان چکانند و گویند که قطور آب پیاز و کذا سفیدی بیضه و شیر زنان و داشتن پنبه در روغن گرم آلوده و بالای آن پنبه مبلول به‌مرهم باسلیقون ....نوشیدن شیر زن در گوش نافع دخول آب است و یا آب ترب مع برگ یک جرزو و زهرهٔ بز چهارم حصه چکانند بالجمله گاهی انداختن

روغنها و ... های نیم‌گرم مکرر متوالی کفایت می‌کند و خصوصاً چون درد باقی ماند و علت زائل گردد و اگر وجع شدید پیدا کند پوست خشخاش اکلیل‌الملک بابونه بنفشه خطمی تخم کتان آرد جو به شیر زنان گرد گوش ضماد کنند و ابن ماسر جویه گوید که پیه روباه گداخته در گوش که آب داخل شود انداختن فی‌الحال درد ساکن کند و گویند که ... آب گرم را تقطیر روغن گل یا بنفشه یا نیلوفر یا کنجد نیم‌گرم بمرات مفید بود الحاصل هر گاه معلوم شود کع آب در گوش آمده به تدابیر مذکور اخراج او نمایند و اگر از آن غافل شوند مؤدی به آفت عظیم گردد و تدبیر اخراج سیماب انداختن روغنی و خصوصاً روغن ترب و عقرب نیم‌گرم در گوش پس تقلب سر و تعطیس بکندش و جند بیدستر و بند کردن .... بینی است به‌عده میل ارزیز یا طلا بگیرند و سرکه یا آب لیمو بر آن مالیده در گوش نهند و تا ساعت زمانی در آن بگذارند پس بیرون آرند و آنچه از سیماب بر آن چسپیده باشد پاک کنند و باز ...کرت به‌دستور عمل نمایند تا آنکه باقی نماند و میل صاف بر آید بعد از آن ادهان حار مثل روغن خیری و غار و مانند آن در گوش چکانند و اگر مزاج متغیر به حرارت گردد تسکین آن نمایند **سدۀ گوش** بقول ایلاقی این سده یا مولودی باشد یا عارضی و مولودی سه قسم است یکی آنکه در استخوان حجری که در آن سوراخ گوش می‌باشد مصمت بدون منفذ مخلوق گردد .... آنکه در آن منفذ مخلوق باشد لیکن به‌گوشت مملو بود سوم آنکه بر ظاهر منفذ جلد غشایی مغطی باشد و در داخل او خالی و مفتوح بود و این نوع بسوراخ کردن جلد زائل .... اول و ثانی لاعلاج است و سدۀ عارضی بقول شیخ یا از اجتماع چرک بسیار و یا از انجماد خون و یا از روئیدن گوشت زائد بعد از قرحه و یا از تولد ثولول و یا از .... حصاه یا تخم یا دخول حیوان و مردن آن در آن و یا از خلط غلیظ حادث شود تشخیص هر واحد ازین اسباب باید که اولاً محاذی آفتاب در ثقبۀ گوش نظر کنند .... بر آن غشای جلدی محیط باشد و از انگشت زدن آسیب آن بسمع محسوس کند سدۀ غشائی خلقی بود و اگر در آن لحم زائد یا ثولول یا چرک یا خون منجمد یا حصاه .... با حیوان محسوس گردد سببش همان باشد و اگر در ثقبه چیزی بنظر نیاید بپرسند که در گوش گرانی معلوم می‌شود یا تمدد اگر گرانی گوید سدۀ خلطی باشد و اگر تمدد بیان نماید ریحی باشد **علاج سدۀ لحمی و غشائی و ثولولی** سده خلقی اگر لحمی غائر باشد علاج او صعب ترست گاه در آن دستکاری نفع کند و گاه مفید نیفتد و اگر غشائی ظاهر بود سهل تر بودپس غائر را بآلۀ دقیق قطع نمایند و ظاهر را بآله سوراخ کنند تا که منفذ ظاهر شود به‌عده در هر دو ادویه مانع انبات لحم مثل مرهم زنگار بکار برند و یا بر فتیله قلقطار پاشیده بنهند و در لحمی عارضی **490** ثولولی اگر ممکن باشد قطع نمایند و ال بمراهم اکاله بربایند و جالینوس گوید اگر خربق سیاه بقدر خربق سیاه بقدر خسته باریک کوفته بعسل سرشته در گوش گذارند گوشت زائد را بخورد و یا مدام به‌آب گرم و نطرون گوش را بشویند به‌عده مس سوخته زرنیخ سرخ در سرکه سائیده قطور نمایند حتی که لحم و

ثولول را بسوزد و ... از آن علاج قرحه نمایند و حکیم علی می‌نویسد که اگر در آنجا لحم نابت باشد آنرا بتراشند پس ذرور اصفر در آن موضع گذارند و بخرقهٔ کتان بپوشند و اگر ورم .... عارض گردد شیاف ابیض به گلاب حل کرده استعمال نمایند و اگر حرارت داخل ثقبه بود شیاف در گوش چکانند و اگر در آن موضع نزف‌الدم عارض شود بر بیخ گوش پارچهٔ مبلول به گلاب سرد کرده نهند و آب خرفه یا آب عصی‌الراعی یا آب علیق و مانند آن در گوش چکانند که خون بند شود و انشاالله تعالی و ایضاً او گوید که از علاجات این فصد و استفراغ است حسب قوت مریض و تسکین مزاج او و بعد تسکین مزاج بگیرند خربق یک نیم دانگ روغن عقرب دو درم و قثاءالحمار نیم دانگ و جعده یک نیم دانگ همه را سائیده به روغن عقرب حل کرده بفتیله آلوده در گوش نهند که این لحم نابت یا ثولول را تحلیل کند و اگر این کفایت نکند اندک تریاق‌الاذن به روغن عقرب گداخته بر فتیلهٔ پنبهٔ کهنه استعمال کنند و گاهی در نبات لحم قاقطار و لوف و خربق مساوی سوده بطریق ذرور بر آن استعمال می‌کنند و ثقثبه را بند نکنند تا زرداب سائل شود و بر شکلی بخوابند که زرداب در گوش باقی نماند و اگر لحم نابت زائل شود مرهم رسل اگر تنقیه و الحام بیشتر خواهند مرهم جدوار بکار برند و مرهم کبیر مؤلف ما نافع ترین مراهم در این همه امورست **علاج سده از دخول چیزی ذر گوش** روغن گل یا سوسن یا خیری و مانند آن بچکانند پس اگر آن چیز حیوان بود که در گوش مرده باشد در آن از روغن‌هائی که نسخ او نماید بچکانند پس بآله برفق برآرند و اگر حصاه یا نواه باشد روغن بادام تلخ یا کنجد یا زنبق و غیر آن نیم‌گرم مکرر بچکانند و به جند بیدستر و یا صبر و کندش هر واحد یک حبه تخم گل و حبه و یا ناس تنباکو و یا به ادخال فتیله کاغذ و غیره عطسه آورند و وقت عطسه دهن و بینی بگیرند و سر بطرف آن گوش مائل سازند و یا بر سر میل صوف یا پنبه پیچیده دبق یا سریش بر آن آلوده اندر گوش درآرند و به سنگریزه رسانیده آهسته بکشند و یا از زراقه بکشیدن عمود او برآورند و یا بعد تعطیس مدهن مص کنند و اگر گوش ورم کند علاج آن به‌ادویه مناسبهٔ ورم نمایند و گاهی بعضی از حبوب در گوش می‌افتد و به‌سبب تری موضع نتفنج می‌شود و اخراج آن مشکل می‌گردد درین صورت از مثقب باریک در آن حب اندک اندک سوراخ کنند و از اجزای او آنچه جدا گردد و به منقاش برآرند و احتیاط نمایند که آن چیز در گوش منشبت نشود و در اخراج آن مبادرت کنند تا ورم و وجع و تشنج عارض نگردد **علاج سدهٔ خلطی و ریحی** هرچه در وجع گوش بلغمی و ریحی در طرش و طنین بلغمی و ریحی گذشت به‌عمل آورند و ایضاً تقطیر روغن سوسن و یا آب زهرهٔ نر گاو در آب چقندر نافع است و آب شهدانج و آب حنظل را خاصیتی است در ازالهٔ سدد گوش و بقول صاحب کامل و گیلانی اگر سده از خلط غلیظ بلغمی باشد باید که تنقیه سر بدوای مسهل بلغم مثل حب ایارج و حب قوقایا بعض ایارجات کبار مثل لوغاذیا کنند اگر مزاج و سن و فصل مساعدت کند بعد از آن غرغره

به‌ایارج فیقرا و سکنجبین و آب نیم‌گرم کنند و یا خردل فارسی و پودینهٔ کوهی و حاشا و مانند آن باریک سائیده بماءالعسل یا آب مویز مطبوخ آمیخته غرغره سازند و بکندش و شونیز و صبر عطسه آورند و بعد تنقیه دماغ در آب سداب و مرزنجوش و نمام مطبوخ یا معصور از تازه آن اندک جاوشیر و جند بیدستر و فرفیون بقدر قوت مرض و احتمال مزاج مریض مخلوط کرده در گوش چکانند و یا آب مطبوخ افسنتین چکانند و یا بگیرند اندک بورهٔ ارمنی و خردل و باریک ساخته به سرکه سرشته بفتیله در گوش نهند و یا جند بیدستر و خربق مساوی زعفران برابر هر دو باریک سوده به سرکه آمیخته در گوش چکانند و یا بفتیله استعمال کنند و یا روغن ناردین چکانند که آن تلطیف خلط غلیظ گوش و تحلیل او کند و یا روغن سک که آن نیز نافع‌ست و یا اندک فلفل سوده در روغن زنبق خالص آمیخته اندر گوش روغن و سویدی گوید که تقطیر روغن سداب و تبخیر طبیخ انیسون در تفتیح سده گوش مجرب من‌ست و قطور روغن مشمش تلخ و روغن شبت و روغن **491** تخم ترب و روغن خستهٔ خوخ و روغن خردل و روغن بادام تلخ و کذا بخار برنجاسف و یا خردل مطبوخ بمرات هر واحد تفتیح سدد گوش می نماید و بالجمله بعد تنقیه هر چه محلل باشد مثل مر و روغن بیدانجیر و نطرون و غیر آن که مذکور شد در گوش چکانیدن مفید است **علاج سدهٔ وسخی** روغن بادامتلخ نیم‌گرم در شب بچکانند و صبح در حمام بر زمین گرم یا تابهٔ او گوش بدارند تا آنکه چرک بگدازد و یا بر بخار آب گرم انکباب نمایند و یا گوش را بر بخار طبیخ بابونه و اکلیل و بنفشه و عنب‌الثعلب و بیخ لاله هر یک یک توله در ظرف گلی جوش کرده بوساطت نی و یا بظرف لوله دارد روزی دو سه مرتبه متواتر دارند تا دیر و همچنین در شب و چون سرد شود باز آنرا گرم کنند و روغن عقرب و روغن بنفشه بادام و سرکه کهنه برابر آمیخته نیم‌گرم چکانند و بر جانب مخالف بخوابند تا نرم گردد و آنگاه در حمام رفته غسل نموده گوش را بر تابهٔ آن نهند و الا بآلهٔ منقی گوش چرک بیرون آرند و بس است که نفوخ زاج در آن نافع آید و همچنین قروما‌نا یک مثقال بورهٔ ارمنی نیم مثقال عسل انجیر سفید بمقداریکه در آن ادویه سرشته شود از آن فتیله ساخته در گوش نهند و یا زهره به روغن فراسیون آمیخته یا آب فراسیون بچکانند یا بورهٔ ارمنی را در سرکه حل کرده بگذارند تا جوش ساکن شود به روغن گل آمیخته قطور نمایند و یک روز بگذارند پس گوش را پاک کنند یا بورق به انجیر تخم دور کرده آمیخته حب ساخته در گوش نهند و روز سوم برآرند که همراه او چرک بسیار برآید و گاهی درین قروما‌نا و ابخره می‌افزایند و آنچه قویترست قطور آب برگ حنظل است یا بورق و زرنیخ مساوی در شهد سرشته در سرکه بگدازند و به گوش چکانند و ساعتی بر آن صبر کنند بعد بماءالعسل یا به‌آب گرم بشویند و یا فتیله از کاغذ مصری ساخته تخم حرمل و سهاگهٔ بریان هر یک سه ماشه در روغن عقرب آمیخته در گوش نهاده سه روز بگذارند و روز چهارم یکدو لمحه در آفتاب گرم نشانیده بزودی فتیله بیرون آرند

چرک به تمامه گداخته بفتیله آلوده است و بهترین چیزها که سدهٔ وسخی و غیره را نافع است این است که فتیله از حرف و بورق در سرکه ساخته تا سه روز آنرا در گوش بدارند پس خارج کنند که چرک بسیار بر آرد و ایلاقی خردل بجای حرف نگاشته و در نسخهٔ خجندی وزن حرف یک جزو و بورق ربع جزوست و نوشته که در انجیر خشک سرشته فتیله سازند و محمود در نهایه‌الغرض گفته که هر دو دوای مذکور مساوی گرفته باریک سوده در عسل آمیزند و بر فتیله طلا کرده در گوش سه روز بدارند و هر روز تجدید فتیله کنند و همچنین ....ائل بعسل مفید و آنچه قویتر از آن است و چرک برآرد و عصبه را از خلط غلیظ نیز پاک نماید قرص خربق است و نسخهٔ آن در علاج طرش بارد در قول ابوسهل مذکور شد و گیلانی می‌نویسد که صبر و مر و کندر هر واحد نیم اوقیه زاج ربع اوقیه سائیده قرص سازند و وقت حاجت به سرکه در روغن گل سوده در گوش بچکانند و یا بورق باریک سائیده در سرکه آمیخته و در سدهٔ که از خون جامد باشد آب گندنا و سرکه بچکانند و آب کرنب با سرکه یا عسل آمیخته نیم‌گرم چکانیدن نیز خون را که در گوش بسته باشد بگدازد و قطور پنیر مایهٔ خرگوش و سرکه همین عمل دارد **سیلان رطوبت از گوش** سببش در اطفال کثرت رطوبات لبنی و دماغی‌ست و در غیر آن حرافت ماده و گاهی بعد از ظربه و سقطه به‌سبب ازعاج رطوبات یا بعد قرحه عارض گردد علاج اول تنقیه رطوبات به روغن‌ها و ادویه جاذب رطوبت چون انزروت و زفت تازه به روغن گل و مر کنند بعد از آن بتجفیف او بصبر محلول در آب بارتنگ و حضض و مرمکی و حب‌الآس و شب و زرنیخ سرخ و یا برگ قنب و عسل نمایند و اگر از مازو باریک سائیده به سرکه کهنه جوشانیده تقطیر نمایند رطوبت صرف که از گوش سائل ... و قطع کند و قطور روغن زیت که در آن خنافس و نسج عنکبوت و قنطوریون جوشانیده صاف نموده باشند درین به‌آب مجرب است و کف دریا و شبخار و یا بنج سوخته باریک سائیده پاشیدن نیز رطوبت گوش را باز دارد و یا سهاگه بریان سائیده در گوش اندازند و بالای آن قطره چند آبلیمو چکانند که ... بت باز ایستد و بدبو دور شود و دیگر ادویه مجففه که در قرحهٔ گوش مسطور شد نافع است و بقول سویدی قطور پوست انار به‌آب جوشانیده و کذا پوست .... ترش در شراب پخته و کذا برگ مورد برگ بارتنگ اقماع گل سرخ هر واحد به سرکه جوشانیده و کذا زهرهٔ ملح و کذا روغن بادیان و کذا عسل و نمک اندر آنی **492** به سرکه و کذا قطران و کذا آب شوکران و کذا آب برگ زیتون و کذا نطرون در شراب حل کرده و کذا زهرهٔ نر گاو به شیر بز یا به شیر زنان آمیخته و کذا فتیله افسنتین هر واحد مانع سیلان رطوبت از گوش است و اگر به تنقیه حاجت شود منضج بلغم و مسهل آن و حب ایارج و حب شبیار دهند و غراغر منقیه دماغ استعمال نمایند و در اطغال فتیله در عسل آلوده بشب یمانی بگردانند و در گوش نهند و یا در عسل و شراب اندکی شب یا زعفران یا شمهٔ از نطرون آمیخته فتیله آغشته نهند و بسیار باشد که قدری زعفران در شراب عفص حل کرده

پارۀ صوف بدان آلوده در گوش گذاشتن کفایت کند یا بول طفل در پوست انار ترش گرم نموده تقطیر کنند و اگر رطوبت اندک از گوش آید بهتر آن است که به علاجش نپردازند که موجب نقای دماغ و باعث امن از اکثر امراض دماغیست رضاعت در شب می‌باشد اگر ترک رضاعت شب نمایند زائل شود و حضض مکی و خبث الحدید در سرکۀ تند خیسانیده ازان در گوش طفل چکانند که سیلان ریم ایشان را نیز نافع است و سیلان رطوبت که بعد قرحه عارض شود و ادویه منقی چرک و مجفف قرحه که در علاج قرحۀ گوش مذکور شد استعمال نمایند **انفجار دم از گوش** سبب بر آمدن خون از گوش یا همچون رعاف بر سبیل بحران باشد و این تا بحد غشی نانجامد حبس او جائز نیست و یا ضربه و یا صدمۀ که باعث شق عروق و انقطاع آن گردد و یا امتلای دموی که بانشقاق و انفتاح رگ‌ها مؤدی شود و یا از گزیدن هوام افتد و یا به‌سبب نزله باشد و بقراط گوید که انفجار ورم از گوش که از ضربه ر عارض گردد هماتن روز هلاک کند بالجمله اگر در مرضی بروز بحران واقع شود بحرانی باشد و اگر پیش از آن ضربه صدمه یا بسمع اتفاق افتاده باشد سببش همان باشد و اگر آثار نزله موجود بود ترئی باشد و الا امتلائی بود علاج بقابضات یا بکاویات یا بمبردات حبس او نمایند و ادویه قابضه اینست که قدری مازو مازو در سرکه جوشانیده بچکانند و اگر با تپ و حرارت مزاج اندک کافور حل کرده تقطیر نمایند و الا احتیاج کافور نیست و اگر اندکی شب یمانی داخل کنند نافع‌تر باشد و کذا بارتنگ و مورد یا طبیخ عوسج بچکانند و گاهی مرمکی به‌شراب کهنه یا سرکه بان می‌آمیزند و کذلک شیاف مامیثا و حضض و طبیخ برگ درخت مصطکی نافع و انار شیرین ترش را همچنان درست در سرکه جوشانیده افشرده آب آنرا در گوش چکانیدن بغایت مفید است و اما ادویه مبرده مثل آب عصی‌الراعی و بارتنگ است و یا آب خرفه بحضض یا اقاقیا و یا شیاف مامیثا و افیون در آب بارتنگ و کذا آب سماق و یا در طبیخ مازو مامیثا و اقاقیا حل کرده به‌آب بارتنگ آمیخته و یا مازو باریک سوده به‌آب بقول آمیخته و اما ادویه کاویه چون آب بادروج ست و یا آب گندنا به سرکه یا بصبر و کندر و یا بورۀ ارمنی به سرکه جوشانیده و آنچه درین به‌آب بسیار عجیب است پنیر مایۀ خرگوش به سرکه است و اگر آب گندنای نبطی پنجاه جزو سرکۀ کهنه صد جزو بجوشانند حتی که دو ثلث آن برود از آتش فرود آورده بگذارند تا سرد شود و اندکی کافور آمیخته در گوش چند قطره اندارند و ثقبه را به پنبه بند نمایند انفجار دم را از هر سبب که باشد قطع کند و نفوخ خاکستر کوری زرد مجرب سرهندی است و حکیم علوی خان مینویسند که سلخ‌الحیه قطعه‌قطعه نموده در گوش نهند و آنچه درین به‌آب مجرب شیخ است آب گردۀ نر گاو نیم بریان که در وجع گوش بارد مسطور شد چکانیدن است و قطور صبر و کندر مساوی در آب گندنا سائیده نیز مفید و اگر زعفران دو دانگ حضض کندر آب بادروج هر یک یک درم در سرکه خوب حل کنند که یک ذات و مثل آب شود و در گوش چکانند برای انفجاری که از

ضربه و سقطه و دفع طبیعت بر سبیل بحران باشد یا قوی‌الاثرست مگر آنکه بحران امراض حاده مثل سرسام و برسام و تپ محرقه باشد که در آن مازو به سرکه پخته و کافور آمیخته مناسب است و در نزلی از سبوس گندم و گل پسته و فوفل و بابونه و عنب‌الثعلب هر واحد یک توله بخور سازند و حضض و مازوی سوخته و پوست انار ولایتی و کاغذ سوخته هر یک سه ماشه و روغن خشخاش قطور کنند دارگل ارمنی و حضض و شیاف مامیثا و خاکستر بیضهٔ مرغ هر یک چهار ماشه ضماد نمایند بالجمله اگر خروج خون افراط کند و مرضی مثل سرسام و حمی حاده نباشد در امتلائی فصد سررو کنند و کذلک آنچه از ضربه و صدمه باشد و مشاهده واجب کند نیز قصد نمایند و ساقین بندند و محاجم زیر پستان نهند و در بسعی بازالهٔ مضرت سم کوشند و در همه اقسام بعد از منع سبب و در بحرانی بعد عروض ضعف مع رعایت حرارت و برودت مزاج ادویه حابسه مذکوره به‌عمل آرند و ایضاً در .... حرارت مزاج آب برگ خرقوله و خرفه که اقاقیا و دم‌الاخوین و حضض هر یک سه ماشه طباشیر دو ماشه حل کرده باشند بچکانند و شیاف مامیثا و حضض و مغاث هندی و صندلین و تخم بارتنگ هر یک **493** ... که از خارج ضماد کنند و باقی تدبیر رعاف به‌عمل آرند و در سرد مزاج آب گندنا و سرکه برابر پخته چکانند و افلاطون طبیب در کتاب الکی نوشته که داغ و عرق پس هر دو گوش قطع رعاف و نیز خون جاری‌المکوس می‌کند **حکهٔ گوش** سبب خارش گوشت انصبه‌آب رطوبت مالحهٔ بورقیه است یلاج افسنتین به سرکه جوشانیده صاف نموده چند قطره نیم‌گرم بچکانند و یا بعض روغنها چون روغن خستهٔ زردآلو روغن بادام تلخ و مانند آن آمیخته بکار برند و یا افسنتین را در روغن خیری یا زنبق یا نرگس جوشانیده به‌عمل آرند و چکانیدن روغن بادام شیرین اکثر فائده می‌کند و یا قدری .... کوفته در شیر زنان بر هم زنند یا ببیزند تا قوت اوبیرون آید صاف نموده نیم‌گرم بچکانند و فتیله بعسل آلوده نهادن نافع است و کذا فتیله به روغن گل و سرکه آغشته نهادن .... هر دو جوشانیده چکانیدن و آب برگ ترب با عسل گرم کرده نیم‌گرم بچکانند و بالای آن سهاگه بریان باریک سوده به‌آب حل کرده چکانند و یا گوگرد را به‌آب شور پخته بچکانند .... روغن گل اندازند و گویند که حکمهٔ اذن اطفال اگر از ریح باشد علاجش بعلاج درد گوش بارد نمایند و روغن به‌آبئنه بچکانند و اگر به‌سبب بخار حار متولد از فساد شیر باشد ..... به روغن خل آلوده در گوش بگذارند و یا ترب تازه را کوفته با سرکه مهرا ببیزند و روغن گل در آن رخته بجوشانند تا آب برود و روغن بماند پس صاف نموده چند قطرهٔ نیم‌گرم در گوش می‌چکانند **اوارم اصل اذن** ...س بیخ گوش از جنس اورام حادث در لحوم رخو خصوصاً در لحم غددی است مثل گوشت بغل و بن ران و این را نبات‌الاذن و باریطوس و فوخیلا نامند و این ردی خطرناک است به جهت سرعت قبول فساد و شدت حبس و قرب دماغ و لهذا بیشتر مول بسرسام و اختلاط عقل می‌گردد و بس است که از شدت الم هلاک می‌گرداند و همچنین .... جراحات

اینجاست و اگر طاعونی بود بسرعت قتل می‌کند به جهت رداءت و سمیت او و اسلم این اورام آن است که بر سبیل بحران جید باشد و بآن علامات نیک بود ... وقوع او در روز هفتم یا چهاردهم مع سلامت قوت و غیره که در بحث بحران مسطورست و چون از بحران باشد و بآن علامت نضج نبود و یا پیش از وقت ... ان عارض گردد و ردی باشد و بیشتر اطفال را عارض می‌شود و حکم این اورام در مواد حکم سائر اورام است یا از مادهٔ حار صفراوی و یا خون رقیق صفراوی و یا دموی ....شد و یا از سودا و بلغم طریق تشخیص اقسام این ورم باید که اولاً برنگ ورم نظر کنند و بدست مس نمایند به‌عده حال گرانی و سبکی و شدت درو و خفت او ...سند پس اگر رنگ او سرخ و رگ‌ها برخاسته و با گرمی تلمس و ثقل و ضیق مجاری بود ورم دموی باشد و اگر با درد سوزلن و لمس سخت گرم و التهاب و یلا ثقل ....ن ضیق مجاری بود ورم صفراوی و یا از خون رقیق باشد و اگر با ترهل و انتفاخ و رخاوت و لین و قلت سرخی و درد و کثرت ثقل بود بلغمی باشد و اگر با صلابت درد و اندک تمدد بود سوداوی باشد علاج در هر نوع بتدبیر مناسب او علاج کنند چنآنچه در اورام خواهد آمد و اگر مانعی نباشد فصد و اسهال کنند و گاهی ....فصد و قبل او حجتمت و زلو استعمال مینمایند و به‌عده اضمدهٔ حار رطب مرخی مسکن درد به‌عمل آرند هر چند زمانهٔ ابتدا باشد به مثل شبت و بابونه و بزرکتان روغن گل و موم و پیه بط و مانند برگ کرنب به روغن زرد پخته نیم‌گرم نهادن بالجمله در این ورم استعمال اضمدهٔ رادعه جائز نیست به خلاف سائر اورام به جهت .... مادهٔ منصبه بسوی این عضو فضول عضو رئیس شریف است یعنی دماغ و نزد ردع شریف باز بر می‌گردد بسوی آن و خطر عظیم رو مینماید و ایضاً در ورم حار پس گوش .... تپ و درد سر و درد اندرون گوش بهدانه عناب سپستان در عرق شاهتره عرق عنب‌الثعلب جوش داده شربت نیلوفر خاکشی داخل کرده بدهند و ضماد قیروطی روغن گل و آب عنب‌الثعلب سبز نمایند و شیر دختر قدری در گوش اندازند و از جو نیم‌کوفته عنب‌الثعلب نیلوفر گل خطمی برگ کنار در آب ده آثار جوشانیده پاشویه دهند و روز دیگر گل خطمی بنفشه عنب‌الثعلب هر یک شش ماشه گل نیلوفر چهار ماشه کوکنار چهار عدد در شیر گاو پاو سیر جوش داده بخور سازند و گل خطمی عنب‌الثعلب مغز خیار شنبر در آب عنب‌الثعلب سبز سائیده ضماد نمایند و ضماد برگ بنفشه گل خطمی کوفته به‌آب حلبه و ماءالعسل سرشته نیز ورم حار گوش و پس گوش را ... فصد نافع است و کذلک آرد جو آرد باقلا بابونه گل بنفشه تخم خطمی اکلیل در آب گرم سائیده روغن بنفشه داخل کرده ضماد کردن برای وجع که ...ب ورم بیرون گوش باشد مفید و اگر تخم خشخاش سفید کوفته و قدری آرد جو در شیر و آب بپزند و یا قیروطی معمول از پیه بط بزنند و ضماد نمایند ورم خارج گوش و تحلیل صلابت و تسکین درد معمول مؤلف است و گاهی بعضی ادویهٔ محلله مثل بابونه و خطمی و صبر افزوده به‌عمل آمده و در ورم بلغمی جوشانیده ادویه **494** منضج بلغم و

ضماد بیخ سنگوت و هلدی و نمک و بنج اندر این دویودار کوفته به‌آب سائیده مفید و گاهی این ضماد در ورم بیرونی گوش بعد فصد و زلو به‌عمل می‌آرند و ضماد برگ نو رستهٔ مسیبی که نبات مشهور است با قدری نمک سنگ سائیده نیم‌گرم نموده و کذا ضماد فوفل بسمار تخم کریله و غیره که در علاج درد گوش بارد ورمی گذشت و کذا بیخ لهسن سائیده نیم‌گرم نیز نافع ورم پس گوش است دور ورم پس گوش و زبان و گلو سوداوی شاهتره و همایه سرپهوکه چرایته عناب انجیر زرد عنب‌الثعلب پوست هلیلهٔ کابلی جوشانیده صاف نموده شهد داخل کرده میدهند و غذا دال خشکه الحاصل چون ورم تحلیل نشود ادویه منضجه مثل آرد گندم به آبی که در آن انجیر خشک جوشانیده باشند و زیت آمیخته بپزند و نیم‌گرم ضماد نمایند و یا آرد باقلا در آب کرنب و آب سوسن بپزند حتی که غلیظ شود اندکی روغن گل آمیخته بر پنبه کهنه نهاده بربندند و اگر به شگاف حاجت افتد تاخیر نکنند و بعد اخراج ریم ادویه منقیه بر آن گذارند اقوال فضلا سویدی گوید که ضماد مغز ساق گوزن و کذا مغز ساق بقر و کذا سرگین بقر به سرکه و کذا انجیر تنها یا به‌شراب پخته و یا انجیر و ایرسا و نطرون سائیده و کذا آرد باقلا و حلبه و کذا بزرقطونا کوفته به سرکه و روغن گل و کذا خولان و کذا نخود سرخ سوده مطبوخ و کذا دبق و راتینج و موم مساوی پخته که مجرب است و کذا زعفران و کذا حلبه و کذا بزرقطونا کوفته به سرکه و روغن گل و کذا خولان و کذا نخود سرخ سوده مطبوخ و کذا دبق و راتینج و موم مساوی پخته که مجرب است و کذا زعفران و کذا انزروت سه مثقال زعفران یک نیم مثقال خمیر آرد دو مثقال و کذا اشته و کذا ابخره و کذا توذری بعسل و کذا ایرسا و آرد سلیم و شراب و کذا خطمی به‌شراب یا عسل پخته و کذا پوست بیخ کبر و کذا عنب‌الثعلب به نمک آمیخته و کذا مقل ازرق و کذا فراسیون و انجیر سائیده و کذا دردی خمر و کذا تخم کتان بع عسل یا به نطرون و کذا افسنتین و کذا صدف صغار مع لحم او کوفته و کذا برگ فرنجمشک و کذا قطف مطبوخ و کذا آب حشیشه‌الزجاج و کذا پشک بز آرد جو به شراب یا سرکه پخته و کذا گل قیمولیا به سرکه و کذا ترمس سوده به سرکه و کذا خون ابن عرس و کذا کشنیز سبز و موبز سیاه و کذا بیخ قثاءالحمار و کذا روغن ناردین به خصیه‌الثعلب سوده یا حنا سوده آمیخته و کذا بیضه خام و روغن گل آمیخته هر واحد نافع اورام پس گوش است بولس گفته که این مرض در غدد که متصل گوش است از ماده مندفعهٔ دماغ در بعض اوقات که متحقن در آن باشد می‌افتد و گاهی آن فضله از سائر بدن در حمیات و بحران می‌آید و پس گوش جمع می‌شود و از آن ورم پیدا می‌گردد پس می‌باید که اعانت طبیعت نمایند و معالجه موضع به ادویه جاذبهٔ مواد کنند و بر آن محجمه بچسبانند و با انواع متصل استعمال نمایند زیرا که اگر فضله به عمق رجوع کند خطر عظیم باشد و اگر به خارج بیرون آید و آن را ورم و سر با حرارت پدید آید باید که به اضمدهٔ مسکن و مخلل مثل ضماد آرد جو یا آرد گندم یا آرد بزرکتان به شراب عسل یا به آبی که در آن

حلبه یا خطمی یا بابونه پخته باشند و یا بحماض و پیه بی نمک ضماد سازند و اگر کثرت خون نیز ظاهر بود باید که تنقیه به فصد عروق نمایند سیما اگر قوت قوی باشد و اگر ورم تحلیل نشود ادویه مولد ریم مثل آرد گندم به‌آب مطبوخ انجیر خشک و زیت استعمال کنند و دوای معمول از خشکار خمر به عمل آرند تا آنکه ریم کند پس به دوای مسمی سملیون و متخذ از ثوم اخراج ریم نمایند شیخ الرئیس میفرماید که در اورام اصل اذن از تبرید و ردع احتراز نمایند اگر مادۀ منصبه فضول عضو رئیس باشد و لا سیما در بحرانات امراض عضو رئیس مانند آنکه در بحران لیثرغس عارض می‌شود پس در این صورت اهتمام به علاج ام ننمایند از جهت استحقاق علاج ورمی تقبض و ردع در ابتدا پس به ترکیب پس به تحلیل صرف بلکه واجب است که ابتدا نمایند و خصوصاً هر گاه این اورام در حمیات و اوجاع سر عارض شوند به اعانت جذب ماده بسوی ورم بعد حیله و اگر چه بمحاجم باشد به شرطی که ماده منجذب شدیدالانجذاب نباشد و سزاوار است که تقلیل ماده نمایند به فصد اگر احتیاج او باشد و اگر ماده شدیدالتجلب و الانجذاب بود بر طبیعت بگذارند تا درد شدید پیدا نکند و از آن تپ زیاده نگردد بلکه اگر در این جا وجع شدید باشد اقتصار نمایند بر دوای مرخی و مسکن درد از آنچه حار رطب بود و اگر از ابتدا ورم با درد شدید باشد بر تکمید آب خالص و اگر خفیف بود بر کما و نمک اقتصار ورزند یا مرهم داخلیون بکار برند و اگر درد شدیدالخفه نباشد و سر ورم ظاهر شود چیزی که جامع میان تغریه و ارخا ئ انضاج بود مثل گندم و تخم کتان کوفته به شراب عسل یا آب حلبۀ مطبوخ و خطمی و بابونه ضماد نمایند تا به رفق تحلیل شود و چون معلوم گردد که ورم تحلیل نمی‌شود بلکه منفجر خواهد شد پس واجب است که اخراج ریم نمایند یا به تحلل او و بخار .... که در آن است سرگین میش به پیه بط و یا پیه ماکیان است و از این قبیل است بوره و کعک و پیه مادۀ گاو بی نمک و اما مزمن او احتیاج به خاکستر صدف و ودع به .... یا پیه کهنه است یا انجیر مطبوخ به‌آب دریا و یا اشق تنها یا به دیگر ادویه و همچنین زفت رطب و مقل به چرک خانۀ زنبور عسل و میعۀ سائله و مغز گاو کوهی **495** اگر خنازیر شوند و سوراخ گردند مرهم از این اجزا مرتب سازند علک‌البطم زفت و هم است مویزج صمغ کمون فلفل بیخ لوف بهروزۀ چرک خانۀ مگس عسل قروماناا خاکستر پوست بنج کبر عاقرقرحا سرگین میش و بز و شحوم خصوصاً شحم خنزیر و بز اهلی و بز کوهی سیما برای سوداوی و همچنین دماغ ماکیان و کبک و مادۀ گاو و مخ مادۀ گاو و خصوصاً وحشی و ادهان بارده برای مادۀ گرم مثل روغن گل و بنفشه و حاره برای مادۀ سر و مانند روغن سوسن و شبت و بابونه و بیدانجیر و هرگاه این اورام به مشکل گردد مرهم راتینج نافع بود صاحب جامع و گیلانی از طبری نقل کرده‌اند ورمی که در اصول اذان پیدا می‌شود صلب گردد یا نه عظم می‌پذیرد و گاهی از ضربه و لطمه حادث می‌گردد و گاهی از انصبه‌آب ماده و اکثر اطبا در این هر دو قسم این ورم فرق نمی‌کنند و

در ابتدا به مبردات و رادعات ماده ضماد می‌نمایند و مریض را از این تدبیر به سبب رجوع ماده به سوی حلق و عضلات داخاه و آلات تنفس هلاک می‌کنند و واجب است که در ابتدای این ورم که از سنقطه یا لطمه یا ضربه حادث شود به دوای مرکب از مسکن الم مثل موم روغن و مبرد و محلل مانند کاسنی و آرد جو و صندلین می نمایند و قبل از این جمله مبادرت به فصد و اسهال کنند حتی که ورم تحلیل پذیرد و اگر ورم از انصبه‌آب مادهٔ سر یا اعضای داخل باشد واجب است که تضمید و تکمید نمایند به اسیائی که ماده را به سوی خارج مائل سازند مثل روغن بنفشه گرم کرده و خمیر ترش مضروب به روغن و یا تخم مرو سفید مدقوق به حب‌الارشاد مضروب به زردی بیضه و اندکی از روغن خیری و یا به گندم مطبوخ به شیر میش حتی که مثل خاگینه گردد و مانند اینها و اگر به این تدبیر جذب ماده حاصل نشود محاجم کبار بر آن گذارند و امر به مض او کنند تا آنکه ماده به سوی خارج منجذب گردد و هر گاه یقین حصول ماده و غلظ و نضج آن شود ورم را شگاف دهند و آنچه در آن ریم باشد به بندش و نهادن رفائد و عصاره بیرون آرند و چون ماده پاک شود و حرکت فکین بر مریض سهل گردد اول بمراهم لینه به عده به مرهمی که خشک کند علاج نمایند و مریض را از حرکت و سخن بسیار منع کنند و علاج ورم که در مثل این موضع حادث شود ضد علاج سائر اورام استدر ابتدا و هر گاه جراحت خشک گردد یا نه و صلابت .... حوالی جراحت باقی ماند به مراهمی که در آن شحوم داخل باشند ضماد نمایند و اگر با ورم تپ باشد برگ بارتنگ و برگ حماض هر دو در سرکهٔ نو یا شراب پخته ضماد کنند کا ... تحلیل و تسکین دهد و در این همه علاج واجب است که در سوراخ گوش فتیلهٔ مبلول در نیل به سرکه حل کرده و روغن گل آمیخته نهند و بهترین اشیا در تحلیل صلابت ...اصول گوش و اقرب آنها به نفع این ضماد است که نیل یک جزو و خاکستر حلزون پنج جزو به موم روغن آمیخته ضماد نمایند و گاهی این صلابت را به طین‌الحر مطبوخ به‌آب دریا حتی که آب بسوزد و طین باقی ماند ضماد می‌کنند و اگر در این جا تپ شدید نباشد تضمید و تمریخ به روغن زرد کهنه نیز صلابت بیخ گوش را تحلیل کند جرجانی و ایلاقی می‌نویسند که اگر این ورم سوداوی باشد علاج او اول به چیزهای سرد باید کرد چون مرهم کافوری و آب عنب‌الثعلب تا ورم زیاده نشود یا سرب را به‌آب کشنیز تر سائیده و تنقیه بدن از مادهٔ سودا به مطبوخ افتیمون و مانند آن نمایند تذنیب گاهی ورم در نرمهٔ گوش حادث می‌شود و گنده شده منجر به جذام می‌گردد .... در آن بعد فصد و مسهلات معجون عشبه همراه عرق عنب‌الثعلب و عرق گاوزبان و شربت انار مفید می‌افتد و دیگر ادویه مصفی خون نافع بود **قلاع اذن** و آن عبارت از جراحت و شقاقی است که در بیخ گوش حادث گردد و چرک زرداب از آن ترشح نماید و بیشتر اینمرض به اطفال عارض می‌گردد به‌سبب رخاوت جلد و افراط نرمی بشره ایشان سببش انصباب خلط اکال حریف یا مالح است بدان موضع علاج حجامت بین‌الکتفین نمایند و

یا بر بیخ گوش زلو بچسبانند و اشربهٔ بارد رطب مثل نیلوفر و بنفشه و عناب بنوشانند و تلیین طبیعت نمایند و اشیای حریفه ترک کنند و شقاق را به شیر تازه بشویند و بعد از آن مرداسنگ ... سفید کرده که مرتک نامند و قنبیل و برگ حنا و بیخ پده و کات هندی سفید و گل ارمنی و دم‌الاخوین و مانند آن که مقوی عضو و مجفف باشد بپاشند ...روری که چیزی‌است سرخ و هنود برای قشفه استعمال می‌کنند با بول کودک با آب آمیخته ضماد کردن یک لحظه سوزش می‌نماید لیکن به غایت مفید است ... دیگر جراحات رطبه را نیز نافع و اگر مغز تخم کدو هندوانه سوخته پوست کدو و سوخته دم‌الاخوین سفیداب قلعی گلنار و سختج توتیای کرمانی کوفته بیخته به شیر زنان حل کرده در هاون بمالند که مثل مرهم شود و طلا کنند جهت قلاع اذن مجرب است و اگر اول موضع را از آبی که در آن به جوشانیده ... باشند بشویند به‌عده سفیداب دم‌الاخوین گلنار فارسی سوده ذرور کنند نیز مجرب و ذرور پوست انار گلنار زراوند قلقطار زاج مازو توبال مس هر واحد **چ ن شش** یک مثقال مر کندر قلقند بریان شب یمانی هر واحد نیم مثقال سائیده مجفف قوی است و کذا انزروت بسد کف دریا بورهٔ ارمنی دم‌الاخوین مر زنگار خشب‌الحدید مدبر بعد سحق نافع و مرهم مصری و ابیض هر دو نافع‌اند و طبری گوید جراحاتی که در بیخ گوش حادث شوند در آن خطر عظیم است و هر گاه ازرق می‌شود و ورم می‌کند هلاک مینمایند پس هر گاه جراحت در اینجا واقع شود واجب است که فصد سررو نمایند و تلیین طبیعت به حقنهٔ لین کنند و در ابتدا به این مرهم علاج کنند که پیه بط پیه ماکیان روغن گل موم و قدری شنکار سفیداب قلعی همه را آمیخته در هاون رصاص حل کنند و حوالی گوش طلا نمایند و از حرکت عنیفه منع کنند و بعد روز هفتم به جراحت نظر کنند اگر قحل و یابس نماید و سفیدهٔ بیضه و گوش بنفشه برای ترطیب و انبات لحم در مرهم مذکور زیاده نمایند و اگر رطوبت زائد از مقدار واجب باشد این مرهم استعمال کنند بگیرند موم و روغن زیت و مرداسنگ مقدار وافر و راتینج و گلنار به‌قدر اندک و در هاون رصاص بمالند و سرکه داخل کنند حتی که منتفخ و سفید گردد گوش را به آن طلا نمایند که منع ورم و تسکین حمرت جراحت و ازالهٔ رطوبت و انبات لحم کند و در معالجه رعایت نمایند که اصول اذن ورم نکند و چون ورم کند و سرخ گردد تبرید او به‌اشیای مذکور نمایند و سرکه و روغن گل و شیر زنان و مانند آن در گوش چکانند و به آشامیدن ماءالشعیر لزوم نمایند و از مزورات اقصار بدان کنند **رض اذن** که مجازاً انکسارالاذن نیز خوانند و آن عبارت است از کوفته شدن و شکستن غضروف گوش سببش رسیدن ضغطه یا وقوع ضربهٔ قوی مفرق اتصال است علاج بعد فصد قیفال یا باسلیق و تلیین طبیعت صبر دو ثلث درم و مر دو دانگ و مغاث و اقاقیا هر واحد یک درم و راتینج دو دانگ و حنا نیم درم سائیده ضماد کنند و در نسخهٔ حکیم علوی خان روسختج عوض راتینج است و نوشته که این ادویه به سفیدهٔ بیضه آمیخته بر پارچهٔ کتان آلوده بدان ضماد نمایند اگر

انکسار از داخل بود و میل به خارج نماید ضماد از بیرون نمایند و اگر کسر از خارج و میل به‌سوی داخل باشد ضماد بر داخل گوش سازند و اگر انکسار به افسنج باشد و اجزای آن ظاهر گردد ضماد از هر دو جانب داخل و خارج کنند و ضماد مر صبر اقاقیا کندذ به سفیدهٔ تخم‌مرغ سرشته و یا مغز نان به عسل سرشته به قول ایلاقی و شیخ .... نافع‌است و کندر تنها هم از ادویه نافعه رض اذن است و ضماد کندر محلول به زیت و یا زفت با شیر و یا زیت و کندر و یا مر و صدف مکلس نفع می‌کند به شدخ گوش و کذا ضماد پیاز به لبوس به سویق یا به زردی بیضه آمیخته و یا کبریت به‌سرکه و عسل یا به‌خمیر گندم یا به‌عسل و خمر آمیخته نافع شدخ اذن است و به‌قول رازی ضماد لحم صدف و یا مامیثا و مر هر دو یا به‌لحم صدف و کذا اسفیداج رصاص نافع رض اذن است بالجمله بعد سه روز ضماد به رفق تمام جدا کرده به طین حر طلا کنند و یک شبانه‌روز بگذارند و به قول گیلانی اگر خوف ورم باشد به‌سمسم کوفته یا به‌خندروس به‌آب جوشانیده ضماد نمایند و سزاوار است که در این مرض اضمده خفیفهٔ بدون رباط یا به‌رباط خفیف باشد و در گوش صوف مبلول به روغن گل نهند اگر امر خفیف باشد و اما چون رض قوی بود و در بدن امتلا باشد که از آن خوف ورم عظیم در نواحی سر بود پس فصد که به دست اگر مانعی نباشد و تلیین طبیعت نمایند به‌عده سائر تدابیر به عمل آرند و اضمدهٔ مذکور استعمال نمایند و بعد سه روز به آهستگی کشاده نظر کنند اگر مثل ورم ظاهر گردد حلزون خرد بسایند و طین ارمنی آمیخته از داخل و خارج ضماد کنند و اگر ورم داخل اذن پیدا شود سرکه و روغن گل را مع شیر دختران خوب بهم آمیخته بچکانند و دیگر ثطورات که در ورم گوش گذشت به‌کار برند و اگر از آن ماده ترشح نماید بر آن این مرهم بهر اندمال گذارند صمغ بطم و زفت رومی هر واحد یک جزو و بهروزه نیم جزو اول قیروطی و از موم و پیه بط مرتب کنند و هنوز بر سر آتش باشد که این ادویه آمیخته فرود آرند و بمالند و این مرهم مخصوص به اعضای غضروفی است و گویند که این مرض در مشائخ علاج نپذیرد **انقلاع اذن** یعنی برآمدن گوش از موضع خود به‌سبب جذب قوی و یا ورم و یا ریاح ضاغط علاج برای امالهٔ ماده فصد باسلیق نمایند درد آن به موضع خود به ملایمت کنند و رفاه نرم نهاده به عصابه بربندند و بعد هر سه روز بگشایند تا آنکه مستحکم شود و اگر بعد از آن درد باقی ماند به قیروطی مرکب از پیه بط و روغن گل که در آن آب برگ خطمی و خبازی و آب بزرقطونا و آب کشنیز سبز انداخته تسقیه نمایند تمریخ سازند و در سوراخ گوش نیز نهند و اگر درد ساکن نشود نان جو خشک در آب تر کنند تا نرم شود قدری سرکه و روغن گل بر آن بپاشند و مثل ضماد ساخته بربندند **هرب اذن** **497** و آن حالتی است که گوش متنفر و متاذی می‌گردد از شنیدن آواز عظیم و حاد به‌سبب ضعف قوت نفسانی در دماغ به تمامه و یا ضعف قوت فایضه به سوی سمع فقط و نسبت این مرض به جامئهٔ سمع مثل نسبت قمور است به حائسهٔ بصر علاج تقویت دماغ از

اطریفلات و خمیرجات کنند و اغذیه و شمومات و مروخات و غیره مقویات دماغ بکار برند و آنچه در علاج امراض دماغی حادث از ضعف دماغ و صداع ضعف دماغی مفصل مسطور شد حسب حاجت به عمل آورند **امراض انف** یعنی بینی و آن نوزده مرض است یعنی خشم و فساد شم و رعاف و زکام و نزله و اورام و بثور بینی و قروح و ناصورهٔ انف و بواسیر انف و اربیان و سرطان و عطاس و رض انف و جفاف انف و حکهٔ انف و احتباس شیء در انف و سدهٔ خیشوم و خنان و دیدان انف و انتفاخ انف و انقباض انف شیخ می‌فرماید که بعض معالجات بینی مختص به راه بینی نیستند مثل غراغر و اطلیهٔ سر و بعضی از آن اختصاص به بینی دارند چنانچه بخورات و سعوطات و شمومات و نشوقات و نفوخات و هر کسی را که حاجت به سعوط ادویه افتد باید که اول دهن خود از آب پر کند تا دوا به دهن نرود و بر پشت بخوابد و سر را به سوی پشت مائل و خم سازد پس دوا به زور بالا کشد و گاهی بعد استعمال این ادویه در سر سوزش پیدا می‌شود در این صورت اگر خود به خود رفع گردد بهتر و الا روغن بنفشه و روغن گل و شیر زنان در بینی چکانند و اگر دوای سعوط بسی حاد و حریف باشد وقت سعوط نمودن پارچه به‌آب گرم تر کرده بر سر نهند و پیش از نهادن خرقه بر سر شیر دوشند و یا روغن گل یا کدو و یا روغن خلاف ریزند و اگر سبب مرضی از امراض بینی سوءمزاج دماغ باشد به اشربه و اغذیه و نطولات ... و اطلیه و شمومات و سعوطات و مانند آن که مضاد سبب باشد تبدیل مزاج نمایند در ساذج بی سنبل‌الطیب و در مادی بعد تنقیه بدانچه در علاجات امراض دماغی مفصل مذکور شده و باید که در نطولات و اطلیه و اضمده قصد مقدم راس باشد **خُشم** و آن عبارت از بطلان یا نقصان قوت شم است و آن بر دو وجه است یا بطلان و ضعف از حس خوشبو و بدبو هر دو و یا بطلان و ضعف حس یکی از آن هر دو و در هر دو صورت مرض مذکور یا مولودی بود و آن لاعلاج است و یا عارضی و سب آن یا سده است و یا سوءمزاج و سده یا در مجرای بینی واقع شود و آن از ورم و سرطان یا نبات لحم زائد و یا از خلط غلیظ و یا از ضبق مجری در اصل خلقت و یا ضربه و سقطه مورٍ آفت عظم باشد و یا سده در سوراخ‌های ... بطم مشاشی معروف بمصفات واقع شود و آن از خلط غلیظ لزج باشد و سوءمزاج یا در مقدم دماغ و هر دو بطن یمین و یسار آن و یا در زائدتین شبیه به جلمی‌الثدی مانند ... آن ساذج بود یا مادی تشخیص این اسباب چنان باید کرد که نظر کنند که مریض سخن از بینی می‌گوید و در کلام او غنه است یا نه اگر باشد از سدهٔ مجرای بینی بود .... به‌عده در سوراخ بینی مقابل آفتاب نگاه کنند اگر ورم یا سرطان یا لحم زائد به نظر در آید سبب سده همتان باشد و الا از مریض بپرسند که نفس از بینی به تصدیع بر می‌آید یا اصلاً بر نمی‌آید اگر گوید که به مشکل بر می‌آید و یک منخر مدام مسدود ماند از سدهٔ ریحی باشد و اگر گوید که هرگز بر نمی‌آید و ثقل در مقدم سر متصل منخرین نیز در یابد و سیلان رطوبت از بینی ممتنع ...د از سدهٔ خلطی باشد و اگر کلام مریض بر حال

خود بود و خروج نفس به مشقت باشد و با آن عدم سیلان فضول از بینی باشد سببش سدهٔ مصفات بود و اگر با وجود .... تغیر کلام نفس از راه بینی به سهولت بر آید و سیلان فضول از بینی حسب عادت باشد سبب مرض در دماغ یا در زائدتین بود و گویند که کدورت باصره .... دماغی است پس حال گرانی و سبکی سر بپرسند اگر گرانی در مقدم سر بگوید و از دماغ رطوبت لزج آید از خلط بلغم باشد و اگر سبکی سر بگوید از سوءمزاج ساذج باشد پس حال تقدم تدابیر حار و بارد و رسیدن هوای حار یا بارد و تقدم حدوث امراض حاده بپرسند اگر استعمال ادویه و قطورات بارد و رسیدن هوای ... و قدری رطوبت از بینی برآید از سوءمزاج بارد باشد و اگر تقدم امراض حادهٔ مجففه مانند سرسام حار و تشنج یابس و امثال آن بگوید از سوءمزاج ....باشد و اگر تقدم تدابیر مرطبه گوید و مریض در مقدم سر و جبهه رطوبت احساس کند و از دماغ رطوبات کثیره منبعث شوند از سوءمزاج رطب باشد ... علامات سوءمزاج ساذج و مادی از تشخیص اسباب امراض دماغی جویند و اگر از علامات سده خلطی و ریحی و غیره و سوءمزاج هیچ یک یافته نشود سببش ضربه چ ن هش و سقطهٔ بینی باشد و اگر آنهم نباشد به‌سبب ضیق منقذ در اصل خلقت بود و انطاکی گوید که سبب خشم فساد دماغ به تعفن خلط یا غلظ او یا تحجر او در اعصاب‌است پس اگر حار باشد با آن احساس به التهاب و ناخس کند و مواد رقیق و اشک و سرخی و تیرگی رنگ و استلذاذ به اشیای بارد بود و اگر بارد باشد به عکس این بود مع زیادت ثقل در چهره و احساس به ضیق مجاری و ثقل او و تکثف آن و استراحت به نهادن مسخنات از کماد یا غیر آن علاج در حشم سدی خلطی و بلغمی فلفل و شونیز و کندش و مشک سائیده سعوط کنند و سرکه بجوشانند و در شیشی انداخته پیش بینی دارند و شونیز خردل شحم حنظل پودینه مرزنجوش تخم کرفس زیرهٔ سیاه در آب جوشانیده بخار آن در بینی رسانند و صاف نموده از آب آن بر مقدم سر نطول کنند و اگر از این تدبیر فائده نشود بعد از نضج منضج بلغم از مسهل بلغم و حب ایارج تنقیه نمایند و در مطبوخ انجیر عسل و مری آمیخته غرغره کنند و دیگر غراغر منقیه مثل مویزج و عاقرقرحا و خردل کوفته به عمل آرند و بعد از تلطیف و انضاج به ماءالاصول تنقیه به حب قوقایا نیز مفید و ابضاً برای تنقیه مادهٔ دماغ اطریفل مقوی به ایارج و اسطوخودوس و شربت اسطوخودوس تنها اگر ماده سوداوی یا بلغمی باشد و یا مع شربت لیمو اگر ماده صفراوی و بلغمی باشد همراه مغلی اگر اراده نضج باشد نافع است و نوشیدن مطبوخ اصل‌السوس و بادیان با شکر نیز منضج است و غذا نخوداب به گوشت طیور صالح و مزوره به مغز بادام مناسب و ایضاً استفراغ خلط به شبیارات و غراغر و سعوطات و نشوقات و شمومات ملطفه و مانند آن که در اعلاج امراض دماغی بلغمی و سدی مسطور شد نمایند و بعد تنقیه تدابیر مذکور به عمل آرند و فلفل و کندش و جاوشیر و قرنفل و جند بیدستر نشوق کنند و زنجبیل کاشم دارچینی کوفته بیخته به روغن قسط یا بادام آمیخته استنشاق نمودن برای

تفتیج سدهٔ بینی مفید و معمول است و کذا مقل در روغن نرگس گداخته و اجواین خراسانی سوده آمیخته نشوق کردن نیز در این باب مجرب اقوال اطبا انطاکی گوید که معالجهٔ خشم بارد شرب ماءالعسل است چند روز به‌عده گلقند به دستور بعد از آن تنقیه تا ایام به غاریقون و شحم حنظل و جند بیدستر و سقمونیا مساوی به ماءالعسل و روغن بادام سرشته حب ساخته شربت یک و سعوط بکندش و جند بیدستر و زعفران و زردچوب و شونیز به سرکه سرشته هنگام استعمال آن به گلاب حل کرده و ملازمت تکمید به جاورس و نان و خرقهٔ گرم نمایند و از مجربات برای آن این سعوط است که حلبه و شونیز مساوی سائیده در قدری زیت آمیخته روغن آن بچکانند که از آن روغن تیز بود قوی‌النفوذ سریع‌النفع برآید در امراض بارده چون ادامت استعمال آن کنند مجرب است و قائم مقام نفط بلکه این اعظم از آن است و هم او گوید که از علاج نافع در تقویت شم و تجفیف مواد سائله و تفتیح سده این است که شونیز را با زیت خوب بسایند و استنشاق نمایند بعد پر کردن دهن به‌آب و قلب راس به سوی پشت و کذا بورق و نمک و کندش و شحم حنظل و نوشادر و قرنفل و زهرهٔ مادهٔ گاو و روغن گل و موم مجموع و مفرد و غالیه اگر حرارت نباشد مقوی مجاری هواست و عنایت بدین واجب است و از مجربات این است که شونیز سوده در بول شتر خوب بجوشانند و دهن به‌آب پر کرده سعوط کنند و بعد از آن به‌آب چقندر و عسل سعوط نمایند و چون نسرین و قرنفل سوده در روغن زرد بپزند و سعوط کنند سده بگشاید و اخلاط منعقده را حل سازد گیلانی می‌نویسد که بخوردن اطریفل کبیر به وزن یک مثقال هر شب و هلیلهٔ مربی هر صبح مداومت نمایند و بعد تنقیه بدن و دماغ بینی را خوب افشانده ... ببویند که بغایت مفید است طبری که بعد تنقیه به حبوب و غراغر لزوم حمام و استنشاق اب گرم بسیار نمایند به‌عده عطسه به مر و زعفران آورند و پرهیز لازم گیرند و اطعمه غلیظه لزجه منع کنند و چون سده بگشاید وشیء لزج باقی ماند انکباب به عمل آورند و بعد از این اگر سرفه عارض شود بدانند که ماده رقیق شده بر صدر ریخته در این وقت شربت خشخاش و شربت عناب استعمال نمایند حتی که سعال زائل گردد و دائم عطسه آورند و تعطیس قبل از ترطیب و ترقیق ماده و فنح طریق محدث انفجار عروق و مورث رعاف و صداع است بعضی گویند که تقطیر آب چقندر در بینی و همچنین آب اذان‌الفار و سداب و بول .... بعد گشادن سدهٔ محلل بقیه ماده است و انکباب دارشیشعان سداب افخر برگ ترنج اسطوخودوس اشنه انیسون سایخه سیسالیوس فوه ابصنع قر.... قنطوریون قرومانا کبابه کاشم بیخ کبر کشوث کمافیطوس نانخواه برگ آزاد درخت برگ یاسمین بادرنجبویه پرسیاوشان جوشانیده مفتح سده است همچنین عاقرقرحا افیون دارچینی فلفل سفید کوفته بیخته به روغن مناسب آمیخته استنشاق نمودن و روغن بیضه نیز مجرب است و یا بول شتر اعرابی در آفتاب گذ.... تا خشک شود وقت حاجت به‌آب مرزنجوش یا آب چقندر حل کرده بچکانند که منفعت عظیم دارد و خربق سیاه

بورهٔ ارمنی شونیز مساوی سائیده به زهرهٔ گاو .... **499** در بینی چکانیدن نیز مفتح سده است و کذا جند بیدستر مرمکی هر واحد یک درم مشک زعفران افیون هر واحد یک دانگ عدس دو درم باریک سائیده حب بسته در آب مرزنجوش حل کرده سعوط نمودن برای سده بینی که موجب غنه در صوت باشد مفید و کذلک دوام اشمام مرزنجوش و نمام و پودینه نافع و گویند که آب مرزنجوش را خاصیت عظیم است و افسنتین را در این تاثیر قوی است مطلقاً و مدام میعه خشک و کندش بر آتش انداخته بخار آن در بینی رسانند سویدی گوید که ثطور آب برگ ابخره و کذا سائر مرارات و کذا دوائی که معروف به ابوال ابل است و از مکهٔ معظمه آرند و شونیز هر دو مساوی سوده به‌آب چقندر حل کرده و کذا مرزنجوش و شونیز در بول شتر اعرابی آمیخته و کذا آب پودینه و ابوال ابل و شونیز و کذا روغن آجر و کذا آب بادروج و نفوخ تخم و برگ خشک ابخره و شم کندش یا عاقرقرحا سوده در خرقهٔ کتان بسته مدام هر واحد نافع خشم است و نسرین شماً و سعوطاً و کذا عرطنیثا و کذا پوست رته بقدر فلفل در روغن بادام هر یک مفتح سده و مفید خشم است و دیگر ادویه مفتح سده که در زکام مسطور گردد و نافع بود و برای خلط لاحج در مصفات استعمال ملطفات مثل جلنجبین و سکنجبین و استنشاق سرکه و انکباب بر بخار ریاحین نیز مفید و اگر شونیز فقط یا چند روز در سرکه تر کرده خشک نموده باریک سوده بازور روغن زیت یا بول شتر خوب حل کرده چند قطره در بینی چکانند و بگویند که مریض نفس از بینی جذب نماید و تا سه روز به عمل آرند سدهٔ مصفات بگشاید و مجرب است و اگر سوزشی بهمرسد روغن بنفشه بچکانند و اگر شونیز زرنیخ سرخ پودینه مساوی کوفته در کوزهٔ نو که دهانش تنگ باشد نهاده بول شتر اعرابی چندانکه آن را بپوشانند بر سر آن ریزند و در آفتاب گذارند و هر روز دو بار یا سه بار کوزه را حرارت داده باشند و هر گاه بول خشک شود بار دیگر اندازند تا سه دفعه و مرتبهٔ چهارم خشک ساخته قدری از آن بر آتش گذارند و انبونه بر آن داشته سر آن را در بینی نهند و دود آن بستانند تا سه روز هر صبح وشام به این نوع مداومت کنند و بعد از بخور روغن و بنفشه یا روغن کدو یا روغن گل استنشاق نمایند جهت خشم که از سدهٔ مصفات باشد نیز سودمند است و همچنین به قول جالینوس شونیز زهرهٔ کلنگ شحم حنظل خربق سفید برابر بسایند و بول شتر اعرابی بر آن ریخته در آفتاب گذارند تا خشک شود پس بقدر دانهٔ عدس حب‌ها سازند و وقت حاجت از آن در قطرهٔ روغن مرزنجوش حل کرده سعوط نمایند و اگر سوزشی محسوس شود به روغن کدو استنشاق کنند که برای خشم که از سدهٔ مصفات بود مجرب است و دیگر ادویه مقطعهٔ ملطفه چون شونیز و پودینه و شحم حنظل و بول شتر مفرد و مرکب یا شونیز به‌آب چقندر یا مرزنجوش یا پودینه حل کرده در بینی چکانیدن و به ادویه ملطفه مثل طبیخ بابونه و شبت و فوتنج و مرزنجوش انکباب و نطول ساختن و در آن فلفل و کندش و جاوشیر حل کرده استنشاق نمودن بعد تلطیف خلط و تنقیه دماغ نافع

و همچنین تعطیس بکندش و تبخیر بشونیز بریان در سرکه تر کرده و تضمید سر به جند بیدستر و پودین جبلی و حاشا به سرکهٔ عنصل سرشته مفید و مرزنجوش نانخواه صعتر سداب تمام قیصوم کوفته بیخته در بینی دمیدن سدهٔ مصفات را زائل کند و کذا نفوخ عاقرقرحا دارچینی خردل سفید نطرون شیح کوفته بیخته در این باب مجرب است و اگر سبب در بطون دماغ باشد به علاج لیثرغس علاج کنند و صاحب تکملهٔ هندی گوید که اول دماغ را به حب ایلوه پاک سازند به عده به جهت تنقیه نفس عضو آب بارکتائی یا بندال یا آب کریله یا تونبری تلخ سعوط نمایند پستربول شتر یا گاو نازائیده یا شراب تقطیر کنند و مکرر از آن بشویند و از نکپهکنی و مشک و مرچ و کایپهل و امثال آن ناس بگیرند و یاناکگلیسر دانهٔ الایچی خر و چهرکیسرسوئه بقدر یک ماشه در روغن گاو آمیخته در بینی چکانند و اگر تخم تورئی دشتی سفوف کرده ناس او بگیرند بطلان شم را مفید بود و اگر قرنفل در آب جوشانیده بخار آن بگیرند پس به‌آب او تنطیل نمایند به قول سرهندی عاجل‌النفع است و اگر خشم از سدهٔ ریحی باشد اول به دستور تنقیه دماغ نمایند به‌عده گل بابونه سه ماشه مقل ازرق یک ماشه در اطریفل اسطوخودوس یک نیم توله ورق نقره یک عدد بخورند و دیگر معاجین محللهٔ ریاح به عمل آرند و شونیز بزرالبنج بابونه دارشیشعان مکوه هر یک سه توله جوش کرده صاف نموده در مثانهٔ گاو انداخته تکمید نمایندو جند بیدستر سه ماشه هزار اسفند فلفل سفید مرزنجوش هر یک دو ماشه در روغن بادام تلخ و قسط هر یک یک توله آمیخته قطور نمایند و به فلفل و جند بیدستر و کندش عطسه آورند و بر مطبوخ تخم کرفس و خردل و زیره و شیح و نمام و سداب و پودینه و بابونه و مرزنجوش و صعتر و غیره ادویه محللهٔ مذکوره انکباب سازند و قطور روغن بادام تلخ و نفوخ حرمل و قدری فلفل سفید سوده در سده ریحی جالینوس ستوده است و نفوخ پوست بندق هندی خشک کرده سائیده نیز نافع است و دیگر ادویه مفتح سده که مذکور شد به عمل آرند و شم ریاحین حار خوشبو مثل نرگس و سوسن و بابونه **500** و یاسمین مفید است و اگر از سوءمزاج بارد ساذج باشد سوای تنقیه تدابیر مذکوره به عمل آرند و پودینه مرزنجوش سداب صعتر در سرکه جوشانیده اکثر اوقات بخار آن د.... رسانیدن نیز خشم بارد و ریحی را نافع است و تسعیط ادهان حاره که در آن فرفیون و جند بیدستر و مشک حل کرده باشند و کذا مشک یک حبه در روغن خیری زرد روغن بان حل کرده در اینجا نافع‌ترین ادویه است و دخان کبریت نیز مفید خشم است و بابونه اکلیل الملک صعتر نمام شیح مرزنجوش جوشانیده و نطول سازند و مداومت خوردن پیاز و شلجم و سیر و گندنا و قطور روغن قسط و جند در بینی و مالش آنها بر سر و پیشانی مفید بود و اگر از سوءمزاج حار باشد روغن گل به‌آب حی‌العالم و یا .... نیلوفر بقدری گلاب آمیخته استنشاق نمایند و پارچه به صندل و گلاب آلوده از خارج گذارند و اگر حرارت تا بطنین مقدم دماغ رسیده باشد به روغن نیلوفر مستخرج .... و روغن گل و گلاب سعوط نمایند و صندل و

کافور و نیلوفر و بنفشه و گل سرخ و گل خشخاش ببویند و چون سنگی گرم کنند و سرکه بر آن پاشند و چشم پوشیده .... آن به بینی رسانند از تکرار این عمل خشم که از سوءمزاج حار باشد زائل گردد و باقلا به سرکه تر کرده بر آتش انداخته دود آن گرفتن و تبخیر صندل سفید و دخان گل و برگ آس نیز هر واحد مفید و ایضاً بنفشه بابونه گل سرخ نیلوفر برگ بید خطمی تخم تورک برگ خرفه جوشانیده سر به بخار آن دارند و از آب آن نیم‌گرم نطول نمایند که جهت ....نافع است و به قول انطاکی در سوءمزاج حار دموی و صفراوی فصد سررو یا رگ پیشانی کنند به‌عده به مثل مورد و چقندر استنشاق نمایند و ماءالشعیر به عناب و تمر هندی چند روز بنوشند به‌عده این حب بخورند صبر مصطکی مساوی غاریقون تربد هر واحد نصف به‌آب کرفس حب سازند شربت مثقال و اگر از سوءمزاج یابس باشد طمع فلاح این قسم نباید داشت خصوصاً که بعد امراض حادهٔ مجففه بهمرسد مگر آنکه مریض بافل باشد که گاهی اصلاح می‌پذیرد و بالجمله ترطیب و ترک استفراغ و تعدیل مزاج دماغ به عمل آرند و از اطعمهٔ حار مثل فلفل و عسل و مانند .... پرهیز نمایند دیرگوشت چوزهٔ مرغ و مزورات ماش و اسفاناخ و احسای شکر و روغن بادام اقتصار ورزند و ماءالجبن به روغن بادام اقتصار ورزند و ماءالجبن به روغن بادام و جلاب و به سکنجبین در بعض اوقات بخورند زهرهٔ گاو ماءالجبن لنیت طبع زیاده از آنچه واجب است بهمرسد ترک کنند و یا بر آن چیزی قلبض طبع اضافه نمایند مثل سفوف مرکب از تخم خرفه و تخم حماض و طباشیر و گل ارمنی و قرط و طراشیث .... چون ترطیب بدن و اعتدال مزاج حاصل گردد به شیر دختران و به روغن کدو و به روغن بنفشه سعوط کنند و اگر از سوءمزاج رطب باشد هر چه در علاج امراض دماغی رطب گذشت به عمل آرند و بالجمله در جمیع سوءمزاجات علاج به ضد آن نمایند و هر چه در اقسام علاج امراض دماغی از ساذج و مادی منفصل مسطور شد استعمال نمایند و اگر از تنگی مجرای بینی در اصل خلقت باشد علاج ندارد مگر آنکه برای محافظت دماغ از اجتماع فضلات در آن و منع انصباب آن از بینی تنقیه دماغ در اوقات مناسب کنند و بر اطریفلات مداومت نمایند و ایارج به چنگ بمالند و اگر متحمل آن نباشد سماق و سعد بر نهار مضنع کنند و بر زبان بمالند و از اطعمهٔ غلیظه پرهیز نمایند و از جماع حذر کنند و اگر از ورم و سرطان و ... لحم زائد و بواسیر الانف یا رض نف باشد علاج آن علیحده بیاید و صاحب خلاصه گوید که گاهی خشم به تبعیت مرض آتشک عارض می‌شود و علاجش به دستوری است که در موضعش مذکور گردد انشاءالله تعالی و جمود به آبرنگ شنگرف بزرالبنج زعفران مساوی همه را مانند تنباکو چندوم در قلیان بقدر طاقت بکشند که مجرب است **فساد شم** عبارت از تشویش و تغیر شامه است از مجرای طبیعی و تشخیص اسباب او از اقسام او نمایند چنانچه اگر مریض جمیع روایح را به یک رایحه احساس کند سببش عروض مکی از .... سوءمزاج ساذج یا حصول خلط ردی در مقدم دماغ باشد و اگر از یک چیز روائح

مختلف دریابد سببش وقوع اختلاف باشد در مزاج مقدم دماغ از مواد مختلف‌الکیفیه و اگر بعضی روایح محسوس شوند و بعضی نه پس اگر چیزهای خوشبو را ادراک نماید و اشیای بدبو را نه سببش نزد رازی و مسیحی و سمرقندی حصول مادهٔ عفنه در مقدم دماغ یا در زائدتین شبیه به سر پستان است و یا وقوع قرحهٔ متعفنه در اقصای بینی که قوت شامه بدان مالوف شود و از آن منفعل نگردد و بقول انطاکی سدهٔ مجاری است خاصه پس نافذ نشود مگر لطیف و هر خوشبو چنین باشد و اگر چیزهای بدبو را احساس نماید و اشیای خوشبو را نه سببش اجتماع مادهٔ شیرین دم یا بلغم طبیعی باشد در مقدم دباغ در آن دو زائده و تاثیر اندک حرارت محترقه در آن که به حد رمادیت نرساند پس در هر صورت قوت شامه مالوف بدان سبب گشته و از آن منفعل نگردد و نزد انطاکی است این قروح یا خلط متغیر میان معدهٔ دماغ بود که هوا از آن متکیف گردد و علامت کاین از معده خفت آن وقت امتلا و اخذ شیء خوشبو مثل قرنفل است .... از دماغ دم آن بر یک حالت بود و اگر مریض خوشبو یابد بو مدام همی یابد و حال آنکه چیزی از آن موجود نباشد سببش سوءمزاج باشد پس فرق در انواع .... مزاج اربعهٔ ساذج از علاماتیکه در خشم مذکور شد نمایند و ایضاً اگر چیزهای بدبو را خوش دارد و از اشیای خوشبو کراهیت کند سببش سوءمزاج حار یابس است **501** ...درک نکند مگر یک رائحه را خوشبو بود یا بد بود اگر چه موجود نباشد سببش سوءمزاج بارد رطب ضعیف باشد چه برودت و رطوبت قوی باعث خشم می‌گردد نه موجب فساد شم .... از همه روائح رائحه واحد مانند بوی فلفل و سنبل دریابد سببش خلط حار محترق یا صفرای حاد یا تغیر دم به صفرا باشد و اگر به رائحه عفونت احساس نماید سببش خلط .... باشد و اگر به رائحهٔ ذی رطوبت و کافور ادراک نماید سببش خلط بارد باشد و اگر به رائحه ترش بو کند سببش خلط سوداوی باشد و سائر روائح بر این قیاس ...ند و بدانند که اگر خلط ردی بسیار باشد و یا آن را کیفیت قوی از کیفیات فاسده باشد همیشه رائحه آن را ادراک نماید به غیر بوئیدن شیء از خارج و اگر خلط ....یت کم باشد و یا در کیفیت ضعیف بود وقت بوئیدن چیزی از خارج به رائحه آن خلط احساس نماید و چون مریض در امراض حاده روائح غیرمعتاده و غیر معدوده ....ن موجود بودن شیء ذی رائحه ببوید و مع ذلک به رائحهٔ مثل مشک یا گل مبلول یا روغن زرد و غیرها احساس نماید و در اینجا علامات ردی باشد پس .... او قریب است علاج در سوءمزاج ساذج تبدیل مزاج نمایند به نحوی که در خشم گذشت و تقطیر عنبر و در آب پودینه آمیخته قسم بارد را نافع است و در مادی تنقیه آن خلط است به حسب مناسب از فصد و مسهل و حبوب و غراغر و سعوطات و شموطات و غیره که در انواع علاج امراض دماغی خلطی مفصل مسطور شد و آنجا که از یک شیء ...ائح مختلف شمیده شوند تنقیه دماغ و معده از مواد مختلف به مستفرغات مناسبه بعد انضاج آن نمایند و بعد از آن به تعدیل مزاج دماغ پردازند و لزوم پرهیز ....صار بر اغذیهٔ غیر مبخره و تسعیط به معدل مزاج دماغ و

مزیل سبب کنند و عطسه آورند و آنجا که بوی بد محسوس نشود تنقیه دماغ از مواد عفنه نمایند و اگر قرحه .... به ازالهٔ آن کوشند پس مشک و عنبر و لادن و مانند آن از روائح طیبه تند بود دائم ببویند و سعوط دارشیشعان و کندش و قرنفل و سعد و تربد سفید هر یک ... ماشه نمایند و آنجا که خوشبو مدرک نگردد بعد از تنقیه مادهٔ موجبهٔ آن چیزهای بدبو که گرم باشد چون جند بیدستر و سکبینج و مر و جاوشیر و کندش ببویند و در بینی چکانند .... فلفل گرد و تربد سیاه عوض جندو کندش می‌کنند وزن همه مساوی میگیرند و سعوطا استعمال مینمایند و گویند که سعوط صبر و برگ سرو و فنجنکشت و دفلی و برنج کابلی ....ید سیاه و گل تاتوره مساوی قوی تر است و شاه ارزانی بوئیدن شونیز و هزار اسفند که در بول خر تر کرده باشند از مجربات خود نوشته بالجمله این طریق معالجه برای رازی و مسیحی و سمرقندی است و مختار اکثر متاخرین همین است چنانچه حکیم صادق علی خان می‌نویسد که شخصی که بوی بد دریافت کند و بوی نیک جند بیدستر مدام در بینی او چکانند و چکانیدن بول خر بسیار نافع بود و سعد و قرنفل و سنبل‌الطیب و زرورد سائیده در بینی دمند و اگر فائده نشود تنقیه بلغم ...ل ان و حب ایارج کنند و شخصی که بوی نیک دریابد و بوی بد نه مشک دائم بچکانند و اگر مفید نگردد تنقیه خلط محترق نمایند و به قول انطاکی علاج آنکه .... خوشبو نماید فقط سعوط بهر شی منفذ است مثل جند بیدستر و مشک و سکبینج و اخذ محللات کماواً و سعوطاً و شرباً و آنکه ادراک بدبو نماید خاصه تنقیه به ایارجات کنند سعوط به بول خر به‌غایت مفیدست و از مجربات من سعوط به این مرکب است جند بیدستر کندش قسط قرنفل هر واحد درم روغن زردآب کرفس هر واحد اوقیه ....ن بنفشه نیم اوقیه همه را بجوشانند تا مختلط گردد و سعوطاً استعمال کنند و گاهی لادن فلفل سفید هر واحد نیم درم فرفیون ربع درم اضافه کرده می‌شود و .... نیز در اینجا از صالح‌ترین ادویه است و بدانند که تنقیه دماغ و گرسنگی و تلطیف غذا ملاک این امر است و خکیم عابد سرهندی نوشته که آنچه مجرب است برای .... که بوی بد دریافت نکند مواظب بوئیدن قرنفل و به سبابه و جوزبوا و مشک در گلاب سوده است و برای کسی که خوشبو احساس ننماید بر شم .... منتن مداومت کردن و این همه بعد نقای تام و استعمال حمام و در خلط حار بعد فصد و استفراغ عام نفع تمام دارد و شیخ و تابعین او برانند که هر کسی که خوشبو .... کند و بدبوی حس نکند مدام به جند بیدستر سعوط نماید حتی که اصلاح یابد و هر که بدبوی احساس کند و خوشبو حس نکند دائم به مشک سعوط نماید تا آنکه حال او نیک و صلاح پذیرد یعنی به ازاله بوی بد عفن کریه ادراک خوشبو نماید همیشه رائحه آن خلط را و احساس به خوشبو نمی‌نماید به جهت غلبهٔ آن خلط متعفن و استیلای آن بر روائح خوشبو و علی هذا القیاس و نزد رازی و غیر هم سببش خلاف این است و آن در ذکر تشخیص اقسام این مرض مسطور شد **رعاف** برآمدن خون از بینی و آن مرض باشد یا عرض امراض حاده و بواسیر انف و ثبور آن و عرض امراض

حاده یا در روز بحران افتد و یا در روز بحران افتد و یا در غیر روز بحران و بهر کیف سببش **502** کشادن رگ بی‌نیاز حدت خون باشد یا شگافتن عروق شبکه دماغ و شرائین آن از شدت امتلای خون و ضربه و سقطه و باشد که بسع افعی به‌سبب حدت و شدت امتلای خون باعث رعاف گردد پس آنچه به قطرات و اندک اندک آید و خود باز ایستد و یا بسیار آید و به دیر ایستد و آثار غلبهٔ صفرا یافته شود سببش کشادن دهن رگ‌های باریک اندرون بینی باشد به واسطهٔ حدت خون یا بخارات حارهٔ متصعده و آنچه به یک بار آید و بسیار آید و بیشتر بعد حدوث صداع شدید و التهاب و مرض حاد یا عقیب سقطه و ضربه افتد سببش شگافتن عروق مشبکهٔ دماغ یا شرائین او بود به واسطه شدت امتلای دم و غلیان آن و یا بحران امراض حاده و یا ضربه و سقطهٔ سر و تابع او اعراض فساد افعال دماغ چون فساد عقل و تخیل یا سرسام و دوار و سکته و سبات می‌باشد و این در اکثر غیرقابل علاج است به‌سبب نرسیدن ادویه جالسه بدان موضع و بحرانی در روز بحران امراض حاده و حمیات دمویه و صفراویه واقع می‌شود و فرق میان رعاف عرقی و شیرمانی آن است که خون شریان به کثرت و بدفق می‌آید و رقیق و گرم و سرخ خالص باشد و بوثبات و حضرات خارج شود و ایضاً رعاف گاه باشد که با دوار معلوم آید ساکن شود و باز عود کند و گاهی دفعهً واقع گردد و سیلان رعاف از احوالی است که گاهی موجب راحت و منفعت بود و گاهی باعث ضعف و مضرت شود و آنکه سبب منفعت باشد عقب او راحت و سبکی سر از امتلا حاصل گردد و رنگ چشم و روی از سرخی شدید و سحنه بعد انتفاخ به اعتدال آید و لاسیما این منفعت مردم کثیرالدم و گرم‌مزاج و صاحب‌دماغ و جگر گرم را و در امراض حاده و اورام باطنه و خاصهً دموی و صفراوی و در دماغ پس در کبد پس در حجاب پس وریه می‌باشد و نفع رعاف در ذات‌الجنب اکثر از آن است که در ذات‌الریه باشد و رعاف در امراض حاده و خصوصاً مثل جدری و حصبه سود دارد و بحران بزرگ باشد و آنکه سبب مضرت بود و اسراف نماید ضعف آرد و رنگ روی زرد غیر معتاد یا رصاصی یا تیره از زردی و سیاهی شود و لاغری بسیار پدید اید و دست و پا سرد گردد و اگر چه خون باز ایستد عاقبت محمود نبود و آنکه رنگ او به زردی گراید صفرا به روی غلبه کند و تضررا و به خروج خون کمتر بود و آنکه رنگ او به رصاصیت میل کند بلغم بر آن غالی آید و آنکه رنگ او به کمودت مبدل گردد سودا بر آن غلبه نماید و این شدیدالضرر است به نقص خون و غلبه خلط روی و جمیع کسانیکه رعاف بر ایشان افراط نماید از امراض ضعف جگر و استسقا و غیرها همین نباشد و شدیدترین ابدان از روی استعداد برای رعاف مراری صفراوی و رقیق‌الدم‌اند و از رعاف معتدل انتفاع یابند علاج تبرید از لعاب بهدانه و شیرهٔ عناب و شیرهٔ مغز تخم تربوز و شربت نیلوفر بدهند و گاهی عوض مغز تخم تربوز تخم کاهو می‌کنند و گاهی عرق شاهتره نیز می‌افزایند و گاهی شیرهٔ تخم خیارین شیرهٔ تخم خشخاش سفید شیرهٔ کشنیز خشک شیره مغز تخم کدو

شربت بنفشه یا شربت صندل اسپغول پاشیده حسب حاجت همه یا بعضی از اینها می‌افزایند و گاهی صرف عناب به عرق شاهتره ده توله و شربت نیلوفر می‌دهند و اگر خواهند شیرهٔ کاهو شیره تخم خرفه عرق بید و شربت عناب و قدری کتیرا سوده بدهند و بعضی شیرهٔ بیخ نحبار چهار ماشه در آب بارتنگ سبز مروق بیخ لوله و آب ساده برآورده شربت حب‌الآس دو توله داخل کرده و یا شیرهٔ گلنار شیرهٔ دم‌الاخوین هر یک چهار ماشه همراه شربت مذکور می‌دهند و یا شیرهٔ بارتنگ شش ماشه شیره تخم خرفه شیرهٔ تخم کاهو شیرهٔ بیخ انجبار هر واحد یک توله شربت نیلوفر دو توله صمغ عربی کتیرا هر واحد یک نیم ماشه سوده پاشیده بدهند و گاهی بعد از فصد دم‌الاخوین شاخ گوزن سوخته طباشیر هر واحد یک ماشه سوده در شربت انجبار یک توله آمیخته خورانیده شیرهٔ بیخ انجبار پنج ماشه شیرهٔ حب آس شیره تخم خشخاش شیرهٔ بارتنگ هر یک هفت ماشه لعاب بهدانه سه ماشه در عرقیات برآورده شربت نیلوفر یا حب‌الآس چار توله داخل کرده بارتنگ چهار ماشه پاشیده می‌دهند و اگر ضعف زیاده باشد مروارید زهر مهرهٔ برّی گل قزبسی گل مختوم هر واحد یک ماشه در شربت انجبار و شربت یاقوت علوی خان هر یک یک توله ورق طلا یک عدد آمیخته بلسانند بالایش شیرهٔ بارتنگ و حب‌الاس هر یک نه ماشه در عرق بارتنگ و کیوره هر یک دو توله برآورده شربت سیب و به هر یک دو توله تخم شربتی هفت ماشه بدهند و وقت شام قرص بسد یا قرص خشخاش بسدی سه ماشه در شربت یاقوت یک توله آمیخته همراه شربت خشخاش و انجبار هر یک دو توله در عرق سیب و ابریشم و بارتنگ هر یک پنج توله تخم فرنجمشک سه ماشه دهند غذا کله پایچه بچهٔ بز و چوجهٔ مرغ و عدس و بنوماش باسفاناخ پخته با برنج یا نان کنند و اگر رعاف با غلبهٔ خون باشد اول فصد سررو گیرند به‌عده تبریدات مذکوره یا تبرید عناب پنج دانه به عرق شاهتره پاو سیر مالیده شیرهٔ تخم کاهو شش ماشه نبات دو توله داخل کرده دهند و چون نوبت بغشی رسد ادویه قابظهٔ مقوی مثل طباشیر که با دم‌الاخوین مروارید هر یک ماشه در مربای سیب یک توله ورق طلا یک عدد آمیخته شربت حب‌الآس سه توله در عرق بارتنگ نه توله حل کرده دهند و غذا آش جو شربت نیلوفر و اگر رعلف با شقیقه نزلی باشد که اول جریان آب نیلگون به‌عده خون از بینی برآید فصد سررو نمایند به‌عده تبرید دهند و اگر رعاف مع صداع باشد شیرهٔ کاهو شش ماشه شیرهٔ کشنیز خشک چهار ماشه نبات یک نیم توله داخل کرده بدهند و آب کشنیز سبز و کافور بهم مبنی و به بینی اندازند و خون بگیرند و اگر رعاف بعد حبس از خوردن حریرهٔ خشخاش و بادام به‌سبب گرمی و حدت ماده باز جاری گردد و گاهی از ترشی نیز جاری می‌شود و بعد فصد سررو تبرید شیرهٔ **503** لعاب بهدانه و عرق شاهتره و شربت نیلوفر دهند و اگر رعاف بعد ضربه رسیدن دوام نماید در این تبرید عرق عنب‌الثعلب عرق گاوزبان عوض عرق ... حل کرده دهند و گل ملتانی آمله در آب ساگ سرخ سوده قرص بسته بر سر گذارند و آب

کشنیز سبز و شیر دختر کافور سوده آمیخته در بینی اندازند و بالای سر ... طلا کنند و گاهی عوض تبرید نقوع عناب پنج دانه سپستان نه دانه کشنیز خشک آمله گل نیلوفر هر واحد شش ماشه در آب تر کرده شیرهٔ کاهو شیرهٔ مغز تخم کدو ...له شربت نیلوفر دو توله داخل کرده می‌دهند و یا شاهتره کشنیز خشک هر واحد دو مثقال عناب هفت دانه شب در آب گرم تر کنند و صبح آب صاف گرفته و تخم خرفه هر یک مثقال در آب نقوع شیره برآورده به انصاف کرده دو توله شربت نیلوفر انداخته یک مثقال اسپغول پاشیده بنوشند و گویند کسی که به رعاف معتاد شود فصد سررو به تکرار کهربا یک ماشه سوده با شربت انحبار بخورد و به قول اهل هند گل پلاس یک توله جوشانیده یا خیسانیده قدری شیرینی داخل کرده حاوی .... چندی بنوشنددفع رعاف کند و نوشیدن رب انجبار پنج درم و یا پوست بیخ آن یک مثقال در رعاف مجرب سویدی است و گویند که شرب برادهٔ شاخ گاو .... فذ ان سوده و کذا عصاره آس و کذا خون ظبی کذا مغز اور زردی بیضهٔ نیم برشت آمیخته و کذا برادهٔ شاخ بقر وحشی هر واحد قاطع رعاف است و همچنین .... ضماداً و کهربا شرباً و تعلیقاً و طراشیث شرباً و نفوخاً مفید بالجمله بعد تبرید گل ارمنی یا نشاسته به سرکه سائیده بر سر ضماد نمایند و اگر آمله خشک تنها و یا با گل ...... بر تارک سر ضماد کنند نیز مفید بود و اگر حرارت زیاده بود کافور قدری افزایند و کافور در سرکه جوشانیده در بینی چکانند و آنچه معمول و مجرب است کافور ... در آب افشرده سرگین خر حل کرده در بینی چکانند که در حال رعاف را بند می‌کند و اگر قدری افیون اضافه کنند قوی تر گردد و همچنین پشم شتر سوخته .....یدن فی‌الفور حبس رعاف می‌نماید و نفوخ خاکستر خرمهره مجرب سرهندی است و کذا کاغذ سوخته بود ار سوخته در بینی دمیدن مفید و خانهٔ عنکبوت .... تر کرده به گرد آسیا آلوده در بینی نهند بعد از آنکه بینی را به گلاب و قدری سرکه شسته باشند و یا خانهٔ عنکبوت را به‌آب صمغ عربی تر کرده فتیله ساخته ....کزمازج هر یک نیم ماشه عدس گرد آسیا یر یک یک ماشه سائیده بر آن پاشیده در بینی گذارند و ضماد گج کهنه در آب سائیده و یا آهک در سرکه حل کرده .... بر پیشانی و کذا کافور بر ناصیه و یا فوخ و کذلک برگ کنار بر جبن و همچنین ضماد سر تا حاجبین به سرگین گاو تازه که هنوز گرم باشد مجرب و اقوی از آن ضماد به‌آب زبل خر و گلاب است و کهائی خرد در آبی سائیده و کذا آرد ماش هندی در آ خمیر کرده بر سر ضماد کردن و کذا پوست درخت گولر و برگ ....لی سائیده و یا آب کیله سعوط نمودن و کذا ضماد برگ نیب یا اجواین خراسانی و یا یرگ چولائی سائیده و یا شورهٔ قلمی و سرکه سائیده و کذا پوست درخت گولر ....مکیه کرده بر یافوخ بستن و کذا سعوط به‌آب دوب سبز سائیده و کذا نوشیدن صندل سرخ سوده قدری کافور حل کرده و کذا ضماد گل ملتانی بندول .... بر پیشانی و صدغین و تارک سر و کذا کالی تالاب از مجربات اهل هند است و ایضاً آرد جو به‌آب خرفه یا آب ساده و کذلک اسپغول ناکوفته به سرکه سرشته بر پارچهٔ

نیلی .... طلا کردن نافع و سعوط کافور یک حبه در یک درم آب کشنیز سبز حل کرده مجرب و کذا گلنار و مهاور و کافور در بینی چکانیدن و اگر سریش را در سرکه پخته بر تارک سر .... هنگام ضعف از کثرت رعاف معمول‌است و بعضی گل ملتانی برابر سریش میگیرند و سائیده نیم‌گرم بر پیشانی و بینی ضماد نمایند و چون سریش کمان‌گران گذارند ....گویل که قریب یک انگشت عریض باشند طلا نموده یکی از آن از سر بینی تا مؤخر سر بچسبانند و دیگری از یک بناگوش تا بناگوش دیگر کشند و هر گاه خون بند شود ..... دو سه قطره روغن گاو خام در بینی چکانند و چون از معاودت خون خاطر جمع شود پارچهای مذکور را به‌آب تر کرده فرود آرند در رعاف شدیدالمعمول استاد ...و اگر فتیله را به سفیدی بیضهٔ مرغ آغشته و کافور سوده بر آن پاشیده در منخر سهائل‌الد میگذارند و گل ملتانی به‌آب سائیده بر سر و جبهه و گردن طلا نمایند....شود دیگر اعاده طلا کنند به تکرار عمل رعاف بند شود و مجرب است و چون مسکه بی‌نمک را به‌آب خرفه مکرر شسته و کافور بدان آمیخته سعوط نمایند و برگ کنار و .... برگ به برگ بکن هر چه از اینها بهم نرسد نرم سوده بر پیشانی ضماد نمایند فوراً رعاف بند شود و یا مازو و کشنیز گرد آسیا کندر صبر و دم‌الاخوین شب یمانی سائیده فتیله از کاغذ یا پارچه ساخته در آب سرگین خر یا در سفیدی بیضه تر کرده به ادویه مذکوره آلوده در بینی نهند خواه این ادویه مسحوقه را .... می دمند و اگر فتیله به سیاهی تر کرده در مازوی سبز خام شب یمانی گلنار حببین نشاسته صمغ عربی مساوی نرم سوده آلوده در بینی گذارند و یا این ادویه به انبوبه **504** در بینی دمند نیز مفید بود و یا نشاسته گل ملتانی گیرد صندل هر یک یک ماشه افیون نیم ماشه کوفته بیخته مسعوط نمایند و از آمله خشک به‌آب سوده مکیه ساخته بر یافوخ نهند و یا آب پودینه یا کافور در بینی چکانند و قرطاس سوخته یک جزو قلقطار نیم جزو باریک سائیده در بینی دمند و یا کندر صبر گلنار نوره زنده قلقطار غبار آسیا حببین خاکستر کاغذ مازو مثل سرمه سوده در بینی دمند و فتیله بدان آلوده در بینی داخل کنند و اگر حضض کاغذ سوخته ماز و دم‌الاخوین سوده نفوخ کنند ویا به فتیله آلوده در بینی نهند مجرب حکیم عابد است و یا به قول صاحب شفاءالاسقام آهک سفید زنده در بینی دمند مرةً بعد اخری و بعد از آن فتیله به سپیدی بیضه تر کرده در آهک آلوده در بینی در آرند و به قول مسیحی سنگ اسیا گرم کرده سزکه بر آن پاشیده بخار او گرفتن قطع رعاف نماید و گویند که آویختن سنگ یشب بر سر بالخاصیت مفید رعاف است و گویند که اگر شاهتره تازه را بسایند و آب او بنوشند و چهره و پیشانی و مقدم سر را طلا نمایند یا شاهتره خشک را به‌آب سائیده بنوشند برای رعاف حادث از حمیات و غیره مجرب است و اگر از زاج سوخته دم‌الاخوین گلنار سفیداب قلعی قشار کندر چرم سوخته گرد آسیا شاخ گوزن سوخته و اگر .... نباشد شاخ بز سوخته گل قیمولیا گل شاموش گل مغره براده آبنوس اقاقیا بیخ انجبار صمغ عربی کهربای شمعی سریش بسد سوخته

نشاسته کوفته بیخته قندی در انبونه کرده در بینی دمند و قدری به‌آب بارتنگ و آب خرفه سرشته بر پیشانی طلا سازند و فتیله از نسج عنکبوت ساخته به‌آب سرگین خر تازه تر کرده به ادویه آغشته در بینی نهند جهت حبس رعاف مجرب است و مخترع والد حکیم علوی‌خان و گلنار چهار درم کندر دو درم مثل غبار سوده در بینی ذرور کردن و باقی در آب آس سبز سرشته ضماد نمودن مجرب سویدی است و تعلیق رساذ است نیم مثقال بر صاحب رعاف نیز مجرب اوست و گویند که تعلیق عقیق که رنگ او مثل ماءاللحم باشد و کذا حجر عاجی و کذا یاقوت و کذا سنگی که در قانصهٔ حباری برآید نیز نافع و قلقطار نفوخاً و نشوقاً و طلاءً ..... و سرگین اسپ محرق به سرکه قطوراً و ضماداً و بفتیله آلوده در بینی نهادن و خضاب هر دو دست به سریش و کذا جنطیانای رومی ده درم حنا بست ورم ..... تا معصمین سه شب متوالی و هر روز به‌آب شستن مفید است و در خواص آمده که کعک باکبعض به خون صاحب رعاف بر پیشانی او نوشتن قاطع رعاف است و بدانند که سوای این تعابیر دلک قدمین و نهادن آن در آب سرد و بستن هر دو باز و وثدیین و بن ران و خصیتین به عصابه محکم نیز فائده می‌کند و کذا.... و بنصر محاذی منخر سائل نافع و گویند که خصیتین مرعوف در سرکه نهادن همان وقت خون بند نماید و بهر تسکین حدت خون و تغلیظ آن آب سرد برف .... و اطراف ریختن و نوشیدن و در دهن گرفتن و در بینی کشیدن و یا برف بر سر نهادن و بر پیشانی بستن و یا صندل و کافور و گلاب بر پیشانی و جگر طلا کردن و یا خرفه به گلاب و قدری سرکه تر کرده بعد حلق راس بر سر نهادن و شربت کادی و عناب و ریباس و رب به یا شربت سیب و گلاب یا رائب ترش با شربت خشخاش نوشیدن و عدس مقشر و برنج پخته به‌آب لیمو خوردن نافع بود و در صورتیکه از استعمال حالبات بند نگردد و خوف سقوط فوت نباشد فصد سررو باریک کشایند از جانی محاذی منخر که از آن خون بر می‌آید و خون اندک‌اندک به تفاریق برآرند و محجمه بلاشرط بر ساقین و فنخذین کشند و بر دوش و شکم نهند و امر بمص شدید نمایند و گویند که وضع محجمهٔ ناری زیر پستان جانب رعاف فی‌الحال قطع کند بالجمله در ابتدا تسکین و تبرید و تکثیف و در انتها وقت ضعف حبس باید کرد و پیش از ضعف اماله از زلو و یا حجامت و اگر امتلای خون و ذرور عروق باشد فصد سررو ضرورست و الا نه و استعمال مبردات و تقلیل غذا مناسب و در مشائخ بهر اماله حجامت قفا به جای فصد باشد و جالینوس گوید رعافی که با تپ باشد فصد او را زائل کند و بقول رازی نها ....اطراف در آب گرم قاطع رعاف است و فصد رگ کتفی از خلف‌انفع از فصد مرفق است و گویند که در رعافی که از سعوط دوای حاد بهم رسد آشامیدن این تبرید حابس رعاف زهرمهرهٔ خطائی جواهر مهره خاکستر تیواج هریک یک ماشه در شربت یاقوت یک لوله آمیخته لیسیده بالایش شربت حیب و انجبار هر یک دو توله در عرق بیدمشک و عرق ابریشم هر یک هفت توله حل کرده و ضماد پیشانی به طحلب در شیر بز سوده و سعوط آب

برگ بید ساده و آب پشم ضفادع .... زن مساوی و ضماد همه سر بعد تراشیدن موی سر به دال مونگ مقشر در شیر بز سائیده و گل گرئل و سدا گلاب و یاسمین سفید هر یک دو توله و روغن گل یک .... و بعد ساعتی ضماد دور کرده زیختن آب یخ بر تارک سر و گردن به فاصله دو سه وجب تا یک گهری و نهادن پارۀ برف در سوراخ بینی و غذا خشکه با بالائی .... در یک روز قطع می‌کند و اگر رعاف از استنشاق گرد گج و غیره عارض شود و بعد فصد سررو و گرفتن خون به دفعات پارۀ برف در بینی گذارند و اندکی بر پیشانی و تارک **505** ... و بعد برآوردن آن از بینی روغن کدو و خشخاش و بادام و شیر زنان و با خر مساوی در بینی چکانند و یا به مسکۀ گاو همه سر و کف و دست و پای و خصیه چرب ... ضماد از پشم غوک و برگ بید ساده و کشنیز و داودی و گل گرهل و صندل سفید و گل ارمنی هر یک نه ماشه بر پیشانی و صدغین و یا فوخ نهند و یا آب .... به شوره پرورده بر سر ریزند و از حرکات عنیفه و هوای حار بپرهیزند و غذا دوغ گاو و یا برنج یا بالائی ماست دهند و اگر از بوئیدن مشک و جند افتد شیر زن و خر ...ن مغز تخم پزدبه و کاهو برابر در بینی چکانند و شربت آلو و نیلوفر هر یک دو توله در عرق بید ساده و کاسنی و نیلوفر هر یک پنج توله حل کرده بنوشانند و غذا آش جو به شربت نیلوفر دهند و ماءالقرع یا ماءالجبن از شیر خر به شربت نیلوفر نوشانند و اضمدۀ قابضه مبرده استعمال کنند و سلطان محمد مراد در مجربات خود از ابن بیطار نقل کرده که شاخ نفر ..... اگر رعاف از طرف راست باشد و شاخ چپ از چپ باشد در آب سائیده مرعوف بخورد مجرب است و اگر غبار برنج که هنگام کوفتن و سفید کردن او بهمرسد .... سعوط نمایند رعاف قطع کند و مغز خروس خام در رعاف سقطی و ضربی به تجربه رسیده و صاحب جوامع‌الادویه کوید که خون کبوتر ضماداً و قطوراً رعاف حادث ....جاب دماغ قطع کند و نفوخ خاکستر موی مطلق نفع به آن می نماید و جمله انافخ لطوخافی الانف قوی‌العمل است و گویند که رعاف گاهی از گرمی و خشکی ... و این علاج‌ها مفید نیاید روغن بادام و روغن کدو سرد کرده در بینی چکانند و بر سر بمالند که مفید افتد و مکرر چکانند و اگر قدری کافور در این روغنها حل کرده چکانند به غایت نافع بود و زود برطرف شود و ایضاً برای تسکین حرارت و سوزش بینی که منجر به رعاف شود شیرۀ مغز تخم کدو شیرۀ مغز تخم تربوز لعاب کتیرا لعاب بهدانه با هم آمیخته قدری سنگ جراحت سوده داخل کرده دربینی کشند که خون بند می‌کند و مجرب است و شیخ می‌فرماید که رعاف بحرانی و مانند آن و آنکه از نفس خود .... شود سبیل علاج او آن است که تا سقوط قوت محسوس نگردد به‌آب حبس او نکنند و بس است که نوبت به خروج چهار رطل خون می‌رسد و در این حالت واجب است که هنگام شدت افراط رعاف به حبس او پردازند و اما غیر آن را علاج به ادویه حابس رعاف نمایند و در رعاف که به سبب استعداد بدن و صفراویت او افتد دوام استفراغ .... از آن قبل از حدوث او و تعدیل خون آن به اغذیه و اشربه مطفیه

واجب است و فصد بهترین علاج است که بدان حبس رعاف نمایند چون باریک بگشایند .... جانب مقابل مشارک و خصوصاً هر گاه غشی واقع شود و گیلانی گوید که علاج رعاف بحرانی به حبس جائز است چون به حد سقوط قوت رسد و در آن هنگام بگیرند صبر و مندر هر دو جزو در آن فتیله مبلول به سرکه آلوده در بینی نهند و یا دقاق کندر و دم‌الاخوین و انزروت و صبر و مر مساوی کوفته بیخته فتیلهٔ .... کتان به سرکه تر کرده بدو آلوده اندر بینی گذارند و شب یمانی و نشاسته مثل سرمه سائیده در بینی دمیدن نافع است توضیح ادویه حابس رعاف و خون یا .... اند و با مبرد مغلظ مجمد و یا مغریه لزجه و یا حادهٔ کاویه و یا ذوالخاصیت و یا جامع دو یا سه امر مذکور و هر واحد از اینها به حسب سبب موجب استعمال نمایند اما ....ضات مثل عصارهٔ لحیه‌التیش و اقاقیا و گلنار و گل سرخ و عدس و مازو و کزمارج و حضض و عصارات برگ آس و عوسج و برگ امرود و برگ به و عصی الراعی است .... مبردات مغلظه بعضی از آن مبردات بالفعل‌اند یخ و برف و آب شدیدالبرد و بعضی مبردات بالقوه‌اند مثل افیون و کافور و بزرالبنج و تخم کاهو و عصارهٔ برگ او و برگ بید و آب شگوفهٔ خرما و قاقلی و عصارهٔ بارتنگ همه غیر مطبوخ و اما مغریات مثل غبار آسیا و دقاق کندر و صمغ عربی و سریش و .... ارمنی و گل مختوم و دم‌الاخوین و اما کاویات مثل انواع زاجات و قلقطار و زنگار و غیره ادویه خورنده گوشت و سوزاننده و خشک کنندهٔ عضو و لیکن واجب است که اینها را به احتیاط استعمال نمایند چه بس است که خشک ریشه پیدا می‌کنند و بعد سقوط او از اول زیاده باعث شر و فساد می‌گردند و اما ادویات .... خاصیت مثل سرگین خر و آب بادروج و آب پودینه و خانهٔ عنکبوت است و بدانند که اقسام ادویه مذکوره یا به طریق سعوط و یا نشوق و یا فتیله و یا نفوخ ضماد و طلا و یا شموم و یا حشو استعمال می‌نمایند اما سعوطات پس بگیرند آب شکوفهٔ خرما و اقاقیا هر واحد نیم اوقیه کافور یک حبه مدام در بینی چکانند و یا عصارهٔ بلح ... شگوفهٔ خرما مع عصارهٔ لحیه‌التیس و کافور به عمل آرند و ایضاً آب بلح مع عصارهٔ گندنا و یا آب مالح مر قطور نمایند و آب کشنیز بمرات و یا عصارهٔ قاقلی غیر مطبوخ .... آب خیار مر به کافور و یا عصارهٔ بادروج به کافور و یا آب بارتنگ به گل مختوم و کافور که مجرب سرهندی است و یا عصارهٔ عصی الراعی به آن هر دو و آنچه درین باب بالغ‌النفع است آب سرگین خر تازه است و اگر خروج خون به کثرت محسوس شود و احتیاج داغ بینند زنگار محلول در سرکه اندک اندک ...ور نمایند و ایضاً استعمال سعوط گلنار باریک سوده به‌آب بارتنگ به جهت قبض و تبرید و ایضاً آبی که در آن افیون گداخته باشند بنابر تجمید نافع و حضض سوخته **506** در آب بادروج یا آب برف مع آب کراث مفید و کذا سعوط اخثای بقر محرق به سرکه مخلوط و یا خون صداه و یا کافور دو حبه به‌آب آس تازه و یا مداد به سرکه حل کرده و یا عصارهٔ مامیران و یا آب گندنا به سرکه و کندر و یا اثمد به عصارهٔ بلح حل کرده و یا عصارهٔ صداب به سرکه و یا عصارهٔ برگ

انجیر و یا قلقطار بع عصارۀ کراث و یا حب‌البان و یا صدف مع لحم او کوفته در سرکه حل کرده و یا آب ثمر یا برگ مغیلان و کذا آب کاهو به کافور و کذا عصارۀ برنجاسف به سرکه و کافور و یا آب پوست طلع به روغن گل و یا پوست بیضۀ سوخته به‌آب کشنیز سبز و یا آب برگ طرخون و یا آب شجرۀ آبی مالک یا حلزون بری به سرکه سائیده و یا آب هوفاریقون هر واحد قاطع رعاف است و بلیله گل معصفر انار خام برابر سوده به‌آب سعوط کردن منقول از اهل هندو معمول والد مرحوم است و مؤلف گاهی در این بعض ادویه دیگر مثل گل ارمنی و صمغ عربی و کافور حل کرده به عمل آورده و سریع‌الاثر یافته و یا کندر افیون کافور هر یک یک حبه به‌آب سائیده در بینی چکانند و یا کاغذ سوخته پوست تخم مرغ سوخته اقاقیا مازو سوخته در سرکه سرد کرده پوست انار ترش کندر مر صدف سوخته شادنج مغسول هر یک یک جزو کافور ربع جزو کوفته بیخته به‌آب بادروج در بینی چکانند و اگر کافور چهتر ذانگ افیون کندر مر صدف سوخته شادنج هر یک سه درم قرطاس سوخته زاج سوخته شب یمانی بریان مازو در سرکه سوخته عصارۀ لحیۀ التیس گلنار دم‌الاخوین هر یک چهار درم بکوبند و بپزندو به عصارۀ لسان‌الحمل بسرشند و خشک کنند و سه بار چنین کنند پس قرص‌ها ساخته نگاهدارند و به وقت حاجت چیزی مناسب سائیده در بینی چکانند خون آمدن از بینی باز دارد و اگر قرطاس مصری سوخته پنج مثقال مازو سبز سوخته در سرکه سرد کرده ده مثقال کشنیز سوخته هشت مثقال کوفته بیخته در آب بارتنگ آمیخته سعوط سازند رعاف قوی را قطع کند و اما نشوقات پش استنشاق آب سرد ممزوج به سرکه نافع است و اگر در آب آملۀ سبز و آب کشنیز سبز صمغ عربی و افیون قدری آمیخته استنشاق نمایند رعاف که از انفتاح دهن رگ بینی باشد مفید بود و کذاا عصارۀ سراج‌القطرب و کذا پشک شتر سوده و کذا زاج و کذا غبارالرحی و کذا کهربا هر واحد نافع است و انا فتائل بگیرند فتیله و در سیاهی و ادوات آلوده زاج سوده بر آن پاشیده و یا فتیله به سفیده تخم‌مرغ آلوده قدری کافور سوده بر آن پاشیده در بینی نهند و ایضاً از عصارۀ برگ قریص و پشم خرگوش و سرگین خر خشک یا تر و عصارۀ گندنا و کندر فتیله سازند و آنچه مجرب است فتیله رسوت سوخته و آب بادروج است و ایضاً فتیله از غبار آسیا و دقاق کندر و یبر به سرکه و سفیدی بیضه مجرب شیخ‌الرئیس است و همچنین فتیله از زاج و کاغذ سوخته و قشار کندر و به‌آب بادروج و کذلک عصارۀ به گلاب تر کرده در قلقطار و صبر آلوده و یا عصارۀ در آب گندنا تر کرده نعناع خشک سوده پاشیده و یا عصارۀ اسفنج و زفت گداخته در سرکه تر کرده و یا عصارۀ از نسج عنکبوت و قلقطار و زاج و اندکی زنگار بکار برند و بدون زنگار مجرب سرهندی است و به قول صاحب کامل هر سه اجزای اول مساوی باریک کوفته در سرکه سرشته بر فتیلۀ کتان طلا کرده در بینی نهند و یا فتیلۀ پشم خرگوش در کندر و سرکه به سفیدی بیضه سرشته باشند آلوده و ایضاً عصارۀ زاج سوخته دو جزو افیون یک جزو در سرکه آمیخته و یا عصارۀ

پوست بیضه سوخته در سیاهی مازو مخلوط کرده و عصارهٔ نورهٔ مغسول به سفیدی بیضه مجرب است و یا پهئکری گلنار مازو صمغ عربی افیون سوده عصارهٔ کاغذ به سیاهی آلوده دوا بر آن پاشیده در بینی گذارند و یا عصارهٔ از نسج عنکبوت و قلقطار محرق با سرکه سرشته ساخته در بینی گذارند و یا به قول قرشی افیون ربع درم غبار آسیا گلنار مازو هر واحد نیم درم سوده به‌آب سرگین خر سرشته به خانه عنکبوت آغشته در بینی پر کنند و گلاب و کافور بر پیشانی لطوخ نمایند و یا اقاقیا و تراب کندر و قلقطار و زبل حمار تر یا خشک پشم خرگوش به‌آب کندنا یا به‌آب بادروج یا به‌آب خرفه فتیله ساخته در بینی نهندو با فتیله از گرد آسیا و کندرو دم‌الاخوین و شب یمانی آلوده به عمل آرند و ایضاً قرطاس سوخته پوست بیضه سوخته شاخ گوزن سوخته اقاقیا پوست انار ترش شب یمانی مساوی باریک سوده در آب برف آمیزند و فتیلهٔ خر کتان بدان آلوده در بینی ... که مجرب گیلانی است و کذا غری‌السمک سوخته و مثل او کافور سوده به سرکه آمیزند و فتیله به همان آلوده در بینی نهند که فی‌الفور قطع رعاف کند و یا به قول مسیحی فتیلهٔ خرقهٔ کتان در سیاهی آلوده به مازو محرق مطفی به سرکه و شب یمانی و کاتفور آغشته در بینی نهند و اگر مازو شب یمانی گلنار نشاسته صمغ عربی سوده بر فتیله کاغذ که به مداد تر کرده باشند پاشیده در بینی بدارند نیز مجرب است و یا قلقطار اقاقیا موی خرگوش خاک کندر سرگین خر همه به‌آب گندنا بسرشند و فتیله **507** ... نهند و یا مازو سوخته در سرکه سرد کرده دو ماشه زاج سیاه چهار ماشه شب یمانی شش ماشه کافور یک دانگ کوفته بیخته فتیله کتان به عصارهٔ سرگین خر آلوده و در این دوا گردانیده ... نهند و یا فتیله به سرکه آغشته و به زیره آلوده و یا به قلقطار آمیخته در بینی نهند و کذا فتیله برگ بیخ سوده و کذا فتیله صدف مع لحم او کوفته و کذا .... به‌آب کشنیز سبز سرشته به فتیله آلوده و کذا فتیله از کلخ ساخته در بینی گذاشتن نافع است و اما نفوخات حضض تنها سوخته پارچه کتان بسته بسوزند و خاکستر او سوده در بینی دمند و ایضاً غوک سوخته در بینی افشانند و همچنین غبار آسیا یا غبار گل خزف سفید یا نورهٔ مطفی .... قشار کندر و کاغذ سوخته و شاخ بز سوخته و زاج مساوی در بینی دمند و کذلک پوست ثمر و لپ مجفف مسحوق مجرب و بگیرند تگرگ و در کوزه کرده تجدید .... نمایند و اگر به آن گل کلال باشد جید تر بود و سر آن ببندند حتی که در سایه خشک کنند و به وقت حاجت مثل غبار سائیده در بینی نفوخ نمایند فی‌الفور رعاف بند گردد و یا پوست بیضه سوخته به عمل آرند که مجرب است و بعضی گفته‌اند بیضه درست را بسوزند تا سفیدی آن سیاه گردد و باریک سائیده .... در بینی دمند و ایضاً چرایته و گل نسرین و تخم گل و قرنفل هر واحد درم مر مازو هر واحد نیم درم اندکی مشک و کافور در بینی ایام متوالی بدمند .... قرن اصل و قشر بیضه و بسد و کهربا همه سوخته مساوی نرم سوده و کاغذ سوخته و ودع محرق سوده نافع و نفوخ پر طاوس سوخته سوده عجیب‌الاثات است .... رعاف و یا دارمانی

سرخ را با خون رعاف آغشته و سوخته خاکستر آن را در بینی دمند یا کهربا سوده و یا بسد مروارید سائیده نفوخ نمایند و کذا کندر سوده .... خر خشک سوده نفوخ کردن مجرب است و نفوخ شب یمانی و نشاسته مساوی مثل سرمه سائیده نیز مفید و نفوخ اخثای بقر محرق مسکن رعاف .... و سرمه قاطع رعافی است که از حجاب دماغ عارض شود و اقوی از این زبل حمار محرق است و نفوخ قشار کندر قرطاس مصری سوخته زاج سوخته دم‌الاخوین غبار آسیا جمله مثل کحل سائیده مجرب حکیم عابد است و کذا دم‌الاخوین گل ارمنی صمغ عربی کوفته بیخته در بینی دمیدن مجرب است و نفوخ خاکستر انبوبهٔ ووو مغسول مجفف به غایت مجرب و همچنین خون خروس خشک کرده در بینی دمیدن مجرب و یا کاغذ سوخته پوست بیضه مرغ سوخته مازو سوخته .... سرد کرده پوست انار ولایتی صدف سوخته شادنج عدسی مغسول خرمهره سوخته هر یک سه ماشه کافور یک نیم ماشه نفوخ کنند و یا دارائی سبز کهنه سوخته .... تپر سوخته شاخ گوزن سوخته دم‌الاخوین غبار آسیا هر یک سه ماشه بکار برند و ایضاً نفوخ شب یمانی و سرمه و کذلک نفوخ شقایق و اگر گل مختوم .... عصارهٔ لحیه‌التیس کافور در بینی دمند و یا کهربا گل سرخ گلنار مازو برابر نفوخ نمایند و کذا خاکستر قرطاس و عفص محرق مطفی به سرکه و دم‌الاخوین و نوره سوده قدری در بینی دمند به‌عده فتیله در سفیدی بیضه تر کرده در دوای مذکوره آلوده در بینی نهند و یا کاغذ سوخته ودع سوخته مکد یک جزو قلقطار نیم جزو .... سوده در بینی دمند و یا زاج مصری و کندر و مازو سوخته در سرکه سرد کرده و قلقطار سوخته مساوی باریک سوده نفوخ کنند یافتیله پارچه کتان که در .... و سرکه تر کرده باشند بدان آلوده در بینی نهند و اگر گلنار مازو افیون گرد آسیا کافور دم‌الاخوین کهربا همه ادویه مساوی نرم سوده اول بینی را به گلاب ... و قدری از آن به انبونه در بینی دمند در حبس رعاف از مجربات حکیم علوی خان است و ایضاً قشار کندر نشاسته دم‌الاخوین صمغ عربی مقنالنیس ..... گل مغره گل شاموس کافور نشارهٔ آبنوس حضض شاخ بز محرق اویم محرق گرد آسیا باریک سائیده به دستور استعمال نمودن از مجربات حکیم ..... والد حکیم ممدوح است و حضض مکی گل ارمنی کدو سوخته پارچهٔ سوخته کاغذ سوخته آمله خشک افیون صمغ عربی کتیرا کهربای سوخته طباشیر کوفته بیخته نفوخ کردن از مجربات فقیر است و یا قلقطار نیم جزو قرطاس سوخته صدف سوخته هر یک یک جزو بسیار باریک ساخته در بینی دمند و اگر شب یمانی قلقطار سوخته قلقدیس زاج شاخ گاو کوهی سوخته ودع سوخته مغسول مازو سبز سوخته مطقی در سرکه کافور کاغذ سوخته باریک ساخته ...دمند رعاف شدید را بند کند و جالینوس گوید که سرمه یک جزو شب یمانی مازو گل ارمنی مکد نیم جزو کهربا ربع جزو مثل غبار بسایند پس به‌آب ..... و آب آس مکد یک جزو و آب کشنیز نیم جزو چندانکه مضاعف ادویه باشد صلایه کنند تا غلیظ گردد و شیاف ساخته خشک کنند و وقت حاجت ... به طریق نفوخ استعمال نمایند و

طلای کل بدن به گل در آب سرد سرشته خیلی نافع است و گویند که نفوخ برگ سداب یابس و یا تخم آن سوده و کذا پان هشت برگ خشک انجزه سوده و کذا خون خشک کبوتر و کذا برگ خشک کدو و کذا گل آن و کذا گلنار و کذا فوه ابصنع و کذا بردی سوخته و کذا مازو مثل غبار سائیدهو کذا مازو محرق و بلوط محرق مطفی به سرکه و کذا راتینج سوده و کذا اسفنج محرق و کذا بقم سوده و کذا کشنیز خشک بریان سوده و کذا پوست بیضه و کهربا و ودغ سوده و کذا کبد ماغر سوخته و کذا زیرهٔ کرمانی سوده نیز هر واحد قاطع رعاف است و نفوخ حجر احمر رومی سوده مجرب سویدی است و این قرص نیز مجرب است قرطاس محرق مازو اقاقیا دم‌الاخوین زاج شب یمانی مساوی باریک سائیده به‌آب آس سبز قرص سازند و خشک کرده باریک سوده نفوخ نمایند و بدانند که هر گاه نفوخ استعمال نمایند ساعتی بینی بکیرند و آنچه به سوی دهن نازل شود و از خون تبزق نمایند و باید که نفوخ به انبونه نمایند و اما ضمادات و اطلیه بگیرند آب برگ بید و برگ انگور و برگ آس و گلاب همه را سرد کرده خرقهٔ کتان تر نموده بر پیشانی گذارند و کذلک جمیع ادویه بارد قابض مخدر معروف بگیرند و در عصارات بارد و قابض مثل عصارهٔ اطداف بید و عوسج و شاخ انگور و برگ امرود و بهی و عصی الراعی حل کرده ضماد و طلا نمایند و ضماد و برگ حارف و کرم و کمژی و سفرجل و گل سرخ تازه به سرکه کهنه و اندک آرد جو سرشته و کذا طلای راس و جبهه به گل ارمنی و اقاقیا و آرد عدس و گلنار و صندل و کافور و قدری افیون مجرب حکیم عابد سرهندی است و یا گل ملتانی مغز تخم کدو کشنیز آملهٔ خشک بر پیشانی ضماد نمایند و اگر رعاف شدید نماید عصاره لحیه‌التیس گل ارمنی آرد عدس گل سرخ آرد جو صندلین گلنار فارسی یرگ کرم یرگ بید برگ خشخاش زاج مصری قلقطار محرق مساوی کوفته بیخته با سرکهٔ تند سرشته بر جبهه و یا فوخ ضماد نمایند و یا به قول مسیحی و جرجانی آرد جو خطمی گل ارمنی اقاقیا عصارهٔ لحیه‌التیس گلنار صندل و اندکی کافور و افیون به سرکه سرشته بر سر و پیشانی طلا نمایند و طلای جبهه به جبسین محرق منخول در سفیدی بیضه سرشته مصطکی کندر بر آن پاشیده و یا جبسین و عدس و گل ارمنی نافع است و .... هر انفحه در آب سرشته بر منخرین گذارند یا در داخل آن لطوخ نمایند رعاف را قطع نماید و یا به قول صاحب کامل اول آب شدیدالبرد بر سر ریزند بعد از آن مازوی سبز پوست انار گل سرخ مکد یک جزو عدس مقشر دو جزو حضض برابر همه را سائیده در آب آس و گلاب سرشته بر جبهه و یا فوخ ضماد کنند و اگر خرقه کتان ب..... که به برف سرد کرده باشند تر کرده بر تارک نهند قوی تر خواهد بود و یا لوبیا سائیده مطبوخ به سرکه ضماد نمایند و یا گل ارمنی عصارهٔ لحیه‌التیس آرد عدس آرد جو گلنار مکد یک جزو کافور افیون مکد ربع جزو باریک سائیده به سرکه سرشته ضماد سازند و گویند که سرگین کبوتر یا خر سوخته به سرکه بر حوالی بینی طلا کردن بی‌عدیل است و یا آرد عدس آرد لوبیا

صندل خطمی آهک کشته و قدری کافور در آب آس تر و سرکه سرشته بر سر طلا نمایند و اگر آرد جو گیر و گل ملتانی آمله هر یک سه .... نشاسته صندل سرخ گچ کهنه گل اجاع هر یک نیم توله کافور افیون هر یک یک ماشه با سرکه و گلاب یا آب بکن یا آب کشنیز سبز بر پیشانی و تارک سر طلا نمایند از مجربات عم حکیم شریف خان صاحب است و کذلک نشاسته صندل سخ گل ملتانی به سرکه و گلاب سائیده بر پیشانی طلا کردن و ایضاً عدس مقشر صندل سفید خطمی مامیثا گچ و اندک کافور به‌آب مورد بر یافوخ و پیشانی طلا نمایند که مجرب است و یا صندل سرخ تخم کاهو آب کشنیز آب خیار آب خرفه کافور شاهتره گیر و مساوی گرفته طلا نمایند و آرد جو گلنار اقاقیا عصارهٔ لحیه‌التیس افیون صندل سفید از هر یک سه درم کافور دانگی به گلاب سائیده بر پیشانی ضماد نمایند که برای رعاف قوی‌تر و مجرب است و یا اقاقیا نشاسته گل ارمنی گلنار مساوی کوفته بیخته به‌آب مورد یا آب برگ تاک یا آب برگ بارتنگ سرشته طلا نمایند و ایضاً ضماد برگ آس سائیده وکذا گلنار به‌آب بارتنگ و کذا صدف مع لحم او کوفته و کذا غبار آسیا و کذا استخوان سوخته به سرکه و کذا زبل حماروحشی به زردی بیضه و کذا افیون به گلاب حل کرده هر واحد نافع است و کذا آمله در سیر بز سوده و قوی‌تر از این این است که آمله گل سر شود و دخ..... آهن گران آرد نخود بریان هر یک هفت ماشه در آب گل سدا گلاب سائیده ضماد نمایند و اما شموطات سرگین خر تازه شمیدن نافع است و کذا گلاب .... کافور و سرکه و صندل بوئیدن و کذا شم ارائح منتن و کذا شم کافور تنها و کذا شعر جدی بخوراً نافع و اما حشایا پس به ریشه نی و بسر جاروب و به پنبه .... و یا سائر پنبه گه از نبات بر می‌آید بینی را پر نمایند تعلیم به قول شیخ در رعاف صعب کائن از غلیان حرارت شدید باشد یا انفجار شرائین لابد است از فصد ..... بارک مقبل منخر سائل و از حجامت موخر سر به شرط خفیف و بر پستان مقابل تعلیق بلا شرط و گاهی به اخراج خون از فصد قیفال یا از رگ کتفی چندان جار... که غشی کند و چون مؤدی تعتبی گردد فی الفور ساکن شود و این در رعاف شدید وافر بکار برند بلکه واجب است که فی‌الفور مبادرت کنند چون **509** .... و حفر احساس نمایند قبل از آنکه قوت سائل شود و اگر به حفر شدید یعنی به قوت و دفع شدید نباشد و لیکن به قطرات و یا به نوائب باشد در این صورت .... است که اخراج خون از فصد اندک اندک بمرات متوالی نمایند و هر گاه فصد به مبلغ کفایت رسد لازم است که به تغلیظ خون متوجه شوند بدانچه مبرد او باشد و آنچه مغلظ او بود و اگر چه مبرد نباشد مثل عناب و حجامت بر مقاومت دم غالب قدرت ندارد بلکه واجب است که اول به اخراح از فصد او را بکاهند بعد از آن استعمال نمایند و نهادن محاجم بی شرط بر کبد اگر رعاف از طرف راست آید و بر طحال اگر از یسار باشد و بر هر دو اگر از جانبین بود از اجل معالجات است و ایضاً واجب است که اطراف ببندند حتی که خصیتین و قدمین از ساق و بستن هر دو بینی به غایت نافع و لازم است که نطول

بسیار به‌آب سرد کنند ...است که احتیاج به نشانسیدن انسان در آب بارد به برف افتد حتی که اعضای او به سبزی گرایند اگر مانعی مثل هزال و شیخوخت و ضعف قوت .... و اکثر بر سر او آهک کشته صرف یا آهک محلول به سرکه غلاف می نمایندو بر سر او میاه مبرد به برف می ریزند حتی که خدر آرد لیکن گاهی ریختن آب شدید البرد خون را در اغشیه دماغ منجمد و منعقد می‌گرداند پس افراط او نشاید و بیشتر ضرورت به فتائل قویه زنگاریه افتد و به‌آب بادروج مع کافود و به مومیائی خالص..... درم سعوط کنند و کمتر از این نیست که آب به برف سرد کرده در دهن گیرند و بدانند که اکثر انسان در رعاف زنده می‌ماند تا آنکه زیاده از بست رطل تا بست .... رطل خون از آن خارج می‌شود پس می‌میرد و بیشتر غشی که از آن واقع می‌شود سبب قطع رعاف می‌گردد و اما اغذیه مرعوف عدسیه به سماق با .... به حصرم و مانند آن است مثل رمانیه و تفاحیه و حصرمیه و سماقیه و رجلیه و کاهو به سرکه و غیره مزورات بارد بالطبع و بالفعل بر برف سرد کرده و پنیر تازه اغذیۀ موافقه مناسبه برای مرعوفین است و لباب نیز محمود است و کذلک شیرهای جوشیده تا آنکه غلیظ گردد و بیضه جوشانیده برای آنکه مستعد به رعاف .... صفراویت خون باشد مفید و ترشی‌ها بیشتر به صاحبان رعاف مفرت می‌کنند به سبب آنکه در آنها تقطیع و تلطیف است پس بقول صاحب شفاءالاقسام ....ین استعمال نمایند و آنچه در آن قیض مع حموضت باشد اختیار کنند و سرد کرده به عمل آرند و رشته بنابر این لزوجت و نغربۀ او و اسفاناخ و ملوخیا به جهت ..... نافع و رعاف که بر سبیل بحران باشد اگر افراط کند شوربای چوجۀ مرغ دهند و در ابتدا سویق شعیر یا مغز نان مغسول به‌آب فواکه به شربت نیلوفر شیرین ...بدهند و اوستاد او گفته که رعاف و جمیع اقسام نزف‌الدم که به اسهال باشد یا به نفث یا غیر آن هرگاه افراط کند در آن احتیاج به تغذی لحوم کنند تا آنچه مستفرغ شده بدل او گردد و خوف سقوط قوت نماند و عادت حذاق در چنین صورت آن است که امر می‌کنند به ترفّه آن در صباح و منع می‌نمایند ... در عشا الا هنگامی که ضعف بسیار باشد در صباح و عشا رخصت می‌دهند و خوردن جغرات و نان رطب نیز مفید گفته‌اند و گویند که از کثرت ... رعاف پیدا میشسود و به قول صاحب کامل با وجود علاجات مذکوره تدبیر مغلظ خون به اغذیه غلیظه مانند اخبصۀ معموله به آرد و نشاسته و برنج معمول ....مشوی استعمال نمایند و بعضی کسان را از اصحّا که رعاف بسیار عارض شود همین اغذیه دهند و به پنیر تازه و لبل و لحوم حملان و هرائس و گندم مطبوخ سازند و به قول شیخ جماعتی از مجربین زعم کرده است که دماغ ماکیان از افضل غذای ایشان است بلکه از افضل دوا است برای کسی که رعاف او از ...طه باشد و لیکن واجب است که در آن افراط نمایند و به مرات متوالیه استعمال کنند و شراب از جهت انکه تقویت می‌نماید نفع می‌کند و از جهت آنکه مهیج .... مضر باشد پس اگر به سوی او اضطرار از جهت تقویت باشد قدری ممزوج استعمال نمایند و چون اضطرار

به سوی او نباشد و رعاف به اسقاط قوت ....شیدن او نشاید و واجب است که محافظت نمایند و بر پشت خواب نکنند تا چیزی از خون به سوی شکم نازل نگردد و منجمد نشود که نفخ معده پیدا کنند و نبض ... گردد و هیجان غشی نماید و هر گاه چیزی نازل شود مادامیکه در معده باشد قی نمایند و مبادرت به این کنند هر گاه نزول او به سوی معده محسوس گردد ...به امعا تجاوز کرده باشند حقنه نمایند که به سرعت خارج شود و در معده و امعا باقی ماند تفهیم خلاصه کلام طبری در این مقام آن است که .... کثیر مع بواسیر انف حادث می‌شود حتی که ضعف و تعیر رنگ پیدا می‌کند و علاجش اولاً المالۀ ماده و جذب اوست به سوی خلاف جهت ..... محتمل باشد و حجامت ساقین و وضع محاجم تحت ثديين به غیر شرط و بستن ساقین و مالیدن قدمین به‌عده به قوت مریض نظر کنند اگر احتمال ... مطبوخ افتیمون تنقیه نمایند و از اغذیه غلیظه پرهیز کنند و بر چوجۀ مرغ و تیهو وتذرو اگر ممکن باشد و الا به لحم حلوان و بیضۀ نیم برشت اقتصار ورزند پان ده و از البان و سموک و نمک سود و گوشت شکار حذر نمایند پس اگر دم رعاف بواسیری از این تدبیر منقطع نگردد بگیرند قلقدیس و قلقطار و زاج مساوی و .... چینی مثل نیم جزو از آن و کافور مثل ربع جزو از تاجزای آن جمله بسایند و در سرکۀ کهنه حل کرده و فتیله ساخته در هر دو منخر نهند و اگر خون بند نشود آب بر سر ریزند تا آنکه سردی در دماغ محسوس گردد و سفیداب یا آهک در سرکه حل کرده بر پیشانی ضماد سازند و محاجم زیر پستان و بر نقره نهند و ساقین ببندند ....گرم پای‌ها بنهند و این هر دو علت چون قرار گیرد و مزاج مریض احتمال نماید هر روز صبح حب مقل یک نیم درم یا دو درم و تا سه درم به قدر قوت علیل و.... اعراض مانعه از آن بدهند و گاهی رعاف غیر از این سبب باعث گرمی مزاج دماغ از مشی در آفتاب یا از هبوب سمائم یا از حدت خون و غلیان .... و عروق حادث می‌شود و به واسطۀ انصداع عروق پس اگر عرق منصدع شعبه باشد قطع رعاف سهل بود به تبرید مزاج دماغ و شم سرکه و کافور منق..... و اگر رگ بزرگ باشد در قطع او تعب شدید بود و کثرت خون به حسب امتلای بدن باشد و طریق معالجۀ این همه قطع سبب است و اگر سبب اندفاع .... بحران باشد اعانت بحران نمایند به‌عده تعدیل مزاج علیل کنند اگر متغیر شده باشد در مداوات او طریق تطفیه به طور امراض حاده مسلوک نمایند .... غذا اختصار کنند و به اصلاح او پردازند و اگر در مزاج مریض حدت باشد بهر تسکین و تعدیل او تبرید زیاده نمایند و فصد قیفال کنند و فتیله مذکور دو .... و هر دو بازو و ساق بربندند و اگر فائده نشود محاجم زیر پستان نهند و از اغذیه بر سماقیه و حصرمیه بچوجۀ مرغ و مزوره اقتصار ورزند و لحیه التیس و .... برگ بارتنگ هر واحد یک بافه در آب بپزند تا مهرا شود و آب او یک رطل صغیر بگیرند و بر آن روغن سرو که در روغن گل قدری جوزالسرو جوشانیده باشند .... قوت او در روغن ظاهر شود از ده درم تا بست درم ریخته حقنه به عمل آورند و به‌آب قتا و آب بادروج آمیخته به قدر

سه درم از آن سعوط نمایند و استعمال قلقدیس و .... مذکور شد در همه انواع رعاف جائز است و ابن سیار امر میکرد که غری‌السمک سوخته مثل آن کافور آمیخته به سرکه مخلوط کنند و فتیله بدان آلوده در بینی .... فی‌الحال رعاف منقطع می‌شد و من دیدم که در زمان صیف از نشانیدن در آب سرد این رعاف بند می‌گردید و بعض اوائل ذکر کرده‌اند که اگر ....با زعفران و کافور بسایند و در سرکه سرشته شمامه سازند هر وقت ببویند قطع رعاف مجرب‌است و گاهی رعاف به‌سبب شگافتن رگی از ... سر حادث می‌شود و این اگر از گزیدن نوعی از حیات افتد علاجش آن است که خون را بگذارند تا آنکه بسیاری خارج شود بعد از آن مریض را .... کبیر از یک مثقال تا یک و نیم مثقال در دو دفعه بدهند و منخرین را بدان طلا نمایند و به شمیدن او امر کنند و بعد ساعتی دوغ ترش گاو بیاشامند و در آب بنشانند و اگر قئت مریض احتمال نماید شریان صدغین او قطع کرده داغ نهند و ساعتی در آب سرد بنشانند و به تمضمض از سرکه کهنه امر کنند پس اگر رعاف به تریاق یا بتر شریان منقطع گردید خلاص او مرجو بود و اگر رعاف شریانی در امراض وبائی افتد به‌آب نپذیرد بنابر فساد جمیع اخلاط و اگر خواهند طریق ....تسکین خون و اصلاح او مسلوک نمایند و به فصد و اسهال در مثل این حال تعرض نکنند و رعاف بحرانی که در امراض حاده افتد جون بحران صحیح .... بسیار محمود بود و کذلک اسهال و قذف پهر چه از اینها افراط نماید به قطع آن پردازند و جالینوس گوید که رعاف شریانی را علاجی نیست الا اماله و بستن اطراف و وضع محاجم بر مراق و انطاکی گوید که رعاف هر چون که یاشد اگر مخالف دم طبیعی بود و قوت ساقط نشود قطع او جائز نبود و الا .... باشد پس فصد قیفال از هر دو دست بگیرند اگر رعاف از هر دو جانب باشد و الا از دست مخالف و منعشات دهند و تبرید سر به طلای مثل کشنیز .... استنشاق شب و کافور نمایند و دمیدن و طلا کردن خاکستر جمله موی‌ها و سرگین‌ها و کذا پنیرمایه‌ها و کذا زیره به سرکه و آب گندنا و از مجرب قاطع این است که بگیرند بلح سبز و آب آس هر واحد یک جزو و آب کشنیز نیم جزو و با هم آمیزند و اثمد یک جزو شب مازو و گل ارمنی هر یک نیم جزو کهربا ربع جزو سائیده به آب‌های مذکور ..... این باشد تسقیه داده شیاف سازند و نزد حاجت سوده استنشاق یا نفوخ سازند که به هر دو طریق مجرب است و خوردن برادۀ شاخ نر گاو مشهود .... قطع رعاف مشکل شود محاجم بر طحال و کبد و قفا گذارند و اطراف بندند و از طین بریدن طلا نمایند و اگر از این منقطع نشود لامحاله بمیرد و کسی که .... افعی رعاف کند قطعاً هلاک گردد خصوصاً اگر خون او منجمد نشود و از کلام حکیم علی معلوم می‌شود که رعاف اگر چه در بعض احیان مبشر به عافیت .... امراض باشد لیکن اکثر در آن چندان افراط می‌گردد که بسیاری را هلاک می‌گرداند و علاجات معروفه در رعاف صعب قلیل‌النفع به مشاهده رسیده .... **511** مرطبات مشهود گشته و چون درین تامل کردم رطوبت را غیر شدیدالمنافات در اینجا یافتم بهر آنکه گاه حدت خون و

حرارت و ناریت آنرا مدخل عظیم در افراط رعاف می‌باشد پس در رای من جواز استعمال مرطبات در آن قرار یافت و در رعاف قوی صعب‌العلاج روغن بنفشه بادام به اندک مسکهٔ فائق تازه مخروج کرده به استنشاق آن مکرر به مریض امر نمودم و در استنشاق اول خون کم شد و در مرتبهٔ دوم رنگ خون مائل به سفیدی گشت و در کرت سوم محتبس گردید بعد از آن مدار معالجهٔ من برای رعاف سخت به این امر اقرار یافت و جائی تقصیر نکرد فقط و در عهد حکیم علوی خان به سبب وقوع جنگ عظیم در بلاد هند میان اولاد پادشاه اورنگ زیب تپ وبائی عارض شد و بحران به رعاف می‌گردید و رعاف سه روز یا چهار تا هفت روز می‌ماند و در هر روز سه یا چهار بار جاری می‌شد و هر کسی که رعاف او به تدبیر بند نمی‌کردند و خون از خود محتبس می‌گروید صحت می‌یافت و هر که حبس خون او به تدبیر کردند یا بحران او به رعاف نشد هلاک شد و مقصود از بیان خلاصهٔ این دو قول اخیر اطلاع متعلم به جواز استعمال مرطبات در رعاف و منع حبس رعاف بحرانی است فتذکر **تدبیر مرعف** گاه ضرورت به رعاف آوردن می‌افتد و خصوصاً در امراض حار دماغی و در هنگام کثرت خون و منع مانعی از فصد و عند ثقل راس و از این جهت قدما آلتی رعاف آرد ساخته‌اند تا بدان بسیاری از امراض که در عافیت آن احتیاج به رعاف سائل بود علاج نمایند و از تدبیر ترعیف دغدغه به اطراف نبات لین خشن است خصوصاً آنکه بر نبات اذخر بروید مانند زهره و در هند نقبیلهٔ برگ درخت لرزان اندرون بینی می‌خارند و شیاف معمول از فقاح اذخر و پودینه دشتی و کذا از گل انجره و کذا ازقنه و ایضاً از ادویه حاده مفتحه مثل کندش و مویزج و فرفیون کوفته به زخرهٔ گاو سرشته فتیله ساخته اندر بینی درآورند و گویند که شم افتیمون و یاسمین بری و فرنجمشک و شابانک به قوت مدام رعاف آورد و کذا نام شماً و سعوطاً و صنع سداب و آب مرزنجوش سعوطاً و اکل گرسنه مولد عافیت **زکام و نزله** و آن انصباب فضول دماغی است و ای هر دو مرض با هم مشترک‌اند بهر آنکه مبدای علت واحد است یعنی در هر دو سیلان ماده از دماغ می‌شود لیکن نزد بعضی اطبا آنچه به سوی حلق و سینه ریزد به اسم نزله مخصوص است و آنچه از راه بینی نازل شود به اسم زکام و بعضی این هر دو را نزله نامند و آنچه از راه بینی رقیق و بسیار متواتر فرود آیدو منع حس شم نماید و بسوی چشم و جلد وجه ریزد آن را زکام خوانند و قیاس نزله به دماغ مانند قیاس مرض ذرب است به معده و نزلهٔ ردی است سبب اکثر امراض می‌شود چنانچه گاهی به طرف حلق و ریه به جانب مری و معده جاری می‌گردد و اکثر قرحه در آنها پیدا می‌کند و بیشتر شهوت کلی از آن تولد می‌نماید و گاهی در عصب به سوی اعضای بعیدتر جاری می‌شود گاهی از آن متولد می‌گردد و خناق و ذات‌الریه و ذات‌الحنب و سل خاصهً ولاسیما چون نزله حار حاد بود و اوجاع معده و اسهال و سحج هر گاه شور یا ترش باشد و ایضاً از آن قئلنج حادث می‌شود و خصوصاً از مخاطی خام ار آن و کذلک سبب ورم گوش و صدر و وجه .... حنک و وجع

دندان و رمد و شقیقه و خدر و صمم و فالج و داءالفیل و دیگر امراض می‌گردد و اکثر تابع نزله سرفه و گرفتگی آواز و حمیات صعب و صداع شدید و قشعریره می‌باشد و سبب این مرض به قول شیخ یا حرارت مزاجی است خاصهً یا خارجی از آفتاب باد سموم یا قرب آتش یا گرمی حمام یا بوئیدن ادویه گرم مثل مشک و جند و زعفران و پیاز یا مالش روغن‌های گرم بر سرکه چون به دماغ عارض گردد رطوبتی که در آن بود بگدازد و سائل سازد و به سبب سخونت دماغ از جمیع بدن ... منجذب گردد و نازل شود و از خوردن اشیای حاره حریفه مثل ثوم و بصل و خردل و مانند آن نیز افتد و یا برودت مزاجی خاصه یا وارد خارجی از ... عسل به‌آب سرد و هوای بارد یا شمالی مکثف ظاهر سرکه بسر رسد و منع تحلل رطوبت دماغی نماید و آن را به طریق عصر بیرون کند و خصوصاً سر در آن برهنه ... کنند و لاسیما وقت تخلخل دماغ از حمام یا ریاضت یا غضب یا فکر یا مانند آن و گاهی از فصل تخلخل مسام حادث می‌شود که بدن را برای قبول گرمی و سردی ..مهیا می‌سازد و نزله پیدا می‌کند خصوصاً بعد فصد بسیار و همچنین در سوءمزاج حار که لاحق بدن گردد از تخلخل مهیای حدوث نزله گردد و برودت مزاجی هر گاه قوی شود مستحکم گردد چنانچه در مشائخ که نضج نمی‌یابد تا آنکه در غایت صحت مزاج و حرارت او سند جهت آنکه چون به سوی دماغ بارد در مشائخ و ضعفای .... غذا برسد به سبب ضعف او آنچه بسوی او نافذ شود در آن به تمامه هضم نگردد و فاضل می‌باشد و نازل می‌گردد و ایضاً هر بخار که متکاثف شود مستحیل به مائیت **پان دوازده** گردد چنانچه بخار متصعد بسوی سقف حمام را عارض شود و کذلک گاهی این رطوبات در دماغ به‌سبب تواتر امتلا و تخمه و خواب بر طعام کثرت نماید و در اکثر تا سبب داخلی و خارجی هر دو جمع نشود نزله و زکام پیدا نگردد و زکامی که از اجتماع دو سبب باشد قوی‌تر بود و سمرقندی و غیره اسباب جزئیه این مرض هشت نوع بیان نموده جهار نوع از سوءمزاج دماغ و او همان است که مسطور شد و چهار قسم دیگر از امتلای خلطی از اخلاط اربعه در جمیع بدن و ارتفاع بخارات آن خلط از بدن بسوی دماغ پس اگر بخارات صفرا غالب باشد زکام و نزله صفراوی گویند و کذلک حسب غلبهٔ خلط دموی و بلغمی و سوداوی نامند و انطاکی گوید که سبب زکام یا از داخل بود مثل ضیق دماغ که آنچه از فضول بسوی آن متصاعد شود به‌سبب کثرت آن دفع کند و غضب و غم و آنچه نفس را حرکت دهد و یا از خارج باشد مثل مقابلهٔ حار بالفعل از روغن و حمام و شم روائح حاده مفتحه مثل یاسمین و گل سرخ و حمل بار گران و سختی حرکت و تغیر وثار که بر سر باشد و برودت در اینجا از اسباب سابقه بود خاصهً بهر آنکه خلط را سائل نکند و حرارت را حبس کند و بیشتر عروض نزلات امزجهٔ رطبه و مشائخ را و در خریف در ربیع و بلدان شمالیه و جنوبیه بهم می‌رسد و از امراض مخوفه است اگر به‌سوی ریه فرود آید و ماده حار حاد باشد و اطبا نزله را ام‌الامراض می‌نامند به جهت آنکه ماده و باعث اکثر امراض است بالذات یا بالعرض و

ایضاً شیخ می‌فرماید که زکام و نزله حادث از سردی بیشتر از آن افتد که از گرمی حادث شود و صاحبان مزاج گرم شدیدالاستعداد برای قبول اسباب خارجی فاعل زکام از صاحبان مزاج سرد می‌باشند و اصحاب امزجهٔ حاره اکثر ایمن از عروض زکام و نزلهٔ حادث از اسباب بدنی نسبت به اصحاب امزجهٔ بارده هستند چه در دماغ بارد آنچه از غذا به آن می‌رسد نضج نمی‌یابد و آنچه از ابخره به‌سوی او متصاعد می‌شود تحلیل نمی‌پذیرد بلکه غذا فاضل می‌ماند و به طریق تنکیس فضول غذا را دفع می‌کند و بخارات منقلب به رطوبات بوده نازل می‌شوند مثل قرع و انبیق و ریزش نوازل بر ایشان دوام می‌نماید و نزله گاه غلیظ و گاه رقیق مائی و گاه حاد تلخ و شور و گاه ترش یا بدطعم یا بی طعم و گاه حار لذاع و گاه باز و به حسب اختلاف مواد و حال آنها در غیر طبیعی و فساد از روی قوام و طعم و کیفیت ماموسه مختلف می‌باشد و به قول انطاکی خبیث‌ترین الوان در نزلهٔ بارد سبزی است پس سیاهی و در حار زردی و در زکام امان است از جذام و افراط آن مفضی به‌مثل مالیخولیا است به‌سبب جفاف اعضا به‌خروج ماده و گاهی از امتلای همه بدن می‌باشد پس اگر در این هنگام همچنین باشد علت عظیم بود و استعداد برای او واجب گردد و الا امر سهل باشد و علامت اول تساوی نبض در عظم در دموی و بلغمی است و شهوق در غیر این هر دو علامت ثانی همچنین است زیر غیر سبابه و نزلهٔ بارد از تپ نضج می‌پذیرد و حار از تپ انتفاع نمی‌یابد و نوازل و امراض نزلی وقت وزیدن باد شمالی و خصوصاً بعد هوای جنوبی کثرت می پذیرند و ایضاً در فصل زمستان و خاصةً چون بعد از آن تابستان شمالی باشد که در آن باران کم آید و خریف .... با کثرت باران باشد و نوازل در بلاد و اهویهٔ جنوبی بنابر امتلای رؤس از مواد به کثرت می‌باشند و هر گاه تابستان گرم بسیار باشد و در آخر او باران کم آید در زمستان آینده نزلات کثیر بهم رسد و خواب روز در زمستان زکام آردو فواکه رطب خصوصاً خربزه و تربوز خوردن زکام را تازه کند و کسی که مستعد آن باشد زکام آرد و استعمال روغن بسیار و ملش آن در زمستان زکام پیدا کند و بقراط گوید هر که را نوازل بسیار عارض شود طحال او را عارض نگردد و .... در این زمان بعض اصحاب نوازل را مطحول یافته و هر گاه صداع با نزله شزیک گردد به‌سبب جذام الم مواد را نزله زیاد شود و زکام در امراض صدر و اضلاع مخوف است سیما مع عطاس و ملا سدید گوید که مراد از نزلهٔ حار آن است که مادهٔ او حار باشد نه آنکه سبب او گرمی هوا یا آفتاب باشد فقط طریق تشخیص اقسام این مرض باید که اولاً دریافت نمایند که او حار است یا بارد پس اگر نزله زکامی بود به‌سوی چهره و چشم مریض نظر کند اگر سرخ نمایند و ملمس سرگرم و در بینی سوزش و خارش و رطوبت سائل از بینی با حدت و رقت بود حار باشد و اگر شدت سده و غنه در آواز معلوکم شود حال سردی رطوبت سائل و دغدغه نیز هر .... و این نشان بارد زکامی است و اگر نزله حلقی بود بپرسند که آنچه به‌سوی حلق فرود می‌آید با حدت و شدت احراق و رقت او مع التهاب سر و چهره و چشم

هست اگر باشد حار بود و الا بارد باشد و در این حالت از سردی و غلظ نفث و سفیدی یا کبودی رنگ او و تمدد پیشانی نیز سؤال کنند و انتفاع از عروض تپ در بارد و .... مزاج و حار دلیل تام است و ایضاً عظم و سرعت و تواتر نبض و زردی قاروره دلل حرارت مزاجی‌است بعد از آن به علامات مخصوصه اخلاط اربعه نظر کنند .... غلبهٔ هر خلط که یافته شود همان خلط فالب باشد و این چنان باشد که هر گاه آثار زکام حار مثل سرخی چشم و غیره با کدورت حواس و پنکی و .... **513** و گرانی سر و دغدغه و خارش لهات و لثه و گوش و ردی و خروج رطوبت گلابی از بینی بود زکام دموی باشد و اگر با تلخی دهن و تشنگی و صداع و سوزش سر و چشم و سیلان اشک و خروج رطوبت رقیق زرد رنگ سوزنده از بینی بود صفراوی باشد و هر گاه علامات زکام بارد مشخص گردد و با آن کدورت حواس و گرانی سر مع فرط رطوبت دهن و عدم احساس ذائقه ماکول و مشروب و ثقل زبان و تغیر شدید در کلام یافته شود بلغمی باشد و اگر خشکی در هر دو چشم مدرک گردد و با آن ثقل سر و صداع و احساس مزه چیزی سوخته در دهن و ادراک بوی دخان و عفونت هنگام شمیدن اشیاء بود سوداوی باشد **علاج کلی اقسام نزله و زکام** بدانکه اصل در علاج زکام و نزله پختن ماده است و آن چنان باشد که قوام او را اعتدال دهند یعنی حار و رقیق را به استعمال مغلظات غلیظ گردانند و بارد و غلیظ را به استعمال ملطفات رقیق سازند تا پخته قابل دغع گردد و در امر این غفلت و مهلت روا ندارند که به طول انجامد بلکه زود نضج داده آن را دفع و اخراج نمایند بهر آنکه اگر زود پخته نگردد و زائل نشود موجب تولد اکثر امراض گردد و به هر عضوی که فرود آید آنجا مرضی مخصوص آن پیدا کند مثل امراض چشم و گوش و بینی و دندان و خناق و سرغه و سل و ذات الریه و ذات‌الجنب و شوصه و درد معده و جوع‌انکلب و ذرب و سحج و اسهال دماغی و قئلنج و مفاصل و مانند آن و باشد که مادهٔ غلیظ در دماغ محتبس شود و سکته یا صرع یا صداع و شقیقه و مالیخولیا یا سرسام و بسات دمانیا یا دوار و سدر آرد و لهذا گفته‌اند که آماده در دماغ موجود باشد زکان و نزله را بند نکنند بلکه مادهٔ آن را بالتمام اخراج نمایند و اگر خودبه خود بند شود به استعمال مفتحات و مرفقات انفتاح و اخراج کنند و بالجمله در این مرض نضج و تنقیه خلط و منع ابخره و تقویت دماغ و معده ضرور است و صاحب این مرض را لازم است که تقلیل طعام و شراب نماید مهماءمکن به تشنگی و گرسنگی و کم خوابی مصابرت کند و تا زکام زائل نشود از خوردن روغن و گوشت احتراز نماید و اگر به استعمال لحوم مضطر باشد نزدیک انحطاط مرض ملجوم رطبه مثل لحم جدی و فراریج به کشک شعیر در نزلهٔ حار و لجوم یابسه مثل عصافیر و بچهٔ کبوتر بریان با شوربای آنها در بارد استعمال نمایند و از شراب و اغذیه مبخره مثل جوز و پنیر کهنه و پیاز و گندنا و سیر و جرجیر و گوشت غلیظ مثل گاومیش و آهو و غیره و چیزهای سخت غلیظ و عفص و شورو ترشو فواکه رطبه و روبروی باد سرد و آب جاری نشستن بپرهیزند و خواب روز

زکام و نزله پیدا کند و اگر چه نزله حار باشد از هوای سرد و آب بسیار سرد اجتناب ورزند و سر را از سردی و هوای سرد به کلاه یا عمامه پوشیده دارد و حتی ..... بر سر روغن نمالد و از خفتن بر پشت و خواب روز خصوصاًبعد از طعام و خوردن مموضات و لبنیات و سرنگون کردن و حرکت عنیف نمودن و از امتلا و تخمه و جماع محترز باشد و بالین پست داشتن و پیشانی را بر بالش گذاشته خوابیدن در این اوقات بهتر است و در ابتدا زکام را حبس نسازند بلکه اگر محتبس شود از بخور و انکباب و غیره جاری کنند و نزلهٔ نازلهٔ حلق و صدر را به فتیله داشتن در بینی اماله نمایند و خداوند این علت را فصد مناسب نبود مگر در بعضی صور مثلا اگر ماده کثیر و حار بود خوف افتادن به طرف ریه و حدوث قرحه باشد پس آن وقت فصد نمایند و به قدر ضرورت خون بگیرند و آنجا که حاجت به فصد و اسهال هردو باشد ابتدا به فصد نمایند به‌عده مسهل دهند و به قول بقراط در نزلهٔ که بسیار حدت نداشته باشد فصد بعد سه روز مناسب بود و عطسهٔ بسیار از خود یا به استعمال معطسات در ابتدای نزله و زکام ضار است منع نضج و جذب فضول دیگر می‌کند و بعد نضج نافع است از جهت دفع فضول ... نضج پس اگردر اول زکام خودبه خود عطسه بسیار آید به مسکنات او که در عطاس مذکور گردد باز دارند و همچنین حمام در اول زکام مضر بود به جهت تحلیل رقیق ماده و تغلیظ به قی و در آخر آن بعد نضج جهت تحلیل بقایای ماده مفید و اگر با نزله تپ بود استحمام نباید کرد و کسی را که زکام بسیار عارض شود دماغ او ضعیف بود پس در حالت صحت استحمام و تعریق او را سود دارد و باید که طعام ناخورده اندر حمام رود و در آن زیاده مکث ننماید و به تدریج سر پوشیده بیرون آید و حقنه جذب ...ول می‌کند و چون با نزله نخس به جای پستان دریابند دلیل میل ماده بسوی جنب باشد پس مبادرت به فصد نمایند و تدخین اکثر تپ آورد و استعمال ... سعال برای خشونت صدر است نه بهر مواد سر و هر که را نوازل در تابستان و زمستان دوام نماید برای او حب قوقایا نافع‌ترین علاج و مجرب‌است و .... اعضای سافله برای نوازل بنابر جذب ماده به اسفل بسیار نافع بود بعد از آن استعمال تکمیدات و تبخرات مع مراعات عدم استعمال آن بر امتلا ...ک مالیدن پای‌ها زیر زانو به دلک عنیف موجع طویل انفع تدابیر است و گویند که نطول آب بسیار گرم و استنشاق او در زکام برءالساعه است و موی سر **514** زود تراشیدن و سر خاریدن و شانه کردن به نحوی که شانه به قعر موها و پوست سر رسد مسام را بگشابد و مادهٔ نزله را دفع سازد و جمیع اطعمه مغریع مانع نزله و نافع اوست انطاکی گوید که ملاک امر در علاج این مرض تنقیه دماغ است بهر آنکه اگر آنچه مهیا به نزول است اگر حبس گردد حواس را فاسد و کدر و مظلم گرداند بعد از آن حفظ اعضا از سائل اگر مضرت بدان یابند و این یا به منع بود مطلقاً یا به ازالهٔ آنچه حاصل شده بهر آنکه اگر در اعضای فک باقی ماند در بینی و لثه متعفن شود و التهاب آرد بعد از این اخراج فضول به نفث یا تحلیل از سینه و معده و قصبهٔ ریه کنند و کذا از اعضای سافله اگر

مواد بدان برسد خصوصاً اگر قاروره متغیر گردد بعد از آن حبس آن اگر افراط کند بعده تقویت دماغ پس این قوانین علاج در نوازل مطلق وافی است و از خواص است که مرکوم چون خرما ببوید بعده صرهٔ آن در پارچه بسته در راه اندازد و زکام بسوی کسی که آن را بگشاید منتقل گردد و کذلک سرگین استر چون بر آن تفل کرده آن را اندازند و باید که در مدت مرض بر پشت خواب نکنند و در خواص آمده هر که ادمان تعلیق آهن نماید حدوث نزلات از آن دفع گردد و گویند که گل ارمنی شماً و شرباً مانع حدوث نزله است و کذا ضماد باقلا تنها و یا در سرکه یک شبانه روز تر کرده خشک نموده سائیده و کذا تضمید غبار آسیا و کذا عودالفرح و کذا کندر سوده در سفیدهٔ بیضه سرشته بر خرقه کتان مالیده بر صدغین چسبانیدن مانع حدوث نوازل است و همچنین ذرور مازو سبز و یا تخم عودالفرح و یا سندروس و یا شوکهٔ مصریه و یا جوزالسرو و یا برگ شهداانج و یا کهربا هر واحد سوده بر مقدم راس و تغذیه به ماش نافع است و بخور شکر و شرب جلاب آن در نزلات صعب مجرب سویدی است و بدانند که از کلام شیخ و قرشی و غیرهما مستفاد می‌شود که علاج نزله و زکام محصور است در شش اغراض یعنی تقلیل ماده موجب به تحلیل و استفراغ و تلیین و مقابله سیب فاعل یعنی تعدیل مزاج و قطع سیلان ماده و تعذیل قوالم و تحریک او به طرف دیگر یعنی امالهٔ ماده به جهت مخالف و تقدم منع آنچه از آن متولد شود مثل خشم و قروح امف یا مثل خشونت حلق و سرفه و قروح ریه و آنچه قریب بدان است و ورم آنها اما تقلیس ماده به استعمال تنقیه بدن است در حار به فصد سر ورو و مسهل مخرج اخلاط حاره و حقنهٔ جاذب ماده باسفل و در بارد به ادویه مسهله بلغم راس از مشروبات و حقنجات و قلت اکل و شرب آب یا ترک او اصلا یک شبانه روز و اما مقابله بر سبب غاعل در حار جهد کنند به تبرید راسن بدانچه مبرد و بالقوه باشد مثل دخول حمام هر صبح بر نهار و ریختن آب بر دست و پا و مسح اطراف و سره و مقعد و مذاکر و آنچه متصل آن باشد به روغن بنفشه و استعمال نطول از جو و خشخاش و بنفشه و بابونه و ریختن مبردات بر سر و میل به اغذیه خفیف مبرد و مرطب بالقوه مثل کدو و ملوخیا و اسفاناخ و رحله هر یک از این ها مطبوخ به روغن بادام برشته و اما در بارد جهد نمایند چنانکه دغدغه و عطاس ابتدا کند به تسخین سر و تکمید به خرقه گرم تا آنکه گرمی او به داغ محسوس گردد وحفظ سر بر این سخونت و اکثر احتیاج به تکمید از نمک و جاورس افتد و گاه از آب بسیار گرم چندانکه احتمال حرارت او نمایند و نطولات منضجه و محلله در آن استعمال کنند و اطراف و سره و مقعد مذاکیر به ادهان حاره چون روغن شبت وبابونه و مرزنجوش بمالند و قوی‌تر از آن روغن سداب و روغن بان و روغن غار و روغن سوسن است و به صابون رومی سر بشویند و لیکن باید که به سر روغن نرسانند زیرا که عمده در علاج نزلات حاره و بارده تفتیح مسام جلد راس است و تدهین آن باعث سد مسام و مانع تحلیل بخارات و خروج آنهاست و اگر تدهین راس

لابد باشد برای اثبات تبرید یا تسخین بعد استفراغ استعمال او جائز بود و چون در نزلهٔ بارد بر سر و پیشانی لطوخات خردل و قسط و مانند آن به عمل آرند باید که بعد از آن به مثل آب صابون و مانند آن بشویند و به اغذیهٔ خفیف و لطیف و مسخن و مجفف ملین صدر میل نمایند و گاهی احتیاج به استعمال ادویه محمره باشد مانند آنکه در آن سرگین کبوتر و خردل و انجیر و پودینه ... فیسا افتد بلکه به استعمال داغ حاجت بر آید جهت آنکه تسخین سر و تجفیف او نافع است برای آنکه حادث شده و مانع است از بهر آنکه حادث خواهد شد اگر مانعی نباشد و باید که در این نوع نزله اندر حمام قبل از نضج داخل نشوند بلکه تکمیدات یابس استعمال نمایند و بوئیدن مشک و عنبر و شونیز بو داده و رهرهٔ کتان کتان نیلگون و نهادن صوف در روغن حار مسخن تر کرده اندر گوش در این نافع است و به قول بصضی متاخرین بهر تعدیل مزاج در حار تبرید مزاج از داخل و خارج کنندش بویانیدن افیون و کشنیز سبز و کاهو و مانند آن و از داخل مانند خورانیدن اغذیه سرد و تر چون قرعیه دماغیه و اسفاناخیه و کزبریه به گوشت بزغاله و تدهین مهره‌های گردن و پشت و خصیه عظیم‌النفع است از خارج و ایضاً بستن حنا و یا برگ بید و یا ورد و یا حلب و خوردن شربت نیلوفر چهار توله در عرق نیلوفر نه توله و اگر به زیادتی تبرید حاجت آید انار میخوش و هندوانه عرق بید مشک زده و افشرهٔ اناس و سیب و کمرک و غذا بقلهٔ ریحانیه و سرمق به گوشت حلوان و امادربازو و تسخین دماغ کوشند از داخل **515** .... رح مثل تکمید جاورس و ارزن و بزرالبنج و بابونه و نمک هندی هر یک دو توله و بوئیدن عنبر و مشک و شونیز بریان هر یک سه ماشه مجموع یا تنها در لتهٔ کبود بسته و بخور جاورس و کهربا و مرزنجوش و به قول صاحب التجلرب سر بر بخار بابونه و شلجم داشتن بسیار مفیدست و از داخل مثل شونیز و زرنباد و بسباسه ... یک ماشه در عسل دو توله و ایضاً تخم بادرنجبویه یک نیم ماشه اسطوخودوس دو ماشه در یک تولهٔ عسل و غذا کبک دراج و لوه به نان و به جای آب ماءالغس دهند و خائیدن مغز بادام با نبات و چلغوزه عظیم‌الاثر است و همچنین خوردن معجون فلاسفه و اما قطع سیلان به غراغر مجمدهٔ بارده مثل غرغره به‌آب بارد و گلاب و آب عدس و به‌آب کشنیز و آب انار و یا آب مطبوخ تخم خشخاش و پوست خشخاش و عناب و عدس و کشنیز خشک بارد بالفعل برای حار و حار برای بازو نمایند و ایضاً خصوصاً در بارد مثل حبی که از افیون و میعه و کندر و زعفران ساخته باشند در دهن دارند و آب او بلع ننمایند و مثل اشربهٔ که در حبس نزله آن را خاصیت است .... شربت خشخاش ساذج برای حار و شربت کرنب و شربت خشخاش که در آن مر و غیره داخل باشد برای بارد بدهند و شربت خشخاش استعمال نکنند مگر ... ابتدا بنابر منع نزله از صدر و هر گاه محتبس گردد و احتیاج به نفث افتد این شربت مناسب نبود بلکه ماءالشعیر دهند و مثل بخورات حابسه چون تبخیر سندروس .... یا با شکر برای حار و بارد هر دو مجرب است و شونیز برای بارد بخوراً و شموماً و قسط و ایضاً و کذا بخار

شراب یا عسل بر سنگ آسیای گرم انداخته و آنچه .... به این تبخیر به کندر و عود خام و سندروس و قسط و میعه است و بخور طرفا و گل سرخ برای حار و کذلک شکر طبرزد و باقلا و جو در دوغ گاه تر کرده خاصةً .... و کافور و نخالهٔ منقوع در سرکه در حار بخور کنند و همچنین بخار سرکه بر سنگ آسیای گرم صاف انداخته نافع است و بعض متاخرین گویند که برای منع سیلان ماده در حار شربت خشخاش و نیلوفر و لعاب اسپغول و بهدانه در عرق نیلوفر و مکوه دهند و غرغره از عدس مسلم و مکوه و کوکنار هر یک یک توله عناب .... عدد جوش داده صاف نموده حضض نه ماشه داخل کرده بکار برند و تخم خشخاش یک توله سائیده قند دو توله آمیخته لیسانیدن بسیار مفید است و .... آش جو به شربت خشخاش دهند و اما در بارد این مطبوخ دهند اصل‌السوس گاو زبان پرسیاوشان هر یک هفت ماشه مکوه گل بنفشه هر یم نه ماشه عناب هفت عدد و خمیرهٔ .... چهار توله مالیده صاف نموده و غرغره از بزرالبنج و بادیان و شفاءالحیات و عذبه و کزمازج و کوکنار هر یک نه ماشه کنند و چای خطائی نوشانند و بر شعشعای ... کی دو سه ماشه و یا حافظ‌الصخه در عسل دهند و غذا کباب مرغ و دراج به نان خمیری دهند و اما تعدیل قوام مادهٔ حار را به تغلیظ و بارد را به تلطیف نمایند استعمال خشخاش و کاهو و لعوقات بارد و گرفتن کتیرا و بهدانه در دهن برای تغلیظ مادهٔ حار تا به عمق بدن نریزد یا استعمال آنچه مرفق آن باشد مثل اصل‌السوس تا که به غلظ خود ایذا نرساند و بعضی گویند که بهر تعدیل قوام ماده بنابر آسانی خروج آن در حار بهر تغلیظ رقیق شربت خشخاش و یا فریادرس .... یلقوذا در عرق مکوه و گاوزبان دهند و حضض تنها در دهن دارند و در بارد بهر ترفیق غلیظ مطبوخ زوفا و شربت اسطوخودوس و یا تنبول و یا فراشیون در .... بادرنجبویه و گاوزبان دهند و یا عسل در عرق مکوه و بادیان دهند و به‌جای آب ماءالعسل نوشانند و اگر حاجت تنقیه افتد در حار به حب بنفشه و در بارد .... قوقایا و ایارج علوی خان کنند و پس از تنقیه جهت تعدیل مزاج حب بیش و حب سیماب و حب چای و حب چوب چینی دهند و زمق نزله بند و غراغر و .... طات حابسه استعمال نمایند و اما تحریک او به‌طرف دیگر پس اگر نزله به‌سوی حلق ریزد به معطسات و بهر آنچه لذع منخر نماید طرف بینی جمع گردد و اگر نزلهٔ حار ....اسفل سیلان نماید به استعمال حجامت بر نقره اماله کنند و همچنین انکباب بر مطبوخ ریاحین جاذب ماده به‌سوی بینی و ادویه معطسه مثل خربق سفید و جند بیدستر و فاریقون و کندش و فلفل و خردل است مجموع یا مفرد استعمال نمایند و معطسات خفیف مثل شم افیون و شاخ بادروج و زراوند طویل و گل سرخ برای ...ین است و لطوخ باطن بینی به دوای معطس بهتر است از نفوخ او در آن و ایضاً جهت مائل ساختن مادهٔ نزله از جانب سینه و حلق و قصبه ....رای بینی معطسات تند مثل بوی زنجبیل و کندش و فلفل گل چینه و زنبق و امثال آن به عمل آرند و سعوط علوی خان از مجربات است و اما تقدم .... آنکه صیانت حلق و ریه از آفت نمایند و اکثر آن به

اغذیه باشد در خار به تمریخ صدر از روغن بنفشه و تناول آش جو به خمیرۀ بنفشه و آب انار شیرین و استعمال ....نشاسته و آرد جو و باقلا به شیر اگر تپ بود شیر مضر باشد و استعمال تعوقات لینۀ بارده و اشربۀ زوفائیه بارده و حب‌السعال و اما در بارد مثل .... صدر به روغن بنفشه و روغن بان و قیروطی حار و استعمال حسوهای حارۀ ملینه مثل اطریه به شهد و مثل آب سبوس گندم به روغن بادام و عسل پان شان و **516** مثل نان به میفختج و استعمال لعوقات ملینه حارّه و اشربه زوفائیه حاره و ایضاً زوفا تنها مع اصطرک و شراب آب کرگ در نوازل نافع است به جهت نضج او و دفع غائله در اعضای نفس بنابر انضاج و تلیین و نبیذ به صاحبان نزله موافق نبود و گاهی در ابتدا نفع دارد و اما بعد از نضج معتدل از آن موافق بود و برای نزلۀ حار شراب ممزوج لازم است و زهومات در رقیق به زمانۀ ابتدا منع نضج می نماید و گویند که برای حفظ قصبۀ ریه و سینه و حجاب که گذرگاه مادۀ نزله‌اند تا از آن لذع و آفت عظیم نرسد حریره‌ها و غراغر و مطبوخات حابسه و حبوبات مثل حب سیماب و حافظ‌الصحه استعمال کنند و این غرغره نیز نافع حلبه بزرکتان صمغ عربی مکوه کوکنار هر یک دو توله شربت شکوفه پنبه پنج توله **علاج زکام و نزلۀ حار** بهدانه عناب سپستان تخم خطمی گاوزبان در آب جوش خفیف داده صاف تنوده شربت بنفشه داخل کرده بنوشند و اگر نزله باز نایستد صمغ عربی کتیرا هر دو یک ماشه در خمیرۀ خشخاش آمیخته همراه جوشانده زیاده کنند و افیون زعفران صمغ کتیرا هر یک یک ماشه سائیده در آب کوکنار یا سفیدی تخم مرغ آمیخته کاغذ را مثل روپیه تراشیده سوزن زده بر آن مالیده بر هر دو شقیقه بچسبانند و نیز در آب مذکور از این ادویه حب بسته بقد و دانۀ سوئه فرو برند و از تخم خشخاش کتیرا صمغ عربی عربی نشاسته حب ساخته در دهن گیرند و عنب‌الثعلب کر نازج کشنیز خشک پوست خشخاش در آب جوشانیده صاف نموده غرغره کنند یا عدس مقشر گلنار زرد و تخم کاهو عوض کرنازج داخل کرده جوشانیده رب جوز آمیخته به عمل آرند که در حبس نزله و زکام حار از مجربات والد علوی خان است و یا تخم خشخاش پوست خشخاش عدس مقشر گلنار فارسی عنب‌الثعلب مائین خروماتین کلان مازو برگ توت عناب کشنیز جوشانیده غرغره سازند که از مجربات استادی مرحوم است و اگر عناب پنج دانه سپستان ده دانه خطمی خبازی هر یک پنج ماشه کوکنار تخم خشخاش هر یک چهار ماشه عدس مسلم شش ماشه جوشانیده غرغره نمایند نیز حبس نزله و تغلیظ آن نماید و کذا غرغره گل سرخ گلنار خرنوب شامی عدس حب‌الآس پوست خشخاش کشنیز خشک مساوی جوشانیده صاف نموده نافه و همچنین برای تغلیظ مادۀ رقیق خشخاش بزرالبنج باقلا پوست خشخاش برگ مورد تخم کاهو گل سرخ هر یک یک توله در نیم سیر آب بجوشانند تا پاو سیر بماند غرغره کنند و بهر منع نزلۀ حار نوشیدن مطبوخ بنفشه و جو مقشر و خشخاش مع شربت خشخاش و حریرۀ که از آب سبوس و آرد باقلا و نشاسته و کتیرا و روغن بادام و شکر پخته .... نیز

نافع و خوردن دیاقوذا مفید و ایضاً در زکام حار رقیق آش جو به روغن بادام و یا عناب و سپستان و بنفشه و تخم خشخاش جوشانیده با شربت خشخاش دهند و اگر سرفه باشد بر آن بهدانه و اصل‌السوس و تخم خبازی و گل نیلوفر اضافه نمایند و تا سه روز یا پنج روز بهند و به جای طعام و شراب آش جو تنها و یا با شربت بنفشه و یا خشخاش و نیلوفر و استاد مرحومی در صورت تپ و خشکی زبان و کثرت تشنگی ادویه جوشاندهٔ اول را سوای گاوزبان در عرق عنب‌الثعلب و عرق گاوزبان جوشانیده شیرهٔ مغز تخم کدو و خاکشی افزوده می‌دادند و گاهی جهت نضج نزلهٔ حار و سرفه مویز منقی دو توله جوشانیده شیره خرفه نه ماشه شیرهٔ مغز بادام پنجدانه شیرهٔ تخم خشخاش چهارماشه نبات سفید یک توله داخل کرده صمغ عربی یک ماشه کتیرا نیم ماشه سوده پاشیده می‌دهند و گاهی در نزله و زکام حار و سرفه برای تسهیل خروج مادهٔ حلق و قصبهٔ ریه شیرهٔ مغز بادام چهار دانه شیرهٔ مغز تخم کدو شیرین شش ماشه نبات یک توله صمغ عربی کتیرا نشاسته هر واحد یک ماشه سوده می‌دهند و گاهی برای نزله و سعال اصل‌السوس مقشر نیم‌کوفته دو درم بهدانه نیم درم صمغ عربی یک درم کتیرا نیم درم دارچینی دو ماشه سپستان هفتده دانه نبات مصری یک و نیم توله در پاو آثار عرق گاوزبان جوش دهند وقتی که نصف بماند بطور ثهوه بنوشند و گاهی در ریزش نزله و انسداد منخرین بهدانه سه ماشه گاوزبان خطمی پرسیاوشان هر یک پنج ماشه در عرق عنب‌الثعلب و عرق گاوزبان جوش داده بطور قهوه می‌دهند و کذلک دانه هیل دوماشه بهدانه سه ماشه کوکنار دو سرخ نبات یک توله جوشانیده و گاهی در ریزش نزله و بلغم سینه برای نضج خمیرهٔ خشخاش خورانیده بهدانه عناب سپستان نه دانه اصل‌السوس سه ماشه تخم خطمی خبازی هر یک هفت ماشه شب در آب گرم تر کرده صبح جوش داده صاف نموده شربت نیلوفر داخل کرده می‌نوشانند و نوشیدن آش جو که در آن عناب سپستان و خطمی و خشخاش پخته باشند با شربت بنفشه یا خمیرهٔ آن نضج و تغلیظ نزلهٔ گرم نماید و اگر تا سه روز عوض طعام و شراب بر همین اقتصار ورزند بهتر است و شربت خشخاش همین عمل کند و به قول صاحب حاوی در زکام حار تغلیظ ماده و تبرید دماغ و تقویت او و نوشیدن مطبوخ عناب ده دانه با شکر ده درم نافع و اگر با وی سعال باشد سپستان و بهدانه افزایند و غذا **517** ...ورهٔ ماش مع مغز بادام دهند و اگر با سرفه و صداع باشد طبیخ بنفشه سپستان عناب شکر یا ترنجبین یا خمیرهٔ بنفشه یا شربت بنفشه و اگر بی‌خوابی باشد شربت خشخاش و مغز بادام و تخم کاهو مفید و حکیم علی نوشته که اگر نزلهٔ سائل حار باشد جبهه و اجفان را به قلقدیس و عدس لطوخ نمایند و بعضی قلقدیس را در آب حل کرده از آن روی می‌شویند و اگر نزله از غیر ورم حار باشد و علت قریب جلد بود جبهه را به چیزی از برگ علیق تر کوفته و یا از آب خرفه و یا آب بهی و آرد جو و یا مازو سوده به شراب و سویق یا شوکران و اسپغول به آب عنب‌الثعلب یا حلزون مرقوق مع خزف او و از بناگوش تا

بناگوش دیگر ضماد نمایند و بالجمله بدانچه مبرد و قابض باشد ضماد کنند و بگیرند آرد گندم جریش و مرور کندر به سفیدی بیضه بر جبهه لطوخ سازند یا طباشیر مر و قاق کندر به سفیدی بیضه استعمال نمایند و گویند که گل بنفشه و کذا خشخاش سفید و کذا ثیل شرباً و ضماداً و بزرالبنج سفید شرباً و غرغره به برگ اجاص و ضماد عصارهٔ برگ انگور به سویق و کذا عصی‌الراعی و کذا سماق در عصیر ....ماض جوشانیده هر گاه قوام او غلیظ گردد بر مقدم دماغ نهادن نافع نزلهٔ حار است الحاصل در انتها بهر امالهٔ ماده نزله از حلق به‌سوی بینی مدام عطسه گیرند و بوئیدن صندل سرخ به سرکه سوده زکام گرم را بگشاید و همچنین سبوس جو با سرکه بوئیدن و برای سدهٔ بینی و عدم حس شم در زکام حار باقلا در سرکه تر کرده بر آتش نهند و بخار او بکیرند و کذا صندل سفید و سک چون بسوزند و کذلک انکباب به بخار حجر آسیای گرم در سرکه سرد کرده و نخالهٔ منقوعه در سرکه بر آتش انداخته و یا شکر طبرزد و برگ مورد بنفشه بخار گیرند و انکباب بر بخار طبیخ بابونه بنفشه جو مقشر خشخاش و غسل سر بدان نیز نافع و برای منع سیلان فضول رقیق اگر به طول انجامد و مرض دیر کشد پرچه شیشه را بر آتش نهند و کافور بر آن پاشیده چادری بر سر کشیده بخار او در بینی گیرند و یا سبوس گندم در سرکه خیسانیده بر آتش گذاشته ... مذکور بخار او بگیرند و اگر کافور ربع درم سبوس گندم آرد جو آرد باقلا صندل سفید گل بنفشه ثمر طرفا هر یک نیم درم کوفته بیخته در سرکه کهنه خیسانند و ...شک کرده به گلاب بندقه‌ها سازند و وقت حاجت بر آتش سوخته دود آن بگیرند در زکامی که از گرمی باشد منع سیلان بینی نمایند و در فوائد شریفیه وزن که ادویه و چند آنها نوشته و کشنیز و آمله یک یک درم افزوده بعد مهرا پختن به بخور آن امر نموده و بخور حاج حسین نیز نافع است و غذا آش جو و حریره سبوس و حسوء وز و یا دال مونگ با خشکه و مزوره ماش مقشر و اسفاناخ و کدو و ملوخیا و رجله و سرمق و بقلهٔ یمانی به روغن بادام مناسب و اگر حاجت تنقیه شود.. از نضج به مسهل صفرا و حب بنفشه تنقیه کنند و مسهل از بنفشه و عناب و سپستان و ریشهٔ خطمی و خبازی و بهدانه و اصل‌السوس مقشر نیمکوفته جوشانیده مالیده صاف کرده مغز خیار شنبر شیر خشت ترنجبین در آن حل کرده باز صاف نموده روغن بادام بر آن چکانیده نیمگرم نوشیدن نیز در زکام حار نافع و بعده آب نیمگرم استحمام نمایند و تریاق انزله و حب‌الشفای علویخانی و مویز مدبر در منع نزله مجرب است و کذا حب نزله به نسخه حکیم محمد باقر و حکیم احمدو اصول حکیم علی مردان خان و والد حکیم علوی‌خان و به نسخهٔ بیاض حکیم اکمل خان و خمیرهٔ خشخاش کوکناری و دیاقوزا و رب خشخاش و سفوف نافع .... شربت نزله و فریادرس و شربت گولر و شربت خشخاش و لعوق نزاهٔ حار و لعوق شمعون و لعوق جمیز و قرص نزله بند تالیف حکیم محمد هادی و طلا و لطوخ ..... خلد و لطوخ مجرب حکیم اکمل خان و نزله بند همه در نزلهٔ حار معمول لیکن بدانند که در صورت کثرت

ماده نزله تا نخست تنقیه بدن نشده باشد حبس نزله روا نیست .... روی به فسار می‌گردد و آنجا که ماده سخت گرم و تیز و با حدت باشد اول فصد سررو نمایند و تبریدی که در علاج امراض حار دماغی گذشت بدهند و یا لعاب .... سه ماشه لعاب ریشه خطمی شیرهٔ تخم خیارین هریک هفت ماشه نبات یک نیم توله دهند و روغن‌های سرد چون روغن نیلوفر و کدو و استنشاق نمایند و از ... و صندل تبخیر کنند و به قول محمد زکریا زکام که در صیف عارض شود تبرید کبد به اطلیهٔ بارده سیما خرقه کتان به آب کاسنی تر کرده مکرر نهادن سریع‌النفع است ... با صداع و تپ بود لعاب بهدانه شیرهٔ عناب شیرهٔ تخم کاهو عرق شاهتره شربت نیلوفر خاکشی داخل کرده دهند و باز شیرهٔ مغز تخم تربوز به جای شیرهٔ کاهو شربت بنفشه عوض شربت نیلوفر کنند و کتیرا سوده برای سرفه افزایند و ایضاً بعد فصد در منضج بارد سپستان بست دانه تخم خبازی چار ماشه اصل‌السوس مقشر ... عوض کاسنی و شاهتره و گل سرخ داخل کرده شب در عرق شاهتره و مکوه و گاوزبان هر یک هفت توله خیسانیده شربت بنفشه یا نیلوفر چار توله ... کرده بنوشانند و غذا آش جو به شربت بنفشه یا نبات و یا اسفاناخ یا برنج خورانند و به جای آن آب عرق مکوه و نیلوفر و سه چهار روز هر دو وقت دوا داده خیار شنبر .... هر یک شش توله خمیره بنفشه و گلقند هر یک چهار توله شربت سنا سه چهار توله روغن بادام هفت ماشه افزوده مسهل دهند و پهر آب مونگ و شام **518** شله کهچری و صبح تبرید لعاب بهدانه و ریشه خطمی هر یک سه ماشه عرق مکوه و نیلوفر هر یک هفت توله شربت نیلوفر چار توله اسپغول یا تخم ریحان نه ماشه پاشیده دهند و همین نمط سه چهار مسهل داده جهت تعدیل مزاج و تقویت دماغ اطریفل کشنیز یک توله وقت شب دهند و صبح شربت خشخاش سه توله در عرق مکوه نه توله و اگر ماده بسیار تیز بود و زکام با صداع و شقیقهٔ شدید منذر بخ سرسام و با تپ باشد بعد فصد سررو و تبرید و ضماد و سعوط صداع حار روز ششم برایی نضج ماده گل بنفشه خطمی هر ک شش ماشه سپستان یازده دانه بهدانه سه ماشه اصل‌السوس چهار ماشه خیسانیده و شیره تخم کاهو شیره مغز تخم تربوز هر یک شش ماشه شربت بنفشه دو توله خاکشی شش ماشه داخل کرده بدهند و روز هشتم عناب پنج دانه گاوزبان خبازی پرسیاوشان گل نیلوفر هر یک چهار ماشه تخم خیارین کوفته شش ماشه مویز منقی دو توله در خیسانده افزوده شیرجات موقوف نمایند و چون نضج ماده از قاروره ظاهر گردد روز دوازدهم اسطوخودوس جهار ماشه سنای مکی یک توله گل سرخ چهار ماشه در طبیخ و مغز فلوس شش توله ترنجبین چهار توله روغن بادام شش ماشه افزوده مسهل دهند و به جای آب عرق مکوه و دو پهر نخوداب روز دوم تبرید از لعاب بهدانه شیره عناب شیره کاهو شربت بنفشه اسپغول پاشیده دهند باز مسهل و تبرید به دستور و اگر با نزله و زکام حار بواسیر و قبض و تپ و دردسر و غلیان رطوبات بدنی باشد تبرید از شیرهٔ عناب ده داته شیره کاهو یا شیره مغز تخم کدو و شش ماشه عرقیات شربت

بنفشه یا شربت نیلوفر خاکشی دهند بعد تسکین برای نضج ماده عناب پنج دانه بهدانه سه ماشه بنفشه خبازی اصل‌السوس هر یک چهار ماشه سپستان پانزده دانه خیسانیده شیره کاهو شیره مغز تخم کدو هر یک شش ماشه گاهی شیره خیارین شربت بنفشه دهند باز برای نضج ماده سوداوی خطمی شش ماشه گاوزبان چهار ماشه در نقوع اضافه کرده شیره تخم کدو و خیارین موقوف کنند و خاکشی شش ماشه افزایند پس اگر آثار غلبۀ بلغم دریافت شوند برای تلطیف آن مویز منقی ده دانه زوفا پرسیاوشان هر یک سه ماشه افزایند نکته بدانند که در نزلۀ حار شیرجات مثل خیارین و غیره می‌دهند لیکن چون مرض طول کشد بادیان سوده پاشیده می افزایند به رعایت معده تا از شیرجات معده خراب نگردد بعضی گفته‌اند که شدت حرقت چشم و کثرت اشک را که در زکام عارض شود و استنشاق آب بسیار گرم به تکرار فی‌الحال دفع کند ابن هبه الله گوید که علاج زکام حار فصد قیفال و شرب ماءالشعیر با شربت بنفشه و بعده اندک آب انار و استعمال آب آلو به جلاب و ترک غذای حار وشراب حار و تقویت دماغ به شم روائح بارد مثل بنفشه و نیلوفر و بعد نضج ماده دخول مریض در حمام و در صورت کثرت سیلان انکباب بر بخار شکر و صندل و کافور و باقلا و جو و سبوس در سرکه تر کرده و حذر از خواب بر پشت و بعد اصلاح تغذیه به مزورۀ آب انار و احتراز از امتلاء و تعرض هوای گرم است ابو سهل گوید که در نزله و زکام کائن از حرارت ودی آن است که از آن رطوبت رقیق حاد سائل شود و آنچه مغلظ و مبرد این ماده باشد استعمال کنند و شربت و یاقوزا صبح و شام و تمام روز اندک اندک بنوشند و هنگام خواب غرغره بدان نمایند و لعوق خشخاش دائم بلیسند و خشخاش سوده به جلاب آمیخته لیسیدن نیز نافع است و تخم خشخاش در حریره معمول از شکر و نشاسته و روغن بادام استعمال کنند و طبیخ بنفشه و خشخاش مع پوست و باقلا مع پوست کوفته وجود بابونه و برگ کاکنج و برگ درخت گل سرخ استنشاق نمایند و هنگام شدت امر گل مختوم یا گل ارمنی به آب بارتنگ یا آب عنب‌الثعلب یا آب خرفه سرشته بر سر و پیشانی و چهره ضماد سازند و یا روغن بید که در آن خشخاش مع پوست کوفته و برگ مورد کوفته جوشانیده باشند بر سر بمالند و از باقلا در سرکه تر کرده خشک نموده و به سندروس و سک و صندل و کافور تبخیر کنند و بر بخار سرکه که اندران سنگ آسیا یا حجرالنار گرم کرده انداخته باشند انکباب نمایند و حتی‌الامکان خواب کم کنند و غذا حریرۀ معمول از نشاسته و آرد باقلا و جو مقشر و کدو و خرغه و کاهو و روغن بادام سازند پس اگر حرارت قوی نباشد در آن بچه ماکیان یا دراج یا ماهی رضراضی داخل کنند و جلاب و شربت بنفشه و آب انار بنوشند و اگر شکم نرم باشد خرنوب شامی از دانه پاک کرده کوفته در آب بجوشانند و صاف کرده تخم خشخاش بریان سوده و اندک صمغ عربی سوده داخل کرده بنوشند و غذا کشک جو بریان و بادام بریان و پنیر در تنور خشک کرده و شسته و زردی بیضه در سرکه جوشانیده که بر آن

قدری طباشیر و کشنیز خشک سوده پاشیده باشند تناول نمایند و به بخار سبوس در سرکه تر کرده به انبوبه و از گل سرخ خشک و نبات و برگ مورد و باقلا هر دو در سرکه تر کرده تبخیر نمایند تفریع در زکام دموی فصد سررو و تلیین طبیعت به نقوعات مذکوره و لزوم ماءالشعیر و شربت عناب و خشخاش و اگر سده باشد و ماده خوب اخراج نیابد سنبل‌الطیب و سندروس و نبات سفید و کاغذ مصری و کشنیز خشک و عنبر اشهب و عود بر آتش گذاشته تبخیر نمایند که جه.... **519** ...تح سده در زکام دموی نافع است و انکباب بر طبیخ بابونه و اکلیل‌الملک و مرزنجوش از جمله منضجات و مفتحات زکام دموی است ایضاً در صورت آثار غلبهٔ خون بعد فصد شیره تخم کاهو یک توله با شربت نیلوفر دو توله خواه گل بنفشه شش ماشه گل نیلوفر چهار ماشه عناب هفت دانه سپستان بست دانه خیسانیده میدهند و بعد چند روز اسهال صفرا و بعد تنقیه حبس می‌کنند و افیون در حبس مجرب است و در زکام سوداوی سوای تدابیر مذکوره تنقیه ماده به ماءالفواکه و مغز فلوس و ترنجبین و تغذیه به ماءالشعیر و مزورات مذکور و بهر نضج انکباب بر سپستان بنفشه و بابونه و خطمی و کاهو و پوست خشخاش و نوشیدن شربت خشخاش اگر نزله رقیق باشد و بخور به شکر طبرزد و کاغذ و کشنیز خشک و عنبر اگر رسد و افتد نیز مفید است انطاکی گوید که اگر زکام از خون یا صفرا باشد در دموی مبادرت به فصد سررو واجب است اگر زکام خاص به سر باشد و الا هفت اندام اگر سبب عام بود و الا باسلیق بعده تبرید مزاج به ملازمت مثل روغن نیلوفر و کدو و بنفشه در تدهین و استعمال روغن کاهو نشاید بهر آنکه خواب‌آور است و خواب در اینجا مضر است و مثل کدو و خرفه و قطف در غذا و مثل مورد و نیلوفر و بنفشه و بید شماً و و وضعاً باید کرد و از مجربات نهادن برگ کنار و سیب و زعر در مبلول به گلاب است و کذا کافور طلاءً و بخوراً بیده اگر ماده متزاید بود و در سینه علامات ثقل ظاهر شود و خوف اجتماع ماده در آن باشد واجب است استعمال بیداری و ریاضت خفیف و لزوم تلیین به مثل آلو بخارا و سپستان و انجیر و اصل‌السوس و پرسیاوشان و انیسون و ترنجبین و گلقند شکری جوشانیده و یا خیسانیده و اگر حرارت شدت کند بنفشه و جو افزایند ئ اگر سرفه نباشد تمرهندی زیاده کنند و از مجربات من قاطع زکام حار این است که جو مقشر و دو اوقیه گلقند و خمیرهٔ بنفشه هر واحد یک اوقیه اصل‌السوس و پرسیاوشان و تخم خشخاش هر واحد نیم اوقیه در چهارصد درم آب بجوشانند تا پنجاه درم بماند صاف کرده به شربت انار یا شربت بنفشه بنوشند و این از اعظم منقیات دماغ است و اگر حاجت به نطول افتد بهتر در آن طبیخ بابونه و اکلیل و بنفشه است ایضاً در نزهه می‌نویسد که در دموی تقدیم فصد کنند از رگ قیفال اگر نزله از صدر تجاوز نکرده باشد بعده لزوم شرب ماءالشعیر به ربع آن تخم خشخاش سوده تا نضج یابد و طلا به روغن مورد و نطول بدان و به مازو و گل سرخ و به گلنار و اقاقیا مجرب است و کذا مالش بدان طبری گوید که در صفراوی اگر مانعی نباشد فصد کنند و بعد

از آن تليين طبيعت به مطبوخ عناب و آلوى شيرين و سپستان و بنفشه و اصل‌السوس و تخم خطمى ترنجبين آميخته نمايند و دو سه روز بر شرب آش جو و شربت خشخاش اقتصار ورزند ذكر ادويه مركبه نافع زكام و نزله حار بخور نافع نزلات و مسكن اجاع سر و دندان و گوش منقول از حاجى حسين تلميذ والد علوى‌خان بزرالبنج سفيد پوست خشخاش اصل‌السوس گل اردانه پوست بيخ لفاح گل بنفشه خبازى گل خطمى عنب‌الثعلب هريم جزوى و اگر نزلات بارد باشد مرزنجوش تمام بابونه اكليل‌الملك از هر يک جزوى و اندكى جند بيدستر داخل نمايند و در آب بجوشانند و سر و دهان و گوش را بر بخار آن بدارند پس صاف نموده قدرى از آب آن مضمضه نمايند و ثفل آن را بر سر ضماد كنند تركيب مويز از حكيم واحد على مرحوم كه جهت حبس نزله و زكام و براى هر مرضى كه از نزله پيدا شده باشد مثل صداع و درد دندان و غيره و از براى صداع مطلق مفيد است و نزلۀ حار بارد هر دو را نافع ليكن عمل اين در نزلۀ بارد و هر مرض بارد ضعيف است و بالخاصيت مفيد بود زيرا كه مزاج اين مويز فى‌الجمله سر دست در امراض حاره البته مفيد است پس بهتر آنكه در نزله بارد و جز آن به ادويه حاره كه مناسب نزله و غيره باشد ضم نموده استعمال نمايند كه اكسيرالاثر است تخم دهتورۀ سياه سه توله اجوائن خراسانى يک نيم توله هر دو را در يک نيم پاو آب جوش دهند هر گاه آب به قدر نيم پاو بماند از پارچه صاف نموده در ظرفى نگاه دارند تا درد آن فرو نشيند پس آب صاف جدا كرده باز از پارچه گذرانيده بگيرند و مويز سرخ كلان پاو آثار گرفته تخم آن دور نموده در آن آب اندازند و به آتش نرم بپزند تا آنكه آب جذب شود و در اين اثنا از چمچه حركت مى‌داده باشند تا مويز به ته ديگچه چسبيده سوخته نگردد بعده از ديگچه بر آورده در آفتاب خشک كنند در دو سه روز خشک خواهد شد خوراک از ربع تا نصف مويز است و كسى را كه از خوردن آن قى يا كرب يا ديگر عوارض پيدا شود كئكى بقدر دو سه ماشه جوش داده بنوشانند دفع گردد و شراب نيز مصلح اين مويز است و كسى را كه خوردن شراب عوارض پيدا شود يک مويز بخورانند همه دفع شود و زياده از حد مذكور مسكر و ممسک است حب بنفشه جهت تنقيه در نزله و زكام حار معمول بنفشه تربد موصوف رب‌السوس گل سرخ هر يک يک درم سقمونيا غاريقون هر يک نيم درم كوفته بيخته به آب تازه سرشته حب‌ها سازند جمله يک شربت است و طريق استعمال اين مثل حب ايارج است حب نزله نسخۀ حكيم محمد باقر بزرالبنج افيون صمغ عربى كتيرا تخم كاهو بيخ لفاه رب‌السوس نشاسته زعفران مساوى كوفته بيخته به آب حب سازند نوع ديگر از حكيم اكمل خان بزرالبنج سفيد تخم كاهو مقشر رب‌السوس صمغ عربى نشاسته مصطكى كتيرا شكر تيفال آرد باقلا بيخ لفاح مغز بادام شيرين افيون زعفران تخم خشخاش هر يک يک مثقال نبات سفيد پنج مثقال كوفته بيخته به آب سرشته حب سازند نوع ديگر از حكيم ممدوح افيون **1–519** نزلات حاره به غايت نافع است كوكنار مع تخم صد بكوبند و يک شبانه‌روز در چهار و

نیم صد مثقال آب تر کنند و بجوشانند تا به نصف رسد پس صاف کرده با هفتاد و پنج درم شکر یا عسل یا مثلث به قوام آرند که مثل لعوق شود و بعده اقاقیا زعفران مازو و عصارهٔ لحیه‌التیس هر یک نیم درم کوفته بیخته بسرشند و گاهی ساده ساخته می‌شود به غیر ادویات سفوف نافع نزبه دافع سهر و یبوست دماغ کشنیز مقشر تخم کاهو تخم خشخاش هر یک دو مثقال اصل‌السوس بادیان دارچینی هر یک یک مثقال کوفته بیخته سفوف سازند خوراک دو مثقال بعد تنقیه به عمل آرند ایضاً زکام و نزله را بعد تنقیه مفید آید تخم خشخاش سفید اصل‌السوس مقشر پوست هلیلهٔ زرد برابر نبات برابر همه کوفته بیخته صبح از سه درم تا شش درم خورده باشند شربت بنفشه که از زکام و نزلهٔ حار و ذات‌الجنب و ذات‌الریه و صداع و درد چشم و درد گرده را نافع بود بول براند و سینه را نرم کند گل بنفشه خشک هفت و نیم مثقال در آب تر کنند و بجوشانند و با یک آثار شکر سفید به قوام آرند و اگر گل بنفشه تازه باشد پاو آثار بگیرند و همین طریق ساختن شربت نیلوفر است شربت خشخاش معمول در نزلهٔ حار که با حرارت و قبض بود و مفید سرفهٔ یابس و سل و دق کوکنار مع تخم صد عدد صمغ عربی بهدانه مغز تخم کدو مغز تخم خیارین تخم خطمی هر واحد پنج مثقال شیرخشت سی مثقال کوکنار نیم‌کوفته و تخم خطمی و صمغ و بهدانه در آب تر سازند بعده به آتش ملائم بجوشانند تا نصف بماند صاف نموده سی و سه درم قند به قوام آرند و وقت قوام شیرخشت محلول و از مغز تخم کدو و خیارین شیره برآورده صاف نموده داخل نمایند تا به قوام شربت آید شربت نزله به جهت نزلهٔ حار و دفع قبض بی‌عدیل و معمول استادی مرحوم انجیر زرد سه دانه عناب بست دانه سپستان پنجاه دانه پرسیاوشان سه درم حب‌الآس کتیرا هر یک پنج درم تخم خطمی هفت درم اصل‌السوس تخم خشخاش سفید هر یک ده درم جو مقشر پانزده درم خمیرهٔ بنفشه سی درم ترنجبین یک نیم پاو شربت سازند نوع دیگر که جهت نزله حار و بارد مجرب و معمول برای محرورین بعضی اجزای حارهٔ آن کاسته و برای مبرودین و معتدلین همه به حال داشته بکار برده می‌شود و اعانت بهر تسهیل نفث و دفع عسر و تسلیس نفس هم میکند بنفشه نیلوفر هر یک چهار درم فراسیون پنج درم پرسیاوشان اصل‌السوس زوفای خشک بیخ بادیان جو مقشر تخم خطمی تخم خبازی تخم کتان گاوزبان هر یک هفت درم انجیر زرد بست دانه عناب سی دانه مویز منقی چهل دانه سپستان پنجاه دانه آنچه کوفتنی‌است جوکوب کرده در سه رطل آب شب بخیسانند و صبح بجوشانند هر گاه نصف بماند مالیده صاف نموده ترنجبین خراسانی یک رطل قند سفید دو رطل داخل کرده به قوام شربت آرند خوراک از پنج درم تا هفت درم شربت گولر دافع نزلهٔ حار و سرفه و ضیق‌النفس که از نزلهٔ حار بوده باشد از مجربات میر قادر علی بنارسی گولر خام یک آثار پاو بالا چهار پاره کرده سپستان پالک نیم‌کوفته اصل‌السوس مقشر نیم‌کوفته هر یک یک چهانک عناب ولایتی پاوسیر همه ادویه راشب به آب تر نمایند و صبح جوش

داده مالیده صاف نموده سه پاو .... سفید انداخته قوام نمایند و دو توله ناشتا به آب حل کرده تا حصول صحت نوشیده باشند بلانازعه پرهیز از ترشی و بادی و روغن تلخ و جفرات و شیر واجب بود طلا که منع ...ات کند مرمکی ایلوه گوند به بول نشاسته کتیرا سپیاری چهالیه هر واحد سه ماشه افیون بزرالبنج هر واحد یک نیم ماشه کوفته بیخته بر روی کاغذ سوسن .... طلا نموده بر صدغین بچسبانند قرص نزله بند تالیف میرمحمدهادی پدر علوی‌خان که در منع سیلان نزلات از سر به اعضا بسیار مجرب مرمکی صبر سقوطری حضض مکی صمغ عربی دم‌الاخوین برگ مورد هر یک یک دانگ افیون قیراطی زعفران طسوجی کوفته بیخته به سفیدهٔ تخم مرغ سرشته اقراص سازند و در سایه خشک نمایند ..... مقدار دانگی و به دستور نسخهٔ قبل بکار برند تعوق جهت نزلهٔ حار مغز بادام مقشر سه درم کتیرا چهار درم خشخاش سفید پنج درم صمغ فارسی ده درم همه را کوفته و هم‌وزن فانیذ و برابر فانیذ تخم خرفه مقشر کوفته آمیخته به مویز منقی لعوق طیار سازند لعوقی که نزله و زکام حار را به‌غایت سودمند است خشخاش سیاه و ... هر کدام دو اوقیه اصل‌السوس مقشر نیم‌کوفته سه اوقیه بهدانه تخم خطمی هر کدام یک اوقیه صمغ عربی کتیرا هر کدام نصف اوقیه همه را غیر از صمغ و کتیرا در پنج رطل آب تر کرده بجوشانند تا نصف بماند صاف نموده صمغ و کتیرا باریک سائیده لعاب اسپغول نیم رطل شکر سفید دو رطل اضافه کرده بجوشانند تا به قوام آید بردارند و پیوسته اندک‌اندک ....سند نزله بند معمول حکیم اکمل خان تخم کاهو تخم خشخاش افیون زعفران بزرالبنج دم‌الاخوین صمغ عربی کتیرا گل سرخ انزروت اگر حاجت **2–519** تخم کاهو دارچینی اسطوخودوس هر یک شش ماشه ادویه سوای خشخاش و کاهو و بادام کوفته بیخته و مغزیات را علیحده صلایه کرده آمیخته نگهدارند پس بگیرند بنفشه بیخ بادیان اصل‌السوس گاوزبان هر واحد دو مثقال عناب پانزده دانه سپستان هفتده دانه اسطوخودوس دو درم زوفای خشک و دو درم زوفای خشک عود غرقی سنبل‌الطیب هر یک یک درم بیخ .... سوسن پرسیاوشان هر یک یک مثقال انجیر زرد هفت عدد مویز منقی چهار توله این ادویه را در سه پاو آب بجوشانند هر گاه سوم حصه بماند مالیده صاف کرده با نیم آثار قند سفید آمیخته به قوام آرند و ادویه کوفته بیخته نگاهداشته را آمیخته معجون سازند خوراک یک توله بر نهار خورند و از ترشی و بادی پرهیزند اطریفل ملین تالیف علوی‌خان نافع از برای نزلات بلغمیه مزمنه و منقی دماغ و آلات سینه از بلغم عناب انجیر زرد هر یک بست دانه اصل‌السوس زوفای خشک گل بنفشه اسطوخودوس ایرسا به سفائج فستقی فراسیون هر یک دو نیم مثقال مویز سرخ تخم بیرون کرده بست و پنج مثقال مجموع را در سه چهار یک من تبریز آب خالص بجوشانند تا به نصف رسد بیالایند و عسل سفید مصفی یک‌صد و پنجاه مثقال داخل کرده به قوام آرند بعده پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه پوست بلیلهٔ آمله منقی اسطوخودوس کشنیز خشک مقشر هر یک پنج مثقال بادیان انیسون

مصطگی حب بلسان هر یک دو نیم مثقال فلفل سیاه نیم مثقال تخم خشخاش سفید دو مثقال و نیم روغن بادام شیرین دوازده مثقال و نیم ادویه را کوفته بیخته به روغن بادام چرب نموده بع عسل مذکور بسرشند شربتی از یک مثقال تا سه مثقال به آب نیم‌گرم برشعثا معنی برءالساعه است به جهت نزله و زکام و امراض دماغی بارد و تسکین درد دندان معمول و برای ظلمت چشم و دوار و طنین و لقوه و فالج و صرع و رعشه و سبات سهری و نسیان و مالیخولیا و غیره امراض سوداوی و سهر مفرط و هذیان و ضعف اعصاب و استرخای لثه و بلادت ذهن بخر فم و سیلان لعاب و نزف دم و قولنج و مفص و درد معده و جگر و ضعف کبد و انواع استسقا و سرعت انزال مفید و ادمان او بعد انزال مفید و ادمان او بعد انزال امن دهند از مضار او و در قلع حمیات عتیقه و سعال نافع و پادزهر جمیع سموم نسخهٔ شیخ‌الرئیس فلفل سیاه فلفل سفید بزرالبنج سفید هر یک بست مثقال افیون مصری ده مثقال زعفران پنج مثقال سنبل‌الطیب عاقرقرحا فرفیون هر یک یک مثقال ادویه جدا جدا بکوبند بعده وزن نموده همراه عسل ...اف که سه چند ادویه باشد بسرشند و سه ماه در جو بدارند پس استعمال نمایند و مقدار شربت او نهایت نصف مثقال و اقل او دانگی و قوت او تا پنج سال باقی می‌ماند و در نسخهٔ معمول حکیم علوی‌خان دارچینی زنجبیل هر یک یک مثقال عوض فلفل سیاه است نوع دیگر به نسخهٔ ابوالبرکات که بهترین نسخه‌ها و مجرب است دارفلفل دارچینی جنطیانا سلیخه جند بیدستر هر یک چهار درم زعفران پنج درم زنجبیل پودینهٔ خشک هر یک هفت درم روغن بلسان یا روغن گل سنبل‌الطیب فقاح اوخر زراوند طویل هر یک ده درم فوه اسارون هر یک ده مثقال و نیم افیون یک نیم اوقیه تخم کرفس انیسون بزرالبنج هر واحد پانزده مثقال فلفل سیاه بست و دو نیم مثقال عسل چهار صد و پنجاه مثقال به دستور مقرر مرتب سازند بر شعثا از محمد صادق برای نزله و زکام نافع بود و ممسک و مقوی باه است و دیگر امراض سر را نفع می‌رساند مروارید کهربا بسد سنبل‌الطیب عاقرقرحا خولنجان زنجبیل سلیخه بهمن سفید بهمن سرخ ساذج هندی آملهٔ منقی ورق نقره هر یک شش ماشه گل سرخ چهار درم قرنفل جوزبوا دارچینی عود بلسان دواله سعد کوفی زعفران هر واحد چهار ماشه بزرالبنج نانخواه هر یک دو درم مشک خالص یک ماشه افیون پاو آثار عسل خالص دو آثار مغز پسته مغز بادام مغز نارجیل مغز گردکان هریک یک دام فلفل چهار ماشه کوفته بیخته به دستور معمول معجون سازند حب نزله که جهت نزله و زکام از مجربات است جند بیدستر زعفران هر یک یک مثقال رب‌السوس دارچینی افیون هر یک سه مثقال صمغ عربی کتیرا نشاسته هر یک پنج مثقال بقدر فلفل حب‌ها سازند مقدار شربت دو حب است و .... بقائی وزن رب‌السوس دو مثقال است و در قادری وزن جند بیدستر یک نیم مثقال و دارچینی پنج مثقال نیز مرقوم حب چای ختائی که به طریق قهوه می‌خورند نزلهٔ بارد را نافع است و تقویت باه و معده و دماغ نیز کند و ریح بلغمی از بدن دور نماید و گرده و پشت را

قوت دهد چای ختائی پودینه خشک هر یک .... توله پوست ترنج شش ماشه در آب شب تر نمایند و صبح سه چهار جوش داده صاف نمایند و نبات داخل کرده به قوام آرند پس عنبر اشهب یک ماشه .... کنند و بعد از آن که قریب سرد شدن برسد قرنفل دارچینی هر یک سه ماشه دانهٔ الائچی کلان و خرد مصطگی هر یک یک توله فوفل دمکنی عود غرقی هر یک شش ماشه نمک خالص یک ماشه همه را سائیده داخل کرده و حب‌ها به طریق نور بسته نگه دارند و در گلاب یا آب انداخته به‌طور قهوه پخته قبل از طعام و بعد آن خورند حب مومیائی جهت دفع نزله و زکام و تقویت اعصاب و دماغ مجرب است و نظیر ندارد و امساک را نافع مرمکی یک ماشه قرنفل دارچینی کبابه حسن لبر صمغ عربی عود هندی رب‌السوس هر یک سه ماشه مصطگی خولنجان بهمنین هر یک دو ماشه ابریشم مقرض چهار ماشه مومیائی کانی میعهٔ سائله هر یک **3–519** در امراض باردهٔ دماغ و عصب نافع بود از بیاض والد مرحوم دارچینی جوز بوا بسباسه عود صلیب قرنفل هر یک یک توله کچله دو توله اول کچله را در شیر خیسانیده ..... آن را دور کرده به سوهان ریز نموده یا از کارد باریک تراشیده خوب صلایه کرده بعد از آن ادویه دیگر کوفته بیخته در عرق نانخواه خمیر کرده مقدار نخود .... صبح وشام بقدر مناسب دو حل به عرق اجوائن و عرق صعتر هر یک بقدر مناسب ده توله بنوشند و چون در این حب ادویه مقویه و ممسکه اضافه نموده می‌شود ....یت باه و امساک فائده عظیم دارد و اگر عقیمه بعد از ظهر بخورد بار گیرد حب بلادر برای نزله و جمیع امراض باردهٔ دماغی و اعصابی و رطوبی ....یت حفظ و رفع ریاح و سلس‌البول فائده عظیم دارد و تقویت باه و امساک و رفع عقم از زن و مرد نماید بلدر مغز گردکان کنجد مقشر مساوی همه را بکوبند خوب با هم مخلوط نموده حب‌ها مقدار نخود بندند و از یک حب شروع نمایند و این حب و حب سابق را بعد از آنکه چیزی ضرر محسوس نشود آهسته آهسته به قدر برداشت .... بیفزایند و عورتی برای درد پای و ثولول فم رحم استعمال کرد و زائل شد و هرگاه بهمنین شقاقل ثعلب عنبر اشهب و دیگر مغزیات مانند فندق و مانند آن اضافه نمایند در تقویت باه و امساک و دیگر آثار بی‌عدیل گردد و چون این هر دو حب را به جهت امساک استعمال نمایند در آب کوکنار حب بندند و اگر حب از مغز ... یا ادویه مناسبه استعمال نمایند نیز در تقویت باه و امساک فائده عظیم خواهد کرد و بی‌غائله بود خمیرهٔ خشخاش معمول نافع نزله و زکام مقوی دماغ پوست خشخاش یک سیر در یک حصهٔ آب باران و دو حصهٔ گلاب بخیسانند و بعد چهار پاس به دست مالیده بجوشانند تا به ثلث آید صاف نموده تخم خشخاش یک سیر را ....ن شیره گرفته با قند سفید دو سیر به قوام آرند و از آتش فرود آورده عنبر اشهب نیم توله صندل سفید چهار مثقال عود غرقی مصطکی زعفران هر یک دو توله سوده بکار برند و زعفران به گلاب حل کرده مخلوط سازند و ورق نقره پنجاه عدد ورق طلا نیز آمیزند سعوط که برای امالهٔ نزله از حلق به سوی بینی در انتها بکار آید برگ .... تر

گرفته بر جای بلند در باورچیخانه بیاویزند که خشک شود پس از آن شش درم بگیرند و صعتر فارسی زراوند طویل زعفران هر یک نیم درم کندش چهار درم عاقرقرحا ... درم سحق بلیغ نموده سعوط سازند فلونیای رومی نافع نزله و سرفه و اوجاع کبد و اختلاط و درد دندان و تاکل آنها و درد قولنج زعفران پنج درم فلفل سفید .... ینج هر یک بست درم افیون ده درم فطراسالیون چهار درم تخم کرفس نبطی سه درم سنبل‌الطیب چهار درم ساذج هندی سلیخه عاقرقرحا حب بلسان فرفیون .... یک درم همه ادویه را کوفته بیخته یکجا جمع کنند و به روغن بلسان خوب لت کنند و به عسل کف گرفته سه چند ادویه بسرشند و در ظرفی بردارند و وقت حاجت بعد ....ماه مثل نخود استعمال کنند برای قولنج و درد گرده به آب کرفس و جعده و بعضی اطبا عوض تخم کرفس نبطی و وقو داخل می‌کنند و هر قدر که کهنه شود نافع‌تر باشد ... یای فارسی نافع برای نزله و سرفه و قولنج و حیض و ریاح رحم و اسقاط و رحم را تقویت دهد و اصلاح قی و اختلاف بلغم و بلادت و دماغ و بدن کند فلفل سفید ...نج هر یک بست درم افیون ده درم و بعضی اطبا گل مختوم ده درم داخل کرده‌اند زعفران پنج درم سنبل‌الطیب مرمکی عاقرقرحا فرفیون هر یک دو درم جند بیدستر ....درم زرنباد و رونج هر یک نیم درم مروارید مشک هر یک نیم مثقال کافور یک نیم دانگ همه ادویه کوفته بیخته جمع نموده به عسل کف گرفته سه چند ادویه سازند ..... برداشته بعد شش ماه وقت حاجت استعمال کنند شربتی از آن یک درم به آب سرد برای قی مفرط و اسهال و نفث‌الدم و نزف حیض به آب سماق و .... این دوا کهنه گردد جیدتر بود نزله بند از حکیم حاذق‌الملک صمغ عربی کتیرا قرنفل بسباسه حضض مکی بزرالبنج جدوار خطائی افیون زعفران مصطگی در گلاب و سفیدهٔ تخم مرغ سوده بر کاغذی که برابر روپیه باشد به سوزن سوراخ نموده ادویه طلا کرده بر شقیقه بچسبانند ناس نزله از .... اکبری تنباکو سورتی یک دام زعفران یک ماشه قرنفل هفت عدد باریک سائیده قدری ناس بگیرند ناس محسن خانی برای نزله .... حضرت استادی غفرالله‌له دم‌الاخوین عاقرقرحا زراوند طویل صعتر برابر کندش برگ کشنیز خشک برابر همه کوفته بیخته ناس گیرند ایضاً منه ....رچونه قدری با هم سوده بر کف مالیده ببویند مادهٔ مجتمعه نزله بارد دفع شود ناس برای نزله از خط بصاحب مرحوم منقول تخم سرس بالچهره .... لوله کایپهل دو ماشه زعفران یک ماشه باریک سوده ناس بگیرند ایضاً برای نزله از بیاض والد مغفور سمندر پهل دوازده عدد قرنفل **520** بست و پنج عدد نکچهکنی بست و پنج ماشه مشک خالص یک رتی در آب ادرک باریک سائیده در سایه خشک کنند و باز سائیده پارچه بیز نموده نگاهدارند صبح و شام بکار برند ایضاً از مجربات آن مرحوم مغز پوست رواسن که جیت می‌نامند خشک نموده یک توله مغز تخم سرس یک توله زنجبیل شش ماشه فلفل گرد دو ماشه همه را باریک سائیده سعوط کنند نفوخ نافع نزله و شقیقهٔ مزمن که سدهٔ آن بکشاید تخم هلهل شش ماشه مغز گهونگچی

سفید چهار ماشه فلفل سیاه دو ماشه و شا... یک ماشه کوفته بیخته قدری در بینی ناس گیرند تا آب جاری گردد و حدت بسیار دارد نفوخ برای تنقیه دماغ و جاری نمودن آب از بینی دارشیشعان یک دام دوره بندال هفت ماشه زعفران دو سرخ قرنفل دو عدد باریک سائیده بکار برند ایضاً برای نزله و درد شقیقه که از نزله باشد نکچهکنی سه ماشه فلفل گرد چهار عدد لونگ یک ماشه کافور یک سرخ کوفته بیخته نگاهدارند و به عمل آورند ایضاً برای نزله و سردی دماغ نکچهکنی مشک خولنجان زنجبیل بندال زعفران دارچینی هر یک یک ماشه تنباکو سورتی یک دام سائیده قدری ناس گیرند ناس علوی‌خانی که در نزله بارد از مجربات است و به کرات و مرات به تجربه رسیده برادهٔ اسرب دارشیشعان هر یک دو مثقال چهار پاس در آب گل رواسن صلایه نموده بکار برند ایضاً قوی تر از اول برگ دفلی دارشیشعان فلفل گرد تخم دهن.... عقل بیر مساوی صلایه نموده بکار برند ایضاً گل رواسن سیاه گل یاسمین برگ رواسن برگ کینر تربد سفید زنجبیل عقل بیر هر یک یک توله سائیده به عمل آرند نوع دیگر قوی تر برای نزلهٔ بارد و تنقیه دماغ برادهٔ اسرب سه توله فلفل گرد یک توله هر دو را در سنگ سماق سه پاس صلایه نمایند که سرمه‌سا شود پس خاکستر پاچک دش.... یک توله در شیر عشر تر نموده قرص بسته در سایه خشک نمایند و همین نمط چهار مرتبه تکرار نموده در اندک روغن گاو تازه بر تابهٔ آهنی بریان کنند و غنچهٔ یاسمین شگفته برگ خرزهره در سایه خشک کرده هر یک یک توله سنبل‌الطیب تربد سفید هر یک نه ماشه آمیخته باز سائیده اقوال اطبا سویدی گوید که در نزله بارد بخور و شر.... عود ذرور آن بر مقدم سر و مالش و شم روغن گل نارنج معمول به روغن بان و ذرور گل نارنج خشک و کذا گل جوز خشک و کذا برگ نازک آن که در اوائل ربیع ... خشک کرده و کذا پوست سبز جوز خشک کرده و کذا کباش قرنفل و کذا برگ بید انجیر خشک و کذا بسباسه هر کدام سوده بر مقدم سر و شم نرگس و شم و ذرور عبیژان بر مقدم سر و بخور و شرب عنبر و شم و ضماد گل یاسمین و ضماد برگ خشک جوز یا پوست جوز در قدری برگ کنار آمیخته در حمام بر سر و داشتن آن تا زمان خضاب .... و بعده شستن و مالش روغن بادام تلخ و کذا روغن تخم و کذا روغن تخم تلخ شفتالو و کذا روغن بلسان بر مقدم سر هر واحد مجرب من است و از اطبای دیگر نقل کرده که شرب و ضماد و شم و بخور کبریت و کذا جند بیدستر و کذا انیسون و شرب و نطول مرزنجوش و قیصوم و قوی شدن فعل ادویه نزلات چون به آب مرزنجوش یا به روغن غار بسرشند و شم و شرب فرنجمشک و کذا بهار و طبیخ آن و کذا حمام و کذا سنبل‌الطیب و کذا خراما و بخور و شم و ضماد دارشیشعان و بخور و شرب و ضماد و مضنع عنبر نافع است و شرب طبیخ بیخ اذخر فقاع آن و کذا قروما‌نا سائیده بع عسل سرشته صبح و شب که مجرب نوشته و کذا قشور مس نه قیراط در علک‌البطم آمیخته حب ساخته و کذا حریرهٔ نشاسته به شکر و مغز بادام و کنا ... اشق دو درم و کذا بیضه نیم برشت

و کذا حب بلسان و کذا بیخ لوف کبیر بریان در عسل آمیخته و کذا انیسون به شکر یا عسل و کذا بابونه سه ابولوسات به شراب ابیض و کذا طبیخ زوفای خشک و سداب به عسل و شراب و کذا حلتیت و طلای عود الفرح به عسل سرشته بر مقدم سر و کذا صبر و نمک و نطرون و کذا میعهٔ سائله و کذا مشک و کذا تریاق فاروق در شراب کهنه حل کرده و کذا لادن محلول در روغن گل و کذا خرما و کذا قیصوم و زیت کهنه و کذا حرف و سرگین کبوتر و لطوخ داخل بینی به مرمکی تنها و یا به آب فرنجمشک و یا مرزنجوش حل کرده و بخور شراب ریحانی بر سنگ گرم چکانیده و یا حمام و یا نفط و یا فقرالیهود و یا خولنجان و شم زیره به سرکه سرشته و یا گل بابونه یا مرزنجوش و یا گل اقحوان و یا سندروس دائم و یا ریحان و یا گل نسرین و یا بادرنجبویه و یا اشنه و سعوط سنبل‌الطیب و کذا روغن خیری و کذا آب شقائق‌النعمان کذا زهرهٔ گرگ که نافع نزلات عظیم است و کذا زهرهٔ غراب به روغن بادام تلخ و ذرور بر مقدم سر از دارشیشعان و گل بابونه و ایر سا و بهار ونیل صباغ گل .... و دماغ شتر پیر خشک کرده و شونیز بریان و قسط هندی و میعهٔ خشک و مازریون و سلیخه و مشک و سنبل‌الطیب و حب بلسان و اظفار لطیب و دارچینی و پودینه ... **521** .... وکذا نمک صبر نطرون آمیخته و گل نسرین و ترنجان و اشنه هر کدام که باشد باریک سوده و تدهین مقدم سر به روغن قیصوم که چون گل و برگ نازک او در زیت انداخته .... در آفتاب دارند و یا روغن بابو و یا زیت و سداب و یا بهار و یا اقحوان معمول به زیت و یا روغن قسط و یا غار و یا تخم ترب و یا خیری و یا گل قندول و یا نسرین و یا هر آنچه از این روغن ها بهم رسد نافع نزلهٔ بارد است و مضمضهٔ طبیخ برگ و بیخ زیتون نیز مفید نزلهٔ بارد است و کذا تغذیه کرنب به ماکیان پخته و مالقی و مفیان و ابن ماجه .... که حقنه به طبیخ غاریقون نافع نزلات صعب است و چون غاریقون به ادویه نوازل مخلوط سازند فعل آنها قوی گردد جالینوس گوید که اگر ماهی شور بخورند تا تشنه .... رو بران تشنگی آب نخورند و صبر کنند و هیچ طعام نخورند و از خواب بازنمانند در یکشبانه روز صحت یابند سعید گوید که در زکام بارد خوردن گلقند عسلی و استعمال ...به شکر در روغن بادام و در صورت قبض طبع تلیین او به قرص بنفشه و یا منقوع و شربت بنفشه و ریختن آب گرم بر مقدم سر و انکباب بر بخار آب گرم و شم راجین حاده مثل ....ش و نمام و بخور به عود وند و در حالت طول زمان سیلان سیلان شم انیسون گاه گاه نه متصل و تلطیف غذا و اولاً و دادن نخوداب و در اخیر تیهو نافع است ابن الیاس گوید ...ب زکام رسیدن سردی به سر باشد تسخین سر به خرقه گرم و به کمادات مسخنه و تبخیر بند و نطولات و شموتات حاره و دخول حمام کنند و اگر طبیعت قبض باشد بسنا پنج درم .... و نیلوفر و اصل‌السوس و پرسیاوشان هر یک سه درم و شکر و ترنجبین هر یک ده درم تلیین نمایند و غذا مزورهٔ بنوماش و نخوداب دهند و انکباب بر حشایش حار مثل مرزنجوش ..... و بابونه و اکلیل کنند و اگر سده حادث شود و خلط جاری

نشود تبخیر به عنبر جنجلان و قرطاس و مانند آن نمایند انطاکی گوید که خوردن مغز فندق بریان با قدری فلفل منضج سریع .... و نزولات بارد است و کذا بخور به شکر و کبریت و خوردن آنها و اگر به آرد باقلا به سرکه تر کرده و در سایه خشک نموده با مثل آن حنا و نصف آن گوگرد و از قرنفل و عاقرقرحا و برگ جوز ....می هر یک ربع آن ضماد کنند تحلیل اورام و منع نزلات کند و کذا نطول از پوست خشخاش و بابونه و شبت و اکلیل و اگر گل حنا یک مثقال به ماءالعسل سه اوقیه بخورند بخورند در دفع نزلات از مجربات است گیلانی می‌نویسد کهمطبوخ گندم و انجیر و مویز منقی و بادیان و پر سیاوشان و اصل‌السوس و عسل یا فانیذ بنوشند و لعوق بزرکتان بخورند و از اشربع طبیخ انجیر و مویز و اصل‌السوس و .... بنفشه و از حلویات حلوای معمول از انجیر و مویز و فانیذ بادام و از بقول شلجم و گزرو پیاز جوش کرده و از لحوم گوشت بزغاله و بچه مرغ فربه به کشک گندم نافع و حلوا متخذ از مغز نان ..... و فانیذ و خشخاش حسب احتمال مزاج ایشان را نیکو است و آنچه نزلات بارد را نافع است بگیرند گوگرد زرد نیم اوقیه جوزبوا سه درم زفت سه درم و از آن اقراص سازند و بر .... ضماد نمایند و چون تریاق در آب حل کرده بر پیشانی لطوخ کرده بر پیشانی لطوخ کنند نفع بخشد و شرب او نیز منفعت عظیم دارد و خوردن گلقند عسلی و زنجبیل مربی و حریرۀ معمول به عسل مفید ....ریس گوید که چون اصداف محرق به سرکه سائیده مابین صدغین طلا نمایند نزلات مزمنه را نافع و از اسرار است ابن بختیشوع گفته اگر خواهند که در زمستان زکام نشود گل نرگس ببویند و هر روز سه لقمه از شهد خلص بخورند و حکیم شریف خان می‌نویسند که بوی نرگس در بعض امزجه محرک نزله است محمد زکریا گوید که در نزله بارد آب بسیار گرم بر سر ریزند و هر گاه سخونت او در دماغ محسوس گردد فی‌الفور صحت یابد یا بگیرند خرقۀ کتان و به آتش گرم کرده به ریافوح نهند و هرگاه گرمی او معلوم شود فی‌الحال سائر و بعضی گویند که نزله کهنه را کدامی دوا فایده نمی کند الا بعد تنقیه دماغ و تقویت او حسب مزاج بعده تحلیل رطوبات و منع بخارات نمایند و بهترین مانع بخار اطریفلات است و گویند که ایارج فیقرا نضج و استفراغ می‌نماید مواد عاصی نزله را و به قول ایلاقی کسی را که نزله و زکام اکثر عارض شود از صبر مغسول و تربد موصوف و رب‌السوس .... حب ساخته وقت خواب دو درم مدام بخورد مسیحی گوید که در زکام حادث از برودت و او آن است که آنچه از آن نازل شود بارد غلیظ باشد باید که معالجه به تکمید سر پارچۀ گرم کرده یا جاورس گرم کنند تا آمکه گرمی او به قعر رسد و انکباب بر بخار شراب که در آن سنگ گرم کرده انداخته باشند و استنشاق بخار طبیخ بابونه و اکلیل‌الملک و مرزنجوش و شبت و شونیز بریان و تبخیر به شونیز و قسط و عود خام کنند و شونیز بریان کوفته ببیزند و کذا انیسون و قسط تا از حنک به منخرین منجذب گردد و ماءالعسل و طبیخ زوفا و .... جبین شیرین بنوشند و تخم کتان بریان به اندک فلفل سائیده در

عسل سرشته بخورند و یا کندر کوفته بیخته در هاون به عسل مصفی حل کرده بلیسند و یا میعۂ سائله با مثل آن عسل .....می بپزند تا به قوام آید و بلیسند و استعمال این لعوقات منع تجلب و تجفیف ماده کند و همچنین اگر قرومانا به عسل سرشته بخورند و این حب نافع و مقوی سر و قاطع سیلان است .....اول و تربد موصوف به رب‌السوس حب ساخته بقدر حاجت بکار برند و حمام بعد نضج و خروج فضول استعمال کنند بهر آنکه حمام در آخر زکام بسیار نافع است و نقی ... است و قبل آن تمریخ بدن و پای‌ها و مفاصل و ناف و مقعد به روغن گرم نافع است و غذا آب سبوس و حریرۂ آرد گندم و عسل و روغن بادام باشد و قوی‌تر از این زردۂ بیضه .... به زیت و مری‌است و بچۂ مرغ بریان به زیت و حریرۂ آرد باقلا و زیت و عسل بنوشند اطبای هند گویند که فلفل گرد هفت عدد در شب با قدری آب از حلق **522** فرو بردن نافع زکام بارد است و داشتن فتیلۂ پتبۂ کهنه در بینی برای اماله نزله به‌سوی بینی و دفع صداع نزلی مجرب و سعوط مغز سمندر پهل در شیر عورت سائیده نافع‌ترین منقی دماغ از رطوبت است و سعوط شونیز سوده در روغن گل دو سه نوبت مفتح سدۂ زکام است و ایلوه و بول و گوند به بول و نشاسته و کتیرا و سپیاریچهالیه هر واحد یک نیم دانگ افیون اجواین خراسانی هر واحد شش سرخ در آب سائیده و بر گردۂ کاغذ سوزن زده طلا نموده بر هر دو صدغین چسبانیدن مانع نزول نزله است و طلای قرنفل سائیده بر یافوح نافع نزلۂ بارد است تنویع ور زکام بلغمی که سالم‌ترین اواع زکام است نیز تدبیر مذکورا به عمل آورند و مطبوخ ادویه ملطفه مثل اصل‌السوس بنفشه خطمی مویز منقی بادیان انجیر زرد بیخ بادیان اسطوخودوس پرسیاوشان زوفای خشک بیخ سوسن دارجینی چای خطائی بادیان خطائی و مانند آن حسب حاجت دهند و یا اصل‌السوس شش ماشه جوشانیده و با شربت اسطوخودوس دو توله یا اسطوخودوس چهار ماشه گل بنفشه پرسیاوشان هر یک شش ماشه جوشانیده نبات سفید دو توله داخل کرده دهند و یا بادیان بنفشه پرسیاوشان اصل‌السوس گاوزبان هر یک یک مثقال سپستان مویز منقی هر یک ده عدد نبات یک نیم توله در نیم آثار آب بجوشانند هر گاه چهارم آب بماند صاف کرده بنوشند و اگر سردی و کثرت بلغم بود زرد بیخ بادیان زوفا ی خشک بیخ سوسن فراسیون هر چه مناسب دانند افزایند و اگر با حرارت بود مثل عناب خطمی خبازی نیلوفر بهدانه زیاده سازند و اگر ریزش نزله به طرف سینه بود عوض نبات شربت خشخاش دو توله و یا قوفا یک توله کنند و اگر با حرارت دماغ و خلل بلغمی مرکب باشد بنفشه سپستان اصل‌السوس اسطوخودوس بیخ بادیان خطمی مویز منقی بادیان در آب گرم تر کرده و گلقند حل کرده بنوشند و به قول اهل هند اگر زنجبیل گل دهاوه هر یک از یک نیم ماشه تا سه ماشه و کوکنار از یک عدد تا دو عدد بجوشانند هر گاه نیم پاو آب بماند شیرین کرده یا بی شیرینی گرماگرم بنوشند برای زکام بلغمی و دردسر و تپ بلغمی نافع است و تلیین طبیعت به طبیخ زوفا و اصل‌السوس و انجیر و مویز و مانند آن مع ترنجبین و

تغذیه به حبوء مذکور و نوشیدن جلاب عوض آب و انکباب .... شبت و بابونه و قیصوم و صعتر و اکلیل پخته باشند و عند عروض سده تبخیر به شکر سرخ و کاغذ و سنبل‌الطیب و حرمل و سندروس نیز نافع است و اگر حاجت تنقیه شود از مسهل بلغم و حب ایارج تنقیه کنند و اطریفل صغیر مقوی به ایارج و اسطوخودوس نیز مقوی نزلهٔ بلغمی است و ایارج لوغاذیا را تاثیر عظیم آست و یا صبر یک درم مصطگی نیم درم رب‌السوس بادیان فانیذ هر یک ثلث درم مقل یکدانگ به آب کرفس حب مطبوخ حب ساخته بعد نضج بخورند و بعد از پاک شدن ماده فلونیا یا مترودیطوس به دوام دهند و بر شفتا بخورند و مداومت اطریفل زمانی و .... ملین و سائر اطریفلات نافع و طبری گوید که در ابتدای زکام بلغمی برای حل طبیعت اصل‌السوس مقشر پنج درم ترنجبین سی درم آلو شیرین بست عدد عناب سی عدد انجیر سیاه بست عدد فانیذ نجری بست درم جلنجبین بست درم خمیرهٔ بنفشه پانزده درم جوشانیده و صاف نمایند مقدار شرب و هفت درم فلوس خیار شنبر در آن مالیده و باز صاف کرده بیاشامند و از گوشت و سائر ذهومات پرهیزند و از غذا و دوا بر حسوهٔ نخاله و نشاسته و خشخاش اقتصار نمایند و اگر مزاج احتمال نماید شربت شهد ساده عوض آب بنوشند و بر این تدبیر مداومن کنند دائم استنشار نمایند و بر شکل محمود خواب کنند پس اگر از منخرین فضول جاری نشود اعاده حل طبیعت به ملین مذکور نمایند بعده بابونه اکلیل‌الملک شیح قیصوم بنفشه برگ نمام هر واحد کف کبیر سبوس گندم دو کف نمک جریش دو گف اصل‌السوس کوفته یک کف جو نیم کوفته دو کف بجوشانند تا مهرا شود بر آن انکباب نمایند و اگر سده صعب باشد انبوبه بر آفتابه مطبوخ مذکور نهاده بخار او استنشاق نمایند و میعهٔ یابسه و سندروس و شکر سرخ و قرطاس مصری و حرق ثوب سرخ که از اصفهان می‌آورند و کشنیز خشک و عود خام و عسل طرفا جمله بر آتش انداخته دخان او استنشاق کردن نیز مفتح سوده است و هر گاه جاری شود و علامات نضج ظاهر گردد امر به استثناء دائم کنند و از آب انکباب مذکور بر سر نطول نمایند و اگر مزاج دماغ گرم گردد و مانعی نباشد فصد کنند و بعد تنقیه اگر دوی و طنین حادث گردد حلوای نشاسته و خشخاش و روغن بادام بر سر گذارند در روغن سوسن استنشاق نمایند و تغذیه به گوشت کنند و اندک شراب دهند و اکثر دوی و طنین حادث عقب زکام از غذای محمود زائل می‌شود انطاکی گوید که اگر از بلغم باشد پس اولی اولاً انضاج به مثل طبیخ شبت و مطبوخ متخذ از کشوث و کرفس و صعتر و زوفا و مرزنجوش است بعد از آن تنقیه به ایارج و غذا معذلک رشته به غسل دهند و اکثار از شیرینی و بادام و پسته و چلغوز و عسل کنند پس اگر امر خطیر در سدد باشد به شونیز گرم در خرقهٔ ارزق بسته واجب بود و کذا نانخواه و نمک و جاورس اولاً بعده حمام و اکثار حریره سبوس و بادام و شکر نوشته‌اند و من در آن فائده ندیدم و روغن مثل بابونه و مرزنجوش بعد خرقه مسخن کثیرالنفع است و هر گاه ماده تحلیل شروع کند حمام و خواب جائز بود و اگر سدد موجود و

شم ناقص بود و آنچه سیلان کند کم گردد استعمال بخورات مفتحه واجب بود و اجل آنها در بارد مشک و سندروس و عود و کندر است و آنچه تجربه کرده‌ام در تحلیل زکام بارد که فصل و سن بارد بود و اگر چه در بلاد شمالی باشد این منضج است انجیر سه اوقیه تخم شبت تخم کرفس صعتر بابونه هر واحد نیم اوقیه کوفته در ده چند همه آب بجوشانند تا ربع بماند صاف کرده بنوشند و از آنچه در این سزاوار است انکباب بر طبیخ برگ زیتون و دخان تخم پیاز و تخم گندنا به موم با میعه یا مصطگی و قسط و خشخاش و سعد بود که اینها مفتح‌اند بعضی متاخرین می‌نویسند که در زکام بلغمی جهت نضج مطبوخ اسطوخودوس با شربت اسطوخودوس منضج علوی‌خان هفت هشت روز دهند و یا کم و زیاده تا حصول نضج بعده جهت شربت دماغ **523** .... قوقایا و غاریقون علویخانی و شربت اسطوخودوس مسهل چهار توله و تربد سفید و ریوند خطائی هر یک نه ماشه برگ سنا یک نیم توله در مطبوخ مذکور اضافه نموده مغز خیار شنبر .... توله ترنجبین شیرخشت هر یک چهار توله مالیده صاف نموده روغن بادام هفت ماشه افزوده بنوشند و به جای آب عرق بادرنجبویه و مکوه دهند و وقت دو پهر نخوداب بی‌گوشت و وقت شام نان روه به شوربای سنگخواره و یا بچهٔ مرغ خورانند و صبح این تبرید دهند اصل‌السوس مقشر هفت ماشه انیسون برگ گاوزبان هر یک چهار ماشه اسطوخودوس نه ماشه جوش داده شربت بنفشه و اسطوخودوس هر یک دو توله حرف و یا تخم مرو هفت ماشه پاشیده بنوشند و به همین نهج چهار پنج مسهل داده جهت تعدیل مزاج و تقویت دماغ اطریفل شاهترهٔ علویخان دهند و در زکام سوداوی که قلیل‌الوقوع و بدترین انواع زکام است بعد نضج تنقیه سودا به مطبوخ افتیمون و به سفایج و غیره و نوشیدن ماءالشعیر مطبوخ به خشخاش و حریره نشاسته و شکر در روغن بادام و انکباب بر آبی که بنفشه و خطمی و برگ کاهو و خشخاش و کدو پخته باشند و نطول آن بر مقدم سر نافع و بهدانه سه ماشه اصل‌السوس دارچینی هر یک چهار ماشه بادیان هفت ماشه جوشانیده نبات یک نیم توله داخل کرده نوشیدن نیز در زکام سوداوی مفید و از مجربات بدیع برای سوداوی شرب طبیخ انجیر و عناب و سپستان و مالش روغن بادام و بنفشه و کدو و بابونه است و اگر سده افتد شکر طبرزد و میعه سندروس سنبل‌الطیب مجموع یکجا کرده بخور نمایند که در زکام سوداوی تفتیح سدهٔ منخرین کند و اگر نزلهٔ دائمی و قبض و بواسیر و خفقان باشد خطمی خبازی سپستان جوشانیده صاف نموده ....ات داخل کرده بدهند بعده حب ایارج سوده به اطریفل صغیر سرشته همراه عرق شاهتره به رعایت بواسیر دهند باز گلقند به جای اطریفل و آخر روز برای تسکین و سرفه و قبض لعاب بهدانه عرق عنب‌الثعلب شربت بنفشه بعده چای خطائی دو ماشه بادیان خطائی چهار ماشه جوشانیده صاف کرده نبات توله داخل کرده بنوشند بعد از آن دواءالمسک معتدل خورده شیرهٔ اصل‌السوس لعاب بهدانه عرق عنب‌الثعلب نبات بنوشند باز گاهی به رعایت نزله و سرفه و یاقوذا و برای قبض اسپغول پاشیده دهند

غذا پلادکم روغن طبری گوید که هر گاه بعد نقا از این علت ....اف در سر و یبس در منخرین یابند به اشیای مرتبه مثل لحوم بزغاله و چوجۀ مرغ فربه و به جو مقشر و روغن بادام و یا حسوء نشاسته و آرد باقلا و روغن بادام و شکر سفید و آب باقلا به روغن بادام غذا سازند و حلوای میده و شکر که بعد تیاری آن قدری تو دری کوفته و بوزیدان در آن انداخته باشند نیز مناسب و لزوم حمام هر روز یکبار و استنشاق روغن بنفشه بعد خروج از آن و بعد یک ساعت .... قدری شراب رقیق و سرخ نه بسیار از آن و تا عود قوت ترک جماع مطلقاً نافع انطاکی گوید نادر بود که زکام از سودا باشد پس اگر واقع شود علاجش مثل بلغمی بود مع زیلدت اعتنا به انضاج ترطیب کثیر به شرب نخوداب و مطبوخ انجیر و عناب و سپستان و روغن بادام و بنفشه به روغن کدو و بابونه ممزوج سازند و این اختراع بدیع مجرب است تکمیل گاه نزله و زکام از ضعف دماغ حادث شود خصوصاً به‌سبب ضعفی که از کثرت جماع بهم رسد در این صورت ادویه مقوی مثل معاجین لبوب و زرغونی به نسخۀ والد علوی‌خان و تریاق انزله و مفرجات یاقوتی و غذاهای مقوی خورند و ترک مباشرت نمایند و از همۀ مضرات زکام و نزله که در علاج کلی این مرض مسطور شد بر حذر باشند و ایضاً بعد خوردن طعام گرم بالفعل آب سرد نوشیدن ضرر دارد و مدام حلق سر کرده باشند اگر معجون لبوب نه ماشه خورده بالایش ماءاللحم نه توله بنوشند و زردی بیضه مرغ با نبات یا کمی سلیمانی بخورند نافع بود و حریرۀ معمول مقوی دماغ در همه انواع مفید بود و بهدانه سه ماشه ماشه بنفشه کشنیز خشک هر یک پنج ماشه دارچینی دو ماشه نبات یک توله جوشانیده به طور قهوه نوشیدن به جهت زکام و ضعف دماغ نافع و کذا حب چای خطائی و حب مومیائی و خمیره خشخاش ....ناری سودمند و اگر بهدانه سه ماشه دارچینی دو ماشه نبات یک توله جوشانیده به طور قهوه تجرع نمایند و پوست خشخاش شش ماشه بزرالبنج چهار ماشه عنب‌الثعلب .... توله جوشانیده سر به بخار آن دارند و غرغره به آب آن نمایند و ثفل آن بر پیشانی ضماد سازند به جهت تقویت دماغ و زکام نافع است و هر چه در علاج امراض دماغی از ضعف دماغ و در صارع .... دماغی مذکور شد حسب حاجت به عمل آورند و بدانند که بعضی مراقیین محرورین را که ضعف معده و دماغ و نوازل دارند گاه به سبب هضم کثرت ریاح و زکام و نزله و قبض دائمی و بسیاری .... بلغم و رطوبات دهان رنج دهد و گاهی به سبب جودت هضم کثرت تولد صفرا و خشکی دماغ دماغ و گلو و بی‌خوابی و قبض طبع و خفقان قلب و اختلاج معده تکلیف دهد پس در صورت اول و یاقوذا به نسخۀ حکیم علوی خان و به نسخۀ حکیم احمد موسوی و رب خشخاش مرکب و شربت خشخاش به نسخۀ علوی خان نافع و اگر با لینت طبع باشد شربت حب‌الآس و شربت فریاد رس و خمیرۀ خشخاش و تریاق انزله ....اق‌الذرب جمیع نمایند و معجون سمگدان با برشعشعا و یا فلونیای رومی مرکب سازند و مفرح زمردی با رب خشخاش علوی خانی مخلوط کرده نزله و اسهال حار را مجرب

است و باقی تدبیر نزله مراقیان .... مالیخولیای مراقی اخذ کنند تزییل زکام و نزله که کودکان را عارض شود به سبب کثرت رطوبت و ضعف دماغ ایشان باشد پس هر چه در علاج زکام در نزلهٔ بارد بزرگان مسطور شد حسب حاجت به ضعه دهند ....به آب گرم تر کرده بر تارک سر طفل بدارند یا آب گرم بر سر ریزند و قدری شهد لیسانیده و بیخ زبان به انگشت بمالند یا پر مرغ در حلق گردانند که قی آید و بلغم کثیر خارج گردد و همچنین سر طفل به پارچه‌ای ابریشمی بپوشند و به مرضعه و طفل چای خطائی نوشانند و مرضعه را از نوشیدن آب سرد و استعمال فواکه رطب و بارد و حموضات و لبنیات باز دارند و مالقی و ابن واقد گویند که لطوخ ...لیان از لادن محلول در روغن گل نافع نوازل ایشان است نتن انف یعنی بوی بد برآمدن از بینی و بعضی آن را مرادف به خرانف و بعضی غیر او دانسته‌اند سببش یا تصاعد **524** بخارات عفن از نواحی صدر و ریه و معده به‌سوی حنک است که از آن رائحه دهن و بینی بدبو گردد و یا احتقان خلط ردی در استخوان مشاشی که آن را مصفات گویند و تعفن او در آن و یا تعفن خلط در تمام دماغ یا در مقدم آن یا در آنجا که بینی بدان متصل است و یا عفونت و فساد عارض نفس استخوان مذکور بنابر نزول اخلاط ردیه به‌سوی او و علاج این دشوار است و یا بواسیر متعفنه بینی و یا قروح متعفنه آن طریق تشخیص این اسباب باید که نگاه کنن گه اگر در صورت مریض نقصان دریافت گردد سببش خلط عفن در عظم مصفات باشد و الا نبض ملاحظه نمایند اگر تپ باشد و با آن نیز صداع نیز بود سببش خلط متعفن در دماغ باشد ور نه اندرون بینی نظر کنند اگر بواسیر و یا قرحه در منفذ بینی یافته شود سبب او همان باشد و اگر اثر سرفه یا عوارض سل یا فساد معده مدرک گردد سبب او بخار سینه یا ریه یا معده باشد و اگر این هم نباشد سببش فساد استخوان مصفات باشد علاج اگر از بخارات عفنه باشد تنقیه عضوی که از آن بخار برخیزد از مادهٔ عفن نمایند بعده بهر تبدیل رائحه مستقر در بینی شراب ریحانی در بینی چکانند و سنبل‌الطیب و گل سرخ و سعد و عود سائیده نفوخ نمایند و یا فتیله به شراب تر کرده ادویه مذکوره یا زرنباد و سعد و سائیده و قرنفل هر یک سه ماشه سوده بر آن پاشیده بدهند و هر صباح بینی را به بول شتر بشویند و اگر از رطوبت متعفنه مصفات یا دماغ یا حوالی انف باشد به مسهل و حب ایارج تنقیه دماغ کنند و به سکنجبین به زوری قوی‌الرائحه کثیرالبزور و کف خردل به چند دفعه غرغره نمایند و بعده سنبل‌الطیب قرنفل و گل سرخ و سعد و سک و پودینه در شراب جوشانیده غرغره کنند و پس از آن نفوخ مذکور در بینی دمند و نفوخ قصب‌الزریره و گل نسرین و سعد و سنبل‌الطیب مجموع یا آنچه میسر شود و سعوط بهبول شتر و شستن بینی به آن مجرب است و تخلف نمی‌کند و صاحب شفاءالاسقام گوید که تقطیر بول خر علاج قوی و نافع بلاخلاف است و قطور زیت و عصارهٔ فوتنج نیز نافع و اگر سیلان رطوبات در بینی کثرت پذیرد پودینه و صعتر و سعد و مر در بینی دمند پس اگر بقیه از رائحه باقی ماند

عصارهٔ پودینه قطور نمایند و ایضاً اسطوخودوس گل نیلوفر پوست هلیلهٔ زرد اصل‌السوس گل خطمی سفید جوشانیده و نبات داخل کرده برای آنکه از دماغ او بوی بد می‌آید می‌دهند و اگر جوزبوا دارچینی بسباسه قرنفل هر واحد یک درم کوفته بیخته با شهد غلوله بسته بخورند و بول شتر هر روز سعوط کنند بوی بد بینی دور کند و اگر هلیلهٔ سیاه چهار درم توتیای سبز دو درم قرنفل سیزده عدد فلفل اغبر که از دکن می‌آورند بست و یک عدد کوفته در آب برگ تنبول سائیده و حب بقدر حبه سازند و یک حب صبح و یک شام استعمال نمایند هر مرض عفن در بینی زائل شود و مجرب حکیم عابد سرهندی است و نفوخ سعد و سنبل و قرنفل و مازو و دارشیشعان و آس و صبر و کافور و مشک همه مفید است و اگر آمله یک سیر سائیده با یک سیر قند سیاه کهنه بیامیزند و سه درم هر روز بخورند نیز نافع آید اقوال حکما گیلانی گوید که اگر خلط متعفن در معده و دماغ بود در این هنگام باید که تنقیه بدن به حسب امکان نمایند از فصد هر دو قیفال و به ادویه مسهله عام بدن و دماغ مثل حب قوقایا که در آن صبر و سقمونیا باشد بعده تدابیر مناسبه به عمل آرند صاحب حاوی گوید که اگر از عفونت اخلاط در مصفات باشد هر صبح طبیخ عناب ده عدد آلو بخارا بیست عدد و شکر سفید ده درم بدهند و غذا مزورهٔ ماش مع مغز بادام و تلیین طبیعت به ماءالفواکه یا مطبوخ او یا نقوع مشمش نمایند و غرغره به سکنجبین مع خردل مدقوق کنند و در بینی پودینه سوده یا بادروج سوده بدهند و هر صبح بینی به آب پودینه و بول شتر عربی بشویند و یا مر صاف در آب نعناع حل کرده در بینی چکانند طبری گوید که به جز که از رطوبت متعفن و متسکن در عظم مشاشی باشد اگر مزاج محتمل باشد استفراغ عام به مطبوخ افتیمون کنند پس استفراغ خاص سر به دوائی که در آن صبر و مصطکی بود باید کرد و تنقیه معده حسب مزاج او و ضد فساد نمایند و دائم استنشار کنند بعده به عصاره پودینهٔ نهری یک جزو شراب کهنه قابض پنج جزو مدام سعوط نمایند بعده قلقطار یک جزو زاج کرمانی یک جزو خردل سفید نیم جزو باریک سائیده به دفعات استنشاق نمایند حتی که عظم .... مذکور پاک گردد بعده سنبل‌الطیب یک جزو قرنفل ربع جزو ساذج هندی نصف جزو سائیده به شراب کهنه تسقیه نموده خشک سازند بعده به آب انار مستخرج مع قشر و شحم او..... و خشک کنند و به دفعات کثیر همین عمل نمایند تا آنکه طعم دوا ترش مائل به تلخی گردد پس دائم استعمال نمایند و در هر سه روز به این دوا در بینی طلا نمایند و چون از استعمال این در چشم هیجان و رمد حادث شود این علاج ترک نموده به معالجهٔ رمد و تسکین مزاج دماغ رجوع شوند و بعد تسکین اگر بخر زائل شود تدبیر منع تولد رطوبت .... و فضول لزجه در معده کنند و اگر در بخر امر صعب گردد نظر کنند اگر مزاج مریض بر حال طبیعی باشد بگیرند آب پودینه نهری یک جزو و ش.... یک جزو و اذان‌الفار یک جزو و قدری بول شتر که مقدار دو درم او به حد قلت و اجزای میانه مذکوره کل مقدار رطل صغیر باشد و در آفتاب نهند تا مثل عق.... بعده به

قدر دو درم کبریت و یک درم مر و یک درم کندر آمیخته باز در آفتاب گذارند تا که خشک مثل عصاره گردد بعده سنبل‌الطیب یک درم و قرنفل یک ...... در آفتاب دارند و بعد خشک شدن سائیده دربینی دمند و در آن اسراف ننمایند که اکثر رعاف می‌آرد پس اگر رعاف آید تا که خون سیاه غلیظ برآید .... **525** و افراط کند قطع او نمایند بدانچه حبس رعاف می‌کنند و باز معاودت به علاج او نمایند و این ابلغ دوائی است که در این مرض استعمال نمایند ثم کلامه بعضی ....ن می‌نویسند که عنبر و زعفران به آب نعناع سعوط کردن مجرب است و یاسمین بهر طوری که استعمال نمایند مجرب است و از خواص عجیبه لطوخ سنبل دو درم .... و ثلث درم دمو یعنی ریشهٔ دالان یک درم و ثلث درم ست در داخل بینی و همچنین آب انار شیرین و مر و سنبل در ظرف مس سرخ جوشانیده و به روغن نرگس و روغن بنفشه سعوط کردن مجرب و کذلک خردل برگ پودینه تازه سائیده در بینی چکانیدن برای بوی بد محسوس شدن نافع و کذا قرنفل سنبل‌الطیب پودینه در بینی ....دن و یا قشاذ کندر ربع جزو و قشور نحاس شب یمانی زعفران هر یک جزوی باریک سائیده قدری از آن در بینی دمند و یا سعد صبر سنبل‌الطیب گل سرخ قرنفل به آب پودینه یا آب مورد سرشته در بینی نهند بعد از آنکه بینی را به شراب شسته باشند و یا مرمکی پوست انار ترش هر یک دو درم قصب‌الزریره .... هر یک یک درم و نیم زاج قرنفل هر یک یک درم فتیله را به شراب تر کرده ادویه کوفته بیخته بدان آلوده در بینی نهند و یا زاج سک قرنفل مساوی کوفته بیخته ..... انداخته در بینی دمند و یا حماما زوفای خشک مساوی کوفته بیخته به روغن بان آمیخته اندرون بینی طلا نمایند ابن ماسویه و غیره گویند که قطور ....لبلاب به روغن گل یا عسل آمیخته و کذا بول شتر و کذا روغن ایرسا و ذرور ایرسای خشک و کذا مر صافی در شراب کهنه حل کرده و کذا روغن مرزنجوش و کذا روغن ....ین و کذا آب برگ یاسمین و کذا بواشادر و شب به سرکه و کذا بول ابل که دوائی است و از مکه معظمه می‌آورند سائیده به روغن گل آمیخته و کذا سعد در سرکه نمایند و نفوخ شب و مر هر واحد چهار درم قلقطار و مازو هر واحد یک درم بعد شستن بینی به شراب و کذا برگ یاسمین خشک کرده و سعوط حماما و لطوخ ....یون در داخل بینی و کذا میعهٔ سائله چهر درم حماما یک نیم درم و شرب دارشیشعان هر واحد مفید نتن انف است و اگر قصب‌الزریره و بزر نسرین و بزر ورد و قرنفل ...هر یک درم مازو و مر هر یک نیم درم مشک یک حبه کوفته بیخته به فتیله استعمال کنند نافع بود صاحب تکلمهٔ هندی گوید که بول شتر یا گاو بچکانند و چهر سوده ناس ....رند و در علاج الغربا مسطور است که آب کدوی تلخ یک دو قطره در بینی چکانند و اگر کدو تازه نباشد کدوی خشک به آب تر کرده در شبنم نگاه دارند و صبح یک قطره بچکانند نافع رفع بد بوی بینی است شیخ می فرماید که بعد تنقیه معده و دماغ ادویه موضعیه از فتائل و سعوطات و عطوسات و نفوخات و غیره استعمال نمایند اما در فتائل ....ملهٔ این مرض بهتر آن است که قبل از

آن بینی را به شراب بشویند بعده استعمال نمایند و منجمله فتائل مجربه فتیله از مر و حماما و اقاقیا است که به عسل مرتب سازند یا از حماما و گل سرخ به روغن ناردین و دیگر فتائل بسیارند که از سنبل و سعد و گل نسرین و قصب‌الزریره و حماما و قرنفل و آس و صبر و گل سرخ و قدری نمک ....ع با مفر و به حسب قوت مرض و ضعف آن و اختلاف اوزان بسازند یا فتیلهٔ مبلول به مثلث رقیق که بر آن ذرور قرنفل و سعد و رامک و لادن مساوی ....شیده باشند و همچنین برگ مورد و قصب‌الزریره گل نسرین گل سرخ قرنفل هر واحد یک درم مر و مازو هر واحد نیم درم مشک کافور هر یک چهار حبه قلیمیا نمک اندرانی هر واحد چهار قیراط کوفته بیخته فتیله به عسل تر کرده بر آن پاشیده در بینی نهند و از سعوطات سعوط به عصارهٔ پودینه است و افضل سعوطات و انفع آنها بول خر است ....ن تخلف نمی‌کند و از مجربات جیده آن است که قرص اندرو خوردن که در تریاق می‌افتد در شراب حل کرده اندر بینی چکانند و طبیخ دارشیشعان به شراب ....انی خیلی جید است چند روز بذان استنشاق نمایند و از لطوخات این است که باطن بینی را به قلقطار تلطخ نمایند و ایضاً برگ یاسمین بسایند پس در آب سوده ...بینی طلا کنند و لطوخ دوای قریطن استعمال نمایند و آن این است که مرمکی چهاردرم و دو ثلث درم سلیخه حماما مرزنجوش هر واحد یک درم و سدس درم ....سل بسرشند و از نفوخات فوتنج تنها باریک سوده به وزن یک دانگ در بینی دمند و یا خربق سفید و صدف سوخته و یا دوای مذکور در آخر فتائل و یا عود بلسان در بینی نفوخ سازند و از نشوقات آنچه مجرب است دارشیشعان به آب یا به شراب پخته چند روز استعمال نمایند و آنچه به تجربه رسیده در علاج او دغاصهً چون در دماغ بر مقدم او عفونت باشد نهادن دو داغ است به همین یافوخ و ایسرا و مقابل اذنین مائل به صدغین و یا داغ بر وسط سر طبری گوید که اگر علت به حوالی عظم نافذ شود عفونت در آنجا پیدا کند پس فلدفیون در عسل حل کرده به فتیله آلوده در بینی گذارند بعد از آنکه قدری روغن گل سعوط کنند و رعایت مزاج دماغ علیل کنند تا گرم شود و عقل او متغیر نگردد و اگر اندک گذم شود به شیر دختران و به روغن گل و روغن بنفشه و ماءالقرع و امثال آن آنچه مطفی و مسکن باشد سعوط نمایند و اگر مزاج بدن او نیز حدت پذیرد و مداوای او نمایند تا آنکه تسکین یابد و بخر که به سبب بواسیر انف و قروح او باشد علاجش جدا مسطور گردد **526 اورام و بثور بینی** گاه در این موضع آماس گرم یا بثره از کثرت دم و غلظ او حادث گردد و گاه ورم صلب پیدا شود و گاهی بثره از فضلهٔ بلغمی یا سوداوی و اندرون بینی برآید و از حرارت باطن اجزای لطیف تحلیل شده مابقی غلیظ و متحجر گردد و حتی که به صورت ثالیل در هیئت و صلابت شود و در ورم حار سرخی موضع باشد و ایضاً از مریض بپرسند که با ثقل و تمدد ضربان نیز هست یا نه اگر باشد ورم حار بود و الا صلب و از هر دو مضرت در صوت افتد علاج در حار فصد سررو یا رگ بینی کشایند و تبریدی که در رعاف گذشت بدهند و اگر

حاجت بود زلو بچسبانند و تنقیه به مسهل صفرا و حب هلیله نمایند و بعد فصد یا حجامت قفا آب تمر هندی آب آلو بخارا آب انارین شربت بنفشه داخل کرده نوشیدن و غذا دال مونگ و پالک و خرفه خوردن نیز مفید و سرکه روغن کدو روغن نیلوفر گلاب در بینی چکانند و شیاف ماميثا صندلین حضض مکی به گلاب و آب خرفه ضماد نمایند و گاهی در بوش دربندی داخل کرده بر بینی و پیشانی ضماد می‌نمایند و فتیلهٔ لته در سرکه کهنه آلوده اندر بینی گذارند و گاهی قدری نمک در سرکه می‌آمیزند چون خشک شود به روغن کدو چرب سازند و در ورم حار بعد فصد طلا به کشنیز و حی‌العالم و در بارد به صبر نافع بود و طلای سرکهٔ انگوری و روغن گل و کذا مرداسنگ تنها و یا مرداسنگ رسوت حبر به آب سوده اندرون بینی نیز مفید بثور بینی است و فصد سررو به سرعت و ضماد مغز تخم تربوز به گلاب سوده برای ورم اندرون بینی معمول است و صندل سرخ به آب سوده نیز نافع و بعد فصد یا حجامت استنشاق روغن گل ممزوج به آب حی‌العالم یا شربت نیلوفر با قدری گلاب و ضماد بینی به صندل و گلاب و آشامیدن آب آلو به شربت بنفشه یا شربت نیلوفر و آب انار و غذا مزورهٔ بارد یا سویق شعیر و شکر یا آب انار یا آب سیب یا آلو یا توت و سائر تدبیر مبرد و مطفی نیز برای ورم حار و بثور بینی مناسب است و ایضاً برای بثور اندرون انف فصد هفت اندام یا سررو و یا حجامت قفا کردن و عناب گل بنفشه جوشانیده شیرهٔ خیارین شربت نیلوفر داخل کرده نوشیدن و مغز تخم هندوانه رسوت به گلاب سائیده و گاهی جدوار عوض رسوت افزوده طلا نمودن معمول است و اگر بثور بینی مع صداع و رعاف اندک اندک باشد فصد قیفال نمایند و شیرهٔ تخم کاهو و کشنیز خشک به شربت بنفشه بدهند و به آب کشنیز سبز غرغره کنانند روز دوم شیرهٔ مغز تخم هندوانه و شربت نیلوفر عوض شیرهٔ کشنیز و شربت بنفشه کنند و رسوت جدوار گل ارمنی به گلاب سوده بالای بینی ضماد نمایند و مغز تخم تربوز به گلاب سوده اندرون بینی طلا کنند و برای اورام و بثور حار بینی از مجربات والد علوی خان این است که مغز تخم کدو مغز تخم هندوانه دم‌الاخوین سفیداب قلعی مغسول گل ارمنی به روغن گل سائیده طلا نمایند و اگر تجفیف بثور منظور باشد مغز تخم‌ها را بریان سازند و توتیای کرمانی اضافه کنند و برای رفع صلابت و خشکی اگر تلیین مطلوب باشد شیر مادهٔ گاو عوض روغن گل داخل کنند و اگر بثور بر بینی با درد پیدا شوند کافور زعفران هر یک نیم درم گل مختوم یک درم گل ارمنی دو درم به گلاب و سرکهٔ انگوری طلا کنند و اگر سر بینی ورم کند و اندرون بینی خارش نیز باشد شیرهٔ عناب لعاب بهدانه عرق شاهتره شربت بنفشه بنوشند و حضض و مرداسنگ و گل ارمنی یک یک ماشه در آب حل کرده ضماد نمایند و در بثرهٔ سخت که از فضلهٔ غلیظ بلغمی یا سوداوی بهم‌رسد بعد تنقیه دماغ حسب ماده بهر تلیین موم روغن بر آن نهند و عقب او به آب گرم استنشاق کنند و مسکه و کذا جوزالسر و محلل ورم صلب بینی است و ایضاً اول فصد باسلیق کنند بعده جهت

اسهال سودا و بلغم مطبوخ افتیمون علویخانی دهند و یا ماء الجبن به حب لاجورد و سفوف آن نوشانند و اگر تحلیل نشود بمبضع شرط زنند و یا ران و یا حوالی او زلو بچسبانند و مرهم زنگار نهند تا آنکه به تمامه فانی شود پس برای اندمال مرهم سفیداب گذارند و طبری گوید که در بثره صلب اگر بدن مریض ممتلی باشد تنقیه به این حب نمایند ایارج فیقرا نیم درم غاریقون تربد هر واحد یک درم افسنتین یک نیم درم گل سرخ مصطکی نانخواه تخم کرفس هر یک ثلث درم صبر سقوطری دو درم سقمونیای مشوی یک درم و یک دانگ کوفته بیخته به آب برگ ترنج یا آب برگ بادرنجبویه سرشته حب‌ها و دو مثقال به آب نیمگرم بخورند و در مدت ده روز دو بار استعمال نمایند و اگر مزاج علیل رطب باشد به مفیختج و مری و خردل و مانند آن غرغره کنند و پرهیز شدید نمایند بعده اگر قوت قوی باشد فصد قیفالین کنند بعد از آن علاج مذکوره بهر تلیین و غیره به عمل آرند و بدانند که هر گاه مادهٔ ورم یا بثره تحلیل نشود ادویه منضجه مثل تخم مرو و تخم ریحان و شیر و عسل و تخم کتان و حلبه و .... پخته ضماد نمایند یا به فتیله آلوده در بینی نهند و بعد انفجار مرهم موم سفید به روغن مورد و روغن گل گداخته مرداسنگ به گلاب و قدری سرکه سوده داخل نمایند در صلایه خوب حل کرده گذارند و ایضاً مازو هلیله زرد به روغن گل یا روغن بنفشه سائیده طلا کردن برای جوشش بینی معمول استاد مرحوم است و بالجمله هر چه در قر.... **527** ..اید حسب حاجت بکار برند و در علاج این تساهل نکنند که در اکثر به ناصور مؤدی می‌گردد و اگر ورم سرطان گردد تدبیرش در بواسیرالانف خواهد آمد تعلیم در ملک بنگاله آبله در پره بینی ... بر آید و سوزش می‌کند و به‌سبب آن تپ شدید عارض می‌گردد و آن را آهوه می‌نامند اگر زود علاج او نکنند میکشد و علاجش آنست که روغن زرد و نمک آمیخته در پره بینی مالند تا آبله شکسته شود و از حدت و سوزش وسواس نکنند و اگر آبله شکسته نشود قتل می‌کند و نکچهکنی فلقمویه هر یک دو ماشه مشک نیم ماشه باریک سائیده در بینی دمند تا عطسه متواتر آیدو مرض آهوه دفع شود قروح انف و ناصور آن بدانکه قرحه جراحت است که ریم کند و مبداء تولد او در اینجا یا نفس بینی است چنانچه او را تفرق اتصال عارض شود پس ریم کند و یا در غیر او چنانچه از بخارات حاده یا ردیه که از بدن به‌سوی بینی متصاعد شوند اول جلد او فاسد گردد بعده لحم او و جراحت پیدا شود بعد از آن قرحه گردد و گاهی قرحهٔ رطب از رطوبات فاسده اکاله که از دماغ به‌سوی بینی نازل شود حادث گردد و گاهی قرحهٔ یابس از اخلاط محترقه افتد و شیخ می‌فرماید که گاهی از بخارات حاده یا ردیه و یا از نوازل حلوه قروح منتقه عفنه و یا خشک‌ریشه و یا قروح بثریه و یا قروح ساذجه در بینی پیدا می‌شوند و آن ظاهر بود و یا در باطن بالجمله اقسام قروح بینی قرحهٔ یابس و قرحهٔ رطب ساذج و قرحهٔ رطب منتن و قرحهٔ بثرهٔ کوچک است و چون قرحه مزمن شود و ناصور گردد و ناصور باطنی بینی را خونوس نامند طریق تشخیص اقسام

مذکوره باید که از مریض سوال نمایند که خشک‌ریشه در بینی منجمد می‌شود و قشر خشک جدا می‌گردد یا ریم بر می‌آید اگر خشک‌ریشه گوید قرحه یابس باشد و مادهٔ آن اخلاط محترقه بود و اگر خروج ریم و مائیت بگوید و خشک‌ریشه برنیاید قرحه رطب باشد و ماده آن رطوبت فاسده باشد که از دماغ به‌سوی بینی نازل شود پس اگر قرحه بسیار بدبو باشد بپرسند که از چند مدت این قرحه پیدا شده اگر مدت اندک گوید سببش رطوبت حادهٔ عفنه بود و اگر از عرصهٔ دراز بیان کند سببش عفونت ماده به طول مدت بود و اگر قرحه کوچک به صورت بثور متقرحه بود قرحه بثریه باشد و انطاکی گوید که اگر از قرحه بینی مواد مع علامات خون برآید رطب باشد و الا یابس و هر واحد اگر خشکی در مجاری قوی و تلهب باشد حار بود و الا بارد و گاهی قروح از آثار مثل حب افرنجینا و انواع نار فارسی پیدا شود و اصعب قرحه داخلی و عفن بود شیخ و سید جرجانی و ایلاقی گویند که بینی عضوی‌است رطب‌تر از گوش و زیاده‌تر از ادویه مجففهقروح چشم باشد پس قروح اذن محتاج به اشیا در غایت تجفیف است و قروح عین محتاج به دوا در اول حدود تجفیف است بعده اگر سبب سیلان مواد و یا تصاعد ابخره باشد به استفراغ و جذب او به سوی ناحیهٔ دیگر علاج کنند و بالجمله اول احتیاج به تنقیه دماغ و تقویت او باشد بعد از آن فصد منخرین تا فضول متوجه به سوی او قبول نکند پس ابتدا به فصد قیفال نمایند و اگر یافته نشود حبل‌الذراع یا اکحل پس فصد رگ منخرین و ارسال علق اگر قوت مساعدت کند و دلائل دمویت موجود باشد بعده به استعمال حبوب به ایارجات و جمیع ادویه نافعه در بواسیر انف دار بیان در قروح قویه انف نیز نافع است و هرگاه به لعابات و مانند آن بپزند حتی که نرم گردد و به جمیع قروح خفیفهٔ آن صلاحیت بخشد **علاج قرحه یابس** که کثیرالوقوع است تنقیه سوداوی احتراقی نمایند به دستوریکه در علاج امراض دماغی سوداوی گذشت و گویند که آشامیدن شربت بنفشه و روغن کدو یا روغن نیلوفر و پیه ماکیان و بط بمالند و مرهم ابیض بکار برند و بینی را به آب گرم بشویند و به مرات کثیر بدان استنشاق نمایند و بگیرند موم مصفی و روغن شربت و روغن بادام و مغز ساق گاو هر کدام یک جزو موم و مغز را در روغن ها بگدازند و اندک لعاب بهدانه و قدری کتیرا سوده در صلایه خوب بیامیزند و در روز و شب چند بار اندرون بینی طلا نمایند یا فتیله بدان آلوده در بینی نهند و بعضی لعاب اسپغول و لعاب خطمی در این نسخه می‌افزایند و بعضی مخ ساق گاو طرح می‌نمایند و مرهم حب السفرجل در این باب همواره معمول است و قیروطی از مغز ساق گاو یک جزو روغن بنفشه بادام دو جزو کتیرا ثلث جزو روغن یاسمین اندکی به دستور مرهم مرتب ساخته و گاهی گل خطمی برابر کتیرا داخل کرده نیز معمول و قیروطی به موم و روغن گل و شحم ماکیان و سیما مخلوط به لعاب بهدانه نیز مفید و اگر یبس خشک‌ریشه به شدت باشد کتیرا باریک سوده به لعاب بزرقطونا و لعاب خطمی آمیزند و بگذارند تا نرم شود و بمالند تا حل شود پس روغن بنفشه آمیزند و با هم

بزنند و هر روز دو بار طلا نمایند و ماهی پنهی که مشابه جفت پا می‌باشد در آب پخته روغن او گرفته استعمال نمودن از اسرار است و صندل سفید حضض مکی سوده به گلاب و آب خرفه و قدری روغن گل ضماد کردن جراحت بینی و خشک‌ریشه را نافع و عسل به سرکه آمیخته در فتیله آلوده نهادن خشک‌ریشه را ساقط کند و نهادن مسکه هر روز سه مرتبه نیز نافع قرحه است **528** و یک نسخهٔ مفید خشک‌ریشه بینی در تشقق لب خواهد آمد بعضی متاخرین نوشته‌اند که در قرحهٔ یابسه اول فصد باسلیق کنند و به فاصلهٔ سه چهار روز رگ قیفال زنند و بعد هفته ماءالجبن به شربت شاهترهٔ مدبر و حب لاجورد و سفوف آن نوشانند تا تنقیه بدن و دماغ حاصل شود و بعده شیر زنان یا بز یا خر از پستان دوشیدن بسیار مفید است و همچنین تقطیر روغن گل و بادام و پزوبه و خشخاش و کاهو و مجموع یا تنها با شیر آمیخته و این مرهم بکار برند روغن بنفشه روغن گل هر یک یک نیم توله موم سفید یک توله و مغز ساق گاو و پیه مرغ هر یک هفت ماشه مرداسنگ مغسول نه ماشه به دستور مرهم بسازند و بهتر آن است که پیه بز تازه را به دست نرم کرده بر آن طلا کنند وقت شب و صبح به لعاب اسپغول و یادیگر بز در لعابیه بشویند و به روغن گل فقط چرب سازند و این مرهم نیز بسیار مفید است موم زرد یک نیم توله لعاب اسپغول روغن گل سه توله روغن بادام یک نیم توله لعاب اسپغول و ریحان و تخم خطمی و کنوچه هر یک سه ماشه کتیرا دو ماشه به دستور مرهم سازند و این قوی‌تر است حکاکهٔ اسرب و هلیلهٔ زرد هر یک سه ماشه پیه مرغ نه ماشه موم سفید یک توله روغن کدو روغن گل هر یک یک نیم توله کتیرا سه ماشه و باید که هرگز آن را به دست نباید کافت که ریش و جراحت تازه گردد و به دیر اصلاح پذیرد و سائر مراعاتی که در جفاف انف گفته اند در اینجا بکار برند که مفیدست گیلانی گوید که این دوا نافع است بگیرند موم و روغن گل بادی سفیداب ارزیز و مرداسنگ آمیزند و ایضاً هلیلهٔ زرد و مازو و پیه ماکیان و روغن گل حل کرده طلا نمایند و ایضاً سفیداب ارزیز دو درم مرداسنگ یک درم روغن گل یک اوقیه موم دو درم موم را در روغن گداخته ادویه آمیخته حل کنند و با پیه ماکیان استعمال نمایند و از معالجات عجیبه که قریب خوارق عادات در قروح بینی است و لاسیما آنچه مائل به یبس مزاج باشد و همچنین در قروح لب و در اکثر قروح بطی‌الاندمال که مادهٔ آن خالی از خبث و رداءت نباشد استعمال این مرهم حب السفرجل است صفت آن بگیرند بنفشه خشک یک مثقال و در آب خوب بجوشانند پس نیک مالیده صاف کنند تا آب لعابی گردد و بعده لعاب بهدانه یک مثقال و روغن گل یک مثقال و موم سفید نیم مثقال آمیخته بپزند تا مرهم گردد استعمال نمایند شیخ می‌فرماید که در قروح یابسه معالجه کنند به مسمخ مرتب از موم مخلوط به نصف وزن آن مغز ساق گاو در همچند روغن نیلوفر یا روغن کنجد گداخته و نزد من بهتر از آن روغن گل است خصوصاً که از زیت انفاق ساخته باشند و ایضاً مسوح روغنبنفشههمع کتیرا و قدری لعاب

فتیله در قیروطی زوفای رطب و پیه بط و موم زرد و پیه ابل و پیه ماکیان و قدری عسل آلوده مفید و در نسخه جالینوس مغز ساق بقر پیه ابل است و ایضاً موم و روغن گداخته هلیلهٔ زرد و یا مازو آمیخته نافع و گاهی فصد رگ طرف بینی بعد فصد سررو و حجامت نقره و اسهال نفع بخشد و قرشی و صاحب شفاءالاسقام گویند که این همه ادویه مع اصلاح غذا و ترک لحوم و تلیین طبیعت و تسکین انجرهٔ حاره و منع او از صعود به مثل سفرجل یا سیب یا کمثری یا بزرقطونا به شکر یا کشنیز خشک به شکر بعد طعام مناسب و گاهی محتاج گردد به فصد سررو و حجامت نقره اگر سبب کثرت دم باشد و به استفراغ اگر بدن ممتلی و ماده کثیرالانصباب به‌سوی بینی باشد از مطبوخات و ایارجات و اطریفلات علاج قرحهٔ رطب بعد فصد سررو و حجامت پس سر و تنقیه بدن و دماغ به مسهل و حب ایارج و قوقایا از خردل و سکنجبین بزوری و یا سنبل‌الطیب و سعد و قرنفل در گلاب جوشانیده غرغره کنند و مرهم سفیده استعمال نمایند و مرداسنگ به روغن گل سوده بمالند و سفیداب و مرداسنگ و چرک نقره و سرب سوخته مساوی در روغن گل سائیده فتیله بدان آلوده در بینی نهادن مجرب است و یا موم افزوده مرهم ساخته استعمال کنند و یا از مرداسنگ یک درم و مر یک درم و سفیده قلعی و موم هر یک دو درم روغن گل یک اوقیه مرهم مرتب سازند و با پیه ماکیان بمالند و پوست درخت سرس جوشانیده به آب آن قرحه را بشویند قطور آب سلق تنها و با زهرهٔ کلنگ و کذا فتیله به آب سلق آلوده در بینی نهادن مجرب حکیم عابد سرهندی است و اگر حضض مکی مرداسنگ به آب و یا گلاب ... اندرون بینی ضماد نمایند برای پختگی بینی نافع بود و در تکلمهٔ هندی در این نسخه صبر هم داخل است و یا مازو پوست هلیلهٔ زرد با چربی مرغ و یا روغن گل نمایند و در قروح انف که مسمی به حلوا است به جهت بودن مادهٔ آن در اوائل شیرین غیر شدیدالردائت که نه حریف باشد و نه مالح و آن را قروح شهدیه و ش.... و شیر نبمیه نیز نامند تنقیه دماغ حسب مقتضای حال نمایند و به قول شیخ در ابتدا روغن گل تنها یا به موم و پیه ماکیان کفایت مند و قوی‌تر از آن مرهم سفیدهٔ ... **52اصل‌السوس** ...ت و خصوصاً مخلوط به لعاب بهدانه و اگر اراده زیاده تجفیف باشد خبث فضه در آن داخل کنند وگاهی خبث فضه تنها به روغن آس فائده می‌کند و هر گاه مرض اندک ...رت کند این مرهم این استعمال نمایند سفیداب یک رطل مرداسنگ سه وقیه خبث‌الرصاص سه وقیه رصاص محرق مغسول مسحوق در شراب چهار وقیه از آن مرهم سازند روغن مورد و سرکه سوده یا پخته و هر گاه علت مزمن گردد و بسیار شدت کند مرهم به این طور سازند مردا سنگ چهار درم سداب رطب چهار درم شب دو درم به روغن آس و سرکه سوده مرهم سازند و در نسخهٔ جرجانی و ایلاقی شب هم‌وزن مرداسنگ است و سداب دو درم و سرکه مطروح و قوی‌تر از آن این است زاج سیاه و گلقند و مر هر واحد هفت جزو و قلقدیس شش جزو شب یمانی زراوند مدحرج مازو توبال مس هر واحد چهار جزو کندر

یک نیم جزو کوفته بیخته در سرکه یک رطل و هشت اوقیه در ظرف مس بپزند حتی که به قوام عسل آید از آن لطوخ نمایند یا به فتیله آلوده در بینی نهند و مراد از جزو در این نسخه درم است **علاج قرحهٔ منتن و کهن** که بطول مدت یا از رطوبت منتنه به عفونت انجامد اگر زیادتی خون و غلظ او معلوم شود و فصد و حجامت نمایند و به تدبیر مبرد پردازند و آشامیدن مطبوخ عناب به شکر و غذا مزورهٔ ماش مع مغز بادام و تنقیه به مطبوخ فواکهٔ حب بنفشه نیز مفید است بعده استنشاق روغن گل مضروب به آب حی العالم یا روغن نیلوفر به قدری گلاب بزید بینی و جبهه به ضماد صندلین و شیاف مامیثا و حضض و بوش و گلاب و آب خرفه یا آب حی‌العالم کنند و مریض را شربت آلو یا شربت بنفشه یا شربت نیلوفر با آب انار بنوشانند و به سویق جو و شکر و یا سرکه به زیت و مزورهٔ آب انار یا آب سیب و آلو و توت غذا سازند و سعوط به بعضی میاه بارده مع روغن گل نمایند و روغن عفص و یا صبر به آب بارتنگ حل کرده و یا عصاره سوس استعمال نمایند و اگر مواد بارد باشد یا در آخر اجزای لطیف مادهٔ حار تحلیل شود و کثیف او باقی ماند برای تحلیل و تجفیف خربق سفید و حرف مساوی باریک سائیده در بینی دمند و بعده بسرکهٔ انگوری قرحه را بشویند و مرمکی را باریک سائیده نفوخ نمایند تا آنکه از چرک پاک شود پس ادویه مجففه استعمال کنند و سعوط به عصارهٔ ایرسا نمایند و یا آب لبلاب و عسل و یا آس سوده مطبوخ به شراب کهنه و یا زرنیخ سرخ مع شحم یا زنگار مع سرکه و عسل در بینی گذارند و گویند که در قرحهٔ کهنه مرهم ابیض به اضافهٔ عسل و سرکه نافع است و اگر شب یمانی سوخته زرنیخ مرمکی هر یک توله زراوند اقلیمیای نقره هر یک شش ماشه مازو سه ماشه روی سوخته چهار و نیم ماشه کرنازج گلنار هر یک نه ماشه بورهٔ ارمنی چهار ونیم ماشه زاج سیاه و قلقطار و قلقدیس هر یک شش ماشه اسرب سوخته کندر هر یک نه ماشه همه را نرم کوفته به سرکه بسایند تا به قوام شهد آید و فتیله آلوده در بینی گذارند تنقیه قرحه و حبس خون بینی نماید و چرایته دو ماشه قرنفل سنبل‌الطیب گل نسرین هر یک سه ماشه صبر مر مازو هر یک یک ماشه مشک کافور هر یک دو سرخ اقلیمیای فضه چهار سرخ کوفته بیخته فتیله بدان آلودهدر بینی گذاشتن از مجربات حکیم علی شریف است و یا سعد مازو زعفران کوفته بیخته پیه ماکیان در روغن گل گداخته بیامیزند و بعد از آنکه بینی را به آب صابون شسته باشند بکار برند که مجرب است و بقول مسیحی ادویه مصلح عروق ردیهٔ انف مجفف و منقی اند مثل پودینه که عصارهٔ او در بینی چکانند یا خشک کرده اندر آن بدمند و یا بگیرند شب دو جزو زرنیخ سرخ چهار جزو مازو یک جزو روسختج یک جزو در بینی دمند بعد شستن او به شراب ریحانی و در نسخهٔ دیگر مر دو درم عوض روسختج است و قویتر از آن این است که قلقلدیس و قلقطار و شب و زنگار مساوی سائیده و فتیله در سرکه تر کرده در این دوا گردانیده در بینی نهند و ایضاً برای قروح منتنه زاج قلقطار مر شب یمانی مازو توبال مس زراوند مدحرج هر واحد یک

جزو کندر ثلث جمیع آن اجزا پس سه اوقیه از آن در یک رطل آب بپزند تا به قوام عسل آید و به طریق فتیله در بینی داخل کنند و جالینوس گوید که چون فادز هربا قدری فلفل در آب خالص باریک بسایند و به مرات طلانمایند بعد یاس صحت بخشد و گویند که این بارها به تجربه رسیده و ایضاً سعوط زنگار بعد پر کردن دهن به آب برای قروح خبیثه و نتن انف مجرب اگر آب انار ترش تنها یا با عسل بجوشانند تا غلیظ شود و فتیله بدان آلوده در بینی نهند در قرحهٔ کهنه انف مجرب است و چون انار ترش کوفته آب جدا کرده ثفل را بپزند تا غلیظ شود و شیاف ساخته به آب انار مسطور تر کرده در بینی دارند برای ناصور بینی نافع است و عصارهٔ جوزالسر و تازه نیز نافع خونوس است و ایضاً مغز تخم تربوز مغز تخم کدو هر واحد دو جزو توتیای کرمانی مغسول صبر زرد هر یک یک جزو باریک سائیده به مسکه آمیخته استعمال کردن ناصور بینی رامجرب است شیخ می‌فرماید قروحی که به سوی او مادهٔ حریفه باردیه یا منتنه سیلان کند علاج او صعب بود و از فصد و اسهال در آن لابد است و بس است که احتیاج اسهال به ایارجات کبار افتد و واجب است که مدام او را به نطرون و صابون و خصوصاً صابون **530** قسطنطنیه بشویند بعده ادویه شدیدالتجفیف استعمال نمایند و از این قبیل است که بگیرند قشور مس و قلقدیس و زرنیخ سرخ و خربق و سائیده در زهرهٔ نر گاو تر کنند و چند روز در آن خمیر کنند پس استعمال نمایند و گاهی در آن حماماً و مرو پودینه و فراسیون زعفران و شب یمانی و مازو زیاده کرده می‌شود و دوای روفس مجرب‌است و آن این است که سعد و شب یمانی و مازو و مرمکی و زعفران و زرنیخ مساوی بگیرند و به طریق نفوخ استعمال کنند و قروح شدیدالوجع را علاج کنند با سرب محق مغسول و اسفیدج و مرداسنج و به روغن گل و موم از آن مرهم سازند و قروح بثریه را علاج به مرهم روغن گل و روغن مورد و مرداسنگ و گلاب و قدری سرکه کنند و علاج قروح ظاهره به این مرهم کنند سفیداب یک رطل مرداسنگ سه اوقیه خبث رصاص محرق سه اوقیه به شراب و روغن مورد مخلوط سازند و از ادویه مشترکه این است که بگیرند آب انار ترش و در ظرف مسی بپزند تا که نصف بماند فتیله بدان آلوده استعمال نمایند و از اقراص اندرو خوردن نیز علاج او می‌کنند گاهی مخلوط به شراب و گاهی به سرکه و گاهی به سرکه و آب به حسب مشاهده حال و از مراهم جیدهٔ مشترک‌النفع به اکثر اقسام این است که خبث اسرب و شراب کهنه و روغن مورد همه را با هم بسایند و بر آتش نرم گذاشته بپزند و حل کنند تا غلیظ گردد و در ظرف مس بدارند و اسرب سوخته در حکم خبث اسرب است و عصارهٔ چقندر تنها یا مع ادویه دیگر بسیار نافع است و انطاکی گوید که علاج قروح انف بعد تنقیه مواد به فصد در رطبین و تنقیه باقی مطلقاً به بخور مثل کبریت و زرنیخ در رطبین و ریختن روغن‌ها اندر بینی در یابسین و نفخ چیزیکه مجفف و مذمل باشد مثل زنگار به روغن بنفشه و موم قیروطی ساخته باید کرد و بدانند که قرحهٔ انف را حکمای هند پنیس نامند و از اجمود به

آبرنگ شنگرف بزرالبنج زعفران مساوی سرمه سا نموده ناس گرفتن و هادی دارچینی جا و تری لونگبه وزن برابر سائیده در شهد دو چندان آمیخته هر روز نه ماشه خوردن مفید نوشته‌اند و ایضاً زنجبیل دارفلفل دانهٔ الایچی خرد هر واحد یک درم قند سیاه کهنه بست و چهار درم کوفته حبها بندند و به قدر ده ماشه وقت شب می‌خورده باشند **بواسیر انف و اربیان** سرطان بواسیر انف لحم زائد است که در بینی روید و آن سه قسم بود یکی گوشت نرم سفید و بی‌درد و بدون سیلان رطوبت و مادهٔ این بلغمی است و علاج این سهل است دوم گوشت سرخ اندک صلب با حرارتی و الم و مادهٔ این دموی بود سوم تیره صلب و مادهٔ این سوداوی است و گاهی این شدیدالصلابه با درد شدید بود خصوصاً اگر سودای محترقه باشد و علاج این صعب است لاسیما هرگاه زرداب بدبو از آن سائل شود و گاه باشد که در بینی گوشت فزونی سرطانی پدید آید و شکل بینی فاسد کند و به سبب تمدید شدید وجع پیدا کند و تیره‌رنگ و سخت و غائر باشد و گمان شود که بواسیر است و آن سرطان باشد و اربیان ورم نرم عظیم‌الحجم شبیه به بواسیر انف است که در مجرای بینی حادث شود و باشد که قرحه گردد و زرداب و رطوبت از وی سائل شود و این ورم را کثیرالارجل و بسفایج نیز نامند از جهت مشابهت به ماهی روبیان در نرمی و ملایمت و بسیاری پای‌های باریک و گاه باشد که این ورم به سرطانیت گراید و سخت شود و درد کم گردد و رگ‌های آن موضع همه سبز شوند و کشیده گردند و در باطن پلک‌ها کشیدگی معلوم شود و فرق میان این هر سه علت چنان کنند که به میل غمز نمایند گوشت زائد را اگر نرم صلب به شکل ثولول بود و از پس امراض س.... و نوازل پدید آید بواسیر باشد و اگر باوجود نرمی ورم عظیم‌الحجم بود و رگ‌های سرخ و ممتلی باریک در خارج و داخل بینی محسوس شوند اربیان باشد و اگر ورم صلب بود و بعده صفای بینی پیدا شود و در اکثر به غیر سیلان رطوبت بود و قبل حدوث او در دماغ اعراض سوداوی پدید آیند و از مقدار نخود یا بندق ابتدا کند پس زیادتی پذیرد و در کام صلابت پیدا کند و خشک بود سرطان باشد و بواسیر گاه دراز گردد و مطلق شود و گاه چندان طول پذیرد که از بینی یا کام بیرون آید و این هنگام آن را علق نامند و گویند که سبب بواسیر احتباس خون سوداوی است در عروق داخل بینی و سبب اربیان مادهٔ ردی مائل به بلغمیت و سبب سرطان سودای محرق است علاج بواسیر انف فصد سررو کنند و زلو بچسبانند و اگر فصد ممکن نباشد حجامت قفا نمایند و تبریدی که در رعاف گذشت بدهند بعد از آن به مسهل بارد و حب هلیله تنقیه نمایند و گاهی .... فصد عوض تبرید عناب شاهتره گل سرخ به‌عرق شاهتره جوشانیده نبات داخل کرده و بعد نضج مسهل و حب ایارج استعمال می‌نمایند و به قول صاحب ترویح دحادی بعد از فصد .... قفا برای نضج جلاب از عناب و بنفشه و شکر بدهند و غذا مزورهٔ ماش با شیرهٔ بادام شیرین بعده مسهل به مطبوخ فواکه و یا مطبوخ هلیله و به حب ایارج و گاهی **531** ....من مع ورم و درگوش و چشم و سیلان آب کثیر از

بینی بعد فصد سررو تبرید شیرهٔ عناب شیرهٔ کشنیز خشک شیرهٔ کاهو عرق عنب‌الثعلب عرق گاوزبان شربت بنفشه ...اه منضج و مسهل و حب ایارج می‌دهند و شیاف مامیثا رسوت صندل سرخ حضض مکی به آب کشنیز سبز ضماد می‌نمایند بالجمله بعد از تنقیه اگر مرض خفیف و در ابتدا باشد ادویه خفیفه و در مزمن ادویه حادهٔ قویه استعمال نمایند و از جمله ادویه خفیفه به‌قول شیخ فتیله معمول از پوست انار است که در آب بسایند تا مثل خمیر گردد و از آن فتیلهٔ دراز سازند و مدام در بینی دارند و این مجرب است لیکن نفع او بد بر ظاهر می‌شود و یا فتیله از اشنان سبز سازند و بعضی مرمکی نیز داخل می‌کنند و فتیله به سرکه تر کرده و به دوا آلوده می‌نهند و یا فتیله به شحم حنظل و یا از جوزالسر و مع قدری انجیر چند روز استعمال نمایند و یا فتیله در آب پودینه تر کرده تنها و یا بعد تر کردن آن در آب مذکور و یا در شراب و یا در سرکه پودینه خشک سوده بر آن پاشیده و یا از عقید آب انارین مع پوست و شحم او کوفته و یا فتیله به عسل و گل‌سرخ در روزی چند بار به تکراربکار برند و یا نفوخ زرنیخ و قلقند در سرکه سائیده خشک کرده به‌عمل آرند و صاحب خلاصه گوید که اگر انار ترش درست کوفته آب آن را در ظرف مسی اندک بجوشانند و در همان ظرف نگاهدارند و ثفل او را خشک نموده باریک بسایند و به آب مذکور سرشته فتیله ساخته در بینی گذارند در مدت دراز بواسیر بینی را بی‌مشقت قطع کند و مثل ادویه حادهٔ دیگر از لذع و وجع و ورم خالی‌است و اگر اندک زنگار و نوشادر در آن اضافه کنند به‌غایت قوی‌الاثر گردد و مجرب‌است و جرجانی و ایلاقی گویند که آب او مع ثفل نیم پخت کنند و در طاس مسی یک روز نهند و روز دیگر ثفل او جدا کنند و باریک بسایند و از آن شیاف سازند و به آب مذکور تر کرده در بینی نهند و بعضی گویند شیاف مذکور خشک ساخته در آب مذکور سوده در بینی چکانند و اگر وقت طبیخ قدری نوشادر اندازند قوی‌تر گردد و اگر انار ترش تازه بدست نیاید پوست انار ترش ...وبند و در آب انار دانه بپزند و به‌قول مسیحی پوست انار ترش خشک کوفته بیخته بعده در آب انار ترش و اندکی شهد سوده فتیله دراز ساخته داخل بینی کنند و در اکثر اوقات شب بدارند و یا توبال مس سائیده به شراب سرشته داخل بینی لطوخ سازند و اگر زاج اخضر در سرکه سائیده در بینی صبح و شام گذارند نی بواسیر انف را دور می‌کند و گویند که آب لوف و روغن گل و نشوق ایرسا و یا آب گندنا و قطور آب سرگین خر و کذا آب گشنبز سبز نافع بواسیر انف است و کذا قلقند به عسل و یا قاقلی ماده در بینی ...داشتن و منجمله ادویه حاده قویه این است که زاج دو درم زنگار نیم درم سائیده به فتیله آغشته در بینی نهند و اگر قویتر خواهندحب‌السلاطین چهار جزو زنگار دو چند ....را خوب سائیده بر آن موضع بچسبانند و بالای آن مرهم زنگار نهند که همواره معمول است و اشخار و آهک را در آب سائیده ضماد کردن نیز بسیار فائده می‌کند و ... فصد قیفال و حجامت نقره و تنقیه به حب ایارج زنگار و اشنان و مرمکی هر سه مساوی کوفته بیخته فتیله از خرقهٔ

کتان با سرکه آلوده در ادویه مذکوره بگردانند و .... گذارند معمول صاحب خلاصه شفاءالاسقام و غیره است و اگر زنگار نوشادر اشخار سوده به شهد آمیزند و فتیله بدان آلوده در سوراخ بینی نهند و از گوشت و شیرینی ....یر نمایند نیز مجرب بعضی به احباست و یا به قول صاحب جامع و کامل توبال نحاس و قلقدیس و قلی هر واحد یک جزو زرنیخ سرخ زنگار هر واحد نیم جزو خربق سیاه ربع جزو سائیده فتیله خرقهٔ کتان به شراب تر کرده به این دوا آلوده در بینی نهند و یا زاج سه درم قلقدیس و مر هر یک چهار درم قلقطار سه درم شب یمانی مازو .... مس زراوند مدحرج هر یک دو نیم درم کندر چهار دانگ سرکه صد درم زهرهٔ نر گاو و حماما و مرمکی و پودینه و فراسیون هر واحد چهار درم زعفران دو درم خربق یک درم سائیده .... استعمال نمایند و بعضی گویند که کندر یک درم شب مازو قشور نحاس هر واحد چهار درم قلقدیس شش درم زاج قلقطار هر واحد هفت درم سرکه ...سط بگیرند و همه را در دیگ مس بپزند تا به قوام عسل آید بطور فتیله به‌عمل آرند و شب یمانی مر مس سوخته قلقطار قلقند بیخ سوسن سفید زاج سیاه نطرون مساوی آمیخته صبح و شام در بینی دمیدن و یا به آب انار ترش و یا شراب انگوری و امثال آن سعوط کردن به غایت مجرب نوشته و اگر فتیله به آب انار ترش یا سرکهٔ انگوری پودینه یا شراب انگوری تر کنند و این داروها بر آن پاشیده در بینی نهند نافع‌تر باشد و اگر فائده نشود فتیله به میاه مذکوره تر کرده قلقدیس و قلقطار مازو زنگار و زاج سیاه و شب یمانی مساوی سوده بر آن پاشیده در بینی نهند و یا نفوخ کنند و بهتر آن است که بعد شرط با خراشیدن موضع این ادویه اکتحال نمایند و چون پوست انار ترش چهار درم قلقدیس سه درم زرنیخ زر و خربق سیاه قلقطار هر یک دو درم کوفته بیخته بکار برند نیز گوشت فزونی **532** بینی را ببرد و توبال مس و قلقدیس و زرنیخ احمر با سرکه آمیخته و فتیله آمیخته در بینی نهند که کار آهن می‌کند و انطاکی گوید که آنچه مجرب است این است که شب و ق...... و زنگار مساوی و حلتیت مثل آن همچون غبار سائیده و با قدری سرکه و عسل بسرشند و فتائل ساخته در بینی نهند و یا خشک در بینی دمند و دیگر .... حادهٔ اکاله چون فلدفیون و دیک بر دیک هم مفید بود و اگر از این تدابیر زائل نشود و قطع نمایند و اگر بعد قطع چیزی از گوشت زائد باقی باشد ادویه اکاله .... رصاص یا اصل مجوف پر مرغ که پارچه بر آن پیچیده باشند طلا ساخته در بینی بگذارند تا مابقی را بخورد پس به مرهم سفیده و جز آن علاج کنند و بدانند که .... تنقیه استعمال ادویه حاده و دستکاری را کار نفرمایند که موجب افزونی مرض است و به قول شیخ هر گاه ارادهٔ علاج به ادویه حاده باشد یک روز پیش ..... از آن گوشت زائد را به خرقه خشن دلک نمایند بعد از آن به این ادویه دو روز علاج کنند بعد از خوردن طعام و ایضاً چون علاج با سوز بینی به این ادویه نمایند باید که اول .... یا زفت رطب به اندرون بینی طلا نمایند تا بینی از نکایت ادویه حاده محفوظ ماند و جمیع ادویه نافع اربیان بواسیر را نفع بخشد و گاهی

احتیاج کسر قوت آن افتد و آنچه در بواسیر مقعد بیاید مفید بود و گویند که گاهی بواسیر انف مولودی بود و آن لاعلاج است علاج اربیان و سرطان در اربیان بعد از فصد سررو و حجامت و تنقیه به مسهل و حب ایارج یا مطبوخ علوی خان و حب قوقایای ایشان فتیله کرباس به مرهم زنگار آغشته در بینی نهند بعده شاخهٔ دمالاخوین انزروت مرداسنگ گلاب و سرکه در بینی گذارند و ایضاً لعاب حلبه و سرکه و گلاب و روغن گل به مرات در بینی چکانند و یا بعد تنقیه دماغ به حبوب و ایارجات حضض مرمکیی زوفای رطب و روی زیت مرداسنگ به لعاب حلبه یا بزرکتان سرشته طلا نموده باشند و هرگاه ورم نرم شود بر آن زلو چسبانند یا به مبطبع شرط زنند و خون بر آرند و صاحب ترویج گوید که جلاب از گاوزبان و بادرنجبویه و اصلالسوس به شکر دهند و بعد نضج تنقیه دماغ به ایارجات و طلا به مر و عکر زیت و مردا سنگ به بعض لعابات و بعد تلیین شرط و تعلیق علق به عمل آرند طبری گوید که اگر این ورم غیر متقرح باشد علاجش تنقیه بدن به مطبوخ افتیمون بعده تنقیه سر به حب ایارج پس غرغره به عاقرقرحا و مویزج و کف خردل و رب عنب و مانند آن است و پرهیز از جمیع اغذیهٔ غلیظهٔ مبخره به سوی سر بعده صورت این ورم ملاحظه نمایند پس اگر بر حال خود باقی باشد بدانچه مذکور گردد و علاج نمایند و اگر تحلیل شود و نقصان پذیرد به چیزی متعرض آن نشوند سوای علاج مذکور که بعد زمانی مع لزوم پرهیز مابقی تحلیل گردد و در آن ایام به دوای محلل مثل مر و حضض ضماد نمایند و آنچه بر حال خود باقی ماند مر صافی نیم درم انزروت یک درم مقل نیم درم زوفای رطب یک درم عکر زیت نیم درم مرداسنگ یک درم باریک سائیده لعاب اسپغول و لعاب حلبه بر آورده مع عکر زیت بجوشانند هر گاه غلیظ گردد ادویه مسحوقه آمیزند و روز و شب داخل و خارج بینی طلا نمایند تا آنکه ورم نرم شود و تحلیل گردد و چون بعد مسهل و فصد شرط بلیغ به عمل آورند و خون سیاه عکر از آن خارج شد پس آن بیشک صحت یابدو اگر خون سائل از آن رقیق سرخ باشد از داخل و خارج بر آن زلو چسبانند بعد استفراغ و پرهیز و اصلاح غذای مریض واجب است که طبیب از شرط و زلو در حالت امتلای بدن حذر کند پس اگر ضماد مذکور تحلیل نشود و نرم گردد و بر غلظ و حساوت او باقی ماند بگیرند حرف سفید دو درم خربق دو ثلث درم عرطنیثا که آن عروقی است که بدان صوف میشویند یک درم و حضض نیم درم و جمله را باریک بسایند و در حریر ببیزند پس داخل منخرین سرکه مالیده بر آن این دوای خشک طلا نمایند و همچنین به دفعات متوالیه عمل نمایند تا آنکه ورم را بخورد و ساقط کند و بعد سقوط او به این مرهم علاج کنند زیت پنجاه درم مردا سنگ ده درم مرداسنگ را باریک سائیده در زیت آمیخته بجوشانند حتی که مجتمع گردد بعده در هاون ریخته سرکه بر آن چکانند وصل کنند و هر قدر که سرکه را نشف کند بر آن چکانند و همچنین سرکه چکانیده باشند و حل کنند تا آنکه سفید گردد یا قریب به سفیدی رسد پس استعمال نمایند و این مرهم

اوفق اشیا است برای قروح مواضع غضاریف و اگر جراحت خشک نماید به این مرهم مداوا سازند بگیرند موم مصفی و روغن بنفشه و از آن قیروطی بسازند و هنوز بر آتش باشد که قدری سفیداب قلعی بر آن اندازند و حرکت دهند بعده از آتش فرود آورده و در صلایه ریخته آب سرد بر آن اندازند و حل کنند تا چرک او خارج شود و مجتمع گردد بعده آب از آن دور کرده قدری سفیدی رقیق بیضه اندازند و حل کنند حتی که مجتمع و مخلوط گردد و اگر موضع رطب باشد و در مدۂ که از آن سائل می‌شود رطوبت زیاده باشد در مرهم اول قدری گلنار و اندکی کندر زیاده کنند و اگر به حدید علاج کنند باید که دستکار ماهر باشد تا اجزای بینی از قطع محفوظ مانند و در غضروف بینی سوراخ نگردد و شیخ می‌فرماید که در اربیان **533** بهتر آن است که به دستکاری علاج کنند و این بعد کم کردن امتلا از بدن و سر باید و اگر خفیف باشد ادویه قویه منجمله ادویه قروح انف استعمال کنند و مثل نفوخ شب یمانی و مر یک یک جزو و قلقطار و مازو هر یک نیم جزو نفوخ نمایند یا فتیله از آن به‌عمل آرند و مختار جالینوس این است که آب انارین مع قشر و شحم آنها کوفته بگیرند و اندکی جوش داده در ظرف اسرب بردارند پس ثفل او بسایند تا مثل خمیر گردد و به آب های مذکوره تسقیه دهند بقدر لائق او بعده از او شیاف دراز بسازند و در بینی علیل داخل کنند و بگذارند و در بعض اوقات راحت دهند و از بینی خارج کنند و در این وقت بینی و کام را به عصارۂ مذکور طلا نمایند و بر این تدبیر مواظبت کنند و این نافع قروح و بواسیر است و از منافع او آن است که الم زیاده نمی‌کند و بس است که از سه انار یعنی عفص نارسیده و ترش و شیرین این ترکیب می‌نمایند و اگر گوشت زائد صلب باشد انار ترش را زیاده کنند و اگر کثیرالرطوبت باشد عفص را زیاده نمایند و قومی بعد از جالینوس قدری قلقطار و نوشادر و زنگار در آن زیاده کرده‌اند و عمل او قویتر می‌گردد و جمله ادویه حاده و اکاله که در به آب بواسیر انف مذکور شد استعمال نمایند پس هر گاه از قوت ادویه ورم ظاهر شود راحت دهند تا آنکه ورم ساکن شود و به قیروطی موم و روغن گل و عسل طلا نمایند بعد از آن اعادۂ دوای حاد کنند و همواره به این نحو عمل نمایند حتی که ساقط شود و تجربه کرده‌اند که هر گاه خرنوب نبطی رطب کوفته آب او بگیرند و در آن صوف تر کرده در بینی داخل نمایند اربیان را بخورد و جوزالسر و همین منفعت دارد و آنچه مجرب است این است که زاج سبز مثل سرمه سائیده صبح و شام در بینی دمند و بعد قطع اربیان از ادویه حابس خون گل مبلول در آب بسیار سرد است تا که غلیظ گردد و سرد کرده از آن در بینی طلا نمایند و گویند که آب ثمر لوف به فتیله آلوده و کذا از انجیر خشک و برگ مر و مساوی سوده فتیله ساخته و کذا اقاقیا فداج و زرنیخ و نوره و قلی به سرکه تند چند روز در آفتاب پرورده فتیله بدان آلوده و کذا از زوفای رطب و پیه بط و موم زرد مرهم ساخته به فتیله آلوده و کذا عسل به سرکه آمیخته فتیله بدان آلوده در بینی داشتن و یا زنگار نوشادر شب به سرکه تند جمع کرده در

آفتاب خشک نموده باریک سائیده به دهن آب پر کرده در بینی دمیدن و کذا نفوخ قشور نحاس و کذا نشوق قلقند هر واحد گوشت زائد و اربیان را برد و در سرطان به علاج ادویه حاده و قطع به آهن اصلا تعرض نکنند و مدام بر آن قیروطی نهند و فصد و تنقیه عام بدان از سودا به معجون نجاح یا مطبوخ افتیمون و ماءالجبن و حب لاجورد در هر هفته دو سه بار همسیشه نمایند و تنقیه خاص دماغ به ادویه که در آن صبر و مصطکی و مانند آن افتد و اگر مزاج علیل احتمال نماید تنقیه سر به ایارج و حب قوقایا کنند بعده پرهیز از اغذیه غلیظه و مولد سودا نمایند و دربعضی اوقات غرغره به اشیای خفیفه مثل سکنجبین بزوری و مری کنند و در غرغره مبالغه نمایند و سر را از گرمی آفتاب و شدت سردی محفوظ دارند و بعض اوائل برای سرطان این موضع حقنهٔ لینه را ستوده‌اند و باقی تدابیر آنچه در سرطان مطلق گفته خواهد شد به عمل آرند عطاس یعنی بسیاری عطسه و آن حرکت حامیه حافظه از دماغ برای دفع خلط یا موذی دیگر است به استعانت هوای مستنشق جهت دفع از راه بینی و دهن به سبب تولد ریح بخاری ....اع از آن خلط و یا به سبب دیگر که منقبض گرداند دماغ را برای دفع آن و یا به سبب موذی دیگر لاذع آلات شم خواه از خارج و خواه از داخل از خارج مانند غبار و دخان بوی‌های حار حاد مثل فلفل و تنباکو و کندش و مانند اینها و داخل نمودن فتیله در بینی و یا استعمال عطوسات و از داخل چون حرارت دماغ و سیلان رطوبت لاذعه از آن و انحلال ریح از آن رطوبت و یا تصاعد آن از اعضای ماتحت و یا امتلای دماغ از رطوبات پس اولا از مریض تقدم اسباب خارجیهٔ مذکوره بپرسند اگر اقرار آن کند ..... همان باشد و الا از سبب داخل بود بعده اگر آثار حرارت دریافت گردد سببش حرارت دماغ باشد و الا رطوبت آن و عطسه حرکتی است مر دماغ را همچون سرفه .... و سینه را که جون بر جرم آنها موذی وارد گردد هر یک از آنها متحرک می‌گردد به حرکت عطاسیه و سعالیه و کثرت عطسه در پنج جا ضرر دارد یکی در ابتدای نزله و زکام به سبب ....ت مانع نضج دوم در ابتدای تپ‌ها که به‌سبب کثرت خود قوت را ساقط کند و دماغ راممتلی گرداند سوم در شخصی که دماغ او به سبب حرکت گرم شود و ماده را بخود کشد ....م در آنجا که ماده در سینه بسیار یا خام بود مثل صاحب ذات الصدر را پنجم در شخص عادی رعاف شدید و در چهار موضع نفع دارد یکی آنجا که در سر بخار .... یا ماده اندک باشد اگر چه پخته نباشد که گرانی سر دور نماید دوم آنجا که که در دماغ ماده پخته باشد اگر چه غلیظ و بسیار بود که ذلیل قوت دماغ است و از این جهت کسی ... او قریب باشد او را عطسه نیاید و اگر به معطسات عطسه آورند و او را عطسه نیاید امید صحت او نباید داشت سوم در زنان هنگام وضع حمل که بر اخراج ..... و مشیمه یاری دهد چهارم در وفاق مادی که به سبب حرکت خود آن را منحل گرداند بالجمله عطسهٔ معتدل نشان صحت است و افراط ان باعث آفت و **534** در آخر امراض دماغی عند نضج ماده دلیل خیر است و اهل هند گفته‌اند که موافق‌ترین

اوضاع صاحب این است که سر خود مائل به پیش دارد برابر سینه و گردن پیچیده و روی یکسو کرده نشاید تا عطسه راست خارج شود و ضرر لاحق نگردد و رگی یا عضله کشیده یا پیچیده نشود علاج منع سبب نمایند و از اشیای مانع عطاس چکانیدن روغن گل خوشبو و روغن بید در بینی و گوش است و نوشیدن حسوی گرم منع عطاس کند و گرم کردن سر به ریختن آب شیرین نیمگرم بر سر و انداختن روغن نیمگرم در هر دو گوش و نهادن تکیه گرم کرده زیر گردن و شمیدن سیب و سویق و اسفنج بحری و فرنجمشک و کذا خولنجان سوده در خرقه بسته نیز عطسه باز دارد و فکر و اشتغال به مهمات اکثر قطع عطاس کند و گویند که بوئیدن افیون نافع و سعوط به آب بادروج یا تخم او بالخاصیت مانع عطاس است و سعوط آب گل خطمی با روغن گل آمیخته مفید و شدت صبر بر عطسه و به تکلف باز گردانیدن آن سود دارد و علاج کافی‌است برای عطاس ضعیف و چشم و گوش و اطراف و حنک مالیدن و دهان فراخ کشادن حبثا آوردن و نظر تیز به سوی فوق و در چیزی کردن و بر بستر غلطیدن و عضلات را به روغن های مرطبه مالیدن خصوصاً عضل لحیتین و بناگوش و استغراق در خواب و انتباه باعث جمله مانع عطاس‌اند و غمز مولم باطن خنصر به ابهام و سبابه و نزد بعضی دلک باطن خنصر و بنصر به ابهام در منع عطاس مجرب است و گرفتن بینی و دهن از دست به قوت نیز نافع است و احتراز از غبار و دخان و آفتاب و بوئیدن چیزهای حاد لذع و مقام در هوای ردی و غیر آن که باعث عطسه شود ضرور است و حکیم عابد نوشته پیری از سادات که مبتلا به این مرض بود علاجش به این حب نمودم اصل‌السوس ریوند هر یک چهار درم باریک سائیده در آبیکه یک رطل پوست خشخاش جوشانیده مالیده صاف نموده بس غلیظ کرده باشند حب‌ها بقدر نخود سازند و خشک کرده از یک حب تا چهار حب بخورند پس در یک روز زائل شد و در استعمال یک هفته عود نکرد و استعمال خولنجان بالخاصیت او را نافع است و اگر از آن حب‌ها به آب مذکور سازند بهتر باشد و آنجا که کثرت عطسه از گرمی دماغ باشد تبرید دماغ و تسعیط به روغن های مبرد مثل روغن کدو و روغن بنفشه و روغن آس و تضمید سر و پیشانی به اطلیه بارده و بوئیدن کشنیزز سبز و صندل و استحمام به آب شیرین نیمگرم مناسب بود و اگر خون غالب باشد فصد و حجامت نقره نمایند و آنچه از رطوبیت دماغ باشد تنقیه دماغ به مسهل و حب ایارج نمایند بعده اگر اندک باقی ماند نشوقات و معطسات موافقه بکار برند و بعضی نوشته‌اند که اگر عطسه از قوت دماغ و ذکای حس آن باشد تدبیری که بهر صداع از ذکای حس دماغی مذکور شد به عمل آرند و اگر از رسیدن بخار گرم به مبدا عصب یا در بطن اول باشد لخلخه از سرکه و روغن گل و آب کشنیز سبز و آب پشم ضفادع و عرق بید هر یک یک توله ساخته ببویند و یا اسفنج بحری که گل سفید سوده بر آن انداخته آب پاشیده باشند ببویانند و دست و پا محکم بندند و اگر مقدمهٔ زکام باشد به تدبیر زکام پردازند و اما بوئیدن شمامهٔ افیون علوی خان و گاه گل

سرشو عظیم‌الاثر است و همچنین سر بر بخور قند و زعفران داشتن تتمهٔ عطسهٔ متواتر که به اطفال عارض شود اگر سببش رسیدن سردی به سر باشد باید که بادروج کوفته بیخته در بینی دمند و جلاب گرم به طفل و مرضعه دهند و گردهٔ گوسفند یابز بر آتش بریان نمایند و آبی که از آن سائل شود نیمگرم در بینی چکانند و ببویانند و زعفران و قند سفید کوفته بخور آن بدهند و از دارشیشعان و زعفران پارچه رنگین کرده بر سر گذارند و سر پوشیده دارند و بوئیدن چوب سلیخه تر کرده و مالیدن سر طفل به خرقهٔ خشن نیز مفید و اگر از این تدابیر زائل نشود و ایارج فیقرا چند شب متواتر به مرضعه بخورانند و زعفران و تخم گل سرخ و اندکی صبر بر سر پستان مرضعه مالیده در دهن طفل گذارند که بمکد و چون از آن باز آید سر طفل را نگون دارند تا آنکه لعاب بسیار از دهان او بر آید و گاهی زبان طفل به خرقه خشن می‌گیرند و اندکی کشیده نگاه می‌دارند تا آنکه آب و لعاب بسیار از دهان او بر آید عطسه او زائل گردد و اگر حار یابس‌المزاج و قوی‌البنیه باشد آب نیمگرم که در آن سبوس و پوست حب‌الملحب جوشانیده باشند بر سر ریزند و اگر ضعیف‌القوه و البنیه باشد بر سر او آب گرم نریزند که باعث ضعف قوت او می‌گردد بلکه هر وقت اندک اندک شربت خشخاش یا دیاقوذا که با طلا ساخته باشند بخورانند و مغز تخم خیار و تخم خرفه مقشر هر یک سه جزو مغز بادام چهار جزو نبات برابر هم سائیده به لعاب اسپغول حب‌ها بقدر عدس مفرطح ساخته خشک نموده دائم زیر زبان او یک حب نگه دارند و ابن سیار گفته جهت این مرض بگیرند دو دانگ رب‌السوس و دودانگ ماهی که آن را سمک‌الرمل نامند و دو درم لحم سلحفقاه و یا شیر مرضعهٔ او بجوشانند تا غلیظ گردد و هر صبح و شام به آن طفل را لعق کنانند که اثر نیکو می‌بخشد و معالجهٔ کبار را در اطفال چندان تاثیری نیست و مجوز نه و اگر سبب آن ورم حار نواحی دماغ باشد با تپ و حرارت بود و علاجش به علاج سرسام کنند از تبرید و طلا و تمریخ سر به مبردات از عصارات مثل آب کاسنی و کشنیز سبز و کدو تر و عنب‌الثعلب سبز و حی‌العالم و برگ کاهو و از روغن ها ماننددروغن گل و بنفشه و کدو و بلکه واجب است که اول حجامت ساقین **535** نمایند و بر دماغ مقویات آن مثل آب‌های مذکوره نهند و هر گاه شروع به تزید نماید بر روادع مرخیات افزایند و جالینوس گوید که حجامت بر گردن طفل منع عطاس می‌کند ضمیمه هر جا که به عطسه آوردن حاجت باشد معطسات بکار برند و آن هر دوای حاد و مفتح است مثل کندش و خربق سفید و جند بیدستر و فلفل و خردل و عاقرقرحا و دارفلفل و زنجبیل اسطوخودوس و بندق هندی و عود صلیب و کبابهٔ چینی و برگ خرزهره و برگ تبت و تنباکو و شونیز و گل سوسن و گل سرخ و فرفیون و سداب و ایرسا و گندم در شیر عشر تر کرده خشک نموده و خاکستر پاچک دشتی منقوع در شیر مذکور و مرزنجوش و دارشیشعان و بندال و سمندر پهل و نوشادر و صعتر و نکهچهکنی و مغز گهونگچی سفید و تخم سرس و قرنفل و خولنجان و دارچینی و فلفلمویه و نطرون مفرد و

مرکب سوده سعوط و نفوخ از آن نمایند و یا به پر مرغ در بینی لصوق نمایند و یا بگیرند عاقرقرحا و مشک و سداب بری و صبر و لطوخ نمایند و بهتر آن است که محرورین از این ادویه ببویند و در بینی نکند و گویند که بیخ کرفس خشک و شلجم خشک کرده و بادروج و حب‌الغار و قسط هر واحد سوده در خرقهٔ کتان بسته بوئیدن نیز محرک عطاس است و جمیع اشیا که دماغ را دفعةً گرم گرداند عطسه آورد و نظر در قرص شمس از این قبیل است و سعوط مصطکی و فلفل مثل غبار سائیده تیر معطس و مخرج مواد بلغمی است و از معطسات خفیفه شمیدن افیون شک بادروج و زراوند است و بوی گل سرخ معطس محرورین است و لطخ باطن انف به دوای معطس بهتر از نفوخ و سعوط او است جه در این صورت از نفوذ او به سوی نفس دماغ امان نیست **رض انف** یعنی کوفته شدن بینی حدوث او از ضربه یا سقطه بود و اکثر در ابتدای جذام از حدت اخلاط و فساد آن واقع شود پس آنچه از ضربه و سقطه باشد یا مسترخی شود و یا غضروف انف بشکند و جالینوس گوید که رض انف یا بر استخوان او واقع شود و یا بر غضروف او و یا بر هر دو و مبادرت در علاج او واجب است و الا بعد ده روز علاج قبول نمی‌کند و مورث خشم و قبح منظر به فطس می‌گردد و طبری گوید که چون غضروف منحل گردد و از استخوان اقصای بینی جدا شود کمتر رجوع کند یا اتصال پذیرد علاج اگر خفیف باشد در آن میل سطبر داخل کنند و برداشته مستوی نمایند و صبر و مغاث و اقاقیا و مر سوده به لعاب تخم بارتنگ حل کرده بر کاغذ مالیده بر بینی بچسبانند و اگر رض شدید باشد و غضروف که دعامت بینی از آن است شکسته شود از شکستن او خوف ورم بود پس به زودی فصد سررو کنند و تلیین طبیعت سازند و پرهیز از غذای غلیظ نمایند و بهر حفظ مزاج دماغ که گرم نشود و مؤدی به سرسام نگردد اضمدهٔ بارد بر سر استعمال کنند و بعد از امالهٔ ماده آلهٔ که مسمی به منشال و مفتاح‌الرحم است و آن شبیه به منقاش و دهن او فراخ می‌باشد به دست منضغط سازند و همچنان اندر بینی درآرند پس بگذارند که منخرین منفتح شوند و انضمام زائل کند بعده بینی را بدان بلند سازند و دست بر آن بمالند و به هر دو دست راست کنند حتی که بر حالت طبیعی عود نماید و ساعت زمانی امساک او نمایند و بعد از آن پارچه بر انبوبه پیچیده و اقاقیا و مغاث بر آن طلا کرده اندر بینی نهند و ایضاً اطلیهٔ نافعه در این آنچه برکسر گذارند صبر ماش مر زعفران رامک سک گل ارمنی گل رومی خطمی لادن عدس است به آب اتل یا طرفا طلا نمایند و یا پارچه یا کاغذ به هیئت بینی قطع کنند و ادویه طلای صبر و غیره که مسطور شد طلا نموده بر بینی بچسبانند و سه روز بگذارند بعده به آهستگی جدا کرده اعاده همین ضماد نمایند و اگر بینی قائم نشود در منخرین دو چوب مثل هر دو صفحه بینی ساخته و بر هر دو جانب آنها سریش آلوده نهند و بالای آن پارچهٔ مذکور بچسبانند و در هر سه روز بر آرند و اعادهٔ او نمایند تا آنکه علت زائل شود و آنچه به سبب جذام باشد علاجش علاج جذام است جفاف انف سبب خشکی

بینی یا حرارت مفرط است چنانچه در حمیات محرقه افتد و یا یبوست شدید در دماغ چنانچه در مالیخولیا می‌باشد و یا در همهٔ بدن چنانچه در آخر تپ دق عارض شود و یا خلط لزج که از حرارت اندک در خیشوم بچسبد و خشک گردد و تشخیص هر سه نوع چنان نمایند که دریافت کنند اگر تپ محرقه یا دق موجود بود سببش حرارت یا یبوست باشد و اگر اجتماع خلط لزج باشد علاج نافع‌ترین چیزها در آن ادهان و عصارات بارد رطب مثل روغن نیلوفر و روغن کدو و آب کدو یا آب تربوز یا آب نیلوفر و لعاب اسپغول و بهدانه و خطمی است و کذلک مغز ساق بقر دایل و غیره و استحمام نیز مفید بود و یا روغن نیلوفر یا کدو در بینی چکانند وموم روغن بمالند و اگر حرارت مفرط باشد قدری کافور در یکی از روغن های مذکور حل کرده سعوط نمایند و تبرید با شربه و سعوطات با لعبه و البان و ادهان و اضمده و اغذیهٔ بارده که در علاج امراض دماغی حار و جز آن مسطور شد استعمال کنند و لزوم حمام نمایند و صندل و گلاب و کافور **536** ببویند و خیار و تربوز بخورند و در یبسی ادهان مذکوره بدون کافور بکار برند و ایضاً روغن بادام یا شیر دختران یا شیر خر و بینی چکانیدن و شیر از پستان بر پیشانی دوشیدن و دیگر ادویه مرطبه بکار بردن نافع بود و آنچه جالینوس گفته و حکیم نیز در هر دو قسم تجربه نموده طلای پیشانی و مقدم سر به آب خرفه مضروب به روغن و روغن کدو و سعوط آن است و آنکه از خلط لزج بود بعد تلیین خلط به تقطیر روغن های مرطبهٔ مذکوره و البان و البعه و شرب مرطبات تنقیه ماده از بدن و دماغ به مسهل حب هلیله و قرص بنفشه و غراغر و عطوسات و نشقات و نطولات نمایند و مداومت اطریفل کشنیزی مفید بود و جالینوس گوید که جملهٔ ادویه سده که در بحث خشم مذکور شد مفید این قسم است و حکیم علی می‌نویسد که در این نوع اول به آب گرم استنشاق نمایند بعده به روغن بنفشه یا بادام یا نیلوفر یا روغن گل بعد از آن طعام بخورند و اگر آن شوربا باشد اولی است **حکهٔ انف** سبب خارش بینی صعود بخارات حاده لذاعه از مادهٔ حریفهٔ مجتمعه در بطون دماغ یا در نحل دیگر است و احتباس آن در بینی و در زکام و دیان بینی و بثور و .... و در ابتدای رعاف و جدری نیز عارض شود پس تشخیص این اسباب چنین باید کرد که اگر آثار زکام یا دود یا بثور یا جدری یافته شود سببش همان باشد و اگر سرخی ... بود و مریض را پیش چشم جیحون جهیدن برق محسوس گردد مقدمهٔ رعاف باشد و اگر دفعهًپیدا شود و به سرعت زائل گردد و اکثر وقت شمیدن هوای سرد .... شود سببش صعود بخارات باشد علاج در ابخره بعد تعدیل مزاج به ماکول و مشروب و تنقیه بدن و دماغ از مادهٔ بخار تدهین انف به روغن ها و سعوطات نمایند .... تقویت دماغ صندل و گلاب و کافور و روغن گل ببویند و برای منع ابخره سفوف کشنیز و اطریفل کشنیزی خورند و حب‌الآس را خاصیت عجیب است استیصال ابخرهٔ حار مطلقاً و از اشیای مبخره اجتناب نمایند و اگر ضعف قوت یا امری دیگر مانع از تنقیه بالغ باشد نقوع مشمش بنوشانند که تنقیه به رفق و به تدبیر مزاج اعضا نمایند و

به قول ابن حنین خولان لطوخاً و فتیلهً نیز نافع حکه انف است و گویند که اول رگ قیفال زنند و به فاصلهٔ سه چهار روز رگ ار.... و بعد یک هفته تنقیه دماغ و بدن به حب بنفشه و مطبوخ هلیلهٔ زرد فواکهی علویخان و یا آلو با شربت ورد مکرر اهلیلجی نمایند و بعده جهت منع بخارات و تقویت .... دماغ اطریفل کشنیز دهند و غذاهای کم بخار و سرد خورانند و به روغن گل و بادام چرب نمایند و در مقدمهٔ رعاف فصد سررو کنند و آنچه در بحث رعاف از .... و ادویه مسطور شد بکار برند ودر زکام و دود و بثور و قرحه و جدری علاج آنها نمایند و گویند که در حکاک منخرین اطفال سرکه یک دو مرتبه بمالند و اگر از این زائل نگردد نوشادر در سرکه حل نموده به ملایمت بر آن بمالند و اگر از این هم زوال نپذیرد و مستحکم باشد سر سوزن را اندک در آن فرو برند که در آن قدری بنشیند پس بر آن سرکه .... **حرقت انف** هر گاه مزاج منخرین از حالت طبیعی برگردد و سوءمزاج حار در وی اثر کند سوزش عارض شود علاج پارچه به گلاب و صندل آلوده بر بینی گذارند و روغن گل حی‌العالم یا روغن نیلوفر یا گلاب استنشاق نمایند و روغن کدو و شیر مادران و امثال آن سعوط فرمایند و صندل و گلاب و نیلوفر و کافور ببویند و گیلانی گوید که گاهی در منخرین نوعی از سوءمزاج حار در غاین حرارت حادث شود و علامت آن احساس گرمی و التهاب در آن است و علاج آن تعدیل مزاج به مبردات تسکین حرارت به استنشاق روغن گل مضروب به آب حی‌العالم یا روغن نیلوفر یا اندکی گلاب و نهادن پارچه مبلول به صندل و گلاب است و اگر حرارت .... هر دو طرف دو بطن دماغ مودی گردد و روغن نیلوفر معمول از مغز تخم کدو و روغن گل با گلاب سعوط کنند و صندل و گلاب و کافور و نیلوفر و بنفشه و گل ک.... گل خشخاش و مانند آن ببویند و طبری گوید علتی‌استکه در بینی ظاهر شود و از آن در چشم اشک آید و انسان را از آن حالت صعب بهم رسد و او آن است که می .... انسان در بینی خود عند استنشاق هوای بارد حرقت لذاع که تا دماغ او برسد و از آن چشم‌های او اشک آورد و اکثر این حالت بدون استنشاق هوا.... سرد یافته می‌شود و حدوث این علت دلالت می کند بر بخارات حاره لذاعه که از سر به سبب اجتماع اخلاط حریفهٔ لذاعه در بطون دماغ منحل می‌گردد و چون این بخارات رد می‌شوند در بینی محتقن می‌گردند و احراق شدید پیدا می‌کنند و هر که را زکام افتد و خیشوم او سوزش کنند و از جریان فضول رقیق حاد که در ابتدای زکام جاری می‌شوند بسوزند سببش آن است که مثل این اخلاط در بطون دماغ مجتمع می‌باشند پس هر گاه مسام سر به سردی و غیره منسد شوند و بخارات منعکس.... **537** ... جاری می‌شوند و به آن چیزی از آن اخلاط حریفهٔ حاده مختلط می‌گردد و سوزش مجاری پیدا می‌کنند و شرح این برای آن کردم که این سبب در هر دو موضع یا و .. علاج این تعدیل مزاج بدن به ماکول و مشروب است و قصد تنقیه این خلط اگر قوت احتمال استفراغ و زمانه مساعدت نماید و اگر مریض ضعیف‌القوه یا زمانه .... بالغ باشد نقوع مشمش بیاشامند و در

اجزای او آنچه ضد این اخلاط لذاعه حریفه باشد بیفزایند پس این نقوع استفراغ او به تدریج می‌نماید و تبدیل مزاج اعضای او می‌کند و اصحاب سوءمزاج حار دماغ و کبد استعمال آن می‌نمایند و تغییر مزاج دم می‌کند و در امراض راس مسطور شد **احتباس شیء در انف** ...دن چیزی در مجرای بینی علاج اول به روغن‌ها و قدری موم بینی را از اندرون و بیرون چرب کنند و چند قطره از آن در بینی چکانند پس ادویه معطسه که در آخر عطاس مسطور شد در بینی دمند و هنگام عطسه آمدن دهان و منخر صحیح بند نمایند و عطسه گیرند تا آن چیز بیرون افتد و یا به آلۀ مناسب برآرند و بدانند که اکثر به هنگام تناول .... یا عطسه یا حرکتی دیگر به طفل عارض شود و بدان سبب چیزی که در دهن باشد از طریق حنک در مجرای بینی برآید و تعفن پذیرد و برنجاند و توحش و بدخوابی .... اشتها و زردی رنگ و نحافت بدن ظاهر شود و باشد که تپ خفیف لازم گردد و تنفس از جانب بینی بی‌اسباب نزله و زکام موقوف شود و هر ساعت دست .... ببرد و بمالد و تدبیرش همان است که مسطور شد و اگر از این تدبیر بر نیاید طفل را بر پشت بخوابانند و دهن او را به دست گرفته دهان خود را به منفذ بینی مسدود .... به‌قوت بدمند و عقب آن بلافاصله در منفذ مخالف آن که مفتوح است از آن قوی‌تر دمند تا به زور نفس آن چیز خارج گردد و گاه سبب آن یبس خیاشیم .... می‌باشد و علاجش چکانیدن شیر مرضعه و یا ادبان مناسبه است و تدهین و ترطیب یا فوخ او به ادهان مرطبۀ مناسبه و پاک نمودن بینی او همیشه **سدۀ خیشوم** .... محتبس در داخل اوست حتی که شیء نافذ را از حلق به‌سوی بینی یا از بینی به‌سوی حلق منع نماید و سبب این خلط لزج است و یا لحم نابت و یا خشک‌ریشه .... این سده است گه غنه در آواز پیدا می‌کند حتی که منع می‌نماید فضلۀ نفخ را از دخول خیشوم پس طنین کائن از آن حادث می‌گردد علاج در خلطی بعد از نضج .... و تنقیه به مسهل و حبوب و ایارجات از عدس مقشر یک درم جند بیدستر نیم درم افیون زعفران مشک هر واحد یک قیراط مر نیم درم حب‌ها سازند و به آب مرزنجوش سعوط نمایند و هر چه برای خشم سدی مسطور شد بکار برند و اگر از لحم زائد باشد علاجش مذکور شد و بسیار باشد که به عمل دستکاری و خرط بینی از میل خاص .....رد ممکن باشد احتیاج می‌افتد پس مدام جزو نمایند تا آنکه پاک گردد و اگر کغایت نکند آنچه در بحث بواسیر گذشت به عمل آرند و اگر از خشک‌ریشه باشد علاج .... نمایند و گیلانی گوید که اگر سده از خلط غلیظ لزج باشد پس اگر ممکن بود اولا استفراغ بدن به مطبوخ افتیمون نمایند بعده مهلت دهند به مقداری که میان دو ....ب است پس تنقیه سر به حب قوقایا یا حب ایارج یا حب صبر نمایند و موافق‌ترین آنها حب صبر است بعد از آن غرغره به مویزج و عاقرقرحا و خردل .... لزوم حمام و استنشاق آب گرم بسیار کنند پس اگر ماده مرتبک باشد به مر و زعفران عطسه آورند که این سده را بگشاید پس لزوم پرهیز و منع از اغذیه .... و لزجه نمایند که به این طریق سده بگشاید و اگر چیزی لزج باقی ماند که از

موضع سیلان کند امر نمایند به انکباب بر آب قمقم به طریقی که در باب زکام گذشت که این .... رطوبت نماید و اگر بعد از آن سرفه آید بدانند که ماده رقیق شده و بسوی سینه نازل گشته و در این هنگام به شربت خشخاش غلیظ گردد و با فشاندن بینی و عطسه بیرون آید ..... در این وقت پاک گردد و این ترتیب علاج واجب است که طبیب در این معالجه یاد دارد پس اگر تقدیم تدبیر مؤخر نمایند مورث رعاف و صداع گردد ...ون قبل از ترقیق ماده عروق را بشکافد و حرکت دهد و اگر سده از روئیدن گوشت باشد باید که نظر کنند اگر سرطانی بود به آهن تعرض ننمایند و .....ایت باشد آن را بخراشند به رشته گره دار از موی بافته که یک سر آن به سوی دهن بیرون آورده باشند و سر دیگر بیرون بینی باشد و هر دو را بکشند ....مد بخراشد بعد از آن رشته بیرون آورده فتیله به سرکه و نمک آلوده بنهند تا آنکه خون منقطع گردد پس به مرهم معمول از سرکه و گلنار و کندر و مرداسنگ علاج ....اق آب سرد نمایند و از اغذیه غلیظه پرهیز کنند و تعاهد به فصد سررو نمایند تا وقتیکه گوشت زیاده شود و گاهی این گوشت را به آهن قطع **538** می‌کنند و سالم‌تر آن است که از خراشیدن رشته و علاج به مرهم مذکور شد و اما ادویه حاده اکاله را بر آن نگذارند زیرا که گاهی مزاج دماغ گرم می‌شود و .... می‌کند و گاهی سده از تنگی مجری در خلقت حادث می‌شود پس دائم بادنی شی نازل مسدود میگردد مگر آنکه شی سائل بسیار رقیق باشد و علاج آن به .... و استعمال تحنک یا ایارج نمایند اگر مزاج آن احتمال کند و از اغذیه غلیظه البته پرهیز کنند و از جماع بعد خوردن طعام حذر کنند و به استفراغ در .... نمایند و سده بینی که به اطفال از رطوبت غلیظه متولد از شیر غلیظ عارض شود علاجش اصلاح شیر مرضعه و پرهیز او از اغذیهٔ مغلظه و ریختن آب گرم و انکباب به بخار آن و مالیدن سر او به خرقه خشن است و قبل از این تدابیر عطسه آوردن و بر سر او روغن مالیدن جائز نیست **خنان** و آمطبوخ مرضی است که بینی را عارض می‌شود و از آن در آواز انسان خنخنه ظاهر می‌گردد و به سبب او کلام متبین نمی‌شود و این غیر مخنه معروف است گویند که .... لوزتین و یالهات است و لیکن بیشتر از خون و صفرا افتد و علامتسش این است که کلام مفهوم نشود و چون آب بنوشد از راه بینی بیرون آید و خنانیت .... چشم‌ها سرخ پر از اشک برخاسته باشد با دردسر شدید و یا خفیف علاج اول در هر دو نوع رگ سررو گشایند و از آب کشنیز سبز و مکوه و کاسنی و کاهو و .... حضض حل کرده فرفره نمایند و اگر از این چیزها سبز بهم نرسد شیرهٔ انها گرفته یا نقوع یا مطبوخ ساخته بکار برند و پوست انار ولایتی و مازو و نمک اندرانی برابر ... شهادت آلوده بر ورم رسانند در روزی ده دوازده بار و یا نوشادر و چنبای خشک و پوست انار ولایتی هر یک سه ماشه به دستور بکار برند و مازو به آب .... خام جوش کرده غرغره نمایند که نفع عظیم دارد و اگر از این تدبیر صحت نشود مسهل صفرا به عمل آرند از اعلی یا اسفل و عطسه آوردن در این باب اثر عظیم دارد .... خفیف از بواسیر انف بکار برند

و به قول جالینوس از معالجات او آن است که مازو مسحوق را در آب انار شیرین چندانکه بپوشد بجوشانند تا آب جذب شود .... خشک کنند و نصف او کندر و انزروت آمیزند و مرتبهٔ دیگر به آب انار که در آن مازو جوشانیده باشند بسرشند و به طریق سعوط و غرغره چند روز استعمال نمایند .... کار به موم و روغن در بینی چکانند و تا به شدن آن مدام استعمال کنند و اگر این مرض از بودن سوراخ در کام به‌سبب مرض آتشک یا نزلهٔ حاد عارض شود علاجش در امراض .... دیدان انف سببش رطوبت متعفنه در مقدم دماغ است نشانش مکه در مقدم دماغ در بعض اوقات است و خروج او در مخاط علاج بعد نضج مادهٔ تنقیه به مسهل و ایارجات و به معطسات مثل کندش و شونیز کنند و تناول اشیای مرطبه ترک نمایند و به ادویه قاتل کرم مثل شیح وقسط و مر و قنبیل و آب برگ شفتالو سعوط .... برگ شفتالو سائیده در بینی ایام متوالی نفوخ کردن مجرب است و بالجمله هر چه در علاج صداع دودی و کرم گوش مسطور شد به عمل آرند **انتفاخ انف** گاه در بینی اطفال انتفاخ به حدی عارض می‌شود که غلیظ و سطبر می‌گردد و وجع می‌نماید و طفل بی‌آرام و سکون می‌باشد علاج ملاحظه نمایند اگر در آن چیزی به غدهٔ صلب باشد در علاج آن تساهل ننمایند چه اکثر به ورم کثیرالارجل منجر می‌گردد و پس باید که مرضعهٔ او را پرهیز و اصلاح غذا و شیر او نمایند و اگر حاجت ... باشد تنقیه سازند و در منخرین طفل بقدر یک حبه خردل سوده و در پنبه پیچیده بگذارند تا آنکه آن را بخراشد بعده علاج او به مرهم نمایند و اگر به سبب صلابت احتیاج خراش او به حدید باشد به آهن بخراشد **انقباض انف** گاه انقباض و کشیدگی در منخرین اطفال عارض گردد و چون تنفسنمایند بهم آیند و اکثر این مرض از فساد مزاج دماغ ایشان بهم میرسد علاج .... بر سر طفل قطور نمایند و شیر تازه دوشیده منجمد با نفخه بر سر او گذارند و برگ اسپغول بالای آن بگذارند و در بینی او روغن بنفشه چکانند و سر او به آبی که ..... جوشانیده باشند بشویند و به مرضعه او ماءالشعیر دهند و پرهیز از اغذیه غیر موانفه حاره فرمایند **خاتمه الطبع** شکر به درگاه حکیم مطلق که به تایید بی‌منتهایش جلد اول اکسیر اعظم از افادات زبدهٔ اطبای متقدمین و متاخرین حکیم محمد اعظم خان المخاطب به ناظم جهان به مطبع هستی ....

538–1 شش ماشه کوفته بیخته به روغن بادام چرب نموده به آب کوکنار خمیر کرده برابر نخود حب‌ها سازند یک دو حب صبح و شام خورده باشند حب شنگرف در نزله بارد مستعمل است زعفران عاقرقرحا دارچینی قرنفل شنگرف بزرالبنج جوزبوا هر واحد دو سرخ افیون چهارده سرخ حب بقدر مونگ بندند خوراک از یک حب تا دو حب به حسب مزاج حب مصطکی جهت نزله در زکام و سرفه و سیلان منی منقول از بیاض استاد مرحومی مصطکی زعفران هر یک یک ماشه افیون مصری چهار ماشه بقدر فلفل حب سازند خوراک یک حب تا دو حب حب جدوار نافع زکام و نزاه و

سرفه و جهت زحیر و اسهال و تسکین آلام مشکور معمول استاد مغفور فلفل سفید یک ماشه دارچینی دارفلفل هر یک دو ماشه قرنفل سه ماشه جدوار جوزبوا زعفران کبابه مصطکی خصیةالثعلب هر یک پنج ماشه افیون خالص یک توله کوفته بیخته به آب صمغ عربی سرشته حب‌ها بقدر نخود سازند و در سایه خشک کنند و از یک حب تا چهار حب وقت خواب استعمال نمایند حب جدوار از معمول خاندان حکیم غلام امام حافظ صحت نافع زکام و نزلهٔ قاطع اسهال مقوی امشا جدوار و رونج راسن انیسون مقل هلیلهٔ زرد هر یک چهار مثقال بهمنین بزرالبنج کبابه عاقرقرحا صمغ عربی مومیائی قرنفل گاوزبان سعد کوفی تخم گز رمر مل لسان‌العصافیر کشنیز خشک بادیان هر واحد سه مثقال سنبل‌الطیب قاقلهٔ فرفیون زراوند مدحرج ریوند چینی مغز بادام صندل سفید زیرهٔ مدبر مروارید ناسفته هر یک دو مثقال مرمکی مرزنجوش هر یک یک مثقال ثعلب مصری پنج مثقال آمله شقاقل هر یک شش مثقال دارفلفل نه مثقال جند بیدستر نیم مثقال افیون بیست و پنج مثقال حب بقدر نخود بندند خوراک به حسب مزاج نوع دیگر نافع از برای زکام و نزله و سرفه که حکیم علوی‌خان به جهت عبدالله خان وزیر اعظم هندوستان تالیف نموده و به مزاج معزی‌الیه موافقت کرده و مجرب است جدوار جدوار خطائی مجرب مصطکی رومی بسباسه صمغ عربی بزرالبنج سفید طباشیر پوست بیخ لفاح هر یک یک نیم درم دارچینی سه درم زعفران دو درم نبات سفید چهار درم افیون شش درم و چهار دانگ ورق طلابست و پنج عدد و اگر به عوض طلا نیم درم طلای مکلس کنند بهتر است به دستور مقرر حبوب سازند هر حبی بقدر نخود خوراک یک حب نوع دیگر نافع زکام و نزله و مغعمول است جدوار افیون ریوند خطائی زعفران هر واحد سه ماشه کتیرا دو ماشه بیخ لفاح جوزبوا برگ قنب هر واحد شش ماشه بقدر فلفل حب‌ها سازند نوع دیگر جهت نزله که از آب سرد متاذی شود و جهت امساک مفید از بیاض استاد مرحوم افیون یک توله جدوار شش ماشه اجواین خراسانی تخم دهتوره زعفران هر یک سه ماشه بقدر فلفل حب بندند و دو سه حب هر روز بخورند نوع دیگر که زکام و نزله و سرفه و صداع را نافع است دارچینی کندر رب‌السوس صمغ عربی هر یک سه درم جدوار بنفسجی زعفران افیون هر یک هفت درم کوفته بیخته به گلاب سرشته حب‌ها سازند برابر نخود نوع دیگر تالیف حکیم ارشد برای شاداب خان جدوار عود هندی دارچینی بزرالبنج هر یک نیم توله مصطکی کندر زر بنا و قرنفل دانهٔ میل جوزبوا بسباسه کبابهٔ چینی سنبل‌الطیب پوست ترنج زعفران مشک عنبر اشهب بادیان انیسون نانخواه صمغ عربی ورق نهتره هر یک سه ماشه افیون یک توله به دستور حب سازند نوع دیگر قلیل‌الاجزا و کثیرالمنافع و جهت تقویت دماغ و دل و معده و باه بی‌عدیل جدوار بنفسجی زعفران کشمیری عنبر اشهب برابر کوفته بیخته در کهرل سحق بلیغ نموده قدر فلفل حب‌ها سازند و از دو حب تا پنج حب بخورند حب تاتوره جهت کسی که دائم‌النزله بود خیلی سودمند است تخم تاتوره را هفت بار به آب پوست

خشخاش تر کنند و خشک نمایند بعده در آب پوست خشخاش بجوشانند تا آب جذب شود مغز پنبه دانه زیرۀ سفید کشنیز مقشر همه مساوی گرفته به آب تریپهله منقوعه ادویه در کهرل صلایه کرده حب بقدر نخود بندند و در سایه خشک نمایند و در وقت خواب یکی فرو برند چون مغز پنبه‌دانه که تریاق تاتوره است داخل است وسواس نکنند و معهذا قدر خوراک هم کم است و این حب سرعت انزال و درور منی و سرفه را نافع است حب سیماب که در نزلۀ کهنه نفع بلیغ می‌بخشد حتی که استیصال آن می کند سیماب کبریت هر یک چهار درم خوب سحق کنند که کجلی شود پس قرنفل کلاه‌دار چهار درم تخم جوز ماثل یک درم نبات نه درم داخل کرده جهار گهری دیگر صلایه کنند پس حب بقدر نخود بسته یک صبح و یک شام بخورند حب کچله برای نزلۀ بارد دائمی و اختلاج باشد کافور قیصوری نیز اضافه نمایند و همه ادویه را سائیده و به سفیدۀ تخم مرغ آمیخته بر کاغذی که از سوزن سوراخ کرده باشند مالیده بر شقیقه بچسبانند **2–538 علاج زکام و نزلۀ بارد** اصل‌السوس پنج ماشه گاوزبان شش ماشه نبات سفید دو توله جوشانیده صاف نموده بنوشند و انجیر زرد مویز منقی پرسیاوشان زوفای خشک بادیان عوض گاوزبن کنند و با عسل بدهند و گویند که انجیر زرد سه اوقیه صعتر بابونه هر یک نیم اوقیه جوشانیده نوشیدن زکام بارد را مجرب است و اگر اصل‌السوس گاوزبان بادیان ابریشم خام هر واحد یک درم سپستان مویز منقی هر یک هفت و نیم مثقال تخم خطمی سه درم جوشانیده صاف نموده نبات سفید داخل کرده بدهند و اگر حاجت تلیین باشد ترنجبین مغز خیار شنبر افزایند نیز مفید بود و استعمال ملعوقات ملینه حاره همراه جوشانده و شربت زوفا و معجون آن و شربت اسطوخودوس و شربت بنفشه مرتب به عسل و مغلی منضج و مغلی حلو و خمیرۀ بنفشه و خمیرۀ اسطوخودوس نیز منضج است و گاهی در نزلۀ بارد غلیظ تلطیف و تقطیع احتیاج به سکنجبین و شربت لیمو قلیل‌الحموضت افتد و کثیرالحموضت لذع و خشونت می‌کند و باید که در آب اصل‌السوس و غیره حل کرده بدهند تا مضرت حموضت اصلاح یابد و اولی آن است که انضاج به حلوۀ حارۀ ملینه باشد تا احداث خراش و خشونت در حلق و سینه و ریه ننمایند و مطبوخ انجیر و مویز و زوفای خشک با خمیرۀ بنفشه نیکو است و تکمید سر به جاورس و سبوس گندم نمایند و یا به مغز نان گندم گرم جبهه و صدغین را تکمید کنند و بابونه پرسیاوشان زوفای خشک مرزنجوش تمام قیصوم جوشانیده آب آن بر سر ریزند و ثفل آن را ضماد نمایند و انکباب بر بخار آن نیز مفید و از شمومات مانند شونیز بریان کرده و انیسون بریان در صره بسته و عنبر و مشک و عود هندی و عطر آن نافع و مالش دست و پا به روغن‌های گرم و چرب کردن ناف و مقعد به آنها مفید و از طعام و شراب باز دارند و حتی‌الامکان بیدار مانند و بر تشنگی صبر کنند و اگر سده افتد شربت که از بنفشه و عناب و مویز و انجیر پخته باشند جهت تفتیح خوب است و بابونه و شبت و اکلیل‌الملک و مرزنجوش و بنفشه و خطمی

جوشانیده بخار گرفتن در نضج ماده و تفتیح سده دخلی تمام دارد و اگر شونیز بریان یک شبانه‌روز در سرکهٔ تند کرده بسایند و به اندک روغن زیتون کهنه سعوط کنند فی‌الحال سده بگشاید و بوئیدن گل نرگس نیز تفتیح سده نماید و به مداومت مانع زکام است و انکباب بر مطبوخ طرفا و همچنین سر داشتن بر بخور شلجم و بابونه در نزلهٔ بارد مفید است و نخالهٔ گندم در آب و سرکه جوشانیده سر به بخار آن داشتن نیز مفتح سده زکام است و اگر لادن چوب گز شونیز بجوشانند و سر به بخار آن دارند سدهٔ بینی بگشاید و بخور حاجی حسین که در ادویه زکام و نزلهٔ حار گذشت نیز مفید و اگر کلونجی بریان نوشادر هر یک دو ماشه زنجبیل سه ماشه کوفته اندکی سرکه آمیخته پارچه بسته ببویند زکام بسته جاری کند و شم مشک و عنبر و لادن و قطران و جند بیدستر و قسط و شونیز بریان نافع است و در انتها برای اماله نزله از حلق بسوی بینی ناس محسن خانی و غیره سعوط و نفوخ معطس بکار برند و اگر در ناس تنباکو یک توله عطر عود و یا عطر مجموعه دو سرخ آمیخته استعمال نیز در زکام بعد نضج مواد برای اخراج و امالهٔ آن از جانب حلق معمول است و سعوط تخم سرس برای سیلان نزله از بینی نافع و بهر قطع سیلان لادن عود قسط شونیز در سرکه تر کرده بر آتش بسوزند و بخار آن در بینی کشند و بخور کبریت نیز حبس زکام میکند و بخار دارچینی نیز مفید زکام رطب است و اگر کندر میعهٔ سائله قسط شیرین سندروس مساوی کوفته بیخته حب سازند و بر آتش نهاده بخار آن به دماغ رسانند در زکام بارد منع رطوبت از منخرین کندو یا شونیز در سرکهٔ تند سائیده بر سنگ تفته یا خشت گرم ریخته چادر بر سر کشیده دود آن بگیرند و استعمال کنند. دیگر ادویه مرکبه که مسطور می‌شود حسب حاجت مفید است و در نزلهٔ بارد و کهنه استعمال حب اذاراقی و پس از آن حب بلادر معمول حکیم شریف خان است و بر تارک سر شرط .... سیماب در آب برگ تنبول حل کرده مالیدن در رفع نزلهٔ کهنه از مجربات است و اگر دارشیشعان دو توله قرنفل دو ماشه جوزبوا یک عدد و عاقرقرحا هشت ماشه دارفلفل فلف... هر یک پنج ماشه سائیده گرم کرده بر سر ضماد نمایند در دفع نزلات بارده نافع و اگر لادن لوبان مصطکی کندر زفت گل بابونه سنبل‌الطیب از هر کدام یک جزو روغن گل نرگس و موم سفید از هر کدام چهار جزو موم را در یکی از این روغن ها گداخته ادویه را کوفته بیخته به آن بسرشند و بر پارچه مالیده بر سر گذارند و دو سه روز بسته دارند از برای .... و نزلهٔ کهنه مجرب است و باید که در نزلهٔ بارد وقت تشنگی آب گرم بنوشند و اگر به جای آب ماءالعسل دهند بهتر باشد و غذا حریرهٔ که از سبوس گندم و مغز بادام و شهد.... بدهند و خوردن نان به انجیر و مویز و شلجم و گزر و غیره که در آن قبض نباشد و جامع جلا و تلیین بود مفید است.

اقوال اطبا

سویدی گوید که در نزله بارد عود بخوراً و شرباً و ذروراً بر مقدم سر و روغن گل نارنج معمول به روغن بان مرخاً و شماً و گل نارنج خشک یا گل جوز خشک و یا برگ نازک آن که در اوائل ربیع برآیند خشک کرده و یا پوست سبز جوز خشک کرده و یا کباش قرنفل و یا برگ بیدانجیر خشک و بسباسه هرکدام سوده بر مقدم سر ذروراً و نرگس شماً و عبیثران شماً و ذروراً بر مقدم رأس و عنبر بخوراً و شرباً و گل یاسمین شماً و ضماداً و برگ خشک جوز یا پوست جوز در قدری سدر آمیخته در حمام بر سر گذاشتن و تا زمان خضاب حنا داشتن و بعده شستن و روغن بادام تلخ و یا روغن تخم تلخ شفتالو و یا روغن بلسان بر مقدم سرمالیدن هر واحد مجرب من است و از حکمای دیگر نقل کرده که کبریت شرباً و ضماداً و شماً و بخوراً و کذا جند بیدستر و کذا انیسون و مرزنجوش و قیصوم شرباً و نطولاً و اگر ادویه نزلات به آب مرزنجوش یا به روغن غار بسرشند فعل آن‌ها قوی گردد و فرنجمشک و بهار و طبیخ او و حماحم و سنبل‌الطیب و خراما هر واحد شماً و شرباً و دار شیشعان بخوراً و شماً و ضماداً و عنبر بخوراً و شرباً و ضماداً نافع است و شرب طبیخ بیخ اذخر و فقاح او و کذا قروماناً ساییده به عسل سرشته صبح و شب که مجرب است و کذا قشور نجاس نُه قیراط در علک‌البطم آمیخته حب ساخته و کذا حریره نشاسته به شکر و مغز بادام و کذا اشق دو درم و کذا بیضه نیم‌برشت و کذا حب بلسان و کذا بیخ لوف کبیر بریان در عسل آمیخته و کذا انیسون به شکر یا عسل و کذا بابونه سه ابولوسات به شراب ابیض و کذا طبیخ زوفای خشک و سداب به عسل و کذا دارچینی و کذا طبیخ پودینه دشتی یا مخلوط در حریره و کذا تربد بنابر تنقیه ماده و کذا شحم حنظل و کذا سیر به عسل و شراب و کذا حلتیت و طلای عود الفرح به عسل سرشته بر مقدم سر و کذا صبر و نمک و نطرون و کذا میعهٔ سائله و کذا مشک و کذا تریاق فاروق در شراب کهنه حل کرده و کذا لادن محلول در روغن گل و کذا خراما و کذا قیصوم و زیت کهنه و کذا حرف و سرگین کبوتر و لطوخ داخل بینی بمرمکی تنها و یا به آب فرنجمشک و یا مرزنجوش حل کرده و بخور شراب ریحانی بر سنگ گرم چکانیده و یا حماحم و یا نفط و یا قفرالیهود و یا خولنجان و شم زیره به سرکه سرشته و یا گل بابونه و یا مرزنجوش و یا گل اقحوان و یا سندروس دائم و یا ریحان و یا گل نسرین و یا بادرنجبویه و یا اشنه و سعوط سنبل‌الطیب و کذا روغن خیری و کذا آب شقایق النعمان و کذا زهره گرگ که نافع نزلات عظیم است و کذا زهره غراب به روغن بادام تلخ و ذرور بر مقدم سر از دارشیشعان و گل بابونه و ایرسا و بهار و نیل حساغ و گل اقحوان و دماغ شتر پیر خشک کرده و شونیز بریان و قسط هندی و میعهٔ خشک و مازریون و سلیخه و مشک و سنبل‌الطیب و حب بلسان و اظفارالطیب و دارچینی و پودینه دشتی و ریحان و کذا نمک صبر نطرون آمیخته و گل نسرین و ترنجان و اشنه هرکدام که باشد باریک سوده و تدهین مقدم سر به روغن قیصوم که چون گل و برگ نازک او در زیت انداخته چهل روز در آفتاب دارند و یا روغن بابونه و یا

زیت و یا سداب و یا بهار و یا اقحوان معمول به زیت و یا روغن قسط و یا غار و یا روغن تخم ترب و یا خیری و یا گل قندول و یا نسرین و یا بان هرچه از این روغن ها به هم رسد نافع نزلهٔ بارد است و مضمضهٔ طبیخ برگ و بیخ زیتون نیز مفید نزلهٔ بارد است و کذا تغذیهٔ کرنب به ماکیان پخته و مالقی و سفیان و ابن باجه گویند که حقنه به طبیخ غاریقون نافع نزلات صعب است و چون غاریقون به ادویه نوازل مخلوط سازند فعل آن‌ها قوی گردد جالینوس گوید که اگر ماهی شور بخورند تا تشنه گردند و برآن تشنگی آب نخورند و صبرکنند و هیچ طعام نخورند و از خواب باز مانند در یک شبانه‌روز صحت یابند سعید گوید که در زکام بارد خوردن گلقند عسلی و استعمال حریره به شکر و روغن بادام و در صورت قبض طبع تلیین او به قرص بنفشه و یا به نقوع و شربت بنفشه و ریختن آب گرم بر مقدم سر و کباب بز و بخار آب گرم و شم راجین حاده مثل مرزنجوش و نمام و بخور به عود و ندو در حالت طول زمان سیلان شم انیسون گاه گاه نه متصل و تلطیف غذا اولا و دادن نخودآب و در اخیر تیهو نافع است ابن الیاس گوید که اگر سبب زکام رسیدن سردی به سر باشد تسخین سر به خرقه گرم و به کمادات مسخنه و تبخیر بند و نطولات و شمومات حاره و دخول حمام کنند و اگر طبیعت قبض باشد به سنا پنج درم و بنفشه و نیلوفر و اصل‌السوس و پرسیاوشان هریک سه درم و شکر و ترنجبین هریک ده درم تلیین نمایند و غذا مزوره بنوماش و نخودآب دهند و انکباب بر حشایش حار مثل مرزنجوش و شبت و بابونه و اکلیل کنند و اگر سده حادث شود و خلط جاری نشود تبخیر به عنبر جلجلان و قرطاس و مانند آن نمایند انطاکی گوید که خوردن مغز فندق بریان با قدری فلفل منضج سریع زکام و نزلات بارد است و کذا بخور به شکر و کبریت و خوردن آن‌ها و اگر به آرد باقلا به سرکه تر کرده و در سایه خشک نموده با مثل آن حنا و نصف آن گوگرد و از قرنفل و عاقر قرحا و برگ جوز شامی هریک ربع آن ضماد کنند تحلیل اورام و منع نزلات کند و کذا نطول از پوست خشخاش و بابونه و شبت و اکلیل و اگر گل حنا یک مثقال به ماءالعسل سه اوقیه بخورند در دفع نزلات بارد از مجربات است گیلانی می‌نویسد که مطبوخ گندم و انجیر و مویز منقی و بادیان و پرسیاوشان و اصل‌السوس و عسل یا فانیذ بنوشند و لعوق بزرکتان بخورند و از اشربه طبیخ انجیر و مویز و اصل‌السوس و خمیره بنفشه و از حلویات حلوای معمول از انجیر و مویز و فانیذ بادام و از بقول شلجم و گذر و پیاز جوش کرده و از لحوم گشت بزغاله و بچه مرغ فربه به کشک گندم نافع و حلوا متخذ از مغز نان میده و فانیذ و خشخاش حسب احتمال مزاج ایشان را نیکواست و آن‌چه نزلات بارد را نافع است بگیرند گوگرد زرد نیم اوقیه جوز بوا سه درم زفت سه درم و از آن اقراص سازند و بر پیشانی ضماد نمایند و چون تریاق در آب حل کرده بر پیشانی لطوخ کنند نفع بخشد و شرب او نیز منفعت عظیم دارد و خوردن گلقند عسلی و زنجبیل مربی و حریره معمول به عسل مفید مهراریس گوید که چون اصداف محرق به سرکه ساییده

بابین صدغین طلا نمایند نزلات مزمنه را نافع و از اسرار است ابن بختیشوع گفته اگر خواهند که در زمستان زکام نشود گل نرگس ببویند و هر روز هفته از شهد خالص بخورند و حکیم شریف خان می‌نویسند که بوی نرگس در بعض امزجه محرک نزله است محمد زکریا گوید که در نزله بارد آب بسیار گرم ریزند و هرگاه سخونت او در دماغ محسوس گردد فی‌الفور صحت یابد یا بگیرند خرقه کتان و به آتش گرم کرده و بر یافوخ نهند و هرگاه گرمی او معلوم شود فی‌الحال ساکن گردد بعضی گویند که نزله کهنه را کدامی دوا فایده نمی‌کند الا بعد تنقیه دماغ و تقویت او حسب مزاج بعده تحلیل رطوبات و منع بخارات نمایند و بهترین مانع بخار اطریفلات است و گویند که ایارج فیقرا نضج و استفراغ می‌نماید مواد عاصی نزله را و به قول ایلاقی کسی را که نزله و زکام اکثر عارض شود از صبر مغسول و تربد موصوف و رب‌السوس مساوی حب ساخته وقت خواب دو درم مدام بخورد مسیحی گوید که در زکام حادث از برودت و او آن است که آن‌چه از آن نازل شود بارد غلیظ باشد باید که معالجه به تکمید سر از پارچه گرم کرده یا جاورس گرم کنند تا آن‌که گرمی او به قعر سر برسد و انکباب بر بخار شراب که در آن سنگ گرم کرده انداخته باشند و استنشاق بخار طبیخ بابونه و اکلیل‌الملک و مرزنجوش و شبت و شونیز بریان و تبخیر به شونیز و قسط و عود خام کنند و شونیز بریان کوفته ببویند و کذا انیسون و قسط تا از حنک به منخرین منجذب گردد و ماءالعسل و طبیخ زوفا و سکنجبین شیرین بنوشند و تخم کتان بریان به اندک فلفل ساییده در عسل سرشته بخورند و یا کندر کوفته بیخته در باون با عسل مصفی حل‌کرده بلیسند و یا میعه سائله با مثل آن عسل مصفی بپزند تا به قوام آید و بلیسند و استعمال این لعوقات منع تجلب و تجفیف باده کند و همچنین اگر قرومانا به عسل سرشته بخورند و این حب نافع و مقوی سر و قاطع سلیان است صبر مغسول و تربد موصوف و رب‌السوس حب ساخته به قدر حاجت به کاربرند و حمام بعد نضج و خروج فضول استعمال کنند بهر آن‌که حمام در آخر زکام بسیار نافع است و منقی بقایاست و قبل آن تمریخ بدن و پای‌ها و مفاصل و ناف و مقعد به روغن گرم نافع است و غذا آب سبوس و حریره آرد گندم و عسل و روغن بادام باشد و قوی تر از این زرده بیضه معمول به زیت و مری است و بچه مرغ بریان به زیت و حریره آرد باقلا و زیت و عسل بنوشند اطبای هند گویند که فلفل گرد هفت عدد در شب با قدری آب از حلق فرو بردن نافع زکام بارد است و داشتن فتیله پنبه کهنه در بینی و دفع صداع نزلی مجرب و سعوط مغز سمندر پهل در شیر عورت ساییده نافع نزله و منقی دماغ از رطوبت است و سعوط شونیز سوده در روغن گل و سه نوبت مفتح سده زکام است و ایلوه و بول و گوند به بول و نشاسته و کتیرا و سپیاری چهالیه هرواحد یک نیم ماشه افیون اجواین خراسانی هر واحد شش سرخ در آب ساییده برگرده کاغذ سوزن زده و طلا نموده بر هر دو صد غین چسپانیدن مانع نزول نزله است و طلای قرنفل ساییده بر یافوخ نافع نزله بارد است تنویع در زکام

بلغمی که سالم‌ترین انواع زکام است نیز تدبیر مذکوره به عمل آرند و مطبوخ ادویه ملطفه مثل اصل‌السوس بنفشه خطمی مویز منقی بادیان انجیر زرد بیخ بادیان اسطوخودوس پرسیاوشان زوفای خشک بیخ سوسن دارچینی چای خطایی بادیان خطایی و مانند آن حسب حاجت دهند و یا اصل‌السوس شش ماشه جوشانیده با شربت اسطوخودوس دو توله اسطوخودوس چهار ماشه گل بنفشه پرسیاون هریک شش ماشه جوشانیده نبات سفید دو توله داخل کرده دهند و یا بادیان بنفشه پرسیاوشان اصل‌السوس گاوزبان هریک یک مثقال سپستان مویز منقی هریک ده عدد نبات یک نیم توله در نیم آثار آب بجوشانند هرگاه چهارم آب بماند صاف کرده بنوشند و اگر سردی و کثرت بلغم بود و انجیر زرد بیخ بادیان زوفای خشک بیخ سوسن فراسیون هرچه مناسب دانند افزایند و اگر با حرارت بود مثل عناب خطمی خبازی نیلوفر به‌دانه زیاده سازند و اگر ریزش نزله به طرف سینه بود عوض نبات شربت خشخاش دو توله یا دیاقوذا یک توله کنند و اگر با حرارت دماغ و خلل بلغمی مرکب باشد بنفشه سپستان اصل‌السوس اسطوخودوس بیخ بادیان خطمی مویز منقی بادیان در آب گرم ترکرده گلقند حل‌کرده بنوشند و بقول اهل هند اگر زنجبیل گل‌دباده هریک از یک نیم ماشه تا سه ماشه و کوکنار از یک عدد تا دو عدد بجوشانند هرگاه نیم پاو آب بماند شیرین کرده یا بی‌شیرینی گرماگرم بنوشند برای زکام بلغمی و درد سر و تپ بلغمی نافع است و تلیین طبیعت به طبیخ زوفا و اصل‌السوس و انجیر و مویز و مانند آن مع ترنجبین و تغذیه به حسوء مذکور و نوشیدن جلاب عوض آب و انکباب بر آبی‌که شبت و بابونه و قیصوم و صعتر و اکلیل پخته باشند و عندعروض سده تبخیر به شکر سرخ و کاغذ و سنبل‌الطیب و حرمل و سندروس نیز نافع است و اگر حاجت تنقیه شود از مسهل بلغم و حب ایارج تنقیه کنند و اطریفل صغیر مقوی به ایارج و اسطوخودوس نیز منقی نزله بلغمی است و ایارج لوغاذیا را تاثیر عظیم است و یا صبر یک درم مصطکی نیم درم رب‌السوس بادیان فانیذ هریک ثلث درم مقل یک دانگ به آب کرفس مطبوخ حب ساخته بعد نضج بخورند و بعد از پاک شدن ماده فلونیا یا مثرودیطوس به دوام دهند و بر شعثا بخورند و مداومت اطریفل زمانی و اطریفل ملین و سائر اطریفلات نافع و طبری گوید که در ابتدای زکام بلغمی برای حل طبیعت اصل السوس مقشر پنج درم ترنجبین سی درم آلو شیرین بیست عدد عناب سی عدد انجیر سیاه بیست عدد فانیذ سنجری بیست درم جلنجبین بیست درم خمیره بنفشه پانزده درم جوشانیده صاف نمایند مقدار شرب و هفت درم فلوس خیار شنبر درآن مالیده باز صاف کرده بیاشامند و از گوشت و سائر ذبومات پرهیزند و از غذا و دوا بر حسوء نخاله و نشاسته و خشخاش اقتصار نمایند و اگر مزاج احتمال نماید شربت شهد ساده عوض آب بنوشند و برین تدبیر مداومت کنند و دائم استنشار نمایند و بر شکل محمود خواب کنند پس اگر از منخرین فضول جاری نشود اعادهٔ حل طبیعت به ملین مذکور نمایند بعده بابونه اکلیل‌الملک شیح قیصوم بنفشه برگ نمام

هرواحد کف کبیر سبوس گندم دوکف نمک جریش دو کف اصل‌السوس کوفته یک کف جو نیم‌کوفته دوکف بجوشانند تا مهرا شود برآن انکباب نمایند و اگر سده صعب باشد انبوبه بر آفتابه مطبوخ مذکور نهاده بخار او استنشاق کردن نیز مفتح سده است و هرگاه جاری شود و علامات نضج ظاهر گردد امر به استنشار دائم کنند و از آب انکباب مذکور بر سر نطول نمایند و اگر مزاج دماغ گرم گردد و مانعی نباشد فصد کنند و بعد تنقیه اگر دوی و طنین حادث گردد در حلوای نشاسته و خشخاش و روغن بادام بر سر گذارند و روغن سوسن استنشاق نمایند و تغذیه به گوشت کنند و اندک شراب دهند و اکثر دوی و طنین حادث عقب زکام از غذای محمود زائل می‌شود انطاکی گوید که اگر از بلغم باشد پس اولی اولا انضاج به مثل طبیخ شبت و مطبوخ شبت و مطبوخ متخذ از کشوث و کرفس وصعتر و مرزنجوش است بعد از آن تنقیه به ایارج و غذا معذالک رشته به عسل دهند و اکثار از شیرینی و بادام و پسته وچلغوزه و عسل کنند پس اگر امر خطیر در سدد باشد تکمید به شونیز گرم در خرقه ازرق بسته واجب بود و کذا نانخواه و نمک و جاورس اولا بعده حمام و اکثار حریره سبوس و بادام و شکر نوشته‌اند و من در آن فائده ندیدم و روغن مثل بابونه و مرزنجوش بعد خرقه مسخن کثیرالنفع است و هرگاه ماده در تحلیل شروع کند حمام و خواب جائز بود و اگر سدد موجود و شم ناقص بود و آن‌چه سیلان کند کم گردد استعمال بخورات مفتحه واجب بود و اجل آن‌ها در بارد مشک و سندروس و عود و کندر است و آن‌چه تجربه کرده‌ام در تحلیل زکام بارد که فصل و سن بارد بود و اگرچه در بلاد شمالی باشد این منضج است انجیر سه اوقیه تخم شبت تخم کرفس صعتر بابونه هرواحد نیم اوقیه کوفته در ده چند همه آب بجوشانند تا ربع بماند صاف کرده بنوشند و از آن‌چه در این سزاوار است انکباب بر طبیخ برگ زیتون و دخان تخم پیاز و تخم گندنا به موم یا میعه یا مصطکی و قسط و خشخاش و سعد بود که این‌ها مفتح‌اند بعضی متاخرین می‌نویسند که در زکام بلغمی جهت نضج مطبوخ اسطوخودوس با شربت اسطوخودوس منضج علوی‌خان هفت هشت روز دهند و یا کم و زیاده تا حضول نضج بعده جهت تنقیه دماغ حب قوقایا و غاریقون علویخانی و شربت اسطوخودوس مسهل چهار توله و تربد سفید و ریوند خطایی هریک نه ماشه برگ سنا یک نیم توله در مطبوخ مذکور اضافه نموده مغز خیار شنبر شش توله ترنجبین شیرخشت هریک چهار توله مالیده صاف نموده روغن بادام هفت ماشه افزوده بنوشند و به جای آب عرق بادرنجبویه و مکوه دهند و وقت دو پهر نخودآب بی‌گوشت و وقت شام نان روه به شوربای سنگ‌خواره و یا بچهٔ مرغ خورانند و صبح این تبرید دهند اصل‌السوس مقشر هفت ماشه انیسون برگ گاوزبان هریک چهارماشه اسطوخودوس نه ماشه جوش داده شربت بنفشه و اسطوخودوس هریک دو توله حرف و یا تخم مرو هفت ماشه پاشیده بنوشند و به همین نهج چهار پنج مسهل داده جهت تعدیل مزاج و تقویت دماغ اطریفل شاهتره علویخان دهند و در زکام سوداوی که قلیل‌الوقوع و

بدترین انواع زکام است بعد نضج تنقیه سودا به مطبوخ افتیمون و بسفایج و غیره و نوشیدن ماءالشعیر مطبوخ به خشخاش و حریره نشاسته و شکر و روغن بادام و انکباب بر آبی که بنفشه و خطمی و برگ کاهو وخشخاش و کدو پخته باشند و نطول آن بر مقدم سر نافع و به‌دانه سه ماشه اصل‌السوس دارچینی هر یک چهار ماشه بادیان هفت ماشه جوشانیده نبات یک نیم توله داخل کرده نوشیدن نیز در زکام سوداوی مفید و از مجربات بدیع برای سوداوی شرب طبیخ انجیر و عناب و سپستان و مالش روغن بادام و بنفشه و کدو و بابونه است و اگر سده افتد شکر طبرزد و میعه سندروس سنبل‌الطیب مجموع یک جا کرده بخور نمایند که در زکام سوداوی تفتیح سده منخرین کند و اگر نزله دائمی قبض و بواسیر و خفقان باشد خطمی خبازی سپستان جوشانیده صاف نموده نبات داخل کرده بدهند بعده حب ایارج سوده به اطریفل صغیر سرشته همراه عرق شاهتره به رعایت بواسیر دهند باز گلقند به جای اطریفل و آخر روز برای تسکین و سرفه و قبض لعاب به‌دانه عرق عنب‌الثعلب شربت بنفشه بعده چای خطایی دو ماشه و بادیان خطایی چهار ماشه جوشانیده صاف کرد نبات توله داخل کرده بنوشند بعد از آن دواءالمسک معتدل خورده شیره اصل‌السوس لعاب به‌دانه عرق عنب‌الثعلب نبات بنوشند باز گاهی به رعایت نزله و سرفه دیاقوذا و برای قبض اسپغول پاشیده دهند غذا پلاو کم روغن طبری گوید که هرگاه بعد نقا از این علت جفاف در سر و یبس در منخرین یابند به اشیای مرطبه مثل لحوم بزغاله و چوجه مرغ فربه و به جو مقشر و روغن بادام و یا حسوء نشاسته و آرد باقلا و روغن بادام و شکرسفید و آب باقلا به روغن بادام غذا سازند و حلوای میده و شکر که بعد تیاری آن قدری تودری کوفته و بوزید آن در آن انداخته باشند نیز مناسب و لزوم حمام هر روز یک بار و استنشاق روغن بنفشه بعد خروج از آن و بعد یک ساعت شرب قدری شراب رقیق و سرخ نه بسیار از آن و تا عود قوت ترک جماع مطلقاً نافع انطاکی گوید نادر بود که زکام از سودا باشد پس اگر واقع شود علاجش مثل بلغمی بود مع زیادت اعتنا به انضاج و ترطیب کثیر به شرب نخودآب و مطبوخ انجیر و عناب و سپستان و روغن بادام و بنفشه به روغن کدو و بابونه ممزوج سازند و این اختراع بدیع مجرب است تکمیل گاه نزله و زکام از ضعف دماغ حادث شود خصوصا به سبب ضعفی که از کثرت جماع به هم رسد در این صورت ادویه مقوی مثل معاجین لبوب و زرغونی به نسخه والد علویخان و تریاق النزله و مفرحات یاقوتی و غذاهای مقوی خورند و ترک مباشرت نمایند و از همه مضرات زکام و نزله که در علاج کلی این مرض مسطور شد برحذر باشند و ایضاً بعد خوردن طعام گرم بالفعل آب سرد نوشیدن ضرر دارد و مدام حلق سر کرده باشند و اگر معجون لبوب نه ماشه خورده بالایش ماءاللحم نه توله بنوشند و زردی بیضه مرغ مسطور شد پرحذر باشند و ایضاً بعد خوردن نافع بود و حریره معمول مقوی دماغ در همه انواع مفید بود و به‌دانه سه ماشه بنفشه گشنیز خشک هریک پنج ماشه دارچینی دو ماشه قرنفل دو

عدد کوکنار یک عدد نبات توله جوشانیده به طرو قهوه تجرع نمایند و پوست خشخاش شش ماشه بزرالبنج چهار ماشه عنب‌الثعلب یک توله جوشانیده سر به بخار آن دارند و غرغره به آب آن نمایند و ثفل آن بر پیشانی ضماد سازند به جهت تقویت دماغ و زکام نافع است و هرچه در علاج امراض دماغی از ضعف دماغ و در صداع ضعف دماغی مذکور شد حسب حاجت به عمل آرند و بدانند که بعضی مراقیین محرورین را که ضعف معده و دماغ و نوازل دارند گاه به سبب هضم کثرت ریاح و زکام و نزله و قبض دائمی و بسیاری تولید بلغم و رطوبات دهان رنج دهد و گاهی به سبب جودت هضم کثرت تولد صفرا و خشکی دماغ و گلو و بی‌خوابی و قبض طبع و خفقان قلب و اختلاج معده تکلیف دهد پس در صورت اول و یاقوذا به نسخه حکیم علویخان و به نسخه حکیم احمد موسوی و رب خشخاش مرکب و شربت خشخاش به نسخه علوی‌خان نافع و اگر با لینت طبع باشد شربت حب الاس و شربت فریادرس و خمیره خشخاش و تریاق النزله و تریاق الذرب جمع نمایند و معجون سنگدان با برشعثا و یا فلونیای رومی مرکب سازند و مفرح زمردی با رب خشخاش علویخانی مخلوط کرده نزله و اسهال حار را مجرب است و باقی تدبیر نزله مراقیان از بحث مالیخولیای مراقی اخذکنند تنزییل زکام و نزله که اطفال را عارض شود به سبب کثرت رطوبت و ضعف دماغ ایشان باشد پس هرچه در علاج زکام و نزله بارد بزرگان مسطور شد حسب حاجت به مرضعه دهند و پارچه به آب گرم ترکرده بر تارک سرطفل بدارند یا آب گرم بر سر ریزند و قدری شهد لیسانیده بیخ زبان به انگشت بمالند یا پرمرغ در حلق گردانند که قی آید و بلغم کثیر خارج گردد و همچنین سرطفل به پارچه های پشمی و ریشمی بپوشند و به مرضعه و طفل چای خطایی نوشانند و مرضعه را از نوشیدن آب سرد و استعمال فواکه رطب و بارد و حموضات و لبنیات بازدارند و مالقی و ابن واقد گویند که لطوخ یافوخ صبیان از لادن محلول در روغن گل نافع نوازل ایشان است نتن انف یعنی بوی بد آمدن از بینی و بعضی آن را مرادف بجزانف و بعضی غیر او دانسته‌اند سببش یا تصاعد بخارات عفن از نواحی صدر و ریه و معده به سوی حنک است که از آن رائحه دهن و بینی بدبو گردد و یا احتقان خلط روی در استخوان مشاشی که آن را مصفات گویند و تعفن او در آن و یا تعفن خلط در تمام یا در مقدم آن یا در آن‌جا که بینی بدان متصل است و یا عفونت و فساد عارض نفس استخوان مذکور بنا بر نزول اخلاط رویه به سوی او و علاج این دشوار است و یا بواسیر متعفنه بینی و یا قروح متعفنه منفذ آن طریق تشخیص این اسباب باید که نگاه کنند که اگر در صورت مریض نقصان دریافت کرد و سببش خلط عفن در عظم مصفات باشد و الا نبض ملاحظه نمایند اگر تپ باشد و با آن صداع نیز بود سببش خلط متعفن در دماغ باشد ورنه اندرون بینی نظرکنند اگر بواسیر و یا قرحه در منفذ بینی یافته شود سبب او همان باشد و اگر اثر سرفه یا عوارض سل یا فساد معده مدرک گردد سبب او بخار سینه یا ریه و معده باشد و اگر این هم نباشد

سببش فساد استخوان مصفات باشد علاج اگر از بخارات عفنه باشد تنقیه عضوی که از آن بخار برخیزد از ماده عفن نمایند بعده بهر تبدیل رائحه مستقر در بینی شراب ریحانی در بینی چکانند و سنبل‌الطیب و گل سرخ و سعد و عود ساییده نفوخ نمایند و یا فتیله به شراب ترکرده ادویه مذکوره یا زرنباد و سعد و سنبل‌الطیب و قرنفل هریک سه ماشه سوده برآن پاشیده نهند، و هرصباح بینی را به بول شتر بشویند و اگر از رطوبت متعفنه مصفات یا دماغ یا حوالی انف باشد به مسهل و حب ایارج تنقیه دماغ کنند و به سکنجبین بزوری قوی‌الرائحه کثیرالبزور و کف خردل به چند دفعه غرغره نمایند و بعده سنبل‌الطیب قرنفل و گل سرخ و سعد و سک و پودینه در شراب جوشانیده غرغره کنند و پس ازآن نفوخ مذکور در بینی دمند و نفوخ قصب الزریره و گل نسرین و سعد و سنبل‌الطیب مجموع یا آن‌چه میسر شود و سعوط به بول شتر و شستن بینی به آن مجرب است و تخلف نمی‌کند و صاحب شفاءالاسقام گوید که تقطیر بول خر علاج قوی و نافع بلا خلاف است و قطور زیت و عصاره فوتنج نیز نافع و اگر سیلان رطوبات در بینی کثرت پذیرد پودینه و صعتر و سعد و مر در بینی دمند پس اگر بقیه از رائحه باقی ماند عصاره پودینه قطور نمایند و ایضاً اسطوخودوس گل نیلوفر پوست هلیله زرد اصل‌السوس گل خطمی سفید جوشانیده نبات داخل کرده برای آن‌که از دماغ او بوی بد می‌آید می‌دهند و اگر جوز بوا دارچینی بسباسه قرنفل هرواحد یک درم کوفته بیخته با شهد غلوله بسته بخورند و بول شتر هر روز سعوط کنند بد بوی بینی دورکند و اگر هلیله سیاه چهاردرم توتیای سبز دو درم قرنفل سیزده عدد فلفل اغبر که از دکن می‌آورند بیست و یک عدد کوفته در آب برگ تنبول ساییده حب به قدر حبه سازند و یک حب صبح و یک شام استعمال نمایند هر مرض عفن در بینی زائل شود و مجرب حکیم عابد سرهندی است و نفوخ سعد و سنبل و قرنفل و مازو و دار شیشعان و آس و صبر و کافور و مشک همه مفید است و اگر آمله یک سیر ساییده با یک سیر قند سیاه کهنه بیامیزند و سه درم هر روز بخورند نیز نافع آید اقوال حکما گیلانی گوید که اگر خلط متعفن در معده و دماغ بود در این هنگام باید که تنقیه بدن به حسب امکان نمایند از فصد هر دو قیفال و به ادویه مسهله عام بدن و دماغ مثل حب قوقایا که در آن صبر و سقمونیا باشد بعده تدابیر مناسبه به عمل آرند صاحب حاوی گوید که اگر از عفونت اخلاط در مصفات باشد هرصبح طبیخ عناب ده عدد آلوبخارا بیست عدد و شکر سفید ده درم بدهند و غذا مزورهٔ ماش مع مغز بادام و تلیین طبیعت به ماءالفواکه یا مطبوخ او یا نقوع مشمش نمایند و غرغره به سکنجبین مع خردل مدقوق کنند و در بینی پودینه سوده یا بادروج سوده بدهند و هر صبح بینی را به آب پودینه و بول شتر عربی بشویند و یا مرصاف در آب نعناع حل کرده در بینی چکانند طبری گوید بخرکه از رطوبت متعفن و مستکن در عظم مشاشی باشد اگر مزاج محتمل باشد استفراغ عام به مطبوخ افتیمون کنند پس استفراغ خاص سر به دوایی که در آن صبر و مصطکی بود بایدکرد و تنقیه

معده حسب مزاج او و ضد فساد نمایند و دائم استنشار کنند بعده به عصاره پودینه نهری یک جزو شراب کهنه قابض پنج جزو مدام سعوط نمایند بعده قلقطار یک جزو و زاج کرمانی یک جزو خردل سفید نیم جزو باریک ساییده به دفعات استنشاق نمایند حتی که عظم مذکور پاک گردد بعده سنبل‌الطیب یک جزو قرنفل ربع جزو ساذج هندی نصف جزو ساییده به شراب کهنه تسقیه نموده خشک سازند بعده به آب انار مستخرج مع قشر و شحم او تسقیه دهند و خشک کنند و به دفعات کثیر همین عمل نمایند تا آن‌که طعم دوا ترش مائل به تلخی گردد پس دائم استعمال نمایند و در هر سه روز به این دوا در بینی طلا نمایند و چون از استعمال این در چشم هیجان در مد حادث شود این علاج ترک نموده به معالجهٔ ربد و تسکین مزاج دماغ رجوع شوند و بعد تسکین اگر بخر زائل شود تدبیر منع تولد رطوبت در سر و فضول لزجه در معده کنند و اگر در بخرا مر صعب گردد نظرکنند اگر مزاج مریض بر حال طبیعی باشد بگیرند آب پودینه نهری یک جزو و شراب کهنه یک جزو و اذان الفار یک جزو و قدری بول شتر که مقدار دو درم او به حد قلت و اجزای میاه مذکوره کل مقدار رطل صغیر باشد و در آفتاب نهند تا مثل عقید انگور گردد بعده به قدر دو درم کبریت و یک درم مر و یک درم کندر آمیخته باز در آفتاب گذارند تا که خشک مثل عصاره گردد و بعده سنبل‌الطیب یک درم و قرنفل یک درم آمیخته در آفتاب دارند و بعد خشک شدن ساییده در بینی دهند و در آن اسراف ننمایند که اکثر رعاف می‌آرد پس اگر رعاف آید تا که خون سیاه غلیظ برآید نبد نکنند و هرگاه افراط کند قطع او نمایند بدان‌چه حبس رعاف می‌کنند و باز معاودت به علاج او نمایند و این ابلغ دوایی است که در این مرض استعمال نمایند تم کلامه بعضی مجربین می‌نویسند که عنبر و زعفران به آب نعناع سعوط کردن مجرب است و یاسمین به هرطوری که استعمال نمایند مجرب است و از خواص عجیبه لطوخ سنبل دو درم و دو ثلث درم و مو یعنی ریشه دالان یک درم و ثلث درم است در داخل بینی و همچنین آب انار شیرین و مر و سنبل در ظرف مس سرخ جوشانیده و به روغن نرگس و روغن بنفشه سعوط کردن مجرب و کذالک خردل برگ پودینه تازه ساییده در بینی چکانیدن برای بوی بد محسوس شدن نافع و کذا قرنفل سنبل‌الطیب پودینه در بینی دمیدن و یا قشار کندر ربع جزو قشور نحاس شب یمانی زعفران هریک جزوی باریک ساییده قدری از آن در بینی دمند و یا سعد صبر سنبل‌الطیب گل سرخ قرنفل به آب پودینه یا آب مورد سرشته در بینی نهند بعد از آن‌که بینی را به شراب شسته باشند و یا مرمکی پوست انارترش هریک دو درم قصب‌الزریره سک هریک یک درم و نیم زاج و قرنفل هریک یک‌درم فتیله را به شراب ترکرده ادویه کوفته بیخته بدان آلوده در بینی نهند و یا زاج سک قرنفل مساوی کوفته بیخته در نی انداخته در بینی دمند و یا حماما زوفای خشک مساوی کوفته بیخته به روغن‌بان آمیخته اندرون بینی طلا نمایند ابن ماسویه و غیره گویند که قطور آب لبلاب به روغن گل یا عسل آمیخته و

کذا بول شتر و کذا روغن ایرسا و ذرور ایرسای خشک و کذا مرصافی در شراب کهنه حل کرده و کذا روغن مرزنجوش و کذا روغن یاسمین و کذا آب برگ یاسمین و کذا نوشادر و شب به سرکه و کذا ابوال ابل که دوایی است و از مکه معظمه می‌آورند ساییده به روغن گل آمیخته و کذا سعد در سرکه جوشانیده و نفوخ شب و مر هرواحد چهار درم قلقطار و مازو هرواحد یک درم بعد شستن بینی به شراب و کذا برگ یاسمین خشک کرده و سعوط حماما و لطوخ فرفیون در داخل بینی و کذا میعهٔ سائله چهار درم حماما یک نیم درم و شرب دار شیشعان هرواحد مفید نتن انف است و اگر قصب‌الزریره و بزر نسرین و بزر ورد و قرنفل هر یک درم مازو و مر هریک نیم درم مشک یک حبه کوفته بیخته به فتیله استعمال کنند نافع بود صاحب تکمله هندی گوید که بول شتر یا گاو بچکانند و چهر سوده ناس گیرند و در علاج الغر با مسطور است که آب کدوی تلخ یک دو قطره در بینی چکانند و اگر کدو تازه نباشد کدوی خشک به آب ترکرده در شبنم نگاه دارند و صبح یک دو قطره بچکانند نافع بد بوی بینی است شیخ می‌فرماید که بعد تنقیهٔ معده و دماغ ادویهٔ موضعیه از فتائل و سعوطات و عطوسات و نفوخات و غیره استعمال نمایند اما در فتایل مستعملهٔ این مرض بهتر آن است که قبل از آن بینی را به شراب بشویند بعده استعمال نمایند و من‌جمله فتائل مجربه فتیله از مر و حماما و اقاقیاست که به عسل مرتب سازند یا از حماما و گل سرخ به روغنناردین و دیگر فتائل بسیاراند که از سنبل و سعد و گل نسرین و قصب‌الزریره و حماما و قرنفل و آس و صبر و گل سرخ و قدری نمک مجموع یا مفرد به حسب قوت مرض و ضعف آن و اختلاف اوزان بسازند یا فتیلهٔ مبلول به مثلث رقیق که برآن ذرور قرنفل و سعد و رامک و لادن مساوی پاشیده باشند و همچنین برگ مورد قصب‌الزریره گل نسرین گل سرخ قرنفل هرواحد یک درم مر و مازو هرواحد نیم درم مشک کافور هریک چهار حبه قلیمیا نمک اندرانی هرواحد چهار قیراط کوفته بیخته فتیله به عسل ترکرده برآن پاشیده در بینی نهند و از سعوطات سعوط به عصاره پودینه است و افضل سعوطات و انفع آن‌ها بول خر است و آن تخلف نمی‌کند و از مجربات جیده آن است که قرص اندروخورون که در تریاق می‌افتد در شراب حل کرده اندر بینی چکانند و طبیخ دارشیشعان به شراب ریحانی خیلی جید است چند روز بدان استنشاق نمایند و از لطوخات این است که باطن بینی را به قلقطار تلطخ نمایند و ایضا برگ یاسمین بسایند پس در آب سوده در بینی طلا کنند و لطوخ دوای قریطن استعمال نمایند و آن این است مرمکی چهار درم و دو ثلث درم سلیخه حماما مرزنجوش هرواحد یک درم و سدس درم به عسل بسرشند و از نفوخات فوتنج تنها باریک سوده به وزن یک دانگ در بینی دمند و یا خربق سفید و صدف سوخته و یا دوای مذکور در آخر فتائل و یا عود بلسان در بینی نفوخ سازند و از نشوقات آن‌چه مجرب است دار شیشعان به آب یا شراب پخته چند روز استعمال نمایند و آن‌چه به تجربه رسیده در علاج او دخاصه چون در دماغ یا

مقدم او عفونت باشد نهادن دو داغست به همین یافوخ و الیسرا و مقابل اذنین مائل به صدغین و یا داغ در وسط سر طبری گوید که اگر علت به حوالی عظم نافذ شود و عفونت در آن‌جا پیدا کند پس فلدفیون در عسل حل کرده به فتیله آلوده در بینی گذارند بعد از آن که قدری روغن گل سعوط کنند و رعایت مزاج دماغ علیل کنند تا گرم نشود و عقل او متغیر نگردد و اگر اندک گرم شود به شیر دختران و به روغن گل و روغن بنفشه و ماءالقرع و امثال آن آن‌چه مطفی و مسکن باشد سعوط نمایند و اگر مزاج بدن او نیز حدت پذیرد مداوای او نمایند تا آن‌که تسکین یابد و و به خرکه به سبب بواسیر انف و قروح او باشد علاجش جدا مسطور گردد.

اورام و بثور بینی

گاه در این موضع آیاس گرم یا بثره از کثرت دم و غلظ او حادث گردد و گاه ورم صلب پیدا شود و گاهی بثره از فضلهٔ بلغمی یا سوداوی اندرون بینی برآید و از حرارت باطن اجزای لطیف تحلیل شده مابقی غلیظ و متحجر گردد حتی که به صورت ثالیل در هیئت و صلابت شود و در ورم حار سرخی موضع باشد و ایضا از مریض بپرسند که با ثقل و تمدد ضربان نیز هست یا نه اگر باشد ورم حار بود و الا صلب و از هردو مضرت در صوت افتد علاج در حار فصد سررو یا رگ بینی گشایند و تبریدی که در رعاف گذشت بدهند و اگر حاجت بود زاو بچسبانند و تنقیه به مسهل صفرا و حب هلیله نمایند و بعد فصد یا حجامت قفا آب تمرهندی آب آلو بخارا آب انارین شربت بنفشه داخل کرده نوشیدن و غذا دال‌مونگ و پالک و خرفه خوردن نیز مفید و سرکه روغن کدو روغن نیلوفر گلاب در بینی چکانند و شیاف ماميثا صندلین حضض مکی به گلاب و آب خرفه ضماد نمایند و گاهی بوش در سندی داخل کرده بر بینی و پیشانی ضماد می‌نمایند و فتیله لته در سرکهٔ کهنه آلوده اندر بینی گذارند و گاهی قدری نمک در سرکه می‌آمیزند چون خشک شود به روغن کدو چرب سازند و در ورم حار بعد فصد طلا به گشنیز و حی‌العالم و در بارد به صبر نافع بود و طلای سرکهٔ انگوری و روغن گل و کذا مردا سنگ تنها و یا مردا سنگ رسوت صبر به آب سوده اندرون بینی نیز مفید بثور بینی است و فصد سررو به سرعت و ضماد مغز تخم تربوز به گلاب سوده برای ورم اندرون بینی معمول است و صندل سرخ به آب سوده نیز نافع و بعد فصد یا حجامت استنشاق روغن گل ممزوج به آب حی‌العالم یا روغن نیلوفر با قدری گلاب و ضماد بینی به صندل و گلاب و آشامیدن آب آلو به شربت بنفشه یا شربت نیلوفر و آب انار و غذا مزوره بارد یا سویق شعیر و شکر یا آب انار یا آب سیب یا آلو یا توت و سائر تدبیر مبرود و مطفی نیز برای ورم حار و بثور بینی مناسب است و ایضاً برای بثور اندرون انف فصد هفت اندام یا سررو و یا حجامت قفا کردن و عناب گل بنفشه جوشانیده شیره خیارین

شربت نیلوفر داخل کرده نوشیدن و مغز تخم هندوانه رسوت به گلاب ساییده و گاهی جدوار عوض رسوت افزوده طلا نمودن معمول است و اگر بثور بینی مع صداع و رعاف اندک اندک باشد فصد قیفال نمایند و شیره تخم کاهو و گشنیز خشک به شربت بنفشه بدهند و به آب گشنیز سبز غرغره کنانند روز دوم شیره مغز تخم هندوانه و شربت نیلوفر عوض شیره گشنیز و شربت بنفشه کنند و رسوت جدوار گل ارمنی به گلاب سوده بالای بینی ضماد نمایند و مغز تخم تربوز به گلاب سوده اندرون بینی طلاکنند و برای اورام و بثور حار بینی از مجربات والد علویخانی این است که مغز تخم کدو مغز تخم هندوانه دم الاخوین سفیدآب قلعی مغسول گل ارمنی به روغن گل ساییده طلا نمایند و اگر تجفیف به ثور منظور باشد مغز تخم‌ها را بریان سازند و توتیای کرمانی اضافه کنند و برای رفع صلابت و خشکی اگر تلیین مطلوب باشد شیره ماده گاو عوض روغن گل داخل کنند و اگر بثور بر بینی با درد پیدا شوند کافور زعفران هر یک نیم درم گل مختوم یک درم گل ارمنی دو درم به گلاب و سرکه انگوری طلا کنند و اگر سر بینی ورم کند و اندرون بینی خراش نیز باشد شیرهٔ عناب لعاب به‌دانه عرق شاهتره شربت نیلوفر بنوشند و حضض و مرداسنگ و گل ارمنی یک ماشه در آب حل‌کرده ضماد نمایند و در بثره سخت که از فضله غلیظ بلغمی و سوداوی به هم رسد بعد تنقیهٔ دماغ حسب ماده بهر تلیین موم روغن برآن نهند و عقب او به آب گرم استنشاق کنند و مسکه و کذا جوزالسر و محلل ورم صلب بینی است و ایضاً اول فصد با سلیق کنند بعده جهت اسهال سودا و بلغم مطبوخ افتیمون علویخانی دهند و یا ماءالجبن به حب لاجورد و سفوف آن نوشانند و اگر تحلیل نشود به مبضع شرط زنند و یا برآن و یا حوالی او زالو چسبانند و مرهم زنگار نهند تا آن‌که به تمامه فانی شود پس برای اندمال مرهم سفیدآب گذارند طبری گوید که در بثره صلب اگر بدن مریض ممتلی باشد تنقیه به این حب نمایند ایارج فیقرا نیم درم غاریقون تربد هرواحد یک درم افسنتین یک نیم درم گل سرخ مصطکی نانخواه تخم کرفس هریک دو ثلث درم صبر سقوطری دو درم سقمونیای مشوی یک درم و یک‌دانگ کوفته بیخته به آب برگ ترنج یا آب برگ بادرنجبویه سرشته حب‌ها سازند و دو مثقال به آب نیم گرم بخورند و در مدت ده روز دوبار استعمال نمایند و اگر مزاج علیل رطب باشد به میفختنج و مری و خردل و مانند آن غرغره کنند و پرهیز شدید نمایند بعده اگر قوت قوی باشد فصد قیفا لین گشایند بعد از آن علاج مذکور بهر تلیین و غیره به عمل آرند و بدانند که هرگاه ماده ورم یا بثره تحلیل نشود ادویه منضجه مثل تخم مردو تخم ریحان و شیر و عسل و تخم کتان و حلبه و انجیر پخته ضماد نمایند یا به فتیله آلوده در بینی نهند و بعد انفجار مرهم موم سفید به روغن مورد و روغن گل گداخته مرداسنگ به گلاب و قدری سرکه سوده داخل نموده در صلایه خوب حل‌کرده گذارند و ایضا مازو هلیله زرد به روغن گل یا روغن بنفشه ساییده طلاکردن برای جوشش بینی معمول استاد مرحوم است و بالجمله هرچه در قروح

بباید حسب جاجت به کار برند و در علاج این تساهل نکنند که در اکثر بنا صور مؤدی می‌گردد و اگر ورم سرطان گردد تدبیرش در بواسیرالانف خواهدآمد تعلیم در ملک بنگاله آبله در پره بینی می‌برآید و سوزش می‌کند و به سبب آن تب شدید عارض می‌گردد و آن را آهوه می‌نامند اگر زود علاج او نکنند می‌کشد و علاجش ان است که روغن زرد و نمک آمیخته در پره بینی مالند تا آبله شکسته شود و از حدت و سوزش وسواس نکنند و اگر آبله شکسته نشود قتل می‌کند و نکچهکنی فلفلمویه هریک دو ماشه مشک نیم ماشه باریک ساییده در بینی دمند تا عطسه متواتر آید و مرض آهوه دفع شود.

قروح انف و ناصور آن

بدان که قرحه جراحت است که ریم کند و مبدا تولد او در این‌جا یا نفس بینی است چنان‌چه او را تفرق اتصال عارض شود پس ریم کند و یا در غیر او چنان‌چه از بخارات حاده یا ردیه که از بدن به سوی بینی متصاعد شوند اول جلد او فاسد گردد بعده لحم او و جراحت پیدا شود بعد از آن قرحه گردد و گاهی قرحهٔ رطب از رطوبات فاسده اکاله که از دماغ به سوی بینی نازل شود حادث گردد و گاهی قرحه یابس از اخلاط محرقه افتد و شیخ می‌فرماید که گاهی از بخارات حاده یا ردیه و یا از نوازل حاده قروح منتنه عفنه و یا خشک ریشه و یا قروح بثریه و یا قروح ساذجه در بینی پیدا می‌شوند و آن ظاهر بود و یا در باطن بالجمله اقسام قروح بینی قرحه یابس و قرحه رطب ساذج و قرحه رطب منتن و قرحه بثره کوچک است و چون قرحه مزمن شود ناصور گردد و ناصور باطنی بینی را خونوس نامند طریق تشخیص اقسام مذکوره باید که از مریض سوال نمایند که خشکریشه در بینی منجمد می‌شود و قشر خشک جدا می‌گردد یا ریم برمی‌آید اگر خشکریشه گوید قرحه یابس باشد و ماده آن اخلاط محترقه بود و اگر خروج ریم و مائیت بگوید و خشکریشه بر نیاید قرحه رطب باشد و ماده آن رطوبت فاسده باشد که از دماغ به سوی بینی نازل شود پس اگر قرحه بسیار بدبو باشد بپرسند که از چند مدت این قرحه پیدا شده اگر مدت اندک گوید سببش رطوبت حاده عفنه بود و اگر از عرصه دراز بیان کند سببش عفونت ماده به طول مدت بود و اگر قرحه کوچک به صورت بثور متقرحه بود قرحه بثریه باشد و انطاکی گوید که اگر از قرحه بینی مواد مع علامات خون برآید رطب باشد و الا یابس و هرواحد اگر خشکی در مجاری قوی رطب باشد حار بود و الا بارد و گاهی قروح از آثار مثل حب و انواع نارغارسی پیدا شود و اصعب قرحه داخلی وعفن بود علاج شیخ و سید جرجانی و ایلاقی گویند که بینی عضوی است رطب تر از گوش و خشک تر از چشم پس واجب است که علاج قروح او میان علاج قروح اذن و عین باشد یعنی اذویه مجففه برای قروح بینی در

خشکی کمتر از ادویه مجففه قروح گوش و زیاده تر از ادویه مجففه قروح چشم باشد پس قروح اذن محتاج باشیا در غایت تجفیف است و قروح عین محتاج به دوا در اول حدود تجفیف است بعده اگر سبب سیلان مواد و یا تصاعد ابخره باشد به استفراغ و جذب او به سوی ناحیه دیگر علاج کنند و بالجمله اول احتیاج به تنقیه دماغ و تقویت او باشد بعد از آن فصد منخرین تا فضول متوجه به سوی او قبول نکند پس ابتدا به فصد قیفال نمایند و اگر یافته نشود حبل‌الذراع یا اکحل پس فصد رگ منخرین و ارسال علق اگر قوت مساعدت کند و دلائل دمویت موجود باشد بعده به استعمال حبوب و ایارجات و جمیع ادویه نافعه در بواسیر انف و اربیان در قروح قویه انف نیز نافع است و هرگاه به لعابات و مانند آن بپزند حتی که نرم گردد به جمیع قروح خفیفه آن صلاحیت بخشد.

علاج قرحه یابس

که کثیرالوقوع است تنقیه سودای احتراقی نمایند به دستوری‌که در علاج امراض دماغی سوداوی گذشت و گویند که آشامیدن شربت بنفشه و ترنجبین هریک ده درم و غذا مزوره ماش مع نخود مفید بود و بهر تلیین بینی موم روغن و روغن بنفشه و روغن کدو و یا روغن نیلوفر و پیه ماکیان و بط بمالند و مرهم ابیض بکار برند و بینی را به آب گرم بشویند و به مرات کثیر بدان استنشاق نمایند و بگیرند موم مصفی و روغن بنفشه و روغن بادام و مغز ساق گاو هرکدام یک جزو موم و مغز را در روغن ها بگدازند و اندک لعاب به‌دانه و قدری کتیرا سوده در صلایه خوب بیامیزند و در روز و شب چند بار اندرون بینی طلا نمایند یا فتیله بدان آلوده در بینی نهند و بعضی لعاب اسپغول و لعاب خطمی در این نسخه می‌افزایند و بعضی مخ ساق گاو طرح می‌نمایند و مرهم حب السفرجل در این باب همواره معمول است و قیروطی از مغز ساق گاو یک جزو روغن بنفشه بادام دو جزو کتیرا ثلث جزو روغن یاسمین اندکی به دستور مرهم مرتب ساخته و گاهی گل خطمی برابر کتیرا داخل کرده نیز معمول و قیروطی به موم و روغن گل و شحم ماکیان و سیما مخلوط به لعاب به‌دانه نیز مفید و اگر یبس خشکریشه به شدت باشد کتیرا باریک سوده به لعاب بزرقطونا و لعاب خطمی آمیزند و بگذارند تا نرم شود بمالند تا حل شود پس روغن بنفشه آمیزند و با هم بزنند و هر روز دو بار طلا نمایند و ماهی پهنی که مشابه جفت پا می‌باشد در آب پخته روغن او گرفته استعمال نمودن از اسرار است و صندل سفید حضض مکی سوده به گلاب و آب خرفه و قدری روغن گل ضماد کردن جراحت بینی و خشکریشه را نافع و عسل به سرکه آمیخته در فتیله نهادن خشکریشه را ساقط کند و نهادن مسکه هر روز سه مرتبه نیز نافع قرحه است و یک نسخه مفید خشکریشه در تشقق لب خواهد آمد بعضی متاخرین نوشته‌اند که در قرحه یابسه اول فصد باسلیق کنند و به

فاصله سه چهار روز رگ قیفان زنند و بعد هفته ماءالجبن به شربت شاهتره مدبر و حب لاجورد و سفوف آن نوشانند تا تنقیه بدن و دماغ حاصل شود بعده شیرزنان یا بز یا خر از پستان دوشیدن بسیار مفید است و همچنین تقطیر روغن گل و بادام و پزدبه و خشخاش و کاهو مجموع یا تنها با شیر آمیخته و این مرهم به کار برند روغن بنفشه روغن گل هریک یک نیم توله موم سفید یک توله و مغز ساق گاو و پیه مرغ هریک هفت ماشه مردا سنگ مغسول نه ماشه به دستور مرهم بسازند و بهتر آن است که پیه بز تازه را به دست نرم کرده برآن طلا کنند وقت شب و صبح به لعاب اسپغول و یا دیگر بزور لعابیه بشویند و به روغن گل فقط چرب سازند و این مرهم نیز بسیار مفید است موم زرد یک نیم توله روغن گل سه توله روغن بادام یک نیم توله لعاب اسپغول و ریحان و تخم خطمی و کنوچه هریک سه ماشه کتیرا دو ماشه به دستور مرهم سازند و این قوی‌تر است حکاکه اسرب و هلیله زرد هریک سه ماشه پیه مرغ نه ماشه موم سفید یک توله روغن کدو روغن گل هریک یک نیم توله کتیرا سه ماشه و باید که هرگز آن را بدست نباید کافت که ریش و جراحت تازه گردد و دیر اصلاح پذیرد و سائر مراعاتی که در جفاف انف گفته‌اند در این جا به کاربرند که مفید است گیلانی گوید که این دوا نافع است بگیرند موم و روغن گل و بادی سفیدآب ارزیر و مرداسنگ آمیزند ایضا هلیله زرد و مازو و پیه ماکیان و روغن گل حل‌کرده طلا نمایند و ایضا سفیدآب ارزیر دو درم مردا سنگ یک درم روغن گل یک اوفیه موم دو درم موم را در روغن گداخته ادویه آمیخته حل‌کنند و با پیه ماکیان استعمال نمایند و از معالجات عجیبه که قریب خوارق عادات در قروح بینی است و لا سیما آن‌چه مایل به یبس مزاج باشد و همچنین در قروح لب و در اکثر قروح بطی‌الاندمال که ماده آن خالی از خبث و رداءت نباشد استعمال این مرهم حب السفرجل است صفت آن بگیرند بنفشه خشک یک مثقال و در آب خوب بجوشانند پس نیک مالیده صاف کنند تا آب لعابی گردد بعده لعاب به‌دانه یک مثقال و روغن گل یک مثقال و موم سفید نیم مثقال آمیخته بپزند تا مرهم گردد استعمال نمایند شیخ می‌فرماید که در قروح یابسه معالجه کنند به مسوخ مرتب از موم مخلوط به نصف وزن آن مغز ساق گاو در همچند روغن نیلوفر یا روغن کنجد گداخته و نزد من بهتر از آن روغن گل است خصوصا که از زیت انفاق ساخته باشند و ایضا مسوح روغن بنفشه مع کتیرا و قدری لعاب اسپغول یا خطمی نافع است و ایضا فتیله در قیروطی زوفای رطب و پیه بط و موم زرد و پیه ایل و پیه ماکیان و قدری عسل آلوده مفید و در نسخه جالینوس مغز ساق بقر عوض پیه ایل است و ایضا موم و روغن گداخته هلیله زرد و یا مازو آمیخته نافع و گاهی فصد رگ طرف بینی بعد فصد سررو و حجامت نقره و اسهال نفع بخشد و قرشی و صاحب شفاءالاسقام گویند که این همه ادویه مع اصلاح غذا و ترک لحوم و تلیین طبیعت و تسکین ابخره حاره و منع او از صعود به مثل سفرجل یا سیب یا کمثری یا بزرقطونا به شکر یا گشنیز خشک به شکر بعد طعام

مناسب و گاهی محتاج گردد به فصد سررو و حجامت نقره اگر سبب کثرت دم باشد و به استفراغ اگر بدن ممتلی و ماده کثیر الانصباب به سوی بینی باشد از مطبوخات و ایارجات و اطریفلات .

علاج قرحه رطب

بعد فصد سررو و حجامت پس سر و تنقیه بدن و دماغ به مسهل و حب ایارج و قوقایا از خردل و سکنجبین و یا سنبل‌الطیب و سعد و قرنفل در گلاب جوشانیده غرغره کنند و مرهم سفیده استعمال نمایند و مرداسنگ به روغن گل سوده بمالند و سفیدآب و مرداسنگ و چرک نقره و سرب سوخته مساوی در روغن گل ساییده فتیله بدان آلوده در بینی نهادن مجرب است و یا موم افزوده مرهم ساخته استعمال کنند و یا از مرداسنگ یک درم و مر یک درم و سفیده قلعی و موم هریک دو درم روغن گل یک اوقیه مرهم مرتب سازند و با پیه ماکیان بمالند و پوست درخت سرس جوشانیده به آب آن قرحه را بشویند و قطور آب سلق تنها و با زهره کلنگ و کذا فتیله به آب سلق آلوده در بینی نهادن مجرب حکیم عابد سرهندی است و اگر حضض مکی مرداسنگ به آب و یا گلاب سوده اندرون بینی ضماد نمایند برای پختگی بینی نافع بود و در تکمله هندی در این نسخه صبر هم داخل است و یا مازو پوست هلیله زرد با چربی مرغ و یا روغن گل طلا نمایند و در قروح انف که مسمی به حلو است به جهت بودن ماده آن در اوائل شیرین غیر شدیدالرداءت که نه حریف باشد و نه مالح و آن را قروح شهدیه و شیرینیه و شبربنجیه نیز نامند تنقیه دماغ حسب مقتضای حال نمایند و به قول شیخ در ابتدا روغن گل تنها یا به موم و پیه ماکیان کفایت کند و قوی‌تر از آن مرهم سفیدآب است و خصوصا مخلوط به لعاب به‌دانه و اگر اراده زیاده تجفیف باشد خبث فضه درآن داخل کنند و گاهی خبث فضه تنها به روغن آس فائده می‌کند و هرگاه مرض اندک شدت کند این مرهم استعمال نمایند سفیدآب یک رطل مردا سنگ سه وقیه خبث‌الرصاص سه وقیه رصاص محرق مغسول مسحوق در شراب چهار وقیه ازآن مرهم سازند به روغن مورد و سرکه سوده یا پخته و هرگاه علت مزمن گردد و بسیار شدت کند مرهم به این طور سازند مرداسنگ چهار درم سداب رطب چهار درم شب دو درم به روغن آس و سرکه سوده مرهم سازند و در نسخه جرجانی و ایلاقی شب هم‌وزن مرداسنگ است و سداب دو درم و سرکه مطروح و قوی‌تر از آن این است زاج سیاه و قلقند و مر هرواحد هفت جزو قلقدیس شش جزو شب یمانی زراوند مدحرج مازو توبال مس هرواحد چهار جزوکندر یک نیم جزوو کوفته بیخته در سرکه یک رطل و هشت اوقیه در ظرف مس بپزند حتی که به قوام عسل آید از آن لطوخ نمایند یا به فتیله آلوده در بینی نهند و مراد از جزو در این نسخه درم است.

علاج قرحه منتن وکهن

که به طول مدت یا از رطوبت منتنه به عفونت انجامد اگر زیادتی خون و غلظ او معلوم شود فصد و حجامت نمایند و به تدبیر مبرد پردازند و آشامیدن مطبوخ عناب به شکر و غذا مزوره ماش مع مغز بادام و تنقیه به مطبوخ فواکه و حب بنفشه نیز مفید است بعده استنشاق روغن گل مضروب به آب حی‌العالم یا روغن نیلوفر به قدری گلاب و تبرید بینی وجبهه به ضماد صندلین و شیاف بامیثا و حضض و بوش و گلاب و آب خرفه یا آب حی‌العالم کنند و مریض را شربت آلو یا شربت بنفشه یا شربت نیلوفر با آب انار جوشانند و به سویق جو و شکر و یا سرکه به زیت و مزوره آب انار یا آب سیب و آلو و توت غذا سازند و سعوط به بعضی میاه بارده مع روغن گل نمایند و روغن عفص و یا صبر به آب بارتنگ حل‌کرده و یا عصاره سوس استعمال نمایند و اگر مواد بارد باشد یا در آخر اجزای لطیف ماده حار تحلیل شود کثیف او باقی ماند برای تحلیل و تجفیف خربق سفید و حرف مساوی باریک ساییده در بینی دمند و بعده به سرکه انگوری قرحه را بشویند و مرمکی را باریک ساییده نفوخ نمایند تا آن‌که از چرک پاک شود پس ادویه مجففه استعمال کنند و سعوط به عصاره ایرسا نمایند و یا آب لبلاب و عسل و یا آس سوده مطبوخ به شراب کهنه و یا زرنیخ سرخ مع شحم و یا زنگار مع سرکه و عسل در بینی گذارند و گویند که در قرحه کهنه مرهم ابیض به اضافه عسل و سرکه نافع است و اگر شب یمانی سوخته زرنیخ مرمکی هریک توله زراوند اقلیمیای نقره هریک شش ماشه مازو سه ماشه روی سوخته چهارو نیم ماشه کزمارج گلنار هریک نه ماشه بوره ارمنی چهار و نیم ماشه زاج سیاه و قلقطار و قلقدیس هریک شش ماشه اسرب سوخته کندر هریک نه ماشه همه را نرم کوفته به سرکه بسایند تا به قوام شهد آید و فتیله آلوده در بینی گذارند تنقیه قرحه و حبس خون بینی نماید و چرایته دو ماشه قرنفل سنبل‌الطیب گل نسرین هریک سه ماشه صبر مر مازو هریک یک ماشه مشک کافور هریک دو سرخ اقلیمیای فضه چهار سرخ کوفته بیخته فتیله بدان آلوده در بینی گذاشتن از مجربات حکیم علی شریف است و یا سعد مازو و زعفران کوفته بیخته پیه ماکیان در روغن گل گداخته بیامیزند و بعد از آن‌که بینی را به آب صابون شسته باشند به کار برند که مجرب است و به قول مسیحی ادویه مصلح قروح ردیه انف مجفف و منقی‌اند مثل پودینه که عصاره او در بینی چکانند یا خشک کرده اندرآن بدمند و یا بگیرند شب دو جزو و زرنیخ سرخ چهار جزو و مازو یک جزو رو سختج یک جزو و در بینی دمند بعد شستن او به شراب ریحانی و در نسخه دیگر مر دو درم عوض رو سختج است و قوی‌تر از آن این است که قلقدیس و قلقطار و شب و زنگار مساوی ساییده و فتیله در سرکه ترکرده در این دوا گردانیده در بینی نهند و ایضا برای قروح منته زاج قلقطار مر شب یمانی مازو و توبال

مس زراوند مدحرج هرواحد یک جزو کندر ثلث جمیع اجزا پس سه اوقیه از آن در یک رطل آب بپزند تا به قوام عسل آید و به طریق فتیله در بینی داخل کنند و جالینوس گوید که چون فادزهر با قدری فلفل درآب خالص باریک بسایند و به مرات طلا نمایند بعد یاس صحت بخشد و گویند که این بارها به تجربه رسیده و ایضاً سعوط زنگار بعد پرکردن دهن به آب برای قروح خبیثه و نتن انف مجرب و اگر آب انارترش تنها یا با عسل بجوشانند تا غلیظ شود و فتیله بدان آلوده در بینی نهند در قرحه کهنه انف مجرب است و چون انارترش کوفته آب جداکرده ثفل را بپزند تا غلیظ شود و شیاف ساخته به آب انار مسطور تر کرده در بینی دارند برای ناصور بینی نافع است و سعوط عصاره جوزالسرو تازه نیز نافع خونوس است و ایضاً مغز تخم تربوز مغز تخم کدو هرواحد دو جزو توتیای کرمانی مغسول صبر زرد هریک یک جزو باریک ساییده به مسکه آمیخته استعمال کردن ناصور بینی مجرب است. شیخ می‌فرماید قروحی که به سوی او ماده حریفه یا ردیه یا منتنه سیلان کند علاج او صعب بود و از فصد و اسهال درآن لابد است و بساست که احتیاج اسهال به ایارجات کبار افتد و واجبست که مدام او را بنطرون و صابون و خصوصا صابون قسطنطنیه بشویند بعده ادویه شدیدالتجفیف استعمال نمایند و از این قبیل است که بگیرند قشور مس و قلقدیس و زرنیخ سرخ و خربق و ساییده در زهره گاو نر ترکنند و چند روز درآن خمیر کنند پس استعمال نمایند و گاهی درآن حماما و مر و پودینه و فراسیون و زعفران و شب یمانی و مازو زیاده کرده می‌شود و دوای روفس با سرب محرق مغسول و اسفیداج و مرداسنج و به روغن گل و موم از آن مرهم سازند و قروح بثریه را علاج به مرهم روغن گل و روغن مورد و مرداسنگ و گلاب و قدری سرکه کنند و علاج قروح ظاهره به این مرهم کنند سفیدآب یک رطل مرداسنگ سه اوقیه خبث رصاص محرق سه اوقیه به شراب و روغن مورد مخلوط سازند و از ادویه مشترکه این است که بگیرند آب انارترش و در ظرف مسی بپزند تا که نصف بماند فتیله بدان آلوده استعمال نمایند و از اقراص اندروخورون نیز علاج او می‌کنند گاهی مخلوط به شراب وگاهی به سرکه و گاهی به سرکه و آب به حسب مشاهده حال و از مراهم جیده مشترک‌النفع به اکثر اقسام این است که خبث اسرب و شراب کهنه و روغن مورد همه را با هم بسایند و بر آتش نرم گذاشته بپزند و حل کنند تا غلیظ گردد و در ظرف مس بدارند و اسرب سوخته در حکم خبث اسرب است و عصاره چقندر تنها یا مع ادویه دیگر بسیار نافع است انطاکی گوید که علاج قروح انف بعد تنقیه مواد به فصد در رطبین و تنقیه باقی مطلقا به بخور مثل کبریت و زرنیخ در رطبین و ریختن روغن‌ها اندر بینی در یابسین و نفخ چیزی‌که مجفف و مدمل باشد مثل زنگار به روغن بنفشه و موم قیروطی ساخته بایدکرد و بدانند که قرحه انف را حکمای هند پینس نامند و از اجمود بابرنگ شنگرف بزرالبنج زعفران مساوی و سرمه‌سا نموده ناس گرفتن و هلدی دارچینی جاوتری لونگ به وزن برابر ساییده در شهد دو چندان آمیخته

هر روز نه ماشه خوردن مفید نوشته‌اند و ایضا زنجبیل دارفلفل دانه الایجی خرد هرواحد یک درم قند سیاه کهنه بیست و چهار درم کوفته حب‌ها بندند و به قدر ده ماشه وقت شب می‌خورده باشند.

بواسیر انف و اربیان و سرطان

بواسیر انف لحم زائد است که در بینی روید و آن سه قسم بود یکی گوشت نرم سفید و بی‌درد و بدون سیلان رطوبت و مادهٔ این بلغمی است و علاج این سهل است دوم گوشت سرخ اندک صلب با حرارتی و الم و ماده این دموی بود سوم تیره صلب و مادهٔ این سوداوی است و گاهی این شدید الصلابه با درد شدید بود خصوصا اگر سودای محترقه باشد و علاج این صعب است لاسیما هرگاه زردآب بدبو از آن سائل شود و گاه باشد که در بینی گوشت فزونی سرطایی پدیدآید و شکل بینی فاسد کند و به سبب تمدید شدید وجع پیدا کند و تیره رنگ و سخت و غائر باشد و گمان شود که بواسیر است و آن سرطان باشد و اربیان ورم نرم عظیم‌الحجم شبیه به بواسیر انف است که در مجرای بینی حادث شود و باشد که قرحه گردد و زردآب و رطوبت از وی سائل شود و این ورم را کثیرالارجل و بسفایج نیز نامند از جهت مشابهت به ماهی روبیان در نرمی و ملایمت و بسیاری پای‌های باریک و گاه باشد که این ورم بسرطانیت گراید و سخت شود و درد کم گردد و رگ‌های آن موضع همه سبز شوند و کشیده گردند و در باطن پلک‌ها کشیدگی معلوم شود و فرق میان این هرسه علت چنان کنند که به میل غمز نمایند گوشت زائد را اگر نرم یا صلب به شکل ثولول بود و از پس امراض سرد نوازل پدیدآید بواسیر باشد و اگر با وجود نرمی ورم عظیم‌الحجم بود و رگ‌های سرخ و سبز ممتلی باریک در خارج و داخل بینی محسوس شوند اربیان باشد و اگر ورم صلب بود و بعد صفای بینی پیداشود و در اکثر به غیر سیلان رطوبت بود و قبل حدوث او در دماغ اعراض سوداوی پدید آیند و از مقدار نخود یا بندق ابتداکند پس زیادتی پذیرد و درکام صلابت پیدا کند و خشک بود سرطان باشد و بواسیر گاه دراز گردد و معلق شود و گاه چندان طول پذیرد که از بینی یا کام بیرون آید و این هنگام آن را علق نامند و گویند که سبب بواسیر احتباس خون سوداوی است در عروق داخل بینی و سبب اربیان ماده ردی مایل به بلغمیت و سبب سرطان سوداوی محترق است.

علاج بواسیر انف

فصد سررو کنند و زلو بچسبانند و اگر فصد ممکن نباشد حجامت قفا نمایند و تبریدی که در رعاف گذشت بدهند بعد از آن مسهل بارد وحب هلیله تنقیه نمایند و گاهی بعد فصد عوض تبرید عناب شاهتره گل سرخ به عرق شاهتره

جوشانیده نبات داخل کرده می‌دهند بعده منضج اصل‌السوس شاهتره گل بنفشه گل سرخ گل نیلوفر تخم کاسنی بیخ کاسنی آلوبخارا جوشانیده صاف نموده گلقند داخل کرده و بعد نضج مسهل و حب ایارج استعمال می‌نمایند و به قول صاحب ترویج دعاوی بعد از فصد و حجامت قفا برای نضج جلاب از عناب و بنفشه و شکر بدهند و غذا مزوره ماش با شیره بادام شیرین بعده مسهل به مطبوخ فواکه و یا مطبوخ هلیله و به حب ایارج و گاهی در بواسیر مزمن مع ورم و درد گوش و چشم و سیلان آب کثیر از بینی بعد فصد سررو تبرید شیره عناب شیره گشنیز خشک شیره کاهو عرق عنب‌الثعلب عرق گاوزبان شربت بنفشه داده منضج و مسهل و حب ایارج می‌دهند و شیاف مامیثار سوت صندل سرخ حضض مکی به آب گشنیز سبز ضماد می‌نمایند بالجمله بعد از تنقیه اگر مرض خفیف و در ابتدا باشد ادویه خفیفه و در مزمن ادویه حاده قویه استعمال نمایند و از جمله ادویه خفیفه به قول شیخ فتیلهٔ معمول از پوست انار است که در آب بسایند تا مثل خمیر گردد و ازآن فتیلهٔ دراز سازند و مدام در بینی دارند و این مجرب است لیکن نفع او به دیر ظاهرمی‌شود و یا فتیله از اشنان سبز سازند و بعضی مرمکی نیز داخل می‌کنند و فتیله به سرکه ترکرده و به دوا آلوده می‌نهند و یا فتیله به شحم حنظل و یا از جوزالسرو مع قدری انجیر چند روز استعمال نمایند و یا فتیله در آب پودینه ترکرده تنها و یا بعد ترکردن آن در آب مذکور و یا در شراب و یا در سرکه پودینه خشک سوده برآن پاشیده و یا از عقید آب انارین مع پوست و شحم او کوفته و یا فتیله به عسل و گل سرخ در روزی چند بار به تکرار به کاربرند و یا نفوخ زرنیخ و قلقند در سرکه ساییده خشک کرده به عمل آرند و صاحب خلاصه گوید که اگر انار ترش درست کوفته آب آن را در ظرف مسی اندک بجوشانند و در همان ظرف نگاه‌دارند و ثفل او را خشک نموده باریک بسایند و به آب مذکور سرشته فتیله ساخته در بینی گذارند در مدت دراز بواسیر بینی را بی مشقت قطع کند و مثل ادویه حاده دیگر از لذع و وجع و ورم خالیست و اگر اندک زنگار و نوشادر در آن اضافه کنند به غایت قوی‌الاثر گردد و مجرب است و جرجانی و ایلاقی گویند که آب او مع ثفل نیم پخت کنند و در طاس مسی یک روز نهند و روز دیگر ثفل او جداکنند و باریک بسایند و از آن شیاف سازند و به آب مذکور ترکرده در بینی نهند و بعضی گویند که شیاف مذکور خشک ساخته در آب مذکور سوده در بینی چکانند و اگر وقت طبخ قدری نوشادر اندازند قوی‌تر گردد و اگر انار ترش تازه بدست نیاید پوست انارترش بکوبند و در آب اناردانه بپزند و به قول مسیحی پوست انارترش خشک کوفته بیخته بعده در آب انارترش و اندکی شهد سوده فتیله دراز ساخته داخل بینی کنند و در اکثر اوقات شب بدارند و یا توبال مس ساییده به شراب سرشته داخل بینی لطوخ سازند و اگر زاج اخضر در سرکه ساییده در بینی صبح و شام گذارند نیز بواسیر انف را دور می‌کند و گویند که آب لوف و روغن گل و نشوق ایرسا و یا آب گندنا و قطور آب سرگین خر و کذا آب گشنیز سبز نافع بواسیر

انف است و کذا قلقند به عسل و یا قاقلی تازه در بینی گذاشتن و منجمله ادویه حاده قویه این است که زاج دو درم زنگار نیم درم ساییده به فتیله آغشته در بینی نهند و اگر قوی‌تر خواهند حب‌السلاطین چهار جزو زنگار دو جزو هردو را خوب ساییده برآن موضع بچسبانند و بالای آن مرهم زنگار نهند که همواره معمول است و اشخار و آهک را در آب ساییده ضماد کردن نیز بسیار فایده می‌کند و اگر بعد فصد قیفال و حجامت نقره و تنقیه به حب ایارج زنگار و اشنان و مرمکی هر سه مساوی کوفته بیخته فتیله از خرقه کتان با سرکه آلوده در ادویه مذکوره بگردانند و در بینی گذارند معمول صاحب خلاصه و شفاءالاسقام و غیره است و اگر زنگار نوشادر اشخار سوده به شهد آمیزند و فتیله بدان آلوده در سوراخ بینی نهند و از گوشت و شیرینی پرهیز نمایند نیز مجرب بعضی احباست و یا به قول صاحب جامع و کامل توبال نحاس و قلقدیس و قلی هرواحد یک جزو زرنیخ سرخ زنگار هرواحد نیم جزو خریق سیاه ربع جزو ساییده فتیله خرقه کتان به شراب ترکرده به این دوا آلوده در بینی نهند و یا زاج سه درم قلقدیس و مر هریک چهاردرم قلقطار سه درم شب یمانی مازو و توبال مس زراوند مدحرج هریک دو نیم درم کندر چهاردانگ سرکه صد درم در دیگ مسی بپزند تا مثل شهد گردد به فتیله استعمال نمایند و گیلانی گوید که بگیرند قشور مس یک اوقیه و قلقدیس هشت درم و زرنیخ سرخ نیم اوقیه و خربق سیاه ربع اوقیه و کوفته بیخته در بینی دمند که دوای جید است منفعت او در ده روز ظاهر می‌شود و ایضا بگیرند پوست انار خشک دو درم قلقدیس ده درم قلقطار سه درم زهره نر گاو و حماما و مرمکی و پودینه و فراسیون هرواحد چهار درم زعفران دو درم خربق یک درم ساییده خشک استعمال نمایند و بعضی گویند که کندر یک درم شب مازو قشور نحاس هرواحد چهار درم قلقدیس شش درم زاج قلقطار مر هر واحد هفت درم سرکه را یک قسط بگیرند و همه را در دیگ مس بپزند تا به قوام عسل آید به طور فتیله به عمل آرند و شب یمانی مرمس سوخته قلقطار قلقند بیخ سوسن سفید زاج سیاه نطرون مساوی کوفته بیخته صبح و شام در بینی دمیدن و یا به آب انار ترش و یا شراب انگوری و امثال آن سعوط کردن به غایت مجرب نوشته و اگر فتیله به آب انارترش یا سرکه انگوری یا آب پودینه یا شراب انگوری ترکنند و این داروها برآن پاشیده در بینی نهند نافع‌تر باشد و اگر فائده نشود فتیله به میاه مذکوره ترکرده قلقدیس و قلقطار و اشخار و زنگار و زاج سیاه و شب یمانی مساوی سوده برآن پاشیده در بینی نهند و یا نفوخ کنند و بهتر آن است که بعد شرط یا خراشیدن موضع این ادویه استعمال نمایند و چون پوست انارترش چهاردرم قلقدیس سه درم زرنیخ زرد خربق سیاه قلقطار هریک دو درم کوفته بیخته به کار برند نیز گوشت فزونی بینی را ببرد و توبال مس و قلقدیس و زرنیخ احمر با سرکه آمیخته و فتیله آلوده در بینی نهند که کار آهن می‌کند و انطاکی گوید که آن‌چه مجرب است این است که شب و قلقند و زنگار مساوی و حلتیت مثل آن همچون غبار ساییده با قدری سرکه و

عسل بسرشند و فتائل ساخته در بینی نهند و یا خشک در بینی دمند و دیگر ادویه حاده اکاله چون فلدفیون و دیگ بر دیگ هم مفید بود و اگر از این تدابیر زائل نشود قطع نمایند و اگر بعد چیزی از گوشت زاید باقی باشد ادویه اکاله بر انبوبه رصاص یا اصل مجوف پرمرغ که پارچه برآن پیچیده باشند طلا ساخته در بینی بگذارند تا مابقی را بخورد پس به مرهم سفیده و جز آن علاج کنند و بدانند که قبل از تنقیه استعمال ادویه حاده و دست‌کاری را کار نفرمایند که موجب افزونی مرض است و به قول شیخ هرگاه اراده علاج به ادویه حاده باشد یک روز پیش از آن گوشت زائد را به خرقه خشن دلک نمایند بعد از آن به این ادویه دو روز علاج کنند بعد از خوردن طعام و ایضاً چون علاج با سوربینی به این ادویه نمایند باید که اول بقفریا زفت رطب اندرون بینی طلا نمایند تا بینی از نکایت ادویه حاده محفوظ ماند و جمیع ادویه نافع اربیان بواسیر را نفع بخشد و گاهی احتیاج کسر قوت آن افتد و آن‌چه در بواسیر مقعد بیاید مفید بود و گویند که گاهی بواسیر انف مولودی بود و آن لاعلاج است.

علاج اربیان و سرطان

در اربیان بعد فصد سررو و حجامت و تنقیه به مسهل و حب ایارج یا مطبوخ افتیمون علویخان و حب قوقایای ایشان فتیله کرباس به مرهم زنگار آغشته در بینی نهند بعده شافه دم الاخوین انزروت مردا سنگ گلاب و سرکه در بینی گذارند و ایضا لعاب حلبه و سرکه و گلاب و روغن گل به مرات در بینی چکانند و یا بعد تنقیه دماغ به حبوب و ایارجات حضض مرمکی زوفای رطب دردی زیت مرداسنگ به لعاب حلبه یا بزرکتان سرشته طلا نموده باشند و هرگاه ورم نرم‌تر شود برآن زلو چسبانند یا به مبضع شرط زنند و خون برآرند و صاحب ترویج گوید که جلاب از گاوزبان و بادرنجبویه و اصل‌السوس به شکر دهند و بعد نضج تنقیه دماغ به ایارجات و طلا به مر و عکرزیت و مردا سنگ به بعض لعابات و بعد تلیین شرط و تعلیق علق به عمل آرند طبری گوید که اگر این ورم غیر متقرح باشد علاجش تنقیه بدن به مطبوخ افتیمون بعده تنقیه سر به حب ایارج پس غرغره به عاقر قرحا و مویزج وکف خردل و رب عنب و مانند آن است و پرهیز از جمیع اغذیه غلیظه مبخره به سوی سر بعده صورت این ورم ملاحظه نمایند پس اگر برحال خود باقی باشد بدان‌چه مذکور گردد علاج نمایند و اگر تحلیل شود و نقصان پذیرد به چیزی متعرض آن نشوند سوای علاج مذکور که بعد زمانی مع لزوم پرهیز مابقی تحلیل گردد و درآن ایام به دوای محلل مثل مر و حضض ضماد نمایند و آن‌چه برحال خود باقی ماند مرصافی نیم درم انزروت یک درم مقل نیم درم زوفای رطب یک درم عکرزیت نیم درم مردا سنگ یک درم باریک ساییده لعاب اسپغول و لعاب حلبه برآورده مع عکرزیت بجوشانند هرگاه غلیظ گردد ادویه

مسحوقه آمیزند و روز و شب داخل و خارج بینی طلا نمایند تا آن‌که ورم نرم شود و تحلیل گردد و چون بعد مسهل و فصد شرط بلیغ به عمل آوردند و خون سیاه عکر از آن خارج شد پس آن بی‌شک صحت یابد و اگر خون سائل از آن رقیق سرخ باشد از داخل و خارج برآن زلو چسبانند بعد استفراغ و پرهیز و اصلاح غذای مریض و واجب است که طبیب از شرط و زلو در حالت امتلای بدن حذرکند پس اگر از ضماد مذکور تحلیل نشود و نرم نگردد و بر غلظ و حسادت او باقی ماند بگیرند حرف سفید دو درم خربق دو ثلث درم عرطنیثاکه آن عروقی است که بدان صوف می‌شویند یک درم و حضض نیم درم و جمله را باریک بسایند و در حریریه بپزند پس داخل منخرین سرکه مالیده برآن این دوای خشک طلا نمایند و همچنین به دفعات متوالیه عمل نمایند تا آن‌که ورم را بخورد و ساقط کند و بعد سقوط او با این مرهم علاج کنند زیت پنجاه درم مرداسنگ ده درم مرداسنگ را باریک ساییده در زیت آمیخته بجوشانند حتی که مجتمع گردد بعده در هاون ریخته سرکه برآن چکانند و حل‌کنند و هرقدر که سرکه را نشف کند برآن بچکانند و همچنین سرکه چکانیده باشند و حل کنند تا آن‌که سفید گردد یا قریب به سفیدی رسد پس استعمال نمایند و این مرهم اوفق اشیاست برای قروح مواضع غضاریف و اگر جراحت خشک نماید به این مرهم مداوا سازند بگیرند موم مصفی و روغن بنفشه و از آن قیروطی بسازند و هنوز برآتش باشد که قدری سفید آب قلعی برآن اندازند و حرکت دهند بعده از آتش فرود آورده و در صلایه ریخته آب سرد برآن اندازند و حل‌کنند تا چرک او خارج شود مجتمع گردد بعده آب از آن دورکرده قدری سفیدی رقیق بیضه اندازند و حل‌کنند حتی که مجتمع و مخلوط گردد و اگر موضع رطب باشد و در مده که از آن سائل می‌شود رطوبت زیاده باشد در مرهم اول قدری گلنار و اندکی کندر زیاده کنند و اگر به حدید علاج کنند باید که دستکار ماهر باشد تا اجزای بینی از قطع محفوظ مانند و در عضروف بینی سوراخ نگردد و شیخ می‌فرماید که در اربیان بهتر آن است که به دستکاری علاج کنند و این بعد کم کردن امتلا از بدن و سر باید و اگر خفیف باشد ادویه قویه منجمله ادویه قروح انف استعمال کنند و مثل نفوخ شب یمانی ومر یک یک جزو وقلقطار و مازو هریک نیم جزو نفوخ نمایند یا فتیله از آن به عمل آرند و مختار جالینوس این است که آب انارین مع قشر و شحم آن‌ها کوفته بگیرند و اندکی جوش داده در ظرف اسرب بردارند پس ثفل او بسایند تا مثل خمیر گردد و به آب‌های مذکوره تسقیه دهند به قدر لائق او بعده از آن شیافات دراز بسازند و در بینی علیل داخل کنند و بگذارند و در بعض اوقات راحت دهند و از بینی خارج کنند و در این وقت بینی و کام را به عصاره مذکور طلا نمایند و براین تدبیر مواظبت کنند و این نافع قروح و بواسیر است و از منافع او آن است که الم زیاده نمی‌کند و بساست که از سه انار یعنی عفص نارسیده و ترش و شیرین این ترکیب می‌نمایند و اگر گوشت زائد صلب باشد انارترش را زیاده کنند و اگر کثیرالرطوبت باشد عفص را زیاده نمایند و قومی بعد

از جالینوس قدری قلقطار و نوشادر و زنگار در آن زیاده کرده‌اند و عمل او قوی‌تر می‌گردد و جمله ادویه حاده و اکاله که در علاج بواسیر انف مذکور شد استعمال نمایند پس هرگاه از قوت ادویه ورم ظاهر شود راحت دهند تا آن‌که ورم ساکن شود و بقیروطی موم و روغن گل و عسل طلا نمایند بعد از آن اعاده دوای حاد کنند و همواره به این نحو عمل نمایند حتی که ساقط شود و تجربه کرده اند که هرگاه خرنوب نبطی رطب کوفته آب او بگیرند و در آن صوف ترکرده در بینی داخل نمایند اربیان را بخورد و جوزالسرو همین منفعت دارد و آن‌چه مجرب است این است که زاج سبز مثل سرمه ساییده صبح و شام در بینی دمند و بعد قطع اربیان از ادویه حابس خون گل مبلول در آب بسیار سرد است تا که غلیظ گردد سرد کرده از آن در بینی طلا نمایند و گویند که آب ثمر لوف به فتیله آلوده و کذا از انجیر خشک و برگ سرو مساوی سوده فتیله ساخته و کذا اقاقیا و زاج و زرنیخ و نوره و قلی به سرکه تند چند روز درآفتاب پرورده فتیله بدان آلوده و کذا از زوفای رطب و پیه بط و موم زرد مرهم ساخته به فتیله آلوده و کذا عسل به سرکه آمیخته فتیله بدان آلوده در بینی داشتن و یا زنگار نوشادر شب به سرکه تند جمع کرده در آفتاب خشک نموده باریک ساییده به دهن آب پرکرده در بینی دمیدن و کذا نفوخ قشور نحاس و کذا نشوق قلقند هرواحد گوشت زائد و اربیان را ببرد و رد سرطان به علاج ادویه حاده و قطع به آهن اصلا تعرض نکنند و مدام برآن قیروطی نهند و فصد و تنقیه عام بدن از سودا به معجون نحاج یا مطبوخ افتیمون و ماءالجبن و حب لاجورد در هرهفته دو سه بار همیشه نمایند و تنقیه خاص دماغ به ادویه که در آن صبر و مصطکی و مانند آن افتد و اگر مزاج علیل احقال نماید تنقیه سر به ایارج و حب قوقایا کنند بعده پرهیز از اغذیه غلیظه و مؤلد سودا نمایند و در بعضی اوقات غرغره به اشیای خفیفه مثل سکنجبین بزوری و مری کنند و در غرغره مبالغه نمایند و سر را از گرمی آفتاب و شدت سردی محفوظ دارند و بعض اوائل برای سرطان این موضع حقنه لینه را ستوده‌اند و باقی تدبیر آن‌چه در سرطان مطلق گفته خواهد شد به عمل آرند.

عطاس

یعنی بسیاری عطسه و آن حرکت حامیه حافظه از دماغ برای دفع خلط یا موذی دیگر است به استعانت هوای مستنشق جهت دفع از راه بینی و دهن به سبب تولد ریح بخاری لذاع از آن خلط ویا به سبب دیگر که منقبض گرداند دماغ را برای دفع آن و یا به سبب موذی دیگر لاذع آلات شحم خواه از داخل از خارج مانند غبار و دخان و بوی‌های حار حاد مثل فلفل و تنباکو و کندش و مانند این‌ها و داخل نمودن فتیله در بینی و یا استعمال عطوسات و از داخل چون حرارت دماغ و سیلان رطوبت لاذعه از آن و یا انحلال ریح از آن رطوبت و یا تصاعد آن از اعضای ما تحت و یا امتلای دماغ

از رطوبات پس اولا از مریض تقدم اسباب خارجیه مذکوره بپرسند اگر اقرار آن کند سببش همان باشد و الا از سبب داخل بود بعده اگر آثار حرارت دریافت گردد و سببش حرارت دماغ باشد و الا رطوبت آن و عطسه حرکتی است مر دماغ را همچون سرفه مر شش و سینه را که چون برجرم آن‌ها موذی وارد گردد هر یک از آن‌ها متحرک می‌گردد به حرکت عطاسیه وسعالیه و کثرت عطسه در پنج جا ضرر دارد یکی در ابتدای نزله و زکام به سبب حرکت مانع نضج دوم در ابتدای تپها که به سبب کثرت خود قوت را ساقط کند و دماغ را ممتلی گرداند سوم در شخصی که دماغ او به سبب حرکت گرم شود و ماده را به خود کشد چهارم در آن‌جا که ماده در سینه بسیار یا خام بود مثل صاحب ذات الصدر را پنجم در شخص عادی رعاف شدید و در چهار موضع نفع دارد یکی آن‌جا که در سر بخار یا ریح یا ماده اندک باشد اگرچه پخته نباشد که گرانی سر دورنماید دوم آن‌جا که در دماغ ماده پخته باشد اگرچه غلیظ و بسیار بود که دلیل قوت دماغ است و از این جهت کسی که موت او قریب باشد او را عطسه نیاید و اگر به معطسات عطسه آورند و او را عطسه نیاید امید صحت او نباید داشت سوم در زنان هنگام وضع حمل که بر اخراج مولود و مشیمه یاری دهد چهارم در فواق مادی که به سبب حرکت خود آن را منحل گرداند بالجمله عطسه معتدل نشان صحت است و افراط آن باعث آفت و در آخر امراض دماغی عند نضج ماده لیل خیر است و اهل هند گفته‌اند که موافق‌ترین اوضاع صاحب عطسه این است که سرخود مایل به پیش دارد برابر سینه و گردن پیچیده و روی یک سو کرده نشاید تا عطسه راست خارج شود و ضرر لاحق نگردد و رگی یا عضله کشیده یا پیچیده نشود علاج منع سبب نمایند و از اشیای مانع عطاس چکانیدن روغن گل خوشبو و روغن بید در بینی و گوش است و نوشیدن حسوی گرم منع عطاس کند و گرم کردن سر تربختن آب شیرین نیم‌گرم بر سر و انداختن روغن نیم‌گرم در هر دوگوش و نهادن تکیه گرم کرده زیرگردن و شمیدن سبب وسویق و اسفنج بحری و فرنجمشک و کذا خولنجان سوده در خرقه بسته نیز عطسه بازدارد و فکر و اشتغان به مهمات اکثر قطع عطاس کند و گویند که بوئیدن افیون نافع و سعوط به آب بادروج یا تخم او بالخاصیت مانع عطاس است و سعوط آب گل خطمی با روغن گل آمیخته مفید و شدت صبر بر عطسه و بتکلف بازگردانیدن آن سود دارد و علاج کافی است برای عطاس ضعیف و چشم و گوش و اطراف و حنک مالیدن و دهان فراخ گشادن و جشاآوردن و نظر تیز به سوی فوق و در چیزی کردن و بر بستر غلطیدن و عضلات را به روغن‌های مرطبه مالیدن خصوصاً عضل لحیتین و بناگوش و استغراق در خواب و انتباه باعث جمله باعث جمله مانع عطاس‌اند و غمز مولم باطن خنصر به ابهام و سبابه و نزد بعضی دلک باطن خنصر و بنصر به ابهام در منع عطاس مجرب است و گرفتن بینی و دهن از دست به قوت نیز نافع است و احتراز غبدر و دخان و آفتاب و بوئیدن چیزهای حاد لذاع و مقام در هوای ردی و غیرآن که باعث عطسه شود ضرورست

و حکیم عابد نوشته پیری از سادات که مبتلا به این مرض بود علاجش به این حب نمودم اصل‌السوس ریوند هریک چهار درم باریک ساییده در آبی‌که یک رطل پوست خشخاش جوشانیده مالیده صاف نموده بس غلیظ کرده باشند حب‌ها به قدر نخود سازند و خشک کرده از یک حب تا چهار حب بخورند پس در یک روز زایل شد و در استعمال یک هفته اعود نکرد و استعمال خولنجان بالخاصیت این را نافع است و گر از آن حب‌ها به آب مذکور سازند بهتر باشد و آن‌جا که کثرت عطسه از گرمی دماغ باشد تبرید دماغ باشد تبرید دماغ و تسعیط به روغن‌های مبرد مثل روغن کدو و روغن بنفشه و روغن آس و تضمید سر و پیشانی با طلیه بارده و بوئیدن گشنیز سبز و صندل و استحمام به آب شیرین نیم‌گرم مناسب بود و اگر خون غالب باشد فصد و حجامت نقره نمایند و آن‌چه از رطوبت دماغ باشد تنقیه دماغ به مسهل و حب ایارج نمایند بعده اگر اندک باقی ماند نشوقات ومعطلات موافقه به کاربرند. و بعضی نوشته‌اند که اگر عطسه از قوت دماغ و ذکای حس آن باشد تدبیریکه بهر صداع از ذکای حس دماغی مسطور شد به عمل آرند و اگر از رسیدن بخارگرم به مبداء عصب یا در بطن اول باشد لخلخه از سرکه و روغن گل و آب گشنیز سبز و آب پشم ضفادع و عرق بید هر یک یک توله ساخته ببویند و یا اسفنج بحری که گل سفید سوده برآن انداخته آب پاشیده باشند ببویانند و دست و پا محکم بندند و اگر مقدمه زکام باشد به تدبیر زکام پردازند و اما بوئیدن شمامه افیون علویخان و گاه گل سرشو عظیم‌الاثر است و همچنین سر بر بخور قند و زعفران داشتن تتمه

عطسه متواتر که به اطفال عارض شود اگر سببش رسیدن سردی به سر باشد باید که بادروج کوفته بیخته در بینی دمند و جلاب گرم به طفل و مرضعه دهند و گرده گوسفند یا بز برآتش بریان نمایند وآبی که از آن سائل شود نیمگرم در بینی چکانند و ببویانند و زعفران و قند سفید کوفته بخور آن بدهند و از دارشیشعان و زعفران پارچه رنگین کرده برسر گذارند و سرپوشیده دارند و بوئیدن چوب سلیخه ترکرده و مالیدن سر طفل به خرقه خشن نیز مفید و اگر از این تدابیر زائل نگردد ایارج فیقرا چند شب متواتر بمرضعه بخورانند و زعفران و تخم گل‌سرخ و اندکی صبر بر سر پستان مرضعه مالیده در دهن طفل گذارند که بمکد و چون از آن بازآید سر طفل را نگون دارند تا آن‌که لعاب بسیار از دهان او برآید و گاهی زبان طفل به خرقه خشن می‌گیرند و اندکی کشیده نگاه می‌دارند تا آن‌که آب و لعاب بسیار از دهان او برآید عطسهٔ او زایل گردد و اگر حار یابس‌المزاج و قوی‌البنیه باشد آب نیم‌گرم که در آن سبوس و پوست حب المحلب جوشانیده باشند برسر ریزند و اگر ضعیف القوه و البنیه باشد بر سر او آب گرم نریزند که باعث ضعف قوت او می‌گردد بلکه هروقت اندک اندک شربت خشخاش یا دیاقوذدا که با طلا ساخته باشند بخورانند و مغز تخم خیار و تخم خرفه

مقشر هریک سه جزو مغز بادام چهار جزو نبات برابر همه ساییده به لعاب اسپغول حب‌ها به قدر عدس مفرطح ساخته خشک نموده دائم زیر زبان او یک حب نگاه دارند و ابن سیار گفته جهت این مرض بگیرند دو دانگ رب‌السوس و دو دانگ ماهی که آن را سمک‌الرمل نامند و دو درم تخم سلحفاه و یا شیر مرضعه او بجوشانند تا غلیظ گردد و هر صبح و شام به آن طفل را لحق کنانند که اثر نیکو می‌بخشد و معالجه کبار را در اطفال چندان تاثیری نیست و مجوز نه و اگر سبب آن ورم حار نواحی دماغ باشد با تب و حرارت بود و علاجش به علاج سرسام کنند از تبرید و طلا و تمریخ سر به مبردات از عصارات مثل آب کاسنی و گشنیز سبز و کدو تر و عنب‌الثعلب سبز و حی‌العالم و برگ کاهو و از روغن‌ها مانند روغن گل و بنفشه و کدو بلکه واجب است که اول حجامت ساقین نمایند و بر دماغ مقویات آن مثل آب‌های مذکوره نهند و هرگاه شروع تبرید نماید بر روادع مرخیات افزایند و جالینوس گوید که حجامت برگردن طفل منع عطاس نمی‌کند ضمیمه هرجا که به عطسه آوردن حاجت باشد معطسات به کار برند و آن هر دوای حاد و مفتح است مثل کندش و خربق سفید و جند بیدستر و فلفل و خردل و عاقر قرحا و دارفلفل و زنجبیل و اسطوخودوس و بندق هندی و عود صلیب و کبابه چینی و برگ خرزهره و برگ تبت و تنباکو و شونیز و گل سوسن و گل سرخ و فرفیون و سداب و ایرسا و گندم در شیر عشر ترکرده خشک نموده و خاکستر پاچک دشتی منقوع در شیر مذکور و مرزنجوش و دارشیشعان و بندال و سمندر پهل و نوشادر و صعتر و نکچهکنی و مغز گهونگچی سفید و تخم سرس و قرنفل و خولنجان و دارچینی و فلفمویه و نطرون مفرد و مرکب سوده سعوط و نفوخ از آن نمایند و یا پر مرغ در بینی لصوق نمایند و یا بگیرند عاقر قرحا و مشک و سداب بری و صبر و لطوخ نمایند و بهتر آن است که محرورین از این ادویه ببویند و در بینی نکنند و گویند که بیخ کرفس خشک و شلجم خشک کرده و بادروج و حب‌الغار و قسط هرواحد سوده در خرقه کتان بسته بوییدن نیز محرک عطاس است و جمیع اشیا که دماغ را دفعه گرم گرداند عطسه آورد و نظر در قرص شمس از این قبیل است و سعوط مصطکی و فلفل مثل غبار ساییده نیز معطس و مخرج مواد بلغمی است و از معطسات خفیفه شمیدن افیون و شاخ بادروج و زراوند است و بوی گل سرخ معطس محرورین است و لطخ باطن انف به دوای معطن بهتر از نفوخ وسعوط اوست چه دراین صورت از نفوذ او به سوی نفس دماغ امان نیست.

رض انف

یعنی کوفته شدن بینی حدوث او از ضربه یا سقطه بود و اکثر در ابتدای جذام از حدت اخلاط و فساد آن واقع شود پس آن‌چه از ضربه و سقطه باشد یا مسترخی شود و یا غضروف انف بشکند و جالینوس گوید که رض انف یا بر استخوان او

واقع شود و یا بر غضروف او و یا بر هردو و مبادرت در علاج او واجب است و الا بعد ده روز علاج قبول نمی‌کند و مورث خشم و قبح منظر بغطس می‌گردد و طبری گوید که چون غضروف منحل گردد و از استخوان اقصای بینی جدا شود کمتر رجوع کند یا اتصال پذیرد علاج اگر خفیف باشد در آن میل سطبر داخل کنند و برداشته مستوی نمایند و صبر و مغاث و اقاقیا و مرسوده به لعاب تخم بارتنگ حل کرده برکاغذ مالیده بر بینی بچسبانند و اگر رض شدید باشد و غضروف که دعامت بینی از آن است شکسته شود از شکستن او خوف ورم بود پس به زودی فصد سررو کنند و تليين طبیعت سازند و پرهیز از غذای غلیظ نمایند و بهر حفظ مزاج دماغ که گرم نشود و مؤدی به سرسام نگردد اضمده بارد بر سر استعمال کنند و بعد از اماله ماده آله‌عکه مسمی به منشال و مفتاح الرحم است و آن شبیه به منقاش و دهن او فراخ می‌باشد به دست منضغط سازند و همچنان اندر بینی درآرند پس بگذارند که منخرین منفتح شوند و انضمام زائل کند بعده بینی را بدان بلند سازند و دست برآن بمالند و بهر دو دست راست کنند حتی که برحالت طبیعی عود نماید و ساعت زمانی امساک او نمایند و بعد از آن پارچه بر انبوبه پیچیده و اقاقیا و مغاث برآن طلا کرده اندر بینی نهند و ایضا اطلیه نافعه درین آنچه برکسر گذارند صبر ماش مر زعفران رامک سک گل ارمنی گل رومی خطمی لادن عدس است به آب اثل یا طرفا طلا نمایند و یا پارچه یا کاغذ به هیئت بینی قطع کنند و ادویه طلای صبر و غیره که مسطور شد طلا نموده بر بینی بچسبانند و سه روز بگذارند بعده به آهستگی جدا کرده اعاده همین ضماد نمایند و اگر بینی قائم نشود در منخرین دو چوب مثل هردو صفحه بینی ساخته و بر هردو جانب آن‌ها سریش آلوده نهند و بالای آن پارچه مذکور بچسبانند و در هر سه روز برآرند و اعاده او نمایند تا آن که علت زائل شود و آن‌چه به سبب جذام باشد علاجش علاج جذام است.

جفاف انف

سبب خشکی بینی یا حرارت مفرط است چنان‌چه در حمیات محرقه افتد و یا یبوست شدید در دماغ چنان‌چه در ماليخوليا می‌باشد و یا در همه بدن چنان‌چه در آخر تب دق عارض شود و یا خلط لزج که از حرارت اندک در خیشوم بچسبد و خشک گردد و تشخیص هرسه نوع چنان نمایند که دریافت کنند اگر تب محرقه یا دق موجود بود سببش حرارت یا یبوست باشد و اگر اجتماع خلط در بینی معلوم شود سببش خلط لزج باشد علاجو. نافع‌ترین چیزها در آن ادهان و عصارات بارد رطب مثل روغن نیلوفر و روغن کدو و آب کدو یا آب تربوز یا آب نیلوفر و لعاب اسپغول و به‌دانه و خطمی است و کذالک مغز ساق بقر و ایل و غیره و استحمام نیز مفید بود و یا روغن بنفشه یا کدو در بینی چکانند و

موم روغن بمالند و اگر حرارت مفرط باشد قدری کافور در یکی از روغن‌های مذکور حل کرده و سعوط نمایند و تبرید به اشربه و سعوطات با لعبه و البان و ادهان و اضمده و اغذیه بارده که در علاج امراض دماغی حار و جزآن مسطور شد استعمال کنند و لزوم حمام نمایند و صندل و گلاب و کافور ببویند و خیار و تربز خورند و در یبسی ادهان مذکوره بدون کافور به کار برند و ایضا روغن بادام یا شیردختران یا شیرخر در بینی چکانیدن و شیر از پستان بر پیشانی دوشیدن و دیگر ادویه مرطبه به کاربردن نافع بود و آن‌چه جالینوس گفته و حکیم عابد نیز در هردو قسم تجربه نموده طلای پیشانی و مقدم سر به آب خرفه مضروب به روغن بادام و روغن کدو و سعوط آن است و آن‌که از خلط لزج بود بعد تلیین خلط به تقطیر روغن‌های مرطبه مذکوره و البان و العبه و شرب مرطبات تنقیه ماده از بدن و دماغ به مسهل و حب هلیله و قرص بنفشه و غراغر و عطوسات و نشوقات و نطولات نمایند و مداومت اطریفل گشنیزی مفید بود و جالینوس گوید که جمله ادویه سده که در بحث خشم مذکور شد مفید این قسم است و حکیم علی می‌نویسد که در این نوع اول به آب گرم استنشاق نمایند بعده به روغن بنفشه بادام یا نیلوفر یا روغن گل بعد از آن طعام بخورند و اگر آن شور باشد اولی است.

حکهٔ انف

سبب خارش بینی صعود بخارات حادهٔ لذاعه از ماده حریفه مجتمعه در بطون دماغ یا در محل دیگر است و احتباس آن در بینی و در زکام و دیدان بینی و بثور و قرحه بینی و در ابتدای رعاف و جدری نیز عارض شود پس تشخیص این اسباب چنین بایدکرد که اگر آثار زکام یا دود یا بثور یا جدری یافته شود سببش همان باشد و اگر سرخی چهره بود و مریض را پیش چشم همچون جهیدن برق محسوس گردد مقدمه رعاف باشد و اگر دفعه پیدا شود و به سرعت زائل گردد و اکثر وقت شمیدن هوای سرد حادث شود سببش صعود بخارات باشد علاج در ابخره بعد تعدیل مزاج به ماکول و مشروب و تنقیه بدن و دماغ از ماده بخار تدهین انف به روغن‌ها و سعوطات نمایند و بهر تقویت دماغ صندل و گلاب و کافور و روغن گل ببویند و برای منع ابخره سفوف گشنیز و اطریفل گشنیزی خورند و حب الآس را خاصیت عجیب است در استیصال ابخره حار مطلقا و از اشیای منجره اجتناب نمایند و اگر ضعف قوت یا امری دیگر مانع از تنقیه بالغ باشد نقوع مشمش بنوشانند که تنقیه به رفق و تبدیل مزاج اعضا نماید و به قول ابن حنین خولان لطوخا و فتیله نیز نافع حکه انف است و گویند که اول رگ قیفال زنند و به فاصله سه چهار روز رگ ارنبه گشایند و بعد یک هفته تنقیه دماغ و بدن به حب بنفشه و مطبوخ هلیله زرد فواکهی علویخان و یا آلو با شربت ورد مکرر اهلیلجی نمایند و بعده جهت

منع بخارات و تقویت معده و دماغ اطریفل گشنیز دهند و غذاهای کم بخار و سرد خورانند و به روغن گل و بادام برابر چرب نمایند و در مقدمه رعاف فصد سررو کنند و آن‌چه در بحث رعاف از اغذیه و ادویه مسطور شد به کار برند و در زکام و دود و بثور و قرحه و جدری علاج آن‌ها نمایند و گویند که در حکاک منخرین اطفال سرکه یک مرتبه بمالند واگر از این زائل نگردد نوشادر در سرکه حل نموده به ملایمت برآن بمالند و اگر از این هم زوال نپذیرد و مستحکم باشد سر سوزن را اندک درآن فرو برند که درآن قدری بنشیند پس برآن سرکه بمالند .

حرقت انف

هرگاه مزاج منخرین از حالت طبیعی برگردد و سوءمزاج حار در وی اثرکند سوزش عارض شود علاج پارچه به گلاب و صندل آلوده بر بینی گذارند و روغن گل به آب حی‌العالم یا روغن نیلوفر یا گلاب استنشاق نمایند و روغن کدو و شیردختران و امثال آن سعوط فرمایند و صندل و گلاب ونیلوفر و کافور ببویند و گیلانی گوید که گاهی در منخرین نوعی از سوءمزاج حار در غایت حرارت حادث شود باقی از شرح و طبری گوید علتی است که در بینی ظاهر شود و از آن در چشم آید و انسان را ازآن حالت صعب به هم رسد و او آن است که می‌یابد انسان در بینی خود عند استنشاق هوای بارد حرقت لذاع که تا دماغ او برسد و از آن چشم‌های او اشک آورد و اکثر این حالت بدون استنشاق هوای سرد یافته می‌شود و حدوث این علت دلالت می‌کند بر بخارات حاره لذاعه که از سر به سبب اجتماع اخلاط حریفه لذاعه در بطون دماغ منحل می‌گردد و چون این بخارات رد می‌شوند در بینی محتقن می‌گردند و احراق شدید پیدا می‌کنند و هرکه را زکام افتد و خیشوم او سوزش کنند و از جریان فضول رقیق حاد که در ابتدای زکام جاری می‌شوند بسوزند سببش آن است که مثل این اخلاط در بطون دماغ مجتمع می‌باشند پس هرگاه مسام به سر به سردی و غیره منسد شوند و بخارات منعکس گردند از منخرین جاری می‌شوند و به آن چیزی از آن اخلاط حریفه حاده مختلط می‌گردد و سوزش مجاری پیدا می‌کنند و شرح این برای آن کردم که این سبب در هر دو موضع یاد دارند و علاج این تعدیل مزاج بدن به ماکول و مشروب است و قصد تنقیه این خلط اگر قوت احتمال استفراغ و زمانه مساعدت نماید و اگر مریض ضعیف القوه یا زمانه مانع از تنقیه بالغ باشد نقوع مشمش بیاشامند و در اجزای او آن‌چه ضد این اخلاط لذاعه حریفه باشد بیفزایند پس این نقوع استفراغ او به تدریج می‌نماید و تبدیل مزاج اعضای او می‌کند و اصحاب سوءمزاج حار دماغ و کبد استعمال آن می‌نمایند و تغیر مزاج دم می‌کند و در امراض راس مسطور شد.

احتباس شی در انف

یعنی بند شدن چیزی در مجرای بینی علاج اول به روغن‌ها و قدری موم بینی را از اندرون و بیرون چرب کنند و چند قطره از آن در بینی چکانند پس ادویه معطسه که در آخر بحث عطاس مسطور شد در بینی دمند و هنگام عطسه آمدن دهان و منخر صحیح بند نمایند و عطسه گیرند تا آن چیز بیرون افتد و یا بآلۀ مناسب برآرند و بدانند که اکثر هنگام تناول طعام سرفه یا عطسه یا حرکتی دیگر به طفل عارض شود و بدان سبب چیزی که در دهن باشد از طریق حنک در مجرای بینی برآید و تعفن پذیرد و برنجاند و توحش و بدخوابی و ضعف اشتها و زردی رنگ و نحافت بدن ظاهر شود و باشد که تب خفیف لازم گردد و تنفس از جانب بینی بی اسباب نزله و زکام موقوف شود و هرساعت دست خود بدان جانب ببرد و بمالد و تدبیرش همان است که مسطور شد و اگر از این تدبیر برنیاید طفل را بر پشت بخوابانند و دهن او را بدست گرفته دهان خود را بر منفذ بینی مسدود او گذاشته به قوت بدمند و عقب آن بلافاصله در منفذ مخالف آن که مفتوح است از آن قویتر دمند تا بزور نفس آن چیزی خارج گردد و گاه سبب آن یبس خیاشیم طفل می‌باشد و علاجش چکانیدن شیر مرضعه و یا ادهان مناسبه است و تدهین و ترطیب یافوخ از به ادهان مرطبۀ مناسبه و پاک نمودن بینی او همیشه .

سده خیشوم

و آن چیزی محتبس در داخل او است حتی که شیء نافذ را از حلق به سوی بینی یا از بینی به سوی حلق منع نماید و سبب این یا خلط لزج است و یا لحم نابت و یا خشکریشه و از نشان این سده است که غنه در آواز پیدا می‌کند حتی که منع می‌نماید فضله نفخ را از دخول خیشوم پس طنین کائن از آن حادث می‌گردد علاج در خلطی بعد از نضج به منضج بلغم و تنقیه به مسهل و حبوب و ایارجات از عدس مقشر یک درم جند بیدستر نیم درم افیون زعفران مشک هرواحد یک قیراط مر نیم درم حب‌ها سازند و به آب مرزنجوش رطب سوده سعوط نمایند و هرچه برای خشم سدی مسطور شد به کار برند و اگر از لحم زائد باشد علاجش مذکور شد و بسیار باشد که به عمل دستکاری وخرط بینی از میل خاص به انف که به آن جرد ممکن باشد احتیاج می‌افتد پس مدام جرد نمایند تا آن که پاک گردد و اگر کفایت نکند آن‌چه در بحث بواسیر گذشت به عمل آرند و اگر از خشکریشه باشد علاج قرحه یابس نمایند و گیلانی گوید باقی از شرح و سده بینی که به اطفال از رطوبت غلیظه متولد از شیر غلیظ عارض شود علاجش اصلاح شیر مرضعه و پرهیز او از اغذیه مغلظه و ریختن آب گرم بر سر طفل و انکباب به بخار آن و مالیدن سر او به خرقه خشن است و قبل از این تدابیر عطسه آوردن و بر سر او روغن مالیدن جائز نیست.

خُنان

و آن مرضی است که بینی را عارض می‌شود و از آن در اواز انسان خنخنه ظاهر می‌گردد و به سبب او کلام متبین نمی شود واین غیر غنه معروف است گویند که سببش ورم لوزتین و یا لهات است ولیکن بیشتر از خون وصفرا افتد و علامتش این است که کلام مفهوم نشود و چون آب بنوشد از راه بینی بیرون آید و خنانیت بسیار بود و چشم‌ها سرخ پراز اشک برخاسته باشد با درد سر شدید و یا خفیف علاج اول در هر دو نوع رگ سررو گشایند و از آب گشنیز سبز و مکوه و کاسنی و کاهو تنها و یا حضض حل‌کرده غرغره نمایند و اگر این چیزها سبز به هم نرسد شیره آن‌ها گرفته یا نقوع یا مطبوخ ساخته به کاربرند و پوست انار ولایتی و مازو و نمک اندرانی برابر سوده به انگشت شهادت آلوده بر ورم رسانند در روزی ده دوازده بار و یا نوشادر و چنبای خشک و پوست انار ولایتی هریک سه ماشه به دستور به کار برند و مازو به آب حنا یا انار خام جوش کرده غرغره نمایند که نفع عظیم دارد و اگر از این تدبیر صحت نشود مسهل صفرا به عمل آرند از اعلی یا اسفل و عطسه آوردن در این باب اثر عظیم دارد و تدبیر خفیف از بواسیر انف به کار برند و به قول جالینوس از معالجات او آن است که مازو مسحوق را در آب انارشیرین چندان‌که بپوشند بجوشانند آب جذب شود بعده خشک کنند و نصف او کندر و انزروت آمیزند و مرتبه دیگر به آب انار که در آن مازو جوشانیده باشند بسرشند و به طریق سعوط و غرغره چند روز استعمال نمایند و ایضا نگار به موم و روغن در بینی چکانند و تا به شدن آن مدام استعمال کنند و اگر این مرض از بودن سوراخ در کام به سبب مرض آتشک یا نزله حاد عارض شود علاجش در امراض حنک خواهد آمد.

دیدان انف

سببش رطوبت متعفنه در مقدم دماغ است نشانش حکه در مقدم دماغ در بعض اوقات است و خروج او در مخاط علاج بعد نضج ماده تنقیه به مسهل و حبوب و ایارجات و به معطسات مثل کندش و شونیز کنند و تناول اشیای مرطبه ترک نمایند و به ادویه قاتل کرم مثل شیح و قسط و مر و قنبیل و آب برگ شفتالو سعوط نمایند و برگ شفتالو ساییده در بینی ایام متوالی نفوخ کردن مجرب است و بالجمله هرچه در علاج صداع دودی و کرم گوش مسطور شد به عمل آرند.

انتفاخ انف

گاه در بینی اطفال انتفاخ به حدی عارض می‌شود که غلیظ و سطبر می‌گردد و وجع می‌نماید و طفل بی‌آرام و سکون می‌باشد علاج ملاحظه نمایند اگر درآن چیزی شبیه به غده صلب باشد در علاج آن تساهل ننمایند چه اکثر به ورم کثیرالارجل منجر می‌گردد پس باید که مرضعه او را پرهیز و اصلاح غذا و شیر او نمایند و اگر حاجت استفراغ باشد تنقیه سازند و در منخرین طفل به قدر یک حبه خردل سوده در پنبه پیچیده بگذارند تا آن‌که آن را بخراشد بعده علاج او به مرهم نمایند و اگر به سبب صلابت احتیاج خراش او به حدید باشد به آهن بخراشد.

انقباض انف

گاه انقباض و کشیدگی در منخرین اطفال عارض گردد و چون تنفس نمایند به هم آیند و اکثر این مرض از فساد مزاج دماغ ایشان به هم می‌رسد علاج شیر مرضعه بر سر طفل قطور نمایند و شیر تازه دوشیده منجمد به انفخه بر سر او گذارند و برگ اسپغول بالای آن بگذارند و در بینی او روغن بنفشه چکانند و سر او را به آبی که در آن خشخاش جوشانیده باشند بشویند و به مرضعه او ماءالشعیر دهند و پرهیز از اغذیه غیر موافقه حاره فرمایند.

تتمه

خاتمه الطبع سپاس بی‌قیاس به حضرت حکیم مطلق و شافی انواع اسقام و منت قدسی اساس به درگاه مسبب الاسباب دافع امراض و مزیل آلام که از چار مجلد ضخیم کتاب بی‌عدیل و سفر فقیدالمثیل خاص در فن معالجات حاوی اقوال اکابر اطبای ثقات مغنی از اسفار سلف تفضل و احسان بر طالبان خلف نسخه کیمیای مجسم مسمی به اکسیر اعظم از افادات متطبب یگانه زمان حاذق یکتای دوران رییس کشور طبابت مقنن قانون حذاقت تذکار حکمای متقدمین زبده اطبای متاخرین که نام نامی و اسم سامی جناب ایشان زیب دایره عنوان است جلد اول از امراض راس تا امراض انف در سی و چهار جزکسری کم کاغذ تقطیع کلان به اهتمام امیدوار رحمت ایزد منان محمد عبدالرحمن بن حاجی محمد روشن خان و تربیت یافته خدمت برادر معظم محمد مصطفی خان برودالله مضجعها و اسکنهما فی روضه‌الرضوان در اوائل ربیع‌الاول ختمه‌الله به حصول الامنیه واله. کل سنه 12 هجری در مطبع مشهور نزدیک و دور یعنی مطبع نظامی واقع کانپور مطبوع گردید هریک از سه جلد باقی تا این دم چارچار جز مطبوع شده باقی هم قریب‌تر مرتب و طیار می‌شوند..و

وجه ختم بر خاتمه

برای رفع اشتباه شائقان در این که کتاب هذا مطبوع مطبع نظامی است یا غیر مهرود سخط صاحب مطبع درآخر ثبت نموده شد.

اشتهار

چون این کتاب حسب مراد قانون بیستم شراع داخل رجسر سرکارمت لهذا امید که کدامی از ارباب مطبع و تاجر بدون اجازت احقر قدم رغبت در بازار طبعش نگشاید.

محمد روشن خان حنفی سنه 12 هجری قمری

محمد عبدالرحمن بن حاجی .و

امراض شفت و شدقین یعنی لب و کنج دهن

و آن یازده مرض‌ست یعنی سوءمزاج لب و تشقق و تقشر شفتین و جفاف لب و ورم لب و شور و قروح لب و بیاض شفت و بواسیر لب و اختلاج شفت و تقلص شفتین و تشقق شدقین بدانکه پوست لب با گوشت او آمیخته است و چون پوست اعضای دیگر از گوشت جدا نیست و مزاج و ترکیب او همچون مزاج و ترکیب مقعدست و هردو نهایت مری و امعا اندلب ابتدا و انتها ازطرف اعلی است و مقعد ابتدا و انتها ازسوی اسفل و بسبب اتحاد مزاج و ترکیب یکدیگر امراض هریک همچون امراض دیگرست مثلاً شقاق که بلب عارض شود مقعد را نیز حادث گردد و همچنین بواسیر که بشفت و مقعد هردو پدید آید و انواع امراض که بدیگر اعضا افتد مثل اقسام سوءمزاج و اورام و جروح و قروح و مانند آن بهردو عارض شود و سوءمزاج که بلب افتد آنرا احتیاج علاج نباشد مگرآنکه محکم باشد یا مضراتی از آن ظاهر گردد ولیکن سوءمزاج رطب لب را زرد ضعیف کند خصوص بعد تناول و اشیای مرطبه حتی که از تحریک آنها در تکلم عاجز آید بالجمله تشخیص سوءمزاج لب چنان باید کرد که اگر مریض شکایت سوزش لب کند و ملمس آن گرم باشد و از هوای سرد و آب سرد راحت یابد سوءمزاج حار باشد و اگر در هوای سرد و سردی صبح و شب لب کبود گردد و حس او باطل شود و سوءمزاج بارد باشد و اگر لبها خشک بود و تبرقد و پوست باریک ازآن جدا شود و سوءمزاج یابس باشد و اگر لبها فروآویخته و سست و نرم باشد سوءمزاج رطب باشد **علاج** در سوءمزاج گرم پارچه کتان با آب برگ کاهو یا با آب برگ خرفه یا آب گشنیز یا آب جرگ بارتنگ یا بآب کاسنی یا بآب عصی الراعی یا بگلاب تر کرده و برنج یا برف سرد نموده بر لب نهند و یا اسپغول بگلاب تر نموده بر برف سر کرده بر لب گذارند و خشک شدن ندهند و یا صندل سفید و قدری کافور بگلاب سوده بر لب طلا کنند و گاهی لعاب بهدانه اسپغول افزوده میشود و در سوءمزاج سرد مشک سوده بروغن با آن و یا عاقرقرحا سوده با روغن یاسمین و یا جندبیدستر با روغن نرگس و روغن سوسن طلا کنند و در سوءمزاج خشک ماءالشعیر و روغن بادام بنوشند و لعاب اسپغول و شکر نیز و مدام لب را بروغن بنفشه و نیلوفر و کدو چرب دارند و موم روغن ازین روغنها ساخته مالیدن سود دارد و علاج شقاق لب بعمل آرند و در سوءمزاج نر علاج خفیف لقوه باید کرد و جداور و ریوند چینی ضماد کنند **تشقق و تقشر شفتین** یعنی ترقیدن لبها و جدا شدن پوست باریک از آنها سببش غلبه‌ی یبوست بر تخم شفتین و فساد ماده محترقه نیز است **علاج** قیروطی و روغنهای مرطب و شحوم بر لب بمالند و یا مرهم حب السفرجل گذارند و مالیدن لعاب بهدانه و خطمی و تخم کتان و قیروطی پیه بط و ماکیان برای تقشر لب مفید بود و طلای مغز بادام و کذا مغز تخم کدو یا تربوز در آب سائیده نیز شقاق لب را نافع بود و با رسوت مغز تخم تربوز در آب گشنیز

سبز سوده بر لب ضماد نمایند و یا لعاب بهدانه و ماشه روغن گل و یک توله موم زرد شش ماشه قیروطی ساخته استعمال نمایند و روغن گل با سفیدی بیضه نیز مفیدست و یا چربی مرغ را بروغن گل گداخته چهارم وزن آن ماز و سفیده قلعی نشاسته کتیرا مساوی باریک سائیده بیامیزند و بکار برند که بقول مسیحی خشک ریشه بینی را نیز نفع بلیغ نماید و با لعاب بهدانه یا لعاب تخم کتان در آب گشنیز سبز آب عنب‌الثعلب تازه و برآورده مغز ساق گاو موم سفید روغن گل یکجا بر آتش گداخته سفیده‌ی کاشفری مغز تخم کدو مغز تخم تربوز سوت ممزوج نموده قیروطی سازند و بر لب بچسبانند و اگر موم زرد و روغن گل و پیه مرغابی گداخته نه وفارطب کثیر العاب بهدانه داخل کرده در صلایه برهم زنند تا یکسان گردد و بکار برند برای شقاق دست و پا نیز مجرب‌ست و اگر از آب شلغم آب برگ کرنب لعاب گل خطمی آب گل بنفشه هریک دو دام موم سه دام روغن گل ده دام قروطی مرطب سازند برای شقاق و سبوسه سرد قوبای متقشر مخترع حکیم بقاخان‌ست و یا سفیده ارزیز بکنیم توله نشاسته نازد بسرکه سوده هریک هفت ماشه کتیرا پنج ماشه سائیده موم دو توله روغن گل پنج توله گداخته آمیخته بنهند که برای تقشر لب معمول صاحب اقتباس العلاجست و یا سپستان پانزده عسل در آب مهرا پخته صاف نموده با مغز ساق گاو و مصطکی هریک دو درم مازد یک درم پیه ماکیان گداخته نصف درم مرهم سازند و بکار برند که مجرب سیدجرجانی‌ست و اگر عدس اکلیل الملک گل خیرد و هریک یک توله نرم کوفته بجوشانند پس صاف نموده روغن کدو روغن بادام مغز قلم گاو هریک سه درم زرده تخم مرغ یک عدد اضافه نمایند و دقت فرود آوردن یک نیم درم مرداسنگ سائیده داخل نمایند و استعمال کنند برای شقاق و خشک ریشه لب مفید بود **شیخ** می‌فرماید که ادویه محتاج الیه در علاج شقوق آنست که با قبض و تجویف جامع تلیین باشد و از ادویه نافعه در آن امساک کتیراست در دهن و گردانیدن او بزبان بر لب و از تدبیر نافع در آن تدهین سره و مقعدست و طلای کفی که از مالیدن یک قطعه خیار بر دیگری پیدا میشود و لعاب سپستان یا ماءالشعیر یا لعاب اسپغول خوردن و طلا کردن سود دارد و از رسومات مسکه و مخ‌ست و از شحوم پیه گوساله و بط العسل یا روغن جته الخفرا یا روغن گل بسفیدی بیضه آرد گرسنه آمیخته و گاهی در آن مرداسنگ داخل کرده میشود و از ادویه مجربه مازد سفیده نشاسته کتیرا سوده در پیه ماکیان آمیخته است و ایضاً مازد بسرکه سوده و ایضاً از مصطکی و علک البطم وز وفارطب و عسل مرهم بسایند و دقت از مان مرض استعمال نمایند و همچنین مرداسنگ شادنج زردچوب فرنگ هرداحد نیم جز و هم بز سوخته زعفران هر واحد ثلث جزو کافور سدس جزء سوده بموم شش جزو و روغن گل شازده جز گداخته مرهم سازند که اکله دهن لب را نیز نافع و ایضاً عنبر بروغن بلسان یا روغن بآن یا روغن اترج ربع جزو قیروطی ساخته نافع و غذا پایچه و بیضه نیمبرشت کنند **صاحب کامل** و جامع گویند که اگر شقاق غائر بود و پیه بط و موم گداخته طلا نمایند یا بگیرند گل سرخ خشک کوفته بیخته یا قدری کتیرا آمیزند و طلا نمایند و یا نشاسته و کتیرا و سفیدآب و مازد مساوی کوفته بیخته شحم ماکیان و قدری موم که هردو

هموزن جمله ادویه باشند گداخته آمیخته بر موضع شقاق نهند **بعضی** گویند که ضماد علک البطم بمازدی بی‌سوراخ بوده و یا بروغن آمیخته و کذا مصطکی و روغن گل حل کرده و کذا عصاره لبلاب سیاه و کذا چرک رومی و کذا پیه گوساله بغسل و تدهین بروغن خیری هر روز برات و قنطوریون دقیق شرباً ضماداً نافع تشقق لبست **بالجمله** هردو اکه بر لب نهند باید که بالای آن پوست باریک اندرون بیضه مرغ یا خانه عنکبوت با آب شسته بچسبانند تا از هوا محفوظ ماند و از آب سرد نیز محفوظ دارند و چرب کردن و ناف و مقعد بروغن بنفشه یا نیلوفر یا کنجد یا قیروطی و ترطیب سیما بسعوط مرطب و یا دهان مذکوره روغن بادام خیلی سودمندست و آنجا که آثار کثرت ماده یابس دریافت گردد بعد تنقیه از فصد و مسهل یا مطبوخ هلیله فواکهی و شربت دردسنائی و یا ماءالجبین ادویه مسطوره استعمال نمایند و فصد چهار رگ و چسبانیدن زلو زیر لب نیز شقاق لب را مجرب‌ست و از ثوم و پیاز و نمک بسیار و گوشت آهو و اسب و بز و غیره لحوم غلیظ و یابس و از مولدات صفرا و شیر گرم پرهیز نمایند و هرچه در شقاق زبان و تقشرا و خواهد آمد مفید شناسند و گویند که شقاق لب افراط کند لب شقق کنند و از آن چیزی مثل تخم انجیر که آن خلط مقعدست برآرند پس باند مال آن بعلاج قروح پردازند.

جفاف لب ازمشیردن و یا خرلحه لحه تر سازند و یاصره اسپغول در آب انداخته بگردانند و یا لعاب اسپغول و یا بهدانه و یا خطمی در گلاب برآورده بمالند و روغن و کاهو و خشخاش بمالند و دیگر مرطبات و میردات بعمل آرند و اگر ازین تدبیر فایده نشود و ماءالجبن دهند و پنیر آن را بمالند که بسیار مفیدست **ورم لب** یابس غلبه خلطی از اخلاط اربعه یا نزله یا گزیدن مورچه بود پس اولاً از مریض حال تقدم گزیدن مورچه تناول ترشی مثل جغرات و سرکه و غیره بپرسند و نیز بوجود عوارض نزله نظر کنند اگر اقرار آن کند سبب ورم همان باشد والا برنگ نگاه کنند اگر سرخ باشد ورم دموی بود و اگر سرخ مائل بزردی باشد و سوزش و خلش بیشتر کند صفراوی بود و اگر سفید و سرد و نرم باشد و درد کمتر کند بلغمی بود و اگر لب کبود و سخت باشد سوداوی بود **علاج** در ورم دموی فصد سرد و یا حجامت قفا نمایند و عناب بعرق شاهتره مالیده شیره کاهو شربت بنفشه خاکشی بدهند لعاب سپستان لعاب اسپغول آرد جو بر لب ضماد نمایند و صندل سرخ و سفید با آب گشنیز تر یا کاسنی یا گلاب سوده طلا کردن نیز سود دارد و کذا شیاف مامیثا و بوش دربندی بدین آبها سوده طلا نمودن و حضض با آب عنب‌الثعلب سبز یا گلاب سوده طلا کردن نیز در ورم حار لب نافع و کذا حضض و شیاف مامیثا و چوب گز مساوی با آب ضماد کردن مجرب نوشته و اگر رسوت حضض مکی جدوار گیرد هریک ماشه بآب گشنیز سبز ضماد نمایند و روز دوم صندل سرخ باسیران چینی افزایند نیز برای زدع و تحلیل ماده ورم نافع بود بالجمله بعد تنقیه دوای محلل مع القبض مثل حضض و بابونه و آرد جو بگلاب و آب عنب‌الثعلب سبز ضماد کنند و درانتها قیروطی روغن بادام و موم استعمال نمایند و از آب گرم مکرر بشویند و در ورم صفراوی تبرید و منضج و مسهل صفرا دهند و تنقیه بماءالفواکه و نوشیدن شربت غوره و آب انار نیز سود دارد و اضمده مذکوره

بعمل آرند و ضماد عنب‌الثعلب فوفل گلنار گل سرخ با سرکه و گلاب سائیده نیز در ورم حار لب معمول‌ست و در ورم بلغمی بعمد نضج ماده تنقیه بسهل بلغم و حب ایارج نمایند و ضماد محلل صرف چون شبت و بابونه و اکلیل الملک طلا سازند و در ورم سوداوی منضج و مسهل سود او حب افتیمون دهند و هیچ ضماد گرم و محلل بعمل نیارند بلکه ادویه بارد استعمال نمایند تا زیاده نشود و اطلیه که در سرطان بیاید بکار برند و در ورم نزلی بهدانه عناب سپستان در عرق شاهتره جوش خفیف داده نبات داخل کرده بیاشامند در سوت مرداسنگ هریک سه ماشه در آب گشنیز سبز سائیده ضماد نمایند و ضماد رسوت زرد جدوار بآب عنب‌الثعلب تازه نیمگرم نمودن نیز محلل ورم نزلی‌ست و گویند که درین مرض تقلیل غذا و ترک عشا لازم شمارند و از تعدیل و تنقیه هرچه در اقسام قلاع و ورم زبان و ورم لثه بیاید نافع شناسند و آنچه از گزیدن مورچه عارض شود آنچه در بحث سموم بهر گزیدن مورچه سطور گردد بعمل آرند .

بثور و قروح لب سبب ثبور زیادتی خون یا صفرا یا سودا بود و گاهی از حرارت معده و تجارات آن عارض شود چنانچه در حمیات حاره بدین سبب هر بینی و لب بشر پا بر آید و سبب قروح در اکثر تقیح ثبور یا ورم ست علاج در ثبور فصد قیقال کنند و بسهل صفرا یا مطبوخ هلیله یا مطبوخ افتیمون و ماءالجبن تنقیه نمایند در سبوت صندل سرخ بآب عنب‌الثعلب سائیده ضماء نمایند و یا بموم و روغن بادام و کافور طلا کنند و برای قروح مرهم سفیده و قیروطی که از موم و روغن هسته زردآلو یا روغن گل ساخته مرداسنگ و باز سائیده در آن آمیخته باشند بکار برند و هر چه بهر قلاع و موی مسطور گردد بعمل آرند و طلای برنگ کابلی مقشر هلیله آمله و مساوی کوفته بیخته بعمل سرشته برای جوشش و ورم و شقاق لب نیز سود دارد و شیخ می-فرماید که ادویه موضعیه برای قروح از قوابض مثل هلیله و حضض و بزرور و جوز السرء و زردچوب بگیرند و اکثر دمنه فرنگ و سم بز سوخته و موی سوخته و شنه وران نفع می‌نمایند و روغنهایی که دران استعمال میکنند روغن شمش و روغن جوز هندی است و بقول تقلیسی شنکرف و سفیداب و لذا آب حصرم و بقول جالینوس زرنیخ سرخ و روغن گل و موم زرد و که توت شامی سرخ خام نافع ثبور و قروح شفت است و چون قرحه اکله گردد تدبیرش ثل اکله دهن و قروح و تا گل لثه نمایند و یک نسخه مرهم مفید اکله لب در تشقق لب مسطور شد.

بیاض شفت یعنی سفیدی لب سببش فساد خون به اختلاط رطوبت بلغمی خام و نقصان حرارت غریزی اعضای سرور است و بقول رازی گاهی بیاض شفت بر سود مزاج کبد دلالت کند علاج بعد نضج بسهل طغیم و حب شیطرج که در برص برای تنقیه معمول است تنقیه نمایند و اصلاح غذا کنند و از اغذیه مغلظه مثل هرسیه و بقول پرهیزند و تحلیل و تلطیف ماده بلغمی کنند و با دهان لطیفه چون روغن یا سمین و خیری و نادرین و روغن خلوق سعوط نمایند و شیطرج بیخ انجیر و شتی بسرکه سوده جای سفید را خراشیده بمالند و دیگر ادویهٔ محمره مثل خردل و عاقه قرحا و غیره طلا نمایند و مرهم و دارچینی پترج قرنقل

جوز بوا مصطکی بسبابه مساوی بروغن گاو آمیخته نیز نافع و اگر با وجود سبب بیاض یبوست ساده یا حرارت غریبه مستولی گردد بیاض یا تقشر بد درین صورت بادویه مذکوره موم روغن بیه ماکیان و بط بمالند و تدهین تافت و حلقه و بر نمایند و هر چه تقشر لب مسطور شد بکار برند و در صورت سوء مزاج کبد اصلاح او نمایند **بواسیر لب** مرضی ست که لب زیرین بسطر شود و در میان آن شق گردد و باشد که ماند توت سیاه پیدا شود و بی درد و یا مشابه بدانه انگور خرد بود و با درد باشد و گاهی بر هر دو لب منتشر گردد و سببش انصباب خون محترق است از شعب عروق و اجتماع اودرین موضع **علاج** فصد سرروه چهار رگ نمایند و یا حجامت باشد و مسکنات خون و لعابات و بسهل سودا یا مطبوخ هلیلی و بسفایج و ماءالجبن و حب لاجور و سفون آن تنقیه نمایند و هر چه در بواسیر مقعد بیاید مفید شناسند تنقیه عدس بابونه خطمی الملک با زردی بیضه مرغ و پیه ماکیان ضماد سازند و خبث الحدید مرداسنگ سفید آب زعفران شب بمانی مساوی باریک و موم را بروغن جوزهندی یا روغن بادام گداخته آمیز مرهم ساخته استعمال نمایند و اگر فائده نشود و بران موضع زلو چسبانند بعده و دامی حاد در باسیر نلف گذشت بر آن گذارند و اگر بر سوزش دوای حاد صبر نتواند کند روغن زرد کهنه بدو آمیزند و یا شرط زده بعد اخراج خون سرکه و نمک بمالند مگر بواسیر رنگ که او از خون شرائین می‌باشد شرط زون نشاید و بعضی در بواسیر مزمن بصورت عدم انتقاع از ادویهٔ مذکور بشکافتن لب در طول و کناره اندرون جراحت و خیاطت آن و من بعد پاشیدن گل سرخ و زعفران دوم الاخوین و انزروت برای حبس خون و بعد اندمال آن بهراهم امر کرده از **اختلاج شفت** یعنی جستن لب اکثر بمشارکت فم معده عارض شود و خصوصاً وقتی که بآن غثیان و فواق باشد لاسیما در امراض حاده و اوقات بحران و این نوع مقدمه‌ای باشد و گاهی بمشارکت دماغ بواسطهٔ عصب که از دماغ و نخاع بسوی لب آمد عارض گردد و این نوع مقدمه بقوه و صرع باشد و هنوز بدان است و گاهی از تولد ریح غلیظ در لب افتد و گاهی از استلای عروق وقاق لب از خون و انفصال انجره ریاحی از آن حادث شود پس قسم اول را بوجود غثیان و بحران و ثانی را بخلل افعال و مانع و ثالث را بعدم علامات اقسام دیگر غلبهٔ ریاح و رابع را بعلامات غلبهٔ خون دریافت نمایند **علاج** آنچه بشرکت معده دقی کنانند و مسهل بلغم و صفرا تنها یا مرکب دهند پس مقویات معده استعمال نمایند و آنچه بمشارکت دماغ باشد تنقیه آن بسهل و حب ایارج نمایند بعده بمویزج و عاقرقرحا و ماند آن غرغره کنند و تدبیر خفیف بقوه کنند و آنچه از ریح باشد هر چه در اختلاج مطلق گذشت باستعمال آرند و آنچه از امتلای خون باشد صد قیفال کنند و بفاصلهٔ پنج شش روز فصد چهار رگ و یا رگ ریز زبان نمایند بعده مطبوخ آلود شاهتره تلیین طبع کنند پس در تفتیح مسام کوشند و گویند که بعد فصد حجامت و تسکین دوم با شربهٔ جامضه و تقلیل غذا و تفتیح مسام باستعمال مفتحات از ادهان و قیروطیات نمایند.

نقلص شفتین یعنی پیچیدگی و برگشتگی هر دو لب سببش یا نقصان ماده در اصل خلقت است و یا تشنج امتلائی و یا استفراغی و گاهی وقت قرب موت عارض و بالجمله از مریض بپرسند که این مرض از چند مدت حادث شده اگر از ابتدای پیدایش خود بیان کند مولودی باشد و اگرعروض او بعد از تولد بگوید تشنجی باشد بعده فرق در تشنج مادی و بینی از تدبیر مقدم و بدانچه در تشنج مطلق مسیطور شد نمایند **علاج** در مولودی اگر مریض طفل و دورنشو باشد اصلاح آن بکشیدن راست نمودن و بملائمت مالیدن و بر همان شکل بستن ممکن ست و در تشنج امتلائی تنقیۀ بلغم و تدهین با دهان حاره نمایند و بدستوری که در تشنج امتلائی مذکور شد و تشنجی استفراغی علاج پذیر نیست.

شفق شدقین یعنی کنج دهن گاه باشد که از سر رطوبتی شود در هر دو گوشۀ دهن فرود آید و بدان سبب دودی شقاق بهم میرسد و سفید و سبز می‌نماید و گویند اکثر بطفلان عارض میگردد و بسبب بودن ماده خبیثه از والدین و گاه مردمان بزرگ را افتد و سببش مادۀ خون صفراوی سوخته بود یا سوداوی محترقه و یا خون سوزش و کشیدگی می باشد و رنگ آن سرخ مائل به سیاهی و یا به سفیدی باشد و بساست که چون در خانه یکی را حادث شد پس اکثر یا همه اهل خانه را سرایت دهند بسبب مجاورت و نوشیدن و خردن آن و طعام در یک ظرف مانند آتشک **علاج** فصد سرور و در اطفال زلو چسبانند یا حجامت قفا نمایند و بعد نضج مسهل دهند و مازو در سرکه جوشانیده مضمضه کنند و سربسط در آب انار ترش آب سماق آمیخته طلا نمایند و صاحب اقتباس العلاج می‌نویسد که در لقاعه که آن را بهندی با چه گویند در باغلان زنو چسبانند و در جوانان فصد فیقال نمایند و جهت تنقیه سودالمطبوخ افتیمون فواکهی و ماءالجبن بسفوف سوداء حب لاجورد دهند و از چیزهای گرم و خشک و شیرین اجتناب ورزند بعد از تنقیه مراهم و العبه بکار برند و این قیروطی مفید بود موم زرد دوتوله روغن گل پنج توله آب کشنیز سبز و آب همیشه بهار هر واحد یک نیم توله روغن خشخاش روغن که هر واحد یک توله لعاب اسپغول کتیرا هر یک چهار ماشه کشک جو هفت ماشه قیروطی سازند و مدام بدین چرب دارند و کذلک کات هندی مرداسنگ پشم خرگوش سوخته هر یک سه ماشه بمسکۀ گاومیش آمیخته نافع و کذالک بروغن بادام تلخ و کذا طباشیر و اندر جوهر یک ماشه در پیه رودۀ آهو بسیار فائده میکند و حضض و مرداسنگ برابر در آب بستان افروزد و سداگلاب و مکوه سده مفید و حب هلیله سیاه آتشکی خوردن و بآب سوده ضماد کردن مجرب حجراليمو و در روغن گل سائیده و کذاسفال کهنه که بر چاه بافته میشود و سائیده هم نفع میکند و گویند که آن را روغن بادام و کدو و قیروطی ساز آب انار میخوش و آب سماق داخل کرده در هادن سنگی نیکو سوده طلاسازند بر سود دارد و اگر دران دم الاخوین نیز داخل کنند بهتر باشد و دم الاخوین بروغن کدو سود و اندک پیه بز و لعاب اسپغول سرشته مفیدست.

امراض وجه ولحیه یعنی چهره و کله

ورم چهره اکر علامات ضعف جگر یافته شود تهیج باشد و اگر آثار نزله پیدا بود و از نزله باشد و اگر با خارش بوده ماشرا باشد علاج تدبیر تهیج در بباید و اگر عنب‌الثعلب خطمی در عرق عنب‌الثعلب عرق کاسنی جوشانید و صاف نموده شربت بزوری خاکشی داخل کرده بیاشامند برای تهبج وجه و سختی و خروج بلغم مخاظی در براز تیر مفیدست و اگر بسبب نزله باشد علاجش علاج نزله است و اگر سبب ماشرا باشد علاجش در بحث اورام خواهد آمد و دائم راس نیز مسطور شد و مردی مراتی که حرارت احشا مفرط و صداع دائمی داشت بقولات زردک و ترب بسیار خورده و از گرمی شکل بول بعرمی آمد آب شکم سیر نوشیده عوارض زکام و نزله و سرخی رخساره و ورم چهره مرهم بماشراپیده شده چون فصل سرما موسم فصد نبوده و مادۀ بلغمی فصد برآینده موقوف بافعل برای نزله و اصلاح خون نقوع بهدانه سه ماشه خطمی شاهتره گل بنفشه گل نیلوفر هر یک شش ماشه اصل السوس گاوزبان هر واحد چهار ماشه بست دانه تمر هندی دو توله شب در آب خیسانیده صبح خام مالیده صاف نموده شیرۀ مغز تخم تربوز شیرۀ تخم کاهو هر یک شش ماشه شربت نیلوفر دوتوله کرده خاکشی چهار ماشه پاشیده داده شد در پنج شش روز گرمی مزاج و غلیان خون کم شد و درم برطرف گردید و بلغم نضج یافته از دهان بسیار برآمد و بخار **ورم کله و رخساره** اکثر این درم و موی می‌باشد و گاهی از نزله اعلاج در دموی بعد فصد سر رو لعاب بهدانه شیر کاعناب عرقیات شربت نیلوفر عنب‌الثعلب گل خطمی مغز فلوس ضماد کنند . اگر هوا سرد باشد ادویۀ بترید را جوش داده بعمل آرند و اگر فائده نشود زلو بچسبانند و در جوشانده تخم خطمی اضافه نمایند قدری درم باقی ماند برای تخلیل خبازی سپستان در جوشانده افزایند و خاکشی پاشیده بدهند و در ضماد محلات مثل بابونۀ اکلیل الملک زیاده کنند و یا فصد سرکه و بهدانه عناب سپستان تخم خطمی در عرق شاهتره جوشانیده شربت نیلوفر یا نبات داخل کرده بیاشامند و آرد جو گل خطمی اکلیل الملک عنب‌الثعلب هر یک پنج ماشه در آب عنب‌الثعلب سبز سائیده ضماد کنند بعد دور شدن درم که قدری گره باقی ماند در نسخۀ جوشانده سابق عنب‌الثعلب گل بنفشه گل سرخ اصل السوس خبازی افزایند دور نسخۀ ضماد مذکور مغز فلوس یک توله بابونه نه ماشه عوض آرد جو داخل کنند و ایضاً در ابتدا برای روع و تحلیل ضماد در سوت جدوار بآب گشنیز تازه سوده معمول ست و ضماد جدوار سبز که سوده بودم اندرون رخساره مفیدست و ضماد پوست سینبهل سوخته با روغن کنجد نیز نافع ورم رخسارست و کذا آرد و جو آرد حلبه برابر بسرکه که آمیخته طلا کردن نافع ورم پوست و در ورم کله ازنزله جدوار ماسیران چینی بآب گشنیز سبز ضماد و مازو کز مازج عاقر قرحا عنب‌الثعلب کوکنار هر یک چهار ماشه جوشانیده مضمضه کنند و مضمضه عاقرقرحا بزالنجم خولنجان فلفل سیاه جوشانیده نیز سفید بود و برای ورم و نخس کله ورخساره بسبب الصباب نزلۀ حار شیرۀ عناب شیره تخم کاهو نبات داخل کرده و غرغره نزله و فصد سرور و بعد سه روز مسهل و ضماد از جدوار رسوت حضض مکی بآب گشنیز سبز

بعمل آرند و ایضاً در ورم کله از آب مطبوخ برگ سیب شبت رسوت صندل سرخ جدوار گیرد بآب عنب‌الثعلب تازه بر رخساره ضماد کنند و بعد دور روز ریوند چینی افزایند و در ورم رخسارهٔ خو قریب النضج گل بابونه گل خطمی تخم کتان کوفته شبیر گاو پخته روغن گل ممزوج نموده ضماد نمایند که منضج و مفجرست تنبیه با دشنام و کلف نیز از امراض وجه است و هر دو امراض جلد مسطور خواهند شد انشاءالله القدیر.

امراض فم و لسان و حنک

یعنی دهان و زبان و کام بدانکه امراض دهان پنج ست یعنی ثبور دهان و قلاع و آکله و کثرت بزاق و بخرالفم و امراض زبان یازده است یعنی ثبور و ورم و ثقل و بطلان و عظم‌السان و دضقدع و حرقت و شقاق و جفاف و حکه و تقشر و زبان کمتر مریض میگردد و زیرا که رطوبت خار مثل بزاق و لعاب آنچه بران منصب میگردد و آن را بیشترتحلیل میدهد حرکت او دائم ست یا بالجمله جمیع امراض زبان هفت قسم ست یکی امراضی که آفت بلان یا ضعف یا تغییر در حرکت او پیدا کند و این چنان باشد که حرکت زبان بیان طبیعی از آنچه عادت بوده باشد و دوم امراضی که آفت مذکور در حس لمس یا حس ذوق حادث کند و اکثر ازین دو حس یکی باطل یا ضعیف یا متغیر شود مثل ذوق بدون لمس سوم مرض سور مزاج و تغییر آن چهارم مرض آلی که عظم یا صغر یا فساد شکل یا فساد وضع پیدا کند چنانکه مسترفی دور از گردو و از دهان بیرون آید یا تشنج کند و منبسط نگردد و پنجم انواع تفرق اتصال ششم مرض مرکب از سوء مزاج و تغییر شکل مانند یکی از اقسام اورام هفتم مرضی که بمشارکت اندام دیگر افتد بهرانکه امراض زبان گاهی در زبان باشد خاصه و گاهی بشرکت عضوی دیگر اماء آنچه بمشارکت دماغ باشد از آفت دیگر حواس از مشارکت رخسار و لب در اکثر امر خالی نباشد و آنچه بمشارکت معده و ریه و صدر باشد اول نوعی از آفتها دران عضو بوده باشد و شناخت نوع سوء مزاج زبان از هفت وجه باید کرد یکی از رنگ او که سفید ست یا زرد یا سرخ یا سیاه دوم از حس طعم که حموضت درمی یابد با حلاوت یا تفه یا مرارت یا بشاعت یا عفو ست یا قبض سوم از تری و خشکی او هارم از حرکت او نزد کلام که حرکت او سبکتر ست از عادت یا سنگین تر پنجم از شکل او ششم از اورام و ثبور که بران عارض گردد هفتم از نرمی و درشتی او اما شناخت از جهت رنگ چنان ست که سفیدی او بر مزاج بارد و ماده بلغمی و زردی او بر صفرا سرخی او بر خون و سیاهی او بر سودا دلالت کند و گاهی سیاهی او دلیل احتراق ماده بود و این در امراض و حمیات حاده باشد که از اول سرخ بود پس زرد و سپس سیاه گردد باندازهٔ شدت تپ و احتراق ماده گاهی دلیل موت حرارت غریزی و قرب مرگ باشد و در اکثر احوال رنگ او دلیل مرض اعضای دیگر باشد چنانچه زبان اگر سرخ و درشت باشد دلیل ورم و موی در سر یا در معده یا در جگر بود و اگر سفید باشد دلیل برودت معده و جگر باشد و دلیل مادهٔ بلغمی در

سر بود اگر در آنجا حرارت معده در بلغم نباشد چنانچه بیشتر در حمیات زبان سفید و با وجود گرم بودن این همه اعضا و گاهی دلیل یرقان باشد اگر چه رنگ بدن خلاف او بود و شناخت زبان از طعم او چنان ست که احساس ترشی دلیل اجتماع رطوبت رقیق مع حرارت ضعیف در جمیع بدن یا در معده یا در سرست و شیرینی برغلبهٔ خون و تلخی بر غلبه صفرا و طعم ناخوش بر بلغم و فاسد و عفوصت و قبض او برغلبه سودا دلالت کند و بالجمله طعم او نیز گاهی دلیل غلبه اخلاط بر تمام بدن یا بر معده و سر باشد و شناخت حال زبان از جهت تری و خشکی چنان ست که نگاه کنند اگر زبان خشک باشد و سطح دهان صاف این را خشکی حقیقی گویند و اگر با خشکی بر سطح دهان رطوبت لزج باشد و این دلالت بر خشکی در جوهر او نمیکند بلکه دلیل آنست که رطوبتی غلیظ از دماغ نازل میشود و یا از ما تحت ابخرهٔ غلیظ صعود میکند و حرارت مرض آن را لزج و خشک می- نماید پس بر طبیب واجب ست که هرگاه بیمار از خشکی زبان بسیار شکایت کند این حال تامل نماید تا بر حقیقت آن واقف گردد و شناخت حال او از گرانی و سبکی در سخن گفتن چنان ست که گرانی زبان گاهی دلیل امتلای عروق و دماغ از خون یا از رطوبت و یا دلیل ضعف قوت ماسکه باشد و شناخت شکل او از تشنج چنان ست که اگر تشنج دران عصب افتد که حرکت زبان بهر دو سوی دهان بدانست زبان را بهر دو طرف نتواند برود اگر در یک عضله افتد زبان بوریب طرف آن عضله گردد و اگر دران دو عضله افتد که دوتو کردن زبان بدان ست زبان دوتو نتواند کردن و تشنج یا از خشکی باشد یا از امتلا و تشنج خشک عقب استفراغات افتد یا از پس حمیات محرقه و آنچه از امتلا افتد دفعه افتد و شناخت حال از ثبور و تفرق اتصال در ثبور و قلاع داکله خواهد آمد و حال ورم زبان همچون حال ورم لب باشد چنانکه مسطور شد و شناخت حال از درشتی و نرمی زبان چنانست که درشتی او تابع خشکی باشد و نرمی تابع نرنی باشد باجمله امراضی که به زبان تعلق دارد بعضی ازان مرضهائی ست که آفت دران خاص به زبان است و بعضی شرکی ست که بمشارکت دماغ یا معده یا ریه و صدر بیم میرسد پس معالجهٔ شرکی بمشارکت مع سر یا معده یا ریه ست بدانچه اصلاح او نماید و در باب هر عضوی از اعضای مذکور مضبوط است و معالجهٔ خاص آن بمشروبات مستفرغه باسهال و این نافع تر از ادویهٔ مقیههٔ است و مبدلهٔ مزاج و قابضه و محلله مقطعه که اثر قوت آن به زبان رسد و شربت این چیزها در معالجه زبان مناسب این است که بعد لعام بعمل آید و گاهی معالجه بمضمضها و زورات و دلوکات و غراغر میکنند و بعضی اوهان و حبوب ممسکهٔ بدهن متخذ از ادویه که در آن قوای مذکوره باشند بحسب حاجت نیز مستعمل میشوند و حبهای ممسکه می‌باید که مفرطحه باشند تا ملاقات آن به زبان مقدار اکثر باشد و اثر آن قوی‌تر گردد و واجب ست که در استعمال ادویه دهن و زبان چون از جنس مضرات حلق و ریه باشد احتیاط نمایند تا چیزی ازان بسوی حلق و ریه سیلان ننمائید **بثور دهن و زبان** سببش خون حادست که باختلاط قدری صفرا و یا تأثیر حرارت غریبه یا تناول مسخنات محرقه خون سخونت پذیرد و میل بظاهر جد نماید او شدید میباشد حتی که از خائیدن چیزها بلکه از مطلق حرکت

منع میکند و از مادهٔ بلغم و سود نیز افتد و شیخ می‌فرماید که نبود دهن بیشتر بسبب حرارت نواحی سرد و بخارات آن باشد و گاهی بدین سبب در حمیات عارض شود و گفته‌اند که چون در حمیات حادثه ثبور سیاه که بر زبان پدید آید بیمار در روز دوم هلاک گردد **تشخیص** اقسام این ثبور باید که حال شدت و خفت درد از مریض بپرسند اگر درد شدید گوید از ماده حار باشد و اگر درد خفیف بیان کند از مادهٔ بارد بود برنگ ثبور نظر کنند که رنگ سرخ بر مادهٔ و موی و سفید بلغمی و سیاه بر سوداوی دلالت کند و وجود آثار گرمی دماغ بر حرارت سر و علامات گرمی معده و بر سر معده گواهی دهد علاج در ثبور و وی فصد سرور و حجامت نقره کنند و گاهی بتکرار از فصد حاجت افتد بعده متنقیه بمسهل صفرا یا مطبوخ هلیله یا فواکه نمایند و اشربهٔ حامضه مثل سکنجبین و شربت انار و آلو و تمرهندی بیاشامند و غذا مرورات از حصرم و انار و مغز بادام و آش جو و ماش سازند و در ابتدا مضمضه کنند بسرکه وگلاب و یا بسرکه که در آن گل سرخ و برگ عنب‌الثعلب و برگ کاستی و عصی الراعی و گشنیز و عدس جوشانیده باشند بدفعات متوالی مضمضه نمایند و یا بآب کاستی و عنب‌الثعلب و گشنیز و عدس مضمض کنند و رسوت بگلاب یا آب لیمون یا سرکه سوده بر زبان بمالند بعده مضمضه بآب سرد نمایند و اگر سوزش زیاده کند روغن گل در دهن بگیرند که برای ثبور زبان و قلاع نافع ست و قیروطی که در آن گلنار و گل سرخ و گشنیز و طباشیر سوده آمیزند و یا قیروطی روغن بادام مطیب بکافور در دهن طلا کنند و گویند که عصارهٔ بلح تازه و لطوخ صندل سرخ بر آهن سوده و مضمضه و اکل سرکه و کذا مضمضه مطبوخ برگ عنب‌الثعلب تازه پوست انار و گشنیز و عدس مساوی بسرکه جوش داده هر واحد مفید بثور دهان و زبان ست و اگر جوز السر و عدس مسلم مکوه وحب کاکنج گشنیز برگ ریحان مامیران چینی هریک نه ماشه شکر العشر دو نیم توله در گلاب پخته مضمضه کنند درین باب از مجربات ست و **بقول شیخ** مفردات نافع بثور حار در ابتدا که احتیاج بترید و بتخفیف افت هلیله و ماز دو تخم گل و نشاسته و کز مارج و شیاف مامیشا و گلنار و کتیرا و مهندسین و گل سرخ و طباشیر و سماق و عدس و گل ارمنی و پوست انار و جفت بلوط و قیمولیاو فوفل و عصارات با رده مانند عصاره کاهو و عنب‌الثعلب و عصی الراعی و خرفه و اطراف انگورست و بثور دهن اکثر صبیان بشکه طبرزد و کافور شفا می‌یابد بادویهٔ حارکه در آخر برای تحلیل ماده احتیاج به آنها می‌افتد مامیران و دار شعیشعان خاصه و پوست جوز بودا و سعد و زعفران و جوزالسرو و گاوزبان و عاقرقرحا و قرنفل و پودینه وسک ست و فیمابین ابتدا و انتها ادویه بار دو حار مخلوط سازند و از ادویه قذره خرء کلب ست و گاهی در ثبور متقرح احتیاج باستعمال زریخ میشود و برای بثور دهان که غلیظ و مزمن شده باشد طبیخ دارشعشیعان یک اوقیه عروق نیم اوقیه مامیران ربع اوقیه صبر دو درم زعفران یک مثقال مجرب ست و همچنین آبی که در آن قرنقل و جوز بودا و ارشیعان مساوی یا مقارب الاجزا جوشانیده باشند و هرگاه بثو بتنقیح و تقرح شروع کند لعاب متخذ از تخم کتان و تخم مرود تخم ریحان و تخم خطمی و یا این بزور بنفسها آرد جودشیر خرتنها یا مع چیزی ازینها استعمال نمایند و گلاب بطبیخ

بزرکتان بانجیر و روغن زرد و آرد گندم و نعناع بحلبه حاجت افتد و بعضی اطبا گفته‌اند که در علاج بثور دهان هیچ دوائی بهتر از گرفتن روغن ازخر نیم گرم در دهن نیست و از **کلام طبری** مستفاد میشود که گاهی بثور متفرح صغار در دهن و زبان ظاهر میشود و در اکثر بنوع قلاع و موی مستحیل میگردد و او با حرارت و مدت دلهیب می‌باشد و صاحب او بهوای بار دو آب سرد راحت یابد و بآن در تسکین وجع ساعتی منتفع میشود و بعد از آن ازدیاد می‌پذیرد و علاجش بدستور فصد و اسهال بمطبوخ هلیله زرد کابلی و تمرهندی و آلوبخارا است بعده فصد چهار رگ و حجامت قفا هر دو اگر قوت وفا کند پس مضمضه بعدش و گشنیز خشک و عصی الراعی و برگ عنب‌الثعلب و شاخهای او در سرکه و آب جوشانیده ساعت بعد ساعت کنند و اگر قدری از ثقل این دوا در دهن بگیرند در تسکین وجع و حرارت بالغ باشد و چون ثبور صاف شوند و درد کم گردد برود طباشیر و تخم خرفه و تخم گل و گلنار و نشاسته صمغ غربی و کتیرا و هنگام خواب استعمال نمایند و غذا رمانیه و حصرمیه و مانند آن باشد و چون ایام این قروح بطول کشد بشرط یا دلک بسرکه و نمک و علاج کنند تا آنکه پوست بخراشد و خون بر آید بعده بروغن گل مصرف مداوا نمایند که مندمل شود و هر چه در قلاع حار بیاید حسب حاجت بعمل آرند و علاج بثور بلغمی سوداوی نیز مثل علاج قلاع بلغمی و سوداوی بود و حضض و قشار کندر سوده پاشیدن یا بعل آمیخته مالیدن جهت ثبو دهان که بلغمی بود مفید ست **قلاع** یعنی جوشش دهن و آن قرحه ایست در جلد دهان و زبان بانتشار و اتساع بحدیکه تمام دهان را فرا گیرد و باشد که سبب کثرت ماده و ردادت آن بطبقه داخلی آن و بمری و معده برسد و ذوق در قلاع و بثور فم آنست که قلاع غیرمتقرق مع نتوء و تعفن بود و ثبور خلاف این باشد و اکثر متأخرین قلاع را سه قسم یعنی نبوی و بلغمی و سوداوی نوشته‌اند و گویند که قلاع از مادۀ صفراء محض کمتر پدید آید لهذا قسم صفراوی نوشته‌اند و گویند که هیچ قسمی از قلاع نیست که صفرا در آن مزوج نباشد در اکثر و شیخ الرئیس می‌فرماید که قلاع از هر خلط عارض میشود و برنگ او شناخت میگردد و مثلاً سفید ازآن بلغمی باشد و تولد او در اکثر بلغم بثور میباشد و قلاع زرد صفراوی بود و شدیدالتهاب از دیگر اقسام او میباشد و قلاع سیاه سوداوی می‌باشد و سرخ ناصع و موی بود و اسلم و سهل‌ترین انواع ادابیض ست پس احمر پس اصفر و خبیث و بدترین اقسام او سوداوی ست از رق و اخضر مهلک ست مثل اسود ملتهب و گاهی از اصناف قلاع شدید التاکل و بعضی از آن ساکن تر باشد و گاهی باورم بود و گاهی مفروبی ورم و هر قرحۀ که در سطح دهن و زبان افتد بجهت حرارت لازمه و لین جله و رطوبت آن موضع بزودی انتشار و استاع پذیرد و مادامیکه قرحه در سطح جامعه ست جالینوس آن را قلاع میگوید و هرگاه متعفن گردد و اندر گوشت فرو رود آن را قلاع نمیگوید بلکه فروح خبیشه میگوید و جمهور اینچنین قروح را آکله تامند و این نوع در علاج محتاج بادویۀ کاویه باشد و چون باران بسیار آید قلاع کثرت پذیرد دور حیات و بائیه بسیار افتد و قلاع در کودکان سبب رواءت شیر یا سوءانهضام آن در معده بیشتر عارض میشود و بقول طبری قلاع و سوی اکثر در محر درین و آنکه اوهان

اکل مراعات شرب ببیند صرف نماید حادث میشود و بعضی اوامل گفته‌اند که خوردن خرما مورث قلاع و موی سست بسبب تسخین و افساد خون و اکثر از خوردن سیماب در سکپور بلاد در قلاع و آکله و اورام و قروح لثه عارض میگردد و **بالجمله تشخیص** اقسام قلاع همین ست که از رنگ او بر خلط فاعل استدلال نمایند چه لون دو دلیل خلط محدث اوست و ایضاً بلغمی قلیل الوجع و صفراوی شدید التلهب و با تلخی دهن و سوداوی با الم و خشکی دماغ بود و قلاع کثیر التلهب حار و کثیراللعاب رطب میباشد.

علاج کلی انواع قلاع

آید که اول استفراغ خلط غالب فاعل او از تمام بدن نمایند و فصد نافع ترست در اکثر اقسام اگر از مشارکت تام بدن بود هفت اندام و اگر از سر بود اول قیفال بعده رگ زیر ذقن در رگهای زیر زبان و چهار رگ خاصه بگشایند که فصد او در جمیع امراض حاد مادی دهن نافع ست پستر ادویه که در ثبور دهان مذکور شد استعمال شد قلاع قوی را که رطوبت و صدید و مده بسیار داشته باشد بادویه قویه و ضعیف را بضعیفه و متوسط را بدواهای معتدل معالجه نمایند و چون قرحه ازجلد حنک و زیر زبان تجاوز کند و باستخوان این هر دو موضع رسیده باشد بادویه بسیار قوی مثل فلافیون باقاقیا کثیر محتاج گردد و واجب ست که از روغنها حتی که از زیت هم اجتناب نمایند تا تزیید عفونت و اتساع قرحه ننماید مگر آنکه مقصود ازان تعدیل یبوست ادویه باشد و درین وقت روغنهای قابض مثل روغن آس و روغن گل مناسب ست و همچنین از روغن زرد و تمامی رسوبات احتراز که ازان فساد و تعفن و شقاقلوس پیدا میشود و منجر بهلاک میگردد و چون قلاع بدین مرتبه سد علاج او خیلی دشوار گردد و می‌باید که درین وقت ملاک امر در علاج او استفراغات بود و ارسال خلق ممااامکن و حفظ اعضای رئیسه بادویه مقوی آنها مثل جوارش آمله و غیره مناسب مزاج و حفظ معده و امعا از تفریح که ریم منصب از قرحه بسوی آنها اگر چه اندک باشد قرحه پیدا کند و علاج او صعب تر میگردد و قلاع احمر و موی را او فق ادویه در ابتدا قابض اندک و مبرد و بعد آن محمل بلا لذع ست و اشقر که از دم صفراوی افتد و صفرا را دوای زائد التبرید و غیر اینها را در اول مجفف و جالی بکیفیت معتدل و در آخر مجفف و محفل خوی می یابد و در همه رعایت سن ضروری ست صبیان را بادویۀ ضعیف تر و مصطح شیره شیان را بدوای قویتر استعلاج نمایند و بساست که حبیان را اعذیه تنها نفع بخشد و اگر طعام خوار بناشند مرضعه را بخورانند بادویۀ مشترک النفع جمیع اقسام قلاع عصارۀ برگ حناست که بآن مضمضه نمایند و یا برگ خشک او در آب تر کرده خوب مالیده بکار برند و اگر کافور و طباشیر در قوت مرض و مریض و شدت حرارت ماده افزایند قوی‌تر گردد و کافور را خاصیت عجیب ست در قلاع و موی و صفراوی و سوداوی سائیده در سازند و ذر در طباشیر تنها درین باب نافع ست و اقاقیا نفع میکند به قروح فم و اصل

السوس نیز جیدست و کبوس گاوزبان سوخته و کذا شعیر سوخته هر واحد ازین هر دو تنها و یا کتهه سفید سائیده مجرب ست و لطوخ خضض مجرب و بقول ایلاقی و جرجانی خضض در سرکه جوشانیده مضمضه کردن قلاع سرخ و سفید و مفید و سندوس و گلسرخ مطلقاً اعظم و اصح الادویه ست و بکاین سوخته در دهان پاشیدن نیز نافع و مضمضه بآب با رتنگ نیز قروح وبثور اسود دارد و مضمضه بماءالعسل و آب انار دانه ترش و دار شیشعان و گشنیز و سرکه و هلیله و گلنار و مازو هر واحد مفید اقسام قلاع ست و مرجان در آب تاج خروس سوده مالیدن برای قلاع مجرب ست و کذا فلوس خیاشنبر بگلاب سوده در زبان مالیدن نافع و گل سرخ ترنجبین گشنیز مساوی سوده پاشیدن نیز قلاع سرخ و سفید را مفید و صاحب بقالی گوید که زردچوب بیخ سوسن هلیله برگ چنبر که گلی است مشهور کوفته یا شهد سرشته مالیدن برای قلاع سرخ و سیاه نافع و یا الایچی بادیان نبات مساوی کوفته در دهن اندک اندک گیرند و یا بیخ سوسن مع نبات لحظه لحظه دروبان دارند و ترنجبین و صندلین و طباشیر بدستور مفید و با زاج سفید کاغذ سوخته مازو سبز کندر حنا زعفران برابر کوفته بیخته در دهن اندازند و یا کمتر سفیددانه الایچی گشنیز خشک شب یمانی سوخته برابر کوفته در دهان پاشد و آب بزیر افکند و یا کاغذ سوخته عوض گشنیز کنند و یا عدس مسلم سوخته و کمتر سفید مساوی سائیده بپاشند و یا دانۀ الایچی و فوفل سوخته و مالیدن برگ خیارشنبر و خائیدن برگ توت و کذا پوست گوندی با کهته سفید مالیدن و نوشیدن برگ نازک مغیلان و مضمضۀ شیرۀ برگ در هر یا دال او در آب کرده تنها یا با دال عدس خیسانیده کافور اضافه کرد هر واحد مفید اقسام قلاع ست و طباشیر گل مغز کاقور در ساختن در قلاع با رود بسفیدی بیضه سرشته در قلاع جار مجرب انطاکی ست و مورور گل سرخ گلنار تواکهیر دانه الایچی خرد کند سفید کباب چینی اصال السوس مقشر کوفته بیخته پاشیدن نیز جهت هر قسم قلاع مجرب و معمول ست و لگن وصول گاوزبان سوخته کهنه سفید تخم خرفه زرد سماق زه مهره تخم کاهو کباب چینی دانۀ هیل طباشیر سرشت سوده پاشیدن نیز برای جوشش دهن معمول ست و یا گل سرخ جو سوخته چوب انگور سوخته چوب بکاین سوخته زرد در طباشیر کات سفید دانه الایچی کلان کباب چینی سماق کوفته بیخته در دهان پاشند و مامیران گل سمغ برابر کوفته بیخته پاشیدن برای قلاع عجیب النفع و مجرب صاحب زبده است و دانه الایچی بهورل گشته گشنیز سوخته چشکری سوخته مساوی کوفته بیخته در دهان پاشند که جوشش زبان و قلاع را نفع تمام دارد و مجرب نوشته و مازوشب یمانی هر دو برابر سائیده مالیدن جهت اقسام قلاع مجرب صاحب تحفه است و هلیله هلیله آمله گل سرخ گلنار هر یک هشت درم نمک لاهوری ده درم آرد جو دوازده درم نمک را به آرد مخروج کرده با عسل سرشته بسوزانند باز صلایه کرده و بادویه سوده آمیخته بمالند که جهت جوشش دهان مجرب صاحب بقائی ست و مغز املتاس بگلاب مالیده و کذالطبیخ تر پهله دکات سفید مضمضه کردن صاحب تکمله هندی جمیع اقسام قلاع نافع نوشته و مضمضۀ تر پهله و چوب کهیر و برگ و شاخ چنبیلی و همچنین برگ و پوست اروسه و پوست درخت

فالسه نیز مفید است و انجیر زرد اکلیل الملک بزرگتان جوشانیده صاف نموده قدری زعفران و صبر زرد و روغن خیری داخل کرده مضمضه کردن برای قلاع بار دو در آخر قلاع حار نافع است.

علاج قلاع دموی و صفراوی

بترید لعاب بهدانه و شیرهٔ عناب و شیره مغز تخم تر بوزو و شربت نیلوفر دهد و یا لعاب اسپغول عوض لعاب بهدانه کنند و یا شیرهٔ بزور بارده مثل خرفه و خیارین و کدو و کاهو کاسنی هر یک هفت ماشه بشربت نیلوفر چهار توله بدهند و برگ حنا در آب تر کرده مالیده صاف نموده کافور دران حل کرده مضمضه نمایند و کات سفید سوده را هم می‌افزایند و ایضاً مضمضه از لعاب اسپغول و آب گشنیز سبز مفید ست و گاهی حضض مکی سوده افزوده میشود و صندل سفید در گلاب سائیده بر زبان مالیدن نیز فایده میکند و کذا مضمضه پوست درخت گونه‌ی نافع و اگر درین کات هندی داخل کنند نافع تر باشد و طباشیر گل سرخ کتهه سفید مغز کنول گلشر کافور زرد درد کوفته پخته برزبان پاشند و ترک لحوم و حلویات و مالهات نمایند و اسفاناج هندی و رومی که دران بنوماش داخل کرده باشند و یا دال مونگ مقشر کم نمک یا برنج بدهند و در صفراوی آش جو یا شربت نیلوفر بهترست و اگر از این تدبیر فائده نشود فصد سرو و چهار رگ و حجامت نقره و یا زیر ذقن کنند و اگر حاجت چسپانیدن دلوافت نیز بکار برند و اگر احتیاج مسهل باشد بعد نضج مسهل صفرا یا مطبوخ هلیله یا شاهتره دهند و تعدیل مزاج بنقوعات مثل عناب و آلو بخارا و نیلوفر گشنیز خشک خوبانی و کاسنی و خیارین و با شربهٔ سبده مثل شربت لیموئ و شربت هرم و شربت انار نمایند و اغذیه با رد خورانند و ترک سموم کنند و یا عناب بعرق شاهتره تر کرده مالیده صاف نموده شربت نیلوفر خاکشی داخل کرده بنوشند و طباشیر کتهه سفید الایچی خروز هر مهره سوده در دهان پاشند و یا بعد فصد چهار رگ و زیر زبان بهدانه شاهتره عناب بعرق شاهتره دو توله جوشانیده صاف نموده شیرهٔ تخم کاهو شیرهٔ مغز تخم تر بوز شربت نیلوفر خاکشی داخل کردی در صورت خالص بگلاب سوده بمالند ودر آب گشنیز مضمضه کنند و اگر درد بسیار بود و دندان هم جنبش کنند بعد فصد بهدانه عناب جوشانیده نبات داخل کرده بدهند پنج ماشه کوکنار و عنب‌الثعلب گشنیز خشک کزمارج هر واحد شش ماشه بزرالبنج دو ماشه مدس مسلم یک توله در آب سه پاز جوشانیده صاف نموده لحظه لحظه مضمضه ایضاً در قلاع و جوشش عمور عناب شاهتره بعرق شاهتره جوشانیده شیرهٔ مغز تخم هندوانه نبات سفید داخل کرده اسپغول پاشیده بنوشند و بآب گشنیز سبز و اسپغول مضمضه کنند و اگر جوشش دهد در موسم سرما از خوردن ادرک عارض شود عناب شاهتره پرسیاوشان گاوزبان بعرق شاهتره جوشانید و شهد حل بنوشند و عنب‌الثعلب گشنیز خشک بزرکتان گلنار جوشانیده حضض مکی سوده پاشیده مضمضه کنند و اگر جوشش مع سرفه و ذبول و حمی عفتی و حرارت مقرط شیرهٔ تخم خرفه و شیرهٔ تخم کاسنی شیرهٔ بادیان

شیرهٔ تخم خیارین شربت بزوری باردخاکشی و هندو اگر سرفه زیاده شود اصل‌السوس افزایند و برگ سیب و یاسمین برگ حناپوست گوندی هر یک شش ماشه جوشانیده مضمضه کنند و بجهت آخر روز گشنیز مغشک ست گلو طباشیر دانهٔ هیل هر یک یک ماشه سوده بخورند شیرهٔ خیارین شیرهٔ تخم کاسنی نبات بنوشند و در شیرهٔ تخم کنوچه شیرهٔ گشنیز خشک لعاب اسپغول رسوت طباشیر زر درد و سوده آمیخته مضمضه نمایند باز قرص طباشیر با شیرهٔ خیارین و شربت نیلوفر دهند و بآب عنب‌الثعلب تازه رسوت سوده پاشیده مضمضه نمایند بازکوکنار برگ کنار برگ حنا تخم مرد هر یک شش ماشه آب عنب‌الثعلب ده توله رسوت دو ماشه سوده پاشیده مضمضه کنند باز حضض مکی یک ماشه سوده پاشیده افزایند **بالجمله** بعد تنقیه در ورات مجففه که دران ادویهٔ قابضهٔ باشند بکار مثلاً زرورد طباشیر تخم بارتنگ هلیلهٔ زرد مع خسته کزمازج هر دو سوخته گلنار سماق برگ بارتنگ و خیبه باغی هر دو در سایه خشک هر یک سه ماشه زاج بریان دو ماشه کافر یک ماشه سائیده بکار برند و این نسخه قوی‌ترست گشنیز خشک صندل سفید گل حنا گل سدا گلاب تخم تاج خروس هر بسد کتیرا سماق عدس هر یک سه ماشه کافور دو ماشه سوده بپاشند و این زرد را برای اقسام قلاع حار معمول ست زهر مهرهٔ سوده طباشیر زردرد نیلوفر تخم خرفهٔ مقشر صندل سفید و سرخ گل ارمنی شیاف ماشیا حضض مکی عدس مقشر گلنار مغز کنول گٹه کوفته بیخته بکار برند و نزدیک شدت حرارت کافور له نمایند و هرگاه تحلیل منظور باشد کبابه عنب‌الثعلب خشک سائیده بیفزایند و در تخم کاهو مقشر تخم خرفه هر یک یک درم طباشیر تواکیر کباب چینی لگن و هول لایچی هر یک دو ماشه کوفته بیخته معمول ست و گاهی بنابر شدت حرارت نیم ماشه کافور را اضافه کرده میشود و گل سرخ تواکهیر کتهه سفید سرمه سفید هر یک سه ماشه کافور یک نیم سرخ کوفته بیخته پاشیدن نیز جهت جوشش دهان که از گرمی بود نافع ست و یا کافور کات سفید تخم کاهو تخم خرفه زردرد سماق ماهیل طباشیر گلنار صندل سفید گشنیز خشک کبابه چینی سوده در دهن پاشند و ایضاً ذر درد زهر مهره پوست تربو سوخته جو سوخته نافع ست و حضض مکی یکنیم درم گل سرخ طباشیر سماق عدس مقشر هر یک سه درم تخم چهار درم سائیده بر زبان پاشدن قلاع سرخ را مفیدست و طباشیر سفید جو سوخته شیر خشت منادی سائیده پاشیدن نیز جهت قلاع احمر مجرب ست و ذر در گلنار زردرد هر دو فقط یا مع اقاقیا و هلیله زرد و سماق و گشنیز خشک قلاع سرخ را نافع ست سماق و گلنار و کافور در صفراوی مفید و عسارهٔ حی لعالم و گشنیز و آب فورلاسیل و گل ارمنی یا مختوم و کتیرا بگلاب و دوموی و صفراوی هر دو نافع بود و یا اول از لعاب اسپغول شیرهٔ گشنیز خشک شیرهٔ عنب‌الثعلب مضمضه نموده و بعد آن طباشیر زهر مهره گل ارمنی زردرد دکات سفید مغز کنول گٹه کباب چینی الایچی خورد سوده در دهان پاشند و مضمضه سماق عنب‌الثعلب برگ چنبلی برگ کوکنار فوفل برگ حنا تازه جوشانیده صاف کرده کات سفید سوده داخل کرده معمول است و گذا آب گشنیز سبز لعاب اسپغول شیرهٔ عنب‌الثعلب شیرهٔ گشنیز خشک کات سفیده سوده داخل کرده مضمضه کردن و ایضاً پوست

خشخاص عنب‌الثعلب عدس گشنیز خشک جوشانیده سکنجبین ساده مضمضه کنند و یا پوست کچنال پوست جهر بیری کیکر پوست پیابانسه ازدپیاری چهالیه کات سفید جوشانیده مضمضه نمایند و مضمضه مازو گلنار بسرکه جوشانیده و کذا تمرهندی بآب خیسانیده و کذا پوست انار پوست درخت گوندی سفید جوش داده هر واحد نافع قلاع حارست و اگر از صندلین گل نیلوفر گل سرخ گل سیوتی هلیلا اصل‌السوس الایچی خرد طباشیر گلنار کنهه سفید مساوی حب سازند در دهن دارند برای قلاع حار مجرب ست و گویند که در صورت غلبه سفراویت بعد تنقیه و تطقیه زیاده از دموی گل سرشوکتیرا سبوئس اسپغول پیوسته در دهن داشتن از علاج دیگر ستغنی میساز و **اقوال اطبا شیخ الرئیس** می‌فرماید که او دیه صالح برای قلاع حارمثل مضغ برگ علیق و مثل عدس بسرکه و جمیع مهنا بسفر جهل مخلوط سازند نافع بود خصوصاً مخ گوزن و گوساله و سیب قابض و امر دو قابض وز عرئر و سفرجل رو عناب و اطراف انگور و حنای بستانی و آرد و یرنج و قوی تر از ان ذرور از دو طباشیر و گل سرخ منبع و اقاقیا و مانند آنست و مامیران رامع قوابض مثل طباشیر و گل سرخ و مازو قوت عجیب ست در قلاع در قلاع شدید المنفعت است **صاحب کامل** و جامع و خلاصه و طبری و گیلانی گویند که در قلاغ و موی بعد فصد قیفال بطبیخ هلیله و شاهتره و تمرهندی تنقیه کنند و بعد ازان عرقین زیر دبان و رگ زیر ذقن و چهار رگ کشایند و باغذیه محدوده از مزوره معموله بآب انار و عدس یا آب حصرم یا ساقیه غذا سازند و بآب که دران سماق مالیده باشند مضمضه نمایند و یا بگلاب که در آن گشنز خشک و سماق جوشانیده باشند یا به آبی که در آن برگ خلاف یا برگ زیتون و گل سرخ باشند بقدی رب توت و یا بآب گشنیز مع رب توت و یا بآب لف انگور باندکی روغن گل و یا بآب عصی الراعی و آب خرفه که در آن سماق مالیده باشند و یا بگلاب که دران گلنار و کزمار ربع و گشنیز خشک جوشانیده باشند یا بگیرند آبیکه دران پوست انار و آمل و گل سرخ و مازو و عدس مسلم جوشانیده آب برگ غو سنج یا آب برگ حماض یا آب برگ علیق آمیخته باشند و یا بسرکه که دران گشنیز خشک و عدس و گل سرخ و عنب‌الثعلب جوشانیده باشند و گشنیز خشک گل سرخ سماق عدس طباشیر گلنار فوفل مساوی کافور ربع واحد کوفته بیخته در دهان پاشند در ابتدا و زر در گل سرخ پنج درم نشاسته تخم خرفه سه درم زردر و عدس مقشر شکر طرزد هر کدام چهار درم قاقله زعفران هر کدام دو درم کافور دو دانگ کوفته بیخته بر زبان و دهان ذردر نمودن نیز قلاع حار و بثور را فائده دهد و یا بر دو صنع سفید گل سرخ زردرد تخم خرفه عدس هر کدام سه درم سماق گشنیز خشک بریان طباشیر هر کدام دو درم کافور زعفران هر کدام نیم درم کوفته بیخته در دهان و پس ازان گشنیز خشک و سماق در گلاب جوشانیده صاف نموده مضمضه کنند و ایضاً گل سرخ تخم خرفه هر یک دو درم شیاف مامیثا گل قیمولیا هر یک عدس مقشر گشنیز خشک هر کدام یک درم کافور زعفران هر واحد یک دانگ سوده خشک استعمال نمایند و گاهی این ذر در را در آب گشنیز حل کرده مضمضه کناینده و یا سماق گل سرخ طباشیر تخم خرفه صندل سفید نشاسته هر کدام چهار درم عدس مقشر

گشنیز خشک هر کدام شش درم شیاف مامیثا حضض مکی کبابه پودینه نهری دام دو درم زعفران یک درم کافور نیم درم سائیده بعمل آرند و چون مرض بانتها رسد بآب عنب‌الثعلب و آب گشنیز سبز که دران حنا جوشانیده باشند مضمضه و بعد نضج مرض مرهم سفید آب با قدری کافور بران گذارند و در وقت انحطاط به آبی که در ن اصل السوس و عاقرقرحا و دانهٔ هیل جوشانیده باشند مضمضه کنند و هرگاه قروح تعفن را یابد در رائحه کریهه ظاهر شود و مضمضه بسرکه که دران اندکی نوشادر و نمک و شب یمانی و امثال آن از ادویه کاویه داخل کرده باشند و بدفعات نمایند فاسد بزد آید و رطوبت خشک نماید و اگر از نوع سرکه خوف کنند بجای او زعفران آمیزند بعده از گل سرخ و سعد و عدس و برگ آس بسرکه پخته مضمضه کنند و این اشیا قبض اندک دارند پس اگر رائحه شدت کند در ایثای قابطه گلنار و مازو و سبز و اندکی خرنوب و پوست انار زیاده کرده بدان سرکه مضمضه و هر وقت در دهن گیرند بعده بقلاع نظر کنند اگر نشف رطوبت و ابتدای تخم ظاهر شود و صحت یابد و اگر حدت و ورم نماید بتربد او به این برد و نمایند برگ عنب‌الثعلب خشک یک جز و گل سرخ طباشیر تخم خرفه آرد عدس نشاسته هر واحد و جز و گشنیز سوخته سماق منقی هر واحد یک جز و مغز بادام مقشر کافور از ربع جز و تا یک جز و بحسب حاجت زیرا که استعمال کافور مفرط ممنوع ست و اگر قلاع صفراوی باشد در تبرید و ترطیب افزایند و اسهال بآب تمرهندی و شربت بنفشه نمایند و مبردات بنوشند و بمزورات غذا سازند و بآب گشنیز یا به آبی که در آن لف گرم جوشانیده باشند مضمضه نمایند و هلیله دهد سفید و بزر درد و عدس مقشر و گشنیز و طباشیر در دهن بپاشند ایلاقی و جرجانی گویند که علاج صفراوی قریب بعلاج و موی ست الا ادویه که در دهن بکار برند صاحب صفراوی دران محتاج بادویهٔ سرد مفرط باشد در هر دو نوع گرفتن شربت توت در دهن و مضمضه بطبیخ برگ زیتون و برگ حماض و ساق خرفه وزرک با برگ او نافع ست و کزمازج حنا آرد عدس گلنار طباشیر سماق سوء در ذهن بپاشند و در صفراوی صندل و گشنیز خشک و نشاسته و کافور و تخم خرفه زیاده کند و آب بار تنگ و آب عصی الراعی و آب عدس و کافور و صندل موافق صفراوی ست و مضمضه بطبیخ کزمازج و حی الآس در سرکه پخته و سماق و عدس و گل سرخ در گلاب تر رده نافع ست و اگر بعد مضمضه سوزش یا خشکی دهان افزاید روغن گل در دهن گیرند و اگر سائل باشد مازو و برگ عنب‌الثعلب خشک سائیده در گلاب حل کرده و در دهن گیرند و اقاقیا سوده بگلاب حل کرده و آب عنب‌الثعلب داند که سرکه آمیخته در گیرند و ساعتی بدارند پس بریزند و بدانند که کثرت لعاب علامت صعوبت مرض ست **صاحب ترویج و حاوی** گویند که در قلاع و موی اگر مزاج محتمل مریض طفل نبود فصد با سلیق و حجامت و فصد رگ زیرذن و چهار رگ کنند دانه اشربه مثل شربت عناب و اشربهٔ حامضه و آب انارین معصور مع شحم بقدر دقیه مع شکر و ترنجبین هر یک ده درم هر روز بنوشند و از فواکه سیب ترش و امرود و بهی و غذا مزورهٔ ماش و عدس و مغز بادام بآب فواکه ترش کرده و آلو هندی و شکر بخورند و تلیین طبیعت بآب فواکه و نقوع شمش یا مطبوخ فواکه یا تمرهندی و

شر خشت در یوند کنند و دهن را در روزی سه چهار بار بسرکه و گلاب روغن گل ممزوج بشویند و سماق گلنار گل سرخ
طباشیر عدس سوده در دهن بداند و کبوس گل سرخ و سماق گشنیز بریان طباشیر تخم خرفه کاهو صندلین عدس آس گلنار
هر واحد یک جزو کافور ربع جزو نیز نافع ست و زردر گل سرخ سماق گلنار نشلسته تخم خرفه تخم کاهو صندل سفید صندل
سرخ طباشیر فوفل هر یک ده درم کافور نیم دانگ بر زبان پاشیدن و بعد آن بگلاب و سرکه در روغن گل مضمضه کردن نفع
ین می‌نمایند و همچنین تخ مخرفه مقشر شیاف مامیثا صندل گل ارمنی قیمولیا حضض هر واحد یک جزو زعفران کافور هر
یک ربع جزو مفیدست و چون به انتهاب رسد مضمضه آب عنب‌الثعلب و غیره که در قول صاحب کامل گذشت بعمل آرند و
انحطاط بآب مطبوخ اصل‌السوس و قاقله و انجیر و بابوبه و لعاب بزرکتان مضمضه نمایند مسیحی گوید که اگر بدن ممتلی باشد
فصد کنند و اگر ممتلی نباشد حجامت نمایند بعده هلیله و شاهره بنوشانند پس از ازان برب توت طبیخ سماق و اطراف آس و
زیتون و طبیخ عدس و گلنار و حب الآس و طبیخ حنا بگلاب و طبیخ انار قابض بشحم و قشر گلاب که در ان صندل سرخ و
فوفل و آمل خشک و گشنیز خشک جوشانیده باشند و آب عنب‌الثعلب که دران حضض و عصارهٔ لحیته التیس و برگ بیخ پخته
باشند مضمضه کند و اگر ازین تدبیر خشکی در دهن عارض شود و بعد ازان بروغن گل نیم گرم مضمضه کنند و اگر از دهن
لعاب بسیار بسبب وجع شدید بر آید اقاقیا سوده بآب عنب‌الثعلب کرده اندکی سرکه بران چکانند و مضمضه نمایند و اگر قلاع
بسیار حار باشد گل سرخ سماق نشاسته گلنار برگ حنا تخم عدس مقشر صندل سفید طباشیر مساوی کافور قدری قلیل سائیده
در دهن گذارند و در قلاع کثیر الرطوبت و الحراره مامثیا و طباشیر و برگ بارتنگ و بزر درد و هلیله زرد و گلنار و کزمارج و
برگ زیتون مساوی سائیده قدری شب یمانی سوده افزوده استعمال نمایند **صاحب شفا الاسقام** گوید که در دموی بعد فصد
قیفال و حجامت نقره یا تخت دفن و فصد چهار رگ و اسهال مضه نمایند بآب سلیق که دران سماق جوشانیده باشند و ذردر
سماق گشنیز گلنار طباشیر عدس کافور هلیله زرد و در دهان اندازند و در صفراوی استفراغ صفرا بآب انارین هلیله یا نبقوع
مقوی و یا بطبیخ فواکه نمایند و سماق و گلنار در دهن گیرند و کافور را درین خاصیت عجیب ست و کذلک در سوداوی و
عصارهٔ حصرم نافع و به آبی که آن برگ زیتون و برگ حماض جوشانیده باشند مضمضه نمایند و حنا دارد عدس در دهن پاشند
و هر روز سه چهار بار دهن را بسرکه و گلاب و روغن گل بشویند سویدی گوید که رطب سائیده بسرکه آمیخته در دهن گرفتن
برای قروح مجرب نیست و گفته که بقلهٔ حمقا خام و گشنیز و کذا استعمال آب انار ترش بشجم او افشرده تنها یا بعسل درظرف
مسی بی قلعی جوشانیده تا قوام غلیظ گردد و کذا مضغ گل سرخ تازه و کذا کبوس بروی سوخته و یا بآب طبیخ سرطان نهری
آمیخته و کذا مضمضه طبیخ برگ حنا ورود کذا مضغ ثمر خام علیق و کذا مضمضه بآب بستان افزود کذا بطبیخ جوزاسر و کذا
وزدر گل نیلوفر اصغر خشک سائیده و کذا برگ عوصبح و کذا حضض مکی بآب گشنیز سبز و کذا رصاص محرق بعصارهٔ آس و

کذا آب برگ مشمش هر واحد نافع **ایضاً** او گفته که بطوخ و بان بخولان در گلاب حل کرده و کذا عصاره حی‌العالم تا زمانهٔ طویل در دهن من برای قلاع حار مجرب نیست و مضغ برگ جنازی یا عوسج و یا طرخون و مضمضهٔ آب توت شامی و ک ذا آب فارسی و کذا آب برگ و اطراف نرم علیق و کذا برگ و تخم وبیخ وساق و گل بیخ در سرکه جوشانیده و کذا صندل سرخ باریک سائیده بآب عنب‌الثعلب و ضمادبیخ علیق و کذا بزر درد و سماق و زعفران و طباشیر در گلاب آمیخته و کذا حب الآسن بآب سیما سفید و کذا صندل سرخ و سماق بگلاب و وزدر طباشیر نشاسته تخم خرفه زردر و گلنار زعفران سماق کبابه مساوی کافور ربع یک جزو و کبوس رب‌السوس و امساک او در دهن واحد مفید قلاع حارست حکیم علی گوید که مضمضه بآب خرفه خصوصاً چون بسرکه آمیزند دهانه آکه قروح خم و عفونت آنها مجرب ست یا بگیرند صندل سفید گل سرخ بزرورد مقشر تخم خرفه هر یک سه درم سماق گشنیز هر یک پنج درم هلیله طباشیر هر یک دو درم کافور زعفران هر یک نیم درم باریک سائیده بر موضع ثبور و قلاع گذارندگاهی حضض و کبابه پودینه نهری و قاقله و شکر طبرزد و فوفل بحسب اعراض و اوقات زیاده میکنند و گویند که تخم گل و برگ آن طباشیر نشاسته عدس تخم گشنیز سماق حنا عاقرقرحا هر واحد یک ماشه کافور یک سرخ در دهن انداختن قلاع را بعد فصدنضع تمام رساند **صاحب** تکملهٔ هندی گوید که بعد تنقیه گشنیز خشک قشر یک گلنار طباشیر سائیده پاشیدن در سوت بگلاب سائیده بر زبان مالیدن و آمله یا حضض در دهن داشن برای اقلاع حار مفید است.

علاج قلاع بلغمی

اصل‌السوس مقشر پرسیاوشان گاوزبان دانهٔ هیل در عرق بادیان جوشانیده صاف نموده نبات سفید حل کرده بنوشد و عاقرقرحا گجرانی تامیران چینی تخم نیم کوفته در سرکه جوشانیده صاف نموده مضمضه کنند و یا مامیران چینی و مصطکی و حب الآس هر یک ه ماشه عناب هفت عدد جوشانیده بکار برند و اگر مامیران زردچوب بدل آن نمایند و گاوزبان سوخته الایچی خر و شب یمانی سوخته سیاهی تا به سائیده در دهان پاشند و مضمضه از مغز فلوس و آب گشنیز سبز نیز مفید بود و اگر حاجت افتد بعد از نضج بماءالاصول مسهل بلغم دهند و گلنار مامیران قاقله مساوی سوده در دهن پاشیدن نفع میکند و زر و بزر درد و کبابه هم در ینباب نافع همچنین هلیله زرد اقاقیا گلنار کز مازج برگ زیتون طباشیر سوده پاشیدن قلاع ابیض را سودمند ست و گویند که اگر کتهه سفید شورهٔ قلمی هر یک نیم توله سائیده قدری بزرگ پاشند برای قلاع بلغمی بتجربه رسیده و در طباشیر مامیثا هلیلهٔ زرد گلنار قاقله مساوی هم نافع و کتهه یک درم دوع سوخته سه عدد نیله تهوتهه سوخته انزروت قاقله صغربرگ نیب سوخته هر واحد یک درم مجرب ست و آنچه در قلاع کهنه و بلغمی معمول و مجرب ست این است که کتهه سفید طباشیر دانه الایچی زیرهٔ گلاب زیرهٔ گل سیو ناگرموتهه کباب چینی هلیله سیاه بار بکاین سوخته از هر واحد یک ماشه سیاهی تا به مغز الماس خشک هر یک دو ماشه همه را کوفته بیخته بر زبان بپاشند هر قدر که صلاب کنند قوی‌تر خواهد شد و یا

مصطگی مرکبابه کندر اقاقیا مامیران ساذج هندی ماز و سوخته برابر و یا دانهٔ هیل کتهه زیرهٔ سفید تخم کتان هلیله سیاه هر دو سوخته شنبر در سایه خشک کرده سیاق تا به هر یک چهار ماشه بکار برند و مضمضه بر نجاسف برگ زیتون مامیران پوست انار مازو مساوی جوشانیده نیز مفید بود و با زردچوب جوشانیده مضمضه کنند و یا بطبیخ پهکری تمتضمض نمایند و مضمضه بآبی که از زیتون مملح ورته ظرف مترشح از مجربات استاد صاحب شفاء الاسقامست و خوردن حلنجبین نافع و گویند که زروانده حرج و کذا نمک سوخته و کذا مضمضه گل سرخ بشراب جوشانیده و کذا مضغ برگ زیتون کوفته نیز مجرب ست و کذا دارششیعان بگلاب آمیخته و یا بشراب قابض جوشانیده در دهن گرفتن و کذا طبیخ بیخ فلن و کذا کبوس قلقطار و کذا بورق بعمل سرشته سوخته سائیده و کذا برگ زیتون خشک سائیده و کذا نهادن برگ کبر تازه و سوده بر قروح و کذا مضمضه بعصاره یا مطبوخ قنطوریون دقیق و کذا بآب کرنب و کذا بآب شاهسفرم و کذا ببرگ حامض در شراب جوشانیده و کذا آب حصرم بعمل یا شراب آمیخته و کذا ثمرخصی الکلب کوفته و کذا قرنقل کوفته در آب عنب‌الثعلب جوشانیده و تنها و شنجار و یا مازو بعسل و یا بسرکه و یا شب مخلوط العمل و مضغ برگ خنثی و ذردر نمک و آرد جو سرشته در کوزهٔ مطین سوخته سائیده هر واحد نافع ست و **سویدی** گوید که کبوس نیل هندی مجرب من ست به کبوس خاکستر بادیان و بیخ کبر نیز مجرب نوشته‌اند و مضمضه بسرکه دران شبت و عذبه جوشانیده باشند مفید قلاع سفید ست **صاحب** خلاصه و کامل گویند که بعد از تنقیه بدن بحب صبر و غرغره بعاقرقرحا و مویزج مضمضه بسرکه که دران مامیران و هلیله و عاقرقرحا جوشانیده باشند و مالیدن بشکر طبرز و یا شب یمانی و زاج بعمل سرشته و غرغره بطبیخ مرزنجوش و برنجاسف و برگ زیتون و عاقرقرحا اندکی صبروز حل کرده و بغایت سودمندست و اگر مامثیا هلیلهٔ سیاه طباشیر قاقله گلنار کبابه عاقرقرحا زعفران سنبل الطیب سعد کوفی مساوی کوفته بیخته استعمال نمایند درین نوع فائده کند و در آخر مرض برای تحلیل بقایای ماده مضمضه انجیر و اکلیل و لعاب بزرکتان باندکی روغن خیری مناسب است و ایضاً مضمضه بشراب کهنه عفص مع قدری عنبر مفید **صاحب حاوی** و ترویج گویند که هر صباح جلاب از گلقند ده درم و بادیان و اصل السوس هر یک سه درم بدهند و غذا مزوره نخود بلحوم جید اگر بآن تپ نباشد و الا بمغز بادام سازند و بعد ظهور نضج در قار دره بحب ایارج و بمطبوخ که دران تربد و غاریقون باشد تنقیه دماغ نمایند و به آبی که دران عاقرقرحا و تخم شبت و نانخواه جوشانیده باشند غرغره کنند بسرکه که دران مامیران و تخم ترب و هلیله و عاقرقرحا جوشانیده باشند مضمضه نمایند و یا مرز بخوش و برگ زیتون و بزرکتان و اکلیل الملک در آب جوشانیده مضمضه کنند ایلاقی وجرجانی مینویسد که مامیران برگ زیتون کزمازج سعد قاقله شب یمانی هلیله زرد برابر کوفته بیخته بدهان گرفتن قلاع بلغمی را در ابتدا نافع ست و در قلاع بلغمی مزمن استفراغ بحب صبر و ایارج فیقراء قوقایا نمایند و برگ زیتون اقاقیا هر یک ده درم شب یمانی قلقطار هر یک یک و نیم درایرسا سعد هر یک دو درم زعفران کبابه چهار دانگ سائیده از در کردن قلاع بلغمی

مزمن و قلاع سوداوی تازه را سوددار و نمک سوده بعمل سرشته در دهن طلا کردن قلاع سفید را سودمندست و بعده مضمضه و سکنجبین بزدری نافع و کبابه و عاقرقرحا و سعد و زعفران و فلفل برابر در دهان پاشیدن **مفید اطبای هند** گویند که برای انچهر یعنی قلاع شدید نیله تهویه پرسفید شود نرم سوده بقدر یک سمغ بپاشند و آبی که جاری شود دهن پائین دارند تا بریزد و اگر خواهند بیژهٔ پان بخورند و یا چکهری گجرانی که سفید باشد سوده بر انچهر بمالند و دهن گشاده دارند تا رطوبت بیرون آید و ایضاً برای جوشش‌های دهان و زبان که بهندی جهار و نامند زاج سفید هفت ماشه هردانگ کات هندی هر یک دو ماشه طباشیر ماشه نرم سوده قدری بر زبان بمالند و زبان را از دهان برآورند آب و رطوبت لزج بسیار ازان دفع گردد پس دهن را بشویند و قدری کات سفید نرم سوده بران پاشند جهت رفع سوزش و بدمزگی آن در چند مرتبه که چنین کنند شفا یابند مجرب ست و مغز کرنجوه و نمک سنگ بآب لیمو سائیده بر زبان مالیدن نیز بمرض انچهر نافع ست و اگر قلاع را از برگ بیدانجیر یا تورئی خراشیده طباشیر کتهه سفید کبابهٔ چینی سنگ جراحت الایچی تواکهیر شوره قلمی برابر کوفته بیخته بالند جهت قلاع شدید که مثل خارها بر زبان می‌رسد و اهل دکن آن را اپنهر می‌نامند نفع عجیب می‌بخشد و معمول و مجرب است.

علاج قلاع سوداوی

اگرمادهٔ آن سوداوی طبیعی باشد و این کمتر افتد در ورات اقل دارد علاجش بعلاج قلاع بلغمی نمایند مع زیادت ترطیب و اگر سوداوی احتراقی باشد و این بیشتر دردی و تدبیرش بعلاج قلاع و موی و صفراوی کنند کع زیادت ترطیب بالجمله درین قلاع عنایت بترطیب بیشتر مرعی دارند و بعد از نضج ماده منضج سوداء مرسهل سودا تنقیه کنند و یا مطبوخ بادرنجبویه و گاوزبان و اصل السوس یا شکر بدهند و بمزدرهٔ نخود و شیعر بمغز بادام یا بلحوم فاضله اگر تب نباشد غذاساز بعده مطبوخ افتیمون وحب آن تنقیه بند و معجون نجاح و ماءالجبن و عرق شیر و هندو و مغز ساق گاو و یا مغز ساق گوزن یا پیه بط و روغن بنفشه و روغن بادام مبرات متوالیه یا مسکه تازه بمالند تا جلد نرم شود و سیاهی برطرف گردد و بعد ازان هر روز چند بار نجائیدن برگ حنا امر کنند پس ازان بسرکه که دران گشنیز خشک و مازو و پوست انار و گلنار و سماق جوشانیده باشند مضمضه و غرغره نمایند و یا بطبیخ سماق و گلسرخ و گشنیز و گلنار و آس و خرنوب و مانند آن از ادویهٔ قابضه بکرار مضمضه کنند و در آخر مرض بآبیکه مهان انجیر و شبت اکلیل و بابونه جوشانیده باشند مضمضه کنند شیخ می‌فرماید که طلا بعسل که دران مویز منقی وانیسون مساوی سرشته باشند درین قسم نافع ست و اگر درینجا ورم باشد از آب بادروج یک سکرچه و روغن گل نیم سکرچه و عدس نیم سکرجه و زعفران دو مثقال مرهم ساخته استعمال نمایند **طبری** گوید که از اجود ادویه که من بآن معالجه این علت میکنم اشیای قابضه ست که دران قوت تطفیه باشد مثل گل سرخ و گلنار و مازو و پوست انار و مانند آن و اقتصار از

اغذیه بر حسوهای معمول از آرد عدس مغر ساق ایل و بقر که این تنها آن را زائل میکند و گویند که برگ زیتون و خاکستر رازیانه درین نوع مجرب ست **صاحب اقتباس** گوید که بهر تنقیۀ سودافصد با سلیق یا صافن نمایند و بفاصله دو دوازده یا پانزده روز منضج و مسهل سود دهند و یا ماءالجبن نوشانند و بعد از تنقیه جهت تعدیل این عرق شیر دهند شیر بزنج آثار بسفایج درونج عقربی هر یک یک نیم توله گل سرخ پنج توله خیه نیم آثار برگ گاوزبان ابریشم خام هر یک هفت توله تخم شاهتره و بادرنجبویه هر یک نه توله گشنیز خشک دو نیم آثار نبات سه پاو آب کدو آب لیمو شربتی هر یک یک آثار گل نیلوفر نیم آثار آب خیار و تربز هر یک سه نیم پاو شب خیسانیده صبح پنج شیشه عق کشند شربتی از نه توله تا بیست توله با تخم شربتی یا تخم شاهتره و یا تخم بادرنجبویه هفت ماشه غذا آنچه در مالیخولیا نوشته شد بدهند و این ذردرانه مجربات است پوست مغیلان کزمازج نوفل شاخ گوزن مازو هر یک سوخته گل کرنه و سیوتی و سداگلاب هیل بواگل نیب گاوزبان طباشیر زهر مهر حضض هر یک چهار ماشه کافور از ماشه نافع بلاتخلف ست و کذا برگ زیتون سه توله شب یمانی قلقطار هر یک پنج ماشه پاو و بالایرسا سعد هر یک سه ماشه و نیم زعفران کبابه هر واحد یک ماشه و یک سرخ مجرب و گل بنفشه چوب چینی هر یک شش ماشه عناب پنج عدد صندل سرخ چهار ماشه برگ تاج خروس یک توله جوش داده صاف کرده غرغره نمودن نافع جوشش دهن و مری و بثور سوداوی که از ارتفاع انجرۀ معده باشد و تالیف علویخان و مجرب النفع ست و لودۀ گل ارمنی فلفل سیاه هر کدام چهار ماشه شب یمانی سه ماشه توتیای بشر دو ماشه باریک کوفته صبح و شام بر زبان بمالند و سرفرو دارند تا رطوبت بیرون آید برای قلاع مزمن درد و بار کفایت میکند و قلاع بلغمی را در یکبار کافی است و اگر بعد ازان حرارت محسوس شود از هفت درم تخم کاسنی شیره گرفته بنوشند جهرجافی گوید که برای قلاع سوداوی کهنه زرنیخ سرخ عاقرقرحا شب یمانی موایرسا نوشادر مساوی سائیده بقطران بسرشند و در مهرۀ بسته در گل گرفته بآتش بسوز بعده سائیده در دهن پاشند و یا زرنیخ سرخ و زردوبو و زاج کفشگران و فلفل هر یک سه درم کف دریا یک نیم ماز و پوست انار هر یک چهار درم اقاقیا دو درم همه را بقطران سرشته بسوزند و بازر بکار برند و بعد ازان بسرکه که دران حب الآس و کزمازج پخته باشند مضمضه نمایند، و بگلاب و روغن گل مضمضه کنند نافع آید انشاءالله تعالی درون وزن زاج و قلقطار یک نیم درم ست و چون متعفن گردد و بوی برآید معالجه کله و لثه دامیه نمایند **جالینوس** می‌گوید که چون زاج را در شراب قابض بجوشانند و بآن مضمضه کنند قلاع حقنه دهان را بغایت سودمندست **مسیحی** گوید که قلاع اسود عفن را برگ زیتون خشک برگ علیق اقاقیا هر واحد ده درم شد قلقطار سعد هر واحد چند درم زعفران یک درم اصل السوس آسمانجونی پنج درم نافع است و در نسخه جامع وزن شب و قلقطار و صعتر هر یک دو درم و اصل السوس **صاحب حادی** گوید که اگر قروح و ثبور سیاه شوند و متعفن گردند و رائحه متکره پدید آید زاج قلقطار فوتنج گلنار گل سرخ سماق شب یمانی مساوی سوده بپاشند بعد از آنکه دهن را بسرکه و گلاب که

دران برگ ابهل و جوز اسرود فوتنج جوشانیده باشند بشویند و **گویند** که کبوس گل حنا و مضغ آن و کذا حنا بسرکه سرشته بعمل و کذا برگ سررو سائیده بعمل آمیخته و کذا جوز السرو و رب انگ.ر و کذا اسماق و عسل و کذا عصارهٔ حی‌العالم و قلقطار و کذا مضمضهٔ روغن سفرجل و کذا اضماد خشک و جوز اسرو سائیده بر واحد نافع ست وزنگار محلول بسرکه و عسل قروح رویهٔ فم را مجرب سویدی ست و ضماد مویزج به عسل آمیخته و کذا شحم او زو آب عزب الثعلب و اگر دهانه و مثل خیار سائیده و انگشت بزیت تر کرده بدان آلوده و وضع منفرساق بقر در آرد آمیخته نان آن پخته بعمل آمیخته بر قلاع و مضمضه بطبیخ انبر باریس و یا محضض بعمل هر واحد نافع قلاع روی ست **انتباه** قلاع سوداوی که در مرض آتش عارض شود لعاب بهدانه شیرهٔ عناب و عرق شاهتره برآورده شربت بنفشه داخل کرده بنوشند و از پوست کیکر پوست سرس کزمازج گلنار در آب جوشانیده غرغره سازند و یا اطرفیل صغیر خورده بالایش عرق شاهتره عرق عنب‌الثعلب بنوشد و عنب‌الثعلب پوست خشخاش گشنیز خشک بزرکتان جوشانیده حضض یکی سوده پاشید و مضمضه سازند و اگر از خوردن ادویه آتشک عارض شود فصد سرو کنند دو درم مغز خیار شنبر هفت توله گلقند چهار توله در گلاب پاو آثار مالیده صاف نموده روغن هفت ماشه اضافه نموده بنوشند و بجای آب عرق عنب‌الثعلب نوشند و وقت شام کهچری رقیق بی نمک خورند و دو سه روز مسهل بتکرار استعمال نمایند باضافهٔ ترنجبین شش توله و شربت دینار چهار توله و بعد از تنقیه این مضمون کنند گل کنیر گل ببول پنج کنیر پنج کنیر پوست پنج ببول و چوب گلاب و الایچی کلان مع پوست نیم کوفته و چوب سدر و کتیکی هر یک یک نیم توله برادهٔ شیشم سه توله عناب هفت عدد یک توله در گلاب و عرق شاهتره هر یک نیم آثارجوش کرده در شبانه روز چهل یا پنجاه بار بکار برند بسیار سفیدست و ایضاً از پوست کچناره غیره مضمضه کنند و زهر مهر گل نیلوفر زرد و طباشیر هر یک سه ماشه تخم خرفه صندل سفید گل ارمنی گلنار عدس گل همیشه بهار هر یک هفت ماشه کافور یک نیم ماشه دزد سازند و حضض هندی سه ماشه در آب برگ کریله دایمی خانگی حل کرده بر زبان گذارند که از مجربات ست و ایضاً مغز خیار شنبر در گلاب و یا آبرگ کره و همچنین شیاف مامیشا در آب گل سدا گلاب و شیر خشت در دهن داشتن همه انواع را مفیدست و مضمضه مطبوخ پوست درخت مغیلان و پوست بیخ کنار دشتی و پوست درخت تمرهندی و کناتر پهله و موچرس و کوکبار جوشانیده قدری روغن بیه انجیر داخل کرده برای قلاعی که از خوردن سیمب و شنگرف ورسکپور عارض شود مفید دانند و منون احمر تالیف و الدعلویخان و سنون دیگر که منع جوشش دهن آتشک کندو دران زراوند مدحرج و برگ موردست و دیگرنسخها که درمعرض اتشکانشاء الله تعالی مسطورخواهند شد همه نافع شناسند.

علاج قلاع صبیان

اکثر از فساد شیر یا تخمه عارض میشود و پس از رنگ آن ماده فاعل او شناخته هر چه در اقسام قلاع بزرگان مسطور شد بحسب مادۀ خفیف ترازان استعمال نمایند. و سزاوار است که از نزول لعاب مخلوط بریم قرحه بسوی معده احتیاط بلیغ نمایند که آن اکثر طفل را میکشد بالجمله در قلاع و موی دوای این مع اندکی قبض مثل زرور و عدس گشنیز و آب حصرم بعسل و گل ارمنی و مختوم و کتیرا بگلاب کفایت میکند و اکثر درور گل بنفشه گل سرخ سائیده نیز کفایت باشد و در بلغمی قدری زعفران بیفزایند و خرنوب تنها بدستور و گاوزبان سوخته و آرد جو بریان در دهن پاشیدن نیز مجرب ست و ترنجبین بگلاب سائیده مالیدن هم جلیل اتنفع و هلیله زرد یا حضض سوده و مالیدن نیز سود دارد و گلنار فارسی و سماق و پوست اناله شیرین و شاخ بکاین سوخته و عاج سوخته هر واحد باریک سوده پاشدن سفید و سیاهی تابه و گکن حول بدستور وزرور کافوریک سرخ گکن و حول سرمه سفید گشنیز خشک الایچی سفید کاکراسنگی زیره گلاب گلنار تخم کاهو اصل السوس هر واحد کتهه سفید ماشه کوفته بیخته نیز قلاع اطفال و غیره را نافع و گر بیخ منبلوچن سوت نلهی کهیل دهان کوفته بیخته و اگر سرد خواهند قدری کافور و کتیرا افزوده شدن جهت قلاع عر قسم اطفال مجرب و معمول ست و وزور طباشیر و دانه هیل و کتهه سفید نیز مجرب در هر سه قسم قلاع ست و اگر کبابه و مجار گل کاوی اضافه نمایند سریع‌الاثر اگر گشنیز گل سرخ سماق هر یک یک جزو و زعفران نیم جزو و کوفه بیخته خشک بپاشند و یا در موم روغن آغشته طلا کنند جهت قلاع سرخ اطفال نیز نافع و پوست بکاین سوخته مفید مساوی سائدیدهو کذا نبات سفید و قدری کافور سائیده و کذا موی سر انسان سوخته تا در بلغمی بعمل آمیخته هر واحد در دهن پاشیدن و نشاسته بآب حل کرده تن مالیدن مفید است و کذا مغز خیار شنبر یک توله در گلاب مالیده صاف نموده کتهه سفید سوده شش ماشه تنکار سوده سه ماشه آمیخته آب مکوه سبز افزوده مکرر بر زبان مالند مقریری و کذا سکرالعشر بعسل و کذا مازاد بسرکه یا بعسل و کذا عصارۀ مامیثا نافع و اگر ازین تدبیر فائده نشود حجامت نقره یا زیر ذقن کنند و ربوچپانند واگر مثل فساد باشد تبدیل مرضعه یا اصلاح شیر او بفهمد و حجامت و پرهیز کنند و اغذیه موافقه مثل جوجۀ مرغ بآب سماق یا آب انار یا طفشیل عدس مقشر و سماق و حرم و انار دانه سازند و از میوه‌ها سیب و بهی و انار ترش دهند و ماءالشعیر و آب انار بیاشامند و بتربد مزاج او بشیرۀ تخم خرفه کنند و اگر طفل بر نوشیدن دو اقا در باشد ازین ابهای مبرده اندکی بیاشامند و به آبی که در آن سماق و عدس و گل سرخ جوشانیده باشند مضمضه نمایند و در دهن طفل قدری گلنار و گل سرخ و طباشیر و آرد عدس و سماق بپاشند در سماق و طباشیر و گشنیز و گل سرخ و تخم خرفه و برگ زیتون خشک و برگ عوج سائیده بعد مسح دهن بروغن بادام در دهن پاشیدن نیز مفید بود و بقول صاحب کامل گل سرخ سماق گشنیز خشک گلنار مساوی باریک سائیده بحریر بیخته در روغن گل و موم سفید حل کنند و بر زبان طفل طلا نمایند و

یا سفید آب مرداسنگ مساوی در روغن نمل بهم گداخته و قدری کافور حل کرده بر موضع قلاع طلا کنند و مرداسنگ بر سنگ سوده بر خرقه کتان طلا نموده بر زبان گذارند و ابوسهل گوید که هرگاه بصبیان معتاد اول غذا قلاع حادث شود تان بعدس مقشر مطبوخ بآب اناردانه خورانند و سیب عفص و بی عفص و غبیر اوز عرور بکند پس اگر با قلاع سرخی در رنگ و سیب در دهان باشد باب کاسنی و آب عنب‌الثعلب و گلاب مضمضه سازند و اگر قلاع بطفل غیرمعتاد با گل چیزی باشد این تدبیر بمرضعه استعمال نمایند و عنب‌الثعلب و تخم کاهو و شاهتره در نوع دموی وصفراوی سودمندست و **در قلاع صفراوی** تنقیه مرضعه بماءالقوا که نمایند و اگر مرض قوی باشد مطبوخ هلیله زرد دهند و غذا مثل نوع اول سازند در دهن طفل طباشیر سرخ صندل سفید آرد عدس گشنیز و اندکی کافور پاشند و زرور مغز تخم کدو و بهدانه گل بنفشه و زردرد سوده نیز در مبادی ظهور قلاع و ثبور دهن نافع ست و بعد روز تخم خرفه و نبات و طباشیر و زردرد مساوی سوده بپاشند و گاهی کفایت میکند بهدانه و گل بنفشه سائیده مع نبات و مغز تخم کدو و مضروب بشربت نیلوفر و رب توت و آنچه عظیم النفع ست مسکه مغسول بگلاب مضروب د شربت حصرم و شربت نیلوفر و شربت لیموست و گاهی کفایت میکند مثل آب کاهو و عنب‌الثعلب فرقه و رب توت ترش تنها یا رب حصرم در روزی چند بار مالیدن چون ماده و موی و صفراوی باشد و هرگاه یک هفته بگذرد گلنار و جفت بلوط و خرنوب سوخته ذردر کنند اگر طفل را با جوشش دهن اسهال و تشنگی و کرب باشد مروارید طباشیر زهر مهره همراه شیرهٔ خرفه لعاب بهدانه عرق کیوره عرق نیلوفر عرق شاهتره رب به شیرین بار تنگ شد که مجرب است و در **قلاع بلغمی** که در قلاع رطوبی نیز گویند و این بصبیان از ردادت شیر مرضعه و غلظ او بیشتر افتد در اصل‌السوس مقشر کوفته قول الاثر ست مرکی و ماز و سبز قشور کندر باریک سوده در شهد آمیخته مالیدن ثبور لثه صبیان ایشان خصوصاً بلغمی را نافع و شستن دهن بشربت عسل یا ماءالعسل و یعد ازان دزدر چیزی از مجففات مذکوره در ماده بلغمی غلیظ مفیدست و اگر احتیاج قوی تر افتد بگیرند عروق و پوست انار و گلنار و سماق هر یک ششماشه مازو سبز چهار ماشه شب یمانی دو درم کوفته بیخته زر در سازند و ستیهل چینی زردرد خاکشی سوخته شورهٔ قلمی پهکری دانهٔ الایچی بیخ مرجان سوخته اکثر مفیدست که نیچال کلال چشم که بازوجره باشه است بقدر دو سرخ در دهان پاشیدن خیلی مفیدست و کذا انکار سوده سه ماشه شب یمانی چهار سرخ توتیای سوخته چهار سرخ در شهد اصل آمیخته مالیدن و کذا خاکستر یا چکدشتی که از ریگ صاف باشد یک توله بگیرند و توتیای سبز سوخته سه ماشه سائیده آمیزند و ذردر نمایند و بقول شیخ زهرهٔ سلخصاه نیز شدیدالمنفعت است در قلاع با رد خصوصاً برای صبیان چون بسرکه آمیزند که طبیبی دیگر شرط آمیختن سرکه ننموده و گفته که مالیدن مراره سلخفاه در ازالهٔ قلاع صبیان صرب ست و بقول ایلاتی و جرجانی تدبیر کم کردن رطوبات مرضعه کنند و هر صبح حلنجبین بقدری مری بدهند و غذا قلیه خشک و نخود آب بصعتر و زیره و کردیاد مانند ان سازند و در دهن طفل اندکی ماامیران و سعد و حنا و شب یمانی

بپاشند و زردر شاخ گوزن سوخته نیز مفید ست و بقول طبری و صاحب جامع اگر طفل صغیر باشد مطبوخ افتیمون بعده بحب ایاریج نمایند و بعد ازان غرغره بعاقرقرحا و مویزج و پس از ان مضمضه مطبوخ سعد یک درم بیخ سوسن دو درم مویزج یک درم عاقرقا زنجبیل هر یک نیم درم در سرکه و شهد زیاد ازان جوشانیده بعمل آرند و ساعت بساعت در دهان بگیرند و از اغذیه بر مزورۀ زیر باج مع عسل اقتصار ورز بفلفل و عسل در دهان مرضعه طلا نمایند و دهن طفل بعسل لطوخ کنند و بشکر طبرز و یا نمک سوده بشهد آمیخته دلک نمایند و در **قلاع سوداوی** که روی اقیقیمون اگر بطفل عارض شود کمتر نجات یابد چه اکثر مودی بآکله میگردد و تنقیه مرضعه از سودا کنند و از اغذیه غلیظه و مولد سودا پرهیز کنانند و بشور با غذا سازند طفل پوست انار شیرین و ماميران و سعد حنا سوده بپاشند و اگر زرور دشوار باشند زبان و اصل زبان او بدوا بمالند و اگر ادویه در آب بجوشانند بشویند جائرست و اگر طفل طعام خور باشند از جنس همین اغذیه بدهند و موم سفید را در روغن گل بگذارند و بران اندکی سفید آب ریزد قدری مرغ بعد فرود آوردن از آتش بیامیزند و در دهان خوب حل کنند تا یکسان گردد و پس بآب خالص چند بارشته بر قلاع بمالند و بقول طبری کفایت میکند بمغز ساق گاو وایل حتی که سیاهی دور شود و بعده زرور گل سرخ و گلنار و گشنیز سوخته وقت خواب بپاشند و این زرور نیز بسیار نافع است و اثر محمود هلیله خسته خرما سوخته گشنیز سوخته طباشیر گلنار مساوی سوده بپاشند و مولف رساله امراض اطفال می‌نویسد که ندیدم طفلی را که این نوع قلاع بآن عارض شد و هلاک علاج کنند بمثل زرور برگ زیتون خشک و اقاقیا و شب و قلطار ایرسا و سعد و زعفران و گاهی احتیاج بمثل فلدفیون افتد و خائیدن کبابه و چه کانیدن در دهن طفل نیز مفید و طبیعت طفل را نرم دارند مبلینات لائقه و شیر در دهن بدوشند بدون آنکه بمکد و گویند که از طفل قلاع شیر کنند و در حلق او حریره منارد.

آکله دهان

قرحه ایست مانند جوشش دهن لیکن فساد این بیشتر و انتشار این زودتر بود و با رائحه کریهه باشد و از کلام شارع اسباب در بحث قلاع ظاهر میشود که جمهور زیارت شرط نکرده بلکه غادر بودن قروح مشروط ساخته‌اند و اشتراط غور از کلام ماتن او ظاهر نمیگردد و بالجمله سببش انصباب خلط عفن لذاع طریف کال ست از دماغ باین موضع جوشانیده بود ارتقای آن از بدن و اجتماع او درین محل دور عفونت هوا بسیار واقع میشود و علاج فصد کنند و زلو چسبانند و حجامت بکار برند و بعد نضج تنقیه سوداوی محترقه به مطبوخ استعمال این و حب آن نمایند و شرب ماءالشعیر لازم گیرند و بسرکه و آب سماق ورب غوره مضمضه کنند و با عدس و گشنیز و سماق و کل سرخ و مکوه هر یک یک توله در تمضض نمایند حتی که از انتشار و تاکل باز ایستد و تدبیری که در قلاع و موی گذشت اینجا نیز سفید بود و هرگاه از انتشار متوقف گردد فلدفیون یا قرص یا قرص زرنیخ

بمالند و یا در سرکه حل کرده مضمضه نمایند و دائم در دهن گیرند تا گوشت گنده ببرد و قرحه را از چرک پاک کند و گوشت تازه برویاند و اگر سور اثر نکند زرنگار یک جزو دران زیاده کنند و بعد استعمال ادویهٔ حاده مضمضه باشیای قابضه مثل آس و گلنار در سرکه پخته و یا بگیرند آس و پودینه یک باقه و گلنار و کزمازج و عاقرقرحا و مازو سبز و پوست انار هر یک بقدر حاجت در آب و سرکه بجوشانند تا غلظتی پیدا کند بدان مضمضه نمایند و اگر === باقی ماند توتیا یک جزو و زرنیخ کندر گلنار سفید آب ارزیز هر یک نیم جزو سوده از پارچه گذرانیده بر مواضع بقیه آکله بپاشند و مضمضه گلنار کوکنار مازوکز جوشانیده حضض مکی سوده نیز در آکله معمول ست و گاهی روغن گل و شهد افزایند و گاه گاه برای زدائیدن مادهٔ فاسد غرغره بسرکه و شهد نمایند همچنین گاهی ادویه مسکن ماده و مخفف و قابض و گاهی ادویه زواینده گوشت فاسد بعمل آرند و اگر سنگ جراحت کزمازج پوست کنار در ماءالعسل جوش صاف کرده مضمضه نمایند و بعد دو سه رئز گلنار و مازو اضافه کنند برای کنده شدن دهن و فاسد گردیدن گوشت دهان و جاری بودن خون دریم نیز مجرب و گلنار فارسی گل سرخ عدس مقشر پوست انار شیرین مازو و پوست هلیله زروپوست هلیله کابلی گل بستان افروز جفت بلوط گاوزبان سماق مساوی رطل آب بجوشانند هرگاه ثلث بماند صاف نموده مرجان سفید بسد یک یک درم کوفته بیخته افزوده مضمضه کردن در آکله معمول حکیم اکل خان ست و اگر عنه پوست خشخاش گشنیز گلنار هلیله سیاه حب الآس زردرد گل تاج خروس برگ حنا گل بنفشه هر یک شش ماشه کز مازج چهار ماشه عدس مقشر تخم کاهو هر واحد در آب ساگ سرع و آب گشنیز سبز و آب عنب‌الثعلب سبز هر یک پنج توله آب برگ کاهو سه توله آب خالص پاد آثار جوشانیده صاف نموده لعاب اسپغول حضضگل سرخ اقاقیا سائیده یک یک ماشه اضافه نموده غرغره نمایند جهت اقسام آکله و قلاع و خناق نافعست و زرور شعر و زرور قرطاس و زرور دیگر که دران گل سیوتی و سنگ بصری ست نیزجهت آکله نافع و سنون که جهت آکله بهترین دواهاست و در آن برگ سداب داخل ست و سنون احمر تالیف والد علوی خان نیز در ازاکه آکله مجرب و معمول رفاه از استعمال ادویهٔ حاده سوزش بسیار پیدا شود بلعاب بهدانه یا اسپغول یا بروغن گل یا بشیر تازه و شکر مضمضه نمایند و در آکله آتشکی که لهات هم ساقط شده باشد فصد و منضجها و مسئلهای معمولی شربت شاهتره و اطریفل گشنیزی یا اطریفل شاهتره خورند و عناب اصل‌السوس گاوزبان شاهتره گل بنفشه تخم خطمی شب خیسانیده صبح صاف ده شربت بنفشه داخل کرده بنوشند و غرغره گلنار فارسی جوز السر جوشانیده و زردر کاغذ سوخته فوفل سوخته انزروت سفید سوده بعمل آرد و ایضاً برای آکله آتشکی و راخ کام و آب دهن از راه بینی بر آمدن و دوران سر عناب شاهتره بعرق شاهتره جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند و اگر ازین برودن زیاده محسوس گردد و خود پس عنب‌الثعلب اصل‌السوس قصب الزریره جوشانیده شهد داخل کرده بیاشامند و مضمضه معمولی بعمل آرند و ایضاً عناب شاهتره قصب الزیره صندل سرخ نیز خشک جوشانیده شربت نیلوفر آمیخته نوشیدن مفید دور آکله و سوراخ باورم بینی عناب

شاهتره هلیله زرد و گشنیز خشک بعرق شاهتره جوشانیده شیرهٔ تخم ارین شربت نیلوفر داخل کرده دهند و زلو در قفا چسبانند و در آکله که بعد چیچک حادث شود عناب بهدانه جوشانیده نوشیدن و مضمضه بنسخهٔ معمول و ذرورات معموله بعمل آوردن نافعست اقوال **اطبا بقول شیخ الرئیس** برای قلاع خبیث زاج بسرکه نافع و در آکله لابدست از استعمال زنگار مع قلقطار و مازو در مفتیج و یا مازو و شب یمانی گلنار مساوی و یا قرص هوساس یا کحل طرحماطیقون لعصاره قابض مثل عصارهٔ حصرم استعمال کنند و شب و مازو مثل غبار سائیده در دهن خوب مالیدن از ادویهٔ مشترکه قلاع و آکله است و مازو هر قلاع خبیث را نافع ست و خصوصاً چون بسرکه و نمک بجوشانند و مضمضه نمایند و خاکستر مازیون را خاصیت عجیب است در قلاع ردی و آن از ادویه مشترکه است در اصناف قلاع و همچنین بستان افروزد ماءالتماس و ورد محرق **مسیحی** گوید که در آکله دهن وخون جاری ازان فلدفیون شش درم مرد نوشادر و بیخ سوسن واحد یک درم نافع و ایضاً زرنیخ سرخ و عاقرقرحا مساوی سائیده در قطران سرشته بسوزند و استعمال کنند و بعد ازان بسرکه که دران حب الآس و کزمازج جوشانیده باشند مضمضه نمایند و اگر عفونت شدید باشد فلفیون معمول از اقاقیا و زاج مخلوط بشراب عسل استعمال نمایند و اگر حاجت بقوی تر افتد بدل زاج زنگار کنند استعمال این ادویه حاده در موضع عفن احتیاط نمایند تا بموضع دیگ از دهن نرسد و در حلق فرو نرود صاحب کامل گوید که اقراص زرنیخ نیز بقلاع عفن قروح لثه و تا کل آنها نافعست و غاریقون دوای نافعست در جمیع قروح و بثور متاکله مقنه زبان و دهان چون آن را بر آن موضع خوب بمالند و بعده بروغن گل و گلاب مضمضه کنند و دو نسخه زردر که از سید جرجانی در قلاع سوداوی منقول شد نیز قلاع متاکل را نافع نوشته گویند که دران برگ بیخ و بیخ او جوشانیده باشند نافعست و ایضاً حضض مطبوخ در سرکه که او را خاصیت بلیغ ست درین علت و چون از استعمال آن لعاب شائل شود باب عنب‌الثعلب سائیده بسرکه آمیزند و بدان مضمضه نمایند کثرت لعاب در نیمرض بر صعوبت امر دلالت میکند و اگر از پس آن خشکی و درد ظاهر شود بروغن نیمگرم مضمضه کنند و زردر کتیرا و نشاسته و طباشیر و شکر استعمال نمایند گویند که معجون بماءالشعیر و قرطم بخورند و کثرت تناول صموغ مثل صمغ عربی و کتیرا نمایند که این علاج خوب ست و طلای صبر و مرداسنگ در روغن گاو مجرب ست و اگر خشک شود بادام و صمغ صنوبر بران زردر کنند و این وقتی ست که بران گوشت فاسد باقی نماند و الاصمغ بشکر چون تعفن کثرت پذیر دریک بردیگ استعمال کنند و بقول جالینوس ذرور سخاله طلا و لاجور در تعفن مجرب ست و **سویدی** از اطبال نقل کرد که در آکله فم زرنیخ سرخ و روغن گل و موم و کذا اشنجار که ان خس بری و خس الحمارست و کذا آب آناله ترشن لشحم آن در ظرف مسی بی قلعی خوب جوش داده تا قوام آن غلیظ گردد و کذا بروی سوخته و کذا کبوس زنجفر و کذا زهره ملخ و کذا به جمیع انسان سوخته و مثل آن زرور سائیده و کذا سعد و کذا قرطاس مصری سوخته و کذا قلقطار و کذا قلقدیس و کذا زاج و کذا سندروس که در نفع مثل او دوائی یست و کذا برگ عناب خشک سوده که

مجربست و کذا قصب فارسی و مویزج و قسط هندی مساوی مثل غبار سائیده و مضمضه مبرمی شعیر و کذا عصارهٔ ریباس هر واحد نافعست و کذا بطوخ مرارهٔ سلحفاه تهزی و کذا زاج اخضر در قیروطی روغن گل و موم آمیخته **انطاکی** گفته که براز انسان سوخته با مثل آن گل سرخ در آکله مزید خاصیت ست **سلطان مراد** بر مجربات خود مینویسد که چون کات سفید هندی شورهٔ قلمی مساوی سوده در دهن زردر کنند قلاع خبیث را ببرد و جمیع اشیاء مالح و حریف و فلفل و جمله کثیف و غلیظ شن بادنجان و لحم بقرو قدید و عدیس و باقلاء و امثال آن ترک کنند و خوشبو رطب مثل گل سرخ و گل بنفشه لزوم نمایند و از مثل مشک و چند بیدستر و انگوزه اجتناب ورزند

کثرت بزاق

یعنی بسیاری لعاب و سیلان او از دهن خواه در بیداری و یا در خواب و سببش حرارت و رطوبت فم معده است یا برودت و رطوبت بلغمی معده و یا کثرت رطوبت دماغ و یا تولد کرم در شکم و بقول شیخ گاهی بسبب استیلای حرارت تنها نیز عارض میشود و چنانچه مردم روزه دارد مقلل غذا یا فاقد او را بزاق دائم عارض گردد و نعنا خوردن طعام ساکن شود **تشخیص** این اسباب اگر مریض شکایت سیلان لعاب در خواب کند و در بیداری دهن خشک باشد از کرم شکم بود و اگر در بیداری فقط یا دربیداری و خواب هر دو بیان کند پس بپرسند که در وقت خلوه معده و قلت غذا زیاده میشود و یا در حالت امتلای آن اگر کثرت آن در خلو معده بگوید از حرارت و رطوبت باشد اگر در امتلای معده بیان نماید حال ضعف هضم و غلظ لعاب و ترشی دهن نیز بپرسند و این علامت برودت و رطوبت ست و اگر کثرت سیلان از بینی و دهان مع آثار نزله و گرانی سرو کدورت حواس باشد از غلبهٔ رطوبت دماغ بود علاج اگر از حرارت و رطوبت باشد فصد باسلیق کنند و شیرهٔ زرشک یا سکنجبین و شربت انار بنوشند در بوب قابضهٔ حامضه چون رب به و غوره و انار و سیب ترش و امر و ریباس بخورند و یا یکی ازینها بقدر ده درم با گلاب ده درم هر صبح بنوشند و همچنین فواکه قابضه بارده چون سیب و به دزعرور بخورند و بطبیخ سماق و گل سرخ و عدس مسلم و تخم مورد و برگ و اطراف توت ترش و اطراف کرم هر یک یکتوله مضمضه نمایند و کاسنی تازه باندکی نمک بخایند و آب آن فرو برند و خوردن آب انار و سماق و گل ارمنی نیز نافع و هلیله و شکر مساوی بقدر یک درم بآب گرم بر نهار خوردن بسیار مفیدست و کذا سفوف سویق گندم و جو بر نهار خوردن سودمند و گرفتن عصارهٔ آس و یا برگ انار مطبوخ در شراب قابض و یا مازو و عنب‌الثعلب مطبوخ در سرکه تند و یا آب سفرجل و یا قوه الصنع هر واحد در دهن گرفتن نیز نافعست و ملازمت اکل و شرب گل مختوم و کل ارمنی و کذا نعناع و سفرجل کفایت میکند و اگر ازین تدبیر فائده نشود تنقیه بآب انارین معصورین و نقوع آلو و حب بنفشه کنند از ماهی و سموم بنفشه مثل گوشت حلوان و جوجهٔ مرغ و طیور سازند بآب انار یا آب حصرن یا آب سماق و اگر از برودت و رطوبت بلغمی باشد بعد نضج ماده منضج بلغم تنقیه از مسهل بلغم و حب ایارج نمایند و

هر صبح گلقند ده درم و یا جوارش مصطگی و عود و جوارش زیره و مانند آن تناول فرمایند و کترات در سرکه پخته و یا آب زیتون مملوح و یا فشار کند در دهن گرفته و زنجبیل خوردن نیز مفیدست و ایضاً برای رطوبت معده مطبوخ شبت و تخم ترب و اصل السوس و نمک و عسل در هعر هفته دو سه بارقی کنند و در هفته یکبار از ایارج فیقرا یک مثقال تا دو درم و نمک هندی ثلث مثقال وانیسون و نانخواه هر یک دانگی حبها ساخته با سکنجبین عنصلی یا بزوری بخورند و بعد ازان اطریفلات و هلیله مربی و جوارشات گرم چون کمونی و فوتنجی تناول نمایند و کندر و مصطکی مدام بخایند و آب زدهن فرو ریزند و یا لثه و بیخ زبان با یارج بمالند و آب سماق یا حصرم بنوشند و سنای مکی نه ماشه با گلقند و توله سرشته خوردن و زیره و مصطگی و نمک و خردل خائیدن از مجربات استاد مرحوم ست و تناول کاسنی سلز یا سفوف خشک او با یک درم نمک جریش هر صبح از ادویهٔ مشترکه ست و بعد او اطریفل صغیر از دو مثقال تا پنج درم بخورند و بر استعمال مسواک تا زمانی طویل دوام نمایند و خوردن سفوف خردل در شکر النفع ست و همچنین تناول پست گندم با قدری خردل خشک و نوشیدن مری بر نهار نافع و یا خردل یک درم حرف دو درم کوفته بیخته با مری بخورند و یا تخم کرفس چهار درم مصطگی یک درم عود خام قرنقل نیم درم کوفته بیخته بعسل کف گرفته معجون سازند و سه درم تناول نمایند و اگر مصطکی اقاقیا قرظ هر کدام یک جزو پوست خشخاش نصف جزو سنبل الطیب ربع جزو مقل عشر جزو همه را کوفته بهاراالآس که دران گل ارمنی حل کرده باشند سرشته قرص سازند در وقت حاجت بقدر احتمال و سرکه سوده استعمال نمایند درین مرض مطلقاً از مجربات صاحب نزهت ست **و در رطوبت** که از دماغ مخدر گردد و چنانچه اکثر اطفال و مشایخ را حادث میشود بعد تنقیهٔ دماغ بحبوب غرغره با یارج فیقرا نمایند و دیگر ادویهٔ که در علاج امراض دماغی بلغمی مسطور شد بعمل آرند و فلاسفه اطریفل صغیر صرف مقوی یا یارج فیقرا نیز نافع و از ترشی و البان و فواکه رطبه پرهیزند و یا جهت نضج مواد نزله اسطوخودوس بادر نجبویه مکوه هر یک نه ماشه اصل السوس مقشر پرسیاوشان کردند خشک هر یک هفت ماشه مویز منقی سه توله انجیر در پنج عدد جوشانیده سکنجبین عنصلی مرکب سه توله حل کرده و هندو و بعد هفت هشت روز تنقیه بمطبوخ اسطوخودوس مسهل علوی زان و حب توقایا و ایاره کنند غذا شوربای مرغ و کنجشک بنان ردهٔ تنوری دهند و بعده جهت تعدیل مزاج هر چه در نزله گذشت بکار برند و لیسیدن این سکنجبین عنصلی درین باب از مجربات ست پیاز عنصل سه پاد بکارد چوبین تراشیده در پنج آثار سرکه کهنه بجوشانند که خوب مهرا شود و به نیمه آید مالیده صاف نموده و نگاهدارند و بگیرند اصل السوس مقشر زوفا خشک اسطوخودوس پرسیاوشان گل گاوزبان غاریقون سفید پودینه ساقروما بیخ انجدان زنجبیل کاشم سداب ساذج هندی هر یک پنج درم بادیان ده درم مویز منقی سی درم انجیر زرد چهل عدد داخل کرده جوشانند که چهارم حصه آید مالیده صاف نموده بعسل دو چند قوام سازند عورتی را سیلان لعاب بکثرت بود و هزال بدریحهٔ اتم میداشت و اشتها ساقط شده بود و اطبا عرف کافور و حبوب آن بسبب

هزال میدادند بانواع علاج سودی نداشت دوق قرار میدادند آخرالامر صاحب اقتباس سکنجبین عنصلی سه توله در عرق بادیان و عنب‌الثعلب هر یک هفت توله نوشیدن و وقت شام سکنجبین سه توله تنها لیسیدن و بجای آی العسل مبرز دادن و غذا قلیۀ بز خوردن و بعد چندی وقت شام حب سیماب مفید نزله با رد یا مطبوخ صمغ عربی دادن مقرر فرمودند در یک ماه صحت یاقت بالجمله غذا قلیه خشک نان تا نخورش که دران خردل و فلفل و دارچینی و ثوم و زیره و نانخواه افتد و نان خشک تنوری و مری و ماهی شور و فزاخ مطبخن بادویۀ و خردل و ثوم خورند و در شب یا صبح قدری خشک بمری نبطی تناول نمایند بعد آن گرم تجرج کنند و یا نان عسل بخورند و قاقله یا دارچینی بخایند و از فواکه ربطه و بقول و خرپزه و تبز و خیار اجتناب نمایند و اگر این مرض سبب کرم شکم باشد علاجحش قتل و اخراج آنست بدانچه در بحث دیدن خواهد آمد **انتباه** برای لعابی که از دهن صبیان جاری باشد اقاقیا سائید در دهن نمایند تنقیه مرضعه و تبدیل غذا و تقلیل او نمایند و خورانیدن موش بریان خصوصاً برای صبیان از مجربات بوعلی سیناست و تعلیق کشت بر کشت در گردن طفل مجرب سویدی جست ونهادن حماحم که بستان فروز ست زیر و ساده صبیان و مضغ و تعلیق مرنیز نافع و کذا عصارۀ شابانک که آن بر فون ست مفید و بعض اطفال را که بعد بند شدن لعاب سرفه را شود رب السوس ولایتی بشیر ما در حل کرده دهند که منقی رطوبات فضلیه قصبیه ریه و حلق و اعضای باطنی و دیگر و نافع سرفه ست و دیگر ادویۀ سرفه مضعف معده‌اند رب السوس و گاهی برای سرفه که از حبس سال بچه پیدا میشود اصل‌السوس بادیان مویز منقی پرسیاوشان جوشانیده خاکشی پاشیده بدون شیرینی میدهند و بچگان را شربت و شیرینی نمیدهند برای محافظت از سرخ باده.

بخرالفم

یعنی گنده دهن سببش عفونت‌ست که یا مبدای او لثه و اسنان بر سوءمزاج روی در آن مغیر رطوبات آن در اکثر این سوءمزاج حار بود و یا مبدای او فم معده باشد بنابر خلط عفن و فم معده صفراوی بود یا بلغمی و یا مبدای اوریه و نواحی آن باشد بر قرحه ریه عفونت آن چنانچه اصحاب سل را در آخر آن عارض میشود و یا مبدای دماغ باشد بنابر نزول رطوبت عفن فاسده حادالکیفیه بسوی لهات و حدوث فساد این رطوبت را در امور چنانچه صاحبان نزله را عارض شود و یا مبدای او رحم باشد بنابر عفونت را چنانچه هنگام موت جنین و عند اجتماع مواد عفن در آن عارض گردد و یا مبدای او جمیع بدن باشد بنابر تعفن رطوبات آن چنانچه در بعض حمیات رویه افتد و علاوه این اسباب بدتپه از خوردن اشیای بدبو مثل سیر و پیاز و ترب و شراب عارض میگردد تشخیص اقسام مذکوره اولاً ملاحظه نمایند که مرضی دیگر مثل سل و تپ و غیره بادی‌ست یا نه اگر باشد بشش همان مرض باشد والا بطرف لثه و دندان و دهان نظر کنند اگر درم و وجع لثه معلوم شود سببش فساد لثه باشد پس اگر

باوجود آثار فساد و لثه علامات نزله و نزول چیزی بدمزه از دماغ بسوی حنک محسوس گردد و از مضمضه باشیای حامض و مالح رطوبت لزج با رائحه کریهه از کنج دهن جاری شود و بجز از آن منقطع نگردد بدانند که فساد لثه بسبب انصباب رطوبت فاسد عفن از دماغ بسوی لهات و عمورست و اگر ترهل لثه و تحریک دندان بود از استرخای لثه باشد و اگر تاکل و تغیر رنگ دندان بنماید سببش فساد و تاکل آن باشد پس اگر رنگ دندان زرد بود از ماده گرم و اگر کبود یا سبز بود از ماده سرد باشد و اگر این آثار یافته نشود و رطوبات دهان زود لزج شود و از مسواک و شوئیدن دهان بخر گم گردد سببش مزاج روی جلد دهان باشد والا بپرسند که در خلو معده میشود و از خوردن اغذیه هارد تسکین میابد و آروغ و دودناک می‌آید یا نه اگر مریض اقرار آن کند سببش صفراوی عفن در معده باشد و تلخی دهن و کثرت تشنگی و قلت اشتها و غیره علامات صفرا نیز بر آن دلالت کند و اگر اقرار این علامات کند سببش بلغم عفن در معده اکثر آب دهن و غثیان و آروغ ترش و قلت عطش و اولاع لسان نیز دلیل بلغم‌ست والا حال خوردن چیزی بدبو یافت نمایند خواه از رائحه آن چیز شناخت کنند که سببش خوردن آه باشد

علاج بخر از فساد لثه و اسنان

اگر فساد لثه و عمود بسبب سوءمزاج حار که معفن رطوبات آن باشد ضد سرور و چهارگ کنند و بعد از نفتج تنقیه بسهل صفرا نمایند مازورموزد و گالنار در سرکه جوشانیده مضمضه کنند بعده مازوو طباشیر و گل سرخ و اقاقیا سائیده بپاشند و از سک و کافور هریک یکدانگ طباشیر نیم درم گل سرخ صندل سفید هلیله زرد در هریک دو درم فوفل کبابه قرنفل خولنجان عاقرقرحا هریک یکدرم کوفته سیخته بگلاب حب‌ها ساخته در دهن بدارند و اگر در لثه غفونت مستحکم شود بعلاج آکله رجوع نمایند و بحب ضعف قوت سبب ادویه و غیر قویه استعمال نمایند مثلاً در سبب قوی که رطوبت و صدید بسیار از آن آید فلدفیون و سورتیجان بکار برند و نزد اعتدال ذردرند کور بپاشند و اگر سبب ضعیف که آرد عدس و آرد برنج بر دندان بپاشند ولیکن در همه باید که اول مضمضه بسرکه نمایند و بعد از آن دوا بپاشند و اگر شب یمانی سفید بریان سه نیم توله سائیده در گلاب نیم دانه انداخته بگذارند و مضمضه نمایند نیز نافع بود شیخ می‌فرماید که دائم به تنقیه دندان اعتنا نمایند و بسرکه در گلاب بشویند و اگر ازین فائده نشود و در آنجا عفونت زیاده باشد بعد از آن کز مازج و فوفل و اگر مزاج بارد باشد عاقرقرحا و سداب و ساذج هندی و عود و مصطکی و پوست ترنج و قرنفل و کبابه و بسبابه و جوز بو او قاقله وکندر و سعدی و بر لثه صبر و مرد مانند آن مانند آن بمالند و بسرکه عنصل مضمضه نمایند و بانسیون و طلایا بیند حلو بماند و اگر ازین هم قویتر باشد مویزج بخایند و آب دهن بریزند و اگر زائل نشود عفونت ظهور بین نماید زعفران که از زاج سوخته یکجز و بیخ سوسن و زعفران هر واحد نیم حزو کوفته بیخته بعسل سرشته قرص ساخته باشند در دهن بمالند بعد از آن بسرکه صرف یا ممزوج بگلاب مضمضه کنند و بقول ایلاقی و جرجانی این قرص را در سرکه یا آبیکه در آن ابهل پخته باشند حل کرده مضمضه کنند و قوی تر ازین آنست که

بگیرند کاغذ سوخته درم زرینخ دو درم و نیم سک سماق زنجبیل فلفل سوخته قرص فلدفیون هر واحد دو درم و از آن و نوک و یالصوق سازند و خرقه کتان بران گذارند و اشخار تنها چون بر عفونت استعمال کند اقلاع و اسقاط آن نمایند و گوشت جید برویاند و اگر بعسل آمیخته استعمال کنند جائریست و آنچه تجربه شده اقاقیا زرتج زرد زرنیخ سرخ نوره شب یمانی‌ست که بسرکه قرص سازند بعده در ماءالعسل یا طبیخ ابهل بسایند **صاحب جامع و کامل** گویند که علاجش فصد یاحجامت نقره قطع چهار رگ و اسهال بمطبوخ هلیله و تمرهندی و استعمال دوای حادست و لثه را بعسل بمالند و حتی که خون از آن برآید بعد از آن مازد و پوست انار جفت بلوط باریک سائیده با آب آس یا گبلاب سرشته ضماد نمایند و اگر فائده نشود و داغ دهند و بعد آن با آبیکه در آن گل سرخ و گلنار و کزمازج و جفت بلوط و مانند آن پخته باشند مضمضه نمایند **مصنف حاوی** و تردیج گویند که بعد فصد و حجامت نوشیدن شربت عناب و شربت اجاص و یا جلاب از عناب و آلوبخارا هر واحد ده عدد تمرهندی و درم و غذا مزرده ماشن بمغز بادام یا از درشک و یا از آلوبخارا مع مغز بادام و ترک لحوم و حلویات قطعاً و تنقیه دماغ بحب بنفشه و تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله ونقوع فواکه مع نیم دانگ سمقونیای مشوی و شیرخشت و تمرهندی و مضمضه بسرکه که در آن گل سرخ و مازود آس و گلنار و غیره پخته باشند و استعمال سنون مطیب نکهت مثل اقاقیا و صندل و گلنار و گل سمنع و سعدد و کزمازج و رامک و مصطکی و فوقل و عود خام و سک و قدنفل و هلیله زرد هر واحد هفت درم مشک و کافور دو دانگ باریک سائیده بحریر بیخته وقت و یا گل را درامک و مصطکی و اقاقیا و سک و هلیله زرد و قرنفل و عود هر واحد یکدرم کافور و مشک هر واحد یکدرم قیراط سائیده مفیدست و اگر فساد لثه بسبب انصباب رطوبات عفن دماغ باشد بمسهل بلغم واجب ایارح تنقیه نمایند یا دیگر ایارجات بخورند که بقول اجالینوس در آنها تطیب نکهت نیز هست و بسکنجبین و خردل غرغره کنند و بعد از آن قرنفل سعد سنبل الطیب سک در شراب جوشانیده غرغره سازند **انطاکی** گوید که تنقیه دماغ بایاجات صرف نمایند اگر آب دهن و دلاعت و لزوجت بسیار باشد و تشنگی کم بود والا سقمونیا بیامیزند و اگر جفاف مع طعم حموضت و عفوصت باشد مثل لاجورد و افتیمون آمیزند و چون تنقیه حاصل شود بر مضمضه سرکه که اندر آن مورد و مازو و گل سرخ و صندل و صعتر و فوفل بسباسه و سنبل خوب جوشانیده باشند لزوم نمایندکه مجربست و اگر دندان سیاه باشند عنصل اضافه کنند یا عفونت باشد اشخا را افزایند **بطری** گوید که بطرف مزاج علیل و قوت او نطر کنند و سببی که رطوبت را در بطون دماغ متعفن ساخته استخراج آن نمایند و بانقطاع آن سبب پردازند پس اگر قوت و سن مساعدت کند فصد قیفالین کشانید و از اطعمه بر افضل و الطف او اقتصار وزند و از اطعمه غلیظ مثل لحوم بقر و نمکسو و منع کنند و حلاوات جمله ترک نمایند و اگر از آن صبر ننماید آنچه از شکر سفید ساخته باشند تناول کنند و بسرکه که در آن برگ آس و گلنار پخته باشند و عصیر انگور مضمضه نمایند و اگر مریض گل بخورد از آن قطعاً منع کنند که طین شدیدترین اشیاست در افساد عمور بعده استفراغ بمطبوخ افتیمون نمایند

بعده تنقیه راس کنند بخب صبر ایارج یا بهر و اگر قوت مطاوعت کند و در بدن فضول باشد بعد از آن هر روز حب الاس و
برگ او پوست بیخ کبروز دفای خشک و صعتر فارسی و پوست درخت توت و کزمازج و عاقرقرحا و فلفل سفید مساوی کوفته بر
آن سرکه کهنه بمقداریکه بنوشند انداخته گرازند اگر گرما با شد ده روز و در سرمابست روز حتی که ادویه سرکه با جذب نمایند
و غلیظ یا خشک شوند باز بسایند و اندکی شب یمانی و قدری نوشادر روز آن داخل کرده در سرکه آمیخته بدارند و بقدر حاجت
گرفته بدان مضمضه نمایند یا هر روز ازدد القدر استعمال در سرکه حل کرده مضمضه کنند بتفاریق پس اگر مزاج حمور گرم
گردد واب و سرد در روغن گل مضمضه سازند تا انقطاع رائحه برین تدبیر لزوم نمایند اگر مریض محتاج باستفراغ زیاده باشد و
قوت اطاعت کند از آن امتناع نیست و این حب مصلح این بهزد مطیب رائحه‌ست بگیرند شار مشک یکجز و سفید نیم جز و گل
سرخ دو جزو و قاقله صغار یکجزو و فوفل و یک جزو سائیده قدری قلیل کافور آمیخته حبوب پهن مثل عدس سازند و زیر زبان
نگاهدارند و زبان را بر عمور بگردانند و اگر ازین حب در مزاج عمور گرمی پیدا شود تخم خرفه و طباشیر و نشاسته و ارد عدس
اضافه کنند و مقدار کافور بیفزایند و مسواک استعمال نکنند که از دندان او حرکت کنند و ضعیف شوند و فضول بر آن منصب
گردد مگر وقتیکه از انصباب فضول امن حاصل شود و یقین شود که بدن واس مریض از فضول پاک گردیده مسواک با
آهستگی استعمال نمایند یا بچزی خشن دلک سازند و و آنچه از فساد عمود و عفونت آن مغ خروج خون از اصول دندان اشد
علاجش زائد بر علاج مذکور بحسب زیادتی اعراض آن باشد و باید که تنقیه بفصد و اسهال کنند و حفظ مزاج و قوت نمایند و
برالطف اغذیه اقتصار کنند دبر مزورات معمول بسماق یا آب غوره یا آب زرشک صبر کنند و مورد و گلنار در سرکه تند پخته
بغایت کثیر مضمضه نمایند پس اگر خون منقطع نشود فصد چهار رگ کنند و قثایا خیار در سرکه تر کرده مکرر مضمضه کنند
تا خون تازه از لثه ظاهر شود بعده شب یمانی و نمک و اقاقیا و مر مساوی در سرکه مع پوست بیخ کبر جوشانیده و بدفعات
مضمضه کنند و هرگاه الم در لثه ظاهر گردد بروغن گل مضمضه سازند و اگر این دوا اثر نکند فادفیون استعمال کنند گویند که
این حب مسک هندی که در آن اریال داخل است نیز مفیدست دارمال هندی‌ست مشابه فرقه القرنفل ابن بیطار گفته که اجماع
کرده‌اند اطبا بر جودت تاثیراو در اوجاع و قروح و تشدید عمورد منع او از بعفن بگیرند کهر با دارمال هریک ربع رطل و با آب
بشویند بعده بر آن هفت و نیم رطل آب انداخته بجوشانند تا آنکه یک رطل پاو بالا باقی ماند بعد از آن در قدر لطیف مطلی
بطین از خارج بپزند تا بقوام عسل آید و در ظرفی برداشته در سایه خشک نمایند بعده بگیرند از آن بیست مثقال و سائیده بحریر
بپزند پس قرنفل جوز اوابسباسه عود هندی سافرج هندی صندل سفید کبابه هر واحد یک مثقال مشک پنج کافور ثلث درم
کوفته بیخته بیامیزند و حبها مثل نخود سازند و در دهن دارند و اگر عفونت در نفس دندان باشد حک کنند و یا بسوهان بتراشند
اگر در طرف او باشد و یا بر کنند اگر عفونت قریب بیخ دندان باشد و اگر قلع دندان بسبب مانعی مثل ورم لثه یا ضعیف مزاج و

غیره ممکن نباشد اصلاح مزاج او و تنقیه او نمایند و صاحب او ازالبان و خرما اجتناب کند و بسرکه که در آن عاقرقرحا و کزمازج جوشانیده باشند و بسرکه عنصل مضمضه نمایند و سنونات مطیب استعمال کند و حب المسک در دهن گیرد و اسنان و لثه را هر صبح و شام بخرفه خشن بمالد و بخلال پاک سازد و در شب روغن گل بمالد اگر در لثه حرارت بود بروغن بلسان اگر در آن برودت مفرط باشد و مصطکی و قرنفل و عود بقدری مویزج و عاقرقرحا بخاید و هرچه در تاکل دندان بیاید بکار برند و بهر نظافت و جلازید البحر نمک خاکستر صدف برابر بردندان مالند و بار مضمضه بسرکه تنعا نمئده این سفون مالند گل سرخ سعد تخم مورد مصطکی رامک زاج سر یک و درم قرنفل سه درم و باز مضمضه نیز آب شب یمانی کنند و ایضاً بهر پوشیدن بوی سنون آس و مازد و سعد و مصطکی و گل سرخ و رامک استعمال نمایند و اگر استرخای گوشت لثه باشد و آن سبب در حدوث عفونت بود تشدید و نمایند بدانچه در بحث استرخای لثه مذکور گردد و مضمضه از سرکه عنصلی که در آن بیخ کبر و پوست بیخ گره گل گردد تخم مورد هریک یک توله پخته باشند بکار برند و پیوسته چیزهای قابضه خوشبوذی ترياقیت در دهن دارند و این سنون نیز مطیل و مقوی لثه‌ست صندل گل سرخ هریک پنج درم سعد ابض پوست ترنج اذخر درامک کزمازنچ هریک سه درم قاقله کبابه بسبابه قرنفل مصطکی عودسک هریک دو درم سوده سنون کنند و ایضاً فوفل صندل بزرد در هریک پنج درم هلیله پوست ترنج کزمازج هریک دو درم عودسک ساذج کبابه مصطکی هر واحد یکدرم سائیده سنون نمایند و اگر آرد جو انجیذ بعسل سرشته بسوزند و شاخ گوزن سوخته هریک پنجدرم کزنمازج کف دریا نمک اندرانی هریک سه درم گل سرخ سعد صندل هریک چهار درم فوفل هلیله رامک هریک دو درم قرنفل مصطکی هر واحد یکدرم مشک کافور هریک یک دانگ و نیم سوده استعمال نمایند طیب نکهت و تقویت لثه و جلای اسنان نماید

علاج بخر از تعفن خلط در معده یا در جلد دهن

اگر بسبب خلط صفراوی در معده یا در جلد دهن باشد آب تمرهندی شیره زرشک با شربت انار شیرین ئ سکنجبین بنوشند و حب سک که از سک و کافور هریک یکدانگ طباشیر نیم درم گل سرخ صندل سفید هلیله زرد هریک یکدرم کوفته بیخته بگلاب حبها سازند در دهن دارند و نافع‌ترین چیزها به این تناول مشمش رطب‌ست بر نهار و همچنین خوردن تریز یا خیار یا آلوترش یا شفتالو و اگر مشمش طب حاضر نباشد آب نقوع خشک آنرا بر نهار بنوشند و بدین آب مضمضه نمایند و یا نقوع حامض استعمال نمایند و استعمال پست جو با شکر و آب برف یا ملج آمیخته نیز مانعست و ایضاً برای تطفیه حرارت معده آب انار بشکر سفید و ترنجبین و یا تمرهندی بشیر خشت و ترنجبین و یا مارا رفیع شکر و آب تربوز بشکر سفید بدهند یا بگیرند سکنجبین ساده ده درم و مع برف بنوشند و یا هر روز شیره عناب ده عدد و شکر سفید ده درم و سویق شعیر سه درم بیاشامند و نقوع فواکه نیز نافع و عذا مزوره رمانیه یا حصرمیه یا زر شکیه یا ریباسیه یا سماقیه و لحم بچه مرغ بخورند و شرب گلاب سر و

صبح قبل از غذا مفید بود و کذا شرب و مضمضه بزر قطونا نافع و لحم سفید اترج در بجز که از حرارت بود و مجرب نوشته‌اند و سعد سنبل عود گلنار صندل سفید پوست ترنج قاقله رامک مساوی سائیده حبها بقدر نخود ساخته شب و روز یک حب در دهن دارند و اگر باین تدبیر صلاح نیابد فصد کنند و مسهل صفرا دهند و یا استفراغ صفرا با آب انارین و هلیله دقوق منقوع در آن یا نبقوع مقوی یا مطبوخ فواکه نمایند و استعمال حبوب صبر تیر مفید و غذای او باشیای غسال مبرو غیر مستحیل بصفرا سازند و در اول صباح بخوردن آن مبادرت کنند تا حرارت معده بجوع مشتد نگردد و بعد از آن ربوب فواکه قابضه مثل رب سیب و به و شربت قوت بذدهند و نقوع آلو و اطرایفل گشنیز خورند و خوردن انار و امرود و به نیز نافع و از گل سرخ صندل سفید هر واحد یکدرم کافور و قیراط هلیله هریک سه درم پوست ترنج یک مثقال طباشیر نیم درم کوفته بیخته با آب به و یا سرکه و گلاب سرشته جهاد سازند و در دهن بگیرند و آب کاسنی و قرص زرشک و قرص کافورد اغذیه ترش از آب غوره سماق و زرشک و انار دانه و آب لیمو بغایت نافعست و اگر سبب خلط بلغمی باشد اول بطبیخ تخم ترب و شبت و سکنجبین و نمک قی کنند بعده گلقند و سکنجبین آمیخته بلیسند و بر اطرفیل صغیر یا گشنیزی و جوارش عود مداومست نمایند و اگر احتیاج مسهل باشد از مسهل بلغم و حب ایارج تنقیه کنند و خوردن ایارج فقیر الشبر بات متوالیه نیز مفید بود بعده مطبوخ دارچینی قرنفل دهند مصطکی سه ماشه و در اطرفیل اسطوخودروس یکتوله آمیخته بدهند و کثرت خوردن کرفس نافع و مصطکی و قاقله و قرنفل و کندر بخایند و عوز زنجبیل سعد کوفی کبابه کوفته بیخته بشهد سرشته حبها سازند و در دهن گیرند یا این حب در دهن دارند گل سرخ صندل هر واحد دو درم برگ ترنج یکدرم عود نیم درم دارچینی سعد صعتر هر واحد یک مثقال سائیده بشراب یا گلاب سرشته حبها سازند و جوارش اترج بخوزرند ویا جوارشی که از سک المسک قرنفل جوز بواکبابه میل زنجبیل هریک نیم جزو قرفه اطراف آس رطب آمله سعد سنبل پوست ترنج فقاح ذخر مصطکی هریک یک جزو در مویز منقی دو چند همه معجون سازند و هر روز بقدر جوز با شراب ریحانیب یا گلاب بخورند و یا اطراف آس و ابهل و صغر و جوزالسر و مصطکی مساوی در مویز منقی سرشته صبح و شام بقدر جوز بخورند و برگ تنبول با فوفل و جوز بواد قرنفل و عاقرقرحا خوردن خیلی مفید و انطاکی گوید که اگر بجز متعلق از صدر و معده باشد تنقیه بمطبوخات مشتلبر سوسن و پر سیاوشان و صندل و انیسون و برزمقلی کنند بعده سکنجبین مصنوع از سرکه که اندران مورد و مازود و غیره که در قسم اول بهر مضمضه گفته شد بنوشند که این از مجربات خزاین‌ست و از ادویه نافعه نیست که بگیرند سک و خرقه و قرنفل سعد و سنبل و پوست ترنج و جوز بوا و عود هرو و قاقله مساوی و در گلاب که در آن مشک حل کرده باشند و سرشته حبها سازند و آنچه تجربه کرده‌ام اینست که بگیرند عاقرقرحا لادن صمغ عربی صنوبر مصطکی قرنفل عود گشنیز مساوی و با آب عنصل تسقیه دهند تا سه چندان آن آب مذکور خشک کند بعده بصمغ عربی و نشاسته سرشته حبها سازند و هم او گوید که اینمعجون عحیب الفعل و النفع‌ست در قطع بخار و

بوی بداز دهن و معده دو بران جلای صوت و هضم و تقویت و تطیب نکهت و سرخی لب و تشدید اسنان و لثه کند و بالجمله منافع او در معده و دهن آن بسیارست بگیرند هلیلجات برگ آس قرفه آمبله سعد سنبل پوست ترنج فقاح اذخر مصطکی هر واحد یک جزو سک قرنفل جوز بواکبابه قاقله کباز و زنجبیل هر واحد نیم جزو انیسون عود هندی گل سرخ صندل سفید رامک بسبابه ماز و صمغ عربی برگ ترنج کندر صدف سوخته اطفاتر ابطیب فلفل طباشیر سماق گل ارمنی مروارید اشته بیخ سوسن جعد و تخم کرفس سمیعه ابسه بساذج هندی نفاخ تمام کافور بقم هر واحد ربع جزو کوفته بیخته در گلاب و آب سیب و شراب خوشبو هرسه تر کرده پس عسل انداخته بر آتش ملایم حرکت دهند تا بقوام آید و تا مثقال بخورند و گاهی حب میسازند و خوردن اطرفیلات و زنجبیل مربی نیز مفید برای مطلق بجز استعمال برگ آس و جوزالسر و صندل و عود و افسنتین سائیده بزیب و عسل سرشته مجرب‌ست و گاهی سداب و نعناع با تمام اضافه می‌کنند و گویند که مداومت بخوردن قرصنعه قطع تجر کند و کذا طلای جدید و در دهن گرفتن انتهی **قرشی** و صاحب مغنی نوشیدن شربت لیمو با سکنجبین سفرجلی یا رمانی و ترک شوربا اغذیه چرب استعمال اغذیه مقطعه شل مالح و حریف و شرب ماءالعسل یا ماءالشکر با آب گرم نافع نوشته **شیخ** گفته که بعده ایارجات منقی فم معده استعمال نمایند و استعمال اطریفل صغیر و زنجبیل مربی و محناحی شامی خامته نافع و غذای او خشک از مطبخنات و کباب پر مصالح سازند و تقلیل شرب آب نمایند بلکه عوض آب عرق بادیان و اذخر و مانند آن بنوشند فواکه و بقول رطب ترک سازند و مسواک از درخت تلخ مقطع مثل اراک و زیتون استعمال کنند و از ریه نافعه اینست که هر صبح برگ آس یا حب آن سوده با مثل او مویز منقی سرشته بقدر جوز بخورند و در غنا منا بیخ کرفس نیز داخل‌ست و همچنین‌ست خوردن جوز سرورهیل مویز منقی و مغز چلغوزه نیز نفع میکند و ایضاً این حب فوفل بگیرند فوفل قرنفل خولنجان هر واحد نیم درم مشک کافور هر واحد یک دانگ عاقرقرحا یکدرم صبر سه درم خردل یکدرم در طلا چوب سازند و بقول صاحب خلاصه هر بانداد کاسنی تازه باندک نمک جریش خوردن در بجز معدی بلغمی فائده تمام دارد **بصاحب کامل** و جامع و حاوی مینویسند تنقیه معده بقی بعد تناول اعذیه مقطعه بلغم مثل ترب و ماهی شور و خردل و عسل نمایند و بعد از آن شراب بنوشند و هر صبح سکنجبین ساده و گلقند هریک ده درم بنوشند در هر هفته یکدو بارقی کنند خصوصاً در موسم گرما و نقوع صبر و شربت افنستین دهند و در هر هفته یک مثقال حب صبر بدهند و تنقیه معده بحب ایارج و قوقایا با مطبوخ تربد نمایند و در بعضی اوقات اطرفیل صغیر سه مثقال با یارج فقیرا یک مثقال بدهند و اگ قرفه اشنه نمک لاهوری جوز بواقاقله ناروین مساوی صبر دوچند همه کوفته بیخته حبها سازند و سه درم بخورند بمداومت تنقیه معده و تطیب نکهت کند و اغذیه لطیفه مجففه مثل لحوم طیور مطبخنه و مشویه و مصوص بسداب و کرفس خورند و یا مزوره ماس نخود بمغز بادام دهند و شراب ریحانی کهنه بنوشند و کبابه و بباسه و قرنفل و عود زنجبیل و صعتر و شیعر مقشر در آن نفوع کنند و از اطعمه غلیظه ومولد

بلغم مثل ماهی تازه و البان و سمن و لحوم بره و فربه و چرب و از بقول و فواکه و حبوب مبرده مرطبه اجتناب ورز ندوادمان استعمال هلیله و بلبیه مربی بعسل کنند و کندر و مصطکی و قرنفل و قاقله و عود مداوم بخایند و شراب ریحانی و گلاب هر واحد نیم رطل اگر مریض استعمال شراب نماید والا عوض او نیز گلاب یا بیدمشک یا عرق اذخر بگیرند و عود قرنفل بسابه مصطکی جوز بوهر یک دو درم جریش کوفته در خرفه کتان بسته بجوشانند صاف نموده صبح و شام با آن مضمضه نمایند و مسواک بسعدد و اذخر و صندل سفید نمایند برین تدابیر او است کند و این حب مجرب و مطیب نکهت‌ست اگر بجز از معده اشد بگیرند سیل قاقله جوز بوا قرمفل دارچینی خولنجان هریک سه درم گل سنع صندل سفید هریک پنج درم کافور نصف درم مشک خالص ربع درم باریک سائیده بگلاب مثل نخود حبهای پهن سازند دور دهن دارند طبری گوید که استفراغ بمطبوخ افتیمون نمایند و بعد از آدن ده روز ماءالاصول ایارج بدهند حتی که چون معلوم گردد که اخلاط رقیق شدند سه شربات ازین حب بخورند گل سرخ افسنیتن رومی هر واحد پنج درم مصطکی دو درم عصاره السوس یک نیم درم صبر سقوطری برابر همه ادویه محموده مشوی در سیب سه درم همه را سائیده با آب برگ ترنج بسرشند و مثل فلفل حبها سازند وقت باقی ماندن دو ساعت شب سه درم بخورند بعد از آنکه دو روز دو بار بشوربای اسفیدباج پرهیز داشته باشند و بعد عمل آن زیرباج باطراف حملان و جدی غذا سازند و ازین دوا در مدت یک شهر سه شربت بخورند اگر مزاج احتمال نماید و قوت اطاعت کند بعد از آن هر روز سه بار سنون ابیض در سرکه حلکرده مضمضه مایند و برای تصفیه معده این معجون مرتب سازند هلیله سیاه و کابلی زرد و هلیله و آمله هر واحد ده درم حب آلاس ابیض کندر ذکر هر واحد پنج درم سعد کوفی مصطکی عود هر واحد سه درم قاقله صغار اشنه سنبل الطیب هر واحد دو درم گل سرخ صغر نعناع بادرنجبویه برگ ترنج هر واحد چهار درم زعفران ملینیم درم باریک سائیده مویز منقی بسرشند و بعضی تخم خیار و تخم تربوز درین زیاده میکنند هر روز ازین معجون کمیاروزن یکدرم بخورند و بهتر طریق تناول این آنست که خوب خائیده بخورند که نفع بعموره و تقویت اسنان میکند و این معجون گاهی بحسن تاثیر خود عنی میسازد و از سائر معالجات پرهیز و حبی که صاحب این علت برای تطیب نکهت استعمال کند اینست قرنفل دو دانگ اشنه بسباسه هر واحد یک درم فوفل زیره کرمانی وقاق کند هر واحد نیم درم مشک سه حبه سائیده در شراب کهنه یا گلاب سرشته حبهای پهن بسازند اگر خواهند یک حب از آن بخایند و یا زیر زبان دارند

خاتمه اگر بجز بسبب سل یا عفونت یا تب بائی عارض شود علاج امراض مذکور نمایند بدانچه در بحث هر واحد مسطور گردد و برای رفع بجز از اشیای ماکوله که بوی بد داشته باشند پرهیزند و اگر در مزاج گرمی باشد گشنیز خشک خشک یا کاسنی یا کاغذ نویا گیرد و یا گل ارمنی یا گل سرشو یا گل سفید که بهندی نپدول گویند و یا صندل فید در دهان دارند والا زرینا و سلیخه و سعد و قاقله و بسبایه و قرنفل که مجرب‌ست و دارچینی و فقاح اذخر دایر اد عنبر و مشک و سنبل و بادرنجبویه و عود

و کبابه و خولنجان مفرود و مجموع بگلاب بسته در دهان دارند یا بخایند و خائیدن سداب و برگ علیق و بعده مضمضه بسرکه
عنصل و استعمال سعد وزر بناد و بادیان هندی و یا رومی و یا خطائی و یا تنبول در فم برای قطع بوی بد ماکولات نیز نافع و
مضغ زرنب و مرو اطراف درم انگور و خیوط آن و فاغره و بردی سبز و عدس و چقندر خام و صغر و گشنیز سبز و کندر دموم و
جوز بریان بسمن و فرنجمشک و باقلای خام و زیره کرمانی و اصل السوس مقشر و ابهل و اکل اشنه و شرب طبیخ آن و اکل
خرنوب شامی وهان جبن مشوی دیا برگ ینبوت بسرکه و یا حلبه و یامفر حب المحلب و مضغ و اکل سندرویا فوتنج نهری و
یا گشنیز خشک هر واحد قاطع بوی سیر پیاز و شراب‌ست و آکل ثوم نیز قاطع رائحه سرشته خوردن کمون پیش از اگل کندنا
بوی آن قطع میکند و خوردن نبات صغار ترب قبل از خوردن بیخ ترب مزیل رائحه آنست و بتجربه سویدی رسیده و ایضا برای
رفع بوی ترب مخترع مولف اینست که بعد خوردن آن برگ نازک تمرهندی خائیده فرو برند و خائیدن سعد و کبابه و کذا نعناع
و عقب آن نوشیدن قدری سرکه نیز بوی شراب قطع کند و اگر مشک طباشیر هریک نیم درم عنبر اشهب نیم مثقال پوست
ترنج فرنجمشک سیل زنجبیل کبابه بسباسه سعد کوفی هریک پنج درم صندل سفید بگلاب سوده ده درم در گلابیکه صمغ
عربی مقدار دانگی در آن حلکرده باشند بسرشند و حب ساخته در دهن گیرند بوی سیر و پیاز و شراب و مانند آن از دهن دور
کند ایضاً مصطکی و ساذج و اشنه و پوست ترنج و برگ او و حب او و برگ تنبول و اسارون و زرنب و انیسون و زرنبا دو نعناع و
فوفل و لیمو و پوست هرچه میسر آید نافع‌ست شیخ میفرماید که ادویه مفرده نجریه یعنی نلفع انواع بجز مانند کندر و عود ندی
و قرفه و پوست ترنج و گل سرخ و کافور و صندل و قرنفل و کبابه و مصطکی و بسباسه و جوز بوا و بیخ اذخر دار مال داشته و
اطفار الطیب و سعد و قاقله و فرنجمشک و برگ ترنج و سنبل و نار مشک و زنجبیل و خولنجان و امثال آنست و آنچه این
ادویه بدان بسرشند میبه و میسوسن و عصاره ترنج‌ست سویدی گوید که در بجز پوست زرد اترج مجرب منست و ذا منفع فاغره
و گرفتن مریا عصاره قنطریون دقیق یا شب در دهن و نهادن نقره خالص یا طلا در دهان و شرب و مضمضه بسرکه عنصل و
خوردن و نوشیدن در دهن گرفته عذبه یا جوزالطیب و خوردن و خائیدن ترنجان یا بسباسه یا سعد یا تنبول و خوردن ساذج
بمرات یا انیسون یا مری شعیر و مضمضه بشراب کهنه و مالیدن در وی خمر مجفف هر واحد نافع و خوردن قرصعنه بنان تا
یک ماه و نخوردن چیزی غیر آن مجرب‌ست و خولنجان و کرفس و اسارون و جوزالسر و حماما و عود بلسان و زرد و فلفل و
بنگ و طرخون و محلب و پسته و نعناع و همه آنچه در قول شیخ گذشت و کذا خوردن حلبه و یا لیمون مالح و یا ویز گرفتن
پوست لیمون سبز و یار اسن و یا قسط هندی و خائیدن سداب و یا باقلا و یا با دروج همه مطیب نکهت اندو زرنب و زرنباد و
مضغ عنبر درین باب مجرب‌ست و آنچه لارها بر امزجه مختلفه در جمیع اقسام بجز تجربه کرده‌اند این حب مسمی بحب
جامع مجرب انطاکی‌ست گل ارمنی کتیرا قرنفل سعد انیسون عود هندی جوز بوا گشنیز مساوی کوفته بیخته بروغن بنفشه که

در آن عنبر حل کرده و بحماض اترج در آن مروارید حلکرده باشند حبها مثل نخود سازند و در دهن بدارند و این حب مفرح مقطع اخلاط و دافع بجز و بخار و مطیب نکهت‌ست و درین باب نظر او نیست و در آن شفا از برای جمیع امراض معده و یاس و فم‌ست و **از ادویه** جالب بجز بیخ علیق و فثار الحمار و سرمق و نخود سیاه و طالیسغر پنبه دانه و خاکستر خسته عنبیر او چوب محروث و بیخ انجیر خشک‌ست و اگر مساوی گرفته قرص بسته دائم در دهن دارد بجر فم آرد و انجره رویخ بسوی او صعود کند حتی که کسی قریب او نشود پس باید که ازین ادویه احتراز کنند و **سویدی گوید** که دخان سیماب مورث بخر و مفسد لحم لثه است و تجربه کرده‌ام و تکرار استعمال مشک در طعام و شرب میاه معدنیه نیز مورث بخرست و اکثار اکل کنجد نیز ازجمله چیزهای پیداکننده بوی بد در دهان‌ست خصوصاً هرگاه چیزهای از ان در دندانها باقی ماند

اورام زبان

و آن یا عام بود در جمیع زبان و عضلات محرکه او و یا در عضلات بدون زبان و یا در دهان بدون عضلات و ایضاً حار دموی و صفراوی باشد و یا بارد بلغمی و سوداوی و تشخییص این لقسام مثل اورام‌ست و ایضاض رنگ زبان دلیل خلط فاعل‌ست و کثرت لعاب دهن در دموی و بلغمی خشکی زبان در صفراوی و سوداوی و کثرت وجع در درم باشد و وجع تمددی و ضربانی بر دموی و شدت وجع و سوزش اکثر تبشر دهان بر صفراوی و صلابت درم بر سوداوی دلالت کند و گاهی زبان از خوردن سموم مثل فطر و افیون درم میکند و تقدم سبب شاهد اوست

علاج ورم حار زبان

علاجش مثل قلاع و حاره موی و صفراوی نمایند و ایضاً در دموی بعد فصد سررد و نضج ماده نبقوع مبرد یا مطبوخ منضج مسهل صفرا یا مطبوخ هلیله دهند و اسهال بهتر از قی در اورام زبان‌ست و اگر بسبب عظم ورم نوشیدن مسهل متعذر باشد حقنه لین بعمل آورند و گاهی استغنا بدون فصد هر دو رگ زیر زبان حاصل نشود و بعد فصد نوشیدن شربت عناب و تلئین طبیعت بمطبوخ فواکه مع ترنجبین و شیرخشت و خیارشنبر یا بماءالفواکه و نقوع مشمش و تغذیه بماءالشعیر نیز در دموی مناسب‌ست و گویند که در صفراوی فصد نشاید که حدت صفرا می‌افزاید مگر آنکه در خون نیز کثرت باشد و اشربه ترش مثل شربت تمرهندی و شربت آلو و یا نقوع تمرهندی ده درم و آلوبخارا و عناب واحد ده عدد و شیره خرفه و شربت نیلوفر و ماءالخیار و آب تربوز و تلئین طبیعت بحقنه لینه یا بمطبوخ هلیله و شاهتره و یا با اب انارین محصور بشحم و شربت و رد مکرر نافع است و یا این مطبوخ بنفشه نیلوفر تخم کاسنی هریک سه درم آلوبخارا سپستان عناب هریک ده عدد عنب‌الثعلب چهار درم گل سرخ پنج درم پوست هلیله زرد سنای مکی هریک هفت درم تمرهندی پانزده درم شیرخشت ترنجبین هریک پانزده درم یا مغز خیارشنبربست درم روغن بادام عوض ترنجبین کنند و صبح بنوشند و در امزجه متوسط وزن ادویه نصف سازند غذا

ماءالشعیر بعده در هر دو نوع بهر ردع ماده درابتدا آب کاسنی و آب کاهو خاصه و آب عنب‌الثعلب و جغرات و گـلاب و یـادرین آبها سماق آمیخته در دهن گیرند و یا گل سنع و عصی الراعی و پوست انار در گلاب جوشانیده و یا مطبوخ گل سرخ و عدس و گشنیز مضمضه و غرغره کنند و مایدن شفتالوی رطب بر ورم شدیدالنفع‌ست و کذالک زبان بمصبل یا ترشی ترنج یا ریبـاس و مانند آن که سیلان لعاب نمایند نافع‌ست و مضمضه با آب گشنیز و آب خرفه و آب سماق و آب انارین درب توت هر واحد مفید و همچنین عناب ده عدد عدس عنب‌الثعلب هر واحد ده درم جوشانیده صاف نموده آب گشنیز سبز شـربت تـوت داخـل کـرده مضمضه کردن نافع و یا قدری عدس در آب برگ کاسنی و آب عنب‌الثعلب چوشداده مضمضه کننده غرغـره بطبـیخ عـدس و پوست انارین شیرین نیز مفید و ایضاً مضمضه با آب عنب‌الثعلب آب گشنیز سبز قدری خیارشنبر مالیده ورم گرم زبان و خناق را نافع‌ست و اگر ورم فرو ننشیند عدس مقشر گل سرخ اصل السوس پوست انار کشک جوشانیده صاف نموده مضمضـه نماینـد و در دهان دارند و چون ورم تحلیل و نضج نیابد و در آخر او احتیاج بمنضجات محلله افتد پس غرغره بمثل عسل در شیر حلکرده مثل طبیخ بیخ سوسن تنها یا با حلبه و مثل طبیخ انجیره و حلبه و طبیخ هادیان در روغـن ریـت پختـه بعمـل آرنـد و هرچـه درابتدای ورم بارد بکار آید در آخر ورم حار نافع باشد و در نیوقت ایارج فقیرا هم بخورند که تنقیه ماده غلیظ از فم معده کنـد و اغذیه نیز از جنس منضج و محلل اختیار نمایند مثل کرنبی و قطعی بروغن کنجـده هرگـاهورم بگشـاید دهـد سـائل گـردد و بماءالعسل و ماءالشعیر بعسل مضمضه کنند تا پاک گردد پس از قوابض مثل سماق و آس و عدس مقشر و برگ زیتون مطبوخ در شراب قابض مضمضه نمایند و یا عوض شراب و برگ زیتون گل سرخ افزایند و مرهم که از آب عنب‌الثعلب و روغن گـل و عدس مقشر و گل سرخ ساخته باشند نفع میکند و **بقول صاحب کامل** و غیره در ورم حار آب انار میخوش و یا شربت غوره مع آب خیار و اب تربوز بنوشند و گشنیز خشک در گلاب جوشانیده و سماق مالیده مضمضه کنند و یـا بآبیکـه در آن گـل سـرخ و عدس و ثمره علیق پخته باشند و ایضاً باین آبها غرغره نمایند و بعـد سـه روز بـا آب تربـوز و آب کاسـنی و آب کـاکنج و آب عنب‌الثعلب و آب کرنب مضمضه کنند و ایضاً باین آبها مع اندکی لعاب تخم کتان غرغره سازند و بعد انتها بمطبوخ بابونه اکلیل الملک گل بنفشه شبت مرزنجوش قدری مغز خیارشنبر مالیده مضمضه و غرغره نمایند و غذا سـماقیه و عدسـیه و حصـر میـه سازند پس اگر ورم تحلیل نپذیرد و بجمع مده گراید انجیر خشک چند عدد در آب جوشانیده روغن بنفشه و لعاب تخم کتـان و لعاب تخم مرو آمیخته ساعت بساعت مضمضه کننند و اگر ورم خفیف باشد در انضاج او گرفتن آب گرم و روغن بنفشه در دهن کفایت کند و بعدالنفجار ورم مضمضه بشیر و یا بمسکه در روغن نمایند و یا پنبه را بروغن گل آلوده بر زخم دارنـد تـا جراحـت پاک کند بعدهمرهم سفیداب استعمال نمایند و این حب نیز جهت زخم زبان مجرب آرد گرسنه آرد عـدس جـو سـوخته گلنـار

گاوزبان برگ حما شاهتره زباشیر نشاسته گل نیلوفر هرواحد یکماشه بسد سوخته یشب سوده هریک دو ماشه زهر مهر خطائی سوده صمغ عربی کتیرا تخم خرفه دم الخوین چینی هریک دو ماشه انزرت مدبر یکماشه کوفته بیخته ساخته در دهن دارند

علاج ورم بارد زبان

در ورم رخو بلغمی آنچه در قلاع بلغمی گذشت بکار برند و یا به نضج ماده مطبوخ اصل السوس و بادیان و بادرنجبویه مع گلقند بدهند و غذا نخوداب بمغز بادام سازند بعد ظهور نضج در قار درد تنقیه بمطبوخ مقوی با ریاج و تربد و یا بحقنه حاد نمایند پس غرغره با ریاج محلول با آب گرم یا در جوشانده مناسب کنند و مری یا عسل تنها یا با صفر و قوتنج در زنجبیل آمیخته بر زبان مالند و بیخ سوسن و مویز و حلبه و انجیر جوشانیده صاف نموده غرغره و مضمضه کنند و در دهان دارند و اگ تخم کرفس بیخ اذخر بادیان بیخ بادیان افزایند تحلیل زیاده کند و ماءالاجهول مقوی بروغن بادام تلخ و روغن بیدانجیر دهند و غذا با شورابای گنجشک و نخوداب با صعتر قدیره و کرویا دارچینی و قلیه‌های خشک مری و عسل بروغن زیت یا روغن جوز بدهند و مضمضه بماءالعسل که در آن اصول و بز در حار پخته باشند و یا بمری و غرغره بسکنجبین بزردی یا عنصلی یا ماءالاصول نیز مفیدست و یا بمطبوخ انجیر و تخم کتان شبت مضمضه نمایند و پیاز و نوشادر و زنجبیل و نمک بر زبان مالیدن نیز نافع و ضماد جور جندم و نطوخ زبان بحنا قریش معجون بعسل نیز نافع‌ست و بقول حکیم علی حقنه حاد و اسهال با یارج و مضمضه بماءالعسل یا مری و اجتناب از اغذیه مولد بلغم و ذلک زبان با یارج و معاجین حاره این را نافع‌ست و بقول طبری اقتصار برا لطف غذا مثل شوربای تیهو و قیح و بچه مرغ و گنجشک و نخوداب و زرده بیضه نیمبرشت و مانند آن و ترک اغذیه غلیظه و استفراغ بدن بحب ایارج و حب صبر و جب قوقا یا در هر هته یکبار تا سه نوبت و غرغره بمویزج و عاقرقرحا و کزمازج و خردل اسود مسحوق بمفتخ یابمری نبطی مالح و دلک زبان بایارج فیقرای مخمر و تبزق دائم نمایند و مصطکی مع مویزج و سعد نمایند و آب از دهن بریزند و بعده زمانی راحت داده بروغن ناردین از روغن مصطکی یا روغن سنبل و مانند آن سعوط کنند و در بعض اوقات شلیثا و دواءالمسک و مثرودیطوس و سنجرنییا برزمان مالند و در بعض احیان اندک معجون القرویا دهند که این ورم باین طریق تحلیل شود و اگ تحلیل او مشکل گرده نظر کنند اگر با ورم درد باشد فصد سرور کنند در معالجه و بطریق تطفیه سلوک نمایند بعد از آن طریق تحلیل و بقول شیخ درین ورم دور منتهای ورم جار بیخ بادیان سوخته بردبان مصوق کردن نافع‌ست و گاهی در مثل این ورم و دربعض اورام حاره که در آن غلظ ماده باش زعفران و ایارج فیقرا هر واحد یکمجز مود کافور و مشک هر واحد ثلث جزو و شکر طبرز و یکجز و نصف همه را سوده بقدر دو دانگ در شیردختر حل کرده سعوط میکنند و جالینوس گوید که پیری شصت ساله را ورم عظیم در زبان عارض شد و چون عهد فصد نداشت او را حب قوقیا خورانیدم تا ماده باسفل کشد و اراده غلاف بان او بضمادات بارد نمودم طبیبی خلاف من کرد همان شب بیمار در خواب دید که

آب کاهو ر دهن و داشته است چون اجازت بان دادم صحت تام یافت و **درورم** صلب سوداوی بعد نضج مسهل سوداد هندو یا هر بح مطبوخ اصل السوس مقشر نیکوفته گاوزبان بادرنجبویه مع گلقند دهند و غذا نخوداب مع مغز بادام و از اغذیه مولد سودا مثللحم بقر و بادنجان و قدید و ماهی نمکسو و اجتناب نمایند و بعد ظهور اثر نضج در قاروره بمطبوخ افتیمون یا حب او تنقیه نمایند و بشیر خرما شیر نر مع اندکی روغن بنفشه یا کدو یانیلوفر و یا با آب انجیر و لعاب حلبه و تخم کتان مضمضه نمایند و روغن سوسن با روغن کتان مع موم گداخته و یا پیه ماکیان و پیه بطر مع روغن تنقیه گداخته بر زبان مالند و با آب بادیان و کرنب خیارشنبر مالیده با مفتیح مضمضه کنند و بقول شیخ تلطیف تدبیر وجودت غذا و استفراغ اخلاط غلیظ با یارجات کبار نمایند و غراغر ملطفه استعمال کنند و نقیع حلبه و طبیخ او بانجر و طبیخ حب الغار کوفته بمویز منقی و یا شیر زنان یا شیر خرما یا شیر بز بعسل در دهن گیرند ایضا طبیخ خرما و انجیر به نبیند شیرین یا برگ انگور عسل خیارشنبر در آب بادیان حلکرده در دهن گرفتن فائده تمام دارد مدام تلئین طبیعت بمثل ایارج فیقرا و خیارشنبر کنند و همچنین انجیر و حلبه تخم کتان جوشانیده روغن بنفشه و عسل و مغز خیارشنبر آمیخته غرغره نمودن مفید بود یا حلبه سی درم تمرهندی بیست درم انجیر خشک سی عدد کوته در یکنیم من آب بپزند تا به نیم من آید صاف نموده مضمضه سازند و کذا غرغره بطبیخ اکلیل الملک گل بابونه عنب‌الثعلب گل بنفشه تخم کتان حلبه نافع و یا بنفشه حلبه تخم کتان تخم مرد انجیر خشک اصل السوس هریک پنج درم پیه ماکیان و بطر هریک ده درم مغز خیارشنبر بست درنم دو سه رطل آب بجوشانند وقتیکه نصف بماند نیمگرم مضمضه نمایند که ورم صلب زبان و فم را نافع‌ست و گویند که عصاره کاهو و گشنیز و کاسنی اکثر در دهن دارند تا از استعمال ادویه حار سرطان نگردد و مدام تلئین طبیعت بمثل ایارج صغیر و خیارشنبر نمایند و اگر سرطان گردد و زبان بزرگ شود و دهن گشاده ماند بجز قطع چاره او نیست **تعلیم** ورم زبان که از شرب سموم عارض شود و علاج سموم نمایند و گویند که برای ورم زبان که از خوردن بیش حادث گردد و موشک پر آن شکم شکاقفته جگر را دو نموده گرماگرم بر زبان بستن و بعد از یکپاس تجدید کردن و تمام روز هیچ غذا و آب ندادن و وقت شام شوئربای ابن عرس بروغن گاو پخته نوشیدن و بعد یک نیم پاس آب نیمگرم وردن در پنج روز صحت می‌بخشد و ایضاً وزغ شکم شکافته بستن بتکرار عمل نافع‌ست

ثقل زبان و خلل کلام

عبارت‌ست از بطلان قوت تکلم یا نقصان آن و این یا خلقی بود و آن لاعلاج است الا آنکه از قصر رباط زیر زبان باشد و یا عارضی بود و آن گاهی او افت در دماغ بود در مخرج عصب که بسوی زبان آمده و محرک آنست و گاهی در نفس شعبه که بسوی آن رسیده و گاهی در نفس عنصل و سببش یا استرخای زبان‌ست یا شیخ یا تمدد صلب آن یا درم یا تعقد یا قرحه و بثره یا تفرق اتصال و گسستن عصب یا قصر و کوتاهی رباط یا اندفاع فضله از دماغ یا آفت عضلات حنجره پس استرخای آن

منجمله اقسام استرخای مطلق‌ست و سبب او رطوبت رقیق بلغمی و گاهی رطوبت دموی مائی میباشد و گاهی استرخای زبان بدان حد رسد که کلام شود یا متعسر گردد و اگر استرخا ضعیف بود در کلام تغیر و لکنت پدا شود و از آن‌ست فافا و تمتام و بعضی صبیان را مدت عجز از کلام طول کند و بعضی مردم الثغ و فافا را چون مرض حار عارض شود و بسبب ذوبان و تحلیل رطوبت زبان گشاده گردد و همین سبب‌ست که چون طفل الثغ وان شود و رطوبت او اعتدال یابد فصیح گردد و سبب تشنج زبان یا امتلای عضلات محرکه زبان‌ست از رطوبت غلیظ ممد عضله یا سودای مقبض و یا تحلیل رطوبت اصلی زبان و خشکی عضله آن از حرارت مفرط و سبب تعقد اندمال جراحت و بقای گره‌دار بخارست و سبب تفرق اتصال یا خارج از بود مثل صدمه و یا از داخلا مانند غلبه خلط حاد و سبب کوتاهی رباط یا خلقی باشد یا اندمال قرحه آنجا و سبب اندفاع فضله از دماغ تورم دماغ‌ست و دفع ماده آن بر سبیل بحران بسوی اعصاب زبان و سبب آفت حنجره یا تمدد یا استرخای حنجره باشد **تشخیص** اسباب مذکور باید که بسوی زبان نظر کنند اگر در آن ورم یا تعقد یا قرحه یا بثره محسوس گردد و سببش همان باشد والا حال تقدم وقوع سرسام یا صدمه موخر سر بپرسند اگر مریض اقرار تقدم سرسام نماید سببش انصباب فضله آن باشد و اگر بوقوع صدمه اقرار کند سببش بستن عصب محرک زبان باشد و اگر از هر دو انکار نماید ببیند که در زبان کوتاهی یا تمدد معلوم میشود و یا نه اگر کوتاه بود زیر زبان رباط و ملاحظه نمایند پس اگر رباط مذکور کشیده نماید سببش قصر او باشد والا سببش تشنج زبان باشد بعده ببیند اگر زبان لاغر و خشک نماید و تقدم حمیات حاره با استفراغ بسیار بر آن گواهی دهد تشنج پسی باشد والا امتلائی ود و اگر در زبان کوتاهی و تمدد و لاغری و خشکی یافته نشود سببش استرخای زبان باشد پس برنگ زبان نظر کنند اگ زبان سرخ و یا حرارت باشد استرخا از رطوبت دموی بود و اگر کثرت سیلان لعاب و انتفاع بقابضات بیشتر از محلات باشد از ماده رقیق مائی بود بعده بسوی حواس دماغی و حرکات هائل نمایند اگر حواس و حرکات سالم باشند استرخا خاص در زبان باشد و اگر کدورت حواس و بلادت حرکات دریافت گردد استرخا در زبان بشرکت دماغ باشد چنانچه در فالج و اگر ازین اسباب هیچ یک نباشد و آواز دادن و آغاز سخن دشوار بود سببش آفت حنجره باشد

علاج ثقل زبان از استرخا

بعدنضج تنقیه بلغم نمایند بدستوریکه در استرخای مطلق مسطور شد و بقول شیخ اول تنقیه با یارج صغیر مثل ایارج فیقرا بشحم حنظل و نمک هندی و بعده و یارجات بار کنند بعد از آن فصد تنقیه دماغ بادویه خاص آن مثل قوقا یا تمامیه و بایارج فیقرا غرغره کنند و اگر با رطوبت غلبه خون نیز محسوس شود فصد عروق ربان و حجامت زیر زنخدان ضرور بود و بعد از تنقیه معجون سیر و فلاسفه و معجون اسطوخودوس و جوارش هندی و معجون هندی خورند و علاج بغراغر و دلوکات لسانی دهاوامت تحریک زبان کننده و ادویه مخصوصه موضع در اکثراض مردلک بمحلان مقطعات و ملطفات و تغرغر و تمضمض

بانهاست و آن مثل صغر و حاشا و خردل و عاقرقرحا و پوست بیخ کبر بلکه مثل خردل و کندش‌ست اینهمه گاهی خشک سوده بر زبان مالند و گاهی در آب جوشانیده بمری و سرکه عنصل آمیخته غرغره کنند و گاهی دلک زبان نبوشادر مع رجبن یا مصل حتی که لعاب بسیار از آن سائل گردد و نفعمیکند و غرغره و مضمضه بسکنجبین عنصلی بسیار نافعست دوج استرخا و ثقل زبان را نیز خیلی مفید و هرگاه استرخا شدت کند و امتناع لام گردد بقدری فرفیون کندش سوده مدام زبان و بیخ آن را بمالند و واجب‌ست که این ادویه و امثال آن بر گردن متصل موخر داغ نیز نهند و گاهی از مثل این ادویه حبوب میسازند و بچیزی که مانع از سرعت انحلال آنها باشد مثل لادن و عنبر دراتینج و صموغ لزج سرشته بکار میبرند از علک السطم دو درم حلتیت یکدرم مثل نخود حبها اخته یکی از آن پیوسته زیر زبان گاهدارند و مدام بسکنجبین عنصلی که در آن قدری دج جوشانیده باشند و یا نوشادر فلفل خردل عاقرقرحا زنجبیل مویزج بوره ارمنی صعتر نمک هندی شونیز نرزنجوش کوفته بیخته در آب گرم آمیخته یا کوفته جوشانیده غرغره و مضمضه نمایند چند روز متواتر ئ احتیاط کنند آب آن از حلق رو نرود که درین باب مجرب‌ست و یا زنجبیل عاقرقرحا دارچینی هریک سه ماشه وج خردل قرنفل هریک دو ماشه مویزج دارفلفل فلفلمویه هر واحد یک نیم ماشه جوشداده غرغره نمایند و یا صعتر یک جزو عاقرقرحا دل هر واحد نصف جزو زنجبیل ثلث جزو نوشادر ربع جزو در آب جوشانیده غرغره کنند و مضمضه خردل از وشادر هریک سه ماشه زنجبیل عاقرقرحا صعتر فلفل شونیز نمک هندی هریک سه ماشه در اب جوشداده نیز مفید ثقل زبان بلغمی‌ست که مضمضه مثل دج و عاقرقرحا و سرکه و خردل و صعتر و زنجبیل و قرنفل نافع و و مضمضه از غوره خردل و عسل نیز از مجربات‌ست و یا بطبیخ بیخ ککبر و خردل و صعتر ودرعاقرقرحا مضمضه نمایند و یا خردل نیم کوفته و عاقرقرحا کوفته جوشانیده قدری سرکه داخل کرده بعمل آرند و باید که بعد مضمضه هر روز فلفل و دارفلفل و نوشادر و خردل دو ماشه و یا زنجبیل زرنب شونیز هریک سه ماشه بسباسه پنج ماشه قرنفل چهار ماشه نمک طعام هفت ماشه سائیده بر زبان مالند دوج ترکی و جوز بود دهان دارند و یا نوشادر و عاقرقرحا خردل کچلون سوده بمالند گاهی دلک زبان بمخیض یا مصل که در آنها اندکی نوشادر باشد نفع بخشد و دار شیشعان گل سرخ هر واحد یک مثقال اذخر قرنفل فرفیون هریک نیم مثقال نرم ائیده یا لادن یا عنبر اشهب سرشته جهاد ساخته زیر زبان داشتن و آب دهان ریختن از مجربات و الدمرحوم‌ست و یا دارچینی حماما سنبل الطیب هر کدام سه درم ساذج هندی نانخواه زراوند و مدحرج و طویل تخم کرفس شبت مصطکی انیسون سیسالیوس هر کدام یکدرم مروارید کهربا هریک دو درم کوفته بیخته حبها سازند و یکدرم از آن با آب گرم بدهند که استرخای زبان را سود دهد و شخصی که از غایت استرخا مقطوع التکلک باشد باین منتفع گردد و شلیشا که در جمیع امراض زبان مجرب‌ست و دحمرثا و مثرودیطوس و سنجر منیا و سوطیرا تریاق الذهب و القر و یا نیز شرباً و وکا نافع و اگر عاقرقرحا دارچینی مویزج و خردل قسط هندی حند بید ستر مساوی باریک سائیده بلعاب خردل حبها اخته و یک حب

در دهن دارند نیز مفید بود و داشتن پوست بیرون پسته در دهن و در ثقل زبان مجرب سویدی‌ست و مداومت خوردن کرنب و مضنع کندر مخلوط بمویزج و فلفل بمرات و خوردن خردل و روغن آن و خوردن زبان شتر و شربت طبیخ آن و غرغره بطبیخ شحم حنظل بمرات و خوردن بورق مخلوط بنان و شونیز مخلوط در طعام و شرب ومیایی قیرات بجلاب و مداومست اکل فندق و شرب حجرالمها باریک سوده هر واحد نافع و رازی گوید که کثرت کل جوز مورث ثقل زبان‌ست و اگر از استعمال محللات تخفیف حاصل نشود و لعاب رقیق پیوسته ازدهان همی آید باید دانست که ماده مرض رطوبت بغایت رقیق سیال‌ست درینصورت محللات را با قابضات ممزوج مایند چون در شیشعان بگل سرخ و فقاح اذخرطباشیر وبسیار باشد که دراینجا دلک زبان و مضمضه بجوامض و قوابض سود دهد مثل مصل و حصرم و آب فواکه قابض و در نیباب زنجبیل در آب لیمو سائیده بر زبان مالیدن از مجربان کیم علی‌ست و اگر استرخا بمشارکت دماغ باشد و مریض را در اعضای دیگر نیز گرانی محسوس شود همچون ارباب فالج بروغن بیذانجیر و ماءالاصول امثال و علاج نمایند و سعوطات و غراغر و غیره تدابیر که در لقوه گذشت استعمال کنند و چون گویائی طفل بطی گردد مدام بتحریک زبان و دلک او دسئیل لعاب از آن پردازند و چون عسل و نمک اندرانی و سرکه و در ولک زبان او استعمال کنند نفع بخشد و احیار آن بر کلام محرک زبان و کشانیده کلام‌ست

علاج ثقل زبان از تشنج

اگر تشنج متلائی اشد تنقیه بدن و دماغ نمایند بمسهل بلغم و حبوب الیارجات و غراغر منقیه بدستوریکه در تشنج امتلائی ذکور شد مع مراعات مزاج و دماغ تا گرم نشود و مودی بسرسام حار نگردد و بعد از آن رای تحلیل لطبیخ حلبه و انجیر و روغن شبت و روغن مرزنجوش غرغره کنند و اگر بروغن شبت یا روغ بابونه غرغره نمایند ودر دهان دارند نیز مجرب‌ست و ادویه محله ملینه مثل بابونه کلیل و رطبه و مرزنجوش و شبت در آب جوشانیده و بر قفا ریزند و تکمید بیخ گردان و تضمید پس گردن بدین ادویه نمایند و روغن خسته زردآلو بر زبان مالند و در دهان دارند و تغریق سر بروغن گرم کنند و حلوا از روغن سداب یا روغن شونیز یا روغن وز یا وغن بادام تلخ یا روغن حبه الخضر ابار و حلبیه یا بادیان و عسلمرتب ساخته بر قفا ضماد نمایند و آنچه در علاج استرخائی گذشت حسب حاجت بعمل آرند و صاحب کامل گوید که اگر ثقل لسان از تشنج امتلائی و استرخای عصب باشد علاج او به تنقیخ بدن از حب ایارج و حب قوقایا و غیره ادویه منقی بلغم نمایند و پرهیز از اغذیه بلغم و تدبیر مبرد و مرطب کنند و تدابیر و تدبیر مسخن مجفف نمایند و بعد تنقیه بدن غرغره بادویه که در بحث فالج مسطور شد مثل ایارج فیقرا عاقرقرحا و مویزج مع ماءالعسل یا سکنجبین عنصلی و آبیکه در آن صعتر و فوتنج جبلی و مرزجوش و مانند آن جوشانیده باشند استعمال مایند زبان را با ایارج فیقرا و خردل و عاقرقرحا باریک سوده بمالند و بابونه اکلیل الملک مرزنجوش تمام هر واحد پنج درم خردل عاقرقرحا شونیز هریک سه درم جندبیدستر دو درم سائیده موم بروغن زنبق بقدر حاجت گداخته آمیزند و بر

قفا ضماد نمایند و بالجمله علاج او بسبب طول زمان ترک نکنند چه فضلات غلیظه ناحجه در مواضع ضیقه صعب بطی الانحلال میباشد و اگر تشنج نسبی باشد علاج نپذیرد ولیکن برای تخفیف یا بصورت یبس قلیل بدستوریکه در تشنج یابس مسطور شد شرباً و غرغره و تمریخا بترطیب کوشند و اغذیه مرطبه و استحمام ضعیف نه بر نهار اختیار کنند دانه بنفشه و خطمی و موم سفید و روغن بنفشه ضماد سازند و بر مهره‌های گردن و بن گوش مدام وغن بنفشه یا کدو یا بادام بمالند و نیمگرم در دهان بدارند و بشیر زنان و شیر خرو روغن‌های مذکور و روغن نیلوفر و آب عنب‌الثعلب و آب عصی الراعی و آب گشنیز تر غرغره و مضمضه کنند و بر پس گردن ریزند و یا با آب نیمگرم و عصارات رطب نیم گرم و آبیکه در آن بنفشه و نیلوفر فروجو نیم کوفته جوشانیده باشند بر موخر سر نطول و ایضاً روغنها و اشیای مرطبه مثل لعاب بهدانه و لعاب تخم مرد و خطمی و پیه بطی و ماکیان استعمال نمایند و یا ضمده مرطبه مثل قیروطی معمول از روغن بنفشه و موم سفید یا روغن نیلوفر مرتب از روغن مغز تخم کدو بر قفا ضماد کنند و یا بشحم بط یا ماکیان و الیه میش ضماد سازند و اگر این شحوم را بقدری روغن بنفشه بگذارند و با اندکی بنفشه و نیلوفر کوفته بیخته و لعاب بهدانه آمیزند و نافع باشد و ماءالشعیر و شیر خر یا بز بنوشند و باین شیرها وغن بنفشه آمیخته غرغره سازند

علاج ثقل زبان از دیگر اسباب

آنچه بعد از سرسام عارض شود چون مزمن گردد علاج‌نپذیرد اما در ابتدا بدسور استرخای زبان استعمال محللات و نطولات بابونجی و انکباب بر بخار آن و مالیدن زبان بچیزی مسیل لعاب و اطع رطوبات غلیظ مثل نوشادر و نمک اندرانی و غیره نافع بود و فصد هر دو رگ زیر زبان بسیار مفیدست و ایضاً اگر با تب باشد عناب پنج دانه اسطوخودوس چهار ماشه جوشانیده شیره خیارین شش ماشه شربت بنفشه دو توله خاکشی پنج ماشه بدهند و آنچه بسبب درم یا قرحه یا بثره باشد علاج آن نمایند بدستوریکه در مقام هریک مسطور شد و آنجا که بعد اندمال جراحت زبان گره و تعقد در زبان افتد برای تلیین او العبه و شحوم و دهان بر زبان مالند و آنچه از گسستن عصب زبان افتد لاعلاج‌ست و آنچه بسبب کوتاهی رباط حادث گردد رباط مذکور را اندکی در عرض قطع کنند بلا تعمق بخوف قطع شریان بعده بسرکه و گلاب مضمضه سازند دزاج و مانند آن ادویه یابسه سوده در آنجا بچسبانند تا خون بند گردد و اگر از قطع ترسند جرم کنند و آنچنان باشد که ششه ابریشم در سوزن کرده زیر رباط درآورند و باحتیاط ببندند تا رگها در رشته نیاید و بریده نشود و آن رشته را بگذارند و حرکت داده باشند تا وقتیکه رباط قطع گردد و رشته بیرون اید و علاج آفت عضلات حنجره مانند علاج استرخا و تشنج امتلائی و یابس زبان‌ست الا آنکه درینجا غرغره استعمال کنند و آنجا مضمضه و نوکات و ادویه ممسکه در دهان بعمل آرند و مریض هنگام سخن گفتن نفس بازکشد و عظیم کند و بتحریک صدر مددی از هوا دهد تا عضله حنجره را بقوت بجنباند و سخن گفتن آسان گردد

بطلان و نقصان ذوق و فساد آن

بدانکه آفت بر قوت ذائقه از سه وجه وارد میشود که آن نقصان و بطلان و تغیر ذوق‌ست و هر واحد از اینها گاهی بمشارکت اعضای دیگر باشد و گاهی بسبب مرض خاص زبان از سوئمزتاج یا مرض آلی یا مشترک و طریق شناخت آن در آغاز امراض فم و لسان مسطور شد از آن امتیاز نمایند بالجمله مراد از بطلان ذوق آنست که هیچ مزه از طعمها محسوس نشود و این گاهی بدان حد رسد که در حس لمسی زبان نیز قطور افتد و علیل میان حارد بارد امتیاز نکند قطع نظر از حلو و حامض و نقصان ذوق آنکه مزه طعوم ضعیف‌تر مدرک گردد حتی که دریافت نشود مگر طعم بسیار غالب و بیشتر اهل هندر السبب کثرت تناول برگ تنبول ضعف حاسه ذوق عارض میگردد ازینجهت در طعام نمک و افاویه چندان بکثرت میخورند که بر تناول آن غیر ایشان قدرت ندارند و بر اکل طعامهای که در آن نمک و توابل باعتدال باشد رغبت نکنند و آن را عدیم اللذت پندارند و سبب بطلان و نقصان ذوق در آمدن فضول رطوبی‌ست در عصب زبان و فساد ذوق عبارت از تغیر ذائقه است پس اگر سبب قوی باشد بدون چشیدن چیزی مدام طعمی از طعوم مناسب هر ماده چون تلخی یا شوری و مانند آن بر زبان محسوس گردد و اگر سبب ضعیف باشد هنگام خوردن چیزی طعمی خلاف طعم آن چیز مدرک شود و جمیع مطعومات را بیک ذائقه پندارند و سبب فساد ذوق غلبه خلطی اداخلاط اربعه‌ست بر زبان یا بر جمیع اجزای دهن یا بر معده یا سائر بدن و شناخت خلط غالب از طعم آن خلط توان کرد بدستوریکه در شروع امراض دهن در زبان مذکور شد لیکن اینقدر خیال دارند که درصورت احساس شیرینی اگر علامات غلبه خون یافته شود دلیل غلبه خون باشد و اگر آثار غلبه بلغم موجود بود نشان بلغم حلو باشد و بصورت ادراک ترشی اگر علامات غلبه بلغم یابند بر بلغم دلالت کند و اگر نشان سودا دریافت گردد بر غلبه سودا گواهی دهد و مزه نمکین دال بر بلغم شور باشد **علاج** اگر بمشارکت دماغ یا معده یا غیر آن باشد اصلاح حال آنها نمایند بدتوریکه در امراض هر واحد مسطورست و ایضاً آنچه بمشارکت دماغ و معده باشد اگر مزاج حار و ماده رقیق بود بحسب بنفشه تنقیه کنند و بعد تنقیه سه روز اطرفیل صغیر خورند و اگر ماده غلیظ باشد با یارج فیقرا و حب قوقایا تنقیه نمایند و اگر مزاج بارد و ماده سخت غلیظ باشد با ایارجات کبار تنقیه کنند و بعد غراغر نذکور بکار برند و اگر بغیر مشارکت باشد علاج نفس زبان حسب واجب بفصد و اسهال و تبدیل مزاج نمایند پس اگر مزاج حار و ماده رقیق حار باشد بسرکه و گلاب یا شربت توت و آب گشنیز تر مضمضه کنند و اگر ماده غلیظ باشد بسرکه عنصل قلع آن نمایند و اگر سخت غلیظ باشد غراغر مذکوره در استرخای زبان استعمال کنند و در اغذیه اشیای حریفه مثل اشتر غاز و سرکه و خردل و پیاز بسرکه و سیر بسرکه و پلذخام بکار برند و ایضاً در بطلان ذوق بعد نضج ماده منضج بلغم یا ماءالاصول از مسهل بلغم ایارج وحب شبیار تنقیه نمایند و بعده تطبیخ عاقرقرحا و مویزج و خردل بسرکه

مضمضه و غرغره سازند و نانخواه و دیگر اشیای تیز مثل فلفل و خردل و بصل بخایند و اگر سرکه عنصل و سرکه کبر و خردل و عاقرقرحا و فلفل و صعتر و حاشا در دهان گیرند و بر زبان مالند نافع آید و نمک خردل نانخواه کوفته بسرکه آمیخته در دهن نگاهداشتن مفید و متقول از بیاض استاد مرحوم‌ست و یا زنجبیل فلفل دارفلفل زردچوب هریک یک ماشه نمک سنگ سه ماشه بر سفال بریان کرده سوده سه روز بر زبان مالند تا لعاب بسیار برآید و اگر حرارت مزاج ازین تدابیر مانع آید سکنجبین عنصلی و گلقند بخورند و در بباس و گل سرخ و سماق جوشانیده سکنجبین یا ترنجبین با مری آمیخته مضمضه و غرغره نمایند **طبری** و صاحب جامع مینویسند که اول تعدیل مزاج نمایند و هرگاه مزاج باعتدال گراید قوت و فصل و سن مانع نباشد تنقیه باین مطبوخ کنند هلیله سیاه و کابلی هر واحد پانزده درم افنستین افتیمون اسقولوقندریون هریک پنج درم اسطوخودوس حشیش فافث هریک سه درم شکاعی با داور و جعده یک چهارم درم فو و موادایرسا هریک سه درم عنصل مشوی پنج درم تخم کرفس و انسیون و بادیان هریک دو درم جوشانیده صاف نموده صد درم از آن بگیرند و نیم گرم باین حب بیاشامندغاریقون یک نیم درم خربق سیاه یکدانگ اباریج فیقرا و ثلث درم بعسل سرشته حبها سازند بعده هفت روز صبر کنند پس تنقیه راس نمایند بحب ایارج و حب صبر منتن که هر سه بقدر سه درم و نیم باشند بعده غرغره از مویزج یک درم عاقرقرحا دو ثلث درم خردل اسود یکدرم سعد دو ثلث درم رب السوس نیم درم سائیده در عسل محلول بری آمیخته نمایند و بعد از آن با اب گرم که در آن اندکی از روغن بید انجیر یا روغن یاسمین چکانیده باشند سه چهار با غرغره کنند پس بغرغره مسطئر بدفعات کثیر غرغره سازند و میان هر غرغره فاصله سه روز دهند و اگر فائده نکند تریاق کبیر متواتر بر زبان مالند و هر روز دو دانگ معجون انقرویا بخورند و بلحم حمل بریان غذا سازند و با اندک زهره کلنگ و بروغن مصطکی در روغن ناردین سعوط کنند و اگر معده او بسبب انجلاب رطوبات از سر بسوی معده ضعیف گردد و بحقنه موافقه تنقیه نمایند و معالجه بعضی درین علت قبل تنقیه بنوشانند ماءالاصول بروغن بیدانجیر و بیتوت با ریاح و اصلاح غذا کرده شد و صحت یافت و آنچه خلقی بود و یا از ضربه و مقطعه افتد علاج نپذیرد **و در فساد ذوق** تنقیه بدن بحسب خلط غالب کنند بعده دماغ و دهن و زبان را باستعمال غراغر مناسبه پاک نمایند و بتعدیل مزاج پردازند و ترک مولد آن خلط کنند پس اگر مجموع طعمها تلخ دریافت گردد تنقیه صفرا بسمبل آن نمایند و غرغره سکنجبین یا مصل کنند و اصلاح مزاج و تعدیل غذا ئ دلک زبان بمجللات مقطعه سازند و اگر شیرین معلوم شود درصورت غلبه خون فصد کنند و مسهل صفرا دهند والا از مسهل بلغم تنقیه کنند و اگر ترش محسوس گردد درصورت غلبه سودا تنقیه آن نمایند والا در ترشی و شوری هردو مسهل بلغم دهند و هر دو مضمضه و غرغره که برای بطلان ذوق گفته شد بحسب حاجت از آن مضمضه مایند و مضمضه عاقرقرحا در سرکه و گلاب جوشانیده در ازاله

ناخوشی طعم دهان نیز نافع و از بیاض استاد مرحوم منقول‌ست و ایضاً در ماده بارد غرغره بمری و سرکه و نمک و خردل سفید است

عظم اللسان و ادلاع آن

بدانکه بطری زبان گاهی بدان حد رس که در دهن نگنجد و از دهن خارج گردد و مریض بررو آن و بر هضم هر دو لب بـر آن قادر نباشد و این را ادلاع اللسان نامند و بقول شیخ عظم زبان گاهی از غلبه خون و گاهی از کثرت رطوبت بلغمی مرخی میباشد و نزد بعضی سببش انحدار رطوبات فضلی دماغی‌ست که زبان آن را تشرب کند و ادلاع گاهی سبب وذم عظیم زبـان و گـاهی عند خناق عارض میشود و پس در عظم زبان به بینند اگر رنگ زبان سرخ و علامات غلبه خون و حرارت یافته شود و از رطوبت دموی باشد والا از بلغمی و در ادلاع اللسان ورمی از رنگ زبان بر خلط فاعل او استدلال نمایند و دیگر آثار هر ماده که در ورم زبان مسطور شد زبان توجه نمایند و در ادلاع خناقی وجود خناق بر آن گواهی دهد علاج در عظم دومی و آنچـه از مـاده حـار باشد بعد فصد قیفال و رگ زیر زبان و تنقیه بمسهل صفرا و نوشیدن اشربه مطفی و مغلظ خون مثـل شـربت انـار و ریبـاس و عناب مدام قطعات حامضه و قابضه مسیل لعاب مثل مصل و ترشی ترنج و ریباس و انار ترش و زبان مالند و بسماقیه و حصـر میه غذا سازند و در رطوبی بعد تنقیه بسمهل بلغم و ایارجات بنوشاور نمک مع مصل و یا بنمک و یا نوشادر بسرکه و یا زنجبیل و نوشادر بسرکه و یا بعاقرقرحا و نوشادر مدام دلک زبان نمایند یا بگیرند زنجبیل و فلفل و دارفلفل و نمک لاهـوری و باریـک سائیده بر زبان بمالند که بحج خود عود کند و بقول بعضی شوره و نمک بر زبان مالیدن و از مطبوخ تخم کتان و حلبه و انجیـر مضمضه کردن عظم زبان را نافع‌ست و گویند که دلک زبان بمعجون انفر و یا زبان را بسرعت لاغر کند و ملازمت فلاسفه در امراض زبان کثیرالمنفعت‌ست خصوصاً در شیخوخت و بگنجشک و لحوم بریان غذا سازند **طبری** و صاحب جامع مینویسند کـه در ادلاع اللسان اگر سببش کثرت خون حاد باشد فصد قیفالین نمایند و میان هر دو فصد فاصله سـه روز دهنـد بعـده بمطبـوخ هلیله و تمرهندی و غیره تنقیه نمایند و اگر نوشیدن دوا دشوار باشد بحقنه الهینه استفراغ کنند و بعد تنقیه تام این حقنه بعمـل آرند جو مقشر کوفته صد درم و عناب پنجاه عدد و سپستان یک کف و برگ اسپغول باقه برگ خبازی باقه سبوس گنـدم کـف مغز بادام مقشر کوفته بست درم همه جوشانیده صاف نموده بست درم روغن بنفشه و سی درم شیر زنان بـر آن ریختـه یکبـار صبح و یک مرتبه وقت خواب حقنه کنند و غذا نمایند بزرده زیر باج یا حسوه آب سبوس که بـر آن مقـدار صـتلح از شـیر خـر ریخته باشند و با آبیکه در آن گل سرخ و عدس و گشنیز خشک هر واحد یک کف جوشانیده باشند صاف نموده و هـم وزن آن سرکه آمیخته مضمضه نمایند بدفعات متوالی و خرقه مبلول باین آب سرد کرده بر زبان بپیچند و بشیر دختران مضروب بـا آب طلع سعوط کنند و اگر این تدبیر فائده نکند فصد هر دو رگ زیر زبان کشانید . از تغیر مزاج و انحلال قوت و انحـلال طبیعـت

علیل غافل نشوند و از رعاف حذر کنند و اگ یکی ازین اسباب پیدا شود معالجه او متوجه شوند و در آن استسقا نمایند تا دموی بهلاکت نگردد و اگر سببش صفرا باشد همین تدبیر علاج کنند الا در مسهلات چیزی از سموقنیا زیاده کنند و کشوث تازه بسرکه بخورند و مزاورات او با آب حصرم سازند و اگر سببش رطوبت رقیق فاسد باشد حنه که در لقوه و فالج بکار آید استعمال نکنند حتی که مزاج او عود کند بعده بمعالجه او اعاده نمایند بدستوریکه مسطور شد و در بعض اوقات زبان بعسل تنها و یا با صعتر بمالند و گاهی عند تغیر مزاج مجتاج بفصد باسلیق یا حجامت ساقین میشوند و چون ورم بتحلیل شروع کند و لعاب منقطع نگردد و بسرکه که در آن گل سنع و گلنار مازو و مانند آن اشیا قابضه جوشانیده باشند مضمضه نمایند و اگر سببش سودا باشد تنقیه بمطبوخ افتیمون نمایند و غافل نشوند و در علاج او مبادرت نمایند تا که مزاج متغیر بحدت نشوذ فصد نکنند و چون در مزاج حدت پیدا شود فصد باسلیق نمایند و دوا نباید آشامید و اگر از استفراغ مانعی نباشد مطبوخ لین دهند و بر لطیف‌ترین اغذیه اقتصار کنند و بحفظ قوت و مزاج پردازند و چون عقل او متغیر گردد بعلاج مالیخولیا مع علاج زیان مشغول شوند و از آن غافل نشوند تا درم صلب نگردد و از جنس سرطان نشود و ادلاع اللسان که در خوانیق عارض شود علاج خناق نمایند و شیخ می‌فرماید که استرخای زبان چون بصبیان عارض گردد و پرهیز و تغذیه بعصا فیروفواهض کفایت کند

ضفدع اللسان

و آن ورمی‌ست مانند غده سخت که زیر زبان حادث گردد و چون بزرگ شود منع تکلم کند و الم شدید آرد و مدام لعاب از دهن سیلان کند و تشبیه او بضفدع بهر آنست که رنگ او مرکب از سرخی رنگ زبان و سفیدی ماده و سبزی رگهای او همچون لون غوک بود و نزد بعضی وجه نسیه آن بفضدع به جهت مشابهت بسر ضفدع است لهذا بعضی قدما این مرض را روس الضفادع نامیده‌اند و ماده آن خون غلیظ یا بلغم غلیظ لزج باشد و فرق میان دو ماده چنان کنند که ملاحظه نمایند اگر ضفدع سنع و با سوزش باشد از ماده دموی بود اگر سفید و سخت اشد بلغمی بود علاج در دموی تبریدیکه در قلاع دموی گذشت بدهند و فصد سرر و نمایند وزلو بچسبانند و بمسهل صفرا تنقیه دماغ کنند و در بلغمی بعد از نضج مسهل بلغم و حب ایارج دهند و بعد تنقیه نوشادر و مازو و باریک سائیده پیوسته بر زبان مالند و سرکه و نمک در دهان دارند و چون سود ندهد ادویه اکاله مقطعه نوشادر لزج سوخته و زنگار و بیخ سوسن و مرمکی و سهاگه و سورنجان تلخ مساوی با سرکه سائیده بر ضفدع بمالند و دیگر ادویه حاده قوایه که در بواسیر الف و قلاع گذشت و فصد رگ زیر زبان بعمل آرند و ضماد و زنگار کذا گلنار ذراج و کذا قلقطاره و مازو و زاج مساوی و بعد آن مضمضه ببرگ زیتون و پوست بیخ کبر نافعست و اگر ازین تدبیر هم صحت نشود شق کنند و ماده آن بیرون آرند و بعد برآوردن آن بسرکه و آب مضمضه نمایند و یازاج سوده بچسبانند و بمراهم ملحمه تدارک جراحت نمایند و باصلاح مزاج پردازند و بقول شیخ از ادویه ممدوحه در آن مالیدن صعتر فارسی پوست انار و نمکست و زاج

سوخته و سودنجان بسفیدی بیضه سشرشته زیر زبان نهادن مجرب اوست و گویند که شب یمانی بیخ سوسن زعفران مرمکی تازه و مساوی کوفته بیخته بر ضفدع مالیدن مفیدست **طبری** گویدکه چون ضفدع صلب گردد صفر نیم درم زوفامی خشک یکدرم آهک صدف بحری دو درم همه را سائیده با مثل آن شکر طبرز و جریش آمیخته بر موضع ضفدع بمالند تا خراشیده شود و بعد از آن مضمضه بسرکه کخه در آن شاخ آید و گلنار و قشار کندر جوشانیده باشند بکنند پس بروغن گل مضمضه نمایند تا وجع ساکن شود و اگر خون از موضع برآید ذر در گلنار یکدرم قشار کندر یک درم مردو ثلث درم باریک سائیده صاف نموداه بر موضع متفرح بپاشند و چون ایام ضفدع بطول می‌انجامید ابوماهر امر بعلاج او از آهن می‌نمود باینطور که از درم هر دو شریان زیر زبان را بصناره گرفته کمبود نمایند که در بریدن آن بسبب عدم حبس خون خوف هلاکت است پس گوشت صلب‌ها بین او بردارند و پنبه کهنه بسرکه و اندک نمک آلوده در آن موضع پر کنند در و زدم پنبه را برآورده مرهمی که در آن سفیداب و مرادسنگ و روغن گل و موم باشد در آن گذارند و اگر بر موضع مواد منصب گردد وضع محاجم بر ساقین تحت ثدین نمایند و علیل را بخوردن ملینات طبیعت دائم سر کنند و اگر ورم عظیم گردد حتی که زبان عظم پذیرد و از حرکت او را مع کند زیر زبان شرط خفیف بزنند و قطران در سرکه حلکرده بمالند و این وقتی‌ست که باورم درد نباشد و اگر بلوی الم باشد آب برگ اسپغول و آب برگ بارتنگ و آب شم انار بری اگر وقت او باشد والا آب شحم انار کهنه که بر آن اندکی سرکه چکانیده باشند بگیرند و آب برگ اسپغول اگر یافت شود والا شیاف او محلول در سرکه بگیرند و بر همه ربع وزن آنها سرکه غیر کهنه بریزند و بعده خرفه کتان باین آبها آلوده بر زبان بچینند و در بعض اوقات امر کنند که این آبها ساعات متوالیه در دهن گیرند که ازین تدبیر درم تحلیل گکردد و اگر قوت اطاعت کند طبیب از فصد بدفعات متوالی نفع کند و از تلیین طبیعت نیز هرگاه رافع نباشد و ابوماهرگاهی امر میکرد که عدس را بخیسانند حتی که منتفخ گردد پس در سرکه جوشانیده این عدس را مریض در دهن بگیرد و ایضاً گاهی امر میکرد که عدس را کوفته بیخته در دهن بپاشند و آنچه در معالجه او هنگام عظم لسان مع وجع تنقیه بفصد اسهال استعمال کرده میشود بشیردختران بدفعات کثیرست و این تدبیر وقتی است که مزاج بکیفیتی متغیر نگردد و اگر مزاج متغیر شود معالجه زبان متورم ترک کندد و در اصلاح مزلزج مشغول شوند و هرگاه مزاج باعتدال عود کند بدستوریکه مذکور شد بمعالجه استمرار نمایند و اگر بعد معالجه مزاج او بحالت طبعی رجوع نکند و عقل او متغیر گردد این علامت هلاکت ملیض ست پس درینوقت بعلاج او مشغول نشوند و بعض اطبغا در ضفدع بمص آن از انبوبه امر میکنند تا آنکه شکافد بعده معالجه بمراهم مینمایند و از رسیدن آب سرد با آن منع میکنند و وقت تشنگی آب سرد بقمع در حلق او میریزند و **گویند** که آب کاسنی و آب کاهو و عنب‌الثعلب نافع ضفدع‌ست که سببش حار باشد و کذا از رورد سائیده در گلاب آمیخته دهن گرفتن و کذا و خوخ تازه مالیدن و کذا جغرات مفید و چون بع سقوط کیسه ضفدع سرفه بشب پیدا شود اصل السوس اسطوخودوس عناب گل

نیلوفرخطمی بعرق عنبالثعلب جوشانیده نبات داخل کرده بدهند بیخ شفتالو برگ سپتان برگ تنبیلی هریک دو تولـه جوشـانیده غرغره نمایند و غرغره کوکنا عنبالثعلب دارفلفل بزرکتان اصل السوس خطمی نیز د ضفدع میکنند

حرقت اللسان

سبب سوزش زبان حرارت معده یا دماغ‌ست چندانکه بحد تب نرسد و یا تناول چیزهای تیز و شور و تلخ و بغایت شـیرین مثـل عسل و معطش شدید و با ریزش ماده حاده محرقه لذاعه بر زبان و عظیم-ترین اسباب درین مثـل حمیـات حـاده اورام باطنـه است و طریق تشخیص این اسباب همین‌ست که اگر با تب دورم احشا بود سببش همان باشد والا بعلامات مخصوصه حـرارت دماغ و معده که هریک بمقامش مفصل مسطورست نظر کنن هرچه از آن هردو یافته شود باعث حرقت همان باشد در نه حال تناول اشیای ذکوره بپرسند علاج در جمله انواع مریض را از خوابیدن بر پشت و از اورام و گشادن دهن منع کند و حبیکه از مغز تخم خربزه و چنارین و کدو و بادام شیرین و نشاسته و کتیرا و ترنجبین ساخته باشند مدام در دهن دارند و ایضاً دانه آلوبخـارا و دانه تمرهندی و شکر مجاز و العبه و عصارات مبرده چون آب کاهو و گشنیز و آب خرفه و آب بارتنگ و عنـبالثعلـب و لعـاب اسپغول و بهدانه در دهن دارند و بدان مضمضه کنند و ایضاً سرکه و گلاب و مانند آن و آنجا سببش حرارت معده و دمـاغ بـود تشرب این چیزها نیز نمایند و دیگر نقوعات ملینه و مبردات معده و دماغ بنوشند و کافور بر زبان مالند و درصورت انصباب خلط حار بدستور نزله حار بمسهل و غراغر تنقیه نمایند و مضمضه که از دوغ برای حرقت زبان که از اشیای حاده باشند براالساعه‌ست و آنچه تابع حمی یادرم شکم باشد علاج آنها نمایند و فصد باسلیق و دادن آب عنـبالثعلـب بـا شـکر و آب کاسـنی بانـدکی خیارشنبر و کشکاب بروغن بادام نیز ورم اندرون شکم را نافع و واجب‌ست که درین مرض بمزاج مریض نظر کنند اگر احتمـال فصد و اسهال داشته باشد یکی از آن یا هر دو بعمل آرند و بقول شیخ اگر درینجا خلط لزج باشد بروغن مسح بر زبـان کننـد و تعهد تدائین زبان و سر و مضمض با دهان مثل روغن نیلوفر و بنفشه و روغن گل و موم و روغنات و العبه و عصارات و شحوم طیور نمایند و بعضی علاج این بدلک نعناع میسازند و ایضاً از سرکه که اندرون مورد و گلنار جوشانیده باشند مضمضه سـازند و گیلانی گوید که بمزاج مریض نظر کنند اگر متحمل باشد تنقیه بمطبوخ اقتیمون کنند و لـزوم شـرب بسـکنجبین نماینـد و از اغذیه بر زیر باج اقتصار ورزند و بعده هر روز سه مرتبه مضمضه کنند و دفعه اول با آب گرم و دفعه دوم بشیر تازه و سکرالعشـر و دفعه سوم بسرکه و روغن گل پس اگر از حک لسان یا سنان لعاب بسیار از دهن جاری شود بهمین سرکه مضمضـه کننـد و ساعت در دهن دارند تا آنکه مرض زائل شود و اگر مزاج مریض متغیر نشود و قوت ضعیف نبود فصـد قیفـال کننـد و معـادوت بنوشیدن مطبوخ کنند و در مطبوخ بر هلیله و تمرهندی و عناب و آلو و گل سرخ و بنفشه و مانند آن زیادت نکنند بعـده بـرگ مورد بنمک چند مرتبه بخایند و اگر زائل نشود و هلیله زرد سوده بر زبان بمالند یا در دهن دارند و بعد طعام باز هلیله در دهـن

بگذارند و آب دهن بریزند و بعد هضم طعام آب دهن فرو برند و بعد تنقیه موافق نافع از هلیله زرد درین مرض نیست و هرچه در شقاق اللسان بیاید اینجا نافع شناسند

شقاق اللسان

یعنی ترقیدن زبان و این از خوردن مانع آید و هرگاه چیزی ترش یا شور بوی رسد سوزشی لاحق گردد سببش یا یبوست مزاج دماغ و سرایت آن بزبان و یا بخارات اخلاط محترقه مجتمعه در معده و یا خوردن اشیای تیز چون آهک و غیره باشد و تشخیص این اسباب چنان کنند که اولا از مریض حال خوردن چیزی نیز بپرسند اگر اقرار آن کند سببش همان باشد والا از حال تقدم بیخوابی و دیگر آثار یبوست دماغ سوال نکنند اگر باشد از یبوست دماغ بود و نه آمدن جشای دخانی و آثار فساد معده و خروج اخلاط سوخته احیاناً بقی دریافتکنند که این نشان صعود انجره معده است **علاج** اگر سببش یبوست دماغ باشد لعاب اسپغول یا ماالشعیر تجرع نمایند و ماءالقرع و عرق شیر ساده و دیگر مرطبات دماغ که در علاج امراضی و دماغی یابس مسطور شد بدهند و اسپغول تنها یا با قدری نبات و یا بهدانه و یا کتیرا در دهن گیرندو ودر آب از آنها لعاب برآورده مضمضه کنند و در دهن گیرند و کف خیار که از دهک قطعه آن بر آن برآید و قیروطی روغن بنفشه و هرچه مرطب باشد بر زبان مالند و روغن بادام و روغن کدو و یا شیردختران و لعاب اسپغول و روغن بنفشه برهم زده در بینی چکانند و هر روز روغن بنفشه مع روغن زرد مصفی بر زبان مالند و اگر فائده نشود از ماءالشعیر و روغن بنفشه بدفعات کثیر حقنه کنند و ماءالجبین اگر وقت او باشد والا شیر خر بنوشند و کله پاچه و بیضه نیمبرشت و گوشت جوجه مرغ و حلوا آن بخورند و از چیزهای ترش و تیز و نمکین اجتناب نمایند و ترک جمله استفراغ و جماع کنند و اگر از ارتفاع بخارات معده باشد تنقیه معده از ماده محترقه نمایند و اطریفلات و هلیله مربی و آمله مربی و معجون مرجان بخورند و گشنیز اکثر بخایند و اشیا مسطوره بعمل آرند و سپستان در دهن دارند و اگر از خوردن چیزهای تیز باشد تدبیرش و بدستور مالیدن اشیا مرطبه مذکور و قیروطی و خائیدن مغز بادام و نارجیل و غیره است و مضمضه بماءالشعیر یا شیره خرفه یا گشنیز در شقاق نیز مفید و اگر بهدانه سپستان در آب بجوشانند و شیرهمغز تخم کدو شیره تخم خیارین و شیر بز تازه برآورده آمیخته مضمضه نمایند نیز ترقیدگی زبان و جفاف آن را نفعست و پوست درخت گولر و تخم خرفه در آب سائیده مضمضه کردن نیز نافع و اگر کاکر سنگی دانه هیل بوده گجراتی سنگ جراحت زیره سفید طباشیر کات سفید سوده در دهن بپاشند و غذا شیربرنج بخورند سود دهد و هرچه در حرقت اللسان گذشت حب حاجت بکار برند

جفاف اللسان

یعنی خشکی زبان سببش حرارت و یبوست است چنانچه در حمیات صفراوی و خناق و غیره حادث شود و یا التزاق رطوبت لزج بر سطح زبان فرق زرمز و سبب زردی و خشونت زبان و دیگر آثار غلبه صفرا در قسم اول و وجود رطوبت لزج بر سطح دهان و

لزوجت و غروبت آب دهن در قسم دوم توان کرد علاج در اول تبرید دهند و هرچه در قلاع دموی گذشت بعمل آرنـد و مـورد گل سرخ گلنار بسرکه جوشانیده مضمضه کنند و یا لعاب اسپغول مضمضه نمایند و لعاب بهدانه با آب نیلوفر و شکر آمیخته بـر زبان مالند و در دهن دارند و اگر شیر مغز تخم کدو یا تخم خرفه بیفزایند بهتر باشد و بشیره تخم خرفه و یـا آب خرفـه یـا آب تربز و خیار و بادرنگ مضمضه کردن نیز مفید بود و مالیدن روغن بادام و قیروطی بروغن بنفشه و روغن کدو هم نافع و مالیدن شحم و جاج وعسل کذا روغن شعیر بزبان دافع خشونت لسان‌ست و اگر درمعده ماده صفرا یاد بعد تنقیه آن و تمضمض بلعابات لعاب اسپغول چهار ماشه با سکنجبین تفاخی لیمونی دادن عجیب الاثرست و اگر از مرور وا بسوی دهند باشـد کتیـرا بـا شـکر مساوی در دهن داشتن از مجربات‌ست و آنچه در شقاق اللسان گذشت دراینجا هم نافع آید و در قسم دوم سکنجبین بلیسند و چوب بید در سکنجبین یا آب خربزه و شکر تر کرده همچون مسواک بر زبان مالند و سماق مخلوط بعسل و یا نعناع بستانی بر زبان مالند

حكةُ اللسان

یعنی خارش زبان سببش اخلاط حاده محرقه لذاعه است که از دماغ بر زبان ریزد یا از معده یا سائر بدن بسوی او مرتقی گردد و گاهی از خوردن بعض اشیا مثل قلقاس خام وزمبن کند و غیره نیز عارض شود درین مرض زبان سرخ گـردد و انسـان دائـم بدندان بخارد و از مضمضه با آب گرم یا شوربای گرم راحت یابد علاج تنقیه ماده نمایند بمسهل سـودا یـا مطبـوخ افتیمـون و نوشیدن سکنجبین لازم گیرند و هر روز سه بار مضمضه نمایند اول با آب گرم و مرتبه دوم بشیر اندکی شکر آمپیخته و مرتبـه سوم بسرکه و روغن گل و مضمضه بمطبوخ هلیله هلیله آمله عظیم الاثرست و خائیـدن هلیلـه زرد و مالیـدن آن بـر زبـان در استفراغ ماده حار زبان اثر تمام دارد و بقول طبری هرگاه از خاریدن زبان بدندان لعاب دهن بسیار سیلان نمایند بسرکه کـه در آن برگ آس یک باقه و حب لاس یک جفته و قطران و عاقرقرحا و مویزج هر واحد اندکی جوشانیده باسند مضمضه نماینـد و ساعتبساعت در دهن گیرند و اگر صحت نشود و قوت ضعیف نگردد فصد سـرد در اسـهال بمطبـوخ افتیمـون مرتبـه دوم مـع تمرهندی و آلوبخارا و عناب و گل سرخ و بنفشه و مانند آن کنند بعده برگ مورد مع نمک چند بار بخایند و زبان را بهلیلـه زرد سوده بمالند و ایضاً هلیله در دهن دارند و بعد غذا آب دهن رو ریزند و هرگاه طعم هضم گردد و آنچه در دهن جمع شـود بلـع نمایند درین مرض نافع‌-تر از هلیله بعد تنقیه چیزی ندیدم و بقول صاحب ترویج علاجش ترطیب بدن بملازمت شرب ماالجبن بسکنجبین و شربت نیلوفر و شربت خشخاش و بنفشه و ترک تناول اشیای حریفه و حاده و مضمضه با دهان بارده رطبه شیره و شکر بسرک و روغن گل و اخراج اخلاط محترقه بمسهلات موافقه و نهادن هلیله زرد درد دهن و دلک زبان بدانست

تقشر لسان و حنک و شدقین و عمور

یعنی جدا شدن پوست باریک زبان و کام و کنج دهن و بن دندان و سببش یا از خارج بود مثل شرب آب درهای شور یـا اکـل نمک شور و مانند آن و یا از داخل مثل تصاعد بخارات حاده لذاعه حریفه از بدن که دهان را خشک و متقشر گرداند چنانچه اگر آدمی خرقه بر دهن یا کام خود بمالد پوست باریک سفید از آن جدا شود بی‌آنکه درد کند علاج تدبیرش بفصد سـرور و مسـهل صفرا یا مطبوخ هلیله و غیره مثل علاج قلاع دموی نمایند و ایضاً بعد فصد تلئین طبیعت بمطبوخ هلیله و تمرهندی و آلوبخارا و افسنتین و شاهتره و ترنجبین و خیارشنبر بدفعات متوالی اگر قوت متحمل باشد و مضمضه بسرکه که در آن شاخ آس و گلنار و گل سرخ جوانیده باشند و تغذیه بحصرمیه و سماقیه نافعست و اول در علاج این مرض استعمال چیزی‌ست که جامع تلـین و قبض بود و چون این مرض لطفل صغیر عارض شود علاج مرضعه نمایند و بدانچه ذکر یافت در دهن طفل نمک سوده بمانند بعددهن او شیر مرضعه بشویند که در یکروز زائل شود صاحب ترویج گوید که علاج این مرض فصد قیـال و آشـامیدن اشـربه بارده رطبه مثل شربت نیلوفر و بنفشه و عناب‌ست و تنقیه بدن بطبیخ ملیجات در ان مع خیارشنبر و گلقند و مضمضه بگـلاب که در آن سماق خیسانیده باشند و همچنین مضمضه بسرکه که در آن قابضات مثل آس و گلنار و گل سرخ و مزو و پوست آثار انار و مانندآن جوشانیده باشند

حکةُ الحنک

یعنی خارش کام سببش حارت دماغ یا معده بود یا ریختن بلغم شوراز دماغ یا مقدمه نزله و خشکی منخرین بسوزش و بیخوابی بر حرارت مزاج دماغ دلالت کند و کثرت تشنگی مع قی و غثیان دهن بر حرارت معده گواهی دهد **عـلاج** در هـر دو نـوع رگ قیفال زنند و تنقیه دماغ و بدن بنقوعات بارد نمایند و مضمضه بسرکه انگوری یا مقطر و گلاب کند برای تسکین حرارت خرفه و خیارین و پزویه هریک نه ماشه لعاب بهدانه سه ماشه شربت سیب ترش چار توله سبوس اسپغول هفت ماشه یا تخم ریحـان چار ماشه دهند و این حب در دهن دارند نشاسته طباشیر کتیرا مغـز تخـم خیـارین و کـدو و تربـز و بهدانـه هریـک دو درم و شیرخشت یک توله بلعاب اسپغول سرشته حبها بقدر نخود سازند و اگر از بلغم باشد تنقیه دماغ و بدن نبقوعات حامضه نمایند و مضمضه با آب گشنیز سبز و کاسنی و کاهو سبز و مقطر هریک چار توله درب توت سیاه چار تونه دهند غذا آش جو خورانـد و آلو در دهن دارند و اگر مقدمه نزله و زکام باشد معالجه آنها پردازند

اورم الحنک و بثور آن

یعنی آماس کام و بثره او سبب ورم خون حادالکیفیه با رطوبت قلیل الحراره است و سبب بثور ریختن خلط گرم و تیز از دماغ یا خوردن جوز و شیرینیهای سپارپن سوی ورم و بثور نظر کنند اگر رنگ او سرخ و با سوزش و خـارش و تشـنگی و درد باشـد و موی بود و اگر سفید و بی‌درد باشد بلغمی بود علاج در دموی فصد سرور کند و بفاصله سه چهار روز چهار برگ یا رگ زیر زبان زننده ادویه بارده ذی لعابیت مثل بهدانه و کتیرا و اسپغول در دهن دارند و از اینها لعاب کشیده مضمضه کننـد و تنقیـه نبقـوع حامض کننده و مسهل صفرا دهند و هرچه در قلاع ورم زبان دموی گذشت بعمل آرند و ایضاً طبیخ هلیله و شاهتره و یا شربت بنفشه مکرر و یا شربت درد مکر سی درم که در آن ترنجبین بست درم یا خیارشنبر ده درم مالیده روغن بـادام یکـدرم افـزوده باشند بهر تنقیه دهند و یا آب فواکه و شیرخشت دراوند بدهند و در ابتدا مورد گل سرخ و گلنار و بیخ عنب‌الثعلب و برگ علیـق بسرکه جوشانیده نمایند و ایضاً بعد تنقیه با آب گشنیز سبز و همیشه بهار و مکوه هریک سه توله صندل سفید سوده نـه ماشـه رب توت سیاه سه توله مضمضه کردن برای بثور خنک معمول‌ست و از طباشیر و گلسرخ و تخم خرفه و نشاسته و کتیرا و صمغ عربی و آرد عدس و اندکی کافور ذر در مرتب ساخته بر کام بپاشند . در نسخه طبری تخم کاهو تخم کاسنی صمغ فارسـی آرد ماش نیز درین داخل‌ست و در انتها بابونه بنفشه تخم مرو در آب جوشانیده خیارشنبر مالیده صاف نموده مضمضـه نماینـد غـذا مزوره اسفاناج و خرفه با برنج سازند و بثور که از خوردن گروگان و غیره باشد در آن نیز اول فصد کنند و مسکه بزو میش تنها و یا کات بگلاب پخته مالند و شیره زرشک و کاسنی و خیارین هریک هفت ماشه لعاب بهدانه سه ماشه در گلاب و عرق نیلـوفر هریک هفت توله شربت نیلوفر انبر باریس هریک ده توله تخم شربتی پنج ماشه دهند عذا آش جو بشربت نیلـوفر و مضمضـه بسرکه و کلاب مساوی و یا آب گشنیز تر و سوار و گلاب مقطر هریک سه توله مضمضه کنند و مدام کتیـرا در دهـن دارنـد و روغن گل یا کدو یا کاهو یا هر دو در دهن گیرند و چون گرم شود تبدیل نمایند که عظیم الاثرست و در ورم رطوبی هرچه در قلاع و درم زبان بلغمی مسطور شد بکار برند و یا تنقیه مطبوخ افتیمون و حب ایارج سازند و بعـد تنقیـه کزمـازج عاقرقرحـا در آبکامه جوانده و غرغره کنند و اگر زوال او دشوار گردد و غرغره با یارج تلخ بعمل آرند تا آنکه تهـیج تهلیـل یابـد و از غـذا بـر نخوداب اقتصار کنند و اگر قوت ضعیف گردد لحم حمل بریان بدهند و اگر مزاج متغیر نگردد سه شب متواتر حب شبیار بدهند و بهترین چیزها برای این مرض بعد تنقیه غرغره بعاقرقرحا مع سرکه کهنه است و بقول صاحب شقاءالاسقام این درم و اورام حذو قریب و اکثر از نزلات حادث میشوند

آبله کام و سوراخ آن

گاه باشد که بسبب نزول مواد حاره حاده یا بسبب ماده آتشک در کام آبله افتد و یا در آنجا قریب ملاذه مجری گشاده گـردد و بدان سبب غنه درصورت عارض شود و هرچه بنوشد از راه بینی برآید عـلاج فصـد نماینـد و عنـاب و شـاهتره و غیـره ادویـه مصطفی ون بیاشامند و دو نسخه که برای سوراخ کام نافع در بحث آکله در دهن مسطور شـد و بمسـهل تنقیـه کننـد و بعـده اطرافیل شاهتره و شربت شاهتره استعمال نمایند و غرغره پوست انار گلنار گـل سـرخ حـب الاس کزمـازج جوزالسـر و در آب جوشانیده صاف نموده برای آبله کام بتجربه فقیر رسیده و غرغره تخم گل سه ماشه پرسیاوشان زوفای خشک گشـنیز خشـک هریک پنج ماشه عدس مقشر هفت ماشه گلنار چهار ماشه پوست خشخاش کلان یک عدد جوشداده عسل آمیخته برای سوراخ کام در بیاض والد مغفور مفید نوشته و پوست خشخاش گشنیز خشک گلنار هلیله سیاه حل الاس برگ مور و زرد رد گـل تـاج خروس برگ حنا هریک شش ماشه کزماج مازو سبز هریک پنج ماشه عدس مقشر یک توله در آب برگ بارتنگ هفت توله آب خالص نیم پاو جوشانیده صاف نموده حضض مکی گل ارمنی صندل سرخ اقاقیا هریک سه ماشه سـوده بـر آن پاشـیده مکـرر غرغره کردن برای سوراخ کام مجرب و مولف حکیم شریف خان‌ست و ایضاً برگ حنا گلنار فارسی اقاقیـا بـرگ مـورد گشـنیز خشک کزمازج پوست بیخ پوست بیخ چنبیلی گل سیوتی هر واحد یک توله جوشانیده صاف نموده غرغره کردن بعد از آن کنـه شسته دم الاخوین کهربا گشنیز خشک طراثیث فوفل سوخته زرد رد عصاره لحیه التیس هریک یک ماشه سوده پاشیدن بـرای آنکه قریب ملازه مجری بسبب مرض آتشک یا بسبب نزول مواد حاره حاده گشاده شود از والد حکیم ممدوح است و آنچه احقر درین باب مکرر تجربه نموده اینست که سیماب سه ماشه قند سیاه دو دام خوب باهم بکوبند تا یکذات شود پس چهار پاس باب نانخواه صلایه کرده چهارده عدس حبها بندند و یک صبح و یکی شام خورند و اگر دهن جوشش نماید چهـال کچنـال بـا آب جوش داده صاف نموده مضمضه کنند و یکبار طفلی که بسبب گشادن مجرای کام عنه عظیم در آواز ظاهر شده بـود چنانچـه سخن او مفهوم نمیشد یک ازین حبوب وقت صبح تا چهارده روز داده شد بغایت شافی مطلق درین سوراخ فراهم آمد و صحت کلی یافت و شخصی راحب مرداسنگ که در آب بسکپهره ساخته میشود معمون جناب و الذر مرحوم‌ست درین مرض دادم بعونه تعالی صحت و طوائفی را از هلیله کلان و خرد هریک بست ماشه توتیای سبز ده ماشه در آب لیمو کاغذی یکصد عدد کهـرل کرده حبها مقدار کنار دشتی بسته یکی صبح و یک شام خورد صحت یافت و باز همین مرض عود نمود بار دیگر همـین حـب باستعمال آمد شفای کلی حاصل شد و دیگر حب توتیاکه در آن فلفل سیاه داخل است و در ذکائی و حب سیماب و سم الفـارد روغن نکهنه و رتیهه که در مجربات اکبری مرقوم نیز درین مرض نافع و گویند که شخصی را از جراحت کام مجـرای بینـی و حلق یک شد طبیبی گفت که سر بچه خرد سگ بریده در آتش بسوزند و بعد از آن مغز سر او گرفته باریک سائیده قدری از آن در نی انداخته بدمند ازین تدبیر جراحت مندمل گشاد و برگ انبه که پخته و خشک شده باشد دو داو در قلیان کشیدن زود ازاله

سوراخ کام مینماید کذا گرفتن دود بخوری که در آن اسپند دو تانک‌ست و مسطورست نـافع بـود و گوینـد کـه نهـادن بـازوی مسحوق بر ثقبه حلق و کشیدن دخان گل سمین در یک هفته‌اند مال آن میکند غذا دال مونگ مقشر یا شوربای گوشـت و بـز بدهند و پر سیر او شیرینی و ترشی و لبنیات و فواکه نمایند

امراض اسنان و لثه

یعنی دندان و بن دندان بدانکه بقول جالینوس و شیخ الرئیس دندان منجمله استخوان–ست و حـبس او بنـابر پیوسـتن عصـب دماغی لین با آن‌ست و چون تالم شود بدین سبب محسوس گردد از آنچه عارض شود از ضربان و اختلاج در آن و بساست که حکه و دغدغه محسوس شود و در آن امراض بسیار عارض میشود و چنانچه استرخا و تحرک و انقطاع و و تغذیه در جوهر او و نشستن بخار بر روی او و تاکل و تعفن و تکسر و اوجاع شدید و حکه و ضرس کـه نـوعی از اوجـاع اویـت و عجـز از خائیـدن شیرین و ترش و تضرر از گرم و سرد و قلت صبر بر ملاقات از آنها یا هردو کذا عارض میگردد اورا تغیر در مقادیر آن بالطبع که طول کند عظم پذیرد و یا سوده گردد و صغر یابد و نزد اکثر عارض میشود ودر آن نوعی از درم و استدلال بر مزاج دندان از بن دندان درنگ او باید کرد که اگر سرخ باشد مزاج دندان و موی بود و اگر بزرذدی زند صفراوی و اگر سفید باشـد بلغمـی و اگـر رنگ تیره باشد سوداوی

تدبیر حفظ صحت دندان

طالب صحت اسنان را واجب‌ست که رعایت ده چیز بدارد **یکی آنکه** احتراز نماید از تخمه و کثرت اکل و از خواب بر منجرات و از تواتر فساد طعام و شراب در معده و آن فساد خون بسبب جوهر آنها باشد که بسرعت قبول فساد نمایند مثل شیر و ماهی شور و صحنا و خواه بسبب سوء ترتیب استعمال آنها مثل تداخل یا تاخیر استعمال غذاحتی که اشتها شدت کند درمزاج فاسده بسوی معده منصب گردد و یا جمع کرده شود اغذیه که در آن جمع کردن ممنوع‌ست یا خوردن غذای لطیف و رقیق بعد غلیظ یا تناول چیزهای نازک مثل ماهی و خرد بعد ریاضت و تعب با کثرت شراب و حرکن بر غذا **دوم آنکه** قی بسیار نکند و عادت آن ننماید خصوصاً اگ آنچه در قی برآید ترش باشد **سوم آنکه** از خائیدن چیزی بلک خصوص که شیرین بود چون حلوای سوسن و ناطف و انجیر خشک اجتناب نماید **چهارم** آنکه بدندان چیزهای سخت مثل بادام و جوز و فوفـل و امثـال آن نشـکند **پـنجم آنکـه** از ترشیها که دندان را کند کند چون فواکه خام عفص ترش و ترشی ترنج و انار بسیار ترش پرهیز کند **ششم آنکه** چیزی سخت یا سخت گرم نخورد خصوصاً از پس یکدیگر بلافاصله مانند آنکه بالای چیز بسیار سـرد فـی‌الفـور چیـزی بسـیار گـرم نخـورد و

بالعکس **هفتم آنکه** چیزهائی که دندان وگوش بن دندان را بخاصیت ضرر دارند چون گندنای خام وجود و خرما و کنجد و و غیر آن نخورد **هشتم آنکه** بعد خوردن چیزی و خصوصاً بعد خرما و لحم دندان را از هر چه آنها بماند بخلال نمایدپاک نماید نهم دندان و حوالی آنرا آسیب نرسد **نهم آنکه** برای تنظیف دندان مسواک لازم دارد و بملائمت آن را بگرداند و استقصا نکند تا گوشت بن دندان بخراشد و آب دندان و تیزی آن برود و نزلات دماغی و بخارات معدی را مهیای قبول نشود و باید که مسواک از چوبی گیرند که در آن قبض و تلخی بود و مقوی دندان باشد مثل چوب اراک و زیتون و چوب مخمل ورلش برد مادامیکه مطلع از حقیقت چوب مسواک نباشد در استعمال آن مبادرت ننمایند چراکه بعضی چوبها بحز رسیدن بدندان دندان را ساقط میگرداند و گویند که مسواک بیخ جوز لثه را قوی گرداند و از تاکل مصون دارد **دهم آنکه** وقت خواب و قبل از قی و بعد او دندان را بروغن چرب کند اگر مزاج دندان گرم باشد روغن گل یا روغن آس بمالد و اگر سرد باشد روغن بان یا ناردین یا اذخر یا بابونه یا مصطکی و مانند آن از روغنهای گرم مالد و اولی آنست که اول شهد بمالد اگر در مزاج برودت باشد و یا شکر مالد اگر میل مزاج ببرودت یا قلت حرارت باشد و بعد از آن بروغن چرب کند مع اصلاح دماغ و معده و اگر در هر ماه جهت تقویت یکدو مرتبه مضمضه یا سنون مقوی مناسب بعمل آرند اولی و دانسب بود و سر خرگوش سوخته سوده ر دندان مالیدن و کذا نمک بعسل سرشته سوخته مالیدن و سوخته بهترست و یا از آن بندقه ساخته و بر خرقه گرفته بدان دلک اسنان نمودن و کذلک ترمس مالیدن و ایضاً شب یمانی بریان کرده و در سرکه سرد نموده باندکی مرمکی مالیدن و همچنین بیخ تیوع یعنی درخت شیردار در شراب پخته بذدان مضمضه کردن و در هر ماهی دوبار این مضمضه بکار بردن گوشت بن دندان یا سخت کند و مواد را از بن دندان پاک نماید و دندان را از وجع سلامت دارد و شیخ میفرماید که چون این ادویه استعمال نمایند باید که بعد او دلک بعسل یا شکر بعده دلک با دهان بطریقیکه مسطور شد بعمل آرند و چون دندان را نوازل عارض شود واجب است که طبیخ اشیای قابضه تا دیر بدهن بگیرند و بر روز و شب یمانی و نمک هر دو سوخته دوام نمایند و حکیم علی در مجربات خود نوشته که جهت حفظ صحت دندان در دو سال یا سه سال فصد چهار رگ نمایند تا صحت بر دوام باشد

قول کلی در علاج دندان و ادویه آن

بدانکه از ادویه دندان بعضی حافظاند و بعضی معالجه و بهر آنکه مزاج اصلی دندان خشک‌ست ادویه برای حفظ صحت اسنان و درد آن بسوی واجب در اکثر امر مخف باید در سردی و گرمی معتدل مگر عند شدت زوال مزاج از اعتدال بسوی برودت یا حرارت بهر تبدیل مزاج مجففات حار یا بارد بحسب تقاضای مزاج اختیار نماید و افضل ادویه اسنان آنکه در آن تجفیف و نشف مع جلا باشد و اگر اندفاع فضول بسوی دندان باشد تحلیل باعتدال و منع ماده منجلب بسوی آن نیز یابد و مجففات بعضی

برداند و بعضی حار و بعضی معتدل پس محففات بارد مائل ببرودت که بحموضت یا عفوصت خود مثل وره و ترشی لیمو کندی دندان نیارد آن سگ و صندل و کافور و گل سرخ و تخم گکل و گلنار دوم الاخوین کزمازج و مازو و کهربا مروارید و فوفل و آرد جو پوست درخت توت و برگ کز و بیخ حماض هسته هلیله و تخم مرد و اقاقیا و سماق و طراثیث و جفت بلوطست و مجففات حار و مائل بحرارت بعضی از آن آنست که حرارت در جوهر او باشد و بعضی از آن آنست حرارت او مکتسب باشد و آنکه حرارت در جوهر اوست مثل نمک سوخته و شبخ سوخته و سعد سوخته و غیر سوخته و دارچینب و زوفا و فقاح اذخر و ثمر کبر و پوست او که قویتر از ثمر اوست و عود و مشک و پرسیوشان سوخته و غیر سوخته برگ سر دو برگ ابهل و ساذج هندی و شاخ گوزن سوخته و غیر سوخته و پودینه و خاکستر او و مصطکی آبگینه سوخته و خاکستر بورق وزراوند بدجرج و خاکستر چوب انگور و خاکستر سر خرگوش و خرما سوخته ابهل و عاقرقرحا و شب یمانی و کندر شحم حنظلست و آنکه حاریقون مشمول است مثل خاکستر مازوست و اگر آنرا سوخته در سرکه رد کنند اقرب باعتدال گردد و خاکستر شاخ انگور خاکسترنی و مانند آن و مجففات معتدل مثل شاخ گوزن سوخته مشمول ست و مثل جوز و لب و پوست درخت صوبر و ایضاً چون ادویه مجفف معتدل خواهند مجففات بارد ابا مجففات حار که مسطور شد بحسب احتیاج ترکیب دهند سونات جیده مجربه حافظ صحت اسنان اینست که شاخ گوزن سوخته کزمازج سعد گل سرخ نبل الطیب هر واحد یکدرم نمک لاهوری ربع درم سوده بمالندسفونات در ابواب مستقبله مسطور خواهند شد و از اقسام ادویه دندان سفونات است و مصبوغات و مضمضات و لطوخات ومجصات بر دندان با بر کله و ممضوغات و حشویات در سوراخ دندان و کمادات و کاویات و قالعات و بخوران و سعوطات و قطورات در گوش و مستفرغات ماده و قصد با حجامت از قریب‌تر از علاج دندان‌ست و از ادویه اسنان بعضی محلله و بعضی مبرده و بعضی مخدره است و استعمال مخدرات در اسنان بعیدتر از خطرست لیکن کنار آن مفسد است و همچنین ادویه شدید التحلیل و التسخین مثل حنظل و خربق و قثاءالحمار و غیر آن استعمال نکنند مگر وقت ضرورت و از صول آنها و نیز مخدرات در حلق احتیاط نمایند و اکثر برای دفع ماده موذی و نفوذ ادویه بقعر احتیاج بسوراخ کردن دندان از آله سوراخ می‌افتد و سرکه باوجود مضر بودن و باسنان گاهی در ادویه مبرد و مسخنه دندان هر دو می‌افتد در مبرده تبرید بو هر خود میکند و تنقیندی مینماید و در مسخنه و اعانت نقطیع بر تحلیل میکند و مضرت او درینوقت از ادویه سینه که با آن می‌آمیزند می‌شکند و صاحب تذکره میگوید که فوفل و مازو و بلوط و دارچینی در زبناد و صعتر در اکثر امراض آن مجرب است و سنون عند امتلای معده استعمال نکنند مسواک قبل او استعمال نمایند و مسیحی گوید که فساد عارض اسنان مشانح را زیاده از تقویت لثاث آنها باشیای قابضه علاجی نیست

وجع الاسنان

درد دندان گاهی در جوهر آن و گاهی در عصب بیخ او و گاهی در لثه باشد بنابر درم لثه و زیادت لحم نابت در آن که ماده را قبول کند و بنابر استرخا و ترهل آن که مزبور یا قبول نماید و در آن متعفن گردد و دندان را ایذا و بدو نیز متحرک سازد و اسباب درد دندان انواع سوءمزاج حار و بارد و یابس باده است او یا با ماده دموی و صفراوی و بلغمی و ریحی و درد که از سوءمزاج با ماده باشد بسبب کثرت ماده یا رودات یا غلظ یا ریحیت آن بود و گاهی آن ماده درم در نفس دندان و گاهی تاکل در آن پیدا کند و بساست که درد دندان یا بن دندان کرم تولد نماید بسبب تعفن رطوبات یا تعفن چیزیکه در دندان متاکل داخل شود و مبدا ماده یا در معده بود و یا در سرد یا هردو موضع و اگر تمام بدن از ماده ممتلی باشد نیز طریق رسیدن آن از بدن بسوی دندان ازین دو طریق باشد و گاهی دندان در حمیات حاده درد کنند و سبب آن مشارکت دندان بود در سوءمزاج با همه تن و اعضا از غایت حدت تب باشد و چون در زیر دندان متاکل درد و ضربان یابند در بیخ او فضول غیر نفیج باشد و تدبیرش علاج درم و وجع‌ست بعد آنان بر کندن دندان **طریق تشخیص** اسباب مذکور اولا نظر کنند با درد دندان ورم در لثه یا در نواحی اوست یا نه اگر باشد و لثه از غمز درد کند حکم کنند که سبب درد در نفس لثه‌ست و اگر ورم لثه نباشد سبب یا در نفس دندان باشد و یا در عصب که در بیخ اوست بعده ببینند اگر درم و تزید درد دندان با تاکل و تفتت باشد و ایضاً الم درطول دندان بود سبب در جوهر دندان باشد والا اگر درد در غور باشد و شدید بود سبب در عصبه بیخ دندان باشد و خصوصاً چون درد ناشی در لثه یا در کله یافت شود و مثل درد محسوس گردد و بعد از آن برای دریافت نوع سبب بگویند که مریض یکبار آب سرد و یکبار آب گرم در دهان گیرد و خیال نماید که کدام آب درد تسکین میابد پس اگر از آب سرد تسکین یابد و درد شدید و حرارت ملمس کله و سرخی لثه بغیر ورم بود و از هوای گرم اشیای گرم در زیاده گردد و درد از حرارت باش پس اگر در لثه مع سرخی درم و ضربان شدید محسوس شود از ماده و دموی باشد و اگر سرخی مائل بزردی در لثه و ضربان کثیر و حرارت شدید و دیگر آثار صفرا یافته شود از ماده صفراوی باشد و اگر گوید که از آب گرم تسکین حاصل میشود و درد شدید و ضربان و لیب و سرخی نبود و بعد خوردن اشیا سرد و ملاقات هوای سرد و رد ظاهر شود و غلبه از برودت باشد پس اگر آثار غلبه بلغم نیز یافته شود بلغمی باشد بعده بپرسند که درد منتقل میشود یا نه اگر گوید که منتقل میشود و با تمدد بود ریحی باشد اگر درد راسخ بدون ظهور حرارت و برودت یافته شود و منفعت علاج‌پذیر ظاهر شود و از خلط غلیظ باشد و آنکه مبدا ماده دماغ یا معده است از وجود آثار امتلا در یکی از آنها یا هردو دریافت نمایند و ایضاً اگر با وجود آثار ماده درد در حالت شکم سیری و بدهضمی و

خواب غلبه کند ماده او در معده باشد و اگر دندان متحرک باشد از تحرک آن بود و اگر با وجود حرکت لاغری و خشکی در دندان و جمیع بدن و غور همچنین محسوس گردد و از سوءمزاج یابس باشد و اگر این علامت یافته نشود و در دندان سوراخ بود از تولد کرم باشد

علاج کلی درد دندان

اگر درد بمشارکت همه بدن باشد اولاً تنقیه بدن بفصد و اسهال کنند و اگر بمشارکت دماغ باشد و فضله آن از سرفه آید اخراج آن بمثل قرص بنفشه و ایارج فیقرا بشحم حنظل یا بسقمونیا یا بمثل نقوعات و حب قوقایا و شیبار و غراغر منقی راس نمایند اگر در لثه ورم محسوس باشد نیز ابتدا الفصد و اسهال بحسب قوت قشرائط کنند و اگر بسبب اجتماع ماده ردی یا بارد در معده باشد تنقیه معده از ماده موجبه نمایند و اطریفل یا جوارش عود یا مصطکی تناول نمایند و غذا شوربا سازند و تقلیل غذا و ادخال گشنیز داده در طعام و اجتناب از شیر و فواکه و طعام شب و قی واجب شمارند و اگر احیاناً اتفاق قی افتد قدری افیون در دندان گذارند و در جمیع بابتدا مبردات از عصارات و سلاقات و مانند آن مقوی بکافور بغیر افراط در قبض در دهن گیرند و در ادویه قابضه افراط نمایند حتی که تحلیل ماده بسبب فرط انسداد و مسام مشکل گردد و بسیار باشد که اقتصار بروغن گل و مصطکی یا بزریت اتفاق یا بروغن آس و مانند آن که مقوی در ادع و مانع از قبول مدا باشد کفایت کند و نبیند مویز کهنه در روغن گل خام خوب جوشداده در دهن گرفتن نیز نفع کند بعده بتدریج محللات منضجه اختیار کنند از سیلان ادویه قویه از آن بسوی جوف احتیاط نمایند و ایضاً تدریج باستفراغ از نفس عضو بارسال علق بر لثه یا فصد رگ زیر زبان یا حجامت بشرط زیر کله نمایند و اگر درد اشتداد کند بر بیخ دندان عاقرقرحا مع کافور بچسبانند و اگر شدت درد ازدیاد پذیرد اکثر باستعمال افیون بروغن گل حاجت افتد هرقدرکه از آن خلاصی یابند ترک او اولی بود بلکه واجب‌ست که بانضاج مشغول شوند و اگر سبب در نفس دندان یا در عصبه بود و از ماده نبود بلکه در سوءمزاج ساده باشد بدانچه ضد او بود از ادویه دندان علاج نمایند پس اگر سوءمزاج و ضعفا او حار باشد بروغن بارد المزاج نیمگرم نموده مضمضه نمایند بعده آنرا بارد بالفعل استعمال کنند و اگر سبب سوءمزاج او بارد باشد بدل اوروغنهای گرم مثل روغن ناردین و روغن بان استعمال نمایند و زردی بیضه مشوی گرم گرم یا نان گرم زیر دندان گیرند که این هردو تدبیر هر دو سوءمزاج حار و بارد نفع میکند اگر سوءمزاج مع ماده حار یا غلیظ یا کثیر باشد بحسب آن تنقیه کنند واجب‌ست که درین همه اول ابتدا نمایند بدانچه بارد و رادع باش اگرچه این در ماده حار زیاده باید و در غلیظ اندکی و از اشیا قوی الروع و خصوصاً در مواد بارد شب سوخته در سرکه سرد کرده بمثل او نمک‌ست که باریک ساخته استعمال نمایند بعد از آن مضمضه بشراب کنند و از آنچه صلاحیت ردع دارد مازو بسرکه است پس اگر ماده حار باشد بعصارات

مبرده علاج کنند و تدبیر تعدیل او نمایند و اگر این فائده نکند تدبیر تحلیل ماده یا تخدیر او نمایند و اگر ماده کثیر یا غلیظ باشد بعد از علاج زمانه ابتدا که مذکور شد ایضاً تدبیر تحلیل نمایند و اولی آنست که در مضمضه با سرکه روغن گل نیز باشد چه بسیار باشد که سرکه رطوبات اصلیه را بعد فصول جذب کند و گاهی احتیاج جمع ادویه قابض بمجللات فتد زیراکه عضو یابس است و **ادویه محلله** مستعمله در اوجاع اسنان که محتاج بتحلیل باشد بعضی از آن مضمضات است و در جمیع آن واجب-ست که مدت طویل در دهن بگیرند و آن مثل سرکه است که در آن سلخ الحیه جوشانیده باشند یا سرکه لکه در آن حنظل پخته باشند و آن قوی و بسیا نافع است و اگر سردی ظاهر باش بشراب بپزند یا زرنبا و یا عاقرقرحا یا حلتیت مع خردل یا پوست کبر یا پوست صنوبر یا پودینه یا برگ دلب یا جعده و پوست او بسرکه یا آب پخته و همچنین برگ غار و شلیم و کذا چوب ثوم مع عاقرقرحا یا سرکه که در آن کندش باشه یا عاقرقرحا و کزمازج در سرکه یا مرزنجوش خشک یا بیخ قنارالحمار یا عصاره او در سرکه یا مع خردل هر دو مطبوخ در سرکه یا کبیکج مطبوخ در سرکه برای وجع ضربانی مازوی خام بسرکه جوشانیده یا شاخ گوزن مطبوخ در سرکه عنصلی یا سوده در سکنجبین آمیخته و بعضی از آن غراغرات است بمثل آنکه در مضمضات مذکور شد و همچنین مویز حبلی و ثوم در آب جوشانیده غرغره کنند و دهن گشاده دارند تا لعاب کثیر سائل شود و بعضی از آن مضوغات است که از ادویه مذکوره خذ کنند و مثل اوست که پودینه حبلی و عاقرقرحا و فلفل سفید و مردر گوشت مویز سرشته بندقه سازند و یکی از ان بخایند و بعضی از آن نطوخات و اطلیه و مصوقات و اضمده است که از ادویه محلله معروفه بگیرند و به مثل عسل یا قطران جمع کنند یا شی محلول در آب یا در آب فقط بسرشند یا بگیرند کرنب و حضض و طلا کنند یا برای ضربان خردل مسحوق بگیرند و بر بیخ دندان نهند و آنچه مجرب است اینست که بگیرند مغز تخم شفتالو و نصف او فلف سائیده و بقطران سرشته بر دندان مالند یا بر آن لصوق سازند یا تبریاق تنها لطوخ سازند یا حلتیت تنها یا سحرنیبا یا ارسیطخان باسورطیخان یا شونیز سوده بزرت سرشته لطوخ کنند و ایضاً از مجربات ما نیست که فلفل و عاقرقرحا و زنجبیل و مویزج هر واحد یک جزو بوره ارمنی یکنیم جزو باریک سائیده بر دندان و لثه بمالند که شدیدالنفع است و گاهی بر کله بمثل خطمی و بابونه و شبت و حلبه و بزرکتان بطبیخ شبت یا روغن او ضماد کرده میشود و جالینوس گفته که جگر سام ابرص چون بر دندان موجع تاکل نهند و وجع او ساکن شود و بعضی از آن کمادات است از خارج و واجب است که یا قبل از طعام بدو ساعت یا بعد از چهار ساعت استعمال کما و نمایند و این محتاج الیه برای شدت وجع‌ست بمثل نمک و جاورس یا بزیت گرم یا بموم گداخته تکمید کنند و گاهی کله را تکمید بعد تکمید میکنند تا که ماده بسوی او منجذب گردد و هرگاه ورم کند درد ساکن شود و خصوصاً چون دندان را بروغن جوش کرده در نیوقت داغ نهند و بعضی از آن کاویات‌ست و تدبیر داغ چنان کنند که زیت از ببعض ادویه محلله مذکوره یا تنها جوش دهند و مثل گرم کرده در آن زیت فرو برده و در جوف انبوبه که بر دندان

دردناک نهاده باشند در اورده داغ دهند و گاهی بر حوالی دندان دردناک موم یا خمیر آرد یا چیزی دیگر می‌چسبانند و گاهی در داغ کردن بسوراخ دندان از برمه باریک حاجت افتد تا در آن قوت کاویه نافذ شود و هرگاه از معالجات فائده نشود دندان را بمیل گرم کرده بمرات داغ دهند حتی که در داغ او مبالغه کنند و درد ساکن شود و دندان بشکند و بعضی از آن دلوکات است از آنچه مذکور شد بسازند و زنجبیل بعسل ولوک جیدست و ایضاً سرکه و نمک کع شحم حنظل و عاقرقرحاست و بعضی از آنم دخن و بخورات است و بهتر انست که در انبویه گیرند و گاهی از محللان مثل عروق حنظل و تخم او با خردل یا عاقرقرحا یا برگ آس یا جعد و یا برگ سداب می‌گیرند و بعضی از آن طاسعوست محلله مثل اب غشاالحمار یا آب بیخ چقندر یا رطبه یا آب مرزنجوش و بعضی از آن قطورات در گوش جانب وجع اس مثلاً همین سعوطات در گوش قطور کنند یا آب گشنیز سبز بعضی در آن حشو متکل است اگر سبب وجع از تاکل باشد و باید که برفق استعمال کنند و بسختی پر نکنند که درد زیاده کند چون سک مع سعد و مع مصطکی و قوی از ان حلیت مع کبیکج یا شونیز مسحوق بزیت یا فلفل یا دردی سوخته یا فرفیون یا عاقرقرحاست سابد دایمغز تخم شفتالو و فلفل مذکور پر کنند بلکه در وجع حار بارد دوبار بخار حشو نمایند و بعضسی از آن قلوعات است و آن علیحده مسطور خواهد شد و استعمال آن جائز نیست مگر آنکه در و در نفس دندان باشد نه در غیر آن و اما **ادویه مخدره** گاهی بر وجوه مذکوره استعمال کرده میشود لیکن بهتر آنست که بطریق لطوخ یا حشو بعمل آرند باوجود آنکه گاهی بطور مضمضات و بخورات بکار میبرند پس گیرند برزالنج و افیون و میعه و قنه هر واحد دو درم فلفل حلتیت هر واحد یکدرم در عقید انگور از آن شیاف سازند و بر دندان دردناک نهند یا بستانند افیون و جیدبیدستر بقدریکه و حبه بروغن گل در گوش جانب درو بچکانند یا لطوخ از بیخ یبروج سازند یا تبخیر رت لبیخ بطریق مسطور نمایند با بیخ بیروج تنها یا مع بزرالنبیج بشراب جوشانیده در دهن گیرند و گاهی مخدرات فلونیا خورانیده میشود و مثاکی درد شفا می‌یابد و از آن در دهن میگیرند خواب می‌آرد و ازجمله آنچه خدر میکند بغیر اذیت گرفتن آب بر برف سرد کرده در دهن‌ست بتکرار حتی که دندان را خدر کند و درد البته اکن شود و اگرچه گاهی در ابتدا زیاده گردد و گویند که تعلیق بیخ کبیکج و یاشیطرج و یا بیخ کرفس و یا عظم میت و یا بلوار اعنبر و یا ناب ضبغ و یا ضرس ارنب و یا ضرس میت و یا بیخ ذنب الاسد بر گردن صاحب وجع دندان مزیل وجع است

علاج درد دندان حار

تمید لعاب بدانه شیره عناب شیره مغز تخم تربوز در عرقیات برآورده شربت نیلوفر حل کرده بدهند و یا تمرهندی ده درم عناب ده عدد و شکر سفید ده درم و دهند عنب‌الثعلب کزمازج گلنار پوست خشخاش گشنیز خشک بزرالبیخ هریک نیمکوفته هر واحد

یکمثقال عدس مسلم چهار درم در سه پاو آب بجوشانند چون نیم آثار بر آب مانده صاف نموده مضمضه کنند و گاهی صندل سرخ فوفل جوزالسر و برگ مورد برگ حنا عنب‌الثعلب پوست آنار گل سرخ افزوده میشود و تحرک دندان را نیز نفع میبخشد و اگر پوست هلیله عنب‌الثعلب بزرالبیخ پوست خشخاش در آب جوشانیده صاف نموده سرکه و گلاب و روغن گل آمیخته مضمضه نمایند نیز مفیدست و سرکه و گلاب آمیخته در دهن دارند و یا سماق و زرد درد در آن افزایند و یا با آب سماق باندکی آب بارتنگ مضمضه کنند و یا بسرکه در روغن گل و آتب خیار و آب کاهو یا آب گشنیز یا آب خرفه مع یکحبه افیون بعمل آرند و اگر درد بغایت شدید باشد کافور را در سرکه و گلاب حل کرده نیمگرم مضمضه نمایند و یا کافور و افیون هر دو آمیخته بر دندان ضماد نمایند که معمول‌ست و روغن گل که قدری افیون در آب حل کرده در آن آمیخته باشند در دهن دارند یا به پنبه آلوده در دندان نهند و یز اندمی افیون بر دندان بمالند و سون زرد استعمال کنند و بعد از زمانه ابتدا قدری مصطکی و روغن گل گداخته نیمگرم در دهان دارند و هنگام شدت درد افیون و کافور باندکی عاقرقرحا سوده در بیخ دندان بچسبانند یا بمالند و مکرر بعمل آرند و اگر بدین تدبیر فائده نشود و در مادی فصد سرور و چهار گ کنند و یا زبور بر لثه چسبانند و یا حجامت ذقن نمایند و با فصد رگ زیر زبان کشانید و بعد از نضج بمسهل صفرا و یا بصر و پوست هلیله زرد و تمرهندی و شکر طبرز و یا بمطبوخ هلیله و بمطبوخ فواکه تنقیه نمایند و غذا مزوره ماش یا شیره مغز بادام و یا تمرهندی با شیره بادام و شکر و یارمانیه با شیره مغز بادام و شک مناسب‌ست و برش بر دندان بمالند و اطفیل گشنیزی یکتوله خوردن عناب گاوزبان در آب یا عرق گاوزبان مالیده صاف کرده شربت بنفشه داخل نموده بنوشند و یا بعد فصد سرر و عناب گشنیز خشک خطمی گاوزبان در عرق گاوزبان شب تر کرده صبح مالیده صاف نموده شربت بنفشه و خاکشی داخل کرده بدهند و از پوست کیکر و پوست سرس و برگ چنبلی گشنیز خشک عدس مسلم جوشانیده مضمضه کنند و نمک هندی پهتکری هریک نیم توله سوده در عسل خمیر کرده در ظرف آهنی سوخته و شاخ گوزن سوخته وفل سوختهکزمازج سنبل الطیب گلنار اقاقیا سورنجان هریک شش ماشه پوست هلیله زرد سعد کوفی اذخر بابونه ریک چهار ماشه کوفته بیخته سنوان سازند و اگر از نزله باشد کوکنار بزرالنبیج شهدانج عذبه عدس مسلم بیخ شهدا یخ مکوه هریک توله عناب هفت عدد جوشانیده مضمضه کنند و از سیاهی تا به و نمک طعام سنون نمایند و درد و از آن که بسبب نزله حار بارد و خفقان و بواسیر باشد تدبیرش در بحث رمد گذشت و اگر با نزله و درد گوش و صداع بود اسطوخودوس گل نیلوفر هریک چهار ماشه جوشانیده شربت بنفشه داخلکرده دهند و روز دوم عناب پنج دانه افزایند و کوکنار و بزرالبینج گشنیز خشک خولنجان هریک چهار ماشه جوشانیده مضمضه کنند و گاهی عنبالثعلب عاقرقرحا گشنیز و خولنجان میکنند و اگر درد با جوشش دهان بود گشنیز خشک عنب‌الثعلب کوکنار گل سرخ هریک چهار ماشه جوشانیده مضمضه نمایند و فصد مطیات خون بعمل آرند و بعد از زمان مرض نمک فلفل عاقرقرحا ولنجان شب یمانی بریان هریک دو ماشه سنون بسازند

و اگر گشنیز خشک ماز و پوست خشخاش گلنار بزرالبینج عنب‌الثعلب حب آلاس هر واحد دو درم نیمکوفته جوشانیده صاف نموده افیون یک ماشه کافور نیم ماشه گلاب بست و چهار درم داخل کرده مضمضه نمایند و در ساعت تسکین درد نماید و اگر مضمضه با آب گشنیز سبز آب بارتنگ سبز آب عنبالثعلب سبز لعاب اسپغول آب برگ خرفه و کافور قدری بعمل آرند جهت درد دندان حار و قلاع مفرط الحراره نیز نفع میکند و مضمضه پوست درخت سرس پوست درخت کچنال در آب جوشانیده قدری کته سفید داخل کرده نیز برای وجع اسنان نافع‌ست و همچنین چهال کیکرده دام کوکنار دو عدد عر دو را جوکوب کرده و در نیم آثار آب بجوشانند هرگاه نصف بماند نیمگرم مضمضه نمایند و کذا سکاکائی بجرونتی فوفل هریک کوفته برگ چمپلی عدس مسلم با برنگ پوست هلیله زرد هریک چهار ماشه جوشانیده مضمضه کردن و ایضاً بیخ شفتالو برگ چمپلی برگ سپستان هریک شش ماشه جوشانیده مضمضه نمودن نافع و اگر پوست انار کزمزج حی الس گلنار کوکنار هریک یک جزو پوستدرخت توت و جزو در آب جوشنیده سرد کرده مضمضهکنند تسکین درد دندان کند و مواد ردیه را از ریختن باز دار و یا پوست خشخاش اپند برگ گیت برگ سرد پوست مغیلان پوست انار گلنار زردچوب جوشانیده متضمض نمایند که جهت نزله و درد دندان از مجربات والد مرحوم است و مضمضه بسرکهکه در آن حب الاس جوشانیده باشند و با با آب عنب‌الثعلب صرف و کذا اسپغول با سرکه آمیخته بر دندان نهادن و کذا مضمضه بطبیخ جوزالسر و یا پوست درخت موسری و یا بیخ آنار و یا پوست ببول و یا پوست درخت سرس و کوکنار یا برگ چمپلی نیز نافع و خائیدن برگ و ساق خرفه و تخم آن مسکن درد دندان حارست و کذا مضمضه بعصاره حماض و یا بطبیخ آن در سرکه و کذا زوفای مطبوخ بسرکه نیز مسکن دردست و هلیله باریک سائیده مالیدن نیز مفید و یا اسپار چهالیه بسوزند و با همچندی تخم خرفه سائیده سنون سازند و یا پهئکری بریان و مسی مساوی گرفته بمالند و یا چهال بول شاخ پیا بانسه ریزه ریزه کرده جوش دهند تا آب سوم حصه بماند اول انکباب بر آن نمایند و چون دوا نیمگرم بماند مضمضه نمایند و تا دیر آب در دهن داشته بر تابنده و اگر روغن گل و سرکه و مصطکی هر واحد قدری گرفته باهم جوش دهند و اندکی افیون حل کرده مضمضه نمایند اکثر اقسام درد دندان را مجرب‌ست اقوال **اطبا بقون جرجانی** و ایلاقی اگر ماده مرض جار باشد مضمضه با آب عنب‌الثعلب و آب گشنیز و آب برگ بارتنگ در دهن داشتن مفید و اگر حرارت مفرط باشد درین کافور زیاده کنند بالجمله در ابتدا ادویه بارد که در آن قبض و خشکی معتدل باشد استعمال نمایند و بعد زمانه ابتدا بتدریج ادویه محلله بعمل آرند و ادویه بارده قابضه که بدان مضمضه کنند مثل آب آس رطب بسرکه است و آب برگ زیتون با آب عنب‌الثعلب و سرکه که در آن برگ آس جوشانیده باشند و آنچه مائل باعتدال است مثل روغن گل که در آن مصطکی جوشانیده باند و روغن آس است و چون یکچز روغنگل باده و جزو شراب انگوری بجوشانند تا نصف بماند جید باشد و چون دره عظیم باشد عاقرقرحا سوده مع کافور بر دندان نهند و اگر درد افراط کند افیون بروغن گل بپزند و در آن پنبه

آلوده بر دندان نهند و یا فلونا نهند بعده تلافی مضر آن بادویه محلله بتدریج نمایند و تریاق الاسنان نیز بتخدیر درد بنشاند و هیچ تدبیر در تخدیر اسنان بهتر ازین نیست که برف یا آب سرد کرده بران در دهن گیرند و هرگاه نیمگرم گردد تجدید آن کرده باشند تا آنکه درد ساکن گردد و گاهی در مرتبه اولی ازین درد دریاده میشود بعده چون اعاده تکرار کرده شود بالکل زائد گردد و حکیم عابد در شرح اسباب خود نیز مینویسد که چیزی در نیاب مثل این نیست و چون بتخدیر درد ساکن شود و بعد از آن محلات ز خارج استعمال نمایند حکیم شریف خان در حاشیه کتاب مذکور مینویسد که استعمال مخدرات بارد با تفعل قوی غیر مخلوط بادویه حاره از خطر خالی نیست بنابر سرایت نکایت بسوی دماغ و اماتت حرارت غریزی از عضو چندان میکند که بعد او استعمال محللات از خارج اصلاح مینماید **انطاکی گوید** که علاج درد حار دندان اگر ماده در دندان و قریب آن مکمل شده باشد فصد چهار رگ کننده والا سرر و بگشایند بعد از آن تنقیه با آب انارین کنند که در آن هلیله جوشانیده باشند و گاهی نقوع آن مسحوق کافی شود یا با آب تمرهندی و ماءالشعیر نمایند و سکنجبین و آب بقورا درین خاصیت نه بحسب‌ست بشربت و ردو از مجربات من این مطبوخ‌ست جو مقشری درم تخم قرطم پانزده تخم کاسنی و خشخاش مرزنجوش گشنیز خشک عناب هر واحد ده بعد کوفتن بزورد در چهار رطل آب بپزند تا ربع بماند صاف کرده بنوشند و اگر حاجت بمزید اسهال بود در آن پانزده درم بکیر حل کنند والا تکرار آن کفایت کندو ازین جکله در وضعیات اینست که افیون ورم برگ آس بزرالبنج و آنچه میسر آید در روغن بنفشه و سرکه جوشانیده چندبار بنهند و اگر ضربان و ورم لثه شدت کند بدان زلو چسبانند و مضمضه و کبوس بسرکه و افیون و بزرالنبج و برگ صفصاف برترین ادویه است **طبری گوید** که اگر درد ور بیخ دندان باشد یا در عصبه او که اوست بعد فصد و تنقیه و پرهیز برگ راسن و پیاز عنصل در سرکه کهنه پخته مضمضه کنند والا بشراب قابض عفص مضمضه سازند بعده برود که مذکور گردد و استعمال نمایند و اگر دندان صحیح باشد و اشتباه شود که ایا وجع در دندان‌ست یا در عصبه که بسوی اصل او آمده و علاج مذکور و دواغ سود ندهد تنقیه بدن و سر بادیه کنند و در پرهیز نماید و غذای الطف اقصار ورزند و اگر کفایت نکند بر عمور شرط زنند و بادویه مستفرغه و نشقه بمالند و اگر فائده نکند سعوطات موافقه بعمل آرند وجع دندان باقلق بدون حدت مزاج او اخلاط حار کمتر عارض میشود پس شیردختران و قدری آب عصی الراعی و سفیدی بیضه و روغن بنفشه سعوط نمایند و اگر این کفایت نکند در گوش جانب و دندان دردناک اندازند و تغریق سر بروغن بنفشه نمایند و اگر اینهم کفایت نکند در جانب مخالف استعمال کنند و اگر از این تدبیری سود ندهد باید دانست که فضول بسوی اصل دندان و در عصبیه ریخته است و دوا بدان نمیرسد پس لابدست از قلع سن و استعمال ادویه دراصل او مثل گلنار و مازو و پوست انار برزالنبج در سرکه جوسانیده خشک کرده بدان سرکه غرغره کنند و گاهی در آن گل سرخ و عدس و کزمازج و مانند آن بحسب ازمنه زباده کرده میشود و هرگاه مزاج متغیر شود این برود و نیز بهر تسکین وجع استعمال نمایند تخم خرفه طباشیر نشاسته آرد

عدس گشنیز خشک سوخته گل سرخ گلنار سماق مساوی و اندکی کافور و این بهترین برودست برای تسکین حرارت دهن باید که بر دندان نهند و بر عمور استعمال کنند و در دهن گیرند که تقویت بیخ دندان و تنقیه اعمور و ازاله وجع کند **صاحب** غنی منیگوید که هرگاه چیزی نفع نبخشد بر بیخ دندان شرط زنند که اکثر بعد یاس ساکن میکند و از آنچه مسکن وجع‌ست تواتر استعمال دوائی‌ست که از افیون و بزرالبنج و اطراف صفصاف ساخته باشند و بر دندان نهند درسرکه حل کرده بدان مضمضه نمایند **حکیم علی** گوید که نهادن زلو بر بیخ گوشت دندان فی‌الفور درد ساکن کند و بعد از برآوردن خون مضمضه کنند با ریاج و فلفل و عاقرقرحا که بسرکه و گلاب آمیخته باشند قرشی گفته که مضمضات نیمگر استعمال نمایند حکیم شریف خان گویند که این حکم اکثری‌ست و در بعض حامرز میکند و بارد نفع می‌نماید مثل خیارشنبر چیزی نیستکه بانضاج مواد تسکین میدهد ثابت بن قره گفته که متقدمین در علاج اسنان اجماع نموده‌اند برآنکه سرکه و نمک آمیخته در دهن گرفتن افضل ادویه آنست و نمک در حار بسیار کم استعمال نمایند و مع ادویه دیگر مناسب آن بعمل آرند و اگر شخم حنظل و صبر مساوی در دیگ سنگی یا مغرقه آهن بروغن زیتون و سرکه بجوشانند و در گوش جانب دندان دردناک قطره بعد قطره بچکانند ضربان سن را نافع‌ست **سویدی** از اطبا نقل کرده که مضمضه بزرالبنج و یا بیخ توت و با برگ جوز رومی و یا برگ طرفا و یا بیخ خطمی یا تخم آن هر واحد در سرکه جوشانیده و کذا مضمضه آب کاسنی سبز و طبیخ هلیله و طبیخ بیخ طرفا کوفنه و برگ توت و شوکران و خرنوب شامی یا نبطی هر واحد و خوردن افیون و بزرالبنج بعسل سرشته بقدر باقلا و نهادن صمغ توت زیر دندان و قطور موی انسان سوخته بروغن گل در گوش و کذا ضماد آن و مالیدن گل سرخ و امساک موم زرد و روغن زرد بشیر تازه در دهن و قطور بی خشخاش کوفته در روغن جوشانیده در گوش مخالف موجع همه مفید درد دندان حارست

علاج درد دندان بارد

اصل السوس مقشر گاوزبان پرسیاوشان دانه سیل نیمکوفته نبات سفید در آب جوشانیده صاف نموده بنوشند و همین ادویه را جوشانیده مضمضه کنند و یا بسرکه که در آن پودینه عاقرقرحا صعتر جوشانده باشند مضمضه نمایند و گاهی زوفای خشک بیخ کبر هم افزوده میشود و مضمضه بطبیخ کندش و اصل السوس هر کدام یکجزو زردو دو جزو نیز در ازاله درد مجرب‌ست و حلتیت یا ثوم را بریان نموده گرم بر دندان نهند و فلفل عاقرقرحا زنجبیل شمطرج بورق باریک سائیده بمالند و بعضی در سرکه آمیخته به سکنجبین عسلی و گلقند هریک ده درم و یا سکنجبین عنصلی نافع و هرگاه آب سرد بنوشند انبوبه ابریق وقت نوشیدن مائل بجانب غیر وجع دارند تا آب بارد بجانب موف ترسد و خلوئیدن نارجیل و جوز و خوردن انجیر و جوز مع اندک برگ سداب و مضغ مغز حب صنوبر کبارد و بادیان و داشتن ماءالعسل کثیرالافاویه در دهن استعمال اطعمه مع ثوم و توابل حار و زعفران نیز درد بارد دندان را نافع است و اگ بسبب نزله باشد اسطوخودوس چهار ماشه پرسیاوشان شاهتره هریک شش

ماشه عناب پنج دانه بعرق عنب‌الثعلب ده توله جوشانیده نبات سفید داخل کرده بنوشند و کوکنار عنب‌الثعلب بزر کتان بابونه گل خطمی جوشانیده مضمضه نمایند و اگر بدین تدبیرنشود میل آهن یا طلا در آتش سرخ کرده و انبونه بر دندان ملـوف گذاشـته میل را درین انبونه درآرند و بدندان دردناک رسانند و زمانی شائسته نهاده دارند و باز اعاده کنند اگر از واغ نیز فائده نشود و اثـه متورم نباشد از زنبور قلع نمایند و یا ادویه قالعه که در بحث تدبیر قلع دندان خواهند آمد بر دندان نهند و **در وجـع ریحـی** بعـد تنقیه ادماغ محللات مثل سکنجبین و حب حرمل و دیگر ادویه محلله که مسطور شد استعمال کنند و تکمید بسبوس گنـدم و نمک و بابونه و جاورس و مضمضه از بادیان و انیسون و زیره هرکدام درمی در آب جوشانیده نماینـد و صـمغ بطـم و فلفـل و پوست بیخ کبر و شب باریک ساخته در عسل آمیخته بر دندان مالند و از آب سرد اشیای بادی و بلغمی پرهیز کنند و چیزهـای محلل بخورند و گویند که افیون جندبیدستر مساوی بروغن گل گداخته در گوش جانب دندان دردناک چکانیـدن در در ریحـی دندان را ساکن کند و ایضاً وجع دندان که از اشیای بارده و آب سرد عارض شود ایارج فیقرا یا مصطکی بـروغن گـل بمالنـد و آنچه در بحث ضرس بیاید مفید شناسند **بالجمله** در وجع بارد و همه ادویه محلله که در علاج کلی درد دنـدان مسـطور شـد و آنچه بقلم می‌آید استعمال نمایند چنانچه زنجبیل و سیر عاقرقرحا و صعتر و خردل بعسل مجموع یا مفرد بکـار برنـد و مالیـدن عنصل با فلفل سوده در تسکین درد دندان رطوبی و نزلی بتجربـه رسـیده و بدسـتور فلفـل و پوسـت خشـخاش را در گـلاب جوشانیده مضمضه کردن و از بیرون طلا نمودن درحال درد ساکن کند و کوت نمک گل تنباکو مالیدن نیز معمول‌ست و فلفـل گرد پاه مساوی کوفته بیخته بر دندان مالیدن و بالای آن بیره پان خوردن نیز برای درد بارد دندان معمول و شب یمانی مالیدن ودفع کذا فلفل بگلاب یا سرکه جوشانیده مضمضه کردم مجرب و مضمضـه از تخـم شـبت و زیـره کرمـانی و اذخـر بانـدکی عاقرقرحا سودمندست و مضمضه با آب زیتون مالح یا مع عود صلیب مجرب استاد صاحب شفاء الاسقام‌ست و یا بماءالعسل که در آن پودینه و زوفاو عاقرقرحا و بیخ قثا الحمار جوشانیده باشند مضمضه نمایند و قدری ثوم جوش کرده بر دندان نهنـد و اگـر سهاگه تلیه را بر آتش نهند از دسته آهنی صلایه کرده بعد از آتش فرود آورده باز صلایه کنند بمالند مجرب‌ست و اگر تهوتهـو سوخته برابر او فزایند نیز مجرب‌ست و صرف توتیای سبز سوخته مالیدن و لعاب دهن بیرون انداختن از مجربات صاحب گنج باد اوردست و ادرک ورق درق ده نمک سوده بران پاشیده گرم نموده در دندان دردناک گذاشتن درد بارد در ساعت ساکن کند و در بیاض والد مرحوم نوشته که پاره از سپرز گاو گرفته و نمک و فلفل بران پاشیده کباب کنند و آن را گرم بقدر برداشت درد دندان بگذارند که بچسبد چون سرد شود دور کنند برای درد بارد نافع‌ست و کذا شحم حنظل در روغن گاو بجوشـانند و کفـی کـه از روغن برآید بر سر هیل پنبه پیچیده گرفته بر دندان دردناک گذاشتن از مجربات ان مرحوم‌ست و صنع سجهنه در دندان گرفتن و بلدی را سوده سنون کردن یا جوشانیده مضمضه کردن همچنین مضمضه بطبیخ ایرسا مسکن درد بارد است و برگ تور زیـر

دندان گذاشتن و یا جوشانیده مضمضه کردن مفید و اگر فلفل سیاه نیله ته ته بریان کته سفید نمک سیاه بر سائیده بمالند و آب بریزند بجهت درد ضرس نافع و یا سهاگه مرچ سیاه با آب برگ و هتوزه سائیده بمالند و کسی را که بلا در نقصان نکنـد بقـدر یک سرخ از آن تراشیده در برگ پان مع مصالحه انداخته زیر دندان داشتن و خائیدن و آب آنرا ریختن جهـت تسـکین درد درد آموزده بعضی مجربین‌ست و یا لیمو یک عدد کته دو ماشه مسی و دو ماشه روغن بلا در یک ماشه در طف آهنی خوب مخلوط کرده بر آتش انگشت جوش دهند تا غلیظ گردد پس نگاهدارند و وقت شب بر دندان دردناک بمالند و بالای آن گلـودری پـان بخورند و آب آن از دهن اندازند و زمانی بر آن صبر نمایند که برای درد استحکام دندان در بیاض استاد مرحـوم نـافع نوشـته و خرمهره زرد سوخته نیله ته ته مازوی سبز هیراکسین نمک لاهوری پهئکری بریان مرچ سیاه دارفلفل مساوی سـنون سـاختن برای درد دندان از مولوی جمال الدین صاخبمرحوم منقول‌ست و یانیله تهه تهه بریان زیره سفید بریان گشنیز خشک زنجبیـل قسط کته سفید نمک سنگ مصطکی هر واحد یکدرم فلفل سیاه نیم درم سوده بمالند و درحین استعمال از آب سرد پرهیزنـد و یا نیله تهوتهو بریان نمک سانبهرکهته پیریا برابر گاه بر دندان مالند و اگر ریوند چینی با مساوی آمیخته بمالنـد فـوراً تسـکین میدهد و بعضی درین انزروت نیز می‌آمیزند و سنون کتهه سفید پهئکری بریان هریک چهار ماشه نیله تهو تهو سوخته دو ماشه دانه الایچی سفید یک ماشه کوفته بیخته مالیدن برای درد و استحکام دندان مجرب احقرست و یا فوفل سفید بریـان کزمـازج کلان و خرد کات سفید مازو و مصطکی پهئکری بریان کسیس زرد هر واحد یکتوله توتیای سبز سـوخته شـش ماشـه کوفتـه بیخته سنون سازند که برای درد دندان مجرب‌ست و اگر با برنگ سی و هفت دانه کباب چینی سیزده دانه عدس درست یـازده دانه کوپنل درخت حبها و یکدام در یک نیم پاو آب بجوشانند چون سوم حصه بماند صاف کرده مضمضه نمایند نافع درد دندان و استحکام‌ست و یا پوست درخت سرس چهار توله برگ چنبلی دو توله بای بژنگ سه ماشه جوشانیده مضمضه نمایند و مکـرر بعمل آرند که جهت درد دندان که از هیچ دوابه نشود و خواه از گرم بود یا از ورم استاد مرحوم است و در نسـخه دیگـر پوسـت خشخاش سه توله نیز داخل است و مضمضه عنب‌الثعلب کوکنار سفید هریک یک توله مجیهه شش ماشـه در اب پختـه بـرای درد دندان که از نزلها بارد و در رطوبت بود و استرخای لثه را مفید است و عاقرقرحا جائزهریک شش ماشه عدس یکتوله پوست خشخاش هفت ماشه جوشانیده مکرر مضمضه کردن جهت درد دندان که از برودت و رطوبت خصوص از ماده نزله بود نافعست و مضمضه خربق سیاه عاقرقرحا نیمکوفته در سرکه جوشانیده نیز مفید درد دندان باردست و کمون صعتر در سـرکه جوشـانیده مطلقاً نافع و مجرب و نمک فلفل عاقرقرحا پوست بیخ ببول شب یمانی بریان سوده بـر دنـدان مالیـدن و لعـاب انـداختن نیـز معمول‌ست و برگ تلسی مرچ سیاه سائیده غلوله کرد نهادن و کذا پوست درخت آک یک ماشه در برگ تنبول پیچیده بر دندان نهادن مفید بود و اگر نوشادر بقدر جوار در پنبه پیچیده زیر دندان دردناک نهند ولعاب هرچه برآید برآمدن دهند درد رفع شود و

همچنین عاقرقرحا مصطکی برابر گرفته قدری موم آمیخته بقدر نخود زیر دندان نهادن و لعاب از دهن ریختن نافعست و سنون کچله سوخته با قدری نمک سوده برای ازاله وجع شدید نافع و کذلک پهئکری بریان یکدرم کرنجوه سوخته دو عدد نیله تهوتهو بریان یک جمع سیاه دوازده عددد کوفته بیخته مالیدن و تنباکو و جزو فلفل گرد یکجزو سائیده بر دندان مالیدن نیز درد دندان بارد را نافع و سپیاری سوخته کتهه فلفل در هر سه مساوی نیله تهوتهو ربع یکجز و کوفته بیخته بر دندان و بیخ آن مالیده ساعتی سرنگون کرده رطوبت دهن برآرند و با آب نیمگرم مضمضه نمایند که نافع در هر لحم و کرنجوه سوخته باقدری نمک آمیخته مالیدن و کذا سجی و مرچ سیاه سائیده مالیدن مفید درد باردست و اگر سونهتو هلدی مرچ سیاه نمک لاهوری تنباکوی خشک همه ادویه برابر سائیده بر دندان مالیده لعاب از دهن برآرند و بعد ساعتی گلوری پان خورده از پیک آن دندان بشویند و پس از آن گلوری دیگر بخورند و بعد دو گهتری اگر خواهند آب بخورند در دفع درد دندان بارد و نیز درم لثه بینظیرست و پوست درخت برهه سائیده زیر دندان دردناک کذاشتن و از ازرال سفوف ساختن نافع‌ست و کذا فلفل حرمل زنجبیل مرمکی ازینها قدری با نمک سائیده ماللیدن نافع درد باردست و صمغ سرس و مرچ سیاه برابر سائیده سنون ساختن درد و دندان محکم نماید و یا پوست ببول دو دام کاپهیل سه ماشه اسبند سه ماشه کوفته در یک یا آب بجوشانند چون نصف بماند وقت خواب مضمضه نمایند و مضمضه عاقرقرحا عدس پوست خشخاش مکرر بعمل آوردن نیز مفید و پهل پاه که مانند کشمش میباشد جوشانیده نیمگرم مضمضه کردن هم نافع و کذا مضمضه برگ بید مجنون جوش داده مفید درد دندان و مضمضه برگ بیایانسه و پوست درخت کچنال و پوست درخت سرس نیمکوفته و برگ اردسه و کاه پهل جوشداده هر واحد مفید درد دندان بود و اسپند سوده با آب نیمگرم بر رخساره محاذی درد دندان طلا کردن سودمندست **اقوال اطبا سویدی** مینویسد که مضغ مویزج و ضما آن بسرکه سائیده در وجع اسنان بارد مجرب من‌ست و وضع بزرالبنج سائیده بقطران آمیخته کذا سک و مرو جوز و ابهل و سنبل و عاقرقرحا آمیخته و مذا فلفل و افیون و مر مساوی بعسل سرشته کذا فیقرا الیهود سوده و کذا تخم کراث بقطران سرشته و کذا عروق اصفر خائیده و کذا ماميران خائیده و کذا حلتیت و کندر هر واحد بر دندان موجع و ضماد و حلتیت و عصابه حشیش بیخ وکذا مروبورق و کذا مازو و علک البطم و کذا قطران و کذا خولنجان و کذا دارچینی و کذا بیخ باداورد و بیخ شکاعی پخته و کذا اسب بیانی وزیت و نوشادر و مازو و عاقرقرحا مساوی بقطران سرشته و کذا سنبل هندی و مذا حما و کذا فطراساليسون و کذا تنکار و بورق و کذا نفط و کذافراسیون تازه و کذا حب الزلم و مضمضه نانخواه و کذا شونیز و چوب صنوبر کوفته و کذا برگ ینبوت و کذا بیخ و لب و حب الغار و کذا جوز و لب و کذا بیخ شجربان و کذا طالسیفر و کذا عودالفرح و کذا برگ فنجشگت و کذا بیخ خیری و کذا اصفر و کذا ابهل هر واحد در سرکه جوشانیده و کذا مازو و بزرالبنج و بیخ قثا الحمار و پوست بیخ کبر و کذا بیخ یا تخم هلیون و کذا برگ انجدان و عصاره آن و کذا بیخ خنثی و کذا مود کذاوج و کذا ماذریون و کذا

بیخ سوسن اصفر و کذا بیخ قرصنعه و کذا فطراسالیون و کذاریوس و کذا خولنجان و کذا غاریقون و کذا فلفل السودان هرواحد آب جوشداده و کذا برگ طرفاو کذا ایرساد اذخر وجوز السر و مرو کذا بیخ سوسن ابیض هریک در شراب جوشانیده و کذاکراث بسرکه و عسل و کذاشهد و سرکه و شب جوشانده و کذا عصاره برگ فاشره بعسل آمیخته و گرفتن روغن حب اترج و تدهین آن بر مقدم سرو کذا روغن بیض و کذا فراسیون خشک جوشانیده و کذا مفتنج گرم در دهان قطور آب پودینه و جندبیدستر مساوی در گوش و کذا روغن خردل نیمگرم بر دندان و کذا خراطین و زیت پخته در گوش مخالف وجع نیمگرم و کذا عصاره بیخ خنثی و کذا عصاره قطرن در گوش کذا عصاره اناخالص در منجر مخالف دندان موجع و دلک ثوم بر دندان و طلای بیخ خنثی در سرکه سائیده بر نرانگشت پای ناحیه بفرس موجع وکذا اقیربرانگشت دست ناحیه ضرس وجع هر واحد مفید درد دندان‌ست **صاحب کامل** گوید که بعد تنقیه بحب ایارج باید که ایارج فیقرا بر دندان بمالند و بماءالعسل که در آن زوفاپودینه جوشانیده باشند مضمضه نمایند و سرکه در آن حب الغارها برگ او یا پوست بیخ کبرد عاقرقرحا پخته باشند و در دهن بگیرند و بدان مضمضه کنند و یا قدری بیخ قثا الحمار جوشانیده در دهن گیرند و یا خربق سیاه در سرکه جوشانیده در دهن بگیرند و خراطین در روغن سوسن جوشانیده نیز نافع‌ست و اگر ساکن نشود و قدری فلونیهای رومی یا فارسی یا تریاق کبیر در سرکه حل کرده بپارچه یا پنبه در دندان نهند و افیون بخرقه در دندان نهند و آب دهن فرو ریزند و دواءالکبریت و سجرنیا مسکن وجع است و یا شحم حنظل در سرکه پخته مضمضه‌کنند و یا خشه مشمش و نمک سائیده در سرکه سرشته در ضرس نهند و یا بر دندان مالند و یا زنجبیل در سرکه و عسل پخته نهند و یا بر دندان دردناک بمالند و یا فلفل پنج درم عاقرقرحا مویزج هر واحد دو درم بورق سه درم کوفته در عسل سرشته در ضرس بگیرند و یا افیون بمعیه سائله سرشته بر ضرس نهند مسیحی گوید که چون با وجع دندان لهیب در دهن و روی ضربان نباشد و عقب تخمه و تناول اطعمه بارده کثیره عارض شود باید که اسهال بقوقایا نمایند بعده مضمضه و غرغره با آبیکه در آن اذخر و فلفل و یا بسرکه در آن جوز سر و ابهل و یا در آن عاقرقرحا و فوتنج و صعتر جوشانیده باشند استعمال کنند و تکمید کله بجاورس گرم نمایند و بیخ دندان دردناک بعاقرقرحا و مویزج و خردل و شیطرج و بورق و فلفل و زنجبیل بمالند و از آن در پنبه گرفته بر دندان نهند و اگر کفایت نکند و در بیخ او جندبیدستر و حلتیت و فلفل و زنجبیل و سعد اندکی افیون در عسل سرشته بنهند و تعلیل طعام و تکثیر حرکت و حمام نمایند و اگر ازین هم ساکن نشود آهن گرم کرده بمرات بر دندان نهند ایلاقی گوید که اگر ماده این علت بارد باشد اولاً با استعمال ادویه رادعه مقوی اسنان ابتدا نمایند تا که ماده را کمتر قبول کند مثل شب یمانی بریان بسرکه سرد کرده و نمک مساوی چون بر دندان نهند و مازو و سوخته بسرکه سرد کرده رادع‌ست و بعد ازین بروغن گل بسرکه یا شراب انگوری مضمضه نمایند و روغن گل یا سرکه هم رادع‌ست و هم محلل و بعد سه روز ادویه محلله استعمال نمایند و چون ماده ریحی باشد هم ادویه محلل استعمال نمایند

مثل سگبیج و حرمل و بادیان و شحم حنظل و عاقرقرحا و حلتیت و خردل و زربنا و قثاالحمار و کندش و ثوم و صعتر و مرزنجوش و مانند آن و ارزن با نمک در صره بسته گرم کرده از بیرون تکمید کنند تا ماده را از اصول دندان بخارج کشد و ورم پیدا کند و چون آماس گیرد درد ساکن شود و ادویه محلله ورم را زائل کند و بابونه خطمی بزرکتان حلبه در آب یا شراب بپزند تا مثل فالوده گردد از خارج بر کله ضماد کردن محلل قوی‌ست و گاهی طزعفران وجدوارا اضافه کرده میشود و مضمضه باین نافعست و چون دهن از روغن بابونه با روغن شبت نیمگرم پر کنند تسکین اوجاع دندان نماید **انطاکی** گوید که هرچیز گرم بالفعل یا بالقوه مثل زرده بیضه گرم و نان گرم در دندان گیرند و فلفل و زنجبیل و سیر را درین نفع ظاهرست و از مجربات هن در آن این دواست و این نافع هر علت بارد از دماغ بسوی فم معده است گلقند عسلی سی درم انیسون قرطم تر هر واحد پانزده درم تخم شبت صعتر هر واح پنج درم صندل سه درم مصطکی یکدرم بدستور مطبوخی که در علاج درد دندان حار گذشت بجوشانند و کذا شرب ماءالعسل با زعفران و از وضعیات این دواست صعتر ده قسط عاقرقرحا هر واحد پنج زنجبیل سعد سنبل کرکم قرنفل هر واحد و جندبیدستر یک در ده چندان آب بجوشانند تا ربع بماند در دهن گیرند یا به پنبه چند مرتبه گرم بنهند و گویند که فلونیا و بر شعشا و تریاق درین نکوست و از وضعیات ناحیه اینست جندبیدستر حلتیت مرزراوند طویل زنجبیل میعه بزرالبنج فلفل بعسل سرشته بنهند رازی گفته که روغن یا روغن کنجد نیمگرم در دهان گرفتن تسکین درد کند بنابر آنکه روغن تلیین عصبه میکند و تا موضع بعیدتر نفوذ مینماید و بگرمی خود ماده را تحلیل میکند و انگرز خردل در سرکه جوشانیده مضمضه کردن ماده را تحلیل نماید و یا شحم حنظل و عاقرقرحا و گلنار مساوی مطبوخ بسرکه یا شراب نیز محلل‌ست و برای یبوست دندان یعنی حفظ مزاج طبیعی آن باید که ادویه قابضه یابسه مثل اقاقیا و گلنار و مازو محلله بیامیزند و مضمضه خریق سفید و عاقرقرحا و شیطرج نیم کوفته در سرکه جوشانیده تحلیل ماده کند و در حاوی کبیر نوشته که جماعتی شهادت تجربه داده‌اند که این دوا وجع را زائل کند بگیرند توم پنج استار کندر نیم مثقال برگ آس یک کف در سرکه بجوشانند و بچوب صنوبر حلکرده صاف نمایند و نیم گرم در دهن دازند بعده جاوشیر محلول در روغن بلسان بر دندان بمالند و اگر روغن بلسان میسر نشود یدل او روغن زیت بگیرند و ایضاً پوست بیخ کبرز راوند مدجرج عاقرقرحا بشراب و ربع او سرکه بوشانند تا نصف بماند در دهن بگیرند و یا شحم حنظل دو مثقال حرمل در شراب یا سرکه بپزند یا عاقرقرحا مویز در سرکه پخته استعمال نمایند و اگر پودینه کوهی فلفل سفید عاقرقرحا هر سه با مویز منقی سرشته قرص سازند و خائیده و لعاب آن فرو ریزند بالخاصیت ماده را تحلیل کند و سنون فلفل مویزج عاقرقرحا زنجبیل هریک دو درم بورق سه درم بر دندان مالیدن محلل مواد غلیظ‌ست و تریاق اربعه و سنجرینیا تریاق کبیر در دندان گرفتن نافعست و داغ علاج مجرب است خصوصاً اگر ماده در جوهر دندان باشد و ایضاً فوفل زکا عاقرقرحا مساوی کوفته بیخته حیها بقدر نخود ساخته در پنبه پیچیده در دهن دارند و لعاب دهن بزیر اندازند که

مجرب است و کذا بیخ کبر بر دندان دردناک خائیدن در ساعت ساکن کند **بعضی** گویند که برگ کهکج چون بـر عضـد جانـب دندان دردناک ضماد نمایند مسکن وجع در ساعت است حکیم عابد از نزمه تقل کرده که اگر مازو و گلنـار اقاقیـا مـوی انسـان نمک اندرانی کوفته بمثل آن آردعود و عسل سرشته بسوزند و ذرو و راء استعمال نمایند سائر اوجاع دهن و دندان را مجرباست و درین باب مثل او ترکیبی نیست و بصحت تجربه پیوسته و اعظم النفع است و اجماع واقع شده برآنکه شیطرج هندی و چـون مضغ کنند و باردست مخالف جانب ضرس درد دهند بدارند هرگاه بران یک شب کامل بخوانند اوجـاع دنـدان را تسـکین دهـد **حکیم علی شریف** مینویسد که اگر رطوبت غالب بود برگ شاهتره و سکبینج هریک دو توله جوشانیده مضمضه کنند

علاج درد دندان از تولد دیدان

تخم گندنا و تخم پیاز و سیر و تخم ترب ها پیه بز با موم آمیخته بسوزند و بخار آن تبوسطا بنوبه بدندان کرم خورده رسـانند و گاهی بزرالبنج بدل سیر و تخم ترب کرده میشود شیخ نوشته که بزرالبنج و تخم گندنا هر واحد چهار درم تخم پیاز دو نـیم درم در پیه بز سرشته و حبها بقدر یکدرم ساخته از یک حب تبخیر نمایند و با بژنگ در پایچه سالوی سرخ صره بسته در قدری آب بجوشانند پس باین آب مضمضه نموده و پونلی را در دندان گذاشته بخوابند و مکرر بعمل آرند و اگر از بژنگ مقشر کوفته پـنج شش صره بسته بجوشانند و یکی از آن گرفته در دندان گذارند و چون سرد شود دیگر گذارند و همینطور همه پونلی بعمل آرند تا آنکه تمام کرم بر صره جمع شوند و درد تسکین پذیرد بهتر باشد و اگر کمیله باریک سائیده در دندان از اندرون و بیرون نیکو بمالند و بگذارند که لعاب دهن بیرون آید نیز در قتل کرم و تسکین درد مجرب است و یا بگیرند طشتی و پر از آب نمایند بعده سبوچه گلی خرد گرفته یک سوراخ کوچک مدور در وسط او و دیگر سوراخ عریض در پهلوی او کنند و این ظرف را بر طشـت پر آب واژگون بدارند و داس یا دیگر آکه آهنی که سر او عریض دوم او طویل باشد گرم کند بـر سـر آن تخـم پیـاز یـا تخـم بمشکیه در روغن کنجد تر کرده نهاده در سوراخ پهلوی ظرف واژگون درآرند و بیمار دهن خود را دا کرده بر سوراخ وسط ظرف مذکور بدارد و چون دو دا و موقوف شود مکرر همچنین اجمل آرند که ازین تدبیر دیدان خارج شوند و یا سنون برنگ کـابلی و بزرالبنج و تنباکوی سور قی بمالند و مضمضه با آب برگ شفتالو تنها یا با قدری زراوند طویل نیـز بـرای سـاقط کـردن دنـدان بغایت مجرب‌ست و کرم ابریشم یا تخم بهت کتانی یا تخم پیاز سوخته دود آنرا بواسطه نی آهسته کشیدن نیز بـرای قتـل دود اسنان معمول است و بیخ و برگ و شاخ و گل و بار کتانی تازه کوفته آب بگیرند یا بجوشانند و چند روز متواتر ناشـتا مضمضـه کنند و اگر نیله تهوتهه قدری با بیخ کتانی جوشداده مضمضه کنند نیز مفید بود و اگر عرق گوگرد بقدر برنج در پنبه نهـاده بـر دندان کرم‌دار نهند و پارچه بران گردارند و یا آنکه اندک گوگرد را در سرکه حلکرده بدستور نهند و یا چوب ملیم را نرم سوده بر دندان کرم ناک گذارند برای تسکین درد و کرم دندان مجرب‌ست و نهادن اندکی کافور و حلیتت در سوراخ دندان نیز برای قتل

کرم معمول‌ست و قطور آب برگ و هتوره در گوش مخالف صاحب دزد دندان که از کرم باشد نیز مجرب است و اگر عاقرقرحا یکدرم نوشادر افیون هرکدام سه دانگ سائیده در دندان متاکل پر کنند و بالای آن اندک موم گذارند نافع بود و کذا ارج و نوشادر پر کردن نیز کرم بکشد و بدستور خربق معجون بعسل بغایت مجرب است و همچنین کردن ثقبه مویزج و حلتیت و بوره ارمنی همین اثر دارد و اگر پنبه در قطر آن آلوده بر دندان گذارند و نیز کرم را ساقط کند و اگر بزرالبنج و میعه هر دو را سحق نموده بنادق سازند دود آن بگیرند و در دندان بکشد و بدستور بخور را یتانج موثرست و یا نمک اندرانی یکجز موسعد نیم جزو شیخ دو جزو کوفته لعبل و شراب سرشته اقراص سازند و بسوزند تا دود آن بدان رسد و بزرد درد و گلنار و مازو و شب وزراوند کوفته در زیت سرشته در سوراخ ضرس نهند و خائیدن خرنجمشک و نجور تخم گندنا سوده بقطران سرشته مجرب و کذا بحب کاکنج نیز مفید و اگر بشحم حنظل بیخ حنظل تخم پیاز سپندان برگ سداب جعده خردل عاقرقرحا سم خر مجموع یا مفرد بر آتش افکنند و قمع بر سر آن نهاده طرف دیگر قمع بر دندان نهند تا دود بدان رسد وجع دندان خصوصاً کرم خورنده را ساکن کند و تحلیل ماده نماید و بستن بیخ چتیه در گوش رافع در ده کرم دندان است و مضمضه بسرکه که صعتر و خردل و حاشا در آن مطبوخ باشد و مضغ جوزکهنه و ریحان قرنفلی و سعد نافع و سنون فلفل سریع الاثرست و اگر باین ادویه تسکین نیابد داغ دهند بدستوریکه در قسم بالا گذشت اگر داغ هم سود ندهد با تبو برکنند یا شیر انجیر و حلتیت بهم سرشته در ضرس متاکل گذارند که ازخود مقلع نشود **طبری** گوید که بگیرند قطران یکجزو مردو جزور مادشیح یکجزو کوفته بقطران سائیده در ثقبه نهند که فی‌الحال دیدان را قتل کند و یا زراوند جرح پرسیاوشان و بژنگ همه کوفته مثل او جوز امیخته بقطران بسرشند و در سوراخ دندان گذارند و بهتر ازین همه در قتل دیدان متولد و ضرس اینست که بیخ و بژنگ وترس مر مساوی کوفته در سرکه جوشانند تا سرکه غلیظ گردد و بعده دوا مع سرکه در سوراخ اندازند که قتل دود و غسل چرک مجتمعه در آنجا کند و یا نوشادر هردومریکجز و بیخ دو جزو و خاکستر فشاره اویم یکجزو همه کوفته در سرکه و قطران و عسل سرشته در سورا خ پر کنند و بعد استعمال این بسرکه حبل الاس مضمضه کندساعتها در دهن دارند و اگر چیزی از و سومات بخورند سرکه مضمضه کنند و سعد بخایند که این منع تولد کرم نماید اگر در ضرس سوراخ باشد **انطاکی** که در کرم دندان مضغ شیح و قیصوم و محلب و پوست بیخ توت و حب الغار بخور تخم گندنا و پیاز و موم زرد با پیه بز سرشته بقنمع نافعست **اهل هند** گویند که عاقرقرحا یکجزو نوشادر افیون هریک نیم چزو در سوراخ دندان کرم خورده گذاشتن نافع‌ست و کذا زنجبیل نرم سوده بعسل و سرکه سرشته در سوراخ آن مسکن درد دندان و نافع کرم خوردگی‌ست و اگر سهاکه با موم جمع کرده در سوراخ دندان کرم خورده بگذارند و درد ساکن شود و اگر بچوب نیب مسواک کردن عادت سازند کرم بدندان نمی‌افتد و مانع درد دندان است که از گرمی باشد و سهاگه نیله تهوتهو بر آتش نهاده از رسته آهنی صلایه کرده از آتش فرو آرند از صلایه نموده بر دندان مالند که نافع درد

دندان و کرم خوردگی آنست و چون برگ یاسمین یکمشت اسپند یک نیم توله در یک آثار آب بجوشانند و هرگاه پاو آثار بماند صاف نموده مضمضه نمایند نافع کرم دندان‌ست

علاج درد دندان از دیگر اسباب

ورم لثه و تزید اسنان باشد علاج آن نمایند بدستوریکه در بحث ورم لثه و تزید اسنان خواهد آمد و دردکه با ورم لثـه بـود قلـع دندان در آن فائده نمی‌کند و درد آن از تحرک آن باشد اگر جنبش کمتر بود تدبیر استحکام نماینـد بدانچـه در بحـث تحـرک اسنان می‌آید و اگر جنبش آن زیاده بود به از گندیدن علاجی نیست که بسبب تاکل دندان عارض شود علاجش از بحث تاکل اسنان جویند و آنچه از یبوست ساذج بنابر عدم غذا و یا مع ماده باشد علاجش استعمال مرطبات وتدهین مسکه و روغن بنفشه و پیه مرغ و پیه بط و مانند آنست و از اغذیه مجففه و استفراغ و جماع منع نمایند و از اغذیه مرطبه مثل احم جدی و چزه مرغ خورند و شراب ابیض ممزوج بنوشند و بشیر زنان و روغن بنفشه سعوط کنند و بعد طعام در حمام داخل شـوند و اطالـت در آن ننمایند و حسوی آرد باقلا و نشاسته و شیر بز بروغن بادام و شکر سفید مناسب بود و دائم باخـذ نـان میـده و طـبخ او بشـیر و خوردن او بشکر امر کنند و هرگاه دندان بحالت اصلی عود کند اصول او را بگل سرخ وطباشیر و آرد عدس و کزمازج و سگ و دیگر مقویات تقویت دهند و. درد دندان که از انکسار یا انصداع دندان بسبب اجتماع ماده ردیه ر بن دندان باشد آن آنکه حرکت نمله و یاچزی از خارج به بیخ آن رسد فصده استفراغ نمایند و اصلاح مزاج کنند و اگر متغیر شده باشد بعده باصلاح غذا پردازند و عاقرقرحا افیون منشورکند سائیده در شیر سرشته بدفعات بر دندان نهند و اگر ازین فائده نشود مضمضه بسرکه که در آن گل سرخ و گلنار و پوست صنوبر و بزرالبنج جوشانیده باشند بعمل آرند و اگر تدابیر مذکوره کفایت نکند بزیت یا آهن داغ دهند

تحرک اسنان

جنبش ندان یا بسبب بادی مثل ضربه و سقطه باشد و یا بسبب واصل مثل رطوبت رقیقه مرخی لثه و عصب مشدد دندان و یـا تاکل عارض منابت اسنان و موسع آن با غلبه محدث لاغری دندان و یا نقصان لحم عمورد یا ورم و یا ضعیف و قلت خون آن باشد و تحرک اسنان که بسبب گشادن ثقبخ بنت دندان بصبیان عارض میشود و آنچـه بسـبب نقصـان لثـه و لاغـری دنـدان بمشایخ می‌افتد هر دو لاعلاجاد تشخیص اسباب مذکوره و اولاً از مریض بپرسند که گاهی صدمه بدندان رسیده است یـاد اگـر اقرار آن کند سبب جنبش دندان همان باشد والا بسوی لثه و دندان نظرکنند اگر در گوشت لثه نقصان نماید سببش نقصان لثه باشد و اگر ورم نماید و درد و ضربان باشد سببش ورم لثه بود اگر لثه سفید نماید چنان محسوس گردد که در آن خون نیست و آن بناقین اکثر افتد سببش ضعف لثه باشد و اگر دندان لاغر نماید در بدن نیز لاغر و خشک و چشم غائر بود سـببش یبوسـت

دندان باشد و اگر دندان فربه و لثه مسترخی نماید و لعاب از دهن آید دور بیخ ذندان سردی محسوس گردد سببش کثرت رطوبت باشد و اگر ازین اسباب هیچ نباشد تاکل کنارهای استخوان که دندان از درسته است و بنظر نمی‌آید خواهد بود **بالجمله** جنبش دندان بهر سعی که باشد باید که صاحب ان از خائیدن اشیا بدان دندان و از کثرت کلام اجتناب کند و بدست و زبان آنرا حرکت ندهد وهما امکن چیزهای نرم بخورد و اگر علاج سود ندهد و جنبش بسیار باشد درد پیداکند دندان را بز نبود یا با ادویه قابعه برکنند

علاج جنبش دندان از کثرت رطوبت

بادویه گرم قابض علاج کنند مثلاً عاقرقرحا پوست بیخ کبر جلنار سعد کوفی شب یمانی گل سرخ سنبل الطیب در آب جوشانیده صاف نموده مضمضه کنند و شب یمانی کزمازج گلنار هریک یکجزو گلسرخ دو جزو و باریک سوده سنون سازند و منون معمول که در آن بجزونتی داخل‌ست و سنون زرد و دیگر سنونات و اطلیه فک قابض و مجفف باشد استعمال نمایند و بعد از نضج مسهل بلغم تنقیه کنند و از چیزهای سرد و تر بپرهیزند و قرنفل مصطکی سعد گلسرخ گلنار سنبل الطیب جوزاست مساوی سوده شب وقت خواب سنون کردن در تحرک اسنان که از رطوبت بود معمول است و کذا فوفل سوخته کات هرکدام یکچز و فلفل سفید دارفلفل نمک استمصطکی هرکدام دو جزو سوده سنون کردن درین کار بغایت مفیدست و اگر تنباکوی سور قی فلفل سیاه برابر سائیده هر روز سه مرتبه بمالند برای رطوبت نزله ریاح که موجب درد باشد و بجهت استحکام دندان و نشف رطوبت لثه معمول است و سنون سپیاری عاقرقرحا فلفل سیاه مصطکی سعد کوفی گلنار مازو کزمازج پهئکری کتهه مغز خسته انبه نیز مفید و همچنین سپیاری چهالیه سوخته کته سفید دارفلفل هریک چهار ماشه نیله تهوتهه بریان یک ماشه کوفته بیخته سنون ساختن کذا زوفای خشک خولنجان گلنار هریک سه ماشه عاقرقرحا شش ماشه کوکنار نه ماشه بزرکتان شش ماشه بزرالبنج چهار ماشه جوشانیده مضمضه کردن نافع سنون مازو محرق مطفی بسرکه و اقماع انار ترش و سماق و شب یمانی کثیر الفائده است و کذا سنون شیخ فرید قدس سره نیز بی نظیرست و دوع سوخته سرخ مساوی سوده مالیدن از مجربات اهل هند است و کذا سون مکهی شنگرف هیراکسیس نیله تهوتهه باریک سوده در آبلیمو کهرل کرده بر دندان مالیدن بالاگلوری پان خوردن برای استواری دندان مجرب ایشان است و لوده پنهانی باریک سوده سنون کردن حرکت دندان که از رطوبت بود زائل کند و خائیدن برگ طرفا مقوی لثه و مسترخیه است داد است مضمضه بطبیخ دار شیشعان حافظ اسنان و مفید لثه مسترخی است و نیاه تهوتهه در روغن بریان کرده زنجبیل کتهه سفید سپیاری سوخته برابر سائیده و سنون ساختن لثه را محکم کند در دفع نماید و پهئکری سوخته سوده برابر مسی آمیخته مالیدن نیز محکم نماید و کذا پهتکری بریان یکجزو توتیای سبز سوخته ربع جزو کات یکنیم جزو کوفته بیخته سنون ساختن استحکام دندان نماید ویا توتیای سبز نیم دام در روغن گاو بریان

کنند که سوخته شود و برگ نیب در سکوره ردبند کرد سوزانیده نیم دام و سنگ جراحت یکدام آمیخته سوده استعمال نمایند و یا کات سفید یکتوله گل سیوتی خشک گلنار هریک سه ماشه مصطکی نیم ماشه الایچی سرخ شش مسی یکتوله سپیاری بریان یکنیم توله گشنیز بریان مثله سنون سازند و اگر سپیاری مازو بلا در هر سه سوخته سنون سازند و لعاب از دهن بیرون اندازند دندان محکم شود و درد در گردد و کذا شب میانی یکتوله موچرس شش ماشه نیم کوفته در نیم آثار آب بجوشانند هرگاه نصف بماند که نافع درد و استحکام دندان متحرک است و ایضاً پوست ببول دو توله کاپیهل سه ماشه اسپند سه ماشه کوفته در یک پاو آب بجوشانند چون نصف بماند وقت خواب مضمضه نمایند و هرچه در استرخای بیاید **اقوال اطبا** حکیم علی در مجربات خود نوشته که هیچ چیز دندان ضعیف و جنبان را و گوشت بیخ دندان را که سست و نرم شده باشد از فصد چهار رگ سبز نیست و فائده این بتجربه ظاهر شود و مدت بسیار بماند **مسیحی** گوید که سماق پوست انار ترش خسته هلیله زرد سک جفت بلوط گل سرخ گلنار مازو و کزمازج شب یمانی مساوی کوفته بیخته بر لثه بماند و اگر حاجت بقوی‌تر ازین افتد درین ادویه پوست بیخ کبر و عاقرقرحا و ایارج فیقرا افزایند و اگر ازین فائده نشود داغ دهند شیخ گوید قوابض مسخنهمثل مضمضه با آبیکه در آن کنار و برگ سصرو جوشانیده باشند و یا نبیند مویز که در آن شب یمانی و نصف وزن شب نمک مطبوخ باشد و یا ابیکه سکنبیج در ان جوشداده باشند استعمال نمایند و شب یمانی دو درم نمک یکدرم سوده آمیخته بر بیخ دندان مصوق نمایند و یا قشور مس مع زیت و یا بیخ سوسن و پوست سوسن هریک چهار جزو و شب یکجزو بر بیخ دندان بچسبانند و یا بگیرند خاکستر طرفا و نمک مساوی و یا شاخ گردن سوخته و نمک بعسل سرشته سوخته هر واحد ده جزو و مرو زعفران و سنبل الطیب و مصطکی هر واحد دو جزو سداب خشک سماق گلنار هر واحد سه حزد از ان سنون و مصوق سازند و ایضاقوابض مخلوط بصبر و قلقلطار اقلیمیا بکار برند و بهترین سنون درین باب اینست که سعد گل سرخ سنبل الطیب نمک اندرانی کزمازج شاخ گوزن سوخته مساوی بعمل آرند و یا نوشادر شب یمانی نشاسته برابر سوده بمالند **طبری** گوید که علاج این نوع تنقیه بدن است بدانچه در باب فالج و لقوه گذشت و غراغر که در آن باب گذشت بعمل آرند و اینهمه بعد پرهیز که مذکور شد استعمال نمایند و چون تنقیه بدن دراس کرده شود بحسب امکان غرغره کنند و عمور را بتریاق کبیر دلک نمایند اگر مزاج مریض یا هوا و وقت و بلد مانع نباشد و اکرا زمین زائل نشود امر بغرغره ازایارج نمایند تا دهن و عمور معتدل الهذاده گردد بعده گلنار و آس پوست انار و جفت بلوط و شب یمانی کوفته باندک عسل و آب بجوشانند حتی که مثل مرهم غلیظ گردد پس بگذارند تا سرد شود بعد از آن بر عمور و اسنان این دوا بنهند تا ایام متوالی و هرچه در دهن جمع شود بزیر اندازند و اگر ازین معالجه صحت نشود بر دادن تریاق و دلک عمور بدان دور بعض اوقات بدادن معجون انقرویای کهنه معمول از بلا در محلول بنوشادر اصلاح آن اقتصار ورزند و از اطعمه رویه منع کنند و تدابیر او بتدبیر مفلوج نمایند و حفظ مزاج کنند و ادویه حاره چندان استعمال نکنند که مزاج او

گرم گردد **صاحب جامع** و کامل گویند که سنون کزمازج رامک هلیله زرد هریک سه درم گلنار گل سرخ سماق هریک پنج درم جفت بلوط حنای مکی حب الاس صندل سفید هریک دو درم کوفته بیخته نافع‌ست **صاحب حاوی** مینویسد که سماق تخم گل جفت بلوط شب یمانی سعد گل سرخ طراثیث فوفل کزمازج صندل سفید رامک هلیله زرد حب الاس میاوی کوفته بیخته بشب یا در روز سنون کنند و بعد استعمال آن بسرکه و گلاب مضمضه نمایند که لثه مسترخیه و اسنان را محکم کند و اگر شب یمانی در گلاب و سرکه جوشانده مضمضه کنند نیز دندان را قوی گرداند جرجانی ازجمله ادویه قابض نوشته که بگیرند گلنار پوست انار ترش هریک شش درم زرینخ سرخ شب یمانی هریک سه درم گل سرخ و سماق هریک هشت درم سنبل الطیب و اذخر هریک دو درم همه را کوفته بیخته بر دندان پراکنند و گفته که این همه ادویه بعد تنقیه با یارج فیقرا باید و اگر این علاج اثر نکند داغ باید کرد چنانچه که درد دندان مذکور شد و گویند که در اکثر حالات کثرت تمضمض بسرکه کهنه که در آن نمک حل کرده باشند سویدی گفته که کبوس و سنون مقل مکی در تشدید لثه مسترخی مجرب من است و کذا کبوس قطران دو صد درم نمک آرد جو هریک صد درم همه را آمیخته در کوزه گلی کرده و سر او مطین نموده در آتش سه روز بدارند پس برآورده سائیده بکار برند و ایضاً نوشته که عصاره حسک و فوتنج بری و حبلی سوخته و کاغذ سوخته و سویق شعیر ملج اندرانی و نمک اندرانی بریان در سرکه سرد کرده و عصاره زلف گرم و اطراف نرم و برگ او و حب البان و حب صنوبر کبار و مرجان و بلوط ساخته و نمک مساوی و کعب بقر و کذا مضمضه بعصاره گاوزبان و سرکه عنصل و زیت انفاق و آب زیتون اخضر مملوح و عصاره زیتون سبز و مر در سرکه یا شراب قابض آمیخته و آب حصرم و عصاره شاهتره سبز و طبیخ بیخ انار ترش و حب الاس سوده در شراب کهنه و طبیخ برگ شحر مصطکی و طبیخ بسرد عصاره انار غالس و یا طبیخ او زنگار بعسل و بسرکه و عودالفرح کوفته در سرکه جوشانیده و کذا داشتن پوست هلیله در دهن و کبوس زر و رد و یا سبناوج و یا صف کبار محرق و یا حضض مکی یا عقیق و کذا ضماد زنجار حدید یا خولان هندی یا ثمر کرم بری و کذا اکل بادام رطب مع پوست او هر واحد مفردا نافع لثه مسترخیه و مقوی اسنان است

علاج جنبش دندان از ورم حار لثه و ضربه و سقطه دندان

در هر دو نوع تدبیریکه در علاج در دندان حار گذشت بعمل آرند و آنچه در فصل ورم لثه خواهد آمد بکار برند و سون زرد و سنونی که در آن پوست مغیلان چهار توله است و آنکه در آن کهربا چهار ماشه داخل است استعمال کنند و ایضاً در ورمی بعد تنقیه از فصد و حجامت نقره و مسهل در ابتدا ادویه بارده قابضه چون طباشیر و پوست هلیله زرد گلنار و سماق بر لثه بماند و با آب ترنگ و خرفه و دیگر مضمضات بارد که در قلاع دموی مذکور شد بعمل آرند و در انحطاط بچیزهای محلل چون آب

گشنیز و روغن گل و مضمضه نمایند طبری گوید که بعد فصد قیفال و تنقیه بـدن بطبـیخ هلیلـه زرد و کـابلی و تمرهنـدی و آلوبخارا و عناب و سپستام و برگ عندالثعل و کشوث و تخم کاسنی و توت شامی خشک و فلوس خیارشنبر و مانند آن از اشیای مطیفه که در آن قوت اسهال صفرا مع تصفیه دم باشد غرغره عدس یک کف گل سرخ اندکی عصی الراعی یک باقه جوشانیده صاف نموده دوچند آن سرکه متوسط در کهنگی داخل کرده مدام نمایند حتی که وجع تسکین یابد و عمور بدندان ملتزق گردد و اگر ازین ملتزق نگردد و برد و گل سرخ طباشیر گلنار گشنیز سوخته آرد عدس سائیده بعصاره زرشک سرشته دائم بربن دندان ملتصق سازند تا تشدید و الزاق او نماید چون لثه تعفن یا تبثر پذیرد علاج او نمایند و ایضاً در ضربی و سقطی بعد فصد قوابض مشدد و بارد و تدهین بروغن گل و روغن مصطکی بکاربرند و هرگاه از تنقیه و مقونات قابض فائده نشود بیخ دندان را با آهـن گرم داغ دهند یا از تار نقره ورز ببندند بعده ادویه قابض بپاشند تا مستحکم شود و سنون مصطکی سعد سنگ جراحت مسـاوی سوده مالیدن برای حبس خون و استحکام دندان در تحرک اسنان که بسبب رسیدن ضربه بر دندان باشد معمول است پهئکری بریان سپیاری سوخته کتهه سرخ مرچ سیاه امله نصف خام و نصف بریان نمک مساوی کوفته بیخته ساختن برای جنبش دندان که بسبب ضربه یا سقطه یا جزو آن باشد از مجربات والد مرعومست و نوشادر و نشاسته و شب مساوی سائیده بـر بـیخ دنـدان نهادن نیز مفید بود و کذا مضمضه از زردو چوب و دار هلدو ریوند خطائی هریک سه ماشه در آب شور پخته صاف نموده روغن گل و بابونه هریک یکتوله داخل کرده وایضاً عدس مسلم کوکنار ریوند خطائی دارهلد هریک نه ماشه روغن گل سه توله

علاج جنبش دندان از نقصان گوشت لثه و تاکل آن

فصد سرور چهار رگ نمایند و بعد از نضج مسهل صفرا دهند و از گوشت و شیرینی پرهیزند و غذا سماقیه در مانیـه ذررشـکیه بمغز بادام خورند و از کندر و روز را دند مدحرج و دم الخوین دایر مساوی سنون ساخته استعمال نمایند و ملاسدید مینویسد که سبب نقصان لحم لثه یا سوء مزاج حار یا بارد یا تفرق اتصال از درم و غیره باشد فقط پس معالج را باید که در علاج ازاله سبب آن نیز مرعی دارد و ایضاً برای نقصان گوشت لثه یشب سبز مروارید ناسفته بندق خندی جوزرز هندی بادام تلخ هر سـه را مـع مغز در روغن گاو بریان کنند که سرخ گرد و فوفل برگ حنا برگ زیتون خشک هریک دو درم سنون ساخته وقت شب بمالند و بالایش پان بخورند و صبح زرورد تخم مورد حب کاکنج پوست درخت کمرک برگ آمله سبز هریک توله جوشـانیده مضمضـه کنند که مجرب است و سنون حنین که در آن آرد کرسنه ده درم است استعمال کنند که در ابنات لحم لثه مجربست و چـون لثه متعفن شود فلدفیون و غیره ادویه تیزیکه در اکله دهن گذشت و هرچه در تاکل لثه بیاید بکـار برنـد و قـوابض بشـمدده از مضمضات و دلوکات و غیره استعمال نمایند وزر رور ابیض و اسود و سنون معمولب و سنونی که از گلنار و آمله و شب یمانی و

اقاقیا مساوی سازند و نیز مجرب است و در نسخه دیگر عود سوخته عوض آمله است و اگر دم الخوین کزمـازج انـزروت کنـدر جوز السرو بیخ سوخته طباشیر اقاقیا گل سرخ گلنار جفت بلوط پوست انار ترش هریک یک جزو فک لاهوتی نیم جـزو کوفتـه بیخته وقت خواب بمالند رای ابنات گوشت لثه و رفع بدبوی دهان بغایت نافع و تالیف حکیم محمدزمان است و سون سعد گلنار سماق سوده سوخته شب یمانی مساوی نیز برای ابنات گوشت لثه مفید و منقول از شیخ الرئیس فست و مصطکی رومی کهربـا با گل فوفل دم الخوین مازو و گلنار هلیله سیاه پوست هلیله زرد آمله منقی برگ حنا کات سفید گشنیز خشک هریک یک جزو فک لاهوری نیم جزو کوفته بیخته وقت خواب بر دندان مالیدن برای تقویت دندان و رویانیدن گوشت بیخ آن و حبس خـون و قروح مزمنه مجرب حکیم علوی خان است و بقول قرشی اگر زراوند مدجرح کندر دم الخوین آرد گرسنه بـیخ سوسـن مسـاوی سده سکنجبین عنصلی سرشته بمالند لثه را محکم کند و گوشت برویاند و مصطکی رومی سنگ جراحت انرزوت مساوی کوفته بیخته مالیدن درد و گوشت حوزه لثه را زائل سازد **جالینوس گوید** که چون تدبیر مذکور کفایت نکند تنقیه با یارجات کبار نمایند و بعد از آن این دوا استعمال کنند پوست انار سی درم گلنار مازو شب عاقرقرحا هریک ده درم و سماق و نمک هنـدی هریـک یکدرم است و یا بگیرند هلیله زرد و مازو سبز پوست انار ترش و گلسرخ و رامک و سماق و فلفل و کزمازج مسـاوی و سـائیده استعمال نمایند و یا پهتکری سوخته در سرکه سرد کرده یک جزو و نمک بریان دو جزو و سماق سه بز و سائیده بعمل آرنـد و گویند اگر فائده نشود می‌باید که موضع عفن اکال را داغ دهند استاد مرحومی نیز داغ و بسوزن طلائی می‌فرمودند

علاج جنبش دندان از ضعف لثه و قلت خون آن و یبوست دندان

برای تقویت اغذیه مولد خون مانند گوشت حلوان و چوزه مرغ فربه و زردی بیضه خورند و برای جذب خون بسوی لثه چیزهای گرم و ممسک و مقوی آن چون سعد و سنبل الطیب و عود سوخته و مصطکی و گل سرخ بر لثه مالنـد و اگ از غلبـه یبوسـت باش ترطیب مزاج جمیع بدن و خاصه دمک باغذیه و اشربه و غیره نمایند مثل البان و ماءاللحوم و استحامات و تمریخ بدن بغیر و ملیات و استعمال ادهان و اشیای چرب و مرطب بصوق و دلک و قطـور در گـوش بمثـل روغـن گـل و خـلاف و آب بـرگ عنب‌الثعلب بعمل آرند و سکون و آرام و کثرت خواب بعد غذا و بر شکم سیری نمایند و بعد حصول ترطیب بـرای تقویـت بـیخ دندان ادویه بارد قابض مثل سماق و پوست انار و کزمازج و خسته هلیله و شب و تخم گل سوده بر لثه بمالند و آنچه در عـلاج وجع اسنان که از یبوست باشد مسطور شد بکار برند و **بدانند** که ازجمله ادویـه مقـوی لثـه مضمضـه بعصـاره گلسـرخ اسـت و همچنین بطبیخ آن و کذلک بگلاب و کذلک وزر تخم گل و مضمضه بطبـیخ و مضمضـه بطبـیخ آن و خائیـدن تخـم و گـل مولسری و گذاشتن زیر دندان نیز اثر تمام دارد و هلیله محکم دندان و لثه را و سندروس سوده مالیدن جیدالاثرست و مصطکی سوده بمالند و بخواب روند و اگر چهال کچنال چهال جهربیری پیامانسه کته سفید سپیاری چهالیه مازو و سبز در آب جوشانیده

هر روز پنج مرتبه مضمضه کنند جهت درد و تحرک دندان مجرب است و همچنین عدس مسلم کزمازج گلنار وکنار بـرگ آس حب الاس پوست مغیلان در آب جوشانیده صاف نموده قدری هیراکسیس سوده اضافه مضمضه نمودن سودمند و سنون فوفل کزمازج مازو گلنار گل سرخ جفت بلوط حب الاس مساوی در تقویت و تشدید اسنان مجرب حکیم شریف خان مرحومست و دو نسخه سنون که حیم الکمل خان جهت مجدالدوله تجویز کرده بودند برای تقویت لثه نافعست و سنون جامع النفع از مجربـات حکیم علی و دیگر سنونت معمولی که در قرابا دین مسطور شده درین مسطور شده درین باب مجرب **اقوال اطبا** سویدی گفتـه عصاره ثیل در تقویت لثه و استحکام دندان مجرب من است و مضغ برگ علیق کوفته و ثمر خام او و تنبـول و ضـماد لـوزه و زرنیخ سرخ و مازو و در سرکه سه روز تر کرده تا آنکه قوام غلیظ گردد و کذا قیشور گرم کرده در شراب ریحانی پنج بار تر کرده سائیده و کذا جعد جبلی و کذا پوست بنج کبر در سرکه پخته و کذا برگ عوسج سائیده و کذا بارتنگ خشک و بسرکه در روغن آس آمیخته کذا زیت بری و کبوس کندر و مضمضه عاقرقرحا مطبوخ در سرکه و یا بشیر خر و ایضاً ادویه دیگـر مثـل غدبـه و برگاثل و قرن اهل ایل سوخته وبرگ مشمش و عصاره او و عصاره بارتنگ یا خشک آن سائیده و سنگ مرمر به نمک انـدرانی مساوی و عصاره قنطریون و قیق و عصاره فرنجمشک یا طبیخ یا لبن او تنها یا طبیخ برگ سرد و یا بطبیخ غذبه و فلنجه هـر واحد مقوی لثه است قرشی گوید که ضعف اسنان را قوابض مثل مازو ساخته و نمک اندرانی بریان هر دو در سرکه سرد کرده و زیره گلاب گلنار و اقاقیا و سنون سوریتجان و مضمضه بگلاب و آب آس و سماق نافعست و صفت سنون سوریتجان ملاسدید چنین نوشته سورنجان فوفل سعد کزمازج گلنار پوست هلیله زرد صندل سفید کل سرخ شـب محـرق مطفـی بسـرکه مسـاوی سنون سازند و افسرانی گفته که سنون سورتیجان اسم سنونی است که لثه را بسیار محکم کند و صفت او اینست عروق صـفر شش درم شب یمانی گلنار هریک سه درم مازو و پوست امار هریک یکدرم سماق یک نیم درم کوفته بیختـه اسـتعمال نماینـد مراواز عروق صفر عروق زعفران است و گویند که این نسخه در اکثر امزجه تجربه کردم و نافع یافتم شیخ میفرماید که سـنون جید مقوی اسنان اینست سعد سه درم پوست هلیله زرد پنج درم قرفه پانزده درم دارچینی سه درم شب دو درم عاقرقرحا هفتدرم نوشادر دارفلفل مشک زعفران هر واحد یک درم نمک پنج درم سماق دو درم کزمازج سه مثقال قاقله چهار درم زربنـا شـانزده درم گلنار چهار درم سائیده استعمال نمایند و کذلک صندل سرخ کبابه فوفل هر واحد پنج درم سماق دو درم دارچینـی یکـدرم بقم چهار درم به نشاسته گندم بیامیزند و ایضاً بگیرند کشک شعی و کوفته در عسل و قطران قدری آلوده قرص سـازنددر کـاذ پیچیده بر خشت نهاده درتنور گذارند و چون رنگ او سیاه شود برآرند و یک جزو از آن بگیرند و از عود و گلنار و سعد و پوست انار و نمک هر واحد یک جزو سائیده سنون سازند و گاهی ازشیعر محرق مذکور بست جزو میگیرند از سعد فوفل و کزمازج هـر واحد چهار جزو از زنجبیل یکجزو و سنون میسازند **وصاحب جامع و گیلانی** گویند که صندل سفید گل سرخ رامک سعد هریک

چهار درم طراثیث کزمازج جفت بلوط شب یمانی هر واحد دو درم سماق تخم گل هر واحد سه درم سائیده سنون کردن مقـوی اسنان ومشدد آنست و همچنین اگر شب بسرکه جشانیده مضمضه کنند دندان را بغایت قوی گرداند **مسیحی** گوید که در ضعف اسنان و لثه غنچه گلسرخ مع اقماع و تخم گل و گلنار و سماق و کزمازج و مازو سوخته در سرکه سرد کـرده و رامـک و حـب الاس مفردو مرکب سوده بطور لصوق بر دندان استعمال نمایند و یا در آب و یا در سرکه جوشانیده مضمضه کنند و کذلک شب مطبوخ در سرکه که در آن این ادویه پخته باشند و همچنین شب مطبوخ بسرکه و عسل و کذا مازو و مطبوخ بسرکه حتـی کـه مازو مهرا شود و قویتر ازین نوشادر مویز جیبلی است بهر دو درما العسل مضمضه کنند و اگ نعذلک قرحـه و وجـع پیـدا شـود بروغن گل یا روغن مصطکی در سه اوقیه روغن گل یک اوقیه مصطکی آمیخته با آتش ملایم پخته باشند مسـح لثـه نماینـد ایضاً او گفته که ضعف لثه را مضمضه با آبیکه در آن گلسرخ و عدس مقشر و شعیر مقشر و اصل السوس جوشانیده باشند نفـع میکند و اگر بگیرند قصب و سیع و در آن زرنیخ بعسل سرشته پر کرده بسوزند بعده بخاکستر او سنون سـازند جـلای دنـدان و استحکام لثه کند و چون مضمضه غرغره با یارج کند بعده سنون ابهل و پوست بیخ کبر مساوی استعمال نمایند دندان و لثـه را قوی گرداند و جلا دهد و کسیکه بنابر حرارت احتمال ایننماید بدل او تخم گل زرشک کزمازج برگ صوبر برگ زیتون هر واحد ده درم و بیخ بارتنگ سه درم و شب یمانی یکدرم و نوادر نیم درم استعمال

ضرس

کنند یعنی کندی دندان و آن حذرست که دندان را حارض گردد و بسب مخشن و سبب مذکور واه از خارج بـود و مثـل تنـاول چیزهای ترش یا قابض یا عنص و خواه مازو داخل مثل صعود اخلاط ترش یا بخار آن از معده گاهی تابع تصور وهمی بود عند مشاهده کسی که ترشی خورد تشخیص این اسباب باید که اولا از شاکی ضرس حال خوردن و دیدن خورنده اشیای حـامض و غیره بپرسند اگر اقرار آن کند سببش همان باشد والا حال آمدن آروغ ترش و کثرت آب دهن و قی ترش بپرسند که اسن نشان اجتماع خلط ترش در معده است پس اگر با وعلامت غلبه بلغم یافته شود سببش بلغم حامض باشد و اگـر آثـار سـوذدا مـدرک گردد ماده یودا باشد علاج آنچه از خوردن ترشی و زمخت باشد اگر مزاج گرم بود برگ و ساق خرفه یا تخم خشخاش بخایند و اگر برگ خرفه موجود نباشد تخم آن نیم کوفته در آب تر کرده عوض او استعمال کنند و بشیر تازه تنها با خرما در آن تر کرده و یا بزیت شیر خر نیم گرم کرده یا لعاب اسپغول مضمضه نمایند و در دهان نگاهدارند و روغن بنفشه بمالند و اگـر مـزاج گـرم نباشد نمک و شهد بر دندان بمالند و صعتر و باروج بخایند و یا نمک جریش بخایند و یا بروغن زنبق بازرت دو سه بار بمالنـد و در دهن گیرند یا شوربای اسفیدباج سمین یا روغن بادام شیرین یا روغن ناردین در دهن گیرند و تمضمض بروغن نیمگرم و آب گرم و آب دریای شور نیز نافع مغز پسته و مغز جوز و فندق و نارجیل خاصه و مغز بادام شیرین و تلخ و حب المحلب بخایند یـا

کوفته بمالند حلوای معمول از روغن بادام دزردی بیضه و عسل در دندان گرفتن بلیغ النفع است و علک الا بناط یا مصطکی یا موم زرد خائیبدن و دردی روغن زیت که در ظرف مسی بر آتش یا در آفتاب نهاده باشند تا سبطر شود مالیدن سود دارد و اگـر برگ حماض سبز مضغ نمایند و از سر انگشت سبابه تا دیر بمالند ضرس را که از خوردن ترشی لیمو و نارنج عارض شده باشـد همان وقت زائل کند مجرب است و آنچه از اجتماع بلغم ترش یا سودا در معده باشد اول تنقیه معده بقی و مسهل بلغم و حـب ایارج و یا بمسهل سودا نمایند بعد از آن ادویه مذکوره بخایند و بمالند و معجون فندادیقون خوردن و حب الغارد مغز بـادام تلـخ وزراوند طویل و حلتیت و نمک طعام و شـیر بتـوع و عنصـل مشـوی و طحـال مشـوی خائیـدن و در دنـدان مالیـدن سـخت سودمندست و کذا تمریح بروغن بان و مالیدن زهره نر گاو نافع روفس علاج ضرس مدام ایارج میکرد زائل میشد و بعض اوائل ذکر کرده اند که چون صمغ یا سداب یکوبند و بر دندان بمالند فی‌الفور ازاله ضرس نمایند و امسـاک طـلای گـرم در دهـن و ضماد فلفل سیاه یا عاقرقرحا هر واحد مزیل حدر اسنان انطاکی گوی که علاجش دلک بحاوست و ملازمت مضمضه بگلاب و روغن آس که درین نفع عظیم است و گفته‌اند که هر ترشی مضعف و مضرس است مگر سرکه بسبب لطافت که قبل فعل خود نافذ شود و خائیدن گشنیز داشتن روغن گل در دهن مفید و چون طولکند تنقیه با یارج مالش آن لابدست **طبـری گویـد** کـه هرگاه زوال ضرس بسبب ضعف دندان یا ضعف عصبه دشوار گردد و علاج او بتقویـت اسـنان نماینـد بدانچـه در وجـع اسـنان گذشت و اگر ضرس در اکثر اوقات بغیر سبب ظاهر عارض شود تنقیه بفصد یاسلیق و مطبوخ افتیمون و غرغره با یارج نمایند و از اطعمه ردیه و مبرده بالکلیه منع کنند و باشد که از خوردن اشیای بارد ضرس عارض گردد درینصورت اول نان گرم و کبـاب گرم یا زردی بیضه برشته بدندان گیرند چنانکه اشک از چشم برآید بعد از آن در روغن گل اندک مصطکی حل کرده گرم نموده بدهان گیرند و روغن ناردین و سوسن بمالند و یا ایارج فیقرا بمالند و اگر کفایت نکند بتریاق کبیر یا بروغن بلسان دلک کنند و موم بخایند و بقول صاحب غنی منی سببش رطوبت باشد پس تنقیه فضول رطوبی نیز ضرور بود

ذهاب ماءالاسنان

یعنی رفتن آبداری دندان او حالتی است که دندان تحمل چیزهای گرم و سرد ننمایند و از ملاقات آنها ایـذا یابنـد و از خائیـدن اشیای سخت عاجز باشند و اکثر بسبب برودت مکثف افتد و آن مقدمه وجع اسنان بود و گاهی از حرارت مجف عارض شـود و این کمتر بود و فرق در هر دو سبب از وجود سرخی رنگ لثه و حرارت لمس او و ملمس دندان در حار و از عدم ین آثار در بارد توانکرد علاج در بارد بادیان دو درم جوشانیده باگلقند عسلی ده درم بدهند و اگر اسطوخودوس بادرنجبویه مکوه اصل السـوس بیفزایند بهتر بود و غذا مزوذه نخود مع مغز تخم قرطم خورند و حب الغار شب یمانی مازو و.زراوند طویل مساوی کوفته بیختـه سنون سازند و بنان گرم و زردی بیضه بریان و طحال بریان و عنصل مشوی کوفته بسرکه سرشته مدام تکمیـد نماینـد و اگـر

ازین تسکین نیابد ایارج فیقرا بمالند و اگ ازین هم فائده نشود تریاق فاروق و روغن بلسان بمالند و روغن خردل گرم کـرده در دهن داشتن و مالیدن بسیار نافع بود از قطران گرم کرده بمرات مسیح دندان نمودن خیلی سودمندست و همچنین خون بز نر و خون شپر و طحال بسرکه پخته بر دندان طلا کردن و اگر فائده نشود بمسهل بلغم و حب ایارج تنقیه نمایند بعده تدابیر مـذکور بعمل آرند و این دوا محرک آب دندان و نافع جمیع امراض اسنان و مقوی آن و اصول اوست بگیرند شاخ آس رطـب از قریـب قداح او بطول چهار انگشت و بیخ کبر و اطراف او و بیخ کاکنج و جوزالسرو و گل سرخ و براده دندان فیل و شب یمانی هریـک بوزن مناسب علی قدر قوت و ضعف او و همه را در سرکه بجوشانند و مضمضه نمایند و آب دهن بریزند و اکثـر کسـان دریـن علت طحال جمال استعمال مینمایند بطوریکه کباب بر آتش ساخته میخورند و بر دنـدان طـلا مـی‌کننـد و مـرض بالخاصـیت زائلمیشود و اگر بسبب حرارت بود مدام روغن گل و که در آن کافور ربع جزو صندل تنهایا با گشنیز و تخم خرفه هریـک جـزو حلکرده باشند بمالند و بران لعاب اسپغول بگلاب استعمال کنند و خائیدن برگ و سـاق خرفـه و تخـم ان خاصـه و مغـز بـادام سودمندست و کذا مالیدن پیه بط و پیه ماکیان و هرچه بهر قلاع حار گفته شد بعمل آرند و فائده نشود فصد و استفراغ نمایند

تاکل و تتقب اسنان

سبب بوسیدن و سوراخ شدن دندان رطوبت روی‌ست که در آن نافذ شود متعفن گردد و باشد که بـر سـبیل نـدرت بـرودت یـا حرارت این مرض گردد در ماوی رنگ دندان بسبزی یا زردی یا سیاهی بحسب اختلاف رطوبت باختلاط اخلاط مختلف متغیـر شود **علاج** تنقیه مواد روی از مسهل و حب ایارج نمایند و تقویت معده بهلیله مربی و اطریفل صغیر کنند و از اغذیه بر قلایـای مبرزه معطره دارچینی و غیره اقتصار ورزند و مضمضه و سنون از مقویات دندان کنند و ایضاً بهر تقویت دندان تا مـواد فاسـد را قبول نکند چیزهای قابض و مانع تاکل مثل حضض و ناورین و سعد و مازو و عاقرقرحا بالند و بسرکه کـه در آن قـوابض مثـل آس و گلنار و شب جوشانیده باشند مضمضه نمایند و سک و مصطکی و اندکی کافور در آن پر کنند و بعد تنقیه جوهر فاسد آن بسوهان بتراشند تا بمجاور او متعدی نشود و ایضاً حشو سوراخ تاکل بمثل حلتیت و زباد و گل سرخ و مر صـاف و سـندروس و میعه و عنبر و مشک و مصطکی و رامک مغرد و مرکب بحب قوت سبب و ضعف او بهترین ادویه است و بقول جالینوس افیون و بزرالبنج درین مرض کافی‌ست و تسکین وجع کند و گویند که از اجود ادویه محلله رطوبت خربق سیاه سوده بعسل سرشته پر کردن است که درین باب عدیل او نیست و پر کردن جاوشیر در کاواک دندان نیـز نـافع میکنـد تاکـل اسـنان را و اگـر فلفـل عاقرقرحا بارز و مساوی سائیده بعسل سرشته در سوراخ دندان نهند نافع بود و درد سـاکن کنـد شـونیز بریـان در سـرکه کهنـه سائیده در ضرس متاکل نهادن از زیادت تاکل می‌نماید و کذلک عاقرقرحا و مویزج و زنجبیل و بورق هریک سه درم فلفل سیاه

شش درم سائیده بسرکه سرشته نهادن و اگر این ادویه را خشک گرفته در ضرس متاکل کبس نمایند یا دلک کنند درد او ساکن کند و اگر عاقرقرحا یکدرم نوشادر افیون هر واحد نیم درم باریک سائیده در ضرس متاکل پر کنند درحال درد ساکن کند و یا سعد سک مشک فلفل حضض مازو و ناردین مصطکی شونیز بورق عاقرقرحا هر واحد یک جزو حلتیت کبریت نوشادر مویزج بزرالبنج هر واحد نیم جزو باریک سائیده بقطران و میعه بیامیزند و در صلابه بسرکه و عسل حلکرده اسنان متاکله را طلا مایند که درین باب صاحب ترویج بلیغ النفع نوشته و سنون احمر و سنونی که در تفتت اسنان می‌آید نیز نافع و گویند آنجا که سوءمزاج حار سبب بود افیون یا کافور پر نمایند و آنجا که سوءمزاج بارد بود حلتیت یا ثوم در سوراخ پر کنند و دیگر ادویه حاره و بارد مفید دندان که در آغاز امراض دندان مسطور شد بهر تعدیل سوءمزاج حارو بارد بعمل آرند و اگر تاکل اندک بود بسوهان بتراشند تا مستوی گردد و باقی آن را چندبار با آهن داغ دهند وبعد از آن بروغن زیت و آب مرزنجوش مضمضه نمایند تا دیگر خورده نشود و اگر تاکل افراط کند و در اسنان کثیر بهم رسد اسهال صفرا و ترطیب تدبیر نمایند اقوا اطبا انطاکی گوید که اجزای شج زیتون و صمغ آن برای تاکل بغایت نافع و کذا مصطکی و سک حشواً و قطران و بزرالبنج مضمضه و سعد و فلفل ولکا و کذا خردل و حرف **شیخ الرئیس** می‌فرماید که غرض در علاج تاکل منع زیادتی آنست و این به تنقیه جوهر فاسد از آن و تحلیل ماده مودی بسوی او و منع دندان از قبول این مواد و انصراف مواد از آن باستفراغات حاصل میشود و ادویه نافع از تاکل مجفف‌اند پس اگر تاکل قوی باشد احتیاج بسوی دوای قوی شدید التخفیف والامتحان افتید و اگر ضعیف باشد آنچه در آن تجفیف و قبض بود مثل آس و حضض و ناردین کفایت کند و استعمال این از هر ضعف که مذکور شد نمایند و اکثر از قسم حشو ازین بعمل آرند مثلاً سک و سعد و یا سک ممسک تنها پر کنند که منع تاکل و تسکین وجع کند و یا مصطکی و سعد و یا مرو یا میعه و یا مازو و حضض و یا میعه و افیون و یا قنه و گوگرد و حضض و یا علک البطم و فلفل و یا سک و علک البطم و پودینه و یا شونیز سوده در سرکه و شهد سرشته پ نمایند و یا کبریت بطور حشو یا طلا بکار برند و یا زنجبیل کوفته بعسل و سرکه پخته پر کنند که بغایت نافعست و یا حلتیت و قطران و یا شیح و حلتیت تنها و بموم بپزند تا تحلیل نگردد که آن شدید التسکین برای وجعت و یا صبر تنها و مع ادویه و یا حضض و زاج و حشو کافور بغایت نافع و مانع و مانع زیادتی تاکل و مسکن الم است و باید که بدانچه در بحث وجع اسنان گذشت استعانت نمایند و گاهی درینجا اطلیه از جندبیدستر و عاقرقرحا و افیون و اقنه مساوی و یا فلفل و قاقله بعسل و یا عاقرقرحا و مر بعسل و حبه الخضر البعسل و یا خاک پاک که بر آن سرکه انداخته باشند و بجوش آمده باشد و یا جگر عضایه و یا کبریت بدو مثل آن حضض و یا فلفل و شیر بتوع و یا بورق و عاقرقرحا و یا قنه و بزرالبنج و یا میعه و افیون استعمال می‌نمایند و دوای چید اینست که بگیرند بورق و بزرالبنج هر واحد دو جزو عاقرقرحا و فلفل هر واحد یکجزو و افیون سه جزو بر موضع متاکل نهند و ایضا بگیرند میعه و فلفل و ابهل هر واحد یکجزو

مویزج و تخم انجره و افیون هر واحد نیم جزو بکار برند و گاهی حشو و طلا معا استعمال می‌نمایند و گاهی بر موضع فلـدفیون قوی و یا سورتیجان و یا آهک دو جزو دو نوشادر و شب و مرو و مازو و اقاقیا دایرسا یک یکجزو و یا صعتر سوخته و کف دریـا میگذارند و گاهی در ان قنه زیاده کرده میشود و گاهی مضمضات که در دهن دارند نفع عظیم می‌نمایند چنانچه بیخ کبر بسرکه بجوشانند حتی که نصف سرکه برود در دهن بگیرند و گاهی روغن بادام بچکانند **ایلاقی** و جرجانی گویند که چون ثقبه دنـدان موجع را بمرمخلوط بقطران و یا شونیز و مویزج و بزرالبنج سائیده بقنه سرشته پر کنند نافع بود و در سوراخ دوا بسیار پر نکننـد که درد زیاده کند بلکه بقدری که جای تنفس باقی ماند و چون قطران بعسل آمیخته گرم کنند و در صوف گرفته اندرثقبه دندان گذارند حفظ از تاکل مفرط و تسکین وجع نماید و کذا عاقرقرحا افیون زعفران بقطران و عسل آمیخته نافع و بدانند کـه سـبب ثقبه حدت ماده نازله بسوی دندان است پس اگر ماده اندک باشد از یک دندان زیاده سوراخ نکند و ادویه مجففه نهادن کفایـت کند و اگر ماده بسیار باشد ول تنقیه بدن و دماغ نمایند بعده علاج دندان کنند و **خلاصه** کلام طبری درین مقام اینست که ثقب در سن از انصباب خلط حاده اکل بسوی عمور و اصول سن حادث میشـود و علاجـش فصدسـت اگ قـوانین آن واجـب کنـده استفراغ مناسب و بحسب مسیل مزاج علیل و تنقیه دماغ با آبیکه در آن آس جوشانده باشند سرکه و روغـن گـل داخـل کـرده بدفعات کثیر مضمضه نمایند و سعد بخایند و بر زبان و عمور بمالند و لعاب دهن بریزند تا رطوبت منجاب مجتمع در دهن خارج شود و اگر با آن درد نباشد سعد گلسرخ گلنار قشار کند مازو پوست انار بزرالبنج براده دندان فیل سوخته شاخ گوزن سوخته شب یمانی اجزای مساوی و مرو طلیله سیاه هر دو اندکی آمیخته بسایند و در اصول اسنان و عمور بمالند و در ثقبه پر کننـد و اگـر اندکی افیون و بزرابنج افزایند بهتر باشد و اگر درد نباشد متعرض بقلع آن نشوند و یا بگیرند تخم خرقفه و طباشیر و گلنار و مازو سوخته و عدس سوخته و اندکی کند سائیده در سرکه نهند بجوشانند حتی که منعقد و غلیظ گردد بعـد فتیلـه از پنبـه برآرنـد و اندکی سرکه و گلاب و روغن گل مضمضه نموده تجدید فتیله بر هر روز همین‌طور کرده باشند و دیدم شخصـی را کـه دریـن ثقبه لحم عمور در روئیده حتی که بالای دندان برآمد و صاحب او از مضغ اشیا متاذی میشد و تا آنکه از آن سیلان دم نماید بر مصضغ صبر می‌نمود پس ابو ماهر اشاره بقلع دندان او نموده هرگاه قلع نموده شد لحم نابت باقی ماند و بر آن شی اکال نهاده شد حتی که بحالت اصلی رجوع نمود بعده بر بیخ دندان از سرکه و مازو و پوست انار و غیره که مذکور شد نهاده شـد و زمـانی صاحب او از ان متاذی بود بعده صحت یافت و موضع محکم گیرد **مسیحی** گوید که در ثقبه اسنان ماکوله موجعـه حلتیـت یـا بورق یا سنجرینیا تریاق یا مر یا قطران یا میعه سائله یا بازرد و یا صمغ بطم یا قنه یا فلفل یا بیخ حماض یا عوسج یـا پوسـت بیخ کرنب یازاج یا شب بعسل یا مویزج یا شونیز مفرد یا مجموع بحسب حاجت سائیده از خارج بمالند و یا از داخل اکال پر کنند و یا بگیرند مازو نطرون و سوخته بعسل سرشته در تاکل بچکانند و یا خردل بعسل بسرشند و در ثقبه پر کنند و یا مویز بفلفـل

بکوبند و پر کنند و یا بزاج حشو نمایند و اگر وجع شدید باشد در تاکل فلونیای فارسی مع افیون اندک پر کنند و یا عاقرقرحا در سرکه جوشانیده مضمضه نمایند و کذلک پوست بیخ کبر یا برگ کبر در سرکه پخته در دهن گیرند و کـذا زراونـد و عاقرقرحـا چون بشراب بجوشانند حتی که نصف بماند تا دیر مضمضه نمایند و یا فلفل در زنجبیل سائیده بعسل سرشته در تاکل بنهند و از خارج طلا سازند و یا فلفل ده درم عاقرقرحا مویزج هر واحد چهار درم بوره ارمنی ششدرم بعسـل سرشـته پـر کننـد و از خـارج بمالند و یا بگیرند کبیکج و کنکزرد و فلفل و در قطران سرشته نمایند پس اگر تاکل قلیل باشد بسوهان بتراشند گـردد بـاقی را داغ خشک و بزیت مع آب مرزنجوش جوشانیده دهند که آن تنقیه و تقویت نمایند و تاکل باز دارد و اگر سیاهی باین طریق داغ دهند ساقط شود و تاکل نماند سویدی نوشته که در تاکل اسنان پر کردن قنه و یا قطران برای تسکین درد مجرب مـن‌سـت و حشو مغز تخم تلخ مشمش و نمک و سرکه یا کندر و حلتیت ملصمغ زیتون و یا صمغ سماق و یا شیره انجیر و یـا بـیخ فلفـل الماء و یا صمغ اندراسیون و یا تنکارو باغذیه و یا قطعه بیخ یاسمین بری و یا چرک بدن آدمی فلفل و یار ماد عسالیج گرم و یا تخم خرما سوخته بخردل سائیده در عسل سرشته و یا زنجفر و یازج و مثل او قنبیل سائیده و با قوتنج بعسل و یا صمغ سـداب هر واحد در ثقبه تاکل و گرفتن مرنجمر و زیت بدهن و قطور آب برگ انجیر بری و اطراف نرم او و کذا غوره بـورق در دنـدان متاکل و ضماد بیخ زیتون سوده و یا برگ و لب مطبوخ بسرکه و مضمضه بدان و کذا مضمضه بدان و کذا مضمضه پوست بیخ گاوزبان بسرکه و شراب جوشانیده هریک مسکن درد و مانع ازدیاد تاکل‌ست و نعناع بستانی نیـز مفیـد و بقـول رازی حجامـت بشرط وجع اسنان متاکل را نافع‌ست

تفتت و تکسر دندان یعنی ریزه ریزه شدن و شکستن دندان

و فرق در هر دو همین‌ست که در تفتت اجزای صغار از دندان منفصل شوند و در تکسر اجزای کبـار از آن حـدا گردنـد و اکثـر سبب این استحاله مزاج دندان برطوبت بود و گاهی از یبوست شدید عارض شود و فرق میان هر دو سبب از لاغری و باریکی و خشکی دندان و وقوع او اکثر بناقهین و مرتاضین و مشایخ در بیسی و ضد آن در رطوبلی توانگردد و ایضا تغیر رنـگ یـا تاکـل دندان بر رطوبت مادی دلالت کند **علاج** در رطوبی منع ماده و تقویت دندان بقوابض قوی چون شب یمانی و مازوی سـوخته و غیر آن ه مذکور شد باید کرد و بعد از آن ادویه محلل استعمال نمایند و شب و نوشادر درین قوی التاثیرست و خربق سیاه بعسل سرشته خیلی سودمند و سنون سعد سه درم هلیله زرد نمک هندی هریک پنج درم قرفه زربنا هـر واحـد پـانزده درم دارچینـی کزمازج هریک سه درم شب یمانی زعفران سماق هریک دو درم عاقرقرحاهفت درم نوشادر فلفل سک هر واحد یکـدرم قاقلـه

گلنار هر کدام چهار درم کوفته بیخته برای تقویت دندان نیز نافعست و در نسخه جرجانی وزن زربنا چهار درم‌ست باقی بدستور و یا بگیرند کشک جو کوفته و آن را بعسل و اندکی قطران آلوده در کاغذ پیچیده بر خشت در تنور گرم نهند تا سیاه شود پس یکجزو از آن با عود خام و گلنار و سعد و پوست انار و نمک هر واحد یک جزو آمیخته بسایند و بکار برند و باقی تدبیر از بحث تاکل اسنان اخذ کنند و در مسیبی که عسرالبرء است بنابر منع زیادتی مرض اغذیه مرطبه مثل ماءالشعیر و قرعیه و اسفاناخیه و ادویه مرطبه دهند چنانچه در علاج امراض یابس دماغی و تشنج مسیبی و غیره مسطور شد و از مجففات پرهیز نمایند و لعاب اسپغول و سفیدی بیضه مرغ و شیر روغن بنفشه مجموع یا آنچه بهم رسد باهم آمیخته بر دندان نهند و بدان مضمضه کنند و با دهان بارد رطب مثل روغن بنفشه بادام که درین باب بغایت مفیدست تدهین نمایند و نیمگرم کرده در دهن دارند و مسکه و شحم بطلا کنند

تغییر رنگ دندان

سببش انصباب ماده روی فاسد از دماغ و نفوذ او در جوهر دندان‌ست که آن را بحسب رنگ خود متلون گرداند پس درصورت غلظ ماده یک دندان یا زیاده از آن بزمانی دراز ازلون طبیعی برگردد و چون ماده رقیق باشد در جمیع دندان بسرعت منبسط گردد و مجموع را متغیر سازد **بالجمله** استدلال بر نوعیت ماده فاعل از رنگ دندان توان کرد مثلاً اگر رنگ زرد باشد بر صفرا و اگر سیاه بود بر سودا و اگر بادنجانی باشد بر خلط محرق که در آن قوت دم و عفونت او بود و اگر سبز باشد بر مواد مرکب از صفرا و سودا و اگر جصی باشد بر بلغم غلیظ دلالت کند **علاج** حسب ماده از فصد قیفال و حجامت و مسهلات و حبوبات و غرغره منقیه تنقیه بدن و دماغ نمایند مثلاً اگر رنگ زرد بود مسهل صفرا و حب بنفشه یا حب هلیله دهند و یا بهلیلجات و سقمونیا و تمرهندی و شیرخشت و مانند آن تنقیه صفرا نمایند و از بیخ کاکنج و جوزالسر در سرکه جوشانیده مضمضه کنند بعده بروغن گل گرم کرده و یازقت در سرکه پخته و یا از پوست بیخ کبر مع مصطکی کوفته بروغن گل پخته طلا سازند و بهتر آنست که با آب عنب‌الثعلب سبز و سرکه مضمضه نمایند و یا آرد جو و آرد عدس خطمی در سرکه و آب عنب‌الثعلب پخته بر دندان گذارند و اگ سیاه باشد تنقیه از مسهل سودا و حب افتیمون یا بمطبوخ افتیمون و لارچ نمایند عسل دو جزو و آب پنج جزو و مستعمل کوفته یکجزو بجوشانند تا ثلث برود صاف نموده مضمضه کنند و قدری بیخ کبر نه افسنتین و افتیمون داشته و مصطکی در روغن گل پخته طلا کنند و بمالند و رعایت عمور مرعی دارند اگر درم کند یا مزاج او بحرارت متغیر گردد و استعمال این مضمضه و طلا ترک نمایند و بسرکه و آب عنب‌الثعلب و گلاب مضمضه کنند و سنون قنبیل پنج درم فلفل دو درم حماما یک نیم درم ساذج نیم درم مازو سوخته یکدرم سوده بر دندان مالیدن نیز سیاهی دندان ببرد و در نسخه دیگر پوست هلیله زرد و در نسخه صدف سوخته چهار درم زبدالبحر دو درم عوض قنبیل است و در تحفه حضض سوخته پنج درم عوض

مازوست و مجرب نوشته و اگر رنگ بصی و طلقی بود تنقیه بمسهل بلغم و حب ایارج و یا بمطبوخ تربد و حب قوقایـا و ایـارج نوغازیا نمایند و بمویزج و عاقرقرحا غرغره کنند در روغن مصطکی نیمگرم بمالند بعده اگر مرض در کناره دندان باش بسوهان بستایند و اگر در جمیع دندان باشد ضماد پیه مرغ و شحم بط و شحم حباری و موم در روغن خیری گداختـه و قـدری زوفـای رطب و اندکی تشاسته رطب در آن آمیخته بر دندان گذارند و از هوا تا چهل روز محفوظ دارند و اگر مریض طفل باشـد ده روز طلا نمایند و اگر مرض در سطح ظاهر دندان باشد با آبگینه یا با آهن بخراشند و خون خفـاش و خاکسـتر سـلخ الحیـه متـواتر مالیدن و کذاخردل در شراب سرشته طلا کردن حصبی را نافع و حفظ صاحب این علت از هوا و شرب آب سرد و اشـیای بـارد بالفعل ضرورست و گویند که **بعضی** بسبب غلظ ماده و لزوجت او متعسرالعلاج‌ست و نافع‌ترین ادویه درین قسم و در بادنجـانی اینست که حنظل از تخم پاک کرده در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و بر دندان طلا سازند و عـلاج بادنجـانی قریـب علاج اسود است و علاج اخضر مرکب از علاج سیاه و زرد نمایند دوای مجرب ابوماهر در جمیع انواع او بعد تنقیـه هرگـاه غیـر کهنه باشد و دندان متحرک نبود اینست غاریقون خاکستر گرم گل سرخ مصطکی هریک یکجزو و توبال مس و صـبر هریـک نیم کوفته جزو کوفته در سرکه آهن بجوشانند حتی که غلیظ گردد پس بریزند و بار دیگر بروغن ناردین بجوشانند تا آنکه غلیظ شود بر دندان طلا نمایند و آ؛نچه در دهن جمع شود بزیر اندازند **صاحب حاوی** گویـد کـه بعـد تنقیـه بـدن و دمـاغ از خلـط و غرغرهبا آبیکه در آن بیخ کبر و بادیان جوشانیده باشند ادویه جالی دندان مثل شاخ گوزن سـوخته و بـیخ نـی فارسـی سـوخته بردندان مالند و شاخ گوزن سوخته و بیخ نی سوخته و پوست بیضه شتر مرغ سوخته و آرد جو سوخته و پوسـت بیضـه ماکیـان سوخته و کف دریا و شیح سوخته و سرطان سوخته هر واحد سه درم سبنادج نیم درم کوفته بحریر بیخته سنون سازند که درین باب بغایت نافع‌ست و یا بگیرند عدس مقشر و جو کوفته و خطمی و در سرکه کهنه پخته مضمضه سازند و یـا بگیرنـد حنظـل منقی از تخم یکدرم و فلفل دو درم و در سرکه جوشانیده مضمضه نمایند شیخ می‌فرماید که علاج تغیـر رنـگ دنـدان بدانچـه محلل و مخراج ماده وجالی باشد مثل فلفل و پودینه و قسط زراوند مدحرج و لتیت بجالیات که در علاج حضـر مـذکور کردنـد آمیخته باید کرد و سنون زراوند یکجزو شاخ گوزن سوخته دو جز مصطکی سه چزو روغن گل پنج جزو سوده اسـتعمال کـردن نیز بهترست و یل قیشور و نمک بریان و شونیز هر واحد چهار جزو سعد پنج جزو سنبل الطیب یک جزو فلفل شش جزو سـوده بمالند که دندان را سفید گرداند و یا بگیرند نمک سوخته سه جزو و ساذج دو جزو و سنبا الطیب یکجـزو و یـا خاکسـتر صـدف چهار جزو و گل سرخ پنج جزو سعد سه جزو و فقاح اذخر یکجزو سائیده سنون سازند **بقول سید جرجانی** اگر تغیر لون در یکدو دندان باشد بسنون جالی علاج کنند و اگر بیشتر باشد علامت کثرت ماده بود و پس ابتدا به تنقیه بدن از حـب قوقایـا ایـارج و صبر کنند و بمری و ایارج فیقرا غرغره کنند بعده سنونات بکار برند و سنون قسط زراوند مدحرج حلتیت هریـک سـه درم کـف

دریا مسحوقونیا قلی سنباذج هریک دو درم نیز محلل ماده است و در نسخه دیگر سعد پنج درم عـوض حلتیـت اسـت انطـاکی گوید که درمجرد تغیر رنگ دندان جلا بمنقیات کافی باشد و از مجرب خاکستر شبنج و صدف و اظلاف و شیخ بسرکه اسـت و اینکه بگیرند گلنار و بلوط و مازو و فلفل و گل سرخ مساوی و بقطران سرشته برمسک و اسیتاک آن مداومت کننـد و نمـک و شک و اشخار را درینجا زید اختصاص است بعض اوائل ذکر کرده‌اند که مضمضه با آب حمات خصوص که شـبیه یـا نطردینـه باشد مزیل تغیر رنگ دندان است و کزمازج زنجبیل زبدالبحر دارفلفل قاقله صـغار هـر واحـد دو درم نمـک بریـان ده درم جـو سوخته سفت درم و گاهی عود سوخته پنج درم مشک سه درم اضافه نموده میشود کوفته بیخته سنون سازند که جالی دندان و دافع زردی و سیاهی آن و مطیب نکهت و مقوی اسنان است و اگر زبدالبحر نمک برشته هریک دو درم زراوند طویل سک حب الاس هریک سه درم عود سوخته جو سوخته سفال چینی کزمازج گلنار عاقرقرحا قرنفل ساذج هندی گـل سـرخ سـعد سـماق هریک پنج درم کوفته بیخته بر دندان مالند بوی دهن خوش کند و دندان را سفید گرداند

حفر و قلح

و آن جسمی‌ست مانند سفال که در بیخ دندان متحجر شود بنوعی که قلع او دشوار گـردد و رنـگ آن نیـز سـیاه و سـبز و زرد میباشد و سبب او تصاعد بخارات غلیظ از اخلاط مجتمعه در معده است که بر ظاهردندان نشیند و چون آن را پـاک نکننـد و از مسواک و سنونات عفلت ورزند و هنگام خواب دهن بند دارند و قبل هضم خواب کنند و ریاضت کم نمایند حفر و قلـح حـادث شود و شناخت خلط محدث بخارات از رنگ حفر بنوعی که در تغیر رنگ دندان گذشت باید کرد علاج تنقیه بدن و معده بفصد و مسهل از خلط غالب کنند و سنون جالی مانند زبدالبحر و خاکستر صدف و نمک و شاخ گوزن سوخته بر دندان بمالند و گـاهی آبگینه سوده و شنج سوخته و سبنادج و افزوده وزن هر واحد سـه درم و سـبناذج نـیم درم میکننـد و مسـواک نماینـد و آنچـه مستحکم باشد آهن از دندان جدا کنند پس سنونات جالی استعمال نمایند و هـر شـب دنـدان را بـروغن چـرب سـازند و شـیخ میفرماید که ادویه جالی و منقی مثل کف دریا و نمک بعسل سوخته و خزف چینی و خاکستر صدف و خاکستر بیخ نی و زراوند مدحرج و شیعر سوخته و نمک اندرانی مساوی گرفته سنون سازند و اگر خواهند حلزون سوخته اضافه کنند و یا بگیرند قیسـوم سوخته یک جزو و فلفل یک جزو و حماسه جزو و ساذج دو جزو و حبص سوخته ده جزو کوفته استعمال نمایند و اگـر مفـرط و قوی باشد زنگار بعسل آمیخته بمالند و اگر مسحقونیا و مانند آن بیامیزند بسرعت پاک کند و آنچه دندان را فی‌الحال سفید کند سفال ظرف چینی سوده یا آبگینه سوده یا مسحقونیا و سبناذج و سنگ الماس سوده است و گویند که شنج و مرجـان و خـزف

چینی و زاج و پوست بادام همه سوخته هر واحد نیز جالی دندان است و کذا پوست سلحفاه محرق و نمک اندرانی مساوی و مذا بسد و کذا خاکستر خیوط کوم و کذا زراوند مدحرج و گرسنه میاوی بعد تمضض بسرکه کبوس هر واحد نافع حضرست **صاحب کامل** گوید که آنچه جالی اسنان است بگیرند آرد جو بعسل سرشته سوخته و تین محرق هر واحد سه درم زبدالبحر شنج سوخته و سرطان بحری و پوست بیضه سوخته هر واحد دو درم اریک سائیده سنون سازند که جلای قوی نماید و ایضاً شنج محـرق و حجر قیسورد زبدالبحر و شاخ گوزن سوخته و نمک تندرانی هر واحد یک جزو بیخ نی سوخته ده جزو سنبازج ربـع جـزو پرچـه ظرف چینی نیم جزو همه را باریک سوده سنون سازند و ایضاً نمک اندرانی و آرد جو مساوی بیخته بعسل بسرشند بسـوزانند و بیخ نی سوخته هر واحد سه درم شاخ گوزن سوخته و پوست بیضه شترمرغ سوخته هر واحد دو درم بورق پرچه ظرف چینی هر واحد یکدرم سبناذج نیم درم جمله باریک سائیده سنون کنند که قوی الجلاست **انطاکی** گوید کـه تنقیـه خلـط غالـب بدانچـه مناسب آن باشد واجب‌ست و مثل ایارج در بلغم و طبیخ افتیمون درسودا و طبیخ هلیله در تغیر صفراوی و تمرهندی بماءالشـعیر در حفر اصلی از آن فصد چهار رگ و حجامت صدغ درد موی چیزی نیسـت و در خـواص یونانیـه اسـت کـه هرکـه شـفا را از حفردوست دارد حجامت منتهای طرف علی از گوش او کند و من دیده‌ام که فصد شریانی که میان ابهام و سبابه است بـا جـود نفع بالغ او در علل اعضای باطن امراض اسنان خصوصاً حفر را نفع کند بشرط مخالف جهت و فصد او از جانبین چـون مـرض عام بود پس بعد تنقیه اگر ماده متراکم حصلب باشد با آهن ازاله آن کننده والا سفوفات جالیه کافی باشد صاحب خلاصه گویـد که اگر صدف مروارید یک جزو عقیق سنع برگ مورد گل سرخ هرکدام نیم جزو نمک تندرانی شب یمـانی نوشـادر و سـخجج هرکدام ربع جزو همه را در ترشی لیمون یک شب تر کرده بدارند آنگاه مثل مجموع آرد جو اضافه نموده یا عسل سرشته بکوزه نو انداخته بگل کمت گرفته بسوزانند باریک سائیده استعمال نمایند دندان را جلا دهد و تغیر رنگ اسنان و حفر را زائل سازد لثه را محکم کند و گوشت آنرا برویاند و خون او باز دارد و مجرب انطاکی‌ست طبری گوید که مرض معروف بفادح علتی‌ست که در بیخ دندان حادث میشود و از آن دندان سبز میشوند و بر آن چیزی شبیه بخرف سریع التفتت اخضر اللون می‌نشینند و اکثـر بـا آن عمور فاسد میگردد و سببش بخارات رطوبی غلیظ‌ست که در آن حدت و حرارت اندک باشد و بطول زمان بر دنـدان منعقـد گردد و خضرت او از رطوبت قلیل‌ست که بخارات سوداویه کثیر با آن مختلط گردد اگر رطوبت بسیار بود و اندک حرارت بیفزاید در اصول اسنان سودا حاصل شود و اگر حرارت شدت کند و جزو رطوبت کثرت پذیرد چیزی حدت با آن شـامل گـردد در بـیخ دندان صفر حادث شود و علاج فادح اینست که اگر قوانین باشیای ناشفه مثل تیهو و قیح و قلا یا زرده بیضه نیمبرشت و مزوره زیر باج شیرین بعسل سازند بعده آنچه بر دندان است از آهن بر فق حک کنند و از داخل و خـارج دنـدان را صـاف کننـد بعـده مضمضه با آب گرم که در آن حاشا جوشانیده باشند بعمل آرند و بسعد دلک کنند و بعسل و نطـرون بـر دنـدان طـلا نماینـد و

بمویزج و عاقرقرحا غرغره کنند اگر مزاج گرم نباشد و بروغن مصطکی و مانند آن سعوط نمایند و اگر در عمور فساد باشد فاروح با آهن بردارند و سنون تخم خرفه و طباشیر و آرد باقلا و آرد عدس و گشنیز سوخته و گل سرخ و زبدالبحر و نمـک انـدرانی و شکر طرز و شعیر محرق و عود محرق مساوی باریک سائیده بر دندان و لثه مالنـد بعـد از آن بسـرکه و گـلاب و روغـن گـل مضمضه نمایند و اگر فاروح اصفر اللون باشد مطبوخ هلیله زرد و مع تمرهندی بنئشند باینطور که بگیرند پوست هلیله زرد پانزده درم و تمرهندی سی درم و ترنجبین پانزده درم و آلوبخاراست عدد عناب سه و مویز منقی پانزده درم و اصل السوس مقشر پنج درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند حتی که بیک رطل آید مالید صاف نموده ده درم مغز خیارشنبر در آن مالیده باز صـاف کنندو نیمگرم بنوشند بعد از آن آنچه بر دندان باشد دور کنند و سون مذکور دلک نمایند و بسرکه و گلاب و روغن گل مضمضه سازند و اگر فارح سیاه باشد علاج او مرکب ازین دو علاج نمایند **صاحب حاوی** گوید که تنقیه فم معده بقی و حبوب مسـهله و تناول انقوع مشمش و ماءالفواکه نمایند و ازوم مسواک سازند و سنونجالی که در علاج تغیر رنگ دندان مـذکور شـد اسـتعمال نمایند و از خوردن سموک و حلویات و مانند تن اجتناب ورزند **انتباه** بعضی کسان که توجه بتصفیه پدندان ندازرند اجزای غذای ماکوله در اصول اسنان باقی میماند و اولاً چرک گرردد بعد زمانی همان اجزا بحرارت دهان متحجر میگردد پس قبـل از آنکـه سفال گردد بمسواک و سنونات جالی زائل توان کرد بالجمله در دفع چرک استعمال سنونات مذکوره کافی‌سـت و دیگـر ادویـه مصفی دندان مثل سنون صدف سوخته اسپند تخم ترب مفید و اگر سپیاری چهالیه سوخته کات سفید بریان فلفل دراز هر یک چهار ماشه نیله ته ته سوخته یک ماشه کوفته بیخته سنون سازند برای چرک دندان نافع و سنون سفال چینی کف دریا اشـخار نمک اندرانی هریک سه درم جو سوخته عود سوخته عاقرقرحا یک دو درم قرنفل کبابه چینی هریـک نـیم درم کوفتـه بیختـه مالیدن دندان را جلا دهد و محکم سازد و گوشت لثه برویاند و بوی دهن خوش کند و سنون نمک و شکر و زبـدالجو مسـاوی نیز مصفی دندان‌ست و اگر اشخار زرنیخ زرد سوده مثل آن آرد عدس گرفته در سرکه بسرشند و بکوز و مطین کـرده در آتـش نرم مشوی سازند و خائیده بعد مضمضه بسرکه استعمال کمنند و در آخر روز و شب روغن گل و مسکه بمالند درین باب مجرب است و ایضاً بقول سویدی سنون مروارید و عقیق و کزک و مقل حجازی و قیشور محرق و قـرن غـزال محـرق و قـرن مـاغر محرق و بلوط محرق و نمک بعسل سرشته سوخته و کذا سبناذج محرق و نمک مساوی و کذا بزرقثا کوفته و کذا اشخار سـفید و کذا از جامع سوده و کذا خاکستر طرفا و نمگ اندرانی مساوی و کذا خولنجان هر واحد جالی دندان است و حشیشه الزجـاج و کذا بسد محرق مجرب اوست و گفته که اگر قطران چهار اوقیه نمک جریش دو اوقیه وجود اوقیه آمیخته در کوزه گلـی کـرده سرش بند ساخته سه روز در آتش بدارند پس برآورده سائیده بمالند در جلا و تقویت دندان و تشدید عمور مجرب من‌ست

تزید اسنان و طول آن

بدانکه نهجی که دندان غذا را قبول میکند همچنین مواد منصب بسوی خویش را قبول مینماید و در حجم عظم می‌پذیرد و در غلظ می‌افزایدپس هرگاه بسوی او ماده منصب گردد آنرا ممتلی گرداند و نوعی از ورم دردی ظاهر گردد و آن گاهی با وجع بود و گاهی بدون وجع و آنچه با وجع باشد دلالت بر انصباب خلط حار کند مثل اورام گرم و آنچه بلا وجع باشد بـر انصـباب خلـط رطوبی دلالت کند مثل اورام رخو و گاهی دندان درطول می‌افزاید حتی که از سائر اسنان دراز شود و سـببمنع دنـدان دیگـر از مضغ گردد و سببش یا صلب‌تر بودن دندان مذکور از سائر اسنان در خلقت بود و یا حدوث ورم دراصل او و یا انقـلاع او از بـیخ که در آن مرتکز است علاج اگر با وجع بود فصد سرور و تنقیه بدن مسهل و اصلاح غذا کنند و بهر تحذیر نوشـیدن ماءالشـعیر که در آن اندکی خشخاش سفید پخته باشند لازم گیرند و از غذا مزورات متخد بسرکه دهند و بهر ردع مـاده متضـمض بـا آب سماق و آب عنبالثعلب و بگلاب مع سرکه و روغن گل نمایند و جوز سرد و کزمازج و بازو در سرکه سرشته بر دندان گذارنـد و یا گل سرخ آرد باقلا هر واحد یک جزو آرد جو دو جزو خطمی نیم جزو در سرکه بجوشانند حتی که مثل فـالوده گـردد قـدری بران روغن گل چکانیده در تمام روز هنگام خواب شب بر دندان نهند و ایضاً خاکستر چـوب انگـور و خاکسـتر گشـنیز خشـک بسرکه سرشته بر دندان طلا نمایند و بهتر اینست که گلنار و سماق و آرد عدس و تخم خرفه و طباشیر سائیده بسرکه سرشـته در پنبه آغشته بر دندان گذارند که مجرب صحیح بلاخطاست و دیگر اطلیه بارد و قابض بسرکه سرشته برآن نهادن مفید و اگر بلا وجع باشد بعد نضج بمنضج بلغم یا بمطبوخ اصل السوس و بادرنجبویه و گاوزبان مع گلقند تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون بعده تنقیه دماغ بحب ایارج و یا حب قوقایا و یا ایارج لوفاذیا نمایند و تناول سکنجبین شکری یا عسلی حسـب مـزاج لازم گیرنـد و غرغره بعاقرقرحا و مویزج و خردل میضخ و مری و مانند آن کنند و بهر تحلیل ماده سعد و مصطکی بخایند و لعاب دهـن فـرو ریزند و بروغن مصطکی و روغن بابونه و مانند آن که تسخین مزاج دماغ و تحلیل رطوبات مجتمعه در بیخ دندان کنـد سـعوط نمایند و در اوقات قطران بر دندان طلا سازند و بشراب مضمضه کنند و تریاق یا مسک با آب سداب سرشته بر دندان بمالنـد و باشیای ناشفه مثل قلایا و کباب لحم حملان که بر آن شراب کهنه پاشیده باشند غذا سازند و ثوم بروغن بریان کرده بـر نـدان مالیدن و کذا خوردن آن درین باب اثر عظیم دارد و اگر تزید سن درطول بسبب صلب تر بودن او باشد دندان درد و انگشـت و با باله قابضه گرفته بسوهان که مستوی گرده بعده بحب الغار و شب زراوند طویل سنون سازند و بهتر آنسـت کـه روز سـوهان کردن و شرب تمام روز بلکه در آن شب نیز ترک نمایند و این عمل در اول نهار کنند و اگر بسبب ورم بـیخ او طـول پـذیرد و علاجش بفصد قیفال و استفراغ بدانچه درحلق بود و بعده حجامت نمایند و اصلاح غذا کنند و در ابتدا بهرودع با آب عنب‌الثعلب و آب برگ علیق و عصاره برگ گل سرخ رطب مضمضهنمایند و در انتها محللات مناسبه استعمال کنند و اگر بسبب انقلاع و از بیخ بنابر وقوع ماده ورم در بیخ او باشد پس اگر از عصب جدا شده باشد لاعلاج است و اگر از آن جدا نگردد و تعلق دردی باقی

بود فصد سرور استفراغ ماده نمایند و تمضمض بسرکه که در آن قدری حنظل مع شب یمانی جوشانیده باشند و مواضع او رد کنند و بتار نقره یا طلا بسته بپاشیدن مصطکی سوده تشدید او نمایند و شب یمانی و شاخ گوزن سوخته برآن گذارند و بذور و دیگر اشیای ابضه بیخ او را تقویت دهند تا مواد فاسد بسوی او متعصب نگردد

حکةُ الاسنان

گاهی بسبب نوشیدن بهای مختلف ردی الکیفیه و یا خوردن اغذیه حرفه خلط حار مالح یا عفن لذاع حریف متولد گردد قدری از ان بطرف بن دندان گراید و خارش دندان یا لثه پیدا کند چنانچه مریض یکساعت از برهم سائیدن دندان و خائیدن اشیا باز نماند علاج تنقیه بدن ودماغ از سودا بمسهل سودا حب افتیمون و یا مطبوخ افتیمون و حب آن نمایند و از گلاب و سرکه و یا سکنجبین ساده یا عنصلی مضمضه سازند و از اشیای تلخ و تیز و نمکین پرهیز کنند و بقول صاحب حاوی هر صبح آب خرفه پنجاه درم و یا سکنجبین بست درم و یا آب تربوز سه اوقیه مع شکر سفید ده درم و یا عناب و آلوبخارا هریک ده عدد شکر سفید ده درم بیاشامند و غذا مزوره ماش و یا کدو مع لحوم جدی و چوجه مرغ سازند و تنقیه بدن از اخلاط ردیه و حریفه بمطبوخ فواکه و یا بمطبوخ هلیله نمایند **سرهندی** می‌نویسد که به قلع مواد این علت انضاج او بماءالاصول تنقیه بسفوف حب النیل در روغن گاو بریان و زنجبیل و سنا و تربد و افتیمون مساوی سودمندست و **بقول طبری** و صاحب جامع درین مرض تنقیه بدن باین مطبوخ نمایند شاهتره باقه افسنتین کف اسقولوقندریون حقنه هلیله سیاه و کابلی و زرد هریک پنج درم ایرسا سه درم برگ جمسفرم کف افتیمون سه درم مویز منقی پانزده درم در چهار رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید صاف نموده هفت درم شکر داخل کرده نیمگرم بنوشند وبهر تنقیه اراس حب صبر یا حب ایارج خورند و اگر از نبض و قاروره تغیر مزاج بحرارت معلوم شود بهر تبدیل مزاج ماءالشعیر دهند تا آنکه بحالت طلبیعی رجوع کند بعده با آب بیخ کرفس و سرکه کهنه و گلاب و اندکی روغن گل و قدری بورق برهم زده در روز و شب بدفعات مضمضه نمایند و یکروز راحت داده استعمال کنند و اگر ازین تدبیر زائل نگردد بسرکه عنصل مضمضه سازند و اگر باز مزاج متغیر گردد تسکین آن نموده بسرکه عنصل بیخ دندان را بمالند و لعاب دهن فرو ریزند و اگر ازین فائده نشود بیخ حمار بری در سرکه پخته مضمضه نمایند که بلاشک صحت بخشد و گاهی درین علت پوست انار و شحم انار مقوق بروغن گل و سفیدی بیضه بر بیخ دندان طلا می‌کنند و اگر مزاج مرض مائل ببرودت باشد بسرکه که در آن عسل و قطران پخته باشند مضمضه و طلا بر دندان نمایند

صریر الاسنان فی النوم

اکثر کودکان و پیران و زنان در خوب دندان میسایند ضعف عضلات فکین‌ست و آن مثـل تشـنج آنهاسـت از کثـرت انصـباب رطوبت دماغ و یا تولد ریح غلیظ و آنها و یا تولد دیدان در شکم بسبب ارتفاع بخار که دماغ را ممتلی گرداند علاج بعد از نضـج بمنضج بلغم از مسهل و حب ایارج و قوقایا تنقیه دماغ نمایند و غراغر منقی و دماغ بکار برنـد بـرای تقویـت دمـاغ و اعصـاب روغنهای حار خوشبو که در آن قوت قبض باشد مثل روغن زنبق و قسط و روغن خلوق و سوسن و خیری بـر گـردن بمالنـد و بادیان سائیده در گلقند آمیخته بخورند و یا هر صبح مطبوخ بادرنجبویه و بادیان هر واحد دو درم مع گلقنـد ده درم بیاشـامند و غذا مزوره نخود مع مغز حب قرطم سازند و از امتلا خصوص غذای شب منع کنند و ایضاً بعد تنقیـه کمـادات بدانچـه تشـدید نماید مثل فوفل و مازو و بلوط و دارچینی و زربنا و صعتر بکار برند که اکثر امراض اسـنان مجـرب‌سـت و مـرض مـذکور کـه بصبیان عارض میشود در اکثر بعد بلوغ خوبخود زائل میگردد و اهل هند گویند که پرنپل کنئهو گلو آویختن عجیب الاثرست و کثرت صریر الاسنان منذر بسکته یا صرع یا تشنج یا فالجست و یا بر کرم شکم دلالت کند و آنچه از دیدان باشد ذی فترات بود عند وجع شدید و ناقص نیز عارض میشود و در مرض حاد و جدری بکسی که عادی آن نباشد ردیست در حمیات منذر عروض جنون و موت وحی است و علاجش بعلاج امرض نمایند

تسهیل بنات اسنان

تدبیری که دندان باسانی برآیند اینست که چون اثر برآمدن دندان ثنا یا ظاهر شود شـحوم و امخـاخ داد مغـه وخصوصـاً دمـاغ خرگوش که بعد طبخ از سر او برآورده باشند و مغز استخوان آن و چربی ماکیان بر لثه بمالند و حکـیم شـریف خـان در منیهـه حاشیه شرح اسباب می‌نویسند که در زمانه ما استعمال دماغ خرگوش کرده شد سودی نبخشد بلکه ضرر عظیم از تـوریم لثـه و غیره بهم رسید و مالیدن شهد و مسکه و همچنین چیزهای نرم و چرب مثل چربی بط و موم روغن بادام و مغز ساق گاو و حنا بروغن زرد روغن سوسن نافعست و مالیدن شیر شتر نفع کلی میکند و گویند که شیر سگ بر لثه مالیدن درین بـاب بالخاصـیه نافع و مجرب است و هرگاه دندان آغاز کند از خائیدن چیزهای سخت باز دارند و سر و گردن و فکین و بناگوش بروغنها چرب دارند و نیمگرم در گوش چکانند و بصوف مغموس در روغن تکمید نمایند و هنگام اشتداد او وجع آب عنب‌الثعلب و روغن گـل باهم خوب آمیخته نیمگرم با انگشت آلوده بر بن دندان بمالند که درد باز دارد و ایضاً هنگام وجع و ادیه با نگشت خود لثه نطل را بزرد بمالد تا رطوبت از لثه سائل شود بعده بادوبه مذکوره مسح لثه نماید و دلک لثه بمسکه گاو هر روز بمـرات و خورانیـدن کرنب و یا عسل و سمن و حک خفیف لثه بشعیر و تندهین لثه بمغز میش و تعلیق ناب کلب و کذا حلزون و کذا ناب خـرس و کذا دندان اسب بر طفل نیز تسعیل طلوع اسنان می‌نماید و در کتاب خواص مرقوم است که آویخـتن صـدف در گلـوی طفـل بالخاصیت تسهیل بنات اسنان میکند و کذا تعلیق لب بالای کورموش دندان باسانی برآرد و همچنین تعلیق بیخ سنبهالو در گلو

بالخاصیت موثرست و شیخ میفرماید کهگاهی صبیان را عسر بنات اسنان عارض شود و دردمند شوند و بساست که بمشارکت آن اسهال حادث شود و احتیاج تعدیل بوضع اطلیه بر شکم و شرب عصارات و ادویه قابض افتد و یا قبض شکم عارض گردد و محتاج استطلاق بشافیات و ادویه ملین شوند بالجمله علاج اسهال و اعتقال در مقام خود مسطور گردد و اگر وق بنات عارض شوند تدبیرش از آنجا اخذ کنند

تدبیر قلع اسنان و تفتیت آن

شیخ الئیس می‌فرماید که گاهی امر اسنان موفه متاوی میشود تا آنکه علاج قبول نکند و یا چنادانکه تسکین ایذای او از آفت کنند باز عنقریب عود کند و مجاورت او بسائر اسنان مصرت نماید و بسوی اصلاح او سبیل یافته نشود و دوا سود ندهد و درد پیدا کند پس علاج او بقلع نمایند از ادویه یا بانبورد قلع که بانبور نمایند بعد جدا کردن گوشت محیط بیخ دندان باید کرد و میباید که قبل قلع تامل کنند که علت در نفس دندان‌ست یا نه اگر نباشد و سبب در لثه یا در عصب تحت دندان باشد قلع نشاید و اگرچه از قلع قدری تخفیف وجع میشود ولیکن زائل نمیشود بلکه عود میکند و تخفیف او بجهت تحلیل ماده فی‌الحال دو صول ادویه بسوی او میشود و چون حاجت بقلع افتد و بیخ آن محکم باشد باید که ادویه استعمال نمایند تا بیخ اوسست گردد و دندان باسانی افتد زیراکه در قلع دندانیکه متحرک نباشد و بیخ او محکم بود در اکثر خطیرست گاهی فک را برهنه میگرداند و کناره او میشکند و وجع شدید هیجان میکند و گاهی درد چشم و تب و صداع هیجان مینماید و چون بدانند که قلع دشوارست و میض تحمل او نمیکند در تحریک او بشدت صواب نیست که این مزید و وجعست و باوجود آن گاهی اتفاق افتد علت درد دندان باشد و قلع که بادویه کنند بهتر آنست که اول حوالی سن را بمضع شرط زنند پس بران دوا استعمال نمایند و یا گوشت بن دندان را بناخن جدا نمایند و برذان دوا نهند تا قوت دوا بزودی به بیخ او رسد و ازجمله ادویه قالعه اینست که پوست بیخ توت و عاقرقرحا سائیده در سرکه آمیخته در آفتاب نهند یا بجوشانند حتی که مثل عسل گردد پس بر بیخ دندان هر روز سه طلا کنند و یا عاقرقرحا سوده در سرکه تا چهل روز مشمش نمایند و اگر سرکه خشک شود دیگر اندازند بعده بر موضع مشروط بچکانند و یکدو ساعت بران بگذارند پس بکشند که منقلع شود یا بدل عاقرقرحا قثا الحمار کنند و یا هر دو بگیرند و یا زرنیخ بسرکه پرورده طلا کنند که بیخ دندان سست کند و یا تخم انجره قنه مساوی بگیرند وسه چندان برگ انجیر بکوبند حتی که بقوام عسلا آید و یا تخم انجره و کندر مضاعف او گیرند و در بیخ ضرس نهند و طلا ببرگ انجیر نیز مرخی آنست و قلع بسهولت کند ودردی سرکه تنها عجیب‌ست و یا بگیرند پوست بیخ توت و پوست بیخ کبر و عاقرقرحا و مازریون و شیر شبرم و زرنیخ زرد پوست بیخ حنظل هریک یک جزو سائیده بسرکه که کهنه بسرشند و حوالی دندان با آن طلا کنند و تا یکهفته عمل نمایند و در روز هشتم حوالی سن شرط زنند و ده بار طلا کنند بعده دندان بکشند و اگر خارج نشود بدردی شراب چند روز طلا

کنند بعد از آن بکشند و با عروق صفر و پوست توت هر واحد یکجزو زرنیخ زرد و جزو بعسل سرشته مدتی حوالی سن نهند که قلع او کند و با هیچ و شیر تیوع یک یک جزو بیخ تیوع دو جزو بران گذارند و اگر دندان ضعیف باشد موم و عسل در آفتاب بگذارند بعده زیت بر ان چکانند امر بمضغ کنندو یا ضفدع بری و زیت بپزند حتی که مهرا شود و بیخ دندان را شرمازده بدان چند بار مسح کنند لس جذب یابند و یا پنبه را در شیر انجیره شیر زقوم تر کرده بر دندان نهند و یا چربی ضفدع بحری برآن گذارند که برای قلع معمولست و یا پوست درخت شاه توت و پوست بیخ کبیر عاقرقرحا و زردچوب و شبرم و بیخ قثا الحمار مساوی کوفته بیخته بسرکه سرشته سه روز بنهند پس طلا کنند و اگر بیخ قثاالحمار بعسل سرشته یا مع مویزج بعصاره کرنب سرشته و یا لسان الحمل خشک کرده سائیده و ثلث آن زرنیخ زرد اضافه نموده یا کندر در شیر توت سرشته و یا بیخ حنظل سه روز در سرکه تند سائیده و یا صمغ زیتون ایارج سبز بسرکه تند و یازج سرخ . شیر تیوع یا شبرم و یا عکرزیت با آب حصرم جوشانیده و یا پوست بیخ ینبوت و یا قنه و زاج سرخ و یا برنجاسف و عاقرقرحا و تخم انجره و مقل ارزق و حلتیت سائیده بر دندان نهند تسهیل قلع اسنان نماید و بقول انطاکی قثاالحمار حنظل عاقرقرحا برگ زیتون و صمغ آن صمغ سماق هرچه ازین میسر آید بسرکه یا وردی زیت و آب غوره بپزند تا مثل خمیر گردد پس در بیخ دندان یا در متاکل پ کنند که بسهولت قلع کند و بدانند که در استعمال این ادویه احتیاط کند که اثر ادویه قالعه بدندان دیگر نرسد و بهتر آنست که دندان صحیحه را بموم یا خمیر ملفوف سازنده بهر تفتیت دندان متاکل که آن مثل قلع بلا وجع‌ست آرد گندم بشیزر تیوع سرشته تا ساعات بر آن نهند و در هر سه ساعت تبدیل آن کنند تفتیت کند و تخم مازیون سوده و شیر شبرم چون بقطران سرشته درس پر نمایند تفتیت او نماید و یا شیر انجیر و حلتیت منتن بهم سرشته در ضرس متاکل نهند که تفتیت آن کند و گوید که تعلیق بیخ کرفس در گردن بخاصیت درد دندان را نفع میکند و تفتیت آن هم مینماید یا شیر انجیر و زنجبیل در سرکه پرورده و توبال نجاس مجموع بر دندان متاکله نهند که آن تفتیت او نماید و بعضی نوشته‌اند که توبال مس را نرم سوده با شیرانجیر ممزوج نموده و پنبه بدان آلوده بر دندان موجع گذارند و یا زنجبیل که چهل روز در سرکه خیسانیده باشند نرم کوفته بر آن بپاشند و باید که قبل از استعمال مفتتاتن دندانهای دیگر را بروغن چرب نمایند و تا اثر دوای مفتت بانها نرسد فقط تذنیب این تلمیذ منجمله امراض دندان حده الاسنان نیز نوشته و گفته که علاج او در کتب مشهوره نیافتم و شخصی را دیدم که او را در این مرض عارض شد و سر دندان او چنان تیز شدند که انگشتان از مس او متالم میشدند و در بعض اوقات عندالتکلم چون بزبان مس میکردند متالم میشد قطع میگردید و خون از آن جاری میشد و علاجش بضد علاج ضرس نمودم و از آن صحت یافت و بعضی نوشته‌اند که گاهی سن زائد متولد میشود پس نظر کنند اگر در بیخ دندان روید باله که آنرا منشار گویند قطع کنند بعده سوهان بسایند اگر چیزی از آن باقی ماند و اگر در بیخ دندان نروید بلکه خارج ار آن باشد باید که با بنور برکنند

اورام لثه یعنی آماس گوشت بن دندان

و آن اکثر حار بود دموی باشد با صفراوی و گاهی از رطوبت فضلی نیز عارض شود و در اکثر بسبب نزول ماده از سر بسوی او عارض گردد و گاهی بمشارکت سعده بود که ماده از وی بر سبیل تبخیر میان غشای او که متصل بغثای فمست صعود کند و در لثه نفوذ نماید و همچنین گاهی درابتدای استسقا و عروض سوءالقنیه بسبب صعود انجره فاسد بسوی او عارض گردد و گاهی ورم او ظاهر قریب سهل التحلیل سریع القبول برای علاج باشد و گاهی غارالعسر التحلیل بطی القول برای علاج و گاهی با تب باشد و استدلال بر جنس ماده برنگ ملمس لثه کنند اگر سرخ و ملمس گرم باشد ماده حار بود پس نظر کنند که ورم بسیارست یا کم اگر بسیار باشد و با درد ضربان بود و دیگر آثار غلبه خون نیز یافته میشود ماده حار و موی باشد و اگر ورم کم و شدات درد و حرقت بود ماده صفراوی باشد و اگر رنگ لثه سفید و ملمس بارد بود ماده او رطوبت بلغمی باشد و تبرید عناب هفت عدد بعرق شاهتره ده توله مالیده شیره تخم کاهو شش ماشه شربت بنفشه دو توله خاکشی شش ماشه داخل کرده دادن و زلو چسبانیدن و گلنار گل سرخ عدس مسلم فوفل چهالیه سوختهمازو مساوی سائیده سنون ساختن و یا بزرو و در دیگر قوابض مثل گلنار و آس و مانند آن بر لثه چسبانیدن نافعست علاج در ورم حار مثل علاج قلاع حار و درد دندان حار از تبرید و فصد و مسهل علاج نمایند و ایضاً در ورم و یا بطبیخ فواکه و هلیله زرد و شاهتره علق و یا شرط بر نفس لثه و حجامت زیر ذقن اسهال بمطبوخ هلیله و ماءالفواکه و شیرخشت و ترنجبین و ریوند و یا نقوع مقوی و یا بطبیخ فواکه و هلیله زد شاهتره نمایند و در ابتدا بهر ردع ماده با آب خرفه و عنبالثعلب و بارتنگ مضمضه کنند و در دهن دارند و کذا روغن آس مفید و همچنین مضمضه عاس و گشنیز خشک و گلنار مورد و صندل سرخ و فوفل و سماق در آب جوشانیده نافعست و کذا برگ یاسمین و پوست درخت گوندی و پوست درخت موسری جوشانده مضمضه کردن سودمند و غذای بارد مثل سماقیه دهند و در انحطاط مضمضه با آب گشنیز وروغن گل نافع و ایضاً پوست هلیله زرد عنبالثعلب گشنیز خشک سیند هریک دو مثقال پوست خشخاش دو عدد بزرالبنج دو درم در نیم آثار آب بجوشانند تا نصف بماند صاف نموده مضمضه کردم ورم لثه و درد دندان را نافعست و مازو سوخته در سرکه سرد کرده و خولان و توت شامی هر واحد مفید درم و قاطع خون لثه است و در وقت ضربان گذاشتن زلو بر لثه سخت سودمندست و هرگاه ورم تسکین یابد در لثه اثر محکمی درم باقی ماند روغن گل یا بادام در آب گرم آمیخته مضمضه نمایند و لثه را بروغن چرب دارند و در آخر بجوزه مرف مطبوخ با آب سماق یا آب انار یا آب انبر بلاریس غذا سازند ورم عظیم بود و بتدابیر مذکوره تحلیل نشود و با آهن بشکافند پس معالجه جراحت قروح نمایند و گویند که مضمضه از پوست درخت در سلطان الاشجار برای ورم لثه بلاتخلف مجربست و کذا مضمضه خیارشنبر در ورم لثه بعد زمانه که زمانه استعمال منضجات است نافع و منضجست و پوست امنار گلنار کزمازج مازو برگ مغیلان در سرکه جوشانیده در دهان گرفتن و

مدتی داشتن در ورم لثه و نزف خون آنرا صاحب تکمله نافع نوشته **و در ورم صفراوی** اگر مانعی نباشد نیز فصد نمایند تنقیه صفرا بمطبوخ هلیله و یا آب انارین هلبیه که مقدار سه درم پوست هلیله زرد شب در آب مذکور خیسانیده باشند و صبح بنوشند نافعست و باقی ادویه بدستوریکه مذکور بعمل آرند و بر عمور شرط زدن و بعد از تنقیه بیخ عنب‌الثعلب در سرکه جوشانیده مضمضه کردن مفید بود و قبل از تنقیه تمضمض باشیای مسطوره جائز نیست که منع تحلیل نماید و **در ورم بلغمی** آنچه در قلاع بلغمی و درد دندان بارد گذشت استعمال نمایند و درابتدا بهر تلئین و تقطیع ماده مضمضه بماءالعسل یا آب گرم یا بشهد و روغن زیتون و یا بعسل و روغن بابونه آمخته و بعد از آن بادویه محلله چون بابونه و اکلیل و مرزنجوش و حلبه و تخم کتان در آب جوشانیده مضمضه کردن مفیدست و شب یمانی زردچوب سائیده مالیدن نافع و یا عاقرقرحا مرچ سیاه عدس برگ عنب‌الثعلب جوشانیده مضمضه نمایند و طفل سیاه پهتکری بریان هلیله سیاه نمک سنگ سائیده بمالند و گویند که مضمضه گل سرخ یا برگ اوجاع مطبوخ در شراب قابض و کبوس صبر و شب و ضماد قرن ماغر و گرفتن مصطکی با آب گداخته در دهن هر واحد مفید ورم لثه و قاطع خون آنست و یا توتیای سبز و گل و یگدان مساوی سوده برین دندان بمالند و دهن گشاده دارند تا لعاب برآید و سنون سعد کوفی پوست هلیله زرد کزمازج دارفلفل عاقرقرحا فلفل گرد گشنیز خشک مساوی بمالند تا آب دهن روان شود که مجرب علوی خان است و کذا سنون زنجبیل سون مکهی با برنگ کسیس کته بر واحد یکدام نیله تهوتهو بریان پنج ماشه استعمال نمودن درد و آماس بن دندان را دوذر کند و دندان را محکم نماید و سنون زرد و رین باب معملوست و پوست درخت برگدوپیل در آب جوشانیده اگر مضمضه کردن برای درد دندان ورم لثه نافع و اگر زنجبیل نمک سنگ مرچ سیاه گیر تنباکوی خشک که در بینی می‌کشند هر پنج ادویه برابر سائیده نگهدارند و هر وقت که خواهند قدری بر دندان مالند و دهن واکرده سرنگون دارند که لعاب برآید و بعد یک گهتری گلوری پان بخورند و از پیک دندان بشویند بعده گلوری دیگر خورند و بعده و گهتری اگر خواهند آب بخورند درد دندان و ورم لثه را دور نماید و مجرب‌ست و چون پیاز و شونیز هر دو وزن برابر در چلم نهاده بجای تنباکو در قلیان کشند که آب دهن بریزد و نیز نافع درد و آماس لثه است و کچله سوخته بطوریکه خاکستر نشود و زکال گرددو افیون سوخته و شاخ گوزن سوخته لوبان کوریه قسط تلخ فلفل سیاه شب یمانی سرخ بریان مساوی کوفته بیخته سنون ساختن برای درد و استحکام دندان و دفع ورم لثه که از کثرت ماده نزله بارد بهم رسیده باشد مفیدست و نخود سیاه خیسانیده ؟؟ نیمگرم او مضمضه کردن نافع ورم لثه است **اقوال اطبا** شیخ میفرماید که اگر ماده ورم لثه حار باشد استفراغ و فصد چهار رگ نمایند ودر ابتدا مضمضات مبرده که در آن قبض باشد مثل گلاب و رانب و آب آس و آبهای برگ قوابض بارد و مطبوخ گلنار و آب بارتنگ و نقوع بلوط و عصاره بقله الحمقا علاج کنند و بعد از زمانه ابتدا بزیت انفاق روغن شجر مصطکی وروغن آس که در هر اوقیه او سه درم مصطکی باشد و روغن گل که در آن سنبل و گل سرخ و مصطکی

جوشانیده باشند مضمضه نمایند و روغن شجر مصطکی را قوت شدیدست در تسکین اوجاع اورام لثه و خصوصاً حدیث او را که قامع و غیر مخشن‌ست و اخص نافع او درحال وجع‌ست بعد از آن مثل عصاره ایرسای رطب استعمال نمایند که آن خون را سائل کند و راحت دیدو از ادویه نافعه عصاره برگ زیتون و با دردی خمر و یا عصاره سداب و یا روغن حبه الخضرا و یا مطبوخ زراوندست و اگر ورم حار غائر باشد که باردیس نامند بادویه تحلیل نشود بلکه متقیح گردد پس گاهی احتیاج بعلاج آهن افتد و بساست که جوهر او با بنات لحم جدید مودی گردد و هرگاه ریم کند بر آن زنگار و مازو و یا قشورش بسرکه سوده چند روز استعمال نمایند و یا زاج سوری سوخته مع مازو بکار برند و چون لثه مدام متقیح متورم باشد و به نشود بداغ احتیاج افتد و بهتر اینست که بگیرند زیت جوش کرده بصوفیکه بر میل باشد و چند بار بر لثه نهند حتی که لاغر و سفید شوند و اگر ورم از رطوبت فضلی باشد درابتدا بروغنهای گرم و بعسل و زیت مضمضه نمایند و بعده محللات قویه استعمال کنند **صاحب جامع** و کامل گویند که علاج بثور و ورم حار لثه و خروج دم از آن فصد قیفال و حجامت زیروغن نمایند و چون علت متمادی گردد قطع چهار رگ یا فصد دو رگ زیر زبان کنند و تنقیه بدن بمطبوخ مناسب نمایند و مضمضه بسماق در گلاب مالیده و غذا با غاذیه لطیفه و ملحوم چوزه مرغ و تیهو معمول با آب انار و آب زرشک کنند و اطراثیث قرط شب سرخ پوست انار ترش سماق مساوی در آب خوب جوشانیده مضمضه نمایند و اگر این ادویه باریک سائیده بر لثه نهند منفعت بین نماید و قرحه را نیز خشک سازد و یا برگ سرد جوز او و گلنار و مازو و کزمارج مساوی در سرکه جوشانیده بدان مضمضه کنند و متمضض با آب عصی الراعی و آب عنب‌الثعلب مع سرکه نیز نافع و یا بزرد و درد و سماق مساوی در گلاب پخته صاف نموده قدری آب عصی الراعی و آب بارتنگ آمیخته مضمضه کنند که قطع دم و نفع بثور و ورم حار لثه میکند **صاحب شفا الاسقام** گوید که چون با ورم لثه وجع دندان باشد تخم خرفه گشنیز خشک سماق عدس مقشر صندل سفید عود الفرح کافور اجزای مساوی سائیده اول سرکه و گلاب در دهن ساعتی بگیرند بعده دوای مذکور بر لثه و دندان ذرور کنند و آب او فرو نبرند **صاحب حاوی** گوید که در ورم حار فصد سرور و حجامت و شرب جلاب هر صبح از عناب و آلوبخارا هر واحد ده عدد و شکر سفید ده درم و یا آب انارین معصور مع شحم سه اوقیه با شکر و ترنجبین هر واحد ده درم و غذا مزوره آ‌لو یا تمرهندی یا لیمو یا نارنج مع مغز بادام و شکر و اسهال طبیعت مطبوخ فواکه یا مطبوخ هلیله و فصد چهاررگ نافع است و مضمضه بسرکه کهنه و گلاب یا با آب سماق مع سرکه نمایند و این دوا در علاج او شافی و کافی است بگیرند گلنار مازو جوزالسر و پوست انار ترش طباشیر گلسرخ طراثیث فوفل سماق اجزای مساوی کوفته بیخته بر لثه بچسبانند که آنرا منفعت عجیب‌ست و یا مضمضه با آب عصی الراعی و آب عنب‌الثعلب و سرکه کهنه و گلاب و یا با آب سماق مع سرکه نمایند و از شرب شراب و لحوم و شیرینیها قطعاً پر هیز کننده و انار میخوش امتصاص نمایند و امرود و خوبانی رطب و شفتالو و سیب بخورند و باید مه عمور را در روزی چند دفعه بمالند

طبری مینویسد که گاهی حمره در عمور از فساد دم بصفرا و انصباب خون بعضو طاهر میشود پس اگر عمیق باشد فلغمونی بود و اگر سطح عضو بگیرد و عمیق نگردد حمره بود و گاهی در عمور وجع شدید و حرقت مع ادنی اورم ظاهر شود و حذاق اطبا آنرا حمره نامند و علاجش فصد قیفالین کنند اگر طبیعت یا هوا یا بلد مانع نباشد بعد استفراغ بدن باین مطبوخ پوست هلیله زذد سی درم تمرهندی پنجاه درم آلو و عناب هریک سی عدد تخم کثوث تخم کاسنی هر واحد هفت درم گشنیز خشک کف برگ عنب‌الثعلب اگر رطب باشد باقه کبیره توت مجفف کف کبیر ترنجبین بست درم همه را در چهار رطل آب بپزند حتی که بیک رطل و ربع آید مالیده صاف نموده فلوس خیارشنبر پانزرده درم مالیده صاف کرده نیمگرم بنوشند بعده عمور شرط زنند و عمق شرط حسب علت باشد و بعده بسرکه که در آن آس و بیخ عنب‌الثعلب جوشانیده باشند مضمضه متواتر نمایند و هرگاه وجع ساکن شود و مضمضه بروغن گل کنند و اگر درد ساکن نشود بسرکه و آب عنب‌الثعلب و آب جراده کدو و خیار ترش که درآن گل ارمنی حل کرده باشند مضمضه نمایند که تسکین وجع کند و مابقی ماده را تحلیل نماید و از اغذیه ابر مزوره متخذ با آب حصرم و یا عدس مقشر و سرکه اقتصار ورزند و این علت چون عمیق نبود امراض بسرعت به شود و هرگاه عمیق بود پس تدبیر و بعلاج بخرالفم که ار فساد عمور عارض شود باید کرد **مسیحی** گوید که در فلغمونی لثه که مع ضربان باشد اول فصد قیفال کنند و اگر مفایت نکند فصد هر دو رگ زیر زبان نمایند ویا حجامت استعمال سازند و اسهال بدانچه منقی راس و معده باشد مثل ایارج و غیره آورند بعده بسرکه و گلاب غرغره نمایند و مضمضه بدان کنند بعده روغن گل در دهن بگیرند و برگ آس رطب بعد خائیدن در دهن گیرند و یا بهاره لومع مع شراب قابض مضمضه سازند و بمرات این عمل نمایند و برگ زیتون تر و برگ عنب‌الثعلب و آب سماق و آب پوست انار و آب حب العالم و آبیکه در آن فقاح اذخر مع سرکه و جوز السر و پخته باشند نیز نافع‌ست

لثه دامیه

عبارت‌ست از برآمدن خون بن دندان خودبخود یا برسیدن چیزهای بدان سببش ضعف قوت غاذیه لثه است یا کثرت خون در بدن و ابن تکمیذ گوید که از لثه وقتی خون آید که کثیراً اگر رطوبت متخلخل جرم رخو شوند لهذا علاج او تجفیف و تصلیب و تسدید او بادویه قابضه واجبست بالجمله فرق در هر دو سبب از عدم علامات غلبه خون در سبب اول و وجود آن در سبب ثانی توانکرد **علاج** در ضعف غاذیه لثه سفوفات قابض مقوی لثه مثل مازو و مورد و عدس سوخته و طباشیر و سماق و قرط و یا گل سرخ پوست انار ترش شاخ گوزن سوخته اقاقیا کندر گلنار شب یمانی پوست بیرون پسته پوست تخم مرغ حضض یکی حب

الاس دم الخوین فوفل بیخ انجبار گشنیز خشک کزمازج خبث الحدید خرنوب جفت بلوط پوست هلیله زرد و کابلی هلیله سیاه گاوزبان سوخته کاغذ سوخته کته سفید سگ گل ارمنی همه یا آنچه بهمرسد بمالند و سنون تالیف حکیم اکمل خان درین باب معمول‌ست و اگ فوفل بریان پوست بادام سوخته هر واحد یکتوله سماق شش ماشه گل سرخ مازو هر واحد یکدرم پوست انار سعد کوفی مصطکی هر واحد سه ماشه سنگ جراحت دو درم دم الخوین دانه هل هر واحد دو ماشه توثیای سبز بریان یکنیم ماشه کوفته بیخته سنون سازند خون آمدن از لثه باز دارد و دندان را جلا دهد و مستحکم نماید و در جمیع نفع بیعدیل و بیبنظیرست و یا بگیرند شب یمانی سوخته و در سرکه سرد کرده با دو چند آن نمک طعام و یکنیم وزن آن زاج سرخ سائیده بر بن دندان بپاشند این نسخه شیخ‌ست و در خلاصه زرد و مساوی مجموع داخلست و در موجز زرد و درعوض زاج مرقوم است و در نسخه دیگر سماق سه جزو عوض زاج است و پاشاه ماهی نمک و بسوزند که مثل زکال گردد و یکجزو از آن بگیرند و از گل سرخ دو جزو سوده بکار برند و ایضاً بگیرند آس و عدس سوخته یک جزو سماق و زاج سرخ هر واحد دو جزو فقاح اذخر سه جزو آمیخته استعمال کنند و سنون کزمازج گلنار فارسی طباشیر سپستان پوست انار ترش گل سرخ شاخ گوزن سوخته نیز مفیدست و سنون دم الخوین گلنار کته کباب چینی مصطکی پوست مغیلان مساوی وقت شب مالیدن و گلوری پان بالای او خوردن برای لثه دامیه و تحرک دندان و وجع آن جامع النفع‌ست و یا گلنار مازو عدس اقاقیا شب یمانی کندر بزرالورد مساوی کوفته بیخته بر دندان بمالند که حبس خون لثه نماید و اگر بعد مالیدن این سنون دندان کندی کند با آب برگ و ساق خرفه مضمضه نمایند و یکدو مغز بادام خورند و اگ عود بسوزند و خاکستر آن باهم چند شب یمانی برشته سوده بمالند نیز مفید بود و اگ قدری نمک لاهوری داخل نمایند قویتر گردد و مازوی سبز و خرفه را در آب سائیده صاف نموده مضمضه کردن نیز نافعست و کذا بعصاره آس و اگ پوست انار سوده در آب آس سرشته نان بسازند و سائیده بپاشند قطع خون کند **اقوال اطبا** صاحب ترویج فصد باسلیق یا حجامت و فصد چهاررگ بعده تنقیه برص بنفشه و حب صبر و طلا بحضض سوده بعسل آمیخته و یا ابهل بعسل سرشته و سفوفات مقویه در نیمرض نافع نوشته در شفاءالاسقام است که برای لثه دامیه و استحکام دندان متحرک زبدالبحر شب یمانی اقاقیا گلنار فارسی سماق پوست انار هریک دو جزو مازوی سبز سه جزو و نمک طعام یکجزو بیخته سنون نمایند و بعد از آن بسماق که در گلاب خیسانیده باشند مضمضه کنند و گویند که سون فوفل کات هندی هریک سه مثقال کزمازج عاقرقرحا اقاقیا هریک دو مثقال نیز مجرب‌ست از مجربات صاحب نزهه اینست که عدس را گرم نموده در سرکه سرد ساخته یک جزو بگیرند و حضض و صبر و شب یمانی هر کدام نیم جزو کوفته سنون سازند و آنچه چنین تجربه کرده و از سنونات کثیرالاجزا منفی یافته ابهل پوست بیخ کبر هر واحد یکجزوست که هر دو را کوفته سنون سازند بعد غرغره با یارج فیقرا و کسی که متحمل تلخی آن نباشد بگیرد بزرالورد و اگر یافته نشود گل سرخ و زرشک و کزمازج و برگ صنوبر و

برگ زیتون مساوی از جمله ده درم و از بیخ بارتنگ سه درم شب و نوشادر و دو دانک و سون سازد **ابوالحسن** گوید که بسماق و گلاب شراب و یا سرکه که در آن برگ آس یا زیتون پخته باشند مضمضه کنند و اگر خون منقطع نشود جفت بلـوط پوسـت انار گلنار کزمازج مازو سماق شب حب الاس مساوی سائیده و بر لثه ذرور سازند که تشدید لثه و قطع خون جاری از آن نمایـد **مسیحی** گوید که در سیلان خون از لثه سنون کزمازج سک هریک سه درم عصاره لحیه التیس گـل مختـوم ابهـل هـر واحـد یکدرم دارچینی نیم درم سائیده بر لثه مالند و یا بگیرند شب یمانی و برگ آس مساوی و بمالند و **بقول** اهل هند سـنون صـمغ پلاس سوده و مازو سائیده چوب درخت جامن سوخته و چوب مولسری سوخته و چوب درخـت کچنـال سـوخته سـنگجراحت سوده گلنار پوست انار سائیده و مسواک از چوب نرم ببول و از ریش برگد هر روز تازه گرفته و مضمضه بطبـیخ انـار و گلنـار و مازو و عدس هر واحد نافع لثه دامیه است و هرگاه سبب این مرض کثرت خون باشد فصد سرور و چهار رگ نمایند و مطفیـات خون به نسخهای معمولل بیاشامند و بادویه بارز قابض مض   مضه کنند و تقلیل غذا نمایند و ترک لحوم و حلویات کنند و بر مزورات قابض بارد اقتصار ورزند و گوینذ که اگر فصد سرور و چهاررگ و یا زیر زبان فائده نشود مسـهل سـودا دهنـد بغـده بمضبغ شرط زنند و فوفل خسته البته شاخ گوزن کزمازج همه سوخته کندر گلنار طباشیر هریک هفت ماشه بسد پنج ماشه گل یاسمین سه ماشه سنون سازند و همه آنچه در استرخای لثه بیاید بکار برند

قروح لثه و تاکل و ناصور آن

قرحه تفرق اتصال‌یست که در گوشت افتد و ریم کند و قروح لثه یا سازج یعنی بی‌ورم و بغیر عفونت باشد و یا متعفن و با ورم و این را قرحه خبیثه گویند و یا با تاکل بود وین را آکله خوانند تا صور عبارت‌ست از قرحه عتیقه که در گوشت نفوذ کرده باشد و زرد آب از آن پالاید بالجمله این مرض عسرالبرست اکثر بهلاکت می‌انجامد و چون مـزمن گـردد و تـب وق شـریک او شـود سببش ماده حاد عفن باشد بسبب قرحه خبیثه خون سوخته یا سوداوی سوخته باشد که از سـرفه فـرود آیـد و گـاه باشـد کـه بخارات سوداویه از اسفل ببالا رد و چنانچه در صاحبان آتشک پدید آید **علاج** اما علاج قرحه سادج بعلاج قلاع نماینـد و فصـد سرور و چهار رگ کنند و مسهل صفرا یا مطبوخ هلیاه و شاهتره دهند و بسرکه که در آن عـدس و گشـنیز خشـک جوشـانیده باشند مضمضه نمایند و کافور سوده بر قرحه بپاشند و از پوست انار و گلنار و مازو و شب یمانی و کـات هنـدی و سـنگحجرات هریک سه ماشه سنون سازند و اگ قرحه قوی و کثیرالرطوبت باشد ادویه قویالتجفیف بکـار برنـد بعـد مضمضـه بماءالعسـل و گویند که سندروس و گل سرخ بسیار نافع‌ست و کزمازج و انزروت و کندر و دم الخوین و زراوند و دایرسـا و طباشـیر و اقاقیـا و گل سرخ و گلنار و جفت بلوط همه منبت لحم قرحه است و لادن و کذا ازنجفر و کذا پنبه دانه سـوخته بـر لثـه نهـادن و کـذا کبوس گرسنه و زراوند مدحرج و کذا پوست سیز جوز و یا برگ آن سائیده و کذاگل ارمنی و کذا کبابه چینی و کذا مضمضه بـا

آب بارتنگ و کذا مضغ برگ زیتون تازه سوده هر واحد نافع قروح لثه است و سفیداب و آب خرفه و سرکه و قرحه حا و زنگار بعسل و سرکه و سعد در بارد و خاکستر صدف و نمک سوخته در رطب و مازو و آس و عدس و عقیق در ملتهیب کثیرالرطوبه نافع‌ست و سنون سهد طباشیر گل سرخ حب الاس گلنار فوفل اقاقیا کزمازج کات هندی هر واحد یک جزو سماق سه جزو برای قرحه لثه و درد مجرب است و مضمضه حکیم علوی خان که در آن پوست پیل نیز داخل‌ست بدستور معمول و هلیله سیاه و مازو و خبیث الحدید و خزف محرق نیز مجرب و طباشیر گل سرخ هر واحد سه جزو مروارید گل ارمنی بریان دم الخوین هر واحد دو جزو مرجان سوخته صندل سرخ و مرصاف کاکنج کزمازج ماميران هر واحد یکجزو کوفته بیخته سنون سازند که جهت امراض حاره و رویانیدن گوشت لثه و قرحه آن بتجربه حکیم ذکا الله خان و شریف خام رسیده و سنون منقول از حکیم اکمل خان و سائر ادویه قروح نافع و آنکه شروعدر تعفن باید که بمثل ابهل و خسک علاج کنند و اکگر نفع نکند مازو یکجزو مرنیم جز و بروغن گل آمیخته استعمال نمایند و از مضمضات نافع مضمضه سرکه عنصل تنها یا قدری مرمکی در آن حلکرده و یا بشیر خرست و با آبیکه برگ زیتون و یا گل سرخ و عدس و مازو و پوست انار در آن جوشانیده باشند و در قرحه متاکل گر غائر باشد و کذلک در ناصور بقلدقیئون و مانند آن ادویه حاده که در اکله فم گذشت علاج کنند و بعده بر ان ادویه قابض چون مازو و گلنار و حب الاس و جفت بلوط و فوفل و کزمازج و گل سرخ و جز آن که در علاج تحرک اسنان از نقصان گوشت لثه گذشت بپاشند و آنچه درین باب مجرب‌ست سنون کزمازج عاقرقرحا هریک سه درم ماميران یکدرم هلیله زرد و دو درم گل سرخ دو درم قلی نوشادر کبابه زبرالبحر هر واحد نیم درم گلنار زعفران هر واحد یکدرم کافور ربع درم‌ست و بقول **مسیحی** این سنون مصلح بثور و قروح و محرک اسنان و وجع صربان است و ایضاً سنونهای که در آن زراوند و قلقطار و توبال نحاس ذرانیخ داخل باشد و اما دوای متوسط در قروح و ناصور لثه اینست که بگیرند عاقرقرحا بیخ سوسن هر واحد یکدرم سماق مازوی بی-سوراخ گلنار شب یمانی هر واحد دو درم سائیده بر لثه بچسبانند و بر تاکل متوسط و ناصور استعمال نمایند و کذلک گلنار و خبث الحدید سائیده بر لثه بچسبانند بعده سرکه عنصل و یا بسرکه که در آن برگ زیتون جوشانیده باشند مضمضه نمایند و ایضاً استعمال فلوینا بر موضع متاکل سودمندست و فوتنجی و معاجین مانع عفونت محلل ماده که در آن حاصل شده و معجون حرمل نافع و ایضاً در قرحه مزمن متعفن مضمضه بسرکه کهنه تنها و یا بسرکه که در آن مازو و شب یمانی جوشانیده باشند مفیدست و سنونی که در آن برگ سداب‌ست بر آکله و ناصور لثه افشاندن مجرب و معمول‌ست و کذا سنونی که در آن موی سوخته انسان داخل است در قروح و خون و ریم آمدن از بن دندان عجیب الاثرست و زرنیخ سرخ زرنیخ زرد در بول طفل سرشته سوخته پاشیدن برای تاکل جریان خون لثه بیعدیل و مجرب است و ایضاً برای تاکل او فضله انسان سوخته مجرب و منبت لحم است و سونی که در آن آرد گرسنه سوخته است همین اثر دارد و پوست بیخ کبرابهل عاقرقرحا ایرسا گرسنه آرد جو

مساوی نیز مجرب است و سنون دارشیعشان بغایت نافع و اگ نوشادر یکدرم قلی آهک زرنیخ زرد زرنیخ سرخ هریک پنج مثقال کوفته با آرد جو سی مثقال آمیخته و بسرکه سرشته و خمیر کرده در تنور بگذارند تا سوخته سیاه گردد برآورده بسایند و بر لثـه افشانند و بگذارند تا آب خوب از آن برود پس بگلاب بشویند نیز جهت آمدن خون از بیخ دندان و تعفن و فسـاد آن و جوشـش قوی آنرا بسیار مفید و مجرب است و بقول سویدی عدس ابیض و زرنیخ و قلی سفید سائیده با آب سرشته در انبونه قصب سبر پر کرده خرفه کتان مبلول بران پیچیده و در آتش نهادن تا قصب بسوزد و برآورده سائیده بر لثه متقرحه ذرور کـردن و بمـرات استعمال نمودن و قبل استعمال او مضمضه بسرکه تند کردن و بعد از آن بر لثه که از آن خون آید مسکه و روغن گل و پنبه نو نهادن مجرب صحیح است و کذا قطران و نصف وزن آن نمک اندرانی در کوزه گلی کرده بر آتـش بسـوزند و باریـک سـائیده بدارند و مقل بر آتش گرم کرده و در گلاب و بعده گرم کرده در سرکه تند سرد نمایند تا هفت بار بعده باریک سائیده در قطران محرق بیامیزند و بر لثه کبوس نمایند که مجرب است و هم گویند او گوید که کبوس قیشور و زجاج مثل غبـار سـائیده و کـذا اکل بادام شیرین مع پوست و کذا شرب بیخ خنثی نافع و سنون مر نوشادر بیخ سوسن زرنیخ سـرخ عاقرقرحـا مسـاوی کوفتـه بیخته استعمال کردن نیز آکله و ناصور لثه و رفتن خون را نافع و کذا کات هندی قسط شیرین توتیای زنجبیل مفید و اگر ازین ادویه فائده نشود لابدست از فلدفیون باید که آنرا بر لثه بمالند و بعد آن بسرکه حب الاس مضمضه کنند و یـا بعـد مالیـدن آن سنون مذکور که در آن کزمازج و عاقرقرحا هر واحد سه درم است بدون قلی مرتب ساخته بر لثه بپاشند و بعد از آن با یارج فیقرا سنون سازند و بر مضمضه سرکه که در آن عاقرقرحا و کزمازج و صبر و مرحو جوشانیده باشند مداومت نماینـد و آنچـه قریـب فلدفیون اینست که بگیرند شب یمانی و آهک زند و مازو و زرنج سرخ و زرنج زرد مساوی باریـک سـوده دانگـی از آن گرفتـه خوب ذلک نمایند بعده ساعتی صبر نموده بروغن گل مضمضه نمایند و گاهی در آن اقاقیا داخل کرده میشود وبهتر آنست کـه در سرکه قرص ساخته خشک نمایند و وقت حاجت سوده بدستور استعمال کنند کـه در قرحـه مـتعفن و اکلـه عجیـب اسـت و همیشه معمول و گاهی بر زنخین و آهک و اقاقیا و قرحا اقتصار میکنند و با مرهم زنگارتر و دیک بردیک اسـتعمال نماینـد تـا آنکه گوشت فاسد ببرد و بعده ادویه منبت احم مثل انزروت و دم الخوین و پرسیاوشان و گل سرخ ذردر سازند و بـروغن گـاو و عسل بشویند بطوریکه باین هر دو اشیا موضع مرض را یک شبانه روز پر نمایند بعده صـنبتات لحـم رجـوع کننـد و بایـد کـه دوائیکه بر موضع ناصور استعمال کنند حفظ امور و اسنان دیگر بروغن گل نمایند و لعابیکه از دهن آید فرو نبرند بلکه بریزانند و گاهی عمور البمضغ میشکافند تا که ریم از آن خارج شود بعـده بـا آب و سـرکه و یـا آب و شـهد مضمضـه کننـد پـس از آن مضمضات دیگر بعمل می‌آرند و گاهی اول مطفیات خون داده بعده حجامت بعد از آن زئو بر عمور پسبانیده بعد ناخن گیـرد در عمور می‌خلانند و گاهی داغ با آهن نفع میکند و تاکل و عفونت و فساد ساقط می‌نماید بعده لحم صحیح مـی‌رویانـد و گـاهی

بدین طور داغ میدهند که روغن گل را خوب بجوشانند و بر سر میل صوف بسته در روفغن غوطه دهند و گرم گرم بر ناصور داغ نهند حتی که موضع حوالی اسنان سفید گردد و گاهی بمیل زر داغ میدهند و بعد از داغ مازو سائیده بران بپاشند و یـا سـنون از مازو مع ثلث آن مر استعمال کنند که لحم برویاند و لثه محکم کند و بعضی مازو سه درم دمر میکنیم درم مثل غبار سائیده بعد داغ بر لثه کبوس نمودن نوشته و گویند که فصد باسلیق و اسلیم در نیمرض نفع کثیر دارد لیکن فصد چهاررگ شـدید المنفعـه است **اقوال اطبا** صاحب مغنی گوید که در قروح لثه سورتیجان با آب سماق بر لثه بمالند و اگر قروح عفن و تابع نقصـان لحـم باشد علاجش اولاً بفصد و اصلاح مزاج نمایند و لثه را بفلدفیون بمالند و بعد از آن بسـرکه کـه در آن بـرگ آس پختـه باشـند مضمضه کنند و لثه را بروغن مسح مایند و در آخر با آبیکه در آن مازو و پوست انار جوشانیده باشند مضمضه سازند برای سختی لثه و از البان و سموک اجتناب کنند و چوزه مرغ با آب سماق تناول نمایند و فواکه ترش و قابض بخورند و از امـتلای لحـم و حلوا منع کنند و اگر در دهن بوی بد باقی ماند کافور یا عود یا پوست ترنج در دهن گیرند و بسعد و صندل و گل سـرخ سـنون سازند **صاحب حاوی** گوید کهگاهی در لثه قروح و نواصیر حادث شود و علاجش دور کردن اجزای متعفن از آنست و تنقیه بدن و دماغ از فضول ردیه بحبوب و ایارجات و شبیارات و فلدفیون بران استعمال کنند و بدان لثه را خوب بمالند حتی که لحم عفن فاسد را بخورد و مستاصل سازد بعده بسرکه که در آن گلنار و مازو و سماق و جوزالسر و جوشانیده باشند مضمضه نمایند تا لثه را سخت کند و بعض اطبای اقدمین در معالجه او داغ با آتش تجویز کرده‌اند اگر این دوا فائده نکرد **جرجانی و ایلاقی** مینویسند که سبب تاکل لب و گوشت بن دندان انصباب خلط حار در آنجاست که گوشت را بسوزد و بخورد اگر خلط اندک باشـد یـا تیـز بسیار نباشد مرض سهل‌تر بود و اگر زیاده و تیز بسیار باشد علت صعب‌تر بود و علاجش اول فصد قیفال یا حجامت پس گردن-ست و اگر کهنه گردد چهاررگ یا دو رگ زیر زبان گشادن بعده تدبیر تنقیه بقرص بنفشه و حب صبر و مطبوخ هلیله و مانند آن و از جمع لحوم و شیرینیها و از شیر دوغ و جوز پزهیز باید کرد و طعام از غوره سماق و زرشک و انار دانه و نیشوق بدهند و تـا که مرض مستحکم نشده باشد سماق را در گلاب تر کرده بدست مالیده صاف نمایند و بدان مضمضـه کننـد و یـا حـب الاس نیمکوفته در سرکه بپزند صاف کرده مضمضه نماسیند و شب یمانی را بکف چه آهن بر سر آتش نهنند تا جوش آیـد در سـرکه اندازند پس خشک کرده نرم سوده یک جزو او با دو جزو و مک طعام سوده بیامیزند و برجای علت بپاشند و ماهی و ترنج نمک سود را بر آتش نهند تا بسوزد پس آنرا بکوبند و یک جزو او با گل سرخ دو جزو سوده بر آنموضع پاشند و قرط و طراثیث و مازو و پوست انار و کزمازج و گلنار و جوز سرو و برگ سرو همه را با آب سماق پخته ساف نموده مضمضه کنند و اگر همین ادویه را سائیده بر موضع مرض بپاشند سود دارد و آن را که گوشت بن دندان کمتر شود کندر و زراوند مدجرج و دم الخوین و آرد گرسنه و بیخ سوسن مساوی بانگبین و سرکه عنصل سرشته طلا کنند و هرگاه مرض محکم گردد و قرص نوشادر بسرکه حـل کـرده

بدان مضمضه کنند بعده با آبغوره یا با آب سماق یا بگلاب دهان بشویند و مضمضه کنند و اگر طاقت سـوزش ایـن دوا نباشـد مضمضه بروغن گل نیمگرم کنند و یکساعت در دهان نگاهدارند و چندی باین قرص علاج کنند حتی که خون بد پاک شود و نشانس آنست که خونی که بعد از آن آید جید اللون و خوشبو بود بعده برای سختی گوشت بن دندان و اندمال جراحت برگ آس دشتی گلنار کزمازج عاقرقرحا و سبز پوست انار همه را نیمکوفته در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و اگـر مـرض قـویتر باشد عوض قرص نوشادر فلدفیون استعمال نمایند حتی که خون از وی سائل شود پس دهان بشویند و روغن گل طلا کنند تا سوزش بنشاند بعده بادویه قابض که مذکور شد مضمضه کنند و یا عدس و گلنار و کرمازج و گلسرخ جوشانیده مضمضه نمایند و هرگاه مرض انحطاط نماید و اندک بماند در توتیای مربی با آبغوره دو درم و نیم مرزنبیخ کندر گلنـار هریـک دو درم سـفیده ارزیر یکدرم سوده بپاشند و احتیاط کنند که این ادویه بحلق فرو نرود و هرگاه موضع پاک گردد بمرهم سفید آب طلا کننـد تـا گوشت برویاند و با آبهای ادویه قابض کهمسطور شد مضمضه نمایند تا گوشت سخت شود **صاحب کامـل** و جـامع گوینـد کـه علاج نقصان لحم لثه و تاکل او فصد قیفال و حجامت نقره و آب مطبوخ هلیه و تغذیه باغذیه مبرده مطیفه مثل لحـوم طیـر و جدی بسماق و آب انار و حصرم و امتصاص انار و تناول سیب و امرود و اجتناب از اغذیه شیرین و لحوم کثیرالغذا استعمال دوای حاد مثل فیلدفیون و دلک جید لثه و لحم عفن بدان مع اندکی سرکه حتی که خون برآید و گوشت گنده را بخورد و متاصل کند بعده مضمضه بقدری سرکه و بعد از آن بروغن بمرات و بعد پاک شدن موضـع از لحـم عفـن نهـادن مـرهم سـفیده و مـرهم مرداسنگ برای انبات لحم و مضمضه بگلاب که سماق و مازو و جوزالسر و در آن جوشانیده باشند بـرای سـختی لثـه و اعـاده بحالت طبیعی و گاهی داغ استعمال میکنند چون از دوای حاد کار برنیاید **صاحب ترویج** گوید که در نقصان لحم لثه و تاکل آن علاج قلاع قوی و بفلدفیون نمایند و غذا سماقیه درمانیه وزرشکیه دهند و بعد از آن بطبیخ سماق و قـرط و طراثیـث و مـازو و پوست انار ترش و جوزالسر و مضمضه کنند طبری صاحب جامع گویند کهگاهی ناصور در عمور حادث شود و چـون خرئـوج از آن طول کند و عفونت او دوام نماید و در معالجه او خطا واقع گردد و علاجش تنقیه بدن است از سودا و بلغم اگر زمانه و قـوت مساعد و بدن حمتلی باشد بمطبوخ افتیمون بعده بحسبل صبر پرهیز از اغذیه و اقتصار بر مزورات اگر قوت اطاعت کنـد و اگـر ضعف ظاهر شود تغذیه به تیهو و. قیچ و چوزه مرغ سازند و در ابتدا ایرسا یکدام اشنان سبز و دو دانـگ خربـق سـیاه یکـدانگ گلنار گلسرخ بزر در هر واحد یکدرم دردی سرکه خشک کرده جفت بلوط خاکستر قیصوم هریـک نـیم درم سـائیده متـواتر بـر ناصور اکثر صحت بخشد و اما مرض مسمی ببارد و لیس که آن تغیر ورم حار لثه بمدد و تعفن لثه است و از آن سقوط لثـه در درات بوی دهن عارض شود علاجش مثل علاج ابتدای ناصورست **مصنف اقتباس گوید** که درابتدای ظهور قرحه فصـد قیفـال کنند و بفاصله سه چهار روز رگ زیر زبان و یا رگ چهار رگ کشانیده یا حجامت زیر رنخ نمایند و یازلو گذرارند و بعد یکهفتـه

جهت دماغ مطبوخ افتیمون مسهل علویخانی و حب با ایارج دهند و اضمده بشیر خر کنند و اگر میسر نشود بشیر بـز یـا طبـیخ برگ زیتون و گلسرخ و گل سدا گلاب و گشنیز و عدس مسلم و تخم مورد و برگ حنا و انگور شفا و گلنـار هریـک یکتولـه و سرکه عنصلی سه توله و روغن گل یکنیم توله مضمضه سازند و از گل سرخ و زرد دره و طباشیر و سماق و سوسن و سوخته و تخم زرشک سوخته و گشنیز سوخته هریک نه ماشه در هر مهره خطائی سه ماشه کافور یکماشه ذرور سازند و غذا بنوماش بـا پلک هندی و رومی و خرفه با نان و یا برنج دهند و اگر ضعف بسیار بود پس شوربای بزغاله و یا کله پایچه و با جوجه مرغ کم روغن دهند و از منجرات و مسکرات مثل شراب و بنگ و سیر و پیاز و باقلا و گوشت گاومیش اجتناب ورزند و همچنین از آب سرد اگر ازین تدبیذ فلده شود ماءالجبن و یا چوب چینی بند یا عبثه دهند و اگر از استعمال اینها هم صحبت نشود فلدفیون بکار برند تا گوشت زائد ببرد و این مضمضه کنند گلنار سماق عدس مسلم جوزالسر و عود صلیب مکوه گشـنیز صـندل سـفید مـازو هریک نه ماشه در گلاب و سرکه و اگر اپزین دوا هم سودی حاصل نشد بروغن گل داغ دهند بنوعی که سابق مذکور شد

ابولیس

و آن لحم زلدست که در اکثر در لثه ضرس آ؛خرین همه دندان حادث شود بعقب ورم گرم که لطیف او بتحلیل رد و باقی صلب شده بماند و صاحب او گمان کند که چیزی از ماکولات در ضرس او چسبیده است بالجمله این مرض از کثرت خلط غلیظ است علاج تدبیرش مثل علاج ورم لثه است و زاج سرخ یا سبز و مر هردو باریک سائیده بر گوشت فزونی گذارنـد تـا آنـرا بخـورد و جالینوس گوید که اگر احتیاج بقویتر ااز این افتد فلدفیون بر آن ضماد سازند و باید که بعـد از آن سـنون کـه در آن کزمـازج و عاقرقرحا هریک سه درم است و در علاج قروح لثه گذشت بپاشند و بعده بایارج فیقرا سنون سازند و بر مضمضـه سـرکه در آن عاقرقرحال و کزمازج مر جوشانیده باشند اوست نمایند و از اغذیه غلیظ و شیرین موذی لثه مثل شیر و خرما و رطب و انجیـر و خربزه اجتناب زردند و اگر لحم غلیظ باشد دستکاری نمایند بدین طریق که لحم زائـد را بمنقـارش یـا بصـنار معلـق سـازند و بقمادین قطع کنند و مضمضه بسرکه یا شراب نمایند و با اکلیل الملک یا سماق یا گلنار سائیده ضماد آن موضع نمایند و بگلاب مضمضه سازند و بذزورات ملحمات و یا مراهم مدمله مثل مرهم سفیداب و کافور و روغن گل علاج کنند و تعقد موضع نمایند تا در آن لحم زیاده نشود پس اگر در آن زیادتی ظاهر شود بدوای حاد معالجه نمایند و صرف عنایت یـا صـلاح مـزاج مـریض فرمایند و فاضل سرهندی نوشته که عورتی را این مرض عارض شد و مانع اکل و شرب گردید مگر بانبونه باریک اندک آب و شیر می‌نوشید و جراحی او را قطع نمود و استیصال او نشد و چیزی از آن باقی ماند و ازین جهت عود نمود و عجب آنست که آنچه لحم زائد ساقط شده بود از داخل او ضراس و اسنان مختلفه برآمد بعده امراوطول نمود و از دهـن او صـفاق مضـاعف برآمد و علاج سود نکرد و چنانچه اکل و شرب بالکل موقوف شد و بمرد و حکیم شریف خان مینویسد زنی که حـالی او قریـب

بحال عورت مذکور بود علا او نمودم و بعد فصد سرور و چهار رگ و رگ زیر زبان و ارسال علق و اسهال امر بقطع لحم زائد و استعمال ادویه کاریه کردم و مرض مستوصل گردید و در زمانه احقر تیر دختری ده ساله مبتلا باین علت گردید و جراح نصرانی بعد شق جلد از شدق تا مفصل فکین قطع آن لحم نمودو صحت یافت

استرخای لثه

گاهی لثه مسترخی و مترهل میگردد و سببش یا سوءمزاج بارد رطب یا حار رطب یا تفرق اتصال بود و کثرت تناول اشیای شیرین نیز مرخی لثه است پس اگر استرخا اندک باشد آنچه برای ضعف اسنان که در علاج تحرک دندان گذشت مفیدست درینجا کفایت کند و آن مثل تمضمض است بمطبوخ قوابض مجففه احاره و بارده حسبمزاج و شب یمانی مطبوخ بسرکه درین باب شدیدالنفع است و اگر استرخا بسیار بر لثه شرط زنند و خون صال بقدر کفایت برآرند و بعده چون خون بایستد مضمضه بمطبوخ قوابض وجه مذکور و استعمال سنونات قابضه محلله نمایند و آنچه درین باب از مطبوخات موافق است کزمازج کوفته سه درم برگ حنا دو درم زراوند یکدرم است جوشانیده بدان مضمضه نمایند و یا گلنار پوست انار هریک شش درم زرنیخ سرخ شب یمانی هریک سه درم گلسرخ سماق هریک هشت درم سنبل الطیب فقاح اذخر هریک دهدرم بگیرند و تز آن لطوخ ابلاصق سازند و اگر گل سرخ با قناع او و فلفل هر واحد هفت درم جفت بلوط گلنار حب الاس هریک چهار درم خرنوب نبطی سمای منقی ارمال هریک پنج درم بعد مضمضه استعمال نمایند لصوق صالح است و گوشت لثه سخت کند و نزد صاحب ذخیره ادخال عاقرقرحا بدل فلفل درین ترکیب اولی‌تر است و فصد چهار رگ نافع است و تخنک و با یارج فقیرا و تمضمض بسرکه عنصل و بسرکه حنظل نیز ممدوحاست و سنونات مقویه بعمل آرند و گویند که گل سرخ و جفت بلوط و گلنار حب الاس هریک چهار درم خرنوب بنطی سماق عاقرقرحا هریک پنج درم باریک سائیده بیخته بر لثه افشاندن لثه را محکم سازد و استرخا زائل کند و هرچه در علاج جنبش دندان از کثرت رطوبت و لثه دامیه گذشت بکار برند و امین الدوله گفته که علاج فالج است و در علاج استرخای لثه تحمل نمایند زیراکه تابع او سقوط اسنان است و **بعضی** متاخرین مینویسند که تنقیه بدن و دماغ بمطبوخ اسطوخودروس مسهل مقوی بسنا و حب ایارج و قوقایا نمایند بعده جهت نشف رطوبت و تقویت لثه سنون از فوفل و پوست چوز و پوست بادام و خسته هلیاه و خسته خرما و همه سوخته و مازد نیم سوخته حب الاس گلنار اقاقیا مصطکی هریک دو درم سازطند و قویتر اینست که گلنار سماق گل سرخ جفت بلوط سعد شب یمانی طراثیث فوفل سوخته کزمازج تخم مورد پوست هلیله زرد هریک یکدرم شب سنون سازند و صبح بعسل و سرکه عنصلی و گلاب مضمضه کنند و اگر قوی ود فصد چهار رگ کنند و مضمضه بقوابض نمایند و بفاصله سه چهار روز شرط زنند و سنون از خاکستر پوست هندوانه و برگ مورد و زیتون و

پوست هلیله زرد و روز و شب یمانی و گلنار و فوفل سوخته و مازوی نیم سوخته هریک سه ماشه شب مالیده صبح بطبیخ مورد بگلاب مضمضه نمایند و معاجین مقئی معده هر شب استعمال نمایند

لذع لثه

گاهی در لثه اطفال لذع و خارش عارض میشود پس اگر درهنگام نبات اسنان بود بموم و روغن گل تکمید کنند و بمسکه تازه و شحوم وامخاخ که در تدبیر بسهل نبات اسنان مسطور شد بمالند و هر دو کله و گردن را بروغن بادام بمالند و اگر در وقت دیگر بسبب انصباب بلغم مالح یا مواد حار بورقی از دماغ ایشان باشد تنقیه بلغم و مواد حر نمایند و لثـه را بروغنهـای مـذکور بمالنـد تعلیم منجمله امراض لثه یکی نقصان لحم لثه است و علاج او در تحرک اسنان و تاکل لصثه مسـطور شـد دوم شـقوق لثـه و علاجش مثل علاج شقاق لب است سوم نتن لثه و علاجش در باب بحر الفم مذکور شد.

امراض اعضای حلق

بدانکه حلق عبارت است از فضائی که مشترک میان مجرای نفس و غذاست و از آنست زائدی که آن لهات و لوزتین و غلصمه باشد و لهات یعنی ملاذه جوهر لحمی است صنوبری شکل معلق بر منتهای سقف خنک و علای حنجره و مثل حجاب است و قصبه ریه و مری را و لوزتین که آنرا نغینتین و نفانغ نیز گویند و دو پاره گوشت عصبی مثل دو غده‌اند که در بیخ زبـان هـر دو جانب راست و چپ مائل بسوی بالا روئیده که گویا دو گوش صغیراند و غلصمه لحمی ست صفاتی که بحنک چسـبیده و زیـر لهات آویخته منطبق است بر سر قصبه و حنجره دهن قصبه ریه است و قصبه ریه مجرای نفس مری مجرای طعام . شـراب و در هر واحد ازین امراض سوءمزاج و اورام و تفرق اتصال عارض میشود و بقول شیخ کلام کلی در معالجـات اورام عـارض و در نواحی حلق و حنجره و غدد که مطیف او ست و لهات و غلصمه و لوزتین اینست که اولا تنقیه هر ماده فاعل مرض بفصـده و اسهال کننده و ماده را بجهت مخالف جذب نمایند و هرچند بوضع مهاجم بر مواضع بعید مقابل او بر بط اطراف بسختی باشد و باید که ابتدا با استعمال ادویه قابضه ممزوج بچیزی که در آن اندک جلا باشد مانند عسل بر آن نمایند و بهترین آنها رب پوست گردکان سبز و رب توت است و در ابتدای درم لهات یا حناق مبادرت بغرغره سرکه ممزوج بـا آب باعـث ردع و منـع و تجلـب رطوبت بسیارست و از زمین ادویه است مانند شب و مازو و گلنار که هریک پنج درم گرفته سوده و انار یکیترش و یکی شیرین با پوست پاره کرده بپزند تا حرا شود و بدست مالیده افشره دانه از وی دور کنند و از و بپرهیزند پس ادویه مذکور آمیزند تا مثـل لعوق گردد وقت حاجت با آب حلکرده غرغره نمایند و نیز تراشیدن موی یا فوخ پس طلای عصاره اقاقیا بر ان نافع است و این تدبیر در اوائل است پس بتدریج ایتعمال منضجات نمایند بعده و بمفتحات قویه بدرجه مثل وشادر و عاقرقرحا برسند و از آنچـه نفوخ میکنند درین وقت عطوس بمانند قسط و کندش و برگ و فلی و مرزنجوش ست و از اشـیای مجربـه کـه بالخاصـیت در

اورام فوایق و لهات و لوزتین عمل کند و بالجمله جمیع اعضای حلق را نفع عظیم بخشد اینست که بگیرند خیوط ابریشمی که با ارغوان بحری رنگ نموده باشند و بچیند بگردن افعی تا خفه گردد و آن خیوط را بر گردن کسی که او را خناق و اورام مذکوره بهمرسند بندند نفعی عجیب مجاز و از قدر متوقع نماید و شیر از ادویه شریفه است در ابتدا و انتها که رادع و ملین و مسکن وجع‌ست و لازم است که تامل نمایند در استعمال ادویه قابضه یا محلله یا منضحجه و نظر کنند بحال بدن در نرمی و سختی او پس تقویت بخشند قوت را در صلب و تلیین فرمایند در لین و همچنین رعایت سن و مزاج و زمان و عادت مرعی دارند و گاهی مختص میشود اورام لهات و لوزتین و استرخای آنها را قطع و از وجوه علاج غمز موضع‌ست و آن سه موضع بود یکی قریب فقار زائل دوم در اورام لهات و لوزتین که در آن احتیاج برداشتن آنها بسبب سقوط بسوی فوق باشد سوم در اورام بلغمی چون منفذین بند گردند پس استعانت بغمز بهر تنقیه و تلطیف او نمایند.

اقسام خناق

و آن خناق مطلق و ذبحه و خانقه و خناق کلبی‌ست و اطبا در استعمال این الفاظ اختلاف است شیخ الرئیس و تابعان او مثل ایلاقی در میان خناق و ذبحه فرق نموده‌اند بلکه هریک را بجای دیگر اطلاق می‌نمایند و اکثر متاخرین ورم لوزتین و عضلات مری و حنجره را که مانع نفس و بلع گردد خناق مطلق گویند و ورم حار را که در عضلات طرفین حلقوم حادث شود ذبحه خوانند جرجانی گوید که ذبحه ورم حار باشد در هر دو عضله که بر سر مری و هر دو جانب حلقوم‌اند و آنرا بعربی نغنغان نامند و لوزتان نیز گویند و این ورم از گوش در پیش حلقوم مانند طوق سرخ ظاهر شود و خناق دشواری وم زدم را گویند و صاحب شفاءالاسقام گوید که ذبحه ورمی است در عضلات موضوعه درد و جانب حلقوم که با آنها بلع میباشد و یا در عضله موضوعه بر دهن مرمی و حلقوم و در بطانه مری و سببش دم حار و غلیظ فاسدست و اکثر متولد میشود و از کثرت تناول لحوم و شیرینی و شرب حمر و ترک استفراغ فصد و حجامت و ملا سدید گوید که ذبحه قسمی از خناق است که بسبب ورم لصمه حادث میشود و پیش حلق از گوش تا گوش مثل طوق ظاهر شود و لهذا مسمی ابذجه است و صاحب کامل و تابعان او مثل صاحب جامع گویند که حدوث ذبحه از ورم حارست که عارض میشود و یا بعضل حلق و یا بعضل مری پس اگر در عنصل داخل باشد آنرا سوتبخی گویند و این روی است منع از در او میکند و اگر در عنصل باشد آنرا فوتنجی نامند و صاحب این عالت را عسر نفس و ضیق و تنساب او و تب و نقصان درصورت و وجع در حلق و سرخی در گردن و ردی و تمدد و عسر در بلع و غور عنین عارض میگردد و اما حدوث خوانیق از ورم حار بود که بعضل حنجره عارض شود و پس اگر ورم در عنص خارج باشد آنرا خوانیق مطلق گویند و اگر در عنصل داخل بود آ؛نرا خوانیق کلبی خوانند و عارض میشوند برای اصحاب این علت اعراضی که عارض میشوند

اصحاب ذبحه رابعینه اگر آنکه این صعب‌تر و شدیدتر بود و دهن صاحب این گشاده میباشد و بر فرو بردن چیزی از اطعمه قادر نباشد و بساست که در حلق او چیزی رقیق هم فرو نبرند و بساست که دراز دارد و آن جهد کند و از بینی خارج گردد و صاحب تقویم و ماتن اسباب برآنند که ورم عضلات خارج حنجره خناق مطلق‌ست و ورم عضله حلق و مری و ورم عضلات داخله خناق کلبی و مذهب این اب صادق اینست که هرگاه اجزای دهن در خارج اثر ورم ظـاهر نباشـد و آمـاس در عضـلات داخـل حلـق مختص بود آنرا ذبحه گویند و علی بن زین در فردوس الحکمه نوشته که خناق پنج نـوع‌سـت بعضـی عـارض مجـرای طعـام میگردد و بعضی عارض مجرای هوا دو نوع دیگر در عضلات مطیفه که در هر دو طرف این دو مجری‌انـد و نـوع پـنجم زائـل شدن فقرات رقبه است بسوی داخل و این را خناق کلبی نامند و طبری گوید که علت معروف بخانقه از جنس ذبحه‌سـت و آن ورم لوزتین هر دو عنصل موضوع درد و جانب حلقوم و عضلات داخله معروفه بطر جهاریـه و در راس مضـمار و عضـله دقیقـه شبیه بلام کتاب یونانی‌ست که مشترک است بانطرف مری و طرف حلقوم و بیخ زبان و چون این مرض مهلت نمیدهد صاحب خود را لهذا خانقه نامیده‌اند **بالجمله** شیخ میفرماید که خناق عبارت است از امتناع نفوذ نفوس بسوی ریه و قلب و آن از اسـباب بسیار عارض میشود مانند استعمال ادویه خناق آورد ادویه سمیه و مانند جمود خون یا شیر در بعض احشا ولیکن مراد مـا از آن دراینجا آنست که بسبب ورم در آلات نفس قریب بحنجره بهم رسد یا بسبب عجز قوت محرکه از تحریک آلات استنشاق و یا بسبب انطباق بود و ظاهرست که درم چون عضو مجاور الفشار و تسدید منافذ حار میکند و ایضاً چون قـوت محرکـه عضـلات حنجره مری از تحریک و فعل او بسبب یبس یا استرخا یا تشنج یا آفت دیگر عاجز شود حیوان را امکان تنفس نماند و اگرچـه مجری غیر مسدود باشد و انطباق بسبب مزاحمت عضو مجاور بود مثل زوال فقرات گردن بسوی داخل کـه بسـبب ضـربه یـا سقطه واقع شود و این لاعلاج است و یا بسبب ورم عضلات فقار و رابطه آن یا ورم مری و عضل باطن مری وارابطه او یا ورم عضله داخل حنجره یا عضله مابین مری و حنجره و یا بسبب تشنج یابس یا امتلایی که در عضلات فقار افتـد و تشـنج یـابس ردی‌ترست و یا بسبب ریج غلیظ که در مفصل فقار درآید و یا بسبب ماده حاد که در مفصل درآید و یا بسبب رطوبت مزنفه که بداخل زوال فقار نماید و این اکثر اطفال را بسبب نرمی رباطات و اعصاب و امتلای دماغ ایشان عارض میگردد و آنجه در فقره دوم و در ما فوق او باشد خطر آن بیشترست و آنچه زیر این باشسد سالمترست و آنچه در فقـره اولـی باشـد در کمـال ردات و خطرست و از باب مجاورست که بسبب دیدان عارض شود و اسباب خناق بقول جرجانی پنج نوع است یکی تناول ادویـه مولـد این مرض بخاصیت مثل سماروغ و خربق دوم ورم عضلات حنجره حلقوم و مری رباطها و غشاهای آن و عضـله سـر حلقـوم یعنی علصمیه سوم انطباق حنجره و حلقوم بسبب خشکی یا تشنج یابس عضلها و رباطها و غشاهای حنجـره و حلقـوم چهـارم زوال مهره گردن باندرون بسبب آسیبی که بدو رسد پنجم کشیدن مهره گردن بسبب تشنج عضلات حنجره و حلقوم و بعضـی

استرخای عضله فاتح حنجره و ورم ریه باریم متولد در آن یا در فضای سینه و تولد کرم در معده در روده و استحمام متواتر نیز بر اسباب مذکوره افزوده‌اند بدانند که ورم خناق بحشب موضع علت منقسم بچهار قسم میگردد زیراکه یا در مقدم گردن یا صدر پدید آید و این سالمترین اقسام است و یا در عضلات خارج از حنجره مائل بطرف خلف ودر عضلات مری بود حتی کـه ورم و سرخی و رنگ او در داخل دهن ظاهر گردد و بساست که تا فقرات و نخاع بمشارکت متاوی گردد و یا در عضلات باطن از مری باشد و درین تنگی نفس بمجاورت بود و ورم در حس ظاهر نباشد و یا در عضلات داخل حنجره و غشای مستبطن او بود و این بدترین انواع اربعه‌ست و ایضاً بحس ظاهر نبود و جمیع علامات خناق کلبی موجود باشد و گاهی ازین اورام دو و یـا سـه و یـا چهار مجتمع شوند و بقول شمعون و راز بی خوانیق حادث میشود و یا در مری و یا در طرف قصبه ریه و این هـر ده یـا ظـاهر باشد یا غیر ظاهر هرکه بنظر نیاید و یا در حنجره این همه پنج قسم باشد و سبب این اورام سبب سائر اورام‌ست و بساست کـه بعض اغذیه را خاصیت در احداث این اورام بود مثل حندقوقی و گویند که تریاق او کاهو یا کاسنی اسـت و بعضـی گوینـد کـه نوشیدن آب بر انجیر یا موز متصل در اکثر خناق پیدا میکند و گاهی سبب امتلائی در همه بدن نباشد بلکه بدن نفی بود و فضله ماده در اعضای محاده اعضای حلق باشد و ورم حادث کند و ایضاً این ورم بحسب ماده منقسم بچهار نوع میشود یعنی دموی و صفراوی وبلغمی و سوداوی و ماده این در اکثر دموی باشد صفراوی و بلغمی نیز بود و اکثر خناق بلغمی با طباق عضل بسـبب ارخا بود و آن سلیم و صحت او سریع سهل‌ست و گاهی تا چهل روز طول میکند و از بلغمی بعضی آنست که تولد او از بلغم لزج غلیظ بارد بود و بعضی از آن آنکه از بلغم حار حادث گردد مثل این بلغم چون از سر نزول کند در اکثر امر متمکن میگردد بانکه بسوی عضلات اسفل از حنجره نازل شود و آنچه از بلغم غلیظ باشد در عضلات اعلای حنجره بود از سودا کمتر افتد و بعضـی گفته‌اند که خناق سوداوی عارض نشود زیراکه انصباب سودا بسبب غلظ او از عضوی بسوی عضو دیگر ذفعه کمتر باشد لـیکن بعید نیست که اندک اندک منصب شود پس دفعه سبب ورم گردد و خناق آرد و اکثر ورم حار منتقل بسودا میگردد و بهرحال آن ردی‌ست و **ایضاً** گاهی این ورم باعتبار مقدار او منقسم میشود یا عظیم باشد و آن بسیار ردی و قتال‌ست و یا صغیر باشـد و آن غیرذات خطرست و یا متوسط بود و آن متوسط‌ست و هر ورم خناقی یا قتل میکند و یا ماده او منتقل میگردد بعضـو دیگـر یـا جمع و متقح می‌شود و گاهی داخل قصبه ورم کند لیکن نوبت او با خناق روی که در آن احتیاج بادامت گشادن دهن و برآوردن زبان باشد مسمی الکلبی است پس گاهی کلبی آنرا گویند که در عضل داخل حنجره افتد و گاهی آنرا گویند که در هر دو صفت عنصل معا واقع شود و گاهی آنرا نامند که از زوال فقار عارض گردد و گاهی خناق بذات‌الریه منتقل شود اگر ماده میل با سـفل نماید و برید مندفع گردد و گاهی منتقل به تشنج شود اگر ماده هیل با علی نماید و بسوی اعصاب مندفع گردد و گاهی بسوی ناحیه قلب منصب گردد و دفعه هلاک کند و گاهی بسوی معده انصباب نماید و ذرب حادث شود و این سهلتر و علاج‌پذیر بود و

هر مختوق که بمیرد اول او را تشنج بهم رسد پس بیرد و خناق کلبی ازروز اول تا چهارم قاتل‌ست و بیشتر خوانیق در ربیع شتوی بهم رسد و رازی گفته که اکثر صاحبان امزجه حار و صبیان را خناق بهم میرسد و در فصل ربیع و صیف و بلدان شمالیه و آن از امراض مخوفه است اگ کلبی باشد و چون اختناق شدت کند نفس زا منخری گرداند و استعانت در آن بتحک ریه کند و اکثر محتاج بتحریک صدر مع گردن گرداند و بسوی سرعت و تواتر اگر قوت اعانت نماید و برای نفس مخنوق نباشد زیراکه او بنفس عظیم تمام شود و این ممکن نیست مع شدت اختناق و گاهی خناق در حمیات مطبقه عارض شود و گاهی متنذر بحدی بود و کذلک وجع حلق اگرچه از جهت خناق نباشد و عروض خناق در حمیات حاده بسیار رومی‌ست بجهت شدت حاجت به تنفس و امتناع آن وچون در روز بحران عارض شود مخوف و قاتل بود و بحران آن در اورام خناقی لامحاله قاتل‌ست و یوحنابن یرلبیون گفته اورام حلق آنچه بجانب قدام و ازجانب مری باشد علاج آن سهل است و آنچه از خلف از جانب نقره بود علاجش دشوار است **اکنون بدانکه** اولاً تشخیص این مرض و اقسام او بعده تشخیص اسباب موضع او نمایند و بعد از آن خال او از جهت شدت و خفت و درادت در جای صحت او و سپس آثار انتقال و جمع باده او دریافت کنند پس هرگاه مریض شکایت وجع حلق دشواری بلع و تنگی نفس نماید و نبض او در ابتدا متواتر مختلف باشد و بعد از آن صغیر متفاوت گردد و حجوظ چشم بود مرض خناق باشد و اگر باوجود این آثار آواز و کلام و بلع اشیا منقطع گردد و چون مریض بتکلف چیزی فرو بردارد در راه بینی برآید پس اگر لعاب از دهن سائل شود و بر خارج گلو از گوش تا گوش دیگر سرخی مثل طوق ظاهر گردد ذبحه باشد و **اگر** صعوبت تنفس و قلق و ورم در بیخ هر دو گوش و هر دو صفحع گردن ظاهر بود خانقه باشد و **اگر** مریض در اکثر مانند سگ دهن گشاید و زبانش بیرون آید و ورم و سرخی مطلقاً ظاهر نبود و اضطراب شدید بود و بر تنفس و حرکت سروگردن و التفات بجای بنی قدرت نباشد و یا آثار نه دال فقره گردن که مسطور گردد و یافته شود خناق کلبی و **تشخیص** اسباب او چنان کنند که اگر ببصر و یا لمس دیده شود و یا اعضای مری و حمجره سخت ممتد بود حالتی باشد که گویا صاحب او میخواهد که قی نماید خناق ورمی پس اگر بلع ممکن باشد و نفس ممتنع ورم در حنجره بود و پاگر بالعکس باشد ورم در مری بود لیکن گاهی ورم حنجره عظیم گردد بحدی که منع بلع نماید و گاهی ورم مری عظم پذیرد بحدی که منع نفس نماید و از ورم مری آنچه در اعلای مری باشد نفس را تنگ کنت و آنچه در زیر باشد تنفس را منع نکند اگرچه دشواری ارد ایضاً چون وقت گشادن دهان ورم دیده سود ورم در عضلات خارجیه باشد و مرض چندان خطرناک نبود و اگر ورم محسوس نگردد هرچند زبان را بکام بچسباند بشدت ورم در مری یا در عضلات داخلیه باشد و فرق میان ورم ردی که لابرله است و ورمی که با آن ردائت نیست بلکه او در آخر عضل مری باشد و هرچند که بنظر نیاید آنست که باین نفس تنگ نمیگردد مگر نزد بلع وردی آنست که داخل حنجره باسد و در حس ظاهر نگردد و چیزی از بیرون و نه از اندرون هرچند که تامل نمایند در حلق صاحب آن بلکه آن غائر

باشد و بعد از آن در درات آنست که دیده نشود از داخل و دیده شود از خارج پس چون از علامات مسطوره بتحقیق رسد که خناق ورمی است دریافت نمایند که ورم حارست یا بارد و این چنان باشد که حال شدت و خفت درد بپرسند اگر درد شدید بکوبد و گاهی وقت اشتداد او در گردن و چهره او منتفخ شود و با تب گرم بود ورم حار دموی یا صفراوی باشد و اگر درد شدید نباشد ورم بلغمی یا صلب بود بعد از این رنگ زبان و حلق ببینند و از مریض بپرسند که ذائقه دهان چگونه است اگ رنگ زبان سرخ نماید و مزه دهان شیرین گوید و با آن چهره و چشم نیز سرخ بود و ارتفاع در امتلای عروق نواحی حلق و سر و گرمی در حلق و ضربان عروق و وجع شدید قدری و شدت تنگی نفس و کسل بدن باشد ورم دموی بود و اگر رنگ زبان زرد بود و مزه دهان تلخ گوید و با حرقت موضع و التهاب و تشنگی مفرط و وجع شدید لذاع و نخس و خشکی دهن و بیخوابی و قلق و اضطراب باشد ورم صفراوی بود و اگر رنگ زبان ورم سفید بود و طعم دهان حامض یا مالح گوید و با سفیدی و تبهج چهره و چشم و سیلان لعاب لزج از دهان و قلت وجع با زیدتی تنگی حلق و عدم امتناع بلع چیزی بزور و قلت تشنگی و حرارت و عدمم تب و تلهب باشد ورم بلغمی بود پس اگر ماده بلغم رطوبت لزج بارد باشد ورم در حوالی لهات و حنجره بهم رسد و بعضلات فروتر از آن سرایت نکند و اگر ماده بلغم لطیف حار باشد بعضلات داخلی نیز سرایت نماید و در انجام ورم بهم رسد و اگ رنگ ورم دردی تیره نماید و ذائقه دهن تزرش و عفص گوید و آن صلابت ورم و خشونت عضو و خشکی زبان و کام و احساس تمدد در موضع ورم باشد و ایضاً عروض آن اندک اندک و بتدریج و گاهی انتقال آن از ورم حار باشد ورم سوداوی بود و اگر ترکیب علامات اقسام مذکوره یافته شود ورم مرکب باشد و اگ این علامات اورام یافته نشود نظر کنند اگر گردن بسوی داخل کشیده نماید و مغاک بجای فقره گردن محسوس گردد و از لمس درد نماید و حلقوم بیرون خیزد و مریض سر بر نتواند برداشت و چپ و راست نتواندید و دهان گشادن نتواند و چون بر قفا بخوابد تواند که چیزی فرو برد خناق از زوال فقره گردن بود و اگر این آثار هم یافته نشود و در دهن یبوست بسیار باشد و از آب گرم انتفاع یابد و با تقدم اسباب مجفغه باشد از یبس اعصاب نفس بود والا علامات استرخا و تشنج دریافت نمایند آثار هر کدام ا آن که یافته شود سببش همان باشد و اگر این هم مدرک نگردد حال تقدم تناول ادویه خانقه و سمیه و یا کثرت استحمام بپرسند والا بعلامات جمود خون و شیر در معده و آثار ورم ریه و تولد دیدان و استرخای حنجره نظر کنند و آثار هر کدام ازین اسباب که یافته شود سبب خناق همان باشد **بعده** نظر کنند اگر ضیق نفس و گشاده ماندن دهن و صعوبت بلع بحدی که چون صاحب او اراده نوشیدن آب یا چیزی مانعی نماید از نخرین برآید و برآمدگی هر دو چپشم و خردع زبان مع ضعف حرکت او باشد تکلم نهایت ضعف کند بحدیکه گویا صدا از بینی او برمی‌آید خناق شدید و تنگی حلق و دشواری نفس با تب شدید نیز نشان صعوبت خناق است و اگر خناق بزودی منع تنفس نماید و چون صاحب او مستلقی گردد نفس او با الکل بند شود و چون مستلقی نگردد نفس دشوار باشد و همیشه گردن خود را کشیده دارد برای آنکه

شاید باین حیله نفس برآید و مضطرب باشد و انتصاب را دوست دارد نتواند که بر پهلو بخوابد خناق ردی باشد و بقراط در او بیند گفته که بدترین اوصاف خناق آنست که در حلق و گردن ورم سرخی ظاهر نگردد و با آن وجع شدید و انتصاب نفس باشد که در روز اول تا چهارم میکشد و اگر زبان مریض مدام بیرون دهن ماند علامت روی بود و چون نفس تنگ گردد محتاج باخراج بخار دخانی شود تا آنکه قوت تنفس انزعاج یابد و رطوبت با نفس برآید و باهم مختلط گشته کف در دهن ظاهر شود درین خالت امید زندگانی نباید داشت و علاج او نباید کرد باوجود آنکه گلوی مخنوق راز بد عارض میگردد و شفا میابد لیکن این وقتی است که توت و اشتهای غذای او بحال باشد و چون رنگ چهره مخنوق سبز گردد و گوشه پلک چشنهای او بسیاهی گراید امید از حیات او قطع باید کرد و کذلک چون نبض او صغیر گردد و اراف سرد شود و زبان غلظ پذیرد و سیاه گردد و زود هلاک شود و هرگاه با خوانیق ردیه تب شدید جمع گردد و علامت قرب موت بود و گویند که اگر رنگ موخر گردن مخنوق از سرخی معتاد او بسفیدی یا سبزی نتغیر گردد و در بغل و بیخ ران او عرق سرد آید در یک دوروز بمیرد هرگاه تنفس بدو سه حرکت تمام شود بهر تنفس سینه و پره‌های بینی بجنبد مخوف باشد و اگر سرخی حلق از داخل بسوی خارج ظاهر گردد و درین وقت اکثر چشمها بگشایند و افاقه یابند علامت رجای صحت بوده کذلک هرگاه تنفس متغیر گردد و تنفس نفس قصیر شروع کنند و همچین اگر ورم در جانب مقابل حادث شود با وی مید انحلال است و اگر در ورم ضمور و انحلال بدن بدون انفجار از خارج باستراحت ظاهر گردد نشان انتقال خناق بود پس واجب است که درنیوقت نبض او ملحظه نمایند اگر موجی عظیم گردد و سرفه با وی حادث شود دلیل انتقال ماده است بسوی ریه حدوث ذات الریه واگر نبض منتشج بود دلیل توجه ماده است با اعصاب و حدوث تشنج عنقریب و اگر نبض بسیار ضعیف و صغیر و متفاوت گدد و خفقان هیجان کند و حرارت غریزی تحلیل شود و محشی حادث گردد و دلیل انتقال ماده است ناحیه قلب و انصباب بران و اگر درد معده و غثیان پیدا شود و دلیل انصباب ماده است بمعده و اگر در آن اندک نرمی بهم رسد . از روز چهارم گذشته باشد علامت جمع ماده و نضج و انفجار بود و گاهی در خناقی که سرخی او در گلو و ناحیه سینه ظاهر شود سرخی غائب گردد و این بدووجه است یا بجهت رجوع ماده بسوی باطن و یا بجهت استفراغ و تحلیل ماده پس اگر بادی نفس آسانی پذیرد و بسبب استفراغ و تحلیل ماده بود و محمود و مرجو بصحت است و اگ بسبب استفراغ نباشد ردی است

علاج کلی اقسام خناق

باید که در اقسام خناق اگر خون غالب باشد در آن ابتدا الفصد نمایند و بعده استفراغ خلط موجب پس از نضج آن کنند و گاهی حلق یا فوخ در خناق ورمی فائده میکند و بقول رازی و اسکندر اگ بدن نقی باشد حجامت در خوانیق نافع بود و اول روداعات

پس محللات پس منضجات پس مفجرات پس مدملات استعمال نمایند و واجب است که تبریدی در صفراوی قویتر در بلغمی ضعیفتر و ترتیب و تلیین در سوداوی زیاده‌تر باشد و جمیع اشربه و اضمده و غراغر مخنوق میباید نیمگرم باشد مگر در صفراوی که ماده آن نهایت حدت داشته باشد و اگر ماده کثیر باشد غرغره بعد از تنقیه مناسب بود زیرا کـه در اسـتعمال غراغـرذی ردع قبل از تنقیه و فصد خوف سجوع ماده بریه و قلب است و در ابتدا اسیتعمال رداعات و در انتها ملینات میباید و حجامت ساقین و بستن آنها و حک اطراف بسنگ دولک و تسخین آنها بهر جذب ماده از حلق بسوی اسفل نیز مناسب بود و بهترین تدابیر بهـر جذب ماده از باطن بظاهر حجامت زیر ذقن است و اگر سبوس گندم اکلیل الملک بابونه خزمی زوفای خشک نمک در آب بپزند و پایها را باین مطبوخ بمالند تا که سرخ شوند جمیع اقسام خناق را نفع دهد ضماد جددار خطائی با آب گشنیز یا آب عنب‌الثعلب بهترین محللات است در خناق بارد و گل ارمنی در نوع حار ربع جزو کوفته بیخته با سفیدی تخم مرغ در سه قسم حار بـا پیـه مرغابی یا پیه ماکیان در قسم بارد سرشته مکرر بر حلق ضماد کنند در اقسام خناق از مجربات انطاکی است و کذا غرغره بطبیخ تخم کثوث و بابونه و خطمی و پرسیاوشان و تخم ترب و انجیر و تخم کرفس یا مفرد بحسب ماده مکرر بعمل آوردن مجـرب اوست و اگر روغن کنجد آب گشنیز لعاب حلبه هر واحد یکجزو سرکه نیم جزو حضض ربع جزو بپزند تا روغن بمانـد پـس بـر حوالی گردن در ورم حار بارد طلا کنند و در بارد نیمگرم جامع النفع برای خناق حاره بارد و جمیع اوجاع حلق و مجرب اسـت و ضماد خنثا البقر و خرر المام در سرکه و روغن گل پخته در حل اورام حلق مطلقا بلیغ النفع است و در اقسام خناق صعب معمول مولف اینست که ضفدع کلان بری شکم شکافته گرماگرم بر گلو بندند و پنبه کهنه پهن نموده از آتش گرم کرده مکرر ببندند و ایضا سنگ پشت را محاذی ذهن مخنوق دارند تا هوای دهن سنگ پشت بموضع خناق برسد باذن الله تعالی در اندک مدت ورم خناق را بتحلیل برساند و ضماد خراطین در روغن کنجد جوشانیده و در اقسام خناق بغایت نافع است و ضماد خاکستر خطاف و شرب او برءالساعته است و بستن برگ مبرمشوی بعد مشق آن بسیار مفید و ایضا سپستان یکجزو حلبه تخم کشوث هـر واحـد نیم جزو پوست بیخ کبر ربع جزوه و در ده مثل آنها آب بجوشانند تا ربع بماند اندکی روغن بنفشه آمیخته در حلق وجور کنند که مجرب است و از مثنان ریسمان بافته در گلو بستن برای اورام حلق مجرب سویدی است و ابن سمجون گوید که تعلیق حلتیت در گلو نافع خوانیق است و بقول علوی خان مهره که آنرا کرم ایوب گویند و کاغذ از آن مهره کننـد در گـردن صـاحب خنـاق ذوبحه آویختن و از آن آب و آش دادن و سوده آنرا بر ورم ضماد نمودن بالخاصیت نافع اسیت و بقول جالینوس طـلا بمـرارت مطلقا و خصوصاً مراره کبش و نر گاو و محمل خوانیق است و از ان خلقی کثیر شفا یافته و هرگاه خناق صلب گردد در دموی و صفراوی برگ خبازی و گشنیز و برگ بنفشه اکلیل الملک خار خسک حلبه عنب‌الثعلب مساوی در آفتابه بپزند و دهن را گشاده بلبله او محاذی حلق دارند حتی که بخار او در حلق داخل شود و ورم را نرم و تحلیل کند و چون اراده استعمال این انکبـاب در

خناق بارد نماید ادویه مناسب آن چیزی زیاده کنند و حضض مکی در آب بارتنگ حلکرده ساعت بساعت در حلق چکانیدن بهترین ادویه موی و صفراوی و ذبحه است و حکیم علی گوید که نوشیدن قیراطی ازمومیائیبا سکنجبین مجرب برای خناق است و انطاکی گفته که قیراطی از آن در ماء العسل حل کرده بدان غرغره کردن تحلیل خناق نماید حکیم شریف می‌نویسد که استعمال این در خناق بارد بلغمی و سوداوی و در منتهای خناق حار اولی است و بقراط گوید که صاحب خناق را باید که تسیخین سر ننماید در حالتی که بدن او ممتلی باشد شمسون گفته که اگر صاحب خناق را ممکن نباشد فرو بردن آب در حلق او ظاهر نگردد ورمی میباید که حجامت اخدعین نمایند و اندک مهلت داده حجامت سر او نمایند بیک محجمه و بعد از آن فصد رگ زیر زبان و هر دو لب و منخرین و نمایند و باید که در ابتدا قبل ازین تدابیر فصد رگ قیفال و حقنه نموده باشند جالینوس گوید که اگر صاحب خناق ضعیف‌القوه باشد که طاقت فصد مسهل نداشته باشد باید که در خانه بسیار خنک آنرا نشاننده و دائم غرغره و حقنه بعمل آرند و باید که در نیمرض غذا دو سه روزبشرط قوت موقوف دارند بعده آش جو و مانند آن دهند و اگر تنفس و بلع دشوار گردد و شاخها بلاشرط موخر کردن نهند که بلع چیزی رقیق ممکن گردد و از کلام و صیاح و اصطجاع خدر کنند و حکیم شریف خان می‌نویسد که برای کسیکه معتاد و بعروض خناق باشد استعمال چوب چینی نافع و مانع عود آنست و صاحب اقتباس گوید که هرکسی را که سال بسال در موسم بهار خناق افتد باید که بیش از حدوث ده دوازده روز فصد کنند و بفاصله سه چهار روز تنقیه بمسهل نمایند که از حدوث آن این گردد و اگر افتد بسیار ضعیف باشد و جالینوس گوید که ضماد زهره گاو و عصاره قثاالحمار و قتطیون در سرکه کهنه و بعد تنقیه از مسکنات خناق است حکیم شریف خان می‌نویسند که در خناق حار استعمال این وقتی باشد که حرارت تسکین یابد و لطیف ماده تحلیل پذیرد و کثیف او باقی ماند و عیسی بن یحیی گفته که چون طائر معروف بصفرا اغون بسوزند خاکستر او ببعض عصرات قابضه آمیخته غرغره کنند و بباقی بر خارج حلق طلا نمایند و خناق را بسرعت تحلیل کند و بسیاری از فضلای اطبا شهادت او داده‌اند و محمد ذکریا گوید که اگر کار بر مخنوق دشوار گردد و نزدیک بود که باختناق هلاک شود بشتابند و حقنه قوی بکار برند و رگ قیفال بگشایند و محایم بر فقاو زیر ذقن با شرط گذارند و اگر ازین به نشود فصد رگ زیر زبان و عروق گوشه چشم و پیشانی گشایند و زهره گاو و عصاره قثاالحمار ئو قنطریون دقیق و خاکستر خطاف با سرکه کهنه بر حلق طلا کنند پودینه را در سرکه پخته انبه بران نصب کرده بخار آن بحلق گیرند و این دوا بحلق او اندر دمند که عجیب الخاصیت‌ست بگیرند تخم حرمل تخم برب حلتیت خربوزه ارمنی نوشادر مساوی همه را کوفته و مرمه سا نموده بکار برند اگر باین تدبیر تسکین نپذیرد و کار باشند او کشد محجمه بر فقرات گردن نهند و بشدت بمکند تا یک ساعت میسر شود وبازبردارند حکیم علوی خان در عشره کامله نوشته‌اند که غرغره با آبیکه اندر آن ماهی خرد که آنرا بهندی بهور گویند پخته باشند در انفجار خناق از هر قسمی که باشد از مجربات است و هرگز تخلف نمیکنند **شیخ**

الرئيس میگوید که از مشترکات میان خناق دموی و صفراوی درابتدا اینست که از تخم گل و تخم خرفه و نشاسته و طباشیر و سماق و کتیرا هر واحد یکدرم کافوریکه یکدانگ کوفته بیخته بلعاب اسپغول حبوب مغرطح سازند و دائم یک یک حب را زیر زبان نگاهدارند و برب توت غرغره نمایند و چون تجلب مواد منقطع گردد لازم‌ست که خطا نمایند برب توت مرمکی و زعفران جهت آنکه مر بالخاصیه و یقون قبض غوص می‌نمایند وزعفران را در هر دو جامع اندر و انضاج و چون دریابند که ماده میل بصلابت و ارد برب توت قدری بورق بیامیزند و چون نزدیک بانتها رسد و نیز در انتها استعمال مسکرات و ملینات نمایند مانند شیر تازه دوشیده محلول در آن خیارشنبر و زفت مع رب توت و یا بطبیخ انجیر و حلبه یا رب آس مع به میفختج یا عصیر کرنب بعسل یا مفتینخ یا مقل عربی محلول برب عنب که بسیار نافع است یا ماءالصول مطبوخ در آن مویز و حلبه و خرما و انجیر و زعفران و دارچینی و غرغره بسکنجبین یا ماءالعسل در هریک ازینها و برب توت و اضمه و نیز برای انضاج مثل ضماد سایر تقطیر روغن بادام در گوش درین وقت نافع‌ست و چون در یابند که نضج نیافته و صلب است و باید که در ادویه آن مبریت داخل نمایند و چون دانند که نضج یافته باید که سعی در انفجار آن نمایند بغراغر که در آن تلیین و انفجار باشدت مثل بعض ادویه حاده در شیر داخل کرده غرغره کنند و اگر طاهر بود و بطول انجامد و خودبخود منفجر نگردد و نه با ادویه لابد نیشتر زنند و از ادویه معتدله مع بارده و مفجره طبیخ انجیر بحلبه و تمر و طبیخ عدس بگل سرخ در رب السوس و تخم کنپویه است و بعد از آن بتدریج قویتر عمل آرند و رب توت بورق و مر زیاده آمیزند و ایضا تخم کنوچه در شیر براد ادهان مسخنه حل کرده و خصوصاً مع عسل و شکر غرغره بمثل ماء العسل که در آن انجیر و پودینه و مرزنجوش یا شبت ونعناع و تمام و اصل السوس مجموع و یا آنچه بدست آید جوشانیده باشند بکار برند و قسط بحری را در نیوقت منفعت عظیم است و در انتها باید که قصد جلای تام نمایند و بعد نضج تام بمثل فطرون و بوره و حلتیت و جندبیدستر و سرگین و خروس با رب توت غرغره نمایند که نوشادر در عاقرقرحا و خردل و تخم حرمل و تخم ترب با آب و سکنجبین غرغره استعمال کنند و نفوخ نوشادر بهترست و چون مرض رو با انحطاط نماید و باید که استعمال نطولات و حمام نمایند و این حب در انتها نافع است اصل السوس چهار جزو حلتیت نسیم جزو بعصاره کرنب و یا عقید عنب سرشته حبوب مفرطح سازند و زیر زبان نگاهدارند و ز ادویه ذوالخاصیه و موافق در هر وقت سرگین سفید سگ و سرگین سفید گرگ و یا فضله بچه انسان است و سرگین سفید آنست که سگ یا گرگ را بندند و خوراک آن را منحصر باستخوان نمایند خصوص استخوان فقرات گردن بزو گوسفند و یا پاچه آنها تا سه روز و چهارم سرگین آن را بگیرند که سفید کم بود خواهد بود و فضله بچه انسان بشرط آنکه او را نان و اندک ترمس بمقدار هضم او بخورانند زیاده و اگر بدین صبر نتواند نمود اندکی اغذیه سریع الهضم مانند گوشت مرغ و حجل و اطراف بزغاله بخورانند که درین حالت فضله او کم بو میباشد و غیر این سرگین و فضله مجوز نیست زیراکه از شدت تتوع خوف شدت خناق و هلاکت

است و در آن هم باید که پهم بلاتوقف و آسایش طبیعت مریض استعمال ننمایند بلکه یکدفعه استعمال نمایند و مهلت دهند تا طبیعت او بحال آید باز مرتبه دیگ استعمال نمایند و همچنین بعسل آرند و ایضاً از ادویه بالخاصیه خطاف سوخته است که آنرا ذبح نمایند و خون آنرا بر بازو و بال او بگیرند و بر آن ذلک بپاشند و در کوزه مطین کرده سر آنرا محکم بسته در تنود بگذارند تا سوخته گردد و اگر در ظرف شیشه مطین محرق نمایند بهترست و بقدر یکدرم بیاشامند و مشایخ صبیان را با اصل السوس بدهند و ایضا سرگین خطاف محرق قوی الاثرست و تخنک و نیمک عسل و سرکه و زیت و یا بزهره گاو با عسل و زهر و سپهلهاو زهره الخامس و مربای نکسو نمایند و این اورام لها را نیز نافع است و کذلک غرغره بسکنجبین که در آن تخم ترب و قلطار و قلقدیس و این ورم فغانع را نیز مفیدست و از مرکبات رب التوت بمرزو زعفران دور الخطار طف دور الحرمل و دوای اقشر جوز طری و اقراص اندر خوردن است و یا این دوا سرگین سفید کلب محرق در ظرف گلی و یا غیر محرق یک اوقیه فلفل دو درم مازوی سوخته پوست انار لحا خنزیر یا سیمون یا گفتار هر واحد یک اوقیه مرو قسط هریک نیم اوقیه نرم سوده تفتیخ نمایند در حلق یانوبونه و بقاشق کوچک دنباله بلند بر آن بپاشند و یا با عسل سرشته لطوخ نمایند و ایضا در آخر وقت شدت فضله بچه انشان متخدر زنان ترمس بخورند و کور و سرگین سفید سگ و سرگین خطاف محرق و نوشادر از هریک قدری نرم سوده نزد شدت حاجت که هیچ دوای دیگر سود ندهد بخشد و بیم هلاکت باشد در روزی چند مرتبه نفوخ و یا لطوخ نمایند و اگر زبان مخنوق ورم نماید علاجش به نوحی است که دراورام لسانذکر یافت و آنچه درینجا مخصوص است مع و حبوب رجوع بعلاج ورم زبان اینست که بعد فصد حیله در جذب مواد بسوی اسفل نمایند و گاهی این فعل درینجا ایارج فیقرا میکنند که او را خاصیتی است در اماله اخلاط از اعالی فم معده و مری و حلق با سفل بعده بران مبردات رادعه مثل عصاره کاهو که بالخاصیت نافع است استعمال نمایند بعده اگر احتیاج بتحلیل لطیف گردد محللات ملطفه مزید آن نمایند و چون خوانیق اشتداد کنند و ادویه تخفیف حاصل نشود و از دلائل یقین گردد که در آن رجای خلاصی اشت شق رباطات میان دو حلقه از حلقهای قصعبه کرده شود بدون آنکه غضروف را آسبی رسد تا آتنکه مریض از آن تنفس نماید بعده فراغ از تدبیر ورم جراحت را بدوزند و چون صاحب خناق غشی کند و خوف تمام گردد مبادرت بحقنه اقوی و فصد رگ زیر زبان و رگ پیشانی و تعلیق محاجم بر قفا و تحت ذقن بشرط و غیر شرط نمایند و کسی را که در حلق دردی باشد ترک کلام او را اولی است.

علاج خناق دموی

فصد سرور نمایند و بعد از آن زلو زیر هر دو گوش و میان گردن بچسبانند و روز دوم نیز تکرار عمل نمایند و فصدرگ زیر زبان کنند و حجامت ساقین و پس گردن و میان مثانه و زیر ذقن نیز بسیار مفید بود و گویند که اگر خناق بمشارکت همه تن بود و قوت مساعد باشد فصد اکهل یا باسلیق بر فصد قیفال مقدم دارند و خون چندان برآرند که قریب بغشی رسد بالجمله حسب حال

و قوت مریض خون برآرند مثلاً اگر حجامت یا گشادن رگ واحد کفایت کند دست نبرند والا حسب مساعدت قوت رگهای دیگر کشانید و خون وافر گیرند ولیکن بتفاریق تا که بغشی نانجامد و تبریکه در قلاع حار گذشت برست وجددار در آب گشنیز سبز یا آب عنب‌الثعلب سائیده بر گلو ضماد کنند و ضماد تزودی خطائ تنها و یا با جدادر در آب گشنیز سبز مفید بود از لعاب اسپغول و آب گشنیز سبز غرغره نمایند و غرغره مغز فلوس در آب گشنیز سبز یا نیز بسیار نافع درادع و محلل است و بماءالشعیر غذا سازند و اگر در ورم حلق بترها نیز ظاهر شود و عرق شاهتره عرق نیلوفر هریک چهار توله عرق عنب‌الثعلب پنج توله و خاکشی در تبرید مذکور افزایند و شربت بنفشه عوض شربت میلوفر کنند و حضض مکی ده ماشه مرداسنگ گل ارمنی هریک سه ماشه صندل سرخ دو ماشه در آب عنب‌الثعلب سبز سلئیده ضماد نمایند و ارسال علق کنند و چون قدری تجفیف شود بهدانه اصل السوس مقشر نیمکوفته هریک سه ماشه خطمی چهار ماشه خبازی شش ماشه عناب پنج دانه سپستان نه عدد شت در آب گرم تر نموده صبح مالیده صاف کرده شیره خیارین چهار ماشه شربت بنفشه دو توله خاکشی اضافه کرده بخورانند و مغز فلوس با آب عنب‌الثعلب سبز حل کرده نیمگرم ضماد نمایند و اگر بن دندان نیز متورم باشد بعد تبرید و ارسال علق از گلنار کوکنار هریک چهار ماشه عنب‌الثعلب کزمازج گشنیز خشک سوپیاری چهالیه نیمکوفته هریک شش ماشه جوزالسرد پنج ماشه بزرالبنج دو ماشه عدس مسلم یکتوله مضمضه نمایند بعده مضمضه مغز فلوس در آب گشنیز سبز حل کرده نمایند کتهه سفید و زرد طباشیر گل نیلوفر عدس مقشر نشاسته گاوزبان سوخته سائیده در دهن پاشند و اگر اسهال شود لعاب ریشه خطمی در تبرید افزایند باز لعاب بهدانه چهار ماشه شیره تخم کاهو هفت ماشه در عرق شاهتره برآورده شربت نیلوفر خاکشی داخل کرده بدهند و اگر خناق مع تب و صداع باشد تبرید شیره کاهو شیره مغز تخم کدو شیره عناب لعاب اسپغول شربت بنفشه خاکشی دهند و فصد سرور بعده حجامت و زلو بر قفا نمایند و بعد از آن عنب‌الثعلب شش ماشه عناب پنج دانه آلوبخارا هفت دانه در عرق شاهتره پنج توله شب گرم نموده بخیسانند صبح خام مالیده شیره کاهو شیره خیارین هریک شش ماشه شربت نیلوفر خاکشی داخل کرده بدهند غذاقلیه و خشکیه یا قلیه تورئی و قدری نان هم و گاهی برعایت نزله و فصل و زمان انتها عوض تبرید جوشانده با شیرجات میدهند چنانچه عناب پنج دانه بهدانه چهار ماشه جوشانیده شیره کاهو و شربت بنفشه بدهند و بلعاب اسپغول یکتوله و آب گشنیز سبز ده دام رب توت دو توله غرغره صبح و شام کنند و غذا کهچتری کم روغن و یا گل بنفشه چهار ماشه درین جوشانده و افزایند و شیره خیارین شش ماشه و خاکشی چهار ماشه عوض شیره کاهو داخل کنند و جددار حضض مکی هریک دو ماشه با آب عنب‌الثعلب تازه ضماد نمایند و یا عناب بهدانه جوشانده شیره مغز تخم کدو شش ماشه نبات اسپغول روز دوم شیره خیارین بجای کدو طلاگیر در سوت جددرار هریک چهار ماشه با آب عنب‌الثعلب تازه بر ورم نمایند و اگ خناق با تب و سوزش گلو و جوشش دهند و دانه‌عا بعد ماءالجبن از هیجان نزله حار و انصباب آن بر حلق و فصل صیف

باشد اول فصد بعده حجامت باز زبور بر قفا بچسبانند عناب آلوبخارا گل نیلوفر جوشانده شیره مغز تخم هندوانه شربت نیلوفر داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشند کوکنار عنب‌الثعلب گلنر و مازو و برگ حنا گشنیز خشک جوشانده غرغره نمایند و اگ بلع دشوار بود در آب عمب الثعلب تازه فلوس خیارشنبر حل کرده غرغره سازند و روز دوم عنب‌الثعلب گل خطمی گشنیز خشک پوست خشخاش جوشانیده مغز فلوس آب عنب‌الثعلب تازه آب گشنیز تر داخل کرده غرغره کنند و جدوار بوش دربندی رسوت با آب گشنیز تازه بر گلپو ضماد نمایند روز دیگر باز فصد کنند و عرق شاهتره شربت بنفشه بنوشند و باز حجامت و غراغر و ضمادات معموله مسطوره بکار برند و گل بنفشه عناب اصل السوس جوشانیده نبات داخل کرده بیاشامند و اگر در خناق با وجود دشواری بلع آب و طعام بالای گلو گره گردد سن شباب باشد زلو بقفا بچسبانند و بهدانه عناب گل نیلوفر بعرق شاهتره جوشانیده شیره تخم مغز هندوانه شربت نیلوفر یا شربت بنفشه داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشند روز دوم شیره خیارین عوض تخم هندوانه روز سوم شیره کاهو روز چهارم شیره مغز تخم کدوی شیرین نمایند چنانچه تبدیل شیرجات معمول است و با آب گشنیز سبز و لعاب اسپغول فلوس خیارشنبر حل کرده برای تسکین ورم و ردع و تحلیل غرغره نمایند و اگر آب گشنیز نباشد عرق شاهتره در غرغره داخل کنند و ضماد جددار گیرد حضض مکی با آب گشنیز سوده برای ردع و تحلیل بر موضع ورم نمایند غذا آب مونگ کچهری ملائم و آتش جوز روز دیگر زهر مهره سوده پاشیده جهت تقویت قلب بنوشند و اگر عطش بسیار و جوشش دهن بود و آب اندرون حلق نرود و هنگام شرب آب در گوش نخس و در حلق خلش باشد شیره مغز تخم هندوانه شیره عناب عرق شاهتره شربت نیلوفر بجای زهر مهره دهند باز شیره تخم کاسنی افزایند و حضض مکی برای تحلیل در دهن دارند و باز زلو چسبانند بعده مسهل مبارک فلوس خیارشنبر آلوی بخازرا ترنجبین گلقند دهند و تنزدی خطاکی سوده ضماد نمایند بعده اگر خشکی بسیار و عطش دوشواری بلع و نخس بدستور باشد شکم ضفدع شکافته بر گلو بندند که از گرمی تحلیل نماید و یا دهن سنگ پشت را روبروی دهن مخنوق گذارند که بحرارت نفس او ورم خناق تحلیل پذیرد و غرغره لعاب اسپغول گلاب آب برگ بارتنگ کنند و حبهای جالی در دهن دارند و شیره کاسنی شیره عناب شیره مغز تخم کدو عرق کیورا زهر مهره شربت بنفشه بنوشند و جای چکاک زلو با آب نیب شسته مرداسنگ درصورت بمالند بعده عناب گل نیلوفر آلوی بخارا بعرق شاهتره جوشانده شیره خیارین شربت بنفشه خاکشی بدهند و تنزدی خطائی بگلاب و سرکه سوده ضماد کنند باز اگر اندکی تحجر در گلو پیدا شد گیرد و حضض مکی جدومار بعده زربنا و زنجبیا گیرد و صبر زرد با آب گشنیز تا ده سوده باز جددار بسرکه سوده ضماد نمایند و اگر در خناق عسر بلع و کلام هم موقوف باشد بعد فصد سررر و عناب گل بنفشه در عرق شاهتره و توله جوشانیده شیره خیارین شربت بنفشه خاکشی داخل کرده بنوشند و کوکنار گلنار عدس درست گشنیز خشک جوشانیده و رب توت داخل کرده غرغره نمایند باز تخم خطمی گل بنفشه عناب مویز منقی ده دانه جوشانیده شربت بمفشه داخل کرده بنوشند و

اگر باوجود تنقیه بمسهلات بسبب نکردن غرغره بلع دشوار باشد طبیخ عناب و غیره با شیرجات معمولی دهند و غرغـره شـیره تخم مر شیره اصل السوس شیره عنب‌الثعلب شیره گشنیز خشک هریک چهار ماشه حضض مکـی دو ماشـه پاشـیده باشـند و ضماد و جددار حضض مکی هریک دو ماشه سوده با آب گشنیز روغن گل شش ماشه آمیخته نیمگرم نمایند و انکبـاب پوسـت درخت نیب عنب‌الثعلب جوشانیده بخار گیرند که برای تحلیل و انضاج معمولست و اگر ماده مرکب باشد اسطوخودوس شـاهتره گل نیلوفر جوشانیده شربت بنفشه دهند و غرغره کوکنار مازو و کزمازج عنب‌الثعلب جوشانیده نمایند و ایضاً درابتدا اگـر گشـنیز تازه را قیمه کنند پس بسرکه بپزند تا مهره شود بر پارچه گذاشته بر گلو بندند نیـز مجـرب اسـت و اگ از بـرگ عنـب‌الثعلـب همینطور عمل نمایند هم نافع است و اگر رب شاه توت ده مثقال در آب گشنیز سبز سی مثقال یا آب عدس حل کرده غرغـره نمایند نیز برای تسکین وجع معمول و قبل از تنقیه نیز استعمال توانکرد و غرغره عدس مسـلم گشـنیز خشـک زرد در هریـک چهار ماشه سماق سه ماشه جوشانده با شربت بنفشه دو توله و حب از سماق یک ماشه زرد و رد گلنار کتیـرا هریـک دو ماشـه ساخته در دهن داشتم از اول روز تا سوم که زمان ابتداست نافع و اگر گل خطمی و برگ آن و تخم آن کوفته بپزنـد چنددانکـه مثل خمیر گردد و بعد از آن قدری گلاب آمیخته نیمگرم بر موضع ورم از بیرون ضماد کنند در شبا روزی چهار بار تکرار نمایند در کل اورام و اوجاع حلق و گلو نافع حتی که در ورم دموی و صفراوی ردع میکند و از مجربات حکیم علی است ضماد جـددار یک ماشه حضض مکی گل ارمنی هریک دو ماشه گل بنفشه چهار ماشه عنب‌الثعلب شش ماشه کوفته بیخته با آب گشنیز تازه تر و سرکه مجرب حکیم علوی خان است و در ماده مرکب بابونه افزایند و بعضی در ضماد مذکور آب عنب‌الثعلب آب بارتنـگ آب کاسنی گلاب عوض آب گشنیز داخل کرده‌اند و یا عنب‌الثعلب گل خطمی آرد جو گل بمفشه اکلیل الملک کوفته بیخته در آب گشنیز آمیخته بکار برند و غرغره کوکنار عدس مقشر گشنیز خشک عنب‌الثعلب هر واحد توله بزرالبنج سه ماشه جوش داده صاف نموده نیمگرم در خناق حار معمول است و کذا اعناب چنج دانه کوکنار پنج عدد عدس مقشر گشنیز عنب‌الثعلب یک توله گلنار کات سفید اصل السوس هریک شش ماشه جوشداده و غرغره گلنار کوکنار عنب‌الثعلب گل سرخ کزمازج گشـنیز خشـک صندلین هریک دو درم عدس مسلم سه مثقال جوشانیده در درد گلو و ابتدای خناق نیز نافع و اصل السوس کـات سـفید آملـه مساوی در آب جوشانیده صاف نموده غرغره کردن جهت درد گلو و خناق حار بثور حلق معمل حکیم بقاخـان اسـت و غرغـره عناب عدس عنب‌الثعلب تخم کاهو تخم کاسنی کوکنار گشنیز خشک در آب جوشانیده صاف نموده شربت توت داخل کـده در ابتدای خناق دموی و صفراوی معمول استاد مرحوم است و کذا عناب عنب‌الثعلب عدس جوشانیده در ابتدای ورم حلق مجرب و غرغره آب کاسنی آب عنب‌الثعلب آب کوکنار شیره تخم کاهو شیره عدس مقشر هریک توله آب عناب پـنج دانـه گـل ارمنـی شش ماشه داخل کرده بای خناق حار مجرب علوی خان است و اگر در آب عنب‌الثعلب آب کاسنی تر آب گشنیز سبز آب خرفه

هریک یک اوقیه رب توت سه وقیه غرغره نمایند برای خناق حار منقول از اجمل خان است و ایضا برای خناق و درد گلو پوست خشخاش ده عدد عنب‌الثعلب گلنار فارسی کزمازج هریک یک توله عناب هفت دانه صندل سرخ نه ماشه حضض مکی هفت ماشه گشنیز خشک یک نیم توله برگ حنا هفت ماشه در یک نیم آثار آب بجوشانند و در آخر جوش عدس مسلم دو توله اندازند و چون آب یک نیم پاو بماند صاف نموده لعاب اسپغول توله آب گشنیز هفت توله شیره تخم کاهو توله داخل کرده غرغره کنند در تمام شب و روز که جهت خناق درد گلو مستعمل است و اگر با آب کاسنی تازه آب گشنیز تازه آب برگ عنب‌الثعلب آب برگ کاهو شیره عدس مقشر مغز فلوس رب جوز غرغره کنند جهت خناق حار و ذبحه مجرب حکیم میرمحدهادی است و گشنیز خشک عدس مقشر پوست خشخاش عنب‌الثعلب گلنار فارسی هریک ده توله عناب هفت دانه جوشانیده صاف نموده حضض مکی یک توله سوده در آن حل کرده و رب توت سیاه چهار توله آمیخته غرغره کردن برای خناق حار و اورام حنجره و لهات و لوزتین و ذبحه مجرب حکیم علوی خان ایت و در نسخه دیگر گل سرخ و اصل السوس و مغز فلوس هوض عناب و شربت توت است و گویند عصاره عنب‌الثعلب بعصاره حب الاس یا عصاره برگ آن و کذا طبیخ حسک و کذا عصاره بارتنگ و غرغره حضض مکی و یا خولان و کذا طبیخ جمیع اجزای منجر علیق و کذا لعاب بزر قطونا و آب کاسنی و مغز خیارشنر و کذا طبیخ برگ طرفا برب توت آمیخته و کذا آب برگ خلاف برب توت و کذا زبیخ گل نسرین و برگ آن و کذا آب اسفاناج و کذا آب جراده کدو هر واحد نافع خناق حارست و ضماد خولان با آب کاسنی یا آب گشنیز سبز و کذا ضماد شجره ابی مالک و غرغره نشاسته شعیر در خناق مجرب سویدی‌ست و و کذا شربت طبیخ بنفشه مجرب اوست و اگر تا روز چهارم ورم تحلیل نشود ادویه محلله استعمال کنند و اوست از فصد تاه دارند لیکن اگر آماس بطرف خارج گلو ظهور نماید و وضع محاجن و ارسال علق بر ان سودمند بود و در نیوقت مغز فلوس در شیر ماده گاو که علائی آن دور کرده باشند مالیده صاف نموده غرغره نمایند و ایضاً مغز فلوس در طبیخ انجیر و یا اکلیل و غیره مالیده غرغره کردن نیز در آن انتها معمول است و جددار ریوند چینی هریک سه ماشه افیون سه سرخ با آب نیمگرم ضماد نمایند و یا برگ بارتنگ عنب‌الثعلب همیشه بهار گل بمفشه آرد جو عدس جاورس هریک توله بگلاب سائیده در انتها ضماد کنند را کلاً نشاسته عنب‌الثعلب سائیده بزرده تخم مرغ آمیخته بر گلو ضماد کردن نیز وقت منتهای مرض نافع است و تخم کتان اکلیل الملک هریک هفت درم عدس چهارده درم گشنیز پنج درم کاسنی دو نیم درم فلوس خیارشنبر ده درم ادویه سه حصه کرده یک حصه در نیم آثار آب بجوشانند چون پاو آثار بمالند صاف نموده نیمگرم غرغره نمایند معمول است و کذا بیخ سوسن یک نیم توله گل سرخ چهار توله عدس نیم پاو جوشانیده غرغره نمودن مجرب النفع است و ایضاً در انتهای خناق دموی غرغره انجیر مویز منقی حلبه تخم مرو تخم کتان در آب جوشانده بشیر تازه که مغز خیارشنبر در آن حل نموده باشند ممزوج ساخته معملو است و دیگرمحلات چون طبی اکلیل

الملک و اصل السوس و سبوس گندم و پرسیاوشان و انجیر با مغز خیارشنبر یا رب توتست نافع و ایضاً در منتهی وقتیکه با خناق حار نزله باشد گشنیز خشک پوست خشخاش بابونه عنب‌الثعلب گلنار گل سرخ عروق سوسن جوشانیده صاف نموده مغز فلوس خیارشنبر مالیده باز صاف کرده مضمضه حضض مکی پاشیده غرغره نمایند و ایضاً در آخر مرض مر نیم جزورب السوس دو جزو حلتیت ربع جزو با آب کرنب یا رب عنب سرشته حبها سازند و در دهان نگاه دارند کذا قال الرازی و اگر در خناق دموی وقت منتهی ورم صلب شده باشد آب برگ بارتنگ آب برگ کاسنی شیره جو مقشر لعاب گل خطمی شیره عدس مقشر اب برگ خبازی آب بابوننه روغن بنفشه روغن خیری بجوشانند تا وقتیکه آب فانی گردد و روغن باقی ماند نیمگرم بر گردن مکر تدهین نمایند و بعضی عوض روغن خیری روغ گل می‌اندازند و اگر بعد تدهین این روغن برگ بنفشه برگ خبازی گل بنفشه جوشانیده تبئسطه انبویه بخار آن بحلق رسانند برای تلیین و نضج نافع‌تر باشد و اگر حاجت تنقیه شود و بعد از نضج بمسهل صفرا تنقیه کنند بهتر آنست که عوض مسهل حقنه بعمل آرند و اگر باوجود تدبیر مذکوره ورم تحلیل نشود مدت دراز گردد منضجات ورم استعمال نمایند مثلاً خمیر نان ترش سی درم در شیر گاو سه اوقیه حل کرده تخم کنوچه پنج درم کوفته بیخته آمیخته اندک گرم نموده غرغره نمایند و دیگ غراغر که زر اقوال اطبا خواهد آمد بکار برند و وقت قرب انحطاط تخم کاسنی گشنیز خشک عنب‌الثعلب گل بابونه جوشانده صاف نموده مغز فلوس مالیده باز صاف کرده غرغره نمایند و هرگاه ورم مسترخی گردد و رنگ آن زرد شود باید دانست که ماده پخته شده پس در نیوقت ادویه منفجره بکار برند نوشادر و نمک سائیده در روغن کنجد آمیخته نیمگرم غرغره کنند و وقتی که منفجر شود و غرغره از روغن زرد و آب گرم و یا از ماءالعسل نمایند و بعداً بدم الخوین و صمغ عربی غرغره کنند و اگر منفجر نشود باید که از انگشت و یا باله او را منفجر گردانند و غرغره تخم ترب اسپند حلتیت صبر نوشادر اسخار مساوی شه دوچند در آب جوشانیده نیز مفجر ورم حلق است و ضماد خطمی گل بنفشه با آب سائیده نیمگرم بر گلو درد و سه روز خناق را منفجر میسازد و اگر سرطان نهری حضض مکی طباشیر صمغ عربی کتیرا تخم مرو مغز بهدانه کوفته بیخته با آب حبها ساخته در دهن داشتن اعانت بر انضاج و انفجار میکند و بعد از آن اگر قرحه باقی ماند لاج قروح نمایند اقوال خداق شیخ میفرماید که اول فصد نمایند و خون بسیار بیکدفعه نگیرند و خصوصاً چون در وقت ضعف است بلکه تبفاریق دوفعات ده درم برای بقای قوت تا ایامی که غذا نتواند خورد بگیرند و اگر در طبیعت ضعف نیابند آن مقدار خون بگیرند که بغشی گردد ولین ملاحظه قوت نمایند که غشی طاری نگردد زیرا که غشی بسیار مضرست صاحبان این علت را موجب اجتماع سقوط قوت و عسر نفس است و خصوصاً کسانیکه نتوانند غذاتناول نموده ولاسیما کسانی را که تب باشد و نیز واجب است که رعایت نمایند در امر فصد امری دیگر را نیز و آن اینست که بساست که سبب غلبه خون در خوانیق احتباس خون میاشد خصوصاً کسانیکه را که معتاد باشند باخراج و سیلان خون مانند خون حیض و بواسیر در مثل چنین کس واجب است که

فصد در جانب احتباس باشد مانند فصد صافن و حجامت ساقین پس هرگاه خون بسیار گرفتند مرض ایشان در همـان سـاعت تسکین باید و بساست که محتاج با ماده فصد روز دیگر آن میشوند درحقیقت اگر قوتبرداشت مدافعت فصد تا ظهئر نضج نماید بهترین تدابیرست با بقای قوت در بدن و حصول استفراغ از نفس ماده مرض اقتصار نمایند بر ارسال متواتر چند روز از خـوردن ده درم یا پنج درم که تنفس مسهل کند و همچنین در استعمال غراغر تاخیر کنند اگر درینجا امتلا باشد و از غراغر خوف جذب باشد بلکه غراغر بعد تنقیه استعمال نمایند و گویند غرغره با آب برگ گیاهی که بشیرازی شبلاغ نمایند بسیار مفید مجرب است و اکثر چیزی که شناخته میشود با آن دقت ابتدا و انتها و تزید و انحطاط و خناق حال از داده و کمثرت و دشواری آن یا وقـوف آن یا انحطاط و آسانی آنست مادامیکه در تزیدست و ضرورت داعی نیست باید که فصد بالغ ننماید بلکه اقتصار نمایند بدفعات و تفاریق ده پانزده درم خون گرفتن و اگر خناق بمشارکت عضوی و مرضی دیگ یا امتلای جمیع بدننباشد بلکه مـاده در ناحیـه حلق تنها باشد و خوف وصول مدو تازه بدان نباشد درینهنگام جائزست که فصد ننمایند بلکه اقتصـار بـر حجامـت ننمایـد اگـر ضرورت باشد و از بدن او اسباب تحلیل محتاج ببدم ماتحلیل کثیر را دور دارند و غذا منع کنند تـا بـدن او خـون را در اعتـدال استعمال نماید و او را ازطرف ورم برگرداند و بعد از آن متوجه تحلیل و انضاج آن کردن و اگر بدن محتاج بغدا باشد و غذا از گلو فرو نرود باید که بزودی فصد رگ زیر زبان نمایند تا اندک گلو گشاده گردد خصوصاً که عروق زیر زبان ممتد برآمـده باشـند و همچنین درهنگام غلبه خون در جمیع بدم درمیان فصد بتفاریق فصد زیر زبان مجوز و نافع است و بساست که محتاج میگردند بفصد داج و شرط زدن بر زبان و حجامت ساق که بسیار نافع است و کسانیکه معتاد بخوانیق باشند باید که قبـل از حـدوث آن هنگام ظهور امتلا و اول فصل به ربیع فصد نمایند و از اشیای شدیدالنفع مبادرت با استعمال حقنه‌های قویه و یا فتیله‌های قویه است مگر هنگامیکه تب مانع باشد که در نیوقت حقنه قوئی جائز نیست بلکه اقتصار حقنه‌های لینه یا فتیله‌های لینه نماینـد بـر اطراف نطول سازند و بطریق طوق چیز پشمی بر گردن ببندند خصوصاً از صوف که بروی زوفای رطب باشد و چند روز در زیت و یا در روغن بابونه خیسانده باشند که ملین و مسکن وجع است و در او اخر جواذب مخلوط نمایند بهنگامی که این تدابیر نفـع نبخشد و آن مانند بوره خردل و قسط جیدبیدستر و کبریت و مراهم قویه محمره ایضا عسل بلادرست وهر آنچه باعث تنقط و آبله گردد و باید که اقتصار نمایند از اغذیه تا روز سوم بر سکنجبین با شراب عسل پس بتدریج بماءالشعیر مع بعض اشرب لذیذه پس بزرده بیضه مرغ برسند بعده چون بلع آسان گردد حریره خندروس و در آخر حریره از منضجات و محلات استعمال نمایند و چون بلع دشوار گردد و محجمه بر گردن گذارند بر مهره دوم از مهره‌های گردن و یا محجمه ناری نهند زیراکه بسبب انجذاب محجمه اندکی منقد گلو گشاده گردد و چیزی رقیق فرو رود و چون چیزی خورانیدند محجمه را بردارند و اگ چنـد شـرط زده اندمی حون بگیرند و یا محجمه بر ذقن و زیر خلق گذارند خوب است بعده یک محجمه بلاشرط بر وسط راس و ایضا محـاجم

بر ذقن و کاهل گذارند جهت آنکه همه اینها باعث جذب ماده بخلاف جهت و تقلیل آنند و مالیدن کتفین بقوت نیز باعث توسیع حلق است و اگر پنبه پاکیزه بر سپر چوب خیر ران و یا غیر آن پیچیده در حلق داخل نمایند تنقیه مجرا و توسع آن نماید و یا نبوبه املس ازطلا و یا نقره در حلق داخل نمایند تا از مجرای آن فی‌الجمله نفس برآید و همچنین هرگاه ضیق نفس شدت نماید لابدست از وضع محاجم بر گردن و گاهی در توسیع بلع و نفس غمز اکتفاف و بقوت نفع میکند اما ادویه در ابتدای قوابض باید خصوص در دموی و افضل قوابض او جوهر لطیف باش که با آن غوص کند و از تجربه ثابت شده که قوابض مخلوط مرکب نافع‌تر از مفرط بسیط‌اند و بساست که در اوائل مر وجع اشتداد میابد محتاج میگردند بخلط ادویه مسکنه و ملینه مانند شرب بنفشه بنفشه و فانیذ و شیر تازه و لعاب بزرکتان و میفختج بادویه قابضه و اگ سبب آن کثرت انصباب مواد حاره باشد باکی نیست از اختلاط ادویه محلله با آنها و اگر ماده بسیار در انصباب نباشد و ورم نیز قوی‌نباشد لابد استعمال مازو و نوشادر نمایند جهت منع و تحلیل ماده بقوت رادعه محلاه **بعضی گویند** که اگر بهیچ تدبیری از تدابیر مذکوره دفع خناق نگردد و ورم در داخل دهن ظاهر باشد چند شرط بر آن بزنند و خون از آن بگیرند و چون رنگ ورم از سرخی بزردی بسبب استحاله خون بریم متغیر گردد و نرم و مسترخی شود بفصد بسبب نضج و خودبخود منفجر نگردد و باادویه و غراغر مفجر مانند شیر تازه دوشیده و ادهان مسخنه که در آنها بوره ارمنی و حلتیت و سرگین کبوتر و خطاف حل کرده باشند غرغره نمایندد و یا بطبیخ مازو و گلنار و شب یمانی و پوست انار و مانند آن از ادویه قابضه او را بجمیع اجزا بقوت جذب غرغره کنند آن هنگام اگر توانند انگشت بر آن بگذارند و بفشارند تا شکافته گردد ریم آن برآید و اگر نتوانند با آلتی که آنرا میل نهان نامند و آن میل است سر آن تیز مانند نشتر در جوف آلتی مانند انبوبه موضوع بشکافند و بعد انفجار غرغره نمایند بروغن گاو و آب گرم یا بروغن بنفشه و آب گرم یا بشیر زنان تازه دوشیده و عسل برای تغسیل قرحه و تنظیف آن ازموده بعد تنظیف غرغره نمایند با آبیکه در آن مازو یک جزو ایرسا نیم جزو جوشانیده باشند و در ابتدابماء الشعیر که در آن عدس پخته باشند تغذیه نمایند و بعد انفجار بحریره که از شیره سبوس گندم و روغن بادام و اندک نبات ساخته باشند و یا ماش پخته یا کدو و برنج نرم رقیق که از قاشق خورند و بدانند که هرگاه ماده ورم تحلیل یابد و یا مفجر گردد ریم از آن برآید و باوجود آن ورم کم نگردد و راحت پدید نیاید دلیل انتقال ماده بریه یا بعضوی دیگ باشد و آن منفصل مسطور شد **صاحب کامل و** جامع و حاوی مایه مسیحی و خلاصه گویند که در خناق دموی رگ قیفال بگشانید و هرگاه سن و وقت و قوت مساعدت کند مبلغی و افرخون برآرند و دو یا سه مرتبه بحسب مقدار مرض و احتمال قوت خون برآرند نه در دفعه واحد لیکن بتفاریق اندک اندک بگیرند چنانکه بغشی وانجامد و در هر دفع بقدر ده درم خون بگیرند تا سه صد درم برسد بعد از همان روز بلاتوقف رگ زیر زبان بزنند و باشد که حجامت زیر ذقن از فصد مستغنی سازد و حجامت ساقین و وضع محجمه بین الکتفین و ساقین و تدهین بشرط و بغیر شرط نمایند و بهر حیله که ممکن

باشد اماله ماده از حلق نمایند و لعاب بهدانه و اسپغول با شربت بنفشه و یا شربت عناب و شربت نیلوفر بدهند و روز دوم اگـر از در او ممکن باشد بعناب و سپستان و آلوبخارا و ترنجبین و خیارشنبر تلیین طبع نمایند والا حقنه لین بمثل سـناد بنفشـه و جـو کوفته و سپستان و خطمی و عناب و سبوس گندم و برگ چغندر و نیلوفر و آلوبخارا و تخم کاسنی و فلوس خیارشنبر و ترنجبین و فانیذ بروغن بنفشه بکار برند و اگر تب نباشد از شحم نظل و بابونه و اکلیل الملک و شبت و سـبوس گنـدم و انجیـر و بـوره ارمنی و روغن کنجد و نمک و شکر سرخ بعمل آرند و بر دست و پای آبیکه در آن بابونه و جو جوشانیده باشند بریزند و اگر بلع ممن باشد بماءالشعیر کهبا عدس پخته باشند با آب انار شیرین ترش و یا شربت بنفشه تغذیه نمایند و خسو معمـول از قطـاع و جواری و شکر طبرزد و روغن بادام بدهند و تقلیل غذا نمایند و در ابتدا برو ادع صرف مثل آب عناب و عدس و آب عنب‌الثعلب و آب گشنیز تر و رب توت شانی و دیگر اشیای قابضه بمثل آب بارتنگ و گلاب قدری آب انار شیرین ترش و آب خرفـه و یـا بگلاب که در آن سماق مالیده باشند و عدس مسحوق و یا طبیخ عدس و گل سرخ و گلنـار و یـا آب عنـب‌الثعلـب کـه در آن صندل کوفته گل سرخ و فوفل کوفته جوشانیده برب آس داخل کرده باشند و یا بلعاب اسپغول در گلاب برآورده غرغره کنند و پیوسته پایهای او را با آب گرم و سبوس گندم و گل بنفشه همی مالند و در حلق او گل سرخ نشاسته تخم خرفه و طباشیر شکر طبرزد گلنار همه مساوی باریک سائیده بحریر بیخته بدمند و روز دوم و سوم با آب گشنیز و آبیکه در آن عدس جوشـانیده رب السوس و روغن بنفشه داخل کرده باشند و یا آب عنب‌الثعلب که در آن گل سرخ و اصل السوس جوشانده مغز خیارشنبر مالیـده صاف نموده باشند غرغره نمایند و رب شاه توت درین باب عجیب الاثرست و هر روز جلابی از عنـاب و آلوبخـارا و تمرهنـدی بشیر خشت یا ترنجبین اگر ممکن باشد بدهند و بماءالشعیر تغذیه نمایند و نگذارند که طبع قبض شود باین نهج تـا روز چهـارم بگذارند و چون انتها قریب شود با آب عنب‌التعلب که در آن خیار شنبر و قدری آب گشنیز داخل کرده باشند غرغره نمایند و اگر ورم تحلیل نشود با ادویه محلله چون طبیخ انجیر و مویز و اکلیل الملک و اصل السوس و میفخـتج و یـا شـیر تـازه و فلـوس خیارشنبر و آتب سبوس گندم پردازند و زهره کش و گاو بر حلق طلا کنند و گویند که چون سـرگین گـاو و سـرگین کبـوتر را بسرکه و روغن گل پخته بر اورام خوانیق طلا نمایند و ازاله آن تخلف نمیکند و چونمرض بانتها رسد غرغره با آب عنب‌الثعلب و آب بادیان خیارشنبر مالیده میفنتج داخل کرده نمایند و در حلق ادویه که در ورم لهات بیاید بدمند و اگر فائده نکند سرگین سگ که سه روز او را استخوان خورانیده باشند گرفته خشک نموده یک جزو او با مازو و صعتر هریک دو جزو سائیده بحریره بیختـه در حلق دمند و در داخل حلق بپرطائر و از خارج نیز طلا کنند که این دوا عجیب النفع است و کذا فائط صبیان مجفف و مدقوق بدستور استعمال کردن و اگ باوجود استعمال این ادویه مدت دراز کشد ورم تحلیل نیابد و صاحب او وجع در حلق دریابد فصـد هر دو رگ زیر زبان کشانید بعد همه ادویه محلله مذکوره استعمال نمایند و اگر امر سول بتقیج گردد غیر از انضاج و تفجر چاره

نباشد پس بادویه منضجه مثل طبیخ انجیر مع اندکی خمیر و میفختج غرغره کنند یا فلوس خیارشنبر در طبیخ انجیر یـا طبـیخ مویز منقی مالیده قدری خمیر و میفختج بعمل آرند و طبیخ انجیر و مویز مع ماءالعسل قویترست یا تخم مرو و اندک تخم متان کوفته با شیر بز آمیخته غرغره کنند یا عدس مقشر و گل سرخ و اصل السوس جوشانیده صـاف نمـوده مـع تخـم مـرو مقشـر استعمال نمایند و یا پیاز نرگس کوفته در آب گرم نالیده صاف نموده قدری از طبیخ انجیر و اندک خمیر در آن حل کرده نیمگرم غرغره کنند و یا با آب انجیر باندک روغن بز و قدری خمیر نیمگرم غرغره سازند و اگر ورم نضج کند و نگشـاید ادویـه قابضـه ایتعمال باید کرد تا بجمع و تکثیف منفجر سازد و عفص گلنار و کزمازج و پوت انار شب یمانی کوفته بیخته در حلق بدمند کـه این تذبیر در تفجر جمیع اورام که بعد از نضج منفجر نشود مجرب است و چون ورم بگشاید و ریم از وی برآید بروغن گاو و آب نیمگرم و یا زرده تخم مرغ با آب روغن بادام باهم زده قدری نشاسته و کتیرا آمیخته نیمگرم غرغره سـازند و حسـو معمـول از سبوس و فاینه روغن بادام بیاشامتد و اگر در حلق وجع و خشونت باشد بلعاب اسپغول و خطمی و روغن بنفشه غرغـره کننـد و اگر هنوز قدری از صلابت در موضع ورم محسوس گردد و محللات قویه چـون کبریـت و سـرگین سـگ دوا الحلتیـت و زبـل صبیان و زبل گرگ و خاکستر خطایف و عصاره قثاالحمار از خارج بر حلق طلا کنند یلاقی و سید جرجانی گویند کـه در خنـاق دموی نظر کنند اگر بمشارکت همه بدن باشد و قوت قوی بود از فصد مانع نبود اول فصد کنند و خون یکدفعه برآرند که قریب غشی گردد و مرض فی‌الحال زائل شود و اگر در قوت ضعف باشد خون بتفاریق به ساعت ده درم یا پنج درم برآرند تا سوم روز خصوصاً اگر مرض در تزید و ماده هوز در حرکت باشد و در اخراج خون دفعـه حاجـت ضـروری نبـاش و اگ میـان اخـراج ون بتفاریق فصد رگ زیر زبان کنند صواب باشد خصوصاً چون رگهای زیر زبان ممتلی باشند و هرگاه بینند که بدن ممتلی نیست و ماده در حوالی حلق است اگر فصد نکنند میشاید و اعتماد بر ترک غذا کنند تا بدان ز خون غذا همی یابد و قوت ساقط نشود و چون ازوقت تزید تجاوز کند نضج و تحلیل مشغول شوند و اگر در چنین حالت فصد کنند خون ضعف قوت بود و احتیاج بهتناول غذا باشد و غذا از حلق فرو نرود و تعب در اساعت حاصل گردد از آن ضرر رسد و چون ورم حوالی غلصمه باشد قبـل گذشـتن وقت تزید و حرکت ماده فصد کنند خوف نزول ماده درم بسوی حلق باشد و خناق صعب گردد و بعد از آن محجمه بلاشرط بـر وسط راس و زیر ذقن و بر ساق و کاهل و کنف نهند و دلک اطراف و کتف بقوت نمایند و اطراف بربندند و بعـد فصـد اسـهال باین حقنه لین نمایند بنفشه بابونه هریک هفت درم عناب چهل عدد تخم خطمی ده درم روغن بنفشه یا روغن کنجد بیامیزند و حقنه کنند و اگر تب نباشد درین حقنه قطورین دقیق سه درم و انجیر بست عدد افزایند و اگر چیزی بگلو فرو تواند برد خیارشنبر و شیرخشت در آب کاسنی یا آب عنب‌الثعلب حلکرده بیاشامند و بعد اسهال اطرلاف او با آبیکه در آن بابونه و ادویه بارده قابضه بادویه محلله آمیخته مثل بارتنگ و کاسنی و آردجو و عدس مقشر و خطمی و بابونه و بنفشه سائیده بروغن بادام چرب کرده و

گلاب آمیخته حوالی گردن و حلقوم و قفا ضماد نمایند و اما استعمال غرغره اگر بدن و عروق گردن وزیر زبان ممتلی باشند تـا تنقیه و نقصان امتلا جائر نیست زیرا که غرغره باید که بچیزی قابض بود و آن ورم اقبض و عصر نماید و از آن درد زیاده گردد و آن مواد را زیاده جذب کند و قانون در غرغره اینست که دوای قابض مثل رب جوز رطـب بشـریت ملطـف مثـل سـکنجبین آمیزند تا که قوت قابض را بسوی داخل رساند و اگر درد عظیم باشد ادویه لینه مسکن وجع مخلوط سازند مثل شیر تـازه گـرم کرده و شربت بنفشه و در جمیع انواع خناق اول غرغره بچیزی کنند که در آن قبض و تسکین دم باشد مثل شـربت خرنـوب و شربت جوز تر و آب عنب‌الثعلب و مانند آن و یا عدس مقشر گل سرخ طباشیر گلنار سماق در آب جوشانیده غرغره کنند و یاگل سرخ صندلین فوفل کوفته و آب عنب‌الثعلب یا آب گشنیز تر جوشانیده صاف نموده شربت توت داخل کرده غرغره نمایند و حبی که در علاج کلی گذشت در دهن دارند و اینهمه تدبیر در روز اول بکار برند و در روز دوم در آب گشنیز سبز یـا آب عنبالثعلـب سبز گل سرخ و اصل السوس جوشانده صاف نموده غرغره سازند دو روز سوم و چهارم که آن وقت انتهاست آب بادیـان در آن زیاده کنند و خیارشنبر یا میفتنج حل کرده غرغره کنند و قیروطی بموم و روغن گل ساخته بر پنبه مبلول با آب مالیـده حـوالی حلق نهند و خیارشنبر در طبیخ اکلیل الملک و اصل السوس حلکرده غرغره نمایند و اگر این تدبیر کفایت نکند دوای زیل الکلب باین طور سازند که سگ را ببندند و یکروز نان بخورانند و یکروز تشنه دارند پس آب نمک بیاشامند حتی کـه شـکم او صـاف گردد و سه روز استخوان اکارع بخورانند حتی اگه زبل او سفید گردد پس بگیرند از آن سرگین سفید خشک مکـرده یـک جـزو مازو و صعتر هر واحد دو جزو سائیده در حلق او نفوخ کنند و یا به پ مرغ بحنجره طلا نمایند ودر نسخه دیگر زبل کلب یکجزو زعفران یکجزو گل سرخ یکجزوست و مرو جزو زعفران یکجزو بشربت توت آمیخته غرغره کنند تا نضج باید پس اگر ببینند که ورم صلب گردید مغز خیارشنبر در شیر تازه حل کرده غرغره نمایند و یا قدری بورق در شربت توت حلکرده و یا بطبیخ انجیر یا حلبه و خیارشنبر یا میفتنج که در آن خمیر محلول در آب انار و روغن بنفشه که در آن خمیر و مسکه روغن زرد گداخته باشند و عصاره کرنب که در آن میفتنج یا عسل آمیزند غرغره کنند که این همه ملین و منضج اند و دیگگر ادویه منضج و مفجره همان است که در قول شیخ و صاحب کامل گذشت چون بینند که ورم زم شد و نضج یافت و ریم کرد نفوخ کنند در آن ادویه قابض بتکرار تا اورا بفشارد و بگشاید و آن مازو و گلنار و کزمارج و پوست انار و شب یمانی است و سرگین سفی سگ در شیر خر یا بز یا آب خیارشنبر یا آب خمیر یا ماءالشعیر و یا طبیخ انجیر منضج و مفجرست و چون منفجر گشفت غرغره بروغن گاو و یا روغن بنفشه ممزوج با آب گرم نمایند تا که وضع را غسل دهد بعده کزمازج و اصل السوس هر واحد یکجزو ایرسـا نـیم جـزو در آب جوشانیده غرغره کنند و غذا در نیوقت حریره باید **قرشی** و صاحب شفا الاسقام و غیره گویند که ابتدا بفصد قیفال مایند تسکین اخراج خون اندک اندک بدفعات کنند زیراکه در فصد اول بساست که از ماده مورمه قدرمعتد بر نمـی‌آیـدو افـراط در اخـراج آن

موجب ضعف میشود وشربت بنفشه بشربت آلو یا شربت توت و یا شربت بنفشه و شربت نیلوفر بلعاب اسپغول یا بهدانه و یا مطبوخ بنفشه و نیلوفر بلعاب مذکور و شکر یا آب انارین بشربت بنفشه بدهند و بالجمله هرچه در تب استعمال نمایند مع مراعات ملق بکار برند و بعد انفراغ از روادعات مذکوره بملینات پردازند مثل جوشانده اصل السوس و گاوزبان بشربت بنفشه یا مغلی حلوا بشربت بنفشه اگر شدت تب مانع نباشد و غذا بعد دو سه روز مثل ماءالشعیر بشکر با شربت نیلوفر استعمال نمایند و چون بلع سهل گردد و اشتها صادق شود اسفاناج با ملوخیه کدو یاخبازی بروغن بادام بدهند و هرچه محتاج مضغ نکند بهترست و ادویه موضعه در ابتدای روداع غرغره رب توت بگلاب با آب گشنیز با بمطبوخ عدس و گشنیز و زرد و سماق و یا آب انارین مقوم بشراب بنفشه بعمل آرند و حب از سماق یکماشه و زرد وگلنار و کتیرا هریک دو ماشه اخته در دهن دارند و گاهی کافور زیاده میکنند و خصوصاً در صفراوی و بعد دو سه روز که زمان تزید برسد و تا انتها آید غرغره بخیارشنبر و آب گشنیر و روغن بادام و یا شیر تازه و عسل و خیارشنبر کنند و وقت انتها منضجات استعمال نمایند مثل شیر تازه مع شکر یا بمطبوخ انجیر و پرسیاوشان و سبوس و اصل السوس بشکر یا ربر توت غرغره کنند یا مغلی حلو برب توت و نیز مغز خیارشنبر بشیر تازه تنها و یا بروغن بادام در وقت انتها و نضج ماده بکار برند که معمول است و در زمان تزید آب عنب‌الثعلب بمغز خیارشنبر نافع و معمول است و رب توت با اندک مرو زعفران ومازو تزید و انتها مفیدست و چون درم منفجر شود بجلاب مع روغن گل غرغره کنند بعده غرغره بزردی بیضه ممزوج بروغن بادام تلخ و آب گرم نمایند و یا بطبیخ اصل السوس باندک نشاسته و کتیرا در آب گرم استعمال کنند مولف اقتباس العلاج گوید که اگر سبب خناق خون صرف باشد ویا مرکب یا صفرا یا بلغم در هر سه صورت اول رگ سرور زنند و خون وافر گیرند که قریب بغشی گردد و بغشی نیانجامد که مهلک است و روز دوم چهار رگ و یا زیر زبان کشانید و از روز اول تا ه روز غرغره بمغز خیارشنبر سه توله کهدر شیر گاو یا بز پاو آثار مالیده صاف نموده باشند نیمگرم نند و از گشنیز سبز و مکوه سبز هریک نه ماشه در آب برگ کاهو و بید ساده و مکوه هریک یکتوله سکنجبین ساده سه توله آمیخته ضماد نمایند و اگر بدین تدبیر صحت نیابد روز چخارم حجامت با شرط بر ساقین و هردو جانب گردن کنند و وقت شام باز رگ زیر زبان و یا چهار رگ کشانیده تا ماده را کم سازد و همچنین تبرک غذا مقدار یکه اندو از برگ ارتنگ و مکوه همیشه بهار و گل بنفشه و آرد جو و عدس هریک یک توله مع جاورس سه توله و گلاب بقدر حاجت ضماد کنند و از عناب کلان هفت عدد عدس مسلم و مکوه و گشنیز و گلنار هریک دو توله جوش کرده صاف نموده حضض یک توله آمیخته شربت توت سیاه چهار تولخ کرده غرغره نمایند و اگر ازین تدبیر اندک بلع ممکن گردد و طبع را بمغز خیارشنبر هفت توله گلقند ترنجبین هریک چهار توله و شیرخشت هفت توله در عرق مکوه نیم آثار مالیده صاف کرده شربت آلو مسهل پنج توله روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده فرو آرند و وقت شام غذا ماءالعدس و نبو ماش دهند و بعد سه ساعت از غذا غرغره بسکنجبین ساده و شربت قوت

سیاه هریک ه توله بگلاب و عرق مکوه پاو آثار کنند و بعد تلئین طبع روز دیگر شیره خیارین و مغز کدو و کاسنی هریک نه ماشه لعاب بهدانه سه ماشه در گلاب پنج توله و عرق مکوه نه توله برآورده ربت بنفشه سه توله تخم ریحان واسپغول هریک سه ماشه پاشیده بنوشند و همین نمط سه چهار روز تکرار نمایند تا تنقیه بتمامه حاصل شود پس اسفاناخ و گشنیز سبز و عدس و بنوماش انداخته بنان تنک دهند و اگر ازین علاج ورم تحلیل نگردد و بلع نگشاید حقنه معتدل علوی خان بکار برند و شیشه حجامت بر مهره دوم از مهره‌های گردن نهاده چیزی رقیق مثل حریرخ سبوس گندم بروفن بادام پخته به نبات شیرین ساخته و یا آش جو بنوشانند و محجمه بر آن جا نهاده دارند تا بلع ممکن گردد

علاج خناق صفراوی

همه تدابیر از فصد و تنقیه و تبرید و غرغره و ضماد و غیره که در دموی مذکور شد استعمال بعمل آرند و ایضاً تلیین بمطبوخ اهلیلج فواکهی علوی خان و شربت و سنائی یا نقوع فواکه خیارشنبر و شیرخشت آمیخته نمایند و بعد از تنقیه از ابتدا بطبیخ گشنیز مکوه صندل سفید سماق عدس مسلم مکدیک توله و رب توت سه توله و شیره تخم کاهو و تخم کاسنی و مانند آن غرغره کنند و یا سماق را در گلاب جوشانیده صاف نموده غرغره نمایند و یا صرف بلعاب اسپغول یا آب گشنیز آمیخته غرغره سازند و یا از عدس دو توله بزرالبنج شش ماشه عنب‌الثعلب کزمارج پوست مغیلان پوست انار ولایتی گلنار هریک توله جوشانیده لعاب اسپغول هفت ماشه رب توت دو توله آب برگ توت پنج توله اضافه نموده غرغره کنند و خواه کوکنار یک توله شیره تخم کاهو نه ماشه بیفزایند و غرغره با آب برگ حماض بسیار مفیدست و بعد از روز دوم و سوم بچیزهای محلل که در دموی گذشت غرغره کنند درین قسم حاجت بتحلیل کمترست و تبرید بیشتر مطلوب لهذا در غرغره آن استعمال کافور سوده معمول‌ست و کذا آشامیدن ماءالشعیر لعاب اسپغول و اب هندوانه شیره خرفه با شربت نیلوفر نفع تمام دارد و چون مرض بانتها رسد سبوس گندم در آب جوشانده صاف نموده مغز خیارنبر حل کرده غرغره نمایند و اگر ماده کم باشد برای جذب او ضمادان جاذبه مانند زفت و نطذون و سرکه و خردل و سداب بری بر خارج حلق گذارند و از ادویه جاذبه غیر حاده که اکثر بعمل آمده اینست که غوک خشکی گرفته سروپای او قطع کنند و شکم او شکافته آلاش او دور کرده گرم گرم بر گلو زیرذقن بندند و بهتر آنست که برای جذب ماده محجمه بزیرزنخ نهند و **بقول شیخ** بیشتر قصد درین قسم مصروف به تبرید مع قبض باشد و گاهی استعمال میکنند لطوخات و گاهی غرغرات و نفوخات وبثورات و غرغره بسکنجبین و آب و سرکه عظیم النفع است در اول علت و کذا برب توت خصوصاً توت بری خالص بی‌شکر و عسل در ابتدا بقوابض مانند عصاره سماق غوره هر دو خشک و گلنار تقویت دهند و در آن عسل داخل کرده باشند و همچنین غرغره بطبیخ قسب بعسل و یا بطبیخ سماق بعقید عنب اقوی از آن عصاره جوز طری است و آن از افضل ادویه این اورام است و عصاره گل سرخ تازه و رب خشخاش چون مخلوط بقوابض نماید

شدید النفع بود در ابتدا و قویتر از آن طبیخ آس و بلوط و سماق و آب گشنیز تازه و آب پوست گردکان تازه و آب آس و آبیکـه در آن عدس با پوست جوشانیده باشند و آب به قابض و زعرور را نیز خاصیت است و شب یمانی نیز بالخاصیه مفیـد و نفـوخ از تخم گل و سماق و گلنار مساوی و اندکی کافور ساخته در حلق و مند و عصارات بقول بارده مخلوط بچیزی کـه در آن انـدکی قبض باشد و عصاره عصی الراعی و عصاره عنب‌الثعلب و عصاره شاخهای گرم و عسالیج آن مخصـوص بخنـاق صفرلاویسـت **صاحب خلاصه** و حاوی و ترویج و مغنی گویند که علاج خناق صفراوی همچون علاج دموی بفصدو غیره نمایند و با زیـادتی تبرید و درین نوع محللات کمتر حاجت افتد و آشامیدن نقوع مشمش و شربت امار یا آب انـارین بـا شـکر و تـرنجبین بغایـت نافعست و همچنین شیره تخم خرفه بشربت خشخاش و لعاب بهدانه بشربت بنفشه و کذلک مائالقرع و کذا لعاب اسپغول و آب تربوز و تلیین طبیعت بماءالفواکه نمایند و اگر بلع دشوار باشد حقنه که در دموی گذشت بعمل آرند و غرغره برب توت و شربت عناب و یا آب بارتنگ تنها و یا با آب کاهو و خیار و کاسنی مفید و کذا غرغره با آتب گشنیز لعاب اسپغول که مغز خیارشـنبر در آن مالیده باشند در جمیع اسنوف سودمندست و همچنین غرغره عدس و عناب در آب جوشانیده و آب گشنیز سبز و شربت توت آمیخته نافع و بستن رشته افعی مخنوق پاریختن خون سنگ پشت در حلق نیز در ازاله خناق صفراوی عجیب دارد و ضـمادات جاذب بر خارج حلق نهند و اگر مزاج دماغ قوی باشد و غذا ماءالشعیر که در آن عناب پخته باشند بشربت بنفشه دهنـد و تـرک اضطجاع نمایند **جرجانی** و ایلاقی نوشته‌اند که فصد کنند و حفظ قوانین مذکور در دموی نماید و بسرکه و گلاب و سکنجبین و یا بشربت توت صرف یا ممزوج با آبغوره یا سماق یا گلنار و بعصاره گل سرخ تازه با آبغوره و سماق غرغره سـازند و ای در روز اول نفع کند و در آب گشنیز سبز و برگ آس بلوط پخته غرغره کنند و یا عدس و سفرص ترش و زعـرور انـدک شـب یمـانی جوشانیده غرغره سازند و گل سرخ نشاسته طباشیر تخم خرفه و گلنار و شکر طبرز و مساوی سوده در حلق بدمند و اگر در جلق چیزی فرو رود و خیارشنبر در آب عنب‌الثعلب یا آب کاسنی حل کرده برای تلیین طبیعت بنوشانند و اگـر فـرو نـرود و حقنـه از بنفشه و سپستان و عناب و نیلوفر و بابونه و سبوس گندم و خیارشنبر و روغن بنفشه و شکر سازند و چون طبیعت نرم شده باشد ماءالشعیر با آب انار شیرین بیاشامند و اگر دهان عدس بپزند خوب است و در ابتدا گل ارمنی و صندل سـفید و فوفـل و شـیاف مامیسا مساوی کوفته بیخته با آب عنب‌الثعلب و آب بارتنگ و گشنیز و گلاب و اندکی سرکه طلا نمایند و بعده آردجو بارتنگ و عنب‌الثعلب و گشنیز تر در گلاب روغن ضماد کنند در روز سوم بضمادیکه در آن بنفشه است و در دموی مسطور شد کذا غرغره که در آن اندک تحلیل باشد و همانجا مذکور شد بعمل آرند و چون مرض بانتها رسد غرغره سبوس و خیارشنبر که گذشت بکار برند

علاج خناق بلغمی

بعد از نضج بمنضج بلغم از مسهل بلغم و حب ایارج تنقیه کنند یا حقنه حاده متخذ از طبیخ سبوس گندم و بابونه و اکلیل الملک و شبت و انجیر و قنطوریون و شحم حنظل بوره و نمک و شکر سرخ و مری و روغن خیری یا سوسن در آن آمیزند بعمل آرند و آنجا که بلغم وی حرارت بود و مریض جوان باشد فصد قیفال و اکحل گشانید و اگر علت صعب بود فصد رگ از زیر زبان و حجامت قفا و زیرنضج نیز جائز داشته و شربت لیمو و بنفشه درین نوع قرشی مفید گفته‌اند و حذبه و کزمازج و حلبه و مکوه و تخم انجره هریک یک توله و انجیر زرنبیخ ودوعدد حب جوز دو توله غرغره کنند و جهت نضج بروز سوم بادیان دمی و عاقرقرخا و مویزاج اضافه نمایند و گل بابونه اکلیل جددار بزرکتان حلبه مکوه هریک سه ماشه خیارشنبر یک توله و نیم صبر یک توله ضماد کنند ایضا در ابتدا غرغره با آب کامه و رب شاه توت و یا بطبیخ انجیر و تخم ترب کنند و بسرکه عسل نیز نافع و در وسط غرغره بری و عسل یا رب عنب و یا سکنجبین عنصلی و آب ترب افشرده و با بخردل و مویزج و عاقرقرحا و آب پوست جوز استعمال نمایند که بسیار مفید و مجرب است اورتم بارده بلغمیه را بجهت قوت قابضه لطیفه نفاذه جالیه که دارد و اگر بادی آب بادیان و یاعسل و قدری عاقرقرحا آمیخته غرغره کنند خوب است و غرغره بماءالعسل که در رطلی از آن یک اوقیه خردل سوده مخلوط ساخته باشند ویا سکنجبین عسلی مع خردل و تخم ترب و یا دواء الخطا طیف بمفنتج حل کرده نیز مفید و بقول جالینوس غرغره بمطبوخ زوفا و اندک عصاره سوس و مویز نی نافع و بطبیخ حلبه و دو درم حب الرشاد پنج درم بدستور و حرمل و تخم ترب و خردل و حلتیت مساوی وفته بیخته در حلق بدهند اگر گل سرخ و مازو و سماق و گلنار و کزمازج شکر طبرزد عدس مسلم پودینه هریک جزوی عاقرقرحا کبابه قاقله طباشیر هریک نصف جزو زعفران ربع جزو کوفته بیخته در حلق پاشند جهت خناق بلغمی که ماده آن مالح باشد نافع بود و چون فصد و حقنه و حجامت بعمل آورند و صعوبت مرض کم نگردد زهره نر گاو و**عصاره** قثار الحمار و قنطریون دقیق و خاکستر خطاف در سرکه حل کرده بر حلق طلا کنند و دوا الخطایف بنوشند و اگر از خارج زبل کلب و انسان دزبل خطاف طلا کنند جائز است و نوشادر خردل عاقرقرحا حلتیت نطرون فلفل گرد پودینه سوده بدهند یا در ماءالعسل حل کرده غرغره کنند و ایضاً غرغره نمایند برب جوز متخدر بمروز زعفران قدری از آب بادیان و یا سرگین خطاف نیم درم در آبیکه عاقرقرحا جوشانده باشند مالیده غرغره نمایند و یا با آبیکه در آن حلبه و بادیان مع اندکی عاقرقرحا جوشانیده و یا بماءالعسل منزوج و با آب مطبوخ عاقرقرحا و مرزنجوش و عدس غیر مقشر و قدری زعفران و بدان حلق و خارج از او خرفه کلب بعسل سرشته طلا نمایند و بگیرند خرد کلب یکدرم زعفران نیم درم گل سرخ دو درم و باریک سائیده نیم درم از آن در ماء العسل و آب بادیان حل کرده غرغره کنند و در خرءالکلب و زعفران و زنجبیل و خردل و مازو و پوست انار مساوی سوده در حلق بدمند و گویند که طبیخ بیخ سوسن و کذاهر قوه و کذا قر الیهود غرغره طبیخ زوفای خشک و انجیر و یا گل سرخ بماءالعسل و یا مراره دجاج بعسل و یا آب حشیشه الزجاج و یا بتخم کرنب با آب نیمگرم و یا

غاریقون بمفتنج و یا سماق بسکنجبین یا بماءالعسل و یا آب کرنب نبطی بسکنجبین و یا مراره جمل و یا خمیر نان بـا پوسـت انار جوشانده و ضماد پیخال رخمه بسرکه حل کرده و کذا عصاره قثار الحمار بعسل و کذا قطران و کذا بعرشتذ اعرابـی باریـک سائیده با آرد جو آمیخته و بطلای کهنه سرشته و کذا ماد خطاف و کذا تخم کرنب و شرب و غرغـره اشـق و لطـوخ و غرغـره مراره سلحفات و یا تعطیس بکندش و یا برگ فلی و یا قسط و یا مرزنجوش و نخنک با آب پیاز و بازیافت رطب هر واحد نـافع خناق بلغمی و محلل ورم است و در انتهای علت قروطی مصنوع از روغن سوسن یا روغن حنا و موم سفید ب بیرون حلق طلا نمایند و بچوبی که بر سر آن پارچه نرم نازک پیچیده باشند گلو را صاف نمودن مفیدسـت و اگ علـت کهنـه گـرد دارچینـی و حلتیت بران بپاشند و یا تنقیه بلغم بحب قوقایا و ایارج و مانند آن و بحقنه ماده قویه نمایند و گویند که در خناق بلغمی مطبـوخ بادیان بیخ بادیان خطمی خبازی پرسیاوشان گاوزبان اصل السوس مویز منقی ده دانه و گلقند سه توله دهند و روز مسهل تربد شش ماشه زنجبیل یک نیم ماشه سنا یک توله مغز فلوس خیارشنبر شش توله افزایند و گـاهی در انتهـای انجیـر هفـت دانـه بادرنجبویه چهار ماشه فقاح اذخر چهار ماشه اضافه مبکنند و در شرکت دماغ از نزله و غیره اسطوخودوس و گـل بنفشـه زیـاده کنند و از بادیان بیخ بادیان اسطوخودوس بزرالبنج کوکنار هریک یک توله غرغره کنند و صندل رسوت گیر و گل ارمنی در ابتدا ضماد نمایند و گاهی خردل فقط یک توله برای غرغره کافی میشود و غرغره بمطبوخ عاقرقرحا زنجبیـل دارفلفـل مسـاوی بـا سکنجبین عسلی و کذا بطبیخ انجیر اصل السوس مغز خیارشنبر ترنجبین نافع و در انحطاط غرغره بماءالعسل و نفـوخ سـرگین خطاطیف با نوشادر نرم سوده عجیب النفع است و گرفتن بخار طبیخ فودنج بتوسط قمع بنحوی که در حلـق داخـل گـردد و در نیوقت فائده تمام دهد و آشامیدن هر صبح جلابی از بادیان سه درم و غذا مزوره ماش و نخوداب یا شـیره مغـز بـادام شـیرین سازند و چون بسبب استعمال مسخنات در حلق خشونت بهم رسد شیر تازه دوشیپده با روغن گل درهم نموده غرغره نمایند و از خارج بابونه شبت اکلیل الملک زعفران بروغن نرگس یا ناردین طلا کنند و اگر ماده جمع شود برای نضج و انفجار بوره ارمنـی بطبیخ انجیر حل کرده غرغره نمایند و یا نفوخ نمایند در حلق حلتیت و بورق و نوشادر در نرم سوده تا منفجر گرداند و یا از تخم شبت و تخم مرو و تخمها رسنگار و حلبه مکه یک توله و نوشادر سهاگه و ریوندچینی مکو نه ماشه غرغره کنند کـه در یکـروز انفجار حاصل شود و غرغره خمیر ترش با نمک طعام و همچنین لعاب کتان و جامعه با نمک اندرانیب و از بیرون طلای زفت و نطرون و خردل و سداب هریک نه ماشه در عسل آمیخته در یک ساعت بشکافد و همچنین خمیر ترش سه تولـه و عسـل دو توله و ریوند چینی یک توله همین فائده دارد و اگر از جدار جندبیدستر هریک هفت ماشه گـل عاشـقانه یـک تولـه در بـرگ سنبهالو افتیمون هندی سائیده ضماد کنند و بالاش ضفرع شکم شکافته بندند و بعد یکپاس تجدید آن نمایند و در یک شبانه-روز شکافته ریم برآید و چون منفجر نگردد و لابد عسل بلاد در حلق طلا نمایند تا زخم گردد و زرداب تراوش نماید و برآیـد و

غرغره بعد از برآمدن زرداب بسرکه و عسل برای قطع ماده نافع است و ایضا بعد از انفجار روغن ماده گاو و آب نیمگرم و عسل غرغره کنند تا از ریم بتمامه پاک شود پس جهت اندمال آن این ذرور بکار برند دم الخوین صمغ عربی حب الاس حجر اللبنـی مرداسنگ مغسول پوست انار و لایتی هریک سه ماشه ده حمام یک تیم توله و ایضا سیاهی تا به و نمک اندرانی و ایضـا دوده حمام شب یمانی نمک اندرانی هریک سه ماشه و ایضا وشادر سهاگه بریان پوست انار ولایتی همه برابر انگشت شهادت بدانجا رسانند غذا نخوداب صرف با شوربای مرغ دهند و هرگاه از استعمال مسخنات خشونت و سوزش در حلق پدید آید شیر ماده گاو نیم آثار روغنزرد چهارم حصه آمیخته نیمگرم غرغره نمایند .

علاج خناق سوداوی

اول فصد باسلیق برای تقلیل ماده تخفیف اعراض و اخراج خون بقدر مطلوب نمایند و دری رگ وسیع گشایند تا سودا با خـون نیز مندفع گردد و حجامت ساقین کنند و پایها و ساقها با آبیکه در آن سبوس گندم و خطمی و بابونه پخته باشند متـواتر بسـیار بمالند و عناب و گاوزبان اصل السوس گل بنفشه وشانده نبات داخل کرده بنوشند یا ماءالشعیر بشربت بنفشه یا شربت نیلـوفر و روغن بادام بیاشامند و لعاب گاوزبان با شربه مذکوره یا شکر نیز مفید و بعد تلیین و ترطیب ماده از نضج سودا تنقیه آن بمسهل سودا و حب افتیمون نمایند و یا حقنه کنند باین نوع سنای مکی پنج درم قنطریون دقیـق تـر و سـفید هرکـدام دو درم عنـاب سپستان انجیر زرد هر کدام ده دانه مویز منقی ده درم اکلیل الملک یک کف بادیان مرزنجوش هرکدام دو درم همه را در سـه رطل آب بپزند تا بنصف رسد مغز فلوس خیارشنبر پانزده درم آبکامه ده درم روغن زیت یاسمین هر کدام ده درم بوده ارمنی نیم درم شحم حنظل ربع درم اضافه نموده بکار برند و در نسخه اوی اصل السوس سه درم بابونه شبت هر واحد یک کف حلبـه ده درم زیاده است و گویند که استفراغ بحقنه متوسط یا بمطبوخ افتیمون و ایارج فیقرا نمایند و در حمـام داخـل کننـد و اطریفـل صغیر ورده بالایش عرق شاهتره عرق عن الثغلب بنوشند و غرغره عنبالثعلب و کوکنار گشنیز خشک تخم کتان هر یک چهار ماشه جوشانده صاف نموده حضض مکسی شش ماشه سوده پاشید بکار برند و یا تخم کرنب و مرور کتان و یا مویز و انجیـر و حلبه جوشانیده و غرغره کنند و یا بمطبوخ شبت و تمام و کذا بمری و طبیخ انجیر و یا رب جوز که بلعاب حلبـه و مغـز فلـوس خیارشنبر در آن حلکرده باشند و یا بحلاب گرم و ماءالعسل ومفتنج و یا بطبیخ اکلیل الملک تخم کتان و بابونه و حلبه و یا بشیر تازه که انجیر در آن جوشانیده باشند غرغره نماینـد و بهتـرین تـدابیر غرغـره لطـوخ از داخـل و خـارج بـدوا الحرمـل اسـت و دواالخطاطیف محلول بماءالعسل نیز نافع و حلبه و تخم تان ضماد سازند و اگر بابونه شبت زعفران اکلیل الملک کوفته بـروغن نرگس خمیر کرده بر خارج ورم بندند و ورم صلب را نضج دهد و یا حلبه و تخم کتان و شبت بابونه و برگ کرنب و تخـم آن و مرزنجوش کوفته بیخته روغن نرگس و پیه بط گداخته آمیخته بر خارج حلق طلا کنند و گویند بـرای درم کـه بصـلابت رسـد

انجیر بستانی حلبه در آبیکه فلوس خیارشنبر مالیده باشند بجوشانند و صاف نموده‌اند اندکی خمیر اضافه غرغره نمایند و یا عدس مقشر نوی تمرهندی مقشر گل سرخ تخم مرو جوشانیده صاف نموده رب السوس اضافه کرده غرغره کنند و اگر بزرکتان حلبه هریک پنج درم انجیر زرد و عناب سپستان مویز منقی هریک بست درم پودینه مرزنجوش صعتر هریک دو درم در دو رطل آب بجوشانند وقتیکه یک زائل بماند مغز فلوس ده درم مالیده صاف نموده سه درم رب انار شیرین داخل نموده غرغره سازند برای ورم حلق وقتیکه مائل بصلابت باشد نافع است و ضماد مقل در لعاب دهن صائم حل کرده و غرغره خمیر نان در آب حلکرده ربع آن روغن بنفشه افزوده نافع ورم صلب است و دیگر اطلیه و اضمده محلله انچه در سرطان و خنازیر بیاید بعمل آرند و غذا ماءالشعیر بشربت بنفشه روغن بادام شیرین و پرهیز از کلام و فریاد بر پشت خوابیدن اغذیه مولد سودا نمایند

علاج ذبحه

گویند کسی که بشب تشنه بخسبد صباح نهار آب بنوشد کثر آنرا اینمرض افتد و همچنین کسی را که گریه آید و خود را نگاهدارد و بالجمله از فصد وتنقیه و غرغره بنوعی که در خناق دموی و صفراوی گذشت بعمل آرند و گویند که تا حصول نضج گاهی فصد کنند و ده درم یا پنج درم حسب حال خون بگیرند و گاهی تلیین بماءالفواکه یا مطبوخ یا نقوع او نمایند تا مع بقای قوت مقصود حاصل گردد و گویند که پوست هلیله زرد جوشانیده بدان غرغره کردن نافع است کسی را که چون آب خورد از بینی او برآید و ایضا گویند که غرغره با آب انار و سرکه تند و یا آب سماق و یا بربب توت و آب گشنیز تازه و برگ عنب‌الثعلب و عدس و فلوس خیارشنبر نمایند و اگر مطلقا چیزی از گلو فرو نرود مجمه مهره دوم عنق گذارند و بزور بکنند تا قدری گلو بگشاید و بلع چیزی میسر آید بعد تنقیه کامل اگر امر مول بتواتر نفس و شدت احتناق گردد ضمادات جاذبه که ماده را از داخل بخارج جذب کند مانند بوره قسط و جنوبیدستر و کبریت بر خارج حلق استعمال نمایند و گویند که طلای مراره جاموش و کذا آب پیاز و کذا قطران و کذا نوشادر محلول با آب و غرغره مومیایی بطبیخ عدس و رب توت و شربت و غرغره خیارشنبر و ضما خشخاش سائیده جوشانیده بعد حلق راس بر یا فوخ نیز نافع است و در معالجه او تمهل ننمایند که این ردی‌ترین خناق است و چون از روز چهارم گذشت امید انفجارست باید که بشیر تازه لعاب تخم مرو و خمیر غرغره نمایند و چون ورم تحلیل یافت و حلق گشاده گردید و بلع آشامیدن باید که هر صبح آب نقوع مشمش پنجاه درم گاهی با شکر و گاهی با ترنجبین یا شیر خشت دهدرم بیاشامند نباید که نگذارند که طبیعت محتبس و غذا ماءالشعیر بروغن بادام یا حریره آرد جو شیره مغز بادام شیرین و روغن آن طبری گوید که فصد قیفالین و اخراج خون اندکی بنابر ابقای قوت و تلئین طبیعت بحقنه‌های لینه مطیفه حرارت بعده معاودت فصد روز دوم و غرغره بماءالشعیر گرم و اگر قدرت غرغره نبود ریختن ماالشعیر در حلق بعد امساک سرد میلان او

بسوی خلف نافع بود و چون مرض کم گردد و غرغره ممکن بود غرغره بماءالشعیر و شربت خشخاش و یـا بـرب غـوره و رب توت مدام نمایند پس هرگاه مرض نقصان پذیرد و امکان تکلم خفی حاصل شود و قوت باقی بود فصد مرتبه سوم نماینـد و در اخراج خون اسراف نکنن و غرغره مذکور بکار برند و چون دهن بگشاید در حلق او ماالشعیر در هر ساعت اندک اندک فـرو رود هنگامیکه ماءالشعیر از معده او در گذرد غرغره نمایند و آنچه درین علت بعد انفتاح طریق و امکان غرغره استعمال کرده میشود آب برگ عنبالثعلب و آب هندوانه و لعاب بزرقطوناست کهمه را درهم نموده دائم شـب و روز تـا ایـام نضـج غرغـره کننـد و بنوشند این دوا حسن الت تیر درین مرض است و در آخر علت غرغره بشربت آنار که اب او مع حب و شحم کوفته گرفته باشند و اندک نوشادر آمیخته بعمل آرند و چون امر صعب گردد و مرض از چهار روز بگذرد و از حلق و مری چیزی فرو نرود باید کـه مریض را بر پشت بخوابانند در خانه سرو و دهن او بگشایند و مرضعه مادر دختر از پستان خود در دهن او شیر بدوشد اگر سرفه نکند و این امر بران دشوار نباشد بروی دوام نمایند که علت او زائل گردد انید صحت است و چون دهـن او پـر گـرده و انـدک حرکت دهند تا بتدریج از گلوی او فرو رود و پس یکساعت او را مهلت و راحت دهند بعده راست بنشانند ونظرذ نماینـد بسـوی نفس او اگر تنفس از بینی تنها نماید و نتواند که از دهان نفس کشد باید که او را فصد نماید چند دفـع و بـر حلـق او از خـارج ضماد قیروطی روغن بنفشه و روغن خیری گذارند تا ماده را بسوی ظاهر جلد جذب نماید و گذاشتن خرقـه در روغـن بابونـه و روغن زیت آلوده بر حلق نیز نافع لیکن روغن گل مناسب نیست زیراکه گاه ردع ماده بسوی داخل می‌نمایـد و بهـر حیلـه کـه ممکن بود ماده را بسوی خارج جلد و خلاف جهت جذب کنند و اگر قوت باقی و نفس نیکو و قوی باشد باکی نیست که حقنـه نمایند دو مرتبه یا سه مرتبه بحقنه پالینه از ماالشعیر و آب چقندر و آب سبوس و خطمی و روغن گل و روغن بنفشـه و انـدک بورق و شکر سفید بقدر مناسب محلول و اگر این تدابیر نیز سودی نبخشد و در حلق او چیزی فرو نرود و مـرض از چهـارم روز گذشته باشد مریض را بر مخده بلند بنشانند و سر او را راست مستقیم بدارند و دهن مریض را باز نموده و کف دست را بر وسط سر او نزد محدوده گذاشته سر او اندک بسوی حلق مائل سازند که بدبن تدبیر اندک حلق او گشاده میگردد پس ماالشعیر رقیق که در آن ربع وزن او لعاب بزرقطونا و اندکی شکر باشد نیمگرم بقاشق یا بکوزه لوله داری که لوله آن نزدیـک لهـاه او برسـد بحلق او برند و علیل اندکی سرفه و حرکتی نماید تا اندکی بخلق او داخل شود و انعاشی در قوت و تقویتی در نفس اوبهم رسد و اگر این فرو نرود و آب بحلق او فرورود نان خشک را در آب بخیسانند تا آنکه آب قوت آنرا اخذ کند و جرعه جرعه از آن دائم بخورانند تا حفظ قوت او نماید و اگر این تدبیر نیز سودی نبخشد و مطلق چیزی در حلق او فرو نرود دو ورم بحـال خـود باشـد دلیل کمال صعوبت علت و آئل بدوامرست یا تقیح و یا هلاکت بسقوط قوت و درین علت بعضی اوئل گذاشتن محجمـه میـان کتفین و تحت تدهین و شرط ساقین و گذاشتن محجمه بران هر دو و بستن بازوها و هر دو عضل ساق پا بـرای جـذب مـادخ

بخلاف جهت امر نموده‌اند ایضاً طبری نوشته که زنی را این مرض عارض شده بود او را غرغره بسرگین سگی کـه اسـتخوان پاچه و فقرات گردن خورانیده بودم چند دفعه امر نمودم ورم او تحلیل یافت و باید که سگ را بسته سه روز متوالی چیزی دیگر باد نخورانند سودای استخوان پاچه و رقبه گوسفند که مفیدست نه سرگین سگی که گوشت سباع و داب خورده باشد که مهلک است و از سرگین سگ مذکور قوی گرفته در رب توت و یا رب جوز یا هردو باهم حل نموده بدان غرغرخ فرمایند و اگر نتوانـد که غرغره نماید در حلق او بریزند زیرتکه ون آن دوا بطرف حنجره و لهاه مریض بر سد قوت دافعه بجهت اذیت آن بمقاومـت دفع آن درآید و قائم مقام غرغره گردد ولیکن زیاده از یک دفعه این را استعمال ننمایند که سـبب تحریکقـوت خـوف هلاکـت است و بلکه بگذارند مریض را تا استراحت یابد و نفس او ساکن گردد پس مرتبه دیگر بر فق و مدارا استعمال نمایند که این دوا تاثیر نیک دارد و فعل این ازقبیل خواص است و نیز او گفته دیدم که ابوماهر در هنگام صعوبت مرض آب عصی الراعـی و آب برگ بزرقطونا و آب برگ بارتنگ و آب برگ بنفشه و آب برگ خبازی و آب برگ خطمی تازه گرفته و همـه را یکجـا بانـدکی نوشادر جوشداده و قدری سرگین سگ که دو مقدار نوشادر باشد آمیخته و صاف نموده با رب تـوت و عصـاره سوسـن ممـزوج نموده غرغره کنانید بهر نحو و هر حیله که بحلق مریض رسد صحت یافت و ای از تدابیر آخر این مرض است و بساسـت کـه ضماد کعک محلول با آب سیب شیرین و گلاب بر معده مریض باعث تقویت آن و عدم حدوث غشی از فرط جوع گردد و بعض آوائل تجوید استعمال فضله انسان نموده‌اند و جالینوس این را بکار نموده بجهت شدت بشا عت آن

علاج خانقه

جمیع اطب اجماع نموده‌اند با آنکه علاجش فصدست و حنین ابن اسحاق گفته اگر فصد نمایند دفعته می‌میرد بجهت ضعف و اختناق و اگر ترک نمایند فصد را نیز می‌میرد و بخناق و طبری نیز مصدق قول حنین است و میگوید که بهتر آنست که اسهال فرمایند اگر ز ابتدای این علت هفتادو دو ساعت گذشته باشد علاج آن علاج ذبحه است و بعضی اطبا تجویز فصد دو رگ زیر زبان در ساعتی که این علت بهم رسد نموده‌اند و والد حکیم علوی خان شخصی را در روز اول از مرخص سر او نمودند و امر او صعب گردید بحدیکه نصف شب آن نزدیک بقطع نفس و اشراف بموت و اخناق گردید و در آن حال بفصد و رگ زیر زبان امر نمودند و بعد فصد حضض مکی را در آب بارتنگ حل کرده قطره قطره در حلق او ساعت بساعت تا صبح چکانیدندئد و قریب بچاشت آن روز ماءالشعیر رقیق با برگ بارتنگ و عدس مقشر مطبوخ اندک اندک در حلق او مقدار دو مثقال هر ساعت می ریختند و اول شب نیز این را مرتب ساخته در حلق ریختند بعض عوارض آن تسکین یافت پس سائر تدابیر ذبحه را بعمل آوردند شفا یافت و دیگرب را خناق بهم رسیده بود و چوند اطبا بفصد قیفال یا فصد دو رگ زیر زبان او امر نمودند و از نبض و سائر عوارض او دریافتند که اگر او را فصد نمایند در همان ساعت بمیرد ازین جهت منع از فصد نمودند و در شیر بز تازه دوشیده

سفیده رقیق بیضه مرغ و لعاب بهدانه و قدری سرگین سفید سگ حل نموده چند قطره در حلق او چکانیدند و چند ساعت مهلت داده باز چکانیدند و همچنین تا صبح نمودند وقت اشراق ورم او منفتخ گردید و چرک از آن برآمد و نجات یافت بالجمله مدار فصد درین علت و جمیع علل ملاحظه وفای قوت است که اکر قوت قوی باشد و با خراج خون وفا نمایند فصد واجب است و اگر وفا ننماید واجب است که از آن حذر کنند

علاج خناق کلبی

که خناق حادث از ورم عضلات داخل حلق یا زوال فقره از فقرات گردن است و این بدترین اقسام خناق است و در اکثر قبل از چهارم روز هلاک می‌سازد اله اینجاست که گفته‌اند بهتر آنست که بعد از چهارم روز فصد و مسهل و حقنه بعمل آرند و فصد رگ زیر زبان بعد فصد عام درین نوع نافع است در آن تاخر نکنند بلجمله درصورت ورم عضلات حسب ماده تنقیه از فصد و حقنه و دیگر تدابیر بدستوریکه در اقسام سابق مذکور شد بعمل آرند و در جذب ماده بسوی خارج بوضع اضمده جاذب و محاجم زیر ذقن مبالغه نمایند و ایضاً جهت جذب ماده با سفل محاجم با شرط بر ساقین گذارند و حل طبیعت بحقنه که در ذبحه بکار نمایند و اگ قوت وفا نمایند فصد جهت مواد بکار برند و اگر ممکن بود ورم را بمیل نهادن بشکافند و در حالت زوال فقرات اول ازاله سبب کنند مثلا اگر سبب زوال ضربه یا سقطه یا ورم یا تشنج امتلائی یا ماده حاد باشد بزودی فصد نمایند و مسعل و حقنه بعمل آرند و در ورمی غرغره‌ها نیز بکار برند و اگر مشاهده واجب کند بدوطرف گردن حجامت کنند و جائیکه ریح غلیظ و رطوبت مزلقه بسبب زوال فقره باشد مسهل بلغم کفایت کند و حاجت فصد نبود مگر بضرورت و آنجا که تشنج یابس باعث آن بود اصلاح‌پذیر نبود بعد ازاله فقره زائله را اگ ممکن باشد بادخال انگشت در حلف دهند موضع بر فق یا بحبسی نفس یا بگذاشتن ضماد قابض جاذب بر فقره گردن مثل صبر و مغاث و مرو اقاقیا و سریش ممزوج لعاب بزرقطونا یا مازو پوست انار قرظ آس زاج اساکفه در سریش گداخته آمیخته بر خرقه طلا نموده گذارند تا فقره را بکشد و بموضع خود رو نماید و اگر بعد رد فقره بانگشت یا با اله که مخصوص این کارست این ضماد نمایند آنرا بر همان هیئت محفوظ دارد و بهتر آنست که بدست یا آله حرکت ندهند و بر ضماد و ادویه قابضه و لازقه اقتصار کنند و شاخها بر آن موضع نهادن و بزور مکیدن نیز انجذاب فقره میکند و بر تنفس و بلع یاری میدهد و اگر در زوال فقراتی مرض از چهارم روز گذشته باشد و چیزی در گلو فرو رود و دست و پای علیل را خدر بهم نرسد و حس او باطل نگردد امید خلاصی مریض ازین مرض است لیکن گردن او کج ماند و التفات بچپ و راست باشد پس بهتر آنست که بعد از چهارم روز که فصد و حقنه کرده باشند غرغره برب سیب و رب غوره و رب پوست گردکان تازه و شربت توت مجموع و یا آنچه بهم رسد استعمال کنند و اگر ممکن باشد و قوت قوی بود باز فصد و احتقان بحقنه لینه نمایند و اقتصار بر شرب ماءالشعیر حسو بدل طعام تا قوت در موضع بهمرسد و علامت قوت آن زوال الم است و در

اطفال نیز رد فقره زائله بادخال اصبع در حلق یا بحبس نفس و یا بضماد مذکور نمایند و طبری گفته که فقرخ گردن طفلی بچا شده قابله قطعه از جلد که در آن قیر بود و بدان آلوده با آفتاب گذاشت تا گرم شد و قیران بگداخت گرماگرم بر گردن او چسبانید چون خشک گردید فقره او بجای خود آمد و بعض متاخرین می‌نویسند که این لزوق بصاحب کزاز نیز بعمل آمده و بسیار نافع شده و بالجمله اکثر علاج ذبحه از فصد و غرغره و غیره علاج این نوع است **تتمه** آنجا که سبب خناق ورم یا زوال فقره نباشد بلکه بسبب استرخای عضله حنجره یا یبوست عضله داخل حنجره ورم و ریم متولد و ریه و فضای سینه و یا گرم معده و امعا و یا انجماد شیر در معده یا انجماد خون در معده و امعلی دقیق و غیره و یا خوردن اشیای خانقه و شمبیه و یا استحمام متواتر عارض شود علاج همه ازاله سبب است بدانچه در مقام هریک مسطور گردد و آنچه از کثرت استحمام بود شربت لیمو و نارنج دهند و ایضا در یبسی آب انارین بشربتن بنفشه یا ماالشعیر بشربت بنفشه و روغن بادام دهند و در دوای خانق و شیر جامئ تنقیه معده از دوای خانقه و شیر جامد ضرورست و اگر از احتباس استفراغات معتاده مثل حیض و خون بواسیر باشد در اول فصد صافن و حجامت با شرط ساقین و فخدین نمایند و مطبوخ مشکطرا مشیع یا پوست خیارشنبر دهند درثانی اضمده و اطلیه بخورات مفتحه که در بواسیر مذکور شد بعمل آرند

اورام خارج حلق

گاه باشد که آماس بیرون گلو افتد از یک جانب یا هر دو بیشتر اطفال را عارض گردد و ماده آن در اکثر بلغمی بود و گاهی دموی بود اگر رنگ و همرنگ بدن و درد کم بود بلغمی باشد و اگر رنگ او مائل بسرخی و با درد زیاده و تب بود دموی باشد و فرثق درین ورم در خنزیر که بگلو عارض شود آنست که آن بدون درد با صلابت بسیار بود و صاحل کامل گوید که هرگاه ورم خارج حلق عارض شود باید که تدبیرش بعلاج اورام ظاهر نمایند **علاج** در دموی فصد سرور کنند از طرف ورم و اگر ممکن نباشد زالو و یا حجامت قفا بعمل آرند و لعاب بهدانه شیره عناب شیره تخم کاهو در عرق عنب‌الثعلب نه توله عرق شاهتره پنج توله برآورده شربت نیلوفر داخل کرده بنوشند و جددار گیرد در سوت با آب گشنیز سبز یا آب عنب‌الثعلب سبز یا گلاب یا سرکه سائیده ضماد کنند و یا تبرید لعاب بهدانه دهند و ضماد گل ارمنی آرد جو و آب گشنیز سبز نمایند و اگر بسبب جوش خون در آخر فصل ربیع از حرارت لطیف ماده سیلان نموده بر گلو و گوش افتد و درد بشدت باشد و بلع لعاب بسبب تبخاله گلو دشوار گردد در فصد سرور دزلوتمهل و توقف نکنند و تبرید لعاب بهدانه شیره عناب شیره گشنیز خشک شیره کاهو عرق گاو زبان عرق نیلوفر شربت نیلوفر خاکشی داخل کرده دهند و طلای نرو با آب گشنیز سبز سائیده بالای گلو طلا سازند و یا عوض او

جددرا حضض صندل سرخ گل ارمتی مساوی با آب عنب‌الثعلب سبز یا گشنیز سبز بر ورم گلو ضماد کنند و برای تبخاله غرغره لعاب اسپغول و آب گشنیز سبز آب برگ حنا و شیره کاهو با آب سوده نمایند و برای درد گوش شیاف مامثا یا مهار در با آب عنب‌الثعلب سبز سوده در گوش چکانند ووقت شام لعاب بهدانه عرق شاهتره عرق نیلوفر عرق گاوزبان عرق عنب‌الثعلب شربت نیلوفر خاکشی دهند و اگر ورم خارج گلو برخاسته مثل دائره باشد عناب شاهتره بعرق شاهتره جوشانیده شیره کاهوشربت نیلوفر داخل کرده بنوشند و مو را بروغن گل گداخته مرداسنگ رسوت سفیداب کاشغری سوده شیره مغز تخم کدو ممزوج نموده مثل مرهم ساخته بر گلو گذارند و یا اصل السوس بنفشه تخم خطمی خیارین کوفته جوشانیده نبات سفید داخل نموده بدهند ضماد جددرا با آب عنب‌الثعلب تازه سوده نمایند یا عناب گل بنفشه شاهتره جوشانیده شیره تخم خیارین شیره تخم کاهو شربت بنفشه خاکسشی داخل کرده بنوسند یا گلسرخ گل بنفشه در عرق شاهتره جوشانیده شربت نیلوفر داخل نموده خاکشی پاشیده بیاشامند و در آماس گلو و زبان عناب بنفشه عنب‌الثعلب شاهتره جوشانیده صاف نموده شربت بنفشه آمیخته بنوشند و مغز فلوس در عرق بادیان حلکرده نیمگرم بر گلو طلا نمایند غذا دال خشکیه یا شله کچهری یا آش جو اگر در ورم تخفیف نشود و اکل و شرب متعذر گردد درد در گوش نیز باشد فصد دوم یا پس گوش از بدیات است و نقوع عناب سپستان گاوزبان اصل السوس خطمی بهدانه در آب گرم خیسانیده شیره کاهو شیره مغز تخم شربت بنفشه داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشند و غرره عدس مسلم گلنار کزمازج گشنیز خشک اصل السوس برگ حنا آمله کوکنار در آب جوشانیده غرغره و ضماد نیز بکار برند و از گل خطمی گل بابونه گل بنفشه کوکنار اکلیل الملک در آب جوشانیده بخور گوش نمایند و اگر احتیاج باشد در گوش آب برگ نیب کنند و یا گل خطمی گل بابونه سائیده در مغز فلوس در شیره بادیان حل کرده آمیخته نیمگرم ضماد کنند و دیکگر اضمده محلله بعمل آرند و ضماد تخم خشخاش و شیر که در اورام خواهد آمد نیز برای ورم گلو آزموده است و اگر ورم نضج یابد یکروز بر آن چسبانیده بعده بهرته برگ نیب بر آن نهند و اگرنشکافد نشتر زنند مراهم مدمله نهند و گاهی این ورم خودبخود منفجر میشود و ریم از اندرم گوش نیز برمی‌آید درینصورت فتیله شهد و انزوروت در گوش گذارند و در ورم بلغمی جوشانده اصل السوس بادیان پرسیاوشان عنب‌الثعلب مویز منقی با گلقند بدهند و گیرورسوت زنجبیل ریوند چینی مغز فلوس با آب عنب‌الثعلب تازه کنند و برگ بانسه گرم کرده بر ورم گلو بستن مفیدست و کذا گلی نزدیک بیخ درخت آگ باشد در آب پخته ضماد نمودن و برگ آگ گرم کرده بالای آن بستن نافع و یا گیرمند زنجبیل صابون هر سه برابر سائیده ضماد کنند و یا تخم سرس کالی زیری فلفل سشیاه و یاحلبه گل دیگدان فلفل گرد با آب ضماد و یا ریوند چینی کالی زیری هلیله سیاه فلفل گل ملتانی حلبه مساوی کوفته بیخته بقدر یک توله با آب پخته نیمگرم ضماد نمایند که ورم گلو و رخسار را مفید است و در نسخه دیگر گیروز و زرد چوب آمله عوض فلفل و حلبه است و ضماد عنب‌الثعلب کالی زیری مچ سیاه گل کهر یا مساوی با آب سائیده نیز ورم گلو

و خناق را نافع است واگر قوی خواهند مغز تخم کدوی تلخ گیرد صندل سرخ زیره سیاه پ.ست درخت سرس عدس مسلم فلفل گروکانی زیری کریله خشک تخم شبت مساوی درسرکه سائیده نیمگرم ضماد کنند که برای ورم گلو مجرب است و اگر قریب نضج باشد حلبه تخم کتان گل خطمی گل بنفشه تخم مرو جددار کوفته در آب نیمگرم سائیده کنند و بالایش برگ تنبول گرم کرده بندند تعلیم اکثر خنازیر نیز در گلو نیز پیدا میشود و در اورام مطلق مسطور واهد شد و گاه باشد که گلو بغایت عظم وانتفاخ پذیرد و آنرا بهندی گهنیگاه گویند و آن کمتر علاج پذیرد و چند نسخه که آنرا نافع است مسطور میگردد بگیرند آهک و بر پارچه ضماد کنند و بالای آن زردی و سفیدی بیضه حل کرده طلا نمایند و بالایش سرگین کرکس حل کرده طلا ساخته بر گلو بندند و بالای آن پنبه ببندند که عظم خصیه را نیز مجرب است و یا برگ شیرازی با مساوی نمک شور در خریطه باریک کرده برومال بر گلو بندند بمرور ایام نفع میکند و یا بیخ ادها جهار در بول ماده گاو سائیده نیمگرم بر گلو ضمادنمایند و بالایش برگ پان بنگله نهادن بربندند روز سوم گشاده ضماد تازه نمایند و یا بیخ گیاهی خرد یا جند دارفلفل سیاه با آب سائیده نیمگرم ضماد نموده باشند و یا روز یکشنبه بچه مار یا مار کوچک از هر قسم که باشد سلامت بگیرند و در ظرفی نهاده بالایش گل پر نمایند و تا مادران پنهان گردد پس آن ظرف را در زمین دفن کنند و بد چهل روز برآورده کل دور کرده حلقه مار را سالم برآرند در پارچه سفید تعویذ نموده بر گلو بندند که بالخاصیت نافع است

ورم لوزتین

یعنی آماس دو غده که هر دو طرف حلقوم است و تا به بیخ گوش رسیده و بعض متقدمین ورم حادث این هر دو غده را لوزتین نامیده و بفصل علیحده نوشته‌اندو در حقیقت نوعی از خناق است و درد بموضع لوزتین اکثر نزد بلع لازم است و فرق میان ورم لوزتین و ورم عضلات داخلی اینست که چون مریض دهن بگشاید زبان بیرون آرد و طبیب در حلق او نظر کند ورم در هر پهلوی ملاذه دیده شود و چون در عضلات داخلی باشد هیچ بنظر نیاید و آتن خالی از چهار سبب نیست یا دموی باشد یا صفراوی یا بلغمی یا سوداوی و تشخیص هر سبب مثل اقسام خناق ورمی نمایند از رنگ ورم و زبان و طعم دهان و غیر آن و علاج آن نیز مثل انواع خناق است و شیخ الرئیس لوزتین را در فصل ورم لهاه ذکر نموده و گفته که عدس گلنار هر واحد پنج جزو شیاف مامیثا زعفران قسط هر واحد یک جزو جوشانیده صاف نموده نصف او رب توت است و ربع او عسل آمیخته غرغره کردن مجفف اورام نفانغ و منقی آنست و قطع کردن آن مثل قطع لهاه نیز نوشته و طبری علاج اقسام این ورم چنین نگاشته که اگر ورم دموی بود فصد قیفالین نمایند اگر مانعی نباشد والا حجامت میان دو شانه کنند و بعد از آن حقنه جومقشر نیمکوفته و کف سپستان عناب با بابونه هر واحد یک کف برگ خبازی برگ چقندر هر واحد یکدسته انجیر زروسی جوشانیده صاف نموده بقدر صد درم گرفته و هفت درم شکر و دو دانگ بورق سوده حل کرده روغن بنفشه بست درم داخل کرده برهم زده نیمگرم

بچند دفعه استعمال نمایند و اگر ورم تحفیف نیابد و خون غالب باشد اعاده فصد گرفتن خون بقدر ضرورت و یا گذاشتن محجمه ب ساق و لزوم ماءالشعیر با شربت عناب و غرغره بعدس مقش و گشنیز خشک و تخم کاسنی هر واحد یک کف تخم کاهو قدری جوشانده شربت عناب داخل کرده چند مرتبه متواتر کنند و بعد نضج و تغیر رنگ ورم بزردی بشکافند و درصورت بقیه اورام اندکی برب غوره رب سیب و رب ریباس یکروز غرغره سازند و یکروز با آب نیمگرم و یکروز بطبیخ عدس و غیر آن بعمل آرند . اگر ورم صفراوی باشد و غلبه خون نیز بود فصد اخراج خون اندکی نمایند و تلیین طبیعت اگر منحل نباشد و غذا ماالشعیر دهند که جماز خشک در آن جوشانیده و رب غوره و رب سیب داخل نموده باشند و دائم غرغره برب غوره و توت سیاه و سیب ترش و یا بطبیخ عدس مذکور نمایند و لزوم ماالشعیر نمایند و اکثر تدابیر آن مثل دموی است مگر مبالغه در اخراج خون و بعض اطبا درین نوع تجویز غرغره بچیزی که در آن پوست خشخاش و اندکی کافور باشد نموده–اند و بعد گشادن حلق و زوال تب و بقیه ورم بعض اوائل تجویز گذاشتن ضماد بر حلق از بیرون برای جذب ماده بظاهر جلد و تحلیل ورم از قیروطی روغن خیری وروغن ناردین که در آن افاویه حاره کمتر باشد یا روغن سوسن یا روغن یاسمین و موم سفید بادخال اندک بابونه کوفته بیخته در آن نموده‌اند و فی الواقع در اورام صفراوی لوزتین و ذبحه و خوانیف مجرب است و اگر ورم بلغمی باشد حل طبیعت بحقنه حاره و غرغره بمری نبطی محلول در آن عسل و صبر و بعد از آن غرغره بچیزی قویتر از آن مثل عاقرقرحا و مویزج با رب انگور و مانند آن نمایند و از زوفای خشک یک کف و عصاره سوسن و مویز منقی هریک قدری جوشانیده صاف نموده غرغره کردن برای ورم لوزتین حادث از رطوبت بلغمی جالینوس ذکر نموده و رب پوست سبز گردکان با عسل ساخته باعث تحلیل ورم بلغمیاست نه اورام حاره حلق که موجب زیادتی آنست و بعد ازین تدابیر بصورت بقیه ورم رخود تحمل استفراغ تنقیه راس بحب ایارج کنند و اگر حرارت مزاج مریض مانع استعمال آن باشدحقنه بعمل آرند و پایها بمالند و حجامت بی‌شرط بر ساقین نمایند و بعد از آن اگر بقیه ورم باقی ماند لزوم غرغره بمری کنند یا بگیرند انجیر زرد صد عدد یا کم و بیش و بابونه کف و اصل السوس مقشر اندک و مویز منقی کف کبیر و ترنجبین کف و همه را جوانیده صاف نموده رب انگور داخل کرده غرغرهنمایند و اگر قدری ازین مطبوخ بنوشند نیز جائزست و چون دهن بگشاید و تب نباشد ضما قیروطی که در صفراوی مذکور شد برای جذب ماده بسوی خارج بکار برند و ملاک امر در معالجه این علت جذب ماده با سفل بدن است و چون ماده بسوی خارج منجرب گردد و بطرف جلد میلان نماید غرغره باشیای مبرده مقویه مثل آب برگ عنب‌الثعلب و آب گشنیز تازه و اشربه قابضه مثل شربت حب الاس و غوره در بیاس نمایند تا تقویت عضو و استحکام آن گردد ودیگر قبول ماده ننماید و بعده باطراف کاسنی کوفته در روغن کنجد جوشانیده اندک خطمی آمیخته ضماد کنند که نضج و ترقیق جلد و انفجار آن کند و بحالت عدم انفجار شق کنند لیکن شکاف بر عصب و عروق واقع نشود و گویندکه ضماد نسرین و کذا قطران و کذا خراطین

سوخته مخلوط بعسل و کذا مقل ازرق و سبوس گندم در آن عنب جوشانده بسمن چرب کرده و غرغره اشق محلول در آب نیز نافع است و اگر ورم صلب سوداوی بود تنقیه بدن بحقنه متوسط میان حد ولین ساذج نمایند و آنچه در بلغمی مذکور شد بدان غرغره کنند و تجفیف ماده بعلاجات قویه نکنند و پرعیز از مولدات سودا نمایند و اگر اندک تب آید بتسکین او تعرض نماید که آن سبب تحلل ماده است و اگر تب زیاده گردد و خوف شدت مرض باشد فصد قیفال یا باسلیق کشانید و اخراج خون زیاده نکنند و از تناول طعام غلیظ باز دارند و اگر بران اقدام نمایند امن از سرطانی شدن ورم و قتل او بخنق نباشد

اورام لهاه

بدانکه آماس ملازه سمی باسمای مختلف است بحسب اختلاف اشکال او که اگر ورم طولانی و همه اجزای آنرا فرا گرفته باشد آنرا عمودی و اسطوانی نامند و اگر مدد رداسر آن باشد فقط آنرا غبنی گویند و اگر در بیخ آن باشد فقط آنرا اصلی خوانند و حدوث اینها یا از غلبه خون بود و یا صفرا یا بلغم و یا سودا بیشتر بسبب نزول نوازل ازسر بسوی آن حادث شود و اکثر اورام حار دموی و صفراوی بصبیان و شبان و در بلاد جنوبی و فصل ربیع و صیف بهم میرسد و صاحب او وجع و ضربان در اقصای دهن یابد و وقت بلع متاذی گردد **تشخیص** اقسام مذکوره چنان کنند که اگر آثار نزله یافته شود سببش همان باشد والا زرد رنگ لهاه ذااالقه دهان حسب ماده و دیگر علامات بدستوری استدلال نمایند که در اقسام خناق مسطور شد و ایضاً معالجه او قریب بعلاج خناق است و درینجا نیز علاج هر نوع از اقسام او مسطور میگرئد و در ابتدای این ورم علاج بمس لطوخات برفق کنند و بپر طائر استعمال نمایند که مس او با انگشت در غیر وقت آن بساست که دموی بضرر گردد و ورم عظیم او که قلیل الاتهاب بود بران ادویه عفص استعمال نمایند و ورم ملتهب را آنچه شدید التبرید بود مثل آب عنبالثعلب و بزرد درد و گل سرخ صالح است واین هر دو را فعل قویاست و آنچه درین باب قویتر است لطوخ صمغ عربی و کتیرا او انزروت و نشاسته است و ایضاً گلنار دو جزو شب یمانی یکجزو کوفته بحریر بیخته در قاشقی که سرا در عرض مقطوع باشد استعمال نمایند و گاهی در آن زعفران نیم جزو کافور ربع جزو زیاده کرده بطور لطوخ استعمال میکنند و ایضاً مازو و سرکه بپر لطوخ کنند و همچنین آب انار ترش قابض و ایضاً شادنج و طباشیر و گل مختوم و گل ارمنی ورب غوره و ثمر شوکه مصری و شب یمانی و بزرد استعمال کنند و عصاره انار شیرین مع پوست او با سدس وزن آن عسل بقوا غلیظ آورده لطوخ جیدست و باید که مع تغرغر قوابض اوامت غرغره با آب گرم نمایند که بعد این فعل قوابض در آن تلیین او میشود و منع تصلیب قوابض می‌نماید و اگر قوابض صلابت یا انعصار مولم پیدا کنند در آن لعاب و ضمغ و کتیرا و نشاسته و ازنزوت و تخم خطمی وآب سبوس گندم و جو استعمال کنند یا گل سرخ و سماق بسذس او عسل بقوام آرند و از خارج آنچه مجف و قابض باشد مثل مازو و شب یمانی بعمل آرند و دوای نافع در جمیع اوقات و احوال شب یمانی سه جزو دو جزو قسط یکجزوست ضماد او بپرا استعمال کنند لهاه را بردارد و طلای آب انار مع

پوست خجمس او عسل بقوام آورده نیز افع است و ایضا شب یمانی یک نیم جزو نوشادر یکنیم جزو مازو و دو ثلث جزو زاج و سه جزو و چون ورم لهاه بانتها رسد یا قریب او بود هر نوع که باشد بادویه آن مرو سعد و زعفران و مانند آن و دارشیشعان خاصه و فقاح اذخر عود بلسان و اشنه بطور لطوخ و غرغره استعمال نمایند و خصوصاً چون غرغره بطبیخ بیخ سوسن وبزرد مع عسل باستعمال آرند و در هر وقت روغن بادام در گوش چکانیدن نافع و اگر ورم لهاه و لوزتین جمع گردد مضبوخات که در خناق گذشت استعمال نمایند پس اگر وجع دوام کند ساکن نشود و معادوت اسهال کنند و اگر این کفایت نکند ادویه قوی لتحلیل مثل عصاره قثاالحمار و کبریت و نطرون سرخ و قنطوریون کوفته بعسل سرشته بران بمالند و تنها در دهان نگاهدارند و اکر ورم صلب گردد بطول انجامد بران حلتیت محلول در عسل بمالند و شب یمانی حلتیت نوشار مساوی سائیده تکیچه میل بر لهاه گذارند و اگر از زمبین دوا با سکنجبین عسلی غرغره کنند جارهست و اگر این دوا خشونت پیدا کند اصل السوس جوشانیده میفختج آمیخته در دهن گیرند و جالینوس و فوس گویند که تعلیق حلتیت دو اوقیه عراقی در گلو برای ورم لهاه و غیره و بقول دیسقوریدوس تعلیق بیخ ذنب السد برای تسکین وجع لهاه نافع و انطاکی گفته که کثرت مسواک بچوب اراک باعث ورم لها و بثور آنست

علاج ورم دموی لهاه

تدبیرش مانند قلای دموی و خناق دموی نمایند و فصد سررر و اگر مانعی باشد حجامت نقره درمیان هر دو شانه کنند و بعد از آن تنقیه نبقوع فواکه یا مطبوخ آن و استعمال مسکنات حرارت خون از اشربه مثل شربت عناب و توت و ریباس و سیب میخوش بلعاب بهدانه و اسپغول و شیره تخم کتهو و مغز تخم کدو و گشنیز خشک و قرص طباشیر بحسب حاجت و غذا ماءالشعیر و شربت عناب ومزوره عدس و ماش و برنج و کدو و برگ خرفه و کاهو و اسفاناج و خبازی و مطیب بروغن بادام و اطریه و استعمال غراغر و ذرورات و نفوخات رادعه درابتدا مثلاً برب توت یا ریباس یا بگلاب سرکه نیمگرم و یا آب برتنگ و آب گل سرخ کوفته افشرده یا آب عنب‌الثعلب و آب گشنیز سبز که در آن سماق مالیده جوشانده باشند غرغره سازند و برگ ببول یا ثمر آن جوشداده بدان غرغره کردن نیز نافع و ایضاً غرغره با آب انار ترش یا آب خرفه و یا آبیکه در آن سماق یا پوست انار و یا گل سرخ یا کزمازجیا گلنار یا اقاقیا یا عدس حوشانیده باشند مفیدست و یا بگلاب که در آن گل سرخ و پوست انار و مازو و سماق و عدس و حب الاس جوشانده باشند غرغره کنند و ذرور گل سرخ و صندل و زرور درد و کافور و گلنار سوده در چمچه میل کوچک که دنباله آن بلند باشد نهاده برلهاه بمالند و نفوخ گل سرخ گلنار مازو سبز کزمازج صندل سفید سماق شیاف مامیثا عدس مقشر برگ سوس زردچوب مساوی نرم سوده بانبونه بدمند و اگر ماده اندک باشد ادویه شدید القبض استعمال ننمایند بلکه غرغره گلاب و سرکه یا سکنجبین ساده ممزوج آب نیمگرم و یا آب گشنیز تازه بشربت توت نمایند و اگر ماده

بسیار باشد ادویه شدیدالقبض بعمل آرند مثل غرغره بطبیخ سماق و خرنوب نبطی و مازو و کزمازج و گلنار و اقاقیا با رب جوز که از غرغره طبیخ برگ و شاخ نرم جمیع اشجار قابضه و کذا برگ اجاص مطبوخ بشراب و کذا خولان و کذا محیض بنمک و کذا آب برگ مشمش و کذا آب بستان افروز و ضماد الحیه التیس سوده بعسل سرشته بر لهاه و کذا عفص مشوی در سرکه سرد کرده و کذا مازو و شب و گل سرخ سائیده با آب انار معصور بقشر سرشته و کذا خولان و شرب و ضماد صندل و کبوس هلیله کابلی و هندی و طین قیمولیا و زرد هر واحد نافع ورم حار لهاه است و اگر از ادویه قابض متاذی گردد و در آن جمود حاصل شود غرغره با آب برگ خرفه و شربت توت نمایند و کتیرا صمغ عربی نشاسته بدمند و ایضا غرغره بلعاب اسپغول و بهدانه و خطمی و ماءالشعیر با جلاب نیمگرم کنند گویند که اگر ورم متقیح گردد غرغره بماءالعسل نمایند تا تنقیه مده حاصل شود بعده بطبیخ عدس غرغره سازند ئ کذا غرغره بمری شعیر بعداً انفجار نیز مفید

علاج ورم صفراوی لهاه

اگر واجب باشد فصد کنند وخون اندک برآرند و تلیین بنبقوع تمرهندی بشیرخشت و یا فلوس خیارشنبر و ترنجبین با قدری روغن بادام و یا با آب کاسنی مروق و عنب‌الثعلب مروق بخیارشنبر و ترنجبین و روغن بادام و یا طبیخ هلیله زرد و تمرهندی و شاهتره و گل نیلوفر بمغز خیارشنبر و روغن بادام و یا بماءالفواکه و شیرخشت نمایند بعد از آن مطفیات صفرا مثل ماءالشعیر و آب هندوانه و ماءالقرع و شربت نیلوفر و شربت آلو و رب توت و شربت خشخاش بلعاب بزرقطونا و بهدانه و شیره تخم خرفه و کدو استعمال کنند و آنچه در دموی ذکر یافت بعمل آرند و ادویه موضعیه بارده رادعه درابتدا مثل غرغره با آب کاسنی و عنب‌الثعلب و عصی الراعی و ربوب قایضه رادعه مانند رب توت و ریباس و سفرجل و انار و گل سرخ با خیارشنبر محلول و العبه و عصارات بارده بعمل آرند غرغره بطبیخ آلوبخارا و کذا سرطان نهری در سکرچه آب سائیده نیز نافع است و انطاکی گوید که ماءالشعیر و آب کاسنی و شکر و شربت درد و بنفشه بدهند و اگ با قبض بود مغز خیارشنبر و ترنجبین بکار برند و اگر خوف تحجره ماده باشد غرغره بخیارشنبر محلول در لعاب خطمی و لعاب تخم مرو و بهدانه و آب برگ گشنیز و برگ بارتنگ نمایند دوز در سماق گلنار گل سرخ مازو و گشنیز خشک فوفل سوده بمالند و دادن تبرید و چسبانیدن زلو بقفا و مضمضه بلعاب اسپغول و آب گشنیز تازه برای سوزش لهاه معمول است.

علاج ورم بلغمی لهاه

اگرچه در قلاع بلغمی گذشت بعمل آرند و یا بهر نضج و تقطیع بلغم مطبوخ بادرنجبویه با شربت اسطوخودوس و شربت لیمو و یا بادرنجبویه و پرسیاوشان و لسطوخودوس جوشانیده گلقند حل کرده هر صبح بنوسشند و بعد ظهور نضج اسهال بلغم نمایند بمطبوخ و حب ایارح یا بحب قوقایا و حب صبر و مصطکی و مانند آن و هر صباح طبیخین خورند و بعد از تنقیه ادویه موضعیه

محلله مقطعهغرغره بمری و خردل و یا سکنجبین عضلی و یا بزردی یا خردل بسکنجبین و یا خردل و عاقرقرحا بمری و یا بمطبوخ انجیر استعمال نمایند و کذا غرغره بطبیخ حاشا و همچنین قسط در ماءالعسل جوشانده بعمل آرند و رب جوز را درین تاثیر عظیم است بهر نحو که خواهند مفرد و مرکب استعمال کنند و غرغره ماءالعسل که در آن مغز قرطم و تخم کشوث مخلوط باشد و تدهین بروغن قسط بقدری روغن آس آمیخته نیز نافع و کبوس لهاه بنوشدر در شش جزو و شب و عفص هریک دو جزو سائیده و کذا سنبل الطیب و کذا قفرالیهود و کذا بیخ یا تخم باداور دو کذا بیخ سوسن سفید و کذا زماد خفاش و کذا قلقطا و کذا عسل و نمک و کذا عرق و کذا جوزالسر و غرغره عصاره اشنتین بنطرون و عسل آمیخته و کذا طبیخ شکاعی و کذا سنبل الطیب و کذا طبیخ زوفای خشک و کذا عصاره انجره و کذا بیخ و لب مطبوخ بسرکه و کذا طبیخ بیخ سوسن سفید و کذا عاقرقرحا کوفته بسرکه جوشانده و کذا آب قنطوریون دقیق و آب برگ و اطراف سحج و کذاطبیخ و عصاره حشیشه الزجاج و کذا طبیخ غاریقون در میفخنیج و کذا قطران در سرکه حل کرده و خسک بزهره نحاس و عسل و لطوخ خارج حلق برماد خفاش و ضماد صبر و کذا زفت رطب نیز هر واحد محلل ورم لهاه است و نفوخ وشادر سوده بانبونه نمایند و بساست که مقطعات و محللات را با قوابض مثل مازو با نوشادر و نمک و شب یمانی مخلوط می-نمایند برای برداشتن ماذه که بسبب ورم بلغمی مسترخی میشود و مانع از دراد میگردد و در چنین وقت علاج استرخای لهاه نمایند و تبخیر بحوب شبت مقبض لهاه ورم است و غرغره تخم شبت تخم ترب بادیان در ماءالعسل جوشانیده نیزورم بلغمی لهاه استرخای را مفید و صاحب این از تناول اغذیه بارد و فواکه و بقول بارد رطب و لبنیات پرهیز نماید و بر نخوداب قلیه گوشت طیور خفیفه و نان گندم با عسل و زرده بیضه مرغ نیمبرشت اقتصار و رزد و اگر ماده ورم بلغم غلیظ باشد علاجش مثل علاج ورم سوداوی نمایند باسیل تسخین و ترطیب

علاج ورم سوداوی لهاه

تنقیه سودا نمایند و یا بعدنضج تام مطبوخ گاوزبان و شاهتره اصل السوس و گل بنفشه با گلقند اسهال سئدا بمطبوخ افتیمون و معجون نجاح یا بماءالجبن با سکنجبین افتیمونی یا بحب افتیمون و لاجورد و یا بمطبوخ گاوزبان اصل السوس بسفائج افتیمون سنای مکی انجیر زرد نمایند و بعد تعدیل مزاج سودا بمثل شربت گاوزبان و بادرنجبویه و مفرحات معتدله کنند و استعمال ادویه موضیعه باشیای ملطفه محلله بمثل غرغره بماءالعسل با ربع وزن آن روغن بادام شیرین یا به مغز خیارشنبر محلول شیر بز تازه و رب السوس و یا بلعلب حلبه و روغن بادام باندکی نمک و یا ماءالجبن بنمک نمایند و اگر خوف سرطانیت ورم باشد دائم باشیای بارد و مانتد آب گشنیز تازه و آب برگ کاهو غرغره نمایند و در دهان نگاهدارند و بقول شیخ مازو خام یک جزء زاج سرخ سماق هریک سه جزو و ثلث نمک اندرانی بست جزو کوفته بیخته با شربت توت سرشته برلهاه مالیدن با طلا کردن ورم

سوداوی لهاه را نافع است و از اشیای حاره یابسه مجففه و ریاضات اجتناب نمایند و ماءالشعیر مطبوخ بماش مقشر و نخود و فالوده و حریر از شیره آرد گندم و روغن بادام و قند و حریره مغز بادام و شیره تخم خشخاش بنوشند

علاج ورم نزلی لهاه

اول تنقیه دماغو تقویت آن نمایند و بادویه مناسبه آن از ایارجات و حبوب مسهله مطبوخ هلیله و غیره بعد از آن استعمال ادویه موضعیه مذکوره در انواع سابق بحسب هریک از مواد نازله مخلوط بچیزیه حبس نزله نمایند مثل گلنار و اقاقیا و تخم خشخاش و بزرالبنج و مانند آن نمایند مگر گلاب و سرکه و سماق و غیر آن حموضات

استرخاء اللهاه

که آنرا سقوط اللهاه نیز گویند یعنی سست شدن و افتادن ملازه و دوا آنست کهملازه سیل بسوی اسفل نماید و بموضع ود برنگردد و مریض چنان دریابد که گویا چیزی در حلق او معلق آویخته است و چون دهن را بگشاید و زبان را برآورده لهاه درازتر آویخته دیده شود و گاهی بیخ او باریک و سر او مستدر برگردد و باشد که از فرط استرخا نزد فرو بردن چیزی محتاج برداشتن بانگشت شود تا طعام در حلق فرو رود و بیشتر این مرض اطفال و صاحبان مزاج رطب را در فصل ربیع و سرما و بلاد جنوبی بهم میرسد و چون عظیم گردد و مخوف و باعث اختناق است و گاه با تب باشد و گاهی بی‌تب و سببش یا سوءزاج حار رطب دموی دموی است و یا سوءمزاج بارد رطب بلغمی و فرق میان هر دو بسبب چنان باید کرد که لهاه و کام و زبان را ملاحظه نمایند اگر رنگ آنها سرخ ماید و با گرمی و سوزش وتشنگی باشد دموی بود و اگر رنگ سفید و عدم حرارت و حرقت و با کثرت سیلان لعاب باشد بلغمی بود علاج در دموی فصد قیفال یا حجامت با شط بر نقره یا زیر ذقن نمایند و اخراج خون بقدر ضرورت و قوت کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه نمایند و هرچه در قلاع دموی دورم دمویث لهاه گذشت بعمل آرند و گلنار مورد گل سرخ سماق در سرکه جوشانیده غرغره نمایند و سماق گل سرخ گلنار مازو و گشنیز خشک فوفل کوفته بیخته در چمچه خرد نهاده بلهاه بنهند و یا بسرکه و گلاب غرغره کنند و بعده گل سرخ و صندل و گلنار و کاقور در رب توت آمیخته لهاه را برفق بمالند و غرغره برب شاه توت و آب انار میخوش و طلای سریش کفشگران در گلاب گداخته بر تارک و یا نشاسته بسرکه سوده نیز سودمند است و یا آرد ماش گل ارمنی صمغ عربی اقاقیا کتیرا کوفته بسفیدی مفید سرشته دموی یا فوخ تراشیده طلا نمایند و طباشیر سفید گلنار و مازو سبز گل ارمنی اقاقیا کوفته بیخته با آب عاقول اشترخار آمیخته غرغره کنند و یا برگ مکوه و گشنیز و گل سرخ و بید ساده هریک نه ماشه و سبوس اسپغول پنج ماشه کتیرا سه ماشه سفیدی بیضه یک عدد بر تارک مخمه و با آب یا گلاب تر دارند و ضماد برگ خرفه و تراشه کدو و تربوز هریک یکنیم وله سلیخه سه ماشه سبوس اسپغول هفت ماشه روغن گل یک توله سفیدی بیضه مرغ یکعدد قوی‌تر از اول است و در استرخای بلغمی قدری گل دیگدان

که از آتش سرخ شده باشد با یکدانه فلفل سیاه سائیده و ملازه را با آن بردارند و یا شاخ گوزن سوخته مازو و نوشادر برابر حسوده بر کفچه نیل نهاده یا با انگشت شهادت آنرا بردارند و اگر قاشق خرد از موم یا آرد گندم ساخته آب سیروردی پر کرده ملازه را در آن غوط دهند تا سه روز نیز ملازه مسترخی را که باعث رفه و شدت عوارض آن میگردد فع میکند و گلناذ کوکنار عنب‌الثعلب کزمازج گشنیز خشک جوشانیده غرغره ویا عدس مقشر گلنار فارسی پوست انار مازو کزمازج پوست مغیلان سماق جوشانده و رب توت داخل کرده غرغره سازند و مازو و گل طنانی رادر سرکه سائیده بر تارک سر ضماد نمایند که در برداشتن ملازه مجرب است و اگر گل مذکور را بریان نمایند و قدری صمغ عربی افزایند قویتر گردد و یا مغاث اقاقیا گل دیگدان بزرقطونا سریش همه مساوی سوای بزرقطونا سائیده مجموع را بسرکه که در آن برگ مورد و گشنی خشک جوشانده باشند سرشته موی یل فوخ تراشیده بران ضماد نمایند ملازه را بلاشک میکشد و شب یمانی سائیده بشهد آمیخته بر لهاه مالیدن نیز مفید و یا از مغاث بغدادی و اقاقیا و گلنار و حلبه و مکوه و حب الاس هریک نهماشه وغن گل یک نیم توله زردی و سفیدی بیضه سنگ پشت سه عدد و اگر بهم نرسد عوض آن بیضه گنجشک گرفته ضماد کنند و از تخم شبت و حلبه بادیان صعتر و بهمنین و بادرنجبویه و مکوه و اسطوخودوسی هریک نه ماشه عسل پنج توله غرغره سازند و غرغره بسکنجبین و مری و دخول و آب نممک تند و یا بماءالعسل و طبیخ وفا جهت تقطیع و تهلیل نمایند و بعده باشیای قابضه مجففه منشفه رطوبت مثل شب یمانی و مورد و باریک سائیده در آب شحم انارین امیخته غرغره کنند و شب یمانی و شاخ گوزن سوخته و نوشادر نرم سوده بقاشق کوچک و بناله بلند بر ملازه نالیدن و یا با انبوبه نفوخ کردن نیزمفیدست و نفوخ بزردو سماق رب السوس صعتر گلنار عروق الصفه هلیله شب یمانی سوده در حلق دمیدن هم سودمند و بقول مسیحی رانم و نوشادر و شب یمانی بانبوبه نفوخ کردن بر چمچه میل نهاده ملازه را برداشتن و قدری ملازه را با آن بطرف خارج کشیدن و یا دوا بر بیخ او چسبانیدن نیز نافع و یا پوست انار شیرین گلنار طباشیر هر واحد یک جزو مازو و سبز اقاقیا بادیان هریک نیم جزو کوفته بیخته بر چمچه میل نهاده از آن لهات را بردارند و یا دوا بر انگشت نهاده از آن بردارند و گویند که جوزالسر و نمک لاهوری وشادر سماق مازو و پوست انار اقاقیا عصاره لحیه التیس شب یمانی برگ سوس شیاف مامیثا مامیران حض مکی ثمرط فاو عروق آن و بیخ درد گلنار اکستر خطاطیف کوفته بیخته و شام در حلق نفوذکردن برای سقوط لهات بسیار مجرب است و کذا فلفل سفید مرصاف هر واحد یک مثقال شب یمانی مازو سبز هریک دو مثقال وفته بیخته بر لهاه بسرخی پاشیدن نافع دوج ترکی قضار کندر دم الخوین شیاف مامیثا سیرشم ماهی فوفل نشاسته بریان زعفران عود صلیب عود هندی همه مساوی در سفیدی بیضه مرغ بر تارک ضماد کردن مجرب شاه ارزانی است و اقاقیا مغسول برگ مورد یا تخم آن مازو بریان حضض عود صلیب لحته التیس اسطوخودوس دال نبوماس مقشر هریکدو مثقال بشیر بز سوده زردی بیضه مرغ یکعدد ده روغن گل دو توله آمیخته ضماد یا فوخ نمودن از

مجربات علوی خان است و ضماد مازو سبز قشار کند برگ آس کوفته بیخته در سرکه سرشته نیز نافع و غرغره عدس مقشر گلنار اکلل الملک غدبه برگ حنا پوست هلیله زرد جوشانیده صاف نموده رب جوز آمیخته مفیدست و در نسیخه دیگ عنب‌الثعلب گشنیز خشک ازو حضض مکی عوض اکلیل و رب جوست و انار دانه ترش سماق مازو مساوی کوفته در شیر تازه یا شبانه‌روز تر نموده و بعده صاف کرده غرغره ساختن ای ملازه مسترخیه و سرفه مزمن در بیاض و الدم مرحوم ذوکائی مفید نوشته و مازو سبز گل گل سرخ گلنار عدس سماق مائین پودینه شکر طبرز هر واحد یکجزو عاقرقرحا کبار طباشیر شیراز هریک نصف جزو زغفران ربع جزو کوفته بیخته در حلق نفوخ کردن قلانسی مفید گفته و نفوخ اثیر الملوک و یا شب یمانی و گلنار هر دو مساوی باریک وده در حلق دمیدن و با چمچه کوچک سر نهاده بر لهاه گذاشتن و کذا نوشادر بدستور بعمل آوردن صاحب کامل نافع نوشته و بقول شیخ از ادویه چیده برای مالیدن لهاه مسترخی گلنار و سب و کافورست و برای برداشتن آن سگ بنوشادر و مازو بنوشادر و آنچه مجرب است بزو و رد و عصاره لحیه التیس مطبوخ در عسل یا طلاست و گویند که ضماد بنمک نفطی و عسل و کبس بخوض التحپل سوخته و شب و مازو و سماق و کذا بر سر ماهی صغار و غرغره بخاکستر قصب فارسی و مازو و سماق و کذا بروی وخته یا خوض النخل سوخته در آب یکشبانه‌روز تر کرده و در آن پوست انار یا مازو و شب و سماق جوشانده کذا بطبیخ برگ یاثمر مغیلان و کذا بطبیخ ایرسا نیز نافع است و کبس بنمک در آخر مرض عجیب النفع و غریب الاثرست و هرچه در ورم بلغم لهاه گذشت استعمال نمایند و بعضی قابله‌ها چیزی قابض مثل خاک دیگدان و یا مازو بر انگشت مالیده دو سه روز پیهم ملازه اطفال را برمیدارند و منع اشیای بارد رطب می‌نمایند بحالت اصلی رجوع میکند و گاهی از مالیدن منفجر میشود و از آن ریم و خون برمی‌آید و صحت میابند و حکمای هند مینویسند که این مرض باطفال بیشتر افتدو زردی رنگ و ضعف و رقت بر ازو هزال لازم آنستو علاج میکنند و بوجوز بناد دوج و پودینه و قاقله و برداشتن آن به وج و فلفل ونفوخ و اسرنج و سعوط زعفران و تعطیس و نهادن محجمه بر قفا بالجمله اگر حاجت تنقیه بنید بعد نضج ماده بمسهل بلغم و حب ایارج تنقیه نمایند و گاهی گذاشتن محجمه ناری بر نقره و یا فوخ فائده میکند و هرگاه بیخ لهاه مسترخیه باریک شود و سر آن غلیظ گردد و هیچ تدبیر سود ندهد هدزفت را در آب گرم گداخته گرماگرم غرغره کنند تا ورم نرم شده تحلیل پذیرد و بعد نرمی آن بادویه قابضه مثل عصاره لحیه التیس ئو سک مازو غرغره کنند و چون لهاه از استعمال مسخنات گرم و سرخ گردد با آب برگ عنب الثعلب و گشنیز سبز غرغره نمایند و اگر باین تدبیر نیز زائل نشود بیخ آن بسیار باریک و سر آن بزرگ مستدیر بشکل دانه انگور گردد و رنگ آن سفید باشد و بسبب افتادن بر حنجره خوف اختناق ممریض باشند ناچار مقدار زیادتی آن را قطع نمایند بطریقیکه در مطولات مسطورست لیکن این عمل بسیار خطرناک است با آفات قویه می‌انجامد تا خوف هلاکت نباشد نرتکب آن نشوند.

وجع حلق یعنی درد گلو

بدانکه سبب وجع در هر عضویکه باشد یا سوءمزاج است یا تفرق اتصال پس در وجع حلق حادث از سوءمزاج یا حار ساذج مفرد یا مرکب مادی دموی یا صفراوی و یا بارد ساذج مفرد یا مرکب بلغمی یا سوداوبی باشد و ساذج مفردیا از اسباب داخلی از ماکول و مشروب و یا از اسباب خارجی مثل گرمی هوا و سردی آن بود و مادی مرکب یا مورم باشد و یا غیر مورم یا در داخل عضو یا مجاور در آن و وجع حلق حادث از تفرق اتصال مثل ورم یا بثور یا قروح یا جراح باشد و اسباب اورا و اوجاع خالق در اقسام خناق مسطور شد و اسباب بثور و قروح جدامذکور خواهد شد و آنچه غیر این اسباب است درینجا ذکر می‌یابد و آن سوءمزاج ساذج و مادی غیر موم است شیخ میفرماید هگاه عارض میگردد انسان را وجع لازم طولانی تا یک سال یا دو سال در حلق و این دلالت بر تحجر فضولدر نواحی حلق می‌نماید طریق تشخیص اسبای این مرض باید که اولا اسباب خناق و بثور و قروح حلق دریافت نمایند بدستوریکه در مقام هریک مسطورست پس هر سببی از آنها که یافته شود سببش همان باشد و اگر آثار اسباب آنها یافته نشود حال حرارت و برودت ملمس حلق و گردن و شدت و خفت وجع از مریض بپرسند پس اگر ملمس حار و وجع شدید بیان نماید سببش سوءمزاج حار بود بعده حال سبکی و ثقل حلق و تقدم رسیدن گرمی وخرن و نوشیدن اشیای گرم بپرسند اگر سبکی در حلق و تقدم رسیدن هوای گرم یا خوردن و نوشیدن چیزی حار مضر حلق مثل زنجبیل و آبهای کبریتی و نفطی و غیر اینها بگوید و با آن بول و براز با عتدال باشد به برودت تسکین یابد و از مسخنات ضرر یابد سببش سوءمزاج بود اگر گرانی در حلق بیان کند سببش سوءمزاج مادی باشد پس ذائقه دهن برسند اگر مزه دهن شیرین گوید و چشمو چهره شرخ و رگهای رود گردن و سر ممتلی یاشد و وجع ضربانی و سببش سوئمزاج مادی دموی باشد و اگر ذائقه دهن تلخ بگوید و با آن وجع ناخس و التهاب و کثرت عطش و خشکیدهن بود سببش سوءمزاج مادی صفراوی باشد و اگر در جواب سوال اول ملمس لق و گردن سردرد و غیر شدید گوید سببش سوءمزاج بارد باشد پس حال سبکی و ثقل حلق و تقدم رسیدن سردی و خوردن ونوشیدن چیزهای سرد بپرسند اگر سبکی حلق و تقدم رسیدن هوای سرد یا خوردن و نوشیدن چیزی سرد مضر حلق بیان نماید و با آن بول و براز باعتدال وتسکین بمسخنات و تضرر تز مبردات بود سببش سوءمزاج بارد ساذج باشد و اگر ثقل در حلق لبگوید برنگ چهره نگاه کنند و ذائقه دهن بپرسند پس اگر رنگ سفید باشد و بیمزگی یا شوری ذائقه دهند بگوید از آن کثرت آب دهن و تهج چشم و دشواری بلع بود سببش سوءمزاج مادی بلغمی باشد و اکگر رنگ تیره بود و مزه دهن ترش گوید و با آن خشکی دهان و حلتی شبیه بتمدد باشد سبش سوءمزاج مادی سوداوی بود و اگر باوجود آثار غلبه خلطی علامات نزله نیز موجود باشد سببش نزله باشد و اگر علامات مذکوره یافته نشود و تقدم آثار یبوست خارجی مثل غبار دخان و یا داخلی از تناول ماکول و مشروب مجفف یابس مضر بحلق ظاهر گردد و سببش یبوست حلق باشد و **بدانند** که هرچند

علامات و معالجات وجع حلق مثل اقسام خناق است و ازین جهت اکثر اطبا وجع حلق را علیحده ذکر ننموده‌اند لیکن به تبعیت بعضی برای فوائد زائد اینجا جدا مسطور شده **علاج** بقول شیخ درد حلق از هر سبب که باشد ارک کلام در آن اولی است و مقوله بعض اساتذه است اگر وجع حلق از بخارات از استرخا باشد درین هر دو حجامت و فصد ممنوع نبای گردد و درد گلو نزلی زلو یا حجامت عوض فصد بعمل آرند و بالجمله اگر از حرارت ساده باشد ازاله سبب و تعدیل مزاج نمایند و با شربه غراغر واغذیه و اطلیه مبرده که در خناق و اورام لوزتین و لهاه حار مسطور شد و اگر از غلبه خون یا فساد آن باشد فصد قیفال و تلیین طبیعت بماءالفواکه و غرغره در ابتدا با آب گشنیز و آب عوسج با سکنجبین و بعد ه روز بمغز فلوس در شیر بز مالیده‌نمایند ایضا عناب پنج دانه بهدانه چهار ناشه جوشانده نبات داخل کرده بنوشند و لعاب اسپغول یکتوله آب گشنیز سبز ده دام رب توت دو توله داخل کرده صبح و شام غرغره نمایند و در وجع حلق و بلع مشکل حجامت قا نمایند و خون تا پاو آثار بگیرند و لعاب هدانه و عرق شاهتره شربت بنفشه بنوشند عده خطمی خبازی عنب‌الثعلب جوشانده نبات داخل کرده بنوشند مرهم شفیداب معمول بچسبانند و در وجع که قریب لوزتین باشد عناب بعرق شاهتره مالیده شیره تخم کاهو نبات خاکشی داخل کده بنوشند و بفصد باسلیق خون یک نیم پاو بگیرند و عنب‌الثعلب گشنیز خشک کوکتار عدس درست هریک شش ماشه جوشانده غرغره‌نمایند چون ندکی باقی ماند حجامت قفا نمایند و غرغره لعاب اسپغول یک توله آب گشنیز سبز ده توله کنند و حضض مکی چهار ماشه سوده ضماد نمایند و بقول جالینوس غرغره با آب عنب‌الثعلب که در آن مغز خیارنبر مالیده باشند نیز برای وجع حلق نافع وخولان با آب کاسنی یا آب گشنیز سبز غرغره و ضماد و وجع حلق را مجرب سویدی‌ست و در ماده توت غرغره بدستور مجرب و خطمی مثرباً و ضماداً غرغره و کذا غرغره آب برگ مشمش کوفته مفید وجع حلق است و بقول روفس غرغره بطبیخ عدس رب توت شامی آمیخته نافع وجع حلق است و اگر زائل نگردد و انجیر زرد جوشانیده عسل آمیخته غرغره کنند و اگر ازین هم فائده نشود حجامت بر فقرات گردن نمایند و قدری خون بگیرند و فصد و رگ زیر زبان کشانید و اگر از غلبه صفرا باشد فصد بشرط ضرورت و اسهال نبقوع فواکه یا مسهل صفرا نمایند و غرغه بسماق در گلاب تر کرده و یا با آب انار با شحم کوبیده کنند و اجتناب از اغذیه حاره شیرین و روغن نمایند و اگ فائده نشود بلعاب بزرقطونا و لعالب گل خطمی روغن بنفشه تازه آمیخته غرغره سازند و عناب گل نیلوفر خیسانید شیریه خیارین شربت بنفشه داخل کرده نوشیدن و غرغره تخم مرو عنب‌الثعلب برگ نیب تازه گل سرخ برگ خبازی آب گشنیز سبز روغن گل سرکه نمودن برای وجع حلق و سوزش دهان نافع و کذا بعد حجامت وزلو بقفا گل خطمی بابونه عنب‌الثعلب در آب جوشانیده رکهروغن گل داخل کرده بخار گرفتن نیز دره و سوزش گلورا مفید است و اگر از برودت ساده بود دفع سبب تعدیل مزاج نمایند بمشروبات و غراغر اطلیه مسخنه و مانند آن که در امراص مسطوره مذکور شد طبیخ انجیر در وجع حلق بارد بقول جالینوس مفید است و بقول روفس غرغره بمیلائی و سکنجبین نافع

واگر از غلبه بلغم یا فساد کیفیت آن بلوحت و بورقیت باشد اسطوخودوس گل نیلوفر بنفشه پر سیاوشان جوشانده گلقند شربت بنفشهداخل کرده بنوشند وروغن بید انجیر بر گلو بمالند و عنبالثعلب عدس مسلم کوکنار گشنیز خشک گل خطمی جوشانده حضض مکی یک ماشه حل کرده غرغرهنمایند و غرغره طبیخ بنطافلن و کذا پوست مفثان مطبوخ در آب و کذا طبیخ زوفای خشک و کذا صمغ نور و کذا طبیخ کبابه تنها ویا با اصل السوس مقشر نیمکوفت و کذا زبل و جاج بعسل هر واحد در وجع حلق بلغمی نافع و بعد نضج تنقیه بلغم بمسهل آن و حب ایارج ویاحقنه نمایند بعده غرغره بطبیخ انجیر ومویز باندکی بوره ارمنی نمایند در آبیکه در آن ادویه محلله مثل بابونه و اکلیل نمک و مرزنجوش و نمام جوشانند دهن را گشاده بر بخار آن دارند تا بخار داخل حلق گردد و در انتها بوره ارمنی و حلتیت وشادر نرم سودی بیخته در حلق بدمند و غذا نخوداب بالحوم خفیفه واجتناب از اغذیه بارده و حموضات نمایند و اگر رطوبت فضلی غلیظ در حلق و حنجره شود بعد تنقیه و غراغر محلله تعدیل مزاج بمخففات و اغذیه ناشفه قلیه و کباب پرمصالح نمایند و بهترین تدابیر نیست که بر پوب خیزران باریک نرمپارچه نازک پیچیده در حلق آورده رطوبات آنرا پاک نمایند و نفوخ حلتیت و دارچینی نافعست و اگر از غلبه سودا یا فساد و کیفیت و احتراق آن باشد عناب گاو زبان اصل السوس جوشنده نبات داخلکرده بنوشند و در صورت ضرورت اول فصد باسلیق نمایند پس تنقیه بمسهل سودا یا طبیخ افتیمون و حب افتیمون یاحقنه متوسط بعد نضج کنند وبعد از آن بغراغر و دیگر تدابیر که در خناق سوداوی گوشت پردازند و غرغره مخترع حکیم الکمل خان بعمل آرند و غذا بنخوداب لحوم خفیفه مثل گوشت بزغاله نمایند و اگر دز نزله باشد بشروبات غراغر و غیره که در نزله مسطور شد علاج کنند و ایضا برای درد گلو بسبب ریزش نزله احار لعاب بهدانه شیره عناب در عرق شاهتره عرق مکوه برآورده شربت نیلوفر داخل کده بنوشند و مکوه گلنار کوکنار کزمازج گشنیز خشک هریک پنج ماشه عدس مسلم ک توله جوشانیده غرغره نمایند و اگر گرمی زیاده معلوم شود سیره کاهو و تبرید افزایند و بر پس گردن دو محجمه خالی نهند غذا دال خشکیه ا نان قطیر در دال مونگ ترکرده یا ساگ پالک و آش جو بخورند قلیه مضرست اگ از یبوست اشد ترطیب حلق با شربه ادویه موضعیه واغذیه مرطبه مثل ماءالشعیر و شوربای پاچه بزغاله و گوشت آن و اطریه و حریره های مرطبه نمایند

وآبله

وجع حلق مفرط و شدیدست که از التوای رگ یا عصب گردن عارض شود سبش عط یا تشنج رگی ست که بر گردن و تامین کتفین پیچید و آن شعبه ایست از دو شریانی که از قلب صعود نموده و در گردن منشعب گشته و از آن دو شعبه عقب گوش صعود نموده و دو شعبه بغلصمه و فم مری متصل شده و یا تشنج شعبه عصبی ست که از سر بسوی گردن و حلق و سینه آمده پس تشنج شریانی از کمال شدت الم موجب سقوط قوت و هلاکت ست و تشنج عصبی قاتل نیست و عام ست که تشنج

امتلائی بود یا استفراغی و این مرض را جالینوس و غیره متقدمین بجز طبری بیان نکرده اند **علاج** اگر مزاج مریض گرم باشد اول تطفیه آن نمایند بعده اگر تشنج امتلائی باشد بعد نضج تنقیه حسب ماده نمایند بعده تعدیل مزاج کنند و پرسیاوشان شش باشد مویز متقی نه دانه اصل‌السوس چهار باشد پوست بیخ کاسنی پنج ماشه در آب جوش داده صاف کرده نبات خاکشی داخل کرده نوشیدن نیز برای گرفتگی گردن و گلو و درد آن و درد شانه و عدم میلان گردن بچپ و راست و تپ نافعست اگر تشنج استفراغی بود ترطیب بدن بادویه و اغذیه مرطبه نمایند بدستوریکه در علاج تشنج یا بس گذشت و استعمال تمریخ بقیروطی که موم و پیه مرغ و بط در روغن بنفشه گداخته آب جراده کدو آب برگ خبازی آب هندوانه لعاب اسپغول تسقیه داده از آتش فرود آورده در هاون اسرب و یا قلعی و اگر نباشد در دهان سنگی بدسته بمالند تا ممزوج گردد و دائم بدان تمریخ نمایند.

عظم شجا

و آنمرضی ست شبیه بخناق کلبی جهت آنکه خناق کلبی دخول فقره گردن ست بدخل و این علت برآمدن فصلی ست از فصال فقرات گردن بحدیکه طول آنکه مانند عرض آن گردد زیرا که هر یکی از سائر فقرات مرکب از دو قطعه استخوان ست با هم منطبق و هر یکی از دو قطعه چون از دیگری جدا گردد و بعرض واقع شود آنرا عظم شجا گویند و سبب زوال آن ریح غلیظ ست که داخل مفصل گردد یا ماده حاده اکاله که مفصل را از موضع خود زائل گرداند **علاج:** اول فصد قیفال و تنقیه بحقنه لین نمایند بعده اگر ممکن باشد انگشت در حلق داخل نموده قطعه فقره را بموضوع خود رد کنند و برای استحکام غرغره نمایند بآب آس و تمام روز آبیکه در دهن مجتمع گردد بیندازند و در روز دوم نیز بعده د حلق مریض آله رصاص شبیه بملعقه داخل کنند و چون منجذب گردد در موضع آن ضماد بچسبانند و داخل نمایند آن آله را در حلق که بر آن گل سرخ آس در آب یحته التیس حل کرده مالیده باشند و بآن آله استخوان را بقوت دفع نمایند بموضوع بعده بر گردان از بیرون بمقابل آن این ضماد گذارند مفات یکجزوسریش دو جزو بلعاب اسپغول نیکو برهم زده بعمل آرند و از مضغ طعام منع نمایندو کشکاب بآب سماق بنوشند و یا حریره باید که طبع قبض نماند بلکه بلین ماند و چون مرض بطول انجامد فصد قیفال مرتبه دوم و سوم بحسب حاجت نمایند و در اشیای نوشیدنی مریض روغن و چربی بسیار نباشد و بساست که در آن موضع ریم جمع گردد و منفجر شود و این بد نیست چنانکه بعضی گمان کرده اند بلکه بعد انفجار گوشت صلب شبیه بدشبد بر آن میروید و چون مزاج صاحب این مرض گرم گردد باید که تبکین آن کوشند چه گرمی مودی بکثرت مده و الم شدید میگردد.

غصه طعام و غیره و شرق ماء در حلق

بدانکه گاه لقمه طعام و غیره وقت بلع و آب نزد نوشیدن در گلو بند می شود و فرق میان هر دو آنست که غصه ایستادن شی است در حلق و شرق فرو رفتن چیزست در حنجره و قصبه ریه و غصه اکثر از اشیای ماسکه و شرق از اشیای سیاله بهم میرسد و معنی غصه در فارسی طعام در گلو ماندن است و شرق را بفارسی وا گفتیدن نامند. **علاج:** اگر چیزی ذی حجم نرم چون گوشت و نان و یا تخم انبه و مانندن آن چیز لغزنده در حلق بند شود قدری آب و یا چیزی سیال بیاشامند تا سبب تری فرو رود و اگر فائده نبخشد مشت بر گردن و مابین کتفین او پیهم زنند و یا تدبیرتی کنند دالا شیشه حجامت بر مهره دوم گردن نهند و بزور بمکند و لعاب اسپغول و یا خطمی و یا بهدانه در آب برآورده و به نبات شیرین ساخته بنوشانند و اگر در وسط مری باشد لعاب تخم مرو و تخم کتان بروغن بادام شیرین آمیخته بنوشانند و یا شیر گاو نیم آثار و روغن زرد چهارم حصه نیگرم دهند تا آنرا بسبب از لاق فرو لغزاند و روغن بابونه بر هر دو کتفین و بر حلق بمالند و اگر آنچیز صلب خلنده مثل خار ماهی و استخوان و غیره باشد مشت اصلا نزنند که در آن خون زیادتی نشت آن در حلق ست بلکه علاج او بنحوی نمایند که مسطورمیگردد و شرق را بر طبیعت بگذارند که آن بسعال دفع می کند و اگر خارج نشود در آن خطرست و منجر بحبس نفس و هلاکت می گردد.

تشبث شوک و عظم و غیره‌یعنی خلیدن خار در استخوان و غیره در حلق

علاج: چون خار در استخوان و غیر آن در گلوی کسی متعلق شود اگر بنظر در آید از زنبور گرفته بر آورند و یا بر سر چوب خیزران پارچه پیچیده در گلو انداخته از آن دفع کنند و یا وتر قوس دو ته نموده در گلو فرو برند و چون از آن چیز در گذرد بکشند تا برآید و اگر محسوس نشود لقمه های بزرگ چرب از پی یکدیگر بخورند و روغن یا لعاب یا حریره چند مرتبه بیاشامند پس قی کنند و یا اسفنج یا صوف را برشته بسته بعسل آلوده و فرو برند وقتیکه از شی متعلق تجاوز کند آب بنوشند بعد دو رشته را یکبارگی برکشند و ایضا لقمه بزرگ از گوشت یا انجیر خشک در رشته قوی بسته و اندکی خائیده فرو بردن و باز کشیدن آنچیز را بیرون می آرد و مکرر این عمل نمایند و گاه غرغره برب عنب که در آن انجیر جوشانیده باشند باعث برآمدن شی تا شب میگردد و اضمده منضجه که ریم در موضع تشبث پیدا کنند بر خارج گلو نهند و ضماد آدر عدس و زیت و آب نیمگرم بیرون حلق نیز مفید و غرغره انجیر خشک و خمیر مایه جوشانیده صاف کرده و یا انجیر زرد میفختج جوشانیده نیز نافع ست و اگر هیچ تدبیر بر نیاید هر روز یکدرم حرف کوفته بآب گرم بیاشامند و قی نمایند که مجرب ست و اولی آنکه قی بعد امتلای معده از طعام نمایند و اگر استخوان بوتیمار سوده در حلق دهند و اشیای تیز مثل قرنفل در دهن دارند تعلق خار ماهی را سست میکند و اطهور سفس گفته که سطوح سرگین نمربیرون حلق باعث اخراج چیز تا شب است و بعض اوائل ذکر کرده اند که لعاب بزر قطونا و لعاب بزرکتان و لعاب حلبه برهم زده غرغره نمودن شی منتشب را قلع میکند و اگر ادین بر نیاید چند روز

بگذارند و از اشیای مضغ برحسب اقتصار ورزند بعده لقمه بزرگ مضغ کرده بلع نمایند پس قلع آن میکند و گویند که اگر ناخواه دارچینی هر یک یک جزو سنگ مغناطیس مروارید هر یک نیم جزو نوشاور بلع جزو سوده بسرکه ده چندآن تسقیه داده مقطـر نمایند و تا سه مرتبه تکرار کنند به آن ادویه پس در شیشه نگاهدارند و عندالحاجت نیم مثقال یا یکـدرم انـدک انـدک در گلـو چکانند هرچه از خار و استخوان و آهن و پیکان در گلو نشسته باشد همه را میگدازد و انطاکی گوید که از مجربات من اینسـت که بگیرند ثوم و زیوان و شبلم هر واحد یک جزو سائیده در روغن عطاس سرشته طلا کنند که این هرچیز را که از آهن و غیره در حلق متشبث باشد دفع کند و ایضا مقناطیس را بعشر آن نوشاد بسایند و یکدرم از آن بآب سداب بنوشند که آنرا خارج کند در خواص آمده که اگر زن حائض قبل از طلوع آفتاب از ابریشم سرخ هفت تار رشته بافته آنرا از دست دختر بکر در گردن مـرض بندند هرچه در حلق باشد خارج شود و اگر در وقت بر آمدن خراش بحلق بند بلعابـات مغریـه بـار ده غرغـره نماینـد و قـدری بیاشامند و حریره های ملینه بنوشانند اگر وجع شدید باشد و امتلای بدن نیز بود فصد نمایند و حقنه بعمل آرنـد و در اسـتعمال غراغر خناق مبالغه کنند تا ورم بهم نرسد و اشیای لعایبه غیر حاده تناول نمایند.

بلع ابره یعنی فرو بردن سوزن

تدبیر اخراجش اینست که مقناطیس را نرم سودهیکدرم آنرا با یک قاشق شراب انگوری آمیخته بیاشامند و نیم ساعت صبر نموده جوزالقی سه ماشه نمک طعام دو ماشه بعسل سه توله خوراینده قی کنانند اگر بیرون نیاید سنای مکی پنج مثقال گل سرخ بنفشه هر یک دو مثقال سپستان سی دانه جوشانیده صاف نموده شیر خشت پانزده مثقال حلکرده نیمگرم بنوشند. یا مویز منقی یک توله ریوند خطائی شش ماشه تربد سفید یکتوله خیارشنبر هفت توله روغن بادام نه ماشه داخل کنند و بشیاف مدد کنند و غذا نخوداب دهند و بعد انقطاع عمل دوا لعاب گاوزبان شربت قند یا بنفشه با گلاب و تخم ریحان بیاشامند غذا شوربای مرغ بنان تنوری ثرید کرده و همین نمط سه چهار بار تکرار دوا کنند تا بیرون آید والا پیوسته سنگ مغناطیس در دهن دارند و یا مغناطیس در رشته ریشم بستهیا اسفنج بسته بلع نمایند و به آهستگی بکشند.

غریق الماء یعنی فرو رفته در آب

تدبیر کسی که در آب غرق شود اینست که چون آنرا از آب بیرون آرند و بیهوش بود اما نفس آن باقی باشد سرنگون معلق سازند و شکم او پخش نمایند تا همگی آب از شکم برآید بعده فلفل سیاه زنجبیل و یا دارچینی بادیان در سرکه جوشاینده صاف نموده در حلق او ریزند تا آنکه بهوش آید و باقی تدبیر آنچه در سکته نوشته شد بکار برند و عرق عنبر و ماءاللحم ساده هر یک پنج توله شربت عود و شربت یاقوت هر یک یک نیم توله حل کرده بنوشانند و بعد از افاقه چند روز حریره که از آرد نخود و شیر و شکر ساخته باشند بیاشامند و از اشیای رطبه خصوصا آب اجتناب نمایند و بقول ابن سرافیون اگر در دهن غریق کف نباشد فلفل و تخم قریص نرم سوده با سرکه تند مخلوط کرده در حلق او ریزند و بقول فولس در حلق او تخم انجره و تخم قریص با سرکه تیز حل کرده بریزند و هرگاه نفس در غریق نمانده باشند حکم بموت او کنند و اسرائیلی گفته که اگر چهره غریق سبز و گوشه های چشم او سیاه گردد می میرد.

مخنوق بوهق یعنی گلو بسته بکمند

تدبیر شخصی که گلوی او از کمند و رسن و غیره خفه کرده باشند اینست که کمند و ریسمان را بزودی از حلق او وا کنند سپس به ببینند اگر کف از دهن او بر آید امید زندگانی نباید داشت و اگر کف نیاید و نفس اندران باقی باشد نصد سررد و یا باسلیق نمایند و بروغن بنفشه‌یا روغن بادام و آب نیمگرم غرغره کنند و اگر بهوش نیاید پایها را بخر دل سوده‌یا بروغن بابونه بسیار بمالند و پاشویه کنند و بعد دو ساعت حجامت بی شرط نمایند و حقنه متوسط نمایند بعده چند روز حریره آرد نخود و شیر نبات یا شوربه که در آن نان گندم تر کرده باشند یا زرده بیضه تیمبرشت یا حسو سبوس گندم و روغن بادام و نبات دهند و اگر قبض باشد ماءالشعیر بروغن بادام بدهند و از آواز بلند و کلام بسیار و دخان و غبار و اغذیه حار حریف پرهیز نمایند.

تعلق علق بحلق یعنی چسبیدن دیوچه بگلو

گاه اتفاق میشود که بعضی آبهای راکد که در آن دیوچه های بسیار خرد باشد بسبب صفر و خفای آنها آدمی در احتیاط آن غفلت کند و آن آب را بنوشد و زمو در ظاهر حلق یعنی دهن و کام یا در باطن مری و بندرت در قصبه ریه بچسبد و باشد که از کام بسوی بینی بر آید و در آنجا آویزد و یا بمعده رسد پس بسیار باشد که بسبب صغیر وقت چسبیدن بنظر نیاید و چون زمانه معتد به بران بگذرد و خون مقدار وافر بخورد بحس در آید و حجم او ظاهر گردد و غم و کرب و نفث‌الدم عارض شود چون مشخصی صحیح را به بینند که خون رقیق درنفث او بر می آید یا گاهی خون قی میکند حلق او را ملاحظه نمایند که گاهی بسبب زلو میباشد پس اگر در حلق متعلق بود چیزی متعلق در حلق دریابد و اگر در مری باشد و دشواری بلع نیز بود و اگر در قصبه آویزد تا که جدا نشود سرفه یکدم فرصت ندهد و سجه الصوت عارض گردد و اگر از کام بسوی بینی بر آمده باشد گرانی

مقدم دماغ و انسداد مجرای بینی بر آن گواهی دهد **علاج:** اگر بنظر در آید از منقاش یا از زنبور بگیرند و ساعتی گرفته دارند که تعلق او کم شود پس بآهستگی کشیده بیرون آرند و چون قبل از گرفتن آن بسرکه و نمک غرغره سازند تا شست شود اولی بود و اگر دیوچه بنظر نیاید سرکه و نمک و یا سرکه دانگزه(اتوله) بهم آمیخته مکرر غرغره کنند و غرغره بمطبوخ تـانخواه و نفـوخ آن در حلق نیز مجرب ست و یا آب پیاز آب برگ خوخ آب برگ فنجنکشت آب افتیمون هندی هر یک نه توله گلاب یک نیم پا و افسنتین یک توله رغوه خردل دو توله سرکه پنج توله در روزی هفت هشت بـار غرغـره کننـد و همچنـین در شـب و یـا افسنتین و شو نیز هر یک یکتوله آب پیاز خام و سرکه هر یک بست توله آمیخته غرغره سازند و خائیدن بـرگ تنبـول و آب او فرو بردن تیکرار زلورا ساقط میکند و اگر دود گوگرد در قلیان بطور تنباکو بکشند چون در حلق داخل شود فی الحال زلو بیفتد و اگر گل سیاه را در خریطه نهند و دهن علیل را بدان پر کنند زلو از هر جا که باشد جدا شده بگل آویزد و بیرون آیـد و گـرفتن طحلب در دهان همچنین عمل کند و یا سیر بخورانند و در آفتاب بنشانند تا گرمی اشتداد کند بعده قطعه برف یا کوزه آب سرد بر لب نهند و بفرمایند مریض را که دهن گشاده دارد تا زلو میل بسردی کند و بیرون آید و غرغره بسـرکه و خـردل بـا قـدری نمک و کذا نوشادر بسرکه حل کرده غرغره کردن و جرعه جرعه نوشیدن نیز نافع و همچنین غرغره اقسام زاج با سرکه مجرب و ایضا با آب پیاز و آب سیر تنها و یا با سرکه و نمک مفید و کذا نفوخ شو نیز خردل کوفته بیخته در حلق زلو را سـاقط کنـد و اگر زلو در معده افتد فوراتی کنند والا مسهل دهند و اگر از کام بر آمده بسوی بینی متعلق گردد شو نیز سوده بسـرکه آمیختـه سعوط کنند و اگر خون آید و بند نشود اول رگ سر روز نند اگر از این هم بند نگردد بفاصله دو سه پاس فصد باسـلیق کننـد و دم‌الاخوین و کهربا و شادنج و صمغ عربی و کتیرا و طباشیر هر یک سه ماشه سوده از نی بحلق دهنده کز مازج عدبـه عـدس گلناز خرنوب شامی هر یک یک توله کوکنار و دتوله جوشاینده شربت حب‌الاس چارتوله داخل کرده غرغره نمایند و یـا سـماق کوکنار گلنار صندلین تخم مورد کوه حب کاکنج هر یک یکتوله جوشاینده غرغره سازند و دم‌الاخوین نشاسته شاخ گوزن سوخته ماز وسوخته کاغذ سوخته سائیده ذرور سازند. **اقوال الاطبا حکیم علی** در مجربات خود مینویسد که اگر زلو در حلق مانده باشـد نانخواه و فلفل را نازک بسایند و در حلق بدهند که زلو از نانخواه میگریزد و جای خود را میگذارد و بعـد از آن اگـر بمعـده رود سرکه و نمک بخورند که قاتل اوست بعد از آن ملین که دفع آن کند بدهند و اگر زلو در بینی باشد دوای مذکور در بینی بدهند و **انطاکی** گوید که اگر شیر بجوشانند و خردل و زاج و بوره ارمنی و نوشاد در اندران افکنند و بران انکباب نمایند فی الفور زلو از دهان بیرون افتد و غرغره بسرکه که در آن اجزای مذکور جوشانیده باشند از این قبیـل سـت. **طبـری** گویـد ایرسـا سـائیده در سرکه‌یا روغن گل آمیخته غرغره کردن در نیباب بعیدیل ست و گویند که نمک طعام یک کف دست خورده دهن بر کوزه آب یخ داشتن و بر گرسنگی صبر نمودن مجرب ست **ابوماهر** گفته که قدری صبر بسوزند و مثل او هر واحد از صبر غیر محـرق و

نمک آمیخته در آب آزاد درخت حل کنند و یک ساعت در دهن گیرند که در ساعت زلو را قتل کند **سویدی** گوید که برگ طرفا و شب یمانی در سرکه تند جوشانیده غرغره کردن در اخراج زلو مجرب من ست و کذا بعد حلق وسط سرلطوخ قطران بران مجرب صحیح ست و نیز او از رازی و جالینوس نقل کرده که اگر حسو عدس مقشر بیاشامند و بر بیرون حلق و گردن ادویه بارده طلا نمایند و بسرکه تند و نمک غرغره کنند زلو بر آید و ایضا او در تذکره خود از حکمای هند نقل کرده که چون صاحب این مرض بر چوبی که طول آن یکذراع باشد به پیشانی تکیه کند و دهان خود را گشاده شش نوبت بران پیشانی بزنند دیوچه بیرون افتد و مجرب ست و ایضا غرغره عصاره قثاءالحمار و کذا عصاره اذان الفاء تنها و بحاشا و خردل و کذا عصاره برگ بلسان و کذا عصاره سداب و نوشادر آمیخته و کذا عصاره فراسیون و ضماد بیخ قثاءالحمار و اذان الفار سائیده بر خارج حلق و نفوخ ظلیف امل محرق در حلق و تجرع ترشی ترنج بقدر اسکرجه در سرکه تند جوشانیده و مداومت اکل برف و شرب آب او و بلع قطعه اسفنج مبلول ببرف یا اب برف هر واحد نافع نوشته. **مصنف:** حاوی صغیر نوشته که نفع می کند آنرا غرغره بعصیر برگ شجر بنق یا زیتون یا زنبق یا زنبق باختلاف نسخ و یا بسرکه که در آن خردل و حرف داخل کنند و یا بسرکه که در آن قدری ثوم سوده حل کنند و ثوم فقط خارج میکند علق را و یا بوره و خردل و نوشا در سوده در حلق دهند و نفوخ زاج نیز نافع.

صاحب کامل: و جامع گویند که اگر زلو بحلق متعلق گردد ثوم بخورند و یا خردل دو درم بورق چهار درم کوفته بیخته در حلق چند مرتبه بدهند و یا بگیرند سرکه کهنه بست درم و دران ثوم سه دانه بورق دو مثقال سوده آمیخته غرغره کنند و اگر در معده متعلق شود قیسوم افسنتین شونیز مساوی سائیده بسرکه آمیخته بنوشند. **شیخ** مینویسد که علاج زلو مدرک ببصر باخذ آن ازاله میکنند و گاهی علاج مینمایند بادویه از غراغر اگر قریب حلق باشد و از بخورات و یا از سعوطات اگر بسوی بینی میل کند و بمقیات و مسهلات ویدان و مانند ان اگر در معده افتد و گاهی بحیله های دیگر چنانچه انسان را در آب گرم یا در حمام گرم بنشانند و خصوصا بعد خوردن ثوم و مدام آب یخ در دهن گیرد و برتابد تا آنکه زلو موضع خود را گذاشته از حرارت گریخته بسوی سردی میل کند و اگر برین حرارت چندان صبر نماید که خوف غشی گردد در اخراج او تدبیر نیک است و بسیار باشد که بعد خوردن ثوم نشستن در آفتاب و کشادن دهن بر آب برف نفع دهد چنانچه مسطور شد و اکثر تجرع سرکه تنها آنرا خارج میکند و خصوصا با نمک و اما غراغر پس بعضی از آن غرغره بسرکه ست و حلتیت تنها یا بنمک یا بخردل دو چند آن بورق یا بخردل و مثل او نوشادر یا شبیح و نصف او کبریت یا بافسنتین و مثل او شونیز و یا بسرکه که در آن ثوم و شیح و ترمس و خنطل و سرخس جوشانیده باشند و یا سرکه بقدر دوا و قیه که بورق سه درم وثوم دو درم در آن داخل کرده باشند و غرغره بعصاره برگ غرب خاصه و کذلک غرغره بسرکه مع قلقطار و هرگاه دیوچه جدا شده بمعده افتد باید که این دوا دهند شیخ ارمنی قیسوم شو نیز افسنتین ترمس قسط حرف برنگ کابلی سرخس هر یک دو درم در سرکه و آب پخته بیاشامند و ایضا

طعام کند صاحب او از سیر یا پیاز یا کرنب یا پودینه نهری رطب و خردل مطیب و سرکه حاد حریف و بعده قی کند اگر قی
بران سهل باشد والا شی مالح حاد قاتل ویدان بکار برند و چون تعلق زلو در بینی باشد شو نیز در عصاره قثاءالحمار و خریق در
سرکه پخته اندر بینی چکاننده چون منقطع شود صاحب او از آواز بلند و کلام حذر کند پس اگر سیلان دم یا قذف او با اسهال
او باشد علاج همه بدانچه در بحث هر یک مسطورست باید کرد. **خجندی** و ابوسهل مسیحی گویند که اگر بعد خروج علق
نفثالدم باقی ماند پوست انار گلنار سماق جوشانیده غرغره کنند و اگر گلنار کندر نشاسته دمالاخوین ساینده بدهند رشح دم که
از علق بهمرسد قطع کند.

بثور حلق و قرحه آن

گاهی در حلق بثور ماره محرقه از ماده حار دموی یا صفراوی پیدا کرده و در مری اکثر واقع میشود و در قصبه کمتر افتد و
عسراالعلاج بود و نشانش وجود وجع شده و حرمت دران موضع است پس اگر شدت درد و سوزش وقت فرو بردن لقمه طعام و
خصوصا طعام ترش با تیز یا مالح یا خشن باشد بثور در مری بود و اگر وقت تکلم و آواز بلند و از وصول دخان و غبار درد زیاده
گردد و سرفه خشک هر وقت رنج دهد و تغییر در آواز او ظاهر شود بثور در حنجره و قصبه ریه بود. **علاج:** تدبیرش بعلاج خناق
حد و بثور دهن نمایند و ایضا بعد فصد قیفال یا اکحل و تیفته شربت عناب یا شربت آلو یا سکنجبین ساده و لعاب اسپغول یا
بهدانه نوشیدن و یا برای تسکین حدت ماده و حرقت از شیره جو و نشاسته و روغن بنفشه یا بادام حریر و ساخته نیمگرم
آشامیدن خیلی مفید است غذا ماءالشعیر بروغن بادام و باید که اغذیه نوشیدنی اینبار لنفضه و هنگام نوشیدن دوا و غذا بر پشت
بخوابند و از آب سرد و طعام های سرد بالفعل و از اشیای شیرین و ترش و نمکین و تیز و گوشت و نان و اغذیه خشک پرهیز
نمایند پس اگر شور تحلیل نشود بانضاج و انفجار و جلا داند مال آن کوشند بدانچه در خناق گذشت و ایضا در بثور متقرح و
قرحه حلق از بنفشه کثیرا ربالسوس مغز تخم خیارین مغز تخم هندوانه مغز تخم کدو نشاسته مغز بهدانه و شکر تیغال و تخم
خشخاش سائیده و بلعاب بهدانه و اسپغول سرشته حبوب سازند و در دهان نگاهدارند و اگر بزرور و شیر نشاسته که با
دمالاخوین مساوی کوفته بیخته حب بندند و تا اندمال در دهن دارند برای اندمال قرحه حلق نافع ست و اگر برگ قلسی، سنگ
جراحت صندل سفید بگلاب سوده الایچی سفید مع پوست زردرد مساوی بگلاب کهرل سازند و حب بستهیکی از آن در دهن
دارند چون حل شود دیگر نگاهدارند تا که قرحه اندمال یابد نیز قرحه حلق و فلاع را نافع و چون تخم گل یکدرم موم کافوری
یکدرم و نیم انزروت دو درم روغن گل سه درم و نیم گرفته موم را در روغن گداخته ادویه دیگر کوفته بیخته بآن آمیخته
حبهای خرد ساختهیک یک بزرده تخم مرغ آلوده فرو برند و اگر بطور لعوق لعق کنند نافع تر باشد. و در غذا هم زرده تخم مرغ
نیمبرشت تناول نمایند جهت قرحه حلق مجرب و معمول است و شادنج عدسی مغسول گل انه منی مازو سوخته سرطان سوخته

نشاسته گلنار زرد و بسه سوخته ودع سوخته کوفته بحریر بیخته در حلق نفوخ کردن برای اندمال قرحه بعد تنقیه آن از ریم نیز مفیدست. **طبری** گوید که اگر بثور در مری باشد فصد هر دو قیفال کنند و حریره معمول از شیر وجوه نشاسته بروغن بنفشه نیمگرم بنوشانند بر پشت خوابانیده و از آب سرد و اغذیه بارد بالفعل منع کنند تاآنکه شیره بکشاید و اغچه دران باشد بیرون آید بعده اندک سرکه کهنه بنوشانند تا ماده باقی را پاک کند و اگر ازین درد شدت کند اندک روغن گل و قدری لعاب تخم کتان بنوشانند که تسکین الم در ساعت کند و اگر بثره کوچک باشد باین علاج بسرعت به شود و اگر بثور کبار بود و موضع را متاکل ساخته باشد بعد تنقیه بفصد و حقنه موم روغن از روغن گل ساخته هر ساعت اندک اندک بچکانند تا الم آنرا کم گرداند بعده مرهم ابیض کافوری باین طور لب ازند که موم سفید مصفی در روغن گل تازه گداخته و اندک سفیداب قلعی مغسول نرم سوده داخل کرده از آتش فرو دارند و بگذارند تا منجمد گردد پس در هاون سنگی انداخته آب سرد بدان ریزند و بسایند و آب آنرا چند مرتبه تجدید نمایند بعده قدری از آن بچشند چون طعم شوری و تیزی سفیداب محسوس نگردد اندکی کافور قیصوری نرم روده بران بپاشند و خوب بر هم زنند پس قدری از آن گرفته باندک سفیدی بیضه مرغ تازه ممزوج نموده اندک اندک در حلق بچکانند تمام شب و روز و وقت خواب قدری از آن در دهان بگیرند و بخوابند و باید که غذا حریره نشاسته و شیر خر یا شیر بز سرخ رنگ و روغن گل و قدری نبات باشد در بثور قصبه ریه که نادر افتد بعد فصد و تفیته بضماد و اطراف کاسنی کوبیده در روغن بنفشه‌یا روغن گل جوشانیده از آتش فرو آورده آرد جو و خطمی سوده بران پاشند و ممزوج نموده مثل مرهم سازند و بر پارچه حتماو ضخیم کرده از خارج بر حلق بموضع کثرت درد گذارند که نضج میدهد بثور او بعد دفع ریم بسرفه تدبیر التحام او بمرهم مذکور نمایند و از اغذیه مخشنه حامضه و مالحه و حریضه اجتناب نمایند و بحریره مذکور غذا سازند تا آنکه به شود و ملتحم گردد و علامتش زوال درد و سکون سرفه است **ایلاقی** و جرجانی می نویسند که علاج بثور حلق خوا و در مری یا در حنجره و قصبه باشد اینست که اول فصد با سلین یا اکحل و تلیین طبیعت بماءالفواکه و خیارشنبر نمایند و صبح ماءالشعیر نیمگرم باندک نبات و روغن بنفشه‌یا روغن گل بنوشند و بشب لعاب اسپغول بشکر نیمگرم و غذا آشامیدنی مثل حریره رقیق دهند و بعد از تقیح و خروج ریم در آخر اندکی سرکه ممزوج بآب یا ماءالعسل نیمگرم بنوشند و غرغره بآن نمایند تا غسل و تنقیه آن موضع کند و اگر از سرکه الم بهمرسد روغن گل و لعاب تخم کتان اندک بیاشامند و بدان غرغره نمایند و اگر بثور بزرگ باشد و دیرماند و گوشت حلق را بخورد هر ساعت اندکی موم روغن در دهان گیرند و فرو برند تا وجع تسکین یابد و ایضا مرهم کافوری مخلوط بزرده بیضه در دهن گیرند و در بثره قصبه زود بعلاج آن مشغول شود و فصد و اسهال و شربت و پرهیز که مذکور شد بکار برند و علاج آن بیشتر بغرغره باید کرد و از علاج خناق اخذ کنند و حب سعال از بنفشه و کتیرا و رب‌السوس و مغز تخم خیارین و نشاسته ساخته بلعاب اسپغول سرشته در دهان دارند **علوی خان**: از والد خود نقل کرده اند که اگر جوشش

و قروح در حنجره و حلق و مری باشد و تازه بود عدس مقشر پوست خشخاش کز مازج برگ حنا پوست هلیله زرد وکابلی و بلیله هلیله سیاه آمله حضض مکی هر واحد یکمثقال در گلاب و قدری آب لیمو جوشانیده و صاف نموده بقدر نیم درم سنون احمر که از گل مغزوقه جز دو توتیای هندی بریان یک جزو ساخته باشند داخل کرده غرغره نمایند و اگر سرفه باشد ادویه را بآب جوشانیده دو دانگ سنون احمر داخل کرده غرغره کنند بعد از آن ذروری که مناسب باشد بپاشند و اگر قروح و بثور از اتشک باشد کزمازج عاقرقرحا ساذج هندی سلیخه سیاه دار شیشعان برگ حنا چوب چینی و هر سه هلیله و بلیله آمله زرور و چوب صنوبرگلنار هر یک یک مثقال جوشانیده صاف نموده دو دانگ سنون احمر آمیخته غرغره سازند. **ایضا** در جوشش حلق و ورم گلو آتشکی تبرید لعاب بهدانه شیره کاهو شیره مغز تخم هندوانه عرق شاهتره شربت نیلوفر دهند و گر خواهند شیره عناب شیره خیارین افزایند و فصد کنند و زلو بقفا بچسبانند و باز شیره عناب شیره تخم خربزه شیره خار خسک شیره بادیان نبات دهند بعده منضج عناب گل بنفشه شاهتره خطمی خبازی خار خسک عنب‌الثعلب پرسیاوشان بادیان مویز منقی سپستان اصل‌السوس گل سرخ تخم خیارین گل نیلوفر جوشانیده گلقند داخل کرده داده مسهل دهند **ایضا** در آکله گلو بعد تبریدات و فصد مسرور و مسهلات کهربا سنگجراحت سوده بر موضع اکله حلق پاشیدن مفید حسب سیماب که در آبله کام مسطور شد نیز در قرحه حلق که بسبب آتشک باشد مجرب و معمول مولف است.

حرقت حلق

سبب سوزش حلق یا خون حاد حریف یا صفراست و فرق در هر دو از لون و سحنه مریض و دیگر علامت مخصوصه غلبه خون و صفرا توان کرد **علاج** درد موی فصد سر نمایند و تلیین طبیعت باین مطبوخ فواکه عناب ده دانه سپستان بست دانه آلوبخارا هفت دانه تمبر هندی زرشک هر یک ده درم شاهتره شش درم گل بنفشه پرسیاوشان هر یک چهار درم جوشانیده صاف کرده گلقند و ترنجبین مالیده باز صاف نموده بنوشند و اگر با خون صفرا باشد سنای مکی ده درم مغز فلوس خیارشنبر دوا وقیه اضافه نمایند و اگر یکدرم ریوند چینی افزایند قوی تر گردد و بعد تنقیه معدلات مزاج از اشربه مثل شربت عناب و زرشک و تمرهندی و سماق و مانند آن و از غراغر مطبوخ گلنار و سماق و کشنیز خشک و امثال آن استعمال نمایند و در صفراوی تنقیه صفرا نمایند پوست هلیله زرد مسحوق بآب انارین معصومه و یا بآب تمر هندی و شیر خشت یا باین نقوع هلیله پوست هلیله زرد هلیله سیاه کوفته هر یک چهار درم گل سرخ شش درم سنای مکی هفت درم گل نیلوفر بسفائج کوفته هر یک پنج درم شب در یک سطل آب بخیسانند صبح مالیده صاف کرده‌یک اوقیه و نیم مغز خیارشنبر مع ترنجین و شیرخشت مالیده باز صاف نموده دو درم روغن بادام چکانیده نیمگرم بنوشند و بعد از تنقیه تعدیل مزاج نمایند با شربه مثل شربت نیلوفر و بنفشه بلعاب بهدانه و لعاب اسپغول و یا شربت ریباس بآب برگ بید و یا گلاب یا بآب انارین و سکنجبین بلعاب قطونا و یا بآب هندوانه و یا ماءالقرع

بسکنجبین و غرغره بآب نقوع کشنیز و امله و عدس مقشر و گل سرخ و اگر حرقت بسیار باشد پوست خشخاش و اندکی کافور اضافه کردن مضائقه ندارد و از تناول گوشت و اغذیه حاره و اشیای حریفه و مالحه دانچه ملعمی غالب داشته باشد اجتناب نمایند بر مزوره ماش وعدس و قرع و سماق و ماءالشعیر باندک نبات اقتصار ورزند و از بقول خرفه و اسفاناخ و عصی الراعی و برگ کاهو و کدو مناسب و اطلیه نیز نافع ست.

خشونت حلق

درشتی گلو یا از ماده یابس سوداوی عفص و یا از الصباب نزله حاد و یا از دوام تناول اشیای قابضه یابسه و یا از غبار دخان و یا او از شدید باشد و تشخیص این اسباب چنین کنند که برنگ چهره مریض نظر کنند و مزه دهن او بپرسند اگر رنگ تیره بود و طعم دهان عفس گوید و حلق خشک باشد از سودا بود والا دغدغه حلق و دیگر آثار نزله دریافت کنند اگر یافته شود سببش همان باشد و اگر این هر دو سبب یافته نشود حال تقدم تناول اشیای قابض یا وصول غبار و دخان یا کثرت آواز بپرسند بهر واحد ازین سه سبب که اقرار کند سبب مرض همان باشد. **علاج** آنچه از نزله بود علاج نزله حار نمایند و آنچه از سودا باشد تنقیه بدن نمایند بفصد اگر ضرورت باشد و مسهل سودا و ماءالجبن بتکرار تا آنکه تنقیه حاصل شود و بعد تنقیه بهر تعدیل مزاج شربت بادرنجبویه و لعاب گاوزبان و تخم ریحان و باءتنگ و عرق گاوزبان و عرق بیدمشک و صمغ عربی و تنقل بمغز بادام با نبات اگر مزاج گرم نباشد والا بمثل لعاب بهدانه و لعاب اسپغول و شربت بنفشه و شربت نیلوفر و عرق گاوزبان و بیدمشک و بزرقطونا وباءتنگ و تنقل مغز تخم کدو و مغز تخم هندوانه کنند و غرغره باشیای مملسه نمایند چنانچه در خشونت زبان مسطور شد و استعمال بعوقات و بدام داشتن حبهای ممسله در دهان مثل حبی که از کتیرا صمغ عربی رب‌السوس بنات هر واحد یک جزو مغز بادام مقشر چهار جز و نرم ساینده بلعاب هندوانه و اسپغول حبوب مفرطح ساخته باشند و خوردن مسکه با نبات و نوشیدن شیر تازه نیمگرم تنها یا با نبات و تناول خمیره بنفشه با روغن بادام شیرین و تدهین بمسکه تازه و بعد از آن استحمام به آب شیرین نیمگرم نیز نافع است و آنچه از تناول اشیای قابضه عفصه بود علاجش نیز همین است الا فصد و مسهل در این ضرورت ندارد و اغذیه در هر دو چرب لطیف حار یا بار و حسب حاجت مثل فالوده شکری و شوربای گوشت بزغاله و چوزه مرغ یکدو در سفاناخ و خبازی و اطریه و حلوای نشاسته و شکر و روغن بادام یا زرده بیضه مرغ و یا شیر برنج با شکر سفید دهند و علاج خشونت که ا زغبار دخان وآواز شدید باشد نیز همین است.

اورام و قروح قصبه ریه

پس اگر تپ ضعیف وضربان در وسط پشت و وجع خفیفه و معذلک سکه در جسد و بخرالصموت باشد ورم در قضبه بود و اگـر بوی دهان مثل بوی ماهی ونفث اندک باشد قرحه در قصبه بود. علاج آنچه در اورام و خراحات ریه و سل مسطور گردد بعمـل آرند مگر آنکه در سل استعمال مسهلات جایز نیست و در اینجا مسهلات خفیفه جائز است اگر احتیاج آن باشد و هرچـه بهـره بثور قصبه در قروح حلق گذشت نیز مفید بود و بقول شیخ اگر در قرحه قصـبه ریـه مـریض بـر پشـت خوابیـد دوا را در دهـن نگاهدارد و اندک اندک آب آن را فرو برد اثر آن بزودی می رسد بدون آنکه بیکدفع بیاشامد که سرفه بهمرسـد و بایـد کـه دوا مرخی ومغری و مجفف باشد که باعث هیجان سرفه نگردد و ادویه مجففه در سل خواهد آمد و نفع ادویـه مجففـه آنسـت کـه رطوبات فضیله مانع التحام قرحه را زائل گرداند و فائده ادویه مغریه آنست که کسره سه تایم و مواد حاده موجود در قرحه نماید.

اختلاج و ارتعاش قصبه ریه

بدانکه گاه در قصبه ریه عارض میگردد اختلاج که عبارت از جستن آن باشد و ارتعاش که مراد از لرزیدن آنست چنانچـه سـائر اعضا را عارض میشود و سبب واصل اختلاج قصبه ریم غلیظ متولد از خون غلیظ و یا بلغم و یا سودای محتـرق سـت و سـبب ارتعاش آن همان اسباب رعشه بدن است که در امراض راس مسطور شد و بیشتر ارتعاش قصبه از مـاده بلغمـی برخـی عضـل حنجره و الیاف غشای اوست که ارخای غیر تام نماید و نشان اختلاج آن لُجلُجه و تردد و اضطراب در کلام سـت سـاعتی بعـد ساعتی زبر دوام و علامت ارتعاش آن لرزیدن کلام است دائم متصل **علاج:** تدبیر اینها از تنقیه مـاده و غرغـره و غیـره حسب واجب همان است که بهر اختلاج و ارتعاش عسائر اعضا در امراض راس مسطور شد و غراغر و لعوقات را دریتجـا تـاثیر عظـیم است و ایضا طعامی که درآن خردل باشد قوی النفع بود و باید که از رفع صوت تا یکماه و ضحک و غضب و از رفتار بسیار و از دیدن و جنبانیدن دستها در خواب بر غیر قفا اجتناب نمایند و اگر بر سینه مریض چیزی گران چون تخته اسراب و غیـره بقـدر طاقت او بنهند و تکلیف تکلم کنند در آنحالت که او مستلقی بود نفع شدید نماید. و در روزی چند بار همینسان عمل نماینـد و طبری گوید که علاج ارتعاش قصبه آنست که بسوی قوت و سن و مزاج و مریض نگاه کنند چه معالجه مشایخ که این مـرض بآنها عارضه شود خلاف معالجه ایشان است و طبیب قوانین را در جمیع معالجات لاسیما در مثل ایـن مـرض بعمـل آرد پـس استفراغ بحقنه ها نماید در ابتدای مرض بعد از آن با یارج فیقرا و مویزج و عاقرقرحا و مانند آن غرغره کنانـد بعـده اگـر قـوت احتمال کند تنقیه باین حسب نماید عاقرقرحا خریق سیاه الثرسا هر یک نصف درم جندبیدستر حب‌النبیل حب الفار هر یک ربـع درم سکنبیج مقل تخم کرفس اینسون نمک لفظی هر یک دو دانگ جاوشیر یکنیم دانگ فاریقون یکنیم درم ایارج فیقرا دو درم کوفته بیخته مقل و سکنبیج و جاو شیر را در آب کرنب نبطی و شراب کهنه تر کنند تا نرم شود پس حل کرده ادویه مسـحوقه آمیخته بسرشند و مثل فلفل حبها سازند شربت سه درم و ثلث باب نیمگرم بعد پرهیز یکروز و تناول نخوداب پس اگر از تنقیـه

باین حب مرض زائل نگردد بروغن مصطکی و روغن ناردین و اندکی زهره کلنگ سعوط کند و اگـر زوال او مشـکل گـردد در نسخه آنچه رطوبات و ریاح غلیظ را تحلیل کند بیفزایند و اگر علت دشوار گردد و تاثیر معالجه ضعیف نماید و قـوت بـاقی بـود یک شربت ایارح بوفازیا به آب افتیمون و هلیله سیاه و مویز منقی بدهند تا مرض مستاصل گردد و اما اخـتلاج قصـبه بتـدبیر خفیف زائل میشود و در معالجه او استفراغ و غرغره کفایت میکند.

استرخای حنجره

گاه عضله حنجره که برای جذب نسیم همیکشاید بسبب انصباب رطوبات خیه بسوی آن مسترخی شود پس حنجـره همچنـان فراهم ماند و هوای سبوریه منجذب نشود و اختناق آرد چنانچه در اقسام خناق مسطور شد و علاجش بعلاج انطباق مری نمایند و هرچه در استرخای مطلق گذشت بعمل آرند.

امراض مری

بدانکه شیخ الرئیس قول کلی در تعداد اجناس امراضی که بمری عارض شود چنین بیان فرموده که گاه عارض میگردد مری را اصناف سوءمزاج که او را ضعیف میکند از فعل خود و آن از در اوست و گاهی واقع میشود و در آن جمله امراض آلیه و مشترکه و اورام حار و بارد و صلب و اکثر آنچه از امراض آلیه دران واقع گردد آن سد وضیق ست یا بسبب ضـاغط از فقـره زائلـه و یـا بسبب ورم عضو مجاد راد و یا بسبب ورم فی نفسه یا ورم عضله که ماسک اوست و از جمله امـراض مشـترکه کـه او را اکثـر عارض شود نزوف الدم و انفجار اوست و بیشتر این تابع خشونت شی مبلوع وحدت او میباشد پس اگر خراش در مری پیدا کنـد نزف الدم از آن پیدا گردد و اگر تفرق اتصال دهن رگ او نماید انفجار دم احداث کند و ادویه مستعمله در امراض مری بعضـی مشروبه اند و بعضی موضعیه و ادویه موضعیه گذاشته میشود و مابین کتفین و باید که درین ادویه قوت از عطریت باشد چنانچه در ادویه مستعمله در اضمده معده و ادویه مشروبه باید که مثل لعوقات و حساء باشد تا که مرور متصل و اندک اندک بود و چون الم و وجع بمری عارض گردد تفحص نمایند که آن از سوءمزاج است یا از ورم و دبیله‌یا از تفرق اتصال پـس اگـر از سـوءمزاج باشد علامت و علاج اقسام او بدانچه در عسرالبلع می آید اخذ کنند و علاج اورام و تفرق اتصال او نیز عنقریب مسطور گـردد و بدان توجه نمایند.

عسرالبلع

و او آنست که ماکول و مشروب بدشواری فرو برد و اسباب آن یا در نفس مری باشد و یا در مجاور او و سببی که در نفس مری باشد یا درم مری است و یا جفاف رطوبات وران بباعث حرارت تپ و غیر آن و یا صنفی از اصناف سوءمزاج مفرط و یـا سـقوط قوت و ضعف او خصوصا در آخر امراض جاده رویه هائله و غیره و یا احتباس چیزی مثل عطم یا گرم یا علـق و سـببی کـه در مجاور او بود ضغط ضاغیطه ست و آن یا درم عضلات حنجره باشد چنانچه در خوانیق و غیر آن افتد و یـا سـیل فقـره گـردن بسوی داخل و یا ریح مطیفه مری ضاغط او و یا مقدمه تشنج و کزاز و ابتدای آنها طریق تشخیص این اسباب باید که اولا نگاه کنند که باین مرض مرضی حاد و غیره هست یا نه بعده نبض ملاحظه نمایند اگر در نبض کمـال ضـعف قـوت مـدرک گـردد سببش سقوط قوت از مرض لاحق باشد و اگر با مرض دیگر و ضعف نباشد و در نبض تپ یافته شود از مریض سوال کنند کـه با این مرض درد نیز هست یا نه اگر اقرار آن کند و تشنگی نیز باشد سببش درم حار بود پس جای درد دریافت نمایند اگـر درد در گلو گوید و به آن تنگی نفس بود درم حنجره و غیره عضو مجاور باشد و اگر درد میان کتفین بیان کند ورم مری باشد و اگر تپ نباشد و اقرار درد اندک نماید درم بارد بود پس اگر ورود گردن نشان دهد و عند استلقا ضیق ازدیاد نماید و هنگام بلـع الـم نزد فقره زائله دریابد و بان سائر علامات زوال فقره که در خناق مسطور شد یافته میشود سببش زوال فقره گـردن باشـد و اگـر مریض اقرار درد نکند و در نبض تپ یافته شود سببش جفاف رطوبات در مری بسبب تپ باشد و اگر در دو تپ هر دو نباشد از مریض بپرسند که این مرض بتدریج عارض شده بود یا وفقه اگر گوید که اندک اندک ظاهر شده بود و طعـام از مـری بسـوی معده برگذرد و احساس برود غذا اندک بود و علامت یکی از اقسام سود مزاج هم یافته شود و سببش سوءمزاج باشد پس اگر با غلبه عطش و حرقت و حرارت در سطح دهن باشد و بنوشیدن آب سرد منتفع گردد و سوءمزاج حاد باشد و اگر این آثار نباشد و بچیزهای گرم انتفاع یابد سوءمزاج بارد بوده اگر یا به رطوبت دهان و کثرت آب آن باشد سوءمزاج رطب بود پس اگر آثار کثرت ریح نیز یافته شود و بجشارد و لک تخفیف یابد سببش ریح ضاغط باشد و اگر ضد آثار رطوبت بـود و از مرطبـات انتفـاع یابـد سوءمزاج یابس باشد و اگر آثار تشنج و کزاز که در بحث آنها گذشت مدرک گردد سببش مقدمه آنها باشد و اگر با هیچ یکی از این آثار نباشد و دغدغه مری و تنفر از غذا و خفقان و خبث نفس باشد و تقدم علامت دیدن بود از احتباس کرم در مری باشد و اگر خون از دهن نیز آید از تعلق علق باشد **علاج** اگر سببش ورم حنجرهیا زوال فقره بود علاجش بعلاج خناق ورمـی یـا زوال فقراتی نمایند و اگر ورم مری باشد علاج او کنند و اگر از سقوط قوت در آخر امراض افتد علاج نپذیرد و علامـت قـرب مـوت باشد و تدبیرش جز این نیست که بطوریکه ممکن باشد اعانت قوت نمایند و بر مهرهای گردن روغن بنفشه و موم روغن بمالند و اگر از احتباس کرم باشد علاجش قی کردن ست و علاج تعلق علق مسطور شد و اگر مقدمه کـزاز و تشـنج باشـد علاجـش

علاج امراض مذکورست و اگر سوءمزاج حاد باشد لعاب بهدانه شیره مغز تخم تربوز شربت بنفشه بنوشند و بلعاب اسپغول و آب کشنیز سبز غرغره نمایند. یا لعاب اسپغول و شیره تخم خرفه و خیارین و کاهو هر یک هفت باشه و شربت هندی چار توله و یا آب انار مع شیره خرفه و یا شربت خشخاش و عناب و گلاب و یا آب تمرهندی اندک اندک بنوشند و نوشیدن دوغ ترش جرعه جرعه نیز مفید و بآب برگ کاسنی و کشنیز تر و کاهو غرغره کنند و صندل یک توله کافور سه باشد بگلاب و آب کشنیز سبز یا آب برگ خرفه و کاهو سوده میان هر دو کتف ضماد نمایند و قیروطی روغن بنفشه و موم بدانجا بمالند و دیگر عصارات و ادویه بارد مثل آب کشنیز و کاهو در روغن بنفشه در قفا و گردن و مابین کتفین بمالند و غذا ماءالشعیر بروغن بادام و مزوره سماقیه و حصرمیه سازند واگر سوءمزاج بارد باشد و این اکثر بود انیسون بادیان مصطکی سنبل‌الطیب جوشانیده و با شربت دیار یا شربت بادرنجبویه بدهند و یا ماءالعسل نیمگرم یا میفختج بیاشامند و دارچینی تخم شبت بادیان در آب پخته غرغره کنند و سنبل‌الطیب و مصطکی و افسنتین و جندبیدستر و صبر ضماد نمایند و دیگر اضمده مسخنه که از مثل جنده اشق و مر و فراسیون و مانند آن ساخته باشند بکار برند و هرچه در علاج معده بار مستعمل است بعمل آرند و روغنهای گرم چون روغن مصطکی و قسط و مشک و ترب و بلسان و روغن خیری و زنبق و نرگس بمالند و غذا نخوداب یا شوربای گرم بدارچینی و خولنجان و شبت و مانند آن و عسل و بچه کبوتر دهند و اگر سوءمزاج رطب باشد شربت میبه و به و سیب و سکنجبین و شربت حب‌الاس بنوشند و تطبیخ بهمنین و گل سرخ و هلیله و رنجدان غرغره نمایند و روغن زنبق و ناروین و مصطلکی و قسط بمالند و اگر ماده هم باشد اول تنقیه معده از رطوبت کنند بعد حلنجبین با مصطلکی دانیسون تناول کنند و هلیله سربی و اطریفل خائیده اندک اندک فرو برند و مصطکی و قرنفل بخایند و غذا ماهی شور یا گوشت گنجشک و قنابره و قباج مقلوبمری و کمون و کرویا و مانند آن خورند و شیخ می فرماید که بادویه خوشبو که در آن قبض و تسخین باشد علاج کنند بعد تنقیه معده و اصلاح او اگر حاجت آن باشد و آن ادویه مثل انیسون بریان و بهمن و سنبل و ناردین و ساذج هندی و کندر و دقاق کندر و مرست و اگر احتیاج بدوای قابض تر افتد ادویه مسخنه قوی تر بقوابض بارد آمیزند تا آنکه برودت قوابض بارد شدید التجفیف مثل گل سرخ و گلنار و مانند آن منکسر گردد و رنجدان درین نوع شدید النفع ست و بعضی گویند که میان هر دوشانه محجمه بلاشرط هفتاد یا هشتاد بی فاصله بزور کشند و بعد سه چهار ساعت کباده کشند و جهت تنقیه مری و بدن مطبوخ افسنتین تر برای علوی خان با شربت دینار و دهند بعده بادیان بادر بجنبویه مصطکی سنبل‌الطیب هر یک نه باشه اینسون هفت باشه جوش کرده شربت بادرنجبویه و افسنتین هر یک دو توله تخم کنوچه‌یا تو دریین هفت باشه بنوشانند و غذا شوربای مرغ بنان خورانند و دارچینی بادیان تخم انجره شبت سعدکوه هر یک یک توله جوشانیده شربت افسنتین چهار توله داخل کرده غرغره کنند و از مصطکی و سعد دومج افسنتین هریک یک توله جند هفت باشه بروغن بابونه سرشته ضماد نمایند بعده روغن

خیری بمالند و اگر سوءمزاج یابس باشد لعاب اسپغول و لعاب بهدانه و شیره مغز تخم کدو و شربت بنفشه‌یا شربت نیلوفر بدهند و بشیر تازه غرغره کنند و نوشیدن شیر گاو تازه و روغن بادام یا روغن کدو و یا شیر خر یا شیر بز گرم کرده اندک انـدک و یـا ماءالشعیر بلعاب بزر قطونا و روغن بادام و غرغره بآن و یا شوربای چرب از پیه ماکیان و مسکه و یا حسوء آرد سـمید و شـیر و روغن بادام هم مناسب و مغز تخم کدو و مغز بادام و بنفشه و برگ خطمی و جنانه‌ی سائیده بلعـاب تخـم مـرو و پیـه ماکیـان آمیخته میان هر دو شاخه ضماد نمایند و روغن بنفشه و موم و روغن کدو بمالند و لعوقا ترطبـه معتـدل المـزاج و زردی بیضـه نیبرشت بخورند و بقلیه کدو و اسفاناخ و خبازی و قطف غذا سازند و شحوم بسط و غیره و مسکه و امخـاخ بخورنـد و بمالنـد و بالجمله در سوءمزاجات مری تدبیر معده بعمل آرند چه مری حداکثر امر در مزاج خود تابع مزاج فم معده اسـت و مقولـه بعـض حذاق از متاخرین است که این مرض علاج پذیر نمی باشد.

انطباق المری و فالج آن

یعنی بهم پیوستن مجرای غذا و استرخای آن و در انطباق چیزی رقیق و سبک چون آب و شوربا فرو نرود و لقمه بزرگ ثقیـل صلب بخوبی خورده شود و در زوال این عادت طمع نباید داشت الا در اطفال و در فالج مری اصلا هیچ قسمی از طعام و شراب از حلق فرو نمیرود و آنچه که در حلق بیندازند از راه بینی بیرون آید و سبب انطباق استرخاء عضله مری ست از رسیدن برودت بآن و انسباب خلط رطوبی بر آن و بعضی گویند که بیش استرخای غشای باطن مری ست و آن از انصباب صفرا و نفوذ او نیـز افتد و گاهی بسبب ورم بود و هر واحد بعلامات مخصوصه خود شناخته می شود. **علاج:** برای تخفیف مرض تنقیه و بلغم نمایند با یارجات و غرءغر منشف رطوبات بدستوری که بهر استرخا در امراض راس مسطور شد و کثرت غرغره با یـارج فیقـرا همـراه ماءالعسل نیز نافع و بعد تنقیه برای تقویت مری انیسون مصطکی سنبل‌الطیب کندر بهمنین جوشـانیده غرغـره کننـد و گلقنـد عسلی داخلکرده صاف نموده نیمگرم قدری از آن بنوشند و حب‌الاس را لک میان هر دو شانه ضماد نمایند و زیـرزنخ مجمعـه ناری نهادن و یا شرط زده جندبیدستر و سکبینج و مانند آن طلا نمودن مفید بود و استعمال جوارش سـفر جلـی دریـن بـاب از مجربات است و از فلفل فرضیون مویزج عاقرقرها کندش بخور مریم بورق کوفته بخیته بـآب کـرفس حبهـای بـزرگ سـاخته خشک کرده اکثر اوقات خصوصا قبل از تناول غذا در دهن داشتن بغایت نافع و فوس گوید که اگر اسـترخا در آلات بلـع باشـد لطوخ بروغن بآن و جندبیدستر نفع بخشد و معمول بعضی متاخرین اینست که چون استرخای مری بسبب رطوبت نزلی عارض شود و بباعث آن انطباق مری بهم رسد اول تنفیقه بدن و اماله ماده از حقنه حاده نموده سنبل‌الطیب افسنتین قسط تلخ هر یک سه توله در آب باران نیم آثار خیسانیده صحیح بجوشانند که چهارم آب بماند صاف نموده روغن گل روغن بابونه هر یک هفت توله آمیخته باز بجوشانند که آب بسوزد و روغن بماند پس مصطکی یک توله جندبیدستر چهار ماشه سوده آمیخته بمالنـد و از

بهمنین زرنب سعد بادیان تخم شبت در دنج هر یک یک توله غرغره کنند و چون دهن اندکی گشاده شود انیسون ایرسا زرنب کندر مصطکی بهمنین هر یک سه باشه اصل‌السوس مقشر اسطوخودوس هر یک هفت باشه در عرق افسنتین و عرق عنب‌الثعلب هر یک نه توله جوشانیده صاف نموده شربت افسنتین چهار توله داخل کرده بنوشند و تنقیه بمسهل بلغم و دایارجات کبار نمایند و محجمه ناری بر مهره دوم گردن نهند که فی الفور فائده میکند بلکه زیرزنخ و میان کتفین نیز سه چهار محجمه نهند و چون دهن اندکی گشاد گردد و سفوف بنفشه چار باشه شربت مسهل چهار توله در عرق مکوه نه توله دهند و وقت ظهر شوربای مرغ شکم سیر دهند و روز دیگر معجون ملین علوی خان چهار باشه و شربت مسهل چهار توله بی نهادن محجمه بخورانند و اگر با این مرض بیهوشی باشد اول حقنه حاده علوی خان و یا شیاف حاده والد ایشان بعمل آرند و شیشه حجامت بر مهره دوم گردن و زیر زنخ نهاده بزور بمکند و همان وقت ضماد جند و مرواسنگ و مویزج و فرفیون و قسط تلخ و افسنتین و عاقرقرحا هر یک یک توله سنبل‌الطیب و دوتوله کوفته بیخته در روغن بابونه سه توله آمیخته بکار برند تا مری بگشاید و بهوش آید پس همه تدابیر آنچه در فالج مطلق مسطور شد بعمل آورند ولیکن درینجا غراغر بسیار بکار برند و اگر سببش صفرا یا ورم باشد علاجش نمائید

ورم مری

وآن یا حار دموی و صفراوی بود و یا باردلین و صلب و فرق فیمابین این اقسام چنان کند که اگر مریض شکایت و درد میان هر دو شانه خصوصا وقت فرو بردن طعام و آب نماید بآن تپ گرم و تشنگی شدید باشد ورم حار بود و بعده اگر آثار غلبه خون دریابند دموی باشد و اگر علامات غلبه صفرا مدرک گردد صفراوی بود و اگر ثقل و تمدد میان کتفین بدون وجع مفرط بیان کنند و تب و تشنگی نبود ورم بارد باشد و هر گاه لرزه پدید آید ورم در نضج شروع کند و چون ریم بقی برآید ورم منفجر شود.

علاج: هرچه در ورم حارد بارد معده مستعمل است در اینجا بکار برند و وضع اضمده دراینجا مابین کتفین نمایند و دوا اندک اندک بنوشند و ایضا در ورم حار بعد فصد باسلیق یا احل در ابتدا بهر روع شیره تخم خرفه و آب انار میخوش بشربت فواکه بارد جرعه جرعه بنوشند و یا ماءالشعیر بروغن بادام و یا شیره خرفه بجلاب و یا آب کاسنی و کاهو بشربت توت و یا شربت نیلوفر و عناب و سکنجبین ساده و دیگر اشربه بارده بنوشند و تلیین طبیعت بحقنه لینه و بآشامیدن شیرخشت و تمرهندی و ریوند و شربت درد مکرر و شربت آلو و مانند آن کنند و صندلین بگلاب و آب کاسنی و کشنیز بجای درد ضماد نمایند و یا آب مورد و گلاب و آب به و سیب و آب برگ خرفه و آب حی العالم مساوی با قیروطی موم صاف و روغن گل در صلایه حل کنند تا بیامیزند پس صندل سفید سوده مخلوط کرده طلا کنند و بعده آرد جو و صندل در آب عنب‌الثعلب و آب بار تنگ و تراشه کدو سائیده ضماد کنند و در انتها بهر تحلیل آب کاسنی و آب عنب‌الثعلب و آب کاکنج اندکی خیارشنبر حل کرده قدری روغن

بنفشه آمیخته و یا شربت بنفشه و شربت کاکنج باندک مغز خیارشنبر و یا ماءالشعیر آمیخته بنوشند و آرد جلو بابونه خطمی بنفشه اکلیل الملک بآب عنب‌الثعلب یا آب انجیر و یا آب کرنب و آب کاکنج و روغن گل ضماد کنند پس اگر ورم تحلیل شود تغذیه باغذیه بارده نمایند و اگر ریم کند و قشقریره و شدت تپ ظاهر شود آب انجیر بمیفختج نیمگرم بدهند یا لعاب تخم کتان و لعاب تخم مرو و آب خمیر اضافه نمایند و بآرد حلب و تخم کتان و سبوس جواری و آرد جو و خطمی بآب انجیر و روغن بنفشه ضماد سازند و حسوی آب سبوس و باقلی و شکر و روغن بنفشه خورانند و چون نضج یابد و منفجر گردد شیر بروغن بادام بنوشند و مسکه و حریره آرد سمید و نشاسته و روغن بادام و شکر بخورند و از اشیای حاره لذاعه تا اندمال قرحه احتراز کنند و بعضی نوشته اند که اولا جهت رود ماده مثل شیره خرفه و خیارین و کاسنی هر یک نه باشه در گلاب و عرق کاسنی و نیلوفر هر یک هفت توله برآورده شربت انار ترش چهار توله داخل کرده بنوشانند و صندل سفید و کشنیز سبز و ریحان و گل سرخ و مکوه و بید ساده همه سبز هر یک یک توله در گلاب و آب ترش و آب مورد سوده بر گردن و میان کتفین ضماد کننده غذا آش جو بشربت نیلوفر دهند و هرگاه ماده روع نشود و ورم بانتها رسد جهت تحلیل شیره گل بنفشه یک توله و حب کاکنج نه باشه در آب مروق کاسنی و مکوه پا و آثار برآورده مغز خیارشنبر هفت توله شیر خشت پنج توله مالیده روغن بادام هفت باشه شربت ورد مکرر هلیلجی علویخان چهار توله داخل کرده دهند و صبح آن شربت بنفشه چار توله در مروق کاسنی و مکوه هر یک پنج توله حل کرده تخم ریحان نه باشه پاشیده بنوشند و همین سه چهار بار تکرار نمایند و ضماد آرد باقلا و بابونه و خطمی و مکوه هر یک دو توله روغن گل و بابونه هر یک یک نیم توله کنند و غذا شوربای بچه مرغ که بنوماش مسلم و برگ کشنیز سبز در آن افتاده باشد بروغن گاو پخته بنان تنک دهند. **و در ورم بارد** بعد از نضج ماده بمسهل بلغم و حب ایارج تنقیه نمایند و اکلیل الملک بابونه شبت حلبه تخم کتان در آب جوشانیده صاف نموده بمیفختج جرعه جرعه بنوشند و نیز ادویه مذکوره سائیده ضماد کنند و روغنهای گرم چون روغن بابونه و شبت رویت و یاسمین و زنبق وبان بمالند و تجرع میفختج بآب گرم و ماءالعسل و آب نخود و نوشیدن شوربای معمول از کرنب و شبت نیمگرم و غذا نخود آب بشبت و زیره و کردیا و مانند آن نیز سود دهند و بقول بعضی متاخرین در ورم بلغمی محجمه بلا شرط در هر دو شانه دو صدعدد و متواتر بزور بکشند تا اندک گشادگی دهن مری رو دهد پس گل بنفشه گل عاشقانه گل بابونه مکوه هر یک نه باشه قنطوریون دقیق انیسون تخم انجره هر یک چهار ماشه مویز منقی یک توله جوشانیده عسل سه توله داخل کرده دهند و جهت تسکین درد بخور بابونه سنبل‌الطیب اکلیل‌الملک برگ لی و نیم هر یک دو قبضه اشنه بادیان هر یک یک قبضه در یک سبوچه پخته پارچه سفت بر بدن کشیده آنرا زیر نهاده سرپوش آن اندک اندک گشاده بخار آن بر بخار میانند و چون گرمی آن کم گردد آنگاه سه چهار خشت در آتش سرخ نموده در دست پناه گرفته بآهستگی تمام در سبوچه اندازند تا باز گرمی پیدا کند و عرق خوب آید آنرا از

پارچه کهنه پاک نمایند و این غرغره کنند تخم شبت بادیان مکوه انیسون دارچینی بادرنجبویه تخم انجره هر یک یک تولـه و جهت تلیین طبع در مطبوخ مذکور برگ سناد دو توله تربله سفید ریوند خطائی هر یک شش باشه زنجبیـل دو باشـه خیارشـنبر ترنجبین هر یک شش توله شربت دینار چهار توله روغن بادام پنج باشه اضافه نموده بنوشانند و غذا نخود آب بچه مرغ دهند و صبح لعاب تخم مرو و گاوزبان هر یک پنج باشه شربت افسنتین چار توله تخم شربتی هفت باشه چهـار پـنج روز دهنـد بعـده جهت تحلیل سنبل‌الطیب بابونه مصطکی اکلیل مکوه هر یک یک توله روغن قسط سوم حصه ادویـه آمیختـه ضـماد کننـد و روغن خیری و ترب بمالند و اگر تحلیل نشود بهر نضج لعاب حلبه و تخم کتان هر یک هفت باشه بمیفختج سه توله نوشانند و بعد انفجار برای اندمال صمغ عربی چهار باشه طباشیر کتیرا هر دو یک باشه بلعاب گاوزبان هفت باشه شربت خشخاش سه توله بنوشانند و یا تخم مرو پنج باشه با شیر گاو سیاه نیم پا و شربت حب‌الاس چهار توله دهند و غذا کله پایچه خورانند **و شیخ** می فرماید که در ورم مری واجب است که ادویه موضعیه ادویه قابضه متخذ از ریاحین و فواکه بر قیاس عـلاج اورام معـده باشـند بعده ذران مثل اشق و مقل و علک البطم و انجیر و شحوم بط و ماکیان بقوابض زیاده کنند و اگر از این فائده نشـود و احتیـاج بسوی تحلیل بیشتر افتد و یا ورم در اصل صلب باشد باید که بقوابض ادویه قوی التحلیل مثل حب الغار و عاقرقرحا و فرومانا و زراوند و ایرسا و بلسان مخلوط سازند و بساست که در آن باستعمال ضماد مفجرات مثل خردل و ثافیا و غیر آن کـه دروبـیلات صدروریه بکار آید حاجت افتد حتی که سرگین کبوتر و مانند آن و اما ادویه مشروبه در علاج ورم حار لعوقات می‌باید تا مرور او اندک اندک بود و در اوائل ورم حارلعوقات مثل عدس و طباشیر بلعاب مثل اسپغول و تخم خرفه و مـارالقرع وماننـد آن باشـد بعده بمخلوط از رواوع و محلات میل کنند چنانچه دران چیزی از انجیر و بادیان و رب‌السوس و تخم کتـان آمیزنـد بعـد از آن خرما و حلبه زیاده کنند و احسا استعمال نمایند در ابتدا بر وادع مثل آنکه از آرد جو و عدس بریان و غیر بریان و شـیره بـادام و شکر بسازند و چون نضج شروع کند حسو از شیر و سبوس گندم بروغن بادام و شکر اختیار نمایند بعـد از آن آرد کرسـنه و آرد نخود در آن داخل کنند و چون قریب بانفجار رسد اندکی ایرسا و بادام تلخ و فراسیون و قدری قلیل خردل و انجیر و خرما داخل نمایند و در اورام بارد آنچه در اورام بارد معده بباید اخذ کنند و ملنیات و منضجات در آن استعمال نمایند از داخل مثل لعوقات و احسا که برای انضاج ورم حار مذکور شد مثل آرد کرسنه و آرد جو که در آن عسل و قدری ایرسـا و غیـر آن باشـد و از خـارج اضمده منضجه که مسطور شد و از آن جمله حلبه و بابونه و اکلیل الملک و مقل و صمغ بطم واشق و ایرسا و اندکی عطرست و اگر میل تقیح و تسخن کند آنچه گذشت و هرچه در باب اورام معده بباید بعمل آرند.

تفرق اتصال مری

سببش انشقاق عروق آنست از امتلای خون یا حدت آن و یا ضربه و سقطه و جراحت و علامتش بر آمدن خون ست از قی و درد مابین کتفین و فرق میان اسباب مذکوره چنان کنند که اگر امتلای بدن و عروق از خون و سائر علامات غلبه دم یافته شود سببش امتلای خون باشدو اگر آثار غلبه صفرا مدرک گردد از حدت خون باشد والا حال تقدم حدوث ضربه‌یا سقط یا جراحت دریافت کنند **علاج:** اگر مانعی نباشد فصد باسلیق کنند و صمغ عربی نشاسته کتیرا گل. ارمنی دم‌الاخوین کهربا نرم سوده اندک اندک تنها بجلاب نبات یا شربت حب‌الاس سرشته بلیسانند و یا بشیر خر و یا شیر بز دهند و یا لک مغسول با شیر بز یا حب حابس الدم یا قرص کهربا بدهند و عقب او آب ندهند و غذا بزردی بیضه بسازند و هرچه ورقی الدم بیاید بکار برند و بقول شیخ فرق در علاج انفجار دم از مری و علاج انفجار دم از معده آنست که درینجا حاجت بادویه ذی لزوجت و فلوکت بود تا دفعه بسوی معده دفع نگردد بلکه بر موضع انفجار بمهلت جاری بشود که از آن فعل قوی ظاهر گردد و اگرچه قوت او از راه عروق نیز رسد لیکن بسبب طول مسالک و کثرت انفعال در مسلک ضعیف شود و بقول گیلانی باید که درینجا ادویه از جنس لعوقات باشند و نیز حبوب که در دهان گیرند نه ادویه که بسوی معده بسرعت نازل شوند و ایضا باید که استعمال دوا برات کثیر باشد نه یکبار.

قروح مری

سببش انفجار بثور یا اورام مری است یا مرور ماده حاد بران موضع نزوقی و مانند آن و بعید نیست که از نوازل حاره حادث شود و فرق میان قرحه و ورم مری آنست که در قرحه درد و سوزش هنگام خوردن چیزی شور و تیز و ترش اگرچه آن چیز اندک بود زیاده شود و بطعام چرب و تفه اگرچه لقمه بزرگ از آن خورده شود در دکتر باشد.

بخلاف ورم مری که در آن لقمه بزرگ از هر قسم طعام موجب زیادتی الم میگردد و قرحه مری که از نضج ورم و انفجار او افتد علاج او دشوار بود و در اکثر امر مشرف بهلاکت باشد و فرق وزین قرحه و در قرحه و معده آنست که درینجا وجع او مابین کتفین محسوس شود و در قرحه معده درد در شکم باشد و علامت دیگر از تپ و غشی و سروی اطراف و خشکی کام و زبان و غثیان و آروغ بد بو در هر دو یکسان بود و تا قرحه کهنه نشود و آروغ بد بو نگردد. **علاج:** اول برای تنقیه قرحه از ریم دو سه روز ماءالعسل یا شیر شکر اندک اندک بنوشند بعده بهر اندمال قیروطی هر شب از موم سفید و روغن گل و زرده بیضه و یا مرهم ابیض که از زردی بیضه و سفیدی از ریز و روغن گل سنبل اندک اندک بلیسند نه به یک دفع و یا مرهم مذکور نه ماشه

در روغن گل دو توله و شیر ماده گاو سیاه رنگ می کنیم پا و نیمگرم بنوشانند و ایضا جهت سرعت اندمال نباشد. دم‌الاخوین صمغ آلو بالو صمغ عربی کتیرا سبوس اسپغول رب‌السوس هر یک هفت ماشه سفوف ساخته یک مثقال با شیر بدهند و غذا مهلبه بی شیرینی و یا شیر و برنج بی نمک دهند و دیگر ادویه که استعمال نمایند لزج و غلیظ باشند و یا اینها بادویه دیگر مخلوط سازند و باقی علاج این و علاج قرحه معده‌یکی است و هرچه در بثور و قرح حلق گذشت حسب حاجت بکار برند.

حکاک مری یعنی خارش مری

چون عارض شود مریض از تحفخ و تنخع و پیچیدن سر و گردن صبر ننماید و از بلع اشیای یابسه لذت یابد سببش اجتماع اخلاط حریف حاد لذاع ست در معده و تحرک آن بسوی مری **علاج** بهر تنقیه معده شبت تخم ترب لوبیا جوشانیده صاف نموده سکنجبین حل کرده بنوشند و قی نمایند و دیگر مقیات مثل آب اصل‌السوس و تخم ترب و کنکر زده بیخ خربزه و خربزه بحسب اقتضای وقت و ماده و مسهل مناسب بعمل آرند بعده و برای تقطیع ماده بسکنجبین عنصلی یا بسرکه کهنه غرغره کنند و بهر تسکین حکه در شیر تازه شکر یا عسل آمیخته جرعه جرعه بنوشند بعده کندر و صمغ بکار برند و بعضی نوشته اند که بعد قی بمیقات مناسبه شیره خیارین و مغز تخم کدو و پزویه هر یکی نه ماشه لعاب اسپغول و بهدانه هر یک سه ماشه شربت بنفشه چهار توله بدهند و یا شربت کدر و یاقوت هر یک دو توله در عرق کیوط را و بیدمشک هر یک هفت توله حل کرده بنوشانند و از شیر بز نیم آثار روغن کدو روغن گل هر یک یک نیم توله غرغره کنند و غذا کله پاچه بز که در آن چغندر و پالک افتاده باشد با برنج دهند و گویند که نوشیدن شراب کدر شیرین نیز درین مرض نافع ترین اشیاست و حکیم علی گوید که اگر زائل نشود نمک و ترب بسیار در اول طعام بدهند بعده شوربائی که در آن ترب و برگ او و شبت پخته باشند بخورند و آب گرم و شراب دوشابی نوشیده پر مرغ بروغن بادام آلوده در حلق انداخته تحریک نمایند و قی کنند و این دو بار در دو روز متوالی بعمل آرند پس دوام نمایند بعد هفت روز بر شوربای گوشت گردن جدی و اگر زائل نشود صبح شیر بشکر برنهار تجرع نمایند که بعضی اطبا این را بغیر استفراغ استعمال مینمایند.

فساد صوت یعنی آفت آواز

بدانکه آواز موقوف است بر عضلانی که قریب حنجره است و بر هوا و به حنجره و جسم شبیه بلسان مزمار و آنچه گرد اوست و بر حجاب و عضلات صدر و ریه و غلصمه و لهات پس آفت هر واحد ازینها آفت صوت ست حتی که چون هوا قلت پذیرد و یا اورا صنف مزاج عارض شود و امر صوت مختل گردد و آفت صوت یا بطلان یا نقصان یا تغیر ست و تغیر او بر چند قسم ست یعنی بحوحت وحدت و ثقل و خشونت و ارتعاش و جهارت و خفای او و قصر صوت و غلظ او وقت او و کدورت و ظلمت او و

سبب این آفت یا سوءمزاج ساذج ست یا مادی و خصوصا نزله‌یا انحلال فرد یا سوء ترکیب یا ورم یا وجع یا ضربه‌یا سقطه و گاهی آفت در نفس حنجره بود و گاهی بشرکت اعضایی که بعضل آلات صوت رسیده و گاهی بشرکت دماغ و گاهی بشرکت عضو مجاور از اعضای غذا و نفس مثل معده و کبد و طحال و غشای قاسم صدر نبصفین و صدر و ریه که اورام این اعضاء امتلای آنها و نفخ آنها از کمال انبساط منع کند و آواز را تغییر دهد و گاهی بشرکت عضو متصل باعضای نفس و غذا مثل فقار چون از موضع خود زائل شود از کمال انبساط منع کند و گاهی تغیر ریه و حنک برطوبت یا یبوست یا خشونت و یا ورم خنک تغیر صوت گردد فلذا قطع لهات و لوزتین که صاحب او چون آواز دهد مثل دغدغه قویه ملحه بسوی تنخع برای دفع موزی احساس کند و گاهی عسر تصویت عند صیاح سبب تالم هوالبقوت عارض شود و حرارت آواز را بزرگ گرداند و برودت تیز و صغیر سازد و یبوست خشونت در آن پیدا کند و رطوبت بحت الصوت آرد و ملاست و تعدیل صوت و تلیس آن نماید و چون ریه برطوبت مبتلی گردد و قصبه ریه صاف نباشد انسان را آواز دادن بصورت عالی ممکن نبود و گاهی آواز در ثقل و خفت او بحسب وسعت قصبه ریه و ضیق او و وسعت حنجره و ضیق او مختلف می باشد و چون آفات مذکوره در اعضای صوت شدت نماید آواز باطل گردد ولیکن واجب نیست که بآن کلام باطل شود چه کلام بنفس معتدل اتمام یابد و تاوم زدن برجای باشد الاخفی گردد و چون آفت بعضل مثبت مختص بعظم لامی رسد بحوحت در آواز پیدا گردد و هرگاه بعضل محرک باسط حنجره رسد آواز خناقی گردد بلکه اکثر از آن خناق پیدا شود و اگر بعضل محرک قابض رسد آواز نفخی گردد و چون فعل آنها باطل گردد آواز باطل شود و چون درین هر دو استرخای غیر تام و حالت شبیه برعشه حادث شود آواز مرتعش گردد و چون رطوبت بحد ارخا نرسد بحت الصوت بهم رسد و بحوحت هرگاه از رطوبت عارض شود اگر اندک کثرت یابد آواز مرتعش گرداند و اگر بسیار کثرت پذیرد آواز باطل شود.

انقطاع الصوت

مراد از آن بطلان صوت بالکلیه نیست بل حالتیکه با وجود آن انسان بر آواز دادن حسب عادت و لوازم او بسهولت قادر نباشد و در اکثر عارض میشود و این حالت بسببی که در حنجره و آلات او و آنچه قریب از آنست موجود باشد و گاهی عارض می گردد و بسببی که در اعضای دیگر باشد و طبری گوید که گاه منقطع می گردد صوت از انصباب ماده بسوی عضلات متمم آواز محیط بحنجره و یا از رسیدن آفتی بعصب راجع بسوی بالا و از آنجمله انصباب ماده بسوی اصول آنهاست و گاه آواز منقطع میگردد از فساد داخل عضلات موضوع میان اضلاع و بالجمله اسباب او بسیارست جالینوس در مقاله رابع مشروحا بیان نموده و

جرجانی گوید که مزاج حنجره که فاعل آوازست معتدل میان تری و خشکی ست و تغییر آواز و بطلان او بیشتر از آن باشد ک مزاج در تری یا در خشکی از اعتدال خارج گردد و پس هرگاه در رطوبت از اعتدال بسیار دور افتد آواز باطل گردد و گر اندکی دور شود آواز بگردد بالجمله فرق میان این هر دو کیفیت چنان کنند که نظر نمایند اگر آواز مریض ثقیل و کدر و لرزان باشد حال عدم وجع و تقدم تناول اغذیه و اشربه مرطب و مقام در هوای رطب بپرسند اگر این امور یافته شوند سببش رطوبت باشد و اگر آواز صغیر و تیز همچون آواز کلنگ باشد و خشونت و وجع و تقدم تناول طعامهای خشک و مقام در هوای خشک کرده باشد سببش یبوست بود. **علاج** آنچه به سببی در اعضای دیگر باشد تدبیرش بالاجمال نیست که اگر از سوءمزاج در بعض عضل یا آفت او باشد بدانچه واجب بود علاجش باید کرد یعنی چون سبب بعینه دریافت گردد درین وقت بهترین وجوه علاج او مقابله سبب و رفع او بلا تامل کثیر در وجدان اسباب بعوارض و علامات نمایند و هر که را ابتدای انقطاع صوت محسوس گردد واجب است که قبل از استحکام و قوت بعلاج او مبادرت نمایند پس بگیرند زردی بیضه در آب جوشانیده و کنجد مقشر و شیر تازه هر واحد یک ملعقه و بآب بیاشامند تا سه روز و باید که انار شیرین املیسی در پارچه پیچیده بخاکستر گرم دفن کنند چون نرم و پخته شود بر آرند و سر او دور کرده آنچه در میان اوست بچیزی حرکت دهند و قدری شکر در آن انداخته بنوشند و انقطاع صوت که اسباب آن در حنجره و آلات او باشد در اکثر بدو امر متضاده که‌یکی رطوبت کثیر سائل بسوی حنجره و آلات او و رطوبات او باشد و دوم جفاف غالب بر حنجره و آلات او باشد حادث میشود پس اگر بسبب رطوبت باشد بعوق انجیر بلیسند و یا بگیرند مرو زعفران و بعقیده عنب سرشته لعق نمایند و یا بگیرند زعفران سه درم و نیم مروده رم رب‌السوس کندر هر واحد یکدرم برب عنب یابعسل بقوام آورده سرشته حبوب سازند بقدر باقلا و دائم یکی را در دهان نگاهدارند و یا بگیرند زعفران یکجز و حلییت نیم جزو عسل سه جزو بپزند تا منعقد گردد و حب بسته زیر زبان بدارند و لعوق کرنب نیز نافع است و خائیدن شاخهای تازه کرنب و فرو بردن آب او اندک اندک مفید و اگر معوق کرنب فائده نکند قدری حلیت در آن آمیزند و آرد گرسنه و طبخ حلبه و کراث شامی و نبطی و پیاز و عصاره او وثوم و پسته و انگور شیرین و لعوق زنجبیل نافع و از اغذیه مثل اکارع و خصوصا اکارع بقر مفید و باید که عصب فقط از آن بخورند و خصوصا بعسل یا مطبوخ بعسل و گویند که فوه ابصنع و شرب مومیائی بقدر نخود و با جلاب و کداکتیر العسل و کذا صمغ خطمی و کذا مغز وجاج و کذا میعه سائله هر واحد نافع انقطاع صوت است و طبری گفته که اگر این مرض از انصباب فضول بسوی عضلات باشد علاج بحقنه ها کنند اگر قوت اطاعت کند و دوا از فوق مثل قی و مطبوخات مسهله و غیره جائز نیست و اگر مزاج حار باشد و قوت قوی فصد نیز نمایند و اگر مزاج گرم حاد نباشد و قاروره سفید خام بود مدام بمویزج و عاقرقرحا و رب توت عسلی یا شیره خردل سیاه برب عنب شیرین غرغره نمایند و از اغذیه رطبه و بارده منع کنند و بر زیر باجات شیرین معمول از لحوم حملان اقتصار در زند اگر مزاج متغیر بحرارت و

تپ نباشد و سبب آن اخلاط رطوبیه باشد و اگر بسبب یبوست باشد روغن بنفشه تازه شیرین یک ملعقه با شکر طبر زد وقت خواب بدهند و لعاب اسپغول بماءالشکر بسیار نیمگرم و اغذیه مرطبه ملینه مثل شوربای مرغ فربه و طبیخ اسفاناخ و خبازی و زردی بیضه نیمبرشت و استحمام بآب شیرین نیمگرم سود دارد و اگر مانعی نباشد شیر تازه با شکر و بی شکر و مسکه و آرد سفید و شکر نافع و تسعیط بمعدلات مزاج دماغ نمایند و فتیله بروغن گل و سرکه تر نموده برای تحلیل بخارات مجتمعه در گوش نهند و انجیر القطاع صوت را از رطوبت باشد بادخواه از یبوست نافع ست و دواءالتین بضودنج و استلقا ضعف صوت و بحت اورا مفید است.

بحه الصوت یعنی گرفتگی آواز

و اسباب او همانست که مذکور شد و بعضی منجمله اسباب مذکوره شش سبب یعنی نزله حار و سوءمزاج حار ساذج حنجره و بارد ساذج حنجره و سود مزاج رطب و یابس حنجره و قصبه و صیاح شدید برای بحت الصوت بیان کرده اند و جرجانی گوید که اسباب آن انواع سوءمزاج باشد و رنج و ماندگی و آواز بسیار و بیداری شب و تناول طعامهای خشک و آماس حوالی حنجره و شیخ می فرماید که گاهی بحت الصوت بسبب تعب آلات تصویت بنابر حدوث اعیا بآنها و یا سبب ورم و کشیدگی درین آلات و مجاور او در حارت طعام عارض شود و گاهی بسبب برد مخشن دحر مفرط که منحرف گردانند مزاج را و سهر و اودیه و اغذیه مخثنه و کثرت صیاح و تجلب بلد و سیلان او بطبقه مغشیه حلق و حنجره افتد و گویند که گاهی بسبب فساد ریه بود چنانچه مجذومین را عارض شود و بقول بقراط بحوحت که بمشایخ عارض گردد زائل نشود و چون صیف شمالی یابس و خریف او جنوبی با باران باشد بحوحت در آن بسیار حادث شود و چون صاحبان بحت الصوت راد والی ظاهر گردد اکثر از اسباب صلاح صوت بود. **بالجمله تشخیص** اسباب او چنان باید کرد که اولا دریافت نمایند که بحت با مرضی دیگر مثل جذام یا ورم اعضای حلق خنک یا صدر یا ریاح یا زوال فقار یا ورم امتلاد نفخ معده‌یا کبد یا طحال هست یا نه اگر باشد سببش همان مرض بود والا حال تقدم وقوع ضربه یا سقطه یا قطع لهات بپرسند اگر اقرار آن کند سببش همان باشد و الا از مریض بپرسند که خشونت در حلق معلوم میشود یا نه اگر اقرار نماید حال احساس نفخ و دغدغه در گلو و سرفه و دیگر آثار نزله حاد نیز دریافت نمایند اگر باشد سببش نزله مار بود و اگر آثار نزله یافته نشود و نبض صغیر و صلب وقار دره صاف باشد و آواز صغیر و تیز و وجع در حنجره بود و تقدم وقوع حمیات حاده‌یا ملاقات غبار و دخان یا استعمال اشیای حاره حریفه چون ثوم و خردل و مانند آن اتفاق

افتد سپس خشکی حنجره باشد و اگر سوای خشونت و تقدم حمیات حاده عوارض دیگر نباشد و تشنگی مفرط بود سببش حرارت حنجره باشد و اگر سوای خشونت اقرار تقدم حمیات نیز نکند پس ملاحظه نمایند اگر موسم سرما و هنگام هوای سرد باشد یا آب یخ و برف و تگرگ خورده باشد سببش برودت حنجره بود والا حال تقدم کثرت آواز قوی بپرسند اگر اتفاق آن شده باشد سببش کثرت صیاح باشد ور نه حال تقدم بیداری بسیار بپرسند اگر باشد سببش همان باشد و اگر مریض اقرار خشونت حلق نکند بلکه گرانی در حنجره بی درد بیان کند و کثرت آب دهن بود و پیش از آن استعمال مرطبات کرده باشد سببش رطوبت حنجره بود **علاج** تدارک این مرض بسرعت نمایند و اگر از دیگر تدابیر فائده نشود و احتیاج تنقیه ببینند حسب غلبه خلط تنقیه کنند و کرنب هر چونکه استعمال نمایند و کذامیعه مطلقا نافع و از دخان و غبار و اشیای حامض و مالح و خشن و حریف احتراز در زند مگر آنکه اراده تقطیع باشد که درینوقت بادویه لینه رطبه مخلوط کرده استعمال نمایند و بادنجان و خصوصا خام و رائب و انگور بالخاصیت بحه الصوت پیدا کند پس اگر از نزله حار باشد هرچه بهر نزله حار مذکور شد استعمال کنند و ایضا برای منع نزله ادویه مخدره مثل و یاقوذ او شربت توت و به وحبوب نزله و لعوقات حابس نزله خوردن و یا شیره تخم خشخاش بشربت نیلوفر یا شربت عناب نوشیدن و پوست خشخاش و عناب و تخم کاهو و خرفه و عدس جوشانیده اندکی نشاسته و صمغ عربی آمیخته غرغره کردن و اطلیه و نطولات مغلظ مواد بر سر استعمال نمودن نافعست و غرغره گلنار یک مثقال پوست خشخاش عدس گل سرخ هر یک دو مثقال بزرالبینج نیم درم در آب جوشانیده معمول علویخان ست و یا سپستان پانزده دانه بهدانه سه ماشه جوشانیده شیره مغز تخم هندوانه نبات سفید داخل کرده بنوشند و یا بهدانه سه ماشه چای خطای بادیان خطائی هر یک چهار ماشه در عرق شاهتره ده توله جوشانیده شیره مغز بادام شیرین شش ماشه نبات داخل کرده صمغ عربی کتیرا یک یک ماسه سوده پاشیده نبوشند و یا عناب پنج دانه اصل‌السوس تخم خطمی هر یک چهار ماشه جوشانیده نبات توله داخل کرده بنوشند و از پوست خشخاش عنب‌الثعلب بزر کتان جوشانیده غرغره سازند و غرغره کاکر اسینگی اصل‌السوس کوکنار گلنار کزمازج عدس در آب جوشانیده نیز مفید و اگر بحت الصوت نرلی بعد زکام و سرفه خار پیدا شود و مزمن شده منذرالبسل گردد و مریض ضعیف المعده سوداوی خفقانی باشد بهدانه الایچی خورد جوشانیده نبات داخل کرده دهند و سفوف یا حب سرفه همراه شیر بز جوش داده نبات داخل کرده دادن و لعابات همراه لعوق طباشیر و لعوق سپستان باردو شربت فریادرس و شربت کز بره‌البر استعمال کردن نافع و اگر بسبب یابس مزاج اولی چیز حار گر می کند و اشیای یابس بدحال سازد مسکه و فالوده یاقوتی نافع شود و طبیخ جالی باقلا سبوس گندم هر یک چهار ماشه بهدانه سه ماشه با نبات یک توله جوشانیده مفید بود و گاهی برعایت بواسیر زیره سفید داخل میکنند و اگر در بینی سده و بند زکام باشد بهدانه سه ماشه گل نیلوفر چهار ماشه عناب پنج دانه تخم خطمی خبازی هر یک چهار ماشه جوشانیده شیره مغز تخم بهدانه شش ماشه شربت بنفشه دو توله

خاکشی شش ماشه دهند و روز سوم گل بنفشه چهار ماشه افزایند روز چهارم اصل‌السوس چهار ماشه گـل خطمـی سـه ماشـه دارچینی پرسیاوشان هر یک چهار ماشه عناب پنج دانه جوشانیده نبات یک توله بطور قهوه بیاشامند و اگر آواز بدسـتور متعسـر ماند باز سپستان پانزده دانه زوفا خشک سه ماشه خطمی چهار ماشه جوشانیده صاف نموده شهد یک توله داخـل کـرده کیتـرا صمغ عربی یک یک ماشه سوده پاشیده دهند پس اگر آواز بگشاید و اندکی بلغم باقی مانده باشد دارچینی سـه ماشـه افزاینـده بعده اگر بلغم نزج در نفث بر آید اصل‌السوس چهار ماشه عناب پنج دانه بادیان زوفا خشک دارچینی هر یـک ماشـه جوشـانیده نبات یک توله داخل کرده صمغ عربی سوده پاشیده بنوشند که در آخر جالیات حاد میدهند و اگر از نزله بارد باشد علاج نزله بارد کنند بدستوریکه مقامش مسطور شد لیکن درینجا حبوب و بعوقات و غراغر بسیار نافع آید و این حب کاملـه منقـول اسـت آرد نخود بریان دویست درم رب‌السوس ایرسا بسبابه اصل‌السوس بادیان مغز چلغوزه مغز بادام هر یک پنج درم مشک یکدام بقـدر نخود حبها سازند ایضا منه آرد نخود و باقلا هر دو بریان بیست ماشه کتیرا مغز چلغوزه بریان مغز بـادام تلـخ بریـان هـر یـک پنجماشه نبات سوم حصه و این حب نیز مفید کبابه چینی قرنفل رب‌السوس ایرسا بسبابه زوفا خشک بادیان فلفل سیاه مغز پنبه دانه مغز چلغوزه مغز بادام دارچینی هر یک هفت ماشه در لعاب گاوزبان سرشته حبها بقدر نخود سازند و این لعوق نافع بزرکتان بریان تخم کرنب بریان مغز چلغوزه کلان بریان رب‌السوس هر یک دو مثقال ایرسا زوفا و خشک هر یکی بادیان زعفـران هـر یک دو ورم بعسل سه چند قوام ساخته بیامیزند شربت دو مثقال با عرق بادیان هفت توله و اگر از گرمی صخره باشد مغز تخـم کدو شیره تخم خیارین شیره تخم خرفه در عرقیات برآورده شربت بنفشه‌یا شربت نیلوفر داخل کرده بنوشند و لعوق لعابات نافع ست و لعاب بهدانه و اسپغول و شیره عناب با شربت بنفشه و ماءالشعیر و ماءالخیار و ماءالقرع و آب تربوز و شیر بز و شیرخر بـا شکر و ترنجبین و هرچه مبرد و مرطب و مغزی بود چون مرقعه خبازی و سرمق و اسفاناخ و غیره خوردن و بدان غرغره کردن مفید بود و کذا تناول شیره گندم و مغز تخم خیار و نشاسته و مغز بادام شیرین و مزوره ماش مع مغز بادام و پاچه بز و گوسـفند نافع و اگر از سردی صخره باشد اصل‌السوس مقشر نیمکوفته گاوزبان پرسیاوشان نبات سفید در عرقیات جوشانیده صاف نموده بنوشند و یا انجیر سه عدد مویز منبقی یکتوله اصل‌السوس مقشر دو درم گاوزبان یک مثقال بادیان تخم کتان ایرسـا هـر یـک یکدرم در نیم آثار آب بجوشانند هرگاه ربع آب بماند صاف کرده چند روز بنوشند و اگر از برودت هوا گرفتگـی آواز و درد سـینه عارض گردد دانه هیل نیمکوفته نبات سفید در آب جوش داده بار تنگ داخل کرده بطور قهوه دهند و اگر بحت الصوت بارد بـا درد فم معده بود اصل‌السوس چهار ماشه دارچینی عود مصطکی هر یک دو ماشه گل سرخ چهار ماشه دانه هیل سـه ماشـه در عرق بادیان عرق عنب‌الثعلب هر یک پنج توله جوشانیده شربت سیب دو توله داخل کرده دهنـد و فلفـل سـیاه حلیتـت خـردل زعفران همه مساوی کوفته باشد خالص بپزند تا منعقد گردد و هر صبح بقدر فندق تناول کنند و حب خردل پیوسته زیـر زبـان

داشتن مجرب و یا بگیرند مرو و ورم و کندر ده درم و بی پخته بیامیزند و حب سازند و مغز بادام تلـخ تخـم کتـان بریـان مغـز چلغوزه مساوی سائیده حبها بسته در دهن نگاهداشتن نیز معمول و مجرب ست و یا مغز بادام مغز حب الصنوبر کبـار بزرگتـان بریان هر واحد دو درم انیسون بادیان رب‌السوس صمغ غربی هر واحد یکدرم فانیذ ده درم بدستور حبها سازند و یا کتیرا صـمغ عربی هر یک شش درم هر یکدرم کندر چهار درم و نیم فلفل سفید بست عدد زعفران یکدرم رب‌السوس شش درم خرمـا سـه عدد میفختج بقدر کفایت بدستور مرتب ساخته زیر زبان نگاهدارند و یا خردل بریان مغز بادام تلخ فلفل دار فلفل بادیان هر یک سه درم زعفران نیمه درم کوفته بخیه بحلاب سرشته حبهای پهن سازند و زیر زبان دارند و یا فلفل سیاه خردل زعفران قرنفل سنبل‌الطیب سباسه مساوی صمغ عربی برابـر مجمـوع قنـد سـفید بـوزن همـه بدسـتور حـب سـاخته در دهـان نگاهدارنـد و دواءالحملتیت بخورند و یا فلفل خردل زعفان خولبخان عاقرقرحا بعسل سرشته بلیسند و از نسخه‌هـای مسـتعمله اطبـای هنـد اینست که اورک سه درم با قند سیاه کهنه پنج درم ناشتا هر روز بخورند و یا خولنجان زنجبیل وج فلفل سیاه خـردل دار فلفـل همه را کوفته بیخته در آب برگ تنبول حبها بسته وقت حاجت در دهن داشته لعابش فرو برند و یا بگیرنـد اورک و انـدرون آن خالی کرده‌یکدام حلتیست و یکدرم نمک سنگ سائیده دران پر کرده قطعه اورک بران پوشیده در خمیر آرد گندم بخاکستر گرم نهند تا پخته شود هر روز بقدر ثلث درم ازان بخورند و یا برنج با قند سیاه بپزند و وقت خواب شکم سیر خورده بعد از ساعتی دو قاشق آب نیمگرم نوشیده بخواب روند در سه روز آواز بگشاید و یا قدری حلیتت بآب گرم فرو برند و یا تخم ترب کوفتـه بـآب گرم ممزوج نموده بخورند و یا مغز تخم هلیله فلفل دراز نمک سنگ مساوی بعسل غلولا بسته هر روز یک تولـه تـا دو هفتـه خورند و یا کبابه جواکها سائیده بشهد آمیخته بلیسند غذا نخود آب با شیره حب قرطم و زرده بیضه و شوربا و حریره نخاله و مغز بادام و شهد بدهند و تليين طبیعت بحقنه ها و مسهلات نمایند اگر احتیاج باشد و اخـراج مـاده بلعوقـات کننـد و صـاحب شـفا الاسقام گوید که اگر برودت مع بلغم باشد علاج او همان است که در ربو مسطورست و گاهی احتیاج مـی شـود بمغلـی حلـو و بطبیخ زوفا و اگر بلغم غلیظ باشد بعد نضج بحب غاریقون استفراغ نمایند و غرغره برغوه خردل سازند و اگر از تری حنجره باشد اصل‌السوس مقشر نیمکوفته بادیان نیمکوفته بیخ بادیان نیمکوفته پرسیاوشان نبات سفید در آب جوشانیده صاف نموده بنوشند و عوض نبات شهد در همین نسخه آمیخته غرغره کنند و انجیر زرد پنج عدد جوشانیده شهد سه توله داخل کـرده نوشـیدن نیـز مفیدست و مربای زنجبیل دو توله و یا شونیز سه ماشه بعسل سرشته بخورند و اگر قوی تر خواهند انیسون بیخ کـرفس ایرسـا صعتر پودینه در جوشانده اول افزوده جرعه جرعه بنوشند و تخم شبت بیخ کبر نیز زیاده کرده و شهد آمیخته بدان غرغره نمایند و حلبه مغز چلغوزه رب‌السوس میعه برمکی سائیده با شهد خالص آمیخته بلیسند و انجیر و مویز و مغز پسته شور بریان بخورنـد و استعمال لعوقات مناسبه مثل لعوق کرنب و لعوق حب القطن و لعوق زنجبیل و لعوق انجیر نافعست و غذا نخود آب با گوشت

دراج و تیهو و سنگخوار و هر روز دانگی صبر با زرده بیضه مرغ تحسی نمودن و فلفل سیاه بشهد سرشته حبها ساخته مدام در دهان داشتن سودهند است و خولنجان در دهن داشتن و خائیدن نیز بحه‌الصوت رطوبی و نزلی را مجرب ست و حلتیت محلول بآب نیمگرم یا ماءالعسل خوردن بدستور و جو کهنه بریان بقدر کف دست خوردن عجیب الاثرست و اگر حاجت تنقیه بود بهر نضج این ماءالاصول دهند پوست بیخ بادیان و بیخ کاسنی و اصل‌السوس و اذخر هر یک هفت ماشه ایرسا انیسون اسطوخودوس هر یک چهار ماشه عنب‌الثعلب نه ماشه جوشانیده اسطوخودوس منضج چهار توله داخل کرده پنج شش روز داده تنقیه بحب شبیار کنند باضافه سناسه توله تربد سفید ریوند خطائی هر یک نه ماشه زنجبیل سه ماشه و شربت اسطوخودوس علویخان چهار توله و خیارشنبر و ترنجین هر یک هفت توله روغن بادام هفت ماشه در ماءالاصول عوض شربت منضج و غذا نان گندم ترید بشوربای مرغ دهند و روزدیگر ماءالاصول مذکور باضافه شربت بزوری جار چهار توله و تو در بین یا حرف نه ماشه دهمین نمط سه چهار مسهل نموده این غرغره کنند پوست بیخ بادیان اصل‌السوس تخم شبت انیسون بادیان هر یک نه ماشه در ماءالعسل پخته و جهت تعدیل مربای زنجبیل بخورند و یا شونیز سه ماشه سوده در عسل یکتوله بلیسند و انجیر هفت عدد جوش کرده عسل سه توله داخل کرده تجرع نمایند و دیگر معوقات و غراغر بکار برند و شیخ می فرماید جالیات که در انقطاع صوت رطوبی مذکور شد همه مفیدست و عنصل و عسل و روغن گاو و میفتختج مفید بود و احساء آرد باقلا و بزر کتان و آرد گرسنه نافع و اشیا که در درجه اول جلاست و کذلک اطریه و شیر پس روغن زرد و عقید عنب و اصل‌السوس و رب‌السوس پس باقلا بعسل و طبیخ انجیر پس و عنصل و مانند آن و صاحب کامل گوید که هرگاه بحوحت از رطوبت حادث شود و بآن خشونت و حرارت نباشد باید که صاحب او بآبیکه دران انیسون و بادیان جوشانیده باشند بقدری ماءالعسل غرغره سازد و حریره از قطاعه جواری بعسل در روغن بادام ساخته بنوشند و یا بآب مطبوخ بیخ سوسن آسما بخوبی مع عسل و با قدری از فراسیون و قنطوریون غرغره کننده و یا غرغره بخردال مضروب بعسل نمایند و لعوق حب القطن بدهند و اگر مدت مرض دراز گردد و بحد استرخای حنجره انقطاع صوت کشد ماءالاصول پوست بیخ کرفس پوست بیخ بادیان هر یک ده درم تخم کرفس بادیان انیسون هر یک چهار درم مصطکی سنبل‌الطیب هر یک یکنیم درم اسارون ساذج هر یک دو درم قنطوریون دقیق و غلیظ فطراسالیون بیخ سوسن هر یک سه درم اصل‌السوس مقشر نیمکوفته پنج درم انجیر سفید ده عدد مویز منقی بست درم در چهار رطل آب بآتش ملائم بجوشانند تا بیک رطل آید چهار ادقیه از آن صاف کرده بوزن یکمثقال معجون قفی در آن مالیده نیمگرم بنوشانند و غذا شوربای دراج بنخود و شبت و کمون و روغن بادام شیرین ساخته و اکثر اوقات حب الصنوبر کبار بشکر و پسته و گاهی بادام تلخ بخورند مسیحی گوید که اگر ثقل صوت از رطوبت باشد چندانکه بسبب او در حلق غرغره پیدا شود بلف خردل و جلاب غرغره سازند و یا فلفل و زنجبیل بعسل سرشته حب ساخته در دهن گیرند و فلفل حلتیت خردل

مساوی بعسل سرشته بقدر فندق حب ساخته هر روز سه بار در دهن گیرند و الفلاکی گوید که از مجربات ماءالعسل و لعوق کرنب خصوصا بحلتیت و میعه واکل حلاوات و مثل بادام و پسته و نیمبرشت بعسل ست و نزد اهل هند مال کنگنی وج خراسانی نانخواه خولنجان دارفلفل بشهد آمیخته بقدر یکدام صبح و شام لیسیدن بحه الصوت بلغمی را نافعست و اگر از خشکی حنجره و قصبه ریه باشد لعابات نیمگرم و حسوات چرب دهند و لعاب بهدانه لعاب اسپغول در عرقیات برآورده همراه شربت بنفشه و شربت نیلوفر بیاشامند و یا لعاب اسپغول سه ماشه روغن بنفشه‌یک توله و شربت نیلوفر چهار توله بدهند و ایضا ماءالشعیر بروغن بادام نبوشند و یا مبطوخ سپستان تخم خطمی خبازی هر یک سه درم با شکر ده درم بدهند و روغن بنفشه و روغن بادام اندک اندک تجرع کنند و غرغره بدان سازند و آشامیدن شیره خرفه و شربت نیلوفر یا آب انار شیرین و ترنجبین برای دفع خشکی که از اغذیه و ادویه حریفه مالحه مخشنه بهم رسد نیز مفیدست و بهدانه در دهان دارند و شوربای مرغ و فربه و اسفاناخ و خبازی بروغن بادام و زرده بیضه تناول نمایند و دیگر ادویه و اغذیه مرطبه چون شیر تازه و مسکه با شکر و حریره سبوس گندم و روغن و نبات در شیر پخته و یا آش کدو و کشک جو و یا آش نیشوق و یا دوغ شیرین یا پاچه بزغاله و گوشت آن بخورند و کتیرا نشاسته صمغ عربی رب‌السوس مغز تخم کدوی شیرین مغز تخم خیارین مساوی سوده حب ساخته در دهن دارند و اگر خواهند قدری نبات هم داخل نمایند و خشخاش را سائیده با مسکه و شکر آمیخته مثل لعوق اندک اندک بلیسند و هر سه جزا مساوی گیرند و لعوق لعابات نیز مفیدست و از روغن بنفشه و نشاسته و کتیرا و گل خطمی و موم و پیه و گرده بز قیروطی ساخته تمریخ گلو و سینه نمایند و هرچه در قسم آینده و در معال یابس بیاید استعمال کنند و اگر از کثرت آواز قوی و یا بیداری بسیار باشد شیره مغز تخم کدو شیره تخم خیارین در عرق عنب‌الثعلب برآورده شربت بنفشه آمیخته بنوشند و یا مغز تخم تربز و خرپزه عوض خیارین هر یک نه ماشه گرفته و خشخاش هفت ماشه مغز بادام چهار عدد و شربت صندل و انار هر یک دو توله عوض شربت بنفشه داخل کرده بنوشند و یا لعاب بهدانه بحلاب و ماءالشعیر بروغن بادام بیاشامند و از مسکه تازه گداخته و شکر یا از روغن بنفشه غرغره نمایند و از مغز تخم خیارین و مغز بادام و تخم خطمی و کتیرا و مغز بهدانه و لعاب اسپغول لعوق ساخته بلیسند و یا مغز تخم کدو و نشاسته افزوده در لعاب اسپغول حب ساخته در دهن دارند و یا سپستان ده دانه تخم خطمی تخم خبازی هر یک سه درم جوشانیده صاف کرده با شربت بنفشه ده درم جوشانیده لعوق سازند و کتیرا نشاسته بران پاشیده بخورند و قیروطی که در نوع مسیبی گذشت بر سینه بمالند و صمغ عربی نشاسته کتیرا تخم خشخاش مغز تخم کدو بنفشه رب‌السوس سائیده بلعاب اسپغول جهاد بزرگ و پهن ساخته پیوسته در دهان دارند و حریره که از شیر تازه و نشاسته و روغن بادام و شکر سفید ساخته باشند تناول نمایند و از روی بیضه نیمبرشت بی نمک و شیر برنج و فیرنی بادام و اطریه و شوربای سرمق و اسفاناخ و خبازی بخورند و به آب نیمگرم استحمام کنند و خواب خصوصا بر پشت و راحت اختیار کنند و دیگر

اشیای طینه مرطبه مزیل خشونت بعمل آرند و بقول فولس و رازی بخل منقوع در عسل بحه الصوت حادث عقب صیاح را نافع و اگر ماده نزول نماید و ورم و درد پیدا کند فصه کنند و بعلاج خناق حار رجوع نمایند و حبوب ملینه منضجه و کذلک غراغر و لعوقات ملینه که از آن علاج خناق حار نمایند نافع ست درین نوع همچنین احساء جامع تعزیه و جلا بلا لذع مثـل آنکـه از آرد باقلا و بزرکتان ساخته باشند و قوی تر از این صمغ بطم ست و شراب در ابتدای بحه الصوت ورمی مضرست و در انتها شـراب حلو جائز داشته اند و ترب مطبوخ و مری نفع میکند و بولس گفته که چون این مرض از ورم حار قصبه‌یا حنجره‌یا هر دو باشـد باید که اول استعمال علاج مسکن کننده بمثل ادویه که بگیرند بمیفختج و کتیرا و صمغ عربی و نشاسته و تمرد سـم و آبیکـه دران این تمرو رب‌السوس بمیفختج پخته باشند تا مثل عسل در قوام باشد و حب سمال زیـر زبـان نگاهدارنـد و چـون در درم تخفیف گردد احسائیکه بعسل و کرنب و کراث مطبوغ سازند استعمال نمایند و از ادویه که اندک اندک بکار می برنـد مثـل رب متخذ از لبنی و کندر و اصل‌السوس و علک البطم و مبعسه فلفل و قند و دارچینی و سلیخه و امثال آنست و گیلانی می نویسد که اگر بحه الصوت از کثرت صیاح بنابر تسییل حرارت رطوبات را بسوی حنجره و قصبه عارض گردد بگیرند انجیـر و نعنـاع و صبر مساوی و بمیفختج سرشته اندک اندک هر روز دوبار دقت خلو معده تناول نمایند و حریـره لبـاب قمـح و کشـک شـعیر و روغن بادام و زعفران و کذا شیر تازه و شوربای ماکیان فربه و اسفاناخ و اطریه و احسای معروفه و لعوقات بخورند و حبوب ملینه صدر و حلق در دهان گیرند و طلای انگور مائل شیرینی بنوشند و سائرا بنذه استعمال ننمایند و آنچه در انقطاع صوت گذشت و خصوصا دواءالحلیت بزعفران نافعست و خجندی می گوید که گاهی بحه الصوت بسبب کثرت امتلای بدن از خون یـا امـتلای قصبه ریه افتد و اعراض آن سرخی رنگ و غلظ قاروره و سرخی او و تشنگی و عظم نبض و شـیرینی دهـن سـت و علاجـش فصد باسلیق و حجامت اخراج خون بقدر قوت و نوشیدن شربت عناب و شربت خشخاش و خمیره بنفشه بلعـاب بهدانـه و غـذا مزوره ماش بمغز بادام و کدو و هم او گوید که اگر سبب او ورم حنجره‌یا قصبه ریه باشـد هـر صـبح جـلاب سپسـتان و تخـم مخطمی و خبازی با خمیره بنفشه بدهند و غذا از آرد گندم و باقلا بمغز بادام و شکر سـازند و تمـرنج صـدر و قصـبه بقروطـی معمول از روغن بادام و نشاسته و کتیرا و برگ خطمی نمایند انتباه در بلا دهند بعضی عوام بمواضع خصـومت جهـت گرفتگـی آواز اسرنج یعنی سیندور مخفی میخورانند و از آن گرفتگی آواز با خفقانیت و دوار و سدر و لکنت زبـان و سـیاهی و تیرگـی آن پدید آید و گویند که از خوردن سرمه نیز همین عوارض رو نماید و علاجش اینست که چیزی سوخته که بـر سـر فتیلـه چـراغ میباشد و آنرا بفارسی گل چراغ گویند با برگ تنبول پیچیده بخورند که قی می آرد و آواز میکشاید و گویند که اورک تنها یا بـا برگ پان خائیدن و آب او بلع نمودن هر روز تا یکهفته دفع مضرت سیندور می نماید و کذا برگ جیت یعنی رواس خائیدن و یا طبیخ آن غرغره کردن نافع و گویند که اگر مزاج گرم باشد بسکنجبین بسیار ترش و آب سرد قی کنانند بکرات و مرات و اگـر

مزاج سرد باشد بمطبوخ شبت و ترب و شلجم و غیره قی نمایند و مسهل مناسب که دران ادویه ذی تریاقیت باشد بعمل آرند و بعده جهت تعدیل مزاج شربت تبنول در ماءاللحم سادهیا در عرق فرنفل دهند و غـذا کبـک دراج بـروغن گـاو پختـه بنـان رده خورانند و آنجا که زمان خوردن آن بعید باشد علاج نپذیرد ذکر **ادویه جامع النفع** بقول شیخ خائیدن کبابه مصفی صوت خشن و کدرست و از ادویه مزیله بحوحت آب انار شیر نیست که جوش داده پس روغن بنفشه بران چکانیده بقوام آرند و از ادویه حـافظ ملاست صوت مخشن و مصفی آن باقلاست و چلغوزه و مویز و انجیر و صمغ و حلبه و تخم کتان و خرما و اصل‌السوس و مغز بادام شیرین و تلخ و نیشکر و سپستان و شربت عسل و میفتخج و از ادویه حاره مرست و حلیتـت و فلفـل و بهـروزه و کنـدر و علک البطلم و پودینه و مغز پنبه دانه دراتنبج و میعه سائله و سرکه عنصل و شربت کزبره البر اگر از حرارت و یبوست نباشد و از ادویه بارده مغز تخم خیار و مغز تخم با ردنگ و مغز تخم کدو و نشاسته و کیترا و صمغ و لعاب اسپغول و شربت انار شـیرین و جلاب و رب‌السوس و زرده بیضه نیمبرشت از صالح ترین چیزها برای ترکیب سائر ادویه است و کذلک شیر تازه و بقول انطاکی اگر آب ترب افشرده بآب انجیر بنوشند و کذاکرنب و کرفس آواز را بسیار صاف کند و چون تخم کرفس بیاسایند و با شیر میش بخورند عجیب است و بقول سوید می‌خوردن کرنب و نوشیدن طبیخ او مصفی آوازست و حلیتت بآبگرم حل کرده تجرع نمودن بحه الصوت را که از ضربه بهم رسد نفع میکند و همچنین پیه ماکیان مفیده امتصاص نیشکر مشوی و بقول بعضی نوشیدن آب او گرم بروغن بادام مفید بحه‌الصوت است و کذا از خرما و کتیرا و زعفران و رب‌السوس و مغز چلغوزه کلان و مغز بادام مقشر و عسل حب ساخته در دهن داشتن و خوردن ثوم خام یا مشوی یا مطبوخ و کذا اکارع بعسل و کذا قسب و کـذا سـفرجل و کـذا نخود و کذا قرطم و نوشیدن کاشم و یا اذخر و یا بنطافلن مطبوخ و اکل لحم بط و ماکیان و کلنگ و دراج و سلوی و دارچینی و خوردن عناب و نوشیدن طبیخ او و کذلک قوه الصبغ و شرب سکبیخ و رب‌السوس به آب گداخته و کذا زراوند طویـل بعسـل و لعق زرنیخ سرخ بعسل و تحسی بیضه نیمبرشت قطران بران چکانیده همه مفید بحه الصوت است. **صوت خشن:** سبب درشـتی آواز اختلاف وضع سطح حنجره و قصبه ریه است که از سردی حنجره و از کشیدگی عصل صوت و از عروض حالتی شـبیه بـه تشنج در آن و از جفاف رطوبت آن و از کثرت ترنم و سرود و از قطع لهـا و بیداری مفرط و از جماع بسیار حـادث گـردد و پـس تشخیص این اسباب باستفسار تقدم آن از مریض نمایند. **علاج:** از اسباب موجهه و اغذیـه مخثنـه اجتنـاب نماینـد و هرچـه از ملینات در اقسام بحه الصوت گذشت حسب سبب بکار برند و تناول انجیر تازه و خشک و مویز منقی خصوص در روغن بادام تر کرده عظیم المنفع ست و آنچه از قطع لهاه باشد عقید انگور با هم چند آن عسل چندان بجوشانند که کـف آن دور شـود پـس بآب گرم آمیخته غرغره کنند و قدری از آن بنوشند و کهنه او بهتر از تازه اوست. **صوت قصیر** سببش قصر نفس است. **عـلاج:** بتدریج سعی در تطویل نفس نمایند بآنکه عادت حصر نفس کنند و بتدریج رضت یا صعود و هبوط آواز و مکث در حمام گرم و

هر آنچه مستدعی نفس و تعجیل آن گردد بعمل آرند و بعد خروج از حمام چیزهای لطیف تناول نمایند و اطعمه لطیف و خواب نیز نافع است. **صوت غلیظ:** سببش اتساع مجاری صوت است از رطوبت و ارخایا آواز قوی بسیار یا کثرت دمیدن نـای و بـوق. **علاج:** هرچه در انقطاع صوت رطوبی و بحه الصوت رطوبی و سیاحی گذشت بکرا برند. **صوت دقیق یعنی آواز باریک** سـبب او ضد اسباب صوت غلیظ ست و بیداری و اعیا و ترنم خصوصا بعد از اطعام و ریاضت متعب و انواع استفراغات و گاه سـردی نیـز آواز را دقیق کند چون آواز صبیان و زنان و خواجه سرایان **علاج:** دعت و سکون و ریاضت معتدل اختیار نمایند کـه بـدن فربـه گردد و یاقوتهای مرطبه با عرق سیب و شیر و عنبر و زردک دهند و مغز بادام با نبات بخورانند و اغذیـه معتـدل لطیـف سـریع الهضم چون زرده بیضه نیمبرشت با نمک سلیمانی و یا نبات بخورند و خاگینه بیضه مرغ و قلیه نرگسی و گوشـت گنجشـک و دراج و تیهو و مانند آن تناول کنند و حمام معتدل هر صبح استعمال کنند و از خوردن قابضات و مجففات و آب کثیر پرهیزند و آنچه از سردی باشد هرچه در بحه الصوت بارو گذشت بکار برند و باغذیه که در آن سیر و گندنا افتد اعتذا کننـد. **صـوت کـدر مظلم:** یعنی آواز تیره و تاریک و آن آوازیست مشابه بآواز ارزیر چون بعض او ببعض بساید سببش نزول رطوبـت بسـیار غلـیظ است در حنجره و قصبه **علاج:** ریاضت و مسارعت و حصر نفس و مالش پهلو و سینه بخرقه خشن و تعریق در حمـام نماینـد و اغذیه ملطفه مقطعه مانند ماهی نمک سود و بری و شوربای مرغ و دراج و کبک با نان تنوری استعمال کنند و غرغره بخردل و مروی تنقیه بحب غاریقون سازند. **صوت مرتعش** یعنی آواز لرزان و آن دو نوع ست یکی ارتعاشی و آن دائم بود دوم اختلاجی و آن گاه باشد و گاهی نه و سبب ارتعاش صوت ماده غلیظ است که در عضل قصبه و غشای اوفتـد بالجملـه اسـباب و عـلاج او همان است که در اختلاج ارتعاش قصبه ریه گذشت و بهر تنقیه ماده حب غاریقون و معجون اوغاذیـا در طبـیخ افتیمـون حـل کرده بنوشند و حقنه نیز بعمل آرند و بمری و ایارج فیقرا و مویزج غرغره کنند و اغذیه ملطفه چون قلیه و آبکامه و قلیه انار دانه و ماهی شور بخورند و حب خردل در دهن دارند و گویند که بهترین اغذیه مقویات مثل پایچه و عضل و آنچـه در آن تعزیـه و قبض باشد مانند دل حیوانات و امثال آنست.

امراض ریه و صدر یعنی شش و سینه

بدانکه ریه را عارض میشود و جمله امراض مختصه باعضای متشابه الاجزا و امراض الیه و خصوصا سدو در عروق آن و اجزای قصبه آن خصوص در عروق ختنه در خلل جرم آن و گاه اسباب سده تامی امراض آن میباشد حتـی انطبـاق امـراض مشـترکه بالجمله امراض جزئیه و ریه و صدری و هفت مرض ست یعنی سوءتنفس و عسـرالنفس و تقصـص الـنفس و ضـیق‌الـنفس و انتصاب النفس ور بود بروستعال و خرخر و نفث‌الدم و ذات‌الریه و اورام بارو ریه و اجتماع آب در ریه و بخور ریه و دبـه دسـل و نفث المده و ضعف الریه و اوجاع صدر و ذات‌الجنب و خالقه و شوصه و ذات الصدر و ذات العرض و و تقیح و تقلص حجـاب و

جمود الصدر و امراض ریه اکثر در زمستان خریف افتد بسبب کثرت نوازل خصوصا در خریف میطر بعد صیف شمالی یابس و جمله هوای بارو ریه را ضرر دارد مگر کسی را که در هوای گرم مقام بسیار کرده و بحرارت شدید ایذا یافته باشد و اکثر امراض ریه بامراض کبد متادی گردد چنانچه شدت برود شدت حراء باستسقا متادی شود و هم چنین امراض حجاب **طریق تشخیص** امزجه ریه باید که بآواز مریض گوش دارند اگر آواز عظیم و ثقیل باشد و نفس عظیم یا مضاعف و گرم و سینه و سمیع و عظم نبض و در اکثر بالهیب و سعمال یابس بود و از کثرت تضرر بهوای گرم و افراط عطش که بهوای بارد زیاده از آب تسکین یابد سوال کنند که این نشان مزاج حارست و اگر آواز و نفس صغیر و باریک باشد و سینه تنگ و بار بود سعال بود حال تضرر بهر چیز بارد و کثرت تولد بلغم و خروج آن بپرسند که این آثار مزاج باردست و اگر بحوحت صوت و عجز از ارتفاع صوت و با کثرت فضول و سرفه و خرخره سینه و تهیج پلک و تریل و جع و نرمی نبض و عدم تشنگی باشد دلالت بر مزاج رطب کند و اگر آواز خشن همچون آواز کلنگ و با قلت فضول و سرفه پابس و خصوصا در حالت گرسنگی و تشنگی و لاغری بدن و سرعت و تواتر نبض با صلابت و در اکثر باربو باشد دلیل مزاج یابس بود و هر یک از این امزجه گاه ریه را طبیعی میباشد و گاه عضی و فرق میان هر دو چنان کنند که اگر مزاج طبیعی باشد علامت او بالطبع واقع شود و همیشه ظاهر باشد نه آنکه سبب عارض پیدا گردد و اگر عرضی بود علامت او نیز عرضی باشد و در حالت تغییر مزاج حادث گردیده باشد مگر آنکه علامتی از جنس آن باشد که واقع نشود مگر بالطبع فقط که درینصورت آن علامت مزاج طبیعی باشد مثال آن عظم صدر یا صغر اوست که این نباشد مگر طبیعی و **بدانکه** از اخص دلائل داله بر احوال صدر و ریه نفس است در حرارت و برودت و عظم و صغر و سهولت و عسر و نتن رایحه و غیر اینها از احوال آن و کذلک آواز نیز باشند آنکه صوت خناقی دلالت می نماید بر آنکه آفت در عضل باسط ست و ابحی بر آنکه در عضل قابضه است اگر آفت در عضل باشد و نیز سمال و نفث و نبض دلالت می نمایند و کیفیت دلائل نفس و سعال و نفث عنقریب ظاهر شود و کیفیت دلائل صوت مسطور شد و نبض آنچه واجب میکند بحسب امزجه و امراض در بحث آن مضبوط است و چون ریه مجر قلب است استدلال از احوال آن بر احوال این قوی ترست و نفس دلالت میکند بر احوال ریه بتوسط دلالت او بر احوال قلب و نبض اول دلائل متصل شعب شرایین قصبه ریه ست و سعال نیز دال ترین دلائل است بر آنچه متصل بقصبه و لحمیت ریه ست و احساس ثقل در سینه دلیل خاص است ماوه در ریه است و احساس لذع و نخس دلیل خاص است بر آنکه ماده در اغشیه و عضلات ست و فرق درین هر دو آنست که نخس و تغیر نبض از حال او در غشا اکثر اگر وجع مائل بسوی باطل باشد در اغشیه بود و اگر بسوی ظاهر مائل تر باشد در عضلات بود و خروج نفث بسعال خفیف و آسانی دلیل آن باشد که ما در از اعالی قصبه و حوالی آنست و بر آمدن نفث بدشواری و سعال شدید دلیل

آنست که ماده غائر و در قعر ریه است و گاه بآفات اعضای صدر و ریه علامت بعیده مثل و در آرد اورام حجب صـدر و سـرخی رخسار در اورام ریه می باشد.

علاج کلی امراض ریه

باید که تامل نمایند آنچه در باب ربود اقسام تنفس ذکر یابد و از آن نقل کنند بغیر آن از امراضی که در سبب مشارک آنند و گاه ریاضت ریه بمثل آواز عالی تافخ و دمیدن بشدت بجهت تلطیف فضول آن کرده میشود و برای استعمال ادویه صـدریه هیئتـی خاص ست یعنی باید که از قبیل حبوب و لعوقات اسپغول نمایند و در اکثر امر در دهان نگاهدارند و آنچه از آن مسـخل گـردد بتدریج اندک اندک فرو برند تا مدت عبور آن در جوار قصبه و ریه طول کند خصوصا وقتیکه بر پشت بخوابند و تمامی عضلات متصله ریه و قصبه او را رخا یابند و اقرب وجوه اماله فضول ریه جانبی ست که قریب بمری‌ست و ازینجهت بقی انتفـاع کثیـره حاصل شود و اگر از آن مانعی نباشد و موادی که در ریه حاصل میگردد گاه از جنس رطوبت می باشد و گـاه از جـنس قـیح و چرک و گاه از جنس خون و مواد حاره رقنبه گاه دشوار می باشد انتفاث و اندفاع مواد ریه بجهت غلظت و لزوجـت او کـه نـرم نمیگردد تا فعل دافع قبول کند و یا بجهت رقت او که ریه دافعه لزوم او نماید بسعال بلکه رطوبت از ریج بعقب می مانـد پـس ریح از آن جدا میگردد بغیر قلع و آن بجای خود باشد ویا بجهت شدت کثرت مقدار آن که هرچند دفع نماید باز باقی می ماند و هنگامی که اخلاط صدریه غلیظ باشند مبالغه در تجفیف آنها نه نمایند بلکه مشغول تیلین و تقطیع آنها مع تحلیل بمدار گردند و تقطیع اهم از تحلیل بود یعنی عنایت تقطیع زیاده تر از تحلیل باشد و باید که در جمیع این ادویه ماءالعسل داخل نمایند زیرا که در آن قوت نافذه و جالیه و ملینه ست و ایضا اول آنست که ادویه صدریه مشروبه لعوقات لذیذه باشند و ادویه صدریه مفـرده و مرکبه آنست که منقی صدر باشد و آنرا مراتب است مرتبه اولی مثل باقلا و ماء العسل و تخـم کتـان بریـان و بـادام و شـراب حلواست و از ادویه بارده تخم خیارین و تخم خربزه و تخم کدوست و اگر بر روغن زرد اقتصار کنند انضاج او بیشتر از تنقیـه او باشد و اگر آنرا بعسل و بادام تلخ بلیسند تنقیه او زیاده تر از انضاج گردد و قوی تر از آن علک البطم و بـادام تلـخ و سـکنجبین عنصلی و حلبه و کندر و تمر بیرون ست و قوی تر از اینها زیره و فلفل و کرسنه و بیخ و سوسن و بیخ جاد شـیر و جندبیدسـتر بعسل و عنصل مثنوی سوده بعسل سرشته و قنطوریون کبیر و زراوند مدحرج و شونیز و کرمیکه زیر جراد باشد برخـرف یـا در تنور خشک کرده حتی که سفید گردد بعسل سرشته و همچنین راسن چون در ادویه داخل نمایند و آب او شـدید النفـع سـت و

ریوند منجمله آنست که تسهیل نفت نماید و سیسالیوس شدید المنفعه است و بلموس نافع و منقی بسیارست خصوصا خام و بعده آنچه یکبار بریان نموده باشند و زعفران تقویت آلات تنفس و تسهیل نفث بسیار کند و این ادویه صلاحیت و شرب و هم ضماد دارند و از ادویه مرکبه حب افلاطن و آن حب میعه است و شربت زوفا نبسخ مختلف و دوای اندروماخس و دوای اسقلیناولس و دوای جالینوس و شربت خشخاش نسنجه ها و خصوصا چون ماده شدیدالرقه باشد که آن مغلـه و معـدل قـوام و مهی برای خروج بنفث است و دوای مغناوس و دوای بلادر بهلیلجان وآنچه تنقیث اخلاط غلیظ زنده کند اینست که بگیرند سکنبیج و هر واحد مثقال قرومانا دو مثقال افیون مثقال جندبیدستر مثقال بشراب حلو سرشته نیم مثقال بخورند و اگر مقدار افیون کم از نیم مثقال کنند بهترست و آنچه مجرب ست کندر چهار جزء مردو جزو بسه و قیه بمیفختج بپرند که مثل عسل گردد و بلیسند و یا عصاره کرنب بمثل او عسل بآتش ملایم بپزند تا منعقد گردد و ایضا از مرو فلفل و تخم انجره و سکنبیج و خردل حبها ساخته صبح و شب وقت خواب بخورند و ایضا خردل یکدرم بورق نه قیراط قثار الحمار انیسون هر واحد یک نیم قراط یکشربت کنند اخراج فضول کثیر نمایند و تنقیه ربلا اذیت کند و از ادویه قریه در فیباب اینست که محروث و خردل و تخم انجره و عصاره قثاءالحمار و انیسون جمله بعسل بسرشند و برای اخلاط مائل بحرارت حلبه دو اوقیه بزرکتان یک نیم اوقیه کرسنه نیم اوقیه مغز پنبه دانه نیم اوقیه ربالسوس دو اوقیه جمله را سوده بروغن بادام لت کرده بعسل بیامیزند و ایضا سپستان و انجیر سفید و مویز منقی و اصل‌السوس و پرسیاوشان در آب خوب جوش داده بنوشند و اگر درین آب بسفائج بجوشانند نافع بود و بدانند که اکثر محتبس میگردد چیزی در صدر و آن قابل انتفاث میباشد مگر قوت از آن ضعیف بود و درین هنگام واجب است که بعطاس استعانت نمایند.

کلام کلی در نفس

بدانکه نفس عبارت از حرکت انقباضی و انبساطی آلات تنفس ست که آن اتمام می یابد بدو حرکت و ده سکون میان آنها که از آن دو حرکت یکی حرکت انبساطی جاذب نسیم آرد و دوم انقباضی دافع هوای گرم و اجزای محترقه روح است و از آن دو سکون یکی سکون ظاهری میان آخر انبساط و اول انقباض و دوم سکون باطنی که میان آخر انقباض و اول انبساط است بر قیاس امر نبض مگر آنکه حرکت نفس ارادی است ممکن است که انسان آنرا تغییر دهد باراده خود از مجرای طبیعی و حرکت نبض طبیعی صرف غیر ارادی است یعنی نمی تواند باراده آنرا متغیر گرداند از مجرای طبیعی و قائده تنفس همچون نبض ترویج روح حیوانی است بجذب نسیم بارد از خارج و دفع بخار دخانی و حرکت تنفس معتدل طبیعی خالی از آفت اتمام می یابد بحرکت حجاب فقط و اگر احتیاج بزیادتی افتد حرکت حجاب تنها بدان وفا ننماید و بالضرور عضلات صدر مشارک شوند مثلا هرگاه خواهد که نفس عالی شاهق کشد که محتاج بجذب و دفع هوای بسیارست لامحاله حجاب و عضلات صدر مقامی یا

بعض او حسب حاجت بحرکت در می آیند و از اینجاست که در هنگام بلند خواندن تا مدتی و یا فریاد پی در پی کلالی در آنها بهم میرسد و آواز گرفتگی و اسباب تنفس نیز مانند نبض سه گونه است یعنی فاعل واله و حاجت فاعل قوت حیوانی ست و آله حنجره و حلق و شش و حجاب و عضلات سینه و عضلات اضلاغ سینه و حاجت جذب هوای تازه و اخراج هوای گرم دخانی است هرگاه که این برسد اسباب بر حال طبیعی باشد نفس معتدل و طبیعی بود و هرگاه که‌یک یا دو سبب از این اسباب شاخه از حال طبیعی متغیر شود از اقسام نفس غیر طبیعی پدید آید و آن عظیم و صغیر و شدید و شاهق و ضیق و طویل و قصیر و تسریع و بطی و تواتر و متفاوت و حاء بارد و متصل و منقطع و مرتعش و مختلف و مضاعف و منتصب و منتتن و خناق و دستکره و ذوفترات و منتصف و عسیر و مسخزی و سریع ممتایع و منقلص ست روال بر امور محموده و یاندمومه و ازینها هر یک از اسبابی ست و هر واحد دلیل ست بر امری خاص و بحسب اختلاف امزجه اسنان واجناس و عوارض بدنیه و نفسانیه مختلف میگردد مانند نبض و **بدانند** آفاتی که در اعضای نفس عارض شوند و از آنها در نفس داخل کردند یا در اعضای نفس اولا و بالذات باشند بغیر آنکه اولا در عضو دیگر که نوعی از مبدئیت برای افعال این اعضا داشته باشد عارض شوند و یا در مبادی آن اعضا و یا در آنچه مشارک باشد بمجاورت مثلا افتند در اعضای نفس حنجره است و ریه و قصبه و عروق خشنه و شرایین و حجاب و عضل صدر و صدر بنفسه پس آفت گاهی در صدر بنفسه بهم رسد اگر ضیق و صغیر باشد و بدان جهت در نفس آفت حادث گردد و اما مبادی آنها دماغ و نخاع باشند زیرا که منبست حجاب اند و اما اعضای مشارکه آنها بمجاورت مثل معده و کبد و رحم و امعاد سائر احشا اند و آن آفات یا سوءمزاج مضعف حار یا بارد یا رطب یا یابس است و هر کدام از اینها ساذج باشد یا مادی از خلط محتبس دران و یا منصب بسوی آن بسیار لزج یا غلیظ و مده و قیح منجله ماده مذکورست درینجا و یا از ریح و یا بخارا و یا مرض آلی یعنی مرض ترکیب ست از فالج و تشنج و یا انحلال فرد یعنی مرض تفرق اتصال از گسیخته شدن و شکافته گشتن و یا متعفن و متقرح و متاکل شدن و یا از ورم باردیا حار یا حسب و یا از وجع شدید و **بدانکه** نفس قوی ترین دلائل است بر احوال امراض باطنیه و قائم مقام نبض ست بعد مراعات عادت در آن چنانکه رعایت امر طبیعی معتاد در نبض نیز کرده میشود زیرا که هر انسان را نبضی لالق سن و فصل و بلد و غیره می باشد و کذلک نفس و آن مراد بطبیعی ست و ایلاقی و جرجانی چنین نوشته اند که سبب تغیر نفس ز حال طبیعی آفتی باشد که در شش و سینه افتد و آفت این هر دو از دو حال بیرون نباشد یا خاص درین دو اندام افتد یا بمشارکت اندامی دیگر افتد آنچه خاص سینه و شش را افتد چهار گونه باشد سوءمزاج ساذج و مادی و درم و سده و تفرق اتصال و گاه سوءمزاج رطب بدان دو رسد که تشنج امتلائی تولد کند یا در عضلهای حنجره و حلقوم یا در عضلات سینه و پهلو و در غشیه و رباطهای این اعضا استرخا پدید آید و گاهی سوءمزاج یابس بدان حد رسد که تشنج یابس پیدا شود و نفس دشوار گردد و سبب سدو ریه و صدر اجتماع خلط در قصبه ریه و

فضای صدر باشد و این خلط یا بلغم باشد یا ریم یا خون و تفرق اتصال از قرحه درصدر یا ریه‌یا انقطاع عـروق و انشـقاق او یـا ضربه از خارج تولد کند و هر آفتی که سینه و ریه را مخصوص باشد بدون سرفه نبود اگر چه بی ماده باشد و آفتی که بمشارکت عضوی دیگر باشد یا بمشارکت دماغ بود چنانچه در صرع و سکته‌یا بمشارکت نخاع چنانچه در تشنج و استرخاء یـا بمشـارکت قلب که در آن نوعی از انواع سوءمزاج یا آفتی دیگر پدید آید لیکن سوءمزاج ممکن العلاج است و آفات دیگر مثل ورم و تفـرق اتصال قلب علاج نپذیرد و نفس زود باطل گردد و آدمی هلاک گردد و یا بمشارکت دیگر احشا مثل معده و رحم و کبد و ایـن نیز بسبب سود مزاج و انواع اورام و تفرق اتصال باشد لیکن ورم احشا علاج پذیرد و مهلت علاج دهد و تغیر نفس باندازه آفـت باشد و یا بمشارکت جمیع بدن از و این در تیپ بود و گاه تغیر تفسن سبب ضعف عضلات صدر باشد و این ناقلین را افتد اکنون اقسام نفس که مسطور شد مع اسباب و دلائل آنها جدا جدا مذکور می شوند.

نفس عظیم

عبارت از انجذاب هوای بسیارست بیک دفعه زیاده از مقدار معتدل که منبسط گردد بآن اعضای نفس بجمیع جهـات انبسـاط و افراط همچنین دفع بخار دخانی بیک دفعه و سبب آن همان اسباب ثلثه نبض عظیم ست یعنی قوتِ قـوت و شـدتِ حاجـت و متابعت آله و این دال بر کمال صحت بدن و تقویت روح حیوانی و حار عزیزی است و نفس صغیر ضد نفس عظیم ست و گـاه میرسد از شدت حرکت اعضای نفس جهت استنشاق بطریق انبساط حرکت از قدام تبـر قـوتین و از خلـف بکتفـین و از هـر دو جانب بمعظم لحم کتف و گاه استعانت می نماید بمنجرمین در اکثر احوال و گاهی مختلف میگردد حال در انقباض و انبساط از جهت عظم و صغر پس گاه انقباض عظیم تر از انبساط و گـاه انبسـاط عظـیم تـر از انقبـاض میباشـد و ایـن بحسـب مـاده و احتیاج‌ست بهر یک که احتیاج قوی تر باشد حرکت آن نیز عظیم تر میباشد یعنی اگر احتیاج بنفض بخـار دخـانی زیـاده باشـد بسبب کثرت کمیت و یا حدت کیفیت انقباض عظیم نفخی میباشد و اگر احتیاج باطفای نـائره لهیـب باشـد بـا انبسـاط عظـیم میباشد و چون اتفاق افتد در انسانی که غیر عظیم الاستنشاق باشد بلکه صغیر الاستشناق و عظیم الاستخراج نفس بـود دلیـل آنست که حرارت غریزی در او ناقص و غریبیه او زائدست و جالینوس در تشریح کبیر گفته مادامیکه حیـوان صـحیح باشـد در هنگام نفس حرکت می‌نماید اسفل صدر او فقط و چون حرکت شدید و یا او را تپ عارض گردد حرکت می نمایـد عضـلی کـه میان اضلاع اوست و چون شدت حاجت زیاده از این بهم رسد حرکت میکند اعالی صدر او نیز و اسباب حرکت این اعضا بضف چهار امرست یکی شدت حاجت بنابرالتهاب حرارت نواحی قلب و ریه دوم ضعف عضله محرکه خواه در نفس خود ضعیف باشد و یا بمشارکت اصول ضعیف گردد مثل ضعفی که در آخروق دسل و جمع مده بهم میرسد که ضـعیف میگردانـد قـوت آنـرا و یـا بجهت علت آلیه که مختص بآن باشد و یا بمشارکت از تشنجی که عارض گردد و یا فالج و یا سوءمزاج و یا ورم و یـا غیـر آن

سوم مانعی که عارض عضل گردد و مانع انبساط آن شود مثل امتلای معده از اغذیه و یا رباج چون از حد در گذرد و مانع میان حجاب و انبساط گردد و به تنهائی نتواند که منبسط شود چهارم ضیق منافذ حنجره و جداول قصبه و شـرایین و آنچـه متصـل بآنهاست از منافذ نفس مثل تخلخل ریه که چون ممتلی گردد از اخلاط و یاوران سده و ورم بهم رسد و همچنین مردم صاحبان ربود مده و ذات‌الریه اند و از جمله اموریکه محتاج بنفس عظیم است بسبب غفلت مع حاجت و قلت حاجت است حتی که طول کند مدت میان نفسین واحتیاج افتد بسوی نفس عظیم برای تلافی آنچه در آن تقصیر واقع شده مثـل نفـس صـاحب اخـتلاط عقل اگر قلب او بسیار بارد نباشد که بر میگردد از آن بعده با امعان میکند دران. از جمله ازین حاجت عظم نفس نائم ست زیـرا که در نوم بسبب کثرت الجزه دخانیه و غفلت از اخراج نفس باراده لامحاله محتاج بنفس عظیم میگردد و همچنین کسیکه مزاج قلب او بسیار گرم نباشد که تقاضای تواتر نماید و مدافعت نماید آنرا حتی المقـدور و بعـد از آن تلافـی نمایـد بعظـم آنـرا کـه بمدافعت فوت کرده بالجمله علاماتیکه بدان فرق میکنند میان اسباب حرکت جمله صدر آنست که اگر آن بسبب کثرت حاجت باشد و قوت قوی بود تنفسن بسیار در او خال او و در نفخه او باشد و ملمس هوای خارج مندفع برو کردن نفس حاد ملتهب بود و نبض نیز عظیم دال بر حرارت باشد و آثار التهاب در صدر و وجه و چشم و زبان و خشونت آن و دیگر از اسباب حرارت موجود بود و اگر سبب در عظم نفس شدت حاجت نباشد و این علامات یافته نشود و قوت ساقط نبود که نتوانـد کـه بسـط تـام دهـد سببش ضیق منافذ مذکوره باشد و اگر اعضا تمام مهیای حرکت باشند و حرکت ننمایند بقدر حاجت و نه منبسط گردند بانبساط تام و بقدر حاجت بلکه نفس از منحرمین بر آید و عندر و نفس نفخه هم نباشد و دلیل آنست که قوت محرکه عضل ماوف‌ست و چون ضیق از رطوبت در قصبه و اعضای قریه او باشد مع علامات ضیق خرخره در نفس باشد و صاحب آن به خنحنج محتاج بود و این علامت زیاده بر علامت ضیق نفس کلی ست و اگر چنین نباشد دلیل آنست که ماده زیـاده عـوض نمـوده و از آن و چون ضیق خرخری دفعه حادث شود نشان سیلان ماده نوازل بسوی ریه ست و یا سیلان مده وقیح از عضوی دفعه بسوی ریه اولاد بسوی قصبه ثانیا نفس **شدید** و او آنست که نفس را باعظم او بقوت و تکلف بکشد بسبب قوت قـوت و شـدت حاجـت و عدم مطاوعت آله و این منجمله نفس عظیم ست که هر واحد از انقباض و انبساط بقوت قویه باشد و این شناخته می شود باین طور که قطعه تپه منقوش را که قریب بینی گذارند بشدت جذب و دفع آن نماید **نفس شاهق** یعنی نفـس بلنـد و آن قسـمی از نفس عظیم است که محتاج میشود در آن بتحریک اعالی عضلات صدر و نمیرسد حاجت در آن بتحریک حجاب و اسافل عضل صدر و این را نفس عالی نیز گویند و این یا سبب شدت حاجت بسیار و یا بسبب انسدا و منفذ و یا بسبب عدم تمکن حجـاب و اسافل صدر بر حرکت بجهت عروض امری باشد و اکثر این نوع نفس و رحیمات و بائیه حاوت میشود **نفس صـغیر** و او مقابـل نفس عظیم ست که جذب و استنشاق هوا کمتر از مقدار معتدل نماید و به آن انبساط اعضای نفس در جهات کمتر از معتاد واقع

شود و همچنین اخراج بخار دخانی کمتر از معتدل سببش ضد هر سه سبب نفس عظیم ست و یا آفت عارض آلات نفس که به جهت آن عاجز باشند از حرکت عظیم و این نفس دلالت بر ضعف قوت نماید اگر متواتر بود و بر قلت حاجت چون مـع تفـاوت بود و ازین جهت و گاهی دلالت میکند بر انطفای حار غریزی و اگر این در امراض حاره باشد دلالت بر موت کند و شـیخ مـی فرماید که گاهی صغیر میشود نفس بسبب وجع چون حائل گردد و وجع میان اعضای نفس و حرکات آن بطوریکه چون حجاب بتمام انبساط منبسط گردد و آنرا حصول وجع شدید در اعضای نواحی صدر یا در معده و نواحی آن لازم شود و این را لابدسـت که مع ضعف و تواتر او سریع باشد و چون قوت ضعیف نبود تحریک در زمانه قصیر آنرا ممکن بود و گاهی نفس صغیر میشود و یا بسبب ضیق منفذ و نفس بادی صغیر گردد و با نمی که آنچه از هوا داخل و خارج شود اندک باشد و اما حرکت حجاب و صدر در نیومت عظیم باشد و یا بسبب ضیق صدر در خلقت و با این نفس صغیر گردد چون حجاب نیز صغیر باشد و این نیز سریع بود و گاهی متواتر شود اگر حاجت شدید گردد و چون با وی تفاوت نزدیک شود بر موت قوت دلالت کند و چون بآن تواتر مقـارن گردد دلالت نماید بر وجع اعضای نفس و قریب او از معده و مانند آن و یا بر قروح و اورام این اعضا لاسـیما چـون مـع تـواتر سرعت باشد والا گاهی بسبب ضعف قوت باشد و علامات اسباب نفس صغیر مقابل اسباب نفس عظیم بضد آنها معلوم گردد و آنچه صغر او از وجع باشد نه از ضیق وجود وجع بر آن دلالت کند و ایضا صاحب وجع اگر احتمال وجع کند و بر آن صبر نمایـد ممکن است که نفس خود را عظیم گرداند و معذلک گاهی در میان نفس او نفس عظیم واقع شود بجهت شـدت حاجـت و یـا غفلت از وجع و صغر حادث از ضیق خلاف این باشد در جمیع امور **نفس طویل:** و او آنست که طول کند در آن مدت تحریـک هوا در استنشاق او و رد او تا آنکه قوت تصرف کند در هوای بسیار بسبب آن قلت حاجت است و گـاهی منـع میکنـد از عظـیم سریع وجع یا ضیق پس طویل در استیفای مبلغ مستنشق بمبلغ عظیم و سریع قائم مقام آن هر دو گردد و اکثر با ضیق مجاری مثل مجرای قصبه ریه می باشد و استنشاق هوای کثیر چنانکه در عظیم سریع میباشد در طویل نیز باشد لیکن فرق بقلت مدت و طول او میکنند غایت آنکه منجذب می شود هوا در نفس طویل در زمان طویل **نفس قصیر** و او مخالف طویل سـت و چـون طویل آنست که در زمانه حرکت طویل باشد لاجرم نفس قصیر آن باشد که زمانه حرکت در آن قصیر بود و حدوث نفس قصیر او ضعف قوت یا روادت حال آله متحرکه باشد و چون تواتر بآن مقارن گردد و سبب او وجع و آفت در آله نفس و حوالی او باشد و چون با وی تفاوت نزدیک شود بر موت حرارت غریزی دلالت کند. **نفس سریع:** آنست که حرکت آن در مدت قصیر باشد مع کمال حاجت نه مثل قصیر و صغیر یعنی زمان حرکت کوتاه گردد بدون آنکه در انجذاب هوا قصوری واقع شود سـببش کمـال شدت حاجت است چون در آن عظم بحد کفایت نرسد بجهت آنکه حاجت زیاده از آن باشد که بعظم تمام گـردد و یـا عظـم را حائلی باشد و این حائل یا در آله بود و یا در قوت چنانچه در نبض و گاهی سرعت در یکی از دو حرکت زیاده از دیگری میباشد

یعنی گاه حرکت انبساطی قوی تر میباشد جهت کثرت حاجت بجذب هوای بار و برای تعدیل مـزاج روح و قلـب بیشـتر و گـاه حرکت انقباضی قوی تر می‌گردد جهت کثرت حاجت بدفع بخار دخانی بسبب حدت کیفیت ماده‌یا کثرت کمیت او **نفس بطی:** و آن ضد سریع است و اسباب این نیز ضد آنست و گاه بطی میگردد نفس بجهت وجع چون عفو تنفس محتـاج گـردد بـه آنکـه حرکت کند برفق و ملائمت **نفس متواتر:** و آن نفسی است که کوتاه گردد زمان سکون میان دو حرکـت نفـس سـببش شـدت حاجت نفس ست، هنگامی که وفا ننماید بآن عظم و سرعت و یا آنکه آن هر دو را مانعی و حائلی از وجع و یا ورم و یا ضیق آله بجهت مواد کثیره و یا انضغاط و یا انعصاب قیح در فضای صدر و یا امر دیگر از اسباب ضیق و یا ضعف قوت باشد و فرق میان آنکه از حاجت و یا سبب وجع و مده و ضعف باشد اینست که آنچه بسبب کثرت حاجت باشد بآن علامات التهاب ظـاهر بـود و آنچه بسبب الم در اعضای محرکه باشد انبساط در ان نبود و نفس از مخنرین زیاده برآید و آنچه بسبب مده و قیح باشـد دفعـه حادث شود و آنچه از ضعف قوت باشد وجود ضعف و عدم عظم و سر صحت و دیگر آثار مذکوره بـود و بقـول بقـراط از نفـس متواتر ریه خشک شود و آلات دم زون مانده گردد . **نفس متفاوت:** و آن ضد متواترست سببش قوت است اگـر عظـم بحاجـت برسد یا برو شدید یا غائت سقوط قوت **نفس حار:** آنست که در نفس حرارت و در ملمس آلات آن نیز حرارت محسـوس گـردد سببش غلبه حرارت ست **نفس باروضه** حارست سببش اطفای حرارت عزیزی و استحاله مزاج قلب ببرودت ست دلالت بر فوت قوت نماید و او بدترین علامات‌ست در امراض حاره خصوصا وقتیکه بآن نداوت و تری باشد که دلیل تام ست بر انحلال حرارت عزیزی **نفس متصل:** آنست که حرکات انقباضیه و انبساطیه با هم متصل باشند و این دلالت بر شدت حاجت و عدم مطاعت که مینماید **نفس منقطع:** آنست که در میان اتمام حرکات انقباضیه و انبساطیه نفس منقطع گردد و باز حرکت نماید و این دلالت بر ضعف قوت و عدم مطاوعت آله مینماید بازی حاجت **نفس مرتعش:** آنست که در بین حرکات در آنها ارتعاشی بهم رسد بسـبب ضعف قوت و صلابت آله **نفس منتن:** آنست از نفس بوی بد آید و این منجمله بخرست و فرق میان ایـن وسـائر اصـناف بجـز آنست که تعفن آن در غیر حال تنفس محسوس میگردد و این در حین عزمج نفس ظاهر گردد و ایضـا درینجـا مـتن در بینـی بیشتر از دهن می باشد اگر سده در منحرین یا مجرای خنک نباشد و در اصناف بجز امر بالعکس باشد و ایضـا دریـن آفـت در آلات تنفس باشد و در آن آفت در اعضای غذا باشد و این دال بر عفونت سینه و یا خلطی عفن و یا مده متعفن در ریه و قصبه آنست. **نفس خناقی:** آنست که صاحب آن نتواند و نفس را کشید مگر آنکه دهن را باز نماید و آن هم بدشواری تمام و عظیم و سریع و متواتر میباشد باعدم نفخه **نفس مستکره:** آنست که نفس کشیدن صاحب آنرا خوش نیاید و با متکراه نفس کشد سببش ضعف حرارت غریزی و قوت‌ست. **نفس ذوفترات:** این نیز مانند نفس منقطع ست ولـیکن انقطاعـات ایـن زیـاده باشـد. **نفـس منخری:** نفسی‌ست که در آن ارنبه یعنی کنار بینی بحرکت در آید و این دلالت بر انغمار حرارت و خور قوت و ضعف طبیعت ویا

ضیق شدید خالق در ذبحه یا جمع مده و انصاب آن و یا خلط روی مینماید. **نفس سریع متتابع:** نفسی‌ست که بسرعت و پی در پی حرکات انقباضیه و انبساطیه آن واقع شود و این تابع ورم حاره یا ضیق حارث از سده میباشد.

کلام کلی در سوءتنفس

در این عام احوال خارج از طبیعت در تنفسی‌ست که تابع علامات حالت صحت نباشد بلکه علامات حالت مـرض موجـب آفـت باشد و آن مثل نفس مختلف و نفس متضاعف و نفس منتصف و انقطاع النفس و عسرالنفس و ثقلص النفس و ضـیق‌الـنفس و انتصاب النفس ست و همه اینها روی اندو گاه عارض میگردند این انواع نفس بسبب انواع سوءمزاج و ابتلا و سـده و مجـاورت ضواغط و اورام و اوجاع و مواقع ازحرکت و قروح در حجاب و نواحی صدر و بسبب سقوط قوت از امراض ناهکه و حمیات حاده و بائیه و سموم مشروبه و هر سوءتنفس و ضیق و عسر آن که بسبب ماده باشند زیاده میگردد عنداستلقا متوسـط میگـردد نـزد اضطجاع بر پهلو و تخفیف می یابد نزد انتصاب و بر رو خفتن و در خوانیق داخله مثل آنکه از زوال فقـرات و یـا ورم عضـلات داخل حنجره باشد نفس عند استلقا مطلقا ممتنع گردد. **علاج:** خجندی نوشته که فی الحقیقت این انفاس اعراض امـراض انـد. علاج آنها بالحقیقت علاج امراضی‌ست که اعراض آنها باشند بالجمله علاج بیشتر اقسام سوءتنفس از علاج سـائر اصـناف ربـو استنباط نمایند و بقول شیخ اگر سبب سوءتنفس حرارت قلب باشد ادویه مبرده بشرب و طلا و اغذیه بارده استعمال نمایند و در جای سرد بخوابند و اگر سبب کثرت بخارات در قلب بنفسه‌یا در ریه حاصل از مواضع دیگر باشد فصد باسلیق کننـد و اسـتفراغ بحارالجبن متخذ بسکنجبین مع ایارج فیقرا نمایند و ولک دستها و پایها بعمل آرند و اگر سبب رطوبت رقیقه باشد آنچه تعـدیل قوام و تغلیظ نماید استعمال کنند و اگر سبب رطوبت معتدله مسدوه باشد جالیات مثل حب صنوبر و جوز و مویز استعمال نمایند و بک سکرجه از آب با درد وج یا آب سداب سوءتنفس رطب را نافع ست و اگر سبب رطوبت غلیظ باشد استعمال منقیات مذکور در علاج کلی امراض ریه قوی الجلا مثل عنصل و زوفا و مانند آن نمایند و آنچه در علاج ربو طوبی خواهد آمد بکار برند و اگر انجره و رطوبات از مواضع دیگر آیند علاج دماغی آنان بعلاج نزله و تنقیه راس کنند مگر آنکه نزله از ضعف جوهر دماغ باشـد که لاعلاج ست و آنچه از مواضع دیگر آید علاج کنند بجذب ماده بسوی جهت دیگر بعد فصد و استفراغ و تقویت صدر بمثـل زراوند و اسقوردیون و اسطوخودوس توجه نمایند و یا قوذی ساده مرکب نافعست و در تقویت راس و اگر سـبب اعصـاب باشـد آنچه تقویت آن و تقویت روح و روان و ارتعاش آن نماید مثل دهان عطریه استعمال نمایند و اگر بسبب ورم مری یا سوءمزاج او باشد بدانچه در باب او گذشت علاج کنند واگر بمشارکت معده باشد تنقیه معده و تقویت آن نمایند بدانچه در باب او بیاید و اگر از سردی باشد مثل سنجر بنیاد امر و سیادانقردیا استعمال کنند و اگر از بیس باشـد مثـل فانیـذ بیشـتر تـازه و دیگـر مرطبـات استعمال نمایند و اگر از ریاح باشد کمادات و ضمادات و غیره کاسرات ریاح که در باب بو خواهند آمد، بکـار برنـد و بداننـد کـه

زعفران از جمله ادویه نافعه ست برای سوءتنفس و عسر او بسبب تقویت آلات نفس و تسهیل نفس، **نفس مختلف:** آنست که اختلاف در حرکات انقباض و انبساط آن بهم رسد و گاه عظیم و گاه صغیر و گاه متواتر و علی هذا در دیگر اوصاف باشد و سببش ثقل یا مجاهده علت یا داوء منافیست بالجمله سبب و علامت این مثل سبب و علامت نبض مختلف ست و اختلاف این نیز منتظم و غیر منتظم میباشد و بهرحال دلالت بر سوء حال مینماید. **نفس متضاعف:** و آن از اصناف نفس مختلف ست و مثال او در نبض ذوالقرعتین ست و آن نفسی‌ست که اتمام می یابد انبساط یا انقباض آن یا هر دو حرکت بحرکتین که میان آنها وقفه باشد مثل نفس طفل که چون گریه کند در میان آن منقطع شود و لهذا نفس البکا نیز گویند و سبب او یا کثرت حرارت ست بحدیکه تسکین نیابد بانچه استنشاق نماید بلکه واجب کند ابتدای استنشاق قبل اتمام او و یا ضعف آلات نفس است که محتاج باستراحت در نفس باشند و یا سوءمزاج مسقط قوت مثل سوءمزاج با رویا مخفف یا مصلب آله و این اکثریست و یا وجع و ورم در آله یا در مجاورات او مانند ورم حجاب و کبد و طحال و کبد را مشارکت زیاده از طحال ست و یا بجهت مرض آلی از تشنج یا کزاز و غیره باشد و این نفس از علامات رویه است در امراض حاده و حمیات حاوه و چون عارض گردد از سردی بساست که شفا می یابد از تپ و گرمی. **نفس منتصف:** آنست که نفس بیک نصف از صدر بر آید بسبب آنکه علت و آفت در یک نصف ریه است و نصف دیگر سلیم که از آن نصف نیمتواند که نفس برآید و از این بر آید و مراد از این نصف نصف ایمن یا اسیرست نه نصف فوقانی و سفلانی و درینحالت نفس از منحز موافق در جهت شق سالم از آفت سالم بود. **انقطاع النفس** گاه منقطع میگردد نفس و بجز حرکت کناره مخرین ظاهر نمیشود و بعضی را منقطع میگردد بحدیکه قطع امید از حیات میشود و حیات باقی می ماند چنانچه در حال سکته بهم میرسد و درین حال تنفس می نماید از مسام بدن چنانچه هوام تنفس می نمایند در زمستان زیرزمین و گاهی این از شدت برود استغنای قلب از حذب نسیم بود و از آن انسان کمتر خلاصی یابد و باید که خادم بر آن مسلط سازند که از نوم طویل غرق آنرا منع کند و انقطاع نفس که در ربو حادث شود علاجش در ربو خواهد آمد. **عسرالنفس:** و او آنست که تصرف بادخال در ره در هوا شاق بود و نتواند که بآسانی نفس کشد و در اکثر امر بآن ضیق باشد و گاهی نباشد و سببش آفات اعضای نفس ست و یا لهیب ناری غالب بر قلب و یا برد میت قوت محرکه چنانچه عند برد حجاب از استعمال اطلیه بارده و غیره عارض میگردد و گاهی عارض میگردد بسبب سوءمزاج عارض حجاب مثلا از سردی هوا یا از برد ضماد و گاهی حادث میشود و بسبب سده یا خلط بارد یابس یا دوای مسهل یا حقنه حاد که از آن اسهال نشود و اخلاط بجنبد و ازین جهت چون فصد در ذات‌الجنب کرده شود و خون حسب حاجت اخراج نیابد از آن عسر نفس حادث گردد. **علاج:** شیخ میفرماید که علاج عسر نفس منجمله سوءتنفس آنست که اگر از رطوبت باشد جالینوس در آن امر میکند بدوای عنصل معجون بعسل در هر ماه دو بار و شربت آن سی و شش قیراط باشد و روزیکه در آن این دو استعمال نمایند تکلم ننمایند

و قبل آن روز بدو روز حرکت نکنند و در ساعت هفتم آن روز نان بشراب ممـزوج بخورنـد و در عشـانه روی بیضـه نیمبرشـت بمغزتان تناول نمایند و صباح آن شوربای چوزه مرغ کوچک دهند و استحمام نمایند در آخر آن روز و اگـر از یـان زائـل نشـود معجون بسدودای اندروماخس استعمال کنند خصوصا اگر مرض طول کند و اگر سبب در سر باشد در هر هفته دو بار غسل سر بصابون و بورق نمایند و معطسات بسیار بکار برند و برب توت مع صبر و مر غرغره کنند و ریاضت و تمریخ پشت و ربط ساقین از فوق بسوی اسفل و منقیات مذکوره و این حسب استعمال نمایند شیخ قضبان سداب افستین مساوی تب بقدر نخود ساخته و حب هر روز بخورند و بعده سکنجبین خصوصا عنصلی بنوشند و در نسخه ایلائی وزن ادویه مذکوره هر واحد یکجزو و مغز بادام تلخ و فانیذ هر یک دو جزو و خوراک از چهار حب تا شش نوشته و ایضا جندبیدستر و شیخ هر واحد یک جزو افسـنتین و زیـره کرمانی هر واحد نیم جزو بقدر نخود حب سازند و بدستور استعمال نمایند و لعوق کرنب جیدست و همچنین خاکستر کـرم کـه تحت جز او باشد و در کوزه گلی بسوزند و بعسل آمیخته هر روز بقدر ملعقه بخورند و این جمله تراکیب وقتی نفـع نماینـد کـه سبب عصبی باشد یعنی ضعف اعصاب و انصباب ماده بود و اما اگر از حرارت باشد این قرص خیلی سودهندست گل سرخ شش درم اصل‌السوس چهارده درم انبر باریس دو درم لک ریوند مصطکی عصاره غافث عصاره افسنتین سنبل‌الطیب انیسون بادیـان هر واحد سه درم زعفران نیم درم تخم خیار و تخم خربزه و تخم کدو و تخم قثا هر واحد یکدرم رب‌السوس صمغ عربی کتیـرا تخم خبازی هر واحد یک درم و تنقیه بادویه مخرج اخلاط حار نمایند و اگر بسبب ضعف عضلات صدر یا آفت او باشد بمقویات روح که در عصب ست علاج نمایند داد هان حاره معطره مثل روغن نرگس و سوسـن و رازقـی و اوهـان معمـول بـا قاویـه و قیروطیات معموله ازین روغنها بمالند در روغن زعفران و زعفران تنها بغایت نافع ست و اگر از رسـیدن ضـربه باعصـاب باشـد بموانع ورم علاج کنند. **تقلص النفس:** و این نوعی ست از عسر نفس که تقلص الحجاب نیز نامند و گوینـد کـه غیـر از جملـه انفاس رویه ست و آن آنست که نفس بخود کشیده شود و نتواند که بر آید سببش سوءمزاج حار یابس مفرط ست کـه عـارض اغشیه صدر و اضلاع گردد و نتوانند که منبسط گردند و پهلوها از شدت بیش انقباض بهم آیند و اغیشه بجانب بالا که مبـادی آنهاست کشیده شوند علامتش تپ لازم و دشواری جمیع حرکات و عدم قدرت بر اخراج زبان از دهان و برخاستن چشم و بنـد شدن آب و طعام در گلو و احیانا اختلاط عقل و هذیان و صلابت و منشاریت نبض ست و ایضا سرفه دشوار بود و اگـر بسـرفه بیهوش گردد. **علاج:** تبدیر مرطب بکار برند و هر صبح اشربه مرطبه مثل شـربت نیلـوفر و بنفشـه بشـیره تخـم خیـارین و یـا ماءالشعیر که کدوی تر و آب هندوانه در آن پخته باشند با شربت بنفشه و یا روغن بادام یا روغن کدو و شکر آمیخته بنوشـند و اگر روغنهای مذکور نباشند شیره مغز بادام و مغز کدو خیارین و آب تربز در ماءالشعیر آمیزند و روغن بنفشه و کدو بر سینه مالند و از بنفشه و مغز کدو و لعاب اسپغول و آب هندوانه بر صدر و اضلاع آن ضماد سازند و اگر بنفشه و خطمـی کوفتـه بقیروطـی

آمیخته طلا نمایند نیز مفید بود و اگر خواهند لعاب اسپغول مضروب بقیروطی بکار برند و چون تپ کم گردد بنفشه و خطمی و نیلوفر جوشانیده آبزن سازند و آب فواکه و بقول بارده رطبه و آب انار شیرین بروغن بادام و لعاب اسپغول بجلاب و یا آب تربز و ماءالقرع بنوشند و زردی بیضه نیمبرشت و اسفید باج بکدو و ماش مقشر و روغن بادام بخورند و هر نوع را از انواع نفس ناطبیعی که بسبب شدت حرارت و کثرت حاجت باشد بهمین طور علاج کنند و هوای خانه و مفرش سرد و تر بدارند.

ضیق‌النفس: بدانکه چون دخول هوا نزد استنشاق و خروج او عندر و نفس در منفذ ضیق باشد آنرا ضیق‌النفس گویند و این در جمله اعراض شمار کرده میشود چون تابع مرضی باشد که برای او اسم مخصوص بود مثل ذبحه و ذات‌الجنب و ذات‌الریه و مانند آن و گاهی مرض براسه میباشد بالجمله در ضیق‌النفس هوا که داخل میشود باستنشاق و خارج می گردد برو نفس در دخول و خروج منفذ نمی یابد مگر تنگ که در آن تنفس اندک اندک نماید و اسباب او یا اورام است در منافذ که آن حنجره و قصبه و شعب آنها و شرائین است و در نفس خلخله ریه و اجرام آن و شدید ترین اورام که ضیق نفس آرند آنست که صلب باشد و یا اخلاط کثیر غلیظ یا لزج در آن یا ماست که در ریه جمع گردد و یا انطباق که عارض شود آن را از ضاغط مجاور از درم حار در کبد یا معده‌یا طحال و یا اخلاط منصبه در فضای سینه بسبب استسقا و غیر آن مثل آنکه از انفجارات اورام در جوف اسفل باشد و یا تکاتف اعضای حلق و صدر از یبس یا از برد که بریه یا حجاب رسد و یا بسبب آفتی در عصب یا حجاب و این اولی است باینکه عسر نفس نامند نه ضیق آن و یا از انجره دخاینه و گاهی سبب او ضیق صدر در اصل خلقت باشد و گاهی سبب بحران امراض حاد بود و این علامت آنست که مواد بسوی فوق میل میکند و گاهی عسر نفس و ضیق او بسبب سیلان مواد از اورام باطنه منتقل بسوی نواحی راس باشد و منذر بود بادرام پس گوش اگر امر سالمتر و حواس و عقل بسلامت باشد و یا بورم دماغ اگر امر صعب تر و آفت در حواس و عقل باشد. **بالجمله** تشخیص این اسباب بطریقی نمایند که در بحث ربو بیاید و ایضا علامات اورام خناقی مذکور شد و علامت درم در ریه وجع ثقیل ست و سرخی رخسار و در درم غشای عضلات صدر و حجب صدر وجع ناخس و حرقت و در غضاریف ریه وجع مع حکه بود و بساست که مودی البسعال گردد و اگر هرم حار بود و با تب باشد و علامات اغلاط اگر در قصبه باشد ثقل صدر و نفث و شوق بسعال ست و انتفاع از وبانتفات شی بادنی سیعال و با خرخره بود و اگر در ریه باشد حال همچنین بود الاسعال از مکان غائر تر اخذ کنند و خرخره نباشد مگر بقدریکه صعب گردد خروج او از ماده متغثه و اگر در فضا باشد ثقل ست که مع تیغر اضطجاع از پهلو به پهلوی دیگر لعب آرد و بعد ثقل نفس ابتدا کند و درین باضیق نفس سعال معتدبه نباشد و خشکی دهن و خفت باستعمال آب گرم و روغنهای حار رطب بر تکاثف از سوءمزاج بارد یا یابس یا هر دو دلالت کند و حرارت مزاج و مسادادیت آن و احساس صعود دخان نشان انجره خاینه است **علاج:** اگرچه علاج اقسام ضیق‌النفس بالاستقصا در انواع علاج ربو بهر مسطور خواهد شد.لیکن قدری از آن باتباع قرشی درینجا نیز

مذکور میشود و آن اینست که در ضیق رومی علاج ورم نمایند و در خلطی که از خلط غلیظ لاحج باشد مغلی منضج اول بدهند و اگر حرارت بود ماءالشعیر مدبر بنوشند و عرق گاوزبان که در آن بزرقطونا و بهدانه و اصل‌السوس خیسانیده باشند بشربت بنفشه با نبات شیرین کرده مدام تجرع نمایند غذا مزورات دهند و اگر ماده کم باشد تنقیه بمثل نقوع علود ترنجبین نمایند والا غاریقون یکدرم ایرساد و درم افزایند و بعد از آن حسونخاله گندم استعمال نمایند و خائیدن برگ ترنج و شکوفه او توسیع نفس نماید اگر تنگی او از بلغم باشد و آنچه بسبب تکالف بود اگر از برو هوا باشد مغلی حلو بشکر جلاب با اصل‌السوس بدهند و بروغن سوسن و اندکی موم زر و قیروطی ساخته و یا روغن بان باندک مغاث و کتیرا آمیخته نیمگرم بر سینه بمالند و اگر از بیس باشد با دهان و لعابات رطب معتدل در حرارت و برودت مثل روغن بادام ممزوج بروغن بنفشه و لعاب بزرکتان بلعاب اسپغول یا بهدانه علاج کنند و آنچه بسبب انجره و خاینه باشد برای ترطیب و نضج ماده سوداویه ماءالشعیر به نبات چند روز بیاشامند و از مولدات سودا و حوامض پرهیز لازم دارند و بعد نضج ماده بمطبوخ افتیمون یا حب او یا افتیمون بشیر و شکر و بهرچه مسهل مواد محترق باشد تنقیه نمایند و بعد تنقیه تعدیل مزاج طب بمفرحات یاقوتی نمایند و از ترشیهای مفرط و جمله حریف و مالح شدید اللوحت و هرچه مولد سودا باشد مثل عدس و بادنجان و قدید و لحم بقر و لحوم ضد اجتناب کنند و عرق گاوزبان بشکر یا بشربت انار شیرین در تقویت قلب و ازاله ضیق و منع ادخنه و مواد سوداوی بخاصیت و کیفیت نافع ست از فواکه انار شیرین خام یا بریان بخمیر گرفته در آتش نرم پخته و نیشکر و موز بشکر سودهندست و آنچه بسبب ضیق صدر در اصل خلقت باشد علاجی ندارد ضیق‌النفس بحرانی را علاج نشاید کرد و بعضی سبب ضیق‌النفس ریاح غلیظه و امتلای معده از غذا نیز نوشته اند و علاج آنها همان است که در ربو خواهد آمد و قرشی گوید که گاهی ضیق‌النفس بسبب امتلای رگ عظیم ممتد بر پشت از خون عارض مشود و تدبیر او فصد و اخراج خون بسیارست دراز می گوید که اگر در ضیق‌النفس احتیاج فصد افتد از دست چپ گیرند. **انتصاب النفس:** و او آنست که نتواند صاحب آن نفس کشد بدون آنکه راست بنشیند و سینه را برابر رود گردن را بسوی فوق بکشد و بسبب او مجری بکشاید و نتواند که گردن را کج نماید جهت آنکه درین هنگام مجری تنگ میگردد و نفس خوب بر نمی آید که عندابجذاب رقبه بسوی خلف و خم نمودن سینه و پشت بطرف خلف سینه تنگ میگدد و بربست ریه برای استنشاق قادر نباشد و انتصاب نفس گاه عرض این امراض میباشد مثل خوانیق زحمیات و مانند آن بجهت انجره مالیه و رطوبات منحله بحرارت حمی و گاهی عرض میباشد بسبب اخلاط مالیه و ساده غلیظه و ادرام در اعضای تنفس واسترخای عضل سینه و گاهی خلقی میباشد بعض مردم را **علاج:** آنچه عرض مرض باشد علاج آن مرض نمایند و آنچه بسبب ماده غلیظ بادرم استرخا باشد حسب سبب علاج ربو کنند و اگر خمیره بنفشه یک اوقیه گلقند یک نیم اوقیه کرد یا نیم اوقیه در ده مثل آن آب بجوشانند تا شبشم حصه رسد صاف بنوشند انتصاب نفس را در ساعت ساکن سازد و کذا قنطوریون و شربت

نافع انتصاب نفس و ضماد مفید آن نیز سودهندست و مسیحی گوید که انفع در عسر نفس انتصابی استعمال قی ست خصوصا عقب اکل ترب که در آن خربق سفید خلاینده دو روز گذشته باشند و اگر بدن محتمل قی نباشد بقنطوریون و قناءالحمار افراسیون و مانند آن حقنه نماید و ادهان مرطبه از سینه دور دارند تا ارخا و ترطیب و انسداد مسام نکنند و گویند که نوشیدن بول صبیان بنفس انتصاب نافع ست زنجیویه کوفته بخیه بعسل لعوق ساخته بدستور و طبیخ قیصوم نیز مفید و کذا شونیز یک مثقال جهت انتصاب نفس و ضیق سودهند در بعضی نوشته اند که اگر برگ سنا زنجیل هر یک دو ماشه نبات چار ماشه وقت خفتن همراه شیر گاو و نیم آثار عسل سه توله نیمگرم بخورند صبح حب سیماب یک عدد بمطبوخ صمغ عربی بخورند و غذا دراج و کبک و گنجشک بروغن گاو بسیار پخته بنان رده تنوری خورند و عوض آب ماء العسل که از عرق بادرنجبویه و گاوزبان ساخته باشند اکتفا نمایند و تا چهل روز بعمل آرند انتصاب کهنه را زائل کند ایضا اگر وقت خواب طویل و حبه سفید که در چشم گوسفند میباشد هر دو چهار سرخ و غاریقون در سکنجبین عنصلی یک توله بلیسند و هالایش شربت مسهل دو توله عرق بادرنجبویه هفت توله بنوشند و صبح مرمکی سه ماشه بلع نمایند و شربت تنبول و سکنجبین عنصلی هر یک دو توله در طبیخ چای ساده آمیخته یک بنوشند و غذا پلا و مرغ با بالائی شیر گاو و نبات وقت شب و صبح شوربای مرغ و سنگخواره بنان خشکار تنوری بخورند تا مدت دو هفته و ایضا رب‌السوس یک ماشه مرد فلفل گرد هر یک دو ماشه سوده در عسل یک توله آمیخته وقت شب با مطبوخ چای بخورند و همچنین وقت صبح و غذا شوربای مرغ بنان رده و بجای آب ماءالعسل نیمگرم بنوشند تا دو ماه **ربو و بهر** بدانکه اطبا را در اطلاق لفظ ربو و بهر و ضیق‌النفس و انتصاب نفس اختلافست شیخ الرئیس می فرماید که زبو مرضی است که تعلق بریه دارد و نفس صاحب آن متواتر می باشد مانند نفس کسی که او را خناق بهمرسیده و یا کسی را که عظیم عارض گشته و ایضا قول اوست که ربو دشواری در نفس ست و نفس صاحب او مشابه نفس متعب میباشد و آن از سرعت و تواتر و صغر خالی نباشد برابرست که با ضیق باشد یا نه و مسیحی گوید ربو آنست که تنفس کند انسان تنفس شدید متواتر مثل تفنسی کسی که عدد و لعب کند و همچنین صاحب ذخیره گفته ربو آنست که آدمی آسوده دم نتواند زد مگر بشتاب و تواتر همچون نفس کسی که بدو و صاحب کامل نوشته علل معروفه بربود بهر و ضیق‌النفس و انتصاب نفس تمامی حادث میگردند از ضیقی که در مجاری ریه بهم رسد بجهت آنکه هرگاه ضیق در شرائینی که در آنست بهم رسد ربود بهر حادث میگردد و هرگاه در اقسام قصبه آن باشد ضیق و انتصاب نفس احداث می نماید و گویند که مراد او ازین بیان این نیست که ربود بهر با هم مترادف اند و همچنین ضیق و انتصاب نفس بلکه مراد او آنست که اگر ضیق در شرائین ست ربو بهم میرسد و چون قومی گردید بهر حادث میگردد و همچنین ضیق در اقسام قصبه ریه اولا تا که سبب ضعیف باشد ضیق‌النفس و نزد شدت و قوت سبب انتصاب نفس احداث می نماید و هم او می گوید که ضیق النفس عرض عام است بای اصحاب این

علت و برای اکثر علل حادث در آلات تنفس و خجندی فرق میان ربود بهر چنین بیان نموده که ماده ربـو محتـبس در عـروق خشنه میباشد و ماده بهرور شرائین و از اینجاست که بعضی گفته اند در بهر ملمس صدر حار میباشد و عند سعال چهـره سـرخ می شود بجهت احتباس اسجزه دخانیه و در ربو چنین نباشد و از کلام قرشی نیز تباین در ضیق‌النفس و ربو ظاهر می شود که هر واحد را از آن هر دو کذا علاج و احکام آن هر دو جدا بیان نموده و ایضا از تعریق ضیق‌النفس که در بحث او مسـطور شـد مفهوم میگردد که نفس در ضیق حاد صغیر سریع باشد بخلاف ربو که نفس او مثل نفس متعب بود و آن عظیم ثقیل سـت بـا وجودیکه آن در هر دو قسم سریع متواتر می باشد و بعضی گویند که ضـیق عسـر نفـس اسـت در بـو تـواتر او مثـل متعـب و سمرقندی فیمابین ربو و ضیق‌النفس و بهر فرق نمیکند و هر سه را مترادف گردانیده و گفتـه کـه ربـو بهرسـت و بعضـی آنـرا ضیق‌النفس نیز نامند و همچنین صاحب خلاصه نوشته ربو عبارت ست از مریضی که در شش افتد و صاحب آن با وجود سکون محتاج بنفس متواتر باشد و این را بهر و ضیق‌النفس نیز خوانند و حال آنکه نیست چنین بلکه هر یک قسمی خاص علحده انـد از ضیق و تلا نفیس گفته بعض اطبا انتصاب نفس را مختص میدانند با آنکه سبب آن امتلای اقسام قصبه ریـه کـه آن عـروق خشنه ست از بلغم غلیظ باشد و اطلاق مینمایند ربو و بهر را بر امتلای عروق و قید بلغم غلیظ بهـر آنسـت کـه او از قـویترین اسباب حدوث انتصاب نفس است و مراد از عروق عروق ضوارب اند و جالینوس درازی گویند که ربوط خلط غلیظ در قصبه ریه است **اکنون بدانند** که در اسباب ربو شیخ میفرماید که گاه در آن آفت در نفس ریه و آنچـه متصـل بآنسـت از چسـبیدن اخلـط غلیظه در شرائین و شعب صفار آنها و اکثر در شعب قصبه ریه دور خلل ریه و اماکن خالیه میباشد و این رطوبات یا بطور نوازل منصب بسوی آنها از سر باشند خصوصا در بلاد جنوبیه و مع کثرت هبوب ریاح جنوبیه و یا مندفع بسوی آنها از مواضـع دیگـر باشند مثل صدر و اعضای تحت حجاب که چون مواد از آن صعود کند ریه آنرا قبول نماید و یا متولـد گردنـد و ریـه از سـردی مزاج آن دو گاه بسبب خلطی باشد که در ریه و شرایین آن نباشد بلکه در معده منصب از راس یا کبد یا متولد در معده باشـد و بهر حادث گردد بمزاحمت معده حجاب را و مزاحمت حجاب ریه و شرائین را و گاه برودت کبد و یا غلظت و صلابت آن معـین بر ربو میابشد و گاه بندرت از جغاف مهدیه و شرائین و سپس آنها واجتماع و انقباض ریه در نفس خود و گـاه از بردسـاوج ریـه بدون حدوث ماده می باشد چنانچه در مشایخ و گاه بسبب آفت در مبادی اعضای نفس از عصب و نخـاع دمـاغ و نـوازلی کـه مندفع میگردند بسوی اعضای تنفس از مبادی میباشد و گاه بمشارکت اعضای مجاور که مزاحمت نماینـد اعضـای نفـس را از انبساط میباشد ماخذ معده ممتلی که مزاحمت نماید حجاب را و گاه سبب کثرت بخار و خالی محققن در ریه به هم میرسد و گاه بسبب احتباس ریاح در اعضای تنفس که مزاحمت نفس نماید و گاه بسبب صغر صدر میباشد که استیفا نیابـد نفـس در توسـیع حجاب قدر حاجت و این آفت حبلی ست در نفس چنانچه عارض میشود در غذا از صغر معده و گاهی برلومشته میشود و نفـس

انتصاب می گردد و اکثر بذات‌الریه منتقل میشود و طبری گوید که انواع ربوسه گونه است یکی ربو حقیقی و آن انسداد اقسام قصبه ریه برطوبت بار و غلیظ ست پس اگر بآن سعال نباشد در اکثر احوال مودی باستسقا گردد و گاه باین نوع نقل نتصاب باشد و گاهی نه و دوم تضایق اقسام ریه ست بسبب ورم که در آن حاد شود و متقیج نگردد و پاک نشود مثل ورم حار پس تنفس او تنفس صاحب ربو باشد غیر آنکه این مع حمی و عطش و امث بود و این درم از خون گرم مود روی فاسد میباشد وگاه از خلطی مشوب دم باشد و فرق درین و در نوع اول مخفی نیست زیرا که نوع اول مع عدم عطش و سکون تنفس و بسعال و تفث میباشد و گاهی با وی خرخره در سینه باشد و درین نوع مریض منزعج و با قلق کثیر العطش بود واین نوع نمیباشد مگرحار و موردی باستسقا نیگر و والا بمرض دیگر که از بره اجزای ریه را عارض شود و باین نوع انتصاب نفس و وجع و تمدد بود و جائزست که این نباشد چون مقدار دوم اندک بود و نوع سوم استرخای عضلات ست یا از تحدب اخلاط از سر و یا از ضعف که به صدر داخل شود و یا از فساد مزاج حار باشد یا باره و نفس باین نوع منتصب باضطرار میباشد و جائز نیست که بغیر انتصاب نفس باشد و گاه منقطع می شود نفس این نوع چون مشتد گردد تا آنکه مثل میت باشد و بعضی نفس بکاولین نبض نیز از علامات استرخا نوشته از **طریق تشخیص:** اسباب مذکوره باید که اول از مریض مدت حدوث مرض بپرسند اگر گوید که از ابتدای خلقت ست مرض جبلی از ضیق سدر باشد و اگر بعد او بیان کند نظر کنند که با مرضی دیگر مثل ورم ریه و خلل دماغ و اعصاب و امراض معده و جگر و غیره هست یا نه اگر باشد عرض آن مرض باشد والا بپرسند که چیزی در سرفه بر می آید یا نه اگر اقرار به آمدن بلغم کند سوال کنند که مرض و دفعه شدت میکند یا بتدریج اگر گوید که دفعته اشتداد می نماید و با آن علامات نزله مثل احساس نزول چیزی در حلق و صداع و ثقل و تدور در دماغ بود سببش انصباب ماده از سر باشد اگر گوید که اندک اندک میشود پس اگر سینه خرخر کند و ثقل در آن باشد دور سرفه بلغم غلیظ بر آید در زبان بیرون آرد خصوصا وقت حرکت سببش رطوبت ریه میباشد و اگر گوید که در سرفه پاسخ بر نمی آید بلکه مدام سعال خشک می ماند حال تشنگی و عدم آن بپرسند اگر تشنگی باشدحال خفقانیت و حرقت دریافت کنند اگر اقرار آن کند و نبض و نفس عظیم سریع متواتر بود سببش بخارات قلب باشد و اگر با وجود سرفه خشک و تشنگی آثار مذکوره نباشد و وقت آواز و انتفاع از مرطبات و وجود دیگر آثار یبوست یافته شود و پیش خشکی ریه باشد و این نوع اکثر در آخر دق و ذبول عارض گردد و اگر وقت آواز و غیره آثار یبوست یافته نشود بلکه با التهاب علامات حرارت بود سببش حرارت ریه باشد و اگر سوای سرفه خشک تشنگی و آثار مسطوره هیچ نباشد حال تقدم ملاقات هوای بارو و تناول اشیای سرد و نوشیدن آب شدید البرد و انتفاع بمسخنات بپرسند اگر اقرار آن که سببش برودت شش باشد و الا حال تقدم و تناول چیزهای نفاخ و عدم گرانی در سینه و سرفه خشک داشتند او مرض از اغذیه نفاخه دریافت نمایند اگر باشد سببش احتباس ریاح باشد و اگر در امتدای معده پدید آید و بانحدار غذا زائل گردد سببش

امتلای معده باشد و بقول شیخ اکثر نبض صاحبان ربو خفقانی میباشد و گویند که وجع کتفین در فقرات گردن علامت خبث ملت ست و چون ناخن سبز گردد و چشم و بناگوش نمائد و آواز دقیق شود مایوس العلاج باشد و هنگام قرب موت تپ خفیف و نبض نملی و اسهال با خون لازم است و گاهی نفس او منقطع شود و حیات او معلوم نشود مگر بحرکت منحرمین و آن درینوقت عسرالعلاج بود. **علاج:** ربو مرضی است مزمن ذی ادوار که مثل صرع و تشنج و وجع مفاصل نبوبت اشتدا و کند وجود انان را همسر باشد و پیران را عسرتر بلکه زائل نشود و گاهی مودی باستسقای لحمی میگردد اگر ماده بنفث بر نیاید و گاهی باختناق بسبب کثرت ماده و گاهی منتقل بصل میگردد و نبفربج پس هرچند زودتر تدارک آن نمایند بهتر است و در ایام صحت هم از فکر او غافل نشوند و سر دشته پرهیز در دست دارند و اکثر عروض او از مواد بلغمی میباشد پس در مادی گاهی قی و گاهی اسهال بعمل آرند و بمعاجین گرم زداینده بلغم مداومت نمایند و در نزلی بمنبع نزله کوشند بعده به تنقیه ریه متوجه شوند بتدریج و بر مسهلات بسند کنند و در آنجا که ماده در ریه متولد شود قی نیز بغایت مفیدست اما بعد از اسهال باید که قی بدفعات کنند و در اکثر اوقات طبع نرم باید داشت و از خواب طویل و جمله اشیای حریفه شدیده و جمیع ترشیها احتراز کنند مگر سرکه و سکنجبین که اگر حرارت بود و آثار نزله باشد دراینمرض توان داد.

علاج ربو نزلی

اگر ماده نزله حار باشد فصد هفت اندام یا باسلیق کنند و بعد نضج ماده بمسهل صفرا تنقیه نمایند و لعوق بارد دهند و از ادویه گرم دست کوتاه دارند و نعوق معتدل در هر حال مناسب بود و گاهی بعد فصد سرر و سپستان خطمی خبازی اصل‌السوس گاوزبان گل گاوزبان جوشانیده با شربت بنفشه صبح میدهند و شام و یا قوزا همراه عرق گاوزبان ده توله نیمگرم می خورانند و وقت سوءتنفس شهد کشمیری اندکی می لیسانند و یا جوشانده خطمی خبازی گاوزبان گل بنفشه عناب نبات دهند و اگر ماده نزله حار و فصل صیف باشد عناب بهدانه بعرق عنب الشعلب و شاهتره و کیوط را مالیده شیره اصل‌السوس شربت نیلوفر نیمگرم تجرع کنند و هنگام عسر نفس عرق کیوردا شهد دهند و یا بهدانه اصل‌السوس گل بنفشه عنب‌الثعلب سپستان جوشانیده شیره کاهو شربت نیلوفر خاکشی بدهند و گاهی خطمی و شربت بنفشه عوض عنب‌الثعلب و سپستان و کاهو و شربت نیلوفر میکنند باز بهدانه پرسیاوشان زوفای خشک فراسیون جوشانیده شربت بنفشه میدهند و گاهی عناب پنج دانه بهدانه زوفای خشک هر یک سه ماشه اصل‌السوس بیخ سوسن عنب‌الثعلب هر یک چهار ماشه جوشانیده نبات داخل کرده میدهندو برای ربونزلی حارد موی و صفراوی و بلغمی گل نیلوفر اسطوخودوس گل خطمی هر یک چهار ماشه شاهتره شش ماشه بعرق شاهتره ده توله

دست مالیده شیره مغم تخم هندوانه شش ماسه شربت بزوری دو توله دهند و یا و یا قوزانه ماشه خورده اصل‌السوس بهدانه زوفای خشک جوشانیده دهنده و اگر با درد سینه و پهلو بود بعد فصد باسلیق اصل‌السوس گاوزبان زوفای خشک بهدانه جوشانیده نبات بعده و منضج و مسهل دهند و گاهی در سرفه و درودست و پا از نزله و خلل معده گاوزبان اصل‌السوس اسطوخودوس پرسیاوشان هر یک چهار ماشه سپستان بست دانه مویز منقی ده دانه بهدانه سه ماشه جوشانیده شیره مغز بادام چهار دانه و یا قوذاتوله داخل کرده و حب جدوار دو عدد میدهند بعده برعایت درد اطراف و خلل ریاح معده سلیخه چهار ماشه می افزایند بازگاوزبان انجیر سپستان تخم خطمی بهدانه جوشانیده نبات بازو وحب جدوار و **اگر** نزله بارد باشد گاوزبان گل گاوزبان مغز بادام نیمکوفته تخم خطمی هر یک پنج ماشه خبازی شش ماشه نبات سفید توله در عرق عنب‌الثعلب جوشانیده صبح بطور قهوه بدهند و روز دیگر زوفای خشک پرسیاوشان هر یک پنج ماشه اضافه کنند و شام سبوس گندم و نبات یک یکتوله جوشانیده بنوشند و سفوف سرخ و شربت فراسیون مرتب سازند و بعد چند روز گاوزبان گل گاوزبان هر یک پنج ماشه پرسیاوشان هفت ماشه در عرقیات جوش داده شربت فراسیون حل کرده عوض نسخه صبح بدهند و اگر با شدت سوءتنفس و حرارت عرضی باشد گاوزبان خطمی هر یک چهار ماشه زوفای خشک سه ماشه نبات توله بطور قهوه بنوشند و وقت شدت تنفس و عرق کیورا با شهد نیمگرم تجرع کردن معمولست و اصل‌السوس چهار ماشه سپستان نه دانه بهدانه دارچینی هر یک سه ماشه نبات یک توله بدهند باز زوفای خشک سه ماشه گاوزبان پنج ماشه سبوس شش ماشه اصل‌السوس چهار ماشه نبات توله جوشانیده میدهند و گاهی این نسخه بدوس سبوس داده میشود و بسیار تخفیف حاصل میگردد و در صورت تپ تخم خطمی پنج ماشه عوض زوفا میکنند و خاکشی پنج ماشه می افزایند و گاهی و گل خطمی گل نیلوفر اضافه مینمایند و در ضیق پاپیچش عنب‌الثعلب تخم کنوچه پرسیاوشان اصل‌السوس هر یک چهار ماشه نبات سفید یک نیم توله بدهند و یا اصل‌السوس چهار ماشه گاوزبان پرسیاوشان هر یک پنج ماشه تخم خطمی شش ماشه جوش داده نبات سفید توله خاکشی داخل کرده دهند و اگر با حبس حیض باشد عنب‌الثعلب شاهتره هر یک شش ماشه خطمی اصل‌السوس هر یک چهار ماشه بهدانه زوفای خشک هر یک سه ماشه جوشانیده نبات دو توله داخل کرده دهند و یا گاوزبان گل خطمی اصل‌السوس گل نیلوفر تخم خطمی جوشانیده نبات و اگر فائده نشود بطریق نزله بار و تنقیه نمایند و حب حدوار خورانند و در ربوبار و نزلی بلغمی سودادی و سوزش سینه صمغ عربی دو ماشه اصل‌السوس گل نیلوفر هر یک چهار ماشه زوفای خشک بیخ سوسن هر یک سه ماشه جوشانیده و یا قوذا توله داخل کرده دهند و گاهی در کهول عادی افیون نزلی مزاج بدین طور تنقیه نمایند که اول منضج بنفشه گاوزبان عنب‌الثعلب تخم خطمی خبازی اصل‌السوس مقشر مویز منقی پرسیاوشان سپستان شب در عرق عنب‌الثعلب عرق گاوزبان عرق شاهتره گرم نموده تر کرده صبح جوشانیده صاف نموده خمیر بنفشه مالیده پنج شش روز بدهند روز مسهل زوفای خشک انجیر

زرد بیخ بادیان سنای مکی افزوده مغز خیارشنبر شش توله ترنجبین خمیره بنفشه هر یک چهار توله روغن بـادام هفـت ماشـه داخل کرده بدهند و در مسهل و دم تربد سفید خیارین کوفته افزایند بعد مسهلات بنفشه اصل‌السـوس گاوزبـان گـل گاوزبـان پرسیاوشان هر یک چهار ماشه جوشانیده شربت بنفشه دو توله دهند بعده برای اخراج بلغم که در حلق بند شـده باشـد زوفـای خشک سه ماشه انجیر زرد سه عدد افزایند باز بیخ سوسن چهار ماشه زیاده کنند و بجهت آخر روز رب‌السوس طباشیر هر واحد چهار سرخ زعفران دو سرخ سوده بخمیره خشخاش توله آمیخته خورده بالایش طبیخ اصل‌السوس چهار ماشه دانه هیل زوفای خشک هر یک سه ماشه دارچینی دو ماشه جوشانیده صاف نموده شربت بنفشه دو توله دوم روز شربت گاوزبان سوم روز شـهد خالص حل کرده دهند و ماءالعسل از عسل نیم پا و عرق گاوزبان نیم آثار تیمار کرده وقت عسر بلغم بقدرچهار دام میداده باشند که جلای بلغم و اخراج آن و تصفیه صوت و تقتیح مجرای حلق خواهد کرد و لعوق بادام و لعوق سپستان تیـار کنانـند و وقـت صبح لعوق سپستان نه ماشه خورده بالایش شربت زوفا در عرق گاوزبان حل کرده بنوشند وقت شام لعوق با دوام شـش ماشـه بخورند و هرگاه برودت در مزاج محسوس گردد لعوق حب الصنوبر همراه طبیخ دارچینی دو ماشه دانه هیل زوفای خشـک هـر یک سه ماشه نبات تولد بدهند و غذا شوربای هلکه و برای تقویت دماغ و هضم زعفران دو سرخ مشک یک سرخ سوده بخمیره گاوزبان سرشته با عرق گاوزبان دهند غذا بی روغن کباب با نان و اگر تـپ ایـد لقـوح حمـی نزلـی از عنـاب گاوزبـان بهدانـه اصل‌السوس نبات بدهند و در آخر روز خمیره خشخاش و خمیره گاوزبان هر یک سه ماشه سرشته بخورند بالایش عرق گاوزبان هفت تولد بنوشند.

علاج ربو بلغمی

ابریشم خام دو سه ماشه سبوس گندم شش ماشه گاوزبان چهـار ماشـه گـل گاوزبـان سـه ماشـه زوفـای خشـک سـه ماشـه اصل‌السوس مقشر نیمکوفته چهار ماشه نبات سفید در آب جوشانیده صاف نموده بدهند و این مطبوخ در ربونزلی بارد نیز معمول است و لعوقات معتدله که تسهیل اخراج بلغم غلیظ نمایند همراه او بدهند و دیگر ادویه ملطف و محلل ماده چون مطبوخ زوفـا که در آن بنفشه و خمیره بنفشه و اصل‌السوس و پوست بیخ بادیان و زراوند و فراسیون و مویز و انجیر پختـه باشـند بـاختلاف اوزان و بتدریج اندک اندک بیاشامند که بمرور خود تاثیر در آلات تنفس کند بمجاورت و نضج دهد و ایضـا بهـر تلطیـف خلـط چیزهای ملطف محلل چون شربت زوفا و سکنجبین عنصلی و لعوقات گرم دهند و معجون زوفا بیشتر بعمل آرند لیکن بادویـه

شدید الحرات سمی نپردازند که ماده را غلیظ و خشک می کنند و موجب ازدیاد مرض میشوند و ایضا هرچـه مـاده را بیفسـراند چون افیون و بزرالبنج و اسپغول و مانند آن احتراز نمایند بخلاف ربونزلی که در آن جا این چیزها بـرای منـع نزلـه تـوان داد و سینه را بقیروطی که از موم زرد و روغن کتان و پیه گرده بز ساخته باشند و یا بروغن سوسن و نـرگس و ماننـد آن کـه معـین برلفث مواد باشند بمالند و ایضا قیروطی تخم خطمی حلبه اکلیل الملک هر یک شش ماشه کوفته بخیته بروغن بادام نه ماشـه روغن گل سه توله موم سفید یک توله گداخته آمیخته بر سینه و پهلو ضماد کردن نافع سـت و مطبـوخ انجیـر بنفشـه عنـاب سسپستان گاوزبان بقند شیرین کرده نیز منضج و بغایت معتدل ست و اگر خواهند اصل‌السوس سبوس گنـدم پرسیاوشـان نیـز زیاده کنند و یا هر روز برای نضاج جلاب باصل‌السوس و عرق گاوزبـان و یـا مطبـوخ اصـل‌السـوس و پرسیاوشـان و انجیـر و سپستان و گاوزبان بشکر یا عسل شیرین کرده دهند و گاهی سبوس گندم برای زیادتی نضج و جلادرین افزوده میشود و برای انضاج مغلی حلو نیز مناسب است و عودالفرح و ایرساد فراسیون بتدریج در آن افزایند و طبیخ انجیر و مویز و پرسیاوشان و حلبه بشربت بنفشه نیز نافع و اگر قوی تر خواهند بزر کتان زوفای خشک ایرسا گاوزبان هر یک یکدرم بادیـان دو درم بـیخ بادیـان نیمکوفته اصل‌السوس مقشر نیمکوفته پرسیاوشان هر یک سه درم انجیر چهار عدم مویز منقی پانزده دانه نبات دو تولـه در آب جوش داده بعمل آرند و یا گاوزبان جعده ایرسا اصل‌السوس زوفای خشک هر یک دو مثقال انجیر زرده عـدد جوشـانیده صـاف نموده بنوشند تا ظهور نضج در قاروره و بعد تلطیف و نضج ماده از مسهل بلغم و حب ایارج یا حسب غاریقون یا ایارج لوغاذیا یا ایارج فیقرا مقوی بغاریقون و ایرسا تنقیه نمایند و اگر از ایارج فیقرا یک مثقال غاریقون یکدرم افیتمون نیم درم شخم حنظل دو دانگ جاد شیر دو دانگ کوفته بیخته بآب کفس حب سازند و این یک شربت ست نیز درینمرض مفیدست و یا منضـج از گـل بنفشه اصل‌السوس بادیان بیخ بادیان عنب‌الثعلب پرسیاوشان گاوزبان هر یک چهار ماشه زوفای خشک سه ماشه سپستان یازده دانه مویز منقی ده دانه انجیر زرد چهار دانه گل سمغ چهار ماشه بیخ سوسن سه ماشه خطمی خبازی هر یک پنج ماشه شب تر کرده صبح شهد خالص داخل کرده بنوشند و بعد از نضج روز مسهل سنای کلی مغز خیارشنبر تـرنجبین گلقنـد روغـن بـادام و دیگر اجزای مسهله افزوده مسهل دهند و گاهی وربو بلغمی و خرخره سینه درین منضج گل گاوزبان اسطوخودوس از خرافستین رومی تخم کشوث هر یک چهار ماشه بسفائج بادرنجبویه هر یک شش ماشه قنطوریون دقیق سه ماشه گلقند و توله عوض گل بنفشه و عنب‌الثعلب و گل سرخ و بیخ سوسن و خطمی و خبازی و شهد میکنند و گاهی در ربو بلغمی که با صفرا مرکب باشـد در منضج اول عناب افسنتین رومی گلقند عوض بادیان بیخ بلویان زوفای خشک انجیر شهد داخل کرده میدهنـد و بعـد نضـج سنای مکی نه ماشه تر بد موصوف سه ماشه زنجبیل یکماشه مغز فلوس شش توله روغن بادام شش ماشـه مـی افزاینـد و روز تبرید منضج اصل‌السوس پرسیاوشان زوفای خشک گاوزبان تخم خطمی جوشانیده شربت بنفشه تودری پاشـیده میدهنـد بعـده

ایارج فیقرا بامسهل روز مسهل و با منضج روزخالی میدهند و چون اندکی تنفس باقی ماند عنب‌الثعلب پرسیاوشان هر یک چهار ماشه ریوند خطائی سه ماشه اصل‌السوس گاوزبان هر یک چهار ماشه انجیر زرد چهار دانه جوشانیده نبات داخل کرده باز روز دوم ایارج فیقرا می افزایند و یا بهر تلطیف و نضج ماده اصل‌السوس بیخ کرفس پرسیاوشان فقاح اذخر هر یک پنج ماشه انیسون قنطوریون دقیق ایرسا بفسالچ هر یک سه ماشه بادرنجبویه بادیان عنب‌الثعلب هر یک هفت ماشه انجیر زرد پنج عدد مویز منقی دو توله جوشانیده گلقند عسلی چهار توله داخل کرده دهند و غذا شوربای مرغ و گنجشک داده بنان تنوری و بجای آب ماءالعسل معمول بعرق بادیان دهندو بعد ظهور نضج حسب غاریقون بشب خورانند و صبح در مطبوخ مذکورسنای مکی یک توله تر بد هفت ماشه زنجبیل دو ماشه خیارشنبر شش توله ترنجبین چهار توله شربت دینار سه توله روغن بادام پنج ماشه اضافه نموده بدهند غذا روز مسهل دوپر نخود آب و شام بدستور سابق و صبح بترید لعوق استیل و بادام هر یک هفت ماشه خوره بالایش اصل‌السوس زوفای خشک برگ گاوزبان پرسیاوشان هر یک پنج ماشه ایرساسه ماشه انیسون چهار ماشه در عرق زونماد باورنجبویه نیم نیم پاد جوشانیده صاف نموده شربت زوفا چار توله تووریین و یا حرف پنج ماشه پاشیده بدهند و بهمین سنج سه چهار مسهل دهند پس جهت تعدیل مزاج لعوق کتان یا استیل یا بادام و یا سکنجبین عنصلی و شربت زوفا و یا حلبه و یا کتان دهند و حب بیش و سیماب و اذراقی همراه ماءاللحم بدهند و اگر بعد از تنقیه و تعدیل پس از یکماه و یا کم و زیاد باز غلبه کند این دوا و هند کپور کچرمی شو نیز زنجبیل دار فلفل هر یک یک ماشه بزر کتان بریان سه ماشه در عسل سه توله آمیخته بلیسانند و بالایش مطبوخ صمغ عربی که در بحث نزله گذشت نوشانند که فی الفور نفع میدهند و قوی تر از آن اینست که مر یکی ایرسادار فلفل بزر البنج صمغ عربی مغز چلغوزه زوفای خشک عاقرقرحادارچینی هر یک سه ماشه بزر کتان بریان نه ماشه بعسل آمیخته و دو ماشه با انگشت بلیسند در روزی هفت هشت بار لیکن صبح و شام باین مطبوخ بدهند بزرکتان بریان نه ماشه اصل‌السوس مقشر زوفای خشک برگ گاوزبان هر یک هفت ماشه ایرساسه ماشه عسل چهار توله و گویند اگر مرض خفیف و تازه باشد بساست که کفایت می نماید هر روز آشامیدن شربت زوفای محلول در عرق بادیان و عرق گاوزبان نیمگرم و قی کردن در هر هفته‌یکبار تا آنکه ماده مستاصل و زائل گردد و نوشیدن مطبوخ زوفا و پرسیاوشان هر واحد یک مشت عناب و سپستان هر واحد ده دانه مقدار یک سکرجه چند روز ملین و منضج رطوبات و مجفف آنهاست **بالجمله** بعد تنقیه بمسهل قی کردن نفع میکند بنابر اخراج او بقایای رطوبات را و نیز تسخین او اعضای صدر او اگر از سکنجبین عسلی و تخم ترب جوشانیده قی کنند دو سه روز بعد قی مصطکی دانه سیل عود غرقی هر یک دو ماشه سوده به گلقند یک توله رب یک توله سرشته بخورند بهترست و اگر بسبب نزله باشد خمیره خشخاش یک توله عوض گلقند کنند و بعد از قی قراءت حبیره مفید و لعوقات و حبوب نافعتر از مشروبات است و لعوقات و ادویه که استعمال نمایند درآن جلاء انضاج ماده و تفتیح سد و تنقیه اعضای نفس و

تلطیف ماده بغیر تجفیف قوی باشد و سکنجبین عنصلی بهترین ملطف و لعوق عنصل عظیم النفع ست و از لعوقات جیده عسل و آرد کتان و روغن بادام شیرینست و بادام مقشه و مغز پسته و مغز چلنوزه و اندک زوفای خشک در جلابیکه در آن اصل‌السوس و پرسیاوشان جوشانیده باشند سرشته بکار برند که قوی تر از آنست و تخم کتان نیمکوفته جوشانیده صاف کرده با عسل دادن وقت غلبه ضیق فورا تسکین میدهد و کذا عرق نانخواه و همچنین طلبه و مویز بقدر رطل آب خوب جوشانیده‌یک نیم اوقیه مکرر گرم نوشیدن سریع النفع ست و ایضا بعد تنقیه جوب و سفوف و شربت و عرق و لعوق و معجون و مطبوخ و مارالاصول که در بیان ادویه مرکبه مذکور گردد حسب حاجت استعمال کنند و حبوب گرم پیوسته در دهان دارند و غذا در ابتدا ماءالشعیر بعسل و یا عسل و اندک نان دهند بعده شوربای بچه مرغ یا خروس پیر و بعد از آن گوشت مرغ و تیهو و دراج دیگر طیور با مصالح گرم و زرده بیضه نیمبرشت مناسب بوده و از اغذیه و اشربه و فواکه بارد رطب و کثرت امتلا پرهیزند و بعد از طعام آب نباید نوشید و هرچند که دیرتر و کمتر توانند نوشید بهتر است واندک اندک خورند و یکبارگی سیراب نشوند بلکه عوض آب بر والعسل قناعت کنند.

ذکر ادویه مفرده یونانیه

که نافع ربو بلغمی‌ست لیسیدن سیر بروغن زرد بریان کرده بعسل سرشته عظیم النفع ست و کذا عنصل در آرد پیچیده بریان نموده بقدر نیم ماشه سوده در شربت بزوری سرشته خوردن مجرب و اگر غلیواز را بتمامه سوخته قدری از آن گرفته باندکی مشک و گلاب بدهند مفید بود و ایضا اگر یکمثقال را تینج سائیده در دو زرده بیضه مرغ نیمبرشت بخورند و خوردن غاریقون یک مثقال تنها و با یکدرم از آن با یکدرم انیسون نافع ست و گویند که نقطه سفید دو درم بجلاب گرم خوردن مجرب ست و طبیخ شبت مع سراب نیز نفع میکند و خوردن مغز پنبه دانه هفت درم نیز نافع ست و خوردن انجیر تر و خشک تنها و نوشیدن مطبوخ او بجلبه مساوی داکل او مع پودینه نهری مفیدست و حب القلت سوده بعسل سرشته لیسیدن نیز نافع نوشته و پرسیاوشان مجرب سویدی هست و کذا لازمست خوردن چوزه مرغ و شرب حرمل نیز مجرب صحیح گفته و عرق پوست سبز باقلا و عرق گل نرگس و عرق شقایق النعمان و عرق شبت در قرع انبیق کشیده هر واحد بشکر نوشیدن مجرب اوست و کذا تخم تمرهندی در آب تر کرده منتشر نموده سائیده و آرد باقلا و نبات آمیخته حریره پخته و روغن بادام شیرین آمیخته نوشیدن از مجربات اوست و همچنین حریره تخم خرذب شامی تر کرده مقشر نموده سائیده با نبات پخته نوشیدن مجرب نوشته و نوشیدن سکرالعشر هر روزه درم تماسی روز مجرب شریف است و **شرب** روغن بادام تلخ و ایرسا و عسل و یا سنبل‌الطیب و یا زیره بقدر یک نیم مثقال بعسل و یا بابونه و یا مرزنجوش و شم آن و یا طبخ بیخ لوف و اکل مسلوق آن و یا فیقراالیهود به جنبدبیدستر و یا طبخ نبات اقحوان بدون گل آن و یا اشق محلول ماءالشعیر و شکر و یا طبیخ برگ کبر مع ثبت یا بس یا طبیخ

کاشم و یا گند نامطبوخ و بماءالشعیر بعسل شیرین کرده و یا آب بلاب و یا جنیخ بخور مریم و یا طبیخ حلبه بشکر و روغن بادام و یا تخم انجره یا برگ آن در ماءالشعیر پخته و یا بیخ افیسون باصل السوس و یا بیخ برگ غار و یا آب بادروج یک اوقیه یا شوربای خروس پیر مطبوخ با بسفایج و قرطم کوفته در شب و استعمال آن بصبح و یا برگ سرد و یا منفرد یون و اکل آن و یا سبوس گندم دو کف فراسیون شش درم جوشانیده صاف نبوده و باز بشکر و شیره مغز بادام پخته تا بقوام حریره آید و یا طبیخ قرصقبه و تخم جذر که نفع عجیب دارد و یا طبیخ حرشف و اکل جرم آن و یا قطران و بانه هره خرس دودانگ بحلاب و با عرق طلح نخل **و اکل** کنجد مفشر و شکر و یا رزق القلق و یا خاکستر به که آن و دوالجز اوست در کوزه سوخته بعسل آمیخته و یا مر بقدر باقلا تنها و مخلوط بشکر و دارچینی و یا بیخ کرم بیضاء یکمثقال و یا زفت رطب بربع اوقیه الصف آن بعسل و یا فیقرالیهود مضغ و یا امجوان خشک بعسل و نمک یا تخم آن و یا کراث شامی بعسل و یا نطرون بشونیز و جلاب و یا انیسون و یا برگ فراسیون مربی بعسل و یا اسقولو قندریون یکدرم با آب بادیان و بخور آن و یا کندش بعسل و یا حب الغار بعسل و یا یاسمین بری بقدر یک اوقیه کوفته در یک رطل آب جوشانیده تا نصف بماند بشکر یا عسل بقوام آورده که مجرب شریف است و یا بقله کاکنج و حب آن و یا زنجبیل و مربای آن و یا ریه مجفف حمار وحشی باندک کتیرا و عسل و یا لحم آن و یا تخم شبت و یا عسل و یا قلب هر حیوان ماکول و یاکباش قرنفل بعسل و یا سلیخه بعسل و یا ریه ازنب بسرکه عنصل و یا حب الکلی یکدرم و یا خون جزر بشراب ریحانی و یا لحم و شرب شوربای آن و یا کهربای و یا ریه میش خشک کرده و پاکمازرپوس خشک بشکر و یا کرود یا در دهن خائیده ایام متوالی و یا ترب نیم پخته و یا ملک البطم بعسل و یا ترنج مربی بعسل و کثیر دارچینی در طعام و بخور چلخوزه کباروزر بیخ سرخ آمیخته بقدر نیم درم بابونه و یا مغز بادام تلخ از بیخ آمیخته مع زراوند و وج و یا بیعه سائله و زرنیخ سرخ بقدر نیم درم و یا مغز جوز و زرنیخ آمیخته و یا رایخ و زرنیخ سرخ مخلوط و باید که بعد این بخورات حریره سبوس گندم و مغز بادام مقشر و شکر بنوشند و گویند که بخور بزرالبنج و تخم بنادق ساخته و کذا جندبیدستر و کذا پیه ماکیان و آب پیاز نیز نافع و چرب کردن سر و سینه بسر خفاش که مکرر در روغن زنبق پخته باشند مفیدست و کذا تضمید صدر بعصاره فراسیون هر واحد نافع و باقی ادویه نافعه در باب سعان مذکور گردد.

ذکر بعض ادویه مرکبه یونانیه

که درین مرض از مجربات ست **بخور:** که فی الحال تسکین بخشد و مجرب ست سلیمه زعفران مر یکی سرخ قسط شیرین مساوی باریک سائیده در شراب یا آب خالص بقدر یک یک ماشه قرص بسته‌یک قرص در چلم قلیان بی آب نهاده دود آن بکشند و فرو برند وقت صبح بر نهار این عمل نمایند فورام دم بکشاید **ایضا** برای ربود سعال مزمن زراوند مدحرج و مرمکی و میعه سائله و قند مساوی راتینج برابر همه و روغن گاو خمیر کرده حبها بسته یکی بر آتش نهاده از نی دود آن بر نهار بگیرند و اگر زرنیخ سرخ عوض راتینج گیرند و بعد تبخیر حریره آرد گندم و مغز بادام در روغن تازه جهت دفع مضرت و دود زرنیخ بنوشند نیز مفید بود **حب غاریقون:** که برای تنقیه بلغم در نیمرض معمول است غاریقون سه درم شحم حنظل فراسیون انزدوت اصل‌السوس مقشر بنفشه بادیان زوفای خشک هر یک یکدرم ترب موصوف دو درم زراوند حرج نیم درم باب مطبوخ انجیر حب سازند خوراک از ده درم تا سه درم حب تالیف علوی خان فلفل سیاه رب‌السوس مغز بادام مغز چلغوزه صمغ عربی هر یک یک ماشه نبات سفید سه ماشه باریک سائیده بقدر نخود حب سازند و در دهان دارند. **شربت زوفا:** مجرب از برای ضیق و سرفه و دیگر امراض صدر بلغمی ملطف ماده غلیظه بادیان تخم کرفس پنج درم زوفای خشک هفت درم انجیر عناب سپستان هر یک بست عدد مویز منقی سی درم جلسه چهار درم تخم خطمی اصل‌السوس ایرسافراسیون هر یک سه درم پرسیاوشان هفت درم درم قند سفید دو رطل گلقند یک رطل بدستور متعارف شربت سازند شربتی از ده درم تا پانزده درم و عند حرارت مزاج کم کرده میشود بعض ادویه قوی الحراره زیاده کرده میشود مثل گل نیلوفر و تخم خشخاش و بدل گلقند ترنجبین یا خمیره بنفشه میگردانند **شربت فراسیون:** معمول در ضیق و سعال که سببش بلغم غلیظ باشد فراسیون چهل درم اصل‌السوس زوفای خشک پودینه نهری پرسیاوشان هر یک ده درم مغز بادام مغز چلغوزه حلبه بادیان انیسون هر یک پنج درم مصطکی دارچینی زنجبیل هر یک دو درم مویز منقی سی درم عناب سپستان هر یک صد دانه انجیر سفید بست عدد جمله در هشت رطل آب کرم تر کنند و یک شبانه روز بگذارند پس بر آتش نرم بپزند تا نصف باند صاف کنند و با پنج رطل قند سفید بقوام آرند شری یک ادقیه تا دو اوقیه **شرب عنصل:** که درین مرض از مجربات مست و تخلف ندارد عنصل پا و آثار انیسون دو توله مویز منقی چهل دانه انجیر ولایتی هفت توله شهد خالص نیم آثار اول پوست بالای عنصل دور کرده مانند پیاز تراشیده باقی ادویه را کوفته با هم آمیخته تمام شب در آب تر داشته صبح خوب جوش داده فرود آورده خوب مالیده صاف نموده شهد آمیخته باز بر آتش ملایم بقوام شربت آرند و ناشتا یک توله با نقوع معمول بنوشند و از قی نترسند و اگر عنصل مشوی و مثل او حب‌الفار کوفه بعسل بسرشند و حب بسته در دهن دارند مفید بود **دوائیکه:** درین باب از مجربات والد مرحوم منقول است خردل بوده ارمنی هر یک نیم درم نطرون یک دانگ با عسل بخورند **سکنجبین عنصلی:** که جهت ضیق و سرفه کهنه و مواد بلغمی و سوداوی و سد واحشا و تقویت معده و دماغ مجرب پیاز عنصل ده درم زوفای خشک اصل‌السوس مقشر گل گاوزبان پرسیاوشان اسطوخودوس

غاریقون سفید هر یک پنج درم پودینه بادیان بیخ سوسن قرومانا هر یک سه درم جمله را درصد و پنجاه درم سرکه و چهار صد و پنجاه درم آب دوشبانه روز تر نمایند پس بجوشانند تا بنصف رسد صاف نموده با سه صد درم قند سفید بقوام آرند و هر روز پنج درم با طبیخ پرسیاوشان و مانند آن بنوشند **عرق کزبره البر:** نافع آلات تنفس و صدر و مفید ضیق و سرفه کهنه پرسیاوشان نیم رطل اصل‌السوس سپستان مویز منقی زوفای خشک بادیان تخم خطمی خبازی بیخ سوسن هر یک شش درم بدستور عرق کشتند و اگر برگ اروسه نیم آثار شب در آب تر کرده صبح بدستور بقدر دو آثار عرق کشند و تا چهار توله بنوشند سرفه ور بود نفث‌الدم را مجرب ست و اگر این برگ را در عرق سابق افزایند قوی تر گردد **قهوه چای خطائی:** که برای ضیق‌النفس نافع ست گاوزبان اصل‌السوس خطمی بادیان خطائی هر یک چهار ماشه چای خطائی و زوفای خشک دارچینی هر یک سه ماشه نبات دو توله جوشانیده بطور قهوه بنوشند **لعوق معتدل:** که تسهیل اخراج بلغم و تغلیظ مواد رقیقه نمایند و در ضیق و سرفه همواره معمول است مویز منقی انجیر زرد باقلا تخم خشخاش اصل‌السوس مغز تخم کدو و پرسیاوشان بادیان زوفای خشک مغز بادام مقشر حلبه پودینه ولایتی صمغ عربی تخم خطمی کتیرا تخم کتان بهدانه کوکنار هر یک شش ماشه جوکوب نموده در دو آثار آب بجوشانند تا نیم آثار باند صاف نموده عسل پا و آثار داخل کرده بقوام آرند خوراک پنج ماشه تا دو درم **لعوق:** که برای ضیق‌النفس مجرب گاوزبان گل گاوزبان صمغ عربی زراوند حرج رب‌السوس بهمن سفید بیخ سوسن فلفل سفید هر یک یکدرم پا و بالا خشخاش سفید چهار درم و نیم خشخاش سیاه دو نیم درم مغز بادام یک نیم درم مغز تخم تربوز دو درم تخم کاهو مقشر یکدرم عسل سفید پنج دام نبات سفید پانزده دام بدستور لعوق سازند خوراک شش ماشه **ایضا** نافع ضیق‌النفس و سیعال مزمن بلغمی اصل‌السوس مقشر ایرسا گل گاوزبان بادیان زوفای خشک گل بنفشه هر یک یک توله عناب انجیر زرد هر یک بست دانه مویز منقی چهل دانه تخم حلمی تخم خبازی پرسیاوشان هر یک یک نیم توله جوشانیده صاف نموده نبات سفید پا و آثار عسل مصفی نیم پا و داخل کرده بقوام آورده در آخر صمغ عربی رب‌السوس مغز چلغوزه مصطکی هر یک سه ماشه دارچینی دو ماشه باریک سائیده آمیزند **ایضا** نافع ضیق و سوءتنفس اصل‌السوس مقشر گاوزبان تخم خطمی خبازی سبوس گندم هر یک یک توله گل بنفشه ایرسای یک شش ماشه زوفای خشک نه ماشه جوش داده صاف نموده با نبات سفید پا و آثار بقوام آورند و فرود آورده صمغ عربی رب‌السوس مغز بادام مقشر مغز تخم خربزه مغز چلغوزه هر یک سه ماشه گاوزبان دو ماشه باریک سوده آمیزند خوراک در ماشه **ایضا** که درین مرض مجرب نوشته افتیمون غاریقون سفید هر واحد یک توله کوفته بیخته در شهد سفید شش توله آمیخته هر روز نه ماشه با عرق گاوزبان بلیسند **مطبوخ** نافع ربو و سرفه بلغمی بزر کتان زوفای خشک ایرسا گاوزبان هر یک یکدرم بادیان دو درم بیخ بادیان نیمکوفته اصل‌السوس مقشر نیمکوفته پرسیاوشان هر یک صد درم انجیر چهار عدد مویز منقی پانزده دانه نبات دو توله در آب جوش داده بعمل آرند **ایضا** که مجرب عویدی است اصل‌السوس

مقشر نیمکوفته پنج درم بادیان دو درم انجیر سفید هفت عدد خوب جوش داده صاف نموده یک اوقیه شکر داخل کرده بنوشند و طبخ شیخ ارمنی و ایر ماه اصل‌السوس عظیم النفع است و مطبوخ بزر کتان جلسه هر یک هفت ماشه مویز منقی یک توله نیز مفید **مطبوخ**: که در ربو بارد بلغمی و سن پیری مستعمل اصل‌السوس برگ سواب پودینه هر یک چهار ماشه سپستان بست دانه جوشانیده شهد دو توله داخل کرده دهند و گاهی فراسیون چهار ماشه بجای سداب میکنند و یا بادیان اصل‌السوس بیخ سوسن هر یک چهار ماشه زوفای خشک سه ماشه جوشانیده نبات یک توله داخل کرده دهند باز اسارون عوض بیخ سوسن داخل کنند اسارون جهت علل باره دماغی عصبی نافع و بیخ سوسن ملطف ماده است دفعه نباید داد مگر در سرفه و ضیق کهنه معمول است. **ایضا** برای ربو مزمن کثیرالبلغم مع استسقا کلانج بزوری شش ماشه خورده اسطوخودوس بادیان عنب‌الثعلب هر یک چهار ماشه زوفای خشک سه ماشه مویز منقی ده دانه جوشانیده گلقند دو توله داخل کرده بنوشند و اگر فائده نشود اصل‌السوس پرسیاوشان فراسیون عنب‌الثعلب ایرسا هر یک چهار ماشه زوفای خشک سه ماشه مویز منقی ده دانه پودینه دو ماشه جوشانیده و نبات دو توله آمیخته صمغ عربی کتیرا هر واحد نیم ماشه سوده پاشیده بدهند و معجون زوفا و شیر شتر نیز مستعمل ست. **مطبوخ زوفا**: که در ربو بلغمی معمول انجیر زرد تمر بیرون هر کدام ده درم مویز منقی ده دانه تخم کرفس باریان پرسیاوشان اصل‌السوس زوفای خشک فراسیون هر کدام پنج درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد صاف نموده در سه روز با دو مثقال معجون زوفا بدهند و تا یک هفته بعمل آرند بعده تنقیه نمایند **معجون زوفا:** که در ربود ضیق و جهت نضج مواد محتبسه سینه مجرب ست در بح سعال نزلی بارد در قول جرجانی خواهد آمد. **نوع دیگر:** منضج مواد سینه نافع ربود سرفه زوفا اصل‌السوس پرسیاوشان مویز منقی هر یک پنج درم مغز بادام تلخ تخم کتان مغز چلغوزه هر یک سه درم فلفل بادیان پودینه خشک بیخ سوسن هر یک یک درم عسل سه وزن شربت سه درم **معجون رب‌السوس:** نافع ربود ضیق و مخرج رطوبات لزجه و مده از صدر از مجربات حکیم علی زراوندمد حرج تخم انجره قروманا فلفل مغز بادام تلخ حسب الرشاد زوفای خشک پرسیاوشان هر یک یک حریر رب‌السوس دو جزو کوفته بیخته با عسل کف گرفته معجون سازند و هر روز سه درم تا چهار درم بخورند و عقب آن خمیره بنفشه در آب گرم حل کرده بتدریج بیاشامند **معجون قفی:** نافع ربود سرفه و درد سینه و معده و جگر و ربو و مصفی آواز مویز منقی بست و پنج درم زعفران سنبل‌الطیب سلیخه دارچینی دارشیشعان هر یک یکدرم قصب الززیره قفاح اذخر علک البطم مقل هر یک دو نیم درم مرمکی چار درم آنچه حل کردنی ست در مثلث حل کننده و آنچه کوفتنی ست کوفته بخیته جمله را با عسل مصغی بسرشند شربتی یکدرم با شربت زغا درد و سینه و سرفه و به آب گرم در درد جگر و معده **نوع دیگر:** که ضیق و سعال خرمن و درد معده و قولنج و درد سینه را نافع و آواز صاف کند مرمکی میعه سائله کیترا صمغ عربی هر یک پنج درم کند، مغز بادام تلخ زراوند مدحرج قروманا زعفران پرسیاوشان ایرسا فراسیون از هر یک سه درم زوفای خشک مغز

چلغوزه از هر یک پنج درم مویز منقی ده درم ابزارا کوفته بیخته و صموغ را در سه اوقیه طبیخ زوفا حل نموده در عسل و نبات مقوم معجون سازند شربت دو درم بآب گرم.

ذکر ادویه مفرده و مرکبه هندیه

که در این مرصل نافع ست بیخ کشائی بزرگ پاره پاره کرده در یک پا و آب بجوشانند هرگاه چهارم حصه بماند بنوشند و اگر بیخ کشائی خرد گلو پهکرمول دار فلفل بهارنگی کاکره اسنگی ز کچور هر یک سه ماشه در یک آثار آب بجوشانند هرگاه نیم پا و بماند صاف نموده نیمگرم بنوشند تنگی نفس و سرفه را نفع دارد و نوشیدن بول شتر نیز مجرب گفته اند و گویند که شحم قاوندی کد بندی پهلوانامند بقدر دو سرخ همراه دو بتاشه ناشتا خوردن مجرب است و اگر دانه مل کنگنی بقدر دو ماشه بلع می نمود و باشند نیز نافع ست دیگر درخت خرد پیابانسه با بیخ و برگ در سایه خشک کرده کوفته بخینه سفوف سازند و کف دست نهار بخورند **دیگر** تخم سربن باریک سائیده هر صباح آنچه در دو انگشت آید بخورند **دیگر** بیارند پهلی ببول پخته شده‌یک دو آثار و در سایه خشک نموده مع پوست و تخم کوفته بخیته شکر تری آمیخته نهار یک کف دست بآب بخورند تا هفت هفته غذا نان گندم بی نمک با روغن بسیار پرهیز از جمله چیزها و یا گل تنباکو نوشیدنی که بعد کشیدن تنباکو سوخته سیاه میگردد گرفته در آتش نهند که سوخته سفید گردو سائیده نگاهدارند و بقدر دو سرخ در برگ تنبول میخورده باشند و از بادی و ترشی پرهیزند که نافع بود سرفه بلغمی ست و اگر کهار گل تنباکو باین وجه بر آرند که گل تنباکو یکجا کرده در آتش بسوزانند که سفید گردد و آن خاکستر را در آب حل ساخته شبانه روز نگهدارند و در روزی دو سه مرتبه حرکت داده و آب صاف کرده در یا پتله بجوشانند تا بعد سوختن آب نمک آن بماند و بقدر دو سرخ ورپان بخورند مجرب ست **ایضا** کهار درخت چرچپه اندک اندک بدهند سینه را از بلغم پاک کند و ضیق و در سازه و خاکستر ز قوم بهتر ازین ست و یا خاکستر چرچته وز قوم با هم آمیخته اندکی دهند دیگر چوب کریل بسوزند و خاکستر آن بقدر ماشه میخورده باشند دیگر سهاگه تیله بریان یک توله باریک سائیده در چهار توله شد آمیز در وقت خفتن دو سه انگشت نبیند در دو سه روز تخفیف تمام دهد دیگر شاخ گوزن بسوزند که سفید گردد بقدر یک ماشه با شهد بخورند و اندک اندک هر روز افزاینده هرگاه حرارت محسوس شود بر همان قدر که حرارت نکند بسند کنند دیگر صدف بسوزند و خاکستر آن بآب ادرک کعرل نموده مقدار نخوذ حب ساخته بخورند دیگر ایلوه مهاگه بول سرخ مساوی کوفته برابر نخود حب بندند و دو حب صبح و دو شام خورند دیگر آب اورک آب پیاز آب گهیکوار شهد هر چهار برابر گرفته در ظرف چینی یا شیشه زیرزمین نهند و بعد سه روز برآورده بقدر خر مهره هر روز بخورند و کوشیدن آب برگ اروسه مروق و عرق آن نیز ضیق و سرفه را مجرب ست دیگر برگ اروسه به نکچهکنی برگ ببول هر سه بریان کرده لیسانید و بقدر چهار سرخ ورپان میخوره باشند که ضیق‌النفس را عجیب ست **حبیکه** نافع ربود سرفه بلغمی است بانسه دار شیشعان پهکرمول

کاکر داسنگی سونهه فلفل دار فلفل شو نیز بهارنگی تخم کبائی مساوی بآب ادرک حب سازند و بقدر یک درم بخورنـد **دیگـر** مال کنگنی پاودام نیل بری چوک ترش هر یک یک دام خوب سائیده برابر مرچ سیاه حب بسته هـر روز دو حـب بـآب بدهنـد جهت ضیق و سرفه بلغمی مجرب ست و در نسخه دیگر چوب چرک عوض چوک ترش ست و نوشـته کـه حـب برابـر نخـود ساخته‌یک صبح و یک شام بخورند و از ترشی پرهیزند و غذا مرغن خورند دیگر دار فلفل یک توله در پارچه نم داده پیچیده در خاکستر گرم گذارند و بعد یک ساعت برآورده سهاگه بریان خولنجان فلفل سیاه هر واحد مثقال دارالفلفل عاقرقرحا نصف یـک جزو باریک سائیده در آب گهیکوار سحق بلیغ نموده مقدار نخود حب بندند و یک حب بخورند که نافع ضیق ست دیگر لونـگ تنباکو تلخ و تند مرچ سیاه هر واحد یک دام در آب برگ سنبهالوسه قسم حب بندند اول حب مثل جواری و دوم بقدر دانه تور و سوم مقدار نخود اول یک یک حب قسم اول هر دو وقت تا چهارده روز بخورند بعده قسم دوم تا چهـارده روز بعـد از آن قسـم سوم چهارده روز خورند غذا نان گندم بادال تور پرهیز از بادی و ترشی ودا نافع این مرض پهکرمول بهـارنگی فلفـل دار فلفـل تخم کنائی کاکره اسنگی نمک سیاه رنگ سنگ سنجی لولۀ مساوی کوفته بیخته‌یک ماشه صبح و یکماشه شـام خورنـد و در طعام روغن زر و زیاده نمایند دیگر کاکراسنگی پهکرمول بهارنگی دار شیشعان مساوی کوفه بیخته یکتانک صبح و مثلـه شـام بخورند دیگر پهکر مول بهارنگی مویز منقی اصل‌السوس فلفل سیاه عود مساوی در شهد آمیخته از دو ماشه تا چهار ماشه دادن نیز مفیدست دیگر تنکار بریان نمک سیاه اشخار هر یک ماشه سوده وقت خواب بآب بخورند دیگر چوب تهور سه و هاره گرفته اندرون آن خالی کرده نمک و قدری اجواین پر نموده بگل حکمت گرفته در آتش خاکستر نمایند و یک سرخ خورده باشند کـه مجرب بعضی اطباست دیگر بچهناگ سه ماشه پوست بیخ اگ شش ماشه و نیم آثار و نیم پارو آب ادرک کهـرل کـرده حبهـا بقدر ماش سازند و یک حب صبح بخورند و روغن زیاده خورند در سه روز مرض ربو زائـل میشـود دیگـر بچهنـاک و افیـون و عاقرقر حاد تخم دهتورا مساوی بگیرند و افیون را بر آتش انگشت ملائم در ظرف آهن بریان کنند و یا در جوز بوای مجون پـر کرده در آرد گندم گرفته در روغن گاو بریان نمایند تا آنکه آرد سیاه گرد و بعده افیون را برآورده باقی ادویه بسایند و در آب حبها بقدر نصف یا ثلث ماش به بندند و یک حب صبح و یک شام بخورند بشرطیکه بلغم غالب و مزاج مریض بسیار بار دو قـوت او متحمل باشد بلغم را بگذارد و ربو و انتصاب نفس را دفع نماید و حکیم علوی خان مینویسند که اگر جـه دار عـوض پجمنـاک کنند بی ضرر باشند و اگر هر دو داخل نمایند ضرر او کم گردد **دیگر** نمک کهاری نیم پا و اجمودنیم پا و پهل وحتوره شش عدد در ظرف گلی مطین نموده اندر دو سه آثار پاچک دشتی نهاده آتش دهند بعده سائیده قدری خورده باشند جهت ضیق و سرفه از مجربات اوستاد مرحوم مرقوم است و ایضا در بیاض آن مغفور مسطورست که اگر آرد گندم در آب پیاز خمیر کرده با روغن نان پخته بخورد مفیدست **سفوف هندی:** که از برای ضیق‌النفس بلغمی بسیار نافع ست برگ آکه که زرد شده از درخت افتاده باشد

یک آثار چونه بری و نمک از هر یک دو نیم دام پخته هر دو را در آب سائیده بر برگ مـذکور طـلا سـاخته خشـک نمـوده در سبوچه گلی نهاده در میان آتش پاچک دشتی تا یکپاس گذارند تا سوخته شود قدری مناسب خورده باشند. **اقوال حذاق:** مولـف اقتباس مینویسد که این تدبیر درین باب بسیار مفیدست و از مسهل هم مستغنی میسازد باید که وقت صبح اول سـعوط یعنـی ناس نزله بکار برند تا رطوبت بسیار از راه بینی و حلق بر آید و بفاصله سه چهار گهری شوربای مرغ کـه بـروغن بسـیار پختـه باشند خورانیده چهل قدمی نمایند سه چهار گهری تا در معده قرار گیرد پس جور مالقی سه ماشه فلفل گردو دو ماشه در عسل یک توله آمیخته بلیسانند و بالایش مطبوخ تخم شبت و ترب و شلجم و پوست سیاه اصل‌السوس هر یک نه ماشه بیخ خربـزه سه توله با سکنجبین عسلی چهار توله بنوشانند اگر قی بفراغت نیاید بپرزغ مدد دهند و بعد دوگهری از مغز بـادام هفـت عـدد اصل‌السوس سه ماشه شیره کشیده بنوشانند و این دو ادرین باب از مجربات ست همبنین زرنب حب السمنه هر یک ده ماشه نر کچور دارچینی هر یک پانزده ماشه عود درد نسج عقربی بسد گلگاوزبان ایرساقر نقل مروارید نـا هفتـه هـر یـک پـنج ماشـه مصطکی بادرنجبویه سنبل‌الطیب هر یک نه ماشه زعفران هفت ماشه مغز چلغوزه مغز پنبه دانه هر یک یک توله مغز بادام سـه توله مویز منقی نه توله روغن قنب نه توله و نه ماشه در سه چند قند قوام ساخته بیامیزند شربتی از سه ماشه تا نه ماشه و اگـر این مرض دوره کند سه چهار روز پیش از حدوث دوره اول بدستور قی کنند بعده سفوف بنفشه و یا حب غاریقون و یا این حب دهند برگ سنا تربد سفید هر یک سه توله زنجبیل فلفل گرد هر یک یک نیم توله مویز منقی پنج توله حبها بقدر فلفـل بسـته شربتی از نه ماشه تا یک توله بمطبوخ تربد مقوی بمناسه چهار مسهل داده لعوقات مذکوره و یا حب بیش و سیماب و یا حبـی که بالا نوشته شد بکار برند بفضل آلهی در اول و دره نیاید و اگر آید بسیار خفیف بود و اگر صبح یک عدد حب بیش بخورند و دقت عصر حب سیماب و سوای لبنیات هرچه خواهند بخورند و تا چهل روز متواتر استعمال کنند ضیق هفت ساله دفـع شـود و ایضا برای دفع دوره آن چهل روز متواتر وقت خفتن همراه شیر ماده گاو نیم آثار این دو استعمال نمایند تربد اکبرآبادی زنجبیل هر یک دو ماشه سناسه ماشه نبات برابر تا بست سوز بعده تربد را موقوف ساخته صرف سناد و ماشه و زنجبیل یکماشـه نبـات برابر بعمل آرند غذا شوربای مرغ بنان تنوری و اگر دران سال و دره ویر ویر آید و خفیف شود در سال دوم چهل روز دیگر بکار برند و چون در سال یکبار در موسم سرما و وره شود مسهل بگیرند و این حب هندی مفیدست عاقرقرحا فلفل پوست انار جمود برگ بافسه بیخ کژائی پوست مغیلان نمک سنگ و سابنهرا شخار سفید هر یک دو درم افیون دو ماشه کوفته بیخته بآب اورک حبها بقدر نخود میسازند و در دهان دارند و عروق پرسیاوشان که در ادویه مرکبه یونانیه مسطور شد درین باب از مجربات ست شربتی از آن از نه تابست درم و این عرق زوق نیز نافع زوفای خشک نیم رطل انجیر زروسی عـدد اصـل‌السـوس پرسیاوشـان فراسیون بیخ بنفشه بادیان هر یک ده درم عناب کلان چهل عدد شربتی بست درم **مصنف خلاصه:** گوید که در ربو بلغمی اگر

در نبض و قاروره علامات حرارت در یابند رگ باسلیق بزنند و مطبوخ زوفا و معجون آن دهند و تا یک هفته برین نوع بگذارند بعد از آن بقی و اسهال قلع ماده نمایند و چون یک عدد و بارکتائی سه چهار قطعه نموده با نمک آلوده بخورند قی بفراغت می آورد و سینه را از اخلاط پاک میسازد وجهی که در باب سعال خواهد آمد برای تنقیه درینجا نیز مفید است و حب که در قول مسیحی می آید درین باب موثرست و بعد از آن مطبوخ و معجون اول تا یک هفته دیگر مداومت کنند و باز به تنقیه پردازند و همین نوع بمعالجه اشتغال ورزند تا مرض زائل گردد و این سفوف بغایت مفیدست و سرفه کنند و ضیق‌النفس را مجرب شحم حنظل بهنگره دیو و از فلفل سیاه گوگرد مغسول زنجبیل مجموع مساوی کوفته بیخته یکدرم از آن با ماءالعسل بدهند و این دارو بغایت مفیدست شیر زقوم نیم دام بگیرند و در آرد گندم آمیزند و قرص ساخه بر آتش بریان کنند و بیمار روز اول تا سه روز غذای نرم دهند و روز چهارم اگر بیمار جوان و قوم باشد نصف این قرص بدهند و چون شش هفت بار اسهال گردد قدری ماست با خشکه بخورانند و اگر با وجود آن شکم بند نشود و بار دیگر همین غذا تناول نمایند و روز دوم نصف باقی ازین دارو بدهند بعد از آن تا سه روز شوربای کبوتر با خشکی غذا سازند و پنج شش روز دیگر هم غذای نرم باید داد و در اثنای خوردن و داد بعد از آن تا چند روز از باد احتراز لازم دارند و در خانه محفوظ که بسیار تاریک نباشد بنشانند که سخت نافع ست و صاحب مجربات گفته که باین دوا چند کسان از ضیق مزمن صحت یافته اند و در هنگام استرداد عوار مرض قند سفید در عرق بادیان حل کرده شیره اصل‌السوس را در آن اضافه نموده گرم کرده بدستور قهوه نوشیدن فی الفور تسکین می دهد و شربت زوفا یا سکنجبین عنصلی و لعوق عنصل عظیم سودهندست **انطاکی:** گوید که مبادرت بقی نمایند و تا ممکن بود تلطیف غذا کنند و مادامیکه قوت قوی باشد ز فر ترک کنند اگر تپ موجود بود والا بحسب ضرورت و اگر چاره نباشد فراخ نوابیض صرف دهند و مطلق ترشیها ترک نمایند و کذا هندوانه و خیار و باید که سکنجبین عنصلی و شربت اصول یا زوفا بدهند و مردار ید محلول از مجربات ماست و کذا مطبوخ فواکه بانیسون و غاریقون هر واحد یکدرم و هر که بزر کتان با نصف وزن آن عنصل بساید و بعسل سرشته دائم بخورد مرض را قطع کند و کذا سندروس شربا و بخورا و هر کسی که حلتیت نیم درم بخورد و عقب آن یک سکرجه آب مطبوخ انجیر و کرویا و انیسون و زیره مدبر بسرکه بنوشد از ضیق‌النفس و بهر خلاص یابد و مجرب صحیح ست و مثل اینست طبیخ بچه حداث بشبت و بورق و زیره و خوردن سرطانات بریان و طبیخ آنها بشعیر و ایضا از مجربات نوشیدن ماءالعسل بزعفران است. **قول شیخ الرئیس:** بدانکه شیخ علاج ربو و ضیق‌النفس و انتصاب النفس بسبب اشتراک آنها در اکثر امور و اسباب یکجا بیان نموده و فرموده که آنچه از رطوبات باشد علاجش آنست که توجه با فنای رطوبات ریه برفق و اعتدال کنند باستفراغ باشد یا تجلیل و اگر بدانند که آفت عارض در آن بسبب کثرت ماده است لامحاله استفراغ بدن بمسهل نمایند و واجب است که ادویه ملطفه منضجه باشند بدون تسخین شدید که مودی تجفیف ماده و تغلیظ آن نگردد لهذا متقدمین در

معاجین ربو افیل و بیخ و یبروج بلکه بزرقطونا داخل نکرده اند بسبب خوف آنها از غلظ و انجماد مواد مگر آنکه مراد از آن منـع نزله باشد چون کثرت پذیر و دران هنگام استعمال آنها اندکی با مصلحات جائزست و بهمین سبب واجبست کـه تعهـد ترطیـب ماده یعنی ترقیق و تسلیل و انضاج آن نمایند چون غلیظ یا لزج باشد و بر تلطیف و تقطیع صرف اقتصاد نکنند که اکثر عنف او و عصیان ماده هووی بجراحت در ریه گردد و بدین سبب جمیع ادویه مدره از جهت او را بنـابر اخـراج او رطوبـات رقیـق بـاین مرض ضرر میکنند و چون با ربو در کبد غلظ محسوس گردد باید که بادویه صدریه ادویه از جنس غافث و افسنتین و امثال آن از ادویه کبدیه مناسب مخلوط سازند و آنچه میان امرین جامع بجمع شدید است او مثل فـوه الصـبغ و نیـز راوندسـت و چـون مریض طفل باشد ادویه شیر ماروش آمیزند و ادویه معتدله مثل آب بادیان رطب بشیر آمیخته ایشان را کفایت کنـد و شـوربای خروس پیر معین بر نضج و نفث ست و از تدبیر نافع استعمال و لک سینه و متصل آنست بدستها و پارچه های خشن خصوصـا چون درینجا نفس انتصاب باشد بذلک معتدل یابس بدون روغن مگر آنکه ماندگی پدید آید پس اندکی روغن بمالند و باید کـه در دلک بروغن در بعض اوقات ادویه مجلله قویه مثل قیسور و نظرون مسحوق استعمال نمایند و بدان دلک شدید کنند و بقول شارح اقوی از این آنست که دردی شراب سوخته چهار درم فقاح اذخر فرفین هر واحد یکدرم باریک سائیده بروغن آمیختـه بـر سینه بمالند و اگر ماده بسیار و مرض مزمن باشد لابدست از تنقیه بمسهل قوی معمول از تخم انجره و بسفائج دفتار الحمـار و سنحم حنظل ومانند آن ادویه که تنقیه صدر از رطوبت نمایند لیکن این ادویه صرف نباشد بلکه بمصلحات آنها تعـدیل نمـوده باشند و از جمله تدبیر بعد تنقیه و قی استعمال صوت و رفع او بتدریج بسوی قوت و طول سـت کـه منجملـه ریاضـات جزئیـه مختصر بصورت اما هنگام بقیه مواد قلیل بعمل آرند و از جمله تدابیر بعد از تنقیه بمسهلات استعمال فی متصل خصوصـا بعـد خوردن ترب ست یا شرب چهاردهم بمدق پنج او قسم ماءالعسل و این دوا قوی است استعمال او نشاید مگر چون مرض قوی و امر صعب گردد و خربق سفید بسیار نافع ست و آن در امراض صدر ماهون غیر مخوف ست و بهتر آنست که قطعه های خربق در ترب خلاینده یک شبانه روز بگذارند بعده بر آورده آن ترب را بخورند و ایضا بگیرند خردل و نمک هر واحد یکـدرم و بـوره ارمنی نیم درم و نطرون یکدانگ سوده در بیخ استار آب و عسل یک اوقیه آمیخته بیاشامند و باید که بعد استعمال قـی کمـال احتیاط مرعی دارند که وای بار و بصدر نرسد بلکه بطبوس سینه را پوشیده دارند و از جمله تدبیر حیدوین مـرض او امـت لـین طبیعت ست و تناول کبر تمکین قبل طعام و طریخ کهنه و شوبای مرغ پیر مبغبز قرطم و لبلاب و چقندر امانت برای مینماید و گر این کفایت نکند ماءالشعیر شدید الطبخ مع فرفیون اندکی یعنی از نیم دانگ تا سه ربع دانگ بنوشند و افتیمون درین مرض شدید النفع ست اگر از آبیکه دران افتیمون جوشانیده باشند ماءالعسل بساز ز نفع شدید نمایـد و همچنـین تنـاول او یکمشـقان بمیفتخیج ملین طبع ست و کذلک انجیر و پودینه و سداب که در آب جوشانیده و از آن ماءالعسل سـاخته باشـند نـافع و ایضـا

طبیخ حلبه بانجیر ذبه عسل بسیار قبل غذا بزمان طویل استعمال نمایند وبعد غذا سعادت کنند و همچنین طبخ مـویز و جلسـه بآب باران و نیز از تدابیرش ریاضت ست که از بطور بسرعت تدریج نمایند تا عجلت و ایشـان احـداث اختنـاق بتحریـک مـاده بضعف ننماید و اغتنای ایشان نیز بتدریج باشد مثل ریاضت نان ایشان نضیج متوبل از عجین خمیر بود و نقل آنها بلطفات باشد که دران حسب ارشاد و زوفا و صعتی و پودینه افتد و رسومت اغذیه آنها از شحوم خرگوش و گوزن و غـزال و خصوصـا ثعلـب باشد و خصوصا دید آن که ریه ثعلب چون خشک کنند و دو درم از آن بیاشامند ودای این مرض هست و کذلک ریه قنفذ بری ولحوم برای آنها مثل ماهی صخری نهری غیر اجامی و مثل گنجشک و تدرده دراج و شوربای خروس پیر و کـذا سـائر طیـور قلیل السمن نافع ست و گاهی لسان الحمل در اغذیه اصحاب بود داخل می کنند و شراب ایشان ریحانی کهنـه قلیـل المقـدار باشد و چون اراده کثرت نضج و اعانت بر نفت کنند بسیار رقیق از آن استعمال نمایند و شراب عسل و مویز ایشان را نیز نفع می کند و در شرابهای شیرین معادن باشیای ملطفه بسبب جلا و تلیین و تسخین نیز منفعت ست و باید که در شراب و غذا فرق دو سه ساعت کنند تا شراب غذای غیر منهضم را نافذ نکند و مواد مسود نیفزاید و از آب یک دفعه سیراب نشوند بل بدفعات اندک اندک نوشتند و اما اموریکه اجتناب از آنها واجب است از آنجا حمام ست حتی المقـدور و خصوصـا بـر طعـام و خـواب بسـیار و خصوصا خواب روز و خواب بر طعام مضرترین اشیاست برای ایشان مگر آنکه بسبب بیداری فتور شدید و ماندگی و حـرارت در بدن بهم رسیده باشد که درین هنگام اندک خواب بعد طعا کنند و از حباء حبوب کرد دران نفخ باشد اجتناب نماینـد و از شـرب آب خواه شراب بر طعام احتراز ورزند اما ادویه مسهله قویه که ملائم ایشان است مثل نوشیدن جا و شـیر و شـحم حنظـل هـر واحد نیم درم بماءالعسل ست و یا جندبیدستر مع اشق و استعمال حب غاریقون در هر ماه در بلالا بدسـت چـون مـرض قـوی گردد و ایضا شحم حنظل نیم مثقال اینسون سدس مثقال با آب سرشته حسب ساخته بعد استعمال حقنه ساذجه یکرز قبل ازین مثل آب چقندر و روغن کنجد و بورق و مانند آن استعمال نمایند و ایضا شحم حنظل دو دانگ تخم انجره یکدرم افتیمون نـیم درم بعسل سرشته یک شربت سازند و سه ساعت بر آن صبر نمایند بعده از یک ادقیه تا سه اویه ماءالعسل بنوشند و ایضا شخم حنظل و شیخ مساوی بورق نیم جزء بیخ سوسن یک جزو جاو شیر یک جزو حب بسته از یک نیم درم تا دو درم بخورند و بعـد انتظار یک ساعت نصف تو طولی ماءالعسل بنوشند و ایضا خردل یک مثقال نمک طعام نیم مثقال عصاره فتاءالحمار نیم مثقال هشت قرص از آن ساخته و یکروز در میان یک قرص بماءالعسل بخورند که تلیین طبیعت و تنقیث بسهولت نماید و اگر عصاره مذکور نباشد بدل او شحم حنظل کنند و اما سئر او و بیدپس واجب است که در آن تبدیل نمایند و دائم یک دوا استعمال نکنند که طبیعت مالوف آن گردد و ایضا میان ادویه وابدان مناسبات است مدرک نمیشود و مگر تجربه و چون تجربه کنند لزوم دوای النفع نمایند و باید که جهت مصب ماده نیز مرعی دارند اگر از سر باشد تدبیر آن بعلاج نزله که مذکور شد مع تدبیر تنقیه خلـط

نمایند و گاهی در آن مخدرات می آمیزند و گـل ارمنـی عجیـب اسـت در منـع نـوازل و امـا تفـاریق ادویـه پـس مثـل دوای دیسقوریدوس ست و مثل زراوند حرج که از آن هر روز نیم درم بآب بخورند و مثل سکنجبین شراب و ابهل و جوز السرو ایضـا فاشرا و قاشرستین چهار دانگ و نیم بماءالاصول و ایضا سرکه که در آن تخم ابخره چند بار تر کرده باشـند و یـا دو درم تخـم حرف روغن بادام بران چکانیده و بیخ فوه نصف و ربع بسکنجبین عنصلی که سنکجنی عنصل خیلی سودهند اسـت و عنصـل بریان سوده بعسل سرشته دو ماشه بدهند و از زراوند مدحرج و فوبتخان و شیح و سوسن و کما فیطـوس و جندبیدسـتر و ایضـا مطبوخ قنطوریون بعسل و قنطریون هر دو قسم نافع ست درین مرض در هـر دو حـال غلـیظ عنـدالحرکت دور ابتـدا و دقیـق عندالسکون و در آخر بعسل لعوق سازند و ایضا علک الابناط تنها یا مع اندکی عاقر قرحا و بارز دوجا و شیر خیلی نافع اینمرض ست لیکن از غائله عطیمه او بعصب حذر نمایند و دوار الکبریت شدید النفع ست و ایضا بگیرند حرف و کنجد هر واحد سی درم و زوفای خشک ده درم و بعسل آمیزند شربت حسب مشاهده حال و ایضاریه ثعلب خشک کرده پنج درم پودینـه کـوهی چهـار تخم کرفس ساذج هر واحد هشت همانا فلفل هر واحد چهار بزرالبنج دو درم و از آن دوای مرکب بسازند و یا بگیرنـد آب پیـاز عنصل مثل آن عسل فائق و بر آتش انگشت انعقاد نمایند و بقدر مسیطرون قبل طعام و مثل او بعد طعام بخورند و ایضا فوتنج و حاشا و ایرسا و فلفل و اینسون بعسل بسرشند و بقدر بندقه صبح و شام استعمال نمایند و ایضا جعـده و شـیخ ارمنـی و کمـا فیطوس و جندبیدستر و کندر و زوفا هر واحد یک مثقال بعسل بیامیزند و آن دو شربت است و یا بـورق چهـار فلفـل سـفید دو انجدان سه اشق و بمیفختج بسرشند و شربت بقدر باقلا بماءالعسل و یا جندبیدستر و زراوند مدحرج و اشق هر واحد مثقال فلفل سفید عصاره قثارالحمار هر واحد نصف مثقال بعسل سرشته بقدر باقلا بمار العسل گرم بخورند و ایضا خردل و بورق هر واحد دو جو فوتنج نهری عصاره قشارالحمار هر واحد یک جزو بسرکه عنصل سرشته بقدر کرسنه در ماءالعسل بر نهار بخورند و یا شـیح و افسنتین و سداب معجون بعسل و یا این ادویه بعسل بجوشانندو یا مطبوخ او بعسل انعقاد نمایند و اول بسکنجبین بخورند و با طبیخ فوتنج بشیر و خصوصا چون درینجا حرارت باشد و بدانند که راسن و آب ادو درین مرض شدید النفع ست و از جمله ادویه قویه درین مرض عند صعوبت تر زرنیخ براتینج ست که از آن حب سازند و یا اندک زرنیخ بماءالعسل بدهند و کبریت در بیضـه نیمبرشت بخورند و از ادویه جیده قریب الاعتدال کمون کوفته بسرکه ممزوج کرده است و آن بنفس انتصاب بسیار نافع ست و ایضا لعاب‌خردل سفید بمثل او عسل لعوق بپزند و استعمال نمایند و نزد شدت اختناق و ضیق نفس بورق چهـارم درم بـدو درم حرف کوفته همراه ماء العسل بدهند که در ساعت بکشاید و آن عرق‌النسا را نیز نافع سـت و روغنهـای کـه بـر اشـربه ایشـان میچکانند روغن بادام شیرین و تلخ و روغن مغز چلغوزه است و مروخات مثل روغن سوسن و غارست بر سینه بمالنـد و کـذلک روغن شبت و اما دخن مثل زرنیخ احمر کبریت است هر دو مساوی کوفته بشحم گرده بز آمیخته قرص بسنه در حلـق بتوسـط

قمع دخان آن بگیرند و ایضا مرو قسط و سلیخه و زعفران وز راوند آمیخته هر روز دو بار و بگیرند و ایضا میعه ساکه و بارزود صبر سقوطری بدستور بعمل آرند و ایضا زرنیخ اصفر و زراوند طویل هر دو مساوی بسایند و بسمن بقر سرشته بنادق سازند و بقدر یکدرم از آن ده روز رنجوز گیرند هر روز سه بار که نفس فی الحال بگشاید **صاحب کامل:** گوید که ملاک امر در علاج رو بحادث از رطوبات بلغمی آنست که استعمال کنند اشیاء مسخنه ملطفه که به آن ها تقطیع و تنقیه باشد تا رطوبت را فانی و قطع و جلای آن نمایند ازینجمله سرکه عنصل و سکنجبین آن و ایارج فیقرا و شرب زر اوند مد حرج بماءالعسل است و قنطوریون دقیق در آب خوب جوشانیده آب او بسکنجبین عسلی یا بعسل نوشیدن و یا بگیرند زوفا و ایرسا و شو نیز هرچه ازینها میسر آید باریک کوفته بعسل سرشته بلیسند و یا بسکنجبین عنصلی و یا بعسل آمیخته بنوشند که قویالنفع و مفتح سد و قصبه ریه مقطع بلغم غلیظ است و همچنین آرد گرسنه و ترس و بادام تلخ هر واحد یک جزو باریک سائیده بعسل سرشته لعوق کردن یا سکنجبین عنصلی آمیخته بنوشند و اگر صاحب او احتمال حرارت قوی ننماید بماءالعسل یا بمیفتخیج بدهند و حب صنوبر با حب بطم بعسل نافع ست و اگر قند یکدرم در آبیکه انجیر سفید یک دقیه جوشانیده صاف کرده باشند گداخته با یکدرم روغن بادام آمیخته سه روز بنوشند نفع بین نماید و واجب است که استعمال جمیع ادویه مذکور و بعد تنقیه بدن بدوای مسهل بلغم و رطوبت مثل دوای مرکب از تربد و غاریقون ونمک لفظی و شحم حنظل باشد و اگر استفراغ بدن بقی از ترب و سکنجبین کنند بدن او از بلغم و خلط غلیظ پاک گردد و لعوق که از فراسیون و پیاز اسقیل بریان هر واحد یک جزوه بیخ سوسن نیم جزو سائیده بعسل کف گرفته سرشته بسازند صباح بقدر یک ملعقه همراه آب مطبوخ شبح یا حاشا یا برنجاسف یا پودینه بخورند و ماءالزوفا مرکب هر روز چهار اوقیه با یک مثقال معجون قفی و یکدرم روغن چلغوزه بنوشند و اگر احتیاج بقوی تر ازین افتد ترياق اربعه نیم درم در آن حل کنند و لعوق کرسنه پرسیاوشان ربالسوس هر یک هفت درم بادیان فراسیون غاریقون زوفای خشک هر یک سه درم میعه سائله صمغ بطم هر یک دو درم مویز منقی بست درم کوفته بیخته و مویز و صمغ وسیعه را در میفتخج تر کرده سوده و همه را آمیخته و یا بعسل کف گرفته آمیختهیک مثقال خوردن نیز نافع ست و کذلک حب صنوبر کبار مغز پسته بادام تلخ مقشر هر واحد پنج درم تخم انجره بادیان کرسنه حلبه هر یک سه درم مغز پنبه دانه مغز حب فلفل هر یک چهار درم باریک سائیده بمطبوخ انجیر و بمیفختج سرشته لعوق سازند و روغن بادام تلخ آمیخته بقدر یک مثقال آب مویز یا بمیفختج مع سکنجبین عنصلی بخورند و یا حلبه مقشر دو جزو حب الصنوبر کباریک جزو در آب شیرین خوب جوشانیده باریک بسایند و بعسل کف گرفته آمیخته لعوق سازند و یا علک الانباط ربع رطل در چند آن آب که آنرا بپوشد بجوشانند تا بقوام عسل آید فایند نیم رطل انداخته بپزند تا آنکه لعوق گردد استعمال نمایند و جالینوس در کتاب ادویه مرکبه ذکر کرده که پیاز عنصل خوب کوفته آب او بگیرند و مثل او عسل آمیخته بر آتش انگشت بپزند تا بقوام لعوق آید و قبل طعام

و بعد او یکیک ملعقه بخورند و ایضا جالینوس در میامر نوشته که مویز منقی و حلبه مغسول هر واحد یکجز و آب باران سه جزء خوب بجوشانند تا مهرا شود صاف نموده عسل آمیخته بپزند و کف او بردارند تا بقوام شربت آید و بمرات متوالی بنوشند شربت دو وقیه و ربع و شربت نافع انتصاب نفس نیز مفیدست و آرد کرسنه آرد حلبه هر واحد پنج درم شونیز اصل‌السوس هر یک دو درم عاقر قرحا یکنیم درم باریک سائیده موم در روغن سوسن یا روغن ناردین گداخته آمیخته مثل مرهم سازند و بر سینه ضماد نمایند واغذیه ایشان مشاکل در مزاج و جوهر بادویه مستعمله اعنی حار یا بس لطیف باشند و مثل تیهود و دراج و قور و معمول بآب نخود بزیده و شبت و دارچینی و خولنجان و فلفل یا مطبخن بروغن بادام و دارچینی و کرویا و مری و مانند آن بسازند و اگر احتیاج بیابس تر از این افتد لحوم غزال و ارنب و ثعلب دهند که لحم ثعلب برای ایشان موافق است لایسماریه آن چون بغیر نمک خشک کنند و کوفیه بیخته و درم بآبیکه دران مویز جوشانیده باشند بدهند و کذلک ریه انفذه اگر بطریخ و کوسج ادام سازند نافع بود و از بقول سداب و کرفس و نعناع و رشاد و صعتر رطب و باوروج و چقندر و خردل و مانند آنست و از فواکه یابس انجیر و مویز و حب البطم و جنه الخضرا و ناطف معمول بعسل و حب صنوبر و حسب البطم نافع و از اغذیه مولد بلغم مثل سمن و ماهی تازه و شیرها و حاست و حبوب جمله که منفخ و مزید این مرض اند اجتناب نمایند و کذلک از تمامی مولدات نقج و ریاح و شراب غلیظ و حلو بپرهیزند و بعد غذا خواب نکنند بلکه بعد نزول او اندک از معده بخوابند و طول هم ندهند و غذا بعد ریاضت چون از تعب آن استراحت گردد استعمال نمایند و برابدان ایشان آب مالح لطول نمایند **ایلاقی و جرجانی:** مینویسند اگر ماده در عروق و شرایین ریه و در خلل ریه باشد و مانعی نبود ابتدا بقصد باسلیق از دست چپ کنند بعده تدابیر دیگر بکار برند و در خمیر نان بادیان داخل نمایند و شوربای خرگوش و آهو و گوزن و روباه دهند و ماهی شور بجای ماهی طریخ باشد و شش روباه و خارپشت خشک کرده کوبند و با شکر آمیخته بدهند که درین مرض بالخاصیت نافع ست و بعد طعام تا مدت دراز نگذرد آب ننوشند و اقل آن خاصله دو ساعت باید و هرچند کمتر خورند بهترست و بعوض آب ماءالعسل سود دارد و مالیدن سینه و پهلو بکف دریا و فطرونسوده نافعترست و اگر از مالش ماندگی شود روغن یاسمین یا روغن خیری اندک بمالند و اما تدبیر خوردن و واچنان باید که بول بدو بی مغرد شروع کنند مثل سکنجبین که از چهار دانگ تا یک مثقال سوده دراب سداب حل کرده بدهند و سکنجبین بزوری و عسلی موافق است ماده غلیظ را نضج دهد و بآسانی برآرد و سینه پاک کند و خصوص که زوفای خشک در آن داخل کرده باشند و هرگاه ادویه مفرد کفایت نکند بادویه مرکب چون مطبوخها و معجونها رجوع کنند و برای تنقیه حب غاریقون بدهند و یا غاریقون چهار دانگ و نیم تخم حنظل یک نیم دانگ رب‌السوس یکدرم حب سازند و این یک شربت ست و ایضا غاریقون نیم درم شخم حنظل ثلث درم نمک طعام دو دانگ رب‌السوس تخم انجره ایرسا هر یک نیم درم و آن یک شربت ست و جهت کسی که در سینه او حرارت باشد یا تپ همیگیرد از بنفشه

رب‌السوس هر یکدرم غاریقون ربع درم کتیرا نیم درنگ حب سازند و آن یک شربت ست و غاریقون و افتیمون را در نیمرض خاصیتی عظیم ست و حب جا و شیر دهند و جهت دفع مضرت آن بعصب روغنهای گرم و خوشبو مثل روغن یاسمین بمالند و هرگاه بدن بادویه مسهل پاک گردد دائم قی کردن سودوار و ادویه و حبوب منقی سینه و مجاری نفس ازین نوع باید بگیرند عاقرقرحا و علک الانباط و کوفته باندکی بارز و سرشته حبها سازند و مدام در دهان دارند اگر ازین لعوق سازند جائزست و باقی همان ادویه ست که در قول شیخ مسطور شد و اگر حرارت باشد آنهمه ادویه در سکنجبین دهند. **مسیحی:** میگوید که بتدبیر ملطف محلحل اخلاط غلیظه علاج نمایند و لهذا ریاضت و دلک بنطرون مسحوق و امتناع از اشیای مرطبه مثل نوم و استحکام و سکون نفع میکند و باید که نانی که در خمیر آن انیسون و شو نیز و زیره سرشته باشند تناول کنند و از بقول ترب و مانند آن دهند و بعد طعام بزمانه طویل آب گرم اندک اندک نوشند نه دفعه و در هر هفته دو بار تلیین طبیعت نمایند و بروغن سوسن و غار و شبت و سداب که در هر واحد یا در جمیع این روغنها قدری موم گداخته باشند تمریخ صدر کنند و فقاح قیصوم بدهند و یا تخم انجره در سرکه خیسانیده صاف نموده بنوشند و یا تخم رشاد سوده بعسل و روغن بادام لعوق ساخته بخورند و یا بگیرند فوه و قروманا و حب الفار و سرکه و از آن سکنجبین بعسل سازند و کذلک طبیخ زوفای خشک و فراسیون و ایرسا و کماذریوس و جعده و حاشا و پودینه نهری بروغن چلغوزه‌یا روغن بادام تلخ بنوشند و یا لعوق از علک الانباط و عاقرقرحاد بارزرو داشق ساخته استعمال نمایند و در هر ماه دو یا سه بار بغاریقون و افتیمون اسهال آورند و هر گاه قی استعمال کنند اول باشیای خفیف تر مثل ترب منقوع در سکنجبین بعده بد آنچه قوی تر باشد مثل خردل و بورق سپس بقوی تر از آن مثل اکل ترب که در آن خربق خلانیده باشند بعمل آرند و بعد از آن آبیکه در آن جامه و مویز مقداریکنیم اوقیه جوشانیده باشند بروغن بادام چهار درم بنوشند بعده اسهال طبیعت بحقنه حاد و حبوب نمایند پس از آن اعاده کنند بدانچه تسهل نفث نماید مثل طبیخ انجیر و مویز بروغن بادام تلخ بعده از انجیر و آرد جو و شو نیز روغن سداب یا روغن شو نیز بر سینه ضماد نمایند بعد از آن انجیر بجوشانند و صاف کرده آب او بار دیگر جوش دهند تا بقوام آید پس حلبه و پرسیاوشان و پودینه کوهی کوفته بیخته آمیزند و بطور لعوق استعمال کنند و گاهی معالجه این مرض باین طور کرده میشود که هر روز ثلث رطل مطبوخ زوفا بدو مثقال معجون زوفا تا یک هفته بنوشند بعد از آن بخردل و عسل و سرکه قی کنند بعده باین حب اسهال آورند غاریقون سه ربع درم شحم حنظل ربع درم عصاره فثارالحمار دو دانگ رب‌السوس نیم درم حب سازند و این یک شربت است و اگر کفایت نکند باز اعاده تدبیر نمایند تا آنکه صحت حاصل شود و از اغذیه غلیظ قابضه حامضه پرهیز کنند و لعوق اسقیل نافع ست و کذا دوائی که از راوند چینی و زراوند طویل و جلسه هر واحد سه وقیه مرافسنتین فوه هر واحد یک اوقیه زعفران یکدرم بسازند و سفوف حب الرشاد سی درم کمنجد بست درم زوفای خشک ده درم فانیذ بست درم مرتب ساخته بقدر حاجت استعمال کردن نیز مفید ربوست و همچنین

جعده و قیصوم و کمافیطوس و زوفای خشک و فراسیون مساوی و داوئی که در آن ریه ثعلب خشک پنج درم ست دور قول شیخ مسطور شده جمله ادویه آن کوفته بعسل انجیر سرشته حب سازند و هنگام خواب استعمال نمایند و افضل زین همه لعوق انجیر و حلبه است بگیرند حلبه و شسته با انجیر خشک بجوشانند و صاف نموده آب او بعسل بپزند تا غلیظ شود و بقوام لعوق آید و چند ساعت قبل از طعام بخورند که منفعت عظیم نماید اگر تپ نباشد والا باحتیاط استعمال نمایند تا تپ هیجان نکند و اگر هیجان کند اول تسکین آن نمایند بعده استعمال کنند **طبری:** گوید که ربو حقیقی که از رطوبت بارده غلیظه منصبه در اقسام قصبه ریه باشد علامتش ضیق نفس درد صدر و تهیج وجه و قلت نشاط ست و نفس صاحب آن شبیه بنفس شخص دویده و تعب کشیده و یا بلندی رفته و کشتی گرفته یعنی متتابع میباشد و خواهش او با خراج نفس اکثر از ادخال هوا بود و علاجش اینست که اول بحال بدن مریض نظر کنند اگر شدید الامتلا باشد فصد باسلیق نمایند و از اغذیه غلیظ بپرهیزند بعده بحقنه لینه حقنه کننده مگر آنکه مزاج علیل بارد باشد و در قاروره ادخامی بود که در حقنه قدری از چاوشیر یا سکنبیج داخل کردن مضالقه ندارد جا و شیر بهتر است بعد از آن بگیرند اصل‌السوس مقشر پنج درم مویز منقی بست درم فطر اسالیون پنج درم تخم کرفس بادیان هر واحد سه درم پرسیاوشان ده درم قردمانا حمافا شرستین هر واحد چهار درم زوفای خشک پنج درم جمله را بجوشانند تا مهر اگر دو صاف بوده در ظرف آبگینه بدارند و هر روز بست درم ازین مطبوخ بوزن پانزده درم این شربت بنوشند بگیرند انجیر سفید من صغیر و مویز متقی یکرطل صغیر و ترنجبین صد درم در هفت چندان آب بجوشانند تا آنکه مهرا شود بعده صاف نموده بقدر نصف آن عسل داخل کرده بپزند تا بقوام سکنجبین آید و اگر در آن قدری زعفران داخل نمایند بهتر باشد و اما غذا از لحم حمل صغیر طیاهیجی که بر آن سرکه عنصل و مری پاشیده باشند بسازند و اگر این معالجه در آن اثر کند ازین عدول نمایند و اگر ازین بخاح حاصل نشود باینطریق دیگر که آنرا معالجه اوسط نامند منتقل شوند و آن اینست که بگیرند اصقیل کلان تازه و قطعه های خرد آن ساخته مثل قلاده منتظم سازند و در ظرف اخضر که نصف او از سرکه تند پر باشد بیندازند و سر آن بگل محکم کرده پنج روز در آفتاب گذارند بعده پنج روز در سایه گذاشته سر او بکشایند و مالیده صاف نموده وزن کرده در دیگ انداخته بر هر رطل آن زوفای خشک و پرسیاوشان هر یک پنج درم جاوشیر یکدرم داخل کرده خوب بجوشانند و بار دیگر صاف نموده و مثل ربع او عسل یا شکر داخل کرده بقوام آرند و هر روز ده درم از آن با یکدرم این سفوف بنوشند بگیرند زوفای خشک پنج درم تخم کرفس دو درم و نیم پرسیاوشان یکدرم و ثلث عاقرقرحا یکدرم مویزج نیم درهم همه باریک سائیده و نصف وزن و شرک طبرزد آمیزند و غذا زیر باج شیرین بعسل سازند و برین معالجه مداومت نمایند پس اگر زائل نگردد باین معالجه ثالث رجوع کنند که میان هر پنج روز یکبار قی کنند باینطور که بگیرند ترب کلان و پارچه پارچه نمیاند و برگ شبت کف کبیر و خردل کوفته یک کف و در آب تر کرده و دو روز بگذارند و در دیگ سنکیین انداخته اندکی

میعه سائله و صره‌یک دانگ خربق در پارچه بسته اندازند و بآتش ملائم بپزند تا مهرا شود بعده افشرده صاف نمایند وچهار اوقیه ازان بگیرند دران چهار اوقیه سکنجبین دو دانگ نمک سوده داخل کرده قدح کلان از آن بنوشند و از پر بروغن بیدانجیر آلـوده تحریک نمایند و چون این همه دواقی کنند و معده پاک گردد قدری گلاب گرم کرده بنوشند بعده پنج روز راحـت داده مرتبـه دیگر قی نمایند و مابین ایام تی روغن خیری و یاسمین که در آن قدری مصطکی و اندکی زوفا و اندکی مر جوشانیده باشند بر سینه بمالند و هرگاه سه بار باین طور علاج کردند پس امر بخوردن این معجون نمایند که خلقی کثیر را بـاین معجـون عـلاج اینمرض کردم و بسیاری از آن صحت یافتند چندانکه گویا ربو و سعال بآنها نبود و ایـن معجـون را حرانیـان ترکیـب داده انـد بگیرند زوفای خشک ده درم رب‌السوس سه درم و ثلث حماما فاشر افطراسالسیون کما فیطوس جعده فراسیون هر واحد سه درم افتیمون چهار درم کبریت زراوند حرج هر واحد هفت درم سکبینج ده درم فرفیون سه درم و ثلث میعه سائله و یابسه مصـطکی علک الانباط راتینج هر واحد چهار درم و نیم انیسون بادیان صغر هر واحد دو درهم همه را بستانند و هر آنچه سائیده نشـود در طبیخ انجیر یا سرکه عنصل تر کنند تا گداخته شود پس بادویه مسحوقه آمیزند و جمله را بعسل کف گرفته بسرشـند و در هـر هفتاد و هفت ساعت دو درم از آن بخورند و بالای آن نبینه کهنه صاف غیر تلخ بحرع کنند و دائم سینه را بروغن مذکور بمالند و تکثیر مالش روغن نکنند بل بمقداریکه تلیین نماید و غذا بلحم سینه گنجشک یا قنا برسازند و اگر از سینه تیهو و تدرو باشـد جائز است و از اغذیه غلیظه و لنبیه بپرهیزند و ریاضت معتدل جائزست و از جماع حذر کننـد کـه مـومن صدرسـت و از جملـه حبوب منفخه مثل باقلا و عدس و لوبیا و مانند آن اجتناب نمایند و این معجون نیز اینمرض را بسیار نافع ست اگر بدان حرارت مزاج نباشد بگیرند بارز و پنجاه درم زراوند مدحرج زوفای خشک اصل‌السوس هر یک ده درم اسقیل بریـان سـی درم و سـوای بارز و بسایند بعده انجیر خشک بجوشانند و مالیده صاف نموده عسل او بر آرند و مثل او عسل سفید داخل کرده بـآتش ملائـم بپزند تا بقوام آید پس بارز داخل کرده حل نمایند تا مختلط گردد بعده دیگر ادویه مسحوقه آمیزند و این معجون هر روز بمرات در حالت خلو شکم استعمال نمایند و آن در غایت جودت ست و کثرت آن ننمایند و هرگاه مزاج مریض بحرارت متغیر گردد این طریق معالجه ترک نمایند و تسکین مزاج نموده باز اعاده این معالجه کنند و اگر بقایا ازین رطوبات لزجه در اقسام قصبه ریه‌یـا صدر باقی ماند باین بخور تبخیر کنند که تنقیه او نماید بگیرند زوفای خشک گوگرد زرنیخ سرخ علک الانباط راتینج سیاوشـان مصطکی مساوی کوفته با پیه گرده بز آمیزند تا جمله آمیخته شود و بنادق ساخته بر آتش نهاده بقمع ودد آن بگیرنـد و گـاهی صاحب ربو سوای تدبیر دیگر باین بخور سمت یافته و اگر خلط متعسر باشد و باقی ماند این حقنه اسـتعمال نماینـد قنطوریـون دقیق و غلیظ هر واحد کف کبیر قرطم تخم کتان تخم حلبه دو کف خطمی سبوس گندم هر واحد سه درم انجیر سفید چهـل عدد سکنبیج سه درم بارزد دو درم جاو شیر یکدرم ورق سداب کف کبیر همه را بپزند تا مهـر پـس یکصـد درم آب آن صـاف

نموده قدری روغن سداب و روغن بید انجیر بر آن چکانیده نیمگرم بدان حقنه کنند و این حقنه ربو را ببرد چون از بازد و بصداع کهنه مزمن باشد و مشائخ را که مزاج آنها بسیار بارد باشد نیز نفع میکند و ابن سیار در اصحاب روکائن از رطوبات بارد و بصداع کهنه میشود برای سعال کهنه و خشونت قصبه ریه و انتصاب نفس این سفوف اسعتمال میگردد انتفاع کثیر از آن مـی یافتنـد بگیرند زرنیخ سرخ دو دانگ گوگردیکه و ثلث ریه فلوص در آفتاب بدون نمک خشک کرده پنج درم سرگین خرگوش سـه درم زوفای خشک پرسیاوشان زراوند مد هر واحد دو درم همه سائیده شکر بـرزو مسـاوی آمیختـه هـر روز نهـار دو درم بخورنـد و بالایش شربت عسل یا شربت انجیر یک اوقیه بنوشند و حکیم موصوف امر میکرد باستعمال شربت حلبه بگیرند تخم حلبه رطل غیر و تمر بیرون سه رطل بدو چندآن آب بجوشانند تا مهرا شود مالیده صاف نموده بقدر ربع آن عسل آمیخته بقوام شربت آرند و دائم استعمال نمایند و افلاطون صغیر معروف بسقلبی در کتاب کی ذکر کرده که در علاج ربو بر سـینه در چهـار موضـع بـر یمین و یسار و مقابل آنها در موضع داغ دهند بآله عریض که سر او بقدر دینار باشد و آن از علاج مشهوره است.

علاج ربو دخانی که از استیلای انجره دخانی بر قلب و از اخلاط که در شرائین باشد عارض گردد

فصد باسلیق از دست چپ نمایند و برای تسکین حرارت قلب شیره تخم خرفه نه ماشه در عرق کاسنی و عرق گاوزبان هر یک هفت لوله برآورده شربت صندل شربت نیلوفر هر یک یک نیم توله داخل کرده بنوشند و طلای صـندل و آب کشـنیز سـبز بـر سینه نمایند و لعاب اسپغول با شربت نیلوفر و شربت بنفشه دهند و ماءالشعیر و شربت سیب و صندل و فواکه و میفرخـات بـارد خورانند و مداومت لعاب گاوزبان با شربت انار مفید شناسند و آنچه در علاج خفقان حار گفته آید بعمـل آرنـد و بقـول خنجـری تسکین حرارت قلب بسکنجبین ساده و شربت لیمون کنند و ترک مسجزات و تناول اشیای مانع بخیر نمایند و بقول حکیم عابد تخم بار تنگ و آب او مجرب ست و اکل مسلوق او بروغن بادام تا ایام متوالی نیز مفید و این معجون خفقـان دریـن نـوع نیـز مجرب ست ملیله زرد و سرخ و سیاه افتیمون هر واحد یکدرم بلیله دو آرم آمله چهار درم کشنیز خشک شانزده درم روغن بادام شیرین ده درم ترنجبین شهد مصفی هر یک بست درم شکر سفید شصت درم بدستور اطریفلات مرتب سازند و با گلاب بخورند و یا بعد فصد باسلیق عناب بهدانه در عرق گاوزبان و کاسنی و عنب‌الثعلب و نیلوفر مالیده شـربت بـزوری داخـل کـرده بـالنگو پاشیده دهند و یا عناب بهدانه اصل‌السوس جوشانیده شیره کاهو شیره خیارین شربت بنفشه خاکشی دهند و گاهی خطمی مـی افزایند و یا بهدانه عناب دانه هیل در عرقیات جوشانیده و شربت بنفشه بدهند و خمیره مردارید استعمال نمایند و گاهی در ضیق با خفقان و سرفه و خروج بلغم خطمی خبازی گاوزبان گل بنفشه عناب جوشانیده نبات داخل کرده میدهنـد در مـزاج سـوداوی عناب بهدانه سپستان بعرق شاهتره جوشانیده شیره کاهو شربت بنفشه خاکشی دهند باز خطمی خبازی جو مقشر در جوشانده و صمغ عربی سوده پاشیده افزایند و ایضا در ربو از بخارات سوداوی قلب خمیره گاوزبان شش ماشه خورده اصل‌السوس گاوزبـان

هر یک چهار ماشه گل گاوزبان سه ماشه در عرق عنب‌الثعلب و کیوڑا جوشانیده شربت بروزی بار دو داخل کرده دهند و اگر با خفقان رطوبی باشد گاوزبان گل گاوزبان اصل‌السوس دانه هیل هر یک چهار ماشه عود مصطکی برگ فرکمشک هر یک دو ماشه نبات دو توله جوشانیده بطور قهوه دهند که در تجوید هضم نیز مجرب است و یا مطبوخ ابریشم که در علاج ربو بلغمی گذشت بدهند و هر گاه احتیاج استفراغ ماده شود بعد نضج تنقیه از مسهل سودا وحب افتیمون و یا مطبوخ افتیمون مقوی بالا جوردو مانند آن نمایند و ماءالجبن با حبوب و سفوفات بناب استعمال کنند و اطراف بمالند و بندند و در آب گرم نهند و بشویند و محاجم بی شرط یا بشرط حسب حاجت بر زمین نهند و بهترین تدابیر آنست که نقل بهوای بارد نمایند و اگر ممکن نباشد هوای خانه را ابرو و اطیب سازند و لعوق انار املسی و شربت او بعرق گاوزبان و یا ماءالشعیر بشکر و مداومت عرق گاوزبان بشکر نیز در سودا وی نافع ست و حجرلاجور غیر مغسول چهار کرنات خوردن ربود ضیق‌النفس سودای درا مقید نوشته اند و خوردن حجر ارمنی مغسول دو درم درین باب مجرب سویدی است شیر شتر نیز برای ربو سوداوی مفید گفته اند و کذا شیر گوسفند و ماده خر و آنچه در علاج ضیق از ابخره دخانیه گذشت بکار برند و غذا بماءالشعیر سازند و گاهی باش مقشر مع روغن بادام و شعیر مقشر مطبوخ بقرع و اسفاناخ و مانند آن غذا میسازند و فواکه تر و خشک طیب الرائحه و استنشاق خوشبو و شمیدن سیب دبه امر و دو خیار و ریاحین بارده مثل بنفشه و نیلوفر و گل سرخ و صندل و گلاب و کافور و طلای اینها بر سینه مناسب و از اشیای یا بسه مجففه احتراز ضروریست و **بعضی** متاخرین مینویسند که بعد فصد باسلیق یا ابطی جهت تعدیل مزاج خمیره صندل ترش رازی یک توله ورق نقره‌یک عدد طباشیر لاجورد مفصول هر یک یک ماشه آمیخته بلیسانند بعده شیره اصل‌السوس هفت ماشه و خیارین و مغز کدو هر یک نه ماشه لعاب گاوزبان هفت ماشه در گلاب و بیدمشک و عرق گاوزبان هر یک هفته توله برآورده شربت سیب و لایتی و گاوزبان هر یک دو توله داخل کرده تخم فرنجمشک نه ماشه پاشیده نوشانند و غذا شوربای بزغاله بنان تنگ دهند و اگر احتیاج تنقیه باشد بمطبوخ افتیمون فواکهی علوی خان کنند و یا ماءالجین یا سفوف لاجورد دو حب افتیمون و شربت شاهتره بدر شاه ارزانی نوشانند و بعد فراغ از ماءالجبن جهت تقویت و تعدیل مزاج یاقوتی یارد ذکاء الله خون بعرق شیر علوی خان و شربت گاوزبان و ابریشم و تخم بالنگود شربتی دهند و خوردن انار میخوش و موز و نیشکر و سیب و زرد آلو و شفتالو و تربز و خربزه و لیمون شیرین و قرص لیمون فائده عظیم دارد و همچنین خمیره گاوزبان عنبری و خشخاش با عرق صندل و گاوزبان و ابریشم و گلاب و اصل‌السوس یا شربت صندل و سیب و همچنین قرص کافور با شربت نیلوفر و عرق بیدمشک و بعضی مردم سوداوی و مدمن الخمر را این نوع بسیار افتد و بعد فصد باسلیق و صافن و مداومت فاوز هر با عرق بیدمشک و شربت ابریشم و قلیلی شراب خفتی عظیم یابند و آنجا که‌یبوست و ذبول باشد علاج نپذیرد لیکن سبوس اسپغول سه ماشه با شربت نیلوفر چهار توله و عرق بید سوده و نیلوفر و صندل هر یک چار توله بدهند و یا شیر

میش و ترنجبین دهند اگر قوت داشته باشد والا لعوقات مرطبه ذی لعابیت همراه عرق شیر دهند و باقی از بحث تپ ذبول اخذ کنند. **تنبیه:** صاحب غنی منی گوید که گاهی ربو از اجتماع دو نوع حادث میشود و شدیدالاعراض میباشد حکیم شریف خان می نویسند که بسیاری را از دو نوع یعنی از ابجزه قلب و نزله عارض شد و بر اکثر اطبا امر ایشان خفی بود و معالجه آنها نمودم و صحت یافتند.

علاج ربو ریحی

شیره تخم کشوت شیره بادیان در آب برآورده گفتند مالیده صاف نموده بنوشند و دیگر ادویه کاسر ریاح مفتح سده و جوارشات و کمادات و حکام استعمال نمایند روغن ناردین و سداب و خار بر سینه و پهلو بمالند و مرزنجوش بران موضع ضماد کنند و تکمید صدر و پهلو بمرزنجوش مطبوخ کنند و کذا بمطبوخات دیگر نمایند و بعد نضج بمنضج بلغم از مسهل بلغم تنقیه کنند و معجون فلاسفه و نشدارو و سنجر بنیادامر و سیا و معجون قفی بخورند و آب بادیان و شیره تخم آن و حب الرشاد و ایارج فیقرا و حبها که از سکنبینج و جاء شیر در آب سداب حل کرده بسازند هر واحد درین باب سخت سودهند است و از منفحات احتراز نمایند بالجمله بقول شیخ در علاج این نوع ربو قصد دو امر باید یکی تحلیل ریح برفق بملطفات که در ربو بلغمی مسطور شد و دوم تفتیح سد و تا عاصی التحلیل از آن منفذ یابد فقط و **گویند:** که در ربو یکی این مغلی منفج که محلل ریاح است بدهند گل بابونه بسفائج بادرنجبویه پوست بیخ بادیان هر یک نه ماشه اذخر انیسون فوه هر یک سه ماشه بادیان هفت ماشه گلقند عسلی چهار توله و بعد حصول نضج تنقیه بدن بحب فراسیون و غاریقون علوی خان باضافه تر بدوریوند خطائی و پوست هلیله زرد سیاه هر یک نه ماشه سنا یک نیم توله انجیر زر و هفت عدد مویز منقی سه توله زنجبیل چار ماشه خیارشنبر ترنجبین هر یک هفت توله شربت دنیار چهار توله روغن بادام هفت ماشه کنند غذا نان تنگ و شوربای مرغ و سنگ خواره وقت شامو صبح تبرید از مصطکی سه ماشه سوده در جوارش جالینوس آمیخته بلیسند بعده صقرانیسون بیخ کرفس بسفائج اذخر هر یک چهار ماشه اصل‌السوس پرسیاوشان بادیان هر یک هفت ماشه جوش کرده شربت بزوری حار چهار توله هالون نه ماشه پاشیده دهند غذا بدستور همین نمط سه چهار مسهل داده جهت تعدیل و تحلیل ریاح و تقویت معده جوارش مصطکی مرکب علویخان و عرق تنباکو و جدوار و عنبر دهند.

علاج ربو استرخائی که از استرخای عضلات صدر افتد

حلبه و دارچینی جوشانیده عسل آمیخته بنوشند و روغن نرگس و سوسن و بان و روغن شو نیز بر سینه بمالند و روغن ناردین را تاثیر عظیم ست و انجیر و آرد جو و شو نیز باریک و سائیده بروغن شبت یا سداب سرشته ضماد کنند و مطبوخ نافع انتصاب

نفس نوشیدن و رب‌السوس یکماشه فلفل سیاه مر مکی هر یک دور با عسل لیسیدن و بالایش چای خطائی مطبوخ تجرع کردن از مجربات ست و باقی علاج همچون علاج فالج نمایند و شش روباه خشک کرده سائیده دو درم بطبیخ مویز خوردن بغایت نافع ست و حکیم عابد نوشته و که نفع خوردن ریه حرور و اجواف سلحفاه نهری پاک کرده باقی را سوخته مع قدری فلفل عسل آمیخته بصحت تجربه پیوسته و حرمل کنجد مقشر هر یک ده درم زوفای خشک هفت درم باریک سائیده بعسل لعوق سازند و استعمال نمایند و اگر برگ تنباکو فلفل سیاه مویز منقی هر یک چهار درم شک خالص نیم دانگ گرفته اول برگ تنباکو را در گلاب خوب سحق نمایند تا مثل مرهم گردد بعده فلفل و مشک سوده بیامیزند بعد از آن مویز منقی آمیخته حل کنند تا که جمله یک ذات گردد و حبوب بقدر فلفل ساخته یک حب صبح و یکی شام بخورند و از ترشی و شیرینی و مرطبات پرهیزند برای ربو استرخائی و بلغمی نفع تمام دارد و **طبری:** گوید ربو که از استرخای عضلات صدر عارض شود انتصاب نفس و اعراض ضیق‌النفس بآن حادث گردد و مشهور بنفس بکائی ست و علاج این نوع علاج فالج و استرخاست اگر مزاج بارد باشد و اکثر حدوث این علت بارد و ضعف حرارت می باشد و بهترین چیزها که در معالجه این بعد تنقیه استعمال نمایند غرغره بشر بت انجیرست و در بعض احیان مویزج و عاقرقره کوفته در میفتج حل کرده و این ضماد مصطکی سنبل‌الطیب قصب الزیره مرصبر نار مشک مسای و سائیده بگلاب آمیخته بر پارچه طلا کنند و بر سینه گذارند که بسیار نافع ست و هرگاه طبیعت قبض شود حقنه که در باب فالج و استرخا گذشت بعمل آرند و باقی علاج او نیز از فالج و استرخا اخذ کنند و غذا لائق این معالجه باید.

علاج ربو یبسی که از یبوست ریه افتد

ماءالشعیر شیر بز و شیرینی و شیر زنان و شیر خر تازه بنوشند و شیر گوسفند با ترنجبین نیز مجرب ست و شیره بزور رطبه و لعابات و لعوقات مرطبه بکار برند و همچنین احلیه و قیروطیات و مراهم مرطب بر سینه گذارند و از بنفشه و خیار و خطمی و نیلوفر و دیگر مرطات جوشانیده و روغن بنفشه تازه داخل کرده آبزن نماید اگر بآن تپ نباشد و یک کف اسپغول هر صبح و شام بآب فرو بردن و مدتی دراز بران مداومت کردن فائده تمام دارد و اشربه مبرده مرطبه مثل شربت عناب و نیلوفر و خمیره بنفشه نافع ست و عصارات و اوهان بارد رطب مثل روغن کدو و بنفشه و بادام بسیار مفید و روغن بادام در حریره ها و شراب رقیق المزاج استعمال نمایند و شرب دو درم روغن بنفشه در حمام ربو و ضیق یبسی را نافع نوشته اند و اغذیه بارو رطب اعراق و سمه اختیار نمایند و از مسخنات قوی و محلات و مجففات پرهیز سازند و حکیم بماند نوشته که شخصی را این نوع ربومع شدت تپ عارض شده بود و ادویه مذکوره فائده نگرد پس اصل‌السوس و شقال بهدانه یک مثقال پوست خشخاش یکدرم سپستان سی عدد نبات سفید یکتوله سوای بهدانه همه را کوفته جوشانیده صاف نموده دو درم صمغ عربی سوده پاشیده و ادم و

همچنین وقت شام و هنگام صبح بعد دو ساعت از نوشیدن این مطبوخ خاکشیر دو توله تا چهار روز نیز دادم و صحت یافت و باقی هرچه در نفس متقلص مسطور شد بکار برند.

علاج ربو بارد که از برودت ریه عارض شود

سوای تنقیه هرچه در علاج ربو بلغمی و ریحی مسطور شد استعمال نمایند و نوشیدن مطبوخ جلسه مغسول و بادیان و مویز منقی با قند شیرین کرده و دیگر مسخنات مشروبه و اطلیه تمریخ صدر با دهان حاره مثل روغن نرگس و ایرساو روغن بابونه و اکلیل الملک و مانند آن سودهند و اگر حلبه و انجیر جوشانیده صاف نموده عسل داخل کرده بنوشند و یا بقوام لعوق آورده هر صبح یک قاشق بخورند نیز مفید آید و شربت زوفا یا سکنجبین عنصلی و لعوق عنصل در ربوبارد سخت سودهندست.

علاج ربو ورمی که از ورم ریه یا حجب یا کبد یا طحال یا خناق باشد

علاج امراض مذکوره نمایند چنانکه در محل هر یک مذکورست و طبر گوید هر ورمی که در ریه حادث شود یا متقیح شود و یا صلب گردد و غرض در معالجه ورم صلب تیین و تحلیل ست اگر حاد باشد او از جنس ذات‌الریه بود و اگر رخو بود از جنس ربود انتفاخ باشد و علامت ورم صلب درین آنست که باوی انتصاب نفس بغیر وجع و نفث باشد و اگر رخود بود انتصاب نفس یا وجع اندک و نفث باشد و اگر ورم حار از جنس ممره یا از جنس و بیلات باشد انتصاب نفس سالم شدید و خشکی دهن و سرخی رخسار و عطش و حاجت باستنشاق شدید و سرعت و تواتر نبض بود و علاج این نوع ربو و علاج ذات‌الریه واحدست و آن فصد باسلیق و تطفیه بماءالشعیر و تضمید صدر با آرد جو مخلوط بآب عنب‌الثعلب و آب عصی الراعی است و چون درد ساکن شود بقیروطی متخذ از آب جرا ده کدو و آب برگ بید و آب برگ بزرقطونا و جنازی و موم و روغن که نست باین آبها کرده باشند تمریخ صدر نمایند و اگر لهیب شدید باشد موم و روغن موقوف سازند و خرقه را باین آبها تر کرده بر سینه گذارند و قبض طبیعت صاحب این مرض روان ندارند و اگر قبض شود و لهیب او زیاده گردد این حقنه بعمل آرند بگیرند جو مقشر سه کف و سبوس و خطمی هر واحد یک کف در صره بسته و عناب سی عدد و سپستان یک کف پرسیاوشان یک باقد کبیر بنفشه یک کف صغیر جمله را بجوشانند تا مهرا گردد و مثل حسو شود بعده بقدر حقنه از آن صاف نموده با روغن بنفشه بست درم و شکر سفید پنج درم و اندکی بورق در هاون بمالند تا یک ذات گردد و نیمگرم حقنه نمایند و در وقت ازدیاد و لهیب و قبض طبیعت همین حقنه بکار برند و اگر قوت قوی باشد اعاده فصد نمایند و باید که دوای مسهل از فوق استعمال ننمایند و باقی علاج او علاج ذات‌الریه است.

علاج ربو حار و غیر آن

اگر ازحرارت ریه عارض شود با شربه و نقوعات و مزورات و اطلیه مبرده علاج کنند و باشد که نـزد فـرط التهـاب قلـب و ریـه احتیاج بکافور افتد و شیخ می فرماید که در آن مراهم مبرده و قیروطیـات مبـرده اسـتعمال نماینـد و آن در حقیقـت قسـمی از سوءتنفس ست نه ضیق‌النفس و شرت خمیره بنفشـه و شـرب آن و مـاء الشـعیر دران نافعسـت و نوشـیدن آب کاسـنی و آب عنب‌الثعلب و شکر و بنفشه و مانند آن نیز مفید گفته اند وحی العالم نفع عجیب دارد و بلعاب بزرقطونا و آب برگ خرفه و مـوم سفید و روغن بنفشه بر سینه ضماد نمایند و ربو که از امتلای معده بودند بیرش تنقیه معده است بقی و بحب ایارج و ماننـد آن تقلیل غذا و تجوید هضم بمقویات معده و آنچه در امراض حاده روز بحران ظاهر شود علاجش نشاید کرد و ربو خلقی علاجـی ندارد.

سعال

بدانکه سعال که بفارسی سرفه نامند از حرکاتی ست که طبیعت دفع می نماید بآن اذیت را از عضوی وآن عضو در سعال ریه واعضای متصله بآن و یا مشارکه آنند و بسعال ریه و صدر را مثل عطسه است مردیاغ را در حرکت از بهر دفع موذی و اسباب سرفه بقول جرجانی سه نوع ست یکی اقسام سوءمزاج ساده بود یا با ماده دوم انواع اورام و قروح و بثور ریه سوم رسیدن چیزی موذی ناگاه بآلات تنفس از خارج چون باد رد یا دود یا غبار یا غیر آن یا فرو رفتن چیزی بغفلت در مجرای نفس و اگر چه حرکت سرفه از آلات تنفس ست بسیار باشد که این اعضا سالم بود و بسبب مشارکت همه بدن چنانچه در حمیات یا بمشارکت یک عضو چون معده و مری و جگر و طحال و پستان سره پدید آید و هم او گوید که باعتبار انواع سوءمزاج و انواع ریشهبا و بثره ها که در ریه و آلات تنفس افتد سرفه اصلی شش نوع است یکی سرفه بسبب سوءمزاج گرم ساده دوم سرفه بسبب سوءمزاج سرد ساده و این هر دو نوع را سرفه خشک گویند سوم سرفه بسبب سوءمزاج گرم با ماده چهارم سرفه بسبب سوءمزاج سرد با ماده و این نوع را سرفه تر گویند پنجم سرفه بسبب آماس و ریش آلات تنفس ششم سرفه بسبب بثرات السعال و این چنان باشد که هر گاه جگر گرم بسیار شود خون متولد هم گرم باشد و دم غذایی که از آن بریه آید گرم بود که بسوزاند ریه را و دران بثور بهم رسد و آن را به عربی بثرات السعال گویند و گاه از این خون در ریه خراج بهم می رسد وسرفه های دیگر عارضی باشد و بر تبع مرض دیگر پیدا گردد و محمد ذکریا در فاخر نوشته که سرفه بچیزی در ریه می باشد که محتاج با خراج است و آن چیز یاریم و یا خون و یا خلط غلیظ و یا رقیق حادست که دائم از سر فرود آید و قصبه ریه را دغدغه نماید و یا بجهت رطوبت ریه است و یا یبوست و حرارت آن و یا حدوث ورم در آن خواه حار دموی و یا صفراوی و یا بارد بلغمی

و یا سلب باشد و یا بجهت هوای بارد که بر ریه رسد و **شیخ:** می فرماید که سرفه یا بسبب خاص در ریه باشد و یا بر سبیل مشارکت وسبب موجب سعال یا باوی ست یا واصل و یا سابق و اسباب بادیه سعال چیزی از اسباب خارجه ست که اعصای در و ریه را در مزاج و هیئت آنها موف گرداند و یا تفرق اتصال آن نماید مثل سردی که بر ریه یا عضلات صدر و یا حجاب و یا غیر آن رسد از هوای مستنشق یا آب سرد مشروب و غیره و یا شئ از اسباب بادویه مسخنه یا شی بسبب یا مخشن مجرای ریه مثل دخان یا غبار یا طعم غذای ترشی یا عفص یا حریف یا شی غریب که در قصبه فتد چنانچه سرفه بسبب سقوط چیزی از طعام یا شراب درین مجری از غفلت یا اشتغال بکلام عارض می شود و یا چیزیکه مهیا گرداند برای تفرق اتصال از استعمال ادویه مقرحه ریه و اما اسباب واصله سعال مانند آنست که از اسباب بدنیه سخنه مزاج یا مبرده یا مرطبه‌یا مجففه بغیر ماده و یا بماده دموی یا صفراوی یا بلغمی رقیق یا غلیظ و یا سوداوی عارض گردد و از سودا کمتر افتد و عام ست که اخلاط مذکوره از بالا فرود آیند و در فضای قصبه بریزند و لذع کنند یا در ریه مستقر شدند و یا مندفع از معده یا کبد یا طحال از بعض اعضای صدر بسوی بعض آن و یا متولد در آن باشند و گاهی بسبب تفرق اتصال یا بجهت اورام و سپس دور حجاب یا ورد ریه یا در حلقوم و جمیع مواضع قابله این مواد و بنابر آفات ریه و حجاب ها جزو حجاب میان ریه و قلب باشد و اما اسباب سابقه امتلاست و تقدم اسباب بدینه اسباب واصله مذکوره و سعال حادث بمشارکت مثل سعالی ست که بمشارکت ورم جگر و آفت آن و مری زخم معده و پستان و طحال افتد و یا بمشارکت تمام بدن در حمیات خصوصا با تپ محرقه‌یا حمی یوم تعبیه و مانند آن و یا با تپ و بانی افتد و یا بمشارکت بدن بغیر حمی باشد مانند سرفه حادث از دق شیخوخت و بدانند که سعال یا یابس ست یا رطب و در اصطلاح اطبا یابس آنست که نفث با وی نباشد و رطب آنکه با خروج نفث بود و سرفه یابس از سوءمزاج حار یا بارد یابس ساذج می باشد و گاه در ابتدای حدوث اورام حاره در نواحی صدر تا حصول نضح می افتد چنانچه در ابتدای ذی الجنب و گاهی با ورم صلب سعالی یابس می باشد و گاهی بسبب اورام کبد و نواحی معالیق و بندرت در اورام طحال و گاه بجهت عدم نضج ماده چزی از آن بسرفه مندفع نمیگردد و گاهی بسبب امتلای فضای صدر از ریم افتد و بدانکه گاه بندرت در سرفه چیزی سخت مثل حمص و تگرگ بر آید و بسبب او تحجر خلط غلیظ است از حرارت ریه‌یا قصبه تحلیل لطیف و اسکندر و فولس و شیخ الرئس این را مشاهده نموده اند و حکیم علوی خان مینویسند که من شی صلب را مشاهده نمودم که از سرفه شخصی بر آید ولیکن بصلابت حجر نبود و از اجسام غددیه صلب تر بود و بقول شیخ سعال شدید اکثر مودی بنفث‌الدم میگردد و سرفه در زمستان و در ربیع مثنوی بسیار حادث می شود و گاهی در ربیع معتدل و نیز عندسبوب باد شمال زیاده می افتد و چون سیف شمالی با قلت باران و خریف جنوبی با کثریت باران باشد سعال در زمستان بسیار بهم رسد و بقول رازی صاحبان مزاج رطب و پیران بلدان شمالی را در فصل خریف و ربیع سرفه بسیار عارض میشود و آن از امراض مخوفه است اگر از جهت ریه باشد

داشتند او یابد و بقول صاحب کامل گاهی صاحب سعال حادث از انصباب نزله بریه را حمیات مختلفه عارض میگردد. **طریق تشخیص:** اسباب سرفه هر که شکایت سرفه نماید از او بپرسند که سرفه خشک است یا چیزی رطوبت در ان بر می آید اگر خشک گوید سوال کنند که در جائی درد معلوم می شود یا نه اگر درد در حلق یا سینه یا پهلو یا معده یا جگر بیان کند و با آن آثار ورم های مر یا ذات‌الریه یا اجتماع مده در صدر یا ذات‌الجنب یا ورم معده یا ورم کبد نیز یافته شود سببش ورم این اعضا خواهد بود و اگر از درد انکار کند بپرسند که سرفه کدام وقت شدت میکند اگر در شب و بعد خواب گوید و علامات نزله از نزول چیزی بسوی سینه و دغدغه در حلق و تمدد قریب جبهه و سده منخرین و غیره نیز بود سببش نزله حاد باشد و اگر شدت آن عند امتلائی معده و هضم غذا گوید مسببش مشارکت معده باشد و اگر زیادتی سرفه هنگام سردی هوا و تناول اشیای بارده گوید و کمی آن وقت گرمی هوا و تناول اشیای حاره باشد و رنگ چهره رصاصی یعنی سفید مائل بسبزی و قلت عطش و تقدم اسباب مبرده مثل سکون در مکان بارد و تناول اغذیه و اشربه مبرده و بوئیدن اشیای بارده باشد سببش برودت ریه بود و اگر هنگام گرمی بگوید و یا التهاب صدر عطش دائم که تسکین او بهوای بارد بیشتر از آب سرد باشد و سرخی چهره و عظم نبض و تضرر از حرارت آفتاب و حمام و آتش و راحت از هوای سرد و اشربه بارد و تقدم قیام بسیار در هوای گرم و تناول اغذیه و اشربه گرم و کثرت شمیدن روائح حار بو و سببش حرارت ریه باشد و اگر گوید که وقت سخن گفتن و خواندن و از غبار دوخان الم بهم میرسد و از هوای گرم و اشربه حار سرفه زیادتی میکند و نبض سریع و بول گرم و تند باشد سببش بثور ریه باشد. اگر وقت حرکت و گرسنگی و تناول اشیای یابسه زیادتی سرفه بگوید و عند سکون و پری معده و استحمام و شرب مرطبات مثل شراب ممزوج و ماءالشعیر خفت رو نماید و بدن لاغر و نبض سریع و متواتر و ضیق‌النفس و تقدم اسباب بمخففه مثل کثرت استفراغات وجوع و صوم و جماع و سکون در مساکن حاره یابسه نیز باشد سببش یبوست ریه باشد و اگر سرفه با تپ محرقه بای یوم و یا دبائی بود سببش مشارکت همه بدن باشد و اگر با صلابت طحال بود بمشارکت طحال باشد و اگر هیچ یک از علامات مذکوره یافته نشود تقدم اسباب مخشن قصبه ریه مثل رسیدن غبار یا دخان یا خوردن اشیای ترش یا عفص یا حریف و یا وقوع چیزی در حنجره بپرسند بهر کدام از اینها که اقرار کند سببش همان باشد و اگر مریض در سوال اول بر آمدن رطوبت در سرفه بگوید پس جنس نفث بر جنس ماده دلالت کند یعنی از رنگ خلطی که در سرفه خارج شود و وجود نقل در سینه و دیگر علامات مخصوصه غلبه هر خلط بر نوع ماده استدلال نمایند و خروج خلط لزوج بسرفه شدید و عروض سرفه بعد زکام دلیل نزله باردست ولین بشره وجه و عروض سعال بمشایخ و مرطوبین مثل اطفال و اناث و اصحاب وعت و استسقای زقی بارد و رطب و کثرت خرخره خصوصا در خواب و بعد او و تقدم اسباب مرطبه مثل مقام در مواضع رطبه و تناول اشیای مرطبه و استنشاق آنها نشان سعال رطوبی است و اگر با سرفه علامات فروح ریه از نفث خشکریشه و مده‌یا طائفه جرم ریه‌یا حلق شعبه

قصبه ریه و حدودث آن بعد از نوازل اکاله و نفث‌الدم یا اورام دوبیله ریه و صدر بود سببش سل باشد و اگر سرفه باکثر مردم صغار و کبار عام بود و از شدت آن قی کنند بلکه بول و براز هم خارج گردد و عدم تشنگی و سقوط اشتها بود ودر آخر نهبج رود چشمها افتد سرفه وبائی از تعفن هوا باشد **اکنون بدانکه** گاهی با سرفه بارد نزله بار و نیز شریک گردد و نزول شیء بسوی صدر محسوس شود و از جذب ماده بسوی بینی سرفه کم گردد و در ابتدا چیزی بسرفه بر نیاید و بعد از آن بلغم خام سفید و یا مائل بزردی و سبزی بر آید و گاهی بآن تپ لاحق شود و سعال که از سور مزاج ساوح افتد با نفث نمی باشد و آنچه با ماده بود با نفث میباشد لیکن ضرور نیست که آن ماده محدث سعال باشد مثلا حدوث از سوءمزاج ساذج باشد مثل حرارت و با وجود آن چنان اتفاق افتد که در جوف ریه اندک بلغم باشد و این حرارت آن را بگذاز و دور نفث بر آید و گمان شود که سرفه از بلغم ست و سبی لتحرز ازین غلطی آنست که اگر نفث در ابتدا ظهور نماید و بسرعت منقطع گردد بدانند که این نفث از غیر ماده مرض است و اگر اندک تاخر کند بعد از آن بزیادتی نضج زیاده گردد آن نفث از ماده عرض باشد و گاهی چنین نباشد اگر در ریه بلغم شدید الخلط و الزوجه باشد پس در اوال امر حرارت لطف آن و طبیعت بر اخراج آن قوی نباشد و بعد از آن حرارت قوی گردد و چندانکه حرارت در شدت زیاده شود تلطیف او بیفزائد و خروج اوا سهل گردد و ایضا اکثر سرفه‌یابس مادی که بان نفث نباشد سبب ضعف قوت دافعه صدر و ریه یا نقای ماده از آن میباشد و فرق فیمابین آنها اینست که آنچه از نقا باشد بعد انحطاط مرض و خفت اعراض و بعد نفث کثیر فضیح بود و آنچه از ضعف دافعه باشد بآن قوت ساقط و ضیق در نفس بود و آنچه از خادمی ماده باشد اگر بعد گذشتن مدت طویل بر مرض بود بآن اعراض صعب و ضعف قوت باشد و اگر در اوائل مرض بود بان اعراض غیر مشتد باشد و آنجا که نفث نه رقیق باشد و نه غلیظ نه در ابتدا و نه بعد او پس سبب خشونت صدر باشد و سعال بلانفث گاهی بسبب ورم صلب ریه نیز بود و جالینوس گوید هرکسی را سعال با دغدغه قصبه ریه عارض گردد و سبب آن نزله باشد که از سر فرود آید پس اگر بآن نفث نباشد ماده مخدره رقیق مائی حاد بود و هرکرا سرفه بهم رسد و دقت تکلم و گشادن دهن هیجان نماید بجهت علتی داخلی نباشد بلکه بسبب خشونت قصبه ریه یا بسبب رسیدن سردی بدان باشد و بقول بقراط گاه صاحب تپ را سعال عارض میشود اگر تسکین سعال نکنند تپ اگرچه خفیف شده و در تزید بانتها رسیده باشد در اشتداد بسوی ابتدا رجوع میکمند و اکثر این سرفه شدید و زمانه سرفیدن طویل میباشد و چون در سرفه مادی بسبب عارض نفث محتبس شود و پایها گرم شوند ماده عفونت پذیرده در تپ عفنی یادق افکند.

علاج کلی سعال

بقول شیخ اشیای حاره ترقیق ماده میکنند و نفث نمی آرند و بارده مثل شربت خشخاش و حریره خشخاش جمع می کنند ماده را برای انتفاث مگر آنکه چون افراط آنها کنند منجمد میگرداند حاصل آنکه گاهی محتاج میشوند در تهیه ماده برای نفث بسوی

اشیای حاره و این هنگامی ست که ماده شدید الغلظ باشد و اراده اندک تلطیف او کنند تا مهیا بخـروج از نفـث گـردد و گـاهی درین احتیاج می افتد بسوی اشیای بارده و این وقتی ست که ماده شدیدالرست بود و اراده تعدیل قوام او نمایند تا خروج ادبنفث سهل گردد زیرا که هر واحد از افراط غلط و رقت مانع از نفث ست و در اکثر امر حاجت باشیای بارده پیشتر افتد زیرا که مانع از نفث در اکثر رقت مواد میباشد مگر آنکه ماده لزج شدید التشبث بجرم ریه‌یاشدید الغلظ باشد و شربت زوفا صالح ست چون اراده جلای خلط غلیظ محدث سعال کنند درینوقت او بهتر جایی ست و لما خلط رقیق را شربت مذکور صـلاحیت نـدارد و قـوابض قوی مجاری نفس را تنگ میسازند و ماءالشعیر بهتر جامع برای نفث ست بنابرانضاج و تعدیل قوام و تعزیه و غیـره گوینـد کـه سرفه هرچند از بلغم بود اما بی حدت نباشد و اصلاح حدت بمسکنات کنند و سعال که با اسهال باشد ادویه او مثـل نشاسـته و صموغ بریان نموده بکار برند و شربت حب‌الاس و قرص ان و شربت انـار و صـندل و خشـخاش درینحالـت مقیـد شناسـند و جالینوس گویند که اگر در سرفه ماده غلیظ بر آید تلطیف آن به پودینه و زوفـای خشـک کننـد و اگـر رقیـق باشـد تغلـیظ آن بنشاسته وارد نمایند و اگر لزج باشد تقطیع آن بسکنجبین و اشیای حریفه سازند و اگر بسیار باشد حتی که مریض از کثـرت آن ضعیف گردد استفراغ بدن بدوای مسهل کنند و اهل هند می نویسند که اگر کاکڑاسنگی را کوفته بیخته بآب حسب بندند مقدار فلفل و در دهن دارند هرگونه سرفه را نافع ست و ایضا اگر برگ حبه سفید بقدر ماشه با چند دانـه فلفـل سـیاه در آب سـائیده صاف نموده بقدر نیم قدح بنوشند جمیع اصناف سرفه را زائل سازد ولیکن احتیاط آنست که در سرفه گـرم و خشـک اسـتعمال نکنند و صاحب شفاء الاسقام می نویسد که استاد من صاحب سعال را امر میکرد که بگیرند هر صبح یـک انـار شـیرین و دران سوراخ کرده شحم او بر آورده روغن بادام در آن ریزند و در خمیر گرفته بخاکستر گرم بریان نمایند پس آب او مص کنند و ثفل او اندازند و یا رب‌السوس در دهن گیرند و اگر با سعال نفث‌الدم باشد دم الافوین یکمثقـال بـا نبـات پـنج درم بدهنـد و عـرق حشیشه السعال هم نافع ست و خطمی بجوشانند و آب او سرد کرده عوض آب استعمال نمایند و یا عناب و یا اصل‌السوس سه درم گاوزبان پرسیاوشان هر واحد یکدرم در آب بخیسانند و آب از بدل آب خالص بنوشند و بقراط گفته که آب باران نفع میکند سعال را و خصوصا چون اشربه سعال در آن بجوشانند و خوردن مربقدر باقلا سعال خرمن و عسر نفس انتصابی و دجع جنـب و صدر را نافع ست و خوردن حلتیت مع زردی بیضه نیمبرشت سرفه کهنه را سود میدهد و باید که در سفال تدهین صدر و مابین کتفین نمایند بروغن بادام شیرین و موم که در آن مصطکی بر آتش گداخته باشند و از اشیای مالح و حریف و حامض و عنص و هرچه در آن نفخ و قبض باشد مثل سفر جل و بلح اجتناب نمایند و گویند که از انجیر رطب احتراز کنند و ایضا ادویـه مخشـن قصبه ریه مثل کاسنی و گل سرخ و گلقند و هلیله در اکثر اقسام سرفه مضر است و تقلیل خواب سیما در روز در جمیـع اقسـام سعال خصوصا آنچه صا آنچه از نزله باشد ضرور باید کرد و شیخ در فرابادین قانون نوشته که این دوا جمیع اصناف سرفه را نافع

ست و انقطاع صوت را اصلاح دهد بگیرند پوست خشخاش مع تخم او ثابت سی و هفت صدور کرفس حبلی مسحوق سه ربع رطل وسعفن منقی و ریوند چینی و گل سرخ و اصل‌السوس و گلنار هر یک دو توله و یک ماشه پادبالا دارچینی پا و کم دو ماشه سنبل‌الطیب دو ماشه پا و بالا ادویه را کوفته در آب باران یک قسط پا و بالا خیسانیده سه روز بگذارند بعده بآتش ملایم بپزند تا ثلث آب برودا افشرده صاف نموده صمغ عربی کتیرا هر واحد ربع رطل مرکی ثمن رطل رب‌السوس ربع رطل مصطکی زعفران هر یک ربع درم خوب باریک سائیده بآب مذکور تسقیه نمایند بعده میفتخیج شش رطل بران ریخته بار دیگر بآتش ملایم بپزند تا انعقاد یابد پس در ظرف آبگینه بدادند هر نوع سعال را بدان علاج کنند حیکم فابد نوشته که این دوا بتجربه صحیح یافتم و گویند تدهین مقعد بهر روغنی که باشد مسکن سعال است بالخاصیه و کذا تدهین سره بروغن بنفشه و یهودی گوید که چون سرفه شدت کند محجمه بر فقره ثانی نهند و بوس بستن اطراف مفید نوشته و طبیخ دوا و قیه گاوزبان بشکر نوشیدن مسکن سرفه قوی است فی الحال و پوست اثار شش ماشه بلیله چهار ماشه کتیرا صمغ هر واحد دو ماشه بروغن بادام چرب کرده حب ساخته استعمال کردن اکثر انواع سرفه را مجرب است و کذلک مغز بادام و شکر هر واحد یک جزو و مویز نیم جزو مجرب و اگر از گل پسته و ملیله مساوی در آب ادرک حبها بقدر مونگ بسته در دهن نگاهدارند برای اکثر اقسام سرفه مجرب نوشته و اغذیه سعال مزور رشتا و حریره بادام و شکر و مزوره ماش و خبازی و ملوخه و خرفه و گردو و بیضه نیمبرشت و حسوئیکه از گندم و گرسنه و عسل بروغن بادام سازند و حلوای نشاسته و شکر نافع ست و کذا خوردن بادام شیرین و عسل و شکر و مغز چلغوزه و پسته و خربزه شیرین و خوردن انجیر خشک مع جوزه بادام قاطع سعال مزمن است و کذلک فندق سوده بماءالعسل خوردن سرفه مزمن را صحت بخشد و **گویند:** که در مرضی که کهنه گردد هیچ تدبیری سردی فزا هرگز استعمال نباید کرد و خصوصا در سرفه مزمنه و آنچه درین باب آزموده اند چهارچیزست یکی خون گرفتن و نفس را گرم داشتن خصوصا در سحرگاه که بیدار شوند سر و روی را از هوا نگاهداشتن و سخن نکردن و دم را بمقدر فرو گرفتن و بآهستگی گذاشتن و هر یکی یا صمغ عربی یا کرنگبین در دهن داشتن و آب آن فرو بردن و بر رو خفتن دوم خواب کردن بشرطیکه بمنومات واقع شود تا منع ریختن مواد در خواب بر شش نیز کند سوم استعمال مسکنات و مجففات اخلاط ست چون بر شعثا و مزید عمر و حافظ بصحت و امثال آن و با آنها طعامهای نرم لزج و شیرین و چرب چون هریسه باندک شکر سرخ و پایچه که قند بر آن سوده پاشیده باشند چنگال خرما و کافی شکری یا عسلی و نان و حلوای بادام و نام و فرنی بروغن بادام و زیر بریانی کم نمک و مانند آن چهارم استعمال ادویه مقوی ریه بالخاصیت چون شش گور خر و روباه و گوشت راسو و مشک پران و خار پشت در سایه خشک ساخته سه ماشه‌یا زیاده با نبات برابر خورانیدن و یا با زردی بیضه مرغ وقت صبح بجای غذا دادن و چشم گوسفند و حبه سفید آن با نبات نیز بغایت نافع ست و همچنین زرده بیضه مرغ با مریکی و گویند که در میان هر دو کتف تا آنجا که دست

مریض بر قفا برسد بر همانجا سه چهار با زیاده بقدر احتمال قوت زلو چسبانیدن همه انواع سرفه کهنـه را مفیدسـت کـذا فـی الحبطی و سرفه که از یکپاس علی الاتصال باشد در میان هر دو شانه تا سرین یکهزار شاخ حجامت بلافاصله کشـیدن و هـم چنین بر هر دو ساق سرفه را ساکن میکند.

علاج سرفه نزلی حار اگر از نزله حار رقیق عارض گردد

تدبیری که بهر نزله حار در بحث زکام و ربو مسطور شد بعمل آورند و مبادرت بعلاج این زیـاده کننـد کـه اکثـر منتقـل بسـل میگردد و شربت خشخاش و دیاقوزا و غراغره حبوب و لعوقات مانع نزله استعمال نمایند و گاهی دریـن مرکبـات افیـون داخـل میکنند و افیون تنها کثیرالمنفعت ست و کذلک با بزرالبنج و تخم خشخاش و کاهو و لعوق خشخاش نیز حابس نزله حارست و گاهی بهر اماله ماده قصد قیفال میکنند و گاهی برای تسکین و نضج العبه مثل لعاب بهدانه و اسپغول بشربت بنفشه و نیلوفر و مانند آن استعمال مینمایند و گاهی در آن زیاده کرده می شود و شیره مغز تخم کدو و مغز تخم تربوز و تخم کاهو و گاهی مثل بهدانه و عناب و سپستان جوش داده با شربه مذکور میدهنـد و گـاهی در آن شـیره حبـوب مـذکوره داخـل میکننـد و گـاهی اصل‌السوس تنها یا مع گل نیلوفر و بنفشه و خطمی و خبازی و گاوزبان و مانند آن می افزایند و گاهی باین مطبوخ و یا قوذایـا خمیره خشخاش میدهند و برای اسهلا فلوس خیارشنبره روغن بادام و ترنجبین و شیر خشت حسب حاجت در مطبـوخ مـذکور زیاده می کنند و عند حرقت بیقروطی والعبه مناسبه بر سینه طلا نمایند و غذا مزوره ماش بمغز بادام و اسـفاناخ بدهنـد و ایضـا تخم خطمی خبازی هر یک پنج ماشه و عناب هفت دانه سپستان بست دانه جوشانیده شربت عناب با شربت خشخاش دو توله داخل کرده دهند و یا شیره عناب شیره اصل‌السوس شیره خشخاش نبات بدهند دیاقوذا شش ماشه صمغ عربی کتیرا هـر یـک نیمه ماشه سوده بهم آمیخته بخورند بالایش سپستان گاوزبان اصل‌السوس مقشر کوفته بهدانه گـل بنفشـه جوشـانیده شـربت اعجاز حل کرده دهند و لعوق شمردن و حب نزله و حب زعفران و حب نشاط و حب سعال و حسـوی سـرخ و سـفوف سـرخ و سفوف خشخاش و قرص آن و شربت فریادرس و لعوق سپستان حسب حاجت استعمال نمایند و گاهی در سرفه خشک نزلی و تپ این دوا میدهند که تخم خشخاش صمغ عربی کتیرا کوکنار مغز بهدانه مغز بادام هر یک دو ماشه سپستان دودانه مغز تخم هندوانه دو ماشه نبات سفید شش ماسه کوفته بیخته بلعاب بهدانه حبها سازند و در دهن نگهدارند و تخم خشخاش چهار ماشه کوکنار پنج ماشه تخم کاهو پنج ماشه عناب چهار دانه سپستان نه دانه گوند کتیرا هر واحد یک ماشه مغز بادام پنج دانه در سه پا و آب بجوشانند تا سوم حصه جذب شود غرغره نمایند از صمغ عربی کتیراافیون شکرتیغال هر یک یک مثقال زعفـران نـیم مثقال شکر سفید پنج توله بدستور معو و لعوق نیاز سازند بالجمله در سرکه نزلی حارکه با تپ باشد شیرجات و لعابات صرف یـا بالقوع یا بمطبوخ برای تسکین حرارت و هیجان تپ تا سوم روز نهایت پنجم روز میدهند و چون اعراض تپ و نزلـه و سـکون

یابد نقوع یا مطبوخ مناسب وقت باید و او و اگر تسکین هم منظور باشد طبیخ باشیرجات دهند و غلبه هرکرا باشد رعایت آن زیاده کنند مثلا در ابتدا لعاب بهدانه شیره اصل‌السوس شیره تخم کاهو شربت بنفشه خکشی میدهند پس گاهی شیره مغز تخم کدو و گاهی شیره مغز تخم تربوز و شیره عناب و شربت خشخاش بجای شربت بنفشه و گاهی عوض کاهو و شربت بنفشه شیره خیارین و شربت بزوری برعایت ادرار و گاهی شیره خیارین و باز شیره عناب و شربت خشخاش عوض شربت بنفشه و گاهی شیره عناب شربت نیلوفر وصمغ عربی کتیرا سوده پاشیده بجای اصل‌السوس و شربت بنفشه و گاهی شیره خارخسک و خیارین بجای کاهو برای ادرار و گاهی شیره مغز تخم تربوز عرق شاهتره شربت نیلوفر عوض کاهو و شربت بنفشه و گاهی شیره خشخاش و لعاب اسپغول بجای بهدانه میکنند و گاهی تبریذ بجهت آخر روز لعاب اسپغول یا بهدانه همراه عرق شاهتره و کیورا و شربت بنفشه‌یا شربت نیلوفر میدهندو یا خیسانده باین طور دهند که دیاقوذاشش ماشه خورده خورده عناب پنج دانه سپستان بست دانه بنفشه گاوزبان خطمی اصل‌السوس هر یک چهار ماشه در آب گرم تر کرده شیره خیارین شش ماشه شربت بنفشه دو توله خاکشی چهار ماشه داخل کرده بنوشند و یا سپستان خطمی ریشه خطمی اصل‌السوس بهدانه در آب گرم خیسانیده شیره شیره خرفه شربت بنفشه داخل کرده اسپغول پاشیده هند و یا جوشانده بهدانه اصل‌السوس چار ماشه و یا گل بنفشه شش ماشه عوض اصل‌السوس و یا بهدانه نموده همراه‌یک دو شیره و شربت مناسب مشل شربت بنفشه و شرب خشخاش و شربت نیلوفر بدهند و گاهی تخم خطی شیره مغز تخم تربوز شربت بنفشه خاکشی بجای اصل‌السوس کنند باز بجای تخم تربوز تخم خیارین و یا گل بنفشه بهدانه تخم خطمی جوشانیده شیره اصل‌السوس شیره خیارین شربت بنفشه خاکشی بدهند و گاهی عناب عوض گل بنفشه و عرض شیره اصل‌السوس و خیارین شیره مغز تخم کدو کرده میشودو یا اصل‌السوس تخم خطمی بعرق عنب‌الثعلب جوشانیده وشیره مغز کدو شربت بنفشه خاکشی بدهند و گاهی بهدانه سپستان خبازی شربت نیلوفر عوش خطمی و عرق عنب‌الثعلب و شربت بنفشه میکنند ویا عناب گل بنفشه بهدانه اصل‌السوس جوشانیده شیره مغز تخم کدو شیره خیارین شربت بنفشه خاکشی دهند و باز تخم کدو موقوف و روز سوم بادیان نبات عوض خیارین و شربت برعایت تقویت هضم و گاهی شیره تخم تربوز بجای کدو و خیارین درین نسخه میکنند و بعد یک دو روز بجای بهدانه خطمی و بجای عناب زوفا و بجای شربت نبات و شیره مغز تخم کدو موقوف میکنند و یا سپستان بهدانه خطمی جوشانیده شیره مغز تخم تربوز نبات بدهند و گاهی گل بنفشه در طبیخ و شیره کاهو بجای تخم تربوز و کتیرا سوده می افزایند و با عناب خطمی خبازی گل بنفشه جوشانیده شیره مغز تخم تربوز شیره کاهو شیره اصل‌السوس شربت و یا قوذا خاکشی روز دوم شیره خرفه بجای تخم تربوز و کاهو روز سوم شیره خیارین به تبدیل شیرجات بعده شیره بادیان و کتیرا سوده پاشیده میکنند **الحاصل** هرگاه کرب و بیقراری از مرض بسبب هیجان و سوزش مواد نباشد طبیخ صرف دهند مثلا برای سرفه نزلی اتپ عناب خطمی

خبازی بهدانه جوشانیده نبات صمغ عربی کتیرا یک یک ماشه سوده بدهند و گاهی بجای نبات و یـا قـوذا و شـیره خشـخاش افزوده میشود و بجهت تلیین طبع گل بنفشه و مویز متقی بیفزایند و صمغ و کتیرا و خشخاش و یا قوذامظغـات و قابضـات دور کنند و بجهت آخر روز گاوزبان چارماشه سبوس گندم شش ماسه سپستان پانزده عدد شربت و یا قوذا دو توله جوشانیده صـاف کرده بطورقهوه نیمگرم بدهند و گاهی در نسخه اول بنفشه خیارین کوفته عوض خبازی می کنند و گاهی صـرف بنفشـه مـی افزایند و با دیاقوذا می دهند و یا بهدانه عناب سپستان اصل‌السوس جوشانیده شربت بنفشـه بدهنـد و گـاهی بنفشـه گاوزبـان خبازی اضافه کرده میشود و گاهی برای نزله حار که با تپ باشد تخم کاهو بهدانه جوشانیده شربت بنفشه خاکشی میدهند و یا بنفشه اصل‌السوس هر یک دو درم عناب پنج دانه سپستان یازده دانه مویز منقی پانزده دانه تخم خطمی خبازی بهدانه هر واحد یک مثقال جوشانیده بسدتور بعمل آرند و یا سبوس گندم یک توله پوست خشخاش یکعدد صمغ عربی دو ماشه سپستان یازده دانه اصل‌السوس مقشر نیمکوفته دو درم جوشانیده نبات یک نیم توله داخل کرده بنوشند و اگر خفقان هم باشد گاوزبـان یـک مثقال افزایند و اگر تپ زیاده بود تخم خطمی گل نیلوفر و دو درم افزاینده و بعده حسب حاجت رفته رفته همه مغلظات موقوف کرده ملطفات عوض آن کنند مثلا اصل‌السوس سپستان جوشانیده نبات دهند پس گاهی خطمی گاوزبان و گاهی بهدانه خطمی بادیان و مویز منقی پرسیاوشان و گاهی گل بنفشه بادیان مویز منقی پرسیاوشان عوض اصل‌السوس و گاهی زوقای خشک گل نیلوفر مویز منقی ویا قوزاعوض سپستان و نبات و گاهی بادیان زوفا بیخ بادیان مویز منقی بتدریج عـوض سپسـتان میکننـد و گاهی بهدانه عناب بنفشه گاوزبان خبازی شربت بنفشه عوض نبات و گاهی بادیان اسطوخودوس گل بنفشه عوض سپسـتان و گاهی مویز منقی پرسیاوشان و زوفای خشک شربت بنفشه عوض سپستان و نبات و گاهی گاوزبان کاکژاسنگی دو ماشه سبوس گندم چهار ماشه عوض سپستان می کنند.**اکنون** نسخه چند برای سرفه نزلی مع عوارض دیگر قلمی میگردد مثلا برای سـعال که با تپ و درد سینه باشد سپستان خطمی خبازی بهدانه اصل‌السوس بعرق عنب العثلب جوشانیده شربت خاکشی داخل کـرده دهند و یا بهدانه سه ماشه سپستان نه دانه تخم خطمی شش ماشه نبات توله بطور قوه بنوشند و اگر با ضـعف قلـب بـود گـل خطمی عناب گاوزبان بهدانه جوشانیده نبات خاکشی و آخر روز دواءالمسک معتدل عرق عنب‌الثعلب و اگر با ضـعف دمـاغ بـود گاوزبان گل بنفشه جوشانیده نبات داخل کرده توورمی چهار ماشه پاشیده و اگر با تهیج چهره باشد گـل بنفشـه اسـطوخودوس بهدانه جوشانیده نبات و اگر با صلابت معده باشد اول عناب پنج دانه گل سرخ گل نیلوفر هر یک چهار ماشه بهدانه سـه ماشـه بعرق شاهتره ده توله جوشانیده شیره کاهو شش ماشه روز دوم شیره خیارین شش ماشه شربت نیلوفر ده توله روز سوم دیـاقوذا یک توله بعده اصل‌السوس چهار ماشه زوفای خشک سه ماشه افزایند بعد از آن اصل‌السوس خطمی خبازی جوشانیده شیره مغز تخم هندوانه شش ماشه و یا قوزاتوله دهند چهارم روز شاهتره شش ماشه زهر مهره‌یکماشه برعایت نفث‌الدم افزاینـد و اگـر بـا

قبض و تپ باشد عناب گل بنفشه اصل‌السوس جوشانیده شیره خیارین شربت بنفشه خاکشی دوم روز شیره مغز تخم کدو سوم روز ترنجبین بجای شربت بجهت تلیین طبع دهند و اگر با تپ نباشد پرسیاوشان چهار ماشه مویز منقی دو توله عرق شاهتره ده توله در نسخه اول افزاینده دوم روز گاوزبان و بجهت آخر روز گاوزبان سبوس گندم شش ماشه سپستان پانزده دانه شربت و یا قوذاتوابطور قهوه نیمگرم بدهند و اگر باسهال و تپ بسبب هزال بمثابه دق باشد کافور صمغ عربی نشاسته کتیرا اصل‌السوس مغز بهدانه کوفته بیخته بدواءالمسک پارد سرشته با شیرجات مناسبع دهند و کذا در سرفه کهنه و تپ و ضعف و لاغری و کم غذایی شیره اصل‌السوس شیره کاهو شیره خیارین عرق عنب‌الثعلب شربت بزوری بارد خاکشی دهند روز دوم قرص طباشیر ملین سوده تناول نمایند بالایش دوا بنوشند روز سوم طباشیر سه باشد صمغ عربی کتیرا و دو ماشه کافور یک سرخ سوده بخورند بعد از آن آب تربوز پنج توله شیره خیارین شیره خرفه هر یک شش ماشه شیره بادیان چهار ماشه شربت بزوری بارد و توله از عرق کیسوڑا عرق بید تخم ریحان پاشیده افزایند و اگر با خفقان حار و تپ باشد صمغ عربی یک ماشه سوده بآمله مربی یکعدد سرشته بخورند بالایش شیره خیارین شیره کاو هر یک شش ماشه شیره دانه هیل چهار ماشه عرق صندل پنج توله عرق کیورا سه توله خمیره صندل خاکشی داخل کرده دهند روز دوم شیره اصل‌السوس چهار ماشه اسپغول شش ماشه پاشیده و افزایند و اگر قدری خون آمده بند شود و تنگی نفس عارض گردد بهدانه جوش داده شربت بنفشه داخل کرده دهند و اگر باشستگی اعضا شد اصل‌السوس گاوزبان بهدانه جوشانیده شربت بنفشه داخل کرده دهند و اگر با تپ و درد گلو باشد بهدانه سپستان خطمی خبازی جوش داده شربت بنفشه خاکشی دهند و غرغره از عنب‌الثعلب کوکنار کزمارج کشنیز عدس مسلم جوشانیده نمایند و اگر از خوردن شیرینیها غیشان شود صمغ عربی کتیرا خطمی خبازی مغز بادام مقشر تخم کاهو مقشر تخم خشخاش هر یک سه ماشه کوفته بیخته بروغن بادام چرب کرده در لعاب بهدانه و لعاب اسپغول چهار ماشه حب سازند و اگر در سرفه خون آید پنیر مایه خرگوش یکدرم بآب بارو بدهند و یا بار تنگ سائیده دو درم بآب بار تنگ دهند و یا گل ارمنی یا گل مختوم بآب سرد یا آب بارتنگ بدهند و یا ماءالشعیر بکندر و یا آب برنج مطبوخ بکندر دهند و اگر کفایت نکند فصد کنند و اندک اندک خون بچند دفعه برآرند و **بدانند** که گاهی در سرفه نزلی مزمن جهت نضج نزکه حار طبیخ بطور قهوه می دهند مثل عناب بهدانه تخم خطمی سپستان سبوس گندم جوشانیده نبات داخل کرده و گاهی اصل‌السوس عناب گاوزبان سپستان نبات جوشانیده و گاهی جو مقشر پرسیاوشان بجای عناب و گاوزبان می کنند و یا بهدانه اصل‌السوس جو مقشر زوفای خشک نبات جوشانیده بدهند و گاهی پوست خشخاش عوض جو مقشر میکنند و یا گل بنفشه خطمی خبازی زوفای خشک باویان نبات جوشانیده و یا بهدانه سه ماشه بنفشه خطمی هر یک چهار ماشه الایچی خرد سه ماشه سپستان پانزده دانه نبات دو توله جوشانیده بطور قهوه گرم بنوشند و یا گاوزبان اصل‌السوس هر یک چهار ماشه کاکراسینگی دو ماشه سبوس گندم چهار ماشه

ابریشم مقرض بهدانه هر یک سه ماشه نبات جوشانیده شیره کاهو داخل کرده و گاهی در سرفه نزلی حاد هرگـاهی کـه مـاده غلیظ باشم تخم خطمی کتیرا بهدانه تخم خشخاش سفید زوقای خشک اصل‌السوس مویز منقی انجیـر زرد جـو مقشـر عنـاب سپستان جوشانیده خمیره بنفشه مالیده صاف کرده میدهند و اگر روغن بادام دو درم بیفزایند بهتر باشد و یا بهدانـه سـه ماشـه باقلا کوفته چهار ماشه سبوس گندم شش ماشه نبات یکتوله جوشانیده بطور قوه بنوشند و غرغـره عنـب‌الثعلـب اصـل‌السـوس عدس مقشر کشنیز خشک کوکنار جوشانیده نمایند.

ذکر بعض ادویه مرکبه که در سرفه نزلی حار معمول مولف ست

تریاق النزله: لعوقی است که در منع نزله و رفع سرفه‌ی نزلی و اسهال دمـاغی مجـرب اسـت اسـطوخودوس دو نـیم ورم گـل گاوزبان حب‌الاس کشنیز خشک هریک پنج درم تخم کاهو ده درم بزرالبنج پوست خشخاش هریک پانزده درم تخم خشخاش سفید بست ورم شب در آب خیسانیده صبح بجوشانند پس صاف نموده قند سفید یکصد و پنجاه ورم داخل کرده بقوام آرند پس گل سرخ کشنیز مقشر رب‌السوس نشاسته صمغ عربی کتیرا مرکلی هریک دو نیم ورم باریک سائیده در آن آمیزند خوراک نـیم مثقال **حب نزله:** که در سرفه نزلی و بیخوابی معمول است بزرالبنج زعفران افیون تخم کاهو صمغ عربی اصـل‌السـوس مقشـر کندر کتیرای مکی بهدانه مساوی به آب سوده جها مثل فلفل سیاه سازند و وقت خواب دو سه حب فرو برنـد و هنگـام شـدت سرفه‌یک حسب در دهن دارند **حب السعال:** به نسخه‌ی معمولی صمغ عربی کتیر النشاسته اصل‌السوس مقشر هر واحـد شـش ماشه افیون خشخاش سفید مغز بهدانه هر واحد چهار ماشه زعفران دو ماشه مغز بادام ده عدد و بلغاب بهدانه حب سـازند بقـور نخود یک حسب در دهان دارند **نوع دیگر:** که همواره معمول است صمغ عربی نشاسته کتیرا هریک سه ماشه مغز بهدانه مغـز تخم کدو مغز تخم خیارین هریک دو ماشه مغز بادام مقشر تخم خشخاش سفید هریک چهار ماشه نبـات سـفید هفـت ماشـه کوفته بیخته به لعاب اسپغول جها سازند و گاهی رب‌السوس چهار ماشه شکر قیفال سه ماشه عوض مغز کدو و خیـارین داخـل کرده می شود و اگر سرفه‌ی بلغمی باشد مویز منقی چهار ماشه زعفران یک ماشه نیـز افزاینـد **ذیـاقوذا:** مجـرب و معمـول در امراض صدر و ریه و سرفه و مانع انصباب نزله از سر بسوی اعضا خشخاش سفید مع پوست شرط نازده و تخم سی عـدد گـل بنفشه گل نیلوفر گاوزبان هریک سه مثقال اصل‌السوس مقشر پنج مثقال عناب سپسـتان هریـک ده دانـه ادویـه را نیمکوفتـه جوشانیده صاف نموده نبات سفید سه وزن خواه بیست و پنج دام داخل کرده بقوام آرند **شربت خشخاش:** که جهت سرفه خشک و سل و منع نوازل مجرب تخم کاهو بزرالبنج هریک سی درم خشخاش سفید و سیاه هریک صد درم اصل‌السـوس دوازده درم

در پانصد درم آب طبخ دهند تا به دو صد درم آید صاف نموده لعاب اسپغول پنجاه ورم ترنجبین یا نبات صد درم داخل کرده بجوشانند و بقوام آرند **لعوق شمعون:** که در نزله و سرفه‌ی حار بی عدیل و قبض ندارد و بلغم پخته بـه سـهولت بـر مـی آرد و همیشه معمول کتیرا صمغ عربی نشاسته مغز تخم کدو مغز بادام هریک دو توله قند سفید نیم رطل ادویه سوده قند بقوام آورده آمیزند و اگر قند را در عرق بیدمشک حل کرده بقوام آرند بهترست و اگر اصل‌السوس یک توله افزایند و یا مغز بهدانه نیز اضافه کنند قوی تر گردد خوراک یک توله **لعوق خشخاش:** که برای سرفه نزلی بی نظیرست اصل‌السوس پنج درم تخم خطمی بـه دانه هریک هفت درم در دو صد و پنجاه درم آب شب تر کرده صبح بجوشانند تا به نصف رسد با صد و بیست درم قنـد سـفید بقوام آورند پس مغز بهدانه صمغ عربی هریک سه درم کتیرا چهار درم خشخاش سفید خشخاش سـیاه هریـک پـنج درم نـرم سوده بیامیزند قدر شربت شش ماشه.

اقوال بعض مهره

شیخ می فرماید که اگر درینجا ماده‌ی رقیقه باشد بد یا قوذات ساذجه و لعوقات خشخاشیه و لعابیه نضج دهند و ایضـا او گویـد که اگر در منع او احتیاج به استعمال ضماد انجیر افتد بر سر استعمال کنند و هر وقت و در شب خاصه حب نشاسـته زیـر زبـان نگاهدارند و به قوابض که نه طعم آنها ترش و نه عفص باشد غرغره سازند ذیاقوذای ساده بخورند **گیلانی و جرجانی و ایلاقی و مسیحی:** می نویسد که آنچه نزله را منع کند و تغلیظ آن نمایند نوشیدن شربت خشخاش و غرغره به آن است و از آنچه وقـت خواب بدان غرغره کنند آب مطبوخ گل سرخ و عدس مقشر و خزنوب شامی است و اگر علامت غلبه‌ی دم یابند فصـد کننـد و خون به حسب قوت و زمان برآرند و تقلیل غذا نمایند و شراب ترک کنند و از خواب بر قفا حذر نمایند و حقنه‌ی لین بعمل آرند و هنگام صبح و یا قوذا و چاشتگاه ماءالشعیر که با سپستان و عناب پخته باشند به شربت بنفشه یا شـربت نیلـوفر روغـن بـادام بران چکانیده بنوشند و وقت خواب لعاب اسپغول با شکر بیاشامند و در نمیروزاین لعوق کتیرا که کتیرا نیم جزو مغز بادام دو جزء سوده در جلاب آمیزند بخورند و اگر سرفه افراط کند این حسب سعال نشاسته کتیرا رب‌السوس هریک پنج درم افیون نـیم درم در لعاب اسپغول یا بهدانه حب ساخته وقت شب در دهن دارند و تخم خشخاش مدقوق بمویز منقی نافع است و این لعوق ابـن ماسویه نیز مفید تخم خشخاش است درم تخم خشخاش سیاه دو درم تخم خطمی کتیرا صمغ عربی تخم خیار بهدانـه هریـک پنج درم اصل‌السوس مقشر بست درم اسپغول پنج درم ادویه‌ی کوفتنی را کوفته در آب یا ران دو آثار یک شبانه روز تـر کـرده بجوشانند و لعاب اسپغول و لعاب تخم خطمی علحده بگیرند و کتیرا و صمغ عربی علحده در نیم رطـل آب بـاران حـل کـرده بدارند و مطبوخ را مالیده صاف نموده آمیزند و نیم آثار شکر داخل کرده بقوام آرند و اگر ماده غلیظ باشد هر صبح ماءالشعیر بـه شربت بنفشه دهند و در ماءالشعیر وقت طبخ چهار درم خطمی دو درم اصل‌السوس و یک کف باقلای مقشر یا اندک بنفشه یـا

روغن کدو داخل کنند و اگر پنج درم خمیره‌ی بنفشه در آب باقلا مالیده صاف نموده نیمگرم بنوشند جائزست و تلیین طبیعت نمایند به اشیائی که مسخن نباشند مثل این مطبوخ که آن صالح است هرگاه ماده در صدر باشد و حاجت به اسهال افتد سپستان ده عدد عناب و دوانه مویز منقی ده درم بنفشه چهار درم اصل‌السوس مقشر پنج درم انجیر زرد ده عدد در سه رطل آب بپزند تا یک رطل بماند نصف اومع ده درم مغز خیارشنبر ده درم ترنجبین و پنج درم خمیره‌ی بنفشه بنوشند و این مطبوخ عناب بست عدد سپستان پنجاه عدد انجیر زرد سی عدد اصل‌السوس نیمکوفته پانزده درم مویز منفی ده درم کشک جو یک مشت خشخاش سفید هفت درم تخم خطمی کتیرا بهدانه هریک پنج درم در چهار رطل آب بپزند تا یک رطل بماند صاف نموده سه اوقیه ازین یا چهل درم گرفته با پنج درم خمیره‌ی بنفشه حل کرده گرم کرده هر صبح بنوشند که نافع سعال نزلی حار و ملین طبع است و بعد دو ساعت روغن بادام یا روغن کدو قدری فانیز بنوشند و این شربت نیز طین طبع است عناب سی عدد بنفشه بست درم هر دو را در یک نیم من آب بجوشانند تا به نیم من آید صاف نموده به قدر شصت درم گرفته ده درم مغز فلوس خیارشنبر و بست درم ترنجبین و ده درم شکرداران حل کنند و سه درم گاوزبان کوفته بیخته بران پاشیده بنوشند و اگر در سینه سوزش و حرارتی باشد موم روغن از روغن مصفی و روغن گل ساخته و به آب خیار و کدو و آب خرفه مساوی تسقیه داده به پارچه آلوده سرد کرده بر سینه گذارند و تراشیدن موی سر و طلا به بوره‌ی ارمنی در حمام مفتح مسام و محلل ماده‌ی نازله از سر بسوی صدرست و گاهی برای نزلات حاده لعوق خشخاش و دیگر تدابیر که در قول صاحب کامل می آید استعمال می نمایند و ایضا مسیحی گوید که نزله‌ی حار را این لعوق نافع ست مغز تخم خیار مغز بادام و تخم خطمی هر واحد شش درم صمغ عربی کتیرا نشاسته هر واحد سه درم ادویه‌ی را کوفته به این مطبوخ بسرشند اصل‌السوس مقشر کوفته عناب سپستان مویز منقی به آب شیرین بجوشانند تا پخته شود صاف نموده ادویه بیامیزند و قدری از آن به روغن بادام بلیسند و اگر لهیب و عطش باشد در مطبوخ بنفشه و در لعوق روغن کدو و لعاب اسپغول آمیزند و بحسوی سبوس سمید و آرد باقلا روغن بادام و خشخاش سفید غذا سازد و سینه را به قیروطی روغن شیرین و موم و کتیرا تمریخ نمایند و اگر زمانه سرفه دراز گردد از نشاسته کتیرا رب‌السوس مغز تخم خیار مغز تخم کدو و تخم خشخاش مغز بادام مقشر باقلا مساوی و نصف جمله بنات سفید سائیده به لعاب بهدانه حسب مفرطح سازند و دائم در دهن دارند و یا سپستان یک بعد دیگری و بهدانه و کتیرا و صمغ اندک اندک در دهن گذارند و اگر سرفه شدت کند از نشاسته و کتیرا و مغز تخم کدو و رب‌السوس به عصاره‌ی کاهو سرشته حب سازند و چون سعال و خشونت صدر مع حرارت و التهاب کند گردو کتیرا و صمغ عربی هر واحد بیست درم در آب بپزند تا آب مثل عسل گرد و بعده در آن روغن بنفشه و لعاب اسپغول بیامیزند و بر هم زنند تا هموار گردد و مداوم از آن بلیسند **صاحب کامل و جامع:** گویند که اگر سرفه از نزول ماده بسوی صدر و ریه باشد و مریض نفث معتدل القوام اندازد باید که اشیای که اعانت بر تنقیه‌ی

ماده‌ی صدر نمایند بدهند و این مطبوخ همین فائده دارد بگیرند عناب سپستان هر واحد یک کف مویز منقی بست درم انجیر سفید ده عدد پرسیاوشان اصل‌السوس مقشر کوفته هر واحد پنج درم تخم خبازی و خطمی هر واحد چهار درم بنفشه سه درم در سه رطل آب بجوشانند تا به‌یک رطل آید صاف نموده چهار اوقیه از آن بگیرند و در آن خمیره‌ی بنفشه پنج درم مالیده و روغن بادام شیرین یکمثقال بر آن چکانیده نیمگرم بنوشند و غذا مزوره‌ی چقندر و اسفاناخ و خبازی و حریره‌ی آب سبوس و آرد باقلا یا ماءالشعیر که در آن کراث شامی پخته باشند مع شکر بدهند و مویز خراسانی و انجیر خشک مع بادام مقشرها مع پسته بخورند و مسکه با شکر یا به عسل اگر حرارت نباشد بدهند که این جمله منقی صدر و معین بر نفث ماده اند و لعوق خیارشنبر نیز درین باب نافع است بگیرند فلوس خیارشنبر و در اندک آب گرم بمالند و صاف نموده با قدری قند یا عسل آتش نرم منعقد سازند و قدری کتیرا و صمغ آلو سوده آمیزند و وقت حاجت با قدری روغن بادام شیرین استعمال نمایند و در دهن پاره‌ی رب‌السوس یا مرصاف هر وقت بدارند و این حسب نیز استعمال کنند کتیرا صمغ آلو هر واحد دو درم مغز تخم کدو و خرپزه و خیار هر واحد سه درم آرد باقلا پنج درم فانیز برابر همه کوفته بیخته به لعاب بزر کتان سرشته حب مفر طح بسازند و زیر زبان نگاه دارند و اگر ماده‌ی نازله بسوی صدر رقیق حاد دائم السیلان باشد باید که فصد قیفال کنند و بحسب احتمال قوت و مساعدت سن و زمان خون برآرند و ماءالشعیر غلیظ القوام که در آن عناب و خشخاش و سپستان غیر مدقوق پخته باشند به شربت خشخاش بدهند و حریره‌ی شیره‌ی خشخاش به اندک نشاسته و کتیرا و نبات ساخته دهند و لعوق خشخاش معمول بادویه‌ی و شربت خشخاش معمول به پوست او و شکر بخورانند و بنان آرد جواری مع خشخاش و بادام مقشر ساخته و حسای معمول از اطریه و آرد عدس و مزوره‌ی ماش و کدر و عدس غذا سازند و این لعوق نزلات حاده را بشکند تخم خشخاش سفید کوفته ده درم نشاسته کتیرا صمغ عربی هر واحد چهار درم مغز تخم کدو مغز بهدانه هر واحد سه درم باریک سائیده درفا نیز محلول به گلاب سرشته استعمال کنند و این لعوق نیز نافع ست خشخاش مع پوست دیگر طل عناب پنجاه عدد سپستان صد عدد جمله را در پنج رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند صاف نموده فانیذ خراسانی یک رطل با میفنج یک رطل داخل کرده به آتش ملائم بپزند تا بقوام لعوق آید بعده کتیرا صمغ هر واحد هفت درم نشاسته پنج درم باریک سائیده آمیزند و ایضا این لعوق نزلات حاره رقیقه نازله از سر بسوی سینه را نافع است بگیرند خشخاس فید و سیاه هر واحد بیست درم اصل‌السوس مقشر کوفته سی درم بهدانه تخم خطمی هر واحد پانزده درم جمله را یک شبانه روز در پنج رطل آب بخیسانند بعده بپزند تا به نصف آید و بر آن کتیرا هفت درم و صمغ عربی پنج درم و بهدانه پنج درم هر واحد خوب کوفته و شکر طبرز دو رطل و نیم انداخته بر آتش معتدل بپزند و اگر حرارت زیاده نباشد مفخج داخل کنند و بقوام آرند تا مثل لعوق گرد و در ظرفی برداشته استعمال نمایند و اگر نزله شدت کند و آنچه از سر فرود آید رقیق باشد و این تدبیر در قطع او سود ندهد سر را به آبی که اندک

افیون در آن حل کرده باشند مالیده موی آن بتراشند و گل مختوم یا گل ارمنی به آب بارتنگ سرشته بر سر و پیشانی طلا نمایند و روغن بید که در آن خشخاش مع پوست کوفته و برگ مو رو پخته باشند بر سر بمالند تا دماغ بدان قوت یابد و ماده غلیظ گردد و از آنچه همین فعل دارد حرف و سرگین کبوتر خشک و ثافسیات، چون باریک سائیده به آب اثل و به آب برگ سرو سرشته بر سر طلا سازند و بخار سرکه که در آن سبوس گندم و باقلا پخته باشند استنشاق نمایند یا سنگ را گرم کرده در سرکه که در آن سبوس جوشانیده باشند انداخته بر بخار آن انکساب نمایند و صندل و کافور بر اخگر گذاشته بخار او استنشاق کنند اگر حرارت قوی باشد و این جمله مخفف و مغلظ ماده اند و حتی الامکان خواب کم نمایند که ماده غالباً وقت خواب بر سینه می ریزد و بالین غیر مرتفع باشد و غذا حسوی معمول از نشاسته و آرد میده و غیره که مذکور شد دهند و اگر به این تدبیر اصلاح نپذیرد لعوق خشخاش معمول بادویه‌ی بدهند که آن مغلظ موادست بگیرند خشخاش تازه با پوست یک رطل و در ده رطل آب بجوشانند تا بسه رطل آید صاف نموده عسل مصفی یک رطل و منفتج دو رطل اضافه کنند و اگر حرارت قوی باشد فانیز عوض عسل گیرند و باز به آتش ملایم بجوشانند چندان که بقوام لعوق آید پس از آتش فرو گرفته اقاقیا مازوسماق زعفران گلنار عصاره‌ی لخیه التیس هر واحد یک درم باریک سائیده اضافه نموده برهم زنند و بردارند و قومی در آن قدری افیون اضافه کرده اندک و اگر از این ماده منقطع نشود بخورات که در علاج زکام مذکور شد تبخیر نمایند و اگر از آن هم منقطع نگردد بر سر داغ دهند و آن خطر دارد **حکیم علی:** بعد بیان قول صاحب کامل در شرح قانون نوشته که لعوق صبیبان با شیر زنان و شیر خر برای خشونت صدر و حرارت بدهند و یا از اصل‌السوس و کتیرا و فانیذ و بهدانه و صمغ یک یک جزو خشخاش یک نیم جزو نشاسته نیم جزو معجون سازند و بلیسند و جائز است که از آن قرص یا حب سازند و استعمال کنند و آنچه نزله را منع کند و تغلیظ ماده نماید خوردن خشخاش است بهر طریقی که باشد و کذلک اگر از آن ناطف و حلوا به روغن بادام بسازند و نشوقات مذکور در باب زکام حاد استعمال نمایند و به استنشاق گلاب تعهد کنند و بخور به باقلا که در سرکه نر کرده باشند و به شکر و سندروس و صندل و زعفران و کافور نمایند و حریره‌ی آرد باقلا بدهند که در آن قوت جلا و دفع نزله و امانت برنفث ست و نشاسته نیز در آن اضافه نمایند و روغن بادام و به شکر طبرز و اندازند و طبیخ عدس یک دو روغن بادام که بر آن قدری کتیرا پاشیده باشند بدهند و اگر غذا قویتر خواهند زرده بیضه نیمبرشت و ماهی شدید البیاض به روغن بادام بریان و آرد جو و کشنیز خشک خورانند و آب باقلا به روغن بادام و حسوی متحد از باقلا و جو منتشر و خشخاش سفید و روغن بادام شیرنی و فانیز بسازند و بقله‌یمانی یا کدو مع فراریج و اطویه نافع است و شربت ایشان شربت بنفشه و جلاب و ماءالسکر و میفتخیج و آب انار شیرین است و از آنچه نافع نزله و معین بر سرعت نفت است او امت تجرع آب گرم و تعزعز به آن است و گرفتن حبوب سعال دور دهن تغلیظ ماده و منع او از سیلان می نماید و اگر امرشتد گردد موی سر تراشیده بوره‌ی ارمنی در

حمام بدان بمالند تا آنکه جلد سرخ گردد و به خرقه‌ی درشت بمالند تا سرخ شود و اگر کفایت نکند خردل سوده مطبوخ انجیر سرشته‌ی طلا نمایند و بگذارند تا آبله ها افتد پس زمانی طویل مندمل شدن ندهند و یا به موضع شیون و خصوصاً آنچه بر وسط سر فوق یا نوخ ست داغ دهند لیکن داغ خفیف بدهند که در آن خطر است و این علاج جمیع نزلات را که از سر بسوی صدر و معده چشم نازل شوند نفع می کند و عمل جید مقرون تجربه است لیکن بدانند که این تدابیر به کمال تدبر و مراعات مزاج استعمال نمایند که حاد مزاج بدان ضرر می یابد و بیشتر در آن خوف حدوث سرسام لهذا گفته اند که تدریج در علاج از اسهل با قوی نمایند تا آنکه آخر علاج طلا به خردل بعد از آن داغ باشد بعضی متأخرین می نویسند که در سعال نزلی امالـه‌ی ماده معطسات به سوی بینی کنند و منع نزله از نزول بسوی قصبه‌ی ریه بدیا قوذا بماءالشعیر بر تخم خشخاش و کشنیز خشک و غرغره بمغلظات مثل پوست خشخاش و بیخ لفاح نمایند و خوردن اندکی فلونیا در حبس نزله بغایت نافع و غرغره بمطبوخ عدس و عناب و سپستان و خطمی و خبازی و خشخاش مع پوست او نیز به تغلیظ حبس نزله مینماید و بساست که مضمضه به آب یخ نفع می کند و غرغر و بطبیخ پوست خشخاش و بزرالبنج و باقلای مقشر کوفته و برگ آس و تخم کاهو و گل سرخ همین عمل دارد و تناول تخم خشخاش کوفته اندک اندک با شکر نیز مفید و دیگر مطفیات و مغلظات مثل آب خرفه باد یا قوذای ساده استعمال نمایند و حبوب مغلظ مواد که در آن مخدرات باشد در دهن نگاهداشتن مفید است و از آنجمله این حب است تخم خشخاش پوست خشخاش نشاسته کتیرا صمغ عربی گل ارمنی مغز بادام شیرین مقشر باقلای مقشر کوفته بیخته به لعاب اسپغول سرشته جها سازند و مدام در دهن دارند و لعاب او فرو برند و غذا از بقول بارده مثل اسفاناخ و کدو و قطف و خیار و خرفه با روغن بادام و مزوره‌ی ماش به مغز بادام شیرین و اسفاناخ و باقلای مقشر مهر اپخته روغن بادام روغن تخم کدو و ماءالشعیر حریره‌ی وجر منتشر و باقلا و نشاسته و آب سبوس و یا از نشاسته‌ی شیره‌ی مسجو و نبات و روغن کدو سازند و اگر طبیعت نرم باشد پست به شربت حسب الناس و لطریه بخورانند و اگر عدت و رقت نزله بسیار باشد ماءالشعیر با سرطان نهری که اطراف آنرا بریده و به آب خاکستر و نمک شسته باشند طبخ نموده بدهند.

علاج سرفه نزلی بارد

و ماده این در ریه غلیظ تر و لزج شده محتبس می ماند آنچه بهر نزله بارد و به بحث زکام و ربو مذکور شد بکار برند و تنقیه ضول نازله بسوی ریه و صدر بعد نضج نمایند و اما نزله از ریه و صدر به طرف بینی و تقویت راس و تسخین آن کنند و اصل‌السوس سپستان پرسیاوشان زوفای خشک جوشانیده شکر سفید داخل کرده بنوشند تا نضج ظاهر شود یا گاوزبان مویز منقی انجیر زرد سبوس گندم عوض سپستان و شربت بنفشه عوض شکر داخل کنند و از بزرالبنج و کوکنار یک یک توله و غیر آن برای حبس نزله غرغره نمایند و حسب الشفا مجرب است و اگر غلط ماده و برودت آن زیاده باشد بهر تلطیف و نضج ماده

زوفا انجیر جلسه اصل‌السوس ایرسا جوشانیده عسل آمیخته بنوشند و از رب‌السوس فلفل سیاه شکر مساوی حب ها ساخته در دهن دارند و اگر در سینه حرارت بود اصل‌السوس سپستان جو مقشر جوشانیده ترنجبین روغن بادام داخل کرده بدهند و غذا مزوره‌ی ماش مع نخود مساوی به مغز بادام دهند و ایضا برای سرفه و نزله و بلغم سینه و تپ گلوی سبز یک توله صمغ عربی اصل‌السوس پرسیاوشان زوفای خشک بیخ بادیان هریک سه ماشه جوشانیده شربت اعجاز دو توله داخل کرده معمول است و ایضا برای این سرفه مویز منقی پرسیاوشان اصل‌السوس زوفای خشک جوشانیده شربت بنفشه داخل کرده دهند و یا اصل‌السوس بادیان اسطوخودوس گل بنفشه جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند و یا گاوزبان اسطوخودوس دارچینی هریک چهار ماشه جوشانیده نبات حل کرده بدهند و اگر گاوزبان بادیان هریک چهار ماشه اصل‌السوس و درم پوست خشخاش یک عدد صمغ عربی نیم درم سپستان یازده عدد تخم خطمی یک درم مویز منقی یازده دانه جوشانیده نبات یک توله داخل کرده بنوشند مجرب است و گاهی در این نسخه سبوس گندم یک توله عوض بادیان و مویز منقی و خطمی داخل کرده می شود و اگر با ضیق نفس باشد تخم کتان له برسا زیاده کنند و ایضا برای سرفه شدید گاوزبان پرسیاوشان اصل‌السوس مقشیر نیمکوفته هریک چهار ماشه در عرق عنب‌الثعلب جوش داده شربت بنفشه داخل کرده دهند بعده‌ی زعفران اضافه کنند باز تخم خطمی خبازی بعده کوکنار افزایند و یا حب جدوار افیونی خورده ابریشم خام سه ماشه گاوزبان چهار ماشه گل گاوزبان سه ماشه بنفشه زوفا پرسیاوشان هریک چهار ماشه جوشانیده شربت بنفشه داخل کرده دهند و در آخر روز دارچینی الایچی خر و گاوزبان جوشانیده شربت بنفشه حل کرده بدهند و اگر با رطوبت معده باشد بر شعثایک سرخ به جوارش مصطکی شش ماشه سرشته بخورند بالایش شیره‌ی اصل‌السوس چهار ماشه شیره‌ی دانه هیل سه ماشه شربت بنفشه دو توله بنوشند و اگر بلغم در سرفه بر نیاید سپستان اصل‌السوس دار فلفل اسطوخودوس جوشانیده نبات دهند دارفلفل یک عدد برای تقویت معده و محافظت معده‌ی بارد از ضرر پستان که مضعف معده است و برای تقطیع بلقم داخل کنند و اگر مشارکت جگر و طحال باشد عنب‌الثعلب مویز منقی پرسیاوشان بیخ سوسن زوفای خشک جوشانیده نبات سفید داخل کرده قرص گل سوده پاشیده بنوشند و جوشانده‌ی اصل‌السوس تخم خطمی خبازی زعفران کوکنار جوش داده نبات داخل کرده نیز مفید سرفه‌ی نزلی باردست یا اصل‌السوس خطمی خبازی مویز منقی گاوزبان دارچینی جوشاینده نبات حل کرده بدهند و **بدانند** که دادن جوشانده بطور قهوه‌ی بجهت نضج نزله بارد از دماغ ریز و نیز معمول است و اینجا دوای حابس نزله نیز ضم باید کرد مثلاً اسطوخودوس سبوس گندم دارچینی و غیره دهند و یا دارچینی بادیان خطائی چای خطائی دانه‌ی هیل اسطوخودوس سبوس گندم جوشانیده نبات داخل کرده بدهند که برای تحلیل و تقطیع و تلطیف ماده‌ی غلیظ الزج معمول است و یا گاوزبان اصل‌السوس هر یک چهار ماشه کاکراسنگی دو ماشه سبوس گندم چهار ماشه نبات دو توله جوشانیده و گاهی ابریشم نیز می افزایند و گاهی در مزاج نزلی

مراقی برای تقویت معده و سرو جای رطوبت سینه الایچی سه ماشه بادیان چهار ماشه سبوس گندم شش ماسه نبات توله جوشانیده جرعه جرعه می دهند و گاهی اصل‌السوس گاوزبان هریک چهار ماشه می افزایند و گاهی در سرفه‌ی مزمن چوب چینی چهار ماشه در عرق گاوزبان پانزده توله شب خیسانیده صبح جوشانیده چون نصف باند می نوشانند و باقی نسخه های جوشانده که مسطور شد اگر خواهند به طریق قهوه بدهند و حب سلارس و حب عطائی و خمیره‌ی خشخاش حاد و یا قوذای علوی خانی و سفوف سرخ و شربت زوفا و اعجاز همه مفید است و برشعثا و حسب جدوار معمولی و تریاق النزه و لعوق بزرالبنج برای حبس نزله بارد همیشه معمول است و هرگاه سرفه شدت کند و به سبب غلظ ماده و تحجر آن نفث ظاهر نشود پیه گرده‌ی بز و روغن یا سیمن هر دو را بر آتش گذارند تا جوش زند بر سینه بمالند تا سینه را نرم کند و اخلاط کثیفه را مستعد دفع سازد و اسطوخودوس هد و چند آن عسل مصطی پرورده نمایند و هر شب سه مثقال آنرا با فاوانیا و مصطکی و مرکی هریک دو دانگ نرم سوده آمیخته به آب بادرنجبویه چهار اوقیه بیاشامند و یا مغز بادام و پنبه دانه و قرطم هر واحد یک توله رب‌السوس پرسیاوشان بیخ کرفس برگ گاوزبان هریک هفت ماشه بزرالبنج پنج ماشه پوست خشخاش صمغ عربی هریک چهار ماشه سائیده به ترنجبین سه توله سرشته حب ها بقدر نخود بسته در دهان دارند و این غرغره نیز مفید بزرالبنج پوست خشخاش گلنار عذبه عدس مسلم اصل‌السوس عنب‌الثعلب هریک نه ماشه و غذا گوشت مرغ و جوجه‌ی آن و کبوتر بچه به روغن گاو و مصالح گرم بریان یا شوربای آنها یا نخوداب مطیب اندک روغن و دارچینی و غیره و اطریه با فایند یا عسل مصفی نیز نافع است و از فوا که انجیر خشک و مغز گروگان و بادام نمک سود دهند و ماءالعسل تنها یا با فادیه حسب حاجت عوض آب بدهند و موی سر تراشیده بران خردل سوده و ثافسیا و سرگین کبوتر با عسل انجیر مطبوخ سرشته طلا نمایند تا آنکه آبله به هم رسد و مندمل شدن ندهند و اگر این تدبیر نیز سودی نبخشد باید که بر سر دو داغ نهند.

ذکر بعض ادویه مرکبه یونانیه نافع سرفه که از نزله بارد باشد و همواره معمول ست

حب جدوار: که به جهت سرفه و نزله مجرب افیون یک توله زعفران دارچینی زنجبیل مقل صمغ عربی کتیرا هر واحد یک نیم ماشه جوزبوا بسباسه تخ خشخاش مغز بهدانه مغز با دام شکر تیغال جدوار عنبر اشهب مروارید سوده و اگر نباشد زهر مهره سوده هر واحد یک ماشه حب سازند شربت حسب مزاج **حب سلارس:** برای سرفه‌ی مزمنه که مانع خواب باشد افیون نیم ماشه صمغ عربی یک ماشه میعه‌ی سائله کند رب‌السوس مرمکی هریک دو ماشه حب برابر فلفل بسازند بجوان یک دو حب و به طفل نصف یا ربع حسب سن و سال بدهند **حب عطائی:** که در سرفه و عنیق به غایت نافع زرواند حرج افیون هریک یکمثقال ملک البطم میعه‌ی سائله کندر مرصاف هریک سه مثقال حب ها ساخته از دانگی تا نیم مثقال با شربه‌ی مناسبه استعمال نمایند **خمیره خشخاش حار:** که در نزله و سرفه مجرب و تقویت معده کند و قبض نسازد پوست خشخاش هشت توله قرنفل یک توله

سنبل‌الطیب دارچینی جوز بواهر یک نیم توله همه را جو کوب نموده جوشانیده صاف کرده شیره‌ی تخم خشخاش و مغز بادام هریک هشت توله در آب مذکور برآورده با نبات سفید بقوام آرند و در آخر زعفران دو ماشه در بید مشک سوده حل کنند و اگر قبض بسیار بود دو توله بنفشه در جوش داخل نمایند و اگر در آخر یک ماشه و یک ماشه عنبر داخل کنند بهتر باشد و **یاقوزا:** تألیف علوی خان برای سرفه و ضیق بارد نزلی مویز منقی اصل‌السوس مقشر هریک پنج توله تخم خطمی چهار درم بیخ بادیان یک توله پرسیاوشان ذوای خشک اسطوخودوس هر یک نه ماشه بزرالبنج عود صلیب هریک نیم توله پوست خشخاش مع تخم ده توله در آب باران یک شبانه روز تر کرده بجوشانند و صاف کرده با نبات سفید سه وزن ادویه بقوام آرند بعده مصطکی زعفران دارچینی هریک سه ماشه کوفته بیخته در آن آمیخته نگاهدارند **لعوق بزرالبنج:** مانع نزول نزله‌ی بار و بر سینه و مفید سرفه و مقوی دماغ و معمول و مجرب بزرالبنج دو توله زعفران فلفل گرد دارچینی فلفل و زنجبیل هر واحد یک تلوه مشک عاقرقرحا مصطکی هر واحد شش ماشه دار فلفل هریک سه ماشه جوز بوا یکعدد و شهد نیم آثار شهد گرم کرده ادویه سائیده آمیزند خوراک دو ماشه شربت کر و زنباب نافع اصل‌السوس مقشر بادیان تخم خطمی پرسیاوشان هریک دو درم زوفای خشک حلبه تخم کتان هر واحد یک درم سپستان سی درم پوست خشخاش مع تخم یازده عدد با پا و سیر شکر سفید بدستور شربت سازند که مفیدست **لعوق خشخاش:** پوست خشخاش مع تخم سی عدد سپستان سی عدد بادیان تخم خطمی هر واحد یک توله در نیم آثار آب جوش دهند چون نصف بماند صاف کرده در پا و آثار شکر بقوام آرند و بعده اصل‌السوس مقشر دو درم صمغ عربی یک درم کیترا نیم درم سائیده آمیزند و وقت خواب و صبح به قدر دو توله بخورند که نافع است **لعوق:** تالیف حکیم غلام امام که خیلی سودهند است اصل‌السوس مقشر مویز منقی هریک چهار درم پوست خشخاش مع تخم هفت عدد سپستان هفت ده عدد بزر کتان سه درم انجیر پنج عدد بیخ بادیان پرسیاوشان تخم جلسه هریک دو درم سنبل‌الطیب گاوزبان تخم خطمی بنفشه بیخ سوسن بادیان زوفای خشک هر واحد یک درم همه را در سه پا و آب بجوشانند هرگاه که پا و آثار بماند صاف نموده به‌یک پا و قند سفید بقوام آرند بعده مغز بادام نشاسته مغز چلخوره هریک چهار درم کاکرا سنگی دو درم رب‌السوس صمغ عربی یک درم دار فلفل نیم درم مرمکی ماشه سائیده آمیزند و یکمثقال تا دو مثقال بخورند.

ذکر بعض ادویه هندیه که درین نوع سرفه نافع است

اگر مرمکی صمغ عربی کتیرا سائیده به شهد آمیخته بلیسند سرفه نزلی را مفیدست و مرمکی با زرده‌ی مرغ نیز فائده بسیار می کند دیگر تخم تانوره دار فلفل هر دو مساوی کوفته بیخته به آب صمغ عربی حسب به قدر نخود بندند و یکی بدهند که مجرب

است دیگر فلفل دار فلفل مغز کره به نحوه تخم کتانی سهاگه بویان کتمه سفید هر واحد یک درم افیون نیم ورم کوفته بیخته مکپاس به آب ادرک طول کرده حسب به قدر فلفل بندند و شب در دهن دارند دیگر قدری خشخاش بریان کرده سائیده با قدری نمک لاهوری و اندکی فلفل گرد آمیخته نگهدارند و به قدر یک ماشه در روزی دو سه بار خورند دیگر پوست خشخاش مشروط چهار عدد نمک لاهوری دو ماشه در یک نیم پا و آب بجوشانند چون سوم حصه بماند صاف نموده وقت خواب بنوشند دیگر گندم چهار درم در پا و آثار آب جوشانیده‌یک دو ماشه نمک انداخته صاف نموده بنوشند دیگر پوست درخت به بول یک دام در پا و آثار آب بجوشانند وقتی که سوم حصه بماند صاف نموده بنوشند و یک هفته بعمل آرند دیگر دارچینی فلفل پوست هلیله قرنفل هریک یک جزو کهنه سفید چهار جزو کوفته به آب مطبوخ پوست مغیلان حبها ساخته استعمال نمایند که مجرب است و ضیق‌النفس را نیز نافع دیگر زعفران به سباسه زرد بنا و جدوار فلفل سیاه قرنفل هریک دو ماشه تخم وحتوره‌یک ماشه قند سیاه برابر حبوب ساخته استعمال نمایند دیگر تمبر جوز ماثل چهار عدد اجو این خراسانی برگ بنگ هر یک دو توله در آب پا و سیز بجوشانند چون آب به نصف رسد صاف نموده مویز منقی چهل عدد انداخته باز بجوشانند تا خشک شود هر روز چهارم مویز خرده باشند که برای سرفه‌ی نزلی بار و حار هر دو مجرب است **اقوال بعض حذاق شیخ الرئیس:** نوشته که در نزله‌ی بارد ذیاقوذا مع مرو زعفران و غیره نافع است و هم او گوید که از حبوب مجربه مسکن سعال کهنه‌ی روی حب میعه معروف است و ایضا بگیرند میعه و جندبیدستر و اسارون و افیون مساوی و از آن حبها ساخته در دهن دارند و ایضا بزرالبنج شش جزو مغز چلغوزه سه جزو زعفران یک جزو به مبفتح سرشته حب سازند و ایضا میعه مر و افیون و فلفل هر واحد نیم اوقیه روغن بلسان زعفران هر واحد دو درم به قدر کرسنه حب سازند و **گویند** که این حب میعه مستعمل جالینوس است رب‌السوس دو مثقال میعه‌یکمثقال افیون زعفران مرمکی هرکدام نیم مثقال بعقید انگور سرشه حب سازند و یکی از آن بدهند که سرفه را ساکن گرداند و خواب آورد رازی گوید که اگر حرارت باشد میعه را ساقط کنند **ابوسهل:** گوید که اگر سعال و نزله از برودت باشد گلقند عسلی باب مطبوخ انجیر و مویز و اصل‌السوس و پرسیاوشان و بیخ بادیان و روغن بادام شیرین استعمال کنند و سینه را به موم سرخ که در روغن نرگس یا روغن سوسن گداخته باشند بمالند و آب بادیان سبز مروق با شکر طبرز بنوشند پس اگر کهنه گردد بزر کتان اندک بریان کرده سائیده و انجیر را جوشانیده صاف نموده عسل داخل کرده بقوام آورده بیامیزند و بلیسند و اگر با رطوبت غلیظ الزج باشد اندک فلفل سرمه سا نموده بیامیزند و یا پودینه و تخم ترب و صمغ بطم و میعه‌ی سائله و عسل با هم سرشته استعمال کنند و انجیر خشک باجوز برای سعال مزمن باشد که از آن رطوبت غلیظ الزج برآید تناول نمایند **گیلانی:** می نویسد که علاج سعال حادث از ماده‌ی غلیظ که از سر بسوی ریه نازل شود تکیه سر به پارچه‌ی گرم یا بجا ورس گرم است تا آنکه گرمی او بفور دماغ برسد که در اکثر به این منقطع می گردد و انکباب بر بخار شراب که در آن سنگ گرم انداخته باشند و

برای جذب ماده از حنک بسوی منحزین شو نیز بریان و انیسون و قسط بپویند و ماءالعسل و مطبوخ زوفا بنوشند و بزر کتان بریان به عسل سرشته‌ی تنها یا با قدری فلفل بدهند و لعوقات مجفف مثل لعوق کندر و لعوق عنصل و لعوق کرنب استعمال نمایند و قروماثا به عسل سرشته صبح و شام خوردن نفع می کند و آنچه قطع سیلان و تقویت راس بغیر اسخان می نماید حسب صبر مغسول سه درم تربد دو درم رب‌السوس یک درم است از دو ورم تا سه درم از آن بخورند و حمام استعمال نکنند مگر بعد نضج و بدن و قومین و جمیع مفاصل بدن و ناف و مقعد را به روغن گرم بمالند و غذای آنها به آب سبوس و عسل و روغن بادام و بدانچه ورز کام بارد مذکور شد باید ساخت دهم او گوید که سعال نزلی که از قصاعد باده از معده بسوی دماغ داغدار او بسوی ریه و صدر باشد علاجش تنقیه‌ی معده به قی و اسهال و تقویت معده است صاحب کامل و جامع گویند که هرگاه سعال از ماده‌ی بار و غلیظ لزج باشد که نفث او دشوار گردد باید که به تدبیر مسخن ملطف و مقطع و منفی از اغذیه و ادویه پردازند اما اغذیه خبز خشکار و لحم دراج و تیهو و ندر و مطبخن بزیت و مری و صعتر و کمون باشد یا نخوداب بزیت و شبت و دارچینی و خولنجان و باید که عسل و سکنجبین که آن عسل یا بس ست تناول نمایند و گرمای شور به اندک خرونی بخورند نفع یابند و وسلق مطیب بحل و مری و زیت و خردل و ترب و کراث شامی بریان و مانند آن مفید و پسته و چلغوزه مویز منقی بخورند و احیاناً بادام تلخ خورند و شراب کهنه معتدل المزاج بنوشند و تقلیل غذا نمایند و در حمام بعد ریاضت معتدل و قبل غذا داخل شوند و استعمال هوا زیاده از آب نمایند و اما ادویه باید که ماءالزوفا بدهند به این طور که عناب بست عدد سپستان سی عدد مویز منقی بست درم انجیر سفید ده دانه پرسیاوشان اصل‌السوس مقشر کوفته بنفشه تخم خطمی خبازی قنفوریون غلیظ هر واحد چهارم درم بیخ از خرونقاع اوزوفای خشک هریک سه قدم زراوند مد حرج مصطکی عنصل بریان هر واحد دو درم همه را در چهار رطل آب به آتش ملایم بجوشانند تا به‌یک رطل آید صاف نموده هر روز چهل درم از آن با یک درم تا یکمثقال معجون قفی مالیده و یک درم روغن بادام شیرین و یک درم روغن بادام تلخ بر آن ریخته نیمگرم نموده بنوشند و به این نوع تا سه روز یا پنج روز بعمل آرند و چون خلط نضج و تلطیف یابد ادویه‌ی مسهل بلغم و اخلاط غلیظ بدهند و این حب درین باب نافع است بگیرند تربد سفید یک درم غاریقون چهار دانگ نمک سیاه دو دانگ شحم حنظل تخم کرفس هر واحد ربع درم کوفته بیخته به آب سرشته حبها سازند و به آب نیمگرم استعمال نمایند و این یک شربت ست و این حب نیز مسهل بلغم و از اول قوی است تربد سفید غاریقون لامارج فیقرا هریک درم رب‌السوس شخم حنظل انزوت هرکدام نیم دره نمک سیاه گلرخ هرکدام یک دانگ کوفته بیخته حب سازند شربتی دو نیم درم تا سه درم به آب گرم و بعد از آن به استعمال سکنجبین عسلی بزودی مداومت کنند و اگر زمانه تابستان باشد قی به آب ترب و سکنجبین و آب گرم در هر هفته‌یک دو بار بحسب غلبه‌ی فضول نمایند و آب سرد بسیار نباید خورد در اکثر اوقات ماءالعسل بنوشند و لعوق تخم کتان با عسل سرشته

بدهند و اگر قدری فلفل سیاه اضافه نمایند بهتر باشد و اگر غلظ ماده و برودت آن زیاده باشد این لعوق استعمال نمایند جزام کتان بریان یک جزو کند نه نصف جزو قروماتا زیره سیاه هرکدام ربع جزو همه را کوفته بیخته به عسل مگس و عسل لبنی هرکدام جزوی بسرشند و هر روز مقدار یک ملعقه از آن نهار بخورند و مثل آن وقت خواب به شب استعمال نمایند که در تقطیع بلغم غلیظ سینه و تلطیف آن بغایت قوی النفع است و حب صبر مغسول ست در قول گیلانی گذشت ماتع سیلان نازل از سر بسوی صدر بغیر حرارت است و این منصوف نیز هر بامداد بدهند حب الرشاد ده درم شو نیز چهار درم افیون بادیان هریک دو درم زراوند و خرج یک مثقال پودینه‌ی نهری صقر فارسی هر واحد سه درم کوفته بیخته هر روز یک درم تا یکمثقال با یک اوقیه سکنجبین عسلی ممزوج به آب گرم بخورند و در بعضی نسخه اسطوخودوس دو مثقال نیز داخل ست و وزن زراوند مدحرج دو مثقال و پودینه و صفر هر واحد یکمثقال و هر شب سینه مریض به روغن سوسن یا نرگس بمالند و صبح به آبی که در آن بابونه و اکلیل و هر نجاسف و مرز به خوش پخته باشند نیمگرم بشونید و تکمیدراس بجاورس گرم و پارچه‌ی سخن و انکباب بر بخار شراب که در آن سنگ گرم انداخته باشد بعمل آرند و ببوئیدن شونیز و امثال آن ماده را به منخرین بکشند **جرجانی و ایلاقی**: می نویسند سرفه که از سوءمزاج بارد مادی بود سببش نزله باشد و علامتش به بود ضیق‌النفس است پس رعایت قانونی که در علاج آنها مذکور شد باید کرد و اگر حاجت به تنقیه آید به حسب غاریقون کنند و هر صبح این مطبوخ چهل ورم با پنج ورم حلنجبین و دو ورم روغن بادام بدهند انجیر زرد مویز منقی هریک چهل عدد اصل‌السوس پرسیاوشان بیخ بادیان هریک هفت درم همه را در دو من آب بپزند تا نصف بماند صاف نموده نگاهدارند و اگر ماده غلیظ تر باشد به روغن بادام تلخ بنوشند و اگر در سینه اندکی حرارت باشد قدری کشک جو درین مطبوخ بپزند و اگر حرارت و خشونت زیاده باشد ماءالشعیر که در آن چهارم کشک جو نخود و یکدرم بادیان و چهار درم اصل‌السوس مقشر پخته باشند بدهند لیکن ماءالشعیر کسی را دهند که در معده او ترش نگردد و این شربت زوفارین نوع سرفه موافق است انجیر شکری ده دانه مویز منقی ده درم جلسه‌ی مغول بادیان تخم کرفس پرسیاوشان اصل‌السوس زوفای خشک فراسیون هریک پنج درم همه را در سه من آب بپزند تا به‌یک من آید صاف نموده هر صبح سی درم از آن گرم کنند و دو مثقال ازین معجون زوفا آمیخته بدهند رب‌السوس زوفای خشک پرسیاوشان هریک ده درم قروماتا فلفل هریک سه درم مغز بادام تلخ زراوند مد حرج هریک پنج درم و در بعضی نسخه ایرسا و حرف هریک پنج ورم نیز داخل کرده همه را کوفته بیخته به شهد مصطفی بسرشند و این معجون نیز سینه را پاک کند و ماده غلیظ را نضج دهد بگیرند زوفای خشک پودینه اصل‌السوس خردل قروماتا فلفل انیسون تخم انجره مساوی باشد مصفی بدستور معجون سازند شربت یک ملعقه و این حب نیز تنقیه سینه از ماده‌ی غلیظ نماید رب‌السوس پنج ورم فلفل قروماتا مر مکی مغز بادام تلخ هریک دو درم حلیت یک درم بعسل سرشته حسب سازند و پیوسته در دهان دارند و آنرا که به شب آرام نیاید این حب

مفیدست مرصیعه‌ی سائله کندر مساوی افیون ربع درم حب ها بقدر دانگی ساخته به شب در دهن دارند و از تخم کتـان بریـان دو جزو فاغل یک جزو به عسل مصفی سرشته لعوق سازند و اگر پودینه‌ی کوهی یا تخم ترب عوض فلفل کنند روا باشد و یـا جاو شیر خردل مغز بادام تلخ مساوی بعسل آمیزند و بکاربرند و قطران با نگبین سرشته نافع و صبر سقوط می به شهد سرشـته در دهن داشتن مفید است و این معجون به نسخه‌ی عیسی صاربخت نافع بگیرند و بادام تلخ هفت درم بـار زرد میعـه‌ی سـائله هریک چهار ورم زعفران جا و شیر هریک دو درم بعسل بسرشند و این لعوق نیز از دست پرسیاوشان چهار درم فلفل ده عدد و مغز چلغوزه دو اوقیه ناردین یکدرم عسل و روغن چندان که بدان سرشته شود و این لعوق نیز نفع می کند بارزد جلسه هریـک سه درم زعفران یک درم و جاو شیر مرمکی مغز بادام تلخ هریک چهار درم به شهد بسرشند و لعوق سیر نیز سینه را پاک کند و کذا حسب السعال مرتب از رب‌السوس و فلفل و فانیذ مساوه‌ی استفراغ با یارج فیقراور و فس صواب بود.

علاج سرفه رطوبی

اصل‌السوس مقشر انجیر زرد مویز منقی نبات سفید جوشانیده بدهند و اگر قوی تر خواهند پرسیاوشان زوفای خشک بادیان بیخ بادیان تخم کرفس افزاینده شربت زوفا و خمیره بنفشه به آب گرم بخورند و بعد نضج ماده به مسهل بلغم و حب غاریقون تنقیه نمایند و زوفاه ایرسا و گاوزبان و ترس و سپستان و ریوند خطائی و شربت و نیاز نیز در مسهلات این داخل مـی کننـد و ایـارج روفس ور نیباب نافع ترین مسهلات است و یا سنای مکی پنج ورم اصل‌السوس مقشر کوفته سه درم انجیر زرد ده عـدد مـویز منقی پانزده درم بادیان خبازی پرسیاوشان زوفا گل‌بنفشه هر واحد سه درم عناب سپستان هر واحد ده عـدد در سـه رطـل آب بجوشانند تا یک رطل بماند صاف نموده فلوس خیارشنبر و ترنجبین و شکر هر واحد ده درم مالیده صاف نمـوده روغـن بـادام داخل کرده بنوشند و این حب زیر زبان نگاهدارند رب‌السوس پنج درم بادیان فلفل قرومانا مغز بادام تلخ هر واحد دو درم حلیتت یک درم کوفته بیخته به عسل حبوب مفرطح سازند و غذا نخوداب گوشت مـرغ بـه مغـز بـادام و قـرطم سـازند و تخـم تـرب واصل‌السوس جوشانیده صاف نموده شهد آمیزند و نوشیده قی کنند و جهت نشف رطوبات لعوقات گرم مثل لعوق عنصل که در تلطیف و تحلیل بغایت نافع استهال نمایند و حسب حکیم محمد زمان همراه مطبوخ مناسب بدهند و یا ایر ساو زو فاصمغ عربی رب‌السوس اصل‌السوس انیسون مرصطکی هریک پنج ماشه مغز بادام مغز هندوانه هریک یک توله در عسل سرشته حـب هـا ساختند بدهند و مطبوخ الصل السوس خطمی بادیان هریک چهار ماشه انجیر زرد و چهار عدد اسطوره سه ماشه بـا شـهد نیـز سرفه‌ی بلغمی و کوتاهی نفس را نافع است و دارچینی بادیان هریک چهار ماشه جوشانیده گلقند دو توله داخل کرده دادن نیـز مفید و کذا اصل‌السوس زوفای خشک مویز منقی دارچینی بعرق عنب‌الثعلب جوشانیده شیره‌ی زیره‌ی سفید چهار ماشـه نبـات داخل کرده برای سرفه و بول مکدر از عفونت بغلم نافع که همه ملطفات است و جالسات نزله اینجا ممنوع است و معجون زوفا

مجرب حکیم علی درین باب بغایت نافع و یاربالسوس زوفای خشک ایرسا مغز بادام تلخ هریک چهار ورم حلیتت تخم انجـره هر واحد یک درم کوفته بیخته با عسل آمیخته حسب حاجت بخورند و در حمام عرق آورنـد و مغلـی حلـوا تـرنجبین بدهنـد و اغذیه‌ی ناشفه چون قلیه‌ی بریان و کباب و نان خشک بعد تنقیه تناول کنند و ریاضت متعبه قبل طعام خصوصاً حرکـت صـدر بقرارت و الحان و ولک اختیار نمایند و از اشیای رطوبت افزا و لحوم چرب پرهیزند و باقی تدبیر از علاج سرفه‌ی نزلی بارد اخذ کنند و دو درم یا یک درم را تنیج سوده بر حریره سبوس گندم پاشیده هفت روز خوردن نفع می کند بسعال مزمن و تنقیه صدر دریه می نماید و به قول ثابت خوردن انجیر خشک با مغز بادام یا مغز جوز سرفه مزمن رطوبی را زائل کند و یا بگیرنـد پودینـه تخم ترب صمغ بطم میغه سائله و بعسل سرشته استعمال کنند و اگر کبوتر صحرائی ذبح نموده همچنان درسـت بـا بـال و پـر بسوزند و یک حبه از خاکستر آن با برگ تنبول بدهند برای سرفه‌ی بلغمی به غایت سودهندست و **بقول سویدی:** شرب طبـیخ قنطوریون دقیق و لعوق تخم کتان شش درم و پیاز عنصل بریان سه درم معجون به عسل و شرب و مضغ مصطکی و خـوردن خرما و شرب نفط سفید و طبیخ بیخ ماذریون و عصاره‌ی حشیشه الزجاج و اصل‌السوس مقشر نیمکوفتـه و علیتـت در بیضـه‌ی نیمبرشت و خوردن جلسه شرب طبیخ اومع انجیر و شرب حسب بلسان و شجم حنظل و روغن بلسان لطبیخ زوفا دراسن بعسل و دوتو و عصاره‌ی عنصل بعسل و خوردن عنصل مشوی به شکر یا عسل و پیاز بریان و کرسنه‌ی مطبـوخ بـه روغـن بـادام و پودینه‌ی کوهی مع انجیره شرب طبیخ ایرساد عود بلسان و فراسیون یالعق جرم او به عسل مکرر و خوردن تـودری و پسـته و انجیر و گرفتن و خان زرنیخ زرد یا سرخ مخلوط به شحم در قمع و شرب طبیخ زوفای خشک و جزوالسرودا سقولو قنـدریون و ترب و سکر العشر وسیالیوس و طبیخ گاوزبان بانجیر یا مویز منقی یا به عسل هر واحد مفید سرفه مزمن است و هم او گوید که عرق گاوزبان به شکر شیرین کرده در سفال مزمن مجرب من است و سکنجبین نیز نافع و را تینج یک مثقال سوده بد و بیضه نیمرشت آمیخته نهار خوردن و حریره سبوس گندم به مغز بادام و اصل‌السوس مقشر کوفته و انجیر فربه پـنج عـدد بـه سـعال مزمن نفع عجیب بخشد و مجرب است و خوردن لحم بط و مغز چلغوزه بشکر و تخم کشوث و گزر بریان و مربای او به عسـل نیز مجرب و دارچینی وقته و خطمی و صمغ او و خردل به عسل و زفت رطب به جلاب و بادام شیرین و طبخ کرفس و سلیخه و بیضه‌ی سنگ پشت و بند ق هندی و سداب و شبت یا بس و غاریقون دو درم رب‌السوس یک درم و قنطوریون غلـیظ همـه نافع سعال مزمن اند.

ذکر ادویه هندیه

مفید سعال بلغمی پوست بلیله تخم کونچ فلفل گرد صمغ عربی اصل‌السوس کاکرا سنگی مساوی کوفته بیخته حب بقدر نخود سازند و دو حب در دهان دارند که مکرر تجربه رسیده دیگر فلفل سه ماشه دار فلفل شش ماشه پوست انار یک توله قند سـیاه

دو توله جواکهار کنیم ماشه ادویه کوفته بیخته به قند سپاه سرشته حبها بقدر نخود سازند و یک حب بخورند دیگر ایلوه زعفران هریک سه ماشه ریوند چینی دو ماشه هلیله‌ی کابلی یک ماشه فلفل گرد زنجبیل عاقر قرحاهر یک شش سرخ همه را کوفته به آب ادرک برابر نخود حب بندند و بجوان دو حب و به طفل یک حب بدهند دیگر مرج و سجی و نخود بریـان مقشـر هـر سـه مساوی در شیره‌ی اورک حب بندند حسب حاجت بدهند که مجرب نوشته **دیگر** فلفل گرد نانخواه دار فلفل نمک لاهوری نمک سیاه سهاگه هر واحد یک درم برگ اردسه یازده عدد در سبوچه گلی نهاده دهن آن بند کرده در آتش نهاده بسـوزند و بـرآورده سائیده نگهدارند و هر روز به قدر چهار سرخ از آن در پان خورند که معمول بسیار مفید است و بعضی نوشته اند که بعد سائیدن برابر آن صمغ عربی سوده افزایند و بقدر یک ماشه از آن خورند **دیگر** دار فلفل در پارچه نم داده بپیچیده زیر خاکستر گـرم بـه قدر یک ساعت بدارند بعده در دست بمالند که دان های دار فلفل جدا شود و یک توله از آن بگیرند و سهاگه بریان و خولنجان هر واحد یک توله فلفل دو توله عاقرقرحا نیم توله کوفته در کهرل انداخته به آب گیسو از سه روز بحق بلیغ نموده حسب مقدار نخود بندند و یک عدد حب بخورند که سرفه‌ی رطوبی وضیغ بلغمی را مجرب اهل هندست دیگر پوست هلیله زرد و بلیه و آمله کاکراسنگی زنجبیل دار فلفل کتکی بهارنگی پوست بیخ انجیر هریک دو درم نمک سنگ نمک سونچر نمک سـابنهر سـبجی جواکهار هریک یک درم کوفته با شیر آکه حب سازند خوراک نیم ماشه دیگر پیپل زنجبیل عاقرقرحا شیه تیلیه هریک یک درم حلبه‌یعنی منیهی پنج دام کوفته در آب برنج ساتهی به قدر موجه حب سازند و یک حب بخورند نیز برای امـراض مـذکور نـافع است دیگر چرخ پیپل هر واحد یک درم تخم کتائی لوله سنجی هر یک دو درم کوفته بیخته به آب برگ بانسه حب ها به قـدر کنار بندند یکی صبح و یک شام بدهند دیگر دار فلفل تخم کتـائی نمـک سـانبهر برابـر کوفتـه ریختـه بـرگ تهـوش در آب جوشاینده‌ی بشره‌ی آن گرفته بدان دواها آمیزند و حب به قدر کنار صحرائی بسته‌یک صبح و یک شام استعمال نماینـد دیگـر زنجبیل دار فلفل سجی لوله فلفل گرد مغز تخم کونچ هلدی جواکهار کوفته بیخته مقـدار کنـار روشـتی حـب بندنـد و بـه آب نیمگرم وقت شب یک حب بخورند که از علوی خان منقول است دیگر غنچه‌ی آکه سرخ مرچ سیاه جواکهار مساوی سائیده به قدر فلفل جها سازنده بوقت شب یک حب در دهن دارند مجرب صاحب تکمه‌ی سندیست دیگر طباشیر پـنج ماشـه دار فلفـل چهار ماشه زنجبیل سه ماشه فلفل ناگکبسه الایچی نایس پتر پترج هریک دو ماشه همچند سفوف ساخته سه درم بدهند **دیگر** گویند که اگرچه چشمه با برگ و شاخ و تخم و بیخ خشک کرده بسوزند و نیم سیر ازین خاکستر در ده سـیر آب بجوشـانند یـا یکسر بماند ضعف از این خاکستر جوشیده مع آب نیم آثار گرفته با دو نیم پا و دار فلفل کنترل کرده حسب بقـدر کنـار دشـتی بندند و یک حب هر صبح بخورند و نیم سیرآب با خاکستر که باقی مانده در آن نیم سیر اجو این انداخته وقت خواب یک کـف بخورند و از روغن پرهیز کنند برای سـرفه‌ی بلغمـی تـازه و کهـن و ضـیق حـدیث و مـزمن مجـرب و ممـتحن اسـت دیگـر

اصل‌السوس صمغ عربی هریک چهار جزو دار فلفل یک جزو شکر برابر سفوف ساخته به قدر دو مثقال چند روز خورند به منضج ماده‌ی سرفه و مخرج نفت است دیگر پوست انار ولایتی دار فلفل کاکراسنگی هریک شش ماشه نمک لاهوری نمک سیاه هر واحد یک توله پوست هلیله دو توله کوفته بیخته سفوف سازنده در روز به دفعات قدری قدری بخورند که برای سرفه و عقیق معمول است **ایضا** اصل‌السوس سه جزء کاکراسنگی صمغ عربی پوست خشخاش سوخته بسباسه هر واحد دو جزو دار فلفل سهاگه بریان پوست بلیله مغز تخم کونچ کات سفید قرنفل پوست انار ولایتی هر واحد یک جزو سفوف ساخته به قدر مزاج خورند که درین باب بعمل آمده **دیگر** کاپپهل زنجبیل پهکر مول کاکراسنگی بهار رنگی دار فلفل مساوی سائیده هر روز یک درم به عسل آمیخته بخورند نافع سرفه‌ی بلغمی در بود در قطع بلغم منزله‌ی سیف قاطع است دیگر مغز سندر پهل فلفل دانه فلفل پوست خشخاش صمغ عربی کاکراسنگی اصل‌السوس مساوی سائیده هر روز نیم درم بدهند **دیگر** دارفلفل اصل‌السوس طباشیر مساوی هر روز سه درم وقت خواب به آب گرم بخورند دیگر صمغ عربی شکر تری هریک ده درم عاقرقرحا بیخ سوسن هریک دو درم سفوف ساخته هر روز دو درم بخورند دیگر سهاگه کاکراسنگی قرنفل پهشکری بهار رنگی پوست هلیله دار فلفل نمک سنگ چیته مساوی زنجبیل برابر همه کوفته بیخته به آب حبها به قدر کنار خرد سازند و وقت خواب یک دو حب بخورند **ایضا** پنج کتانی خرد اصل‌السوس کاکراسنگی خولنجان پوست هلیله کوفته بیخته در آب مطبوخ پوست مفیلان حب بقدر نخود بسته در دهن دارند **دیگر** شلغم را در پارچه پیچیده گل حکمت کرده در تنور بریان نمایند پس افشرده آب او با نبات یا تنها نیمگرم دهند و خوردن سه درم برگ بانسه با یک دام شهد ممزوج کرده نیز نافع دیگر نمک سابنهرپا و آثار مغز گهیکوار یک آثار پا و بالا در دیگ گلی ته بته نهاده سر آن به سرپوش پوشیده گل حکمت نمایند و خشک کرده دربست و پنج آثار پا چکدشتی آتش پهقر دهند و بعد سرد شدن برآرند و از چهار سرخ تا یک ماشه بدهند که قاطع بلغم و نافع سرفه و ضیق بالنفس و هاضم طعام و مصلح معده‌ی مرطوب ست **دیگر** پوست هلیله پوست بلیله کاکرداسنگی بهارنگی دار فلفل شب یمانی تنکار بریان شیطرج قرنفل نمک سنگ زنجبیل مساوی به قدر کنار خروج ها ساخته‌یک یک حب صبح و شام بخورند **دیگر** تخم پنواله سائیده به قدر چهار ماشه سه هفته خورند سرفهی بلغمی را نافع است و برگ کیله سوخته خاکستر آن با قدری نمک آمیخته در روز چند بار قدری قدری خوردن همین عمل دارد **دیگر** دار فلفل بر چلم نهاده مثل تنباکو کوشند که مفید سرفه‌ی مزمن است و کچله هر قدر که خواهند و روغن زر و بسوزند و سائیده وقت نهار دو سرخ از آن خورند **دیگر** آرد موتحه در شیر مدار سرشته قرص ساخته بر اخگر بسوزند و باریک سوده به قدر دو سه سرخ در برگ تنبول بخورند یا به عسل آمیخته بلیسانند که مفید سرفه‌ی بلغمی است دیگر نمک سابنهر نمک لاهوری نمک سیاه اجواین نمک نفطی سها گه هر شش دوا برابر در سبوچه‌ی گلی کرده گل حکمت نموده در چقر نیم درعه از پاچکدشتی آتش دهند و بعد سرد شدن برآورده برابر آن صمغ عربی

آمیخته نگهدارند و یک ماشه از آن خورده باشند نیز مفید بود **دیگر** ترپهلا نمک سنگ پوست انار مغز تخم کونچ خاکستر برگ روسه خاکستر جوانه هر واحد یک جزو بلیله دار فلفل گرد هریک نیم جزو سفوف ساخته‌یک ماشه صبح و شام خورده باشند در سه روز آرام شود و اگر هالون کوفته به عسل آمیخته لعق نمایند نافع سرفه بلغمی و مانع مواد از سینه و دافع درد پهلوست **دیگر** سنای مکی هشت توله سنبل‌الطیب چهار توله لونگ الایچی سفید هوبیر هر واحد یک توله کبور کچری دو توله نبات مصری چهار توله شهد نیم آثار همه را کوفته بیخته در شهد آمیخته وقت خواب دو توله بخورند که برای سرفه‌ی بلغمی و ضیق مجرب نوشته دیگر توپتای سبز یک دانگ سائیده در قند سیاه حب ساخته فرو برند و اگر خواهند قدری آب بالای آن بنوشند تا هفت روز در سه روز اول گرمی و فلق زیاده می آرد و قی و اسهال هم می آید و چون اسهال و قی مضطر سازد گهچزای با روغن بسیار بخورند و بعد سه روز پاپیچ اضطراب نمی آرد و سرفه‌ی بلغمی و ضیق‌النفس مزمن زائل می سازد لیکن نازک طبعان و ضعیف مزاجان را نباید داد تا کار بدوای دیگر برآید به این دوا جرات نشاید **قول ابومنصور**: در سرفه‌ی که از رطوبت ریه باشد خمیره‌ی بنفشه به روغن حب صنوبر یا روغن پسته یا روغن بادام و انجیر و خرما و مویز بخورند و بر سینه روغن سوسن و نرگس و موم بمالند و یا مطبوخ زوفا که در بو گذشت بدهند و به کندر و میعه‌ی سائله در دهن دخان بگیرند و این معجون سعال بخورند مغز چلغوزه سه درم مغز پسته پنج درم مغز بادام ده درم لعاب تخم کتان ده درم فانیذ مثل مجموع معجون ساخته مثل جوز دهند و گلقند عسلی به آب مطبوخ انجیر و مویز و بیخ بادیان خورند و چون کهنه گردد بزر کتان به عسل سرشته بخورند و چون نفث غلیظ باشد طبیخ زوفا باین قرص بنوشند بادیان تخم کرفس رب‌السوس پرسیاوشان مغز بادام تلخ مساوی به لعاب بزر کتان قرص ساخته سه ورم بدهند و غذا حریره‌ی آرد باقلا یا آب باقلا به روغن بادام و عسل بدهند **قول صاحب قانون و شارح**: آن شیخ می فرماید که علاج سوءمزاج رطب و رطوبت در نفس ریه بمجففات ناشفه مخلوط بجالیه نمایند و این ترکیب به‌یمن صفت ست گل ارمنی کتیرا صمغ عربی هر واحد یک جزو پودینه زوفای خشک حاشا دارچینی ایرسا پرسیاوشان هر واحد نصف جزو به عسل مقوم معجون سازند و استعمال کنند و هم او گوید که اگر ماده غلیظ باشد تحلیل و جلا به شرط مذکور در بحث ربو کنند بطوریکه تسخین زیاده نکنند مگر به اعتدال بلکه جهد نمایند در آنکه تلبین و تقطیع و از لاق حاصل شود و منقیات که در بحث ربو مسطور شد استعمال نمایند و آنچه درینجا مخصوص است علک ابنا به عسل است و یا قرطم و یا به سعد مثل او عسل و یا رب‌السوس و کتیرا و قنه و مغز بادام شیرین مساوی و گاهی صبر به عسل در دهن می گیرند و نفع بسیار می یابند و یا بگیرند سه بیضه سالم و دو چند آن عسل نصف و آن روغن زرد و چهل عدد فلفل سوده بیامیزند و بغیر انضاج انعقاد نمایند و صبح و شام بلیسند و ایضا هفت عروس کراث شامی بگیرند و در سه رطل آب بپزند تا ثلث بماند صاف نموده و به باقی عصاره‌ی قشر او و عسل مخلوط سازند و بپزند و ایضا بگیرند درد رطب هشت جزو مغز چلغوزه یک جز و صمغ

بطم یکجزو مویز چهار جزو عسل به قدر کفایت و از آن معوق سازند و دوای جید اینست که بگیرند پودینه انهری پنج اوقیه مغز چلغوزه و تخم انجره هر واحد اوقیه بزرکتان و فلفل هریک سه اوقیه و به عسل بسرشند و استعمال نمایند گویند که این دوا برای سعال کائن از ماده‌ی غلیظ که نفث آن دشوار باشد با مجرب است و تحلیل و تقطیع و تلیین و از لاق آن می نمایند و از نفث ماده را دفع می کند و یا بگیرند خرمای لحیم پنج جزو سوسن هشت جزو زعفران فلفل هر واحد دو جزو کرسنه نیست جزو به عسل کف گرفته بسرشته و یا بگیرند زعفران و سنبل‌الطیب و فلفل هر واحد یک جزو فراسیون زوف هر واحد سه جزو مر و سوس هر واحد دو جزو به عسل مصفی بسرشند و برای مزمن قطران به عسل بلیسند و یا قسط هندی به آب شبت مطبوخ به قدر سکرجه مع طعقه روغن کنجد و ایضا بزر کتان بریان به عسل تنها یا مغز فلفل و هم حصه‌ی آن با پودینه و ایضا لیسیدن عسل لبنی یا عسل نحل و نیز جا و شیر و خردل و بادام تلخ و ایضا مثرودیطوس نافع و هم او گوید که گاهی در سعال کهنه‌ی رطب و خن مذکور در باب ربو استعمال می کنند و اگر رطوبت منتن باشد زرنیخ احمر و خروار نب و آرد جو و پوست پسته بز روی بیضه سرشته قرص ها بقدر یک یک درم ساخته در آفتاب خشک نمایند و سه بار از آن بخور کنند و ایضا زراوند و مرد میعه و بازرد مساوی زرنیخ سرخ برابر همه در روغن گاو سرشته بندقه سازند و یکی از آن بر آتش نهاده بقمع و دو حلق بستانند و گویند که اگر زرنیخ و میعه و مغز بادام و مغز چلغوز مساوی بدستور مذکور بخور کنند نیز برای سفال مزمن و نفث منتن سودهند است و باید که بعد از این تبخیر حریره‌ی آرد گندم به مغز بادام و روغن تازه جهت رفع مضرت در زرنیخ استعمال نمایند.و شارح گیلانی می نویسد که ملاک علاج او تنقیه‌ی بدن از بلغم به قی و اسهال بعد انضاج است اگر در اینجا امتلا از بلغم باشد و اگر نباشد طبخ زوفا به این نسخه انجیر تمرهیرون هر واحد ده درم جلسه پنج درم اصل‌السوس و ده درم پرسیاوشان هفت درم بیخ کرفس بیخ بادیان تخم کرفس تخم بادیان زوفای خشک هر واحد ده درم تخم انجره پودینه فراسیون هریک پنج درم در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند بنوشند و این دوا بخورند تخم کرفس بادیان اصل‌السوس زوفای خشک پرسیاوشان تخم انجره ایرسا قرومانا فلفل زراوند مد خرج مغز بادام تلخ حرف هر واحد پنج درم به عسل سرشته مثل جوز بدهند که مده و تجمیع اخلاط غلیظه را از سینه خارج کند و لعوقات گرم بلیسند و حبوب حاره مثل جلیکه در آن رب‌السوس پنج درم است و حب میعه‌ی سائله که در علاج سرفه نزلی بارد در قول جرجانی مسطور شد در دهن دارند و به آبی که در آن انیسون و بادیان به قدری عسل جوشانیده باشند غرغره کنند و حریره‌ی متخذ از سبوس جواری به عسل و روغن بادام بنوشند و به آب مطبوخ بیخ سوسن آسما بخونی و قدری عسل زنجبیل مربی غرغره سازند و عسل و شو نیز اندکی بخورند و اگر این رطوبت طول کند ماءالاصول بنوشند و در بعض اوقات چند دانه‌ی مغز بادام تلخ و مغز چلغوزه و پسته و مع شکر و عسل بخورند و غذا گوشت بریان و کباب و شوربا با نخود سازند و نوشیدن نبیند کهنه و خوردن مویز و حمام حار معرق و

ریاضت متبه قبل طعام لاسیما حرکت صدر به قرات نافع است و از شوربای چرب و مبردات و فواکـه رطـب اجقنـاب نماینـد و مطبوخ مذکور در قول جرجانی نیز منضج است و شرب آب بادیان رطب مع شکر طبرز و نافع است و اگر شدت کند تخم کتان به عسل سرشته صبح و شام به آب انجیر و مویز منقی بخورانند و اگر از بادیان رب‌السوس هر واحد یک جزو مغز بادام تلخ سه جزو فانیز برابر همه حب ساخته در دهن دارند سینه را پاک کند و خرخره و ضیق‌النفس هر دو اگر با رطوبت غلـیظ لـزج باشـد بگیرند تخم ترب و پودینه و بزر کتان و در عسل بسرشند و یا عسل انجیر به عسل نحل جمع کننـد و میعـه‌ی سـائله و ملـک البطم و مراجزای مساوی افیون ثلث جزو به قدر دانگی حب سازند و دو سه حسب در دهن دارند که سعال شدید را منع کنـد و در سعال رطب که مریض بسیار نفث کند و آنکه هرگاه نفث نکند ثقل آرد و نفس او تنگ گردو خشخاش و افیون و تخم کاهو و بزرالبنج استعمال نکنند و خوردن انجیر خشک و جوز سعال مزمن را نفع کند و تقلیل غذا کنند و غذا سفید با جات و کرنیه به گوشت و اندک فلفل و کشکیه کشک حنطه بفایند و قدری دارچینی و کرانیه و برای ایشان قلایا دشوار از محم ارنـب و طیـور پری و حلوای خرما و فانیذ و روغن بادام و لعاب حلبه صالح است و عوض آب جلاب یا شربت بنفشه بنوشند و اگر ماده غلـیظ باشد ماءالعسل با فاویه بنوشند سیما اگر ماده غلیظ تر باشد و هم او گوید دوائی که در سعال رطب بـی‌نظیرسـت بگیرنـد مـرو میعه‌ی سائله و افیون و روغن بلسان هر واحد یک جزو نه زعفران نیم جزو آمیخته بدارند و هرکه عادت خوردن افیون ندارد نیم دانگ از آن بخورد و فائده او ببیند که در غیر او ندیده باشد و در طرفی بدارد که روغن این دوا جذب نکند.

علاج سرفه بارد

مطبوخ که در سرفه رطوبی گذشت بدهند و آنجا که خفیف امور خارجیه همچون مصادفت به هـوای سـرد و مجـاورت بـرف و استعمال آب سرد سبب باشد نخستین ازاله‌ی سبب کنند بعده جهت گرمی شش حتی الامکان حبس دم نمایند که آن ریه را فی الحال گرم می سازد و همچنین استعمال هوای گرم و حمام و اگر احتیاج به علاج قوی‌تر افتد حـب از مـرو میعـه‌ی سـائله بـه عسل ساخته زیر زبان دارند و حلنجبین ده درم در مطبوخ اصل‌السوس و انجیر و مویز منقی پرسیاوشان و بیخ بادیـان و روغـن بادام تلخ آمیخته با مثقال معجون قفی بنوشند و شربت زوفا ده درم در آب گرم حس کرده بنوشند و انجیر با نخود بریان بخورند و طبیخ زوفا و اسارون و انجیر و غیره نیز نافع است و ایضا از مشروباب نافعه بادیان رطب مطبوخ مصفی به شکر طبرز دست و یا دردی قطران ملعقر یا علک البطم به عسل بخورند و یا روغن بلسان به سکنجبین تا یکمثقال بدهند و کـذلک کبریـت مـع

بیضه نیمبرشت و لعوقات لعابات حاره مثل لعوق معمول از بادیان و تخم کتان و خردل بریان و حلبه و مغـز چلغـوزه و پسـته و بادام و صمغ آلود کتیرا و فانیذ بلیسند و عوض آب ماءالعسل یا ماءالشکر بنوشند و عسل تنها یا مع تخم کتان بریان بخورنـد و گاهی قدری فلفل اضافه کرده می شود و کذلک از لعابات گرم مثل لعاب حب الارشاد و بزر کتان مساوی بعسل همچنـد قـوام نموده لعوق سازند و کرسنه به عسل و به آب انار شیرین مقوم به عسل و خوردن تریاق کبیر و گلقند عسـلی نیـز مفیـد و ایـن شربت انجیر پانزده عدد مویز منقی بست عدد اصل‌السوس مقشر ده درم پرسیاوشان پنج درم زوفای خشک سه درم ابر نسـا دو درم چنانچه رسم است بپزند و صاف نموده باشد بقوام آرند و بادوار المسک یا سبحز مینایا مثرودیطـوس بدهنـد و سـینه را بـه روغن سوسن و نرگس و خیری و یا سمین و موم زرد بمالند و غذا نخوداب با دارچینی و زعفران دهند و ایضا احسـاء سـبوس گندم بحلبه و روغن و انجیر و خرما و عسل یا فانیذ پخته و اصول کراث شامی و حلوا متخذ از خرما و فاینذ و روغـن دار لعـاب حلبه و کربنیه بلحم سیمن و مغز پسته و اندکی فلفل و کشک گندم به فانیذ و فلفل و دارچینی و کراثیه بدهند و اطریه به فانیذ و از ادهان روغن پسته چلغوز و جثه الخضرا نافع است و از لحوم گوشت فرا ریج و خروس و شـوربای آنهـا و شـوربای گوشـت حلوان و نخود آب به مغز قرطم و مزوره‌ی باقلای مقشر به مغز بادام و فراخ مع نخود بدهند و نقل پسته و چلغوزه و مویز منقی مع حلبه و انجیر و بادام است و خوردن انجیر خشک مع جوز و بادام اسهال مزمن را قطع کند و از اشیای با رد و هوای سـرد و کثرت شرب آب سرد و استحمام اجتناب نمایند و در هوای گرم و حمام بنشینند و **بقول سویدی:** شـرب جـا و شـیر یکـدرم در جلاب یا میعه‌ی سائله در آن و بخور قصب الزریره تنها و مع صمغ بطم و کـذا شـراب عسـل و طبـیخ کرنـب بـه بمیفخـتج و همچنین زفت یا بس مخلوط با بادام مقشر و شکر و کذا ملک البسطم و قروماناا و دارچینی و مغز پینه داند و طبیخ کمازریوس و روغن بندق و مغز آن به عسل و خوردن ثوم و گرفتن مربقدر باقلا در دهن و مفل از رق و بخور کوربخل و شرب قطر الیهود و لادن و حسب البطم هر واحد مفید سرفه‌ی بار و مزمن است و **گویند** که این حسب سرفه‌ی بار و ساذج و مادی را عجیب الاثر است دار فلفل تنباکوی شورتی هرکدام یک درم مویز منقی دو درم کوفته به آب ادرک سائیده جها به قدر دانـه سرشـف بسـته نگه دارند و یک حسب از آن بخورند و یکی زیر زبان نگاهدارند و **گویند** که بساست که با سرفه‌ی بار و نزله می باشـد در ایـن صورت آنچه در سرفه‌ی نزلی بارد گذشت نیز بعمل آرند **صاحب کامل:** گوید که در سعال بار و یا بس کـه در زمسـتان یـا نـزد هبوب شمال حادث می شود باید که حسوی معمول از سبوس به عسل روغن بادام استعمال نمایند و بغلوس خیارشـنبر کـه در آب مطبوخ بادیان یا میفتخیج مع آب بادیان کنند و حلنجبین ده درم در آبی که بادیـان جوشـانیده باشـند دهنـد و ایـن لعـوق بخورانند بزر کتان جلسه بزر مرد جوزالسر و مغز پنبه دانه هر واحد یک جزو صمغ آلو نیم جزو باریـک کوفتـه بیختـه و بـر آن فلوس خیارشنبر به قدر لایق داخل کرده بلیسند و گاه گاهی این حب در دهان دارند مغز پسته مغز چلغوزه مغز هندوانه مغز حب

البطم هر واحد پنج درم صمغ آلو و کتیرا هریک سه درم باریک سائیده و به وزن او شکر طبرز و آمیخته به لعاب تخم کتان بسرشند و حب ساخته استعمال نمایند و غذا به شوربای فراخ نواهض به نخود شبت دوارچینی و خولنجان یا بشوربای قنابر یا بمزوره لمسعمون چغندر و روغن بادام و کشنیز دوار چینی سازند و پسته و انجیر خشک و ناطف عسل و پسته و بطم بخورند و اندکی شراب نوکه در آن قدری شیرینی باشد بیاشامند و چیزهای سرد ندهند و تقلیل شرب آب بارو کنند و ایضا او گوید که اگر سرفه از برودت باشد تدبیری که در علاج بجه الصوت رطوبی مذکور شد استعمال نمایند و سینه را به روغن سوسن و موم باشد.

علاج سرفه حار

شیره‌ی تخم خیارین شیره‌ی تخم خرفه شیره‌ی مغز تخم کدو در عرقیات برآورده شربت بنفشه‌یا شربت نیلوفر داخل کرده بنوشند و دیگر مبردات چون لعاب اسپغول و بهدانه در عرق کاسنی و عرق گاوزبان برآورده آب تربوز آب انار شیرین اشربه‌ی مذکوره داخل کرده و ماءالشعیر و خمیره‌ی بنفشه و لعوقات بارد استعمال نمایند و صندل و کافور و تراشه‌ی کدو آب کشنیز تر و آب کاهو و گلاب آمیخته بر سینه طلا سازند و یا از بنفشه و نیلوفره برگ بید ضماد نمایند و یا در قیروطی روغن بنفشه و روغن نیلوفر و موم کافور آمیخته طلا کنند و یا قیروطی اخضر بمالند و یا آرد باقلا به سفیدی بیضه و روغن بنفشه و موم بر سینه ضماد کنند و از میوه ها تربوز و انار شیرین محورند و صندل و کافور و خیار شکافته و بنفشه و نیلوفر تازه ببویند و کتیرای نیمکوفته‌یک جزو مغز بادام مقشر دو جزء کوفته در جلاب حل کرده مدام اندک اندک بلیسند و نشاسته صمغ عربی کتیرا مغز بادام مغز تخم کدو مغز تخم خیار مساوی ترنجبین پاک کرده همچند همه ادویه‌ی لعاب بهدانه‌یا اسپغول حب بسته پیوسته‌یک حسب در دهان دارند و سپستان در دهن گیرند و اگر او را بپزند و لعاب برآورده شکر آمیخته بقوام لعوق آرند نافع باشد و طعام از کشک جو و اسفاناخ و باقلا و ماش مقشر و کدو و برگ کاهو با روغن بادام سازند و الحوم احتراز نمایند و گویند که در میان هر دو کتف آنجا که دست مریض از قفا برسد عدد یا پنج عدد یوچه انداختن فائده تمام دارد **شیخ** و شارح قانون می نویسند که علاج سعال حار به مطفیات معروفه از عصارات و ادهان و اطلیه و مروفات نمایند بعد فصد قیفال یا باسلیق اگر امتلا باشد و جلاب نیز نافع است و نوشیدن لعاب اسپغول و شربت بنفشه و نیلوفر دو یاقو ذای ساده صبح و شام و کذلک لعوق خشخاش ساده و لعوق خشخاش که در آن خشخاش سفید و سیاه در اوقیه است مداوم لعق کنند و از رب‌السوس بنفشه هرکدام دو درم مغز تخم خیار مغز تخم کدو تخم خرفه ترنجبین هر واحد پنج درم به لعاب بزرقطونا و به دانه قرص ساخته سه درم با ماءالشعیر و شربت بنفشه بخورند و آب انار مقوم به شکر طبرز و ایضا نافع و لعوقات ایشان از لعاب بزر قطونا و بهدانه و نشاسته و صمغ عربی باید و لعوق لعابات که در اکثر قرابادینات مسطور است و جنوب نافع سعال حار استعمال نمایند و گاهی در آن محذرات می آمیزند و در متعال حار ساذج و با ماده به تجربه رسیده که شیر خشت زیر زبان نگاهدارند در روز و شب به قدر هفت درم تا

ده ورم استعمال نمایند که مسکن سعال حار و عطش وطین طبع است و ایضا رب‌السوس ده درم نشاسته کمیته مغز بادام مقشر صمغ بنفشه هریک پنج درم سائیده به لعاب بهدانه سرشته جها مفرطح سازند و در دهن بدارند و ماءالشعیر که در آن عناب و سپستان پخته باشند به روغن بنفشه نوشیدن بسیار نافع است و خصوصاً چون پیس غالب گردد و اغذیه‌ی ایشان از بقول بارده و لبوب مثل قثاد کدو و خیار به روغن بادام و باقلا کوفته مهرا پخته به روغن بادام و روغن کدو و ماءالشعیر و حریره‌ی معمول از جو و باقلا و نشاسته و آب سبوس و روغن بادام سازند و اگر طبیعت نرم باشد پست جو به شکر و اطریه دهند و اگر کار به اشتداد انجامد ماءالشعیر به سرطانات مقطوع الاطراف مغسول به آب خاکستر و نمک بدهند **صاحب کامل:** گوید که هرگاه سعال از حرارت حنجره مع تپ باشد باید که در ابتدا فصد قیفال کنند و تدبیر او به تدبیر مبرو مرطب مثل ماءالشعیر که در آن عناب و سپستان و کتیرا پخته قدی خمیره‌ی بنفشه مالیده روغن بادام و روغن کدو بر آن چکانیده باشند باید کرد و طعام بمزوره‌ی اسفاناخ یا سرمق یا خبازی به روغن بادام یا مغز بادام سوده نمایند و انار شیرین و نیشکر و موز و بادام رطب به شکر و خوخ و خیار و قثا بدهند و از اغذیه‌ی ترش و نمکین و صیاح و کثرت کلام ودخان و غبار اجتناب نمایند و گاه گاه لعاب بهدانه و بزر قطونا با قدری شکر طبرز و یا فایند تجرع نمایند و همه آنچه در معالجه‌ی خشونت حنجره مذکور شد بعمل آرند و این لعوق نیز نافع است بگیرند مغز تخم خیار و قثاد که مغز به دانه تخم خرفه هر واحد پنج درم نشاسته کتیرا صمغ بادام هر واحد سه درم طباشیر دو درم فانیذ بست درم باریک سائیده به لعاب بزر قطونا یا بهدانه سرشته روغن بادام انداخته بلیسند و اگر ازین ادویه حب پهن بسازند و در دهن نگاهدارند نیز مفید است و هم او گوید که اگر سعال از حرارت صدر و ریه باشد باید که صاحب او را بفصد باسلیق امر کنند و قدر حاجت و احتمال قوت خون بر آرند و ماءالشعیر مطبوخ به عناب و سپستان و کتیرا و جز آن که مذکور شد استعمال نمایند و سینه را به روغن بنفشه و نیلوفر که در آن موم سفید گداخته باشند بمالند و قیروطی مبرو ضماد نمایند **صاحب مغنی قدیم:** گوید که علاجش بفصد باسلیق و شرب ماءالشعیر و استعمال لعوق خشخاش و خمیره‌ی بنفشه و لعاب به جلاب و شیره‌ی تخم خرفه به شربت خشخاش و امتصاص انار شیرین واکل حسو نمایند و غذا مثل باقلا به روغن بادام و اسفاناخ یا بیضه‌ی نیمبرشت سازند **صاحب شفاء الاسقام:**و قرشی گویند که در سرفه‌ی که از سوءمزاج حار یا یابس یا هر دو باشد ماءالشعیر مبرز به مثل شیره‌ی تخم خیارین و مغز تخم کدو و تخم خشخاش و شربت بنفشه و روغن بنفشه‌یا روغن بادام شیرین بدهند و خمیره‌ی بنفشه بهتر از شربت است و لعاب بهدانه‌یا لعاب اسپغول به شکر و بزور مذکوره سوده به شکر طبرز و ماءالنهار به جلاب و لعوق انار شیرین و شربت اود شربت نیلوفر و حب متخذ از مغز تخم خیارین و مغز تخم کدو و تخم خشخاش هر واحد یک درم کتیرا رب‌السوس نشاسته هر واحد ربع درم سوده به شربت انار سرشته استعمال نمایند و گاهی درین حب تخم خرفه می افزایند اگر حرارت قوی باشد و اگر حرارت قلب مفرط باشد احتیاج بکافور افتد و لعوق از کتیرا و جلاب و

روغن بادام و یا صمغ سفر جل و کتیرا و نشاسته و بادام و مغز تخم کدو مغز تخم خیار به لعاب اسپغول سرشته مرتب سازند و صمغ بادام صد درم گرفته و یکصد درم جلاب و دو صد درم آب و پنجاه ورم روغن بادام بپزند تا آنکه بقوام عسل آید مدام استعمال نمایند و اغذیه‌ی اصحاب سعال حار و یا بس مزوره‌ی کدو یا خبازی یا ملوخیه‌یا بقله ریمانی یا خرفه است و این مزورات ساده بی گوشت باشند اگر تپ لازم بود و اگر تپ نباشد جائز است که در آن گوشت پزند یا جدی یا عمل ولاسیما پایچه‌ی او داخل نمایند و یا زردی بیضه‌ی نیمبرشت بدهند و اگر آنرا بطور حسو بنوشند فی الحال نفع بخشد و رب عنب بلیغ النفع است قریب بغشی رسد و در کودکان زیر هر دو پستان نه چسبانند و جهت نضج ماده اصل‌السوس گاوزبان بیخ کرفس هریک هفت ماشه ایرسا اذخراسیون هریک سه ماشه پوست بیخ کاسنی ابریشم خام بادرنجبویه هر یک نه ماشه و مویز منقی یک توله سپستان چهل عدد آلو بخارا خوبانی هریک پنج عدد جوشانیده گلقند عسلی خمیره بنفشه هریک دو توله دهند و غذا نخوداب مرغ روغن با شوربای مرغ بنان رده دهند و بجای آب بر عرق بهار نارنج و بادیان اکتفا ورزند و بعد هفت هشت روز یا زیاده جهت تنقیه برگ سنا دو توله آلوده عدد گل بنفشه‌یک توله پوست هلیله زرد هلیله‌ی سیاه هریک یک نیم توله خیارشنبر ترنجبین هریک هفت توله شیرخشت پنج توله شربت دینار چهار توله روغن بادام هفت ماشه در مطبوخ افزوده دهند و بجای آب عرق گاوزبان و بهار برابر آمیخته نوشانند وقت دو پهر نخوداب مرغ و شام شوربای مرغ که فائق به آب لیمون کاغذی و انار دانه‌ی ترش باشد نان ثرید کرده و روز دوم به ترید رب‌السوس جوزا بود هریک هریک یک ماشه سوده در شربت سیب ولایتی یک توله ورق نقره‌یک عدد آمیخته بلیسانند بعده اصل‌السوس برگ گاوزبان پرسیاوشان هریک هفت ماشه زرنب اذخر هریک چهار ماشه بادرنجبویه نه ماشه در عرق بهار و گلاب و گاوزبان هریک نه توله جوش کنند که به نیمه آید مالیده صاف نموده شربت بنفشه چار توله تخم کنوچه‌یا شربتی نه ماشه پاشیده بنوشند و همین خط ه چهار مسهل داده جهت تعدیل مزاج مفرحات و مقویات اعضای رئیسه که در آن حموضتی باشد با عرق کیورا و بیدمشک و صندل و عرق عنبر بکار برند وجی که در آن انار دانه و جو اکهارست به نسخه‌ی قادری درین باب نیز مجرب بلا تخلف است و این حب از مجربات ست رب‌السوس گل گز و بنفشه و سیوتی جوز بوامر مکی زوفا ایری باد رنجبوریه چای خطائی هریک سه ماشه صمغ عربی یک توله مغز بادام سه توله زعفران هفت ماشه حبها به قدر نخود سازند و این دوا در کودکان و بزرگان بسیار مفید خاکستر ماهی بهور و نمک طعام به قدر ذائقه مرد کلان را سه ماشه در برگ تنبول و یا در عسل یک توله و در کودکان از یک حبه تا یک ماشه بدهند و همچنین خاکستر مرغ سلیمانی و سنگ خواره و مرغ عیسی که به هندی جهانپل گویند و تخم آزاد درخت و همچنین مرغ سیاه کهنه در یک آثار روغن و یا زیاده پخته وقت تناول طعام در هر غذا آمیخته خوردن و همچنین مرغ حق گو کذا فاخته هر واحد نافع لیکن باید که بالای اینها آب تا دو گهری نباید نوشید و این دوا نیز مجرب است گل دامن سیاه‌یک توله برگ تنبول مورد سه

عدد در گلاب و عرق گاوزبان هریک یک نیم پاد بجوشانند که چهارم حصه بماند مالیده صاف نموده عسل سه توله و کودکان را به وزن دو سه ماشه و تنبول نیم یا یک عدد و عسل شش یا هفت ماشه گیرند و ایضا فلفل سیاه‌یک ماشه مغز بادام پنج عدد نبات یک توله مسکه گاوی سه توله دهند و این حسب مجرب است جواکهار جدوار زعفران فلفل سیاه و سفید به سباسه هریک دو درم انار دانه‌ی ترش یکنیم توله صمغ آلو بالو یک توله مرمی کنیم درم خوبانی هفت عدد در گلاب تـر سـاخته لـب گرفتـه ادویه آمیخته جها به قدر نخود بسته در دهن دارند که تنها نافع و گاهی با شیره‌ی بادام هفت عدد برگ تنبول پخته سه عدد در گلاب نیم پا و شربت فریادرس سه چهار توله و گاهی بالائی جغرفات ترش نبات دو نیم توله اول لیسانیده بـالایش افشـرده‌ی زرد آلو هفت عدد آلوبخارا پنج عدد در عرق بهار نیم پا و گلاب چهار توله شربت نیلوفر و اصل‌السوس مدبر یک دو توله مفیـد شده و گاهی وقت شب سه ماشه مرمکی خوردن و صبح جوزبوا دو ماشه اصل‌السوس سه ماشه در شربت تنبول و عسل هریک یک نیم توله و بالایش شیره‌ی بادام هفت عدد بسباسه یکنیم ماشه و برگ تنبول چهار عدد لعاب گاوزبان هفت ماشه و شربت فراسیون سه توله غذا پلا و مرغ و مطبخن به حفرات گاوی و بالائی می دهند، و مفرحات و حموضات مثل لعاب گاوزبان و آب انارین و گلاب و کیوره و عرق بهار نارنج و نقوع آلو بخارا و خوبانی و ترشی هـای دیگـر و جـدوار و شـربت تنبـول و شـربت فریادرس و حریره‌ی که در آن پوست خشخاش و زنجبیل است مفید بود و حجامت بی شرط بر مهره‌ی دوم گردن متصل پشت سرفه‌ی کهنه و شدید را نفع می بخشد و از آب معصور انار میخوش مثنوی کرده مردم کثیر صحت یافته اند و صفراوی مزاج را در زمستان که به هیچ علاج منتفع نمی شد نیز مفید شد.

علاج سرفه از خشونت قصبه ریه بسبب غبار و دخان و نعرهای قویه و غیره

هرچه در علاج سرفه‌ی پسی و بحه الصوت صیاحی مذکور شد بکار برند و یا شیره‌ی تخم خیارین و هریک نه ماشه نـه کـاهو سه ماشه در عرق نیلوفر و بید ساده هریک هفت توله گلاب پنج توله لعاب بهدانه سه ماشه شربت نیلوفر چهـار تولـه سـبوس اسپغول هفت ماشه دهند و آشامیدن مسکه در شیر گاو علاجی شانی بود و همچنین روغن بادام دوربینی کشـیدن و غـذا شـیر برنج و رشته‌ی باشیر و ایارج چرب و شوربای بزغاله‌ی شیرخواره مرغن دهند و ایضا بهر تلیس لعوقات و احسا و حبوب مملسـه بدهند و شربت بنفشه و شربت خشخاش هریک پنج درم در آب نیمگرم بنوشند و لعوق بنفشه و کتیرا و مغز تخـم کـدو و مغـز تخم خیار و خشخاش سفید باریک ساخته بلعاب اسپغول و بهدانه سرشته بلیسند و اگر روغن بنفشه‌یا بادام و مانند آن بیفزاینـد بهتر باشد و از جو مقشر خشخاش سفید سائیده به آب و شکر و روغن بادام حریره پخته بنوشند و قدری بهدانه‌یا کتیرا در دهن گیرند و از مغز بادام مقشر مغز تخم کدو مغز بهدانه به لعاب اسپغول جسا ساخته پیوسته در دهان دارند و گاهی نوشـیدن لعـاب گاوزبان و شکر در آن کفایت کند و یا بزر قطونا بهدانه گل بنفشه به آب باران پخته مالیده صاف نمایند و فانیذ و روغـن بـادام

شیرین داخل کرده بقوام لعوق آرند و از آتش فرود آورده کتیرا مغز تخم کدو مغز تخم خیار خشخاش سفید نرم سوده مخلوط نموده‌یک اوقیه لعق نمایند و این لعوق نیز نافع مغز تخم خیارزه مغز تخم خیار مغز تخم هندوانه مغز تخم کدو تخم خشخاش سفید هریک پنج درم صمغ عربی کتیرا نشاسته هریک شش درم ترنجبین منقی دو رطل ترنجبین را به آب هندوانه حل کرده صاف نموده به آتش ملایم بپزند تا بقوام عسل آید پس چهل درم روغن بادام در آن ریخته و دو جوش داده فرود آرند و ادویه را نرم سائیده ممزوج نمایند شربتی پنج درم تا هفت درم و یا این لعوق حسب القطن بدهند مغز پنبه دانه مغز بادام مقشر هریک چهار درم رب‌السوس پنج درم کوفته بزرده‌ی بیضه‌ی مرغ چهار عدد و روغن بادام آمیخته به فانیذ مقوم بسرشند و اگر در مزاج حرارت نباشد عسل عوض فانیذ کنند و این حسو نیز نافع است آرد باقلای مقشر سه اوقیه نشاسته‌یک اوقیه کتیرا دو ورم به آب حل نموده و خوب پخته روغن بادام و فانیذ یک اوقیه و نبات دو اوقیه داخل کرده بپزند تا بقوام حریره آید بنوشند و اگر به این نوع سرفه حرارت و عطش باشد این حسب استعمال نمایند مغز تخم کدو رب‌السوس مغز بادام مقشر مغز تخم هندوانه نبات هریک ده درم تخم کاهو تخم خشخاش سید هریک پنج درم صمغ عربی کتیرا نشاسته آرد جو مقشر بحریر پخته هریک هفت درم مغز تخم خیارین پانزده درم مغز بهدانه هشت درم کوفته بیخته به لعاب بزر قطونا سرشته حبوب سازند و دائم یک حب در دهان دارند و اگر حرارت به افراط نباشد از رب‌السوس پرسیاوشان گل بنفشه کتیرا صمغ عربی نشاسته بادیان هر واحد یک درم مغز بادام مقشر آرد باقلا هر یک چهار درم تخم خشخاش سفید دو درم شکر سفید دوازده درم زعفران نیم درم کوفته بیخته به لعاب تخم مرو سرشته حسب سازند و پیوسته‌یک حسب در دهن نگاهدارند **طبری:** گفته که علاج این قسم سرفه فصد و استفراغ و تفقد مزاج است اگر به مزاج حدت دریابند ماءالشعیر خورانند و ملائم نمایند سینه را به اشیای مملسه مثل کتیرا یا صمغ عربی و رب‌السوس و لعوقات متخذ از لعاب بهدانه و فانیذ و کتیرا و مغز بادام و مانند آن و لعوقات متخذ از ترنجبین و مغز بادام شیرین مقشر و مغز بهدانه و نشاسته و مویز منقی و گاه زیاده کرده میشود بر آن رب‌السوس و اگر با آن قرصه باشد از اشیای مدمله مانند کندر ورا تنیج با سائر ادویه‌ی مذکوره علاج نمایند **صاحب کامل:** گوید که چون سعال از خشونت حنجره و قبصه‌ی ریه عارض شود علیل را از اغذیه و ادویه‌ی مفریه‌ی مملسه مثل خمیره‌ی بنفشه به روغن بادام یا لعاب هندوانه و فانیذ و روغن بادام و حسوی معمول از آرد جواری و نشاسته به شکر یا فانیذ و روغن بادام و شربت بنفشه به اندک لعاب بهدانه بدهند و بیضه‌ی نمیبرشت و مسکه‌ی تازه به شکر طبرزد بنوشند و یاد بگیرند مغز بادام مقشر و باریک سائیده به جلاب سرشته بلیسند تا بگیرند کتیرا و صمغ عربی و لعاب بهدانه و مغز تخم کدو هر واحد یک جزو باریک سائیده به جلاب بسرشند و روغن بادام آمیخته لعوق سازند و صبح و شام بخورند و قطعه کتیرا یا چند دانه بهدانه در دهن دارند یا این حسب سعال مغز بادام مقشر مغز تخم کدو مغز بهدانه هر واحد پنج درم کتیرا صمغ عربی صمغ بادام هر واحد سه درم باریک سائیده به لعاب بهدانه‌یا لعاب

اسپغول حب پهن سازند و اگر برای لذت جزوی از شکر یا فانیذ آمیزند جائز است و هر وقت در دهن دارند که مملس خشـونت است و ایضا بگیرند موم سفید سه درم روغن بنفشه دو درم گداخته فانیذ با شکر طبرزد داخل کرده لعوق سازند و گاه گاه بلیسند **صاحب مغنی قدیم**: می نویسد که علاج سعال اندک تابع خشونت قصبه‌ی ریه و حنجره خوردن خمیره‌ی بنفشه مع روغن بادام و نوشیدن آب عناب مع لعاب بهدانه و شربت خشخاش یابنفشه و غذا بیضه‌ی نیمبرشت ست و اگر سعال زیاده باشد فصد قیفال کنند و ماءالشعیر که در آن سپستان پخته باشند به شربت بنفشه روغن بادام بنوشند و غذا اسفاناخ سازند و از اغذیه‌ی مالحـه و حامضه و صیاح اجتناب نمایند و ایضا درین نوع غذا مزوره‌ی ماشن به مغز بادام یا از آرد باقلا به مغز بادام ایضا اگر احتیـاج بـه لحوم افتد پایچه به گندم یا برشته مع بعض بقول مذکوره بخورند و حلوا از نشاسته و شکر و کدو رطب یا مغـز لحـم او روغـن بادام حبدست و بالجمه‌ی علاج این قسم سرفه مهلت روا ندارید که چون شدت کند و حرارت قلب غالب شود بـه دق انجامیـد سویری می نویسد که شرب حضض هندی یا مکی به ماءالشعیر و ماءالقرع با نبات و اصل‌السوس و شیر بنه‌یک اوقیه و روغـن خشخاش و حب‌الاس سفید و تخم خطمی و بیخ و صمغ او و خبازی و عناب هر واحد نافع سعال حارست و کـذا خـوردن شـاه بلوط و یا به قله‌یمانی به روغن بادام شیرین و یا کدوی مطبوخ باطریه یا بهدانه‌ی فوق یا کتیرا به شکر شیرین کـرده یـا تخـم خشخاش کوفته تنها یا به مویز منقی یا اسفاناخ به روغن بادام بریان و کذلک قطف یا مغز تخم خرپزه‌یا صمغ عربی یا حسوی باقلا به شکر و روغن بادام مفید است و گوید که ماءالشعیر محکم الطبخ و کذا تخم خشخاش کوفتـه پوسـت او خـوب پختـه مالیده صاف نموده با نبات سفید لعوق ساخته و همچنین ماش به روغن بادام و اسفاناخ پخته مجرب من است.

علاج سرفه یسبی اگر تپ بنا شد

بهترین اشیا نوشیدن شیر خر و شیر بز است که جور رطب و مانند آن خورانیده باشند و لعاب اسپغول ده درم آب خیار سه اوقیه به شکر ده درم و ترنجبین ده درم بدهند و مغز بادام و کتیرا با شکر و کذا شیر میش به روغن بادام و شکر و ایضا شیره‌ی بادام با شکر همه از مجربات است و کذلک مسکه‌ی تازه با نبات تا چهارده روز خوردن و شیر بره سیاه یا سرخ یکرنگ با طباشیر سه ماشه در سرفه‌ی کهنه که به سبب حرارت و یبوست بود نفع بسیار دارد و حکیم علی گوید که اگر تپ و لین طبع نباشد انجیـر زرد پنج عدد عناب ده عدد سپستان بست دانه مویز منقی ده درم بنفشه چهار درم اصل‌السوس پرسیاوشان هر واحد پنج درم در آب بجوشانند تا مهرا شود صاف نموده هر روز سه اوقیه بنوشند و اگـر خواهنـد بـه ایـن قـرص بیاشـامند بادیـان رب‌السـوس پرسیاوشان مغز بادام مساوی به لعاب بزر کتان قرص ساخته هر روز سه درم بخورند و لعوقات شیرین مثل لعوق صـنوبر تنـاول نمایند و غذا شوربای گوشت حلوان چرب به شحم ماکیان و گوشت ماکیان فربه و پاچه بهتر است و فـالوده‌ی رقیـق بـه شـکر روغن بادام و خشخاش نفع می کند و اگر تپ باشد استعمال سائر مرطبات مشروبه و قیروطیات مبرده‌ی معروفه کنند و استعمال

ماءالشعیر به روغن بادام و ترطیب قدم مداوم به روغن و نوشیدن حریره های بادام مرطب نافع و باید که ماءالشعیر در روز دو بار بنوشند یک بار وقت صبح و مرتبه‌ی دوم بعد سه ساعت هر بار به قدر نیم رطل دور آبزن نشانند و غذا کدو و کشک به روغن بادام و مانند آن باید و هنگام خواب لعاب بزرقطونا و ماءالخیار و ماءالقرع بجلاب بدهند و حمام رطب و ریختن آب شیرین بر سینه‌ی نافع و نوشیدن لعاب بهدانه و اسپغول با شکر و لعوق خشخاش و سوی سرخ و شربت اعجاز و قرص خشخاش نافع است و کذا ماءالخیار سه اوقیه با نیم اوقیه و شربت نیلوفر یا لعوب بزرقطونا و شیره‌ی مغز تخم کدو با جلاب شکری مفید و شربت خشخاش و آش جو که در آن سپستان و عناب و بنفشه پخته باشند به روغن بادام بدهند و در غذا قطف و خیار و اسفاناخ و کدو و روغن بادام داخل سازند و اگر تپ نباشد بیضه‌ی نیمبرشت و جور دهند و حریره از جو مقشر و خشخاش سفید سفید و شکر و روغن بادام سازند و بجای آب جلاب و شربت بنفشه بنوشند و صمغ در آب تر کرده صاف نموده روغن بادام داخل کرده بجوشانند تا غلیظ شود هر وقت آنرا بلیسند و یا لعاب بزرقطونا در جلاب پخته روغن بادام داخل کرده بنوشند و ایضا عناب پنج دانه سپستان بست دانه بنفشه شش ماشه در آب خیسانیده مالیده صاف نموده لعاب بهدانه سه ماشه لعاب اسپغول نه ماشه رب خشخاش با شربت آن داخل کرده نوشیدن سرفه‌ی خشک را نافع است و حب مرطب از رب‌السوس ده درم مغز تخم کدو مغز تخم خیارین تخم خرفه هر واحد پنج درم و بعضی خشخاش و صمغ عربی و نشاسته و کتیرا و بنفشه هریک پنج درم می افزایند و مغز بادام بست درم شکر به وزن مجموع عوض رب‌السوس و تخم کدو و خرفه داخل می کنند به لعاب اسپغول یا بهدانه و یا سفیدی بیضه ساخته در دهن گیرند و قیروطی از روغن بنفشه و روغن کدو و موم سفید و کتیرا و عصارات مرطب مثل آب کاهو و آب کشنیز تازه ساخته بر سینه نهند و ناف مفعد و پاشنه‌ی قدم به روغن بادام چرب سازند و در آب نوشیدنی بهدانه‌ی شیرین و تخم خطمی اندازند **سویدی:** گفته که حسومی نشاسته و بادام و شکر و ترنجبین محلول در ماءالشعیر و شرب گاوزبان به ماءالشعیر و شکر و عصاره‌ی او و عراق او و طبیخ او به شکر و صمغ عربی یا کتیرا به ماءالشعیر و شکر و کذا سپستان و کذا مسکر شکر و به روغن بادام و طبیخ عناب و کذا بنفشه هر واحد نافع سعال یا بس است و خوردن خبازی به روغن بادام بریان یا ترمس شیرین یا ملوخیه یا ماکیان فربه به مسکه پخته یا روغن گاو به شکر یا کنجد مقشر به شکر نیز مفیدست و لعوقات مرطبه مثل این لعوق بزرقطونا به دانه هریک پنج درم تخم خشخاش سفید ده درم اصل‌السوس مقشر کوفته سپستان هریک هفت درم در سه رطل آب باران بخیسانند و به آتش علائم بپزند تا یک رطل بماند مالیده صاف نموده و از ده اوقیه بمیفختج و ده استار فانیذ و هفت درم از هریک صمغ عربی و کتیرا کوفته آمیخته بقوام آورده استعمال نمایند و حریره‌ی مغز بادام شیرین کتیرا آرد جو و تخم خشخاش سفید کوفته با شیر تازه و نبات پخته تناول نمایند.

علاج سرفه دموی

فصد باسلیق یا هفت اندام نمایند و لعاب بهدانه شیره‌ی عناب شیره‌ی مغز تخم کدو در عرق شاهتره بر آورده شربت نیلوفر داخل کرده بدهند و در آخر روز لعاب اسپغول عرق شاهتره شربت نیلوفر دهند و شرب ماءالشعیر و لعاب اسپغول و خمیره‌ی بنفشه و وضع اطلیه‌ی بارده بر سینه لازم گیرند و آنچه د ر علاج سرفه‌ی حار گذشت حسب حاجت بعمل آرند و به مسهل صفرا تنقیه نمایند و یا یلین طبیعت به ماءالفواکه یا به این مطبوخ نمایند حناب سی دانه بنفشه‌ی خشک ده درم در دو رطل آب باران بجوشانند تا یک رطل بماند صاف نموده هفتاد درم از آن بگیرند و در آن شیر خشت ده درم خمیره‌ی گاوزبان تازه هفت درم حل نموده صاف کرده بیاشامند و اگر خمیره‌ی گاوزبان بهم نرسد گل گاوزبان یا برگ آن سه درم کوفته اضافه‌ی مطبوخ نمایند و بعد از تنقیه و تطفیه مزاج تسکین حرارت نمایند به آشامیدن ماءالشعیر و لعاب بزرقطونا و شربت نیلوفر یا بنفشه و استعمال لعوقات بارده مثل لعوق که از مغز تخم خیار و مغز تخم کدو و مغز بادام مقشر و کتیرا با طبیخ عناب و سپستان و تخم خطمی و گل بنفشه و نیلوفر و بنات با فانیذ ساخته باشند و اطلیه‌ی بارده بر سینه و تمریخ به قیروطی اخضر که در آن تسقیه به آب بقول بارد مثل کشنیز و کاهو و مانند آن داده باشند و اگر حرارت در جگر بود تسکین آن نیز به مبردات کنند و قرص کافور و روغن کدو و روغن بادام و دوغ و آب لیمو خورند و درینجا استعمال حموضات جائز است و گفته اند کسی را که سرفه از کثرت و غلیان خون باشد اگر فصد نکند اکثر منجر به سل می شود و یا ورم ریه می گردد پس بر قصد اکحل علاجش مهترست و ایضا سرفه خشک که از امتلای دموی در ریه باشد حجامت میان کتفین نافع گفته اند.

علاج سرفه صفراوی

لعاب بهدانه سه ماشه لعاب اسپغول شش ماشه شیره‌ی خیارین دو توله یا شیره‌ی مغز تخم کدو دو توله یا شیره‌ی مغز تخم هندوانه دو توله با شربت عناب یا خشخاش بدهند و یا گل بنفشه شش ماشه گل نیلوفر پنج ماشه خطمی جنازی هریک چهار ماشه خیسانیده همراه اشربه‌ی مذکوره استعمال نمایند و حب‌السعال در دهان دارند ذیاقوذا بالعابات بدهند و درینجا نیز استعمال حموضات منهی نیست ازینجاست که گفته اند در بعضی اقسام سرفه‌ی حاره افشره‌ی لیمود انار ترش نفع عظیم دارد و بعد از نضج ماده به منضج صفرا از مسهل صفرا تنقیه نمایند و خبازی و خیارین و خوبانی و شربت درد مکرر نیز در مسهلات این داخل می کنند و بعد تنقیه‌ی از مغز تخم کدو و خیارین و تربز و بهدانه و خشخاش و کاهو هریک هفت ماشه تخم خطمی و جنازی هریک پنج ماشه کتیرا سه ماشه به لعاب اسپغول جها به قدر نخود ساخته پیوسته در دهان دارند و عناب آلو بخارا هریک پنج عدد مویز منقی ده دانه جوشانیده نبات داخل کرده طین و وافع تلخی دهن است و گاهی گل بنفشه شش ماشه داخل کرده شیره‌ی مغز تخم کدو شش ماشه شربت بنفشه سه توله عوض نبات می کنند که ملین است و گاهی وزن مویز منفی دو توله و آلو بخارا ده دانه می کنند که ملین و نافع بخار است سر و سینه و تپ و نزله صفراوی دائمی است بعد حجامت قفا می دهند.

علاج سرفه سوداوی

حریره‌ی سبوس گندم به قند یا شهد شیرین کرده دهند و بعد نضج ماده نضج سودا از مسهل آن تنقیه نمایند از آرد باقلا رب‌السوس گاوزبان گل گاوزبان صمغ عربی هر واحد هفت ماشه اطفارالطیب شکر قیفال شیر خشت هریک پنج ماشه به روغن بادام چرب کرده در شربت انار ولایتی سرشته حسب بسته بکار برند و تدبیر خفیف از مالیخولیا بعمل آرند و غذا نخوداب دهند که از گوشت مرغ یا گوسفند جوان یا حمل صغیر ساخته باشند و اگر اصل‌السوس زوفای خشک گاوزبان مویز منقی جوشانیده نبات داخل کرده بطور قهوه بنوشند و گاهی شیره‌ی مغز بادام بیفزایند برای سرفه مواد سوداوی متعسرالنفس که وقت سرفه بدحال شود گویا از سرفیدن قی خواهد شد نافع است.

علاج سرفه وبائی

گویند که این قسم سرفه از تعفن هوا به مردم کثیر پیدا می شود و باعث هلاکت طفلان و بزرگان می گردد پس در بزرگان رگ هفت اندام زنند و خون وافر گیرند که شکر وحسوی نشاسته بروغن بادام و شکر بدهند و این قسم سرفه سهل العلاج است به مرض دیگر مثل سل و ذات‌الریه و ذات‌الجنب مودی نمی گردد.

علاج باقی اقسام سرفه آنچه از بثور ریه عارض شود و این را بثرات السعال گویند

بهر تنقیه‌ی ماده او که خون صفراوی می باشد فصد باسلیق و حجامت کنند و مسهل صفرا یا ماءالفواکه که مع خیارشنبر و جلاب شکری و اسپغول دهند و آنچه در علاج سعال دموی و هرچه ورشو حلق مسطور شد استعمال نمایند و اگر درینجا خراج کهنه متاکل باشد موم و روغن مع زردی بیضه التمریخ نمایند و سرفه که از خوردن اشیای ذی حدت و افتادن چیزی مثل آب و طعام و جز آن در قصبه‌ی ریه حادث گردد محتاج تدبیر نیست و به زوال سبب زائل شود باشد که آن چیز ثقیل بود و برنیاید و نوبت به هلاکت رسد در این صورت محاجم بی شرط بر مهره‌ی دوم گردن نهاده بزور تمام بکند و سینه و حلق بمالند و قی کنند تا باشد که آنچیز از قصه برآید و سرفه که از امتلای معده افتد تدبیرش تنقیه معده است به قی و اسهال و تقلیل غذا پس تدارک سرفه به شربت بنفشه و شربت زوفا و اگر سرفه به سبب ذات‌الجنب و و ذات‌الریه الصدر و نفث‌الدم وصل و خناق و ورم کبد و طحال و فم معده عارض شود علاج مرض اصلی کنند مع رعایت سرفه مثلا آنجا که به سبب ورم محدب کبد باشد علاج به مدرات مثل مغز تخم خیارین و بادام تلخ کنند و به آن اصل‌السوس و تخم خطمی نیز آمیزند و این ضماد نیز برای سرفه که از درم جگر باشد سودادار و سنبل‌الطیب نیم درم پوند چینی یک درم صندل سرخ صندل سفید بابونه اکلیل الملک تخم کاسنی تخم کشوث گل نیلوفر هریک دو درم گل سرخ چهار درم بنفشه گل خطمی آرد جوهر یک هفت درم کوفته بیخته

به آب کاسنی و بید طلا کنند و این قرص هم سرفه دورم جگر را مفید بود لک مغسول نیم درم ریوند چینی یک درم طباشیر یکمثقال تخم کاسنی بادیان تخم کشوث هریک یک نیم درم و تخم خرفه تخم خشخاش صمغ عربی ربالسوس هریک دو درم مغز تخم خیارین مغز تخم کدو هریک سه درم شربتی دو درم بادواسنار شربت خشخاش و طبری گفته علاج سعال حادث به مشارکت کبد خواه به سبب حرارت کبد باشد به حدی که عارض گردد در ریه بثورات و یا به سبب ورم کبد باشد به حدی که انجذاب نماید اقسام قصبه‌ی را و متمدد گرداند آنرا به سبب ابخذاب معالیق فصد قینال و تسکین مزاجست به خورانیدن ماءالشعیر به طریق لزوم و مالیدن بر کبد صندلین سوده به آب عنبالثعلب و آب کاسنی و مانند آن و باید که مبالغه در تبرید کبد ننمایند بلکه حد توسط را ملحوظ دارند و در ضمادات مبرده اندکی فوفل و یارامک و یا قصب الزریره داخل نمایند و آنچه به مشارکت طحال بود شربت کزبر تا البرولعوق آن وحب از صبر و تنکابریان مساوی قند سیاه برابر هر دو به قدر کنار ساخته مکحب وقت خواب خوردن نافع و علاج سعال مرکب با سباب باشد و به ترکیب دو علاج یا زیاده ترکیب نمایند.

سعال اطفال

اکثر بسبب کثرت رطوبت می باشد و نشانش ظهور آثار غلبه‌ی رطوبت سنت و گاهی از خشکی قصبه‌ی عارض شود و سرفه‌ی خشک بر آن دلالت کند و گاهی به سبب دخول دخان و غبار در حلق ایشان سرفه حادث می گردد و سرفه وبائی نیز می افتد

علاج: در رطوبی علاج سرفه‌ی رطوبی بزرگان باید کرد و اگرچه سرفه‌ی ایشان بلغمی باشد اما چیزی شدیدالحرارت و یبوست ندهند که در اکثر به سبب تغلیظ و به تخفیف باعث تنگی نفس و تپ محرفه و ذاتالریه می گردد دلاسیما که به آن تپ باشد پس باید که همگی همت به نضج ماده‌ی آن به منضجات مصروف باشد و بعد تلیین به مثل شیرخشت و ترنجبین و خیار خنبر نمایند و مسهلات قوی ندهند و ایضا برای نضج ماده اصلالسوس مقشر سپستان گل بنفشه‌ی تخم خطمی خبازی عناب گاوزبان جوشانیده به گلقند یا نبات شیرین کرده بیاشامند و اگر بلغمیت غالب باشد پرسیاوشان زوفای خشک مویز منقی عوض بنفشه خطمی خبازی داخل کنند و بعد سه روز مغز فلوس و شیر خشت ها فرموده مسهل دهند و اگر مغز فلوس عمل نکنند برگ سنای مکی در مطبوخ مذکور می توان افزوده و سینه را به قیروطی که از موم و روغن بادام ساخته باشند چرب سازند و قدری پشم نرم گوسفند بگیرند و برود و چوب گز داشته بر سینه بندند و دائم بسته دارند و در شبانه روزی دو بار تکرار عمل نمایند و چند بید سر به آب سائیده بر منحزین و شقیقه و بناگوش و کف دست و پا بمالند و آب سرد مطلقاً نخورانند و اگر برودت و رطوبت غالب باشد اندک عسل به آب ممزوج کرده نیمگرم بخورانند و اگر از این کفایت نشود گاه گاهی انگشت را به

عسل آلوده و بر آن ایارج فیقرا پاشیده برحنگ و بن زبان بمالند تا قی کند چه قی را در اینجا اثری به غایت نیکوست لیکن بعدالسنج ماده و زردی بیضه‌ی سنگ پشت به قدر نخود با نبات سوده‌ی خورانیدن مجرب است و لعق شربت زوفا ازین قبیل سات و اگر مرمکی به قدر باقلا وقت خواب دو سه دفعه بلع کنانند و هنگام صبح حلوای مغز بادام یا حلوای مغز گردگان بخورانند سرفه‌ی مزمن زائل گرداند و آب پیاز پخته هر صباح یک قاشق دادن و سینه را چرب نمودن و پشم بر دو گز داشته بستن در اکثر فائده دهد و چون سرفه با نزله در کام باشد آب گرم بر سر او بسیار بریزند و وقت سحر که هنگام حرکت نزله است حلوای بادام عسلی بخورانند و سر و سینه را پوشیده دارند که خوب گرم بماند و آنجا که سرفه بلغمی با حرارت باشد به دانه اصل‌السوس مقشر گل بنفشه گاوزبان عناب جوشانیده بدهند و اگر تليين مطلوب باشد ترنجبین شیر خشت افزایند و مغز فلوس نیز سودهند است و بهترین اغذیه ماش و برنج با شیره‌ی بادام و یا کهچره‌ی بسیار کم روغن است **بقول شیخ حبق:** مطبوخ به شیر زن تا آنکه بقوام عسل آید و یا به آب بادیان رطب برای ایشان کفایت کند و زبان طفل را به عسل دلک کنند و بیخ زبان را به انگشت غمز نمایند تا بلغم بسیار قی کند و صمغ عربی کتیرا مغز به دانه رب‌السوس فانیذ هر روز قدری در شیر مادرش یا به شربت انار شیرین یا به عسل بدهند و یا از آن لعوق ساخته بلیسانند و اگر بلغم بسیار باشد قدری جلسه باریک سوده اضافه کنند و مرضعه را از اغذیه‌ی مولد بلغم منع نمایند و اگر از افیون نشاسته صمغ عربی رب‌السوس مساوی به قدر نخود حب ساخته بدهند سرفه‌ی خشک را که به شب شدت کند و در منع نزله و حبیبان را که از شدت سرفه قی کنند نافع است و **گویند** که طبیخ بادیان و پودینه به عسل معوق کردن مفید و سفیدی که در میان سیاهی چشم گوسفند می باشد خشک کرده سائیده به قدر جبها با نبات در شیر مرضعه حل کرده صبح و جور کردن عاجل النفع است و نقوع پوست خشخاش اندکی سریع الابرار است و نه بل غراب در صره بسته به گردن طفل آویختن برای سعال به خاصیت نفع دارد و گاهی در سرفه‌ی اطفال مع تپ بلغمی عناب اصل‌السوس ناگلیسر جوشانیده خاکشی پاشیده می دهند و نالگیسر جهت سرفه ابلغمی داخل می کنند نه برای تپ و یا خطمی اصل‌السوس عناب شکر سرخ جوشانیده نپوشانند و هلیله و عناب سوخته را رب‌السوس و نمک وقت شب لیسانیده باشند و از افیون میعه سائله کندر مرمکی هریک یک جزو زعفران نیم جزو باریک سائیده برابر مونگ حب بسته یک دو حب بدهند و یا مغز فندق چلغوزه جلسه مساوی با عسل سرشته بخورانند و اصل‌السوس دارچینی نبات سفید سفوف نموده بدهند و با بزر کتان یک ماشه قرنفلی یک عدد دارچینی یک ماشه جوش داده صاف نموده با نبات یا شربت زوفا بدهند و درصورت حرارت مزاج مغز به دانه مغز تخم کدوی شیرین مغز بادام رب‌السوس کتیرا صمغ عربی کوفته در شیر با آب گرم دادن معتمد علیه است و اگر بهدانه صمغ عربی کتیرا فلفل سیاه سعد کوفی نشاسته زوفای خشک خولنجان بادیان دانه‌ی بر یک نیم ورم اصل‌السوس مقشر یک درم انجیر زرد دو عدد مویز منقی هفت ده دانه سائیده با برابر عسل آمیزند و حسب سن

و مزاج لیسانند در سرفه اطفال مکرر بعمل آمده و کتیرا و شکر سائیده در شیران یا شیر بز حل کـرده در سـعال مـزمن اطفـال مجرب سویدی است و هم او گوید که نیل هندی سعال صبیان را نفع می کند و کذا بادیان رطب جوشانیده صاف نمـوده شـیر زن یا بز و اضافه نموده نوشیدن مفید و یا مغز تخم خیار یک درم تخم خشخاش کتیرا هـر واحـد نـیم درم در طبـیخ ده عـدد سپستان حل کرده به شکر شیرین ساخته بنوشانند و زیره سیاه به عسل سرشته به عسل لیسانیدن مسکن سعال بلغمی اسـت و تعلیق حجر اسفنج در گردن طفل سعال شدید را ساکن کند و شراب آب افشردهی بزرگ سبز پنبه به شکر نیـز مفیـد و لادن و روغن گل حل کردهیا فوخ طفل چرب کردن مسکن سعال صعب است و تعلیق پای غراب زرعی برجهـی همـین عمـل دارد و کزنگبین نیز نافع است و لعوق بیخ راسن هم مفید و اهل هند می نویسند که اگر کاکرا سنگی سائیده به عسل آمیخته طفـل را بلیسانند به حسب سن خرخرهی سینه و سرفهی بلغمی از نافع است و ادامت آن به طفل شیرخواره موجب فربهی و توانائی است و اگر سهاگه نصف خام و نصف بریان و به وزن آن فلفل سیاه در مغز گیکوانه کنترل سازند و برابر نخود حب بسته بخوراند نیز برای سرفهی بلغمی اطفال نافع و یا زنجبیل کاکراسنگی اتیس دانهی لایچی سفید برابر کوفته بیخته به عسل معـوق سـازند و پارچه در آب کو کنار تر کرده خشک نموده کلاه آن بر سر طفل نگاهدارند و اگر انیس بچ خراسانی هریک چهار ماشه بهارنگی کاکراسینگی موته پیا بانسوپیل هریک نیم توله مویز منقی دو دام عسل کشمیری سه دام کوفته به عسل آمیخته از دو سرخ تـا دو ماشه به حسب سن و توانائی در شیر دایهیا آب گرم بدهند جهت سرفهی بلغمی و خرخـره و ضـیق و سـور تـنفس طفـلان مجرب است و کذلک پهکرمول کاکراسنگی پیپل بچ پوست بیخ جوانسه کوفته بیخته به شهد آمیخته به قدر فوت و سـن دادن و همچنین موته تپیس بانسرپیل کاکراسنگی کوفته بیخته به عسل خمیر کرده نگهدارند و وقت حاجت به قدر سـن و سـال در شیر حل کرده بدهند که از مجربات است و یا پوست المناس و اصلالسوس نمک شور هر سه مساوی نیمکوفته در کوزهی گل پر کرده و سرش بند نموده در آتش بسوزند چون سوخته شود بدارند و از چهار سرخ تا یک ماشـه بـه اطفـال دهنـد کـه نـافع سرفهی بلغمی اطفال است و اگر کاکراسنگی اتیس دار فلفل اصلالسوس صمغ عربی مساوی کوفته بیخته بـه عسـل سرشـته معوق نمایند برای سرفه و قی اطفال نافع است و اگر از صمغ عربی یکنیم توله کتیرا نشاسته هر واحد یک تولـه اصـلالسـوس مقشر نیم توله قند سفید دوازده دام عالمگیری معوق سازند و درصورت کثرت حرارت مغز تخم تربوز یک توله اضافه نمایند نافع سعال است و همچنین مویز منقی وج کاکراسنگی دار فلفل آمیخته لعوق کردن قوی تر از استعمال صرف کاکراسنگی اسـت و کذا ناگر موتهه اصلالسوس مقشر کوفته بیخته در شهد خالص آمیخته قدری از آن به شیر مادرش آمیخته در حلـق چکانیـدن نافع و یا خسته هلیلهیا چموچهی مکا یا ماهی خرد بهور هر واحد سوخته با نمک خورانند و یا عسل و قدری نمک در آب حـل کرده بر آتش گذارند تا مروق شود پس زلال صافی آن بیاشامند و ایضا آب برگ اروسه و آب ادراک و عسل ممزوج کرده قدری

کاکراسنگی و دار فلفل سوده آمیخته بلیسانند و نیز رب‌السوس انگریزی که به زبان اهل فرنگ یکرس گویند مفید است و همچنین شاخ گوزن سوخته و کذا برگ پان بنگله با اجواین بر روی چراغ گرم کرده و خائیده لعاب آن در دهن طفل انداختن مفید و ایضا سمندر پهل پیپل برابر وزن کوفته بیخته در شربت بنفشه حب بقدر نخود بسته‌یک حب بخورانند **اکنون بدانند** که اگر به اطفال از خشکی قصبه‌ی سعال عارض شود حلق و سینه را به موم روغن چرب کنند و لعاب بهدانه به اندک نبات نیمگرم ساخته بدهند و اغذیه مرطبه خورانند و هرچه در علاج سرفه‌ی یبسی و سرفه‌ی از خشونت قصبه‌ی ریه بزرگان مسطور شد حسب حاجت بکار برند و اگر صفراوی باشد رب توت و با رب آلو قبل از غذا بخورانند و مرضعه‌ی آن را اغذیه‌ی داع صفرا دهند و اگر احتیاج تنقیه باشد او را تنقیه فرمایند و اگر طفل را مسهل دهند مثل سنا و غیره ادویه‌ی حاره نباید داد و اگر چه بعد اخراج ماده تعدیل آسان است لیکن چون سرفه صفراوی یبوست بسیار دارد از سنا و غیره اکثر منجر به تهوع و قی می شود و اگر در سرفه صفراوی و تپ چنین خطا واقع شود روز دوم مسهل لعاب به دانه شیره‌ی مغز تخم هندوانه شیره‌ی عناب شیره‌ی اصل‌السوس شربت بنفشه خاکشی برای تسکین و ترطیب دهند بعده مسهل بدون سنا با ریشه خطمی و روغن بادام جهت محافظت امعا از ماده ساحجه استعمال می نمایند دور سرفه‌ی اطفال که به سبب دخول و خان یا گرد و غبار در حلق ایشان حادث گردد و نبات یا شکر یا عسل یا ترنجبین یا شکر تیغال هرکدام که میسر آید و مناسب باشد بلیسانند و چکانیدن شیر مرضعه تنها کافی است و مالیدن روغن های مناسبه بر حلق و سینه و خورانیدن اغذیه چرب و غرغره شیر اگر تواند نمود والا خورانیدن شیر و آب گوشت مناسب و هرچه در علاج سرفه از خشونت قضبه بزرگان گذشت و مناسب باشد بعمل آرند.

خرخره عظیمه

یعنی آواز شدید که در وقت خواب از سینه می آید سببش کثرت رطوبات در ریه است **علاج** تدبیرش به علاج سرفه رطوبی نمایند و ایضا در اطفال عسل گرم نموده چند قطره بدهند و تخم کتان کوفته با عسل سرشته‌یا زیره کوفته بیخته با عسل سرشته‌یا رب‌السوس در شیر حل نموده اندک بخورانند و اصلاح شیر مرضعه به تدابیر حاره‌ی یا بسه به قدر اعتدال نمایند و به طفل شیر بسیار ندهند و از هوای سرد و اغذیه بارده و آب سرد طفل و مرضعه را بازدارند و از گریه نیز خصوصاً در ابتدا و بنا گوش و حلق و سینه را چرب نمایند و اگر به تدبیری قی آورند اولی است و باید که در آن زمان گریه ننماید گاه گاهی حلوای مغز بادام عسلی یا حلوای چلغوزه بخورانند و به آب گرم بدن شستن نافع است و اگر کاکرداسنگی سرخ رنگ یک توله اصل‌السوس سه ماشه کوفته بیخته مویز منقی یازده دانه صلایه کرده به شهد آمیخته نگهدارند و به طفل شیرخوار و مادرش خورانند نیز نافع خرخره‌ی سینه‌ی اطفال و مفید تپ بلغمی و ادامت آن به طفل موجب توانائی آن است و اگر مویز منقی سه توله مغز چلغوزه دو توله انجیر سه عدد بزر کتان اصل‌السوس مقشر هریک دو درم سعد دار فلفل خولنجان هریک یک درم

مشک یک ماشه سائیده با عسل مساوی سرشته بدهند خرخره‌ی سینه اطفال و سرفه را نافع است و بدانند که گاهی این مرض مقدمه‌ی صرع و یا منذر بدان می باشد و تدبیرش این است که جندبیدستر تنها و یا با عود صلیب سائیده بـر بینـی و گـوش و شقیقه و کف دست و پای او بمالند و اندکی بخورانند و آنچه صرع را مفید و مضر اسـت ایـن را نیـز منفعـت و مضـرت دارد و همچنین گاه این مرض از بیجا شدن عظم رقبه و یا استرخای آن به سبب رطوبت عارض می گردد و درینصورت قابله انگشت در حلق طفل درآورده و بر آن گذاشته به جایش برگرداند و اگر سر انگشت را به بعض اشیای قابضه مثل پوسـت انـار و مـاز و سماق و امثال این ها نرم سوده آلوده نماید بهتر است و خورانیدن اندک اندک آب سماق مفید است.

نفث‌الدم

عبارت است از برآمدن خون از دهان و آن یا از دهان جزای آن باشد مثل لثه و یا از اجزای حلق مثل لهات و خنک و یا از سـر به جانب فرود آید و یا از ریه و یا از دیگر اعضای تنفس مثل حنجره و قصبه ریه و رگ های او و رگ های سینه و یا از اعضای دیگر منجمله اعضای باطنی مثل مری و معده و جگر باشد و سبب قریب جمیع اقسام خروج دم از فم جراحت است و آن یا بـه سبب بادی باشد و یا واصل و یا سابق و سبب بادی یا ضربه‌یا سقط بر سینه‌یا بر جگر یا بر حجـاب اسـت و یـا شـی قـاطع یـا سرفه‌ی شدید یا آواز قوی یا حدت آواز بلاتدریج یا ضجر و خشم و این بیشتر به مجنونان و کسانی را که خشم گیرند از هر چیز به هم می رسد و یا قی سخت خصوصاً در مستعدین نفث‌الدم و یا تناول مسهلات حاره و اغذیه‌ی حاره مثل سـیر و پیـاز و یـا خوف و یا غم و یا هم که باعث حدت خون گردد و یا خواب بر زمین بی بستر و یا چسبیدن زلو در حلق و داخل او در حنجره و مری و یا مقام در هوای گرم و سرد و یا و ثواب قوی و یا حمل شی تقلیل و یا کثرت استعمال حمام و اما سـبب واصـل یـا در عروق باشد و یا در غیر آن و آنچه در عروق بود یا انقطاع و یا انصداع و یا انفتاح و وسعت آن باشد از قـوت کـه بدورسـد یـا از حدت ماده که در میان رگ باشد و یا از کثرت دم و یا استرخا و یا تا کل از حدت خلط و نزلات حاده‌ی میره‌یا بلغمی مالح که از سر بر صدر و ریه ریزد و یا به جهت سخافت عضو و ترشح خون از آن و اکثر متسع مـی گـردد منافـذ میـان اجـزای قصـبه و شرایین زیاده از حد طبیعی پس ترشح می یابد خون از آن بسوی قصبه و آنچه در غیر عروق باشد در سینه و شـش و معـده و جگر جراحت یا قرحه‌ی حادث از جراحت یا از تاکل و تعفن بود و چون از عضو چیزی منقلع گردد و منجر بقرحه می گردد و گاه از ورم دموی ریه می باشد که ترشح می یابد از آن خون و نفث‌الدم که از ورم ریه باشد سلیم است زیرا که دموی است و ترشح می یابد از آن ماده‌ی غیر محقونه و غلیظ و گاه‌یافته می شود در نفث‌الدم ریه همه این اسباب مگر چسبیدن زلو و امـا اسـباب سابقه اسبابی است که مقدم باشد بر این اسباب واصله و آن یا کثرت ماده است به سبب کثرت اغذیه و ترک ریاضـت و یـا بـه سبب ماده‌ی فاضله از قدر ضروری طبیعی چنانچه عارض می گردد عند ترک ریاضت احتباس خون که عادت دفع آن باشد مثل

خون حیض یا بواسیر یا رعاف یا قطع عضو مثل دست و پا که نصیب او از خون در باقی اعضا جمع شود و امتلای دموی حاصل گردد و یا حدت ماده است مثل نزله حادهی مریهیا بلغم مالح یا رقت دم و یا شدت حرکت آن و یا ریاح که در عروق محتبس گردد و بشکافد خصوصا در مخجین و یا استعداد آلات حاوی ماده به سبب برودت متعبض که دشوار گردد انبساط آن ها و مطیع قوت محرکه نگردد و یا حرارت خارجی یا داخلی و یا یبوست که به سبب تخفیف و تکثیف به اندک سببی مستعد شکافتن گرداند و یا به سبب رطوبت مرخی که وسیع گرداند مسام آنها را و یا ملاقات شی خارق اکال یا قطاع یا معفن و **بدانند** که چون امتلای دموی در جمیع بدن و همه رگ ها عارض شود طبیعت متوجه دفع خون فزودنی می گردد به هر طریق و جهت که او را ممکن بود اگر شدید الاستعداد یا قریب تر از مکان فضل باشد دفع می نماید آنرا به نفث و یا به قی و یا به رعاف و یا به بواسیر و یا طمث و اگر عروق قوی باشند و شکافته نگردند که خون روی الکینیه از آنها اخراج یابد و امتلا بر حال خویش ماند به مرگ مناجات بکشد به سبب انصباب آن خون به تجاویف شرایین کبارکه در قلب اند و به سوی قلب و دماغ و هرکرا نفثالدم از ریه افتد بیم آن باشد که قرحهی ریه او را عارض گردد و چون بعد از نفثالدم که محتبس گردد و باز نفثالدم بهم رسد خوف آن است که این نفثالدم ثانی به سبب قرحه باشد که جراحت اولی مستحیل بدان گشته و اکثر دم منفوث رعافی باشد که از سر به مجرای حلق و بسوی ریه سیلان نماید و درین خطری نباشد و چون نفثالدم از نواحی ریه آید و خف به آن متعلق باشد یکی خوف از افراط او و دوم خوف از جراحت او که قرحه نگردد و گویند که نفثالدم از اعراض رویه و امراض مخوفه است چنانچه بقراط گفته که خروج دم از فوق هر نحو که باشد علامت روی است و از اسفل هر نحو که باشد علامت جیدست بعضی گفته اند که مراد او از فوق نفثالدم باشد زیرا که رعاف مطلقاً روی نیست مگر آنکه بند نگردد و مراد او از اسفل بواسیر و یا طمث باشد زیرا که خروج آن به اسهال جید نیست و شیخ می فرماید که هر نفثالدم مخوف نیست بلکه آنچه محتبس نگردد و یا با تپ باشد و همچنین خروج او از اسفل به طریق بواسیر یا حیض مطلقاً جید نیست بلکه جید آن است که به قدر معتاد باشد و زیادتی آن خصوصاً که منقطع نگردد و البته روی است و بیشتر نفثالدم سبب شفای و رم کبد یا طحال می گردد و نفثالدم که از سینه باشد در آن خوفی نیست که در آنچه از ریه باشد و اکثر به زودی زائل گردد و اگر زوال نپذیرد دوران خانله قروح ریه نبود و اگرچه بسیار باشد که آن موضع سینه که خون از وی برآید قرحه گردد و ناصور شود و لفث الدم دوام نماید و چندی بایستد و باز بر آمدن گیرد و اکثر نفثالدم از صدر به کسی عارض می شود که او را نزولات بیشتر حادث گردد و سینهی او تنگ باشد و آنچه از سر بسوی صورا و نازل شود فضول رقیق حاد بود که به حدت خود سحج آرد و جراحت در اعضای صدر پیدا کند و سینه تنگ را انصداع عروق به سرعت می شود و به سبب آنکه عروق او ضعیف ضیق دقیق می باشند **طریق تشخیص** اقسام نفثالدم باید که اول محل علت دریافت نمایند و این چنان که اولاً از مریض بپرسند که خون

تفل بر می آید یا به تنخع و یا بتخخ و یا به قی و یا به سعال اگر بر آمدنش به نفل و بزاق گوید از دهن و اجزای ان مثل لثه و عمور باشد و اگر به تخع گوید و رنگ خوناب بود از لهات و حنک و از سر باشد که به جانب حلق فرود آید و به این نـوع تقـدم عادت رعاف و حصول خفت سر از آن بعد از ثقل و دیگر علامات رعاف مثل سرخی چهره به تاریق پیش چشم و عدم زبـدیت خون و حدوث نفث‌الدم دفعه و احیاناً به اندکی رعاف نیز موجود باشد و اگر به تخخ گوید از قصبه‌ی ریه و حنجره باشد پس اگر به اندک سرفه برآید و در مقدار اندک و کف ناک و باور بود از قصبه باشد و اگر خوناب و بی سرفه بود از حنجره باشد و اگر به قی گوید از مری یا معده‌یا کبد یا طحال باشد و فرق در این اعضا بوجود آفت از وجع و غیره در آن عضو که خون از آن بر می آید باید کرد و گویند که اکثر آنچه از کبد می آید در اسهال کبدی می باشد و آن علامـت روی اسـت و اگـر بسـعال گویـد از قصبه‌یا ریه‌یا صدر باشد به عده رنگ خون و قوام او و مقدار ادوز بدیت او و قلت و کثرت سعال و وجع دریافت نمایند اگر خون کمرنگ مائل بزروی رقیق و قلیل المقدار از خون عروق و کف ناک بود و به سرفه‌ی صعب آید و بی درد باشد و ایضا در چنـد روز بند شود و باز دفعه برآید و رنگ مائل به سفیدی مثل رنگ ریه بود از جوهر ریه‌یعنی گوشت آن باشـد و اگـر خـون سـرخ مشرق و در رنگ شبیه تر به خون و شدید القوام از قوام خون گوشت ریه و در غلظ کمتر از خون صدر بود و در مقدار زیاد آید و بی کف و گرم تر باشد از عروق ریه باشد و اگر خون سیاه رنگ و غلیظ و جامد و اندک اندک برآید و بند نشود و با قدری کف و بسعال شدید آید و با وجع سینه بود و عندالاستلقا سرفه و درد زیاده شود از صدر باشد و اگر خون خالص شـدید الحمـره بسـیار دفعه برآید و قلیل الزبر بود از انقطاع و انشقاق عروق باشد پس اگر تپ و اسباب متقدمه محدث حـدت خـون و تـدبیر مسـخن یافته شود سبب انشقاق حدت خون باشد و اگر از برآمدن خون راحت و سبکی حاصل شود و آثار امتلا پیدا بود سببش امـتلای خون باشد و اگر تقدم ضربه‌یا سقط یا سیر در هوای بارد یا تقدم استعمال اشیای مولد ریح و غیر آن منجمله اسباب مشق عروق یافته شود سبب افصداع عرق همان باشد و اگر رنگ خون قلیل الحمره مثل آب شسته گوشت بود و اندک انـدک شـروع کنـد بعده روز به روز حسب ازدیاد و جراحت و تاکل و اتساع منافذ مقدار آن زیاده گردد و اکثر دفعه بگشاید و خـون بسـیار برآیـد و باریم یا تشور یا جزوی از گوشت ریه بود و با تپ باشد و تقدم اسباب تا کل از تناول اشیای حریفه مثل زاج و مانند آن یا نزول نوازل حاره‌ی حریفه و اسباب حدت دم نیز یافته شود از تاکل باشد و اگر خوناب برآید و از خروج آن راحت و سـبکی یابـد و در ابتدا کمتر از خون خارج به سبب انقطاع و انشقاق در اول امر و بیشتر از آنچه خارج می شود از تاکل در اکثر آید و بی درد بود از انفتاح عروق به سبب امتلا باشد و ایضا انقطاع خون که عادت خروج آن باشد مثل انقطاع حیض و بواسیر و طول زمانه‌ی فصد نیز بر آن دلالت کند و اگر خون بسیار اندک برآید و علامات ذات‌الریه و غیره حاضر باشد از رشح درم دموی باشد و اگر خـون

صاف صنع مائل به شرقت و صهوبت و مائی رقیق بر آید و با غم و کرب صعب باشد و اسباب سرفه و مریض دیگر هیچ باشد از تعلق زاو باشد.

علاج کلی اقسام نفث‌الدم

به قول جرجانی و ایلاقی طریق منع خون از دهن بر چهار وجه است یکی فصد به شرط عدم مانعی دوم اماله‌ی ماده بسوی اسفل سوم تعدیل مزاج عضو چهارم استعمال ادویه‌ی جالس دم اما تدبیر فصد چنان باید که اگر خون از سینه درآید آید رگ باسلیق کشانید و اگر از کام ملازه برآید رگ قیفال زنند و اگر از مری و معده و جگر آید رگ اکحل باید زد و هرکرا این مرض بسیار افتد هرگاه در تن خویش گرانی و امتلای دم معلوم نماید مبادرت بفصد کند و خصوصاً کسی که سینه او در خلقت تنگ باشد یا فصل ربیع باشد و اولی آن است که اول بهر اماله‌ی خون به سوی اسفل رگ صافن زنند بعده برای تقلیل ماده سینه و ریه و منع حدوث ورم فصد باسلیق کنند و خون به تفاریق گیرند و چون حیض زنان و رقت او به قدر کفایت جاری گردد بدان نفث‌الدم آنها زائل شود چنانکه گاهی در ایشان به احتباس حیض نفث‌الدم حادث گردد و اما تدبیر اماله‌ی ماده از فوق باسفل مالیدن اطراف بسوی اسفل و بستن آنها و نهادن محاجم بر ساق و رگ صافن و مابض کشادن و حقنه کردست و اما تدبیر تعدیل مزاج عضو آن است که صاحب نفث‌الدم از جمیع اسباب محرکه‌ی دم مثل اغذیه و ادویه مسخنه و از جستن و حرکات و ریاضات سخت و تعب قوی و از کثرت کلام و افراط حمام و آواز بلند و خشم و خنجر و شرب شراب بسیار و کهنه از نظر کردن در اشیای سرخ و از جماع و نفس عالی اجتناب نماید و از ادویه‌ی حریضه و مفتحه چون صبر و کرفس و سداب و کنجد و پنیر کهنه و خرما و عسل و جمله شیرینی ها و مالح و شور و شیر خام پرهیز کند و از اغذیه‌ی موافقه برای ایشان هرچه مغری و ممسدد باشد و همه ملحم و جمله مبردوم نافع از غلیان او و ازین قبیل است شیر مطبوخ و دوغ گاو و پنیر تازه و فواکه قابضه و زیت انفاق تازه و آنرا که به تسکین حرارت حاجت بیشتر باشد طعام او از غوره و سماق و زرشک و انار دانه و ترشی ترنج و برگ حماض باید به پاچه‌ی بره پخته اگر تپ نباشد و اگر باشد مزورات و ماءالشعیر و مجیه به کدو و مغز بادام و مسکه دهند و هر صبح شربت ریباس و گل ارمنی بیاشامند و آنرا که حرارت قوی نباشد پنیر تازه بی نمک و شیر تازه‌ی مطبوخ و مضیره دوغ گاو که به پاچه بپزند و حریره‌ی که از جاورس مقشر و کعک سازند و زرده بیضه‌ی نیمبرشت و گوشت در اج و تیهو و تدر دو ماهی تازه و مانند آن مناسب بوده گاه انتفاع می یابند به اغذیه‌ی چرب و میاه شبیه شدید المنفعت اند وبهترین آب ها

جهت تشرب آب باران است یا آبی که در آن گل ارمنی انداخته باشند و آب معدن آهن و آهن تاب بدستور و اما تدبیر منع خون و استعمال ادویه حابس آن چنان باشد که نگاه کنند تا خون از کدام عضو می آید و اسباب آن دریابند بعده به علاج هر واحد که جدا جدا مسطور گردد مشغول شوند **ابن سرافیون:** گفته که علاج کلی عام نفث‌الدم این است که اگر از انفتاح اوعیه باشد تسدید افواه آن ادعیه‌ی منتحه کنند و اگر از انصداع و انحراق باشد التحام آن نمایند و اگر از تاکل بود به تولید لحم در موضع متاکل کنند و دعائی که انفتاح یافته به ادویه قابضه لزاقه و به اغذیه مولده‌ی خلط محمود و ادویه‌ی رویاننده‌ی گوشت اصلاح می یابد **مسیحی:** گوید که اگر از انفتاح افواه آورده باشد اشیای قابضه‌ی او را نفع می کند و اگر از شقاق باشد اشیای مغر به محفه بلا لذع مثل گل قبرسی و اگر از اکال باشد اشیائی که گوشت برویانند و این از ادویه‌ی نبسته‌ی لحم بود و از اغذیه اشیای محمود و الکیموس و گاهی در ادویه‌ی نفث‌الدم ادویه‌ی مخدره داخل می‌کنند برای آنکه خواب آورد و به برودت خود اجماد خون نماید و هم او گوید که اگر خون به تخع و تخخ برآید در آن خطر نبود و اگر به قی خارج شود ایضا در آن خوف کثیر نیست و اگر به سرفه بر آید آن مخوف ست و در آن باید که ابتدا بالفصد باسلیق کنند و تنقیه‌ی بدن از خلط غالب نمایند و این قرص کهربا بخورانند کند روم الاخوین گلنار هر واحد سه درم کهربا پنج ورم شادنج گل مختوم هر واحد ده درم شب یکنیم ورم پوند چینی افیون هر واحد یک درم ده قرص ازین تیار سازند و هر روز یکی از آن به آب بادروج یا آب خرفه بدهند و اگر امر سخت باشد یک قرص وقت شب دهند و بازو در آن به بندند و اطراف و خصوصاً سینه را بمالند و اگر در سینه جائی درد کند قرص مذکور در سرکه و آب طلا کنند و غذا به حصرم و سماق سازند و گل مختوم اندک اندک مص کنند بر پشت خوابیده در اکثر اوقات و این قرص نیز نافع ست اقاقیا چهار درم گل سرخ گلنار مکدهشت درم صمغ عربی دو درم کتیرا یک درم در آب باران به قدر یکمثقال قرص سازند شربت یک قرص و ایضا دارچینی سلیخه افیون هر واحد چهار درم فلفل سفید دار فلفل بارز و بزرالبنج زعفران هر واحد دو مثقال به عسل سرشته قدری دادن نافع است و این دو انفث‌الدم حادث از فتح یا شق یا کال را نافع است طباشیر گل سرخ گل ارمنی گل مختوم شاذنج هر واحد شش درم به سد کهربا مروارید ناسفته هر واحد پنج درم صمغ عربی کتیرا هر واحد شش درم تخم خشخاش سفید مغز تخم خیار به زردآلو و تخم بارتنگ شاخ گوزن سوخته هر واحد هفت درم اقاقیا عصاره‌ی لحیه‌التیس رب‌السوس هر واحد پنج درم نشاسته‌ی بریان شش درم کوفته بیخته سه درم به آب باران بدهند و هم او گوید که هرگاه خون به سعال برآید پنیر مایه‌ی خرگوش یک درم به آب سرد بخورند یا تخم بارتنگ سوده دو درم به آب بارتنگ و گل ارمنی یا گل مختوم به آب سرد یا به آب بارتنگ یا آب فی تریا ماءالشعیر به کندر به آب برنج مطبوخ به کندر دهند و اگر کفایت نکند فصد کنند و خون اندک اندک به دفعات برآرند **صاحب مغنی قدیم:** می نویسد که در علاج نفث‌الدم قصد دو چیز کنند یکی کیفیت دوم کمیت خون علاج کمیت تقلیل اوست و کیفیت تبدیل او طبری گوید که علاج جمیع انواع

نفث‌الدم در حبس واحدست و سببی که واجب می کند انعباب خون بسوی مواضع مذکوره‌یا کمیت او باشد و یـا کیفیـت او امـا کیست چون زیاده شود و عروق ممتلی گردند بعض عروق و قاق به سبب ضعف او از حمل آن منصدع شـوند و امـا کیفیـت او چون نیز گردد و طبیعت اکاله‌ی قطاعه او را حادث شود شعب عروق به حدت آن متاکل شوند و خون بسوی موضـعی از اعضـا منصب گردد علاج آن فصد و اماله‌ی مادو است به طریقی که مسطور شد بعده لزوم شرب ماءالشعیر به گل مختوم و شرب رب ریباس و رب حماض و رب حصرم در اکثر اوقات و طعام اوسماقیه و رمانیه و مانند آن سازند و اگر حبس او دشـوار گـردد ایـن اقراص بدهند که به قطع نفث‌الدم از هر موضعی که باشد کفایت کند و صدر را از مده نیز پاک نماید بگیرند رب‌السوس سه درم تخم بارتنگ دو درم عصاره‌ی هوفاقطیداس سه درم به سد کهربا هر واحد دو درم وارید ناسفته یک درم ریوند چینی خالص دو درم صمغ عربی و فارسی و کتیرا و نشاسته هر واحد دو درم و نیم ترنجبین منقی چهار درم ودع محرق گل ارمنی گل قبرسـی گل شاه وس هر واحد سه درم کند را تینج هر واحد یک درم علک الابناط دو درم علـک را در سـرکه گداختـه ادویـه‌ی دیگـر کوفته بیخته آمیزند و از اسپغول بطبخه او لعاب برآورده آمیخته همه را بسرشند و مقدار یک درم قرص سـازند و هـر روز یـک قرص یا دو به رب آس و رب حصرم بدهند اگر شدت سرفه نافع نه باشد و اگر سعال شدید باشد قـرص بـه ماءالشـعیر پاشـیده بدهند که تنقیه صدر و قطع نفث‌الدم کند و به این قرص که مختار روفس سمت نیز جمـاعتی از نفـث‌الـدم شـفا یافتـه کهربـا عصاره‌ی لحیه التیس کندر حضض هندی بسد صمغ عربی و فارسی نشاسته هریک سه درم رب‌السـوس زوفـای خشـک گـل نسرین هر واحد دو درم مغز تخم خیار و قناد خرپزه و تخم کدوی شیرین هر واحد پنج درم فطراساليسون یکنیم باریک سائیده به حلاب قرص سازند و این قرص مختار بعض متاخرین از افاضل اطبای حرانین است و صالح است برای نفث‌الدم از هر موضع که باشد و برای سحج امعاء و قرحه‌ی آن و قیام دم نیز نافع و آن نادر عجیب است به دفعات تجربه نموده ام بگیرنـد حضـض مکی گل سرخ بسد شادنج هریک دو درم ثمرانار و مشتی اقاقیا هریک یکنیم ورم صمغ عربی کهربا هر واحد یـک درم و ثلـث عصاره لحیه‌التیس گل مختومه گل ارمنی گل شاموس هر واحد سه درم کندر چهار درم زعفران دو دانگ ریوند نیم درم پوست انار یا شحم اومازوی سبز هر واحد یک درم نشاسته بریان سه درم و نیم همه را سـائیده و اسـپغول جوشـانیده لعـاب او گرفتـه بسرشند و به قدر یکمثقال قرص ساخته در سایه خشک نموده هر روز یک قرص به شربت حب‌الاس بخورنـد و غـذا حسـوی جاورس مقشر بریان و کمک مدقوق سازند و اگر سعال نباشد رمانیه و سماقیه و حصرمیه دهند.

شراح قانون

مثل قرشی و گاذ رونی می نویسند که چون نفث‌الدم حادث گردد و از اسافل مثل رگ صافن و عرق‌النسا کشانید و فصد ضـیق کنند تا خون بسوی اسفل منجذب گردد و فصد ضیق وقتی کشانید که به نفث خون بسیار برآید و اراده به عسل دم و اماله بـه

جهت مخالف نمایند و معذلک ضعف باشد و اما چونت امتلا عظیم باشد و هنوز خون بسیار بنفث خارج نشود و قوت قوی و سن و فصل مساعد باشند فصد واسع جائز است و منع نوازل حاره بسوی صدر به شربت خشخاش مع دم‌الاخوین و صمغ کنند اگر سببش نزله باشد فودای نافع مشترک به جمیع اصناف نفث‌الدم شربت انجبار به آب بارتنگ و کهربا و دم‌الاخوین و صمغ عربی هر واحد نیم درم ست و گاهی به قدر یک شعیره کافور زیاده می کنند اگر با غلیان و فرط حرارت خون باشد و گاهی به قیراط افیون حاجت افتد اگر غلیان دم شدید و امر عظیم تر باشد که آن به سبب تفلیظ قوی و تنویم فی القور بند می کند و لعوق از انجبار و دم‌الاخوین و کهربا و بسد و طراثیث هر واحد یکمثقال کتیرا و نشاسته و صمغ عربی بریان هر واحد یک درم افیون ربع ورم تا سدس ورم باریک سائیده به شربت انار شیرین سرشته به قدر یکمثقال بلیسند و عوض آب آب بارتنگ بنوشند و اگر عطش شدیدتر باشد شیره‌ی تخم خرفه یا آب برگ او به گل مختوم و طباشیر بدهند و بر سینه پارچه در گلاب و صندل آلوده نهند غذا زرده‌ی بیضه‌ی نیمبرشت که بر ان دم‌الاخوین و کهربا و کشنیز خشک پاشیده باشند یا لحم جدی که به انجبار و بارتنگ و کشنیز و زرور پخته باشند استعمال نمایند لیکن در نفث‌الدم حادث از کثرت خون و وجود تپ ترک لحوم واجب است مگر آنکه خون به افراط خارج شود و خوف ضعف باشد و برگ خرفه غذای جیدست در ابتدای این مرض و نوشیدن عصاره‌ی او به شکر نافع است و بارتنگ کشنیز بدستور ماءالشعیر خصوصاً که در آن عناب و عدس و بارتنگ برای تغلیظ دم پخته باشند و دم‌الاخوین برای الصاف دهن رگ و جراحت به ران پاشیده باشند نیز غذای خوب است گیلانی گوید که اکثر اسباب عروض این مرض حدت حادث در اخلاط ولاسیما در خون از قبیل حرارت مزاج می باشد و آن منجر انفتاح فوهات عروق و انتفاث دم می گردد و لهذا ادویه‌ی لعابیه و بیضه‌ی مغربه بارده رطبه مسکن حدت اخلاط را درین باب نفع بسیار بشاهده می رسد و از این قبیل است که بگیرند تخم خیارین و تخم خرپزه و تخم خرفه و تخم کاهو هر واحد سه درم و باریک سائیده شیره برآورده و صاف نمایند و صبح مثقال شربت انار شیرین یا میخوش داخل کرده هر روز صبح و شام بنوشند که به غایت به نافع است **حکیم شریف خان** و خلف الصدق ایشان می نویسند که در اقسام نفث‌الدم تبرید لعاب بهدانه شیره‌ی عناب شیره‌ی مغز تخم تربوز شیره‌ی پوست بیخ انجبار شیره‌ی خرفه سیاه در آب برآورده شربت نیلوفر داخل کرده بار تنگ پاشیده بنوشند و اگر بند نشود فصد باسلیق کنند و قرص کهربا و گلنار دهند و اگر سبب آن نزله باشد تدبیر جس نزله نیز کنند و غذا آش جو و کهچربای مونگ نامناسب است و باید که در این مرض مداوم رفع قبض طبع نمایند به استعمال مزلقات ویلنات زیرا که قبض بسیار مضر است و او اکثر به سبب استعمال حوابس و قوابض عارض می شود و عند وجدان حرارت نواحی صدر به قیروطی بار و طلا نمایند و این سفوف از ادویه‌ی مجربه‌ی سهرندی است طباشیر گل سرخ گل ارمنی گل مختوم شاذنج تخم خرفه هریک پنج درم لبد مروارید که با خشخاش رب‌السوس اقاقیا عصاره‌ی لحیه‌التیس هریک سه درم افیون و دورم باریک سائیده اسپغول

بست درم آمیخته دو درم به آب معصور برگ انگور بدهند و بهتر آن است که به آب برگ یانسه‌ی مروق بر آتش دهنـد کـه از عجائب است و اگر حرارت شدید بنا شد کندر دو درم درین سفوف آمیزند که آن با وجود حبس دم و تخفیف قروح و انبات لحم صحیح قوای ادویه را به سوی ریه به سرعت می رساند و اسپغول گاهی زیاده و گاهی کم کرده می شود و بعضی وزن افیون دو ماشه و صمغ عربی و گلناز عوض مروارید و بسد نوشته و شربت انجبار دو توله جهت آمیختن به آب مروق بانسه فرموده انـد و این سفوف دیگر نیز در منافع شل اوست کندر گل و مختوم هریک پنج درم گلنار دو درم صمغ عربی درم بسد کهربا هریک سه درم باریک سائیده بعرق گاوزبان بخورند اکنون باقی ادویه‌ی یونانیه دهندیه‌ی قابضه که به اکثر اقسام نفث‌الدم مشـترک النفـع اند مرقوم می شوند.

ذکر ادویه یونانیه حابس دم

بعد فصد قرص کهربا با شیره‌ی تخم خرفه و شیره‌ی کشنیز خشک و عرق بارتنگ و شربت انجبـار و تخـم بارتنـگ بدهنـد و دم‌الاخوین و سندروس یا زرده‌ی تخم مرغ نیمبرشت مجرب است دیگر گل مختوم گل سرخ هرکدام دو درم کهربا صمغ عربی نشاسته هرکدام یک درم با بعضی اشربه قابضه‌ی بدهند و مجموع پنج شربت است دیگر خون بزغاله در همان گرمی که بعد از ذبح بیرون آید قبل از آنکه بندد نصف اوقیه با قدری سرکه آمیخته یا تنها سه روز ناشتا بخورانند که درین کار فعلی عجیب دارد دیگر کهربا دم‌الاخوین اقاقیا بلهاشیر کتیرا تخم هندیا نه کوفته بیخته سقوف ساخته با شیره‌ی بیخ انجبار بخورند دیگر نفث‌الدم را که با تپ و درد سینه باشد بهدانه بعرق بیدمشک جوشانیده صاف نموده شیره‌ی تخـم خرفـه‌ی مقشـر شـربت بنفشـه تخـم بارتنگ داخل کرده بنوشند دیگر شاذنج عدسی یک درم تا یکمثقال یا آب خرفه‌یا آب عصبی الراعی یا آب بادروج دادن عجیب الاثر است و طبیخ حلبه و خطمی با تخم بارتنگ و شربت انجبار ازین قبیل است دیگر از تجارب ابن بیطارست کـه بهدانـه ده درم مغز تخم کدو هفت عدد در ظرف قلعی دار جوشانیده دو درم نبات آمیخته شب وقت خواب بخورند و بعد از آن آب بنوشند به همین دستور صبح بدهند غذا جوشانیده‌ی عدس درست دیگر ورق اطراف زر تازه گل سرخ شـب یمـانی مـازو اقاقیـا گلنـار مصطکی افسنتین هرکدام سه درم خرمای تخم دور کرده هژده درم موم به روغن آهن گداخته سی و شش درم به دستور مرهم ساخته بر خرقه طلا کرده بر سینه ضماد نمایند برای نفث‌الدم سودهند است دور آنجا که خون به قی همی آید بر معده‌یا کبد و در آنجا که از دماغ آید بر تارک سر ضماد کنند دیگر آب خیار خصوصاً مع بعض مغریات قابضه اندک اندک نوشیدن مفید و اگر

شاخ گوزن سوخته به ادویه قابضه آمیخته استعمال نمایند نفع کثیر دارد و کذلک آب نعناع **ایضا** ثمر درخت غرب که به فارسی بده گویند به وزن یک درم نافع است و کذا شکوفه‌ی کشنیز به آب بارد وزن سه درم صبح و شام **ایضا** بسد و گل شاموس نافع است و حب‌الاس و تخم بار تنگ دو درم در آب بارتنگ یا در آب گل سرخ تازه به غایت نافع و به خصوصاً بریان کـرده مفیـد ایضا پنیر مایه‌ی خرگوش و آهو و بزغاله در گلاب یا در مطبوخ عفص یا به آب دروج و خصوصاً برای آنکه از صـدر آیـد نـافع است و گل مختوم و یا گل شاموس به اندکی سرکه مفید وحی العالم با مثل آن نشاسته و کذا شب یمـانی در زرده‌ی بیضـه‌ی نیمبرشت خوردن سودهند دیگر سریشم ماهی نفث‌الدم کهنه را نافع و چون امر صعب گردد گاهی ربع درم بزرالبنج به ماءالعسل می دهند دیگر تخم کراث بنظی و حب‌الاس مساوی کوفته دو درم به آب عصی الزاعی نفث‌الـدم کهنـه را نـافع اسـت دیگـر بگیرند عصاره‌ی کراث شامی یک اوقیه و سرکه نیم اوقیه و صبح بنوشند و یا اسفنج سوخته با قدری نبیند قابض بدهنـد دیگـر جالینوس علاج نرفت الدم تبریاق و مثرودیطوس و ادویه‌ی خوشبو می کرد که آن طبیعت را بر بخـل بـه دفـع خـون و الحـام جراحت تقویت می دهند و کذلک قرص کوکب و دوای اندرودماخس و قنطوریون هم خون باز دارد و هم سینه را پاک کند اگر با تپ باشد به آب بدهند و اگر نباشد با نبیذ قابض و اهل سقلاب بطبیخ قنطوریون غلیظ علاج می کنند دیگر عصاره‌ی بارتنگ و عصاره‌ی گاوزبان و عصاره‌ی برگ خرفه هریک دو درم بگیرند و شاخ های گل سرخ تر و نازک یک اوقیه بکوبند و بفشـارند بی آنکه آب بپاشند و صاف نموده همه را بیامیزند دور آن قدری گل مختوم حل کرده بنوشند مفید بود دیگر بگیرنـد عصـاره‌ی شاخ های گل سرخ دوران عصاره‌ی هوفقسیط اس و شاذنج و شاخ گوزن سوخته آمیخته بنوشند دیگر از اشربه‌ی موافقه مطلقاً برای منغوث شربت عناب و خشخاش و نیلوفر و آس و صندل است و غذا در سیه و ماشه و ماءالشعیر به شیره‌ی خشـخاش یـا مغز بادام و اگر با سرفه نباشد اشربه‌ی حامضه مثل شربت انار و لیمو و شربت حصرم و مانند آن و غذا سماقیه و حصر سیدورانیه و زرشکیه خصوصاً مطبوخ با کارع و آزاد ادویه آب بارتنگ تنها یا به گل ارمنی یا گل مختوم یا با قراص کهر با و یا عصـاره‌ی خرفه با یکی از گل ارمنی و مختوم و شاذنج مغسول مع تخم خرفه حابس خون است و از اقراص به قول شـیخ اینسـت اقاقیـا گلنار گل سرخ عصاره‌ی لحیه‌التیس جفت بلوط قشور کندر مساوی **ایضا** بزرالنبج پوست بیخ لقاح گل بحیره کنـدر اقاقیـا تخـم خرفه تخم باروج گلناز کافور اقراص سازند خوراک دو درم یا نیم اوقیه آب یا شراب عفص یا آب یا دروج **ایضا** تخم خشـخاش گل مختوم هونقسطیه اس کندر کافور به آب با دروج بدهند و قرص به نسخه‌ی این سرابیون که در آن صمغ بادام است همین عمل دارد دیگر این قرص نیز جیدست طین بحیره‌ی بسد کوکب شاموس گل سرخ هر واحد دو جزو کهر با صمغ نشاسته هـر واحد یک جزو آمیخته قرص سازند شربت چهار مثقال برای محموم در عصاره‌ی قابضه و بغیر آن در شراب قـابض و از ادهـان مستعمله بر سینه در گرما روغن به دور سرما روغن سنبل است و از اضمده‌ی مشترکه آرد جو و قاق کندر اقاقیا به سفیدی بیضه

است و چون خون بند شود توجه بالحام جراحت از مفریات قابضه و متع ورم به منبع غذا و جذب مواد به اطراف و تبرید صدر نمایند و سرکه ممزوج چند بار بنوشند و از امور مذکوره بعد احتباس نیز احتراز نمایند دیگر گویند که استعمال مصطکی به کهربا و کذلک بسد و صمغ هر واحد نیم مثقال به سفیدی بیضه‌ی مجرب است و طبیخ نوفل جیدست و طلق محلوب به آب بارتنگ بیعدیل است و قشار کندر به غایت مفید و مسکه‌ی تازه هم نافع است و دو درم کشنیز خشک بریان به آب بارتنگ خوردن حبس نفث‌الدم میکند و **بقول سویدی:** طبیخ بیخ خطمی و تخم او و شرب خشخاش سیاه و شیر غنم به کتیرا و کذا شکوفه علیق و آب آن و عصاره‌ی لحیه‌التیس و شکوفه‌ی او و عصاره‌ی خیوط کرم و اطراف تازه‌ی او و شرب فقاح کرم سه درم صبح و مثل او شبانگاه و امتصاص لف کرم و شرب گل ارمنی و خولان و مروارید دو درم و باقلی و حسوء آرد آن و نشاسته و کهربا یکدرم یا نیم درم شرباً و تعلیقاً و یا قوت شرباً و تعلیقاً و کندر به آب بار و شرباً و تعلیقاً و شرب عصاره عصی الراعی اکل حب‌الاس رطب و یا بس سیاه و سفید و شرب عصاره‌ی کشنیز و نقوع عذبه و شرب عصاره‌ی بیخ عرب و برگ او و کذا ثمر او بشیره‌ی تخم خرفه و شرب طراثیث و زهر عوسج و خوردن براده‌ی حاج و مازد سوخته به سرکه خاموش کرده و شرب حضض مکی به آب و اکل بلوط و شرب طبیخ او و گلنار و اقماع ورد و جماز نخل و طلع او و بیخ خلاف و صمغ عربی بریان و اقاقیا و بروی سوخته و کعب تیس سوخته به عصاره‌ی عصی الراعی و شیر بز مطبوخ بنشاسته و ضماد پوست انار سوخته‌ی بعسل بر سینه و شرب آب شکوفه او و نقوع انار دانه‌ی خشک در آب باران و ثمر مغبلان و عصاره‌ی برگ او و طبیخ برگ حرفا و بزرالبنج بلع ورم به جلاب و یا مع خشخاش سفید و سرطان سوخته در ماءالشعیر و قرطاس مصری سوخته و عصاره‌ی برگ اسپغول و بیخ او و سنگ قبطی و اکل بسر و شرب طیخ او و کدوی مطبوخ باطریه و بیرون صنم یک درم و دم‌الاخوین و زبرجد شرباً و تعلیقاً و عقیق تعلیقا و شرب پوست بیخ انجبار یکمثقال و افیون سدس مثقال صمغ عربی نیم مثقال گلنار نیم مثقال به عصاره‌ی بارتنگ یا عصی الراعی و کذا استعمال عنب‌الثعلب و ضماد پوست انار ترش به سرکه سرشته بر سینه و اکل سماق و توت شاهی خام و شرب تخم کاهو و لک و کذا طین رومی به صمغ عربی و گلاب مخلوط و کذا دماغ و یک بغبار آسیا سرشته به قدر یک باقلا خوردن دموی انسان سوخته بالخاصیه و شرب طبیخ فوه الصبغ و قرط و نقوع زرشک با گل ارمنی و کذا تخم بارتنگ کوفته و کذا عصاره‌ی برگ او بست درمن بشاذنج مغسول یک مثقال و جلاب پانزده درم و یا عصاره‌ی مذکور با یک درم کهربا و اکل کاسنی هر واحد حالبس نفث‌الدم است و **ایضا** او گوید که بهمنی در صوف سرخ بسته بر صاحب نفث‌الدم تعلیق کردن مجرب من است و کذا استعمال پوست بیخ انجبار یک مثقال یا رب انجبار ده درم مجرب و آب خبازی در دهن گیرند و اندک اندک فرو برند و اگر در عصاره‌ی او صمغ عربی و لعاب بزرقطونا آمیزند عجیب النفع در شفای نفث‌الدم و بیعدیل است و ضماد زر درد با قماع او و عدس مقشر و گل ارمنی و کافور به گلاب بر سینه و تبیین نافع و از ادویه‌ی حاره

زراوندست و کذا شرب جوز السر و کوفته دو درم تنها یا به شراب و کذا عصاره‌ی نعنع بری و فقاح اذخر و طبیخ جلبه و شرب یک حبه مومیائی و کذا عصاره‌ی ونیل یا طبیخ او ذرفت و کمون به سرکه و جوز جندم و بادام تلخ تنها و مع نشاسته و نعنع و کذا طلق محلوب و مثل او صبر به آب بار تنگ سرشته لیسیدن و عصاره‌ی طرخشقوق و کلس پوست بیضه و بسباسه و مصطکی و صمغ بطم و شکاعی و کرسنه و شاخ بقر سوخته و سندرسوس و سویق بادام شیرین و کما خشک و بلوط هر دو خوردن و یا تینج و تخم گندنا دو درم و بیضه‌ی نیمبرشت یا نیم درم و کذا شرب یا سکرجه از عصاره‌ی بادروج یا سه درم از بیخ او و طبیخ دار شیشعان و شرب تودری و کذا بندق هندی و صبر نیم درم به آب سرد و هوفاریقون و اسفنج در زفت مغموس و محرق و حلزون سوخته و خون و حاج بغبار آسیا سرشته و بنطافلن هر واحد حبس نفث‌الدم کند.

ذکر بعض مرکبات مجربه برای حبس خون

چنانچه این حب حابس الدم معمول در نفث‌الدم است کهربا گل ارمنی دم‌الاخوین کتیرا صمغ عربی طباشیر حب‌الاس هریک یک درم پوست بیخ انجبار نشاسته هریک سه درم و اگر مروارید مرجان زهره مهره گل مختوم گل داغستانی هریک یک درم اضافه کنند قوی تر باشد ادویه را کوفته بیخته و احجار را صلابه کرده با شیره‌ی بهدانه که در آب بار تنگ برآورده باشند سرشته حبوب به قدر نخود سازند شربتی از پنج حب تا ده حب **شربت نفث‌الدم** که با حرارت بود بیعدیل است بـاءالقرع آب هندوانه عرق بیدمشک هر واحد یک رطل حب‌الاس نیم رطل به آتش نرم بجوشانند تا نصف بماند صاف کرده با یک طل قند بقوام آرند و کهربا طباشیر شاذنج عدسی مغسول صمغ عربی دم‌الاخوین کات سفید مغسول هر واحد پنج درم سوده اضافه نمایند شربت ده درم با شیره‌ی خرفه **شربت انجبار** به نسخه‌ی معمولی نافع نفث‌الدم و سرفه و مانع ترله از انصباب پوست و یخ انجبار پنج توله پست خشخاش مع تخم یازده عدد گل بنفشه دو توله بهدانه عسل السوس مقشر براده‌ی صندل سفید حب‌الاس هر واحد یک توله عناب پانزده دانه جوشانیده صاف نموده بسه چند قند سفید بقوام آرند و در آخر دم‌الاخوین صمغ عربی نشاسته هریک یک درم سانیده افزایند **قرص کهربا** که در نفث‌الدم و قی الدم و بواسیر خونی و کثرت حیض و بول الدم برای جس خون همواره معمول است کهربا صمغ عربی کتیرا نشاسته کتیرا مغز تخم خیار مغز تخم کدو هریک سه ورم گلنار اقاقیا هر واحد یک نیم درم کوفته بیخته بلعاب اسپغول اقراص سازند شربتی از پنج ماشه تا دو درم **قرص گلنار** که همان نفع دارد و گلنامه گل ارمنی صمغ عربی از هریک چهار درم گل سرخ اقاقیا از هریک سه درم کتیرا دو درم کوفته میختـه بـه آب گلنار قرص سازند قدر شربت بدستور **معجون** معمول بجهت نفث‌الدم مزارید به سد محرق مغسول تخم خرفه تخم خطمی بیخ انجبار زهر مهره‌ی خطائی هریک شش ماشه‌یاقوت سرخ یشب سفید گل گاوزبان ابریشم مقرض بهمن سفید بهمن سرخ صندل سفید ارنب مغز تخم خبازی کتیرا اطراثیث شیرین گل سرخ ورق نقره هریک چهار ماشه مرجان پنج ماشه عنبر اشهب مشک خالص

هریک یک ماشه کافور قیصوری نیم ماشه رب انار شیرین رب به شیرین هریک شش توله نبات دو چند شهد یک چند ادویه **ایضا** نافع نفث‌الدم کشنیز مقشر صمغ عربی کتیرا دم‌الاخوین بسد محرق کهربا طباشیر مصطکی هریک یک درم گل ارمنی گلنار اقاقیا زعفران هریک نیم درم تخم خشخاش بریان دو درم قند سفید پا و آثار خوراک حسب مزاج با شیره‌ی تخم خرفه و شربت انار شیرین و بدانند که حب نفث‌الدم و سفوف نفث‌الدم و قرص کافور و طباشیر و قرص انجبار و قرص خشخاش نیز نافع است.

ذکر ادویه هندیه حابس خون

برگ ببول نورسته برگ انار آمله هر واحد چهار ماشه کشنیز خشک دو ماشه شب در آب تر کرده صبح سائیده صاف کرده به قدری نبات یا شکر یا شربت نیلوفر یا شربت حب‌الاس یا شربت انجیامه بنوشند که در حبس نفث‌الدم و قی الدم مجرب است دیگر گل ملتانی گیرد و بنسلوچن کهربا اقاقیا کتیرا گویند ببول نشاسته کافور در لعاب بهدانه حب ساخته در دهن داشتن مفید و انار خام در آب سائیده باضافه‌ی قدری شکر خام نوشیدن نیز نافع دیگر زرگان چهار درم تخم حماض کشنیز خشک هریک دو درم کتیرا صمغ عربی گوند صحنه باز و هر واحد یک درم قرص ساخته و درم بدهند و اگر احتیاج قبض باشد یک دانگ افیون افزایند دیگر صمغ عربی گل ملنانی کتیرا سفوف کرده هفت ماشه با شیره‌ی خرفه و شیره‌ی خشخاش بنوشند دیگر گیر و گلنار کندر صمغ عربی مساوی سائیده به شربت آمله آمیخته بخورند **ایضا** گلوبرگ بانسه هریک به قدر یک توله جوش داده صاف نموده نیم درم صمغ عربی سائیده آمیخته بنوشند دیگر گل خیر و یک توله شب در آب تر کرده صبح مالیده صاف نموده بنوشند دیگر برگ بانه تریک توله و چون خشک باشد نیم توله سائیده به شهد آمیخته بخورند و یا شیره برگ او به قدر دو مثقال یا یک توله در پا و آثار آب برآورده با قند سفید یا عسل بدهند که در حبس خون از محربات است و عرق برگ مذکور بطور گلاب کشیده نوشیدن نیز نافع **دیگر** خاکستر برگ انگور دو سه ماشه با شیره‌ی برگ محهیچی یا شیره‌ی تخم خرفه‌یا شیره‌ی خیارین و شربت مناسب مجرب والد مغفورست و گولر خام نیز مفید **دیگر** برگ انار یک دام به آب سائیده نبات انداخته خوردن مفیدست **دیگر** گولر خام کوچک یک آثار پا و بالا گرفته نیمکوفته در دو نیم آثار آب بجوشانند و چون ششم حصه آب باقی ماند از پارچه گذرانیده در قند سفید نیم آثار بقوام لعوق آرند و از یک توله تا دو نیم توله بلیسند و اگر ریشه‌ی انجبار گرد آسیا سریشم ماهی قشار کندر رب‌السوس حب‌الاس نشاسته صمغ عربی کتیرا طباشیر سفید به سد محرق اقاقیا دم‌الاخوین هر واحد یک درم باریک سوده بیامیزند نافع تر باشد دیگر گوبهی به آب سائیده به قدر یک دام بخورند نفث‌الدم و فی الدم را نافع است و تخم خطمی و مائین خرد کوفته بیخته به آب سرد خوردن نیز نافع نفث‌الدم است و از اغذیه مفید نفث‌الدم ترئی و کدو و ساگ پالک و خرفه و ساگ سرخ و عدس مقشرست.

علاج نفث‌الدم از جرم ریه

اول به علاج کلی از فصد و اماله ماده و تعدیل مزاج به طریقی که مذکور شد مشغول شوند و اگر طبع قبض باشد مبهل رنم یا حقنه لین تلیین نمایند و این مسهل نرم است بنفشه ده درم آلوسیاه عناب هریک سی دانه سپستان هفتاد دانه همـه را بپزنـد و مغز خیارشنبر پانزده درم و چهل درم شیر خشت حل کرده صاف نموده بدهند و حقنه از چقندر سبوس گندم بنشه برگ خطمی کشک جو جوشانیده صاف نموده چهار درم بوره‌ی سوده پانزده درم شکر سرخ حل کرده بعمل آرند و هر صبح کشکاب دهند و با سرطان پخته و اگر تپ سخت گرم باشد کشکاب در ماءالقرع و عرق عنب‌الثعلب بپزند و غذا قلیه‌ی کدو و اسفاناخ و طوخیا و کشک جو دهند به مغز بادام و روغن بادام و بعد زوال تپ ادویه‌ی جالس خون مثل آب بارتنگ تنها یا به کل مختـوم و یـا آب برگ خرفه به کهربا و گل ارمنی شروع کنند و آب عصی الراعی بهترین ادویه‌ی این است و شادنج عدسی مغسول بدستور زیرا که هم منع خون و هم به تخفیف جراحت کند از یک نیم درم تا دو درم با یکی از آب های مـذکور بدهنـد و در آب نوشـیدنی صمغ عربی و طباشیر و گل ارمنی و شادنج تر کرده صاف نموده بنوشند و از برگ بارتنگ و برگ خطمی و آرد جو مخلـوط بـه گلاب بر سینه ضماد کنند و موم مصفی به روغن گل گداخته به آب عصی الراعی آمیخته بر صدر طلا کننـد و هـر دو نسـخه سفوف که در قول حکیم شریف خان مسطور شد درین باب نافع است و کتیرا صمغ عربی نشاسته کهربا گل ارمنـی هـر واحـد یک ماشه سوده به شربت خشخاش دو توله سرشته خورده بالایش لعاب بهدانه شیره‌ی تخم خرفه در آب برآورده شربت انجبار دو توله داخل کرده نوشیدن نیز معمول استاد مرحوم است و این سفوف تألیف حکیم اکمل خان نیز معمول است ریشه‌ی انجبار ولایتی دم‌الاخوین صمغ عربی کهربا اقاقیا مروارید صندلین به سد سرطان سوخته تخم کاهو نشاسته هر واحد یک درم خرفه‌ی مقشر دو مثقال تخم خشخاش دو درم کتیرا رب‌السوس گل ارمنی واحد یکمثقال گل داغستانی نیم مثقال گل نیلـوفر سـه درم زهر مهره‌ی سائیده سه ماشه کافور قیصوری از یک ماشه تا نیم درم کوفته بیخته سفوف سازند و شش ماشه تـا یـک تولـه بـا تبرید مناسب بخورند و اگر سبب برآمدن خون از ریه نزله‌ی حاد باشد رعایت قانون مذکور از فصد و حقنه و جذب مـواد بسـتن اطراف دولک او به روغن گرم باید کرد و در ماءالشعیر فوا که قابض مثل حب‌الاسن و به وامر و دور زعرور بپزند و قرص کهربا به رب به بدهند و بالجمله تدبیر تعدیل حدت نزله و حبس او نمایند چنانچه در بحث نزله گذشت و ورین قسم لعابات زیاده می دهند و ایضا شکر تیغال است گلوگل خطمی صمغ عربی کتیرا هریک ماشه کوفته بیخته بخورند پالایش سپستان بسـت دانـه بهدانه سه ماشه گل بنفشه چهار ماشه جوشانیده صاف کرده شیره‌ی تخم کاهو شش ماشه در عـرق بارتنـگ پـنج تولـه عـرق گاوزبان پنج توله برآورده شربت خشخاش دو توله داخل کرده بارتنگ پاشیده بنوشند و یا بعد فصد لعاب بهدانه لعـاب اسـپغول عرق شاهتره شربت بنفشه صمغ عربی کتیرا با یک ماشه سوده پاشیده بدهند بعده بهر نضج نزله عناب بهدانه جوشانیده شیره‌ی

بیخ انجبار شیره‌ی کاهو و یا قوذا توله کتیرای سوده‌یک ماشه دهند باز شیره‌ی مغز تخم کدو باز عوض او شیره‌ی خرفه شش ماشه شیره‌ی اصل‌السوس چار ماشه کنند و یا بهدانه عناب گل بنفشه چهار ماشه اصل‌السوس چهار ماشه جوشانیده شیره‌ی مغز تخم هندوانه شیره‌ی خیارین شربت نیلوفر اسپغول شش ماشه داخل کرده دهند و یا بهدانه سه ماشه پوست بیخ انجبار پنج ماشه در عرق عنب‌الثعلب جوش داده شربت بنفشه داخل کرده بدهند و اگر ضیق‌النفس نیز باشد بهدانه سه ماشه سپستان نه دانه جوشانیده صاف کرده شیره‌ی اصل‌السوس شربت بنفشه بار تنگ داخل کرده دهند و اگر بعدا کل بقولات حارنزله افتد و بر شش آفت رسد بعد فصد عناب سپستان بهدانه خطمی بیخ انجبار جوشانیده شیره‌ی کاهو شربت خشخاش صبح ذیاقوذا نه ماشه به شام دهند بعده رب‌السوس کتیرا صمغ عربی شکر تیغال سوده به شربت خشخاش سرشته بخورند بالایش جوشانده‌ی مذکور صبح و لعوق معمول و حب غری السمک استعمال نمایند بعده‌ی شیره‌ی خرفه و کوکنار افزایند بعده‌ی قرص خشخاش کوفته به خمیره‌ی خشخاش سرشته همراه عرق مکوه شربت بنفشه بارتنگ پاشیده بخورند باز قرص طباشیر کافوری شیره‌ی خشخاش شیره‌ی کاهو دهند و یا کهربا شیر دم‌الاخوین صمغ عربی کتیرا نشاسته تیث شیرین گل ارمنی شادنج عدسی مغسول هریک نیم ماشه افیون زعفران کافور هریک دو سرخ کوفته بیخته بدیا قوذا سرشته بخورند بالایش آب برگ بارتنگ شیره‌ی اصل‌السوس شیره‌ی مغز تخم هند یا نه شیره‌ی خشخاش شیره‌ی خرفه هریک چهار ماشه بارتنگ چهار ماشه پاشیده بنوشند و گاهی لعاب بهدانه شیره‌ی بیخ انجبار عوض تخم هند یا نه و خشخاش می کنند باز تخم خطمی خبازی شاهتره هریک شش ماشه جوشانیده شیره‌ی اصل‌السوس شیره‌ی کاهو شیره‌ی بیخ انجبار هریک چهار ماشه و یا قوذا توله صمغ عربی کتیرا یک ماشه سوده پاشیده دهند به عده اگر بند نشود فصد اسلیم از دست دیگر گیرند و این سفوف تالیف حکیم شریف خان نیز مفیدست سنگ جراحت نیم درم مروارید سوده پوست خشخاش دم‌الاخوین هر واحد یک درم کهربا ریشه‌ی انجبار هریک دو درم نشاسته خرفه مقشر هریک دو مثقال کوفته بیخته سفوف سازند شربت از یک درم تا دو درم و این سفوف والد حکیم علوی خان درین نوع مخصوص است کافور قیصوری نیم دانگ طباشیر دم‌الاخوین ریشه‌ی بیخ انجبار مروارید ناسفته کهربا کتیرا تخم خرفه مقشر تخم کاهو فادینا رب‌السوس خشخاش سفید نشاسته هر واحد یک دانگ افیون شیوه‌ی زعفران طسوج مغز بادام مقشر سه دانگ کوفته بیخته سفوف سازند نصف از آن وقت صبح به آب بارتنگ و آب خرفه بخورند و نصف وقت شام به آب بید و این سفوف از مجربات راقم ست سندروس کهربا گل ارمنی خاکستر چوب انگور بار تنگ هریک شش ماشه صمغ عربی یک توله کتیرا چهار ماشه دم‌الاخوین اقاقیا خر مهره‌ی سوخته هریک سه ماشه شادنج عدسی افیون مغز پنبه دانه هریک دو ماشه طباشیر گل ملتانی هریک نه ماشه کافور قیصوری سرطان محرق هریک سه نیم ماشه سوای بارتنگ همه را کوفته بیخته هر روز پنج ماشه به شربت ذیاقوذا دو توله سرشته به همراه لعاب اسپغول شش ماشه لعاب بهدانه سه ماشه شیره‌ی

مغرب حسب القطن چهار ماشه و بار تنگ شش ماشه شیره‌ی تخم خرفه‌یک توله شیره بیخ انجبار چهار ماشه خورند و اگر در جوهریه تا کل حادث شود ماء الشعیر با لبان و کتیرا بنوشند و اغذیه که در آن کاهو و کاسنی و خرفه و گوشت جوجه مرغ دوراج باشد تناول کنند و دیگر تدابیر و مشروبات و غذا که در سل مسطور گردد بعمل آرند **اقوال اطبا** بعضی متأخرین می نویسند در خونی که از ریه و نهایت قصبه و آنچه از شکاف رگ ریه بود چون طبیب بر سر بیمار رسد باید که همان وقت رگ باسلیق زند و خون فراگیرد و رطب اکبر است که فصد صافمن را مقدم دارند و صاحب نزهه گفته که حجامت با شرط بر ساقین نمایند پس اقاقیای مغسول گلنار صمغ عربی گل ارمنی کتیرا حضض مکی صندل سفید شیاف مایشا هر یک چهار ماشه در گلاب سوده ضماد کنند و قرص کهربا سه ماشه شیره‌ی خشخاش نه ماشه و اصل‌السوس هفت ماشه لعاب بهدانه چهار ماشه شربت خشخاش دو توله صمغ عربی چهار ماشه بدهند و این دوا قوی ترست گل ارمنی و مختوم و قبرسی و عصاره‌ی الحیه التین دم‌الاخوین هریک یک ماشه سوده به شربت حب‌الاس دو توله ورق نقره‌یک عدد آمیخته بلبسانند و بالایش شیره‌ی خشخاش و خرفه هریک نه ماشه و اصل‌السوس هفت ماشه و لعاب بهدانه سه ماشه و گاوزبان چهار ماشه در عرق بارتنگ و بید مشک هریک نه توله برآورده شربت انجبار سه توله تخم بارتنگ چهار ماشه تخم فرنجمشک سه ماشه بدهند و ایضا دم‌الاخوین شاخ گوزن سوخته طباشیر بسد هریک یک ماشه در شربت خشخاش یک توله و هفت ماشه و شیره‌ی انجبار و حب‌الاس هریک چهار ماشه بهدانه سه ماشه بریان بار تنگ و خشخاش هریک نه ماشه اصل‌السوس هفت ماشه لعاب گل گاوزبان هفت ماشه در عرق بیدمشک و بار تنگ و گاوزبان هریک هفت توله برآورده شربت حب‌الاس سه توله بار تنگ ماشه و غذا آش جو به شربت خشخاش و نیلوفر دهند و چون خون آمدن کم گردد و سفوف حکیم اکمل خان و حب والد علوی خان با عرق کافور ایشان بدهند و غذا شوربای کله پاچه بزغاله با برنج دهند و از حرکات عنفیه اجتناب نمایند **شیخ الرئیس:** می فرماید که در نفث‌الدم کائن از نفث جرم ریه ادویه ملحمه‌ی یا بس مثل گل ارمنی و گل مختوم و شادنج به آب بارتنگ دهند و مبادرت بفصد باسلیق کنند از شقی که گمان تفرق اتصال در آن است و فصد باریک کشانید و خون در چند دفع به فاصله سه ساعت و زیاده بر آن گیرند مع مراعات حفظ قوت زیرا که فصد خون را بسوی خلاف جهت جراحت جذب می نمایند و ایضا از حدوث درم در جراحت منع می کند و اطراف بمالند از بالا به پائین و از امور مذکوره در عاج کلی نفث‌الدم منع نمایند و تعدیل هوا کنند و بر پهلو و بر هیئت مثل انتصاب بخوابند و گاهی نوشیدن اندکی سرکه ممزوج به آب موافق افتد بجهت آنکه منع نزف الدم و تنقیه‌ی ناحیه صدر رویه از خون می نماید تا آنکه در آن محتبس نگردد و انجماد نیابد و ادویه‌ی بارده مغز بیاشامند و اشتغال به مغزی بهترست و اگر با تغذیه تنقیه نیز باشد غایت مطلوب است و آشامیدن اسپغول نافع است مع تبرید او خصوصاً هنگامی که تشنگی بسیار باشد که مبرد و مسکن عطش و مغزی است و بساست که احتیاج خلط آن به مخدرات افتد بدو امر

یکی برای تسکین حدث خون و تغلیظ آن دوم برای تنویم و از آله حرکت و چون نفث‌الدم از نزله حریف صفراوی بهم رسد واجب است که اولاً اصلاح کیفیت آنچه نزول می نماید بسوی آن نمایند تا باعث زیادتی نکایت نگردد و اگر با غلبه‌ی وصویت باشد فصد کنند والا احتیاج بفصد نیست بلکه فصد در صورت عدم کثرت خون و غلبه‌ی صفرای حاد باعث زیادتی حدت صفرا می گردد و به سبب ازاله‌ی خون که به رطوبت خودکا سرحدت صفراست ضرر او زیاده می شود اگر نزله بسیار حریف صفراوی نباشد فصد نمایند و دائم اطراف را به بندند منحدر از فوق باسفل و بازیت گرم کرده و روغن های گرم مثل روغن قثاءالحمار و مانند آن بمالند و بر سر او مطلقاً روغن نمالند و دائم اطراف را به بندند مخدر از فوق باسفل و بازیت گرم کرده و روغن های گرم مثل روغن فثاءالحمار و مانند آن بمالند و بر سر او مطلقاً روغن نمالند و از بینی نیز دور دارند و باید که درین صورت اکثار از مغریات کنند و غذای او حنطیه با قدری عفوصات به طریق حریره بسازند و این عفوصات از قبیل اثمار و مانند آن باشد و عند ضعف همان در سرکه ممزوج به آب سردتر کرده خورانند و برای انجذاب مواد از سر حقنه حاده استعمال نمایند خصوصاً هنگامی که فصد ممکن نباشد به سبب مانعی و باید که در تبرید مزاج راس مهما امکن کوشش نمایند زیرا که راس حار مزاج جذب رطوبات از معده و غیره می کند و آثار کثرت رطوبت ظاهر می شود و چون باردو رطب می گردد به مثل ادهان بارده این اثار به سبب زوال سبب حدوث رطوبات از وی زائل می شود آثار اعتدال ظاهر می گردد و گویند که مراد از بین تبرید ظاهر راس نیست که آن نزلات را می افزاید بلکه مراد بترید باطن اوست و غرض به این دو امرست یک تقلیل مواد حار در آن و دوم تغلیظ موادی که در آن است و باوجود تبرید باطن راس تسخین ظاهر او می باید تا ماده را که دردی است بسوی ظاهر جذب کند و نزله منقطع گردد و در ترطیب راس کوشش بسیار ننمایند زیرا که افراط در رطوبت مرخی است و آن موجب نوازل می گردد و آنچه نافع است قرض کهرباست و ادویه‌ی مذکوره و اگر این تدبیر فائده نه بخشد به علاج نزله بالذات با ماله و حبس آن نمایند به مثل حلق راس و استعمال ضماد سرگین کبوتر بر سر و بقدر احتیاج جذب مواد و نشر ظاهر سر توقف نموده دور کنند و جالینوس گفته که زنی را نفث‌الدم از نزله بهم رسید خواستم که فصد او نمایم لیکن به سبب ضعف نتوانستم و امر به حقنه حاد نمودم و غذا حریره به فوا که قابضه پخته بعد از آنکه چند روز غذا نخورده بود و ادم و ضماد بر سر او بدوای سرگین کبوتر نمودم و بهر این ضماد اذن بدخول حمام دادم و تدهین سر او ننمودم تا سر او ترطیب نیابد و تریاق کبیر تازه به قدر باقلا او را خوانیدم تا او را خواب آید به جهت آنکه تریاق تازه به سبب قوت افیون خواب می آورد و دغدغه سرفه را منع می نماید و سیلان ماده را به سبب تغلیظ آن تسکین می دهد و روز دوم متعرض تحریک آن نگشتم بلکه به حالت خود ساکن گذاشتم و به مالیدن دست و پای او برای میل ماده باسفل امر نمودم و به قدر باقلای کوچک تریاق تازه کمتر از روز گذشته خورانیدم و غرض من آن بود که رفته رفته نوبت به دادن عسل آید تا بدان ریه تنقیه‌یابد و روز سوم نیز او را دوائی نخورانیدم و ساکن

گذاشتم بعده ایما بدلک اطراف او نمودم و در ماءالشعیر اندکی نان ثرید کرده خورانیدم تا حفظ قوت او نماید و روز چهارم تریاق کهنه به عسل کثیر دادم به جهت آنکه در نیوقت غرض تنویم او نبود بلکه از اله مواد از ریه و اعضای صدر بود و عسل بسیار برای تنقیه‌ی ریه او بود بعده در سائر ایام تغذیه بحسب واجب نمودم و تدبیر ناقهین کردم و باوجود این گاه گاهی بر سر او قیروطی ثافیسا می گذاشتم و منع از استحمام نمودم و بدین تدبیر شفا یافت و این تدبیر جالینوس جیدست و این به تجربه معلوم شده و نزدیک سر او روغن بزند دموی سر او بتراشند برای تفتیح سام و استعمال این محمرات اگرچه زن باشد و لابد اسهال حب قوقایا نمایند اگر مواد بسیار باشد زیرا که ازشان این حب اسهال مواد مختلفه از سرست و این بعد از فصد باید به عده لزوم ادویه‌ی مخمره بر سر نمایند **جرجانی:** در بحث سل نوشته که اگر خون از ریه برآید تدبیر او آن است که بیمار را ساکن دارند و از همه حرکات باز دارند در حال فصد باسلیق کنند و اندک خون به چند کرت بیرون آرند و اطراف بمالند و به بندند و سرکه در آب بسیار آمیخته در مدت سه ساعت دو یا سه بار بدهند تا تنقیه خون منجمد در ریه کند بعده قرص کهربا در شربت حب‌الاس و قرص بسد در آب باران یا آب خیار دهند و ماء الشعیر که در آن پاچه‌ی بره و حب‌الاس به عفص و انار خام پخته باشند بیاشامند در روز اول هیچ طعام ندهند و برین ماءالشعیر قناعت کنند و اگر قوت ضعیف باشد حریره آرد جو آرد باقلا آرد نخود به روغن بادام و شکر یا عسل و اندکی نان در ماء الشعیر ثرید کرده‌یا بیضه‌ی مرغ نیم برشت بدهند و اگر بیمار قوی باشد روز دوم نیز اندکی خون بیرون کنند و غذا تا روز چهارم ازین نوع دهند که مذکور شد وسیله بیمار به روغن گل چرب کنند و اگر فصل زمستان باشد به روغن ناردین یا روغن مصطکی و آب نی تر کوفته افشرده و اون حبس خون نماید و اسفنج در سرکه و آب ممزوج نیمگرم تر کرده بر موضع درد سینه نهند و به غبار آسیا و تراب کند در سفید بیضه سرشته و یا بسفرجل عنص در شراب قابض پخته کوفته ضماد نمایند و این تدبیر قبل حدوث ورم کنند و بعد روز هفتم پشم زوفا به روغن گل و سرکه تر کرده بر سینه نهند و اگر به روغن مور و یا روغن مصطکی و شراب عفص بر نهند صواب باشد و اگر جراحت ریم کند به علاج سل رجوع نمایند **طبری:** گوید که علاج او قلب ماده و جذب او بسوی اسفل است و حیله در آن تسکین مزاج او در حبس دم به این قرص است بگیرند ودع محرق و گل قبرسی دارمنی هر واحد دو درم و کهربای خالص یک درم و گل مختوم پنج ورم و گل قیمولیا و صمغ عربی و صمغ عربی و صمغ فارسی و نشاسته و کندر هریک سه درم عقیق و به سدو مروارید ناسفته هر واحد یکنیم درم همه را سائیده به آب بارتنگ مطبوخ مصفی به وزن یک یکمثقال قرص سازند و هر روز یک قرص چهل درم ماء الشعیر بدهند و اگر سرفه اندک باشد به طبخ آس نوشانیدن نیز مضایقه ندارد بگیرند حب‌الاس دو کف و بران طلای هلو آنقدر اندازند که بپوشد و بجوشانند تا حب‌الاس مهرا گردد و بعده صاف نموده کتیرا نشاسته صمغ عربی داخل کرده باز بپزند و به قدر ملعقه یا دو ملعقه گرفته قرص مذکور بر آن انداخته بدهند خلق کثیر را دیدم که نفث‌الدم از انصداع رگ در

ریه داشتند و به این طریق شفا یافتند و اگر مزاج متحمل این نباشد و در سرفه فصل برانید ماءالشعیر عوض این با قرص مذور نمایند و اگر شکم نرم بسیار گردو آب پست جو عوض ماءالشعیر کنند و غذای او حسوی جادرس مقشر بریان و کعک مدقوق به مغز بادام بریان نمایند و اگر مزاج محتمل باشد و تپ نبود تغذیه به تهوی بریان و سینه‌ی تدر و زرده‌ی بیضه‌ی مضایقه ندارد و اگر شرب ماءالشعیر یا آب سویق بر مریض دشوار باشد یا معده‌ی او به سبب ضعف هضم او نکند و تپ نباشد بگیرند بیضه‌ی مرغ و سفیدی او دور کرده بر آتش نهند و به خلال حرکت دهند تا زردی منحل گردد اندکی متماسک شود به عده قرص مذکور سوده بر آن اندازند و بخورانند و این دوا خون سحج و اسهال خون را نیز قطع می کند و واجب است که در قرحه‌ی ریه ازارخای ریه حذر کنند و هرگاه در ریه خشونت از ادویه‌ی قابضه پیدا شود موم و روغن که در آن کتیرا و نشاسته اندک آمیخته باشند بدهند و این معالجه‌ی طریقه‌ی حرانین است و اهل عراق استعمال موم و روغن کرده می دانند و تشنیع این می کنند و اهل حران در عفر معده موم و روغن که بر آن سفید اج رصاص انداخته باشند و سفیدی بیضه‌ی که در آن اسفیداج آمیخته باشند می دهند.

علاج نفث‌الدم از انشقاق یا انقطاع عرق

اول فصد باسلیق کنند و خون بسیار گیرند که قریب به غشی رسد و قرص کحل سه ماشه در مربای سیب ولایتی دو توله ورق طلا یک عدد سرشته بخورند به عده‌ی شیره انجبار چهار ماشه و اصل‌السوس و حب‌الاس هریک هفت ماشه و خشخاش نه ماشه لعاب بهدانه سه ماشه در عرق بیدمشک و باترنگ و گاوزبان هریک هفته توله صمغ آلو با لوسه ماشه بار تنگ هفت ماشه پاشیده بدهند و وقت شام سبوس اسپغول هفت ماشه و شربت انجبار و خشخاش هریک دو توله عرق بار تنگ نه توله بنوشانند و غذا آش جو به شربت نیلوفر و خشخاش دهند و به فاصله‌ی سه چهار روز فصد صافن کشانید و دوا و غذا بدستور دارند و گل ارمنی شاخ گوزن سوخته گل سرخ شب یمانی بریان پوست انار ولایتی عسالیج کرم دوده‌ی حمام هریک دو درم در روغن گل آمیخته بر سینه ضماد کنند و این دوا دهند شادنج مغسول کهربا به سد جفت بلوط هریک یک ماشه در خمیره‌ی خشخاش یک توله آمیخته شیره‌ی مغز بادام هفت عدد و اصل‌السوس هفت ماشه و انجبار و حب‌الاس هریک سه ماشه بارتنگ ماشه لعاب گاوزبان پنج ماشه و بهدانه سه ماشه در عرق بارتنگ و گاوزبان هریک نه توله شربت خشخاش و حب‌الاس هریک میکنیم توله صمغ عربی سه ماشه تخم شربتی چهار ماشه و این ضماد کنند گل ارمنی خاک کند رو غیر آن که در نوع آینده در قول ایلاقی خواهد آمد هریک دو درم گرفته بر سینه گذارند که نفع عظیم دارد و ایضا اگر سببش امتلای عرق باشد حتی الامکان غذا ندهند بلکه تا سه روز گرسنه دارند و اگر خوف سقوط قوت باشد اقتصار نمایند در آن هر روز به اندک غذا از شی لزجر معتدل یا مائل بیردوت که در آن تعزیه و الصاق و قبض خصوصاً تغلیظ خون باشد مثل کله‌ی پاچه و نیمبرشت اطریه‌ی خاصه که با

عدس پخته باشند و عدس و عناب مطبوخ و تا ممکن باشد غذای قوی ندهند و بر ماءالشعیر خصوصاً مطبوخ بعدس یا عناب یا سفر جل و نان در آب سرد یا در شیء حامض تر کرده بار و بالفعل اقتصار نمایند و چون مرض به طول انجامد دوغ گـاو نـافع است به جهت قبض و برودت خود و همچنین شیر جوش داده خصوصاً با صمغ عربی و کتیرا و پالک مغسول بنابر تعزیه و الزاق آنها نافع است و ماهی رضراضی شدید منفعت است و باید که غذای صاحبان این قسم نفث‌الدم و آنکه به سبب انشقاق عـروق از حدث خون بود بار و بالفعل باشد و پنیرتازه بی نمک سخت سودهند است و کذا حسوی جاورس مقشر یا کعک معمول به مغز بادام بریان و چون این اغذیه و امثال این به گوشت دهند باید که اختیار نمایند گوشتی سبک که از آن خون اندک یا بس متولد گردد مثل گوشت قطا و شفانین و دراج مطبوخ در قابضات و خصوصات و از اشیای مجربه در قطع نفث‌الدم غائیدن برگ خرفه و فرو بردن آب آن است و بساست که در همان ساعت حبس می نماید به شرطی که سرفه‌ی شدید نباشد زیـرا کـه بـه سـبب حموضتی که در آن است سرفه را زیاده خواهد کرد و آن موجب ازدیاد و نفث‌الدم خواهد شد و از فواکه سیب و به قابض عفص و عناب و حب‌الاس و خزنوب شامی و مانند آنست و چون در اکثر کتب در بیان خواص سیب مسطور است کـه اکثـار او مـوت سل است پس اجتناب از قلیل و کثیرا و وقتی که مریض مستعد سل باشد اولی و احوط است و گاه بـرای ایشـان نقـل از گـل مختوم و گل ارمنی و صمغ عربی و اندکی کافور مرتب می سازند و چون خون بند شود و تا روز چهارم بکشد باید که تغذیه به غذای قوی نمایند و ابتدا کنند به مثل نان مغموس در آب سرد پس در آب پاچه و به مثل هرائس و اکارع و او معاذ و اگر سبب انشقاق و انقطاع عرق مدت خون باشد اما له دم بسوی اطراف و خلاف جهت و استفراغ صفرا نمایند پس تبرید قوی و ترطیب کنند و ایضا قوابض و مغریات و ماءالشعیر با کدو و سرطان نهری استعمال نمایند و دوای اندروماخس و دمـای جـالینوس نـافع است و لعاب بهدانه سه ماشه شیره‌ی خرفت هفت ماشه شیره‌ی پوست بیخ انجبار چهار ماشه در عرق بارتنگ عرق عنب‌الثعلب برآورده رب به بارتنگ افزوده بدهند و یا عناب بهدانه جوشاینده شیره‌ی خیارین شیره‌ی مغز تخم هند یا نـه شـربت نیلـوفر بـا رتنگ بدهند باز به جای خیارین شیره‌ی کاهو شیره‌ی اصل‌السوس افزایند باز کهربا دم‌الاخوین نشاسته مغز بهدانه گـل ارمنـی صمغ عربی کوفته بیخته به خمیره‌ی صندل سرشته بخورند بالایش شیره‌ی خرفه شیره‌ی خیارین شربت نیلوفر اسپغول پاشیده بنوشند صبح و گل ارمنی زهر مهره کهربا کتیرا هریک نیم ماشه سوده به لعاب بهدانـه شـیره‌ی اصـل‌السـوس شـیره‌ی تخـم خطمی شیره بیخ انجبار شربت بنفشه بجهت آخر روز باز عناب بهدانه بعرق عنب‌الثعلب مالیده شیره‌ی مغز تخـم هندوانـه و یـا قوذا داخل کرده صمغ عربی کتیرا طراتیت طباشیر دم‌الاخوین کهربا سوده پاشیده دهند باز گلنار گل ارمنـی گـل مختـوم گـل سرشور یک سه ماشه کوفته بیخته‌یا شیره‌ی بیخ انجبار لعاب بهدانه نبات سفید دهند و یا دم‌الاخوین کهربا مغز تخـم پیحصـه مغز بهدانه طباشیر صمغ عربی کتیرا نشاسته به خمیره‌ی صندل شیرین سرشته بخورند بالایش عناب بهدانه جوشانیده شـیره‌ی

خرفه شیره‌ی کاهو شیره‌ی خیارین شیره‌ی بیخ انجبار آب بارتنگ تازه شربت و یا قوذا داخل کرده دهند و چون خون بند شود صبح زهر مهراکر با کتیرا گل ارمنی با شیره‌ی اصل‌السوس لعاب بهدانه شربت بنفشه خاکشی و به جهت آخر روز کهربا طباشیر دم‌الاخوین سوده بدوار المسک سرشته بخورند بالایش شیره‌ی کاهو شیره‌ی بیخ انجبار شربت نیلوفر و بعده اگر خرخره‌ی بلغم باقی بود عناب پنج دانه بعرق شاهتره پا آثار مالیده صاف نموده شیره‌ی کاهو نبات داخل کرده صمغ عربی کتیرا نیم نیم ماشه سوده پاشیده بنوشند و ایضا برای سرفه و نفث‌الدم دم‌الاخوین یک سرخ سوده بدواء المسک چهار ماشه سرشته شیره‌ی خرفه شیره‌ی کاهو هریک شش ماشه شیره‌ی عناب پنج دانه شیره‌ی بیخ انجبار چهار ماشه شیره‌ی بستان افروز چهار ماشه زهر مهراسده یک ماشه نبات یک توله دهند و اگر دارالمسک گرمی کند به جای او آمله مربی و عرق کیوره افزایند بازکهر با صمغ عربی کتیرا مغز بهدانه دم‌الاخوین هریک نیم ماشه افیون زعفران یک یک سرخ کوفته بیخته شربت نیلوفر دو توله سرشته تناول نمایند بالایش عناب پنج دانه بعرق شاهتره جوشانیده شیره‌ی بیخ انجبار شیره‌ی خرفه نبات توله شیره‌ی مغز تخم کدو بدهند و اگر در صورت غلبه‌ی خون در فصد تساهل کند و نفث‌الدم یا هیضه تپ عارض گردد و فصد جهت رعایت هیضه موقوف داشته روز دهم این مسهل می دهند عنب‌الثعلب گل بنفشه گل نیلوفر اصل‌السوس خطمی خبازی بادیان نیمکوفته تخم خیارین شاهتره بیخ کاسنی مویز منقی سپستان گاوزبان شب در آب گرم تر کرده صبح مالیده صاف نموده گلقند چهار توله مغز فلوس هفت توله شکر سفید دو توله روغن گاو هفت ماشه داخل کرده باز صاف نموده بنوشند و روز دوازدهم سنای مکی نه ماشه و برای اصلاح او گل سرخ زیاده می کند و تبرید فیمابین مسهلین لعاب بهدانه شیره‌ی عناب عرقیات شربت بنفشه خاکشی دهند و اگر بعد مسهلات باز عود نماید و خون بسیار آید فصد کرده ادویه قویه مثل طلق محلوب به قدر یک سرخ در سفوف داخل کرده همراه تبرید لعاب بهدانه شیره‌ی اصل‌السوس شیره‌ی عناب و غیره خورانند و اگر نفث‌الدم با تپ و اسهال باشد لعاب بهدانه لعاب ریشه‌ی خطمی سه ماشه شیره‌ی بیخ انجبار شیره‌ی خرفه‌ی مکه پنج ماشه در عرق بارتنگ عرق عنب‌الثعلب عرق گاوزبان عرق شاهتره هریک پنج توله برآورده شربت به زوری دو توله داخل کرده تخم ریحان بار تنگ اسپغول بریان هریک سه ماشه پاشیده دهند و صاحب شفاء الاسقام گوید که آنچه مجرب است برای نفث‌الدم عرق گل ارمنی یک درم صمغ بادام نیم مثقال کهربا شادنج دم‌الاخوین هر واحد نیم درم زمر و ربع ورم سائیده در شربت انجبار و بار تنگ و خشخاش آمیخته بلعیدند و بحسوی شعیر غذا سازند و اگر قبض شکم باشد به فتائل و حقن تليين نمايند و این ضماد برای نفث‌الدم خصوصاً آنکه از انصداع عرق باشد نافع است کندر آرد جو گلنار غبار آسیا ماز و پوست انار برگ مورد کوفته بیخته به آب پخته روغن آس و روغن گل داخل کرده ضماد نمایند **اقوال حکما:** شیخ می فرماید که اگر سبب انشقاق رگ حرارت باشد جمله ادویه‌ی بارده‌ی مذکور موافق است و اگر سببش یبوست باشد و این کمتر افتد استعمال مرطبات معلومه از ماءالشعیر و

البان و ادهان و عصارات بعد از علاج کلی نفث‌الدم از اماله‌ی ماده بسوی خلاف جهت بفصد و مانند آن نمایند و بالجمله آنچه درین موضع لائق است از فصد و غیره کمتر و ضعیف تر از آن است که بغیر این لائق باشد و اگر سبب انشقاق عروق ریه و صدر برودت باشد که بدو رسد علاجش این است که جالینوس گفته جوانی را این مرض افتاد روز اول فصد او کردم و دوبار خون گرفتم و به مالیدن و بستن اطراف او امر کردم چنان که در جمله حبس نزف الدم شرط است و غذا حریره دادم و بر سینه‌ی او ضماد قیروطی از از ثافیسا نهادم و وقت عشا برداشتم تا سخونت آن زیاده از آن نگردد که مطلوب است و دواء البزور خورانیدم و روز سوم بر سینه‌ی او همان قیروطی سه ساعت گذاشتم و آن روز غذا ماءالشعیر و اسفیدباج به گوشت بط دادم و هرگاه مزاج ریه به اعتدال آمد و خوف حدوث ورم زائل شد برای تنقیه‌ی ریه‌ی او تریاق کهنه دادم و به تدریج به شرب شیر خر و دیگر علاج نفث‌الدم باند آوردم و می گوید هرکه را این عارضه افتاد و من اورا روز اول یافتم شفا یافت و آن که روز اول نیافتم احوال او مختلف گردید **ایلاقی و جرجانی:** گویند که بالجمله بعد جذب ماده بسوی اسفل تعدیل مزاج عضو نمایند به ادویه‌ی معتدله مائل به حرارت غیر شدید القبض مثل سنبل و سلیخه‌ی دارچینی و سعد و قسط و کندر و زعفران و مصطکی و مرکی وزراوند به ادویه قابضه که چهارم حصه‌ی اینها باشد مخلوط کرده و اگر این ادویه را به آب جوش داده صاف کرده ادویه‌ی قابضه آمیخته بدهند روا باشد و ادویه‌ی قابض گل ارمنی و گل مختوم ست و صمغ عربی و کتیرا و نشاسته و کهربا و بسد و شب یمانی بریان و گل سرخ و گلنار و طباشیر و شاخ گوزن سوخته این همه‌یا بعضی از این به قدر دو درم کوفته بیخته به آب ادویه مذکوره یا به آب باران بدهند و یا گلنار عصاره‌ی لحیته التین جفت بلوط خاک کندر سلیخه بسد همه را کوفته بیخته سه درم به آب باران یا نبیند قابض بدهند و ایضا علک کندر سه درم تخم کتان پنج درم سنبل دو درم به سد گل سرخ هریک پنج درم کهربا سه درم و نیم جندبیدستر کنیم ورم اقاقیا سه درم شربت میکنیم درم به آب باران و غذا دراج و تدرود قتا بربریان کرده و یا مطبوخ با ناردانه و مویز و بدل آب نبیند قابض و اگر نباشد عجم زبیب در آن جوش دهند و موم مصفی و روغن سوسن گداخته و آب موردتر آمیخته بر سینه طلا کنند و اگر آب موردتر نباشد روغن آس آمیزند و ضماد قابض که مذکور شد استعمال نمایند **مسیحی:** گوید که اگر نفث‌الدم از شق عرق به سبب برد خارج از اعتدال باشد باید که فصد نکنند بلکه اشیائی معتدل الحراره مثل سنبل و دارچینی و مرو قسط و قشور کندر و زعفران وبا دارو دو ریشه خطمی و قنطوریون کبیروزراوند و مصطکی استعمال نمایند و اگر در ابتدا باشد افادیه مثل سنبل و سلیخه و دارچینی و قاقله به بعض ادویه‌ی قابضه مانعه‌ی دم مثل گل ارمنی و گل قبرسی و کهربا و شب یمانی بریان و جفت و اقاقیا و گل سرخ و گلنار و طباشیر و قرن ایل محرق آمیخته به آب باران بدهند و حب آس و رب سفرجل و گلاب و طباشیر و گل مختوم و ارمنی به آب باران خوردن نیز نافع است و هنگام خواب اقاقیا گل سرخ گلنار عصاره‌ی لحیه‌التیسن هفت بلوط قشار کند و مساوی سائیده سه درم به آب

سماق بدهند **صاحب کامل و جامع:** گویند که هرگاه نفث‌الدم به سبب برد جمیع اجزای صدر رویه باشد حتـی کـه انشـقاق آرد استعمال فصد سزاوار نیست لیکن اشیای معتدل الحراره مثل ادویه که در آن سنبل و کندر و سوخته هر یک سه درم جندبیدستر یک درم زیره‌ی کرمانی قسط پودینه‌ی کوهی شیخ ارمنی هر واحد چهار درم باریـک سـائیده بـه شـراب قـابض بـا آب گنـدم ناسرشته به وزن یکمثقال اقراص سازند و به آب پودینه یا به آب طرخون با شربت حب‌الاس بدهند و سک ورامک و آب مورد و گلاب و آب زرشک بر سینه ضماد نمایند و روغن آس که در آن قدری مرو کند بر سوده آمیخته باشند بر سینه بمالند و **گوینـد** که قنطوریون به آب جوشانیده صاف نموده نوشیدن سودهند است و در ابتدا استعمال عصاره‌ی نعناع مخلوط به بعض ادویـه‌ی قابضه مسطوره نیز نافع بالجمله آنجا که سوءمزاج بارد کشف سبب انشقاق رگ باشد در تعدیل کوشند به استعمال اشیای گرم و ترتافساد مزاج زائل شود و بعده در قبض توجه نمایند به اشیای مذکوره و تدابیر حار رطب در بحث سعال وربومفصل مذکور شد ثابت بن قره گفته که علاج نفث‌الدم از برودت ادویه مسخنه است که در آنها اندکی قبض باشد و تناول لحوم لطیفه با حمـاض و از ادویه‌ی نافعه دوای متخذ از کندر و گل سرخ و جندبیدسترست **جرجانی:** می نویسد که اگر سبب برآمدن خون ترقیدن رگی باشد به سبب حرکت سخت چون جستن و بانگ زدن و زخم آمدن یا ضرر بر سینه اول ابتدا به علاج کلی نمایند بعده ادویـه‌ی قابضه مثل گل ارمنی و غیر آن به آب باران و شربت حب‌الاس یا شربت به دهند و این دوا نیز قابض است گل مختـوم کهربـا هریک سه درم گل ارمنی دو درم شب یمانی زعفران هر واحد یک نیم درم شربت دو درم صبح و شام و برگ خرفه خائیدن و از آن قلیه ساختن نافع است و به دل آب آب باران دهند صمغ عربی و گل ارمنی در آن انداخته و از سخن گفتن باز دارند و ضماد و قابض که مسطور شد بر سینه نهند و اگر سبب انشقاق عرق ریح غلیظ باشد که در عروق محصور بود ابتدا به جذب ماده بـه سوی اسفل به مالیدن و بستن اطراف کنند بعده ادویه‌ی کاسه ریاح و مصطح شقاق مثل فلونیا و منجرینـا دو حمرثـا و ثریـاق کبیر تازه و ادویه‌ی که در علاج شقاق به سبب بر و مفرط مذکور شد بدهند و قوابض استعمال نمایند.

علاج نفث‌الدم از انفتاح عروق

شیخ می فرماید که درینجا ادویه‌ی قابضه‌ی عفصه مع تعزیه استعمال نمایند چنانچه در نوع سابق ادویه‌ی محتاج الیه مغریه و ملحمه مع قبض اند و آن ادویه مثل گلنار و پوست انار و سماق و عصاره‌ی طراثیث و عصاره‌ی عساليج کرم و بلوط و برگ عوسج و کهربا و اقاقیا و حضض و عصاره‌ی گل سرخ و عصاره‌ی الراعی و شکاعی و عصاره‌ی حصرم و هوفسطیداس است و

گاه تقویت می‌نمایند این را و آنچه ازین می سازند به شب یمانی و مازوی سبز و صبر و افسنتین و از آنها ادویه مرکبه اقراص می سازند و گاهی این ادویه را به آب خالص و یا در بعض عصارات جوشانیده آب آن می آشامند و گاه از آنها ضماد می سازند و بر سینه می گذارند و گاه مخلوط می نمایند به آنها و جمع می کنند ادویه‌ی نفث‌الدم مذکوره و ادویه‌ی صد ریه مثل کرفس و نانخواه و انیسون و سنبل درامک برای رسانیدن قوای ادویه نفث‌الدم به سرعت به موضع علت پیش از انکسار آنها و زعفران بهتر از این ادویه‌ی مذکور است زیرا که آنرا خصوصیت ا ست به اعضای نفس و آن نافذ می شود بسوی آنها سریع تر از این ادویه و گاه مخلوط می نمایند به انها بعضی مخدرات نیز مثل پوست بیخ یبروج و خشخاش و بزرالبنج و افیون و گاه مغریات مانند صمغ و قشار کندر و کتیرا و کوکب شاموش و طباشیر و بارتنگ و لعاب اسپغول و تخم او و عصاره‌ی خرفه و لعاب بهدانه به آنها می‌آمیزند مسیحی گوید که هرگاه نفث‌الدم از کشادن افواه عروق در بعض آلات تنفس باشد فصد باسلیق کنند دور چند مرتبه اندک اندک خون بگیرند و دعت و سکون و ترک کلام لازم گیرند و اگر با نفث‌الدم سرفه نباشد قدری سرکه‌ی ممزوج بنوشند و اگر درینجا سعال باشد از سرکه و هرچه مهیج سرفه باشد حذر کنند و در تسکین سعال کتیرا و صمغ عربی حیله کنند پس اگر نفث‌الدم منقطع نشود ادویه‌ی قابضه مانع دم مثل گل ارمنی و گل مختوم و کهربا و شب یمانی بریان و عصاره الحیه‌التیس و گلنار و پوست انار و ما زد و سماق و گل سرخ و اقاقیا و جفت بلوط و عصاره‌ی قرط و بسد وشاخ گوزن سوخته و شاذنج بارتنگ و عصاره‌ی عصی الراعی استعمال نمایند و این ادویه را اگر تپ و ورم در آلات جوف نباشد به شراب قابض بدهند و اگر تپ یا فلغمونی باشد چیزی عفص مثل به وز عرور وا مرود و حب‌الاس و ثمر علیق و برگ عوسج و برگ انگور دهند و غذا قلیل الکمیته و در کیفیت قابض لزج می باید **صاحب کامل و جامع:** گویند اگر نفث‌الدم از انفتاح عروق حادث گردد باید که نظر کنند اگر این از امتلای خون باشد فصد باسلیق کشایند و خون به حسب احتمال قوت برآرند و اگر از امتلای اخلاط دیگر باشد بدل فصد دوای مسهل مثل مطبوخ فوا که و خیارشنبر به هلیله‌ی زرد استعمال نمایند و قرص کهربا از یکدرم نا یکمثقال با نیم درم گل قبرسی به آب بارتنگ یا آب خرفه که در آن قدری سماق مالدیه باشند بدهند و یا گل حبرسی یک درم کهربا در یوند چینی هر واحد نیم درم صمغ عربی چهار دانگ باریک سائیده در آب سماق یا آب بارتنگ یا آب عصی الراعی دهند اگر در اینجا سرفه شدید باشد قرص خشخاش به اندکی کهربا و گل قبرسی همراه شربت عناب یا شربت خشخاش یا آب بار تنگ بدهند و این قرص نیز نافع نفث‌الدم است گل قبرسی یا مختوم و کهربا و عصاره‌ی لیحته الیس و اقاقیا و شاخ گوزن سوخته و طباشیر هر واحد دو درم تخم خرفه کتیرا صمغ عربی گشینز بریان خشخاش هر واحد سه درم همه را باریک سائیده به لعاب اسپغول سرشته به وزن یک مثقال قرص سازند و یک قرص به آب بارتنگ و آب خرفه و قدری شربت خشخاش بخورند و ایضا کهربا و بسد و مروارید و شاخ گوزن سوخته و دوغ محرق و شادنج مغسول هر واحد سه درم کشنیز خشک سماق

نشاسته صمغ عربی گلنار گل سرخ تخم خرفه هر واحد پنج درم طباشیر اقاقیا عصاره‌ی لیحه التیس هر واحد و درم همه را باریک سائیده و به آب سماق یا به آب منقوع گلنار و اگر سعال شدید باشد لعاب اسپغول سرشته به وزن مثقال قرص سازند و به آب خرفه و اگر سرفه شدید نباشد به آب بارتنگ و آب سماق بدهند و این سفوف نیز نفث‌الدم را سودهند است تخم خرفه صمغ عربی کتیرا کشنیز بریان گل ارمنی شاخ گوزن سوخته نشاسته بزر قطونای بریان هر واحد شش درم گل قبرسی ده درم اقاقیار پوند چینی هر واحد سه درم تخم حماض کبریا طباشیر هر واحد چهار درم سوای بزر قطونا همه را سائیده دو درم به بعض سیاه قابضه‌ی مذکوره و شربت خشخاش و عناب بخورند و بر سینه صندل و گلاب و قیروطی معمول به گلاب و آب بارتنگ و آب عصی الراعی و آب برگ خرفه به روغن گل موم و سفید ضماد نمایند و غذا اگر تپ نباشد چوزه‌ی مرغ یا دراج یا تیهویاتدر و مطبوخ به آب سماق یا حصرم یا زرشک گشینز خشک یاتر همراه نان سمید با جواری و مانند آن دهند و یا حسودی معمول به نشاسته و خشخاش سوده با قدری شکر بدهند و از اشیای ترش و مالح و حریف پرهیز کنند و حفض و راحت و سکون در مواضع بارده اختیار نمایند و از حمام احتراز کنند و از کلام قوی منع سازند و چون سعال عارض شود اندک اندک به سرفند در آب نوشیدنی گل قبرسی و ارمنی و طباشیر اندازند **سعید** صاحب مغنی گوید که علاج خروج خون از امتلا بفصد باسلیق و تعدیل طبع به شربت بنفشه و تقلیل غذا کنند و چون خون بند شود به چوزه‌ی مرغ و آب سماق و کشنیز سبز غذا سازند و گویند که اگر انفتاح عروق از حدت خون باشد باید که به زودی متوجه حبس آن نگردند بلکه بگذارند که قدری خون برآید و بعد از آن مبروده‌ی مرطبه مغزیه مانند ماءالشعیر و بزرقطونا و شیره‌ی تخم خیارین و مانند آن علاج نمایند **ایلاقی و جرجانی:** می نویسند که اگر سبب نفث‌الدم کثرت خون در بدن باشد و بدان سبب رگی کشاده شود ابتدا بفصد باسلیق نمایند و خون به تفایه در دو سه روز برآرند تا حفظ قوت ماند و بر ماءالشعیر که در آن عدس مقشر و عناب و سفر جل و حب‌الاس و زعرور و خرنوب شامی پخته باشند قناعت کنند و نان در آب سرد یا به مزواره بارد بالفعل والقوه ثرید کرده بخورند و عناب تر سود دارد و خائیدن برگ خرفه و آب او فرو بردن سخت سودهند است و بعد سه روز از فصد اگر قوت مساعد باشد تلیین طبع به آب لبلاب کوفته افشرده با شکر یا به چهار درم بنفشه‌ی خشک سائیده به جلاب آمیخته نمایند و اگر مطبوخ هلیله دهند جائزست و باید که مریض راست بنشیند و حرکت کمتر کند و بر پهلو نخسپد تا اجزای سینه او بر هم نیفتد و موضع جراحت منضغط نشود و سرفه پیدا گردد و اگر به آن سعال شدید نباشد به سرکه و گلاب غرغره کنند تا خون که در ریه منعقد شده باشد برآید و اگر قدری ازین سرکه و گلاب بنوشند روا باشد و اگر سرفه سخت باشد از سرکه پرهیز کند و تسکین سعال به لعابات و لعوقات و حبوب که در بحث سرفه مذکور شد باید کرد ادویه‌ی که درین محتاج الیه اند قابض اند مثل گل شاموس و گل ارمنی و غیره که در قول مسیحی گذشت مفرد یا مرکب بدستور دهند و بصورت تپ با شربت به‌یا حب‌الاس بدهند و اگر از گل مختوم و صمغ عربی و

اندک کافورجها ساخته در دهن دارند بهتر باشد و اگر تپ زائل شود و هنوز نفث‌الدم باقی باشد غذا پاچه‌ی حملان و بیضه‌ی مرغ نیمبرشت و رشته که در روی عدس و حب‌الاس پخته باشند و دوغ گاو و شیره‌ی گاو جوشانیده باید و ادوشیر خام ضرر دارد و ماهی تازه خر دو گوشت تیمود و راج و قطا موافق باشد زیرا که ازین گوشت ها خون کمتر تولد کند و پوست انار خاک کندر مازو آرد جو گلنار گرد آسیا برگ مورد اطراف انگور خرما قسب همه را کوفته بپزند تا چون عصیده شود و روغن گل یا روغن مورد آمیخته بر سینه ضماد نمایند و اگر سببش حدت خون باشد رعایت علاج کلی در فصد و جذب ماده به دلک و شد اطراف و حقنه نرم باید کرد و اگر حاجت تلیین طبع باشد مسهل نرم از بنفشه و سپستان و خیارشنبر زنجبین و مانند آن بدهند و کشکاب به آب کدوی تر یا به آب عنب‌الثعلب و سرطان پخته بدهند و لعاب اسپغول به حلاب خام بنوشند و آب بارتنگ و آب عصی الراعی و آب خیار و شیره‌ی تخم خرفه با شکر و کذا شربت خشخاش و شربت بنفشه دهند و همه تدبیر چنان باید که تیزی خون زائل کند و رطوبت بیفزاید و این ده اسوء دارد طباشیر گل سرخ ارمنی گل مختوم شادنج هریک ده درم به سد کهربا مروارید اقاقیا عصاره‌ی لحیه‌التیس نشاسته هریک پنج درم صمغ کتیرا هریک شش درم خشخاش سفید تخم خرفه مغز تخم خیار شاخ گوزن سوخته برگ بارتنگ هریک هفت درم رب‌السوس سه درم همه را کوفته بیخته هر صبح سه درم به آب باران بدهند **بعضی** متاخرین می نویسند که اگر نفث‌الدم از کشادن رگ سینه باشد رگ باسلیق زنند و به عده دفع خلط حاد بملین مناسب کنند آنگاه به حبس خون و به حالبسات که در علاج نفث‌الدم از انشقاق عروق گذشت باضافه کافور پردازند و غذا کشکاب سرطانی دهند و آنچه از امتلای خون بود به سرعت حبس آن نشابد کرد تا آنکه استفراغ خون به حد واجب رسد آنگاه تدابیر مذکوره به عمل آرند و ترک غذا تا سه روز صواب باشد و بعد از آن تقلیل آن نمایند آنچه ریحی بود سنجزینیاد فلونیا و تریاق بزرگ تازه در عصاره‌ی پودینه ه نافع آید و اغذیه بادشکن باید و **بدانند** که اگر سبب نفث‌الدم کشادن سر رگ ها باشند به سبب رطوبات رقیق که بطور نزله از سر فرود آید یا از موضع دیگر به سینه و ریه آید و عروق را مبلول و نرم سازد و باد نی قوت بگشاید تدبیرش جذب ماده بسوی انسفل به مالیدن اطراف و غیره است بعد از آن استعمال ادویه‌ی قابضه که رطوبات را کم کند و مزبع اعضارا گرم نمایند و چون بیخ اذخرو مصطکی و زیره‌ی بریان و پودینه کوهی و جندبیدستر و قلقدیس و زعفران برای سرعت الصیال قوت ادویه به موضع و تریاق و مثرودیطوس و سنجرینیا و فلونیای رومی و فارسی اندک اندک بدهند تا رطوبات را خشک کند و تبدیل مزاج و حبس خون نماید ضماد را ذخر کند ر زیره‌ی بریان اقاقیا عصاره‌ی لحیه‌التیس جندبیدستر قلقدیس با شراب قابض سرشته بر سینه گذارند و غذا گوشت کبک و تدردد و دراج و گنجشک بریان و مانند آن بدهند و دیگر ادویه مجفف و مسنحن و قابض استعمال کنند و گاهی به آنها قوابض معتدله مثل شاه بلوط می آمیزند.

علاج نفث‌الدم از تاکل عروق

راقم گوید که علاج این نوع قریب به علاج سل است و نضع فصد وزین باب بتجربه رسیده و این قرص حکیم نافع خان نفث‌الدم و قی الدم و سهل را نیز نافع مروارید ناسفته نشاسته رب‌السوس اقاقیا به سد سرخ شادنج عدسی شاخ گوزن سوخته دم‌الاخوین طراثیث خشخاش بریان هریک دو درم بیخ انجبار ولایتی کشنیز مخشک بریان حب‌الاس بریان هریک چهار درم در صمغ عربی کتیرا که با تخم خرفه مقشر گلنار طباشیر پوست بیرون پسته‌ی تخم کاهو هریک سه درم کند کافور قیصوری هر واحد یک درم کوفته بیخته به لعاب اسپغول قرص ها سازند شربتی یکمثقال همراه شیره‌ی خرفه بریان یک توله شیره‌ی حب‌الاس بریان شش ماشه رب به شیرین دو توله و تبرید لعاب بهدانه شیره‌ی انجبار شیره‌ی عناب شیره‌ی اصل‌السوس شیره‌ی کاهو شیره‌ی خرفه شیره‌ی مغز تخم هند یا نه شربت نیلوفر بارتنگ پاشیده نیز حبس خون کند و اگر تپ عفن عارض شود و طبخ خفیف عناب گل بنفشه بهدانه جوشانیده شیره‌ی مغز تخم هندوانه عرقیات شربت نیلوفر داخل کرده معمول است و اگر بازخون آید قرص طباشیر غری المسک با شیر بز یا شیره‌ی بیخ انجبار شیره‌ی مغز تخم هند یا نه لعاب بهدانه شربت نیلوفر بارتنگ پاشیده دهند باز دم‌الاخوین کهربا طباشیر زهر مهره‌ی خطائی کافور هریک نیم ماشه سوده اول بخورند بالایش شیره‌ی بیخ انجبار شیره‌ی دانه میل هریک چهار ماشه و غیره بنوشند باز افیون زعفران هریک دو سرخ سوده بالایش آب برگ بارتنگ و ده توله نبات یک توله دهند باز طلق محلوب سوده پاشیده افزایند که به فضل الهی خون بند خواهد شد و ایضا قرص معمول که در مبحث سل خواهد آمد به شیر و ماءالقرع و جهاد آمله مربی و عرق شاه تره و اسپغول بالنگو پاشیده کذا ماءالخیار شیره‌ی خرفه شیره‌ی خطمی شیره‌ی انجبار شیره‌ی کاهو شیره‌ی خیارین و دم‌الاخوین کتیرا کهربا هر واحد یک ماشه سوده پاشید و نبات دهند و اگر بعد تبرید سردی بنا بر ضعف محسوس شود دوا نیمگرم دهند تا اضماء حرارت عزیزی نکند و دوا رقیق بنوشند و ماءاللحم با عرق صندل عرق کیوره، هریک توله شربت لیمون کتیرا سوده پاشیده بدهند و اگر گرمی شود عرق کافور افزایند و برای سرفه صمغ عربی سوده پاشیده افزایند و قرص معمول و عرق شیر کافوری دهند بازمر گانگ روپ رس طباشیر الایچی خرد سوده دهند و اگر با نفث‌الدم و سرفه اسهال عارض شود قرص طباشیر کافوری چهار ماشه سوده به شربت و یا قوذا سرشته بخورند بالایش شیره‌ی کاهو شیره‌ی خرفه بریان هریک شش ماشه شیره‌ی دانه هیل سه ماشه نبات یک توله بارتنگ شش ماشه پاشیده بنوشند باز شیره‌ی حب‌الاس پنج ماشه شیره‌ی بیخ انجبار چهار ماشه افزایند و یا طباشیر سوده‌یک ماشه به نوشداروی ساده شش ماشه سرشته بخورند بالایش شیره‌ی کاهو شیره‌ی خرفه شربت ذیاقوذا داخل کرده بنوشند باز بارتنگ چهار ماشه دانه‌ی هیل سه ماشه سوده به آب پخته افزایند و **شیخ:** می فرماید که علاجش بسیار صعب بلکه لابرله است و التحام نمی یابد مگر به زوال سوءمزاج و این حاصل نمی شود مگر در مدت طویل که در آن عرضه قرحه صلب یا متعفن گردد و لیکن بساست که نفع می‌بخشد اینکه نگذارند که تاکل استحکام یابد به نفض خلط حار و بسیار باشد که اسهال صفرا و خلط

غلیظ معاً به مثل حب غاریقون نمایند و اگر حاجت به فرط تقویت این افتد قوی کنند و حیله در تسکین دغدغه‌ی سعال به دوار البزور نمایند که از آن امید نفع عظیم است و بالجمله علاج آن تنقیه و استفراغ و فصد و غیر آنست و تناول اغذیه‌ی جیدالکیموس و آنچه برای اکال بیاشامند البان و مرو و بارتنگ و تخم خرفه دریشه خطمی است و قرص کوکب که در آن نیم جزو افیون زیاده کنند و ادویه‌ی که بولس در کناش خود به این عبارت ذکر کرده که ایضا منتفع می شوند و به دوائی که از کوکب شاموش و مجراخراطون و گل مختوم مساوی بگیرند و به قدر دو ملعقه به عصاره‌ی بارتنگ سه اوقیه بنوشند و یا بگیرند از گل مختوم دووقیه و از کوکب شاموس اوقیه و از نشاسته اوقیه و از انزروت نصف اوقیه سوده آمیخته به قدر ملعقه به آبی که در آن خرما به قدر سه اوقیه جوشانیده باشند بخورند و آب و سرکه‌ی باردو آبی که در آن قست یا سیب یا به‌یا امرود یا اطراف کرم و مانند آن پخته باشند تجرع کنند و غذای آنها اگر قوت در روز سوم ضعیف گردد بنان مغسول مع شی را در روز دوم و سوم دهند و اگر قوت قوی باشد غذا در روز چهارم نان مغسول به چیزی از میاه عفص مثل آب انار یا آب حب‌الاس یارب حصرم و یا حسو از بیضه‌ی سازند و یا بگیرند چیزی از انواع طبیخ متخذ بشیر مع قدری از اشیای قابضه و بگیرند از بقوی تلخشقون یا فنجر بودن یا بارتنگ و گاهی این اشیا مطبوخ بزیت و سرکه اخذ می کنند و ازفوا که سیب و به دامرو روز عرور و انار و خرنوب شامی مناسب است و اگر تپ نباشد قدری از شراب مائی بیاشامند و اگر تپ عارض شود چیزی از اشربه‌ی التخذه ازین فوا که مذکوره و آب سیب که با پوست او کوفته بگیرند بنوشند و ادویه‌ی نافعه که در آنها شادنج و دم‌الاخوین و کهربا و سندروس و گل مختوم و فادزهر معدنی و بیخ انجبار و امثال آنها از ادویه به محققه‌ی قابضه منقی و معزی و نسبت لحم باشد **صاحب ملکی:** گوید که چون نفث‌الدم به سبب تاکل عروق صدروریه از قبیل نزلات حاده باشد که از دماغ بسوی آنها منحدر گردد فصد باسلیق از دست چپ بگیرند برای جذب ماده از صدر و از دست راست قیفال برای جذب ماده از دماغ و تقلیل انحدار نزله از آن و به قدر احتمال قوت خون اندک اندک برآرند و تنقیه‌ی دماغ به شرب دوای مسهل خلط حاد مثل مطبوخ مقوی به قدری صبر به رب‌السوس سرشته نمایند و یا معجون خیارشنبر دهند و حقنه لینه بعمل آرند و ایضا قرص کهربا یا قرص خشخاش به آب بارتنگ و آب عصی الراعی یا آب خرفه دهند و ماءالشعیر که در آن سرطانات نهری پخته باشند به اندکی گل قبرسی و طباشیر و صمغ عربی بنوشند و خرفه بخورند و این قرص بدهند که بسیار نافع است اقاقیا زعفران کهربا با سبد مروارید عصاره لحیه‌التیس طباشیر هر واحد سه درم گل سرخ کشنیز خشک تخم خرفه هریک پنج درم گل قبرسی صمغ عربی نشاسته کتیرا شاذنج هر واحد یک درم همه را باریک سائیده به آب بارتنگ قرص سازند به وزن مثقال تا دو درم و ایضا بگیرند گل قبرسی شاذنج طباشیر مکه چهار درم مروارید کهربا به سد شاخ گوزن سوخته تخم خشخاش تخم حماض تخم بارتنگ یک سه درم اقاقیا عصاره‌ی لحیه‌التیس مکه دو درم جمله را باریک سائیده به آب بارتنگ یا لعاب اسپغول به وزن یک درم تا

یکمثقال قرص سازند و در علاج سرفه‌ی نزلی منظور شد بدهند و این قرص نیز نافع است بگیرند اقاقیا دو درم گل سرخ چهار درم ثمرانار دشتی چهار درم صمغ عربی کتیرا هر واحد یک درم همه را باریک سائیده به آب باران قرص سازند هر قرص به وزن یکمثقال و غذا اگر تپ نباشد از گوشت دراج و کبک و تهویه مطبوخ به سماق یا حصرم یا زرشک و خرفه و حماض و کشنیز تر و خشک به روغن بادام بدهند و به سفرجل و سیب و امرود تفکه نمایند مگر آنکه سرفه شدید باشد که درین هنگام از فواکه قابضه و حموضات اجتناب نمایند و خشخاش به اندک شکر و عناب بدهند **ایلاقی گوید:** که اگر خروج دم از الفتاح عرق نباشد لیکن حدت خون بدان حد رسد که رگ را متثقب و متاکل سازد و خون جاری گردد و این مشکل است و علاج به دشواری پذیرد و ابتدا بفصد نمایند و تنفیه‌ی بدان از خلط حاد به مسهل و حقنه نرم کنند و به تعدیل مزاج و تدبیر مرطب و تسکین سرفه بالعبه و حبوب و لعوقات مذکوره پردازند و اقرص کوکب در اینجا نافع است و در ادویه‌ی نوع سد روش و شاذنج دم‌الاخوین و کهربا و گل ارمنی بیشتر استعمال نمایند **مسیحی گوید:** که اگر نفث‌الدم از اکال باشد و این از خلط صفراوی بود باید که معالجه بادویه ترمبرده مسکنه حدت صفرا نمایند بعد فصلد باسلیق اگر مانعی نباشد و تلیین طبیعت به مسهل خفیف نمایند مثلاً آلو بخارا و عناب و بنفشه و سپستان جوشانیده صاف نموده مغز خیارشنبر ترنجبین مالیده باز صاف کرده روغن بادام داخل کرده بدهند و اگر قوت قوی باش هلیله‌ی زرد در مطبوخ داخل نمایند با آب لبلاب یا شکر بیاشامند و حقنه این نیز نافع بود و بعد از این ماءالشعیر که در آن قطعه کدوی شیرین پخته باشند بدهند و ماءالشعیر مطبوخ با سرطان نهری یا در ماءالقوع عوض آب خالص نیز نافع بعده ادویه قابضه قاطع دم مثل بارتنگ و با گل ارمنی به آب به طباعه بدهند که در قطع هر قسم نفث‌الدم نفع می کند و ایضا نوشیدن آب بیخ قصب رطب به قدر یک اوقیه با یک درم گل مختوم و کذلک شادنج باریک سودبه قدر دو سه دانگ یا زیاده تا یکدمثقال حسب حاجت به آب به طباعه یعنی عصی الراعی یا آب بارتنگ نفث‌الدم کثیر را منع نماید و قیروطی متخذ از سوم مصطفی و روغن مشروب به آب عصی الراعی و آب خیار یا آب قصب بر سینه گذارند **صاحب مغنی:** می نویسد که اگر آمدن خون از ناکل حادث از فضلات حاده باشد علاج او بفصد و شرب ماءالشعیر به سرطانات نهری پخته و شرب لعاب به گل مختوم و غذا کدو یا ماش در اخیر چوزه‌ی مرغ یا ماهی صخوری است.

علاج نفث‌الدم از صدر

باضمده و ادویه‌ی جالس دم که در آنها جوهر لطیف باشد بلانها ادویه‌ی به طیف الجه مثل زعفران و سنبل و انیسون و نانخواه و مانند آن مخلوط سازند علاج نمایند تا قوت ادویه‌ی حجالسه بصدرر رسد و آب بادروج تنها جامع میان هر دو امر است و اگر تقویت معده و قلب نیز مطلوب باشد بیخ انجبار کهربا مصطکی سوده بدواءالمسک بارد سرشته همراه گل خطمی بعرق عنب‌الثعلب جوشانیده نبات داخل کرده بالنگو پاشیده دهند **صاحب کامل:** گوید که هرگاه نفث‌الدم از ریه و صدر باشد فصد

باسلیق کنند و به سکون و دعت و قلت کلام امر کنند و ادویه‌ی قابضه و مغریه دهند تا اشیای قابضه به آلات تنفس که بالطبع املس اند ضرر نکنند **مسیحی:** گوید که اگر انتفاث دم از آلات تنفس باشد باید که تضمید صدر باضمده قابضه‌ی مانعه نمایند مثل ضماد متخذ از پوست انار و تراب کندر و مازدو قسب و آردجو گلنار و گل شاموس و غبار آسیا و برگ علیق و برگ سفرجل و اطراف آس و امرو دو برگ آن و برگ انگور و بر سر آب گرم ریزند و بعد از آن روغن قابض مثل روغن صفرجل و روغن آس و روغن گل و روغن طلع و روغن درخت مصطکی بمالند پس اگر سبب حدت خون باشد فصد کنند و خون به چند دفعه مقدار اندک بگیرند و تبرید و ترطیب تدبیر نمایند به مثل ماءالشعیر و ماءالقرع و اسپغول و مغز خیارین به عده ادویه مسکنه مقریه مخلوط بقاضه که آن گل ارمنی و به سد و گل سرخ و کهربا و صمغ و کتیرا و نشاسته است جمع نموده به بعض اشربه‌ی قابضه استعمال نمایند و یا بگیرند اقاقیا و گلنار و کتیرا و صمغ عربی و سائیده به آب سرد بخورند **بعضی** گویند که بعد فصد باسلیق قرص نفث ا لدم بخورند و ایضا بر سینه طلا نمایند **صاحب حاوی و کامل:** گویند که اگر سبب نفث‌الدم از سبب خارج مثل ضربه و سقط باشد که بر صدر و اعضای تنفس رسد بعد فصد باسلیق قرص کهربا یکمثقال و گل قبرسی و عصاره‌ی یحته التیس و نشاسته و صمغ عربی و کتیرا هر واحد نیم درم به آب خرفه‌ی بریان و آب سماق یا آب عصی الراعی به لعاب اسپغول بدهند و بر صمغ ضربه اقاقیا و ماش و مغاث و صندل سفید و گل ارمنی و مرمکی و صبر مساوی به آب مور و ضماد نمایند و به مریض امر کنند که آواز قوی و کلام بسیار نکنند تنفس شدید نماید.

علاج نفث‌الدم از حنجره و قصبه ریه

و این بواسطه‌ی وقوع جراحت درین اعضا به سبب وقوع ضربه و سقط بر سینه و مقدم گردن یا سرفه‌ی صعب یا نعره‌ی قویه باقی شدید یا تزخر غلیف یا غضب مفرط و مانند آن که موجب صداع و انقطاع عروق حنجره و قصبه گردد اکثر عارض می شود به ادویه‌ی قابضه غرغره کنند و حسب نفث‌الدم در دهن گیرند و باشد که بفصد حاجت آید و جرعت قصبه متعسر العلاج است مگر آنکه در غشای داخلی او باشد فقط بعضی متأخرین می نویسند که اگر خون از حنجره و مری و حلق آید بعد از فصد و حجامت ساقین و بستن اطراف قرص که با یا قرص سبد یا قرص خشخاش یا قرص کحل سه ماشه به شربت خشخاش یا انجبار و یا شربت آس توله آمیخته بلیسانند و بالایش شیره‌ی حب‌الاس و بارتنگ و خشخاش هریک هفت ماشه لعاب بهدانه و ریشه‌ی خطمی هریک سه ماشه در عرقیات بارتنگ و گاوزبان هریک ده توله برآورده شربت انجبار سه توله داخل کرده صمغ عربی تخم ریحان کمد چهار ماشه پاشیده بنوشنده زهر مهره خطائی دو ماشه و جواهر مهره‌یک ماشه با دوغ گاو بدهند که نافع است وعصاره‌ی لحیه‌التیس و کهربا و بسد و شیب سبز هریک یک ماشه در شربت حب‌الاس دو توله‌یا دوغ یک پیاله دهند و غذا از روی بیضه‌ی نیم برشت و کله پاچه بز و گوشت بزغاله که در آن برگ خرنوله و خبه و اسفاناخ هندی و رومی و کشنیز

بستر و خرفه و بقله‌یمانی افتاده باشد با نان تنگ و یا با برنج دهند و با این بقولات بادال بنوماش و یا عدس مقشر لخته بدهند و خائیدن بقول زکوره بالخاصیت حابس نفث‌الدم است کذافی اختیارات مختار ابن سهل و اگر از قصبه‌ی ریه آید بعد فصد صافن و باسلیق و حجامت سافین یا فصد سر و ضماد قابض از اقاقیا گلنار صمغ گل ارمنی کتیرا حضض صندل سفید شیاف بامیثا هریک چهار ماشه در گلاب سوده ضماد کنند و گل مختوم و ارمنی و قبرسی عصاره‌ی لحیه‌التیس دم‌الاخوین هر یک ماشه سوده به شربت مور و ورق نقره سرشته بخورند بالایش شیره‌ی خشخاش خرفه و اصل‌السوس و لعاب بهدانه و گاوزبان در عرق بارتنگ و بیدمشک برآورده شربت انجبار آمیخته تخم بارتنگ و فرنجمشک پاشیده بنوشند یا دم‌الاخوین شاخ گوزن سوخته طباشیر بسد در شربت خشخاش سرشته همراه بیخ انجبار و تخم مورد و لعاب بهدانه و گاوزبان و شیره‌ی بارتنگ و خشخاش و اصل‌السوس وز عرقیات برآورده شربت خشخاش و بزورند کوره بدهند غذا آش جو با شربت خشخاش و نیلوفر دهند و هرگاه خون آمدن کم شود سفوفات مناسبه حابسه با عرق کافور بدهند مسیحی گوید که هرگاه خون و تنبخ برآید در آن خطر نیست و باید که به رب توت و مانند آن که در خناق مذکور شد غرغره‌ی کننده تلطیف تدبیر نمایند.

علاج نفث‌الدم از لهاه و کام

و این اکثر از سر نازل شود درصورت ظهور آثار امتلاء و غلبه‌ی خون فصد سر رو نمایند بر فقره‌ی حجامت کنند والا تبریدی که در رعاف گذشت بدهند و یا عناب گل نیلوفر بهدانه بعرق شاهتره توله جوشانیده صاف نموده شیر کاکائو شربت نیلوفر داخل کرده بدهند که برای نفث‌الدم دماغی نافع است و ایضا نفوخ خاکستر خرمهره‌ی زر و در منحرین برای فنع خون مانعی از مجربات مکرره‌ی حکیم عابد سرهندیست و به مطبوخ کرمازج و پوست انار و عصاره‌ی الحیه‌التیس و برگ مورد بربوب قابضه چون رب به و غوره وز عرور و رب توت و مانند آن از ادویه قابضه غرغره نمایند و اضمده‌ی بارد قابض که در رعاف مذکور شد یا سرکه بر تارک سر و پیشانی طلا نمایند و بعد فصد غرغره به آب خرفه و آب سماق و آب عصی الراعی و آب بارتنگ که در آن گل فارسی و گل ارمنی حل کرده باشند نیز مفید بود و به قلت کلام و صیاح امر کنند و غذا زردی بیضه و سفید ماج دهند بعض متاخرین می نویسند که نفث‌الدم اگر از دماغ بود بعد از فصد سر رو به تبرید از لعاب بهدانه چهار ماشه و اسپغول شش ماشه و شیره‌ی بیخ انجبار و تخم خرفه هریک چهار ماشه و شیره‌ی تخم کاهو شش ماشه و غیر آن بعنوان تراکیب شربت نیلوفر و عناب و حب‌الاس هرکه از اینها مناسب باشد داخل کرده سمغ عربی کتیرا دم‌الاخوین کهربای شمعی هریک دو ماشه سوده پاشیده بنوشند و عرق بارتنگ سبز مردق ده توله در تبرید نیز می افزایند و از تخم او شیره کشیده نیز میدهند و اگر نزلی باشد در تبرید مذکور شیره‌ی خشخاش و شربت آن ذیاقوذا زیاده کنند و کافور و سرخ هم درین می دهند صاحب اقتباس گوید که اگر خون از دماغ آید با نزله و گرانی سر باشد صمغ عربی کتیرا طباشیر کهربا دم‌الاخوین سوده در خمیره‌ی خشخاش یکنیم

توله آمیخته ورق نقره‌یک عدد پیچیده بخورند بالایش شیره‌ی تخم خشخاش و خرفه هریک نه ماشه شیره ریشه‌ی انجبار چهار ماشه لعاب بهدانه سه ماشه شربت فریادرس سه توله تخم فرنجمشک سه ماشه بنوشند و اطلیه و غراغر نزله بکار برند.

علاج نفث‌الدم از فم و اجزای او

مثل لثه به چیزهای قابض مثل مورد و گلنار و مازد و شب یمانی ضمضمه کنند و ایضا صندلین اصل‌السوس کشنیز خشک در آب سائیده مضمضه کردن نیز مفیدست و اگر درین موضع قرحه تازه بود کندر دم‌الاخوین باریک سائیده بر آن گذارند تا خشک شود و سیلان خون منقطع گردد و هرچه در باب لثه و امید مسطور شد بکار برند.

علاج نفث‌الدم از تعلق علق

در معالجه‌ی او مبادرت نمایند زیرا که زلواکثر در ثقبه که بسوی دماغ است صعود می کند و در غشای مستبطن دماغ متعلق می گردد و درم دماغ پیدا می نماید و اکثر در اصل لهاه تعلق می گیرد و مودی به ورم لها و نزول او می گردد و تدبیرش این است که بگیرند سرکه‌ی تند و روان قدری نوشا در حل کرده غرغره نمایند و فتیلها بدان آلوده در مسخرین گذارند تا رائحه‌ی آن به دماغ و حجب او برسد و علق را از قرب به حجب منع کند و هرگاه سرکه و نوشادر بزلو رسد بهر موضع که باشد فی الفور بمیرد و نانخواه سوده چون به علق رسد جدا می گردد از هر موضعی که در آن متعلق باشد پس بهر صلیه‌ی که ممکن باشد آنرا بدانجا رسانند و اکثر اهل بصره و سکان سواحل را زلو متعلق می گردد و علاج بخائیدن هلیله و پوست انار و مازو تخمضض به سرکه می نمایند و زلو فی‌الحال ساقط می شود و اگر زلو به نظر درآید محاذی آفتاب دهن مریض کشاده به مقاش گرفته برآرند و به عده سرکه و روغن گل غرغره کنند و از خائیدن برگ آنرا دو رخت و تمضض به آب آن به غیر فرود بردن آب او نیز زلو به رائحه او هلاک می شود و باقی تدبیر تعلق علق مفصل در امراض حلق مسطور شده.

علاج نفث‌الدم از رشح ورم

فصد باسلیق کنند صبح و رگ صافن و یا مابض و یا عرق‌النسا وقت شام زنند ولیکن فصد باریک کشانید بهر اماله‌ی خون با سفل و بقای قوت بعده و به معالجه عضو موف کوشند بالجمله بعد فصد و استفراغ بانضاج پردازند تا دفع ماده‌ی باقی از مواضعی که در آنها بقای او خوف دارد بر طبیعت سهل باشد و درینجا به قوابض اصلا علاج نمایند که به سبب حبس ماده آفت عظیم می آرد بلکه واجب است که به علاج ذات‌الریه از نضج ماده و تنقیه عضو علاج کنند و ایضا در نفث‌الدم با درد کتف و پهلو که به سبب انصباب نزله بر جنب باشد فصد باسلیق به قاعده‌ی ذات‌الجنب از طرف موافق یا مخالف بگیرند بیخ انجبار

خطمی خبازی اصل‌السوس هریک چهار ماشه بهدانه سه ماشه سپستان پانزده دانه در آب گرم شب تر کرده صبح مالیده صاف کرده شیره‌ی خرفه هفت ماشه در عرق عنب‌الثعلب عرق شاهتره عرق گاوزبان هریک چهار توله برآورده شربت بنفشه دو توله داخل کرده بارتنگ چهار ماشه پاشیده بدهند و به جهت آخر روز سنگ جراحت سندروس کتیرا سوده به خمیره‌ی خشخاش سرشته بالایش لعاب بهدانه سه ماشه عرقیات ده توله شربت نیلوفر دو توله بارتنگ چهار ماشه پاشیده دهند و ایضا برای نفث‌الدم بعد ذات‌الجنب و اسهال قرص که باد گل گاوزبان تخم بادرنجبویه خرفه بار تنگ تنگ اول خورده بالایش لعاب بهدانه ریشه خطمی در عرق شاهتره عرق گاوزبان عرق نیلوفر برآورده شربت نیلوفر شربت خشخاش داخل کرده بنوشند و قرص مثلث سوده ضماد نمایند.

علاج نفث‌الدم از مری و معده و کبد و طحال

و این کمتر سودی به سل و هلاک می گردد و به امراض دیگر مودی می شود مگر آنکه از عفن در معده یا از جراحت در مری باشد که آن بسیار خطرناک است علاجش مفصل در فی الدم در امراض معده مذکور گردد و بالجمله اول فصد باسلیق و یا ابطی کشانید و به فاصله سه چهار روز اسلیم در کبدی از دست راست و در طحالی از دست چپ زنند و اضمده قابضه بارده بکار برند و قرص شب ماشه در شربت خشخاش یک توله آمیخته با شیره‌ی خرفه و خشخاش و خیارین هریک نه ماشه لعاب گاوزبان هفت ماشه بهدانه‌ی سه ماشه در گلاب و عرق بهار و گاوزبان و بید ساده هریک پنج توله برآورده شربت حب‌الاس و انجبار هریک دو توله داخل کرده بارتنگ نه ماشه پاشیده بدهند و غذا شیر برنج و یا مهلیه و یا برنج با اسفاناخ و خرفه و کشنیز سبز که بنوماش یا ماش مقشر در آن باشد و اگر بدبین تدبیر بند نشود بهدانه و بار تنگ بریان کرده با دیگر همه ادویه مذکوره شیره کشند و همه را بریان کنند مع اضافه حب‌الاس نه ماشه و محجمه‌ی ناری بر جگر و سپرز گذارند و اطراف را به نواز محکم بندند و بعد دو ساعت کشاده ولک اعضا نمایند و ایضا گل ارمنی والاخوین صمغ کتیرا هریک چهار مرغ افیون کافور هریک دو سرخ سائیده همراه شیره‌ی بیخ انجبار شیره‌ی عناب در عرقیات برآورده رب به بارتنگ داخل کرده دهند و بعد از آن کافور موقف سازند و لعاب گاوزبان شیره‌ی اصل‌السوس اضافه کنند و طباشیر زرد و رد صندل سفید سائیده بر معده ضماد نیمگرم نمایند **صاحب کامل** گوید که هرگاه نفث‌الدم از مری و معده باشد فصد اکحل کشایند و قرص کهربا یکمثقال با نیم ورم گل قبرسی و یک اوقیه آب بارتنگ که در آن سماق اندکی مالیده باشند یا به عصاره‌ی برگ گل سمغ بدهند و یا قرص گلنار به آب سماق و گلاب و یا آب لیف انگور دهند و این قرص نیز نافع است بگیرند گل سرخ سماق گلنار صندل سفید هر واحد چهار درم کند، تخم حماض هریک سه درم سنبل یک درم هریک نیم دانگ شب یمانی اقاقیا که با عصاره‌ی لحیه‌التیس قرط هریک دو درم باریک سائیده و در گلاب که در آن سماق مالیده باشند سرشته به وزن یکمثقال قرص سازند و به گلاب و

آب لیف کرم یا آب بارتنگ بدهند و ثمر علیق و خرفه بخورند و بر معده‌ی صندل سفید گل سرخ هریک پنج درم را مک سه درم سک اقاقیا هر یک دو درم باریک سوده به گلاب و سرکه اندک سرشته ضماد نمایند و غذا مزوره‌ی بقله‌ی حماض و آب غوره و زرشک و مانند آن دهند طبری گوید که بهترین علاجات در قطع آن این است که بگیرند قثای تلخ و اگر یافته نشود شیرین بسیار بگیرند و قطع کنند و یک کف برگ بارتنگ و یک کف لحیه‌التیس و بجوشانند تا جمله مهرا شود و صاف نموده آبش بگیرند بقدر چهار اوقیه و بر آن این سفوف سه درم اندازند بگیرند کهربا عصاره‌ی لحیه التیس اقاقیا گل ارمنی و قبرسی و گل مختوم هریک دو درم قشار کندر یک نیم درم حضض هندی دو ثلث درم ثمرا ناراشتی یک نیم درم گل سرخ نشاسته تخم بارتنگ هر واحد سه درم باریک بسایند و اگر از عفن در مری یا در معده باشد بگیرند روغن گل خالص و از آن موم روغن بسازند بعده نشاسته بریان در آن آمیزند و هر روز نهار قدری بخورند و غذای او آب مدققه که در آن قدری پیه ماکیان و اگر نباشد پیه بر داخل کرده بسازند و چیزی که در هضم او معده را تکلیف باشد نخورند و هرگاه مزاج حدت پذیرد به ماءالشعیر تسکین نمایند و در موم روغن مذکور قدری گل مختوم و اندکی ریوند آمیخته هر صبح بخورند و در جمله مواد را بسوی مائل سازند و به وضع محاجم بر ساقین و شرط او و بستن آن و فصد صافن یا مابض جذب نمایند که اکثر خون از ماله ماده و جذب او به خلاف جهت منقطع می شود مسیحی گوید که اگر خون به قی خارج شود و در آن خطر کثیر نیست باید که فصد کنند و قوابض مثل سماق و حصرم و ریباس و انار دانه که در آن سفر جل انداخته باشند و شربت انار و به سیب بخورانند و گل ارمنی و صمغ عربی و انجبار و دم‌الاخوین و کندر مجموع سه درم به رب سفرجل بدهند صاحب مغنی می نویسد که علاج و دم خارج از مری و معده بفصد قیفال یا اکحل و خوردن قرص گلنار به آب بارتنگ و نوشیدن آب به و سیب نمایند و میان کتفین به صندل و گلاب ضماد کنند و غذا مزوره‌ی سماق دهند و از صیاح و کلام حذر کنند گویند که تضمید معده به ضمادات قابضه مقویه نمایند و حقنه بنابر جذب ماده به خلاف جهت نیز نافع است و غذا اگر حرارت باشد بر مبردات اقصار کنند والا مزوره‌ی زرشک یا سماق و حصرم و مثل حماض یا خرفه بدهند و اگر در آن پاچه بپزند سود دارد و باید که بر اغذیه آنها صمغ و کهربا بپاشند شیخ جرجانی گویند که اگر نفث‌الدم به سبب صدمه‌ی جگر باشد اول علاج کلی نمایند به عده‌ی این سفوف ریوند چینی ده جزو لک مغسول گل ارمنی هریک پنج جزو کوفته بیخته‌یک نیم درم بدهند و باقی علاج از امراض کبد باید جست انتباه اگر ترسند که درینمرض خون در ریه منجمد گردد در ابتدا که خون برآمدن آغاز کند سرکه به آب ممزوج کرده بنوشند اگر سعال شدید نباشد و اگر چوب انجیر بسوزند خاکستر او در آب آمیزند و آن آب با حاشا بدهند خون منجمد برآرد و وصعتر با عسل درین باب سودهند بوده و اگر نیم درم و بیدگر کم به قدری آب گند نادیک ملعقه‌ی سکنجبین دهند نیز نافع و یا از حلبه مطبوخ دو درم زراوند مر سه درم روغن سوسن یک درم فلفل یک درم برزالبنج یک درم گل سرخ دو درم قرص ساخته در سایه

خشک کرده به آب بادیان و کرفس بدهند و ایضا پنیر مایه خرگوش به آب مفید هست و جالینوس گوید که چون خون و شیر در معده‌یا امعا یا در صدر یا مثانه و غیره منجمد گردد روی است و خصوصاً در صدر دلالت می کند بر آن غشی و نیز رنگ و صفر نبض و تواتر او و استرخای اطراف و اختناق وخیق النفس و انفحه‌ی جدی آن را می گذارد و بقی یا اسهال خارج می کند و نیاذوق گفته که بهترین ادویه که خون جاهد را حل کند وسائل را حبس نماید تریاق گل مخدوم است و اگر میسر نشود مغز قرطم به آب گرم بدهند که درین باب خوب است و کذا سرکه و آب مطبوخ انجیر و جزاء یک و حلتیت و خرابق و باقی تدابیر خون منجمد در امراض معده در بحث تجبن خون خواهد آمد و گویند که چون خون منقطع گردد کله و پاچه بخورند و به حمام روند و از شراب قوی و غضب و جماع پرهیز کنند.

ذات‌الریه

و آن نزد اکثر اطبا ورم حارست که در ریه عارض شود و ورم حار به مذهب شیخ الرئیس آن است که از ماده‌ی حار بالذات و در جوهر خود مثل خون و صفرا و یا از ماده‌ی حمار بالعرض سبب عفونت و ملوحت مثل بلغم متعفن و شور و سودای متعفن حادث شود و اورام بارد بلغمی و سوداوی که در آن عفونت و سخونت نباشد آنرا در عرف اطبا ذات‌الریه نمی گویند و لهذا ورم رخود و صلب را بعد ذات‌الریه علیحده ذکر می کنند و ذات‌الریه به قول شیخ گاه ابتدائاً افتد و گاه تابع نزول نوازل از سر بسوی ریه باشد و یا ماده‌ی خناق بر شش ریز دو آماس کند و به ذات‌الریه منحل گردد و یا ذات‌الجنب منتقل به ذات‌الریه شود و امثال این تا روز هفتم قتل می کند در اکثر و اگر طبیعت بر نفس ماده قوی شود اکثر آن منجر به سل گردد و ذات‌الریه از هر خلط حادث می شود لیکن اکثر از بلغم شور عفن می افتد چنانچه بیشتر ذات‌الجنب صفراوی و گاهی از خون حادث می گردد و گاهی از جنس حمره باشد و این را اکثر قتال است و بعضی گویند که اکثر از نزله می افتد و از صفرای خالص به هم نمی رسد مگر آنکه مخلوط به خون گردد و صاحب کامل گوید بساست که حدوث او از ماده‌ی موی یا صفراوی باشد که بسوی ریه ریزد و گاه به سبب نزله بود که از سر فرود آید و گاهی به سبب ذبحه‌ی ذات‌الجنب و مانند آن از امراض عند انتقال ماده بسوی ریه به جهت مجاورت افتد و این جزله در تقویم الا بدان گفته که ذات‌الریه از ماده‌ی جار در جوهر خود می افتد و صاحب غنی گوید که آن ورم از خون است و صاحب مغنی گوید که سببش یا ماده‌ی دهوی خالص یا مخلوط به صفرا است و ابن زهر صاحب کتاب تبسیر نیز از حدوث و به سبب صفرا و بلغم خالص انکار دارد و طبری گفته که ذات‌الریه پنج نوع است و تفصیل او در آخرین فصل مسطور گردد و ابن بیطار می نویسد که آشامیدن میاه راکده بالخاصیت گاه باعث ذات‌الریه می گردد بالجمله ذات‌الریه مرضی است صعب و به اکثر امراض سودی می گردد و از روز سوم تا هفتم می کشد زیرا که از امراض حاده ست و اگر آن او بتحلل یا انتقال یا غیر آن باشد علامات آنها در روز هفتم ظاهر می شوند بهر آنکه وز بحران جید قوی است و روز ششم اولی

به فساد و هلاک است زیرا که یوم بحران ردی است و ماء ذات‌الریه گاه به تحلیل دفع شود و گاه ریم کند و گاه صلب گردد و بیشتر به خراجات مفاصل رجلین داربتیین منتقل گردد و گاه به دماغ میل کند و بقراط منتقل شود این روی است و گاه به ذات‌الجنب منتقل گردد و این مسلم است لیکن قلیل و مادر باشد و گاه ماده‌ی او به جانب دل میل کند و خفقان و غشی آرد گاه عقب او در موخر باز دو ساعد از جانب النسی تا سر انگشتان خدر عارض گردد و نفع حدوث عاف در ذات‌الریه کمتر از نفع او در ذات‌الجنب است کلی ذات‌الریه تپ حاد و دائم است به نوائب مختلف و عطش و سعال و ضیق‌النفس شدید و حرارت مفرط نفس و ثقل و تمدد و در مقدم سینه دو جمع ممتاز قعر صدر تا ناحیه استخوان های سینه و پشت و گاه درد میان هر دو کتف و گاه ضربان زیر کتف یا چنبر گردن یا پستان یا در هر سه محل دائم یا وقت سرفه محسوس شود و احتمال خواب بر پهلو و شکم نکند الا بر پشت و زبان اول سرخ بود بعده در آخر سیاه گردد و بر آن رطوبت غلیظ لزج ملتزق باشد که اگر از دست لمس کنند بچسبد و با غلظ بود و لهذا بر صاحب ذات‌الریه کلام دشوار بود و بساست که در تمدد و امتلا تمام وجه مشارک باشد و در وجه تلمب دریا و در خار سرخی و انتفاخ بود و گاهی سرخی چنان اشتداد نماید که گویا رخسار را به چیزی سرخ رنگ کرده اند و خاصه در وقت شدت تپ و گاه به صعود بخار مثل اینکه آتش به بالا می رود و احساس نماید و نفخه شدید ظاهر شود و نفس عالی سریع و سرخی و انتفاخ چشم و ضعف و ثقل حرکت آن از حرکت عادت و امتلای عروق آن و ثقل و تهیج اجفان باشد و در قرینه شبیه بورم و در حدود شبینه سومت و سمن ظاهر شود و گردن غلیظ گردد و بساست که سبات یا سبات سهری عارض شود و گاه باوی سردی اطراف بود و نبض موجی این و گاه منقطع و گاه ذوالقرعتین و گاه ذوالفقره و گاه واقع فی الوسط و در اکثر عظیم تا بقای قوت باشه و شدت و قلت تواتر او به حسب تپ و حاجت و به حسب کفایت قوت به عظم یا عجز قوت از آن بود پس بعد دریافت مرض به این علامت تشخیص اسباب او چنین کنند که اگر شدت این اعراض مثل صعوبت تپ و شدت عطش و خشکی زبان و افراط حرارت در سینه و التهاب و کرب و سرفه‌ی یابس و کثرت اشتیاق به هوای بارد و شدت صفرت قاروره‌ی مع قلت ضیق‌النفس و ثقل درصد و قوت دلائل حرارت بود و دیگر علامات مخصوصه به صفرا یافته شود ورم صفراوی باشد و اگر این دلائل حرارت کم باشد و سرخی زبان و چشم در خارد و درد ضربانی و ضیق‌النفس شدید بود و لزوجت زبان و نعاس و غیر آن علامات خون دریابند ورم دموی باشد و کثرت لعاب دهن و ثقل و ضیق وسبات و قلت حمرت و ضعف دلائل حرارت دلیل ورم بلغمی است و وجود آثار نزله بر ورم نزلی دلالت کند بدان که نفث صاحبان ذات‌الریه مثل اصحاب ذات‌الجنب بالوان مختلف می باشد و اکثر او بلغمی بود پس اگر به سرفه رطوبت پخته بسیار به آسانی براید و حال مریض روز بروز بهتر شود و اعراض کم شوند و علامات محمود پدید آیند تا آنکه به تدریج پاک شود ماده‌ی ذات‌الریه به تحلیل دفع خواهد شد و اگر ضیق‌النفس خفت پذیرد و خلش پهلو حادث شود بسوی ذات‌الجنب منتقل گردد و اگر

از هفته درگذرد در تپ و درد و سائر اعراض تخفیف نشود بلکه در اشتداد باشند و در معالیق ریه درد و تمدد و ثقل پدید آید و سرفه شدید بود و ماده به نفث مندفع نگردد در بول رسوب ظاهر نشود پس اگر قوی قوی باشد ماده نـر و پختـه شـود و ریـم هموار پدید آید یا ذات‌الریه خراج گردد و زد و بگشاید به تدریج پاک گردد و اگر قوت به حال و سلامت افعال نبـود زود پختـه نشود و عفونت پذیر و امید خلاص نباشد و به هلاکت انجامد و چون در اشتراد اعراض خفت ظـاهر شـود و آب دهـن شـیرین گردد نشان آن است که ریم کرد و پخته شد پس اگر در چهل روز پاک نگردد مرض طول کند و چون زمانه به طـول انجامـد مورث تهیج پاها گردد و چون ماده بسوی مثانه میل کند و ریم و بول بیرون آید امید سلامت است و اگر تازگی روی برود و تپ نرم هموار گردد و مدام سر انگشتان گرم بود و جمله علامات سل ظاهر شود مرض به سل منتقل گردد و نشـان انتقـال او بـه صلابت در ورم صلب مذکور گردد و بقراط گفته که چون صاحبان ذات‌الریه را خراجات نزدیک پسـتان و حـوالی آن و نزدیـک اذنین و ساعدین حادث شود و ریم کند و ناصر گردد و از ذات‌الریه خلاص یابند و کذلک حدوث خراجات در سـاقین در طبـین علامت محمودست و هم اره گوید که درم قدین یا ذات‌الریه نشان خیرست جالینوس گوید اطلاق شـکم در علـت ذات‌الریـه و ذات‌الجنب علامت فهرست و هم او گوید که اگر در ذات‌الریه اطراف ابهام سبز گردد و بر پیشانی بیمار شبره‌ی سرخ پدید آید و چیزی شبیه به خون از آن ترشح کند و در آغاز علت عطسه بسیار عارض گردیده باشد بیمار در روز چهارم هلاک شود و گویند که چون خبث ماده بسیار گردد و قوت ساقط شود غالباً در چهارم روز هلاک گردد و چون از هفته تجاوز کنـد منتقـل بـه سـل گردد و علاج طریق معالجه‌ی این همان است که در ذات‌الجنب بیاید و یا بعد فصد باسلیق مخالف در ابتدا و موافق بعـد از آن گل نیلوفر پنج ماشه عناب پنج عدد سپستان بیست دانه جوشانیده صاف نموده نبات داخل کرده بنوشند و اول به قیروطی مـوم سفید و روغن بنفشه بادام یا روغن گل ضماد نمایند بعده پیه مرغ و لعاب ریشه خطمی اضافه کنند و به تدریج خطمی و خبازی و بابونه و اصل‌السوس و مانند آن زیاده نمایند و پخته به عمل آرند و اگر ماده خام و غلیظ باشد ضماد از کرنب و برگ بادیـان مطبوخ سازند و کما در طب باشد خواه‌یا بس نفع می کند و قرص و لعوق کتان و لعوق خیارشنبر استعمال نمایند و برای تلیـین مطبوخ لین به این نوع دهند عناب سپستان نیلوفر تخم خطمی بنفشه جوشانیده صاف نموده مغز خیارشنبر ترنجبین داخل کرده بنوشند و این طبیخ بدون خیارشنبر و ترنجبین در ایام غیر اسهال با شربت بنفشه دادن نیز خـوب اسـت و آگـاهی در آن تخـم خبازی اصل‌السوس مقشر و مانند آن زیاده می کنند اگر شدت التهاب و عطش باشد سرد بدهند و اگر احتیاج باتضاج و تلیین و تسهیل نفث باشد نیمگرم بیاشامند و چون تشنگی شدت کند آب اصل‌السوس مع شیره‌ی تخم خیارین بنوشـند کـه ایـن بهتـر جالی و ملین و مملس است خصوصاً چون شربت بنفشه در آن حل کنند و اگر التهاب زیاده تر باشد لعـاب بهدانـه و اسـپغول و شیره‌ی تخم خرفه به شربت بنفشه دهند و آب جراده‌ی کدو آب بید آب برگ اسپغول آب خبازی شیره‌ی کشـک جـو بـا هـم

آمیخته خرقه آلوده بر سینه گذارند و یا صندل و گل سرخ و کافور به گلاب آمیخته سرد کرده بر سینه ضماد کنند و اگـر مـاده رقیق باشد شربت خشخاش و عناب بنوشند و یا خشخاش مع پوست او و بدون پوست در مطبوخ مذکور زیاده کنند و خشخاش تنها استعمال نمایند که تبلید ماده بسیار کند و گاهی گل بنفشه نه ماشه آلو بخارای شیرین ده دانه عناب پنج عدد گـل نیلـوفر شش ماشه سپستان بست دانه در عرقیات جوشانیده شیر خشت دو تولە داخل کرده برای تلیین می دهند و اگر خواهنـد سـنای مکی ترنجبین بیفزایند و در ورم بلغمی پرسیاوشان تخم خطمی السوس مویز منقی زیاده کنند و قیروطی معمول بر سینه گذارند و بعضی تقدیم استعمال شیاف لینه معمول از بنفشه و سنا و خیارشنبر و شکر سرخ و امثال آن سخن دانسته اند که این افضل از حقنه و مسهل است بعد از آن حقنه جائز داشته اند که این بهتر از مسهلات است و حق آن است که تا ممکن باشد قبل از روز هفتم تحریک سمهل نباید کرد و بصورت شدت ضرورت از حقنه و مسهل است بعد از آن حقنه جائز داشته اند که این بهتـر از مسهلات است و حق آن است که تا ممکن باشد قبل از روز هفتم تحریک مسهل نباید کرد و بصورت شدت ضرورت شـافه‌یـا حقنه لین بعمل آرند و غذا حریره‌ی سبوس گندم با شکر دهند و اگر ذات‌الریه‌یا نفث‌الدم باشد عناب بعرق شاهتره مالیده صـاف نموده لعاب به دانه شیره‌ی تخم مغز تخم کدو شیره‌ی کاهو شربت نیلوفر داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشند روز سوم شـیره‌ی خیارین سجای کدو روز چهارم بیخ انجبار افزایند روز پنجم باز شیره‌ی کدو بجای خیارین روز ششم شیره‌ی خیارین بجای کاهو کنند و به جهت آخر روز لعاب اسپغول شیره‌ی تخم خرفه هریک شش ماشه شربت عناب داخل کرده کتیرا سوده پاشیده دهنـد و اگر منجر به سل و اسهال گردد گل خطمی عناب جوشانیده شیره‌ی کاهو شربت بنفشه داخل کـرده بنوشـند دوم روز عنـاب ریشه خطمی بهدانه شاینده شیره‌ی خرفه پنج ماشه داخل کرده بارتنگ پنج ماشه پاشیده شربت بنفشه حل کرده دهند روز دیگر شیره‌ی کافور افزایند چهارم روز قرص سرطان کافوری شیره‌ی حب‌الاس شیره‌ی خرفه‌ی شیره‌ی مغز تخم هند یـا نـه بریـان صمغ عربی کتیرا زهر مهره سوده پاشیده نبات دهند باز نوشداروی ساده چهار ماشه باز بارتنگ تخم ریحان اسـپغول افزاینـد و ایضا گل خطمی سه ماشه عناب پنج دانه جوشانیده شیره‌ی تخم کاهو شش ماشه شیره‌ی بیخ انجبار چهار ماشه شیره‌ی تخـم خطمی چهار ماشه کتیرای سوده‌یک ماشه به جهت نضج ماده ورم و تسکین آن و حبس نفث‌الدم معمول است و گویند کـه در ذات‌الریه که از نزله افتد فصد قیفال مفید است و هرگاه ورم ریم و انفجار خواهد تنگی نفس و گرانی سینه و در روز زیاده شود و تپ شدت کند و آن روز که منفجر گردد و نیک بلرزاند پس اگر ریم چنانچه باید خارج نشود و تنقیه مده کوشند چنانچه در نفث المده خواهد آمد و ایضا تدبیر انفجار و تنقیه مده در ذات‌الجنب مفصل مسطور گردد بعد به علاج سل کنند **اقوال بعض حـذاق** صاحب خلاصه از کامل و حاوی و غیره نقل کرده که فصد باسلیق از جانب مخالف در سه روز اول و بعـد از سـه روز از جانـب موافق مرض نمایند و خون به حسب احتمال قوت و مساعدت خراج و سن و فصل و باد برآرند هرگاه خون سیاه و غلیظ باشـد

والا از مقدار چهل ورم تجاوز نکنند و هر روز جلاب از عناب و سپستان هرکدام ده عدد بنفشه نیلوفر هرکـدام چهـار درم تخـم خطمی دو درم با شکر سفید و ترنجبین هرکدام ده درم در تابستان سرد نموده و در زمستان نیمگرم و غذا در ابتدا ماءالشعیر بـه لعاب اسپغول و روغن بادام دهند اگر حرارت قوی باشد والاعناب و اصل‌السوس و سپستان در ماءالشعیر پخته بدهند و یا بنفشه و نیلوفر و خشخاش عوض اصل‌السوس افزایند و با شربت بنفشه و روغن بادام بیاشامند و بعد از سه ساعت ده درم شربت بنفشه به اندک آب سرد بدهند و آنجا که اسهال عارض شود از علامات روی است درین صورت بحبس او از ماءالشعیر بریان و شربت حب‌الاس و شربت انار شیرین و امثال آن باید کوشید و سینه را به صندل سفید و آرد جو بآب عنب‌الثعلب و آب خرفـه سرشـته روغن بنفشه مخلوط ساخته ضماد سازند و گاهی گل خطمی و آب حی العالم افزوده روغن گل عوض روغن بنفشه داخل کرده می شود و اگر عنب‌الثعلب گل بنفشه کتیرا گل خطمی سفید اصل‌السوس هر کدام جزوی جوشانیده صاف نموده پیه گرده‌ی بز و چهار جزو به روغن کدو ده جزو گداخته باز هم بجوشانند چون آب سوخته روغن بماند سفیداب کاشغری مغسـول یـک جـزو اضافه نموده در هاون بدسته بمالند تا هموار شود بدستور مرهم بر پارچه چسپانیده ضماد کنند نیز ذات‌الریه و ذات‌الجنب را سود دارد و تا سه روز به این نوع گذرانند و روز چهارم نزد ابتدای نضج مرض بابونه اکلیل الملک بنفشه خطمی صندل سفید آرد جو همه مساوی کوفته بیخته با موم سفید به روغن بنفشه گداخته اجزا را به آن مخلوط ساخته بدستور مـرهم مرتـب سـازند و بـر پارچه‌ی مالیده بر سینه ضماد کنند و اگر در نضج توقف دریابند حلبه تخم کتان آرد بـاقلا هرکـدام جـزوی در اجـزای مـذکور بیفزایند و مطبوخ از این ادویه مرتب سازند عناب بست دانه سپستان سی دانه مویز منقی ده درم انجیر سفید پنج دانه جو مقشر ده درم پرسیاوشان چهار درم تخم خطمی تخم خبازی بنفشه هرکدام سه درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا به‌یک رطل آید صاف نموده هر روز در چهل درم از آن پنج درم خمیره‌ی بنفشه حل کرده و یکمثقال روغن بادام چکانیده بدهند و شبانگاه وقت خواب لعاب بهدانه با شربت بنفشه بدهند و به حریره‌ی که از سبوس گندم و شکر طبرزد و روغ بادام سـاخته باشـند غـذا سازند و اگر قوت ضعیف باشد مزوره‌ی اسفاناخ و قطف و کدو خبازی و امثال آن به روغن بادام جائز است بلکه در هنگام ضعف قوت به شوربای چوزه مرغ که با جو مقشر پخته باشند اغتذا می توان کرد و تلیین طبیعت در روز هشتم به این مطبـوخ نماینـد سنای مکی هفت درم گل بنفشه نیلوفر تخم کاسنی هرکدام سه درم عناب سپستان هر واحد بست عدد تخم خبـازی سـه درم جوشانیده صاف نموده ترنجبین شیرخشت هرکدام پانزده درم فلوس خیارشنبر بست درم حل کرده صاف نموده روغن بادام یک درم اضافه نموده بدهند و اگر حرارت قوی باشد این نقوع مرتب سازند نیلوفر بنفشه هرکدام هفت درم آلو بخارا پنج دانه عنـاب مشمش سپستان هرکدام پانزده دانه خیارشنبر پانزده درم شربت بنفشه بیست درم صاف کرده بدهند و اگر خواهند شیر خشت و ترنجبین عوض خیارشنبر داخل نمایند و لعوق خیارشنبر درین باب لغایت پسندیده است و چون به حسب قـوت و طاقـت چنـد

نوبت شکم براند سه درم اسپغول با جلاب شکر سفید ده درم بدهند و غذا در آخر روز بـه قـدر چهـل درم ماءالشـعیر بـه لعـاب اسپغول و روغن بادام دهند و روز دوم از مسهل از گلاب عرق بیدمشک نبات هر واحد ده درم اسپغول دو درم تبرید کنند و بـه ماءالشعیر غذا سازند اگر به این تدبیر تپ و عوارض آن زائل شود والا روز دهم اعادهٔی مسهل کنند تا بالکل ماده انقطاع پذیرد و بعد صبح و زوال تپ به حمام برند و هوای آنرا معتدل دارند و از کشف سینه و سر احتراز نماینـد و صـاحب کامـل ایـن هـم نوشته که ذات‌الریه ورم حارست و تابع او تیپ می باشد و لهذا در علاج او محتاج می باشند به اسـتعمال چیـزی کـه در عـلاج اورام از تدبیر به اغذیه و ادویهٔی بکار آید مگر آنکه چون این ورم در عضوی از اعضای تنفس است و آن اعضا المس لـین انـد احتیاج می افتد و در آن به استعمال اغذیه و ادویه که باوجود موافقت با درام ملین و مغزی باشند و هرگاه امر چنین باشـد بایـد که در علاج او ابتدا بفصد باسلیق نمایند و تلیین طبیعت مطبوخ خیارشنبر و مانند آن و ترنجبین و بنفشه یا آب لبلاب به فلوس خیارشبنر و امثال آن کنند ایضا صاحب حاوی صغیر گفته که علاج ذات‌الریه صفراوی مثل علاج دمـوی اسـت از غیـر فصـد و سیل بسوی تبرید و به ترتیب بیشتر از ورم دموی باشد و داشتن یک عدد سپستان در دهن نفع می کند و بـه روغـن بنفشـه و روغن بادام با کتیرا سوده و اندکی موم صاف بر سینه طلا نمایند **شیخ الرئیس** گوید که علاج ذات‌الریه و علاج ذات‌الجنب واحد است لیکن ضمادات این باید که قوی تر باشند و آنچه منفذ ادویه باشد در آن داخل کنند و حرص بر تنقیه بنفث شدیدتر باشد و بدل خواب پهلو بر جهت بنفشه خواب بر پشت مائل به جهت مذکور بود و اگر طبع قبض باشد در هر دو روز یکبار این شـربت بیاشامند بگیرند مغز خیارشنبر و مویز منقی هر واحد سه استار و آب چهار سکرجه بر آن ریخته بجوشانند تا به نصف رسد مالیده صاف نموده یک سکرجهٔی آب عنب‌الثعلب بدان آمیخته بنوشند و این یک شربت است برای قـوی و بـرای ضـعیف نصـف آن کافی و بعض متأخرین اصل‌السوس چهار ماشه عناب پنج دانه قند سفید دو توله می افزاینـد و وزن مـویز منقـی ده دانـه مغـز فلوس خیارشنبر توله می کنند و اگر طبیعت نرم و از آن خوف ضعف باشد رب حب‌الاس و سفر جل شیرین بریان و انار شیرین بدهند و اگر ورم از جنس ماشراوحمره باشد علاج آن دشوار است و آنچه در آن نفع بخشد مبالغه در تطفیه به عصارات شدید و البرد معلومه از بقول و حشاش و اثمار است و مبروملین از آنها بیاشامد مثل عصارهٔی کاسنی یا خرفه و مانند آن و گل اسـتفراغ صفرا به مثل شیرخشت و تمرهندی و ترنجبین و مانند آن نمایند روا باشد و ایضا بساست که در آن حاجت فصد باسـلیق افتـد اگر امتلای خون نیز باشد **ایلاقی** گوید که اگر ورم دموی باشد و علامات غلبهٔی خون ظاهر بود ابتدا بفصد کنند و تأمل نمایند که ماده در کدام جانب است و دلالت می کند بر آن وجع و سرخی رخسار وقت تپ در همان جانب و احساس شقل آن طرف و اگر بر آن جانب بخوابد رطوبت از دهن بسیار برآید پس اول فصد صافن از همان جانب بگیرند و بعد از آن در ابتدا فصد باسلیق از جانب مخالف کنند و اگر صاحب او ضعیف نگردد فصد اکحل و قیفال نیز کشایند و خون به اندازهٔی قوت برآرند چنان که بعد

از هر سه روز رگی دیگر برنند و در آخر یعنی روز چهارم فصد باسلیق از جانب موافق گیرند و گاهی بعد از فصد و تقلیل ماده احتیاج به حجامت سینه افتد تا بقیه‌ی ماده کم شود و به ظاهر میل کند و حائز نیست در آن اشربه‌ی که تغلیظ مواد کند مثل ذیاقوذا و اشیائی که در آن قبضی باشد مثل آب کاسنی و آب سرد الا در ذات‌الریه که از جنس حمره باشد لیکن اشربه‌ی جالی چون ماءالعسل و جلاب و ماءالشعیر باید داد وز جمیع انواع او کوشش نمایند که سینه از رطوبات پاک گردد و آنرا که به سبب تپ با شربه‌ی بازوحاست افتد اشربه‌ی باردجالی مزید رطوبت چون ماءالخیار و آب تربوز و ماءالقرع باید داد و سکنجبین که بسیار ترش نباشد سخت نافع ست و ماءالعسل و جلاب جالی مرتب اند و ماءالشعیر در جلا کمتر است لیکن مقوی قوت زیاده است و جهد کنند که معده و امعا ممتلی نمایند تا به سینه و حوالی آن مزاحمت نکند یعنی معده را از غذا سبک دارند و اگر طبع به قدر معتاد اجابت نکند تدبیر تلیین طبع نمایند و دوای مسهل که در علاج نفث‌الدم مذکور شد بدهند و به اشیای ملائم محلل کسر ریاح متولد در معده و امعا نمایند و تا ماده‌ی آماس خام باشد غذا کشکاب و گندم آب و اسفاناخ و سرخ مرد و خبازی و باقلا و ماش مقشر باشد و اگر حرارت قوی باشد کشمش موافق ست و خندروس که به فارسی جو گندم گویند چیزی معتدل است و اگر در سینه خشونت باشد سپستان عناب بنفشه اصل‌السوس خطمی مغز تخم خیار صمغ عربی کتیرا بهدانه در ماءالشعیر و آب گندم بپزند و اگر این اجزا جوشانیده صاف نموده در آب او شکر آمیخته شربت مرتب سازند بهتر باشد و باقی تدبیر همان است که در علاج کلی و جزئی ذات‌الجنب مسطور گردد و **خجندی** گوید که بعد فصد باسلیق و نهر البدن هر صبح شربت نیلوفر و بنفشه و عناب و جلاب از عناب و سپستان و لعاب بهدانه با نبات یا خمیره‌ی بنفشه و ترنجبین دهند و غذا ماءالشعیر به مغز بادام و مطبوخ از آن عناب و سپستان و اطریه و حسوی متخذ از برنج و آب باقلا و آب گندم و ملوخیا و خبازی و کدو باید داد و لعاب اسپغول و بهدانه و روغن بنفشه اندک نبات بلیسند و تلیین طبیعت به روز پنجم یا هشتم نمایند و برای انضاج ماده ضماد از موم و روغن بنفشه و پیه ماکیان کنند و اگر ماده غلیظ تر باشد به برگ کرنب مطبوخ و تکمید به آب گرم و روغن بنفشه نمایند و غذا آب باقلای مقشر با زمونگ مقشر دهند مسیحی گوید که هرگاه عقب مرض مزمن ذات‌الریه عارض شود فصد نباید کرد و هرگاه بنفسه حادث گردد اول فصد کنند و اگر از فصد مانعی بود حجامت نمایند بعده اطلاق طبیعت به سهل و حقنه کنند و بعد از آن ماءالشعیر به روغن بادام و جلاب استعمال کنند و هرگاه درد اندک سکون پذیرد و حرارت تخفیف یابد حریرهای معمول از جو و بادام تلخ و عسل استعمال نمایند و هرگاه نفث بصعود ابتدا کند نوشیدن طبیخ زوفا که در آن اصل‌السوس باشد موافق تر باشد و اضلاع و صدر را مادامی که حرارت لازم باشد به قیروطی مرتب از موم سفید و روغن بنفشه و مغز ساق به قروساق ایل تمریخ نمایند و در اکثر احوال به علاج ذات‌الجنب علاج کنند سعید گوید واجب است که توقف کنند در فصد کسانی که ایشان را این مرض از مرضی دیگر حادث شده باشد خصوصاً اگر مرض اول مزمن باشد در

ابتدای حدوث او فصد کرده باشند و کسانی را که این مرض بدون تقدم مرض دیگر حادث شود باید که فصد باسلیق بگیرند اگر قوت مساعدت کند و به قدر احتمال قوت خون برآرند و بعد فصد ماءالشعیر که در طبخ او سپستان و عناب و بعد تصفید و تبرید او صمغ عربی و روغن بادام داخل کرده باشند بیاشامند و به مزیدن انار شیرین امر کنند و لعاب بزرقطونا و بهدانه به شربت بنفشه بدهند و اگر حاجت تلیین افتد بفلوس خیارشنبر و شربت بنفشه و لعاب اسپغول طبع را ملایم نمایند و به شربت خشخاش غرغره کنند و حریره‌ی متخذ از باقلا و شعیر رومی که پوست ندارد و آن خندروس است به روغن بادام و نبات بدهند و تبرید سینه به آب حی العالم و آب خرفه و آب عنب‌الثعلب نمایند و چون مرض چهارم روز تجاوز کند به روغن بنفشه و نیلوفر و موم و کافور تمریخ سینه کنند و طبیخ زوفا بیاشامند و به تدبیر امراض حاده تدبیر نمایند و هرگاه تپ ساکن شود و سرفه قلت پذیرد و قوت ضعیف باشد غذا بکدو و روغن بادام یا مزوره‌ی ماش سازند چون اصلاح پذیرند به استعمال چوزه‌ی مرغ مشوی اجازت دهند و از اغذیه‌ی حاره و اشربه‌ی حاره و امتلای طعام تا عود به صحت حذر کنند بعض متأخرین می نویسند که علاج ذات‌الریه حقیقی که فی الحقیقت ورم حار و ریه است از خون غلیظ بلغمی و یا خون صفراوی مطلقاً فصد باسلیق است و اخراج خون به قدر حاجت و بعضی گفته اند فصد سلیم در ذات‌الریه بهتر و اولی است از فصد باسلیق و از سرابیون نقل می‌کنند که چون ذات‌الریه به عقب خوانیق و یا ربو کهنه و یا شوسه و مانند این ها به هم رسد و فضله‌ی این امراض بسوی ریه مندفع گردد درینصورت جائز نیست اخراج خون خصوصا که علل ایشان انتقالی از امراض قدیمه باشد و در اوائل اخراج برای آنها نموده باشند و چون ذات‌الریه ابتداء عارض شود و فصد لازم است و اگر قوت و مساعدت نمایند و بعد از آن اگر قبض طبیعت باشد استعمال ملینات کنند و بهتر درین مرض تلیین طبیعت به حقنه این است و تلیین به مشروبات در امثال این امراض بسیار بد است و این حکم قبل از یازدهم است اگر محتاج تبلیین گردند و بعد از آن در تلیین به مشروبات باکی نیست بلکه بعد از این مدت استعمال مدرات بهتر از ملینات است و بالجمله تدابیر او در جمیع امور تدبیر حمیات حاره‌ی باسعال باشد و یا هر صبح گل نیلوفر گل بنفشه عناب سپستان تخم خشخاش با شربت بنفشه و روغن بادام یا با نبات سفید بیاشامند و غذا حریرها و مزدورات که مذکور شد بدهند و بعض اطبا غذا را در روز هفتم منع کرده اند و بعضی گفته اند که در اول روز هفتم تبرید و در آخر آن روز وقت مغرب آش جو دهند و چون حرارت تسکین یابد حریره‌ی جو مقشر و خندروس به اندک عسل مصفی و روغن بادام شیرین بیاشامند و چون به نفث ابتدا نماید آشامیدن طبیخ زوفای صغیر که در آن زوفا نباشد و قدری اصل‌السوس باشد و تمریخ صدر به قیروطی از پیه در اتینج و مغز ساق گاو گداخته به روغن گاو تازه نافع است بعضی گویند بنگرند که وقت غلبه‌ی تپ رخساره‌ی کدام جانب سرخ می شود و گرانی در کدام جانب سینه معلوم می شود پس از همان جانب رگ صافن زنند و خون را فرا گیرند و بعد سه روز فصد باسلیق جانب دیگر کنند و اگر قوت قوی باشد از پس سه روز فصد اکحل چپ کننده در آخر فصد

باسلیق موافق تمام پاک شود و اگر جانب چپ باشد همچنین در آن بعمل آرند و درین علت اعتماد کلی بر فصد است و بعده‌ی برحقنه و استعمال مسهل نیک نباشد و خصوصاً که سینه بسیار بود و جهت نضج و تلیین عناب کلان ده عدد سپستان هشتاد عدد گل بنفشه گل نیلوفر مکوه هریک نه ماشه تخم خطمی خبازی هریک چهار ماشه مویز منقی دو توله جوشانیده صاف کرده شربت بنفشه چار توله‌ی داخل کرده دهند و از صندل سفید و آرد جو و باقلا و عنب‌الثعلب برابر ضماد نمایند و یا دال بنوماش مقشر به شیر بز سه توله تخم ریحان یک نیم توله سحق نموده سفیدی بیضه‌ی مرغ و روغن گل دو توله اضافه نموده بکار برند که فی الفور درد را ساکن کند و ورم را زائل نماید و در ابتدا آش جو و یا بنوماش به اسفاناخ خورانند و اگر ضعف رو دهد بدش شوربای بچه‌ی مرغ دهند که جو مقشر در آن افتاده باشد و بجای آب بر عرق مکوه و گاوزبان اکتفا نمایند طبری گوید که ذات‌الریه علتی است که اطبا تعریف آن کرده اند باسم فقط و تفصیل نداده اند آن را به انواع آن بحسب اسباب فاصله و مصنفین کنانیش تقلید اولین درین باب نموده و متعلم ناقص از اطبا جمیع انواع آنرا یک دانسته و علاج آن به‌یک دوا یک طریق نموده اند و از این جهت فاس به ران مترتب نگشته و معالجات ایشان اتمام نیافته و این مرض پنج نوع است نوع اول سوءمزاج بارد که در ریه حادث شود نوع دوم سوءمزاج حار که در ریه به هم رسد و این هر دو ساذج بلا ماده اند نوع سوم سوءمزاج بارد با ماده‌ی بارد که نزول نماید از سر نوع چهارم سوءمزاج حار با ماده که نزول نماید از سر و از سائر اعضا نوع پنجم ورم که حادث گردد در ریه از ماده که حاصل گردد از اسفل و او آن است که داخل آن گردد خون که بریزد به تجویف صدر و یا مده در آن حاصل گردد و نتواند مریض که به نفث دفع نماید آن را و مودی بورم حار گردد بساست که صلب گردد و یا متقرح شود و این را در قرحه‌ی ریه ذکر خواهم کرد **نوع اول** که آن سوءمزاج بارد بغیر ماده است علاتش سوءتنفس و خشکی دهن و یافتن سردی در سینه و پشت به حدی که گویا بر آن آب سرد پاشیده اند و یا بر آن قمیص رطب انداخته‌یا پشت در باد شمال سرد کشاده و چهره‌ی او خشک مائل بکمودت بود و در جلد پیشانی او چین به هم رسد و سبب فاعلی این سردی است که غلبه نماید بر مزاج قلب یا کثرت خروج خون از بواسیر و غیر آن و یا سده‌ی که واقع شود در عروقی که می آید بریه از شرائین و غیر آن و بساست که مورث آن استعمال افیون و یا کثرت بوئیدن آن و یا بوی اسرب در هنگام گناز و یا کندن چاه و قنات و بوئیدن تراب بود علاج آن قطع سبب است اگر واصل باشد پس دادن این طبیخ چند روزه بگیرند شراب کهنه صافی جید الجوهره خوشبو دو صد درم و در ان فطراسالیون دو درم اصل‌السوس سه درم زوفا یک درم انیسون دو درم کندر یک نیم درم پرسیاوشان پنج درم علک الانباط یک درم مویز منقی هفت درم بجوشانند تا مهرا گردد پس صاف نموده هر روز پنج درم از آن یک دانگ و نیم روغن مصطکی بیاشامند و غذا سفید باج معمول بقنابری که در آن کراث نبطی داخل کرده باشند و مرق کرنب مطبوخ یا پیه خباری و این مرقت نافع است زیرا که آنرا خاصیت است در ازاله‌ی سردی ریه بعد از قطع سبب فاعلی آن و اگر

مرض دشوار گردد بر سینه او این ضماد نمایند موم سرخ در روغن ناردین گداخته اندک را تینج انداخته استعمال نمایند و این ضماد نیز از انفع اشیاست و آنرا بگیرند بط پیه قاز پیه حباری پیه طائری که معروف به بادنجان است همه را بگذارند و در آن اندکی زهره‌ی گاو و موم داخل کرده بر سینه ضماد نمایند و دائم گل نسرین و یا سیمین ببویند و اگر به هم نرسد لخلخه‌ی سلیمانی و عنبر گداخته به روغن یاسمین و باید که استنشاق او در بینی و دهان هر دو باشد و به قوت جذب نمایند و اگر طبیعت قوی و محتبس باشد به حقنه حاده بکشانید مثل مطبوخ از بابونه و اکلیل الملک و شیخ و قیصوم و برگ مرزنجوش و نمام و قرلم کوفته و بزر کتان و حلبه‌ی انجیر و مویز و پرسیاوشان و مانند اینها و نزد حقنه فانیذ سنجری و شکر سرخ که آنرا میان نامند در آن حل نمایند و باکی نیست که مالیدن معاجین و تریاق و مترودیطوس و اثانایسا به قدر برداشت مزاج بیمار و هرگاه طبیب از معالجه برد ریه غفلت کند مودی به استسقا گردد نوع دوم که آن سوءمزاج حار بغیر ماده است علامتش سرخی رنگ و لهب و زبان برآوردن و تنفس و عطش شدید و التهاب سینه به حدی که دریابد که گویا می سوزد و سرفه‌ی خشک بی نفث و تب مختلف الادوار علاجش الزام شرب ماءالشعیر است که در آن کفری و عناب جوشانیده باشند به اندک کافور و بگیرند برگ بزرقطونا و برگ خبازی و برگ بارتنگ و برگ بنفشه و گل بید و عصی الراعی و همه را نرم کوفته صندل سفید سوده به قدر یک جزو و عصاره‌ی مامیثا نیز یک جزو و قدری سرکه و گلاب داخل کرده بر سینه ضماد نمایند و کافور و نیلوفر و کرنب المارکه آن تحلب عریض الورق است ببویند و گاهی این ضماد بعمل می آرند بگیرند خضار که بر نواعیر می باشد و آرد جو را در اندک سرکه و گلاب حل نمایند و بر آن خضار بپاشند و بر سینه ضماد نمایند و نفع می کند آنرا شرب بوب میخوش مثل رب غوره و رب حماض اثرج و رب ریباس هنگامی که به هیجان نیاورند سرفه را و باعث خشونت نگردند و اگر مرض دشوار گردد محتاج بفصد شود فصد باسلیق نمایند و حقنه کنند به ماءالشعیر که در آن عناب و سپستان جوشانیده روغن بنفشه و شکر سفید داخل نموده باشند و از غذا بر مزورات متخذ از کدو و ماش و سرکه و شکر سفید و به آب حصرم یا برگ کاهو پخته همه سرد نموده اقتصار کنند و آب سرد بیاشامند نوع سوم آنکه از سردی با ماده است بیشتر عقب نزلات کثیرالرطوبه بارده از سر بسوی ریه حادث می شود که بطول مکث سرد میگرداند ریه را و یا آنکه ترطیب یابد ریه به رطوبت اعضای قریبه و یا استیلای مزاج رطب بر قلب و علامتش ضیق‌النفس با خرخره که آواز آن شنیده شود و تشنج چهره چشم و ثقل صدر بدون الم و انجذاب بسوی اسفل و امتلای اشداق از رطوبات و احساس ثقل در چشم و زبان است علاج آن استفراغ بدن است به حقنه حاده لینه و تنقیه ریه بطبیخ زوفا که در آن زوفا و کندر باشد و تضمید سینه به این ضماد سنبل اشنه زوفای خشک مر را تینج کند و مساوی سائیده با موم روغن روغن ناردین یا روغن قسط آمیخته بر سینه گذراند و این حریره دهند بگیرند عصیر عنب که از خراسان می آورند و در آن مویز سفید داخل کرده جوش دهند و مالیده صاف نموده و آب سبوس گندم برآورده داخل کنند و

جوش دهند تا غلیظ گردد فانیذ داخل کرده نیمگرم بنوشند که جلا و تنقیه میدهد سینه را و این لعوق نیز منقی صدرست مویز را در آب جوش دهند و مالیده صاف نمایند و باز جوش نمایند تا به انعقاد رسد و در آن مثل او عسل خیارشنبر و به وزن او ترنجبین منقی و اندکی عصاره‌ی سوس و قدری زوفا در داخل نموده در دیگ سنگین کرده بر آتش گذارند و بر آن روغن بنفشه و روغن بادام ریزند و منعقد سازند و دائم بدان تعلق نمایند و نوشیدن خمیره‌ی بنفشه‌ی عسلی در آب گرم حل کرده نیز نافع است و یا تناول نمایند آنرا و بالایش آب گرم بنوشند و غذا خربزه‌ی آب سبوس گندم و فانیذ باشد و این شرب از انفع اشیاست مرآنرا بگیرند عسل سفید و در آن به وزن او آبیکه زوفا و الصل السوس در آن جوشانیده شد ریخته جوش نمایند و کف آن تمام بردارند و مدام ناشتا از آن بیاشامند و اگر ابتدا نماید تغییر مزاج مریض و هنوز سینه‌ی او تنقیه نیابد عدول نمایند در معالجه به نوشانیدن طبیخ زوفا ماءالشعیر و چون ماءالشعیر به فانیذ نوشیده شود و نفع بخشد به جهت آنکه در آن جلا و تلطیف ماده است **نوع چهارم** آن سوءمزاج حارما ماده است و این مسمی است به ذات‌الریه حقیقی و آن از انصباب خون حار غلیظ بسوی ریه است و در اغلب احوال مورث ورم حاد است و علامت آن سرخی رخسار و لب و تنفس و تپ مطبقه و سرخی چشم و گاه با نفث‌الدم و گاه با حالتی شبیه به خناق و در حلق خشونت و در کلام به لجوحت می باشد و گاه صاحب آنرا رعاف به هم رسد و این دلیل شفای آن است و علاج این فصد باسلیق و استفراغ به این حقنه است بگیرند برگ عنب‌الثعلب برگ بنفشه برگ بزرقطونا برگ بارتنگ برگ خبازی هر واحد یک دسته‌ی بزرگ جو مقشر نیم کوفته دو کف بزرگ عناب سپستان سبوس گندم هر واحد یک کف بزرگ سبوس را در پارچه‌ی صره بسته همه را در آب بجوشانند تا مهرا گردد و مثل حریره شود پس صاف نموده صد درم از آن گرفته هفت درم شکر سفید در آن حل کرده روغن بنفشه‌ی خالص ده درم انداخته هر روز دو دفعه بدین حقنه نمایند و لازم گیرند آشامیدن ماءالشعیر که در آن عناب و سپستان و کفری جوشانیده باشند در روزی یک دفعه یا دو دفعه به حسب احتیاج و از غذای دیگر منع کنند و اگر کفایت نکند مزورات متخذ از سرکه یا حصرم یا کدو و یا متخذ از ماش یا اسفاناخ دهند و دائم جلاب مبرد وقت تشنگی بنوشند و بر سینه ضمادی که در نوع دوم مذکور شد نمایند و گاهی این ضماد کرده میشود بگیرند آرد جو با لعاب بزرقطونا و اندکی آب انار میخوش سرشته ضماد نمایند و این نوع گاهی بدون نفث و گاهی به نفث نقصان می پذیرد و از حرکت و غصب منع کنند و این هر چهار نوع را اطبای ناقص یک می دانند و میان آنها تباین و در علاج آنها تغایرست چنانچه بیان آن کردم **نوع پنجم** و این صعب و اکثر پرخطر است که از خون یاریم داخل ریه از تجاویف صدر به هم رسد و این چنان باشد که خون یا مده بر حجاب ریزد پس در ریه داخل گردد و ریه نتواند که اخراج نماید آنرا به نفث به سبب ضعف قوت عود یا غلظت ماده‌ی علامت این بعینه همان ست که در نوع چهارم ذکر نمودم و فرق میان هر دو این است که درین نوع مریض بر تکلم قادر نباشد البته و نفس او بسیار تنگ می باشد و احساس بالم شدید و تمدد و حالتی می

نماید که گویا کوبیده می شود ریه‌ی او و اگر لبث این ماده در ریه بطول انجامد آنرا متقرح و پاره پاره نماید علاجش حقنه که در نوع چهارم گذشت مکرر بعمل آرند و فصد کنند اگر قوت مطاوعت نماید بعده ماءالزوفا که در آن زوفا نباشد به شربت بنفشه‌یا جلاب شکری و یا شکرسفید بیاشامند و سینه را مدام به موم روغن و قیروطیات دیگر بمالند تا آنکه نرم گردد و ماده رقیق شود و ابتدا به نفث نماید پس نزد ابتدای نفث حریره متخذ از آب سبوس که در آن مویز طائفی جوشانیده باشند بدهند و اگر تب و سرخی قاروره و لهیب و عطش نباشد این حسو بیاشامند بگیرند مغز چلغوزه و مغز حسب البطم و آرد گرسنه و آب سبوس و به اندک عسل کف گرفته جوش دهند تا بقوام حریره آید و بنوشند که شدیدالتنقیه است برای ریه و اگر تپ یا لهث یا سرخی در قاردره باشد این حسو میل ننمایند و ایضا نفع می کند و فصد باسلیق و دادن مدرات بول اگر از ان مانع نباشد زیرا که ممکن است که مندفع گردد و این ماده بر طریق رگی که طلوع نموده است از کلیتین بسوی قلب و از قلب بسوی ریه پس اگر ظاهر گردد اثر مده در بول منذر برء است و اگر به آن تپ نباشد باکی نیست به آشامیدن شربت عسل ساده و تمریخ صدر با دهان حاره و اگر به آن تپ و حرارت شدید باشد این شربت مرتب سازند بگیرند اصل‌السوس مقشر کوفته ده درم برگ بنفشه پنج درم ایرسا کوفته‌یک درم زوفای خشک سه درم فطراساليون پنج درم و همه را در شراب ابیض دو روز و دو شب تر کنند پس افشرده صاف نموده و در آن اندک عسل و ترنجبین و فانیذ آمیزند و به آتش ملایم بجوشانند تا بقوام جلاب آید و اندک اندک بنوشند که تسهیل نفث و ترقیق آن می نماید و اگر تپ باشد متعرض آن نگردند و بر جای موصوف و بر ماءالشعیر با شکر و بر طبیخ زوفا و تمریخ صدر اقتصار در زند و بعض افاضل از متأخرین ذکر کرده اند که چون صاحب این علت را باقی به هم رسد هلاک می گردد.

اورام بارد ریه

و آن یا بلغمی است که ورم رخو باشد و یا سوداوی که ورم صلب باشد و حدوث این بر دو گونه است یکی آنکه اول ورم گرم باشد و بعد تحلیل اجزای حار لطیف او مابقی متحجر و صلب گردد و علامت این قسم آن است که ضیق و ثقل زیاده گردد و حرارت کم شود و نفث قلت پذیرد و سعال یا بس متواتر گروه دوم آنکه ماده‌ی سوداوی بارد یا بلغم غلیظ سبب باشد و علامت این قسم آنکه ضیق نفس به مرور ایام فزونتر شود و سرفه‌ی خشک بی نفث باشد و در سینه حرارت نبود و انجذاب هو امتعسر باشد و گاه در ورم صلب به سنگ تولد کند چنانچه بولس گوید دیدم که سنگ های خرد و درشت مثل خسک پر بارینج به سرفه‌ی سخت برآمدند و بعد از آن سرفه کم شد و ذات‌الریه به سل منتقل شد و مریض در سل هلاک گردید و علامت ورم رخو در ریه ترهل وجه و ضیق‌النفس و سعال لین مع کثرت آب دهان و سبات و ثقل و رطوبت درصدر بغیر حرارت کثیر و عدم حسرت در وجه بلکه رصاصیست لون و تپ نرم و عدم درد در عروق باشد علاج در ورم رخوریه در ابتدا به علاج ذات‌الریه از

تلیین و تضمید بر وادع متوجه شوند تا باشد که ماده روع پذیرد و چون چند روز بگذرد و تپ ساکن شود و مـرض بـه انحطـاط افتد چیزی که در سعال بلغمی مذکور شد از تصحیح و نضج و وضع و تنقیه بکار برند و طبیخ زوفا و انجیر زرد و حلبه بنوشند و غذا آب باقلا و کشک گندم، شیره‌ی سبوس با عسل و روغن بادام سازند و اگر طبع قبض بود دو مثقـال بنفشـه و پنجـاه دانـه مویز منقی و یک توله اصل‌السوس و پنج عدد انجیر بجوشانند و درین طبخ مغز بلوس مقداری که خواهند داخل نمایند و صاف نموده روغن بادام افزوده بنوشند و اگر طبع نرم بود و شربت حب‌الاس دهند و رب به مفید است و گویند که جهت تلیین و نضج مواد مطبوخ انجیر زرد چهار عدد مویز منقی دو توله بادرنجبویـه و کـوه بـرگ شـاهتره بنفشـه هریـک نـه ماشـه پرسیاوشـان اصل‌السوس گاوزبان هریک هفت ماشه با خمیره‌ی بنفشه چهار توله پنج شش روز داده باضافه ادویه‌ی مسهله مسهل دهنـد و باقی همه تدبیرات از ذات‌الجنب بلغمی گرفته بعمل آرند ثابت بن قره گفته سزاوار است که در ورم بلغمی ریه طبخ انجیر خشک ساده یا با گلقند شکری یا عسلی یا آب نیمگرم یا آبی که در آن بادیان و نبات جوشانیده باشند بنوشند بعده لعوق بزر کتـان بـا عسل بخورند و اگر مرض قی باشد طبیخ زوفا بیاشامند و تمریخ صدر به قیروطی متخذ از روغن بنفشه و مغز چلغوزه و پسته و موم سرخ و فراسیون کوبیده و یا عصاره‌ی آن نمایند و غذا باحسای معموله از آرد گندم و کرسنه و عسل و روغن بادام و باقلایا متخذ از گوشت بزغاله با قوابل حاره سازند و بجای آب ماءالعسل یا آب مویز یا آب کشمش یا مفتح بنوشند و تمریخ صدر بـوم روغن مصنوع از روغن سوسن و روغن نرگس و موم سرخ و کتیرا سوده نمایند اریباسوس گوید باید که استعمال نماینـد در ورم بلغمی ریه این مطبوخ را که بسیار نافع و مجرب است انجیر زرد عناب مویز سرخ منقی سپستان بنفشـه تخـم خطمـی بهدانـه پرسیاوشان هر واحد یک کف در آب بجوشانند تا مهر او مثل جلاب گردد پس صاف نموده فانیذ سنجری بست درم اضافه کرده اند اندک اندک بیاشامند و غذا نخود آب با بادیان دهند و شربت زوفا این مـرض را بسـیار نـافع اسـت و هرچـه در نـوع سـوم ذات‌الریه در قول طبری گذشته حسب حاجت بکار برند و در ورم صلب ریه همگی عنایت بتلیین نمایند تا صلابت نـرم شـود و این چنان باشد که لعاب بزر کتان و خطمی و روغن بادام و شیر دختران تجرع کنند و روغن بنفشه و موم سفید و لعاب حلبـه و تخم کتان جمله بهم سرشته بر سینه ضماد سازند و دیگر تدابیر ملینه بدوا و غذا بکار برند و این قسـم را لاعـلاج گفتـه انـد و اطلیه‌ی لینه با دهان ملینه و شحوم معروفه و مغز ساق گاو بر سینه گذارند و بعض متأخرین می نویسند کـه در ورم بـارد ریـه انجیر درد چهار عدد مویز منقی دو توله بادرنجبویه عنب‌الثعلب شاهتره بنفشه هریک نه ماشه پرسیاوشان اصل‌السوس گاوزبـان هریک هفت ماشه جوشانیده خمیره‌ی بنفشه چهار توله داخل کرده دهند و بعد پنج شش روز مسهل دهنـد و اطلیـه‌ی اضـمده بکار برند و اگر در ریه سنگ متولد گردد و به سرفه براید قی کنند و بعد از قی منضج و مسهل دهند حسب ضیق‌النفس بلغمی و

باید که پیش از قی بزر کتان بریان نه ماشه اصل‌السوس گاوزبان هریک چهار ماشه عسل سه توله تا سه روز بدهند و شوربای مرغ شکم سیر نوشانیده قی کنند.

اجتماع الماء فی الریه

گاهی در ریه رطوبت مائیه کثیره جمع می شود و این اکثر بخارات ست که در ریه جمع می شود و بتکاثف مستحیل بمائیت می گردد و این وقتی باشد که جرم ریه بارد بود و بساست که اعانت کند برین بر و هوای مستنشق و قلت تحلل و لهذا اکثر در اوقات و بلدان بارده و مبرودین را عارض می شود و دلالت می کند بر آن هلیله و آن حالتی است میان تپ و صحت و تپ نرم و ورم اطراف و سوءتنفس و نفث رقیق مائی و حال صاحب او مثل حال مستسقی باشد علاج تدبیرش خفیف تر از علاجی که در باب اجتماع آمده مسطور گردد نمایند و عنصل مشوی به قدر چهار سرخ سوده در شربت بزوری آمیخته خورانیدن و غذا کباب با نان و عرق بادیان بجای آب دادن به تجربه رسیده و گاهی درین حاجت به شکاف افتد.

بثور ریه

گاه در ریه بثور حادث شود و علامتش احساس ثقل در سینه و تنگی نفس مع سرعت و تواتر اوست و حرارت عظیم در سینه و التهاب به غیر تب عام و درد و تمدد در معالیق ریه با سرفه شدیده و علاجش قبل از انفجار به علاج ذات‌الریه نمایند و بعد از آن به علاج نفث المده و قروح ریه پردازند و ایضا در ابتدا فصد باسلیق کنند و خون به دفعات گیرند و علاج نزله حاد مع رعایت سرفه نمایند و بزودی تدارک کنند والا منجر به سل گشته هلاک می سازد.

ورم ریه ی اطفال

که به اصطلاح اهل هندوبه نامند و عارضه‌ی پسلی و خلل باول نیز گویند و صاحب تکمله هندی نوشته که دبه اطفال عبارت از ضیق آنهاست فقط و این مرض اطفال را میسر عارض می گردد و متقدمین به ذکر آن نپرداخته اند و اکثر از ماده‌ی بلغم حادث شود و از تپ نرم خالی نباشد و گاهی از ماده‌ی گرم افتد با تپ محرقه و تشنگی و خستکی لب و کام باشد و از اینجاست که گفته اند دبه دو نوع است یکی آنکه ماده‌ی او گرم بود و تپ تیز لازم اوست و این خوف دارد و درین تا یک هفته ادویه سمیه هندیه چون توتیای سبز و حب السلاطین و امثال آن اصلا ندهند و بهترین تدبیر آن تلیین است بی انتظار نضج دوم آنکه از ماده‌ی بلغمی بود و با این تپ حاد نباشد و سوءتنفس شدید نبود و این نسبت به قسم اول خطر کمتر دارد درین قسم حسب

موقع اشیای مذکوره به احتیاط کمال دادن جائز است بالجمله هرگاه این مرض طفل را عارض شود نفس زود زود زند و هنگام تنفس گوی زیر ضلع افتد و یا تپ و سرفه و ضیق نفس باشد علاج در نوع بارد بلغمی از منضیحات و مسهلات و منشفات بلغم علاج باید کرد و سینه‌ی مریض را از هوای سرد محفوظ باید داشت و اغذیه‌ی بارد نباید داد اگر توانند نضج ماده نموده مسهل دهند والا انتظار نضج نباید کرد و زود ماده را به مسهل و شیاف مناسبه دفع باید کرد و منضج و مسهل به این طور دهند که اصل‌السوس مقشر نیم کوفته گاوزبان مویز منقی پرسیاوشان انجیر زرد گل بنفشه خبازی عنب‌الثعلب به قدر مناسب جوش داده صاف نموده قدری نبات سفید داخل کرده بدهند و روز دوم اگر مریض قوی باشد زوفا بیخ سوسن اضافه باید نمود و روز مسهل سنای مکی مغز فلوس باید افزود و اگر حاجت افتد وقت دوم سبوس گندم گل گاوزبان بیخ سوسن در عرق گاوزبان جوش داده صاف نموده شربت بنفشه اضافه کرده بدهند و یا بزر کتان زوفای خشک مغز چلغوزه انجیر خشک جوشانیده صاف نموده رب‌السوس سائده اضافه نموده بنوشانند و سینه‌ی مریض زالمنشفات مثل آرد نخود خشک مالیدن بسیار مفید است و این یعنی مطبوخ مسهل نیز معمول است بادیان سه سرخ اصل‌السوس چهار سرخ مویز منقی یک دانه گل سرخ یک سرخ عنب‌الثعلب و سرخ صبر زرد یک سرخ سنای یک نیم ماشه چکاو اندوندن دانه یک یک دانه پرسیاوشان سه سرخ مغز فلوس شش ماشه جوشانیده به طفل شیر خواره بدهند و گاهی به رنگ کاملی باو کهنه نر کچور پوست هلیله‌ی زرد حب المحلب عوض سنا و پرسیاوشان و چکادانه و دندن دانه می کنند و یا بادیان مویز منقی عنب‌الثعلب زوفای خشک چکا دانه دندن ترکی صبر زرد پوست هلیله‌ی زرد گل سرخ هر واحد نیم ماشه مغز فلوس یک توله جوشانیده بدهند و اگر قویتر خواهند چوک و تربد بیفزایند و حب الحلب مخرج رطوبات سینه و شش است و بدل چکادانه می نویسند و آب به طفل و دایه هرگز ندهند بجای آن عرق بادیان یا عرق گاوزبان بدهند و از جوش دادن مغز فلوس قوت اسهال کم می شود بنابر آن در اطفال به سبب ضعف آنها در جوش با ادویه داخل کردن معمول است و اگر خون خرگوش به قدر یک سرخ در عرق گاوزبان حل کرده بخورانند و قدری از آن خون بر تارک و ناخن های کودک بمالند درین باب مجرب است و ایضا توتیای سبز بریان و سها که نیم بریان هر دو مساوی در آب یا در شیر بز حل نموده به قدر دانه گاورس حب ساخته وقت حاجت یک حب یا دو سه حب در آب یا در شیر مادرش دادن همیشه مجرب و معمول است و صبر در آب پیاز حل کرده بر پهلو ضماد کنند و دیگر ادویه‌ی مسهله و مخلله منشضه هندیه که مسطور گردد و آنچه در ام الصبیان و سعال اطفال مذکور شد حسب حاجت استعمال نمایند مگر حتی الامکان ادویه‌ی یابسه مخشنه بکار نبرند و اگر بلغم در سینه بسیار باشد تخم مین پهل چهار سرخ به آب باریک سائیده نیمگرم بنوشانند تا سه روز که بلغم غلیظ را به قی دفع می کند و مرض را رفع می سازد و اگر سبب این مرض ماده‌ی حار باشد بهترین تدابیر آن تطبیق طبیعت است به مطبوخ عناب و عنب‌الثعلب و گل بنفشه و خطمی و خبازی با مغز خیارشنبر و شیر خشت و

روغن بادام و امثال آن بی انتظار نضج و بعد از آن آنچه در معالجه‌ی سرفه حار و ذات‌الریه مذکور شد حسب حاجت بعمل آرند و گویند که رب توت بسیار نافع است و غذا مرضعه و طفل غذا خوار را ماش مقشر و برنج و امثال آن بدهند و اصلاح شیر مرضعه در جمیع احوال لازم است و استعمال اشیای مطفی خون وقامع صفرا ضرور و کذا تلیین طبع به شیافات ملینه و اگر نزلـه باشـد آب گرم بر سر نطول نمایند تا ماده را از انصباب باز دارد و دوشیدن شیر مرضعه بر تارک طفل و چکانیدن آن در گوش و بینـی او و خورانیدن ادویه‌ی مبرده مثل شیره‌ی تخم خرفه و هندوانه و خیارین و کدو و خربزه و مانند آن در حالت شدت تپ و منع از تناول اغذیه و ادویه حاره و گذاشتن محجمه ناری با شرط بر پهلو جائی که فرو می رود همان وقـت کـه اطـلاع یابنـد بسـیار مجرب است و ایضا اگر تپ محرقه و خشکی دهن و بیهوشی و بیقراری زیاده باشد پارچه را در آب برگ خرفه‌ی سبز تر کـرده لحظه به لحظ بر تارک نهادن و قرص کافور به وزن چهار سرخ در آب حل کرده دادن و بعد انحطاط حرارت برای دفـع تنگـی نفس حب مشک که مسطور میگردد خواه حسب توتیا که ذکر یافت به وقت سردی و نیز به شب خورانیدن مجرب است.

ذکر ادویه‌ی هندیه که در دبه بلغمی استعمال می کنند

ایلوه بقدر یک حبه در شیر مادر حل کرده بنوشانند و بر شش طلا سازند و بالای آن برگ پان بندند و جندبیدستر و کاو ردهـن به قدر یک حبه اون نیز مفید است دیگر سلاجیت بقدر یک سرخ در بول همان طفل حل کرده شیر گرم نموده بیاشامند و یک سرخ از آن در بول طفل حل کرده بر ناف کودک طلا کنند تا یک هفتـه نـافع آیـد دیگـر جوانـه دو ماشـه در آب جـوش داده نوشانیدن نیز مفید است و گویند که دو چهار قطره‌ی شراب به طفل دادن درین مرض بسیار نافع است دیگر گل معصفر از نیم درم تا یک درم موافق سن کودک در بول طفل جوشانیده صاف نموده بدهند که در سه نوبت دبه را زائل سازد دیگـر خـراطین قرنفل تخم پلاس مساوی سائیده حب سازند به قدر سرخ و یکی از آن به آب سوده بدهند در سه روز دفع شـود مجـرب اسـت دیگر نیله تهوتهه بریان یک ماشه مغز ریه سه ماشه مغز جمال گونه‌یک عدد در آب ادرک سائیده به قدر ماش حب بسته یـک در میان یک حب بدهند تنقیه ماده‌ی مرض به قی و اسهال نماید و بلیغ النفع است و ایضا ایلوه مغز جمال گونه برابر در ظـرف آهنی با دسته آهنی با بول ماده گاو نازائیده خوب کهرل کرده برابر دانه‌ی موئهه حب بندند و یک حب در شیر بدهنـد و قـی و اسهال خواهد آمد به فضله تعالی به شود مجرب است و بعضی سقمونیای مشوی نیز افزوده و قید سحق به ظرف آهنی ننموده اند ایضا مرچ سیاه‌یازده عدد مغز جمال گونه دو نیم عدد نیل برای یک ماشه کهوپره دو ماشه همـه را سـوده در لعـاب بهدانـه صبها به قدر دانه‌ی موئهه سازند و طفل شش ماهه را نیم گولی و یک ساله را یک گولی و دو ساله را دو گـولی بدهنـد دیگـر حب السلاطین مدبر و گل ارمنی هر دو مساوی سائیده حب به قدر فلفل بندند و یک حب در شیر مـادر حـل کـرده بدهنـد تـا خشکی نکند نیز برای دبه مجرب است ایضا چوب چوکهه و فلفل گرد و پوست هلیله‌ی زرد و تربد موصوف مساوی سائیده بـه

قدر فلفل حب سازند خوراک یک حب دیگر سنوت در هریک توله پودینه‌ی خشک پچ خراسانی هریک چهار ماشه کوفته بیخته نگاهدارند و به حسب سن و سال بدهند جهت دبه و ریاح و نفخ شکم و قبض و اکثر امراض صبیان مجرب است و این دوا به دوای سوت و پودینه شهرت دارد دیگر قرنفل پچ خراسانی دار فلفل چوکهه مساوی سائیده حب به قدر موئهه بسته‌یک حب دادن نیز مجرب است دیگر از بیاض والد مرحوم به جهت دبه طفل قرنفل نیم عدد نانخواه ده دانه بول سرخ یک نخود هوبیر یک عدد باریک ساخته حب بسته بدهند دیگر گیرو پنج سرخ توتیای سبز شش سرخ در آب کهرل کرده حب به قدر دانه موئهه بسته‌یک حب به طفل بخورانند مجرب است دیگر مشک خالص زعفران جندبیدستر صبر سقوطری هریک دو سرخ سائیده بآب حب سازند به قدر دانه‌ی موئهه و یک حب در عرق بادیان و یا عنب‌الثعلب حل کرده شیر گرم نموده بنوشانند در سه روز بسه عمل به شود و معمول است ایضا مغز کربخوه‌یک عدد توتیای سبز خام یک سرخ باریک ساخته به قدر سرشف حب بندند و یکی بخورانند و اگر احتیاج شود بار دیگر دهند دیگر کمیلا آهک توتیای سبز پوست هلیله‌ی زرد پوست هلیله کات سفید مساوی باریک سائیده حبها سازند وقت حاجت با قدری روغن زرد سائیده طلا سازند دیگر کمیلا هشت ماشه حلتیت دو ماشه به قدر فلفل حبها سازند خوراک یک حب دیگر ایلوه سهاگه مرمکی مساوی سائیده به قدر موئهه حب بندند و یکی بدهند که خیلی مفید است دیگر مرمکی سرخ نیم ماشه قسط شیرین یک ماشه زیره‌ی سیاه هشت دانه قرنفل مکیده و سائیده به قدر حاجت بدهند برای دبه از بیاض والد مغفور منقول است ایضا سونف اجو این نرکجوربا به رنگ هلدی بچ جوشانیده بدهند و هلدی صرف سائیده دادن نیز مفید است دیگر در بقائی نوشته که چوک مرچ هلیله سوت ابر کوفته بیخته به آب حب های فرو بسته در شیر حل کرده به حسب سن و سال اطفال وجور نمایند که سوءتنس اطفال صغار را که به عرف این دیار آنرا دبه می نامند نافع و مجرست دیگر وجور خراطین خشک به آب سائیده یک قطره نیز بسیار فائده دارد دیگر بستن برگ به کائن نیمگرم بر شکم طفل بعد چرب کردن شکم به روغن بیدانجیر هم نافع است دیگر صمغ عربی یک توله صبر سقوطری نیم توله کوفته بیخته به آب گهیکوار حل نموده ضماد نمایند حسب که برای پهلو زدن کودکان مجرب و مخترع حکیم فرزند علی خان است صبر سقوطری نه ماشه زنجبیل دانه هیل هریک شش ماشه زعفران قرنفل فلفل سیاه هریک سه ماشه کوفته بیخته بعرق بادیان سرشته حبها بندند برابر ماش و نخود برای طفل یک ساله برابر ماش و زائد را برابر نخود بدهند دیگر آب برگ کریله سبز برآرند و مروق نمایند و نمک سانبهر بقدر ماش حل کرده‌یک قاشق به طفل شیر خواره دهند و اگر طفل زائد از یک سال باشد دو قاشق بدهند اکثر از عود این مرض ایمن سازد و مجرب و عاجل النفع است دیگر کهن تنها بر سنگ صلایه کرده بر پهلوی طفل ضماد نمایند و چندان بدارند که اضطراب به افعال طفل رود پس فوراً دور نموده بعد یکساعت نجومی باز ضماد کنند و بدستور دور نمایند جلد آنجا سرخ خواهد شد و انشاءالله تعالی فوراً خفت به عارضه حاصل شود دیگر یک جوه‌ی لهسن را

بر شعله‌ی چراغ خاکستر کرده اگر طفل دو سه ماهه باشد چهارم حصه بشیر مرضعه حل کرده بخورانند و برای یک ساله در یکبار بدهند بسیار مفید است دیگر فادزهر بقری که آنرا گاولوچن گویند به قدر مونگ بیشتر مرضعه دادن نافع تام است ایضا مومیائی کانی بشیر مادر حل کرده‌یا به قدری شهد آمیخته لیسانیدن مفید و حب گهر چرهی و دوای سیاه به قدر یک سرخ نیز برای اسهال درین مرض می دهند.

سل

و آن نزد اکثر اطبا عبارت از قرحه‌ی ریه است و تپ دق لازم آنست و صاحب کامل گوید که آن قرحه است که در صدر یا در ریه حادث شود و تابع او تپ دق باشد و عوام این لفظ را بر اجتماع مده در صدر اطلاق می کنند و سل غیر حقیقی را که در آخر این بحث مسطور گردد نیز سل خوانند و معنی سل در لغت هزال است و چون هزال و ذبول و دقت لازم این مرض است از این جهت این مرض را مسمی بدان ساخته اند و به قول طبری سل انسلاع اعضاست بذوبان بتدریج تا آنکه بدن ذوبان یابد و همچنین گیلانی نوشته که وجه تسمیه بسل اضلال و برآمدن اطراف عظام ست به حسن به سبب هزال و ذبول که لازم این علت است گویند سیف مسلول یعنی شمشیر خارج و برآمده از غلاف او و شیخ ابوالحسن می نویسید که لفظ سل بر دو معنی واقع می شود یعنی بر قرحه‌ی ریه دبرحمی دق و ایضا طبری گوید که درینجا امر سل بهر آن ذکر کردم که متعلم فرق میان سل به قرحه و سل بغیر قرحه نماید و قرحه‌ی سل قرحه ریه و قرحه مذوبه و مقوره را نامند و نوع دوم تپ دق را گویند و تپ سل را به زبان یونانی افطیفس خوانند و اما دیگر امراض که مول به سل می گردند مثل ورم گرده و جراحات عظیمه و دبیلات و نواصیر مفرط و مانند آنهاست و این انواع دیگر نیستند بلکه تحت نوعی که آن از قرحه‌ی ریه است داخل اند و برین همه را قیاس کنند و بعضی گویند که مراد از تپ دق لازم سل حمی ساکنه‌ی مادیه‌ی خفیفه است چنانچه سمرقندی و غیره گفته که آن مثل دق است و حکیم شریف خان می نویسند که بعض عبارات کتب مشعراند بر آنکه حمی که لازم سل است آن تپ دق است و بعض آنها اشعار می نمایند بر آنکه مثل تپ دق است و حق آن است که این تپ خلطی عفنی ست و مراد از خلط درینجا عام رطوبات بدن است نه آنکه مخصوص به اسم خلط است زیرا که تپ گاهی حادث می شود از عفونت منی و مانند آن از اقسام رطوبات ثانیه و دادن شیر و رحمی که از عفونت رطوبت ثانیه باشد ممنوع نیست بالجمله اسباب قرحه‌ی ریه هفت نوع است یکی نزله حاده‌ی لذاعه‌ی کاله و معفنه که از سر بر ریه نازل شود و جرم آنرا فاسد گرداند دوم ماده ازین جنس که بسوی ریه از عضو دیگر بریزد سوم تقدم ذات‌الریه که ماده‌ی او تحلیل نشود و به جمع مده و تقرح انجامد چهارم تقیح ذات‌الجنب و و انفجار آن که ریم او بسوی ریه ترشح کند و تا چهل روز نفث پاک نشود پنجم جراحت ریه و تقیح آن به بسببی از اسباب نفث‌الدم از انتفاح عرق ریه و قطع و صدع او از اسباب داخلی مثل غلیان خون و احتداد او و سعال شدید و مزمن و غیر آن که

مذکور شد یا از اسباب خارجی مثل سقط و ضربه که بدان رسد ششم عفونت و تاکل که در جرم ریـه خودبخـود افتـد چنانچـه اعضای دیگر را به هم می رسد هفتم تناول دوائی که موجب تاکل و تقرح جرم ریه گردد و مثل زرنیخ و سم الفار.

ذکر مستعدین سل

کسانی که مستعد حدوث سل در بنیه و شحنه و مزاج سن و بلد و فصل باشند ایشان نحیف لاغر و سینه تنگ و مجنح که شانه های آنها برآمده از گوشت برهنه و خصوصاً از خلف برخاسته مائل بسوی قدام مثل بازوی طائر و گردن باریک دراز نائل به قدام و حلقوم بیرون خاسته می باشند و در سینه‌ی چنین کسان و حوالی آن ریاح و نفخ کثرت می پذیرد پس اگر باوجود این ضعیف الدماغ قابل فضول باشند و بر نضج غذا قادر نبوند همه شرائط استعداد سل تمام گردد و خصوصا اگر اخلاط ایشان حاد صفراوی باشند و سحنه قابل سل به سرعت با وجود علامات مذکوره بی موی سفید مائل بشرقت ست و ایضا ابدان صـلبه‌ی متکاثفـه و مزاج قابل سل آن است که ابر و مزاج باشد و سن که در آن سل اکثر افتد از هیجده سال تا سی سال است و در بلاد بارد اکثـر افتد به سبب کثرت عروض انشقاق عروق و نفث‌الدم و فصل که در آن سل بیشتر افتد خریف است و چون عقب صیف شـمالی یابس خریف جنوبی با بارش آید مرض سل بیشتر عارض شود و طبری نوشته که اگر اتفاق آن افتد که مزاج دماغ او رطب حار باشد خطر سل اکثر دو فترع اعم بود و اگر اتفاق شود که حنجره‌ی او خارج و سرین آن عاری از لحم بود دال تر بر اسـتعداد او بهر سل باشد و بعض اوائل گفته اند کسی که سینه‌ی او از گوشت معری و گوشت رخسار او به استخوان چسبید و لحم رانهای او اندک و رنگ او مائل به زردی بود مستعد به سل باشد و بعض افاضل ذکر کرده اند که مستعدین سل بر سه نـوع انـد یکـی طویل مجنح الاکثاف صدر و صد عین عاری از گوشت نمائر عینین خـارج حنجـره طویـل گـردن کثیـر التبـزق ضـیق‌الـنفس کثیرالانین نزد شکم سیری صغیرالمعده خارج حقوین مستدلی خصیتین خشک الیتین عار مزاج دوم شخصی که او را هیضـه‌ی کثیر و نزلات بسیار بهم رسد و آن طویل الرقبه بود و چشمهای او اشک بسیار کند و مدام در دهن او بوی مثل غری السـمک آید سوم کسی که مزاج دماغ او رطب و مزاج کبد او یابس باشد و قلب مقاومت او نکند و چون مقاومت دماغ نکند سل حـادث گردد به کثرت انصباب مواد بسوی جنین و صدر و عسر نضج آن مواد منصبه به سبب یبس کبد پـس واجـب اسـت بـر چنـین کسان که از جمیع ادویه و اغذیه‌ی حریفه و حاده‌ی مسخنه و همه آنچه اعضای صدر را لقب آرد مثل صیاح و حنجـر و ثبـه و بیداری اجتناب نمایند و به قول طبری صاحب این مزاج را از ریاضت باد منع کرد و بتودع و راحت امر کنند واگر از کسانی باشد که کار بآتش کنندمثل حداد و شیشه گرازان عمل بکاری که موافق او باشد تبدیل نمایند و از جماع ضرور منع کننـد و امـر بـه حفظ سر از نزلات نمایند و طعام او چوجه‌ی مرغ رطب نو پیدا و خروس خصی و زرده‌ی بیضه‌ی نیم برشت باشد و هرچه برای او مرتب سازند به روغن بادام بسازند و حلویات به شکر و خشخاش و نشاسته مرتب نمایند و در هر بست روز امر کنند که سـه

روز شیر خر بنوشند و اگر در مزاج حدت باشد دائم ماءالشعیر بیاشامند و از انفع اشیا برای او این حقنه است بگیرند جو مقشر کوفته صد درم و سبوس و خطمی هر واحد پنجاه درم هر دو در پارچه صره بندند سپستان یک کف عناب بست عدد برگ خبازی برگ بنفشه برگ عصی الراعی هر واحد بافه ی کبیره‌یعنی یک دسته بزرگ گنجد کوفته پنجاه درم همه را بجوشانند تا مهرا گردد بعده بگیرند کله‌ی و پارچه حملان و جدی و بکوبند و کذلک سر حمل و سر جدی بشکنند و همه بجوشانند تا مهرا شود بعده بگذارند تا روغن بران جمع شود و آنرا بردارند بعده از آن حقنه هشتاد درم بگیرند و ازین روغن بیست درم تا سی درم آمیخته در هاون بمالند تا یکسان گردد پس روغن بنفشه پنج درم آمیخته نیمگرم نموده در هر پنج روز یک بار بر نهار حقنه کنند و **ایضا** گویند کسانی را که نزلات حاره‌ی حاده بسوی ریه زود نزول نماید اکثر این مرض عارض گردد و صاحبان هیئت مذکوره حار مزاج می باشند چون در امراض صدریه‌ی ایشان تهاون در معالجه نموده شود و ادویه و اغذیه‌ی مسخنه یابسه استعمال کرده شود اکثر منجر به سرفه‌ی شدید و سل و دق می گردند و لهذا کمال ملاحظه باید کرد و ایضا این مرض از جمله‌ی امراض مسریه‌ی مودیه به غیر است حتی که به مجالست و استشمام بوی نفس و کذلک متوارثه از آبا و اجدادست رازی گفته که حدوث سل عقب ذات‌الریه و ذات‌الجنب و یا نفث‌الدم یا نزلات کثیره و یا سعال طویل می باشد و بیشتر وقوع او در امزجه‌ی حاره‌ی یابسه و در زمستان و خریف و بلاد شمالیه ست و به قول ثابت کسانی که سر ایشان ممتلی از فضول باشد و آن فضول منصب گردد به آلات نفس ایشان را سل بیشتر عارض می گردد **طریق تشخیص سل** هرگاه صاحب نزله‌یا سعال یا ذات‌الریه را خون و ریم به سرفه برآمدن گیرد و لاغری و کاهش بدن آغاز کند و تپ نرم لازم گردد و رخسار سرخ شود و در شب و بعد تناول طعام تپ قوی گردد باید دانست که مریض مسلول گشت و ایضا از علامات اوست که گاهی این تپ سل به حمیات دیگر مرکب می گردد و بدترین آنها خمس پس ربع پس شطرالغب پس نائبه دیگرست و گاه عرق بسیار در شب یا به وقت دیگر آید و چشمها فرو رود و رخسار خشک گردد و گاهی در ابتدای سل رنگ تیره گردد و وقت تصاعد بخارات سرخ شود و اطراف و سر انگشتان گرم گردد و اگر خشک ریشه نفث برآید شبهه در سل باقی نماند ولا سیما که اسباب مذکوره‌ی سل متقدم باشند و چون بدن بحد ذبول رسد و ناخن ها کج گردد دموی بریزد دلیل صحیح بر سل باشد و گردن و پوست پیشانی کشیده گردد و در اطراف و خصوصاً پشت پای در آخر ایام ورم رخو بهم رسد و کسانی که سبب سل آنها خلط حاد اکان باشد در آب دهن ایشان طعم آب دریا بسیار تلخ شور بود و نبض صاحبان سل ثابت معتدل در سرعت و صغر باشد و گاهی او را سیلان بسوی جانبین عارض شود و در شکم قراقر پیدا گردد و شراسیف به بالا آید و تشنگی شدت کند و اشتهای طعام باطل گردد و گاهی اسهال آید و گاهی عند قرب موت حلقه ها و اجرام عروق بنفث اخراج می یابد و منفوث از عروق اگر بزرگ است از ریه است و اگر کوچک است از قصبه و بسیار باشد که با نفث سنگریزه برآید و حلقه ها از قصبه به نفث بر نمی آیند مگر بعد

قرحه‌ی عظیم و در آخر سل نفث و آب دهان غلیظ گردد پس منقطع شود و اکثر به خناق بمیرند و گاه مثل این نفث تاخیر نمی کند بلکه در ابتدا به هم می رسد چون سل از جنس روی حادث از مواد غلیظ باشد و چون در آخر سل نفث منقطع گردد و هیچ بر نیاید طبیب جاهل پندارد که بیمار به شد و حال آنکه درین صورت مریض اکثر زیاده از چهار روز زنده نمی ماند و بساست که انقطع نفث به سبب ضعف قوت می باشد و درین هنگام اکثر نفس ایشان تنگ می گردد به حدی که محسوس نمی شود و بساست که در آخر سل سرفه بر ایشان شدت می نماید و مودی به نفث‌الدم متواتر می گردد که اگر معالجه سرفه به موانع نفث نمایند هلاک می شوند و اگر به حال خود واگذارند که سرفه کنند از شدت سرفه و نفث‌الدم زود هلاک می گردند و سیلان دم در ابتدا دلیل آن است که هنوز قرحه خام است و در آخر بر موت دلالت نماید و اختلاط عقل در سل روی است و جالینوس گوید که هرگاه بر هر دو فک یا کتف یا رکبه مسلول دانه به شکل باقلا ظاهر گردد بعد از پنجاه و دو روز هلاک شود و اگر بر تارک سر او دانه‌ی سیاه به قدر باقلا پدید آید و هیچ دردی به آن نباشد و کثرت نوم و سبات ظاهر گردد بعد از چهل روز بمیرد و هرگاه بر سر نر انگشت او سبزی پدید آید و بر پیشانی بثره سرخ برآید و زرد آب چرب همی آید روز چهارم هلاک گردد و قرشی گفته چون شقیقها فرو رود و چشم ها در گوی افتند و رنگ اغبر گردد و جلد شکم لاغر شود و پیشانی کشیده گردد گویا او در حکم مرده است و چون موی بدن بریزد و اسهال ذوبانی کثرت نماید و بوی نفث اشتداد یابد موت او قریب است و به قول شیخ صاحبان قروح ریه در خریف ضرر بسیار می یابند و چون امر شناخت سل مشکل گردد ظاهر می گرداند و در صاحب او دخول خریف بر آن یعنی چون موسم خریف در آید و حال او متغیر گردد دلیل مسلول بودن آن باشد بدان که اطبا اختلاف نموده اند در آنکه این مرض به میشود یا نه قومی گفته که آن به نمیشود البته و قول جالینوس در قروح ریه آنکه اگر عارض گردد از تفرق اتصالی که نه از ورم و نه از تاکل خلط اکال باشد بلکه به جهت علت دیگر از داخل و خارج رگی در آن گشاده گردد و یا بشکافد و جراحت آن هنوز ورم به هم نرسانیده و ریم نکرده باشد قابل علاج و بر دست و همچنین بر قروح که در آن نفث حادث شود و متقیح نگردد مندمل شود و اما آنچه از کشادن ورم یا تاکل اخلاط حاد باشد قابل برد نیست به دلایلی که در مطولات مضبوط ست و گاهی این تاکل چون در ابتدا باشد و در غشای داخلی قصبه افتد و در جوهر لحمی ریه نباشد قبول علاج می نماید و اما اگر در نفس غضاریف باشد قابل علاج و برد نیست و صاحب کامل گفته که قروح ریه اعسر برود اعظم خطرست لاسیما آنچه حدوث او در ریه خلط حاد باشد که منصب گردد بسوی آن و بخورد آنرا که این نوع لاعلاج است و صاحب از آن نجات نمی یابد به جهت آنکه ریه در مثل این حال بزودی متعفن و فاسد می گردد و به سبب حدت خلط اکال و اما آنچه از اسباب دیگر به هم رسد اگر در ابتدای حدوث آن مریض برسد و تدابیر صایبه موافقه از ادویه و اغذیه به عمل آید ممکن است که بر رتام یابد و اما چون بعد زمانی بعید طویل ملاقی گردد کم ست که از آن برد یابد ولیکن به جهت حفظ

مرض و قوت که به حال خود باقی ماند و زیاده نگردد و مدت حیات مریض دراز گردد متوجه معالجه آن شوند و قرشی گوید که سل در ابتدا کمتر به می شود و مستحکم لاعلاج است و گویند که مرض سل و دق در مشائخ بیشتر از صبیان باقی می ماند چون سلوک ایشان بر مسلک پرهیز باشد و شیخ می فرماید که قابل ترین مردم برای علاج سل صبیان اند و سالم ترین قروح ریه آن است که جنس خشک ریشه باشد چون به آن سوءمزاجی در عضو یا در خلط نباشد که قرحه را یابس قوبائی گرداند و گاه سل با وجودی که علاج کمتر پذیرد زمانه کثیر مهلت دهد و باشد که از سن جوانی تا به سن کهولت امتداد یابد و زنی را دیدم که در سل قریب بیست و سه سال و قدری زیاده بر آن زندگانی نمود و حکیم علوی خان می نویسند که من زنی را دیدم که‌یازده سال و زیاده بر آن مبتلا به مرض سل بود و بعد از آن وفات یافت و همچنین مردی در بنگاله بود که مدت هشت سال مبتلا به مرض سل ماند و معالجه نمی نمود و صد قنطار زر فرستاد و او قبول نکرد و نیامد و ایضا فریدون پادشاه پسر هرمز پسر کسری نوشیروان قریب به سی سال مبتلا به مرض سل بود طبری گوید شش مرض است که مول به سل می گردد چون طبیب یا مریض سوءتدبیر آن نماید از آن جمله **اول** سوءمزاج در فم معده‌یا در معده است که اشتها دفعه قلت پذیرد اگر سوءمزاج حار در فم معده باشد یا فساد هضم بسوی دخانیت بود اگر سوءمزاج حار در جمیع معده باشد و به سبب آن بدن اغتذا نمی نماید و غذا فاسد می گردد و روز به روز بدن لاغر می شود و این مرض معروف بهلاس ست و ایضا هیلاس نیز گویند و چون معالج اصلاح مزاج معده نماید مودی بذوبان و سل می‌گردد و **دوم** امراض گرده است و بول الدم و بول المده که این ضعیف می گرداند قوت را به استفراغ ریم و خون اگر در گرده‌ی رگی شکافته گردد و یا ماده به سوی آن بریزد و یا در آن خراج برآید و با سوءمزاجی مرکب یا بسیط در آن به هم رسد یا در آن سنگ خشن سحج پیدا کند و نکایت بسیار نماید و ریم بسیار یا خون از آن سیلان یابد و این منجر بذوبان بدن و سل گردد و **سوم** قرحه‌ی مثانه است و یا سنگ خشن که موضع را حفر کند و به قوت الم و کثرت سیلان ماده و خروج مده و طول مدت بدن را بگذارد و منجر بذبول و سل و دق گردد **چهارم** ذیابیطس است که آن به سبب فرط عطش و سرعت نزول بول و گرمی مزاج گرده رطوبات را فانی می سازد و بدن را لاغر می گرداند حتی که منجر به سل می شود و **پنجم** خراجات عظیمه است که در متن یا حالبین یا مقابل گرده بهم رسند و به جهت کثرت سیلان مده و صدید استفراغ جمیع بدن بدین طریق گردد و بر بدن گوشت و رطوبت باقی نماند و سل گردد **ششم** سحج امعاست که مزمن گردد و بدان قیام دم و مده به طول انجامد و بغذا منتفع گردد و به سبب اسخدا را و به جهت فرط تزجر قبل از هضم و به جهت ضعف قوت طبعی پس مودی بذوبان و سل گردد چون از بیان متعلق این بمحث فارغ شدیم اکنون به ذکر علاج سل می گردانیم علاج در ابتدا که هنوز خون باریم در سرفه براید و قوت قوی باشد بصورت آثار نزله‌ی حار فصد سر رو نمایند که نفع آن به تجربه رسیده و تدبیر حبس نزله کنند و بوجود اسباب دیگر فصد باسلیق کنند و هرگاه که خون بند گردد و

ریم آمدن گیرد درین صورت قرص طباشیر سرطانی و قرص سرطان کافوری با عرق کافور دهند و بعد تمکن و غور قرحه اصلا علاجی نمی پذیرد و جهت مانع بودن حرکت سرفه و تنفسی از اندمال جراحت کذا فی النبض الکبیر و بهتر آن است که‌یک روز علاج تپ دیگر روز علاج قرحه کنند بلکه هر روز صبح علاج قرحه نمایند و شام علاج تپ و این تدبیر در حق شخصی است که از رو نخست به طبیب رسیده باشد و غذا آش جو سرطانی دهند و اگر ضعف بسیار بود در آن پایچه بره و بزغاله‌ی پخته نوشانند و اگر سرفه‌ی شدید بود در آش جو عناب و تخم کاهو افزایند و هرگاه که اسهال و ورم اطراف و ضعف حرارت به شدت باشد سفوف والد علوی خان و حکیم اکمل خان و حب علوی خان و حب حکیم شریف خان هر دو جواهر دار همراه عرق شیر دهند بالجمله اصل‌السوس چهار ماشه بیخ انجبار تخم خطمی خبازی هریک شش ماشه جوش داده صاف نموده شیره‌ی تخم خرفه شیره‌ی تخم کاهو هریک شش ماشه شربت ذیاقوذا یک توله داخل کرده بدهند و یا اصل‌السوس مقشر یک ماشه طباشیر تخم خطمی زهر مهره‌ی خطائی هریک نیم ماشه مغز تخم خیارین تخم بستان افروز کتیرا صمغ عربی هریک دو ماشه کافور زعفران هریک دو سرخ کوفته بیخته بخورند و بالایش شیره‌ی تخم کاهو شیره‌ی تخم خرفه شیره‌ی گاوزبان شیره‌ی اصل‌السوس شربت بنفشه خاکشی پاشیده بنوشند و گاهی سفوف مذکور همراه شیر بز یا عرق شیر به جهت سلول معمولست و ایضا سرطان محرق کتیرا صمغ عربی مغز تخم کدو مغز بادام تخم خطمی تخم بستان افروز گیرد بیخ انجبار کافور هریک نیم ماشه کوفته بیخته قرص ساخته‌یا سفوف نموده با شربت ذیاقوذا سرشته بخورند بالایش عرق کافور بنوشند که در سل و نفث‌الدم معمول است و ایضا وقتی که با سل تپ عفنی یار باشد کوکنار یک ماشه صمغ عربی نشاسته کتیرا طباشیر هریک سه ماشه تخم خرفه تخم خطمی خبازی هریک پنج ماشه مغز تخم خیارین مغز تخم کدو مغز بهدانه هریک هفت ماشه کوفته بیخته سفوف ساخته با شربت خشخاش بلیسند یا آب عناب و نیلوفر بخروند و لعوقات بخورانند و قرص سلطان همراه شیر خر و یا زن و یا بز داون نیز معمولست به شرطی که تپ عفنی نباشد و شیر زنان از پستان نوشیدن بسیار فائده می کند و اگر تپ قوی باشد ماءالشعیر با سرطان پخته بیاشامند و ماءالشعیر سبزر به شربت خشخاش و سفوف سرطانات و شربت خشخاش مع شربت انار شیرین و شربت کزبره البر و انار شیرین به آب خطمی و گاه به آب گاوزبان و اصل‌السوس مطبوخ و شکر بدهند و کثرت استعمال گلقند تازه حتی که نان خورش نیز همین باشد از مجربات بوعلی سینا است و اگر از آن تنگی نفس پیدا شود بلعوقات بارده تدارک نمایند و سفوف سرطان نیز مفید است و اگر گلقند حرارت زیاده کند به مثل شیره‌ی تخم خرفه و شربت انار تسکین سازند و اگر حرارت قوی باشد کافور یک سرخ افرایند یا قرص کافور یا طباشیر کافوری اضافه نمایند و غری السمک را در آب گرم حل کرده و به شکر شیرین ساخته هر روز چند بار جرعه جرعه نوشیدن از محربات قرشی است و یا خاکستر سرطان در شربت خشخاش آمیخته بلیسند و بالایش سر پشم ماهی در آب گرم حل کرده با نبات بنوشند و پنیر تازه

بی نمک خوردن هم مناسب است و اصلاح اغذیه از جمله علاج این مرض است و غذا شوربا از گوشت بز و بزغاله و جوجـه‌ی مرغ و پاچه کنند بالجمله به تدبیروق و منع نوازل پردازند و حبوب مسکن سعال در دهان دارند و لعوقات سعال دهنـد و قـرص سرطان کافوی و حبوب سعال و شربت خشخاش هنگام شدت سرفه نیز مفید است و اگر تنفس تنگ شود شربت بنفشه و زوفا و اگر شکم نرم گردد شربت حب‌الاس و خشخاش که در آن قرص طباشیر کافوری یا گل ارمنی یا جز آن آمیخته باشند بدهند و اگر قبض افراط کند یا حاجت استفراغ گردد نقوع یا طبیخ عناب و سپستان و گل بنفشه و نیلوفر و خطمی و خبازی و گاوزبان و مانند آن با شیر خشت و ترنجبین و مغز فلوس و روغن بادام بیاشامند و درین مرض قبض بهتر از این است و تخم خشخاش سفید بنفشه خشک صمغ عربی کتیرا نشاسته به لعاب بهدانه حب ساخته در دهن دارند و آب آن فرو برند و **بدانند** که اسـتعمال قرص طباشیر کافوری و قرص سرطان و قرص سرطان کافوری و گلقند به انحای شتی درین مرض معمول است چنانچه برای مسلول با تپ محفنی قرص طباشیر کافوری به گلقند آفتابی سرشته وشیره اصل‌السوس شیره کـاهو شـره مغـز تخـم هندیانـه شربت و یا قوذا خاکشی بدهند و یا قرص سرطان سوده بگلقند سرشته بخورند بالایش ماء القرع ده توله اسـپغول شـش ماشـه پاشیده بنوشد و یا قرص سرطان کافوری سوده بگلقند سرشته و اصل‌السوس خطمی خبازی بهدانه جوشانیده شیره خرفه شـیره کاهو شربت نیلوفر کتیرا سوده پاشیده بنوشد و گاهی بجای خرفه بارتنگ و بجای کتیرا هر مهره و کاهی خیارین کوفته بارتنگ بجای خطمی و کاهو و خرفه و کتیرا کرده میشود و یا قرص طباشیر کافوری بگلقند سرشته همراه شیره‌ی بادیان شیره‌ی خرفه لعاب بهدانه شربت ذیاقوذا خاکشی بدهند و گاهی شیره‌ی مغز تخم هندیانه می افزایند و یا قرص طباشـیر ملـین بـه گلقنـد و شیره‌ی اصل‌السوس شیره‌ی بادیان شیره‌ی کاهو شربت به زوری خاکشی و گاهی شیره‌ی خیارین عوض کاهو و قرص گلقنـد به رعایت صرف ادرار کرده می شود و یا قرص طباشیر کافوری به گلقند بخورند و شیره‌ی خرفه شـیره‌ی اصـل‌السـوس لعـاب بهدانه شیر ماده‌ی خطمی شربت ذیاقوذا بنوشند و گاهی شیره‌ی عنب‌الثعلب شیره‌ی کاهو شیره‌ی خیارین شیره‌ی بادیان کتیرا سوده افزوده می‌شود و یا قرص طباشیر چهارماشه سوده به شربت ذیاقوذا دو توله سرشته بالایش شیره‌ی تخم خرفـه شـیره‌ی تخم کاهو هریک شش ماشه شیره‌ی تخم خطمی شیره سل السوس هریک چهار ماشه عرق شیر چهار توله شـربت نیلـوفر دو توله بدهند و اگر تسکین زیاده مطلوب باشد شیره‌ی مغز تخم هند یا نه شیره‌ی تخم خیارین افزایند نه اگر قبض منظـور باشـد بارتنگ اسپغول زیاده کنند و ایضا در سل بانزله و سرفه و تپ گدای قرص طباشیر کافوری به شربت خشخاش یک توله سرشته بلیسند بالایش آب خیار شوی دوازده دام عرق عنب‌الثعلب دو توله شربت بنفشه دو توله با شـربت خشـخاش دو تولـه و لعـاب بهدانه دو ماشه بنوشند باز قرص سرطان عوض قرص مذکور و بجهت شام خمیره‌ی خشخاش نه ماشه خـورده بـالایش لعـاب بهدانه دو ماشه لعاب تخم خطمی چهار ماشه شیره‌ی خیارین شش ماشه شیره‌ی بیخ انجبار دو ماشه عـرق شـاهتره سـه تولـه

شربت کزبره البر شربت خشخاش هریک یکنیم توله عرق گاوزبان عرق عنب‌الثعلب عرق بارتنگ هریک سه توله خاکشی شش ماشه پاشیده بدهند بازو یا قوذا دهند و اگر تپ عفنی مرکب گردد شیره‌ی اصل‌السوس شیره‌ی عنب‌الثعلب لعاب بهدانه عرق عنب‌الثعلب نبات بدهند روز چهارم قرص طباشیر هلین شربت دینار دو توله باز منضج عنب‌الثعلب مویز منقی سپستان خطمی خبازی بعرق عنب‌الثعلب و عرق بادیان جوشانیده گلقند آفتابی دهند باز قرص طباشیر هلین افزایند بعده خیارین کوفته تخم خطمی گل بنفشه جوشانیده شیره‌ی اصل‌السوس چهار ماشه شیره‌ی خیارین شش ماشه گلقند دو توله باز شربت دینار دو توله باز منای مکی افزایند و اگر صاحب زکام و نزله و سرفه حار دائمی را اول خون به قی و نفث از معده و صدر به سبب شکافتن دهن عروق آید و بعده سل با حمی عفنی عارض شود اول از فصد باسلیق خون نیم پا و گرفته مسکنات دوم و حابسات نزله و ملینات صدر بنابر حفظ شش مثل لعاب بهدانه شیره‌ی کاهو قرص کهربا با آب بارتنگ تازه شیره‌ی تخم بستان افروز شیره‌ی بیخ انجبار بکار برند بعد حبس خون اگر پس از چند روز باز عوارض نزله بظهور آید و باندک تدبیر زائل شود و این حالت روی است و بعد از آن تپ مادی عفنی دیگر لاحق شود و سعال و نوازل و نفث‌الدم رو نماید ماءالقرع دهند که در دق و سل و ذیانبطن معمول است و در تپ مرکب از صفرا و بلغم اگر صفرا غالب باشد ماءالقرع و ماءالخیار و آب هندوانه و اگر بلغم غالب باشد آب کاسنی عروق به شرطی که سرفه نباشد مگر آنکه سرفه به مشارکت جگر باشد معمول است باز اگر عوارض تخمه ظهور نماید ماءالقرع موقوف نموده به مثل گلقند بعرق عنب‌الثعلب حل کرده معالجه تخمه نماید بعده جهت تپ عفنی مسهل خفیف که باسل و دق چون حمی عفنی ملحق می شود معمول است بدهند به این طور که اول دو سه روز جوشانده با شیرجات معموله داده به عده گل بنفشه نیلوفر اصل‌السوس خطمی خبازی جو مقشر مویز منقی عنب‌الثعلب پرسیاوشان در عرقیات جوشانیده فلوس خیارشنبر ترنجبین گلقند روغن بادام داخل کرده بدهند و گاهی خمیره‌ی بنفشه می افزایند و در ماءالقرع و عرق بادیان می دهند ماءالقرع برای حرارت تپ و عرق بادیان به رعایت معده تا ماءالقرع معده را خراب نکند و جو مقشر مسکن غلیان دم و صفرا و نافع قرحه‌ی ریه و دق و درد سینه و مضر معده و مصلح آن گلقند است اما در حال قبض نباید و اونچه نفاخ است و گاهی روز اول یا در مسهل دوم عناب شاهتره می افزایند غذا در میان مسهلات دو سپهر آب گوشت شام پلا و یا کهچری و روز دوم مسهل تبرید شیرجات معموله و لعاب بهدانه و عرق شاهتره عرق نیلوفر عرق بید ساده عرق عنب‌الثعلب کزبره البر و گاهی شربت خشخاش و یا قوذا و گاهی شام شیرجات و لعابات با شربت کزبره البر و گاهی سفوف است گلو بادیا قوذا دهند بعد سه مسهل اگر تپ مادی دفع شود به علاج مخصوص سل پردازند و اگر از مسهل گرمی مستولی و یبوست غالب گردد عرق شیر ماءالقرع و آب تربوز غذا آش جو و فیرنی خشخاش دهند و سفون است گلو با ذیاقوذا سرشته و یا رب‌السوس طباشیر صمغ عربی کتیرا سنت گلوشکری تیغال مغز بهدانه کوفته بیخته بذیاقوذا سرشته همراه لعاباف و شیره ها و عرقیات

دهند و اگر در حواس انتشار و نماید مروارید گل گاوزبان طباشیر هریک یک ماشه مغز تخم کدو چهار ماشه ابریشم مقرض سه ماشه سیب سبز سوده نیم ماشه تخم خرفه‌ی مقشر دو ماشه کتیرا مغز تخم خطمی نیم نیم ماشـه گـل سـرخ دو ماشـه کـافور قیصوری قیم ماشه مشک یک سرخ ورق نقره‌یک عدد به شربت انار شیرین سرشته بخورانند بعد آن دوا بیاشامند و هرگاه نوبت بذبول رسد به علاج تپ دق پردازند و ایضا ابتدا تدابیر معموله از سفوفات همراه شیره جات و غیره مثل شـیره‌ی اصـل‌السـوس شیره‌ی عناب شیره‌ی کاهو صمغ عربی کتیرا سوده شربت نیلوفر دهند دوم روز شیره‌ی هندیانه سوم روز عـوض آن شیره‌ی خرفه چهارم روز قرص طباشیر کافوری سوده پاشیده بدهند و به جهت آخر روز سبوس گندم شش ماشه بهدانـه دو ماشه تخم خطمی چهار ماشه سپستان یازده دانه نبات دو توله جوشانیده بطور قهوه بنوشند فائده نسـخه‌ی صـبح متضـمن بـر مصلحت تسکین و ترطیب و تکثیف است و نسخه‌ی قهوه به ادویه‌ی جالیه و منقیه برای اعانت نفث است اگر هوا بارد باشـد و طبیعت بر نفث قادر نبود طبیخ منقیات باید داد والاشیرجات مرطبه و منقیه بدهند باز قرص طباشیر چهار ماشه سوده به گلقنـد آفتابی دو توله سرشته شیره‌ی خرفه شش ماشه شیره‌ی اصل‌السوس چهار ماشه شربت و یا قوذا باز آب کدوی مشوی شـیره‌ی کاهو شیره‌ی اصل‌السوس و یا قوذا صمغ عربی کتیرا سوده پاشیده دهند و اگر با اسهال باشد به سفوفات قابضه اصلاح کننـد و کهربا مغز بهدانه دم‌الاخوین هریک ماشه صمغ عربی کتیرا هریک نیم ماشه سوده بخورند بالایش شیره‌ی اصل‌السوس شیره‌ی خطمی شیره خبازی نبات یک توله بنوشند بعده ریشه خطمی بهدانه جوشانیده و شیره‌ی کاهو شیره‌ی خشخاش صـمغ عربـی کتیرا سوده بارتنگ تخم ریحان نبات بعده شیره‌ی نانخواه بریان شیره‌ی عنب‌الثعلب شیره مغز هندیانه ریان افزایند بعده بارتنگ دانه هیل سوده بآب پخته شیره اصل‌السوس شیره مغز هندیانه بریان شیره خرفه شیره عنب‌الثعلب شربت به شیرین صمغ عربی سوده پاشیده بازوفای خشک سوده افزایند بعده قرص سرطان سوده بـه دواءالمسـک بـا رد سرشـته شـیره‌ی خیـارین شـیره‌ی اصل‌السوس شیره‌ی کاهو عرق بادیان عنب‌الثعلب نبات اسپغول پاشیده بنوشند باز گل ارمنی سوده باز شیره‌ی عنب‌الثعلب چهار ماشه افزایند فائده در نسخه‌ی اول کهربا دم‌الاخوین برای حبس خون و اسهال و التحام زخم شش و بـه تخفیـف آن و صـمغ عربی کتیرا برای اغرا و در نسخه‌ی ثانی کهربا دم‌الاخوین از ضرر قبض موقوف کرده ریشه‌ی خطمی غیره می دهند و نانخواه برای اصلاح معده که از شیرجات فاسد شده باشد و برای تنقیه‌ی چرگ درد سینه و تقطیع مـده‌ی لـزج کـه باعـث آن اسـت و غرض کلی از جمیع نسخ ها تنقیه چرک شش و حبس اسهال است و برای موافق آمدن طبیعت تبدیل آنها کـرده مـی شـود و ایضا اگر اسهال چهار پنج نوبت و درد اعضاء و نبض صلب دقیق ضعیف باشد شیره‌ی اصل‌السوس شیره‌ی کاهو هریـک چهـار ماشه لعاب بهدانه سه ماشه نبات توله خاکشی شش ماشه باز بار تنگ دانه‌ی هیل سوده به آب پخته لعاب ریشه خطمی شیره‌ی خرقه شربت به شیرین تخم ریحان باز شیره‌ی تخم کاهو لعاب اسپغول هر یک شش ماشه لعاب بهدانه سه ماشـه زهـر مهـره

یک ماشه دهند چون سرفه بسیار باشد لعاب بهدانه شیره‌ی اصل‌السوس شیره‌ی خرفه شربت خشخاش زهر مهره بعد چند روز تسکین صفرا نموده قرص طباشیر کافوری سوده به دواءالمسک بارد سرشته تناول نمایند و شیر بز آهن تاب نبات توله خاکشی بدهند و اگر از نوشیدن شیر قی شود عرق بادیان دهند و شیر موقوف کنند باز قرص طباشیر کافوری به شربت ذیاقوذا سرشته بالایش شیره‌ی دانه‌ی هیل شیره‌ی تخم خرفه بدهند و به جهت شام لعاب بهدانه عرق بارتنگ و یا قوذا بارتنگ پاشیده دهند و اگر ضعف زیاده باشد در نسخه‌ی صبح دواءالمسک بجای دیاقوز کنند و ایضا در سل با اسهال سفوف الطین به روغن بادام چرب کرده بارتنگ دانه‌ی هیل سوده به آب پخته شیره‌ی بیخ انجبار شیره‌ی تخم کاهو ذیاقوذا کهربا سوده پاشیده دهند ترکیب نسخه سوای شیرجات برای مطلق اسهال است که تقویت باشد و شیرجات برای اسهال ذوبانی دموی و کهربا سوده کذلک و ایضا قرص کهربا می دهند که بخصوص به نفث‌الدم و نزف الدم و در اسهال دموی معمولست در ابتدا حب جدوار به سبب حبس نزلات نیز فائده می کند **انتباه** در انتهای سل و دق اسهال ذوبانی از لوازمات است و اگر قوت مساعدت نکند پیش از اسهال می میرد و به تجربه معلوم شده پس اگر اسهال عارض بود بزودی تمام در حبس آن کوشند به دادن قرص خشخاش و غیره و دیگر قابضات و الا به هلاکت می رساند کذا فی العشره الکامله و گاهی از قبض در آخر سل به سبب جنس بخارات قرحه ضرر در حواس خمسه پیدا می شود و چون اسهال می گردد زائل می شود و اکثر تراکیب شیر که درین مرض معمول است در طریق دادن شیر مسطور گردد ایضا استعمال حب تالیف والد علوی خان و حب غری السمک و حب جواهر کافوری تالیف حکیم شریف خان و حب حکیم میرزا ابراهیم و حب سعال نسخه‌ی زوکائی و خمیره‌ی خشخاش و ذیاقوزا تالیف حکیم علوی خان و روغن مشروب و سفوف خشخاش و سفوف صندل در تالیف حکیم شریف خان و سفوف تالیف حکیم میرمحمد هادی و شربت فریادرس و قرص خشخاش و کافور و قرص شاذنج تألیف حکیم مومن و قرص طباشیر معتدل تالیف علوی خان و قرص سل و لعوق سل و طباشیر و لعوق خشخاش حکیم میرزا ابراهیم و لعوق که در امر سرفه‌ی نزلی و سلی بی نظیر است و مسهل سلول و معجون مجرب و مخرح و یاقوتی نافع مسلول در این مرض نافع است حسب حاجت هرکدام از این تراکیب که مطلوب باشد بعمل آرند و اگر خشخاش سفید نیمکوفته ده درم اسپغول سه درم در یک رطل آب بجوشانند چون نصف بماند یک رطل قند سفید بقوام لعوق آرند و خشخاش سیاه و صمغ عربی هریک دو درم سائیده و بیامیزند و یک توله بخورند نسخه‌ی سهل و برای سلول از مجربات حکیم اسمعیل خان است و نوشیدن گل طتانی و دو مثقال نیز نافع قرحه‌ی ریه است و کها را و سه بدستور برآورده یک درم و کتیرا صمغ عربی اصل‌السوس هریک سه درم کوفته بیخته قدر حاجت دادن نیز سرفه و سل و دق را سود دارد و کذا گلوی سبز برگ بانبه اصل‌السوس جوشانیده با نبات دادن صاحب تکمله‌ی هندی برای سل نافع نوشته و گویند که استعمال شیره‌ی تخم اسفاناخ مجرب است و کذا مداومت شرب روغن کنجد و به قول سویدی بر روی

سوخته‌یا کاغذ مصری سوخته به آب مطبوخ سرطانات نهری نافع سل است و شرب شیر خرنجاکستر سرطان بالخاصیت مفید و صمغ عربی و نشاسته و گل ارمنی و سنبل‌الطیب و مرو با دروج و بیخ علیق هر واحد نافع قرحه‌ی ریه است و خوردن گوشت بسط و گوشت قنفذ و شرب پوست بیخ گاوزبان هر روز نیم مثقال به ماءالشعیر نیز مفید و شرب شیر خر و حسوء از آرد نخود سفید و شیر میش یا بز ساخته مجرب خود نوشته و رب انجبار پنج درم و یا از پوست بیخ او یک مثقال به ماءالشعیر مبرز نافع سل است و غانقی گفته که به رب انجبار زنی بعد ده سال از قرحه‌ی ریه صحت یافت و کذلک و ترح کلیه و شانه از آن شفا یافتند و به قول مالقی بخور سرگین خرگوش دموی او سل و قرحه‌ی صدرا نافع است و خوردن مومیائی نیز مفید گفته اند قانون چون سل را تپ دق لازم است پس دروق عنایت جانب ترطیب و تبرید و بدل تحلیل و تقویت اعضای رئیسه ضرورست و در سل رعایت ترطیب مع التجفیف زیرا که معالجه‌ی قروح به تجفیف است و لیکن و چون اکثر ادویه‌ی مجففه مانع نفث و ضاردق اند و ادویه‌ی مرطبه‌ی بنفشه اکثر تلیین و ترطیب قرحه می سازند و مانع التحمام زخم شش می شوند و ادویه‌ی بارده صرف نفوذ در موضع جراحت نمی کنند و ادویه‌ی حاره‌ی سرفه حمی را که لازم قرحه است می افزایند پس می باید که علاج درین صفات ادویه باشتراک نمایند به تخفیف با تنفیث صدید و ترطیب و به ترید با تسخین لطیف که جلای قرحه نیز حاصل آید نشود که شیرجات بسیار دهند که معده و اشتها را خراب کند و ظاهرست که مبردات سرفه قاطبه حمیت ارواح و مخرب حرارت غریزی اند به مقدر و اجتناب ضرورست لهذا گلقند را با قرص کافور ترکیب کرده می دهند و ایضا گفته اند که قانون کلی در علاج سل آن است که برای قرحه‌ی یکی به تخفیف می باید چنانچه بادویه‌ی مثل طباشیر گل ارمنی زعفران افیون بستان افروز کافور و دیگر التحام به مثل صمغ عربی کتیرا نشاسته دم‌الاخوین کهربا و سریشم ماهی و سرطان و هرچه صمغیت داشته باشد باید کرد و دیگیر تنفیث و اغرابمثل بهدانه رب‌السوس خطمی خبازی و غیره باید کرد تا جلاد تنقیه چرک به سهولت حاصل شود و سرفه رو به کمی نماید و گاهی جهت تقطیع چرک و تقویت معده مثل بادیان و غیره داخل باید کرد و شیرجات مرطبه مثل مغز تخم کدو دهند یا نه و خرفه محض برای تسکین حدت حرارت و تعادل مجففات باید داد لیکن نه به افراط تا ترطیب در قرحه حاصل نشود و شیره‌ی کاهو و شیره‌ی خشخاش برای حبس نزلات ضرورت دارند و بدانند که در غذا بامیه یعنی بهندی پخته صاحب سرفه و سل و دق را نافع است و کذلک تورئی و کدود تنده‌ی یک حکم دارد و ایضا در بلا دهند اکثر مریضان را نان نمی دهند بلکه ماش و برنج جدا جدا یا با هم پخته می دهند و نان وقتی جائز است که مریض قوی بود و او را اسهال نباشد.

ذکر بعض ادویه مرکبه که در مرض سل معمولست

حب غری السمک که به جهت سرفه و سل و نزله حار و نفث خون و ریم که از قرحه‌ی سل باشد بیعدیل است تخم خشخاش

سفید صمغ عربی شکر قیفال کتیرا مغز بادام مقشر غبار آسیا عزی السمک تخم خطمی گل گاوزبان رب‌السوس هریک و ماشه مغز تخم کدوی شیرین تخم کاهو مقشر هریک سه ماشه افیون یک ماشه زعفران نیم ماشه کوفته بیخته به لعاب بهدانه و اسپغول حبها برابر دانه‌ی عدس سازند و یک دو حب صبح و شب بدهند حب سل سنگ جراحت ست گلو زهر مهره سوده کات سفید کتیرا صمغ عربی منفز بهدانه نشاسته تخم خشخاش سفید تخم خطمی مغز تخم کدو دم‌الاخوین رب‌السوس هر واحد یک درم افیون یک ماشه حب بندند و درصورت شدت تپ کافور یک ماشه داخل کرده می شود **دیگر** که به جهت سرفه و سل مجرب است نشاسته صمغ عربی کتیرا تخم خشخاش سفید مغز بادام مقشر افیون مساوی باریک سائیده به لعاب بهدانه جها سازند حسب برای نفث‌الدم و سل تألیف والد حکیم علوی خان کافور قیصوری نیم دانگ طباشیر پوست بیخ انجبار دم‌الاخوین کهربا مروارید ناسفته شاذنج مغسول صمغ عربی کتیرا سرطان سوخته گل ارمنی هریک یک دانگ مغز تخم کدوی شیرین مغز تخم خرپزه هریک دو دانگ به لعاب اسپغول لب ها به قدر مونگ ساخته به ورق نقره پیچند جمله‌یک شربت است نوع دیگر مخترع حکیم علوی خان که در سل با اسهال معمولست مروارید ناسفته کهربا صندل سفید لعل یاقوت رمانی یاقوت رهانی یاقوت سفید زهر مهره طباشیر ابریشم مقرص سرطان سوخته پوست بیخ انجبار دم‌الاخوین مغز بهدانه نشاسته شادنج مغسول حب‌الاس صمغ عربی کتیرا رب‌السوس به سد سوخته اقاقیای مغسول عصاره‌ی لحیه‌التیس طراثیث گل داغستانی گل ختوم گل ارمنی هر واحد یک ماشه مغز تخم کدو مغز تخم نیارین کاهوی مقشر هریک سه ماشه افیون زعفران هر واحد یک سرخ کافور قیصوری یک ماشه به لعاب اسپغول و بهدانه سرشته حبها به قدر مونگ سازند شربتی دو درم ایضا تألیف حکیم شریف خان جهت منافع مذکور مروارید ناسفته یاقوت رمانی زهر مهره‌ی خطائی بغل بشب سبز کهربا کافور هریک یک درم رب‌السوس صمغ عربی کتیرا نشاسته گل نیلوفر سرطان سوخته طباشیر کو کنار تخم خشخاش سفید گل گاوزبان هر واحد یک مثقال بیخ انجبار صندل سفید گل ارمنی هریک نیم مثقال زعفران یک دانگ به لعاب به دانه سرشته حبها به قدر غدس سازند شربتی از یک درم تا دو درم **سفوف سرطان** که برای سل بسیار خوب است سرطان سوخته ده درم صمغ عربی گل قبرسی خشخاش سفید و سیاه هریک پنج درم کتیرا سه باریک بسایند و بعرق گاوزبان و نبات برای تقویت قلب و تسکین سعال و به ماءالشعیر و شربت خشخاش برای تسکین تپ و سرفه و باشیر خر برای تقویت و ترطیب بدون و قرحه استعمال کنند شربت این تا دو درم است **سفوف خشخاش** که در نزله‌ی حار و سل و سعال و خشونت صدر معمول خشخاش سفید پنج درم تخم خرفه مقشر سه درم صمغ عربی نشاسته‌ی بریان تخم خطمی مقشر تخم خبازی کتیرا هر واحد دو نیم درم طباشیر یک مثقال بهدانه مقشر رب‌السوس هریک دو مثقال کوفته بیخته شربت دو مثقال با شیر زنان یا شیر خر یا شیر بز تازه و در بعضی نسخه شکر متغال عوض تخم خطمی و خرفه نوشته و پنج درم تخم خشخاش سیاه افزوده مولف برای تقویت قلب باضافه دو درم مروارید سوده

بعمل آورده و اگر در سرفه خون آید کهربا و به سد محرق اضافه کنند **سفوف ست گلو** که جهت سل و دق و سرفه و اسهال همواره بعمل می آید طباشیر است گلو تخم گاوزبان هریک دو ماشه صمغ عربی سرطان نهری سوخته هر واحد یک ماشه دانه‌ی هیل نیم ماشه کو کنار دو سرخ کوفته بیخته با شیر زن یا خر یا بز چند روز متصل بخورند **سفوف غری السمک** که در حق مسلول و مدفوق ید بیضا دارد پوست بیخ انجبار دم‌الاخوین مروارید کهربا غری السمک عود صلیب رب‌السوس انیسون سرطان سوخته نشاسته‌ی بریان صمغ عرق کتیرا مغز بادام مقشر هر واحد نیم مثقال افیون زعفران هریک سه قیراط کافور قیصوری ربع مثقال کوفته بیخته هفت حصه نموده‌ی هر روز یک حصه ماشیر خر یا بز وقت صبح و حصه دوم با عرق بارتنگ وقت شام دهند و اگر خواهند قدری لعاب بهدانه و شیره‌ی بیخ انجبار نیز وقت سه پهر عمل آرند و در نسخه‌ی دیگر طباشیر مغز تخم کدو شاذنج مغسول گل ارمنی هریک نیم مثقال زیاده است و پوست خشخاش نیم مثقال عوض افیون داخل فوراک دو درم صبح و کذا شام به آب برگ بارتنگ و آب برگ بیدم هریک ده درم **ایضا** تألیف حکیم شریف خان برای سل و نفث‌الدم غری‌المسک طباشیر گل داغستانی گل ارمنی صمغ عربی اقاقیا هر واحد یک درم افیون نیم درم زعفران نیم ماشه مصطکی دو ماشه کافور قیصوری یک ماشه سرطان سوخته‌یکمثقال تخم کاهو دو درم نبات یک درم کوفته بیخته سفوف سازند **شربت فریادرس** که برای نزله‌ی حار و سل و سرفه‌ی رطب و یابس و بانی و حمیات آمنه مجرب گاوزبان صندل سفید خود صلیب پرسیاوشان هریک دو توله اصل‌السوس بادیان تخم خطمی گل نسرین هر واحد یک توله مویز منقی بیست و پنج عدد تخم خشخاش دو توله پوست خشخاش بیست و پنج عدد قند سفید یک آثار همه ادویه را در یک آثار آب شب تر نمایند صبح جوش داده صاف نموده بدستور شربت سازند و در نسخه دیگر خود صلیب و بادیان مطروح است و وزن مویز منقی یکنیم توله و پوست خشخاش دو توله **عرق شیر** که جهت مسلول و مدقوق معمول است شیر خر چهار آثار شیر بز که در آن پاچه‌ی بزغاله پخته باشند چهار آثار آب لیمون شیرین آب کسیر و آب خرفه ماءالقرع ماءالخیار هریک سه آثار آب کاسنی مروق آب هندوانه آب یا لک مروق هریک دو آثار هیل لوا اراده‌ی صندل سفید گل نیلوفر هر واحد نیم پا و خاکشی پا و آثار صندل سرخ سه توله نبات دو آثار عرق کشند و در نیچه کافور قیصوری پنج ماشه به پارچه بسته آویزند نوع دیگر تالیف حکیم کبیر علی خان مغز تخم کدوی شیرین تخم خیارین تخم خربزه تخم خشخاش گل گاوزبان کنپ بید مغز تخم تربز کشنیز خشک صندلین عنب‌الثعلب صمغ عربی کتیرا هریک سه توله گل نیلوفر توله تخم خشخاش سیاه پنج توله خاکشی شش توله آب برگ خرفه آب برگ بارتنگ آب تر بر آب لیمون شیرین و کدو و خیار و پزویه و کسیر و مقشر نبات سفید هریک نیم آثار گل گربل پا و آثار تخم پزدیه نیم پا و گلاب عرق بید ساده عرق نیلوفر هریک دو آثار شیر بز پنج آثار و زعفران یکنیم ماشه کافور سه ماشه در فی بسته بدستور عرق کشند شربتی از هفت توله تا پانزده توله **قرص سرطان** معمول برای مسکول طباشیر کتیرا صمغ عربی

نشاسته تخم خشخاش مغز تخم خبازی مغز بهدانه مغز بادام مقشر گاوزبان کهر با هریک دو درم گل سرخ گل مختوم گل ارمنی بزر قطونا هریک سه درم تخم کاهو اصل‌السوس مقشر مغز تخم خطمی هریک چهار درم مغز تخم بادرنگ رب‌السوس هریک پنج درم سرطان سوخته سی درم همه را غیر از بزرقطونا بکوبند و بزرقطونا را به آن آمیخته به آب انار شیرین بسرشند و قرص ها ساخته بر پشت غربال نهاده خشک کنند شربتی یکمثقال **قرص سرطان کافوری** جهت سرفه و سل و تپ محرقه و دق بسیار مجرب صمغ عربی گل سرخ طباشیر شکر طبرز و کتیرا هریک چهار ماشه اصل‌السوس و رب‌السوس هریک پنج ماشه نشاسته تخم خرفه هریک هفت ماشه مغز تخم کدو تخم خشخاش مغز تخم خیارین مغز تخم خرپزه هریک نه ماشه تخم کاهو سه ماشه صندل سرخ صندل سفید صندل زرد هریک دو ماشه کافور قیصوری یک ماشه سرطان سوخته یک تواله کوافته بیخته به لعاب اسپغول قرص سازند **لعوق خشخاش** حکیم میرزا ابراهیم نوشته که به این نسخه کسانی که به مقدمات سل رسیده بودند خلاصی یافتند ایرسا زعفران اسطوخودوس پرسیاوشان هریک پنج مثقال هادیان غری السمک اصل‌السوس گل خطمی هریک سه مثقال گاوزبان هفت مثقال تخم خشخاش بیست مثقال تخم اسفاناخ زوفای خشک هریک دو مثقال پوست خشخاش پانزده مثقال مغز فندق مقشر عناب سپستان هریک سی عدد گزنگبین سفید پنج مثقال فانیذ صد مثقال نبات سفید یک صد پنجاه مثقال بدستور مقرر لعوق سازند و دو مثقال آب گرم دهند **لعوق** که در سرفه‌ی نزلی و سلی معمول است عناب بست دانه مویز منقی چهل دانه انجیر زرد پنج دانه اصل‌السوس مقشر گل سرخ گلقند شکر تیغال رب‌السوس هریک چهار توله گل بنفشه پرسیاوشان کوکنار هریک دو توله گل زوفا یک توله صمغ عربی کتیرا تخم خشخاش هریک پنج توله تخم خطمی دو ماشه تخم خبازی دو نیم ماشه بهدانه یک دام شهد خالص نیم سیر نبات سفید یک نیم سیر ترنجبین پنج توله اول از چهار توله اسپغول لعاب برآورده در آن جمیع اجزا جوش دهند وقتی که از دو سیر آب نصف بماند ترنجبین مالیده صاف کرده نبات و شهد خالص داخل ساخته بقوام آرند معجون برای شخصی که سل و تپ و سوزش اطراف و خفقان داشت قائده کلی نموده مغز تخم کدوی شیرین مغز تخم هندوانه تخم خشخاش تخم کاهو مقشر مغز تخم خیارین رب‌السوس تخم خرفه مقشر هریک دو درم نشاسته صمغ عربی دانه‌ی هیل طباشیر گل سرخ گل نسرین گل گاوزبان گاوزبان زهر مهره‌ی خطائی سوده صندل سفید سوده هریک یک درم زعفران نیم درم کافور ربع درم ورق نقره نیم درم قند سفید پانزده دام بعرق کاوی قوام نموده معجون سازند مفرح نافع مسلول و مدقوق و قابض است مروارید ناسفته به سد سرخ کهربای شمعی صمغ عربی طباشیر رب‌السوس هریک پنج درم مغز تخم خیارین صندل سفید سوده پوست بیرون پسته گل سرخ گل ارمنی هریک دو درم کشنیز مقشر بریان تخم خرفه‌ی بریان گل نیلوفر هریک یکمثقال تخم خشخاش بریان زهر مهره‌ی خطائی سوده هریک یک درم شربت سیب شربت حب‌الاس هر واحد یک نیم چند ادویه بدستور معجون مرتب سازند **ایضا** به جهت سلول مروارید ناسفته

کهربا طباشیر سرطان سوخته به سد سوخته صدف سوخته تخم خرفه‌ی مقشر مغز تخم کـدوی شـیرین هریـک دو درم تخـم کاهوی مقشر صندل سفید صندل سرخ رب‌السوس خشخاش سفید هریک یک درم گل گاوزبان ابریشم مقرض پوسـت انجبـار شاذنج مغسول هریک دو درم کافور نیم درم عنبر اشب نیم مثقال رب سیب شیرین بست مثقـال رب بـه شـیرین نبـات سـفید هریک دو مثقال طریق دادن شیر بدان که در زمانی که‌یبوست و جحاف در بدن سلول به هم رسد و تپ تیزونمی عفنی بـادی نباشد و در بدن ماده‌ی فزونی عفونت پذیر نبود و مرضی دیگر ضرر ریابنده از شیر نباشد و مریض را از شرب شیر اسهال بسیار نموده باشد به دادن شیر متوجه شوند و اوفق الیان شیر زنان است پس شیر خر پس شیر بز خصوصاً به جهت قبض که در شیر بز است و شیر اسپ ماده نیز از آن جمله است که تنقیه و تسهیل نفث نماید لیکن در آن تعزیه نیست و در شیرینش و گاو غلظ است و اگر مریض بر مکیدن شیر از پستان انسان و حیوان قادر باشد موافق تر بود و باید که شیر دار جوان صحیح البدن معتدل المزاج باشد وزن لحیم باشد نه شحیم و اگر شیر یک زن کفایت نکند از دو یا سه بگیرند و غذای آن زنان جیدنیکو باید و شـیر ایشان صاف و بهتر باشد و اگر شیر زن یا بز خواهند داد باید که چهل روز بر زادن او گذشته باشد و اگر شـیر خـر دادن منظـور باشد گذشتن چهار یا پنج ماه شرط است و علف حیوان مطلوب از ملات و قابضات مثل برگ بارتنگ و بید و برگ سـیب و بـه امرود و برگ سپستان و اطراف انگور و علیق و خبازی و خطمی و کشنیز و کاسنی و عصی الراعـی و عوسـج و کـاهو و بـرگ خرفه و پالک و خیار و با درنگ و تربز و جو باشد و اگر مقصود تنفیث و جلا و تنقیه‌ی قرحـه بـود علـف او از حاشـا و کاسـنی صحرائی و درخت بادیان و شیح و قیصوم و افسنتین و عند قوقی بلکه ازتیوع و سبوس جو نمایند و نظر دارند که حیوان را علف نیک گوارد و نشان گواریدن علف آن است که سرگین او سخت گنده نباشد و در خشکی و تری معتدل باشد و اگر سخت گنده بود اندک از آب و گیاه او کم کنند و اگر سخت خشک باشد آب و گیاه او زیاده نمایند و هرکه مشغول به نوشـیدن شـیر گـردد واجب است که در آن رعایت سائر تدابیر و شروط نماید والا اگر در یک شرط خطا افتد موجب بلال و باعث وبال گردد و پیاله‌ی چینی سفید یا نقره و یا آبگینه از آب مکر رشسته وقت دوشیدن در ظرفی که پر از آب گرم باشد بنهنـد و شـیرده را نـزد بیمـار آورده شیر در آن قدح بدوشند و به مقداری که برای ماءالجبین مقرر است شروع کرده همان طور هر روز بیفزایند و در اکثر روز اول شانزده مثقال داده می شود و بعد سه روز سه مثقال هر روز بیفزایند تا چند روز بعده بر همان قدر که رسیده باشـند توقـف کنند و همچنین هر روز زیاده کنند و بعد چند روز توقف نمایند بر مقدار معین تا آنکه مزاج احتمال نماید و در اکثـر تـا بـه‌یـک رطل می رسانند و ازین زیاده هم استعمال می کنند و چون آثار تخمه و سوء هضم ظاهر شود یک روز یا زیاده ترک شیر نمایند و یا از مقدار مشروب کم کنند اگر سوء هضم قوی نباشد و اندک قصور هضم بود و در اکثر ایام شکر به قدر چهار درم نیز داخل کرده می شود و گاهی با شیر قرص سرطان کافوری و سفوف سرطان و خشخاش و قرص آنهـا و قـرص طباشـیر کـافوری و

سفوف غری المسک و حب السل تالیف والد علوی خان داده می شود و سفوف است گلو که تخم گاوزبان در آن داخل است همیشه معمول است و یا سنگ جراحت دو ماشه طباشیر زهر مهره‌ی خطائی صمغ عربی گل ارمنی هریک یک ماشه کوفته بیخته شش ماشه هر روز همراه شیر خر بدهند و گاهی قرص طباشیر کافوری به گلقند سرشته خورانیده شیر بز پا و سیر شربت و یا قوذا دو توله خشخاش سوده پاشیده می دهند و سرفه را بسیار نافع می شود و گاهی سفوف است گلو همراه شیر بز هفت دام صبح ذیاقوذا شش ماشه بهدانه دو ماشه رب‌السوس چهار ماشه کتیرا دو ماشه نبات دو توله در آب جوش داده بطور قهوه وقت شام می دهند و یا سفوف سرطان با شیر خر و شربت خشخاش و یا ذیاقوذا خورانیده در شیر بزنیم پا و نبات یک توله داخل کرده بارتنگ یا خاکشی شش ماشه پاشیده می دهند و گویند که استعمال خاکشی با شیر در حمی دق معمول است و در سل ممنوع جهت تفتیح که مانع التحام قرمه است و بعضی صمغ عربی کتیرا هریک سه ماشه همراه شیر بز ده دام و غذا شیر با نان سمید و یا صمغ عربی ثعلب مصری هریک نیم ماشه سوده همراه شیر میش چهار دام نبات یک توله می دهند و گویند که در حالت ابول نان با شیر خر یا بز و اندک نبات نافع است و حکیم شریف خان صاحب می نویسند کـه بعض اصدقای استاد المعی شیر و آب هندوانه به طریق مذکور استعمال می نمودند و دق و سل را نفع بلیغ میکرد بلکه استاد نیز بعض احیان بر همین نهج استعمال می فرمودند و گاهی وقت لینت طبع بارتنگ و قرص طباشیر قابض و شربت حب‌الاس و شربت به با شیر می افزودند و گاهی قرص مروارید و گاهی حب مروارید و فاد زهر معدنی استعمال می نمودند و درصورت قبض طبع برای تلیین گلقند و خمیره‌ی بنفشه به استعمال می آوردند و اگر شیر خشت و ترنجبین وقت شدت قبض حسب اقتضای رای زیاده کنند نیز مضائقه نیست و در اکثر اهل هند و ضعفا واجب است که لینت طبع زیاده از دو بار و کم از یکبار نباشد و استاد استعمال شیر تا شش هفته و زیاده از آن می نمودند چون به مزاج مریض موافقت می کرد و هرگاه موافق نمیشد بعد چند روز ترک می ساختند و نابودن تپ عضنی برای دادن شیر بهر آن شرط کرده اند که جمله لبنیات عفونت مـی افزایند و اشتعال حرارت می نمایند و **ایضا** در دادن شیر شرط است که بعد استعمال اسهال نیاورد چه در آن خوف سقوط قوت است و **ایضا** عوارض ضرر معده پیدا نکند چنانچه نفخ و قراقر از علامات داله مضرت معده است الهذا شیره‌ی بادیان شیره‌ی دانه‌ی هیل گلقند برای تقویت معده همراه شیر دادن معمول بعض اساتذو است **فائده** آنچه مقدار شرب شیر و دیگر تراکیب استعمال آن مسطور شد معمول کمترین را سازند متأخرین بود و دستور متقدمین این است که بعد دوشیدن کف شیر به پنبه بچینند و روز اول نیم سکرچه‌یعنی مقدار پانزده درم بدهند و روز دوم دو چندآن و روز سوم چهل و پنج درم و هر روز پانزده درم می افزایند تا روز هفتم به‌یک صد و پنج درم برسد آنگاه به همین مقدار تا یک هفته بدارند بعد از آن پانزده درم هر روز کم نمایند و صاحب کامل گوید که بعد چیدن کف بالای شیر بز هر روز نیم رطل با قرص خشخاش و یا سفوف صمغ عربی و نشاسته و کتیرا

مساوی به قدر یکمثقال تا دو درم و یا مع بعض سفوفات دیگر بیاشامند و هر روز یک اوقیه زیاده کنند تا به‌یک رطـل برسـد و باید که پس از یک ساعت که شیر داده باشد هر روز نبض را ملاحظه نمایند اگر قوی و عظیم یابند شیر بنگ گواریـده باشـد و اگر نبض صغیر یا ضعیف باشد در دادن شیر توقف کنند و در روزی که شیر همی دهند از ماهی و ترشی احتراز کننـد و اگـر در ایام خوردن شیر تپ عارض گردد شیر موقوف کنند و بجای آن آب خیار یا ترمز یا شیره‌ی تخم خرفه‌یا قرص کافور دهند و اگر به سبب شیر عفونت در معده پیدا گردد طبع را به چیزهای لطیف نرم گردانند چون شربت آلود شربت بنفشه و آب فوا که مانند آن دهند وب عد شرب شیر از اشیائی که جمود شیر می کنند منع نمایند و احتیاط آن است که شیر را به تفاریق خورند و اندک نمک یا شهد یا شکر که بهتر از شهد است به آن بیامیزند تا در معده بسته شود و اگر طبع نرم باشد نمک ساقط کننـد و شـکر بسیار کم سازند و اگر زیاده نرم شود با طراثیث دهند و اگر سرفه‌ی صعب باشد با یک درم کتیرا و یا لعوقی که در اقوال مسطور گردد بدهند و اگر معده ضعیف باشد با زیره و کرد یا و امثال آن باید داد و ایضا بنگرند اگر قبض طبیعت در روز اول رود نمایـد روز دوم قدری شکر آمیزند و اگر روز سوم نیز اجابت نشود در دو سکرجه شیر دو دانگ نمک هندی و نشاسته نیم درم تا یـک درم حل کرده بدهند و اگر تا روز ششم طبع نرم شود سه سکرجه‌ی شیر بگیرند و مقداری شکر و ثلث درم نمک هندی و یـک درم نشاسته و پنج ورم روغن بادام آمیخته بیاشامند و اگر طبیعت زیاده از سه مجلس اجابت کند با شیر چیزی مخلوط نسازند یا مقدار شیر کم کنند و بالجمله باید که در شبانه روز اجابت طبع زیاده از سه مجلس نباشد و از دو بار کم نشود و بر نوشیدن سه سکرجه‌ی شیر بسند نمایند و استاد احمد فرح گوید که شیر تا نیم من تنها دهند و هیچ طعام ندهند و حیوان شیر ده را در کـوه بدارند تا گیاه کوهی خورد و آب باران دهند و اگر نباشد آب چشمه بدهند و اگر بیمار نیز در کوه باشد صواب تر بـود و کـوه آن باید که باران بر وی کمتر بارد تا هوای او سردتر نباشد و هرگاه که منفعت شیر ظاهر شود سه هفته بیاشامند و در شیر بز صواب آن باشد که قدری آب آمیزند و چند بار سنگ تاپ کنند تا آب از وی برود و این سنگ تاب بهتر از شیر مطبوخ هضم می شود و شیر مطبوخ چون سلول هضم کند برای او غذای کافی است و جرجانی می نویسد کـه ایـن ترتیـب شـیر دادن و مقـدار آن از منتقدین منقول است و اولی ترنست که هر مقداری که هضم شود اعتماد بر آن نمایند و از اندک آغاز کنند و به تدریج افزایند و بر آن مقدار که به گوارد بایستند و آنرا که تپ همی آید شیر نشاید داد اگر دوغ دهند روا باشد و همه شرط ها بجا آرند و آنچه از لینت طبع مسطور شد در حق همه بیماران اعتماد بر آن نشاید کرد و اعتماد بر قوت مریض نمایند تا به سبب نرمی طبع قـوت ساقط گردد خصوصاً اگر در بدن فضله نباشد **طریق دادن دوغ:** بدان که احتیاج بـدان وقـت شـدت تـپ و اسـهال مـی افتـد و مسلولین را بسیار نافع است و بهتر این است که دوغ گاو بستانند و آنرا از صافی بگذارند تا مس که تمام از وی جدا شود و یک شب یا نیمروز بجای معتدل بنهند و صباح یا بعد نیمروز آنرا خوب بجنبانند تا آب که از وی جدا شده بر سر آمده باشـد بجملـه

نیک مخلوط گردد پس نان سمید ده درم خرد کرده در سی ورم دوغ ثرید نموده بخورانند و روز دوم از نان یک درم کم کنند و دوغ ده درم افزایند و همچنین هر روز یک درم نان کم کرده ده درم دوغ زیاده کرده باشند تا دوغ تنها باقی ماند پس در زیادتی نان و کمی دوغ اعاده نمایند و هر روز یک درم نان زیاده کنند و دوغ ده درم بکاهند تا دوغ و نان مقدار روز اول باز آید پس قطع دوغ نمایند و اگر کسی راوزب باشد دوغ آهن تاب دادن مضالقه ندارد و چون منفعت آن ظاهر گردد و یکبار دیگر همین ترتیب بدهند صواب باشد و بعضی از روز دوم هر روز پنج درم دوغ می افزایند و باز همچنین هر روز می کاهند و گویند کسی را که دادن دوغ بیشتر روزها خواهند نان هر روز نیم درم افزایند و باز نیم درم هر روز کم کنند **اقوال حذاق:** صاحب خلاصه از کامل غیره نقل کرده که بهترین تدبیری که درصورت نبودن تپ عفتی یا سکون و خفت آن به او اقدام نمایند شیر زن است که از پستان بمکند یا شیر خر و اگر این هر دو ممکن نباشد شیر بز نیز جائز داشته اند هرکدام از این شیرها به طریقی که مسطور شد بدهند و اگر ادام او نیز از همان شیر مقرر سازند و با نان سمیه بدهند به غایت مفید است و اگر آب برگ خرفه و آب تر بز و آب خیار هریک نیم رطل شیر بز برابر همه با هم آمیخته در دیک نقره‌یا سنگین به آتش ملایم بجوشانند تا آب ها بسوزند و شیر باقی ماند و به قدر هضم بنوشند صاحب سل و نفث المعده و نفث‌الدم را نفع عظیم دارد و هرگاه به آن تپ عفنی و یا تپ لازمی قوی مشتعل باشد به هیچ وجه شیر نباید داد و هرگاه‌یکمثقال قرص خشخاش با یک اوقیه شربت خشخاش به آب آمیخته بدهند و بعد از طلوع آفتاب عناب و سرطان نهری که اطراف آن بریده و شکم آنرا صاف کرده با نمک و خاکستر و آب نیکو شسته باشند بماءالشعیر پخته بیاشامند و اگر گوشت سرطان بر اخگر کباب نموده یا باسفاناخ یا به طریق شوربا پخته بخورند نیز به غایت مفید است و باید که حتی الامکان در تسکین سعال جهد بلیغ نمایند که سرفه مانع التحام است و این سفوف نافع سعال و قرحه است خشخاش سفید ده درم صمغ عربی نشاسته کتیرا طباشیر رب‌السوس هرکدام سه درم تخم خرفه تخم خطمی تخم خبازی هرکدام پنج درم مغز تخم خیار مغز تخم باد رنگ مغز تخم کدو مغز بهدانه هرکدام هفت درم باریک سائیده و دو درم تا سه درم بدهند و بعد از آن شربت خشخاش یا شربت عناب یا شربت نیلوفر بنوشند و ایضا صمغ عربی به روغن بنفشه بریان نمایند و روغن را از آن نشف کنند تا خشک گردد و باریک سوده نصف وزن او نبات سفید آمیخته بعض اوقات از آن استفاف نمایند و این حب سعال در دهن دارند مغز تخم کدو مغز تخم خیارین مغز تخم خرپزه مغز بهدانه هریک پنج درم خشخاش تخم خرفه هریک هفت درم صمغ عربی نشاسته کتیرا طباشیر هریک سه درم باریک سائیده و نصف وزن آن فانیذ آمیخته به لعاب بهدانه سرشته حب های پهن سازند و یکی از آن مدام در دهن دارند و خرپزه که از نشاسته و شیره‌ی خشخاش و نبات سفید و روغن بادام ساخته باشند بدهند و به گوشت چوزه‌ی مرغ و دراج و تیهو به ماش مقشر و اسفاناخ غذا سازند و پاچه‌ی بره و بزغاله با برنج و ماش و کدو و اسفاناخ و قطف و حسوء معمول از اطریه و شوربا و زردی بیضه‌ی نیم

برشت مناسب است و ایضا این لعوق بدهند عناب سی دانه سپستان یک کف مویز منقی خشخاش سفید هریک بیست درم اصل‌السوس مقشر کوفته پرسیاوشان هریک پنج درم همه را در پنج رطل آب بجوشانند تا نصف رطل بماند صاف نموده فانیذ و مسفنتج هرکدام ربع رطل آمیخته بر آتش ملائم بپزند تا منعقد گرد و بعده مغز تخم کدو مغز بهدانه نشاسته کتیرا صمغ عربی خشخاش سفید مغز بادام مقشر مساوی به قدر حاجت سائیده آمیخته برهم زنند و مقدار ملعقه قبل از غذا و بعد از غذا بخورند و با وجود تدابیر مذکوره از احوال نزله باخبر باشند و نگذارند که ماده از دماغ بسوی ریه فرو ریزد و اگر اثری از آن دریابند و قوت را قوی ببینند بشتابند و فصد قیفال کشایند و به حسب طاقت و سن و فصل و مزاج خون برآرند بعد از آن اگر احتمال خوردن دارو باشد به فلوس خیارشنبر و ترنجبین در آبی که عناب و سپستان مویز منقی و بنفشه و مانند آن جوشانیده باشند مالیده صاف نموده روغن بادام داخل کرده اسهال طبیعت نمایند و یا بلعوق اجاص و یا بلعوق خیارشنبر و امثال آن طبع را ملائم سازند و تربد و غاریقون و مانند آنها نزدیک مسلول نبرند زیرا که مضرت او برای آن از منفعت زیاده است و اگر از شربت دوای مسهل مانع باشد مقنه‌ی لین بعمل آرند و بعد از تقلیل مواد باز تدبیر اول معاودت نمایند و سر پشم ماهی یکمثقال به آب گرم کرده هفت مثقال نبات داخل نموده صاف کرده تمام روز اندک اندک از آن تجرع نمایند که به غایت مفید است و چون کار سلول به حد ذبول کشد به تدبیر اصحاب تپ وق پردازند و این حسو بدهند جو مقشر کوفته خشخاش سفید کوفته مغز تخم کدو کوفته هر واحد ده درم بهدانه‌ی مقشر پنج درم در دیگ سنگین با سه چندان آب بجوشانند تا بپزد و صاف کرده قدری صمغ عربی و کتیرا روغن بادام و روغن کدو داخل کرده نیمگرم بنوشند و یا شیره‌ی تخم خشخاش و جو مقشر نیمکوفته باقلای سفید مقشر هریک دو درم در شیره‌ی خشخاش بپزند تا نضج یابد در قوام ماءالشعیر آید صاف نموده شیر تازه مثل او و مغز نان سمید و نبات روغن بادام با روغن و مغز تخم کدو هریک به قدر حاجت داخل کرده‌یک جوش داده فردو آرند و مغز بهدانه و مغز تخم کدو هر واحد پنج درم صمغ عربی کتیرا هریک یک درم باریک سوده آمیخته نیمگرم بنوشند و در آبزن آب نیمگرم بعد تناول حسوء بنشانند و شیر خر بدهند بعد از آن داخل آبزن نمایند و چون از آبزن خارج شوند بدن را به روغن بنفشه‌یا روغن نیلوفر بمالند و بگذارند و وقت نصف النهار غذا شوربای چوزه‌ی مرغ معمول به قطف و ماش و خیاره اسفاناخ به روغن بادام و باطریه‌ی مدقوق و در شوربا ماش انداخته و به حریره‌ی معموله از مغز نان سمید و نبات و روغن بادام سازند و ایضا زرده‌ی بیضه نیمبرشت و سائر آنچه در تدبیر دق مسطور گردد بدهند و اگر طبیعت قبض گردد لعوق خشخاش با خیارشنبر و لعوق اجاص و مانند آن بدهند و اگر اسهال عارض شود به حبس آن مبادرت نمایند و این قرص کافور ممسک بدهند صندل سفید گل سرخ صمغ عربی نشاسته‌ی بریان گل قبرسی طباشیر هرکدام سه درم خشخاش سفید خشخاش سیاه هرکدام پنج درم مغز تخم کدو و خیار و مغز تخم بادرنگ بریان هرکدام چهار درم همه را کوفته بیخته کافور قیصوری نیم درم اضافه ساخته

با لعاب اسپغول با لعاب بهدانه سرشته اقراص سازند هر یک به قدر مثقالی و یکی از آن با شربت حب‌الاس بخورنـد و سـفوف الطین درین کار آزموده است و اگر قرص طباشیر سک و قرص خشخاش هریک نیم مثقال با رب آس دهنـد بـه غایـت مفیـد است و یار این سفوف بدهند اسپغول تخم و تخم ریحان تخم خرفه‌ی بریان هریک ده درم تخم حماض صمغ عربی نشاسته‌ی بریان گل ارمنی هریک چهار درم حب‌الاس بریان سویق جو سویق نبق و غبیرا تخم زرشک هر واحـد شـش درم شـاه بلـوط بریان پنج عدد سوای بزور همه را بریش کوفته صبح و شام به وزن دو درم به شربت آس و آب سرد بخورند و غذا چوزه‌ی مرغ و تیهو به ماش مقشر بریان یا زردی بیضه‌ی برشته یا برنج سرخ مع جاورس مسحوق مطبوخ به مغز بادام مقشر بریان باریـک سوده بدهند و همه آنچه برای اصحاب تپ دق که به آن اسهال باشد ذکر یابد بکار برند **مسیحی گوید:** که چـون سـل قرحـه است در ریه مع تپ لازم در اکثر امر پس واجب است که برای معالجه‌ی قرحه اشیای حاره یابسه و بهر معالجه‌ی تپ چیزهای بار در طب استعمال نمایند خصوصاً چون بدن نحیف شده باشد و هر واحد ازین دو غرض مضادسـت مـر دیگـری را و مـانع از استعمال اوست و لهذا تدبیر این مرض صعب و عسرالقبول برابری دست پس اگر با قرحه‌ی ریه تپ نباشد افضل اشیا نوشـیدن شیر است تنها یا با شکر و کذلک نان بادی بخورند و صالح ترین اغذیه بیضه‌ی نیمبرشت به عسل و حریره‌ی آرد جو و شکر و بادام و روغن بادام است و در بعض اوقات لحوم طیر و لحوم خفیفه بخورند و شراب رقیق ممزوج بنوشند و استحمام قبل طعـام در بعض اوقات و بعد طعام در اکثر آن به آب شیرین غیر حار و دخول آبزن نمایند و از لینت طبیعت حذر کنند و هرگاه نرم شود به سفوف صمغ طباشیر گل ارمنی حب‌الاس مسای کندر پرسیاوشان هر واحد ربع جزو تدارک نمایند و سه درم از آن به شربت خشخاش یا به رب آس بدهند و اگر سل با تپ باشد شیر در آن استعمال نباید کرد و بدل او ماءالشعیر محکم الصـنقه بـه ایـن طور دهند که کشک جو بکوبند در آب پخته آبش بیفشارند و سراطین نهری گرفته پای آنها قطع کنند و به آب خاکستر و نمک پس به آب شیرین بشویند و با کشک در دیگ انداخته به آتش ملایم بپزند در بعض اوقات اکارع حملان با کشک جو بپزنـد و از آب او بیاشامند و در بعض اوقات بیضه‌ی نیمبرش و در بعض آن ماهی تازه کباب کرده‌یا شوربای او و در بعض آن حریـره‌ی نشاسته و روغن بادام و نبات بدهند و اگر سرفه اذیت دهد قدری تخم خشخاش سوده در ماءالشعیر و در حسوء وقت طبخ داخل کنند و آبزن معتدل استعمال نمایند و برسینه و مفاصل روغن بنفشه بمالند بعد خروج از آبزن و راحت و سکون لازم گیرند و هر چه توب آرد و از جماع یا غضب یا سهر و غیره اجتناب نمایند این قرص استعمال کنند مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ هر واحد پنج درم تخم خرفه اصل‌السوس گل سرخ هریک چهار درم طباشیر سرطان سوخته نشاسته کتیرا هر واحد دو درم به قدر مثقال قرص سازند و یکی بخورند و اگر از سر فضول متحدر شود تنقیه‌ی بدن واجب بود و اگر ضعف قـوت وحـدت تـپ باشـد ایـن مطبوخ بنوشند مغز خیارشنبر پنج درم بنفشه‌ی خشک ده درم مویز منقی بست درم عناب ده عدد سپستان بست عـدد در چهـار

رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند صاف نموده‌یک رطل فانیذ و ثلث رطل روغن بادام داخل کرده بپزند تا قریب انعقاد رسد بعده بنفشه کوفته بیخته ثلث رطل آمیزند و برهم زنند و در ظرف آبگینه بدارند و به قدر قوت بدهند و اگر از خوردن این مانعی باشد این حقنه لینه استعمال کننده جو کوفته بنفشه حسک سپستان خطمی روغن کنجد شکر سرخ و چون بدن پاک گردد آنچه مغزی و ملصق قرحه باشد مثل حریره‌ی نشاسته و جو کوفته و باقلا و کتیرا و بهدانه و سرطان و روغن کدو استعمال نمایند و اگر در سینه رطوبت بسیار باشد و حرارت ساکن لین بود حریره‌ی برنج سائیده به عسل و آب سبوس بسازند و اگر در سینه خشکی و در آواز گرفتگی نباشد آب بارتنگ غیر مطبوخ یکنیم اوقیه به روغن تخم خرپزه دو مثقال و یک درم روغن بنفشه‌یا یک مثقال روغن مغز تخم کدو هر صبح بنوشند و بعد سه ساعت ماءالشعیر به خمیره‌ی بنفشه و روغن بادام بیاشامند بعده حریره‌ی سرطان که مذکور شد بخورند و وقت خواب اسپغول صمغ عربی گل ارمنی به آب یا لعاب بهدانه بدهند و اگر نفث‌الدم حادث گردد این قرص بخورند گل مختوم سه گل ارمنی نشاسته گل سرخ هر واحد چهار درم کهربا حب‌الاس هر واحد شش درم سرطان سوخته ده درم کتیرا طباشیر شادنج هر واحد پنج درم صمغ رب‌السوس هر واحد هفت درم کوفته بیخته آب قرص ساخته به آّباران یا آب خیار بدهند و از کدو و برگ خرفه و بارتنگ و عدس مقشر و مطبوخ به روغن کدو یا بادام غذا سازند و آبی که در آن گل ارمنی و طباشیر و صمغ عربی جوشانیده یا انداخته باشند بنوشند و دائم در دهن صمغ و گل ارمنی بدارند و بر سینه قیروطی روغن گل و موم مصفی و آب عصی الراعی بنهند و اگر سرفه‌ی کهنه باشد و بر سینه جفاف غالب گردد و این لعوق بدهند که نفع می کند به سل و تسکین سهال می نماید باقلای مقشر یکنیم اوقیه نشاسته کتیرا صمغ عربی مغز تخم خیار مغز تخم کدو تخم خطمی هر واحد نیم اوقیه مغز بادام دو اوقیه رب‌السوس تخم خشخاش سفید مغز بهدانه هریک اوقیه مغز تخم خرپزه مویز منقی هر واحد دو اوقیه مویز را در روغن بادام یا روغن بنفشه جوشانیده مغزیات و ادویه را جدا جدا سائیده مغزیات با مویز سائیده مع باقی ادویه با قدری میفتخج بیامیزند و دائم در دهن دارند و اگر ماده‌ی حریف از سر نازل شود این لعوق بدهند خشخاش سفید و اوقیه و سیاه‌یک اوقیه و نیم اصل‌السوس مقشر کوفته سه اوقیه بهدانه تخم خطمی هر واحد یکنیم اوقیه کتیرا یک اوقیه صمغ نیم اوقیه همه را در پنج رطل آب شیرین بجوشانند تا نصف بماند صاف نموده بعد میفتخج یک رطل و لعاب اسپغول نیم رطل و فانیذ نیم رطل و شکر طبرز و نصف رطل داخل کرده به آتش ملائم بپزند تا منعقد گردد و صبح ده درم به ماءالشعیر بنوشند و شب وقت خواب پنج درم نخورند و این حسب زیر زبان نگاه دارند بهدانه مغز تخم کدو هریک هفت درم رب‌السوس پنج درم کتیرا صمغ هر واحد سه درم مغز تخم خیار چهار درم سائیده به لعاب بهدانه حب ساخته استعمال نمایند و اگر نفث ماده دشوار گردد طبیخ زوفا بخمیره‌ی بنفشه بنوشند و این مطبوخ عناب سی عدد سپستان پنجاه عدد اصل‌السوس مقشر کوفته ده درم پرسیاوشان پنج درم مویز منقی بست درم انجیر پنج عدد در چهار رطل آب بجوشانند تا به‌یک

رطل آید صاف نموده در سه روز با خمیره بنفشه بنوشند و حریره سبوس و فانیذ و روغن بادام بخورند وانفع اشیا بـرای مسـلول شیر ست باید که از استعمال او منع نکنند مگر نزد تپ قوی و اما نزد عدم تپ یا خفت او و حتی که محسوس نشود واجب اسـت که ترک شرب شیر نمایند و اگر در مکیدن شیر از پستان نفرت باشد بدوشند و فی الفور به قدر نیم رطل با کتیرا و شکر بنوشند و بالجمله در جمیع علاج سل قصد تنفیث و رعایت حرارت تپ و عدم او نمایند و از خارج ضماد بادویه‌ی محففه مثـل صـبر و اقاقیا و جوزالسرود مغاث و رامک و سندروس و فقاح کرنب محروق و روغن آس و روغن گل سازند **شیخ** می فرماید که تـدبیر قرحه‌ی ریه دو امر است یکی علاج دیگری مدارات اما علاج حق وقتی ممکن است که مرض قابل علاج باشـد و آن تنقیـه‌ی قرحه و به تخفیف او و دفع مواد از آن و منع نوازل و اعانت بر التحام است و تدبیر منع نوازل مذکور شد و آن اصـل اسـت در علاج سل و جمله‌ی او تنقیه بدن و جذب ماده از سر بسوی اسفل و تقویت سرست تا فضول در آن کثرت نپذیرند و منع آنچـه از سر بسوی ریه ریزد و جذب او بسوی غیر این جهت واجب است که تنقیه‌ی او بفصد و بادویه‌ی مخرج فضول مختلفـه مثـل قوقایا و خصوصاً باضافه مقع و صمغ باشد و گاهی احتیاج می افتد بدوانی که مخرج سودا باشد مثل افتیمون و لاجورد وماننـد آن و بساست که به تکرار استفراغ برای تقلیل فضول حاجت آید به آنکه به دو استفراغ کنند پس فصد نمایند پس راحت دهنـد پس معاودت او نمایند و خصوصاً در ابدان قویه و از اشیای نافعه در دفع ضرر غوازل استعمال ذیاقوذاست و خصوصاً از خشخاش صحیح مملو از تخم و آنچه اعانت می کند بر قبول طبیعت برای تدبیر این است که بسوی بلادی که هوای او مجفف باشد نقل نمایند و در آن معالجه به آشامیدن شیر کنند و نصب مریض در اکثر به انتصاب باشد گردن بسوی بالا و پیش کشیده تا وقـوع بعض اجزای ریه بر بعض مستومی باشد و در تسکین سعال به ماتعات نفث الحاح نمایند که در آن خطر عظیم است و اگرچه و هم خفت در آن می شود و اما مدارات تدبیر در تصلیب و به تجفیف قرحه است تا شکافته و گشاده نگردد اگرچـه بـه آن امیـد التحام و اندمال نیست لیکن در آن امید مهلت صاحب اوست هرچند که زندگی او دشوار است و باذنی خطا متاذی می گـردد و این مجففات قبض ریه و به تخفیف و تضییق او می کنند و اگرچه اند مال او نمی کنند و کسی که سلوک ایـن طریـق نمایـد استعمال لبن نباید و عسل مرکب برای ادویه‌ی سل است و در آن مضرت به قروح نیست و اما تنقیه قرحه به منقیات مذکوره و بطبخ زوفا نمایند و قوی ترین آنها لعوق کرسنه بحب القطن است و قوی تر از آن لعوق عنصـل شـیر خرسـت و بساسـت کـه احتیاج می شود به جمع ادویه‌ی لزجه‌ی مغز به آنها و گاهی اعانت به خدرات برای منع سمال و تمکن دوا بر فعـل خـود کـرده می شود و درین هنگام محتاج می شود به تدبیرعش قوی و این منقیات در ابواب سابق مذکور شده در باب تقیح نیز خواهد آمد و معتاد از آنها احسای کرسینه و احسائی که در آن کراث شامی افتد متخذ از آرد نخود و خندروس است و کراث تنها مسلوق و ماءالعسل که در آن منقیات منقشه و ملحمات جوشانیده باشند و معاجین مجففه مثل کمونی و اثاناسیا و لعوق بزر کتان است و

مثروديطوس و ترياق چون بعض اوقات خصوصاً در اول و هنگامى كه هزال شديد نباشد نافع است و كذا وقتى كه تپ نباشد و بجد ذبول نرسيده باشد و گل مختوم و گل ارمنى در هر وقت نافع تر است و كذا جميع كماوات و ضمادات مروخات منقيه كه در ذات‌الجنب و غيره مسطور است و چون قروح صدور ريه كهنه گردد و رطوبت در ريه بسيار باشد يک ملعقه‌ى صغير از قطران تنها يا به عسل يا قدرى از ميعه‌ى سائله به عسل صبح و شام ليسيدن نافع بود و اگر حرارت در مزاج باشد و منقيات حاره ضرر بخشد و بارده نفع ننمايد آن وقت بگيرند شس روباه خشک و باديان و رب‌السوس و عصاره‌ى پرسياوشان بكوبند و با شيره‌ى شكر غليظ بسرشند و بخورند كه به غايت نافع است و گاهى درين مرض استعمال انواع بخورات مجففه به قمع مفيد بود و هرگاه ازين تدابير گرمى بسيار به هم رسد چند روز به قرص كافور علاج كنند و بعد از آن به مجففات عود نمايند و اما اغذيه دراج مطيب ابازير و اناديه دهند و رياجين دائم ببويند و خواب و آرام و سكون لازم گيرند و خضب و ضجر و غم ترک نمايند و از آنچه در ابدان و بلدان مختلفه بارها تجربه كردم اين است كه صاحب اين مرض لازم گيرد تناول گلقند شكرى تازه هرقدر كه تواند هر روز حتى كه با نان و بعد از آن رعايت كنند در امر او پس اگر تنفس تنگ گردد و به سبب تجفيف گل سرخ شربت زوفا به قدر حاجت بياشامند و اگر تپ اشتعال نمايد قرص كافور بخورند و اين علاج را تغيير ندهند كه به اين علت صحت حاصل مى شود و اگر خوف تكذيب نمى بود درين معنى عجائب حكايت مى كردم و بيان مى نمودم مبلغى كه استعمال او كردم وزنى مسلوله را اين علت دراز گرديد و وارثان او مى خواستند كه براى او جهاز موت مهيا كنند و برادر او بر سرش ايستاد و باين علاج گلقند مدتى دراز علاج او كرد پس شفا يافت و فربه گشت و نتوانم گفت كه چه مقدار گلقند بوى و او ترسم كه استوار ندارند و گاهى به سبب بيس و ذبول مفتقر به استعمال شير يا دوغ مى باشند به جهت آنكه درمان هر دو تغذيه و ترطيب و تعديل خلط فاسد بد نيست و تعزيه به جنسيت آن و تنقيه و جلاى صديد و مده به مائيت آن است بلكه بيشتر آن است كه به اين تدبير قروح رويه شفا مى يابيد اگر در تدبير او قصد تصليب و قرحه نباشد و طريق استعمال آن هر دو مسطور شد و اما اغذيه‌ى مسلولين مغزيات است مثل نان سميد و اطريه‌ى جادرسيه‌ى برنج نيز منقى و منبت لحم است و آش جوجيدالطبخ مغرى و منقى و صالح عند شدت حمى است و خصوصاً با سرطان و يا به قول بارده و عدس نيز و حريره‌ى متخذ از نشاسته و تخم خيار و خرپزه تسهيل نفث مى كند و اگر تپ خفيف باشد مثل كرنب و هليون در متقيات نيست و اگر ماهى شور يک مرتبه بخورند جهت تنقيه نافع است و چون قرحه‌ى خبيث باشد از هرچيز شور اجتناب نمايند و اگر تغذيه به گوشت نمايند به مثل لحوم يهود و ماكيان و دراج و قنابر و گنجشک غيرسمن يعنى بى چربى كنند و بهتر مشوى و كباب آنهاست تا آنكه به تخفيف و الحام آن زياده باشد و پاچه به سبب لزوجت و ماهى مكسبب نيز بهترست و اگر اشتهاى شوربا بود آنرا به عسل مخلوط سازند و ادخال حمام قبل از غذا و بعد او اگر در كبد سدد نباشد جائز است كه تسمين و تقويت مى نمايد و آب مشروب

ایشان آب باران است و ماءالعسل که از آن سازند و اصحاب سل را اکثر نفث‌الدم عارض می شود و از اقراص جیده برای او این است که بگیرند گل مختوم سه درم باقی همان اجزاست که در قول مسیحی گذشت لیکن درینجا تخم خرفه ده درم به سد پنج درم زیاده است و نوشته که به آب خرفه‌یا آب گل سرخ تازه سرشته اقراص سازند و به آب قثا یا آب باران بخورند و اکثر مسلول به سقوط لهات به سبب ترطیب اوبخار ریم مبتلا می گردد و زنجیر و غطیط از قبیل او واقع می شود و گاهی احتیاج می افتد به قطع او **انتباه** آنچه شیخ به استعمال بعض ادویه‌ی حاره‌ی مثل قوقایا و کمونی و غیره امر فرموده به قول حکیم شریف خان لابدست در استعمال این ادویه کمال ادراک و کمال قوت بدن در ابتدا والا ضرر شدید نمایند خصوصاً در قرحه‌ی ولاسیما درا نام هند که آنها در اکثر ضعیف القوی اند و حتی الامکان استعمال ادویه‌ی حاره به هر طریقی که باشد نشاید کرد و اگر احتیاج او گردد بعد تسکین حرارت و بالتدریج و به تدارک از ادویه‌ی بارده بعمل آرند **ایلاقی و جرجانی:** گویند که علاج سل مشکل است زیرا که علاج تپ به اشیای بار در رطب باید و علاج قرحه به چیزهای حاریابس و میان هر دو ضدیت است اگر به علاج قرحه مشغول شوند تپ و خشکی و ذوبان بدن زیاده گردد و اگر به علاج تپ متوجه گردند به سبب رطوبت قرحه تازه بماند و تدبیر صواب آن است که اول تسکین حرارت تپ به سرعت نمایند تا علاج قروح بزودی توان شد و یا ادویه‌ی صالحه‌ی قروح با شربه ادویه‌ی مسکن تپ مخلوط سازند و یا گاهی به علاج این و گاهی به علاج آن مشغول شوند مثلاً یک روز علاج تپ و یک روز علاج قرحه یا هر روز صبح علاج قرحه و شب علاج تپ نمایند و هرکدام را که غلبه زیاده باشد اول به علاج آن مشغول باشند و ممکن نیست که قروح ریه مندمل گردد لیکن اگر علاج با صواب کنند ممکن است که قرحه بایستد و فساد زیاده نگردد و علاج صادق که در آن امید سلامت است این است که در روز اول که خون از نفث برآید و معلوم گردد که این خون از جراحت ریه آمده است فی الفور پیش از آنکه ورم کند مبادرت به علاج آن نمایند چنان که جالینوس گوید که هرکه را خون به نفث از شش برآمد و آنرا روز اول یافتم و علاج کردم شفا یافت هرکه را روز اول نیافتم احوال او مختلف شد و آن علاج در علاج نفث‌الدم از جرم ریه مسطور شد بعمل آرند پس هرگاه جراحت ریه ورم گبرد و ریم کند و تپ و سرفه لازم شود برای تپ ماءالشعیر که در آن سرطان ماده پخته باشند بیاشامند و انسان مادگی سرطان آن است که سوزن بر پشت او فرو برند و اگر رطوبت همچون شیر برآید ماده باشد پس اطراف او دور کرده به آب نمک و آب خاکستر بشویند تا از چرک و رطوبت لزج که بر ظاهر او باشد پاک شود و اگر قوت بیمار ضعیف باشد در ماءالشعیر پاچه‌ی بره و بزغاله بپزند و اگر طبع نرم بود و حاجت به حبس آن افتد در ماءالشعیر حب‌الاس بپزند و به شربت آس بنوشند و حب‌الاس در ماءالشعیر در هر وقت درین مرض سود دارد و اگر سرفه‌ی شدید بود و ماءالشعیر و احسا تخم کاهو داخل کنند و اگر در بدن مریض فضول باشد به این مطبوخ خیارشنبر تنقیه نمایند مغز خیارشنبر بنفشه هر واحد هفت درم مویز منقی بست درم عناب ده دانه سپستان سی عدد در دومن

آب بپزند تا ثلث باقی ماند مالیده صاف نموده سی درم ترنجبین داخل کرده بار دیگر بجوشانند و صاف نموده بالا بجوشانند تـا صد درم باقی ماند بنوشند و این مسهل نیز مفید است فلوس خیارشنبر پنجاه درم بنفشه دو درم عناب پنجاه دانه سپستان صـد عدد مویز منقی سی دانه همه را در دو من و نیم آب بپزند تا نصف بماند صاف نموده نیم من فانیـذ و چهـل درم روغـن بـادام آمیخته بجوشانند تا بقوام شهد آید چهل درم بنفشه کوفته بیخته بسرشند و نگاه دارند و حسب قـوت مـریض بدهنـد و اگـر از مسهل انکار باشد حقنه‌ی لین بعمل آرند و اگر دماغ گرم باشد و قبول انجربه نماید و از آن رطوبت بر شش ریـزد اول فصـد و نمایند بعده تدبیر مسهل کنند و چون تن پاک گردد ادویه‌ی منقیه تدمله بدهند و احسا از کشـک جـو و آرد بـاقلا و نشاسـته و کتیرا و بهدانه ساخته سرطان ماده پاک گردد در آن پخته و روغن مغز تخم کدو ریخته با شکر یابی شـکر بخوراننـد و اگـر در سینه رطوبات بسیار باشد حریره از جاورس مقشر و آب سبوس و تخم خیار و شکر یا عسل بدهنـد و حسـب السـعال اسـتعمال نمایند و آنچه در سرفه‌ی رطب مذکور شد بکار برند گل ارمنی به لعاب بهدانه‌یا آب باران سخت نافع است به تخفیـف قرحـه و اند مال آن نماید و هر گلی که شور نباشد درین باب سود دارد مگر آنکه ضیق نفس باشد که درینصورت گل نباید خورد و اگـر ماده عسرالخروج باشد از افیون و تخم خشخاش و یا قوذا که مغلظ مواد و مانع نفث اند اجتناب نمایند و ایـن حـب رطوبـات از سینه و بدن کمتر کند و قرحه را خشک نماید صبر به آب باران مغسول تربد موصوف هریک چهار دانگ رب‌السـوس نـیم درم کتیرا یک دانگ حب ها سازند و به حسب قوت و ضعف طبع کم و زیاده کنند و اگر باریم خـون آیـد عـلاج نفـث‌الـدم نماینـد محمود شیرازی می نویسند که هر صبح شربت خشخاش و یا شربت بنفشه ده درم به ترنجبین ده درم و یا جلاب از سپستان یا عناب ده عدد به شکر سفید و یا ترنجبین ده درم دهند و غذا ماءالشعیر مطبوخ به سرطان سازند و اگر مریض از سرطان کراهت کند با ماءالشعیر کارع بپزند و یا حریره‌ی نشاسته و روغن بادام و خشخاش بدهند و روغن بنفشه و کدو و بادام بر بدن بمالند و اگر از ماءالشعیر کراهت نمایند مزوره‌ی ماش به مغز بادام و اسفاناخ و خرفه و کدو دهند و نوشیدن شیر خر و زنان یا تعاج یا بز درین مرض نافع است و اگر از پستان بمکند بهتر و سریع التأثیر باشد و باید که در معالجه‌ی سل از مراعات قرحه بدانچه جلا و تنقیه و تسکین سعال و التحام قرحه کند غافل نباشند و آبزن و حمام غیر حار به اعتدال استعمال نمایند و بعد استحمام روغـن هایی مذکور بمالند و ماءالجبن در ابتدای سل و انتهای او نفع عظیم دارد چه آنرا در ترطیب ابدان و تسمین آنها تأثیر بیشـتر از تلحیم است باید که بنوشند و نان با وی بخورند و از اسهال و تلسیین طبیعت و تعب و غضب و جماع و کثرت کلام حذر کنند و این قرص برای اصحاب سل نافع است اگر به آن نفث‌الدم دمده باشد گل مختوم گل ارمنی نشاسته هر واحد پنج درم سـرطان سوخته ده درم کتیرا طباشیر هر واحد شش درم رب‌السوس سه درم کوفته بیخته به لعاب بهدانه قرص سـازند شـربت دو درم و این قرص نیز نافع مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ هر واحد چهار درم طباشیر سرطان محرق هر واحد دو درم نشاسته کتیرا هر

واحد یک درم کوفته بیخته به جلاب سرشته قرص سازند شربت دو درم با دو اوقیه جلاب و یا پنجاه درم ماءالشعیر و این لعوق نیز نافع اصحاب سل است باقلای مقشر مغز تخم خیار مغز تخم کدو مغز تخم بادرنگ هر واحد پنج درم صمغ عربی کتیرا نشاسته هر واحد هفت درم مغز بادام مقشر دوازده درم مغز تخم خرپزه ده درم مویز منقی مطبوخ به روغن بادام دوازده درم مغز بهدانه ده درم مغز بادام و به زور را کوفته آمیخته در دو رطل آب بجوشانند تا نصف رطل آب بماند شکر سفید یک رطل داخل کرده به آتش ملائم بپزند تا غلیظ گردد و هر روز ده درم از آن بخورند و این شربت مسلولان ضعیف قضیف را نافع است آب انار شیرین چهار رطل آب سیب شامی یک رطل آب نیشکر دو رطل همه را در آتش ملائم بجوشانند تا نصف بماند شربت ده درم و ابن ماسویه گفته که صرع و سل امراضی است که شفا نمی یابند و قول در علاج آنها فضول است بعده این دوا نافع مسلول بیان نموده کتیرا صمغ عربی گاوزبان ربالسوس نشاسته هر واحد سه درم گل ارمنی چهار درم سرخ پنج درم مغز تخم کدو مغز تخم خیار هر واحد شش درم سرطان سوخته مغز بادام هر واحد ده درم کوفته بیخته قرص سازند و یکمثقال بخورند تنبیه ماءالجبن تحریک نزله می نماید و خصوصاً آنچه از حموضات بسازند اگر استعمال نمایند از حموضت مرتب نسازند و به تحریک نزله ملاحظه نمایند چون محسوس گردد ترک باید کرد **طبری گوید:** که قرحه‌ی جادث در رب چون مستحکم گردد در شفای او طمع نیست و قبل از استحکام علاجش این است که نظر کنند اگر با قرحه تپ دق لازم باشد فصد کنند اگر امکان آن باشد بعده لزوم ماءالشعیر بعناب و سپستان که بر آن اندکی از صمغ آلود صمغ عربی و کتیرا انداخته باشند و سینه را به روغن های مغره مثل روغن گل و خیری بمالند اگر حدت مزاج مانع این نباشد و ماءالقرع مشوی که بر کدو گل حکمت نموده در تنور پخته آب او فشرده باشند گرفته و بر آن صمغ و گل مختوم و گل شاموس انداخته بنوشند و وقت غذا ماءالشعیر بنوشند و بر آن ادویه‌ی مذکوره نیز اندازند و اگر خروج ریم زیاده باشد اندک شربت عسل ساذج نوشیدن باک ندارد و تمریخ صدر نمایند به موم روغن که اندک حضض آمیخته باشند و چون ریم قلت پذیرد و تپ زائل گردد این قرص بدهند کندر را تنیج بسد هر واحد یک درم گل مختوم گل شاموس و مغره هر واحد نیم درم نشاسته کتیرا صمغ عربی خشخاش سفید هر واحد یکنیم درم ریوند بزرالبنج هر واحد دو دانگ افیون یک دانگ همه را باریک سائیده به لعاب اسپغول مغلی مصفی سرشته به قدر یک یک درم قرص ساخته خشک نمایند و هر روز یک قرص به ماءالشعیر یا به شربت آس یا رب سیب یا رب به بدهند اگر سعال موذی نباشد والا بماءالشعیر تنها بخورند و اگر تپ زائل نشود و قرحه باقی بود این قرص را به ماءالشعیر که در آن سرطان ماده‌ی نهری مغسول پخته باشند بدهند و اگر به سبب ثقل علت و ضعف قوت احتمال این نشود شیر خر بیاشامند اگر موافق عزاج او باشد و اشتعال تپ به طریق استحاله شیر ننماید و اگر احتمال شیر خر به سبب خبث علت و سوءمزاج نبود شیر زن از پستان بمکند بعد اصلاح غذای او که به این طریق برء حاصل شود **اقوال متفرقه:** بعضی گویند که ترک فصد و استفراغ درین مرض

واجب است مگر آنکه سبب حدوث او سیلان مواد از سر بسوی ریه و یا از بدن بسوی آن باشد که درین صـورت بـه منبـع آن جهد نمایند هرچند بفصد قیفال و باسلیق باشد به شرط آنکه قوت وفا نماید و بسیار قوی باشد و اندک خون بگیرند بـه حسـب قوت و مزاج و سن و عادت و بعد از آن اگر قوت متحمل تلیین باشد دوای ملین مانند مطبوخ عناب و سپستان و مویز منقـی و بنفشه و نیلوفر و جو مقشر با فلوس خیارشنبر و خمیره‌ی بنفشه و قدری روغن بادام بدهنـد و اگـر مـریض صـاحب وزب و یـا ضعیف القوه و یا بدرجه‌ی ذبول رسیده باشد هرگز جرأت بفصد و اسهال بوجهی از وجوه نباید کرد بهر سببی که باشـد و چـون هزال و لاغری عارض گردد فصد تام به تخضیب و فربهی بدن به تغذیه و تقویت با رعایت حال قرحه و سعال نمایند به نحوی که در مبحث دق مسطور گردد و ابن سرابیون و تابعان او در علاج این مرض در اول امر حکم بفصد قیفال نموده اند از جانـب علت به احساس وجع اگر مانعی نباشد و همچنین اگر به سبب نزلات منصبه از سر باشد و بعـد از آن اسـهال نماینـد بـه دوای متوسط این و تنقیه‌ی سر کنند به دوائی که از تربد و صبر مغسل و رب‌السوس سازند و مقدار ادویه بحسب سن و قـوت علیـل باشد و اگر قوت ضعیف باشد اسهال بادویه‌ی مذکوره ننمایند بلکه مطبوخ مسطور استعمال کنند و اگر نفث‌الدم بهمرسد ادویه‌ی نافعه‌ی سل و نفث‌الدم با هم بیاشامند و حبوب نافعه‌ی قرحه‌ی ریه با نفث‌الدم در دهان دارند و ضمادات بر سینه استعمال کنند و اگر با سرفه‌ی شدید باشد لعوقات و حبوبات نافعه‌ی سل با سمان بخورند و اگر نزله باشد و یا قوذا استعمال نمایند و اگر با سل عسر نفث باشد طبیخ زوفا بدون زوفا بیاشامند و نیشکر بمکند و انجیر تازه و مغز بادام مقشر و مویز و انگور شیرین تازه و عناب و سپستان و مانند آن بلیغ النفع است و ابن ماسویه گفته که تناول لحم قنفذ بساست کـه آثـار ایـن مـرض زائـل مـی کنـد و جالینوس گوید که مسلولین انتفاع می یابند با طلیه و اضمده زیاده از انتفاع به مشروبات در تابستان به روغن گل و به قیروطی بارد طلا نمایند و در زمستان به روغن مصطکی و ناردین و مانند آن و یا بضاد معمول از گرد سیا و تراب کندر و سفیدی بیضه ضماد کنند و از کلام قرشی مستنبط می گردد و واجب است که دوا و غذای سلول از سرطان خالی نباشد تعلیم بدان کـه سـل حقیقی است و غیر حقیقی حقیقی قرحه‌ی ریه است که مسطور شد و غیر حقیقی آنکه از کلام شـیخ الـرئیس دیگـر متـأخرین مستفاد می شود که گاهی اطلاق می یابد اسم اسل بر مرض دیگر که به آن قرحه تپ نباشد و این چنان است که بعضی کسان باشند که اگرچه در ریه‌ی ایشان قرحه نباشد لیکن حال ایشان همچون حال مسلولان بود و ریه‌ی آنها قابل اخلاط غلیظ لزجه از نوازل باشد که پیوسته رطوبات لزج از سر ایشان به سینه فرود آید و مجازی تنفس ممتلی و تنگ گردد و به این سبب تنگی نفس و سرفه‌ی سخت تولد کند و کار بدان رسد که ضعف قوت و لاغری و کاهش بدن پدید آیـد و هرچنـد ایـن مـرض فـی الحقیقت از قبیل ربو و ضیق‌النفس است و مریض او در حقیقت مانند اصحاب ربولیکن در عرف اطبا مجازا این مرض را نیز سل و مریض او را مسلول خوانند و فرق میان هر دو نوع از عدم تپ و قرحه و خروج رطوبت خام به نفث درین نوع و لزوم تـپ دق

و خروج ریم به نفث در قسم اول ظاهر است و فرق در رطوبت و ریم از بد بوی ریم نزد نفث خواه وقت سوختن او تـه نشـین گردیدن آن در آب بعد یک زمان و خلاف این در رطوبت توان کرد **بالجمله** علاجش به علاج ربو و ضیق‌النفس نمایند و اگر به آن اندکی حرارت باشد علاج سل و علاج ربو مخلوط سازند و رازی گوید هرگاه که مسلول تـب نباشـد و چیـزی غلـیظ چـون سریش ماهی به نفث برآید طبیخ زوفای خشک پرسیاوشان انجیر پودینه مویز منقی باید داد و لعـوق از حلبـه آب انجیـر تخـم قریص برای او مرتب باید ساخت و چون آب کرنب یک رطل و عسل مصفی ثلث رطل به آتش ملائم بجوشانند تا بقوام لعوق آید بردارند و استعمال نمایند به غایت مفید است و صاحب زمردا خضر گوید که گاهی مشتبه می گردد نزله به سل و مسجی به سل غیر حقیقی است و در آن تپ نباشد و علاجش منع نوازل به شربت زوفا و مانند آنست و ایضا صاحب اقتباس می نویسد که در سل غیر حقیقی که سببش نزول رطوبات از سر به سینه و ریه دائم باشد جهت تلطیف ماده این مطبوخ دهند زوفای خشـک هفت ماشه پرسیاوشان برگ گاوزبان هریک پنج ماشه ایرسا سه ماشه انجیر زرد چهار عدد عناب هفت عدد مویز منقی دو توله گلقند عسلی چهار توله مالیده بنوشانند و غذا شوربا به نان دهند و جهت تنقیه حسب فراسیون و معجـون تربـد و سـفوف آن و سفوف غاریقون خورانند و در مطبوخ مذکور برگ سنانه یکنیم توله ریوند خطائی نه ماشه خیارشنبر و ترنجبین هریک هفت توله شربت دینار چهار توله روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده بنوشانند و غذا وقت شام بدسـتور و صـبح رب‌السـوس دو ماشـه در شربت فریادرس یک توله بلیسانند و اصل‌السوس کزبره البر گاوزبان هریک هفت ماشه ایرسا زوفا هریک سه ماشه جوش کرده شربت گاوزبان و زوفا هریک دو توله تو دریین نه ماشه دهند و همین خط سه چهار بار بعمل آرند بعده باقی همه تدبیر کـه در بحث ربو نوشته شد بکار برند و هرگاه جغم به نفث بر نیاید کار صاحب آن به چهار چیز مول شود و به زودی هلاک گـردد اول اختناق از احتباس بلغم در حلق دوم تعفن و تاکل ریه و سینه و حجاب سوء استسقای الحمی چهارم حج امعا کذا فی التلخیص و گویند که سل غیر حقیقی مراد از انصباب نزله بر ریه و سینه است و بر آمدن آن بلغم در نفث علاجش به عینه علاج سـرفه‌ی بلغمی به تلطیف و تقطیع است کذا فی المده المتحقنه و مسیحی گوید که هرگاه سل بدون تپ باشد و نفث غلیظ الزج و خروج او به تعب و سعال شدید و طبیخ زوفا که در آن زوفای خشک و فراسیون و کرسنه وایر سا و روغن بادام شیرین و تلخ و روغـن چلغوزه داخل کرده باشند بنوشند و به حسوی آرد گندم و آرد حلبه و نشاسته و عسل مصطفی و روغن بـادام غـذا سـازد و ایـن لعوق ملطف کیموسات غلیظ صدر نافع تراست حلبه اوقیه بزر کتان اوقیه و نیم حرف نیم اوقیه پنبه دانه نیم اوقیـه رب‌السـوس اوقیه کوفته به روغن چلغوزه آلوده به عسل مقوم بسرشند و این لعوق نیز نافع است آب کرنب سـه رطـل و عسـل یـک رطـل بجوشانند تا آب برود و عسل باقیماند مغز پسته نیم رطل باریک سائیده بیامیزند و پنج درم با شیر خر مطبوخ به آب به قدر نیم رطل مع یک درم زوفای خشک بخورند و شیر بز نیز عوض شیر فرجاء نرست و قوی تر از این لعوق عنصل با شیر خرست.

نفث المده

یعنی بر آمدن ریم از دهن به سبب آن یا انفجار ذات‌الریه یا ذات‌الجنب است و یا قرحه‌ی ریه و یا انفجار درم حنجره‌یا حلق یـا مری یا قصبه‌یه‌یا دیگر اجزای دهن و یا انفجار درم اجزای سینه و قرحه‌ی آن به سبب انفجار خراج و یا خلط حاد اکاله و یا نزله حاده اکاله و یا رسیدن ضربه‌یا سقط بر سینه و یا استعمال ادویه‌ی حاده اکاله و یا انفجار و بیله‌ی معده‌یـا قرحـه‌ی آن و گـاهی عقب نفث‌الدم که ملتحم نگردد و عفن شود حادث می گردد و تشخیص این اسباب و محل تولد مده مثل نفث‌الدم نمایند یعنی اگر ریم تبریق برآید از اجزای دین باشد و اگر بتنحخ برآید از لهات و منک و طلق بشاد و اگر تخنـیح برآیـد از قصـبه‌ی ریـه و حنجره باشد و اگر به قی و اسهال برآید از مری و معده باشد و اگر بیعال برآید از قصبه‌یا ریه‌یا صدر باشد و ایضا تقدم ذات‌الریه و ذات‌الجنب بر انفجار آنها دلالت کند و لزوم تپ دق و دیگر علامات سل بر قرحه‌ی ریه دلیل باشد و تقدم خراج سینه و وجود وجع در صدر و خروج ریم غلیظ به سرفه‌ی شدید نشان انفجار درم و قرحه‌ی سینه است و اکثر اوقات به این تپ نباشد و بیشتر نفث المده در زمانه‌ی حار رطب و ربیع و بلدان شمالیه به هم میرسد و آن از امراض مخوفه است و سیما آنچه به سبب انفجـار ورم ریه و قرحه‌ی آن باشد و قروح صدر یعنی قروح عضلات و غشای مستبطن ضلاع سالم تر از قـروح ریـه و قصـبه‌ی آن و قروح حجاب است و واجب نیست که هر صاحب نفث المده مسلول باشد بلکه بیشتر نفث المده بدون سل می باشد ولیکن سل بدون نفث المده نباشد و بعضی قرحه صد را نیز سل گویند کما فی السل و چون در چهل روز مده پاک نگردد و اکثر انتقال بـه سل می نماید و از اعلانات انتقال آن به سل کمودت رنگ و تپ و قیه لازمه‌ی سل است و ظهور دیگر علامات آن که در سل مسطور شد و بیان فرق در مده و بلغم در سل غیر حقیقی گذشت علاج آنچه از سینه آید اگر مده‌ی رقیق باشد و با حرارت بود بهر تنقیه‌ی آن ماءالشعیر یا ماءالعسل ممزوج به آب بسیار دهند بعده سفوف سرطان دو درم به چهل درم شیر خرما یـا بـا دوا و قیه‌ی شربت عناب هر صبح بدهند و در آخر روز یکمثقال سفوف مذکور با دو اوقیه‌ی شربت خشخاش دهند و یکمثقال قـرص خشخاش با یک درم سرطان نهرمی سوخته و چهار اوقیه شیر خر به غایت مفید است و اگر شیر خر میسر نشود بجای آن شـیر بز کنند و بهتر از همه شیر زنان است چون دو اوقیه از آن تا ربع رطل همراه قرص سرطان یا سفوف آن دهند و شیره‌ی تخـم خرفه به شربت خشخاش نیز نافع و کذا حریره‌ی آرد کرسنه و شکر و روغن بادام و شربت انجبار به آب برگ بارتنگ نیز مفید و غذا مزوره‌ی ماش دهند و چون قرحه اصلاح پذیر و چوزه‌ی مرغ بریان و زرده‌ی بیضه‌ی نیمبرشت بدهند و در آبزن داخل کنند و بر سینه روغن بنفشه بمالند و باقی علاج سل نمایند و اگر مده غلیظ بود و به دشواری بیرون آید و بدون تپ باشد بهر تلطیف آن اصل‌السوس مقشر نیم کوفته پرسیاوشان زوفای خشک انجیر زرد و مانند آن که در منضج بلغم است جوشانیده صاف نموده با نبات یا عسل بدهند و استعمال طبیخ زوفا با خمیره‌ی بنفشه و ادخال حاشا و ایرسا و حلبه در مطبوخ نیز مفید و روغن بابونه و

مانند آن بر سینه بمالند و زوفای رطب و قنه و آرد کرسنه و حلبه و تخم کتان و بادیان و تخم انجره و پرسیاوشان کوفته بیخته با روغن بابونه و روغن غار و پیه ماکیان و عسل بر سینه طلا سازند و غذا حریره از سبوس گندم و مغز بادام و خشخاش و ترنجبین و شیر گاو ساخته بدهند و همگی در تنقیه‌ی سینه و دیگر اعضا به منقیات مناسبه کوشند چنانچه مطبوخ زوفا و حب فراسیون و غاریقون علوی خان تا مبا داریم در فضای سینه جمع گشته بخارا فاسد گرداند و به هلاکت رساند و یا به ریه ریخته بند شده سل پیدا کند و از استعمال قوابضات قبل از تنقیه درینجا احتراز واجب دانند و به همه وجوه عنایت در تلیین و طبع و تلطیف مده مصروف دارند و بعد از تنقیه‌ی تام جهت جلا و به تخفیف مطبوخ زوفا وقت شب دهند و حبی و یالعوق وقت صبح همراه شیر شتر دهند و تخم کتان بریان مغز چلغوزه مغز پنبه دانه حلبه‌ی رب‌السوس ایرسا کوفته بیخته با عسل آمیخته حبوب سازند و در دهن دارند و اگر کزبره البر و زوفای خشک و اصل‌السوس مقشر و مرمکی و میعه‌یا بسه افزوده مساوی بدستور حب ساخته با شیر شتر دهند و یا در لعوق صاحب کامل که عنقریب بیاید مغز قرطم پنج درم رب‌السوس دو درم اضافه کرده از دو درم تا دو مثقال بعرق زوفا که در ربو گذشت بخورند نافع بود و دیگر لعوقات ملطفه‌ی جالیه با شیر خر استعمال نمایند و معجون مفید ضیق‌النفس از مجربات حکیم علی و شربت حلبه نیز نافع است و به قول ابن جزله‌ی معجون اثاناسیا قروح صدرا مفید و مرو زراوند و میعه و کندر و راتینج بسوزند و دودان به حلق کشند و به قول شیخ در قروح صدور ریه ادویه‌ی عناله‌ی جالیه بکار برند و مریض بر جانب علیل بخوابد و سعال کند و اندک جنبش نماید و چون مده پاک گردد و بدانند که چیزی از آن باقی نمانده ادویه مدمله استعمال نمایند و در منقیات جالیه مثل عسل چیزی نیست که آن منقی و غذای حبیب طبیعت است و قروح را مضر نیست و به قول شارح گیلانی بلکه آنرا نفع می کند مگر آنکه به این قروح تپ شدید باشد که درینصورت احتیاط از استعمال آن نمایند و عسل سفید رنگ لذیذالطعم بی حدت و حراقت تپ را مضرت بسیار ندارد و به قول صاحب کامل این لعوق مناسب است مغز بادام مغز پنبه دانه هرکدام ده درم پرسیاوشان آرد کرسنه فراسیون هریک سه درم باقلای مقشر پنج درم در فانیذ مقوم سه چند سرشته صبح و شام بخورند و این لعوق در تنقیه‌ی سینه و تلطیف مده نیز نافع حلبه یک اوقیه مغز پنبه دانه کرسنه هریک نیم اوقیه‌ی رب‌السوس دو اوقیه پنج سوسن تخم کتان هر واحد یکنیم اوقیه باریک سائیده به روغن چلغوزه آلوده به شیره‌ی نبات سرشته استعمال نمایند و این لعوق نفث مده‌ی غلیظ عسرالنضج و نفث لزج را نافع آب کرنب سه رطل عسل بید یک رطل به آتش ملائم بپزند تا آب فانی گردد و عسل باقی ماند مغز چلغوزه مغز پنبه دانه هر واحد یک اوقیه بزر کتان حلبه هریک پنج درم مغز پسته پانزده درم باقلای مقشر ده درم باریک سائیده آمیزند و صبح و شب پنج درم همراه شیر خرما شیر بز نوجوان بدهند و هرگاه که با وجود این تدابیر خروج مده روز بروز همی افزاید انقطاع نپذیرد ادویه‌ی مجففه قرحه و قاطعه‌ی نفث چون قرض کهربا یا شربت خشخاش دهند و این قرض نیز نافع گل سرخ کهربا رب‌السوس به سد صمغ عربی و

دع سوخته هرکدام پنج درم سرطان سوخته تخم خرفه هرکدام ده درم کتیرا نشاسته طباشیر شادنج هرکدام چهار درم گل ارمنی گل قبرسی هرکدام سه درم کوفته بیخته به لعاب اسپغول سرشته‌ی اقراص سازند هریک به وزن مثقال و یکی از آن با شربت خشخاش بدهند و غذا شیر بز با نان میده و زرده‌ی بیضه نیمبرشت و اطراف بزغاله با برنج و حریره‌ی که از شیره‌ی خشخاش و نشاسته و نبات و روغن بادام ساخته باشند تغذیه نمایند و مغز کاهو و خرفه و خیار دهند و گویند چون ازین تدابیر مده به سبب کثرت خود تنقیه نیابد و قوت موی باشد باید که بر سینه داغ دهند تا مده خارج گردد و انتقال به سل ننماید و شیخ می فرماید که قروح صدر حادث از خراجات متعفنه اکثر استخوان را فاسد گرداند به حدی که احتیاج به قطع اجزای متعفن آن می افتد تا آنکه مجاور او سالم ماند و بساست که عفونت آن به عضو متصل غشا متادی می گردد و قروح حجاب که نافذ باشد التحام نمی پذیرد و غیر نافذ که در اجزای عصبیه واقع شود نیز ملتحم نمی شود و آنچه در اجزای لحمیه افتد اگر در ابتدا تدارک کنند و نگذارند که ورم کند التحام می یابد و چون ورم کند یا مزمن گردد و ملتحم نمی گردد و **بدانند** که تدبیر تلطیف مده هر درم منفجر و متقیح حادث در صدر رویه و حجاب همین است و در بحث تقیح نیز مسطور گردد و درین کار مهلت روا ندارند و صواب آن است که چون ورم این مواضع بگشاید از قابضات احتراز نمایند و همگی توجه به تلیین اعضا و تلطیف مده مبذول دارند تا تنقیه عضو به تمامه حاصل شود بعده در اندمال آن به ادویه‌ی مدمله سعی نمایند و نفث المده که از انفجار اورام ریه و قرحه‌ی آن باشد علاجش در سل مذکور شد و آنچه از دبیله معده آید در امراض معده خواهد آمد و آنچه از خلق و قصبه ریه و اجزای دهن آید علاج هریک در قروح آن اعضا گذشت.

ضعف ریه

سبب آن کثرت ریزش نزله بارو باشد علامتش سعال و سقوط اشتهای طعام و هزال بدن و تیرگی بول مع سرخی یا زردی و غلظت و کثرت زهد و خرخره‌ی سینه در هر وقت چه در خواب و چه در بیداری و تهیج چشم ها و مدام پوشیده داشتن آنها و به دشواری گشادن و جواب به کاهلی دادن و در اکثر اوقات مشابه به سموت ماندن و غلبه سرفه بعد از خواب و برآمدن اندک بلغم رقیق و گاهی اجابت طبع در روزی او و سه بار به سرعت پی در پی و خوردن طعام اندک و دفع فضله‌ی رفیق بسیار از مقدار ماکول و بودن و سومت بالای آن و سوقط قوت و لاغری بدن روز بروز زیاده و در آخر اندکی بلغم غلیظ به سرفه برآمدن و ورم اطراف ظاهر شدن و بعد ظهور ورم بروز سوم به هلاکت می انجامد کذافی در غرر **علاج** در ابتد از جانب راست فصد باسلیق کنند و رب‌السوس لاجورد مغسول هر واحد یک ماشه در لعوق اسقیل نه ماشه آمیخته بلیسانند و شیره‌ی اصل‌السوس هفت

ماشه و ایرسا سه ماشه لعاب گاوزبان هفت ماشه و عرق پرسیاوشان و مکوه هریک هفت توله برآورده شربت زوفا سه توله داخل کرده بنوشانند و غذا شوربای سنگخواره بنان تنوری دهند و وقت شب حریره از سبوس گندم و شیره‌ی مغز بادام پانزده عـدد و مغز قرطم به کنیم توله و مغز خربزه‌یک توله و مغز چلغوزه نه ماشه آرد نخود بریان سه توله روغن چهار و نیم توله قند سفید به قدر ذائقه و بفاصله‌ی سه چهار روز فصد اسلیم از دست راست گیرند و همچنین از دست چـپ پـس ایـن مطبـوخ دهنـد تخـم فراسیون زوفای خشک گل گاوزبان هریک هفت ماشه اصل‌السوس پرسیاوشان پوست بیخ بادیان هریـک شـش ماشـه عنـاب هفت عدد انجیر زرد چهار عدد ایرسا سه ماشه بادرنجبویه عنب‌الثعلب هریک نه ماشه مویز منقی دو توله با خمیـره‌ی بنفشـه و گلقند عسلی هریک دو توله پنج شش روز و یا زیاده داده بنابر تنقیه‌ی بدن و ریه حب غاریقون علوی خـان و فراسـیون وقـت شب دهند و صبح در مطبوخ مذکور برگ سنا دو توله تربد ریوند خطائی هریک نه ماشه مغز خیارشنبر ترنجبین هریـک جفـت توله شیر خشت چهار توله روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده بنوشانند و بجای آب بر عرق گاوزبان و بادرنجبویه اکتفا کنند و وقت دو پهر نخوداب مرغ دهند و وقت شام غذا بدستور و صبح تبریـد جـواهر مهـره دو ماشـه در خمیـره‌ی گاوزبـان عنبـری خمیره‌ی خشخاش هریک هفت ماشه ورق طلا یا نقره‌یک عدد آمیخته اصل‌السوس پرسیاوشان گاوزبان زوفای خشک هریک هفت ماشه ایرسا انیسون بادیان خطائی هریک چهار ماشه جوش کرده مالیده صاف نموده شربت ابریشم و زوفا هریک دو توله داخل کرده تو دریین نه ماشه پاشیده بدهند و همین نط چهار پنج روز مسهل داده جهت تقویت این خمیـره‌ی ابریشـم علـوی خان به ماءاللحم دهند ابریشم خام نه توله شب در عرق بادرنجبویه و گلاب شاهتره و کیوره هریک پا و آثـار خیسـانیده صـبح بجوشانند که نیمه بمالند مالیده صاف نموده نگاهدارند و آب سیب و به ولایتی هریک هفت توله آمیخته قند سفید سه پا و قوام ساخته رب‌السوس چهار درم عود خام ابریشم مقرض شیب سبز هریک سه درم یاقوت کبود ورهانی و سفید ورق طـلا هریـک یکمثقال مشک دو درم آمیزند شربتی از دو درم تا دو مثقال و ترکیب ماءاللحم این است مرغ کلان دو عدد راج پنج عـدد لـوه بست و پنج عدد گوشت بزغاله پنج آثار قاقلین کشنیز ساذج هندی هریک پنج توله بادیان نه توله انداخته بپزند که خوب مهـرا برآورده زیره‌ی سیاه و سفید و قاقلین و کشنیز و مصطکی و قرنفل هریک سه توله پیاز به قدر حاجت در روغـن گـاو سـه پـا و خوب بریان کنند پس در طشت انداخته بگذارند تا روغن او به بالا آید آنرا دور کرده در پارچه‌ی سفت سـه تـه صـاف نمـوده و پارچه ها به پارچه صاف کرده اندکی در آفتاب نهند تا رطوبت جذب شود پس بگیرند آب باران هفت آثار آب نیشـکر سـه آثـار برگ گاوزبان گل گاوزبان تخم خشخاش هریک دو توله انیسون زوفای خشک اصل‌السوس برگ بادرنجبویه هریک چـار تولـه زرنب سعد دارچینی تخم بادرنجبویه و شاهتره بادیان خطائی هریک سه توله چای خطائی تودریین صمغ عربـی هریـک هفـت توله خاکشی انگور شفا هر یک پنج توله گل مندی یکنیم پا و برگ اروسه سه وپا و گل اروسه پا و آثار برگ ترنج و نعناع همه

سبز هریک نیم پا و قرنفل پنج توله مشک عنبر هریک یک درم زعفران دو مثقال قند سفید سه پا و کسیر و یک آثار آب لیمون شربتی نیم آثار داخل کرده بدستور عرق کشند شربتی از نه توله تا بیست و پنج توله ولیکن غذا یک وقت موقوف دارند و بر ماءاللحم اکتفا کنند و پیوسته رب‌السوس و شیر خشت در دهن دارند و حبوبات و حریره های مقوی به عمل آرند.

اوجاع صدر و جنب و نواحی آن

گویند که مراد از اوجاع درینجا آن است که عام و شامل اورام و آلام و امراض باشد و اطبا در اطلاق اسامی اورام این اعضا اختلاف دارند نزد اکثر اطبا به اعتبار اختلاف محل هریک از آن به اسمی مخصوص است چون ذات‌الجنب خالص و غیر خالص و خانقه و شوصه و ذات الصدر و ذات العرض و برسام نزد بعضی متأخرین مثل شیخ و قرشی و اکثر متقدمین در اورام مذکوره فرق نیست و از الفاظ مترادف شمرده اند بالجمله اکثر اطلاق لفظ اوجاع عموماً بر امراض موله این اعضا می کنند و برین تقدیر حدوث آن یا از سوءمزاج مختلف مولم ساذج یا مادی و یا تفرق اتصال و یا مرض ترکیب باشد و ساذج مختلف حار یا بار و یا بابس بود زیرا که سوءمزاج رطب موجب وجع نبود و آن یا از اسباب داخله بود مانند تناول اغذیه و یا از اسباب خارجه باشد مثل سردی هوا و گرمی آن و مادی مختلف خواه از ماده‌ی ذی قوام یعنی اخلاط اربعه با نفراد یا ترکیب آنها یا نزله منصبه از راس باشد و آن مجاور یا مداخل غیر مورم یا مورم بود و خواه از ماده‌ی غیر ذی قوام یعنی ریح غلیظ متولد از فضول بلغمی یا سوداوی باشد یا ریح بخاری متولد از فضول دموی یا صفراوی و آن یا در اعضای صدر و جنب تولد کند و یا در اعضای غذا مثل معده و کبد و یا عروق به سبب ضعف هضم یا سوء هضم یا اغذیه منفی مولده‌ی ریاح متولد شد و از آن اعضا به صدر انتقال نمایند به جهت مجاورت و تفرق اتصال از ضربه‌یا سقط یا جراحت با قروح و امثال اینها باشد و مرض ترکیب مولم مانند سده و یا تقلص و تشنج باشد و **تشخیص** این اسباب چنان باید کرد که اولا به لمس عضو و نفس و نبض مریض خیال نمایند اگر نفس گرم و نفس و نبض سریع و عظیم دریافت گردد و به مبردات انتفاع و به مسخنات ضرر یابد از سوءمزاج ساذج باشد و با وجود این علامات به چشم و چهره‌ی مریض نیز نظر کنند اگر در هر دو سرخی و برآمدگی عروق و در نبض امتلا و در نفث و قاروره سرخی معلوم شود حال ثقل اعضای صدر و پهلو و وجع تمددی و ضرباتی و ضیق نفس و سعال و شیرینی دهن نیز بپرسند از و این همه علامات سوءمزاج حارد موی است و اگر رنگ چهره و زبان و نفث و قاروره زرد نماید حال وجع ناخس و عسر نفس و نفث و تلخی دهان و بیداری مفرط نیز بپرسند و این علامت سوءمزاج حار صفراوی بود و اگر ملمس سرد و نفس و نبض بطی و صغیر یافته شود و از مبردات ضرر و از مسخنات نفع یابد از سوءمزاج بارد سازج باشد پس باوجود این آثار نظر به چهره و نفث و قاروره نیز باید کرد اگر تهیج در چهره در صاحیت رنگ آن و رنگ نفث و قاروره سفید نماید و به آن نرمی نبض و رطوبت دهان و ضیق‌النفس شدید و وجع ثقیل تمددی باشد از سوءمزاج بار و بلغمی بود و اگر کمودت رنگ و صلابت نبض و

شدت عسر خروج نفث و سیاهی آن و سوء فکر و خلق و وسواس و خفقان و دیگر آثار سوءمزاج یا بس ساذج بـود از سـوءمزاج سوداوی باشد و اگر صرف شدت صلابت نبض و عسر نفس و خشکی دهان و بیداری و یبوست موضـع و سـرعت انتشـاف آن روغن را که بر آن مالند و متنفع گشتن به مرطبات و ضرر یافتن به مخففات باشد از سوءمزاج یا بس ساذج بود پس اگر به این علامات آثار سوءمزاج صفراوی یا سوداوی مضاف گردد سبب سوءمزاج یا بس همان غلط باشد و اگر باوجود علامت خلطـی از اخلاط مذکوره انتقال وجع و نفخه نیز مدرک گردد از ریاح متولد از فضول آن خلط باشد و اگر باوجود انتقال درد تقدم آثار سوء هضم و تناول اغذیه و ادویه‌ی نافخه دریافت گردد از ریاح معده و کبد باشد و فرق در وجع حادث از ریاح غلیظ متولد از فضول بلغمیه و سوداویه و میان ریاح بخاریه متولد از فضول دمویه و صفراویه آن است که حادث از ریاح غلیظ انـدک انـدک و بطـی الانتقال می باشد و وجع مائل باسفل صدر و جنب و شراسیف با سائر علامات بلغم یا سودا بود و حادث از ریـاح بخاریـه سـریع الانتقال از موضعی به موضع دیگر و مائل به طرف اعالی با سائر علامات غلبه‌ی دم یا صـفرا باشـد و فـرق در ریـاح بلغمـی و سوداوی آنکه بلغمی با رطوبت و سوداوی با یبوست می باشد و آنجا که تمده بسیار باشد و تقدم اکثار اغذیه‌ی غلیظه‌ی مسدده و ترک استحمام و ریاضت و حرکت بر آن گواهی دهد از سده‌ی اورده‌یا شرائین آن اعضا باشد و تفلـص حجـاب جـدا مسـطور گردد و کذا علامت هریک از اورام مذکور مع اسباب و علاج جدا جدا بیاید.

علاج اوجاع مذکوره حادث از حرارت و یبوست

اگر از حرارت ساده باشد ازاله سبب نمایند و ادویه و اغذیه مبرده‌ی موافقه استعمال کنند مثلاً لعاب اسپغول و بهدانه و شـیره‌ی مغز تخم کدو و خیارین و کاهو و خشخاش با شربت نیلوفر یا بنفشه‌یا انار یا جلاب شکری دهند و در استعمال و یا قـوذا بـرای تسکین وجع باکی نیست و اطلیه و اضمده‌ی مرتب از صندلین و جراده‌ی کدو و گل ارمنی و آرد جو به آب عصی الراعی و آب برگ گل و آب برگ بید و آب کشنیز تازه بعمل آرند و اگر حرارت شدید باشد اندکی کافور و شمه‌ی زعفـران اضـافه نماینـد و ماءالشعیر و شکر و آب کاسنی و بادیان یا شیر به همچندان آب جوشانیده تا آب برود پس شکر و سکه‌ی داخل کرده بنوشند و مغز تخم کدو و کذا ضماد برگ خطمی و یا آرد جو و پوست خشخاش و اکلیل الملک و کذا خوردن سه درم بستان افروز خشک به حلاب نافع و به مزوره‌ی جو با پاچه یا ماش و برنج یا اسفاناخ و کدو و بقله‌ی مبارکه مطیب به روغن بادام و روغن خشخاش یا ماهی ضراضی غذا سازند و اگر از حرارت مادی دموی باشد فصد باسلیق و اخراج خون به قدر حاجت و تلیین طبیعت به مثل مطبوخ فواکه با ترنجبین و شیر خشت کنند و بعد از آن تعدیل مزاج نمایند بدان چه در حرارت ساده مذکور شد بدون افـراط در تبرید بلکه به چیزی که در آن انضاج و تحلیل و جلا و قوت نفس باشد و عناب بنفشه خطمی خبازی تخم خرپزه نیمکوفتـه در عرق عنب‌الثعلب تر کرده شربت بنفشه داخل نموده بنوشند که وجع صدر را مفید و اگر از حرارت مادی صفراوی بود نضج صفرا

نمایند به تغلیظ آن زادویه مبرده مانند شربت نیلوفر و شربت بنفشه با عرق بید و شیره‌ی مغز تخم کدو یا ماءالشعیر بعد و تنقیه‌ی آن منقوع فوا که با خیارشنبر و شیر خشت و ترنجبین و روغن بادام کنند و بعد از تنقیه تبدیل مزاج آنچه در سوءمزاج حار گذشت و هرچه در سوءمزاج یا بس می آید به آنچه معین بر نفث ماده و ترطیب و جلا و غسل باشد مثل ماءالشعیر با شکر سفید باید کرد و استعمال و یا قوذ او را ابتدا برای تسکین وجع و تنویم بدهند و اگر از یبوست ساده باشد ترطیب به ادویه و اغذیه‌ی مرطبه مثل لعاب بزر قطونا و شربت نیلوفر و شربت بنفشه و جذاب شکری و شربت گاوزبان و دیاقوزا و ماءالجبین با شربت نیلوفر نمایند و تمریخ به روغن بنفشه و کدو و نیلوفر و قیروطی مرتب از موم سفید و روغن بنفشه و روغن کدو که به آب جراده‌ی کدو لعاب اسپغول و آب عصی الراعی و آب هندوانه تسقیه کرده باشند باید کرد و آبزن نیمگرم که در آن حشایش رطبه جوشانیده و دهان رطبه ریخته باشند استعمال نمایند و به ماءالشعیر با شربه و کشک گندم مطبوخ به پاچه و یا گوشت بزغاله و ماهی رضراضی و شوربای چرب و به قول رطبه مانند اسفاناخ و کاهو و کدو و خبازی و خیار و ملوخیا پخته به روغن زیت تازه و یا روغن بادام شیرین بریان نموده غذا سازند.

علاج اوجاع مذکوره حادث از برودت

اگر از برودت ساده بود دفع سبب و استعمال ادویه و اغذیه مسخنه موافقه مثل طبیخ انجیر و مویز و حلبه و زوفای خشک با شربت عسل یا بمیفختج و معجون اثناسیا و دواءالحلیت و معجون الملک و جالینوس و تریاق اکبر نمایند و ماءالعسل ساده‌یا سفوه بنوشند و تمریخ صدر به مثل روغن قسط وناردین و غار و سداب و شو نیز و هلسان صفرا و یا مرکب به چند بیدستر و سقل و ثافسیا و عود قماری و امثال آن کنند و تغذیه به مثل نخوداب و کرنب و هلیون و حلبه‌ی ساده‌یا بالحوم طیور خفیف و لحوم صید مانند آهو و ارنب بریان به روغن گاو یا زیت یا روغن گروگان همچنین طاوس پخته با گوشت و پیه آن نمایند و اگر وجع شدید باشد برای تسکین آن به تناول المثل فلونیا و برشثا و فیروز نوش باکی نیست و حکیم شریف خان در فوائد شریفیه می نویسند که گاه وجع صدر و جنبین و اضلاع نزد رسیدن سروی از ملاقات هوای بارد یا آب سرد عارض می شود و علاجش خوردن سنجر نیا و تریاق و فلاسفه و دواءالمسک حار و امثال آن است و تمریخ صدر با دهان حاره و شحم گرم و غیر آنها از اضمده و اطلیه‌ی حار و گویند که خوردن میعه و بخار گرفتن و طلا کردن از خارج به آن وجع صدر را مفید است و صاحب علاج الغربا گوید که اگر درد سینه از سردی باشد و آن بی تپ بود دیو دارد و نیم ماشه سوده با پنج ماشه قند سیاه غلوله بسته فرو برند و بعضی برابر آن زنجبیل نیز می افزایند و یا برگ سهجنه پخته بخورند و شرب طبیخ حلبه با عسل نیز نافع اوجاع مزمنه صدر و ضیق‌النفس است و طلای قسط بر سینه و شرب جا و شیر نیم درم در شراب مسخن مفید و ابن ماسویه گوید که قوه و قسط تلخ و شیرین و ریوند و حنطیانای رومی وزرا و طویل چون یکمثقال یا دو درم به آب گرم بخورند

وجع جنب مارورا ببرند و مالیدن روغن سوسن یا نرگس یا روغن بان همین عمل دارد و برای وجع کهنه برگ کرنـب تنطـی و تخم آن هر واحد یک جزو باریک سائیده اندک پیه مرغابی و روغن سوسن آمیخته گرم بر صدر یا پهلو گذارند و چون سرد شود دور کنند و اعاده نمایند و تنویدی گوید که قرصعنه وجع جنب را مجرب من است و وجع و عودالنجور و فوه و مقل و صحلب و لسان العصافیر و سلیخه و سکنبینج و کرفس الماء و قرطم و فراسیون هر واحد مفید وجع جنب باردست و کذا شـرب و ضـماد سنبل هندی واشق و جعده جبلی و لیسیدن عود صلیب به عسل و شرب طبیخ خنثی اکل جرم آن و ضماد گل نرگس یا بـیخ آن و خوردن انا غالس بعسل و تخم انجره به عسل و پوست بیضه‌ی نعام به عسل و نوشیدن طبیخ بادیان کوفته و کذا سـداب مع ثبت و کذا قنطوریون غلیظ و اگر از برودت مادی بلغمی باشد نضج ماده به ماءالاصول و روغن بید انجیر یا بطبـیخ زوفـای صغیر و یا کبیر نمایند و بعد ظهور نضج در نفث و قاروره تنقیه‌ی ماده نمایند به مطبـوخ مرتـب از انجیـر زرد و مـویز منقـی و پرسیاوشان و زوفای خشک و بسفایج و تربد سفید مدبر و زنجبیل و قنطوریون دقیق و اذخرمکی و حاشا اصـل‌السـوس مقشـر نیمکوفته و پوست بیخ بادیان دایرسا و سناس مکی با فلوس خیارشنبر و گلقند عسلی و روغن بادام و یا حب غاریقون یا بایارج جالینوس اگر وجع مائل بسوی شراسیف باشد و بعد از تنقیه مبدلات مزاج که بهر برودت ساده گذشت استعمال نمایند لیکن به آنچه در آن انضاج و جلاء غسل باشد تا معین بر نفث ماده گردد مثل ماءالعسل و ضماد انجیر و گاه دریـن نـوع حبـوب جـدوار برای تسکین وجع استعمال می نمایند بگیرند جدوار خطائی هفت مثقال تخم کرفس درونج زعفـران هریـک دو مثقـال و نـیم فلفل سفید زربنا و مصطکی عود قماری خام سنبل‌الطیب قرنفل قاقله‌ی کبار قاقله‌ی صغار صمغ عربی فولنجان عاقرقرحا افیون هر واحد یکمثقال و نیمکوفته بیخته با گلاب سرشته حبوب سازند به قدر نخود و به ورق طلا پیچیده یک حب یا دو حـب اول روز فرو برند و بالای آن ماءالعسل یک فنجان بیاشامند و همچنین آخر روز و اگر از برودت مادی سوداوی باشد نضج مـاده بـه مثل ماءالجبن به شربت گاوزبان یا مربای گل گاوزبان یا به مطبوخ گاوزبان شاهتره گل بنفشه اصل‌السوس مقشر نیمکوفته بـه شربت گاوزبان و خمیره‌ی بنفشه نمایند و بعد از نضج و ظهور نفث نضیج تنقیه ماده بفصد صافن و یا سلیق و اخراج خـون بـه قدر اعتدال و اسهال به مطبوخ افتیمون یا به حب آن یا به حب لاجورد کنند و بعد تنقیه‌ی بـدن متوجـه تنقیـه خلـط بـاقی در اعضای صدر گردند به چیزی که معین بر نفث باشد تا ترطیب و جلا و غسل و تحلیـل دهـد بقایـای مـاده را و گاوزبـان گـل گاوزبان هریک پنج ماشه تخم خطمی نه ماشه خبازی پنج ماشه پرسیاوشان هفت ماشه شب در آب گرم تر کرده صبح جـوش داده صاف نموده گلقند دو توله داخل کرده دهند که درد سینه را که بعد مسهل نیز زائل نشود منقول از حکیم شریف خان است پس اگر سوءمزاج در آن اعضا باقیماند متوجه صلاح آن شوند به آنچه در یبوست ساده ذکر یافت از ادویه اغذیه.

علاج اوجاع مذکوره حادث از ریاح غلیظ

در جمیع اقسام ریاح ابتدا بمحللات و منقیات ریاح نه نمایند جهت آنکه اکثر باعث زیادتی علت می‌گردند بلکه واجب است کـه تنقیه‌ی ماده نمایند اولاً به شرط آنکه ماده بسیار باشد یا غلیظ و اگر بسیار غلیظ نباشد در ابتدا به استعمال محللات و مفشـیات و تکمیدات باکی نیست ولیکن باید که بادویه‌ی قابضه نباشد بلکه در این ها قوت تلینی باشد و اخراج فضول ماده‌ی ریاح مانند جوارش شهر یاران و تمری و جوارش نارمشک **بالجمله** علاج ریاح غلیظ متولد از سوء هضم و یا از اغذیه‌ی غلیظ تجوید هضم و استعمال ادویه‌ی کاسر ریاح مفشیه آن مثل جوارش شهریاران و کمونی و فلافلی و عود و فودنجی و فنداریقون و فلاسـفه‌ی اثاناسیا و امثال این ها باید کرد و اگر به این تدبیر وجع زائل نگردد تکمید به مثل سبوس گنـدم و جـاورس و نمـک و تمـریخ نمایند به روغن کلکلانج و روغن بیدانجیر که در آن ملطفات کاسر ریاح مانند نانخواه و کاشم و زیـره‌ی کرمـانی باشـد و اگـر احتیاج به قویتر از این افتد روغن برگ سداب و تخم آن و حب الغار و انجدان و تخم سیالیوس که در آنها جندبیدستر حل نموده باشند استعمال نمایند و اکثر مالیدن روغن مثبت کفایت می نماید و **علاج** ریاح متولده از فضول بلغمیـه غلـیظ بـه نضـج مـاده نمایند به مطبوخ مرتب از بادیان مویز منقی بابونه پرسیاوشان زیره‌ی کرمانی شکاعی هریک ده درم انجیر سفید دو عدد انیسون یکمثقال اصل‌السوس مقشر نیمکوفته دو مثقال جوشانیده مالیده صاف نموده درم گلقند حل کرده باز صـاف نمـوده هـر صـبح بنوشند و غذا نخوداب چوزه‌ی مرغ سازند و اگر ماده بسیار غلیظ باشد بماءالاصول و روغن بید انجیر چند روز نضج دهند و چون اثر نضج در نفث ظاهر گردد اسهال ماده به این مطبوخ نمایند مویز منقی ده درم انجیر زرده دانه اصل‌السوس مقشر نیم کوفتـه پرسیاوشان زوفای خشک قنطوریون دقیق بادرنجبویه شکاعی انیسون زیره‌ی کرمانی ناز شک هریـک دو مثقـال تربـد سـفید مجوف خراشیده به روغن بادام چرب کرده شش درم بسفانج سه درم سنای مکی بیخ درم جوشانیده مالیده صاف نموده فلـوس خیارشنبر گلقند عسلی هریک پانزده درم مالیده باز صاف نموده روغن بادام یک درم چکانیده بیاشامند و اگر ماده بسـیار غلـیظ باشد تنقیه بطبیخ تربد یا غاریقون نمایند و اگر احتیاج به مسهل قوی تر از آن باشد حب منتن و یا ابارجـات کبـار ماننـد ایـارج ارکاغانیس و ایارج جالینوس و ایارج لوغاذ یا دهند و بالجمله لازم است که اسهال بدوائی باشد که مخـرج بلغـم و ریـح هـر دو باشد و از مسهلات نیک اگر وجع نائل به طرف شراسیف باشد اسهال به حریق سیاه است با تنباکو که بلیغ النفع اسـت و چـون بدن نقا یابد چیزی که منفث به سهولت باشد و در آن ارخاد جلا و غسل و تقویت به اصلاح ریاح و کسر و تحلیل آن بود مثـل تریاق اکبر به ماءالعسل مفوه و اثاناسیا و فنداویقون استعمال نمایند و از جمله ادیه‌ی عظیم النفع نوشـیدن جعـده‌ی مطبـوخ بـا شربت عسل است و یا فودنج نهری افزوده به عسل بیاشامند و اگر خولنجان سکبینج کوفته حبوب به قدر نخود ساخته‌یکمثقال به آب گرم بدهند در اخراج ریح کثیر و رطوبت قلیل خیلی سودهند است و همچنین قسط و افسنتین هریک دو مثقال با شراب شیرین کهنه خوردن و کذلک آشامیدن جندبیدستر با سرکه مخروج به گلاب و زیـت کهنـه خصوصـاً کـه سـرکه‌ی انجـدان و

عنصل باشد و نیز طبیخ تنباکو و طبیخ ثافیسا اوجاع قدیمه‌ی صدر و جنب حادث از ریاح بلغمیه را نافع است و همچنین طلا و ضماد بدان تکمید به نمک و جاورس بعد تنقیه‌ی تام و نقاسی بدن مفید و این مروخ جیدالنفع است سداب ازوفای خشک ایرسا فاوانیا شونیز قسط بحری حب الفار در شراب یا بعرق جمسفرم خوب جوشانیده صاف کنند و اندکی جندبیدستر داخل کرده بر سینه و پهلوها بمالند که مجرب است و این قیروطی نیز سورنجان برگ آس زرنبا و فادانیادج زوفای خشک مساوی کوفته بحریر بیخته موم سرخ روغن ریت کهنه روغن قسط گداخته با ادویه‌ی مذکور در هاون خوب عمل کرده و بر سینه و پهلوها بمالند که مجرب است و از آب سرد و هوای سرد اجتناب ضرورت است و اکثر اطفال را کفایت می نماید آشامیدن یک درم یا دو درم نبید شکری خصوصاً که در آن قدری زردک انداخته باشند و جمسفرم نیز اوجاع صدر و جنین صبیان را نافع است و **علاج** ریاح سود ادیه نضج ماده است به مطبوخ مرتب از گاوزبان شاهتره اصل‌السوس مقشر نیمکوفته عنب‌الثعلب پرسیاوشان هریک دو مثقال گل بنفشه گل نیلوفر بادرنجبویه انیسون هریک یکمثقال عناب ده دانه سپستان بیست دانه جوشانیده مالیده صاف کرده خمیره‌ی بنفشه گلقند هریک هفت درم داخل کرده نیمگرم بیاشامند و تا ظهور اثر نضج در نفث برین مداومت نمایند و بعد از آن فصد صافن کنند که انفع است و باسلیق و اسلیم دست گشایند و خون به قدر اعتدال بگیرند پس مریض را دو سه روز راحت دهند و دواءالمسک معتدل با عرق گاوزبان و گلاب که بر آن تخم فرنجمشک بادرنجبویه پاشیده باشند بخورانند و غذا شوربای گوشت بزغاله و یا بره تناول نمایند پس اسهال سوذالمطبوخ افتیمون به نسخه‌ی موافق مزاج مریض و یا حب لاجورد کنند و اگر ریاح بارده‌ی غلیظه متولد ارفوانی بغمیه باشد با پارچ لوغاذیا و یا با ریاح ارکاغانیس یا ایارج جالینوس فرمایند و بعد تنقیه‌ی بدن از سودا جوارشات مقویه‌ی معتدله مثل دواءالمسک معتدل جوارش عنبر و سنجر مینا با عرق گاوزبان و شاهتره و گلاب و جلاب شکری که بر آن فرنجمشک پاشیده باشند و یا شربت انجیر با عرق گاوزبان بدهند و تکمید موضع به اسفنج در شراب ریحانی تر نموده و تمریخ سینه و پهلو به روغن خیری و نرگس و بابونه و جلوس در آبزن حشایش رطبه محلله مرخیه مانند بنفشه عنب‌الثعلب گاوزبان بابونه پرسیاوشان و شاهسفرم و اصل‌السوس جوشانیده صاف نموده شیر گوسفند و گاو و بز و روغن بنفشه و روغن کنجد و روغن بابونه داخل کرده نمایند و نطول شوربای مطبوخ کله‌ی گوسفند یک ساله بر سینه نافع است و آشامیدن ماءالجبن نیز کثیر النفع است.

علاج اوجاع مذکوره حادث از ریاح بخاریه و سده

اگر متولد از خون غلیظ باشد اخراج خون به قدر ضرورت از فصد باسلیق نمایند و بعد از آن اگر طبیعت قبض باشد تلیین کنند به

این مطبوخ عناب ده دانه شاهتره گل سرخ گل بنفشه پرسیاوشان زیره‌ی کرمانی هریک دو درم جوشـانیده صـاف نمـوده شـیر خشت ترنجبین گلقند هر واحد دو درم مالیده باز صاف کرده نیمگرم بنوشند و بعد از آن اگر قدری درد باقی ماند جلاب شکری و ماءالعسل ممزوج به آب بسیار و دواءالمسک معتدل و گلقند و شربت زوری و شربت لیمو مرتب از شیر خشت و ترنجبین دهند و تکمید موضع وجع به اسفنج در سرکه تر نموده استعمال نمایند و اگر ریاح غلیظ باشد سرکه‌ی انجدان و یاخل عنصل بگیرند و روغن بابونه و آس و روغن گل مصنوع از زیت و روغن بنفشه و امثال آن بمالند و اگر ریاح بخاریه متولد از صفرا باشد ماءالفوا که با خمیره‌ی بنفشه‌یا شربت لیمون ملعب تا ظهور نفث بدهند بعده تنقیه صفرا به آب لبلاب و خلوس خیارشنبر و یا به قـرص نفشه مسهل نمایند و چون بعد تنقیه بدن درد باقی ماند گلقند نسرین به گلاب و عرق بید بخورنـد و تکمیـد موضـع وجـع بـه اسفنج در عرق بیدمشک نیمگرم تر کرده باید ساخت و قیروطی مرتب از پیه گرده‌ی بز و روغن گـل و روغـن زیـت و روغـن بابونه که به لعاب گل خطمی و آب خبازی و آب برگ آس و برگ بید تسقیه داده باشند بجای درد بمالند و علاج وجع حادث از سده قطع ماده‌ی ساوه و تلطیف و تفتیح مجاری است به این طبیخ زوفا بگیرند زوفای خشک حاشا تخم کشـوث افتیمـون بـه سفائج جوشانیده با گلقند و یا شربت اصول و یا قرص راوند و شربت دینار بدهند و اگر ماده بسیار غلیظ باشد ایارجات کبار دهند و از ادویه‌ی نافعه لعوق حرف کوفته ممزوج به عسل است و نیز بادیان خائیدن و شیره‌ی آن گرم کرده آشامیدن و ریوند نیـز و کذا اطریفل سنائی و فراسیون.

علاج کلی اورام نواحی صدر و ریه

بقول شیخ و بعض شراح قانون از امور مشترکه در علاج اورام نواحی صدر و ریه فصدست در ابتدا از جانب مخالف نزد عجلـت روز اول یا دوم صافن محاذی جانب وجع در طول و بعد از آن باسلیق محاذی در عرض و بعد از آن روز سوم اکحل محاذی در عرض و اگر ظاهر نباشد باید که فصد قیفال را ترک ننمایند هرچند که نفع آن در ابتدا کمتر و بطی الاثر است و بعد از آن ایام فصد باسلیق از جانب موافق در عرض نمایند و گاهی بر سینه حجامت یا شرط نیز کرده می شود تا ماده را به خارج جذب کند و تقلیل آن نماید خصوصاً چون پیش از آن فصد کرده باشند جالینوس گفته اگر تپ شدیدتر باشد از مسهل حذر کنند و بر فصـد اقتصار نمایند که درین خطر نیست یا خطر او کمترست و در اسهال خطر عظیم است بساست که مسـهل مـاده را حرکـت مـی دهند و اسهال نمی آرد و بساست که افراط اسهال می نماید خصوصاً چون ادویه‌ی مسهل حار و بسیار قـوی شـدید التحریـک برای مواد باشند و اما آنچه اسهال او برفق بود مثل مغز خیارشنبر و شیر خشت و نقوعات حلو خفیف است که در آن خطر شدید نیست و خصوصاً چون استعمال او بعد فصد باشد و واجب است که حتی الامکان قریب آنها مخدرات نبرند که آن منـع نضـج و نفث می نماید و از اغذیه آش جو و آب گندم و آب طبیخ خبازی و بقله‌ی یمانی و ملوکیه و کدو و آب باقلا دهند و ماءالشـعیر

به کدو و کشنیز رطب پخته بهترین غذاست اگر حرارت بسیار باشد و یا هوا یا فصل حار بوده و ماءالشعیر به عناب و کشمش پخته اگر حرارت مفرط نباشد و مویز خاصه در آخر دهند و از ادویه همه آنچه منقی و مزیل خشونت و ملین در درجه‌ی اولی باشند مثل آب عناب و بنفشه و خشخاش و اصل‌السوس و مغز تخم خیارین و غیره و کاسنی و سپستان و گاهی گل نیلوفر و عنب‌الثعلب جو مقشر عوض خشخاش و کاسنی داخل کرده جوشانیده و از تخم خیارین شیره برآورده اضافه نموده می دهند و بساست که در آن لعاب بهدانه و صمغ و کتیرا و تخم خشخاش برای زیادتی نلیین چون حدت شدیدتر و لذع و لهیب بیشتر باشد داخل کرده می شود و این همه قبل از انفجار استعمال نمایند و چون درم منفجر گردد متوجه به اخراج ریم و حفظ موضع از اذیت و غسل و جلای آن گردند و افضل جالیات منقیه ماءالعسل است اگر ورم در سائر احشا نباشد و اگر ورم باشد باید که درین هنگام ماءالعسل مثل آب ممزوج به آب بسیار دهند و جلاب و ماءالشکر موافق تر از آن است و بعد او ماءالشعیر و بعد او شراب شیرین که آن برای اصحاب این علت موافق ترین شراب است و خصوصاً ابیض از آن که آن معین تر بر نفث است لیکن نوشیدن و در ذات‌الریه و ذات‌الجنب سزاوار نیست مگر بعد از نضج با وجود آنکه در آن عطش و اسخان است که تدارک آن کرده می شود به ادویه‌ی مذکوره‌یا به مغز خیارین و تخم کاسنی و لعاب بهدانه و مانند آن اگر مانعی نباشد و کسی که کبد و طحال او علیل باشد استعمال آن نیز ننماید و بعد شراب علو خرمائی است که آن تقویت قوت بیشتر از آب می نماید و در آن تقطیع و تلطیف نیز هست و نوشیدن سکنجبین مرتب از عسل با شکر و اندک سرکه ممزوج به آب جامع معانی تطفیه و تنقیه است و بسیار ترش یا تنفیث زیاده خواهد کرد و یا تبرید و افراط لزوجت و آن و بال گردد و آنچه قطع کند اکثر در تنفیث آن احتیاج به قوت قوی باشد و اگر استعمال ترش لابد باشد نیمگرم یا مخروج به آب گرم اندک اندک بیاشامند و در معتدل الحموضت ازین ضرر امان است و مانع ضرر شیرینی از تشنگی و ثوران صفرا و تولید آن باشد و ماءالعسل ابلغ در ترطیب و ماءالشعیر در تقویت است و گاهی در تعدیل طبیعت احتیاج بدادن ترش به روغن بادام افتد و بجای آب در زمستان آب گرم و ماءالسکر و ماءالعسل رقیق و در تابستان آب معتدل دهند و آب سرد به ایشان مناسب نیست و اگر تشنگی غلبه کند اندک اندک آب ممزوج به جلاب و یا سکنجبین بدهند که سکنجبین به سرعت نفوذ آن می نماید و دفع مضرت آن می کند و نزد انحطاط آب به مفتحج بیاشامند و از ترشی و روغن و تکلم به آواز بلند و شدید و دمیدن از دهان و آب سرد و جز آن که در علاج ذات‌الجنب در قول شیخ می آید احتراز نمایند و بدانند که گاه برای نضج و تنفیث و تحلیل در اقسام اورام اعضای صدر به ضمادات و گمادات رطبه و یا بسه و بجوهای ملینه منضجه‌ی منقیه و بلعوقات ملینه استعانت می نمایند و هریک از آن در بحث ذات‌الجنب مسطور گردد.

ذات‌الجنب

و آن دو قسم است حقیقی و غیر حقیقی، حقیقی آن است که با ورم باشد و غیر حقیقی آن که ریح غلیظ در نواحی پهلومیان آغشه بند شود و درد قریب به ذات‌الجنب حقیقی پیدا کند و شیخ می‌فرماید که گاهی در حجب و صفاقات و عضلات صدر و اضلاع و نواحی آن اورام موذیه‌ی موجعه عارض می شود و گاهی درین اعضا اوجاع بدون ورم از ریاح غلیظ حادث می گردد و گمان می گردد که این از ورم است و حال آنکه نباشد بالجمله ذات‌الجنب حقیقی ورم حار در نواحی صدر است اگر در عضلات باطنه‌یا در غشای مستبطن اضلاع و یا در حجاب حاجز میان آلات تنفس و آلات غذا که دیافرغما نامند در شق یمین یا در طرف سیار عارض شود ذات‌الجنب خالص و صحیح گویند و اگر در عضلات خارجه یا در غشای خارج مجلل اضلاع به مشارکت جلد یا به غیر مشارکت حادث گردد ذات‌الجنب غیر خالص و غیر صحیح و مغالط خوانند و بدترین و خالف ترین ذات‌الجنب آن است که در نفس حجاب حاجز باشد و آن صعب تر است و به قول رازی و صاحب کامل اگر ورم در غشای مستبطن اضلاع به هم رسد ذات‌الجنب نامند و اگر در عضلات صدر عارض گردد آنرا وجع جنب خوانند و ورم حادث در حجاب را گویند و طبری گفته که مرض حادث در غشای مستبطن اضلاع از ورم یا وجع یا خراج را ذات‌الجنب خالص و حادث در عضلات موضوعه میان اضلاع در اجزای لحمی و صفاق را ذات‌الجنب مغالط نامند و ثابت بن قره گوید هرگاه ورم در حجاب باشد ذات‌الجنب صحیح گویند و اگر ورم در عضل مستبطن اضلاع باشد آنرا ذات‌الجنب غیر صحیح نامند و به قول جرجانی و ایلاقی اگر ورم در عضلات داخل اضلاع باشد شوصه نامند و اگر در غشای مستبطن سینه باشد گویند و اگر در حجاب حاجز باشد ذات‌الجنب خوانند ولکل عالم ان یعمطلح الحاصل این ورم اخلاط اربعه است و در اکثر صفرا یا خون صفراویست و از این جهت نوائب اشندا و حمیات او بطور غب در اکثر می باشد و بدین سبب مردم بلغمی مزاج و کسی را که بیشتر آروغ ترش آید این مرض کمتر عارض می شود و بعد از آن محون خالص است و معذلک بیشتر از خون محترق افتد و گاهی از بلغم شور عفن حادث گردد و دیرتر بماند و تپ آن همچون تپ بلغمی باشد و این اسلم انواع است و گاهی به ندرت از سودای عفن ملتهب می افتد و این اکثر قاتل بود و به قول طبری مراد از ذات‌الجنب سوداوی و انصباب خون حاد فاسد مخلوط بسودای حاد الکیفیه است و همچنین مراد از صفراوی صفرا مخلوط به خون حاد و از بلغمی دم حاد مخلوط بلغم است و به حسب کثرت اخطلاط به خون از اخلاط ثلثه سمی بدان می گردد ورنه خون خالص و بلغم خالص و سودای خالص سبب این ورم نمی تواند شد مگر ذات‌الجنب غیر خالص عضلی که از خون صرف نیز می افتد و گاه امتلای اخلاط چون در ناحیه‌ی سر یا در ناحیه‌ی صدر یا در بعض عروق باشد و منصب گردد و بسوی صدر موجب ذات‌الجنب می شود و لهذا گفته اند که سبب ذات‌الجنب نزله است که از سر بسوی سینه فرود آید و گاهی آشامیدن آب های بسیار سرد و مقاوم در هوای سرد سبب حقن مواد و کثرت برودت مورث ذات‌الجنب

می گردد چنانچه حادث می کند ذات‌الجنب را حرارت شدید و آشامیدن شراب قوی صرف محرک اخلاط مثور ذات‌الجنب است و بیشتر سبب ذات‌الجنب و ذات‌الریه تناول اغذیه‌ی غلیظ مغلظ خون می باشد مثل قنبیط و عدس و کلم لحم و بقرکه مندفع می گردد و ماده‌ی آن به نواحی صدر و پهلو و ذات‌الجنب بیشتر صاحبان مزاج حار صفراوی و کهول را دور خریف و زمستان و خصوصاً بعد ربیع شتوی و هبوب شمال و در بلاد شمالی به سبب کثرت فضول یا تحققین فضول و خصوصاً عقب جنوب به هم رسد و اما در تابستان و نزد هبوب جنوب و بلاد حار و جنوبی کمتر افتد لیکن چون ضعیف جنوبی باشد و در آن باران بسیار بارد و همچنین خریف جنوبی و بارنده بود در آخر خریف ذات‌الجنب بسیار افتد و در جمله هرگاه از پس باد جنوبی باد شمال آید و ناگاه بر مردم زند این مرض بیشتر افتد و در غیر این فصول داهویه و در بلدان ریاح جنوبیه کمتر واقع شود و ایضا در زنان که حیض ایشان کماینبغی جاری باشد و به جهت آنکه مزاج ایشان مائل به رطوبت می باشد نه به صفراویت کمتر می افتد و چون زنان حامله را عارض شود و مهلک بود و در شیوخ نیز کمتر افتد و اگر عارض گردد اکثر قائل باشد به سبب ضعف قوای آنها از نفث و تنقیه و به قول صاحب کامل چون علت صعب باشد بادجع شروع می کند از ناحیه اضلاع صاعد بسوی ناحیه ترقوه که جانب ورم ست و بساست که نزول کند زیر شرایف **بدانکه** در ذات‌الجنب خالص بساست که ماده آن تحلیل میشود و علیل از آن خالصی می یابد و بساست که ورم مجتمع میگردد و وریم بهم میرساند و منفجر میگردد و مده اخراج می یابد و در بتحویف صدر می ریزد و مریض بسرفه از نفث دفع مینماید و در ذات‌الجنب غیر خالص ورم مجتمع میگردد و ریم بهم میرساند و منفجر میگردد و مده اخراج می یابد و در تجویف صدر میریزد و مریض بسرفه از نفث دفع مینماید و در ذات‌الجنب غیر خالص ورم یا تحلیل می یابد و یا مجتمع میگردد پس یا ماده آن مندفع میشود و بنفث و یا دفع مینماید آنرا طبیعت در تجویف و بسیارست که اخراج می یابد بنفث اگر قبول نفث نماید و داخل در ریه گردد و بساست که علیل از آن نجات می یابد و الا هلاک میگردد و بتعفن حجاب از مده و بسیارست که آن ورم تحلیل نمی یابد و نفث بهم نمیرساند و تنقیح نیز نمیگردد و بلکه صلب میگردد و بالجمله ورم ذات‌الجنب نیز مثل سائر اورام گاه تحلیل می پذیرد و گاه جمع میگردد و مده میشود و گاه صلب می گردد ولیکن صلابت در ذات‌الجنب کمتر باشد و ماده او چون تحلیل میشود قبول میکند ریه در اکثر آنچه تحلیل می یابد از آن و بنفث مندفع میگردد و بساست که اندفاع می یابد بجهت دیگر مانند آنکه در داخل مندفع شود و یا بندرت جلد بشکافد و از آن خارج گردد خصوصا چون ذات‌الجنب خالص نباشد و چون ریم مجتمع میگردد و بضرورت احتیاج بنضج آن می افتد تا منفجر گردد پس بساست که ریه مده را بنفث دفع میکند و بساست که رگ اجوف عظیم که بر پشت ممتدست آنرا قبول مینماید و در بول خارج میگردد و بساست که بعد خون در رگ اجوف بسوی مجاری ثفل می ریزد و در اسهال مستفرغ می شود و گاه اکثر طبیعت دفع مینماید ماده را بسوی اماکن خالیه و لحوم خدویه و اورام در مثل ارپیتین و مغاین و خلف اذنین حادث میکند و

بیشتر دفع می شود ماده بسوی دماغ و اعضای دیگر شریفه و باعث خطر و هلاکت می گردد و بساست که تنگ میکند ماده ریم بسبب کثرت و هند میکند مجاری نفس را و خنق حادث میکند و بساست که ماده بدین کثرت نباشد و نضیج بود خواهد باشد خواه نفث مثل مده لیکن قوت ساقط و عاجز از نفث بود پس واجب است که درین وقت قوت را تقویت دهند تا تقویت یابد بر انقباض شدید برای سعال نافث بجهت آنکه فعل این نفث تمام میگردد بدو قوت یکی طبیعت منضجه و دافعه و دیگری ارادیه دافعه و چون هر دو قوی نباشند عاجز می آیند از تنقیه و **بدانند** که عسر نفث یا از قوت میباشد چون ضعیف باشد و یا ازآله چون متاذی گردد از حرکت نفس عضو یا عضو مجاور او یا از ماده چون بسیار رقیق یا غلیظ و لزج باشد و هرگاه در ذات‌الجنب نفث محمود نباشد و تنقیه نیابد تا چهارده روز جمع میگردد و چون مده بعد چهل روز تنقیه نیابد علیل مبتلا به ذات‌الریه و سل می گردد و گاه اتفاق تقیح در روز هفتم و یازدهم و اکثر در بستم و یا چهلم و یا شصتم میباشد و گاه واقع میگردد انفجار قبل از نضج بسبب دفع طبیعت ماده موذیه را از جهت کثرت یا مدت او یا حرارت مزاج و سن و فصل و بلد یا تناول معجزات از مشروبات قبل رقت ازجهت خطای طبیب و یا حرکت مفرط متعب علیل چون قی و خشم و مانند آن یا از سقطه‌یا صیحه و فریاد او در انفجار آن قبل از نضج خطرست و گاه انتقال می یابد ذات‌الجنب بذات‌الریه و گاه بسل بوساطت ذات‌الریه و یا بغیر واسطه آن بتقریح ماده‌یامده متحلل از آن جوهریه را بسبب حدت در دارت خود و گاه انتقال می یابد به تشنج و کزاز و این انتقال قاتل ست و گاه بعد ذات‌الجنب خدر در موخر و انسی عضد صاحب او بهم میرسد و تا بساعد و اطراف انگشتان میکشد و گاه میل میکند ماده بسوی قلب و از آن خفقان بهم میرسد که تابع و غشی میباشد و گاه متوجه به جانب دماغ میگردد و در حالت تحلیل قبل از جمع و در حالت جمع نیز و امراض دماغی مثل صداع شدید و سرسام و اختلاط ذهن حادث میشود و گاه منتقل میشود ماده بسوی اعضای ظاهره و خراجات بهم میرسد و این انتقال جیدست و گاه می باشد این انتقال آن بنفوذا او در جوهر عصب و وتر بلکه استخوان و حال آن درین هنگام مختلف میباشد گاه جیدوگاه روی و چون میل نماید ذات‌الجنب بمواضع سفلی و بعد از آن بگشاید و تواضیر کرد و این از اسباب خلاصی مریض ست و لیکن نواصیر از امراض خبیثه است و متعدی میگردد بسوی عضو دیگر و اگر میل نماید بمفاصل و ناصور گردد نیز مریض خلاصی می یابد لیکن بساست که مزمن میگردد خصوصا که استفراغ دیگر پر از یابول غلیظ کثیرالرسوب با نفث بسیار نضیج نباشد و اگر یکی ازینها باشد نواصیر سالم تر باشد بجهت آنکه دلالت بر قلت ماده محدثه خراج و امکان اصلاح او بنضج می‌نماید و چون این خراجات خفی و غائر گردد دلالت بر افت و نکث مینماید خصوصا چون ماده بریه برگردد و گاه حادث میگردد از شدت تپ تواتر نفس و از آن لزوجت نفث زیرا که ماده نفث خشک میگردد بسبب نفس متواتر و عارض میگردد و از لزوجت نفث شدت جستن مریض و اضطراب او و ازدیاد لهیب و ازدیاد لهیب تواتر نفس و از تواتر نفس لزوجت و همیشه یکدیگر معاون بر غائله میباشد و بعضی

ذات‌الجنب و ذات‌الریه جانب چپ مجاور قلب را روی تر گفته اند و بعضی جانب ایمن را و حق آنست که ذات‌الجنب جانب چپ بسبب قرب قلب روی ترونپ او گرم تر و کرنب دیگر اعراض آن صعب تر باشد لیکن از حرارت دل بزودی بنضج و تحلیل می پذیرد و ذات‌الجنب طرف راست بسبب بعد از قلب سالم تر و اعراض و تپ آن ساکن تر باشد لیکن نضج و تحلیل آن دیرتر بود و ذات‌الریه بذات‌الجنب کمتر منتقل می گردد و بعکس این بیشتر میباشد و **بالجمله** ذات‌الجنب از امراض مخوفه است گاه میکشد بعظم اعراض خود و گاه قتل میکند بخنق و گاه هلاک مینماید بانتقال بذات‌الریه و سل و غشی یا غیر اینها که مذکور شد و بدانکه اگر با ذات‌الجنب نفث‌الدم مقترن گردد کار او مشکل بود مثل استسقا که بآن تپ مقترن گردد پس اول محتاج گردد بعلاج قباض بسبب نفث‌الدم و بملین محلل بسبب ذات‌الجنب و ثانی محتاج باشد بعلاج مسحن مجفف یا مجفف معتدل بسبب استسقا و بمبرد مرطب بسبب تپ و این وقتی است که نفث‌الدم عرض ذات‌الجنب نباشد بلکه مرض دیگر باشد که مقارن ذات‌الجنب گردد و هرگاه عرض باشد مثلا از رشح و رم پس تبدیر او در ذات‌الجنب ضرر نمیکند بلکه آن علامت محمودست.

تشخیص انواع ذات‌الجنب هرکسیکه شکایت درد پهلو نماید اول دریافت نماید که با وی تپ و سرفه هست یا نه اگر نباشد و بآن آثار برودت و بود ذات‌الجنب غیر حقیقی باشد و اگر با تپ و سرفه و سائر علامات حرارت بود ذات‌الجنب حقیقی باشد پس انواع حقیقی را حسب محل و حسب ماده معلوم کنند و این چنان باشد که نظر بعلامات خمسه مخصوصه ذات‌الجنب خالص که آن تپ لازم و وجع ناخن زیر اضلاع تا چنبر گردن مع تمدد اکثر نزد تنفس و ضیق‌النفس و صغر و تواتر آن و نبض صلب فشاری و سعال یابس در ابتدای مرض ست باید کرد و اگر این قطعه را بادگیرند اولی ست اشعار پنج باشد نشان ذات الجنس گویمت گر تو گوش میداری + سرفه و تپ غلیدن پهلو + نفس تنگ و نبض منشاری پس اگر این همه علامت یافته شود و بآن وجع ضربانی نبود ذات‌الجنب خالص و صحیح باشد پس اگر وجع مائل بشراسیف و اختلاط عقل بسیار و اشتداد اعراض و وجع و عسر نفس بود و سرعت در شدت تپ نباشد ورم در حجاب حاجز باشد و اگر وجع مائل بترقوه بود در غشای مستبطن اضلاع باشد و اگر اعراض ذات‌الجنب خالص بخفت و نخس منشاریت بعض کمتر و بی نفث بود و بمسن وست الم یابد ذات‌الجنب غیر خالص و غیر صحیح باشد بعده به بینند اگر با آن ضربان و نبض ملائم بود و وجع در زیر استخوان کتف بود ورم در عضلات خارجه باشد و اگر نخس و منشاریت نبض نسبت بورم عضلی بیشتر و ضیق‌النفس کمتر بود ورم در غشای خارج مجلل اضلاع باشد و اگر ورم در نظر هم آید جلد نیز مشارک آن باشد و این ورم اکثر منفجر میگردد از خارج خود بخود و یا بضاعت از شکافتن و موجب نفس و سعال نمی باشد و بعداز دریافت حال ذات‌الجنب خالص یا غیر خالص نوع ماده این مرض از میلان درد بسوی فوق یا تحت و قوت و ضعف تپ دریابند اگر وجع متصاعد و ملتهب و تپ قوی بود ماده دموی یا صفراوی باشد و اگر درد باسفل و لینت و تپ غیر قوی بود ماده مائل ببرودت یعنی بلغمی یا سوداوی باشد پس در صوت تصاعد وجع و

قوت تپ حال کثرت تمدد و شدت ضیق نخس بپرسند اگر مریض تمدد بسیار بیـان کنـد و بـآن سـرخی رنـگ و عظـم مائـل نمبشاریت و امتلای نبض و دوام و اطباق تپ و شدت ضیق نفس و نفث مائل بسرخی و تقدم استکثار اغذیه مولد خون و شرب شراب مدرک گرد و ماده ذات‌الجنب دموی باشد و اگر شدت نخس و وجع و حرقت گوید و بآن صلابت و صغر و سرعت و تواتر نبض و ناریت بول وحدت تپ و شدت آن بدو رغب نفث و مائل بزردی و شدت عطـش و اشـتیاق هـوای بـارد و هـذیان بـود صفراوی باشد وب صورت تسفل وجع و نفث تب اگر سکون عوارض و کثرت ثقل و تهبج وجه و صداع دائم و کثرت تنـاوب و سیلان اشک و طین نبض و اشتدا و تپ هر روز و نفث مائل بسفیدی و عدم نضج بود بلغمی باشد و اگر تیرگی و سیاهی بشره در شدت نسخ و تمدد و خشکی دهان و درشتی و سیاهی زبان و لاغری عینین یبس صدغین و قوت و اشتداد حمی بدور ربع و تا فرنفث و بطو و عسر خروج آن و رنگ آن مائل بسیاهی و کمودت بدون سبب خارجی مثل غبار و دخان و خـوردن چیزهـای صابغ بود سودای و باشد و بالجمله نوعی که اشتداد نوائب تپ بر خلط فاعل دلالت کند چنانچه شدت نوبت تپ بطور غـب بـر ماده صفراوی و اشتداد آن بطریق ربع بر ماده سودای و همچنین ماده فاعله برنگ نفث دریافت شود چنانچه نفث سرخ در ابتدا قبل از نضج بر ماده دموی و زرد بر ماده صفراوی و اشقر بر ماده مرکب از صفرا و خون و سفید پیش از نضج بر ماده بلغمـی و سیاه و تیره بر ماده سوداوی دلالت دارند و **بدانند** که بسیار باشد که در آخر ذات‌الجنب اعراض سرسام چون خفقان و هـذیان و تنگی و تواتر نفس و تشنگی و غشی و کرب و قی صفراوی و حدت تپ و تغیر سحنه پدید آید و فرق مابین هر دو بدانچـه در خواهد آمد باید کرد و گاه ذات‌الجنب طرف ایمن بسبب سعال و حمی و ضیق‌النفس مشابه بذات الکبد و گـاه بسـبب مـذکور و بجهت نفث مشابه بذات‌الریه میگردد پس واجب است که میان آن و این هر دو غـرق نماینـد و او آنسـت کـه در ذات الکبـد و ذات‌الریه نبض موجی و وجع ثقیل میباشد نه ناخس و ایضا در ذات الکبد رنگ چهره زرد و بد رنگ و سعال بی نفث بلکه یابس و اکثر سیاهی رنگ زبان بعد زردی آن و بول غلیظ رنگین استسقائی و براز کبدی و غسالی و احساس ثقـل در جانـب ایمـن و وجع بمس دست بجای کبد و در ورم مبدلی احساس ورم بحس لمس و ایضا در ذات‌الریه ضیق‌النفس شدیدتر و نفس گرم تر و سائر علامات مذکوره در ذات‌الریه باشد و **ایضا** بدانند که بعض انواع ذات‌الجنب سلیم و قابل علاج و بعضی روی و معالجه پذیر نیست و اوراک علامات آن وکذلک دریافت علامات اوقات و انتقالات و بحران ذات‌الجنب بر طبیب واجـب اسـت و دال تـرین اسباب بر نضج و وقت و سلامت و عطب نفث ست چنانچه حصول نفث سهل و ابتدا علامت اندک نضج و درتزید زیادت نضج و در انتها اتمام نضج ست و این از نشان سلامت و خیر ست و اگر بخلاف این باشد بالعکس بود.

علامات ذات‌الجنب ردی و سلیم

نفث سهل و سریع و نضیج که آن ابیض املس مستوی القوام است و حصول خفت و راحت بخروج آن و عدم شدت صـلابت و نشاریت نبض و قلت وجع و سائر اعراض و سلامت نوم و نفس و قبول علاج و احتمال مریض مرض را و استوای حرارت ملائم در جمیع بدن و قلت عطش و کرب و بودن عرق و برازو بول بر حالت محمود و نضج بـول و ظهـور عـاف و سـلامت عقـل و حواس و اشتها باقی قوی این همه علامات سلامت و دلائل محمودست و ظهور نفث روز چهارم نیز به سلامتی دلیـل باشـد و اضداد اینها از دلائل رویه است و ایضا از علامات رویه رواءت و بدبوی و شدت صفرت برازست و بودن اعراض و دلائـل همـه شدید و قوی و نفث محتبس و یا بطی الخروج و خام لزج و یا احمر صرف و یا کمد و یا اسود و ازدیاد لزوجت و عسرا و بـودن بول سرخ تیره غیر مستوی الاجزا و قوام و منتن و حرارت شدید و التهاب در باطن مع سردی اطراف و وجع ممتد بسوی پشـت و زیادتی درد وقت خواب بر پهلوی علیل و چون در آخر ذات‌الجنب و ذات‌الریه اسهال حادث شود بر ضعف کبد دلالت کند و آن روی است و اسهال در اول مرض جید بلکه نافع ست و آنچه بعد از این آید و از ان تنگی نفس و کرب و تپ زائل نگردد و اکثر در روز چهارم یا قبل از آن هلاک کند و انتلاج زیر شراسیف در ذات‌الجنب اکثر دلالت بر سرسام واختلاط عقل مینماید و ایضا از علامات ردیه فرو رفتن جراحات ظاهرست بدون سکون تپ و بی نفث جید که این دلالت بر موت میکند و یهودی گفته کـه غشی شدید درین مرض مهلک ست و خاصه غشی متواتر و طبری گوید که اگر در پهلوی علیل بعد روز هفتم سـیاهی ظـاهر شود مریض عنقریب هلاک گردد واین دلالت بر موت موضع علت اولا مینماید و بقول بقراط ایـن را اطبـا ذات‌الجنـب مرکـب بطاعون نامند و اگر در ذات‌الجنب قبل از نفث ورم حاد در سر عارض گردد و رعاف نیاید بیمار بمیرد و **بدانکه** در ذات‌الجنبی که نفث نباشد سببش یا ضعف بسیار باشد و این بسیار بدست و یا روی خبیث باشد و این مایع ماده کثیر باشد و یا عصی از انتفات باشد و این نیز روی ست بالجمله بهترین نفث آنست که اسرع و اسهل و اکثر و انضج ابیض اللون باعتدال قـوام و اسـتوای آن باشد و اگر قبل از آن اختلاط یا سهریا عرض دیگر روی باشد بدان ساکن شود و بعد از آن در اول ایام سـفید مائـل بسـرخی و بعده مائل بزردی و بعد او زبدی است که آن مائل بر وارت بود و بدترین نفث در اول سرخ صرف یا زرد صرف نـاری و از روی بسیار ابیض لزج مستدیرست و روی ترین همه سیاه ست خاصه که بد بو باشد و صفرا بهتر از سودا و از ابیض غلـیظ متـدحرج مستدیرست و این مستدیر بهتر از احمرست و اگرچه روی و دلیل بر غلظ ماده و استیلای حرارت و منذر بطول مرض مؤل بسل و ذبول است و سرخ بهتر از زردست و اغضر بر جمود دلالت نماید اگر مائل بزردی نباشد والا بر احتراق شـدید دلالـت کنـد و حکم رواءت نفث در جوهر او بسهولت خروج او زائل نمیشود و منتن ردی ست و انتفات امثال این اقسام روی سبب کثرت ماه و بودنه بجهت نضج و هر نفثی که باوی سکون اعراض و اذیت حاصل نشود مهلک ست واز عادت اطباست که نفث سازج را که با چیزی غریب نضیج با خون یا صفرا یا سودا مختلط نباشد بزاق نامند نه نفث و مثل ایـن چـون دوام نمایـد و چیـزی بـا وی

مختلط نگردد و حالی او را عارض نشود او بر خلط ذی نضج دلیل باشد و بر طول مرض دلالت کند و چون با وجود عدم نضـج روی باشد دلالت بر هلاکت نماید و نفث مالح بر نزله اکاله دلالت کند و بقراط گفته که نوعی از ذات‌الجنـب اسـت کـه در آن اکثر نفث جیدسهل الخروج و کذلک نفس اسان میباشد و بآن دلائل رویه قاتله دیگر بود مثل وجع شـدید ممتـد تـا بـه پشـت بحدیکه بر پشت مریض گویا ضربی رسیده کوبیده شده و بول او بخون و ریم آمیخته باشد و مریض ازین نوع فلاح کمتر میابد بلکه هلاک میگردد میان روز پنجم و هفتم و کم ست که تا چهاردهم طول کند و چون از هفتم بگذرد اکثر نجات مـی‌یابـد و نوعی دیگرست که اکثر در میان دو شانه صاحب او سرخی و گرمی ظاهر می گردد و نمی‌تواند که بنشیند و اگر شـکم او گـرم شود و براز زرد رنگ از و مندفع گردد زود می میرد مگر آنکه از روز هفتم تجاوز کند و چون درین نفث کثیرالاصـناف مختلـف سرعت کند بعده وجع شدت نماید و روز سوم بمیرد و اگر نمرد نجات می یابد و نوع دیگر از ذات‌الجنب آنست که مـریض بـآن درد ضربانی ممتد از چنبر گردن تا ساق خود احساس مینماید و در آن نفث نباشد بلکه بزاق فقی بی آمیزش چیزی می باشـد و بول نیز صاف و این هم قاتل ست و چو ناز هفتم بگذرد نجات می یابد و ایضا بقراط گفته که خرخره اگر بآن حـادث گـردد در ابتدا مخوف نیست و اگر حادث شود در آخر آن مخوف ست و جالینوس گفته که اگـر در ورم غشـای مسـتبطن اضـلاع نـبض بغایت صلب و صغیردر کمال تواتر باشد صاحب آن نجات می یابد ولیکن درین اختلاط عقل کمتر از اختلاط عقل صاحبان درم حجاب میباشد بجهت آنکه اتصال حجاب بدماغ بیشتر از آنست.

علامات اوقات ذات‌الجنب

اگر نفث نباشد و یا رقیق و اندک باشد و یا نفثی که آنرا نفث بزاقی گویند وقت ابتدا بود و چون اعراض زیاده گردند و نفث نیـز زیاده گردد و رو برقت نماید و در خثورت زیاده شود و بآسانی مندفع گردد و از سرخی اگر باشد رو به زردی آرد وقت تزاید باشد و چون نفث نضیج بآسانی و بسیار اخراج یابد و از آن وجع تخفیف یابد وقت انتها باشد و چون نفث رو بکمی آرد و بـا سـهولت خروج و اعتدال قوام و قلت وجع و نقصان سائر اعراض وقت انحطاط باشد و چون نفث موقوف گردد و اعراض زائل شود وقـت انتهای انحطاط باشد و درین وقت باید که محافظت مریض از ناپرهیزی نمایند که سیاه انکش عود نماید تا آنکه کمال صـحت او را حاصل گردد.

علامت انتقالات ذات‌الجنب

چون نفث بسرعت خارج نشود و محمود نباشد و در چهارده روز تنقیه نیابد ورم انتقال می نماید بسوی جمع و دلالت می کند بر ابتدای جمع در وقت تزید ذات‌الجنب شدت وجع و عسر نفس و تنگی آن و قضاعف آن نـزد انبسـاط بـا صـغر و شـدت تـپ و

خشونت زبان و خشکی سرفه و ضعف قوت و سقوط اشتها و اختلاط عقل و بیداری مفرط و احساس ثقل در آن موضع و چون جمع گردید و اتمام یافت جمع آن ساکن میشود تپ و وجع و زیاده میگردد و ثقل و این احوال عارض می شود بعد از جمع و پیش از انفجار و چون نزدیک بانفجار رسد باز تپ و نافض صعب مختلف عارض می گردد در اعضای صدر و اعضای متصله آن زیاده از سائر اعضا بخلاف نافض حارث در حمیات که ساری در جمیع بدن و مستوی بجمیع اعضا میباشد و ایضا نبض عریض میشود و با اختلاف آن قوت ساقط و بدن لاغر میگردد و سقوط اشتها و سرخی چهره و شدت گرمی سر انگشتان نیز در وقت انفجار عارض میشود و اکثر آنست که نزد انفجار تپ شدید عارض میشود و چون منفجر گردید و نقا نیافت از روز انفجار تا چهل روز اکثر مودی بسل میگردد و اقل زمان انفجار تقیح در روز هفتم و ما بعد آن تا یازدهم و چهادهم از ابتدای جمع میباشد و اکثر بعد از آن تا بستم و چهلم و شصتم و هرچند وجع شدیدتر باشد انفجار سریع تر و هرچند ملائم تر باشد انفجار بطی تر بود و خصوصا تپ از جمله عوارض و ازین دلائل است که اورام حادث از ماده حارهیا رطبه لطیفه اسرع الانفجار میباشد حادث از ماده باردهیا یابسهیا غلیظه ابطاء الانفجار میباشد و همچنین ورم اگر در عضلات بود انفجار او اسرع باشد و اگر در غشا و در حجاب باشد انفجار او طاء بود و کذلک بدن اگر حار مزاج یا رطب بود انفجار سریع تر باشد و کذا چون قوت قوی یا طفل یا جوان بود و اعراض جمع و خاصته حمی شدید تر باشد اگر بدن بارد مزاج یا یابس بود انفجار بطی تر باشد و کذلک قوت ضعیفه یا کهل یاشیخ بود و اعراض جمع ساکن تر باشد و همچنین زبان اگر صیف یا ربیع باشد با انفجار اسرع بود اگر بلد حار یا ادویه مفجرهیا منضجه استعمال کند و اگر زمان شتایا خریف یا بلد بارد یا یابس باشد یا ادویه معین طبیعت بر نضج یا انفجار استعمال نکند انفجار بطی تر باشد و چون ظاهر گردد و علامات هائله و مشاهده شود دلائل محموده در نفث و بول و غیره باید که مریض و طبیب در تشویش و جزع نیفتند بجهت آنکه عروض اینها بسبب باشد نه بسبب امر دیگر و هر ذاتالجنب که تخفیف نیابد و جمع آن نه به نفث و نه بفصد و نه باسهال و نه بغیر اینها از علاج بدوا و سایر تدابیر باید که دفع تقیح و یا قتل بود پش از آن بحسب سائر اعراض و دلائل در شدت وکمال آن و چون در نبض شدت تمدد دیده شود و خصوصا که در آن تواتر بشدت بهمرسد و قوت قوی باشد منذر بر مثقال بذاتالریه و قیح و سل ست و بالجمله اگر بآن دلائل قوت و سلامت باشد دلیل رجوع آن تقحیح ست و اگر بآن دلائل سلامت نباشد از ثبات قوت و شهوت و غیر آن منذر بغشی و هلاکت است و جرجانی نوشته که اگر ذاتالجنب بذاتالریه منتقل گردد اول غشی افتد و رخساره سرخ گردد و سرانگشتان گرم شود و چون ذاتالجنب منفجر گردد و ریم در فضای سینه افتد بیمار چند روز پندارد که تخفیف ست پس حال او بتر گردد و سائر علامات تقیح که در بحث آن مسطور گردد ظهور نماید وچون منفجر گردید نبض ضعیف و عریض و بطی و متفاوت شود و بسبب انحلال قوت باستفراغ و انطفای حرارت غریزی و ایضا هنگام انفجار نافض که تابع او حمی باشد بسبب لذع اخلاط بهم میرسد چنانچه مذکور شد پس

اگر ماده منفجره بسیار باشد و قوت ضعیف گردد تپ گرم تر شود و بآخر هلاک کند و چون قوت ضعیف باشد و تمدد و تواتر نبض شدت کند منذر بغشی قبل موت ست و اگر تواتر کمتر از آن باشد که نفس ذات‌الجنب آنرا واجب کند بساست که منذر بسبات و تشنج و یا بطوی نضج باشد و همچنین هرگاه نفث شدید انضیق بود و تپ قوی نباشد منذر به تشنج سست همچون مرض اندکی تسکین یابد و خفت پذیرد و در آنجا نفث نباشد بساست که مندفع میگردد و ماده ببول یا بر از و اختلاف مراری رقیق یا بول غلیظ ظاهر می گردد و اگر بدین مندفع نشود ظاهر میگردد و خراج پس اگر تمدد در مراق و حرارت و ثقل در عضلات شکم و در شرایف پدید آید منذر بخراج نزد اربیتبن و یا ساقین باشد و میل او بساقین دلالت شدید بر سلامت و نیکوئی حال مینماید و در مثل این حال بقراط امر باسهال از خربق مینماید و چون بینند باندک سکون علت و خفت آن و عدم نفث عسر نفس و ضیق صدر و صداع و ثقل در ترقوه و پستان و بازو و میل حرارت بجانب فوق این منذر بمیل ماده است بناحیه اذنین و راس پس اگر باین حال ظاره نگردد ورم و نه خراج درآن نواحی باید دانست که ماده میل بنفس دماغ نموده و اعراض سرسام پدید آید و هلاک کند اگر ماده از دماغ مندفع نگردد و گاهی درین هنگام تشنج یا تمدد حادث شود اگر ماده باعصاب دفع شود و اگر ماده قبل از انفجار بفوق متصاعد گردد در اکثر از آن خراج خلف گوش محاذی جانب متورم بهمرسد و میل بدماغ نکند.

بحرانات ذات‌الجنب

بدانکه ذات‌الجنب از امراض ماده است که در غایت قصوی نیست پس بحران آن در اکثر در یازدهم تا چهاردهم میباشد و گاه تقدم و تاخر میکند بحسب اسباب محدث و اکثر بحرانات را یوم‌انداز تقدم میکند و کذلک حال بحران ذات‌الجنب است و باید دانست که ذات‌الجنب بعضی زودتر و بعضی دیرتر بحران کند و هرچند ماده کمتر باشد زودتر نضج یابد ورود بحران نماید خاصه اگر مزاج و قوت و فصل و عمر مساعد باشد و آنچه زودتر نضج خواهد یافت زودتر بحران خواهد کرد و روز اول در نفث رطوبتی رقیق خام ظاهر گردد و امید آن باشد که در روز چهارم نضج یابد و درین هنگام بحران آن در روز هفتم خواهد بود و اگر در روز چهارم نضج نیابد و ابتدای نفث از روز اول نباشد بلکه قبل از روز چهارم بود امید باید داشت که روز هفتم اثر نضج پدید آید و بحران او در اغلب در یازدهم باشد اگر ابتدای نفث از روز دوم بود و یا در چهاردهم باشد اگر ابتدای نفث در روز سوم بود و اگر واقع شود در روز چهارم در غالب بحران روز بیستم میباشد و بساست که در روز هفدهم واقع شود و اگر نفث نماید تا بعد چهارم پس نفث نماید در پنجم و ششم دوران اندک نضجی باشد. امر متوسط ست و معذلک منذر بطول مدت بود و کذلک انقضای این عرض در زمان متوسط الطول و از این جهت باید که اکثر انقضای آن در بست و چهارم باشد و بساست که در بستم یا در بست و هفتم واقع شود و اکثر تاخیر مینماید تا سی ام و سی و چهارم و اکثر این هنگامی ست که ابتدای نفث در

ششم باشد و اگر در آن نضج ظاهر نگردد و ابتدای این نفث در روز پنجم یا ششم باشد دلیل بر طول مرض‌ست مع رجای بر خصوصا که به آن علامات جیده از قوت و شهوت و سن باشد و اگر در آنجا علامات مذمومه باشد در اکثر عطب حاصل شود و چون تا هضم نفث ننماید یا نفث غیر نضیج خلط ساذج نماید اگر بآن قوت ضعیف باشد باید دانست که نضج ننماید مرگ بعد زمانی که قوت قبل از آن ضعیف گردد و از چهاردهم تجاوز نمی نماید و بساست که قبل از آن هلاک میگردد بجهت آنکه بحران این تا چهلم و شصتم ست و طبیعت تا این مدت وفا نمیتواند نمود بمقامات علت و اگر قوت قوی و اشتهای طعام و آب بحد اعتدال و محمود و خواب و نفس بحد لائق و بول نضج باشد امید تجاوز از چهاردهم ست و بعد از آن در اکثر هلاک گردد و هر یک از ینها هنگامی است که ماده موجبه این علت حاد باشد و بالجمله طول بحران خفف از ذات‌الجنب تا چهارده روزست و بساست که تا بستم بکشد و اقصر بحران از ذات‌الجنب قوی بچهل روز باشد یا تا شصت روز اگر قوت درین مدت وفا نکند اکثر پیش ازین مدت هلاک شود و جالینوس گمان نموده بآنکه باست که نقا می یابد بنفث تاسی روز و بحران تام بحصت و یا بهلاکت می یابد و بدانکه نفث ساذج بزاقی واقع بعد ایام اول دلالت بر طول علت مینماید و آنچه در روز اول ثانی باشد بر قصر مرض دلالت کند و گاه اتفاق می افتد که توقع بحران در وقتی میباشد ولیکن امری عارض میشود که آنرا قریب میگرداند و یا امری که آنرا بعید مینماید مثلا چون نفث و احوال دلالت نمایند بر آنکه بحران در چهاردهم خواهد شد و بعد هفتم نفث سود ظاهر گردد و خصوصا در یوم هوی مثل هشتم دلالت نماید بر آنکه بحران روی تقدم خواهد کرد و هلاک خواهد گردانید اگر بحران تام باشد و یا هلاک نخواهد کرد و اگر بحران ناقص باشد و اگر بعد ازین دلیل جنیدال بر نضج محمود ظاهر گردد دلالت نماید بر آنکه بحران روی تاخیر نماید و بحران جید تقدیم کند خواه جودت جید تام باشد و گذار ورودی را که واقع گردد و یا ناقص و نتواند که منع روی نماید و برابرست که آن روی واقع بعد جید تام باشد و قتل کند و یا ناقص و هلاک نگرداند و جالینوس گفته چون ابتدا نماید نفث در ذات‌الجنب در چهارم بحران آن و هفتم و یازدهم میباشد و تاخیر از چهاردهم نمی نماید و چون تاخیر تا هشتم نماید مرض بطول می انجامد و تاخی تا سی ام می نماید.

علاج کلی ذات‌الجنب و ذات‌الریه

بقول قرشی و صاحب شفا والامقام تبریز مشترک برای ذات‌الریه و ذات‌الجنب فصدست از باسلیق یا قیفال پس اگر خون بسیار و در انصباب باشد فصد از جانب مخالف نمایند بعده از جانب وجع بعدت ذریا بعد یک شبانه روز و اگر خون بسیار نباشد و از ابتدا تجاوز کرده باشد بر قصد جانب وجع اقتصار کنند بحسب واجب اگر خون بقدر کفایت بگیرند از آن نجات یابد و استفراغ خلط غالب و تلیین طبیعت بفتائل و حقنه های لینه باید کرد و درین امراض حقنه بهتر از مسهل ست برای اماله ماده باسفل و امراج حرکت مواد بسوی قلب و اگر ضرورت مسهل باشد بر ملینات مسهله اقتضا ورزند و عمده تدبیر در علاج و این اورام تسهیل

نفث و تليين يبس ست بمثل نقوع برزقطونا يا و اصل‌السوس و بهدانه د عرق گاوزبان که در آن نبات سفيد حـل كـرده جرعـه جرعه بنوشند و بر تريخ صدر بروغن بادام و موم مداومت نمايند و جمله اشركه در آن انضاج و تليين و تنفيث و تنقيه مع تبريـد باشد اختيار نمايند مثل ماءالشعير بشربت بنفشه و يا ماءالشعير مدبر يعنى مخلوط بمغلى طوكه بهتر جامع ست بجهـت تـامين و انضاج و تنقيه و تسهيل نفث كه در آنست و يا طبيخ عناب سبيستان و خطمى و خبازى و اصل‌السوس و خيارين بشربت بنفشه بسرد بالفعل وقت غلبه تشنگى و نيمگرم نزد عدم تشنگى بدهند و در اوقات اشتداد عطش شيره خيارين در آب اصل‌السوس بر آورده بشربت بنفشه تنها يا مع شربت نيلوفر سرد كرده بياشامند و بآن مضمضه بشيره تخم خرفه و شـكر كننـد و شـربت انـار شيرين بعرق گاوزبان يا شربت بنفشه و نيلوفر بلعاب بهدانه و يا شربت عناب و نيلوفر استعمال نمايند و اگر مـاده رقيـق باشـد شربت خشخاش و عناب و يا مطبوخ خشخاش و عناب و سپستان و عدس و كشنيز ببعض اشربه مـذكوره بدهنـد و در بلغمـى تقليل تطفيه نمايند و نزد عدم حرارت و تپ شربت زوفا استعمال كنند و اگر با ورم اعضاى صدر اسهال مفرط باشد و آن بسـيار روى است مودى بسقوط قوت ميگردد و در مثل اين امراض احتياج به تقويت قوت بيشترست بسبب صعوبت مرض و اكثر اشيا كه در آن قوت قابضه است مضر باصحاب اورام صدر ميباشد و اشياى ملينه مضر باسهال است پـس اختيـار نماينـد از ادويـه و اشربه كه در آن قبض بود و در آن مضرت باعضاى صد نباشد مثل شربت حب‌الاس و انار شـيرين و صـنداع ماءالشـعير بريـان بشربت حب‌الاس كه درين اشربه قبض ست و مضر باعضاى صد و اورام او و مزيد سعال نيست و آب هندوانه بشكر وقت افراط حرارت و عطش و عدم اسهال خوبست و گاه محتاج ميشوند بشربت اجاص بجهت فرط صفرا و خوف اسـتحاله اشـربه شـيرين بصفرا و شربت نيلوفر با وجود حلاوت او مستجمل بصفرا نميشود و آن شديد التلطيف بالخاصيه و شديد التطيفه است و از اغذيه در ابتداى مرض مزورات مثل ماءالشعير بشكر يا ببعض اشربه مذكوره مثل شربت نيلوفر بدهند و چون مرض از ابتدا تجاوز كند و احتياج بقوتى افتد مغز نان مخلوط محلول در آب سرد بشكر يا شربت نيلوفر شيرين كرده‌يا حريره بادام دهند يا مزوره اسفاناخ يا خبازى يا ملوخيه اگر اشتها قوى باشد و يا رشته و حريره سبوس گندم و حريره مرتب از شيره تخم خيارين و مغز تخم كـدو بشكر هر واحد ازين بروغن بادام دهند و هندانكسار حمى مسكه و شكر كه آن معين بر نضج و نفث و مزيد قوت ست و حسوى متخذاز كعک و بادام مقشر بريان اگر طبيعت نرم باشد بدهند و بعد روز هفتم اگر قوت ضعف باشد يا قبل از آن شورباى چـوزه مرغ بجو مقشر دهند و يا حسوى بيضه نيمبرشت اگر حرارت قوى نباشد و ضعف بود و بايد كه درين امراض اعتنا بقوت بيشـتر نمايند بجهت حاجبت آنها با جود مقاسات مرض و صعوبت آن بقوبت قويه بر دفع ماده مرض بنفث كه آن محتاج بقوت قويست و اين بتغذيه حاصل ميگردد و تكثير غذا ماده مرض را زياده ميكند و بدينوجه مضت مينمايد پس واجـب اسـت كـه تقـدير آن بحسب اهم نمايند و غذا شورباى چوزه مرغ زياده نيست و معذلک مرطب مقوى معدل اخلاط ست وقـت ضـعف قـوت دريـن

امراض باستعمال آن باکی نیست و باید که از اغذیه و اشربه حاره و امتلای طعام تا حصول کمال صحت حذر نمایند و چون اصلاح پذیرد چوزه مرغ بریان بخورند و از ادویه موضعیه در ابتدا ضماد سوم سفید مغسول و روغن بنفشه نیمگرم نمایند و بعد زمان ابتدا ضماد مضج خطمی و بزر کتان و موم سرخ استعمال کنند و بدانند که موم سفید بسبب کثرت غسل او میل برودت مینماید و از آن قوت منضجه زائل میگردد پس استعمال او در ابتدا برای روع مناسب ست بخلاف موم سرخ که آن در زمانه تزید و انتها برای تحلیل و انضاج بهترست و اگر از مغز تخم خیارین و مغز تخم خشخاش هر واحد یکدرم مغز بادام مقشر سه درم ربالسوس نیمدرم بشربت انار شیرین سرشت حب با قرص ساخته زیر زبان دارند انضاج و تسهیل نفث کند و یا شربت انار زیاده آمیخته مثل لعوق ساخته بطریق لعق بخورند و از ادویه مسهله که بعد کمال نضج استعمال نمایند این است مغز خیارشنبر پانزده درم شربت بنفشه مکرر سی درم و روغن بادام نیمدرم و گاهی ترنجبین سفید یا شیر خشت و گلقند بغدادی و قدری ریوند چینی در آن اضافه مینمایند و اگر ماده صفراوی صرف باشد آلو بخارای کلان پنج عدد عناب شش سپستان هر واحد پانزده دانه گل نیلوفر هفت زهره گل بنفشه هفت درم در آب گرم خیسانیده صاف نموده بمغز خیارشنبر پانزده درم شربت بنفشه مکرر بست درم روغن بادام نیمدرم داخل کرده استعمال نمایند و اگر از خیارشنبر نفرت باشد عوض او ترنجبین یا شیر خشت کنند والا خیارشنبر افضل ادویه است که بدان معالجه اورام اعشا نمایند و خصوصا باب عنبالثعلب و یا عناب سپستان هر واحد بست را زیاده داه آلوبخارای کلان پنج عدد گل بنفشه سنای یکی هر واحد شش درم و اگر قدری از مقدار بنفشه کم نمایند بهتر باشد جوشانیده صاف نمود و سی درم شربت بنفشه مکرر داخل کرده بنوشند و لعوق خیارشنبر بهترست و اگر تپ قوی باشد مسهل جائز نبود بلکه اقتصار بر فصد نمایند و چون درم ابتدا در نضج نماید طبیخ عناب و انجیر و سبوس و جو مقشر و پرسیاوشان بخمیره بنفشه نافع ست بجهت اعانت او بر اتمام نضج و اندفاع ماده بانفجار یا تحلیل و حریره سبوس بشکر نیز مفید و امتصاص نیشکر خوب ست و چون مرض نضج یابد و ماده مستفرغ گردد و تپ زائل شود و حال مریض بصلاح گراید حمام آب شیرین نیمگرم بجهت انعاش قوی و تفتیح مسام و تحلیل بقیه ماده نافع ست مع احتراز از کشف راس و صدر و خصوصا در هوای بارد بنابر آنکه ماده از سر باعضای صدر که هنوز ضعیف اند نازل نگردد.

علاج ذاتالجنب خالص دموی و صفراوی

تا روز سوم بهر اماله فصد باسلیق از جانب مخالف نمایند یعنی اگر درم بجانب چپ باشد اخراج خون از دست راست کنند و چون درم در جانب است باشد اماله بجانب چپ نمایند و حکیم شریف خان مینویسند که اگرچه اطبای زمانه ما همچنین عمل میکنند لیکن باحتیاط اینکه اماله ماده بسوی عضو رئیس منع ست و قلب در جانب چپ ست ترک فصد چپ بجهت اماله اولی ست و حوض اورگ صافن محاذی وجع کشایند که آنرا کثیرالنفع یافته ام و بعد از آن اگر اتفاق فصد افتد بهر تنقیه نفس عضو

از طرف موافق مرض کشانید و بهدانه تخم خطمی عناب سیستان در آب جوشانیده و صاف نموده شیره تخم کاهو شربت بنفشه داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشند و از اغذیه بر کهچری مونگ یا ماءالشعیر قناعت کنند و اگـر در ماءالشـعیر عنـاب سپسـتان بنفشه بپزند و با شکر و روغن بادام دهند بهتر باشد و در صورت سقوط قوت شوربای چوزه مرغ با جو مقشر پختـه جائزسـت و بعد از سه ساعت شربت بنفشه سه توله در اندک آب سرد بدهند و بجای آب عرق عنب‌الثعلب یا عرق نیلـوفر بیاشـامند و مـوم سفید یک نیم توله روغن گل در توله بر آتش گداخته بر جای درد بمالند و یا پارچه بدان آلوده بنهنـد و بـالای آن پنبـه کهنـه بندند و بعد از آن عنب‌الثعلب تخم خطمی کتان هر یک شش ماشه سائیده با موم زرد در روغن گل هر یـک دو تولـه گداختـه آمیخته بدستور بکار برند و اگر درد تسکین نیاید این قیروطی که محلل و منضج و مرخی و معمول مولف‌ست بعمل آرنـد گـل بنفشه گل خطمی تخم کتان هر واحد یک توله در پا و آثار آب تر نموده صبح جوش داده صاف کرده روغن گل و دوام موم دو دام داخل کرده و باز جوش دهند هرگاه روغن بماند بر پارچه مالیده نیمگرم بر موضع درد بچسبانند و قیروطـی علـوی خـان و قیروطی و کما و خبر مولف والد ایشان و دیگر افتد و قیروطیات مسکنه استعمال نمایند و یا از نسخه مطبوخ مـذکور خطمـی و کاهو موقوف نموده در عرق عنب‌الثعلب جوش ماده بدستور بدهند بعده خطمی خبازی تخم خیارین کوفته اضافه کنند و اگر بـا درد معده باشد سپستان موقوف کرده و شیره تخم خیارین عوض شیره کاهو داخل کرده بنوشانند و یا اصل‌السوس نیز افزایند و یا در همان نسخه گل بنفشه عوض خطمی و سپستان داخل کرده و شیره مغز تخم کدو نیز افزوه بدهند و یا عناب گل بنفشـه خطمی جوشانیده شربت نیلوفر خاکشی داخل کرده دهند و یا درین نسخه اصل‌السوس عوض خطمی نموده در عـرق شـاهتره جوشانیده شیره مغز تخم کدو شیره خیارین افزوده شربت بنفشه عوض نیلوفر کنند و یا بعد فصد اصل‌السوس گل بنفشه عنـاب بهدانه جوشانیده و شیره مغز تخم کدو شربت بنفشه خاکشی داخل کرده بدهند و دوم روز شیره کاهو و سوم روز بجای آن شیره خیارین و چهارم روز شاهتره در جوشانده افزایند و گاهی در نسخه مطبوخ اول جو مقشـر نیمکوفتـه گـل نیلـوفر کتیـرا عـوض خطمی و شیره خیارین بجای کاهو کرده میشود و بعضی بعد فصد عناب ده دانه سپستان پانزده دانه خطمی خبازی گل نیلـوفر هر یک شش ماشه عنب‌الثعلب گل بنفشه هر واحد یک توله جوشانیده صاف نموده لعاب بهدانه لعاب اسپغول تـرنجبین داخـل کرده میدهند و بعضی درین نسخه برای نضج ماده گاوزبان پرسیاوشان اصل‌السوس هر واحد دو درم مویز منقی یک تولـه جـو مقشر سه درم افزوده نبات عوض لعابات و ترنجبین داخل کرده میدهند و اگر حائله شش ماهی را ذات‌الجنب عارض شود فصد باسلیق بضرورت کرده عنب‌الثعلب گاوزبان خبازی در همان نسخه مطبوخ اول افزوده بدون شیره کاهو و خاکشی بدهند و اگـر درین مرض قدری خون از دهن آید و اسهال با خون نیز بود گل بنفشه هفت ماشه تخم خطمی شش ماشه عنـاب چهـار دانـه گاوزبان پنج ماشه جوش داده صاف کرده شیره پوست پنج انجبار شش ماشه شربت بنفشه دو توله بارتنگ پنج ماشه داخل کرده

دهند و گل بنفشه گل خطمی تخم کتان گل بابونه هر یک سه ماشه سائید روغن گل شش ماشه آمیخته نیمگرم ضماد نمایند و از پنبه کهنه به بندند و ایضا اگر خون در نفث آید و عسر نفس باشد بعد فصد باسلیق عناب بهدانه گل بنفشه جوشانیده شیره مغزه تخم هندوانه شربت بنفشه داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشند و روغن گل بآب کوکنار جوش داده بمالند **بالجملـه** دریـن مرض بهدانه خطمی خبازی عناب سپتان گل نیلوفر گل بنفشه خیارین کوفته عنب‌الثعلب اصل‌السوس گاوزبـان پرسیاوشـان دو سه‌یا چهار اجزا ازین ادویه جوشانیده شیره سفره تخم هندوانه‌یا شیره خیارین با شیره کاهو یا شـیره مغـز تخـم کـدو یـا شـیره خرفه‌یا شیره مغز بادام یا شیره اصل‌السوس یک یا دو شیره ازین بشرجات و شربت بنفشه‌یا شربت نیلوفر بـا شـربت عنـاب یـا شربت خشخاش یا شربت شفا یا نبات یکی ازینها داخل کرده با یکی از عق عنب‌الثعلب با عرق گاوزبان یا عرق شاهتره‌یا عرق نیلوفر با عرق بید ساده و گاهی ضمغ عربی کتیرا سوده پاشیده و اون معمول ست و اگر قلق زیاده باشد لعابـات و شـیرجات تـا هفت روز بدهند و اگر حاجت تنفیه شود بروز مسهل همراه ادویه مذکوره مغز فلوس ترنجبین روغن بادام افزوده مسهل دهند و روز نهم عناب هفت حد و اصل‌السوس مقشر گاوزبان هر یک پنج ماشه بهد نه سه ماشه در عرق ماده پادیه نقـوع یـا مطبـوخ کرده شربت بنفشه چار توله تخم ریحان نه ماشه داخل کرده دهند و یا روز هشتم مسهل از عنب‌الثعلب نه ماشه گل نیلوفر گل بنفشه خبازی شاهتر و خیارین کوفته هر یک شش ماشه عناب پنج دانه سپستان بست دانه تخم خطمی اصل‌السوس گاوزبـان هر یک چهار ماشه بعرق گاز زبان و عرق عنب‌الثعلب شب تر کرده صبح مالیـده صـاف نمـوده فلـوس خیارشـنبر شـش تولـه ترنجبین چهار توله گلقند سه توله روغن بادام شش ماشه داخل کرده بدهند و دوم روز مسهل نقوع عنـاب بهدانـه بـا شـربت بنفشه و اسپغول مسلم دهند و اگر تسکین زیاده مطلوب باشد شیره مغز تخم کدو افزایند اگر غلبه سعال نباشد و تشنگی زیـاده بود عوض مطبوخ و نقوع تبرید لعاب بهدانه سه ماشه و ریشه خطمی چهار ماشه شیره خیارین و مغز تخم کدو هر یک نه ماشه در عرق مکوه و نیلوفر هر یک ده توله برآورده شربت نیلوفر چهار توله داخل کرده اسپغول نـه ماشـه پاشـیده دوم روز مسـهل بدهند و اگر در ماده حرارت زیاده نباشد پرسیاوشان چهار ماشه مویز منقی ده دانه پنج کاسنی شش ماسه در مسهل دوم یا سوم افزایند باز نقوع عناب گاوزبان گل بنفشه عنب‌الثعلب در عرقیات تر کرده شربت بنفشه خاکشی داخل کرده دهند و برای تقویت در آخر روز خمیره گاوزبان خمیره ابریشم همراه عرقیات و خاکشی نافع و اگر از سوء هضمی دو سه اسهال گـردد و در نـبض ابتلا محسوس شود غذا موقوف داشته شیره دانه هیل سه ماشه عرق عنب‌الثعلب پنج توله گلقند آفتابی دو توله دهند بعده اگـر نیست شکم زیاده گردد شربت بعوض گلقند کنند و بار تنگ چهار ماشه پاشیده بدهند و اگر سوزش دسیسه گردد شـیره خرفـه افزایند و بعد کم شدن حرارت شیره خرفه موقوف سازند و شربت بزوری و شیره بادیان بجهت ادرار دهند و یـا بعـد فصـد گـل بنفشه عناب بهدانه جوشانیده شیره خیارین شیره مغز تخم هندوانه شربت بنفشه خاکشی بدهند سـوم روز شـیره اصـل‌السـوس

چهارم سوز اندک زوفای خشک افزایند و بعد نضج ترنجبین مغز فلوس روغن بادام افـزوده مسـهل دهنـد و اگـر بعـد مسـهل سوءتنفس عدم اضطجاع بر پهلو باشد عناب بهدانه جوشانیده شیره کاهو شربت نیلوفر خاکشی دهند بار نضـج از اصـل‌السـوس خطمی بهدانه جوشانیده نبات داخل کرده بدهند و بعد نضج مسهل دوم بدستور داده در سوم مسهل اصل‌السوس زوفای خشک افزایند و بعد مسهل سوم اصل‌السوس بادیان نیز منقی زوفای خشک گل بنفشه جوشانیده شرب بنفشه خاکشـی بدهنـد و اگـر گرمی کند اصل‌السوس تخم خطمی بهدانه جوشانیده نبات داخل کرده دهند و یا گل بنفشه بهدانه در عرقیات جوشانیده شـیره مغز تخم کدو شیره اصل‌السوس شربت بنفشه خاکشی دهند باز عناب تخم خطمی عوض گل بنفشه و شیره مغز تخم هندوانـه عوض هر دو شیره مذکور نمایند بعده مسهل بارواز فلوس خیارشنبر ترنجبین آلوی بخارا عرق عنب‌الثعلب گلقنـد روغـن بـادام دهند و دوم روز مسهل لعاب بهدانه شیره اصل‌السوس شیره کاهو شیره خطمی شیره مغز تخم هندوانه شربت بنفشـه خاکشـی بدهند اگر اندکی تنفس زسعال باقی بود بهدانه عناب جوشانیده شربت بنفشه داخل کرده کتیرا صمغ عربی سوده پاشیده دهند و یا اول فصد بعده عناب گل نیلوفر بهدانه اصل‌السوس جوشانیده شیره مغز تخم هندوانه شیره مغز تخم کدو نبات غذا کهچـری دهند بعده گل خطمی بجای بهدانه و خیارین عوض تخم هندوانه و کاهو بجای کدو کنند و اصل‌السوس گـل نیلـوفر موقـوف نمایند بعده مسهل دهند و باز برای نضج اصل‌السوس خطمی بهدانه عنب‌الثعلب جوشانیده شیره مغز تخم کـدو نبـات خاکشـی بکار برند بعد مسهلات برای تحلیل درم بادیان بهدانه جوشانیده شیره مغز تخم کدو نبات خاکشی دهند و اگر بعـد فصـد طـبخ گرمی نماید و روز هفتم شدت مرض و عوارض از سوءتنفس اغما ظاهر گردد حجامت بی شرط و لخلخه برای آفت دماغ بکار برند پس اگر همین شدت ماند فصد کنند و الا مسهل دهند و برای نضج عناب گل بنفشه گاوزبان عنب‌الثعلب سپستان خطمی خبازی بهدانه مویز منقی خیارین کوفته شب خیسانیده صبح مالیده شربت بنفشه خاکشی بدهند و غذا آش جو بـاز گـل نیلـوفر اصل‌السوس افزایند و اگر بعد از فصد و مسهل تپ و در بدستور ماند سپستان خطمی خبازی اصل‌السوس بهدانه عناب شـب در آب گرم خیسانیده صبح مالیده شیره کاهو شیره خیارین شربت بنفشه خاکشی دهند درم روز گل نیلوفر گل بنفشه افزایند و روز مسهل سنامی مکی نه ماشه گل سرخ شش ماشه فلوس خیارشنبر شش توله گلقند چهار توله بیفزایند وجود آب گوشـت پختـه بجای نخود آب دهند و اگر طبیبی ناقص از فصد کردن تساهل کرده مسهل حار دهد و سعال و تپ فهمیده از ورم غافل شود و فلش باقیماند فصد کرده عناب اصل‌السوس تخم خطمی گل بنفشه جوشانیده صاف نموده نبات داخل کـرده خاکشـی پاشـیده بدهند چه درین مرض اول فصد باسلیق لازم بعده منضج و منفث مثل خطمی عناب بهدانه بنفشه گل نیلوفر خبـازی گاوزبـان عنب‌الثعلب و غیره و مجلی مثل پرسیاوشان و زوفای خشک و شیرجات مثل شیره تخم کـاهو و خشـخاش و شـربت نیلـوفر و عناب و غیر آن می باید و بعض اطبای مباهل و منضج و مسهل هم غلط کرده در ذهن ناقص خیـال سـل فهمیـده شـیرجات

وادویه قابضه بارده مثل شیره تخم خرفه شیره تخم خشخاش و طباشیر مع عربی کتیرا کافور گیرد و غیره میدهند و مـریض را هلاک میسازند تا حذر و من مثل هذه الاغلاط **اقوال حکما** رازی از بقراط نقل کرده که آنچه قریب جست بفصد باسلیق درین علت و جمیع امراض صدر حجامت بر کامل ست و بقراط در مسائل امراض حاده گفته که هرگاه مرض اصلاح نیابـد بایـد کـه تقویت قوت نمایند بغذا برای زیادتی قوت و تنقیه علیل نفث را زیرا که هرگاه قوت قوی گردید تقویت میباید بر اخـراج نفـث و گفته بر طبیب ست در ذات‌الجنب استعمال میزی که در آن ترطیب و تقطیع باعتدال باشد تا آنکه آسان گردد اخراج نفـث پـس بچیزی که باعث تقویت قوت گردد و ماء الشعیر جامع هر دوست و گفته که در ذات‌الجنب از نفخ حذر نمایند خصوصا هنگامیکه طبع قبض باشد و همچنین از غذا درین هنگام زیرا که این هر دو موجب زیادتی و اشتداد وجع اند و نیز گفته کـه دریـن علـت حذر باید نمود از تغذیه در ابتدا و در اوقات منتهی بجهت آنکه ضرر آن درین وقت شدیدست و گفته که تکمید تحلیـل میدهـد اوجاعی را که مائل باسفل باشند بجهت آنکه مواد آن غلیظ تر باشد و فصد تحلیل میدهد آنچه بغـوق سـت و گفتـه هرگـاه در ذات‌الجنب عطش بسیار شدید باشد باید که سکنجبین بیاشامند اگر تسکین نیابد آب خالص اندک اندک دهنـد و جـالینوس در مقاله ششم از کتاب آرای بقراط و افلاطون نوشته که بقراط صاحب ذات‌الجنب را در ابتدای احساس وجع در پهلو امر بتکمید و گرم داشتن آن موضع نموده و گفته که اگر بدین زائل نگردید نظر کنند که محتاج بسهل ست یا بقصد و بحسب حاجت تنقیـه نمایند و بعضی را تغذیه بماء العسل تا هنگام بحران کافی میباشد و بعضی محتاج بماءالعشیر اند نه بماءالعسل و بعضی محتـاج باستحمام اند محمد زکریا گوید گمان بمینمایم که بتمکید هنگامی محتاج باشد که وجـع لازم و سـرفه و ضـیق نباشـد و نیـز جالینوس گوید که پرهیز و استعمال فطول صدر و تمریخ آن نماینـد آب نیمگـرم بیاشـامند و هـم بقـراط گفتـه کـه صـاحبان ذات‌الجنب شفا یابند باسهال و ماء الشعیر و پرهیز رازی گفته که کرور ذات‌الجنب نفث زرد بر آید باید که باسهال صفرا و تطفیه آن بسیار کوشند و اگر سرخ قانی باشد فصد نمایند و اگر سفید باشد کما و نمایند روفس گفتـه بایـد کـه در ذات‌الجنـب ادویـه مسهله که در آن حرارت و خشونت نباشد مثل آب لبلاب و ماءالفواکـه و خیارشـنبر و تـرنبجین اسـتعمال نماینـد. آنچـه در آن حرارت مفرط باشد مانند سقمونیا و خشونت بود همچون ملیله استعمال ننمایند و بعض متاخرین مینویسـند کـه در ذات‌الجنـب دموی بعد فصد اگر تلیین مطلوب باشد بنقوع عناب و سپستان و بنفشه و آلوی شیرین و مویز منقی و انجیر تنها یا باضافه مغز خیارشنبر و ترنجبین کنند و ماءالشعیر با خمیره بنفشه‌یا شربت آن بنوشند و ایضا بعد فصـد از اشـربه شـربت عنـاب و نیلـوفر و بنفشه با لعاب بهدانه دهند و غذا آش جو و اسفاناخ و در ابتدا بموم و روغن بنفشه گداخته انـدکی کتیـرا آمیختـه تمـریخ صـدر نمایند و یا گل بنفشه و آرد جو با لعاب گل خطمی سرشته ضماد کنند و هرگاه تشنه گردند لعاب بزوقطونا و لعاب بهدانه و شیره مغز تخم کدو بنوشند و بهر تسهیل نفث آب اصل‌السوس و گاوزبان و شربت بنفشه و شـربت زوفـا دهنـد و لعـوق خیارشـنبر و

روغن بادام و کتیرا و اصل‌السوس کتیرا لنفع ست و هنگام وجع تکمید به پشم روغن گرم کرده آلوده و یا سبوس یا سرگین خرما برگ طرفا یا ضماد بعسل و عروق نمایند و اگر نفع نکند فصد ضرور بود و اگر در کماوات ذات‌الجنب که مسطور خواهند شد همراه آب کرسنه آب کلم و همراه آرد جو و سبوس لعاب بزر کتان عوض سرکه کنند خصوصاً هنگام سرفه شدید بهترست و وضع محجمه بر موضع درد بعد تنقیه عجیب و سریع الابرار و مغنی از تدابیر دیگر ست و طبری گفته که شخصی را در پهلو و سینه سرخی ظاهر شد و بران شرط زدند و نجات یافت و ایضا اگر وجع و نخس شدید باشد بگیرند بنفشه بابونه آرد جو خطمی هر واحد یک کف و بجوشانند بآب و روغن گل نیمگرم ضماد نمایند و اگر سرفه خشک عسر نفس باشد و از چهارم روز گذشته و تپ شدید نباشد هر روز پیش از ماء الشعیر بیک ساعت این مطبوخ بیاشامند انجیر سفید ده دانه مویز منقی پنج درم اصل‌السوس مقشر کوفته دو نیم درم عناب سپستان هر یک ده دانه در یک نیم رطل آب بجوشانند تا نیم رطول بماند مالیده صاف نموده پنج درم خمیره بنفشه در آن حل نموده سه درم روغن بادام بر آن چکانیده بنوشند و گویند که در ذات‌الجنب صفراوی برای تنقیص کیست صفراوی دموی فصد باسلیق در ابتدا نیز از جانب درم گیرند بجهت آنکه بسبب قرب موضع علت سریع النفع ست اگر مانعی نباشد ولیکن جرات بگرفتن خون بسیار درینجا ننمایند چنانچه درد موی می نمایند و یا فصد صافن از آن جهت نمایند و بعد از آن متوجه اسهال و تلبیین طبیعت گردند بمثل نقوع عناب سپستان گل بنفشه گل نیلوفر با فلوس خیارشنبر و ترنجبین و شیر خشت و روغن بادام و درین ادویه مسهله بعصر مانند هلیلجات و صبر جائز نیست که کذاسقمونیا و ایارج و خربق که از اینهمه در جمیع اقسام ذات‌الجنب حتی که بلغمی و سودای و اجتناب اولی ست بلکه واجب است که سعی نمایند در تسکین حرارت و قمع حدت و اصلاح کیفیت صفرا بمطفیات حرارت از اشربه که سرفه آور نباشند مثل شربت نیلوفر و بنفشه بلعاب اسپغول و یا ماء الخیار و یا آب هندوانه و یا ماءالشعیر بسرطان و روغن بادام و غذا آش جو و یا اسفاناخ و کدو و ملو خیار بروغن بادام پخته نمایند و از ترشی و هرچه سرفه آورد به پرهیزند. **شیخ الرئیس** و بعض شراح قانون مینویسند واجب است که منع نماینده ماده متوجه بسوی ورم را و از آن بازگردانند باستفراغ و بجذب بسوی غلاف و علاجش فصدست اگر خون غالب باشد و چندان خون برآرند که رنگ آن متغیر گردد یعنی از سیاهی بسرخی تغییر یابد چه شدید تر خون بدن در سیاهی قریب بمثل این ورم میباشد با وجود آن مراعات قوت در آن واجب است چه بساست که قوت در اخراج خون برین حد رخصت نمیدهد پس طبیب را می باید که بمزاج مریض و صحنه و قوت او نظر کند و گاهی بعد از فصد محتاج به تلیین طبیعت میشوند بمثل این مطبوخ بنفشه گاوزبان هر واحد پنج درم اصل‌السوس بیخ خطمی هر واحد ده درم عناب آلوی سیاه هر واحد بست عدد سپستان سی عدد فلوس خیارشنبر بست درم بدستور مرتب سازند و اگر خلط دیگر باشد استفراغ آن نمایند نه بمثل هلیله و آنچه در آن قبض یا اسهال باشد بلکه بدانچه در آن با اسهال تلیین باشد مثل دوائی که از بنفشه و ترنجبین و شیر خشت و شکر

حجاز ساخته باشند و در شب اسهال آورند و قومی از اهل معرفت گفته اند که هرچند ماده صفراوی باشد صواب تر آنست که مهامکن استفراغ بفصد نمایند بخوف اضطرابی که اکثر در مسهل میباشد و خصوصاً چون نفث بسیار صفراوی و تپ شدید تر باشد که درین وقت خوف تحریک او بسوی قلب بیشتر است و جالینوس حذر میکند از سقمونیا نه از ایارج و خربق با هم و مدح مینماید فعل ماءالشعیر را بعد استعمال مسهل و فراغ از آن و با مسهل قطع میکند فعل آن چنانچه اغذیه دیگر قطع آن میکنند و بالجمه می باید که ملاک امر در علاج این مرض فصد از الحل مخالف در روز سوم و چهارم و اغتذا بماءالشعیر ساذج یا مطبوخ بکدور و کشنیز تر باشد و تلیین طبع اگر احتیاج آن افتد بمثل بنفشه و عناب و نیلوفر و عرق این بخاصیت نافع این مرض ست و اگر احتیاج شود در آن سه‌یا چهار حب السفر جل داخل کنند و این عرق را در حالت جلوس و ارتفاع راس و استوای سینه و گردن جرعه جرعه بنوشند که اثر نفع او در کمتر از یک ساعت ظاهر میشود و با وجود این رعایت جانب میل وجع و الم واجب است پس اگر الم بسوی چنبر گردن و استخوان سینه بر آید فصد اولی ست و اگر درد بطرف سر استخوان پهلو میل کند لابدست از اسهال تنها یا مع فصد بحسب وجوب مشاهده و این بهر آنست که فصد تنها از باسلیق ازین موضع خون اندک می کشد و آنچه دلالت میکند بر شدت حاجت بسوی تنقیه اینست که از تکمید و تضمید وجع ساکن نشود بلکه از آن هر دو وجع ازدیاد پذیرد که این دلالت بر مبتلای تمام بدن مینماید پس لابدست از تنقیه و خصوصا فصد و چون از فصد و مسهل نیز اعراض ساکن نگردد و بدانند که ماده ریم خواهد کرد و درین هنگام اعاده فصد نمایند تا ماده ذی جمع خام نماند و چون ماده نضج باید جهد کنند که قبل از ریم شدن بنفث و بول و بر از پاک گردد و بالجمله چون فصد نشده باشد و ماده نضج یابد و نفث نضج و صالح آید و ضعف در قوت باشد البته فصد نشاید کرد بهر آنکه درین وقت غالبا ضعف بسبب تخلل حار غریزی می باشد و در آن فصد نشاید مگر آنکه ضعف قوت بسبب داعت ماده‌یا کثرت او باشد که درین حالت فصد جائز ست و فرق چنان کنند که اگر اعراض مرض خفیف بود و در آنجا علامات شدت امتلا نباشد ضعف بسبب انحلال حار غریزی باشد و اگر ضعف قوت بدون فصد و اسهال باشد و به تنقیه حاجت آید حقنه متوسط یا بحسب مشاهده حال قلت و کثرت امتلا بعمل آرند و خصوصا چون وجع مائل بطرف شراسیف باشد و بقراط در علاج ذات‌الجنب شدید المیل بسوی شراسیف اشاره تنقیه بخزیق سیاه و فیلون که از جنس تیوعات ست مینماید و بعد تنقیه و خفت درد اقتصار نمایند بر ماءالسکر و ماءالشعیر جو مقشر شدیدالطبخ در آب بسیار و آب خندروس اگر احتیاج تقویت باشد و هندوانه و آب عناب و آب سپستان و خمیره بنفشه و تخم خشخاش و روغنی که بچیزی ازینها استعمال کرده شود روغن بادام ست و قومی از انار منع کرده اند و نزد من انار شیرین بد نیست و گاهی برای آوردن نفث ازین ادویه مطبوخ استعمال مینمایند جو مقشر عناب سپستان بنفشه تخم خشخاش و شربت بنفشه و شربت نیلوفر و این هر دو از جلاب بهترست وجالینوس در ابتدای این مرض باستعمال ذیاقوذا برای منع ماده و انضاج و

تنویم امر کرده و نزد من احتیاج بسوی او وقتی ست که از شدت سهر چاره نباشد والا خشخاش تبلید ماده و منع نفث می نماید مگر آنکه شکر که درد یا قوزا داخل باشد دفع ضرر او نماید و باشد که بزوری یعنی آنچه از تخم خشخاش بسازند و آن ضعیف التبلیدست موافق تر از قشوری که با پوست آن بسازند و آن قوی التبرید و تبلید و تخدیرست درین وقت بود و ممکن است که این تبلید در ابتدا و اوائل الضباب ماده از اعالی مطلوب باشد و تقویم یعنی ازاله رقت از قوام ماده وقت کثرت فوقاز انصباب ازلی ترست و باید که آنچه از نفث محتبس شده باشد تنقیه آن نمایند و تقدیر غذا نمایند و کثرت در آن نکنند بلکه تلطیف او نمایند بحسب وجوب کثرت حدت مرض و قلت آن و اعراض آن پس اگر ساکن خفیف سهل باشد بماءالشعیر مقشر جیدالطبخ خلیظ القوام غذا سازند که آن منفث مقطع مقوی ست و اگر خواهند بشکر یا عسل شیرین کنند و اگر هنوز در بدن اضطراب باشد تا حصول صحت اقتصار بر ماءالشعیر رقیق نمایند و خصوصا بحسب نفث که اگر بسیار آید از کثرت ماده امن حاجت بقوت باشد پس بماءالشعیر مقشر غذا سازند و تقویت دهند و اگر نفث محتبس بود تلطیف تدبیر نمایند و بر ماءالشعیر و اشربه حتی الامکان اقتصار ورزند و بالجمله غذای ایشان در ابتدا ماءالشعیر پس احساسی مرطبه فاتره مرتب بآب سبوس و شکر و روغن بادام باشد و قطف و بقله ایمانی و اسفاناخ و کشک جو و ماش مقشر بروغن بادام و کدو و خبازی و ملوفیا و حریره متخذ از شیره تخم خیارین و شیره مغز تخم کدو بشکر و روغن بادام تناول کنند و در آخر ماءالشعیر که در آن اونی غلظ باشد و بعده آب گند و سرخ دهند و در آخر جو و گندم مخلوط کنند و باید که ماءالشعیر در هر روز دو بار یا اکثر از آن لازم گیرند اما دفعه اولی وقت صبح برای دو اختیار نمایند و اما دفعه ثانی وقت عادت غذای او در ایام صحت باشد که این افضل اوقات شرب ماءالشعیرست اگر معده نفی باشد واجب است تعدیل خوابگاه او و غسل فم و لسان لهات و هر روز دو بار غسل مستقصی باب و اگر باین آب قدری سکنجبین آمیزند اولی ست و اگر طبع قبض باشد و عطش در میان در او غذا غالب گردد لعاب بزرقطونا بشکر بیاشامند و اگر سرفه نباشد بآشامیدن سکنجبین قلیل الحموضت خوف نیست و واجب است حذر از تضمید صدرا و مگر آنکه‌یقین قصر علت باشد و چون بدانند که مرض قصیرست در قطع غذا و تلطیف تدبیر او حتی الامکان مضایقه نیست و بر موضع الم ضماد نمایند و چون مرض طویل باشد لابدست از تغذیه اعنی آشامیدن ماءالشعیر ثانیا در وقت غذا و توفیر آن برین برای حفظ قوت چنانچه بقراط گفته که غذا در مرض طویل قطع نباید کرد تا سبب اسقاط قوت نگردد و مواضع الم را ضماد نکنند تا در انضاج فضلات فتور نیفتد و آنجا که قوت بر تلیین طبیعت بخیارشنبر متمکن باشد منع نکنند و حفظ مریض از اهویه مختلفه و اصابت باران و فزع از واجبات ست و چون در ذات‌الجنب اسهال حادث شود و ذات‌الجنب از انحلال ذبحه عقب آن افتد از جمله علاج از فصد و تلیین طبیعت منع کنند تا ضعف عظیم حادث نشود و تدبیر او اقتصار بر شرب پست جو یا جو مقشر محمض مطبوخ باشد و اگر در اقسام ذات‌الجنب ضرورت فصد افتد و نضج ماده نباشد پس صواب آنست که در اخراج خون بقدر و ثلث وزن

اقتصار نمایند و یک ثلث آن برای فصد دوم باقی گذارند و برای استعداد فصد ثانی نمک و زیت بر موضع جراحت نشتر نهند و اکثر لینت شکم هر روز یکبار یا دو بار از فصد ثانی بی نیاز میسازد و هرگاه قوت مریض برحال باشد و عقب فصد غشی افتد یا شدت عسر و ضیق در نفس عارض گردد و دلیل آن باشد که فصد ماده مرض استفراغ نساخت تدبیر حقنه باید گردد اولی آنست که تلیین طبیعت در علاج اوجاع صدر بزمانه ابتدا ننمایند مگر بخفیف از حقنه ها و شیافات و از خطای عظیم ست آشامیدن مبردات شدیده مگر در صفراوی که در آنجا مبالغه در قطفیه بمثل لعاب بزرقطونا و ماءالخیار و ماءالقرع و آب هندوانه و ماءالشعیر کرده میشود و آشامیدن مبردات قابضه‌یا خورانیدن آنها مثل عدس بحموضات و مانند آن نیز خطاست و **بدانکه** نوشیدن آب سرد غیر موافق ست برای این مرض و برای جمیع اورام باطنه و مهاامکن تقلیل آن نمایند و اگر تشنگی غلبه کند آنرا بسکنجبین آمیزند برای کسر سورت آب و تقلیل بقاء ثبات او بلکه برای بدرقه و تنفیذ در بدن و انتفاع سکنجبین بتقطیع و تلطیف او و بدانند که در ذات‌الجنب چون التهاب کثرت پذیرد و استدعای تبرید نماید پس تبرید او بچیزی که در آن جلاد ترطیب باشد مثل مارالخیار و آب هندوانه نمایند و اما ماءالقرع اگرچه بیک جهت نفع میکند لیکن باست که ضرر مینماید و بتخفیف میکند باو داروآنچه از آن اجتناب باید کرد مثل آب خرفه و آب کاسنی ست و هر آنچه در آن تبرید و کیشف باشد و واجب است که معظم غرض طبیب تنفیث بسهولت باشد و خواب بر پهلوی علیل نفث زیاده می آرد و اکثر احتیاج بجنبش اندک و بآشامیدن آب مائل بحرارت جرعه بعد جرعه می افتد که آن بسیار نافعست و گاهی وقت احتباس نفث زنگار و غیره ادویه حاره بعد روز هفتم معاجین کبار میدهند و آن در ذات‌الجنب بلغمی مسطور گردد و اگر در اصحاب ذات‌الجنب بعد انکسار ممی بفذای توی تر حاجت آید ماهی رضراضی خورند و کذلک نان بشکر و سکه که این معین بر نضج و نفث ست که ماهی بریان بکراث و شبت و نمک و جهد نمایند که نواحی شکم سبک ماند تا نواحی صدر مزاحمت نکند و این تلبیین طبیعت و اخراج ثفل کنند اگر محتبس باشد بحقنه لین مثل ماءالشعیر باندک آب چقندر و واجب ست که منع نفخ نمایند که بخار ثفل و نفخه درین مرض بسیار مضر اند و از مهم شدید اهتمام اینست که مبادرت نمایند در تنفیج علت قبل از ریم شدن او و اگر ریم گردد مبادرت به تنقیه آن قبل از تاکل نمایند و بدانکه لابدست از ترطیب برای تسهیل نفث و سرعت آن و چون نفث ابتدا نماید در تزاید مرض و ازچهارم تجاوز کند مطبوخ مذکور را باصل‌السوس و پرسیاوشان قوی نمایند و چون ماده غلیظ و قوت قوی باشد و در عصب آفت نبود در آشامیدن سکنجبین قلیل الحوضت ممزوخ بآب نیمگرم خون نیست تا تقطیع نماید و اگر درینحال بصورت قبض تلیین طبیعت بمثل خیارشنبر مع شکر و ترنجبین یا شیر خشت نمایند بهتر باشد و **گاهی** استعانت مینمایند بضمادات و مروخات منضجه محلله و اول آنکه استعمال او درین واجب است قیروطی مرتب از روغن بنفشه و موم مصغی ست بعده بشحوم و لعابات و غبار آیسا تدریج نمایند پس بتدریج قوی تر از آن مثل ضماد بابونه و پنج خطمی و اصل‌السوس بنفشه و

طبیخ خبازی بستانی استعمال کنند و اگر بقوی ترازین حاجت آید و ماده خام تر بود ضماد از برگ کرنب و برگ بادیـان پختـه سازند و ایضا ضماد متخذاز افسنتین و اصل‌السوس بقدری عسل و روغن ناروین و بدانند که اگر ماده بسیار باشد اضمده و اطلیه بارده ضرر کنند و اگر اندک بود ضرر نکنند بلکه نفع بخشند و کذلک اگر ورم تحلیل شود و بقیه آن باقی ماند و چون غیر فصد استفراغ نافع واقع شود ایضا طلای بارد جائزست و این ضماد برای نضج و تسکین دروجیدست برگ بنفشه و خطمی هـر واحـد یک جزو اصل‌السوس در جزو آرد باقلا آراد جوهر واحد یکنیم جزو بابونه کتیرا یکیک جـزوه اگـر مـاده غلـیظ باشـد و احتیـاج بتحلیل زیاده افتد بزرکتان در آن زیاده کنند در میفتخج و موم و روغن بنفشه بسرشند و اگر حـرارت کمتـر باشـد بـدل روغـن بنفشه روغن سوسن یا روغن خیری یا نرگس نمایند و اگر حرارت قوی باشد بدل ادویه حاره ملحقه به نسخه اصـل کـه زیـاده نموده اند گل نیلوفر و گل سرخ و جراده کدوی تر داخل کنند و این مروخ نافع ست موم پیه بط یا ماکیان روغن گوسفند زوفای رطب گداخته مروخ سازند که بسیار مفیدست و از اضمده که جامع انضاج و تسکین وجع اند ضمادیست که از آرد باقلا و آرد جو و اکلیل الملک و پوست خشخاش بسازند و چون صعیده کنند و بر موضع درد نهند و **گاهی** در آن استعانت بکماوات رطبه یابسه برای نضج و تحلیل مینمایند و رطبه موافق تبریرای ذات‌الجنب مائل بحمره است و یابسه برای آنکه مائل بفلغمونی باشد لیکن رطب چون نفع نکند مضرت ننماید و یابس اگر ضرر کند ضرری عظیم نماید و ال آن ها بتقدیم اسفنج مبلول بآب گرم است و قویتر از آن آب دریای شور و آب نمکین هست بعد از آن اگر احتیاج بکما و افتد تجاوز ازین نمایند بنحارزیت و آب هر دو گـرم کرده و قوی تر ازین آنست که بسرکه و کرسنه دیگر نب موزیت صوف یا پارچه تر کرده تکمید سازند و از کماوات یابسه لطیفه سبوس گندم ست پس جاورس پس نمک و تکمید هر دو قوی تر و نافع ترست و تکمید جمله وجع عالی رسـافل را حـل کنـد چون مانع از امتلا نباشد که جذب مواد نماید و اما فصد وجع عالی را اکثر حل نماید قبـل از آنکـه ورم در جمـع شـروع کنـد و بهترین اوقات فصد روز سوم یا چهارم ست و چون ضماد یا کماد نمایند جهد کنند که بخار آن بروی مریض نرسد تـا کـرب و ضیق نفس نیارد و باست که مرض شدید السیس باشد باو بخار ضماد و کما و رطب معتدل که بچهره رسد و در بینی رود نفـع بخشد و گاهی استعانت مینمایند بلعوقات مستعمله آنها و ملائم تر و موافق تر آنها برای محرورین لعـوق مـوم سـفید معـدفای مغسول بروغن بنفشه است و خصوصا چون درد شدید باشد و گاهی مهاجم بعد تنقیه بدن بفصد و غیره و اعتماد بـر آنکـه نقـا حاصل شده استعمال مینمایند پس از وضع محاجم بجای درد نفع عظیم حاصل میگردد که گاهی درد بالکـل سـاکن میشـود و گاهی جذاب و بنواحی خارج میکند و ضماد خردل اگر در مثل این موضع استعمال کنند در جذب عمل محاجم مینمایـد و اگـر مرض تا چهاردهم باقی ماند درین وقت حجامت و تلطیف تدبیر لابدست و چون سهر شدت کند شربت خشخاش و خشـخاش مناسب ست و چون نفس متواتر گردد تدارک ضرر او بترطیب بمثل لعاب اسپغول که اندک انـدک از آن تجـرع کننـد و بمثـل

جلاب نمایند و گاهی از نطول بآب نیمگرم بر پهلو بنابر تخفیف وجع و تقلیل تواتر نفس منتفع میشوند چه تواتر نفس ضارست چنانچه در ابتدای این مبحث مسطور شد و بعد انحطاط ظاهر حمام استعمال نمایند و از تبرید شدید اجتناب کنند مگر در ذات‌الجنب که از قسم حمره باشد و کذلک از تبرید مغلظ احتراز کنند و بتلطیف مشغول شوند و در آبها و اشربه مذکوره کراث و پودینه در آخر بجوشانند و تخم قریص بعسل لعق نمایند و اگر ورم عصیان نماید و جمع گردد تدبیرش جدا مسطور گردد و واجب است که تاقهین از اصحاب ذات‌الجنب از مالحات و مریضات و امتلا و شکم سیری و مقام در آفتاب و بادودخان و آواز بلند و نفخ و جماع حذر کنند که اگر نکس شود هلاک گردند و هم او نوشته ذات‌الجنب که از تناول اغذیه غلظه حادث گردد علاجش ترقیق ماده بحمام و بعد خروج از آن شربت سکنجبین و اجتناب از تمریخ روغن ست و بساست که این تدبیر از فصد بی نیاز سازد **جرجانی و ایلاقی مینویسند:** که علاج ذات‌الجنب دموی و صفراوی قریب بیکدیگرست لیکن اگر خون غالب باشد اول فصد باسلیق نمایند روز اول که هنوز ماده در حرکت باشد از دست مخالف و بعد یک شبانه روز که ماده قرار یافته باشد از دست موافق و اگر قوت مریض قوی باشد خون چندان برآرند که رنگ خون از ساهی بسرخی بگردد و اگر اراده حفظ قوت باشد اندک اندک بدو دفعه‌یا سه دفعه خون را بیرون کنند و اگر صفرا غالب بود تدبیر اسهال او باید کرد بمطبوخ خیارشنبر یا بحقنه لین و درینجا نیز فصد کردن موثرتر از مسهل ست چه ممکن است که مسهل اجابت نکند و اخلاط را بجنباند و اضطرابی تولد کند و روز اول و روز سوم تا از تنقیه فارغ نشوند شربت بنفشه و شربت نیلوفر بآب آمیخته یا با جلال رقیق دهند و اگر شتنگی غالب شود آب هندوانه و سکنجبین که بسیار ترش نباشد بآب ساده‌یا آب هندوانه آمیخته و اون صواب باشد و بعد تنقیه هر صبح خمیره بنفشه در جلاب رقیق حل کرده و روغن بادام بران چکانیده دهند و ماءالشعیر که در آن عناب و سپستان و بنفشه جوشانیده باشند با شکر بدهند و شربت بنفشه مرکب بست درم با روغن بادام چهار درم و یا از بنفشه سی درم عناب سی عدد سپستان پنجاه عدد مویز منقی سی عدد تخم خطمی اسپغول بهدانه کتیرا هر یک ده درم فلوس خیارشنبر بست درم شکر یک رطل شربت مرتب کرده بست درم از آن بروغن بادام بخورند و این مطبوخ مسهل ست عناب سی عدد سپستان پنجاه عدد بنفشه ده درم فلوس خیارشنبر پانزده درم ترنجبین سی درم بدستور جوشانیده صاف نموده بدهند و اگر قوی تر خواهند سه درم لسان الشور یا پنج درم درین مطبوخ زیاده کنند و اگر صفرا سخت غالب نباشد ده درم اصل‌السوس مقشر و سه درم تربد تراشیده و نیمکوفته هم اضافه نمایند و اولی تر آنست که اصل‌السوس و تربدور مسهل دیگر دهند بعد از آنکه نفث ظاهر شده باشد و اگر مریض از مسهل کراهت کند سه درم گاوزبان کوفته بیخته در جلاب بدهند و حقنه از بابونه و انجیر و بنفشه و عناب و سپستان و تخم خطمی و خسک و شکر سرخ ویا فانید بسازند و روغن کنجد و نمک طعام اندک آمیزند و عوض آب جلاب دهند یا شربت بنفشه و شربت نیلوفر بآب آمیخته و لعوقات و همه تدابیر منضجه منقیه که در علاج ذات‌الریه گذشت بکار برند

و بعد نضج ماده در تنقیه آن بنفث کوشند و آب گرم و ماءالشعیر رقیق بشکر و مسکه بشکر یا عسل و خواب بر پهلوی ورم معین بر نفث و منقی صدر و پهلوست و بعد تنقیه و سکون اعراض مرض و کثرت نفث غذا از کشک حو و آرد باقلا اسفاناخ و بلوخیا با شکر دهند باقی همانست که اکثر در قول شیخ گذشت فقط **صاحب کامل و جامع گویند:** که در علاج ذات‌الجنب احتیاج باستعمال اکثر تدبیریکه در مداوات ذات‌الریه مذکور شد بسبب مشاکلت فیمابین هر دو میباشد و چون امر چنین باشد می باید که در ابتدای این مرض اگر وجع متصل بترقوه بود فصد باسلیق از دست مخالف جانب علت نمایند برای جذب ماده بخلاف جهت و اگر مرض متمادی شود و ماده قرار یابد فصد از جانب علت کنند و اخراج خون زیاده نمایند و مرتبه دوم فصد کنند چون قوت و سن و مزاج و وقت مساعدت کند و باید که خون چندان بیرون آرند که رنگ او متغیر گردد پس اگر رنگ او احمز ناصع باشد آن مقدار بگیرند که برنگ حمرت قائی یا بسیاهی برسد و اگر فانی باشد چندان بیرون کنند که نائل بسیاهی و یا تیرگی گردد و اگر از ابتدا سیاه باشد باید که آن مقدار خارج کنند که رنگ آن صاف گردد و اگر صاف نشود آنقدر بگیرند که بحد غشی برسد و چون در ذات‌الجنب مائل بسوی اسفل بناحیه شراسیف باشد باید که مسهل بمثل لبلاب و فلوس خیارشنبر یا ماءالفواکه و بنفشه خشک بخیارشنبر و ترنجبین و مانند آن دهند و بعد از آن ماءالشعیر که در آن عناب و سپستان و اصل‌السوس مقشر کوفته جوشانیده حمیر بنفشه مالیده با شربت بنفشه آمیخته روغن بادام بر آن چکانیده باشند بدهند و صاحب ذات‌الجنب را از دادن ماءالشعیر قبل از تنقیه بدن بفصد بادوای مسهل حذر کنند لاسیما هنگامی که طبع قبض باشد اگر بدهند ماءالشعیر از معده و امعا نافذ نشود و گرم شود و از آن بخارات حاره بنواحی صدر مرتقی گردد و برمریض بلای عظیم آورد و بعد تنقیه بدن ماءالشعیر که مسطور شد بدهند و اگر هنوز در ظهور نفث توقف ببینند قبل از ماءالشعیر بیک ساعت و واوقیه شربت بنفشه و روغن بادام دهند که ترطیب مزاج و اعانت بر نفث کند بعده ماءالشعیر بدهند و اگر درد شدید باشد روغن بنفشه که در آن موم سفید گداخته باشند بر موضع وجع بمالند و تکمید بمثانه که آب گرم یا روغن بنفشه در آن پر کرده باشند و تسکین درد سخت سودهندست یا بته ظرف نقره‌یا چینی یا سفید روئی ازرق صغیر رقیق الجلد تکمیه نمایند و اگر درد ساکن نشود سبوس گندم و جاورس تکمید کنند اگر ماده دموی رقیق باشد و اگر ماده غلیظ الزج باشد گرم کرده‌یا بکرسنه کوفته بسرکه سرشته و مانند آن آنچه تلطیف ماده غلیظ و تحلیل قوی و تجفیف نماید کما سازنده و اگر ماده متوسط باشد تکمید بآرد جو و باقلا و سبوس بسرکه جوشانیده و آب آمیخته بعمل آرند و باید که قبل از تنقیه بفصد یا مسهل از تکمید حذر نمایند والا موجب بلیه عظیم بر مریض گردد و درد شدید و قوی شود و اگرچه کما و تحلیل کند لیکن ماده زیاده از آنچه تحلیل شود از بدن بسوی او جذب نماید و ازینجهت می باید که هرگاه درد بکما و محلل و منضج تسکین نیابد تنقیه بدن نمایند مفصد یا دوای مسهل حسب حاجت بهرکدام ازین هر دو که لائق باشد و یا بهر دو چون درد ساکن شود بسوی نفث نگاه کنند اگر بطی یا اندک باشد

این ضماد محلل بنفشه خشک صندل سفید آرد جو خطمی سبوس گندم اکلیل الملک مساوی کوفته بیخته و روغن بنفشه و موم مصفی حل کرده بر موضع ضماد نمایند و اگر تجلیل و افصاج زیاده حاجت افتد در آن آرد باقلا و صلبه و بزر کتان بقدر حاجت بیفزایند و حسودی معمول از قطاع جواری بشکر طبرزد یا و روغن بادام بدهند و با وجود این اگر نضج بطی و نفث و شوار باشد این ماء الزوفای صغیر بدهند عناب بست عدد سپستان سی عدد مویز منقی بست درم انجیر سفید ده عدد اصل‌السوس مقشر نیمکوفته پرسیاوشان هر یک چهار درم تخم خطمی خبازی هر یک سه درم جو مقشر نیمکوفته پنج درم همه را در چهار رطل آب بر آتش ملائم بجوشانند تا بیک رطل آید چهار اوقیه از آن صاف کرده خمیره بنفشه پنج درم در آن مالیده روغن بادام یک مثقال داخل کرده بنوشند و اگر آنچه بنفث برآید غلیظ عسرالخروج باشد و تپ شدید نبوده اندکی رو فابیخ سوسن و دین مطبوخ افزایند و لعوق مرکب از لعاب تخم کتان و آب انجیر که در آن آرد باقلا و بادام مقشر پخته باشند بدهند و حکیم بقراط در کتاب امراض حاده ذکر کرده که هرگاه نفث دشوار گردد و بزاق لزج شود سکنجبین بدهند که تقطیع اخلاط غلیظ و منع التزاق بزاق بقصبه ریه نماید و بدینجهت تنفس را نیکو سازد و نوشیدن او نیمگرم در تقطیع و تلطیف موافق تر باشد و چون در پهلوی مریض از بیرون سرخی یا ورم یا شیره ظاهر گردد باید که بر آن موضع مجممه بلا شرط نهند و انجیر و خردل سائیده بر آن ضماد نمایند تا آن موضع متقرح گردد و بعد نقای بدن و نضج مرض و زوال تپ مریض را در حمام معتدل الحراره داخل نمایند یا در آبزن آب نیمگرم نشانند که در نضج ماده و اعانت نفث وجودت نفس و تسکین وجع منفعت بین نماید لایسما اگر عادت مریض در صحت بکثرت استحمام باشد ولیکن آب گرم بر سر او هرگز نریزند که آن باعث انجدار فضول از دماغ بسوی سینه نگردد و اما سائر تدبیر مثل تدبیر صاحب ذات‌الریه حمیاقی که بآنها اسعال باشد باید کرد و از کثرت تبرید و تطفیه در ذات‌الجنب احتراز کنند که آن درم را خام و منع نضج مینماید لیکن باشیای بمرده بعض چیزهای گرم باعتدال آمیزند و بحسب قوت و ضعف استعمال ادویه مبرده نمایند. **صاحب خلاصه و حاوی صغیر و غیره میگویند:** که در روز اول و دوم و سوم مبادرت بفصد قیفال از جانب مخالف نمایند و بعد از سه روز از جانب موافق و از مسهل احتراز کنند و بر موضع وجع محجمه گذارند و باید که از فصد اخراج خون بقدر قوت و حسب واجب نمایند بعضی اگر مزاج قوی و فصل ربیع و مریض متحمل باشد خون مقدار یک رطل بگیرند و اگر ضعیف قضیف باشد و خون سقوط قوت بود از مقدار چهل درم زیاده نباید گرفت و اصل‌السوس مقشر جوشانیده صاف نموده شیره تخم خیارین و شربت بنفشه آمیخته سرد کرده بدهند و لعاب بهدانه و شربت آلو بخارا در آنجا که تليين طبیعت منظور باشد مناسب است یا هر صبح مطبوخ بنفشه نیلوفر هر کدام سه درم سپستان عناب هر کدام ده عدد بدهند و غذا ماءالشعیر که در آن بنفشه و نیلوفر و خشخاش و عناب و سپستان پخته باشند بشربت بنفشه و روغن بادام دهند و بعد از چهار روز اصل‌السوس پرسیاوشان در مطبوخ مذکور بیفزایند و در ابتدا ضماد از آرد جو و بنفشه و

خطمی بآب نیمگرم و روغن بابونه سازند و اگر درو بجانب اسفل و نواحی شرایف میل کند روز هشتم اسهال باین مطبوخ نمایند سنای مکی هفت درم بنفشه پنج درم گل نیلوفر چهار درم سپستان عناب هر کدام ده دانه تخم کاسنی سه درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید صاف نموده شیر خشت ترنجبین هر کدام بست درم مغز فلوس بست درم مالیده صاف کرده روغن بادام داخل نموده بدهند هنگام سحر اگر زمانه تابستان باشد و وقت چاشت اگر زمستان و بعد فراغ از اسهال لعاب اسپغول و لعاب بهدانه با قند سفید باید داد و در آخر روز سی درم ماء الشعیر با شربت بنفشه و روغن بادام هر کدام ده درم بیاشامند و بر صدر و اضلاغ قیروطی روغن بادام یا روغن بنفشه و کتیرا و تخم خطمی کوفته بیخته و موم سفید ساخته طلا کنند و از آشامیدن آب سرد چندانکه ممکن باشد منع نمایند و اگر بقیه از درد تپ باقیمانده روز دهم و دوازدهم اعاده مسهل کنند و از معاودت مسهل خوف نکنند اگر قوت قوی و مریض متحمل باشد و اگر در ظهور نفث توقف باشد با لعاب بهدانه با شربت بنفشه و روغن بادام ساعت بساعت اندک اندک باید داد که باعث ترطیب گردد و **ایضا** صاحب حاوی و ترویج گویند که اگر ماده صفراوی باشد در ابتدا نیز فصد از جانب وجع نمایند و درین خوف از انجذاب ماده بموضع ورم مثل خوفی که در دموی ست نباید کرد بسبب قلت صفرا در بدن نسبت بخون و هر صبح شربت بنفشه یا نیلوفر یا خمیره بنفشه یا شربت خشخاش هرکدام ازینها که باشد ده درم بترنجبین پانزده درم بنوشندو یا جلاب از عناب و نیلوفر و خشخاش بخمیره بنفشه‌یا ترنجبین ده درم بیاشامند و غذا ماءالشعیر بشربت بنفشه و روغن بادام یا شیره بادام و یا روغن بنفشه تازه سازند بعده تلیین طبیعت بمطبوخ ملین مذکور نمایند و بعد از تنقیه تام مبالغه نمایند در تبرید مزاج و ترطیب او باشیائی که سرفه زیاد نکنند مثل شیره خرفه مقدار دو اوقیه بشکر سفید ده درم و یا آب هندوانه و یا آب خیار هرچه ازینها میسر آید بقدر دو اوقیه بشکر یا ترنجبین هرکدام که باشد ده درم بدهند و غذا ماء الشعیر بروغن بادام در آن عناب و سپستان داخل کرده سازند اگر تپ و سعال باقی باشد و الامزوره ماش بمغز بادام یا کدو یا اسفاناخ یا خرفه یا کاهو یا ملوخیا یا سرمق و مانند آن دهند و تنقل بانار شیرین و کاهو رطب و شربت تفاح شامی و مانند آن نمایند. **مسیحی گوید:** که در ابتدا قبل از تمکن و استقرار درم فصد باسلیق از جانب مخالف کنند و خون در مرات کثیر مقدار یسیر اخراج نمایند و بعد تمکن ورم از جانب محاذی فصد کنند و در دفع واحد مقدار کافی خون بیرون آرند و میان هر دو شانه حجامت نمایند و بماءالفوکه و بنفشه تلیین طبیعت کنند بعده ماءالشعیر که در آن سپستان و خشخاش و اصل‌السوس پخته باشند بجلاب بیاشامند و طبیخ انجیر خشک و عناب و سپستان و خشخاش سفید بخمیره بنفشه و کتیرا بدهند و قنات نان سمید بشکر و روغن بادام غذا سازند اگر ضعف باشد والا تا روز چهارم بر ماء الشعیر اقتصار نمایند چون روز چهارم اید و نفث شروع کند پرسیاوشان در طبیخ مذکور داخل کنند و اگر طبع قبض گردد و مغز خیارشنبر و خمیره بنفشه در جلاب نیمگرم مالیده بیاشامند و حقنه این بعمل آرند و باشیای رطب حاد باعتدال غذا سازند تا در نضج ماده و قلع و نفث او

اعانت نمایند مثل حسوئیکه از سبوس و فانیذ و روغن بادام ساخته باشند و بجای آب ماء العسل ممزوج بـآب بسـیار دهنـد کـه تسکین وجع و تنقیه ماده بنفث میکند و اگر ازین عطش پیدا گردد حلاب بشربت بنفشه بیاشامند و به موضع وجع از بابونه و آرد جوویج خطمی و بنفشه و اصل‌السوس و روغن کنجد ضماد سازند و بعد تنقیه بدن در حمام داخل شوند و در آبزن یک شـیرین برفق نشینند که این اعانت بر نضج و تجوید تنفس و تسکین وجع می نماید و یا بر بخار آب بسیار گرم انکباب کنند و بر سر او روغن بنفشه ریزند و دهن بگشایند تا بخار در آن داخل گردد و آن بر سر نریزند که آن مسقط قوت ست و آنجا که نفث از اول امروز و یا سیاه آید و بران دوام نماید تپ و حرارت تا روز هفتم ساکن نشود آن مخفوف ست و اگر معذلک نفس گشاده نگردد و دور سینه خرخره حادث شود. چهره سرخ گرد و چشمها گشاده ماند مریض هلاک گردد و جمله ذات‌الجنب از ورم دموی میباشد الابعض از آن از خون تنها می افتد و علاجش همانست که مذکور شد بعضی از آن خوفی که بر آن صفرا غالـب باشـد حـادث میگردد و علاجش بعلاج دموی نمایند و معذلک تطفیه زیاده بلعاب بزرقطونا و ماء الخیار و ماءالقرع و آب هندوانه نمایند و غذا از کشک جو و کدو و اسفاناخ و روغن بادام بسازند و بعضی از آن از خوفی که بر آن بلغم غالب بود عارض میشود و در آن تبرید و ترطیب کم نمایند و دوای ملطف و مقطع بیفزایند. **طبری گوید:** که در ذات‌الجنب خالص اگر مـانعی نباشـد فصـد باسـلیق از جانب علیل نمایند و در فصد مبادرت کنند خصوص در نوع دموی و خون بقدر صالح لائق قوت مـزاج مـریض برآرنـد و در آن اسراف ننمایند تا بصورت احتیاج فصد ثانی و ثالث امکان آن باشد باو باخراج خون بسیار در یک دفعه قوت ساقط نگردد و بعـد چند روز مهلت دهند با حسن تدبیر و ماء الشعیر مطبوخ بسپستان و عناب بشربت نیلوفر بیاشامند و هرگاه تشـنگی شـود انـدک لعاب اسپغول و شیره تخم خرفه بدهند و غذا ازو باز دارند تا ضیق‌النفس زیاده نشود و طبیعت بهضم غذا مشغول نه گردد و بدل غذا نیز ماءالشعیر بدهند و جالینوس بحفظ عادت در امراض حاره حاده امر کرده و معنی او اینست که هرکرا مرض حاد بهمرسد و متحمل غذا باشد واجب است که او را ماء الشعیر او را بخورانند برای مداوات پس بعادت او در وقت غذای متاد نظر کنند اگـر معده او نقی و خالی باشد و تواند که باز ماء الشعیر بیاشامد در وقت غذا بدهند و این عادت در اوقات غذای او در ایام صـحت او اعتبار کنند پس هر قدر که معده نقی باشد و احتمال نوشیدن ماء الشعیر نماید بیاشامند و اگر ایـن تـرک کننـد مـدت د مـزاج بهمرسد و قوت او ساقط شود و از تلطیف تدبیر و اعتبار عادت که جالینوس در امراض حاده گفتـه همـین سـت و اگـر بـدن او احتمال اعتبار عادت بسبب فرط امتلا نکند اعتبار عادت ننمایند و نیاشامند که باعث امتلا نگردد و در معاجله او مسلکی که سائر قوانین را واجب کند سلوک نمایند و نظر نمایند بطبیعت مریض که اگر معتقل و محتـبس باشـد ماءالشـعیر ازو قطـع نماینـد و اقتصار کنند بر لعاب بزرقطونا و لعاب بزربقله و بدهند لعوق خیارشنبر معمول از لعاب بهدانه و فانیذ که عسـل خیارشـنبر بلعـاب بزرقطونا و لعاب بهدانه شیرین و اندکی روغن بادام با هم بزنند تا جمله‌یکسان گردد و بعد بملعقه بدهند که آن تلیـین صـدر و

توسیع نفس و تعدیل طبیعت نماید و چون طبیعت باو اعتدال آید بآشامیدن ماء الشعیر با شربت نیلوفر اعاده کنند و لعاب بزرقطونا نزدیک قشنگی بهند و حفظ ایام بحارین و فساد و صلاح اوران نمایند مثل چهارم و هفتم و یازدهم و چهاردهم و هفدهم و بستم بر مذهب بقراط پس در ایام بحران غذا ندهند و نه دوا و از کمیت ماء الشعیر کم کنند که معده بثقیل نگردد و نه استفراغ بفصد و نه بدوا نمایند و حفظ عادت و طبیعت کنند و نظر نمایند بدانچه صلاح یا فساد بدان باشد و آنچه مستفرغ شود بر عاف یا عرق یا اوراءبول یا انحلال طبیعت حتی که اگر علت نقصان پذیرد و بغیر نفث طبیب ادان اضطراب کند و معلوم نماید که فضلات بطریق مختلفه طبیعت دفع نمود. **خجندی گوید:** که فصد باسلیق از جانب مخالف نمایند بعده اعاده او از جانب وجع بعدسه روز کنند و چون تب شدید باشد از مسهل قوی حذر کنند بلکه تلیین طبیعت بحقنه لین یا بماء الفواکه غیر ترش و خمیره بنفشه نمایند و شربت بنفشه و نیلوفر و عناب و خشخاش و جلاب از سپستان و بهدانه و عناب بخمیر و بنفشه و روغن بادام و هند و غذا ماء الشعیر بشربت بنفشه و روغن بادام و عناب و سپستان سازند و اسهال بمثل شیر خشت و ترنجبین و فلوس خیارشنبر و عناب و سپستان نمایند و تدبیر ذات‌الجنب صفراوی همانست که در قول صاحب حاوی صغیر مسطور شد.

علاج ذات‌الجنب خالص بلغمی و سوداوی

در بلغمی فصد کنند و هرچه در قسم و موسی گذشت از تلیین و تضمید و تنطیل و تطفیه بحسب حاجت بکار برند و باید که در تصفیه افراط نکنند تا در ماده غلظت و نامی نیفزایند بلکه همگی توجه منضج و تلطیف ماده فرمایند و مطبوخ زوفا دهند و در ماء الشعیر قدری بادیان و نخوذ پخته بدهند و بجای آب و عرق بادیان یا ماءالعسل بیاشامند و بهر تقطیع و تلطیف شربت زوفا بلیسند و گاهی در ذات‌الجنب مزمن عنب‌الثعلب مویز منقی بادیان در عرق بادیان جوشایند گلقند داخل کرده میدهند و بعد پنج روز فصد میکنند و ضماد از بابونه و بنفشه و اکلیل و باقلا و عنب‌الثعلب در موم روغن سرشته در ابتدا نمایند و در تزاید اندکی محلات مانند صلبه و کتان و جز آن و در انتها منضجات مثل سکبینج و اشق و غیره نمایند و ضماد بابونه تخم کتان کنجد سیاه زنجیل هر یک یک ام بآب سائیده نمیگرم نیز نافع ست ضماد مغز تخم بید انجیر سه چهار توله در شیر میش پا و آثار پخته و زنجبیل بآب پخته نیز مجرب نوشته اند و اگر تار روز هفتم ورم تحلیل نشود روز هشتم تنقیه نمایند باضافه برگ سنا یکنیم توله ریوند خطائی و تربد هر یک ماشه و خیارشنبر هفت توله و شیر خشت و ترنجبین هر یک پنج توله و شربت دینار سه چهار توله روغن بادام شیرین هفت ماشه در مطبوخ زوفا و روز نهم تبرید از رب‌السوس و ماشه در شربت زوفلک توله ورق طلا یک عدد سرشته بخورند و زوفابیخ کرفس اصل‌السوس هر یک هفت ماشه گاوزبان پنج ماشه انیسون چهار ماشه بادیان بادرنجبویه هر یک ماشه جوشانیده شربت زوفا و گاوزبان هر یک دو توله داخل کرده تخم مرویا تو در بین نه ماشه پاشیده بدهند و همین نمط سه مسهل دهند و غذا شوربای مرغ بانان و روز شانزدهم حب غارقون علوی خان در شب دهند و صبح در

بدرقه هلیلجات و شاو تربد و دیگر اجزای مسهله بلغم اضافه نموده دهند تا خوب تنقیه شود و پیوسته رب‌السوس و شیر خشت در دهن دارند و سرابیون و غیره منع نموده اند فصد را درین نوع بلکه امر باسهال و اخراج ماده بلغم نموده اند بمانند این مطبوخ بسفائج بگیرند بسفائج گل بنفشه گل سرخ اصل‌السوس مقشر کوفته تخم کاسنی هر یک یک مثقال سپستان ده دانه مویز منقی ده درم انجیر زرد پنج دانه شامی یکی هفت درم مالیده صاف کرده فلوس خیارشنبر شیرخشت هر یک ده درم مالیده صاف کرده روغن بادام یک درم چکانیده بنوشند و تعدیل کیفیت غلط و اصلاح آن نمایند بآشامیدن ماء الشعیر مطبوخ بارازیانه‌یا شربت زوفا و اگر علت قوی باشد باید که حل نمایند فلوس خیارشنبر را در آب مطبوخ زیره کرمانی و ناشتا بیاشامند که زائل میگرداند درم بلغمی را و آشامیدن گلقند بآب گرم همیشه نافع این نوع ست و طبیخ زوفا و بنفشه مربی بدستور و تمریخ سینه مدام بموم روغن مرتب از موم زرد و روغن خیری زرد نمایند و باقی هرچه در اقوال اطبا بیاید حسب حاجت بکار برند و در سوواوی واجب است که متوجه تنقیض کیست سودا گردند بفصد و مسهلات مشروئیه لائق آن و یا بحقنه های مخرج سودا و بجهت میلان ماده سودا باسفل حقنه الیق‌ست و تنقیه بحقنه معتدل علوی خان و یا بمطبوخ افتیمون مسهل ایشان نیز مفید و بعد از آن متوجه تعدیل و اصلاح آن شوند بمثل شربت گاوزبان بلعاب بهدانه و یا ماء الشعیر و از برگ کرنب و بنفشه و گل خطمی و بابونه بجهت انضاج و تلیین بموضع وجع ضماد نمایند و برای همین منفعت و ارخاد ترطیب تکمید موضع بآب گرم کنند و بالجمله عنایت بطرف ارخای موضع و تلبیین و ترطیب ماده و اعانت نضج و تخفیف وجع بیشتر دارند و بآب گرم نطول سازند و بحقنه لینه طبع بگشایند و بقراط گفته نافع ست این نوع ذات‌الجنب را نشستن در آبزن حار و چون از آبزن بر آیند ترنج نمایند موضع وجع را بقیروطی متخذ از موم سفید و روغن بنفشه و تغذیه نمایند بشوربائی که در آن نخوذ پخته باشند تا بزودی شفا یابد **اقوال اطبا** صاحب حاوی و ترویج گویند که علاج ذات‌الجنب بلغمی فصد باسلیق و اخراج خون غیر کثیر و آشامیدن جلاب هر صبح از سیستان ده عدد اصل‌السوس عنب‌الثعلب هر واحد سه درم شکر سفید و ترنجبین هر یک ده درم و در نسخه دیگر گاوزبان و خبازی و شربت زوفا نیز زیاده است و غذا ماء الشعیر مع اندکی نخود و جل طبیعت بعد ظهور منتج در قاروره باین مطبوخ سناهی یکی هفت درم اصل‌السوس مقشر نیمکوفته تخم کاسنی بنفشه نیلوفر تخم خبازی هر واحد سه درم مویز منقی ده درم انجیر خشک ده عدد در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید در آن ترنجبین و گلقند و خیارشنبر هر واحد ده درم مالیده صاف نموده روغن بادام یک مثقال افزوده و صبح بنوشند و تا آخر نهار صبر نمایند تا اسهال زیاده آیند بعد از آن جلاب بارو از شکر سفید ده درم و بزرقطونا یا تخم ریحان هر کدام که باشد دو درم بدهند و غذا در آخر روز ماء الشعیر مذکور درد موی و اگر در یکبار تنقیه باین مطبوخ نگردد بار دیگر اعاده در غیر روز بحران نمایند حتی که ماده بالکل مستفرغ گردد و اما اگر ماده ورم سودای محترق باشد فصد و اخراج خون بقدر قوت و آشامیدن جلاب هر صبح از بنفشه سه درم و سپستان ده

عدد و گاوزبان یک مثقال با نبات یا ترنجبین و ورم غذا ماء الشعیر بشربت بنفشه و مزورات مذکوره و تلیین طبیعت بمطبوخ که در بلغمی گذشت و بحقنه لینه غیر حاده و اولی علاج آن تنطیل بآب گرم و مداومست ضـماء ملـین سـت **جرجـانی و ایلاقـی مینویسند:** که هرگاه سبب ورم بلغم صرف یا سودای صرف باشد بدون آنکه مدت پذیرد یا با خون آمیزد فصد نباید کـرد بلکـه حقنه حاده بعمل آرند و با ضمده منضجه محلله ضماد نمایند و بجای آب ماءالعسل دهند و آب گرم جرعه جرعه مدام سود دارد و ماء الشعیر از کشک جو و گندم و نخود سازند و در آن بادیان یکدرم و اصل‌السوس پنج درم بپزند و سکنجبین عسلی ممزوج با آب گرم اگر هر صبح بدهند صواب باشد و خلط غلیظ را لطیف سازد و غذا نخود آب بروغن زیت یا روغن بادام شیرین و تلخ و آب سبوس با شهد یا فانیذ و شوربا که در آن چقندر و کرنب و شبت و نخود پخته باشند و حریره کـه از حلبـه مغسـول و آرد باقلا ساخته باشند خوردن و روغن بادام نیمگرم جرعه جرعه نوشیدن همه سودهندست و مسکه با شهد منضج و منفث سـت و ماهی با گندنا و شبت پخته منضج و منقی ست وآنجا که ماده غلیظ و جامد باشد نفس تنگ شود و نفث منقطع گـردد زوفـای خشک و خردل کوفته در ماء العسل نیمگرم بدهند مقدار سه درم وگاه تنگی نفس بدان محتاج میکند که بقدر یک باقلا زنگـار در شهد سرشته بدهند و مقدار یک باقلا نگزد با سکنجبین عسلی و آب گرم آمیخته درد شدید فرو مـی نشـاند و چـون نوبـت تنگی نفس بغطیط و ترو نفس رسد از نطرون بریان چندانکه بسر سه انگشت بردارند و از زنگار بقدر بـاقلا بانـدک زیـت و آب نیمگرم و عسل اندک بدهند و اگر قائده نشود فقاح گرم مع فلفل و سرکه زیاده کنند و نیمگرم بکار برند بعد و چون نفـث کنـد برای دفع ضرر زنگار از حلق و معده زرده بیضه مرغ نیمبرشت بدهند یا روغن بادام گرم کرده تجرع کنند و ضماد از برگ کزیب و برگ بادیان پخته و یا از باونه و اکلیل الملک و روغن سوسن و روغن یاسمین سازند **یوحنا و سعید میگوینـد:** کـه اگـر مـاده فاصله ذات‌الجنب بلغم غلیظ باشد و علامتش عدم عطش و قلت حدت و زبدیت نفث ست علاجش بحقنه های حاده نمایند و از فصد مریض عذر کنند و حسوی متخذ از آرد جواری مع شکز بخورند و سکنجبین نیمگرم بیاشامند و اغذیـه مثـل آب نخـود و روغن بادام سازند و موم و روغن بر صدر مالند و در حمام داخل کنند و در آبزن آب نیمگرم شنانند تا بر نضج اعانـت کنـد و از ریختن آب گرم بر سر حذر کنند و بعد کمال صلاح و صحت جوجه مرغ و تیهو بریان بخورانند و در غذا اسراف نکنند تا هضـم فاسد نگردد و اگر ماده فاعله ذات‌الجنب سودا بود علاجش بحسوی متخذ از گندم و روغن بادام سازند و طبیخ زوفا بیاشـامند و بحلبه و بزر کتان بر پهلو ضماد کنند و مسکه شکر بلیسند و در حمام داخل شوند و پهلو را بموم و روغن مسع کنند و با سـفید باجات غذا سازند. **بوعلی سینا گوید:** که در علاج بلغمی ابتدا بحقنه حاوه و اسهال نمایند و فصد نکنند و محـلات از اضـمده و کماوات حاره مذکوره که در آن قوت باشد استعمال نمایند و چقندر و آب کرنب و آب نخود و روغن زیت یا روغن بادام شـیرین یا تلخ بخورند و مطبوخ یوسف ساهر که با روغن بید انجیر می نشوند بیاشامند و در سوداوی بامسای متخـذ از گنـدم مهـروس

باعسل و روغن بادام غذا سازند و لعوقات لهینه حاره بخورند و تجرع روغنهای ملینه مثل روغن بادام شـیرین و احسـای لهینـه متخذ از باقلا و اندکی حلبه و شیر تازه خصوصاً شیر خر نافع ست و از آنچه در آن نفع میکند اینست که بگیرند قسط یک درم و بملعقه آب مطبوخ شبت و روغن بلسان یا شربت عسل بدهند و این سعال ردی را نیز نافع ست و گویند که اگر این دوا گرمـی کند تدارک آن با شربه بارده و بماء الشعیر نمایند. **گیلانی گوید:** که از علاجات مستحسنه در ذات‌الجنب بلغمی بر طریقی که در سیامر امر کرده اینست که حقنه استعمال نمایند اگر چه حاد باشد و نفع میکند او را حقنه حاده متخـذ از قنطوریـون و قـرطم و مقل و انجیر و شبت و کرنب و خسک و روغن ناروین و مری و عسل و تلیین طبیعت بآب لبلاب مع قرطم نمایند و طبیخ زوفا که در آن زوفا و پرسیاوشان و انجیر و مویز منقی و بادیان و سپستان و اصل‌السوس پخته باشند با روغن بادام شیرین و خمیره بنفشه استعمال کنند و ماء العسل و جلاب نیمگرم بنوشند و ماء الشعیر آنها از کشک جو و گندم و نخود همه جریش با بادیان و پرسیاوشان بسازند و در آن انجیر و مویز و اصل‌السوس بپزند و بران فانیذ و عسل اندازند و این ماء الشعیر نیـز نـافع ایشانسـت نخوذ جریش یک کف شعیر مقشر مثل او اصل‌السوس چهار درم و غذای آنها حسوی متخلاز قطا همه جواری و شکر و روغن بادام و آب کرنب و آب نخود بروغن بادام شیرین و چقندر و حسوی آب سبوس و عسـل و فانیـذ باشـد و بـدل آب ماءالعسـل بنوشند و چون صحت یابند شوربای ماکیان مطبوخ با فاویه حار دهند و در حمام داخل شوند و در آبزن نشـینند و اضـمده حـار مثل ضماد حلبه وزیت یا خاکستر بیخ کرنب بشحم سرشته ضماد نمایند و لعوقات منضجه منفشه و حبـوب حـاره بکـار برنـد و علاج سوداوی بفصد بعده بحقنه لینه کنند و اگر درد متسفل بسوی تحت شراسیف باشد باسهال یا حقنـه نماینـد و از مطفیـات مذکور و اکثر استعمال کنند و دائم ماءالخلاف تجرع نمایند و ماءالشعیر اندک اندک در روز سه بار بنوشـند و در آبـزن سـه بـار بنشینند و طول مکث در آن ننمایند و موضع را بآب گرم نطول کنند و ضماد مدام بر آن نهند و ثابت بن قره گفته اگر وجـع در اسفل حجاب یافته شود و در ترقوه نباشد واجب است که در علاج او ابتدا مسهل کنند که این دلالت بز میلان خلط بـاحتراق و رسوب او باسفل دارد و غذای آنها آب سبوس بروغن زیت و بادام و عسل و فانیذ یا شوربای ماکیان مطبوخ نخود سازند.

علاج ذات‌الجنب غیر خالص

هرچه در خالص دموی و صفراوی و بلغمی و سوداوی از فصد و اسهال و تطفیه حرارت مسطور شد حسب ماده استعمال نمایند مگر انتفاع باضمده و ادویه موضعیه درین قسم افزون ترست و به تبرید و تطفیه در ذات‌الجنـب خـالص بیشـتر و دریـن کمتـر بجهت آنکه باعث الفجاج درم و مانع نضج ست ولیکن تمریخ باشیای مبرده و بعض اشیای مسخنه باعتدال و بحسب اقتضـای قوت تپ و ضعف آن مناسبت باید که استعمال اشیای مسخنه که برساند اثر اضمده و ادویه موضعیه را موضع ورم بیشتر باشد و این ضماد نافع است تخم مر و کتان و گل بنفشه و بابونه و گل شبتو و مکوه و تخم تمرهندی هر یک نه ماشـه در آب مکـوه

سبز آمیخته خیارشنبر سه توله صبر یک توله ضماد کنند و صاحب حاوی گوید که علاج ورم حادث در عضلات مـابین اضـلاع فصد باسلیق است و اخراج خون بحسب واجب و نوشیدن جلاب و نوشیدن جلاب از شربت بنفشه و نیلوفر هـر واحـد ده درم و غذا ماء الشعیر مذکور و باقی علاج او علاج ذات‌الجنب خالص ست و بقول شیخ در غیر شدید الحراره بذلک ضماد بمثل جلسه و زفتو بمحاجم علاج کنند و این ضماد نافع ست بگیرند خاکستر بیخ کرنب و در پیه سرشته ضـماد بـدان نماینـد و هرگـاه در ذات‌الجنب غیر خالص محضلی ورم بظاهر نماید و خود بخود منفجر نشود بر موضع ورم نشتر زنند تاریم بر آیـد پـس بمـراهم مدمله علاج کنند و گاهی بعد شکافتن ورم پهلو عضلی که در ظاهر نمایان باشد قرص نیب گذاشته ضماد ادویه معمول میکنند تا تسکین ور وهم شود و عناب با عرق شاهتره مالیده شیره کاهو شربت بنفشه بیاشامند بعـده بـرای التحـام مـوم بـروغن گـل گداخته مرداسنگ سفیده کاشغری رسوت باریک سوده شیرده مغز تخم کدوی شیرین ممزوج نموده مثل مرهم سـاخته بنهنـد.

طبری گوید: که علا این جنس و علاج ذات‌الجنب خالص و انواع آن واحدست و بساست که محتاج میگردد.ذات‌الجنب هنگامی که بار دگر دو مار و زائل یا خفیف شود حمی بضمادیکه معین بر نضج و تحلیل باشد و درین هنگام ابتدا نمایند بضماد منضج و مرقق ماده مثل ضماد برگ خبازی و برگ بنفشه و اطراف کاسنی نرم کوبیده در روغن بنفشه جوشایند و قدری خطمی کوفتـه در آن داخل کرده و بعد از آن که چند دفعه بابین ضماد کرده باشند با ضماد بآرد جو و خطمی و برگ بنفشه کوبیده به گلاب و آب عنب الشعلب و آب کشنیز تازه سرشته نمایند اگر از این نفث بهمرسید و خارج گردید بهتر والا بعد زوال تپ نقصان اعراض و انقضای ایام سجارین محاجم بران گذارنده و ماده را بسطح بدن جذب سازند و بشکافند آنرا خصوصاً هنگـامی کـه مـرض از جنسی باشد که بحس ظاهر گردد و درین جنس امر علیل منجر بسل نمیگردد و بلکـه مـول بـوج جنـب مـی گـردد و امـا در ذات‌الجنب خالص چون مده داخل ریه گردد و منع نفث نماید منجر به سل می گردد و نمی باشد سل دریـن هنگـام از جهـت ذات‌الجنب بلکه از جهت فساد ریه و هر فساد ریه چون بطول انجامد مون بسل می گردد و این مقارم را خوب تامل نمایند کـه محل لغزش و حیرت جماعتی از مضیفن کناتیش ست و گویم که چون ماده در جنب مرتبک و متعسر شد و تپ زائل نگشت و نبض نرم نشد و مرض طول کرد قوت ساقط میگردد و ضیق‌النفس بهم میرسد بجهت آنکـه ممکـن نیسـت مـع شـدت ممـی الضمید موضع باشیای منضجه مثل الخیر و بابونه و الکیل و خردل و چون بدین ضـماد نمودنـد علیـل هـلاک میگـردد سـبب صعوبت تپ و اگر حمی زائل گردیده ماده متعر باقی مانده این هنگام تضمید موضع نمایند به این ضماد نمایند بگیرنـد اطـراف کاسنی و اطراف سلق و نرم کوفته و روغن کنجد جوش دهند و آرد جو و خطمی و برگ بنفشه کوفته بیخته بدان ممزوج نموده بر موضع مرض ضماد نمایند اگر نرم گردید و شروع بنفث نمود بهتر والا این ضماد را استعمال نمایند بگیرند انجیر سـیاه یـک جزو نرم کوفته و بابونه دو جزو خردل نیم جزو نرم کوبیده بلعاب ریشه خطمی سرشته بدان ضماد نمایند که این ضـماد نـرم و

رقیق میگردند ماده را و اخراج آن می نماید بسوی سطح بدن و متقرح می گردد و بقعه را که ماده و ران اجتماع یافته و جـذب میشود ماده به سطح بدان و اگر ماده رقیق شود و منجذب نگردد بسوی سطح جلد جمجمه بزرگ بران گذارند که آن اخراج می نماید ماده را بسوی سطح بدن و اگر ماده بسوی حجاب منصب گردید و داخل ریه نشد هلاک میگردد و علیل بتعفین حجاب و احداث آن ورم شدید و ران و اگر داخل ریه گردید و بنفث و سعال خارج نشد بسبب آن ریه را میخورد و فاسد می کند و تعفـن آن می نماید و امر علیل آئل بسل گردد و چون حاصل گردید در ریه معالجه نمایند به این علاج که بیاشامند علیل را چنـد روز طبخ زوفا که آن ترقیق ماده و جلائی آن میکند و از نوشیدن آب سرد منع نمایند بلکه بشربت عسل ساده ممـزوج نماینـد کـه معین تر بر جلاست و اگر به این تدابیر نفث بهم نرسد دلیل آنست که ماده در اقسام و ریه چسبیده و ریه تشـرب آن نمـوده در یه ضعیف مسخل القوه و ماده غلیظ عیسرست و این حال مول بسل میگردد و چنانچه بقراط ذکـر کـرده و مصـنفین کنـانیش درین موضع تهاون نموده و میگویند که چون در روز چهارم و هفتم نفث نکند امراوائل بسل گردد و حکایت این از بقـراط مـی کنند و تفسیر کلام حکیم بقراط آنست که ذکر کردم و اما آنچه در انذارات و تقدمه ها معرفه ذکر نموده اینست که چون در رابع نفث بهمرسد در چهاردهم بریابد و مرا داد ازان و رنزلات ست نه در اورام جهت آنکه مواد چون نزول نماید بسوی پهلو و تا خر کند نفث علیل در رابع دلالت بر سلامت او و سهولت مواد و برد علیل بسرعت می نماید و چون نزول نماید مواد بسوی پهلو و تاخیر نماید نفث علیل از رابع دلالت بر صعوبت حال مریض و غلظ ماده و طول مرض مینماید و چون منحل گردد ماده از پهلو بسوی ریه و نفث نکند منذر بطول مرض ست و اگر در هفتم و چهاردهم نفث نماید منذر آنست که آتل بسل خواهـد گردیـد و برین واجب است که قصد کرده شود کلام بقراط و کلام جالینوس نه بر آنکه ذکر می کنند اصحاب کتانیش و میگویند کسی را که ذات‌الجنب باشد و در چهارم و هفتم نفث ننماید امراوبسل آئل می گردد و این کلام در غایت مخارفت ست.

علاج ذات‌الجنب غیر حقیقی

شیره‌ی بادیان شیره‌ی تخم کشوت و گلقند بدهند و روغن بابونه بمالند و یا اصل‌السوس بیخ بادیان پر سیاه شان هریک و درم اینسون پودینه خشک هریک یک درم نبات و توله جوش داده بنوشند که برای دروریحی سینه و پهلو مفید است و ایضا بـرای در در یکی در اضلاع اینسون تخم کرفس هر یک پنج ماشه در عرق بادیان نه عنب الشعلب جوش داده گلقنـد مالیـده صـاف نموده بنوشند و با یخ کاسنی بادیان پرسیاوشان تخم خر پزه هریک هفت ماشه عرقیات دوازده توله گلقند و توله جوش و مـاده بخورند که مفتح سده نیز هست و همچنین برای درد پهلو از ریاح بادیان مویرمنبقی پر سیاه شان جوشانیده گلقند داخل کـرده بنشوند و روغن گل نیمگرم کرده بمالند و اگر درد اضلاع تا به پشت باشد بادیان پنج ماشه پنج کاسنی پرسیاوشان هریک هفت ماشه در آب جوش داده گلقنده داخل کرده بخورند پس اگر بعد رفع درد اضـلاع درد پشـت بـاقی مانـد عنـب الشـعلب ماشـه

اصل‌السوس چهار ماشه افزایند بعده اگر در اضلاع ریاح و نقل باشد بواسیر نیز داشته باشد مقل نیم ماشه در گلقند در توله آمیخته همراه شیره‌ی تخم کشید پنج ماشه درعرق بادیان هفت توله گلاب چهار توله برآورده بخورند و سبوس گندم و نمک در پارچه بسته تمکید نمایند و روغن گل بمالند و بر بندند و اگر درد از کتف شروع گردیده تا به پهلو و اضلاع و سینه بر بادیان نه ماشه دانه سیل سه ماشه نبات یک توله در آب جوش داده صاف کرده بطور قهوه بخورند و زرده تخم مرغ با قدری وارهلد آمیخته ضماد کردن نیز نافع ست و دیگر ادویه و ضمادات و کماوات محلله مسخته بعمل آرند و اگر حاجت تنقیه افتد مسهل بلغم دهند و فصد نیز نافع نوشته اند به خروج الریح مسع الدم و نفع فصد اسلیم از دست مخاوی اسرع الظهورست و گاهی برای درد پهلوی دائمی ریحی زرشک بادیان بیخ بادیان مویز منبقی نیسون بنفشه خیسانیده به سکنجبین ساده گلقند آفتابی داخل کرده بنوشند و بعد شش روز این حب نافع درد پهلوی ریحی ریوند خطائی تربد سفید بسفانج غاریقون هر یکمثقالی شخم حنظل دو دانگ ایارج فیقرا حب النیل نمک هندی هریک پادم دو ماشه پوست هلیله زرد هلیله سیاه هریک درمی مثقل کتیرا هریک انگی کوفه ریخه در عرق بادیان حب ساخته‌یک توله‌یک سپهر شب باقی مانده همراه عرق گاوزبان عرق عنب‌الثعلب نیمگرم میدهند و صبح این بدرقه می‌دهند عنب‌الثعلب مویز منقی انجیر زرد اصل‌السوسن بادیان بیخ بادیان بیخ کاسنی گل بنفشه اسطوخودوس حب القرطمه پر سیاه شان تخم کشوت تخم کرفس ایسون ربون چینی گل سرخ بسفائج شاهی مکی در عرق عنب‌الثعلب عرق گاوزبان شب خیسانده صبح جوشانیده و مالیده ضماد کرده ترنجبین فلوس اختیار شبنرگلقند مالیده باز صاف نموده شیر و مغزه بادام پاشیده بنوشند و بجای آب عرق بادیان و سه سپهر شربت بزوری عرق بادیان گلقند تخم ریحان پاشیده بترید میدهند و اهل هند گویند که اگر درد پهلو از ریح و مسری بود بیخ بیدانچه زنجبیل نیمکوفته قدری در آب جوش داده بنوشند و یا پنج آگ بابول کودک سائیده بجای در و طلا کنند و در آفتاب نشینند و از پاچک شتی کما بنمایند یا شاخ گوزن به چهار پنج عدد مرچ سیاه سائیده نیمگرم ضماد نمایند **تتمه** بعضی متأخرین مینویسند که گاهی ذات‌الجنب و بابی عارض می شود و علامتش با درد غشی ست و تپ و سرفه خفیف و غلبه بحر و بروز اول یا در سه چهار روز هلاک می کند باید که اول به حقه لین طبع را بکشایند که به هوش آید پس همان وقت از هر دو دست فصد باسلیق نمایند و خون وافر گیرند تا سرخی در خون ظاهر گردد پس بند کنند و شربت نیلوفر و شربت سیب لیمونی علوی خان هریک دو توله در گلاب عرق بهار و بیدمشک هریک پنج توله کبوره سه توله بنوشند و غذا هنوماش چغندر و ده فاناخ هندی و رومی و کشنیز سز در آن افتاده باشد بمقطر یا آب لیمون کاغذی ترش گروه دهند بنان تنگ و بالائی جغرات گاوی با برنج و خشکه گیلانی و مربای کرونده و ابنه خوراننده و بجای آب بر گلاب و عرق بهار اکتفا نمایند و روز چهارم جهت نضج ماده مطبوخی دهند که در آن ادویه‌ی ذی ترياقيه و مقوی اعضای رئیس باشند چون زرنب و اظفارم لطیب و کرفس و بادیان رومی و هندی و خطائی و مثال

اینها و این مطبوخ آلو بخارا ده عدد زرد آلو پنج عدد اظفار الطیف زرنب بادیان خطائی رائیسون هریک سه ماشه بسفائج مکـوه بادرنجبویه هریک ماشه درونج عقربی چهار ماشه پنج کرفس پنج ماشه اصفل السوس پرسیاوشان گاوزبان هریک جفت ماشـه عناب هفت عدد برگ شاهتره چهار و نیم ماشه گل سرخ یک توله در گلاب و عرق بهار نـارنج و آب بـاران هریـک پـا و آثـار بجوشانند که بثلث آید گلقند چهار توله داخل کرده بنوشند و تا روز هفتم دهند و روز هشتم سهل دهند باضافه خیار شبز و شیر نست و ترنجبین و شربت دینار علوی خان بر یک جفت توله و روغن بادام هفت ماشه و غذا وقت شام خشکه گیلانی بشوربای چوزه‌ی مرغ که به مقطر فتق داده باشند و صبح این تبرید دهند جواهر مهره سه ماشه در خمیره صندل ترش یـک تولـه ورق طلا یک عدد آمیخته شیره‌ی زرشک ماشه اینسون چهار ماشه اصل‌السوس هفت ماشه لعاب گاوزبان و بهدانه هریک سه ماشه در گلاب و عرق بهار و کیوره و بیدمشک و نیلوفر و گاوزبان هریک چهار توله برآورده شربت سـیب و نیلـوفر هریـک دو تولـه تخم فر سنجمشک و یا شربتی نه ماشه داخل کرده بنشوند و همین نهج سه چهار مسهل داده بنگرند اگر سـرفه قـدری بـاقی مانده باشد این حب و بند میعه رسائله و یا بسه و رب السوس و زعفران و صندل سفید هریک چهار ماشه زرنب سه ماشه کثیـر اظفار الطیب اصل‌السوس زرشک صمغ عربی هریک صفت ماشه انار دانه بست و پنج میشه شیر خشت سه توله بلعاب اسـپغول بقدر موجها ساخته دردبان دارند و جهت تعدیل مزاج خمیره‌ی ابریشم و شربت یاقوت علوی خان با عرق زرشک و یـا فواکـه و بهار نارنج بکار برند و گویند که در سال تعفن در هوا پیدا شده ذات‌الجنب حادث میگردید و از تدابیر دیگر فائده حاصل نمیشـد طبیبی حاذق آب انار میخوش پالائیده میخورانید در هفته صحت می یافتند و ایضا گویند که در سالی بموسم سرما هوا مـتعفن شده مورث ذات‌الجنب شده بود و بعلاج اطبای نافهم اکثر بیماران هلاک شدند حکیم کبیر علی خان تلمیذ رشید علوی خان از فصد باسلیق هر دو دست خون وافر می گرفتند تا بیمار به هوش آید و شیره‌ی زرشک نه ماشه و زرنـب سـه ماشـه و انیسـون چهار ماشه و انجیر زرد پنج عدد و عرق بهار نارنج پنج توله و بهرامج و کیوره هریک چهار توله و عرق نیلوفر هفت توله برآورده و شرب لیمون کاغذی شربت بادرنجبویه هریک دو توله تخم شربتی یا تخم بادرنجبویه یا ریحان هفت ماشه پاشیده می دادند غذا شوربای چوزه‌ی مرغ که در آن کشنیز تر و چغندر انداخته باشند فتق لیمو یا انبه داده با نان تنوری و عقب آن جدوار خطائی یک دو ماشه در جوارش عود تراش توله آمیخته می لیسـانیدند و بجـای آّب چهـارم حصـه مقطـه در آب بـاران آمیختـه مـی نوشایندند وقت عصر اگر اندک درد سرفه باقی می ماند فصد اسلیم از جانب درو میکشودند و روغن قاوندی گرم کرده بر موضع درد می مالیدند و بالای آن برگ تنبول زرد گرم کرده می بستند و تخم لیمون کاغذی هفت عدد بلع کنانیده بـالایش آب انـار کوهی یک عدد و معصور عرق بهار نه توله شربت سیب چارتوله میداوند ازین تدبیر در همان روز صد بار بیمار شفا یافتند.

خانقه

قسمی ست از ذات‌الجنب خالص که ورم آن عام بود در غشای مستبطن اضلاع و حجاب ماجز از یمین و یسار و اگر ورم در غشای مستبطن تنها بهر دو جانب حادث گردد آنرا ذات‌الجنب خالصه عامه نامند و بعضی این را خانقه گویند و این صحیح نیست آنکه علت خانقه حادث می گردد از ورم هر دو جانب غشای مذکورمع ورم حجاب قاسم صدرید و نصف چنانچه مذکور شد و علامتش آنست که درد به هردو پهلو باشد و مریض بر هیچ شکل خواب نتواند کرد و هنگام سرفه از شدت درد غشی افتد و استنشاق هوا متعذر شود **علاج:** آنچه در اقسام ذات‌الجنب خالص مسطور شد حسب ماده بعمل آرند و درینجا فصد از هر دو جانب لازم شمارنده و طبری نوشته که این مرض را احدی از متقدمین ذکر نکرده و جالینوس بسوی او ایمانی نموده که استخراج او بجز ماهر صناعت نتواند کرد و آن گفته که اعظم اعراض حادثه در آلات نفس آنست که در تمام صدر باشد و ابوماهر این علت را خانقه نامیده و گوید که این اکثر باختناق هلاک میگرداند مثل ذبحه و این ورم در جمیع غشای مستبطن صدر و در غشای قاسم صدر نبصفین بهم میرسد و چون همه غشا ورم کند نفس منبسط نشود و مریض قادر بر استنشاق هوا نباشد و بساست که دفعه بمیرد بغشی که از سرفه او را عارض گردد و بر راست نشستن نیز قادر نباشد و نباید این اعراض صعب فجائه هلاک گردد و فرق میان این مرض و میان شوصه و ذات‌الجنب آنست که صاحب شوصه قادر باشد بر آنکه خواب بر صدر نماید و بر پهلو و پشت حائل گردد و از سعال خون غشی نباشد و درین علت مریض قادر بدان نباشد که منتصب یا قائم شود یا سعال کند یا نوم بر شکلی از اشکال نماید مگر بشدت عظیم و ابوماهر تجربه کرده است که هرکسی که تا روز هفتم زنده ماند خلاص یابد و مودی بنفس باسعال دشوار گردد والا اکثر مریضان در روز چهارم هلاک می شوند و سبب فعال دم حاد سخین است که در کمیت و کیفیت آن تغییر شدید راه‌یابد و متصاعد گردد بسوی این اغشیه در عروقی که صاعد میشوند بسوی حجاب قاسم صدر بنصفین و منصب گردد برین اغشیه و ورم حادث شود و گاهی قروح در چند مواضع صدر می شوند و اعراض مذکوره ازدیاد پذیرند و گاه دفعه بکشد و علاجش آن است که بقوت مریض و سن و مزاج او نظر کنند اگر قوت نیک و سائر قوانین جواز فصد موجود باشند تنقیه بفصد از هر دو دست و حقنه که در ذات الصدر بیاید باید کرد و بر سینه و چهار ضمادیکه در همانجا بیاید و تمریخ تمام سینه و پشت بقیروطی که می آید باید ساخت و غذا ماءالشعیر بشکر و جلاب دهند و زیاده ندهند که در آن خوف انقطاع نفس ست و از لطیف معالجات این علت بعد تنقیه بحقنه و مانند آن این است که هر روز یکبار حیله برای رعاف نمایند تا رعاف کند و اگر رعاف از خود بروز بحران آید صحت تام یابد و اگر در غیر ایام بحران آید خفتی در مرض رو نماید ولیکن در عمل مذکور خطر بسیار است چه بیشتر هلاک میشود مریض برعاف واقع در غیر وقت او و اگرچه آنروز قدیم از ایام معمولات او باشد و باید که مریض را از جمیع محرکات صدر و سعال گاه اندر حتی که از هوای بارد و آب سرد و چیزی که قذف نماید محفوظ دارند و اگر چیزی که از آن سعال و قذف واقع شود بهم رسد و از آن قذف وقی شود باختناق

هلاک گردد و درین علت گاهی ورم متعددی میگردد بسوی شطایا کـه در عضـلات منقسـم و در صدرسـت و جـالینوس آنـرا شفایای متمم نفس و استنشاق نامیده و ازین هلاک میشود بعد ده ساعت بانقطاع نفس و چون بر مریض امر در تنفس صـعب گردد غذا از آن باز دارند و ماء الشعیر بتفاریق در دفعات کثیر دهند تا معذا و ممتلی نگردد و مزاحمت بحجاب ننماید و در تنگی نفس و قلع او زیادتی نشود و این مرض منقسم بچهار نوع می گردد **نوع اول** رطوبی ست آن از انصباب رطوبت حاوه که بصغر احدت پذیرد حادث میگردد و این نوع اعسر نضح و اقل الم از انواع دیگرست و این از اعراض لازمه اوست و رطوبی بودن ایـن نوع از صورت نفث متحقق میشود اگر آنچه نفث کند رطوبت غیر متلونه باشد و طعم او طعم دسم گرم بود و صـحت ایـن امـر گردد که علت رطوبی ست و درین هنگام طبیب مبادرت کند بر آشامیدن شربت عسل و دادن خلنجید و تمریخ صدر بر روغـن خیری و اگر سرخی قاروره باین مضاف گردد بر تغییر مزاج قلب و کبد بطریق مشارکت در الم دلالت کند و نبض صـاحب ایـن نوع شدید الصلابه نباشد و چون تب بدان مضاف شود بران خون هلاک و سـقوط قـوت باشـد و در معالجـه او زیـاده کنـد بـا حلنجبین خمیره بنفشه مالیده و نزدیک خواب و انحدار اطعام عسل خیارشنبر و درم با جلاب دهند مگر آنکه طبیعت منحل باشد که درین صورت خیارشنبر نباید داد و تریخ صدرا و بقیروطی معروف بمروخ صدر نمایند پس بستانند آب بـرگ بزرقطونـا و آب برگ خبازی و آب برگ بار تنگ و آب برگ خطمی و لعاب بهدانه بعده بروغن بنفشه‌یا روغـن نیلـوفر و مـوم روغـن بسـازند و بآبهای مذکوره بر آتش تسفیه دهند بعده مدام بر سینه بمالند و علامت نضج علت ازدیاد و نفس علیل و امکان تقلب او بر پهلو و ظهور اجتماع و تملیس عنه منقطع در رطوبت ست **نوع دوم** دموی ست و از اعراض لازمه او سرخی رخسار و چشم و فرط الم مع تمدد و تپ مطبقه نفث گلابی ست و فرق میان این نوع و ذات‌الجنب خالص آنست که باین نوع نخ نباشد فقط والا جمیـع اعراض او مثل اعراض ذات‌الجنب باشد و علاجش فصدست از هر دو دست اگر قوت صالح باشد و استفراغ بحقته لینـه کـه در ذات الصدر مذکور گردد و لزوم ماء الشعیر و لعاب اسپغول سه ساعت زمانی و از غذا بر ماء الشعیر اقتصار ورزنـد و اگـر اعـراض عظیم گردد و غشی بهمرسد از شرب ماءالشعیر و یا فرد برون چیزی در حلق که نفس او تنگ گرداند در حلق او از پستان مادر دختر شیر بدوشند و بدل غذای او همین سازند و تمریخ صدرا و بآب جراده کدور و لعاب برزقطونا و آب هندوانه بـروغن بنفشـه آمیخته باید کرد که این تسهیل نفث او نماید از هوا محفوظ دارند و از اعراض لازمه این نوع نفث و روی رقیق ست نوع سـوم صفراوی ست از اعراض او تپ مفتره و عطش وارث و وجع که در دخل صدر مثل لهیب ناردربابه و عطش که تسـکین نیابـد و نفث اصفر و احمر بسو او شبیه بدروی عمر معطعم تکخ ست و این نوع شدید الخطر از انواع دیگر و سریع الزوال است اگر تدبیر واجب کرده شود و هرگاه طبیب را در بدن علیل فضله ظاهر گردد و قوت در آن یافته شود در فصد او باکی نیست و در اخراج او اسراف نکنند و بعد فصد این حقنه بعمل آرند بگیرند و دو کف از جو مقشر کوفته و باقه کبیر از برگ عنب‌الثعلـب و برگـی بـار

تنگ و برگ بزرقطونا و دو کف از نخاله و کف از خطمی که هر دو در صره بسته باشند و در وقت بخ باو ریه دیگر اندازند در بعضی حرانیین گفته اند که اگر ماده صفراوی باشد در ان برگ لبلاب کبیز برگ بنفشه زیاده کنند و همه مثل دوائی حقنه بپرند بعده قدر حاجت صاف نموده بران پانزده درم روغن بنفشه خالص و ده درم روغن نیلوفر اندازند و خوب به هم زنند تا مخلوط گردد و نیمگرم حقنه کنند و اگر در این حقنه چیزی از شکر سفید محلول زیاده کنند جایز نیست **نوع چهارم** سوداویست و از اعراض لازما و حنیق نفس مع جذب سینه و یبس لهات و غورعینین و ازکارویه بکاهی دائم و فزع از اقارب قلب مالش بانسان و نفث سیاه است و علاجش تقلمید صدر باشیای رطبه امینه مثل العاب بزرقطونا و لعاب برگ بار ننگ و روغن بنفشه مضروب بآنها قدری از سفیدی بیضه کنند و گاهی ضماد صدرا و بآب عصی الراعی مروب بقیروطی متخذ بروغن بنفشه میکنند و نیلوفر و بنفشه تازه ببویند و روغن بنفشه در بینی چکانند و ملاک امر درین نوع چون قدری تخفیف یابد آبزن ست ولیکن با کثرت خلیق النفس و صعوبت اعراض در آبزن نه نشانند زیرا که ازشان ریه است که منفسخ میگردد وحدت می پذیرد و ریح کثیر مجتبس میشود از نشستن در آب گرم از دخول حمام و در زمین نباشد اگر به این علت نبض علیل تنگ گردد بسبب تدبیری فاسد از آنکه دفعه هلاک شود.

شوصه

ورمی گرم بود در حجابی که بر باطن اضلاع خلف ست سخت حجاب معترض معروف بدیافر غماد بعضی شوصه صحیح ذات‌الجنب صحیح را گویند و بعض اطبا ورم حجاب قاسم صدر بنصیفن را اولاسیما که در اسافل این حجاب افتد شوصه نامند و جرجانی و ایلاقی و ابوالحسن سعید می نویسند که اگر ورم در عضلات صدر باشد و خصوصاً عضله های داخل و زیر دوش آنرا شوصه نامند و اسباب این بعینه اسباب ذات‌الجنب ست و کذلک علامات بحسب هر ماده و بعضی گویند که ماده فاعله‌ی شوصه‌یا خون حادست یا بلغم غلیظ و یا بحمله صاحب این مرض حرکت نتواند کرد و بهیج وجه نتواند خفت و ریز حجاب حاجز درد باشد و گویند که اعراض آن شدیدتر از سائر انواع ذات‌الجنب است در عطش و لهیب و کرب و قلق و تپ و سهر و وجع و نخش شدید اما نفس در آن نباشد و ایضا علامت خاص شوصه آنست که درد و تمدد و نخس در اضلاع سینه بود و مرجع بسوی پشت در زیر شانه‌ی دست مائل باشد و در ذات‌الجنب تاشراسیف برسد و ضیق‌النفس کمتر از ضیق ذات‌الجنب باشد و گاهی ورم شوصه در عضلات خارج باشد یا در غشای خارج که بر استخوان سینه پوشیده است و این ورم گاه از ظاهر نمایان می باشد لیکن درد و همه اعراض او کمتر از اعراض و ذات‌الجنب خالص بود علاج بقول بعض از فاضل متاخرین اولا مبادرت بفصد باسلیق ست و گرفتن خون بسیار سجب قوت و واجب و بعد از آن هر صبح آشامیدن جلاب از گل بنفشه و گل نیلوفر هریک درم عناب ده و دانه جوشانیده صاف کرده ترنجبین و خمیره بنفشه هریک ده درم در آن حل نموده صاف کرده و تغذیه

بماءالشعیر به نحوی که در ذات‌الجنب ذکر یافت و بعد ظهور نضج بحقنه لینه تنقیه نمایند بگیرند سنای مکی پنج درم بنفشه نیلوفر هریک سه درم سبوس گندم در صره بسته خطمی جو مقشر کوفته هریک کف برگ چغندر یک دسته عناب سپستان هریک بست دانه در سه طل آب بجوشانند چون یک رطل بماند از آتش فرود آورده مالیده صاف نموده در آن خیارشنبرده درم شکر ترنجبین هر واحد پانزده درم مالیده باز صاف کرده مری و روغن کنجد هریک ده درم و نمک طعام یک دانگ داخل کرده بدستور حقنه سازند و **گویند** که تدبیر صواب آنست که اولاً حقنه کنند و از استعمال اقسام اضمده دست کوتاه دارند و در استفراغ ماده بظاهر جلد بنهادن محجمه ناری و وضع محاجم بکوشند و بعده انجیر و خردل و سرگین کبوتر ضماد نمایند تا متقرح شود و ریم از آن جاری گردد و باقی علاج همانست که در انواع ذات‌الجنب مذکور شد و اگر سبب قوی باشد فصد باسلیق ضرورست و آنجا که حقنه بعمل نیاید از استعمال ملینات مشروبه باز نتوان دشت و آنجا که درد بشدت بود بهر تسکین او ضماد شوصه بر موضع الم توان نهاد و کذلک خاکستر کرنب و چربی مرغ یا چربی بز و مغز قلم گاو از مسکنات است اگر در ضماد مذکور افزایند بهتر باشد **بعضی** متأخرین مینویسند که اول طبع را بحقنه لین بکشایند پس رگ باسلیق زنند و مهما امکن مرتکب بداون مسهل نشوند و باقی همه علاج مانند ذات‌الجنب صحیح نمایند و همگی عنایت در آن مصروف دارند که ماده بظاهر جلد مستفرغ شود و این چنان باشد که محجمه ناری نهند و یا حجامت بی شرط گذارند و ضمادی از انجیر و خردل و اشق برابر و چهارم حصه همه شیر عشر آمیخته به ران گذارند تا مقرح گردد و ریم از آن پالاید و اگر از تنقیه بفصد و مسهل فائده معتد به ظاهر نشود حب بیش یک عدو با شیره بادام شیرین هفت عدد تنبول ریخته سه عدد دوبادیان خطائی سه ماشه و اصل‌السوس چهار ماشه نبات سه توله صبح بخورانند و همچنین وقت شام و از گل عاشقانه هفت ماشه جدوار خطائی باویان رومی هریک پنج ماشه قرنفل زنجبیل هریک توله جاورس سه توله کوفته بیخته روغن گل و بابونه هریک یکنیم توله آمیخته بنمگرم ضماد کنند و غذا شوربای مرغ که در آن برگ و شاخ گل عاشقانه افتاده باشد در روغن گاو بسیار ریخته بنان تنوری خورانند در یک هفته صحت میشود و ضماد زنجبیل خام سوده بر پارچه‌ی سفت مثل مرهم کشیده پیوسته بر سینه طلا کردن نیز مفید **صاحب مغنی** مینویسد که اگر ماده بر فاعله شوصه دموی باشد فصد باسلیق از جانب مقابل نمایند و شرب ماء الشعیر شربت بنفشه لازم گیرند و تعدیل طبع به لعاب و شربت بنفشه کنند و شربت خشخاش دهند و بر پهلو از نیلوفر و بنفشه و گل سرخ مساوی در آب گرم و روغن بنفشه سرشته ضماد نمایند و موطع را با آب گرم بشویند و چون صلاح یابد غذا اسفید باجات به روغن بادام و حریره به شکر و روغن بادام و مزورات دهند و در آخر اجازت دخول حمام و تناول چوزه مرغ بدهند و اگر ماده فاعله شوصه بلغمی باشد خمیره بنفشه بخورانند و گلقند به آب گرم دهند و طبیخ زوفا بیاشامند و بر پهلو ضماد از بابونه و اکلیل الملک و برگ غاز به روغن کنجد نمایند و اگر طبیعت قبض باشد حقنه و ممینه استعمال کنند و چون اصلاح یابد در حمام داخل نمایند

و با سفیدباجات غذا سازند و حلوا شکر و روغن بادام بخورانند و از امتلا خدر کنند **طبری گوید** طمع نباید داشت که ماده شوصه بسوی صدر و ریه مرتقی گردد بلکه ماده او همانجا می ماند مرتبک و چسبیده و چـون ارتبـاک تـام یابـد ورم عظـیم گـردد و مزاحمت بحجاب نماید و بساست که متورم میگردد طرف حجاب و قتل میکند بضیق نفس و فرط الم مگر آنکه رقیق گردد مده و مندفع گردد بسوی جلد و لحم و درین هنگام قدح شوکه بنهند و مده خارج کنند بسوی سطح بدن و بساست که خلاصی می یابد به این طریق و علامات و علاج شوصه مخالف از علامات و علاج ذات‌الجنب سبت در اشیای کثیره اما در علاج چنانسـت که صاحب شوصه اوراول امر ملین نمیدهند و تمریخ پهلو و سینه او هم نمیکند و در ذات‌الجنب قدح نمی نهنـد مگـر آنکـه در جزو لحمی یا در عضلات مابین اضلاع یا در صفاق باشد و در حس ظاهر گردد و اگـر در حجـاب خـازن باشـد قـدح بالضـرور نگذارند زیرا که بساست که قطع نفس نماید و ایضا قدح ننهند اگر تپ باقی باشد و در شوصه قدح بی تردد استعمال بایـد کـرد چون حس ظاهر گردد و صاحب ذات‌الجنب را در ابتدا حقنه نمی کنند و در شوصه استعمال می کنند و اما در علامات چنانست که صاحب ذات‌الجنب را خواب بر سینه او و یا تکیه به ران کردن ممکن بود و صاحب شوصه را امکـان تحریـک و خـواب بـر شکلی از اشکال نباشد و باقی علاج مشترک ذات‌الجنب و شوصه همانست که در ذات‌الجنب مسطور شد **گیلانی** مینویسـد کـه گاهی اقسام شوصه بعضی از بعض مخالف می باشد زیرا که بعضی از آن قبول نضج بسرعت نماید و این آنست که صاحب او را در ابتدای مرض نفث مستحکم نضیج به هم رسد و بعضی چیزی از آن نفث نمی کند و بعضی متوسط میان این دو صنف ست و از آنها قوی صدید نفث می نمایند و قومی از ایشان غیر نفث چیزی نفث می کنند و بعضی از آن نفث غلیظ لزج می اندازند و بعض دیگر چیزی سریع النضبح نفث می کنند و علاجش اینست که ابتدا بفصد صافن نمایند اگر قـوت و امـور دیگـر مسـاعد باشند و در اول از جانب آخر و بعد تمکن است و احکام ماده فصد از جانب مرض کنند لیکن در آن خطرست چون ضعیف گردد گاهی مستولی شود در این وقت مرض بعد از آن طبیخ عناب و سپستان و مویز منقی و خشخاش سفید و کتیرا خمیره‌ی بنفشه و روغن بادام شیرین آمیخته بنوشند و در غذا ماء الشعیر بدهند که فعل ماءالشعیر بغذای محمود نیست فقط بلکه تسهیل نفث از قوت جلائی که در آنست میکند و چون نفث در صعود ابتدا نماید بعـد از چهـار روز بایـد کـه در طبـیخ اصـل‌السـوس و آس و خیارشنبر و بنفشه و فانیذ شکر زیاده کنند و گاهی اصحاب این مرض منفعت عظیم بحقنه لینه می یابند و خصوصـاً اگـر وجـع ممتد باسفل و آخر اضلاع باشد زیرا که این دلالت بنماید بر آنکه جزء سفلانی از حجاب علیل ست و ادویه که از خارج استعمال می کنند و آن در ابتدای مرض قیروطی متخذ از بابونه و آرد جو و بیخ خطمی و بنفشه‌ی خشک یا تر و کتیرا و اصل‌السـوس و روغن کنجد یا روغن بنفشه است و اما اغذیه در ادل امر و در آخر او و در جمیع اوقات مرض واجب است که در طب معـین بـر صعود نفث باشد مثل حسو بر رقیق شیرین بعسل اگر تپ نباشد و آب سبوس با فانیذ و روغن بادام و خبازی وماننـد آن و امـا

اشربه واجب ست که ماء العسل ممزوج بآب بسیار باشد که آن باوجود تسکین مرجع جالی و غذای محمود بدنست و هرکسی را که شرب او عطش پیدا کند شربت بنفشه‌یا جلاب بیاشامند و گاهی و یا قوزای سازج نفع بین میکند و خصوصاً اگـر مـریض را سهر ظاهر شود یا چیزی از سر بسوی سینه او بریزد گفته اند که اگر نفث ابتدا نماید شربت خشخاش البته نبایـد داد کـه مـانع نفث و مهلک است.

ذات الصدر و ذات العرض

ذات الصدر و دم گرم بود اندر حجابی که قاسم صدرست بنصفین در جانب قص و ذات العرض ورمی باشد، در همین حجاب که در جانب فقرات پشت حادث شود طبری گوید که گاه حادث می شود و ورم پا بر می آید خراج یا حاصل می گـردد مـاده نزلـه بحجاب موضوع برقص و آنرا ذات الصدر نامند و ایضا گاهی این ورم یا خراج یا نزله در حجاب موضوع بر فقار مقابل صدر افتد و اهل مصر و حران آنرا ذات العرض گویند و این هر دو مرض را متقدمین سوای جالینوس ذکر نکرده اند بلکه جملـه امـراض صدر را یکی گردانیده اند بر اعتمادی که طبیب از اعراض استخراج مواضع مرض نمایند و طبیبی که استخراج میکند و جدا می گرداند هریک را از دیگری بمثل این اعراض جزیه آن طبیب کامل ست و کسی که کامل نیسـت در علـم و عمـل قـدرت بـر استخراج این ندارد و گمان می نماید آن همه را ذات‌الجنب یا ذات‌الریه غلطی میکند در علاج آن پس این هر دو مرض را ذکر کردم تا هرکسی که درین صناعت دخلی دارد هدایت برین یابد و اسباب هریک از این هر دو مبعینه اسباب ذات‌الجنب سـت و **علامت** ذات الصدر تپ دائم است و قلق و مریض از فم معده تاتر قوه و نقره بحر درد ناخن مستطیل دریافت کند و نظم ببالا و زیر نتواند کرد و بر پشت و پهلو نتواند خفت و هنگام فرو بردن آب و بان و با چیزی دیگر پندارد که گویا نفس او گسیخته مـی گردد و در حلق خود هوا می یابد و آنرا به تنض باز پس می گرداند و می تواند که با این مرض وجع ناخص نباشد و ضیق‌النفس و عدم کثرت نشاریت بنبض نیز از علامات اوست و **علامت** ذات العرض آنکه مریض درد ضربانی میان هر دو شانه دریافت کند و خواب بر پشت نتواند کرد و بجانب راست و چپ نگاه نتواند نمود و چون سبز در آید قلق بیقراری افزاید بشـدت در دو گـاه از افراط الم غشی افتد و از خواب بر سینه استراحت یابد **علاج:** علامات ماده فاعل این هر دو مرض و کذا علاج حسب آن ماده از مبحث ذات‌الجنب بجویند لیکن ضماد در ذات الصدر بر سینه و در ذات العرش میان هر دو شانه باید کرد **طبـری** گفتـه کـه در ذات الصدر اگر قوت اطاعت کند فصدر باسلیق تنقیه بدن باین حقنه نمایند بگیرند جو مقشـر کوفتـه دو کـف و سـبوس گنـدم خطمی هر واحد کف هر دو در بسته بنفشه‌یک کف عناب سپستان هر یک سی دانه برگ چغندر برگ خبازی هریک یک دسته

همه را در آب بجوشانند تا جو مهرا گردد و صاف نموده در آن قدری شکر حل کرده روغن بنفشه روغن کنجد آمیخته خوب برهم زده نیمگرم و دو دفعه یا سه دفعه حقنه نمایند و هرگاه سورت مرض ساکن گردد و اعراض او خفت پذیر و تمریخ عظام صدر و موضع وجع به این قیروطی نمایند بگیرند مذموم سفید و در روغن بنفشه گداخته تنقیه به آب برگ خبازی و آب برگ بید و آب جراده کدو خوب دهند و چند دفعه بمالند پی در پی تا آنکه نفث به هم رسد تخفیف یابد آنچه لازمست از نفث و هرگاه ماده حاصله در آنجا غلیظ باشد و تحلیل و ترقیق نیابد بر سینه این ضمانید نمایند آرد جو پنج درم خطمی سفید سه درم گل بنفشه سه درم کوفته بیخته در آب برگ خبازی آمیخته بر پارچه طلای بسطر نموده بر موضع وجع ضماد نمایند و چون خشک شود اعاده کنند که تحلیل و ترقیق می دهد ماده را و اگر در موضع مرض لهیب و حرقت و حمرت ظاهر گردد آب عصی الراعی و آب حی العالم و آب برگ خبازی و آب برگ بزرقطونا و آب برگ بارتنگ و لعاب بهدانه و لعاب بزرقطونه همه را درهم نموده برهم زنند تا یکسان گردد و پارچه ابدان آلوده بر موضع علت میتواند اندازند تا تسکین لهیب و حرقت و تعدیل مزاج و ازاله حمرت و تسهیل اخراج نفث حاصل گردد و اگر تحلیل او دشوار شود بمعاودت فصد و احتقان باکی نیست اگر قوت مساعدت نماید و معاودت تمریخ نمایند و در معالجه این مرض سبیل غیر آنچه ذکر یافت نیست و علاج ذات العرض مساوی علاج ذات الصدر ست مگر آنکه ضماد و تمریخ و وضع خرقه بر فقرات میان کتفین استعمال نمایند و مقدار دوا را زیاده کنند تا اثر آن بدان برسد و باید که غذا درین هر دو مرض ماءالشعیر به شربت نیلوفر حریرەی شیرەی خندروس باشد اگر محتاج بزیادتی غذا بود و لازم دست بر طبیب که سهل انگاری ننماید در معالجەی این هر دو مرض زیرا که بساست که منبسط میگردد و تا جنبین میرسد علت خائقه عارض میشود و هلاک میگرداند بعض متاخرین از افاضل گفته اند چون علت در جزو متصل بفقاریکه محاذی صدرت بهم رسد پس مشارکت سخر و متصل لغطام قص سرایت نماید و حجاب ستبطن جنبین را نیز مشارکت مریض اکثر در روز چهارم را ملاک گردد بضیق نفس و افراط الم و اگر بزید علیل ما این حال غذاست او اسفاناخ و بقلەیمانی و بقله مبارکه باشد اندکی نان که بلین و معین نضج اند و ابوماهر حرائی گفته واجب است که تحریک ندهند صاحب این علت را بمسهل و نه سلین و منزعج نگردد نفس او و محتاج بنفس عظیم نگردد زیرا که این تمام نمیشود مگر بسلامت جمیع عضلات صدر و حجاب و آن چون علیل باشند نفس او تنگ گردد و بران خفو هلاکت باشد و **گویند** که قیر وطی معمول مولف والد علوی خان برای ذات الصدر نافع ست هنگامیکه ماده غلیظ و متسکن و عسرالنضج باشد که تحلیل و ترقیق و تسهیل نفث میگرداند و چون بگیرند انار شیرین و پوست سر آن بقدر درهم بتراشند و قدری از جوف آن خالی کرده و آنرا به روغن بادام شیرین پر نمایند بر آتش گذارند تا جوش بخورد و روغن را جذب نماید و باز روغن در آن ریخته جوش دهند تا آنکه دیگر روغن را جذب ننماید و صاحب ذات الصدر هم از اینکه نفع بلیغ می نماید که دوائی برابری آن نمی کند و ماده را ببول

اخراج مینماید و ابن جزله گفته که قطائف معموله بجوز نیکوست ذات الصدر را **انتباه** طبری نوشته گاهی در ذات‌الجنب و ذات الصدر اعراض غریبه واقع میشود و او آنست که گاه ظاهر میشود در سینه و پهلویش و جفاف و قحل و این را اعـراض عزینـه نامند زیرا که حادث نمیشوند مگر از بخارات حائره‌یا بسه و آن چون بسوی راس مرتقی شوند بندرت نازل گردنـد بسـبب دفـع طبیعت یا مرکب خلط ثقیل آنها پس واجب است که بر صدر و جنب این قبرومی مودن بقیروطی حـرانین اسـتعمال نماینـد آب براده کدو آب هندوانه آب برگ بنفشه هر واحد یک جزو آب برگ خبازی پنج جزو بگیرند و موم روغن از موم در روغن بنفشـه ساخته بر آتش ازین آب بدفعات متوالی تسقیه دهند و فرود آورده سرد کرده و باز بر آتش نهاده تسفیه نمایند تا از این آبها قدر صالح تشرب کند بر سینه و پهلو بالند و این وقتی است که تب خفیف بود یا کم شده باشد و یا شربت اسـتعمال ایـن نشـاید و گاهی از اعراض لهیب در صدر و حمرت بشره حادث شود حتی که گویا آتش بر بشره‌ی آن نهاده و در آن ایـن آبهـا اسـتعمال نمایند بگیرند آب برگ اسپغول و آب برگ بار تنگ و آب عصی الراعی و آب حی العالم و یا هم مخلوط کرده خرقـه بـدان تـر کرده بر موضع ملتهب نهند و استعمال این علاج در حالت اشتداد تب و خفت آن باکی ندارد.

برسام

نزد اکثر ورمی حادست در حجابی که مابین معده و کبد حائل ست و بقول بعضی در حجابی که میان آلات غذا و آلات تـنفس فاصل ست و سمرقندی در اورام راس نزد ذکر سرسام گفته که قسمتی از سرسام ورمی ست که عارض می گردد در حجابی که میان کبد و مغز حائل ست و آن متصل بحجاب معترض میان قلب و معده مسمی به حجاب جافرست و مرتبه ثانی در امـراض صدر گفته که گاه عارض می گردد ورم در حجاب مسمی به و یا فرغما و آن حجاب معترض میـان کبـد و معـده اسـت و آنـرا برسام نامند ولکن ان یصطلح و رازی گفته که ذات‌الجنب بر سام ست و شیخ‌الرئیس نیز هـر دو را متـرادف دانسـته و گیلانـی نوشته که کلام اطبا درین باب مضطرب ست که گاه بر سام را از اقسام اورام اغشیه‌ی صد مع تب و اختلاط عقل دانسته انـد و گاهی او را از حمیاتی که در آن عقل مختلط گردد شمرده اند و گاهی از قبیل سرسایات مع تپ شدید و تالم در صد و اعضای او گفته اند **بالجمله** علامت زوال عقل ست و سعال مفرط بغیر نفث و شدت تپ و کثرت حرقت و تشنگی و درد ناخن بطرف جگر بوده و هرگاه قدف و تهوع افتد از شدت درد غشی عارض گردد و وسواس گاه کم و گاهی زیاده شود و بیخوابی بود و اشـک از هر دو چشم بی مراد آید و باشد که سرفه خشک صعب رنج دهد و ایلاقـی و جرجـانی مـی نویسـند کـه در جمیـع علامـات ذات‌الجنب خالص می باشد و علامت خالص او آن است که درد غدد بسوی چنبر گردن برایـد چـون مـا بـین مـرض اعـراض سرسام منکره مثل اختلاط عقل و هذیان تواتر نفس و خفقان و غشی و صعوبت کرب و شدت حنجره و عطش و تغیـر سـحنه بالوان مختلفه و شدت تپ و تی صفراوی عارض می گردد واجب است که میـان و سرسـام فـرق کننـد و او آن اسـت کـه در

سرسام نخست در ذهن فتور افتد بعده سائرا عروض چون خلق و عطش و غشی و سوءتنفس و غیره ظهور کند و ایضا اندران در ابتدا تنفس حکیم بود پس فساد نفث از اختلاط متاخر گردد و متواتر شود و هم از ابتدا اعراض خاصه او باشد مثلاً چشم سرخ و عروق او ممتلی و برخاسته می باشد و سیاهی چشم به بالا کشیده می گردد و نبض عظیم حائل بتفاوت باشد بخلاف این مرض که در ابتدای تپ غشی و سوءتنفس و درد ناخس پدید می آید و احوال چشم به سلامت می باشد بعده اعراض دیگر که مخصوص سرسام ست مثل هذیان و جز آن رو نماید و نبض صغیر حائل بتواتر باشد و بقول مختار ابن هیل چون درین مرض روز چهارم خون در بول براید مریض بروز چهارم دهم بلاشک بمیرد **علاج:** مثل علاج ذات‌الجنب نمایند لیکن چون این مرض اسخن و احدست چیزی از ادویه که در آن حرارت باشد بکار نبرند بلکه بعد فصلد باسلیق بهر تقویت دماغ بصندل و نیلوفر و مامیثا ضماد نمایند و یا کافور در آن اضافه کنند و به فاصله‌یکنیم ما پس از فصد بحقنه لینه علوی خان طبع را فرود آرند و لخلخه از آب برگ بید ساده و گلاب و داوودی و سدا گلاب و کشنیز هریک یک توله تخم کاهو صندل سفید هریک ماشه گل ارمنی عطر گلاب هریک چهار ماشه سازند تا بهوش آید و از بنفشه و تخم خطمی و باقلا و عنب‌الثعلب و آرد جو هریک ماشه ضماد کنند و غذا آش جو به شربت نیلوفر دهند و روز دوم فصد هر دو صافن کنند و یا حجامت با شرط بر ساقین و جهت تحلیل در ضماد مذکور بابونه و اکلیل اضافه نمایند و ملین مبارک و گلقند و خمیره بنفشه در گلاب و بید مشک دهند و یا با نقوع آلو که مقوی بسنا و شربت ورومکر رسنائی و انتظار نضج نکنند که ادا مرض حاده مهلکه است بعده بترید از شیره خرفه و کدو و خیارین هریک ماشه معاب اسپغول و بهدانه هریک ماشه در عرق بیدمشک و عنب‌الثعلب، هریک نیم پا و شربت نیلوفر و انار هریک دو توله تخم ریحان نه ماشه بدهند و غذا برنج یابنوماش مقشه که پالک در آن افتاده باشد خورانند و همین نمط سه چهار روز بعمل آر تا تنقیه خوب حاصل شود بعده جهت تعدیل مزاج و تقویت اعضای رئیسه خمیره صندل ترش همراه عرق صندل و بکوه و شربت سیب و تخم شربتی بکار برند و غذا شوربای چوزه مرغ بنان تنگ دهند و بقول ابوالحسن سعید علاج بفصد باسلیق و اسهال به استعمال مبردات ست و جمله قول در مداوات او مثل مداوات سرسام و مثل مداوات ذات‌الجنب حادث از خون حادست و بعض متاخرین در بیان ورم حادث در حجاب معترض میان کبد و معده ذکر کرده اند که احدی از متقدمین غیر ارسطاطالیس این حجاب را ذکر ننموده و او گفته که پاره از حجاب دماغی مسمی بماینخسن منبسط گشته و میان کبد و معده حجابی گردیده و در وجود این حجاب شکی نیست و کذا در محدوث ورم آن چنانچه در ورم حجاب حاجز میان آلات تنفس و آلات غذا و علاجش قریب بعلاج ورم حجاب حاجز میان قلب و کبدست از فصد باسلیق و حجامت با شرط بر ساقین و بر موضع درد اول ادویه منضج و محلل چون بابونه و بنفشه و خطمی و آرد باقلا و تخم کتان به آب سبوس گندم طلا نمایند و تلیین طبع بحقنه لین سازند و اگر بهر تامین گل نیلوفر بنفشه کم خطمی عناب سپستان جوشانیده ترنجبین داخل کرده

بیاشامند جائزست و نقوع مسهل معمول حکیم اکمل خان نیز برای اسهال در بر سام مفید و حقنه از مسهل بهترست و باقی تدبیر از علاج ذات‌الجنب اخذ کنند اگر به آن سعال باشد و اگر سعان نباشد و جهش مثل علاج سرسام و حمیات حاده نمایند الا فصد درین مرض از باسلیق کنند **قول طبری** ورمی که حادث میشود در حجاب مسمی و یا فرغما آن حجابی ست معترض میان آلات تنفس و آلات غذا یعنی حجاب حاجز میان قلب و کبد یا معده جالینوس امراض این حجاب را در مواضع کثیر بر سبیلی ایما بیان نموده و شرح تام ننموده و بعض اطبا ورم این حجاب را بر سام نامیده و بعض دیگر ذات‌الجنب خوانده و عام و اکثر میان هیچ یک از اعلال صدر فرق ننموده اند و نزد ایشان بر سام و ذات الصدر و ذات العرض و ذات‌الجنب و ورم عضلات صدر و ورم عضلات میان اضلاح و ورم غشای قاسم صدر نبضغین و ورم حجاب حاجز میان قلب و کبد واحدست و ایضا نزد ایشان میان مرضی ازین امراض که زائل گرداند عقل را و میان آنکه زائل نگرداند عقل را فرق اکثر ازین نیست که گویند آن اشد و این اخف و آن اصعب و این سهل ست و ورم حجاب متعرض میان کبد و قلب خواه آنرا نامند یا نه از امراض صعب است که عقل زائل میگرداند باضطرار بجهت آنکه بسوی او اعصاب بسیار از دماغ آمده خصوصاً هنگامیکه ورم او در مواضعی باشد که متصل باشند بجنبین و اسفل صدر بهر آنکه این جزو او عصبی محض ست و سبب فاعل این ورم همان اسباب ذات‌الجنب است که ذکر یافت و از علامات او ضیق‌النفس و اختلال عقل و سعال مفرط بدون نفث و کشیدگی جمله صدر بطرف بالا یا بسوی اسفل و از جمله علامات مختصه او آن است که علیل قادر بر تزحر نباشد نه بدفع چیزی از فوق و نه اسفل و اگر او را تهوع بهم رسد غشی عارض گردد و نبض صاحب این علت صلب می باشد و گاهی فشاری و این از جمله امراضی است که اگر طبیب زود متوجه معالجه آن نگردد و موضع آنرا نشناسد باسقاط قوت و الم دماغ هلاک گرداند و بساست که از آن علیل راکزاز و اصطکاک انسان عارض می شود. علاجش در ابتدا فصد باسلیق و وضع محاجم بر ساقین و حقنه لینه و لزوم ماء الشعیر مطبوخ با عناب و سپستانست و تغذیه بر آن نشاید یا آنچه قائم مقام آنست از اشیائی که در آن حجم باشد و پر نماید معده را زیرا که اگر معده مزاحمت بحجاب کند غشی بهم رسد بلکه اقتصار نمایند بر نوشیدن ماء الشعیر بدل غذا بعده تموخ صدر نمایند به این مروخ بگیرند موم روغن از روغن بنفشه‌یا نیلوفر و تسفیه نمایند آنرا به آب جراده کدو و لعاب برزقطونا بر سینه بمالند و اگر پارچه را به آن آلوده بر سینه بندند باکی نیست و از حرکت البته و از عمل چیزی که محتاج تنفس شدید باشد منفع نمایند وحدت و غضب نکنند تا احتیاج به تنفس بیشتر افتد و ریه حجاب را مزاحمت نماید و غشی یا اختناق بهمرسد و بساست که این مرض بشوصه مشتبه میگردد و طبیب ناقص قدح یعنی محجمه کبیر را بر موضع آن میگذارند و مریض را در ساعت هلاک میگرداند و بعضی را دیدم که این مرض بهمرسید و طبیب متوسط میان اطبا قدح شوصه نهاد و علیل مختنق گردید و خون از چشم او برآمد و در کمتر از یکساعت بمرد و من در آن وقت متعلم بودم و ابوماهر را این حکایت نمودم و او بیان نمود که ورم

در حجاب معترض بود و چون بقدح شوصه منضغط گردید و الم بقلب و دماغ رسید و عروق و شعب متصله به آن فشـرده شـد پس شعب آن در چشم بشکافت و خون از چشم برآمد و بفرط الم هلاک گردید و اطبائی که در صناعت مهارت ندارد مثل این غلطی عظیم واقع می شود و فرق میان این ورم و شوصه آنست که شوصه بحس ظاهر می گـردد و انبسـاط نفـس علیـل آن کمتر از انقباض آن می باشد و می تواند که تکیه نماید بر جانب مخالف علت مصاحب ورم حجاب را صغیر می باشـد نفـس در حال انقباض و انبساط هر دو و نمی تواند که تکیه نماید بر هیچ جانبی و شکلی از اشکال بلکه منصب و براشیت افتاده می باشد و عقل صاحب شوصه زائل نمیگردد و مگر بندرت هنگامیکه متادی گردد و رحم بسوی حجاب حاضر و صاحب ورم این حجاب را البته عقل زائل میگردد و باضطرار و از معالجات مختصه این حجاب آنست که حل طبیعت او ننمایند و تمـریخ نماینـد مقعـد مریض را دائم به روغن گل نیمگرم تا احساس موذی او محتاج بتز خر نگرداند بسبب آن او را غشی عارض نگردد و چون وجع تخفیف یابد حقنه نمایند به اشیای ملینه مجلله بدون اشیای لذاعه و سینه و پشت او به روغن گل نیمگرم غرق دارنـد و چـون لهث و حرارت و التهاب در موضع دریابد آب عصی الراعی و آب عنب‌الثعلب و آب برگ اسپغول و لعاب بزرقطونا با هم آمیخته و شیر دختران بر آن ریخته بر هم زده پارچه کتان بدان آلوده بر سینه اندازند بر موضع الم و چون گرم گردد تبدیل نمایند و اگـر خون ضعیف نباشد فصد کنند و گاهی درین مرض جذب فضول باسفل و اتم به بستن سـاقین و وضـع محـاجم بـران و فصـد صافنین میکنند و این درشوصه ذات‌الجنب بعمل نمی آرند **تعلیم** طبری در کنارش خود در بـاب ششـم از مقالـه هشـتم حمـی معروف به رسام بیان کرده و دیگری از متقدمین ذکر آن ننموده و او گفته که به رسام علتی ست معروف به حمای حـاده و آن مطبقه می باشد و متغیر می گردد به آن مزاج دماغ و بساست که متالم میگردد حجاب موضوع بر دمـاغ و حجـاب موضـوع بـر قحف از داخل و این تپ از حدت یافتن صفرا یا خون و ارتفاع بخارات آن بسوی دماغ بود و بسیار باشد که جزوی ازین دو ماده در عروق دماغ یا در غشای موضوع بر آن حاصل شود و حماسی مطبقه بهم رسد و عقل زائل گردد و این مرض سریع الحرکه است و ایام او معدودست و حرکات مرض در ایام معلومه معتبرست زیرا که حرکات مرض بحسب ایام مختلف می گردد و تغییر مزاج از ابتدای او در چهارم پس در هفتم پس در یازدهم پس در چهاردهم پس در هفتدهم پس درسـتم میگـردد و پـس اگـر حرکات آن درین ایام مستقیم و محمود باشد و سلیم الحرکات علت محمد العافیه بود و اگر حرکات اوردی باشد مرض مـذموم دردی بود و بحسب آنچه لاحق و ماغ گردد از بخارات این اخلاط و یا حاصل شود در آن از اجزای آن علت ثقیل و خفیف مـی باشد اگر خفیف باشد آنرا شعبه نامند یعنی شعبه از علت ثقیله و اگر ثقیل باشد آنرا بر سام خوانند و اطبا در اسم این علت خطـا کرده اند و یا ناقل در اسم آن غلط کرده و در معالجه نیز و فی الحقیقه آن مرض منقسم به سـه نـوع میگـردد و هـر نـوعی را اسمی خاص است مثلاً اگر با این علت حمای مطبقه باشد آنرا حمای ماده مطبقه فقط نامند و اگر به آن تغییر عقل و یـا سـدر

باشند آنرا حمای مطبقه با سرسام نامند و اگر نزول نماید ما آن ماده بسوی صدر و جنب آن هنگام آنرا حمای به نامند و ازین انواع ثلثه اگر نوع واحد باشم سلیم ست و اگر دو نوع آن ترکیب یابد اثقل و با اکثر خطر باشد و اگر ترکیب یابد هر سه نوع با هم بحدی که متغیر گردد مزاج دماغ و ماده نازل بسوی صدر و جنب وحمی مطلقه باشد عظیم الخطر بسیار ثقیل بود و این در حقیقت برسام ست بجهت آنکه سینه و پهلو بآن فی الحقیقه علیل می باشند و اما اگر حمی باشد و متغیر گردد مزاج دماغ آنرا بر سام نمیگویند الا بحسب استفاده اسم و عجاز **علاج نوع اول** که حمای آن مطبقه باشد بغیر تغییر عقل و سدر فصدست اگر ممکن باشد و آشامیدن ماءالشعیر درد غذا با لطف آنچه ممکن بود و اقتصار او به نوشیدن ماء الشعیر دو دفعه‌یک دفعه صبح برای دوا و یک دفعه وقت غذای او برای غذا و تعدیل مرقد و دادن لعاب بز رقطونا با جلاب یا شکر و یا سکنجبین هنگام تشنگی و تفقد لهوات او که اگر متغیر گردد یا خشک شود غسل او به لعاب بزر قطونا نمایند و در ماء الشعیر عناب و سپستان بپزند و منع از حرکت کنند و این علت سلیم ست چون اعراض او زیاده نگردد و به آن شی ء دیگر مرکب نشود و اگر طبیب را در بدن او فضول ظاهر گردد مبادرت به حمل طبیعت او بعد فصد نماید که بحدی که نضنج در قاروره ظهور نماید بخورانیدن منضجات بعده حل طبیعت بخیارشنبر و ترنجبین و شیر خشت تمرهندی نمایند اگر از این مانعی نباشد قوت قوی بود و حذر کنند از حل طبیعت در حالت ضعف قوت یا عدم نضج که این خیانت بود و بساست که سبب انبساط حرارت و سقوط قوت گردد **علاج نوع دوم** که حمای آن منطبقه و مزاج دماغ او متغیر باشد در ابتدا فصدست اگر طبیعت در ابتدای مرض منحل نباشد و اگر انحلال طبیعت در ابتدای علت باشد فصد نباید کرد بعده لزوم آشامیدن ماء الشعیر بعناب و سپستان و تعدیل مرقد و مسکن آن به گل سرخ و بید و سیب و عسل لهاه و زبان او و هر روز یک مرتبه به لعاب بزر قطونا و شکر و مراعات بحارین آن با ستقصا و تغذیه با لطف آنچه ممکن باشد از مرقه مزورات یا نان در آب باردتر کرده و یا با ماء الشعیر اگر متحمل آن نگردد و هرگاه مرض خفت یابد و نضج ظاهر گردد و قوت نیکو و قوی باشد باکی نیست به استفراغ خفیف با لطف چیزی که ممکن باشد **علاج نوع سوم** که مرکب باشد با حمای مطبقه تغییر مزاج دماغ و نزول ماده بسوی پهلو و سینه فصدست در اول امر اگر قوت اطاعت نماید و اگر از ابتدای مرض چهار روز گذشته باشد فصد نباید کرد خواه قوت قوی باشد یا ضعیف و لازم گیرند شرب ماء الشعیر و ماء القرع و شربت نیلوفر و جلاب تغذیه ننمایند مگر به ماء الشعیر و محافظت حرکات و ایام وبا استقصا کنند و تعدیل مسکن او به برگ بید و شاهسفرم و مانند آن از ریاحین نمایند و حوالی سر و روی اوعصی الراعی که بر آن گلاب و آب سرد پاشیده باشند گذارند و منع نمایند از آنچه موذی باشد از فریاد و تکلم و مخاطبه بسیار و پیش او ذکر موتی و مرضی ننمایند و هرگاه اقامه شود اشعار بطمانیت و تقویت قلب او نمایند و اگر نقا یافت در چهاردهم و هفتدهم والا منتظر به بست و یکم باشندو بحساب معروفه از بحارین تدبیر نمایند. بحسب آن و از غذا و استفراغ و تحریک مواد در ایام بحران البته بازدارند و

چون از روز چهلم بگذرد و نظر نمایند بسوی قوت و نضج مرض او اگر قوت صالح باشد باکی نیست به معاودت فصد یا حل طبیعت با لطف آنچه ممکن باشد و ذکر نکردم انواع این علت را در این موضع مگر بجهت غلطی اطبا در اسم این مرض و ضرور افتاد که کلام مختصر در آن بیان نمایم و اما کلام مستقصی در آن مذکور شد بعض او در علت سرسام و بعض او در ذات‌الجنب و بعض او در علل حجاب و یا فرغما و ایضا در حمیات بکلام اوسع و اوضح نیز ذکر خواهد یافت.

تقیح و جمع مده در صدر

بدانکه لفظ تقیح در کلام اطبا برود معنی می آید یکی بر جمع ورم یعنی استحاله ماده او را تقیح و مده در هر موضع از بدن که باشد و دوم خاص در امراض صدر بر امتلای فضائی که میان صدر و ریه است از قیح و مده و این حسب رای جمهور اطباست اما هر رای شیخ الرئیس تقیح عبارت از امتلای فضای صدرست از جسم مائی خواه آن جسم مائی تقیح یا مده باشد که انفجار یابد بسوی آن و یا خلط و رطوبت نزلیه یا صدیدیه که اجتماع یابد در آن فضا از دو جانب یا از یک جانب و برین تقدیر استعمال لفظ تقیح بر جمیع رطوبات خلطیه و نزلیه و یا صدیدیه غیر آن در فضای صدر بمجاز باشد نه حقیقی مستعمل بر جمع قیح و مده در آن و شارح قانون می گوید درینجا باید که محل تقیح بر هر دو معنی عام باشد که علاج هر دو درین مبحث بیان می یابد و **بدانند** که لفظ قیح و مده نزد بعض اطبا با هم مترادف اند چنانچه در لغت و ایضا در لغت و نزد بعض ایشان قیح مده ایست که مخالطت آن با خون و یا غیر آن از اجسام غریبه نباشد و بعضی گفته اند که فرق میان تقیح دمده آنست که ماده بر مستحیله بسوی قروح و اورام و جراحات چون نضج یابد و هنوز صورت خلطیه در آن باقی باشد آنرا قیح نامند و چون به حدی رسد که از آن صورت خلطیه منخلع گردد آنرا مده گویند **بالجمله** اسباب امتلای مذکور یا نزله است که ماده دفعه منصب گردد و یا قروح که در ریه بهم رسد و از آن مده و صدید سیلان نماید و این متقیح گردد بعد از بست روز در اکثر پس بنفث آید و یا انفجار اورام نواحی صدر و این بیشتر میباشد و این یاریم پخته بوی پنیری مثل دردی و گاه سبب این اندفاع رطوباتی باشد که اجتماع یابد در ابدان تاریک ریاضت تا مدت طویل و خصوصاً ریاضت عالی مانند قراوت و بیشتر در سر و سینه این کسان اولارطوبات مجتمع می گردد و استحاله می یابد و مثل قسیح و صدید میگردد بعده بسوی فضای صدر مندفع می شود و پر میگردد این فضا پس احوال این از چهار امر خالی نباشد یا محتنق میگردد اندر به کثرت و قتل میکند و ظاهر می گردد این به آنکه نفس او را میگیرد و تنگ میگرداند و نفث بر نمی آید و یا متعفن میگردد اندر ریه را و در سل می اندازد و یا تنقیه می‌یابد بر نفث متدارک سهل از طریق حلق و یا تنقیه می یابد باندفاع از طریق عرق عظیم و شریان عظیم که گاه بسوی مثانه می آید و بول المده یا بول غلیظ مندفع میگردد و سلوک آن اولا از ورید و یا شریان بسوی کبد می باشد پس بسوی کلیه پس بسوی مثانه و به بول مندفع می گردد و گاه بسوی معاد از کبد می آید و هر از مندفع میگردد و این هر دو محمودست یعنی در دفع

ریم بدین هر دو جانب امید سلامت بیشترست و گویند که امر تقیح مول به‌یکی از امور اربعه مذکوره وقتی خواهد بود که مـاده منتقل بسوی خراج عضوی دیگر نباشد والا ماده‌ی حاصله در فضای صدر گاه تبخیر میگردد و متصاعد می شـود از آن بسـوی راس و حادث می گردد از آن گاهی اورام خلف اذنین و گاهی ورم در داخل سرو این اندک و نادر باشد و گاه من دفـع میگـردد بسوی ظاهر صدر و اکثر این در موضع رخو که در انجاست مثل ناحیه ثديين می باشد و حادث مـی شـود درینجـا خراجـات و گاهی نافذ می گردد در منفذ مری و یا در منفذ عرق مسمی با بهر و یا در خلل جرم حجاب و حاصل می شود در فضای بطـن اسفل و درین هنگام گاه نافذ میشود از منافذ عروق بسوی ساقین و حادث می گردد در پا خراجات و گاهی نافذ نمیشود درینجا بلکه بسوی، حالبین نفوذ می نماید و حادث می شود خراج در آن هر دو یا یکی از آن هر دو و یا بسوی غیر آنها از مواضع دیگر و هرگاه نفوذ مینماید قنج در مری بقی اخراج می یابد و در این هنگام کثرت آن و ضعف قوت و عمـر طبیعـت سـت و حکـیم علوی خان می نویسند که مردی را دیدم که مده کامله در سینه او بود و خارج گردید از امعای او بطریـق هـر از و از مـری بـه طریق قی مده بسیار و هلاک گردید در چند روز و گویند که چون انفجار یابد مده بسوی فوق خطر آن عظیم است و اکثر آئـل بسل میگردد و اندفاع مده ببول نیکوتر و آسان تر است اخراج آن و اقرب بخلاصی و عافیت ست از آنکه میل نماید بسوی بطن و امعاد و ببر از خارج گردد و هرچند که خروج مده ببرانه نیز دلالت بر خلاصی و شفای مریض می نماید الا آنکه خـروج آن از خود و شوارست و بعضی گفته اند که دفاع آن ببر از نیکوتر و اقرب بخلاص و عافیت بجهت آنکه درین لطیف و کثیف ماده هر دو اخراج می یابد بخلاف اند فاع آن ببول که خارج نمیشود و در آن مگر لطیف مده و بقول شیخ مشایخ هلاک میگردد بیشـتر در تقیح از جوانان بسبب ضعف ناحیه قلوب ایشان و ضعف قوای آنها از دفع ماده و جوانان بیشتر هلاک میگردند در اوجاع صدر و او را امر آن از مشائح بجهت شدت حس ایشان و معذلک بسبب حرارت مزاج آنها ماده احد و اشـد غلیـان در ایشـان حاصـل میشود پس التهاب و ایجاع آن شدیدتر می باشد **اکنون** بدان که علامات تقیح در علامات انتقالات ذات‌الجنب و کذلک علامات انفجار مذکور شده و اما علامات امتلای فضای صدر از قیح ثقل سینه و سرفه خشک با بهر و ضیق‌النفس و وجع ست و در اکثر سرفه رطب می باشد و نفس متواتر متتابع و سرعت تکلم و تحرک و برات بینی بسوی انضمام و لـزوم تـپ دقیقـه مضـیقه تـا استنقا و چون زمان مرض بطول انجامد ورم در پشت پای ظاهر شود و اشتهای طعام باطل گردد و آن سوی ست و عدم خروج ریم در نفث و بول و براز بعد انفجار اورام ریه و نواحی مورد نیز از علامات اوست و بقراط گفته که قبح را با این دلائل دریافـت باید کرد که از صاحبان اوحمی مفارقت نمیکند پس دقیق میباشد و در شب زائدتر میشود و عـرق شـدید مینماینـد و از سـعال راحت می یابند و شیء معتد به نفث نمیکنند و چشم ها غار میگردند و رخسارها سرخ و ناخن های دست کج و اطراف انگشتان گرم میشوند و در پایها او رام و بثور حادث میگردد و اشتهای طعام نمیشود و در ابدان ایشان نفاخات پیدا میگردد و هرگاه مدت

تقبح طول کند این علامات ظاهر می شود و اما علامت جهتی که در آن مده باشد دانسته می شود و به آنکه مریض یک مرتبه بر یک پهلو بخوابد و مرتبه دیگر بر پهلوی دیگر پس بهر پهلوئی که ثقل و انضغاط و وجع زیاده دریابد همان جانب علیل باشد و ایضا شناخته میشود از آوازنده در جرعه و خصخصه آن از جانب علیل و اگر پارچه‌ی کتان بگل سرخ در آب محلول تر کرده بر سینه نهنده بر موضع ریم زودتر خشک شود و ایضا اگر ریم در یک نیمه سینه باشد گرانی و تمدد و گرمی و سوزش در همان نیمه محسوس شود و اگر ریم در هر دو نیمه باشد اعراض نیز در هر دو جانب بود و اما علامات انفجار تسلیم آنست که عقب آن حمی تسکین یابد و اشتهای طعام در حرکت آید و نفث و نفس به سهولت آید و به آن خراجات در پهلو و نواحی آن حادث گردد و نوعی شود و ایضا خروج مده نقی سفید از نفث یا داغ یا شکاف و اما علامات روی آنست که ظاهر شود آثار اختناق بغیر غشی یا منجر به غشی گردد سپس به موت و ایضا نفث روی الکیفیته از جهت لون و رائحه و علامات سل ظاهر گردد و چون داغ کنند یا بشکافند از آن ریم حمائیه منتنه خارج شود و امام بقراط گفته که این علت دشوار است کسانی را که تپ در روز انفجار از ایشان مفارقت نکند و عطش بسیار شود و اشتهای طعام نباشد و شکم آنها نرم باشد و آنچه اخراج یابد از مده سبز تیره و نفث بلغمی زیتی بود و هرگاه این امور همگی جمع شود حال صاحب آن دشوار می باشد و اگر بعض از این ها ظاهر گردد بعضی از آنها سالم شوند و بعضی عطب نمایند بطول مدت و حکیم علوی خان نوشته اند که بعضی را از یاران من ثقلی در پهلوی چپ به هم رسید با مرجع وضیق‌النفس و حمای دقیق و سعال یابس و بحه الصوت و سقوط اشتهای طعام و طیش و غضب و بدخلقی و از معالجه‌ی من دست برداشته در فصل تابستان به بلدی دیگر رفت و او را حمای صفراوی به هم رسید و برای دفع او مسهل آشامید و ضعیف المعده بود اسهال بهم رسید پس بعد سه ماه از ابتدای مرض بسوی من برگشت و بعد چند روز او را قشعریره و بر دو نافض عارض شد و ریم بسیار در اسهال و قی و نفث بر می آمد و آن مده در کمال رداءت و بدبوئی و بالوان مختلفه و منکره بود و سه روز بدین حال بود و هر روز ضعف زیاده میشد تا آنکه به شب چهارم او را غشی افتاد و بعد دو ساعت با فاقه آمد و روز پنجم وفات یافت و من مطلع بودم که نجات نخواهد یافت بجهت علامات عطب که بقراط ذکر نموده و شیخ الرئیس فرموده که گاه متقیح نفث می نماید مده بسیار چنانچه من دیدم که شخصی در یک ساعت قریب بدو من جغیر ریم انداخت و جالینوس مشاهده کرده که شخصی متقیح هر روز قریب پنجاه اوقیه مده قذف می نمود و فاضل گیلانی نوشته که در هند شخصی را دیدم که ورم عظیم در حجاب او بود بعده ورم منفجر شد و در روز اول چند رطل ریم سفید از دهن و هر دو گوش و چشم او برآمد و روز دوم و سوم نیز قریب بمقدار او خارج گردید بعد از آن هر روز قریب دو سه رطل بر می آمد و از چشم کم شده و از دهن و بینی و گوش بدستور بود و این حالت زیاده از سه ماه ماند پس اندک اندک تخفیف یافت تا آنکه بالتمام زائل گشت و به قامی تام او تا مدت شش ماه بود و اما علامت مفرقه میان مده و بلغم رسوب مده نفث در آب بعد یک

ساعت و نتن او بر آتش ست بخلاف بلغم که بر آب طافی می ماند و بر آتش بوی بد نمی دهد و اما علامت انتقال تقیح بسوی سل کودت رنگ ست و کشیدن جلد پیشانی و گردن و لزوم گرمی انگشتان و زیادتی تپ در شب و کجی ناخن ها و ترسیم از چشم ها مع سفیدی و زردی و دیگر علامات که در باب سل مذکور شد **علاج:** هرگاه در اورام ذات‌الجنب و ذات‌الریه و غیره اورام نواحی صدر علامات جمع مده و تقیح مثل ضیق‌النفس و ثقل صدر و شدت مرجع و مدت تپ و مانند آن ظاهر شود باید که بعد تنقیه بدن بفصد و حقنه و مسمل اگر بدن نقی نباشد و تدبیر ورم کما ینبغی نکرده باشند طبیعت را با اشیای منضجه اعانت بر انضاج نمایند و اگر معونت بکمادات و ضمادات باشد مثلاً تکمید باسفنج گرم نموده تنها و یا بزیت گرم آلوده و تضمید بمثل ضماد متخذ از برگ کرنب و برگ بادیان هر دو مطبوخ و یا آرد جو و فلک البطم و خرما و انجیر خشک در شراب شیرین سفید مثل عصیده پخته و اگر قوی تر خواهند بسر گین کبوتر و نطرون تقویت دهنده این تقویت در آخر نزد گشادن ورم نیز صلاحیت دارد و ایضا ضماد متخذ از حلبه و بزرکتان و خطمی و آرد باقلا و کرنب و انجیر مطبوخ نیز منضج است و اگر ماده قوی الغلیظ باشد علک و خرء حمام و نطرون و مانند آن افزایند و این ضماد نیز منضج خراجات و دبیلات صدرست بگیرند آرد حلبه و بزرکتان هر واحد ده درم آرد باقلا خطمی مغز تخم بید انجیر هر واحد شش درم پیاز نرگس چهار درهم علک الانباط پنج درم روغن سوسن روغن نرگس روغن بنفشه هر واحد ده درم ادویه کوفتنی را کوفته و علک را به روغن گداخته ادویه به آن حل کرده ضماد نمایند که این منضج اورام غلیظ الماده بطی النفج است و یا بگیرند خمیر و پیاز نرگس سوده هر واحد یک جز و حلبه بزر کتان هر واحد نیم جزو پنج خطمی تخم هر واحد جزو باریک کوفته و در آب طبخ انجیر مصفی آمیخته بر موضع ضماد کنند که این نضج جید می نماید باید که ضماد را بر گرمی خود بداند بتکمید موضع از بالای ضماد و یا بحیله دیگر و بیمار را بفرمایند که قبل از وقت انفجار بر پهلوی ورم بچسبد و از مشروبات نافعه ماء العسل است و اگر حرارت بسیار باشد ماء الشعیر به اندکی عسل و یا ماء العسل رقیق کثیر المزاج به آب تنها و یا ماء الشعیر مطبوخ باصل‌السوس مقشر نیمکوفته‌یا آب طبخ انجیر یا حریره متخذ از انجیر و آرد جو بدهند و این قرص منضج ست بگیرند و تخم خطمی و خبازی مغز به تخم نیارین مغز به تخم خرپزه مغز تخم کدو رب‌السوس فقاح ادخر الکلیل‌الملک بنفشه کتیرا ادویه کوفته بیخته بلعاب بزر کتان سرشته اقراص سازند و به آب انجیر یا ماء الشعیر به اندک عسل بدهند و اگر حرارت قوی تر نباشد و قوت قوی بود مطبوخ زوفا که در آن زوفای خشک و حاشا و فراسیون و اصل‌السوس و انجیر و عسل پخته باشند بیاشامند و اگر این ادویه در ماء الشعیر بپزند صواب باشد و یا این طبیخ زوفا بدهند عناب بست عدد سپستان سی عدد انجیر سفید ده عدد پرسیاوشان اصل‌السوس مقشر نیمکوفته بنفشه هریک چهار درم تخم خطمی خبازی هریک سه درم حلبه بزر کتان هریک سه درم بیخ سوسن حاشا فراسیون هر یک سه درم زوفا چهار درم مویز منقی بست درم همه را در پنج رطل آب بجوشانند تا به یک رطل آید صاف نموده هر روز

از آن چهل درم بروغن چلغوزه یا روغن بادام شیرین یکدرم بنوشند و خرما درین وقت و بعد اونیکوست و اگر آنرا در ماء الشعیر یا در مطبوخ زوفا بپزند بهتر باشد و شربت فراسیون بغایت نافع و این لعوق نیز مفید بگیرند حلب بزر کتان هر واحد هفت درم آرد کرسنه تخم انجره هر واحد سه درم باریک سائیده بطیخ انجیر سفید و روغن پسته بسرشند و لعوق حب الصنوبر نیز منضج است و دیگر حبوب و لعوقات مذکور در باب سعال بکار برند و اما اغذیه ایشان وقت صعود نان به آب یا بماء العسل تر نموده و بیضه نیمرشت و حریره های رقیق مرتب از آرد جو و نخود و باقلا به روغن بادام و شکر و عسل باشد و نقل مغز چلغوزه و بادام شیرین مناسب و **چون** وقت انفجار آید و نضج تمام گردد واجب است که اعانت بر انفجار نمایند که ترک او برای مریض صعوبت است و تدبیر کشادن ورم اینست که در حلق ایشان به لبنی دود کنند و دهان گشاده بران دارند تا دود به گلو فرو رود و مطبوخ زوفای قومی که مذکور شد می نوشند و اعانت با ضمده قویه مذکوره نمایند و دادن مشرویطوس و تریاق در بین وقت نافع اگر تپ گرم و مریض لاغر نباشد و ماهی شور خورانند و از ایارج فیقرا و شحم حنظل حب ساخته شب وقت خواب در دهن دارند تا آب او بتدریج در گلو رود و ایضا حسب قوقا یا وقت خواب بخورانند و گاهی نفع میکند اینکه مریض را بر کرسی نشانند و کتف های او بگیرند و کرسی را سخت بجنبانند و دادن حزون بماء العسل نافع ست و حلتیست در شیر حل کرده دهند و نفع میکند در آن خواب بر پهلوی صحیح چون ارادهی انفجار باشد و گاهی امر می کنند بقی بعد عشا چون اراده را انفجار نمایند ولیکن درین خطرست جهت آنکه بساست که مورث انفجار عظیم بیک دفع می گردد و اکثر اختناق آرد و چون منفجر نگردد لابدست از داغ پس نظر نمایند اگر ریم سفید صاف خارج گردید نجات می یابد والا فلاو **چون** مده انفجار یافت و سیلان نمود و دانست طبیب که مده کم یا معتدل گردید و ممکن است که به نفث در چهل روز پاک خواهد شد این هنگام واجب است که ادویه جالیه غساله منقیه در ابتدای ظهور نفث استعمال نمایند و آن مثل طبیخ زوفا باصل‌السوس و بیخ سوسن بشربت عسل و کرنب و طبیخ فراسیون بماءالعسل است و حریره بای مذکوره متخذه بآرد نخود و مانند آن از آرد ها و در آن آرد کرسنه نیز داخل کنند و از ادویه منقیه نافعه درین وقت لعوق گرسنه و لعوق عنصل ست و اما ادویه مفرده که آن مهارت ایشان اند مثل آرد گرسنه و پنج سوسن و رزاوند طویل و مدحرج در فلفل سفید و سیاه و دارفلفل و خردل و حرف و جاو شیر و قسط و سلیخه و سنبل سست و بساست که احتیاج می شود به آمیختن قدری از مخدرات اگر وجع بسیار باشد و از ادویه شدید المنفعه درین باب اسقوردیون است و این ادویه از امهات نافعه است درین وقت که اشیاء اشربه و ضمادات و تکمیدات به اسفنج و خرقه تر نموده و اوهان سازند و روغنی که درین داخل نمایند برای اخذ قوت اینها روغن سوسن و نرگس و بابونه و ناردین و غار باشد و خصوصاً نزد انحطاط و بساست که در آن روغن بنفشه بحسب حال و وقت داخل کرده میشود و اکثر در این اوهان داخل می نمایند مثل راتیانج و شحوم و بارزد و فقاح اذخروز و فای رطب و حلبه و برگ غار و مقل دهند آن از ادویه که عمده فوائد آنها

تعزیه و الزاق و الحام مع تسخین اندکی برای تحلیل باشد و اگر تپ قوی باشد افراط در تسخین ننمایند تا قوت ضعیف نگـردد بسبب سوءمزاج و عاجز آید از نفث و باید که مبادرت نمایند تدبیر اخراج قیح بعد انفجار در ایامی که علیل و ران خفت دریابد و **چون** دریابند که در سینه ماده بسیار است که در چهل روز و کمتر از آن تنقیه نیابد بلکه در سـل انـدازد پـس لا بدسـت از داغ باله‌ی باریک که سوراخ درصد ربان کرده شود تا نشف مده و اخراج آن اندک اندک کند و بماء العسل بشویند و اعانت جـذب او بسوی خارج نمایند و چون تنقیه‌یابد متوجه بالتحام آن گردند و لازم است که هنگام داغ دریابند جهتی که در آن مـده اسـت از آواز قیح و غیر آن که در علامات مذکور شد و یا بیشتر بشکافند به نحوی که مده اخراج یابد و داغ ندهند و هر روز مقدار اندک ریم بگیرند نه آنکه به‌یک دفعه اخراج بسیار یابد که در آن خوف غشی و موت ست بسبب کثرت اسـتفراغ روح حیـوانی و اگـر باله‌ی داغ که بصورت مضع حاد باشد و آنرا در آتش سرخ کرده باشند داغ و شگاف هر دو بعمل آرند مضائقه نیسـت و منفعـت داغ و شگاف هر دو حاصل گردد و چون این صنع امر خطیرست باید که مباشر او واقف به تشریح باشد تا اگر موضع مده قریب از موقع داغ و شکاف باشد و خوف امر دیگر هم نباشد بر آن جسارت نماید و الا ترک سازد و در هنگام داغ یا شکاف لازم است از حفظ قوت بخورانیدن گوشت و غذای معتدل القوه نه بسیار لطیف نه غلیظ و التفات بسوی تپ نمایند زیرا که تـا مـده بـاقی ست تپ زوال نیابد و چون اخراج یافت حمی انقلاع پذیرد و هرگاه علیل بر نفث مده و یا بر آنکه علاج از داغ کرده شود قـوت یابد لامحاله حمی زائل می گردد به سبب زوال سبب او و اکثر اتفاق می شود که قبل او نضج تام به اسبابی که در ذات‌الجنـب مسطور شده ورم منفجر می‌گردد و از آن خون صرف یا مده خام بر می آید درین هنگام زود فصد کنند و بعلاج نفث‌الدم رجوع نمایند از استعمال مشروبات و ضماوات نافعه و از مشترکات ضماد مرهم که نب و ماء العسل نسخه اهرن و ضماد پرسیاوشان و زوفای خشک انجره و زراوند مد حرج ست که با عسل ضماد سازند و وجه اشتراک اینها آنسـت کـه میـان انضـاج و تحلیـل و ترقیق و غسل و جلا و اومال بوسیله جلا جامع اند **اقوال بعض حذاق** حکیم علوی خان نوشته اند که زنی سی و پـنج سـاله را وجع شدید در جانب راست سینه به هم رسیده با سرفه‌ی خشک و تپ قوی و ضیق‌النفس و نبض او عظیم منشاری بـود و بـه من رجوع آورد دریافتم که در پهلوی او ورم حار یا خراج حادث شده فصد باسلیق نمودم و مطبوخ عناب سپسـتان گـل بنفشـه اصل‌السوس پرسیاوشان جو مقشر کوفته با شربت بنفشه خورانیدم و در روز هفتم ورم او منفجر گردید و ریم بسـیار در بـول او اخراج یافت و تا هفدهم مده هر روز به مقدار دو اوقیه با بول خارج می شد و من هر روز او را جالیات و ملطفات ضعیفه و مدرات بول مانند ماء الشعیر با عسل و شیره خیارین و شیره تخم خرپزه و صمغ عربی و کتیرا با اندکی زوفـای خشـک میـدادم و بعـد هفته هم از ابتدای مرض اسهال مدهی او را بهم رسید و تا هفت روز ماند لیکن بعد اسهال مده قاروره اوصاف گردیده نفث مده او زائل شد و من آن ایام به او ملطفات مده و منقیات آن با مزلقات میخورانیدم و یک روز در میان با مطبوخ زوفا به نسخه ثابت

بن قره فلوس خیارشنبر محلول و روغن بادام شیرین میدادم پس صحت یافت باذن خدای عزوجل می گویند کـه عـلاج مـده محتقنه و درصد به علاج نفث المعده نمایند به استعمال ملطفات که در بحث آن سطورشد و یا به هر تلطیف مـده بـه مطبـوخ انجیر پنج عدد زوفای خشک اصل‌السوس پرسیاوشان هریک هفت ماشه مویر صنعتی یک توله سپستان چهل عـدد جوشـانیده صاف نموده کتیرا سه ماشه روغن بادام یک توله و شکر طبرز و سه توله اضافه نموده بنوشند و چون ماده تلطیف پـذیر و پـس جهت اخراج آن انچه در عسرالنفس گفته شد بعمل آرند و بنگرند اگر ریم براه بول برآیـد ادویـه مـدره و مقـوی کلیـه و مثانـه استعمال نمایند و اگر باید از بیرون آید به مسهلات پردازند که ادویه مقوی امعاد ران باشد و اگر از هر دو راه برآید و ایـن نـادر بود پس گاهی به ادرار و گاهی به اسهال کوشند و یا چیزهائی دهند که در آن هر دو صفت موجود باشد و این علت عسـرالبرء ست الا ماشاءالله کذانی اسرار الاطباء و صاحب یاقوت احمر گوید که مخاراج احتباس مده و درصـدر ادرار و اسـهال اسـت و از ادویه جیده اینست که زراوند صبل السوس فلفل هر واحد یک درم حلبه انیسون گل سرخ هر واحد دو درم کوفته بیخته قـرص ساخته‌یک درم بطبیخ بیخ بادیان و کرفس بدهند و بعضی گفته اند شخصی که در سینه او ریم باشد باید کـه اجتنـاب نمایـد از خوردن کاهو و نیاشامد شیره تخم آنرا به جهت آنکه کاهو اختناق می آورد و اگر اتفاق تناول آن افتد باید کـه بماءالعسـل قـی کنند و بعد از آن طبیخ زوفا و مانند آن آنچه باعث سهولت اخراج نفث و جلا گردد بیاشامد و گویند که هرگاه اورام نواحی صدر ریم کند و عقب آن خفت او ننماید مریض عنقریب هلاک گردد و ایضا اگر ورم ریم کند و بذات‌الریه انجامد و قوت ضعیف بود و علامت روی ظاهر شود و هلاک گردد **جرجانی** گوید که متقدمین تدابیر منضجه و مفتحه از ماء العسل و شربت زوفا و اضمده و لعوقات و معاجین کباء مثل آثاناسیا و تریاق کبیر و مشرو ویطوس بعد از هفت روز استعمال نموده اند و بوعلی سینا گفته کـه این طریق نیکوست لیکن طبیب حاذق و سلوک او شاید چه اگر حالی نو پیدا گردد تدارک او تواند کرد امـا طبیبـی کـه حـاذق نباشد او را سلوک این طریق نشاید مگر به احتیاط تمام تا حرارت و آماس زیاده نشـود و علـت مضـاعف نگـردد و هرگـاه ورم بکشاید و ریم آمدن گیرد و بیمار در خویشتن خفتی یابد جهد باید کرد تا ریم برآید و سینه پاک گردد و تدبیر او همانست که در علاج سرفه و ربو بلغمی گذشت و هم او گوید که چون ورم بکشاید حریره با از آرد باقلا و کرسنه و نخود و خندروس سـازند و یا عسل بدهند و ماء العسل وزین وقت موافق ست سینه را پاک کند و لعوق کرنب که مغز پنبه دانه در آن سرشته باشند جـالی قوی ست و لعوق اسقیل با شیر خر نافع و گاهی به این لعوقات چیزی مخدر چون پوست خشخاش و بزر البنج برای منع سعال می افزایند و ایضا حکیم ممدوح امتلای فضای صدر از قیح را ذات الصدر نامیده و گفته که بعد تدابیر مذکوره اگر ببینند که ریم بادرار دفع خواهد شد ادویه مدره خورانند و اگر دانند که به اسهال دفع خواهد شد دارو بای مسهل دهند تا زودتـر دفـع شـود و ادویه مدر و مسهل هر دو موافق مزاج و عمر و فضل و سال باید و **ابوسهل** گوید که گاهی محتقن می شود مده درصد یا از ورم

ریه که بسوی فضای صدر منفجر گردد و یا از خراج که در بعض عضل صدر مثل حجاب یا عضلات کـه تحـت اضـلاع سـت خارج شود و معالجه می نمایند بدانچه منضبح و ملطف است و این چنانست که ضماد نمایند به آرد جو که به آن قدری از انجیر مطبوخ و اندک از علک البطم و سرگین کبوتر و نطرون و خطمی مخلوط کرده باشند و گرم کرده بر عضـو نهنـد و بـالای آن تکمید به اسفنج نمایند تا حفظ گرمی ضماد نماید و اگر نضج نیابد ماء الشعیر به اندک عسل یا حریره متخذ از آب انجیـر و آرد جو بیاشامند و اگر قوت مریض قوی باشد و تپ نبود یا حمی ضعیف باشد طبیخ زوفا و حاشا و فراسیون و انجیر و عسل بنوشند و ایضا بزوفا و حاشا و لبنی تبخیر نمایند و دهن بر بخارا و بکشایند و نه قی استعمال نمایند و نه مسهل و هرگـاه نفـث شـروع کند اعانت آن نمایند به آشامیدن طبیخ زوفا بعسل یا بیخ فراسیون و بیخ سوسن بماء العسل و احسای مستخذ از آب سـبوس و فایند و روغن بادام و یا از آرد جو و عسل بخورند و اگر نفث دشوار گردد و ماء العسل بیاشامند و قدری اصـل‌السـوس و انـدکی نشاسته در آن آمیخته دائم بلیسند و کنجد بکوبند و در آن رب‌السوس و فاینذ آمیخته استعمال نمایند و یا حب که سنه را مقشر کرده سائیده به روغن بادام و شیر تازه حریره بسازند و قدری شهد یا فانیذ داخل کرده بخورند و این لعوق استعمال کنند بگیرند مذحب الصنوبر کبار و صغار و بادام شیرین و تلخ و بزر کتان و اندک بریان نمایند و نشاسته و آرد گرسنه اجزاء مساوی عنصـل مشوی نصف جزو فلفل نصب جزو کوفته بیخته در عسل مقوم بیامیزند و قبـل از طعـام و بعـد او اسـتعمال نماینـد و سـینه را بخطمی و اصل‌السوس و کنجد ضماد کنند و چون مرض به انحطاط آید باید کـه قیروطـی مـوم مصـفی و روغـن حـب الفـار استعمال کنند و نافع ترین اشیاء در تنقیه مواد محتبسه در صدر سجعون مشرویطوئن افضل ازین تریاق لادفاء سـت اگـر بـدن لاغر نباشد و مقدار تنقیه بدن بنفث از این ماده صدر چهل روزست و اگر از آن تجاوز کند و پاک نگردد در اکثر احوال امر مؤن بسل می گردد.

تقلص حجاب

عبارتست از کشیدن حجاب مستبطن اضلاح و صدر یعنی غشای آن بسوی بالا بحدی که حال انسان چنـان گـردد کـه گویـا منتصب ست و نتواند که خم شود و جمع نماید شانه خود را و این علت غریبـه اسـت کـه احـدی از اطبـای متقـدمین غیـر از جیحانس ذکر نکرده و ازو بعض حرانین و صفوان بن قیس اندلیسی از یونانی بعربی نقل نموده و تقلص او بجهت فرط حـرارت و فنای رطوبت ست و بخذاب او بسوی بالا بجهت بودن اصل و نسبت آن از فوق ست و او تار و اعصاب و حجب همه بسـوی اصل خو و متقلص میشوند و بساست که درین مرض مختل گردد عقل بجهت مشارکت ایـن غشـا و اتصـال ایـن بـه حجـاب معترض که و یا فرغما نامند و مشارکت آن به حجاب دماغ و بیشتر زائل می گردد و عقل دفعه و اگر این مدتی همچنان بـاقی ماند و بزودی مسخل نگردد و مهلک ست و از خواص علامت این علت آنست که مریض نمی تواند که زبان را از دهان برآورد

و قاروده او حاد می باشد بالجمله سبب و علامت و علاج این مرض همانست که به تبع سید جرجانی در تقلص النفس مسطور شد و اینجا علاجش حسب بیان طبری و حکیم علوی خان مرقوم میگردد **علاج:** تنقیه بدن بدوار فصد نمایند اگر احتیاج او باشد و مانعی نبود و ماء الشعیر لازم گیرند و اگر تپ شدید نباشد پاچه بزغاله با جو مقشر کوفته با آب شیرین در تنور بپزند تـا مهـرا گردد و مرقه آن بنوشند و کشک آن بخورند و تمریخ صدر نمایند اگر التهاب شدید نباشد بقیروطی متخذ از موم و روغن بنفشه که تسقیه آن بآب جراده کدو و لعاب بزر قطونا و آب عصی الراعی و آب هندوانه و اگر التهاب و تپ شدید باشد قیروطی که در آن روغن باشد استعمال ننمایند بلکه اقتصار کنند بر پارچه در آبهای کوره تر کرده و اگر به آن صداع نباشد و نه گرمی در سر به روغن بنفشه و روغن کدو و روغن طلع و روغن بید خوشبو و شیاف ابیض محلول در شیر دختران سعوط نمایند و چون طبیعت او معتقل و محتبس باشید یا لیسب در اسافل دریابد این حقنه بعمل آرند بگیرند جو مقشر کوفته‌یـک کـف کبیـر بـرگ عصـی الراعی یک دسته بزرگ برگ خبازی یک دسته سپستان یک کف و همه را در آب بجوشانند تا مهرا گردد و مثـل حریـره شـود پس صاف نموده‌یکصدم آنرا بگیرند و در هاون انداخته با سفیدی سه بیضه و پانزده درم روغن بنفشه حل سازند حتی که مختلط گردد بدان حقنه نمایند همچنان سر و بدن آنکه گرم کنند و تمریخ صدر و فقار تمام و گردن نمایند و از جماع و ریاضت و رفتار در آفتاب منع کنند و آبزن به آب نیمگرم نمایند اگر تپ شدید نباشد و نه انحلال طبیعت که بسیار نیکوسـت مگـر آنکـه قـوت ضعیف باشد و **حکیم** معتمدالمولک می نویسند که مرد جوان را مرجع شدید در پهلوی راست تا به جانب مثانه و چنبر گردن به هم رسید و نبض اوممتلی عظم و معتاد به قصد و از مدت مدید فصد نکرده بود او را امر بفصد و اخراج خون بقدر و ثلث رطـل نمودم درد او قدری تسکین یافت به حدی که توانست نشست و با یاران خود از آخر روز تا ربع شب صحبت داشت و نماز مغرب عشا ایستاده ادا نمود و بعد از گذشتن ربع شب غشی عظیم بر آن واقع شد و تا نیم شب امتداد نموده بعده‌یا فاقـه آمـد و جمـع شدید در پهلو از ابتدای عظام قص و فقرات محاذی آن تا چنبر گردن احساس نمود به حدی که نتوانست که بر پهلو بخوابـد و بر پشت افتاده بود و سردی بسیار در اطراف و تپ و اضطراب و خفقان قلب او را غشی در روزی چند مرتبه طـاری میگشـت و من متوجه کتب قوم گردیدم مذکور این ندیدم مگر در کتاب ارجیحانس و گمان نمودم که او را علت تقلص بعضی اغشیه صدر و تمدید آن به سبب حرارت حادث گشته و خورانیدم او را اول لعاب بهدانه با شیره‌ی مغز تخم کدو و شربت نیلـوفر و گـلاب و عرق بیدمشک و بر معده او ثقل نموده و وجع او زیاده گردید روز دیگر عرق نیلوفر و بیدمشک و عرق کاسنی با شربت نیلوفر به او دادم و بآبی که در آن عناب و اسفاناخ و کدو جوشانیده صاف کرده و مطیب به روغن بادام نموده باشـند تغذیـه نمـودم و بـر سینه و میان هر دو کتف خرقه به آب حشایش بار و رطب و شیاف با میشا و حضض و صندلین و گل ارمنی به اندکی کـافور و قدری فاوانیا تر نموده ضماد کنانیدم و هفتده درم فلوس خیارشنبر در آب کاسنی و عروق و آب عنب‌الثعلـب مـروق هـر دو بـه

مقدار و ثلث رطل حل کرده و یکمثقال روغن بادام داخل نموده خورانیدم و بعد از یازدهم قرص طباشیر کافوری به آبهای مذکوره دادم و بر سینه و فقرات ضماد مذکور به اندکی روغن بنفشه و روغن نیلوفر و روغن تخم کدو ضماد نمودم و در روز چهارم بحران واقع شد و او را بول بسیار روز و شب از بست مرتبه زیاد نمود و در روز هفتدهم نیز که روز بحران بود ادرار بسیار نمود و من سیاه مذکوره را به او میخورانیدم و بعد از هفتدهم آب نقوع فوا که با خیارشنبر و شیر خشت و گلقند و یکمثقال روغن بنفشه بادام خورانیدم و مرض او زائل گردید و شفا یافت باذن الله تعالی و دانستم که آنچه ارجیحانس نوشته درست ست و تشخیص من بحمدالله تعالی و توفیقه مطابق به قوانین کلیه آمده.

جمود الصدر

که آنرا بره الصدر نیز نامند مرضی ست که عضلات صدر و حجب و ریه سر دو متکاثف و منقبض گردد و در آنها نوعی از تمد و بهمرسد و بدان سبب بر مجرای طبیعی منسبط و منقبض نتوانند شد و نفس به آن تنگ و کشیده گردد و صاحب او مضطر شود به آنکه راست بنشیند و سینه و گردن خود را بسوی بالا بکشد و نتواند که سینه را به پس و پیش خم کند و اراده حرکت و حالتی شبیه به شرق و غصه بهم رسد و بساست که این مرض دفعه هلاک میگرداند به سبب رسیدن سردی ریه بقلب و جمود حاد غریزی و یا به جهت عدم تنفس و احتراق روح و فنای آن گاه رگی از رگهای سینه به آن شکافته می گردد و نفث‌الدم حادث می شود و سبب این مرض رسیدن سردی است به سینه از مصادفت هوای سرد یا وقوع برف بر آن یا نوشیدن آب بسیار سرد یا نشستن و غوطه خوردن ران و گاهی این مرض از خوردن افیون و اسرنج و یا رسیدن دخان اسرب و لعیق در وقت گداز و حل آن بهم میرسد و علامتش وجود سبب یا تقدیم آن و انجماد و سردی سینه است و انتصاب نفس و صغر آن و بطوی نبض و سفیدی و غلط بول و برو اطراف می باشد که غشی پدید آید **علاج:** بهر گرمی سینه اش به و معاجین و ادهان و ضمده و حاره استعمال نمایند مثلاً ماء العسل با هیل و قرنفل و بسباسه دهند و طبخ دارچینی و قاقله و جدوار و عود و امثال آن و تناول مشروویطوس و تریاق نیز کثیرالنفع ست و معجون فلاسفه یک توله همراه عرق عنبر نه توله دهند و یا جندبیدستر سه ماشه در عسل یک توله و یا جوزبوا و سباسه هریک دو ماشه در جوارش جالینوس یک توله آمیخته و غذا شوربای مرغ با نان دهند و عوض آب ماءالعسل نوشانند و مدام جوزبوا در دهن دارند و اگر قوت مساعد کند تنقیه بدن با یارجات کبار کنند و در روغن قسط و سوسن ضد بیدستر سه ماشه حل کرده بر سینه بمالند و کذا روغن بابونه و نفط بمالند و بنان گرم و جاورس و پارچه گرم کرده تکمید نمایند، و یا بابونه اکلیل الملک عنب‌الثعلب بادیان رومی جوزبوا هریک توله برگ نیب و فرنجنکشت و افیتمون هندی هریک نه توله جوش کرده در مثانه گاو انداخته تکمید سازند و سداب وصعتر و پودینه و حلتیت و افسنتین و قسط تلخ و جندبیدستر کوفته بیخته با عسل و روغن گردگان آمیخته بر سینه ضماد نمایند و قدری حلتیت در شراب کهنه‌یا ماء

العسل یا عرقیات گرم حل کرده جرعه جرعه نوشیدن و به آب گرم یا به آب مطبوخ حشایش گرم تکمید کردن بغایت مفیدست و تمریخ سینه به روغن بلسان بدین نحو که اول سینه را بملایمت از دست بمالند پس بر آن آب گرم بریزند و به پارچه پاک نموده روغن بلسان بمالند نفع بین می نماید و اکثر همانوقت مرض زائل می گردد و از رسیدن سردی محافظت نمایند و چون اندک تنفس نماید بابونه اکلیل الملک حلبه تخم کرفس انیسون مصطکی سنبل‌الطیب مساوی یا بحسب اقتضای رای طبیب کوفته بیخته در روغن خلوق یعنی زعفران و روغن بان حل کرده بر سینه ضماد نمایند و گاه وقت احتیاج ماده نبضج محتاج بنفث رطوبات کثیر می گردند و چون بقیه مرض باقی مانده انحلال نیابد بحقنه حاده که در علاج ربو بلغی در قول طبری مذکور شد حقنه نمایند و اگر از این مرض نفث‌الدم بهم رسد معالجه او بعلاج نفث‌الدم حادث از سردی نمایند و باید که در علاج این مرض مهلت رواندارند که گاهی دفعه پلاک می کند کما ذکر و اهاهنا فلنختم الکلام فی امراض الصدر و الریه بحسن توفیق رب البریه.

امراض قلب

یعنی دل و آن نوزده مرض ست یعنی سوءمزاج و وجع القلب و خفقان و غشی و سقوط قوت دفعةً و ورم قلب و اذنی القلب و ورم غشای قلب و امتلای غلاف قلب و زوال عظمین و ضغط القلب و تقشر قلب و قذف قلب و احتواء الرطوبه و علت دخانیه و جذب القلب و سوءتنفس قلب و انقطاع غذا از قلب در حالتی که از غصب به هم رسد.

و دل رئیس مطلق و اشرف اعضای بدن و اول منبع و معدن روحی است که آن ملاک انتظام امور بدنی است و مبداء حیات و روح حیوانی است و اولای عضویست که نفس ناطقه بدان تعلق می گیرد بلکه تعلق او بسائر اعضاء بواسطه تعلق او به قلب ست و بقول صاحب حاوی ریاست قلب اجل و اشرف از ریاست سائر اعضای رئیسه است بجهت آنکه قوام جمیع بدن و اعتدال آن به اعتدال روح حیوانی است که عامل آن قوت حیوانیه و حرارت غریزیه بود و قلب معدن آنهاست و قوت حیوانیه معد جمیع قوای بدنیه از قوای نفسانیه و قوای طبیعیه است و آن اصل قوتی ست که حادث می گردد در روح هرگاه پیدا می شود روح از لطافت اشباح و ارسطا طالیس گفته قلب اول عضویست که در بدن به حرکت می آید در حین تعلق حیات و آخر عضویست که از حرکت باز می ماند هنگام وفات و بدانند که نفس حیوانی را دو قوت است یکی قوت فاعله که فعل آن انبساط و انقباض است و دوم قوت منفعله نزد غضب و فرح و خوف و غم و خجل و این انفعالات عارض می گردد روح قلبی را و قلب متحمل نمی گردد آفتی را که تحمل آن سائر اعضای دیگر می کنند و در آن مرض متمکن نمیشود بحدی که گویند ورم قلب انضاج نمی یابد اصلا و این سبب شرافت و جلالت ریاست اوست و قلت احتمال آن آفت را به سبب بودنش محل حیات و بیان آنکه او

معدن حرارت غریزی است این است که اگر قلب حیوان بشکافند و دست در آن داخل نمایند صبر بر آن نتوان کرد به سبب شدت حرارت او ، هرگاه امر چنین باشد سزاوار است که کل عنایت مصروف باشد به حفاظت اعتدال مزاج قلب و حفظ آن از سوءمزاج و غیر آن.

و حیوانی که قلب او بزرگ باشد و باوجود آن جبن و خائف بود مثل خرگوش و ایل سببش آن است که حرارت قلب او کم است که نزد ورود امری بران در شیء بزرگ یعنی فضای قلب او منتشر می گردید و قلب را خوب گرم نمی گرداند و برای طلب مقاومت به خارج منبسط نمی گردد و حیوانی که قلب او کوچک بود و معذلک جری و شجاع باشد سبب ، آن است که حرارت در قلب او بسیارست و بدان جهت باعث بسط روح و بروز او برای مقاومت و قهر و غلبه می گردد و ایضا این حرارت در مکان کوچک محتقن ست و بدان سبب مشتد و قوی در اجتماع می گردد و سبب بسط روح و بروز او می شود ولیکن اکثر حیواناتی که جری اند قلب آنها بزرگ و روح نیز بسیار می باشد و قلب بسبب شرافت خود و متحمل الم و درم و جراحت نمی گردد و بلکه مصاحب آنها موت می باشد و لهذا حیوانی که ذبح کنند نمی یابند در قلب او از آفاقی که در سائر اعضای او یافته می شود و گاهی در قلب بعض حیوانات کبیر الجثه خصوصاً نر گاوان استخوان شبیه به غضروف یافته می شود و استخوان بزرگتر و زیاده در صلابت در قلب فیل می یابند و گاهی دل بعض بوزنگان و خروسان دور یافته اند و خطا کرده کسی که قلب را عضله گمان نموده و به چند قلب مشابه ترین اعضاست بعضله لیکن حرکت قلب غیر ارادی است و حرکت عضله ارادی و شیخ دائر و در دستورالعجائب نوشته که گاه به ندرت در بعض حیوانات قلب و به جانب راست و کبد در جانب چپ یافته می شود و از نشان قوت حیات قلب است که چون از حیوان جدا کنند تا زمانی حرکت می کند و بدانند که امراض عارض به قلب بعضی از آن آنست که عام بسائر بدن باشد مثل حمیات بجهت آنکه حمی اول قلب را عارض می شود به جرم او یا به رطوبت او ما به ارواح او بعد از آن در سر بدن منتشر می گردد و این او را امراض قلب شمار نمی کنند زیرا که آفات و اعراض او قلب را عارض نمی شوند و لهذا شیخ و غیره آنرا از امراض قلب ذکر نکرده اند و بعضی از امراض قلب آنست که عام بسائر بدن نباشد بلکه آفات کل یا اکثر او قلب را تنها عارض گردند هرچند که ظهور آفات در بدن مثلاً ضعف و کسل و نحافت لازم آن باشد لیکن می باشد ظهور این اعراض تابع آنچه در اعضای دیگر حادث می شود چنانچه در حمیات که اشتعاع عارض با عضای محموم تابع شدت تسخن قلب می باشد و لهذا گاه اشتعال اعضای ظاهره اندک با شدت سخن قلب باشد چنانچه در حمیات و بائیه بهمرسد و گاهی بعکس این باشد چنانچه در غب بهمرسد چون قوت قوی باشد و امراض عارض به قلب فاصله بعضی از آن سود مزاج است هرگاه محدث حمی نباشد و این یا نبوغ خود محدث حمی نبود مثل سوءمزاج بارد و یا به سبب قصور از احداث او بود مثل حار که بسیار ضعیف باشد و یا به سبب فقدان انتشار آن در سائر اعضا باشد چنانچه عارض شود در آن از شدت فساد جوهر بدو

آنکه اشتعال قلب بسیار شدت کند و فی الحال قوت ساقط نماید و بر دفع حار غریبی قریب قلب متمکن نباشد و اعضای دیگر سلیم باشند باوجود شدت فساد حال قلب و لهذا اکثر مردمان دفعه هلاک می گردند با وصف عدم ظهور آفت در اعضای ظاهر ایشان بلکه بساست که زمانه مهلت نمی دهد تا آنکه ضرر و نفس و نزول ظاهر گردد تا اینجا قول حجندی بود و ابوسهل گوید که از امراض قلب بعضی آنست که علاج او ممکن نیست بجهت آنکه بسرعت هلاک می نمایند مثل انحراف و اورام و فساد مزاج قوی و بعضی آنست که ممکن است علاج او مثل تغییر مزاج بتغیر اندک و خفقان و غشی و ضعف غیرمستحکم.

صاحب کامل و جامع می نویسند که امراض حادث در قلب :

1 -**بعضی آنان آنست که مخصوص بقلب اند** و او آنست که قلب را وجع و خفقان عارض گردد

2 - **و بعضی از آن است که به مشارکت عضو** دیگر عارض شوند و آن منحنی است .

[امراض مخصوص قلب] :

الف) وجع قلب:

- یا از سوءمزاج
- و یا از مرض آلی
- و یا از تفرق اتصال باشد

و سوءمزاج :

- یا حار – یا بارد – یا رطب – یا یابس – یا مرکب بود .

ردی ترین اصناف سوءمزاج عارض به قلب سوءمزاج یابس و حار یابس ست زیرا که ازین دق به سرعت عارض میگردد و بعد از آن سوءمزاج مختلف است که از آن غشی عارض شود .

مرض آلی:

- یا از ورم دموی – یا صفرا وی عارض قلب یا غلاف محیط او باشد و کسی را که این عارض میگردد تا دیر زنده نمی ماند و به سرعت هلاک می گردد

و اما تفرق اتصال :

مثل جراحت نافذه از صدر بسوی قلب ست و هرگاه طعنه به یکی از دو تجویف او برسد ولاسیما به تجویف ایسر انسان در ساعت بمیرد و اگر به تجویفی نرسد بعد اندک مدت هلاک گردد .

و کذلک از جمیع اسباب محدث وجع قلب انسان زنده نمی ماند مگر به مقدار قوت آفت و ضعف آن

و بقول جرجانی :

امراض و آفات که دل را عارض گردد چهار نوع است :

- یکی انواع سوءمزاج ساده و با ماده و مفرد و مرکب
- دوم انواع اورام
- سوم تفرق اتصال
- چهارم امراضی که به مشارکت دیگر اعضا افتد

و ایلاقی بجای نوع چهارم سدد و پنجم نقصان روح بیان کرده و گفته که این همه یا به شرکت باشد یا بلا شرکت.

و به قول شیخ و غیره گاه عارض میشوند در خاص قلب همه اقسام امراض مثل انواع سوءمزاجات و امراض ترکیب و تفرق اتصال و اورام و گاه امراض شرکی بالجمله سوءمزاج یا ساذج باشد یا مادی یا مفرد یا مرکب و چون سوءمزاج در قلب مستحکم گردد علاج نپذیرد و چون غیر مستحکم باشد.مزاج او سهل نباشد. و **صاحب ترویح** گوید که سوءالمزاج عارض قلب اگر مودی بخفقان و غشی گردد بدانند که مستحکم گردید و **طبری** گفته که اگر سوءمزاج قلب حار باشد در طول کند مودی بحمی افطیفس و سل و ذوبان گردد و در سوءمزاج مادی ، ماده آن یا در جرم قلب و یا در عروق او و یا در غلاف او و یا در میان جرم غلاف او باشد و درین موضع یعنی در میان دل و میان غلاف رطوبت بیشتر می باشد یا ماده ریحی و ظاهرست که رطوبت چون کثرت پذیرد غلاف دل را ممتلی کند و دل را بفشارد و از حرکت انبساط بازدارد و روح را خفه کند و بکشد .

و منجمله **امراض ترکیب** گاه در عروق قلب سده و ضار به افعال قلب عارض می شود و سده از خروج هوای دخانی و دخول هوای تازه مانعی می آید و روح را محتقن می سازد و هلاک میکند و گاهی بعض **امراض وضع** نیز افتد مثل آنکه از احتقان رطوبت میان جرم و غلاف او عارض گردد بنابر مزاحمت مانع از انبساط او و هلاک گرداند

و تفرق اتصال که در جرم آن یا در غلاف آن افتد هر دو قاتل است و تفرق اتصال سه نوع است:

- یکی تفرق اتصال که از لوازم ورم است
- و دوم آنکه از لوازم قرحه و بثره
- سوم آنکه از جراحت افتد

و ورم جوهر دل حار می باشد یا بارد و حار فی الحال قاتل است و حدوث ورم برد صلب در خود قلب نادر بود بل اکثر آن در

غلاف قلب افتد و اگر اتفاق حدوث آن در قلب گردد مثل ورم حار دفعه هلاک نکند بلکه ممکن است که اندک ایام مهلت دهد لیکن باوجود این قاتل است و بساست که ورم صلب عارض در غلاف از خلط غلیظ و یا غیر صلب عارض از خلط رقیق مائی مدتی مهلت دهد مثل حال ورمی که در غلاف قلب خروس و میمون بود و مدتی زنده ماندند و جالینوس حکایت آن کرده که مرا خروسی بود و هر روز لاغر می شد او را بکشتم در غلاف قلب او ورم صلب یافتم مثل دانه عدس دانستم که لاغری و بدحالی او از آن ورم بود و هم او گفت که در خانه ام میمون بود و حال او بغیرمرض ظاهر بدن و باطن اعضای او بدتر و روز بروز لاغر می شد به حدی که هلاک گردید و هرگاه آنرا شکافته تفحص حال اعضای باطنی آن نمودم بعد تجسس بسیار معلوم شد که در غلاف قلب او ورم صلب بود و این ، سبب مرض و موت او گردید و چون نفس قلب تحمل ورم نمی کند پس چگونه احتمال جمع و تقیح خواهد کرد.

و کذلک دل از بثره و قرحه هیچ احتمال نکند و هرگاه بر گوهر دل قرحه محتمله حادث از بثور عارض گردد از بینی خون سیاه بر آید و بیمار هلاک شود و اما جراحت را قلب بعید تر در احتمال از ورم ست و چون جرم او را عارض شود و بسوی بطون نافذ گردد و فی الحال بکشد و اگر نافذ نگردد بساست که تا روز دوم در قتل تأخیر کند و روز دوم هلاک نماید .

و اما امراضی که به مشارکت اعضاء دیگر افتد :

- گاه عارض می شود قلب را به مشارکت غلاف او و مشارکت دماغ و حجاب و ریه و رحم و معده و کبد و امعا و سائر احشا و خصوصاً فم معده
- و گاهی به مشارکت اعضای عام بدن چنانچه در حمیات محرقه و غیره هنگام نوبت و بحران آنها خفقان وغشی پدید آید.

و مشارکت قلب به اعضای دیگر :

- گاهی بسبب انقطاع غذا یا تنفس از قلب
- و گاهی بسبب تادیه خلط از عضو مشارک بسوی قلب
- و گاهی بسبب مشارکت در اذیت بر سبیل مجاورت
- و گاهی بسبب انتقال ماده
- و گاهی به سبب مشارکت در مرجع به اعضای مؤلمه باشد.

پس آنچه به مشارکت غلاف افتد چنان باشد که ورم حار یا بارد در غلاف محیط به قلب افتد و اذیت او به قلب رسد و

مشارکتی که میان قلب و غلاف او واقع شود واجب نیست که به هلاکت رساند اگرچه ورم باشد مگر ورم حار که آن قاتل ست

و آنچه به مشارکت دماغ افتد چنان بود که دماغ ضعیف گردد و ضعف او موجب ضعف عصب متصل به عضلات صدر که آلات تنفس اند گردد و بدان سبب عضلات متنفسه از تنفس ضعیف شوند و تنفس از حال طبیعی بگردد و نسیم تازه چندان که باید به دل نرسد. هوای دودناک از دل بیرون نشود و بدین سبب سوءمزاج دل و خفقان و غشی پیدا گردد

و آنچه به مشارکت جگر افتد پنج گونه است:

- یکی آنکه جگر ضعیف گردد و بدان سبب خون جید آنقدر که غذای اعضا را کفایت نماید در آن تولد نکند و به مقداری که غذای دل را باید به دل نرسد و ضعف دوران پدید آید
- **دوم آنکه حرارت در جگر افتد و از آن خون سوداوی پیدا گردد و برای غذای دماغ و دل خون سوداوی آید و بدان سبب غموم و افکار ردیه و خفقان تولد کند**
- سوم آنکه در جگر برودت حاصل شود و بدان جهت خون بلغمی در آن متولد گردد و بقلب و غیر آن رسد کسل و بلادت و عدم نشاط پیدا شود
- چهارم آنکه جگر خون گرم یا سرد به دل فرستد و از آن سوءمزاج قلب حادث گردد
- پنجم آنکه در جگر ورم حار یا بارد افتد و بسبب اتصال اغشیه جمیع احشا به یکدیگر ضرر بغشای دل برسد.

و آنچه به مشارکت معده افتد سه گونه است :

- یکی آنکه در فم معده خلطی ردی بود و بسبب مجاورت ضرر آن به قلب رسد و خفقان و غشی آرد
- دوم آنکه بسبب حرکت غلط ردی و خروج اوبه قی از معده خفقان و غشی پدید آید
- سوم آنکه در معده درد خیزد و بسبب قرب ضرر او به دل رسد و در اکثر بکشد؟

و آنچه به مشارکت حجاب و ریه و غیر آن افتد چنان باشد که ماده ذات‌الجنب یا ذات‌الریه یا خناق بجانب قلب انتقال کند و خفقان و غشی آرد و باشد که روح را مختنق سازد و هلاک کند.

و آنچه به شرکت امعا افتد چنان باشد که در آن حب القرع و کرم دراز و ابخره موذیه آنها به دل و دماغ برآید و خفقان و ضعف پیدا کند

و آنچه به شرکت رحم افتد چنان باشد که به مشارکتی که رحم را با دماغ است ابخره ردیه از رحم بدماغ صعود نماید و افکار ردیه و وسواس آرد و از دماغ بطریق شرایین بسوی قلب نزول نماید و خفقان و غشی آرد .

فائده : از هر عضو شرکی که بخار صعود می نماید اول به دماغ می آید و از دماغ به طریق شرایین به دل رجوع می کند ازینجاست که نخست اثر فساد بخار که مخصوص بمادۀ آن باشد در دماغ محسوس می گردد پس در قلب آفت ظاهر می شود مگر آنجا که دماغ بغایت قوی باشد و از اثر آن منفعل نگردد می تواند که هرچند بخار به دماغ براید در آن تغییری پذیر نیاید و به دل فرود آید و خفقان و غشی آرد

و **طبری** گوید که قلب مشارک می شود به اعضای مولمه بشش سبب یا مشارکت از طریق غلاف یا از طریق عصب یا از طریق رباط یا از طریق شرایین یا اوردہ یا بحسب وضع .

و هر عضوی که در میان قلب و میان اوکدامی از این اسباب بسته نباشد دل مشارکت او نبود و نه متالم بالم او گردد

اما مشارکت بحسب غشا مثل مشارکت میان او و میان معالیق باشد و **اما مشارکت بحسب اعصاب مثل مشارکت میان او و میان دماغست** و اما مشارکت بحسب رباطات مثل مشارکتی است که میان او و میان رباطات معده است و اما مشارکت در شرایین مثل مشارکت میان قلب و رحم و میان قلب و قضیب است و اما مشارکت در اوردہ مثل مشارکتی است که میان او و میان کبدست و اما مشارکت بحسب وضع مثل مشارکتی است که میان او و میان فم معده و مشارکتی که میان او و میان دست ها و پای هاست بجهت بودن دست ها و پای ها محاذی قلب و بجهت قرب فم معده از قلب بود پس هر عضو از این اعضا که متالم گردد و حسب شرف او و اختصاص او بقلب الم قلب بآن باشد و معالجه هر عضو معلوم گردد چون مرض مشخص شود

وجوه ثمانیه شیخ می فرماید و جوهی که از آن استدلال بر احوال قلب توان کرد هشت چیزست یعنی 1- نبض و نفس و خلقت صدر و موی که بر سینه روید و ملمس بدن وآنچه در بدن عارض گردد و اخلاق و قوت بدن و ضعف آن و اوهام .

اما نبض پس سرعت و عظم و تواتر او بر حرارت قلب دلیل باشد و اضداد آن بر برودت ولین نبض بر رطوبت و صلابت آن بر یبوست و قوت نبض و استواء و انتظام اختلاف او نشان صحت قلب باشد و اضداد آن نشان مرض است

و نَفَس عظیم و سریع و متواتر و حار بر حرارت قلب دلالت کند و اضداد آن بر برودت او

و **فراخی سینه** و پهنای آن اگر بسبب بزرگی سر نباشد بلکه سر کوچک یا متوسط و قوت نبض دلالت بر حرارت دل کند و ضد آن اگر صغر راس سبب او نباشد دال بر برودت او باشد .

و موی بسیار بر سینه و خصوصاً جعد آن دلیل بر حرارت دل باشد و صفای سینه و قلت شعر آن دلالت بر برودت یا یبوست او نمایند. اگر کثرت رطوبت مزاج بدن و عادت و هوا وبلد و سن مانع آن نباشد.

و حرارت تمام بدن بر گرمی قلب دلالت کند اگر برودت طحال و کبد مقاومت او ننمایند و برودت بدن بر سردی دل دلیل باشد

اگر جگر مقاوم او نبود ولین بدن بر رطوبت قلب اگر کبد مقاومت نکند و صلابت او بر یبس قلب اگر مقاوم او کبد نباشد و حمیات عفنه با صحت جگر دلیل حرارت و رطوبت دل ست

و اما از طریق اخلاق پس غضب خلاف عادت و جرأت و اقدام و خفت حرکات دلیل حرارت قلب بوده و اضداد او اگر مستفاد از اوهام و عادات نباشد بر برودت او دلالت کند و اما قوت بدن دلالت بر قوت قلب نماید و ضعف آن با عدم آفت در دماغ و اعصاب دلیل ضعف قلب بود و ضعف دل بر سوءمزاج او و قوت او بر اعتدال مزاج طبیعی او که عبارت از کثرت حرارت عزیزی در آن روح حیوانی غیر ملتهب متدخن بل نورانی صاف ست دلالت کند و اما مزاج عرضی او از حرارت یعنی سوءمزاج حار عارض مفرط او بران شدت التهاب و ضجر نفس دلالت نماید و بساست که مودی به آفت در نفس گردد .

و اما اوهام که مائل بفرح و حسن رجا باشند دلیل قوت و اعتدال قلب بود و آنچه مائل به ایحاش و ایذا باشد دلالت کند بر حرارت وی و آنچه مائل بسوی خوف و غم بود بر برودت و یبوست او و احوال که در نفس قلب محسوس گردد و مثل التهاب و حرارت تب است که مر او را عارض شود و این تنها بر مزاج قلب دلالت کند و مثل خفقان که احساس از آن نماید و این دلیل جمیع انواع ضعف قلب و سوءمزاج آن باشد و بر امر خاص در قلب دلالت نکند مگر به قرینه و بسیار باشد که بسبب زیادتی حس قلب خفقان عارض گردد و از اندک دهم یا بخار که به آن رسد متأثر گردد .

بدانکه گاه امراض قلب بمشارکت غیر بود و خصوصاً دماغ و فم معده و گاهی بالعکس.

اما مشارکت دماغ بجهت مشارکت واقع بینها به محاذات است که از دماغ بسوی قلب مواد نازل میشود و از قلب مواد حار وابخره صعود مینماید و اما مشارکت فم معده به مجاورت و قرب بود و امراض دماغ مثل مالیخولیا و صرع از امراضی که به سرعت زائل نشوند بلکه مزمن باشند از مشارکت قلب خالی نباشند بجهت آنکه بسیار باشد که اصل در آن قلب بود و اگرچه آن عضو اصلی نباشد پس گاهی قلب مشارک دماغ اولا باین طور میگردد که مثلا از دماغ ماده ردیه نازل شود بعده از قلب آنچه مناسب او باشد صعود نماید و لهذا طبیب را می یابد که از مراعات قلب در علاج اکثر امراض دماغیه مزمنه غافل نباشد .

و گاهی منتقل شود بسوی قلب مواد مندفعه از مثل ذات‌الجنب و ذات‌الریه و سبب خطر عظیم و هلاک گردد **و صاحب خلاصه العلاج می نویسد که من صاحب مالیخولیا را دیدم که ماده محترق از دماغ او بر شش ریخت و اندک سرفه پدید آمد و فی الفور از آنجا به قلب مندفع شده و در ساعت هلاک ساخت.**

بالجمله انتقال مواد امراض بسوی قلب ردی ترین انتقالات ست چه آن انتقال بسوی عضو اشرف هر عضوست و معذلک چون ماده ردی باشد دفعه مهلک بود

و هرگاه در اخلاط چهارگانه از مقدار طبیعی نقصان افتد نخستین ضرر ان بقلب رسند و او را از مزاج خویش برگردانـد و چـون درین حال حرارت صرف یا برودت صرف به قلب رسد صاحب او هلاک گردد و اکثر بـه مشـاهده شـیخ الـرئیس در آمـده کـه سرمازده کلام می کند در همان حالت بعرق و بغیر عرق کردن بمیرد

علامات امزجه طبیعی قلب :

اما علامت مزاج حار طبیعی آن فراخی سینه در خلقت است مگر آنکه به سبب معاوضه دماغ از کبر راس باشد و عظم نـبض و نفس طبیعی و میل آن هر دو بتواتر و سرعت و حرارت صدر و بدن و بسیاری موی سیاه بر سینه خصوصاً به طـرف چـپ اگـر ترطیب عضو دیگر یا بلد یا هوا معاوضه بسیار نکند و شدت غضب اگر عادت و ریاضت نفس مانع آن نباشد و اقدام و جـرات و حسن ظن و فسحت امل

و علامت مزاج بارد طبیعی تنگی سینه مگر به جهت شرط مذکور و صغر نبض و نفس طبیعی و میل آن هر دو به تفاوت و بطو مگر آنکه سببی دیگر به آن باشد که مقتضی سرعت گردد و ضعف و کسل و حلم که به طریق خلق و ریاضت نباشد و اخـلاق شبیه به اخلاق زنان و دهشت و حیرت و بلادت و انفعال از امور محقره و برودت بدن و صدر و عریانی سینه از مـو و علامـت مزاج رطب نرمی نبض و سرعت انفعال از واردات مغضبه و مفرحه و سرعت انصراف از آن و رطوبـت و نرمـی جلـد بـدن اگـر معارض و مقاوم آن حرارت کبد گردد و موی قلیل نرم بر سینه

و علامت مزاج یابس صلابت نبض و بطوی انفعالات نفسانیه و بطوی سکون آنها و سبعیت اخلاق و یبس بدن اگر رطوبت کبد مقاومت ننماید

و علامت مزاج حار یابس عظم نبض به مقدار اعتدال و سرعت آن مائل به انقباض و تواتر و نفس عظیم سـریع و خصوصـاً در اخراج هوا متواتر و شرارت خلق و وقاحت و جلادت و سرعت غضب بجهت حرارت و بطوی رضا بجهت یـبس و کثـرت مـوی سینه و کثافت و جعودت آن و حرارت ملمس و یبس آن **علامت مزاج حار رطب** کمی موی سینه و عرض صدر و عظم نبض و نرمی آن با سرعت و تواتر کمتر از سوءمزاج یابس اگر در حرات به آن مساوی باشد و سرعت غضب بدون شدت و ملمس بدن گرم و تر اگر مقاومت آن کبد ننماید ببرودت شدید و رطوبت **و دران امراض عفونت بسیار افتد.**

و علامت مزاج بارد رطب عدم عظم نبض بلکه مائل بصغرولین بدون سرعت و تواتر بلکه به ضد آن هر دو بحسب میل مـزاج ببروت و رطوبت و صاحب آن کسلان جبان عاجز میت النشاط اجرد غیر حقود و غیر غضوب بود و سردی بدن و رطوبـت اگـر مقاوم آن کبد به حرارت کثیر و یبوست خود نگردد.

و علامت مزاج بارد یابس آنست که نبض صاحب او نسبت به بارد رطب کم بطی می باشد و بطی الغضب ثابت حقـود اجـرد و بدن او سرد خشک بود اگر کبد مقاومت بتسخین کثیر و ترطیب قلیل ننماید.

علامات امراض قلب از آنجمله دلائل امزجه غیر طبیعیه یعنی امراض سوءالمزاج است پس گاه دلالت می کند بر سوءمزاج قلب این معنی که چون مزاج از حال طبیعی بر گردد گاهی ضعف در بدن و در حرکات بدنیه و نفسانیه و حالتی شبیه باعیا و انحلال قوت در وقت پدید آید و ذوبان بدن که منسوب بسبب مادی یا سابق یا مشارکت عضوی دیگر نباشد لاحق گردد و هرگاه درین حالت خفقان عارض شود دلیل تام بود و اگر بغشی مودی گردد امر مستحکم شود یعنی احتیاج به دلیـل دیگـر نباشـد و چـون سوءمزاج حار یا بارد یا یابس بلا ماده بر قلب مستولی گردد و استحکام پذیرد و بدن در طریق سل و ذوبان شروع کند نوع حار آنرا دق مطلق گویند و بارد را دق شیخوخت و دق هرم و یابس را نوعی از سل و دق واین نوع مخالف سل کائن از ریـه سـت بجهت آنکه ریه درین موف نباشد و صاحب آنرا سعال نبود و مخالف باشد دق حاد را به سبب نبودن حرارت به آن بلکه آن دق مسمی به دق شیخوخت ست و اصل او استیلای یبس بر جواهر اعضاست و آن ردی ترین انواع دق ست .

طریق تشخیص انواع سوءمزاج قلب باید که نبض و نفس را ملاحظه کنند :

- اگر در عظم و سرعت و تواتر زیاده از طبیعی باشند و به آن شدت حرارت ملمس صدر و غلبه عطش که به هوای بارد زیاده تسکین یابد و استراحت ببرودت و هوای سرد و عموم لاغری بدن و ذوبان بغیر ظهور سبب دیگر و غم و کـرب هر دو مخالط به التهاب و سرعت غضب و سرخی قاروره باشد سوءمزاج حار بود.
- و اگر نبض و نفس مائل بصغر و بطو تفاوت از طبیعی یا بتواتر عند سقوط قوت و ضعیف تنفس باشـد و یـا انحـلال قوت و کسالت و استراحت به چیزی که تسخین نماید از ذوق و لمس و شم و مضرت از اشیای بارد وبی رونقی رنـگ چهره و سفیدی بول و کثرت خواب و فزع و جبن و افراط در رقت و رحمت و تقدم استفراغات مطفی حرارت غریزی و امراض مبرده و اهویه بارده و غیره بوده سوءمزاج بارد باشد.
- و اگر میل نبض به نرمی و بطو و اختلاف امر طبیعی و سرعت انفعال از امور نفسانی یعنی خوف و فزع و غضب و غم مع سرعت زوال آنها و کثرت حدوث حمیات عفنی و بیاض قاروره و غلظ آن و کسل و بلادت و ترهل بدن و کثـرت آب دهن و قلت اشتها بود سوءمزاج رطب باشد.
- و اگر میل نبض به یبس و صلابت و صغر و تواتر از طبیعی و عسر قبول انفعالات از امور نفسانی مع ثبات او که قوی باشد یا ضعیف و لاغری و زوبان بدن و بیخوابی و سرفه خشک بود سوءمزاج یابس باشد.

و بدانند که اگر با علامات سوءمزاج حار و یا بارد علامات سوءمزاج رطب و یا یابس یافته شود و بحسب ترکیب امور مذکوره سوءمزاج مرکب باشد و ایضا بدانند که سوءمزاج حار هر قدر که اشتداد نماید نبض در تواتر بیفزاید و لازم نیست که در عظم و سرعت نیز زیاده گردد بجهت آنکه عظم و سرعت به قوت قوی تمام شده و افراط سوءمزاج مضعف قوت ست و لهذا بساست که ناقص میشود عظم و سرعت و درینحالت تواتر به افراط بیفزاید و نیز معلوم نمایند که در جمیع علامات و استدلالات مذکور چون مزاج کبد مساوی به مزاج قلب باشد بر جمله بدن آن مزاج غالب بود و اگر مزاج یکی از آن هر دو مخالف دیگر باشد قوت هر واحد ازین هر دو مزاج در بدن ناقص و ضعیف گردد

و باید که تفرق اتصال را از اسباب بادیه دریافت نمایند و گویند که چون جرح به قلب رسد از منخر چپ خون سیلان نماید و صاحب او بمیرد و علامتش ظهور دردست در پستان چپ و یا اگر در نبض اختلاف عجیب و شدت لهیب در بدن و خصوصاً در نواحی اعضای تنفس و ثقل و تمدد ظاهر شود بعده تابع او غشی متدارک باشد ورم حار باشد.

ذکر اسباب موثره در قلب

و عام است که این اسباب برای امراض با حالت دیگر سبب باشند و غرض از بیان این اسباب بعیده است آنانکه متعلم در تعرف اسباب الاسباب از دلائل موافقه هدایت یابد بالجمله اسباب موثره در قلب بسیار اند بعضی از آن مخصوص به قلب و بعضی مشترک به آن و بغیر آن اند مثل اسباب فاعله امزجه و اسباب فاعله اورام و اسباب فاعله تفرق اتصال مانند آن از اسباب امراض ترکیب که در کلیات مذکوراند.

لیکن مخصوص به قلب اسبابی است که عارض آن گردد از قبل نفس و از قبل انفعالات نفسانیه :

- **اما نفس** چون تنگ گردد و یا بسیار گرم و یا بسیار سرد شود لازم است که از آن به قلب آفتی رسد
- **و اما انفعالات نفسانیه** را تأثیر در قلب بتوسط روح ست چنانچه در کلیات قانون و غیره مسطور ست و هرچه از اینها در تأثیر افراط نماید به حدی که باعث اختناق حار غریزی در باطن و یا انتشار آن بسوی خارج شود بدان حد رسد که محدث غشی به هر دو جهت مذکور بلکه موجب هلاکت گردد و منجمله آنها غضب کم ست که هلاک کند و سفر و ریاضت و جماع بافراط و مانند اینها باعث ضعف قلب اند تحلیل روح و حار غریزی .

و باید دانست که فرح و سرور و غم و غضب و خزان از عمده اسباب موثره در قلب اند :

فرح و سرور تقویت دهند قلب را بجهت آنکه دو امر آنرا لازم ست یکی تقویت قوت طبیعیه و دوم تخلخل روح زیرا که در آن حالت روح حیوانی منبسط در بدن و متوجه‌ی خارج می گردد و حرکت می دهد نفس را و بتوسط آن سائر قوی و ارواح نیز

متوجه می گردند .

و تابع قوت طبیعیه سه امرست که از اسباب فرح اند یکی اعتدال مزاج قلب و روح و دوم کثرت تولید بدل مایتحلل از آن سوم محافظت آن از استیلای تحلیل بر آن

و تابع تخلخل روح دو امر است یکی استعداد از برای حرکت انبساطیه به جهت لطافت قوام دوم انجداب ماده غاذیه بسوی آن بجهت حرکت آن به انبساط.

و غم مضعف قلب و تابع آن دو امر است یکی ضعف قوت طبیعیه بجهت کثرت تحلل و استیلای حار غریب بواسطه اضطراب نفس از اسباب خامه دوم تکاثف روح به سبب برودت حادث از انطفای حار عزیزیه به سبب شدت انقباض و احتقان روح.

پس تواتر فرح معد روح ست برای فرح و تواتر غم معد روح ست برای غم و خوف و غضب و خجل و مانند آن از آنجمله است که تحلیل قوت حیوانیه و تحلیل روح بافراط نمایند زیرا که لازم آنهاست تحریک روح بافراط و این مسخن و مضعف قلب ست و بسبب این حادث میشود قلب را سوءمزاج مختلف .

و صاحب حاوی نوشته :

که اسباب قوت قلب و ضعف او گاهی به سبب مزاج دم او می باشد اگر در بدن خون وافر معتدل صافی بود صاحب این دم مفراح نشاط ، قوی القلب مقدام باشد و از اسباب خامه در آن اثر بسیار نکنند زیرا که از خونی که روح ساطع نقی پیدا می شود آن معتدل القوام می باشد و هرگاه به این حال خون صاف باشد لیکن در سخونت زائد بود صاحب این دم مفراح باشد لیکن به سرعت غضب کند بنابر کثرت اشتغال دم و سرعت حرکت او و چون دم رقیق مائی باشد صاحب اوجبان ضعیف القلب غیر مستعد بفرح و غضب بود بهر آنکه روحی که از آن متولد گردد قلیل الاشتعال ثقیل الحرکه باشد به سبب برد مزاج او منبسط نشود و چون دم غلیظ کدر زائد در حرارت باشد صاحب او مستعد به غم و غضب ثابت بود که هر دو به سرعت منحل نگردد و سبب غم آن است که از آن دم روح کدر پیدا شود و سبب غضب اشتعال رفع به حرارت دم ست و سبب ثبات آنها کثافت اوست و کثیف چون گرم یا سرد گردد و سخونت و برودت آن به سرعت منحل نگردد و چون دم رقیق صفراوی باشد هیجان او شدیدتر و انحلال سریعتر بود و صاحب او معذالک مفراح باشد و چون دم غلیظ غیر کدر باشد لیکن زائد در حرارت بود صاحب او شجاع قوی القلب شدید الغضب غیر محزان باشد و چون غلیظ غیر کدر باشد لیکن زائد در برودت بود صاحب او جبان و لیکن معذلک مفراح بلید در امور باشد سبب جبن و بلادت او برودت دم و قلت انبساط او بسوی خارج ست و سبب فرح او صفای خون آنست و چون دم غلیظ بارد بود صاحب او کثیرالهم متوحش محزان بلید قاعد از امور رفیعه ساکن الغضب باشد پس

معالج را باید که در این اسباب تامل نماید و دریافت کند که از کدام سبب سوءمزاج قلبی حادث شده تا معالجه بران سهل گردد

و ایضا می باید که عارف به مزاج ادویه قلبیه باشد و بآنکه نفع میکند قلب را به خاصیتی که درانست و یا بسبب مزاج او و دوائی که نفع می کند قلب را و تقویت آن می نماید به خاصیت آن دوا ، در تأثیر سریع تر می باشد و نفع او عظیم تر از دوائی بود که بسبب مزاج خود ، نفع می کند فقط زیرا که خاصیت ، طبیعتی است که یافته میشود در اجسام مرکبه از عناصر بفیضان الهی وجود سرمدی و عالم علوی بجهت آنکه او را حادث شده از امتزاج عناصر ، در آن خاصیت مفید برای استعدادات خاصه است و ادویه ای که نفع می کند بخاصیت مع ادویه ای که نفع بمزاج می کند برای آن دو تأثیر است و آنچه نفع می نماید به مزاج فقط آنرا تأثیر واحدست و دو موثر، آجل نفع و اسرع تأثیرند از موثر واحد.

قوانین کلی در علاج قلب

بر حافظ صحت قلب واجب است که مکدر نسازد روح را از استنشاق روائح کریه و مبخرات تناول ننماید چه جائی که عادت آن سازد و حداکثر تدبیر تفریح و تعطیر ملبوس نماید و مثل ماءاللحم و زردی بیضه تناول کند و وساوس و افکار را بخود راه ندهد و از طیش و غضب خود را خالی دارد و چون قلب عضو رئیس ست اول هر رئیس و اشرف او به سبب شرافت فعل خود که ایصال حیات به جمله اجزای بدن است و به سبب بودن او معدن ارواح برای ذوات انفس شاعره ، لهذا واجب است که هنگام حدوث مرض آن ، اقدام بر معالجه او بادویه مناسبه ، اقدام محکم بجزم کامل باشد و احتیاط در معالجه او بیشتر از غیر او بود ، خواه اراده استفراغ خلط از آن کنند و یا اراده تبدیل مزاج آن نمایند و احتیاط آنست که هر دوائی که بکار برند مبدل یا مستفرغ مرکب باید کرد چیزی که روح را قوت دهد و به دل مخصوص باشد اما استفراغی که مثل فصدست اقدام بران بخلط تدابیر دیگر معین محتاج نمی گرداند بلکه اکثر آنچه در آن لازم بود این است که افراط در آن نباید کرد تا موجب سقوط قوت نگردد و انعاش قوت نمایند اگر به سبب فصد اندک ضعیف گردد و به اشیای ناعش قوت مثل مفرحات و مقویات مناسبه چون بسبب مزاج بارد یا حار ضعیف شود و این امریست که مختص بدان صرف اخراج خون نیست بلکه جمیع استفراغات ست و اگرچه در اخراج دم این احتیاط شدیدترست بجهت آنکه خون ماده ارواح ست اگر در اخراج آن افراط نمایند ضرر به حیات رسد اما اگر درآن قصر نمایند مع وجوب آن ضرر شدیدتر باشد زیرا که افراط در اخراج آن مضعف ست و اضرار آن به تدریج باشد و این ضرر در اکثر اوقات ممکن التدارک است و تقصیر در آن مع وجوب او دفعه بخنق هلاک میگرداند و سببی که به آن استغنا از اصناف تدبیر دیگر حاصل شود آنست که اخراج خون بدوا نیست که بر قلب وارد شود و باوجود آن بیشتر امتلای قلب از دم یا بخار می باشد و از ضرر این همه فصد خلاص می گرداند اما باید که ضرر امتلائی دموی از فصد باسلیق است و ضرر امتلای

بخاری و خانی از باسلیق چپ دفع کنند و اگر از فصد مانعی باشد حجامت بین الکتفین نمایند و اما سائر استفراغات که به ادویه باشد واجب است که مخلوط نمایند به تدبیر مذکور در فصد تدبیر دیگر را بجهت آنکه اکثر ادویه مسهله مضاد بدن و قلب اند و خالی از قوت سمیه نیستند پس لازم است که به آنها ادویه قلبیه خلط و جمع بنمایند و آن ادویه ایست که قلب را قوت می دهد به خاصیتی که در آنست غایت آنکه با دوای مستعمل در استفراغ خلط قلبی ادویه تریاقیه فادزهریه مناسب قلب اندکی داخل باشند و اکثر نفع می یابند از این ادویه به تقویت دل و روح بلکه اکثر منفعت آنها بجت دیگر نیز می باشد و این آن است که ادویه مستفرغه را نافذ می کنند بسوی قلب و باز می دارند آنها را از غیر او و در فصد و اسهال رعایت تپ و غیر تپ مرعی دارند و اگر در معده ضعف باشد رعایت وی ضرور شناسند.

و اما تبدیل مزاج :

متوجه میشود تدبیر او : – یا به نحو تبدیل بارد – یا تبدیل حار – یا تبدیل حار رطب – یا تبدیل یابس.

و چون ارادهٔ تبدیل مزاج بارد کنند باید که اختیار نمایند ادویه حاره را و مخلوط نمایند بادویه قلبیه حاره برعایت آنکه از آن تحریک عنیف مر خلطی را که در قلب ست واقع نشود بحدی که تمدید جرم قلب از تمدید ریح یا تمدید مادهٔ مورمه و غیر آن نمایند.

و اگر ارادهٔ تبدیل مزاج حار نمایند و حاجت تبرید باشد اقتصار بر ادویه باردهٔ صرف نشاید به جهت آنکه جوهری که قلب را لمی و مخلوق شده و آن روح متکون درآنست جوهر حارست به حرارت غریزی غیر حرارت ضاره به بدن و او را از سوءمزاج حار قلب تقلیل و تحلیل و تدخین و تکدر عارض می گردد و با این همه چون بر جرم قلب ادویه مطفی بارد صرف وارد کردند و بادویه حار قلبی که ازشان آنها تقویت حار غریزیست به خاصیتی که مصاحب حرارت آنهاست مخلوط نباشند ممکن است که ضرر باصل یعنی روح رسانند و موجب اطفا و افنای مابقی آن گردند و اگرچه نفع بفرع یعنی جرم قلب نمایند پس نفع تعدیل حرارت جرم قلب هنگامی که به آن حرارت روح منقطع گردد چه باشد ؟ یعنی به حقیقت نفع نیست پس صواب آن است که ادویهٔ گرم که به دل مخصوص است بادویه سرد بیامیزند و لهذا متقدمین خالی نگذاشته اند معالجه سوءمزاج حار قلب را از خلط ادویه بارده بادویه حارهٔ قلبیه بجهت وثوق به آنکه اگر طبیعت قوی باشد تمیز نماید میان مبرد و مسخن ، و برساند مبرد را بسوی قلب حار و حار قلبی را بسوی روح ، تعدیل به آن و تقویت به این حاصل گردد ، پس در دوای مخلوط دو امر جمع شوند یکی تعدیل حرارت قلب به کیفیت باردهٔ مزاجیه که برای بعض اخلاط باشد و دوم تقویت حرارت غریزی که برای روح بود و حفظ آن هر دو از تضرر ببرد مذکور و چون بیابند دوای معتدل که تقویت روح به خاصیت نماید یا قریب به اعتدال باشد

مثل گاوزبان استعانت بدان جویند بهر آنکه دوای مفرد ، بهتر از مرکب و خفیف ترست زیرا که طبیعت در استعمال هر واحد از منفعت او در موضع لائق آن متحیر نمی گردد و بجهت آنکه بر دوای مرکب صناعی بیشتر فائض می شود خاصیتی که متوقع نباشد و درین هنگام احتمال آن است که این خاصه ضار باشد و معذلک مدت و فرصت برای تجربه و امتحان وسعت ننماید به خلاف دوای مفرد.

و اگر طبیعت ضعیف باشد هیچ تدبیری نفع نه بخشد یعنی نه ادویه صرفه سود دهد و نه مخلوط ولیکن استعمال مخلوط درین صورت نیز بهترست. و گاهی طبیب محتاج می گردد به استعمال ادویه حاره قلبیه به سبب ثقل جواهر اکثر ادویه‌ی باردۀ قلبیه و قلت نفوذ آنها و میل آنها بالطبع بسوی ثبات بدون نفوذ پس این محتاج گرداند به خلط ادویه‌ی قلبیه حاره نافذه با ادویه بارده جهت تنفیذ قوای آنها بسوی قلب از اینجاست که زعفران را در قرص کافور داخل می کنند تا آنکه قوت زعفران تاثیر کافور و سائر اجزا را به قلب برای تعدیل مزاج او بزودی برساند بعده قوت طبیعت منع نماید زعفران را از قلب و یا استعمال کند او را در تقویت روح.

و اقراص کافور گاهی استعمال می کنند برای قلب و نواحی آن چنانچه در دق و حمیات محرقه و درین هنگام می باید که زعفران مخلوط باشد و گاهی استعمال می نمایند بهر اعضای غذا مثل کبد و معده و درین حالت باید که زعفران را از آن ساقط کنند زیرا که درین صورت زعفران تأثیر باقی اجزا را از موضع علت برگرداند به جهتی که در آن عمل او نشاید یعنی قلب ثقل کند.

بالجمه هر دوائی که در امراض قلب استعمال نمایند خواه برای تبدیل مزاج او و خواه برای استفراغ ماده‌ی آن خالی نباشد از دوائی که به دل مخصوص بود و روح را تقویت نماید و از هرچه مقوی دل باشد از آن غافل نباید شد و نوشیدن گلاب و عرق کیوره و بیدمشک و عرق صندل در امراض قلب بسیار فائده می کند و خوردن سیب و به و انار بدستور و نگذارند که طبیعت قبض شود و از بخار ثقل محتبس قلب اینها یابد بلکه واجب است که طبیعت در امراض قلب لین باشد و در تبرید قلب افراط نکنند.

و صاحب شفاءالاسقام گوید که در معالجات قلب و استخراج مواد او بهتر از تقویت قلب امری نیست و مهما امکن در امراض او ترک ادویه‌ی مسهله نمایند و اگر به استعمال آن مضطر گردند برفق نمایند و ادویه‌ی خوشبو فادزهریه مقویه به آن مخلوط سازند و کذلک به ادویه‌ی معدله ممزوج نمایند به جهت رسانیدن آنها به قلب و اگرچه زائد در سوءمزاج حار باشد چنانچه زعفران را با ادویه مبرده می آمیزند بعده تعدیل مزاج نمایند و رعایت فم معده کنند تا مشارک او قلب نباشد و اگر در علاج او

بفصد حاجت آید فصد باسلیق بعد احتیاط تمام تر گشایند و احوط آنست که در علاج امراض قلب بر مقویات و معدلات اقتصار نمایند و به قول انطاکی کسی که اراده‌ی حفظ قلب و صحت کند ملازمت به استعمال ادویه قلبیه بارده در وقت تابستان و ادویه قلبیه حاره در زمستان مفرد و مرکب بحسب حاجت نماید و دواء المسک از ذخائرست و کذلک لک و سوطیرا.

ذکر ادویه قلبیه :

بدانکه ادویه مذکوره در مفرحات به چند ترکیب مستعل می شوند:

- چنانچه گاهی استعمال مینمایند برای تسخین قلب و روح .
- و گاهی برای تبرید آن هر دو
- و گاهی برای ترطیب
- و گاهی برای تجفیف آنها
- و گاهی برای تلطیف روح غلیظ تا آنکه منتشر گردد
- و گاهی برای تغلیظ رقیق ثخین و تمتین آن تا که استمساک آرد و منع از تخلل و انفعالات سریع نماید
- و گاهی برای تنویر کدر مظلم آن
- و گاهی برای تکثیر روح قلیل
- و گاهی برای اعداد آن به جهت فرح بالخاصیته .

اما حار مسخن مثل زرنباد و قرنفل و کندرست **و حار باسط روح** مثل مشک و زعفران و زرنب و دارچینی و قرفه است. **و آنچه باوجود تسخین قابض ملطف روح و ایضا مانع از تحلیل بود** مثل عود و عنبر و ابریشم و پوست ترنج و اشنه و بادرنجبویه و تخم آن و بهمنین و تخم بادروج و درونج و سعد و سلیخه و ساذج و سنبل و فرنجمشک و گاوزبان و خصوصاً شاهسفرم و تخم آن و برگ ترنج و راسن و قاقله و کبابه و شراب کهنه و ریحانی و ماءاللحم صرف است **و اما بارد همه مغلظ روح مانع از تحلل بود** و آن مثل کافور و ترشی ترنج و لیمون نارنج و گل سرخ و آمله و طباشیر و صندل و گل مختوم و گل ارمنی و گشنیز خشک و تر و نیلوفر و رب انار و سیب میخوش و آب آنها و گلاب و حب‌الاس است و از ادویه بارده مروارید و فادزهر معدنی و کهربا و بسد نیز نوشته اند **و اما مزید روح آن است** که در آن غذائیست و تولید دم لطیف باشد: اما **از حیوانات** مثل ماءاللحم از طیور خفیفه و بره و بزغاله و زرده بیضه نیمبرشت و لحوم سرطانات و ماهی ملائم گوشت ست و اما **ازبقول** مثل برگ گاوزبان و نمام و نعناع و بادرنجبویه و طرخشقوق و بادروج و فرنجمشک و اما **از اثمار** آمله و هلیله و ترنج و سیب و امرود و پسته و ریباس و تمرهندی

و انارست **و اما مفرح و مقوی قلب بالخاصیته و عدم منسوب به کیفیت معتد به‌یعنی قریب الاعتدال** مثل یاقوت و طلا و نقره و مروارید و بسد و فیروزه و زمرد و گاوزبان است **و آنچه این فعل و تنویر بالعرض نماید** مثل حجر ارمنی و لاجورد و غاریقون و افتیمون و بسفائج و دیگر مسهلات سود است **و اما مجففات بعضی از آن حاراند** مثل عود و عنبر و قرنفل و مانند آن **و بعضی بارد** مثل طباشیر و کشنیز و صندل و مانند آن **و اما مرطبات اکثر آن بارداند** و لهذا استعانت بغیر ادویه قلبیه هنگام حاجت بسوی آنها می نماید مثل تخم خیارین و تخم خرفه و تخم کدو و مانند آن و لعاب به دانه و بزرقطونا و ترکیب این ادویه بحسب حاجت قوی و منافع آنهاست **و از مرکبات نافعه** مفرحات یاقوتی حار و بارد و معتدل و دواء المسک به اقسام و خمیرها به اقسام ست.

و بدانند که منجمله ادویه مفرحه آنچه به تجربه سویدی درآمده این است که مروارید تفریح قلب نماید شرباً و نظراً و تعلیقاً و شربت از آن دو درم است و اگر پوست بیخ گاوزبان در شراب ریحانی تر کرده بنوشند فرح و نشاط آورد و کذا نقوع مرماحوز در شراب فرح عظیم آرد و یاقوت شرباً و تعلیقاً تفریح قوی می کند حجرالدیک که گاهی در حوصله‌ی خروس به قدر باقلای صغیر یافته می شود و چون آن را در آب اندازند و آن آب بنوشند تفریح قلب و دفع حزن می نمایند و شرب حجر ارمنی به قدر دو درم تفریح قلب به اخراج سودا می کند و طباشیر خوردن مفرح قلب ست و شرب صندل سفید قلب را فرح می آرد و گل سرخ تر و خشک مفرح قلب ست شرباً و شماً و ایضا شرب گلاب بشربت حماض و سیب همین عمل دارد و شرب کافور نیز مفرح قلب حار مزاج است و منجمله آن آنچه از حکمای دیگر نقل کرده اینست تختم فیروزه و شرب مرجان سرخ و تخم فرنجمشک و جدوار و تودری و نقره و بادروج و تخم ریحان و حریر و ابریشم محرق و کعب بقر محرق سه مثقال و تخم حماض بخمر خوشبو و نقوع حسب و جرم منقی انبرباریس و شربت سیب و طلا و زعفران و اشنه و انفحه و بسفائج باستفراغ سود اوهیل و راسن و عود البخور و کهربا و گل سوسن سفید و زرنباد و کباش قرنفل و درونج و سنبل هندی و پوست زرد ترنج و برگ او برای بارد مزاج و بهمنین و زرنب مزاج بارد را و گل مختوم هر واحد مفرح قلب ست و کذلک مشک و فرنجمشک و ریحان شرباً و شماً برای مزاج بارد و برگ فرنجمشک و شاخ نرم او و ترنجان خام و پخته و برگ تبنول و نعنع بستانی و مغز پسته و سیب و غیر او حب‌الاس و ریحان و بقله‌ی کشنیز خشک کرده هر واحد اکلاً مفرح ست و اقحوان شماً و نظراً و غالیه و ریحان و سیب و آس و گل عبنیر اشماً و آذریون شماً و قطوراً لاسیمار وز نزول آفتاب در برج حمل و عنبر شرباً و شماً و مضغاً مفرح قلب بارد مزاج است و نظر به گل خطمی مفرح قلب و منشط نفس و مزیل هم ست و منجمله ادویه مقویه قلب آنچه حکیم موصوف تجربه نموده استعمال پوست بیخ گاوزبان و حجر ارمنی بدستوریست که در ادویه‌ی مفرحه مسطور شد و کذا گلاب شرباً و شماً و گلقند ده درم که در آن مشک یک حبه صمغ عربی نیم درم مخلوط کرده باشند اکلاً و همچنین اکل لحم قلب

هر حیوان ماکول اللحم و سیب شامی و گل آن و به اکلاً و شماً خوردن زرشک و نوشیدن نقوع آن برای حار مزاج و کذا نوشیدن آب ترش ترنج نافع و پوست زرد رقیق آن و کذا شرب سحیق عود النجور مقوی قلب بارد المزاج ست و شرب فادزهر حیوانی و معدنی مقوی قلب و حافظ حیات است و آنچه از اطبای دیگر نقل نموده این است اکل بقله ترنجان به روغن بادام بریان کرده و شرب عرق یا تخم کوفته آن و کباش قرنفل و مصطکی و قسط هندی و زعفران و دارچینی و تخم شاهسفرم و اشنه و زرنباد و بادروج و بسباسه و ایرسا و مرما حوز و گل سوسن سفید و نعنع بستانی و بیخ راسن و ساذج هندی و قاقله‌ی صغار و کبار و کبابه و کندر هر واحد مقوی قلب باردالمزاج ست و کذلک مشک شرباً و شماً و جرم فرنجمشک یا عرق یا تخم او همه شماً و شرباً مقوی قلب ست لاسیما که بر آن سردی غالب باشد و کذا ضماد حی العالم و شرب مرجان و بهمنین و سنای مکی و سخاله طلا و شراب ریحانی باعتدال و درونج و کعب بقرسه مثقال به شربت سیب و تعلیق حدید بر قلب و شم برم و زهر خلاف شماً و شریاً و عنبر مخلوط به شربت سیب شامی و شرب مروارید و امساک او در دهن و تعلیق او بر مریض و شرب در ظرف نقره و اکل زرده‌ی بیضه نیمبرشت ماکیان و شرب ماءاللحم و اکل قلب سمانی و وضع اکلیل زهر غیبر او بر سر غالیه شرباً و شماً و شرب کهربا و اکل و امتصاص آب امرو و شیرین و اکل کاسنی بری و شرب آب آن و اکل بازی و لحم صقر نیز هر واحد مقوی قلب ست و شرب طباشیر و آمله و گل مختوم و فوفل و هلیله کابلی و شرب و شم تخم کشنیز و گل نیلوفر هریک مقوی قلب حاءالمزاج است و بعضی نار مشک و شقاقل وهق و فاوانیا و مومیائی و اسطوخودوس و ارمال و هلیله سیاه نیز از مقویات قلب نوشته اند.

علاج امراض قلب از سوءمزاج حار

قرص کافور با شربه بارد در مناسب قلب مثل شربت ریباس و انارین و صندل و مانند آن و شیره‌ی تخم خرفه و مغز تخم هندوانه و مغز تخم کدو شیرین و کشنیز خشک و امثال آن بدهند و شربت سیب و نیلوفر و مفرحات و یا قوتیهای بارد کثیر النفع ست و ماءالشعیر و آب هندوانه و ماءالقرع و دوغ گاو نیز بسیار نافع اگر زمانه تابستان باشد و بر برف سرد کرده دهند و صندل و کافور و گلاب بر سینه نهند و هوای مسکن سرد سازند و خوشبوهای بارد ببویند و اغذیه بارد بخورند و آنجا که امتلا سبب شد یا فصد و تنقیه به حسب امتلا به ماءالفواکه و غیره لازم شمارند و در استعمال مبردات و تنقیه رعایت حال حمی و شدت حرارت و غیر آن نمایند که اگر حرارت قوی باشد آنگاه قرص کافور بخورانند و الا مبردات دیگر دهند و در اختیار مبردات قبض و نرمی طبع نیز ملحوظ دارند مثلاً اگر قبض بود آب نقوع تمر هندی و آلوبخارا و امثال آن و جلاب علوی خالی دهند و اگر طبع نرم بود شیره‌ی تخم خرفه و شربت انار و لیمون و شربت نارنج و جز آن بنشوند و حافظ الصحت و خمیره‌ی صندل حامض و شربت ترنج معمول به گلاب و شکر سائر امراض حار قلب را مجربست و اگر معده ضعیف باشد رعایت حال آن نیز

نمایند به آشامیدن عرق بیدمشک و گلاب تنها یا با شربت صندل و هر چه در خفقان حار و تپ محرقه مذکور گردد همه نـافع شناسند و همگی عنایت بدان مصروف دارند که از اشتداد و حرارت بثره‌یا ورم در قلب پیدا نشود و اگر خوف حدوث آن باشد در تسکین حرارت مبالغه نمایند و مخدرات استعمال کنند و مقویات بر دل ضماد سازند و اگر دانند که عدم انتفاع مریض به سـبب قلت تبریدست به حسب حاجت در اوزان و عدد ادویه تکثیر نمایند و به دفعات دهند لیکن نه به حدی کـه افـراط آن بـه آفـت دیگر انجامد بالجمله باید که در جمیع امور و احوال شدت و ضعف اسباب و علامات را ملاحظه نموده به حسـب آن و بـه قـدر لائق معالجه فرمایند و از اشیای مضره اجتناب نمایند **اقوال اطبا** صاحب اقتباس نوشته که در سوءمزاج حار قلب و خفقـان حـار قرص کافور سه ماشه سوده در خمیره صندل ساده نه ماشه سرشته بلیسانند و بالایش شربت صندل مرکب و نیلوفر هر واحد دو توله در عرق بید ساده و کاسنی و گلاب و عرق فواکه حکیم ذکاءالله خان هریک پنج توله حل کرده سبوس اسپغول سه ماشـه تخم بالنگو یا ریحان هفت ماشه پاشیده بنوشانند و غذا آش جو و یا مهلبیه شیر بز و شیر و برنج و با پالک و خرفه با برنج و یـا نان دهند و نیلوفر کشنیز خشک صندل سفید هریک هفت ماشه به گلاب سائیده کافور ماشه سوده آمیخته بر سینه ضماد سازند و این لخلخه بعمل آرند آب گل سدا گلاب برگ ریحان و گلاب کهنه و آب سیب ولایتی هریک یک توله صندل سفید کشنیز خشک گل ارمنی هر یک چهار ماشه کافور یک ماشه و در ماوی فصد باسلیق در مردان و صافن در زنـان کشـایند و تنقیـه از مسهل بارد چون آلو بخارا و زرد آلو و تمر هندی و ترنجبین شیرخشت گلقند شـربت ورد مکـررا هلیلجـی نماینـد و درصـورت حاجت قبض شیره‌ی خرفه و خشخاش و حب‌الاس و لعاب به دانه و ریشه خطمی تخم ریحان اسپغول و غیره بـو داده پاشـیده دهند و بعد تنقیه از خمیره مروارید و دواءالمسک بارد و عرق شیر تقویت کنند و در شدت حرارت مخدرات مثل کاهو و کشنیز و غیره بدهند و افیون یک ماشه در پیاله اش جو و یا شربت نیلوفر چهار توله اثر عظیم دارد شیخ الرئیس فرموده که علاج مـزاج حاد قلب باشامیدن ربوب فواکه نمایند و خصوصاً صارب سیب و بد که دوای نیکوست و اطلیه واضمده از مطفیـات مخلـوط بـه مقویات قلب بعمل آرند و اگر سبب ماده باشد تنقیه‌ی آن نمایند و بعد از آن به تعدیل مزاج و تقویت قلب پردازند **مسیحی** گوید که نفع می کند برای زیادتی حرارتی قلب چون مستحکم نشود و آشامیدن و دوغ و رب حماص اترج و رب تفاح و ماءالخیـار و اقراص کافور و تضمید صدر بصندل و گلاب و کافور مبرد بر برف و تبدیل آن بعد گـرم شـدن و سـکون در مواضـع بـاردالهوا **مجوسی** گفته که چون که مزاج قلب گرم گردد و فصد باسلیق از دست چپ نمایند و اگـر فصـد ممکـن نباشـد میـان کتفـین حجامت کنند و مطبوخ فواکه و خیارشنبر و ترنجبین بنوشند و بعد از آن ماءالشعیر به آب انار بدهند و یا دوغ گاو به قدر احتمال او دهند و بر آن گل ارمنی و کشنیز خشک هر واحد یک درم طباشیر کهربا هر واحد نیم درم کافور نیم دانگ اندازند و این سه روز بکار برند و غذا اگر در اینجا تپ باشد بمزوره کدو و آب انار سازند و اگر تپ نباشد چوزه‌ی مرغ معمول به آب انار یا بـه آب

حصرم یا بترشی ترنج بدهند و ایضا سویق شعیر به آب انار یا به آب غوره‌یا به آب ترشی ترنج دهند لاسیما اگر زمانه‌ی صیف باشد لیکن به برف سرد کرده باید داد و ماوای مریض در موضع بارد مقروش به خلاف و شاهسفرم و گل سرخ و گل سیب و گل بدو اطراف آس و نیلوفر و صندل و گلاب و کافور باشد و بر سینه او خرقه کتان مبلول باین و یا بقیروطی معمول به روغن گل و موم و گلاب و آب حی العالم و آب خرفه و آب علیق و یا آب برگ انگور و برگ بارتنگ بنهند و بآب به و صندل و کافور ضماد نمایند و از تعب و سهر و غضب و هم و غم و جماع اجتناب کنند و هنگام خواب آب انار با قدری لعاب اسپغول و گل ارمنی و تخم خرفه هر یک به قدر حاجت بدهند و چون این را برایب بقر بنوشند و حرارت و لهیب ساکن نگردد قرص کافور به آب انار میخوش و قدری آب خیار بدهند و به ماءالشعیر که در آن عناب و سپستان جوش داده آب خرفه آمیخته باشند حقنه نمایند و دست و پا گرم کنند و به ران موم و روغن گل طلا سازند **محمود** می نویسد که سوءمزاج قلب اگر حار باشد هر صبح جلاب از نیلوفر سه درم و از شکر سفید ده درم و یا شربت سیب ده درم و عرق گاوزبان ده درم و یا از شربت حماض اترج یا نارنج ده درم با گلاب و عرق گاوزبان و عرق بیدمشک و عرق بید ساده و عرق نیلوفر هر واحد ده درم بیاشامند و غذا مزوره زرشک با مغز بادام و لحوم چوجه مرغ و یا مزوره از آب نارنج و یا حماض بمغز بادام و شکر سازند و یا بگیرند شربت سیب ده درم و در آن کشنیز خشک یک درم گل سرخ نیم درم طباشیر سفید ربع درم کوفته بیخته سرشته بلیسند و اگر حرارت بسیار و عطش شدید باشد بگیرند ماءالرایب و آن آبی است که بالای رایب طافی گردد نیم رطل و کعک ده درم بنوشند و تضمید صدر بصندلین و گلاب نمایند و پیراهن و صندل بپوشند و زیر خیشات مبلول به گلاب نشینند و در مساکن بارده و در مهب شمال مقام سازند و این دوا نیز نافع ست بگیرند طباشیر ده درم گل سرخ پنج درم کبابه سه درم در سه رطل رایب ترش بخیسانند و یک رطل از آن بنوشند و مفرح بارد که در آن سرطان نهری محرق یکمثقال داخل است و این مفرح نیز اصحاب سوءمزاج حاد را نافع ست بگیرند گل سرخ طباشیر گاوزبان هر واحد یک درم کشنیز خشک صندل سفید هریک نیمدرم تخم خرفه مغز تخم خیار مغز تخم خیارزه مغز تخم کدو هر واحد دو درم زرشک سه درم مروارید ناسفته‌یک دانگ کهر بابسد هر واحد یک نیم دانگ کوفته بیخته شکر سفید در گلاب بقوام آورده بسرشند شربت یک درم **گیلانی** می گوید که از علاجات این فصد باسلیق است اگر علامات دم ظاهر و سن و وقت و قوت موافق باشد بعد از آن نوشیدن ربوب و اشربه بارده مثل رب حماض اترج و شربت سیب ترش و شربت به و شربت انار میخوش اگر طبیعت نرم باشد و اگر قبض طبیعت باشد شربت آلو و شربت تمرهندی و آلوچه و مانند آن بیاشامند ماءالشعیر به رب انار میخوش بعد سکنجبین بگلاب و اگرچه استعمال او مهجور درین زمان است به سبب بشاعت و بودن او مغثی و یا شیره‌ی تخم خرفه و یا ماءالقرع و یا بماءالخیار دهند و اگر حرارت شدید باشد این قرص کافور باب انار میخوش و شربت سیب بدهند طباشیر مغز تخم خیار مغز تخم خیارزه تخم کاسنی تخم کاهو تخم خرفه گل

سرخ صندل سفید مساوی بگیرند و بمقابله هر مثقال ازان یک طسوج کافور آمیخته به آب سیب بسرشند و قرص ساخته هر روز یکمثقال با آب سیب دو هفته بدهند و اگر فصد ممکن نباشد میان کتفین حجامت نمایند و اگر احتیاج به اسهال افتد به اشیای مطفیه‌ی حرارت مسهله مثل آلوبخارا و عناب و تمرهندی و شیر خشت و خیارشنبر و امثال آن اسهال آورند و اگر تپ نباشد اسهال بمطبوخ هلیله زرد به قدری سقمونیای مشموی و یا با یارج فیقرا آورند و اگر مسهل به سبب ضعف قوت ممکن نباشد حقنه‌ی لینه بعمل آرند و یا آب تمرهندی بشربت نیلوفر و شربت بنفشه و یا لعاب اسپغول بحلاب بنوشند بعد از آن تبرید به اشیای مبرده مثل ماءالشعیر و ماءالقرع و آب هندوانه و شربت صندل و آب سرد نمایند و اگر تپ نباشد شیر خر یا گاو یا بز یا دوغ بیاشامند و گاهی ماءالرائب و رائب ترش دو یا سه روز می دهند به طریقی که در قول محمود گذشت و یا سفوف کشنیز خشک دو درم گل سرخ طباشیر هریک یک درم کافور یک قیراط بقدر یک مثال از آن به آب سیب و یا ترشی ترنج و یا رائب بقر بخورند و اگر حرارت اندک باشد و یا بعد فصد قلت پذیرد و این سفوف مناسب ست گل سرخ طباشیر هر واحد سه درم کشنیز خشک دو درم بسد مروارید کهربا هر واحد نیم درم کافور ربع درم و سزاوار است که موای ایشان در موضع بارد مفروش به شاخ های بید مغسول و اطراف انگور مرشوش بران آب سرد مطیب به نیلوفر و بنفشه و به و سیب و صندل و گلاب و کافور نمایند و بر سینه صندل و به کافول و گلاب و این قیروطی نهند موم سفید مصفی بروغن گل گداخته در صلایه کرد و به آب کدو و خرفه و خیار و گلاب و صندل و کافور حل نمایند چندان که مجتمع گردد استعمال کنند و قمیص مصندل بپوشند و آنچه وقت خواب برای ایشان نفع بخشد نوشیدن آب انار میخوش و لعاب اسپغول بگل ارمنی و کشنیز خشک و طباشیرست و شربت صندل نافع ست و انفع تدابیر به جهت آنها انتقال به هوای باردست و اگر حرارت شدت کند و خوف حدوث ورم و بثره باشد و احتیاج بچیز مسکن قوی افتد دوای مخدر افیون و غیره که در علاج خفقان حار بقول ایلاقی خواهد آمد بدهند و غذای ایشان اگر تپ باشد مزوره از کشک شعیر و ماش مقشر به کدو و یا آب انار و یا آب ترشی ترنج و یا سیب ترش بسازند و در آن کشنیز اندازند و اگر تب نباشد آنچه در قول مجوسی گذشت بدهند و دیگر اغذیه که در خفقان حار خواهد آمد مناسب بود و از لحوم لحم ماکیان و دراج و جدوری حملان و ماهی خرد برای ایشان صالح است و از فواکه صالحه انار میخوش و به و سیب و حماض و ترج ست و نان در گلاب و شربت سیب تر کرده و غذای جیدست و آب نوشیدنی باید که مبرو به برف باشد و چون بزال در مریض پدید آید هر روز بعد طعام در آب گرم نشانند و از جمیع اسباب مسخنه اجتناب نمایند **خجندی** گوید که اگر سوءمزاج حار قلب مادمی باشد در دموی فصد و تطفیه و اخراج خون بحسب قوت و احتمال نمایند و اگر امر احتمال نکند اشربه بارده‌ی مختصه به قلب مثل شربت حماض و شربت سیب و دوغ گاو بر برف سرد کرده و شربت فواکه در شربت صندل بدهند و اقراص کافور باین اشربه استعمال نمایند و از صندل و گلاب تضمید صدر کنند و استراحت به هوای بارد سازند و بقول بارده

مثل کاهو و خرفه دهند به او کدو بدهند و از اغذیه جوزه مرغ بآب غـوره و لیمـون و زرشـک خورنـد و در صـفراوی اشـربه‌ی مذکوره و شربت تمرهندی بیاشامند و کذا مجاورت مواضع بارده خصوصاً مثلوجه محفوفه به اشجار خلاف و اوراق آن که بر آن گلاب و سرکه پاشیده باشند با اختیار نمایند و اگر حاجت تنقیه باشد بدانچه اسهال صفرا نماید مثل آب انـارین و شیرخشـت بـا شربت درد بدهند و در اسهال قوی مبالغه نمایند.

علاج امراض قلب از سوءمزاج بارد

دواءالمسک حلو و مفرح حار و شربت گاوزبان و شربت بادرنجبویه و شربت عود که در آن زعفران و مشک و عنبر و سنبل‌الطیب و گل سرخ داخل باشد و عرق عنبر یا عرق تنبول استعمال نمایند و قلیه گوشت کبک و مرغ و کبوتر و گنجشک و دراج و مانند آن بدارچینی و زعفران و زیره و قاقله خوشبو ساخته غذا سازند و سنبل‌الطیب و بعد و دارچینی و قرنفل و زرنب و گـل سـرخ و عود به آب مرزنجوش و آب شاهسفرم و آب بادرنجبویه بر سینه ضماد کنند و از اغذیه‌ی سرد و آب سرد بپرهیزند و در مـادمی بعد نضج ماده به مطبوخ بسفائج تنقیه بسهل گرم و حب غاریقون کنند پس جهت تعدیل مزاج خمیره‌ی طـلای علـوی خـانی همراه ماءاللحم حار دهند و غذا قلیه زردکی و شلجمی و شوربای مرغ بنان تنوری سازند و بجای آب بر ماءالعسل کـه از عـرق گاوزبان و بادرنجبویه و گلاب هریک بست توله و عسل ده توله بجوشانند که سوم حصبه بسوزد صاف نموده و اکتفـا نماینـد و اگر قوی تر خواهند قرنفل سنبل‌الطیب عود دارچینی زعفران هریک سه ماشه در لته بسته در جوش آن اندازند **اقوال حکما شیخ** می فرماید که علاج مزاج بارد قلب بمعاجین کبار و شراب ریحانی و به ریاضات معتدله و باضمده و اطلیـه حـاره عطـره قلبیـه باغذیه حاره به مقداری که هضم جید یابد باید کرد و اگر سبب آن ماده باشد اسـتفراغ آن نماینـد و بعـد از آن تعـدیل مـزاج و تقویت قلب کنند مسیحی گوید که برای زیادتی برودت قلب چون مستحکم نگردد و شراب ریحانی صرف مقدار انـدک و شـم ادویه‌ی خوشبو حار مثل مشک و عود و عنبر نافع ست و تمریخ صدر بر روغن ناروین و تضمید آن به قسط و سـنبل و ابهـل و سعد و دارچینی و فلفل و یا بسعد و آب سیب و آس و شراب و سک نماینـد و گوشـت قنـابر و زرده‌ی بیضـه عصـافیر و قلایـا بمصالح گرم بخورند **صاحب کامل نوشته** که اگر قلب را سوءمزاج بارد عارض گردد و شـربت سـیب مطیـب مشـک و سـک و میبه‌ی ممسک بنوشند و یا دواءالمسک حلو بشراب ریحانی یا بگلاب که در آن عود و مصطکی جوشانیده باشـند و یـا بـه آب پوست ترنج مدقوق معصور و یا بآب برگ ترنج بخورند و بهترین چیزها که درین استعمال نمایند میسوسـن اسـت از دو درم تـا پنج درم و بر سینه پارچه‌ی مبلول در قیروطی معمول از آب نمام و مرزنجوش و شیخ و شهبانج به روغن زنبق و موم سـرخ در آن گداخته نهند و غالیه بر سینه طلا نمایند و نوشیدن آب سرد کم کنند و اگر فائده نشود جوارش عنبر یا مثرودیطوس یا تریاق استعمال نمایند **مصنف حاوی** گفته که هر صبح جلاب از بادرنجبویه و گاوزبان هریک سه درم با ده درم گلقنـد بدهنـد و غـذا

مزوره از آب نخود به مغز حب قرطم مع لحوم تیهو و مرقج و دراج و اگر سوءمزاج بارد بسبب مـاده بلغمـی یـا سـوداوی باشـد تنقیه‌ی بدن از بلغم و سودا کنند به مطبوخ افتیمون بخاح باین طور که بگیرند سـنای مکـی هفـت درم و گـل سـرخ دو درم و بادرنجبویه سه درم و شکر سرخ ده درم جوشانیده صاف نموده در آن معجون نجاح هفت درم مالیده بنوشند و بعد از تنقیه ایـن معجون مفرح هر روز یکمثقال بربِ حماض و رب سیب ده ورم بخورند مصطکی عود دارچینی قرنفل سک سنبل جوزبوا کبابـه قاقله هیل بوا پوست ترنج هر واحد یکمثقال مشک تبتی یک دانگ کوفته بیخته برب فواکه مذکور بسرشند و مثل سنبل و سعد و سک و قرنفل و مانند آن بر سینه ضماد نمایند و قلای متوبله بسیار و داءالمسک و مر هر چه حاضر باشد به قدر یکمثقال در شربت بادرنجبویه ده درم حل کرده بخورند **مولف ترویج** می نویسد که سوءالمزاج بارد غیر مستحکم اگر با مـاده‌ی بلغمـی یـا سوداوی باشد بعد نضج تنقیه‌ی آن نمایند و تقویت قلب بدواءالمسک حلو و مفرحات حاره و معاجین کبار و مثرودیطوس کنند و از اغذیه و فراخ و عصافیر و قلیه بدار چینی و هند و تدهین صدر به روغن قسط و شرب شراب ریحانی ممزوج با عرق گاوزبان نافع و از بخورات مشک و عنبر و عود و شمیدن نسرین و یاسمین و خیری و زنبـق مفیدسـت **حکـیم علـی** گویـد کـه شـرب جلنجبین عسلی و بعده آبی که در آن عود و مصطکی و پوست ترنج جوشانیده باشند و شربت سیب مطیب به مشک و میبه بـا فادیه و شلیثا و ماءالعسل به این صفت بگیرند عسل منزوع الرغوه دو رطل گلاب یک رطل آب ساده چهار رطل شراب ریحانی نیم رطل همه را به آتش نرم بجوشانند تا بدو رطل آید و هنوز گرم باشد که قرنقل سک سنبل عود هر واحد یکمثقال زعفـران نیم درم در پارچه‌ی کتان صره بسته بمالند و شربت هر روزه درم تا بست درم با دواءالمسک و غذا زیر باج حلوفر عفربا بـا زیـر حاره و لحوم غزلان و غیره مقلو نافع و از اطعمه بارده‌ی غلیظ و امتلا و فواکه اجتناب نمایند و آب کمتر نوشند.

علاج امراض قلب از سوءمزاج یابس

ماءالشعیر به روغن بادام و شکر بنوشند و اغذیه مرطب بخورند و آنجا که تپ نباشـند نوشـیدن شـیر تـازه بهتـرین اشیاسـت و قیروطی اخضر بر سینه بمالند و هرچه مفید تپ دق باشد درینجا نافع شناسند بالجمله این یبوست اگر با حرارت باشد بعلاج دق و اگر با برودت بود بعلاج دق هرم علاج کنند و ایضا در ساذج بهر تعدیل لعاب اسپغول و بهدانه و گاوزبان هریک سه ماشه در گلاب و عرق بیدمشک و بید ساده و نیلوفر هر یک پنج توله و شربت نیلوفر چهار توله بنوشانند غذا آش جو و یا پالک و خرفـه با نان دهند و در ماوی جهت تنقیه سودا ماءالجبن دهند و بهر تعدیل انوشداروی لولوی علوی خان با عرق شیر حکـیم شـریف خان بدهند و غذا قلیه حلوان بنان تنگ خورند و اگر خواب نیاید خمیره مروارید والد حکیم علوی خان با عرق بید ساده و گلاب دهند و شیر بز بر سر دوشند و در بینی چکانند و روغن کدو و خشخاش و بادام در بینی و گوش بچکانند و پاره‌ی پنبه مندوفـه در شیر بز تر کرده بر یافوخ نهند و نگذارند که خشک شود و نمک شور سوده در شیر میش آمیخته بر کف دست و پـا مالیـدن

فی الفور خواب می آورد و همچنین حنا با برگ گلاب و تنها همین اثر دارد و اگر بعد تعدیل اندکی باقی ماند فصد اسلیم از دست چپ کنند که فی الحال ازاله آن می کند و علوی خان در عشره کامله نوشته اند که افشره انناس درین باب از مجربات ست و همچنین فشره‌ی ثمر سیاه‌یعنی فالسه **اقوال مهره ابوسهل** گوید که نفع می کند برای زیادتی یبس قلب چون مستحکم نشود شرب شیر بشراب و شرب شراب به روغن بادام بعده حریره های آرد سمید و روغن بادام و شیر و شکر بخورند بعد از آن در آبزن آب شیرین داخل شوند پس تمریح صدر و مابین کتفین بقیروطی معمول از موم مصفی و روغن شیرین یا روغن بنفشه‌یا روغن کدو نمایند **بوعلی** می فرماید که در علاج سوءمزاج یابس محتاج می شوند بغذای کثیر مرطب و عقب او بدخول حمام و استعمال آبزن مع راحت و قلت حرکت و دعت و نوشیدن آب سرد بسیار نافع و اگر با سوءمزاج یابس برودت باشد از آب بسیار سرد اجتناب نمایند و تعدیل او بادویه و اشربه کنند و کثرت خواب بر طعام حار رطب نمایند و اگر سبب او ماده باشد استفراغ آن کنند و تفصیل علاج این در علاج دق و ذبول گفته آید **ابن عباس** گوید که اگر سوءمزاج یابس به قلب عارض گردد تدبیری که برای حمای دق و مرض شیخوخی مسطور گردد مثل شیر زنان و شیر خر و ماءالشعیر و لعابات مرطبه بعمل آرند و بر سینه قیروطی بسرد مرطب ضماد نمایند و شربت نیلوفر و شربت خشخاش و شربت بنفشه و مانند آن بدهند **ابن الیاس** گوید که هر روز جلاب ار نیلوفر و گاوزبان هریک سه درم و شکر سفید ده درم بنشوند و غذا مزوره ماش با شیره مغز بادام و اسفاناخ و کدوی تر بخورند و نوشیدن ماءالشعیر بر روغن بادام و کذا شیر بز یا شیر خر و استحمام به آب شیرین نیمگرم و تضمید صدر بروغن بنفشه و موم صاف گداخته اندکی کیترا سوده آمیخته مدام نافع ست **خجندی** گوید که سوءمزاج یابس غیر مستحکم اگر تابع غلبه‌ی سودا باشد اول نضج بعده تنقیه سودا چنانچه در مالیخولیا گذشت پس اقدام بر ترطیب مزاج بادویه مرطبه و لحوم فراریج مسمنه بشعیر مقشر و کعک گندم و نواهص نمایند و شرب شراب ابیض غیر کهنه بعرق بید و روغن بادام شیرین و چیزی نافع تر از ماءالجبن باشربه مرطبه مثل شربت بنفشه و نیلوفر نیست جلابات شکر و لعابات و شیر تازه خصوصاً شیر خر و شیر زنان و دخول در آبزن و تمریخ با دهان رطبه مثل روغن کدو و قیروطی بر روغن الهیه‌ی خروف و حلوا به شکر و روغن بادام و روغن زرد و جوزابات و سمیه به روغن بادام و حریره‌ی آب گندم و روغن بادام و شکر نافع و از تعب و سر و غضب هر چه‌یبوست آرد اجتناب نمایند.

علاج امراض قلب از سوءمزاج رطب

تقلیل غذا کنند و ادویه‌ی مجففه قلبیه چون قرنفل و زعفران بادرنجبویه استعمال نمایند و یا دواءالمسک تلخ هفت ماشه همراه

عرق بادرنجبویه و قرنفل ساده و یا عرق صندل مرکب علوی خان دهند و سکنجبین عسلی و شربت انار منعنع مفید بوده و ریاضت معتدل و حمام خشک نافع و غذا نخودآب مرغ و گوشت بریان باید و آنجا که آب در دهان بسیار آید بحسب صبر و ایارج استفراغ شاید و ایضا در مادی ادویه حاره مجففه مقوی قلب مثل بادرنجبویه و بسفایج و افتیمون و انیسون و درونج و غیره بهر نضج ماده بدهند بعده جهت تنقیه مطبوخ افتیمون تربدی علوی خان و حب صبر دهند و بعد تنقیه جهت تعدیل مزاج خمیره زمرد حکیم شریف خان با عرق دارچینی مرکب نواب علوی خان دهند و غذا شوربای مرغ بنان سازند و به قول شیخ علاج مزاج رطب قلب تلطیف غذاست و استعمال ادویه‌ی مجففه و ریاضات معتدله بتواتر و کثرت حمام قبل از طعام و خصوصاً بمیاه حمات و استنقاع کثیر در آب گرم و دوام جلوس در هوای گرم و استعمال مسهلات و مدرات و شراب قوی اندک خوشبو و اغذیه محموده به قدر اعتدال نه به کثرت و اگر درینجا حرارت باشد از حمام اجتناب نمایند و جماع استعمال کنند و اگر سبب او یاده رطب یا حار رطب باشد تنقیه نمایند محمود شیرازی نوشته که هر صبح جلاب از بادرنجبویه سه درم بادیان سه درم و گلقند عسلی ده درم و غذا نخوداب با مغز حب قرطم و گوشت دراج و ماکیان و کبک با مصالح گرم بدهند و اگر بدن ممتلی باشد حب افتیمون یا حب ایارج مقوی بافتیمون استفراغ نمایند و بعد تنقیه بدن این دو مصطکی عود دارچینی قرنفل سنبل سک جوزبوا کبابه قاقله پوست ترنج خیربوا هر واحد پنج درم مشک یک دانگ کوفته بیخته به شربت سیب سرشته‌یکمثقال از آن بشربت حماض یا ترنج هرکدام که باشد ده درم دهند مصنف ترویج گوید که سوءمزاج رطب هرگاه غلبه نماید هلاک کند و اگر از آن اندک عارض گردد سکته و فالج احداث نماید و اگر از آن کثرت پذیرد غشی تواتر کند بعده موت و تناول عصافیر و خوردن دواءالمسک حار و نوشدارو و عود عنبر و مصطکی بگلقند و مسح صدر به روغن ناردین و تضمید بسعد و سنبل و قسط به آب آس نافع و همچنین مسیحی گفته که قلب به سوءمزاج رطب متغیر نمیگردد و اگر حادث شود مهلت علاج ندهد قائده آنچه مذکور شد علاج سوءمزاجات مفرد بود و آنجا که سوءمزاج مرکب از ترکیب علامات مسطوره دریافت گردد علاج نیز مرکب بعلاجات مفرده‌ی مذکوره باید کرد و طبری گفته که اگر حار رطب باشد بساست که علیل صحت می یابد به طریق تطفیه و اصلاح مزاج به استفراغات محموده و گاه قتل می کند با فساد قلب و جالینوس ذکر کرده که سوءمزاج قلب اگر از حرارت و یبوست مرکب باشد شفا نمی یابد و اما بسائط از سوءمزاج دائم صحبت می نمایند و مقاومات کبد وفا نمی کند حرارت و یبوست قلب را چون هر دو خروج کثیر از اعتدال یابند و اما دماغ در این حال مقاومت قلب مینمود در سوءمزاج حار یابس بقلب حادث نمی شد و ایضا جالینوس بیان نموده مداوات سوءمزاج در عضو واحد باشد ممکن نیست مگر به مداوات سایر اعضاء بطوریکه تعدیل مزاج آنها یا میان آنها بسوی ضد جهتی که عضو به آن طرف خارج شده کرده آید و کذلک چون اراده‌ی مداوات قلب کنند واجب است که مائل گردانند مزاج سائر اعضاء را بسوی برودت و رطوبت چندان که مضر به آنها نباشد تا آنکه

مداوات قلب از حرارت و یبوست که آن سوءمزاج شده است ممکن باشد.

وجع القلب

اگرچه قلب متحمل درد نیست لیکن بعض متاخرین علاج آن نوشته اند و مولف مشاهده نموده که وجع خفیف مدتی می ماند و چون تدبیر صواب کرده شود زائل می گردد والا دفعه اشتداد مینماید و هلاک میگرداند بالجمله سببش اگر تفرق اتصال باشد لاعلاج است و اگر ورم باشد علاجش در خفقان بیاید و اگر سوءمزاج باشد علاج آن همانست که مسطور شد و ایضا حکیم میرزاعلی شریف نوشته که وجع القلب اگر صفراویست بعد اخراجش از نقوع جساری و بزر کثیرالمنفعه و آلوبخارا و شربت بوحم و آب انار میخوش دوازده توله مروارید ناسفته بعرق نمیقا باریک سائیده با گلاب بخورانند و یا شیره‌ی تخم خطمی تخم پالک هریک شش ماشه شیره کشنیز خشک یک توله با عرق نمیقا و گلاب جوشانند و صدف سوخته ماشه بخورند یا مروارید ناسفته‌یک ماشه صدف محرق یک ماشه ورق طلا دو عدد به شربت نیلوفر بلیسند بالایش عرق نمیقا بنوشند و اگر بلقمی ست بادرنجبویه شش ماشه در عرق ارماط گلاب شب خیسانیده به شربت گاوزبان بدهند بعد از آنکه ورق طلا دو عدد حجرالسم که بعرق ارماط سائیده باشند یک ماشه بخورانند یا ساذج هندی دو ماشه مصطکی یک ماشه سوده بشربت گاوزبان دو توله سرشته به ورق طلا دو عدد پیچیده خورده بالایش تخم ریحان چهار ماشه شربت لیمون دو توله بنوشند و مروارید و صدف محرق و بزر سرناخیوس جنس اسنور بدین مرض خصوصیت دارد و ایضا برای درد جانب قلب مع خفقان آبله مربی به ورق نقره پیچیده همراه شیره‌ی مغز تخم هندوانه گلاب عرق کیوژه خمیره صندل گلقند نسترن خوردن و پاشویه نمودن و خرقه کتان بصندل در گلاب سوده تر کرده بر سینه گذاشتن نافع ست و اگر بجای قلب در وخلش وارد رطوبات معده باشد گلقند سیوتی یک توله شیره کاسنی عرقیات شربت بزوری عرق بادیان دهند و اگر سن شیخوخت و اصلی مزاج صفراوی کم گوشت را در دل بجای یک بالشت از بالا و پائین دل باشد و به تکمید و ضماد زائل نگردد و در تنفس بیزاری نبود طبیخ اصل‌السوس گاوزبان بادیان عنب‌الثعلب هریک چهار ماشه مویز منقی و دانه سنبل‌الطیب دو ماشه جوشانیده گلقند دو توله داخل کرده بدهند تا هفت روز.

خفقان

حرکت مضطربه شبیه باختلاج ست که قلب را عارض گردد و سببش هر شیء موذی و مولم قلب است و آن در نفس دل یا در خلاف او یا در اعضای متصله‌ی مجاوره و مشارکه به آن مثل معده و دماغ و جگر و ریه و حجب و مراق و امعا و رحم و یا در جمیع بدن باشد و به مشارکت آن دل نیز ایذا یابد و این ایذا گاه از ماده خلطی و غیر خلطی و گاه از سوءمزاج ساذج و گاه از ورم و گاه از تفرق اتصال و گاه از سده و گاه از سبب غریب و گاه از شدت حس آن و گاه از ضعف قلب می باشد و ماده‌ی

خلطی یادهوی یا صفراوی باشد که عروق قلب را پر سازد و خفقان صفراوی کمتر عارض می شود و یا رطوبی بلغمی دمائی که در غلاف دل جمع شود و یا سودای او که رگ های دل از آن ممتلی گردد و یا ریحی و آن اخف و اسهل است و یا بخارات سوداوی و آنچه از سوءمزاج ساذج باشد جهت آن است که هر سوءمزاجی که غلبه نماید موجب ضعف می گردد و هر ضعفی که در قلب حادث می شود مادامی که به قلب بقیه‌ی قوتست برای اضطراب گویا که قلب دفع مـی نمایـد از نفـس خـود اذیـت را بخفقان خفقان ظاهر می گردد و چون خفقان افراط نماید منتقل به غشی می گردد و چون غشی افراط نماید منتقل به هلاکت می گردد و از سوءمزاج ساذج هر مزاج از امزجه‌ی خفقان می آرد و شدیدتر در این امر سوءمزاج حارست و اسباب سوءمزاج قلب پنج ست یکی اعراض نفسانی مثل غضب و فکر بسیار در مهمات دوم ضیق‌النفس و انسداد منفذ هوای تازه که به دل رسد سوم مکث در حمام و هوای گرم بسیار چهارم تناول اغذیه و اشربه‌ی حاره و خصوصاً چون تشنه شود آب سرد نیاید پـنجم مـداومت روائح عطریه حاره و اسباب سوءمزاج بارد قلب ضد این اسباب است و اما ورم حار مادام که در ابتداست خفقان ظاهر می کنـد و بعد از آن غشی پس هلاکت می آرد و حال ورم بارد قریب بحال ورم حارست لیکن بساست که این مهلت می دهـد و بـزودی مانند درم حار هلاک نمیگرداند و کذلک تفرق اتصال و همچنین سده در مجاری خـون و روح قلبـی و حـوالی آن و در عـروق خشنه از اجزای ریه می باشد و اکثر در شریان وریدی بود و گاهی سده به سبب ورم عضو مجاور افتـد و امـا خفقـان حـادث از سبب غریب مثل حادث از اوجاع قبیحیه و انتقالات مواد اورام مجاوره و از شرب سموم و حادث از لسع حیوانات و حادث از کرم شکم خصوصاً که با علی مواقف غذا برآیند و ابخره رویه‌ی آنها به قلب رسد و از بر از مجتمع در امعاء بود اما خفقـان حـادث از شدت حس قلب حیانست که عارض می گردد صاحب آنرا رقت روح پس خفقان از اندک اذیت که بدل رسد چون ریح که تولد یابد در فضائی که میان قلب و غلاف آن و یا در عروق آنست و ازادنی کیفیت بارده‌یا حاره و امور نفسانی و ابخره غذائی و بدنی حتی که بعد آشامیدن آب بدون آنکه مودی گردد بضعف در افعال آن به خلاف آنچه از ضعف قلب حـادث شـود و امـا خفقـان حادث از ضعف قلب بسبب کثرت سموم یا ریاضت یا خروج خلط یا منی به افراط یا نزف خون بسیار از بواسیر یا از فصد و غیـر ان یا از سوءتدبیر در ماکول و مشروب که خون را رقیق و فاسد گرداند و گاه از خوردن گل و اقط کثیر عارض می شـود و امـا خفقان حادث به مشارکت گاه مشارکت غلاف او باشد به این طور که عارض گردد در آن ورم بر صلب و گاه به مشارکت معـده بود به اینکه در فم معده خلط الزج زجاجی یا لذاع صفراوی باشد و یا آنکه در معده طعام فاسد گردد و یا آنکه در معـده خلطـی باشد و بثور در فم معده و یا آنکه سستی در خاوت در فم معده از قی عنیف به هم رسد و بدان سبب خفقان افتد حتی که تمیـز میان این و خفقان قلبی کرده نشود و بساست که عارض می گردد اختلاج در فم معده پی در پی و مشابه تر بخفقان قلبی مـی باشد و گاه به مشارکت ریه به آنکه در عروق خشنه از اجزای آن سده بهم رسد در جانبی که قریب به قلب است و نفوذ نکند در

آن نفس بر وجه خود و این سدر بضیق‌النفس غیر مامونست به سبب سدد و ریه و شدت اضعاف قلب بالجمله وجوه مشارکت اعضای مذکوره و غیر آن به قلب در ابتدای امراض قلب مفصل مسطوره شده بدان رجوع نمایند و به مشارکت جمیع بدن یا در حمیات و بائیه می باشد و یا به سبب بحران بحرکاتی که عارض می گردد اخلاط را هنگام بحران و بدانکه شخصی که شکوه‌ی خفقان نماید به عقب مرض و او را تهوع باشد و صفرا بسیار قی نماید و تهوع زائل نگردد آن رویست و منذر بتشنج در فم معده است و این خفقان گاه قلبی می باشد و گاه معدی و خفقان از جمله امراض متوارثه است و چون شدت کند و قلب ضعیف گردد غشی آورد بساست که دفعه هلاک نماید و ایضا چون خفقان مزمن شود و از هر فمی که باشد ضعف دل پیدا می کند و محدث غشی می گردد و بعد چند مدت به مرگ و مفاجات می انجامد کذا فی المجسطی و کسی را که خفقان و غشی از ادنی سبب افتد و از قوت حسن نباشد در اکثر فجاءه بمیرد و شدت حرکت قلب مع سکون باقی انباض علامت موت است

طریق تشخیص باید که تشخیص جمیع اقسام خفقان از نبض مخالف مجاوز از حد در اختلاف محسوس در عظم و صغر و سرعت و بطور تواتر و تفاوت نمایند و اکثر مشابه نبض صاحب ربو میباشد و این وقتی است که سبب خفقان آفت در آلات تنفس باشد و ایضا اول علامات خفقان احساس صاحب آن غیر آنست خفقان را بحس بصر و بحس لمس در اکثر اوقات مگر آنکه مریض فربه‌یا مرض خفیف باشد و گاه خفقان چندان شدت می نماید که صاحب آن آواز آن بشنود چون بر پهلوی چپ بخسبد گوش را بر تکیه داشته و تشخیص اقسام او چنان باید کرد که اولاً علامات سوءمزاج اربعه و تفرق اتصال و ورم به نوعی که در تشخیص انواع سوءمزاجات قلب مسطور شد دریافت نمایند پس هرکدام از آنها که‌یافته شود سبب خفقان همان باشد و ایضا اگر با وجود آثار سوءمزاج حار امتلا و سرعت نبض و عظم او در غیر وقت خفقان و هنگام آن مرتعش مختلف و سرخی و غلظت قاروره و تمدد انتفاخ عروق و ثقل و کسل اعضا و سستی حرکات و دیگر علامات غلبه‌ی دم مثل سرخی رنگ و شیرینی دهن و قلت اشتهاء کثرت عرق بود و از جماع انتفاع یابند خفقان دموی باشد و اگر با سرعت و تواتر نبض صلابت آن شدت التهاب و طیش و رنگینی قاروره یا شراق و ناریت و اندوه بیخوابی و بیقراری و شدت عطش و سائر علامات غلبه صفرا از تلخی و خشکی دهن و زبان و زردی چهره و صداع و کثرت تالم در اوقات حرارت و استراحت به هوای بارد و انتفاع از تدابیر مبرده و یافته شود و یا تابع امراض صفراوی باشد خفقان صفراوی بود و اگر با شدت نرمی نبض و سفیدی قاروره و دیگر آثار سوءمزاج رطب مریض پندارد که گویا دل او در آب افتاده است و خائف باشد و حالتی شبیه بغشی و تنگی نفس او را عارض شود خفقان بلغمی باشد و اگر با وجود صلابت و صغر نبض و غیر آن سائر نشان سوءمزاج یا غم و وحشت و فزع و فساد فکر و رداءت تنفس و توهم و کدورت در حواس و عدم انتظام در تخیلات حال او مشابه حال مالیخولیا و اختلاط بود و خواب های پریشان بیند خفقان سوداوی باشد و اگر اختلاف نبض قلیل و سرعت تحلل و خفت خفقان بود خفقان ریحی یا بخاری باشد و

کثرت آروغ و دیگر آثار غلبه‌ی ریاح بر ریحی و احساس صعود بخارات از ناف تا به گلو و آروغ ترش یا دخانی و سوزش چشم بر بخاری و خانی دال باشد و اگر اختلاف نبض در صغر و عظم و ضعف و قوت اکثر و با عدم علامات امثلا در بدن بود خفقان سد می باشد و اگر یاقوت و عظم نبض و صحت نفس و سلامت در سائر اعضا و حفظ قوت خفقان از ادنی ریح که متولد گردد و ادنی اذیت که به قلب رسد عارض شود و بدون علاج قوی زائل گردد و بدن با وجود تواتر خفقان سلیم و قوت محفوظ و عادت در افعال صحیح و اکثر عروض آن به کسانی که ظاهر گردد بر روی آنها تأثیر انفعالات نفسانیه قلیله مثل غضب یا فرح یا غم و غیر آن بود خفقان از لطف حس قلب باشد و اگر با ضعف نبض ضعف و لاغری بدن و سرعت انفعالات نفسانی بود و خفقان به اندک سببی حتی که از ابخره غذائیه عارض گردد و تقدم کثرت استفراغ خون منی یا اخلاط دیگر و یا اسباب قلت تولد خون مثل سوءتدبیر در اکل و شرب و غیر آن بود خفقان از ضعف قلب باشد و اگر خفقان در حمیات یا روز بحران عارض گردد از مشارکت همه بدن باشد و اگر دلائل احوال معده و اشتها و آنچه از آن بقی براید و خیالات و غثیان و مفص و خفت خفقان در خلو معده مگر آنکه از انصباب صفرا بر فم معده در خلو باشد و اشتداد آن در ساعت شروع غذا در هضم یافته شود و خفقان به مشارکت معده باشد و اگر صاحب خفقان معرض برای ربو باشد و علامات داله بر رطوبت ریه و انسداد مجاری که در بحث ربو مذکور شد در آن موجود بود خفقان به مشارکت ریه باشد و اگر از دهن او لعاب بسیار سائل شود و در فم معده درد غائص دفعه عارض گردد و احیاناً کرم در قی یا براز براید و دیگر علامات دیدان که در باب او بیاید یافته شود و خفقان از دیدن شکم باشد و اگر آثار سم و لسمع مع عدم سائر اسباب معلوم شود خفقان از سموم باشد.

علاج کلی خفقان

واجب است که طبیب سبب فاعل خفقان را دریافته قطع آن نماید و در علاج او علاج سبب مسلوک دارد و علاجش بحسب سبب فاعل کند پس اگر از سوءمزاج ساده بود تعدیل کافیست مثلاً در حار بمبردات و در بارد بمسخنات و خصوصاً بدان چه از ادویه قلبیه باشند که در علاج قلب مسطور شدند و اگر با ماده باشد تنقیه حسب ماده لازم و نقصان غذا و اختصار برالطف آنچه ممکن باشد و اگر صبر نماید مزورات بهترست و اگر بران صبر نکند از تیهو تجاوز نکند و از شرب شراب قطعاً منع نمایند و در تعدیل و تنقیه رعایت شدت و خفت سبب و بساطت و ترکب آن مع لحاظ لین و قبض طبع مرعی دارند و آنجا که با خفقان تپ یار شود تدبیر او نیز ملحوظ دارند اکنون بعض ادویه مفرده و مرکبه سفید اکثر اقسام خفقان به قلم می آیند **ذکر ادویه‌ی مفرده** تعلیق سنگ یشب بر فم معده بالخاصیه نفع به اقسام خفقان دارد دیگر گزر را در تنور بریان نمایند و بعد از آنکه خوب پخته شود پوست آن دور کرده و خسته او را جدا نموده در ظرف چینی تمام شب زیر آسمان نگاهدارند وقت صبح گلاب و قدری بیدمشک پاشیده و اندکی قند سفید سائیده برآن ریخته بخورند روز اول یک عدد روز دوم دو عدد روز سوم سه عدد و اگر

موافقت نمایند ازین بیفزایند از برای خفقان و تقویت دل آزموده است دیگر گرز تراشیده ورق باریک کرده بر سنگ بکوبند و در صافی سفت آبش افشرده زیر آسمان تمام شب گذارند صبح نبات سفید یا شربت صندل داخل کرده بنوشند که همین نفع دارد دیگر کشمش تازه کلان سبرجهبل و یک عدد بغیر غسل آن شب در گلاب صرف یا ممزوج یا بید مشک که دو انگشت بالا باشد در پیاله خردتر کنند و در شبنم دارند و صبح آن کشمش بسر سوزان به آهستگی یک یک بر دارند تا گلاب مکدر نشود پس گلاب را همچنین به آهستگی تمام در ظرفی دیگر بگیرند تا درد آن نیامیزد بعده کشمش را بخورند و گلاب را تنها یا با شربت نیلوفر و غیره سه توله تخم بالنگو چهار ماشه بنوشند و تا یک هفته بعمل آورند اقسام خفقان ضعف قلب را بیعدیل ست دیگر افشره انار شیرین و ترش با نبات و کیوره و بیدمشک و کذا افشره‌ی رنگتره و کوله و لیمون کاغذی در همه اقسام از مجربات ست و کذا تخم ریحان و بالنگو و بادرنجبویه و شاهتره و شربتی و فرنجمشک و بادروج دیگر جدوار یک قیراط با جلاب یا شراب خوردن مقوی قلب و مفرح و دافع خفقان و اذیت ست و یا دیگر صاحب خلاصه التجارب از مجربات خود نوشته که چقندر را در خاکستر گرم پخته پوست دور کرده همچنان گرم گرم ورق تراشیده و نبات سفید سوده بر تمام ورق ها پاشیده بگذارند آبی بغابت شیرین خواهد برآمد در تمام روز چند بار بنوشند و چند روز مداومت نمایند و دیگر تضمید ریوند خطائی به آب سائیده در میان هر دو شانه بطول یک وجب مائل به جانب چپ برای جمیع انواع خفقان و توحش از مجربات صاحب خلاصه العلاج است و کذا ضماد چای خطائی در گلاب دیگر به قول سویدی شرب اشنه‌یا مومیائی به قدر حب گرسنه بجلاب و کذا گلقند یا گلاب بشکر یا ده درم عصاره گل سرخ تازه به شکر یا شربت ورد تازه یا شم گلاب یا خوردن ورق نقره‌یا عقیق مسحوق و تعلیق آن یا بهمن سفید یا فادزهر حیوانی هر واحد نافع خفقان است دیگر به قول شیخ الرئیس آنچه نفع او در خفقان عظیم ست خوردن یکمثقال گاوزبان هنگام خواب چند شب متواتر است و از آنچه تجربه شده خوردن مقدار نوات قرنفل ذکرست با دوازده مثقال شیر تازه بر نهار و کذلک خوردن یکمثقال مرزنجوش خشک باب سرد اگر حرارت باشد یا شراب اگر حرارت نباشد تا ایام متوالی و از آنچه نفع می یابد صاحب خفقان این است که مدام بادی خوشبو از جنس مناسب مزاج او باشد و مداومت تبخیر بآن و استعمال شمامه از آن سازد که آن سریع الوصول بقلب است با هوای مستنشق و کسی را که خفقان حار باشد بر خوشبوی او گل سرخ و کافور و صندل و روغن های سرد غالب باشد مع اندکی ادویه دیگر لطیف الحراره مثل مشک و زعفران و قرنفل مگر آنکه امر صعب یعنی حرارت بسیار باشد که درینحالت بر اشیای بارد اقتصار نماید و اگر مزاج بارد بود ادویه‌ی حار حرف مثل مشک و عنبر و روغن ترنج بکار برند و ماءالکافور و غالیه و مانند آن از اقسام حرارت دخن وندود ملائمه بحسب مزاج استعمال کنند و ادویه قلبی حار و بارد مذکور شد و بالجمله در هر دوائیکه بوی خوش باشد آن قلبی ست دیگر در علاج الغربا مرقوم ست که دال نخود به قدر چهار دام شب در پنج یا شش دام آب تر کرده علی الصباح آب صاف به شکر

آمیخته نوشیدن نافع خفقان است و کذلک پوست الایچی کلان دو دام شب در آب تر کرده صبح خوب مالیده به شکر آمیخته بنوشند و از ترشی و بادی پرهیزند دیگر گویند که اگر از تخم خشخاش سفید سه توله در نیم آثار شیر گاو تازه شیره گرفته نبات سفید سه توله افزوده هر صباح بنوشند جهت تقویت قلب و ازاله خفقان موثر قویست و اگر قبض بیفزاید یکنیم توله خشخاش سازند و بجای نبات ترنجبین افزایند و ایضا قطعهای مقشر نیشکر سیاه در عرق کیوره تر کرده شب در شبنم گذارند و علی الصباح بر سبیل امتصاص بخورند **ذکر ادویه مرکبه** اگر عنبراشهب مشک خالص زهر مهره خطائی سائیده و عطر صندل هر واحد یک ماشه مرجان صلایه کرده ورق نقره ورق طلا هر یک و نیم ماشه روغن بادام نیم دام پخته شهد خالص هشت دام پخته همه را یک جا کرده یک روز و شب علی الاتصال بسایند و از یک ماشه شروع کنند و هر روز یک ماشه بیفزایند در هفت روز به هفت ماشه برسانند و برای اقسام خفقان حار و باد و نافع و معمولست و گاهی مروارید هم افزوده می شود ایضا لاجورد مغسول و سرخ ابریشم مقرض چهار سرخ مروارید سوه سه سرخ کهربا صلایه کرده دو سرخ بر آمله مربی یک عدد پاشیده به ورق نقره پیچیده بخورند بالای آن عرق بیدمشک گلاب عرق گاوزبان عرق نیلوفر عرق کیوره تخم فرنجمشک پاشیده شربت سیب شیرین حل کرده بنوشند ایضا برای مطلق خفقان کشنیز خشک صندل سفید گل سرخ تخم کاسنی هرکدام یک جزو گل مختوم با شیر بهمن سفید مرجان هرکدام نصف جزو مروارید ناسفته کهربا مصطکی هرکدام ربع جزو عنبر مشک هرکدام ثمن جزو کوفته بیخته نبات سفید به گلاب یا عسل بقوام آورده به شربتی یک درم ایضا گیلانی گوید که معاجین مفرحه یاقوتیه بسیار نافع و تریاق فاروق را تأثیر عظیم ست و از این مرض و شربت گاوزبان و سیب با بید مشک منفت عظیم دارد و شراب اورین نفعی است که در غیر او نیست لیکن به حسب مزاج مثلاً در مزاج حار نبیند بیبی استعمال نمایند بجهت آنکه اعدل از جمیع اقسام نبنده و اقل حرارت به سبب کثرت مانیست اوست و سائر اقسام او در آنجا که حرارت مفرط نباشد استعمال باید کرد ورودی بیضه‌ی نیمبرشت که بر آن قند سفید سوده و اندکی عنبر اشهب یا از حض به تفاوت امزجه پاشیده باشند نافع عظیم ست در خفقان و جمیع اقسام ضعف قلب ایضا استعمال تریاق ذهب و مروارید محلول با عود و نخاله طلا از مجربات انطاکی ست و او گوید از جمله مفرحاتی که جاری مجرای خواص مجربه است و در تمیع انواع خفقان موثر این ترکیب است مروارید ناهفته یک جزو را حل کنند و در آن طلا و نقره‌یک یک جزو گداخته اندازند انگاه همه را با سه مثل آن جزو عشر آن عنبه بسایند و اندک فاد زهر کافی در گلاب و عرق گاوزبان و عرق بید سائیده شربت فواکه را با آن تسفیه ادویه مذکور به آن بسرشند سه قیراط از آن در تفریح و نشاط قائم مقام خمرست و در ازاله خفقان و غشی و جنون مجرب ایضا به قول صاحب علاج الغربا شربت گلقند سیوتی و گلقند که اهل هر واحد مقوی قلب و مفروح و دافع خفقان است و این عرق کشنیز نیز مقوی قلب و رافع خفقان ست کشنیز مقشر گاوزبان هر واحد دو توله دانه الاچی گل نسرین گل گاوزبان گل سرخ برادهی صندل

سفید هر واحد پنج توله عود غرقی یک توله مشک یک ماشه شیر گاو پنج آثار آب به قدر ضرورت بدستور عرق کشند فاه شیخ و شاح قانون می نویسند که صاحب نقصان با تهوع چنانچه سابق مذکور شد که آن روی ست علاجش خصوصاً کـه در آنجـا بقیه می باشد آشامیدن سویق شعیر مغسول به آب گرم پس سرد کرده به وزن ده درم شکرست و اگر این را نیز می کند نفع از آن یابد و اگر از شکر به سبب زیادتی در تهوع کراست کند بدل او انار دانه سازند و ساق ها بر بندند و کافور و مانند آن با سرکه استنشاق نمایند و بر سینه پارچه مبلول تاب صندلین و کافور و امثال آن نهند.

علاج خفقان حار

آئله مربی شسته بورق نقره پیچیده و یا خمیره‌ی صندل شش ماشه بخورند و بالایش شیره‌ی تخم خرفـه‌ی مقشـر شـیره کشنیز خشک شیره‌ی زرشک هر واحد شش باشد شیره‌ی آلوی بخارا پنج دانه در گلاب عرق کیوره‌ی عرق گاوزبان عرق صندل هریک سه توله برآورده شربت انار شیرین دو توله داخل کرده تخم فرنجمشک پنج ماشه پاشیده بنوشند و ماءالفواکه و شربت عناب و شربت ترشی ترنج و شربت سیب همراه گلاب نیز نافعست و درصورت کثرت حرارت قرص کافور همـراه تبرید فرهند و اگر تپ نبود دوغ همراه سفوف کشنیز خشک و طباشیر و گل ارمنی نافع و همراه مفرح باردانفع و پیراهن به صندل و گلاب و کافور رنگ کرده بپوشند و بران گلاب پاشیده باشند خصوص بر موضع قلب و طیوبات بـارده مثـل گـل سرخ و خیار و سیب و به صندل و کافور ببویند و در هوای سـرد و قریـب آب دبـاری بنشـینند و در خانـه‌ی آب بپاشـند و بادکش بجنبانند صندل سفید در آب کشنیز سبز سوده‌یا گل سرخ و صندل به گلاب سائیده بر سینه ضماد نمایند و اغذیه باروبی گوشت اختیار کنند و مربای تمرهندی و اننماس بخورند و به قول رازی سکونت صـاحب خفقـان حـار در بلـد حـار موجب کوتاهی عمر اوست و حکیم علوی خان در عشره کامله نوشته اند که عمر صاحب خفقان گرم زیاده از پنجـاه سـال نمی باشد و اگر خفقان حارموی باشد اول فصد باسلیق از دست چپ و بعد از آن فصد صـافن کننـد و آنجـا کـه از فصـد مانعی باشد بر ساق و بعده میان هر دو شانه حجامت نمایند و استفراغ منی بدون تعب سود دارد و خمیره‌ی مروارید ساده نه ماشه به شربت سیب لیمونی علوی خان و شربت انار ولایتی هریک دو توله در عرق شـیر نـه تولـه دهنـد و اگـر مـریض مفلوک باشد خمیره‌ی صندل ساده نه ماشه خورده شربت نیلوفر چهار توله در گلاب و عرق بید سـاده و کاسـنی و نیلـوفر هریک پنج توله حل کرده تخم نیلوفر نه ماشه پاشیده بنوشند و ضما د از صندل سفید و کشنیز خشک و گل سرخ و کاهو مقشر به گلاب و بیدمشک سوده همه برابر دل گذارند و این لخلخه بویانند آب کشنیز سبز یک توله آب گل سـدا گـلاب یکنیم توله تخم کاهو صندل سفید هریک چهار ماشه گلاب ودو توله کافور دو ماشه و باید که شیر بز در بینی و گـوش و شند و بر دست و پا و تارک سر بمالند و اگر گرمی زیاده باشد قرص کافور و شیره‌ی خرفه و کاسنی و مغز به تخم کـدو و

دیگر همه مطفیات خون که بارها ذکر یافته بکار برند و ایضا عناب هفت و انه زرشک و توله تمرهندی شش توله در عرق گاوزبان و نیلوفر پا و آثار خیسانیده شربت انار دو توله داخل کرده خواه شیره و خرفه‌یک توله در گلاب و توله عرق صندل پنج توله برآورده شربت نیلوفر دو توله داخل کرده و دادن نیز مفیدست و در خفقان دموی دوری باید که قبل از دوره فصد کنند و لاجور و مغسول طباشیر هریک دو تا سه ماشه کتیرا یک ماشه به مربای پز و به سه توله سرشته ورق طلا دو عدد پیچیده همراه شیره مغز تخم پزد به کدو و تخم خیارین هریک ماشه بعرق بیدمشک و نیلوفر و گلاب و گل مشکی هریک پنج توله و شربت آنناس و سیب ولایتی هریک دو توله داخل کرده تخم شربتی نه ماشه پاشیده بنوشند که در خفقان خونی دوری از مجربات علوی خانست و مکرر به تجربه رسید و این قوی تر از اول است زهر مهره‌ی خطائی مروارید محلول طباشیر هریک یک ماشه در آمله‌ی مربی یک عدد و یا در گلقند گل مشکی یک توله ورق طلا یک عدد پیچیده شربت انار ولایتی و شربت رنگتره‌یک دو توله در عرق بیدمشک توله حل کرده تخم فرنجمشک نه ماشه پاشیده بخورند و اگر در مزاج و سوی خفقان دوری با ضعف دل محدث غشی افتد پانزده روز پیش از شروع موسم بهار فصد صافن کنند و به فاصله‌ی ده روز فصد ابطی چپ و به فاصله‌ی سه چهار روز فصد اسلیم چپ نمایند و دوا خمیره‌یاقوت علوی خان نه ماشه ماءاللحم ساده نه توله تخم شربتی نه ماشه و غذا و پلا و همراه جغرات گاوی و قلیه شلجمی بنان روده دهنده و وقت عصر جواهر مهره‌یک ماشه در مربای پزو به‌یک توله ورق طلا یک عدد با شربت سیب و انارین دو توله در عرق کیوره و بیدمشک هریک هفت توله تخم فرنجمشک ماشه بدهند و چون در آغاز بهار نوبت خفیف رو نماید جهت تعدیل پزد به فام سه توله نبات سه توله سوده پاشند در شبنم نهاده صبح کهربا بسد طباشیر هریک یک ماشه سوده آمیختند بخورند و بعد یک پاس غذا پلا و به مربای انبه و کرونده و اناناس و مطبخن و مزعفربا بالائی شیر و قورمه بنان تنک خورانند و وقت عصر خمیره‌ی مروارید علوی خان نه ماشه ورق طلا یک عدد و شربت یاقوت سه توله در عرق شیر کبیر علیخان نه توله تخم فرنجمشک ماشه تا بست و هشت روز دهند بعده همه را موقوف نموده کسیر و مهیل و یک عدد تراشیده قند سفید سوده پاشید در عرق بیدمشک و کیوره شسته در شبنم نهاده صبح ناشتا بخورند و آب آنرا بلع نموده ثقل آن بیندازند و غذا به دستور و در گهواره هر دو وقت نشینند بلکه خواب هم در آن کنند اغلب که ازین تدبیر دوره موقوف خواهد شد و اگر صفراوی باشد نیز فصد نمایند لیکن خون اندک گیرند و اگر حاجت مسهل بود به مسهل صفرا یا مطبوخ هلیله و آب تمرهندی و خیارشنبر و شربت بنفشه‌یا بنقوع فوا که حامضه تنقیه نمایند و بعد تنقیه ماءالجبن و شیر بز ماءالخیار و ماءالقرع و عرق شیر دهند و آب هندوانه به گلاب و عرق کیوره و نبات نیز برای صفراوی مفید و شربت عناب مرکب برای خفقان دموی و شربت اسپغون نخفقان صفراوی نافع است و علاج دموی و صفراوی واحد است مگر آنکه

اخراج خون بسیار درد موی افراط تبرید در صفراوی ضرورست و تعدیل مزاج با شربه مبرده‌ی حامضه و مزوره‌ی مستخذ به آب فوا که ترش نمایند و یا غذا در هر دو نوع از چغندر و پالک و خرفه و کدو و خیار تنها و یا در قلیه‌ی بزغاله بنان و شیر برنج و مهلبیه سازند و ایضا در صفراوی کافور و وحبه طباشیر دو ماشه مرواردی یک ماشه سوده با شربت انارین دو توله یا ترنج یا لیمون آمیخته لیسیده بالایش شیره‌ی تخم خرفه‌یک توله عرق کیوره عرق گل گاوزبان هر یک ده توله شربت نیلوفر دو توله نوشیدن و یا آئله مربی یک عدد به ورق نقره یک عدد پیچیده کافور دو حبه پاشیده خوردن و بالایش آب زلال تمر هندی شش توله‌یا آلو بخارا یازده دانه با شربت انارین دو توله نوشیدن انفع ست بالجمله در اقسام خفقان حار استعمال آئله مربی و خمیره‌ی صندل و دواء المسک بار دو هلیله مربی همراه تبریدات معمولست چنانچه بعضی تراکیب آن درینجا مسطور میگردد **تراکیب استعمال آئله مربی** آئله مربی بورق نقره پیچیده برای خفقان حار و فساد جگر همراه شیره‌ی خرفه و شیره‌ی مغز تخم هندوانه شربت انار عرق شاهتره داخل کرده اسپغول پاشیده بدهند و در خفقان با وسواس بعد فصد باسلیق با شیره‌ی خرفه و عرقیات و شربت به زوری دهند و یا در خفقان حار طباشیر یک ماشه سوده سرشته همراه عرق کیوره‌ی گلاب هریک دو توله عرق شاهتره و یا همراه لعاب اسپغول نه ماشه گلاب چهار توله عرق عنب‌الثعلب پنج توله شربت انار دو توله‌ی تخم فرنجمشک چهار ماشه و یا همراه شیره‌ی کاسنی و شیره‌ی تخم خربزه عرق کیوره عرق شاهتره گلاب شربت انار بالنگو و یا همراه شیره خیارین شیره‌ی مغز تخم کدو عرق کیوره‌ی شربت انار دوم روز شیره مغز هندوانه بجای تخم کدو و یا بصورت نزله و سرفه صمغ عربی یک ماشه سوده سرشته با لعاب پهدانه عرق گاوزبان عرق کاسنی عرق مکوه شربت اسطوخودوس و توله تودری چهار مشه پاشیده و یا صمغ عربی سوده آمیخته همراه شیره خیارین شش ماشه شیره دانه میل و ماشه عرق کیوره عرق صندل هریک پنج توله خاکشی پنج ماشه پاشیده و یا شیره اصل‌السوس شیره‌ی کاهو بجای خیارین کنند و یا همراه شیره مغز تخم هندوانه گلاب عرق کیوه خمیره صندل یا گلقند نسترن حل کرده و یا همراه لعاب بهدانه شیره‌ی تخم خیارین عرق شاهتره شربت بزوری بارد دوم روز بجای خیارین تخم کاسنی شش ماشه سوم روز شیره‌ی مغز تخم کدو شش ماشه افزوده عوض آبله هلیلیه‌ی مربی نمایند و آخر روز دواء المسک حارد و چهار ماشه لعاب بهدانه سه ماشه شیره‌ی کاهو شش ماشه عرق شاه تره ده توله شربت به زوری بارد دو توله دهند و درصورتیکه از شدت خفقان تیرگی در بصارت و درد سر عارض شود به همراه شیره‌ی کشنیز خشک لعاب بهدانه عرق گاوزبان شربت بنفشه تخم ریحان پاشیده **تراکیب استعمال خمیره‌ی صندل** یا همراه شیر کشنیز خشک پنج ماشه شیره‌ی خرفه پنج ماشه عرق گاوزبان شربت نیلوفر تخم بالنگو پاشیده دهنده و یا بصورت دمویت و عرق آمدن و ضعف قلب بورق نقره‌یک عدد سرشته همراه شیره‌ی کشنیز خشک چهار ماشه لعاب گاوزبان شش ماشه شیره‌ی خرفه

شش ماشه شربت انار دو تولهیا شربت گره هل داخل کرده بالنگو چهار ماشه پاشیده و یا برای همین منـافع همـراه لعـاب اسپغول یک توله گلاب چهار توله عرق کیور و پنج توله عرق بید ساده پنج توله شربت انار خاکشـی چهـار ماشـه بـه آب شسته غذا شوربا با خشکه و گاهی درین نسخه شیرهی کشنیز خشک پنج ماشه و گاهی شیرهی مغز تخم هندوانـه شـش ماشه شربت نیلوفر و گاهی شیرهی تخم کاهوشیره تخم کاسنی داخل می کنند و یا طباشـیر دو ماشـه سـوده سرشـته بـا شیرجات ها شربه بایستور و یا بصورت سوء هضمی یا گلقند دو توله سرشته همراه عرق گاوزبان شش تولـه گـلاب چهـار توله و گاهی طباشیر یک ماشه سوده ممزوج نموده همراه شیرهی کاهو شیرهی خرفه لعاب اسپغول عرق عنبالثعلب عرق کاسنی شربت انار و اگر درد دل و دماغ هر دو آفت باشد و بگوید که گویا بادکش در دماغ می رانند خمیرهی صندل ترش یا مفرح شیخ الرئیس خورده بالایش شیرهی خرفه عرق کیورا گلاب عرق کاسنی شربت بزوری شربت انار صبح بخورانند. برای آخر روز شربت زرشک شربت صندل در عرق بید ساده عرق شاهتره حل کرده بیاشامند و اگر از خوردن گوشت آهـو خفقان عارض گردید خمیرهی صندل همراه شیرهی کشنیز خشک شیرهی گاوزبان شیرهی خرفه عرق مکوه گلاب شربت انار تخم ریحان دهند و بعد چند روز سیفوف گاوزبان گل سرخ صندل سفید آئله منقی کشنیز خشـک کوفتـه بختـه نبـات هموزن آمیخته همراه شیرهی خرفه در عرق کیورا عرق مکوه بر آورده شربت انار تخم فرنجمشک داخل کـرده بخورنـد و برای تسکین سوزش دل و معده و جگر و برای غشی و تپ محرقه و دق را خمیرهی صندل نه ماشه بطباشیر یـک ماشـه کافور دو جو زعفران یک جو سوده آمیخته بخورند بالایش آب تمرهندی شیرهی خیارین شیرهی خرفه گلاب عرق کیـورا عرق کاسنی سکنجبین ساده اسپغول پاشیده بنوشند و یا بصورت نزله و زکـام خمیـرهی مـذکور سـه ماشـه بـه خمیـرهی خشخاش سه ماشه سرشته همراه لعاب بهدانه عرق بادرنجبویه عرق گاوزبان عرق بیدمشک شربت انار شیرین دهند **دستور استعمال دواءالمسک بارد** یا همراه عرق شاه تره عرق گاوزبان هریک پنج توله خمیرهی صندل یک توله حل کرده بالنگو پنج ماشه پاشیده بدهند و یا بصورت عطش مفرط و بیخوابی همراه لعاب بهدانه عرقیات شربت انار و یا در غلبه گرمی دل و سستی بدن بورق نقره بچیپ و همراه شیره کشنیز خشک عرق گاوزبان دوازده توله شربت انار تخم بالنگو پنج ماشه و یا درصورت ضعف هضم و انجره حاره دمویه صفراویه بجوراش آئله پنج ماشه سرشته همراه شـیرهی کشـنیز خشـک چهـار ماشه شیرهی مغز تخم هندوانه شش ماشه شربت نیلوفر خاکشی و گاهی عوض مغز تخم هندوانه مغز تخم کدو و بجـای شربت نیلوفر شربت بنفشه می کنند و یا در هزال و لاغری بعد فصد باسلیق همراه شیرهی خرفه عرقیات شربت انـار و یـا بصورت غشی بعد فصد همراه شربت نبات بالنگو پاشیده و یا در طپش قاب بعد فصد و مارالجبین همراه شیرهی آلو بخـارا ده دانه شیره تخم خرفه عرق شاه تره شربت انار شیرین **طریق استعمال هلیلهی مربی** هلیلهی مربی شسته به ورق نقـره

پیچیده با شیره‌ی خیارین شیره مغز تخم کدو هریک شش ماشه عرق کیورا گلاب هریک چهار توله شربت انار بالنگو پنج ماشه و یا با شیره‌ی کاسنی شیره‌ی خیارین گلاب نبات و یا در بخارات دم صفراوی که بسر صـعود کننـد و ضـعف معـده کشنیز خشک دانه هیل یکیک ماشه سوده سرشته به ورق نقره پیچیده همراه لعاب اسپغول شش ماشـه عـرق کیـورا و دو توله شربت انارین دو توله بالنگو پنج ماشه پاشیده و گاهی جوشاندهیا تبرید صرف می دهند مثلاً عناب گـل نیلـوفر بعـرق صندق و عرق عنب‌الثعلب و عرق گاوزبان جوشاینده شیره‌ی کاهو شربت نیلوفر آمیخته و یا گل سـرخ گاوزبـان هـر یـک چهار ماشه عناب یخدانه جوشانیده شیره‌ی کاهو شیره‌ی خیارین هریک شش ماشه شربت انار دو توله و یا درصورت نزلـه ذیاقوزا همراه شربت زوفا شربت بنفشه یک توله عرق عنب‌الثعلب پنج توله عرق نیلوفر چهار تولـه عـرق صـندل دو تولـه بالنگو چهار ماشه پاشیده و در خفقان بعد ماء الجنبن برای تپش قلب آلو بخارا هفت دانه در عرقیات مالیده شـربت بـزوری داخل کرده دهند و یا در خفقان حار لعاب اسپغول شش ماشه شیره‌ی الو بخارا ده دانه شیره‌ی خیارین عرق شاه تره عـرق گاوزبان نبات سفید تودری پنجماشه پاشیده و در خفقان بعد خوردن کشته حار لعاب اسپغول شیره‌ی مغز تخم هندوانه عرق شاهتره سکنجبین و در خفقان از گرمی هوا و اسهال لعاب بهدانه سه ماشه شیره‌ی کشنیز خشک پنج ماشه عرق کاسـنی عرق عنب‌الثعلب عرق گاوزبان شربت انار تخم بالنگو و بصورت سوزش بول و گرمی بدن شیره‌ی تخم کاسـنی نـه ماشـه عرق شاهتره شش توله عرق گاوزبان پنج توله شربت بزوری بجای کشنیز و عرقیات دیگر و بالنگو نماینـد و در نسـخه‌ی دیگر عرق گاوزبان عوض شیره‌ی کاسنی ست و با شیره‌ی عناب شیره‌ی تخم خرفه عرق شاهتره گلاب خمیره‌ی صـندل حمل کرده دهند روز دوم کاهو بجای خرفه و شربت نیلوفر بجای خمیره‌ی صندل نمایند و آب آلو بخارا ده دانـه افزاینـد و بجهت آخر روز لعاب اسپغول نه ماشه گلاب چهار توله شربت انار دو توله و در خفقان به سبب بیداری لعاب بهدانـه عـرق شاهتره عرق گاوزبان شربت بزوری با رد شربت انار و یا لعاب بهدانه گل شربت انار شربت بنفشه عرق عنب الثعلـت عـرق شاهتره بالنگو پاشیده و در خفقان و سور فکر شیره‌ی کاسنی شیره خیارین گلاب نبات یا شربت انار و برای خفقان با نزله و زکام خمیره‌ی گاوزبان خمیره‌ی خشخاش هریک شش ماشه ممزوج نموده همراه عرق عنـب‌الثعلـب عـرق نیلـوفر عـرق گاوزبان هریک سه توله شربت بزوری دو توله بدهند و ایضا برای خفقان با کثرت نزله در کبر سن قبض طبع گل خطمـی سه ماشه گل نیلوفر سه ماشه بعرق شاهتره ده توله خیسانیده مالیده صاف کرده شیره‌ی بادیان چهار ماشه شیره‌ی خیارین شش ماشه نبات یکنیم توله اسپغول شش ماشه پاشیده نافع میشود و مخفی نماند که در بعضی امزجه که حرارت قلب زائد بود باوجود کبر سن تبرید مناسب و بنابر ضعف هاضمه و رطوبت معده و دماغ از حرارت قلب که موجب تولید ریاح می شود اطریفل کشنیزی و شیره‌ی خشخاش گاهی افزوده می شود و اگر صندل سفید نیم توله آبله کشنیز هر واحد پنج ماشـه در

نیم پا و آب تر نمایند و صبح آب صاف او گرفته دو دام شکر آمیخته بنوشند نافع خفقان گرم ست و گلقند بار سنگ ها که از گل آن قمع سرخ او دور کرده سفیدی گل او با دو چند شکر سفید مالیده در ظرف آبگینه کرده چهل شب در ماهتاب دارند و هر روز یک توله صبح بخورند نیز برای تقویت قلب و خفقان حار بی نظیرست و خمیره‌ی عباسی که از گل عباسی سرخ رنگ یک آثار عرق کشیده گلاب آمیخته با شکر قوام نمایند و در آخر قدری زهر مهره وطباشیر سائیده آمیخته خمیره سازند نیز نافع خفقان حارست **ذکر ادویه‌ی مفرده نافع خفقان** حار نقوع آبله تنها یا با کشنیز خشک یا با لعاب گاوزبان و نبات و بالنگو خفقان حار را نافع ست و اگر کشنیز خشک شش ماشه در عرق بیدمشک و گلاب شب تر کنند و صبح مالیده شربت انار دو توله تخم بالنگو چهار ماشه داخل کرده بنوشند همان نفع دارد و یا سیب را از پوست پاک کرده قطع نموده اول شب در عرق بیدمشک تر کرده در سایه گذارند و نصف شب برخاسته بخورند و عقب آن عرق بنوشند و دو عدد گل گرسل سرخ یا نبات دو توله وقت صحب خوردن در ازاله‌ی حرارت قلب مجرب ست و یا پزد به از پوست پاک کرده تراشیده سه توله بالای آن نبات سه توله پاشیده بید مشک یک توله کیورما دو توله انداخته شب در شبنم بدارند و صبح از کاروسیم بخورند و آبش بنوشند و اگر تخم ریحان یکتوله در آب تر کرده شب در هوا دارند و صبح مقدار دوام شکر سفید آمیخته از قاشق فرو برند برای خفقان حار معدیل ست و اگر سه عدد گل چاندنی با سه دانه فانیند پیچیده بخورند و دو هفته بر آن مداومت کنند ضعف قلب و خفقان گرم را سود دهد و حکیم علوی خان عشره کامله از مجربات خود نوشته و همچنین گل سداگلاب و سیوتی چهار عدد وبا طباشیر دو ماشه نبات یکتوله و همچنین گلقند اینها دافع حرارت قلب است و بقول محمد زکریا اگر کار بر صاحب خفقان حار دشوار شود بر استعمال افیون مداومت کند که فائده‌ی عجیب دارد و تضمید کاسنی بآرد و چو نیز خفقان حار و ضعف دل را نافع و درد و رنج با قدری کافور نافع خفقان حارست و از برگ کنکصی خرد هفت عدد در آب شیره کشیده به قند شیرین کرده نوشیدن نافع خفقان حارست و از اسپغول یک توله لعاب گرفته با قدری شکر بنوشند که همان نفع دارد و افشرهء تمرهندی با شکر سفید نوشیدن نافع خفقان گرم ملین طبع ست و از خس که ازو خسخانه میسازد عرق کشیده نوشیدن دافع خفقان گرم ست و قابض و مجرب و اگر در آن عرق شکر داخل کرده بقوام خمیره آرند و در آخر قدری عطر خس آمیزند خمیره‌ی خس گردو و مفید خفقان و دافع حرارت تپ باشد در تذکره‌ی سویدیه است که کاسنی بستانی و طباشیر و کشنیز و شادنج هر واحد شرباء صندل مقاصری شرباً و ضماداً نافع خفقان حارست و شرب حماض اترج به شکر صاف یا تمرهندی یا انار ترش یا ریباس یا اکلیل الجبل مفید خفقان صفراویست **ذکر ادویه‌ی مرکبه نافع خفقان حار اطریفل کشنیز** که در دفع خفقان حار و منع بخار معده و مراق و تقویت دماغ و معده دل انفع ست پوست هلیله‌ی زرد پوست هلیله‌ی کابلی هلیله سیاه پوست هلیله آمله گل سرخ تخم خشخاش

گل گاوزبان هریک دو توله کشنیز خشک مقشر برابر همه کوفته پخته قند سفید و چند ترنجبین یکچند ادویه بقـوام آورده مشک یکنیم ماشه زعفران دو ماشه به گلاب سوده اضافه کنند و با عرق گاوزبان هر صـبح بخورنـد **نـوع دیگـر** مسـمی باطریفل کشنیزی مزعفر که نجفقان حار و صماوع و دوار و سوزش دماغ نافع بو و بگیرند هلیلجات ثلثه و آملـه و پوسـت بلیله هریک دو درم و کشنیز پنج درم و روغن بادام و گل گاوزبان هریک دو درم مشک یک ماشه کافور سه ماشه زعفران دو ماشه گلاب به قدر مناسب شهد خالص دو چند نبات سفید یک چیز ادویه به دستور مرتب سازند **جوارش شاهی** کـه در خفقان حار و مالیخولیای مراقی همواره معمولست و مقوی قلب و معده و مفرح زرشک بیدانه بست و پنج مثقال آبله مربی هلیله‌ی مربی هر دو خته دور کرده گلاب عرق بیدمشک هریک هفتاد مثقال همه را در عرقیات مذکوره بپزند تا مهرا شود صاف نموده شربت انار شیرین و ترش نبات سفید هریک بیست و پنج مثقال سکنجبین سی مثقـال شـربت نـارنج شـربت لیمون شربت آلو هریک چهل و پنج مثقال داخل کرده بقوام آرند پس تمنبراشهب دو نیمدانه ابریشم مقرض ورق طلا ورق نقره مروارید ناسفته هریک سه مثقال گل گاوزبان غنچه‌ی گل سرخ هریک پنج مثقال کوفته بختیه بسرشـند خـوراک دو درم **خمیره‌ی صندل** معمول در خفقان حار براده‌ی صندل سفید بست مثقال در آب نیم انار تر کرده‌یکشبانه روز نگاهدارند بعد از آن جوشانیده صاف نموده با نیم آثار شکر سفید بقوام آرند و به قدر شش ماشه همراه تبریـد بدهنـد و گـاهی دریـن نسخه ز به مهره سوده‌یک درم بید مشک رب انار شیرین رب به شیرین هر واحد ربع رطل اضافه کرده و در تقویت قلب و دفع حرارت جگر و تسکین عطش بیدیل یافته و عوض آب گلاب کنند اگر مانعی نباشد **نوع دیگر** مقوی قلب و دماغ و از برای خفقان حار موضوع صندل سفید بگلاب سوده بست مثقال قند سفید یکصد و شصت مثقال عنبـرا شـب نـیم مثقـال مشک خالص یکنیم دانگ ورق طلا ورق نقره هریک نیم مثقال گلاب یکصد و شصت مثقال عرق بیدمشک هشتاد مثقال قند را به گلاب و عرق مذکور حل کرده بآتش ملایم بقوام آرند و سفیدی تخم مرغ و شیر و آب درهم کرده دست زنند تـا کف کند آنرا بران قند زده تیر معجون سازی بران زنند تا مثل خمیره شود و پس عنبر و مشک با قدری نبات سفید سـوده داخل نمایند و برهم زنند پس ورق طلا و نقره محلول داخل کرده برهم کنند سپس صندل را داخل کرده نیکو برهم زنند و نگاه دارند **خمیره‌ی مروارید** نافع خفقان حار و مقوی قلب مروارید ناسفته یک توله طباشیر غبت ماشه مغز تخم خیارین مغز تخم کدو مغز تخم تربز هریک یک توله شربت سیب شربت انار شیرین هریک هفت توله نبات پنج تولـه بدسـتور مرتـب سازند شربتی دو مثقال **دواءالمسک بارد** معمول برای خفقان حار و مقوی قلب مروارید کشنیز مقشر گل گاوزبان هر واحـد یکدرم کهربا طباشیر صندل سفید گل سرخ ابریشم مقرض هریک چهار درم مشک یکـدرم شـربت آملـه شـربت زرشـک شربت انار شیرین هر واحد پانزده قند سفید سی درم **نوع دیگر** که معمول است مشک عنبر هریـک نـیم مثقـال مرواریـد

ناسفته کهربا مرجان گل سرخ گاوزبان طباشیر صندل سفید بگلاب سوده کشنیز هریک سه مثقال آب سیب شـرین عـرق بیدمشک هریک سه مثقال اب سیب شیرین عرق بیدمشک هریک سی مثقال قند سفید هشتاد مثقال **نوع دیگـر** مجـرب مروارید ناسفته کهربای شمعی هریک نه ماشه تخم خرفه مقشر مغز تخم کدو هریک دو توله سندل سفید ابریشم مقرض غنچه‌ی گل سرخ گاوزبان هریک یکتوله مشک تبتی سه ماشه عنبرا شب چهار ماشه ورق طلا سـه ماشـه ورق نقـره نـه ماشه نبات سفید نیم آثار شربت فواکو پا و سیر بدستور مقرر مرتب سازند و در نسخه دیگر وزن صندل تا گل سرخ هریک دو درم و مغز تخم کدو نیز دو درم و تخم خرفه چهار مثقال است و طباشیر کشنیز مقشر گل گاوزبـان هریـک دو درم رب سیب و قند عوض گاوزبان و عنبر و اوراق و نبات و شربت فواکه ست **نوع دیگر** نسخه ساده که همیشه معمـول و بفوائـد عجیب مشمول مشک خالص عنبرا شهب گل گاوزبان هریک یکدرم ابریشم مقرض ورق نقره هریک دو درم طباشیر گـل سرخ کشنیز مقشر صندل سفید هریک چهار درم شربت سیب ولایتی نیم آثار نبات و گلاب هریک یک آثار معجون سازند و سفیدی بیضه شش عدد وقت حل کردن کم کم انداخته سفید کنند **سفوف مروارید** جهت دفع خفقان و تقویت دل نـافع گل گاوزبان گل نیلوفر گل بیدمشک گل سرخ هریک دو درم مروارید ناسفته زهر مهره‌ی خطائی حجر ارمنی کهربا سـیب سبز یاقوت هریک نیمدرم گل داغستانی طباشیر هریک یک درم کشنیز مقشر صـندلین هـر واحـد دو درم کوفتـه بیختـه سفوف سازند و از یکدرم تا دو درم همراه گلاب بخورند **سفوف طباشیر** که بخفقان شدید الحرارت نافع گل سرخ طباشـیر صندل سفید هریک سه درم کشنیز خشک شش درم کافور ربع درم زعفران سه دانگ و در نسـخه دیگـر مرواریـد کـه بـا هریک نیمدرم عوض زعفران ست و وزن کشنیز دو درم خوراک بقدر مناسب **سکنجبین صـندل** دافـع خفقـان حـار بـراده صندل سفیدی مثقال سه روز دربست و پنج مثقال سرکه و گلاب و عرق نیلوفر تر کرده جوش دهند تا سوم حصبه بمانـد مالیده صاف نموده با دو صد مثقال قند سفید بقوام آورند و نیم مثقال زعفران در حره بسته در جوش اندازنـد و بعـد آمـدن قوام صندل سفید بگلاب سوده طباشیر هریک ده مثقال کارفورنیمدرم سائیده اضافه کنند شربت **سیب لیمونی** نافع خفقان حار آب سیب شیرین نیم آثار آب لیمون کاغذی پا و آثار عرق بیدمشک نیم پا و در قند سفید یکنیم آثار قوام ساخته کافور سه ماشه سوده آمیخته بکار برند **شربت فالسه** معمول دافع خفقان حار مقوی معده مانع قی نـافع حـرارت مـزاج و حمـای صفراوی و فساد خون و خوش ذائقه است همراه طعام نیز توان خورد فالسه شیرین سیاه رنـگ را در گـلاب و آب مالیـده صاف کرده با دو چندان قند بقوام آورند **شربت صندل** مقوی دل نافع خفقان گرم و معده و جگر حار و مسـکن تشـنگی و قابض شکم صندل سفید سوهان کرده‌یا جو کوب ساخته بست مثقال در یک رطل گـلاب تـر نماینـد دو شـبانه روز پـس گلاب صاف کرده بستانند و آن صندل را در آب خالص بجوشانند تا قوت صندل کما حقه برآید و آب به قدر مناسب بمانـد

پس صاف نموده این آب را با گلاب آمیخته قند سفید دو رطل داخل کرده بقوام آرند **شربت صندل ترش** که در ضعف قلب و خفقان حار معمول کشنیز خشک کوفته پنجدرم صندل سفید کوفته سی درم در آب غوره‌یکصد درم سرکه‌ی خالص پانزده درم و آب خالص یک آثار یکشبانه روز خیسانیده بجوشانند تا بثلث رسد مالیده صاف نموده قند یک آثار داخل کنند و زعفران نیمدرم در خرقه بسته در افکننده و بپزند و کف بردارند و خرقه زعفران را چند بار مالیده و بیرون آرند و بقوام آورده فرود آرند وقتیکه نیمگرم باشد نیم مثقال کافور و طباشیر صندل سفید بگلاب سوده هریک دو درم داخل سازند شربتی پنج درم با شیره‌ی خرفه **شربت گاوزبان** نافع خفقان حار مقوی قلب گاوزبان گل سرخ بر او دو صندل سفید گل نیلوفر هریک یکنیم توله قند پا و آثار بدستور بقوام آرند و در آخر قوام یک درم طباشیر سوده افزایند شربت دو توله و گاهی گل گاوزبان گل نسرین کشنیز خشک ابریشم بهمنین عناب زیاده کرده میشود **شراب الصالحین** معمول جهت دفع خفقان حار و دفع ماده‌ی انجره معده و مراق و رحم و ازاله توحش و جنون نماید و رنگ بشره گلگون کند و مقوی دشهی ست بگیرند گل گراس صدعدد و سبزی از آن دور کرده باب لیمون کاغذی پا و سیر مالیده در پیاله‌ی چینی تمام شب زیر آسمان نگهدارند و صبح شربت نبات که‌یکسر نبات را بدو سیر آب باران شربت کرده باشند یکجا کرده در شیشه‌ی ضخیم که نصف شیشه‌یا ثکث آن خالی ماند انداخته سرشیشه محکم بسته در ظرف پر آب در گوشه‌یاطاق بالا نگهدارند بعد سه‌یا چهار روز که جوش خورد و کف برآرد صاف کرده نگهدارند و از دو وام تا شش وام بعمل آرند و اگر آب لیمون زیاده اندازند میخوش شود و در قطع خمار موثر بود و اگر تحذیر و سکر مطلوب باشد پنج لفاح سه چهار ماشه همراه گل ها و شربت در شیشه اضافه کنند و جهت امزجه حاره که تقویت جگر منظور باشد بجای آب باران آب انار اندازند و برای تقویت قلب همراه آب باران گلاب و بیدمشک افزایند **عرق شیر** معمول در خفقان حار گل گاوزبان سه توله گل نیلوفر گل کاسنی گل نسرین گل سدا گلاب گل سرخ کنپ بید تخم کاسنی و کاهو و خرفه و خیارین و کشنیز ابریشم خام هریک از توله خس بست و پنج توله خاکشی یکصد و یک مرتبه در آب دریا شسته چهل و پنج توله‌یکسر و مقشر یک آثار برگ شاهتره هفت توله آب برگ خرفه و لیمون شربتی و تربوز و خیار هریک سه پا و صندل سفید ده توله گلاب چهار شیشه نبات نیم آثار شیر بز هفت آثار از جمله هفت شیشه عرق کشند شربتی از هفت توله تا بست و پنج توله با خمیره‌ی مروارید و شربت سیب لیمونی و جز آن که در خفقان دموی و صفراوی مناسب باشد **قرص کافور** که در خفقان حار و تپ دق و غیره معمول است کافور سه جزو زعفران چهار جزو مغز تخم کدو دو جزو مغز تخم خیارین چهار جزو عسل سفید چهار جزو کوفته نجتیه اقراص سازند **نوع دیگر** برای خفقان حار و غیر آن کافور نیمدرم تخم کاسنی گل سرخ مغز تخم خیارین مغز تخم کدو مغز تخم تربوز طباشیر هریک پنجدرم صندل سفید دو درم به لعاب اسپغول سرشته قرص سازند شربتی دو درم

معجون صندل نافع خفقان حار و مانع قی و صعود انجره از معده و مراق و رحم و فوائد عجیب و غریب دارد صندل سفید در آب سائیده سی درم آب تمرهندی آب انار دارحی هریک نیم رطل شکر سفید سه رطل اول شکر را بقوام آورند بعد ازان صندل را از صافی گذرانیده بیندازند که قریب قوام آید پس آب تمرهندی و آب انار داخل کرده بقوام معجون آرند و بعد فرود آوردن طباشیر چهار درم عود یک درم زعفران یک درم سائیده اضافه نمایند و در ظرف شیشه‌یا نقره نگاهدارند شربت از دو درم تا چهار درم **معجون نقره** مستعمل در خفقان حار و مالیخولیا و نهایت مقوی اعضای رئیسه است مروارید ناسفته‌یاقوت امانی زمرد سبز عنبر اشهب ورق طلا هر واحد یکمثقال شیب سبز کهربای شمعی به سد سرخ زهر مهره خطائی طباشیر کبود و هریک شش ماشه ابریشم مقرض یک توله ورق نقره چهار توله آب سیب شیرین آب انبار شیرین هریک نیم پا و نبات سفید عرق کیورا عرق گاوزبان عرق بیدمشک هریک پا و سیر جواهر را در عرق حل کرده آبها و عرقیات و نبات بقوام آورده اول عنبر حل سازند پس اوراق طلا و نقره‌یکیک باب حل کرده باقی ادویه بیامیزند و به قدر یکمثقال باید رقه مناسب استعمال نمایند **مفرح بارد** که در مالیخولیا و خفقان حار همواره معمول ست مروارید ناسفته کهربای شمعی هریکمثقال گل گاوزبان طباشیر سفید مغز تجسم کدوی شیرین تخم خرفه مقشه هریک دو مثقال عنبر اشهب ورق طلا محلول ورق نقره‌ی محلول هریک دو دانگ رب سیب شیرین رب به شیرین هریک بست مثقال نبات سفید یکصد و بست مثقال گلاب بست و پنج مثقال بیدمشک کشمیری بست و پنج مثقال به طریق معمول معجون سازند خوراک از یکدرم تا یکمثقال ست **نوع دیگر** مختصر که در امراض حار قلب معمول گل سرخ گاوزبان هریک دو درم طباشیر سه درم مروارید ناسفته یک مثقال کشنیز خشک کهربای شمعی هریک یکدرم کافور یک ماشه شربت صندل و انارین و قند سفید هر واحد یک چند ادویه قوام ساخته آمیزند شربتی دو مثقال به همراه عرق شیر ایضا به نسخه‌ی ساده که مکرر بعمل آمده مقوی قلب واضح حرارت سند زهر معده خطائی به گلاب سوده صندل سفید سوده گل گاوزبان گل سرخ مغز تخم کدوی شیرین مغز تخم خیارین کشنیز مقشر خرفه‌ی مقشر هریک دو مثقال طباشیرسفید و دوم زرشک محلول به گلاب سه مثقال شربت انار شیرین ولایتی بست و پنج مثقال مربای آمله خسته دور کرده چهار عدد قند دو چند ادویه و اگر قبض منظور بود پوست بیرون پسته‌یکدرم شربت حب‌الاس برابر شربت انار اضافه نمایند و قند برابر ادویه گیرند و اگر حرارت متشبث به اعضای اصلی باشد نیمدرم کافور با یکدرم زعفران افزایند **نوع دیگر** که برای خفقان و سوزش سر و شانه بعد فصد قیفال خوردن این فائده کلی دارد مروارید کهربا مرجان یشب فاو زهر معدنی به گلاب صلایه کرده تخم کاهو ورق نقره گاوزبان لاجورد مغسول زعفران تخم خشخاش هر واحد یکدرم گل گاوزبان گل بنفشه کشنیز مقشر دانه قاقلین بهمنین صندل به گلاب سوده مغز تخم کدو مغز تخم خیارین گل سرخ هریک دو درم عنبر ورق طلا

هریک نیم درم مربای هلیله مربای آبله هریک دو عدد شربت آلو شربت انار شیرین ولایتی شربت نیلوفر شیرخشت هریک شش توله قند دو چند بدستور به گلاب بقوام آورند ایضا که برای خفقان حار مجرب گل سرخ طباشیر مروارید هریک سه ماشه پا و بالا گل نیلوفر تخم خرفه کشنیز خشک کهربا که با صندل سفید و سرخ هریک دو ماشه زرشک پنج ماشه مشک خالص یک دانگ به شربت سیب سرشته استعمال نمایند که به غایت مفیدست **نوع دیگر** که خفقان سوی و صفراوی را دفع کند و بسیار نافع ست و مجرب و معمول طباشیر سفید گاوزبان تخم کاسنی هریک سه درم آمله منقی پانزده درم صندل سفید گل سرخ مروارید ناسفته کهربای شمعی لب شیب سبز سیب سفید زهر مهره‌ی خطائی سوده هریک سه درم و نیم ورق نقره نیم مثقالت زعفران نیدرم مشک یک ماشه شربت سیب شربت به شیرین هریک یکچند قند سفید و چند ادویه بدستور مقرر تیار سازند خوراک پنج ماشه **نوع دیگر** که به جهت حرارت قلب و خفقان و عطش که از مشارکت قلب باشد و به جهت تقویت غربای ناقین بعد از مرض همواره مستعمل و سهل صدف مروارید سوده طباشیر زهر مهره سوده کهربا سوده هر واحد یک نیمدرم گاوزبان تخم خرفه مغز تخم کدو تخم کاهو مغز تخم تربوز مغز تخم خرپزه گل ارمنی هریک و دوم زعفران نیمدرم قند سفید سه چند در آب باران بقوام آورده ادویه‌ی دیگر کوفته نجتیه آمیزند و در ظرف چینی نگهدارند قدر خوراک از پنج ماشه تا هفت ماشه **نوع دیگر** که خیلی خوش مزه است و کثیر المنافع مشاهده شده‌یاقوت رمانی یاقوت زرد عقیق یمنی شیب سبز کهربای شمعی مروارید ناسفته ورق نقره هریک نه ماشه لعل بدخشی ورق طلا عنبر اشهب مشک خالص هریک چهار ماشه زهر مهره گل گاوزبان غنچه‌ی گل سرخ طباشیر کشنیز مقشر ابریشم مقرض صندل سفید گل ارمنی هریک یک توله تخم خرفه‌ی مقشر مغز تخم کدوی شیرین هریک دو توله‌ی زعفران سه ماشه قند سفید عسل مصفی آب سیب شیرین هریک پا و سیر گلاب عرق بیدمشک آب عرق گاوزبان هریک نیم پا و بدستور مقرر مرتب سازند **یاقوتی بارد** به نسخه‌ی معمول حکیم علوی خان یاقوت رمانی مروارید ناسفته کهربای شمعی ورق نقره هریک نه ماشه محل بدخشی زمرد سبز عنبر اشهب هریک چهار ماشه به سد محرق شش ماشه طباشیر صندل سفید کشنیز مقشر گاوزبان بهمن سفید غنچه‌ی گل سرخ ابریشم مقرض هریک یک توله آملاء منفی و دو توله ورق طلا سه ماشه نبات سفید نیم آثار آب انار شیرین پا و آثار عسل مصفی پنج توله بدستور تیار نمایند **نوع دیگر** که مجرب ست یاقوت سرخ یاقوت زرد لعل بدخشی عقیق یمنی سیب سفید سیب سبز مروارید ناسفته زهر مهره خطائی که بای شمعی مرجان لبسد احمر هریک شش ماشه در گلاب و عرق بیدمشک و عرق گاوزبان سحق بلیغ نموده کشنیز خشک گل گاوزبان هریک نه ماشه گل سرخ طباشیر سفید ابریشم مقرض صندل سفید به گلاب سوده هریک شش ماشه تخم خرفه‌ی مقشر یک توله کوفته بیخته در آب انار شیرین و آب سیب هریک نیم آثار عرق بیدمشک پا و آثار قند سفید

نیم آثار بقوام آرند و ورق نقره‌یک توله ورق طلا شش ماشه عنبر اشهب سه ماشه اضافه ساخته علی الرسم مرتب سازند **نوع دیگر** جهت خفقان و مالیخولیا وسوداس مفید مروارید ناسفته شش ماشه بسد که با لعل بدخشی به شیب سفید هریک دو ماشه یاقوت زرد یکنیم ماشه بهمنین صندلین طباشیر زهر مهره سوده هریک سدی نیم ماشه مغز تخم خیارین تخم خرفه‌ی مقشر مغز تخم کدو مغز تخم تربوز هریک دو درم عنبر اشهب مشک خالص هریک یکنیم ماشه ورق نقره‌یک توله نبات شربت فوا که به قدر مناسب بدستور مقرر تیار سازند و گاهی قدری کافور نیز اضافه کرده شد و نافع دیده **نوع دیگر** مقوی و معمول گاوزبان گل گاوزبان گل سرخ صندل سفید به گلاب سوده هریک سه درم طباشیر یشب سبز کشنیز مقشر خرفه‌ی مقشر دانه هیل هریک دو درم مروارید کهربا بسد یاقوت ابریشم مقرض پوست ترنج هریک یکنیم درم زرشک سه توله ورق طلا دو درم ورق نقره سه درم شربت انار شیرین ولایتی نیم پا و قند سفید پا و آثار گلاب نیم پا و مشک عنبر هر واحد ربع درم زعفران یک درم مربای آمله و هلیا به هر واحد پنج عدد به دستور مرتب سازند **اقوال حذاق** شیخ الرئیس و بعض شراح قانون می نویسند که در خفقان دموی تنقیه بفصد باسلیق و اخراج خون کثیر نمایند و تعدیل غذابکم و کیف کنند و اگر آنرا نوائب یا فصلی معین باشد که در آن بیشتر افتد مثل ربیع مثلاً پس واجب است که قبل نوبت اقدام بفصد و تلطیف غذا و تناول مقویات قلب بعد فصد نمایند و ایضا گویند که اگر خفقان حار مع ماده باشد و تنقیه‌ی آن کرده باشند و اثر آن باقی ماند و یا خفقان حار بلا ماده باشد واجب است که تغذیه‌ی صاحب او بدانچه قلیلی المقدار و نافع یعنی کثیرالغذا باشد باید کرد مثل نان در گلاب که در آن قدری شراب ریحانی باشد تر کرده و نان به شربت سیب و مرقه سیب در دوغ قریب العهد بمحض غیر ترش بسیار دهند و اگر در دوغ قدری ترشی باشد و به شکر فائق استعمال نمایند بهترین غذا برای آنها باشد و مبالغه در جدا کردن مسکه از آن ننمایند بلکه اگر از آن مسکه علحده نکنند در اکثر اوقات اولی باشد و یانان با فشر جات غالب حلاوت از لیمو و انبه و رنگتره و غیره به گلاب و بیدمشک و شکر بدهند و کدو و بقله‌ی یمانی و فوا که بار و خورند و خرپزه فائق را خاصیت ست در تقویت قلب مطلقاً و کذلک هندوانه در خفقان حار و اگر مریض احتمال گوشت نماید قریص و هلام از چوزه مرغ و کبک و اصناف مصوص هر واحد متخذ بمصارات فواکه و غوره و سیب ترش و سرکه قند و مرشوش بران گلاب و عرق بید و اگر ترشی ترنج یا لیمون باشد نا فقرست و اگر التهاب شدت کند آب سرد و آب برف ممزوج به گلاب جرعه جرعه بنوشند و بشربت فواکه و سیب و مانند آن اندک اندک بیاشامند و اگر دران احتیاج امتزاج کافور باشد بعمل آرند و بساست که احتیاج می افتد به آنکه بر شرب نایب از رطل تا دورطل به شکر فائق محلول اقتصار غذای او نمایند و آن به غایت نافع ست درین باب و اگر خواهند به قدری مونان کعک یا تقویت او نمایند و اگر قوت ضعیف و خوف انطفای حرارت غریزی باشد لا بدست انتلاط با آن و

امثال آن از کبابه و قاقله و پوست ترنج ایضا کشنیز و کافور مع گل سرخ و طباشیر نافع و بـر گاوزبـان اقـدام نماینـد و از غائله ای او خوف نکنند و استعمال او در هر مشروب نمایند و کذلک عرق آن و گاهی در آن نوشیدن یکدرم ریوند فطـائی در آب سرد ایام متوالی نفع می کند و در تبرید مواجهد نمایند و نفوحات و شمومات خوشبو کافوری و صندلی حاضر دارند و اشمام لخلخه صندل و کافور و گلاب نافعست و نقل به هوای بار و اعاده صحت صاحب خفقان حار می نمایـد و بـر قلـب اضمده‌ی مبروه از صندل و گلاب و آب آهن گران و کافور و گل سرخ و طباشیر و عدس سازند و خصوصاً در حمیات و اما مرکبات نافعه درین باب اینست که قرص کافور با زعفران بشربت ترشی ترنج که در آن برگ ترنج نیز داخل کرده باشند و دواءالمسک شیرین و مفرح بارو دهند و آنچه نفع بین می کند اینست که بگیرند آب ترشی ترنج و آب لیمـو و هـر دو بـه گلاب بیامیزند و ترشی آنها به شکر طبرزو بشکنند و بنوشند و اگر قوت ضـعیف و خـوف عـدم مقاومـت حـرارت غریـزی باشیای بارده باشد با شربه دیگر مثل شربت به و سیب و امر دو و امثال آن از اغذیه‌ی واشریه بارده اندکی از کبابه‌یا قاقله‌یا قرنضل و مانند آن بیامیزند و اگر خفقان شدید الحرارت نباشد این قرص مجرب ست طباشیر چهار درم که بـا عـود بنـدی سک هر واحد ادو درم قاقله قرنضل هر واحد یکدرم کافور نیمدرم کتیرا سه درم به آب ترنجبین قرص سـازند هریـک بـه وزن نیمدرم شربت یک قرص به گلاب و ایضا درونج یک جزو کافور ربع جزو صندل ثلث جزو مروارید کهربا سـبب عـود بندی طباشیر گل سرخ هرواحد نیم جزو گاوزبان دو جزو بآب سیب سرشته قرص سازند شربت از درم تا مثقال و قـویتر از آن در تطفیه اینست تخم کاهو تخم کاسنی طباشیر گل سرخ صندل تخم خرفه گاوزبـان کشـنیز خشـک بـه سـد کهربـا مروارید سفوف سازند ودو درم از آن بخورند که بغایت نیکوست و اگر حاجت شدید باشد بگیرند طباشـیر صـندل زرد گـل سرخ هر واحد یک جز و کافور ربع جزو شربت دو درم و نسخه رویگر نشاسته کهربا مروارید باو رنجیویه فرنجمشک شـب یمانی بریان سه سه جزو گل ارمنی کشنیز خشک پنج پنج جزو خوراک یکمثقال بآب بادرنجبویه ست و اگر امر افراط نماید و اشتغال زیادتی کند و خوف ابتدای تولد ورم و ثبره باشد لباست که احتیاج به آشامیدن تخم لقاح و افیون افتد و بهتـر آن است که از تخم لفاح تا ربع درم و از افیون تا نیم دانگ بدوای خوشبو از مشک و عود خام هر واحـد نـیم طسـوج و کـافو طسوج و زعفران نیم طسوج آمیخته بحسب قوت و وقت و حاجت بخورانند و اولی آن است که عـوض افیـون آب پوسـت خشخاش چنانچه معتاد کو کناریان ست بیاشامند و لفاح زا شارح گیلانی مکروه میدارد و مفرح یاقوتی بارد تالیضاد او درین مرض به غایت نافع ست و از آن خلق کثیر صحت یافته چنانچه خفقان بست سال ازین زائل شد و باید که به این مفرح و نبیند زبیب و رایب مخلوط به شکر فائق مداومت نمایند و اگر به این شکر قدری عنبر مخلوط سـازند اولـی بـود و کـذلک زردی بیضه‌ی نیمبرشت که بر آن شکر فائق با قدری عنبر سفید سوده بپاشند و مدار تدابر این امور نماینـد و سـائر آنچـه

مناسب آن باشد استعمال کنند مسیحی گوید که برای خفقان حار که بآن علامات غلبه خون یافته شود فصد باسلیق کنند و این قرص بخورند اگر حرارت قوی باشد و نسخه او همان قرص کافورست که در علاج امراض قلب از سوءمزاج حـاد در قول گیلانی مسطور شد و هر روز یکمثقال تا مدت دو هفته بخورند و اگر کفایت نکند دوغ هر روز بنوشند و غذا چـوزه‌ی مرغ و زیر باج و حصرمیه و معموص باشد و سکنجبین ساده بیاشامند و این سفوف استعمال نمایند کشـنیز خشـک دو درم گل سرخ و طباشیر هر واحد یکدرم کافور یک قیراطیک مثقال از آن بآب سیب یا ترشی ترنج یا دوغ گـاو بخورنـد و اگـر حرات بعد فصد کم گردد این سفوف استعمال نمایند گل سرخ طباشیر هر واحد سه درم کشنیز خشک یکدرم بسد مروارید که با هر واحد بخرم کافور یکدانگ و یا دوغ گاو به این طریق بنوشند طباشیر دو درم گل سرخ کبابه قاقله خیر بواهر واحد سه درم در سه رطل دوغ ترش بخیسانند و در سه روز بنوشند و این قیروطی استعمال کنند میوم مصفی به روغـن بنفشـه گداخته در صلایه اندازند و بآب کدر و آب برگ خرفه و گلاب که در آن صندل جوشانیده باشند حل کنند تا آنکه مسـتوی گردد تمریخ صدر و میان هر دو شانه به آن نمایند و این سفوف خفقان حار را نافع ست بسد کهر با مروارید گاوزبان شـب یمانی گل ارمنی هر واحد یکمثقال سک نیم مثقال شکر طرز و هفت مثقال کوفته بیخته‌یکمثقال به گلاب بخورند و اگـر مقدار شب یمانی بسیار اندک از آن بگیرند اولی باشد و نسخه سفوف دیگر کـه در آن شـب یمـانی بریـان داخـل سـت و نسخه‌ی قرص همانست که در قول شیخ گذشت **مجوسی** گوید که اگر خفقان از سوءمزاج حار یا رطوبت دموی باشد بایـد که مبادرت بفصد قیفال نمایند و بعد فصد آب انار میخوش و آب تمر هندی و سائر ایشا که علاج سوءمزاج حـار قلـب نـد کور شد بدبنر و این سفوف نافست مغز تخم خیار مغز تخم با درنگ مغز تخم کدو تخم خرفه هریک پنج درم زرشک گـل ارمنی گل سرخ هر واحد سه درم طباشیر که با هریک دو درم عود کافور مصـطکی هـر واحـد کنـیم ورم همـه را باریـک کوفته‌یکمثقال بآب انار میخوش یا شربت سیب بخورند و این نیز نافع گل سرخ طباشیر صندل سـفید هـر واحـد سـه درم کشنیز خشک و دودرم بسد مروارید که با هر واحد نیمدرم کافور ربع ورم جمیع اجزا باریک سائیده بدسـتور سـفوف سـابق استعمال نمایند ایلاقی و جرجانی گویند که اگر علامات غلبه خون ظاهر باشد اول فصد باسلیق نمایند و اشربه و عطریات بار و بکار برند و هوای خانه سرد کنند و صندل به گلاب سوده اندکی سرکه بران چکاینده و کافور در آن حـل کـرده آب سیب ترش و آب به آمیزند و خرقهء کتآن بدان تر کرده مدام بر سینه نهند و آب آهنگران به گـلاب آمیختـه در ضـمادها استعمال نمایند و پیراهن در صندل که به گلاب سائیده و کافور در آن حل کرده باشند رنگـین نمـوده در سـایه‌ی خشـک کرده بپوشند و هر وقت اندک گلاب بران پاشند و شربت صندل ترش و گلاب و قرص کافور استعمال نمایند و این شربت حرارت و تشنگی بنشاند بگیرند آب انار ترش و آب آلوی ترش و آب تمر هندی و آب ترنج و آب غوره مساوی و شکر برابر

همه آمیخته بقوام آرند و سفوفی که در آن شب یمانی ست و در قول مسیحی گذشت دو مثقال به شربت سیب یا شربت انار استعمال نمایند و اگر با وجود فصد تنبقیه‌ی دیگر حاجت آید مطبوخ هلیله دهند و اگر ماء الجبن و بند اولی تر باشد و ترتیب دادن اشربه اینست که صبح قرص کافور بشربت سیب یا شربت انار ترش بآب انار یا بشیره‌ی تخم خرفه یا تاب خیاره و یا به ماءالشعیر بدهند و بوقت خواب سفوف مذکور بآب انار بخورانند و اگر از سفوف کراهت کند گل ارمنی بآب انار و لعاب اسپغول بدهند و اگر تپ نبات عوض این آبها و مرغ گاو سود دارد و غذا ماهی تازه مطبوخ به سرکه مزوره انار دانه و ریباس و حصرم دهند **محمود شیرازی** وخجندی می نویسند که اگر خفقان از امتلای خون باشد اول فصد باسلیق چپ کنند و فصد صافن اگر مریض متحمل نباشد و هر صبح سکنجبین ساده ده درم به گلاب و دودرم و شربت سیب و ریباس یا حماض هرچه از این ها باشد ده درم بیاشامند و رایب و اقراص کافور بکار برند و غذا مزوره‌ی ابزباریس یا حمانس یارمان یا مضیره‌یا مصلیه ملجوم جاری سازند و اگر از امتلای صفرا باشد علاجش مثل علاج و مولیت بغیر فصد و تقویت قلب بمفرحات مقویه بترید او با قراص کافور و شربت صندل و سکنجبین ساده و ماء الرایب و تضمید صدر بصندارمین و اقاقیا و کشنیز خشک و گلاب و آب طلح و پوشیدن پارچه‌ی کتان و صندل و سکون مساکن بارده‌ی مرشوش بآب سرد و گلاب و تنقلی بسیب امرود و به از اغذیه مزورات حامضه مثل رمانیه ورزشکیه دهند و این ده انافع خفقان حارست تخم کاهو مغز تخم خرپزه مغز تخم کدو مغز تخم خیار هر واحد پنجدرم تخم خرفه تخم حماض کشنیز خشک هر واحد سه درم طباشیر تخم کاسنی هریک چهاردرم صندلبین هر واحد سه درم زرشک پنج درم باریک سائیده به شربت سیب بسرشند شربت یکمثقال بشربت حماض یا شربت فوا که سعیدبن هتبه الله گوید که علاج خفقان حار با آشامیدن ماء الشعیر بآب انار میخوش و ایضا رب سیب ترش یا رب ترنج هنگام این طبیعت و رب آلود و آب تمرهندی وقت قبض و به نوشیدن ماء القرع بسکنجبین نمایند و اگر حرارت شدید باشد اقراص کافور بشربت سیب یا بآب انار میخوش دهند و اگر حرارت به ماده دموی باشد واجب است که فصد یا حجامت مریض نمایند و بعد تنقیه تعدیل مزاج به استعمال مبردات کنند و اگر ماده صفراوی باشد اسهال به طبخ هلیله باید کرد و رب ترشی ترنج بدهند که آنرا خاصیت عجیب است در امراض قلب حادث از حرارت و کذالک شربت سیب و سینه را به صندل و گلاب و کافور طلا سازند و لباس مصندل بپوشند و غذا از چوزه‌ی مرغ بآب انار یا آب حصرم یا ترشی ترنج سازند و کافور و صندل و نیلوفر و گل سرخ ببونید و از جماع دهم و غم حذر نمایند قرشی و سدید گاز درونی و خضربن علی می نویسند که اگر خفقان دموی باشد علاج بفصد نمایند و جماع دردموی بلیغ النفع ست و در صفراوی تنقیه اماده آن کنند و بعد از آن تعدیل مزاج قلب نمایند با شربه و بارده‌ی خوشبو مثل شربت حماض و سیب و نیلوفر و انار اگر با نرمی طبع باشد والا شربت تمرهندی دهند و هرچه از ارشبه بنوشند بعرق

گاوزبان و عرق نیلوفر شامی و گلاب بنوشند و یا بشیره‌ی تخم خرفه اگر سوءمزاج حار قوی باشد و بمفرحات و یـا قـوتی های بار دو غیره و بسا ست که احتیاج بکافور افتد اگر حرارت مفرط باشد و درین هنگام واجب است که به مفـرح یـاقوتی کافور اضافه نمایند یا مفرخ کافوری دهند تا آنکه سوءمزاج حار زائل شود و اگر سوءمزاج مفرط نباشـد بـر ادویـه‌ی شـدید البروده مثل کافور جسارت ننمایند که هرچند بترید قلب خواهند کرد و لیکن اطفای روح قلبـی نیـز خواهنـد نمـود و اگـر ضرورت آن باشد بادویه ماده‌ی مخلوط نمایند و لهذا امر به اختلاط زعفران در قرص کافور نموده اند و خوشـبوهای بـارده مثل گل سرخ بر آن آب پاشیده و بنفشه و خلاف و نیلوفر و خیار و آس رطب و آب آنها و ایضا کـافوره صـندل و سـیب و امرود و به ببویند و اغذیه‌ی رمانیه و حصرمیه و تفاحیه و ریباسیه و حماضیه و زرشکیه که در طبخ آنها کشنیز و دارچینـی داخل کرده باشند بدهند و سینه را به لعاب اسپغول به گلاب و یا سویق بآب کاسنی و یا بزر قطونا و سویق و آرد خطمی به گلاب ضماد سازند و صاحب اغراض گوید که نزدیک من تضمید صدر با ضمده‌ی بارده نفع نمی کند مثـل سـم صـندل و گلاب و کافور زیرا که منفعت شم به قلب بسرعت می رسد و ضماد با رد حرارت را در قلب متحقن می سازد و بخار حاراد بسوی دماغ مرتقی می گردد و آنرا گرم می گرداند و در خانه آب بپاشند و تبرید هوا نمایند و کثرت خرارات کنند و به قرب سیاه جاریه بنشینند و فرح و لذت دوعت اختیار نمایند و کثرت بادکش کنند و بسوی بسـاتین و سـبزه و مواضـع روشـن و الوان حسنه نظر دارند و آواز خوش و نغمات ملائم بشنونده و ابریشم بپوشند.

علاج خفقان بارد

بادرنجبویه گاوزبان جوشانیده گلقند نسترن داخل کرده بدهند و دواءالمسک و مفرح حار همراه عرق بادرنجبویه و عرق قرنفل یـا عرق عنبر یا عرق زردک یا عرق تنبول خورانند و طبخ گاوزبان و بادیان و مویز نقی مجرب نوشته اند و سفوف بـرگ گاوزبـان و درونج عقربی هریک دو ماشه زربنا و یک ماشه به شربت انار شیرین شربت فواکه سرشته همراه گلاب و عـرق گاوزبـان و عـرق کیورا دادن در خفقان بار دو ضعف قلب مجرب ست و در مسهلات و مبدلات مـزاج ادویـه مقـوی قلـب مفـرح مثـل گاوزبـان و بادرنجبویه و زعفران لازم و جوارش عنبر و دواءالمسک و انوشدار و مناسب و گل نرگس و یاسمین ببونیه و روغن سوسن و زنبق بر سینه بمالند و یا سنبل‌الطیب و زعفران و گل سرخ در آب ریحان یا بادرنجبویه سائیده بر سینه ضـماد کننـد و گوشـت مـرغ و کنجشک با مصالح خوشبو پخته بخورند و از اغذیه بارده و آب سرد پرهیزند و ریاضت و غضـب مسـتحن قلـب سـت و ایضـا در خفقان بارد در عرق بسیار و خفگی دل بندید سترگل گاوزبان عودبندی عنبر اشهب مشک دارچینی بسباسه قرنفل زعفران هریک نیم ماشه در رب بهی آمیخته همراه عرق گاوزبان و کیوره تخم فرنجمشک پاشیده بخورند و برای خفقـان بـار و بـا نزلـه‌ی بنـر اشهب سوده بگلقند سیوتی سرشته همراه به دانه سه ماشه اصل‌السوس چهار ماشه در عرق گاوزبان چهار توله عـرق مکـوه پـنج

توله جوشانیده شربت زوفا دو توله‌ی داخل کرده خاکشی چهار ماشه پاشیده بنوشند و یا خمیره‌ی ابریشم چهار ماشه با عرق گاوزبان عرق عنب‌الثعلب هریک چهار توله شربت بنفشه دو توله خاکشی چهار ماشه بدهند و باد یاقوم خورده بالایش شربت زوفا یک توله شربت بنفشه‌یک توله برق عنب‌الثعلب پنج توله عرق نیلوفر چهار توله عرق صندل دو توله حل کرده بالنگو پاشیده بنوشند و ایضا جهت خفقان بار و مروارید شیب مصطکی هر واحد یک ماشه دانه میل سه ماشه دارچینی گل گاوزبان عود هریک نیم ماشه با شیر گاو و عرق بهار بخورند و یا زرنبا و ماشه سوده بگلقند توله سرشته شربت بزوری بدهند و یا زرنباد سوده به هلیله مربی یک عدد سرشته با عرقیات بالنگو شش ماشه نبات یک توله داخل کرده بخورند و به قول صاحب تکمله هندی برای خفقان و غشی بار و زرنبا و چکر مول قرنفل دارچینی سوده بعسل سرشته بدهند و اگر قدری مشک و زعفران افزایند القع بود و یا عود صلیب سوده بداء المسک مقدر سرشته تناول نماید و بالایش عرق بادیان هفت توله بنوشند و اگر خواهند دانه‌ی سیل سوده یک ماشه افزایند و اگر خفقان بار و بلغمی باشد اول تنقیه او مسهل بلغم نمایند بعداز ان تبدا بیرند کور و دیگر معدلات تعدیل و تقویت نمایند و یا از بادرنجبویه فائج افتیمون، هریک شش ماشه انیسون اصل‌السوس گاوزبان هریک پنج ماشه عنب‌الثعلب تخم ترفلم هر یک نه ماشه درونج چهار ماشه جوشانیده گلقند و شربت اسطوخودوس هریک دو توله حل کرده نضج داده به مطبوخ افتیمون و حب صبر یا باضافه شای مکی یک توله تا دو توله ریوند خطائی ترمد موصوف هریک هفت ماشه زنجبیل سه ماشه لیله‌ی سیاه‌یکتوله مغز خیار شیز شش توله ترکبین شیرخشت هریک چهار توله روغن بادام پنج ماشه در منضم مذکور مسهل دهند و دو سپهر نخواب مرغ و شام ما پادیا مثله و روز دوم از مسهل مصطکی لاجور ز مغسول یک یک ماشه در دواءالمسک حلو نه ماشه سرشته ورق نقره‌یک عدد پیچیده بخورند و گاوزبان گل گاوزبان اصل‌السوس پرسیاوشان بادیان بادرنجبویه هریک هفت ماشه جوشانیده شربت بادرنجبویه و گاوزبان هریک دو توله داخل کرده تخم بادرنجبویه چهار ماشه تخم شاهتره سه ماشه پاشیده بنوشند و در مسهل دوم شب حب اصطمحیقون چهار ماشه حب لاجورد نه ماشه بعرق بادرنجبویه بخورانند و صبح مسهل دهند، همچنین سه چهار مسهل داده خمیر زمرد و عرق دارچینی و عرق تنبول و عرق گاوزبان عنبری مرکب و ماء اللحم بدهند و ابن سفوف بسیار فائده می کند بادیان بادرنجبویه گاوزبان هریک سه توله تخم با لنگو شش توله نبات مساوی شربتی دو مثقال بعرق گاوزبان و این نسخه قویترست به سفائج گاوزبان بادرنجبویه، هریک سه توله مصطکی یک توله تخم شاهتره تخم بادرنجبویه، هریک یک نیم توله نبات برابر همه خوراک و مثقال و عرق گاوزبان و مندی و بهار نارنج و زردک و ابریشم و بادرنجبویه و شاهتره و غیره اثر عظیم دارد و خوردن شلجم و زردک بدین طریق مفید که از پوست پاک نموده جوش خفیف داده شب در ظرف گلی نو در شبنم نهاده صبح نهار اندکی نبات سوده و عرق بیدمشک کادی بران پاشیده تا یک هفته بخورند و یا استخوان زردک دور کرده در کدو تراش کشیده اندکی قند انداخته جوش خفیف داده هر دو عروق مذکور پاشیده شب نهاده صبح بخورند و آبی که

گذاشته باشد بالایش بنوشند و همچنین خوردن خام با نبات و این تفاخه علوی خان بنوشند عود هندی چهار مثقال سنبل‌الطیب قرنفل بهار نارنج حب المحلب مرز بخوش، هریک دو درم پوست ترنج دو مثقال عنبر اشهب یکمثقال لان میعه سائله هر یک مثقال و نیم همه را کوفته پخته بعرق بهار نارنج صلایه کرده عطر خصی لبان و عطر عنبر و عود هریک یک دانگ داخل کرده به شکل سیب ساخته بعمل آرند و سنبل دارچینی سعد قرنفل زرنب عود گل سرخ تخم گاوزبان، هریک چهار ماشه بآب بادرنجبویه و یا ریحان ضماد کنند و زنجبیل مربی بآب سیب نیز در خفقان بلغمی مجرب و ایضا دواءالمسک حار شش ماشه خورده گلاب نیم پا و شربت بادرنجبویه دو توله آمیخته بنوشند و یا بصورت خفقان و عرق سر و هلیه مربی همراه گاوزبان چهار ماشه زرد بنا دو ماشه گل سرخ شش ماشه جوشانیده نبات یک توله خاکشی پاشیده بدهند و یا خاکشی چهار ماشه بعرق صندل سه توله عرق بیدمشک سه توله و کیوره سه توله‌یک جوش داده سرد کرده نبات توله و اگر با درد پهلو باشد گاوزبان گل سرخ هریک چهار ماشه مویز منقی ده دانه بعرق شاهتره عرق عنب‌الثعلب جوشانیده گلقند نسترن مالیده بدهند و بصورت غشی و عرق و ضعف زرنبا و سوده بدواءالمسک سرشته همراه گاوزبان چهار ماشه ابریشم و دو ماشه تخم کاسنی پنج ماشه جوشاینده نبات توله خاکشی شش ماشه‌یا بالنگو چهار ماشه پاشیده بخورند و اگر خفقان بارد سوداوی باشد تنقیه‌ی آن بسهل سودا نمایند به عده بتدبیر مذکور تعدیل کنند و یا بعد از فصد باسلیق و صامن از عناب تخم خیارین کوفته شاهتره گاوزبان بادرنجبویه پرسیاوشان عنب‌الثعلب مویز منقی در عرق گاوزبان و شاهتره خیسانیده گلقند داخل کرده منفج دهند و در مسهل گل سرخ اسطو خودوس افتیمون سنای مکی مغز خیارشنبر افزایند و اگر سودای احتراقی باشد رعایت آن خلط که از آن سودا حاصل شده باشد نیز ملحوظ دارند و گل بنفشه نیلوفر به سفائج آب کاسنی سبز مردق دهند و ماء الجبن استعمال نمایند و بعد تنقیه اگر اثر مرض باقی باشد اسلیم چپ گشادن ازاله‌ی آن می نماید و ایضا شیر بز و ماءالخیار و افشره اناناس و خاسته نافع و خمیره‌ی گاوزبان عنبری و خمیره‌ی زمرد و مروارید محلول با عرقیات واشربه مناسبه می داده باشند و درصورت کثرت یبس العبه‌ی مرطبه مثل بهدانه و اسپغول و گاوزبان و غیره با شربت نیلوفر و عرقیات دهند و شیر خرماب انار و روغن بادام نیز ست انست بوسغوط شیر دختران و آب کشنیز نمایند و مالش تخم خشخاش و تخم بنگ کوفته در شیر بز پخته به کف پاها در آوردن خواب و رفع یبوست معمولست و کذا نمک شود در شیرمش حل کرده در کف دست و پا مالیدن فی الفور خواب می آرد و همچنین حنا یا برگ گلاب و ایضا در خفقان سوداوی آئله مربی شسته بورق نقره پیچیده، همراه گاوزبان هفت ماشه تخم خرپزهی کوفته نه ماشه جوشانیده شربت بنفشه دو توله بالنگو پوشیده دهند و یا هلیله مربی عوض آمله نمایند و یا هلیله مربی به ورق نقره پیچیده گاوزبان شش ماشه جوشانیده خمیره صندل یک توله داخل کرده بنوشند و اگر حرارت زیاده محسوس گردد شیره‌ی خرفه افزایند و بصورتیکه ادویه باز و بسیار مضرت کند آمله مربی همراه شیره گاوزبان عرق عنب‌الثعلب گلاب نبات سفید بدهند و ایضا اگر سردی بسیار موافق

نباید شیره‌ی گاوزبان پنج ماشه شیره‌ی کشنیز خشک پنج ماشه گلقند داخل کرده بالنگو پاشیده دهند بعده اگر در سینه گرمی و سوزش و صداع معلوم شود شیره‌ی خرفه افزایند و یا در خفقان سوداوی لاجور و مغسول بخمیره‌ی گاوزبان هفت ماشه سرشته همراه شیره‌ی گاوزبان چهار ماشه عرق گاوزبان چهار توله و کیوره دو توله گلاب چهار توله شربت سیب دو توله تودری مفید چهار ماشه بدهند و یا لاجور و مغسول چهار سرخ بدواءالمسک مادو سرشته همراه شیره‌ی خرفه شیره‌ی خیارین هریک شش ماشه شربت انار دو توله اسپغول شش ماشه پاشیده دهنده و یا لاجور و مغسول نیم ماشه بهلیله‌ی مربی سرشته به ورق نقره پیچیده همراه لعاب اسپغول چهار ماشه شیره‌ی مغز تخم کدو شش ماشه شربت انار دو توله اسپغول شش ماشه پاشیده دهنده و یا لاجورد مغسول نیم ماشه به هلیله‌ی مربی سرشته به ورق نقره پیچیده همراه لعاب اسپغول چهار ماشه شیره‌ی مغز تخم کدو شش ماشه شربت انار و توله تودری سرخ چهار ماشه پاشیده و غذا یخنی پلاد و خشکه با شوربا در نسخه دیگر تخم فرنجمشک چهارشنبه عوض تودری است و اسپغول مطروح و یا درونج عقربی سوده در هلیله مربی سرشته بورق نقره پیچیده همراه آب زردک پنج توله نبات توله تودری سرخ چهار ماشه و یا مصطکی سوده بجای درونج کنند و همراه عرق زردک نیم پا و عرق خار خسک عرق عنب‌الثعلب هریک پنجتوله دهند و یا گاوزبان شش ماشه گل نیلوفر چهار ماشه مویز منقی دو دانه در عرق عنب‌الثعلب جوشانیده شیره‌ی مغز تخم هندوانه تودری سفید پاشیده و یا ابریشم دو ماشه تخم کاسنی شش ماشه گاوزبان چهار ماشه جوشانیده نبات توله بالنگو چهار ماشه و اگر با نزله و بواسیر باشد مصطکی یک ماشه سوده بهلیله‌ی مربی یک عدد سرشته گل خطمی سه ماشه مویز منقی هفت دانه در عرق عنب‌الثعلب عرق کیوره هریک پنج توله جوشانیده شیره‌ی تخم کاهو شیره خشخاش هریک چهار ماشه شربت بزوری دو توله تخم فرنجمشک چهار ماشه پاشیده و اگر در خفقان فصد نکنند و مسهل و ماءالجبن شروع نمایند و دورآن تیرگی چهره و سوداديت بهمرسد فصد کرده آمله‌ی مربی ورق نقره شیره‌ی کشنیز خشک عرق شاهتره شربت انار دهنده بعده مسهل سحب لاجور و بدهند چه مسهل فی فصد احتراق آرد و ایضا در خفقان بعد ماءالجبن برای طپش قلب دواءالمسک معتدل هفت ماشه خورده شربت انار شیرین دو توله در عرق کیوره پنج توله گلاب چهار توله حل کرده اسپغول پاشیده دهند و در خفقان و ضعف و غشی بارد دائمی که در سرما عرق شود از بخارات غذائی یا ماده‌ی سوداوی و عمر جوان صفراوی فراج باشد گاه آمله کشنیز خشک خیسانیده نبات و گاهی همراه جوارش آماشش ماشه در گرما دهند و در سرما که اکثرا افتد و عرق سرد و غشی و ضعف طاری شود طبخ مصطکی دارچینی، هریک دو سرخ ابریشم مقرض اصل‌السوس هریک چهار سرخ به دانه یک ماشه جوشاینده نبات یکتوله دهند که نفع معده زائل شده قوت حاصل شود و گاهی عرق بادیان گرم کرده نفع میدهد و گاهی دارچینی دو ماشه گل گاوزبان توله نبات توله جوشانیده و اگر نبض سریع متواتر دقیق صلب باشد عرق شیر و ماءالخیار و ماء القرع تجویز نمایند و از استفراغ مانع شوند و اگر احیاناً از دوائی عرق عرق شود و دل گویا سرد گردد دوار المسک

بورق نقره لعاب بهدانه شیره‌ی خرفه عرقیات شربت نیلوفر خاکشی دهند و مربای سیب و مربای به استعمال نمایند و در طپش قلب و عطش مفرط و بیخوابی در سن شیحوخت برگ جنگ و خشخاش بآب سوده مالش برپایها برای خواب آوردن نمایند پس اگر طبع نرم باشد دواءالمسک هفت ماشه لعاب بهدانه سه ماشه عرق عنب‌الثعلب عرق کیوره عرق گاوزبان شربت انار شیرین تخم ریحان پاشیده سه چهار روز بدهند بعد از آن طبخ گاوزبان چهار ماشه گل گاوزبان سه ماشه دارچینی دو ماشه در عرق گاوزبان عرق کیور جوشانیده شربت نیلوفر دو توله تودری سفید چهار ماشه دهند و ایضا در خفقان سوداوی تجویز مسهل نمایند و برای رفع اضطراب دواءالمسک شش ماشه خورده اسطوخودوس چهار ماشه گاوزبان شش ماشه جوشانیده شیرهء خرفه شیره‌ی خیارین هریک شش ماشه نبات توله بالنگو پنج ماشه پاشیده بنوشند و در سودای بلغمی گاوزبان بادرسجبویه گل سرخ اصل‌السوسن جوشانیده نبات داخل کرده دهند و به جهت رطوبت و سودا گاوزبان چهار ماشه قرنفل دو ماشه در گلاب جوش داده یک دام صبح و یکدام شام بنوشند و بعد دو ساعت قدری شیر تازه بیاشامند و یا خمیره ابریشم چهار ماشه همراه عرق گاوزبان عرق عنب‌الثعلب هریک چهار توله شربت بنفشه دو توله خاکشی چهار ماشه بدهند و یا گاوزبان چهار ماشه گل گاوزبان سه ماشه دارچینی دو ماشه در عرق گاوزبان عرق کیور جوش داده شربت نیلوفر داخل کرده تودری سفید چهار ماشه پاشیده و این طبخ دافع قبض و کاسر ریاح بواسیر و نافع توحش و خفقان سوداوی در ادع انجره بنفشه‌یک توله گاوزبان بادرنجبویه دارچینی اصل‌السوسن بلوطین هریک شش ماشه پهنای یکی یکنیم توله تربد سفید یک توله شکر سفید دو توله و گاهی ترنجبین دو توله شیرخشت دو توله بجهت تليين معمولست ذکر ادویهء مرده اگر ساوج هندی سائیده و ده درم در شکر سفید پا و آثار قوام نموده آمیزند و جوارش سازند و تا چهار درم بخورند خفقان بار در انافع ست و اگر برگ لیمون شیرین سه عدد قرنفل کلهدار دو عدد و در اندک آب شیره برآورده قند سفید یک توله افزوده بنوشند برای اختلاج قلب در فراج بار و نفع دارد و همچنین گل چینه تر و تازه چهار عدد گرفته ورق گل آن به دوام شهد آلوده بخورند و خوردن برگ تنبول نیز مفید خفقان بار دست و سویدی گوید که خوردن بقله‌ی ترنجان بریان بروغن بادام و یا نوشیدن عرق او به شکر یا بشربت سیب و یا خوردن تخم او کوفته نافع خفقان باردست و مشک شماً و شرباً مجرب خود نوشته و کذا شرب دو درم مروارید در خفقان سوداوی مجرب صحیح گفته و سنبل هندی داشته و زکر یا و کندر و سندروس و طالیسفر و عود البخور و کباش قرنفل و کبابه وبهمن و زربنا و هر واحد شرباً و اظفار الطیب شرباً و بخوراً نافع خفقان بار دست و فرنجمشک و دره‌یخ و سنبل رومی و مراخورد نخاله‌ی طلا و مسکنه گاو و هلیله‌ی کابلی مرجان و تخم مره و گاوزبان سوده‌یکمثقال و گل او یکدرم و پوست بیخ او نیمدرم خصوصاً مخلوط به گل ارمنی و نیل هندی دو درم بده درم گلقند و زمج و آب خلاف به شکوفه مفید خفقان سوداویست **ذکر ادویه مرکبه نافع خفقان بارد جوارش آمله لولوی** که حکیم علوی خان جهت نادرشاه ساخته بودند و انفع ست از برای مالیخولیای مراقی و خفقان سوداوی و صداع سوداوی

شیر آمله چهارده مثقال زرشک منقی هشت مثقال صندل سفید طباشیر گل گاوزبان سماق منقی دانه، سیل بادرنجبویه ابریشم مقرض دارچینی، هریک دو مثقال گل سرخ چهار مثقال تخم خرفه‌ی مقشر سه مثقال مروارید ناسفته عنبراشهب ورق طلا ورق نقره هریک یک مثقال نبات سفید یکصد و سی مثقال شربت آلوبست و چهار مثقال شربت انار بست مثقال بدستور مقرر مرتب نمایند شربتی دو مثقال و درصورت احساس برودت در مزاج و یا قبض مصطکی رومی عود هندی پوست ترنج هریک دو مثقال مشک تبتی یک مثقال می افزودند و در ترنجبین خراسانی از تخم و خاشاک پاک کرده سی مثقال و گلاب نیم من زیاده می نمودند **خمیره‌ی گاوزبان** تالیف حکیم علوی خان نافع خفقان و مزیل توحش و اگر خفقان به سبب سودای بلغمی بود و مثل بخار تپ گلو و کف دست و پا و پیشانی گرم ماند از خوردن این تمام عوارض دور شود گل گاوزبان برگ گاوزبان تخم بادرنجبویه تخم بالنگو هریک چهار توله صندل سفید سه توله مشک خالص عنبراشهب ورق نقره هریک شش ماشه قند سفید یک سر بدستور طیار سازند شربت پنج ماشه **نوع دیگر** به نسخه‌ی عنبری جواهر دار از تألیف حکیم ممدوح که در مالیخولیا و خفقان سوداوی معمول ست گل گاوزبان برگ گاوزبان هریک ده درم گل سرخ صندل سفید هریک پنجدرم در گلاب و بیدمشک هریک نیم آثار شب خیسانیده صبح بجوشانند هرگاه سوم حصه بماند مالیده صاف نموده بآب کاسنی مروق و آب انار شیرین هریک نیم رطل قند سفید دررطل قوام ساخته مروارید ناسفته‌یاقوت رنانی بسد که با عنبر اشهب هریک نیمدرم ورق طلا ربع درم ورق نقره دو درم حل کرده بدارند شربتی از دو درم تا دو مثقال با عرق شیر **دواء المسک معتدل** منه نافع خفقان سوداوی و مالیخولیای مراقی و مقوی اعضای رئیسه و معده و مزیل خبث نفس و وسواس سوداوی و محلل الشجره سوداوی و مانع صعود آن به دماغ و مکرر تجربه رسیده مروارید ناسفته کهربای شمعی گل سرخ ابریشم مقرض دارچینی بهمن سرخ و سفید دردنج عقربی زعفران هریک دو درم مصطکی اشنه هیل بوا هر یک یکدرم صندل سفید طباشیر صندل سرخ کشنیز خشک مقشر گل گاوزبان آمله منقی به سد تخم خرفه‌ی مقشر ورق نقره هریک سه درم زرشک منقی پنجدرم عود هندی بادرنجبویه هریک یکنیم درم عنبر اشهب مشک تبتی هریک چهار دانگ رب سیب شیرین قند سفید هریک سه برابر وزن مجموع ادویه بدستور مقرر معجون سازند و بعد از چهل روز استعمال کنند شربت یکمثقال **نوع دیگر** بنسخه‌ی معمول دارچینی نیم ماشه ورق نقره‌یک ماشه مروارید ناسفته ریزه و یاقوت بسد کهربا عنبر مشک ورق طلا هریک یکنیم ماشه زعفران الایچی خرد هریک دو ماشه ابریشم محرق سه ماشه صندل سفید به گلاب سوده گل سرخ گاوزبان گل گاوزبان به سباسه هریک چهار ماشه کشنیز مقشر طباشیر هریک شش ماشه عقیق یشب هریک شش ماشه و ربع ماشه تخم خرفه نه ماشه رب سیب شیرین رب انار شیرین رب به هریک چهاردام عالمگیری گلاب عرق بیدمشک هریک نیم پا و با عسل یک چند نبات دو چند ادویه معجون سازند و **دواء المسک حار** که در مالیخولیا و خفقان بلغمی و سوداوی معمولست درونج عقربی زرنباد مروارید ناسفته کهربا بسد هریک ده درم ابریشم مقرض شش

درم بهمن سرخ بهمن سفید سنبل المطیب ساذج هندی قاقله قرنفل هریک پنج درم اشنه دار فلفل زنجبیل هریک چهار درم مشک سه ماشه عسل سفید یک آثار ابریشم را مقرض نمایند که مثل غبار گرد و پس جواهر خوب صلایه کرده باقی کوفته بیخته با عسل بسرشند شربت نیم مثقال و بعد از دو ماه چون جدوار و چهارم حصه آن بیامیزند در جمیع احوال خصوصاً در دفع سموم قویتر خواهد بود **سفوف مروارید علوی خان** جهت خفقان و وسواس حارض به سبب سودای محترق مروارید کهربا هریک شش ماشه طباشیر بهمن سفید پوست هلیله‌ی کابلی ابریشم مقرض براده‌ی صندل سفید تخم فرنجمشک هریک یکتوله ورق طلا بست عدد ورق نقره یکتوله بدستور سفوف ساخته بعمل آورند **سفوف زهر مهره** که برای دفع خفقان و تقویت قلب قائم مقام سفوف مرواریدست زهر مهره به گلاب سوده طباشیر هر واحد یکدرم دانه هیل کشنیز مقشر به نهمین هریک سه درم آمله بشیر پرورده خشک ساخته گل سرخ گاوزبان ساذج هندی صندل به گلاب سوده خشک کرده پوست هلیله‌ی کابلی هریک دو درم ورق نقره نیمدرم کوفته بختیه سفوف سازند و هلیله را علحده سائیده به روغن بادام چرب کرده آمیزند و به قدر مناسب به شربت سیب آمیخته خورند سفوف عنبر معمول و مجرب جهت اکثر امراض بارده‌ی دل و غشی و خفقان بار و بی بدل ست و فی الفور تقویت عجیب می بخشد عنبر اشهب مشک عطر گلاب هریک یک ماشه قرفه سازج هندی عود غرقی دانه الایچی خرد مصطکی سارون پوست هلیله‌ی کابلی قرنفل فرنجمشک نارمشک زیره‌ی کرمانی دارچینی اشنه فلفل دار فلفل زنجبیل انار دانه جوزبوا قاقله کبار هریک یکنیم ماشه نبات سفید جفت دام عالمگیری همه را کوفته بختیه عطر مالیده نگاهدارند وقت حاجت دو سه ماشه بخورند **شربت مسهل** بجهت کسی که از خوردن مسهل کاره بود اخراج مواد سودای و بلغمی می نماید و در خفقان بارده مالیخولیا و صرع و غیره امراض دماغی تجربه رسیده بادیان پرسیاوشان گاوزبان بادرنجبویه انیسون هریک یک توله گل سرخ یخ کاسنی هریک نیم توله گل بنفشه عنب‌الثعلب تربد سفید هریک دو توله عود صلیب غاریقون نرم سفید هریک نیم توله سنای مکی سه توله مویز منقی درم کشمش چهار توله اسطو خودوسن بسفائج فستقی هلیله کابلی تخم کرفس تخم کشوث هلیله سیاه هریک یکنیم تولد ادویه را آنچه کوفتنی باشد نیم کوفته شب در آب که چهار انگشت بالای ادویه باشد تر نمایند و صبح جوش داده صاف نموده با ترنجبین و نبات و گلقند هریک پا و آثار بقوام آورند شربت از چهار درم تا نیم پا و بعد از نصج مواد استعمال نمایند با عرق مناسب آمیخته نیمگرم نموده **شربت ابریشم** که جهت خفقان و توحش سوداوی منفعت عظیم دارد و در تقویت قلب و دماغ بی عدیل ست ابریشم زرد و خام ده توله‌یک شبانه روز در سه آثار آب آهن تاب خیسانیده بجوشانند تا یکسیر بماند صاف کنند و گاوزبان بادرنجبویه هریکمثقال علحداه در قدری آب جوشانیده صاف نموده به آن نم نمایند و نبات سفید هفتاد و مثقال عسل خالص سی مثقال داخل کرده بقوام آرند و تیر زنند تا سفید شود بعد از آن گلاب ربع شیشه خرد ابریشم مقرض سه مثقال گاوزبان دو مثقال تخم فرنجمشک یکمثقال مروارید کهرب شیب صندل سفید عود مصطکی مشک عنبراشهب از هریک نیم

مثقال داخل کنند و گاهی ازین خمیره مرتب می سازند **عرق گرز** که در امراض بـار و قلـب مسـتعمل اسـت زردک از پوسـت و استخوان پاک کرده ده آثار به نهمین صندل سفید گاوزبان گل گاوزبان خولنجان شقاقل قاقلین هریک پنج توله نعناع سیزده توله عنبر اشعب سه ماشه بدستور عرق کشند شربتی یک فنجان و در نسخه‌ی دیگر که به مالیخولیـای مراقـی هـم نـافع وزن بـرگ پودینه‌ی سبزده توله عرق صندل پنج آثار و برگ ریحان و برگ ترنج سبز هریک ده توله و بیدمشک دو آثار زیاده است شربت از پنج تا ده توله **عرق تنبول** به منافع مذکور برگ تنبول پخته‌یکصد عدد گل سرخ قرنفل گاوزبان هریک پـا و آثـار گـل گاوزبـان ابریشم خام هریک دو نیم دام صندل سفید چهار توله مشک دو ماشه گلاب یک شیشه آب به قدر حاجت بدسـتور عـرق کشـند شربتی **نه توله عرق صندل مرکب** برای امراض بار و در طب قلب معمول صندل سفید چهار توله ابریشم خام دو توله گل گاوزبان هفت توله قرفه بادرنجبویه فرنجمشک پوست ترنج بهمن سفید هریک سه توله گلاب چهار شیشه عرق بیدمشـک یـک شیشـه عرق بادرنجبویه عرق گاوزبان هریک دو شیشه‌یک شبانه روز خیسانیده مشک سه ماشه عنبر شش ماشـه در پنجـه بسـته عـرق کشند شربتی از یک فنجان تا دو فنجان با دوار المسلک حار و غیر آن **عرق دارچینی مرکب** به منافع مذکور دارچینی هفت تولـه بهمنین تو در زیمن زرنب رزبنا و اندر جو شیرین خولنجان برگ فرنجمشک هر یک سه توله گـل گاوزبـان سـاذج هنـدی اشـنه قاقلین قرفه جوزبوا بسباسه سنبل‌الطیب هریک دو توله گاوزبان بادروج قرنفل عود هندی پوست ترنج نـانخواه بـوزیلان، هریـک یک توله در عرق صندل ساده و عنب‌الثعلب و بادررنجبویه و گلاب هریک دو آثار عرق کشند شربتی یک فنجان **عرق گاوزبـان عنبری** نافع خفقان بار دو مقوی قلب گاوزبان نیم رطل گل سرخ بسفایج اسطوخودوس هریک ده درم صندل سفید چهارم حصـه گل گاوزبان گلاب بیدمشک هریک یک رطل مشک عنبر هریک نیمدرم شربتی دوازده درم مجرب ست **عرق بهار** دافع خفقان و غشی و ضعف و نزله گل ترشاده پنج آثار گلاب یک آثار بادیان مویز منقی کشمش هریک پون پا وعود زرنـب بهمنـین شـقاقل هریک یکتوله عنبر اسهب نیمدرم در پانزده آثار آب تر کنند و پنج آثار عرق کشند و گاهی اضافه نموده می شود برگ پـان صـد عدد هیل دار چینی قرنفل هریک یک دام و همراه‌یاقوتی میخورانند **عرق شیر نافع** بیخوابی و خفقان سوداوی هر طب بـدن آب زردک آب نیشکر آب هندوانه هریک سه آثار شیره‌ی تخم کاسنی شیره‌ی تخم خیارین شیره مغز تخم کدو شیره‌ی تخـم کـاهو هریک نیم پا و شیره‌ی مغز بادام پا و آثار گل نسرین خیر بوانیکوفته گل گاوزبان هریک پنج توله شیره‌ی تخم خشـخاش سـفید چهار توله به شیرین پارچه پارچه کرده نیم پا و گلاب عرق کیورا عرق نیلوفر عرق گاوزبان هریک یک مینا شیر ماده گاوده آثـار بدستور عرق کشند **نوع دیگر** نافع خفقان سوداوی و مالیخولیا و مقوی قلب دور ازاله یبوست بیدیل ست و مفیـد جـرب و قـو بـا خصوص بعد تنقیه شیر ماده گاو دو آزده آثار عرق گاوزبان چهار آثار عرق نیلوفر گلاب هریک سه آثار عرق بیدمشک نبات سفید تخم کاسنی هریک دو نیم آثار در دیگ انداخته به دستور عرق کشند چهارده آثار و اگر مناسب دانند براده‌ی صندل پا و سیر نیـز

داخل نمایند **قهوه جهت** خفقان بارد قرنفل هفت عدد و در گلاب و عرق گاوزبان هریک نیم پا و بجوشانند چون نصف براند صاف کرده به شربت انار شیرین یا شربت سیب یا نبات شیرین کرده بنوشند **مفرح حار** معمول در مالیخولیا و خفقان بلغمی سعد زرور و قرنفل سنبل‌الطیب مصطکی اسارون زرنب زعفران هریک سه مثقال بسباسه قاقله‌ی کبار و ضوار جوزبوا هریک میکنیم مثقال عود خام چهار و نیم مثقال عسل هفتاد و مثقال علی الرسم بسرشند خوراک نیم مثقال **مفرح** دافع خفقان مانع صعود بخاره پای آمله خسته دور کرده و مربای هلیله یکدرم شربت انار شیرین پنج توله گل سرخ گاوزبان گل گاوزبان زرشک طباشیر قرنفل صندل سوده ابریشم مقرض دانه‌ی هیل فرنجمشک هریک یک درم بگلاب سوده کشنیز مقشر هریک دو درم گلقند نسرین یک چند قند سفید و چند ورق نقره نیمدرم ماء اللحم که به جهت خفقان بار دو برای ناقهین نافع و مقوی قلب حلوان شیرمست یک عدد چوزه‌ی مرغ نر و عدد مصطکی قرنفل دار چینی هیل صندل سفید هریک دو توله کشنیز مقشر گل گاوزبان برگ گاوزبان هریک چهار توله مشک ترکی عنبر اشهب هریک سه ماشه عرق بیدمشک دو شیشه گلاب هفت شیشه بطور متعارف چهار شیشه عرق کشند و در نسخه‌ی دیگر وزن قرنفل یکدام و دار چینی پنج توله است ایضا گوشت بغلی یک قطعه مرغ یک قطعه وراج دو عدد گنجشک سیب ولایتی پنجاه عدد قرنفل فرنجمشک بهمن سفید درونج عقربی هریک سه درم قاقله صغار صندل سفید گل گاوزبان پوست ترنج عود غرقی سازج هندی هریک دو درم دارچینی هفت درم پوست بیرون پسته چهار درم مصطکی مشک هریک یک درم عنبر اشهب نیمدرم گلاب عرق بیدمشک هریک سه رطل عرق گاوزبان دو رطل شربتی پانزده مثقال مجرب ست **نوع دیگر** نافع امراض بارده قلب و مقوی آن گوشت بزغاله سه آثار بیر پانزده عدد مرغ یک عدد درونج عقربی بسفائج زرنب گل گاوزبان هریک سه توله اشنه ساذج هندی زربنا و هریک شش توله بادرنجبویه ابریشم خام هریک نه توله چوب چینی سعد کوفی برگ فرنجمشک، هریک پنج توله گل سرخ تازه قاقلین هریک هفت توله‌ی مشک عنبر هریک دو ماشه بدستور مقرر مرتب سازند شربتی از هفت توله تا بست توله نوع دیگر معمول حکیم اکمل خان در مالیخولیا و خفقان سوداوی و برای ناقهین و ضعف قلب کبوتر نه عدد و راج بیر هریک پانزده عدد مرغ جوان سه عدد گنجشک نر پنجاه عدد گوشت حلوان سه آثار زرشک پا و آثار آب بهی آب سیب آب انار شیرین آب ناشپاتی هریک یکسر صندل سفید سائیده چهار توله کشنیز خشک گل سرخ هریک سه توله گاوزبان نه توله اسطوخودوس دو نیم توله گل گاوزبان هشت توله بادرنجبویه گل نیلوفر هریک شش توله ابریشم خام چهل توله تخم فرنجمشک بالنگو هریک سه توله عود غرقی پوست ترنج هریک چهار توله گلاب عرق گاوزبان عرق نیلوفر هریک یک سیر عرق بیدمشک و دو سیر مشک نه ماشه عنبر پنج ماشه زعفران نه ماشه طباشیر پنج ماشه دانه الایحچی سفید سه ماشه قرنغل دارچینی هریک یک توله بدستور متعارف طیار سازند و اگر مزاج حار باشد کافور افزایند و در بعضی ادویه حاره بکاهند نوع دیگر تألیف **والدلحکیم علوی خان گروه** عظیم المنافع از برای امراض بارده و مقوی قلب و جمیع اعضای

رئیسه و گروه است و خفقان و غشی بارد و ضعف باه از برودت را نهایت مفیده و مجربست گوشت برهی فربه چهار ماهه گوشت بزغالهی فربه که از استخوان و چربی جدا کرده باشند یکمن تبریز مرغ فربه سه قطعه وراج چهار قطعه سنگ خوارهیعنی لوه، هفت قطعه گنجشک نر خانگی سی و پنج قطعه کبوتر خانگی نو پرواز آمده، هفت قطعه همه را از چربی و استخوان جدا کرده ورق نموده در پاتیل نقره کباب نیم خام نمایند پس دارچینی سلیخه صقر عود هندی عود صلیب اسطوخودوس قرنفل مصطکی رومی نانخواه خولنجان زرنبا و صندل سفید شقاقل جوزبوا بسباسه دانهی هیل سنبل‌الطیب ساذج هندی دانهی هیل هریک یکمثقال نیمکوفته داخل کرده بقدر احتیاج آب بر روی آن کرده عرق کشند و اگر عنبر اشهب دو مثقال مشک تبتی یکمثقال بردبان پنجه بندند خوب ست و در نسخهی دیگر وزن همه ادویه در دو مثقال و عنبر دو دانگ است و گلاب سه من تبریز و عرق بیدمشک یکمن تبریز داخل است و مشک **مطروح یاقوتی** نافع اصحاب مالیخولیا و خفقان و تقویت و تفریح دل کند و مقوی دماغ ست مروارید ناسفتهیاقوت فاد زهر مدنی عقیق کهربا بسه شیب هریک یکمثقال ابریشم مقرض صندل بگلاب سوده عود غرقی گاوزبان گل گاوزبان ساذج هندی درونج عقربی زعفران فرنجمشک پوست ترنج هریک یکدرم کشنیز مقشر گل نسرین بهمنین دانهی هیل لاجور و مغسول افتیمون هریک دو درم مشک عنبر هریک نیمدرم مربای هلیله مربای آمله هریک سه عدد شربت انار ولایتی شش توله ورق طلا دو درم ورق نقره سه درم جواهرات را در گلاب یا عرق کادی یا عرق بیدمشک صلایه کرده و خستهی امربی دور کرده سائیده و دیگر ادویه کوفته پخته بسه چند قند مقوم بگلاب بسرشند پس اوراق داخل نمایند خوراک و دو مثقال **یاقوتی حار** مقوی اعضای رئیسه نافع امراض بارده و معمول است جندبیدستر سنبل‌الطیب سعد کوفی دانهی هیل دارچینی قرفه ورق نقره بهمنین هریک سه ماشه خولنجان فرنجمشک درونج عقربی ابریشم مقرض اسطوخودوس بادرنجبویه اسارون وج ترکی هریک دو درم زعفران قرنفل مروارید ناسفته مرجان یاقوت سرخ بوزیدان مصطکی هریک میکنیم درم عنبر اشهب یکدرم مشک نیمدرم عسل یک وزن قند سفید دو چند ادویه بدستور مقرر مرتب سازند **نوع دیگر** برای تقویت دل و دماغ بارد مزاج یاقوت سرخ مروارید هریک دو درم کهربا مرجان هریک یکدرم بگلاب صلایه نمایند ابریشم مقرض بادرنجبویه گاوزبان گل نسرین هریک یکمثقال زعفران عود غرقی قرنفل سنبل‌الطیب زرنبادگل سرخ هریک یکدرم مشک عنبر جدوار خطائی هریک نیمدرم ورق طلا نیم مثقال رب سیب رب بهی هریک پنج توله مربای آمله صلایه کرده دو عدد بعرق بیدمشک و گلاب و عرق بهار سه چند ادویه قند بقوام آورده آمیزند **نوع دیگر** که عجیب التألیف و شریف الترکیب یاقوت رمانی نیمدرم مروارید و ناسفته چهار درم کهربای شمعی آمله منقی هریک سه درم گاوزبان گل سرخ هریک پنجدرم باد رنجبوریه سه خیدرم ساذج هندی دارچینی هریک دودرم تخم بادرنجبویه دو خیدرم زرنبا و زعفران عود هریک یکنیم درم سنبل‌الطیب سلیخه خیربوا قله حجر ارمنی مغسول یابد آن لاجورد مغسول مشک خالص هریک نیمدرم کندریکدرم پا و بالانمام درونج عنبراشهب اسطوخودوس

هریک یکدرم عسل سفید سه وزن مجموع ادویه شربت یکدرم **اقوال مهره** صاحب کامل گوید که اگر خفقان از برودت باشد باید که علاجش مثل علاج سوءمزاج بارد و رطوبی قلب نمایند و این دو اخفقان حادث از برودت را نیز نـافع فرنجمشـک عودهنـدی قرنفل جندبیه ستر هر واحد یکدرم که با پوست ترنج گل قبرسی هر واحد سه درم مشک یک دانگ کوفته بختیه به سه چند همه شهد مقوم سرشته از یکدانگ تا نیمدرم بآب بادرنجبویه بدهند و اگر خفقان از قبیل بخارات سوداویه باشد ودواءالمسـک مـروایـن سفوف دهند هلیلهٔ سیاه و کابلی و آمله و تخم فرنجمشک و تخم بادرنجبویه و گاوزبان وافتیمون و گل ارمنی و اسـطوخودوس و عود هندی و سعد وقرنفل و کشنیز خشک هر واحد سه درم کهربا و بسد و مروارید و ابریشم محرق و حجرلاجورد هر واحد یکنیم درم تخم خرفه و مغز تخم کدو هر واحد چهار درم همه را باریک سائیده به قدر یکدرم با شربت سیب یا عرق بادرنجبویه بدهنـد **ابوالحسن** گوید که علاج خفقان بارد تسخین قلب ست مثل جلخبین و شرب شراب و استعمال دواء المسک و نوشیدن گلاب که در آن عود و پوست ترنج و مصطکی جوشانیده باشند و شمیدن غالیه و مشک و پوشیدن لباس ممسک و تغذیـه بـه گنجشـک و گوشت بریان که بر آن شراب پاشیده باشند و اگر در جسم غلط غلیظ باشد بحسب صبر و حب اصطمخیقون تنقیه نمایند و بترب و سکنجبین قی آورند و اگر خفقان حادث از رطوبت باشد تنقیه‌ی بدن کشند و فوتنج و نعنع خشک و کهربا کوفته بختیه بشربت سیب دهند و بنخود آب یا گوشت بریان غذا سازند **قرشی** و سدید و خضر مینویسند که در خفقان بارداشربه‌ی حـار مثـل شـربت سیب ممسک و شربت ابریشم و تخم ریحان بعرق گاوزبان و عرق قرنفل و مفرحات حاره‌یا قویته و غیره دهند و تریاق کبیر نافع ست و جوارش تفاح و سفرجل و اترج که با فاویه حاره مثل قرنفل و قاقله مقرفه ساخته باشند بدهنـد و عـرق گاوزبـان بـا تخـم بادرنجبویه و تخم ریحان و شکر و زعفران استعمال نمایند و مشممات حاره مثل ریحان و منشور و قرنفل و ترنج و لیمو و نارنج و برگ و شکوفه آنها و عود و مشک و عنبر ببویند و اغذیه فراریج و دوجاج میطخ سر بدارچینی و قرقه و بسباسه و فلفل و زعفران یا مطبوخ بشکر و پسته و یا بعسل و برنج و زعفران و اسفید باجات قلیها و ماءاللحم و گنجشک و قنابردهند و از بقـول بـادروج و نعناع و فرنجمشک به کار برند و بر سینه روغن بان یا سوسن یا زنبق بمالند و اگر درین روغن ها قدری مشک و زعفران و سنبل و غالیه آمیزند اولی بود و علاج خفقان حادث از سوءمزاج یابس یا رطب بدانچه مضاد آنها باشد از ادویـه و اغذیـه و مشـمومات حاره و بارده مخلوط برطبه و یا لسبه باید کرد و اگر ماده بارد بلغمی باشد به مسهلات لینه و حقنه‌ی لینه تنقیه نمایند و بعد از آن دواء المسک حلو و جوارش عود و تفاح واترج دهند در یوند چینی کرم ناخورده‌یکمثقال حشیش غافث نیمـدرم باریـک سـوده در شربت پوست بیخ کاسنی هفت درم آمیخته از مجربات استاد من ست و کذا نعناع و شب و عود و حب‌الاس **ابوسـهل** گویـد کـه هرگاه خفقان از رطوبت باشد جندبیدستر و فوتنج جبلی استعمال نمایند و نافعتر از آن دواءالمسک ومثرویطـوس و تریـاق کبیـر و شلیثات چون هر واحد از این بشراب ریحانی یا بآب بادرنجبویه بخورند و این سفوف نفع می کند بنفع خشـک کهربـا هـر واحـد

پنجدرم لبسد خیر هر واحد سه درم قرنفل فلفل هر واحد دو درم کوفته بختیه دو درم بآب سیب بخورند واین دو نیز نافع خفقان باردست گاوزبان درونج زرنباد هریک دودرم سائیده یکنیم درم بشراب خورند و دوای نافع برای خفقان حادث ازمره‌ی سودا انیست ساذج هندی سعد فرنجمشک نانخواه تخم کرفس انیسون اشنه هر واحد سه درم لبسد مروارید هر واحد پنجدرم صبر سقوطری ده درم افسنتین هفت درم افتیمون درم زعفران چهار درم بادرنجبویه هفت درم مشک دو دورم خوراک یکدرم بآب مطبوخ افسنتین و این دوا برای خفقان حادث از برودت نافع کهربا جندبیدستر هر واحد درم پوست ترنج نیم درم فرنجمشک نیمدرم کوفته بختیه بآب پوست ترنج بخورند و ایضا برای خفقان بارد مصطکی عود دارچینی قرنفل سک سنبل جوزبواکبابه قاقله پوست ترنج یا سیل بواهر واحد مثقال مشک یک دانگ به شراب ریحانی قرص سازند و این دوا برای خفقان و وحشت و هم نافع ست مصطکی دارچینی تخم بادروج فرنجمشک تخم بادرنجبویه تخم نمام تخم مرز بجوش زنجبیل دار فلفل مساوی کوفته بیخته و از جمله ده درم گرفته مروارید لبسد کهربا ابریشم خام بهمن سفید بهمن سرخ ساذج هندی هر واحد یکدرم مشک خالص نیمدرم آمیخته بعسل هلیله‌ی مربی بسرشند و ایضا برای خفقان و فزع سنبل دارچینی زروائد هر واحد دو درم پوست ترنج یکنیم درم باشرابی که در آن گاوزبان خیسانیده باشند بخورند و ایضا سنبل دارچینی سلذج قرنفل سعد هر واحد درم مرماحوز عود هر واحد نیمدرم به شربت میبه بدهند و این دوا برای خفقان حادث از سودا وتنقیه و کیموس سوداوی مفید هلیله‌ی سیاه و کاهلی سر واحد درم افتیمون قرنفل هر واحد نیمدرم جمله را به دو ثلث درم دواءالمسک مرآمیخته به شراب ریحانی بخورند و ایضا برای خفقان نعنع خشک کهربا هر واحد پنجدروم بسد بریان هیل هر واحد دو درم قرنفل سه درم کوفته بختیه دو درم بآب سیب بخورند و ایضا له کهربانی بریان بسد سعد شب یمانی بریان هریک سه درم زرواند حرج درونج هر واحد نیمدرم مشک یکدانگ مروارید سنبل‌الطیب هر واحد یکدرم شکر بست درم کوفته بختیه سه درم بآب افسنتین بخورند **بوعلی** گوید که در خفقان حادث بسبب خلط بلغمی واجب ست که استفراغ نمایند بادویه که تأثیر آنها بقلب برسد و اوفق آنها ایارجات کبار مخرجه‌ی رطوبات لزجه است و علاج خفقان حلوث بهسبب دم سوداوی فصد و تعدیل کبدست بدانچه در باب آن مسطور گردد و تا آنکه سودا متولد نگردد و اگر صرف خلط سوداوی باشد علاج در آن تنقیه بمثل ایارج روفس و لوغاذیاست و همه آنچه خلط سوداوی را از امکان بعید استفراغ نماید و هم او گفته که علاج خفقان بارد اگر با ماده باشد استفراغ بطریقیکه مسطور شد باید کرد و از آنچه در بلغمی رطب ازآن تجربه شده خواه ماده در ناحیه قلب باشد یا در ناحیه معده انیست که بگیرند غاریقون نیمدرم شحم حنظل یک دانگ و تربد یکدرم و مقل یکدانگ و مشک و زعفران هر واحد یک طسوج و عودهندی یک دانگ و نمک نفطی ربع درم و آن یک شربت ست و آنچه در سوداوی تجربه رسیده اینست هلیله سیاه سیاه و کابلی هر واحد یک درم افتیمون نیمدرم مجر ارمنی ربع درم و این نیز یکشربت ست و دوارالمسک هر سه درم به شراب ریحانی به مقداری که در آن دو گداخته شود بخورند و اگر استعمال مسهلات

قویه به سبب ضعف قوت نتوانند یا الجبن سکنجبین افتیمونی بنوشند و اگر ضعف مفرط باشد بر ماءالجبن اقتصار نمایند و مبالغه در تقویت بدن و تولید خون صافی بسیار نمایند تا آنکه اخلاط سوداویه در آن انطماس یابند یاقوت احتمال مسهلات حاصل شود و گاهی در مداوات او بر استعمال ایارج فیقرا یکمثقال بافتیمون یک دانگ اقتصار می کنند و بسکنجبین می دهند و اما ادویـه‌ی مبدله‌ی خراج مثل تریاق و شرودیطوس و دواءللمسک حلو و مر و دواء قیصر و شلیثا و جوارش عنبر و دواء قباد و مفـرح کبیـر و معجون نجاح و اقراص مشک ست و چون بر وقوی گردد به تمثل الفقراویا احتیاج افتد و گاهی نفع می کند آنرا تناول مقدار یک نخود از قفطانمان با سی مثقال طلا که در آن گاوزبان تر کرده باشند و به نخود آب لحوم گنجشک و بچه‌ی کبوتر و قنـا برغـذا سازند و از مرکبات دیگر این دوا مجرب ست گاوزبان درم زر بناد و درونج هر واحد چهار درم شربت از آن یک درم در اول شهر و اواسط و آخر او و باید که با شراب ریحانی بخورند و دوای دیگر همانست که در آن کهربا و جندبیدسترسـت و در قـول ابوسـهل گذشت **ایلاقی و جرجانی** گویند که در خفقان بارد تا که سوءمزاج مستحکم نگردد و شراب صرف ریحانی مقداری اندک موافـق باشد و بوئیدن مشک و عود و عنبر سود دارد و غالیه بر سینه طلا کردن و روغن ناردین مالیدن و شربت مصـببه و دواء المسـک خوردن خفقان بارد را زائل کند و قسط و سنبل و سعد و دارچینی و سک کوفته بآب آس رطب و شراب ریحـانی سرشـته ضـماد کنند و سفوف کهربا و جندبیدستر که در قول ابوسهل گذشت بعسل سرشته بدهند و به ریاضت امر کنند و اغذیـه‌ی مثـل طعـام صاحبان مزاج بار و باردار چینی و ایازیر گرم مثل زیره و کرویا و نانخواه دهند و گوشت عصا فیروکبوتر بچه‌ی بریـان و مطبوخـه بتوابل موافق باشد و اگر با رطوبت بود اول تنقیه بحب مصطحیفون مرکب با یارج فیقرا یاحب قوقایـا نماینـد و اگـر ایـارج فیقـرا یکمثقال و یک درم افتیمون سوده با نگبین سرشته بدهند سود دارد و اگر رطوبت بسیار باشد ایارج لوفاذیا بثاریطوس موافق بود و اگر قی کردن آسان باشد قی نمایند و بعد تنقیه دواءالمسک مروحلو و مفرح حارد انوشدار و باید داد و سفوف کرد در آن شکربست درم ست و در قول ابوسهل گذشت با شربت افنستین که در آن تربد دو درم ست و شکر داخل نیست بـه قـدر بسـت درم نیگـرم بدهند و اگر خفقان با ماده‌ی سوداوی باشد و تولد سـودا از بلغـم بـود اول مسـهل بـه ایـن حـب دهنـد ترابـدافتیمون غـاریقون اسطوخودوس هلیله کابلی هر واحد یکچنفر و ایارج فیقرا یکنیم جزو عودبندی نیم جزو جبها سازند شربت از دو درم تا سـه درم و یا تربافتیمون هر واحد یک درم تخم حنظل غاریقون حجر ارمنی مغسول هریک ربع درم سقمونیانمک نفطی مقل هر واحد یـک دانگ خربق سیاه نیمدانگ اسطوخودوس ثلث درم حب سازند چنانچه رسم ست و اگر تو از سودا از صفرا باشد تنقیه به این حسب نمایند تربد افتیمون سنای مکی شاهتره هر واحد یکجزو هلیله زرد یکجزو ثلث صبر دو جزو لاجورد مغسول دو ثلث جزو گل مرغ مثله مصطکی یکجز دو ثلث همه را کوفته بآب سیب شیرین حب بندند شربتی چهار درم و اگر ماده مرض سودای صـرف باشـد این حب شیبار بدهند تا دما و نواحی قلب را پاک کند هلیله‌ی کابلی افتیمون هر واحد یکجزو ایارج فیقرا یکنیم جو اسطوخودوس

دو ثلث جزوه خربق سیاه یک دانگ مصطکی عود خام به سفائج هریک نیم جزو حجر ارمنی مغسول ثلث جزو شحم حنظل یکجزو همه را کوفته بیخته بآب سیب شیرین حب سازند شربتی از یکدرم تا یکمثقال بوقت خواب و صبح سکنجبین که از سرکه کبر ساخته باشند غرغره نمایند و این حب نیز نافع ایارج فیقرا افتیمون اسطوخودوس هریک نیم درم حجر ارمنی مغسول لاجورد مغسول هریک دانگی و نیم خربق سیاه‌یک طسبوج سقمونیانیم دانگ همه‌یک شربت مست و این شربت گاوزبان دریـن مـرض سود دارد گاوزبان سی درم بادرنجبویه پنج درم سنبل‌الطیب ساذج هندی هریک دو درم شیر آمله چهل درم همه را در سه آثار آب بیزند تا به‌یک آثار آید صاف نموده و یک آثار شکر داخل کرده بقوام آورند شربتی سی درم با گلاب یا بآب سیب **شیرین طبـری** گوید که اگر از حصول خلط سوداوی باشد اصلاح مزاج به اغذیه‌ی معتدله نمایند و التزام شرب ماءالاصول بدواءالمسک اندرک و روغن بادام کنند بعد از آن تنقیه‌ی اوبلوغاذیا نمایند و قبل شرب و بعد او پرهیز لازم گیرند بعده تریاق بدهند اگـر مـزاج احتمـال نماید و بلیایه مربی و آمله مربی و معجون افتیمون و اندکی بادرنجبویه و گاوزبان و عود خام و مانند آن بدهند **صـاحب حـاوی و خجندی** می گویند که گاه خفقان بسبب اجتماع خلط سوداوی در عروق قلب میباشد و علاجش تنقیه‌ی بدن از خلط انـد مـذکور بحب افتیمون یا بمطبوخ اویا بمطبوخ هلیله‌ی مقوی بافتیمون ست و تنقیه‌ی بدن از سنای مکی معجون نجاح نیز مفید و جلاب از گاوزبان اصل السوس و نیلوفر و بادرنجبویه با گلقند بدهند و غذا زیرباج معمون به مغز بادام و شکر دهند و ترطیب مزاج و صدر بادیان رطبه رطیب الرائحه و تضمید بادویه حاره رطب نمایند دواء المسک حلو نافع ست و باقی علاج او قریب به علاج سوءمزاج یا بس قلب ست که مذکور شد فقط **مولف خلاصه** گوید که در خفقان سوداوی چند روز طبیخ بادرنجبویه و نیلوفر از هرکدام سه درم با شربت گاوزبان بدهند و بعد از آن افتیمون را در شیر تازه خیسانیده صاف نموده بنوشند یا مطبوخ سنا بامعجون نجاح تنقیه نمایند آنگاه بمفرحات یاقوتی که در مالیخولیا بکار آید به تقویت و تفریح قلب کوشند و استحمام بآب شیرین نافع است و راحـت دهد و شم طیوب مفید و غذای لطیف سریع الانهضام مثل لحوم دراج و فروج و صغار طیور و مانند آن بخورند.

علاج خفقان ریحی و بخاری

تنقیه به حسب غلبه خلط نمایند و درحی دواء المسک مرو امثال آن از مفوفات غیـره دهنـد و ایضـا تحلیـل ریـاح بکمـادات و جوارشات نمایند و منفحات ترک سازند و برگ فرنجمشک دو درم گل گاوزبان یک درم دارچینـی الایحچـی خـرد هریـک دو ماشه مویز منقی هفت دانه جوشایند و گلقند نسترن دو توله داخل کرده نوشیدن از مجربات والد مرحوم ست و این سفوف برای ریاح بارده دل نافع باریان رب السوش تودری سرخ بهمن سرخ دانه‌ی هیل ابریشم گل گاوزبان بادرنجبویـه تخـم فرنجمشـک نبات مساوی مجموع بدستور سفوف سازند و بادیان خطائی چای خطائی ابریشم گاوزبان بسفائج فسـتقی هریـک چهـار ماشـه دارچینی دو ماشه جوشاینده نبات دو توله داخل کرده نوشیدن نیز ریاح و خفقان و ضعف هضم را نافع ست و ایضا در ریحی بعد

فصد بامتعلیق بیخ کرفس بیخ کبر بیخ بادیان بیخ کاسنی هریک هفت ماشه بادیان بادرنجبویه هریک نه ماشه بادیان خطائی چهار ماشه بادیان رومی پنج ماشه مویز منقی سه توله درونج عقربی سه ماشه جوشانیده گلقند عسلی چهار توله داخل کرده بنوشند و غذا شوربای مرغ کلان بنان رده سازند و بعد حصول نضج تنقیه و دیگر تدابیر کنند که در ربو بلغمی نوشته شد مع تقویت قلب و معجون علوی خان و جوارش جالینوس با عرق ماه فرفین دهند و در بخاری دخانی اول فصد باسلیق کنند و به فاصله‌ی سه چهار روز صافن و نیمچنین اسلیم کشایند و تدبیر خفیف از مالیخولیای مراتی اینجا بعمل آرند و ایضا در خفقان بخاری خمیره صندل شیرهٔ کشنیز خشک عرقیات شربت نیلوفر دهند و اگر از بخارات سودا باشد آنچه در علاج خفقان بارد و رقول صاحب کامل گذشت بعمل آرند و هرچه در علاج ضیق‌النفس ور بود فانی مسطور شد بکار برند و ماءالشعیر بشکر چند روز بنوشند و پرهیز لازم شمارند و بمطبوخ افتیمون یا حب اویا افتیمون بشیر تازه و شکر تنقیه نمایند بعد از آن تعدیل قلب بمفرحات یاقوتی و غیر آن از تدبیر است که درینجا مذکور است باید کرد و به قول ابوالحسن اگر خفقان از بخارات سوداوی حادث شود تنقیه‌ی بدن به مطبوخ افتیمون نمایند و این مفرح بارد بجلاب بدهند گاوزبان یکدرم بسد مروارید کهربا کشنیز خشک هر واحد دو درم تخم خرفه سه درم پوست ترنج ابریشم سفید هر واحد یک درم ورق طلا ورق نقره کافور هر واحد یک دانگ گوفته بیخته بجلاب معجون سازند و استعمال نمایند و ایضا در خفقان بخاری دواء المسک خورده بالایش زربنا و دو ماشه گاوزبان ابریشم خام هریک چهار ماشه جوشانیده نبات داخل کرده بالنگو پاشیده دهند و اگر از کثرت بخارات مثل تپ محسوس شود خیارین کوفته شش ماشه افزایند و به جای بالنگو خاکشی کنند و ایضا از نباد یک ماشه سوده باطرفیل صنعیر یک توله سرشته بالایش شیره‌ی خیارین شش ماشه عرق عنب الشعلب و توله شربت بزوری دو توله تودری سفید چهار ماشه دهند و اگر دست و پا سرد شوند معطکی زرنباد نیم نیم ماشه سوده بهلیله‌ی مربی رشته همراه شیرهٔ خیارین شش ماشه عرق شاهتره دو توله شربت نیلوفر داخل کرده تودری سفید پاشیده بدهند و اگر بنا بر تبخیر زائد دردسر ماند و از مصطکی قبض شود درونج عقربی یک ماشه سوده و باطرفیل صغیر یک توله سرشته شربت بزوری دو توله عرق شاهتره عرق کیوزا هریک پنج توله خاکشی شش ماشه پاشیده دهند که در هفت روز بخارات زائل می شود معده اگر اندکی خفقان باقی ماند مصطکی یکماشه شود و بدواء المسک بارد هفت ماشه سرشته بخورند بالایش شیرهٔ خیارین شش ماشه عرق عنب‌الثعلب ده توله شربت بزوری دو توله تودری سفید چهار ماشه پاشیده بنوشند و اگر بعد خوردن گوشت اهو مثل آن شکایت خفقان و فسیق النفس باشد خمیرهٔ صندل با شیرهٔ کشنیز خشک شیرهٔ گاوزبان شیرهٔ تخم خرفه در عرق عنب‌الثعلب و گلاب برآورده شربت انار تخم ریحان داخل کرده دهند بعد چند روز سفوف گاوزبان گل سرخ صندل سفید آمله کشنیز خشک کوفته بیخته نبات هم وزن آمیخته همراه شیرهٔ خرفه در عرق کیوزه عرق مکوه برآورده شربت انار تخم فرنجمشک داخل کرده بدهند و دواءالمسک گاه گاه در دهن دورند و

اگر بعد چند روز باز شکایت آن وضیق کند بهدانه سه ماشه گاوزبان پنج ماشه نبات یک توله بعرق گاوزبـان جـوش داده بطـور قهوه دهند بعده همراه آملهٔی مربی بعد از آن خطمی خبازی هریک پنج ماشه پرسیاوشان هفت ماشـه اضـافه کننـد و بهدانـه موقوف سازند و اگر سرفه زیاده شود اصل‌السوس نیز زیاده نمایند و ایضا در خفقان با ضیق‌النفس گاوزبان گـل نیلـوفر هریـک چهار ماشه جوشاینده شیره‌ی مغز تخم هندوانه شش ماشه شربت انار داخل کرده بدهند و یا عناب گل نیلـوفر درعـرق صـندل عرق عنب‌الثعلب عرق گاوزبان جوشاینده شیرهٔ کاهو شربت نیلوفر داخل کرده بنوشند.

علاج خفقان سدی

رگ باسلیق چپ زنند و جهت تفقیح سده تخم کشوث تخم بادرنجبویه شاهتره بادیـان هریـک دو درم بادرنجبویـه گـل سـرخ افتیمون هریک نه ماشه بسفایج درونج عقربی هریک چهار ماشه تخم قرطم یک توله مویز منقی سه تولـه گـل گاوزبـان پـنج ماشه جوشانیده گلقند چار توله داخل کرده دوازده پانزده روز داده جهت اسهال گل سرخ یک نیم توله اسناد و توله ریوند خطائی نه ماشه شیرخشت و چهار توله ترنجبین سه توله خیارشنبر هفت توله گلاب یک شیشه شربت الهـی علـوی خـان شـربت درد مکرراهلیجیی هریک سه توله روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده بنوشند و عوض آب عرق گاوزبان و گلاب برابر دهند وقـت دو چهر نخوداب و وقت شام شوربای مرغ بنان رده و صبح بترید از خمیره‌ی گاوزبان عنبری علوی خان نه ماشـه شـیرهٔ تخـم خربزه و قرطم و خیارین هریک هفت ماشه لعاب گاوزبان پنج ماشه شربت بزوری معتدل شربت سـیب هریـک دو تولـه تخـم بالنگو تخم بادرنجبویه هریک سه ماشه دهند و غذا بدستور و همین نمط تا تنقیه کامل بعمل آرند پـس جهـت تعـدیل خمیـرهٔ مذکور همراه عرق زردک بکار برند و اما در سده درمی به تدبیر آن درم پردازند و بعد زوال ورم مقویات مذکوره استعمال نمایند **صفت عرق** زردک که در خفقان سدی معمول ست زردک از پوست و استخوان پاک کرده پنج آثار برگ گاوزبان ساذج هنـدی سعد کوفی خولنجان کهیلا کهیلی اندر جوشیرین هریک پنج توله تخم قرطم تخم خربزه هریک هفـت تولـه سـارون بهمنـین تخم زردک گل فرنجمشک قاقلین بسفایج هریک سه توله بادیان خارخسک ابریشم خام هریک نه توله دارچینی گل مناغسـب الثعلب هریک چهار توله صندل سفید چهار و نیم توله خاکشی پانزده توله آب نیشکر پنج آثار مویز منقی نـیم آثـار نعنـاع سـبز ریحان سبز هریک دو قبضه برگ ترنج سه قبضه به دستور عرق کشند شر حجمی یک فنجان با نبات سه توله همراه خمیره‌یـا مفرح مناسب.

علاج خفقان از ضعف قلب

در ازاله سبب کوشند اگر موجود باشد و مفرحات مقویه‌ی حارو بار دو رطب و یا بس بحسب سبب ضعف با عرقیات مناسب مزاج و اغذیه‌ی جیده فربه کننده چون گوشت بزه و بزغاله و چوزهٔ مرغ و تیهودنان میده ورزدهٔ تخم مرغ نیمبرشت و ماء اللحم وحلویات حسب مزاج و مقدار احتمال آن خورند و هرچه مسمن بدن ست مناسب بود و مالش بدن به روغن های شیرین نیمگرم نمایند و گویند که چقندر وزردک و سیب ولایت و کسیر و پخته و خام مفید بود و اگر شلجم یا چغندر یا زردک شب تراشیده و بسوزن زده نبات سوده پاشیده در شبنم بدارند و صبح بسوزن زر گرفته بخورند و آب را که در پیاله ماند با شربت مناسب بنوشند پخته و خام عجیب الاثرست و غذا قلیه ملوان شلغمی و چغندری بنان و شوربای بچهٔ مرغ باخشکه و پلا و با جغرات گاو مع بالائی دهند و به آسایش و تنعم و خواب معتدل و حمام بآب نیمگرم میل نمایند و هرچه مضر بود چون علوم و جماع و بوغ و بیداری ترک آن واجب شمارند و از تخمه حذر کنند و این دوامسمن بدن است و بگیرند میدهٔ گندم وارد برنج و آرد نخود هرکدام سه اوقیه تخم خرفه‌یک اوقیه تودری سرخ تودری سفید هرکدام دو درم مغز بادام مغز پسته مغز فندق هرکدام یک اوقیه باریک سائیده با روغن گاو و عسل و یا نبات بدستور حلوا مرتب سازند و هر روز یک اوقیه تناول نمایند و اگر از آمله مربی هلیله مربی هریک دو عدد گاوزبان گل سرخ هریک دو درم صندل سوده فرنجمشک گل گاوزبان هریک یک درم گلقند نسرین چهار توله کشمش یکمثقال قندسه چند معجون ساخته بخورند مقوی قلب ست و مروارید ورق طلا ورق نقره مساوی سوده با گلاب و عرق گاوزبان و قند خوردن نیز برای تقویت قلب نافع و ایضا برای ضعف قلب و تصفیه‌ی خون خمیره‌ی صندل شربت انار و غیره و سفوف گاوزبان کشنیز خشک صندل سفید بهمن سفیدگل و سرخ گل نیلوفر آمله‌ی منقی هریک نیم توله کوفته بیخته شکر سفید و چند آمیخته بخورند و خمیره‌ی یاقوت علوی خان همراه عرق گاوزبان عنبری مجرب ست **ذکر بعض ادویه مرکبه** که در تقویت قلب معمول ست **جوارش** مقوی قلب و نافع خفقان و مانع صعودا بخره‌ی رویه مربای هلیله پنج عدد مربای آمله چهار عدد دانه سهیل سه ماشه کشنیز مقشر یک توله بیدمشک به قدر حاجت نبات سفید دو وزن ادویه سربیات را در آب شب تر نمایند بعد از آن شسته خسته‌ی آن بیرون کرده در بیدمشک سائیده و ادویه‌ی دیگر کوفته بیخته بقوام نبات بیامیزند و اگر صندل سفید به گلاب سوده و زهر مهره سوده و طباشیر و ورق نقره بقدر مناسب افزایند قوی تر گردد و اگر مزاج بسیار حار نباشد بقدر یک دو ماشه مصطکی و درونج اضافه نمایند **جوارش صندلین** مقوی دل و دماغ و مماس بس اسهال صفراوی و دافع خفقان مروارید ناسفته مرجان هریک دو درم صندلی سفید به گلاب سوده خشک کرده و ده درم صندل سرخ بدستور سوده پنج درم طباشیر سفید تخم خرقه مقشر بریان کشنیز خشک بریان پوست بیرون پسته هریک دو درم مصطکی زعفران هریک یک درم مشکی تبتی نیم درم آب تراشه‌ی ترنج پنجاه درم گلاب سی درم قند سفید یک من قند را در گلاب بقوام آورده در آخر قوام آب ترنج داخل ساخته بقوام آرند و ادویه سرشته معجون سازند خوراک از سه درم تا پنج

درم **جواهر مهره** که برای تقویت اعضای رئیسه و افزایش روح و حرارت غریزی از یاقوتیها در عمل قوی ست فاذر هر شش درم مروارید ناسفته بسد لاجورد یاقوت سرخ یاقوت کبود یاقوت زردیشیب سفید زمرد سبز عقیق ورق نقره مصطکی هریک دو درم ورق طلا جدوار بسفنجی نارجیل دریائی عنبر اشهب مشک خالص مومیائی اصیل هریک یک درم همه را باریک سوده باز در گلاب سحق کرده به قدر کنار حسب بندند و با سنگ غوری خوب مهرا نمایند و ورق طلا بران چسبانند خوراک از دو سرخ تا یک دانگ و در نسخه‌ی دیگر دیگر کهربا و مرجان و لعل و فیروزه نیز داخل ست **حب جدوار** که برای تقویت قلب و دماغ و ارواح قائم مقام جواهر مهره است جدوار ورق طلا هریک شش ماشه مشبک خالص عنبراشهب زعفران ورق نقره هریک سه ماشه در عرق بیدمشک یا گلاب یا کیوزا یا بهار بقدر فلفل حب بندند خوراک از یک حب تا سه حب **خمیرۀ صندل** مقوی قلب صندل سفید بگلاب سوده مروارید بگلاب صلایه کرده طباشیر هریک یک توله گل گاوزبان کشنیز مقشر هریک دو توله زرشک بیدانه سه توله خرفه‌ی مقشر چهار توله دانه‌ی هیل شش ماشه ورق نقره ورق طلا هریک دو ماشه عنبر اشهب دو ماشه نبات پانزده توله در عرق گاوزبان عرق صندل عرق نیلوفر هریک پانزده توله بقوام آورده ادویه کوفته بیخته آمیزند و عنبر و اوراق را بعد فرود آوردن آهسته آهسته داخل نمایند **نوع دیگر** از علوی خان نافع ضعف قلب صندل سفید ابریشم منقرض هریک نه ماشه گاوزبان گل گاوزبان گل سرخ هریک یک توله گل نیلوفر دو توله دارچینی زعفران هریک دو ماشه قنار سفید سه چند ادویه بقوام آورده آمیزند شربتی دو مثقال **خمیره‌ی مروارید** که در تقویت اعضای رئیسه سریع الاثر است مروارید ناسفته یشب سبز هریک نه ماشه زهر مهره‌ی خطائی چهار ماشه قند سفید پا و سیر شربت سیب شیرین نیم پا و عرق بیدمشک گلاب نیم نیم پا و عرق صندل عرق گاوزبان پاؤ پاؤ و آثار ورق طلا سه ماشه ورق نقره‌یک توله بدستور مقرر تیار سازند نوع دیگر معمول حکم شریف مان ابریشم گل گاوزبان از هریک سه ماشه مروارید یاقوت هریک شش ماشه مصطکی کهربا هریک چهار ماشه عود مرجان صندل سفید هر واحد سه مانند زهر مهره شش ماشه به گلاب سائیده عرق گاوزبان گلاب عرق بیدمشک نبات هریک پا ؤ آثار شربت سیب شیرین هشت توله ورق نقره‌یک توله البطریق مشهور تیار نمایند **نوع دیگر** مخترع والدحکیم ممدوح که به لغایت مقوی دل و دماغ ست مروارید ناسفته‌یک توله یشب سوده کهربای شمعی صندل سفید سوده طباشیر سفید از هر واحد شش ماشه نبات سفید پاؤ آثار عسل کشمیری پنج توله در گلاب و بیدمشک قوام نموده ادویه کوفته بیخته به آن بسرشند **نوع دیگر** جهت نقصان و تقویت دل و دماغ تألیف حکیم علوی خان مروارید ناسفته طباشیر صندل سفید ابریشم مقرض بهمن سفید هریک پنج مثقال عنبر اشهب ورق نقره ورق طلا هریک یکمثقال و یک نیم دانگ مشک تبتی نیم مثقال و سه قیراط نبات سفید گلاب بیدمشک هریک دو صد مثقال عسل مصفی بست و پنج مثقال نبات را گداخته عسل داخل نموده کف گرفته گلاب و بیدمشک داخل کرده بقوام آرند و تیر زنند بس ادویه را بسرشند شربت از یکمثقال تا دو مثقال **خمیره**

زهر مهره که قائم مقام خمیره مرواریدست و در تقویت دل بیعدیل نبات سفید پاؤ آثار در گلاب یا عرق گاوی بقوام آورند و زهر مهره به گلاب سوده خشک نموده‌یک توله طباشیر شش ماشه سائیده در قوام مخلوط نموده حل نمایند **نوع دیگر** که مقوی قلب ست زهر مهره سوده گاوزبان گل سرخ طباشیر هریک یک درم ورق نقره عطر صندل هریک نیم درم شربت انار شیرین ولایتی سه سپد در کهرل کرده اول ورق نقره حل کنند بعده ادویه مسحوقه پس عطر آمیزند و نگاهدارنده و دو مثقال تناول کنند **خمیره زمرد از حکیم** علوی خان که در تقویت اعضای رئیسه مستعمل زمرد و سبز یک نیم توله در عرق کیورُه تا یک هفته صلایه کرده در مربای سیب و مربای آمله از خسته پاک نموده هریک پنج توله قند سفید زده توله در عرق کیورُه قوام ساخته عنبر یک درم به نبات سوده آمیخته باارند شربتی از دو درم و تا دو مثقال **نوع دیگر** تألیف حکیم شریف خان اقسام خفقان را نافع بود و تقویت قلب نمایند و تفریح و تمام آورد و وسواس سوداوی زائل کنند زمرد سائیده دو توله لاجور و مغسول بهمن سفید ابریشم مقرض گاوزبان هریک یک درم ورق طلا ورق نقر در هریک یک نیم درم عنبر اشهب یکمثقال گلاب بیدمشک آب انار شیرین هریک یک اوقیه نبات سفید یک نیم پا و عسل سفید هفت توله شربت سیب هشت توله عسل و نبات و شربت را در آب حل کرده بر آتش گذارند و کف گرفته گلاب و بیدمشک و آب انار داخل کرده بقوام آورده ادویه بسرشند **خمیره‌یاقوت** تألیف علوی خان که در تقویت قلب مجرب النفع ست یاقوت رمانی پنج یا ده مثقال به گلاب و کیوره و عرق بید ساده دوازده پاس کهرل کنند و آب سیب وبهی شیرین و امرود گلاب و عرق بیدمشک هر واحد یک صد مثقال عرق صندل و گاوزبان هریک پنجاه مثقال قند سفید دومن طبی شربت سیب پانزده مثقال قوام کرده عنبراشهب یکمثقال در کیوره گداخته فادزهر حیوانی لاجور و مغسول هریک دو مثقال ربع یاقوت مسحوق آمیخته بعد چهار روز یکمثقال بخورند **خمیره‌ی طلا** از تألیف حکیم ممدوح ورق طلای محلول پنج درم مروارید ناسفته دو نیم درم عنبر اشهب سه درم یاقوت رمانی لعل بدخشی زمرد سبز هر واحد یک درم رب سیب و به دامرواد و زردک و انارین نبات هریک ده توله عسل بست توله بدستور مقرر مرتب سازند شربتی از یک درم تا دو درم **خمیره‌ی گاوزبان** حار که به غایت مقوی دماغ و دل ست مزیل خفقان و خوشی گل سرخ تراشه‌ی صندل سهنبل الطیب اشنه هر واحد یک نیم مثقال بادرنجبویه دونیم مثقال گل گاوزبان پنج مثقال گاوزبان ده مثقال همه را در دو رطل آب و گلاب بخیسانند و جوش داده صاف نموده با یک رطل قند قوام نمایند و کافور دو دانگ مشک نیم درم زعفران یک درم سائیده حل کننده شربت دو درم با عرق بیدمشک و گلاب **خمیره‌ی گاوزبان عنبری** مقوی دماغ قلب و مفرح و مداومت آن مفید انواع مالیخولیا قسام خفقان گاوزبان سه دام گل گاوزبان کشنیز خشک ابریشم مقرض بهمن سفید تخم بالنگو صندل سفید تخم فرنجمشک هریک یک توله عنبر اشهب نیم درم سوای عنبر همه را در دو آثار آب شب تر نموده و صبح بجوشانند هرگاه آب سوم حصد بماند صاحت نموده و با نبات یک آثار و عسل مفعی پا و آثار بقوام آرند و در آخر قوام

عنبر داخل نمایند و ورق طلا و نقره شش ماشه اضافه کنند هرچند که حل کنند خوب شود شربتی از یک درم تا دو درم و سه درم و چون درین ترکیب مروارید یاقوت زمرد و زهر مهره‌یشب هریک یکمثقال اضافه کنند حکم تریاق بهم رساند در اسهال دموی و بواسیری انفع بود **خمیره‌ی ابریشم** از اختراع نواب معتمدالملوک بجهت محمدشاه پادشاه که مقوی قلب حارست و دافع وسواس و خفقان حادث از اخلاط متحرقه سوداویه و تفریح و نشاط و سرور آورد و مقوی جمیع اعضای رئیسه گرده و معده است اصلاح حال گرده نماید و گرمی آن زائل گرداند و زیابیطس و زیادتی عطش که از گرمی گرده باشد دور کند و دیگر منافع بسیار دارد و هیچ ضرردرین ترکیب نیست و مجرب ست ابریشم خام پنجاه مثقال در آب باران طلا تاب دومن عرق بیدمشک گلاب هریک یک من تبریزی عرق گاوزبان عرق نیلوفر هریک نیم من عرق هیل عرق صندل هریک پنجاه مثقال دو شبانه روز بخیسانند بعده صبح بجوشانند آنقدر که وزن آب رفته وزن عرق ها بماند مالیده صاف نمایند و نبات سفید نیم من تبریزی عسل مصفی پنجاه مثقال شربت فوا که شیرین شربت سیب شیرین شربت ریباس شربت امرود شربت انار شیرین شربت به شیرین شربت ترنج هریک پنج مثقال داخل کرده بجوشانند و کف آنرا دور کنند و بقوام آورده مروارید ناسفته‌یاقوت رمانی یشب سبز فاد زهر معدنی مرجان قرمزی کهربای شمعی هریک دو نیم مثقال لعل بدخشی زمرد اعلی هریک یکمثقال و یک نیم دانگ جواهر را با گلاب بر سنگ سماق صلایه کرده غسل داده خشک نموده وزن نمایند و ورق طلای محلول ورق نقره محلول هریک دو نیم مثقال بعسل مصفی حل سازند ابریشم مقرض گل گاوزبان کشنیز خشک مقشر صندل سفید غنچه‌ی گل سرخ بهمن سرخ بهمن سفید طباشیر نشاسته هریک پنج مثقال تخم خرفه‌ی مقشرده مثقال مغز تخم کدو مغز تخم هندوانه هریک هفت و نیم مثقال عود قماری دو مثقال زعفران یکمثقال بدستور خمیره مرتب نمایند و در نصف این خمیره‌یکمثقال کافور قیصوری سائیده داخل نمایند شربتی از دو درم تا دو مثقال **دواء المسک** معمول حکیم شریف خان کهربا بسد طباشیر ورق نقره هریک سه ماشه گاوزبان گل سرخ کشنیز خشک تخم خرفه هریک نیم توله ابریشم خام دو ماشه زعفران دارچینی دواله ورق طلا مشک خالص هریک یک ماشه مروارید پنج ماشه شربت سیب شربت بهی شربت انار هریک دو توله عنبر نیم ماشه گلاب بید مشک هریک چهار درم عسل و نبات سه وزن ادویه **نوع دیگر** قریب باعتدال مقوی قلب مروارید بسد کهربافادزهر معدنی ابریشم مقرض گل نسرین گل سخر ساذج گاوزبان گل گاوزبان تخم فرنجمشک طباشیر هریک یک درم عود بهمنین دونه‌ی هیل هریک یکمثقال کشنیز خشک مقشر دو درم قرنفل زرنباد هر واحد نیم مثقال مشک ورق نقره هریک نیم درم عرق کیوره گلاب هریک نیم پا و عسل و قند بالمناصفه سه چند ادویه **شربت رنگتره** مقوی قلب مصفی خون مزیل خمار و بسیار خوش مزه و معمول است رنگتره‌ی شیرین گرفته دانه ها از قاش برآورده تخم دور کرده صاف نموده آب خالص آن بگیرند و با قند سفید برابر آن بقوام آرند و در آخر قدری گلاب افزایند **شربت اناس** مقوی و مفرح قلب

است آب اناناس یک جزو قند سفید نیم جزو گلاب بیدمشک هریک ثمن جزو مشک قدری بدستور طیار نمایند و اگر سرفه نباشد آب لیمو به قدری که ترش گرداند نیز اضافه کنند **شربت گاوزبان عنبری** برای تقویت اعضای رئیسه مجرب ست برگ گاوزبان پنج توله گل گاوزبان دو نیم توله بادرنجبویه‌یک توله پا و بالا صندل سفید به گلاب سوده تخم فرنجمشک تخم بادرنجبویه هریک نه ماشه کشنیز خشک زرشک هریک یک توله شب در گلاب و عرق بیدمشک هریک پا و آثار تر کرده صبح بجوشانند هر گاو نصف بماند صاف کرده قند سفید نیم سیر داخل کرده بقوام آرند پس ورق نقره و نیم توله ورق طلا عنبر اشهب هریک سه ماشه مشک یک ماشه داخل کنند **شربت انغرا** مقوی دل و دماغ و رنگ رو سرخ می گرداند و نافع مالیخولیای مراقی و سفید احتراق صفراست گل گرهل صد عدد سبزی آن دور کرده به کاسه چینی در آب لیموی کاغذی بست عدد شب تر کنند و صبح یک نیم پا و گلاب انداخته‌یک شبانه روز بگذارند بعده نبات یک آثار عرق گاوزبان نیم آثار عرق کیوره نیم آثار عرق کیوره نیم پا ممزوج کرده دانه میل نیمکوفته کشنیز مقشر نیکوفته هر واحد نه ماشه آب انار ولایتی آب رنگتره‌ی شیرین هر واحد یک پا دو اگر آب انار مبهم نرسد بجای وی شربت انار باید گرفت یک شبانه روز خیسانیده اندک مالیده صاف کرده بقوام آورند و در آخر قوام مشک دو سرخ عنبر سه ماشه زعفران نیم ماشه به گلاب سائیده در قوام آمیخته حل کرده دارند خوراک از دو توله تا چهار توله بعرق مناسب **شربت یاقوت** حکیم علوی خان که در تقویت قلب معمول است آب انار شیرین آب بهی آب امروز آب سیب هریک دو اقیه قند سفید یک نیم من طبی به گلاب قوام کرده فرود آورده مروارید ناسفته کهربا لعل هریک سه ماشه‌یاقوت رمانی نه ماشه صلایه کرده ورق طلا دو ماشه عنبر سه ماشه کافور یک ماشه حل کنند **شربت ابریشم** تألیف حکیم شریف خان جهت تقویت دل و دماغ مفیدست پیله ابریشم سی مثقال بگیرند و نخ ازو بکشند و سه شبانروز در گلاب و بیدمشک و آب باران هریک دو آثار بخیسانند و بجوشانند پس صاف نموده با عسل و نبات و قند هریک بست مثقال بقوام آورند بعد فرود آمدن عنبر اشهب یک نیم مثقال ورق طلا یک درم ورق نقره‌یک توله درآن حل کنند ودر ظرف پاکیزه نگاهدارنده شربت از نه ماشه تا دو توله **عرق کتیکی** مقوی دل و دماغ گل کتیکی یک عدد گل سیوتی گل گاوزبان هریک چهار توله گل نیلوفر کشنیز خشک هریک نیم پا و گاهی گل سرخ براده‌ی صندل هریک چهار توله نیز افزوده می شود همه را شب در آب تر کنند دو آثار عرق کشند و درصورت غلبه‌ی حرارت مزاج کافور قیصوری و طباشیر به قدر مناسب بیفزایند و یا این عرق را همراه قرص کافور باطباشیر استعمال کنند **عرق قندی** که بخوبی آن عرقی نیست قوت دل و دماغ دهد و اصلا خمار نیارد و بوی بد ندارد بگیرند قند سیاه‌یک من جهانگیری پوست مغیلان هفت سیرآب صاف به قدر ضرور در خم کنند تا که لاهن برسد بهانه داده عرق یک آتشه بکشند بیست و پنج سیر تا سی و پنج سیر و عرق را هر چند نرم تر کشند عرق دو آتشه به اثر خوب و تند گردد و اگر نرم خواهند تا چهارده پانزده سیر بگیرند چون یک آتشه طیار شود این ادویه سه شبانه روز

بخیسانند روز چهارم عرق دو آتشه کشند ادویه اینست قرنفل دو توله صندل به گلاب سوده دو توله عنبر لادن سه توله عود یک توله نبات سفید یک سیر دارچینی سه توله گاوزبان سه دام ادویه نیمکوب کرده در عرق یک آتشه انداخته بعد سه شبانه روز عرق کشند و درین وقت صندل دو توله مشک یک ماشه عنبر لادن یک توله در پارچه‌ی تنگ بسته مهره آن بمیکه دراندازند و چون دو آتشه طیار شود و اگر موسم گلاب پنج سیر برگ گل که زردی و سبزی آن دور کرده باشند بگیرند و در پارچه‌ی پاکیزه بسته بر سردوگیچه‌یا مرتبان چینی کنند و عرق دو آتشه گرم گرم بران ریزند و بعد چند روز که حدت کم شود استعمال کنند **عرق شیر** مقوی قلب دافع خفقان کشنیز و مقشر گاوزبان هر واحد ده توله گل نسرین الایحچی خرد نیمکوفته گل سرخ براده‌ی صندل گل گاوزبان هریک پنج توله ابریشم خام دو توله عود هندی یک توله مشک که درپجه بندند به قدر یک ماشه شیر ماده گاو پنج آثار آب به قدر ضرور بدستور عرق کشند **عرق رنگتره** مقوی و مفرح قلب و مقوی بدن آب رنگتره آب زردک آب نیشکر کشمش سبز هر واحد ده آثار جوزبوا سباسه هریک چهار توله قرنفل دارچینی گل گاوزبان هریک پنج توله شکر طبر زد پانزده آثار عود غرقی دو توله عنبر اشهب چهار ماشه مشک سه ماشه عرق کشند و اگر خواهند که منشط نمایند پوست کنار صحرائی دو آثار همراه آب ها و کشمش و شکر طبرز در خم اندازند هرگاه جوش خورد ادویه نیمکوفته اندازند وقتی که از جوش نشیند عرق ملائم کشنده و زعفران و مشک و عنبر در صره بسته در بهپکه اندازند و به قدر برداشت بنوشند **عرق سیوتی** که بسیار خوشبو و مقوی دل و دماغ باردست دارچینی چهاردام جوزبواسبباسه هریک دو دام برگ تنبول سفید صد عدد گل نسرین یک آثار زعفران چهار ماشه به دستور عرق کشند **عرق فواکه** به جهت تقویت قلب حار بی نظیر و در امراض سوداویه قلب حکم تریاق دارد و تسکین حرارت معده و قلب نیز کند معمول و مجرب آب انار ولایتی شیرین آب سیب شیرین آب بهی شیرین آب ناشپاتی هریک نیم سیر آب لیموی شیرین سواسیر آب کاهو سبز یک نیم سیر آب کشنیز سبز یک سیر آب زردک آب کدو هریک سواسیر آب هندوانه آب نیشکر هریک یک سیر پاو بالا گاوزبان گل نیلوفر بادرنجبویه جومقشر صندل سفید هریک پازسیر طباشیر سفید شش توله کشنیز مقشر نیم پا و شیر بزه ده آثار همه را با شیر در دیگ کرده عرق کشند **عرق عنبر** در تقویت دل و دماغ و جگر بیدیل و جهت رفع غشی هر قسم واحا ده قوت بسیار سریع الاثر است چنانچه بعضی زنان از کثرت خروج خون حیض و بعضی مردان از افراط جریان دم بواسیر به حالت تباه رسیده بودند به مجرد آشامیدن این عرق به حال آمدند و فوائد عجیبه و غریبه ازین عرق مشاهده نمودند مشک خالص یکمثقال عنبر اشهب مصطکی رومی هریک دو مثقال زرنباد و عود غرفی کبابه خندان اشنه سنبل‌الطیب بهمنین شقاقل مصری ساذج هندی دارچینی زعفران قرنفل بوزیدان گل سرخ طباشیر سفید قاقله‌ی کباره صغارفس پوست ترنج ابریشم خام صندل سفید برگ ریحان تازه سعد کوفی قرفه کشنیز خشک گل گاوزبان انیسون درونج عقربی پوست بیرون پسته هریک پنج مثقال آب سیب ولایتی نیم سیر عالمگیری آب انار

ترش یک سیر عرق بیدمشک عرق گاوزبان عرق بادرنجبویه هریک دو نیم سیر گلاب قسم اول پنج سیر دواهای کوفتنی نیمکوفته همه را با عرق ها یکجا کرده شب نگاه دارند و صباح آب سیب و انارهم داخل کرده در دیگ انداخته عنبر و مشک دریچه بسته عرق کشند قدر خوراک از یک فنجان قهوه خوری تا چهار فنجان و طبیب را به حسب مزاج و حالت مریض درین عرق بعضی تصرفات جائز نیست چنانچه جهت تقویت معده آب بهی یک سیر و جهت تسخین و تقویت آن بهار نارنج پنج مثقال و جهت جلس طبیعت گل سنجد یا سنجد داخل کننده **عرق ابریشم** علوی خان که در تقویت قلب مجرب ابریشم خام پنجاه مثقال گل گاوزبان بادرنجبویه فرنجمشک صندل سفید هریک دو مثقال بهمنین خولنجان ساذج هندی هریک پنج مثقال گل سرخ هفت مثقال بسباسه دارچینی دانه‌ی هیل هر یک سه مثقال نعناع خشک هریک شش مثقال زعفران عنبر اشهب هریک یکمثقال آب سیب و بهی و امرد دو گلاب و عرق بیدمشک عرق و دارچینی هریک نیم من تبریزی برگ تنبول یک صد عدد شربتی یک فنجان غالیه تقویت قلب و دماغ نماید و خفقان را نافع آید عنبر اشهب چهار ماشه عود هندی هفت ماشه صندل سفید سه درم مشک دو ماشه عنبر را بگلاب گرم بگذارند و دیگر ادویه سائیده بیامیزنده ببویند **ماءاللحم** مقوی قلب و معمول گل گاوزبان گل نیلوفر گل سرخ گل بیدمشک تازه طباشیرهریک یک توله برادهٔی صندل سفید چهار توله قرنفل الایچی سفید دارچینی هریک چهار ماشه مرغ جوان یک قطعه ادویه را با گوشت مرغ خوب بکوبند که‌یکذات شود پس به گلاب و عرق بیدمشک و آب صاف به قدر حاجت عرق کشند نوع دیگر نافع برای ضعف قلب و جهت ورم و رحم و عسرطمث و درد رحم هنگام آمدن حیض مجربست گوشت بزغاله فربه‌یک من و چهار یک من تبریز مرغ جوان فربه دراج لوه هریک پنج قطعه مجموع را از چوبی و استخوان پاک کرد ورق ورق تراشیده درديگ نقره کباب نیم خام نموده طباشیر سفید کشنیز مقشر خارخسک هر یک دو نیم مثقال نموده دو مثقال غنچه‌ی گل سرخ گل گاوزبان هریک ده مثقال دارچینی دانه‌ی هیل هریک یکمثقال و دو دانگ نیمکوفته داخل کرده عرق بیدمشک عرق گاوزبان عرق عنب‌الثعلب عرق نیلوفر عرق خار شتر آب انگور هریک دو رطل آب خالص به قدر ضرورت داخل ساخته عرق کشند پس در عرق مذکور عنب‌الثعلب گل بنفشه هریک بست و پنج مثقال صندل سفید سفید هفت نیم مثقال گل گاوزبان پنجاه مثقال گل سرخ تازه دو رطل گل سیوتی یک رطل داخل کرده به مرتبه دوم عرق کشند و در وقت عرق کشیدن عنبر اشهب مشک خالص زعفران هریک یکمثقال در کیسه کتان بسته در ظرفی که در آن عرق چکد اندازند **نوع دیگر** که برای تقویت اعضای رئیسه و پاه و معده مفید ست شیره‌ی مغز بادام شیره‌ی مغز تخم کدو شیره‌ی تخم خیارین هریک چهار مثقال خس هندی ساذج براده صندل گل سرخ گل نسرین **کشنیز مقشر** ثعلب مصری هریک سه مثقال دانه‌ی هیل قاقله ابریشم مقرض گاوزبان پوست ترنج شقاقل بهمنین تودرین بادرنجبویه برگ پودینه عود هریک دو مثقال سنبل‌الطیب زرنباد صقرکبابه اشنه زرنب خولنجان سعد قرنفل مصطکی طباشیر دارچینی درونج نارمشک

بسباسه فرنجمشک هر واحد مثقال برگ تنبول زرد بست و پنج عدد هرچه ازین کوفتنی ست نیمکوفته در آب و گلاب تر کنند و گوشت بز یک ساله هفت آثار از پیه و استخوان جدا کرده آب یخنی برآورده با ادویه آمیخته عرق کشند و زعفران و عنبر و مشک و عطر کاوی هریک نیم مثقال را در صره بسته بدهان نیچه بندند که عرق بران چکد و اگر گرم زیاده خواهند عوض گوشت حلوان گوشت طیور اندازند پس مرغ یک قطعه دراج دو قطعه تهیو چهار قطعه گنجشک هیزده قطعه ازلحم این ها که پاک و صاف باشد کباب نیمخام کرده‌یا آب بیخنی برآورده باد و بعرق کشند **معجون طلا** که نهایت مقوی و مفرح ست طباشیر چهار و نیم ماشه دانه هیل درونج عقربی عود غرقی گاوزبان گل گاوزبان بهمن سفید تودری سفید بوزبدان هریک سه و نیم ماشه سنبل‌الطیب ساذج هندی سعد کوفی ابریشم مقرض هریک دو نیم ماشه دارچینی سه ماشه بسباسه جوزبوا گل سپوتی گلنار هریک دو ماشه و قرنفل یک ماشه مروارید ناسفته دو توله یاقوت سرخ لعل بدخشی از مرد بی جرم خوش رنگ هریک یک توله کهربای شمعی از هر مهره‌ی خطائی هریک سه ماشه‌یاقوت کبود زهرجد هریک شش ماشه بسد مرجان سنگ یشب هریک سه نیم ماشه و رب انار ولایتی رب بهی رب ناشیاتی رب سیبل هریک نیم پاو آب انگور شیرین دو توله شهد خالص پاو آثار نبات سفید نیم آثارو نیم پاو عرق کیوره و گلاب عرق بیدمشک هریک یک نیم آثار مشک خالص نه ماشه عنبراشهب یکنیم توله زعفران نه ماشه ورق طلا دو نیم توله بدستور یاقوتی مرتب سازند خوراک دو ماشه **نوع دیگر** که در تقویت قلب و تفریح مستغنی از سائر تدابیرست نبات سفید نیم سیرعسل مصفی هفت دام آب سیب نیم پاودوشاب نه دام در گلاب به قدر حاجت بقوام آورده عنبراشهب با نبات صلایه کرده‌یک توله دران حل سازند بعده ورق طلا یک هزار عدد یکیک انداخته خوب حل کنند بعد از آن مشک خالص نیم توله صلایه کرده داخل نموده چندان بزنند که یکذات شود و برای سفید رنگی آن سفیدی بیضه‌ی مرغ سه عدد اضافه کرده می آید **مفرح یاقوتی** بارد حکیم علی که در تقویت دل گرم مزاج بی نظیرست و مقوی جمیع اعضای رئیسه است و معمول یاقوت رمانی لعل بدخشی یشب کافوری ورق نقره کافور قیصوری هریک سه ماشه بسد گل ارمنی کزمازج تخم مورد گل بنفشه گلناز فارسی ورق طلا عنبراشهب مشک تبتی هریک یک راشه مروارید ناسفته بادرنجبویه گاوزبان تخم فرنجمشک زعفران آمله منقی تخم خرفه‌ی مقشر تخم کاهوی مقشر بهمنین هریک پنج ماشه صندل سرخ صندل سفید هریک یک توله و سه ماشه زرشک دو نیم توله طباشیر سفید هفت ماشه تخم کاسنی ده ماشه شربت انار شیرین شربت سیب شربت حماض هریک چهار توله و دوماشه عرق کاسنی ده توله نبات سفید شش توله عسل مصفی بست توله عرق بیدمشک چهارتوله بدستور مرتب سازند بجهت ناقهمین محرورین نیز بیعدیل و سریع الاثرست و بسیار جلیل القدر **مفرح یاقوتی معتدل** مائل به حرارت حکیم مدوح گفته که از جمیع مفرعات اکتفا به این مفرح و مفرح ماقبل میکنیم و در امراض مختلفه میدهم و گاهی از هریک قدری ممزوج کرده میدهم و نافع می آید و از جمله منافع این مفرح است که اکثر اسهالات را نافع

ست و در امراض رحم و تقویت آن و حفظ جنین بغایت موثر و تام النفع و معمول و مجرب بلاتخلف مروارید ناسفته زعفران گاوزبان مصطکی بسد دارچینی ابریشم مقرض پوست زرد ترنج کهربای شمعی بهمن سفید زرنباد اشنه مغز تخم کدوی شیرین انفار الطیب زرشک منفی تخم خرفه مقشر فرنجمشک طباشیر مغز تخم خیار تخم کاهو مقشر هریک دو درم صندل سفید به گلاب سوده عروقی درونج قصر بی گل سرخ هریک سه درم عنبراشهب قاقله کبار و صغار ورق نقره ورق طلا کافور قیوسی کشنیز گل مختوم یا گل داغستانی لاجورد مغسول گل ارمنی قرفه سنبل‌الطیب نارمشک هریک یک درم لعل بدخشی یاقوت رمانی تخم بادرنجبویه هریک یکمثقال مثقال شربت حماض یکصد درم عسل مصفی دو وزن ادویه بدستور مرتب سازند شربتی یکمثقال و گاهی شربت فوا که شیرین و نبات سفید هریک پاد سیر عوض شربت حماض گرفته و وزن کافور ربع مثقال و عسل سفید نیم پاو نموده و گاهی قند سفید عوض عسل نموده و گلاب و عرق کیوره و عرق بیدمشک افزوده می شود **مفرح دلگشا** که کمال تقویت دارد مروارید گل گاوزبان هریک پنج ماشه کهربا شیب سبز بسه آنکه منقی خصیه الثعلب هریک چهار ماشه‌یاقوت سرخ عنبر اشهب بهمنین صندلین کشنیز مقشر گل سرخ گل مختوم تخم فرنجمشک طباشیر سفید تخم خرفه مقشر هریک سه ماشه درونج عقربی ورق طلا کبابه چینی تودری زرد تودری سرخ هر واحد یک نیم ماشه ورق نقره پوست هلیله کابلی عود قماری زعفران مصطکی هریک دو ماشه زرنباد قرنفل دارچینی هریک یک ماشه تخم بادرنجبویه ساذج هندی پوست بیرون پسته پوست زرد ترنج هریک دو نیم ماشه عصاره‌ی زرشک ده ماشه ادویه کوفته بیخته آب سیب پنجاه ماشه آب بهی شفت ماشه آب ترنج سی ماشه رب سیب مژده باشد نبات سفید به قدر حاجت آبها درب و نبات را بقوام آورده ادویه را به آن بسرشند و اگر خواهند که تقویت معده کند و این مضرح را نوشد اردی لولوی سازند آمله بیست و پنج ماشه داخل کنند و در نسخه‌ی مجرب حکیم احمد موسوی وزن مروارید یک ماشه و عود قماری سه ماشه و زرنباد قرنفل هریک یک نیم ماشه و گل گاوزبان دو نیم ماشه و شربت سیب شیرین پنجاه ماشه و قند سه وزن ادویه است باقی بدستور **مفرح معتدل** تألیف حکیم ممدوح که نهایت مقوی و آزموده است یاقوت زرد مروارید ناسفته هریک ده ماشه کهربای شمعی بسد ابریشم مقرض طباشیر تخم خرفه‌ی مقشر صندل سفید عصاره‌ی زرشک هریک پنج ماشه مرجان قرمزی یشب سبز گاوزبان گل گاوزبان کشنیز مقشر گل ارمنی مغسول گل سرخ بهمن سفید بهمن سرخ هریک چهار ماشه عنبراشهب پوست زرد ترنج تخم خشخاش سفید هریک سه ماشه مشک تبتی قاقله رصغار مصطکی رومی درونج عقربی تخم فرنجمشک عمود قماری گل نیلوفر هریک یک نیم ماشه صندل سرخ ورق طلا هریک دو ماشه زرنبادیک ماشه ورق نقره دو نیم ماشه اجزا را بدستور مقرر با شربت سیب شیرین و شربت به شیرین معجون سازند شربتی یکمثقال **مفرح ابریشم مخترع** حکیم معتمدالملوک جمیع امراض قلبی را نافع است و در همان تقویت قلب و جمیع قوتها نماید ابریشم خام مقرض ده مثقال برگ بادرنجبویه گل گاوزبان

فرنجمشک هر یک هفت مثقال بهمن سرخ بهمن سفید هر یک پنج مثقال مروارید ناسفته کهربای شمعی بسد مغسول سک المسک پوست زردترنج هر یک شش مثقال سندروس مصطکی هریک سه مثقال با درونج خشک نعناع خشک هریک دو مثقال عود قماری عنبراشهب مشک ترکی زعفران بسباسه هریک یک درم بزرابلنیج سفید در شیر خیسانیده خشک کرده نیم درم کوفته بیخته به عسل مصفی و رب سیب شیرین مساوی سه وزن ادویه بسرشند شربتی دو مثقال **یاقوتی بارد** مقوی دل و جمیع اعضای رئیسه یاقوت رمانی مروارید ناسفته کهربای شمعی هریک یکمثقال و چهار دانگ مغز تخم کدو تخم خرفه‌ی مقشر گل گاوزبان گل سرخ کشنیز خشک مقشر صندل سفید هریک پنج مثقال طباشیر دو نیم مثقال عنبراشهب ابریشم مقرض ورق نقره هریک یکمثقال و یک دانگ و نیم ورق طلا با یکمثقال نبات سفید یکصد و پنجاه مثقال شربت سیب شیرین عسل مصفی هریک بست شفاهی گلاب عرق بیدمشک هریک پنجاه مثقال بدستور مرتب سازند شربتی یکمثقال **نوع دیگر** حافظ صحت بدن و روح ومستعمل در ناقهین محرور مزاج برای تقویت قوتها و حرارت غریزی و تعدیل مزاج منحرف و عدیل و سهیم ندارد و مجرب و مخترع حکیم ذکاء الله خان مروارید ناسفته طباشیر یاقوت سرخ یشب سبز شفاف هر واحد یک درم زهر مهرهٔ اصیل عنبراشهب مشک خالص زعفران هریک نیم درم به گلاب و عرق بیدمشک حل نموده صندل سفید و سرخ به گلاب سوده‌یک نیم درم غنچه گل سرخ گل گاوزبان کبود مغز تخم کدوی شیرین تخم کاهوی مقشر مغزتخم خیار با درنگ تخم خرفه‌ی مقشر هر واحد دو درم آب سیب شیرین آب انار شیرین ولایتی آب ناشیاتی آب بهی رسیده هر یک بست و پنج درم گلاب بیدمشک هریک پنجاه درم قند سفید و چند شربت فواکه یکچند ادویه ورق نقره یک نیم درم ورق طلا نیم درم بدستور مرتب سازند و هریک درم تا سه درم تناول نمایند **یاقوتی** که قائم مقام جواهر مهره است مروارید ناسفته تحفه یک نیم توله یاقوت سرخ لعل بدخشی هریک یک توله زمرد خوش رنگ به جد هریک شش ماشه زهر مهره‌ی خطائی سنگ یشب هریک پنج ماشه به سد چهار ماشه مرجان ابریشم مقرض هریک چهار و نیم ماشه گل گاوزبان برگ فرنجمشک بهمن سفید تودری سفید طباشیر دانه الایچی سفید درونج عقربی رنگ اشقرعود غرقی بادرنجبویه هریک شش ماشه مربای سیب دو عدد مربای بهی سه عدد مربای ناشپاتی سه عدد مربای آمله دوازده عدد آب انگور ولایتی آب انار ولایتی هریک پاو آثار عرق کیوره گلاب خالص هریک نیم آثار عرق بیدمشک یک نیم پا و نبات سفید نیم آثار مشک خالص هفت ماشه عنبر اشهب نه ماشه زعفران شش ماشه ورق طلا دو توله بدستور معجون ساخته چهل روز در غله جو داشته از دو ماشه تا چهار ماشه خوراک ست **یاقوتی معتدل** که برای تقویت اعضای رئیسه همواره معمول است مروارید ناسفته شش ماشه یاقوت رمانی لاجورد مغسول هریک هشت ماشه کهربای شمعی سه ماشه گل گاوزبان بادرنجبویه کشنیز مقشر طباشیر دانه‌ی میل بهمن سرخ بهمن سفید صندل سفید هریک یک توله مغز تخم کدوی شیرین مغز تخم هندوانه تخم خرفه هریک دو توله ابریشم مقرض زعفران ورق

نقره هریک شش ماشه عنبر اشهب چهار ماشه مشک خالص ورق طلا هریک دو ماشه شربت فواکه ده توله شربت سیب بست توله نبات سفید نیم آثار گلاب عرق بیدمشک عرق شاهتره هریک پا و سیر اول قند را با عرقیات بقوام آورده ادویه دیگر کوفته بیخته فم نمائید و جواهرات به گلاب سوده اضافه کنند و گاهی عوض شربت فواکه شربت انار شیرین و ترش و شربت بهی و شربت امرود هریک ده توله و شربت زرشک نیم پا و گرفته و وزن نبات سه پا و ساخته و بادرنجبویه به رعایت حرارت مزاج طرح نموده و بسیار مفید یافته **نوع دیگر** که بسیار مقوی ست یاقوت رمانی یاقوت زرد یاقوت کبود یا قوت سفید هریک یکمثقال لعل بدخشی فیروزه هریک چهار ماشه زمرد سبز دو ماشه عقیق یمنی یکمثقال یشب سبز چهار ماشه یشب سفید نیم مثقال مروارید ناسفته یکمثقال کهربای شمعی لاجورد مغسول هریک نیم مثقال تخم فرنجمشک گاوزبان پوست ترنج هریک یک نیم مثقال ابریشم مقرض برگ قرنفل یا عوض او ساذج هندی گل نیلوفر صندل سفید گل در عود قماری قرنفل دارچینی قاقله کبار هریک چهار ماشه پوست بیرون پسته بادرنجبویه درونج عقربی گل مختوم عنبر اشهب گل دارچینی بهمن سفید هریک یکمثقال آملهی مقشر پوست هلیلهی کابلی هریک دو نیم مثقال عصارهی زرشک سه مثقال گل ارمنی سنبل‌الطیب ساذج هندی بهمن سرخ ورق طلا هریک نیم مثقال طباشیر سفید شش ماشه مشک خالص یک نیم ماشه کافور پنج سرخ نبات سفید نیم سیر بدستور مقرری مرتب سازند **یاقوتی** مقوی اعضاء رئیسه و معمول گاوزبان گل گاوزبان صندل سفید به گلاب سوده گل سرخ ورق نقره هریک سه درم طباشیر یشب سبز کشنیز مقشر خرفه مقشر دانهی هیل ورق طلا هریک دو درم مروارید کهربا بسد یاقوت ابریشم مقرض پوست ترنج هریک یک نیم درم زرشک سه توله شربت انار شیرین ولایتی نیم پا و قند سفید پا و آثار گلاب نیم پا و مشک عنبر هر واحد ربع درم زعفران یک درم مربای آمله و هلیله هر واحد پنج عدد به دستور سازند **اقوال بعض اطبا** صاحب اقتباس نوشته که اگر ضعف قلب به سبب کثرت سیلان خون بواسیر یا حیض و یا دیگر استفراغات باشد جهت اماله اول دست و پا را بنوازد محکم بندند و رگ صافن و باسلیق زنند و موافق قوت خون بگیرند و طباشیرلاجورد مغسول گل ارمنی هریک یک ماشه خمیرهی گاوزبان عنبری علوی خانی نه ماشه سرشته با عرق عنبر نه توله دهنده و یا ادویهی مذکوره در آمله مربی یک عدد ورق نقره‌یک عد آمیخته با لعاب گاوزبان هفت ماشه در عرق شاهتره و گاوزبان هریک پنج توله و کیوره و چهار توله تخم بالنگو هفت ماشه پاشیده بخورند و یا مفرح گیلانی با ماءاللحم دهند و ایضاً برای ضعف و اختلاج قلب جواهر مهره دو ماشه در دواءالمسلک شیرین علوی خان نه ماشه ورق طلا دو عدد سرشته شربت کیوره و سیب هریک دو توله در عرق افسنتین و کیوره هر یک چهار توله گلاب هفت توله عرق بهار کونه سه توله تخم بادرنجبویه پنج ماشه بارهنده مسیحی گوید که نضع می کند برای ضعف قلب دواءالمسک و مترودیطوس و این دوا بگیرند مصطکی دارچینی دار فلفل تمام فرنجمشک بادروج خشک بادرنجبویه ساذج هندی کشنیز خشک سنبل‌الطیب هر واحد یک

جزو کهربا بسد مروارید طباشیر هر واحد نیم جزو مشک سدس جزو در عسل هلیله‌ی مربی بسرشند یا قدری آمله و هلیله سیاه جوشانیده آب او چهار جزو به‌یک جزو عسل آمیخته بقوام آورند و ادویه را به آن معجون سازند و بخورند و بر سینه بطیوب حاره و غالیه بمالند و بخورد و شراب ریحانی و لحم جدی و ماکیان و درونی بیضه نیمبرشت استعمال نمایند و راحت و لهـود سـرور اختیار کنند و از جمله تعب خاصه نفسانی مثل هم و غم و سهر و غضب اجتناب نمایند و هم او گوید که از ادویه‌ی نـافع قلـب بالخاصیه بسد و کهربا و مروارید ناسفته و سندروس و ابریشم خام و بهمنین و آمله و کشنیز وبادروج و گاوزبان و بادرنجبویـه و فرنجمشک و پوست ترنج و عود و مشک و عنبر و مصطکی و غیر آن از افادیه است **صاحب کامل** نوشته که از ادویه‌ی مفـرده در تقویت قلب و علل او عود هندی و مشک قرنفل و مصطکی و کهربا و بسد مروارید و ابریشـم خـام و آملـه و بادرنجبویـه و کشنیز خشک است و دیگر ادویه مفرده مقوی قلب در قوانین کلی علاج قلب مسطور شدند حسب مزاج مریض اخذ نمایند.

علاج خفقان از ذکای حس قلب

اغذیه مفلظه همچون کله پاچه و هریسه تناول کنند و تقویت قلب بادویه‌ی مقوی قلب و قابض نمایند و مخدرات و مسـکرات مثل آب کوکنار و افیون و بزرالبنج به استعمال آرند و خمیره‌ی منشط و مسکر مخترع علوی خان بخورند و بزرالبنج و بابونـه و سبوس گندم و کوکنار و برگ سرو هریک پا و آثار جوش کرده بر سینه انکباب نمایند و اندکی که کوکنار در گلاب و عرق بید ساده دادن عظیم الاثرست و همچنین برگ بنگ و همه اینهمه در علاج امراض دماغی از ذکـات حسـن مسـطور شـد حسـب حاجت بکار برند.

علاج خفقان شرکی

اگر از مشارکت معده باشد اصلاح معده به گلقند و سکنجبین کنند و جوارشات حار و بارد حسـب مـزاج بخورنـد و تنقیـه معـده حسب غلبه خلط نمایند چنانچه در محل آن مفصل مرقوم گردد و به قول صاحب حاوی درصورت اجتماع خلط لزج در معده هر صبح اصل‌السوس نیم کوفته سه درم جوشانیده صاف نموده به شکر شیرین کرده بنوشند و غذا مزوره‌ی نخود بمغزقرطم بدهند و بعد از آن بآبی که در آن تخم شبت و تخم خربزه‌ی نیم کوفته جوشانیده باشند قدری نمک و عسل حل کـرده بنوشـند و پـر مرغ به روغن کنجد آلوده بحلق گردانیده قی آورند آنگاه به جوارش عود و مصطکی و عنبر و مفرحات یاقوتی حار قلب و معـده را تقویت دهند و اگر با بلغم غلیظ لزج سودایار باشد و در قی با بلغم سودا بر آید و ترشی دهن و سوء فکر باشد بعد نضج به این حب تنقیه نمایند تربد سفید افتیمون هر واحد یک درم ماشا شحم حنظل غاریقون حجر ارمنی هر واحد یک دانـگ سـقمونیای مشوی نیم دانگ نمک نفطی یک دانگ اسطوخودوس نیم درم مقل یک دانگ کوفته بیخته بآب بادیان یا آب شاهتره سرشـته

حبها سازند و صبح خورده تا دو مهر انتظار اسهال نمایند و چون آثار صحت ظاهر شود بعد از آن جوارشات مذکوره بخورند و اگر با بلغم صفرا باشد و صفرا به آن درقی برآید و عطش و لهیب باشد هر صبح جلاب از تخم کاسنی و اصل‌السوس هر واحد سه درم شکر سفید ده درم بدهند و غذا نیمروه نخود و ماش بمغز بادام سازند و تنقیه‌ی معده به این حب کنند تربد افتیمون سنای مکی شاهتره هر واحد یک درم هلیله زرد گل سرخ لاجورد مغسول هر واحد نیم درم کوفته بیخته بآب بادرنجبویه‌یا بآب بادیان یا بآب گاوزبان حبها سازند و سحرگاه بخورند و تا نیم روز بدان صبر کنند بعده جلاب بارد از شکر سفید و گلاب و عرق گاوزبان هر واحد ده درم و تخم ریحان سه درم بنوشند و در آخر روز غذا از آب گوشت بخورند و بعد تنقیه بوب مقوی قلب و معده مثل رب سیب و به و حماض و لیمو و مانند آن بخورند و غذا مزوره از آب انار یا زرشک یا تمر هندی برنخورد و مغز بادام و شکر سفید سازند **شیخ الرئیس** می فرماید که خفقان بمشارکت معده اگر از خلط غلیظ باشد علاج بقی بعد طعام و بعد تناول ملطفات مثل عصاره‌ی ترب در سکنجبین و بعده اسهال با یارجات کبار مثل لوفاذیا و ثبادریطوس یا ایارج فیقرامقوی بشحم حنظل و غاریقون و افتیمون باید کرد و اگر بسبب صفرای لذاع باشد علاج بتقویت معده برب فواکه عطره مثل سیب و به خصوصاً بعد طعام و امرود و مانند آن و با ماله طبیعت بلین و اجتناب از آنچه مستحیل به خلط مراری گردد و تدبیر تعدیل معده کنند و کذلک اگر طعام در آن فاسد گردد باید که تدبیر آن نمایند بدانچه تقویت معده بر هضم چیزی نماید که در آن فاسد شده چنانچه در باب معده مذکور گردد و همچنین قطع سبب به آن تدبیر نمایند و کذا با وجود آن منفعل یعنی دل را تقویت دهند تا که تأثیر قبول نکند و بر قطع سبب بدون تقویت منفعل اقتصار ننمایند بلکه واجب است که معذلک تعهد تقویت قلب به ادویه‌ی قلبیه کنند **اکنون** چند نسخ مطب اساتذه مفید این نوع به قلم می آیند بادرنجبویه گاوزبان آمله هریک چهار ماشه سنبل‌الطیب دو ماشه جوشانیده نبات سفید داخل کرده دهند و بصورت قبض و حبس مواد رطوبی و بخارات بلغمی در احشا دواءالمسک همراه گل بنفشه شش ماشه بهدانه سه ماشه اصل‌السوس کوفته چهار ماشه گاوزبان خیارین کوفته هریک شش ماشه بادیان نیم کوفته چهار ماشه جوشانیده و شربت به زوری دو توله دهند و برای تلیین و اخراج مواد غلیظه معده دواءالمسک معتدل خورده گل بنفشه نه ماشه بهدانه سه ماشه اصل‌السوس چهار ماشه سنای مکی نه ماشه گل و سرخ چهار ماشه جوشانیده گلقند سه توله غذا شوربای قلیه با خشکه و بهجهت اجتماع سودا در معده بالنگو اصل‌السوس گاوزبان هریک چهار ماشه جوشانیده نبات توله و برای ضعف قلب سوداوی در تقویت معده گل سرخ گاوزبان هریک چهار ماشه بادرنجبویه یک ماشه قرنفل یک عدد عود و ماشه جوشانیده نبات داخل کرده و بدهند و ایضا گاوزبان چار ماشه گل گاوزبان سه ماشه بادرنجبویه چهار ماشه سنبل‌الطیب دو ماشه کشنیز خشک براده صندل سفید هریک شش ماشه جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند و در خفقان با ضعف هضم دواءالمسک معتدل پنج ماشه بجوارش عود پنج ماشه سرشته همراه عرق شاه تره و عرق عنب‌الثعلب و شربت

سیب بخروند و درصورت خفقان ضعف هضم و نزله مصطکی سوده‌یک ماشه بخمیره‌ی صندل و دیا قوذا هریک شش ماشه سرشته همراه بنفشه چهار ماشه زوفای خشک سه ماشه جوشانیده نبات یک توله بدهند و در خفقان با سوء هضم دواءالمسک معتدل شش ماشه خورده گلقند دو توله بعرق کاسنی و عرق عنب‌الثعلب هریک پنج توله مالیده تخم فرنجمشک چهار ماشه پاشیده دهند و برای بخارات معده و سوء هضم و ضعف معده و سقوط اشتها انوشداروی لولوی عرق کاسنی عرق گاوزبان عرق عنب‌الثعلب شربت از این دهند و ایضا برای ضعف معده و خفقان و بول زرد و دواءالمسک دو ماشه به گلقند نه ماشه سرشته و طباشیر مصطکی با گلقند و یا هلیله‌ی مربی معتدل است و برای ضعف معده‌ی حار و قبض طبع و خشکی دبان شربت انار عرق کاسنی غذا یخنی مرغ فربه و در ضعف معده‌ی گرم تر بآب دهان گلقند به شربت لیمون و نوشدارو به شربت انار و ایضا طباشیر یک ماشه بگلقند یک توله بالایش سکنجبین گلاب و در صفرای با رطوبت معده آمیخته جوارش طباشیر مسهل بعد نقوع صبر و مربای هلیله و اطریفل مبرد مجفف معده و جوارشات مجفف غیرمسخن معده نافع ست و ایضا شیره‌ی تخم خیارین شش ماشه عرق بادیان ده توله گلاب سکنجبین ساده باز کاسنی بجای خیارین و شربت انارین بجای سکنجبین و عرق کیوره اضافه کننده بصورت ضعف و گرمی و تشنگی و فثیان زهر مهره‌ی سوده به طباشیر بهمن سفید دانه بهیل هریک چهار سرخ سائیده در رب رنگتره آمیخته همراه لعاب بهدانه شیره‌ی خرفه عرق شاهتره عرق کیوره گلاب رب رنگتره خاکشی بدهند باز پودینه خشک برای غثیان و بارتنگ عوض خاکشی برای اسهال افزایند و درصورت تبخیر و ریاح معدی هلیله‌ی مربی یک عدد با دانه بیل و مصطکی یک یک ماشه و اطریفل کشنیز تالیف حکیم ذکاء الله خان سفید بود و خمیره‌ی گاوزبان یا خمیره‌ی مروارید با گلاب و شربت اسطوخودوس و بزور لقمه پاشیده معمول ست و انوشداروی لولوی و جوارش مخزع حکیم اکمل خان و جوارش آمله و جوارش صندل و جوارش زعفران و خمیره‌ی صندل حائض و دواء المسک معتدل علوی خانی و معجون صندل نافع و اگر از مشارکت مراق باشد علاج مراق نمایند و ایضا در مزاج مراقی حوابس البخره مثل کشنیز و عود و غیره و فصار صافن مفید و اطریفل کشنیز تألیف ذکاء الله خان و نوشداروی لولوی علوی خانی و دواءالمسک معتدل علوی خانی و شربت الفرا و شراب الصالحین و معجون صندل نافع و گل نیلوفر چهار ماشه سبوس گندم نه ماشه سپستان ده دانه جوشانیده قدری شکر انداخته نوشیدن برای خفقان مراقی و نزله نافع ست و ایضا برای خفقان و مراق دواءالمسک معتدل بورق نقره پیچید و بخورند بالایش عرق کاسنی عرق عنب‌الثعلب عرق گاوزبان شربت انارین آمیخته بنوشند و برای تنقل مربای سیب مربای آمله مربای تمر هندی و ترکاری تورئی و جهت خفقان و مراق و نزله و بواسیر زرنبات و یک ماشه سوده بدواءالمسک هفت ماشه سرشته بخورند و شیره عنب‌الثعلب چهار ماشه شیره‌ی تخم کاهو شش ماشه لعاب گل خطمی لعاب به دانه هریک سه ماشه در عرق کیوره عرق بید ساوه برآورده شربت انار شیرین داخل کرده تخم فرنجمشک چهار ماشه پاشیده بنوشند و در نسخه‌ی دیگر عرق

شاهتره و شربت به دو توله بجای شربت انار است و ایضا برای خفقان هراقی که از خوردن معجون حارهندی برای باه از حرارت جگر و احتراق عارض شده باشد شیره‌ی مغز تخم هندوانه شش ماشه شیره‌ی تخم کاسنی پنج ماشه شیره‌ی مغز تخم کدو شش ماشه گلاب چهار توله عرق شاهتره عرق عنب‌الثعلب شربت بزدری تودری سفید دهند ودوم روز خاکشی بجای تودری و سوم روز گلقند بعده برای احتراق در مواد فصد نمایند و از عناب پنج دانه بعرق شاهتره ده توله مالیده شیره‌ی کاسنی شش ماشه شیره دانه میل سه ماشه شیره‌ی خیارین شش ماشه عرق کیوره دو توله نبات توله داخل کرده تسکین داده تجویز مسهل کنند و منفج از عناب پنج دانه گل بنفشه گل نیلوفر بادرنجبویه زرشک منقی گاوزبان هریک چهار ماشه خیارین کوفته شاه تره تخم کاسنی کوفته هریک شش ماشه جوشانیده گلقند سه توله داخل کرده دهند بعده نفج از قاروره دریافته فلوس خیارشنبر شش توله روغن بادام پنج ماشه داخل کرده مسهل دهند و فردای آن تبرید آمله مربی یک عدد بورق نقره‌یک عدد پیچیده گلاب چهارتوله عرق کیوره دو توله نبات یک توله بدهند و به جهت آخر روز تبرید لعاب اسپغول و غیره و اگر درد بجای مثانه پیدا شود و ئدرات مع تجوید هضم و منقی ریاح از شیره‌ی خار خساک شیره‌ی تخم خربزه هریک شش ماشه شیره بادیان چهار ماشه عرقیات شربت بنفشه دو توله خاکشی پنج ماشه دهند و روغن بابونه گرم کرده بر موضع درد بمالند باز طبیخ منضج عددمنقی گل سرخ بادیان کرویا پرسیاوشان بسفایج هریک چهار ماشه انیسون سه ماشه تخم خرپزه شش ماشه حب قرطم نه ماشه بعرق بادیان ده توله گلاب عرق کیوره و هریک چهار توله جوشانیده گلقند سه توله بدهند و جوزبواهروغن گل سوده گرم بر مثانه بمالند باز به رعایت ریح و بواسیر مقل یک ماشه باطریفل منعیر و عرق دهند باز الیچی ماشه بادیان بسفایج چهار چهار ماشه جوشانیده نبات و در غذا زمین کند جائز دارند و طباشیر سوده به مفرح سرشته با عرقیات بدهند و اگر از قبض نوبخار بوده دانه بعرق بادیان ده توله مالیده نبات دو توله داخل کرده دهند و اگر اسهال زرد رنگ از ضعف هضم و خرابی معده عارض شود طباشیر یک ماشه سوده به جوش اندرین شش ماشه سرشته عرق کاسنی عرق عنب‌الثعلب عرق کیوره هریک پنج توله شربت به شیرین دو توله بارتنگ یا تخم ریحان چهار ماشه بدهند و ایضا برای خفقان مروقی و شیره‌ی خیارین شیره‌ی کاسنی هریک شش ماشه عرق شاهتره شربت نیلوفر دو توله اسپغول چهار ماشه پاشیده دوم روز بجای شربت گلقند برای تجوید هضم سوء بعضا آمله مربی بافزایند غذا مثله باز آب کاسنی سبز مروق ده توله شیره‌ی خیارین شش ماشه شربت بزوری دو توله باز قرص زرشک چهار ماشه باز قرص گل صغیر چهار ماشه باز قرص طباشیر چهار ماشه به تبدیل همراه آب کاسنی مروق از هفت توله تا پانزده توله دهند و این نقوع نیز برای خفقان مراقی نافع نوشته برگ بادرنجبویه چهار ماشه افتیمون چهار ماشه افسنتین رومی دو ماشه گاوزبان شش ماشه درپا و آثار ماشه عرق عنب‌الثعلب گرم کرده شب تر نموده صبح مالیده و صاف نموده نبات دو توله حل کرده بنوشند بعد چهار روز آب مغز فلوس خیارشنبر دو توله که در گلاب نیم پا و شب تر کرده گرفته باشند با نقوع

مذکور آمیخته بجای نبات ترنجبین حل کرده بنوشند و اگر به مشارکت دماغ باشد برای تقویت آن آنچه در علاج ضعف دماغ گذشت بعمل آرند و نوشداروی لولوی بخورند و اگر از سدوریه افتد علاجش همان است که در علاج ربود غیر امراض ریه سطور شده و اگر از مشارکت امعا باشد و از تولد دیدان عارض شود به قتل و اخراج آن کوشند به طریقی که در فصل دیدان خواهد آمد مع تقویت عصب به ادویه‌ی قلبیه تا آخر دویدن را قبول نکند و ایضا ادویه که ذی عطریت و مقوی دل و مخرج سودا باشند مانند افتیمون افسنتین و بسفایج و درونج و بادرنجبویه و بیخ کبر و کرفس و گل سرخ و مثال اینها بیشتر از دیگر ادویه داخل سازند و غذا هر گوشت گوسفند و شیر برنج اکتفا نکند و اگر از مشارکت او ادعیه منی و رحم باشد به سبب النجره منی مدقیاس حیض باجماع فرمایند و صبح آن رگ صافن و یا باسلیق زنند و خمیره‌ی صندل مرکب علوی خان همراه عرق کیوره دهند و فرزجات و مطبوخات از مدرات حیض دهند و فصد سافن کشایند و شربت کشوث درین باب مجرب ست و اگر به مشارکت همه بدن باشد بصورت تپ علاج آن نمایند به نحوی که در باب حیهات خواهد آمد و هرگاه در آخر غب غیر خالص و شطرالغب اختلاج قلب پدید آید خمیره‌ی مروارید با ماءاللحم و عرق زردک دهند در حالت شرب سموم و نرع حیوانات زهرو و ازاله نمایند بدانچه در بحث سموم مسطور گردد بیشتر در تقویت قلب کوشند هر دوائی که دهند در آن ترشی ترنج دلیهون کاغذی و غیره بسیار باشد.

غشی

عبارت است از معطل شدن اکثر قوای محرکه و مساسه از افعال خود به سبب ضعف قلب سوای محرکه آلات نفس و حس لمس که آن قدری باقی می ماند و سببش نزد بعضی رسیدن ایذا بقلب است تحلل روح یا از احتقان او سبب فرط استفراغ یا وجع یا امتلا یا از ابخره ردیه باهم یا درم در آن یا در مجاور آن به جهت آنکه شدت اسباب خفقان باعث غشی ست و کمال قوت غشی موت و چون سبب ضعیفه با شد حالتی میان غشی و افاقه رو دهد و قرشی و کازرونی و صاحب شفاء الاسقام می نویسند که سبب او یا موذی است که بر قلب وارد شود چنانچه نزد نوبت حمیات و خصوصاً حمای وبائی به سبب ماده‌ی خانقه و وصول ابخره فاسده وارد روح کدره بسوی قلب و نزد اوجاع لسع استعمال سموم و شم جیف و وصول ابخره‌ی دفانیه‌ی فارجیه مثل ادخنه‌ی اتون و مانند آن و بدنیه مثل بخار فاسد از عضو مانند معده و فم آن بسوی قلب که بدان سبب قلب منقبض گردد و گاه سبب دیدان باشد که بسوی فم معده صعود کنند و یا سوی مزاج ساذج یا مادی باشد که به قلب عارض گردد روح به حمایت قلب بسی آن مجتمع شود و یا رفت روح و قلت آن به سبب تخلل مفرط چنانچه نزد گرسنگی و استفراغ مفرط دو جمع شدید سبب استفراغ ارواح برای مقاومت و گاه به شرکت معده‌یا عضو دیگر مثل کبد و امعا و رحم باشد و گاه از ورم قلب گاه از انسداد شریان وریدی و دی آنست که در آن هوا از ریه بسوی قلب می رود و از انسداد مسالک ابهر و آن شریانی ست که در

آن روح از قلب یجمیع بدن سلوک می یابد و **قرشی** در شرح قانون نوشته که اسباب قریبه برای حدوث غشی سه نوع ست یکی امر در قلب چنانچه آنرا ضعف شدید از انقباضی که به آن ارواح کثیر بسوی شرائین مندفع می شود و عارض گردد دوم امر در روح چنانکه بسیار اندک باشد حتی که انقباض قلب موجب برای نفوذ شمار کثیر از روح بسوی شرائین نباشد و یا روح شدید التحریک بسوی داخل باشد حتی که به اطراف شرائین ظاهره نافذ نشود و اگرچه انقباض قلب قوی تام باشد یا روح فی نفس ها بسیار بود سوم امر خارج از آن چنانچه شرائین بنهجی باشند که برای نفوذ روح کثیر بسوی اطراف ظاهره او مطاوعت نکنند و اسباب بعیده و غشی اسباب این هر سه سبب است و **طبری** گوید که کل اسباب مهیج غشی چهل و هشت سبب ست و آنجمله اسباب تخت چهار جنس است اول سقوط قوت و همه انچه مشاکل اینست تحت او باشد دوم استفراغات و انواع همه استفراغات تحت اوست سوم الام و اصناف کل آلام تحت آنست چهارم آفات و مکایات که به نفس اعضاء واقع شوند و قریب به این قول سعیدبن هبته الله گفتند که سبب غشی و انحلال قوت حیوانی دفعه یا امتلاست یا استفراغ یا الم یا سوءمزاج و استدلال نمایند برامتلا یتخمه و بر استفراغ به نزف و اسهال و برالم به آفت حادث بغم معده یا روس عضلات و هر سوءمزاج عارجمیات محترمه و هر بار و بعلت مسمی بولیموس و **مجوسی** گفته که غشی انحلال قدرت حیوانیه است دفعه یا از امتلای که بر قوت قفل آرد آنرا منضغط سازد چنانچه عارض می شود از امتلای عروق از اخلاط و امتلای معده از طعام در تخمه و امتلای دماغ چنانچه در سکته و یا از استفراغ که تحلیل قوت و افشای آن نماید چنانچه در استطلاق شکم و شرب در او عرق مفرط و خروج خون بفصد و رعاف و طمس و نفاس و خروج ریم از خراج و امساک از طعام و نعب شدید و مانند آن حادث می گردد و یا از سوءمزاج حار چنانچه در حمیات یا بارد چنانچه در بطلیموس عارض می شود و یا وجع شدید که تحلیل قوت و استفراغ و روح نماید مثل دردی که در فم معده باشد و در قولنج و در قبر روح مفاصل و غیر آن از امراضی که از آن اوجاع شدیده حادث شود و مرجع در باب استفراغ داخل است هر آنکه استفراغ روح می‌نماید و ایضا گاه حادث می شود غشی در اختناق رحم عند ارتفاع بخارات بارده از رحم بسوی قلب و بساست که حادث می گردد غشی از فساد جوهر عضو و موت او نزد متمادی شدن بخارات بارد از ان بسوی قلب و ایضا غشی حادث میشود از ورمی که به قلب عارض گردد و آنرا غشی قلبی گویند وازین نوع موت دفعه بهم می رسد و ایضا گاه غشی در ابتدای نوائب حمیات ظاهر می شود یا به سبب وجع که حادث گردد از حرارت و یا به سبب انصباب خلط محفن در وقت نوبت تپ بسوی معده که ثقیل گرداند قوت حیوانیه او یا آنکه صاحب تپ را ورم در بعض اعضای جلیله الخطر باشد که چون ماده درین وقت بسوی ناحیه‌ی ورم بریزد در آن زیادتی نماید و وجع او شدت کند و غشی حادث گردد و یا صاحب همی را ضعف در فم معده باشد پس قبول کند آنچه از اخلاط بسوی آن منصب گردد بعده اگر غلیظ باشد ثقل قوت آرد و غشی حادث کند و اگر روی مزاج بود از آن وجع بهم رسد و تابع او غشی باشد و گاه

عارض می شود غشی از عوارض نفس یا از نزع به سبب دخول حرارت غریزی و قوت حیوانی بسوی قعر بدن دفعه و یا از غضب به سبب خروج حرارت غریزیه و تبدد آن اکنون بدانند که سبب کلی غشی سه امر است یکی تحلیل روح قلبی بواسطه‌ی فرط استفراغ یا کثرت فرحت و لذت دفعه‌یا شدت وجع یا سموم حاره دوم احتقان روح در قلب به باعث امتلای مفرط از شرب شراب و اخلاط و ابخره ردیه یا غم و ترس عظیم ناگهانی یا سموم بارد یا حدوث سده در شریان وریدی و در ابهر سوم قلت تولد و روح به سبب وقوع سود مزاج در قلب و استعمال اغذیه‌ی فاسده بالجمله هرکدام از این اسباب ثلثه که باشد ضعف در قلب می آرد و ضعف قلب باعث ضعف جمیع قوت هاست چه مدد همه قوی از قوت حیوانیه قلبیه است و آن موجب غشی می شود و قریب این است آنچه شیخ‌الرئیس و بعض شراح قانون می نویسند که سبب غشی ضعف قلب و اجتماع کل روح در آن است بواسطه یکی از سه سبب اعنی به سبب تحرک او بسوی داخل چنانچه بعد استفراغات قویه از فصد و اسهال و در نزع مفرط می باشد و یا به سبب احتقان او در داخل پس تنفس نمی یابد چنانچه در انسداد ابهرو یا به سبب قلت و رقت او پس حاصل نمی شود بر موجود در معدن و چون غشی از جمله امراض ادعیه است پس لاجرم یا از قبیل امتلای مفرط باشد یا خلو زیاده از آنچه باید یا انسداد مانع چیزی که از آن و بسوی آن جاری می‌گردد و اسباب این یا امتلا از ماده‌ی خانقه به کثرت یا سده باشد و یا استفراغ محلل روح و یا عدم بدل تحلیل وجوع شدید و ضعیف ترین مردم از روی صبر برهان کسانی است که منسوب نه به مریضان و نه بصحیحان باشند مثل حبیان و آنکه قریب ایشان باشند و مشایخ و ناقهین و اما منتهیان در سن احتمال آن می کنند و این به سبب قوت قوی آنها باشد و احتمال او در سرما بیشتر از گرما می باشد و یا سوءمزاج ساذج مستحکم یا عظیم که دفعه عارض گردد وجع شدید و یا ورم و یا ضعف از قوای مبادی رئیسه و خصوصاً قلب پس دماغ پس کبد و یا ضعف عضو مشارک مثل فم معده و آفت عضو دیگر و یا ضعف جمله بدن و هزال و سخافت او و آفت جمیع اعضا و یا استیلای عارض نفسانی و اکثر این به مشایخ و ضعفا و ناقهین افتد و یا وصول کیفیت مضاد بجوهر خود به مزاج قلب و روح از خارج یا داخل مثل اشمام آهن چاه ها و هوا چنانچه در حمیات و بائیه و از بد بوی جیف و نفوذ کیفیت سموم بسوی قلب می افتد و بساست که به مشارکت شریان باشد چنانچه از وقوع لسع حیوان سمی بر شریان و ازین قبیل ست آنچه عارض می شود به سبب دیدان که به سوی فم معده صعود کنند و **تفصیل** زیاده تر بعد از این آن است اما **امتلای مواد خلطی** یا ریحی حادث می‌کند غشی را یا به سبب کثرت و تسدید او مجاری روح و حصر حمابه روح در قلب تا آنکه مختنق شود و از این قبیل ست انصباب از اخلاط کثیره یا خون بسیار بسوی معده یا صدر و مانند آن یا انتقال از ماده‌ی ورم خناق و ذات‌الجنب و ذات‌الریه به ناحیه قلب دفعه و یا به سبب چسبیدن آن در مسام و تسدید مجاری و خصوصاً در اعضای نفسیه و بساست که عام در جمیع عروق بدن باشد و اگرچه آن به کثرت فعل نکند و یا به سبب شدت اذیت آن به کیفیت بارد و بسیار و لذاع بسیار یا محرقه

بسیار و غشی که در ابتدای فوائب حمیات افتد از این قبیل است و سببش اخلاط غلیظ و لزجه یا لذاعه یا محرقه است و گاه این به قرب قلب و گاه در اعضای دیگر مشارک قلب مثل دماغ می باشد و چون در دماغ سده کامله حادث شود سکته بهم رسد و غشی لامحاله باشد و گاهی در معده می باشد به سبب قدیم یا به سبب ضعف حادث که به آن قابل تجلب مواد بارد یا حار بسوی فم آن باشد و گاهی به سبب کثرت سده در عروق بدن باشد و این مواد اقتاله بیشتر از افراط اکل و شرب و تواتر تخمه یا به سبب سوءهضم باشد حتی اگر منتشر گردد از آن در بدن چندان که عروق را پر سازد و مسالک نفس مسدود کند و ایضا این مواد کثیر گاه اعانت می کند برغشی بجهت حرمان بارن از غذا بهر آنکه بند می‌کند طریق غذات جید را و خود مستحیل نمی شود به سوی غذا بنابر آنکه به سبب کثرت خود بر طبیعت مستولی می شود و از آن منفعل نمی گردد و معذلک خروج بدن از آن فاسد می گردد و این موارد که به کثرت یا بردارت خود غشی حادث می کند آن است که چون در معده افتد و کمیت ورداءت آن کمتر باشد کرب و غشی آرد **و اما استفراغ مفرط** سبب غشی بنابر آن است که چون رطوبات بدنی اخراج یابند خواه فاسد باشند یا صالح تبعبیت آن ارواح و قوی نیز خارج می شوند و اکثراً از آنها تحلیل می گردند هر آن استفراغ یا استطلاق شکر بذرب یا اسهال متواتر یا زلق الامعاه والمعده و یا سحج یا قی بسیار یا رعاف یا خروج خون مفرط از عضو دیگر مثل دهن عروق مقعد در بواسیر یا هجراست و فصد و نفث‌الدم یا بوجهی دیگر چون حیض و نفاس و بول الدم یا بزل آب استسقا یا شکافتن و بیله و اخراج ماده به تمامه یک بار یا کثرت ریاضت یا طول مقام در حمام حار شدید التعریق یا بسببی از اسباب تعریق قوی مفرط فاعل عرق بذاته مثل حرارت و یا معد آن مثل تخلخل بدن مفرط و یا رقت اخلاط در جوهره طبائع او باشد و چون غشی عند استفراغ اخلاط عارض شود و قوت حیوانی هنوز قوی باشد آن غشی مخوف نبود و این مثل غشی است که بعد فصد عارض شود و گویند غشی که در ابتدای غب فائص و ابتدای حمی که در باطن صاحبش ورم بود حادث گردد هم از قبیل استفراغی است و آنچه در ابتدای حمیات دیگر افتد از اقسام امتلائی ست و اما **سوءمزاج** ساذج سبب غشی چنان باشد که ضعیف می کنند قلب را تحلیل قوت می نماید اگر حار باشد و تحذیر قوت و اخماء حرارت و اطفای آن می کند اگر بارد باشد و تخفیف رطوبت و تنشیف آن پس تنقیض حرارت می نماید اگر یابس باشد و اغما حرارت می کند اگر رطب باشد و اما **وجع حادث** شد می کند غشی را به سبب فرط تحلیل او روح را چنانچه در ایلاوس و قولنج و در لذع مفرط عارض در اعضای حساسه از فم معده و امعاء و مانند آن و در مثل جراحات عصب و قروح آن و لذع عارض از لسع عقرب وزنبور و در قروح مفاصل ممنوع باحتکاک مفرع مابین آنها بسبب انصباب مواد موذیه و مثل اوجاع قروح ساعیه مغشی بشدت ایجاع او به سبب حارت او و تاوکل او و اما ورم حادث می نماید غشی را به سبب عظم او به ظاهر او باشد یا به باطن که فاسد می کند مزاج قلب را به توسط تادیه شرائین و یا سبب عضوی که در آنست مثل غلاف قلب یا عضو قریب از قلب باشد و اگرچه ورم بسیار عظیم

نباشد به جهت آنکه او کاردرم عظیم بعید می‌کند و یا به سبب وجع چون به آن شدت کند و بعضی گویند که ورم یـا در جـوهر باشد و یا اندر غلاف و یا در دو عصیه زائده که آنرا اذنی القلب گویند و غشی که از درم گوهر دل افتد آنرا غشی قلبی نامنـد و آن مهلک ست و آنچه از ورم غلاف یا اذنی القلب باشد آنرا نیز مجازاً غشی قلبی گویند و آن چند روز مهلت می دهـد و قابـل می دهد و قابل علاج ست خصوصاً که از ورم بارد باشد و اما **عضو مشارک** پس معده سبب غشی چنان باشد که معده عضوی قریب الموضع از قلب ست و معذلک آنرا خصائص متعدده است به اعتبار اجزای مختلفه‌ی او مثل آنکه شدیدالحس اسـت و آن معهذا معدن اجتماع اخلاط مختلفه است و آن حادث می کند غشی را یا به سبب آنکه بسیار بارد گردد و چنانچه در بولیموس و یا به سبب آنکه بسیار گرم گردد و یا به سبب آنکه وجع کند به شدت و یا به سبب آنکه در آن ماده‌ی غلیظ ردیه بارده یا لذاعه حریفه یا قروح و بثور در فم دو باشد و **اما اعضای** دیگر سبب غشی چنان باشد که به سبب وجع بود که برسد از آن عضـه بـه قلب و یا بخارسمی که به قلب فرستد مثل آنکه در اختناق رحم عارض می شود و یا استفراغ که درین اعضا افتد و تحلیل روح از قلب کند مثل ضعف شدید از فم معده و یا به سبب سد که موجب ضیق مجاری روح گردد در آنچه حوالی قلـب سـت مثـل انسداد شریان وریدی راهرو یا به سبب انزجه فاسده‌ی رویه‌ی قویه که بر اعضا غالب شود مثل آنکه در حمیات محرقه روبائیـه می باشد و این بشرکت جیمع اعضا باشد **و اما استیلای اعراض نفسانی** پس فرصت و لذت از آنجمله لذت جماع‌ست و رسیدن خبر خوش و یا وصول امر بسیار مرغوب که هرگاه با افراط و ناگاه باشد دل زیاد و ازسرعادت گشاده گردد و روح بدانسبب تبدود پذیرد ودل همچنان گشاده بماند و روح تحلیل گردد و غشی افتد و دوران غشی هلاک شود و اما خوف عظیم یا خبر موحش یا اندوهی عظیم هرگاه دفعه رسد روح به تمامه بگریزد و در قلب محتقن و خاموش شود و موجـب غشـی گـردد **بدانکـه** غشـی مستحکم قوی لاعلاج ست و خصوصاً چون رنگ روی سبز گردد و سر و گردن در پیش آویخته شود و مهر راست نتواند داشت و کسی که امر او باین حد رسد همچنان را که سر و گردن دو راست کنند هلاک گردد و شخصی که بحسب واجب فصد نماید و بدان غشی افتادند بسبب کثرت استفراغ خون و نه بسبب عادت معتاد به غشی که مفصود را بعد فصا جاری باشـد در بـدن او ماده‌ی مرض یا درمعده از ضعف با لذات یا بسبب الصباب شما بسوی آن باشد و در شیخ محموم چون ماده از بسوی معده‌ی آن منحل گردد و غشی حادث کند و کسی را که در اول فصد غشی افتد و عادت فصد کردن نداشته باشد آن بـه سـبب هجـوم او غیر معتاد بران باشد و از آن خوف نباید کرد خاسته اگر معده قوی بود و اخلاط بدن بدان درجه نباشد که از حرکـت خـون بـه حرکت در آمده احداث غشی نماید لهذا تجربه رسیده که اینچنین کسان را بعد معتاد شدن بفصد هرگز غشی نیفتـد و اکثیـر در بحران به سبب انتفاض ماده بسوی معده غشی عارض می شود و بیشتر فصد سبب غشی به تبرید و خلو قلب از ارواح می گردد و **تشخیص** اسباب غشی مثل تشخیص اسباب خفقان باید کرد چه علامات داله بر اسباب غشی قریب به علامات خفقان سـت

بجهت آنکه اگر سبب ضعیف بود خفقان آرد و چون شدت کند غشی و چون شدت بسیار نماید دفعه بکشد و ایضا دلالت نبض بر غشی و اسباب او دلالت قوی ست پس انضغاط آن مع ثبات قوت و ثقل و بطور آن و برآمدگی عروق بر مـادهء ضـاغطه و امتلا دلالت کند و اختلاف شدید نبض مع فترات و صغر و ضعف مفرط و بطوبر انحلال قوت و روح دلالت نماید و چون غشی دفعه واقع نشود بلکه به تدریج افتد اول نبض صغیر و نفس ضعیف و سرد شدن گیرد و رنگ چهره زرد گردد و در حرکت چشم ضعف افتد و پیش چشم خیال ظلمت یا خیال رنگی دیگر پدید آید و اطراف سرد شود و اندک عرق سرد در بدن ظاهر گـردد و بساست که غثیان عارض شود و باشد که همه بدن سرد گردد و در غشی قوی مریض چشم باز نتواند کرد و گویند که اگر نبض مرتعش و منفحض و مختلف بلانظام بود معلوم کنند که غشی می افتد بالجمله چون بعضی از علامات مذکور عقـب فصـد یـا اسهال یا درد و جراحت یا مزاولت شی که مولوم باشد ابتدا نمایند از آن بایستند و به تدارک و حفظ قوت پردازند و سبب را ترک نمایند چه اگر سبب منقطع نشود سودی بغشی گردد و اگر در غشی سبب بادی یا سابق یا اسباب مشارکت اعضـا مثـل سـبب موجب در معده و علامات آن چیزی ظاهر نشود و با خفقان متواتر باشد و غشی به تکرار و متواتر واقع شود و شـدید بـود بایـد دانست که آن غشی قلبی ومستحکم است یعنی سبب او دردل باشد و معذلک قلب شدید الضعف بـود زود هـلاک کنـد و اگـر پیش از غشی غثیان و کرب و تتاوب پدید آید غشی معدی باشد وامید قبول علاج بود و گویند آنجا که هیچ سـببی از اسـباب ظاهر نباشد و غشی شدید افتد چنانکه از ضعف معده و اختناق رحم عارض می شود آن غشی از انسداد شریان وریدی یـا ابهـر باشد و اگر غشی بی سببی قوی پدید آید و بی علاج قوی زائل شود و زود پیدا گردد و زود ساکن شود و غشی خفیف باشـد از قوت حس دل بود و باقی اقسام از تقدم سبب معلوم گردد باید که به دریافت اسباب متقدمه پردازند و اگر اسباب مشارکت عضو دیگر پیدا شود از شرکت آن عضو باشد.

علاج کلی غشی

وقت نوبت آن دست و پا ببندند و سخت بماند و عطریات بویانند و آب سرد و گلاب بر روی و سینه بزنند دموی سر را بـه زور بکشند و شاخ ها بلاث و ابر ساقین و میان کتفین بنهند و پاشویه بکار برند و قی کنانند که نفع او در اکثر انواع غشی به تجربه رسیده لیکن در غشی که از کثرت عرق باشد مفرست و دواء المسک بآب سیب حل کرده یا ماءاللحم به گلاب آمیخته یا عنبر و مشک در گلاب و بیدمشک حل کرده در حلق چکانند و اگر عنبر و مشک و فادزهر را در گلاب و عرق بیارد و آب سـیب حـل کنند و با یک درم عود بدهند و در غشی فعلی عجیب دارد و بخور اظفار الطیب صاحب غشی را با فاقه مـی آرد و دواءالمسـک معتدل در عرق کیوره و عرق گاوزبان حل کرده در حلق ریزند که در حالت غشی برای تقویت قلب و انبساط حرارت غریـزی و مجرب است و یا شربت انار ولایتی در عرق مناسب حل کرده قطره قطره در حلق بچکانند و گلاب شما و شریاً برای غشـی و

مجرب سویدی است و همچنین شمیدن و نوشیدن عود در گلاب و عرق بید سائیده مجرب اوست و شرب ده درم عصاره‌ی گل سرخ تازه از مجربات خود نوشته و کذلک خوردن و بوئیدن خوخ و گوید که خوردن لحم غزال نفع می کنند بغشی بالخاصیت و مجرب صحیح ست و قثا و نیار و سیب و مشک و شراب ریحانی هر واحد شماً و اکلاً و فوتنج هنری منقوع در سرکه و پوست نارنج و بادرونج هر واحد شماً واشنه شرباً و بخوراً نافع غشی است و شم کافور و صندل و گلاب و مشک و زعفران و عنبر و عود و قرنفل و وجود اینها حسب مزاج و صیاح شدیده دغدغه الطبین و تحت شرایف مفید و وجود آب سیب بماءاللحم و شراب مجرب نوشته و تحریک و اصوات عالی بصورت طبل و بوق متصل گوش او نافع و گویند که اطراف مالیدن و گرم داشتن و روغن های گرم برفم معده مالیدن و بیدار داشتن و از سخن گفتن منع کردن اکثر انواع غشی سود دارد و چون به تحریک افاقه نشود سوزن بخلانند والا بر اطراف داغ دهنده بدانند که در اشیای بوئیدن و چکانیدن و ضماد کردن رعایت مزاج ضرورست باید که حسب مزاج هرچه در علاج غشی سوءمزاجی بیاید اخذ کنند **قول شیخ و گیلانی** غشی قوی و حادث از سوءمزاج مستحکم را علاج نیست و آنکه چنین نباشد بلکه آن خفیف تر یا تابع اسباب خارج از قلب به مشارکت عضوی دیگر بود علاج پذیرست و صاحب غشی گاه در غشی و گاه میان غشی و افاقه و گاه در نوبت اخف میان دو غشی می باشد و چون در حال غشی باشد به قطع سبب آن مشغول شدن ممکن نیست بلکه احتیاج آن است که مقابله عرض عارض از علاج واجب نمایند و چون حالت غشی موجود نباشد و اراده‌ی علاج استیصال مرض نمایند علاج او مختلف به حسب اختلاف قرائن باشد چنانچه بساست که دو حاجت متضاده و بحب دو جزو مختلف جمع شوند پس در اعضا به نقصان و استفراغ بنابر آنکه در آن اخلاط است و در ارواح بزیادتی غذا و انعاش بنابر آنکه او را تحلل عارض شده و حاجت افتد و اکثر آنچه عارض می شود از غشی واجب است که در آن ابتدا نمایند و مشغول شوند بچیزی که غذا دهد روح را از ارواح عطره مگر در اختناق رحم بعد و معالجه به آشامیدن از ناعشات قوت نمایند و از آنچه لابدست از آن در اکثر انواع غشی تکثیف بدن از خارج ست برای حقن روح متحلله مگر آنکه اسهال قوی بسیار باشد که درین وقت تکثیف ظاهر اسهال زیاده می کند و یا به سبب برد شدید باشد که درین صورت ایراد تبرید بر بدن جلب موت به اطفای حرارت غریزی ست و چون سبب از برد ظاهر نباشد پاشیدن آب سرد و ترویج و به تحریع آب بارد و گلاب خاصه و پوشیدن مصندلات و شمیدن روائح بارده بعمل آرند که اکثر به این تدبیر افاقه می گردد و اگر غشی قوی تر باشد و عقیب امر محلل حار بسیار نباشد باید که مشک در بینی دهند و فایله ببویانند و تبخیر به نده نمایند و دواءالمسک در حلق چکانند اگر ممکن باشد و بسترهای جیمع اصحاب غشی در هوای بارد بود اگر از سبب بارد نباشد و اگر در حالت غشی یا پیش از آن فواق یا غثیان باشد واجب است که بوی طعام دور دارند و انعاش حرارت علیل نمایند و امانت طبیعت کنند بدغدغه‌ی حلق از پر مرغ و تهیج قی و تحریک روح بخارج و واجب است که دوام تحریک او و تحلیب بران و آواز قوی و

تعطیس بدمیدن کندیش و مانند آن در بینی نمایند پس اگر عطسه نکند مریض هلاک گردد و باید که شراب مبرد یا سخن به حسب حرارت و برودت مزاج جرعه جرعه بدهند و شراب نافذتر و رقیق تر و خوش طعم و در آن قوت قبض باشد و در آن تلخی قوی مگروه طبیعت و غلظ نباشد و رنگ او مائل بزروی بود مگر آنکه غشی از استفراغ و خصوصاً از مسام به سبب تخلخل آن و کثرت دور و عرق باشد که صاحب آن در اکثر محرور المزاج می‌باشد و مثل شراب مذکور به سبب حرارت آنها مضر بود و شراب سیاه غلیظ بنابر کثرت تغذیه و تغلیظ موافق باشد و اما در غیر غشی استفراغی رونق شراب برای او سریع النفوذست دور غشی شدید مشک قریب دوحبه یا دواءالمسک مقدار شربت یا نصف یا ثلث او و یا قرص مسک در آن آمیزند و اوفق شراب مسخن ست در شخصی که غشی او از حرارت نباشد که آن نافذترست و چون به قوت نان قوی گردانند بعیدتر از آن باشد که انعاش نماید و میبه بخصوص بغشی نفع می کند ایشان را و محتاج ترین اشخاص به آشامیدن شراب مسخن بطی الافاقه اند پس چنین کسان را با رد نباید آشامید و کذلک هرکه جمیع بدن او بارد باشد که ایشان محتاج تر بدلک و تمریخ اطراف و معده با دهان حاره عطره اند و بالجمله آنرا که مع غشی کرب ملهب باشد یا از تعرق شدید حادث شده باشد هرچه مبرد بدهند و اگرچه در آن تسخینی باشد و اگر صاحب غشی برودت در غشی یا بعد او یا نزد نوشیدن مبردات دریابد و خصوصاً در احشا فلافلی و فلاسفه و فلفل افسنتین وجود نمایند و گاهی به شراب می دهند و **ایضا** شیخ می فرماید که گاهی در غشی مفتقر می گرداند علاج به جمع دوامر یکی بسوی قبض بنابر آنکه منع استفراغات کند و اعضای مسترخیه‌ی معین بر تحلیل را تقویت دهد و تشدید مثل فم معده نماید تا قبول نکند آنچه بسوی آن منصب گردد دوم بسوی قوت نافذه‌ی سریع النفوذ بهر آنکه غذا دهد روح را مثل شراب و این هر دو امر متمانع الفعل اند پس واجب است که فرق کنند در دو حالت استعمال آن هر دو یعنی استعمال کنند قابض را یا در وقت افاقه و اگر در وقت غشی نمایند بعد استعمال سریع النفوذ که مبادرت استعمال آن بنابر نعش قوت بود که درین وقت استعمال قابض بعد اثر در صاحب غشی قوت دوری دیگر سریع النفوذ باید کرد و استعمال کنند دوای ثانی را وقت حاجت سریع نبش قوت و تقدیم قابض برین ننمایند که منع نفوذ آن کند و بساست که حاجت افتد بسوی چیری که قوی تر در تغذیه باشد از شراب و خصوصاً چون غشی از جوع یا تحلل کثیر باشد پس اگر شراب ساده برابدان آنها وارد شود نکایت آرد و مورث ا ختلاط یا تشنج گردد و نیست برای ایشان مثل ماءالحلم مخلوط به شراب و به عصاره‌ی سیب ترش یا شیرین به حسب حرارت و برودت مزاج و اگر مانع نباشد بهتر آن است که در آن مثل قرنفل و مشک داخل کنند تا معده زیاد او را قبول کند و قوت معده به آن اشد الانتباه گردد و قلب برای او جذب زیاده نماید و گاه احتیاج آید به گداختن نان سمید در آنچه تجرع نمایند چون زمانه به غذا بعید می باشد و دلک اطراف و بستن آنها و کذلک تهیج قی نافع همه اقسام غشی ا ست مگر آنکه از عرق و غیر آن از آنچه حرکت دهد روح را بسوی خارج حادث شده باشد که آن به تسکین محتاج

ترست و نشاید که آنرا حرکت دهند یا قی یا ربط نمایند و از آنچه بدان قی کنانند آب نیمگرم به روغن یـا زیـت یـا ممـزج بـه شراب است و باید که قبل از آن معده و حوالی آن و اطراف را گرم کنند تا قی به سهولت آید و بدانند که دلک اطراف و تسخین و تعطیر آنها به مروفات خوشبو مثل روغن نارین و مسخنات مثل خردل و عاقرقرها بسیار موافق است برای کسی که اغمای او از استفراغ خون یا غلط یا امتلا باشد بلکه برای اکثر صاحبان غشی چون غشی از حرکت اخلاط بسوی خارج نباشـد در واجـب است که ساق ها و اعضای آنها به دفعات متوالیه به بندند و بکشایند و تدبیر آن نمایند به آنچه مقابله‌ی جهت اسـتفراغ واجـب کند و ایشان نفع می‌یابند بستن رباط و پاشیدن آب و دلک فم معده و کذلک هرغشی که از استفراغ باشد و به شـراب ممـزوج مگر آنکه مافع نباشد از شراب مثل ورم یا غلط غیر نضج یا اخلاط یا صداع و ازعظم حاجت در آن به تقویت ایضا شرب شراب است و این در غشی صعب است زیرا که حفظ حیات اولی از رعایت جانب مزاج و امور دیگر است و حمام به کسی که غشی از ذرب و هیضه عارض شود موافق است و اگر غشی به سبب نزف الدم افتد حمام بسیار مضرت کند و کذلک اگر از عـرق کثیـر حادث گردد و ایضا حمام موافق است برای کسانی که بعد افاقه در معده تلهب دریابند و اصحاب غشی را تکلیف سهر و تـرک کلام نمایند.

علاج غشی امتلائی

که به سبب ماده باشد آنرا به قی اگر امید سهولت او باشد یا بحقنه یا بفصد کم نمایند و ربط دست و پاها دو لک و تسخین آنها بعمل آرند و طعام و شراب منع کنند مگر حمام اگر تپ نباشـد و ماءالعسـل مطبـوخ در آن زوفـا و حاشـا و فـوتنج بیاشـامند و سکنجبین ندهند که ملطف و منفذست و در هوای حمام زمان طویل بدارند که محلل اخلاط ست و بعد تنقیه بدن بـه فـراریج زیر باج غذا دهند و اگر غشی از قبیل اخلاط محتقنه در معده بود و آن خلط مره‌ی صفرا باشد آب سرد و گلاب مبرد بر رو زنند و سماعتی نفس او بگیرند و دهن و بینی و فم معده بمالند و عضل ساقین و ساعد محکم بر بندند و کف دست و پا خوب دلک کنند و سکنجبین و آب گرم بدهند و قی کنانند و بعد از آن شراب رقیق ممزوج بآب بدهند و انار میخوش و سیب میخوش مص کنند و اگر خلط لذاع باشد بزیت و آب گرم و ادخال پرمرغ قی آورند و اگر قی متغدر باشد شیاف مسـهل اسـتماع نماینـد و آب افسنتین به شکر یا شرب افسنتین بیاشامند و بعد تنقیه بصندل و گل سرخ و کافور و آب حی العـالم قـدب خرفـه و آب عصـی الراعی بر معده ضماد کنند و ادویه قابضه درابتدا استعمال نکنند بلکه تنقیه‌ی بدن تا خلط محتبس نگردد که تـابع او ورم احشـا می باشد و اگر خلط بلغمی باشد ایضارش آب بارد بروجه در بالا و دلک استعمال نمایند و قی به سکنجبین مع آبـی کـه در آن ثبت و نمک و ترب جوشاینده باشند یا بعسل مع بعض این آبهـا کناننـد و تریـاق اربعـه و جـوارش فلافلـی و سـنجر نیـاورد و دواءالمسک و جوارش عنبر و مانند آن بدهند و بضماد مرکب از صبر افسنتین سنبل و مصطکی و موم و روغن زنبـق و روغـن

ناروین بر معده ضماد کنند اسکندر گوید کسی را که غشی به سبب انصباب خلط روی بسوی معده عارض گردد نزد او در خانه آس و گل سرخ و برگ گرم نباید داشت که آنرا بسیار مضر اند.

علاج غشی استفراغی

روائح اغذیه مشهیه ببویانند مگر نزد غثیان و ماءاللحم خوشبو و بیاشامند و امتصاص نان منقوع در شراب ریحانی مخلوط به گلاب نمایند و بساست که به نوشیدن دوغ مبرد منقفع می‌شوند اگر به استفراغ حرارت باشد و کذلک آب غوره و افضل ازین رب ترشی ترنج ست که در آن برگ او نیز داخل نمایند و آنچه نفع می کند آنرا نوشیدن آب گوشت قوی الطبخ مخلوط بعشر او از شراب ریحانی و قدری از زرده‌ی بیضه و اندکی از آب سیب شیرین یا میخوش یا ترش ست بحسب وجوب حال و اگر از تسخین حذر کنند و بر آشامیدن شراب بعسارت نباشد رائب مبرد که در آن نان سهمید مدقوق باشد بنوشند و اصناف مصوص برب فواکه غذا سازند گوید غشی که به سبب استفراغ کثیر باشد تقویت همه بدن و تقویت قلب فاتحه به آشامیدن شربت حماض اترج یا سیب یا نارنج ده درم به گلاب و شکر سفید هر واحد پانزده درم نمایند و غذا ماءاللحم خدوی بیضه‌ی نیمبرشت و هر آنچه غذا به سرعت و هدا از تغذیه‌ی سریع الانهضام کثیر الغذا و ترطیب مزاج بدن حتی الامکان از مرطبات و اغذیه و اشربه فاصله کنند و به قول شیخ اگر سبب غشی استفراغات داخله باشد اطراف گرم کنند و دلک نمایند و به روغن های گرم خوشبو تمریخ کنند و بساست که احتیاج به بستن اطراف افتد و تدبیر در حبس هر استفراغ بدانچه در باب آن مذکورست و تدبیر در انتعاش قوت نمایند و غشی که ازین نوع عقب حیضه افتد برای صاحب آن این دوا نیکوست که اندکی سک المسک یا مشک خالص در شراب یا آب یا سیب یا بماءاللحم قوی آمیخته و جور کنند و چون به هوش آید همان ماءاللحم اندک اندک بدهند و گویند که درین باب آب قرنفل مجرب به مرات است و نعورانیدن فاد زهر معدنی سوده به گلاب و اندک عود و فاو اینا و مشک و دواءالمسلک نیز مفیدست و اگر قدری نارجیل دریائی در گلاب یا بیدمشک سائیده در غشی که بعد حیضه بسبب صعود ابخره به طرف دماغ و دل به هم رسد استعمال نمایند قائم مقام تریاق فاروق خواهد بود و فائیدن کندروگل نیشاپوری مربی بکافور نفع ببخشد و اگر سبب غشی استفراغ از جهات خارجه باشد مثل عرق و مانند آن ضد تدبیر مذکور بعمل آرند و اطراف سرد کنند و به گلاب و آب سرد بمالند و آب به و ماء اللحم دهند و اشیای با رد بویانند و بر جلد برگ مورد و گل قیمولیا و پوست انار و باز و کوفته بیخته و سائر قوابض بپاشند و مالیدن برگ آش خشک عود هندی نرم سوده بر اطراف و جمیع بدن و تدفین به عود هندی نیز عابص عرق و مقوی قوی و ارواح نوشته اند و ایضا قوت را بآب به و ماءاللحم و خوشبوها بدو دهند و ماده را به خارج حرکت ندهند و مثل زر و مذکور در غشی استفراغی که از داخل باشد استعمال نباید کرد بلکه واجب است که تقویت قوت در همه استفراغی نمایند لاسیما به تقریب روایح اغذیه‌ی مشهیه و مانند آن که مذکور شد **ابوالحسن** می نویسد که

علاج غشی تابع استفراغ بضد ماده باشد اگر ماده مائل بسوی خارج بود مثل عرق گلاب بـر رو بزننـد و مـریض را در مواضـع بارده بدارند و بر جسد او آب آس بمالند و بآب با رد بشویند و ربوب قابضه بیاشامند و از حمام منع کنند و به ذعت امر نماینـد و غذا چوزه‌ی مرغ بآب سماق یا آب زرشک بدهند و اگر ماده مائل بسوی داخل باشد مثل بیضه و ذرب دست و پا بمالند و شراب خوشبو بیاشامند و در حمام داخل نمایند و قوت را به روایح طیبه مثل صندل و کافور و گـلاب مـدو دهنـد و همـان مبلـول در شراب ریحانی یا چوزه‌ی مرغ بآب سماق غذا سازند و اگر غشی تابع قی صفراوی باشد ساق ها به بندند و بمالند و بر معده باب ولف گرم و گلاب ضماد کنند و گلاب و آب زرشک و آب بآب لیمو بیاشامند و ترشی ترنج بخورانند و آب تمرهندی یا سیب یا آب انار دانه بنوشانند و به مرود سماق غذا سازند و اگر قوت ضعیف باشد و چوزه‌ی مرغ بدهند و اگی قی بلغمی باشد طبنجه به این بخورانند و شراب بیاشامند و بچوزه‌ی مرغ غذا سازند و بر معده آب مرز نجوش طلا کنند و اگر غشی تابع نزف الـدم باشـد بوضع محاجم و بفراریح و ربوب قابضه و بروایح عطره‌ی بارده حبس آن نمایند **صاحب کامل** گوید که گاو غشی عارض نشـود در استفراغ پس اگر از استطلاق شکم باشد علاجش آن است که آب سرد بر روی زنند و نفس را به گرفتن بینـی و دهـن بنـد نمایند و عضل ساعدین به بندند و کف دست خوب بمالند و قی آورند و فم معده بمالند و تسخین آن نمایند و شـراب ریحـانی ممزوج و بآب سرد بیاشامند و نان منقوع در شراب بخورانند و اشیای خوشبو و از ریاحین و غیره ببویانند و تبخیر عود خام نمایند و بعد روایح طیبه به اغذیه‌ی سهل الانهضام و سریع النفوذ مثل نان مبلول در شراب ریحانی و آب لحوم چوزه‌ی مرغ و دراج و سیب غذا سازند و اگر استطلاق بطن از حیضه باشد آب سرد بر بدن ریزند و اگر از ذرب یا شرب و دوای مسهل باشد آب گـرم بر بدن بریزند و مریض را در حمام داخل نمایند و اگر استفراغ به قی باشد همه آنچه مذکور شد استعمال نمایند مگر عوض قی شیاف ملین طبیعت و بجای بستن دست و دلک آنها عضل ساقین و دلک قدمین بعمل آرندو ادویه‌ی مسکن قی که در باب آن ذکر خواهد یافت بدهند و اگر قی صفراوی باشد به گلاب و کافور و عصاره‌ی سفرجل و آب لیف گرم و مانند آن بر معده ضماد کنند و اگر قی بلغمی باشد به سبک ورامک و لادن و آب مز بجوش و نمام و عود قرنفل و بسباسه و مانند آن ضماد نماینـد و چون استفراغ بعرق باشد صاحب او را از حمام و شراب منع نمایند و بستن دست ها و پای ها و امساک نفس نشاید کـرد لـیکن پاشیدن آب سرد بر چهره و ریختن گلاب که دران آس و شب جوشانیده باشند بر بدن یا آب طلع و آب اس و طلای بـدن بـه اشیای قابضه مثل اقاقیا و رامک و حضض به روغن طلع و روغن آس و مانند آن که در علاج کثرت عرق مسطور گردد بعمـل آرند به سکون و دعت امر کنند و در موضع بارد هوا خوابانند و ریاحین بارده‌ی قابضه نزدیک دارند و اگر استفراغ برعـاف باشـد مافعات رعاف استعمال نمایند و دست و پاها ببندند و بمالند و محاجم بر کبد نهند اگر رعاف از مسخر راست آید یا بر طحال اگر از منخر چپ باشد و ریاحین بارد قابض نزد او دارند و سر و کله را به صندل و گلاب و کافور ضماد کنند و از شراب و حمام منع

نمایند و شربت سیب در آب آن بیاشامند زمان مبلول به آن بخورانند و اگر قوت ضعیف باشد نان مبلول به شراب غلیظ بدهند و شراب حاد کهنه ندهند و ماءاللحم با قدری شربت سیب یا شراب غلیظ و گوشت مدقوق مطبوخ بآب سیب و آب امـر و دوبـه و مانند آن استعمال نمایند و غشی که زنان را از حیض یا عقب نفاس عارض شود اشیائی که حبس دم نمایند و فرزجـات قابضـه همابسه دم که مذکور گردد استعمال کنند و ساعدین بربندند و کفین بزور بمالند و آب سرد و گلاب سر بر روی زننده محاجم بر پستان نهند و اشیای طیب الرائحه که به آن قبض باشد نزدیک دارند و بماءاللحم و سیب وبـه دام و غـذا سـازند و مسـکن در موضع بارد و مهب باد شمالی اختیار کنند و بادکش مبلول به گلاب بخبانند و کذلک چـون عـارض گـردد غشـی از خـروج دم حادث از جراعات و فصد حبس دم بادویه قابضه حاجسه نمایند و تقویت نفس به اشیای خوشبو و تقویت بدن به غذای موافـق آن کنند و کذلک در غشی که به سبب انفجار مده از خراجات باشد بعمل آرند **صاحب ذخیره** و غیر آن نوشته اند که اگر سـبب غشی اسهال قوی باشد یا سببی دیگر که از آن برودت پیدا شده باشد مثل فصد یا جراحت که از آن خون بسیار رفته باشـد آب سرد و گلاب سرد بر سینه و اندام او نباید زد لیکن بوی کباب و مرغ بریان کرده که کشنیز خشک بران پاشیده باشـند و بـوی سیب و به دامرود که بر به آتش افکنند و بوی نان گرم ببویانند و ماءاللحم به اندکی شراب رقیق در حلق او چکانند و فم معـده را به روغن گرم مثل روغن ناردین و مصطکی بمالند و چکانیدن دواءالمسک به نحوی که در علاج غشـی و سـوءمزاجی بـارد می‌آید و یا دیگر ادویه‌ی عطریه مقویه با ماءاللحم و یا شوربای گوشت مفید .

علاج غشی سوءمزاجی

اگر سبب غشی حرارت مزاج باشد گلاب و آب سرد بر روزنند و مبردات مقویه چون خیار و صندل و کافور و گلاب ببو ماننـد و خمیره‌ی صندل یا شربت آن یا دواءالمسک بارد یا شربت انار در گلاب یا عرق بیدمشک و عرق نیلوفر حل کرده اندک اندک در حلق او چکانند و یا شیره‌ی تخم خیارین و خرفه خیارین و خرفه در عرقیات مذکور برآورده شربت صندل داخل کـرده بدهنـد و لخلخه‌ی بارد که از گل نیلوفر و صندل سفید و گل ارمنی هر واحد یک ماشه در عرق صندل یابید ساده و توله سائیده آب تربوز یا آب خیار با آب کدو و آب کشنیز سبز هریک دو توله داخل کرده ساخته باشند و در ظرف گلی یا در شیشی دهن فراخ انداخته هر لحظه ببویانند و اگر خواهند کافور نیز اضافه نمایند و قدری از اجزای این لخلخه بر سینه بمالند و پیراهن مصندل بعد افاقـه بپوشانند و طعمه‌ی مناسبه بخورانند و دوغ سرد آشامیدن بسیار مفیدست و گل به گلاب یا آب تر کرده بوئیدن نیز نافع سـت و شیخ می فرماید که اگر به سبب حرارت باشد استعمال عطر بارد دورش آب سرد بر وجه اولـی سـت و بـامتزاج انـدکی مشـک بدانچه استعمال نمایند مع غلبه مثل کافور و صندل و آنچه قوی تر در تبرید باشد باکی نیست زیرا که با رد مقابله‌ی مزاج حـار موذی و مشک تقویت حرارت غریزی خواهد کرد قلاب سرد بخورانند و اگر حال احتمال نماید به شراب بسـر و رقیـق لطیـف

بیامیزند بهتر باشد و معذلک باید که فم معده متواتر دلک نمایند و خوابگاه مریض در هـوای بـارد باشـد و خصوصـاً در غشـی اصحاب دق و باید که مداومت تنطیل اطراف ایشان و نواحی اعضای رئیسه به گلاب و عصارات با رد معروف نماینـد و شـراب مبرو بیاشامند و شمیدن خیار بالخاصیت در آن مجرب است و خصوصاً در علاج حار صفراوی و کذلک کاهو اکلاً و شـماً و بـه قول سویدی طباشیر شرباً نافع غشی حارست و اگر سبب غشی و برودت مزاج باشد ادویه‌ی حاره عطره مثـل عـود و مشـک و عنبر به گلاب سوده در حلق چکانند و ببویانند و دواءالمسک و شربت بادرنجبویه و عرق دارچینی بدهند و اغذیه بادویه خوشـبو مثل هیل و دارچینی و قرنفل و زعفران و مانند آن بخورانند و لخلخه‌ی خوشبو باین ادویه و غیر اینها ساخته ببویانند و بوییدن و بوی کباب و قلایا و خوشبو و چکانیدن دواءالمسک حار یا معتدل و یا مقدار یک طسوج مشک در گلاب و یا عرق گاوزبان و یا عرق بهار نارنج حل کرده در حلق و مالیدن روغن مصطکی و ناروین برفم معده نیز مفید وصرف مشک بویانیدن و تبخیر از عود کردن و دست و پا مالیدن و به قول سویدی قاقله نیز نافع غشی باردست.

علاج غشی وجعی و ورمی

اگر به سبب مرجع باشد تخدیر زآن وجع کنند اگر قطب سبب آن ممکن نبود چنانچه معالجه‌ی قولنج بضلونیا و امثـال آن مـی کنند به علاوه علاج قولنج نمایند و سزاوار است که هرگاه غشی از وجع عارض شود و این یا ازوجع قولنج یا وجع بعض اعضای رئیسه به سبب ورم یا غیر آن باشد قصد به علاج و آن مرض نمایند و تکمید موضع وجع بدانچه صلاحیت او دارد و باید کرد و گلاب مبرد و آب سرد بروجه بپاشند و دست ها و پای ها بعصابه بربندند و بـزور بمالنـد و از تعـب و شـراب اجتنـاب نماینـد و جالینوس گفته هرگاه غشی عقب وجع باشد و جور به مسکن او نمایند مگر آنکه وجع سرخ باشـد و مهلـت مـذکور کـه دریـن صورت هول بمخدرات خفیفه اندک و جور کنند و مگر از آن تسکین نیابد مثل فلونیا و بزرالبنج و بزر خشخاش و کـاهو و بـیخ لفاح بدهند و صاحب حاوی گوید که آنچه به سبب وجع شدید باشد از اله سبب به استفراغات و محلات موافقه بحسب و دقت و حاجت نمایند و به قول خجندی مخدرات استعمال نکنند مگر نزد امر عظیم و بعضی گویند که در وجع از هر قسمی کـه باشـد اول حقنه کنند و یا به شیاف طبع را بکشایند و چون به هوش آید مناسب آن تدبیر از فصـد و مسـهل نماینـد در آنچـه از ورم غلاف قلب و آماس اذنی القلب باشد لامعده مسطور گردد.

علاج غشی سدی

اگر بسبب سد و در اعضای نفیسه و حوالی آن باشد بیاشامند سکنجبین و عسل مطبوخ بآب انار مـع انـدکی از صـغر و پودینـه

کوهی و حاشا و آنچه مدربول باشد مثل تخم کرفس وانیسون و بادیان و غذا به اغذیه‌ی لطیفه اسهل الانهضام مثل غذائی که در آن خردل و صغر و پودینه و زیره و کرویا و مانند آن داخل کرده باشند بدهند و ساق و بازو بمالند و در امثال این به ادرار بول اشتغال دارند و شراب رقیق بیاشامند اگر حرارت باشد و گویند هک در سده‌ی شریان وریدی تقویت شریان و قلب قویه تنقیح مسالک بادویه‌ی مفتحه سد و مثل سکنجبین عنصلی یا بزوری و آب کاسنی مع مقویات قلب و مزید جوهر روح و حار غریزی نمایند و غذا مزوره زیرباج بماکیان بدهند و علاج آنچه از انسداد مسالک ابهر باشد شکل ست مریض دفعه‌ی هلاک می شود لیکن بهرحال علاج نمایند بوجود دواء المسک یکمثقال به شربت سیب ده درم و شم طیوب و ذلک اطراف و تحریک.

علاج غشی جوعی و تعبی و یبسی

یعنی غشی که از سموم و امساک غذا و تعب ویبس عارض گردد پس در غشی کائن ازجوع مفرط بساست که وزن یک درم نان تسکین می نماید و شراب صرف هرگز ندهند که اکثر از آن اختلاط عقل و تشنج عارض می شود بلکه بماءاللحم بسیار یامم موج بآب و زان مبلول به شراب ممزوج دهند و ماکیان وجدی به ریان شق که ده خودمان گرم و روائح طیبه ببویانند و اندک اندک ماء اللحم چکانند و دفعه غذا ندهند بلکه اندک اندک تا معده بر هضم او قوی گردد و ایشان خوشبو نزدیک بدارند و آنچه تب عارض شود باید که دعت و راحت اختیار نمایند و آب سرد بر دست ها بریزند و در مواضع بارد نشانند و غشی حادث از غلبه‌ی یبس بر مزاج از فرط تحلیلات یابس و یا طبیعت چون او را نوبت ودری باشد واجب است که وقت نوبت او لقمه‌ی نان در آب انار یا شربت سیب بدهند.

علاج غشی عقب فصد

اکثر این عارض میشود به اصحاب عروق ضیقه و معده ضعیفه و یا بدانی که بران مره‌ی صفرا غالب باشد و به کسی که معتاد بفصد نباشد و اینچنین کسان را قبل از فصد قدری از اشر به وربوب مقوی معده و قلب و مسکن صفرا چون شربت انارین و رب سیب و به و لیمو و سکنجبین و شربت صندل ترش در گلاب و عرق بید ساده بنوشانند و خمیره‌ی مروارید و خمیره‌ی صندل ترش و دواءالمسک بارد و معتدل خورانند و طریق فصد چنین کسان آن است که به یک دفعه خون بسیار از ایشان نگیرند بلکه رگ زنند و قدری خون بگیرند و زمانی انگشت را بر دهن رگ بگذارند که خون بازماند پس انگشت بردارند تا قدری دیگر خون برآید و باز انگشت را بران گذارند و همچنین تا اخراج خون حسب حاجت تکرار عمل نمایند و چون در غشی افتند آنچه در علاج کلی غشی مذکور شد بعمل آورند و شراب ممزوج مبرد و خصوصاً عصاره دیگر برای تقویت معده بیاشامند و حبس خون به ادویه‌ی حابسه نمایند و تقویت نفس باشیانی خوشبو از ریاحین و طیوب بارده و بخور بعد در صندل و کافور کنند و باغذیه‌ی

محموده سهل الانهضام مثل لحم دراج و تیهو و چوزه مرغ و لحم جدی کوفته غذا سازند.

علاج غشی از عوارض نفسانی

تدارک این به نوعی که گفته شد از بویانیدن روائح طیبه مناسب مزاج و بند کردن بینی بعد از آن و پاشیدن گلاب و آب سرد بر چهره نمایند و اطراف به گلاب سرد و آب سرد بمالند و بدن را گرم دارند و فم معده را به روغن گرم مثـل روغـن مصـطکی و ناردین مالش نمایند و گلاب و ماءاللحم در حلق چکانند و شربت فواکه بارد مثل رب سـیب و ریبـاس و حمـاض و سـکنجبین هرکدام ازینها که باشد ده درم به گلاب و ده درم دهند و بصندلین و گلاب و کافور بر سینه ضماد کنند و غذا مزوره انبرباریسن به مغز بادام و شکر بدهند و تغذیه بماءاللحم مع کعک و شراب مبرد یا سخن مناسب و هرگاه غشی از غضـب و فـرح عـارض گردد ایضا اشیای طیب الرائحه نزدیک دارند و نفس بند نمایند.

علاج غشی از ضعف فم معده

اضمده مقویه مانند آنکه از مصطکی و به و صندل و زعفران و سوسن ساخته باشند و کذلک ضماد به شراب متخذ از مشـک و سوسن به شراب بر فم معده استعمال نمایند و باوجود این بدلک اطراف و بستن آنها بسیار نفع می یابند و دیگر مقویات کـه در بحث معده به تفصیل مسطور گردد استعمال کنند.

علاج غشی از اختناق رحم

قریب بینی روائح منتنه دارند و خصوصاً علائم و غیر ضار به فم معده زیرا که مراعات حال فم معده در غشی واجب تر اسـت و آب بر رو بپاشند و نفس بند کنند و ساق به بندند و قدم بمالند و ماءالعسل بزوفاء فوتنج و حاشا و صعتر و سائر ملطفات بدهند و اندکی از دحمرثا و سجزینیا و دواءالمسک تلخ و مانند آن بخورانند و شراب بعض روغن های حاره مثل روغن زنبـق و قسـط و ناردین دهند الا سکنجبین نباید داد زیرا که رحم عصبی ست و سکنجبین مضر بعصب ست به سبب سرکه و محاجم بر ران ها بگذارند و اشیای منتن الرائحه مثل جاد شیرو قنه و حلتیست فم اشترغار و سیر و غیره ببویانند و در رحم اشیای طیـب الرائحـه مثل خلوق و مشک و عنبر بردارند و صاحب کامل گوید که علاجش علاج غشی امتلائی ست سوای سکنجبین و اگر رحم بـه جانبی نائل شده باشد محجمه بر ران جانب دیگر نهند و اگر بسوی فوق مرتفع شده باشد محجمه بر ران هر دو جانب گذارند.

علاج غشی در ابتدای حمیات

تدبیرش در علاج اعراض حمیات مذکور گردد و گویند در آنجا که در باطن آماس باشد و بدان سبب و شروع نوبت تـپ غشـی افتد باید که بجز آنکه تپ محسوس شود اعراف بمالند و گرم کنند و محکم بربندند و به اشیای حاره تکمید نمایند و اکل طعام

و شراب منع نمایند و خواب ترک کنند مگر آنکه غشی در ابتدای همیات به سبب ضعف و قت روح عارض گردد که در آن وقت منع از خواب جائز نیست و شربت سیب سکنجبین در مثل این غشی نافع ست و اگر حاجت بغذای مطلق باشد مثل مـاء اللحـم درد بیضه و حسو جز نان و ماءاللحم بدهند و گاه مضطر می شوند در آن به خلط چیزی از شراب و اگر معذلک احتیاج به تقویت معده افتد باید که به آن ربوب و عصارات فواکه عطره که در آن قبض بود بیامیزند و اما در وقت نوبت لابدست از شراب و اگـر غشی به سبب تپ محرقه‌ی و حمیات دیگر باشد به تدابیر مناسب بافاقه آورند بعد از آن بازاله‌ی سبب آن که تپ ست بپردازند و ایضا اگر غشی از نوائب حمیات حادث از اخلاط غلیظ کزجه عارض شود علاجش در حمای غشی مذکور گردد.

علاج غشی از سموم و بخار مزابل و غیر آن

اگر به بسبب گزیدن حیوانی زهرناک یا طعامی زهردار باشد تریاق کبیر و مثرودیطوس و فادزهر مجرب بدهند و دواءالمسـک و جور کنند و دیگر تریاقات مختصه هریک از سموم و ادویه‌ی آنها که در باب سموم خواهد آمد بکار برند اگر از بخار عفنی مزابل و غیره باشد حقنه کنند به این صفت سرکه غصلی شش توله سرکه بصلی سه توله دوغ ترش گاو نیم آثار گلاب پاد آثار نمـک طعام چهار قوله خیار شنبر هفت توله عرق بهار نارنج و عرق صندل هریک هفت توله روغن گل پنج توله که به هـوش آیـد و متصل آن گل مختوم سه توله در شراب نو نیم آثار دو دوغ گاو پا و آثار حقنه نمایند و چون از اسـتعمال ایـن بخـوبی بیهـوش نمانده باشد کندش و جدوارد و خربق سیاه و تربد و زعفران مساوی در بینی دهند که همان وقت به هـوش مـی آورد یـا ایـن لخلخله بویانند گل ارمنی و مختوم و نیشابوری و خراسانی هریک سه ماشه در گلاب سه توله و سرکه کهنه دو توله عرق بهار کرنه چهار توله و تمام بدن بمالند و در گهواره نشسته هوا خورند و گویند که گاهی، از خوردن فوفل غشی عارض مـی شـود و علاجش آن ست که جلد قدری آب نوشانند و عطسه آورند و بآب سرد سر انگشتان هر دو دست بشویند و از اینجاست که منع کرده اند به خوردن ثفل فوفل که مخشن سینه است مگر آنکه در دهان باشد و لعاب ازو فرو برند که مقوی قلب سـت و ثفـل دور نمایند انتباه در غیر وقت نوبت غشی به تحقیق سبب پرداخته ازاله سبب موجب نمایند مثلاً در سوءمزاجی تعدیل مزاج قلب باغذیه و اشربه لائقه و مفرحات مقویه در امتلائی تنقیه و تقویت قلب بادویه قلبیه معدلـه و مقویـه و در اسـتفراغی احتبـاس و توفیر غذا و در وجعی تسکین درد و تنقیه بفصد و مسهل و درودمی تحلیل او و درغمی و همی تفریح و درسعی ولدغی و آنچه از تناول سموم باشد علاج آن نمایند و غشی که از مشارکت اعضاء افتد اسباب شرکت هریک دریافته به معالجه‌ی آن و اصلاح عضو مشارک پیردازند و حکیم علی می نویسد که علاج آن به حسب خصوصیت اسباب نمایند پس اگر به سبب عضوی از کبد یا معده و غیر آن باشد علاج آن عضو کنند و علاج غشی به حسب آن عضو و خواهش احوال او نمایند و اگر غشی تابع کیفیتی از کیفیات فصول اربعه از حرارت و برودت و غیر آن باشد معالجه به حسب آن باید کرد مثلاً اگر غشی بر انسانی در گرما نوبت

نماید نقل ببلاد بارد کنند و اگر این در سرما باشد نقل به بلاد حاره کنند هو علی هذا القیاس و صاحب کامل گوید که آنچـه از سوءمزاج عارض شود نظر کنند که هرکدام عضو سوءمزاج غالب است پس اگر بر قلب باشد تدبیری کـه بـرای سـوءمزاج قلـب مسطور شد استعمال نمایند و اگر غالب بر کبد باشد تدبیری که در علاج او بیاید باید کرد و اگر غالب بر معده باشد تدبیر علاج معده نمایند بدانچه در مداوات معده از مضادت مزاج غالب بر آن بادویه و اغذیه و استعمال ادویه‌ی خوشبو مقوی معـده مـذکور گردد و علی هذا القیاس باید که تدبیر اسحاب غشی به مقاومت سبب فاعل او باشد و شیخ می فرماید که هرگاه درفتره باشد و افاقه اندک یابد تدابیر او نیز مثل تدبیر اول ست مع زیادتی تمکن درآن اندر مثل این حال و مثال آنکه مشترک اند هر دو دران اینست که مثلاً بیاشامند ادویه‌ی نافعه بحسب حال از آنچه در باب خفقان مذکور شد و در آن تعجیل نماینـد زیـرا کـه هـر دو مرض در سبب قریب اند آنچه تمکن در آن از زیادتی کرده شود مثل آن است که چون از امتلای فم معده باشد جهـد در قـی نمایند که در آن شفاست و کذلک اگر امتلا باشد واجب است که گرسنه دارند و تقلیل غذا نمایند تا در امتلا زیاد نشود و ریاضت مختل نمایند و جمیع اعضا حتی معده و مثانه را بمالند و بران احمال غذا نکنند مگر شرابی مذکور در حال غشی که لابدست از آن و بسیاری از اطبای جهان در دادن غذا مبالغه می کنند به این گمان که در آن صلاح مریض و نعـش قـوت اوسـت سـپس حرارت غریزی آنها محتقق می گردانند و پلاک می کنند و آنها منتفع می شود به سکنجبین و خصوصاً کـه در آن ملطفـات و مقطعات مثل زوفا و مانند آن پخته باشند و چون حاجت تنقیه باشد و افاقه واقع شود واجب است که تقویت معده نمایند و ابتـدا نمایند در آن به مثل شربت افسنتین مطبوخ به عسل واضمده مقوی معده استعمال کنند و بعد از آن شراب ریحانی بیاشـامند و بغذای محمود غذا سازند و صاحبان غشی که محتاج غذا شوند باید که قبل از نوبت بدو یا سـه سـاعت پسـت چـومبرد و نـان بمزوره دهند و خوشبو ببویانند و اگر قبض طبع باشد غذا ملین مثل اسفید باجات و مانند آن دهند و به قول قرشی افضل اغذیه به صاحب غشی شوربای گوشت، شراب ست مگر آنکه از حرارت مفرط باشد.

سقوط القوه بغته

گاهی قوت حیوانی بغیر و حج و اسهال و ورم عظیم و استفراغ عظیم به سبب امـتلات اخـلاط یکبـارگی سـاقط مـی گـردد و کمترست که این خلط دموی باشد چه غلبه‌ی خون مادام که در بدن اول احداث اعراض دیگر نکند به حد سـقوط قـوت دفعـه نرساند بلکه اکثر به سبب اجتماع اخلاط غلیظ در معده می باشد یا در عروق که ممتلی نماید مجاری نفس را مسدود سازد و اگر باشد او کشد یکپارچگی جمیع قوی را باطل کند و بحد غشی رسد و الا کمتر ازغشی رسید والا کمتر از غشی بود چنانکه قوت اعصاب و عضلات را ساقط گرداند و انسان بر حرکات بدنی غیر از جهد و کوشش قادر نبود و گاه به سبب رقت اخلاط در جوهر خود و قبول اوتحلل را به سرعت و خصوصاً در حمیات حاده می افتد و گویند که سقوط قوت دفعه گاه به سبب آفتی که روح را

عارض شود چنانچه عند هبوب باد سموم بسیار روی و یا نزد استنشاق هوای مفرط مبرد شدید غیرمالوف عارض مـی گـردد و گاهی به سبب امر بدنی به جهت ماده می باشد و ماده مسقط قوت دفعه در غالب امر وقتی این فعل می کنـد کـه یکبـارگی از اعضای دیگر قریب از قلب یا در عضو شدید المشارکه حاصل شود چنانکه اضرار او به قوت قلب اشـتداد نمایـد و اگـر معـذلک غلیظ باشد اسقاط او قوت را زیاده تر و شدیدتر باشد و بساست که افعال سیاست آنها غیر ماون باشند و اگرچه غیر محتمل بوند چون کثرت و تکرار یابند **علاج** تدبیر چنین مریضان قریب به علاج صاحبان غشی ست پس آنچـه از امـتلای دمـوی باشـد فصد نمایند و معقیات خون بعمل آرند و جهت تعدیل مزاج خمیره‌ی مروارید ساده با عرق سیب ساده و عرق شیر دهند و آنچـه به سبب غلطی دیگر از اخلاط غلیظ باشد دو سه روز مطبوخ افسنتین و بسفایج داده تنقیه‌ی بدن به مثل ایارجات کبار کننـد و اگر ایارج فیقرا با تربد سفید و غاریقون و افتیمون و نمک هندی و مانند آن مرکب نموده بدهند فائده‌ی تمام وارد و بعد اسـهال برای استیصال باقی مواد استعمال قی نمایند و به مداومت تناول مقویات معده و قلب که در امتواء الرطوبه بیایـد و شـمومات و مالیدن اطراف و ریاضت معتدله حرارت غریزی را به انعاش آورند و باغذیه‌ی ملطفه مقطعه مثل نخوداب با خردل و روغن زیت و روغن بادام غذا سازند و شراب رقیق کهنه بماء الجلم ساده استعمال نمایند و بعد از استفراغ به حمام روند و بدن و سینه را به روغن های ملطفه مثل روغن قسط و خیری بمالند و بعد از آن شراب صرف و یا شراب عسل و یا شراب امحسـنتین بخورنـد و چون فی الجمله به قوت گریند به غذای قوی سریع الهضم اغتذا نمایند و به قول شیخ قوت زیاد می شود بـه غـذای موافـق و شراب جید موافق و بخوشید معدل مزاج مثل حار در مبرودین و باردور محرورین و دعت و سردرد برارت از احزان و مضجرات و تجدید امور حصیبه و معاشرت احبا

ورم قلب

سابق ازین مذکور شده که ورم جوهر دل اگر مار باشد فی الحال قاتل است و حدوث ورم بارد در قلب نادر بود و ایـن چنـد روز مهلت دهد پس هلاک نماید و ظاهر است که تحقق ورم موقوف بر انصباب ماده و اجتماع آن در موضع ورم بـه تـدریج بـود و چون ماده در مهسلک انصباب بسوی قلب باشد و هنوز به تمامه انصباب ننماید و حجم ورم غدیر گردد در آن هنگـام تـدبیر او ممکن است و چون ماده منصب گردد چنانکه در ایجاع اخذ کند لاعلاج است و آن در اوایل ایجاع یا اوسـط او هـلاک کنـد و ظهور اختلاف عجیب و در نبض و خفقان شدید و شدت لهیب در بدن و خصوصاً در نواحی اعضای تنفس و ثقل و تحدد و بعد از آن تابع بودن غشی تدارک از علامات حدورث ورم حاد در قلب است علاج تدبیری که در آن امید نجات است فصد باسـلیق است و گاو طمع می کنند در شفای او بفصد شریانی از شرائین در اسافل بدن و تبرید سینه ببرف و کافور و صندل و آب کشنیز سبز نمایند و آب برف و کافور مدام جرعه جرعه بدهند و گویند که چون علامات اورام قلب ظاهر گردد طریـق تـدبیر او تنقیـه

است لامحاله زیرا که مرض مادی است و این تنقیه به مثل مسهل به سبب عدم مهلت زمان جائز نیست بلکه به مثل فصد می باید و سزاوار است که تنقیه مع جذب بسوی خلاف بعید باشد زیرا که ماده هنوز متحرک به جهت قلب ست و لهذا باید که از باسلیق کنند بهر آنکه جذب ماده به نواحی کبد و ما بعد آن می نماید و بالجمله جمیع اورام قلب مثل اورام سائر اعضا صفراوی یا دموی یارطوبی یا سوداوی باشد اگر مهلت علاج دهد علاج مثل سائر اعضا بحسب ورم باید کرد.

ورم اذنی القلب

و آن عبارت است از ورم بارد و اکثر که در دو پاره‌ی گوشت عصبی که از قاعده‌ی دل گرسنه اند پیدا شود و این مرض اکثر عقب امراض حارد و حمیات مزینه واقع می شود و علامتش آنست که مریض در صدر رویه قریب به فم معده ثقل یابد و در اکثر اوقات حالتی شبیه بغشی ظاهر گردد و از خاص دلائل او اینست که دائم تهبج بر چشم باشد و رنگ چهره به غایت زرد بود و چون تنفس نماید ثقل و ضیق بغیر سعال دریابد و نزد حرکت انبساط قلب انقطاع در انبساط احساس نماید و قادر بر انبساط بتمامه نباشد مگر درد و یا سه دفعه و تقدم امراض مذکوره نیز از دلائل موکده و برین مرض ست و گویند که سرفه و خفیف درد باین مرض یار بود و خواب برجانب ورم متعسر باشد چه سرفه و درد غلبه کند و گاهی نباشد مگر سرفه شدت کند و گاهی سرقه و تپ بدورغب یا ربع یا نائبه شدت نماید و تپ صرف هر روز بعد ظهر غلبه کند و تا نصف شب بماند و نبض سریع و متواتر و قاروره احمر ناصع و یا اقتم بود و باشد که بعد یک دو ماه از شدت سرفه دفعه خون بسیار آید و یا اندک اندک چنانچه در ابتدای سل و سقوط اشتها و قوت بود و در اکثر مشابه بدق باشد و فرق در هر دو از صلابت نبض و مائیت قاروره از ابتدا تا انتها و کثرت اشتها در ابتدا و سقوط آن به تمامه در انتها دروق به خلاف این مرض توان کرد و ورم عار همه علامات به خلاف این باشند لیکن ماده این ورم در اکثر بارد بود زیرا که آماس گرم مهلت نمیدهد و به سرعت هلاک می کند و اگر تدارک این ورم بارد بزودی نمایند علاج پذیرد والا مریض روز بروز لاغر شود تا آنکه بمیرد چنانچه در حکایت بوزنه منقول از جالینوس مسطور شده و لهذا گفته اند که این مرض تا بطول نه انجامد قاتل نیست **علاج** دعت و ترک ریاضت نمایند و اغذیه صالحه بخورند و آب ادویه‌ی ملطفه بر صدر ریزند و تضمید او به اشیای ملطفه‌ی خوشبو و تقویت قوت برای تکمن او بر تحلیل کننده گویند که آب نیمگرم که در آن اندکی و کلیل الملک کوفته به قدری سرکه و گلاب جوش داده باشند نطول سازند و چون تخفیف رو نماید و حالت شبیه بغشی زائل گردد تعریق صدر به روغن گل نیمگرم کنند و به روغن مذکور بسیار استنشاق نمایند و این سفوف دهند برگ بادرنجبویه برگ گاوزبان هر واحد یکدرم ریوند دو دانگ حضض دو ثلث درم تخم خرفه‌یک نیم درم برگه عنب‌الثعلب خشک پنج درم همه را کوفته بیخته به وزن درم با هفت درم رب حماض بدهند و غذا شوربای تیهوکه در آن ماش پخته باشند بخورانند و هر روز بعد طعام و ورم شراب ابیض خوشبو دهند و ایضا بهر تلطیف و تحلیل ماده طبخ بابونه و

اکلیل و خطمی و پرسیاوشان و سبوس گندم و تخم کرنب و شلجم و عنب‌الثعلب هریک یک قبضه بر سینه و خم معده تنطیل نمایند و بابونه و اکلیل و تخم کتان و برگ خطمی و برگ کرنب و تمام و زعفران ضماد سازند و اگر خواهند تخم گاوزبان تخم ریحان بادرنجبویه‌ی سبز افزایند و در گلاب بسایند و ادویه‌ی مقوی قلب مانند ماءاللحم ساده و عرق عنبر بشربت افسنتین و بادرنجبویه و دواءالمسک تلخ و شیرین جواهر دار علوی خانی در روزی دو سه بار دهند و اگر بدین تدبیر تحلیل نیابد ملین خفیف از گل بنفشه گل گاوزبان بادرنجبویه عنب‌الثعلب بسفایج هریک نه ماشه سپستان صدعدد عناب بست عدد مویز منقی دو توله خوبانی هفت عدد در گلاب نیم آثار کیوره پا و آثار شب تر کرده صبح جوش داده صاف نموده گلقند مغز خیارشنبر هفت توله ترنجبین پنج توله روغن بادام هفت ماشه دهند و بجای آب بر عرق بادرنجبویه و گلاب و گاوزبان اکتفا کنند و غذا وقت شام شله‌ی مرغ یا پلاد به شوربای مرغ و یانان تنگ بشوربا دهند و صبح بترید جواهر مهره‌یک ماشبه در خمیره‌ی گاوزبان عنبری نه ماشه ورق طلا یک عدد آمیخته انیسون بسفایج گل گاوزبان هریک هفت ماشه بادیان بادرنجبویه هریک نه ماشه جوش کرده مالیده صاف نموده به شربت بادرنجبویه و گاوزبان هریک دو توله تخم بادرنجبویه نه ماشه دهند و همین غلط سه چهار روز ملین و بترید داده جهت تعدیل دواءالمسلک تلخ با عرق دارچینی مرکب علوی خان و یا ماءاللحم حار دهند و گویند که اگر ورم حار باشد فصلد باسلیق کنند و شربت نیلوفر چهار توله در عرق نیلوفر و مکوه و شاهتره هریک پنج توله دهند و جهت تحلیل آن انکباب سازند از سبوس گندم و گل بنفشه و نیلوفر و انگور شقا و برگ فرنجمشک و ریحان سبز و گل بادرنجبویه و سبوس جوهر یک قبضه و غذا پالک و چغندر و خرفه با برنج دهند و یا آش جو به شربت نیلوفر و باقی تدبیر از علاج امراض قلب از سوءمزاج حار مادی اخذ کنند و امر دو سیب و آنناس و کسیرو و زرد و آلود آلو بالو بسیار خورند.

ورم غشای قلب

بدانکه بر قلب غشائی ست رقیق مثل غشاو و آن غیر غلاف ست و بعض اوائل گفته اند که این غشاء تا نصف قلب می باشد و از ارسطو نقل کرده اند که این غشا بسوی راس صعود می کند و از آن غشای موضوع بر دماغ و بر مقحف از داخل بهم می رسد و این غشا اصل جمیع اغشیه راس است و چون این غشا ورم کند مشابه به ورم صلب می باشد و قلب را بفشار و مورث غشی مع ضغطه گردد و بساست که دفعه هلاک کند به ایلام قلب و قطع تنفس و این ورم اگر حاد باشد مهلت علاج دهد و اگر متوسط در حدت بود و ورم اندک باشد اکثر مریض از آن صحت یابد و علامت این علت غشی مع ضغط و خمول نبض و استرفای جیمع قوی ست **علاج** اگر مهلت علاج دهد تضمید صدر باشیای مبرده و محلله که در امتلای غلاف قلب می آیند باید کرد و بر ساقین محاجم نهند و بر ماء الشعیر که در آن عناب و سپستان پخته باشند لزوم نمایند و تلیین طبیعت نباید کرد و اگر قوت اطاعت کند و مرض مهلت و بفصد و اخراج خون اندک باکی نیست و چون این علت اشتداد او نماید علیل بـه عـلاج

نفع نیابد.

امتلای غلاف قلب

گاهی غلاف قلب از رطوباتی که منحل از سر شود ممتلی می گردد و عروق او از خون غلیظ که از غذای قلب و ریه فاضل ماند ممتلی می شود و بساست که فضلات غلیظه که قلب و ریه به آن اغتذا نمایند فاضل می گردد و در غلاف قلب درآید و علامت این علت اگر از امتلای خون باشد سرعت نبض و تواتر آن مع صلابت ست و اگر امتلا از رطوبات بلغمی بود بطوء نبض و تراخی و اختلاف اوست و هر دو امتلا سوءتنفس و ضغطه پیدا می کنند و در منخرین انتشار حادث می گردانند

علاج : اگر امتلا از خون باشد فصد کنند و بعده تنقیه به ماء الفواکه و ادویه بارده نمایند و اشیای مبرده محلله مثل آرد جو و خطمی و صندلین و آب گشنیز و آب کاسنی و مانند آن بر سینه ضماد سازند و اصلاح غذا کنند و لزوم شربت عناب و تخم خرفه و سکنجبین معمول به قشر اصل هندبا و بزوری و مانند آن نمایند و طعام او قریص لحم جدی و ماهی رضراضی به سرکه بریان کرده و زیر باج چوزه‌ی مرغ حدیث باشد و بهتر اغذیه برای اصلاح خون او بعد استفراغ باشیای محموده‌ی موافقه مثل آب فواکه و مطبوخ انجیر و آب انارین بشحم او. و زیرباجی به اندک زعفران و حماضیات و ابراهیمیه بچوزه مرغ و جدی شیرخوارست و الا مزورات زیر باجیه و انبرباریسیه و طعام متخذ از عناب به روغن بادام مثل عصیده دهند.

و اگر امتلا از رطوبت بلغمی باشد تنقیه به مطبوخ افتیمون و بحب ایارج و اطریفل مقوی بزنجبیل و تربد به مقدار قوت علیل و سن و مزاج آن نمایند و لزوم تناول تریاق و مترودیطوس و دواء المسک و امثال آن در اوقات مختلفه و تضمید صدر بمر و صبر و قرنفل و مصطکی و سنبل و مالیدن پاها و بستن ساق ها کنند و غذا قلایای محرقه و عصافیر و مانند آن دهند و از جمیع فوا که منع نمایند و مویز و انجیر و مضغ کندر و مصطکی و تبزق آب دهن نافع ست و این علت از اعلالی است که قلب به طریق مجاورت از آن ایذا یابد.

زوال عظمین

شبیه به لام یونانی که اعلای قلب است بعض اوائل ذکر کرده اند که این علت مدام به مصروعین عارض می شود و هرگاه این مرض حادث گردد انتشار منخرین علیل ظهور نماید و مریض بر روی افتاده باشد و قدرت تکلم از فرط الم نبود و آن در یک روز هلاک نماید و اگر چنان اتفاق افتد که هلاکت او تأخیر نماید از هفته تجاوز نکند.

علاج : هرکه وصف این مرض نموده امر به شرب اندک افیون مع سرکه برای تخدیر و ازاله الم کرده و اقدام برین ، بسبب اضطرار سرعت موت کرده می شود و ایضا امر به مبادرت فصد شرائین صدغین و اخراج خون به قدر صالح پس داغ آن موضع

نموده و غرض از ذکر این مرض آنست که در عداد امراض سریع القتل واقع شود و طمع در معالجه‌ی او کرده نشود.

ضغط القلب

این علت هرگاه عارض شود مریض چنان پندارد که دل او همی افشارند و مقارن این حال غشی خفیف مـی افتـد بعـده لعـاب بسیار از دهن او جاری نمی گردد و سبب ترشح قدری خلط سوداوی حاد خونی یا صفراوی از جگر بر قلب است که به قـبض و عفونت خویش حالت مذکور پیدا می کند و در حال ضعف و شدت غشی به حسب قلـت و کثـرت و عـدم حـدت وحـدت مـاده متفاوت بود و این مرض قاتل نیست بلکه باستفراغ سودا به سرعت زائل می شود.

علاج : تنقیه‌ی سودا بمسهل آن و بماء الجبن و مع سکنجبین افقیمونی و حب لاجورد و سفوف آن یا حب غاریقون علوی خان و مطبوخ افتیمون تربدی نمایند و تقویت قلب به مفرح و تریاق کبیر کننـد و تعـدیل مـزاج جگـر و تقویـت آن پردازنـد و دواء المسک همراه عرق گاوزبان گلاب عرق شاهتره عرق عنب‌الثعلب عرق کاسنی و سکنجبین بزوری یک نیم توله گلقند یک نیم توله برای ضغط القلب که از ضعف قلب وابخره غذائی و نفخ و ماده‌ی سوداوی باشد مفید ست و به قول طبرسی تقویت مـزاج دماغ بروائح طیبه مثل بوی فواکه سازند و استفراغ به مطبوخ افتیمون و یا معجون نجاح مناسب است و اگر مزاج نائل به برودت و رطوبت باشد اگر اندکی ایارج فیقرادهند مضر نباشد و در غذا لحم بسیار خفیف بدهند و اندک شراب خوشبو بیاشامند مگر آنکه تب باشد و بعض احیان معجون مفرح دهند و از جماع بالکل منع نماید و استعمال آبزن و استحمام بآب نیمگرم برای این علت نیکوست و افراط در استعمال آن ننمایند و استنشاق روغن بنفشه دائم نمایند که به این طریق جلب صحت می شود.

تقشر القلب

مرضی بود که در آن انسان چنان دریافت می کند که کسی دل او را می خراشد و از شدت الم آن غشی می افتد بعده فی الحال زائل می شود و هنگام حدوث آن کشیدگی و شکنج در چهره و پیشانی می افتد و عرق بسیار در مواضع مختلفه از بدن می آید و این علت فی الحقیقته از امراض معده است و در اکثر بعد اسهال صفراوی مزمن که مدت او بطول می کشد حادث می شـود بجهت آنکه اسهال صفراوی کاو از انصباب صفرا بر معده می باشد و آن چون طول کند خمل آنرا بخراشد و به سبب مجـاورت معده از دل علیل دریافت کند که گویا قلب او می خراشد والا حدوث خراش در قلب نزد اسهال صفراوی خیلی بعیدسـت بلکـه موت بر آن سبقت میکند و گاهی از نزله حار حریف که از دماغ به معده فرو ریزد عارض می گردد و وقت انقطاع نزله این حالت منقطع می شود.

علاج تنقیه‌ی صفرا بمسهل آن نمایند و مفرح بارد و انوشداروی لولوی علوی خان بعرق صندل و شربت خشخاش و مانند آن اشربه‌ی مقویه خوشبو استعمال کنند و بر غذای جید لطیف مولد خون صالح مثل گوشت کبک و تیهو و دراج و نان پاکیزه لزوم نمایند و به چیزی ترش اصلاح غذا به رعایت صفرا کنند و آنجا که از نزله باشد تنقیه‌ی نزله‌ی حار نمایند بدستوری که در علاج آن مذکور شد و به قول طبری تنقیه‌ی راس بتعطیس و استنشار و غرغره کنند و اگر قوت مریض قوی باشد و خوف سحج نبود حب ایارج یا حب صبر بدهند بعده شربت خشخاش دهند.

و ایضا در تقشر قلب نزلی طباشیر دو ماشه حب‌الاس سه ماشه سائیده در شربت خشخاش دو توله آمیخته لیسانیدن و کذا سماق سه ماشه کتیرا زرد و هریک یک ماشه سوده در شربت خشخاش دو توله سرشته بعرق بهار نارنج پنج توله دادن مفید نوشته اند بالجمله علاج تام این مرض اصلاح خون به غذای محمودست و از همه آنچه محد و مفسد خون باشد منع نمایند و در فصد قیفال و اخراج دم به قدر صالح باکی نیست و ایضا ضمادات مرطبه‌ی مادع فضول مثل برگ خبازی و برگ عنب‌الثعلب با اندکی زعفران بسایند و به شراب ابیض سرشته خشک کنند و بار دیگر سائیده در قیروطی روغن گل و موم آمیخته بر پارچه‌ی کتان طلا نموده بر سینه گذارند که از آن کسب رطویت و تعدیل مزاج صدر حاصل شود.

قذف القلب

این علتیست که آدمی را چنان محسوس می گردد که قلب از سینه بیرون می آید و این حالت مع حدت مزاج و عند حدوث و سوءمزاج حار در قلب عارض می شود و اگر این علت ظاهر گردد و به آن تب ظاهر نشود آن از تغییر و سخونت خونی که به قلب میرسد به طریق غذا باشد و از خاص دلائل این علت آن است که هرگاه اندفاع قلب محسوس شود رنگ مریض به رنگ خلط موذی مخالط خون با اضطرار متغیر گردد بالجمله چون علت مذکور از ماده دموی یا صفراوی افتد پس تغییر رنگ روی حسب ماده بزرد دی یا سرخی در ان وقت لازم بود و دیگر آثار غلبه‌ی خون و صفرا بر نوعیت خلط گواهی دهد و گویند که بر پیشانی و جانب چپ خصوصاً در نیمه‌ی بدن در طول عرق سرد پدید آید.

علاج : بعد فصد باسلیق از دست راست مثل علاج تقشر قلب صفراوی نمایند و شربت صندل سه توله در گلاب و عرق نیلوفر و بید ساده هریک پنج توله حل کرده با گرد سماق و سبوس اسپغول هریک سه ماشه بدهند و غذا پالک با برنج دهند و بعد پنج شش روز جهت تنقیه صفرا مطبوخ هلیله زرد و آلو دهند و جهت تنقیه خون مطبوخ شاهتره‌ی فواکهی علوی خان نوشانند بعده جهت تعدیل و تبرید دل مفرح بارد مولوی جلال الدین خورانند و بر گلاب و عرق بیدمشک و بهاروکادی و شربت صندل مداومت کنند و تقویت دل و اصلاح غذا و اقتصاد بر چوزه‌ی مرغ رطب و ادمغه جدی شیر خوار نمایند و شراب حوضی خوشبو

اگر تب نباشد بخورند و ترک جماع و ریاضت و غذای مولد خلط موجب امر کنند و اگر مریض در بلد جنوبی باشد امر به انتقال طرف بلد شمالی نمایند بعده اگر قوت قوی باشد مطبوخ ساذج که در آن جعده و حماما و هوم المجوس داخل باشد بیاشامند و این علت قاتل نیست مگر آنکه مکث او طول کند یا به آن اعراض صعبه‌ی دیگر شامل گردند و اکثراً طبا گمان می کنند که این مرض علت فم معده است و به اشیای مسخنه علاج می کنند و مرض زیاده می شود و نکایت می آورد.

احتواء الرطوبه علی القلب

این مرضیست که صاحبش را چنان دریافت می شود که دل او در آب شناوری می کند و به حرکت اختلاجی متحرک می گردد و ازین جهت قدما این مرض را از انواع خفقان شمرده اند و این علت به مشارکت فم معده می باشد که چون رطوبات در آن کثرت می پذیرد زیر غشائی که بر قلب محتوی است محتبس می گردد و از اعلامات اوست که صاحب او گاهی غضب نمی کند و همت او ساقط می باشد

علاج : بعد از نضج بمنضج بلغم او مسهل آن وحب ایارج تنقیه کنند و سنبل‌الطیب و زعفران و گل سرخ و مانند آن بآب بادرنجبویه و دیگر اضمده حاره بر دل ضماد نمایند و ریاضت کنند و ترک مرطبات و تقلیل آب و فواکه نمایند و از اغذیه قلایا به مصالح حار و مطنجنات و کباب طیور دهند و استعمال جوارشات و معاجین منشف رطوبت و قی کردن مناسب و مریض را به غضب و خشم آوردن مفید بود و دواء المسک حلو و مر نیز نافع است و کذا مفرحات حاره و ابوماهر ذکر کره که دیدم صاحب این علت را وجهد در آوردن غضب او نمودم لیکن نیامد زیرا که مریض ساقط الهمت بود و طعن و تشنیع دران اثر نمی کرد و تا یکسال مرض اوزائل نشد علاج من سود نکرد بعده اتفاق سفر بحر او را افتاد و گرسنگی و محنت رو داد چون از آن سفر عود کرد لاغر شده بود و مرض او زائل گردیده و بعد استقرار در بلد باز مرض عود نمود و مدار امر او به ریاضت و استفراغ بحقنه‌ی متوسط و تضمید صدر سنبل و فوفل و مر و صبر بسیار و روغن بان و روغن ناروین نمودم و غذا قلایای محرقه و شراب احمر دادم و امر بدلک دست و پاها و بستن ساقین دائم کردم و به این طریق صحت یافت.

و بعض متاخرین این مرض راسبحه القلب نامیده اند و گویند که سببش غلبه رطوبات ست علامتش آنست که انسان در باطن خود محسوس نماید که گویا دل در آب افتاده است و شناوری می کند و در ظاهر بدن چنان گرمی باشد که از بادکش و نوشیدن آب سرد اصلاً ساکن نشود و نبض ضعیف و نرم و قاروره نیلنجی با غلظت بود و سقوط اشتها و ضعف بدن به هم رسد و با دوار واقع شود ، چنانچه در شبانه روزی چند مرتبه افتد و در وقت نوبت سقوط نبض و برد اطراف و عرق سرد و حالتی شبیه به غشی ظاهر گردد و ضعف بدرجه ای بود که کلام کردن دشوار باشد و علاجش همانست که مسطور شد و ایضا اسارون

بادیان رومی به سفائج زرنب هریک پنج ماشه درونج برنجاسف شکاعی ،باداورد ، قنطوریون هریک هفت ماشه بادرنجبویه ،عنبالثعلب ، بیخ کرفس هریک نه ماشه مویز منقی سه توله در عرق بادرنجبویه و شاهتره و گاوزبان شب خیسانیده صبح جوشانیده مالیده صاف نموده شربت اسطوخودوس چهار توله داخل کرده بنوشانند غذا مرغ نبان و بعد از ظهور نضج ریوند تربد هریک نه ماشه زنجبیل سه ماشه برگ سنا یک نیم توله اضافه کرده ترنجبین شش توله شیر خشت پنج توله خیارشنبر هفت توله روغن بادام هفت ماشه آمیزند و ایارجات کبار مثل ایارج بقراط بادریطوس دهند و بجای آب بر ماءالعسل که بعرق بادرنجبویه ساخته باشند اکتفا نمایند وقت دوپهر نخوداب مرغ دهند و وقت شام غذا بدستور و صبح تبرید از مصطکی دو ماشه جدوار لاجور مغسول هر یک یک ماشه در خمیره‌ی گاوزبان عنبری نه ماشه ورق طلا یک عدد آمیخته همراه انیسون بسفایج بیخ کرفس بیخ کبر هریک چهار ماشه بادرنجبویه نه ماشه دارچینی سه ماشه در عرق بادرنجبویه و دارچینی و شاهتره هریک نه توله جوشانیده شربت بادرنجبویه و افسنتین هریک دو توله تو دریین و تخم بادرنجبویه هریک چهار ماشه پاشیده بنوشانند و همین غلط سه چهار مسهل دهند پس جهت تعدیل و تقویت دواءالمسلک تلخ با عرق عنبر و افسنتین استعمال نمایند.

و به قول بعضی گاه باشد که رطوبت مذکور بسیار باشد و از حرارت غیر معتدل خشک شده برون بچپد و نشان این آنست که دل منبسط نشود و نبض مختلف گردد و سقوط قوت و غضب ظهور نماید و تدبیرش آن است که اولاً به استعمال ملینات و قیروطیات بر سینه ازاله‌ی یبوست کنند پس بدستور مسطور استفراغ نمایند و به تقویت دل کوشند.

علت دخانیه

که آنرا دخانیت قلب و نیز گویند این مرض از احتراق اخلاء حادث می شود و در آن انسان دریافت می کند که دود از دل رو به بالا بر می آید و چون این حالت کثرت پذیرد غشی آرد و سو فکر پیدا کند و سوزش اطراف و سینه و سپرز و بیخوابی و غلبه بر خفقانیت و خصوصاً بعد از مغسم طعام نیز از علامات این مرض نوشته اند **علاج** بعد فصد صافن یا باسلیق ترطیب و تنقیه‌ی سودا کشوند و مطبوخ افتیمون و ماء الجبن استعمال کنند و بعد تنقیه به سمت تعدیل انوشداروی لولوی علوی خان با عرق شیر بکاربرنده اصلاح اخلاط باغذیه محموده و اجتهاد و استفراغ خلط محترق نمایند و هرکه در این علت عارض شود و بعد از آن اسهال علوان مختلفه بهمرسد بسرعت صحت یابد و کذلک اگر رعاف آید یا خون بواسیر سائل گردد و یا مریض قی سیاه نماید شفا یابد و این مرض زائل گردد و مثل این مرض کسی دریابد که دو ربع خالص به آن ابتدا نماید.

جذب القلب

این مرضی است که به صاحب او چنان محسوس گردد که دل او باسفل کشیده می شود و سببش حصول خلط ردی در معالیق

جگر است و به سبب مشارکت از تمدد آن حس انجذاب در قلب نیز لاحق شود و گاهی قلب را از آن اندک الم شبیه به غشی عارض گردد و استدلال بر نوعیت آن فضول از رنگ چهره‌ی مریض در آن وقت و نبض و قاروره و براز او و دیگر اعراض مخصوصه بر خلط توان کرد.

علاج : بعد از نضج ، تنقیه خلط موجب نمایند و ادویه‌ی ذی عطریت مقوی دل و جگر بسیار داخل نمایند و تضمید که به چیزی که اذیت آن خلط از آن دفع نماید و لزوم غذای موافق نمایند و تقویت قلب پردازند و ترک اشیای مولد خلط مخصوص کنند.

سوءتنفس قلب

گاهی حادث می شود انسان را ذوبان واسترخا بغیر سبب ظاهر زیرا که هضم او صالح می‌باشد و این علت از انواع اختلافات در نبض ظاهر شود و اگر تدارک آن ننمایند به طریق ضعف قلب و سقوط قوت هلاک نماید و جالینوس حکایت کرده که دوستی شکایت ذوبان و انحلال قوت و خمول و استرخا نمود و آن دوست طبیب حسن المعرفه ؟ بود و گفت که من در نبض خود جمیع اختلافات می یابم و در رگ او همین یافتم و بعد اندک زمانی هلاک گردید.

علاج : مداوات این علت در اصلاح غذاست و استفراغ محمود و تضمید صدر بدانچه مقابل اعراض موذیه باشد و طبری گوید که ابن سیار را قبل از موت او به چند سال در بصره این حالت عارض شد و می گفت که قلب من بغیر سبب ظاهر منحل می گردد و نبض او دائم به استقصا می دیدم و آنرا منتظم بر نوعی از اختلافات می یافتم پس پرهیز تام نمود و به مطبوخ جامع استفراغ کرد بعده تقویت معده پس تقویت دماغ پس تضمید صدر کرده شد و این عارض زائل گردید و گفت که تو به سبب دریافت اختلافات در نبض مرا از این مرض خلاص کردی درینصورت واجب است کسی که شکایت مثل این حال نماید تدبیر او همچنین باید.

انقطاع غذا از قلب

این علت عجیب و غریب ست که ابن سیار بیان نموده و با ورم کلیتین و صلابت آنها حادث می شود بجهت انضغاط عروقی که از آن غذا بسوی قلب صعود می کند و چون غذا از قلب منقطع گردد و مزاج او گرم شود و تپ دقیق مثل دق لزوم نماید و طبیب گمان کند که این به سبب ورم گرده است فقط پس حرقت و نحول و ذوبان بهمرسد و طبیب ناقص حکم می کند که این از کلیه است و تب از آن لازم شده و نمی داند که این به سبب انقطاع غذا از قلب ست و فرق بینهما آنست که نبض صاحب ورم کلیه سریع متواتر تا عدم انقطاع غذا از قلب می‌باشد و بعد انقطاع آن ضعیف متفاوت حامل گردد پس اگر طبیب

متمیز باشد فرق نماید که تغیر نبض را سبب دیگر غیر ورم کلیتین ست.

علاج مدام تضمید صدر به کمک و سویق شعیر مخلوط بآب سیب نمایند که ازین قوت غذائیست به قلب رسد و تب مفارقت کند و علاج اورام کلیتین بحسب وجوب علت باید کرد و این از دقیق معالجاتست.

حالتی که از غضب و غم و فرح به هم رسد

گاهی انسان نزد غضب شدید و حزن شدید و فرح مفرط هلاک می شود و این مرض قلب است و کسی را حادث شود که قلب او بالطبع ضعیف مریض باشد و ضعف قلب بالطبع مرض ست.

علاج اما علاج حزن تفریح و قطع سبب محزن است اگر حزن او به موت کسی باشد بران امر موت به انواع نصیحت سهل گردانند مثلاً بران ثابت گردانند که موت امراضطراریست مشترک میان جمیع مردم پس عاقل را نشاید که از امر اضطراری شامل جمیع ذی حیات جزع و فزع نماید بعده بیان نماید که انسان نفس و بدن ست و نفس نمی میرد چون از بدن مفارقت می کند به عالم خود می رسد و جمیع محاسن و سرور و فضائل می بیند وازحق تعالی منزلت فضائلی که درین عالم اکتساب نموده می یابد و در جوهر الهی در اتم نعمت واکمل بقا می باشد و در حیات انسان تعب و عنا نفس او محصور محبوس بود و درموت مفارقت نجات ست و اگر حزن از شی دیگر باشد مقابلهی آن با ضداد آن نمایند و علاج فرح کثیر باضداد آن نمایند مثلاً اگر فرح و بمال یا ولد یا موت دشمن باشد اهانت آن نمایند و به موت تحذیر کنند و بگویند که امور دنیوی و فرح او فانی ست هر انسان را موت در پیش ست از تفکر در امور عاقبت لابدست و فرح به موت عدو جهل ست زیرا که عمر انسان متناهی ست و زمانه غیر متناهی پس شیء متناهی مع شیء غیر متناهی اگرچه اندک زیاده باشد او را مقدار نیست پس جائز نیست که عاقل بشی ای که او را مقدار و وزن نباشد فرح نماید و ایضا بفحوای آیهی کریمه کل نفس ذائقه الموت هرکسی را مزهی موت چشیدنی ست و چه خوش گفته **شعرای** دوست

بر جنازهی دشمن چو بگذری   شادی مکن که بر تو همین ماجرا رود

و علاج غضب قطع سبب دوست و تسکین مریض به انواع کلام و تسلی او بدانچه ملائم او باشد و یاد کردن موت هم مزیل غضب ست و بدانند که اینچنین علاج مدارات روحانی و طب روحانی نامند پس اگر کسی را فرحت دمبدم زیاده شود کذلک حزن و یا غضب در معالجهی او به همین طریق مبادرت نمایند.

امراض ثدی

یعنی پستان و آن هفده مرض ست یعنی قلت لبن و کثرت لین و خروج خون بجبن لبن و حمود دم در ثدی و تمدوان ورض

پستان و آورم ثدی و اوجاجت ثدی و صلابت ثدی و سلع و غدد و معقد در آن دو بیله ثدی و حکه ثـدی و شـقاق آن و حفـظ ثدی از عظم و تعظیم ثاری صغیر اکنون بدانکه چون لحم ثدی غددی ابیض المون ست لهذا خون هرگاه مشابه آن می گـردد برای غذای آن سفید می شود و همچنین آنچه فاضل از این می ماند نیز سفید شیر می‌گردد و قیاس پستان بسوی شیر متولد از خون قیاس جگر بسوی خون متولد از کیلوس است که هر واحد از پستان و جگر مستحیل می گرداند رطوبـت را بـه مشـابهت خود در طبع و یون چنانچه کبد سرخ می گرداند کیلوس سفید را بدهویت و سفید می سازد خون سـرخ را ببنیسـت و بـه قـول جرجانی اگرچه شیر و منی و فون هر سه بصورت مخالف یکدیگراند و موضع تولد و تغییر صورت هریک عضوی دیگر است اما اسباب تولد هر سه‌یکسان است و اطباء را در مزاج شیر اختلاف ست اکثر سرد و تر و بعضی معتدل و برخی گرم و تر می دانند.

قلت لبن

یعنی کمی شیر بدانکه شیر زیاده میشود از کثرت خون که به پستان رسد لیکن کثرت نه او افراط کو آن سـبب عجـز قـوت از تصرف در ملوده بسیار زائد موجب قلت شیر می گردد و باوجود آن خون بید صالح برای تولد شیر باشد که نه بر آن غلط دیگـر غالب بود و نه سوت مزاج عارض گردد و ایضا قوای ثدی بر جذب ماده و استحاله‌ی او قوی باشد یعنی مـزاج او معتـدل بـود و پس سبب قلت شیر با بعض اسباب قلت خون باشد و یا فقدان جودت آن و یا کثرت خون به افـراط و سـبب قلـت خـون یـا از جهت ماده بود و یا از جهت مزاج و آنکه از جهت ماده باشد یا قلت غذا و یا تناول اغذیه و ادویه‌ی مقلل خون مضـاد تولـد آن بنابریس و بر داد و یا انصراف دم بسوی دیگر از نزف حیض یا نفاس یا بواسیر یا فصد یا حجامت یا زلو یـا اسـهال دم یـا ورم دموی یا خروج خون از جراحت و غیر آن و یا انصراف طبیعت به سبب اعراض بدنی و نفسانی مثل خوف شدید و حزن قـوی و قلت شفقت بر ولد و جز آن و آنکه از جهت مزاج با شعار مزاج همه بدن یا مزاج پستان مجفف رطوبت بود و یا مولد رطوبتی که از آن خون متولد نشود بنابر فرط مائیست و بعد او از اعتدال صالح دمویت و غیر آن و اما سـبب فقـدان جـودت دم و فسـاد آن غلبه‌ی یکی از افلاط ثلاثه‌یعنی میفرا یا بلغم یا سودا باشد و بعید نیست که خون به سبب شدت کثرت خـود بـر فعـل طبیعـت عصیان نماید و طبیعت از استحاله از عاجز آید و سبب قلت تولد شیر گردد **طریق تشخیص** این اسباب باید کـه اولاً از نـبض و قاروره و غیرحال غلبه‌ی کیفیتی از کیفیات اربعه بر مزاج مرضعه دریافت نمایند پس هر کیفیتی که غالب معلوم شود سبب قلت شیر همان باشد بعده قوام و رنگ و بوی شیر و طعم آن بپرسند اگر رقیق و زرد و تیز بودند طعم بگوید سـببش غلبـه‌ی صـفرا باشد و اگر مائی و سفید و ترش بود و طعم حامض و بصورت شمول و حرارت طعم او شور بیان کند سببش غلبه بر بلغم باشد و اگر غلیظ و مائل به تیرگی و ترش بو و طعم گوید و از هر دو قسم مذکور بغایت قلیل المقدار بود سببش غلبه سوده باشد و اگر آثار کثرت خون به افراط ظاهر شود و سبب آن همان باشد و اگر غلبه‌ی کیفیتی و خلطی مدرک نگردد و از حال مقـدار تنـاول

غذا و کیفیت غذا سوال کنند اگر قلت غذا یا استعمال غذای یابس یا بارد دریافت گردد سببش همان باشد و اگر تناول غذای معتدل المقدار و صالح بیان نماید از حال کثرت خروج خون سوال کنند اگر اقرار آن کند سبب او همین باشد والا به سبب اغراض نفسانی یا قلت شفقت باشد و هرگاه شیر بحدی غلیظ گردد که مثل رشته بیرون آید سببش افراط یبوست باشد **علاج** اگر سبب قلت شیر قلت غذا باشد تکثیر غذا نمایند و اغذیه کار رطب مولد خون جید مثل شیر با برنج و زرده بیضه و گوشت ملوان و چوزه‌ی مرغ دهند و دیگر اغذیه مولد شیر مثل البان به شکر یا عسل بحسب امزجه و لحوم دواب و طیور و مغز آنها و پستان ها که قبل از دوشیدن ذبح نموده باشند و خصیه ها و بیضه ها و ماهی تازه و شیر برنج و رشته با شیر و فالوده و فیرنی شیر و بادام و حلوی نخود خام و باقلا و بورانی و شلغم و بادنجان و زردک و حلوای آن و حلوای بیضه مرغ استعمال نمایند و خوردن تودری سرخ به قدر چهار ماشه با شیر گاو تازه پا و آثار شیرین کرده درین باب مجرب و معمول است و هرچه منی را زیاده کند شیر را نیز زیاده می کند در اکثر ابدان مثل تودریین و تخم خشخاش سفید و پستان بز و میش و مالیدن پستان در زیاده کردن شیر بسیار موثر است و این حریره برای افزایش شیر خیلی مفیدست نشاسته دو توله بیشتر تازه نیم آثار حل کرده شیره‌ی برنج شیره‌ی مغز بادام شیره‌ی مغز پنبه دانه شیره‌ی مغز خسکدانه شیره‌ی مغز چلغوزه هر واحد یک توله شیره‌ی بادیان شیره‌ی دانه هیل هریک هفت ماشه شیره‌ی تخم شبت شش ماشه شیره‌ی تودری سرخ یک توله نبات ترنجبین به قدر ضرورباتش نرم بجوشانند و سرد کرده بنوشند و غذا یک وقت همین باشد و در نسخه بیاحق حکیم تقرب خان شاگرد حکیم محمد هادی پدر علوی خان شیرهی مغز انجکک شیره‌ی تخم خربزه شیره‌ی خیارین هر واحد یک توله گلاب سه توله و شیره‌ی تخم چغندر شش ماشه نیز داخل است و این حسا نیز مجرب است آرد باقلا میده گندم آرد نخود هر واحد یک توله مغز بادام مقشر چهار توله بادیان تخم اسپست تخم جرجیریه‌یک سه ماشه با شکر سفید پخته تحسی نمایند و این سفوف نیز نافع ست تخم ریحان تخم مر و تخم بادروج تودری گلکون شقاقل تخم گزر تخم انجره مغز تخم کدوی شیرین مغز تخم هندوانه مغز تخم خربزه هر واحد یک توله هر روز پنج مثقال بخورند و بالای آن شیر بنوشند و یا نخود و باقلای مطبوخ و حسا از آرد سهمیه و آرد نخود و قدری بادیان در شیر ساخته بار بدهند و کذا ماء الشعیر به روغن بادام و جلاب بآب و شیر بز با تخم را زیانه و تخم رطبه بنوشانند و غذا با سفید باج نمایند و یا تخم هلیون جوشانیده و صاف نموده شیرین کرده بنوشند و یا سفوف او ساخته به شکر آمیخته دو درم بخورند و یا چیز تازه را در آب جوشانیده آب صاف آنرا بخورند و اگر دو درم تخم به طبه و چهار عدد انجیر و دو وقیه بادیان گرفته و در دو رطل آب بجوشانند تا پنجاه درم بماند صاف نموده صد درم شیر تازه اضافه کرده خوب بجوشانند و صاف نموده روغن بادام پنج درم و شکربست درم آمیخته بنوشند در تکثیر لبن عجیب و مجرب ست و یا گوشت پسش بگندم و نخود هر دو کوفته در شیر تازه بپزند و در آن بادیان خصوصاً رطب اندازند و بخورند و یا تخم رطبه تخم

گزر تخم هلیون حلبه کنجد مقشر مساوی در عصاره‌ی بادیان جوشانیده عسل و اندک روغن زرد داخل کرده بنوشند و بدانند که عمده در علاج این استعمال اغذیه بیشتر از ادویه است و اغذیه‌ی مسمنه نافع ست و رطبه را در تکثیر لبن خاصیتی ست و دیگر اغذیه و ادویه که در اقوال اطبا می آید حسب حاجت با رعایت حال مزاج بعمل آرند و اگر سببش فساد غذا و تناول اطعمه‌ی غیر موافقه باشد اصلاح یا تنکه آن غذا نمایند و غذای جید الکیموس خورانند و اگر از تعب و ریاضت باشد لزوم راحت نمایند و اگر سبب آن نزف الدم باشد حبس او نمایند و اگر سبب آن سوءمزاج ساذج باشد تعدیل و تبدیل مزاج باغذیه و اشربه مضاد آن مزاج نمایند و از اله سوءمزاج پستان بادویه‌ی فسیه کنند مثلاً اگر قلت شیر به سبب حرارت باشد تبرید دهند از مبردات ضماد کنند و آشامیدن شیره‌ی تخم خیارین و تخم خرفه و تخم خشخاش سفید و سکنجبین و خوردن آش جو و از بقول کاهو و کشنیز و خرفه و اسفاناخ نافع بود و کشک جو آرد گندم مساوی در شیر حریره سازند و اندکی بزرقطونا نادران داخل کرده نوشیدن و دارالترنجبین خوردن برای محرور مخصوص ست و اگر به سبب برودت و ضعف قوت جاذبه‌ی ثدی باشد تدبیر سخن و مجفف بعمل آرند و کرفس و نعناع خصوص رازیانه رطب دهند و غذا و دوای لطیف مائل به حرارت باید خورد و تخم گز نیز نافع بود و تعلیق محاجم ناری زیر پستان سودهندست و از بقول بادیان و شبت و گزر و کرفس و جرجیره مانند آن بخورانند و اگر سببش غلبه بر خلطی باشد تنقیه‌ی خلط غالب به حسب آن خلط و تبدیل مزاج نمایند مثلاً در صفراوی شیره‌ی مغز تخم کدو و شیره‌ی تخم خرفه آب انار سکنجبین ساده و دیگر اثر به اغذیه‌ی حامضه و ماء الشعیر به شکر یا شربت نیلوفر مبرد دهند و ماء الشعیر بچوزه‌ی مرغ که در آن کدو و برگ کاهو داخل کرده باشند و محوم جدی و احسا به کشک جو بخورانند و اخراج صفراوی به مثل تمرهندی و آلوی بخارا نمایند و ترفه و تودع یعنی منع از حرکات شدید کنند و به قول شیخ غذای زن صفراوی مزاج مائل ببرودت و رطوبت گردانند و ماء الشعیر به جلاب دهند و ایضا شیره‌ی تخم خیارین و تناول اومغه و شرب شیر بز و گاو با شکر و خوردن ماهی راضی و گوشت بزغاله با سماق و ماکیان فربه و حریره‌ی کشک جو بشیر تازه ساخته و شوربای سحم بره بخبازی بستانی و اسفاناخ و خرفه نفع بخشد و گویند که غذا اجاصیه ورثانیه و لیمونیه بخورانند و تدبیر بلغمی مزاج باغذیه و ادویه‌ی گرم در درجه‌ی اول تا ثانی مع ترغیب یا قلت بتخفیف نمایند و ازین قبیل ست جزر و جرجیر و بادیان سبز و شبت و کرفس رطب و سمرلیون رطب خاصته که آن مسخن بخفف و حریره آرد گندم سع اندکی حلبه دراز یا نه و عسل و اسهال بعض حبوب مخرج بلغم کنند و غذا در اوج و کیک و قلیه‌ی نرگسی به دارچینی و زیر باج مفیدست و حرکت و تعب قبل از تناول طعام لازم گیرند و ماء الشعیر بعسل در بلغمی و سوداوی نیکوست و سفوف بادیان و یا زیره‌ی سفید به شکر آمیخته به قدر چهار ماشه و کذا تخم ترب و تخم اگر روانیسون نافع و یا تخم کرفس بوزیدان تخم شبت بادیان انیسون مساوی کوفته بیخته بعسل آمیخته بقدر مناسب بخورند و تدبیر سوداوی مزاج باغذیه و ادویه و مسخنه قریب بدانچه در بلغمی

مذکور شد و ترطیب بالغ کنند و ایضا نوع سودای غالب دریافته بحسب آن تدبیر نمایند و نوشیدن شیر و حریره‌ی گندم و نخود و جو و انجیر به روغن بادام و کذاسکنجبین بزوری و قی از ماهی شور و غذا نخوداب و قلیه و آبکامه باصعتر و دارچینی و مرغ فربه سفید و **ایضا** سوی که از آرد گندم و شیر تازه و برگ بادیان و حلبه سازند نافع و از آب نیمگرم نطول نمایند و پستان را بلکه تمام بدن را به روغن بنفشه و بادام تعریق کنند و اگر شیر رشته مانند بنابرغلظ ویس او برآید تا بیرش نطیل پستان به مرطبات قوی مثل بنفشه و خطمی و کشک جو و تضمیدان و تناول مرطبات نمایند اگر کثرت خون مفرط سبب باشد فصد کنند و حجامت میان هر دو شانه نمایند و ادویه‌ی مقلل خون و مولد شیر و مقوی طبیعت دهند و از مفسدات خون احتراز نمایند و اگر به سبب اعراض نفسانی و قلت شفقت باشد منع سبب نمایند و توجه طبیعت به تولید شیر بخورانیدن مفرحات و مقویات حسب مزاج نمایند مرضعه را بخورانیدن شیر بطفل برغبت و محبت متوجه گردانند.

اقوال بعض مجربین

شیخ الرئیس می فرماید که از ادویه معتدله مزید شیر اینست که بگیرند اسلای نخل کوفته سی درم و برگ بادیان بست درم در طبه پانزده درم و گندم مهر و سه بست و پنج درم و نخود مقشر و جو سفید کوفته هر واحد هژده درم و انجیر کلان ده عدد دو درسی رطل آب بجوشانند تا هشت رطل یا کم از آن بماند پنج اوقیه از آن با نیم اوقیه روغن بادام شیرین و یک نیم اوقیه شکر سلیمانی بنوشند و ماهی مالح از مغزرات شیرست و از ادویه مغز ره لبن اینست که کنجد کوفته در شراب انگوری بمالند و صاف کرده بنوشند و قفل آنرا بر پستان فساد نمایند و ایضا بگیرند مغز بادنجان بقدر نیم قفیز و در آب جوش قوی دهند تا مهرا شود بعده خوب مالیده صاف نموده بر آن یک اوقیه روغن زرد انداخته بنوشند و به ثفل او ضماد کنند و یا نخود سفید به شب در شیر خیسانیده صبح باشکر چند روز بنوشند و یا ماء الشعیر بعسل یا بجلاب و یا بگیرند تخم رطبه‌یک جزو حلبان دو جزو و یک قمیحه از آن بآب گرم بخورند و یا حب البان دو درم به شراب خورند و از ادویه‌ی جیده اینست که روغن گاو ده درم گداخته در قدح کبیر شراب آمیخته بر نهار بنوشند و ساق لاله با جو مقشر بپزند و صاف کرده قدری شکر آمیخته بنوشند و یا بگیرند ترب و سبوس گندم و در شراب جوشاینده صاف کرده بنوشند و یا تخم خشخاش بریان مع سویق مساوی به سکنجبین یا مفتج سه روز تر کرده دهند و شونیز به ماءالعسل بخورند و یا بگیرند تخم شبت و تخم گندنا و تخم ضدقوقی هر واحد اوقیه و تخم طبه و تخم رطبه مساوی و در آب بادیان آمیخته بنوشند و اگر به عسل و روغن زرد آمیزند افضل است **گیلانی** در شرح قانون نوشته که در زمانه سابق این نسخه دوای مغز شیر نوشتیم و بحمدالله در غایت خوبی آمد بگیرند مغز بادام مقشه و مغز پسته و مغز نارجیل تاده‌ی شیرین هر واحد سه اوقیه و جوز جندم نودو اوقیه و کنجد سفید مقشر پنج اوقیه و نیکوبسایند بعده دو رطل شکر فائق مستحق خوب آمیزند و بدارند و هر روز یک اوقیه از آن بگیرند و در شیر تازه جوشانیده بنوشند و این غذای جید نیز هست

و اگر علف چهار پایه که شیرین بگیرند بچیزی مناسب این باب نمایند اولی باشد **جرجانی و ایلاقی** می نویسند که از ادویـه‌ی شیر افزا نیست بگیرند تخم گزر و تخم پیاز و تخم شلغم و تخم اسپست و تخم ترب و تخم گنـد تـاو بادیـان مسـاوی و برابـر مجموع نخود بریان و همه را کوفته هر صباح پنج درم با پنج استاد شیر تازه بدهند و غذای معتدل اینسـت کـه کشـک گنـدم نیمکوفته بست درم نخود مقشر نیمکوفته بست درم برگ شبت تربست درم واگر برگ نباشد تخم اوده درم انجیر خشک ده عدد تودری ده درم همه را آمیزند و هر صبح مقدار بست درم ازین یا چهار عدد انجیر و یک دو شاخ برگ بادیان تر در یک من آب بپزند تا به قدر پنج درم باز آید و صد درم شیر تازه انداخته باز بپزند و پنج درم روغن بادام و بسـت درم شـکر سـوده و آمیختـه بدهند و طعامی و دیگر اینست تخم گند نا تخم اسپست تخم رطبه تودری برگ بادیان هریـک دو درم کوفتـه در آب بپزنـد و صاف کرده مقدار سی درم عسل و ده درم روغن گاو اندازند و نان داخل کرده بدهند و اگر مضینخ و شکر عوض عسل کنند رد باشد و این ضماد شیر زنان زیاده کند آرد باقلا و ده دورم تخم بادروج کوفته بیخته پنج درم هردو را بـآب بـادروج سرشـته بـر پستان ضماد نمایند **خضر** صاحب شفاء الاسقام گوید که نوشیدن شیر گاو و بز کـه در آن بادیـان رطـب و شـهبت و جرجیـرو کرفس جمله رطب تر کنند و خصوصاً تخم آنها لیکن کرفس گاهی ضرر می کند باحداث ثبور در بدن طفل و حریره از کشـک جو و آرد نخود و گندم و طبه و روغن گاو و شیر باد خالی اندکی بادیان ساخته و اغذیه جزریه و لفیته و ترنجبین معقود در شیر و ناطف که در آن بزر کتان و تخم بادیان انداخته باشند و زرده بیضه نافع ست و از آنچه تجربه شده پسته و سفوف تخم فصفعه و اکل کاسنی و شرب شیر منقوع در آن و نخود هر صباح این ادویه به حسب مزاج در حرارت و بـرودت و غیـر همـا اسـتعمال نمایند و این صفوف شیر و منی بیفزاید تخم شلجم تخم رطبه تخم ترب تخم گند نا تخم پیاز آرد نخود بادیـان تخـم جرجیـر مساوی کوفته بیخته سه درم صبح و شام باشیر بخورند و بعد از آن نخود در شیر ترکرده بخورند وبران شـیر بنوشـند **سـویدی** مینویسد که برای او در شیر خوردن نخود سفید و سرخ و کذا خشخاش و بادیان به زنان پاشیده و کذا اکل شـلجم و کـذا مغـز تخم خیار ده درم در حساسی آرد نخود و کذالحم ضان به شلغم و نخود پخته و کذا جرم بقله انجره مسلوق در شیرج تازه و یـا بروغن بادام و کذا تخم انجره بجلاب هر واحد مجرب منست و خوردن تخم رطبه دو درم و بیضه نیمبرشت و بعده شرب قـدح شراب خوشبو یکساله و یا قنبیط و تخم آن و یا کرسنه و یا انیسون و یا تخم خبازی و یا کمون و یا دو قو و یا نخود سیاه و یـا سخاله طلا و یا حسب بلسان و یا مغز حسب صنوبر کبار و یا ترنجبین و یا شحم ثوم بری و یا با دروج و یـا اشـنه دودرم و یـا باقلا و یا شقاقل و یا ادواست اکل ترب و یا کرمه سودا و یا دراج و یا ادهان اکل انجیر رطب یا خشک و یا شـفامین و یـا بـیخ فاشرا در گندم پخته و یا تخم آن یا تخم جرجیرالماء و یا برنج و یا تخم خربزه و یا قلقاس و یا فندق و یا بوزیدان و یا کراث و یا بلور یکدانگ در آب سوده و یا نانخواه و یا قاقلی و یا عرعر و یا روغن ماده‌ی گاو و یا بادنجان سلوق در روغن زرد و یا چغندر

و یا صمغ اجاص و یا تخم کرنب و یا حسب الزلم و یا بلح و یا بومیا و یا انزورت و یا ابریشم مقرض و یا لحم قنفذبستانی و یا ارنب و یا حلمه‌ی ثدی بغره سوخته و کذا شرب پوست بیخ بادیان و افسیون و آب زیتون سیاه به عسل و ماء الشعیر به تخم بادیان پخته و تخم مثبت در حسا آمیخته و یا حساس آرد ذره مع تخم بادیان پخته و حسا از دو سر سافته و جبنع خرما و کنجد باریک سوده و در شیش گندم یک کف در شیر تازه پخته و برنج یک کف و جلسه‌ی کوفته به سخته و گل ضادر حریره داخل کرده و مفتنج و آب طبخ برگ گاوزبان و نعناع بستانی در احسا پخته و طبح لوبیا و کذا تعلیق طلق برم ضعه و کذا اطلاعی عصاره‌ی شبخار و یا شحم ازو یا اذرویامرو یاثمر حنظل خالی که دووزیت در آن و پر کرده و سه روز در آفتاب داشته بر پستان هر واحد در بن است و خاک ارضه که از چوب خارج شود چون بخورند و عقب آن سکنجبین بنوشند درین باب مجرب انطاکی است **قول اطبای** هندستاور کوفته بیخته مساوی شکر آمیخته‌یک توله با شیره‌ی بادیان و یا شیر ماده گاو هر روز خوردن شیر زیاده می کند و یا بادیان افزوده مساوی کوفته بیخته هر روز با نقوع نخود صبح خوردن و بعضی نخود را درشیر می خیسانند و کذا زیره سفید سونف ستاور کوفته بیخته دو درم با شیر و شکردادن و همچنین زیره سفید بوده و برنج سرخ هرکدام دودام سائیده در شیر ماده گاو حریره پخته نوشیدن نافع است و اگر پنجاره که قسمی از فراطین باریک ست و در هر فصل بر کنار تالابها یافته میشود و اکثر در موسم گرما صید ماهی از آن می سازند گرفته بر سنگ سائیده بقدر فالسه سه حب بندند و یکی صبح و دوم بعد زوال آفتاب و سوم هنگام شام بخورانند مانند همان روز دروشیر میشود.

کثرت لبن و درد مفرط آن

یعنی بسیاری شیر و جریان آن خود بخود از پستان بدانکه گاه از کثرت شیرالم و ورم در پستان و ضعف و فساد شیر و امراض دیگر مثل حمیات و جنون پیدا گردد و گاه شیر و در پستان زنان بغیر حمل دولادت جمیع شود درد کند و خصوصاً وقت احتباس حیض و گاه در پستان مردان عند بلوغ و خصوصاً وقت گره افتادن در ثدهن آنها مجتمع گردد و درد خیزد و سبب این کثرت خون هست و یا عروض حدت و رقت در شیر و ضعف قوت ماسکه و بالجمله اسباب کثرت شیر ضد اسباب قلت ابن ست که مذکور شد **علاج** آنجا که از کثرت تناول غذا و فرط تولد خون در بدن شیر بیشتر پیدا شود و باوجود آن ضعف و آفت دیگر ظاهر نگردد چیزهای مقلل شیر استعمال نشاید کرد و بصورت خوف آفتی بتقلیل طعام علاج کنند نه به استعمال مجففات و نشف رطوبات و هرگاه کثرت شیر به حدی رسد که در آن خوف امراض دیگر باشد تدارک آن نمایند به حسب مزاج و عمده درین باب استعمال مجففات شدید و رطوبت یا بشدت تحلیل و تسخین و ایضا جمله مبردات است و مرطبات شدید الترطیب مانی مقلل دم بلغمی مراجان است و جمیع ادویه مقلل منی تقلیل شیر نماید و از اشیای بارد مثل تخم کاهو و عدس و طفشیل یعنی عدس مقشه مطبوخ بسر که خوردن هست و برگ بزر قطونا و لعاب او و کاهو و مانند آن و آرد باقلا به روغن گل و سرکه

ضماد کردن و از ادویه‌ی حار مثل برگ سداب خوردن و ضماد کردن و تخم سداب خصوصاً جبلی و مثل فنجکشت و تخـم او خوردن ست و شربت کامل ازینها تا دو درم بود و صحیح تر در امر با دروج آنست که او مقلل شیرست و اگرچه بعضی گفته اند که آن مغز شیرست و خوردن کمون خصوص جبلی یکدرم نیز مجحف شیرست و ایضا طلای آن بسر کـه و از طلیـه‌ی حـاره اشق بشراب ست و این طلا نیکوست بیخ کونب سائیده ضماد نمایند و یا آرد عدس و باقلا و زعفران و جوز جندم و نمک بـآب بارد ضماد کنند و ایضا عصاره ملبه و یالک و مرداسنگ و روغن گل طلا سازند و آنچه بالخاصـیه مفیدسـت طـلای ثـدی بـه سرطان بحری سوده‌یا بسرطان نهری سوخته به گلاب حل کرده است و دیگر ادویه مجفف و مقلـل منـی چـون بـزر البـنج و شاهدانج و نانخوتاه و بادرنجبویه شاهتره شرباً و ضماداً و استعمال ادویه مدره و شرب آب شور و روزه داشتن و فصـد کـردن و ریاضت و حمام در خلوی معده و قی و تقلیل غذا اجتناب از خوردن اغذیه مزید بر نافع است و ضماد تخم کرنـب و یـامر و یـا عدس به سرکه و یا چغندر کوفته قدری شونیز داخل کرده پخته و یا خراطین بآب سائیده و یا کشنیز و کندر و آب چغنـدر و یـا نعناع و اندک نمک چند روز و یا کنجد و پودینه بری و انیسون و گرد بره البر و برگ غار و تخـم کـرفس و قاقلـه کبـار در آب چغندر آمیخته و یا زهره‌ی نر گاو و کندر و کرنب سائیده در آب چغندر سرشته و یا تخم کاهو عدس زیره به سرکه مفیدسـت و گویند که ضماد گل بابوند درین باب مجربست و این سفوف در شیر و منی قطع کند ابهل سدا به خشک هریک پنج درم تخـم بادروج حسب الفقد هریک ده درم کوفته بیخته سه درم بعمل آرند و این معجون هندی تقلیل شیر کند شهدانج سه جـزو تـال مکهانه تخم تمر هندی سمندر چغل هریک دو جزو کوفته بیخته به عسل سه چند بسرشند و غذا نان جو و عدس به سـرکه و گوشت گاو میش و غیره بند و اگر سبب کثرت شیر احتباس طمث باشند و مدرات حیض بدهند و گویند کـه درد و ربلـن مـراد تنقیه بمسهل مقدم دارند.

اقوال بعض ممتخین

صاحب شفاء الامقام می نویسد که همه اشیای بارد یابس حامض مثل آب خوره و انار ترش و سرکه وماننـد آن بلکـه هرچیـز بارد یا بس مثل عدس و بلوط و جادرس نافع و این نقوع از املای استادن مست آمله پنج درم کشنیز خشک سه درم ورد چینی هفت زهره تمرهندی ده درم اشنه‌یکمثقال عدس مقشر دو درم در آب خیسانیده شکر یک اوقیه داخل کننده و یـک درم تخـم بادرنجبویه درست خورده بنوشند و این سفوف نیز قاطع لبن ست تخم بادروج تخم فنجنکشت هر واحد ده درم سـداب خشـک تخم کاهو عدس مقشر هر واحد پنج درم شربت سه درم و اگر وقت بلوغ ظاهر شـود و درد کنـد فصـد و تقلیـل غـذا و تـدابیر

مذکوره واجب بود **انطاکی و صاحب** خلاصه گویند که خوردن سداب و ثوم و سماق و نعناع درین باب نافع ست و چون گل خراسانی و شب یمانی با سرکه سائیده بر پستان طلا کنند شیر را قطع کند و این طلا درین کار مجرب ست مروا سنگ زیره‌ی سیاه طلبه با دروی شراب استعمال نمایند و در اطلبیه شرط است که اولی پستان را نیکو بدوشند آنگاه ضماد نمایند والا شیری که در آنجا مجتمع باشد منعقده باعث قروح گردد **سویدی** گوید که ضماد تراب ثوم بآب بارتنگ سرشته مجرب من ست و طلای دردی سرکه و کذا کمون به عسل و خوردن اکارع مطبوخ بسرکه مجرب ابن ماجه است و ضماد اکلیل شوکران سوده‌یا عصاره‌ی تازه او و یا غلبه سوده بآب سرشته و یا بزرکتان سوخته و یا کنجد سائیده بعسل آمیخته و یا زهره‌ی میش و یا آرد باقلا و آرد گندم و روغن گل و یا نانخواه سائیده هر واحد قاطع شیرست.

خروج خون عوض شیر

و سبب این علت خون است یا فساد و آن علامتش آن است که خفقان با سوزش دل و کثرت تشنگی نه لاغری بدن و فربهی پستان باشد علاج اول فصد صافن کنند و به فاصله‌ی سه چهار روز رگ باسیلق کشانید و مصطفیات خون بکار برند و اگر زن متعامل بود تکرار مباشرت نماید زیرا که جماع درین باب اثری عظیم دارد و بعد فصد صافن نوشیدن شیره‌ی کاسنی و خیارین هریک نه ماشه تخم کاهو هفت ماشه و شربت نیلوفر و سکنجبین ساده هریک دو توله و غذا بقله‌ی خرفه نبان و ضماد باردار طحلب و برگ کاهو و کشنیز و کاسنی هر واحد یک توله و گیرد و صندلین هر واحد نه ماهش در گلاب سوده در شب و روز هفت هشت بار درین باب مجرب است.

تجبن لبن در پستان و سده در آن

سبب بسته شدن شیر در پستان یا حرارت به مجفف رطوبت شیرست و یا برودت مجمد آن و یا صنف امتصاص طفل و علامت هر واحد پوشیده نیست و سرعت نبض و حرارت لمس پستان و عطش بر حرارت و ضد آن بر برودت دلات کند و تجبن لبن گاه ورم پیدا کند و گاهی نمد و بغیر ورم حادث نماید لیکن تجبن که از حرارت عارض شود در اکثر بتوریم انجامد به خلاف آنکه از برودت یا ضعف امتصاص طفل افتد که کمتر محدث ورم گردد و فرق در تجبن با ورم بوجود وجع و دیگر آثار ورم حار و در تجبن بغیر ورم بوجود تمدد و عدم علامات ورم نمایند و **علاج** آنچه از ضعف امتصاص باشد بفرمایند که شیر او از طفل دیگر بمکانند و آب نیمگرم بر سینه و پستان ریزند تا همه شیر بیرون آید و اگر به سبب تجبن شیر تمدد بغیر ورم حادث شود باید که بابونه بنفشه گل خطمی حلبه و روغن زرد و آب بجوشانند و فطول کنند و حرام مغز در شراب بپزند و ضماد کنند که شیر منجمد را تحلیل کند و یا پودینه سنبه در روغن بابونه و بر نهند و یا بزر کتان حلبه بابونه خطمی خبازی تخم کرنب به

روغن زنبق آمیخته ضماد کنند و به اسفنج تکمید نمایند و به قول ابن ماسویه نعناع را به اندک نمک طعام کوفته ضماد کنند و چند روز به همین نوع بعمل آرند وصعتر سداب اگر هنر بدست آید آب آن افشرده قدری پنیر مایه خرگوش و اگر نباشد همین که از بقر یا بز باشد حل کرده نوشیدن شیر بسته را حل کند اگر ماش که بهندی مونگ گویند و برنج سرخ که در هندی سامعی نامند بآب سائیده اندکی گرم کرده ضماد کنند شیر را که به سبب گرمی و خشکی منجمد شده باشد منحل کند و ایضا در تجبن حار مدام روغن بنفشه بر پستان طلا نمایند و آب نیمگرم بر سینه و پستان ریزند و به قیروطی موم روغن بنفشه تمریخ نمایند و یا از گل بنفشه و کشنیز و آرد باقلا و آرد جوهر یک سه ماشه در آب برگ مکوه سبز ضماد کنند و سرطان نهری کوفته نهادن همان وقت شیر را بگذارد و ورم را تحلیل کند و مکرر تجربه رسیده و کذا چغندر با برگ کوفته و روغن گل و بنفشه و گلاب پخته نیمگرم ضماد کردن و در تجبن با رد قیروطی موم زرد روغن خیری و سوسن و قسط استعمال نمایند تا سه روز بعد حلبه در روغن بابونه و یا بزر کتان و حلبه و بابونه و خطمی و خبازی هریک چهار ماشه آرد تخم که نبانج ماشه به روغن زنبق آمیخته و انکباب بآبی که در آن اکلیل و بابونه و کتان و مکوه و حلبه و برگ کرنب و شلجم پخته باشند هریک دو توله در روغن بابونه و زنبق هریک سه توله آمیخته منصعت عظیم دارد و یا پودینه‌ی خشک یا تر کوفته بپزند تا مثل عصیده گردد به قیروطی آمیخته ضماد کنند و اگر آب گرم مطبوخ بابونه و تمام و قیسوم بر پستان ریزند و به روغن نرگس مسح کنند نیز تجبن حادث از قبیل رد را نافع بود و به قول انطاکی بلع اندک موم و کذا طلای قیروطی آن شیر را بگذارد و اگر تجبن به ورم انجامد علاجش در ورم ثدی بیاید **اقوال حکما شیخ الرئیس** می فرماید که ادویه مانع از تجبن طلا به موم در بعض ادهان لطیفه مثل روغن خیری و روغن نعناع و مانند آن گداخته و طلا به نعناع مدقوق نحبص است و در تجبن حار طلا بقیروطی و از لعابات بارد وادهان بارده و موم مصفی و ضماد کشنیز سبز و ساق خرفه شدید النفع است و از ادویه‌ی محلله برای تجبن حارا نیست که خل خمر به روغن گل آمیزند و گرم کرده پارچه بدان آلوده بر پستان نهند و یا ضماد و برگ عنب‌الثعلب سائیده و یا برگ کاکنج و برگ عنب‌الثعلب و برگ کرنب و یا عصاره‌ی آنها به مرو زعفران آمیخته و ایضا طلا به خمر و خل و روغن بنفشه و اندک حلبه کوفته آمیخته و از ادویه‌ی محلله برای تجبن بارد و دوام تنطیل بآب گرم است و منع می کند از آن دقیق رازیانه و تناول تخم آن و شبت و جمیع ادویه‌ی مدر و شیر و نطول بآب مطبوخ بابونه و شبت و تمام و جلسه و قیسوم و جهذ بیدسترو از ادهان نافعه روغن سوسن و روغن نرگس و روغن قسط است و از ادویه‌ی معتدله‌ی جهیده این است که بگیرند نان سفید هیده و آرد جو و جرجیر و حلبه و خطمی و بزر کتان و سائیده ضماد نمایند و آنچه برای ورم که بعد تجبن عارض شود نافع بود این است که برآن اسفنج بآب و سرکه نیمگرم آلوده نهند و یا تمرمع نان بآب و سرکه آمیخته و نعناع به شراب و سرکه ضماد نیکوست و هرقشیشما مثل غبار سائیده به روغن گل و سفیده‌ی بیضه ضماد کردن و آنچه تفتیح سده‌ی شیر درثدی نماید این

است که طلا نمایند نجراطین و یا مر بآب فوتنج و انیسون و آرد نخود و برگ غار و تخم کرفس و کمون نبطـی و قاقلـه بـآب عصی الراعی و کذلک در آب چغندر گندم و شونیز پخته و ایضا کندر بز هره‌ی نر گاو و یا بگیرند عسل لبنی و به روغن بنفشه آمیخته بدان مسح پستان کنند که حل تجبن و ورم نماید و تحسی آب کرنب درین باب نافع است **گیلانی** در شرح نوشـته کـه گاه حادث می شود از شیر سد دور مناخذ پرستان و بدان سبب خروج او شکل گردد و این در اکثر بسبب غلظ شیر مـی افتـد و لهذا نفع می کند آنرا مطلفات مفتحه‌ی **مذکوره سویدی** از متقدمین نقل کرده که چون ده حب از موم مثل جاورس ساخته بـه بعض احسات موافقه‌ی آن و یا بست حسب از آن تنها تعقد لبن را نافع است و کذا خوردن حلیت به قدر یک درم به سکنجبین و ضماد عرق مصارمین و یا روغن خسا و چرک بدن مصارعین و یا کور ضمل به روغن بنفشه و یا سـبوس گنـدم مطبـوخ بـه سرکه‌یا به شراب و یا سداب کوفته به آرد گندم در آب پخته و یا آرد گرسنه و مثل او سویق بآب پخته و یا عدس مسلم مطبوخ مهراه‌یا کنجد کوفته به روغن زرد آمیخته و یا سویق و آرد باقلا مطبوخ و یا خبث الحدید و یا بیخ خنثی کوفته در شراب پخته و یا سبوس گندم باریک کوفته به شراب ریحانی سرشته و یا زیره بسر که سائیده و یـا بـرگ کرنـب بـه روغـن زرد پختـه و یـا بزارالنبج سفید کوفته به شراب کهنه سرشته و سفر حل مشوی و یا سفیدی بیضه آرد باقلا آمیخته و یا آرد گندم خشکار مطبوخ و یا آرد جو مطبوخ و یا زهره‌ی عقاب و یا زوفای رطب و یا آب نعناع و آرد باقلای مطبوخ نیز لبن متجبن را منحل گرداند.

جمودلین و دم درثدی وعفونت آن و امتداد ورض پستان

هرگاه در انجماد شیر عفونت یار شود فسمادلون و طعم شیر بران گواهی دهد و صاحب کامل گفته که استدلال بر انعقاد دم به صلابت و انتفاخ اندک و ظهور خون وقت دوشیدن شیر توان کرد و بقراط ذکر کرده که این منـذر بـه جنـون اسـت جـالینوس نوشته که این دائمی نیست بلکه به ندرت است وقت ارتقای بخارات دم بسوی دماغ **علاج** به قول شیخ بگیرند چغندر و بپزند تا مهرا شود پس به مغز نان و آرد باقلا بسایند و روغن کنجد آمیخته ضماد نمایند و یا به نان و حشیشـه کـه مسـمی بردبقیـاس رطبه است مع سوم و روغن گل و با نان و آب و زیت مع عسل و به شراب و یا مسفتحج هرچه از اینها میسر آیـد در روزی دو سه بار ضماد نمایند و کذلک کنجد کوفته بعسل آمیخته و یا روغن زرد در آن افزوده اگر در آن نان خشکار یا آرد باقلا می زند برای شیر بسته که متعفن شده باشد نافع تر بود و تکمید بآب گرم واکهباب ثدی بر بخار آن نمایند و چـون بزرکتـان وحلبـه و خطمی و تخم آن و بابونه کوفته هر واحد یک کف در آب چغندر بپزند تا مثل عصیده گرد و ضماد نمایند بسیار مفید بود و ایضا تنطیل بدان نافع است برای کسی که احتمال ثعتل ضماد ننمایند و اگر این بارض عارض گردد بنوماش و تخم مویز سائیده بآب برگ سرد یا آب اثل یا آب برگ آس سرشته ضماد نمایند و چون تجبن لین در پستان گردد ادمت تمریخ او بـه روغـن بنفشـه نمایند پس آب گرم به ران ریزند به معده با ضمائده مذکوره در اول باب ضماد نمایند و به قول صاحب جامع اگر در پسـتان دم

جامد باشد به آرد و باقلامع آب و عسل ضماد نمایند و بآب گرم وزیت و یا بآبی که در آن حلبه و بزر کتان و حاشا جوشانیده باشند تکمید کنند و یا کنجد سوخته باریک سوده بعسل سرشته و یا به مغز نان خشکار و بزر کتان و حلبه باریک سائیده بآب طبیخ انجیرآمیخته ضماد سازند و می باید که از مس پستان اجتناب نمایند تا ماده بسوی آن نیاید و صاحب ترویج گوید که اسباب و اعراض جمودوم در ثدی قریب از جمود لبن درثدی ست و کذا اعلاجش قریب از انست الاضمده‌ی این قلیل الحراره باشد و تمریخ به روغن بنفشه و تضمید بسلیق مطبوخ مخبص به روغن گل و خزنان و شیرج و تنطیل بآب گرم مکرر نافع ست و علاج امتداد ثدی بادویه‌ی که برای حفظ بدنی بصغرومنع او از عظم می آیند علاج کنند و به قول بعض متأخرین اگر خون در پستان بست گردد شیره‌ی کاسنی و خیارین هریک نه ماشه‌ی شیره‌ی تخم کاهو هفت ماشه شربت نیلوفر سکنجبین ساده داخل کرده و نوشانند و اول فصد صافن کنند.

اورام ثدی و اوجاع ثدوه

بدانک آماس پستان مانند اورام دیگر اعضا از اخلاط اربعه وریح و مائیست عارض می شود در اکثر ورم پستان دموی و یا مرکب از دم و بلغم می باشد پس ملاحظه نمایند اگر با تپ و تمدد و حمرت پستان و حرارت ملمس آن باشد ورم حاد بود و اگر بود و اگر با قلت در دو عدم تپ و سرخی باشد درم بار بود بالجمله علاج این اورام حسب سبب جمائست که در اورام علل خواهد آمد و آنچه برای اقسام این مخصوص ست درینجا مسطور می گردد.

علاج ورم حاد پستان

بعد فصد باسلیق و تبرید از لعاب بهدانه و شیره‌ی عناب و شیره‌ی مغز تخم هندوانه و عرق شاهتره و عرق عنب‌الثعلب و شربت نیلوفر و خاکشی و شرب ماء الشعیره گیر در سوت عنب‌الثعلب حضض مکی هریک چهار ماشه بآب عنب‌الثعلب ضماد نمایند و اگر بعد از فصد و زلو اسپغول در سکنجبین و آب بپزند و بر پستان نهند از برای ورم وموی پستان سودهند بود و یا در ابتدا آرد باقلا سکنجبین روغن گاو و درهم سرشته ضماد کنند و یا اسپغول را در سرکه و آب عنب‌الثعلب بجوشانند و با قدری گل سرخ سائیده ضماد نمایند و یا آرد جو آرد عدس آرد باقلا گل سرخ عنب‌الثعلب مساوی کوفته بیخته به روغن گل چرب کرده در سرکه سرشته نیمگرم بر پارچه طلا ساخته بر ثاری گذارند و برای ورم ملتهب مغز نان جواری بآب عنب‌الثعلب و روغن گل آمیخته ضماد نمایند و یا موم سفید شسته لعاب خطمی لعاب بهدانه لعاب اسپغول با روغن گل یا روغن بنفشه بطریق قیروطی طیار ساخته برموضع ملتهب نهند و طلای سرکه انگوری با روغن گل و آب عنب‌الثعلب با هم مخلوط ساخته نفع مابین و بارد و

یا مغز نان کماح مغز نان خمیری هریک شش ماشه در شیر گاو چهار توله پخته از روی بیضه مرغ یک عدد روغن گل و قدری زعفران آمیخته ضماد نمایند که دافع عدم و سوزش است و یا آرد باقلا گل بنفشه عنب‌الثعلب هر واحد یک توله با روغن گل و سرکه ضماد کنند و یا آرد جو آرد عدس آرد باقلا مساوی بآب عنب‌الثعلب یا سیب و آب کشنیز از زردی بیضه سرشته ضماد نمایند و ایضا بهر روح عدس و برگ عنب‌الثعلب کوفته و روغن گل آمیخته ضماد نمایند و برای تلیمین تارطوبات در پستان منعقد و منجمد نگرد گل نیلوفر گل بنفشه گل خطمی عنب‌الثعلب برگ جنازی برگ خطمی در آب جوش داده صاف نموده فطول کنند و یا برنج و دال مونگ که بهندی کچری گویند هر دو در آب پخته از آب آن نطول نمایند و به قول انطاکی که در ورم عارض و به آرد باقلا وجود حلبه در بعض شحوم و سرکه سرشته و طلا بآب کشنیز وحی العالم نافع و ایضا بعد فصد سرکه و نمک بآب نیمگرم بر ابرآمیخته در مثانه انداخته تکمید نمایند و روغن گل یک توله سکنجبین ساده دو توله آن باقلا یک نیم توله آمیخته ضماد کنند و ضماد سبوس اسپغول با سرکه و گلاب و کذابرگ عنب‌الثعلب با روغن گل تا سه روز نیز نافع بعد از آن اقاقیا و آرد باقلا و صندلین و مکوه هریک سه ماشه ضماد کنند تا به سرطانیست نه انجامد و اگر تحلیل نشود مسهل دهند پس اگر اندکی باقی ماند به گلاب تنها فطول کنند و در وقت تزیدورم با ضماد در ورع و نطول ملینات سابقه حلبه و اکلیل الملک و بابونه مخلوط سازند و یا آرد جو گل خطمی گل نیلوفر اسپغول کوفته بیخته مغز نان بآب عنب‌الثعلب تازه و روغن گل پخته مخلوط کرده نیمگرم ضماد نمایند و یا حضض بدور از زعفران سوده ضماد کنند و یا عدس در آب دریای شور پخته بر با برگ کرنب کوفته بندند و یا بآب عنب‌الثعلب و روغن گل طلا کنند و یا بابونه اکلیل الملک گل خطمی بنفشه هریک پنج ماشه آرد جو آرد نخود هریک ده ماشه کوفته بیخته بآب کاسنی و گلاب طلا سازند و یا گیر و پوست هلیله‌ی زرد و صبر رسوت زنجبیل و یا پوست هلیله‌ی زرد صبر آرد جو ارد مونگ آرد باقلا بآب عنب‌الثعلب تازه ضماد کنند و در وقت انتها جلد و اکلیل الملک و بابونه صرف برای تحلیل و دیگر محلات استعمال نمایند و یا گل خطمی بزرکتان عنب‌الثعلب کوفته بیخته روغن گل آمیخته ضماد نمایند و یا تخم کتان بابونه اکلیل‌الملک کنجد باریک بسایند و بقیروطی موم سفید و روغن گل آمیخته طلا کنند و یا بابونه است تمرهندی مرز بخوش آرد جو حلبه گل خطمی تخم مرد هریک شش ماشه اکلیل الملک چهار ماشه آرد باقلا نه ماشه به شیر گاو چهار توله پخته روغن گل داخل کرده ضماد نمایند که در انتها معمول است و چون علیه بزر کتان استه تمر هندی مقشر گل خطمی آرد جوهر یک شش ماشه انجیر زرد چومار عدد دو شیر گاو نیم پا و مثل مرهم پخته زرده‌ی بیضه‌ی مرغ روغن گل داخل کرده ضماد کنند اگر ماده کم باشد تحلیل کند و اگر زیاده بود نضج و نفجر سازد و **بدانند** که گاهی به سبب انجماد شیر در پستان ورم گرم پیارامی شود و آن از سرخی و درد و سختی و انتفاخ پستان معلوم می شود در این صورت باید که پارچه به گلاب و سرکه تر کرده بر پستان نهند و چون گرم شود تجدید نمایند و از آرد جو آرد باقلا مغاث بآب کشنیز

سبز و آب خرفه سبز و زرده بیضه مرغ ضماد کنند و اگر خراطین یا سراطین زنده را بکوبند و بر پستان به بندند در تحلیل ورم حار پستان و گداختن شیر بسته فائده عجیب کند و مجرب ست و یا کاهو در سرکه سائیده ضماد نمایند و یا اکلیل الملک و رسوب در آب عنب‌الثعلب سبز سائیده ضماد نمایند و یا آرد مونگ آرد باقلا هریک شش ماشه بآب عنب‌الثعلب تازه دو توله ضماد کنند و گاهی آب کشنیز تازه و زرده بیضه‌ی مرغ و روغن گل می افزایند و قدری سرکه بآب نیمگرم آمیخته نطول سازند و اگر خاکشی دیدار ماشه بعرق شاهتره شش توله عرق عنب‌الثعلب شش توله اندکی نموده شیره‌ی خیارین شش ماشه شربت بنفشه دو توله داخل کرده بدهند و آرد باقلاعدس مقشر تخم کاهو آرد جوگل سرخ گل ارمنی سائیده و روغن گل و سد که آمیخته ضماد کنند ورم را که به سبب زیادی تکثیر باشد دور نماید و وقت انتها و سکون حرارت و وجع محلات سابقه ضماد نمایند با بابونه گل بنفشه اکلیل الملک سائیده در روغن گل و سوم گداخته اند آمیزند و ضماد کننده و یا برگ پودینه و برگ عنب‌الثعلب به سرکه و روغن گل پخته ضماد نمایند و وقت انحطاط بابونه قیصوم تمام اکلیل الملک عنب‌الثعلب بنفشه جوشانیده صاف کرده نطول سازند و بعضی مثبت جلسه جید بیدسترمی افزایند و اگر ماده تحلیل نپذیرد و جمع گردد علاج دبیله‌ی پستان و اگر ورم به سبب کوفتگی پستان حادث شود در ابتدا بعد فصد باسلیق همان جانب ضمادی که در جمود لبن برای رض ثدی مذکور شد بعمل آرند و از آب نیمگرم تنطیل نمایند و شانه رویا بستگی بران کشنده در روزی هفت هشت بارویا از آرد باقلا و جو مقشر هریک یک نیم توله و مونگ مقشر و توله در شیر بز ضما کننده و یا برگ انار برتابه پخته نیمگرم بندند و بعد زمانه ابتدا هرچه مناسب وقت تزید و انتهای ورم دست بعمل آرند و گلقند در عرق عنب‌الثعلب مالیده و صاف نموده خاکشی پاشیده نوشیدن برای تپ و درد که از ضربه ثری عارض شود نافع ست و کذا ضماد زرده بیضه و روغن گل و کذا آرد باقلا در آب پخته مفید دور جمع پستان ادرار طمث و تفهمید بحلبه و بزر کتان و روغن گل نافع ست **اقوال اطبا** حکیم علی گفته که در ابتدای ورم پستان صندل جوز القی برگ حنا بآب عنب‌الثعلب سائیده طلا کنند که دوغ به قوت می کند و در وسط بهرنضج به برگ و گل خطمی و امثال آن ضماد نمایند و اگر حاجت باشد مرهم اشق آمیزند تا زود نضج دهد و چون بشکافد بهراهم یدمله علاج می کنند و در وسط بهرنضج به برگ و گل خطمی و امثال آن ضماد نمایند و در شرح قانون نوشته که اگرچه اورام ثدی باورام سائر اعضا از وجب روع در ابتدا و تحلیل در آخروخلط این هر دو تدبیر میان این هر دو وقت برابر است لیکن این اورام را خصوصیتی ست و آن این است که روادع آن واجب است که با ملطفات باشند و سبب این استعداد ورثدی برای انعقاد دم ست بنابرآنکه باوجود حرارت او تحلل اجزای لطیف خون بسبب سخاعت جرم او سهل است و از اینجاست که شیخ و غیره می نویسند که در ابتدای ورم خارپستان بروادعات علاج کنند و به آن اندک عطفات آمیزند و این مثل تکمید به سرکه ی خم مع آب گرم ست یا ضماد اندک روغن گل و آرد باقلا به سکنجبین و یا برگ عنب‌الثعلب کوفته به روغن گل

آمیخته و چون از ابتدا اندک تجاوز کند یعنی بعد سه روز با ضمده‌ی که در باب امتداد و جمودم گذشت علاج کنند و این طلا بسیار نیکوست آرد باقلا اکلیل الملک سائیده در روغن کنجد آمیخته بآب شیرین طلا نمایند و ایضا در آخر نان خشکار کوفته و آرد جو و باقلا و حلبه و خطمی هر واحد پنج جزو زعفران دو جز هر سه جزء و بزرده‌ی بیضه آمیخته ضماد نمایند و ایضا طلای بزر کتان سائیده به سرکه نافع ست و بسیار باشد که بورم ثدی منخل گردد و موضع خوف ذات‌الجنب بود پس حیله کنند در آنکه ببزر قطونا این ورم را جمع نمایند و بر سر ورم نهند سوای حوالی آن و حوالی اسفل اوروادع نهند و در ابتلای و جمع تکمید نکنند که رقیق تحلیل شود و غلیظ باقی ماند و آن خطاست و چون سرپستان درد کند فصد نمائید و به مثل صندل و اقاقیا طلا کنند تا سرطان حادث نگردد و لهذا گفته اند که حلمه به سبب فلت رطوبت او برای حدوث سرطان اولی بسته و ازین جهت می یابد که در ابتدای حدوث و جع و ران مبادرت نمایند به استفراغ ماده و تقویت جرم آن تاتورم قبول نکند و بدان سبب مستعد سرطان نگردد **بولس** گوید که چون شیر در پستان به بندد و ورم کند به آرد خشکار و تخم کتان ضماد کننده حکمید بآب گرم مفیدست و پستان را بر بخار آب گرم داشتن خاصه که در آن ادویه مجلله پخته باشند فائده تمام دارد **صاحب کامل** گوید که گاهی ورم جابر به سبب تجبن لین در پستان عارض می شود و علاجش این است که اسفنج در آب گرم ممزوج به سرکه اندک تر کرده بنهند و ایضا نان سوده و روغن گل و زرده بیضه آمیخته ضماد نمایند و یا آرد باقلا آرد جو و ارد حلبه خطمی هر واحد یک جزو و زعفران و هر واحد نیم جزو سائیده بزرده‌ی بیضه و روغن کنجد آمیخته ضماد نمایند و ایضا به مغز نان خشکار در آب سوده زیت آمیخته نیمگرم ضماد کنند و ایضا در آبی که حلبه و اکلیل الملک و بزر کتان جوشانیده باشند اسفنج تر کرده گرم نهند و اگر حرارت قوی و لهیب شدید باشد ضماد مغاث که سابق مذکور شد بعمل آرند و چون حدت ساکن شود موم در روغن بنفشه گداخته بازرده بیضه در هاون کرده قبضه آبی که در آن بابونه و اکلیل الملک جوشانیده باشند خوب حل نموده ضماد نمایند و اگر امرور مودی به جمع گرد اضمد که درد دبیله پستان مسطور شوند بکار بردند **سویدی** گوید که ضماد بزرالبنج سفید سائیده به شراب ریحانی سرشته در تحلیل ورم حارثدی مجرب من است و کذا شجره ایی مالک که معروف به صابون القاف ست عجیب و مجربست و تعلیق قرصعنه و کذا بیخ غبادی قطعه قطعه کرده و در رشته بسته و کذا یاقوت هرثدی دارم مزیل دروست و شاه بلوط اکلاً و ضماًد نافع و اگر سماق باریک سائیده بآب پخته قبل از تولد بچه ضماد کنند بعد تولد آن ورم پستان عارض نشود و برای ورم حارثدی ضماد برگ پنج سفید و یا روغن گل در صلایه‌ی رصاص به دسته‌ی آن حل کرده تا سیاه شود و یا قشار کند رو روغن گل وطین قیمولیا و یا گل شاموس به روغن گل آمیخته و یا آرد باقلا بسویق و یا برگ خلاف و یا عدس و پوست انار و زردرو مطبوخ و یا گل مختوم به گلاب آمیخته و یا سفر جل مشوی و یا عصاره‌ی آن و برای ورم عارض از تجبن لبن بعد نفاس ضماد برگ بیدا خبر سائیده به سرکه سرشته و کذا انفحه جدی سوده

بعسل و مرآمیخته و کذا نخود سیاه مدقوق مطبوخ و کذا آرد کرسنه و آرد جو و آرد گندم و کذا طلق محلول و کذا روغـن گـل سفیدی و زردی بیضه آمیخته و کذا سرگین ماده گاو به روغن گل آمیخته و کذا پیاز عنصل و رزیت خوشبو بریان کرده و کـذا برگ پودینه به آرد باقلا پخته و کذا آب کرفس بسویق و کذا آرد باقلا و آرد جو مطبوخ و کذا تخم خطمی و یا برگ آن تنها یا به شراب پخته و کذا چرک بدن مصارعین و یا حماميين و کذا بیخ خنثی به دروی شراب به لخته و کذا عدس مطبوخ بآب بحر و برگ کونب و کذا عدس مقشر با نان سوده و کذا بیخ خطمی کوفته در عسل پخته و کذاسبوس گندم در شراب پخته هر واحد نافع ست **اطبای هند** می نویسند که برای ورم پستان مکوه گل خیر و گو کهرونر نبسی افیون گیر و هر واحد یک ماشه سائیده نیمگرم ضماد نمایند و یا برگ گل عباسی و برگ مکوه سائیده ضماد نمایند و نر برگ نیم و برگ بکاین تکمید کردن و بسـتن نافع و کذا برگ شیشم جوش داده ورم را شوئیدن و برگ های گرم بستن مفید و اگر در شیروع گل پندول بآب سرشـته ضـماد کنند و نظر دارند که خشک نگردد چون بخشکی گراید و دیگر رقیق بران طلا نمایند به فضله تعالی همه درد دفع و ورم تهنیله تحلیل خواهد شد و اگر ورم جمع شود آرد جو بعرق برگ میسوری و سرکه آمیخته ضـماد نماینـد اگـر در روزی نفـع رو دهـد همچنان بکار برند ورنه آب برگ مکوه سبز نطوخ ساخته ضماد نمایند که زود دفع درد و ورم می نماید.

علاج ورم ثدی بارد بلغمی

اول نطول از مطبوخ گل بابونه اشنه اکلیل مکوه سنبل‌الطیب برگ کرنب و انار و کوه هریک سـه تولـه در شـبانه روزی هفـت هشت کرت بعمل آرند و از تخم کرفس و بابونه و اکلیل و مکوه هریک هفت ماشه ضماد کنند و مسـهل بلغـم مکـرر دهنـد و نگذارند که پخته شود و ایضا تخم کرفس سائیده و یا گل بابونه تنها یا مخلوط بآب بادیان یا بآب کرفس و یا برگ خروع و یـا مغز تخم آن و یا اشنه و یا بادرنجبویه و یا کمادزیوس و یا کنجد سائیده ضماد نمایند و ضماد چوب میده پوست کچنـال تخـم حلبه پوست بیخ بیدانج گیرد همه برابر سائیده نیز نافع ورم باروثدی ست و دیگر اضـمده‌ی عـاده‌ی مـذکوره‌ی سـابق مفیـد و نطولات محلله بکار برند و نطول بابونه ثبت حلبه قیصوم جندبیدستر بآب جوشانیده و بر پستان ریختن نیز مردم بارد را تحلیـل کند و به قول انطاکی در درم با رد اگر ماده‌ی قوی باشد فاریقون و ایارج بخورانند و الاسکنجبین کفایت کنـد و بصـرگین گـاو واشق و زردی بیضه و زعفران ضماد کنند و کذا مغز بیدابخیر و تخم کتان.

علاج صلابت ثدی و سلع وغدد و تعقد در آن

اگر ورم پستان مائل به صلابت شود اول فصد کنند و مسهلات سودا دهند و قیروطی از موم زرد یک نیم توله زردی بیضه بـط

دو عدد روغن بنفشه و بادام و روغن گل هریک یک نیم نوار ساخته استعمال نمایند و یا آرد باقلا اکلیل الملک به روغن کنجد ضماد کنند و نطول ریاحین حاره نمایند و ضغرساق گاو و موم ضماد کنند و یا حلبه تخم کنان خطمی انجیر پخته به روغن سوسن و موم قیروطی ساخته ضماد نمایند و دز مولدات سودا پرهیزند و ایضا در درم صلب پستان بعد فصد باسلیق عنب‌الثعلب چهار ماشه شاهتره شش ماشه اصل‌السوس چهار ماشه جوشانیده و نبات یک نیم توله داخل کرده بنوشند و آرد باقلا آرد جو گل بابونه اکلیل الملک مویز منقی سائیده به روغن سوسن و پیه بز قیروطی ساخته ضماد کنند یا حلبه کوفته به سرکه و روغن گل ضماد نمایند و یا برگ کونبه کوفته زعفران اندک اضافه نموده ضماد سازند و ضماد کما فیطوس تازه و یا برگ خوخ سائیده بمسکه آمیخته و یا مسکه‌ی گاو تنها و یا آرد کرسنه به عمل و یا پیربط به آرد جو یا شحم ایل و یا روغن چیزی و موم و یا خاکستر سرطان شهری و یا بزرکتان سوده به عسل آمیخته و یا زهرشبعت بز روده بیضه و یا تودری و یا آرد گندم به شراب پخته و یا پنج خنثی به شراب پخته و یا سبوس گندم مطبوخ به شراب و یا بعرالسبه نمک و اياشم عجل و یا مرقشیشای سوده به روغن گل آمیخته هر واحد نافع صلابت پستان است و بسا باشد که منجر بسر عافیت می گردد و درین صورت بعد فصد باسلیق ماءالجبن دهنده و اضمده که در مطلق سرطان گفته آید بکار برند و این در اکثر هیچ علاج به نمی گردد و شیخ می فرماید که هرگاه ورم پستان به صلابت سیل کند در ابتدا بارزد و در شراب تر کرده ضماد کنند و یا به قیروطی روغن بنفشه و زرده بیضه طلا نمایند و اگر ورم ضلب گرددد به قیروطی موم روغن گل و قطران و ماء الکافور طلا کنند و اکثر درآن زهره گاو داخل می نمایند و گاهی به ضماد برگ ماز و سوده علاج می کنند و بساست که ورودی مطبوخ کهنه نفع می کند و یا دردی سرکه طلا کنند و برای سلع و غدد آن بهترین دوا اینست که برگ شفتالوی تر و برگ سداب طب هر دو سائیده ضماد نمایند و اگر صلابت بقیه تعقد وقت بلوغ یا حادث بعد از آن از ادویه تخلیل نگردد بشکافند و شحم آن بیرون آرند و **صاحب کامل** گفته که هرگاه ورثدی ورم صلب عارض گردد علاجش به علاج اورام صلب حادث و در انثیین نمایند و بقراط گفته که گاهی در پستان وقت حمل صلابت عارض می شود و آن دلالت کند بر اوجاع که حاطه را در زانو و سرین و چشم عارض میشود و بعض متأخرین می نویسند که گاهی صلابت غددی ورثدی به قدر کنار یا کم ارزان پیدا می شود و بعد مدتی قریب به مقدار بیضه‌ی بط یا زیاده ازین رسیده التهاب و سرخی رنگ و درد با ضربان در آن ظاهر می گردد و آخرریم کرده آماده انفجار می شود باید که بزودی تمام زنو چسبانند و خون مکرر برآرند و اگر مانعی نبود فصد باسلیق هم نمایند و کشنیز خشک نه ماشه صندل سرخ چهار ماشه صندل سفید چهار ماشه کافور یک نیم ماشه در آب برگ کاسنی سبز و آب برگ و مکوه سبز و آب برگ پالک آب کشنیز سبز آب برگ خرفه سائیده ضماد کرده باشند که ماده را از نفنج باز میدارد و صلابت را به تحلیل می رساند اگر قبل از ظهور سرخی و درد به استعمال آرند حاجت فصد وز لو نمی افتد و مکرر به تجربه رسیده و بهر تعیین تعقد استعمال قیروطیات و

شحومات و مرهم داخلیون مفید بود و در اکثر اول فصد باسلیق کفایت کند و مغزنان خمیری به روغن گل چرب نموده بستن جلد به تحلیل می برد و کذلک مصطکی چهار ماشه بز روی بیضه در روغن گل یک توله و یاریوند خطائی فقط و یا آرد گرسنه در پوند چینی و باقلا هریک هفت ماشه و روغن گل یک نیم توله و گاهی از انقطاع حیض قبل از وقت خویش و حدوث شیر بغیر از حسل تقعد پدید آید و درین حالت فصد صافن و مابض و عرق‌النسا به تجربه رسیده و مطبوخ پوست خیارشنبر فائده می کند و تعقد که از ضربه‌ی سر طفل حادث شود نربسی بسر که سائیده طلا کردن زیل آنست.

دبیله ثدی

هرگاه ماده ورم پستان جمع گردد منفجات استعمال کنند و تخم ریحان در شیر گاو پخته به بندند که نضج ماده می نماید و یا تخم کتان بابونه اکلیل الملک را در آب جوشانیده و صاف کننده با موم و روغن گل قیروطی ساخته ضماد کننده و دیگر العبه ثلینه منفجه چون لعاب حلبه و خطمی و تخم کتان و انجیر کوفته ضماد نیکوست و یا گندم و بادیان و حلبه و تخم کتان در اتینج بآب طبیخ آبخیر آمیخته بنهند و یا حلبه چهار ماشه بزرکتان دو ماشه آرد جوگل خطمی هریک چهار ماشه تخم مروشش ماشه انجیر زرد دو عدد بموم روغن آمیخته‌یا تنها ضماد کنند و یا برگ نیم و یا پیاز پخته بربندند و به قول صاحب کامل اگرام ورم آئل به جمع مده گردد انجیر سفید لحیم با قدری روغن زرد و آب گرم بسایند که مثل برهم گردد ضماد نمایند و ایضا عجلبیه و بزر کتان و کنجد باریک سائیده در شیر انجیر سرشته ضماد کنند و یا تمر بیرونی تخم دور کرده سوده در آب و روغن غم بپزند بعده میعه سائله و بهرغنم و جزء الحمام باریک سائیده وراتینیج داخل کرده برهم زننده تا مثل مرهم گردد حتماً نمایند و بعد از نفج منفجر سازند و چون از مده پاک گردد مرهم مدمل مثل مرهم سفیلاب نهند و شیخ‌الرئیس نوشته که چون پستان را ورم جامع عارض گردد از ادویه‌ی جیده اینست که بزرکتان و کنجد و بیخ سوسن وسیعه‌ی سائله و پشمک برد و سرگین کبوتر و نطرون وراتینج مساوی بگیرند و بکوبند و به روغن کنجد و روغن خیری و مغز ساق بقرضماد نمایند و اگر خواهند مضیحج درین داخل کنند و اگر حاجت شکاف افتد بشکافند و در نسخه‌ی انجیر خشک و مغز ساق بزحوض مغز ساق گاو و در نسخه‌ی دیگر موم ست و بعد شکاف جراحت را بدانچه درویش دهان و زبان گفته شد معالجه نمایند که علاج جراحات اندام نازک یکسان است و باقی هرچه دردبیله و مطلق خواهد آمد حسب حاجت بکار برند.

قروح و اکله‌ی ثری

علاج قروح پستان مثل علاج قروح فم و زبان نمایند و رصاص محرق نافع قروح ثدی است و خوردن به قله قثای بری یا نوشیدن عصاره‌ی او دکزا نهادن روغن زیت در صلایه‌ی وصا حل کرده نیز نافع و صابون القاف خشک کرده سائیده بر قروح ذر

در ساختن مجرب سویدی ست و گویند که نبیند عفص زرین باب منفعت عظیم دارد و به قول شیخ برای قروح خبیثه که لحـم ثدی را بخور و بگیرند نبیند قابض بست جزو در آن سماق و بافین یک جزو مازو خام نیم جزو و سلیخه نـیم جـزو و جوزاسـرو یک جزو نر کننده تا بست روز بعده جوش دهند و بچوب سرو بگردانند تا نصف بماند مالیده صاف نموده بـاز بـر آتـش طلائـم غلیظ سازند و در شیشه بدارند و بپرمرغ برموضوع طلا کنند و این روغن برای جمیع قروح که در اعضای خود مثل دهن و زبان و غیره باشد نیکوست واکال را منع کند و اصلاح او نماید.

حکه ثدی و شقاق آن

خارش که در پستان حادث شود انجیر را با سرکه‌ی خمرسرشته طلا کنند بعده بطیخ کرفس نطول سازند و بر کامـل محجمـه گذارند و باقی تدبیر حسب حاجت از آنچه در مکه طلاق خواهد آمد اخذ کنند و شقاق که بر پستان و شـکم و ران هـای زنـان پدید آید طین قیمولیا و کندر مساوی کوفته به روغن گل سرشته ضماد کنند و یا رماد سلحفاه بحری بسفیده بیضه سرشته نهند و آنچه در شقاق مطلق ذکر خواهد یافت موافق احتیاج بعمل آرند.

حفظ ثدی از عظم و منع او از سقوط بر صدر

هر زنی که اراده‌ی آن نماید که پستان او مکتبر بماند د خول حمام کم کند و کذلک صبیان اگر اراده‌ی بقای صغر خصیصـتین آنها باشد و حکیم شریف خان می نویسند که گاهی عارض می شود ثديین راعظم و سـقوط و آن از عیـوب اسـت و علاجـش بجمیع مبردات مجمد و مجففات مقبض و مضیقات عروق او و مخدرات کنند و این دوا جامع است و عجیب گل قیمولیا و مازو سفیده‌ی در زیر و بزرلبنج با سرکه بر خرقه‌ی کتان مالیده ضماد سازند تا سه روز و اگر افیون و نان با سرکه ضـماد کننـد نیـز پستان را از بزرگ شدن بازدارد و همچنین کند رودغ سوخته و آرد جو کوفته بیخته با سرکه سرشته در هر ماه سه بار طلا کردن و برگ و یاروگل و پوست انار باریک نموده‌یک شبانه روز در آب تر نمایند روز دیگر چند جـوش داده صـاف نمـوده چهـارم آن روغن تلخ اضافه کرده بجوشانند تا آب قانی گردد و روغن بماند قدری بر پستان می مالیده باشند پستان را محکم سـازد و بـه **قول شیخ** بگیرند سفیداب و طین قیمولیا، هر واحد دو دورم و بآب بز را لبنج بسرشند و قدری روغن مصطکی آمیخته طلا کنند و مدام بر پستان خرقه‌ی کتان مغموس بآب مازوهردو سیما بر پستان مسترخی نهند و ایضا تجربه‌ی زنان ست که طـین گـرد عسل طلا نمایند و اگر در آن افیون و نان به سرکه داخل کنند قوی تر گردد و یا بگیرند طین حربست درم و شوکران دو درم و در سرکه طلا سازند و یا بگیرند گل شاموس و اقاقیا و سفیداب و بصاره‌ی شجربنج طلا کنند و یا بگیرند بیضه‌ی قبح و زنجار و سیه‌ی سائله و قیمولیا و بآب بزرقطونا طلا نمایند و یا به حشیش شوکران کوفته به سرکه سرشته طلا کنند و سه روز بگذارند و

چون امادهی تخفیف کنند به اسفنج مغموس در آب و سرکه بشویند و یا بگیرند عصارهی طراشیت و پوست انار در صاص سوخته هر واحد سه درم شب یمانی سفیداب عدس سوخته هر واحد یکدرم حلزون محرق قیسور هر واحد سه درم بآب بازتنگ سرشته طلا نمایند و یا بگیرند کمون یا پیاز سوسن و عسل و آب و سه روز بر پستان بدارند و یا بگیرند اشق و شوکران و سه روز بدارند و شوکران تنها تا نه روز و از دعاوی مذکوره درین باب این است که به خون خز برند یا دم قنفذ یا خون ساحفاه طلا کنند یا بگیرند زیت و شب مسحوق مثل کحل و در هاون اسرب حل کنند تا لختی سرب سوده شود و مدام تمریخ آن نمایند و کذلک طین سرو مازوخام به عسل آمیخته طلا کردن و به قول هبه الله اسفیداج و گل قیهولیا هر واحد دو درم شوکران یکدرم افیون نیم درم اقاقیا سه ورم پوست انار پنج درم درس سوخته دو درم همه را سائیده بآب پنج یا بآب بار تنگ سرشته ضماد نمایند که از تزید و عظم بازدارد و به قول حکیم شریف خان طلا به حجرسن محکوک در سرکه و آب همین اثر دارد و اگر شوکران و بنج و لعاب بزر قطونا و مرد و سنگ و سفید آب و افیون در سرکه سائیده قرص سازند و عند الحاجت طلا نمایند پستان و خصیصه را از بزرگ شدن بازدارد و احتلام و طمث ورستن موی را نیز منع کند و یا شب یمانی و روغن گل طلا کنند و باید که طلا تمام روز بدارند و بآب سرو بشویند بولس گوید که گاهی پستان مردان هنگام احتلام مثل پستان زنان مفتضخ شود درین حالت پستان را بشکافند و آنچه در آن مثل مادهی سامعه باشد بیرون آرند آنگاه بدوزند پس به مراهم مدملـه مثـل مرهم خل و مرهم سفیداب علاج کنند و به قول صاحب خلاصه و ذکائی اگر زیرهی سیاه بسانید و بآب سرشته ضماد کنند و خرقهی به سرکه تر کرد و به ران گذارند و سینه بند محکم بندند تا سه روز نگشایند و بعد از آن وا کنند محافظت پستان کند و بزرگ فاعش و سست شدن ندهد و اگر آرد جو و پوست انار کزماج باریک سائیده و با سرکه آمیخته طلا کنند در هر ماه بعد از حیض سه روز متواتر در شب و روز دو سه مرتبه حافظ از استرخای آن بود و طلای گل خراسانی به سرکه سرشته و کذا صببین و کذا مازو چهار درم افیون نیمدرم و کذا و درع محرق اقاقیا شب طراشیت سوده به گلاب سرشته و کذا مازوباریک سوده بـآب خوب پخته بر برف سرد کرده و کذا ایرساسائیده به عسل سرشته و کذا خون خفاش گاه گاه مانع پستان از عظم است و به **قول اطبای هند** اگر بیخ کتانی بزرگ بیخ کبابی خرد پوست انار بیخ کندوری مواسری خام برابر باریک سائیده ضماد نمایند پستان غلطیده را سخت نماید و ایضا کرم گجائی که در ایام بارش می باشد چهل عدد در نمک انداخته در ظرف نگاه دارند که جمله یک ذات شود و با گل متانی آمیخته ضماد نمایند کذا سرهای نازک ریش درخت برکه زرد و سرخ باشد خشک نموده بـآب سائیده و ضماد سازند و یا گیاه سجالود بیخ اسکندر هر روز سائیده بر پستان طلا کنند و اگر انبه خرد کـه برابـر نخـود باشـد و پهلی خروببول و مغز تخم تمر هندی و پوست انار همه را در سایه خشک ساخته باریک سائیده دو دام از ادویهی مذکور در نیم پا و روغن گاو و نیم پا و شکر حلوا ساخته بخورند همچنین تا چهل روز به عمل آرند مثل پستان چهارده ساله گردد و اگر ماز و

سبز و شکر سرخ عوض تخم تمرهندی و پوست انار داخل کرده مساوی کوفته بیخته سفوف سازند یک دام بخورند برای استحکام اعضاء بخصوص پستان نافع بود.

تعظیم ثدی صغیر

اگر پیه گاومیش و پیه فیل مساوی بگذارند و مخلوط ساخته هر روز قدری شیر گرم بمالند در پستان که به غایت خرد بود عظم پدید آرد و خراطین یا حلق به روغن کنجد سائیده ضماد کردن نیز پستان را بزرگ سازد و ایضا سندمهی کوهه اسکندر برابر باریک سائیده طلا کنند که معین بر مالیدن و برآمدن پستان است و در نسخه‌ی دیگرگج مپیل بیچ عوض سندهی است و نوشته که برابر سوده با مسکه گاو طلا نمایند.

امراض معده

و آن چهل و دو مرض است یعنی سوءمزاج معده و درد معده و ضعف معده و ضعف هضم و فساد و هضم و تخمه بطور نزول طعام از معده و سرعت آن در بیضه و ضعف اشتها و فساد اشتها و شهوت کلبی وجوع بقری و جوع مغشی و عطش مفرط و اورام معده و دبیله معده و قروح و بثور معده و نفخ معده و جشاء و تناوب و تمطی و احتباس جشاوقی و تهوع و غثیان و قی الدم و جهودوم و لبن و فواق و انقلاب معده و کرب معده و اختلاج معده و وحج الفواد و حرقت معده و حکه‌ی معده و استرفای معده و تشنج معده و جسادت معده و تصغر معده و ضربه‌ی معده و فرق معده **اکنون** بدانگاه عارض می شود معذالک امراض سوءمزاج ساذج مفرد و یا مرکب و یا مادی و مومی و یا اصناف صفراوی و یا بلغمی زجاجی یا رقیق ساکن یاذی غلیان یا حامض یا مالح و یا مادی سوداوی حامض و عفص و گاه عارض میشود آنرا اورام و قروح و تفرق اتصال و مانند آن از اسباب باطنی و اسباب خارجی مثل صدمه و ضربه و گاهی احتمال انخراق می کند و فی الحال قتل نمی نماید و چون تفرق اتصال به حدی رسد که جرم معده را بشکافد صاحب آن بمیرد و بقراط گفته هرکه معده او منخرق گردد هلاک شود و گاه عارض میشود آنرا تهلهل نسج در لیف آن و گاه عارض میشود آنرا معده‌ی تکاثف و **گاه** عارض میشود آنرا از امراض خلقت در مقدار مانند آنکه بسیار کبریا صغیر گردد و از امراض شکل مثل آنکه شدید الاستداره شود و از امراض ملاست و خشونت که شدید الملاست مزاق گردد واز آفات وضع او که مثلاً وضع او شدید البروز بسوی خارج گردد و **گاه** عارض میشود سدد فیمابین الیاف آن و سد درمجاری معده بسوی کبد و بسوی طحال و ذرب حادث شود اگر در مجاری کبد باشد و اشتها کم گردد و اگر در مجاری طحال باشد و گاه عارض میشود و درمعده ریاح و نفخ به سبب اغذیه و به سبب ضعف نفس معده و سوءمزاج معده گاه واقع می شود از اسباب خارجی از حرارت و برودت و غیر آن و گاه واقع می گردد از اسباب داخلی و از امراض معده آن است که هیجان

کند از حرارت شدید یا به سبب معونت او در تجلب مواد روی بسوی آن و یا به سبب مونت حرارت آن بر احاله‌ی ماده‌ی در آن به معونت روی غیر طبیعی و چون سوءمزاج مادی باشد خالی از آن اینست که‌یا ماده‌ی متشرب غائص در جرم آن باشد و یا طسقق بر جرم آن و یا مصبوب در تجویف آن و گاه خلط موجود در معده متولد در آن باشد و گاهی منصب از عضو دیگر به سوی آن بود چنانچه از دماغ بنوازل حار یا بارد به معده ریزد و بدان سبب مزاج معده گرم یا سرد گردد و به مزاج آنکه بسوی او نازل شود میل کند و همچنین گاهی بسوی آن از زمره‌ی اخلاط صفراوی میریزد و این در بعضی کسان باشد که رگ بزرگ از مراره بسوی معده آنها آید عوض رگی که در اکثر مردم از مراده بسوی امعامی آید پس به سوت معده ریزد آنچه انصباب آن بسوی امعا واجب بود و چون ماده طول کند مالح و ماد آنان در معده قروح پیدا کند و یا روتفه ملاست و زلق احداث نماید و بساست که تأثیر او بسوی اول امعا آنچه متصل اوست متادی گردد و اما افساد اومر شهوت و مضمم را اول شجرت و گاهی بسوی آن سوء از طحال میریزد و اکثر بسوی آن صفرا از کبد منصب می شود و گاهی اعانت این می کند از اسبابی که در معده باشد مثل وجع شدید و تأخیر طعام و ضعف قوت دافعه‌ی آن و بساست که سبب در آن غضب یا غم یا انضحال نفسانی می باشد آنچه تحریک ماه و انصباب مواد بسوی معده می نماید و لذع ملوث کند که بدون قی زائل نگردد گاهی بسوی آن مثل این محرکات خصوصاً گرسنگی افلاط صدیدی میریزد لاسیما چون درین خودی قروح باشد و معذلک گاهی بسوی آن سودا نیز منصب می گردد و سبب در انصیاب سودا بسوی آن کثرت سوداست و ضعف معده و سبب انصباب خون بسوی آن کثرت دم و هیجان او در عضو اشرف از آن مجاور آن باشد یا در جانب آن مثل جگر و یا فوق آن مثل دماغ چون از آن دم بسوی حلق و مری بریزد و بسوی معده نافذ گردد و ضعف قوت دافعه‌ی معده امانت بر قبول جمیع مواد منصب بسوی آن می نماید و از اسباب قویه در انصباب دم بسوی آن و به طرف غیر آن احتباس دم سیال از حیض یا خون بواسیر یا ذرب یا ترک ریاضت مستفرغه‌یا قطع عضوست که احتیاج می افتد به دفع آن از طریق معده و بقی و اسهال دم دفع می گردد و بدانند که ضعف معده سبب قوی است در انصباب ماده بسوی آن و اکثر آنچه در معده‌یافته می شود و یا در آن متولد می گردد از اخلاط آن بلغم است و سبب درین آنست که کیلوس قریب الطبع از بلغم است و وی چون منهضجم نشود به هضم تام خون و صفرا و سودا نمی گردد و عند قصور هضم معدی بالضرور بلغم زیاده در معده متولد می‌شود و ایضا بسوی معده در غالب احوال عمفرا برای غسل آن مانند آنکه امعاء غسل می‌دهد نمیریزد پس آنچه از بلغم در آن متولد می شود مجتمع می باشند اما صفرا در بعض معده پیدا می شود و در اکثر بسوی آن از کبد میریزد باوجود آنکه صفرا در معده حار متولد می شود چون غذا قابل استحاله به سرعت بسوی دخانیت ملاقی گردد و گاه عارض می شود معده را در خلقت و یا به سبب طول امراض و اوجاع و سوء تدابیر آنکه جرم او متهلهل النسج سخیف القوام رقیق امجلد میگردد و این مودی به ضعف در جمیع احوال او میشود و در معالجه‌ی

آن احتیاج به گفت می افتد و **اسباب** امراض معده و همه اسباب امراض مذکوره او اسباب خارجی بادی و داخلی غیر بادی سابق و واصل است و مخصوص بدان اغذیه است به نوعی که مقتضی شود هضم باشد و اگرچه معده بر صحیح تر احوال بود یا بسیار اندک باشد حتی که معده صحیح مودی نجافت و ضمور گردد و یا کثرت استعمال ادویه که معده‌ی معتاد استعانت بارد در فصل خود گردد و یا تعب کثیر به قی و اسهال و خصوصاً قی که محتاج به حرکت خیف غیر طبیعی اوست پس تخلخل نسج لیف او و تهلهل نسج آن عارض شود و معده‌ی شدید الحن مستعد تباذی و تالم از هر اونی سبب ست و هر سوءمزاج مضعف به افراط در فعل نقصان پیدا می کند حتی که حرارت ساذج اکثر سبب زلق معده می گردد و بنابر احداث ضعف ما سکه بسبب غلبه‌ی رطوبت سرخیه حادثه از کثرت شرب آب و مرطبات در طبائع حاره و حرارت بماده صفراوی بیشتر سبب این میگردد و **آفات** که در افعال سعده حادث می شود یا در قوت مشهیه و جاذبه افتد به طوری که اشتها اصلا نشود و یا اشتها قلیل گردد و یا بسیار کثرت پذیرد و یا شهوت فاسد شود و این یا به سبب غذا باشد و یا به سبب آب و یا در قوت ماسکه که امساک او شدید یا ضعیف یا باطل گردد پس طعام را به سرعت متفرق گرداند و یا در قوت باضمه که هضم او باطل یا ضعیف یا فاسد شود و غذا را به دخانیات یا حموضت مستحیل سازد و یا در قوت دافعه که فعل اودران بسوی طریقه طبیعیه و یا بسوی فوق اشتداد نماید و یا دفع او ضعیف یا باطل گردد و هر شی که مکث او در معده طول کند و بطی گردد از آن تبخیر هولم محرک اخلاط عارض شود و مثل فوا که منجری نیست بنا به کثرت رطوبت آنها و گاه ارجاع ممدوه و مذاعه و غیر آن به معده حادث شود و گاه تابع ضعف این همه قوی یا به معض اوطفو طعام و بطور انحداد ادیا سرجهت انحدار او و ضعف هضم او یا بطلان آن یا فساد آن یا سقوط شهوت یا شهوت کلبی یا شهوت فاسد می باشد و تابع این قراقر و جشا و نفخ و لذع و غیر آن می باشد و بساست که آنچه حادث می شود ازینها مودی می گردد بسوی مشارکت میان اعضای دیگر خصوصاً دماغ به شرکت فیمابین هر دو به عصب کبیر پس صرع یا تشنج یا مالیخولیا حادث گردد و یا در بصر ضرر واقع شود و بسیار باشد که خیال کند پیش چشم که پشه و نسج عنکبوت ودخان و ضباب ست و اکثر قلب مشارک معده می گردد و غشی حادث می شود یا به سبب شدت وجع و خصوصاً در اورام عظیمه آن و یا به سبب کیفیت مفرط در حرارت و برودت یا مستحیل به سمیت و اگر ماده از احداث غشی ضعیف باشد

محق و کرب و تناوب و قشعریره حادث کند و مثل اینهاست کسانی که در حق آنها بقراط گفته که شرب شراب ممزوج بالمناصفه ایشان راحت می بخشد و این بنابر آن است که در آن تنقیه و غسل مع تقویت است و **گاه** معده مستعد میشود و به سبب شدت حس او به میرانفعال از سبب اندک و این مودی بصرع و تشنج گردد و این انسان را ادتی غضب و صوم و غم و سبب محرک افلاط ایذا دهد و چون بدان سبب خلط مرادی الاذع بسوی فم معده او منصب می گردد از آن بسبب شدت حس

او ایذا می یابد و صرع و غشی و تشنج به مشارکت دماغ به فم معده او واقع می شود و این انسان را عارض مـی گـردد ماننـد آنکه به سبب ضعف و فم معده عارض می شود که چون تخمه کند یا افراط به شرب شراب یا جماع نماید تشنج و صرع افتد و بیشتر مثل اینها به قی کراثی وزنگاری خلاصی می یابند و بساست که اعتلای کثیر ایشان را سبات طول به هم رساند تا آنکـه اگر قی کنند بیدار شوند و بساست که این سبب وقوع در مالیخولیای مراقی و در افکار و اعلام فاسـد مـی گـردد و **بداننـد** کـه امراض معده چون طول کنند ستادی به تهلهل نسج لیف آن و عسر تدارک و حلاج میشوند و از آفات رویه در خلقت این است که سربارد مهیا بحدوث نوازل باشد و معده حار بود و امتحال منفی این نوازل مثل فلافلی و فوتنجی و کمـونی و ماننـد آن بـه سبب خوف غلبه‌ی حرارت ننماید و انصباب مواد و نزول نوازل از دماغ به سوی معده کثرت پذیرد و در آن باقی مانـد تـا آنکـه معده را ضعیف کند و تطهل نسج الیاف او و غیر آن نماید و **مولف** جامع الصناعه گفته که امراض معده بعضی در فم آن حـادث گردند و بعضی در قعر آن افتند اما آنچه در فم آن حادث شوند صعب شدید باشند مبر آنکه در عضو ذکی الحـس انـدازد و فـی سبب الم شدیدمی یا بدعتی که گاهی مودی به هلاکت می شوند به سبب مجاورت او بـه قلـب و مشـارکت اوهـر دمـاغ را در امراض عارض به فم معده بعضی از آن عام بدان و بسائر اعضا می باشند و بعضی از آن مشترک در آن و دیگر اعضا مثل دماغ و قلب می باشند اما مشارکت او دماغ را مثل ارق و ذباب عقل در حمیات و وسواس و تشنج و اعلام رویه و صرع و سبات ست و جالینوس در کتاب حیله البر ذکر نموده که دیدم شخصی را که به آن در تپ دفعه در تشنج بغیر ظهور علامات تشـنج در آن عارض شد بعد از آن او را قی صفراوی عارض گردید و آن تشنج از آن فوراً زائل شده کسانی را که اکثار از اغذیه‌ی رویـه مـی کنند اعراض روی مانند حمیات و یرقان عارض می شوند و چون قی میکنند آنچه در معده ایشان باشد زائل مـی گردنـد و امـا مشارکت اومر قلب را به منزله‌ی غشی و خفقان و غیر آن است و بعضی از آن خاص بـه فـم معـده بـوده و آن فسـاد اشـتها و شهوت کلبی و بطلان اشتها معروف ببولیموس ورجع الفواد و ملفوی طعام بر فم معده و عطش است.

ذکر وجوه استدلال بر احوال معده

بدان که به قول شیخ الرئیس اموری که از این استدلال بر احوال معده میکنند آن از احوال طعام در احتمال معـده آنـرا و عـدم احتمال آن و از هضم اودفع امروز معده و از شهوت طعام و شهوت شراب و از حرکات اضطرابات آن مثل خفقان معدی و فواق و از حال دهان و زبان در طعم وبلت و جفاف و خشونت و ملاست او و از آنچه خارج می شود از معده به قی و بداز وریح نازلـه بصورت یا غیر صورت وریح صاعده که آن آروغ است و ریح محتبسه که آن قراقرست و از رنگ چهره و از اوجاع و آلام معده و از حس معده و از جهت آنچه موافق یا موذی او از مطبوعات و مشروبات و ادویه باشد و از احوال مشارکت آن به اعضائی دیگر اما استدلال از احتمال طعام و عدم احتمال او اینست که اگر معده احتمال نکند مگر کمتر از معتـاد کـه عـادت آن شـخص بـه

خوردن آنقدر جاری است در معده ضاف باشد به سببی از اسباب ضعف خواه منشاء ضعف امتلای بدن از رطوبات باشد که از خوردن مقدار معتدل مستثنی بود و یا امر دیگر غیر این باشد و اگر احتمال کند قوت آن باقی بود و اما **استدلال** از طریق هضم پس جودت هضم اینست که چون بر طعام معده مشتمل گردد و عقب او ثقل در معده و قره قرونفخ و جشاد طعم دخانی یا حامض و فواق و اختلاج و تحدد حادث نشود و مدت بقای طعام در معده مدت معتدل باشد و نزول او از آن در وقت مناسب بودند قبل او و نه بعد او و خواب مستوی باشد و انتباه خفیف سریع بود و بر چشم تهیج و در سرگردانی نباشد و اجابت از طبع سهل بود و امضل شکم قبل از تبرئه اندک مفتخ گردد و این دلالت می کند بر جودت التفاف معده بر طعام و حسن اشتمال اوبران و این دلالت می کند بر قوت معده و موافقت طعام در کم و کیف و چون معده مشتمل نشود به اشتمال نیک و جید الهضم نباشد قراتر و تواتر جشا حادث شود و طعام مدت طویل در معده و باقی ماند و یا قبل از وقت واجب نازل گردد و ازشان صفرا نیست که منع به هضم کند منبع بطل یا ناقص خام زیرا که این امور از افعال برودت است و از صفرا اصلاً حادث نمی شود بلکه آنرا فاسد می کند مگر آنکه سوءمزاج حاد افراط کند تا آنکه قوی را ضعیف نماید و اما ازشان سوء آن است که منع هضم و افساد او معاً نماید و بلغم مائل تر از سود است بسوی افساد به سبب کثرت رطوبت هائی که آن مهیا به عفونت و فساد است و بلغم حامض که حموضت او احداث غلیان می نماید طعام را بیشتر فاسد می کند و بدانکه چون در معده ورم و قرحه نباشد و نه در غذا فساد باشد و هضم نیک نباشد سببش سوءمزاج بود و اکثر آن از برودت و رطوبت باشد و بعد او حار و بعد او یا بس بود و اما **استدلال** از اشتهای طعام پس استدلال از آن می کنند یا بزیادت او و یا نقصان و بطلان او و یا به نوعی از انواع مانند آنکه گاه عطش و شوق بسوی بارد بود و گاه شوق بسوی ترش و گاه بسوی ناشف و مالح و حریف و یا مجتمع گردد شوق بسوی حریف یا مالح یا حامض معاً از جهت آنکه اینها مشترک اند در افادهی تفطیع غلط ضار پس دلیل بر ضعف معده بود به توسط دلالت او بر کثرت فضول در آن و این وقتی باشد که چون قوای معده به دفع این فضول وافی نبود و معده قوی نائل بسوی رسومات باشد و گاهی شوق بسوی اشیای روی منافی طبع باشد چنانچه اشتهای انکشت و اشخار و غیر آن شود و سبب در آن غلط فاسد غریب غیر مناسب باخلاط محمودست و چون ماسهی ذوق صحیح باشد اثر نمی کند شهوت طعام دیگر را بر خلو و چون شهوت فاسد گرد در آنجا آن است بود پس اگر اشتهای مفرط و سومات باشد در آنجا نقبض و تکاثف باشد و اگر طبیعت از طعمهی مسخنه کراست کند و بسوی بارد بالفعل مائل بود در آنجا حرارت مستولی باشد و اگر خواهش مسخنات کند در آنجا برودت باشد و اگر اشتهای مقطعات و حموضات و مریضات باشد در آنجا خلط لزج باشد و فرق میان مزاج طبیعی معده و مزاج غیرطبیعی آن است که صاحب مزاج طبیعی را اشتها به مشاکل مزاج معده او می باشد و صاحب مزاج خارج از امر طبیعی را به مخالف و مضاد او اشتها بود و در معدهی حاد شهوت آب بیشتر از غذا می باشد مگر آنکه عطش مفرط گردد و

قوت حساسه را که به آن ادراک الم عطش می شود ساقط کند تجلیل کثیر وارد برای و اگر عطش بـآب گـرم یـا مـاء العسـل مسخن و ماء الشعیر ساکن شود از بلغم مالح بود و اگر بدان تسکین نیابد مادهی صفراوی باشد و گاهی شدت حرارت به سـبب قوت تحلیل آن و حلب بدل و لذع قبل از سقوط قوت مهیج جوع شدید گردد و قسمتی از جوع شود که بر آن صبر نتوان کرد و با آن غشی یار بود خصوصاً چون در غذا تأخیر گردد و در معدهی که سود او بلغم حامض انصباب نماید شهوت زیاده می باشـد چون قدر آنها کمتر قوت خاذ به جاذبهیعنی قوت فاذیه افعال خود به تمام و کمال بغیر حاجت بسوی ادراک و شعور می کنـد و معده مخصوص به شهوت نفسانی است بهر آنکه حساس است و آنرا قوت نفسانی مع شعور و درک در مبداء این قوت اسـت و گاهی بعضی کسان را اتفاق افتد که گرسنگی بسیار گردد و طعام بسیار خورند و ایشان را تخمه نشود و نه ثقل کثیـر در فـائط برآید و معذلک بدن قربانی شود و سبب این حالت تحلل کثیر سریع است مع صحت هاضمه و جاذبهی شهوانی و **اما استدلال** از طریق فواق آنست که اگر صاحب او بلذع احساس کند در آنجا خلط و حامض یا حریف یـا تلـخ باشـد و اگـر بـه آن تمـد و محسوس گردد در آنجا ریح باشد و اگر به این احساس نکند و عطش نباشد خلط بلغمی باشد و اگر عقب استفراغات و حیات بود و در آنجا یبس باشد و **اما ستدلال** از حال دهان و زبان این است که اگر زبان در اوجاع معده شـدید الخشـونت و حمـرت بـود برغلبه دم یا ورم حار دموی در معده دلالت کند و اگر حائل بز روی بود آفت صفراوی باشد و اگر مائل بـه سیاسـی بـود سـبب سوداوی باشد و اگر مائل به سفیدی و لنیت بود سبب رطوبت باشد و هر رنگ که درین وقت در زبان پیدا گردد دلالت می کند بر آنکه در معده مادامی است که آنرا این لون ست خواه مورم باشد یا غیر مورم مگر رنگ سیاه که بیشـتر از مـادهی صـفراوی محترق به حرارت آن می باشد آنچه از آن بسوی زبان متصعد می شود سیاه می گرداند و اگر بس تنها یعنی حقیقی باشد نه از خشونت حادث از فقدان رطوبات بر زبان از فرط حرارت سبب یبوست باشد و کثرت آب دهن و زبدیت او دلالت بر رطوبت معده مرسله مائیست معابیه می کند و خشکی فم و قلت آب دهن بر بیس معده دلالت می نماید و حرارت او بـر حـرارت اگـر درینـا علامات دیگر معین این در دلالت بر حرارت باشند و **بدانکه** خشکی دهن بر دو وجه بود یکی هیبل حقیقی و او آن است که آب دهن نباشد و دوم پس کاذب روی آن است که آب دهن غروی لزج باشد لیکن به سبب حرارت بخاری که متادی بـدان گـردد خشک شود پس واجب است که فرق نمایند متان بس و جفاف آب دهن لزج در دهان که آن دلالت بر بس و این بـر رطوبـت لزج دارد خواه از معده منبعث شود و یا از سر نازل گردد و اما طعم دهان پس تلخ دلالت بر حرارت و صفرا می نماید و ترش در اکثر امر دلالت می کند بر برودت معده لیکن کمتر از برودتی که به آن طعام اصلا منهضم نشود و بساست که دلالت بر حرارت ضعیف مع رطوبت نماید که رطوبت را اندک به جوش آرد بعده خالی شود از آن قاصر از انضاج پس حموضت عارض گردد مثل عصیر که ترش می گردد چون سرو کرده و نیز ترش می شود چون جوش کند از حرارت ضعیف و گاهی حموضـت از انصـباب

ماده‌ی حائص از طحال بسوی معده می باشد و آنچه به سبب طحال باشد به آن اشتها اشتداد نماید و نضخ و قراقرو شود، هضم کثرت پذیرد و آروغ ترش آید و تفه از طعوم فم بر بلغم تفه و شور بر بلغم مالح دلالت کند و طغوم غریبه‌ی سمجه دلالت بر اخلاط غریبه عفنه رویه نمایند و **اما استدلال** از آنچه خارج می شود از معده پس اگر در قی تهوع فقط باشد و ماده برنیاید ماده‌ی لحجه منتشر به بود و اگر قی سهل باشد و عند تناول چیزی که در آن جلا وعسل باشد مثل ماءالعسل و ماءالسکر ماده به سهولت برآید دلالت بر ماده‌ی مصبوب در تجویف نماید و اگرقی و تهوع باشد که ماده تمام به سهولت منقلع نشود بر اجتماع هر دو امر یا برلحوج خلط یا بر خروج چیزی و بقای چیزی دلالت کند و غیثان از ماده‌ی منتشر به تنها نمی باشد بلکه ازماده‌ی غیر منتشربه نیز می باشد چون بسیار باشد و فم معده را لذع کند و یا اندک باشد و حجم زیاده حاصل کند باختلاط آن با طعام و از قعر معده بسوی فم معده مرتقی گردد و لذع آن نماید و لهذا گاهی قذف اخلاط بعد طعام سهل باشد و قبل او سهل نبود مگر آنکه ماده کثیر باشد لیکن چون حدوث تهوع و غثیان هر دور باشد ماده‌ی منصبه بود و اگر دائم باشد ماده در معده علی الاتصال متولد شود و ایضا قی دلالت می کند بر وجود آن ماده که از آن خارج می گردد پس بر صفرا و سودا به رنگ دلالت کند و بر بلغم حامض و مالح بلون و اطعم و بر بلغم زجاجی به رنگ و بو بلغم نازل از سربلون مخاطی و بدانچه با آن از نوازل بسوی اعضای دیگر باشد و بعضی کسان باشند که چون ایشان طعام تناول نمایند احساس می کنند که اگر حرکت زیاده نمایند طعام قی شود و این بر رطوبت فم معده و یا ضعف معده دلالت کند و آنچه از رطوبت باشد بر فلو معده نیز عارض گردد و آنچه از ضعف بود بر ابتلا تنها عارض شود و ایضا فرق فیمابین چنان کنند که در کائن از رطوبت بالضرر و اندر قی عارض آن چیزی از قسم آن رطوبت برآید و در کائن از ضعف معده طعام تنها خارج گردد و ایضا در کائن از رطوبت البته شهوت طعام ضعیف بود و در کائن از ضعف چنین نباشد و اما برازپس مستوی معتدل در رنگ و بوی بد دلالت بر جودت هضم می کند و جودت هضم دلالت بر قوت معده می نماید و قوت معده بر اعتدال مزاج او دلالت می کند و آنچه از آن نامنهضم باشد دلالت بر بر ضعف معده و بر سوءمزاج آن می نماید و رنگ براز دلالت کند بر ماده که در معده بود و اگر در آنجالین و نتن باشد دلالت نماید بر آنکه از معده قبل از وقت نازل شده مثل سوء امتوای معده بر آن بنابر ضعف قوت ماسکه و اگر این نباشد بر این امر دلالت نکند بلکه بر ضعف هاضمه دلالت نماید و در استدلال از صوت بعضی گفته اند که نزول او دلیل بر جودت هضم و قوت نیز هست و کذلک قلت نتن او و شیخ می فرماید که صواب درین آنست که نزول او دلالت بر قوت نمی کند بلکه بر قدری ضعف ولیکن آن خلعف کمتر از آن است که جشا بعد انهضام حادث کند و اما بودن او عظیم الصوت اگر بنابر جوهر او باشد آن به سبب غلظ او بود و اگر به سبب قوت دافعه باشد آن دلالت بر قوت اندک نماید و لطیف رقیق که آنرا صوت نباشد دال تر بر قوتست از کثیف مصلوت و خصوصاً آنکه تصویت او از اراده‌ی مرسله باشد و اما صوت خارج از تلقات نفس او و دلالت بر اختلاط ذهن کند

و اما قلت نتن دلالت بر جودت هضم می نماید و نتن دلیل فساد اوست و عدم نتن او سلا بر فجاجت او دلالت کند و اما جشا گاهی ترش بود و گاهی منتن و خانی ویژه نگاری و یا ذهمی و یا حمائی و یا عفنی و یا سمکی و گاهی شبیه به طعم چیزی که صاحب از تناول نموده و گاهی ریح صرف که در آن کیفیت دیگر نباشد و آن صحیح ترین جشاست و اگرو دخانی باشد و در آن سبب جوهر طعام سریع الاستحاله بسوی دخانیت نباشد مثل زرده‌ی بیضه مطبخن و ترب و یا طعامی که با آن در صنعت و ایجاد او کیفیت و فانی بود مثل حلوای معمول به آتش و غیر آن پس سبب در آن ناریت معده باشد به ماده‌یا سوءمزاج ساذج و اگر به ماده بود بر یکی از اقسام مواد در طعم آن باشد مثلاً در کائن از ماده‌ی صفراوی تلخی محسوس شود و در کائن از ماده‌ی سوداوی ترشی احساس نماید و اکثر این از ماده‌ی صفراوی بود که بسوی معده از مراده بر وجه مذکوره‌ی سابق بریزد یا از نزله‌ی حاده‌ی سر و خصوصاً چون انسان سفراوی مزاج نباشد و ایضا استدلال می کنند بر آنکه سبب حرارت مادی یا ساذج است جهت تقدم تغذیه به غذای بعید از دخانیت مثل نان جو که چون برای به شاهی خانی آید سببش معده بود و ایضا بر از معاینه نمایند اگر آن مراری باشد دلالت کند بر آنکه سببش حرارت در معده است و اگر برازهراری نبود واجب نمی کند که سبب معده نباشد چه بساست که آن سوءمزاج حاد ساذج باشد و ایضا قی اگه صفراوی بود سببش معده باشد والاجائز ست که از اطعم باشد و از معده بود چون سوءمزاج حاد ساذج باشد قی اول دلیل است بدانچه در آن خارج گردد و بر آنکه سببش حرارت معده است و اگر بلغم غلیظ پایائی تفه باشد سیب او اطعمه باشد زیرا که این بلغم و معده‌ی حاد بسیار نباشد و گاهی جشای دخانی و حامض دلالت کند بر سهر که با آن معده فراغ کافی برای هضم نباید و مشتعل گردد و سخونت پذیرد و آروغ دردناک شود و طعام ناگوارید بماند و اما اگر حشای حامض از غذای حامض نبود و نه از غذائی که چون در آن افراط کنند بسوی حموضت متغیر گردد پس این به سبب برودت معده باشد و خصوصاً چون اغذیه بیداد تحمض مثل عسل تجربه کنند و دریابند که حموضت می پذیرد پس حکم کنند که سبب در آن برد معده است بلا ماده‌یا به ماده و بدانچه با ماده بود ثقل در فم معده دائم بود و اکثر این به اصحاب سودا یا اصحاب طحال و به کسی که به سوی معده او نوازل بارد فرود آید مثل اصحاب مراقیا عارض شود و گاهی ترش می شود بشا از حرارت چون ماده‌ی حلو مضادفت نماید پس آنرا جوش دهد و ترش گرداند چنانچه جرجانی نوشته که آروغ ترش بیشتر از طعام های شیرین افتد و این چنان بود که حرارت معده طعام شیرین را بجوشاند و ترش گرداند لیکن آروغ ترش از حرارت ضعیف تر تولد کند و اگر حرارت قوی تر باشد آن شیرینی را بسوزد و تلخ کند و آروغ را دردناک سازد و بر آروغ ترش از حرارت دلالت می کند آنکه جشای حامض با علامات حرارت و التهاب و تلخی دهن و عطش و انتفاع بمیرد باشد و دلیل بر آنکه حرارت معده گاهی ترش می کند طعام و جشار این است که حرارت هوا شیر تازه را زودتر از آن ترش می گرداند که برودت هوا و گاهی به قی نیز بر ماده استدلال می کنند و چون جشا منتن باشد دلالت کند بر عفونت

در معده مانند دلالت بجز و گاهی بر قروح در معده دلالت نماید و سهیکی و سمکی و حمائی دلالت بـر رطوبـت متعفنـه مـی نمایند وزنگاری دلالت کند بر حدت و حرارت مع عفونت و این دلالت شدیدتر می نماید بر حرارت ازوخانی و امـا اگـر جشـای غیروخانی و غیرحامض باشد و مودی به طعم طعام بعد مدتی بر تناول طعام بود او دلالت بر ضعف معده از احالهی طعام کند و اما قراقر دلالت می کند بر ضعف معده و سوء اشتحال او بر طعام و بر غائط رطب و **اما استدلال** از رنگ چهره پس بدانکه رنگ شدید الدلالت بر حال معده و کبدست در اکثر امر و اکثر امراض معده بار در طب می باشد و رنگ اصحاب اورصاصی بود و اگر به آنها صفرت باشد مائل به سفیدی بود و اما استدلال از اوجاع معده مثل وجع ممدوست که آن دلالت بر ریح می کند و گاهی به سبب شدت امتلای معده از طعام باشد و فرق میان هر دو اینست که ریحی در اکثر با خفت و بـا انتقـال بـود و وجـع ثقیـل برامتلا دلالت کند و لاذع دلالت می نماید بر خلط حامض یا حریف یا عفص یا تلخ و اما استدلال بدانچه بران از حـس معـده می کنند تفصیل او آن است که چون احساس کنند در معده بدانچه دلالت نماید بر سوءمزاج آن یا بغیر ثقل باشد و آن سوءمزاج ساذج بود و یا با ثقل بود و آن مادی باشد پس با این ثقل لذع بود یا نه اگر لازم نبود یا سقوط نبض و سردی اطراف و مانند آن در آنجا باشد او به سبب دم جاما در معده بود و یا چنان نباشد و آن به سبب بلغم تفه بود و اگر ثقل السیار بود بلغم زجاجی باشد و اگر اندک بود مائی رقیق یا زجاجی اندک باشد و فرق میان هر دو آن است که آب دهن درمائی رقیق و بسیار باشد و اگـر بـا ثقل لذع بود پس اگر با آن التهاب نباشد ماده حائض بود یا سوداوی اگر آن با قحل و سهرو مانند آن باشـد والا بلغـم حـامض بوده و اگر با آن لذع التهاب باشد ماده حار بود اگر معذلک تلخی دهن باشد ماده صفراوی بود و اگر تلخـی دهـن نباشـد مـاده سوداوی محترقه بود اگر در آنجا قحل و سهر و وسواس باشد والا بلغم مالح بود بعده تلخی دهن یا زائد بر ثقل بود پس صـفرا صرف باشد یا چنین نباشد پس مخالطت مادهی دیگر بود یا سوداوی اگر به مرارت حمونست یا عفوصت باشد والا بلغمی باشـد و **اما استدلال** از آنچه موافق یا منافی یا موذی باشد چنان است که نظر کنند که آیا اشـیای سـرد او را موافقـت مـی کننـد یـا چیزهای گرم یا خشک یا تر بعد از آنکه رعایت یک امر کنند چه بیشتر غلطی واقع می شود چون رعایـت آن نکننـد و او ایـن است که بسیار باشد که اشیای مبرده غلیان خلط رقیق مائی رطب یا شوریت خلط بلغمی را بشـکنند پـس گمـان شـود کـه از استعمال آن انتفاع حاصل شد و درینجا حرارتست و حال بر خلاف آن باشد و ایضا چیزی گرم بیشتر خلط حاد را دفع کند و آنرا تحلیل نماید و گمان افتد که از آن نفع به هم رسید و درینجا برودت است و حال به عکس آن باشد پس بر طبیب واجب اسـت که باوجود این هردو امر به طرف سائر دلائل نظر دارد و بر چنین منافع کاذبه مفتون نشود و گـاهی در ایـن اسـتدلال بـوجهی دیگر نیز غلطی واقع می شود و آن این است که دوای وارد بدن چون نفع کند پس گاهی نفع او بدین جهـت باشـد کـه سـبب مرض قطع کند و گاهی نفع او بدین سبب باشد که زائل می شود اعراض مرض و جائز است که نفع بهیکی از این هر دو مضاد

نافع بدیگر باشد مثال این آنچه عارض می شود اصحاب مراقیا را که گاهی ایشان نفع مـی یابنـد باشـیای بـارده و ایـن بنـابر اصطلاح آنها مزاج کبد را و کسر حدت مادهی سوداوی می باشد و گاهی منتفع می شوند باشیای حاره از مهر تحلیل آنها ریاح و نفخ را که در ایشان بسیار می باشد و ایضا چون ایشان را از دوا ضرر عارض می شود پس گاهی افـراد را و بسـبب زیـادتی در اعراض می باشد چنانچه درینجا و کذلک بعضی از امراض آن است که به اجتماع دو سبب متضاده عارض می شود مثل بهمن انواع مراقیا که آن از حرارت کبد مع برودت معده حادث می گردد و درین هنگام گاه منتفع می شوند باشیای حاده و گـاهی بـه چیزهای بارده و گاهی از هر دو ضرری می یابند و این همه از آنجمله است که رعایـت آن در اسـتدلال بـه موافـق و مخـالف سزاوار است و **اما استدلال** به احوال مشارکات چنین باید کرد که مثلاً نظر کنند که آیا دماغ منفعل از اسباب نوازل باعث بسوی معده برای نوازل است و یا کبد مولد صفرا باعث اینجاست و یا طحال عاجز از نفض سودادوارم کثیرالسود اسـت و ایـن تعـرف برای سبب است و نظر کنند که آیا پیش چشم شجر غیر معتاد غیر ثابت متخیل می گردد و آیا حادث می شود صداع و وسواس با امتلا و ثقل بافلوی معده و کذلک دو از خاصهی آیا حادث می گردد خفقان بر امتلا و یا بر خوایا غشی و تشنج و این معرف برای عرض است پس اگر امتلا خیالات یا صداع یا وسواس و ضامات مختلفهیا خفقان یاسبات عظیم حادث کند معده ممتلی و ضعیف و بدان سوءمزاج باشد و اگر خفقان و صداع و غشی و وسواس در حالت خواپیدا گردد بدانند که معده قبول می کنـد بـه صفرا او خلط لذاع را که به سبب فم معده نزد خلا آمده و یا خلط سوداوی و یا خلط بارد او فرق درین بسائر علاماتی که مذکور شد توان کرد و آنچه از این اسباب در اسفل معده باشد صداع و صرع و غشی و تشنج که از آن پیدا گردد و عظم نمی پـذیرد و اعراض واله بر احوال او به مشارکت بعضی و ناعی اند مثل اختلاط ذهن و سبابت و جمود و وسواس و بعضی قلبـی انـد نامنـد غشی و خفقان و سود نبض و بعضی مشترک اند مثل بطلان نفس و عسر او و سوء او.

طریق تشخیص

اسباب امراض معده حادث از سوءمزاج و ریاح و فساد غذا این است که اگر کسی شکایت مرضی معده کند اول دریافت این امر نمایند که سببش سوءمزاج ساذج است یا مادی و این چنان باشد که از مریض بپرسند که در معده سبکی معلـوم مـی شـود یـا گرانی اگر سبکی گوید ساذج بود والا مادی و ایضا مریض را غذای محمود خورانیده قی کنانند پس اگر بـه طعـام مخـتلط بـه بعض سود برآید سوءمزاج عادی بود و اگر آمیزش چیزی از اخلاط بدان نباشد سوءمزاج ساذج بود و ایضا به بول نظر کنند اگـر تخمین غلیظ باشد سوءمزاج مادی بود و اگر صاف رقیق باشد سوءمزاج ساذج بود و ایضا غثیان قوی تـرین علامـات سـوءمزاج مادی است و ایضا ساذج مزمن عسرالبرء بود به خلاف مادی که سهل العلاج است بعد از آن سوال کنند و تشنگی هست یا نه و هضم قوی ست یا ضعیف اگر تشنگی مفرط و هفتم قوی گوید حال قلت اشتها و بشای و خـانی یـا بخـاری قلیـل الدخانیـه و

سهوکت آب دهن و انتفاع از مبردات و احتراق و فساد اغذیه‌ی لطیفه مثل گوشت طیور و مانند آن هرچه حـار و قلیـل المقـدار باشد و انهضام اغذیه‌ی غلیظ بارد وخشکی دهن و التهاب معده و تضرر به مشروبات حاره و تقدم استعمال ایشان حاره‌یا مقام در هوای گرم نیز برسند اگر این آثار تنها یافته شوند سببش سوءمزاج حاد ساذج باشد و اگر با آن تلخی دهن و غثیان واهم بصورت کثرت ماده‌یا بودن او متشرب در قعرمعده و بعد طعام به حالت قلـت مـاده‌یـا رسـیدن او بسـوی فـم معـده و قـی صـفراوی و برازمردهی اگر ماده در معده متشرب نباشد وزر روی بول و براز ولذع فم معده بعد تناول طعام و آروغ منـتن حریـف نیـز باشـد سببش سوءمزاج صفراوی بود و اگر صرف تشنگی و خشکی زبان نماید و با آن هزال بدن و زبول او و تخفخض آب و قـبض طبع و انتفاع به اغذیه‌ی رطبه و مرق و ادهان و نفرت از اغذیه‌ی یابسه باشد سببش سوءمزاج یا بس بـود و اگـر بـاوجود ایـن کثرت اشتها مع ضعف هضم و کثرت فضخ و وسواس خیالات فاسد و وحشت و حرقت معده و ترشح یا زمختی دهن و صـفرت لون مع سودا و غلظ قاروره و سیاهی آن و بطور صغر و تواتر نبض و کثرت قی حامض مضرس و عظم طحال و اختلاج مـراق باشد سببش سوءمزاج مادی سوداوی بود و اگر تشنگی کمتر و هضم ضعیف بیان کند و رنگ چهره و سفید مائل بزروی باشد و بر ازنرم و غیر منهضم و منتفخ برآید و به وضع اشیای حاربالفصل بر معده و تناول اشیای حاده‌ی حریفـه انتفـاع یابـد و اشـتها زیاده بود و آروغ ترش آید و اغذیه‌ی خفیفه هضم گردد سببش سوءمزاج بارد ساذج بود و باشد که این سوءمزاج بدان حد رسـد که هر روز بعد چند ساعت از طعام ماکول تمدد وجع عظیم که بدون قی رطوبت ترش ساکن نشود عارض گردد و گـاه مـودی باستقا ذرب گردد و یا دماغ در آ مهات این سوءمزاج شریک گردد و صداع و طنین و مانند آن ظهور نماید اگر اتفـاق سـوءمزاج بارد به اخراج اصلی حارافتد قراقر و نضخ و جفاف و عطش کثرت پذیرد و فساد زیاده گردد و اگر به سببی دیگر احتیـاج بفصـد افتد و بدق مودی گردد و اگر باوجود عدم تشنگی اشتها ساقط بود به طعام کثیر آن غذا رقبت نباشد بلکه میـل بسـوی چیـزی باشد که در آن حدت و حرافت بود و چون آنرا تناول نماید نفخ و تمدد و غثیان ظهور نماید و به آروغ استراحت یابـد و جشـای حائض و تخمه و کثرت آب دهن مخصوصاً وقت خواب و تغییر رنگ به سفیدی و ترمل بدن و بیاض قاروره و خامی آن و بطور نبض ولینت آن و قی بلغمی باشد سببش سوءمزاج مادی بلغمی بود و اگراز اغذیه رطبه و دسومات متنفر باشد و از آن و از شرب آب بارد و تناول فواکه رطب و به قول یارد ایذا یابد و از تقلیل غذا و از غذای یابس انتفاع حاصل گردد و کثرت لعـاب دهـن و غثیان و سرعت الخدار طعام باشد سببش سوی مزاج رطب ساذج بود و بساست که بر فم صده رطوبت به آله باشد و صـاحب او هر آنچه بخورد توهم کند که اگر حرکت نماید قی گردد و ایضا اگر باوجود آثار برودت تمدد در معده و پهلو و شراسیف و طفوی طعام کثرت ریاح نازله و بشائیه دریافت گردد و سببش ریاح باشد و اگر باوجود تمدد شراسیف غثیان و حرقت معده و تغییر آروغ و نتن براز باشد سببش فساد هضم غذا بود و بدانند که ترکیب علامات بعض انواع شور مزه جات دلیل شور مزاج مرکب باشد و

ایضا اگر لعاب از دهن سائل شود خصوصاً وقت گرسنگی و در حالت پری شکم ساکن گردد و غثیان تکلیف دهد هرچه بخورد نمبوست متغیر گردد و بخارات بر سر متصاعد شوند و صداع آرند سببش سوءمزاج حاد رطب بود و اگر باوجود تشنگی و خشکی زبان زبول بدن و یبس براز باشد سببش سوءمزاج حار یا بس بود و اگر بدن سفید و متریل نماید و کسل در حرکات پدید آید و براز نرم آید و دهان مریض پیوسته از رطوبت لزج تر بود و آروغ ترش و غثیان رنج دهد سببش سوءمزاج بارد در طب بود پس اگر آب دهن غالب بر خموضت طعم دهن و جشا باشد برکثرت رطوبت دلالت کند و اگر حموضت دهن غالب باشد بر کثرت برودت مزاج دلالت نماید و اگرمریض هر روز لاغرتر شود و دهان خشک باشد و میل آب کمتر بود و آروغ ترش آید و طعام بدگوارد و صغر و بطور نبض و سفیدی قاروره و کثرت اشتهامع تخمه بود سببش سوءمزاج بارد یا بس باشد.

علاج کلی معده

بدانکه معده و به منزله عوض بدن ست و صحت بدن موقوف بر صحت آن چه سلامتی حال اعضا موقوف بر تندرستی مزاج است و آن منوط به صلاحیت اخلاط و صلاحیت اخلاط موقوف به ترتیب وجودت غذا و این هر دو بدون سلامتی حال معده نفعی نه بخشد و ازینجاست که جمعی از اطبای ذی اعتبار مثل مختار ابن اسهل و کندی محمدبن الیاس و غیرهم معده را از اعضای رئیسه شمرده اند بالجمله عضویت شریف هرقدر که اهتمام در معالجه‌ی آن بکار برند و رواست و موجب صحت جمیع اعضا و از آنکه تقاضای غذا و هضم آن مخصوص به معده است و محتاج الیه سائر اعضاست او را عضو و مشارک گویند و آفت او موجب آفت همه اعضاست لهذا روایت او ضروری است در علاج هر مرض پس حافظ صحت معده را می باید که در معده از اجتماع اغذیه و اشیای دیرهضم و مفسدات اشتها محرز باشد و شرب آب و شراب بر نهار خصوص در مزاج بارد و استعمال فواکه رطب خام جمله از مفسدات معده اند از آن اجتناب نماید و لزوم ریاضت معتدل و گاه گاهی خاقه کردن حافظ صحت معده است و اصول سبع که در اصلاح معده دائم رعایت آن لازم است **اول** استعمال دوائی است که دباغت او کند چون مسترخی گردد و این معنی در دوائی بود که عفوصت و قبض بادی بوده باشد همچون آبله **دوم** آنکه ملاست او زائل سازد و خمل او را پاک کند و این معنی در ملطفات و مقطعات و محلات صورت بندد مثل قرنفل **سوم** آنکه شاهیه‌ی او را بجنباند و این معنی در آنچه حوضت و حرافت و ملوحت داشته باشد حاصل آید مانند لیمو و خردل و آبکامه **چهارم** آنکه ریاح را تحلیل کند و رطوبت باله از وی زائل سازد چون زنجبیل **پنجم** آنکه شده او را بگشاید همچون صبر **ششم** آنکه قوای او را باغعاش آورد مثل زعفران **هفتم** آنکه حرارت غریزی او را نگاه دارد چون مصطکی و از **نتائج** افکار صاحب نزهته است ورای جمعی از متقدمین بر آن قرا ساخته که چون مصطکی بابست وزن آن ماء الحدید در کوزه‌ی نو بجوشانند تا سوم حصه‌ی آن بسوزد پس هر روزهفت مثقال از آن بنشوند صحت معده را نگاه دارد و قائم مقام ادویه‌ی کبارست و آب آهن تاب و معدن حدید و گلاب

قرنفلی که سه توله قرنفل کلان کلاهدار را در یک شیشه‌ی گلاب دو آتشه انداخته چهل آواز در آفتاب بدارند و شب به بردارند و به عده از سه توله تا هفت توله استعمال کنند بسیار فائده می کند و اگر با سفو مصطکی سه ماشه و برابر آن نبات بدهند بـه قول علوی خان اثر عجیب دارد و از آنچه معده را قوت دهد و صحت او را نگاه دارد و شاهیه را قوی سازد و رطوبـات را زائـل سکند و سوء هضم و تخمه و ریاع را دفع کند و در تقویت باه اثری عظیم دارد معجونی است که انصاکی ترتیب داده و آنرا بـه معجون مغنی سمی ساخته و آن این است زنجبیل کرد یا انیسون مغز چلغوزه‌ی بریان قرنفل هرکدام یـک جـزو پوسـت تـرنج مصطکی عود هندی هرکدام نصف زعفران برگ سداب آمله خبث الحدید بر سعد هرکدام ربع جزو کوفته بیخته بـا چهـار چنـد مجموع عسل مصفی و نصف آن آب نعناع و ربع آن هریک از آب لیمو و آب سـیب و آب آس برشـته در آخـر قـدری عنبـر و مشک به گلاب حل کرده و اضافه سازند و این ترکیبی است که مثل او یافته نمی شود شربتی دو درم و قوتش تا بیست سـال باقی می ماند **و بقول شیخ** در امراض معده علاج کرده می شود به مشروبات واضمده و نطـولات از آبهـائی کـه دریـن ادویـه جوشانیده باشند و باطلیه و مروخات از ادهان و مراهم متخذ از موم مطبوخ در آبها که در آن ادویه پخته باشند اما نفـع اطلیـه و اضمده درینجا زیاده از نطولات ست که نطولات را در آن تأثیر ضعیف ست به خلاف دماغ و چون بنطول علاج کنند اگر علاج جرم معده از طرفی که متصل پشت است مردد باشد باید که نطول را از مکانی که بعد او معتد به باشد بریزند و اگر مراد عـلاج آنچه در داخل معده است از طعمه و رطوبات و مانند آن باشد باید که سکوب از مکان متوسط بود و جالینوس گفته که ضماد و کما در نفع سریع تر از مشروب است و بدانند که علاج آنچه عارض می شود از سوءمزاج در کیفیتین فـاعلتین یعنـی حـرارت و برودت سهل تر است به سبب سهولت وصول طبیب بسوی ادویه‌ی مضاده‌ی آن هر دو که شدید القـوه انـد و اطبـا را در ایـن اختلاف ست بعضی گویند که علاج بارد باید که سهل تر باشد زیرا که ادویه حاره قوی تر از ادویه بارده اند بـه ضـرورت آنکـه حرارت اتوی کیفیات فاعله است و بهر آنکه سخونت باطن بدن اعانت ادویه‌ی حار بر تسخین می کند و ادویه‌ی بارده‌ی ضعیف می نماید و بعضی گویند که علاج حار خیلی سهل ترست بهر آنکه مزیل امراض فی الحقیقه طبیعت اسـت و ادویـه معـین آن است و طبیعت در سوءمزاج حارلامحاله بسیار قوی تر از آن باشد که در سوءمزاج بارد پس قوت آن برازاله سوءمزاج حاد قوی تر باشد و بهر آنکه لابد دارد بر معده از آب و غذا بیشتر از آن باشد که احتیاج به سوی او در تغذیه‌ی نفس اوست و این لامحاله به ترید واجب می کند و بر آن مشکل می گردد و بهر آنکه اکثر در معده بلغم بسیار پیدا می شود و این معین برتبرد اوست و حق آن است که علاج سوءمزاج حار در ابتدا عسر ترست از سوءمزاج بارد در ابتدای او واما نزد انتها امر بالعکس باشد و این بهـر آن است که طبیعت در ابتدای سوءمزاج حاد اگرچه شدید القوه از آن باشد که در سوءمزاج بارد لیکن او شدید الاهتمام به دفع ایـن مزاج نیست بنابر قلت منافات میان طبیعت و حرارت و در سوءمزاج با رد چنین نیسـت و امـا در انتهـا طبیعـت بطـول مقاسـات

سوءمزاج حار در ایشان به دفع او متضرر نمی شود و درین وقت غیر شدید الضعف می باشد و در سوءمزاج بارد چنین نباشد و چه برودت مستقر نمی گردد مگر آنکه طبیعت بسیار ضعیف گردد والا در اول امر آنرا دفع می کرد و اما علاج آنچه از سوءمزاج در کفتیتین منفعلتین یعنی رطوبت و یبوست عارض می شود صعب تریست و خصوصاً مزاج یا بس بهر آنکه مقابله‌ی هر واحد از اینها به قوت ضعیف التأثیر می باشد و مقابله‌ی مزاج یا بس عارض به استعمال اشیای مرطبه صعب تر از همه است و مدت تسخین بارد مثل مدت تبرید حارست و خطر در تبرید عظیم ترست در هر عضو و در مثل این اعضای شریفه شدیدتر و خصوصاً معده که آله‌ی هضم غذا و احاله‌ی آنست خوف در تبرید آن اعظم از تسخین ست لاسیما چون به بض اعضای مجاوره‌ی معده سوءمزاج بارد یا ضعف باشد و خطر در ترطیب و به تخفیف مشابه‌یکدیگر است الا مدت ترطیب اطول است و **بدانکه** امراض معده چون مادی باشند و نوع ماده‌ی آن متحقق نگردد به چیزی نافع تر برای او از ایارح نیست زیرا که او معین تر ادویه بر مصالح معده و تمام افعال خاصه‌ی آنست و جمیع ایارجات مقوی معده منقی فضول اوست فلهذا او نافع ترین ادویه است در استفراغ آن و خصوصاً چون نوع ماده که احتیاج به اخراج آن باشد متحقق نشود زیرا که مخرج اخلاط مختلفه است و واجب است که ایارج اختیار ننمایند چون سوءمزاج بلا ماده باشد و آن مضر حاد و یا بس است و دربارو قوی تر از آن اخذ نمایند و هرگاه تنقیه‌ی معده نمودند از خلط خاص در معده خلط دیگر از عضو غیر منصب می گردد پس باید که بعد از آن تقویت معده نمایند تا آن خلط را قبول نکند و بستن اطراف و تسخین آنها در حبس ماده و منصب از غیر بسوی آن امانت می کند و شربت خشخاش نافع شدید انصباب مواد حاره است پس اگر خلط بارد باشد مقویات که بعد استفراغ دهند مثل مصطکی و قرص درد صغیر و پودینه خشک و عود خام و قرنفل و مانند آن بکار برند و اگر خلط حار باشد ربوب و اقراص بارد که از گل سرخ و طباشیر و امثال آن ساخته باشند استعمال نمایند و کسی که صلابت و نحافت میان معده و کبد او یافته شود غذا و دوای او ماءالشعیر سازند و در شرب او روز بروز تدریج نمایند از ده تا بیست تا صد در طول روز تا آنکه بر شرب او به‌یک بار یا دو بار قادر شوند عوض غذا یا مزوره و قریب دوای مستفرغ و فصد نگردند زیرا که سده‌ی ورمی مانع از کیلوس بسوی کبدست و چون فصد و استفراغ با عدم حصول بدل ما تحلل جمع شود با نصر در مریض هلاک گردد و این قرص برای تقویت موصوف ست بگیرند مصطکی قرص درد هر واحد سه درم کهربا پودینه خشک مربا خور عود خام هر واحد دو درم به شراب کهنه‌یا مبیه بخورند و واجب است که در تنقیه معده و آنچه در فضای او جمع شود یالا حج یا منتشرب باشد ادویه‌ی که از معده جداول قریب به معده تجاوز نکنند استعمال نمایند و اگر در یک دفع نجاح حاصل نشود تکرار آن کنند که این افضل از آن است که استفراغ نمایند بدون حاجت به استفراغ و واجب است که رعایت امر برازد بول در امراض معده نمایند و چون آنها اصلاح یابند معده به صلاح گراید و واجب است که در معالجات معده اگرچه به حرارت او باشد چیزی شدید البردوار نکنند مثل آب شدید

البرد و خصوصاً در کسی که معتاد نباشد و ادویه محلله از ادویه‌ی قابضه‌ی حافظه‌ی قوت خالی نباشند و **حکیم علی** در شرح قانون می نویسد که ادویه مستعمله در علاج معده اگر مرض در فم معده باشد باید که استعمال آنها بعد طعام نمایند که درین هنگام قریب از موضع مرض باشند و اگر در قعر معده باشد باید که قبل از طعام و بر نهار استعمال کنند بعد از آن مراد به این دوا اگر علاج معده باشد فقط بغیر حاجت بسوی آنکه به عضو دیگر مثل کبد نافذ گردد باید که استعمال او بغیر آب باشد برای بطوء نفوذ او و طول ملاقات او به معده و خصوصاً اگر از سرعت نفوذ او خوف ضرر به عضو دیگر باشد چنانچه اگر معده بارد و کبد مار بود و در استعمال ادویه برای تعدیل مزاج معده اگر خوف آن باشد که دوا به سبب قلت مقدار و تأثیر در معده نخواهد کرد باید که بآب اندک استعمال نمایند تا مقدار دوا کثرت پذیرد و به اکثر اجزای معده تلاقی گردد و این آب باید که سرد باشد اگر به معده‌ی سوءمزاج حار بود و نیمگرم باشد اگر به آن سوءمزاج بارد بود و درین وقت آب حار بهای دوا مرضی باید یکی آنکه فاز سریع النفوذ از جهت معده بود و ردا از آن خارج گردد و دوم آنکه ازشان آب نیمگرم ست که در معده طافی می گردد و لهذا مقی ست و چون طفو یابد ارتفاع بعض اجزای دوا بسوی اعالی معده لازم گردد پس فعل او در عام موضع باشد و اگرم او به آن دو ایاعلاج معده مثلاً کبد نیز باشد باید که استعمال او بآب گرم نمایند و گویند که ادویه‌ی مستعله را در تقویت معده باید که جریش یعنی غیر باریک دارند تا ادویه دیرتر در معده ماند و خطی وافر بر دارد و ادویه‌ی خوشبو و غذای لذیذ نافع تر و زود گوارتر از غیر خودست لهذا هرگاه که با ادویه‌ی این عضو بعضی ادویه عطریه بکاربرند فوائد جلیله مشاهده نمایند و حتی الواسع از امتلا و سوء ترتیب دراکل و هرچه مضر معده است از آن احتراز ورزند و گرفتن خون از نفس معده خواه از زلوخواه از محاجم باشد مضر معده است و ادویه‌ی لعابیه و ادویه سرفه همه مضر معده اند.

ذکر امور موافقه‌ی معده

اما بهترین اغذیه برای معده آن است که در آن قبض و مرارت بلاحدت و بدون لذع باشد و اما اصحا و نفع یابند در تقویت معده به قبواض و بر محمومین واجب است که افراط در استعمال قبواض و بدانچه قبض او شدید باشند ننمایند که اینها به تخفیف افواه معده آنها تخفیف ضار و تسدید مسالک مواد و امتناع آن از خروج می کنند و این شدید الاضرار است و لهذا می باید که اقدام بر هلیله و مانند آن در حمیات نکنند مگر بعد نفنج تام پس اگر لابد از آن باشد برفق استعمال نمایند و از اغذیه برای ضعف معده به قول جالینوس پوست اندرون سنگدان ماکیان است و ترک جماع در تقویت معده بسیار نافع است و از تدبیر موافق برای اکثر معد و استعمال قی در هر ماه دو مرتبه است حتی که در معده خلط بلغمی جمع نشود مگر کسی را که موانع از قی باشد چنانچه در کسانی که ایشان را قی الدم اکثر عارض شود و سهل تر قی آن است که ترب و ماهی بخورند تا آنکه چون عطش بسیار شود بر آن سکنجبین عسلی یا شکری بآب گرم نوشیده قی کنند و واجب نیست که بر آن زیادت نمایند و طبیعت

معتاد قذف فضول بسوی معده گردد و بدانند که قی سهل خفیف غیر عنیف و غیر متواتر در دولت حاجت شدید المنفعت است و از تدبیر موافق برای اکثر معده اقتصار طعام بر یک نوبت بغیر ابتلا در آن نوبت سست و اما موافق ترین معده مویز شیرین است بنابر آنکه در آن جلای معتدل است و او مسکن لذع اندک عارض معده به جلای خودست و لازع بسیار محتاج بقوی تـر از آن دست و حب‌الاس نافع معده است و ایضا کبر مطیب و از بقول کاهوست برای معده مائل به حرارت و همچنـین شـاهتره و امـا کرفس عام النفع است برای معده و کذلک نعناع وراسن مربی به سرکه و از آنچه بالخاصیته موافق معده و مـری اسـت تعلیـق سنگ شیب است حتی که مجاور معده باشد چه جائی که آنرا در معاجین داخل کنند یا به وزن نیم درم از آن بخورند.

ذکر امور مضر به معده و امعا

بدان که اکثر امراض معده تابع تخمه می باشند پس احتراز از آن نمایند و از اسباب او از اغذیه‌ی غیر موافقه در کمیت و کیفیت او و بودن اوغیر معتاد و از امویه و سیاه مانع جودت، هضم اجتناب کنند. و از اعدای معده امتلای طعام است و لهذا بدن ممتلی از طعام فربه نمی‌شود زیرا که طعام از نیک نهضم نمیگردد پس بدن از آن تازگی حاصل نمی نماید و اما ممسک از طعام که به آن بقیه از شهوت باشد فربه می شود بهر آنکه معده‌ی او هضم طعام تیک می نماید و **بدانکه** طعامی که فی نفسه موافق معده نباشد نه به سبب اجتماع او با غیر او یا آن موافق نباشد به سبب کمیت خود و یا به سبب کیفیت خود وهرواحـد از آن اگـر بـه سبب غلیان مصعد او بسوی فوق و یا حدوث ریاح در آن و یا حصول جسمی تحت غذا و رفع آن به فوق چنانچه عندالکثار آب مائل نجفت باشد طافی گردد و استدعای دفع به قی نماید و اگر مائل به ثقل باشد را سبب گردد و اسـتدعای دفـع بـه اسـهال نماید و گاهی بعضی از آن طافی گردد به سبب اختلاف او در خفت و ثقل یا اخـتلاف حرکـات ریـاح کـه در آن حـادث شـود استدعای قی و اسهال هر دو نماید و **بدانکه** منع ثفل و ریح عظیم الضررست و بساست که ثقل آنرا به فوق رو کـند حتـی کـه بسوی معده عود کند و ایذی عظیم رساند پس گاهی از آن مثل ایلادس هیجان نماید و کرب و سقوط شـهوت حـادث کـند و ایضا گاهی ریح به سوی معده ارتداد نماید پس بخار او بسوی دماغ مرتفع شود ایذا شدید رساند و آنچه در معده است فاسد کند و بدان که هر آنچه در آن با حرارت قبض نباشد از عصارات خصوصاً و در غیر او عموماً برای معده روی است و جمیع روغن ها مرضی معده و غیر موافق است و سالم تر آنها زیت و روغن پسته و روغن گل است و از ادویه و اغذیه‌ی ضاره بمعـده در اکثـر امر مغز چلغوزه است و چغندر و بادروج و شلجم غیر مهذا به طبخ و حماض و سمرق و بقله‌ی یمـانی مگـر بـه سـرکه و مـری وزیت و ازین قبیل ست حلبه و کنجد که آن هر دو مضعف معده‌اند و شیر و عسل و خربزه مضر معده است و کـذلک افحـاخ و ادمغه از شرابها آنچه غلیظ حدیث باشد و از ادویه حسب عرعر و حب الفقد و اقحوان اسـت و **بدانکه** جمیـع ادویـه‌ی مسـهله و جمله آنچه معده را پر کند ر دی ست و جماع معده را مضرترین اشیاست و ترک او از انفع اشیا باشد و قی عنیف اگرچه از جهت

تنقیه نفع می کند لیکن ضرر کثیر به تضعیف می نماید رجوع مفرط و هر طعام غلیظ و اشیای ثقیل و ادخال طعام بر طعام هضم ناشده رضا و معده است و **گویند** که خوردن مشمش و شرب حجرالیهود و ادمان اکل مصرم و روغن پسته و کثرت استعمال آب گرم و شراب کثیر المزاج و دوام استعمال فقاح شعیر و لحم تنفذ مضعف معده است.

علاج امراض معده از سوءمزاج حار ساذج

درآن وجع معده و ضعف هضم و سوءهضم تخمه و نقصان و بطلان اشتها وجوع کلبی و جوع الغشی و عطش مفرط و فواق و وجع الفوادست پوست سماق و زرشک سائیده سکنجبین و شربت انار آمیخته بخورند و صندل زرد ورد طباشیر سماق با سرکه و گلاب سائیده بر معده ضماد کنند و یا شربت انار ترش و شربت لیمون هریک دو توله در عرق نیلوفر و بید ساده و کاسنی هریک پنج توله بنوشانند و از تراشه کدو و برگ خرفه و کاهو و کشنیز سبز هریک دو توله و صندلین یک نیم توله ضماد سازند و ضماد سواد خیلی مفیدست و اگر در معده ضعفی بود شربت سیب شربت لیمون دهند و سکنجبین سفرجلی بالجمله اشربه ور بوب بارده‌ی مسکن حرارت چون شربت عناب و صندل و بنفشه و انار و غوراو لیمون و رب ریباس و سیب بنوشند و اغذیه‌ی غلیظ ترش بدهند و حصرمیه و ساقیه با بطون گاو نافع است و اگر معده ضعیف باشد رمانیه و زرشکیه و حصرمیه با گوشت طیور و چوزه‌ی مرغ غذا سازند و بالای طعام آب شدیدالبرد نوشیدن معده‌ی گرم را بغایت مفیدست و به گل سرخ و صندل و خرفه و عدس ضماد کنند و این دوا جمیع امراض گرم معده را مجرب انطاکی است کشنیز خشک تخم کاسنی هرکدام یک اوقیه گل سرخ هلیله زرد مصطکی هرکدام چهار درم فوفل صندل سفید گل بنفشه رب‌السوس هرکدام سه درم همه را کوفته بیخته در آب نعناع و آبّ لیمو سه مرتبه تر کرده بدارند و خشک سازند آنگاه با شکر طبر زد بقوام آورده بسرشند و به قدر حاجت استعمال نمایند و خوردن طباشیر عود گل سرخ و آمله با رب سیب سرشته نیز مفید و دیگر معدلات بارد مثل زرشک و انارین و تمرهندی و سیب و به و غیر اونارنج و برگ عماض و رب آن و سماق و آمله و هلیله عروسک و صندل و طباشیر و کافور و گلنار و کشنیز و کاسنی و عنب‌الثعلب و تخم خرفه و حب‌الاس و انار دانه و گل سرخ و پست جو و گلاب و ماء الشعیر و لیمو ذاب خورد سرکه و جغرات و آب مائب و دوغ گاو بعمل آورند و شرب و ضماد صندل سفید و سرخ و کذا شرب گل بنفشه و ضماد آن به گلاب و شرب ترشی ترنج و کذا شوربای ماکیان و نهادن دست و پا در آب سرد و ضماد شکوفه سیب ترش و شرب و ضماد عصاره‌ی بهی هر واحد در تسکین التهاب معده و مجرب سویدی است و کذا شرب و ضماد عصاره‌ی خبوط نرم انگوره عصاره وحی العالم و عصاره‌ی خرفه و عصاره‌ی عصمی المراعی و بند قطونا و انار ترش و خیار و بارتنگ و شیر زنان و شنجار یعنی کاهوبری و کذا اشرب طبیخ اصل‌السوس و ماء الشعیر بآب انار ترش و شربت انار ترش عذاب انار ترش مع آب کشنیز سبز و گل بستان افروز به سکنجبین و آب مصرم و سرکه و ترشی نارنج قدب توت شامی و ماء القرع و دوغ گاو کذا اکل

بقله گرسنه و پنیر تازه‌ی بی نمک و لحم سفید اترج و انار ترش و دماغ ماکیان و اسفاناخ سلوق و محم تشای مقشر و شفتالوی پخته و قوت شامی و کدو مهرا پخته و ونبق و فوفل و کذا ضماد آب کاسنی بسویق و یا عصاره‌ی اسفاناخ و یا روغن گل مخلوط به موم و بآب سرد کرده و یا اذن القبس و یا عصاره قتاد کذا امتصاص ریباس هر واحد مسکن التهاب وحرارت معده است **اقوال حذاق** شیخ می فرماید نفع می کند التهاب معده را شرب جفرات چون امن از سرعت قبول استحاله‌ی او و فساد او در معده‌ی حار باشد و سرکه خصوصاً به کشنیز و رایب به قرو مغز خیار و کذا ماهی تازه خاصه مسکن التهاب معده است اگر امن از استحاله و فساد او باشد و آب سرد و کاسنی و قثا و شفتالو غیر شدید المامیت که مستحیل به صفرا نگردد و کاهو و برنج و عدس و کشنیز سبز به سرکه و کدو و مانند آن مخلوط بکافور و صندل و گل سرخ اگر احتیاج آن افتد و ایضا قرص طباشیر خورانند و خصوصاً چون درینجا اسهال صفراوی باشد و غذا بیضه‌ی مسلوق در سرکه و عدس در رمانیه و سماقیه و مصرمیه دهند و گوشت که ایشان را رخصت آن می دهند آن لحم تیهو و وراج و چوزه‌ی مرغ است و اگر حرارت او به حد انهاک قوت نرسد غذا با رد غلیظ مثل قریص سمک تازه و قریص بطون و ایضا هر آنچه در آن قبض باشد بخورانند و رب خشخاش و شربت اوبسیار نافع است و تضمید به مبردات سودمند و گاهی مثانه مملو بآب سرد بر معده‌ی آنها می نهند و چون تضمید معده با ضمده مبرده کنند باید که از سرد شدن مجاب و کبد که ضرر به افعال او رساند احتیاط نمایند چه بیشتر از آن آفت در نفس و برودت در کبد عارض می شود پس اگر ضرری از آن دریابند تدارک او به ریختن روغن گرم برآن موضع و تکمید باران نمایند و بدل اضمده شروبات کنند **شارح گیلانی** از مسیحی و غیره نقل کرده که شرب ماءالشعیر مبرد و شیره‌ی تخم خرفه به شربت حصرم یا برب انار میخوش یا برب سیب و شرب آب سرد بر حوامض و سکنجبین سکری مع سکنجبین مفرجلی نافع است و اغذیه که به ایشان صلاحیت دارند اهال و قریص بلحوم جدی و ماهی تازه و سکباج بملحم به قر وزیر باج معتدل و قرعیه است اگر هضم قوی باشد ولاحصرهیه و مانند آن از آبهای فوا که حامضه یا ضروره و یا به مثل دراج و کبک و چوزه‌ی مرغ وجدی و حملان شیرخوار و بهترین آنها بچه‌ی مرغ است که بالطبع مسکن حرارت معده است و به قول نافعه کاهو و کاسنی و کشنیز است و اگر حرارت قوی باشد قرص کافور برب به میخوش ممزوج بآب باردست و سکنجبین شکری و آب انار میخوش و آلو بخارا مناسب آن است و از آنچه به ایشان صلاحیست دارد دوغ بقر مفروست یا بین قرص که اصلاح فساد مزاج معده‌ی حارو اطفای التهاب و تسکین عطش نماید طباشیر صندل سفید مغز تخم کدوی شیرین مغز تخم خیارین تخم خرفه هر واحد پنج درم گل سرخ هفت درم کافور یک درم زرشک یا عصاره‌ی او شش عدم گل ارمنی چهار درم بآب خرفه سرشته قرص سازند و یکبار به قدر یکمثقال به دوغ گاو و یکبار بآب غوره و یکبار بآب ترنج و یکبار برب ریباس بدهند و تضمید معده به مبردات مثل صندل و گلاب و خرفه و آب غلاف و طحلب و کافور و آب پوست کدو نمایند و آلو بخارا و انار و مغز خیار و کدر و

شفتالو بخورند و اگر باوجود حرارت معده ضعیف باشد و حرارت ساکن شود گلقند شکری به طباشیر و گل سرخ و شربت لیمو و شربت حماض بخورانند **مضف حاوی صغیر و صاحب ترویج** گویند که هر صباح سکنجبین ساده صادق الحموضت ده درم و گلاب ده درم و یارب ریباس یا سیب یا غوره‌یا نارنج یا لیمو هرچه ازینها حاضر باشد ده درم به گلاب پانزده درم و برف یا جلید بدهند و ایضا تاب صادق البرودت قبل طعام و دوغ مع برف نوشیدن مفید و غذا مزوره تیر باریس یا تمرهندی یا آلوی بخار را به مغز بادام و شکر و یا شش دهند و مضیره بهترین غذای ایشان ست **صاحب کامل** گوید که هرگاه فم معده سوءمزاج حار عارض گردد مریض را آب انار میخوش و شربت غوره و رب سیب میخوش بنوشانند و این سفوف گل سرخ تخم خرفه مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ هر واحد سه درم طباشیر صندل سفید گل ارمنی هر واحد دو درم تخم کشوث زرشک کشنیز خشک در سرکه تر کرده خشک نموده هر واحد دو درم و نیم کافور نیم درم عود خاک یک درم باریک سائیده به قدر یکمثقال بآب انار میخوش و شربت سیب یا رب حصرم بدهند و این قرص با دوغ استعمال نمایند طباشیر ممنوع عربی کتیرا مغز تخم خیار مغز تخم کدو تخم خرفه و رب‌السوس صندل سفید هر واحد یک درم کافور ربع درم همه را با یک سائیده طناب اسپغول قرص سازند هر قرص اندام تا شقال و با دوغ گاو به قدر حاجت بخورند و ایضا قرص طباشیر نین یا قرص کافور به دوغ یا شربت سیب ساده‌یا بآب ترشی ترنج یا رب ریباس یا رب حصرم با آب انار میخوش حسب قوت حرارت و ضعف آن بدهند و تضمید فم معده بآب خرفه و آب حی العالم و آب کاسنی و آب کشنیز و آب کاهو و آب عصاره‌ی گل سرخ یا آب عصی الوطی و جراده‌ی کدو بصندل و گل سرخ و کافور و مانند آن به اندکی سرکه خمرولیف انگور نمایند و غذا به چوزه‌ی مرغ معمول بآب غوره‌یا آب انار یا آب انبر باریس مع شاخ خرفه و کشنیز تر و خشک و اندک نعناع دهند و ایضا سکه باج ماهی هاربی و جوارو معموله بآب انار و آب زرشک بدهند **طبری** گوید که علاج سوءمزاج حاد تنقیه‌ی بدن اول بفصد و اسهال است و در معالجه‌ی سوءمزاج بسیط البته استفراغ نشاید مگر در مزاج حاد و سبب این آن است که حرارت در معده اگرچه بسیط باشد او مولد فضول و سورث امتلاست پس درین حالت استفراغ بدن اولی است و بعد از آن بغذائی که شهوت او بدان میل نماید مداوا کنند و اطعمه که معده حار از آن انتفاغ یابد آن بارد بالفعل والقوه است مثل حصرسیات متخذ از بچه‌ی مرغ کوچک مبرد وزیر ریاج متخذ از لحوم جدی مبرد و از فوا که سیب خوشبو و امرود وجهی و مغز قیامت و از ادویه رب حصرم رب سیب و رب سفرجل و سکنجبین ساده و تخم خرفه و اسپغول و دوغ گاو تازه و واجب است که طبیب تفقد مزاج کبد نماید اگر بر اعتدال نباشد بسوی اعتدال خاص او رو نمایند چه علاج سوءمزاج معده در حالی که جگر متغیر از مزاج خاص خویش باشد کم نفع می کند و از آنچه در سوءمزاج حار معده باران ضماد می کنند مثل آب عصی الراعی و جراده‌ی کدو و برگ بید و برگ اسپغول و برگ بارتنگ و پست جو مطبوخ به کاهو و کاسنی هست و ایضا بمعاب بزر قطونا که در آن اندک شیاف مایشا حل کرده باشند اسفنج

تازه‌یا صوف مغسول آغشته بر معده نهند و مریض را از گرسنگی مفرط منع کنند و نشستن در آب در گرما بر نهار تا که ریاضت و تعب نکرده باشند نافع است والا بعد از آن موافق نباشد **ایلاقی و جرجانی** می نویسند که اسباب سوءمزاج حار معده با تناول طعام ها و شراب ها و ادویه‌ی گرم باشد و یا مقام در جای و هوای گرم و درین بهترین چیزها و دوغ گاوست و آب انار شیرین و پست جو در آب سرد و اگر حرارت قوی تر باشد دوغ با طباشیر و یا قرص کافور دهند و آب غوره و ترشی ترنج و شربت ریباس و شربت لیمو موافق باشد اگر قرص مذکور به این اشربه دهند جائزست و کذلک باب خرفه مفید و نسخه او همان است که در قول گیلانی مسطور شده واشربه بارد قابض آنرا موافق است و شیره‌ی تخم خرفه بیاشامند و برگ کاهو و ساق او با سرکه دادن و در طعام کشنیز تر و کدو و کاهو پختن و به طون گاو بسرکه و حصوص معمول به گوشت ماکیان به سرکه و بآب غوره و بآب انار و آب زرشک و آب سماق سود دارد و مزدرات بنز درین نوع سفید ست و اگر با حرارت معده ضعیف باشد سکنجبین سفرجی یا شربت انار یا سکنجبین بزوری هر واحد تنها یا به این صفوف دهند گل سرخ ده درم طباشیر سه درم سماق منقی سه درم کشنیز خشک و درم شربتی دو درم و تراشه کدو برگ خرفه و ساق آن برگ بید همه را بکوبند و صندل سفید سوده به آن آمیخته بر معده ضماد نمایند و طحلب به صندل و اندک کافور خیلی سودمند است.

علاج امراض معده از سوءمزاج بارد ساذج

و آن وجع معده و ضعف هضم و تخمه و نقصان و بطلان اشتها وجوع کلبی و جوع البقر و نفخ معده و حشبا و فواق است مصطکی پوست ترنج هر واحد یک ماشه سائیده در گلقند آمیخته تناول نمایند و مصطکی سنبل‌الطیب عود پوست ترنج در سرکه و گلاب سائیده بر معده ضماد سازند و جوارش کمونی و دواء المسک خورند و دیگر جوارشهای گرم چون جوارش عود و مصطکی و دارچینی و مربای گرم مثل زنجبیل مربی و جوزبواووج و گلقند بخورند و معجون فنجنوش برای جمیع امراض بار و معده از مجرباست و ماه فرفین نیم مثقال دارچینی قرنفل بادیان خطائی دانه‌ی هیل مصطکی هریک یک درم و نیم رطل آب بجوشانند تا سریع آید عسل چهار درم اضافه نموده نوشیدن برای سوءمزاج بارد معده و ریح بارده تالیف حکیم شریف خان ست و شوربای مرغ و نخوداب و گوشت کبک و گنجشک و دراج و مانند آن دارچینی و قرنفل و فولنجان و کشنیز خشک و زیره خوشبو کرده غذا سازند و سنبل‌الطیب قرفه عود صبر افسنتین هریک دو مثقال زعفران یک درم باریک و بشراب یا بآب بهی طلا نمایند و شرب حب بلسان و صرف و عود بلسان و کرویا و بیخ ران دزد فرا که آن فراست و درد رنج و قیصوم و روغن او و خولنجان و نضع و عود البخور مثقال و سکنجبین و خبطیانا و کباش قرنفل و اسطوخودوس و ورم مع پوست کبر یک ورم دسته و دارچینی و قره العین یعنی کرفس الماء و سنبل هندی و ضد توقا و بادیان و افیسون و بسباسه و زنجبیل و اکل بقله‌ی ترنجان مسلوق مطیب بزیت و تخم آن معده و گند نانی مسلوق مطیب به سرکه وزیت و زیره و فلفل مطبوخ بالحم و کذا جوز

مربی که به قدر فندق با شامجرب سویدی است و همچنین فرنجمشک که مجرب اوست و شرب و ضماد نارمشک و فـاغره و زرنب و برگ ترنج و روغن بلسان و جغد بواواسارون فم روغن به طعم و در فلفل و معتر و اختلاط خردل بطور هر واحد مسخن معده‌ی باروست و هیل و قاقله و مصطکی و کندروساذج هندی و پسته و پوست فارج آن وافسنتین و ثوم و سـعد وا بخـدان و کرفس و کهون و قرفه و نانخواه و پوست ترنج و حلقیت واذخر و کبر و کبابه و کاشم و عسل و گلقند عسل و قانصـه ماکیـان نیز مفیدست و ابن معجون فنجنوش جهت سائر امراض معده‌ی باردو و تحریک ماه بعدیاس از آن دو فع تخمه هـا و فثیـان و سوء هضم و ضعف جگر و سوء القنیه بواسیر محرب انطاکی است بگیرند براده خبث الحدید صـاف هـر قـدر کـه خواهنـد و در سرکه تند خفت روز تر کنند و هر روز تبدیل سرکه نمایند بعده سائیده از آن یک جزو بگیرند و از هلیله‌ی کابلی سـیاه و زرده و آمله و از هلیله‌ی کابلی سیاه و زرد و آمله و بلیله هر واحد نیم جزو و شونیز مصطکی عود بندی واحد و ربع فرو جـوز شـامی و هندی و قرنفل و زنجبیل و دارچینی هر واحد ثمن جزو کوفته بیخته بسه چند آن عسـل کـف گرفتـه بسرشـند و اگـر خوشـبو خواهند مشک و عنبر و آب حل کرده آمیزند شربتی یکمثقال **اقوال حکما شیخ الرئیس** نوشته که اگر ایـن مـزاج خفیـف باشـد اقتصار کنند در علاج آن بر اقراص و رو که در آن افسنتین و دارچینی داخل بود بالطبخ زیره و نانخواه مطبوخ در ظرف آبگینه‌ی صاف و نانخواه در این منفعت عظیم است و اگر قوی تر از آن باشد لابدست از اسـتعمال مـابین قـوی الحـراره و بـزور حـار و فلافلی و ترياق و مشروويطوس بـه شـراب و منجـر نیبابمیبـه و کمـونی و امروسـیا و فنلاویقـون و دواءالمسـک مرومعجـون اصطمخیقون و کندری هنگامی که طبیعت نرم باشد نافع ست و باید که امثال این ادویه مطبـوخ سـنبل‌الطیـب و مصـطکی و اذخرو مانند آن بخورانند و زنجبیل مربی نافع است و ایضا قرص درد با مثـل آن عـود و همچنـین فلافلـی بـه شـراب کـه آن شدیدالتسخین است برای معده و استدلال می کنند بر غایت تأثیر او به فواق و می باید که حلتیت و فلفل در اغذیـه اسـتعمال نمایند که اینها کثیرالنفع اند و ثوم نیز نافع ترین اشیاست و از اوبان نافله در تمریخ معده روغـن بابونـه و روغـن ضـماد روغـن سوسن و روغن مصطکی است که در آن پیه ماکیان داخل کنند و اگر احتیاج به قوی ترافنداشق و مقل در آن افزایند و اگر بـه قوی تر از این حاجت آید روغن قسط و روغن بان و زنبق است و از سائر مسوحات مثل شراب سوسن بعود و مشک و عنبر و از بروز حلبه و تخم کرفس و خطمی است و بدانند که تسخین اطراف عنقریب به تسخین معده مودی می گـردد **صـاحب کامـل** گفته که هرگاه فم معده را سوء و مزاج بارد حارض گردد صاحب او را گلقند عسلی به قرص ورود کوفته آمیخته بدهند و بعد آن گلاب که در آن عود و مصطکی یا قرنفل یا آبی که در آن اینسون و تخم کرفس و مصطکی جوشانیده باشند بنوشانند و اگر از این فائده نشود سنجرنینا پا دوارالمسک یا معجون فند اویقون یا شرویطوس یا ترياق کبیر هر واحد بقدر حاجت بآبی کـه در آن زیره و انیسون و مصطکی و سنبل‌الطیب جوش داده باشند بدهند و فـم معـده را بـه ضـمادی کـه در آن مصـطکی و سـک و

عودبندی و گل سرخ و صبر و افسنتین و زعفران هر واحد بقدر حاجت باریک سائیده بآب بهی و شراب ریحانی سرشت باشند ضماد نمایند و اگر ادویه‌ی مذکوره را باریک سائیده به روغن مصطکی و روغن قسط و روغن ناردین که در آن موم سرخ گداخته باشند آمیزند و مرهم ساخته بر فم معده ضماد کنند نفع بخشد و قیروطی معمول از شام و مرزنجوش و موم سرخ و روغن ناروین یا روغن مصطکی و زنبق و مانند آن بسیار نافع است و اگر سوءمزاج بار و در جمیع معده باشد ماءالاصول با امر وسیا یا با سنجربینا یا با دیگر از معاجین نافعه‌ی معده به حسب مقدار سوءمزاج بدهند و فنا مطبخنات معموله از فراخ نوامض و دراج و تیهو و بازوی کنجشک بزیت و مری و سهداب یا نخوداب باشد و شراب کهنه‌ی ریحانی و شراب عسل و ضدیقون استعمال کنن **ابن الیاس** گوید که هر صبح مطبوخ بادیان و بادرنجبویه گاوزبان هر واحد سه درم و گلقند عسلی ده درم بنوشانند و غذا مزوره به نخود به مغز قرطم و دارچینی یا قلایای متوبله‌ی مبر ره دهند و زنجبیل مربی ده ورم و یا جوارش مشک یا جوارش مصطکی سه مثقال بخورانند و این جوارش اصحاب این علت را نافع ست کند و نانخواه مصطکی هر واحد شش درم فلفل و اوخروحسب الغار و عود خام هر واحد سه درم کوفته بیخته به مویز مع تخم سائیده بسرشند و دو درم بدهند **خجندی** می نویسد که مریض را گلقند عسلی بعود و مصطکی بدهند و تمریخ فم معده به قیروطی معمول از روغن ناروین یا قسط حاز ادهان حاره خوشبو نمایند و این ضماد نافع ست سنبل‌الطیب گل سرخ انیسون نانخواه مصطکی مشک هر واحد یک جز و سائیده به قیروطی آمیخته با نازک زعفران بر معده ضماد کنند و از اغذیه قلایا و مسطنجات مبزر و محوم فروج و تیمو دهند و آب برف و ضادق البروده نباید نوشید و جوارش غود و تریاق اربعه باید داد **جرجانی و ایلاقی** گویند که استعمال چیزهای گرم که محلل و محفف باشند جائز نیست لیکن اشیای حار رطب مثل شیر با عسل و شراب ریحانی قلیل المزاج و بر فم معده روغن های حار رطب خوشبو مانند روغن سوسن و مصطکی و قسط با روغن بلسان آمیخته و یا اندکی موم گداخته بمالند و طفل نر به‌یا گربه‌ی سیاه فربه در کنار گیرند تا معده را گرم کند حرارت غریزی را به افروزد و احتیاط باید کرد تا عرق نکند که خشکی آرد و باید که شهوت او حرکت نکند بهر آنکه حرکت شهوت حرکات قوت غاذیه را مشوش کند و در طعام دو زیره و نانخواه و دارچینی و فلفل وابخدان و انگزود ثوم و کرد یا داخل کنند و اگر سوءمزاج مفرط شوء طلای زفت گرم کرده تنها بر فم معده در روز دو سه بار نهند و قبل از آنکه سرد گردد برداند و هر صباح گلقند عسلی بآب انیسون دهند و معاجین که در قول شیخ مسطور شد همراه و جلاب که وران انیسون و مصطکی و عود بلسان پخته باشند بدهند طبری گوید که سوءمزاج بارد معده در جمیع اجزای او و یا در فم ادویا در قعر او می افتد و سبب فاغل آن ننای رطوبت اصلیه است و آنچه دلالت می کند بر صحت برد مستولی برآن سوء هضم است و کراهت اشیای بار و چون به معده فرو روند و استراحت به اشیای حاده و بالفصل و القوه و تغیرلون بسوی حصبیت اگر بالطبع ابیض اللون باشد و بسوی کمودت وارفیست اگر احمراللون بود و از آنچه معالجه‌ی این

مزارج باران کنند اینست که البته استفراغ بدوا نکنند مگر آنکه در سائر اعضاء امتلا به حسب ادعیه باشد که درین صورت بحقنه مقابل به قوت خلطی که در سائر اعضا مورث امتلا گردیده استفراغ باید کرد و اگر این نباشد استفراغ نکنند و لزوم نماید به حسب سن و مزاج خاص و وقت و حسب سائر قوانین به تناول معجونات معتدل در حرارت و اغذیه و مسحنه و شراب معتدل الحراره و انا معجونی که به تانول او دائم امر می کنند اینست مصطکی سنبل انار مشک ناروین تخم کرفس انیسون نانخواه بادیان لسان العصا فبر به حاد پنج درم پوست بیخ کبربست درم مرصاف صبر سقوطری هر واحد سه درم کوفته بیخته بعسل کف گرفته معجون سازند و سه درم بر نهار تناول نمایند و به ران اندک شراب بنوشند و تا ظهور اشتها بر آن صبر کنند و در اول ابتدای طعام بشوربای و صافیر یا قنا بریا لحم حمل یکساله نمایند و بالای طعام شراب به مقداری که حرارت او برانگیزد بیاشامند و در آخر هضم قبل استعمال او داخل حمام شوند و آب نیمگرم بر معده و سائر بدن ریزند و تکثیر آن ننمایند بمعده از حمام برآیند و معده را به پارچه بپوشند اگر موسم سرما باشد و اگر فصل گرما باشد داخل حبش شوند و به هوای بار و تعرض ننمایند و از معاجین که مداومت آن واجب این معجون است واحدی نیست که شکایت برد معده کرد و مداومست بر تناول او نمود و آن شکایت او زائل نشد جنطیانای رومی شی درم و درشیشمان مشکطر امشیع چوب دج اسارون اشنه حب طبسان هوم المجوس زنجبیل دارچینی هر واحد ده درم تخم کرفس بری انیسون نارمشک طالبسفر هر واحد پانزده ورم مصطکی زعفران هر واحد دو درم مرباخور صعتر فارسی هر واحد پنج درم سعد مقشر پانزده درم جوز فلفل کبا به هر واحد پنج درم سحق کرده معجون سازند و به قدر بندقه صغیرا بر نهار و مثل او بعد طعام بخورند و این معجون برد معده را به الکل زائل می کند و واجب است که طبیب بداند که جالینوس در امر علاج معده‌ی علیل بغیر توجه بسوی سائر اعضا مبالغه در تحذیر نموده و واجب است که دانسته شود در مثل این موضع که چون طبیب غیر ماهر الحاح بر معده‌ی بارد بادویه‌ی حار نماید و تفقد مزاج سائر اعضا سیما مزاج دماغ از قوت مشارکت مابین معده و دماغ ترک کند مزاج دماغ متغیر می گردد و در امراض صعب مهلک می اندازد و بدین جهت جالینوس وصیت کرده در معالجه‌ی معده که در آن سلوک مقرون به احتراز نمایند پس نهجی که او وصیت نموده می باید که معالجه‌ی طبیب بتفقد مزاج سائر اعضا سیما مزاج دماغ و حفظ آن از تغییر باشد و درین علاج اطبای حناق را سری است که ایشان نظر می کنند بسوی مزاج اصلی پس اگر مزاج معده‌ی او در اصل بارد بود در مداوات او تعرض نمی نمایند و اگر در ثانی متغیر گردد مزاج او بسوی مزاج اصلی رو می نمایند و از آن در علاج تجاوز نمی کنند و رد مزاج او بسوی اعتدال غیر ممکن است مراج براج کل اعضای او بسوی اعتدال و این امریست بعید و اگرچه ممکن است وادارد یکی از اعضا بسوی اعتدال که سائر اعضا غیر معتدل باشند غیر ممکن است و از آنچه معده بارد را بدان ضماد می کنند این ضمادست که او تنها صحت می بخشد در اکثر اوقات چون سوءمزاج بارد او متمکن نگردد بگیرند ترس تلخ بست ورم و جوش داده سائیده به روغن ناردین

بسرشند و درتنورنان بپزند تا خشک گردد و پس سرد کرده بسائید و به مثل او از صبر و مروزن کنند دمر نصف او باشد و همچنین صبر مصطکی پنج درم سنبل سه درم پوست بیخ بادیان پوست بیخ کبر هر واحد ده درم چوب وج سه درم مغز پنبه دانه دو درم جند بید ستر دو درم تخم کرفس جبلی سه درم باقی بود یا نباید با ترس آمیخته به شراب صاف بسرشند و روغن بسان مقدار صالح بران بچکانند بعده بر پارچه طلای سطبرکنند و بر نهار بر معده گذارند و چون طعام خورند این ضماد را جدا نمایند و روغن بسان تنها چون بر معده بارد تمریخ کنند نفع بین نماید و دلک معده بدست و چسبانیدن طفل نرینه که سن او میان چهار و هفت سال باشد به معده و جلد سمو روشن چون بر معده‌ی بار نهند نفع طبیغ بخشد و موافق ترین اغذیه آن است که مسخن بود و نجفف نباشد مثل شوربای عصا فیر و حسای متخذ به شحم بط و نخوداب به فراخ ناهض و ترک جماع ضرورست و بعض افاضل ذکر کرده اند که‌یکی را فراج معده بارد بود و آن حریص بر جماع بود روزی در حالت مجامعت بمرد و **بالجمله** مداوات سعد و قانون بیان نمیکنم بران عمل باید کرد بدان که چون مزاج معده بارد باشد علاج بادویه‌ی عار کنند و بحسب برودت آن حرارت ادویه باشد و چون مزاج او بارد یا بس بود مقابله به ادویه‌ی حار رطب بحسب برودت و یبوست او به حرارت و رطوبت دوا نمایند و اگر مزاج آن بارد رطب باشد ادویه که مقابله بدان کنند حار یابس باشند و کذلک سائر امزجه و موضع اختر ازردین آنست که و ابر مزاج که مقابله او کنند در کدامی از کیفیات زائد نباشد بلکه مثل او باشد و این موضعی است که طبیب محتاج آن است که به معرفت جید آنرا دریافت نماید و گاه منتفع میشود صاحب معده بارد چون سوءمزاج بارد به ماده متمکن در آن نباشد به اینکه شراب قابض را به اعتدال گرم کنند و اسفنج نود و یا مغسول به خاکستر یا آب دریای شور اگر کهنه باشد در آن تر کنند و بر معده نهند، و همچنین و روغن یا سمین که در آن به چیزی از ادویه‌ی حار جوش واده باشند و روغن بلسان و سائر ادیان حاره چون قدری گرم کنند و در آن اسفنج آغشته برسده نهند نفع بین نمایند و بدان که این علاج وقتی است که دماغ و کبد و قلب حار مزاج نباشند و اگر سوءمزاج در اعضا مختلف باشد مثلاً معده بارد و مزاج دماغ حار بود درین وقت استعمال ادویه‌ی حار در معده به طما نیست نتوان کرد لیکن باحتراز بلکه چون تضمید معده باشیای حاره‌ی مسخنه نمایند چیزهائی که مسکن حرارت دماغ باشند بنوشانند و تقویت راس نمایند تا بخارات حار را قبول نکند و یا حرارت ادویه‌ی ضماد معده کم کنند و یا تعدیل میان هر دو نمایند و بالجمله در مثل این حال آنچه ممکن باشد احتراز کنند **گیلانی** می نویسد واجب است که استعمال مسخنات به حسب خروج از اعتدال به برودت از سن و زمان و مزاج اصلی باشد و از مبردات و حموضات و فواکه بارد البان و آنچه از آن بسازند اجتناب باید کرد و ثابت این دوار استوده است مصطکی قرص درد هریک سه جزو کربا و پودینه‌ی خشک و سرما خورد عود خام هر واحد یک درم بیسه‌یا شراب کهنه‌ی ریحانی یا بآب انیسون و مصطکی و قرنفل بخورند و از آنچه نفع می کند ایشان را شراب ریحانی است و جلاب مقوی بانیسون و مصطکی و عود و سنبل و سک

جوارشات مقوی معده برای ایشان صلاحیت دارند مثل جوارش کمونی و عود و عنبر و سفر جلی جنجبین عسلی بانیسون و رازیانه و پودینه و نوشیدن ماءالعسل مفوه بعود و نقاح از خر و مصطکی مفید.

علاج امراض معده از سوءمزاج رطب

و آن ضعف هضم و سوء هضم و تخمه است باید که در علاج این اهمال ننمایند که موذی با سقا می گردد و بهر تعدیل مزاج اطریفل صغیرو قرص در دو یا هلیله مربی به اندکی مصطکی تناول کنند و گلاب به شربت آس یا شکر و یا کشنیز خشک و سماق و زرد و در گلنار به گلاب استعمال نمایند و خوردن گلقند شکری با مصطکی و کذا صحنات اسکندرانیه و کندا استفراخ به شخم حنطل در تخفیف رطوبت معده مجرب سویدی است و شرب کاشم یا گل سرخ مع انیسون یا زیره بشراب کهنهیا عذبهیا کندر یا سرما حوز یا با طبس یعنی علیق اطراف نرم یا ثمر خام او یا ملک البطم یا انجدان یا گلقند عسلی یا افسنتین یا مری شعری یا ریحان کافوری یا عود البخور مثقال یا شابانک که آن هر نوف ست یا قاقلهی صفار یا آب آهن تاب یا بادیان یا خبث الحدید با برگ ترنج یا آملهیا زربنا و یا ترنجان یا کبر یا برگ آس یا حب آن یا برنج کابلی یا نانخواهیا خولنجان یا سخاله نقرهیا راوند دو درم یا طراثیت یا قره العین یا حما یا حاشا یا میعه خشک یا مغز قرطم یا ریحان سلیمانی یا وج یا کرویا و عدم یا اسارون دو درم و ضماد و شرب فشار کندرو ابتلای عدس مقشری جزو صحیح و اتصاص امر دو مضع لیمومالح دو ورم بر نهار و ابتلاع آن هر واحد مجفف رطوبت معده است **اقوال بعض** اطبا شیخ میفرماید که چون رطوبت مادی باشد وآن اکثر بود علاج بنا شفات ومقطعات نمایند وآنچه در آن سرحدت و حرافت باشد بعد از آنکه اشیای عفص بدان آمیزند و شراب قوی اندکی استعمال کنند و اغذیه از ناشفات و مطخبات مشویه باشد و آب کمتر نوشند و قرص درد معمول از گل سرخ تازه نافع سوءمزاج رطب معده از آنچه رطوبت معده را زائل کند اینست که اینسون و بادیان هریک یک ورم در آب جوشانیده پنج ورم گلقند مالیده بنوشند **محمود شیرازی** گوید که هرصباح مطبوخ انیسون بادیان هریک سه درم با گلقند عسلی ده درم بنوشند وغذا آب گوشت با توابل حار و با تخلیه های متوبله سبز رهیا لحوم ماکیان و تهوع توابل گرم بخورند و خوردن اطریفلات و زنجبیل مربی و جوارش مصطکی نافع و بگیرند جلنجبین عسلی ده ورم مصطکی و عود خام هر واحد نیم درم سوده در آن آمیخته تناول نمایند و به روغن مصطکی و عود طلا نمایند و گاهی به این انحلال طبیعت به سبب رطوبت و سوء هضم و تخمه می باشد و معجون خبث الحدید باین صفت نافع بود بگیرند هلیله سیاه و هلیله و شیر آمله هر واحد پانزده درم سنبل ازفرسعد زنجبیل فلفل نانخواه کندر هر واحد پنج ورم خبث الحدیده ورم نبث الحدید را بعد حق مثل غبار و سرکهیک هفته بخیسانند بعده خشک کرده بریان نمایند و همه را آمیخته بعسل کف گرفته معجون سازند و تا یک هفته هر روز یکمثقال یا دو مثقال بخورند که آن تقویت معه و نشف رطوبت فضیله بر آن و قطع فلسفه و تحصیل اون و قطع دم بواسیر و حیض و ادرار بول نماید و تجوی هضم و تصفیهی

صوت و تقویت جمیع قوای طبیعی کنید **ابن‌عباس** گوید که هرگاه سوءمزاج رطب مفرط باشد حتی که معده مسترخی و از آن خوف استسقا بود صاحب او را ادویه‌ی که در علاج سوءمزاج بار ذکر کردیم بدهند و معده را بآبی که در آن نمک و گل سرخ و سنبل و پودینه جوشانیده باشند تکمید کنند و صبر گل ارمنی شب یمانی هریک سه درم سرگین کبوتر نطرون بوده ارمنی سنبل‌الطیب قردمانا هر واحد یک نیم درم همه را باریک سائیده بسرکه خمر سرشته بر معده ضماد نمایند و صبر گل ارمنی شب یمانی هریک سه درم سرگین کبوتر نطرون بوره ارمنی سنبل‌الطیب قردمانا هر واحد یک نیم درمه همه را باریک سائیده به سرکه خمر سرشته بر معده ضماد نمایند و غذا به نخوداب شبت و دارچینی و زیره و زیت مغسول و بذراج و تیهود کبک معمول مرصوص بسرکه وسداب و کرفس سازند و زیب قابض بخورند طبری گوید که سوءمزاج رطب در معده سهل العلاج ست سرمزاجی که باشد وعلاج مختلف میشود به اختلاف مزاج اعنی مزاج جمله بدن به حسب قلت و کثرت نه حسب صعوبت و علاج او اول استفراغ بدن است اگر در بدن امتلا باشد باین دو اولاسیما اگر این در مشایخ باشد بگیرند فاریقون یک نیم درم نمک نفطی دو ثلث درم ایارج فیقرا دو درم جاوشیر سکنجبین فرفیون هر واحد دو دانگ و مثل جمله هلیله کابلی تخم کرفس انیسون هر واحد یک نیم درم ادویه کوفتنی را کوفته و گداختنی را در شراب صاف تر کرده گداخته در آن ادویه‌ی دیگر آمیخته به عسل کف گرفته بسرشند و سه درم از آن متواتر خورده باشند آنانکه امتلا نائل گردد و اگر مریض ضعیف القوه و در بدن او امتلا باشد برای او این حسب ترکیب دهند که منقی بدن و معده از رطوبات هست و هر وقت که خواهند تناول نمایند بر نهار و یا بر شکم سیری و در روز یا در شب و آن در هر روزومجلس بغیر تضعیف قوت آرد بگیرند نانخواه کرویا انیسون زیره‌ی کرمانی صعر هر واحد یک درم هلیله‌ی سیاه و کابلی هر واحد دو درم مصطکی سه درم نمک نفطی دو ثلثت درم صبر سقوطری مساوی همه ادویه کوفته بیخته بآب ترنج سرشته بهای بزرگ سازند پس اگر خواهند که بعد طعام بخورند نیم درم بدهند و اگر تناول او برنهارخواهند یک نیم درم بخورند و اگر در شب میل نمایند نیم درم و ربع آن و تا یک درم خورند و مداومت آن نمایند و چون در قوت ضعف محسوس گردد ترک نمایند و چون بدن و معده پاک گردد در آن وقت گلقند عسلی هر روز پنج درم بخورند این در مشائخ ست و ایضا مر و سیا و معجون اصفر سلیم تناول نمایند و اگر سوءمزاج قوی باشد در استعمال مشرویطوس و ایارج ارکافانیس باکی نیست و بهتر و اسلم از آن ایارج فیقرا مخمربعسل وقت عصر و تناول او وقت سحرست و از علاج خاص این معده است که صاحب او شیر و از آن بسازند تناول نکند و نه بچه‌ی مرغ کوچک مگر آنکه بریان کنند و بران مری مالح بپاشند و انواع ماهی و فواکه به قول زلب هم نخورند و از اطعمه برلحورم حملان یکساله قلیه و مشوی اقتصار ورزند و شراب او عسل یا مطبوخ عتیق باشد و اگر طبیعت میل به شیرینی نماید شکر و عسل جمع کنند و کسی را که در نفث خون یکبار آید و یا درصد را و قرحه در وقتی از اوقات عارض شده باشد علاج او به قی ضیف مناسب نیست و چون علاج

ممکن گردد ابتدا در طعام او به ترب و مالح نمایند و بهترین مالح طریخ ست بعده کورج مع پوست ترب یا بیخ او که متصل اصول ورق اوست ابتدا کنند بعد از آن شوربا که بسرکه کبد مطبوخ باشد بدهند بعده خردل و مانند آن از اغذیه دهند و روزی که معالجه به این نمایند لحم بقر و پنیرخصوصاً تازه در طعام او نباشد و بر طعام نبیند تازه و آب گرم پی درپی بنوشند و چون امتلا گردد وپرمرغ درروغن بادام آلوده در حلق بگردانند و هرگاه معده تنقیه یابد آب گرم جرعه جرعه بنوشند و بار دیگر تحریک نمایند پس دهن شسته سیب خوشبو نمایند و ثقل آن بیندازند و در آن روز و شب چیزی نخورند و فرد را به آن اندک گلاب که در آن قدری مصطکی جوشانیده باشند بنوشند و از طعام بر نان بابا زیر ورمری بنطی تر کرده اقتصار کنند اگر خوف تشنگی نباشد ورنه نان خشک تنها بخورند و اگر خوف ضعف قوت و دائم معتاد به خوردن گوشت باشد و یا بر آن ریاضت ضیف یا صناعت کاوه بود لحم عمل مشوی یا طباحه‌یا قلیه‌ی محرقه بخورند و اندکی شراب ممزوج بیاشامند و از آنچه تضمید مثل این معده کننده این ضمادست مر صبر زعفران مصطکی سنبل فوفل ناردین تخم کرفس مساوی به سانیدن و بدان موم و روغن از این گداخته اندازند و بر پارچه طلا کرده بر معده نهند و گاهی اسفنج در آب دریای شور و در شراب نیمگرم و روغن ناردین آغشته می گذارند و روغن ناردین تنها و روغن مصطکی و روغن قسط به مثل این معده نافع است و **اما** چون سوءمزاج رطب به جوان باشد پس در معالجه‌ی او قصد زیاده نمایند و از ادویه‌ی قوی الحراره بکاهند.

علاج امراض معده از سوءمزاج یابس ساذج

وآن وجع معده و ضعف هضم و سوء هضم و تخمه و فواق و تشنج معده است باید که مرطبات مثل شیر گاو و روغن بادام و مانند آن مثل بهدانه و بزرقطونا و اسفاناخ و کدو و یا شیر خر و یا شیر زن و یا شیر بز به شربت نیلوفر و انار شیرین دهند و قیروطی که از موم سفید و روغن بنفشه و کاهو ساخته باشند بمالند و غذا ماء الشعیر به شربت نیلوفر خورند و تدبین معده با دهان رطبه نمایند و استحمام با آب گرم کنند و زودتر به علاج آن باید پرداخت که در آخر شکل گردد و مودی بذبول شود و اگر با آن تپ باشد بدحق مودی گردد و اگر سوءمزاج مستحکم باشد ترطیب سائد بدن نمایند به استعمال حمام مرطب و آویزن مرطب و غیر آن و به قول ابن الیاس هر صباح جلاب از نیلوفر سه درم و شکرده درم و یا آب هندوانه سه اوقیه و یا شیره‌ی تخم خرفه سه اوقیه به شکر سفید ده درم بدهند و غذا مزوره‌ی ماش مع کدو مغز بادام و لحوم جدی و فروج و ماهی رضراضی سازند و یا غذا از تمرهندی به مغز بادام و اسفاناخ تناول نمایند و صاحب ملکی و جامع گویند که هرگاه سوءمزاج یا بس باشد عنایت به ترتیب معده حتی الامکان نمایند که اکثر این مرض به علت معروف به شیخوخست مودی می گردد و اگر با آن حرارت مضاعف گردد و از آن تپ دق حادث شود پس صاحب آنرا شیر خر و شیر زنان به سفو مرطب که در علاج دق مذکور گردد و دوغ گاو به آن بسفوف بدهند و بآب شیرین که در آن بنفشه و نیلوفر و کدو و کاهو و جو مقشر کوفته و امثال آن

جوشانیده باشند استحمام نمایند و غذا حسوئی که برای اصحاب دق مسطور گردد و بچه‌ی مرغ معمول به کدو و کاهو و اسفاناخ و قطف به طریق شوربا دهند و معده را به قیروطی معمول از روغن بنفشه و روغن نیلوفر و روغن تخم کدو به موم سفید و آب کاهو و آب حی العالم و آب خرفه ضماد کنند و واجب است که به تدبیر صاحب این علت غایت عنایت مرعی دارند تا در ذبول نیفتد **قول شیخ الرئیس** علاج آن قریب به علاج دق است چه این علت دق معده است چون مستحکم شود اصلا علاج نپذیرد و ممکن نیست که برای ترطیب او تنها تعرض نمایند و بدن را خالی گذارند بلکه ترطیب او واقع نمی شود مگر به شرکت بدن پس از ترطیب این کسان استحمام و نشاندن در آبزن است و تکرار حمام به حسب مبلغ یبوست پس گاهی ایشان را رخصت در مشی بسوی حمام و از آن نمی دهند بلکه نقل می کنند بسوی حمام و از آن بر بستر او تا حرکت تحلل نیارد و آنچه مترشح می گردد از آبزن نشف گردد و ایضا حمام مرخی قوت است آنچه محلل است قریب آنها نیارند تا آن مضاعف نگردد و واجب است که تحمیم ایشان نقوع کردن ایشان در آبزن باشد که حاجت آنها بهودی حمام نیست و آب آبزن معتدل میان بارد و حار باشد چنانکه اقشعر ازولدع نیارد بنوعی که از آن منفعل نشود بلکه بدان لذت یابد تا ترطیب و توسیع مسام نماید و مدت استحمام او چندان باشد که بدن منتفخ گردد قبل از آن که در ضمور شروع کند و چون از حمام برآیند اندک راحت گیرند پس البان لطیف بیاشامند اگر تپ نباشد و آن یا شیر زنان یا شیر خر یا شیر بز باشد و بهتر آن است که از پستان بمکند یا در ساعتی که بدوشند قبل از آنکه از هوا منفعل گردد بنوشند و غذای شیره آنقدر باید که هضم کند و قبل او ریاضت به اعتدال کرده باشد و غیر او رضاعت نکند پس اگر حیوان غیز انسان باشد جودت هضم او از ارادت اوینتن بر از آن یا بعدم متن و اعتدال او یا رطوبت و جفاف او و افراط او در یکی از آن هر دو به استوای او یا به نفخ او بنابر ریحیت در آن دریافت نمایند و حیوان را به بندند و در مرغزال برای ریاضت او بگذارند بعد از آن به مریض نظر کنند که آنچه از شیر و ماءالشعیر نوشیده هضم کرده است یا نه و این از آروغ الاسکی احشای او معلوم کنند سیما بعد ساعت چهارم یا پنجم اعاده‌ی استحمام آنها کنند بعده تمریخ اعضا به روغن نمایند تا مائیت مکیده‌ی آنها محتقن بماند و اگر معتاد به حمام باشند مرتبه‌ی سوم حمام کنانند و اگر اقتصاد بر دو مرتبه صواب تر باشد در ساعت متخلله میان دو استحمام مذکور شد زیادت کنند پس راحت تام دهند و اگر مائل بشیم باشد بار دوم بیاشامند و الا ماءالشعیر محکم الصنفه که آب او بسیار باشد بعده خوب بجوشانند تا آنکه آب اندک بماند بنوشند و نان خمیری نمکین تنوری محکم الانضاج و ماهی رمزاضی و بازوی طیور خفیف اللحوم نرم و خروس خصی خفیف اللحم مسمن با شیر بخورند و ازلزج و صلب و غلیظ اجتناب کنند و اگر کثیر الغذا باشد آنچه باوجود کثرت غذای او سریع الانهضام لطیف الکیموس رطب بود اختیار نمایند و کثرت غذا به مقداری باید که ثقل و تمدد بسیار نیارد و اما از اندک لابدست در مثل ایشان ولابدست از آشامیدن شراب رقیق نائل مقبض قلیل الاحتمال برای امتزاج آب که آن تنفیذ غذا و انعاش قوت نمایند و از شرب

آب بارد که نکایت ببر در ساتد غنی سازد ولیکن آن مقدار باید که بر معده طاقی نگردد و قراقر نیاورد ولیکن برای تعدیل ثانی و اول تمام هضم یافته باشد و تا ممکن بود تفریق غذای اینها نمایند ولیکن طعام خفیف یابد تا طعام سابق غیرنهضـم را لاحـق نگردد و این تدبیر آنها تا ایام کثیر باید و چون قدری انبعاث نمایند در ریاضت و دلک و غذا ازدیاد کنند و هرگاه قریب صـحت شوند کشک شعیر و شیر قطع کنند و بدل ماءالشعیر دو روز یا یک روز خسوء معمول از خندروس کننده غذا قوی زیاده نمایند و با کارع و اطراف و لحوم طیر نرم ابتدا کنند **طبری** گوید که اکثر سوءمزاج یابس بر اصحاب سودا مستولی مـی گـردد و گـاهی سوءمزاج یا بس به مجرورین می باشد و میان هر دو در معالجه فرق است علاج اصحاب سودا صعب ترست و علاج محرورین سهل تر و اما بدانچه علاج مزاج یابس می کنند این است که البته استفراغ در ابتدای معالجه نکنند کـه بلکـه معالجـه بدانچـه نضنج و ملین و مرطب باشد نمایند بعد از آن استفراغ نمایند اگر بدان حاجت باشد و اما اول تدبیر او اگر حاد مزاج باشد نوشیدن ماءالشعیر و شیره خرما ماءالجبن در وقت اوست و غذا بچوزه‌ی مرغ رطب و شوربای لحوم جدی سازند و از فواکه سیب مرد انار میخوش و طلع و حجاز و حفری ست و ماهی تازه‌ی رضراضی و هار باد دهند و اما مـاء الشـعیر بعـد طـبخ انـدک سپسـتان و جمازدران به جلاب و شربت خشخاش و شربت اجاص بنوشند و از انفع اشیا شرب پست جو مغسول بآب گرم بـدفعات کثیـر و بعد از آن انداختن آب سرد و شکر طبر زد در آن و خصوصاً در زمانه‌ی گرماست و اما شیر خر بنوشند بعد از آن که ماده‌ی خر را کاسنی بستانی و بری و عصی الراعی و حشیش ماهیتاً اگر زمان ربیع باشد و بـرگ غـلاف و شـعیر مبلـول انـدک وماننـد آن خورانیده باشند و هر روز شصت درم با بیخ درم روغن کدو یا روغن بادام بنوشند و اما ماءالجبن به این طریق بنوشند که بگیرند شیر بز جوان که آنرا حشایش رطبه خورانیده باشند به وزن دو صد درم و در دیگ سنگین نوباتش ملائم بجوشانند تا آنکه سخن شروع کند پس بست درم سکنجبین معمول بآب اناردران اندازند و از آتش فرود آرند و چون شیر به بندد و از آن آب جدا گـردد از صافی که در آن صوف سفید باشد صاف نمایند بعده آن آب را باز در دیگ کرده از یک طسوج تـا نـیم دانـگ نمـک در آن انداخته‌یک جوش داده بنوشند و تا ده روز بیاشامند و غذائی که مذکور شد بدهند پس بدن از ترطیب یابد و ایـن معالجـه عـام است و جائز است که سوءمزاج یا بس در جگر بیشتر از سائر بدن یا در قلب در دماغ باشد و این را سوءمزاج مختلف در اعضای مختلف می نامند و جالینوس آنرا بغیر این اسم مسمی ساخته پس عنایت درین به ترطیب بسوی آن عضو مصروف باشد و اگـر سوءمزاج در جمیع اعضا مساوی باشد آن مختلف فیه است و ارجیحانس در کتاب خود در سوءمزاج عام ذکر کرده و حرانیـان از آن نقل کرده اند که سوءمزاج یا بس چون در جمله اعضا متساوی باشد ظاهر نمی شود مگر هزال و سـودولون و سـحنه پـس طبیب را استخراج جوهر علت ممکن نبود و گمان نماید که مریض در جبلت ممزول مخلوق شده و ماده‌ی اویـابس بـوده پـس مداوات او نشاید و طبیب ماهر بران باهون سعی استدلال می نماید و آن این است که آنکه در جبلت برین صـورت آفریـده بـه

اشیای بارد یابس متاذی نمی شود و به اشیای حار یا بس ایذامی یابد و کسی را که سوءمزاج یابس حادث شود باشیای بارد یابس متاذی می گردد و به اشیای حار یابس ایذا نمی یابد و دیگران فرق کرده اند که هرکه در جبلت برین صورت مخلوق شده از غر می باشد و بدان بین غالب بود و هرکه بعد از آن حادث گردد بر بدن او شعر متوسط باشد و به مرور ایام نقصان می پذیرند و چون این فرق ظاهر شود آنوقت به تدبیری که مذکور شد علاج کنند و اول را علاج نکنند و اما چون سوءمزاج یابس سوداوی باشد و سودا غلبه رئیس در جبلت نباشد علاجش قریب به علاج اول است و در آن زیاده کند نوشیدن ماءالاصول به روغن بادام تلخ و شراب متوسط میان کهنه و نو و حقنه بادهان مثل روغن خیری و سوسن و یاسمین و در غذای او گوشت حملان مطبوع به ماش زیاده نمائید و بهترین چیزها که درین مزاج استعمال کنند سکنجبین معمول به سرکه عنصل است بعد و به مقداری که سکنجبین بنوشند مثل آن شربت خشخاش و جلاب اضافه نمایند و دائم بنوشند و مقدار زیادت و نقصان درین بر طبیب است و بر مثل این معده ضماد نمایند به قیروطی متخذ از روغن بنفشه و روغن کدو قسقیه بآب برگ بزر قطونا و آب عصی الراعی و آب بار تنگ داده و گاهی ضماد می نمایند بسویق شعیر مطبوخ بآب انار میخوش و گاهی بشیر نیز محمد بآب انار ترش با آب حصرم ضماد می کنند و طریق تجهید او این است که شیر تازه بگیرند و بر آن مصرم یا انار ترش بیفشرند که فی الفور منجمد می گردد پس صاف کرده قبل از غذا هر روز یک ساعت بر معده ضماد کنند.

علاج امراض معده از سوءمزاج حار رطب ساذج

و آن وجع معده و ضعف هضم و سوء هضم و تخمه است باید که بهر تبرید و به تخفیف اطریفلات بکار برند و مربای هلیله با مصطکی و امثال آن استعمال کنند و در دیگر تدابیر همین رعایت مرعی دارند و این قسم سوءمزاج مادامی که قوی نگردد ضرر نمی کند و قیروطی از موم و روغن سوسن ساخته بمالند و یا مصطکی نه ماشه نبات سه توله گلاب پا و آثار جوش کنند که به ضمیمه آید پس بنوشانند و غذا گنجشک نیان دهند و به قول شیخ باروات ناشفه آنرا نافع است و هر دو تدبیر سوءمزاج حار رطب جمع نمایند و قرص درد معمول از گل سرخ تازه نفع می کند و اگر در اینجا اسهال باشد قیروطی به روغن سفرجل استعمال کنند و محمود گوید که اگر سوءمزاج حار رطب بلاماده باشد سکنجبین ساده و ورم و گل سرخ سوده سه درم مصطکی یک دانگ بدهند و غذا مزورەی زرشک یا انار دانه به مغز بادام و لحوم ماکیان و تهیو خورانند و باقی علاج از صرف عنایت به تبرید مزاج معده و به تخفیف اوست و این سفوف نافع است انار دانەی بریان و ورم اثیث سه ورم حب‌الاس سه ورم مصطکی نیم ورم سعد یک درم کوفته بیخته و ورم از آن با دو دریم شربت به بدهند و هم او و مضف ترویج گویند که اگر سبب سوءمزاج معده حرارت مع رطوبت مائی باشد علاج او مبادرت به قی از سکنجبین و آب گرم و آب تربت است یا تخم ترب مطبوخ در آب ده ورم روغن کنجد آمیخته و هر صباح سکنجبین شکری دو درم به سکنجبین ساده ده درم و گلاب و عرق گاوزبان هر واحد

ده درم بدهند و غذا زیر باج معمول از نخود مغز بادام و سرکه‌ی تند و شکر و یا از نارنج مع نخود و مغز بادام و قشمش خورانند و تنطیف معده به قی مکرر نمایند و هلیله‌ی مربی و سکنجبین شکری ده درم سکنجبین ساده ده درم و گلاب و و عرق گاوزبان هر واحد ده درم بدهند و غذا زیر باج معمول از نخود و مغز بادام و سرکه تند و شکر و یا از نارنج مع نخود و مغز بادام و قشمش خورانند و تنطیف معده بقی مکرر نمایند و هلیله مربی و سکنجبین شکری بطباشیر و جوارشات مجففه نافع است و این سفون سفید گل سرخ طباشیر هر واحد ده درم سماق سیزده درم کشنیز در سرکه تر کرده بریان نموده پنج درم کوفته بیخته سه درم به شربت انار میخوش یا سکنجبین سفرجلی یا سکنجبین ساده هرکدام که باشد ده درم بدهند و شیخ و دیگر متاخرین سوءمزاج دموی در معده ذکر نکرده اند و بعضی گویند سوءمزاج حار رطب که با ماده‌ی رطوبی باشد علامتش آن است که شهوت طعام بر اعتدال باشد و لعاب از دهن بسیار آید خصوصاً هنگام گرسنگی و غثیان بود و طعام به نموست متغیر گردد و باشد که قی رطوبی افتد و علاجش فرآوردن بآب شبست و سکنجبین به زوری است و مداومت هلیله‌ی مربی و گلقند شکری با طباشیر و جوارشات و جز آن هرچه مجفف بود و مسخن نباشد **طبری** گوید که مداوات این مزاج و علاج سوءمزاج حار در نوع واحدست و مختلف می باشد به حسب قوت و ضعف و کثرت و علامتش رطوبت بدن صاحب اوست اگر در افساد از حد تجاوز نکند و اعتدال شهوت و نرمی طبع و تغییر طعام به نموست اگر بر مقدار واجب زیاده شود و ارتفاع بخارات ماریا رطب بسوی سر و سیلان آب از ذهن وقت خواب و انتفاع باغذیه و ادویه بارد یا بس اگر برد و حیبس آنها از مقدار قوت سوءمزاج تجاوز نکند و اگر قوی تر از این باشد به ضرر و فساد کثیر مودی گردد و به صاحب این مزاج قذف و غثیمان از اشیای چرب رطب عارض شود و علاجش این ست که به صاحب این مزاج نظر کنند اگر قوت صالح باشد فصد باسلیق کنند و خون به مقدار فساد و غلظ او برآرند بعد از این دوا بدهند بگیرند فاریقون ملائم خفیف و لرزن یک درم تربد مجفف خراشید و حضض مگر یک نیمه درم افتیمون افسنتین هلیله‌ی سیاه مکد دو درم هلیله‌ی کابلی پنج درم صاحب الفارسقمونیا زعفران مکد دو ثلث دوم جمله را سائیده به عسل بسرشند شربت او سه درم به قوی مزاج و زیادت و نقصان آن بحسب قوت نمایند و اگر مریض جوان در سائر اعضای او حرارت شباب و سن باشد از حرارت سوءمزاج واجب است که استفراغ او به این دوا نمایند بگیرند هلیلیه‌ی کاملی و زرد و سیاه و آمله و بلیله از تخم ها پاک کرده و هریک چهار درم سنای مکی اسطوخودوس حشیش خاخث اسقولوقندریون هریک سه درم افسنتین افتیمون هریک پنج درم مثل مطبوخ همه رتا بپزند بعده صد درم اگر قوت متحمل باشد از آن بگیرند و یک درم لحایقون و نیم درم نمک هندی و پنج درم شکر فایند مدقوق در آن اندازند و سی درم مویز منقی در آن حل کرده نیمگرم بنوشند و از آنچه صاحب این مزاج نفع من می یابد معالجه به این ادویه است که ابتدا به ماهی شور و به ترب نمایند بعده شوربا که در آن ترب بسیار پخته باشند بنوشند و اندک پیاز رطب و قدری شیرینی از عسل بخورند و بران نبیند نو غلیظ بآب گرم و

فقاع بیاشامند و بعض افاضل به مضغ اندک نمک نفطی و سعد عند امتلاء امر کرده اند و بعضی گفته اند که‌یک درم تخم ترب و یک درم تخم سرمق و یک درم تخم شبت کوفته به عسل آمیخته عند امتلا بلیسند پس اگر قی بخود آید فبها والا پر مرغ به روغن بادام چرب کرده در حلق اندازند تا معده فقای تام یابد به عده آب نیمگرم غرغره کنند در آن روز چیزی نخورند و صباح آن اندک حلتجبین و گلاب تجرع نمایند و طعام ناشف بخورند و بهترین آن بچه‌ی مرغ بریان و تخم حمل شیرخورده‌ی بریان است و بران اندک شراب معتدل میان حدیث و عتیق بنوشند و این وقتی است که وثوق امکان معالجه‌ی او بود و اگر این ممکن نبود بدان تعرض ننمایند و اطریفل و هلیله‌ی مربی استعمال کنند که این اصلاح مزاج او و تنقیه‌ی معده‌ی او از فضول نماید و از آنچه تضمیدان معده بدان نمایند ادویه‌ی مجففه است به اندک ادویه‌ی حاره‌ی خوشبو مثل حضض و شیاف مامیثا و کشنیز خشک و مرو قدری مصطکی و اندکی صبر و آرد جو و قصب الزریره و آس و سفرجل مانند آن و اگر از اعراض مانع شرب دوا باشد بحقنه‌ی محلله باکی نیست اگر قوت علیل صالح باشد مثل این نسخه بگیرند خشک و بابونه و اکلیل و برگ چغندر و برگ کرنب و سبوس خطمی و قرطم کوفته و بو مقشر کوفته جوشانیده به قدر حقنه گرفته در آن اندک به ورق و نمک سوده آمیخته به عمل آرند و این مزاجیست که به قول جالینوس چون صاحب از تپ کند باید که ماءالشعیر به اندک ادویه‌ی محلله بنوشانند چه ماءالشعیر تنها در مثل این معده تلیین می نماید و صاحب این مزاج اگر روی التدبیر باشد اکثر اوراحمیات عفنی یا از عفونت دم یا از عفونت رطوبت عارض شود سیما اگر مزاج کبد او حار باشد.

علاج امراض معده از سوءمزاج حار یابس ساذج

و آن وجع معده و ضعف هضم و سوء هضم و تخمه است بهر ترطیب و تبرید مزاج معده شیر و ماءالشعیر و حسوهائی که از آرد جو و روغن بادام و شکر ساخته باشند بنوشند و از این قبیل است ماهی رضراضی و بازوی طیور خفیفه و بر معده اشیای مرطبه بمالند و بریزند و هرگاه سوءمزاج یا بس متمکن شود ازاله او ممکن نیست مگر ترطیب همه بدن به استعمال حمام مرطب و آبزن مرطب و ادیان مطیبه تناول اغذیه‌ی مرطبه و شیر گاو نافع ترین اشیاست جهت ترطیب و اعانت طبیعت و به قول جرجانی اگر با سوءمزاج گرم شکمی باشد گلاب و روغن بادام و شیر خریدند و در آن بنشانند و روغن بنفشه بمالند چنانچه در علاج وق مذکور گردد و صاحب ترویج گوید که علاج این قریب بعلاج عار ساذج است لیکن درینجا واجب است که در ترطیب مزاج سده و برید آن مبالغه نمایند و آب فواکه رطبه خصوصاً به طبخ هندی و از اشربه شربت نیلوفر به شیره‌ی تخم خرفه بیاشامند و این ضماد نافع است ضد این گلاب آب برگ خرفه آب کاهو آب کاسنی اطراف خلاف پوست کدو مساوی مع نیم دانگ کافور و به قول شیخ علاج این آن است که میان برد تدبیر بسیط آنها جمع نمایند پس اگر حرارت اندک باشد تدبیر اصحاب بیس کفایت کند و شراب ایشان تازه باشد و آنرا سرد در گرما و نیمگرم در سرما بنوشند و کذلک سائر طعام آنها و

تمریخ معده‌ی آنها از روغن سفرجل و از زیت انفاق باشد و گاهی به شرب آب سرد بسیار صحف تام می یابند و خصوصاً اگر یبس به افراط نباشد **طبری** گوید که چون این مزاج متمکن گردد و مدت او طول نماید صحت او دشوار گردد و صاحب این مزاج را دوای است که از استفراغ خود از آنچه منجرج صفرا باشد فاعل نگردد و به ادویه‌ی حار مخرج رطوبات نشاید و موافق ترین آن مثل این مطبوخ است بگیرند هلیله‌ی زرد تخم دور کرده بست درم افسنتین پنج درم شاهتره پنج درم تمرهندی از لیف و تخم پاک کرده سی درم عناب آلوبخارا هریک سی عدد تخم کشوث تخم کاسنی مکد یک کف ترنجبین بست درم همه را مثل مطبوخ بپزند و مالیده و صاف نموده به قدر قوت حلیل گرفته و به قدر نیم درم تربد و دانگ یا طسوج سقمونیا بعد مالیدن ده درم فلوس خیارشنبر در آن انداخته بنوشند و بعضی گمان می کنند که سقمونیا صاحب معده‌ی حار یابس را روی است و چنین نیست زیرا که سقمونیا چون در سیب یا بهی اندک انیسون و قدری مصطکی بریان نمایند معده را ضرر نکند اخلاط صفراوی را بالخاصیه خارج می کند و چیزی از ادویه نیست که در اخراج صفرا قائم مقام او باشد و ابوماهر بن سیار صاحب این مزاج را استفراغ اگر احتیاج بدان باشد به فلوس خیارشنبر و ممروس در آب کاسنی مروق مقوی به اندک مقمونیای مشوی اختیار نموده و گفته که خیارشنبر اخلاط صفراوی محترقه را اخراج می نماید و اگر مریض محتمل استفراغ نباشد به سبب ضعف قوت او و یا به سبب آنکه چون اخلاط صفراوی محترقه به سوی امعای او جاری شوند شبنیه به غشی او را لاحق گردد باید که این نقوع بدهند تمر هندی منفی از ریشه و تخم پنجاه درم ترنجبین سی درم آلوی بخارا پنجاه عناب پنجاه سپستان یک کف تخم کشوث و تخم کاسنی هر واحد یک کف برگ لبلاب باقه کشنیز خشک و طلع مجفف و برگ عنب‌الثعلب و عسالیج گرم مکه کف کبیر همه را در ظرف غضار کنند و بالای اوره چندان آب انداخته و روز در آفتاب گذاشته هر روز یک قدح کبیر از این آب به اندک سکنجبین و جلاب و روغن بادام بنوشند و هرگاه این نقوح متغیر گردد و تجدید آن نمایند و بعض افاضل گفته اند که صاحب این مزاج را دوغ گاو و ماء الجبن اگر وقت ربیع باشد بیاشامند و دائم شرب ماء الشعیر لازم گیرند و معده‌ی او را این ضماد نمایند بگیرند موم روغن به روغن بنفشه و بآب برگ اسپغول و آب جراده کدو و آب بارتنگ و آب عصی الراعی حسب امکان تسقیه داده برسد گذارند که ترطیب و تسکین حرارت اوه اصلاح مزاج او نماید و ایضا عصی الراعی و برگ انگور و شکوفه او و برگ بزر قطونا و برگ بارتنگ سائیده بر معده ضماد کنند و در روزی دو بار تجدید ضماد نمایند و گاهی ضماد به سویق شعیر مطبوخ در آب انار میخوش در مثل این معده نفع بلیغ نماید و ابوماهر گفته که صاحب این مزاج دوغ تازه بنوشد و از فواکه انگور و امر و دو آلو مبردو مانند آن بخورد و آنچه در اکثر اوقات لازم بود ماء الشعیر بآب انار میخوش ست و آب فوا که مثل آب امر دو سیب و سفر جل همه را خوب جوشانیده استعمال نمایند که تقویت معده و ترطیب آن نماید و آنچه در غذا استعمال کنند بچه‌ی مرغ رطب و ماهی هاربای تازه و رضراضی و ماهی بزرگ معروف بر خو مطبوخ به سرکه و جدای مغلی

بآب و بعد از آن مبرود بر طعام اندک شراب ابیض ممزوج مبرد بنوشند و از به قول کاهو خام و مسلوق و کاسنی بدستور بخورند و به قول ابوماهر اطعمه‌ی غلیظ مثل لهم بقر مسلق مطبوخ به سرکه در مثل این معده موافق ترست از بچه‌ی مرغ و اطعمه‌ی خفیف در چنین معده محترق می گردد و نزد من مختار از اطعمه همانست که مذکور شد و مغز خیار به سرکه در مثل این معده نافع است **گیلانی** نوشته که از علاجات او تبرید معده و ترطیب او به مثل ماءالشعیر و روغن بادام شیرین یا روغن مغز تخم کدو مانند آن است و با آن شربت آلو و آب تمرهندی مرکب سازند اگر طبیعت قبض باشد و غذای آنها از آلوچه‌یا اجاص یا انار یا غوره سازند و در آن کدو یا خیار و مانند آن از بقول بارد رطب بپزند و ان معجونی که برای سوءمزاج حار یابس معده نافع است و از قوت کلام جالینوس و از ادویه‌ی ارجیحانس استخراج نموده اند اینست گل سرخ طباشیر تخم خرفه‌ی تخم حماض برگ عنب‌الثعلب برگ بادرنجبویه عصاره‌ی سوس طرسوسی خالص هریک ده درم مغز بادام مغز بریان و هلیله‌ی زرد هریک بست درم مصطکی دو درم باریک کوفته بیخته آب سفرجل پنج رطل صغیر صاف نموده بجوشانند تا دو ثلث هر دو و یک ثلث بماند فرود آرند و آب سیب بدستور جوشانیده فرود آرند و هر دو بیامیزند و همچند هر دو شکر طبرزد داخل کرده بقوام ثخین آورده فرود آرند هرگاه نیمگرم بماند ادویه‌ی سحوقه بسرشند بعده در ظرف آبگینه‌یا چینی بدارند و هر روز بر نهار یک ملحقه بخورند و اما جالینوس اقتصار کرده بر آب سیب و بهی و مصطکی و حرانیان این ادویه زیاد کرده اند و به قول طبری این معجون بعد معالجه‌ی مذکوره تناول نمایند بعد و اگر موافق بطما نیست استعمال نمایند و این معجون معروف به ترياق معده است.

علاج امراض معده از سوءمزاج بارد رطب ساذج

و آن مرجع معده و ضعف هضم و سوء هضم و تخمه است جوارشات حار یا بس چون کمونی و مصطکی و فلافلی و قرص ورود شربت عود و جوارش آن و مربای زنجبیل و مانند آن خورند و مصطکی انیسون تخم کرفس در آب جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند و هرچه گرم و خشک باشد مثلاً قلیه ها و مطبخات مرغ و در اوج با توابل تناول نمایند و روغن قسط و ناردین و زنبق بر معده بمالند و این معجون که مسمی به فلاسفه‌ی هندی است درین باب ممدوح است بلیله هلیلیه آمله دار فلفل تربد به روغن بادام چرب کرده هریک چهار درم شیطرج هندی دوازده درم با ریک سائیده به شکر مقوم به ترشی بسرشند و به قول شیخ اگر در اینجا ماده باشد استفراغ آن نمایند با دستوری که در علاج کلی معده مسطورست و اگر ماده زیاده نبود اصحاب تجارب را در آن طریقه مشهورست اما در تغذیه چون ماده نباشد بدانچه در آن قبض و تلخی باشد غذا سازند بهر آنکه به تخفیف به قبض و تسخین به مرارت خود نماید و ازین قبیل است شراب عفص و از ادویه‌ی مشروبه ادویه‌ی افسنینه و شربت افسنتین و صرف افسنتین و ادویه معمول به سفر جل است و از اضمده و اطلیه و مروفات پس اضمده که در آن ادویه‌ی قابضه خوشبو مثل حماما و قصب الزیره و سنبل و ساذج و لادن و مقل و بیخ سوسن و بلسان و روغن آن و حب آن و میعه داخل

باشد و اما مروخات پس قیروطیات متخذ از روغن مصطکی و زیت و روغن ناردین و روغن سفرجل استعمال نمایند و اگر از این قدر بخاح حاصل نشود اضمده محمره و دوای ثافیا استعمال کنند و از اضمده‌ی قویه اینست که بگیرند زعفران و سنبل سودی و مصطکی و روغن بلسان هر واحد یک جزو عسل سه جزو و هر سه جزو و صمغ بطم یک نیم جزو و فرهون یک جـزو از آن ضماد سازند و اگر اندکی از آن بخورند جائز است و ایضا میعه چهار سوم سه مغز استخوان گوزن دو جز و صمغ بطعـم یکجـزو روغن بلسان یک نیم جزو روغن ناردین دو جزو ایضا میعه سه مغز ایل سه صبر احمر سه مصطکی دو جزو و ایضا میوه و روغن ناردین هشت روغن بلسان سه موم پنج از آن قیروطی سازند و اما اصحاب قیاس امر می کنند اول به ریاضت معتدل و استعمال غذای حسن الکیموس سهل الانهضام معتدل المقدار مائل به قلت به مقداری که هضم کند بعد از آن تدریج می نماینـد دریـن استعمال ادویه‌ی مذکور و مانند آن از جوارشات ماده خوشبو یا با عندال یا فوق العتدال بحسب مقتضای مقابله‌ی مرض با آنکه مزاج تعدیل یابد و از این جوارشات فلافلی و کمونی ست و این دو واجیدست بگیرند حسب عرعر و صمغ بطم و فلفل هر واحد یک جز دمر و میعه‌ی سائله و ناردین هر واحد و جزو فطراساليون یعنی کرفس جبلی و کاشم هر واحد نیم جزو در عسل به قدر کفایت معجون سازند و اگر برودت شدیدتر باشد امروسیا و سنجرینیا بخورند و از ادویه جیده برای جمیع امراض مادی رطـب و غلیظ الرطوبه این شراب عنصل است بگیرند عنصل مصفی پاک کرده قطع نموده سه من و در ظرف آبگینه کرده سر او پوشیده شش ماه بگذارند **طبری** نوشته که حرانیان برای معده‌ی رطب مع برودت این معجون ترتیب داده اند بگیرند خبطیا تامر مـاحوز زوفای خشک ناردین نارمشک طایسفر صقر فارسی هریک دو درم تخم کرفس انیسون بادیان هریک پنج درم عودفام مصطکی هوم الجوس اصل‌السوس هریک ده درم وج دار ششعان هر واحد پنج درم هلیله سیاه و کابلی صبر سقوطری هریک بست درم ایارج فیقرا چهل درم عاقرقرحا مویزج خردل سیاه هریک ده درم بهمن سفید بوزیدان مغز بادام تلخ هر واحد پانزده درم همه را سائیده در عسل کف گرفته معجون سازند و چهل روز بدارند بعده به قدر حاجت و بحسب قوت وسن بدهند و بعض زانیان درین مود فرود مشکطر الشیع و برگ و ابیض و برگ مرزبجوش برگ بادرنجبویه گاوزبان زیاده می کنند و مقـدار آنهـا مثـل اجـزای ادویه‌ی متوسط کمتر از صبر و طبیله و زیاده از خبطیانا و مرباخور می گردانند و اگر در بعض مزاج موافقت نکند میان تنـاول از مرتبه‌ی اول و بار دوم فاصله سه روز ورز بدهند و مقدار او بکاهند و این معجون بیدست جابر قطیفی حرافی استخوان آن نموده و آنرا معجون اسودسمی ساخته و تریاق معده نیز گویند.

علاج امراض معده از سوءمزاج بارد یابس ساذج

و آن وجع معده و ضعف هضم و سوء هضم تخمه است و علاج این مشکل هست بهر ترطیب اغذیه که در حـرارت و رطوبـت معتدل باشد بکار برند مثلاً ماءالشعیر به اندک عسل کف گرفته آمیخته بنوشند یا شیر و عسـل وماننـد آن بیاشـامند و کـذلک

اشربه و مروفات و آبزنات بعمل آرند و بالجمله علاج این علاج مرض شیخونی ست و شربت گاوزبان و یا انـار شـیرین و زوفـا بنوشند و قیروطی که از موم و روغن مصطکی و روغن ناردین ساخته باشند بر معده طلا نمایند و هرچه در افراد آن مذکور شد حسب حاجت ترکیب دهند و به قول شیخ تدبیر بروز نمایند بطوری که تـدبیر بـیس میکننـد یعنـی مرطبـات مسـتعمله در آن لابلاست که مسخن باشند و آنچه تجلیل خود یا به قبض قوی در بس می افزاید از آن اجتناب نمایند و جمیع تکمیدات آنرا ؟ و سودی ندارد و واجب است که از اسخان قوی سریع مجتنب باشند که آن به تخفیف و تزیید یبوست نماید بلکه تسخین انـدک اندک نمایند و ترطیب مابین آن کنند و زیادت در جوهر مار غریزی نمایند نه درناری و از آنچه این فعل کند شراب قلیل المزاج و شیر یا ماءالشعیر ممزوج به اندک عسل کف گرفته است یا غذای ماءالشعیر بسبب امتزاج عسل زیاده گردد و فضول عسل بـه سبب گرفتن کف کم شود و این برای ایشان جیدست و تمریخ معده به روغن های خوشبو مکه با ترطیب تسخین نمایند مثـل روغن سنبل و ناردین و روغن مصطکی بیدست و گاهی به آن روغن بسان می آمیزند و گاهی بر روغن بلسان اقتصار می کنند و نفع می بخشد و بهتر آن است که بدان اندک موم آمیزند تا لبث بر معده کند و از آنچه منفعت قـوی مـی کنـد اینسـت کـه مصطکی بسایند و به روغن ناردین آمیخته بر معده نهند و مصطکی چرب تر بگیرند و اگر برودت شدت کند طلای معده بزفت لابدست هر روز آنرا بچسبانند و قبل از آنکه سرد گردد بردارند و گاهی این در روزی دو بار استعمال می کنند که آن دم غاذی بسوی معده جذب می نماید و از آنچه درین منفعت عظیم شدید نماید اختناق صبی لحیم صحیح المزاج است کـه آن معـده را افاده‌ی حرارت غریزی و طعام را هضم شدید می کند و اگر طفل نباشد بچه‌ی سگ فربه‌یا گربـه‌ی فربـه وماننـد آن در کنـار گیرند و باید که طفل در کنار گرفته عرق نکند که سرد شده‌ی برودت آرد و ممکن است که بر شکم او چیزی کـه منـع عـرق نماید طلا کنند و افراط آب سرد ننمایند که آن مضرترین اشیاست و به قول جرجانی و ایلاقی شیر خر و شیر بز با عسل دهند و ماءالشعیر که اندک فلفل در آن پخته باشند با عسل بدهند و روغن مصطکی و روغن ناردین بر معده بمالند و مرغ خانگی فربه با شوربای گندم با دارچینی و فلفل دادن نافع است **مولف ترویج و حاوی صیغر** گویند که این نوع خیلی بعید از قبول علاج است هر صبح مطبوخ بادرنجبویه و اصل‌السوس با گلقند شکری ده درم بدهند و غذا مزوره‌ی نخود به مغز بادام و مغز قرطم و لحوم خفیفه‌ی حاره‌ی رطبه و مهم تیهو و ماکیان و کبک و دراج خورند و تمریخ معده با دهان حاره مثل روغن سوسـن و نـرگس و زنبق و خیری نمایند و کذلک ادهان رطبه مثل روغن کدو و قیروطی به روغن بادام و تمریخ به مسـکه و روغـن زر و مفیـد و شراب ریحانی ممزوج بعرق گاوزبان یا بعرق بادیان نافع بود و تناول اطریفلات و هلیله مربی نیز سـودمند و ایـن ضـماد نـافع است سنبل مصطکی از خرنانخواه بر واحد سه درم سعد قصب الزریره واحد پنج درم کوفته بیخته بآب سفر جل آمیخته برسـد و ضماد کنند و این شربت نیز نافع آب به ترش و پنج رطل شراب کهنه پنج رطل بجوشانند تا نصف بماند و بعد و شکر طبرزد دو

رطل انداخته باز بجوشانند و زنجبیل مصطکی قرنفل قاقله زعفران هر واحد یک درم دارچینی دو درم کوفته در صـره بسـته در آخر جوش انداخته و دو سه جوش دیگر بدهند و هرگاه بقوام عسل آید از آتش فرود آمده و صره را از آن برآرند و خوب بیفشرند و به قدر یک اوقیه از آن استعمال نمایند **طبری** گوید که سوءمزاج بارد یا بس معده اصعب العلاج است و آن چون متمکن شود سورث قربول و جفاف و هزال مفرط گردد و اکثر اطباء در معالجه‌ی این مزاج خلطی می کنند و باشیای مرضیه مقابله‌ی آن می نمایند و حفظ جوهر معده نمی کنند پس سورث استرفا می گردد و گاه حاد می شود و طعام قبول نمی کند و اگر قبول کند بـر آن محتوی نگردد بسبب فساد جوهر خود و استرخاد فرق میان معالجه‌ی این مزاج و مزاج بار در طب اندک اسـت و معالجـه‌ی این از معالجه‌ی آن به مقداری زیاده بود که در ادویه‌ی این از اشیای رطبه‌ی مسخنه متوسط در ترطیـب زیـاده کـرده شـود و کسی که اراده‌ی معالجه این مزاج به علاج قانونی نماید واجب است که سن علیل و مزوج اعضای او ملاحظه کند و حفظ هـر عضو بر مزاج او نماید و از تغییر محافظت او سازد بعد مداوای این عضو نماید بدانچه ذکر می کنم باید که از طعمه بارد یا بس واطعمه‌ی حاره‌یا بسه که پیوست او بر کیفیات دیگر غالب تر باشد اجتناب نمایند و بر اغذیه‌ی مادر طـب معتـدل در حـرارت و رطوبت مثل لحم حمل ضیع و تدرود فراریج به من به گندم و هرایس متخذ بفرایخ سمن و لحم حمل ضیع وتدروفراریج میمن بگندم و هرایس متخذ بفراریج میمن و لحوم حملان اقتصار ورزند و اگر زمانه گرما باشد بلحوم جدی وجوذابات معمول بمیـده گندم و شکر سفید که بر آن جدی رضیع و بچه‌ی مرغ فربه آویخته باشند باکی نیست اگر مال مقتضی آن باشـد و الا بدانچـه مشاکل او باشد از مزورات مثل آنکه میان چغندر و اسفاناخ و طوخیا و کرنب و آب باقلا که بدان زیت غسیل و مانند آن داخـل کرده باشند جمع نمایند و بیخ چغندر مسلوق مطیب برایت و امثال آن خورند و از آنچه مداوا باران نمایند همه آنچه در مزاج بـا رد گذشت مساوی ست و از خاص آنچه در علاج این زیاده می کنند تناول این معجون ست بگیرند تخم شبت و تخم آنچه دو توری و بوزیدان و تخم گز دبری دبستانی و تخم کزبری و بستانی و تخم رطبه و بهمن سفید و سرخ و انسان امضافیر و شخم معروف بالیه ادویه را کوفته مثل او نمایند مدقوق به این شخم آمیخته به شکر محلول مقوم بسرشند و بر نهار بخورند و بالابش شیر تازه‌ی میش بنوشند و سائر معاجین که در سوءمزاج بارد مذکور شد قدر شربت آنها کم نمود و استعمال کنند و از نفع اشـیا که صاحب این زاج تناول نماید حساسی متخذ از مغز قرطم و مغز حسب القطن و کنجده بریان مدقوق است ازین حسو سازند و بر آن عسل سفید شدید البیاض که در آن رائحه متعر و افسنتین نباشند اندازند و جمیع آنچه مذکور شد بر معده نهادن نافع ست و نوشیدن شراب نو نیمگرم از ادویه‌ی این مزاج است و شراب انجیر و شراب عسل و مجموع آن خیلی سودمهند و از اسـتفراغ حذر کنند مگر عندالضروره و جیمع امراض متخذ از لحوم حملان مطیب با فاویه‌ی حار مفیدست و جماع و ریاضت البته مناسب نیست و این معجون از آن جمله است که این مزاج را در زمان اندک اصلاح دهد مع تدبیری که مـذکور شـد هلیلـه‌ی سـیاه و

کابلی دافتیمون دافسنتین هر واحد بست درم مصطکی عود خام و ج هر واحد پنج درم بوزیدان بست درم حب الصنوبر کبارحب الزام هر دو مقشر هر واحد پانزده درم راسن خشک پنج درم مغز پسته مغز بادام قشر هر واحد سی درم همه را سائیده به عسل سفید بسرشند و بر نهار و هنگام خواب چون طعام او از معده متحد گردد و دائم تناول ننمایند و این معجون از تالیف موسی ابن سیارست و بسیار عظیم النفع است زیرا که جمیع ادویه آن قامع و دافع و محلل اخلاط سودهی است و تسخین معده به اعتدال و تعزیر روم رطب می نماید و نافع ترین اوهان به مثل این مزاج روغن خیری و صفر نیمگرم است و ایضا تعزیق معده با دهان حار مثل روغن سوسن و یا سیمین نافع بود اما ادهان معمول با فاویه آنرا صلاحیت ندارند و چون متعلم در مداوات سوءمزاج با رد نظر کند بر آن زیارت آنچه رطب مع اسخان صعب نیست و چون این فعل کند معالجه به صواب نماید.

علاج امراض معده از سوءمزاج مادی معده وسد وآن

امراضی که از سده عارض شود نقصان و بطلان شهوت و عطش مفرط است به قول شیخ واجب است که از حال ماده دریافت نمایند که آن مغشوف به نشف اسفنج برای آب است یا متشرب خالص مثل تشرب جامعه به رنگ لامج فائص در آن و یاملتصق و یا مصبوب در تجویف که نزد بعضی اطبا سمی به طافی ست و منجمله این چهار قسم فرق میان قسم اول و ثانی به سهولت انفصال و عدم سهولت آن و مداومت در مسامات ضیقه و وسیعه است و سهل تر در انواع اربعه‌ی ازمت علاج اند فاع به قی و اسهال نوع چهارم است و عسرترین آنها قسم ثانی و اما هر دو قسم دیگر اعنی اول و ثالث در این مختلف انار بحسب اختلاف در مراتب التصاق و افشاف و معلوم شده که اقدام ننمایند بر استفراغ مواد بدن بدون تصرف امور عشره‌یعنی نوع ماده و مقدار آن و قوام آن و کیفیت آن دو خلع آن در عضو و حال آن در سکون و قوت حرکات و جهت حرکت ماده و حال حضور که از آن اخراج نمایند و حال بدن در قوت و مزاج و سن و سحنه او و دیگر احوال مانع از استفراغ که او را عارض گردد و حال اشیای خارجه مثل فصل و بلد و عادت و صناعت و ایضا مبداء فاعلی ماده و موضع تولد آن و جهت انصباب آن دریافت باید کرد پس اگر تولد او در معده باشد در علاج قصد آن نمایند و اصلاح سبب مواد کنند و اگر بسوی معده از عضو دیگر مثل دماغ یا مراره‌یا کبد یا طحال برسد استفراغ آنچه در معده حاصل شده و اصلاح عضو مرسل ماده بسوی آن و تقویت معده نمایند تا آنچه بسوی آن سیریز و قبول ننمایند و گاهی انصباب ماده دقت گرسنگی به سبب قوت مدت آن عند حرکت قوت جاذبه از معده و سکون دافعه می گردد و قبول می‌کند از مواد آنچه در وقت دیگر قبول نمی کند و ظاهر ست که اخلاط اربعه بسوی معده منصب میگردد بلغم از دماغ و صفرا از مراده و سودا از طحال و خون از جگر و این کسانی را افتد که احتمال جوع ندارند و گاه برایشان وقت آن غشی می افتد زیرا که معده‌ی آنها شدید الجذب می باشد به سبب قوت حرارت محلله پس واجب است که معده را خالی نگذارند و بر انصباب مواد سبقت خورانیدن طعام نمایند و اغذیه‌ی مقوی معده باشند و گاهی انصباب ماده در

معده عند انفعالات نفسانی مثل غضب شدید و غم و غیر آن میگردد و بنابر تحـرک اخـلاط در آن وقـت و هیجـان بـه سـبب تحرک ارواح به تبع آن انفعال نفسانی و اکثر وقت غضب صفرا می ریزد زیرا که اخلاط را عنه غضب مثل غلیـان عـارض مـی شود و این موجب استحاله آنها به صفرا می گردد و هیجان در صفرا بیشتر می باشد زیرا کـه او قابـل ترسـت بـرای انفعـال از حرارت پس درین وقت از حدوث این انفعالات احتراز نمایند و لذع عارض ایشان بدون قی ساکن نمـی شـود **و آنچـه** از دمـاغ بسوی معده نازل می گردد و آن اکثر بلغم رقیق می باشد نفع می کند آنرا فلفل سفید بآب شود و نخستین و صبر در آن ضعیف المنفعت است و ایاج از آن قویست چه در آن ادویه‌ی قوی محلل و جالی است و پیش ازین مذکور شده که ترکیب عسر بـرای علاج آن است که معده‌ی حاد و سر بارد باشد که آنچه از سر نازل شود به مثل فلافلی و توبخی برای آن حاجت افتد و آن بـه جوهر معده ضرر رساند **و آنچه** از کبد منصب گردد و اکثر آن صفرا می باشد و علاج آن محتاج مـی گردنـد تبیـین طبیعـت و استفراغ خلط رقیق و مرادی به مثل ماءالجبن بهلیله و سقمونیا و گاهی اماله‌ی آن از معده و کبد هر دو فصد می نماید و بدانچه تقویت معده کنند نیز حاجت می افتد و واجب است تقدیم بلینات بر طعام و اتباع آن به قوابض **وآنچه** از طحال ریز و بدانچه در باب شهوت کلبی خواهد آمد علاج نمایند و گاهی اخلاط حاد لذاع بسوی فم معده منصب می گردد و غشی و تشنج حادث می کند و گاه انصباب آن مودی به بطلان نبض می شود و گاه سوداوی می باشد و لازم است که تقویت فم معده نمایند تـا مـواد متجلبه را قبول نکند با ضمده که در آن قبض و عطریت باشد اما بارد در حال معالجـه‌ی حـرارت و در حمیـات مثـل قسـب و سفرجل و سک و عصاره‌ی حصرم و شاخ های علیق است و از ادهان مثل روغن گل و اما حاد ارزان در ضد حال مـذکور مثـل مر و زعفران و صبر و مصطکی و افسنتین و کندر و سنبل است و از اوهان مثل روغن ناردین و روغن مصطکی و بسـیار باشـد که سبب اجتماع ماده در مسحده اقتباس استفراغات منقیه‌ی آن بود نه اصباب بسوی آن چنانچه عند ترک قی معتاد و در مثل این آنچه جمع شد و استفراغ آن نمایند و تفتیح وجه سیلان او و اماله از معده بسوی آن کنند و از معـده خلـط را خـارج نکننـد بسوی سهیل او در استفراغ و اگر مشکل گردد اخراج طافی و آنکه قریب فم معده است به قی نمایند و آنچه خلاف آن است به اسهال پس اگر خلط متشرب به داخل در جرم معده و رقیق در قوام باشد افضل شحرکه معالجه بدان کنند صبرست و مغسـول آن صالح تر برای تقویت و غیرمغسول بر تنقیه است چه از غسل استفراغ و تنقیه‌ی او ضعیف می گردد و ایارج موافق تر اسـت از هر دو بهر آنکه در آن از ادویه مصلح و معین و مانع ضرعاست و خصوصاً ساده غیر مخلوط بعسل که مخلوط بعسـل اگرچـه اسهال بیشتر از نواحی مختلفه می نماید بنابر آنکه بقای او در معده به نسبت استعمال او به طریق سفوف زیـاده تـر مـی باشـد لیکن تقویت او کمتر می شود زیرا که غسل قوت او در تقویت و تنقیه هر دو می شکند و واجب است که چون آنرا بخورند بعـد آن به قصد و اعتدال مشی نمایند تا ایارج با ذایت غلط از حرکت امانت بر استفراغ نماید و برای ازعابت تغییر تدبیری نیست که

بدان عادت قبل استعمال ادویه نه مسهانه و بعد آن جاریست بهر آنکه اگرچه خروج خلط متشرب مشکل است لیکن آن رقیق است نضج به سرعت می یابد و بساست که جیک شربت ایارج علت زائل می گردد و اگر در آنجا سقوط اشتها و یا عثیان باشد بدل زعفران در ایارج گل سرخ نمایند و چون حرارت ملتهبه دریابند ایارج استعمال نکنند و چه آن بساست که سوءمزاج زیاده می کند و خصوصاً چون خطا کنند در آنکه درینجا ماده هست یا نیست بالجمله علاج سوءمزاج صفراوی و بلغمی و سوداوی جدا جدا مسطور گردد **و گاهی** مجتمع می شوند در معده و خلط مستضاد مثلاً متشرب از رقیق مراری و محوی در تجویف از غلیظ پس واجب است که قصد آن نمایند که آفت او عظیم تر باشد و علاج سده‌ی واقع در مجاری قریب از معده که بسوی او یاورانست مثل مجاری که بسوی آن طحال را یا از آن بسوی کبدست به مفتحات مثل ایارج و مثل افسنتین نمایند.

علاج امراض معده از سوءمزاج مادی صفراوی

و آن مرجع معده و ضعف هضم و سوء هضم و تخمه و نقصان و بطلان اشتها وجوع البقر و نفخ معده و جشاء قی و تهوع و غثیان و فواق و خلق و کرب معده و اختلاج معده و صرع الفواد است باید که بآب نیمگرم و سکنجبین مکرر قی کنند و بعد از آن پوست سماق زرشک و غیره که در علاج سوءمزاج حار ساذج معده گذشت استعمال نمایند و مگر احتیاج مسهل باشد به مسهل صفرا یا تمرهندی و آلوی بخارا و هلیله زرد و فلوس خیارشنبر و شربت افسنتین و یا به مطبوخ هلیله‌ی مقوی بسقمونیا به حسب احتمال اسهال آورند بعد از آن تبدیل مزاج نمایند بدانچه در علاج سوءمزاج حار ساذج مذکور شد و نقرع تمرهندی و آلو بخارا و زرشک با شربت تمرهندی کنند و غذا پالک و خرفه و بقله‌ی یمانی به ترشی سرکه مقطر و نان دهند و بعد نقوع صبر جوارش طباشیر مسهل و مربای طیله و اطریفل که مبرد و مجفف معده است و جوارشات مجفف غیر مسخن معده درصورتی که صفرا با رطوبت آمیخته باشد نافع است و شرب آمله و شیر آمله و روغن بنفشه با هم وزن او شکر و تمرهندی و ترنجبین و بلیله هر واحد منقی معده است و بالجمله منقیات معده از صفرا یا مقیات آن است مثل آب خبازی و آب اسفاناخ و آب برگ خیار معصور و آب پوست خرپزه و بیخ آن مطبوخ و تخم سرش و کشک جو بعد امتلا به ماهی و مزوره‌ی ماش و برنج احیاناً و یا مسهلات آن مثل افسنتین و گل سرخ و شاهتره و هلیله‌ی زرد و آلو بخارا و مشمش و تمر هندی و شیرخشت و آب انارین و ماءالجبن و شربت ورد و صبر و مویز و ایارج مشترک النفع است **اقوال‌اطبا** جرجانی و ایلاقی گویند که اول نگاه باید کرد که ماده در معده پیدا می شود یا از عضوی دیگر چون دماغ و جگر و سپرز در آن می آید و همچنین نگاه باید کرد که طبقات معده ماده را تشرب کرده است یا ماده در فضای معده جمع است اگر از عضوی در آن همی آید اول آنچه درآمده است

پاک باید کرد به قی یا به اسهال به طریقی که به مریض آسان تر باشد پس به علاج و تنقیه آن عضو مشغول شوند و فم معده را قوت دهند تا ماده را که بدو همی آید از خود باز دارد و اگر معده در حالت گرسنگی ماده را قبول کند و این کسانی را باشد که اگر گرسنه شوند و طعام دیرتر یابند بیهوش گردند و تدبیر ایشان اینست که صباح شربتی از شربت غوره‌یا شربت انار یا شربت لیمو یا شربت ریباس یا شربت به ترش یا ترشی ترنج با شیرینی بنوشند و طعام ها نیز از این نوع سازند و صبح پیش از گرسنگی و حرکت ماده طعام خورند و علاج کسانی که معده‌ی ایشان وقت غصب و غم و غیر آن موارد را قبول کند همین نوع باید کرده و این کسان بعد قی راحت یابند و از پس قی شربتی مقوی معده باید داد و اگر ماده در فضای معده ریخته باشد و بر صاحب او قی کردن آسان باشد قی باید فرمود خاصه اگر ماده میل به فم معده وارد و تدبیر قی کردن چنان باشد که بعد خوردن ماهی تازه قی بماءالشعیر ممزوج به سکنجبین نمایند و این دو اصفرا به قی برآرد بگیرند ماءالشعیر سی درم آب سرمق به طبوخ بست درم آب مطبوخ بیخ خرپزه و بیخ خیار ده درم نمک طعام نیم درم همه را آمیخته بنوشند و آب سرمق تنها با سکنجبین نیز قی آورده و سکنجبین بآب برگ خیار هم قی آورد و بعد از قی شربت انار ترش یا سکنجبین شکری بآب انار ترش آمیخته بدهند و اگر عادت قی کردن نباشد و قی دشوار باشد یا ماده در قعر معده بود به این مطبوخ افسنتین اسهال آورند افسنتین پنج درم تمرهندی گل سرخ هریک بست درم همه را در چهار عدد درم آب بجوشانند تا یکصد درم بماند صاف نموده بقدر سی درم ترنجبین در آن حل کرده باز صاف کرده صبر مغسول یک درم داخل کرده بنوشند و اگر شکر عوض ترنجبین کنند جائزست و یا تمرهندی بست درم آلو سیاه بست دانه گل سرخ دو درم پودینه تر دو سه شاخ همه را در گلاب بجوشانند و سی درم ترنجبین در آن حل کرده صاف نمایند و دو دانگ ریوند چینی آمیخته بیاشامند و اگر به این مطبوخات اجابت نشود مطبوخ هلیله دهند و اولی آن است که ایارج فیقرا با هلیله‌ی زرد دهند به این طور که ایارج فیقرا یک درم هلیله‌ی زرد دو درم کتیرا نیم درم بآب کاسنی سرشته سازند و اگر از این ادویه کاره باشند گل شکر دورستار باربهند و بست و پنج درم سکنجبین ترش بدون آب بالایش بنوشانند و بعد آن دو سه ساعت آب ندهند تا معده بدین تدبیر پاک شود و اگر صفرا از جگر به معده ریزد یا در همه تن امتلای صفراوی باشد ماءالجبن با هلیله‌ی زرد و شکر و سقمونیای مشوی و نمک هندی بدهند و اگر فصل سال و عمر و قوت بیمار و دیگر احوال مساعد باشد فصد باسلیق نمایند پس تدبیر ماءالجبن کنند و این طبخ شاهتره و افسنتین درین باب سخت نافع است افسنتین رومی پنج درم گل سرخ هفت درم شاهتره ده درم آلو سیاه بیست دانه مویز منقی بست درم همه را در سه من آب بپزند تا به قدر دو صد درم بماند صاف نموده هر صبح به قدر چهل درم با ده درم شکر و یک درم صبر بدهند و شربت انار مسهل که در آن تربد و سقمونیا داخل ست معده را از صفرا پاک کند و جوارش مسهل محمدزکریا صفرا و رطوبت از معده پاک نماید و اگر حرارت غالب باشد جلاب طبخ تمرهندی و شکر بدهند و جوارش طباشیر معده را قوت دهد و اگر طبیعت نرم

باشد و اراده‌ی حبس او نمایند جوارش از طباشیر و گل سرخ هریک ده درم عود خام و سک هریک پنج درم سائیده در رب به‌یا رب سیب ساخته سه درم بدهند و چون دانند که معده پاک شد تقویت فم معده نمایند تا ماده‌ی دیگر قبول نکند و گل سرخ صندل سفید طباشیر و اندکی کافور در آب مورد تر و گلاب و آب سیب آمیخته و خرفه بدان آلوده بر معده پوشند و طعام از گوشت دراج و تیهو بآب غوره و اناردانه پخته و مصوص وافشره موافق باشد و اگر با صفراء اندک رطوبت آمیخته باشد و صاحب علت را اشتهای طعام کمتر بود و آب دهان بسیار بود و غثیان به هم رسد اول قی نمایند بعده معده را به نقوع صبر پاک کنند و این حسب درین باب سودهند باشد صبر و غاریقون نیم درم بآب عنب‌الثعلب حسب ساخته بدهند و حب اصطمخیقون نیز تنقیه معده نماید و بعد تنقیه معده را به طباشیر و گل سرخ سوده بگلقند سرشته تقویت دهند **شیخ** می فرماید که ایارج نافع ترین دواست برای اخلاط امر ارهی معده خصوصاً بطبخ افسنتین و این نسخه‌ی ایارج خفیف برای تنقیه این ماده نافع است بگیرند فقاح اذخر و عود بلسان واسارون و دارچینی هر واحد یک جزو صبر شش جزو و اگر اراده‌ی قوت استفراغ بدان نکنند بلکه تنقیه معتدل خواهند وزن هر واحد یک نیم جزو کنند و صبر را بحال خود دارند و از حبوب مجربه نافعه درین آن است که بگیرند صبر یک درم و هلیله زرد گل سرخ هریک نیم درم و در آب کاسنی سبز بسرشند و سفرجلی مسهل معمول از سفرجل و شکر و سقمونیا و گاهی اقتصار می کنند بر نوشیدن یک دانگ سقمونیا در سه اوقیه دوغ مصفی از مسکه حل کرده‌یک ساعت گذاشته که امتزاج اونیک گردد و حلنجبین مسهل برای او عظیم النفع است و همچنین شاهتره و خصوصاً برای مواد مراری و ایضا طبیخ افسنتین و تمرهندی و آلوی بخارا و شربت ورد مسهل و خصوصاً در صیف و کذلک ماءالجبن بهلیله و اندک سقمونیا و یا صبر برای کسی که بدان اراده‌ی استفراغ ماده‌ی صفراوی کند و این دوای جالینوس جیدست بگیرند افسنتین رومی پنج درم گل سرخ صحیح بست درم ورد و رطل آب بجوشانند تا نیم رطل بماند تنها یا به شکر اندک بنوشند و صبر موافق است در استفراغات معده سقمونیا موذی معده ضماد آن است پس اقدام بر آن نکنند مگر وقت ضرورت و در مثل این مواد انتفاع می یابند بفصد چون درینجا امتلا باشد بنابر آنکه اخلاط بسوی عروق و اطراف حرکت کنند و برای اخلاط معده منفذ گردد که در آن مندفع شوند و آشامیدن ایارج در طبیخ افسنتین به غایت مجرب است و سفرجل به این صفت هم تجربه رسیده بگیرند لحم سفر جل بریان درآرد پیچیده مقدار سه وقیه و زعفران و افسنتین هر واحد یک نیم درم و روغن شجر مصطکی و روغن سفرجل هشت در خم در شراب ریحانی سرشته استعمال نمایند پس تقویت معده که به این صفت باشد می نماید و منع قبول او برای اخلاط حاره می کند و ایضا از آنچه تجربه شده اینست که بگیرند افسنتین ده درم دارچینی پنج درم عود بلسان سه درم سنبل‌الطیب سه درم برگ گل سرخ تازه دو درم عود دو درم مصطکی یک درم در آب بسیار بجوشانند تا به قدررطل یا کمتر از آن بماند صاف نمایند و در آن صبر بخیسانند و هر روز یک اوقیه بنوشند تا صحت حاصل شود و اگر خلط مصبوب باشد و در

آن لحوج و غلط نبود به قی منتفع گردد بآب ترب و سکنجبین و ماءالعسل و ماءالشعیر مخلوط به سکنجبین گرم و مانند آن از مقیات خفیفه و گاهی آب گرم تنها تنقیه کند یا آب به روغن یا بزیت گرم تنها یا سکنجبین بآب گرم تنها و آب گرم به عسل اندکی غسل ماده می نماید که گاهی آنرا به قی بالطبع می اندازد و گاهی با سفل منجمد می سازد و گاهی معالجه مثل این ماده به اسهال نیز می کنند بدانچه مذکور شد اگرموادازآن منقلع نگردد و یا بسوی قعر معده مائل تر باشد و چون ارادهی اسهال با یا رج در مثل این ماده نمایند بعد حمام یک روز پیش آنان ماءالشعیر بیاشامند و گاهی این غلط لاذع اندک می باشد و استعمال پست جو بآب انار اذیت او زائل می کند بنابر کشف سویق و به تخفیف او و تقویت آب انار هضم معده پس ماده را قبول نمی کند و چون خلط موذی حار لذاع باشد و از آن غشی و تشنج عارض شود پس تدبیر او بدانچه در باب غشی مذکور شد باید کرد و واجب است که اول مبادرت به نوشیدن آب نیمگرم نمایند پس چون اخلاقی کنند عوارض لاحق ایشان ساکن شوند **مجوسی** گوید که اگر سوءمزاج حارمع مادهی صفراوی باشند قی بسکنجبین شکری و آب گرم بعد خوردن ماهی و ماءالشعیر نمایند بهر آنکه خلط در اعلای معده می باشد و این در ماه سهیا چهار بار استعمال کنند و بعد آن اشربه مسکن صفرا دهند و اگر مریض را عادت به قی نباشد و بران سهل نبود باید که اسهال مطبوخ هلیله و گل سرخ و شاهتره و تمرهندی و مویز منقی به اندکی صبر و ایارج نمایند و اگر در آنجا تپ نباشد و این حب بدهند هلیله زرد سه درم ایارج فیقرا افسنتین رومی گل سرخ هریک دو درم همه را با یک سائیده بآب شاهتره سرشته جداسازند شربت چهار درم به سکنجبین شکری یا آب تمرهندی و کاسنی و ایضا این دوا را بدهند هلیله زرد سه درم کوفته بیخته ایارج فیقرا را یک درم به جلاب یا به شربت بنفشه سرشته سحر گاه بکار برند و این مطبوخ نیز نفع تمام می دهد گل سرخ هفت درم افسنتین پنج درم شاهتره ده درم آلوبخارا بست عدد مویز خراسانی منقی تمرهندی هریک بست درم در پنج رطل آب بجوشانند تا بهیک نیم رطل آید صاف نموده هر صبح چهار اوقیه از آن بهیکمثقال صبر مسحوق بدهند و تضمید معده به گل سرخ و صندل و سک و قدری کافور به گلاب حل کرده نمایند و دوای جالینوس که در قول شیخ گذشت برای اخلاط و امراریهی متشر به خمل معاره مع یکمثقال صبر سقوطری نافع نوشته و اگر صفرا از جگر به معدهیا به طرف سائر بدن بریزد فصد باسلیق کنند و به این حب اسهال آورند به هلیله زرد گل سرخ هر واحد پنج درم صبر هفت درم افسنتین چهار درم سقمونیای مشوی در سفر جل یک درم باریک سائیده به سکنجبین سرشته دو درم و نیم و تا سه درم بدهند **مسیحی** گوید که معالجه سوءمزاج معده حار مع ماده به این طور نمایند که اول تنقیهی معده از ماده صفراوی باسهال و یا به قی کنند یعنی اگر ماده به سوی فوق طرف فم معده باشد و عادت قلیل به استعمال قی بود تحریک قی بعد خوردن ماهی تازه و نوشیدن ماءالشعیر به سکنجبین نیمگرم نمایند و اگر ماده گل با سفل طرف قعر معده بود باید که اسهال شکم بدانچه منقی این اخلاط باشد به این طور نمایند که بگیرند صبر و هلیله و در

سکنجبین سرشته بخورند تا بعد دو ساعت مطبوخ که از افسنتین و شاهتره تمرهندی و آلوبخارا مویز منقی ساخته باشند بنوشند و مکرر استعمال این دو را نمایند تا معده پاک گردد که این بالغ النفع ست و یا دوای جالینوس که در قول شیخ مسطور شد با یک درم صبر و بست درم شکر بدهند و اغذیه بارد رطب مثل بچه‌ی مرغ و کدو بقله‌یمانی و خیار و کاهو و آلو بخارا بخورند و آب سردو سکنجبین شکری و آب انار میخوش و آب آلوبخارا بنوشند **ابن الیاس و خجندی** می نویسند که اگر سوءمزاج حاد مع ماده‌ی صفراوی باشد قی به سکنجبین نمایند یا به مطبوخ تخم خرپزه و اصل‌السوس و تخم شبت و تخم ترب ا گر به سکنجبین نیاید بعده اسهال بماء الفواکه مثل تمرهندی و مشمش و آلوی بخارا یا به مطبوخ آن یا بشربت اجاص مسهل مع ترنجبین و شیر خشت آورند پس تبدیل مزاج معده بربوب حامضه و اقراص بارده مثل قرص طباشیر نمایند و سکنجبین سفرجلی و ساذج و تمری ومیبه ساده نفع بین نماید و این سفوف نفع بلیغ بخشد بگیرند گل سرخ پنج درم طباشیر دو درم و نیم پوست سماق هلیله‌ی زرد هر واحد یک نیم درم مصطکی نیمدرم را مک نیمدرم شکر طبرزه همچند همه ادویه کوفته بیخته سه درم صبح بآب سرد بخورند **گیلانی** نوشته که در سیامرست که اگر ماده لطیف و طافی و انسان معتاد به قی باشد قی به سکنجبین و آب گرم بعد خوردن اشیای مرطبه مثل سمک و ماءالشعیر نمایند و از تهوع شدید که مزمج معده و موذی آنست حذر کنند و بعد قی تقویت معده به شربت انار یا رب لیمو یا شربت غوره یا شربت سیب میخوش نمایند و اگر ماده را سبب باشد اسهال مطبوخ هلیله‌ی زرد و مطبوخ افسنتین و شاهتره و تمرهندی و آلوی بخارا و مویز منقی و ترنجبین مقوی به صبر و سقمونیا کنند و اگر ماده‌ی متشرب در جرم معده باشد و علامتش دوام غثیان است ایارج فیقرا به مرات دهند و اگر صفرا به سوی معده از کبد به سبب حرارت مزاج او یا از سائر بدن به سبب سوءمزاج حار او ریزد و علامتش سکون غثیان در ساعتی و عود آنست علاجش استفراغ بفصد پس بماءالجبن مع سقوف مسهل صفرا یا بحب مع سقمونیای مشوی یا بشربت انار مسهل است و تقویت معده به میبه‌یا گلقند و طباشیر و چون بدن پاک گردد به اغذیه‌ی مبرده متخذ از آب انار میخوش و بآب حصرم غذا سازند و فراریج مطبوخ به‌یکی ازین آب ها بخورند و در غذا اتدویج نمایند تا آنکه معده قوت یابد و از مقویات معده‌ی ایشان سکنجبین سفرجلی مخلوط به سکنجبین است و گلقند و مرکب به سماق و عصرم اطباشیر و قدری ریوند برای تقویت جگر نیز آمیزند.

علاج امراض معده از سوءمزاج مادی بلغمی

و آن وجع معده و ضعف هضم و سوء هضم و تخمه و نقصان و بطلان شهوت طعام وجوع البقر و نفخ معده و جشاء قی و تهوع و غثیان و فوق و قلع معده و اختلاج معده و حرقت معده و تشنج معده است از نمک و آب نیمگرم و تخم ترب و عسل مکرر قی کنند بعد از آن مصطکی پوست ترنج و غیره که در علاج سوءمزاج بارد رطب معده گذشت بعمل آرند و ایضا در بلغم لزج

بهر تلطیف و تقطیع ماده تخم ترب و خردل و تخم شبت و تخم شلجم هریک نه ماشه جوشانیده و صاف نموده نمک نه ماشه و بوره ارمنی سه ماشه و سکنجبین عسلی چهار توله حل کرده بنوشند و قی کنند و یا بعد حصول تلطیف به طبخ شبت و ترب قی کنند تا ماده منقطع شود و بیرون آید و اگر عادت قی نباشد یا مانع بود بعد نفج بمنفج بلغم مسهل بلغم دهند و یا تبر بدهدو جزو و زنجبیل یک جزو و شکر سه جزء اسهال آورند و بعد از تنقیه‌یا اسهال به جوارشات گرم مثل جوارش جالینوس و مربای زنجبیل و یا به مطبوخ مصطکی چهار ماشه عود سه ماشه قرنفل سه و نیم ماشه در گلاب پا و آثار تا به نیمه آید نبات سه توله داخل کرده تبدیل مزاج نمایند و به قول حکیم علی از مقصیات رطوبات معده که دو بار یا زیاده از آن تا ده مرتبه بدان قی کنند این است که بگیرند جوز القی و کوفته بیخته اندکی روغن بادام شیرین بر آن ریزند بعده مثل او عسل کف گرفته رقیق القوام آمیخته بدارند شربت از آن از یک مثقال تا دو سه مثقال بحسب قوت مریض و ضعف آن و کثرت رطوبات و قلت آن باشد و طریق استعمالش اینست که اول شی قلیل رقیق مثل شوربا بخورانند بعد از آن دوا دهند و بالایش یک سکرجه‌ی آب گرم بلکه جلاب گرم بنوشانند و ساعتی یا دو ساعت بدان صبر کنند پس طعام مختلف شکم سیر تناول نمایند بعد و یک ساعت یا نیم ساعت بر آن صبر کنند و قدح بزرگ آب گرم یا آبی که در آن تخم ترب کوفته یک اوقیه‌یا شبت دو باقه و نمک و روغن زرد و عسل هر واحد دو اوقیه بدهند و بر فرش حرکت کنند بعد از آن به پر مرغ و روغن یا بادام یا کنجد یا زیت آلوده قی آورند و یا بدون پر مرغ و این به طریق احوط عمل مذکور شده والا دوای مذکور در ابتدای تناول دو بلا حاجت بسوی اشیای مسطوره قی می آورد و این مقی خیلی منقی است و نفع بالغ می نماید و گویند که از ادویه سفرده سنقی رطوبات از معده خوردن وج و قاقله و صبر و کما ذریوس و افسنتین واشنه وانیسون وانجدان و بوزیدان و روغن بلسان وحب و عود آن و برگ تنبول و بیخ باد آورد و فلفل سفید و هلیله‌ی کابلی و فلنجه و نعناع و انزروت و آب آس مع صبر و مصطکی هر دو و کباش قرنفل و بیخ مثا یکمثقال به عسل و دار فلفل و زعفران و قصب الزریره و درونج و کبابه و صرف و دارچینی دایر ساو خولنجان و سلیخه و حماما و سنبل هندی و سهیل وصعتر و برنوف و ریحان کافوری و مویزست و کذا اسارون شرباً و ضماداً و فلفل سیاه شرباً و خلطا در طعام و کرنب نبطی اکلاً و عصاره‌ی او شرباً و لادن شرباً و ضماداً نیز هر واحد منقی معده است **اقوال حکما** بوعلی سینا می نویسند که اگر خلط غلیظ باشد صواب آنست که تقطیع و تلطیف او با شربه‌ی مقطعه‌ی ملطفه نمایند و ادویه‌ی مقطعه مثل سکنجبین و کوامخ و کبر و خردل و زیتون است واضمده‌ی ملطفه بکار برند معده اسهال بدانچه مخرج آن باشد باید کرد و اگر اسهال بعد قی استعمال نمایند بهتر باشد و اگر ماده خائص بود و منقلع نشود قی نمایند بدانچه قوی تر باشد مثل طبیخ جوزالقی و خردل و فلفل و این دوا مقی بلغم است مغز تخم قرطم کوفته بآب شبت حل کرده روغن غاربران انداخته بیاشامند و در آن پر مرغ آلوده از آن قی کنند و بعد تنقیه‌ی معده آنچه تعدیل مزاج و تسخین و تلطیف نماید استعمال کنند تا ماده بار دیگر پیدا

نشود و چون اراده‌ی اسهال در مثل این ماده نمایند یک روز پیشتر از آن بعد حمام نخود آب بیاشامند و دلک بسیار استعمال نمایند و استحمام بآب حمات و اسفار و حرکات نافع است و بیشتر عادت بعضی انسان چنان باشد که بلغم بسیار در معده‌ی آن مجتمع گردد و کرات باسلق و خردل استعمال نمایند و از آن صحت یابد تقطیع جرم خلط و اسهال که صاحب آنرا عارض گردد و اگر بلغم حامض باشد ایارج به سکنجبین خورند و دوا و الفوتنج استعمال نمایند و ادویه‌ی مسهله‌ی صالح اینچنین اخلاط غلیظ صاحب افادیه و حسب صبر کبیر و حب اصطمخیقون و صبردر سکنجبین به زوری قوی البزور مرتب بعسل است و این دیارج مخصوص به ماده‌ی غلیظ است بگیرند تخم کرفس شش جزو اطراف افسنتین انیسون بادیان هر واحد سه جزو فلفل سفید مراسارون هر واحد یک نیم جزء قسط سنبل رومی کاشم هر واحد دو جزو مصطکی زعفران هر واحد یک جزو صبر هشت جزو قرص سازند و هر روز یک قرص به وزن مثقال بخورند تنقیه معده برفق نماید و گاهی احتیاج با یارجات کبار افتد و از آنچه این کسان نفع یابند خصوصاً بعد تنقیه سابقه هلیله‌ی مربی و شربت افسنتین و زنجبیل مربی است و موافق ترین اغذیه برای اینها شوربای قنا برو کنجشک سوای فراخ است که اجرام فراخ بطی الانهضام طویل المکث در معده است و بدانند که ضما مجفف معده و ناشف همه فضول از آن است و آب معدن آهن یا در آن آهن به مرات کثیر داغ کرده معده‌ی رطب را نافع است و سکنجبین عنصلی سخت سودهند است و سکنجبین سفر جلی ساده برای مواد حارو به فلفل و زنجبیل برای مواد غلیظه بارده خوب است و ترکیبش این است که آب سفرجل مالی قلیل العفوصت یک جزو و عسل برای مبرد و شکر برای محرور یک جزو و سرکه‌ی جید کهنه نیم جزو بر آتش ملائم قوام نمایند و بردارند و اگر اراده کنند که برای مبرد و سخت قوی النفع باشد در آن زنجبیل و فلفل داخل کنند و از آنچه نفع می کند در تحلیل مواد غلیظ از معده چسبانیدن طفل غیر بالغ خرد بلا حجاب از شکم است و ایضا اگر خلط بارد رطب باشد بر مسخنات محلله اقتصار کنند و از آنچه به تخفیف او به قبض نماید در آن داخل نکنند که آن خطر عظیم است دوا باشد یا غذا به سبب حبس خلط متشرب در جرم و معده لیکن اگر خلط به کثرت خود موذی باشد نه به فساد خود در تدارک آن ادویه و اغذیه قابضه استعمال باید کرد و ادویه‌ی مستفرغه بقی یا به اسهال نیز در آن لابدست **مضف کامل** گوید که اگر سوءمزاج بارد مع ماده‌ی بلغمی یا سوداوی باشد مریض راحب صبر یا حب ذهب یا حب افادیه یا حب ایارج یا حب قوقایا دهند و نقوع صبر استعمال کنند و امر به قی از ادویه‌ی مقی بلغم نمایند و اگر تناول به قی برآن سهل نباشد بعد خوردن ترب و نمک و خردل و عسل و شرب شراب قی کنانند و بعد قی زنجبیل مربی و هلیله مربی و هلیله مربی و آمله‌ی مربی بدهند و چون معده پاک گردد مقویات معده تا مواد دیگر قبول نکند استعمال نمایند مثلاً قرص و رد بگلقند عسلی و قدری مصطکی بدهند و بالایش گلاب که در آن عود خام و مصطکی جوشانیده باشند بنوشانند و این ضماد صبرافسنتین رومی هر واحد پنج درم مصطکی سنبل‌الطیب ساذج هندی قرنفل هر واحد یک نیم درم همه را باریک سائیده و

موم سرخ پنج درم در روغن زنبق و روغن ناردین یا روغن قسط و روغن مصطکی هر واحد ده درم گداخته بیامیزند تا مستوی گردد بر فم معده یا قعر او ضماد نمایند و اگر برد معده قوی و بلغم در آن بسیار باشد ماءالاصول به روغن بید انجیر قدری امر و سیا در آن مالیده بدهند و بعد از این تریاق کبیر یک درم به شراب کهنه‌یا به قدری میسوسن بخورانند و یا مثرودیطوس به شراب یا آب نعناع و آب سیب دهند و این دوا مصطکی قرص و رد هر واحد سه درم کهربا نعناع خشک مربا موز عود خام هریک دو درم به سباسه‌یکمثقال باریک سائیده به شراب و یا بآبی که در آن مصطکی و سنبل و عود و قرنفل جوشانیده باشند بخورند و باید که هرچه مریض را از این ادویه بدهند به حسب قوت علیل و علت دهند پس اگر علت ضعف باشد در علاج او حلنجبین و قرص و رد به مصطکی همراه گلاب که در آن عود خام و قرنفل جوشانیده باشند کفایت کند و اگر مرض قوی باشد از معجونات مذکوره و ایارجات کبار و ماء الاصول استعمال نمایند و بقراط در کتاب ابیذیمیا گفته که چون انسان را کرب و قلق عارض گردد و سببش بلغم عضن در معده باشد و باید که صاحب او را شرب ممزوج که نه کهنه و نه نو باشد بدهند زیرا که چنین شراب تسخین معده به اعتدال و اعانت بر هضم نماید و چون طعام در معده ترش گردد زیره‌ی کرمانی نقاح اذخر قرد مانا فلفل هر واحد یک جزو باریک سائیده به وزن درم تا یکمثقال با شراب ریحانی بخورند **ابوسهل** گفته که اگر سوءمزاج معده بارد مع ماده باشد باید که تنقیه‌ی معده به قی بعد تناول اشیای ملطفه مقطعه مثل ماهی شوروترب و عسل به طبخ شبت و ترب و سکنجبین عسلی نیمگرم نمایند و یا تنقیه بمسهل مثل حب اصمخیقون و یا حب متخذ از مصطکی و صبر کنند بعد از آن روغن بید انجیر بماءالاصول بیاشامند و اگر کفایت نکند ایارجات کبار بدهند و اگر مریض متحمل آن نباشد امر و سیا به روغن بادام و ماءالاصول دهند و چون معده پاک گردد دوائی که در آن مصطکی و قرص درد هر واحد سه درم است و در قول صاحب کامل گذشت سوای به بسباسه بدستور ساخته دو درم بهیبه‌یا شراب ریحانی یا بآب انیسون و مصطکی یا بآب قرنفل بدهند و درین وقت کمونی و فلافلی و زنجبیلی مربی و هلیله مربی نافع بود و طعام مثل نخوداب و قنابر و قلایا و مطبخنات که در آن ابازیروفادیه باشد بدهند و شراب اوضدیقون باشد یا ماءالعسل متخذ بافادیه شراب ریحانی کهنه یا شراب متخذ از مویز و عسل مصفی یا ماءالعسل که در آن عود خام و نقاح از خروسک و مصطکی پخته باشند و تضمید معده باشیای حاره‌ی خوشبو مثل شراب سوسن بعنبر و عود و مسک و سنبل نمایند و به روغن بان یا روغن قسط یا روغن سوسن تدهین معده کنند **ابن الیاس** گوید که در سوءمزاج بارد رطب مع ماده لزج بلغمی تضعیف معده به قی از تخم ترب و اصل‌السوس و عسل و نمک و تخم خرپزه کنند و هر صباح مطبوخ انیسون و بادیان و اصل‌السوس مقشر کوفته هر واحد سه درم بدهند و غذا ضروره‌ی نخود مع مغز قرطم و دارچینی و زعفران و فلفل یا قلایای مبرزه سازندوزنجبیل مربی ده ورم یا کمونی به قدر یکمثقال بخورند و اسهال طبع بحسب ایارج وایارج جالینوس یا لوفاذ یا با بحقنه ماده نمایند و تمریخ معده به روغن زنبق دخیری یا سوسن کنند و

این جوارش کندر خیلی سودمند است فلفل دار فلفل هر واحد سه درم کندر پانزده درم خولنجان زنجبیل هرواحد دوازده درم جوز بواقرنفل هر واحد سه درم شکر سفید همچنیند همه ادویه جمله را باریک سائیده بحر بریخته‌ی بعسل کف گرفته برشند و یکمثقال بخورند **خجندی** نوشته که ریاضت معتدل قبل طعام و استعمال اغذیه‌ی خفیفه و تقلیل آن نمایند و بر اشتهای صادق بخورند و اغذیه حار یابس باشند مثل لحوم دراج و کبک و گنجشک مطبخن مبرز مطیب بری و اشیای مالحه مثل سمک مالح و حریفه مثل مثل خردل و عسل و ترب به سکنجبین خورده قی کنند و تقلیل آب نمایند و شراب کهنه بنوشند و اگر از جوارشات استعمال کنند باید که تدریج تسخین مزاج برفق نمایند تا نشف مواد درمعده و لزوجت آن نکند بلکه بانضاج و تلطیف مشغول شوند و اندک سکنجبین عنصلی بنوشند و کذاسکنجبین بزوری و قرص درد و از آنچه نفع می کند شربت افسنتین بعد و استفراغ بحب صبروقوقایا و ایارج لوغاذ یا بعد از آن استعمال سماجین کبار مثل شرودیطوس و امر و سیاست و این دوا برودت معده و کثرت بلغم را نافع ست هلیله‌ی کابی هلیله‌ی سیاه گل سرخ هر واحد ده درم فلفل زنجبیل دارچینی سنبل مصطکی بودینه سرماخور بادیان انیسون هریک سه ورم عود و نفل به سباسه ساذج هریک دو درم زعفران یک درم سائیده به میبه‌ی عسلی بسرشند شربت از یکمثقال تا دو مثقال و این ضماد نفع می کند سعد سنبل گل سرخ مصطکی عود نعناع سائیده و بآب به و شراب سرشته بر فم معده ضماد نمایند **ایلاقی و جرجانی** می نویسند که اول قی نمایند چنانچه ماهی شور و ترب خورده بالایش تخم ترب و تخم جرجیر و تخم شبت مساوی باریک سائیده به قدر پنج درم در سکنجبین سرشته و در طبخ لوبیا و شبت و کرنب حل کرده نیمگرم بدهند و یا تخم ترب تخم سپندان سفید تخم جیرجیر هریک درم بوره‌ی نان نمک طعام هریک نیم درم به سکنجبین عسلی به سرشند و در طبخ شبت و ترب حل کنند و بنوشند و بعد قی بر تشنگی صبر کنند و عیبه یا زنجبیل مربی یا هلیله مربی یا گلقند بدهند دو روز از قی بحب اطمخیقون استفراغ نمایند و در هر هفته‌یک بار ایارج فیقرا بدهند و اگر رطوبت بسیار بود ماءالاصول به روغن بادام تلخ دهند و استفراغ با یارج لوغاذ یاء ایارجات نمایند و بعد استفراغ صباح جلنجبین به مصطکی و عود خام و قرنفل دهند و کمونی و فلافلی موافق است و جوارش عود مسهل سود دهد و ایارج کرد که قول شیخ گذشت معده را از اخلاط غلیظ پاک کند و اگر خوردن ایارج و ادویه‌ی کربه بر مریض شاق باشد اغادیه مسهل دهند و قرص گل با هفت درم جلنجبین در آب انیسون حل کرده بخورند و شربت سنبل و شربت مشک و شربت عنبر و شربت عود نافع است و این شربت مرکب مفید بگیرند پوست ترنج ده درم عود هندی هفت درم زنجبیل ساذج هندی قاقله فرنجمشک و در فلفل هریک دو مثقال قرنفل مصطکی جوز جواهر یک دو درم همه را نیمکوفته در پارچه سست بسته در سه سن گلاب بجوشانند تا به نبیمه آید پارچه را مالیده افشرده دور کنند و دو من عسل و یک من شکر آمیخته بقوام آرند و از آتش گرفته مشک و عنبر و زعفران هریکمثقال سوده بیامیزند شربتی سه درم تا پنج درم و جوارش عود و سفوف آن و جوارش عنبر

و جوارش نارمشک برای برودت معده و ریاح بهترین اشیاست و حب صبر به نسخه‌ی اسحاق بن حنین در تنقیه‌ی معده و سکنجبین نسخه‌ی آن برای رطوبت لزج معده‌ی رطب نیز نافع و غاریقون یکمثقال به عسل سرشته خوردن و در طعام کرد یا داخل کردن برای آروغ ترش شود دارد و شراب محبث الحدید هر بامداد سنی درم سه هفته بدهند و از فواکه رطب و از ترشی ها پرهیز کنند و طعام گنجشک بریان و نخوداب و گوشت شکار به روغن بوزیان کرده خورند و این ضماد معده را گرم کند بگیرند سعد فقاح اذخر سنبل عود را مک کند مصطکی هر یک مشت همه را کوفته بمیبه سرشته بر معده نهند و اگر افسنتین رومی و قصب الزیره زیاده کنند و بشراب کهنه و آب بسرشند روده باشد روغن مصطکی که در روغن زیت ساخته باشند نیز معده را قوت دهد و گرم کند طبری گوید که این سوءمزاج اگرچه کثیرالاویت شدید الخطر است به جهت تولید آن ابتلال رباطات و اعصاب مربطه را لیکن سهل المعالجه است مگر قوای علیل صحیح و سائر اعضای او مثل کبد و دماغ و قلب قوی باشند و معالجه‌ی او صعب گردد اگر بادهی الم شدید از جنس تمدد باشد و این حارت نمی شود مگر وقتی که در معده رطوبت بسیار حاصل شود و از آنچه دلالت می کند بدین مزاج تغییر رنگ به سفیدی است و رهل و کسل و بطور حرکت و کثرت تناوب و سرعت دمعد وقت رسیدن سردی بدان و سیلاب آب از بینی و هراز سفید منقطع مگر آنکه جگر بسیار قوی باشد و صفرا بسوئی امعا بسیار ریز و پس اگر کبد قوی باشد بدن صاحب این مزاج عبل رطب گردد و شحم در اعضای او به سبب کثرت ماده‌ی شحم زیاده شود الا آنکه کبد رطب مزاج یا ناقص الحراره بود که درین وقت خون بسیار رطب گردد حتی که به آن از استرفای اعضا در امن نباشد پس واجب است که بر معالجه‌ی آن اقدام ننمایند و از ضعیف القوه باشد زیرا که این مرض محتاج به استفراغ قوی است و معده چون مسترخی شود افعال طبیعی او باطل گردد و چون متشنج شود حرکات غیرطبیعی از آن تولد کند و از آن فساد هضم بل بطلان او گردد و استرخا از اشیای مرطبه‌ی مجلسه و تشنج از چیزهای مسخن مجفف پیدا می شود و درینجا حالتی ثالث ست و او اینست که نه متشنج شود و نه مسترخی غیر آنکه او نموست کند و در آن رطوبت کریه الرائحه حاصل شود مازان معده بسیار ضعیف گردد و بر طعام مستولی نشود و چون این حالات ثلاثه به صحت پیوست واجب است که ادویه‌ی این علت مرکب بوده از آنچه مسخن و محلل و مستفرغ و معطر باشد و همچنین امر دماغ و رحم در حاجت آنها بادویه‌ی عطره است پس می باید که استفراغ کنند در ابتدای امر و اول معالجه به حقنه معتدل نمایند بعد از آن به اندک زیاده از اعتدال پس چون طریق منفتح گردد و فضول خفت پذیرد استفراغ به ادویه و استعمال تضمید و تنطبل و دلک نمایند و حقنه‌ی معتدل اینست خارخسک بابونه اکلیل الملک برگ شبت برگ سلاب هر واحد یک کف قرطم کوفته حلبه بزر کتان هر واحد جفنه عناب چهل سپستان دوازده پرسیاوشان برگ ساداوران برگ لبلاب برگ جمسفرم هر واحد باقه‌ی کبیره سبوس گندم خطمی هر واحد دو کف هر دو در صره بسته همه را بجوشانند و مالیده‌یک صد درم از آن صاف نموده در هاون کنند و ده

درم روغن خیری و پنج درم روغن بید انجیر و دو دانگ به ورق سرخ انداخته حل کرده و نیمگرم نموده از آن حقنه سازند یکبار در ابتدای روز بر نهار و یکبار در آخر روز وقت انحدار طعام از معده تا سه روز متواتر و رعایت مزاج علیل نمایند پس اگر متغیر نشود از استعمال حقنه‌ی قوی تر از آن منع نکنند پس تا هفت روز راحت دهند و غذا به شوربای لحوم عملان خفیفه‌ی یکساله و عصافیر و قنا بر دهند بعد از آن به همین حقنه استعمال کنند و در آن دو درم سکنجبین و یک درم جند بید ستر و یک درم جا و شیر اضافه نموده بپزند تا همه گداخته مهرا شود و اگر باقی ماند از آن بقیه بگیرند ادویه بر مقداری که مذکور شده و از هر دو روغن و به ورق طرح کنند و در هاون حل کرده دو دفعه در دو روز متفرق حقنه کنند بعد از آن پنج روز است داده این حسب بدهند بگیرند گل سرخ سکنجبین انیسون تخم کرفس هر واحد دو درم زنجبیل چینی جاو شیروج اسارون حب بلسان هر واحد یک درم میعه‌یابسه جندبیدستر هریک دو ثلث ورم هلیانه‌ی سیاه پوست بیخ کبر بادیان هر واحد سه درم و نیم مصطکی رومی چهار ورم غاریقون سه درم زعفران یک نیم درم صبر سقوطری پانزده درم بعض حذاق از حرانیان ذکر کرده اند که صبر و غاریقون را جمع نکنند و جالینوس در یک موضع هنگام ذکر ادویه‌ی معده جمع نموده همه را سائیده و جا و شیر و سکنجبین را در شراب صاف جید خیسانیده حل کنند و ادویه آمیخته مثل فلفل حب سازند و در سایه خشک کرده ازین سه شربت در مدت بیست و یک روز بخورند و چون معلوم کنند که معده تنقیه‌یافت و براز اولین درنگ او درست گردید بر معده‌ی او این ضماد نمایند و گاهی این ضماد تنها از استفراغ غنی می سازد بگیرند آرد که بسند و مصطکی هریک سه ورم قصب الزریره و افواه عقده و نارمشک و ناروین هر واحد دو درم مرو صبر هر واحد یک نیم درم سنبل یک درم و ثلث فوفل یک درم جوزالسرد و پوست بیرون پسته هر واحد یک نیم ورم حب‌الاس یا برگ آن سه درم همه را باریک سائیده و حصه کنند و یک حصه در قیروطی معمول به روغن ناردین و مصطکی آمیخته حل کنند و بر خرقه‌ی که بهیست معده قطع کرده باشند مالیده و بر معده نهند قبل از غذا یا در آخر هضم و اما در وقت حصول طعام در معده ضماد نکنند و حصه‌ی دوم در آب سیب خوشبو یا آب سفرجل و آب نمام بیامیزند به نحوی که رقیق باشد و در آن اسفنج نو و یا مغسول به خاکستر اگر کهنه باشد و یا حلوف سفید اگر اسفنج نباشد تر کرده در اوقات مذکوره بر معده نهند و برای تنقیه‌ی معده از رطوبات حاصل در آن و تقویت جرم معده و تقطیر آن این حب است که اهل حران ترکیب داده اند و بسیار عظیم النفع است قبل طعام و بعد از آن و با پرهیز و بدون پرهیز تناول او صالح است سیمای برای کسی که در معده‌ی او رطوبات باشد و آن ضعیف القوه بود بگیرند هلیله‌ی سیاه و کابلی هر واحد پنج درم مصطکی سه درم کرد یا نانخواه تخم کرفس زیره‌ی کرمانی انیسون هریک دو درم نمک هندی یک نیم درم صبر سقوطری خالص همخید همه ادویه زعفران یک درم و نیم همه را سائیده و بآب برگ ترنج سرشته جهبا بزرگ از نخود سازند و قبل طعام به وزن یک درم و ثلث بخورند و بر آن دو جرعه آب گرم بنوشند و اگر بعد طعام تناول نمایند شربت اونیم

درم کنند و دائم قبل طعام و بعد او بخورند که منقی معده از رطوبات در مقوی آن است و این حب معروف به حب است و ایـن حب دیگر استفراغ معده از رطوبات و تقویت جرم آن و اسخان آن نماید بگیرند زنجبیل قاقلـه‌ی صـفار دار فلفـل فلفـل سـفید قرنفل اسارون وج هر واحد یک درم هلیله سیاه ده درم مصطکی سه درم افسنتین رومی افتیمون جعد و کمافیطوس فوهـو هـر واحد یک نیم درم حضض هندی دو درم زعفران یک درم صبر سقوطری پانزده درم رب‌السـوس سـه درم همـه را سـائیده بـه شراب عفص بسرشند و حب ساخته و دو درم بخورند و اگر بعد طعام خورند شربت یک درم یا کمتر سازند و از آنچه معالجـه‌ی معده‌ی رطب بدان می کنند چون مزاج و وقت تعالج به این ادویه‌ی مذکوره متسع نباشد و مریض فیق الصدره مخـح الاکتـاف طویل الرقبه نبود اینست که در اول طعام ترب و نمک بخورند بعده خردل مضروب بزیت پس شوربا که در آن شبت بسیار باشد بنوشند پس قدح عسل جوشانیده بنوشند پس بر آن نبیند کدر حدیث بنوشند و دائم آب گـرم کـه در آن تخـم سـرمق کوفتـه جوشانیده باشند با شکر بیاشامند و چون قی کردن خواهند پر به روغن بادام آلوده در حلق اندازند تا تقای تام یابـد و در آن روز آب نباید نوشید و اگر تشنگی غلبه کند اندک اندک شربت سیب خوشبو بنوشند و بر گرسـنگی صـبر کننـد والا طعـام خشـک بخورند و بهتر آن است که چیزی از ماکول و مشروب تناول نکنند و روز دیگر ترب بـا نمـک بجوشـانند و آب او قـدح بـزرگ بگیرند و بر آن سکنجبین مثل او ریخته صبح بر نهار بنوشند و قی کنند و بعد فراغ از آن اندک گلاب خوشبو بیاشامند و تضمید معده بدانچه مقوی و معطر و جامع اجزای آن باشد مثل گل سرخ و مصطکی و اقاقیا و کمک و آس و سیب خوشبو و مانند آن نمایند و غذای او سه روز کبک و تیهو بریان یا قلایای محترقه بلحم عسل یکساله باشد و بران شراب خوشبو اندک بنوشـند و اگر رطوبت متعسر باشد و این معالجه نفع ننماید و برد معده بسیار قوی باشد به علاج قویتر از این پردازند و آن این اسـت کـه هفت روز ماءالاصول به روغن بادام تلخ و معجون امر و سیا بخورند و هر روز بست درم ماءالاصول و دو ثلـث درم امـر و سـیا بدهند بعد از آن این حب بخورند بگیرند جاوشیر سکنجبین مقل جندبیدستر هر واحد یک درم و آنچه از آن تر کردنی اسـت در آب گند نای نبطی تر کنند تا بگذارد پس ایارج فیقرا دو درم و تخم کرفس یک درم سوده آمیزند و بها به قدر یک درم سـاخته سه حب بخورند و بران آبی که در آن انیسون جوشانیده باشند بنوشند که این در یک دفعه معده را جلا دهد و شرب ماءالاصول تنها اصلاح جرم معده بارد و تحلیل رطوبت نماید و ابوعمران چون استفراغ علیل می کرد و بقیه‌ی مواد در معده‌ی او میدانست هر روز و ثلث دوم ایارج فیقرای مخمر می داده در بعض اوقات تریاق کبیر قدری حسب مزاج می خورانید و از آن نفع بین ظاهر میشد و فصد صاحب این علت نشاید مگر آنکه بعض اعضای او چنان باشند که مذکور شد پس فصد برای نفس آن عضو موافق طریق نمایند و برای این علت این شربت اهل حران ذکر کرده اند و بدان اصلاح سوءمزاج بارد مع ماده و غیر ماده مـی کردنـد بگیرند خبطیانای تازه‌ی خالص بست ورم و صبر سقوطری چهل درم و سنای کلی و مویز طایفی منقی هر واحـد بسـت درم و

همه را در سه رطل آب بجوشانند تا به یک رطل آید مالیده صاف نموده سه چند عسل سفید داخل کرده بجوشانند تا قریب بـه انعقاد رسد هر روز سه ملعقه تا چهار ملعقه بحسب مزاج و قوت بخورند که آن رطوبات را به سهولت برآرد و جرم معده را تقویت دهد و اجزای آنرا جمع نماید و همه این علاج تمام می شود تا آنکه مزاج علیل و مزاج عضوی از اعضای او متغیر نگردد و اگـر مزاج عضوی متغیر شود حتی که ازین معالجه منع کند پس طبیب میان دو امر باشد یا آنکه ترکیب دوائی دهد که در آن آنچـه استفراغ معده کند و آنچه اصلاح مزاج آن عضو متغیر نماید جمع باشد و یا معالجه‌ی معده ترک کند و اقبال به اصلاح مزاج آن عضو نماید پس چون مزاج او اصلاح یابد و نصیحت و اعتدال خود عود کند طبیب به معالجه‌ی معده اعاده نماید **گیلانـی** بعـد تحریر نسخه‌ی حب افادیه و معجون اسود و جوارش مسهل نوشته که چون بدن تنقیه‌یافت تقویـت معـده بـه قـرص گـل بـه سکنجبین عسلی و یا به گلقند عسلی و یا به هلیله‌ی مربی و یا بشربت نعنع مع گلقند مقوی به بادیان و انیسون و بـرگ نعنـع کنند و جوارشات و معجونات مقوی معده مثل جوارش عنبر و عود و کمونی و سفرجلی ممسک اگر بـه آن اسـهال باشـد و یـا مسهل اگر با آن قبض طبع بود و شراب رقیق ریحانی و فائیدن مصطکی و عود و فلفل ایشان را نافع است و غـذا نخـود آب و بعد تنقیه فراخ و قنابر و عصافیر باشد و اگر در معده طعام ترش گردد شراب بیاشامند و به مضغ مصطکی و عود امر کنند و غذا بعصافیر بریان نمایند و بعد از این قول صاحب کامل که مسطور شد تمام و کمال نقل کرده.

علاج امراض معده از سوءمزاج مادی سوداوی

و آن وجع معده و ضعف هضم و سوء هضم و تخمه و جوع کلبی و نفخ معده و جشاء قـی و تهـوع و نشـان و حرقـت معـده و جسارت معده و عضلات ست بعد از نضج بمنضج سودا مسهل سود دهند و پس از تنقیه تعدیل مزاج با شـربه و اغذیـه وادیـان مناسبه که در علاج سوءمزاج بارد یا بس ساذج معده و در مالیخولیای مراقی گذشت باید کرد و اگر سودا غلیظ تر بود بر حمـام مرطب مداومت کنند و بهر اسهال مطبوخ افتیمون بکار برند و به گوشت مرغ و نخوداب غذا سازند و درین نوع تنقیه به قی بـه سبب خلط ماده وتر سبب او دو مقعر معده مفید نیست لیکن اگر حادت قی باشد سکنجبین در آب شبت و ترب آمیخته نوشیدن و قی کردن صواب باشد و بعضی متاخرین می نویسند که اول فصد باسلیق کنند و به مطبوخ افتیمون فـواکهی علـوی خـان و حب لابر و تنقیه‌ی معده کنند و باقی تدبیر آنچه در مالیخولیا نوشته شد بعمل آرند **شیخ** می فرماید که اگر خلط موذی و منصب در معده‌ی سوداوی باشد طبیخ فوتنج به عسل و طبخ افتیمون و پودینه بری نافع ست و شب یمانی و قلقدیس و مس سـوخته به عسل سرشته بر فم معده نهادن سودمند و باید که هنگام صعوبت مرض اسفنج بهلول به سرکه گرم بر معـده نهنـد **صـاحب حاوی و ترویج** گویند که در سوءمزاج بارد مع ماده‌ی سوداوی تنقیه‌ی معده به قی و اسهال بدانچه مخرج سودا باشد مثل حـب افتیمون و مطبوخ آن نمایند و هر صبح شربت بادرنجبویه ده درم بنوشند و ماءالجبن مع افتیمون نفع می‌کند و غذا نخوداب بـه

مغز قرطم دهند و تقویت معده به سکنجبین سفرجلی و سفرجل مربی و اطرایفلات و گلقند شکری و عسلی بانیسون یا بادیان و تسخین معده و تقویت آن به جوارش کمونی نمایند **گیلانی** می نویسد که سزاوار است تنقیه‌ی معده از سودا به قی اگر لطیف باشد به شراب فقاع یا آب شبت به سکنجبین یا به ترب که در آن خربق فلاینده باشند اگر غلیظ باشد به اسهال از مطبوخ افتیمون و غاریقون یا حب افتیمون و سفوف مسهل سودا بماءالجبن بعد ترطیب خلط بحمام معتدل و ریختن آب نیمگرم بر بدن و غذای ایشان مزوره‌ی زیر باج یا بچوزه‌ی مرغ یا متخذ بآب انار یا سماق باشد و اجتناب از اغذیه و اشربه‌ی غلیظ و محرقه دم ولد خلط سوداوی و از حرکت متعب بدنی و نفسانی واجب و بالجمه تعدیل مزاج بدانچه در آن ترطیب و حرارت معتدل باشد از اغذیه واشربه باید کرد.

علاج امراض معده از ریاح

و آن مرجع معده نفخ معده و قراقروجشا و تناوب تمطی و فواق است و بدانند که اسباب تولد ریح در معده و شکم دو چیزست **یکی** تناول طعام و شراب مولد ریاح چون لوبیا و عدس و شراب شیرین غلیظ یا اشیای بسیار رطب چون امرود وسیب و خیار با درنگ و جغرات و انواع به قول و خوردن طعام و شیراب به ترتیب از جمله اسباب تولد ریاح است و **دوم** ضعف حرارت غریزی که رطوبات و بخارات معده را تمام هضم و تحلیل نتوان کرد و آن بخارات مجتمعه در شکم بعد مفاوقت اجزای ناری غلظت یافته مستحیل به ریاح گردد بسیار باشد که بعد از آن طعام گرم ملطف خورده شود و رطوبت معده را تحلیل نتواند کرد و بدان سبب ریاح و بخارات تولد کند و گاه سبب تولد ریاح خلو معده از طعام باشد و این هنگامیست که رطوبت غلیظ در معده بود و در خلو طبیعت متوجه تحلیل آن رطوبت گردد و بخار و هوای فضای معده و امعا در حرکت آید و از آن ریاح و قراقر تولد کند و این نوع ریاح به خوردن طعام ساکن شود و اگرچه غذا قلیل باشد و **گاه سبب** تولد ریح امراض طحال و کثرت سودا باشد در صاحبان مالیخولیای مراقی ریح بیشتر پیدا می شود و مثل این حال عارض می گردد و لهذا ایشان را ریاح بسیار ایذا می رساند چه سبب علت مراق در اکثر احوال سوءمزاج گرم معده باشد که رطوبات آنرا تحلیل نماید و بخار انگیزد و سده در منافذ ریح افتد و بدان سبب آن ریح وافر نتواند که با معا فرود آید و به جانب معده برگردد پس قدری از آن بسوی دماغ برآید و بعضی ترش گشته به آروغ مندفع گردد خصوص که معده ضعیف باشد و فرق میان ریح سوداوی و آنکه از طعام رطب تولد کند آنست که ریح عموداوی غلیظ و طبع باوی قبض باشد و ریح دیگر با تری دهان و نرمی پوست شکم و اجابت طبع بود و چون دست بر شکم مالند قراقر کند و احوال و تدبیرهای گذشته بر هریک گواهی دهد **بالجمله** شیره‌ی بادیان شیره‌ی تخم کشوث در آب برآورده گلقند داخل کرده نیمگرم دهند و جوارش کمونی و غیر آن ادویه‌ی کاهه ریاح نیز مفید بود و تنباکو در تحلیل ریاح معده و نشف رطوبت آن نافع است و به سبوس گندم و نمک تکمید نمایند و تکمید به برگ شبهت نیز مفید بود و حسب علتیست برای

تحلیل ریاح معده عجیب التأثیر است و اگر فائده نشود روغن بید انجیر به قدر یک توله در عرق بادیان شش توله داخـل کـرده بنوشند و اندکی گرم کرده بر معده طلا نمایند و اگر تنقیه بیشتر مطلوب باشد بعد نضج بمسهل بلغم تنقیه کنند و حب نارمشک استعمال نمایند و باقی علاج از مرجع معده‌ی ریحی و نفخ معده اخذ کند و این حسب هندی نیز دافع ریح معـده اسـت پوسـت هلیله‌ی زرد زنجبیل نمک سیاه به رنگ کابلی شیطرج علتیت مساوی کوفته بیخته در سه چند قنـد سـیاه کهنـه آمیختـه جهـا سازند و بقدر نه ماشه بآب نیمگرم صبح بخورند.

علاج امراض معده از فساد غذا

و آن وجع معده و سوء هضم و بیضه و نفخ معده و جشاء قی و تهوع و غثیان و فواق و حرقت معده اسـت اول بـآب نیمگـرم و نمک مکرر قی کنند بعد از آن گلقند و سکنجبین را ممزوج نموده همراه گلاب بخورند و غذا آب بخینی دهند و اگر از این تدبیر فائده نشود سنای مکی پنج ماشه تربد موصوف 3 ماشه در گلقند آمیخته همراه عرق بادیان بدهند و یا روغن بید انجیریک توله در عرق بادیان آمیخته بنوشانند و اگر تنقیه زیاده منظور باشد بعد نضج از منضج بلغم بمسهل بلغم تنقیه نماینده تکمید بسبوس گندم و نمک مفید بود و باقی علاج درد وجع معده و سوء هضم مسطور گردد.

وجع معده

سبب درد معده‌یا سوءمزاج بلا ماده و خصوصاً حار لذاع و یا مع ماده و خصوص حاره‌ی لذاعه باشد و یا تفرق اتصـال بـه سـبب ریح ممد و یا لازع محرق و یا سوءمزاج و تفرق اتصال هر دو چنانچه در اورام حاره میباشد و گاهی از قروح اکاله بـود و ظـاهر است که سبب حصول وجع د هر موضع یا سوءمزاج است یا تفرق اتصال یـا اجتمـاع ایـن هـر دو امـر چنانچـه در اورام بـود و سوءمزاج موجع گاه ساذج بود و گاهی مادی و هر چون که باشد احداث آن و جمع را یا با لذات باشد و یا بالعرض به سبب تفرق اتصال و ماده‌ی موجعه‌یا ذی قوام بود مثل اخلاط و یا غیر ذی قوام مثل ریح و تفرق اتصال موجع یا با تقیح باشد مانند آنکه با وی قرعه‌ی اکاله بود و یا بدون آن سوءمزاج ساذج موجع بالذات حاریا بار دست و یا بس بالعرض به سبب تفرق اتصال بود و از سوءمزاج رطب وجع حادث نمی شود و ایجاع حار قویتر از بارد باشد زیرا که آن اقوای فاعلتین است و چون لذاع باشد ایجـاع او شدیدتر بود به هر آنکه درین حالت باوجود بودن او موجع بالذات موجع بالعرض بنابر لذع موجب تفرق اتصال نیز می باشد و اما سوءمزاج مادی جمیع اقسام او موجع است لیکن ایجاع بالذات به حرارت بود و به برودت بسیار اندک باشد مگر آنکه ایجـاع آن بالعرض بود چنانچه ماده‌ی شدید الحموضت موجب تقطیع و لذع شدید گردد و وجع تابع تفرق اتصال شتد شود نه به سبب برد

و اما ایجاع سوءمزاج مادی به حرارت بسیار شدید می باشد و اگرچه آن بالذات تنها باشد و اگر معذلک لذاع محرق باشد بلاشک وجع آن شدیدتر باشد بالجمه درد معده بیشتر مادی می باشد و ساذج کمتر افتد لهذا بعضی اطبا مثل طبری سوءمزاج ساذج را از اسباب وجع شمرده اند و از آنکه مادهٔی صفرا و سوء لذاع است وجع معده در اکثر ازین ها افتد و باشد که از دیگر خلط نیز افتد زیرا که هر خلط روی که در معده جمع شود ممکن است که به کیفیت موذی یا کمیت ناطبیعی درد پیدا کند لیکن از بلغم به سبب لینت او کمتر افتد مگر آنکه مالح باشد یا به آن صفرا مخلوط بود و خون نیز باعث وجع معده نمی گردد مکه آنگه ورم در معده پیدا کند و **بعضی** کسان را وجع معده وقت خوردن طعام عارض می شود و بعد هضم ساکن می گردد و حدوث او از جهت طعام به سبب حموضت یا حرارت یا حرافت و غیر آن نباشد بلکه حدوث او از جهت معده بنابر رطوبات فاسد یا ریاح یا اورام یا قروح در معده می باشد و اکثر این کسان اصحاب سودا و اصحاب مالیخولیای مراقی می باشند که معدهٔی آنها ضعیف شده باشد و **بعض مردم** مراقی راوجع در آخر مدت حصول طعام در معده تا ساعت هشتم و دهم و دوازدهم عارض می گردد پس بعضی را از ایشان تا قی چیزی ترش مثل سرکه که از آن زمین بجوشد حادث نشود و جمع ساکن نگردد و آن چیز ترش اکثر سودا و گاهی بلغم ترش و گاهی سودا و صفرای مرکب می باشد که در قعر معده تمکن گیرد و بعد خوردن طعام و گذشتن چند ساعت بر آن طعام بدان ماده مختلط شود و مطفو گردد و فم معده به سبب شدت حس خود از حارت ماده متاذی شود و طبیعت آن را به قی دفع کند و بعضی را از آنها وجع به نزول طعام ساکن می شود نه به قی و از این هر دو فریق در بعضی وجع مدت طویل باقی می ماند و به قی و نزول طعام ساکن نمی شود مگر بعد مدتی و این صعب باشد و بعضی کسان باشند که در معدهٔی ایشان وجع یا حرقت شدید وقت گرسنگی حادث می شود و چون غذا خورند ساکن می گردد و سبب اول یعنی آنانکه عارض می شود ایشان را وجع بعد خوردن طعام انصباب سوء از طحال بسوی معده است و **سبب** ثانی یعنی آنان که عارض می گردد ایشان را مرجع بر گرسنگی انصباب صفر است بسوی آن از کبد و گاهی مرجع قوی در معده از ریح می باشد و اسباب تولد ریح در علاج امراض معدهٔی ریحی مسطور شد و گاهی درد معده از سقط بر آن یا ضربه که بر آن واقع شود و یا از ضعف آن عارض می گردد و **بعضی** کسان را شدت حس معده تنها و اتفاق انصباب خلط مرادی بسوی آن سبب وجع عظیم می گردد که گاهی غشی حادث می کند و گاهی از شرب آب سرد خصوصاً بر خلو معده وجع با قلق و فریاد حادث می شود به سبب تکثیف و قبض و جمع اجزای معده و ایذای آن به کیفیت آب خاصه که معده قوی الحس یا ضعیف باشد و **گاهی** دفعه پاک می گرداند بنابر تادیه وجع بسوی قلب و **گاهی** وجع منحدر می گردد و قولنج حادث می کند و کسی را که وجع معده طول کند در آن خوف ورم معده است و در حوامل ضد بافتناق رحم باشد و جمع فم معده در حوامل بسیار می باشد و **بقراط** در کتاب موت سریع گفتند که چون در وجع معده بر پای راست چیزی شبیه بتفاخه خشن ظاهر شود صاحب او در روز بیست و هفتم هلاک

گردد و هرکه این بهم می رسد او را اشتهای اشیای شیرین می شود و آنرا وجع شکم باشد و در ابروی او آثار بثور سیاه شبیه به باقلا ظاهر گردد و بعد از آن قرصه شود و تا روز دوم یا زیاده از آن سبات عارض گردد هلاک شود و این انسان را سبات و کثرت نوم در ابتدای مرض رو می نماید و **گاهی** مجتمع می شود در معده مواد مختلفه بنا بر آلام که آنرا به هم رسد لیکن اختلاف این مواد و کثرت آن گاه ورم از جهت الم می آرد پس هرگاه مادهی موذی و رطوبت غلیظ جمع گردد وجع حادث شود و کذلک اگر معده چیزی از این اخلاط مختلفه تشرب کند از آن الم شدید حادث گردد و سردی دست و پا در وجع معده روی است و **طبری** گوید که گاهی بعده درد حادث می شود بغیر فساد طعام و نه تهوع و نه قذف بود به نوعی که صاحب او خیال می کند که گویا معدهی او می پیچد یا میفشرد و این علت غریب است و سببش از نزول خلط حاد در عصبهی نازل از راس بسوی معده می باشد **طریق تشخیص** اسباب وجع معده باید که اولاً از مریض بپرسند که درد هر وقت می ماند یا گاه می باشد و گاهی نه اگر هر وقت بگوید اول حال کیفیت تناول طعام و کمیت آن بپرسند اگر خوردن طعام موذی کثیر الکمیت یا ردی الکیفیت حار حریف لاذع یا حامض بیان کند سببش غذای موذی معده باشد و اگر خوردن غذای نفناخ بگوید و با نفخ و تمدد شکم و شراسیف و حشا و فواق و قراقر باشد و ایضا بعد استقرار طعام در قعر معدهیا بعد غذای منفخ در جانب چپ بالای طحال دردخیزدو آنه غمز آن موضع قراقر شود سببش ریاح باشد والا علامات سوءمزاج ساذج و مادی که مسطور شد دریافت نمایند پس علامت هر نوع سوءمزاج که مدرک گردد سببش همان نوع سوءمزاج باشد و ایضا هرگاه نشان سوءمزاج مادی معلوم شود حال نوع و التهاب معده نیز بپرسند اگر اقرار آن هر دو کند سببش خلط حار تلخ یا شور باشد و اگر اقرار صرف لذع بدون التهاب نماید سببش خلط حامض باشد و اگر آثار ورم و قرصه که مذکور گردد یافته شود سببش همان باشد و اگر باوجود درد ضعف در هضم و فساد غذا دریافت گردد و هیجان وجع بعد خوردن طعام و سکون آن بعد قی و عدم علامات سوءمزاج باشد سببش ضعف معده باشد و اگر هیچ یک ازین علامات محسوس نگردد و تمامی افعال معده جهید بود و بهر اندک سبب چون بخار طعام و انصباب سودا برای شهوت طعام ایذا یا سببش قوت حس معده باشد و اگر گوید که وقت خوردن طعام درد میشود پس وقت سکون درد بپرسند اگر گوید که بعد هضم غذا ساکن می گردد پس اگر آثار اجتماع رطوبات فاسد در معدهیا علامات ریاح یا اورام یا قروح یافته شود و سببش همان باشد والا سببش ضعف معده باشد و اگر گوید که وقت هضم طعام درد می شود و بعد قی ترش ساکن می گردد و با آن هضم روی بود سببش در اکثر انصباب سود باشد اگر طحال ماوف بود والا خلط سودا و صفرای مرکب و یا بلغم حامض باشد و اگر مریض بیان کند که درد هنگام حلو معده می شود و بعد تناول طعام ساکن می گردد درین صورت حال سوزش فم معده در حالت خلو معده از طعام بپرسند اگر قرار آن کند پس اگر به آن تلخی دهن و خروج صف را به قی و انتفاع از ترشی و دیگر علامات صفرا یافته شود سببش انصباب صفرا از جگر بر معده باشد و درین صورت اگر درد

مائل بجانب راست باشد بر مشارکت غشای مجلل کبد دلالت کند و اگر آثار سودا و مدرک گردد سببش انصباب سودای تـرش از طحال بر فم معده باشد والا سببش غلبه‌ی ریاح در حالت خلو معده باشد و آنجا که تقدم ضربه و مقطعه بر معده معلوم گردد سببش همان باشد.

علاج کلی وجع معده

چون معده عضو مشارک و محل طبخ غذاست و آفت وی سرایت باعضای دیگر می نماید و موجب بلیات می گـردد در عـلاج درد آن تمهل و تساهل و اندازند که به سبب مشارکت دل و جگر موجب هلاکت می گردد و چون مفـرط مـزمن شـود ورم در معده پیدا نماید و محجمه‌ی ناری واسع بر شکم مستوی از هر جانب بالا سر نهادن و سکنجبین به گلاب یا آب گـرم آمیختـه نوشیدن در اکثر اقسام درد معده از بحربا تست و به قول جالینوس پوست سنگدان خروس بالخاصـیه تسـکین درد مـی کنـد و اسهال درد معده بلکه درد شکم را قلع می نماید مگر قروح و ورم را وگویند که طلای خاکستر بذرالبنج و دارچینی و زنجبیل بـا عسل بر معده در انواع درد معده اثر تمام دارد و کذا جدار اصیل دو دانگ سائیده در جلاب گرم چند روز نوشیدن و از علاجات او استفراغ بدن به حقنه های موافقه بعد وقوف بر مزاج علیل و مقدارات اوست و حقنه لین باشد نه قوی و اصـلاح غـذا و اختیـار افضل آن حتی الامکان و تخفیف آن بعد از آن معالجه‌ی الم حسب سبب نمایند و بدانچه مسکن وجع باشد ضماد کنند مثلاً بزر کتان سه درم زوفای رطب دو درم سائیده در قیروطی که از روغن سفرجل ساخته باشند آمیخته بر معده ضماد سـازند و تغریـق معده به روغن سفرجل تنها زیل وجع است و گویند که اگر درد جمع معده امر صعب گردد هر محل معده اسفنج بـه سـلول بـه سرکه‌ی گرم نهند و بلع بندقه اسرب برای وجع مزمن مجرب نوشته اند و کذا تعلیق مرجان در گردن و کذا شرب و تعلیق کهربا نافع وجع معده است و تعلیق سنگ یشم و امساک او در دهن برای وجع معده مجرب سویدی است و فی خبر خیر البشر الصلوه قشفی من وجع البطن مطلقاً.

علاج درد معده از ریاح

هرچه در علاج امراض معده از ریاح مسطور شد استعمال نمایند و جوارشات کاسر ریاح مثل کمونی و فود بخی و فنـداویقون و مانند آن تنها یا بشیر و بادیان نه ماشه و گلقند چار توله و گلاب نیم پا و نیمگرم بدهند و کادات محلله نافع اسـت و مصـطکی دانه‌ی هیل هر واحد یک نیم ماشه سوده به گلقند دو توله سرشته و یا به هلیله‌ی مربی آمیخته بخورند و گلقند در عـرق هیـل پنج توله حل کرده بنوشند و یا زیره‌ی سیاه‌یک نیم ماشه سوده به گلقند آمیخته بخورند و مصطکی سه ماشه سوده بـه روغـن بابونه یک توله آمیخته نیمگرم بر معده مالیدن فی الفور تسکین درد می نماید پودینه و کندر مصطکی و زیره‌ی خائیـدن و آب

آن فرو بردن ریاح معده به آروغ دفع کند و کذا مصطکی در برگ تنبول بجای فوفل خورانیدن یا مصطکی نیم درم سوده به گلقند ده درم سرشته بخورند و بالایش دو درم صقر فارسی جوشانیده صاف نموده بنوشند و اگر بز را لبنج سوخته برابر آن زنجبیل و دو وزن آن دارچینی گرفته سائیده به عسل سرشته به قدر یک درم بلیسانند در دفع درد معده‌ی ریحی و بارد مجرب بلاتخلف است و حسب تنکار و سفوف نمک نیز درین باب مخرب مولف و سفوف نانخواه و حب هندی و حب علتیت و عرق پان و بستن نان ماش و معجون بزورو حب باد گوله و معجون کاسه ریاح و معجون قولنج نیز مفید و این سفوف درین باب مجرب زرادند حرج تخم سلاب نانخواه تخم ثبت پودینه‌ی خشک جندبیدستر کوفته بیخته به قدر حاجت استعمال نمایند و آنجا که با وجود برودت و ریح معده طبع قبض بود از سکنجبین و صبر و مقل و غاریقون مساوی حبوب ساخته و درم بآب گرم بدهند که مجرب است و کذا دوای عصاره‌ی ریوند و حب نارمشک و حب مبارک و سفوف سنا مجرب و خیرلوا در گلاب جوشانیده نافع و کذا انیسون بگلقند یا عسل و کذا مصطکی بعسل معمول است و علتیت چهار حبه در پنبه نهاده بر آتش بریان کرده بدهند و از مغز تخم معصفر یک توله در آب شیره کشیده دو توله شکر سرخ آمیخته به طریق حریره پخته نیمگرم نوشیدن نافع است و دیگر کاسرات ریاح مثل عنبر و جدوارو مومیائی و دارشیشان و اذخر ورزنباد دارچینی و ساذج هندی دهیل استعمال کنند و نهادن محجمه‌ی ناری واسع برء الساعت است و بادیان بادرنجبویه نانخواه هریک هفت ماشه گلقند دو توله جوشانیده صاف نموده نوشیدن برای ریح غلیظ محتبس در طبقات معده و قولنج نافع است و **آنجا** که ماده‌ی ریح غلیظ تر باشد اول بهر تنقیه حقنه بعمل آرند یا مسهل بلغم و حسب سکنجبین که مذکور شد بدهند بعد از آن اشربه‌ی محلله بکار برند زیرا که درین حالت اگر بی تنقیه چیزی سخن و محلل دهند ماده را حرکت دهد و ریح زیاده کند و کمونی کبیر بعرق تنبول یا عرق نانخواه‌یا عرق حیات استعمال نمایند و نمک سلیمانی فائده معتد به می کند و اگر بعد قی باب و نمک درد به طرف امعا آید و شدت کند سنای مکی پنج ماشه تر بدمو صوف سه ماشه کوفته بخیته در گلقند دو توله آمیخته همراه عرق بادیان بدهند و روغن بید انجیر بمالند اگر فائده نشود روز دیگر مسهل از عنب‌الثعلب بنفشه گل سرخ مویز منقی پرسیاوشان کاسنی بادیان بیخ بادیان سنای مکی جوشانیده مغز فلوس گلقند شکر سرخ داخل کرده روغن خروع آمیخته دهند و بجای آب عرق عنب‌الثعلب و نخود آب بدهند روز دیگر شیره‌ی بادیان شیره‌ی تخم کشوث هریک پنج ماشه در عرق بادیان برآورده گلقند شربت دنیابر داخل کرده بنوشند و این نطول نمایند گل میسو برگ شبت هریک پا و سیر تخم خرپزه تخم شبت تخم معصفه در آب بست آثار جوشانیده نطول نمایند و تفل بر بندند بالجمادرین نوع ریاضت هنگام فلو معده نیز مفید شناسند و هرچه در علاج وجع بارد معده بیاید بکار برند و درد معده که در خلو شکم به سبب غلبه‌ی ریاح افتد تدبیرش نیز تنقیه‌ی رطوبات غلیظ و تقویت معده است و **آنجا** که از کثرت سودا و امراض طحال ریاح متولد گردد و بدان سبب در معده و نفخ و جشای حامض و کثرت قراقر عارض

شود و بر از سیاه و طبع قبض باشد تدبیرش تکمید به سرکه که اندر آن جعده و سداب و بابونه و شبت و مرز بخوش وحب الغارو دو قو و تخم کرفس جوشانیده باشند و تنقیه‌ی سودا به مسهل آن و فصدا سلیم و باسلیق از دست چپ و تقویت معده است و قرص انیسون و قرص افسنتین و معجون اذخر برای درد معده که از پس طعام به هم رسد نیز مجرب است و ایضا پنج بادیان انیسون گل بنفشه مویز منقی گل سرخ جوشانیده گلقند داخل کرده نوشیدن و از سبوس گندم نمک و بادیان و تخم خرپزه و آرد با جره و تخم شبت و گل سرخ کوفته در صره بسته نیمگرم تکمید بر موضع درد کردن درد معده را که با طعام لازم بود مفیدست و برای درد و نفخ نزد پهلوی چپ برابر طحال تخم کاسنی شش ماشه بادیان گل سرخ هریک چهار ماشه جوشانیده گلقند دو توله خاکشی چهار ماشه داخل کرده دهند و به جهت درد بطرف کبد بجای گلقند شربت دنیار دو توله کنند و گل سرخ عنب‌الثعلب بادیان پرسیاوشان هریک چهار ماشه بیخ بادیان تخم کاسنی هریک شش ماشه سنای مکی هفته ماشه جوشانیده گلقند آفتابی سه توله داخل کرده نوشیدن برای وجع که با آن به طرف چپ غلطیدن و خواب کردن دشوار باشد نافع است و اگر ریاح مرآقی محدث داد گردد و بعد طعام یا در شب وجع عارض شود و دیگر عوارض مراق موجود باشد آنرا ماءالجبن و حبوب مخرج سودا بنجاح می رساند و محجمه‌ی اناری بر مراق و ناف نهادن نیز فائده می کند و برای درد معده با صداع انتقالی مصطکی یک ماشه‌ی سوده بگلقند دو توله سرشته بخورند بالایش عرق بادیان بنوشند و روغن بابونه به موضع درد مالش کنند و یا جوارش کمونی هفت ماشه بخورند بالایش عرق گاوزبان عرق عنب‌الثعلب عرق بادیان هریک پنج توله گلاب چهار توله شربت بزوری دو توله داخل کرده بنوشند و گاهی شیره‌ی بادیان می افزایند و مصطکی بادیان یک یک ماشه سوده به گلقند یک توله سرشته عوض جوارش مذکور خوردن و بالایش عرقیات مذکوره بدون شربت نوشیدن نیز برای درد معده با نفخ شکم نافع است و برای درد و نفخ و عدم اشتها و ضعف باضمه مصطکی عود هریک نیم ماشه سوده به گلقند توله سرشته بخورند و عرق عنب‌الثعلب هفت توله بنوشند و برای درد بس شکم عنب‌الثعلب شش ماشه مویز منقی و ده دانه گل بنفشه پنج ماشه جوشانیده گلقند سه توله داخل کرده بنوشند و ایضا برای درد تمام شکم سنای یکی پنج ماشه سوده به گلقند آفتابی یک نیم توله سرشته بخورند بالایش غرق بادیان بنوشند و دوم روز آلوی بخارا هفت دانه تخم کاسنی کوفته شش ماشه بعرق شاه تره و گلاب جوشانیده گلقند دو توله داخل کرده دهند و اگر درد با سوزش بول بود شیره‌ی خار خسک شیره‌ی زیره‌ی سفید شیره‌ی تخم خرپزه عرق بادیان ده توله گلقند بدهند و بادیان به گلقند سرشته با شیره‌ی کاسنی شش ماشه عرق مکوه ده توله شربت انار دو توله نیز درد معده‌ی مراقیین را مفید و مغز نان خمیری خشکار نعناع سبز هریک دو توله مصطکی سه ماشه زعفران یک ماشه همه را سائیده تا مثل مراهم گردد و بر پارچه گذاشته بر معده نهادن در دفع ریاح و درد معده و غثیان و تهوع مجرب است و برای درد معده‌ی مزمن مراقی و گوله‌ی شکم جوارش عود شیرین هفت ماشه شیره‌ی تخم کشوث چهار ماشه

شربت انار شیرین دو توله دهند و اگر فائده نشود آب گهیکوار آب لیمو آب ادرک آب پودینـه شـهد هریـک دو تولـه در ظـرف آبگینه مشمس نموده بلیسند و از نانخواه زنجبیل زیرهی کرمانی هریک دو ماشه تخم کرفس سه ماشه بادیان فلفل سیاه نمک لاهوری علتیت طیب هریک چهار ماشه حبها ساخته بخورند و چون بعد طعام ریاح موجه تکلیف دهد جوارش مصطکی جوارش عود شیرین جدواردو سرخ سوده ممزوج نموده بخورند و عرق گاوزبان گلاب پنج پنج توله بنوشند باز قـرص گـل صـغیر چهـار ماشه با طنبیخ عنبالثعلب چهار ماشه مویز منقی ده دانه اصلالسوس چهار ماشه به دانه سه ماشه شربت بـزوری دو تولـه بـاز شربت دنیار عوض شربت بزوری نمایند و حب هندی علتیت نمک اندرانی عنقر یک زنجبیل بآب سـجنه نیـز نـافع بـود و اگـر صلابت به طرف جگر گردد مسهل دهند اگر عمل خوب نشود چهارم روز قرص گل صغیر چهار ماشه به گلقند یک توله سرشته بخورند بالایش شیرهی بادیان شیرهی عنبالثعلب هریک چهار ماشه نبات یک توله بدهند و آب عنبالثعلب مغز فلوس ضـماد نموده برگ بید انجیر بالای آن بندند **ایضا** اگر درد شکم باشد و مثل گوله گردد اول گلقند در عرقیات مالیده دو سـه روز دهنـد بعده عنبالثعلب گل سرخ هریک هفت ماشه گل بنفشه بیخ کاسنی پرسیاوشان هریک پنج ماشه اصلالسوس چهار ماشه شب در آب تر نموده صبح مالیده صاف کرده گلقند مالیده باز صاف نموده دهند **ایضا** اگر در تپ و درد از انیسون بادیان تخم کرفس و غیره قبض شود و از افزودن سنای مکی العتراق و سوء نفس به هم رسد و مشرف به سرسام گردد فصد نمایند ایضا اگر در فم معده درد بود و هنگام آروغ آواز طنین در گوش آید و مسهل هم گرفته باشد و اول درد در اضلاع بود بعده به معـده آیـد و درد زانو هم باشد بدانند که از مرض مراق است شیرهی بادیان شش ماشه در آب برآورده و گلقند مالیده صاف کرده دادن مفید بود و اگر قبض بسیار باشد کلونجی وقت شام همراه آب تازه بخورند **ذکر ادویهی مرکبهیونانیه** که در وجع معدهی ریحی مسـتمل است **جوارش کمونی کبیر** معمول حکیم علوی خان از برای سر وی معـده و درد و نفـخ آن و آروغ تـرش و فـواق امتلائـی و شهوت کلبی و قولنج ریحی و استسقای طبلی و سردی انثیین و قیلهی ریحی و تپ های بلغمی و سوداوی زیـرهی سـیاه مـد بربریان نیم رطل فلفل سیاه دو توله و نه ماشه برگ سداب در سایه خشک کرده سلیخهی سیاه دارچینی قرفـه حسـب بلسـان مصطکی رومی به سنبلالطیب هر واحد یک درم بورهی ارمنی دو نیم درم کوفته بیخته عسل مصطفی سـه چنـد ادویـه بقـوام آورده اول بوره داخل کرده برهم زنند پس ادویهی دیگر آمیزند شربت یکمثقال **جوارش کمونی اکبر** تالیف شـاه ارزانـی مقـوی معده و قلب و دماغ و ملین شکم و ازاست آن مفید درد معده و قولنج دوری دارچینی بورهی سرخ هریک پنج درم فلفـل سـفید فلفل سیاه هریک هفت درم سداب خشک پانزده درم زنجبیل مربی چهل درم زیرهی کرمانی مدبر پنجاه درم هلیلهی مربـی از تخم پاک کرده شصت درم گلقند صد درم مربیات و گلقند را بکوبند تا همچون معجون شود ادویهی دیگر کوفته بیخته بـه آن بسرشند و اگر قوام نرم خواهند قند سفید عسل سفید بالمناصفه بقوام آورده اضافه نمایند شربت از چهار درم تا شش درم در اقم

گاهی زنجبیل و هلیله‌ی ساده‌یعنی غیر مربی گرفته و تربد موصوف هم وزن هلیله افزوده و در شهد سه وزن ادویه معجون ساخته وانفع یافته **جوارش کمونی مسهل** معمول در درد معده و ملتین طبع و مزیل نفخ و قولنج و مداومت این در ازاله‌ی اوجاع معده و قولنج دوری به مقداری که هر روز یک مرتبه اجابت به فراغت آید مع پرهیز از بقولات و اشیای مولد ریاح به تجربه رسیده سنبل‌الطیب عود بلسان دارچینی سلیخه حب بلسان هریک دو مثقال روغن بادام چهار مثقال بوره‌ی ارمنی ده درم فلفل سیاه سی درم برگ سداب زنجبیل هریک چهل درم زیره‌ی مد بر صد درم تربد سفید خراشیده مجوف هموزن ادویه عسل سه چند جمله ادویه عسل را بعرق بادیان قوام نموده ادویه کوفته بیخته ضم کنند خوراک از یک توله تا یک نیم توله برای قوی مزاج مجوزست **جوارش پودینه** نافع در دریحی معده برگ پودینه خشک شش درم زنجبیل نانخواه زیره‌ی سیاه هریک سه درم دانه الایچی کلان بادیان فلفل گرد هر واحد دو درم قند سه چند جوارش فنداديقون برای درد معده و پشت و ضعف معده که به سبب سردی آن تولید ریاح در آن بسیار باشد و ضعف جگر بارد و استسقای طبی نافع زنجبیل سنب الطیب هریک سه درم مصطکی رومی نانخواه انیسون هریک دو درم تخم کرفس پودینه‌ی خشک هریک دو نیم درم سلیخه‌ی زیره‌ی سیاه مد برحسب بلسان عاقر قرحار یک درم ساذج هندی نیم درم کوفته بیخته به عسل مصفی بسرشند خوراک یکمثقال حب تنکار برای درد معده و گرانی شکم و آوردن اشتها معمول است تنکار دو درم بزرالبنج دو نیم فلفل سیاه دوازده درم صبر سقوطری شازده درم کوفته در آب گلیکو کرده به قدر نخود بندند جهت تحلیل ریح و مواد دو سه حسب بدهند و اگر رفع قبض مطلوب بود زیاده دهند و مداومت این حب ریح را به الکل تحلیل می نماید و کلانی شکم دور می کند حب مبارک دافع درد شکم و رافع قبض و جهت کسی که او مسهل متنفر باشد و برای تدارک قصور عمل مسهلات معمول اخراج مواد غلیظ کثیر به سهولت کند قرنفل دو ماشه بادیان انیسون هریک سه ماشه گل بنفشه شش ماشه پوست هلیله‌ی زرد کشمش سبز تازه هریک یک توله برگ سنای چیده ترنجبین گلقند هریک دو توله اجزای کوفتنی را کوفته بیخته با کشمش و گلقند باز بکوبند تا حسب توان بست جهت قبض دائم استعمال نه ماشه تا یک توله و جهت اسهال دو توله معمول است و گاهی تربد موصوف شش ماشه و زنجبیل دو ماشه افزوده می شود **حب جالینوس** که دافع درد و سردی معده و اخلاط فاسده از معده است و اسهال می آورد و در هر وقت می توان داد گل سرخ سه درم مصطکی چهار درم صبرهفت درم تربد سفید ده درم کوفته بیخته بآب جها برابر نخود سازند و پانزده حب بآب گرم وقت خواب بدهند حب علیتت نافع درد معده و هاضم زنجبیل بز را لبنج سوخته هریک دو درم فلفل تنکار هر واحد یک درم نمک سیاه نمک لاهوری هریک سه درم علتیت ربع درم به قدر بندق حب سازند و هر روز یکی خور **حب نارمشک** که مسهل و سریع الاثر است و جهت تحلیل ریاح و تقویت معده و رفع قولنج و مغص بلغمی و درد معده که از قبض باشد نهایت مجرب است زنجبیل فلفلی دارفلفل دارچینی فلفل سیاه نارمشک مصطکی هریک پنج ماشه سقمونیا قند

سفید هریک هفت مثقال کوفته بیخته مسعب سازند به قدر نخود جهت حل قولنج نیم مثقال بخورند **خبز** نافع درد معده و قولنج ریحی مغز تخم بید انجیر نمک سنگ میده چوب هریک یک توله انگزد نیم توله آرد گندم نیم پا و ادویه سائیده به آرد آمیخته در آب سرشته نان از یک طرف بپزند و از طرف خام بر موضع درد بربندند **نوع دیگر** که در اوجاع ریحی شـکم معمـول مولـف است زنجبیل تخم شبت نانخواه دارشیشعان وج زیره‌ی سیاه تخم کرفس نمک سیاه هریک دو درم علتیت یـک درم آرد مـاش سیاه پا و آثار بدستور نان پخته از طرف خام به روغن بید انجیر چرب کرده نیم گرم به بندند **دوای عصاره‌ی ریونـد** معمـول در اوجاع شکم و مخرج اخلاط فاسده‌ی معده و جگر و سائر اعضا به آسانی و هیضه‌ی محتبس و استسقا و یرقان را بسیار مفیـد و اکثر امراض بارد رطب دماغ و سینه و ریه و مفاصل و غیره را نافع است عصاره‌ی ریوندتر بد موصوف هریک یک درم گل سرخ چهار درم زنجبیل مصطکی هریک نیم درم شیر خشت ترنجبین هریک شش درم شربتی از یک درم تا سه درم با بدرقه مناسب و این دوا اطفال و ضعیفان را مناسب نیست روغن محلل چون بر معده بمالند تحلیل درد و نفخ کند و نفع به قولنج و ریاح غلیظ می نماید و مجرب است سنبل‌الطیب وارشیشعان بابونه برگ سلاب تخم شبت شونیز مصطکی هریک یک توله زیره‌ی کرمانی دو توله کوفته در یک آثار آب بجوشانند هرگاه چهارم حصه بماند برابر آن آب شبت سبز و روغـن بیـد انجیـر و روغـن بابونـه هریک چهار توله داخل کرده جوش دهند چون آب بسوزد و روغن بماند صاف کرده عنبر اشهب در آن حل نموده نگـاه دارنـد وقت حاجت قدری گرفته نیمگرم بمالند اگر ریح غلیظ و درد شدید باشد وقت استعمال قدری جندبیدستـر حـل نماینـد **سـفوف نانخواه** که برای ریحی درد معده و سپرز و تقویت هضم مجرب است نانخواه تخم کرفس مساوی قند همچنـد هـر دو کوفتـه بیخته دو درم بخورند **سفوف انار دانه** مفید درد شکم بادیان زنجبیل هلیله‌ی زرد نمک سیاه هریک نیم توله سنای مکی انار دانه هریک یک توله کوفته بیخته نه ماشه هر روز بخورند **سفوف سنا** لائق ثنا معمول به جهت اخراج اخلاط ثلاثـه و درد شـکم و قولنج و قاتل کرم سنای مکی زنجبیل پوست هلیله‌ی زرد نمک سیاه برابر کوفته بیخته از هفت ماشه تا یـک تولـه بـآب گـرم دهند و به اطفال موافق سن ایشان بدهند نوع دیگر جهت رفع درد معده و برای تقویت آن مجرب اسـتاد مرحـوم سـت سـنای مکی پنج توله مغز بادام یک توله مصطکی یک نیم توله دانه هیل نه ماشه نبات هشت توله سائیده‌یک توله وقت خـواب بـآب گرم بخورند **سفوف نمک** تالیف مولف برای رفع درد و نفخ معده و اعانت هضم و اشتها عوض نمک سلیمانی به اسـتعمال مـی آید نمک لاهوری نوشا در فلفل سیاه هریک یک توله در فلفل شش ماشه نمک سـیاه سـها گـه بریـان هریـک چهـار ماشـه انگوزه‌ی بریان دو ماشه کوفته بیخته بدارند و به قدر دو ماشه بخورند **ضماد** که در دفع ریاح و درد معده و رفع نیشـان و تهـوع مجرب است مغز نان خشکار پودینه‌ی سبز هریک دو توله مصطکی سه ماشه زعفران یک ماشه همه را بسایند که مثل مـرهم شود پس بر پارچه گذاشته بر معده گذارند عرق تنبول که جهت درد معده و قولنج ریحی و ریح البواسیر و مرجـع مفاصـل بـارد

مجرب قرفه دارچینی قرنفل به سباسه جوزبوا بادیان دانه‌ی هیل زیره‌ی سیاه نانخواه پودینه‌ی خشک هر یک شانزده درم مشک یک درم هلیله‌ی کابلی بلیله آمله شیطرج بوزیدان هریک سه درم ریوند چینی فلفل دار فلفل زرنباد تخم کرفس سلیخه مصطکی هر واحد هفت درم برگ تنبول سی و دو درم گلاب یک من تبریزی آب باران سه من تبریزی بدستور عرق کشند پنج آثار **نوع** دیگر نافع درد معده و ریاح آن و هاضم و مشبهی و معمول قرنفل گاوزبان بادیان سنبل‌الطیب سعد کوفی پودینه دارچینی گل سرخ خولنجان هریک پانزده مثقال نانخواه نیم رطل برگ تنبول زرد صد عدد وج خراسانی ساذج هندی هریک هشت مثقال گلاب چهار رطل بدستور عرق کشند شربت تا چهار توله نوع دیگر به منافع مذکور برگ تنبول پخته برگ پودینه گل گاوزبان هریک پا و آثار دانه‌ی هیل دارچینی نانخواه صغر فرنفل خولنجان زنجبیل هریک نیم پا و گلاب چهار شیشه آب باران سه شیشه مشک دو ماشه جوزبواپنج ماشه زعفران هفت ماشه شربتی هت توله با جوارش کمونی کبیر و غیر آن **عرق حیات** که در وجع معده ریحی معمول حکیم اجمل خان ست برگ سنا سیزده و نیم توله صغر نانخواه دار فلفل فلفل گرد سنبل‌الطیب بادیان الایچی کلان هریک نه توله ریوند خطائی تر خولنجان زیره‌ی سیاه هریک چهار و نیم توله وج ترکی زرنباد تخم کرفس به رنگ کابلی هریک هفت توله بدستور عرق کشند شربتی از هفت توله ما نه توله باشد **عرق نانخواه** از حکیم ثناء الله صاحب که در اوجاع ریحی معده و امعا معمول است نانخواه نیم آثار خولنجان زرنب زرنباد هریک پا و آثار گلاب سه شیشه بدستور عرق کشند شربتی از سه توله تا شش توله **عرق دارچینی** محلل ریاح و مقوی معده و باه سفید زحیراز مجربات استاد مرحوم دارچینی چهار دام قرنفل نانخواه انیسون بادیان هر واحد دو درم گل بابونه تخم کرفس هریک یک دام مشک یکمثقال زعفران دو مثقال شب در چهار آثار اب تر کرده صبح مشک و زعفران بر دهن نیجه بسته بقدر دو آثار عرق کشند کما و نافع درد معده کنجد سیاه نانخواه پوست هلیله‌ی زرد نمک شور سائیده به سرکه آمیخته در پارچه بسته نیمگرم تکمید کنند **ایضا** جهت تسکین درد معده و امعا و جگر و گرده و سپرز و جمیع اعضا نافع و سریع العمل و قولنج را به غایت مفید بابونه گل سرخ حلبه تخم کتان تخم شبت سبوس گندم نمک اکلیل الملک جمله‌یا هرچه بهم ساز بجوشانند و در مثانه گاو انداخته تکمید کنند و اگر اسفنج یا نمد بدین آب تر کرده بر عضو نهند قوی تر باشد **ایضا** که در تحلیل ریاح معده و وجع آن به غایت مفید ریه که گاز در آن از آن پارچه می شویند زنجبیل نانخواه نمک سیاه زیره‌ی سیاه افسنتین پودینه‌ی خشک هریک به قدر مناسب با هم آمیخته تکمید نمایند **معجون کاسر ریاح** که در فوائد مثل کمونی است زیره‌ی سیاه زنجبیل پودینه خشک هریک دو جزو صقر مصطکی دار فلفل نانخواه هریک یک جزو عسل چند معجون دافع ریاح معده و مفید بدرون آن وهاضم طعام زنجبیل برگ پودینه زیره‌ی مدبر بادیان دانه‌ی سیل صعتر هریک دو درم انیسون نانخواه فلفل گرد دار فلفل تخم کرفس مصطکی هریک یک درم کوفته بیخته به‌یک چند مویز منقی سوده بسرشند بعده بدو چند ادویه گلقند جوش داده بقوام آورده آمیزند ذکر ادویه

هندیه نافع درد معده‌ی ریحی **حب هندی** که جهت ریاح معده عجیب التأثیر ست زنجبیل دو دام سها گه بریان پوست هلیله‌ی زرد نمک لاهوی هینگ هر واحد یک دام کوفته بیخته بآب بیخ و یا برگ بهنه حب بقدر کنار دشتی بندند خوراک یک حب **حب صبر** دافع قبض و نافع درد شکم و پهلوی ریحی ست صبر وصعتر هریک دو درم فلفل سیاه مغز ثمر هنگوت هریک یک درم کوفته بآب لیمون کهرل کرده مقدار نخود حب سازند و چهار حسب بآب گرم بخورند دیگر کچلون یک جزو مغز کیتها دو جزو فلفل سیاه به قدر ذائقه سائیده جها به قدر فالسه بسته تا سه حب بدهند دافع درد معده و باضم و مشنهی و محلل صلابت معده و طحال است **سفوف هندی** نمک سنگ نمک دریا نمک سونچر بابرنگ پوست هلیله اجمود دار فلفل جواکهار زنجبیل هریک چهار درم انگور بریان یک درم کوفته بیخته دو درم بخورند که درد و نفخ را مفید است دیگر نافع درد شکم و دافع ریاح تر پهلاتر کئا انگزا نمک سنگ فلفلمویه اکلیل الملک چتا در چاب مساوی کوفته بیخته از یک درم تا دو درم بخورند ضماد برای درد شکم و رحم پشک موش و بادیان برابر سائیده و یا نرمی بآب سائیده نیمگرم بر شکم ضماد کنند دیگر که برای درد شکم اطفال و قبض مفید بود هینگ ترکئما نمک سیند ایلوه کوفته بیخته بابول گاو خمیر کرده بر شکم طلا نمایند **عرق یان** نافع درد معده مقوی هاضمه برگ پان دو صد عدد تیبچات دانه‌ی الایچی سفید کوفته هریک نیم پا و سنبل‌الطیب اجواین بادیان هر واحد چهانک برگ پودینه خولنجان کوفته نرکجور کوفته هریک دو دام شب در پنج آثار آب تر کرده صبح برگ یان آمیخته عرق کشند کما و نافع درد شکم ریگ بالو در سرکه بصره بسته تکمید کنند **اقوال بعض افاضل** شیخ می فرماید که اوجاع معده‌ی بار دریحی اگر خفیف باشد تسکین آن تکمید بجاورس و محاجم ناری خصوصاً وضع محجمه‌ی بزرگ بر موضع وسط شکم محتوی بر سره از هر جانب آن می نماید و باید که محجمه را یک ساعت بدون شرط بر آن موضع بگذارند که تسکین عجیب فی الحال می کند و شرب شراب صرف و تمریخ با دهان مسخنه‌ی مسکن اوجاع صعب است و زراوند طویل در تحلیل اوجاع شدید و ریحی سخت سودمند است و همچنین جندبیدستر اگر به سرکه ممزوج بنوشند و یا تکمید شکم از آن بازیت کهنه نمایند و شراب صرف و خواب و ریاضت بر خلو شکم تحلیل ریاح می نماید و اگر حاجت به ادویه‌ی قوی افتد هرچه در علاج نفخه بیاید استعمال نمایند و اگر وجع از ریح محققن در معده و متصل بدان باشد حسب الغار و زیره‌ی جریان آنرا نفع می بخشد و اگر مرجع از سودای نفاخ باشد باید که تکمید به قدری شب وزاج سوده به سرکه ترش و ایضا به شاخ های شبت سوده نمایند ایلاقی و جرجانی گویند که از اغذیه‌ی منفخه و مرطبه احتراز نمایند و رعایت ترتیب در طعام وا بازیر محلله چون دارچینی و زیره و کردیا وصعتر و سیر وانگدان در آن داخل نمایند و فم معده و عضلات شکم را به روغن گرم بمالند و حقنه‌ی ماده که در آن کرنش و بادیان و زیره و انیسون و دو قو و فطراسالیون و کاشم و حسب الغاء و جندبیدستر داخل کرده باشند بعمل آرند و اگر گمان ورم شود ادویه‌ی حاده استعمال نکنند و بادویه‌ی حاز ملینه مثل شبت و بابونه و پیربط و ماکیان

حقنه کنند و اگر درد صعب نباشد تکمید بار زن و گاورس کفایت کند و نمک گرم کرده ریاح غلیظ بشکند و نصب شیشه‌یا کدو به آتش بر ناف تسکین درد فی الحال می نماید و جلا بی گرم که در آن انیسون و مصطکی و صغز و مرز بخـونش جوشـانیده باشند بنوشند و اگر یکمثقال کرد یا خائیده بر آن جلاب گرم بیاشامند سو دهد و اگر ماده‌ی ریح غلیظ باشد نوشیدن اشربه حـار نشاید و اول بحقنه تنقیه کنند بعد از آن ادویه محلله بنوشند و تمریخ معده نمایند به روغن بید انجیـر و روغـن حسـب الغـار و روغن سداب که در آن جندبیدستر و فطراسالیون و زیره و صلاب و حب الغـار جوشـانیده باشـند و اگـر ایـن ادویـه بـه شـراب جوشانیده صاف نموده به وزن ثلث آن شراب روغن داخل کرده به آش نرم بپزند تا شراب برود و روغن بماند صواب باشد و اگر نفخ سوداوی بود به سرکه که در آن کرفس و سداب و شربت و مرز بخوش و دو قو و حب النار و بابونه و جعـده پختـه باشـند تکمید نمایند و فنداویقون و سنجرینیا و نانخواه کسر ریاح کند و تریاق کبیر و مثردویطوس درین باب سخت نافع اسـت و ایـن معاجین بعد تنقیه دهند و ابتداء به حقنه پس به مسهل کنند و طبیخ پودینه‌ی دشتی و طبیخ خولنجـان و معجـون خیارشـنبر و معجون حسب الغار و معجون ابهل و جوارش کندر و جوارش انجدان نافع است و اسـتفراغ بـه حـب سـکنبیج صـواب باشـد و نسخه‌ی آن در ذیل علاج مسطور شد صفت **معجون حب الغار** که ریاح را بشکند حب الغار هشت درم بـرگ سـداب پـنج درم نانخواه زیره شونیز کاشم فطراسالیون بادام تلخ فلفل دار فلفل وج پودینه‌ی دشتی هریـک یـه سـدرم جندبیدسـتر مـاء الشـعیر سکبنیج هریک دو درم همه را حسب رسم به عسل بسرشند شربتی سه درم صفت **معجون ابهـل** کـه مـاده‌ی بـارد و ریـاح را تحلیل کند ابهل نانخواه زیره هریک برابر بگیرند و به عسل بسرشند شربتی مثقال صفت جوارش کند ریاح را تحلیل کند فلفل دار فلفل جوز بواهر یک پنج درم زنجبیل خولنجان هریک ده درم کند و شصت درم شکر عسکری شصت درم همه را در عسل بسرشند شربتی سه درم صفت جوارش انجدان فلفل دار فلفل هریک پنج درم ایرسا و زنجبیل هریک شش درم انیسون بادیـان مصطکی هریک دو درم انجدان پانزده درم نانخواه کرفس هریک دو درم همه را کوفته بیخته با عسل بسرشند شربتی دو درم و کمونی درین باب نافع است و شراب کنه مفتح شده و کاسر ریاح است و اگـر طبیعـت نـرم باشـد و درم حسـب الرشـاد بریـان نیمکوفته بآب نیمگرم بدهند و اگر طبع خشک باشد یک ورم حسب الرشاد و یک ورم تخم کرفس در شراب جوشانیده بدهند و هر صبح اندک کندر و زیره فائیدن خصوصاً قبل از طعام تا معده را گرم کند و آروغ آرد سود دارد و بسیار باشد که مزاج اصـلی سرد باشد و سوءمزاج غریب بارد با آن یار شود پس ریاح و قراقر و تشنگی منکسر گردد و تدبیرش آن است که قبل از خـوردن طعام ده درم شراب کهنه بنوشند و در طعام ایا زیر مذکوره داخل کنند و بسیار باشد که چیزی سرد خلط رقیـق و بلغـم شـور را تسکین دهد و از تحلیل منع کند و بدان سبب ریاح ساکن شود و گمان افتد که مزاج گرم است و سردی نفـع بخشـید و حـال خلاف آن باشد و ایضا اگر نه چیزی گرم انجره را تحلیل کند و ریاح بشکند و گمان شود که مزاج سردست و گرمی شود نموده

و حال برخلاف آن بود پس بر طبیب واجب است که در علامات دیگر تأمل نماید و اعتماد بر آن کند و بر چنین منـافع کاذبـه فریفته نشود که اگر بعضی عوارض را سود داشته لیکن به حب ذاته ضرر خواهد نمود **مصنف حاوی و ترویح** گویند که علاجش کسر نفخ و تجوید هضم است و هر صبح جلاب به ادیان و انیسون هریک سه درم با گلقنـد عسـلی ده درم بنوشـند و کنـدر و مصطکی بخایند و غذا نخوداب بلحوم فاصله‌ی طیور سازند و در آن سداب و ثوم اندازند و جوارشات کلسر نفخ مثـل کمـونی و اطریفلات و زنجبیل مربی و تریاق اربعه بخورند و تکمید معده به جاورس و سبوس و نمک نمایند و گرسنگی و ریختن آب گرم بر معده‌یا نطول که در آن بابونه اکلیل الملک شبت مرز بخوش شاهفرم تمام و غیره حشایش ملطفه جوشانیده باشند نافع است و این سفوف انیسون بادیان هر واحد سه درم نانخواه‌یک درم کرو یا یک ورم شکر سفید مثل همه کوفته بیخته صبح بخورند و روغن مصطکی بر معده مالند **صفت** آن بگیرند روغن کنجد یازیت ربع رطل و مصطکی سی درم و همه را به آتـش ملائـم در دیگ مضاعف بپزند تا آنکه مصطکی در روغن بگذارد پس از آتش فرود آرند **صاحب شفاء الاسقام** گوید که تکمید به سبوس و خرقه‌ی سخن و جاور مع نمک و ریاضت و شیرب آبی که در آن عود و مصطکی جوشانیده باشند و ترک شـیرب آب سـرد بـر طعام و خوردن جوارشات کاسر ریاح و استعمال سفوف اصول و سفوف حاکمی و بخشی به مضغ کندر و کمون و حـل طبیعـت بحقنه نمایند و باقی علاج درد معده‌ی بارد کنند و استاد من امر می نمود به گلقنـد ممـزوج بانیسـون و مصـطکی سـحوق یـا بانیسون سوده به ماءالشکر و ضماد سنبل زرورد و جاورس بآب قرنفل سرشته به اندک مشک و عود **گیلانی** می نویسـد کـه از آنچه معالجه بدان کرده می شود ترک اغذیه‌ی نفاخه و استدعای آروغ قبل طعام بخائیدن کندر و زیـره دریافـت قبـل طعـام و تکمید موضع بجاورس یا نمک سخن و محجمه‌ی ناری و شرب شراب مطبوخ در آن زیره انیسـون و تخـم کـرفس و نـانخواه مساوی است و از آنچه تحلیل ریاح می کند اینست که خولنجان به سکبینج سرشته جها ساخته‌یکمثقال بآب گرم بخورند و یـا بگیرند خولنجان و سائیده به عسل سرشته صبح و شام به قدر جوز خورند و اگر طبع قبض باشد حب سکبیج دو درم تا سه درم بآب نیمگرم بدهند و اگر از شرب ادویه طبع کراهت کند تربد یک نیم ورم سقمونیا یک قیراط با پنج درم گلقند سرشته و با پنج عدد بادام در هاون سائیده با جلابی که در آن به زور جوشانیده باشند بخورند که اسهال صفرا و بلغم نماید یارج فیقرا مسـهل و مسکن و رجع ست و اگر طبع نرم باشد یک درم حب الرشاد بآب گرم بدهند و فلافلی و کمونی و فودنجی و غیر آن که در قول ایلاقی گذشت همه نافع است و تقدم استفراغ بر شرب معجونات واجب است و از آنچه منص ریحـی را نـافع بـود اینسـت کـه بگیرند سه درم حب الفار و خائیده آب او فرو برند و همچنین زیره‌ی بریان کوفته و ایضا تضمیده سره بحـب الفـار سـائیده بـه شراب سرشته و ایضا نفع می کند آنرا سداب و فلفل و مرونانخواه به قدر یکمثقال و این سفوف عود رطوبت معده و ریاح غلیظه را سودمند عود مصطکی کبابه قرنفل هر واحد پنج درم سک سه مثقال نبات سفید سـی درم شـربت شسـت درم و ایـن حقنـه

محلل ریاح است زیره شونیز نانخواه سلاب هر واحد یک جزو فلفل ربع جزو در آب سفت چندان بجوشانند تا آب سرخ گـردد و بر آن نصف وزن آن روغن ریخته بپزند تا آب برود و روغن بماند بدان حقنه کنند و این شیاف نیز همین اثر دارد شونیزوج راسن خشک قشور کند پودینه جندبیدستر جا و شیر شیاف ساخته تمام شب بدارند و این قرص وجع معده را که از ریـاح غلـیظ باشـد نافع است پوست بیخ کرو قسط شیرین و مرو جندبیدستر حب الفار حب بلسان مغز بادام تلخ فلفل قـرص سـاخته یـک مثقـال بخورند و سویدی از تیمی و ابن سمجون و غیر آن نقل کرده که شرب افسنتین و کاشم هر واحد مسکن وجع معده کائن از ریح غلیظ است.

علاج درد معده از فساد غذای موذی

هرچه در علاج امراض معده از فساد غذا مسطور شد بعمل آرند و بعد قی نظر کنند اگر سبب مرجع کثرت مقدار طعام باشد چند روز تقلیل غذا کنند و اندک اندک چند بار متفرق خورانند و آنجا که رداء ت کیفیت غذا سبب درد بود اغذیه‌ی صـالح الکیفیـت مناسب حال معده دهند و ایضا اگر درد بالای نان باشد و ثقل طعام و مواد در معده محسوس شود قی بآب نمک کرد مسهلات مناسبه از سنای مکی گلقند شربت دنیار و غیره باید داد و اگر سواد نباشد بعد قی تقویت معده به گلقند و عرق بادیان و گلاب و غیره می باید کرد و یا بعد قی مصطکی سه ماشه سوده در گلقند یک توله آمیخته بخورند و بالایش شیره‌ی انیسون هفت ماشه و بادیان نه ماشه والایچی کلان پنج عدد در گلاب نیم پا و برآورده نبات سه توله داخل کرده بنوشند و اگر درد زیر ناف باشـد مسهلات واجب است و قی هرگونه نباید فرمود و ایضا به جهت درد معده بعد سوء هضم و تخمه مصطکی عود پودینه‌ی خشک هریک نیم ماشه نارجیل دریائی دو سرخ سوده به گلقند دو توله سرشته تناول نمایند بالایش شیره‌ی بادیان چهار ماشه شیره‌ی تخم کاسنی شش ماشه گلقند دو توله روز سوم لعاب گل خطمی سفید سه ماشه شیره‌ی زیـره‌ی سـفید چهـار ماشـه شـیره‌ی خارخسک شش ماشه شربت بزوری بارد دو توله برای ادرار رطوبات می دهند و اگر بعد علاج تخمه درد و قبض باقی بود سنای مکی چهار ماشه به گلقند توله سرشته خورده عرق عنب‌الثعلب بنوشند و اگر درد و قبض به سبب ماده‌ی بواسیر بود مقـل ازرق سوده‌یک ماشه باطرفیل صغیر سرشته بخورند بالایش گل سرخ تخم کاسنی کوفته بادیان بسفایج فسقی هریـک شـش ماشـه بعرق بادیان ده توله گلاب چهار توله جوشانیده گلقند سه توله مالیده بنوشند و اگر برای مرد لحـیم شـحم تخمـه و درد معـده عارض گردد گلقند سه توله بعرق عنب‌الثعلب ده توله گلاب چهار توله حل کرده بنوشانند اگر دوم روز شدت درد زیناف و غثیان بود معجون کمونی کبیر چهار ماشه شیره‌ی بادیان چهار ماشه شیره‌ی خارخسک شش ماشه شیره‌ی زیره‌ی کرمانی مدبر بریان چهار ماشه گلقند دو توله بدهند و سوم روز شیره‌ی زیره‌ی سفید چهار ماشه نبات و توله دهند و اگر مرجع بعد غذای غلیظ باشد شربت و نیار بعرق بادیان و عرق عنب‌الثعلب و گلاب و گلقند داخل کرده بنوشند و اگر با تخمه درد به شـدت باشـند بـر جیـل

دریائی تیم ماشه به گلاب و عرق هادیان هریک چهار توله سود بدهند و صاحب ترویج گوید که اگر سبب درد معده تناول طعام موذی باشد قی و تنقیه‌ی معده از آن طعام به نوشیدن آب گرم و روغن کنجد نمایند و اگر بر آن عصب باشد بحقنه تنقیه کنند و هر صبح اندک جوارش عود و جوارش مصطکی بخورند و غذای شوربای چوزه‌ی مرغ باشد و گویند که اگر از خوردن چیـزی تیز مثل تره تیزک درد معده عارض شود بالائی شیر گاو چهار توله نبات دو توله صبح بدهند و وقت دو چهـر غـذای شـوربای بزغاله‌ی مرغن بنان تنک و هنگام سه چهر مسکه گاو سه توله مغز بادام پنج عدد نبات یک نیم توله و وقت شام غذا بدستور و در میانه‌ی روز انار شیرین ولایتی هر قدر که خورده شود بخورند که در یک هفته صحت می شود.

علاج درد معده از حرارت معده

هرچه در علاج امراض معده از سوءمزاج حاد ساذج مذکور شد بکار برند و گویند که رائب مبرد و کذا لعاب اسپغول بـرای وجـع معده‌ی حاد برءالساعه است و یا دوغ گاو بآب غوره و یا رب ریباس و یا آب ترنج بدهند و گلقند به گل سرخ و طباشیر بخورانند و ضماد گل سرخ صندل سفید آب بهی آب آس سیب گلاب اندکی کافور نیز برای درد معده‌ی حادث از حرارت نافع و شیخ می فرماید که آنچه از سوءمزاج حار باشد رائب بقر و دوغ ترش و آب سرد بیاشامند و چوزه‌ی مرغ و کبک دوراج به ماش و کـدو و خرفه و ماهی خرد مسلوق به سرکه بخورند و از اشربه سکنجبین و رب غوره و از ادویه قرص طباشیرسـت و ضـمادات مبـرده استعمال نمایند و اگر ضافت و زبول به بینند آبزنات استعمال کنند و شراب رقیق ممزوج بنوشند و حریره هـای مسـمنه لطیفـه معتدله بخورند و قرشی و صاحب شفاءالاسقام می نویسند که تعدیل مزاج باشد به بارده مثل شربت حصرم یا شربت سیب ترش و شربت حماض یاربوب آنها یا شربت هندبا همه ازینها تنها یا بطباشیر و تخم خرفه نایند و گاهی احتیاج به اندکی کـافور افتـد اگر سوءمزاج حار مفرط شدید باشد و یا شربت لیمون و اقراص آن و شربت زرشک یا عصاره‌ی آن و یا گلاب بـا یکـی از ایـن اشربه‌یا بشکر بدهند و شربت لیمو سفرجلی یا سکنجبین سفرجلی یا رمانی بلیغ النفع است و خصوصاً چون با وجع معده ذرب و ضعف هضم باشد ورائب حامض عظیم النفع است خصوصاً باطباشیر اگر حمای عفنی نباشد و گاهی کفایت می کند شـرب آب سرد بر نهار اگر سوءمزاج قوی نباشد و قرص طباشیر حماضی یا کافوری به یکی از ایـن اشـربه عنـد افـراط حـرارت بدهنـد و خصوصاً اگر با وجع اسهال صفراوی باشد و اغذیه حصر سیه و رمانیه و زرشکیه و سماقیه و قرعیه بآب لیمو یا زیرباج یا سکباج بخورند لیکن درین اغذیه نخود و اندک دارچینی برای اصلاح و تلطیف و اندکی مصطکی نیز داخل کنند و مـویز بـه انـار دانـه دهند به این طور که هر دو را کوفته با چوزه‌ی مرغ یا لحم بپزند و جمیع فوا که عطره‌ی بارده مثل سیب و امـرودو سـفرجل و زعر و زنبق و زیتون خام و ملح و صحنات شامی بدهند و از بقول کاسنی و کاهو و کشنیز بکار برنـد و کثـرت تنـاول فـوا کـه مذکوره نکنند تا که وجع معده به نفخ و غیره زیاده ننماید و از اضمده سویق جو به گلاب و یا کاسنی به گلاب سوده و قطره‌ی

سرکه آمیخته و یا زرورد و صندل برب سیب و گاهی به افزایش کافور پارچه بدان آلوده بر معده نهند و از ادهان روغن سفرجل یا روغن گل با قاقیای محلول و یا روغن گل که در آن آب آس یا آب سیب یا آب سفرجل دو چندان بپزند تا روغن بماند استعمال نمایند و سویدی گفته که شرب تخم حماض و کذاز هر علیق و کذالاب انار ترش و سویق و شرب و ضماد عصاره‌ی خیوط و اطراف نرم انگور و اکل کاهو بدون شستن آن و ضماد گل سرخ تازه و کذا نان گندم هر واحد نافع وجع معده‌ی حارست.

علاج درد معده از خلط صفراوی

و این در حالت فلو معده اکثر عارض شود آنچه در علاج امراض معده از سوءمزاج مادی صفراوی گذشت استعمال نمایند و یا شیره‌ی آلوی بخارا شیره‌ی زرشک در عرقیات برآورده سکنجبین شربت انار داخل کرده بدهند و یا زرشک تمرهندی در عرق عنب‌الثعلب خیسانیده گلقند گلاب افزوده بدهند و شیره‌ی خرفه‌ی سیاه هم درین نوع معمول است و بعد او نفج از مسهل سفرا تنقیه نمایند و گلاب را گرم نموده پارچه بدان تر کرده تکمید کنند و عود کندر مصطکی طباشیر هریک ماشه پوست بیرون پسته زرد در صندل سفید هریک سه ماشه کوفته بیخته روغن گل یک توله گلاب قدر حاجت آمیخته بر فم معده طلا کنند و در شدت حرارت کافور و آب سیب و آب به اضافه نمایند که جهت درد معده‌ی حاد و حرقت فم معده نافع است و در اغذیه ترشی داخل کنند و در تعدیل مزاج جگر کوشند و اگر مناسب مانند فصد سلیم از دست راست نمایند و گویند که ضماد عصاره‌ی لسان الحمل و موم روغن گل و کذابرگ علیق و روغن آس و شرب طراشیث و کذا طلع نافع است و به قول بوعلی سینا اگر وجع از خلط مراری باشد تنقیه‌ی آن نمایند و سکنجبین مرتب به سرکه که در آن مدتی افسنتین خیسانیده باشند استعمال کنند و در شفاء الاسقام است که خلافش استفراغ صفراست به قی اگر ماده در تجویف معده مصبوب باشد و یا به اسهال مطبوخ فوا که‌یا آب انارین بهلیله‌ی زرد اگر در جرم او متشرب باشد بعده تعدیل مزاج بدانچه در علاج وجع معده‌ی حار گذشت و کسی را که قی متعسر باشد به این مسهل صفراء استفراغ نمایند افسنتین رومی پنج درم گل سرخ تازه و تمر هندی هریک بیست درم در سه صد درم آب بجوشانند تا ثلث او بماند صاف نموده در هفتاد درم آن بست درم ترنجبین داخل کرده و یک درم صبر مغسول اضافه نموده بیاشامند که تنقیه‌ی ماده‌ی منتشر به طبقات نماید انطاکی گوید که در وجع معده چیزی اولی از قی نیست بعده تعدیل خلط به معنادت پس در حار ماءالشعیر و تمرهندی و آلوی بخارا دهند و با غلبه‌ی رطوبت سماق و طباشیر و گل مختوم افزایند و مزورات حصرم یا سرکه‌یا لیمون دهند و تضمید به گل سرخ و صندل و کشنیز و خرفه و عدس کنند و دوائی

که به جمیع امراض معده‌ی حار مجرب است بدهند و آن در علاج امراض معده‌ی حار ساذج مذکور شد ابومنصور گوید که بعد تنقیه‌ی صفرا به قی یا مسهل یا ماءالجبن اغذیه‌ی بارده‌ی لطیفه مثل دراج و کبک و چوزه‌ی مرغ و بزغاله معمول بآب انار و آب غوره و مانند آن دهند و سکنجبین و انار میخوش و آب آلو و نقوع مشمش بخورانند و این قرص مصلح وجع معده‌ی حار و مسکن تپ و تشنگی است طباشیر صندل سفید مغز تخم کدو مغز تخم خیارین تخم خرفه هریک پنج درم گل سرخ سه درم کافور دانگی زرشک شش درم گل ارمنی چهار درم بآب خرفه‌یا آب کدو قرص ساخته به بعض اشربه‌ی مذکوره بخورند و معده را به پوست کدو و خرفه و برگ بید و طحلب و صندل سفید و گلاب و کافور ضماد کنند و مغز خیار و انار ترش و شفتالو و آلوی بخارا و هر آنچه مبرد و مطفی باشد بخورند طبری گوید که اگر با الم معده‌ی صیب و عطش و حرقت و ارتفاع بخار حاد بسوی راس و قلت صبر بر اشیای بارد بالفعل باشد طبیب یقین کند که ماده‌ی صفراوی است و در علاج این اکثر اطبا غلطی می کنند زیرا که چون سوءمزاج حاد می بینند به مطفیات علاج می نماید و آن تبر و ماده در فم معده می کند و الم می افزاید و این وقتی نفع می کرد که صفرا در فم معده متولد می شد و هرگاه از بعض اعضا بسوی آن منصب می گردد و یا مثل وصول غذا به آن واصل می شود تبرید فم معده نفخ نمی بخشد بلکه طبیب حاذف ماهر در صناعت نظر بسوی قوت مریض و مزاج او و وقت و بلد و سائر قوانین فرموده به حقنه‌ی مخرج صف را تنقیه‌ی بدن نماید و چون ماده قلت و نفت یابد و طبیعت قوی گردد این مطبوخ بیاشامند بگیرند تمرهندی منقی بست درم ترنجبین صاف از خار پانزده درم آلوی بخار اعتاب هریک سی عدد کشنیز خشک ده درم تخم کاسنی هفت درم سپستان یک کف همه را در چهار رطل آب بجوشانند حتی که یک رطل بماند بعده افشرده صاف نموده پانزده درم مغز خیارشنبر مالیده بار دوم صاف کنند و دو ثلث درم افسنتین رومی و دو دانگ حضض هندی و یک دانگ مقمونیای مثنوی سوده در آب یا جلاب سرشته در مطبوخ مصفی مالیده و هفت درم شکر داخل کرده نیمگرم بنوشند و دو یا سه بارهمیسان استعمال نمایند و بعض عذاق درین مطبوخ اندک هلیله‌ی زرد می افزایند و حرانیان درین مرض آب کاسنی موضوع در آفتاب که در آن افسنتین و برگ لبلاب انداخته باشند هر روز چهل درم به پانزده درم سکنجبین می نوشانند و ابوماهر موسی بین سیار به قوت علیل نظر می نمود اگر قوت به استفراغ وفا می کرد بر مطبوخ مسطور اکتفا می‌فرمود و اگر قوت او ضعیف می بود نقوعی که در سوءمزاج حار می نوشانند لزوم شرب او می نمود و تنقیه‌ی فم معده و سائر اعضا از صفرا به این طریق می کرد و شربت درو مکرر گاهی نمی داد مگر یکبار ابوالقاسم بروی را درین علت شربت ورد نوشانید و مرض او تخفیف یافت و بعد از آن به حسن تدبیر زائل گردید و طعام نداد و ماءالشعیر نوشانیده و ضماد فم معده‌ی او به لعاب بزرقطونا و آب سیب میخوش و آب آس و سک المسک و گلاب خالص نموده و گاهی در آن قدری حضض مکی افزوده پس مرض او زائل گشت و از آن شفا یافت و هم او گفته که وجع التوائی که از نزول خلط حاد در عصب نازل از راس

بسوی معده باشد به تعطیس و دلک راس و تنقیه‌ی سربحب ایارج به سرعت و سهولت زوال می‌پذیرد و اگر طبیب غلطی کـرد و علاج او به معالجه غثیان و تهوع نمود بساست که مورث غشی می گردد و اگر غلطی نکرد و تنقیه‌ی راس او به حب ایازج و حب صبر نمود و اگر در بدن او فضول ظاهر گردد بدن او حب قوقا یا نیز پاک نیست به سهولت زائل شود و مریض سالم ماند.

علاج درد معده از برودت معده

هرچه در علاج امراض معده از سوءمزاج باروساذج مطور شد بعمل آرند و وضع محاجم ناری بر معده در اوجاع بارده معده منفعت شدید دارد و تسخین اطراف نیز مفید و گویند که دار شیشعان از یکمثقال تا دو مثقال در آب جوشانیده با نبات نوشیدن در دفـع درد معده‌ی بارد بعدیاس مجرب سست و بعضی نوشته اند که‌یک ورم وارشیشعان در پانزده توله گلاب خالص بجوشانند چـون ربع باقی مانده و توله شکر سرخ افزوده صاف کرده نیمگرم بنوشند و اگر یک درم آنرا با دو چند شکر سفوف سـاخته بخورنـد و بالایش پنج توله گلاب نیمگرم نوشند نیز سریع الاثرست و جدوار بنفسجی یک دو ماشه بعرق گاوزبان و عرق بادیان یا عـرق بیدمشک و گلاب سوده نهار نوشیدن دروج معده بارد حاضر النفع است و اگر نارجیل دریائی نیز افزایند نفع آن به تجربه رسیده و جوارش کمونی صغیر و جوارش جالینوس و حب هندی و دوای حنطیانا و شربت عنبر نیز درد بارد و معده را نافع و از بادیـان صغر نانخواه دج مساوی بآب خالص عرق کشیده نوشیدن برای درد معده که از سردی باشد و قولنج را نیز مفیدست و نودنجی و فنداویقون و قرص سک به نسخه‌ی محمد زکریا نیز سودهند است **صاحب کامل** می نویسد که این سفوفات برای اوجاع معـده که از برودت باشند نافع ست بگیرند عـود خـام و مصـطکی و سـنبل و قاقفلـه و قرنفـل و سـاذج و جـوز بـواهر واحـد دو درم سعدمرماخورانیسون تخم کرفس هر واحد سه درم گل سرخ چهار درم همه را باریک سائیده‌یکمثقال به شـراب ریحـانی یـا بـه شربت سیب بخورند و ایضا مصطکی سنبل‌الطیب قرنفل ساذج جوز بواهر واحد یک درم تخم کرفس انیسـون نـانخواه زیـره‌ی کرمانی پودینه‌ی نهری و جبلی هریک سه درم جمله باریک سائیده‌یک نیم درم به شراب ریحانی بدهند و اگر به شراب سیوسن دهند نفع بین نماید و این قرص درد نیز نافع آن است گل سرخ شش درم سنبل‌الطیب رب‌السوس هریک سه درم مصـطکی و ورم عود خام دو درم زعفران نیم درم باریک سائیده به شراب ریحانی سرشته قـرص بـه وزن یکمثقـال سـازند و یـک قـرص بجلنجبین عسلی هفت درم بخورند و بعد آن گلاب که در آن به سباسه و قرنفل جوشانیده باشند بنوشند قرشـی گویـد کـه در وجع معده‌ی بارد معاجین و جوارشات مثل حلنجبین و کمونی و سفر جلی قـابض و جـوارش تفـاح و جـوارش اتـرج برازیانـه و انیسون و مصطکی و فلفل و سنبل و زنجبیل دقرنفل بدهند و گاهی برای تقلیل حرارت آنها به رعایت حرارت کبد اگر معذلک حاد باشد بعض اشربه‌ی بارده مثل سکنجبین سفرجلی ساذج یا شربت لیمو سفرجلی به آنها می آمیزند و اغذیه بچه‌ی مـرغ و ماکیان و گنجشک مطبخن یا جدی یا نوامض حمام مطبخن یا شوی سبزربدار چینی و مصـطکی و سـنبل و فلفـل و زنجبیـل

بدهند و از اضمد و سنبل و مصطکی و قرنفل و جوز بوابرب آس و آب قرنفل و آب اس و سفرجل و از ادهان روغن یاسمین یا قسط بمصطکی و سنبل و روغن گل یا زیت به مصطکی و سنبل و عود و قرنفل استعمال کنند ابومنصور گوید کـه تریـاق بـه شراب کهنه یا امروسیا بآب پودینه یا مثرودیطوس بآب مطبوخ مصطکی بدهند و دوائی که در آن قرص درد و مصطکی است و در علاج امراض معده از سوءمزاج بلغمی در قول صاحب کامل گذشت بخورانند و شربت افسنتین معمول به عسل نفع بلیغ دارد و غذا نخوداب بقنا بر وعصا فیر دهند و فراخ به سبب ثقل او مناسب نبود و ماءالعسل با فادیه بنوشند یا شربت از مویز و عنصل ساخته و تضمید معده به اشیای حاره‌ی خوشبو مثل روغن سوسن و عنبر و مشک و عود خام به روغن بان و زنبق و قسط بایـد کرد **سویدی** گفته که عنبر شرباً و مضغاً و بخوراً و ضماداً و مصطکی شرباً و ضحاداً و کذا عنصل هر واحد در مرجع معده‌ی بارد مجرب من است و از حکمای دیگر نقل کرده که شرب غاریقون تنها و کاشم و فقاح اذخرواکلیل الملـک و ثـوم بعـد فمرونیـل هندی و مرباخوز به شراب و زعفران و تخم حرمل و ساذج و حب بلسان و بیخ باد آورد و بیخ قولنج و بلیوس مخلوط بفلفـل و عود یکمثقال و خروس پیربقرطم و بسفایج کوفته بیخته و مردعذبه بآب مطبوخ صغر و نـانخواه و کـرفس و بـرگ فراسـیون و زفت او مثل او مصطکی و بول بقرو خاکستر چوب زیتون سه درم به جلاب و تخم ضد قوقا به شـکر مکـدرم و بـیخ شـکاما و **شرب و ضماد** اظفارالطیب و کهرباء مثل او مصطکی و دارچینی قسط بندی تنها و به عسل و قسب عراقی و کندر و طلع و برگ توت و شاهسفرم و جعده‌ی قنا و بابونه زوفای خشک و بادیان و روغن بادام شیرین و صغر وابیـارون و **ضـماد** میفـیخ و اکلیـل الملک و کذا تخم او سائیده به عسل سرشته و کذا بقله مند قوقا و تخم آن در کذا نمک هندی و نمک نفطـی و کـذا فالانیـا و عصاره‌ی کرفس و کذا حسب در اقن و کذالحم صدف کذار روغن قسط و کذا روغن پسته و کذا برگ کبرسائیده وبیه ماکیان و کذا بنخ کرنب هر واحد نافع درد معده‌ی باردست.

علاج درد معده از بلغم حامض

تنقیه‌ی معده از بلغم به قی و اسهال کنند و تعدیل مزاج نمایند بدانچه در وجع معده‌ی بارد گذشت و هرچـه در عـلاج امـراض معده‌ی بلغمی مذکور شد بکار برند و بعد تنقیه به قی و اسهال تناول گلقند عسـلی و مصـطکی و انیسـون یـا اطریفـل صـغیر مداومست کنند و غذا قلایا و مطنخبات با قوابل و ابازیر دهند و ایضا در وجع معده‌ی بلغمی گل سرخ بـیخ بادیـان پرسیاوشـان انجیر زرد گلقند جوشانیده بدهند باز بادیان مویز منقی افزایند و اگر درد و سختی به جانب کبد زیاد باشد ماءالاصول بادیان بیخ بادیان بیخ کاسنی گل سرخ انیسون تخم کاسنی کوفته هریک چهار ماشه جوشانیده گلقند داخل کرده دهند بعد اندک تخفیـف مصطکی سوده‌یک ماشه باطریفل صغیر یک توله سرشته بخورند بالایش تخم کاسنی گل سرخ جوشانیده گلقند آمیخته بدهند و اگر بعد مسهل و دور همه شکم و هر وقت بماند قرص گل صغیر چهار ماشه به گلقند یک توله سرشته بخورند بالایش گـل

سرخ شش ماشه بعرق شاهتره ده توله جوشانیده و نبات دو توله داخل کرده بنوشند اگر تخفیف نشود بدانند که ماده باقی است مسهیل باید داد و یا بادیان بیخ بادیان پرسیاوشان گل سرخ عنب‌الثعلب هریک شش ماشه مویز منقی دو توله انجیر زرد سه عدد تخم کاسنی شش ماشه جوشانیده با گلقند دهند و چهارم روز منای مکی نه ماشه افزایند و حب قرص الورد و حب حیات و حب مبارک و حب جالینوس و حب شبیار و دوای عصاره‌ی ریوند و سفوف سنا و انار دانه و تربد و قرص گل و قرص ورد باغافث و معجون قفی و معجون قولنج و دوای بنطیانا هر واحد نافع است و از گل سرخ سنبل‌الطیب مصطکی کهربا قرص ساخته‌یکمثقال بطبیخ انیسون اصل‌السوس ادخر مکی هریک چهار ماشه بابونه سه ماشه اکلیل الملک دو ماشه جوشانیده صاف نموده گلقند داخل کرده دادن نیز برای درد بلغمی سودمند و سویدی نوشته که خوردن هلیله‌ی کابلی دراوند و عنصل هر واحد نافع وجع معده‌ی بلغمی است **انطاکی** گوید که بعد قی به شرب خاریقون و مصطکی و ایارج به ماءالعسل علاج کنند و از مجربات درین جوارش عود و کمونی و فلافلی است و معجون پنجنوش نیز مجرب و نسخه‌ی آن در علاج امراض معده‌ی بارد ساذج گذشت **طبری** گوید که چون معلوم کنند که در معده رطوبت غلیظ بسیارست یا متولد در آن یا منصب از سر یا از سائر اعضا که بسوی معده از آنها سیلان نماید علاجش اینست که نظر کنند بسوی قوت مریض و سن و مزاج و سائر اعضای آن اگر قوی باشد و قی و اسهال ممکن بود اول به مطبوخ متوسط استفراغ نمایند بعد از آن بآب ترب مطبوخ و سکنجبین قی آورند و اگر در دوائی که بدهند قدری عاقرقرحا افزایند ضرر نکند و نمائیدن مصطکی و انداختن آب دهن و ریختن آب گرم بر فم معده نیکوست و بعد استفراغ این ضماد استعمال نمایند بگیرندی و صبر هریک دو دانگ حضض هندی نیم درم گل سرخ مصطکی هریک دو ثلث درم کوفته بیخته به قیروطی روغن خیری آمیخته بر معده ضماد کنند و اگر امتلا در بدن زیاده باشد و از نوشیدن دوا کراهت کند حقنه‌ی متوسط به دفعات استعمال نمایند تا ما را بسوی اسفل جذب گردد و غذا باید که به حریره‌ی متخذ از آب سبوس و آرد کرسنه یا زیرباجات سازند و به تخفیف غذا امر کنند و در جمیع امراض معده باید که طبیب ماهر نظر کند بسوی هوای بلد و طبع آن پس اگر مقوی مرض باشد مریض را از آن بلد نقل کنند و اگر مضعف مرض و مقوی طبیعت باشد یقین کند که علیل به حسن تدبیر صحت یابد و ابوماهر صاحب این مرض را بسواک بسیار بر نهار و انزعاج مری بسواک امر میکرد و هر مرض فم معده مع سوءمزاج معده به سرعت سوی دماغ مرتقی می گردد، هرگاه طبیب را این ظاهر گردد به علاج فم معده **علاج** راس مخلوط نماید از تنطیل و انکباب بر آب حشایش و تعطیس اگر قوت علیل احتمال این کند و این معالجه برای ازاله‌ی الم فم معده است و چون الم زائل شود اعاده بسوی معالجه‌ی سوءمزاج فم معده نماید و اگر الم در قعر معده باشد و خلط حاصل رطوبی بود از علاج به حقنه عدول ننماید و در آن بابونه و اکلیل الملک داخل کند و بطمانیست ادویه‌ی مسهل رطوبت بخوراند بعد از آنکه در نسخین معده زائد نباشند که آن افق اشیا به مثل این علت اند و بدان که تضمید

قعر معده البته ممکن نیست و درین علت بالای ناف افسنتین و سلیخه واشنه و صبر و مرضماد نمایند زیرا که قوت ضماد قوی به موضع بعید از عضوی که بر آن ضماد نمایند میرسد پس باید که ضماد قوی بسیار باشد تا قوت او به قعر معده برسد و اگر با الم حالتی شبیه بحرقت ناروان موضع دریافت نماید فصل حاصل صفراوی باشد و علاجش اگر قوت و سن مقتضی باشد تنقیه بطبیخ افسنتین و سنا و هلیله کند بعد تضمید موضع بمحض و افسنتین و هر در سرکه و قدری روغن گل آمیخته نماید و اگر با وجع چنان محسوس گردد که چیزی بسوی داخل دفع می گردد و سردی نیز معلوم شود خلط حاصل رطوبی بوده و علاجش استفراغ به مطبوخ افتیمون بعده تضمید آن موضع بمر و صبر و مصطکی در قیروطی روغن ناردین و موم آمیخته باید گردد.

علاج درد معده از یبوست

ترعیب به مثل ماءالشعیر بشکر یا به شربت سیب نمایند و ماءالشعیر بر زبا با زیر رطبه مثل اسفاناخ و قرع و مانند آن در مزاج حار یابس دهند و روغن بنفشه به لعاب اسپغول در ازالهی سوءمزاج حار یابس طیغ النفع است و تخم قرطیم و کاهو و بنفشه نیز مفید بوده و ماءالعسل رقیق و ماءالشکر به شیر خرنافع است و غذا امراق یاثرائد دهینه فواکه مایهی رطبه دهند و ضماد جرادهی کدو یا لعاب بهدانه و تخم کتان و بزر قطونا به گلاب و تدهین به روغن بنفشه و روغن گل ممزوج نمایند و هرچه در علاج امراض معده از سوءمزاج یابس گذشت بکار برند.

علاج درد معده از مادهی سوداوی

هرچه در علاج امراض معدهی سوداوی مذکور شد بعمل آرند و تنقیهی ماده و تقویت معده نمایند و بهترین منقیات فصد اسلیم و باسلیق از دست چپ و مطبوخ افتیمون است و تعدیل مزاج طحال کنند و عرق شاهترهی سبز مروق ده توله به شربت اسطوخودوس دو توله و کذا هلیله سیاه شش ماشه اسطوخودوس چهار ماشه شاهتره گاوزبان هریک شش ماشه عرقیات شربت بادرنجبویه نافع و مقویات چون زعفران سنبل‌الطیب قرنفل مصطکی زرنبا دو غیره به گلاب ضماد سازند وز هر مهره به گلاب سوده و شربت انارین منعنع بنوشند و استعمال حسب مقل نیز مفیدست و به سفایج جوشاینده با خیارشنبر و ترنجبین نوشیدن و کذا افسنتین به روغن گل و موم ضماد کردن برای وجع مرجن مجرب است و از مجربات جالینوس اسهال به نقوع صبر یا خیارشنبر بآب کاسنی است و قرص افسنتین و معجون آن و معجون اذخر و معجون فسطیانا نیز مفید بعضی گویند که اگر درد معده از انصباب سودای سوخته و یا غیر سوخته از طحال به معده عارض شود و در قعر معده مکث کند و هنگام هضم به اطعام آمیخته به ضم معده آید و درد و بیقراری و تشنگی و سوزش سینه آرد و بعد قی ترش سیاه متعفن اعراض مذکوره زائل گردد اول فصد باسلیق نمایند و سنبل‌الطیب بابونه باد زنجبویه سداب شبت اذان انصار و قو تخم کرفس اذخر هریک یک توله در

سرکه و گلاب جوشانیده به مثانه‌ی گاو انداخته تکیه نمایند و به فاصله‌ی سه چهار روز رگ اسیلم زنند و به مقصیات سـوداقی به کرات کنند پیش از درد و بعد آن بعده بنابر تنقیه سودا ماء الجبن با سفوف لاجورد و حب آن استعمال نمایند و بعد از انفـراغ ماءالجبن جوارش فواکه و خمیره‌ی صندل ترش دهند و اگر اندکی درد باقی ماند مجمه‌ی ناری بر معده نهند که اثـری عظـیم دارد و ایضا درین نوع چون مزمن شود فصد اسلیم چپ و تناول معجون مسهل حب الملوک علوی خان سه ماشه با عرق کیورا و بید مشک هریک پنج توله وقت خواب شب و صبح نیم آثار ماءالجبن با شربت الهی علوی خان چهار توله و غذا پلا و چوزه‌ی مرغ مرغن همراه آچار آمله و شلجم و ترب و کبری اقبر که در مقطر ساخته باشند در عرصه‌ی سه هفته صحت مـی بخشـد و **جرجانی و ایلاقی** می نویسند که اگر درد معده از خلط سوداوی خیزد اول فی مابین بطور نمایند کـه خربـق سـفید را در تـرب غرس کنند و یک شبانه روز نهند پس آن ترب را پاره کنند و در سکنجبین عسلی یک شبانه روز دیگر نهند و آن سکنجبین را بآب طبخ شبت و لوبیای سرخ آمیخته نیمگرم بیاشامند و قدری از آن ترب بخورند و بعـد قـی اسـتفراغ بحسـب اصـطمخیقون نمایند و مدام معجون نجاع بخورند و این قرص انیسون بکار برند صفت قرصی که درد معده را که بعد از طعام پدید آید و تا قی نکند آرام نشود بگیرند انیسون تخم کرفس هریک پنج درم افسنتین و ده درم سلیخه بست درم مرو فلفل و جندبیدستر و افیون هریک دو درم و نیم همه را سوده قرص سازند شربتی یک درم.

علاج درد معده از مواد مختلفه

اصلاح غذا و تخفیف او نمایند بعده استفراغ به این حسب کنند تخم کرفس انیسون هر واحد دو دانگ تربد غاریقون هـر واحـد نیم درم افتیمون افسنتین هر واحد نیم درم اصل‌السوس دو دانگ و اگر خلط رطوبی غالب باشد درین ادویه شحم حنظل زیـاده کند و اگر صعب باشد ایارج فیقرا افزاینده و اگر خلط مائل به صفرا باشد سقمونیای چندین ادویه اضافه نماینـد و تضـمید معـده بدانچه محلل و معطر و مقوی باشد مثل خطمی و آرد جو و لادن و گل سرخ و مروقسب و قیروطی معمول به روغن ناردین که در آن مر و صبر و مصطکی آمیخته باشند باید کرد و دیگر ضمادات حار و بارد و محلل و معطر که در علاج سوءمزاجات معـده گذشت حسب غلبه‌ی خلط بعمل آرند و کم است که وجع معده از اجتماع مواد به استفراغ آن زائل نگردد و ایضا در وجع معده و تخمه از بلغم و صفرا که از سفوفات هاضم زائل نشود و گرمی زیاده گردد اول گلقند آفتابی دو توله در عرقیات مالیده سکنجبین ساده سه تولد داخل کرده دو سه روز بدهند پس اگر قبض قوی باشد و عرق بسیار آید شربت درد مکرر چهار تولـه گلقنـد سـه توله در طبیخ بادیان شش ماشه زرشک هفت ماشه مویز منقی دو توله گل بنفشه نه ماشه گل سرخ شش ماشـه گـلاب چهـار توله عراق بادیان ده توله شب خیسانیده صبح جوش خفیف داده حل کرده دهند.

علاج درد معده از ضعف معده

هرچه در علاج ضعف معده مسطور گردد استعمال نمایند و ایضا جهت تقویت معده نوشدارو و دیگر جوارشات مقویه دهند و بر آن مداومت نمایند و عسل بخورند و کشنیز در طعام داخل کنند و طعام به تفاریق میل نمایند و از حرکت بعد از طعام احتراز کنند و قرص کوکب و قرص انیسون درین باب ستوده اند و از آنجا که موجب ضعف اجتماع اخلاط در معده بود اول تنقیه‌ی آن نمایند و این جوارش مقوی معده و نافع درد ریحی است دانه‌ی هیل برگ پودینه هریک دو درم نانخواه است سعد سنبل الطیف پوست ترنج قرنفل ساذج جولنجان زنجبیل زعفران پوست بیرون پسته هر واحد یک درم کوفته بیخته در شیره‌ی مربای آمله و شیره‌ی مربای به سه چند ادویه بقوام آورده آمیزند خوراک دو مثقال و شخصی درد معده لازم به سبب ضعف معده بالنسبت طبع و نقاهت و ضعف داشت ازین معجون بسیار فائده یافت مروارید ناسفته‌یک درم زهر مهره‌ی خطائی بسد کهربای شمعی هریک نیم درم به گلاب صلایه کرده عود غرقی قرنفل پوست ترنج مصطکی زرنب صمغ عربی بریان تخم خشخاش بریان سنبل‌الطیب حب‌الاس سعد زیره‌ی سیاه بریان هر واحد یک درم زرنباد نانخواه هریک نیم درم دانه، هیل مغز بیل زرشک صندلی سفید سوده پوست بیرون پسته کشنیز مقشر بریان طباشیر گل سرخ هر واحد دو درم بهی خشک چهار توله کوفته بیخته شربت انار شیرین چهار توله قند سه چند بقوام آورده مربای آمله دو عدد سوده مع ادویه مسحوقه آمیزند خوراک یکمثقال و گاهی برای تقویت زیاده مشک عنبر ورق نقره هریک نیم درم اضافه کرده شد و صاحب حاوی صغیر گوید که وجع معده اگر از ضعف معده باشد علامتش آنست که درد بعد خوردن طعام حادث شود و بعد قی ساکن گردد و علاجش تقویت معده است و تنقیه‌ی آن اگر در آن اخلاط رویه باشد و هر صباح جلاب از عنب‌الثعلب پنج درم بادرنجبویه سه درم شکر ده درم بدهند و غذا مزوره‌ی نخود با مغز حب قرطم و تلیین طبیعت نمایند اگر در آن اخلاط روی باشد بجلاب سافعت درم عنب‌الثعلب پنج درم اصل‌السوس مقشر نیمکوفته سه درم و شکر سفیده درم جوشاینده صاف نموده معجون خیارشنبر پنج مثقال حل کرده سحرگاه بنوشند و بر آن صبر نمایند تا اسهال صالح بیارد و مریض را از تناول اطعمه‌ی غلیظ بطی الانهضام مثل عصائد و هراس و لحوم تیموس و ثیران و مانند آن و از اکل حبوب منفخه منع کنند و این جوارش در هر هفته سه بار قبل طعام بخورند که تقویت معده ضعیف می نماید بگیرند نانخواه کندر هر واحد هفت درم سعد سنبل هر واحد سه درم کوفته بیخته به عسل کف گرفته بسرشند شربت یکمثقال و چون وجع ساکن گردد این جوارش بخورند که مقوی معده‌ی ضعیف و موافق مزاج جمیع مردم در جمیع اوقات است آب ترشی ترنج یک رطل آب سیب یک رطل به آتش نرم بپزند تا به نصف رسد بعده شکر سفید یک رطل و عسل طبرزد یک رطل و گلاب نیم رطل به آتش ملائم بقوام آرند بعد از آن زعفران قرنفل دارچینی مصطکی هر واحد یک درم عود هندی و ده درم بادرنجبویه سه درم آمیزند و در ظرف چینی داشته سه درم بخورند و صاحب شفاء الاسقام می

نویسد که علاج آن تقویت معده به تعدیل مزاج است اگر حار باشد به مقویات بـار و قـابض مثـل آب حصـرم و آب زرشـک و صندل و گل سرخ و قرص صندل و گلنار و گلقند و اگر بارد باشد بقوابض مسخن مثل قرص گل و قرص عود و جوارش عود و گلقند که در آن اینسون و مصطکی سوده آمیزند و معجون کندر و جلاب که در آن انیسون و مصطکی و عود و قرنفل و سنبل جوشانیده باشند و درباره مفرط کمونی و فلافلی سفیه معده نمایند اگر سبب ضعف اجتماع مواد در معده باشد پس اسـتفراغ آن ماده بفصد نمایند اگر خون غالب باشد اگر صفرا بود به مثل تمرهندی و طلیله‌ی نور و خیارشنبر و اگر بلغـم باشـد بغـاریفون و هلیله‌ی کابلی و تربد و اگر سودا باشد به مطبوخ افتیمون یا حسب او تنقیه کنند و بساست که بعد تنقیه احتیاج به مقویات مثـل اطریفل و معجون درد و احیاناً به استعمال صبر افتد و تدهین به مثل روغن قسط دربار دو روغن سفرجل در حاد نمایند **تعلیم** به قول شیخ علاج درد هائج بعد گذشتن مدت طویل بر تناول طعام موج به قدف ماده تقویت معده به تسخین از ضمادات حـاره و شراب صرف و معالجین کبار نمایند و مطبخنات و آنچه ازشان آن تدفن در معـده‌ی حارسـت مثـل بیضـه‌ی مسـلوق و عسـل خورانند و علاج وجع که در غلوتا خوردن طعام حادث شود استفراغ صفرا و تطفیه است اگر از صفرا باشد و یا استفراغ سوداست اگر از سودا باشد و اماله‌ی هر دو خلط بسوی غیر جهت معده بدانچه در علاج کلی امراض معده مذکور شد و تقویت فـم معـده نمایند و واجب است که بعد از این تفریق غذا کنند و همه را از آنها غذای قلیل در مقدار کثیر در تغذیه خوراننـد و بـر آن آب و شراب ندهند مگر بتجرع تا وقت وجع و اما وجع که بعد طعام عارض شود و تسکین نیابد مگر به قی و آن روی است سـبوب و در آن آن است که هر روز قدری عسل قبل طعام بخورانند و سبب آن از باب قی دریافت نمایند و به مستفرغات مناسـبه مثـل نقوع صبر و مانند آن تنقیه کنند بعد از آن قرص کوکب استعمال نمایند و باید که در طعام ایشـان دارچینـی و زیـره و زعفـران داخل کنند و شراب اندک شراب عفص ایشان را نافع است و جوارش خوزی و میبه شربت اس و اطریفل صغیر نیز مفید و ایـن ضماد گلناز مصطکی افسنتین صبر گل سرخ قرنفل سنبل صعترسعد بآب آس بر معده نمایند و این دو نیـز نـافع اسـت بگیرنـد کندر مصطکی شونیزه نانخواه پوست بیرون پسته عود خام مساوی کوفته بیخته بعسل آئله مربی سرشته قبل طعام بـه قـدر دو درم تا دو مثقال بخورند و استعمال کشنیز و شربت انار منعنع و سائر آنچه در باب قی بیاید نافع بود **و وجع** که از آشـامیدن آب سرد به هم رسد علاجش تناول اشیای حاره و تکمید معده است یا گلاب قرنفلـی سـه تولـه نبـات چهـار تولـه نوشـانند و یـا مصطکی صفت ماشه قرنفل سه ماشه بادیان نه ماشه و در عرق بادرنجبویه و آثار بجوشانند تا به نیمه عسـل سـه تولـه داخـل کرده دهند و غذا کباب کبک و مرغ بنان دهند و **علاج** درد معده که از ذکای حس معده باشد بر تغلیظ روح و تخذیر عضـو آب کوکنار اندک بنوشند و کله پاچه و جز آن از اغذیه‌ی مغلظه‌ی مخدره بخورند و ایضا مخدرات مقوی معده مثل حافظ الصحته و مزید العمر نافع بود و هیچ دوا و غذا که در آن طعم بسیار غالب باشد نباید داد و بقول شیخ عـلاج کسـی کـه بـه قـوت حـس

معده‌ی او ایذا یابد این است که چون امر درین افراط نماید که استعمال مخدرات برفق لابدست و از غذا آنچه مغلظ خون باشد مثل هراس و لحم بقر استعمال نمایند پس اگر سودی حار باشد باید که نواحی معده با یارج مکرر تنقیه کنند و در طعام صاحب او تأخیر ننمایند بلکه در امثال اینها واجب است که در ابتدای گرسنگی ایشان نان بربوب فواکه و مغموس در آب بارد و گـلاب دهند و گاهی در شراب ممزوج مبر و نان تر کرده می دهند که آن تقویت فم معده می کند و اگر موذی با رد باشد اکثـر از آن رعشه و تشنج عارض می شود پس تقویت معده به شراب قابض و به ادویه‌ی خوشبو قابض ملطف نمایند و تنقیه‌ی غلطی کـه در آن باشد باید کرد **و علاج وجع** معده که به سبب ورم یا قرحه‌یا ضربه و سقط عارض شود در مقام آنها مسطور گردد.

ضعف معده

به قول شیخ الرئیس ضعف معده اسم حال معده است چون هضم جید ننماید و یا طعام کرب شدید آرد به غیر سببی در طعام از اسباب مذکوره در باب فساد هضم و بسیار باشد که همراه او قائل در شهوت طعام و قلت آن بود ولیکن این دائمی نیست بلکـه گاهی شهوت بسیار باشد چنانچه اگر سبب آن فضول ترش بوده، هضم اندک و این اشتها دلالت بر قوت معده نمی کنند و اگر سبب ضعف معده زیاده گردد و بحد افراط نرسد در آنجا قراقر و جشای متغیر الطعم والرائحه و غثیان باشد خصوصاً بـر طعـام و انسان را حالتی به هم رسد که چون طعام تناول نماید خیال کند که اگر حرکت نماید طعام به قی بر آید و لذع و وجع در کتفین تنها یا مع صداع یا صداع تنها حادث گردد و اگر سببش خیلی زیاده گردد به شما نباشد و خروج بر از گاه سهل نمود و گـاه بـه سرعت برآید و صاحب او ساقط النبض باشد و سریع بسوی غشی به طلب طعام و چون طعام قریب آرند از آن نفرت کند بالجمه بعضی **اصحاب ضعف معده** را اشتهای طعام اصلا نباشد و این کسانی باشند که در معده‌ی ایشان فضول بسیار باشد و بعضی را اشتها بسیار بود و بعضی را اشتها شود و چون طعام قریب آند از آن متنفر باشد و بادنی سبب او را تـپ بـه هـم رسـد و بـه آن اعراض مالیخولیای مراقی مثل عروض صداع و ثقل راس بعد تناول طعام و ضربان مادون شراسیف و وجع میان کتفـین و قـی ترش ظاهر گردد و بدان که ضعف مده به سبب جمیع امراض بدنی می شود و این ضعف گاه در اعلای معده و گاه در اسفل و گاه در هر دو می باشد و چون در اعلای معده باشد اذیت از طعام در ابتدای تناول آن و هنگام علو بودن آن در امالی معده بود و چون در اسفل معده باشد ایذا بعد استقرار طعام بود و اثر او در بر از ظاهر گردد و **اسباب ضعف معده** جمیع امراض واقع در معده و تخمه‌ی متواتر و کثرت استعمال قی بود و **علامات** ضعف جرم معده آن است که بعد از قـی سـیار و در آخـر امـراض مزمنـه عارض شود و چون اندک طعام خورده شود هضم شود و زیادتی آن باعث ثقل و گرانی گردد و ایضـا ضـعف هاضـمه و اشـتها کاهش بدن و عدم ظهور علامات امراض دیگر نیز شاهدویست علاج چون علامات مذکوره ظاهر گردد پس در علامات ضعف قوای اربعه‌ی معده‌ی یعنی جاذبه و ماسکه و دافعه و هاضمه نگاه کنند در هرکدام ازین ها که ضف مدرک گـرد بـه عـلاج آن

پردازند چنانچه هریک از آن عنقریب مسطور گردد و ملاک در امر در علاج این مرض بر تقلیل طعام است و بدون آن زوال تام و استیصال این علت از ممتنعات و بهترین طریق تقلیل آن اینست که هر قدر طعامی که مریض میخورد از آن چهارم یا سوم حصه وزن کرده دو سه روز بخورانند اگر آن هم بخوبی هضم نشود از مقدار مقرره نیز قدری کم نمایند پس هر قدر که به خوبی هضم یابد و از آن ضرری نشود هفته عشره بر همان مقدار بدارند بعده بقدر یک دو توله در هر هفته اضافه نمایند تا آنکه به مقدار اشتهای مریض برسد و اگر احیاناً وراثنای افزایش آن روزی در هضم فتوریابند قدر مناسب از آن کم نمایند و باز به تدریج اندک اندک بیفزایند و به مقدار عادت مریض برسانند و درین اثنا به چیزهای قابض و خوشبو و دوای مقوی معده مثل انوشدارو و جوارش آمله و قانصه و فنجنوش و سفرعلی قابض و غیر آن دور مزاج عار جواش شاهی و زرشک و انارین و آمله‌ی لولوی و اطریفل کشنیزی و غیر آن و مداومت نمایند و معجون سنگدان درین باب عجیب است و سفوف تنتریک برای تقویت قوای اربعه‌ی معده معمول است و قرنفل بادیان انیسون مصطکی هر واحد دو درم زنجبیل شکر هر واحد یک درم کوفته بیخته و درم خوردن نیز در ضعف معده مجرب است و برای ضعف معده مع خفقان خوردن دواء المسک به گلقند سرشته نافع ست در ضعف معده‌ی معتدل مزاج طباشیر مصطکی با گلقند و یا با هلیله‌ی مربی و در حار مزاج و قبض طبخ و خشکی دهان شربت انار عرق کاسنی و در حار رطب با آب دهان گلقند شربت لیمو نوشدارو به شربت انار و یا طباشیر سوده‌یک ماشه به گلقند یک توله سرشته به سکنجبین و گلاب مفید و دیگر ادویه‌ی مفروده و مرکبه در اینجا مسطور گردد و حسب حاجت بکار برند و هرچه در بحث تهلهل نسج معده بیاید درینجا مفید شناسند و سنبل‌الطیب و معده از خسرو مصطکی بآب بهی سرشته بر معده ضماد نمایند و روغن ناردین بمالند و این طلا مجرب است بگیرند گلنار و مصطکی هریک یک نیم مثقال افسنتین و صبر هر واحد یکمثقال گل سرخ دو مثقال و نیم قرنفل و سعده و سنبل‌الطیب هر واحد یک درم کوفته بیخته به گلاب یا شراب طلا سازند و غذا گوشت مرغ و تیمور دراج بدارچینی و هیل و قرنفل وزیره و زعفران و غیره خوشبو نموده مناسب است و از سحاق و آب لیمو یا آب انار فتق سازند **بالجمله** حلاج اکثر مریضان ضعف معده که به این طریق تقلیل غذا نموده شده در مدت قلیل به عنایت رب بملیل شفای کلی یافتند و کسانی که از تکثیر طعام و امتلای شکم دست نکشیدند امر ایشان مول بذرب یاغ استسقا گردیده عاقبت شربت مرگ چشیدند چنانچه نواب محتشم الدوله غوث محمد خان بهادر مغفور در عین شباب این مرض عارض شد و از استعمال ادویه‌ی مقوی معده فائده معتد به حاصل نمیشد چون با مقر رجوع فرمودند جوارش شاهی با خبث الحدید مرتب ساخته خورانیدم و غذا یک نان تنوری به وزن نیم پا و با شوربا مقرر نمودم و به عنون شافی مطلق در مدت یک ماه صحت کلی یافتند و نواب نظیر الدوله جهانگیر محمدخان بهادر مبرور از سن طفولیت عقلانی این مرض بودند به تقلیل غذا و استعمال ادویه‌ی مقوی معده علاج نمودم و نفع کلی ظاهر شد بعد مدت ده سال از تکثیر اغذیه مختلفه و خمر همین مرض

عود نمود چون از تقلیل غذا و ترک شراب انکار فرمودند دست از علاج کشیدم بعده مرض استسقالاحق گردید یا حکـیم وارث علی خان را به صرف زر کثیر طلب ساخته رجوع علاج به ایشان فرمودند بعد چندی به سبب عدم اجتناب مفخم الیه از مضرات مرض حکیم ممدوح ترک علاج نموده سمت برود همه روانه شدند و محتشم الیه بعد دو هفته نقد جان به جان آفرین سـپردند **شیخ الرئیس** می فرماید که اصحاب تجارب در معالجه‌ی ضعف معده بر تجفیف و تبیس و بر چیزهائی که در علاج امراض بارد رطب معده گذشت اقتصار می کنند و حق آن است که ضعف مقده تابع هر سوءمزاج مـی باشـد پـس واجـب اسـت کـه قسـم سوءمزاج در یافته به مقابل آن علاج نمایند چه گاهی ضعف به سبب یبوسـت معـده مـی باشـد و چـون عـلاج آن بـه عـلاج مذکوره‌ی اصحاب تجارب کنند موجب هلاکت مریض گردد و گاهی شفا در نوشانیدن آب بارد یا دوغ گاو بر برف سرد کرده و استعمال فواکه بارد می شود و گاهی علاج ضعف معده به مسخنات می کنند و از آن عطش غالب می گردد و مخالفت طبیعت نموده آب بارد شکم سیه می نوشند و فی الحال شفا می یابند و گاه خلط موذی به سبب استلای آب مندفع می گـردد اگـر در آنجا غلطی باشد به اسهال خارج می شود و مرض از مرض خلاصی می یابد و اسهال از مضعفات معده اسـت و بـا آن اصـلاح معده و بدن می باشد و **بدانند که قوت تامه‌ی** معده قوی بودن جمیع قوای اربعه آن است و هر قوت که از آن ضعیف گردد آن نوع از ضعف معده باشد لیکن عادت پیشتر مردم بر آن است که ضعیف معده قوت هاضمه را گویند و هر قوت آن بهر سوءمزاج ضعیف می شود ولیکن جاذبه در اکثر امر بیرودت و رطوبت ضعیف می گردد و از این جهت واجب است که حفظ او به ادویـه‌ی حاریا بس کنند مگر آنکه ضعف او به سببی دیگر باشد و حفظ ماسکه در اکثر امر بباس مائل بیرودت نمایند و دافعه به رطوبت مع قدری برودت و هاضمه به حرارت مع اندک رطوبت و بدان که روی ترین ضعف معده آن است که از تهلهل نسـج لیـف آن واقع شود زیرا که چون بافت لیف های معده سست گردد در هر چهار قوت آن ضعف پدید آید و بدین دلالت می کند آنکـه در آنجا علامت سوءمزاج و ورم یافته نشود و تجوید اغذیه نفع نه بخشد و ضعف قوت مغیره مودی باستسقای لحمی مـی گـردد و بدانند که چون معده آنچنان ضعیف گردد که آنرا تغیر غذا ممکن نباشد از سبب دیگر به غیر ضعف معده ای مول بـزاق الامعـا می گردد لیکن در اغلب سبب ضعف معده همان است که اصحاب تجارب قصد تلافی او می نمایند و آن غلبـه‌ی رطوبـت بـر معده و کثرت او برانست و ازین جهت به تدبیر مقرره‌ی ایشان در اکثر نفع می یابند و واجب است که اضمده و مروفات مذکوره چون بدان اراده‌ی تقویت فم معده باشد گرم زیاده کرده استعمال نمایند چه نیمگرم ارفای فم معده می نماید و جالینوس دریـن باب این قیروطی استعمال می کرد بگیرند موم هشت مثقال و روغن ناردین فائق یک اوقیه و هـر دو را بیامیزنـد و اگـر معـده شدیدالضعف باشد حتی که امساک طعام ننماید به آن هر دو صبر و مصطکی هر واحد یک نیم مثقال والایکمثقال و عصـاره‌ی حصرم یکمثقال بیامیزند و بر آن نهند و ایضا جالینوس ضمان کرده که جمیع علل معده که به آن حرارت شدید یا یبوست شدید

نباشد صحت می یابند به سکنجبین سفرجلی به این نسخه بگیرند آب به دو رطل و سرکه‌ی کهنه‌یک رطل و عسل مقدار کفایت و بجوشانند تا آنکه بقوام عسل آید و زنجبیل یک اوقیه و ثلث تا دو اوقیه شود بر آن باشند و استعمال نمایند و این دوا قریب آن است بگیرند به بریان سه رطل و عسل سه رطل و هر دو مخلوط کرده بران فلفل سه اوقیه و تخم کرفس جبلی یک اوقیه اندازند و از آنچه نفع می کند معده‌ی ضعیف را استعمال آواز بلندست و همه آنچه صفاف را حرکت دهد و از ادویه جیده برای معده‌ی ضعیف مسترخی اطریفلات ست و دواء الفرس به این نسخه بگیرند هلیله‌ی سیاه در روغن گاو بریان کرده ده درم حرف بریان پنج درم نانخواه صعتر فارسی هریک سه درم خبث الحدید ده درم شربت دو درم به شراب قوی و این نسخه‌ی ضماد برای ضعف معده مع صلابت او خوبست بگیرند سیخه نیم اوقیه سوسن هشت کزمات فقاح ادجز شش کزمات ابهل میحده و کنمات مقل دو کز سه و درینجا مراد از کزهمه‌ی واحد شش مشقال است و ایضا سوم شازده اوقیه صمغ بطم چهار اوقیه رایتانج مغسول یک نیم رطل همانا هیجده در فم اشق سی و دو کزمه ناردین شش اوقیه انیسون هشت اوقیه صبر یک اوقیه روغن به لسان و اوقیه قرفه‌یک اوقیه بگیرند و به روغن زیت یا روغن گل و مانند آن ترکیب دهند و شربت حب‌الاس ایشان را خیلی نافع ست و در نعناع منفعت ظاهرست و سیب بستانی دراضمده معده‌ی حار و بارد داخل کرده می شود وزفت از اضمده‌ی معده‌ی بارد ضعیف سست و **بدانند** که ضعف معده گاهی سبب بطوی انحدار طعام می گردد چون دافعه ضعیف باشد پس واجب است که نان برای ایشان کثیر الخمیر باشد و گاهی سبب سرعت انحدار طعام می شود به باعث بله‌ی مربقه و ضعف قوت ماسکه‌ی آن و درین حالت باید که نان برای آنها مائل به قدری فطورت باشد **ایضا** ممدوح الیه می نویسد که علاج سخافت معده استعمال اضمده مسخنه قابضه که مذکور شد باید کرد و خصوصاً ضمادهای خوشبو که در آن موافقت برای قلب و روح می باشد و جوارشات خوشبو قابض مثل جوارش خوزی و جوارش قاقله و غیر آن که در علاج برودت و رطوبت معده مسطور شد استعمال نمایند و به تخفیف و تلطیف اغذیه کنند و در چند مرتبه آنرا بخورند تا بر معده گرانی نیارد و از شراب یکبارگی ممتلی نشوند و بر طعام و شراب حرکت نکنند و آب و شراب بالای طعام نیاشامند و اگر شراب بنوشند شراب کهنه قوی مائل بعفوصت اندک اندک باید نوشید **مصنف اقتباس** می گوید که اگر با ضعف معده ضعف جگر و یا ضعف سپرزد یا ریه و یا دماغ یار باشد باید که تدبیرات قویه استعمال نمایند و در انبعاث حرارت غریزی تمام بدن کوشند بمفرحات یا قویته جواهر و عنبرومشک دارو اغذیه‌ی لطیفه مطیبه مانند پلاد و مطبخن از عفرو قورمه و غیره به ترتیب و اندازه بر دقت و بوئیدن عطرهای مقوی اعضای رئیسه و معده و مجلس را بدوستان و محتشمان آراسته دارند و به شطرنج و چو سرو گنجفه و به نظاره‌ی رقص لولیان بصورت مشغول دارند تا حرارت غریزی را برانگیزد و قوت دهد و نگذارند که غمگین گردد و موجب زیادتی شود ضعف شود و شیب سبز سه ماشه در شربت فوا که دو توله آمیخته بلیسانند و بالایش گلاب سخت توله بنوشانند اگر نزله نباشد والا

بعرق کاسنی یابید مشک دهند که بالخاصیت مقوی قوای اربعه است و خصوصاً در حار مزاج و کذا طباشیر دو ماشه در شربت انارین دو توله و اگر مزاج بارد باشد سفوف بادیان تنها با نبات نه ماشه و کذا مصطکی دو ماشه در گلقند یک نیم توله و کذا پودینه‌ی خشک و کذا قرنفل و کذا دانه، هیل و تعلیق سنگ شیب خصوصاً که نادعلی بر آن کنده باشد هر دو نافع است و سفوف نمک اندر انی معمول نواب علوی خان مقوی قوای اربعه‌ی معده‌ی حاد و هم باردست و خصوصاً هرکه حرارت در مزاج بسیار داشته باشد و آب بسیار نوشد و طعام کم خورد و اگر اندکی از طعام بخورد و هضم نیاید و بیقرار سازد و ضعف جگر و کثرت تشنگی را که از ضعف آن بود از مجربات ست لیکن نمک را در آب لیمون عوض سرکه مد بر کنند و یکمثقال یا زیاده بآب کشنیز و سکنجبین سفرجلی لیمونی علوی خانی دو توله بدهند و همچنین این سفوف را قم زرد رو سماق بریان مع تخم انار دانه‌ی بریان طباشیر کشنیز به سرکه‌ی مدبر بریان هر واحد یک توله نمک لاهوری نه ماشه در آب لیمون کاغذی تر نموده در سایه خشک سازند سه مرتبه خوراک از سه ماشه تا هفت ماشه **ذکر ادویه مفرده‌ی مقوی معده** جدار به نفسجی نیم مثقال در گلاب سائیده خوردن مقوی معده است و کذلک فاد زهر معدنی و حیوانی و خوردن بهی بجهت تقویت معده و نهایت موثر و چون سفرجل را درآرد جو بگیرند و پارچه بر آن بگذارند و در خاکستر گرم این را نگاه دارند مادامی که آرد بالای او سرخ شود و سفرجل بریان گردد در تقویت معده به غایت قوی الاثر است و اگر آب سفرجل بریان را کوفته بگیرند و شربت انار شیرین و نعناع و مصطکی سائیده قدری اضافه نمایند دوای جیدست و همچنین حکم سیب است و اکثر آب این را به اشیای مقوی معده‌ی مناسبه استعمال نموده شد و فوائد جلیله مشاهده گشته و اگر عنبر را در روغن مناسب حل کنند و پنبه به آن تر کرده جز معده نهند تقویت فم معده کند و برگ ترنج یا گل آن یا پوست ثمر آنرا در سرکه‌یا آب انگور یا گلاب جوشانیده نوشیدن مقوی معده و امشاست اسارون مقوی معده‌ی بار در طب و جگر و مخرج فضولی آن بادرار تلیمین است و سویدی نوشته که خوردن و ضماد کردن تسب عراقی خشک قابض و کذا قرط و کذاجماز نخل و کذاگل ارمنی و خوردن پسته‌ی بریان و کذاناشپاتی و کذا قروصیا معده‌ی حار را و کذا گل بهی تنها و مربی به شکر مثل گلقند و شرب آب آن معده‌ی حار را و کذا برگ بلسان مربی به عسل معده‌ی باردرا و کذا سیر سوده به سرکه آمیخته و نوشیدن یکمثقال عود البخور به شراب خوشبو یکساله قابض و کذا آب آهن تاب و کذا دوغ گاو آهن تاب معده‌ی حار را و کذا نقوع عذبه و کذا شربت و رد مکرر و کذا سکنجبین سفرجلی و خوردن مصطکی و ضماد آن به روغن گل و نوشیدن و ضماد کردن اشنه در شراب تر کرده و کذا آب خیوط کرم و اطراف نرم آن و کذا گلاب و ضماد زیتون ممدوح و سرکه تند یک شبانه روز تر کرده سوخته خاکستر آن در شراب سرشته و کذا مغاث و کذا روغن گل قندول و خائیدن دو درم کر و یا بر نهارد طبع آن و مضغ و شم و ضماد عنبر تعلیق سنگ یشب بر معده و تناول کرش بقرو اختلاط سرکه و کبد در طعام هر واحد مجرب من است و از اطبای دیگر منقول است

که خوردن پوست ترنج و برگ و تخم آن و سلیخه و ابریشم و نانخواه و اشنر غار مخلل و تخم حماض به شراب یکساله و بقله‌ی ترنجان مسلوق و تخم آن مدقوق و دارچینی و جوزبوا و زعفران و کهربا مثل او مصطکی و مغز پسته مع پوست باریک آن و کشوث به شراب و سرکه عنصل مخلوط در طعام و بیخ لوفا و تخم کرنب و نفع و از نعنع یک رطل برگ گل سرخ دو رطل جدا جدا سوده تا آنکه مثل مسکه گردد به شکر شش رطل سرشته و در آفتاب چند روز نهاده و هر روز حرکت داده و خولنجان در طعام و بیخ با داورد و گلقند شکری و عسلی و حرفوه و لک و شراب آهن تاب و پوست عود بلسان بعسل و جبن حریف و ساذج هندی و مقل مکی و سرما خور و کباش قرنفل و مویز مع تخم و تخم او تنها و تخم عود صلیب و برگ تنبول و قاقله‌ی کبار و صفار و گل لحیه‌التیس به شراب خوشبو یکساله و فاغره و مغز بادام شیرین مع پوست باریک او و کبابه و قلقاس وودقو وحب نیل و بنگ دو درم وز نب و حب بلسان وحما ماد جاورس و زنجبیل و مربای آن دماش و پوست رقیق بالای مغز جوز سبز و فلفل مخلوط به طعام و کرفس و آب او و زیره به شراب ریحانی قابض ووج و پیاز به سرکه پرورده و برگ انجدان به سرکه و کبر مخلل و درونج و حزا که آن زوفراست و پوست سنگدان ماکیان و ساترم که ریحان صغیرالورق است و فلنجه و سداب و تخم سیسبان و تخم ادراک و فطر اسالیون و انیسون و پیاز اندک و سالیوس و لحم خار پشت بستانی و باقلای مصری و پوست سنگدان شتر مرغ این همه معده بار در طباشیر و حب‌الاس سیاه و ضعیف و اناردانه و زرشک و آمله و گلناز و خرنوب شامی و کنار و پست آن و بلخ و بسر و برنج و سفرجل و تخم شاهتره و نقره و مروارید و گل علیق و عصاره‌ی اطراف و اوراق آن و تخم انگور وثیل و تخم آن و کشنیز خشک بریان و بیخ بشنین و لیموی مالح دوم الاخوین و آرد غبیر او پست جو بآب انار ترش و گل عوسج و برگ آن و مازوی سبز سوده به روغن بادام لت کرده کاهوی بستانی و اجاص شامی خام و مری شعیر مخلوط در طعام و مرجان سرخ همه معده‌ی حار **او شرب** زرشک مطبوخ و عصاره‌ی آن و آب سیب ترش بریان و غیر بریان و نقوع تمر هندی و آب انارین معصور به شحم آن معده‌ی حار او خبث الحدید باریک سوده در شراب خوشبو یک شبانه روز تر کرده و آب افسنتین تازه و طبیخ خشک آن و آب برگ زیتون پانزده درم به شربت سیب و گل کرم بری در شراب تر کرده و **اکل و ضماد ساق** و تخم مویز و صندل سفید و سرخ و هلیله‌ی کابلی و پوست بیخ شجر زرشک و تخم آن وامرود بروی و زعردر سفید و کاسنی صحرائی و شاهتره و کافور و کاسنی بستانی و تخم آن و جفت بلوط و کشنیز سبز و شکوفه‌ی کرم و حی العالم و قوت شامی سرخ خام و هلیله‌ی زرد و بلیله و برگ مغیلان و ثمر آن و فوفل و رامک هریک معده‌ی حار او کمبیکج و بسباسه و برگ سرد و جوزالسرد و عصاره‌ی شکاعی و کاشم و سنبل هندی و هیل و سعد و کندر و فشار آن و اذ خرد آب نعناع وطبه‌ی مطبوخ به سرکه و عود بلعان و بادام تلخ و زیت انفاق تازه و ریوند و میعه‌ی سائله و مرد بیخ فاشرا و فرنجمشک و اظفار الطیب و قسط هندی و صعتر و نارمشک و دارشیشعان و راهن و صبر دوار فلفل و مشک و لادن و شراب یکساله‌ی

قابض و زربنا و قرفه القرنفل همه معده‌ی بار در او **ضماد** پوست طلع و زر درد با قماع او سوده به گلاب سرشته بر فم معـده و برگ سر و سبز سمائیده به زیت خوشبو آمیخته و افسنتین و دردی خمر سوخته بآب برگ موره تـازه و عصـاره‌ی بـرگ آس و برگ او بدروی خمر سائیده و روغن مصطکی و تخم مشمش سوخته در شراب کهنه و قصب الزریـره و مـع مصـطکی و بـرگ علیق و طراثیث و برگ سر و مخلوط به روغن گل و به موم و روغن قطن و اقحـوان و شـابانک و کسـیله وصـبین زنـده غیـر سوخته گرم کرده در سرکه‌یا شراب چند بار سرد کرده و گل شقائق النعمان صنوبر کبار و بوزن ادافسنتین رومـی و **امتصـاص** ریباس و انار ترش به شحم اودامرو **دوتعلیق** مرجان محاذی معده‌ی صبیان و الماس بر معده کذا نقره و فیروزه و یاقوت و بـیخ خبازی به آهن کنده بلور و شکا عاد بیخ خطمی به آهن بر کنده و **تختم** زمرد و تناول طعام در ظرف نقره هر واحد مقوی معده است **ذکر ادویه‌ی مرکبه** که در ضعف معده معمول است **انوشدارو ساده** که در تقویت معده و باه و اعضای رئیسه نفع تمام دارد و بوی دهن و رنگ بدن نیکو گرداند و خفقان و فزع را نافع می آید و نسخه‌ی دو همان است که در مبحث مالیخولیا در قـول صاحب کامل به لفظ مفرح کندی مرقوم گشته لیکن در نسخه‌ی معمول وزن قاقله و هیل و زرنـب و بـه سباسـه و جـوز بـو و دارچینی هریک دو درم است و زعفران دو درم زیاده و قند و عسل بالمناصفه صد و هشتاد مثقال و آمله را در شـیر و یکشـبانه روز تر کرده بآب بشویند و در سه رطل آب بجوشانند تا مهرا شود از پشت غربال یا پارچه‌ی باریک صاف کرده با قنـد و عسـل بقوام آورده ادویه سوده بسرشند و اگر وزن آمله نیم رطل کنند لذیذتر می شود و اگر قبض زیاده منظر نباشد بـه جـای آملـه و مربای آمله سائیده اندازند و اولی آنکه بعد چهل روز استعمال نمایند و قوتش دو سال باقی می ماند خوراک آن از یکمثقـال تـا سه مثقال و پیش از طعام و بعد از طعام توان خورد و محرور مزاج را به ادویه‌ی بارد باید داد و اگر بهی را عوض آمله اندازند نیز خوب است **نوع دیگر** قلیل الاجزا که در تقویت معده و قلب و جگر معمول و قابض است و مسمی با نوشداروی جدواری آمله ده توله در شیر پرورده پارچه بیز نموده به گلاب نیم سیر قند سفید یک رطل بقوام آورده سنبل‌الطیب گل سرخ هریک نـیم تولـه سعد کوفی جدوار بنفسجی مصطکی الایچی سفید هر واحد یک درم طباشیر پوست ترنج هریک چهار و نیم ماشه تخم کاسنی تخم خرفه مقشر زرشک هریک هفت ماشه زرشک در قدری گلاب شیره برآورده داخل نماینـد و اگـر خواهنـد قـدری عنبـر و زعفران و مشک بیفزایند و این مسمی با نوشداروی جدواری است **نوع دیگر** به نسخه متاخرین گل سرخ شش درم سـعد پـنج درم قرنفل اسارون زرشک سنبل‌الطیب هریک سه درم قرفه جوزبوادانه‌ی قاقلین زرنب به سبابه زعفران هریک دو درم بهمنین طباشیر صندل به گلاب سوده پوست ترنج عود مصطکی ساذج هندی هریک یک درم زرنباد نیم درم مربـای آملـه خسـته دور کرده نیم رطل شربت انار شیرین ولایتی ربع رطل قند سه چند بدستور مرتب سازند و شیره‌ی زرشک در گلاب بـرآورده صـاف کرده اندازند **نوع دیگر** نسخه‌ی قلانسی غنچه‌ی گل سرخ شش درم سعد کوفی بهمن سفید پوست بلیله گل گاوزبـان هریـک

پنج درم قرنفل سنبل الطیف اسارون بادرنجبویه بهمن سرخ هریک سه درم قرفه زرنب مصطکی قاقله‌ی کبار تو دری سرخ تـو دری سفید خولنجان هریک دو درم به سباسه دانه‌ی هیل زعفران جوز بواهر یک یک درم عنبر نیم درم آمله منقی یـک رطـل اول نبات سفید به گلاب حل کرده بجوشانند و کف آنرا گرفته عنبر در آن گداخته پس آمله مطبوخ داخل کـرده بقـوام آرنـد و بعضی بر اجزای این مروارید ناسفته سود و کشنیز مقشر ساذج هندی فرنجمشک هریک دو درم افزوده و حکیم علوی خان می نویسند که اگر ورق طلاورق نقره محلولین و شیب سبز سـوده هریـک یـک درم افزاینـد انفـع گـردد و ایـن انوشـدارو همـان انوشداروی هندی است که کندی در آن تصرفات نموده و الحق که بسیار ترکیب خوبی است بلکه بهتـر از انوشـداروی هنـدی **انوشداروی لولوی** که مقوی معده و قلب است و به جهت دوار معمول عنبر اشهب یکمثقال اسارون سعد کـوفی سـنبل‌الطیـب بهمنین عود خام پوست بیرون پسته پوست ترنج پوست هلیله‌ی کابلی زرنبا و قرنفل دانه‌ی الایچی سـفید مصـطکی دارچینـی مشکطرا مشیع هر یک دو مثقال گل سرخ هلیله‌ی سیاه زعفران اسطوخودوس ابریشم مقرض مروارید ناسفته هریک سه مثقال زرشک پنج مثقال آمله‌ی منقی بشیر پرورده چهل مثقال ورق نقره صد عدد شهد خالص قند سفید بالمنا صفر سـه چنـد ادویـه بدستور مقرر مرتب سازند و در نسخه‌ی دیگر وزن گل سرخ و هلیله‌ی سیاه هریک دو مثقال و مصطکی سه مثقال اسـت **نـوع دیگر** تألیف حکیم ذکاءالله خان مجرب و عجیب النفع وبا کثر امزجه موافق در اسهال و غیر اسهال بعمل می آید شـیر آملـه‌ی منقی ده مثقال با قند سفید دو چند و شربت زرشک یک چند گلاب نیم سـیر بقـوام آورده عـود هنـدی پوسـت بیـرون پسـته مصطکی روی هریک سه نیم ماشه گل سرخ گاو گاوزبان پوست ترنج طباشیر سفید کربای شمعی یشب سفید هریک چهار نیم ماشه تخم خرفه‌ی مقشر هفت ماشه مروارید ناسفته‌یکمثقال صندل سفید جگلاب سوده سه نیم ماشـه آب سـماق آب لیمـوی کاغذی هریک پنج درم عنبر اشهب پا و کم دو ماشه ورق نقره چهار نیم ماشه به طریق معمول اضافه سازند و در ظرف چینـی نگاه دارند خوراک از سه درم تا چهار درم با بدرقه‌ی مناسب بعمل آرند **نوع دیگر** که موافق مزاج حارست و از معمـولات راقـم گل سرخ مروارید بسد سنگ یشب کهربا طباشیر ساذج هندی پوست بیرون پسته فادزهر معدنی گـل ارمنـی ابریشـم مقـرض صندل سفید هریک سه ماشه سعدکوفی دانه‌ی هیل زرشک هریک هفت ماشه تخم خرفه چهار ماشه زعفران یک ماشـه ورق نقره ورق طلا هریک دو ماشه آمله‌ی منقی شش توله نبات سفید بتا سه هریک نیم پا و اول آمله را در شیر بز یک شـبانه روز تر نمایند پس بآب شسته با یک رطل آب بجوشانند تا مهرا شود از پارچه گذرانیده با نبات و بتا سه بقوام آرنـد و ادویـه کوفتـه بیخته بسرشند خوراک شش ماشه **نوع دیگر** از تصرفات حکیم علوی خان که مقوی اعضای رئیسه و معده مانع انصباب مواد به معده و امعاست و مالیخولیا و سائر امراض سوداوی و رطوبی را دفع کند و منافع بسیار دارد و مجرب غنچه‌ی گل سـرخ چهـار مثقال مروارید ناسفته‌یشب سبز به سد محرق مغسول کهربای شمعی هریک دو مثقال طباشیر سفید ساذج هندی پوست بیرون

پسته پوست ترنج فاد زهر معدنی گل ارمنی مغسول گل داغستانی ابریشم مقرض صندل سفید بهمن سرخ بهمن سفید شقاقل خولنجان هریک سه مثقال سعدکوفی دانه‌ی هیل سنبل‌الطیب زرنب هریک یک نیم مثقال زرشک هفت مثقال تخم خرفه مقشر چهار مثقال عنبر اشهب ورق طلای محلول هریک نیم مثقال زعفران ورق نقره‌ی محلول هریک یکمثقال شیر آمله هفتاد و پنج مثقال نبات عسل سفید فانیذ سنجری هریک به وزن مجموع ادویه آمله را اردشیر گاو یک شبانه روز تر کرده بشویند و با زرشک در نه رطل آب بجوشانند تا به سه رطل رسد صاف کرده فانیذ و عسل و نبات را به گلاب حل کرده به آش ملائم بجوشانند و کف بردارند پس در مطبوخ آمله داخل کرده بقوام آرند و ادویه به دستور مقرر بسرشند شربتی از یکمثقال تا دو مثقال **جوارش آمله** مقوی معده و مانع اسهال و موافق محروری مزاج و مخترع علوی خان و همواره معمول است آمله‌ی منقی پانزده توله شب در گلاب نیم آثار عرق بیدمشک نیم آثار تر کرده صبح خوب بجوشانند تا مهرا گردد از پارچه گذرانیده نبات سفید نیم آثار عسل مصفی پانزده توله داخل کرده بقوام آرند پس مروارید ناسفته دو توله سوده ابریشم مقرض صندل سفید غنچه‌ی گل سرخ گل گاوزبان دانه‌ی هیل پوست بیرون پسته مصطکی و دارچینی هر واحد یک توله کوفته بیخته عنبر اشهب ورق طلا هریک دو ماشه ورق نقره نه ماشه بیامیزند خوراک نه ماشه و حکیم شریف خان وزن آمله و شهد نیم نیم آثار و نبات سه پا و نوشته اند و همین معمول است **ایضا** مسمی ابجوارش آمله‌ی فولوی مولف ممدوح الیه و مقوی معده و دل و مشهی و مسکن حرارت جگر و نافع اسهال مراری و مصلح معده و معمول شیر آمله‌ی منقی دوازده مثقال طباشیر صندل سفید پوست سماق زرشک منقی گل سرخ بادرنجبویه پوست بیرون پسته هر واحد یکمثقال کشنیز مقشر تخم خرفه‌ی مقشر هریک دو مثقال مروارید ناسفته چهار دانگ عنبر اشهب ورق طلا ورق نقره هریک دو دانگ نبات سفید رب بهی شیرین هریک دو وزن ادویه بدستور مرتب سازند و گاهی گل گاوزبان گل نسرین هریک دو نیم مثقال افزوده می شود خوراک دو مثقال با شربت سیب و غیره **ایضا منه** به جهت منافع مذکوره شیر آمله‌ی منقی هفت توله زرشک بیدانه دو توله در آب خالص و گلاب و عرق گاوزبان و آب انار شیرین آب انار ترش عرق بیدمشک عرق بادرنجبویه هریک ده توله بپزند و از پارچه بپالایند پس یک سیر نبات سفید داخل کرده بقوام آورند بعد از آن مروارید یاقوت رمانی کهربای شمعی دارچینی مصطکی هریک شش ماشه پوست زرد ترنج نه ماشه دانه‌ی هیل طباشیر سفید ابریشم مقرض صندل سفید گل گاوزبان کشنیز مقشر هریک یک توله ورق طلا ورق نقره عنبر اشهب هریک سه ماشه بدستور مقرر به آن بسرشند خوراک شش ماشه **ایضا** مقوی معده و جگر و مکرر بعمل آمده مربای آمله ده عدد مربای هلیله پنج عدد و زرشک چهار مثقال پوست بیرون پسته دانه‌ی هیل زهر مهره‌ی خطائی به گلاب سوده گاوزبان سنبل‌الطیب ابریشم مقرض گل گاوزبان صندل به گلاب سوده سعد کوفی هریک دو مثقال غنچه‌ی گل سرخ سه مثقال آب انارین ولایتی آب بهی شیرین هریک به وزن ادویه قند سه چند ادویه عرق گاوزبان یا بیدمشک پا و آثار

عنبر مشک خالص هریک نیم مثقال ورق نقره‌یک درم و اگر آب بهی پیدا نشود و آب انار دو چند گیرند و اگر هر دو میسر نشوند عوض آن شربت انارین و شربت بهی گیرند و درین صورت قند یک نیم چند ادویه کنند **ایضا** مقوی معده و دماغ مفید مزاج بارد مربای آمله پنج عدد مربای هلیله دو عدد گاوزبان سنبل‌الطیب ساذج هندی هریک یک درم گل نسرین گل سرخ هریک دو درم عود قرنفل هریک نیم درم قند نیم رطل **ایضا** مقوی معده و جگر هر دو مربای مذکور بعد و مسطور و زرشک دو درم گل سرخ دو د رم صندل به گلاب سوده‌یکمثقال طباشیر سنبل‌الطیب دانه‌ی هیل مصطکی هریک یک درم قند سه چند به گلاب قوام نمایند **ایضا** به منافع مذکوره آمله‌ی مربی پنج عدد صندل به گلاب سوده دانه‌ی هیل پوست ترنج گاوزبان هریک دو درم ساذج هندی زرنب عود غرقی هریک یک درم گل سرخ سه درم زرشک چهار درم در گلاب حل کرده صاف نموده شربت تمرهندی شربت انار شیرین ولایتی هریک چهار توله قند دو چند در گلاب قوام نمایند **جوارش سفرجلی** که مقوی معده است و مشهی و هاضم طعام نافع اسفیه‌ی بارد مانع قی و تهوع بهی از پوست و تخم پاک کرده‌یک رطل در سرکه‌ی انگوری هموزن آن و اگر نباشد در سرکه‌ی قندی مقطر و اگر آن هم بهم نرسد در آب لیموتر نمایند و بپزند تا مهرا شود صاف کرده با یک رطل عسل و نیم رطل قند قوام کرده این اجزا آمیزند دارچینی گل سرخ طباشیر پوست بیرون پسته مصطکی عود دانه‌ی هیل برگ پودینه جوز بوابسباسه هریک چهار درم قرنفل سنبل‌الطیب پوست ترنج هریک سه درم زنجبیل فلفل دارفلفل زرنبا و زعفران هریک یک درم مشک عنبر هریک نیم درم خوراک تا چهار درم **نوع دیگر** معمول صاحب ذکائی بهی ولایتی عسل خالص هریک یک سیر سرکه‌ی مقطر نیم سیر زنجبیل قرفه دارچینی قرنفل عود قماری و در فلفل فلفل سفید هریک یک توله عنبر اشهب مشک خالص هریک یک ماشه بهی را از تخم پاک کرده با مقطر بپزند و سائیده با عسل قوام نموده ادویه کوفته بیخته بیامیزند و مشک و عنبر را به گلاب حل کرده آمیزند **جوارش عود باردنافع** حار مزاج عود سه درم کشنیز مقشر گل سرخ صندل سفید به گلاب سوده هریک دو درم پوست بیرون پسته طباشیر هریک یک درم کافور نیم درم قند سه چند **جوارش عود حار** که مخصوص برای تقویت معده و دماغ و قلب باردست عود پنج ورم قرنفل سه ورم سنبل‌الطیب یک درم ساذج هندی دو درم گل نسرین گاوزبان هریک سه درم قند سه چند خوراک حسب مزاج و گاهی مربای آمله دو عدد مربای بلیله‌یک عدد زعفران ورق طلا ورق نقره مشک هریک نیم درم افزوده می شود و قوام بعرق بهار یا گلاب و بیدمشک کرده می آید **جوارش عود ترش** نسخه‌ی میرزا محمد حکیم برای ضعف معده‌ی کهنه که بادویه‌ی متعارفه فائده ندیده باشند آب لیمو چهل و پنج مثقال آب بهی ترش مثل آن گلاب قند سفید هریک بست مثقال عسل سفید سی مثقال همه را به آتش ملائم بجوشانند و کف آنرا بگیرند و بقوام آرند پس عود قماری هشت مثقال مصطکی زعفران سنبل دارچینی قرنفل هریک نیم مثقال کوفته بیخته بسرشند **نوع دیگر** مقوی معده دافع خفقان مانع قی گل سرخ گاوزبان گل گاوزبان دانه‌ی هیل صندل به گلاب سوده

طباشیر هریک دو درم کشنیز مقشر پوست ترنج پوست بیرون پسته برگ پودینه قرنفل ساذج هندی فرنجمشک هریک یک درم عود غرقی چهار درم زرشک شش درم شربت انار شیرین شربت انار ترش هریک پنج توله قند سه چند مربای آمله دو عدد **جوارش عنبر** تألیف حکیم علوی خان به جهت ضعف بدن و معده و مجرب عنبر اشهب دو مثقال مشک خالص چهار دانگ گلاب چهل مثقال نبات سفید هشتاد مثقال مشک و عنبر را با مقدار ده مثقال سفید کوفته از غربال موئین یا پارچه‌ی باریک بگذرانند و باقی نبات را به گلاب حل کرده بقوام آورده تیز بزنند تا سفید شود عنبر و مشک کوبیده را مخلوط کرده باز بزنند و اقراص سازند بقدر یک یکمثقال و هر روز یک قرص آنرا باده مثقال گلاب تناول نمایند **جوارش زرشک** مقوی معده مصطکی قرنفل سنبل‌الطیب هریک نیم درم عود ساذج زرنب مسعد دارچینی هریک یک درم دانه‌ی هیل زرشک گل سرخ گاوزبان هر واحد دو درم قند سه چند بقوام آورند **جوارش** که برای تقویت معده قائم مقام جوارش عود ترش است آب لیمو چهار عدد ساذج زرنب سلیخه سنبل‌الطیب هر واحد یک درم گل سرخ دانه قاقلین هر واحد دو درم قند سه چند **حب مصطکی** جهت تقویت معده‌ی ضعیف که در آن بلغم و ریح متولد شود نفع تمام وارد نمک هندی یک درم پوست هلیله زرد یک نیم درم زنجبیل سنبل‌الطیب هریک دو درم مصطکی سه درم هلیله‌ی سیاه چهار درم بهر هشت درم بآب گندم ناجها سازند شربتی یک درم **سفوف قرنفل** که جهت ضعف معده بارد مجرب است قرنفل بادیان هریک سه درم انیسون مصطکی هریک دو درم زنجبیل یک درم نبات مساوی کوفته بیخته دو درم پیش از غذا بخورند و سفوف پودینه انار دانه فلفل مصطکی نیز مقوی معده است **سکنجبین سفرجلی** معده و جگر را قوت دهد و جهت قلت هضم که با عطش شدید بود سود دارد و آروغ بد بو دفع کند و اشتها آرد و سده‌ی جگر بکشاید و ناقهین را که در هضم نتور باشد نفع تمام بخشد آب بهی ترش قند سفید هریک یک رطل سرکه قسم اول رجع رطل بقوام آرند و اگر به جای سرکه آب لیمو کنند صواب باشد و اگر حرارت کثیر در مزاج مریض نباشد سکنجبین سفرجلی مرکب با فاویه به این طور سازند که مصطکی سنبل‌الطیب قرنفل یک یک درم در خریطه کرده دقت پختن سکنجبین بیندازند **سکنجبین سفرجلی لیموی** مقوی معده و جگر آب بهی پنجاه مثقال سرکه و گلاب و آب لیمو هریک سی مثقال قند سفید یک من بقوام آرند **شربت عود** که معده هاضمه را قوت دهد و بوی دهن خوش کند عود هندی آمله‌ی مقشر هریک ده درم سنبل‌الطیب قرنفل مصطکی جوزبواهر یک دو درم مجموع را نیمکوفته در کیسه‌ی کتان کنند و در سه چهار یک گلاب جوشانیده کیسه را خوب بمالند تا قوت ادویه به گلاب آید پس با یک من طبی قند بقوام آورند و فرود آورده نیم درم مشک خالص سوده در آن حل کنند **شربت عود ترش** معده اعضای رئیسه را قوت دهد و غثیان و فساد هضم و بخارات محترقه و آروغ و خانی را دفع کند بگیرند سبب ترش و شیرین و انار ترش و شیرین و لیمو از هریک صد و پنجاه درم آب بستانند و با سه صد درم قند بقوام آرند و عود قماری پنج درم صندل سفید سه درم بادرنجبویه گل سرخ قرنفل مصطکی هریک دو درم

سنبل‌الطیب اسارون بسباسه ساذج هندی ورق نقره هریک یک درم عنبر و مشک و ورق طلا هریک نیم درم در آن حل کنند **شربت زرشک** مقوی معده و جگر است تخم کاسنی گل سرخ هریک دو درم عود مصطکی سنبل‌الطیب دارچینی هیل بوا نیمکوفته صندل سفید به گلاب سوده هریک یک درم زرشک چهار درم در گلاب تر کرده بجوشانند و صاف کرده به قند و شربت انار شیرین بالمناصفه سه چند ادویه بقوام آرند خوراک دو توله به گلاب و عرق کاسنی و عرق کاوی **ضماد** جهت تقویت معده و تحلیل ریاح فافخه بسیار مفید است مصکی گل سرخ افسنتین سنبل‌الطیب سعد کوفته بیخته به گلاب سرشته ضماد کنند ایضا برای ضعف معده و وجع فواد دارچینی عود صلیب صندل سفید اگر ترکی زرنبا و به گلاب سوده روغن مصطکی داخل نموده بر فم معده طلا نمایند **عرق پان** تألیف حکیم ارشد برای قوت معده و هاضمه نظیر ندارد گل سرخ گاوزبان هریک یک نیم پا و قرنفل یک پا و برگ پان نیم پا و گلاب هشت آثار قرنفل را جوکوب نموده و پان را ریزه ریزه کرده در چهار آثار گلاب صبح و چهار آثار شام انداخته عرق کشند **نوع دیگر** که به جهت نواب علیه کشیده شد قرنفل گاوزبان نانخواه هریک ده توله دارچینی پنج توله گل سرخ پا و آثار برگ پان صد و پنجاه عدد سیب پاک کرده سه عدد اجزای کوفتنی را کوفته به گلاب یک نیم آثار عرق بیدمشک یک نیم آثار عرق گاوزبان یک آثار بخیسانند و روز دوم به آتش ملائم دو آثار عرق کشند بعد از آن سه توله نبات و دو ماشه مشک و سه ماشه عنبر بعرق مذکور داخل کرده بدارند و بعد از سه روز میل کنند **عرق چوب چینی** مقوی معده است چوب چینی ریزه ریزه کرده سه صد مثقال در پنجاه رطل آب جوش دهند که همی رطل بماند پس گل سرخ سنبل‌الطیب زرنبا داشنه انیسون صعتر کبابه چینی ساذج هندی نانخواه هریک پنج مثقال پوست ترنج سعد کوفی قرفه بادیان دارچینی قرنفل جوزبوابسباسه هیل هریک ده مثقال پودینه یک مشت نبات مویز منقی هریک یک رطل سفرجل مقشر منقی از تخم پارچه خورد کرده پانزده عدد ادویه نیمکوفته در طبیخ چوب چینی خیسانیده عرق کشند و مشک و عنبر هریک یکمثقال در صره بسته به دهان پنجه بندند خوراک دو توله صبح و دو توله شام **قرص عود** معده را قوت دهد و طعام هضم کند و اشتها آورد قرنفل مصطکی هریک سه درم قاقله سنبل‌الطیب بباسه هریک دو درم عود خام قرفه پوست ترنج هریک پنج درم زعفران جوزبوا زنجبیل دار فلفل هریک یک درم قند سفید بوزن ادویه کوفته بیخته اقراص سازند شربتی دو درم بآب بهی یا **سیب**
معجون مقوی معده از مجربات محبی حکیم اصغر حسین صاحب هلیله‌ی مربی آمله‌ی مربی هریک پنج توله بآب شسته در عرق هیل و عرق بادیان و عرق پودینه هریک یا و آثار گلاب نیم آثار بپزند تا مهرا شود شیره‌ی آن برآورده با قند سفید دو چند عسل خالص یک چند ادویه بقوام آورده در حین قوام عنبر اشهب با نبات سفید سوده‌یک توله بگذارند تا بقوام آید بعده مصطکی رومی انیسون گل سرخ هریک سه ماشه عود غرقی پودینه‌ی خشک صعتر فارسی برگ سداب ولایتی درونج عقربی زرنبا و ابریشم خام مقرض زرنب طباشیر نیلگون یشب سبز بهمنین هریک دو ماشه جوزبوابسباسه فلفل سیاه دار فلفل زنجبیل

سنبل‌الطیب نانخواه بادیان پوست زرد ترنج پوست بیرون پسته سعد کوفی خولنجان قرنفل هریک یک نیم ماشه دو اله طباشیر سفید هریک دو نیم ماشه کشنیز خشک یک ماشه قاقلین هفت ماشه پوست هلیله‌ی کابلی چهار ماشه کوفته بیخته آمیزند و مشک خالص یک ماشه زعفران یک نیم ماشه سوده آمیزند **معجون رمان** تالیف حکیم علوی خان مقوی معده و جگر و هاضم طعام و مشهی است آب انار ترش آب انار شیرین هریک یک آثار آب بهی شیرین آب بهی ترش هریک نیم آثار قند سفید عسل مصفی هریک یک آثار مجموع را به آتش ملائم بقوام آورده کف آنرا دور کرده بسباسه جوزبواقرنفل دارچینی هریک یک درم مصطکی رومی سنبل‌الطیب طباشیر سفید هریک یک نیم درم عود هندی پوست بیرون پسته پوست زرد ترنج قاقلین هریک دو درم کوفته بیخته به آن سرشته علی الرسم معجون سازند **معجون ملوکی** مستعمل جهت تقویت معده و اشتها و باه و بسیار مجرب نوشته جوزبواقرنفل بسباسه لسان العصا فیزبیخ اذخرزنجبیل دارچینی مصطکی رومی زعفران عود غرقی هریک سه مثقال قاقله کند و هریک یکمثقال اشنه دو نیم مثقال قند و گلاب هریک دو مثقال قند را در گلاب حل کرده عسل به قدر کفایت اضافه نموده به قواتم آورده ادویه‌ی مسحوقه بدان بسرشند شربتی یکمثقال و در تحفه مشک نیم مثقال نیز درین نسخه داخل است **معجون کاسر ریاح** جهت ضعف معده که به سبب ریج البواسیر و احتباس حیض باشد و آروغ و اوجاع ریحی و قولنج و مفاصل و حبس بول و امراض بارد را نافع برگ سداب مصطکی گل سرخ قرنفل انیسون وج ترکی نانخواه بوره‌ی ارمنی پوست بیرون پسته از هریک سه درم زیره‌ی سیاه مدبر به سرکه شش درم کوفته بیخته با سه چندان عسل بسرشند و بعد پنج ماه استعمال کنند شربتی دو مثقال **معجون خبث الحدید** که ضعف معده و بواسیر را سود دهد پوست هلیله‌ی کابلی پوست هلیله‌ی زرد امله مقشرگل سرخ هریک ده درم اصل‌السوس جوزبواسک سنبل‌الطیب اذخر مصطکی هریک هفت درم خبث الحدید مد بر صد درم کوفته بیخته به عسل معجون سازند شربتی سه درم معجون امامقوی معده و قابض و در ضعف معده که بالنیت طبع باشد اکثر بعمل آمده و نفع کلی نموده شیر آمله شش درم گل سرخ سه درم دانه‌ی قاقله سعد کوفی زرشک هر واحد دو درم زرنبا و سنبل‌الطیب سلیخه صمغ عربی هریک یک ورم بیل گری پوست بیرون پسته هریک یک نیم درم کوفته بیخته بسه چند آن قند بقوام آورده آمیزند **معجون سفرجل** معمول برای تقویت معده و هاضمه و قابض است زهر مهره‌ی خطائی سوده سنبل‌الطیب زرد و پوست بیرون پسته صمغ عربی بریان حب‌الاس پوست ترنج سعد کوفی دانه‌ی هیل بریان زرنب هریک دو درم زرنباد مصطکی جوزبوابسباسه هریک یک درم طباشیر صندل سفید سوده کشنیز خشک بریان گل سرخ هریک یک نیم درم شربت انار شیرین چهار توله بهی خشک دو توله زرشک محلول به گلاب چهار درم و اگر بهی خشک بهم نرسد عوض آن بیل گری اندازند **مفرح** برای تقویت معده و اعضای رئیسه مانع بخارات به قلب دافع وسوسه و خفقان صندل سفید سوده مروارید ناسفته بسه کهربا فاوزمهر معدنی به گلاب سوده گاوزبان گل گاوزبان گل سرخ گل نسرین بهمنین پوست

ترنج زرشک ابریشم معترض کشنیز مقشر عود غرقی زرنب فرنجمشک درونج برگ پودینه بادرنجبویه هریک یک درم دانـه‌ی هیل دو درم سنبل‌الطیب مصطکی ساذج هندی قرنفل هریک نیم درم مشک ربع درم مربای آمله دو عدد مربای هلیله‌یک عدد شربت انار شیرین شربت سیب شربت بهی هریک چهار توله قند سفید نیم پا و گلاب عرق کاوی به قدر قوام بدسـتور معجـون سازند **ماءاللحم** مقوی معده و هاضمه و جمیع اعضاء مشهی از بیاض والد مرحوم الایچی سفید الایچی سرخ هریک نـیم پـا و قرنفل سه توله ساذج هندی زیره‌ی کرمانی قرفه گاوزبان برگ بادرنجبویه سنبل‌الطیب هریک پا و آثار به سفانج فسـتقی یـک چهئانک فقاح اذخر سعد کوفی هریک نیم پا و هلیله‌ی سیاه مویز منقی کشمش هریک نیم آثار ادویه را کوفته شب در آب تـر کرده صبح گوشت بزغاله پنج آثار به روغن گاو قدری بریان کرده بدستور عرق کشند **نوع دیگر** مقوی معـده و دمـاغ و قلـب و بدن و مکرر ساخته به عمل آمده گوشت حلوان پنج آثار و دراج تیهوتد رج هریک شش عدد مرغ جوان چهـار عـدد گنجشـک نرسی قطعه مویز منقی نیم پا و برگ تنبول زرد دو صد عدد قند دو آثار ابریشم مقرض هفت توله گاوزبـان گـل و سـرخ هیـل دانه‌ی قاقله براده‌ی صندل سفید گل نسرین گل گاوزبان بادرنجبویه هریک شش توله قرقـه شـقاقل مصـری بهمنـین سـاذج هندی سنبل‌الطیب پوست ترنج کشنیز خشک خس هندی هریک چهار توله اشنه زرنبا و خولنجان هریـک سـه تولـه اسـارون قرنفل به سفایج مصطکی رومی بباسه عود غرقی فرنجمشک هر واحد دو توله دارچینی زیره‌ی سـیاه هریـک یـک تولـه سـعد کوفی درونج عقربی بادیان هریک دو مثقال مشک خالص عنبر اشهب زعفران هریک دو ماشه عرق کشند خوراک چهـار تولـه **تعلیم** ضعف معده که به اطفال عارض می گردد اکثر از فساد شیر به هم میرسد و علاجـش سـبکتر از عـلاج ضـعف معـده‌ی بزرگان باید کرد و اصلاح شیر به حسب فساد تن و تقلیل آن کنند و آشامیدن آب بهی به اندک قرنفـل و مشـک و خورانیـدن انوشدارو و جوارش عود و مصطکی در شیر و یا در گلاب حل کرده صبح و شام اثر تمام دارد و سـفوف ارسطوخصـوص در آب بهی کثیر النفع است و کذا پوست سنگدان خروس با نبات و مداومست سفوف بادیان پودینه دانه‌ی هیل زرنب زرنباد بـا نمـک سیاه یا نبات و اگر خواهند قدری عود مصطکی افزایند و قرنفل درست در گلاب جوش داده به اندکی نبات شیرین کرده ناشـتا نوشانیدن مجرب است و خورانیدن اندک مشک در میبه یا مربیات سرشته و مالیدن میسوسن و یا گلاب و یا آب آس که در آن لادن و مصطکی گداخته باشند بر معده و ایضا تدهین به روغن مصطکی نافع و اجتناب از مرخیات و مضعفات معده مثل زردآلو هندوانه و اشیای لعابی و مانند آن واجب است هم مرضعه و هم طفل راه تجوید هضم به استعمال اغذیه‌ی لطیفه ماننـد لحـوم طیور و امثال این مناسب **نکته** چون از کلام شیخ مفهوم شد که استکمال افعال معده موقوف بر صحت قوای اربعه‌ی آن یعنـی جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه است و هرگاه درین قوی ضعف و فتور افتد در فعل معده بحسب سبب که در یک قوت باشـد یا بیشتر و ضعیف بود یا قوی تر نقصان یا بطلان راه‌یابد لهذا دلائل و علاج ضعف هر قوت علمحده علمحده مسطور می گردد

و بدانند که هاضمه رئیس است و دیگر قوی خادم او.

ضعف جاذبه

بدان که آفت بر جاذبه داخل میشود به این نحو که جذب نکند اصلا و قومی این را استرخای معده نامند و یا جذب نماید بلکه چنانچه در ابتدای علت مسمی باسترخای معده می باشد و یا جذب او مشوش باشد گویا که آن متشنج یا مرتعش است و اکثر قوت جاذبه را سردی و تری ضعیف کند و گرمی و خشک تقویت و یاری دهد و دلیل ضعف او آن است که طعام از فم معده بدیر منحدر گردد و گرانی در آن محسوس شود و گاهی قلق و کرب و تقلب از پهلو به پهلو و خفقان و سد رودوار ظاهر گردد و گاهی است غثیان و قی ظهور نماید و باشد که اختلاج در فم معده حادث گردد و سبب این عوارض بیشتر از خلط صفراوی مجتمع در فم معده باشد و آنچه بلاماده باشد سببش سوءمزاج بارد یا رطب بود و در آن باوجود بطور نزول طعام از فم معده و گرانی آن علامات سوءمزاج بارد در طب که مسطور شد پیدا بود **علاج** در حالت وجود مادهی صفراوی شربت لیمو و فوا که و سیب و صندل و هیبه دهند و بطوری که در علاج امراض صفراوی معده گذشت تنقیهی آن نمایند و یا تنقیهی معده به مطبوخ هلیله و شربت درد مکرراً هلیجلی نمایند و بعد از آن بهر تقویت معده جوارش صندل و فواکه و شربت سیب به گلاب دهند و ادویهی باردهی قابضه مثل گل هند با و گلنار و گل منا و صندل و گل سرخ و گل داودی هریک دوام سیب و به هریک سه توله حبالاس یک نیم توله و روغن لادن چار توله پر معده ضماد کنند و طباشیر کشنیز مقشر گل هند با هریک ماشه سوده در شربت صندل یک توله آمیخته ورق نقرهیک عدد حل کرده بخورند بالایش شربت لیمو چهار توله در گلاب و عرق بید ساده هریک هفت توله تخم نیلوفر هفت ماشه پاشیده بنوشند و جوارش شاهی درین باب مجرب است و غذا بچهی مرغ و تیهو و کبک بنان رده دهند و درصورت سوءمزاج بار دیار طب علاج آن نمایند به طریقی که در علاج سوءمزاج بارد و رطب معده مسطور شد و طعام های لطف سریع الهضم مثل گوشت تدر و درماج و تیهور و گنجشک و بچهی مرغ به شوربا پختهیا بریان کرده و بابا زیر مثل زیر دو کرد یا و قرنفل و دارچینی و نانخواه و زعفران خوشبو ساخته بخورند و اگر شراب خواهد شراب قابض دهند و از گلنار و مصطکی و سنبل و قرنفل دافسنتین و گل سرخ و صبر و سفرجل مطبوخ و آب برگ آس تر بر فم معده ضماد نمایند و خواب بر پهلوی راست نمایند که معین بر انحدار طعام از فم معده است و دلک اطراف و حرکت بعد طعام به آهستگی و کسر ریاح معده همه علاج این علت است و این دوای هندی ضعف جاذبهی معده را نافع نوشته اند هلیله شش درم دار فلفل چهار درم چترک سه درم نمک سنگ دو درم کوفته بیخته بآب ترنج خمیر کنند و جها ساخته در سایه خشک کرده هر روز نهار دو درم بخورند.

ضعف ماسکه

آفت داخل می شود بر قوت ماسکه‌یا به این طور که معده به سبب آفت خود بر طعام احتلا مشتمل نگردد یا اندک مشتمل گردد و یا باشتمال روی مرتعش یا خفقانی یا متشنج مشتمل شود و ازین آنچه مریض احساس امین نماید مثل تشنج و خفقان است و اما از رعشه‌ی معده گاهی در اول مریض را آگاهی نباشد لیکن بر آن استدلال می کنند به احساس تعب معده از طعام اگرچه اندک باشد و شوق او بسوی انحدار طعام بدون آنکه قراقر و تمدد و نفخ بدان داعی باشد و هرگاه در آخر رعشه مفرط گردد رعشته به هم رسد و بدان احساس کنند چنانکه بارتعاد سائر اعضا احساس می نمایند و بدانکه ماسکه را خشکی نائل بسری مدد کند مگر آنکه بسیار از حد اعتدال بیرون رود و اسباب ضعف این قوت به قول جرجانی و ایلاقی سه نوع است **یکی** ماده‌ی حار محرق که معده را لذع نماید و قوت او را ضعیف کند پس طعام را که بر آن وارد گرد نگاه نتواند داشت و گاه سوءمزاج حار ساذج قوای معده را ضیف کند لیکن این نادر باشد **دوم** ماده‌ی بار و مزلق که طعام را از معده بلغزاند **سوم** قروح و بثور در معده که از هرچه مماس او گردد رنجور شود و خواهد که از خویشتن دفع کند و علامت ضعف قوت ماسکه دو گونه است یکی آنکه صاحب علت گمان نماید که اگر حرارت کند آنچه خورده است به قی بر آید و سببش رطوبت در فم معده‌یا ضعف جرم معده باشد دوم آنکه هر طعام که خورده شود زود از معده با معا فرود آید و غیر منهضم برآید و فرق میان رطوبت فم معده و ضعف جرم آن در استدلال از آنچه خارج می شود از معده مسطور شد و علامت ماده‌ی حار و سوءمزاج حار ساذج در تشخیص اسباب امراض معده گذشت و آثار قروح و ثبور معده در بحث آن خواهد آمد **علاج** اگر سبب علت ماده‌ی حار باشد اول آن ماده را برفق از معده اخراج نمایند و به قی و اسهال سودا تنقیه کنند و سک و گلنار و گل سرخ و فوفل مساوی در گلاب و آب برگ ریحان سبز ضماد نمایند بعد از آن و رب سیب و بهی و شربت لیمو و ماءالشعیر مطبوخ بجاورس بیاشامند و اگر مدت طول کند ماءالجبن نوشانند و دوغ گاو آهن تاب با سفوف طباشیر و گلنار و گل سرخ و قرظ و طراثیث دگر با مساوی بدهند چندان که به مقدار ده استار دوغ پنج درم ازین ادویه باشد و اگر قرظ و طراثیث بهم نرسد عوض آن صمغ عربی و مازو ششم یا سوم حصه کنند و جوارش آمله‌ی لولوی علوی خانی درین باب مجرب است و غذا برنج و جادرس مقشر و عدس مقشر بآب غوره و آب انار ترش و آب به و تیهود کبک و چوزه‌ی مطبوخ و بریان بآب غوره آب انار دانه‌ی ترش کرده بدهند و به صندل و طباشیر و گلنار و گل سرخ و برگ مورد و بهی و سیب بر معده ضماد نمایند و به قول انطاکی خوردن کباب ارنب بالخاصیه مقوی قوت ماسکه است و اگر سوءمزاج حار بلا ماده باشد سوای تنقیه تدابیر مذکوره بعمل آرند و اگر سببش رطوبت لزج مزلق باشد اول تنقیه‌ی معده به قی یا اسهال با یارج فیقرا نموده جوارش خوزی و شربت آس و مهیبه و اطریفل صغیر استعمال کنند و ضماد از عود خام و سک و گلنار و گل سرخ و قرنفل و مانند آن سازند و غذا کبک و گنجشک و تیهو و خرگوش شوی و مطبوخ با بازیر

چون زیره و کرویا و مانند آن خوشبو ساخته تناول نمایند.

ضعف دافعه

بدانکه دافعه را رطوبت که میل به برودت دارد یاری دهد مگر آنکه خیلی از اعتدال منحرف گردد و بسیار باشد که طعام در معده بسیار ماند و بوی طعام از آروغ یافته شود و گویند که بطور انحدار طعام زیاده تر از بست و دو ساعت بود بلافساد و فصلا خارج شود و با وجود دیدن طعام لطیف نفخ و قراقر پیدا نماید و هرچند طعام لطیف تر بود قوت هاضمه بـر آن مسـتولی تـر باشـد و زودتر از معده منجد شود و هرچند غلیظ تر باشد هاضمه را با وی بیشتر باید کوشید و از معـده بـدبیر بیـرون شـود و در جملـه سرعت و بطور انحدار طعام به حسب کیفیت طعام او توت معده باشد و هرگاه مدت ماندن طعام در شکم کمتر از دوازده ساعت یا فزون تر از بست و دو ساعت باشد صحت نباشد و خالی از آفت نبود و آفت یا از جهت معده‌یا جگر یا امعا بود و یـا از جهـت طعام و ترغیب غیر محمود آن **علاج** قوت دافعه را در اکثر احوال به اشیای رطب مائل به برودت مثل آب فواکه و سـکنجبین و ماءالجبین و خلوس خیارشنبر در آب کاسنی حل کرده و مانند آن معالجه نمایند و هلیله‌ی مربی نافع است و غذا از میشوق و آلو و تمرهندی و ماش مقشر و اسفاناخ به روغن بادام سازند و بعضی متاخرین می نویسند که در ساذج تبدیل نمایند بـه دسـتوری که بالا گفته شد و در دمای تنقیه به مطبوخ تربد علوی خان و حب ایارج و خیارشنبر در تـرنجبین و گلقنـد و شـربت و نیـار و روغن بادام کنند و بعد از تنقیه جوارش مصطکی ساده و مرکب و جوارش عـود شـیرین و هلیلـه‌ی مربـی و آملـه‌ی مربـی یـا مصطکی و دانه‌ی هیل یا عرق دارچینی و پودینه دهند و یا مصطکی و قرنفل هریک سه ماشه الایچی کلان پنج عدد نبات سه توله در گلاب پا و آثار بجوشانند که به نیمه آید بنوشند و غذا کباب مرغ و کبک و بچه آهو با نان دهند و کنجـاره‌ی بـادام بـا نبات بسیار سفید است و همچنین کنجاره‌ی کنجد به وزن نه ماشه و نبات یک نیم توله هر روز و به روغـن مصـطکی بـادامی معده را چرب دارند.

ضعف هضم

و او آن است که طعام در معده بدیر هضم شود و دیرتر بماند و بر سبیل معتاد منحدر نگردد و گویند که اسباب ضعف هضـم و سوء هضم و تخمه‌یکی است لیکن این قدر فرق است که اگر سبب ضعیف باشد ضعف هضم آرد و اگر قوی باشد تخمه و اگـر متوسط باشد فساد هضم پس ضعف هضم نقصان هضم است و تخمه بطلان آن و مراد از نقصان و بطلان هضم آن است کـه در هضم آفت افتد به سبب فاعل او که قوت هاضمه است یعنی در قوت هاضمه فتور راه‌یابد به خلاف فساد هضم کـه عبـارت است از وقوع آفت در هضم نه به سبب فاعل او یعنی قوت هاضمه کامل باشد لیکن هضم روی شود **صاحب کامـل** گویـد کـه

سوء استمرا و تخمه عارض از آن که او بطلان به هضم است وقتی حادث شود که معده از هضم ضعیف گردد و این چنان باشد که اگر از معده طعام به سرعت منحدر نگردد و آنرا ابطای هضم گویند و اگر طعام انهضام تام نیابد و بسوی بعض کیفیات رویه متغیر شود آنرا سوء هضم نامند و اگر البته هضم نشود و منحدر نگردد و در معده فاسد شود آنرا تخمه خوانند و کسانی را که این اعراض عارض شوند ایشان را ممعودین گویند و جمیع این امراض از اسباب واحد حادث می شوند مگر ابطای هضم از اسباب ضعیف و تخمه از اسباب قوی و سوء هضم از اسباب متوسط پیدا گردد و این اسباب یا از داخل و یا از خارج باشد و اسبابی که از داخل باشد آن سوءمزاج معده و اخلاط محتقنه در معده و اورام و تفرق اتصال است و اما سوءمزاج یا حار باشد که اغذیه را در معده فاسد کند و بسوی بعض انواع رویه‌ی عفنه مائل گرداند زیرا که حرارت قوی در معده معفن اغذیه است و استدلال می کنند بر آن از جشای دخانی و سهوکت آب دهان شبیه بیوی حمات و ماهی و از هضم اغذیه‌ی بارد غلیظ عسرالانهضام و عطش و معذلک عروض وجع که از استعمال اشیای بار و بالفصل و بالقوه تسکین یابد و یا عطف سوءمزاج بارد بود و استدلال کرده می شود بر آن به آروغ ترش و قلت عطش و انتفاع با طعمه حار و حدوث وجع از آن که به چیزهای مسخن بالقوه و بالفعل ساکن گردد پس اگر برودت مفرط باشد غذا در معده البته متغیر نشود و جشای حامض حادث نگردد و یا با عطف یا بس و یا رطب باشد و این هر دو مانع هضم نمی شوند بلکه در آن نقصان می آرند در اول امرو وجع حادث نمی کنند مگر آنکه حال دیگر روی در طول مدت پیدا می کنند و این چنان است که مزاج یا بس چون بر معده غالب شود و افراط کند از آن مرض مسمی افطیفوس که آن دق است حادث گردد لاسیما اگر حرارت با یبس مضاف شود و درین هنگام این مرفق عنی دق بسائر بدن عام گردد و از آن هلاس و ذبول حادث شود و مزاج رطب چون بر معده غالب گردد از آن استسقا حادث شود و لاسیما اگر برودت با رطوبت مضاف گردد و اما خلط محتقن یا عطف حار بود و استدلال بر آن بقلت اشتها و جشای دخانی و سهوکت ریق و زهویت آن کنند و این خلط یا در تجویف معده منصب باشد و استدلال می کنند بر آن بدین طور که صاحب او چون طعام عسرالفساد مثل گندم و جو بخورد و قی یا تبرز کند به آن صفرا برآید و یا طبقات معده تشرب او کرده باشد و استدلال کرده می شود بر وی به غثیان و قی که با آن چیزی بر نیاید و به شدت عطش و یا خلط بارد باشد و استدلال می کنند بر آن به نقصان شهوت طعام و به آروغ ترش و این نیز با منصب در تجویف معده باشد و استدلال بر آن چنان نمایند که صاحبش چون طعامی که در آن قوت جلا باشد مثل عسل تناول نماید و قی یا براز کند با آن بلغم خارج گردد و یا متشرب در طبقه معده بود و استدلال بر آن بغثیان که تهوع نباشد مگر آنکه در معده طعام بود و به قلت عطش و زیادت شهوت طعام توان کرد و باید که فرق میان آنکه از سوءمزاج و میان آنکه از خلط عارض می شود وجهی دیگر نمایند و آن این است که نظر کنند اگر بدن ممتلی و عروق و بدن منتفح بود دهند تناول اغذیه‌ی معتدله براز مختلط به‌یکی از اخلاط خارج شود و بول غلیظ

غیر صافی باشد مرض حادث که در معده از اخلاط محتقنه در آن بود نه از سوءمزاج مفرد و **اما** اورام حادث در معـده آن انـواع دبیلات است و آن یا حار باشد و استدلال کنند بر آن بوجع و ضربان در موضع قعر معده و جشا و حـرارت زیـر لمـس و تـپ و تشنگی دیابارد بود و استدلال کرده شود بر آن به ثقل و آروغ بدون حرارت و بغیر وجع و **اما** تفرق اتصال یا از اسباب خارج مثل جراحت واقع در معده و ادویه حاده باشد و یا از داخل مانند انفتاح عروق و تاکل بود و **اسبابی** که از خارج محدث امراض مذکور اند آن قلت موافقت طعام است و این عطف یا از قبیل کمیت باشد چون طعام کثیر بود و عده بر هضم او قادر نباشد مثل آتـش اندک که بر آن چوب بسیار اندازند و بر سوختن آن قادر نباشد و یا از قبیل کیفیت بود چون روی باشد مانند جغرات و مـاهی و ترب و غذا مطبخن و مدخن به منزله‌ی آتش که چون بر آن چوب رطب اندازند بر اشتعال او قادر نبود و یا از قبیل جوهر او بود چون طعام غلیظ باشد مثل لحم بقر و نان فطیر و مثال این آتش ضعیف است که بر آن حطب متین اندازند و یا از قبیل ترتیب او باشد چون انسان طعام خورد و هنوز هضم نگردد که بر آن طعام دیگر بخورد و هضم نشود و اسـتدلال بـر ایـن اسـباب بـه مسائله از مریض توان کرد و **قرشی** گوید که نقصان هضم و بطلان او به سبب سوءمزاج مضعف حتی که حارمی باشد چنانچـه بساست که بعضی به شرب آب سرد بر نهار از افراط عطشی که به سبب خطای اطبا از منع آب سرد واجب می کنـد شـفا مـی یابند لیکن سوءمزاج بارد رطب اولی است برای بودن سبب نقصان هضم و بطلان آن و به سبب جیمع اسباب ضعف اشتها کـه مسطور گردد عارض می شود و ضعف جرم معده اولی اسباب اینست و گاهی به سبب طفو طعام بز حده مـی باشـد چنانچـه از نوشیدن شیر و شراب بسیار و خوردن نان گرم و شرب آب بسیار بران و به سبب سرعت نزول طعام چنانچه از غذای مزلق مثل آلوبخارا و شوربای چرب می باشد و **طبری** نوشته که امتناع هضم بغیر فساد مزاج از هشت سبب می باشد یـا از فسـاد کیفیـت طعام یا از کثرت کمیت آن یا از سوء ترتیب اکل یا از ترک استعمال دقت واجب یا از انصباب موادردی از اعضا بسوی معده‌یا از حصول مواد روی غلیظ در معده‌یا از ضعف قوای طبیعی که به آنها هضم تمام می شود یا از تعب او به مصارعت یـا بکـدیا بـه حرکت عنیف یا بجماع مفرط و **شیخ** می فرماید که آفت هضم یا تابع آفت در اسفل معده‌یا به سببی در غذا یا به سببی در حال سکون بدن و حرکت آن می باشد و کائن به سبب امر معده‌یا سوءمزاج باشد و قوی تـرین سـوءمزاج در احـداث آن باردسـت و ضعیف ترین او حار زیرا که اضرار بارد ساده بود یا با ماده در هضم شدیدتر از مضرت حارست و اما سوءمزاج یا بس و رطـب در اکثر امر بدان حد نمی رسند که تنها از آنها با وجود اعتدال هر دو کیفیت حار و بارد فصر ظاهر شود لیکن یا بس ذبول در طب استسقا حادث می کند و اما در حال در تاثیر سکون و نوم و ضد آنها و آنچه تابع آنها از احکام غذا در آن باشد آن است که غذا مقتضی سکون و نوم است حتی که هضم یابد و چون بدل آنها حرکت یا سهر باشد هضم تام نشود و غذای تقیل در معده مدت طویل باقی می ماند پس حال او از این احوال ثلاثه خالی نبود که هضم گردد یا غیر منهضم یا قلیل الانهضام باقی ماند و امـا

غذای خفیف چون منهضم نشود مدت بقای او غیر منهضم طول نمی کند بلکه چون در معده آنچه آنرا هضم کند نباشد به سرعت فاسد می گردد و غذا یا مستحیل شود به هضم تام و یا مستحیل گردد به انهضام غیر تام و ناگواریده بیرون آید پس بدن از قدر ممکن تناول طعام غذا به قدر محتاج الیه نمی یابد و هزال عارض می گردد و یا اصلاً منهضم نگردد و این بر دو وجه است که درین حالت یا همچنان بر حال خود باقی ماند و یا به جوهر غریب فاسد مستحیل گردد و بدن از وی غذای روی یابد و گاهی این تقصیر در هر هضم حتی که در ثانی و ثالث و رابع می باشد و بدین سبب استسقای لحمی و سرطان و نمله و حجره و بهق و برص و جرب عارض می شود و این بهر آن است که خون غاذی غیر نضیج و غیر ملایم طبیعت می باشد و اعضا برای تغذیه آنرا جذب نمی کنند پس عفن و بدبو می گردد و یا آنرا جذب می نمایند و تشبیه آنها بدان نیک نشود اگر در آنجا ثقل و حرارت غالب باشد سیاه گرداند و گاهی سودای از آن مثل قیر گردد در سیاهی لون او و برص اسود یا قوبا حادث شود و چون معده غذا صلا هضم نکند امر بزلق الامعاد یا به استسقای طبلی مودی گردد و به استسقای طبی وقتی مود شود معده را در آن آنقدر تاثیر باشد که از غذا بخار انگیزد بغیر آنکه هضم کند و بدانند که فساد هضم و ضعف آن و بالجمله آفات آن چون از ماده عارض شود آن قابل تر برای علاج از آن است که به سبب ضعف و سوءمزاج مستحکم عارض گردد و اسباب ضعف هضم جمیع اسباب فساد هضم است که مذکور گردد و کذا علامات این مثل علامات آن است مگر آنکه انصباب صفرا از آن جمله هضم را ضعیف می کند لیکن آن را فاسد می کند و اما انصباب سودا جامع میان هر دو امر یعنی اضعاف هضم و افساد آن است و کذلک سوءمزاج یا بس و رطب از آن جمله تنها به حدی نمی رسند که اصلاً هضم را باطل کنند بلکه آن را ضعیف می کنند و بعد اضعاف هضم و قبل از ابطال آن رطب به استسقا و یا بس بذبول مودی می گردد و از اسباب فساد هضم سخافت مراق و قلت لحم اوست و گاهی سبب در ضعف هضم سرعت نزول طعام باشد یا به سبب مزلق از معده که در زلق معده معلوم خواهد شد این از اسباب فساد هضم نیست و نه در آن داخل است بلکه در اسباب ضعف هضم داخل می شود و این نزول قبل از وقت گاهی با جودت احتراز معده بر طعام باشد چون دافعه به حرکت خود سرعت نماید و قوی باشد و گاهی چنین نباشد بلکه به سبب ضعف ماسکه بود پس امساک آن ننماید و کما ینبغی محتوی نگردد و حتی که هضم تام نماید و این ضعف ماسکه گاهی عارضی بورد و اشیای مرخیه و مزلقه و غیره می باشد و گاهی این به سبب اورام حاره و بلغمیه‌یا سوداویه‌یا قروح و مانند آن باشد پس احتواجید نشود و گاهی احتواجید نمی شود به سبب طعام چون ثقیل یا لذاع مراری بود که هرواحد ازین اغذیه بر سبیل اطلاق موجب ضعف هضم می گردد و با غذا حار و معده‌ی او را مزاج حار باشد یا صاحب او که مزاج آن حار مانع جودت هضم باشد چیزی حار بخورد و منع هضم نماید و درین هنگام ضعف هضم واجب کند و در اکثر فاسد نماید نه منع فقط و مثل این انسان گاهی آب سرد می نوشد و تعدیل مزاج هضم او به سبب اطفای نائره حرارت می نماید و کذلک هرگاه در

معده اخلاط رویه خصوصاً لذاعه باشد که میان معده و اغذیه حائل شود احتوا و امساک جید نباشد و گاهی شوق بسوی دفع شدیدتر باشد و امری که به سبب حال جودت احتوا یافته می شود اگر احتوای معده بر طعام فی نفسه تام باشد و طعام بر داءت کیفیت خود موذی نبود استیفای هضم بلاقصور حاصل شود و به سبب او آفت در هضم عارض نگردد و اگر با وجود بودن او تام طعام موذی بود چنانچه به آن ثقل باشد و معده امساک طعام مثل امساک صاحب رعشه برای بعض اثقال نماید و شوق مفارقت و دفع او کند هضم کمتر از آن باشد و به آن جشا و قراقر و نفخ نبود و اگر احتوا تام نباشد ضعف هضم و قراقر و جشا بود و گاهی ضعف هضم و استحاله‌ی غذا بسوی بلغم مودی با قشعرار و سردی اطراف و توهم نوبت تپ گردد لیکن نبض مثل نبض اوائل نوبت های تپ نباشد یعنی ضعف نبض کمتر از آن باشد که در اول نوبت تپ بود و گاهی ضعف هضم به سبب تخمه ها و تقدم امتلا باشد و در کتاب موت سریع گفته کسی که به آن تخمه و ابطای هضم باشد و بر چشم بژه‌ی سیاه مشابه نخود که بعض او سرخ یا سبز بود ظاهر گردد و به اختلاط عقل ابتدا کند بعده در روز هفتدهم بمیرد و از اسباب ضعف هضم یا بطلان او غم است چنان که از اسباب جودت هضم سرور می باشد **و جرجانی** می نویسد که انواع سود مزاج ساده و یا با ماده هر طعامی که نه به اندازه و نه به قوت و ترتیب خورند و هر طعامی که آن را کیفیت ناستوده باشد همه اسباب ناگواریدن است و قوت هاضمه در قعر معده بیشتر است پس هرگاه که در هضم تقصیر افتد بباید دانست که آفت در قعر معده است **دلائل ضعف هضم** اگر مریض شکایت صرف گرانی طعام در معده و اندک تمدد و بقای طعام در معده زیاده از عادت کند مرض خفیف بود و اگر در آروغ طعم و بوی طعام ماکول تا زمان دراز دریافت کند و قراقر و غثیان و تقلب نفس یعنی تهوع باشد مرض قوی بود و اگر تغییر طعام معتد به اصلا نباشد مثل آنکه برودت خیلی مفرط باشد مرض قوی تر بود و بدانند که چون طعام به دیر هضم شود و به دیر نازل گردد مگر آنکه سببی باشد که قوت دافعه از لذع یا ثقل یا کیفیت دیگر مضا و حرکت دهد پس در آن وقت غیر متغیر زود زود دفع گردد و اگر تشویق مریض بسوی نزول طعام و بسوی جشا بغیر حدوث قراقر و جشای متواتر و فواق و نفخه بود و جشا مستدعی حدوث این امور باشد خواه این امور حادث شوند یا هنوز حادث نشوند سببش احتوای رعشی یعنی غیر قوی باشد و اگر نرمی برازونتن او و قلت تازگی کبد و بدن از آن باشد و گاهی به آن لذع و نفخ حادث گردد سببش نزول طعام از معده‌یا امعا قبل از وقت باشد بعد از آن اقسام سوءمزاج به طریقی که در تشخیص اسباب امراض معده مسطور شد دریافت نمایند پس هر نوع از آنکه مشخص گردد سبب ضعف هضم همان باشد و ایضا عطش و قلت اشتها و جشای بد بو و خانی از دلائل اخلاط حارست و خروج بلغم یا سودا در قی و ترشی و سقوط اشتها و لاسیما اگر اخلاط بار و بسیار باشند مع دلائل برودت و ماده که مذکور شد دلیل اخلاط بارده است و اگر علامات ورم و قرحه و ضعف معده و تقدم تناول غذای بسیار یا روی یافته شود سببش آن باشد **علاج** اگر سبب ضعف هضم سوءمزاج ساده‌یا مادی یا ریح یا فساد غذا باشد علاجش به دستوری که

در انواع علاج امراض معده مسطور شد حب سبب باید کرد و اگر از ضعف معده باشد علاج آن نیز گذشت و ابن ماسویه گفته که چون در ضعف هضم علامات معروفه از علامات حرارت و برودت یافته نشود آن به سبب ضعف جرم معده بود که مثل پارچه کهنه شده باشد و علاجش اطریفل صغیر بخبث الحدید و اضمده‌ی قابضه است و اگر از ورم و قرحه بود علاجش علمحده بیاید و درینجا بعض تراکیب مطب اساتذه‌ی کرام و ادویه مفرده و مرکبه‌ی یونانیه دهندیه معمول اطبای عظام مقوی هضم به قلم می آیند طبیب لبیب حسب مزاج مریض بعمل آر ولیکن تقلیل طعام و ترک بقول و اغذیه‌ی مولد خلط خام درین مرض شرط است والا فائده‌ی کلی و نفع تام کمتر به انجام می رسد بالجمله اگر ضعف هضم با ضعف معده باشد و دواءالمسک معتدل با شیره‌ی دانه‌ی میل و عرق عنب‌الثعلب عرق کاسنی عرق گاوزبان گلاب شربت انار شیرین بدهند و یا نوشدارو در گلاب جوش داده و یا نوشدارو هفت ماشه عود غرقی شش ماشه در عرق الایچی و گلاب هریک شش دام جوشانیده و یا جوارش عود جوارش آمله هریک پنج ماشه ممزوج نموده بخورند و بالایش گلاب بنوشند و یا جوارش عود ترش هفت ماشه همراه شیره‌ی بادیان چهار ماشه شیره‌ی انیسون دو ماشه‌ی شربت بزوری دو توله و مداومت جوارش مصطکی و استعمال اطریفل کشنیزی که هاضم و ملین خفیف است نیز مفید و یا شیره‌ی بادیان چهار ماشه شیره‌ی دانه‌ی هیل سه ماشه شیره‌ی تخم خرپزه چهار ماشه گلاب چهار توله شربت انار شیرین دو توله دهند و اگر با ضعف هضم شکوای اشتها و مزاج حار باشد جوارش انارین خورده بالایش عرق کاسنی عرق گاوزبان گلاب عرق کیور را هریک چهار توله شربت انار شیرین دو توله حل کرده بنوشند و شربت بزوری و شربت فالسه همراه جوارش آمله نیز نافع و اگر یا درد شکم باشد جوارش کمونی کبیر شش ماشه با شیره‌ی بادیان و گلقند بخورند و یا جوارش مذکور به گلقند سرشته بخورند بعده سکنجبین ساده دو توله گلاب عرق بادیان عرق عنب‌الثعلب هریک چهار توله بنوشند و یا جوارش سکنجبین سرشته و گلقند در عرقیات حل کرده استعمال نمایند و این ترکیب نسخه برای تلیین و هضم طعام و تقویت معده است و اگر ضعف هضم با نزله و درد باشد جوارش مصطکی پنج ماشه خورده و یا قوذایک توله در عرق بادیان عرق عنب‌الثعلب هریک پنج توله حل کرده بنوشند و یا همراه طبیخ خطمی خبازی اصل‌السوس هریک چهار ماشه نبات یک نیم توله خاکشی چهار ماشه پاشیده دهند و اگر با درد شانه باشد جوارش کمونی کبیر شش ماشه خورده عرق کاسنی عرق گاوزبان عرق عنب‌الثعلب گلاب هریک چهار توله گلقند سه توله بنوشند و اگر با وجع کامل بعد غذای غلیظ بود شربت دنیا و گلقند بعرق بادیان عرق عنب‌الثعلب گلاب حل کرده بنوشند و اگر با خفقان و سوزاک و درد گرده باشد و حبس بول بانرمی طبع بود جوارش امله‌ی لولوی خورده بالایش شیره‌ی تخم کشوث سه ماشه شیره‌ی تخم خرپزه شیره‌ی تخم خیارین هریک شش ماشه عرق خار شتر ده توله شربت بزوری معتدل دو توله حل کرده تو دری سرخ سه ماشه پاشیده بنوشند غذا پلاو و جوارش عود شیرین و ترش و انوشداروی ساده به گلاب و عرق بادیان و نمک

سلیمانی و سفوف عود با عرق نانخواه و سفوف بودینه با عرق الایچی در تقویت هضم عظیم الاثر است **ذکر ادویه مفرده** معین بر هضم طعام سویدی گوید که کباش قرنفل و کذا خوردن جوزبوا از نیم درم تا یک درم و کذا جوز مربی و کذا پودینه نهری در ین باب مجرب من است و خوردن زنجبیل مربی و غیر مربی و کذا فرنجمشک و عرق آن و کذا زعفران و کذا امرود بعد طعـام و کذا سعد وحب بلسان و تخم خیری و سنبل هندی و بسباسه و کاشم و قاقله‌ی کبار و صعتر و کذا عنصل بریان مطبوخ بعسل و کذا سرکه آن شربت آن و کذا کماذریوس در شراب قابض یک شبانه روز تر کرده و آن شراب را به شکر یا عسل بقوام آورده و کذا فلفل سیاه و دفع ضرر او در محرورین به سرکه و کذاوار فلفل و عود بلسان و نانخواه و لیمو مـالح و بلبـوس و زر نبـاد و فاغره و جرم جرجیر خام و پخته و تخم آن و ترنجان مطبوخ و تخم آن و پوست ترنج و برگ آن و دو قود و نعنع و سیسالیوس و حاشا و کندر و عود البخور یکمثقال و روغن بطم و جاو شیر و انجدان و اشتر غار و دارچینی و بندق هندی و کـرفس و بـیخ راسن و جرم افسنتین رومی و در شراب تر کرده و یا به شکر یا عسل شربت آن ساخته و جلسه در سرکه پخته و سداب و آملـه و زرنب و جوز الشرک وارماک و درونج و کذا آمیختن زنجبیل و خولنجان و کبابه و فلفل سیاه وهیل و خردل در طعام و شـرب دو درم قسطرن و روغن باسان و شراب یک ساله‌ی ریحانی قابض و ضماد و شرب میعه‌ی سائله هر واحـد معـین بـر هضـم و مقوی آن و هاضم طعام است **ذکر ادویه‌ی مرکبه** نافع ضعف هضم **جوارش مصطکی ساده** که برودت معده و جگـر و ریـاح و سیلان لعاب دهن را مفیدست مصطکی سه مثقال کوفته بیخته در نیم آثار شکر سفید و سـی درم گـلاب بقـوام آورده آمیزنـد خوراک شش ماشه تا دو درم **جوارش مصطکی مرکب** مصطکی یک توله دانه‌ی هیل شش ماشـه سـعد کـوفی سـنبل‌الطیـب هریک پنج ماشه پوست ترنج نه ماشه کوفته بیخته گلاب و قند قوام نموده جوارش سازند **نوع دیگر** به نسخه علوی خان که در تحلیل ریاح و تقویت معده مجرب و ضعف قلب بارد و جگر و خفقان بارد و سیلان آب دهن و اسهال بلغمی را نـافع و اگـر در مرض صرع بعد طعام خورانند بسیار فائده کند مصطکی زنجبیل قاقله‌ی کبار و صغار و قرفه هریک ده ماشه دارچینی فلفل گرد نانخواه کبابه زیره‌ی سیاه و سفید کرد یا گل سرخ پوست ترنج کشنیز خشک پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسـنی کنـدر عـود هندی زرنباد بادرنجبویه سنبل‌الطیب گل گاوزبان زعفران هریک پنج ماشه کوفته بیخته به عسل سه وزن ادویـه قـوام سـاخته آمیزند شربتی دو مثقال با عرق بادیان دهند و در نسخه‌ی دیگر ایشان که در صرع مستعمل وزن مصطکی سی ماشه دوارچینی ده ماشه است و انیسون پنج ماشه عوض کشنیز و هر دو پوست نوشته و وزن زعفران هفت ماشه نگاشته و عود صـلیب هفـت ماشه افزوده **جوارش عود شیرین** مقوی هاضمه نافع بار و مزاج عود پنج درم فرنجمشک جوزبوا به سباسه دانه‌ی قاقلین پوست ترنج طباشیر دارچینی گاوزبان زرنب هریک یک درم مصطکی سنبل‌الطیب گل سرخ نارمشک هریـک یـک نـیم درم زنجبیـل فلفل دار فلفل هریک یک درم مشک نیم ورم عسل یا قند سه چند ادویه **نوع دیگر** که هاضمه را قوت دهد و اشتها آرد و بلغم

و رطوبت دفع کند عود هندی پنج درم قرنفل سه درم قاقله‌ی کبار قاقله‌ی صغار سنبل‌الطیب هر یک دو درم زعفران یک درم کوفته بیخته با عسل مصفی پا و آثار مرتب سازند و در نسخه‌ی دیگر که آن هم معمول است وزن عود سه درم و زعفران دو درم ست و پوست ترنج کبابه بباسه جوزبوا مصطکی هریک دو درم زیاده و نبات سه پا و شهد یک سر نوع دیگر نسخه‌ی حکیم علوی خان که مکرر بعمل آمده عود قماری پنج درم بسباسه قاقلین زعفران جوزبوامصطکی سنبل‌الطیب فرنجمشک زنجبیل دارچینی بادیان هریک دو درم قرفه پوست ترنج طباشیر دار فلفل ابریشم مقرض پودینه گاوزبان قرنفل زرنب هریک یک نیم درم زر نباد نیم درم مشک یک دانگ عسل مصفی به قدر ضرورت معجون سازند **نوع دیگر** معمول عود غرقی پوست ترنج هریک پنج درم قرفه قرنفل مصطکی سنبل‌الطیب دارچینی قاقله‌ی صغار قاقله‌ی کبار بسباسه زعفران جوزبواهر یک دو درم نارمشک یک و نیم درم فلفل دار فلفل زنجبیل هر واحد یک درم سعد کوفی نیم ورم مشک دو دانگ عسل و قند هریک نیم من و در نسخه‌ی حکیم میرزا سلیمان وزن قرنفل چهار درم و مصطکی سه درم و زعفران و جوز بواهر واحد یک درم و بسباسه سه درم است و دارچینی و قاقله‌ی صغار و نارمشک و فلفل و سعد و مشک و عسل مطروح **نوع دیگر** از حکیم اکمل خان عود هندی دارچینی جوزبوا قرفه دانه‌ی هیل قرنفل خولنجان دار فلفل هریک پنج درم اسارون زعفران هریک دو درم مشک نیم مثقال نبات نیم رطل عسل مصفی سه وزن ادویه **جوارش عود ترش** نافع حار مزاج مقوی هاضمه و قلب و مشهی گل سرخ چهار درم صندل به گلاب سوده زرشک بیدانه دانه‌ی هیل طباشیر عود غرقی پودینه‌ی خشک پوست ترنج هریک یک درم شربت انار شیرین چهار توله تمرهندی سه توله در آب تر کرده آب زلال آن گرفته گلاب نیم پا و قند سه چند ورق نقره نیم درم بدستور بسازند **نوع دیگر** که بمحروران انسب و به مزه الذواطیب عود غرقی مصطکی پوست بیرون پسته هریک دو درم عنبر اشهب مشک خالص هر واحد یک ماشه آب لیموی کاغذی هفت عدد نبات نیم سیر معجون سازند **نوع دیگر** عود غرقی سه درم دانه‌ی هیل زرشک یک دو درم برگ پودینه طباشیر پوست ترنج سنبل‌الطیب مصطکی قرنفل سعد کوفی دارچینی دانه قاقله لکبار زرنب صندل به گلاب سوده اسارون فرنجمشک هریک یک درم دارفلفل زنجبیل هریک نیم درم آب لیمو هفت عدد آب نقوع سمرقندی چهار توله قند سه چند **نوع دیگر** به نسخه‌ی حکیم محمدرضا عود هندی هفت و نیم مثقال قاقله سنبل‌الطیب زعفران قرنفل پوست ترنج بادرنجبویه مصطکی هریک دو مثقال پا و بالا گلاب هفتاد و پنج مثقال آب لیمو سی و دو نیم مثقال آب سیب ترش قند سفید نبات سفید هریک پنجاه مثقال بدستور معجون سازند **جوارش عنبر** مسخن معده و محلل ریاح غلیظ و قاطع بلغم و مقوی دل و دماغ و حواس عنبر اشهب مشک خالص هریک دو ماشه اسارون قرنفل زعفران هریک سه ماشه دانه‌ی هیل دارچینی دار فلفل زنجبیل جوزبواهر یک شش ماشه نبات سفید شهد خالص هریک پا و آثار بدستور جوارش سازند **جوارش نارمشک** تالیف والد حکیم علوی خان معده و جگر را قوت دهد و اخلاط فاسده را دفع کند و

ریاح غلیظ و خفقان را ببرد نارمشک شیطرج هندی زنجبیل فلفل دار فلفل دارچینی قاقلهی صغار قاقلـهی کبـار قرنفـل سـاذج هندی بسباسه خولنجان مصطکی روی کبابهی چینی سنبل‌الطیب سلیخه تخم کرفس نانخواه بادیان بوزیدان انیسون افتیمـون هریک سه مثقال ریوند چینی زعفران هریک نیم مثقال تربد سفید شش مثقـال کوفتـه بیختـه بـاد و وزن او و عسـل مصـفی بسرشند شربتی چهار مثال **جوارش خولنجان** برای هضم طعام و طرد ریاح و سردی معده و جگر مفیـد تخـم کـرفس انیسـون زیرهی کرمانی کرویا طالیسفر هریک یک درم خولنجان قرنفل قرفه فلفل سیاه سعد کوفی هریک دو هیل دارچینـی نارمشـک هریک سه درم دار فلفل شش درم زنجبیل هشت درم شکر سفید سه چند شربت دو درم حب هضم و خوش ذائقه چوک ترش زنجبیل هریک دو نیم دام نمک لاهوری پنج درم قرنفل دانهی هیل هریک سه ماشه فلفل گردوانهی الانچی کلان هریک دو ماشه کوفته بیخته چوک را در آب لیمو حل کرده آمیخته به قدر نخود حب بندند و بعد طعام دو سه حب بخورند **ایضا** هاضـم و مشهی و بی نظیر پوست هلیلهی زرد بادیان پودینه نمک لاهوری چوک ترش هر واحد چهار درم زنجبیل فلفل گرد وار فلفـل دانهی الایچی سفید نانخواه هریک دو درم پوست شیطرج قرنفل هریک نیم درم بآب لیمو دو عدد کهرل کرده حب بندند **ایضا** هاضم و منتهی و دافع فضول معده و مفید درد آن و معمول پوست هلیلهی زرد پوست هلیلـهی آملـه فلفـل زنجبیـل نـانخواه زیرهی سیاه و سفید چوک ترش نمک سیاه هریک یک دام قرنفل مکیانک سنای مکی سـه دام آب لیمـوی کاغـذی بـه قـدر احتیاج کهرل کرده حب به مقدار فندق بندند و یک یا دو بخورند **ایضا** که برای هضم طعام و درد شکم و تحلیل ریاح و تقویت معده معمول است پوست هلیله پوست هلیله بادیان هر واحد یک درم شیطرج پودینه خشک کشنیز خشک الایچی سفید هریک دو درم زنجبیل فلفل سیاه سهاگه تیلیه هریک سه ماشه چوک ترش نمک سیاه هریک یک توله نمک لاهـوری هفـت ماشـه همه را کوفته بیخته در آب گهیکوار با آب ادرک به قدر کنار دشتی حب سازند **حب نمک هاضم** و دافع ریاح معده نمک سانبهر نمک سیاه هریک دو توله در نیم آثار سرکه کهنه جوش دهند که تمام سرکه جذب شود و قابل حب بستن گرددبـه قـدر کنـار دشتی حب ها ساخته بکار برند **حب پچلونه** که هاضم طعام دافع ریاح نافع بیضه است پنج نمک یعنی لاهوری نمـک سـونچر نمک سیاه نمک سانبهر نمک نفطی که آنرا بونکالون گویند و دراز و میانه خالی می باشد و پوست هلیلهی زرد پوست بلیله آمله بادیان نانخواه هریک یک درم زیرهی سیاه و سفید پوست شیطرج زنجبیل فلفل دار فلفل تنکار نوشاد رهنمـای مکـی هریـک شش ماشه حلتیت بریان سه ماشه ادویه باریک سائیده در بست و یک عدد آب لیمو کهرل کنند تا قابل حب بستن شود به قدر کنار دشتی حب سازند خوراک یک حب **حب ترش** معمول برای هضم طعام و رفع ریاح و تقویت معده زنجبیل یک آثار قرنفـل هریک دو دام دانهی هیل یک دام نمک سیاه نمک سنگ هریک پا و آثار گوگرد زرد شفاف و دوام گوگرد زرد را در روغن گاو بریان ساخته بر ادویه را جدا جدا کوفته بیخته در آب لیمو تر نمایند آنقدر که دو انگشت بالای ادویه باشد و بعد خشـک شـدن

آب لیمو همان قدر دیگر بیندازند و هفت مرتبه چنین کنند بعد از آن جها مقدار نخد بسته سه حب خورده باشند **حب حلتیت** جهت تقویت معده و هضم طعام تالیف حکیم شریف خان انگوزه‌ی خاص چهار توله زنجبیل سه توله قرنفل خولنجان فلفل دار فلفل کباب چینی قاقله‌ی صغار مصطکی فلفلمویه نانخواه هلیله‌ی سیاه پوست هلیله‌ی کابلی پوست هلیله‌ی آمله هر واحد یک توله نمک لاهوری نمک سیاه هریک دو توله شونیز نه ماشه ادویه را کوفته بیخته و حلتیت را کوفته در روغن بریان نموده در آب صبر و آب لیمو و آب ادرک آنقدر که چهار انگشت بالا باشد تر نمایند یک دو مرتبه تجدید آب ها نموده جها مقدار نخود بندند و اگر برای تقویت باه مرتب سازند در آب لیمو را درک ترنه کنند و بهمنین و شقاقل و لسان العصافیرو ثعلب مصری هر واحد یک توله افزاینده **خمیره عود ترش** معمول متأخرین مقوی قوت هاضمه و معده و اعضای رئیسه و جهت دفع غثیان و منع الجزه، محرقه نافع و مشهی عود قماری پنج ماشه صندل سفید سه ماشه گل سرخ مصطکی بادرنجبویه هر یک دو ماشه سنبل‌الطیب اسارون بسباسه ساذج هندی هریک یک ماشه مشک خالص عنبر اشهب ورق طلا هریک نیم ماشه شربت سیب شیرین شربت سیب ترش شربت انار شیرین شربت انار ترش هریک شش توله و اگر مزاج صفراوی باشد شش توله آب لیموی کاغذی داخل سازند **دوای هاضم** و مشهی و خوش مزه از بیاض استاد مرحوم آب جزات آب لیمو هریک نیم آثار آب ادرک دو نیم توله پوست بیخ چیته فلفل سیاه هریک شش ماشه سهاگه بریان سه ماشه نمک لاهوری قدر ذائقه ادویه سوده در آب های مذکور آمیخته در شیشه نگاهدارند خراک دو سه توله **ایضا** مقوی هاضمه و معده و افروزنده‌ی رنگ رود معمول چای خطائی یک درم بادیان خطائی نیم درم دانه‌ی الانچی سفید دارچینی هر واحد نیم مثقال نبات یک نیم توله در گلاب یا بید مشک یا عرق کیوره و اگر نباشد در آب نیم سر بجوشانند چون نیم پاد بماند نیمگرم بطور قهوه بنوشند و چای خطائی را در آخر جوش اندازند **سفوف** تالیف حکیم محمدهادی که دافع رطوبات و مقوی معده و هاضم طعام است دارچینی مصطکی قرنفل بادیان خطائی زیره‌ی سیاه مدبر زیره‌ی سفید مدبر مساوی نبات سفید به وزن مجموع ادویه کوفته بیخته یک مثال بخورند و در نسخه دیگر سعد کوفی عود قماری نانخواه فلفل سیاه دار فلفل دانه‌ی هیل صفر بادیان انیسون کشنیز مقشر زنجبیل عوض قرنفل داخل است خوراک بدستور با عرق بادرنجبویه **سفوف پچلونه** که برای تقویت هاضمه معمول زرشک پوست سماق انار دانه طباشیر تخم حماض بادیان دانه‌ی الایچی سفید و سرخ پوست هلیله‌ی کابلی پوست هلیله‌ی زرد پوست بلیله هلیله سیاه آمله هریک شش ماشه زرد و زیره‌ی سفید پوست ترنج انیسون دار فلفل پودنیه‌ی خشک فلفل سیاه شیطرنج هندی هریک چهار گل سرخ مصطکی هریک نه ماشه زیره‌ی سیاه پنج ماشه نمک لاهوری چوک ترش نمک طعام نمک سیاه کچلون هریک یک توله سهاگه شوره‌ی قلمی هریک سه ماشه نوشادر دو ماشه کوفته بیخته سفوف سازند خواه حب بندند و یک ماشه بعد طعام بخورند **سفوف حیات** هاضم و هلین پوست هلیله‌ی کلان بادیان سنای مکی نمک سیاه زنجبیل پوست هلیله هریک چهار جزو

دار فلفل یک جزو کوفته بیخته تا یک توله بخورند و در نسخه‌ی دیگر زیره‌ی سفید عوض زنجبیل است **ایضا** هاضم و مشهی و ملین و مجرب پوست هلیله‌ی زرد زنجبیل بادیان نانخواه نمک لاهوری نمک سانبهر جواکهاز نمک سیاه سنای مکی تربد موصوف گل سرخ هریک یک تله آمله کچری زیره‌ی سفید دانه‌ی الایچی کلان هریک نه ماشه هلیله‌ی سیاه پوست هلیله ساذج هندی فلفل سیاه زیره‌ی سیاه سهاگه نوشادر برگ پودینه پوست ترنج الایچی خرو مع پوست هریک شش ماشه قرنفل حلتیت بریان هریک سه ماشه سفوف سازند خوراک دو ماشه **ایضا** هاضم و مشهی و رافع قبض و نفخ و معمول بادیان انیسون فلفل سفید هریک چهار ماشه سنبل‌الطیب الایچی خرد آمله دارچینی زنجبیل زیره سیاه جواکهار نمک هندی کمک سنگ نمک نفطی سماق هریک سه ماشه گل سرخ هفت تربد موصوف ده ماشه سنای مکی یک توله کوفته بیخته در آب لیمو تر کرده خشک نموده باز در آب زرشک تر نموده خشک کرده سائیده به حسب مزاج دهند **سفوف هاضم** نسخه‌ی حکیم معتمدالملوک و مجرب پوست هلیله‌ی زرد پوست بلیله آمله نمک سنگ نمک سانبهر نمک سینده نمک لچیه زنجبیل احواین بادیان زیره‌ی سیاه و سفید پوست شیطرج سهاگه‌ی خام هریک یک توله حلتیت نصف بریان و نصف خام د ماشه سفوف سازند و باید که حلتیت را در آرد پیچیده بریان کنند **نوع دیگر** هاضم و خوش مزه قائم مقام نمک سلیمانی و معمول پوست هلیله‌ی زرد پوست هلیله‌ی آنله بادیان نانخواه زیره‌ی سفید نمک لاهوری نمک سیاه نمک بندی جواکهار هریک دو توله سهاگه‌ی بریان نوشادر فلفل گرد دانه‌ی الایچی سفید زنجبیل دار فلفل هریک یک توله سفوف سازند **سفوف نمک سلیمانی** معمول برای هضم طعام و اشتهای غذا نمک سانب هریک رطل نمک سیاه پانزده مثقال نمک اندرانی نوشادر کانی هریک پانزده مثقال تخم کرفس پنج مثقال فلفل سیاه پادکم چهار مثقال فلفل سفید سه مثقال فقاح اذخرپادکم دو مثقال افتیمون سنبل‌الطیب حلیتت خوشبو زیره‌ی سیاه هریک نیم مثقال دارچینی تخم انجدان مغز تخم قرطم زنجبیل انیسون اصل‌السوس هریک یکدرم باید که اول نمک سانبهر را صاف کنند و اگر هر سه نمک را صاف نمایند خوب است پس همه اجزا را جدا جدا کوفته بیخته وزن نموده‌یک ماه در جو دفن نمایند پس برآورده از یک ماشه تا دو ماشه استعمال کنند و هر قدر که کهنه شود بهتر گردد **سکنجبین گلقندی** دافع رطوبت معده هاضم نانخواه دو مثقال ساذج هندی برگ پودینه هریک سه مثقال مویز منقی پنج توله همه را در سرکه‌ی انگوری یا قندی مقطر نیم پا و تر کنند و صبح با پا و آثار گلقند و یک سیر گلاب بجوشانند تا به نصف رسد مالیده صاف کرده با یک رطل عسل بقوام آرند عرق تنبول برای هاضمه و اشتها و تحلیل ریاح بادیان ساذج هندی برگ پودینه نانخواه هریک دو توله الایچی خرومع پوست نیمکوفته بهمنین سعد دارچینی اشنه زرنباد خولنجان اسارون قرنفل مصطکی عود بسباسه درونج وج نارمشک سلیخه تخم کرفس عاقرقرحاکبا به سنبل‌الطیب هریک یک توله زعفران شش ماشه مشک دو ماشه درپنجه بندند ادویه‌ی کوفتنی از نیمکوفته در آب تر نمایند و نیم پا و مویز منقی داخل کرده صبح پنجاه برگ تنبول را

انداخته عرق کشند خوراک دو توله **نوع دیگر** من تصنیف حکیم شریف خان جهت اعانت هضم و سرخی رنگ رخسار و تقویت باه مجرب پان یکصد و بیست درم دارچینی سی درم بهمن سفید بست درم دانه‌ی هیل جوزبوا تو دری سرخ هریک دوازده درم آب باران بست آثار عرق ده آثار بکشند شربت بر رای **طبیب عرق بادیان مرکب** مقوی هاضمه رافع نفخ و مشهی بادیان یک سیر عود سه توله نانخواه پودینه‌ی خشک هریک پنج توله به طریق معمول عرق کشند **قهوه‌ی** مقوی معده و هاضم و مشهی الایچی سفید ده عدد قرنفل چهار عدد بادیان خطائی یک ماشه در آب جوش داده فرود آرند و به قدر سه ماشه چای خطائی انداخته ساعتی دهن ظرف بند کنند پس صاف کرده با نبات شیرین نموده به طریق **قهوه** بنوشند **دیگر** که اصلا پرهیز ندارد و هضم و سائر قوی را قوی نماید چوب چینی مثقال تا یک نیم مثقال از کارد ورق ورق کرده چای خطائی مثقال دارچینی بادیان خطائی هیل هریک یک نیم مثقال در گلاب یک شب تر کرده با یک من طبی آب به آتش ملایم بجوشانند تا ربع بماند صاف کرده بعدانحدار غذا از معده به قدر دو فنجان نیمگرم بنوشند دور چند دفعه همه نوشیده شود و اگر نبات داخل نمایند برای اقبال طبع بهتر است و از استعمال این نمک کم خورند و چای را در آخر جوش اندازند **معجون هاضم** و قابض گل سرخ سه درم سعد دو نیم درم قرنفل مصطکی اسارون سنبل‌الطیب هر یک یکنیم درم کشنیز مقشر زرشک بیدانه هریک دو درم زرنباد حب‌الاس پوست بیرون پسته پوست ترنج صندل سفید سوده طباشیر دانه قاقلین جوزبوابسباسه قرفه هریک یک درم زعفران نیم ورم شربت انار شیرین یک چند ادویه مربای آمله صلایه کرده پنج عدد قند سه چند **اقوال حکما شیخ الرئیس** می فرماید که ضعف هضم اگر از سبب خفیف یا امتلای متقادم غیر کثیر عارض گردد در آن اطالت خواب در جائی که هوای آن معتدل باشد و ترک ریاضت و آواز قوی و حمام و استعمال قی بآب نیمگرم و تقلیل غذا کفایت کند و اگر از آن قوی تر و عظیم تر باشد و عقب تناول طعام سوزش و غثیان و آروغ مودی مزه‌ی غذا بود بآب نیمگرم مکرر قی کنند تا آنکه همه طعام فاسد بر آید بعد از آن بر سر روغن مثل روغن بنفشه بادام و روغن مورد و روغن گل برای تنویم و دفع ابخره ریزند و شکم و پهلو را بـه پارچه‌ی گرم تکمید نمایند دست و پا بزیت و روغن گل بمالند و آب نیمگرم بر آن ریزند و امر به خواب طویل نمایند و آن روز طعام ندهند و چون روز دیگر مریض به نشاط و قوی برخیزد در حمام داخل کنند و طعام سبک و اندک دهند والا اعاده‌ی خواب و تدبیر لطیف اندک خفیف و تنویم سه روز متواتر نمایند تا معده‌ی او بحال خویش بازآید و گاهی محتاج به اسهال می شود و فلفل از معین ترین ادویه است بر هضم و خواب به جمیع اشکال معین بر هضم است لیکن نوم بر پهلوی چپ شدید المعوفه بر آن است و معده را گرم کند به سبب اشتمال جگر بر معده و اما خواب بر پهلوی راست سبب سرعت انحدار طعام از معده است و بدانند که اغتناق صبی که قریب رهاق باشد یعنی چسبایندن طفل از شکم که به حد بلوغ نرسیده باشد تمام شب از معین ترین چیزها بر هضم است و لازم است که عرق نیاید زیرا که عرق شکم را سرد کند و فائده استدفاع به حرارت غریزی طفل منع نماید و

واجب است که با آن حرکت شهوت نباشد که او مشوش حرکات قوای غاذیه است و بعضی مردم بچه‌ی سگ یا گربه‌ی سیاه نر در کنار گیرند و اما ضعف هضم حادث به سبب حرارت مع ماده را سکنجبین سفر جلی و میبه و اغذیه‌ی ترش قابض بلای و قریصی و مانند آن از بوار و نافع بود و به قدر دو درم سفوف مرتب از گل سرخ ده جزو طباشیر سه جزو کشنیز خشک پنج جزو بآب انار یا در سکنجبین سفرجلی بخورند **جغدی** گوید که علاج ضعف هضم تقلیل طعام است و خوردن غذا بعد اشتهای صادق و ریاضت معتدل و اختیار اغذیه‌ی موافقه در کم و کیف و استعمال قی بآب نیمگرم و سکنجبین اگر مواد مختلط به غذا باشد و شراب بهترین معین بر هضم است و همچنین خواب طویل و مالش دست و پا و جوارشات و معجونات هاضم مشهی مثل نوشدارد و فندا و یقون و کمونی و فنجنوش به حسب حاجت و تنقیه به ملینات مناسبه که بر آن اعراض و اوقات و سن و مزاج دلالت کند **مصنف اقتباس** می نویسد که اگر سبب ضعف هاضمه رطوبت باشد تنقیه‌ی آن نموده جوارش مصطکی و غیر آن جوارشات گرم با پوست سنگدان مرغ صحرائی و دانه‌ی هیل و امثال این ها با شیره‌ی بادیان هفت ماشه و انیسون و زیره‌ی سیاه و گرد یا هریک سه ماشه والایچی کلان چهار عدد نبات دو توله دهند و تدبیر خفیف از استسقا بعمل آرند و آنچه در علاج ضعف اشتهای بارد مسطور گردد بکار برند و اگر سبب آن خشکی بود اول ماءالنجبین دهند و عرق شیر نوشانند و ادویه و اغذیه‌ی مرطبه بعمل آرند و اگر ضعف حرارت غریزی موجب آن بود بدادن ماءاللحم و شراب و شورباها انعاش آن نمایند و گوشت قاز و فاخته‌یا پودینه و زنجبیل و ادرک دهند و اگر از قصور سضم ثانی و ثالث و رابع باشد به تقویت آنها کوشند و این نوع در آخر به استسقا انجامیده به هلاک می رساند کذا فی النبض الکبیر و پوشیده نماند که آنچه از رطوبت بود منجر به استسقا می گردد و آنچه از یبوست بود بذبول می کشد هر دو نوع مهلک اند **ابن الیاس** گوید که علامت ضعف، هضم تمدد و ثقل معده است و علاجش تقویت معده باشد به دربوب بارد اگر سببش سوءمزاج حاد باشد مثل رب ریباس و رب انار میخوش و رب سیب و ترنج و لیمو هرچه ازینها هم رسد با گلاب و درم و یا سکنجبین سفرجلی و گلاب هر واحد ده درم بدهند و غذا مزوره‌ی زیرباج بلحم بچه‌ی مرغ و این سفوف نافع است گل سرخ کشنیز خشک هریک پنج درم کردیا و زیره هر دو مدبر به سرکه هر واحد سه درم طباشیر سفید نیم درم مغز تخم خیارین چهار درم کوفته بیخته هر صباح پنج درم بخورند و اگر به سبب سوءمزاج بارد باشد هر صبح مصطکی و عود هندی هر واحد نیم درم باریک سائیده در گلقند عسلی ده درم آمیخته بخورند **ایلاقی و جرجانی** می نویسند که آنچه به علاج قوت هاضمه مخصوص است خاصه اگر مزاج سرد باشد اطریفل کبیر و صغیر و جوارش عود و سنجرینیا به شراب کهنه‌یا به ماءالعسل خورانیدن است و ضماد گرم نهادن و طعام های گرم و سریع الهضم وادن و این ضماد بعمل آرند زریره‌ی یاسمین زریره‌ی نسرین عود هندی مصطکی لادن پوست ترنج قشور کندر قرنقل سک جوزبود بسباسه فرنجمشک خیر بوازعفران بادرنجبویه قاقله‌ی کبار قصب الزریره سنبل‌الطیب گل سرخ مساوی مشک به قدر

رائحه کوفته بیخته بآب مرزبجوش و آب برگ مورد سرشته ضماد نمایند و روغن مصطکی بمالند و اگر مزاج گرم باشد میبـه و سکنجبین سفرجلی و شربت لیمو و انار باید داد و طعام مصوص و بلام بآب سـماق و آب غـوره و آب انـار تـرش بایـد فرمـود **مسیحی** گفته که هرگاه معده ضعیف با قلت عطش و بطوی نزول طعام و جشای حامض باشد بگیرند گل سرخ سـه درم عـود مصطکی سلیخه فقاح از خروار چینی افسنتین هر واحد یک درم و به شراب کهنه قرص ساخته هر روز یک نیم مثقال به طبیخ زیره و نانخواه بدهند و غذا قلیل الرطوبت سریع الهضم عدیم الفضول مطیب بافاویه وابازیر مثل قلایا و مطنخبات لحوم قنابر و عصا فیر خورند و ریاضت قبل طعام استعمال نمایند و تقلیل آب بر آن و تکثیر نوم بعد از آن کنند و شراب کهنه اندک بنوشند و اگر این اعراض در معده مزمن و متمکن باشند کمونی و کندری هر واحد یکمثقال به اوقیه شراب کهنه استعمال نماینـد و اگـر کفایت نکند خبث به شراب به این صفت تخم کرفس بادیان انیسون کمون انجدان نانخواه صغر کاشـم کـرد یـا کنـدر سـنبل قرنفل جوزبواسعد زنجبیل کشنیز خشک فلفل دارفلفل دارچینی هر واحد یکمثقال خبث الحدید ده مثقال در شش رطل شـراب بجوشانند تا نصف بماند و صاف کرده و هر روز سی درم بنوشند و تخفیف غذا کنند و سه هفته بیاشامند و از ترشـی و فـوا کـه رطب پرهیز کنند و به این ضماد تضمید معده کنند سعد سنبل اذخر افسنتین قصب الزریره مصطکی به شراب کهنـه و آب بـه آمیخته ضماد کنند و روغن ناردین بر معده بمالند و گرم کرده صوف منفوش بدان آلوده بر معده نهند و بـه پارچـه بـر بندنـد و شراب کهنه‌یا ماءالعسل یا سیبه بنوشند به این صفت بگیرند آب به ترش و دو روز بگذارند پس صاف کرده جزو آن با یک جزو شراب کهنه آمیخته بجوشانند و کف بردارند حتی که در قوام جلاب آید و مقابل هر رطل آن بگیرند زنجبیل و قرفه واحد یـک درم و مصطکی دو درم کوفته در صره بسته در آخر قوام اندازند و دو سه جوش داده بردارنـد و اسـتعمال کننـد و **هرگـاه** قلـت استمرا با عطش شدید و قلت شهوت طعام و جشای و خانی و منتن باشد این سکنجبین سفرجلی بنوشند بگیرنـد آب سـفرجل حامض و نبات سفید یک یک جزو سرکه‌ی تندر بع جزو و بقوام آرند که مقوی معده‌ی مسـترخی از حـرارت و مسـکن شـدت التهاب است و غذا از اشیای حامضه که با حموضت آن قبض باشد مثل حصرمیه و تفاحیه و رمانیه و بوار و ویـلام و قـریص و مانند آن سازند و این سفوف گل سرخ ده درم طباشیر سه درم سماق منقی سه درم کشنیز خشک پنج درم کوفته بیخته دو درم بآب انار میخوش و سکنجبین سفرجلی بخورند و اگر باوجود این حال در معده نحافت در بدن همیشـه زیـاده گـردد درینوقـت مریض را شیر و ماءالشعیر بنوشانند و از بقول بارو مثل کاهو و خیار و خبازی و کدو و لحم جدی و حملان شیرخوار و ماهی تازه غذا سازند و قبل غذا و بعد آن هر روز حمام و آبزن استعمال کنند و شراب رقیق کثیرالمزاج بنوشند و راحت و سکون لازم گیرند در جمیع تدابیر و تدبیر تخضیب بدن بعمل آرند **قرشی و ملاسدید و صاحب شفاءالاسقام** می نویسند که آنچه از سوءمزاج باشد تعدیل مزاج نمایند و در اکثر از برودت و رطوبت می باشد و ادویه‌ی نافعه برای ضعف هضم حاصل از سبب بـرد و رطوبـت آن

شل حلنجبین و جوارش اترج و سفرجلی قابض و حیبه‌ی مطیب مفرد و مجموع با مصطکی و سنبل و قرنفل است و از اقـراص قرص عود و قرص در و صغیر و کبیر حسب مزاج و قرص لیمو مطیب به افادیه و قرص انبـر بـاریس کبیـر و صـغیر اسـتعمال نمایند و از سفوفات مقوی هضم قریب به اعتدال در حرارت و برودت نیست کشنیز خشک زرد و هر واحد یک درم سنبل‌الطیب و مصطی و کندروانیسون هر واحد نیم درم طباشیر و لک بسر هر واحد ربع درم عذبه‌یکمثقال مشک به وزن خسـته‌ی خرنـوب باریک بسایند و به گلقند استعمال کنند و غذا از لحم ماکیان و بچه‌ی آن و جدی مطبخن مبرز با با زیر حـار و کشـنیز خشـک بدهند و این مرض اکثر به سبب برد و رطوبت واقع می شود و بدانکه بهتر علاج معده احتراز از طعام زائد بر قدر لائق و از ثقل غذاست و بسیار باشد که دوا از مریض و ترک علان در حق آن علاج تام جید می گردد زیرا که اکثر عـلاج و آشـامیدن ادویـه سبب طول مرض می شود **تبصره** چون معلوم شدم که اسباب ضعف هضم و سوء هضم و تخمیه مکیست و کذا علاج آنها پس هرچه در باب سوء هضم و تخمه بیاید حسب حاجت در ضعف هضم نیز استعمال نمایند.

فساد هضم

که آنرا سوءهضم نیز گویند آن است که طعام هضم تام نیابد بلکه فاسد شود و متغیر به بعض کیفیات رویه گردد و بیشتر سبب این مرض کثرت کمیت یا کیفیت غذا می باشد اما آنچه از کثرت کمیت طعام باشد نسبت بدانچه از رواءت کیفیت آن بود قلیل المضرت است زیرا که از طعام کثیر به قدر تصرف معده در آن بدن را بهره می رسد اگرچه مابقی غیرمنهضم مانـد بـه خـلاف فاسد الکیفیت که مردود طبیعت و موذی بدن است و به قول شیخ طعام در معده فاسد می گردد به اسبابی کـه آن ضـد سـبب صلاح طعام در معده است و بالجمله سبب این یا در طعام باشد و یا در قابل طعام یعنی معده و یا امور عارضی که بر آنها طاری گردند **اما** طعام در معده فاسد می شود یا به سبب کمیت او چنان که بیشتر از ما منبعی باشد و منفعـل شـود از هضـم کمتـر از آنچه می باید و یا کمتر از منبغی باشد و منفعل گردد از هضم زیاده از آنچه می شاید و محترق و مترمد شود و خصوصـاً چـون غذا لطیف و معده حار باشد و قریب این است آنچه فاسد می شود غذای لطیف در معده‌ی حار ناری و یـا بـه سـبب کیفیـت او چنانکه در نفس خود یعنی جوهر او سریع القبول باشد مرفسا در مثل ماهی و یا سریع الاستحاله باشـد مثـل شـیره‌ی خرپـزه و شفتالو و یا بطی القبول مرصلاح امثل کمات و لحم جاموش و یا مفرط الکیفیته بنابر حرارت او مثل عسل یـا بنـابر بـرودت او مثل کدو و یا منافی اشتها باشد بنابر خاصیتی که در آن است مثل طعام بد بو نامرغوب طبیعت یـا در طـاعم ماننـد کسـی کـه طبیعت او از طعامی نفرت کند و اگرچه محمود باشد و نزد غیر او مشتهی بوده و یاسبب وقت تناول طعام و این چنان است کـه طعام تناول کرده شود و هنوز در معده امتلا و بقیه از غذای اول باشد و یا خورده شود قبل ریاضت معتاد بعد نفض طعـام اول و اخراج او و یا به سبب خطا در ترتیب طعام چنانکه سریع الهضم بالای بطـی الهضـم خورنـد و سـریع الانهضـام قبـل از بطـی

الانهضام منهضم گردد و بالای اوطافی باقی ماند و فاسد گردد و آنرا که بدان مخلوط شود نیـز فاسـد کنـد و واجـب اسـت در ترتیب که تقدیم خفیف بر ثقیل نماید وطین بر قابض مگر آنکه داعی مرضی باشد که تقدیم قابض برای حبس طبیعت واجـب کند و یا عطف به سبب کثرت اصناف طعام و خلط بعض او به بعض و ممزوج کنند سریع الهضم و بطی الهضم را و **اما** کائن به سبب قابل یا در جوهر او باشد و یا به سبب غیر او و آنچه مطیف اوست و درن حادث گردد و آنچه در جوهر او باشـدماننـد آن است که به معده سوءمزاج مادی یا غیر مادی بود پس هضم ضعیف گردد یا منهضم تجاوز کند چنانچه در حـارو بـا رد معلـوم شده و یا جوهر معده سخیف و ترب او رقیق گردد و یا احتوای او غذا را غیر متشابه و غیر جید باشد و یا جید باشد مگر ثقـل او موذی معده باشد پس آن مشتاق گردد به کم کردن چیزی که در آن است و اگرچه قراقر و نفخ احداث ننماید و ایـن هـر دو از اسباب ضعف هضم و بطلان او نیز است و یا قروح مانع جودت اشتمال معده بر غذا در آن باشد و آنچه به سـبب غیـر او باشـد مثل آنکه در معده ریاح بود که میان آن و میان اشتمال مانع بر تمام حائل گردد و چون گفته شود کـه از اسـباب فسـاد هضـم کثرت جشاست پس این از حیثیت جشا نیست بلکه از این جهت است که آن ریح است که پیدا می شود و معده را متمـدد مـی سازد و طقوی اطعام می نماید و اشتمال قعر معده بر طعام نیک نمی شود و هرچه عطفی طعام است آن عائق از هضم اسـت و مثل آنکه بسوی معده از سر و جگر و طحال یا سائر اعضا آنچه طعام را به محافظت خود فاسد کنـد سـیلان نمایـد و معـده از تدبیر او متمکن نباشد و بیشتر بسوی آن بعد هضم و عند خلو معده و شدت جوع و اکثر قبل از تمام هضم و بعـد تنـاول طعـام منصب می گردد چنانچه در مراقیان خلط روی سوداوی مفسد غذا از جگر و طحال بر معده می ریزد و مثل آنکه آنچه مطیف به معده است آن است که از کبد یا طحال بارد یا روی المزاج باشد و **اما** آنچه به سبب امور طاری بر طعام و قابـل او باشـد مثـل فقدان خوب هاضم محتاج الیه بر طعام است و یا وجدان حرکت غیر محتاج الیه بر طعام که مخفضض و فاسد گرداند یـا بنـابر اتفاق شرب آب بر آن زیاده از واجب یا کمتر و یا اتفاق جماع بر آن یا تکثیر ابوان طعام محیر طبیعت هاضـمه‌یـا اسـتحمام یـا تعرض به هوای شدید البردو شدید الحریاروی الجوهر و ریاح محتبس در شکم مانع هضـم و مفسـد آن و مخضـض اغذیـه و محرک آن در معده است و کذا خواب مفرط بر اغذیه‌ی سریع التغییر نیز مفسد هضم است و **بدانند** طعام که در معده فاسد شود یا متعفن و یا متحرق و یا ترش گردد و یا کیفیت غریب غیرمنسوب بسوی چیزی از کیفیات معتاده اکتساب نماید و این همه‌یا به استحاله‌ی طعام بسوی آن فساد و عفونت و غیره باشد و یا خلطی برین صنعت با طعام مختلط گردد و فاسد گرداند و گـاهی این خلط طافی باشد و راسب نشود و گاهی اندک راسب بسوی اسفل معده بود و منبسط نگردد و بسوی فم معده متادی نشود و هرگاه طعام وارد گردد و زائد شود بسوی فم معده مرتقی گردد و با همه طعام مختلط شود و گاهی مثل این خلط نافذ و عـروق باشد بعده آن خلط رجوع کند دفعه هنگامی که پیش او سد و واقع در وجوه منافذ باشند و با آن نفـاذ نیابـد و در فضـای معـده

حاصل شود و به جرم معده ملاقات موذی محوج به دفع آن گردد و چون معده‌ی حار بلا ماده‌یا با ماده‌ی صـفراوی منصـب از کبد بسوی معده به سبب کثرت تولد او در آن یا از طریق مراره باشد در آن اغذیه‌ی خفیفه فاسد شوند و قوی غلیظ مثل لحم به قر هضم گردند و طحال جب فساد طعام است و **بدانکه** فساد هضم مودی به امراض کثیره‌ی مثل صرع و مالیخولیای مراقی و مانند آن می گردد بلکه آن ام الامراض و منبع الاسقام است پس از امر هضم غافل نباید بود و عوارض آنـرا زود تـدارک بایـد نمود و چون هضم ناقهین فاسد گردد و اگرچه به محوضت باشد منذربنکس بود از جهت خوف عفونت و بیشتر فساد طعام حکه حادث می شکند و **ایضا** شیخ در دلائل فساد هضم می فرماید اما دلیلی که از آن فساد هضم خالی نباشد نتن برازست زائدتر از نتن طبیعی و بد بوی جشا و غثیان و اما دلائلی که گاهی با آن باشد و گاهی نه قراقر و آروغ و لـذع و حرقـت معـده و نفـخ و خروج ریح از اسفل است **طریق تشخیص** اسباب فساد هضم باید که اولاً احوال غذای ماکول از کثرت و قلت کمیت و کیفیت او و وقت تناول و ترتیب آن و کثرت اقسام او و حال امور عارضه مثل تـرک خـواب و اتفـاق حرکـت و مقـدار شـرب و جمـاع و استحمام بر آن و تعرض به هوای ماده و حار بپرسند پس اگر سببی از اسباب مذکور یافته شود سبب سوء هضم از غذا یا امـور عارضه باشد والا علامات سوءمزاجات معده و ریاح به طریقی که در تشخیص اسباب امراض معده مسطور شد دریافـت نماینـد پس آثار هر واحد از آن که ظاهر گردد سببش همان باشد و **ایضا** به صورت تحقق سوءمزاج مادی دریافت نمایند کـه غثیـان و دیگر امراض که با فساد هضم می باشد متواتر بلافترات است یا غیر متواتر با فترات اگر بلا فترات باشد بدانند که ماده فاسد در نفس معده است و اگر بافترات بود معلوم نمایند که مواد از عضو دیگر منصب می شود بعده حال آفـت اعضـای دیگـر و حـال انصباب از آن دریافت نمایند پس کثرت انصباب ماده از هر عضو که مدرک گردد انصباب ماده از آن باشـد مـثلاً اگـر مـریض صاحب نوازل بسوی حلق و ریه و غیره باشد بدانند که نزله از دماغ می ریزد و معده از آن متالم مـی گـردد و اگـر از علامـات مذکوره هیچ یافته نشود و با تطاول اوجاع معده و امراض آن و ضعف اشتها و نحافت بدن باشد سببش سخافت معده و تهلهـل نسج لیف او باشد و ازین گاهی ضعف هضم و بطلان او بدون فساد هضم واقع می شود **علاج** هرگاه معلوم شود که هضم فاسد می شود آب نیمگرم نمک محلول نوشیده فی الفور قی کنند و اگر در مطبوخ شبت و پودینه سکنجبین آمیزنـد و نوشـیده قـی کنند بهتر باشد و آنجا که از قی مانعی بود یا طعام از معده به سوی امعا منحدر شده باشد بهر دفـع مـاده بـه اسـهال جـوارش شهریاران و تمری و مانند آن که باوجود اسهال مقوی معده نیز شد بدهند و بعد از تنقیه ترک طعام یا تقلیل آن نمایند و هنگام شدت اشتها چیزی لطیف سریع الهضم مقوی معده مثل شوربای دراج و تیهو با دارچینی و فلفل و زعفران باید داد و ایضـا بعـد تنقیه ریاضت و استحمام و ریختن آب گرم بر معده نافع است و گذاشتن دست و پا در آب سـرد هضـم را تقویـت مـی دهـد و اسهال که بعد فساد هضم حادث شود دفعه بند نباید کرد اگر بعد نقای معده از کیلوس قاصد شـربت انـار شـیرین و جوارشـات

مناسبه باید داد و اگر پیچش عارض گردد با ادویه‌ی هاضم و محلل ادویه‌ی مغریه و مزلقه مثـل ریشـه خطمـی بایـد آمیخـت بالجمله تدارک جمیع اسباب مذکوره فساد هضم بمنبع سبب نمایند مثلاً اگر سببش سوءمزاج مادی یا غیر مادی یاریخ یا فساد غذا باشد علاجش به علاجی که در امراض معده گذشت باید کرد و آنچه به سبب ضعف معده باشد علاجش نیز مـذکور شـد و درینجا نیز علاج مخصوص بعض انواع مسطور می گردد و آنچه از اورام معده و تفرق اتصال آن و قروح آن و سوءمزاج کبـد و طحال عارض شود علاج هر واحد در مقامش مذکور گردد و شیخ می فرماید که در فساد هضم اول اخراج طعام فاسد به قی یا اسهال و اصلاح تدبیر ماکول و مشروب نمایند و در جمیع احوال بسوی واجب رد کنند و طعـام ندهنـد حتـی کـه گرسـنگی او صادق شود و تنقیه معده کنند اولاً به نوشیدن گلاب گرم کرده و نیز مقوله‌ی شیخ است که حق هر طعـام فاسـد در معـده آن است که خارج کرده شود و اگر رفع طبیعت در آن کفایت کند بهتر والاکمونی بـه قـدر حاجـت بخورانـند و اگـر کفایـت نکنـد استعانت به سائر جوارشات مسهله نمایند و از آن مقدار قلیل به قدری که اخراج ثقل نماید فقط تناول کنند و سـفرجلی مسـهل منجمله‌ی مختار آنهاست.

علاج فساد هضم به سبب طعام

هرچه در علاج امراض معده از فساد غذا و قبل ازین مسطور شد بعمل آرند و در میامرمذکور است که اگر فساد هضم از کثـرت غذا باشد استدعای قی آب شبت و سکنجبین نمایند و چون غذا از معده خارج گردد تقویت معده به گلقنـد و بعـض جوارشـات منحنه‌ی مجفقه مثل کمونی کنند و اطراف در آب سرد نهند تا حرارت غریزی بر باطن بدن مستولی گردد و غذای لطیف مثـل جوزه‌ی مرغ و تیهو متخذ به سرکه سازند و برای انتعاش حرارت غریزی اندک شراب کهنه و یا نو بدهند و صاحب کامل گویـد که چون سوء هضم به سبب تناول طعام کثیر عارض شود باید کـه آن طعـام را از قـی خـارج نماینـد بـه نوشـیدن آب گـرم و سکنجبین بعده بعض جوارشات استعمال کنند و تخفیف غذا و تلطیف آن فردای آن روز نمایند و معاودت با کثار غـذا ننمایـد و طبری گفته که سبیل علاج امتناع هضم از کمیت غذا آن است که چیزی نخورد تا که آنکه نقای تام حاصـل شـود بعـد از آن آنچه مقوی معده باشد تناول نماید اگر در آنجا عطش نباشد مثل مصطکی و عود خام و گلاب استعمال کند و طعـام او خفیـف ترین اشیا که بر آن قادر باشد از چیز محمود بود و اگر عطش ظاهر گردد و مزاج گرم شود به تدبیری که در فساد کیفیت طعام برای عطش و گرمی مزاج مذکور گردد سلوک نمایند و هر کسی را که سوء استمرار تخمه دو دفعه به هم رسد واجب نیست که از فصد تاخیر نماید و اگر ضعیف القوه باشد اخراج خون به مقدار قوت نمایند و شخصی را که سوءاستمرا افتد و آن ممتلی باشد صبر کنند تا آنکه قوت او متماسک گردد بعد از آن تنقیه‌ی بدن آن نمایند بدانچه موافق مزاج او باشد و اطبـا از مراعـات حـال شخصی که او را سوءاستمرا افتد و آن ممتلی باشد صبر کنند تا آنکه قوت او متماسک گردد بعد از آن تنقیه‌ی بـدن آن نماینـد

بدان چه موافق مزاج ا باشد و اطبا از مراعات حال شخصی که او را سوء استمرا و تخمه به هم رسد تساهل می کنند و صاحب او را در امراض ثقیله می اندازند و هرگاه عقب سوء استمرا و تخمه صداع یا درد گوش حادث شود باید که تقویت و تبرید مزاج دماغ او نمایند به روغن گل و سرکه و گلاب همه با هم آمیخته پارچه بدان تر کرده بر سر گذارند تا آن که درد سر و درد گوش زائل شود و اگر انحلال صداع متعسر گردد سعوط به روغن کدو و روغن نیلوفر و روغن بنفشه و شیر دختران نمایند و ساقین ببندند و قدمین بمالند و اگر بعد تخمه و سوء استمراء امتلا در سرودوی در گوش و ثقل در پلک چشم یافته شود لزوم انکباب بر آب خشخاش مطبوع و غرغره بمری نبطی و عاقرقرحا نمایند و چون تخفیف ابتدا کند امر به ریختن آب گرم بسیار بر سر کنند و بشو نیز بزر و رد عطسه آورند و اگر سبب فساد هضم قلت غذا باشد در اصطلاح مزاج معده گوشند و به تدبیر سوءمزاج حار معده پردازند و غذا وافر خورند و اگر از ردارت کیفیت غذا حادث شود علاج به تنفیه معده از قی نمایند اگر سهل باشد والا عدان عود و گل سرخ و مصطکی جوشانیده باشد به شکر بدهند و اگر کفایت نکند جوارش عود دهند و غذا سهل الانهضام مثل زیر باج چوزه‌ی مرغ خورانند و صاحب کامل گوید که اگر سوء استمرا از قبل اغذیه‌ی روی الکیفیه‌ی مثل جغرات و ماهی یا غلیظ الجوهر مثل لحم بقر و لحم اترج و لحم تیش و بیضه بسیار پخته و مانند آن باشد استعمال قی نمایند اگر سهل بود والا جوارشات قویه دهند و طبری می نویسد که رداءت کیفیت غذا آن است که طعام سمس یا منتن یا عفن یا ردی الصنعت کریه الرائحه باشد یا این همه در طعام واحد جمع شود پس معده هضم آن منع گردد زیرا که معده بر اطعمه‌ی کریه الرائحه نمس مستولی نمی شود و چون بر آن مستولی نشود هضم نکند و از آن عفونت حادث شود و فاسد گردد و غیر منهضم فاسد بگذارد و بدن از آن ضعیف گردد زیرا که بدن از شی فاسد غذا نمی کند و این مرض را سوء استمرار از فساد کیفیت لهام گویند مثال این آن است که انسان بخورد اندک از بیضه‌ی ماهی و جاجی زیرا که آن سریع الفساد است و بر آن معده مستولی نشود و فاسد گردد و مندفع شود و غیثان پیدا کند و دافعه قوی گردد و سائر اخلاط مجتمعه در معده و امحاء دفع شود و علاجش این است که قی کند اگر سهل باشد والا آب گرم بنوشند و صبر کنند تا که جمیع طعام فاسد منحدر و مندفع گردد و اگر در آنجا منص نباشد به شرب آب گرم حاجت نبود و آن به سهولت مندفع شود و چون تنقیه‌یابد و جشای اوصاف گردد و خفت در معده محسوس شود در حمام داخل شود و آب متوسط الحراره بر معده‌ی او ریزند و چون خارج شود و عطش نباشد اندک از گلاب خالص که در آن قدری سک و مصطکی و عود خام جوشانیده باشند بنوشد و بر معده‌ی او پارچه در آب سیب و گلاب و آب به و آب بادرنجبویه و اندک از آب برک اترج تر کرده نهند و اگر گرسنگی بسیار ظاهر شود بر سینه‌ی تیهو که بر آن مری خوشبو یا آب سفر جل یا آب سیب پاشیده باشند یا بر سینه کبک و فروج اقتصار کنند و سکون اختیار نمایند و بر بستر نرم بخوابند و اگر این ممکن نبود از مزورات و نان خشک و اندک مری و اندکی زیت دهند در روز دوم در حمام داخل کنند و عرق آورند و

آب نیمگرم بر بدن ریزند و خارج شوند و غذا لحم حمل ناشف خورند و شراب خوشبو صاف بنوشند و همچنین در روز سوم عمل نمایند بعد از آن به غذای معهود رجوع کنند و اگر بعد خروج از حمام تشنگی باشد شربت سیب خوشبو و شربت سفرجل شیرین تناول نمایند و بر معده پارچه‌ی مبلول به گلاب و آب سیب میخوش اندازند و رب ریباس و رب حصرم برای آن نیکوست و چون اندک اشتها ظاهر شود طعام از تیهو و بچه‌ی مرغ مطبوخ با ناردانه و مویز بدهند و توابل او کشنیز خشک و کمون و قطعه‌ی سفرجل و تفاح باشد اگر احشا و معده اوسلیم بود و آماکسی را که سهج قدیم یا بواسیر باشد بهترین اشیا برای او عقب سوء استمرار کوک بریان بران گلاب پاشیده و حسای منتحد از نان خشک سائیده و اندک بادام بریان آمیخته است و روز دوم مع برزقطونای بریان و تخم بارتنگ و غذا چوزه‌ی مرغ بریان و تکمید معده نمایند ودر روز سوم روغن گل دهند و ماءاللحم محصور به اندک کشنیز خشک خورانند و از حموضات و جماع بالضرر حذر کنند و روفس در مقاله‌ی خود به اهل بلده از بلدان ذکر کرده که هرکه را تخمه و سوء استمرار به هم رسد جماع کند که آن اکثر دفعه‌ی هلاک می کند و اما استرخا و حمیات مطبقه بغیر شک حادث می نماید و گویند که اگر سوء هضم از غلظ غذا حادث شود به قی علاج کنند و بعد از آن آب سیب و آب به و اندک شراب بدهند تا معده بر هضم قوی گردد و ایضا اگر از غذای تقیل مثل نان روغنی و پلاو سوء هضم و از شرکت معده غشی افتد بعد علاج به قی و اصلاح مزاج به دوای هاضم برای تقویت قلب و معده دواءالمسک شش ماشه همراه عرق گاوزبان پنج توله گلاب چهار توله عرق کیورا دو توله شربت انار شیرین دو توله‌یا شربت انارین چهار توله‌یا سکنجبین دو توله بدهند و اگر سوء استمرا از ترک وقت واجب طعام باشد و او آن است که بخورد و معده از طعام اول پاک نشده باشد و یا بخورد در وقت عادت و عقب آن بار دیگر بخورد پس اول ثانی را و ثانی اول را فاسد کند و هر دو فساد پذیرند و در این حالت بر طبیب واجب است که تامل نماید به فساداه که به کدام کیفیت فاسد شده و از آروغ دریافت کند پس اگر خاص یا دخانی یا منتن شده باشد علاجش همان است که در سوء ترتیب مذکور گردد و زیاده در معالجه‌ی او این است که بعد تنقیه و رجوع به سوی غذا در وقتی که مریض غذا تناول می نمود نظر کنند و از آن تأخیر نمایند تا آنکه گرسنگی شدید از آنچه دائم می شد پدید آید پس غذا بخورند و از آن ممتلی نشوند و برین جمله در تاخر وقت اندک اندک بیفزایند تا آنکه ممکن نبود تاخر از آن بعد از آن ابتدا به تقدم وقت او نمایند و از طعام بکاهند تا آنکه ممکن نباشد تقدم برای تاخر هضم و قلت گرسنگی و چون به این حال رسند معده رجوع به قوت طبیعی خود نماید پس در وقت معتاد دوام کنند بر خوردن لطیف تر آنچه بران قادر باشد و چون قوی گردد استفراغ بدن او نمایند و این طریق برای کسی است که وقت طعام او فاسد باشد و این آن است که بقراط گفته کسی را که فساد وقت رو نماید اصلاح وقت او باید کرد و اگر تاخر هضم و فساد آن از سوء ترتیب باشد چنانچه طعام غلیظ یا قابض خورند و بالای او طعام لطیف هاملین بخورند و ثانی قبل انحدار اول از معده فاسد گردد و یا طعام تناول نمایند و آن

هضم نشود و عقب او طعام دیگر بخورند و هضم نگردد و طبری گوید که سوء تدبیر آن است کـه تقـدیم طعـام خفیـف مثـل گوشت چوزه‌ی مرغ و جدی نمایند و عقب او لحم بقر و پنیر خورند بعد از آن البان و به قول بخورند و چـون در معـده بقیـه‌ی فضول بماند بعده در آن طعام خفیف واقع شود به اندک سعی آنرا هضم کند و جگر به جذب او ابتدا نماید و چون طعـام غلـیظ واقع شود آنرا هضم نکند و چون معده قوی باشد و در قبول طعام غلیظ ابتدا کند بعده طعام فاسد عفن واقع گردد آنرا فاسد کند و فاسد مخلوط شود به غیر فاسد و آنرا نیز فاسد گرداند و کذلک سائر انواع سوء ترتیب هرگاه به حسب واجب نباشد هضم فاسد و روی گردد پس چون طعام به سبب سوء ترتیب متغیر شود واجب است که نظر کنند بسوی جشای مریض اگر مـذهش باشـد تدبیر او تنقیه معده است به نوشیدن آب گرم بعد از آن تقویت به گلقند و مصطکی اگر جشا منتن بود ایضا تنقیه معده به تجرع آب گرم کنند بعده آب گرم بر معده ریزند بعد از آن تقطیر او بیمبه‌ی ممسک و شربت را سن و شربت عود نمایند و اگر حشای دخانی باشد بعد تنقیه معده بشر آب گرم تطفیه‌ی حرارت او به رب به خوشبو و رب سیب و گلاب مسخن و مانند آن نماینـد و آنچه از تدبیر موافق عندظهور تپ یا ظهور صداع یا ثقل ذکر کردم آن به جمیع اقسام این عام است و گیلانی می نویسد که اگر سوء هضم حادث از قبل ترتیب غذا باشد آب گرم و شکر به مرات بنوشانند و گلقند عسلی و بعض جوارشات مسهله مثل شـهر یاران بدهند و بعد تنقیه خواب آورند و بعد بیدار شدن امر به ریاضت نمایند و بعد از آن در حمام داخل کنند و آب گرم بر معـده ریزند و غذا اندک سریع الانهضام مثل شوربای چوزه‌ی مرغ دهند و صاحب کامل گوید که در رداءت ترتیب غـذا چـون انسـان تقدیم غذای غلیظ بر لطیف یا حابس شکم بر ملین شکم نماید و غذای ثانی فاسد گردد قبل انحدار اول از معده قـی اسـتعمال کنند و معده را خاصه از غذای ثانی که فاسد شده پاک سازند و عقب آن سفرجل و کمثری و تفاح برای تقویت معـده و اخـراج باقی غذای غلیظ بخورند و اگر از تقدیم غذای حابس شکم باشد باید که بعض جوارشات مسـهله و آب گـرم بـه روغـن بـادام شیرین استعمال نمایند و **طبری** در اسباب خفیفه مفسد معده بیان کرده که آنچه در آن اکثر مردم غلط می کنند آن فساد ترتیب در اکل طعام است که تقدیم اخف اغذیه و تاخیرا غلط آن یا تقدیم و سم و تأخیر ناشف یا یابس کنند و مودی بسوی اسـتمرا و دیگر امراض مثل ضرب و سقوط شهوت و سحج و وصع معده‌ی دائمی و غیر آن گردد و طریق علاجش آن است که چون سوء استمرا یا فساد هضم محسوس شود آب گرم بنوشند تا غسل معده و تنقیه‌ی آن نماید بعد از آن نظر کنند بـه حـالتی کـه بعـد تنقیه‌ی معده حادث گردد یعنی عطش شدید یا مغص در موضع معده‌یا قراقر در امعا یافته می شود یا نه اگر چیزی ازین نباشـد بدانند که معده لقی و صاف گشته و اگر عطش قائم بود رب سیب خوشبو یا رب سفر جل خوشبو بدهند و غذا رمانیه به تیهو یا سینه‌ی کبک و مانند آن از مزورات سازند و کثرت آن نه کنند و اگر عطش بعد اغتذا ساکن شود باید دانست که معده طعـام را قبول کرده و از نوشیدن نبیذ منع کنند تا طعام او هضم شود درین دفعه بعد از آن نظر نمایند در دفعه‌ی ثانی که عطـش ظـاهر

شده‌یا نه پس اگر عطش ظاهر نشود و طعام هضم گردد بسوی عادت او بر فق تدبیر رد کنند و اگر تشنگی بعد اغتذا ساکن نشود آب به اندکی شراب اندک اندک بنوشند تا عطش ساکن گردد و تدبیرش به همین طور نمایند تا آنکه هضم و شهوت او عود کند بسوی عادتی که در صحت او بوده و دائم بر بوب تعهد نمایند و مص سفرجل و نقاح خوشبو شیرین قبل طعام و مابین تناول ربوب و تناول طعام نمایند و بعد طعام چیزی از به و سیب بخورند مگر آنکه طبع قبض گردد و اراده‌ی تعدیل و تلیین او باشد و اگر تشنگی بعد نوشیدن آب گرم و تنقیه معده ساقط شود در معده ثقل محسوس گردد و براز و بول سفید رنگ باشد بعد تنقیه‌ی معده حلنجبین به مصطکی و شربت عسل ساذج بدهند و امر نجائیدن مصطکی و کندر و کبابه و فرو بردن آب آن نمایند و چون اشتها ظاهر گردد طعام ناشف خفیف مثل صدور دراج یا کبک مشوی یا مطبخن بخورانند و بران اندک شراب کهنه بنوشانند و همین تدبیر نمایند تا آنکه براز سرخ یا زرد گردد یا در ماروره رنگینی ظاهر شود مع سلامت مزاج معده برفق و تدریج بسوی عادت او رد کنند و در بعض اوقات اندک جوارش سفرجلی یافتد اویقون یا کمونی دهند و این وقتی است که سن عالی باشد و اگر باوجود علوا و بارودالمزاج باشد این ادویه به طمانینت بدهند و اکثر اطبا استعمال می نمایند جوارشات بر نهار و بر پری شکم چون انسان محتاج به آن گردد و خطری عظیم تر و سببی قوی تر در تهیج امراض و فساد مزاج معده و جگر از تناول فلافلی و ادویه‌ی حاده بر نهار نیست و فاضل جالینوس و اجمای اوامر تبرک استعمال ادویه‌ی حاده حتی الامکان نموده اند و اگر ضرورت داعی باشد عقب طعام محمود معتدل المقدار آنرا تناول کنند و اسخان معده دفعه ننمایند که مودی به آلام معده می شود و ایضا از غلطی عظیم آن است که اطبا اشاره می کنند به کسی که سوء استمرار آنرا حادث گردد به تناول جوارش حب الزمان و جوارش خوزی و نمی دانند که از طعام فاسد پاک شد یا نه و آیا او راسخ و باقی است یا صاف و نقی گشت و آیا عقب نقای او عطش حادث شد یا ساکن گردید و آیا مزاج او گرم شد یا نه و حبس طبیعت او می کنند و تفقد در تقلیل غذا و اصلاح او نمی نمایند و طبیعت قبض می شود و هنوز فساد باقی می باشد پس قراقر دوجع معده وامعا پیدا می کند و گاهی از آن بخارات بسوی سر متصاعد می شود و صداع شدید حادث می گردد و یا فاسد می شود طعامی که قبل نقا خورده است و گاهی قصد می نمایند که طعام او حب الرمان یا سماق باشد و جوارش قابض می دهند و این سبب قولنج ملی می گردد یا قراقر پیدا می شود و طبع قبض می گردد و تمدد حادث می شود و گاهی غشی پیدا می کند و سفوفات مقوی معده قابض طبع تناول نکنند مگر وقتی که طبیب یقین نماید که علیل پاک گردید غیر آنکه معده‌ی او ضعیف گردد و بداند که مزاج او متحمل آن است پس قدری بدهند و این از آن جمله است که بر طبیب استقصا در آن و ترک باقی واجب است و این اسباب در ابتدا ضعیف است و از آن امراض قوی پیدا می گردد و ایضا از اسباب مولد فساد هضم که اکثر واقع مـی شـود ایـن اسـت کـه انسان قصد کند یا دوای مسهل بنوشد و معده ضعیف شود عقب فصد یا اسهال بعده طعام غلیظ مثل لحم بقر و پنیر و مانند آن

بخورد یا آب بسیار بر آن بنوشد و آن مودی به فساد هضم و اسهال گردد بعد از آن قبل از نقا چیزی قابض بخورد و آن فضول محتقن شود و بساست که از آن کبد او ضعیف گردد و مودی به امراض مزمنه‌ی قتاله شود و یا عقب فصد و مسهل طعام روی مرخی معده مثل الیه‌یا شحیم یا قدید یا کوامخ عفنه بخورد و آن به استرخای معده و فساد آن مودی گـردد و در آن وقـت بـه ادویه‌ی حاره علاج نماید و آن فضول محتقن شود و سبب حمیات خبیثه و صداغ قـوی گـردد و یـا دوغ و ماسـت وماننـد آن بخورد و فضول جمع شود و مودی به فالج و لقوه گردد و خلقی را دیدم که فصد کردند و عقب آن ماست یا دوغ و فواکه رطبه تناول نمودند و لقوه‌یا فالج عارض شد و سبب در آن برد جرم معده و مشارکت دماغ به عصـبه و ارتقـای بخـارات رطبـه بـارده بسوی دماغ و قبول او آنرا و استرخای عصب و برد آن است و سبیل کسی که فصد کند یا دوای مسـهل بنوشـد آن اسـت کـه طعام خفیف تر و صالح تر تا سه روز بخورد و بعد از آن به عادت خود رجوع کند و درینجا سببی دیگـر خفـی تـر از ایـن همـه اسباب است و او آن است که بدن به جماع یا دخول حمام گرم شود و در آن وقت آب سرد بنوشد و مودی به فساد مزاج معـده گردد و سبیل کسی که مزاج او به جماع یابد خول حمام گرم شود این است که صبر کند تا آنکه مزاج او تسکین یابد و گـلاب استنشاق نماید و بدان مضمضه کند و اگر بر عطش صبر نکند جلاب ممزوج بنوشد که او سخت سرد نباشد و ازین حال اجتناب نماید که من بسیاری را دیدم که درین تساهل نمودند و ایشان را سوءمزاج حادث شد و این آن است که جالینوس گفته بساست که مزاج انسان از شرب آب سرد در غیر وقت او فاسد می گردد و بساست که سوءمزاج حار از شرب او در وقت محمـود صـلاح می یابد.

علاج فساد هضم به سبب معده

اگر از حرارت معده باشد آنچه در علاج امراض معده از سوءمزاج حار مذکور شد استعمال نمایند و یا شیره‌ی زرشک در عرقیات برآورده شربت انار سکنجبین داخل کرده بنوشند و جوارش صندل و جوارش کافور و شربت لیمـو بـا عـرق بیدمشـک دهنـد و سکنجبین سفرجل با عرق فوا که نافع است و سک و صندل و گل سرخ و قدری کافور در گلاب سائیده بر معده ضماد کننـد و سعید ابن هبه الله گوید که چون طبیب تحقیق نماید که سوء هضم تابع سوءمزاج حار است به علاماتی که او دریابـد از شـدت التهاب و عطش و هضم اغذیه عسرالانهصام و سهوکت آب دهن مریض را به نوشیدن ماءالشعیر و بعد آن آب انار امر نمایـد و تبرید مزاج به شیره‌ی تخم خرفه و آب تمرهندی و سکنجبین زمانی کند و اگر عطش شدید باشد شربت غوره بآب بارد بنوشد و اگر الهاب شدید بود قرص کافور به سکنجبین بدهد و صندل و گلاب و آب سماق و آب حی العالم بر معـده طـلا کنـد و غـذا مزورات سازد و چون صلاح یابد چوزه‌ی مرغ متخذ بآب انار یا آب سماق بدهد و از اغذیه واشربه‌ی حار حذر نمایـد و **مجوسـی** گوید که چون سوء استمراء با آروغ و خالی باشد آن از حرارت بود پس صاحب او را قرص و رد معمول به طباشیر با شربت انار و

شربت سیب و شربت لیمو بدهند و افضل ازین سکنجبین سفرجلی و شربت حصرم ممزوج به گلاب است و این قرص حـرارت معده و ضعف آنرا نافع است طباشیر صندل سفید مغز تخم کدوی شیرین و مغز تخم بادرنگ و مغز تخم خیار و لحم خرفه‌ی هر روز درم گل سرخ هفت درم زرشک شش درم گل ارمنی چهار درم کافور یک دانگ سائیده بآب خرفه قرص بـه وزن یـک درم سازند و دو قرص به رب غوره‌یا به دوغ گاو بخورند و این قرص به سوء استمرا که از حرارت باشد نافع است گل سرخ زرشـک هر واحد شش درم گل ارمنی صندل سفید هر واحد سه درم طباشیر دو درم تخم خرفه مغز تخم بادرنگ و خیار هر واحد چهـار درم کافور نیم درم همه باریک سائیده و در آب به قدرک یک درم قرص ساخته با سکنجبین سفرجلی یا شربت سیب میخـوش بخورند و ایضا دوغ گاو معمول به نعناع و طرخون در هر روز نیم رطل بنوشند و بیفزایند تا به یک رطل برسد و این قرص نیـز به دوغ بدهند صمغ عربی نشاسته کتیرا طباشیر نعنع رب‌السوس هر واحد دو درم گل سرخ پنج درم پودینه‌ی نهـری و زیـره در سرکه تر کرده و سنبل‌الطیب و انیسون هر واحد یک درم تخم کاسنی تخم کشوت حب انبر بـاریس هـر واحـد سـه درم عـود خالص و سک هر واحد نیم درم همه را باریک سائیده به گلاب قرص سازند هر قرص به قدر یک درم تا مثقال و ایـن سـفوف نافع سوء استمرا از حرارت ست گل سرخ حب انبر باریس کشنیز خشک هر واحد پنج درم کرو یا کمون هر دو در سرکه تر کرده هر واحد سه درم تخم خرفه مغز تخم فتا مغز تخم خیار هر واحد چهار درم طباشیر سک هر واحد دو درم عود صرف یـک درم باریک سائیده صبح دو درم به دوغ گاو بخورند و آخر روز دو درم به شربت انار و شربت سـیب سـاده و ایضـا در آخـر روز ایـن شربت بدهند آب سیب میخوش آب انار آب به و هر واحد پنج رطل گلاب سه رطل در دیگ سنگین انداخته بالایش نعناع یک باقه صندل سفید عود صرف سک هر واحد پنج درم کوفته در صره سست بسته اندازند و به آتش ملایم بجوشانند تا نصف بماند بعد و بر آن شکر طبرز و مساوی هر واحد داخل کرده به آتش معتدل بپزند و کف او دور کرده بقوام جلاب آرند و از آتش گرفته در ظرف بدارند و به قدر حاجت بنوشند و این جوارش برای سوء استمرا که از حرارت باشد نافع است و اسهال طبع نماید بگیرند گل سرخ طباشیر هر واحد سه درم عود سک هر واحد یک نیم درم سقمونیا کنیم دانگ زعفران نیم دانگ باریک سائیده بقـوام نبات بیامیزند و این جوارش نیز نفع دارد بگیرند گل سرخ طباشیر صندل سفید عود صرف هر واحد پنج درم مصطکی سنبل هر واحد دو درم زیره‌ی کرمانی در سرکه تر کرده و مرو خوشبو هر واحد سه درم زرشک چهار درم کافور یک درم همـه را باریـک سائیده به حریر بیخته به رب به و قوام شکر آمیخته سه درم بخورند و این نیز نافع محرومین ست سیب شامی به اصفهانی هـر واحد سه رطل در سرکه‌ی خمر خوب بجوشانند تا مهرا شود و در هاون سنگین باریک بسانید و دو چند آن نبات داخل کرده به آتش معتدل بپزند تا بقوام آید بر آن سک و هیل و عود صرف و صندل سفید و طباشیر هر واحد پنج درم کافور دو مثقال سائیده اندازند و آمیخته در ظرفی بدارند شربت سه درم و غذا بچه‌ی مرغ و دراج و تیهو مطنجن به سرکه و مری و کرویا و کشنیز یـا

بآب انار مع نعنع و طرخون و پودینه و دارچینی و یا تفاحیه و یا معموص به کشنیز و نعناع و اندکی کرفس باشد و از اغذیه‌ی مسخنه اجتناب نمایند و سفرجل و تفاح و انار میخوش و مانند آن امتصاص کنند و از شراب و حمام احتراز نمایند و بر معده اضمده‌ی که در علاج سوءمزاج حار معده گشت ضماد سازند و **صاحب ترویح الارواح** گوید که اگر سبب سوء هضم و فساد او سوءمزاج حار ساذج باشد رب انار و رب ریباس و رب سیب و رب ترنج و لیمو و هرچه از این ها به هم رسد به گلاب بنوشند و یا سکنجبین سفرجلی و گلاب بیاشامند و غذا مزوره‌ی زیر باج بلحوم بچه‌ی مرغ خورند و این سفوف نافع است گل سرخ کشنیز خشک هریک پنج درم کرد یا کمون هر دو در سرکه تر کرده هریک سه درم طباشیر نصف درم مغز تخم خیارین سه درم کوفته بیخته هر روز پنج درم بخورند و **اگر از برودت باشد** علاجش به تدبیری که در علاج امراض معده بارده گذشت باید کرد و ایضا اول قی کنانند اگر مرض نو باشد قرص درد سه ماشه بآبی که نانخواه و زیره سیاه هریک هفت ماشه قرنفل سه ماشه جوشانیده میبه سه توله آمیخته باشند بدهند و اگر مرض مزمن بود اول قی کنانیده تنقیه معده و بدن به حسب صبر و ایارج کنند و بنابر تقویت جوارش کمونی و فلافلی و مصطکی مرکب علوی خان با شربت افسنتین و عرق عود و پودینه دهند و این دوا به غایت نافع است مصطکی دو ماشه عود دانه‌ی هیل هریک یک ماشه در اطریفل صغیر یک توله سرشته با شیره‌ی بادیان نه ماشه و انیسون چهار ماشه و الایچی کلان چهار عدد در عرق دارچینی علوی خان توله و گلاب ده توله شربت افسنتین مرکب دو توله دهند و غذا عصافیر و مرغ پنان خشکار بدهند و به قول ابوالحسن اگر سوء استمرار و فساد بالغ مزاج بارد باشد و با قلت عطش و بقای کیفیت ماکول بحال خود بود باید که حلنجبین دهند و آبی که در آن عود و گل سرخ جوشانیده باشند بنوشانند و اگر برودت مفرط باشد قدری از جوارش کمونی یا جوارش عود بدهند و غذا چوزه‌ی مرغ بریان خورانند و شراب بیاشامند و معده را بآب مرز نجوش طلا سازند **صاحب کامل** گوید که هرگاه سوء استمرار از سوءمزاج بارد عارض گردد جوارش کمون و جوارش فندا ویقون و جوارش عود دهند و اگر از این فائده نشود به جوارش غیر و جوارش فلافلی علاج کنند و ماءالاصول به قدری امروسیا و سجر بنیا یا معجون بنداویقون دهند و قرص درد به گلقند عسلی بدهند و اگر سوءمزاج بارد قوی باشد و ماءالمسک حلو و تریاق کبیر به مقدار حاجت و مثرودیطوس بشاوریطوس و مانند آن از معجونات دهند و این جواش نافع برو معده است زیره‌ی کرمانی در سرکه‌یک شبانروز تر کرده ده درم انیسون تخم کرفس نعناع خشک مرماحوز فودنج جبلی هر واحد شش درم مصطکی سنبل قرنفل قاقله بسباسه جوزبوا هر واحد چهار درم فلفل دار فلفل زنجبیل هر واحد پنج درم عود سک هر واحد سه درم باریک سائیده به عسل کف گرفته بسرشند و این جوارش عود نافع بر و معده و ضعف آن است سنبل‌الطیب مصطکی قرنفل جوزبوا به سباسه هر واحد دو درم انیسون تخم کرفس هر واحد یک نیم درم عود صرف سک هر واحد سه درم همه را باریک سائیده به عسل کف گرفته بسرشند شربت از دو درم تا سه درم و این جوارش تفاح

نافع ضعف معده‌ی باردست بگیرند سیب منقی از تخم دو رطل و در شراب بریحانی یک شابنه روز بخیسانند و به آتش معتدل بجوشانند تا مهرا شود باریک سائیده و مثل او عسل داخل کرده بقوام آرند و بر آن عود خام قرنفل جوزبوا زعفران هر واحد یک درم زنجبیل و دو رم مشک یک دانگ همه را باریک سائیده اندازند و یکمثقال بخورند و این سفوف نافع آن و جشای حامض است بگیرند سنبل مصطکی قاقله سعد هر واحد دو درم عود بندی سک هر واحد سه درم انیسون تخم کرفس جوزبوامر و طیب گل سرخ هر واحد چهار درم باریک سائیده از یکمثقال تا دو درم به شربت عود یا مبیبه ممسک یا به شراب ریحانی ده درم ممزوج بآب بخورند و این سفوف همین نفع وارد مصطکی سنبل بادرنجبویه هر واحد یک درم سعد زیره‌ی کرمانی نعناع خشک انیسون هر واحد دو درم هلیله آمله هر واحد سه درم عود هندی یکنیم درم باریک سائیده دو درم به شراب ریحانی یا میبه خوشبو بخورند و این نسخه‌ی شربت عودست بگیرند گلاب دو رطل و در دیگ سنگین پاک انداخته عود هندی و سک هر واحد پنج درم سنبل قرنفل جوزبوا مصطکی هر واحد دو درم جریش کوفته در پارچه‌ی کتان خفیف سست بسته به آتش معتدل بپزند تا ثلث بر دو و پارچه را نیکو مالیده بیرون آرند و نبات کوفته دو رطل بر آن انداخته به آتش ملایم بقوام آرند و کف بردارند و به قدر یک دانگ مشک در آن حل کرده از آتش گرفته صاف کرده در ظرفی بدارند و استعمال کنند و این شربت نافع سوء استمرای عارفعی از برودت است بگیرند آب به خوشبو و آب سیب شامی هر واحد دو رطل شراب ریحانی یک رطل سرکه‌ی خمر یک رطل همه را در آتش معتدل بپزند تا ثلث بماند صاف نموده زنجبیل مصطکی فلفل هر واحد سه درم زعفران یک درم مشک نیم درم باریک سائیده بر آن اندازند و خوب بمالند و در ظرف برداشته وقت حاجت استعمال نمایند و این دوا برای جشای حامض نافع فلفل سفید دو درم گل سرخ یک درم تخم شبت کمون هر واحد نیم درم باریک سائیده از نیم درم تا نیم مثقال به شراب ریحانی خورند و از آنچه نفع می کند در آروغ ترش جوارش فلافلی است و بالجمله تدبیر کسی که آنرا غذا به سبب سوءمزاج بارد هضم نشود به تدبیر مسخن مجفف باید کرد و غذای او سهل الانهضام مثل نان خشکار صاف و لحوم طیور بری و جبلی مثل تیمود دراج و کبک بازوی چوزه‌ی مرغ معمول به سرکه و کرویا و فلفل و مری و دارچینی و شراب ریحانی و شکر طبر زود مویز منقی باشد و گاه گاهی جوارش شکر تنقل نمایند و عود رطب و مصطکی نجایند و از اغذیه‌ی عسرالانهضام و بار و مزاج احتراز کنند و ریاضت قبل غذا بعد از آن استحمام بآب گرم استعمال نمایند و تکمید معده بآبی که در آن مرز بخوش و تمام و پودینه‌ی جبلی و بر نجاسف و شیح پخته باشند بر نهار کنند و با ضمده‌ی که در علاج سوءمزاج بار و معده مسطور شد ضماد سازند و **شیخ** می فرماید کسانی که طعام در معده‌ی آنها ترش گردد اگر حموضت اندک عارضی باشد به مکیدن سیب شیرین و خوردن کشنیز خشک بآب قبل طعام نفع یابند و کذلک سفوف مصطکی و اگر قوی باشد از آنچه آنرا نفع بلیغ نماید فقاح اذخرمع کردیاست و همچنین جمیع جوارشات حاره و جوارش خبث الحدید و گاهی نفع می یابند به گلقند

در آب گرم تر کرده و چون به هنگام خواب این دوا بخورند نافع آید فلفل زیره تخم شبت هر واحد یک جزو گل سرخ دو جـزو کوفته بیخته نیم درم بآب نیمگرم یا به شراب ممزوج بخورند و اگر حاجت به قوی تر از این افتد قی استعمال نمایند بعد خوردن پنیری و حامض و حریف مثل فقاع و ساعتی بر آن صبر نمـوده بـه سـکنجبین عسـلی مسـخن و آب تـرب وماننـد آن مثـل ماءالعسل و غیره قی کنند بعد از آن به قرص ورد کبیر و با طریفل علاج نمایند و اکثر درین احتیاج به قی نمی افتد وقتـی کـه سبب آن برودت بلاماده باشد و بواسطه‌ی آن طعام ترش گردد چون طعام در تابستان ترش شـود آن فاسـد تـر اسـت و بـرای صاحب آن واجب است که ثرید و شوربا ترک نماید و بنا شقات و قلایا و مطبیخات و لحم سرخ غذاسـازند و واجـب اسـت کـه مزاج آنها نمایند فقط و یک نسخه‌ی مفید ترشی طعام و معده در علاج امراض معده بلغمی در قول مضنف کامل مسطور شد **و اگر از رطوبت** باشد علاجش به علاج امراض معده که از سوءمزاج رطب باشد باید کرد کماذکر و صاحب مغنی گویـد کـه اگـر سوءمزاج رطب سبب سوء استمرادف هضم بود وعایتش انتفاع به اغذیه‌ی یابسه و نفرست از اغذیه‌ی رطبه است علاجـش بـه گلقند و سکنجبین نمایند و گنجشک و بچه‌ی کبوتر بخورانند و اگر از **یبوست** باشد هرچه در علاج امراض معده‌یا بس گذشـت بعمل آرند و هم او گوید که علامتش انتفاع به اغذیه رطبه است و علاجش به ماءالشعیر مع روغن بادام نمایند و چوزه‌ی مرغ و لحوم مطبوخ به شوربا خورانند و بدعت و دخول همام امر کنند و به قول ابومنصور اگر در اینجا نحافت باشد شـیر و ماءالشـعیر بنوشانند و غذا به قول رطب مثل کاهو و خیار و کدو و خبازی و لحوم جدی و ماهی کوچک سازند و آبزن هر روز قبـل غـذا و بعد آن استعمال کنند و شراب رقیق به مزاج کثیر سایشامند و اگر التهاب و یبس شدید باشد مثل علاج دق معالجه نمایند و اگر از **ماده‌ی صفرا** باشد آنچه در علاج امراض صفراوی معده گذشت بکار برند و ایضا بعد تنقیه اطریفل صغیر در سکنجبین لیسیده بالایش زرشک آلو بخارا شربت تمرهندی دادن سودهند است و برای سوء هضم باحمی سکنجبین گلقند هر واحد یک نیم توله سرشته گلاب چهار توله عرق بادیان پنج توله نافع و شربت انارین منعنع سکنجبین ساده‌یک یک توله سـنکنجبین لیمـونی دو توله گلاب ده توله عرق کاسنی چهار توله در صفرای غالب مفید و درصورت بلغم با صفرا بادیان سوده چهار ماشه به سکنجبین دو توله گلقند یک نیم توله سرشته بخورند و مربای تمرهندی دو توله در گلاب مالیده صاف کرده بنوشند اقوال حکما ابومنصور گوید که اولاً تنقیه‌ی معده به قی از آب گرم و ماءالشعیر به سکنجبین کنند بعد از آن به طبـیخ هلیلـه و شـاهتره و افسـنتین و ایارج نمایند بهر آنکه در ایارج ادویه‌ی خوشبو ملطف اخلاط مفتح مقوی قوت دافعه بر دفع فضول است و به زور قی نکنند کـه آن جذب صفرا بسوی معده کند و معده کسب حرارت مفرط از تکلیف قی نماید پس مرض زیاده گردد و جالینوس درین نوع امر باب اغسنتین می کند و گوید که این معده را بر دفع فضول قوی می نماید و تقویت معده به گلقند کنند و بعد تنقیه سکنجبین سفرجلی دهند و یا سفوفی که در آن گل سرخ ده درم است و در علاج ضعف هضم در قول مسیحی گذشت بدهنـد و امـر بـه

خواب و راحت و ترک تعب و ریاضت کنند و غذا سهل الهضم و جامع قبض و حموضت باشد مثل حصر و دیباسیه و تفاحیه و هلام بار دو قریص و مانند آن باشد تغلیظ اغذیه و میل آن به برودت حتی که مثل لحم بقر مخلل نمایند و بارد رقیق نسازند که رقیق در معده‌ی آنها به سرعت فاسد می گردد و صاحب صفرا قبل از طعام قی نماید و هم او می نویسد کسی که سبب فساد هضم اوانصباب صفرا از مجرای مذکور واقع در ندرت باشد واجب است که عادت قی قبل از طعام چند روز نماید و اگر فائده شود آن عادت را قطع کند تا معده را ضعیف نکند و باید که به مدتی ربوب مقوی معده را دع خلط منصب بسوی آن تناول نمایند و دو درم تضمید معده کنند بدانچه تقویت معده بر دفع ماده‌ی منصب به طرف آن نماید بعد از آن ادوار قی قبل طعام بر قیاس مذکور مقرر سازند **ابن عباس** گوید که هرگاه سوء استمرا از خلط روی متولد در قعر معده‌یا منصب بسوی آن از عضو دیگر عارض شود باید که در آن استفراغ بدوی مسهل آن خلط استعمال نمایند و این بهر آن است که ماده‌ی قعر معده مائل با منصل می باشد پس باید که استفراغ آن از موضعی نمایند که مائل تر بسوی آن بود مگر آنکه زمانه‌ی صیف و هوا گرم باشد که در آن هنگام استعمال قی باید کرد زیرا که خلط درین وقت طافی بر سر معده می باشد و اگر امر چنین باشد نظر کنند اگر آن خلط صفراوی باشد باید که در آن مطبوخی که هلیله و هلیله و شاهتره گل سرخ و بنفشه و باداورد دستکاعی و آلو بخارا و مویز منقی و تمرهندی و مانند آن در آن داخل باشد مقوی به صبر و سقمونیا استعمال کنند و اگر نوشیدن این مطبوخ سهل نبود شربت ورو مکرر با سنجبین و آب برف استعمال نمایند و یا بگیرند هلیله‌ی زرد سه درم باریک سائیده و ایارج فقیرا یک درم سقمونیا نیم دانگ و در جلاب با شربت بنفشه سرشته بدهند و یا این حب دهند هلیله‌ی زرد غائقون هر واحد یک درم صبر سقوطری نیم درم انیسون یک نیم دانگ سقمونیا ثمن درم باریک سائیده حبها سازند و این یک شربت تام است و ایضا این نقوع صبر منقی معده از خلط صفراوی بدهند گل سرخ هفت درم افسنتین رومی سنای مکی اصل‌السوس مقشر کوفته هر واحد پنج درم شاهتره پوست هلیله زرد کوفته هر واحد ده درم تخم کاسنی تخم کشوث هر واحد چهار درم آلو بخارا بست عدد مویز منقی بیست درم در چهار رطل آب خوب جوشانیده در ظرف آبگینه‌یا چینی کرده روزانه در آفتاب و به شب در موضع گرم نهند و بعد سه روز هر روز چهار اوقیه از آن با یکمثقال صبر سقوطری و یک درم روغن بادام شیرین بنوشند و چون از استعمال این معده از خلط صفراوی پاک شد قرص درد معمول به طباشیر مع سکنجبین سفرجلی ساده یا شربت انار و شربت غوره و مانند آن استعمال کنند و بالجمله تدبیر علیل بعد استفراغ به تدبیری که در سوءمزاج حار معده از ادویه و اغذیه مذکور شد باید کرد **ابن الیاس** گوید که اگر سببش سوءمزاج حار مع ماه‌ی حار باشد هر صباح سکنجبین ساده یا سفرجلی و گلاب هر واحد ده درم یا شربت سیب ده درم به طباشیر ربع درم بدهند و غذا مزوره زرشک یا ریباس یا مضیره بلحوم ماکیان خورانند و این قرص نافع است زرشک شش درم گل ارمنی طباشیر صندل مقاصری تخم خرفه هر واحد چهار درم کوفته بیخته بآب تخم خرفه اقراص

سر واجد توزن یکمثقال سازند و در دوغ گاو یا سکنجبین حل کرده بنوشند ابوالحسن می نویسد که چون فساد طعام از انصباب مواد روی در معده باشد آن عظیم است و از اکثر اطبا در معالجه این نوع خطا واقع می شود زیرا که استفراغ بـدن مـی کننـد و غرض ایشان در آن تنقیه از اخلاط منصب بسوی معده می باشد و رعایت نمی کنند که آیا معده و قوای آن از انصباب فضـول ریه بسوی آن ضعیف شده‌یا نه بهر آنکه معده از انصباب مواد روی بسوی آن خیلی ضعیف می گردد و همچنـین سـایر اعضـا ضعیف می شوند و قوت او از جریان خلط غریب بر آن ضعف می پذیرد چنانچه بقراط گفته که سیلان خون بر عضوی مـرده و هلاک می کند آنرا پس هرگاه طبیب از تفقد امر معده و قوای آن تساهل کرد و بر نوشانیدن دوای مسهل اقدام نمود مریض را هلاک کند و حالش از آن بسوی ذبول مول گردد و علاجش این است مرده و هلاک می کند آنرا پس هرگاه طبیب از تفقد امر معده و قوای آن تساهل کرد و بر نوشانیدن دوای مسهل اقدام نمود مریض را هلاک کند و حالش از آن بسوی ذبول مول گردد و علاجش این است که حل طبیعت ننماید و بر وزن سی درم از طعام مع صدر تیهو اقتصار کنند و تزکیه معده به مقویات آن از اشیای معطره نمایند و نظر کنند که آیا مزاج او متغیر بسوی کیفیتی از کیفیات شده است پس تعدیل او از آن مـزاج نماینـد تـا بسوی حال اعتدال خاص او رجوع کند بعد از آن به اغذیه‌ی اندک توی غذا سازند و به این تدبیر به تدریج عمل نماینـد تـا آن که معده‌ی او قوی گردد و قوت آن عود کند بعد از آن نظر نمایند بسوی خلطی که منصب به معده شده کـه آن کـدام نـوع از اخلاط است پس اگر خلط منصب صفراوی باشد استفراغ او به این مطبوخ نمایند هلیله‌ی زرد پانزده درم هلیله‌ی آلو بخارا سـی عدد تمر هندی منقی پنجاه درم عناب کف کبیر کشنیز خشک کف بنفشه پنج درم گل سرخ پنج درم ترنجبین بست درم همـه را در چهار رطل آب بجوشانند تا به‌یک رطل و ربع آن رجوع کند بعده صاف کرده بست درم فلوس خیارشنبر در آن مالیده بـاز صاف نمایند و سه طسوج سقمونیای مشوی و دو دانگ افسنتین کوفته بیخته بر آن پاشیده نیمگرم بنوشند اگر صالح بقـوه و از اعراض مانع آن نباشد و اگر ضعیف القوه باشد کم و زیاده درین مطبوخ نمایند به حسب ضعف و قـوت آن و از اغذیـه‌ی مولـد صفرا اجتناب کنند و اکثر اغذیه‌ی او مریا حامض نمایند اگر به آن ایذا نیابد پس به این تدبیر اخلاط صفراوی استیصال یابنـد و اگر احتیاج به معاودت این شربت افتد و قوت متحمل باشد اعاده‌ی نوشانیدن آن نمایند و **اگر از بلغم باشد** علاجش نیـز همـان است که در علاج امراض معده بلغمی مسطر شد و به قول ابومنصور اول تنقیه به قی نمایند بعد خـوردن تـرب و نوشـیدن آب نیمگرم که در آن شب و نمک و پودینه پخته باشند سکنجبین مع عنصلی بعد از آن ایارج و حب صبر و مصطکی دهند و باقی علاج همان است که در علاج ضعف هضم در قول مسیحی مسطور شد و در مزمن جوارش فلافلی و فنداویقن و سفرجلی نیـز سفید نوشته و گفته که شراب افسنتین درینجا عظیم النفع است بعد از آن تقویت معده با طریفل صغیر مع مصطکی و عود کنند و اگر درینجا خلفه باشد جوارش خوزی و آب معدن حدید و آبی که در ظرف آهن جوشانیده باشند بدهنـد و ایـن دوا افضـل از

خوزی است انار دانه ده درم طراثیث سه درم سک قاقله هریک درم حب‌الاس سه درم مصطکی یک درم سعد دو درم کوفته بیخته دو درم به رب به بدهند و اگر بادی ریاح و قراقر باشد این جوارش دهند انار دانه‌ی بریان حب‌الاس هریک پانزده درم سعد تصب الزیره زیره‌ی سیاه مدبر به سرکه طرشیت مقل مصطکی هریک نیم درم قرط چهار درم کوفته بیخته شربتی سه درم به شراب عفص یا میبه **صاحب کامل** گوید که اگر خلط بلغمی در تجویف معده مصبوب باشد باید که ادویه مسهل بلغم مثل حب ایارج و حب قوقا یا و حب اصطمخیقون و ایارج مخمر به عسل استعمال نمایند و درصورت شدت غلط خلط و لزوجت آن به هر تطیف و نضج ماءالاصول به روغن بید انجیر و اندک ایارج فیقرا بدهند در بعداز آن ادویه‌ی مسهله‌ی مذکوره‌ی دهند پس از ان ایارجات کبار مثل ایارج لوغاذ یا ایارج جالینوس بآبی که در آن انیسون و تخم کرفس و مصطکی و سنبل و غیره جوشانیده باشند بخورانند و بعد تنقیه قرص گل یک درم مصطکی و عود باریک سائیده هرکدام یک دانگ در گلقند شکری یا عسلی سرشته بدهند و پس از آن گلابی که در آن انیسون و تخم کرفس و نانخواه جوشانیده باشند بنوشانند و هلیله کابلی مربی به عسل دهند و غذا نخود آب به زیت مغول و زیره و خولنجان و دارچینی و دراج و تیهو مطبخن خورانند و ماءالاصول که درینجا بکار آید اینست پوست بیخ کرفس پوست بیخ بادیان هر واحد هفت درم تخم کرفس انیسون نانخواه زیره‌ی سیاه هر واحد سه درم مصطکی سنبل‌الطیب قاقله سلیخه اسارون حب بلسان هر واحد دو درم مویز منقی بست درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند صاف نموده هر روز چهار اوقیه با یک درم ایارج فیقرا و یک درم روغن بید انجیر بدهند و اگر خلط بلغمی متشرب در طبقات معده باشد باید که ایارج مخمر به عسل و حب صبر حب ذهب و حب افادیه و این نقوع صبر دهند بیخ کرفس و بادیان هر واحد ده درم افسنتین رومی گل سرخ هر واحد پنج درم مصطکی سنبل‌الطیب واحد و اسارون حب بلسان هر واحد سه درم سلیخه عود بلسان هر واحد چهار درم مویز منقی سی درم در چهار رطل آب بجوشانند تا به نصف رسد سه روز در آفتاب بدارند پس هر روز چهار اوقیه با یکمثقال صبر سقوطری از سه روز تا پنج روز بدهند بعد از آن دو سه روز راحت دهند و بعد از آن گلقند عسلی هفت درم قرص گل یک درم بدهند بعده اگر از این تدبیر حاجت برآید و معده پاک گردد فبها والا قرص کوکب نیم مثقال به شربت عسل یا میبه‌ی ممسک دهند که به قول جالینوس این قرص عجیب النفع است در تسکین اوجاع معده از رطوبت و جشای حامض و مغص و دوار حادث به سبب معده و این حسب ایارج منقی معده و سر از رطوبت ست ایارج فیقرا یک نیم درم تربد موصف یک درم غایقون چهار دانگ هلیله‌ی کابلی هلیله‌ی زرد هر واحد یک درم شحم حنظل نمک نفطی هر واحد نیم درم همه را باریک سائیده بآب کرفس حب ساخته در سایه خشک نمایند شربت زد و درم و نیم تا سه درم و در نسخه‌ی دیگر وزن ایارج فیقراو تربد سفید هریک دو درم هلیله‌ی زرد و کابی و نمک نفطی هر واحد یک درم و شحم حنظل چهار دانگ و سقمونیا ثلث درم مقل نیم درم عوض غاریقون است در آب مقل محلول حب بسته دو درم و

نیم بدهند و این حب نیز نافع این و منقی معده است تربد یکنیم درم غاریقون یک درم هلیله کابلی و زرد هر واحد سه درم صبر سقوطری نیم درم نمک هندی انیسون هر واحد دو دانگ سائیده بآب حب سازند خوراک دو نیم درم تا سه درم و این حب منقی معده و مسخن آن است صبر هلیله‌ی زرد هر واحد یک درم تخم کرفس انیسون مصطکی زعفران هر واحد ثمن درم سکنجبین حرمل هر واحد ربع درم شحم حنظل نیم ورم باریک سائیده حب سازند خوراک بدستور و جوارشات مسهله نافع اخلاط بلغمی معده مثل جوارش شهریاران و جوارش مسحقونیا و جوارش سفرجلی مسهل و جوارش تفاح مسهل است و این جوارش اسهال بلغم و رطوبت و تقویت معده نماید بگیرند قرفه قاقله جوز بواقرنفل مصطکی عود هندی کبابه زعفران هر واحد یکمثقال عنبر مشک هر واحد نیم مثقال تربد سفید مجوف مقشر بست مثقال سقمونیا چهار مثقال شکر طبرزد ده مثقال همه را باریک سائیده و عنبر در قدری روغن به لسان گداخته به ادویه لت کره به عسل کف گرفته بسرشند شربت از چهار درم تا پنج درم لاسیما اگر در معده ملاست از کثرت بلغم و لزوجت آن باشد و چون از فنجنوش مسک دو مثقال به شراب ریحانی که بر آن قدری روغن بادام شیرین چکانیده باشند بخورند و کذاک طیخ فنجنوش این را منفعت بین نماید ولیکن غذا بر آن شوربا دهند **صاحب حاوی صغیر گوید** که اگر سبب سوء هضم سوءمزاج بارد از اخلاط بارده‌ی رویه باشد علاجش تنقیه‌ی معده به قی از آب گرم و عسل و ترب و کنکر ز دست و هر صبح جلاب از انیسون یا بادیان و مصطکی و عود هرچه به هم رسد سه درم و گلقند عسلی ده درم بنوشانند و اگر برودت قوی باشد دواءالمسک حلو و مروکمونی نافع بود و یا بگیرند تریاق اربعه‌یک درم و صبح بخورند و غذا مزوره‌ی نخود از لحوم ماکیان یا دراج یا تیهو متوبل مبرز تناول نمایند و یا این جوارش عود بدهند که بسیار نافع است سنبل‌الطیب مصطکی قرنفل جوزبوا بسباسه هر واحد دو درم انیسون تخم کرفس هر واحد یک نیم درم عود هندی چهار درم هلیله‌ی کابلی منقوع در شراب چهار درم کوفته بیخته به عسل کف گرفته بسرشند شربت یک نیم درم طبری گوید که اگر خلط رطوبی منصب بسوی معده باشد نظر کنند که او متولد در معده است یا منصب از راس بسوی آن پس اگر متولد در معده باشد نظر نمایند که در قعر معده است یا در فم آن اگر در قعر معده بود و مزاج احتمال کند استفراغ به مطبوخ افتیمون و اطریض مقوی با ایارج و قی به ترب و ماهی شور و خردل مضروب و مانند آن نمایند و چون قعر معده نقی گردد تقویت آن به اشیای خوشبو مقوی مثل سنبل و مصطکی و این جوارش نمایند پوست ترنج پوست بیرون پسته برگ بادرنجبویه هر واحد پنج درم نارمشک طالیسفر هر واحد دو درم مصطکی پنج درم آمله هلیله سیاه هر واحد ده درم زعفران یک درم و ثلث همه را سائیده در عسل صاف بسرشند و بر شکم پری چند روز استعمال نمایند و هرگاه قوت معده ظاهر شود و هضم جید گردد بسوی غذای مهودرو کنند به تدریج و احتیاط و اگر رطوبت در فم معده باشد در ازاله‌ی آن ادویه‌ی قوی استعمال ننمایند و بر حلنجبین و آب گرم و گلاب مسخن اقتصاردر زند و غرغره به عاقر قرحا و مری نبطی و مسواک و تهیج مری در اوقات نمایند و اگر این

کفایت نکند بآب ترب جوشانیده و سکنجبین یک دود فوتی کنند و اگر این مع اصلاح غذا کفایت نکند تضمید فم معده به این ضماد نمایند سنبل مصطکی هر واحد نیم درم بر صبر واحد یک درم همه را سائیده قیروطی به روغن ناردین یا روغن قسط ساخته بیامیزند تا یک ذات گرد و بر پارچه‌ی بمیئت معده تراشیده طلا کرده بر نهار ضماد کنند و هنگام تناول طعام جدا نمایند و برین تدبیر عمل کنند تا آنکه هضم مستوی و معده قوی گردد و اگر رطوبت از سر منحدر شود بسوی مزاج دماغ نظر کنند اگر مزاج دماغ بیشتر از قدر واجب رطب باشد و چندان قوی بود که استفراغ در آن ممکن باشد و زمان نیز موافق بود استفراغ او به حب صبر و حب ایارج نمایند و بعد هر استفراغ و شربت این تا پنج روز قصد تقویت معده نمایند و ثنقیه‌ی آن با طعمه‌ی منقی معده و مقطع رطوبت کنند بعد از آن تعطیر و تقویت آن نمایند و به کثرت جریان اخلاط بسوی معده آنرا متعب نسازند و شربت ثانی بعد تقویت معده و جودت هضم تناول نمایند والا از حدوث وجع معده یا بطلان اشتها و سوءهضم در امن نباشد این از آن جمله است که اطبا از آن غفلت می کنند و چون روبار تنقیه نمودند سراسر روز به پارچه‌ی خشن دلک خفیف نمایند و قصد راس نیک کنند و امر به دخول حمام و ریختن آب گرم بر سر و استنشار دائم و ابکناب بر آب خشایش مغلی مثل بابونه و اکلیل الملک قیصوم و بنفشه و سبوس گندم و نمک و مانند آن نمایند و چون انصباب رطوبت بسوی معده منقطع گردد و بقای حفظ دماغ بر صحت او متیفن شد و وام اسخان او و افراط در حرارت او ننمایند و این موضعی است که طبیب تامل نیک نماید زیرا که جهال اطبا بر دماغ در مثل این حال به ادویه‌ی حاره تکثیر می کنند و اعتبار مزاج اصلی او نمی نمایند و مریض را در صداع مفرط و تکدر حواس می اندازند و اگر مزاج دماغ حار رطب باشد و صحت او در آن بود غیر آنهک رطوبت کثرت یابد یا حرارت زیاده گردد و رطوبت بسوی معده نزول نماید به سبب کثرت خود و یا حرارت مرقق و سیل آن علاجش فصد قیفال و حجامت ساقین و ولک قدمین و مراعات قوت مریض بعد از آن است پس اگر استفراغ ممکن بود استفراغ بحبی نمایند که جامع استفراغ بدن و سر باشد مثل حب قوقا یا و این سوءمزاج تا وقتی که رطوبت متعفن گردد سهل العلاج است و رطوبت در سر به حالتی که مزاج او حار رطب باشد کثرت نمی پذیرد مگر آنکه خون در بدن زیاده گردد و ادعیه را ممتلی سازد پس همه رطوبات بسوی راس می رسد و آن رطوباتی است که اگر عروق خالی یا محتاج بسوی خون باشند مملو باین دم گردند و باید که درین حالت غذای اوا طعمه‌ی بارد یابس و معتدل باشند و از خوردن شب و اغذیه‌ی غلیظ و شرب شراب منع کنند و **بقراط** اختیار کرده که تبرید راس ننمایند و تخویف نموده که چون تبرید سر کنند عضل منعصر گردد و نوبت به اعصاب رسد و استرخا و تشنج پیدا کند **جالینوس** حکایت کرده که دیدم انسانی را که اشتهای طعام کثیر نداشت بلکه چون طعام حاضر می کردند از آن نفرت می کرد و اگر تکلف می‌نمودند غثیان و تهوع و نفخ او را عارض می شد و به اخراج ماکول راحت می یافت و آنچه در معده‌ی او افسد می شد اکثر به حموضت فسادی پذیرفت و با طعمه‌ی که در آن حدت و حرافت باشد میلان می داشت پس

دانستم که در معده‌ی او بلغم بسیار لزج جمع شده و او را امر به قی از سکنجبین در آب ترب نمودم و در همان روز شـفا یافـت **حکیم عابد سرهندی** در شرح اسباب نوشته که مرا اتفاق علاج این مرض افتاد بعد از آن که مزمن شـده بـود و مـریض چـون طعام می خورد کرب شدید عارض می شد هر که او را می دید بر آن رحم می کرد بعد از آن آروغ بسیار متواتر به آواز بد شبیه به آواز شتر می آمد و اکثر تا سه ساعت این حال می ماند بعده چون آروغ منقطع می شد از دهن او لعاب بسیار که از آن ظروف پر می گردید سائل می شد و همین طور بر آن روز و شب می گذشت و امر او بذبول مـول شـده بـود و جلـد او بـه اسـتخوان چسبیده بود و از قی و جشا قدری استراحت می یافت و احتمال غذا نمی کرد مگر چند مثقال از شوربای چوزه‌ی مرغ و گـاهی آن نیز هضم نمی شد و اطبا در علاج او رجم بالغیب به شک و ریب می کردند پس به من رجوع کرد و استخاره به خدا نمودم و باب معالجه بر من مفتوح گشت و ابتدا به علاج نزله کردم و در اول روز التزام به حسب جدوار مخترع حکیم عمادالدین محمود به ماءاللحم برای منع نوازل و قبض شکم از تلیین و صرف عادت قی نمودم بعد از آن دواءالمسک قبـل طعـام روز خورانیـدم و سفوف هاضم بعد گذشتن ربع از روز بر آن بعده شراب چوب چینی قبل غذای شب دادم و لزوم ضماد عمادالدین هر روز بـرای تقویت هاضمه کردم و بعد روز سوم صحت او ظاهر شد **صفت** دواءالمسک به نسخه‌ی ابن بیطـار گـل سـرخ طباشـیر کشـنیز خشک هر واحد یک جزو مروارید خر و نیم جزء مشک جندبیدستر مکدیک جزو در نبات سقید به قوم بآب سیب ترش و آب انار ترش بسرشند و استعمال **نمایند صفت** شراب چوب چینی پوست بیخ کنار دشتی چهل رطل پوست بیخ گز آمله منقـی هریـک هشت رطل پوست بیخ سند کاهولی چوب چینی افتیمون عنب‌الثعلب سر پهلو کازرد چوب حب‌الاس صندل سفید زربنا و پوست بیخ مندی برگ بانسه سنبل‌الطیب هریک چهار رطل هلیله‌ی سیاه دو رطل اسطوخودوس گل سرخ گاوزبان خولنجـان پوسـت بیرون پسته هریک دو رطل خبث الحدید چهارده رطل و آن هرچند کهنه باشد بهتر خصیه الثعلب یک رطل ابریشم خام یک و نیم رطل جوز بوازعفران هریک سیزده درم صندل سرخ قاقله‌ی صغار دارچینی هریک نصف رطل گوله‌ی قند سیاه هشتاد عدد علی الرسم دفن کنند و بعد آمدن جوش عرق کشند بعده نقره‌ی اعلی هفت درم به آتش سرخ کرده هفت بار در چهار صد درم ازین عرق سرد نمایند پس طلا پنج درم هفت بار پس فولاد چهل درم در آن نه بار سرد کنند و در شیشه نهاده قبـل از خـواب استعمال نمایند و طریق استعمالش این است که سی درم از آن بگیرند و در آن هلیله‌ی کابلی سه درم عود مصطکی هر واحـد یک درم یک شبانه روز تر کرده صاف نموده‌یک بار بنوشند **صفت** سفوف هاضم انار دانه‌ی تـرش سـی درم دار فلفـل فلفلویـه نانخواه کشنیز خشک زیره‌ی سیاه زیره‌ی سفید زنجبیل بی ریشه هریک چهار درم طباشیر دارچینی ساذج هندی قاقله‌ی ضعار زعفران هریک پنج ماشه کوفته بیخته شکر سی درم اضافه کرده دو درم بآب قبل طعام به سه ساعت بخورند **صـفت** مـاءاللحم چوزه‌ی مرغ را ذبح نموده شکم اوصاف کرده به ایـن توابـل پـر نماینـد کشـنیز خشـک گاوزبـان هریـک دو ماشـه دارچینـی

خیربوامصطکی صندل سفید هریک ماشه قرنفل عود هندی هریک نیم ماشه مشک دو حبه عنبر یک حبه گلاب آب خلاف هریک بست و چهار درم بر چوب های موضوع در قعر قرع محدب بسوی فوق بنهند و بر آن انبیق وصل کرده بر آتش نرمگذاشته بچکانند و چون منقطع شود بردارند و قبل طعام بیاشامند که آن در حفظ رطوبت غریزی به غایت نافع و حافظ حار غریزی مولد ارواح است و **اگر از سودا باشد** به قول مصنف کامل هرگاه خلط محتقن در معده‌ی سداوی بود اسهال او بطبیخ افتیمون وجب آن و نقوع صبر منقی سودا نموده و دواء المسک حلو و معجون مفرح و شربت افسنتین و میسوسن و مربای هلیله استعمال کنند و بادرنجبویه و نعناع و پودینه‌ی کوهی و هری بدهند و اغذیه‌ی معتدل محمودالکیموس سهل الانهضام خورانند و از اغذیه‌ی مولد سودا مثل عدس و کرنب و حرشف و بادنجان و لحم بقرولحم جوش ایارج و نمک سود و مانند آن منع کنند و این حب منقی معده از سوداست بگیرند قرنفل و هلیله‌ی کابلی و هلیله سیاه هر واحد یک درم به سفائج نمک نفطی اسطوخودوس هر واحد چهار دانگ ایارج فیقرا غاریقون افتیمون هر واحد دو و نیم درم تربد سفید محکوک سه درم باریک سائیده بآب بادرنجبویه سرشته حب ها سازند و در سایه‌ی خشک کرده از سه درم تا چهار درم بعرق بادرنجبویه‌یا بآب گرم بخورند و این حب نیز مخرج سوداست هلیله‌ی کابلی و ایارج فیقرا و غاریقون هریک دو درم بسفائج تربد سفید افتیمون هر واحد چهار درم نمک نفطی یک درم سقمونیا چهار دانگ قرنفل برگ بادرنجبویه هر واحد نیم درم همه را باریک سائیده بآب پودینه‌ی نهری سرشته جها سازند و در سایه خشک کرده از سه تا چهار درم بخورند و ایضا این حب مخرج سودا و منقی معده است ایارج فیقرا یک درم غاریقون افتیمون هر واحد یک نیم درم شحم حنظل سقمونیا قرنفل پودینه هر واحد ربع درم انیسون ملح نفطی هر واحد یک دانگ هلیله‌ی کابلی اسطوخودوس هر واحد چهار دانگ بدو درم باریک کوفته بیخته بآب بادرنجبویه حب ساخته در سایه خشک کرده سه درم بخورند و این نقوع صبر منقی معده از سوداست افسنتین رومی شش درم گل سرخ هلیله‌ی کابلی هلیله‌ی سیاه هر واحد پنج درم اسارون ساذج هندی پودینه‌ی نهری برگ بادرنجبویه گاوزبان هر واحد چهار درم اسطوخودوس کماذریوس کمافیطوس بسفائج کوفته هر واحد سه درم قرنفل یک نیم ورم خربق سیاه کوفته‌یک درم مویز منقی بست ورم همه را در پنج رطل آب بجوشانند تا ثلث برود در افتاب بدارند و هر روز چهار اوقیه از آن گرفته با یکمثقال صبر سقوطری و دو درم روغن بادام شیرین بدهند و اگر درین باب ماءالجبن یا سفوف مخرج سوء استعمال نمایند سودمند است و این سفوف موصوف است بسفائج افتیمون هرکدام سه درم هلیله‌ی کابلی و سیاه هرکدام پنج درم نمک نفطی لاجورد هرکدام یک درم کوفته بیخته روز اول دو درم با نیم رطل ماءالجبن و روز دوم سه درم با هشت اوقیه ماءالجبن و روز سوم سه درم و نیم ماده اوقیه ماءالجبن و روز چهارم چهار درم با یک رطل ماءالجبن بدهند و تا پنج روز یا یک هفته به همین وزن استعمال نمایند که اخراج سوء او تنقیه‌ی معده از آن نماید طبری گوید که اگر امتناع هضم از اجتماع موارد روی در معده و حصول او در

آن باشد نظر نمایند که آیا آن مع فساد بسوی یکی از کیفیات مثل هموضت و دخانیت و نتن مائل است یا هضم او تاخر نموده و متغیر نشده پس اگر متغیر بسوی یکی از این کیفیات گردد در معالجه‌ی او صعب است و خلط حاصل در معده در آن سوداوی بلاشک بود و خلط در عروق وقاق او یا جرم او متشرب باشد و در هر دو حالت علاج او صعب بود پس اگر در عروق او باشد با تاخر هضم سوی فکر بود و اگر در جرم او متشرب باشد با تاخر هضم حالت شبیه به غثیان بود و اگر شدت کند تهوع حادث گردد و اگر فضلات در عروق او باشد نظر به مقدار قوت مریض نمایند اگر قوت اطاعت کند فصد باسلیق نمایند و اخراج خون به قدر احتمال قوت کنند بعد از آن تنقیه‌ی بدن بعد استعمال ماءالاصول به مطبوخ افتیمون نمایند و حسوی متخذ از مغز قرطم و کنجد بریان کوفته و نخوداب دهند بعده به مقدار هضم نظر کنند اگر صلاح یافته باشد به اشیای خوشبو تقویت معده نمایند و غذا مولد دم رطب مثل چوزه‌ی مرغ چرب و جدی دهند و امر به شرب شراب ابیض اندک نمایند و از اکثار آن منع کنند و لزوم آب گرم و آیزن و تودع نمایند تا آنکه هضم قوی گردد و چون هضم قوت یابد به لزوم این اغذیه امر کنند و از عدس و ثوم و پیاز و خردل و مانند آن منع نمایند و اگر فضلات متشرب در جرم معده باشد و قوت او صالح بود فصد کنند و به این مطبوخ استفراغ نمایند بعد لزوم پرهیز و اختیار اخف اغذیه و نوشیدن ماءالاصول چند روزه به سکنجبین عنصلی و چندی به روغن بادام تلخ بگیرند هلیله‌ی سیاه ده درم افتیمون هفت درم افسنتین خالص تازه هفت درم و جعده طری سه درم قنطوریون دقیق و غلیظ اسقولوقند ریون به سفائج مقشر گرفته هر واحد سه درم تخم کرفس انیسون بادیان هر واحد دو درم مویز منقی بست درم برگ گاوزبان کف کبیر همه را بدستور مطبوخ بجوشانند بعده وزن هشتاد درم تا صد درم از آن افشرده بگیرند و در آن غاریقون دو دانگ ایارج فیقرا نیم درم افسنتین دو دانگ نمک نفطی یک نیم دانگ سقمونیای مشوی سه طسوج سائیده به عسل سرشته مالیده نیمگرم بنشند و اگر شربت واحد کفایت نکند به حسب احتمال قوت اعاده‌ی آن نمایند و اگر بقیه‌ی خلط باقی ماند تضمید معده به این ضماد کنند و درم سنبل دو دانگ مصطکی یک درم فوقل دو دانگ هر یک درم صبر سقوطری همه را باریک بسایند و قیروطی به روغن نارین یا روغن قسط ساخته ادویه‌ی مذکوره آمیخته خوب حل کنند و پرچه‌ی که بهیت معده تراشیده باشند مالیده بر نهار بر معده چپانند و هنگام غذا بر دارند پس در حمام داخل کنند و بعد خروج از آن غذا دهند و برین تدبیر لزوم نمایند تا آنکه هضم جید گردد بعد از آن حفظ او به اغذیه محموده چنانچه مذکور شد و تعطیر معده و تقویت آن نمایند و دلیل صحت او قوت هضم اوست و این خلط چون در معده حاصل شود قی آنرا نفع نمی کند بلکه آنرا مضر و مهلک است و **اگر از ضعف معده باشد** به ادویه‌ی خوشبوی قابض مذکور و به اغذیه‌ی حسن الکیموس سریع الهضم که بسوی نشف و قبض به صنعت و ابا زیر سائل سازند علاج نمایند و سائر آنچه در علاج ضعف معده مذکور شد بعمل آرند و طبری گوید که اگر سوءهضم از ضعف قوت هاضمه باشد بسوی مزاج مریض نظر کنند اگر مزاج او بارد بود تقویت قوت هاضمه به اشیای مسخنه

مثل جوارشات معتدله نمایند و اصلاح غذا به قلیل الکمیت جیدالصنعت مطیب با فاویه و توابل مثل قلایا و طبا هجات ناشفعه و مانند آن کنند و سوءهضم که به سبب ضعف قوت هاضمه باشد چون قوت حاصل شود هضم جید گردد و اصلاح قـوت سـهل است مگر آنکه مریض پیر باشد و اگر قوت از فرط حرارت خارج از اعتدال ضعیف گردد به اشیای خوشـبو مقـوی مثـل شـربت سیب و رب سفر جل ساده و رب ریباس و مانند آن تقویت دهند و چون معده قوی و خوشبو شود و حرارت ساکن گردد هاضمه قوت یابد و این مزاج را چون ضعف قوت هاضمه حادث شود البته شراب برای او خوب نیست.

علاج فساد هضم به سبب امور عارضی

طبری گوید که اگر سوء هضم از جهت تعب معده بود از هر نوع که باشد علاجش به راحت و تمریخ به روغن کل مسخن کـه در آن اندک وارشیشعان جوشانیده باشند در شب و ریختن آب گرم بر آن وقت صبح باید کرد و معده را چـون تعـب و حرکـت عنیف لاحق می گردد حال شبیه به اعیای قروحی آنرا حادث می شود پس آنرا قدرت استیلا بر طعام نمی باشـد و از احتـوا بـر طعام و نضج او ضعیف می شود ازین جهت هضم تاخر می نماید و چون متعب گردد اتم علاج او ترک سبب و قطع او و طلـب راحت و ترویح و تقویت اوست و حسب سبب مقابله باید اگر از مصارعت باشد ترک او و راحت کنند و اگر از کثرت عمل باشـد تخفیف در آن نمایند و اگر از جماع بر امتلا باشد امر به ترک جماع و ترک عشا کنند و بالجمله مقابله‌ی سبب و تقویـت معـده نمایند.

تخمه و بطلان هضم

و او آن است که طعام در معده اصلا هضم نشود و همچنان باقی ماند پس از دو حال بیرون نباشد یا آنکه منحدر نشود یا آنکه به اسهال دفع گردد و باشد که فاسد شود و مستحیل گردد به جوهر غریب و نزد اکثر تخمه بطلان هضم است و به قول حکیم علی فرق در تخمه و بطلان هضم آن است که چون طعام در معده هضم نشود خالی از این نیست که‌یا فاسـد و مسـتحیل بـه کیفیت غیر صالح گردد و این مسمی به تخمه است و یا چنین نباشد بلکه بر حال خود باقی ماند و این مسمی به بطلان هضـم است بالجمله اسباب این مثل اسباب سوء هضم است و بعضی گویند که سببش خروج اغذیه از اعتدال اسـت یـا در کمیـت آن چون کثیرالمقدار باشد و یا در کیفیت آن چون سریع الفساد باشد و یا در جوهر آن چون غلیظ باشـد و یـا در ترتیـب آن چـون تقدیم لطیف بر غلیظ کرده شود و استدلال بر این احوال از مسائله مریض توان کرد و به قول شیخ از علامات این هر دو تهیج چهره است و تنگی نفس و گرانی سر و درد معده و فواق و کسل و بطور حرکات و زردی رنگ و نفخ شکم و امعا و سر و پهلو و آروغ ترش یا حریف و خانی بدبو و غثیان و قی و اسهال مفرط یا احتباس مفرط **علاج** بعد قی بآب و نمک هرچه در علاج فساد

هضم مذکور شد حسب سبب بکار برند و ایضا بهر تلیین سنای مکی سوده به گلقند سرشته همراه عرقیات و شربت و نیار مفید و اگر شربت دینار نباشد ریوند در جوشانده سنا و گل سرخ و عنب‌الثعلب و بادیان و مویز منقی داخل کرده دهند و اگر درد معده باشد بادیان گلقند جوشانیده و هرچه در وجع معده از فساد غذا مسطور شد بکار برند ایضا در تخمه از سکنجبین چار توله و نمک توله قی کنانند به کرات و مرات و بجای آب این گلاب مدبر که الایچی سفید سی عدد و بادیان یک توله هر دو نیمکوفته نبات هفت توله گلاب سه پا و آب خالص نیم آثار بجوشانند که به نیمه آید صاف نموده جرعه جرعه دهند و اگر از این درد کم نگردد مصطکی یک توله سوده در گلاب نیم آثار بجوشانند که به نیمه آید نبات سه توله انداخته نیمگرم نوشانند و اگر بدین تدبیر درد زائل نگردد جوارش شهریاران یک توله به گلاب خورانند و بجای آب بر گلاب و عرق بادیان اکتفا ورزند و در آن روز هیچ قسمی از غذا ندهند و روز دوم وقت صبح مصطکی سه ماشه به گلقند یک نیم توله آمیخته بلیسانند و بالای آن شیره‌ی بادیان نه ماشه و اینسون پنج ماشه والایچی کلان چهار عدد در گلاب نیم پا دو عرق پودینه و گلاب قرنفلی هریک سه توله برآورده نبات چهانیم توله داخل کرده نیمگرم بنوشانند و وقت دوپهر غذا شوربای مرغ بنان خشکار دهند و بالای آن نمک سلیمانی سه ماشه با گلاب قرنفلی علوی خان پنج توله بدهند و تا دو سه روز بر همین دوا و غذا قناعت کنند و ایضا برای اصلاح معده انیسون بادیان یک یک ماشه سوده به جوارش عود پنج ماشه سرشته با عرقیات بدهند و با جوارش عود هفت ماشه با شیره‌ی بادیان چهار ماشه انیسون دو ماشه شربت بزوری دو توله دهند و اگر در تخمه غذای غیرمنهضم به اسهال بر آید و ضعف گردد و عرق بادیان عرق عنب‌الثعلب هریک پنج توله گلاب دو توله گلقند سکنجبین شربت بزوری هریک یک توله دهند و اگر تپ آید دوم روز شیره‌ی کاسنی شیره اصل‌السوس شیره‌ی عنب‌الثعلب افزایند و ایضا بعد اسهال بسیار گلقند و غیره داده بعد آن گل سرخ مویز منقی عنب‌الثعلب پرسیاوشان سنای مکی جوشانیده گلقند برای تفتیح سده که باعث اسهال باشد می دهند و درینصورت پودینه که قابض است موقوف می دارند و گل بنفشه در تخمه نمی دهند که مکرب معده است و کذا در تخمه با اسهال همراه ادویه‌ی محلله ادویه‌ی مغریه و لعابیه ضرور نیست و بعد از آنکه تخمه رفع گردد مثل ریشه خطمی و بهدانه و اسپغول باید داد و در تخمه و بیضه دوای غذائی نباید و او و ایضا در تخمه سکنجبین و کذا دیگر شیرجات ممنوع است مگر آنکه تپ باشد یا در معده بلغم به صفرا مخلوط باشد پس گلقند به سکنجبین سرشته باید داد اگر در تخمه قی و اسهال و درد شکم و درد گرده حادث شود فصد باسلیق از جانب موافق در عین تخمه جائز است باید کرد و گلقند عرقیات داده بعده طبیخ به رعایت معده و گرده باید داد و اگر در تخمه از حرارت و دوا نیامدن اسهال هذیان و احتراق حادث شود و مشرف به سرسام بود فصد کنند و اگر در تخمه هرچه بخورد قی کند و با قبض طبع و درد شکم باشد بنفشه بادیان هریک شش ماشه مویز منقی ده دانه تخم کاسنی کوفته پنج ماشه سنای مکی گل سرخ هریک شش ماشه جوشانیده گلقند سه توله

دهند و بعد برطرف شدن عوارض تخمه به جهت تقویت و دفع بلغم معده و احشا بادیان دارچینی خطمی هریک چهار ماشه جوشانیده گلقند دو توله دهند و اگر ازین سوزش بول حادث شود آلوبخارا نه دانه عوض دارچینی کنند و اگر بعد علاج تخمه سوءتنفس و سرفه زیر آمدن بلغم به سبب در آمدن بلغم در آلات صدر و ریه حادث گردد برای تقویت معده و آلات صدر خمیره‌ی گاوزبان نه ماشه همراه الایچی گل گاوزبان هر یک سه ماشه جوشانیده نبات یک توله داخل کرده دهند و ایضا در تخمه اول گلقند دو توله بادیان شش ماشه جوشانیده بدهند اگر دوم روز پیچش شود ریشه خطمی شش ماشه افزایند و در تخمه‌ی مزاج صفراوی نحیف اگر زحیر کاذب شده باشد برای ازلاق ثقل و تقیح سده و دفع ریاح محتبسه نقوع بنفشه تخم خطمی بادیان بیخ بادیان هریک چهار ماشه ریشه خطمی انیسون هریک شش ماشه در عرق بادیان هفت توله عرق عنب‌الثعلب پنج توله گرم نموده تر کرده صبح خام مالیده صاف کرده گلقند سه توله مالیده چهار تخم اول خورده بنوشند روز سوم پودینه دو ماشه مویز منقی و دانه افزایند بار به جهت هضم جوارش عود و گاهی نوشدار و شش ماشه خورده شیره‌ی الایچی کلان شیره‌ی بادیان هریک چهار ماشه عرق مکوه عرق بادیان پنج پنج توله گلاب چهار توله شربت بزوری گلقند هریک یک نیم توله دهند و اگر بعد تخمه و اصلاح معده شقیقه به شرکت معده و جگر از صفراویت باقی ماند دواءالمسک هفت ماشه خورده زرشک بیدانه شش ماشه مویز منقی ده دانه در گلاب مالیده صاف کرده شربت انار منعنع یک توله بنوشند و اگر بعد تخمه در اسهال بلغم مخاطی برآید و بعد قبض همین قسم دو سه اسهال شده باشد و یا ضعف و در و کتفین بود شیره‌ی الایچی کلان شیره‌ی الایچی خر و عرقیات شربت انار شیرین دهند باز جوارش انارین افزایند و اگر تخمه با تپ بود گلقند سکنجبین هر واحد یک نیم توله عرق عنب‌الثعلب گلاب هریک چهار توله خاکشی چهار ماشه غذا به شرط اشتها کهچری روز دوم مفتح شیره‌ی تخم کاسنی شش ماشه شیره‌ی بادیان چهار ماشه گلاب چهار توله سکنجبین دو توله‌ی خاکشی چهار ماشه و ایضا در تخمه مع حمی که آخر شب قی طعام ترش شده بآب نمک قی کرده باشد بعده تپ خفیف و کثرت لعاب دهن عارض شود گلقند سه توله بعرق عنب‌الثعلب ده توله گلاب چهار توله حل کرده سکنجبین ساده دو توله داخل کرده خاکشی چهار ماشه پاشیده دهند و آخر روز نیز همین نسخه بدهند غذا به شرط اشتها وقت شام کهچری بخورانند بعد اجابت و بر آمدن فضله‌ی غذا و کم شدن نوع ماده در معده و دفع تکسر اعضا و درد کمر از ماده‌ی صفرا روز دوم شیره‌ی بادیان چهار ماشه شیره‌ی تخم کاسنی شش ماشه سکنجبین ساده دو توله حل کرده دهند و اگر در تخمه مع تپ بعد قی بآب نمک قاروره بسیار غلیظ باشد گلقند چهار توله بعرق بادیان ده توله گلاب چهار توله حل کرده شربت دینار سه توله داخل کردند بعد دو سه اجابت و زوال تخمه اگر تپ خفیف و تکسر اعضا و صداع و آب دهن باشد زهر مهره‌یک ماشه سوده به شربت انارین منفع دو توله سرشته بخورند بالایش عرق بادیان چهار توله عرق عنب‌الثعلب پنج توله گلاب چهار توله خاکشی پاشیده بنوشند دوم روز بجای شربت انارین گلقند دو توله

کنند بعد ظهور حمی و صداع خاکشی شش ماشه بعرق عنب‌الثعلب پنج توله گلاب چهار توله‌یک جوش داده سرد کرده شیره‌ی تخم کاهو شش ماشه شربت بنفشه دو توله بدهند زیرا که هرگاه قارد ره رقیق شود و مواد تخمه برطرف گردد شیرجات مضایقه ندارد دوم روز بجای کاهو شیره‌ی خیارین کنند بعد از آن اگر ریاح هراتی و سوءمزاج معده و ضعف قلب باقی بود دواءالمسک معتدل چهار ماشه خورده بالایش عرق بادیان بنوشند و ایضا در تخمه‌ی مع حمای مزاج صفراوی برای دفع غذای فاسد و تحلیل و تقویت معده اول گلقند به سکنجبین سرشته خورده بالایش عرق بادیان گلاب بنوشند بعده اگر تپ آید شیره‌ی خیارین هفت ماشه شیره‌ی مغز تخم تربوز شش ماشه عرق عنب‌الثعلب هفت توله گلاب چهار توله شربت نیلوفر دو توله خاکشی شش ماشه باید داد و کذلک بعد تخمه در تپ صفراوی آب تمرهندی چهار توله شیره‌ی مغز تخم کدو شربت نیلوفر داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشند و در تخمه‌ی مع حمی گلقند دو توله بعرق بادیان عرق عنب‌الثعلب هریک پنج توله حل کرده شرت بنفشه دو توله داخل کرده خاکشی شش ماشه پاشیده نیز می دهند غذا شله‌ی کهچری.

اقوال بعض حذاق

شیخ و بعض شراح قانون می نویسند که در تخمه واجب است استعمال قذف به قی از آب گرم و عسل و تلیین طبیعت به به اسهال به تناول بعض جوارشات سهله مثل شهریاران و سفرجلی مسهل و یا به تناول تربدیکمثقال با یارج فیقرا یک درم در عسل سرشته بآب گرم و فاقد و ترک طعام اگر طاقت باشد و اقتصار بر غذای قلیل اگر طاقت نباشد و ریاضت و حمام و تعریق اگر امتلا و خوف حرکت او نماند و اگر خوف آن بود سکون و خواب طویل استعمال نمایند بالجمله چون بطلان هضم و تخمه عارض گردد مبادرت نمایند به اخراج آن طعام که در اعضا باشد تا ثوران اخلاط ننماید و در امراض نیندازد اما آنچه در معده باشد به قی و اسهال و آنچه در امعا باشد به اسهال و آنچه بسوی آلات بول رسد بادرار و آنچه در اعضای دیگر حاصل شده باشد به مثل تعریف بریاضت و حمام و پوشش و مانند آن و چون بدن از طعام فاسد پاک گردد بسوی معده توجه نمایند و به تقویت آن پردازند بعداز آن به تدریج غذای لطیف قلیل المقدار کثیرالتغذیه دهند و حمام نمایند و بعد مراعات بلیغ چیزی که هضم اوجید نماید و اعتبار علامات جودت هضم دلک معده کنند و آب گرم بر آن ریزند و پارچه‌ی گرم بر معده نهند تمریخ شکم به روغن نمایند و گاهی تخمه به سبب کثرت خواب و دعت افتد چه خواب اگرچه از جهت هضم نفع می کند لیکن حرکت از جهت آنکه دفع فضلات می نماید فائده می کند پس خواب مفرست از جهت احتیاج بسوی دفع فضول و بیخوابی مضرست از جهت احتیاج ماده بسوی هضم و گاهی تخم ها و خوردن بر گرسنگی غیر حقیقی مودی به حدوث حرقت وحدت مالایطاق به معده می گردد و این کسان به علاج تخمه ضرر می یابند و معجون سوطیرا ایشان را صحت می بخشد و گاهی ایشان دوا می کنند به قذف چیزی که خورده اند **قرشی** سدید کازروئی و صاحب شفاءالاسقام نوشته اند که در تخمه و فساد غذا

چون فساد غذا به آروغ ترش یا دخانی یا ثقل معده تنها دریافت گردد مبادرت به قی نمایند و اگر قی به سبب مافعی متعسر باشد یا ثقل بسوی اسفل معده میل کند تلیین طبیعت به شرب آب قوی الحرارت به اندک مصطکی نمایند و اگر با آن پانزده درم گلقند افزایند نافع تر و قوی تر باشد و به فتیله‌ی مسهل حمول کنند یا حقنه‌ی لین بعمل آرند و چون معده فقی گردد بعض اشربه مقوی معده مثل شربت سیب به گلاب و اندک مصطکی و شربت غوره به قرص عود یا میبه مطیب به مثل مصطکی و سنبل و قرنفل و قاقله و عود یا میبه‌ی ساذج به حسب مزاج استعمال نمایند و مثل روغن ناردین و روغن سفرجل بر معده مالند و غذا ترک کنند و سکون و راحت لازم گیرند بعده در حمام داخل نمایند و به خواب روند و بعد آن تلطیف تدبیر چند روز کنند **ابوالحسن سعید** گوید که هرگاه تخمه حادث از کثرت غذا باشد علاجش به قی نمایند به نوشیدن آب گرم و سکنجبین و آب شبت و بعد قی گلقند عسلی دهند و غذا لطیف مثل شوربای دراج متخذ به سرکه بدهند و اندک شراب کهنه بیاشامند و از کثرت غذا پرهیزند و اگر تخمه حادث از رداوت کیفیت غذا باشد معده را از غذا به قی پاک کنند اگر سهل باشد والا آبی که در آن عود و گل سرخ و مصطکی جوشانیده باشند بنوشانند و اگر از این اصلاح نیابد جوارش عود بخورانند و غذا سهل الانهضام مثل زیر باج تیهو سازند و اگر تخمه از غلظ غذا حادث گردد و آب به‌یا آب سیب یا اندک شراب برای تقویت معده استعمال نمایند و اگر تخمه حادث به سبب ترتیب مثل تقدم حابس بر مسهل باشد مریض را به نوشیدن آب گرم و شکر چند بار امر کنند یا گلقند عسلی دهند و بعد نقای معده به خواب امر نمایند و بعد بیدار شدن ریاضت معتدل نمایند و در حمام داخل شوند و غذا سهل الانهضام مثل زیر باج تیهو سازند و اگر تخمه از غلظ غذا حادث گردد آب به‌یا آب سیب یا اندک شراب برای تقویت معده استعمال نمایند و اگر تخمه حادث به سبب ترتیب مثل تقدم حابس بر مسهل باشد مریض را به نوشیدن آب گرم و شکر چند بار امر کنند یا گلقند عسلی دهند و بعد نقای معده به خواب امر نمایند و بعد بیدار شدن ریاضت معتدل نمایند و در حمام داخل شوند و غذا سهل الانهضام مثل چوزه‌ی مرغ بآب حصرم سازند و اندک شراب ریحانی بیاشامند و خواب را طول دهند **ابن الیاس** گفته که تخمه اکثر به سبب اطعمه‌ی کثیره می باشد باید که قذف آن طعام کنند و آبی که در آن شبت و عسل و نمک جوشانیده باشند یا سکنجبین ساده به روغن کنجد بنوشند یا خرپزه بسیار خورند و قی کنند و یک دو روز گرسنه مانند و صبح گلقند زده درم و مصطکی نیم درم خائیده فرو برند و بر گرسنگی صبر کنند و اگر طبیعت قبض باشد سفرجلی مسهل پنج درم در آب گرم حل کرده بنوشند و حسب قوت در معاودت قی جهد نمایند و اگر قی به سهولت نیاید شهر یاران بخورند و اگر تا دو روز بر گرسنگی صبر نتوانند کرد در آخر روز دوم کردناج ماکیان اندک بخواهد و تکمید معده به پارچه‌ی گرم یا نمد گرم کنند و بر شکم خواب نمایند و اگر زمانه‌ی تابستان و مریض جوان باشد در آب سرد درآید تا حرارت غریزی بسوی داخل منعطف گردد و تقویت هضم نماید و تمریخ معده به روغن مصطکی یا به روغن ناردین نمایند و البته آب نباید نوشید.

بطوء نزول طعام از معده و سرعت آن از شکم

شیخ الرئیس نوشته که چیزی از طعام در معده تا قریب از پانزده ساعت در حال صحت دوازده ساعت باقی می ماند بـه حسـب اختلاف اسباب و دوای و شارح قانون گفته که مقدار معتدل مدت بقای طعام در معده‌ی معتدل در آوان صحت و اعتدال هشت ساعت است به شهادت تجربه و امتحانات و آن به حسب غذا در خفت و غلظت اوست و بر آن وجود طعم او در دهن و در آروغ دلالت می کند و احتباس طعام در معده به سبب بطور هضم تا آن که انهضام یابد می باشد واندفاع او به سبب دفع دافعـه عنـد حصول هضم و به سبب محرک که دافعه را حرکت می دهد مثل لذع صفرا یا سودای ترش یا شی ء دیگر که مذکور گردد می باشد و نیست چنانکه قوی گمان کرده که همگی به سبب در احتباس تنگی منفذ اسفل است و اگر همچنین بودی خروج درم و دنیار از حلق فرو برده ممکن نبودی و شراب و شیر در معده لبث نکردی و آن هر دو در معـده‌ی ضـعیف طفـو و قراقـر و نفـخ ننمودی زیرا که قبل از آن منحدر شدی بلکه سبب در نزول طبیعی طعام هضم و قوت معده بر دفع است نه بسیار تعلـق بـرای آن به غیر آن از حال طعام چون معده را اذیت عارض نشود و تا آنکه طعام منهضم گردد چه معده صحیح بر آن مشـتمل مـی گردد و منفذ اسفل او بسیار تنگ می شود و چون وقت دفع برسد فـراخ مـی گـردد و معـده چیـزی را کـه در آن اسـت طیـف مستعرض خود دفع می کند و چندان که هضم استعجال کند نزول سرعت نماید و اگر درنگ کند نزول ویر نماید نه آنکه بعض اسباب نزل طعام از معده عارض شود و هنوز هضم نگردد از آنچه دانستی و مقدار معتدل برای بقای طعام در شکم و خـروج او مابین دوازده ساعت تا بست و دو ساعت است و طعام بسیار چون منهضم نشود به سبب کثرت او و ایضا آنچـه کیفیـت او روی باشد هر واحد ازین هر دو در معده‌ی صحیح قوی دافعه باقی نمی ماند بلکه بسوی اسفل به سرعت مندفع می گـردد و گـاهی عقب از خلفه و هیضه عارض می شود و چون معده ضعیف باشد طعام آن را ثقیل گرداند و یا ذی قرحه و بثور باشد و یا در آن خلط لزوج مزلق بود طعام در آن بسیار لبث نمی کند و برابر است که ضعف او در قوت ماسکه‌یا هاضمه‌ی او باشـد چـه ضـعف هضم را ثقل طعام بر معده لازم است و این ثقل به نفسه موجب سرعت نزول است و اگرچه ماسکه فـی نفسـه قـوی باشـد و شناخت علامات این اسباب از آنچه در ابواب ماضیه گذشت ممکن است **علاج** کسی که نزول طعام از معده‌ی او درنگ نماید و یا طعام بر معده‌ی او طافی گردد از علاجش بر پهلوی راست خسپیدن است که معین بر سرعت نـزول طعـام از معـده اسـت و اگرچه ضعیف المعونت بر هضم است و مشی لطیف و دلک قدمین و کسر ریاح به تناول جوارشات و معاجین کاسر ریاح بـر آن اعانت کند و به قول صاحب کامل طفوی طعام بر فم معده از ضعف قوت دافعه‌ی غذا بود و علامتش احساس ثقل در فم معده عند تناول طعام و تعذی به غذاست و علاجش تقویت قوت مذکور به تقویت فم معده بدانچه مناسب او باشد و کسانی که نزول

طعام از معده‌ی آنها سرعت کند قوی از قدما ایشان را ممعودین نامند و متاخرین اسم ممعود بر کسی اطلاق می کنند که ضعف در معده او باشد و از آنچه برای ایشان تجربه کرده اند ضماد آرد حلبه و تخم کتان و عسل است و ایضا نوشیدن آن و ازین جمله است که بگیرند یک عدد بیضه و سفیده دور نموده زرده بر آن در آن بگذارند و یک ملحقه عسل و دو دانگ مصطکی سوده در آن اندازند و با هم آمیخته بر خاکستر گرم نهند و حرکت داده باشند تا بریان گردد و بخورند و تا سه روز استعمال نمایند و بالجمله باید که قبل از طعام قوابض بارد استعمال نمایند تنها اگر در آنجا مزاج حار باشد و مخلوط بحار و اگر مزاج مائل به برودت بود و واجب است که بر طعام خواب نمایند و حرکت و ریاضت البته نکنند و اطراف عالی به بندند.

هیضه

مرضی است که طعام در معده هضم نشود و فاسد گردد و آنچه لطیف و صافی بود به قی مندفع گردد و آنچه غلیظ بود به اسهال چنانچه سدید کازرونی نوشته که هیضه تغییر غذا در معده است و تحرک آن برای استفراغ پس ماده‌ی صفراوی به سبب لطافت و خفت او به قی خارج می شود و بلغمی به سبب ثقل خود متحدر می شود و به اسهال استفراغ می یابد و بدین سبب در هیضه قی و اسهال عارض می گردد بهر آنکه غذا چون فاسد می شود بعض از آن مستحیل به صفراویت می گردد و بعضی آن بسوی بلغم روی بالجمله آن حرکت مواد فاسده‌ی غیر منهضمه بود که از بدن باز گردد و بضعف و شدت دافعه به قی و اسهال مندفع شود چنانچه شیخ و تابعان و می نویسند که بیضه حرکت مواد فاسد غیر منهضم بسوی انفصال از طریق معده و امعاست راجع به سوی آنها از همه بدن از حدت و سختی دافعه بهر آنکه چون اغذیه خوب منهضم نمی شود مستحیل به اخلاط غیر موافقه‌ی بدن می گردد و طبیعت تحریک می نماید به دفع آن چون بر آن ثقل می آرد از جهات به اصناف قی مراری و مائی و زنگاری احیاناً و به اصناف اسهال و هیضه که سبب آن از فساد طعام واحد بود سالمتر از آن است که به سبب تواتر فساد بعد فساد باشد و هیضه‌ی روی اول ابتدا به خفت می نماید بعد از آن وجع و محض در شکم و امعا حادث می شود و منبسط و متصاعد می گردد بسوی معده به سبب کثرت ایذای اخلاط حاده متخمه بسوی آن و در اکثر اسهال و قی هر دو می باشد و چون آن اخلاط مندفع می شوند اخلاط بدن تبعیت او می نمایند پس ابتدا به اسهال مراری می کند بعده مائی خالص زهک منتن می آیند پس آگاهی مودی به اسهال مثل غساله‌ی لحم تازه‌ی و سم الرائحه و بسوی خراطه می گردد و بعده بسوی سترخانی نبض و تشنج و عرق بارد و بسوی موت مودی می شود و اصحاب هیضه را عطش بسیار می باشد و هرچند آب بنوشند زود در معده‌ی آنها گرم می گردد و صبر بر تشنگی ایشان را نافع است و بیشتر ایشان را بطلان نبض بر سبیل ضغطه و تاذی و به سبب اعراض فاحشه عارض می شود و چون اعراض سکون یابند نبض عود می کند و هر که را عادت بیضه باشد او را از این خطر نباشد مثل کسی که معتاد بدان نبود و بیضه صبیان را اکثر افتد و در تابستان و خریف به سبب ضعف هضم درین

هر دو فصل بیشتر عارض می گردد و در زمستان و ربیع کمتر و حدوث او کسی را بیشتر باشد که آب سرد بسیار بنوشد که غذای غلیظ را تر نماید لاسیما در افطار صوم و خوبانی و خرپزه مهیج بیضه اند و بسیار باشد که هیضه محتبس گردد و بقیه‌ی ماده‌ی آن بسوی اعضای بول میل کند و در بول سوزش پیدا نماید **جرجانی** و ایلاقی گویند که هیضه از امراض حاده و با خطر است هم قی می آید و هم اسهال و گاه اسهال بدون قی بود لیکن از غثیان خالی نباشد و اصل این مرض سوء هضم است و اسباب این سه نوع است یکی کثرت تناول طعام چنانکه معده از هضم او عاجز باشد دوم متناول طعام بلاترتیب و در غیر وقت آن چنانکه طعام ثقیل اول خورده شود و از پس آن طعام خفیف و سریع الهضم بخورد و بعد از اطعام فوا که تر چون انجیر و زرد آلو و خرپزه تناول کند و طعام سریع الهضم انهضام یابد و بر سر طعام ثقیل غیر منهضم بایستد و آنرا فاسد کند سوم تناول طعام فاسد که در معده زیاده تر فساد پذیرد مثل دارو گردد و چون طعام در معده فاسد شد هرچه از آن مشابه تر به خلط صفرا باشد به قی برآید و هرچه اشبه به خلط بلغم بود به اسهال بیرون آید و احتمال این مرض چون طعام فاسد بر آید و ساکن گردد سهل باشد لیکن اگر بعد از آن در معده و امعا سوزش پدید آید امر صعب گردد و استفراغات صفراوی و اسهال مائی حاد بد بود واقع شود و گاه باشد که اسهال غسالی افتد به کرب و ضعف و ذوبان بدن و نبض ضعیف و صغیر گردد و چشم شود و صدغ فرو رود و بینی باریک و کشیده شود و رنگ رو مشابه به رنگ مردگان گردد و دست و پای سرد و ناخن ها کبود شود و تشنج در عضلات دست و پا و ران ها پدید آید و طبیب معالج این مرض ماهر و هوشیار و دلیر باید تا از صعوبت مرض نترسد و علاج بازنگیرد و صعوبت این مرض آن است که هرچه بیمار را دهند زود به قی برآید و تشنگی غالب شود و آب به قی بازگردد و باز تشنه شود و نبض ضعیف گردد و تشنج پدید آید و اعضا سرد گردد و اکثر کسان را این حال افتاد و اطبا حفظ قوت ایشان نمودند و از مرض به سلامت بیرون آمدند پس طبیب ماهر در همه علامات نظر کند اگرچه نبض ضعیف یابد و قی و تشنج بیند چون رنگ روی بر جای و نقش منتظم باشد خوف نکند و علاج موقوف ننماید و این مرض کودکان را به سبب بسیار خوردن اکثر افتد و سلیم تر باشد و آنچه بزرگان و پیران را افتد با خطر باشد خاصه اگر قوی تر و فربه و رنگین و سخت گوشت باشند از بهر آنکه اینچنین کسان مستعد استفراغات صفراوی باشند یعنی در بدن ایشان ماده بسیار باشد و چون ماده در حرکت آید جزوی را که متصل آن است جذب می نماید و اخلاط به سبب ضرورت خلا بسوی آن میل کنند و منع آن ضرر کند و بعضی کسان را هیضه بسیار افتد و در آن منفعت یابند و تن ایشان از اخلاط روی پاک شود و کسانی که مستعد آن نباشند و عادت هیضه در نبود ایشان را اگر یک بار افتد با خطر باشد و علامت زوهان بدن درین آن است که بول تیز و بسیار آید و لزج و زرد رنگ باشد **مولف جامع** و کامل می نویسند که بیضه استفراغ مرار به قی و اسهال است و آن **یا** از کثرت طعام بود چون بر معده ثقل آرد و اذیت دهد آن را پس هرگاه بر دفع آن قوی گردد اخراج نماید از آن آنچه قریب از فم معده است به قی و آنچه راسب

است به اسهال و **یا** از جهت کیفیت روی در طعام بود خواه لذاع که معده به سبب اذیت خود بسوی اخراج او خواهش ترید خواه لزج که طعام را از لاق و احراج نماید و **یا** به سبب فساد طعام به نوعی از انواع فساد که احاله ی او بسوی مرار نماید پس معده آنرا به سبب اذیت خود دفع نماید از آنچه لطیف طافی در علو معده است به قی و آنچه راسب در اسفل اوست به اسهال و یا از انصباب خلط مرادی خواه از نفس مراده خواه از عضو دیگر پس لذع کند معده را و آن از خود دفع نماید و استدلال می کنند برین بدانچه خارج می شود از بدن به قی و اسهال و از کرپ و غشی و عطش شدید که به کثرت نوشیدن آب سرد ساکن نمی شود زیرا که آب درین معده به سرعت گرم می شود و از آن تبرید مزیل عطش حاصل نمی گردد و اذیت این مرض در اول امر اندک بود و چون طعام فاسد استفراغ یابد وجع اشتداد نماید عند خروج غلظ حادث از فساد طعام پس مذع می کند معده و امعا به خلط مراری و حامض که خارج می شود از اسفل و لذع می نماید مری بدانچه اخراج می یابد به قی و بدین جهت معده و امعا متالم می شود و در آن هر دو وجع و کرب و قلق حادث می گردد حتی که غشی از آن عارض می شود و صدغین فرو می رود و وجه از غروبینی و ریک و اطراف سرد و نبض ساقط می گردد این وقتی است که آفت قوی باشد نزدیک بودن اخلاط مستعد برای فساد در بدن **ابوالحسن** گوید که بیضه حرکت مفرط از معده برای دفع موذی از آن به قی و اسهال است و سببش یا کثرت اغذیه است یا از خلط مراری غلیظ روی موذی لذاع یا رداء ت اغذیه مثل حلو خواه چرب **خجندی** گفته که سبب هیضه در اکثر از تخمه ی فساد طعام بسوی مرار یا بسوی برودت و بلغم بود پس طبیعت از آن آنچه لطیف طافی در علو معده باشد به قی دفع نماید و آنچه راسب در قعر معده باشد به اسهال و اعراض این مرض کرب و غلثیان و تشنگی و قی مراری و اسهال رقیق و مغص و قراقر و صداع و لهیب و احراق در فم معده است و گاه این اعراض اشتداد نمایند و در معده و امعا وجع و قلق و اضطراب و تشنج و برد اطراف و عرق سرد و لاغری چهره و باریکی بینی حادث شود و گاه بسیار مفرط گردد و غشی و سقوط قوت و نبض از آن عارض شود و این عند غلبه ی اخلاط مستعد به فساد که به سبب فساد طعام فاسد می شوند عارض می شود و امراومول به موت سریع در روز اول و ثانی می گردد **انطاکی** می نویسد که حقیقت هیضه ضعف جمیع قوای معده و امعا سوای دافعه است و سبب این در اغلب اجتماع اغذیه ی کثیر مختلف جوهر و فعل و کیفیت در معده و تقدم کثیف بر لطیف که تسدید نماید و لطیف منفذ نیابد و فاسد گردد و شراب آب قبل هضم و تناول اغذیه ی چرب مرخی معده و بطل افعال آن و ضعف حرارت غریزی و سهر مفرط و استعمال فوا که خصوصاً مثل توت و خرپزه بالای طعام مثل لحم یا تناول چیزی از اغذیه که در بلاد مرطوب حار به شب گذاشته باشد و مثان او استحاله بسوی سمیت باشد مثل اوز و علامتش اسهال رقیق متواتر و مغص و ثقل و قراقروقی و غثیان و صداع و تپ است و شی ء خارج به طعم و رنگ خود بر خلطی که به غلبه ی آن فساد واجب شده دلالت کند **الحاصل** طریق حدوث بیضه چنان است که طعام در معده هضم نشود و فاسد و متغیر گردد و قوت دافعه

آن را حرکت دهد و دفع نماید و به سبب فساد و تحریک آن مواد فاسد غیر منهضم مجتمعـه در بـدن و عـروق و بواسـطه ی ضرورت خلا اخلاط صالح موجود در تن نیز به حرکت آیند و به ضعف رشدت میل به دفع نمایند پس آنچه مراوی لطیف طافی بود طبیعت آنرا بسوی فوق به قی دفع کند و آنچه ارضی غلیظ راسب در قعر معده باشد به اسهال بر آرد و باشد که قی نیایـد و جمله ماده بسوی امعا گراید و به اسهال مفرط بیرون آید اما از نشان هرگز خالی نباشد و اگر بیضه محتبس باشد که نـه بـه آن قی باشد و نه اسهال و اعراض بیضه موجود بود صاحب او بزودی هلاک می گردد و چون طعام فاسد گاه به صـفراویت متغیـر می گردد و گاه به بلغمیت و گاه بسوداویت لهذا این مرض را به سه قسم بیان نموده اند **یکی** آنکه سببش تغییر و فساد طعام به صفراویت باشد به سبب شدت حرارت معده و یا روارت کیفیت طعام و قبول آن مراحتراق را و طبیعت آنرا دفع نماید به جهت به سبب فساد و احتراق روارت و سمیت به هم رسانیده و معده را ایذا ولذع می نماید و طبیعت حامی بدن به هر طریق که اسهل یابد دفع می نماید و چون طعام معده بر آمدن گیرد اثر کیفیت رویه ی سهمیه ی آن به قدر شدت و ضعف روارت و سمیت که به اعضا و عروق نموده موادی که در بدن و عروق جمع است آنرا نیز فاسد گردانیده به تدریج دفع می نماید و بـا آن قـدری از مواد صالح نیز مندفع می گردد زیرا که به جهت ضرورت خلا هر قدر از مواد فاسد که مندفع می گردد بجـای آن قـدری مـواد صالح می آید و ازین سبب نزو شدت و افراط هلاک می گرداند و این را بیضه ی صفراوی گویند **دوم** آنکه سببش تغییر طعـام به برودت و بلغمیت بود که بر معده گرانی آرد و آنرا متمدد سازد پس طبیعت به سبب اذیت جهد می کند در دفـع آن و ایـن را بیضه ی بلغمی نامند **سوم** آنکه سببش تراجع و بازگشتن مواد فاسد غیر منهضم بود از بدن بسوی معده و امعا بواسطه ی غلبـه ی سودا زیرا که چنانکه غذا از معده و امعا بسوی کبد می رود و از جگرب اعضـاء همچنـین هرگـاه در بـدن فاسـد گـردد کـه صلاحیت و قابلیت تغذیه ی بدن نداشته باشد طبیعت بر می گرداند بسوی معده و امعا برای دفع و مخفی نیست که چون سودا در معده غالب بود غذا هضم جید نیابد و به اخلاط غیر موافقه ی بدن مستحیل گردد و در بدن گرانی آرد پس به کیفیـت روی آن اعضا جهت اغتذا آنرا قبول ننمایند و بالفرور طبیعت آنرا از جهات بدن دفع کند و این را هیضه ی سـوداوی خواننـد و **فـرق** درین قسم و در اقسام سابق آنست که در هر دو قسم اول شرط است که طعام فاسد را که هنوز در معده باشد طبع دفع نماید و به تبع ومی اخلاط فاسده و صالحه ی بدن نیز خروج نماید به خلاف این قسم سومی که درین نزاجع ماده تابع دفع طعام فاسده معده نیست بلکه طبیعت خاصه در دفع اخلاط که در عروق و جهات بدن است می کوشد و بدان که هیضه گاهی از تعفن هـوا می باشد که در آن احتراق صفرا و سودا و یا بلغم مخلوط به این ها باشد و این را بیضه ی وهائی گویند که به مجرد وقـوع آن همان وقت یا بعد دو سه لهری به هلاکت می انجامد و **تشخیص** این اقسام چنان کنند که آنچه از قی و اسهال بیرون آید اگر آن صفراوی بود و دیگر آثار صفرا مثل شدت تشنگی و کرب و غیره یار بود هیضه ی صفراوی باشد و اگر در قی درمـان بلغـم

برآید و قی ترش آید و آب از دهن سیلان نماید و دیگر آثار بلغم مثل قلت تشنگی و غیر آن یافته شود هیضه ی بلغمی باشد و اگر سودا برآید و اسهال مفرط باقی کمتر یا بدون قی بود و چند روز پیش از وقوع هیضه تخمه عارض شده باشد و ریح بسیار در شکم جمع شود و نفخ بود و در ابتدای هیضه بجای ناف درد و پیچش افتد و آروغ ترش آید هیضه ی سوداوی باشد و اگر دفعه اسهال صفراوی و یا مائی و یا غسائی بد بو و قی زنگاری و گرانی بد بو حاد افتد و در اکثر به یک روز منجر به هلاکت گردد و بدن هر لمحه بکاهد و گوشت همه بدن گداخته شود و چشم ها بغور روند و صدغلین در ته نشینند و بینی باریک و کج شود و ناخن ها بلکه تمام بدن کبود گردد و دست و پا سرد شوند و عرق سردبوناک مثل ماهی گنده آید و تشنج در عضلات دست و پا در آن افتد و پوست کف دست ها و پای ها بلکه همه بدن مرده شود به نوعی که کسی دست ها را درآب دارد و پوست آن بمیرد و کرب عظیم و شدت تشنگی با سوزش احشا بلکه تمام بدن و گرمی اندرون و سردی ظاهر بدن و غشی و احتباس بول عارض شود هیضه وهائی باشد.

علاج کلی هیضه

بدان که درین مرض همگی توجه به اخراج تمامی ماده ی فاسد نمایند و مادام که در استفراغ اسراف نیفتد و قوت متحمل باشد به حبس قی و اسهال تعرض ننمایند زیرا که در صورتی حبس ماده در اکثر اثر سمیت آن به اعضای رئیس سرایت می کند و هلاک می گرداند پس معالج را باید که از صعوبت اعراض این مرض نترسد و دفعه بند نکند که مهلک بلکه هرگاه فساد طعام در معده محسوس شود فی الفور مبادرت به قی نمایند از آب نیم گرم و نمک و اگر سکنجبین نیز آمیزند بر اخراج ماده و تقطیع اخلاط معین باشد و پر مرغ یا کبوتر در حلق فرو برده حرکت دهند در تسهیل قی معین تر باشد و قی مره بعد اخری بعمل آرند تا آنکه معده از ماده ی فاسد به تمامه پاک شود و بعد استفراغ مسکنات قی و اسهال حسب مزاج مریض و سبب مرض دهند و ایضاً بعد اخراج ماده تحلیل آن به مثل فادزهر معدنی و یا حیوانی و یا نارجیل دریائی و یا جدوار خطائی و یا پپتیا تنها یا به فلفل سیاه سوده به حسب حرارت و برودت ماده نمایند و حکیم شریف خان در تألیف شریف می نویسند که راقم در هیضه و درد شکم پیپتاران دو ماشه و کم و زیاده در گلاب سائیده استعمال نموده نفع کلی بخشیده بالجمله پپتیا و نارجیل دریائی دفع مواد فاسد موذی و سمی نموده تحلیل باقی می کند و قبض به هم می رساند در هیضه و تخمه که عموارض صفراویت مثل شدت عطش و التهاب و قلق و قی ز بخاری و کراثی نباشد هر واحد از دو سرخ تا نیم ماشه با شربت انار و گلقند و گلاب و عرقیات مناسبه معمول است در آخر می دهند هم تقویت حرارت غریزی و هم دفع ماده ی سمی می نماید و به قول صاحب خلاصه جدوار خطائی به قدر ثلث درم تا نیم درم کوفته فرو بردن فی الفور موجب صحت است از نارجیل دریائی به گلاب سائیده همین حکم دارد و اگر پارچه ی نیلگونرا بسوزند و خاکستر او با بول آدمی آمیخته بنوشند اگر از هوش رفته باشد به هوش بازآید و

پوست الایچی سفید از یک توله تا دو توله در گلاب یا آب نیم آثار جوشانیده صاف نموده نوشیدن به جهت هیضه و حبس قی و اسهال مجرب است و تجرع بول آدمی درین مرض اثری عظیم دارد و گفته اند که اگر مورچه ی بزرگ سرخ رنگ با دو دانگ مصطکی صلایه کرده با عسل بخورانند هیضه ی مرفوع الطمع والعلاج مجرب است و در جائی که مورچه ی مذکور بهم نرسد مورچه ی سیاه بزرگ بدل او نمایند و پوست لیمو در دهن داشتن حابس قی است و چوب حیات سائیده و همچنین گلی خوشه ی مکی به قدر شش ماشه سائیده و کذابیخ سر پهلو که دو ماشه بآب سوده به صاحب هیض دادن نافع است و اگر بیخ کرنیشی به قدر پنج ماشه بآب سائیده بنوشند به منزله چوب حیات است و تریاق افاعی و حب بیخ عشر نیز برای دفع سمیت ماده ی هیضه به تجربه رسیده و باقی ادویه رافع سمیت ماده و محلل آن در علاج هیضه ی بلغمی مسطور گردد و برای درد معده بعد هیضه پیپتاتیک سرخ جدواردو سرخ بعرق کیوره یا گلاب سوره شربت انار شیرین دو توله داخل کرده بنوشند بالجمله هیضه از هر سبب که باشد صاحب آنرا هیچ حرکت نشاید کرد و هر چیز که در آن عذائیت باشد نباید خورد و خفته مانند بهر آنکه درین مرض هیچ علاج مثل ساکن ماندن غذا یا خوردن و خفتن نیست و اگر خواب نیاید خود را خفته باید داشت تا اخلاط ساکن بماند و باشد که خواب آید و هر حیله که خواب آور بود شما و طلا و شربا بکار برند و دلک اطراف و ربط آن سود دارد و عوض آب گلاب یا عرق عنب‌الثعلب یا عرق بادیان بدهند و گلاب درین مرض فائده عظیم دارد و اگر قی افراط کند مقویات حابشه مثل نارجیل دریائی در زهر مهر طباشیر و پوست بیرون پسته و قاقله و پودینه و قرنفل مدبر به سبب شربت انارین و سیب و به اکلاً و کندر و سعد و زعفران و گل ارمنی و گلنار و آس و سک و صندل و اقاقیا و سماق و پست انار و پست جو و آب به و سیب و شکوفه ی انگور ضمادا حسب مزاج بعمل آرند و به قول گیلانی صالح ترین ادویه برای هیضه این است که بگیرند آب انار ترش یک جزو و آب نعناع ثلث جزو و بجوشانند تا بقوام آید و بنوشانند و اصل در علاج هیضه تقلیل غذاست و آوردن خواب و حمام اگر قی مفرط نباشد و اگر در هیضه اسهال فقط باشد حمام بسیار نیکوست به سبب جذب ماده بسوی خارج و تناول جوارشات مقوی معده مثل جوارش حب الرمان یا سفرجلی ممسک و سکنجبین سفرجلی گاهی ساذج و گاهی مقوی و قلت شرب آب و اگر ضرورت بسوی آن داعی باشد یک دو بار بسیار سرد بنوشانند و ایضا برای حبس قی بالای ناف محجمه نهند و به خواب امر کنند و محجمه بدست بگیرند حتی که آن موضع ورم کند و بسوی آن چیزی از خلط منصب گردد و اگر به سبب محجمه خواب منقطع گردد ساعتی بردارند تا که به آن موضع هوای سرد برسد و راحت بیابد و خواب آید و در تشنج و غشی که در هیضه افتد جوزبوا سوده در روغن کنجد آمیخته نیمگرم بر اطراف و بدن مالیدن اثر تمام دارد و ایضاً اگر سردی اطراف و سقوط نبض به سرحد غشی رسد مثرودیطوس و یا تریاق فاروق به قدر دو دانگ با گلاب بنوشانند و بعد از آن که هیضه ساکن شود تا وقتی که قوت بحال آید غذا کمتر و ضعیف تر و مناسب تر خورند و شربت نبات و آب بسیار سرد و

زعفران و مغز فلوس و روغن و غیره مرخیات در هیضه ممنوع است **بعضی متاخرین** می نویسند که در آوردن خواب به بویاندن لخلخ های منومه سعی بلیغ کنند و خواب بعد قرار طبع و قلت اعراض بد بهترین مسکنات است اما اگر از قسم حذر و خیالات و نسیان و خوف غشی چیزی باقی باشد مادام که تمام قرار نشود نباید خفت و در رفع آن عرض باید کوشید و مالیدن عضلات ابط و اطراف و ترسانیدن به یکبارگی به آواز شدید و همچنین متعجب ساختن درین باب بسی نافع و مجرب است و کذلک شمیدن عطرهای مناسبه و اما در حالت وقوع تشنج و احتباس بول پارچه بافته دو سه ته کرده در روغن قسط تر نموده بر پس گردن و عضلات دست و پا نهند و قیروطی گرم بر کمرگاه و مثانه نیمگرم بمالند و گل پلاس و برگ قنب هر دو پا و آثار جوش کرده بر عانه بربندند و از بنفشه و اکلیل و بابونه و تخم شبت و عنب‌الثعلب هریک سه توله برگ کرنب و نیب و بنگ هریک نه توله جوش کرده انکباب نمایند و شیره ی تخم خرپزه و قرطم و خیارین و خار خسک هریک نه ماشه و شربت بزوری چهار توله به تکرار دهند تا بول بکشاید و اما در سدرد وارد وقوع زحیرو مغص به معالجه ی آنها رجوع نمایند که به مقام هریک مسطور است و اگر غشی واقع شود بهر حیله تحریک قی کنند و اطراف و بینی و گوش و میان پشت او را سخت بمالند و موی صدغین و پیشانی به موخیه برکشند و شربت مسک و یا دواءالمسک به ماءاللحم ساده در حلق چکانند و یا تنها مشک یک ماشه در گلاب و کیورا هریک دو توله اندک اندک بچکانند و اما در وقوع فواق به تدبیر آن رجوع فرمایند که بیاید و گلاب قرنفلی و شراب ریحانی هریک یک نیم توله ماءاللحم پنج توله دهند که عظیم الاثر است و هرگاه که اعراض منکره درین علت تسکین یابند مریض را هیچ غذا ندهند و خفته و خاموش و در استراحت دارند و اندکی از حافظ الصحت و یا مزیدالعمر خورانند تا بر خواب و بر تسکین اخلاط اعانت نماید و از گرسنگی و تشنگی کشیدن وحشت به هم نرسد و چون ا شتهای طعام نیکو پدید آید و خواهند که غذا دهند باید که اندکی از آنچه مقوی معده و خفیف و سریع الهضم باشد مانند شوربای بچه ی مرغ بنان روه دهند و بالایش جوزالطیب یکروماشه در گلقند پنج درم خورانند و یا پوست هلیله ی زرد و هلیله ی با نمک لاهوری در دهان دارند و از آب سرد شکم سیر یکبارگی خوردن مدت یک هفته و اقل تا سه روز اجتناب ورزند و ایضاً از خوردن چیزهای دیر هضم و محرک اخلاط چون هرسیه و بیضه ی مرغ و خرپزه و شیرینی های مضعف معده و شوربای بسیار روغن و شراب و امثال این ها بر حذر باشند و اگر به جمل عادت باشد بعد یک هفته اجازت دهند لیکن در غیر وقت امتلا و خلو و تناول همه اقسام شیرینی ها و فواکه بار در طب چون سیب و به و امرود و انگور و ناشپاتی و خرپزه و هندوانه و آلو و شفتالوی شیرین و زردآلو و آلو بالو و قوت سیاه و سفید و نقوعات حلو و اغذیه ی لزجه ی چون هر سه و کله پاچه و چنگال و ماهیچه و حلوای مغزی و طعام های پر روغن مثل پلا و مطبخن و مزعفر و اغذیه لبنیه چون مهلبه و شیر برنج و فالوده و نوشیدن آب سرد مضر معده اند و بر ضعف آن اعانت نمایند و زعفران بالخاصیت به معده ی اهل هیضه مضر

است و همه آنچه در بطلان اشتها گفته آید درینجا نافع بود و کذا اکثر ریاضات و در آب سر و غوطه زدن و در هوای سرد ساکن بودن و آب چشم ها نوشیدن **شیخ الرئیس** و مولف جامع می نویسند که برای هیضه تدبیری در ابتدای حرکت آن و تدبیری در وسط و حرکت آن و تدبیری هنگام هیجان روی و عصیان خبیث و حرکت اعراض مخوفه ی آن مخصوص است یعنی در هیضه تدابیر در حالات ثلثه اعنی ابتدا و اشتداد و انتها خاص است **اما در ابتدا** چون علامات هیضه ظاهر شود یعنی تغییر آروغ از حال خود شروع کند و در معده ثقل و در امعا نخس محسوس گردد و با آن غثیان یا تهوع باشد واجب است که بر آن چیزی از غذا البته تناول ننمایند و نه بعد از آن مگر عند خوف سقوط قوت که در آن حالت تدبیر او بدانچه مذکور گردد باید کرد پس اولی چیزی که عمل بدان سزاوار است آن قذف شی فاسد به قی بود اگر طعام هنوز قریب از فوق و طافی باشد و اگر چنین نباشد وراسب بود اتباع او بدانچه انحدار او نماید از ملفیات شکم نمایند و قی و ملین به مقداری باشد که به اخراج آن شاید غیر آنکه زیاده بر آن یا شی غریب از آن اخراج نماید و باید که به چیزی قی کنند که در آن ارخای معده و اضعاف قوت آن نباشد مثل آنکه در روغن کنجد و مثل روغن زیتون و آب گرم است و در آن چیز تغذیه هم نباشد مثل ماءالعسل و سکنجبین شیرین بآب گرم چه صاحبان هیضه مفتقر به ضد تغذیه اند مگر به ضرورت بلکه به مثل آب گرم تنها یا مع اندک بوره ی ارمنی یا به نمک نفطی یا آب گرم مع زیره ی قلیل قی باید کرد و کذلک اگر از خود قی می آید و ایشان تهوع ایذا دهد در آنجا نیز این علاج نمایند چه بقراط ذکر کرده که قی گاهی به قی و اسهال منع می شود و گاهی قی منع می گردد و به اسهال و اسهال به قی و واجب است که اسهال او به حمول خفیف از ترنجبین و شکر و نمک باشد یابحقنه ی خفیف از آب چقندر به قدر شصت درم و به ورق اندک مقدار مثقال و شکر سرخ به قدر ده درم و روغن گل یا کنجد مقدار هفت مثقال و یا به خوردن مثل کمونی که آن در اینجا بسیار نافع است و **اما در اشتداد** چون قی افراط نماید به وضع محاجم بی شرط بر شکم حبس او نمائید بساست که احتیاج به بستن اطراف افتد و بر شکم به عصاره ی فواکه غیر قابضه طلا نمایند و اگر حرارت قوی نباشد بدواء الطین نیشاپوری علاج کنند بعد از آن باید که رعایت چیزی نمایند که خارج می شود پس مادامی که کیلوس یا شبیه به آن خارج گردد به وجهی از وجوه البته حبس او جائز نیست که در آن خطر عظیم است چنانچه بعضی مردم را دیدم که هیضه ی ایشان محتبس گردید و نه قی می آمد و نه اسهال و همان روز هلاک شدند و اکثر کسان را دیده شد که بر آنها قی و اسهال افراط نمودند در این مرض سالم ماندند و چون از آن تغییر فاحش یابد و اعراض خبیثه ی مخوفه هیجان نماید و شی ء خراطی لزج یا مری یا مانند آن از آنچه ضعف قوت باشد خارج شود و در نبض اثر کند و آنرا متواتر بر غیر اعتدال و منخفض گرداند و در بدن هزال و در مراق مثل تشنج ظاهر گردد و در آن هنگام حبس به احتیاط واجب است و گاهی تشنگی تپ حادث می شود و آن دلالت می کند بر آنکه اسهال به سوی ماده ی صالح و سحج منتقل گردیده پس باید که در حبس او استعانت

بربوب قابضه نمایند و گاهی به مثل نعناع خوشبو می سازند و اگر آن را قی کنند اعاده نمایند و اندک اندک دهند و خورانیـدن ادویه ی قابض در بوب قابضه به سبب قذف آنها موقوف نباید کرد بلکه تکرار آن برایشان واجب است و از دوائی بدوائی دیگـر نقاع نمایند و گلاب گرم کرده مقوی معده آنهاست و مرض ایشان را نافع و واجب است که در آن ربوب چندان ترشی بشناسند که لذع معده نماید و معادن ماده گردد و در سحج افزاید بلکه اگر در آن ترشی غالب بود به چیزی که از جنس مسهل یا مقـی نباشد کسر حموضت آن نمایند و حموضات در سحج می اندازند و همچنین از اشربه آنچه شدید البرودت بالفعل باشـد بساسـت که ایشان را موافق نمی افتد زیرا که قرع معده می نماید و اکثر آنچه مثل او موافق افتد هیضه ی صفراوی است پس باید کـه تجربه حال قبول آنها برای او نمایند و شربت انار منعنع برای ایشان بهتر است قی آنها منع می کند و کذلک آب انـار تـرش و گاهی در آن چیزی از طین خوشبو ماکول داخل می کنند و اکثر از ایشان چون آب قوی الحراره بنوشند قوت او در عروق آنهـا منتشر می گردد پس مواد منصب بسوی عروق رو می شود و واجب است که کمادات و مروخات از ادهان کـه در آن تقویـت و قبض و تسخین لطیف باشد مثل روغن ناردین و سوسن و نرگس و روغن گل نتریز شکم استعمال نماینـد و روغـن کـه در آن مصطکی جوشانیده باشند مروخ جیدست برای ایشان و خصوصاً کسی را کـه هیضـه ی او بـر طعـام غلـیظ باشـد و مفاصـل و عضلات را در تابستان به مثل روغن گل خوشبو و به مثل روغن بنفشه به اندک موم نمایند و در زمستان بـه روغـن نـاردین و موم اندک و تضمید معده ی ایشان با ضمده ی قابضه ی مبرده ی شدید القبض که در آن قدری عطریت باشد باید کرد و چون خوف واجب کند که هیضه را منع نمایند و همه آنچه استفراغ او واجب است از طعام فاسد یا خلط روی بائج مستفرغ نشده باشد پس واجب است که بعد او تغذیه به اغذیه ی کاسر آن نمایند یا بعد ایام بدانچه لائق او باشد استفراغ او کننـد و چـون صـاحب هیضه را از نوشانیدن و ضماد کردن بدانچه مذکور شد علاج نمودند باید که حیله در خـواب آوردن او بـر بسـتر نـرم بحیلهـای خواب آور و بغنا و گهواره و مشتمال خفیف نمایند و موضع او جائی باشد که در آن روشنی بسیار نبود و برودت هم نباشـد زیـرا که برودت اخلاط ایشان را بسوی داخل دفع می نماید و حاجت طبیب به جذب او طرف خارج است و اگر نبض به صغر شـروع کند و چیزی از اثر تشنج یا فواق ببینند مبادرت به نوشانیدن قدری شراب ریحانی که در آن قبضی باشد مع آب به و کعـک یـا مغز نان سمید گرم کرده نمایند و اگر احتیاج به سوی قوی تر از این افتد بگیرند گوشت نرم بسیار از طیر و حمل و بکوبند و در دیگ کرده چندان بپزند که مائیت او جاری شود بعده خوب بفشارند و آن آب افشرده را قدری بپزند و به چیزی از آب فـوا کـه بارد ترش سازند و بهترین آن ها انار میخوش و به است و بعضی با آن قدری از شراب می آمیزند و بیاشامند و اگر در آن اندک نان بمالند باکی نیست بعده بر آن خواب نمایند و چون اشتها یابند اگر انگور مع تخم آن خائیده اندک بخورند هم مضایقه ندارد و اگر در معده ی آنها چیزی نه ایستد و میل به قی نماید بر اسفل شکم قریب ناف محجمه ی بزرگ بلاشرط گذارند و اگر بـر

آن نماند مابین کتفین مائل به اسفل نهند و اگر خواب آوردن نیز ممکن بود صواب باشد و اگر میل به قوت سوی اسفل باشد باز دو ساعد او ببندند و خواب آورند اگر ممکن باشد و چون وجع محجمه یا عصا به مریض را بیدار کند اعاده ی آن هر دو بـر آن نمایند و تغییر ندهند آن هر دو را تا آنکه امن شود و غذا از قی در انحدار شروع کند یا حرکت انحدار در اسهال ساکن گردد پس در آن وقت اندک اندک ارخای آن نمایند و اگر چنان باشد که چیزی قبول نکند بلکه اسهال نماید در تغذیه ی او میان قـوابض و میان آنچه در آن تحذیری باشد جمع کنند مثل نشاسته ی بریان که در طبیخ خشخاش داخل کنند و بـر آن مسـک مسـک اندازند و در آن شیرینی داخل ننمایند چه بساست که شیرینی سبب کراهت و آلام و اسهال می شود چون مثل این داده شود آن خواب نمایند و اگر در انجاقی باشد عقب اوملقعه ی شربت انار منعنع یارب او بدهند و اگر اسهال باشد تقدیم مص آب سفرجل قابض و زعرور و امرود و سیب میخوش و سنجد بر آن کنند و عطش ایشان به مثل پست جویاست سیب بـآب انـار بشـکنند و باید که روانح طیبه ی قوی از ایشان دور ندارند و تجربه ی آنها کنند اگر از آن تقلب نفس حرکت کند بسـوی غیـر او متوجـه شوند و گاه بعض ایشان به وی نان را مکروه می دارند و گاه بعض آنها بدان لذت می یابند و کذلک از شراب و دربا و همچنین از بخور و اما رائحه ی فواکه را اکثر آنها قبول می نمایند و واجب است که چیزی از طعام نخورانند تا آنکه اشتها صادق نشود و اگر قبل از نقای ماده گرسنه شوند غذا ندهند بلکه در حمام داخل نمایند و بر سر آنها آب نیمگرم ریزند بعده خارج شوند ومکث ننمایند و اگر تشنج ظاهر گردد بر مفاصل قیروطیات نرم حار غواص استعمال کنند و در شتابروغن ناردین و سوسن و در صیف به روغن گل و بنفشه بسازند و کذالک بر آن پارچه در روغن های مرطب طین و در زیت آلوده بپوشند و واجب است که عنایت به تقلب او نمایند تا موضع پوشیده و عضل محرک لحی اسفل بسوی فوق به قیروطی مسترخی نگردد و اما در انتها چون نائره هیضه ساکن گردد و بخوابند و بیدار شوند چیزی از ربوب قابض بیاشامند و در حمـام برفـق داخـل شـوند و لبـث زیـاده در آن ننمایند بلکه آنقدر که بعض رطوبت حمام اکتساب کنند پس خارج نمایند و غذا قلیل خفیف حسن الکیموس خورانند و آسـایش دهند و نگذارند که بسیار آب بنوشند و میان آب و شراب فرق نمایند و بر طعام قوابض بخورند و بعد از آن تدبیر تقویت معده ی آنها به مثل قرص و رد صغیر و کبیر و به مثل گلقند و طبا شیر و به مثل خوزی کنند و بسیار باشد که حمام سبب انتشار اخلاط ماده ی بیضه می شود و جذب بسیار می کند در امعا و نه میل می نماید بسوی اعضا **انطاکی** گوید که نظـر دریـن مـرض بـه حسب اختلاف اقسام آن مختلف می باشد و اقسام بسیط آن چهار است به حسب اخلاط اربعه لـیکن هیضـه ی دمـوی کسـی نگفته بلکه قومی وجود خون در هیضه منع کرده اند و حق این است که آن جائز است و اگرچه خون تنها باشد و طریق عـلاج درین هنگام فصد تیفال در اسهال خون است و با سلیق در قی آن و در غیر دموی استقصای اخراج مواد به قـی و اسـهال بهـر آنکه در حبس او اتلاف مریض است بعد از آن تضمید شکم و ولک اطراف به این ضماد سفرجل آس عدس مقشر هر واحد یک

جزو اقاقیا صندل تخم کاسنی گلنار آرد جوهر واحد نیم جزو ناز و برگ حنا هر واحد ربع جزو در سرکه سرشته ضماد کنند و گاهی این ادویه برای نطول جوش می دهند و هزیت برای تدهین می پزند بعد از آن این مطبوخ به شربت حوره یا شربت حبالاس شیرین کرده بنوشانند گشنیز خشک انیسون هر واحد یک جزو صندل انجبار هر واحد نیم جزو صعتر سماق زیره هر واحد ربع جزو نعناع عناب هر واحد مثل مجموع خوب جوشانیده استعمال کنند و این ضماد مطبوخ مذکور هر دو از تراکیب مجربه ی من است در فروع این مرض بعد از آن اطراف را بآب و سرکه بشویند و به غالیه ی محلول در گلاب و آب اس بمالند و این هر دو را من استخراج کرده ام و صحیح یافتیم و اگر بعد ازین غشی و خفقان ظاهر شود گل مختوم در هر دو آب مذکور حل کرده به شربت لیمون و سیب شیرینی ساخته بنوشانند و در قی ماده ی لطیف خفیف کدشان او حرارت است و در اسهال کثیف ثقیل که شان او برودت است بر می آید پس اگر صداع و هیجان و لذع و خشگی و تشنگی دریابند شربت بنفشه و آب عناب و آلو بخارا و گاوزبان بدهند و اگر ثقل و منعص و قراقر معلوم کنند کمونی و جوارش فلفل و مصطکی بدهند و اگر هر دو امر با هم یابند ترکیب علاج کنند و اهم را مقدم دارند و هرگاه بعد از آن سقوط قوت گردد منعشات مثل معجون مشک و عنبر و شربت ابریشم بدهند و باقی مناسبات در علاج تخمه مسطور است.

علاج هیضه‌ی صفراوی

بهر تنقیه ی ماده ی فاسد از آب نیمگرم بسیار و سکنجبین قی کنند و یا خاکشی سنگ نموده در آب یا در عرق کاسنی جوشانیده و یا آب برگ کاسنی و یا کاسنی در آب جوشانیده مالیده صاف کرده و در آن خاکشی جوشانیده مکرر نوشانیده قی کنانند و از پر مرغ یا کبوتر حرکت دهند تا وقتی که علامات وجود ماده از کرب و قلق و غثیان موجود باشد دست از قی باز ندارند و هر وقت که قلق و اضطراب ظهور نماید فوراً قی نمایند تا آنکه ماده ی فاسد به تمامه بر آید و مریض از کرب و قلق بازماند و هنگام تشنگی عوض آب بر گلاب اقتصار ورزند و اگر قدری سکنجبین آمیزند بر تقطیع اخلاط و از اله ی حدت آن اعانت کند و آشامیدن آب زلال تمر هندی به اندک شیرینی نیز مفید است و گویند که اگر در اثنای غثیان آب سرد دهند تقلیل سمیت ماده می کند و نزد مولف تا وقتی ماده موجود باشد آب فاتر مناسب است و آب شدید البرو ممنوع و اگر اندک قی شده غشی پدید آید و دندان ها بر هم نشیند باید که شاخ ها و پاشویه و مشمومات مناسبه به کار برند و نارجیل دریائی و عود صلیب و جدوار نفسجی به قدر نیم ماشه به گلاب سائیده در حلق چکانند که فائده بلیغ می نماید و همچنین تریاق فاروق و پیپتا چون به قدر یک ماشه در گلاب سائیده بدهند نیز فائده می کند و نارجیل دریائی به گلاب سوده در حلق چکانیدن و پر مرغ در حلق فرو برده قی کنانیدن نیز در ازاله الغشی به تجربه رسیده و حکیم اجمل خان در بعض تصانیف خود می نویسند که در هیضه گاهی سبب غشی و برد اطراف توجه انجره و مواد فاسد به سوی قلب می باشد پس روح از بدن بسوی قلب می گریزد تا اذیت

از آن دفع گردد و گاهی درین حالت رنگ روی سبز و بدن مثل ابدان میت می شود و درین هنگام معالجه به وضع محاجم بـر پایها و تشمیم اشیای خوشبو و وجو رد دواءالمسک و یا قوتیات محلول در گلاب و بید مشک باید کرد و گاهی وجـور نارجیـل دریائی اندک مخلوط درین آبها می نمایند و نفع عیب می بخشد و مصنف خلاصه الحکمت می گوید که در هیضه اگر غشی و بیهوشی عارض گردد و دندانها بر هم افتد به حدی که مطلق بازنگردد که گلاب و یا چیزی در حلق او توان ریخت ناچار فصد باسلیق یا اکحل هرکدام که خوب نمایان باشد بگیرند و قدری خون برآرند و چون به هوش آید بـه زودی بنـد نماینـد و زیـاده خون نگیرند و صاحب خلاصه العلاج نوشته که به جهت غشی و بیهوشی که اکثر درین علت عارض می گردد قطعه ی آهن را به آتش سرخ نموده به مفاصله یک وجب به ریافوخ مریض نگاهدارند و سه چهار عدد لیموی کاغذی را بریده بر آن آهن پـاره بیفشارند چنانچه قطره قطره بریافوخ بچکد افاقه حاصل آید بالجمله هرگاه نقای بدن از ماده حاصل گردد و اسـتفراغ از حـد در گذرد در آن وقت به تسکبین کوشند و شربت انار و سکنجبین و یا شربت بهی و رب آن و یا رب انار ترش در گلاب حل کـرده بنوشانند و زهر مهره خطائی را در گلاب و بید مشک حل کرده شربت انار میخوش افزوده در تسکین قی تأثیر عجیب اسـت و گاهی طباشیر و پوست بیرون پسته می افزایند و شربت لیمو عوض شربت انار می کنند و یـا بـه شـربت انـار منعنـع و شـربت سفرجلی درمانی دهند و یا با گل مختوم و گل داغستانی بدهند و یا حب کوله با شیره ی کعیر و یا آب سماق مکرر سنگ تاب نموده باید داد و گاهی شربت زرشک و نقوع آن و سکنجبین رمانی و شربت سیب استعمال می نماینـد و رب انـارین و شـربت انارین منعنع و شربت حب‌الاس در تسکین قی و اسهال سخت سودند است و اگر تشنگی تسکین نیابد انـار دانـه تـرش را بـه گلاب شیره کشیده و طباشیر بر آن پاشیده یا بدون طباشیر جرعه جرعه بدهند و گاهی هنگام شدت عطـش وحـدت صـفر آب سرد برف می دهند و به قول داوود اگر درینجا حرارت شدید باشد و اعراض آن بر آن گواهی دهد شیره ی تخم خرفه بنوشانند و عصاره ی خرفه مع صندل در سرکه سائیاره بر معده ضماد نمایند و چون یک درم طباشیر بآب انار بدهند قی و اسـهال را در اندک مدت قطع کند و اضمده قابضه ی مبرده بر معده ضماد کنند و صندل و گلاب ببویند و هرگاه قلق و اضـطراب و سـدرود وارد سرخی چشم و یا فواق باز به سبب انصباب ماده رو نماید فی الفور قی کنانند و بعد از قی متصل دوای مسکن مثل فاد زهر و طبا شیر و زرشک و زرد رد و انار دانه ترش و دانه هیل و تخم حماض و مغز تخم لیموی کاغذی حسب حاجت دهنـد و اگـر دوای رقیق به قی بازگردد طباشیر و زهر مهره سوده و زرشک و انار دانه ی ترش و دانه ی هیل سائیده در شربت انار ترش یـا شربت لیمو آمیخته به طور لعوق بلیسانند و زرشک و صندل و کافور در گلاب سوده بر معده و قلب نهند و گویند کـه اگـر قـی ساکن نشود در آب اندک کعک سوده یا نان خشک در تنور یا انار دانه سوده قدری آمیخته اندک اندک دهند و هر وقت که قی شود اعاده ی اومره بعد اخری نمایند تا آنکه قی ساکن گردد و بلع آب کندر ممضوغ و مضغ قرص کندر یا خوارانیدن او به رب

انار بسیار نافع است یا قرص الطین بدهند و به قول جالینوس قرص حب‌الاس بهتر از آن است و امتصاص فوا که قابضه مثل سیب و سنجد وامردو و بهی نافع و ضماد شکم به سفرجل و شکوفه ی انگور و لحیته التیس و سماق و گلنار و پوست انار و پست جو و صندل و گل سرخ و کافور و سک در گلاب سائید و پاشیدن آب سرد در مسکن او و انداختن برگ بید و گل سرخ و بنفشه و آس و نیلوفر و سیب و موز در آن و غذا به ماءاللحم که در آن ربوب قابضه ی مذکوره حل کرده باشند و یا تغذیه بیضه که در سرکه جوشانیده انار دانه یا برگ آس یا سماق بر آن پاشیده باشند و یا خوردن پست جویا پست کنار یا پست اناردانه سودهند است و مصوص از گوشت هر طائر که باشد و کذا کرد ناج برای ایشان نافع و درصورت کثرت ضعف و غشی ماءاللحم و شربت فوا که تراش در حلق چکانند و وجود شراب یا ماءاللحم که در آن دواءالمسک بارد حل کرده باشند نیز به قول ابن سرافیون مفیدست و از حیله های جید چوزه ی مرغ بریان شکافته بویانیدن است و به قول بعض متأخرین غساله ی برنج سائهی بآب رایب جهت تسکین قی مفید است و اگر حرارت به درجه ی اتم بود و قی بند شود قرص کافور در شربت لیمو یا انار ترش سرشته بلیسند و در تسکین بیضه ی شدید الحرارت نوشیدن آب لیمو حکم اکسیر دارد و پوست بیرون پسته طباشیر دانه ی هیل هر واحد یک ماشه سوده در شربت انار یک توله آمیخته خورانیدن بعد نقای ماده در بیضه ی صفراوی نافع است و کذا سبزی کنول گئد دانه ی الایچی خرد زرشک پوست سماق طباشیر گشنیز مقشر هر واحد یک ماشه در شربت انار شیرین یک توله و فرو بردن اطراف بآب سرد در اکثر قی و اسهال را فی الحال بند می کند و سفوف خسته کنار درین باب شدید النفع است و چون مرض انقطاع پذیرد مدتی بیمار را از اغذیه مسعهوده بازدارند و به تدریج به عادت خودش باز آرند و عند ضعف ماءاللحم به سماق و انار دانه و زرشک بدهند و حتی الوسع درین قسم هیضه از ادویه ی حاره مثل پیپتا و نارجیل و پودینه و غیر آن اجتناب نمایند **تعلیم** هرگاه قی و اسهال منقطع گردد در امعا ماده موجود بود و از آن تکلیفی عائد گردد ملینی بارد از آلوبخارا و گل سرخ و مشمش و مویز و تمرهندی و شربت و زرد مکرر و گلقند و ترنجبین و شیر خشت باید داد و یا آب تمرهندی سه توله گلاب ده توله گلقند چهار توله بدهند و یا شربت ورد مکرر و سکنجبین ساده و گلقند و عرق بادیان و گلاب دهند تا ماده باقی برآمده نجات یابد و همچنین بعد انقضای هیضه از دو سه بار اجابت به قبض شود گلقند چهار توله بعرق بادیان عرق عنب‌الثعلب هریک پنج توله گلاب چهار توله مالیده صاف کرده سکنجبین ساده و توله داخل کرده بدهند بالجمله اسهال هیضه و سوء هضم دفعه بند نباید کرد بلکه اگر بند شود ملین باید داد مگر به شرط افراط آن برای قبض صالح استعمال طبا شیر سوده بنوشد وی ساده سرشته با شیره ی دانه ی هیل و شیره ی تخم خرفه و گلاب و شربت انار معمول است و ایضاً درین باب جوارش انارین یا عود ترش یا مصطکی یا آمله ی مربی یا عود و طباشیر هر واحد یک ماشه سوده به گلقند یک توله سرشته همراه شیر جات معمول و اگر بعد هیضه صداع و سوزش و خلش معده و خشکی و تشنگی باقی باشد آب عناب و آلو بخارا

همراه شربت بنفشه دهد و اگر ثقل و قراقر و مغص دریابند به جوارش مصطکی و کمونی علاج نمایند و اگر هر دو امر موجـود باشد در علاج نیز ترکیب دهند و هرگاه بعد از هیضه ضعف و سقوط قوت لاحق شود یا قوتی های مقووی حسب حاجت بعمل آرند و دواءالمسک باردو شربت ابریشم مرتب سازند و اگر بعد دو سه روز از انقضای هیضه زکام عارض شـود عنـاب پـنج دانـه الایچی سفید چهار ماشه جوشانیده شیره ی تخم کاهو شش ماشه گلقند دو توله و یا بهدانه سه ماشه گلقند دو توله جوشـانیده بدهند بالجمله بعد اخراج مواد تخمه و هیضه تقویت معده و احشا ضرورت است اگر بمرخیات برای ازلاق ثفل و یا مغریات برای تلیین صدر و نزله و سرفه حاجت افتد همراه مقویات معده و دافع ماده ی آن باید داد و باقی تـدبیر از عـلاج کلـی هیضـه کـه مذکور شد و ادویه ی مرکبه و اقوال خلاق که مسطور می گردد حسب حاجت اخذ کنند **ذکر ادویه ی مرکبه** که در هیضـه ی صفراوی معمول است **حب هیضه** که جهت حبس هیضه و رفع سمیت آن معمول نارنگی را همین نوع درست بگذارند تا بوسیده گردد و خشک شود وقت حاجت با پوست و مغز و تخم باریک بسایند و به گلاب حب ها به قدر نخود بندند خوراک از دو حـب تا پنج حب بعد از نقای معده به قی یا اسهال یا هر دو نزد افراط آن فرو برند **نوع دیگر** از مجربات حکمای فرنـگ کـه جهـت حبس قی و اسهال و رفع حدت و سمیت ماده استعمال می نمایند افیون کافور انگوزه هر سه مساوی حل سازند کـه یـک ذات شود پس حب ها به قدر نخود کوچک بسته یک دو حب در آخر بیضه بدهند رب انارین که در تسـکین بیضـه بکاریـد آب انـار شیرین آب انار ترش هریک یک آثار در دیگ سنگین یا مسی قلعی و از بجوشانند تا نصف بماند یک آثار قند سفید داخل کرده بقوام آرند و اگر عود خام و آمله ی مثقی هریک چهار درم داخل کرده بجوشانند پس صاف کرده قند داخل نموده قوام نمایند در حبس قوی تر گردد **سفوف خسته** کنار که در هیضه برای حبس اسهال می دهند دانه ی هیل مغز خسته ی کنار مغز خسته ی آمله صندل سفید گشنیز مقشر طباشیر پوست درخت بر طبل برنج سانهی هریک یک دام انار دانه ی تـرش چهـار دام سـفوف ساخته به شربت انار منفع بدهند **سکنجبین ساده** که دفع صفرا و بلغم نماید و در اکثر امراض معده مستعمل قند سفید یک آثار در دیگ کنند و پا و آثار سرکه صاف بر آن بریزند و بقوام آورده یک اوقیه گلاب بر سر آن ریخته فرو گیرند و اگر عسل بجای قند اندازند سکنجبین عسلی شود و اگر عوض سرکه آب لیمو اندازند شربت لیمو که معروف به سکنجبین لیموست خواهد شد و طریق ساختن شربت خماض و نارنج نیر چنین باشد شربت انارین منعنع که در تسکین هیضه نفع دارد و آب انار شیرین آب انار ترش هریک یک رطل یک جوش داده شب بگذارند و صبح آب صاف آن گرفته به آتش ملایم بپزند تا به نصف رسد پس آب نعناع تازه صاف نموده نیم رطل شکر سفید یک رطل داخل کرده بقوام آورند شربت انار ترش منعنع که در تسکین قی و غثیان و منع اسهال صفراوی مجرب و مفتح سده آب انار ترش یک سطل قند سفید ده جزو اضافه کرده بقوام آرند **شـربت سـفرجلی رمانی** نافع هیضه و غثیان و قی صفراوی و مقوی قلب و مسکن عطش و حرارت جگر و اسهال است آب بهی شیرین آب انـار

ترش و شیرین هریک یک رطل پوست بیرون پسته ترنج حب‌الاس زرشک بیدانه مصطکی گل سرخ عود دانه ی قاقلین هریک یک مثقال سنبل الطیب نیم مثقال کوفته در صره بسته با هم بجوشانند و صره را مالیده باشند و با یک رطل قند سفید بقوام آرند **ضماد** به جهت هیضه بعد دفع ضرر اغذیه ی فاسده برای تسکین قی بر معده نهند صندل گل سرخ بر اوه ی بهی براده ی سیب برگ مورد کوفته بیخته به گلاب آمیخته ضماد نمایند عرق هیضه که در معمولات شفیقی حکیم اصغر حسین است زرشک براده ی صندل سفید انار دانه ی ترش هریک پا و آثار آلو بخارا بادیان هریک نیم آثار پودینه یک آثار الایچی سفید دارچینی هریک نیم پا و طباشیر هفت توله کافور چهار توله و آثار آب شب تر کرده صبح کافور دریچه بسته چهار آثار عرق کشند لیکن در شدت حرارت استعمال این عرق بدون شربت لیمو و غیره مبردات جائز است **قرص کافور** که در هیضه ی صفراوی وقت شدت حرارت بکار آید معمول ممدوح الیه طباشیر زرشک تخم حماض بریان زرد رد صندل سفید گشنیز خشک کهربای شمعی دانه ی هیل انار دانه ی ترش کافور حسب حاجت گرفته در آب زرشک سائیده اقراص سازند و در شربت لیمو باید داد **اقوال حذاق** علامه ی گیلانی در شرح قانون می نویسد که آنچه در آخر هیضه مجرب است نهادن دست و پا در آب برف و وضع پارچه ی مبلول بآب برف بر معده و اطراف است و اگر قلب ضعیف بود و خوف سقوط قوت باشد بآب انار کعک آمیخته و ماءاللحم به اندک آب سیب و اندک شراب قوی آمیخته دادن مضائقه ندارد و خائیدن گل خراسانی پزشک و کافور نفع کند و آنچه منع هیضه دقی و تسکین تشنگی نماید رب ترشی ترنج است سه درم از آن بآب انار ترش بیاشامند که قبض و تطفیه ی لهیب معد و گلاب را به قیاس و نجر به هر دو درین مرض منافع عظیم یافتم و اکثر در علاج آن برین اکتفا نمودم گاه نیمگرم و گاهی سرد کرده به حسب اختلاف احوال نوشانیدم و شفا حاصل شد و گاهی بعد نقای معده بعض ادویه ی جلیله مثل تریاق و مشرودیطوس و مفرحات یاقوتی خورانیدم و صحت رو نمود و اگر بیخوابی غلبه کند کف پا را به روغن بادام شیرین ممزوج به اندک گلاب بمالند که این را درین باب مدخل عظیم است و مسکن نزدیک سیل آب نمایند به نوعی که آواز ملایم جریان آب به گوش مریض رسد و در حالت ضعف قوت نان برب غوره دهند و اگر تشنگی شدید باشد شیره ی تخم خرفه ی بریان بآب بهی و طباشیر و گل ارمنی و انار دانه ی بریان دهند و در نوشیدن آب سرد افراط نکنند تا معده را ایذا نرساند و قوت را ضعیف نکند اگر کرب شدید باشد اطراف را در آب سرد گذارند و اگر درین حالت حاجت بدادن افیونیات به سبب ضرورت داعی بود پوست خشخاش بآب تر کرده آب رقیق آن بدهند که در تسکین عطش دخیل تر است و در غذا تکثیر ننمایند بآب که شام معمول به طریق مصوص اقتصار کنند و بر آن قدری گل خراسانی بپاشند و گاهی از زرشک و گشنیز تر و خشک می سازند و کذلک کردناک طیور خفیفه و بعد غذا آب غوره یا آب سماق یا آب انار بنوشانند و یا زیر باج بآب انار دانه یا غوره یا انار ترش دهند و نمک اندرانی در اغذیه ی ایشان داخل کنند و بیضه ی که بر آن انار دانه یا سماق پاشند نافع بود **شیخ**

الرئیس می فرماید چون دانستی که در بدن مواد صفراوی هائج است و آن گاهی معاون بر حدوث هیضه مـی باشـد و از غـذا خوف کلی نباشد لابدست از تدبیر معدد درین هنگام از خارج به چیزی که مبرد باشد و اگرچه حرف بود بعد معونت برقـی اگـر مائل بسوی آن بود به قدر احتمال و درین تبرید تسکین عطش نیز هست و چون قی افراط کند از حابسات او نیز تبرید معده به مثل این تدبیر و به وضع محاجم بغیر شرط بر شکم است و اگر چیزی بارد از عصارات فواکه سرد کرده باشند نیز نافع تر بـود و اگر بدان صندل و کافور و گل سرخ مخلوط کرده بر پوست شکم طلا نمایند نافع باشد و گاهی احتیاج بستن اطـراف افتـد اگـر منقطع نشود و خوف سقوط قوت باشد **مجوسی** گوید که هرگاه هیضه عارض گردد به قطع اسهال و قی تعرض ننماینـد بلکـه اعانت طبیعت بر آن به دادن آب گرم و روغن بادام چند بار نمایند تا آنکه معده از فضالات پاک گردد و اگر قی و اسهال اسراف نماید شربت انار منعنع یا آب انار میخوش و آب به دامرود با شربت سیب مطیب یا هبیه یا شربت آس یا پوست بیرون پسته بـه شربت سیب و یا قوت خام خشک سائیده به گلاب بدهند و یا طبیخ انجدان که در هیضه ی بلغمی بیاید استعمال نماینـد و بـر معده آس و به بقدری سرکه و روغن گل و گل ارمنی و طبا شیر ضماد کنند و روائح طیبه ببویانند و در آب سـرد درآینـد و بـه خواب امر کنند و اگر استفراغ چندان اسراف کند که دست و پا سرد گردد و غشی حادث شود آب سرد و گلاب سـرد کـرده بـر چهره بپاشند و هر دو ساعد و ساق بعصابها محکم بدند و کف دست و پا را نیکو بمالند و به روغن یاسـمین یـا روغـن بـان یـا روغن دیگر که در آن قدری نمک یا بوره ی ارمنی یا جند بیدستر یا فلفل سیاه یا عاقرقرحا حل کرده باشند کف دسـت و پـا را تدهین نمایند و فم معده را خوب بمالند تا گرم شود و چون افاقه گردد چیزی از به و سیب میخوشن بدهند و غذا بنان مبلول در شراب ممزوج یا بآب سیب مع کفک سازند و کعک به شوربای چوزه ی مرغ و دراج معمول زیر باج به مویزد انار دانه یا سماقیه یا زرشکیه که در آن قطعه ی به یا سیب داخل کرده باشند بدهند و قدری شراب ریحانی ممزوج به گلاب دهند و اگـر مـریض حرارت و لهیب در معده و پهلوها و لذع و عطش شدید دریابد بر معده و پهلو پارچه ی مبلول به صندل و گلاب و کافور و کدام قیروطی مبرد نهند و شربت غوره و شربت انار و شربت سیب ممزوج و کذا آب انار یا آب سیب یا آب به و مانند آن و کـذا گـل قبرسی یا گل ارمنی به اندکی کافور در اشربه ی مذکوره و کذا پست جو بآب مبرد ببرد به برف بدهند و تضمید معده به ضـماد متخذ از بهی سوده و پست جو و شگوفه ی انگور و اقاقیا و صندل و گلاب و کافور و اندکی زعفران نمایند و اگر اسهال و قـی منقطع شود و هر دو بازو و ساق ببندند و کف دست و پا بمالند و بر کف پاها گل ارمنی مبلول به سرکه و آب آس طلا نمایند و در آب سرد در آیند و اگر منقطع نگردد بر معده محجمه ی بزرگ به غیر شرط نهند و چون قی و اسـهال منقطـع گـردد پـس مریض بر غذای اول دفعه عود نکند بلکه اعتماد بر تقلیل غذا و تلطیف او کنند و لحوم طیرسهل الانهضام معمول بـآب انـار و غوره و عصاره ی زرشک و مصوص و کردناج و مانند آن بدهند بعده بسوی غلیظ ترنقل نمایند و در غذا اندک اندک بیفزایند تا

به عادت خود عود کند مسیحی گوید که هرگاه بیضه حادث شود سزاوار است که قصد تنقیه ی معده بآب گرم نمایند و به تکرار بنوشند تا قی سهل گردد و معده از ماده ی موذی غسل یابد و بساست که بآب گرم سکنجبین آمیخته می شود و اگر سقوط قوت قبل از تنقیه ی معده و بدن شروع کند و با آن اعراض روی ظاهر شود و صفرا خارج گردد باید که اطراف و مفاصل و عضلات بمالند و به روغن تمریخ نمایند و تضمید شکم به ضماد سفرجل به سرکه پخته و شکوفه ی انگور و عصاره ی لحیه التیس و اقاقیا و سماق و گلنار و پوست انار و پست جو و آس نمایند و آب انار ترش و آب به و آب سیب بنوشانند و اگر تشنگی شدت کند در آب سرد که مقدار یک نیم اوقیه باشد شکوفه ی انگور یا گل سرخ تازه یا طباشیر خیسانیده بدهند و اگر این آب ها قی کند در شربت سیب یا به اندک کعک باریک سوده به قدری که آب را غلیظ کند آمیخته و یا کعک با قدری پست انار در آب سرد آمیخته اندک اندک دهند تا بر معده ثقل نیارد پس اگر قی ساکن نشود رب انار مع اندک آب نعناع و شکر بدهند و آنچه بدهند شدید البرد نباشد تا معده و قوت طبیعی را ضرر نرساند و اگر قوت ضعیف گردد درین کعک اندک ماءاللحم سینه ی دراج یا بچه ی مرغ یا کبک یا تیهو یا گردن جدی داخل گردن باکی ندارد و با آن اندک آب سیب و اندکی شراب قوی آمیزند و اگر تشنگی اشتدار نماید پست جو بآب انار بنوشانند و بر فم معده از آب سیب و به و گلاب و آب آس ترکه در آن صندل و کافور و زعفران و لادن حل کرده باشند طلا نمایند و جمیع مفاصل بدن به گلاب و اطراف آس و صندل و کافور مسح کنند و چون معده نقی گردد و مرض ساکن شود در حمام داخل کنند و از طیور مذکوره به انار دانه و زرشک و کشنیز خشک آمیخته بریان کرده و بآب غوره و آب انار و آب سماق تسقیه داده و یا مطبخن نموده و بر آن آب انار دانه و مویز منقوع بآب غوره پاشیده اندک بخورانند و در آوردن خواب کوشش نمایند به مغز و تحریک سریر معلق و یا بدان چه عادت او باشد و از آن لذت یابد و بر آن خواب نماید بعمل آرند و لطوخات و شمومات منومه استعمال نمایند و اگر معده تسکین نیابد و امر متمادی گردد بر شکم نزدیک ناف محجمه ی بزرگ بعد دادن غذا بنهند و اگر محجمه بر شکم نچسبد میان کتفین نهند و اگر قی ساکن نشود این قرص الطین بدهند کندر ده درم گل خراسانی ده درم کبابه قاقله هر واحد دو درم و نیم کافور یک دانگ سک یک درم قرنفل نیم درم در لعاب بهدانه هر قرص به قدر یک مثقال ساخته به رب انار که در آن نعناع پخته باشند بخورانند و بازد در آن به بندند و آب سرد بر ساق و پای بریزند و بر تمام شکم صندل و گل سرخ و کافور و سک و گل خراسانی مربی به گلاب و آس و اطراف انگور و خاکستر قصب و طرخا به گلاب و اندک سرکه آمیخته ضماد کنند و بر آن پارچه ی مبلول به گلاب نهند و چون گرم گردد تبدیل آن نمایند و بر ناف محجمه ی بزرگ ناری گذارند و همه عضلات بدن بمالند پس اگر باوجود این تدبیر قی کنند اعاده ی آشامیدن دوا نمایند و اگر غشی حادث گردد اندک قرص مسک در شراب و ماءاللحم معمول از لحم جدی و چوزه ی مرغ آمیخته بنوشانند و بچه ی مرغ و دراج بریان کرده و هنگام بریان کردن شراب و آب به بر آن پاشیده

مقابل بینی او دارند و این شربت فوا که بنوشانند امرود خشک و سیب و حب‌الاس و زرشک و انار دانه ی ترش همه را نیمکوفته در آب انار ترش معصور چهار چند آن خیسانیده بجوشانند و صاف نموده باز بپزند تا بقوام آید و اگر اسهال شدت کند نشاسته ی بریان به طبخ خشخاش و سک آمیخته حقنه کنند و اگر تشنج در دست و پای حادث شود پارچه در شیر مضروب به روغن آلوده نیمگرم بر عضلاتی که در آن تشنج باشد بنهند و مقابل مریض سیب و سفرجل و امرودوگل سرخ و صندل گذارند و **ایلاقی و جرجانی** گویند که محرور را در بیضه غثیان و عطش بیشتر بود پس آب نیمگرم بسیار نوشیده قی کنند تا معده را از طعام فاسد پاک کند و نوشیدن جلاب و ماءالعسل و روغن جائز نیست جلاب و ماءالعسل به سبب دوامر نشاید یکی آنکه هر دو در معده ی محرور فاسد شوند و صفرا گردند دوم آنکه هر دو غذا دهنده اند و صاحب هیضه را غذا نباید داد و روغن بهر آن نشاید داد که معده را ضعیف کند لیکن اگر در معده سوزش بود اندک جلاب بنابر تسکین حدت خلط بنوشند و اگر تشنگی و حرارت با آن غالب باشد جلاب با سکنجبین بدهند و اگر قی تمام کرده باشند و اراده ی تسکین آن باشد جلاب بآب انار ترش دهند و اگر تشنگی غلبه کند طباشیر سوده در آب انار دانه ی ترش آمیخته تجرع کنند و آب بهی ترش و آب سیب کوهی و آب اطراف انگور سود دارد و اگر این آب ها به قی بازگردند اندکی کعک سوده به سویق انار دانه درین آب ها آمیزند تا غلیظ شود و اندک اندک بنوشند و اگر کعک سوده در شراب تر کنند و یک دو کفچه از آن بخورند و بخوابند جائز است و ضماد از صندل و گلنار و گل سرخ و بهی و سیب بریان کرده و برگ مورد و گلاب و اندکی کافور بر شکم نمایند و یا آرد جو در آب مورد سرشته ضماد کنند و یا نان خشک کهنه به سرکه تر کنند و ضماد نمایند و یا بهی و سیب را در سرکه بپزند و سائیده گل سرخ گلنار و اندک افسنتین و مصطکی داخل کرده روغن آس و روغن گل آمیخته ضماد کنند و سفرجلی به سرکه پخته و غیر آن که در قول مسیحی گذشت بآب مورد سرشته ضماد کنند و خاکستر نی و خاکستر گز و خاکستر شاخ انگور به سرکه ممزوج کرده بر شکم طلا نمایند که قی و اسهال منع کند و اگر پارچه به گلاب سرد تر کرده بر شکم نهند روا باشد و شربت فوا که و قرص الطین که هر دو در قول مسیحی گذشت بدهند و این قرص حب‌الاس قی و اسهال بازدارد بگیرند انار دانه و ماز و هریک پنج درم حب‌الاس و سماق و نرمازج و گل ارمنی و بلوط و نشاسته بریان و مقل مکی هریک ده درم همه را کوفته یک مثقال بدهند و چون کار بدان حد رسد که عرق سرد آغاز کند و دست و پا سرد شود و فواق ظاهر گردد اطراف او را در آب سرد نهند و همی مالند و گل ارمنی در سرکه و آب مورد حل کرده بر پای او طلا کنند و پارچه بدان آلوده سرد کرده بر آن نهند و هرگاه گرم گردد بازتر کرده بگذارند و اگر ضعف و غشی حادث گردد عضلات و گوش و سربینی او بمالند و موی صدغ او را بکشند و ماءاللحم و شربت مشک در حلق او چکانند و اگر تشنج ظاهر شود بر عضلات معده ی او پارچه ی مبلول به روغن گرم کرده بنهند و قیروطی از موم و روغن بنفشه ساخته و حظمی کوفته بیخته بدان سرشته بر پنبه ی کهنه که بآب تر کرده افشرده

باشند مالیده بر پس گردن که مبداء اعصاب است و بر عضلات بنهند و اگر اسهال از حد بگذرد حقنه ی نشاسته که در قول مسیحی گذشت بعمل آرند و احمد فرح ذکر کرده که آنرا به اندک سک بنوشانند **ابن الیاس** و خجندی گوید که چون مریض قوی و متحمل باشد و استفراغ اسراف ننماید اعانت طبیعت به قی اخلاط فاسد از آب گرم کثیر المقدار به روغن کنجد یا روغن بادام چند بار نمایند حتی که معده از فضول پاک گردد و چون معده نقی شود و قی و اسهال اسراف نماید سفوف رمان پنج مثقال و قرص طباشیر قابض یک مثقال برب به ده درم بدهند و یا شربت انار منعنع یا آب انار میخوش یا آب به دامرود یا شربت سیب یا شربت ریباس یا شربت لیمو منعنع هرکدام که باشد ده درم به طباشیر نیم درم یا به قرص طباشیر قابض یک مثقال دهند و یا بگیرند پوست بیرون پسته یک مثقال و کوفته بیخته به شربت به یا شربت سیب بدهند و یا بگیرند توت سرخ خام خشک یک درم و سائیده بآب برف بخورند و یا این دوا که مسکن قی و اسهال مراری بالهیب و حرارت مزاج است بدهند بگیرند گل سرخ و سماق منقی هر واحد پنج درم طباشیر دو درم گل ارمنی سه درم کوفته بیخته از یک درم تا سه درم بآب انار ترش یا آب سیب یا آب به هرکدام که باشد از دو اوقیه تا سه اوقیه بخورند و یا در یکی از اشربه مذکوره سرشته بلیسند و تضمید معده بصندل و گل سرخ و اقاقیا و گل ارمنی هر واحد یک جزو کافور عشر جزو بآب مورد یا آب به سرشته نمایند و بر آن پارچه بآب برف سرد کرده اندازند تا معده بسیار بارد گردد و غذا بمزوره ی زرشک یا سماق به شیره ی مغز بادام بخورانند و مریض را امر به خواب در مواضع بارده نمایند و بادکش بهلول به گلاب بجنبانند در مهب شمال و روائح طیبه ی بارده مثل صندل و سفرجل و تفاح و گلاب و کافور پیش او دارند و اگر هیضه اسراف نماید و نبض ضعیف گردد و قوت قریب به سقوط رسد و سردی اطراف و غشی ظاهر شود گلاب سرد کرده بر روی مریض بپاشند و هر دو بازد و ساق به عصا به محکم بر بندند و کف دست و پا نیکو بمالند و چون از غشی افاقه شود شربت به یا سیب یا انار میخوش بنوشانند و غذا نان یا کعک در آب سفرجل یا دوغ گاو به سنگریزه یا آهن داغ کرده تر نموده بدهند یا ماکیان یا تیهو مطبوخ بآب سماق دهند و اگر مریض احتراق و لهیب در حوالی معده یا در معده دریابد پست جو بآب برف یا پست کنار یا پست سنجد بنوشانند و تضمید معده به سفرجل سوده و سویق جود اقاقیا و صندل سفید و سرخ و گل ارمنی و شکوفه ی انگور به گلاب و آب لفائف انگور نمایند و یا بگیرند آب انار شیرین و آب انار ترش یک من و شکر سفید نیم رطل و بجوشانند تا به اندک قوام آید و بر آن پست کنار و پست انار دانه هر واحد یک کف اندازند و بنوشند و یا این سفوف بخورند تخم حماض تخم زرشک بریان تخم مویز هر واحد شش درم طباشیر گل سرخ حب‌الاس هر واحد سه درم جریش کوفته از دو درم تا سه درم از آن تنها و یا بدانچه از ادویه ی قابضه مقویه مناسب باشد بدهند و اگر اسهال کثرت پذیرد و زمانه ی تابستان باشد باید که مریض را در آب سرد نشانند تا زمان طویل و اگر مرض منقطع شود بر معده محاجم بزرگ بغیر شرط یا بر ساق و قدمین نهند و قدم و کف به گل ارمنی و آب مورد

بمالند و چون مریض ازین مرض شفا یابد به اغذیه ی معتاد یکبارگی عود نکنند بلکه امر به تقلیل غـذا و تلطیـف او نماینـد و تیهود دراج و کبک مطبوخ بآب انار دانه یا غوره یا زرشک یا سماق بدهند یا کردناج یا مطبخن و مصوص با ناردانه که بهتـرین غذا برای ایشان است بعد نقل بسوی غذای غلیظ تر از آن به تدریج نمایند و این ضماد هیضه را در جمیـع اوقـات نـافع اسـت لحیته التیس اقاقیا سماق گلنار کمون گل ارمنی صندل پوست انار آرد عدس که آرد جو مساوی سائیده بآب برگ مورد و آب به و آب سیب و آب لف انگور سرشته بر معده ضماد کنند و بعض افاضل گفته اند که چون در هیضه وجع و لذع مفرط از انصباب خلط حاد لذاع به موضع وجع باشد شرب انار به لعاب اسپغول بنوشانند تا از لاق خلط و ازاله ی وجع نماید و اگر وجع باز ظـاهر گردد اعاده ی آن نمایند سعیدبن هبه الله گفته که بر طبیب واجب است که از مشاهده ی اعراض رویه که تابع این مرض باشند محزون نگردد بلکه ابتدا به تنقیه معده از غذای فاسد به نوشیدن آب گرم به مرات نمایند حتی که معده از آن به قـی و اسـهال پاک شود و چون فضول زائل گردد و مریض صلاح یابد می باید که تقویت معده ی او به رب انار کنند و اگر تشـنگی بـود آب سیب یا آب به بدهند و چون قی ساکن شود و تپ نباشد مریض را در حمام داخل کنند و بر اعضا آب نیمگرم ریزند و غـذا بـه شوربای چوزه ی مرغ بآب سماق یا بآب زرشک بدهند و اگر اسهال اسراف نماید و قوت ضعیف گردد سفوف انـار دانـه بـه رب سفرجل ساده دهند و قوت را یاری دهند به شرب ماءالشعیر که در آن انار دانه و قطع های بهی پخته باشند و اگر عطش شدید باشد واجب است که شیره ی تخم خرفه و زرشک به سکنجبین سفرجلی و آب سفرجل به طباشیر و گل ارمنی بدهند و بر معده آب مورد یا آب سماق طلا نمایند و انعاش قوت او بارائح طیبه کنند و اگر قی ساکن نشود مـریض را رب بـه گـل خراسـانی و طباشیر و کافور و گل مختوم دهند و اگر قوت ضعیف گردد انعاش او به مغز نان بآب سفرجل و اندک شراب عفص نمایند و بر سریر نرم و تحریک ارجوجه اگر از آن لذت یابد و بمسح پیشانی از افیون خواب آورند و چون صلاح یابد به چوزه ی مرغ بـآب سماق غذا سازند خضربن علی گوید که علاج هیضه مقصور بر ترک غذا در آن روز است و آب گرم بدهند تا تنقیه ی مـاده ی معده نماید و بر دفع فضول باقی اعانت کند و در شب شربت درد تازه دهند و اگر با آن مغص باشد در آن مطبوخ خطمـی تنهـا افزایند و اگر قی افراط کند پارچه ی مبلول به گلاب بر معده نهند و کعک مبلول به گلاب ببویند و روز دوم و سوم بـر شـربت مرد اقتصار نمایند تا آنکه قوت او قوی گردد بعده به تدبیر اهل صحت عود کنند **مصنف اقتباس** می نویسـد کـه در هیضـه ی صفراوی بهتر آن است که آب شیرین خصوصاً از باران و گلاب دو سه آتشه هر دو برابـر گرفتـه سـکنجبین سـاده ی صـادق الحموضت پنج توله در یک پیاله داخل کرده نیمگرم بنوشانند تا قی خود به خود آید و سه چهار مرتبه بلکه زیاد و به تکرار دهند تا از دهن و بینی بی اختیار برآید و خلط بیرون آید و باز همچنین به تکرار بدهند و اگر بدوی از خارج احتیاجی باشد مانند ارسال پر مرغ و انگشت در حلق بعمل آرند تا نقای تام حاصل آید و اگر اسهال ضعیف بود و طبع قبض با نفخ شکم باشد باید که سـه

چهار سرخ سقمونیای مشوی در آب آلو بخارا و یا تمر هندی که در آن گلاب و عرق کاسنی باشد بدهند و اگر به قی دفع شود دو سه دفعه تکرار آن کنند تا طبع دو سه نوبت اجابت نماید و الا بحقنه ی الینه ی علوی خان طبع را بکشایند و دو سه بار دیگر مکرر بعمل آرند تا نقای تام رو دهد و باید که تن را هرگز از پارچه نپوشند بلکه سرد دارند از ترشح آب سرد و یا مریض را در حوضی که آب تا به گلو باشد نشانند و اگر آن میسر نشود در ظرفی کلان نشانده به فاصله ی دو سه شبر آب سرد اندک اندک ریزند تا منع گذارش کند و درون گرم شود و بعد قرار طبع جهت رفع ضعف جواهر مهره یک ماشه طباشیر دو ماشه در شربت لیمون یک توله لیسانیده سکنجبین تفاحی و شربت به هریک یک توله در گلاب و عرق بیدمشک و کاسنی هریک چهار توله بدهند و باقی بعضی تدابیرات در علاج کلی گذشت.

علاج هیضه بلغمی

اگر ماده متوجه به خروج از قی باشد بآب نیمگرم و نمک و یا بآب ترب و سکنجبین عسلی و یا بطبیخ تخم ترب و شبت و نمک محلول و دیگر مقیات مکرر قی کنند بعد از آن سکنجبین و گلقند همراه گلاب بخورند و اگر ماده متوجه به اسفل بود برای تحلیل آن و تقویت معده و تفتیح و نشف رطوبات فاسد از معده و امعاد اخراج آن به طریق امعا انیسون زیره ی سیاه مصطکی عود غرقی جوشانیده صاف نموده گلقند داخل کرده نیمگرم چند بار بنوشانند و یا گلقند سه توله در عرق بادیان عرق عنب‌الثعلب گلاب مالیده سکنجبین ساده داخل کرده بدهند و بعد نقای معده شربت انارین منعنع عرق کموه عرق کاسنی گلاب دهند و تا که قوت قوی و مساعد باشد در حبس نکوشند و بعد نقای معده و امعا از طعام فاسد مطبوخ گشنیز خشک انیسون هرکدام یک جزو و غیر آن که در علاج کلی در قول انطاکی گذشت سوای عناب بدهند و آشامیدن چای خطائی که با قرنفل و بادیان خطائی به گلاب جوشانیده باشند مجرب است و اگر قی کند مکرر بدهند و مربای آمله به طباشیر و مصطکی نیز در هیضه ی بارو به غایت سودهند است و دانه ی هیل چهار ماشه گلقند سه توله نیز نافع و حب نارجیل و حب پوست بیخ اگر نیز معمول و به قول حکیم عابد آشامیدن زربنا و از یک درم تا دو درم از ادویه ی دیگر غنی می کند و کذا سفوف زرد چوب بابول گوساله و هر دو به صحت تجربه پیوسته و خطا نکرده و خورانیدن نارجیل دریائی تنها و یا با فلفل سیاه و عود هندی و عود صلیب و فاد زهر معدنی از هریک قدری و کذا پیپتا با یک دو دانه ی فلفل سیاه و آشامیدن اندک اندک آبی که به قدر سی مثقال گرفته در آن فاد زهر قنفذی انداخته بگذارند تا آنکه آب خوب تلخ گردد و نیز نافع است و اگر حبس قوی منظور باشد شربت میبه و جوارش سفرجلی قابض و قرص عود و یا تریاق و مثرودیطوس بدهند و اگر سهر هم عارض گردد قرص را سن برای منع قی و تنویم دهند و اطراف بمالند و محکم بر بندند و زعفران و مشک و عود باریک سائیده بآب بهی آمیخته بر معده ضماد کنند و دست و پای را به روغن سوسن بمالند و اگر بعد هیضه ضعف بسیار گردد حب نارجیل جواهری دواءالفاوانیا باید داد

و اگر عود پوست بیرون پسته دانه ی هیل گل گاوزبان جدوار هر واحد یک ماشه سوده به شربت انارین یک یک توله سرشته بلیسند و بالایش عرق کاسنی عرق مکوه عرق گاوزبان گلاب هریک چهار توله شربت انارین دو توله بنوشند بعد دفع ماده برای تقویت معده و دل و تحلیل و قبض صالح و اصلاح و با نافع است و اگر اعراض دیگر مثل غشی و تشنج و غیره رو نماید هرچه در علاج کلی و هیضه ی صفراوی بهر تدارک هر واحد مسطور شد بکار برند و ایضاً چون اطراف سرد گردد و عرق سیلان نماید و فواق رنج دهد و تشنج دست و پا عارض شود طبیخ قرنفل بنوشانند و تکمید به کمادات خشک نمایند و ماءاللحم ممزوج به شربت مشک و جور کنند و دلک با دهان مثل روغن ناردین و قسط نمایند و پنبه ی کهنه بدان تر کرده بر مبادی اعصاب و عضلات گردن گذارند و **گویند** که اگر بعد قی ماده باقی باشد به مسهل خفیف اخراج آن نمایند و بعد تنقیه زربنا و کوفته بیخته در عرق بادیان حبها به قدر ماش ساخته سه حب دهند و سفوف ارسطاطالیس خورانند و جوارش مصطکی و عود شیرین بدهند و اگر چوب پیارانگا که نباتی است هندی و در بلاد پورب به هم می رسد به قدر چهار سرخ با چند عدد فلفل سیاه در گلاب یا عرق بادیان سائیده نوشانند مجرب ست و فاد زهر معدنی و حیوانی و پپیتا و نارجیل دریائی استعمال کردن نفع بلیغ می بخشد و دیگر ادویه ی قابضه ی حاره مثل دانه ی هیل و پوست ترنج و جدوارد جز آن نافع غذا آب یخنی دهند و حکیم شریف خان در تالیف شریف می نویسند که در سفری طعام به شب گذاشته بودند چند کس صباح آن طعام را خوردند همه را قی کردند و قی بند نمی شد و بر اعضای بعضی اثر کمودت و تیرگی ظاهر شده بود و دوای دیگر همراه نبود والد ماج غفرالله پپیتا را در گلاب سائیده با وزان مختلفه استعمال نمودند نفع کلی بخشید و قرنفل در سیب غرس کنند چنانکه سر قرنفل اندکی بیرون ماند و تمام قرنفل در سیب داخل شود و چند روز همین طور گذارند بعده قرنفل بر آورده استعمال نمایند که برای بیضه و وجع فواد و تقویت معده بیعدیل هست و اگر از آن سیب اندکی سائیده اطفال را قی عارض می گردد بخورانند نفع دارد و کذا قرنفل یک درم در گلاب و عرق بادیان جوشانیده جرعه جرعه نوشیدن مفید و به قول صاحب تکمله هدی شرب بول آدمی به غایت مفید و نربسی به گلاب سوده انفع الادویه است و تریاق کبیر سریع التأثیر و کذلک مضغ پوست درخت عشر یک ماشه و ابتلاع آن و اگر برگ نازک بید انجیر دو عدد مالیده آب او افشرده بنوشند نیز مفید بود و گویند که نوشیدن شراب بآب پیاز درین مرض بسیار نافع و خس پوست نارجیل ناگر موتهه هر واحد یک نیم توله پوست بادام پودینه ی خشک هریک سه توله الایچی سفید نه ماشه در پنج آثار آب بجوشانند چون نصف بماند اندک اندک بنوشانند که درین باب منقول از مجربات استاد و معمول این اضعف العبادست و در نسخه ی مجربی وزن خس سه توله است و نوشته که در سه پا و آب بجوشانند هرگاه ثلث کم گردد بکار برند و پترج دانه ی الایچی صندل سفید قرنفل عود غرقی پوست ترنج هر واحد یک درم نبات ششدرم کوفته بیخته دو درم به گلاب خوردن مفید است و این دوا برای بیضه به تجربه ی دوستی مکرر رسیده فوفل و کهنی یک عدد دانه الایچی

خرداجو این هریک آنقدر که سه مرتبه به سر انگشت ابهام و سبابه و وسطی گرفته شود همه را در ظرف گلی کوچک نو که آنرا به هندی کوری کلیه گویند گذاشته سکوره به قدر آن بر دهنش نهاده لبها بخمیر آرد بند کرده در تنور گذارند تا آنکه ادویه بسوزد پس برآورده سه حصه کنند و هر روز یک آنرا بآب تازه خورند فوراً قی و اسهال مفرط بند شود و سونف واجو این جوشانیده نوشیدن نیز مفید هیضه بلغمی است و این حب در ازاله ی درد معده و تجوید هضم و کسر ریاح و تولید اشتها و اصلاح فساد معده و سوء هضم نافع و در بیضه ی وبائی دوائی است کافی بعنون الله الشانی غنچه ی مدارشش توله فلفل سیاه سه توله نمک طعام سه توله قرنفل کلهدار نوشاد در مصعد هر واحد نه ماشه آهک آب نادیده سه ماشه افیون یک نیم ماشه یک روز بآب ادرک صلایه کرده خشک نمایند بعده بآب لیمون کاغذی کرده حب ها برابر نخود و کنار دشتی بندند برای اطفال تا ده ساله از یک تا دو حب خرد برای جوان حب کلان و در هیضه اگر تشنگی غالب باشد بعد خوردن حب آب به گلاب آمیخته نوشند اگر سر رشته ی حیات باقی است صحت یابد و جمله عوارض رویه ی هیضه مبدل به راحت گردد و اگر زرد چوب که از شکستن سیاه بر می آید نه ماشه بآب سائیده بنوشانند نیز برای هیضه مفید بود و بادیان سه درم پودینه دو درم قرنفل چهار عدد گلقند دو توله جوش داده نوشیدن سودمند و تخم فلفل سرخ یک عدد در قدری موجب بسته خوردن به منزله ی اکسیر است و تتلی به کسرتای فوقانی و سکون تای فوقانی ثانی که نهالی است هندی و در کشت گندم می باشد در قدری آب با پنج عدد فلفل سائیده بخورانند و اگر قی شود باز بنوشانند و پیارانگا که چوبی است اغیر رنگ و بیشتر طرف کلکته بهم می رسد به قدر یک نیم ماشه ها چند دانه ی فلفل سیاه در آب سوده نوشیدن قائم مقام تریاق است و این حب ها ساخته نیز به استعمال می آرند و بدانند که اگر بیضه محتبس باشد ایارح فیقرا و حب تر بد مناسب است و اگر سنای مکی نه ماشه گل سرخ بادیان گل بنفشه شاهتره هریک شش ماشه جوشانیده گلقند سه توله داخل کرده بنوشانند نیز هیضه ی محتبس را نافع و گاهی تخم کرفس چهار ماشه انیسون سه ماشه عوض شاهتره می کنند و وزن گل بنفشه چهار ماشه می نمایند و گاهی عنب‌الثعلب پر سیاوشان تخم کرفس هریک چهار ماشه عوض گل سرخ و شاهتره داخل می کنند و سفوف سناد و دای عصاره ی ریوند نیز در هیضه ی محتبس معمول است و مصطکی یک ماشه سوده به هلیله ی مربی یک عدد سرشته خوردن و بادیان گل سرخ هریک شش ماشه جوشانیده گلقند مالیده نوشیدن ملین و مقوی معده است و اگر درد شکم به شدت هم باشد عرق بادیان عرق عنب‌الثعلب هریک پنج توله گلاب شربت دینار هریک چهار توله بدهند و اگر این قی شود و دست نیاید بادیان بدهند و اگر از این هم نکشاید مسهل سیاه حب السلاطین بایذ داد و یا در بیضه ی محتبس سنای مکی نه ماشه کوفته به گلقند دو توله سرشته همراه عرق بادیان دهند و یا سنای مکی یک توله تخم کاسنی شش ماشه گلقند سه توله جوشانیده بدهند و یا بادیان بیخ بادیان بیخ کاسنی گل سرخ هریک شش ماشه پر سیاوشان چهار ماشه جوشانیده گلقند سه توله داخل کرده دهند و گاهی

سنای مکی نه ماشه گل بنفشه عنب‌الثعلب هریک شش ماشه مویز منقی ده دانه تخم خیارین کوفته شش ماشه ریوند چینی سه ماشه عوض بیخ بادیان و گل سرخ داخل می کنند و روز دوم برای دفع گرمی مزاج و جگر و اصلاح طبیعت و تقویت جگر و معده شیره ی کاسنی شش ماشه عرق عنب‌الثعلب هفت توله گلاب چهار توله شربت انارین دو توله می دهند و اگر طفل پنج ساله را بیضه محتبس افتد و دم به شکم نگنجد نارجیل دریائی دو سرخ به گلاب سوده بدهند بعد از آن شربت دینار دو توله بعرق بادیان پنج توله گلاب سه توله حل کرده دهند **اقوال بعض مهره شیخ** می نویسد که جوارش خولنجان اصلح و اسرع تأثیر درین باب است و اقوی از آن سفوف نمک است و اگر احتیاج به مسهل افتد این شربت ورد تربدی بدهند برگ گل سرخ دو رطل تربد مجوف افتیمون هر واحد یک اوقیه در چهار رطل آب گرم بخیسانند و بعد یک شبانه روز بجوشانند تا نصف بماند مالیده صاف نموده سقمونیا مشک مصطکی عود قرنفل سک نشاسته هریک دو درم در صره بسته انداخته بمالند تا قوت آنها در آب بیاید پس بردارند و یک اوقیه بنوشند و آن بهترین مسهلات است و تضمید شکم با ضمده ی حسار نمایند **صاحب کامل** گفته که اگر آنچه به قی و اسهال بیرون آید بلغم باشد هیبه ی ممسک و شربت سیب مطیب و قدری جوارش سفرجلی ممسک و جوارش سیب ممسک و این طبیخ انجدان بدهند بگیرند انار دانه نیم رطل نعناع فوتنج مرماحوزانجدان تخم کرفس هریک درم و همه را در دو رطل آب بجوشانند تا نصف بماند صاف نموده سرد کرده ساعت به ساعت اندک اندک بنوشند و این قرص کندر استعمال نمایند کندر ذکر گل خراسانی هریک پنج درم پوست بیرون پسته سه درم عود هندی کبابه قاقله هر واحد یک درم کافورسک قرنفل هریک نیم درم ادویه را باریک سائیده هر قرص به وزن یک درم سازند و یک قرص به شربت هیبه ی ممسک یا به شربت سیب مطیب بدهند و این سفوف مانع اسهال و قی مراری و بلغمی است بگیرند اناردانه ده درم زرشک گل سرخ هریک چهار درم مرطیب سعد هریک سه درم مصطکی سنبل الطیب انیسون طباشیر پودینه ی خشک پوست بیرون پسته هریک دو درم سک عود هندی هر واحد یک درم همه را باریک سائیده دو درم از آن بخورند و بالایش شربت سیب یا هیبه بنوشند پس اگر اسهال و قی منقطع نشود ربط ساق و ساعد و دلک اطراف و طلای گل ارمنی و وضع محجمه بر معده چنانچه در علاج هیضه ی صفراوی گفتیم استعمال نمایند **مولف جامع** گوید که چون هیضه ی به مشارکت به رد معده باشد بعد نقاحبس قی به شربت نعناع ممزوج به میبه یا به عود نمایند و اضمده ی مائل به تسخین استعمال کنند و تکمید و تمریخ شراسیف با دهان قوی مسخن ملطف قابض سازند **جرجانی** و ایلاقی گویند که مرطوب را در حالی که فساد طعام و در معده ی او دریابند ماءالعسل دهند تا قی کند و معده را پاک نماید و بعد از آن این قرص عود برای تقویت معده و منع قی بدهند قرنفل کبابه هریک درمی سنبل مصطکی هریک نیم درم عود خام چهارم شکر برابر همه ادویه خوراک یک مثقال و بعد تنقیه حیله خواب آوردن باید کرد و اگر در ناف تمدد وجع باشد که از خواب منع نماید طبیخ زیره ی ممزوج نبیند کهنه ی گرم بنوشانند تا

وجع ساکن شود و خواب آید و تضمید معده به ادویه ی مسخنه که در آن قبض باشد باید کرد پس چون از خواب برخیزند استحمام نمایند و بعد از آن غذا ما یکسان بآب انار دانه و آب سماق یا دراج یا کبک بدهند **ابن الیاس** گوید که چون با هیضه حرارت و تپ نباشد و آنچه به اسهال و قی برآید بلغمی بود این دوا برای او نافع است کند سه درم گل سرخ شش درم عود سک قرنفل هر واحد سه درم سنبل الطیب گل خراسانی کبابه چینی هر واحد یک درم باریک سائیده به قدر مطلوب بآب انار یا شربت انار منعنع ده درم بدهند و اگر مرض منقطع نشود وضع محاجم و غیره که مذکور شد به عمل آرند **خجندی** گوید که مبرود را بعد قی وجوع و خواب طویل جوارش عود و کمونی دهند و گاهی فلونیای رومی خصوصاً با نعنع نفع می کند و اگر مواد من دفعه به قی بلغمی باشد این دوا بهر او سودهند است کند سه درم گل سرخ شش درم عود دو درم قرنفل گل ارمنی سک هر واحد یک درم همه را سائیده به شربتی از اشربه ی مذکوره بخورانند بعده میبه و سفرجلی بدهند **مضف** شفاءالاسقام و مغنی می نویسند که اگر سبب هیضه تغییر طعام بسوی برودت و بلغم بود و آنچه در اسهال و قی خارج شود بلغم لزج باشد آب گرم که در آن انیسون و زیره ی سیاه و مصطکی و عود و سنبل الطیب جوشانیده باشند بنوشانند و بگذارند تا اسهال به مرات گردد بعد از آن میبه و سفرجلی ممسک بدهند و نان در شراب ریحانی تر کرده بخورانند و بعد نقای معده اگر محموم نباشد در حمام داخل کنند و آب نیمگرم بر اعضای او ریزند و بر خواب تحریص نمایند و تدهین مراق به مثل روغن بابونه کنند و بعده حمام استعمال نمایند و تلطیف تدبیر کنند و مصوص بچه ی مرغ دهند و بسوی اغذیه ی مالوفه به تدریج گرایند تا از اعاده ی مرض امان یابند مسیحی گوید که اگر آنچه قی کند بلغمی باشد نه صفراوی هیبه ی متخذ از سفر جل و شراب و افادیه دهند و تضمید معده به سنبل و زیره و انیسون و مصطکی و حب‌الاس نمایند و دلک اطراف کنند و روغن ناردین که در آن نمک و به ورق حل کرده باشند بمالند و معده و جمیع مفاصل را بآب سیب و شراب سوسن که در آن زعفران و مشک داخل کنند مسح نمایند و اگر در شکم درد باشد بر آن پارچه گرم کرده نهند و زیر باج که در آن جوز بریان سوده توابل باشد غذا سازند و رب آس درینجا نافع است **صاحب اقتباس** گوید که در هیضه بغمی اول قی کنانند بآب برگ شبت و کریله و ترب هریک نه توله نمک طعام یک توله گلاب هفت توله به کرات و مرتات و به فاصله ی چهار گهری جهت حبس قی مصطکی عود هندی انیسون هریک هفت ماشه بادیان پودینه هریک نه ماشه قرنفل سه ماشه در گلاب بکنیم پاد بپزند که به نیمه آید نیمگرم بدهند و مصطکی سه ماشه سوده در روغن بابونه یک توله آمیخته بر معده بمالند و بعد از یک نیم پاس بهر تنقیه ی بدن و معده ایارج فیقرا هفت ماشه در عسل سه توله آمیخته بلیسانند و یا حب غاریقون علوی خان نه ماشه مطبوخ تربد بدهند و بعد از حبس قی و اسهال و تنقیه دواءالمسک حار نه ماشه جد وارد و ماشه مومیائی حجری یک ماشه لیسانیده بالایش شربت مشک دو توله عرق دارچینی مرکب علوی خان و عرق عنبر هریک پنج توله دهند و ضماد از عود و سنبل و زعفران داشته و قرنفل

هریک سه ماشه بر معده گذارند و قرص عود در آن در هیبه آمیخته بدهند و حکیم علوی خان در عشره ی کامله می نویسند که تریاق اربعه به قدر پنج شش حبه و عسل هفت ماشه شراب مست یک نیم توله در عرق کیوره ی پنج توله در حبس قی مجرب است و همچنین طبخ چای خطائی چهار ماشه دارچینی قرنفل بادیان خطائی هریک سه ماشه الایچی کلان نیمکوفته پنج عدد نبات سه توله و اگر بعد تنقیه و قرار طبیعت نفخ شکم و قراقر و حبس بول پدید آید جوارش کمونی کبیر نه ماشه با شیره ی قرطم یک نیم توله تخم خرپزه بادیان پودینه هریک نه ماشه گلاب پا و آثار گلقند چهار توله دهند و تکمید از جاور و پنبه دانه و نمک طعام کنند و غذا شوربای مرغ شکم سیر دهند و بعد دفع اعراض جهت رفع ضعف دواءالمسکه حار تلخ نه ماشه به ماءاللحم ساده نه توله و شربت ابریشم و بادرنجبویه دو توله بدهند و ماءاللحم مرکب پنج توله شراب ریحانی پنج توله و شربت یاقوت علوی خانی سه توله دادن مجرب است و چونه به قدر نخود حب بسته در زرد چوب سوده غلطانید و حب دادن مجرب شاه ارزانی است و پوست بیخ عشریاگل آن یا مساوی فلفل سیاه حب بسته به قدر موئهه دهند که مجرب است و نارجیل دریائی و یا پپیتا دو حبه در گلاب دهند تا که مواد فاسد معده بیرون آرد بعده حبس کند.

علاج هیضه‌ی سوداوی

ماءالعسل گرم کرده دهند تا غسل معده نماید و به جهت قوت جلاد تقطیع و ارخائی که دارد ماده را به قی و اسهال دفع کند و یا جوزالقی سه ماشه به ورق دو ماشه در سکنجبین افتیمونی علوی خان دو توله آمیخته بخیسانند و بالایش ماءالعسل بسیار نوشانند و از پر مرغ از خارج مدد دهند تا معده از سودا پاک گردد و اگر به خوبی خارج نگردد وقت باقی بود سفرجلی مسهل و مانند آن دهند بعده خواب کنند و روغن مصطکی بر معده بمالند و چون این قسم هیضه به کسانی می افتد که سودا در معده ی ایشان غالب بود لهذا بر اسهال مطبوخ افتیمون تربدی ستوده اند و بعد از تنقیه اگر اسهال باقی باشد قرص عود و این سفوف دهند انار دانه ی بریان دانه ی هیل بریان کهر بازرباند بریان سداب گشنیز بریان هلیله ی کابلی بریان مصطکی حب‌الاس بریان سفوف ساخته در شربت حب‌الاس سرشته بلیسانند و دیگر تدابیر مسکنه مثل خواب آوردن و شکم به چیزی گرم پوشیدن و اطراف مالیدن و گرم داشتن بکار برند و بعد از آن بهر انقطع اسهال و رفع یبس و جفاف که از استفراغ حاصل شده باشد حمام نمایند و اگر اندکی یبس باقی ماند روغن کدو و یاسمین بر معده و بدن بمالند و خمیره ی صندل ترش و یا خمیره ی مروارید ساده به ماءاللحم دهند و اگر درین هیضه بعد تنقیه در مولذع به معده و امعا عارض گردد اسپغول و آب انار به شکر آمیخته بدهند که بسیار نافع است و از لاق خلط لاذع و اخراج آن نماید و اگر بعد خروج خلط و تسکین درد باز درد عود کند دلالت بر انصباب ماده از عضو دیگر نماید و درین هنگام فلونیا یا معجون زحیر محمد زکریا یا تریاق یا مشرودیطوس دهند که تسکین آن نماید و بعد رفع هیضه به غازای سهل الانهضام چون گوشت طیور غذا سازند و اگر مانعی نبود و آنرا بآب انار و آب غوره

تراش سازند و تا ارجاع قوت اندک اندک در غذا توسیع نمایند و باقی تدبیر حسب حاجت از اقسام سابقه اخذ کنند و بهر رفع سمیت و جز آن آنچه در هیضه ی بائی بیاید بکار برند.

علاج هیضه‌ی وبائی

هرچه در علاج کلی و هیضه ی صفراوی مسطور شد به همان دستور علاج کنند و تا حصول تنقیه ی تام از ماده ی سمی هرگاه به مریض کرب و اضطراب پدید آید فی الفور قی کنانند و ایضاً در ابتدا بهر رفع سمیت ماده بعض ادویه ی تریاقیه استعمال نمایند مثلاً تریاق افاعی که از مخترعات و مجربات جالینوس است و حب بیخ عشر که هر دو معمول راقم است بدهند و حکیم علوی خان در عشره کامله می نویسند که در هیضه ی وبائی شیره ی زنجبیل بی ریشه سه ماشه و زرنب و زربنا و هریک یک نیم ماشه در عرق کیوره و عرق بهار ترنج هریک هفت توله برآورده نمک لاهوری دو ماشه داخل کرده نوشانیدن کثیرا نفع است و به قول بعضی از حذاق درین باب بهتر از این دوائی نیست و مکرر به تجربه رسیده و اگر پوست بالای نارجیل که آنرا حباً گویند سوخته و پوست لیمون سوخته و بانات سرخ سوخته هریک چهار ماشه بآب حل کرده در دو سه مرتبه بنوشانند و همین قدر روز دوم چند بار مکرر استعمال نمایند برای کثرت قی و اسهال و شدت تشنگی که از ماده ی سمی هیضه عارض شده باشد عجیب النفع است و اگر آبک آب نادیده نه توله نوشاد کانی یک نیم توله در دو نیم آثار آب انداخته بگذارند چون آب صاف بالایش بایستد به احتیاط زلال او بگیرند تا درد او نیامیزد و آب لیمو آمیخته در شیشه نگاه دارند و از سه تولد تا هفت توله انتها بنوشانند در هیضه ی وبائی اکثر جانفع آن به مشاهده رسیده و شیره ی گل نیب به قدر دو مثقال با چند دانه ی فلفل سیاه در گلاب برآورده دو سه بار نوشانیدن نیز دافع سمیت ماده است و دیگر ادویه دافع سمیت آن که سابق مذکور شده حسب مشاهده ی حال استعمال نمایند لیکن در اثنای آن از اخراج ماده به قی غافل نباشند و در هیضه ی وبائی که با نفخ شکم و شدت تشنگی باشد شیره ی زرشک چار ماشه سهاگه ی بریان دو ماشه نوشانیدن معمول استادی مرحوم است و بعد نقای بدن از ماده و کثرت استفراغ به مسکناتی که در علاج هیضه ی صفراوی مذکور شد به تسکین پردازند و مولف اقتباس می نویسد که به گلاب تند دو سه آتشه سه جزو و آب سرد بیخ یا شوره پرورده یک جزو آمیخته نوشانیده قی کنانند و به تکرار دهند تا از راه بینی برآید آنگاه منع فرمایند و آب سرد در کف گرفته بر رو و سینه و دل زنند و بادکش از پارچه بافته ساخته بگلاب و آب یخ و عرق صندل تر کرده هوا نمایند و بهتر آن است که مریض را در حوض پر از دوغ ترش نشانند و تا به گلو باشد یک ساعت به خوبی نشسته دارند و همچنین در آب سرد یخ تا لرزه بر اندامش افتد پس برآورده بآب گرم غسل نموده در پنبه ی کهنه که فی الحال ندف زده باشد پنهان نمایند تا سه ساعت نجومی و این دوا دهند جواهر مهره و اگر بدست نیاید بدل آن زهر مهره ی خطائی یک ماشه طباشیر دو ماشه زرشک یک نیم ماشه در شربت لیمون و سیب هریک یک نیم توله آمیخته

با شیره ی زرشک نه ماشه در گلاب و عرق بیدمشک کیوره هریک سه توله برآورده دهند و یا جواهر مهره و زهر مهره هریک یک ماشه در بالائی جغرات ترش یک نیم توله بدهند تا حبس قی کند بعد از آن اگر اسهال باقی ماند دوغ گاو آهن تاب کرده بسیار دهند چنانچه حکیم علوی خان در عشره ی کامله نوشته اند و عطرهای بارده ی مقوی اعضای رئیسه استعمال نمایند تا اسهال بند شود و پس جهت تقویت و ابنعاث حرارت غریزی جواهر مهره ی خطائی دو ماشه در دواءالمسک معتدل علوی خان نه ماشه سرشته بعرق کیوره پنج توله دهند و **بدانند** که بعض عوارض اند که چون مشتد شوند به هلاکت رسانند چنانچه غشی و سردی اطراف و احتباس بول و نفخ شکم پس باید که در تدبیر آنها سعی بلیغ نمایند مثلاً در غشی آب سرد بر چهره و رو زنند و تدبیر مختار ابن هبل که چکانیدن آب لیمو و یا دوغ گاوی ترش بریا فوخ است و در علاج هیضه ی صفراوی از خلاصه نقل کرده و دیگر تدابیر افاقه ی غشی که در آنجا مسطور شد به هوش می آرد و به قول شاه ارزانی جوزبوا در روغن کنجد آمیخته بر همه بدن و اطراف مالیدن برد آنرا دور کند و غشی را ببرد و میر بهاءالدین در خلاصه التجارب قلمی فرموده که جوزبوا فقط در دهن داشتن و بر همه عضلههای بدن مالیدن بسی مفید است و جهت احتباس بول برگ شبت و قنب و گل پلاس و برگ انار و برگ پنبه ی باغی هر واحد یک قبضه جوش کرده انکباب نمایند و ثقل آنرا گرما گرم بر زهار بندند و شیرجات بزور بارده ی مدره با شربت بزوری معتدل و شربت کشوث علوی خان دهند و جهت رفع نفخ شیره ی بادیان نه ماشه و الایچی کلان پنج عدد گلقند چهار توله گلاب پا و آثار دهند و صبر ممینیم توله مغز خیار شنبر سه توله در آب برگ عنبالثعلب و مغز گهیکوار ضماد کنند و چون بعد حصول صحت سبات و یا قبض و یا فواق عارض گردد باید که سرکه و روغن گل هر دو برابر بر تارک سر نیمگرم مالند و دیگر تدابیر که در سبات مذکور است بکار برند و مصطکی سه ماشه در گلقند یک توله آمیخته بخورانند و پنج توله گلقند را در گلاب نیم آثار بپزند که به نیمه آیند مع برگ ها دهند و یا شیره کشیده با گل بنفشه یک توله بدهند و جهت فواق گلاب قرنفلی چهار پنج توله نوشانند و همچنین مقطر سرکه دو سه توله در گلاب پا و آثار آمیخته دهند و هرگاه که قی به کدام حیله بند نشود باید که شیشه ی حجامت بر معده گذارند و دست و پا را به نوار محکم بر بندند و افشره ی لیموی کاغذی و یا مقطر یک نیم توله در آب سرد بنوشانند و در سالی بآبتدای فصل خریف هیضه وبائی عارض شده و هرکسی که آب سبز رنگ متعفن اندکی از دهن می انداخت اکثر همان زمان هلاک می شد والا بیهوش می گردید و جمیع عوارض هائله رومی نمود و درین اثنا هرکسی که بعد از انقضای یکپاس به من می رسید و به هوش می آمد آنرا دوغ گاوی آهن تاب هفت مرتبه و همچنین نقره و طلا تاب کرده عوض آب و غذا دادم و زهر مهره یکماشه طباشیر دو ماشه صندل سفید یک نیم ماشه در گلاب سوده با دوغ یک پیاله صبح نوشانیدم و به وقت شام قرص طباشیر کافوری قابض سه ماشه در شربت سیب یک توله شربت رنگتره و شربت بهی هریک یک نیم توله در عرق بهار ترنج هفت توله دادم و به همین

تدبیر اسهال و قی موقوف شدی چنانچه سه صد و هشتاد نفر صحت یافتند و تا یک هفته این قسم هیضه شدت می داشت **ذکر ادویه ی مرکبه** که در هیضه ی وبائی برای رفع سمیت آن معمول است به شرطی که ماده در غایت حدت نباشد **تریاق الافاعی** که رفع سمیت هوام کند و اطبای سابق اجماع نموده اند که هرکه در وبا در بعضی اوقات به قدر نیم مثقال با گلاب و یا شراب و یا قائم مقام آن تناول نماید بی شک و شبهه رفع اذیت وبا و تپ وبائی می کند و بغایت مجرب دانسته اند و از جالینوس منقول است که در سال وبای آن عصر هرکه استعمال نمود سالم ماند بگیرند صبر زرد دو جزو مرصاف زعفران هریک یک جزو راقم این اجزا را در گلاب محق کرده جها به قدر نخود ساخته دو حب با گلاب در هیضه ی وبائی اکثر استعمال نموده و در رفع سمیت و شدت اعراض آن مفید یافته و بعضی کسان را که در ایام هیضه ی وبائی به خوردن دو حب از این صلح امر کرده از عرض آن سالم ماندند **حب نارجیل** جهت رفع هیضه و قی و غثیان و دفع سموم مشروبه نارجیل دریائی کهنه در گلاب سوده نیم درم تخم ترنج تخم نارنج هریک یک درم و اگر بجای تخم نارنج تخم کونله که نوعی از نارنگی است و یا کونله ی بوسیده خشک شده مجموع پوست و مغز و تخم بگیرند بهتر است با گلاب زم سوده حب ها به قدر نخود بندند شربتی از سه حب تا شش حب و به تفاریق تا دو دوازده حب نیز می توان داد مثلاً سه حب بخورانند اگر تسکین نمود بهتر والا چهار پنج حب دیگر بدهند **نوع دیگر** قوی تر از آن جهت علل مذکور هنگامی که قی و اسهال بند نشوند و ضعف و نقاهت بسیار باشد و برای تقویت بدن و حفظ صحت نافع است نارجیل بحری تازه یک درم زمرد اعلی کهربای شمعی مرجان عقیق به معنی لعل بدخشی یا قوت رمانی یاقوت زرد عود هندی عود صلیب ایرسا مصطکی قرنفل دارچینی قاقله ی صغارورق طلای محلول جدوار خطائی زعفران هریک نیم درم صندلین طباشیر تخم ترنج تخم خرفه ی مقشرورق نقره ی محلول هریک نیم مثقال مروارید ناسفته یک مثقال جواهر با بید مشک و یا گلاب سوده و دیگر ادویه کوفته بیخته با بید مشک سرشته حبوب به قدر نخود سازند شربتی از سه حب تا چهار حب با گلاب و بید مشک فرو برند و اگر یک درم فادزهر معدنی و دو قیراط عنبر اشهب و سه قیراط مشک خالص اضافه نمایند قویتر گردد **حب بیخ عشر** که برای رفع سمیت هیضه مجرب و بی نظیر است پوست بیخ آگ فلفل گرد برابر بآب ادرک کهرل کرده حب به قدر ماشن بندند و یکی به صاحب هیضه بدهند دیگر معمول حکیم وارث علیخان زرد چوب آهک تخم فلفل سرخ هریک یک دام پوست بیخ آگ سه دام بآب پودینه سائیده به قدر فلفل حب بسته وقت هیضه یکی خورانند رافع سمیت آنست دواء الفادانیا که بعد رفع هیضه جهت تقویت مزاج بارد معمول فادانیا سه رقی جدوار خالص عود هندی زهر مهره ایرسا هریک دور قی مشک خالص زعفران هریک یک رتی عنبر نیم رتی طباشیر چهار رتی با گلاب باریک سوده بلیسند و بالایش گلاب و بیدمشک یک یک توله بنوشند هر روز تا هفته اینقدر بخورند و اگر گرمی کند مشک و عنبر داخل نکنند و با شیره ی تخم خرفه و گشنیز خشک بدهند **تعلیم** هیضه که به اطفال افتد سببش بیشتر نوشانیدن شیر بسیار

است یا خورانیدن طعام و یا هر دو متواتر که یکی هضم ناشده بالایش دیگر بدهند و یا حرکات مفرط که باعث سوء انهضام غذا گردد و این مرض هرچند روی و خطرناک لیکن افراط اسهال و شدت ضعف سقوط نبض و ظهور تشنج درین چندان مخوف نیست خصوص صبیان را پس باید که معاج از مشاهده ی این احوال مشوش نگردد و چون ماده ی در حرکت و طبیعت متوجه اخراج آن است اصلاً و قطعاً متوجه حبس و قطع آن نشود و شیر و غذا مطلق به آن ندهد و حتی الامکان در تنویم او کوشد خواه او را خواب آید یا نه زیرا که خواب و سکون و آرام موجب انهضام غذا و اصلاح آن است و اندکی تریاق فاردق به عرضه و به طفل نیز بخوراند اگر حرارت بسیار غالب نباشد و گویند که بهترین ادویه درین باب خاکشی سنگ شو نموده در گلاب و یا آب جوشانیده چند دفعه بنوشاند اگرچه هر دفعه قی نماید و جوش ندهند اگر هیضه ضعیف باشد بعد اطمینان از دفع مواد حابسات مثل زهر مهره یا گل مختوم یا نارجیل دریائی یا حب نارجیل یا حب کونله خورانیدن مفید است اگر خود به خود بند نگردد و خوف ضعف و سقوط قوت باشد.

ضعف اشتها و بطلان آن

بدان که اکثر در کلام قدما الفاظ موت شهوت و کلال آن و نقصان آن و فتور آن و جز آنها مثل اختلال شهوت و سقوط شهوت و ذباب شهوت غیر مهذب واقع شد به جهت آنکه گاه این الفاظ مترادف و گاه مباین استعمال کرده اند باوجود آنکه جالینوس تفصیل قول کماغبغی نموده و گفته که ضعف شهوت و فتور آن چون قوی شود بطلان یا موت شهوت گردد و اسباب کلال آن چون قوی شود اسباب موت و بطلان آن شود و گاهی به سبب فقدان غذا به هلاکت مریض مودی گردد و شیخ الرئیس بطلان و ضعف را در فصل واحد همین اعتبار وارد نموده و گفته که اسباب بطلان شهوت بعینه اسباب ضعف شهوت اند چون اقل و اضعف باشند بالجمه نقصان و بطلان و شهوت طعام به حسب ضعف و قوت سبب است اگر سبب ضعیف باشد اشتها کم شود و اگر سبب قوی باشد اشتها باطل گردد و فی الحقیقت سبب هر دو واحد است و اسباب این بست و شش نوع است **یکی** حرارت ساده که فم معده را مسترخی و سائر قوای آنرا ضعیف گرداند و مواد به جهت حرارت رقیق شده در آن جمع شود و بنابر ضعف دافعه دفع نگردد و ازینجاست که باد جنوب و تابستان شدید الاسقاط است مر شهوت طعام را **دوم** برودت ساده ی مفرط که در جمیع اجزای معده عارض شود و به مجاورت او جگر نیز سرد گردد و جمله قوای معده و جگر ضعیف شوند و گاه مزمن شود و استسقا آرد و این نادر باشد و اگر برودت محض به فم معده عارض گردد شهوت کلبی آرد **سوم** صفرا یا بلغم شور که در معده حاصل گردد و طبیعت بر دفع آن متوجه بود و از درخواست غذا برگردد **چهارم** حصول بلغم لزج کثیرالمقدار در معده که به سبب امتلا مانع طلب غذا و بواسطه ی حیلولت او میان جرم معده و سودای منصبه ی مدغدغه اشتها نشود و طبیعت از طعام نفرت کند مگر از چیزی که در آن حرافت وحدت باشد و این بنابر افاده ی تقطیع بلغم و تحلیل آن باشد و اگر این بلغم شدید الغط

نباشد خواهش اشیای مجففه نماید **پنجم** اجتماع خلط متعفن در معده و مشغول شدن طبیعت به دفع آن و بازماندن از جذب غذا **ششم** امتلای بدن از اخلاط خام و قلت تحلیل و اشتغال طبیعت به اصلاح خلط روی و بدان سبب استغنای آن از غذا بهر آنکه تا فراغ طبیعت از اصلاح و نضج و تحلیل آن خلط و استعمال بدل تا تحلل اعضا از عروق و عروق از معده غذا را به امتصاص طلب نمی سازند چنانچه در حمیاتیکه بر ترک طعام مدت مدید صبر می کنند و به همین سبب خرس و خارپشت و بعض حیوانات دیگر زمستان مدت دراز از غذا مستغنی می باشند **هفتم** کثرت انصباب سوداموذی معده محتاج بقذف و دفع سوای اکل و جذب **هشتم** قلت تحلل فصول به سبب درشتی جلد بدن و انسداد مسام و بنابر توجه طبیعت به تحلیل عدم طلب اعضا مرغذاراو ازین جهت حیوانات سخت جلد چون سنگ پشت و سوسمار و آفتاب پرست مدت های دراز تبرک غذا و آب می نمانند **نهم** قلت جذب کیلوسن بسوی جگر به سبب ضعف آن که مضعف قوت شهوانی ست یا به سبب وقوع سده در جگر و یا در ماساریقا و بدان سبب ممتلی ماندن معده و عدم تقاضای آن مرغذار ار **دهم** انقطاع انصباب دائمی سودا از طحال بر فم معده به سبب وقوع سده در منفذیکه مابین سپرز و فم معده است و عدم دغدغه ی مشهی آن **یازدهم** بطلان حس فم معده و عدم احساس امتصاص عروق و لذع سودا به سبب مشارکت دماغ یا رسیدن آفت بعصب که از دماغ بسوی فم معده رسیده و یا به سببی خاص در معده **دوازدهم** قلت خوان بدن و ضعف قوای آن چنانچه بعض ناقهین را باوجود نقای بدن نقصان اشتها عارض می گردد و کسانی را که اسهال خون یا مواد صالح مفرط حادث می شود **سیزدهم** ترک عادات مثلاً ترک شراب معتاد به سبب فقدان معتاد معاون انتعاش قوت و تقویت دماغ به عطریت و بواسطه ی آن عدم احساس فم معده دغدغه سودا را **چهاردهم** اشتغال طبیعت بامراهم از غذا مثل دفع مرض و عروض غم و غضب و مانند آن از عوارض نامطبوخی که باوجود اشتغال موهن و مضعف جمیع قوی است **پانزدهم** دیدان چون امعا را ایذا دهند و مزاج او فاسد کنند و معده به سبب اتصال او به امعا مشارک آن گردد و یا تصاعد نمایند کرم از امعا بسوی فم معده و ایذا دهند شازدهم تنفر طبیعت چنانچه هنگام کثرت مگس و از اغذیه ی کریهه لطیف مزاجان را رو می دهد **هفتدهم** دوام نزله ی نازل از سر بسوی معده **هجدهم** ورم معده و یا کبد یا قرحه ی معده و مری بنابر از دم سوءمزاج معده و فرط امتلای آن در ورم معده و کثرت انصباب فضول در معده از کبد دردوم کبدی و لزوم تپ به این اورام که آن مسقط اشتهاست و ورم صفراوی به سبب شدت کراهت طبیعت هر صفرا را شدیدتر برای اسقاط شهوت باشد **نوزدهم** احتباس حیض در ابتدا حمل لیکن اکثر در آن فساد هضم عارض می شود **بستم** موت قوت شهوانی و جاذبه از تمام بدن به سبب تقدم اجتذاب خون بسیار چنانچه عقب اسهال دم کثیر عارض می شود و این روی عسر العلاج است و مودی می شود به آنکه بر مریض اغذیه عرض نمایند و از آن به چیزی خواهش کند و چون پیش او آورند از آن نفرت کند و اگر سقوط این قوی تام بود صاحب او به چیزی از اطعمه خواهش نکند و این بدتر از آن است و قوت شهوانی عقب استفراغ

تنها ضعیف نمی شود بلکه نزد هر سوءمزاج مفرط بنابر منافات افراط هر سوءمزاج مرحیات و صحت را ساقط می گرداند **بست و یکم** افراط هوا در حرارت یا برودت حتی که قوت به حرارت او تحلیل شود یا به برودت او تحذیر آن به هم رسد و منـع تحلـل داشته او حرارت معده نماید **بست و دوم** سوء حال نوم که بواسطه ی آن عروض آفت در هضم و کثرت فضول در معده به هـم رسد و آن منع اشتهای طعام نماید و آن نوم یا با تحلیل بود نه متصل و نه غرق و یا با تقلیل **بست و سوم** ریاضت که چون در موقع خود واقع نشود و رعایت وقت استعمال او و تربیت او نکنند هضم را فاسد کند و حرارت خارج از اعتدال شدت کند و قوت تحلیل گردد و فضول در معده کثرت پذیرد و این همه قاطع اشتها اند **بست و چهارم** شرب آب بسیار بنابر تبرید معده و ارخای آن و افساد هضم اگر در معده هنگام شرب آب کثیر طعام باشد **بست و پنجم سوءمزاج** یا بس مضعف قوای معده **بست و ششم** امتلای و موی و از کلام شیخ مستفاد می شود که گاهی سبب بطلان شهوت و ضعف آن حرارت ساذج یا مع ماده مـی باشـد پس شوق به یار در طب که آن آب است سوای حار یا بس یایبس که آن طعام است می گردد و آنکه با مـاده بـود دریـن و در ازهاب شهوت شدیدتر است و برودت مناسبت اشد به شهوت طعام دارد و لهذا باد شمال از ریاح و زمستان از فصول مهیج شدید اشتهاست و هرکه در برف سفر کند اشتهای او اشتدا می نماید و سبب درین آن است که حرارت مرخی سیل مواد مالی موضـع آن است و برودت به ضد آن باوجود آنکه گاهی سبب ضار به شهوت طعام سوءمزاج بارد مفرط می گردد چون قوت حسـبه ی جاذبه بمیرد پس اشتها ضعیف شود و این اندک و نادر بود بلکه گاهی مسبب آن جمیع سوءمزاج مفرط ممیت قوت شهوانی می شود چه استحکام هر سوءمزاج جمیع قوی را ضعیف می کند سقوط اشتها در حمیات به سـبب سـوءمزاج و غلبـه ی عطـش و امتلای اخلاط روی هائج می باشد و شدیدتر برای اسقاط شهوت طعام در حمیات حمای وبائی مست به سـبب سـوءمزاج و بـه سبب اخلاط بسیار فاسد بنابر فساد مواد به سبب ضعف جمیع قوی درد و با بنابر فساد مزاج روح و قلب و چـون اسـهال مفـرط گردد شهوت به افراط اشتداد نماید به سبب شدت حاجت اعضا بسوی غذا بنابر کثرت اند فاع رطوبات و چون اشـتهای نـاقلین یافته نشود و ساقط گردد دلات برنکس کند مگر آنکه به سبب قلت خون و ضعف بدن باشد پس آنرا دریافت نماینـد زیـرا کـه سقوط شهوت ایشان در اکثر امر به سبب افراط امتلا می باشد به ضرورت آنکه درین هنگام از سوءمزاج کمتر خالی می باشند و بدن شدید الامتداد شدیدالاستعداد برای تک بود و گاهی اشتها ساقط بود و چون انسان به خوردن غذا شروع کند اشتها هیجان نماید و سبب درین یا تنبه و انتعاش قوت جاذبه از طعام است برای جذب و زین جهت ترک مثل زده اند که اشتها ته دنـدان و یا تعرض کیفیت موجود در طعام بالفعل برای سوءمزاج مبطل اشتها مثلاً اگر سوءمزاج مسقط اشتها حرارت باشـد و طعـام بـارد بالفعل به قیاس این مزاج خورده شود پس این طعام تسکین حرارت کند و اشتها پدید آید و لهذا در معده ی حـار نوشـیدن آب سرد بر نهار هیجان اشتها می نماید و اشتهای صاحب تب از تناول ترید در آب سرد تر کرده عود می کند و چون خمار از شراب

مشروط بر خلط هائج حادث شود اشتها بسوی شورباجات هیجان می نماید و همچنین اگر مبطل اشتها برودت باشد و طعام حار بالفعل داخل گردد اشتلا ظاهر شود و سقوط شهوت و امراض مزمنه دلیل روی ترست طریق تشخیص اسباب این مـرض بایـد که اولاً حال تشنگی و غثیان بپرسند اگر مریض اقرار صرف تشنگی نمایید سببش حرارت ساده باشد پس حـال آروغ دخـانی و اکراه طبیعت از اغذیه ی گرم و استراحت به نوشیدن آب سرد و به وضع ادویه ی بارد بالفصل بر فم معده دیگر آثـار سـوءمزاج ساذج که در تشخیص اسباب امراض معده گذشت سوال کنند و اگر با تشنگی اقرار غثیان نیز کند لذع معده و کیفیت مزه دهن بپرسند اگر بالذع مزه ی آن تلخ بگوید سببش صفرا باشد و اگر شور بیان نماید بلغم شور باشد و اگر اقرار صرف غثیان نماید و با کثرت آب دهن و خواب و لزوجت دهن بود از حال رغبت طبیعت به خوردن چیزی گرم بالفعل یا حاد و حریف و بعد خوردن آن ظهور الم و نفخ و تمدد و استراحت به آروغ سوال کنند اگر این آثار یافته شوند سببش بلغم لزج باشد و اگر سوای غثیان این آثار نباشد و تقلب نفس یعنی تهوع یا غثیان لازم رنج دهد و از دهن بوی بد آید و براز گنده برآید و احیاناً در قـی مـاده ی مـتعفن بیرون آید سببش خلط عفن باشد و اگر مریض از تشنگی و غثیان هر دو انکار کند و با آن ضعف هضم و جشای حامض و لینت طبیعت و اکثر اکراه از آب بود و دیگر علامات سوءمزاج بارد ساذج که در تشخیص اسباب امـراض معـده مسـطور شـد و آثـار سوءمزاج بارد ساذج جگر که در بحث آن مرقوم گردد موجود بود سببش برودت ساده باشد و اگر مزه ی دهن ترش گویـد و بـا آن حرقت معده و قی سوداد وسواس و تغییر رنگ زبان به سواد بود سببش کثرت سودا باشد و اگر این آثار یافته نشود وبـدن و عروق ممتلی نماید و گرانی اعضا باشد و تقدم طول راحت و ترک ریاضت و عدم تعب و مشقت و تناول اغذیه و فوا کـه غلـیظ وفجه به ران گواهی دهد سببش امتلای بدن از اخلاط خام باشد و اگر جلد بدن و رشت نماید و براز زیاده و عرق کمتر برآید و تقدم تدبیر مرضه شاهد بود و اشتها اندک عقب ریاضت و استفراغ پدید آید سببش قلت تحلل باشد و اگر آثار ضـعف جگـر یـا سده ی آن ظاهر بود و بدن روز به روز لاغر شود و اسهال مختلف الالوان گاه سفید و گاه زرد و گاه سبز آید سببش قلت جذب کیلوس بسوی جگر باشد و اگر طحال بزرگ باشد و باوجود قلت اشتها طعام هضم شود و از خـوردن ترشـی اشـتها پدیـد آیـد سببش انقطاع سودای منصب از طحال باشد و اگر مریض نقیه باشد یا پیش از آن اسهال مفرط و اسـتفراغ کثیـر اتفـاق افتـاده باشد سببش قلت خون باشد و اگر باوجود نقاهت تقدم استفراغات مضعف همه بدن باوجود علامات سوءمزاج مستحکم باشـد و چون مریض اشتهای چیزی پدید آید و پیش او بروند و از آن نفرت کند و یا اصلاً اشتها نشود سببش موت قوت شهوانی باشد و اگر ابتدای حمل بود سببش احتباس حیض باشد و اگر آثار نزله یا سوءمزاج یابس یا امتلای دم یا دیدان شکم یا درم معـده یـا قرحه سعده و مری یافته شود و یا تقدم ترک عادت مثل شراب مضاد یا عروض مرض و غم و هم و غضب یا ملاقـات هـوای حار یا بارد یا ردی یا سوء حال نوم یا ریاضت غیر موقع یا شرب آب بسیار بود سببش همان باشد و اگر وجود کثـرت گسـن یـا

غذای که باشد و مریض نازک طبع بود سببش تنفر طبیعت باشد و اگر ازین علامات هیچ یافته نشود و سائر افعال معده سالم باشد و از خوردن اشیای ترش اشتها پدید نیاید و از تناول چیزهای حریف مثل فلافلی بر نهار فم معده متاذی و از آن لذع یا غثیان یا فواق حادث نشود به آن بعض علل دماغ مثل اختلاط ذهن بود سببش بطلان حس فم معده باشد.

علاج اکثر اقسام ضعف اشتها

شیخ فرماید که علاج جید برای کسی که اشتهای طعام نداشته باشد و حرارت غالب هم نبود این است که او را مدتی از طعام منع کنند و تقلیل آن نمایند تا آنکه انعاش قوت شود و تخمه هضم گردد چنانکه صاحب سر را چون مدتی از خواب منع کنند نوم غرق بهم رسد و شارح گیلانی گوید که قوای حیوانی و همیه را درین باب مدخل تام است چون انسان معلوم کند که اشتهای او ضعیف یا باطل شده و جزم بدان نماید و آن در طبع او راسخ گردد این اعتقاد اعانت می کند بر تمکن این مرض پس چون طبیب آنرا از طعام منع کند و گوید که آن ده یا بست روز و مانند آن طعام نخورد از آن مریض بترسد و طبیعت او بسوی غذا خواهش کند و اشتها پدید آید و لطف و تقاضای او سخت نماید و اکثر مریضان این مرض را علاج به این طریق کردیم و مرض ایشان از مدتی بود و اشتهای طعام در یک روز یا دو روز ظاهر شد و مثال صابح سهر دلالت می کند بر اعانت قوای وهمیه درین باب و سبب مثل راوخوف مریض زالم تکلیف سهر و رجوع آن بسوی نوم مستوفی است و جالینوس گفته که قومی از من شکایت اختلال اشتها کردند و ایشان را امر به منع طعام تا مدت طویل نمودم و چون بر آن عمل کردند اشتها بسوی ایشان عود نمود و حال اشتها مثل حال خواب است هرکه شکایت قلت خواب کرد اگر از آن منع کرده شد خواب خوش نمود و به قول شیخ از آنچه اشتها آورد و انتفاع بدان یابد شخصی که اشتهای او به سبب ضعف ساقط شده باشد مثل ناقلین یا به سبب ماده ی رطب لزج باشد این است که بخورند زیتون الماء و اندکی ماهی شور و تجرع نمایند سرکه و عنصل اندک اندک و واجب است که در طعام ایشان زعفران اصلاً داخل ننمایند اما نمک مالوف افضل مشهی است و از مشهیات کبر و مطیب و نعناع و پیاز و زیتون و فلفل و قرنفل و خولنجان و سرکه و مخلات ازین اشیاست و ایضاً مری و بصل و ثوم و اندک حلتیت و ایضاً صحنای شامی انبعاث شهوت طعام می نماید و معذلک تنقیه ی فم معده می کند و ازاء دیه فائق برای اشتها دوای متخذ از آب به و سرکه و عسل و فلفل سفید و زنجبیل است و مغیق شهوت کسی که او را مزاج حار یا تپ باشد جوارش سفرجل متخذ به سبب است و از آنچه مفیق شهوت و مانع تقلب معده است از کسانی که معده ی او طعام را قبول نکند رب نعناع برین صفت است که بگیرند انار ترش و یا پوست او افشرده آب او یک جزو و نعناع سبز کوفته آب او نیم جزو و عسل فائق یا شکر یک نیم جزو آمیخته قوام به ملامیت بر آتش نمایند و شربت از آن بر نهار یک ملعقه است و بدان که قی منقی بر فق دوای عجیب است برای کسی که شهوت او از شیرین و چرب ساقط شده باشد و اقتصار بر ترش و حریف نماید و از آنچه

اکثر اقسام ذهاب شهوت را نافع است تضمید کندر و مصطکی و عود و سک و قصب الزریره و گلنار بآب بـه و شـراب ریحـانی است اگر از یبوست نباشد و از آنچه نفع می‌کند شراب افسنتین است و اینکه بگیرند هر روز دو درم بیخ ادخر و نـیم درم سـنبل الطیب و بآب بر نهار بخورند و معجون منسوب بآبن عباد نیز نافع است و گویند که چون کرسنه یک مثقال بآب انـار میخـوش بخورند اشتها برانگیزد و همچنین اشیای معمول به سرکه مثل شاخ های کهر و شلجم و پیاز و چون سقوط شـهوت بـه سـبب تحلل روح و عدم بدل تا تحلل روح و عدم بدل تا تحلل مودی به غشی گردد و علاجش تقریـب مشـمومات اغذیـه ی لذیـذه بسوی مریض است مثل گوشت حملان و جدی شیرخوار بریان و ماکیان بریان و غیر آن و از خواب منع کننـد و هنگـام افاقـه نان به شراب یا اشیای دیگر سریع التنفیذ مثل شربت نعناع و میبه تر کرده بخورانند و احسای سریع الغذا تناول نمایند **و بداننـد** که اکثر روغن ها خصوصاً روغن زرد اشتها را ساقط کند یا ضعیف گرداند به سبب ارخای معده و تسدید دهان رگ ها و موافـق ترین روغن ها آن است که در آن قدری قبض باشد همچون زیت انفاق و روغن جوز و روغن پسته و به قول قرشی از ادویه ی مقوی اشتها مثل هیبه ی ساده و مطب یعنی مقوی مثل مصطکی و قاقله دوار فلفل و دارچینی و مانند آن است و کبر به سرکه و نعناع به سرکه و مویز مخلل و از فوا که امرودوسیب و سفرجل و سماق و نبق و زعرورست و همه محلات و زیتون سفید ملح مشهی است و زعفران بالخاصیت عدد شهوت طعام و مسقط آن است و گویند که مغز تخم خیار وازگونه خیلی مسقط اشتهاست و داود انطاکی گفته که این نضوج تفاح اعاده اشتها بعد یاس می نماید سیب مقشر پنج رطل برگ پودینه برگ گـل سـرخ هـر واحد رطل برگ مرسین عود هندی دارچینی قرنفل هر واحد اوقیه کوفته در قرع اندازند و بر آن سه رطل گلاب انداخته انبیـق بچسبانند و بر آتش ملائم نهاده عرق کشند و برای این فوائد قریب از شراب ذکر کرده و بعض متاخرین می نویسند که نانخواه بآب لیمو هفت بار مدبر کرده برای اشتها بعد یاس مجرب است و طبیخ افسنتین نیز مجرب است و طبیخ افسنتین نیـز مجـرب اگر از رطوبت باشد و سنبل الطیب بافسنتین و صندل مقوی معده و مشهی بسـیار اسـت و شـربت معمـول از آملـه و افسـنتین بیعدیل است و بوی اطعمه ی مبرزه با بازیر خوشبو و بوی نان تنوری و بریان کردن گوشت محرک اشتهاست.

علاج ضعف اشتها از حرارت

بهر تعدیل مزاج مبردات قابضه که در علاج امراض معده از سوی مزاج حار ساذج گذشت بعمل آرند و جوارش آمله و انـارین و فوا که و طباشیر و صندل و عود ترش و حب ترش و سفوف نمک و شربت عنبرباریس علوی خانی و سکنجبین فوا که شـریف خانی و سکنجبین تفاحی حکیم ارزانی و شراب الصالحین به قاخانی و سکنجبین سفرجلی درین ناب معمول است و نقیع هلیله کاملی و عود و آمله و صندل و زرشک و زرد رد به گلاب نافع و ایضاً در مزاج حارشاکی اشتها و جوارش انارین به همراه عـرق کاسنی و عرق گاوزبان گلاب عرق کیورا هریک چهار توله شربت انار شیرین دو توله حل کرده دهند و گـاهی شـربت بـزوری

باردو شربت فالسه نیز می دهند و اگر سقوط اشتها با قبض شکم بود مربای هلیله شسته به ورق نقره پیچیده همراه لعاب بهدانه عرق شاهتره عرق عنب‌الثعلب شربت بنفشه حل کرده اسپغول پاشیده دهند و با غذا اچارلیمو و مربای تمرهندی خوردن مفید و به قول حکیم درویش محمد مشهیات بارده مثل به و سیب و آب آنها و لیمو و سرکه و انار ترش و زرشک و سماق و گشـنیز و پست جو به سرکه است و ایضا شلجم و زردک و خیار و هلیله ی سیاه هر واحد مخلل و غذا بورانی کدو و خیار و مربای کردنده و تمرهندی همراه خشکه خورانند و سویدی از اطبا نقل کرده که شرب و ضماد آمله و اکل قراصیا و توت شامی سرخ نیم پخته و تمرهندی با گوشت پخته و کرسنه در آب انار ترش جوشانیده و در سفید و آب لیمو و اختلاط سماق در طعام و دوغ گاو آهن تاب و سرکه و شربت عصاره ی شاهتره واکل کاهو به سرکه و سیب ترش بریان درآرد پیچیده و امتصاص ریباس و سفرجل و سکنجبین رمانی و شگوفه ی انگور و حماض و ترشی نارنج هر واحد محرک شهوت غذاست **ذکر ادویـه ی مرکبـه** کـه بـرای اشتها در مزاج حار نافع است **جوارش زرشک** مشهی و هاضم طعام زرشک چهار درم گل سرخ دو درم صندل به گـلاب سـوده عود پوست ترنج برگ پودینه سنبل الطیب قرنفل مصطکی دانه ی قاقلین ساذج هندی هریک یک درم قند سـفید نـیم رطـل شربت انار شیرین چهار توله **جوارش انارین** مقوی معده و جگر و برای بهم رسانیدن اشتهای مفقود عجیب به نسخه حکیم ارشد آب انار ترش آب انار شیرین قند سفید هریک یک سیرآب پودینه ی سبز گلاب هریک هفت دام سنبل الطیب مصطکی هریک دو درم دانه ی الایچی کلان پوست ترنج هریک چهار ماشه پوست بیرون پسته یک درم دانه ی الایچی فرد سه ماشه بدستور مقرر مرتب سازند و در نسخه ی حکیم الممالک و زن آب انارین و قند هریک صد و پنجاه درم و آب پودینه سی و هفت درم و نیم و وزن همه ادویه هریک نیم درم و طبا شیر زرد در گشنیز خشک هریک نیم درم عود خام وج ترکی هریک نیم درم خضه عوض گلاب است **نوع دیگر** قابض قوی معده و جگر قند سفید پا و سیر آب لیمون هشت دام شربت حب‌الاس هفـت دام آب انارین هشت دام شربت لیمون آب پودینه اسبز شیره ی مربای آهله هریک چهار دام گلاب دو دام مصطکی دانه ی هیل زهـر مهره ی خطائی هریک سه ماشه گل سرخ زردردوج ترکی جوزبوا عود طباشیر هریک دو ماشه بدستور مرتب سازند و بدانند که از آن سیره دام درین دو جوارش به وزن عالمگیری معتبر است جوارش **آمله** مقوی معده و مشهی و خوش ذائقه و دافع اسـهال بواسیری آمله ی منقی به شیر پرورده دو توله گشنیز مقشر شش ماشه گل سرخ صدف سوخته هریک چهـار ماشـه مصـطکی طباشیر دانه ی هیل عود هندی پوست سماق هریک سه ماشه آب لیمون کاغذی چهار توله قند سفید نیم آثار بقوام آرنـد **نـوع دیگر** مقوی معده و دل و جگر و اشتها آرد و طعام هضم نماید آمله ی منقی پنج درم عود مصطکی هریک سه درم عنبـر نـیم مثقال قند سفید نیم آثار آب لیمون و سماق هریک ده درم بدستور مشهور نیاز نمایند **جوارش عـود تـرش** مشـهی و هاضـم و مقوی معده شربت سیب شیرین شربت بهی هریک پا و سیر آب لیمون کاغذی چهار دام عود مصـطکی هریـک شـش ماشـه

صندل سفید پوست بیرون پسته هریک سه ماشه بقوام آرند **حب ترش** مولف مولف برای اشتها و تقویت معده ی محرور مـزاج آمله منقی پوست ترنج بادیان گل سرخ دانه ی هیل صندل سفید زیره ی سفید پودینه خشک هریک دو ماشه گشنیز مقشر طبا شیر هریک سه ماشه نمک لاهوری نه ماشه نمک سیاه شش ماشه انار دانه ی ترش چهار توله زرشک پوست سـماق هریـک چهار ماشه کوفته بیخته در آب لیمون کاغذی شش عدد خمیر کرده حب ها به قدر نخود سازند و پنج شش حب خورده باشـند دوائی که برای اشتها و هضم طعام معمول آب جغرات یک آثار آب لیمون کاغذی پا و آثار آب ادرک دو توله سهاگه ی بریـان پوست شبطرج فلفل سیاه هریک چهار ماشه نمک سینده بقدر ذائقه در شیشه نگاهدارند خوراک تا دو توله **سـفوف نمـک** کـه اشتها آرد و مناسب محرورین ست و منع اسهال مزمن صفراوی نماید و همواره معمول است بگیرند نمک اندرانی و خـرد خـرد بشکنند و بر تابه ی آهنی یا سفال بر قرن نهند و سرکه ی تیز بران پاشند و حرکت همی دهند و چون سرکه خشک شود دیگر بپاشند و همیسان سرکه را مکرر ریخته باشند پس اگر سی درم ازین نمک باشد گشنیز بریان و عصاره ی زرشک و انار دانه ی بریان و پوست سماق هریک ده درم اضافه کنند و کوفته بیخته قدر حاجت بخورند و اگر بآب لیمون کاغذی تسقیه نمایند بهتر است و معمول حکیم علوی خان همین است و این قسم مقوی قوام اربعه ی معده ی حار و باردست خصوص در مزاج حار کـه آب بسیار نوشد و طعام کم خورد و اگر اندکی بخورد هضم نشود و بی قرار گردد و به ضـعف جگـر و کثـرت تشـنگی مجـرب بلاتخلف است و بعضی نمک هفت درم نوشته اند و باقی بدستور و گویند که این لذیذتر می شود **سکنجبین تفاحی** تألیف حکیم ارزانی جهت اشتها و هضم و تفتیح سده ی جگر و تقویت معده و دل و دفع قی و غثیان نافع است آب سیب پختـه ی شـیرین صد درم سرکه چهل درم آب انار ترش آب لیمون کاغذی گلاب بیدمشک هریک بست درم قند سفید یک من و نیم پودینه ی سبز یک مشت در اثنای طبخ اندازند همچنان ثابت چون خوب بجوشد بیرون آرند **سکنجبین فوا که** برای فوائد مذکوره تـألیف حکیم شریف خان صاحب آب انار شیرین و ترش آب سیب آب بهی ترش آب سی شیرین آب غوره آب زرشک آب فالسـه آب تمرهندی از هریک هشت درم سرکه ی انگوری شصت و چهار درم آب نعنع سه درم عسل و نبات یک یـک آثـار بقـوام ارنـد دارچینی مشک هریک یک درم طباشیر چهار درم هر سه را خوب باریک نموده با قدری از این سکنجبین نیک مخلوط نماینـد بعد از آن در تمام سکنجبین بوجه احسن خلط کنند فقط **شربت انبر باریس** تالیف حکیم علوی خان صاحب حرارت جگر و معده و قلب را نافع است و اشتهای طعام آورد و اعاده ی شهوت طعام زائل از حرارت کند و ناقهین از امـراض حـاده را کـه بقیـه از حرارت ساذجه در مزاج ایشان باشد به نهایت سودهند است زرشک منقی پانزده مثقال آمله منقی هفت مثقال یک شب در هفتاد و پنج مثقال آب و بست و پنج مثقال گلاب بخیسانند و صبح بجوشانند تا آب و گلاب به نصف رسـد صـاف نمـوده آب تـرنج بیست مثقال آب به شیرین آب سیب شیرین آب انار شیرین آب انار ترش آب سیب ترش آب زعـرور از هریـک پـانزده مثقـال

مروارید محلول در آب ترنج دو مثقال قند سفید هفتاد و پنج مثقال داخل کرده بقوام آرند شربتی دو اوقیه عرق انبر باریس مقوی معده و جگر و قامع صفرا و اشتهای طعام آورد زرشک منفی سه من تبریز یک شبانه روز در آب بخیسانند و مقدار هفتده مثقال قرنفل کوبیده داخل نمایند و قدری سرکه ی انگوری که زیاده بر ربع زرشک نباشد داخل کنند و به دستور عرق کشند و اگر قدری کهار نخود داخل نمایند لذیذ خواهد شد **مربای تمرهندی** که هم داخل در ادویه و هم اغذیه است و اشتها آورد بگیرند تمرهندی خام سرخ رنگ و از پوست مقشر سازند پس شق کرده تخم آن برآرند و در آب جوش دهند چون نرم شود تمرهندی را از آب برآورده در هوا دارند چون اندکی به خشکی آید آبی که تمرهندی را در آن جوش نموده اند آنرا صاف کرده به سه چند شکر آمیخته مع تمرهندی بقوام آورند تا قوام شیره مثل قوام شربت گردد **شیخ الرئیس** میفرماید بساست که اصلاح او نوشیدن آب سرد کند به قدری که حرارت غریزی را نمی راند و استعمال ربوب ترش آنرا نافع است و از آنچه درین باب به تجربه رسیده نوشیدن آب انار به روغن گل است و خصوصاً چون درینجا ماده ی صفراوی باشد و اگر تشنگی غلبه کند شیره ی تخم های سرد و اضمده ی مبرده استعمال نمایند و اگر در اینجا ماده باشد اول تنقیه ی آن نمایند و منجمله ی اینها بالغین اند که از حمیات بیرون آمده باشند و به ایشان بقیه ی حدت باشد و علاج آنها همین علاج است الا ایشان را آب سرد بسیار ندهند تا قوت معده ی ایشان ساقط نشود و واجب است که این دوا بدهند گل سرخ ده درم سماق دو درم قاقله یک درم قرص سازند شربت دو درم و این مشهی قاطع عطش است و از آنچه محرک اشتهای محرورو مسکن تشنگی است پست جو مبلول بآب و سرکه است و نفع می کند ایشان را قی کردن باد خال انگشت در حلق که آن قوت را تحریک می نماید **مجوسی** گوید که اگر حدوث او از سوءمزاج حار باشد صاحب او اشیای مبرده ی مقوی معده مثل شربت غوره و شربت سیب ساده و شربت ریباس استعمال نماید و تغذیه به کاهو و کاسنی و خرفه و بوار و معمول بآب غوره و انار و سرکه و زیت مفتوق بر آن برف کند و خیر آن که در علاج سوءمزاج حار معده گذشت بعمل آرد مسیحی گفته که هرگاه اشتها از سوءمزاج حار باطل شود باید که معالجه به کاسنی مربی در سرکه و شاهتره و کاهو و سرکه در آب انار ترش و آب غوره و ترشی ترنج و جفرات نمایند **ابن الیاس** و خجندی می نویسند که هر صباح جلاب از آب انارین با شحم افشرده سه اوقیه به شکر سفید ده درم و یا تمرهندی ده درم در آب سرد خیسانیده با تشکر بدهند و از اشربه سکنجبین ساده و شربت حصرم یا شربت لیمون یا شربت ریباس هر واحد ده درم و از اغذیه مزوره ی زرشک یا انار بطیور فاضله یا با مغز بادام و شکر بدهند.

علاج ضعف اشتها از برودت

آنچه در علاج امراض معده از سوءمزاج بارد ساذج گذشت بکار برند و یا آبی که مصطکی و عود در آن جوشانیده باشند بنوشانند و ضمادی که در علاج اکثر اقسام ضعف اشتها مسطور شد استعمال نمایند و غذا لحم بزغاله و ماکیان بریان و نان میده ی گرم

سودمند و انوشدار و جوارش مصطکی و جوارش جالینوس و عرق بادیان مرکب و عرق پان و حب تنکار و قهوه چای خطائی و دیگر ادویه ی مرکبه که درینجا مسطور می شود حسب حاجت بکار برند و مشهیات حـاره مثـل پودینـه و زنجبیـل و فلفـل و دارچینی و قرنفل و خولنجان و انجدان و مویز و کبر و پیاز و سیر مخللات و هلیله ی مربی و تـرنج مربـی و نـانخواه و عـرق گوگرد و کبریت مصعد و بوی کباب است و مربای ادرک و سیب و بهی و اnanas با مصطکی و دانه ی هیـل و عـود خورانـد و بدرقه بعرق دارچینی و نانخواه کنند و سویدی نوشته که انیسون اکلاً و ضمادا در تحریک اشتها مجرب من است و کذا بـرگ و اطراف نرم به قدونس در سرکه باریک سائیده و بثوم و فلفل و نمک خوشبو ساخته مجرب و از ابن هیل و غیره نقل کرده کـه شرب و ضماد مصطکی و فرنجمشک و فوتنج و شرب اقحوان و حرف و اکل اندک پیاز و بلبوس و قلقـاس مطبـوخ و اطـراف راسیس و بیخ آن و شرب آب زیتون سیاه و سرکه و عسل هر سه مساوی و حما ما و حب بلسان و یک مثقال بیخ ذخر و اکـل برگ تنبول و کذا پوست ترنج معجون به شکر و برگ آن و هیل و خردل و اسارون و کرسنه و انیسون بریان و خوردن افسنتین هر روز سه اثولوسات تا ده روز متصل و اکل مربا خور و شرب عصاره ی او واکـل اشـترخاز و مـری شـعیر و صـعتر و کردیـا و انجدان به سرکه و آب زیتون در وسط طعام و صمغ قراصیا و فلفل سفید و بادنجان به سرکه و ثوم و فلفل و نمک مخلـوط در طعام و نانخواه خصوص مخلوط در نان و امتصاص قلوب ترب و ضماد میعه هر واحد محرک شـهوت طعـام اسـت و بـه قـول روفس فشور مس نیز قیراط علک البطم نه قیراط آمیخته بلع کردن اشتهای مشائخ را که ساقط شده باشد برانگیزد و بـه قـول اطبای هند اگر دار فلفل در آب لیمون چهل پاس کهرل نمایند و مقدار دو سرخ در پان خورده باشند برای اشتها عجیب است و اگر نانخواه را در آب گهیکوارتر کرده بعده در آب لیمون هفت بار تر کرده خشک نمایند و به قدر مزاج خورده باشند نیـز بـرای اشتها مفید و اگر عود العطاس یعنی چهکنی خشک سائیده و پارچه بیز نموده چهار دام پخته در دو سیر آب ادرک صلایه کرده قرص بسته در ده دام ریخته روغن زرد بسوزند و از پارچه صاف نموده نگاهدارند و از آن روغن یک ماشه تا دو ماشـه بخورنـد برای اشتها و باه عجیب است و در بیاض استاد مرحومی مرقوم است که شنگرف یک توله در جوف گرو پیـاز خـالی کـرده پـر نموده در آتش انگشت نهند تا به حدی که دو سه پوست اندرونی پیاز باقی ماند برآورده سه مرتبه ی همچنین بعمل آرند بعـده شگرف سرمه ساکرده نگاهدارند و دو سرخ با برگ تنبول بخورند برای اشتها و سرخی رنگ به شیره خیلی سودمند اسـت **ذکـر ادویه‌ی مرکبه که** درین باب معمول است **جوارش عود شیرین** که معده ی سرد را گرم کند و اشتها آورد و هاضمه را قوت دهد عود پنج درم قرنفل دو درم سنبل الطیب یک درم نبات سفید دو رطل در گلاب بقوام آورده اجزا را کوفته بیخته آمیزند **جوارش عود کبریتی** که در تقویت معده و آوردن اشتهای بارد مزاج نظیر ندارد عود سه درم دانه ی قاقلین ساذج هندی سـنبل الطیـب پوست ترنج طباشیر پودینه دارچینی هر واحد یک درم گل سرخ دو درم زربنا و قرنفل جوزبوا بسباسـه هریـک نـیم درم ادویـه

باریک سائیده و نبات سفید و آثار بقوام آورده وقت سرشتن ادویه را از عرق گوگرد قدری مالیده بقوام آمیزند تا ترش شود و کمی و زیادتی ترشی موقوف بر رای طبیب و هر مزاج مریض است از نیم درم تا یک درم آمیزند و اگر مشک و عنبر هریک نیم درم افزایند قوی العمل گردد خوراک حسب **مزاج جوارش عود ملین** که اشتها آورد به نسخه ی حکیم اسمعیل عود تربد موصوف قرنفل مصطکی هر واحد سه جزو قاقله قرفه سنبل الطیب مغز بادام مقشر هر واحد دو جزو زنجبیل دارفلفل دارچینی پوست هلیله ی کابلی هر واحد یک جزو پوست ترنج پنج جزو مشک نیم جزو قند سفید بست و پنج جزو عسل دو وزن ادویه گلاب به قدر قوام ایضاً که برای تقویت معده و اشتها و تجوید هضم و دفع قبض و طروریاح معمول است به ادیان انیسون پودینه ی خشک مصطکی دانه ی هیل هریک یک درم عود طباشیر هریک دو درم دارچینی یک نیم درم عسل سفید نیم پا و نبات سفید پا و سیر گلاب پا و سیر اول گل سرخ سنای مکی تربد هریک دو نیم درم در آب جوش داده صاف نموده هر قوام داخل نمایند و ادویه ی دیگر کوفته بیخته بعد قوام آمیزند و به طریق نور ساخته نگهدارند و با گلاب استعمال نمایند **جوارش عود ترش** مشهی و هاضم از بیاض حکیم بقا خان قرنفل مصطکی سنبل الطیب بسباسه دانه ی هیل قاقله فرنجمشک دارچینی پوست بیرون پسته هریک نیم توله عود یک توله قند سفید بست و پنج توله آب لیمون آب سیب ترش هریک پا و سیر بدستور معمول بقوام آرند **جوارش آمله** تالیف حکیم علوی خان به جهت رضاقلی میرزاولد ارشد نادرشاه که اشتهای طعام آورد و مقوی معده و قلب و مفرح و نافع وسواس و خفقان و دافع سودا و مجحف رطوبات غریبه و مفید قرحه ی مثانه ی کهنه و مجرب است هلیله ی مربی خسته دور کرده یک صد و پنجاه مثقال به گلاب نیم من تبریز آب یک من تبریز بجوشانند تا مهرا شود از بالایش بگذرانند و ثقل آنرا دور کنند پس قند سفید یک من عسل سید مصفی نیم من داخل کرده بقوام آرند بعده بگیرند شیر آمله بست و پنج مثقال پوست بیرون پسته پوست زرد ترنج مصطکی خارخسک دارچینی عود هندی ابریشم مقرض گل گاوزبان صندل سفید هریک سه مثقال زرشک پنج مثقال عنبر اشهب ورق طلای محلول ورق نقره ی محلول هریک یک مثقال و بدستور مقرر مرتب سازند و اگر خبث الحدید بر هفت مثقال داخل کنند بهتر است چئنی که مشهی و هاضم طعام و خوش ذائقه است مچور قند سیاه هر مقشر هر واحد یک آثار فلفل سرخ نیم پا و فلفل سیاه ادرک هر واحد چهار درم الائچی سفید پودینه خشک هریک دو دام قرنفل یک دام عرق نعنع سه آثار امچور را در عرق شب تر کنند و صبح سائیده باز با نمک به قدر ذائقه و سیر و قند سیاه بسایند و مرچ و ادرک و پودینه و قرنفل آمیخته باز بسایند و نگاهدارند و اگر ادرک به هم نرسد عوض آن زنجبیل سائیده اندازند **حب پچلونه** مشهی و هاضم و خوش ذائقه و همیشه معمول دانه ی الائچی خرد دارچینی هریک سه ماشه سمندر لون سونچر لون سینده لون جواکهار پیریه لون گشنیز خشک پیپلامول دار فلفل زیره ی سفید زیره ی سیاه زنجبیل و پترح و ناگکسیر و تالیس پتر هریک شش ماشه چوک ترش دو توله انار دانه هشت توله کوفته بیخته بآب لیمون

خمیر کرده حب ها به قدر نخود سازند و چهار پنج حب بخورند **نوع دیگر** از بیاض استاد مرحوم انار دانه یک توله اتیس سماق نمک لاهوری نمک سیاه جواکهار نمک سانبهرنمک سونچر هریک شش ماشه ناگکسیر گل سرخ هریک سه ماشه زرشک نه ماشه گشنیز خشک ساذج هندی هریک دو ماشه زیره ی سیاه زیره ی سفید دانه هیل هریک چهار ماشه چوک ترش دو توله سائیده در آب لیمون تر نمایند و حب بندند **حب مشهی** پوست هلیله ی زرد بادیان پودینه نمک لاهوری چوک ترش هریک یک توله زنجبیل دار فلفل فلفل گرد شیطرج نانخواه هریک یک درم آب لیمون دو عدد سحق کرده به قدر کنار دشتی و حبها سازند **ایضاً** مشهی و ملین طبع پوست هلیله ی زرد پوست هلیله آمله نمک سیاه سنای مکی مغز بادام مویز منقی برابر کوفته حب سازند و تا یک توله و کم و زیاده بخورند **حب کبریت صغیر** که جهت اشتها و هضم طعام نفع دارد و مزیل جرب و قوبا و امراض بلغمی است و رطوبات فضلی معده را نشف کند گندهک مغسول یک توله فلفل گرد چهار توله نمک هندی نیم درم کوفته بیخته بآب لیمون قدر نخود حب سازند شربتی دو یا سه حب **حب کبریت کبیر** که مشهی طعام و هاضم و معمول است کبریت در شیر صاف کرده فلفل گردبای به رنگ اجمود جواکهار هریک دو دام نمک سیاه دار فلفل کف دریا هر واحد یک وام نمک سینده سه دام پوست هلیله ی زرد چهار دام کوفته بیخته ی در شیره ی ادرک کهرل نموده خشک کرده باز بآب لیمون سحق نموده مقدار کنار کوچک حب سازند و هر روز به وقت صبح یکی خورند **ایضاً** مشهی و هاضم و دیگر خلل معده را مجرب زیره ی سیاه زیره ی سفید نمک سیاه نمک طعام نمک سینده هریک یک دام نمک لاهوری دانه ی الایچی زنجبیل هریک دو دام گندهک آنوله سار مصطکی فلفل دارچینی جوتری قرفنل هریک یک توله جواکهار یک دام اول گندهک را در روغن داغ کرده بریان نمایند پس همه ادویه را کوفته بیخته در عرق لیمون حبها بزند **حب لوبان** برای اشتها و دفع ریح و ثقل غذا و تعقد و اختلاج از مجربات والد مرحوم جوزالطیب قرنفل بسباسه مصطکی هریک یک درم مشک یک دانگ ست لوبان اصیل سه مثقال در عسل حب به قدر کنار صحرائی بسته قبل غذا و بعد از آن بخورند **حب بچهناک** برای زیادتی اشتها مجرب دانه ی الایچی جزء عاقرقرحا از هریک دو نیم ماشه جوزبوا بسباسه زعفران از هریک پنج ماشه ستوده فلفل سیاه دارچینی بچهناگ مدبر از هریک دو نیم ماشه این همه ادویه را در آب ادرک تادوپاس کهرل نمایند و به مقدار کنار خرد هشتاد گولی بسته نگاهدارند و هر روز دقت صبح یک حب در جغرات پیچیده بخورند بالای آن بره ی ماش هندی که در جغرات انداخته باشند بخورند و غذا مرغن و شکر و نارنگی و ناشپاتی و سیب و انار و دیگر میوه ها خورده باشند و باید که بسیار شکم سیر بخورند و حذر نکنند که زود هضم خواهد شد و طریق مدبر کردن بچهناک این است که بچهناک قسم اول سفید آورده و در ریسمان بندند و شیر ماده ی گاو که از زائیدن او شش ماه گذشته باشد پنج آثار در ظرف گلی انداخته بچهناک را در شیر آویزند و بالای ظرف سرپوش گذاشته دو پاس آتش دهند به عهده بچهناگ برآورده بکار برند و شیر را در جائی دفن نمایند **دوائی** که

در آوردن اشتها از معمولات حکمای هندست بگیرند رام پتری که شکل و ذائقه مثل جوتری می باشد یـک تولـه و در کهـرل باریک صلایه نمایند پس سیماب یک توله در آن انداخته دو پاس کهرل نمایند تا یک ذات شود و هر صبح به قدر یک دو برنج در برگ پان بی مصالح خورده باشند در موسم سرما تا چهل روز و چون سیماب درین خام است خون مضرت آن نیسـت **ایضـاً** زنجبیل دو دام بادیان یک دام حلتیت سه دام کوفته بیخته بآب لیمون قرص سازند و بر سفال یا تابه که زیر او انگشت افروخته باشند بنهند تا سرخ شود و سائیده به قدر حاجت خورند که اشتها آورد **ایضاً** که برای اشتها مفید است نمک سیاه فلفل گـرد دار فلفل هریک دو دام سهاگه بریان نموده یک دام دوازده پاس در آب لیمون سجق نموده و چهار سرخ تـا یـک ماشـه بعـد غـذا بخورند **ایضاً** قرنفل نمک سیاه دار فلفل گرد زنجبیل گل سرخ نوشادر بریان مساوی کوفته بیخته یک درم بخورند **ایضاً** از بیاض والد مرحوم مویز منقی انار دانه زنجبیل دار فلفل مساوی کوفته با شهد آمیخته بخورند **ایضاً منه** قرنفل مصطکی هریک چهـار درم زنجبیل بست درم کوفته بیخته نبات دو چند آن آمیخته بعد طعام یک کف دست بخورند دوائی کـه درآوردن اشـتها حکـم اکسیر دارد و معمول استادی مغفور نمک سانبهر نمک سینده نمک سونچر نمک پونکا کاچ لون نمک کهـاری نمـک گجراتـی جواکهار نمک کوکنی جمله برابر نوشاد در برابر همه جمله را باریک ساخته و ریباله چینی اندازند و آب لیمـون کاغـذی بـر آن ریزند آنقدر که دو انگشت بالا آید و سربسته در آفتاب نهند تا خشک شود باز آب لیمون همانقدر اندازند چون خشک گردد بـاز اندازند بار سوم که خشک شود نمک ها را در پیاله ی گلی که زیر او گل حکمت کرده باشـد گذارنـد و پیالـه ی سـفال دیگـر وازگون بر آن گذارند به نوعی کناره ی هر دو پیاله به هم پیوندند و زیر آن آتش تند کنند تا دو پاس و پارچه چند ته بـآب تـر کرده بر پشت پیاله ی بالا نهند و چون پارچه گرم شود دور کرده باز سرد نموده بگذارنـد و بعـد دو پـاس پیالـه ی بـالا را بـه آهستگی بردارند و آنچه صعود کرده در آن جمع شده باشد بگیرند و با قـدری دارچینـی و جوزبـوا و امثـال آن آمیختـه انـدکی بخورانند و اثر دوا ملاحظه نمایند و اگر بر پیاله ی بالا ظرف پشت قدری گل آلایند بهتر باشد سفوف نمک که مشهی و هاضم است فلفل سیاه نانخواه شیطرج هریک هفت درم دار فلفل دو درم پوست هلیله ی زرد دو درم زنجبیل دوازده درم نمـک سـیاه پنجاه درم کوفته بیخته در آب لیمون سه بار لحق کرده و هر بار خشک ساخته یک درم بخورند و در نسخه ی دیگر ادویـه ی اول مع دار فلفل هر واحد نه درم و پوست هلیله ده درم است **سفوف تنتریک** که اشتها آرد و قوای اربعه ی معده و امعا را قوت دهد و هم مشهی و هم هاضم و اگر شکم نرم باشد قبض کند و اگر قبض بود بکشاید بهر آنکه هر قوتی که ضعیف باشد آنـرا قوی می سازد و مجرب معمول والد ماجد ست انار دانه ی ترش که کهنه نبود شانزده دام زنجبیل زیره ی سفید هریک دو دام تربد موصوف زیره ی سیاه تنتریک پوست هلیله ی زرد پوست هلیله هریک یک دام نمک سنگ دو نیم دام جمله را بکوبنـد و باریک سازند قبل از طعام و بعد آن از دو درم تا سه درم بخورند و اگر دو وقت بخورند نیز رواست لیکن اگر قبض مطلوب باشد

ادویه را به پارچه ی سفت ببیزند و اگر تلئین مقصود بود از پارچه ی باریک بلکه از غربال بگذرانند **سفوف بینائی** که اشتها قوی آرد و از راه تقویت معده و به تخفیف رطوبات بنزله نیز نفع دارد و عود غرقی قرنفل هریک دو ماشه پودینه بادیان یک یک دام شاهجهانی کوفته بیخته **سفوف** سازند قدر خوراک دو ماشه سفوف مخترع حکیم اکمل خان برای اشتها و تقویت معده بی نظیر است هلیله ی زرد هلیله ی کابلی آمله ی دانه ی هیل گشنیز خشک زنجبیل تربد سفید کچری بریان کرده هریک شش شه هلیله ی سیاه سماق گل سرخ بادیان مصطکی پودینه نانخواه شیطرج طباشیر هریک چهار ماشه جواکهار دارچینی قرنفل پوست ترنج سنبل الطیب زیره ی سفید پترج دار فلفل تج هریک سه ماشه انار دانه هفت ماشه نمک لاهوری نمک سیاه هریک یک توله در آب لیمون و کهار نخود ادویه تر نمایند و خشک ساخته سفوف سازند **عرق پان** جهت اشتها و تفریح و برودت از مجربات احقر قرنفل گل گاوزبان دارچینی هریک پنج توله گاوزبان گل سرخ هریک شش توله بادیان خطائی چای خطائی عود غرقی هریک چهار توله زعفران شش ماشه مشک یک ماشه برگ تنبول صد عدد عرق بادیان دو آثار گلاب چهار آثار ادویه ی نیمکوفته در عرق ها تر کرده صبح عرق کشند و مشک و زعفران در دهن دریچه بندند و دو سه توله نهار بخورند **معجون عود** مشهی و مفوی قوت هاضمه و سه درم زرشک گل سرخ صندل به گلاب سوده هر واحد دو درم دانه ی قاقلین سنبل الطیب جوزبوابسباسه طبا شیر دارچینی فرنجمشک ساذج هندی فرنفل زرنب گاوزبان پوست بیرون پسته هریک یک درم زعفران زر انباد هریک نیم درم مشک یک ماشه مربای بهی دو توله شربت انار شیرین چهار توله ورق نقره ورق طلا هریک نیم ورم قند سه چند **شیخ الرئیس** می فرماید که طبیخ افادیه آن را نافع است و کذلک شراب کهنه و فلافلی و تریاق خاصه و ایضاً ثوم درین شدید المنفعت است و فودنجی ایشان را سخت موافق بود و جمیع جوارشات حاده ی همچنین ترنج مربی و هلیله ی مربی و شقاقل مربی و زنجبیل مربی و تکمیدات با ایشان نافع است و خصوصاً بجاورس که آن موافق تر از نمک است **صاحب کامل** گوید که اگر از سوءمزاج بارد باشد **جوارش سفرجل** غیر ممسک و جوارش سیب و جوارش عود و جوارش عنبر دهند و سکنجبین سفرجلی که به عسل ساخته باشند از یک اوقیه تا دو اوقیه استعمال نمایند و این سفوف بدهند که درین باب مجرب است و سوءمزاج معده ی باردا نافع زیره ی کرمانی زیره ی نبطی تخم کرفس بادیان انیسون صعتر فارسی نانخواه پودینه بعبلی وج جوزبوا زرنباد هر واحد یک جزو مصطکی سنبل الطیب هریک نیم جزو قرنفل ربع جزو باریک سائیده از یک درم تا مثقال به شراب ریحانی ممزوج بآب دهند **ابوسهل** گوید که اگر سوءمزاج بارد باشد معالجه به شراب کهنه و سینه و کبر مخلل و انیسون نمایند و اگر به دوای قوی تصاجت افتد فلافلی و فودنجی دهند و اقوی از آن مشرودیطوس و تریاق کبیر است و این دوا نفع می کند بگیرند به بزرگ خوشبو که قبض و حموضت معتدل داشته باشد از پوست و تخم پاک کرده بکوبند و آب او افشرده دو روز نهند و از آن یک جزو از سرکه نیم جزو و از عسل یک جزوه به آتش نرم بپزند و کف بردارند و در آن زنجبیل و فلفل سفید

اندازند و در قوام عسل آرند و این ضعف معده و کبد را نفع نماید و اشتها را برانگیزد و باید که قبل طعام به دو ساعت بخورند و گاهی بعد طعام نیز استعمال می نمایند و هرگاه برای سوءمزاج حار اراده ی استعمال او کنند فلفل و زنجبیل از آن ساقط کنند و گاهی از سرکه کم کرده می شود و گاهی شهوت خامد را قضبان کرم مخلل و به صل مخلل و جمیع اشیا که در آن حرافت و قبض باشد چون در سرکه بپرورزند نفع بکشد.

علاج ضعف اشتها از صفرا

یا بلغم شور تقنیه ی معده از خلط موجب به قی و اسهال کنند بدانچه در علاج امراض معده ی صفراوی مسطور شد و گویند که چون خداوند مزاج گرم از ادویه ی کریهه نفرت کند سقمونیای مشوی به قدر دانگی در هشت اوقیه رائب ماده ی گاو حل کرده بخورد و سقوط اشتها که به سبب امتلای صفرا باشد دور کند و بعد تنقیه بتعدیل مزاج پردازند و هرچه علاج در ضعف اشتها از حرارت گذشت استعمال نمایند و حب ترش مولف را قم و شربت لیموی سفرجلی و سکنجبین سفرجلی درین باب نافع است **بولس گوید** که اگر ذهاب شهوت به سبب کثرت کیموس باشد پس اگر رقیق لذاع بود استفراغ او به قی و اسهال نمایند اگر قی سهل باشد به شرب آب نیمگرم یا شربت عسل و ماءالشعیر یا زری بیضه هرچه مناسب ایشان بود استعمال کنند و اگر قی بر مریض مشکل باشد بهتر آن است که اماله ی خلط موذی بسوی امعای سفلی نمایند و قبل از آن مواظبت به غذای کاسر حدت مزاج نمایند و دوای مسهل ایارج فیقرا متخذ بصبر باشد یا آنچه متخذ از سفرجل که در آن سقمونیای مشوی کنند و اگر ممکن باشد که اسهال ایشان بصبر بغیر سقمونیا نمایند بهتر باشد چه سقمونیا مفسد معده است **بوعلی** نوشته که تنقیه از ملیلجات نمایند و سکنجبین بصبر بهتر از سکنجبین سقمونیاست چه سقمونیا معاند معده است و ایضاً به مقی مخرج اخلاط رقیق علاج کنند و طبیخ افسنتین به غامت نافع است **عباس** گوید که اگر حدوث اوازمره ی صفرا باشد استعمال فی به اشیای منقی صفرا و تطفیه و تبرید به تدبیری که در سوءمزاج معده حار مذکور شد باید کرد **محمود و خجندی** گویند که تنقیه ی معده به قی از سکنجبین و آب گرم و روغن کنجد نمایند و یا تخم خربزه کوفته و تخم شبت در آب جوشانیده اندک عسل آمیخته قی کنند و بعد از تنقیه ی معده تقویت آن به ربوب مقوی قابض مثل رب حصرم و ریباس و سکنجبین سفرجلی و شربت زرشک و بوارد معمول به سرکه و غذا مزوره ی زرشک یا غوره یا مضیره بلحوم بچه ی ماکیان و تفکه به انار ترش و میخوش کنند **مسیحی** گوید که هرگاه از اخلاط صفراوی در معده اشتها باطل گردد اول بعض اشیائی که مطفی حدت صفرا و حرارت آن باشد مثل آب عنب‌الثعلب و شیره ی تخم خرفه و لعاب اسپغول به شربت انار یا رب غوره بنوشانند و بعد از آن تنقیه به هلیله ی زرد و صبر و شاهتره و افسنتین نمایند و بعده برای تقویت معده طبیخ افسنتین و گل سرخ و سنبل و شاهتره و اطریفل صغیر استعمال کنند **ابوالحسن** می نویسد که اگر خلط لطیف طافی بود علاج به قی از سکنجبین و آب گرم بعد خوردن ماهی و

نوشیدن ماءالشعیر نمایند و از تهوع شدید محترز باشند که موذی معده است و بعد فی شربت انار یا شربت لیمون یا شربت حصرم استعمال کنند و اگر طبع قبض باشد آب تمرهندی و سکنجبین یا شربت آلو بدهند و اگر صفرا راسب باشد تنقیه ی آن مطبوخ فوا که نمایند و چون به حسگر یا جمیع بدن سوءمزاج حار باشد تلیین طبع نمایند و بعد تنقیه ی بدن تغذیه مریض به اغذیه ی مبرده مثل مزورات معمول بآب غوره یا آب انار سازند و بچه ی مرغ مطبوخ به این آب ها بجوشانند.

علاج ضعف اشتها از بلغم لزج

آنچه در علاج امراض معده از سوءمزاج بلغمی مذکور شد بکار برند و یا اول بهر تلطیف خردل و جر و جیر و بیخ کبر و انیسون جوشانیده صاف نموده عسل و اندکی نمک داخل کرده بنوشانند و بعد حصول تلطیف و نضج برای تنقیه ماده ی شبت و تخم ترب و اصل‌السوس جوشانیده صاف کرده نمک هندی و سکنجبین عسلی آمیخته نیمگرم بخورانند و به انگشت رد نمایند تا ماده به قی برآید و اگر قی ممکن نباشد سهل بلغم دهند و پس از تنقیه معاجین مقوی بدهند تا معده ماده را باز قبول نکند و جوارش عود تلین و سفوف تنتریک و نمک و عرق هندی و تنبول و معجون نانخواه معجون بقراط و معجون غیاثی و معجون ملوکی نیز نافع است و این حب ترش نیز معده ی بارد را مفید زنجبیل فلفل آمله هر واحد یک جزو دارفلفل دو جزو پوست هلیله ی زردتر بد موصوف هریک سه جزو نمک چهار جزو باریک سائیده در آب لمون به قدر کنار حب سازند و حسب حاجت استعمال نمایند و اگر پوست هلیله ی زرد پوست هلیله آمله نمک سیاه سنای مکی بادیان مساوی در آب لیمون حب سازند و به قدر توله یا کم و زیاده بآب گرم وقت خواب فرو برند اشتها آرد و اجابت طبع نماید و این سفوف زنجبیل مزیل رطوبت معده و آب دهان و مشهی است زنجبیل ده درم بادیان پنج درم مصطکی سه درم نبات برابر سفوف سازند و این سفوف انار دانه اشتها آرد و تقویت معده کند و نافع اسهال است انار دانه پا و آثار زنجبیل زیره ی سفید هر واحد یک دام نمگ سنگ دو نیم دام کوفته میخته به قدر توله یا کم و زیاده خورند و باید که ادویه را بسیار باریک نسازند و در نسخه ی دیگر الائچی خرد فلفل سیاه دار فلفل شیطرح بادیان هر واحد یک دام نمک لاهوری چهار دام عوض زنجبیل و زیره نمک سنگ است و این عرق هندی مفید برای اشتها و تقویت هاضمه و رفع رطوبات معده و نفخ آن و نافع زردی اندام و ورم سپرز است آب ادرک آب لیمون آب گهیکوار شهد همه ی مساوی در شیشه کرد و به آفتاب دارند و بعد ده روز یک پیاله ی قهوه خوری از آن خورده باشند و اگر قدری قرنفل و دارچینی و نانخواه دوار فلفل در آن آمیزند نافع تر باشد و اگر قرنفل سها که بریان شیطرنج فلفل سیاه که یک وام سائیده در آب جغرات یک آثار آب لیمون پا و آثار آب ادرک ربع پا و آمیزند و نمک سینده و به قدر ذائقه بیفزایند و به قدر یک دو توله بنوشند برای اشتها و هضم طعام مفید و از بیاض استاد مرحوم مرقوم است و اگر نوشاد را در آورند گلی تصعید نمایند و برابر آن کندهک آمله سار گرفته در آب بیخ ترب کهرل نمایند تا خشک شد و باز در سرکه ی مقطر کهرل

کرده سائیده نگاهدارند و مقدار یک سرخ بخورند برای آوردن اشتها و دفع بلغم معمول است و اگر قرنفل یک درم دارچینی دار فلفل هیل زیره ی سفید هریک دو درم سماق انار دانه نانخواه زنجبیل هریک چهار درم کوفته بیخته دو درم صبح و دو درم شام بخورند نقصان اشتها ببرد و اگر انار دانه تر پهله میبل مرچ سیاه جواکها را جوائن لونگ هر واحد یک دام هر دو نمک دو دام سونف اجمود هریک یک دام کوفته بیخته اول یا بعد طعام بخورند گرسنگی کمال آرد و طعام هضم کند **ابن سینا** می نویسد که استعمال قی به خورانیدن ترب و بران نوشانیدن سکنجبین عسلی آنرا نافع است و از آنچه آنرا نفع می کند سکنجبین به زوری عسلی است که اگر بر همه اجزای آن شهد یک من باشد صبر سه اوقیه داخل کنند و هر روز سه طمقه بنوشند و ایضاً زیتون الماء مع انیسون و کبر مخلل به عسل و گاهی نفع می کند آنرا استعمال آب چشمه ها و اسفار و حرکات و بعد تنقیه بدانچه در علاج ضعف اشتها از برودت گذشت معالجه نمایند **مجوسی** گوید که اگر از بلغم لزج باشد قی به مخرج بلغم و رطوبت لزج نمایند و اسهال بحب صبر و حب افادیه و جوارش سفرجلی مسهل کنند بعده جوارش فلافلی و اطریفل کبیر و حب ممسک دهند و این دوا بدهند بگیرند بیخ اذخریک جزو سنبل الطیب عود هندی هر واحد نیم جزو باریک سائیده دو درم بآب گرم بخورند و میبه ی ممسک نافع است و از اطعمه آنچه به سرکه و مری و کردیا و فلفل و دارچینی و خولنجان ساخته باشند استعمال نمایند **ابن یحیی** نوشته که هرگاه به سبب اخلاط غلیظ بار در تجویف معده اشتها باطل شود باید که به اشیای ملطفه ی مقطعه قی استعمال کنند بعد اسهال شکم بدان چه منقی این اخلاط باشد باید کرد و اگر اخلاط غلیظ در جرم معده غائص باشد باید که به خورانیدن ایارج فیقرا یا حب صبر تنقیه نمایند و بعد تنقیه کمونی و فلافلی و هلیله ی مربی و زنجبیل و شقاقل مری بدهند **ابن الیاس** گوید که تنقیه ی معده القی از تخم ترب مطبوخ یا آب برگ او یا کنگر زود در آب جوشانیده اندک عسل در آن حل کرده باید کرد و بعد نقای معده گلقند عسلی ده درم با بادیان سه درم یا انیسون بخورند و یا جوارش عود یا عنبر یا سکنجبین سفرجلی عسلی استعمال نمایند و یا این سفوف نافع سوءمزاج معده بارد و ضعف آن بدهند نانخواه پودینه نهری بادیان هر واحد پنج درم مصطکی سنبل الطیب قرنفل هر واحد دو درم همه را باریک سائیده یک درم بخورند **ابن هبه الله** گفتند که اگر خلط فاعل بطلان شهوت بلغمی باشد تنقیه آن به حب صبر یا حب قوقا یا نمایند و بعد خورانیدن اغذیه ی مالحه به شرب آب شبت و سکنجبین عسلی قی کنانده و بعد تنقیه ی بدن قرص و رود و سکنجبین عسلی بدهند و حلنجبین و هلیله ی مربی بخورانند و شراب ریحانی بنوشانند و غذا نخوداب دهند و بعد تنقیه افراخ و قنابر و عصافیر بریان خورانند.

علاج ضعف اشتها از اخلاط عفن

بهر تنقیه قی کنند به سکنجبین و آب گرم پس تلیین طبیعت به ماءالفوا که مطبوخ آن نمایند و بعده برای برای تقویت و تعطیر معده دواءالمسک و جوارش عود و عنبر و فنجنوشات ممسکه و معنبره استعمال نمایند و این معجون مرجان درین باب مجرب

است در تقویت معده حار و منع عفونت عجیب گشنیز خشک صندل سفید گل سرخ تخم کاسنی هر واحد یک جزو گل مختوم طبا شیر بهمن سفید مرجان سرخ هر واحد نیم جزو مروارید ناسفته کهربای شمعی مصطکی هر واحد ربع جزو ادویـه را کوفتـه بیخته و جواهر را دو روز کهرل کرده در شکر مقوم به گلاب بسرشند شربت از درمی تا دو درم و از اغذیه ی طیور مطبخنه بآب فوا که و حبوب جیده مثل برنج تناول نمایند زیرا که برنج را درین خصوصیت است و آن بعید از تعفن است **علاج ضعف اشتها از اخلاط خام** غذا کمتر خورند و حرکت و ریاضت معتدل بیشتر کنند و مقیئات و مسهلات بلغم بعمل آرند بعـده جـوارش عـود و کمونی و غیره بکار برند و نافع ترین تدابیر تعریق در حمام و مالش بدن بعد از ترطیب است و اشیای مهرک اشتها مثل پیـاز و سیر و کبر و شلجم مخلل استعمال نمایند **علاج ضعف اشتها از کثرت سودا** تنقیه ی سودا نمایند به طریقی که در علاج امراض معده ی سوداوی گذشت بعد از آن موالح و کوامخ و مقطعات برای تقطیع مابقی استعمال نمایند پس اغذیه ی حسن الکیموس خوشبو بکار برند و ابوالحسن گوید که اگر بطلان اشتها به سبب اجتماع خلط سوداوی در معده باشد علاجش به قی از آب شبت مطبوخ به ماءالعسل نمایند اگر طافی باشد و اگر غلیظ باشد به مطبوخ افتیمون اسهال کنند و از اغذیه ی مولد سودا یـا محـرق خون احتراز نمایند و به جوزه مرغ مطبوخ بآب های قابض مبرد مثل آب سماق یا آب انار یا انار دانه و یا جالی مثل زیر باج غذا سازند و از تعب منع کنند **علاج ضعف اشتها از قلت تحلل فضول** جهت استرخای جلد و تفتیح مسام و تحلیل فضول و تخلخل بدن تعریق به حمام نمایند و ریاضت کنند و بدن را به آرد نخود و بورق بمالند و در طبیخ حشایش مفتحه و مرخیه بنشینند و به روغن های گرم مفتح تدهین نمایند و دیگر مفتحات بعمل آرند و همگی در تحلیل فضول بدن کوشند تا طبیعت محتـاج بـدل مایتحلل گردد و شرب جلاب اصل‌السوس و شکر سفید و غذا مزوره ی آب نخود به مغز بادام یا مغـز قـرطم و اسـتعمال ایـن نطول نافع است بابونه اکلیل الملک تمام برگ غار شبت هر واحد یک کف در آب جوشانیده بر بدن نطول کنند بعده بـه پارچـه ی درشت بدن را بمالند و به روغن سوسن و خیری تمریخ بدن نمایند.

علاج ضعف اشتها از قلت جذب کیلوس

در ازاله ی ضعف جگر و تضیح سده ی آن گوشند چنانچه در بحث امراض جگر مذکور گردد و آنچـه از سـده بـود تـدارک آن سهل است به خلاف آنکه از ضعف جگر باشد که به آفات قویه می انجامد و هر چون که باشد تمهل در علاج این روا ندارند که تا رسیدن غذا به اعضا باعث هلاکت است و در میامر نوشته که علاج ضعف اشتها حادث از ضعف کبد و سرد آن به جمیع آنچه منفذ غذا و مقوی کبد و مفتح سد و آن باشد مثل سکنجبین به زوری باید کرد و زنجبیل مربی و تریاق کبیـر و مشـرودیطوس بسیار نافع است و ریاضت و حمام هر دو مفید و هر صباح نوشیدن اندک شراب کهنه ی رقیق مجرب سرهندی اسـت و تـرنج مربی و کبر به سرکه و هیبه نافع و در طعام دارچینی و اندک فلفل داخل کنند **علاج ضعف اشتها از انقطاع سودا** آنچه در عظم

طحال و سده ی آن بیابد بکار برند و نافعترین مضحات درین سکنجبین بزوری است هر مصباح ده درم از آن در آب گرم حـل کرده بنوشند و یا هر صبح سه مثقال کامخ بخورند یا کبر مخلل یا زیتون مخلل یا ترب مخلل یا شلجم مخلل تناول کنند و قی به مقطعات ملطفه در ازاله این نوع تأثیر عظیم دارد و کامخ کبر و کامخ انجدان انجیر و سیر در سرکه پـرورده و بـه زور حـاره چون تخم کرفس و بادیان و تخم سداب و نانخواه ممزوج کرده و اگر از قی مانع نباشد در طبیخ تخم تـرب و شـبت و جرجیـر بوره و نمک و سکنجبین عسلی آمیخته نوشید و قی کنند و شیخ الرئیس می فرماید که علاجش علاج طحال اسـت و تقویـت آن و تفتیح مسالک میان طجال و معده به ادویه ی که آن را حرکت به طرف طحال است مثل افتیمون و پوست بـیخ کبـر در سکنجبین و همچنین کبر مخلل و به قول ایلاقی و جرجانی تفتیح شده به اشیای تیز و ترش مثل فلفل و ثوم و کبر و بصل به سرکه و انواع کوامیخ یعنی آبکامه ها و شلجم که آنرا به خردل تیز کرده باشند و حلتیت درین باب نافع بـود و ایـارج فیقـرا بـه اندک افتیمون مفتح سد و منقی است و غذای ایشان مصوص و زیرباج و رمانیه و حصر میه و سماقیه باشد.

علاج ضعف اشتها از بطلان حس معده اگر موجب آفت عصب یا دماغ سوءمزاج ساذج باشد در تعدیل دماغ کوشند به معاجین و اذهان و روائح موافقه که در علاج امراض دماغی از ضعف دماغ مسطور شد و اگر باعث آفـت مـاده باشـد اول تنقیـه ی دمـاغ بحبوب و ایارجات مناسبه مثل ایارج فیقرا و حسب قوقا یا برفق و تفاریق نمایند پس به تعدیل و تقویت دماغ متوجه شـوند بـه استعمال مقویات دماغ و از آنچه مضر دماغ باشد از آن بپرهیزند و تضمید معده با ضمده ی حاره کنند و حب الغار قسط شیرین قشور کندر هریک ده درم میعه ی خشک پانزده درم صبر مرا بهل جوزالسرووج شب یمـانی هریـک مشـت درم زعفـران جنـد بیدستر هریک چهار درم قرومانا شش درم حضض را مک سنبل الطیب گلنار اقاقیا هریک پنج درم مصـطکی شـو نیـز هریـک جفت درم همه را سائیده در قیروطی معمول از موم و روغن قسط و روغن ناردین سرشته نیمگرم ضماد نمایند حکیم عابد گفته که این ضماد عجیب است باید که باد دارند و صاحب ترویج گوید که هر صبح جلاب از باد رنجبویه و گاوزبان و گلقنـد دو درم بنوشند و غذا از مزوره ی نخود بالحوم خفیفه یا مغز قرطم سازند و بعد نضج تنقیه ی دماغ به حسب ایارج یا حسب صبر یا حب توقا نمایند و زنجبیل مربی بخورند بعده تقویت دماغ به مقویات قویه کنند.

علاج ضعف اشتها از قلت خون تدبیرناقهین بالغاش قوت از مفویات نمایند بدانچه لائق مزاج علیل باشد و اغذیه ی مولد خون خورانند و دوای متخذ از به که در علاج ضعف اشتها از برودت در قول ابوسهل مسطور شد جالینوس آنرا برای تقویت کبد نـافع نوشته و سکنجبین سفرجلی و میبه دهند و اگر عقب طول امراض عارض گردد دردی باشد و به قول شیخ در کـائن بـه سـبب ضعف قوای بدنی تحریک قی به انگشت نمایند و اگر چه قی نیاید ثوران قوت شهوانی نماید و گاهی محتاج می شوند به شرب تریاق در بعض اشربه ی مغذیه مثل شربت افسنتین یا شربت حبالاس بحسب اوفق.

علاج ضعف اشتها از احتباس حیض به قول شیخ الرئیس شهوت حبالی چون ساقط شود مثل مشی معتدل و ریاضت معتدل و قصر دراکل و شرب و شراب کهنه ی ریحانی مقوی قوت دافعه محلل ماده ی رویه و عـرض اغذیـه ی لذیـذه و آنچـه در آن حرافت و تقطیع باشد بر ایشان اشتها را برانگیزد.

علاج ضعف اشتها از سقوط **قوت شهوانی** مبادرت به اصلاح مزاج مسقط هر مزاجی که باشد و احاله ی او به ضد آن نماینـد و کذلک اگر عقب اسهالات و سحج باشد که آن به سبب موت قوت می باشد **خاتمه** ضعف اشتها که به سبب ترک عادات باشـد ترک عادت به تدریج کنند چنانکه ترک شراب به استعمال عرقیات منشی و ترک افیون به استعمال بر شعشاد حافظ الصـحه و معجون اذراقی و جز آن و آنچه به سبب اشتغال طبیعت باشد ازاله اشتغال که مانع اشتها بود بطوریکه ممکن باشد بایـد کـرد و آنچه از دید آن باشد قتل و اخراج آن نمایند به طوری که در بحث آن مذکور گردد بعده جوارش مصطکی و کندر با عرق عود و نانخواه دهند و آنچه به سبب تنفر طبیعت باشد ازاله ی سبب نمایند و به اغذیـه ی لطیفـه ی ملـذ ذه ی عطـره مثـل پـلاد و مزعفرومطبخن و قورمه و قلیه متوجه سازند و عطرهای مناسب فصل سال ببویانید و آنچه از نزله افتد تدارک آن نمایند بدانچه در بحث نزله گذشت و آنچه به سبب درم معده یا کبد یا قرحه ی معده باشد علاج هریک علحده بیاید و علاج قرحه ی مـری مسطور شد و آنچه از افراط حرارت یا برودت هوا باشد ترک سبب نمایند و هرچه در علاج ضـعف اشـتها از حـرارت و بـرودت مسطور شد به ضد سبب تدارک نمایند و آنچه از سوء حال نوم و ریاضت غیر موقع باشد به اصلاح آن پردازند و آنچه از شـرب آب بسیار باشد ترک آن و اصلاح مزاج به معدلات آن نمایند و آنچه به سبب سوءمزاج یابس باشد علاجش بدانچه در امـراض معده از سوءمزاج یابس گذشت باید کرد و آنچه از امتلای دموی افتد از فصد زائل می شود.

فساد شهوت و وحم و قنطایا

نزد اکثر فرق میان این الفاظ نیست و اطلاق یکی بر دیگری می کنند و نزد بعضی افساد شهوت عام تر از وحم است زیـرا کـه وحم شهوت و رغبت اطعمه ی ردی کیفیت است فقط مثل اطعمه ی حامض و تلخ و حریف و فساد شهوت یعنـی تبـاهی آرزو رغبت آن و رغبت غیر ماکولات است مثل آرزوی خوردن گل و زکال و خزف و آهک و سفیداب و غیره از اشیای غریبه کـه از اطعمه نیست و نفیس کرمانی گفته زنی را دیدم که اشتهای پنبه کهنه داشت و دائم آنرا می خائید و اکثر اوقات آنرا از حلق فرو می برد و مجوسی نوشته که فساد شهوت یا به زیادت در آن باشد و یا به نقصان از آن و یا بطلان آن و زیـادت یـا در کیفیـت اطعمه باشد چنانچه زنان حامله را عارض می گردد و آن را وحم گویند و یا در کمیت آنها و آنرا جوع گویند و اگـر ایـن مفـرط باشد آنرا جوع کلبی شهوت کلبیه خوانند و اما نقصان پس آن نقصان شهوت اسـت و ذهـاب او بـه منزلـه ی علتـی کـه آنـرا

بولیموس نامند و اما وحم شهوت اطعمه ی روی الکیفیت است و حدوث آن از خلط روی الکیفیت باشد که در معده محتقن شود و انسان خواهش اطعمه ترش یا شور یا قابض یا حریف کند و گاهی خواهش خوردن گل و آهک و انگشت و خزف و غیر آن از اشیای روی الکیفیت نماید مانند آن که بعض حوامل را عارض می گردد هنگام اجتماع فضول دم حیض که جنین غذا بدان می کند در معده ی ایشان و خجندی گوید که این مرض اکثر عوامل را عارض می گردد بعد از آن نان غیر حامله را و بعد آن اطفال را و پس از آن مردان را و در حوامل بیشتر از آن افتد که در آن وقت خون حیض محتبس می گردد و بدن از آن ممتلی می شود و فضول آن بسوی معده بریزد و در آن جمع می شود و در ابتدای حمل تا ماه سوم اکثر عارض می گردد بهر آنکه درین مدت خون حیض برای غذای بچه بند می شود و اگر سائل گردد بر آن خوف سقوط حمل باشد به سبب لزوم سیلان آن ترطیب رحم و ابتلال او و استرخای و ضعف او از ضبط جنین سیما در ابتدای حمل که تعلق جنین به رحم درین هنگام ضعیف می باشد پس در اول حمل بچه را به سبب صغر جثه و ضعف حاجت به غذای کثیر نمی باشد و خون محتبس فاضل از حاجت می ماند و فاسد می گردد و قدری از فضول آن در رحم و معده می ریزد و چون آن رطوبت سیاله است طبیعت درخواست میکند چیزی که آنرا خشک کند و همچنین تا ماه چهارم دوام نماید و چون در ماه چهارم بچه محتاج به کثرت غذا می شود و اخلاط مجتمعه کم می گردد بعضی به قی بر می آید و بعضی نضج یافته تجلیل می رود جهت تقلیل طعام و باقی به غذای کودک که قویتر و بزرگ شده بکار آید این شهوت زائل می گردد باشد که بعد سه ماه نیز بماند به سبب کثرت ماده ی رومی و زنان غیر حامله را بدان سبب عارض می گردد که اکثر طعام های نیک و بد مختلط و بسیار و بی ترتیب می خورند و خون ایشان به اخلاط روی آمیخته باشد بهر آنکه پسر به سبب قوت حرارت او غذا بسیار جذب می کند و قدری از رطوبات فاضله نیز تحلیل می یابد نسبت به دختر و بدان سبب فضله در حائله پسر کمتر می ماند و سبب حدوث قی و غثیان و دوران سر زنان حامله را در ابتدای حمل نیز همین است اما اگر بدن عورتی از اخلاط فاسد پاک باشد و جنین او قوی بود و تناول اطعمه ی کثیر و بلاترتیب اتفاق نیفتد بدان سبب او را هیچ آرزوی باطل پدید نیاید و غثیان و قی و غیره عوارض رنج ندهد و به قول شیخ شهوت فاسد حامله را وحم گویند و وحام نیز نامند و در لغت وحام شهوت حبلی است خاصه و در عرق اطبا اعم از انست کما مروهم او گوید که صالح تر تغییر این شهوت آن است که بسوی اشیای ترش و حریف باشد و فاسدتر آن است که بسوی حارد یا بس مثل گل و زکال و سفال بود و سبب این آن است که میلان شهوت بسوی حارد یا بس وقتی باشد که فضول شدید الرطوبت و مائیت باشند و این لامحاله شدید الارخا برای معده باشد و اکثر موجب زلق جنبین و اسقاط آن گردد و خصوصاً که این شهوت اشد منافات برای امر طبیعی و معتاد است زیرا که بسیار مردم در حالت صحت خواهش حامض و مالح بنمایند و حار و یا بس چنین نیست و هر قدر که شی مشهی بعیدتر از معتاد باشد حال روی تر بود **بالجمله** سبب فساد اشتها اجتماع خلط

روی است در معده نفوذ او در حمل آن و خواهش طبیعت به چیزی که ضد آن ماده ی فاسد باشد یعنی اگر آن خلط روی نافذ در خمل معده ی بارد باشد طبیعت به خوردن اشیای رویه ی حاره بسیار مائل بود و بالعکس این مذهب اکثر محققین است چنانچه **شیخ الرئیس** می فرماید که چون جمع شود در معده خلط روی مخالف به معتاد در کیفیت طبیعت شناق بسوی مضاد او گردد و مضا و به مخالف معتاد مخالف معتاد است چه منافیات اطراف است و بالعکس و از این جهت عارض می شود برای قومی اشتهای گل بلکه انگشت و آهک و دیگر اشیا ازین قبیل زیرا که درین اشیا کیفیت ناشفه یا مقطعه مضاد کیفیت این خلط مخالف است و حال این کلام شیخ موقوف است بر علم معنی مضاد و مخالف بدان که حکما تخصیص کرده اند لفظ ضدین را به آنکه در دوشی مباینت بسیار و غایت خلاف باشد مثل سایحی سفیدی و حرارت و برودت و تعبیر نموده اند لفظ متخالفین را بدانچه میان دو چیز بها نیست اندک باشد دورین غایت خلاف شرط نیست مثل سرخی و سیاهی و حرارت و یبوست و لهذا ایشان دو چیز را که در آن غایت تباین باشد متضادین گویند و آن دو چیز را که تباین در آن اندک باشد مختلفین نامند و ازین معلوم شد که متخالفین عام تر از ضدین است زیرا که هر آنچه متضادین باشند مختلفین بودند و مخالف برای یکی از دو ضد ضد آن نباشد زیرا که میان مخالف و یکی از دو ضد غایت خلاف نیست ور نه برای یک شی و ضد باشد و درینجا مراد شیخ به لفظ مخالف مضاد همین است فلهذا درینها گفت برای دوشی که آن هر دو مضا داند چون آن هر دو خارج از اعتدال و طرفین باشند و خروج آن هر دو از اعتدال در جهتین متقابلین باشد حتی که اگر مثلاً یکی از آن هر دو حاد باشد دیگر بارد بود و آنکه چنین نباشد تباین در آن هر دو در غایت نبود اگر آن هر دو معتدل باشند پس ظاهر است که تباین در آن هر دو و درینصورت اندک باشد و اما اگر یکی از آن هر دو مثلاً حار باشد و دیگر یا پس و رین حالت آن هر دو متباین باشند بهر آنکه در اجتماع حرارت و یبوست در جسم واحد امتناع نیست پس درین صورت متضادین بالضرور اطراف باشند و مختلفین چنین نباشند والا تبادین در آن بسیار بودی پس بالضرر اوساط یا اطراف باشند لیکن نه در جهات متقابله پس معنی عبارت مسطور چنین باشد که چون در معده غلط روی مخالف به معتاد یعنی خل صالح مقبول طبیعت در کیفیت جمع شود درین صورت مشتاق گردد طبیعت مدبر بدن بسوی تحصیل شفای این مرض یا بسوی افنای این خلط روی بیراوشی مضاد این خلط روی در کیفیت مثل طین و اطعمه ی رویه بهر آنکه ازاله ی هر شی به ضد آن می باشد پس اشتیاق طبیعت به این اشیا برای دفع آن خلط مخالف به این ضد بود و مضاد یعنی مثل طین و غیره به مخالف معتاد یعنی خلط روی بالضرور مخالف معتاد یعنی خلط صالح باشد زیرا که مخالف میان طین و امثال آن و میان خلط صالح هب سبب بودن آن هر دو مختلف در ماهیت است لیکن این مضاد یعنی طین و مانند آن مضاد به خلط صالح معتاد نیست والا شی واحد را که آن مضادست دو ضد باشد یعنی مخالف معتاد و معتاد و این خلاف آن است که نزد حکما قرار یافته که شی واحد را نمی باشد مگر ضد واحد و ایضاً به قول قرشی شی مضاد را مخالف

یافته می شود و گاهی نه به ضرورت آنکه لابد معتاد معتدل یا قریب از اعتدال باشد و مادام که انسان به قید حیات است ممکن نیست که اخلاط او خارج از اعتدال به افراط باشند فلهذا ممکن نیست که در معده و نه در غیر آن از اعضا اخلاط متضاد به معتاد جمع شوند بلکه مخالف آن و ازشان طبیعت است اشفای بدن از هر شی روی و خارج از اعتدال و ابن بایرا و ضد باشد چنانچه قانون علاج است و درین صورت جمع شود در معده خلط روی مخالف به معتاد در کیفیت پس بالضرور طبیعت مشتاق بسوی شی مضاء او باشد تا که شفا بدان حاصل شود و این مضاد لابدست که مباین معتاد باشد به ضرورت آنکه معتاد غیر این خلط است و ضرورت که این مبانیت اندک باشد و الا مضاد برای معتاد می شده مذکور شد که معتاد را ضد نیست پس درینحالت بالضرور مخالف برای معتاد باشد و ایضاً به قول علامه شی مضاد این خلط مخالف معتاد که فاعل این مرض است و در معده حاصل شده مضاد به معتاد نباشد زیرا که اگر مضاد او می بود و این مرض حادث نمی شد بهر آنکه روی ضد مفروض او در معده جمع می شود اشتیاق به سوی ضدین محال است پس آنچه مضاد اوست مثل زکال مضاد به معتاد نباشد زیرا که معتاد در وسط واقع است و اگر به نسبت یکی از هر دو طرف بهبود آنچه مذکور شد که هر واحد را از آن و ضد باشد لازم می آید پس غرض شیخ از بیان تضاد و تخالف میان معتاد و میان مخالف او مجتمع در معده و مضاد مشهی برای دفع اوست و مراد از منافیات اضدادست یعنی اشیائی که در آن غایت خلاف باشد آن اطراف است نه مطلق منافیات ور نه درین مخالفات که گاهی او ساط می باشند داخل شوند و مراد از اطراف متقابله است یعنی هر واحد از دو شی در طرف باشد قیاس بسوی دیگر پس میان هر دو متنافی از این منافیات غایت بعد باشد نه مطلق اطراف و کذلک عکس این یعنی اطراف منافیات است پس همه اطراف متقابله اضداد باشد یعنی هر واحد از دوشی که به نسبت دیگر در طرف واقع شود منافیات است حاصل آنکه نحیی که میان این منافیین ای کیفیت خلط روی مجتمع در معده و کیفیت اشیائی که طبیعت مشتاق آن برای دفع اوست تضاد است همچنین میان کیفیت خلط صالح و میان هر واحد از طرفین مذکورین اعنی کیفیت طین و غیره و کیفیت خلط روی تخالف است و به قول گیلانی فائده ایراد این کلام آن است که طبیب بداند که طلب طبیعت شهوت رویه را اگرچه هدایت برای طبیب بسوی سبیل مداوات است مگر به سبب خلط مجتمع در معده نیست و امثال کیفیات این اشیاء طلب آن به مشاکلت او برای خلط مجتمع در معده نیست بلکه به سبب منافات و مضادات آنها برای آن است پس طبیعت هنگام صحت چیز مشاکل مزاج بدن و اعضا می نماید تا حفظ صحت بدان چیز نماید و هنگام مرض طلب چیز مضاد مزاج حاصل و ماده ی حاصله می کند تا دفع کند آنرا بدان چیز بهر آنکه طبیعت به اذن خالق آن مسخر این امر است که طلب نماید در صحت آنچه مناسب مزاج بدن باشد و در مرض آنچه مخالف آن باشد و هرگاه این امر مشاهده رسید و بر آن تکرار تجارب گردید حکما و قاعده ی مشهوره یعنی حفظ صحت به مثل و معالجه ی مرض به ضد کرده شود از آن استنباط نمودند پس غایت فعل طبیب آن است که اقتدای

طبیعت نماید و **بعضی گویند** که شهوت رویه از اجتماع اخلاط فاسد در معده از طلب طبیعت برای دفع اذیت از عضو نباشد بلکه سبب درخواست و طلب آن خلط بود و چیزی را که مشاکل اوست در کیفیت چنانچه طلب می نماید ماده ی عضه که در مقدم دماغ باشد روائح مغتنه را در خوش پندارد و آنرا و این هنگامی است که خلط فاسد غالب بر طبیعت باشد و طلب عبودیت قوای آن نماید و آن مخالف طبیعت بود پس طلب و خواهش آن مخالف خواهش طبیعت باشد و شهوت خارج از طبیعت بسوی اشیای مشاکله ی آن شهوت یعنی آن خلط مخالف طبیعت باشد مانند خواهش ماهی نمک سود در کسی که بر بدن او خلط حار یا بس غالب باشد و مثل خواهش ماست به کسی که در بدن او خلط بار در طب باشد و ابوماهر برین استدلال نموده به اینکه زنی را دبیله در معده بود و خواهش خوردن زربیخ نموده به جهد از آن منع کردند هرگاه دبیله او منفجر گردید از آن به قی اخلاط شبیه بزر بیخ احمر و اصفر در رنگ و بو اخراج یافت و همچنین اصحاب سودای فاسد خواهش نوشیدن سرکه و اشیای ترش می نمایند و چون قی کنند خلط ترش که کند گرداند دندان را خارج می گردد و طبری گفته کسی که اراده ی علاج موت شهوت نماید واجب است که نظر کند که آیا مریض خواهش یک شی از اشیا سوای جمیع اشیا می نمایند یا نه پس اگر درخواست نوعی از ماکول و مشروب کند نظر بسوی طبیعت آن چیز و فعل او کند و بداند که فاعل این مرض خلط مشاکل قوت آن چیز است که خواهش آن می نماید پس علاج به استفراغ آن خلط نماید که استفراغ او انعاش قوت نماید و این نقصان شهوت و کانال آن است مثال این مثلا اگر از جمیع ماکولات آرزوی پنیر کهنه کند و خواهش سوای او نکند و پنیر کهنه حار یا بس حریف لذاع ست پس بداند که در بدن او خلطی است که طبیعت و حاریابس است و آن حریف لذاع است پس استفراغ مثل این خلط بدانچه مقابل او در قوت و فعل باشد باید کرد و هم او نوشته که گاهی انسان را علت معروف به فساء شهوت و نقصان آن حادث می شود و خواهش یک چیز یا دو چیز می کند چنانچه در وقتی خواهش ماهی شور و در وقت دیگر ماست کند و این هر دو مختلف در قوت اند زیرا که ماهی شور غالباً حار یا بس است و ماست بار در طب و شهوت به فم معده و صحت آن می باشد و سبب اول شهوت انصباب خلط بار دو حامض قابض از طحال بسوی معده فم است و واجب بود که شهوت او منصرف می شد بسوی جمیع آنچه معتاد بدان در اوان صحت خاص او بود و چون شهوت او بسوی ماهی و ماست مائل گردید بیقین پندارند که در بدن او خلطی است که کیفیت او حرارت و یبوست و در آن ملوحت است و طلب ماهی شور به حسب آن خلط است و ایضاً در عضوی از اعضای او خلط باردست پس به حسب آن شهوت ماست باشد و این هر دو خلط مختلف در قوت اند و بعید نیست که این هر دو در یک بدن باشند بلکه جائز است که سه خلط یا اکثر از آن باشند و یک خلط در فم معده بود و دیگر در قعر آن که در وقتی بر فم معده طافی گردد و خلط دیگر در ادعیه ی دماغ باشد و بسوی فم معده ترشح نماید پس مختلف شود شهوت او به حسب آن خلط چنانچه جالینوس کر کرده که فساد شهوت به حسب اخلاط فاسده

ی مجتمعه در رحم و معده و سائر اعضا باشد و حکیم علی می نویسد که بعض متقدمین و جمعی از متاخرین گمان کـرده انـد که طلب معده برای این اشیا به سبب مشاکلت آنها به خلط مجتمع در معده است و بر طبیب دانستن این امر واجـب اسـت کـه خلط مجتمع در معده را کیفیات مثل کیفیات این اشیای مطلوبه طبیعت است و به حسب آن علاج باید کرد و این گمان باطل و مفصل طبیب و مهلک مرضی است بالجمله محققین این رای را مستحسن نمی شمارند کـه شـهوت روی از درخواسـت خلـط فاسد غالب بر بدن و اگرچه طبیعت در غایت ضعف باشد و شیخ الرئیس گفته که میل طبیعت بسوی شی موافـق مـزاج غریـب غیر اصلی ست و خواهش کاذب چنانچه خواهش شخصی که در معده ی او خلط غلیظ بلغمی باشد و خـواهش تنـاول ماسـت نماید و همچنین اشیای حامضه و اطعمه ی غلیظ رطبه که از آن او را عطش به هم رسد عطش او کـاذب اسـت نـه صـادف و ایضاً گویند که این شهوت از طلب خلط شی مشاکل او را نمی باشد چنانچه این بعضی زعم کرده اند بلکه از طلب طبیعت است چیزی را که مضاد او باشد از جهت نفجر و جلاو تقطیع و تحلیل و غیر آن **الحاصل** کسانی که طلب غلط فاسد را سبب آرزوی فاسد می دانند میان آنکه از طلب طبیعت است یا از خواهش ماده چنان فرق می کنند که آنچه از طلب خلط بود مشاکل خود را یا آن صحت سائر اعضا محفوظ نبود به سبب اشیلای مرض بر طبیعت بلکه متغیر شود به استعمال این اشیای مخالف طبیعت و دوام نکنند زیرا که در ماده ی مفسده و در ضعف طبیعت ازدیاد نماید و آفات و ضعف ظاهر گردد و آنچه از طلب طبیعت باشـد بهر دفع اذیت صحت اکثر اعضا سوای صحت معده به آن قی بود به سبب قوت طبیعت و استیلای او بر مرض بالجملـه وجـود صحت و عدم حدوث ضعف و عارضه ی دیگر باوجود تناول اشیای روی نشان قوت طبیعت است و بر مقهوری ماده دلالت کند و عکس آن علامت غلبه ی ماده و دلالت بر ضعف طبیعت است **علاج** بدان که ادویه ی که درین مرض استعمال می نماینـد. بعضی از آن مستفرغ خلط فاعل علت به قی اند و بعضی مستفرغ به اسهال مثل تربد و بعضی مصلح غیر مستفرغ و از مصلحات بعضی معدن به کیفیت ماده ی فاعله مثل محققات است چون اشیای محله و بعضی معتدل مزاج معده مثل بلوط و مصطکی و بعضی مقوی معده دل دافع ماده مثل شراب و آنکه استعمال می کنند برای این فعل بوجه دیگر به متوجـه کـردن مـاده از فـم معده مثل بادام تلخ و هلیله و بعضی آنچه این فعل می کنند به تنفر از تنفس آن عشـقی و تقـدیر او از آن و ایـن مثـل طـبن مخلوط به ادویه ی مقیه مستعمله در علاج شهوت طین و در اشتداد جوع و شهوت کلبـی اسـت بالجملـه در حوامـل بـر طبـع بگذارند که بعد از سه ماه در اکثربی علاج زائل می شود والا گلقند عسلی و سکنجبین ساده و جوارش عود تـرش و امثـال آن خورانند و خوردن خردل و مانند آن اشیای حریفه نیز مفید بود و هرچه مقوی معده و غشف رطوبات رویه باشد استعمال نمایند و بهر تشیف رطوبت سفوف قاقله و بسباسه که در قول صاحب کامل بیاید نیز مفید است و خائیدن استخوان چوزه ی مرغ بریـان عجیب است و یزه سیاه و نانخواه و انیسون و مصطکی و کندرو سعد و پودینه هر واحد خائیدن و آب او فرو بـردن نیـز مفیـد و

غذا لطیف و در مقدار معتدل و به دفعات دهند در آن شاخ های پودینه اندازند و اگر در ماده شوریت باشد بهر تقویت معده شربت سیب یا هیبه ساده دهند و ایضاً آنچه کسر حدت به کیفیت روی کند مثل شربت بنفشه ی نیلوفر و شرب روغن کنجد مفید بود غذا مثل بچه ی مرغ مطبوخ بآب غوره یا انار خورانند و از فواکه صالح برای ایشان قدری از امرود و به سیب و نجوف اسقاط از قی و مسهل احتراز کنند و اگر مضطر کردند قی غیر عنیف صرف بآب نیمگرم و نمک و اسهال به خیار شنبر مع ادویه ی ملائم نمایند بعده تقویت به جوارش مصطکی و مانند آن کنند و **در غیر حوامل** تنقیه به قی و اسهال نمایند به دستوری که در علاج امراض معده از سوءمزاج بلغمی گذشت و در هر ماه دو سه بار قی کنند و در قی کردن اول ماهی شور خورند و چون عطش غالب گردد آب ترب و شبت و سکنجبین عسلی یا ماءالعسل و نمک نوشیده قی کنند و اگر خلط غلیظ و بسیار باشد گاه گاهی مسهل و حب صبر علوی خان و حب ایارج و حب افادیه استعمال نمایند و ایارج فیقرا نیز مزیل شهوت طین ست چون در هر سه روز یک شربت از آن بخورند و بعد تنقیه منشفات رطوبت بکار برند و هر صبح زیره ی کرمانی و انیسون هر واحد سه درم مویز منقی ده درم هلیله ی سیاه پوست هلیله ی کابلی پوست هلیله آمله هر واحد نیم درم تا سه درم کوفته در سرکه یک شبانه روز تر کنند و صاف نموده شکر سفید یا گلقند شکری یا عسلی حسب مزاج داخل کرده بنوشند و اگر تنقیه ی معده از فضلات رویه به این دویه نشود و ازین حب تنقیه نمایند ایارج فیقرا یکدرم هلیله ی سیاه و کابلی و هلیله و آمله و نمک هندی و غاریقون هر واحد نیم درم ربالسوس مقل از رق هر واحد ربع درم بآب بادیان حبها بزرگ ساخته به شب استعمال نمایند و بعد از تنقیه تقویت معده کنند به جوارشات گرم چون جوارش عود مصطکی و کمونی و فلافلی و دارچینی و غیره جوارش مصطکی مرکب علوی خان با عرق دارچینی و یا عود و یا هیل دهند و این جوارش نیز مقوی معده است انیسون هلیله هلیله آمله مصطکی زیره نانخواه قاقلین زنجبیل سداب فلفل کوفته بیخته با سه چند نبات مقوم بسرشند و معجون خبث الحدید درین باب بسیار نافع است و گویند که نفع آن در دو یا سه هفته ظاهر شود از ابتدای شروع تناول آن و ایضاً نفع آن در امزجه ی رطب بار و کثیر الظهور است و امزجه ی یا بسه حاره کمتر از آن نفع یابند و تضمید معده با ضمده ی مقوی بعدانحدار غذا نمایند و یا ضماد گل انگوربری گلنار و انار کوچک به شراب نمایند و مسح معده به قیروطی معمول به موم و روغن مصطکی کنند و اگر گشنیز و زیره هر واحد علحده در سرکه سه روز پر درده خشک که ده بریان کنند و باریک سائیده بآب حصرم که در آن پودینه تر کرده باشند بخورند در قطع این علت مجرب انطاکی است و تسکین آرزو به مرغ بریان و استخوان طیور بریان و جوز جندم و هلیله و بلیله و تخم مورد و مغز چلغوزه ی بریان و فول بریان و بن بریان کنند و غذا لطیف مثل گوشت کبک و دراج و بچه ی مرغ و بره ی یک ساله مبرز به دارچینی و ابازیر مفتحه دهند و بالجمله علاج ایشان به علاج ضعفای کبد و معده نمایند و شمعون گفته که صاحب این علت در وقت تبرز براق خود انداخته به بینند و بخند و بدین عمل در چند روزی

تدبیر دیگر این علت دفع شود و دوائی که در آن جفت بلوط هشت درم هست و در قول شیخ مسطور گردد برای صاحب ایـن علت که معده فاسد و رنگ زرد و قریب استسقا بوده باشد به صبحت تجربه ی حکیم عابد پیوسته بالجمله ادویه ی دافع فساد شهوت بعد تنقیه زیره و نانخواه و انیسون و هلیلجات ثلاثه و آمله و بلیله و قاقله و کندر و کبابه و بادام تلخ و اذخرو غافث و بلوط و مویز و به رنگ کابلی و نمک و صبر و مرو خبث الحدید به رو روغن کنجد است اکلاً و استخوان طیور مضغاً و کسی که گل بخورد از آن بازدارند و نخود بریان و باقلای بریان بادام بریان عوض او بدهند و اندک قرص جو و به شراب بخورنـد و آب حب الزمان به سکنجبین بنوشند و به اغذیه ی متخذ بآب های قابض مقوی معده مثل آب سماق و انـار دانـه غـذا سـازند و از اغذیه مولد اخلاط رویه و اشیای سریع الفساد احتراز کنند که به حسن تدبیر مریض ازین علت خلاصی می یابـد و گوینـد کـه خوردن طباشیر با مغز جوز و کذا حماض نهری ترش خام و پخته و کذا زیره سیاه در سرکه یک شبانه روز تـر کـرده و خشـک نموده بریان کرده هر روز یک درم تا هفت روز متواتر و کذا خوردن قاقله ی کبار مع پوست یک درم و کذا شرب قمر مسحوق و کذا اکل به قله ی یمانی و کذا صمغ بادام و کذا برگ خرفه خام چند بار و کذا صمغ عربی هر واحد برای شهوت طـین نـافع است و گفته اند که تطیب نفوس ایشان به خائیدن استخوان ماکیان و تدرو کنند که فلفل و نمک و هیل سوده بـر آن پاشـیده برهان نمایند و باید که در علاج اهمال ننمایند که اکثار اکل طین مزاج کل بدن فاسد می کند و دلالت می کند بر آن طعـامی که عفن گردد و از آن حادث شود افساد مزاج معده بعده مودی به استسقا گردد **اقوال بعض مجربین** شیخ می‌فرماید واجب است که تنقیه ی خلط موجب شهوت فاسد نمایند و از تدبیر مجرب این است که ماهی شور و ترب در سکنجبین تر کرده بخورنـد و بر آن آبی که در آن لوبیای سرخ و نمک و شبت و حرف تخم خرفه جوشانیده باشند نیمگرم نوشیده قی کننـد و گـاهی در آن طین موجود و زعفران سه درم داخل کرده می شود و در یک ماه یک بار یا دو بار قی کنند بعد از آن معجـون هلیلـه بـه جـوز جندم استعمال نمایند و از آنچه درین باب نافع است خائیدن زیره ی سیاه و نانخواه بر نهار و بعد طعام خوردن سفوف آنهاست و یا قاقله ضعار و کبار و کبابه هر واحد یک درم و مثل همه شکر هر روز بخورند و از ادویه ی مرکب به جفت بلـوط کـه شـدید النفع است مثل این دواست جفت بلوط هشت درم صبر شانزده درم حشیش غافث شش درم بیخ اذخر چهار درم هر دو درم همه را کوفته در دو رطل آب بجوشانند تا نصف بماند هر روز ثلث رطل تا سه روز متواتر بنوشند و ایضاً جفت بلوط و درم انیسون سه درم مویز منقی هفت درم هلیله ی سیاه هلیله آمله هر واحد پنج درم خبث الحدید کوفته چند بار در سرکه نند تر کرده در هر بار بر تا به بریان نموده ده درم همه را در شب اوقیه شراب غفص و هشت اوقیه ی آب بجوشانند تا نصف بماند و بر نهار در هفت روز بدهند و اما در علاج شهوت طین واجب است تنقیه ی خلط مستدعی آن به مقی مذکور مثل آنکه بعد خوردن ماهی نمـک سود بآب لوبیا و شبت و ترب قی نمایند و ایضاً آنچه قویتر از این باشد فریب این است و اگر احتیاج به اسهال نیز افتد بکار برند

و از این قبیل است تنقیه تبرید و حب به رنگ کابلی و نمک نفطی که آن نافع است و خصوصاً اگر در این جا کرم شکم باشند بعد از آن ادویه ی که در آن خبث الحدید بر داخل باشد و غیر آن که در قرابادین مذکور است استعمال نمایند و باید که از مصطکی و زیره ی کرمانی و نانخواه علک ساخته بخایند و قاقلین هر واحد یک درم شکر طرز مثل همه بر نهار بخورند و بر آن آب نیمگرم به مرات کثیر اندک اندک بنوشند و از آنچه برای ایشان تجربه کرده شد این معجون است هلیله آمله جوز جندم مصطکی قاقله ی کبار نانخواه زنجبیل در عسل بسرشند و قبل طعام و بعد آن به قدر جوز بخورند و از تدبیر جید در آن این است که صاحب او را قی کنانند و اصلاح مزاج معده ی او کنند بعد از آن بگیرند طین جید و در آب حل کنند و در آن ادویه ی مقی که طعم آنها ظاهر نباشد داخل کنند بعده در آن نمک به قدر ذائقه داخل نموده در آفتاب خشک نمایند و مشتهی طین لزوم تناول او کند آنقدر که در آن دوا از یک شربت یا یک نیم شربت زیاده نباشد پس آن را قی خواهد کرد به مع چیزی که خورده است و خصوصاً اگر در آن چیزی مهیج قی مثل کبریت و مانند آن باشد که از خوردن گل نفرت خواهد نمود و بعضی زعم کرده اند که نافع ترین چیزی که حق تعالی برای دفع اشتهای طین پیدا کرده این است که بر نهار بچه ی کبوتر بریان بخورند و بعد طعام اندک بدان تنقل کنند و تنقل به نانخواه بسیار عجیب است و همچنین بادام تلخ و بعضی ادعا کرده اند که اگر یک سکوره روغن کنجد بنوشند قطع شهوت رویه نماید پس سزاوار است که درین باب اعتماد بر تجربه نمایند نه بر قیاس و از آنچه ایشان را نفع می کند و قائم مقام طین باشد و عوض او بخورند جوز جندم و مص ملحات است و اگرچه از سنگریزه باشد و نشاسته گندم و خصوصاً تلخ تجربه کرده شده و از آنچه برای ایشان مجرب است بگیرند نبیند عفص هشت اوقیه ی بجوشانند تا نصف رطل بماند و صاف نموده بر نهار یک هفته بنوشند و از آنچه در نفل استعمال او واجب است پسته و مویز و شاه بلوط و کشمش است و برای بعضی از ایشان تجربه کرده اند تناول زیر باج که در آن ماهی کوچک و پیاز و کرویاذریت مغسول و افادیه مثل فلفل و زنجبیل و سداب باشد و گویند که این برای آن شدید النفع است **مسیحی** گوید که تحریک قی نمایند بعد خوردن ماهی شور یا تازه بآب مطبوخ لوبیای سرخ و شبت به اندک نمک جریش و قدری ترب و از این آب یک رطل گرفته و سکنجبین سه اوقیه داخل کرده نیم گرم بنوشند و قی کنند و چون معده اندک تنقیه یابد این مطبوخ بنوشند جفت بلوط سه درم انیسون سه درم مویز منقی هفت درم باقی اجزا و ترکیب این در قول شیخ گذشت مگر هلیله ی کابلی پنج درم درین نسخه زیاده است و طعام زیاج گوشت بره یک ساله یا ماکیان نرم باشد و بعد شرب و دواءاللعم مطیب تبوابل و انار بر رطب بنوشند بعده این و استعمال نمایند ایارج فیقرا شش درم هلیله ی سیاه هلیله آمله هر واحد یک درم کوفته بیخته به عسل سرشته نهار بآب گرم که در آن مصطکی و انیسون و **نعنع** جوشانیده باشند بخورند و ایام کثیر استعمال نمایند حتی که شهوت رویه زائل شهود و علک که ادویه ی آن در قول شیخ گذشت بخایند و آب او فرو ریزند و کذا سفوف قاقلین

مسطور یک مثقال نهار بخورند و آب نیم گرم بر آن نوشند و هرگاه کثرت اکل طین به فساد معده روقوع در استسقا انجامد این مطبوخ بیاشامند جفت بلوط هشت درم باقی همان است که در قول شیخ مسطور شد **ایلاقی و جرجانی** گویند که اگر صاحب مرض زن حامله باشد و به قی تکلف و به آسانی قی تواند کرد اجازت دهند تا گاه گاه قی کند و معده او را به جوارش عود و میبه قوت دهند و آنرا که قی به مشکل آید از قی منع نمایند و مسهل نیز جائز نیست بلکه به تقویت معده مشغول شوند و طعام لطیف سریع الانهضام به مقدار معتدل چون گوشت درامج ماکیان و بزغاله ی بریان و پخته خورانند و گاه گاه در طعام اندکی سیر و خردل اندازند و اگر سوای حامله کسان دیگر بر اشتهای چیزهای فاسد باشد قی به ادویه که در قول شیخ گذشت باید فرمود پس تنقیه ی معده با یارج فیقرا و حسب صبر نمایند بعد از آن تقویت معده به معاجین و ادویه ی مسطوره در قول شیخ باید کرد و اگر لحم را قدید کنند و توابل او نانخواه و هیل و قاقله و جوز جندم و طباشیر کنند نافع بود و دوائی که در آن جفت بلوط هشت درم است و در قول شیخ گذشت و ایضاً آنچه در آن ایارج فیقراشش درم است و در قول مسیحی گذشت نفع دارد لیکن در نسخه ی این وزن هلیجات هریک سه درم است و جوز جندم پنج درم افزوده باقی بدستور و استخوان کبوتر بچه و دراج دندر و بچه ی مرغ بریان خائیدن و آب فرو بردن زنان حامله و دیگران را تسکین اشتهای گل خوردن نماید و اگر این استخوان ها را در آبی که نمک و اندک فلفل سوده آمیخته باشند تر کرده بخایند بهتر بود و گوشت گوساله و آهو نمک و نانخواه قدید کرده و اشتهای گل نیشاند و عوض طین طباشیر و پسته ی شور بریان کرده و نخود بریان تنقل نمایند **صاحب کامل** گوید که در فساد شهوت و وحم باید که نظر کنند اگر فساد شهوت به سبب خلط بلغمی باشد تنقیه معده به قی نمایند از اشیای ملطفه مقطعه بلغم مثل ماءالعسل و سکنجبین که در آن ترب تر کرده باشند و آب شبت و نمک جریش و تخم ترب و تخم جیر جیر و خوردن سمک مالح و اگر احتیاج به قوی تر از این افتد رقع یمانی و جوزا لقی و کنکر زوبماءالعسل حار بعمل آورند و در هر هفته یا در هر عشره یک بار استعمال کنند و حب صبر و یا این حب افادیه تناول نمایند دارچینی قصب الزریره سلنجه عبدان به لسان مفالح افتر قشور جوزبواهر واحد بست درم همه را جریش کوفته در دیگ سنکتین کنند و بر آن آب باران سه رطل انداخته به آتش نرم بجوشانند تا آنکه نصف آب بماند بعده صاف کنند و بگیرند صبر سقوطری ده اوقیه و به این آب غسل دهند مثل غسل شادنه و صاف کرده در آفتاب خشک کنند بعد از آن برآن مرد زعفران و مصطکی هر واحد دو اوقیه آمیزند و بآب حب ها سازند شربت از دو تا سه درم و چون معده به این اشیای قاطعه پاک گردد و این معجون بدهند که آن ازدیاد تنقیه ی معده و تقویت آن نماید ایارج فیقرا هلیله ی سیاه هلیله آمله هر واحد سه درم کور گندم پنج درم باریک سائیده به عسل کف گرفته بسرشند شربت سه درم بآب گرم و اگر مرض به سبب خلط حریف یا مالح باشد باید که صرف سکنجبین و آب گرم چند بار متواتر قی کنند و بعد تنقیه ی معده ازین خلط این دوا بدهند که نافع شهوت رویه داکل طین است جفت بلوط

دو درم و مویز منقی شش درم انیسون هلیله ی سیاه آمله هلیله هر واحد پنج ورم خبث الحدید مطبوخ به سرکه و بریان کـرده ده درم بشراب قابض رطل و آب نصف رطل به آتش معتدل بجوشانند تا نصف بماند و صاف نموده هر روز بر نهار یـک اوقیـه بنوشند و اگر فساد شهوت به حوامل باشد در ایشان قی استعمال نکنند که این از آن جمله است که از عاج ایشان نماید و به آن امن از اسقاط جنین نباشد لیکن باید که این سفوف استعمال نمایند که از ایشان شهوات رویه و شهوت طین قطع کنـد بگیرنـد قاقله ی صغار و کبار و بسباسه مساوی و شکر طبر و به وزن مجموع کوفته بیخته هر روز یک مثقال بآب گرم یا شراب ریحانی بخورند و ایضاً بگیرند زیره سیاه و نانخواه هریک سه درم قاقله و بسباسه هر واحد یک درم همه را باریک سائیده یـک درم بـه شراب ریحانی خورند و این سفوف نافع برای زنان حامله و مزیل شهوات رویه و طار و ریاح ایشان است زیره ی کرمانی زیره ی بنطی تخم کرفس انیسون هر واحد پنج درم سعد نعناع پودینه ی کوهی هریک سه درم جوزبوا زربنا و هر واحد دو درم قرنفـل یک درم کنجد عنبر مقشر هفت درم همه را باریک سائیده دو درم بآب سرد بخورند و این مطبوخ قطع شهوت طین و وحم کند بگیرند انیسون جفت بلوط هر واحد سه درم هلیله ی کابلی هلیله آمله هر واحد پنج درم خبث الحدید منقوع در سرکه ی مقلومد فوق ده درم مویز منقی هفت درم در هشت اوقیه ی شراب عفص بجوشانند هرگاه نصف بماند صاف کرده هر روز یک اوقیه تا هفت روز بنوشند که نافع و مجرب است **خجندی** نوشته که بعد قی اگر احتیاج به اسهال افتد حب ایارج استعمال نمایند و ایـن حب نیز در غیر عوامل نافع است ایارج فیقرا مثقال تربد برنج کابلی هر واحد یک مثقال نمک نفطی نیم درم حـب هـا سـاخته صبح بخورند و تغذیه به اغذیه ی صالحه مثل فراخ مشوی نمایند و استخوان آن نجایند و کذا لحم گور خر مقد و مملـح سـبز زبنانخواه افادیه ی بچه ی مرغ مشوی مطبوخ بآب انار میخوش و زرشک و سماق و حصرم و چون میل به طعام مـالح نماینـد خوردن زیتون و اندک ماهی شود و انقال مملحه نافع بود و ربوب ترش قابض خصوصاً ترشی ترنج خیلی سودهند و این جوارش و حم و فساد شهوت را نافع و مجرب است و باید که خوان حامل بدان تعاهد نمایند زیره نانخواه گرد یا مصطکی قاقله هر واحد مثقال تخم کرفس جفت بلوط بلیله سعد کوفی نعناع زرنبا و هر واحد درم کوفته در قوام شکر بسرشند شـربت تـا دو درم و یـا قاقله زرنبا و انیسون زیره ی سیاه نانخواه جفت بلوط قرنفل هر واحد یک درم کوفته بیخته و در مویز منقی مثل همه سرشته به قدر بند قی صبح و شام بخورند و این معجون نافع شهوت طین است هلیله و کابلی هلیله ی سیاه هلیله آمله گل سرخ هریـک سه درم خبث الحدید در سرکه تر کرده پنج درم قاقله ی نانخواه مصطکی جفت بلوط انیسون هریک درم کوفته بیخته به مویز منقی سرشته یک مثقال صبح و یک مثقال شام بخورند **طبری** گفته مداوات علیلی که آرزوی شی واحـد یـا دو شـی کنـد و او آنست که گفتم آن خواهش ماهی شور و ماست کند این است که استفراغ نمایند اول بدانچه اخراج غلط بار در طب نماید بعـده بدانچه اخراج خلط حار یا بس کند و یا مرکب کنند یک دوا که جامع همه دوامر باشد چنانچه عمل حب قوقایاسـت کـه جـامع

چیزی است که استفراغ راس و معده از رطوبات نماید مثل صبر و شحم حنطل و مانند آن بعده سقمونیاضم کرده شده تا استفراغ سائر اخلاط از جمیع بدن کند همچنین مرکب کنند برای این هر دو شهوت مختلفین دوائیکه جامع دو قوت باشد تا هر قوت مقابله ی قوت واحد ازین دو شهوت نماید مثلاً چون اراده استفراغ کنند برای کسی که آرزوی سمک مالح و ماست کند برای او این دوا مرکب نمایند هلیله ی سیاه زرد و کابلی خسته دور کرده هر واحد پنج درم افسنتین قنطور یون حشیش غافث افتیمون هر واحد سه درم هلیله آمله هر واحد دو نیم درم بعده اضافه کرده شود بدان آلو بخارا و عناب و تمرهندی و تخم کشوث و تخم کاسنی و مانند آن پس بجوشانند و بعد صاف کردن تقویت آن به غاریقون و ایارج و سقمونیا نمایند و این جامع استفراغ هر دو خلط مختلف ست و مدام استفراغ او به این دوا کنند تا آنکه قوت اطاعت کند و مرض باقی بود و مع ذلک از اطعمه مضاده به یکی از دو شهوت اکراه کند و اگر در مقابله یک شهوت زیاده از دیگر باشد التفات بدان ننمایند زیرا که طبیعت از ادویه و قوای آنها بدانچه موافق باشد ظاهر نماید و اعانت قصد آن کند و **ایضاً** در باب فساد شهوت و سقوط آن از فساد مزاج بارد در معده بغیر ماده نوشته که اما فساد مزاج در معده آن است که مزاج طبقات آن متغیر شود و بارد ببرد خارج از طبیعت گردد و اگر این در فم معده تنها باشد شهوت کلبی پیدا کند و چون در جمیع اجزای معده باشد و معده و کبد بارد شود اکثر به سبب فرط برد مورث سقوط شهوت گردد پس اگر بسوی فساد مزاج معده حصول ماده ی بارد نیز مضاف گردد معالجه اصعب باشد و معالجه ی فساد مزاج چون در جمیع اجزای معده ی باشد این است که اگر من و وقت مزاج و قوت از استفراغ آن مانع نباشد اول به این حقنه استفراغ نمایند خسک بابونه اکلیل الملک مرو سفید شبح برگ تمام برگ شبت برگ سداب قنطوریون دقیق بیخ سوسن هر واحد کف قرطم کوفته تخم کتان تخم حلبه هر واحد قبضیه مادام تلخ کوفته کف اسقوتو فیدیقون سبوس گندم خطمی هر واحد کف جند بیدستر سکنجبین هر واحد دو درم بجوشانند تا مهرا شود و مثل حسوء گردد و اگر درین چقندر و کرنب افزایند جائز است بعده به وزن شصت درم از آن صاف کنند و تا صد درم حسب قوت مریض و در هاون یا هفت درم روغن بید انجیر حل کرده حقنه کنند و ایام متوالی بعمل آرند و اگر قوت ضعیف گردد حقنه ترک کنند و هر روز نیم درم امروسیا با هفت درم حلنجبین و در بعض اوقات دواءالکرکم نیم درم تا ده روز متواتر بدهند و غذا درین ایام شوربای قنابر که به آن کراث نبطی پخته باشند و در آن فلفل و دارچینی و زیره داخل کنند و در بعض اوقات سینه ی قنابربد بدهند و این همه تا آنگاه است که مزاج او به حرارت متغیر نگردد و چون مزاج بسوی حرارت ظهور نماید ازین تدبیر عدول نمایند به نوشانیدن این ماءالاصول نقاح اذخر وبیخ آن هر واحد ده درم سعدی هر پنج درم تخم کرفس انیسون بادیان مصطکی کبابه هریک دو درم زوفای خشک پر سیاوشان هر واحد سه درم سنبل الطیب یک درم اسارون اشنه وج هر واحد یک نیم درم هوم المجوس چهار درم مویز منقی بست درم همه را در هفت رطل آب بجوشانند تا به یک رطل و ربع آید بعده در شیشه کرده در آب نهند و هر

روز ازین بست درم با دو درم روغن بادام تلخ ده درم جلنجبین هفت روز متواتر بنوشند بعده در بیضه ی دیگر هر روز این بیست درم به وزن ده درم گلقند عسلی بدهند و گلقند مضغ کنند و بالایش ماءالاصول بنوشند بعد از آن استفراغ به این دوا کنند زنجبیل یک نیم درم افسنتین رومی یک درم افتیمون یک درم غاریقون یک نیم درم همه را سائیده در آب برگ ترنج سرشته مثل فلفل حبها سازند و از آن دو شربت یا سه به قدر قوت بخورند و اگر ضعیف گردد استعمال او موقوف کنند و اگر ضعیف نشود بر آن مداومت نمایند که آن دوا نافع برای این مرض است و اگر ضعیف شود این حب استعمال کنند که آن تنقیه ی معده ی او و اصلاح مزاج او نماید زیره ی نانخواه کروبا فلفل دار فلفل صغر زوفا انیسون هر واحد درم هلیله ی سیاه و کابلی هر واحد سه درم صبر سقوطری به وزن ادویه اول همه را سائیده بآب برگ ترنج حب ها ساخته بعد طعام به قدر نیم درم و اگر بر نهار خواهند یک درم بخورند که از آن در هر روز یک یا دو بار اجابت گردد و معده از رطوبات پاک گرداند واجد این علاج این ضماد استعمال نمایند بگیرند صبر سقوطری نعفل قصب الزیره هر واحد یک درم سنبل مصطکی هر واحد نیم درم هر دو درم نارمشک سه درم ناردین دو درم همه را سائیده به روغن ناردین یا روغن قسط آمیخته بر فم معده قبل از طعام ضماد نمایند و هنگام تناول طعام ضماد جدا کنند و اندک طعام مذکور بخورند و چون طعام از معده منحدر گردد باز ضماد کنند و این ضماد بعد تستح طریق بساست که صحت می بخشد و این علاج حام است برای کسی که شهوت او از سوءمزاج باردمع ماده باطل گردد و خاص است برای کسی که آنرا سوءمزاج بارد بغیر ماده باشد الا اگر بغیر ماده بود احتیاج به زیاده استفراغ نیفتد و ضماد و ادویه ی خفیفه ی مذکوره کفایت کند و چون شهوت عود نمود و قاروره رنگین شد سوءمزاج زائل گردد و درین هنگام واجب است که بسوی تدبیر منعش در اکل و شرب رد کنند و شراب قوی صرف مقدار متوسط و اشیای مولد رطوبات بیاشامند و چون خون او اصلاح یابد و در آن کثرت و فساد ظاهر نگردد و فصد نکنند و اگر فساد در خون ظاهر شود در فصد کردن ماکی نیست و اگر خون متعفن گردد فصد نشاید کرد و آنچه اصلاح خون نماید بخورند و بنوشند مثل گوشت بچه ی مرغ و جدی شیرخواره بیضه ی نیمبرشت و شراب رقیق متوسط در قوت و استفراغ به طریق ادرار بول به اسهال نیز اما طریق ادرار بول این است که این سفوف به سکنجبین بدهند تخم کرفس انیسون اسارون تخم هلیون هر احد یک درم تخم خیار تخم فتا تخم خرپزه هر واحد بعد تقشیر ده درم تخم حرشف پنج درم همه را سائیده مثل جمیع ترنجبین یا فانیذ اگر طبع لین باشد آمیزند و هر روز سه درم از آن با بست درم سکنجبین بدهند و سکنجبین معمول سرکه عنصل بساست که در تنقطیع رطوبات و تنقیه ی معده و تقویت کبد و اصلاح طحال به حدی رسد که از بسیار ادویه غنی گرداند پس باید که طبیب از آن غافل نگردد و شک نیست که این تدبیر اعاده ی شهوت و اصلاح خون نماید و **هم او** گوید که شهوات رویه مثل شهوت گل و خاکستر و غیر آن اکثر کسی را حادث شود که در اغشیه ی معده یا در زنان در رحم ایشان اخلاط روی جمع شوند و این منقسم به دو نوع می گردد یک نوع

سریع الزوال است و **نوع دیگر** عسر الزوال و علاج هر دو واحد است و فرق در علاج هر دو نوع به قوت و ضعف و قلت و کثرت است زیرا که علاج یکی قویتر و اکثر از دیگر است و یک نوع او این است که در تجویف معده خلط روی جمع شود و صاحب او خواهش شی مشاکل این خلط کند پس اگر خلط ارضی باشد خواهش گل و مانند آن کند و اگر خلط مالح یا بس بود اشتهای اشیای مالحه و یا بسه مثل نمک سود و قدید کند و اگر شی مجتمع در معده محترق سوداوی باشد خواهش انگشت و خاکستر و امثال آن کند و این شهوت به مشاکلت است و اما شهوت اضداد اخلاط رویه ی مجتمعه در معده بهر دفع اذیت آن شهوت صحیح است و این نوع زنان را حادث می شود چون در رحم و در تجویف معده ی ایشان اخلاط روی جمع شوند و این علت اکثر به حبابی عارض می گردد زیرا که اخلاط رویه که با دم حیض خارج می شد در ایشان محتقن می شوند و نوع دوم آن است که این اخلاط در طبقات معده و طبقات رحم متشرب باشند و علاج نوع اول یعنی آنکه از اجتماع رطوبات رویه در جوف معده باشد این است که مریض از همه اطعمه ی رویه ی غضه و غلیظه پرهیز کند و اقتصار برالطف واقل حتی الامکان از غذا مثل تیهو و بچه ی مرغ و کبک و تدرج و زرده ی بیضه ی نیمبرشت نماید مادامی که مرض در توقف یاد تزید باشد و چون نقصان پذیرد به لحوم حملان و شراب کهنه اندک باک نیست و اول آنچه در علاج ایشان ابتدا بدان کنند حقنه های متوسط در حرارت اند بعد از آن قی بمالح و ترب دو دفعه متواتر روز اول بدانچه مذکور شد در وزد دوم بآب ترب جوشانیده سکنجبین به زوری اگر مزاج احتمال آن کند و سکنجبین ساذج اگر مزاج او احتمال بزودی نکند و اگر کفایت نکند اطریفل مقوی بایارج استعمال نمایند و اگر این هم اکتفا نکند این معجون معروف به قاطع شهوت رویه دهند قاقله ی صفارک و کبارو وج و عود بلسان و مصطکی و عود خام و جفت بلوط و خبث الحدید مدبر منقوع در سرکه ی مغسول بعد از آن مقلو به روغن بادام هر واحد یک درم صبر سقوطری مثل مجموع ادویه وابوماهر زیاده کرده درین معجون نانخواه زیره ی کرمانی انیسون نمک نفطی کبابه هر واحد از آن مثل اجزای دوا یعنی هر واحد یک درم حرانیان در آن هلیله سیاه و کابلی و عاقرقر و مویزج هر واحد یک درم و ثلث افزوده بسایند و در عسل کف گرفته بسرشند و قبل طعام یا بعد او استعمال نمایند و نزدیک من قبل طعام بهتر است و اگر علیل باستفراغ قوی محتاج باشد ازین معجون سه درم به اندکی سقمونیا آمیزند و گاهی مرثقی می شود از معده قدری بخارات ازین اخلاط بسوی راس پس استفراغ آن کنند و تنقیه و حب قوتایا و استعمال این معجون مع پرهیز و استعمال قذف این علت را به سرعت زائل کند و علاج نوع ثانی یعنی آنکه از تشرب اخلاط رویه در طبقات معده و رحم باشد این است که بعد رعایت شرائط در علاج آن بر علاج قسم اول تضمید معده ی و رحم به این ضماد افزایند صبر و مر و مصطکی و سنبل هر واحد یک درم سعد قاقله صغار هر واحد دو ثلث درم ماءالحدید که اهل بصره به این طور می گویند حب فولاد را در شراب بجوشانند تا شراب غلیظ گردد بعده صاف نموده بر آن اخلاط مذکور اندازند و خوب حل کرده بر معده طلا کنند و بر آن پارچه

در شراب تر کرده بگذارند و این ضماد تنها درین علت نفع بلیغ دارد و در اسکندریه حمات بعض سواحل چون خشک کنند و سائیده اندک به شراب به قدر قوت و سن علیل بدهند قی آورد و این شهوت رویه قطع کند و شهوت طین نیز ببرد و جمیع آنچه در شهوات رویه ذکر کردم آن علاج شهوت مفرط همین است و اما در زنان این شهوت در ابتدای حمل قوی می گردد به سبب اجتماع فضول کثیر در رحم و چون طفل بزرگ شود محتاج به غذای کثیر گردد بساست که این شهوات رویه از ایشان زائل شود و عسرترازین دو نوع آن است که طبقات معده و نیز رحم تشرب ماده کرده باشند و اگر گویند که چرا خلط روی مجتمع در معده طلب شی مشاکل خود می کند و واجب آن بود که طبیعت این شهوت را دفع می نمود جوابش این است که اجتماع فضوی روی سبب تکون مرض است و مادام که مرض و تکون است آن غالب بر طبیعت طالب اطاعت قوای آن باشد و این شهوت خارج از طبیعت بود پس هرگاه مرض در تکون باشد و آن خارج از طبیعت است بالاضطرار شهوت نیز خارج از طبیعت باشد و شهوات خارج از طبیعت آرزوی شی مشاکل مرض می نمایند و ظاهر است که شهوات طبیعیه اشتهای اشیای مضاده ی مرض می کنند و شفای آن می نمایند پس گفته شود که شهوات طبیعیه شهوت برای دفع اذیت است و شهوات خارج از طبیعت را شهوات مشاکله گویند و برای این مشای بیان می نمایم که ساکنان تحت قطب جنوب و آن اهل زنج و توبه اند اشتهای شراب بسیار می کنند و ساکنان تحت قطب شمال مثل ترک و روس نیز آرزوی شراب بسیار می نمایند و یکی از دو فریق در نهایت بعد از دیگر در طبع و بلد و مزاج و غیر آن است پس شهوت زنج به مشاکلت است و شهوت ترک برای دفع اذیت و طلب شهوت **صحت مصنف اقتباس** می نویسد که در کودکان بهر منع تناول گل حیله ها سازند چنانچه کلوخ ها را به فلفل و صبر و آب نیب آلوده پیش آنها اندازند اگر آنرا بخورند همان وقت از تیزی و تلخی آن بگذارند و باز نخورند و تنقل به نبات و نخود بریان و چلغوزه سازند و یا به اینها اندک اندک گل آمیخته دهند پس به آهستگی آن را کم کنند تا بر نخود و چلغوزه قرار گیرد پس تنقیه ی به مسهلات مناسبه نمایند و بسا باشد که در بزرگان و کودکان از خوردن گل جگر نیز ورم پیدا کند و آن را به لمس از خارج توان یافت و سفیدی لب ها و قلت اشتهای طعام بلکه سقوط آن و باریکی گردن و بالیدگی شکم و ضعف قوت و خشکی لب ها و زردی رنگ و دیگر آثار سده ی جگر هم یار باشند پس در تفتیح سده و تحلیل ورم سعی بلیغ نمایند به مفتحات قوی مثل عنب‌الثعلب و انیسون و خارخسک و قرطم با سکنجبین فوهی و ریوندی دهند و دیگر محلات و ملینات و مفتحات و مسهلات هم باید داد و در تفتیح سده و تحلیل درم بدستوری کوشند که در امراض جگر بیاید وزنی عادت خوردن پنبه ی کهنه و گل کوزه ی پخته داشت و هر روز تا نیم آثار می خورد من خوبانی را در پنبه ی نومند وقت پیچیده گفتم که هر قدر که خواهند بخایند و پیوسته در دهن دارند و آب آنرا فرو برند و لیکن هر روز خوبانی را زیاده و پنبه را کم کنند تا آنکه خوبانی تنها بماند و بجای گل کوزه طباشیر در گلاب و عرق کیور صلابه کرده قرص ساخته خورانیدم و ماءالجبن به

سفوف لاجورد علوی خان با شربت شاهتره مدبر نوشانیدم و غذا پلاد گوشت مرغ سلیمانی و کلچه ی رده با شوربای مرغ مذکور و خائیدن استخوان آن مقرر داشتم و وقت شام لاجورد مغسول مصطکی سوده هریک دو ماشه و جوارش جالینوس یک توله آمیخته با عرق دارچینی مرکب عرق عود هریک پنج توله شربت سیب و عود هریک دو توله خورانیدم در یک ماه صحت یافت و دیگری کاغذ و پوست بیضه ی مرغ تا دو آثار می خورد من شربت افتیمون علوی خان با ماءالجبن تا دو ماه نوشانیدم و چغندر خام به وزن سه پا و نبات یک نیم پا و در تمام روز خورانیدم و بالای آن در دو سه بار نه ماشه نمک سلیمانی و غذا شوربا بنان خشکار دادم به همین تدبیر به شد وزنی سنگ جراحت هر روز به قدر نیم آثار می خورد و ماءالجبن فائده نکرد من آنرا اندک سنگ جراحت و امر قی و اندر سه تازه مقرر کردم و بالایش سفوف که تباهی آرزوی حوامل را نافع است و در قول صاحب کامل گذشت خورانیدم و شب حب مسهل بعرق بهار دادم تا چهل روز هر روز دو سه نوبت اجابت طبع مختلف الالوان می شد و به این تدبیر صحت یافت.

اشتداد جوع و شهوت کلبی

و آن افراط اشتهاست از حد طبیعی به نوعی که انسان اکثر از عادت و فوق حاجت بخورد و چون مشتد شود هرچند طعام کثیرالمقدار خورد سیر نگردد و مانند سگ حریص بر ماکولات بود و از غایت حرص طعام بر کسی که شریک طعام او باشد مکالبه و مهارشه کند چنانچه خاصه ی سگان است و ازین جهت مسمی شهوت کلبی و جوع الکلب شده **سببش** برودت کثف غیر مفرط است که در فم معده افتد و به جمع و قبض که از خواص برودت است معده را قوت دهد و اشتهای طعام آورد چنانچه عارض می شود از مص عروق و عند انصباب سودا بر فم معده و ازدیاد اشتها در بلدان بارد و ازمان بارد به همین سبب است و ازین قبیل است آنچه بعض مردم را قریب موت به سبب غلبه ی برداشت های طعام می شود و بدانند که با وجود حدوث برودت غیر مفرط بر فم معده اگر مزاج سائر اعضا گرم باشد مرض سخت قوی بود جهت کثرت تحلل و خواهش اعضا مرغذا را و سوءمزاج بارد که به فم معده افتد اگر مفرط باشد یا در تمام اجزای معده عام بود ابطال شهوت نماید چنانچه طبری گفته که اگر تمام معده بارد گردد شهوت کلبی حادث نشود زیرا که درین هنگام هضم به الکل باطل می گردد پس مرض دیگر غیر شهوت کلبی پیدا گردد و **گاهی** به سبب خلط حامض مسهل سودای منصب از طحال بسوی فم معده به کثرت و یا بلغم حامض مجتمع در معده افتد که به حموضت خود دغدغه ی فم معده کند و فعل نماید مثل فعل مص عروق متقاضی بعد او خصوصاً که تکاثف خون به آن لازم گردد پس محسوس شود در فوهات عروق مثل خلای مصاص و ایضاً خلط حامض به تقطیع ود باعث خود اخلاط لزجه در فم معده مضعف شهوت را جدا کند بهر آنکه حرکت او با وجود حصول مثل این اخلاط لزجه بسوی دفع شدید تر از جذب باشد و ایضاً حرکت لیف معده مشتد می گردد بسوی تکاثف و تقبض که مثل آن هنگام

حرکت مص عروق و حرکت قوت جاذبه عارض می شود و گاهی از نوازل راس که بر فم معده ریزد عارض شـود و از حـرارت ضعیف معده ترش گردد و به سبب ترشی فم معده را به گردد شهوت کلبی حادث شود و به قول شیخ این نادر باشـد و **گـاهی** عارض می گردد به سبب حرارت مفرط در فم معده که تحلیل و استدعای بدل نماید پس فم معده دائم مثل گرسنه باشد و این در اکثر محدث عطش گردد و در بعض احوال گرسنگی آرد چون تحلیل او افراط نماید و محدث جوع در اکثر افراط حـرارت در تمام بدن و در اطراف او باشد و حرارت چون مختص به فم معده بود آرزوی آب و سیالات مرطبه نمایـد و آن چـون بـر بـدن مستولی شود فرط تحلیل و جذب غذا کند و محتاج نماید عروق را بمص بعد مص که منتهی به فم معـده گـردد بـه تقاضـای مجتمع و گاهی این حرارت دارد از خارج به سبب اشتمال هوای حار بر بدن بود چون مقاربت تخلخل آن و اجابت بسوی نحلل و حاجت دائم ببدل باشد بهر آنکه بدن متخلخل اسباب محلله را بیشتر قبول کند و **گاهی** کثرت تخلخل بدن تنهـا سـبب ایـن باشد چون در این جا حرارت باطنی منفج محلل باشد ولاسیما اگر حرارت خارجی یا معونت از ضعف ماسکه بود و اعضـا مفتقـر به غذا گردد و جذب آنها از عروق مشتد شود و عروق محتاج بمص بعد مص گردند و تا معده منتهی شـود و **گـاهی** بـه سـبب اشتیاق اعضا و افتخار آنها بسوی غذا بعد استفراغات کثیر یا جوع طوسل یا حمیات متطادله ی مجلله ی بدن هیجان می کند و **گاهی** به سبب ضعف قوت ماسکه ی بدن عارض می شود بنابر عدم قدرت بر ضبط رطوبات و حفظ آن و بقای محللات طبیعی بلاامتناع پس تحلل مفرط و شوق بسوی سد به بدل دوام نماید و **گاهی** به سبب دیدان و حیات کیار بود که مبادرت به سـوی مطعومات کنند و آن را بخورند و بدن و معده را گرسنه گذارند و **بدانند** که شهوت کلبی اکثر به بولیموس و سبات و مـوت مـی انجامد **طریق تشخیص** اسباب مذکوره باید که اولاً از مریض بپرسند که هضم ضعیف ست یا قوی و بر از بسـیار مـی آیـد یـا اندک اگر ضعف هضم و کثرت براز بیان کند حال قلت عطش و کثرت نفخ دریافت نمایند اگر اقرار این کنـد و بـرودت هـوای مطیف نیز یافته شود و دیگر علامات سوءمزاج با رد معده هم بود به سبب این مرض برودت فم معده باشد و اگر از کثرت نفـخ انکار کند حال ترشی دهان و آروغ ترش و ثقل دریافت کنند اگر اقرار این کند سوال نمایند که وقت نا خوردن غذا شدت لذع و حرقت در معده که بدون خوردن ساکن نشود محسوس می گردد یا نه و احیاناً قی می شود یا نه اگـر اقـرار آن نمایـد سـببش کثرت انصباب سودا باشد و اگر از لذع و قی انکار کند سببش بلغم محتقن در فم معده باشد و اگر با این آثار نزله نیز بود سببش نزله باشد و اگر باوجود ضعف هضم قلت برازو کثرت عطش بیان کند و با آن سائر علامات حرارت مثل گرمی لمس و حشای و خانی و تلخی دهن و انتفاع به مبردات نیز باشد سببش حرارت معده و بدن باشد و اگر هضم قوی و قلـت بـراز گویـد از حـال کثرت عطش سوال کنند اگر باشد حال تقدم اتفاق سهر و کثرت جماع و غضب و گرسنگی مفرط و حمام متواتر و حرکت عنیف بپرسند اگر اقرار تقدم یکی از این اسباب کند و هوای گرم مطیف موجود بود و هزال روز بروز افزاید سببش شدت تخلخل بدن

باشد والا حال تقدم استفراغات کثیر یا رجوع طویل یا حمیات متطادله یا امراض محلله ی دیگر معلوم کنند اگر باشد سببش اشتیاق و افتقار اعضا بسوی غذا باشد و شدت جوع و قلت صبر بران و اسراف در اکل حتی که بر معده ثقل آرد و دفع او به قی یا اسهال نماید و ضعف قوت و هزان بدون ایذا از طعام و اگرچه اندک باشد نیز از دلائل این نوع است و اگر سوای هزال بدن و ضعف قوت آثار مذکور یافته نشود و بر از حام بسیار غیر منهضم را برآید و خلفه ی متواتر بسیار بود و به ذرب مودی گردد و سببش ضعف قوت ماسکه ی بدن یا معده باشد و اگر علامات دیدان شکم مثل احساسات حرکت و صعود آن از امعا بسوی معده و خروج آن از شکم احیاناً و سیلان آب از دهن خصوصاً در خواب و غیر آن که در باب ویدان مسطور گردد یافته شود سببش کرم شکم باشد.

تدبیر کلی در جمله اقسام جوع الکلب

احتراز از حامض و عفص و مالح و حریف و شهراب حامض قابض ضرور است و اختیار اغذیه ی تفه و حلو و چرب و شحوم والیه و کوهان فسر مناسب بود وزیت نیز نافع است اگر در آن عفونت و حموضت نباشد وجوذایات برای ایشان مفید و کذا زرده ی بیضه ی پخته بعد طعام خوردن و جنه الخضر ابر نهار چند روز خوردن مجرب بوعلی سینا است و گویند که آب لیمو و شکر نوشیده قی کردن و بعد از آن اغذیه ی بار در طب خوردن مجرب است و پسته و بادام هر دو سوده در روغن کنجد پخته با شکر دادن مجرب انطاکی است و هم او گفته که بگیرند مغز بادام و مغز چلغوزه و کتیرا و گل ارمنی مساوی و در سرکه ی اولیه سرشته هر قرص به قدر سه مثقال سازند و یک از آن خوردن تا چهار روز از غذا غنی سازد و همچنین کبد هر جانور مسلوق مجفف مسحوق با مغز بادام و کنجد و مصطکی و گل سرخ در روغن بنفشه و آب گشنیز قرص بسته خوردن تا ایام مغنی از طعام است و چون کبد ظبی در سرکه تا سه روز تر داشته خشک کنند و با گل ارمنی و تخم خرفه و مغز تخم خیار و مغز تخم کدو و پست گندم و صمغ هر واحد مثل آن و مغز پسته و کنجد هر واحد نصف آن در روغن سرشته قرص سازند و بدهند یک بار دادن آن برای رفع اشتها تا یک هفته کافی است و شیخ ذکر کرده که اگر چهار اوقیه روغن بنفشه با موم بنوشند تا ده روز از طعام غنی می کند و خوردن جوز و بوز و دیگر و دیگر مغزیات نافع بود و استعمال زعفران و رادویه ی و اغذیه ی این مرض نزد دراقم مناسب است.

علاج شهوت کلبی از برودت

جوارشات گرم مثل جوارش مصطکی و کمونی و جوارش عود و سفرجلی ممسک و خوزی و فنجنوش خورند و مصطکی و انیسون و زیره و نانخواه و قاقله بدم بخایند و سنبل الطیب و قرنفل و جوزبوا و گل سرخ بر فم معده ضماد کنند و از مسوحات

نافعه مشک دلان است و هرچه در علاج امراض معده از سوءمزاج بارد ساذج گذشت بعمل آرند ودر شخصی کـه مـزاج دیگـر اعضای او گرم باشد به چیزهای بطی النفوذ چون هرسیه و فالوده چرب و غیره اغتذا نمایند و جهت حفظ طبع اطریفیل صغیر و جوارش نارمشک و خوزی خورانند تا از حدوث همیضه ایمن باشد **طبری** گوید به قوت علیل نظر کنند اگر متحمل باشد اشیای حار خوشبو مثل این سفوف بخورانند اشنه سنبل الطیب کندر ذکر هر واحد درم مصطکی دو درم گل سرخ درم کـر و یـا تخـم کرفس هر واحد یک نیم درم عود چینی قرنفل فلفل سفید هر واحد نیم درم باریک سائیده در شراب کهنه سرشته خشک نموده بار دیگر بسایند و یک دفعه یا دو دفعه دیگر از شراب تسقیه داده هر دفعه خشک کنند و سائیده یک درم بخورند و یا زیاده و یا کم از آن به حسب فرط شهوت و ضعف آن و قوت برودت و نقصان آن و چون شهوت او به نقصان شروع کند در ابتدای طعام او طعام و هم مثل لحم به غایت فربه بدهند و روغن زرد و دیگر روغن ها البته جائز نیست و تناول بیزی عفص و حامض هـم نشاید زیرا که آن مقوی شهوت و فم معده است و حاجت به تقویت این نیست و تغذیه غلیظه کثیرالغذا مثل لحم فربـه و لحـم بقر و هرالیس وجوذابات چرب نمایند و امر بآب زن عقب طعام برای ترطیب مزاج اعضای آن و رسیدن غـذا کننـد و طبیـب از انحلال طبیعت او حذر کند بهر آنکه او محتاج به طعام کثیر غلیظ است و گاهی هضم بدان وفا نمی کند و طبیعت منحـل مـی گردد و بدن او مفتقر به غذا می شود و این شهوت قوی می گردد پس برای این معنی واجب است حذر از انحلال طبیعـت او و اگر طبیعت او منحل گردد در آخر انحلال آن جوارش خوزی و اگر قبل غذا اندک ازین بدهند این مضر نبود و تناول جوارشـات قبل اغتذا نزد اطبای حذاق کرده است جز آنکه این موضوع ضرورت است و چون این علت زائل گردد تلافی مضـرت جـوارش که قبل طعام خورده است ممکن است و بساست که تضمید معده ی این علیل به این ضماد می کنند سنبل الطیـب مصـطکی عود خام گل سرخ فطراسالیون مساوی کوفته بیخته به قیروطی روغن خیری یا روغن یاسمین آمیخته بر فم معده ضماد نمایند که این بسیار نافع بست و معالجه ی جنسیه برای این نوع اسخان فم معده به اعتدال و تغذیه بـا طعمـه ی کثیـره ی وهمـه و آشامیدن شراب قوی خوشبو زرد رنگ یا سرخ و حفظ طبیعت از انحلال و ترطیب مزاج سائر اعضاست و ابوماهر مسکه تازه در ابتدای طعام او می خورانید محمود گوید که علاجش تسخین معده است و هر صبح جلاب بادیان سه درم و گلقنـد عسـلی ده درم بنوشانند و غذا نخوداب با مغز قرطم بدهند بعده اگر طبیعت محتبسن باشد تنقیه ی معده بحب ایارج و حب صبر و نقوع آن نمایند و چون معده از اخلاط فاسده ی رویه پاک گردد هر صبح یک مثقال اطریفل صغبر یا اطریفیل کبیر یـک درم بدهنـد و غذا نخوداب بالجوم چرب و قدری فلفل و دارچینی و اندکی زعفران باشد و نوشیدن شراب سرخ غلیظ نافع است کنـدر و زیـره بخایند **مصنف ترویج گوید** که علاج مجمل آن فم معده به معاجین و مضوغات و اضـمده اسـت و تنقیـه ی معـده اگـر در آن فضول بلغمی به سبب ضعف هضم که لازم برودت است جمع شود و مفصل تناول اغذیه ی الهی الهضم مثل بیضه ی پخته و

ماکیان فربه و بط فربه و جوزابات و هرالیس و اسفید باجات اخبیص و شیرج است و اگر غذا به سبب حرارت جمیع بدن در معده لبث نکند حفظ طبیعت نمایند تا منحل نگردد و حلوای نشاسته و ثربد با دهان مثل روغن زرد وحمصیه هلجم سمین و ابازیر و توامل مثل عود دارچینی دهند و شراب انگور کوهی بنوشند و بآب مطبوخ زیره ی کرمانی بیامیزند و اگر احتیاج استفراغ باشد قی و اسهال با یارجات نمایند.

علاج شهوت کلبی از بلغم حامض

اول تنقیه ی آن نمایند به قی و مسهل بلغم و حب ایارج و غیر آن که در علاج امراض معده از سوءمزاج بلغمی مذکور شد بعد از آن بهر تسخین معده تریاق کبیر و دواءالمسک ؟ و هرچه در قسم بالا مسطور شد بدهند و شراب حلو وقت نهار خوردن نافع و همراه چیزهای چرب النفع بود به شرطی که اسهال نباشد و طعام مرغ و کبک و دراج ندر و بریان کرده و شوربا با زیره و کردیار دارچینی دهند و اگر طبع نرم باشد معجون کندر باید داد صفت معجون نارمشک مستعمل بعد تنقیه نارمشک فلفل دار فلفل هریک دو درم سعد سنبل الطیب صعتر فارسی کندر هر واحد یک درم کوفته بیخته به عسل مصفی بسرشند شیخ می فرماید که آنچه سببش بلغم حامض باشد واجب است که صاحب او تناول آنچه در آن صغر و خردل و فلفل افتد و عسل و ثوم و بصل و جوزولوز و دسومات و شحوم مثل شحم ماکیان و مانند آن بخورد و غرض در بغش این ها تسخین است و آن ادویه ی حاره ی مذکوره است و در بعض آنها تعدیل حموضت و آن اغذیه ی دسمه ی مسطوره است و کسی که قوی و متحمل اسهال باشد اسهال بعد استعمال این ملطفات با یارج مقوی بدان چه تقویت او می کنند باید کرد بعد از آن وسومات دهند و اما صبیان را چون تلطیف به مثل سیر و پیاز و اغذیه ی ملطفه نمودند دوام نوشانیدن آب گرم بعد تدبیر ملطفات کنند که آن غسل اخلاط ایشان می نماید **صاحب کامل** گوید که اگر حدوث او از خلط بلغمی حامض باشد دوای منقی بلغم از معده مثل حب ایارج و حب افادیه و حب صبر و ایارج مخمر به عسل و مانند آن بدهند و اغذیه ی چرب مثل جوزابات و ثرید با سفید باجات و سمه معمول به توابل حار خوانند و شراب صرف کهنه ی زرد و سرخ نوشانند بهر آنکه شراب را در صحت این علت وصف قوی است چنانچه بقراط گفته که شرب شراب شفای جوع می کنند و این بهر آن است که تسخین فم معده و تلطیف بلغم می نماید مگر سزاوار است که از شراب قابض حذر کنند که قبض مزید شهوت است و اگر غذا از معده منحدر گردد و بر آن ثقل نیارد هرالیس لحوم غلیظ دسم و بیضه ی نیم برشت و فالوده ی معمول به روغن زرد و شیرج کثیر و خبیص بدهند و از اشیای حامضه و قابضه اجتناب نمایند که آن هر دو مزید شهوت اند و اگر لینت شکم کثرت نماید جوارش سفرجلی ممسک اطریفل و جوارش

خوزی و حسب مطبوخ بدهند **محمود** گوید که علاجش تنقیه ی معده است و هر صبح جلاب از باد رنجبویه و اصل‌السوس مقشر کوفته هریک سه درم و گلقند عسلی ده درم بنوشند و غذا مزوره ی نخود به مغز بادام و مغز قرطم مع فلفل و کرویا و نانخواه و دارچینی سازند و بآبی که در آن شبت و تخم ترب و اصل‌السوس و اندکی کنکرز و نمک و عسل جوشانیده باشند قی کنند و بعد تنظیف معده به قی گلقند عسلی ده درم و بادیان سه درم و مصطکی یک درم مضغ کنند و غذا در آخر آن روز نخوداب به مغز قرطم و لحوم ماکیان وقیح دهند و اگر تنقیه نباید حب ایارج یا حب صبر تناول نمایند.

علاج شهوت کلبی از سودا

فصد باسلیق یا اسلیم از دست چپ نمایند اگر خون زیاده باشد و یا طحال و آرم بود و تنقیه ی سودا به دستوری که در علاج امراض معده از سوءمزاج سوداوی گذشت به مطبوخ افتیمون و یا ماءالجبن و یا مطبوخ به سفایج تربدی علوی خان کنند و بعد از آن مقویات معده مثل اطریقل دهند و یا جوارش خوزی خصوصاً اگر طبع نرم باشد و آب گرم بر نهار بنوشند و شیره ی برگ گز به قدر دو توله با شربت افتیمون و یا شاهتره گاوزبان پوست بیخ کبر برگ گز شب در عرق گاوزبان خیسانیده با شربت باد رنجبویه نوشیدن نیز برای جوع الکلب که از سودا به شرکت طحال باشد معمول است و اطعمه ی نرم دو سم مثل زردی بیضه ی نیمبرشت و جوراب نان که در زیر لحم بره و ماکیان فربه و بط فربه نهاده باشند و حلوا از شکر در روغن و نشاسته و لوزینه و ثرید کعک در شوربای چرب و اگر طبیعت نرم نباشد شیر تازه و گوشت بزغاله ی وبره ی فربه با نخود اندکی زیره بپزند تا مهره شود و اندکی خولنجان و دارچینی و عود کوفته انداخته ازین شور با هر قدر که خواهند بخورند و اگر شراب انگور کوهی بادی بیامیزند معده را گرم کند و حموضت سوء اباز دارد و اضمده ی مسخنه و محاجم ناری بر طحال گذارند و تکمید آن نمایند و اگر پیچ دوا سود ندهد بر طحال داغ دهند **گیلانی** گوید که از معالجات این فصد اسلیم السیر است بعده اسهال به طبیخ افتیمون بعد از آن تبدیل مزاج به گلقند و ماءالاصول که در آن افتیمون و برگ باد رنجبویه داخل باشد و معجون افتیمون و وضع محاجم بر طحال بغیر شرط و غذا از یرباجات حلو مزعفر به لحوم خفیفه مثل لحوم جدی و حمل و جوزابات چرب و متخذ از بط فربه و ماکیان فربه و بیضه ی نیمبرشت و لوزینه و حلوا از بادام و شکر و نشاسته و تضمید معده به برگ باد رنجبویه و برگ پر سیاوشان کوفته بیخته به گلاب و ایضاً شوربای آب نخود و شبت غذا سازند **طبری** گفته که علاج این نوع صعب تر از علاج نوع اول است بهر آنکه این محتاج به تنقیه ی معده و نسخین معده و فم آن است از علاج این قی به شراب عسل و آب ترب و سکنجبین به دفعات است بعد از آن گلاب گرم کرده دهند و این شربت بدهند بگیرند آب انار میخوش یک رطل دور و

یک سنگین نو انداخته پودینه ی خشک سه درم زیره ی کرمانی دو دانگ مصطکی یک درم عودچینی دو ثلث درم داخل کرده بجوشانند تا غلیظ گردد و بعد قی استعمال نمایند و نافع تر از آن این شربت است بگیرند آب به خوشبو میخوش یک رطل و سرکه یک رطل و بیامیزند و این افادیه سنبل الطیب دو دانگ مصطکی یک درم عود چینی دو ثلث درم تخم کرفس انیسون بادیان هر واحد دو درم پوست بیخ کبر سه درم همه کوفته در پارچه ی صره بسته شب در آب به و سرکه بخیسانند بعده بجوشانند تا به جوش آید بعد از آن دو حصه کنند و در یک حصه مثل آن شهد خالص داخل کرده بپزند تا بقوام سکنجبین آید و در حصه ی دوم دو چند آن شکر سفید داخل کرده بپزند تا مثل اول گردد و به چه ازین هر دو موافق مزاج باشد استعمال نمایند و چون قی ساکن گردد و معده قوی شود و شهوت کلبی واقف بود در اول طعام او این بخورانند بگیرند البه ی حمل مشوی و بکوبند مثل مسکه گردد بعده به آن کبد حمل رطب مشوی مثل آن بکوبند تا آنکه هر دو یک ذات شوند بعده مسکه ی تازه اندک آمیخته در ابتدای طعام بدهند بعد از آن اطعمه ی غلیظ بخورانند و حفظ طبیعت دخدر از تخمه و سوء استمرا کنند و قلیل است اینکه هر که را شهوت کلبی بود تخمه و سوء استمرا و اسهال به هم رسد لیکن احتیاطاً ذکر می کنم که اگر تخمه و سوء استمرار عارض شود واجب است که تنقیه ی معده ی او نمایند بدانچه بهر تنقیه ی معده عقب سوء استمرار مذکور شد و تعطیر معده و تقویت او کنند و اگر طبیعت منحل گردد این سفوف بدهند زیره ی کرمانی در سرکه تر کرده بریان نموده ده درم برگ پودینه ی خشک برگ سداب خشک برگ باد رنجبویه ی خشک هر واحد دو درم بلوط بریان پنج درم حب‌الاس به وزن پنج درم خزنوب شامی و بنطی هر واحد هفت درم همه را بسایند و اگر مزاج او حار باشد درین بزرقطونای بریان به قدر حاجت بیفزایند و از آنچه طبیعت او حبس نماید مثل جوارش سفرجل ممسک و جوارش خوذی و فنداویقون است و ابوماهر شراب احمر قوی می گرفت و با عود و مصطکی جوشانیده می نوشایند و حبس طبیعت می نمود و معده را بدان چه تسخین و تعطیر او نماید مثل مشک و مصطکی و گل سرخ در آب آش و آب نعناع ضماد کنند مادام که معده خالی باشد و از آنچه اصحاب این علت را بخورانند شیر مطبوخ به مسکه ی شکر است و ایضاً بادام تازه بخورانند در ابتدای طعام بعد از آن بدانچه مسخن فم معده باشد بدهند و از مضرترین اشیای قابض و عفص و حامض است و از نافع ترین چیزها برای ایشان اشیای چرب اشیای غلیظه است و نشاید که شراب قوی که در آن قبض نباشد به مقدار معتدل از ایشان قطع نمایند **صاحب حاوی** و ترویج گویند که تنقیه ی معده از سودا به حسب افتیمون یا مطبوخ آن نمایند و هر صبح جانب از باد رنجبویه سه درم و شکر سفید ده درم بدهند و غذا مزوره ی نخوداب به مغز قرطم نمایند و یا بآب گرم و سکنجبین و تخم ترب و عسل و نمک قی نمایند و مطعومات دسم تناول نمایند و اگر قوت قوی باشد فصد باسلیق نافع است و گاهی حجامت بر محل طحال آن را نفع می کند و برنج با شیر و شکر و مسکه بخورند و در خوردن روغن الیه مبالغه کنند و آنچه مبرودین را نافع این است که لحم جدی و حمل

فربه با نخود و شبت بپزند و مهرا سازند بعده شوربا صاف نموده در آن بچه ی مرغ و ماکیان فربه بپزند و با دارچینی و خولنجان و عود خوشبو ساخته بنوشند و گاهی این شوربا به شراب می آمیزند و آن تسخین بدن می نماید.

علاج شهوت کلبی از حرارت هرچه در علاج امراض معده از سوءمزاج حار گذشت استعمال نمایند و اغذیه ی قلیل الغذا وخیار و خربزه و کدر و مانند آن دهند و از هوای حار اجتناب نمایند و از علاجات او شرب ربوب قابضه مثل رب به و سیب و غوره است و اجتناب از شراب و تضمید معده به گلنار و صندل و گلاب و تغذیه به اغذیه ی مبرده ی به طی اهضم مثل قریص ملجم بقر و سکباج ماهی تازه و خوردن قثا و خیار و نوشیدن آب صادق البرد و به قول انطاکی شرب برف یا آب سرد کرده و نشستن در آن و شرب شیر و روغن ها و به زور کاسر حرارت و آب کاهو کشنیز و خرفه و اطیان کثرت جوع را که به سبب حرارت باشد نافع است.

علاج شهوت کلبی از تخلخل بدن اگر با حرارت باشد و آثار آن یافته شود از حرکت و ریاضت بازدارند و برای تسکین حرارت اشربه ی قابضه چون است سیب ترش و به ترش و غوره و انار ترش و ترنج و لیمو و مانند آن بدهند و به حصرمیه و سماقیه و قلیه خیار و زرده ی تخم مرغ نیم برشت و مصوص و هلام لحم گوساله و بطون و فالوده غذا سازند و در جای سرد مسکن نمایند و در آب سرد بنشانند و روغن حب‌الاس با دو چندان آب بهی ترش آمیخته بجوشانند تا روغن نماند آن را بر تمام بدن بمالند و اگر در روغن حب‌الاس موم گداخته بآب بهی ترش کف مال کنند تا قوت آب بهی کسب کندر بهتر عمل نماید و در تسدید مسام انفع بود و غذا متفرق دهند اندک اندک هرچه کثیر الغذا بود چون مصوص گوشت بره و اگر بدون حرارت باشد اغذیه ی غلیظه ی بطی النفوذ مانند هرسیه و کله پاچه و گوشت گاو و بطون آن و نان فطیر و پنیر بریان و بیضه ی خصیه و فالوده و لوزینه خورند و باقی تبدیر می رسد و باطنی و خارجی که مذکور شد حسب حاجت بکار برند و هرچه در قسم آینده بیاید برگیرند و قلیه ی معمول به گز و هرالس معمول به گوشت نر گاو و جلوس زیر بادکش و تمریخ بدن بدن به روغن بنفشه ی موم صاف و خوردن غذا در روز سه چهار بار اندک اندک تا هضم نیک شود و تدهین بدن بعد تناول غذا به روغن آس و خلاف و روغن گل هر واحد مفید تخلخل بدن است و از شراب منع کنند مگر اندک ممزوج بآب خصوصاً به شیر و از حرکت نیز منع نمایند.

علاج شهوت کلبی از افتقاء اعضا

شربت انار ولایتی و شربت به هریک دو توله در عرق گاوزبان و گلاب هریک پنج توله حل کرده بدهند و وقت شام مصطکی

دانه ی هیل هریک دو ماشه در انوشدارو لولوی علوی خان نه ماشه آمیخته به ماءاللحم ساده نه توله بدهند و اغذیـه ی کثیـر الغذا مثل مصوص لحم حملان در روزی اندک اندک بچند دفعه بدهند و خوردن اغذیه ی غلیظ مثل سیر به و غیره که مسطور شد نیز مفید است و حیله کنند که از بدن او چیزی تحلیل نگردد و این تدبیر سام به تدبری که در قسم بالا گذشت باید کـرد و حفظ طبیعت از لینت به مثل اشربه ی مسطوره و تغذیه به مثل حصر میه و سماقیه نمایند شیخ می فرمایـد کسـی را کـه ایـن علت عقب حمیات و استفراغات عارض شود واجب است که او را غذا دهند بدانچه در فم معده باقی ماند اندازد سومات که روی الجوهر نباشد مثل روغن بادام به شکر و تکثیف ظاهر بدن نمایند و همچنین است علاج این مرض که به سبب تحلیـل کثیـر عارض گردد و باید که صاحب این نوع ازجوع الکلنب به مسخنات و شرابها تعرض ننماید بلکه تغذیه با طعمه ی بارده کنند و از خارج طلا به مسدوات مسام مثل روغن آس و خصوصاً قیروطی آن و مثل شب یمانی در سرکه حل کرده باید کرد و غسل بآب سرد کنند مگر آنکه مانع بود و واجب است که اغذیه ی ایشان بارد لزج غلیظ مثل بطون و معقودات و نان فطیر باشد و هرگـاه ازین تدبیر نفع یابند اندک اندک به تدریج ترک نمایند و تلافی غائله آن کنند و کذلک شخصی که سبب جوع کلبی او تخلخل بدن باشد **صاحب کامل** گوید که اگر این علت از قبیل استفراغات حادث شود صاحب او را اغذیـه ی کثیـر الغـذا در روزی سـه چهار دفعه اندک اندک بدهند تا معده آن را هضم نماید و بر آن ثقل نیارد و حیله کنند که از بـدن او چیـزی تحلیـل نگـردد و تبسدید مسام مثل استحمام بآب سرد و آبی که در آن شب جوشانیده باشند و نشستن در مواضع بارد و مسح بدن به روغن آس و روغن گل و خلاف و مانند آن **طبری** گفته واجب است که صاحب این علت را فلت بدهند اگر احتمال کند و معده ی او هضم نماید و صاحب این نوع محتاج به اسخان معده نیست بلکه امر به استعمال آبزن نماینـد و از ریاضـت منـع کننـد و شـراب نـو بنوشانند و چون بدن او ممتلی گردد این شهوت زائل شود و عود به طبیعت خود نماید و اگر این مـرض بـا سـردی فـم معـده مرکب شود شهوت کلبی حقیقی باشد و علاجش بدان چه سابق گذشت از نسخین فم معده و خورانیـدن اطعمـه ی دسـمه در ابتدای طعام و حفظ او از به هم رسیدن تخمیه یا سوء استمراء و انحلال طبیعت باید کرد پس اگر طبیعت منحل گـردد و سـوء استمرار به هم رسد علاج آن آنچه مذکور به احتراز و تحفظ نمایند **ابن الیاس** گوید که اگر از استفراغ یـا جـوع طویـل باشـد و جمله اعضا غذا طلب کنند و ازین نوع است شهوت ناقهین باید که علیل از تعب و مشی و رکوب و حرکات بـدنی و نفسـانی و کل محلات و حمام عذر کند و حفظ طبیعت از تلیین نمایند **خجندی** می نویسد که طبیعت به این نوع منحل محبیب نمی باشد و چون خود به خود منحل گردد دلالت بر صحت نماید به خلاف انواع دیگر و ظهور آروغ ترش نیز دلیل محمود است و باید که در روزی به مرات غذا ماءاللحم و زرده ی بیضه ی نیمبرشت و کباب چـوزه ی مـرغ دهنـد و خبـیص شـکر و روغـن بـادام و خشخاش تناول نمایند و مسکه و شکر به مغز نان سمید بخورند و بالجمله اصحاب این علت را به اغذیه ی تفـه و وسـمه غـذا

سازند و از حوامض و قوابض و اشیای تیز و شورومفتح و مسخن احتراز واجب شمارند **خضر** گوید که در شدت خلا به سبب فرط استفراغ یا تحلل کثیر چنانچه ناقهین را افتد خورانیدن اشیای حلو و دسم و دهنی از مسکه و ادهان خصوصاً روغـن مرغـابی و ماکیان و شحم بقر نافع و از افراط ترطیب احتراز کنند تا عقب آن بولیموس عارض نگردد **بعضی** متاخرین می نویسند که اگـر این نوع از تپ عارض شود شربت لیمو و نیلوفر هریک دو توله در گلاب و عرق بید ساده و کاسنی هریک هفت توله نوشانند و باقی تدبیر مناسب از باب حمیات اخذ کنند و در غم و سهر آنچه وز بحث سهر گذشت بعمل آرند بعده خمیره ی مروارید سـاده دهند.

علاج شهوت کلبی از ضعف ماسکه به قول شیخ قوت ماسکه ی بدن اگرچه در اکثر به سبب برودت ضعیف می شود لیکن آن و هر قوت به سبب سوءمزاج می گردد و بر قبول کسی که ازین منکر است التفات نباید کرد بلکه واجب است که نوع سوءمزاج دریافت نمایند و به معالجه ی ضد آن علاج کنند و اغلب آن است که با رطوبت بود و ایشان را جوارش خوزی بسیار نفع بخشد و اگر طبیعت بسیار نرم باشد در حبس آن این دو اعلاج قوی است و از علاجات این نوع جوارش سفرجل ممسـکن و اطریفـل است و شیر به سنگریزه داغ کرده و تضمید معده بلاون و ادخال مریض و در حمام و اغذیه بلحم مقلو ومتخذ بتوابل حار مثـل دارچینی و مانند آن.

علاج شهوت کلبی از نوازل تدبیرش منع نزله است بدانچه در بحث نزله گذشت و اماله ی او به طرف بینی ضرورست و تنقیـه ی آن به حسب ایارج و حب صبر به تکرار و کمونی نیز مفید است و عند بزی طبع جوارش خوزی سودهند غذا شوربای چـرب مرغ فربه که در آن دارچینی و صعتر و زیره و فلفل انداخته باشند.

علاج شهوت کلبی از دیدان قتل و اخراج آن نمایند به ادویه ی قاتل دیدان و مخرج آن مثل افسنتین و به رنگ کابلی و شیخ و مانند آن که در مبحث دیدان خواهد آمد و به اغذیه ی غلیظه ی بارده و نان در آب سرد تر کرده و آنچه مهرا در طبخ نباشد از لحم خروس و ماکیان و ماهی و خصیه به روغن ز غذا سازند و قوا که قابض استعمال نمایند و صاحب شفاءالاسقام گوید که اگر از دید آن کبار باشد برای آن این نسخه مجرب است و از آن جماعتی صحت یافته و خشنیزک و کیسون و سرخس و قنسیل و حب النفیس و کرسنه و ترمسن سری و ریوند چینی و برگ خوخ هر واحد نیم درم مقل ارزق محموده هر واحد ربع ورم کوفتـه بیخته در عسل آمیخته به رجوع شدید به بعد تجرع شیر بلیسند و بعده عرق گاوزبان و شکر بنوشند.

جوع بقری

که مسمی هولیموس است و آنرا شهوت بقری وجوع البقر نیز گویند و آن گرسنگی اعضا با سیری معده است پس اعضا بسـیار

گرسنه و محتاج به غذا باشند لیکن معده متقرو کاره از غذا بود و گرسنگی که عبارت از تقاضای معده است مر غذا را هیچ ظاهر نشود لهذا گفته اند که این مرض فی الحقیقت ضد جوع و شهوت کلبی است و گاهی شهوت کلبی مقدمه ی این باشد خصوصاً در امزجه ی حاره و درین امر متمادی گردد تا آنکه به غشی انجامد و اطلاق جوع بر آن نظر به افتخار اعضاست و این مرض به سبب شبی به این جوع به بقر در عظم مسمی کوع بقری و بولیموس گشته زیرا که معنی موس در یونانی جوع است و معنی بوی شی بسیار بزرگ گویا که مراد از آن گاو ست پس تشبیه جوع بدان در عظم باشد زیرا که گرسنگی و افتقار اعضا درین مرض در غایت شدت و بزرگی می باشد یعنی گرسنگی است که از نهایت بزرگی به گاو می ماند چنانچه اهل فارس اجسام بسیار بزرگ را به گاو تشبیه می دهند و بعضی چون انطاکی می گویند که مسمی بدان بهر آن کرده که بقر را بیشتر این علت به هم می رسد و گیلانی می نویسد که این مرض قلیل الامتیاز از سقوط شهوت است بهر آنکه شهوت چون ساقط گردد و مدتی بر آن بگذرد و بلا شبهه اعضا گرسنه شوند لیکن هرگاه عادت اطبا به ذکر آن منفرد از آن جاری شده ما نیز به اتباع قوم ذکر آن جدا نمودیم و فرق فیمابین هر دو آن است که چون بطلان شهوت با ضعف مفرط عارض شود آن گاهی از شدت احتیاج جمیع اعضا بسوی غذا باشد و این مسمی به جوع البقر و بولیموس ست و گاهی چنین نباشد و آن مسمی بذهاب شهوت و بطلان و ضعف آن است و به قول شیخ در اکثر مقدمه ی این مرض جوع کلبی می باشد و بعد از آن شهوت باطل می گردد و گاهی بعد آن عارض نمی شود بلکه بطلان شهوت ابتدا می کند و بساست که امر این مودی به غشی می گردد به سبب قرب فم معده از قلب و سرایت به رد آن بدین و انطفای حرارت غریزی بنابر عدم غذا و نقصان رطوبت غریزی به باعث فرط تحلل از حرارت عارضی و به قول ایلاقی درین علت اسهال یار شود و بدان سبب عروق خالی گردد قوت برود و غشی بر مریض افتد و این مرض بیشتر در زمستان شدید و کسانی را عارض شود که در سرمای سخت سرد سفر کنند و سرما زده گردند و بر معده آنها ببرد شدید اذیت یافته باشد خصوصاً که قبل از آن گرسنگی کشیده یا تقلیل غذا ورزیده باشند بهر آنکه اثر برد خارجی در معده ی تهی قویتر و سریعتر بود بالجمله که **سببش** سوءمزاج قاقل قوت حس و قوت جذب است و از اخلاط مغشی فم معده و مجلل آن و اخلاط قاشی در لیف آن محرک بسوی دفع و تنفر از جذب نیز حادث شود و به قول انطاکی سبب مدام این مرض آن است که اولاً تناول چیزی که اعضا را گرم کند دور باطن غوص کند مثل فلفل و صبر واکثرباهیات اتفاق افتد بعده مسالم سبب سردی داخلی مثل تناول اشیای بارد یا خارجی مثل مشی در برف و اکثار غسل بآب سرد کثیف شوند و گاهی این مرض از کثرت استفراغ اخلاط حاره و از انصباب بلغم بر فم معده و از ضعف اشتها به سبب حرارت نیز افتد و در میامی نوشته که این مرض سه نوع است اول حادث از سوءمزاج بارد عارض فم معده قاتل قوت جذب مع نقصان غذا و حاجت اعضا بسوی آن دوم حادث از سوءمزاج بارد مع بلغم زجاجی تفه که بر معده ثقل آرد و مزاج آنرا فاسد کند دارخا پیدا نماید و قوت جاذبه را ضعیف

گرداند و شهوت را بمیراند پس کراهت غذا عارض شود و از این جهت غذا از بدن منقطع گردد وجوع اعضا و سقوط شـهوت و غشی حادث گردد سوم حادث از ضعف شدید در فم معده با حرارت قوی وز جمیع بدن و به قول سمرقندی این نوع سوم مسمی بجوع مغشی است و شیخ الرئیس این را علیحده بیان نمود و برای او بابی مستقل وضع کرده و بعض متاخرین عوض آن قسـم سوم حادث از خلط رفیق بلغمی یا صفراوی نوشته اند بالجمله سبب آن اگر عروض سوءمزاج یا رد مفرط و فم معده باشد قـوت حس و قوت جذب را باطل کند و این بطلان در جمیع معده سرایت کند پس به سبب بطلان قوت حس فم معده از امتصـاص عروق و از لذع سودا و دغدغه ی آن آگاه نگردد تا شهوت طعام رو نماید و به سبب بطلان قوت جذب صاحب او را فرود بـردن یک لقمه مشکل گردد و اشتیاق اعضا بسوی غذا بر حال خویش خویش باشد زیرا که از در او و بلع به معاونت قـوت جاذبـه ی طبیعی معده تمام می شود و اگر بلغم غلیظ لزج باشد که فم معده را در پوشد طبیعت به دفع آن کوشـد و از جـذب تنفـر کنـد باوجود آن که ماده ی بلغم ملتصق به معده میان چرم او و میان سودای مدغدغه حامل باشد و بدان سبب معده از لذع سـودا و اثر امتصاص عروق که تقاضای اعضا واجب می کند خبردار نگردد تا گرسنگی ظاهر شود و اگر اخلاط رقیق باشد کـه در جـرم فم معده نافذ شود و در لیف آن منتشر گردد و مزاج آن را فاسد کند طبیعت به دفع آن متحرک گردد جاذبـه ضـعیف شـود بـر سبیل استرخا و شهوت باطل گردد الحاصل نشان این مرض ضعف و سقوط قوت و لاغری بدن روز بـه روز و بطـلان شـهوت طعام و عروض غشی احیاناً عند استحکام مرض است و طریق تشخیص اسباب ثلثه ی این همان است که در تشخیص اسباب امراض معده گذشت پس اگر علامات برودت ساذج یافته شود. سببش همان باشد و کذلک اگر آثار خلـط بلغمـی یـا صـفراوی مدرک گردد و ایضاً فنور نبض وقت و قصر و صلابت آن و احساس سردی در فم معده هنگام گذاشـتن دسـت بـر آن در آخـر مرض عند استیلای برد و مقهور شدن حرارت غریزی از دلائل برودت است و تقدم فصد یا شرب مثل سـقمونیا دلیـل کثـرت استفراغ اخلاط حاره بود و آروغ ترش دو خانی و فساد غذا نشان انصباب بلغم بر فم معده باشد و وجود حرارت و سرعت نبض و تخالف او مع خفقان علامت ضعف اشتها به سبب حرارت است و لزوم غثیان و تهوع دال بر نفوذ مـواد رقیـق در جـرم معـده و انتشار آن در لیف اوست **علاج** در حالت غشی به پاشیدن آب سرد یا گلاب سرد در حار مزاج و هر دو گرم کرده در مزاج بارد بر چهره و بویانیدن اشیای خوشبو و خوشبوهای گرم مثل مشک و عنبر و شاهسفرم و ندو شراب ریحانی و به سوسن و چـوزه ی مرغ بریان و سیما قریب مریض بریان کرده و طین مدخن به عود و در حار مزاج گلاب خیار و بستن دست و پا محکم و مالیدن آنها به زور از روغن خیری و زنبق و نرگس و سوسن و کشیدن و بر کندن موی سر و خصوصاً موی صدغ و ناصیه و فرو بردن سوزن در دست و پای ها و زدن شاخ های باریک و کشیدن گوش و نواختن طبل برای انتباه طبیعـت وتبخیربنـد و عنبـر عـود موجود ماءاللحم و کذا دواءالمسک و تضمید معده به مقویات مثل گل سرخ و مصطکی و سنبل الطیب و عـود وسـک و رامـک

سعد و تمام و آش و میسوسن و هرچه در علاج غشی مذکور شد بعمل آرند و چون از غشی افاقه یابند و به هوش باز آیند نـان به شراب ریحانی یا گلاب و عرق بیدمشک و عرق گاوزبان یا به شراب ممزوج به عرقیات مذکور یا شربت سیب یـا آب آن تـر نموده بدهند تا از معده و امعا به سرعت طرف جگر نافذ گردد و یا ماءاللحم در حلق چکانند و اگر انـدکی میسوسـن یـا شـراب ریحانی با ماءاللحم بیامیزند قویتر گردد و یا جلاب از شربت باد رنجبویه ده درم یا از گلقند عسلی ده درم بـه انیسـون سـه درم بنوشانند و اگر خواهند مصطکی نیز افزایند و به اغذیه ی سریع الانهضام مثل شوربا از لحوم فاضله چون گوشت چوزه ی مـرغ یا دراج یا تیهو یا کبک به نخود و زیره و دارچینی و عود غذا سازند و مثل قیمه ی معمول از لحوم مذکوره و مانند آن با با زیـر حاره و شراب ریحانی بدهند تا اعضا بدان قوت یابند و بعد از آن بهـر تعـدیل و اصـلاح معـده جوارشـات حـاره مثـل جـوارش مصطکی و عود و عنبر و مانند آن و اطریفلات بکار برند و اضمده ی حاره از لادن و سک و سعد و سنبل و مصطکی و عـود و عنبر و مانند آن به روغن مصطکی و اندکی شراب سرشته گرم کرده بر معده استعمال نمایند و اگر سفل میسوسن حاضر باشـد یک جزء داخل کنند و به تدبیر شهوت کلبی بارد و علاج امراض معده ی باز پردازند **بالجمله** در مادی که از بلغم غلیظ یا رقیق با حمی یا صفراوی باشد هنگام غشی تدابیر مضیقه ی مذکوره بکار برند و در حالت افاقه حسب ماده تنقیه ی معده به ادویه ی مناسبه کنند بعد از آن در تعدیل و تقویت معده کوشند مثلاً در بلغمی قی و اسهال بعد نضج ماده نمایند بـه نحویکـه در عـلاج امراض معده به بلغمی گذشت و بعده تسخین معده توجه نمایند مثل علاج شهوت کلبی بلغمی باید کرد و گـل سـرخ و سـنبل الطیب مصطکی عود سائیده در گلاب آمیخته بر فم معده ضماد کنند و در صفراوی تنقیه ی آن و تعـدیل بـه ادویـه ی مبـرده بطوری که در علاج امراض معده ی صفراوی گذشت باید کرد لیکن قوت مریض را در تنقیه ملحوظ دارند اگر مساعدت نکنـد زنهار جرأت بدان ننمایند بلکه تعدیل و تقویت معده ملاک امر شناسند لهذا گفته اند که معالجه ی اقسام مـادی آن بـه غایـت مشکل است بهر آنکه معده تنقیه طلب بود و ضعف قوت مانع آن گردد چنانچه شارح اسباب می نویسد که تنقیـه دریـن انـواع بسیار دشوار است بهر آنکه تنقیه بدون قی و اسهال ممکن نیست و سقوط قوت و شهوت و غشی از آن منع می کنـد **انطـاکی** گوید که در حال غشی تدبیر افاقه ی آن بپاشیدن آب سرد و غیره کنند و اکثر به معطسات خوشبو مثل فلفل مع نسرین انتفـاع یابند و بعد اقاقه کعک در شراب ریحانی و گلاب و آب ریباس و و سیب و به و انار ممزوج به طاقات نعنع دهند و گـاهی ازیـن شربت بآب لیمو قوام می سازند و تنبیه شهوت درین مرض به خوشبو کردن لحم و دفع هوا به بـادکش بسـوی بینـی مـریض نمایند و گاهی از آب های مذکوره یا بعض آن طعام می سازند و از مجربات این است که سـماق و لیمـون و گشـنیز و عـود و پوست ترنج ممزوج کنند و بر لحوم و غیر آن استعمال نمایند و اینکه تضمید معده به صـندل و عـود و سـداب و عنبـر کننـد و گاهی درین اطراف می بندند و چهره بآب خلاف و گلاب و آس می شویند **شیخ الرئیس** و غیر آن مـی نویسـند کـه علاجـش

علاج سقوط شهوت است و بالجمله بهر قوت و اعانت آن تا ساقط نشود و به ترانجبین اشتها واجب است که اغذیه ی مشهیه ی خوشبو چون گوشت بزغاله و بره و ماکیان بریان کرده و فوا که خوشبو مثل سیب و به و امرود و طیوبات مشمومه که در آن قبضی باشد مثل غالیه و مشک و مذ و عود و عنبر ببویانند و اگر حرارت باشد کافور و گلاب و گل سرخ استشمام نمایند تا قوت مجتمع گردد و تحلیل نشود و نان در شراب خوشبو تر کرده بخورانند و نبیند ریحانی بنوشانند یا تجرع کنانند و خصوصاً اگر کافور در حار مزاج و عود یا مشک در غیر آن آمیخته باشند و شراب سوسن نیز نفع می کند چون سبب او حرارت نباشد و دست و پای ببندند و منع از خواب کنند و آنچه ایشان را نفع کند این است که بگیرند کعک و در میسوسن یا در نضوحات خوشبو مالیده بر معده ضماد کنند و خصوصاً در حال غشی و ایضاً تکمید بدان نمایند و به مراهم خوشبو مثل مرهم حضور برد مرهم مورد اسفرم و ایضاً استعمال اضمده از ادویه ی قلبیه ی خوشبو بر معده ی ایشان نفع می کند و بنجورات عنبری تبخیر کنند و بر مفاصل مقویات مثل گلاب و آب آس و میسوسن و کافور و مشک و زعفران و عود وسک و گل سرخ ضماد نمایند اگر عند حرکات تحلل کثیر به سبب ضعف مفاصل و تکلف آن مر حرکت را به قوت عارض شود و تدبیر در تسخین ابدان ایشان کنند اگر سبب برودت باشد و تبرید آن نمایند اگر سبب حرارت باشد و ظاهر است که اگر با حرارت باشد استعمال مسنحنات از خارج جائز نبود زیرا که اعضا را جوع بزیادتی تحلیل زیاده کند و اگر چنین نباشد استعمال آن نمایند تا رطوبات را از معده جذب کند و اگر در معده ی ایشان خلط صفراوی یا رقیق باشد دو ملعقه سکنجبین به یک مثقال ایارج فیقرا بدهند یا کمتر از آن اگر ضعیف باشد تا تنقیه ی معده نماید و ایضاً در صفراوی اغذیه ی بارد بالقوه و بالفعل مقوی فم معده مثل نان در آب انار یا سیب و مانند آن ثرید کرده بخورانند و اگر برودت مفرط باشد تریاق و سنجرینیا و دحمرثا و معجون اصطمخیقون و جوارش بزور خورانند **مولف اقتباس گوید** که در حالت غشی گلاب و آب سر و بزور تمام بر روزنند و دیگر تدابیر معمولی به عمل آرند و این لخلخه ببویانند عطر عنبر و سهاگ هریک دو ماشه زعفران کبابه عود سنبل الطیب صندل سفید هریک سه ماشه و ضماد مقوی معده و قلب چون گل سرخ و عود و سنبل الطیب و سک و رامک و باد رنجبویه هریک دو درم زعفران یک درم بر معده ضماد نمایند تا به هوش آید و حکیم علوی خان در عشره ی کامله این ضماد را از مجربات قلمی فرموده اند اسطوخودوس و درم زرنب سعد گل بادرنجبویه هر واحد یک مثقال دال بنوماش مقشر بشیر بزسوده سه توله جند بیدستر سه ماشه زرده ی بیضه ی مرغ یک عدد عطر عنبر سه ماشه آمیخته بر پیشانی و صدغین ضماد کنند و هنگام افاقه ماءاللحم ساده به شراب ممزوج دهند و بنابر حصول نضج مواد از اینسون زرنب سنبل الطیب بیخ کرفس هریک چهار ماشه باد رنجبویه حب النیل سفید هریک نه ماشه قنطوریون دقیق به سفایج صعتر هریک هفت ماشه انجیر زرد پنج عدد مویز منقی دو توله گلقند عسلی چهار توله منضج دهند و بجای آب بر ماءالعسل اکتفا ورزند و پنج شش روز دوا هر دو وقت دهند تا به زودی نضج در قار دره ظاهر گردد پس تنقیه ی

بدن و معده نمایند بحب اسطوخودوس و شربت لیمون مسهل و در مطبوخ مذکور سنای مکی یک توله مغز خیارشنبر شش توله زنجبین چهار توله روغن بادام پنج ماشه بیفزایند و باید که در تنقیه ملاحظه ی قوت مریض فرمایند چنان نشود که به افراط تنقیه قوت زائل شود آفتها آرد و غذا وقت شام بدستور از شوربای مرغ و نخوداب به مصالح گرم دهند و صبح مصطکی سه ماشه در جوارش فواکه آمیخته ورق نقره یک عدد پیچیده با مطبوخ قنطوریون دقیق صعتر فارسی انیسون دارچینی هریک چهار ماشه بادیان باد رنجبویه هریک نه ماشه بخورانند و همین نمط سه چهار مسهل داده جهت تقویت و تعدیل معجون سنجرنییا و جوارش به زور و جوارش فوا که با ماءاللحم دهند **صفت** حب اسطوخودوس بگیرند اسطوخودوس تربد سفید صبر مغسول بآب کاسنی سبز هلیله ی سیاه هریک پنج درم شحم حنظل یک نیم درم غاریقون سه درم به سفائج درونج عقربی عصاره ی افسنتین لاجورد و مغسول مصطکی هریک دو درم سقمونیای مشوی دو نیم درم ایارج فیقرا چهار درم کوفته بیخته به روغن بادام شیرین چرب ساخته حب سازند شربتی از دو درم تا دو مثقال **صفت** شربت مسهل تربد سفید ریوند خطائی بدهاره هریک سه توله در آب پودینه سبز و کاسنی عروق هریک نیم پا و به عسل قوام ساخته آمیخته ی شربتی تا چهار توله دهند صفت جوارش فواکه آب سیب و پودینه و بهی و انناس و انارین و تنبول و لیمون شربتی و کاغذی و گلاب و کیوره و بیدمشک هریک چهار توله آب باران هفت چند همه به آتش ملائم بجوشانند که تلخی نیارد و چهارم حصبه بماند به شربت سیب و تنبول و عسل قوام ساخته این ادویه آمیزند دانه ی هیل جوزبوابسباسه خولنجان عود زنجبیل اسارون قرنفل دارچینی پوست ترنج پوست بیرون پسته هر واحد یک درم مروارید ناسفته دو درم عنبراشهب مشک جند بیدستر هریک نیم درم شربتی از دو درم تا دو مثقال **صفت** ماءاللحم گوشت حلوان چهار آثار گوشت آهو چهار آثار سنگ خواره بست و پنج قطعه گنجشک خانگی یک صد عدد مرغ جوان چهار عدد اسارون دارچینی چوب چینی بهمنین گل گاوزبان بادرنجبویه هریک نه توله بادیان خطائی چای خطائی خولنجان عشبه زرنب زرنباد شقاقل سنبل الطیب صعتر هریک هفت توله قرنفل پنج توله بسباسه جوزالطیب هریک چهار توله شونیز پانزده توله قرطم بست توله مویز منقی نیم آثار برگ نعناع سبز و ریحان و ترنج هریک یک قبضه آب نیشکر سه آثار عنبر و مشک هریک یک درم چهار شیشه عرق کشند شربتی از هفت توله تا نه توله و اگر این مرض از نزله عارض گردد آثار آن ظاهر باشد پس به معالجه ی نزله پردازند بعده جوارشات مقوی معده بکار برند و در ضعف معده به معالجه ی آن بپردازند و این طبیخ چای درین باب خیلی مفید است چای خطائی بادیان خطائی بادیان رومی هریک چهار ماشه بادیان رسمی نه ماشه الایچی کلان پنج عدد قرنفل کلاه دار پانزده عدد نیم کوفته گلاب و آب باران هریک یک نیم پا و بر آتش بجوشانند که سوم حصه بسوزد ادویه انداخته سرپوش نهاده به آرد محکم بسته تا سه گهری بر دیگدان گذارند پس نبات سه توله داخل کرده بنوشند و اگر در معده خلط صفراوی به بلغم رقیق آمیخته محدث بولیموس گردد ایارج فیقرا یک مثقال با دو

ملعقه سکنجبین ساده آمیخته بلیسانند و باید که تا دو سه روز تکرار نمایند و پیوسته مریض را پیش مطبخ نشسته دارند کـه از بوی طعام ها اشتها پدید آید و اگر با این علت ذیابیطس بارد و ضیق النفس یار باشد اگرچه زوال آن معلوم لیکن این مـاءاللحم فائده می بخشد گوشت حلوان نر چهار آثار کبوتر صحرائی پانزده عدد گنجشک یکصد عدد مرغ جوان پنج عدد اسـطوخودوس بادیان خطائی چای خطائی به سفائج درونج عقربی زرنب زرنباد اشنه بهمنین ابرسا بوزیدان قنطوریون دقیق عشبه چوب چینـی خولنجان سنبل الطیب صعتر سعد گاوزبان شقاقل اسارون هریک شش توله زوفای خشک بادیان هریک نـه تولـه رب‌السـوس صمغ عربی هریک پنج توله ابریشم خام نیم آثار بادرنجبویه پا و آثار مویز منقی یک آثار آب نیشکر پنج آثار مشک عنبـر جنـد بیدستر هریک یک درم چهار شیشه بکشند شربت نه توله و چون استسقای لحمی به این عوارض عارض گردد مریض بـه روز بستم هلاک خواهد شد و گویند که استعمال عود و سماق و لیمو و گشنیز و پوست ترنج هر واحد درین مـرض مجـرب اسـت **گیلانی** و صاحب مغنی و زبده می نویسند کسی را که برد رسیده باشد باید که چون غشی و ضعف محسوس شود معده ی او را به کماد مسخن تکمید کنند و شراب مسخن بنوشانند و ولک بدان نمایند و اما در حال افاقه تحریک شهوت طعام بشـم روائـح اغذیه مثل خبز مبلول به شراب ریحانی یا شراب میسوسن و روائح بچه ی مرغ بریان یا مطبوخ آن کنند و نان مبلول به شراب یا آب سیب و اغذیه ی سریع الهضم والنفوذ خورانند تا که بسوی اعضا نافذ شوند و غذا بـه آن هـا رسـانند و ابـدان و مفاصـل ایشان با دهان حاره متخذ از سنبل و زعفران و اشنه مسح نمایند و جسم ایشان را مسح کنند بآب آس و آب سیب تا تحلل قوت را منع کند و اصلاح معده به جوارش کمونی یا تریاق به شراب کهنه نمایند و ماءاللحم به شراب بنوشند و چون بر خوردن طعام قدرت یابند شوربا متخذ با بازیر حار و چوزه ی بریان بخورند و اعانت اصلاح سوءمزاج معده بـه مضـاد آن نماینـد و تسـخین و ترطیب بدن بادویه و اغذیه ی حاره و اشربه ی حاره کنند و چون قوت عود کند و احـوال اصـلاح پـذیرد در اسـتعمال ادویـه و اغذیه ی حاره تقلیل نمایند تا که بدن به خروج مفرط نگراید و رطوبات اصلیه تحلیل نپذیرد و بعد از آن تلافی او مشکل نگردد و چون استفراغ در نوع مادی این علت مزید ضعف قوت است صواب آن است که حفظ قوت بر دائح اغذیه ی مشهیه مثل این سکباج نمایند بگیرند گوشت گوساله و به طریق سکباج بپزند و به سیر و سداب و کرفس و پودینه و پوست تـرنج و زعفـران و سنبل و اندک مشک متوبل ساخته به وی آن رسانند و عند عروض غشی انتباه آن باحلوات طبل و بوق و کشیدن موی بناگوش و غمزه بر عضله ی که میان ابهام و سبابه است به ضعف و ایجاع و طلای معـده و مفاصـل او بـه میسوسـن و نهـادن کعـک محلول بمیسوسن بر معده باید کرد و چون افاقه حاصل شود ماءاللحم بنوشانند بعده بگیرنـد بچـه ی کبـوتر و آن را بـا نخـود درست و اندکی زیره بپزند و چون نیم پخت شود قدری زیت الفاق بر آن ریزند و به عود خام نیم کوفته و دارچینی و خولنجـان متوبل ساخته بپزند تا تمام پخته شود و آب اندک بماند پس قدری آب کامه و آب لیمو یا آب سیب ترش یا آب به ترش بـر آن

ریخته به آتش نرم یک دو جوش داده فرود آرند بعده سداب تازه قطع کرده بر سر آن اندازند و بوی آن به دو رسانند و امـر بـه چشیدن آن کنند و اگر خواهند شوربا و گوشت آن بدهند که این شهوت طعام را حرکت و قوت را یاری دهد بعده چون متحمل باشد ایارج فیقرا بدهند و الاسنجرینیا و تریاق و امروسیا و دواءالکرکم و دحمرثایا فنداویقون یا جوارش بزور بخورانند.

جوع المغشی

و آن قسمی از جوع است که صاحب آن بر گرسنگی صبر نتواند کرد و چون وقت جوع در طعام تأخیر شود غشی بر آن افتـد و قوت آن ساقط شود و فرق درین مرض و در بولیموس آن است که در این معده عائق از غذا نباشد به خلاف بولیموس و سـبب این ضعف شدید در فم معده با حرارت قوی در آن و در جمیع بدن است که به سبب حرارت شدید اعضالا محاله حرارت معـده وقت گرسنگی اشتداد می نماید و تخلل ارواح از فم آن بسیار شود و بنابر کثرت مشارکت میان قلب و فم معده قلب را نیز ضرر آن می رسد و غشی عارض می گردد و چون فم معده و معذلک ضعیف بود هنگام گرسنگی رطوبات رویه بر آن انصـباب مـی نماید و در آن وقت عروض غشی را زیاده تر و شدیدتر می باشد و ایضاً به سبب گرمی اعضا تحلیل و تقاضای غذا بیشـتر مـی شود و معده بنابر ضعف محود از آن امتصاص عروق تکلیف می یابد و اذیت او بقلب متادی می گردد و باعث غشی مـی شـود این مرض گاهی عقب تخمه ی متواتر و افتقار بدن بسوی غذا و ضعف جمیع قوی حادث می شود و چون گرسنگی شدت می کند مزاج قلب گرم می گردد و حرارت در آن مشتعل می شود از آن غشی می افتد و بیشتر از سواری کشتی و سـفر بسـیار در دریا عارض می گردد یا از عمل بکدو ریاضت و تأخیر غذا از وقت او به دفعات کثی یا معتاد تناول لحوم غلیظ صبح و شام باشد و غذای خود را به اغذیه ی لطیفه مبدل گرداند یا به یک دفعه خفیف بخورد و آن الم رساند قلب او را از جهت انقطاع غذا از آن به حسب آنچه بسوی او می رسید پس گرم گردد و صاحب او را غشی بهم رسد و از بعض امزجه آن است که چون صـاحب او گرسنه شود غشی بر آن افتد و علامت این مرض تشنگی و کرب و لهیب و قبض طبیعت و شدت گرسنگی و عروض غشی اگر وقت گرسنگی طعام حاضر نباشد و وجود دیگر علامات سوءمزاج حار معده که در تشخیص امراض معده مذکور شـد **عـلاج** در حالت غشی تدبیر افاقه ی غشی نمایند چنانچه و رجوع بقری گذشت و وقت افاقه ازاله سبب کنند و شیره ی زرشک در گلاب و عرق کیوره برآورده شربت انار و سکنجبین داخل کرده بنوشند و هرگاه گرسنه شوند همان وقت غذا خورند و غذا نان کـه در آب انار و سیب یا شربت فوا که یا آب میوه های سرد دیگر مثل به و لیمو ترشی ترنج تر کرده باشند باید خورد و غذا می سازند تا وقت گرسنگی دیر نشود و یا سکنجبین ساده ده درم و گلاب پانزده درم یا شربت سیب یا حمـاض هـر واحـد ده درم در آب

سرد حل کرده بنوشند و غذا مزوره زرشکیه و اجاجیه و حصرسیه یا تمر هندی هرکدام که باشد با مغز بادام یا بگیرند آب غـوره یا سیب یا به و در آن نان ثرید کرده بخورند و اگر قوت ضعیف بسیار باشد به چوزه ی مرغ دهند و بعد از آن سائر تدابیر مبـرد که در علاج امراض معده از سوءمزاج حار گذشت باید کرد و منع از خواب بسیار و عدم تاخیر طعام و تناول طعام بارد بالفعـل و القوه مقوی معده نمایند چه طعام حار مرخی معده و مزید ضعف آن و مورث تشنگی و معین بر تحلیل روح و سقوط قوت است به خلاف بارد بالفعل که آن ببرد فعلی جمع و تشدید معده و بدان سبب ثوران اشتها و جمع حرارت غریزی از انتشـار و تکثیـف مسام و تقویت قوت و منع روح از تحلیل می کند و سائر آنچه در اوجاع معده ی حار گذشت بعمل آرند **طبری گوید** که شخصی را که تخمه بسیار عارض گردد و بدن او محتاج به غذا باشد و غذا نیابد ازین جهت قوت او ضعیف شـود و صـاحب ایـن علـت مضطر است به آنکه ابتدا نمایند در معالجه ی او به تقویت معده و تعطیر آن تا آن که معده تقویت یابـد و چـون معـده تقویـت یافت و مزاج فم معده او به اعتدال آمد شهوت او بحال می آید و تقویت می یابد و ضعیف می گردد قـوای او بـه جهـت آنکـه ممکن نیست استیفای غذا و بدن محتاج به آن است و شهوت زیاده می گردد و بساست که بدان جهت قلب گرم می شود بخار حاد آن بسوی دماغ مرتقی می گردد پس عقب گرمی وجع و التهاب در فم معده به هم می رسد و از آن غشی که معـروف بـه غشی جوعی است حادث می گردد و علاج او آن است که چون کسی را این حالت به هم رسد امر به مالیدن دست و پای او به ملایمت و بستن آنها نمایند و پارچه ی مبلول بر قلب و فم معده و مفاصل او بیندازند و اندک شراب را مزج کثیـر نمـوده سـرد کرده تجرع کنانند و اشیای خشوبو معتدل بالحراره ببویانند که از غشی بافاقه آید پس نظر به مزاج او نمایند که آیا حدت و تغییر یافته یا او بر حالت طبیعی خود است پس اگر حدت و تغییر یافته باشد ماءالشعیر به سکنجبین بنوشـانند و اطعمـه ی حصـرمیه مبرده و حماضیه مبرده و زیر باج بیضه و ابراهیمینه بخورانند و اگر موافق حال نباشد مزورات مشـاکله ی مـزاج او بخوراننـد و خواب فرمایند اگر زمان تابستان باشد در موضع معتدل به ریاجین و یا درخیش و امر به تبرک جماع البته باید کرد و اگر طبیعت قبض گردد مشغول به حل آن نگردند و غرض و تدبیر او اغذیه و مراعات هضم آن باشد و طعام مالح و خـردل و آنچـه در آن فلافل باشد تناول ننمایند و آن تدبیر مرعی دارند تا آنکه طبیعت او خود به خود منحل گردد و علامت زوال این علت و امـن از آن این است که اگر طبیعت قبض باشد منحل گردد و اگر منحل باشد معتقل شود بهر آنکه هرگاه معتقل طبیعت باشد دلالت بر احتیاج بدن بسوی غذا می نماید و چون منحل گردد دلالت می کند بر آنکه بدن او اغتذا نموده و ترطیب به هم رسانیده و چون طبیعت خود به خود منحل باشد دلالت بر عدم اغتذای بدن می کند و چون خود به خود معتقل گردد دلالت بر اغتذای بدن می نماید و این عجیب چیزی است که طبیب تامل در آن نماید و صاحب این علت را نبیند قوی الغذا خوشبو بنوشانند و از ریاضـت منع نمایند و اگر زمانه ی زمستان باشد امر به خواب بعد تناول طعام از اشیای رطبه در مواضع پوشـیده و گـرم کننـد و تبخیـر

موضع مدام به اشیای طیبه نماید و امر بشم این خمیره نمایند بگیرند نبیند صاف بعد و شیشه را ازند بـدفعات تبخیـر نماینـد و اندک نبیند در آن ریزند و حرکت دهند تا نبیند تشرب نماید دخانیت واقف در شیشه را بعده در تنـور انـدک مشـک محمـص و قدری زعفران و پوست سیب نرم کوفته و اندک برگ ترنج و برگ بادرنجبویه و نعناع و پودینه ی نهـری همـه را بکوبنـد و از نبیدند مذکور به مقداری که بپوشد و یک روز یا یک شب خمیر کنند بعده امر بشم او مدام نمایند و این خمیر مشهور بمشـکینه است و اگر مرض او حادث از طول سفر یا ترک تدبیر غلیظ و یا عقب مرض و یا از فرط کدو ریاضت باشد علاجـش آن اسـت که تدبیر افاقه از غشی بدانچه مذکور شد از دلک دست و پا و ایجاد نبیند مبرد ممزوج نمایند بعده امر به فرود آمدن در آب سرد تناول طعام بعد از آن کنند اگر مزاج او حدت یافته باشد از آنچه مسطور گشت و اگر مزاجش متغیر نشده باشد گوشت حملان و بزغاله و هرسیه دهند و به اعتدال و تدریج بخورند و اقدام به طعام چرب ننمایند و اشیای مضر مثل دنبه ی گوسفند و جوزابات هم نخورند بلکه در اطعمه آنچه موافق مزاج و خواهش طبیعت باشد بدان اقدام نمایند و مثل اشیای میخوش با گوشت حملان و بزغاله بخورند و بعض اطبای اوائل اختیار نموده اند ترطیب دماغ ایشان به روغن بنفشه و شیر زنان و تاویل می کننـد در آن که به جهت قوت مشارکت بسوی قلب و فم معده از دماغ قوت مطفیه ی آن میرسد و دماغ را از قبول بخارات حاره منـع مـی کند و این طریق معالجه ی این علت است و چون این غشی متواتر و پی در پی عارض گردد و طبیب از علاج آن تساهل نماید مول به صرع گردد به جهت آنکه از کثرت ارتفاع بخارات بسوی دماغ منسد می گردد و دماغ و اخـلاط آن فاسـد مـی شـود و بعضی اخلاط سرد می گردد زیرا که غشی منفنی حرارت و مجمد آن و مفسد اخلاط است و بساست که مرتفی می گردد بسوی دماغ باوجود فساد و برد آن پس مزاج دماغ بارد می شود و از جهت همین خوف اطبا امر به حفظ مزاج دماغ و اصلاح اخلاط و تغذیه با وفق واصلح اغذیه نموده اند و اگر قائلی گوید که غشی بچه طور افنای حرارت کند بگویند که سبب حرارت و اشتعال او در بعض اوقات ریاضت می باشد و سبب فنای او نیز ریاضت بود چون بر مقدار خود زیاده گردد همچنین سـبب غشـی حـرارت است که در قلب به سبب گرسنگی مشتعل می شود سبب فنای حرارت کثرت جوع است پس امر به اشـتعال آن نماینـد چـون قلیل باشد و امر نعنای آن کنند چون کثیر بود و کلام طبیعی در نمبغی این است که طبیب بگوید که حرارت نشف رطوبت می کند پس از طبیعت اشتیاق به سوی غذا و شراب ظاهر می شود و چون حرارت کثرت می پذیرد همه رطوبت را فانی می گرداند و چون ماده ی که اشتعال بدان نماید و احاله ی آن بسوی خود کند نیابد فانی گردد مثل آتش که چون ماده را که استحاله آن بخود می نماید نمی یابد منطفی می شود.

عطش مفرط

یعنی تشنگی بسیار بدان که هر واحد از شهوت طعام که آن جوع ست و از شهوت آب که آن عطش است گاهی معتدل باشند و

این از امور طبیعی واجب در حالت صحت باشند و چون از اعتدال به افراط و تفریط تجاوز کنند باید که منجمله ی امور خارج از طبیعت باشند و تدارک آنها کرده شود تا بسوی اعتدال رجوع کنند لیکن افراط در شهوت طعام تا وقتی که بـه آن سـوء هضـم نگردد نزد جمهور محمود و مطلوب باشد و ازین جهت آنرا از اشیای خارج از امر طبیعی نشمرند و مرض نخوانند و کذلک تفریط در شهوت آب را چه انسان را اگر عطش کم باشد آنرا مریض نگویند و معالجه ی او طلب نکنند به خلاف هـر دو قسـم دیگـر اعنی تفریط در شهوت غذا و افراط در شهوت آب که آن هر دو را از امراض شمرند و معالجه ی آنها طلـب نماینـد و ایـن فـی الحقیقت به سبب ذات این شهوت نیست بلکه به سبب دلالت بر آن از سوءمزاج است زیرا که لابد با افـراط عطـش سـوءمزاج باشد و کذلک با تفریط در شهوت غذا که آن جوع بغایت اندک یا باطل باشد و شخصی را دیدم که از چهارده سال آب نخورده بود و این دلیل برودت مزاج است و گاهی بر حرارت مزاج نیز دلالت کند اگر در بدن رطوبت کثیر باشـد و حـرارت تـذویب آن نماید و طبیعت آنرا بجای آب صرف کند بالجمله عطش دو قسم است صادق و کاذب عطش صادق آن است کـه طلـب آب از احتیاج اعضا و عوض رطوبت باشد و کاذب آن که طبیعت طلب آب برای زوائیدن خلط غلیظ به معاونت رطوبت نماید و به قول گیلانی صادق آن است که برای تنفیذ غذا از منافذ تنگ بود و داعی بسوی آن حرارت معده و جگر باشد و سکون او زیـاده بـه شرب آب بارد و کم به استنشاق هوای سرد بود و کاذب آنکه برای امر تنفیذ غذا نبود و داعی بسوی آن حـرارت روح و قلـب و ریه یا یبوست آن ها باشد و سکون او بیشتر به استنشاق هوای بار دو رطب و کمتر به شرب آب بود **اسباب** کثـرت عطـش بـه قول جرجانی سه نوع است چنانچه گوید که سبب تشنگی غالب یا سوءمزاج عضوی باشد یا سوءمزاج همه تن یاسـیب خـارجی اتفاق افتد و اعضا که سوءمزاج آن تشنگی آرد مری است و معده و معای صائم و جگر و گرده و ریه و اسباب خارجی چهار نوع است یکی آنکه طعام غلیظ و شور خورده باشد چون گوشت نمکسود و ماهی شور دوم آب دریا یا آب شوربا دوای حار معطـش خورده باشد سوم طعام که بالفعل یا بالقوه گرم باشد یا شراب کهنه قوی خورده باشد و آن تشنگی که ازیـن نـوع باشـد بیشـتر هلاک کند و به هیچ دوا ساکن نشود بلکه آب می باید داد تا هلاک نشود چهارم آنکه سیر در هوای گرم و مقاوم در آن اتفـاق افتاده باشد اما آن تشنگی که از سوءمزاج همه تن باشد که در تپ صفراوی و محرقه افتد و آنچه از سوءمزاج دیگر اعضـا افتـد چنان باشد که در اندام های مذکور سوءمزاج خشک باشد یا گرم یا مرکب از گرم و خشک یا بلغمی شور متعفن باشد یا ماده ی گرم صفراوی یا ورم حار و شیخ الرئیس اسباب خارجی مذکور سوای آنکه از مسیر در هوای گرم باشد در دبـل سـوءمزاج معـده درج فرموده و مولف اسباب عطش را به نظر تسهیل و فرط تفصیل منقم به شش قسم ساخته یعنی یکی آنکه به مشارکت معده افتد و آن یا به سبب حرارت مزاج معده و خصوصاً فم آن باشد و گاهی این حرارت در التهاب حمیات عارض شود حتی که بطن ایشان همیشه آب بنوشند و سیراب نشوند تا آنکه عنقریب از آن هلاک گردند و گاهی این حرارت از شرب شراب قـوی کهنـه

بسیار و طعام حار بسیار بالفعل یا بالقوه مثل حلتیت و ثوم عارض شود انسان از شرب شراب کهنه به التهاب و کرب و عطش بمیرد و گاهی این حرارت از شرب آب های شور عارض شود و آب دریای شود گاهی عطش چندان زیاده کند که آن شد و گاهی به سبب ادویه و اغذیه ی معطشه بود که به طلب نسل یا به طلب اسالت و غسل عطش و آرد مثل شیء مالح که طبیعت بهر غسل او به عسال خواهش نماید و مثل لزج طبیعت او به قطع واسانت بخواهد حتی که نافذ شود ملتفق نگردد و گاهی شی ء غلیظ تشنگی آرد بنابر توجه حرارت بسوی آن جهت تلطیف و تقطیع در ماهی شور این همه اوصاف مجتمع اند یبس مزاج معده بود و گاهی به سبب خلط مالح غلیظ مثل بلغم شور یا خلط شدید الیبس چون بلغم حصی و سودای احتراقی در معده یا به سبب بلغم حلویا صفرای تلخ و کامی به سبب جوش رطوبات عارض می شود و یا به سبب حرارت و یبوست معده بود که هر دو معالاً حق گردد و برای تبرید و ترطیب طلب آب پدید آید و این سخت ترین انواع عطش است **دوم** آنکه به مشارکت گرده باشد که آن جذب مائیت نماید از جگر زیاده از آنچه باید و همچنان بسوی مثانه دفع سازد مثل آنکه در ذیابیطس افتد **سوم** آنکه به مشارکت ماساریقا افتد که در آن سده میان معده و کبد واقع شود و میان آب و میان نفوذ او در بدن حائل گردد پس عطش تسکین نیابد اگرچه آب ِبسیار بنوشد و این مثل آن است که در استسقا و قولنج عارض شود **چهارم** آنکه به مشارکت جگربود چون گرم گردد یا درم یا سده مضغط مجاری افتد یا برودت او شدت کند پس به سبب ضعف جاذبـآب و طعام بسوی جگر منجذب نشود و جهت نرسیدن غذا و آب به اعضا تسخین آن و اشتیاق آب رو نماید **پنجم** آنکه به مشارکت سینه و ریه و قلب و غیره اعضا افتد چون ریه گرم گردد و قلب نیز چون گرم شود و معای صائم ایضاً و مری و غلصمه و قریب بدان چون در آن رطوبات خشک شود و نقصان پذیرد و یا چون سخت گرم گردد و گاهی به سبب امراض دماغ از سرسام حار و مانیا و قطرب بود و شدیدترین عطش حادث به سبب این اعضا و مشارکت آنها آن است کم هیجان کند از فم معده پس آنکه از مری پس آن که از مری پس آنکه از قعر معده پس آنکه به مشارکت ریه باشد پس آنکه به مشارکت جگر پس آنکه به مشارکت معای صائم بود **ششم** آنکه به مشارکت همه بدن باشد چنانچه در حمیات و بحران و در آخر دق و سیل بود و مثل آنکه از گزیدن افاعی معطشه عارض شود که چون او بگزد گزیده ی او مدام آب بنوشد و سیراب نگردد تا آنکه بمیرد و کذلک از شرب شراب که در آن افعی مرده باشد یا طعام دیگر و چنانچه از تناول لحم افعی یا فرفیون یا از خوردن برف و چنانچه عارض شود و بعد استفراغ به مسهلات و هیضه و ذرب مفرط به سبب تحلیل رطوبات اصلیه و حدوث جفاف و شارب دوای مسهل را در اکثر ام نزد عمل و واکدو عمل با عطش باشد عارض می شود و فقدان او در اکثر اوقات دلالت می کند بر آنکه دوا هنوز در عمل است و گاهی عارض می شود که تا خر کند یا تقدم نماید از وقت خود و تجمل عمل دوا عمل او سرعت کند و تقدیم آن یا به سبب حرارت دوا یا حرارت معده و پس او باشد و به سبب اضداد این تاخر کند و ازینجهت عطش در کسی که حار معده و یا بس باشد و

دوای حار بنوشد دلالت نمی کند بر آنکه دوا عمل خود کرده و کسی که ضد او باشد دلالت می کند بر آنکه این هنگـام عمـل کرده و ایضاً شیخ می فرماید که از آنچه هیجان عطش کند کثرت کلام است و ریاضت و تعب و خواب بر اغذیه ی حارد چون بر اغذیه و حار نباشد خواب تسکین عطش نماید و چون در امراض حاده عطش شدید و پس شـدید جمـع شـود از روی تـرین علامات است **طریق تشخیص** اسباب عطش باید که اولا این امر دریافت نمایند که به صاحب عطش باوجود تشـنگی مرضـی دیگر مثل سوءمزاج حار یا یابس ساذج و مادی معده و سوءمزاج حار یا بارد مفرط ساذج جگر و سوءمزاج حار ریه و قلب و معـاد مری و غلصمه ی دیابیطس و سده ی ماساریقا و استسقا و قولنج یا درم جگر یا سده ی آن یا امراض حار دماغی چو سرسام و یا تپ و بیضه و ذرب ورق و سل و جز آن هست یا نه اگر باشد سببش همان مرض بود والا حال تقدم تناول اشیاء بپرسند اگـر اقرار خوردن شراب یا طعام حار بالفعل یا بالقوه یا چیزهای گرم مثل حلتیت و ثوم یا فرنیون یا گوشت افعی یا برف یا آب شور یا شی مالح مثل ماهی شور و گوشت نمک و یا چیزی لزج مثل ماهی تازه و هرسیه و کله ی پا سحر به ادویه ی مسـهل نمایـد سببش تناول همان چیز باشد و تقدم لسع افعی بر بودن او سبب عطش ظاهر است و **بدانند** که علامات هریک از سوءمزاجات و دیگر امراض در امراض هر عضو مسطور است بدان توجه نمایند و ایضاً تسکین عطش آب بارد دلیل عطش صادق است و بآب گرم نشان عطش کاذب و عدم سکون تشنگی از نوشیدن آب و سکون آن چون صبر کند و آب ننوشـند و ترشـی و نمـی‌کنـی ذائقه دهن نیز دلیل عطش کاذب است و تسکین او نبینیم بارد زیاده از آب سرد و انتفـاع او از بیـداری و ازدیـاد او از خـواب و کثرت تسکین آن به مضمضه ی آب اندک اندک از شرب او بسیار و سائر علامات ریه و قلب بر مشارکت آلات تنفس مثل ریه و قلب و دلالت می کند و بعکس این دال بر مشارکت آلات غذا مثل معده و جگر و غیر آن باشد و ایضاً لین طبیعت و احساس ثقل در جانب راست شکم و کثرت براز و هزال مفرط و قحل جلد دلیل سده است و با عطش مفرط لزوم کثرت بول دلیل زیـاد ذیابیطس و ظهور حرقت و نخس زیر ناف و قبض طبیعت نشان سوءمزاج معای صائم بود.

علاج کلی عطش

همه اسباب او را معالجه به ضد نمایند و کسانی را که عطش شدید به هم رسد چون آب یابند نشاید که به یک بار آب سـرد و بسیار خورند لیکن مضمضه و غرغره کنند و جرعه جرعه بنوشند تا ساکن شود زیرا که حرارت غریزی از تشنگی ضعیف شده و آب سرد بسیار باقی حرارت را بمیراند و کسانی که در روزه از تشنگی اذیت یابند آب باقلا و آب نخود نباید خود هر آنکه هر دو معطش اند و عوض او سرکه بزیت استعمال کنند و چون عطش شدت کند تپ نباشد انـدک جـلاب آب بیامیزنـد تـا آب را بـا قاصی بدن برساند مهراریس گفته که اگر قلب غراب خشک کرده باریک بسایند و در سرکه حل کرده بنوشند تا یـک مـاه آب نخورند و تشنگی ظاهر نشود و نهادن یاقوت سرخ در دهن به قول ارسطاطالیس بالخاصیه مسکن تشنگی است و کـذا نهـادن

سپستان و صدف و نقره لجملی در دهن و خوردن آن مفید و طعام چرب رطب از مسکنات عطش است و استعمال سرکه در طعام یا آب آمیخته تسکین عطش نماید و مجرا یک در آب انداخته آن آب را نوشانیدن مسکن عطش و خوردن آب در ظرف نقره تسکین تشنگی کند و پوست خارج لین پسته خوردن در تسکین عطش مجرب سویدی است.

علاج عطش از حرارت اعضا

اگر به سبب حرارت معده و غیره اعضای غذا باشد لعاب اسپغول شیره ی تخم خرفه شیره ی مغز تخم کدو شیرین و سکنجبین بدهند و شربت انار و آب انارین و کذلک شیره ی تخم خیار و ماءالقرع و ماءالخیار به سکنجبین و آب تربز به شکر به غایت نافع و نقوعات حامضه نیز درین باب نافع است و آب بر برف سرد کرده و استعمال بزرقطونا به شربت نیلوفر و لعاب خطمی به قرص طباشیر یا صرف طباشیر و یا شربت لیمون مع شربت نیلوفر و عرق نیلوفر که در آن شیره ی تخم خرفه سه درم و لعاب بهدانه چهار درم برآورده باشند و شرب گلاب سرد کرده عوض آب سودهند و به قول مسیحی شرب سکنجبین و آب فوا که مثل آب غوره و آب به و آب انار و آب آلو و آب تمرهندی به جلاب و ربوب آن ها نیز مفید و اگر تخم کاهو مغز تخیم خیار تخم با درنگ مغز تخم کدو هریک پنج درم تخم خرفه ده درم کتیرا هفت درم سائیده به لعاب اسپغول یا ماءالخیار یا سفیدی بیضه حبها ساخته در دهن دارند تشنگی را که از حرارت معده باشد بنشاند و ایضاً مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ تخم خرفه کتیرا هر واحد پنج درم ربالسوس سه درم تخم کاهو زرشک هر واحد دو درم حبها ساخته استعمال نمایند **صاحب کامل** گوید کسی را که عطش از سوءمزاج حار مفرد باشد سکنجبین ساده بآب سرد بدهند و یا آب انار میخوش به شیره ی تخم خرفه و رب غوره یا رب سیب میخوش و رب ریباس یا رب آلو به ماءالقرع یا عصاره ی خرفه دهند و این قرص صبح و شام استعمال نمایند مغز تخم کدو مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ تخم خرفه هر واحد چهار درم صمغ عربی کتیرا نشاسته طباشیر صندل سفید هریک دو درم کافور از ربع درم تا نیم درم به قدر حاجت همه را سائیده به لعاب اسپغول سرشته قرص سازند شربت از درم تا مثقال و با یک اوقیه از اشربه ی مذکوره بآب سرد آمیخته بدهند **مصنف** حاوی صغیر و ترویج گویند که اگر به سبب شدت حرارت معده یا یبوست آن باشد هر صبح سکنجبین ساده و گلاب و عرق کاسنی هر واحد ده درم و یا آب انار ترش یا میخوش هر واحد سه اوقیه با شکر سفید ده درم و یا آب حصرم و یا شربت آن و یا شربت ریباس هرکدام که حاضر باشد ده درم و یا شیره ی تخم خرفه سه اوقیه مع شکر سفید ده درم و یا آب تربز سه اوقیه و یا تمرهندی و شکر سفید هر واحد ده درمن در آب سرد حل کرده بنوشند و کذا شربت انار ترش و میخوش یا شربت غوره به شیره ی تخم خرفه و غذا مزوره ی حصرم یا تمرهندی یا زرشک به مغز بادام و شکر و جراده کدو و خیار بر فم معده نهند و این قرص برای عطش حادث از حرارت معده و قلب نافع است صندل سفید و سرخ مغز تخم خیار مغز تخم کدو هر واحد سه درم صمغ عربی نشاسته کتیرا هر

واحد نیم درم تخم خرفه پنج درم طباشیر دو درم کوفته بیخته به لعاب اسپغول سرشته قرص سازند و در سایه خشک کرده یک مثقال به سکنجبین یا شیره ی تخم خرفه بدهند **مولف مغنی** گوید که اگر عطش حادث از سوءمزاج طار مفرد باشد سکنجبین شکری و آب انار چاشنی دارو آب سیب ترش و آب آلو بخارا و آب تمرهندی و شیره ی تخم خرفه و شیره ی تخم خیار به شربت غوره و آب زرشک به سکنجبین سفرجلی یا رب سفرجل بنوشانند و شرب ماءالقرع به سکنجبین و اکل امرود و سیب و نهادن دست ها و پای ها در آب سرد و تبرید معده به سماق و گلاب و غذا لحوم جدی به سرکه و آب حصرم نافع **ایلاقی و جرجانی** می نویسند که آنچه از حرارت معده و سائر اعضا باشد سکنجبین و آب آنار و آب فوا که ترش و آب سرد دهند و بعد شرب این اشر به خواب نمایند تا برودت و رطوبت آنها به قعر بدن برسد و تب که در قول مسیحی گذشت نیز مسکن تشنگی است و این عرق تشنگی بنشاند بگیرند خرپزه ی هندی و کدو تازه و مغز خیار و خیار با درنگ و همه را مثل گلاب مقطر کنند و گلاب بادی بیامیزند و اندک کافور در آن حل کنند و به وزن همه آب غوره یا آب ترنج یا آب تمرهندی آمیزند و طباشیر انداخته بجای آب بدهند و اگر شراب خوار باشد عوض آب غوره و دیگر آب ها شراب سفید رقیق با نان خشک چکانیده به آن آب کدو و آب خرپزه ی هندی بیامیزند و سرد کرده بجای آب دهند و بدانند که شراب ممزوج به مزاج تام ترطیب کند و مضرت آب باز دارد و تشنگی بنشاند و خواب آورد لیکن اگر تپ باشد شراب نشاید داد و اگر جلاب حام با شراب بیامیزند و سرد کنند ترطیب و تسکین عطش نماید و اگر تشنگی به سبب مکث در هوای گرم یا قرب آتش و آفتاب باشد دست و پای او را در آب سرد نهند و روغن گل سرد کرده بر سر او نهند یا بریزند و قدیدمشمش و برف و تمرهندی در دهان داشتن تشنگی بنشاند **گیلانی** می نویسد که از مسکنات عطش روغن گل بر آب بارد و بر شیره ی تخم خرفه انداخته نوشیدن است و تضمید صدر به مبردات بگیرند تخم خرفه و در آب حصرم شیره ی او برآرند و بآب جو بیامیزند و بر برف سرد کرده و پارچه ی کتان بدان آلوده بر معده نهند چون گرم گردد تبدیل آن نمایند تا آنکه برودت محسوس گردد و عطش ساکن شود و تبرید معده به گلاب نمایند و نهادن پاها در آب سرد مسکن تشنگی است اگر تابستان باشد و کتیرا نیم جزو در سفیدی بیضه حل کرده و مغز تخم خیار سوده آمیخته جها ساخته در سایه خشک کنند و در دهان نگاه دارند و این شربت مسکن عطش از حرارت است سماق یک اوقیه در یک رطل به گلاب به شب خیسانیده صاف کنند و آب امر دو رطل و نبات نیم طل آمیخته بجوشانند تا بقوام آید و غذا اسفاناخیه و قرعیه با لحوم بچه ی مرغ و جدی و ماهی خرد دهند و آلو بخارا و سماق در دهن گیرند و خرپزه تسکین عطش کند مگر کسی که محرور بسیار باشد یا خرپزه به غایت شیرین باشد **انطاکی** گوید که آنچه از حرارت معده باشد علاجش شوئیدن دست و پا بآب سرد و مصابرت بر عطش است و اگر ساکن نشود آب به سرکه آمیزند و شیر تازه و ماءالقرع و ماءالشعیر و آب خرفه و تمرهندی بنوشند **بعضی** گویند که آشامیدن عصاره ی به ترش و سیب ترش و خواب بر آن بهترین معین است به

ترطیب اعماق بدن است و خوبانی که اندکی ترشی داشته باشد در دهن داشتن و آب او فرو بردن تسکین طبع نماید و در غنا و منا است که چون تشنگی افراط کند آب سیب و دوغ گاو بنوشانند و اگر از آن تسکین نیابد قرص کافور دهند و آن خون عطش در سفر باشد تخم خرفه به سرکه یا سکنجبین بخورند و تخم خرفه کوفته سه بار در دوغ تسقیه نموده اندک از آن خوردن دافع عطش تا ایام است این قرص مطفی حرارت و عطش و حمیات محرقه است مغز تخم خیار مغز تخم کدو هر واحد یک جزو تخم کاهو تخم خرفه هر واحد نیم جزو رب‌السوس ربع جزو در آب خرفه با لعاب بزر قطونا قرص ساخته در دهن یکی بعد دیگری نهند و شیره ی خرفه با سکنجبین ساده یا لعاب اسپغول به شربت نیلوفر بنوشند و پست جو بک سرد و شکر آمیخته نوشیدن قاطع عطش است و شربت لیمون و همچنین افشره ی آن دفع عطش می کند و پست کنار دشتی قاطع عطش و نافع قی و تهوع است بآب آمیخته بدهند و برای منع قی به شربت انار میخوش سرشته بلیسانند و ایضاً برای عطش مفرط شیره ی تخم خرفه در آب دوغ ترش برآورده بنوشند و اگر تخم خرفه را بآب دوغ ترش مکرر بدر کنند و عندالحاجت بآب و گلاب شیره برآورده بدهند مانع عطش و قی است و شیره ی تخم نیلوفر شیره ی مغز تخم چون در آب برآورده نبات آمیخته نوشانیدن برای عطش اطفال نافع و **ایضاً** خوردن آمله و کذا کدو و ضماد آن بر معده و نوشیدن پنج درم عصاره وحی العالم کذا برگ خرفه و اکل خام و پخته آن و کذا صمغ خطمی و شرب آب نارنج و کذاگل کرم و کذا نقوع زرشک و کذا عصاره ی عنب‌الثعلب و ضماد آن و کذا آب لیمو و ترنج و ترنجبین و نقوع مشمش و کذا شیر تازه خوردن سفرجل و اسپغول مسلم و آلوبخارا و بقله ی یمانی و ریباس و حب‌الاس و انار ترش و کاهو و حماض و قراصیا و غبیر اوسویق قرع و زرد آلو هر واحد مسکن عطش حارست و به **قول صبای هند پوست** درخت پیپل سوخته در آب اندازند وقتی که در آن ته نشین گردد آب صاف او بنوشند که نافع عطش و مانع قی است و برای عطش اطفال که در گرما عارض می شود مغز کنول اگه نیمکوفته در ظرف آب اندازند و همان آب به طفل دهند و سبزی که در میان دانه ی آن می باشد در آب سائیده به طفل دهند و برگ نیم در گل پندول آمیزند و غلوله بندند پس در آتش انداخته در آب سرد نمایند و آن آب را سرد نموده بنوشانند که مسکن عطش مفرط است و اگر پاچکدشتی سوخته خاکستر آن در آوند کاسنی انداخته آب تازه بسیار بر آن ریخته آمیزند پس آن ظرف را بر ناف تشنه نگاه دارند برای تشنگی مفرط که آن را هندی تونس گویند و گرمی و سوختگی نفع بخشد و آمله و کذاکات سفید درم دهن داشتن مسکن عطش است و همچنین گولی سیسه و اگر پنبه ی غیر مندوف در دهان گذارند مجرب است و اگر نان شبینه به آتش سوخته در آب اندازند و آب صاف آن بنوشانند مسکن عطش و مفید تهوع است و بنسلوچن و ملهبی سوده بآب شسته برنج سائهی مسکن **عطش** مفرط است و تجرع گلاب و لعاب اسپغول شیره ی خیارین و نقوع تمرهندی همه نافع به قول صاحب تکمه ی هندی است و اگر عطش به سبب حرارت اعضای تنفس مثل قلب و ریه باشد خمیره ی صندل همراه شیره ی تخم خرفه در گلاب و عرق بید و

عرق صندل و عرق کاسنی و آب سرد برآورده شربت نیلوفر داخل کرده بدهند و روائح بارده مثل خیار و بادرنگ صندل و نیلوفر و گلاب و خلاف ببویند و صندل کافور و برگ خرفه در گلاب سائیده بر سینه و دل ضماد کنند و نوشیدن شربت صندل و نیلوفر و عرق کاسنی و بید نیز مفید و در جای سرد و هوای بارد و زیر بادکش مبلول به گلاب و قریب آب و برف و در باد شمال نشینند و سر مکشوف دارند و هوای بارد استنشاق نمایند و قیروضی مبرد بر سینه گذارند و باقی علاج سوءمزاج حار از امراض ریه و قلب استنباط نمایند و هرچه بالا مسطور شد نیز مفید شناسند و در شفاء عاجل است که علاج عطش کائن از حرارت قلب سکون در ساکن بارده ی رطبه طیب الهوا و کثرت شم بنفشه یا کافور یا صندل و تضمید صدر به آنها در آب مبر و ثلج است و در حاوی صغیر و ترویج است که هر صبح شربت سیب یا ترنج یا لیمو یا صندل مبرد بیرون بنوشانند و غذا ماءالشعیر به روغن گل بدهند و بر سینه جراده ی کدر و خیار نهند و با آب بیدمع گلاب و صندل بر سینه ضماد کنند و ماءالنجبار و آب تربز برف سرد کرده دهند و به مزورات ریباسیه و زرشکیه و حصرمیه و رمانیه به مغز بادام غذا سازند و به قول جرجانی و ایلاقی هوای خانه سرد کنند و نزد اوریا جین بارده ی خوشبو و فواکه بارد نهند و اشیای مسطوره ببویند و دوغ گاو با قرص کافور دهند و بوئیدن خیار با درنگ سرد کرده سود دارد و گویند که ماءالقرع المسک بارد نیز نافع است.

علاج عطش از یبوست اعضا وحرارت و یبس آن

جائی که آثار یبوست دریابند به ترطیب کوشند و روغن بادام انفع المرطبات است و هرچه در علاج امراض معده از سوءمزاج یا بس گذشت بعمل آرند و اگر حرارت نیز با یبوست یار بود ادویه ی مبرده ی مذکوره ی سابق ضم نمایند و باقی علاج از علاج امراض معده از سوءمزاج حار یابس اخذ کنند و آنجا که آثار ماده ی صفراوی دریابند علاجش به علاج امراض معده صفراوی نمایند و بعد قی و اسهال استکثا را شربه و اغذیه ی مبرده ی مذکوره کنند و شرب رب فوا که و نقوع تمرهندی و خوردن سماق مسکن عطش صفراوی است و صاحب کامل و مسیحی گویند که اگر عطش از یبس مفرد باشد آب سرد شیرین بنوشند و ماءالشعیر و ماءالقرع و لعاب بزر قطونا و لعاب بهدانه و ماءالخیار و کذا سویق جو به شکر هر واحد مبرد به برف بیاشامند و اگر از حرارت و یبس باشد این اشیا به ماءالقرع و آب تربز و به قرص و رومع بعضی ازین ابها جمع نمایند و مغز تخم کدو و مغز تخم خرپزه و مغز تخم خیار و مغز تخم بادرنگ و مغز بهدانه و تخم خرفه هر واحد پنج درم ضمغ بادام و کتیرا هریک سه درم رب‌السوس یکدرم طباشیر دو درم همه را باریک سائیده به لعاب بزرقطونا سرشته حب های بزرگ مفرطح سازند و زیر زبان نگاه دارند و غذا به چوزه ی مرغ معمول بآب غوره و آب ترنج و آب سیب ترش و سرکه و بوارد معمول به این آب ها مفتوق به برف سازند و تضمید معده به خرقه کتان مبلول در قیروطی مبرد نمایند و به قول صاحب مغنی در عطش که حادث از یبس مفرط بود علاجش به شرب ماءالشعیر مبرد به روغن بادام واکل کاهو نمایند و غذا بچه ی مرغ بآب انار یا آب سماق دهند و به قول

جرجانی لعاب بهدانه و اسپغول بآب انار شیرین آمیخته و کتیرا سوده بر آب شیرنی انداخته با روغن بنفشه سود دارد و آنچه از سوءمزاج معای صائم باشد اول فصد باسلیق نمایند و تلیین طبیعت به مطبوخ هلیله یا ماءالجبن معمول به مغز قرطم با سه درم هلیله ی زرد دو دانگ نمک هندی و ده درم شکر و یک دانگ سقمونیا تنقیه نمایند و بعد استفراغ دوغ تا دو هفته بدهند و هر شب لعاب اسپغول بنوشانند و غذا از کشک جو و ماش مقشر و اسفاناخ و کدو و روغن بادام سازند **طبری** گوید عطش که از یبس حادث در کبد یا در معده یا در ریه یا سائر آلات تنفس مع حرارت باشد و این عطش از صرف عدم رطوبت نیست بلکه حرارت نیز بود و شدیدترین انواع عطش و صعب ترین آن در علاج است و بیشتر اطبا درین غلط می کنند و استفراغ به سهل یا فصد یا هر دو می کنند و مریض را در ذبول و سل و سرسام حاربله ی رطوبت که آن اشد انواع سرسام است می اندازند و واجب این است که استفراغ این علیل در ابتدای مرض و اول معالجه ی آن کنند بلکه ابتدا نمایند بر تطیب کبد او به اغذیه ی مرطبه مثل لحوم جدی شیرخوار و بچه ی مرغ نورطب و خورانیدن فوا که رطبه مثل سیب میخوش مائلر به حلاوت و انار میخوش و امرود رطب کثیرالماء شفتالو و صلیق و آلو مبرد و هنگام شدت عطش سویق مغسول بآب گرم به دفعات بآب انار شیرین و جلاب خوشبو بنوشانند و چون عطش او کم گردد و دلائل رطوبت ظاهر شود عنایت بدانچه مصطفی بیشتر بود از آنچه مرطب باشد مصروف دارند و امر بادمان شرب ربوب مثل رب حصرم و سیب و به و ریباس و با گل حصرمیات مبرده و جماز و جعفری نمایند و اگر وقت زمان برودتی باشد و او آن است که هنوز خوب پخته شود امر به خوردن آن بسیار بر نهار کنند و هرگاه امتلا در بدن او ظاهر شود و از هر دو نوع امتلا به حسب قوت یا به حسب ادعیه ی هرکدام که باشد به این مطبوخ استفراغ نمایند تمرهندی منقی از لیف و تخم بست و درم ترنجبین از خار صاف کرده پانزده درم آلو عناب هریک سی عدد گشنیز سپستان برگ لبلاب تریا خشک هر واحد یک کف توت خشک اگر یافته شود و کف کبیر بدستور مطبوخ بپزند بعده به وزن یکصد و بیست درم صاف کرده در آن پانزده درم فلوش خیار شنبر خوب مالیده باز صاف کرده نیمگرم بنوشند و اگر گل سرخ و بنفشه و تخم کشوت و تخم کاسنی اضافه نمایند جائز است و اگر قوی تر باشد احتیاج این نبود و اگر علامات خون ظاهر باشد فصد باسلیق نمایند بعد از آن عود به تدبیر اول نمایند تا آنکه عطش او زائل شود و کبد او به اعتدال عود کند و در بعض اوقات شراب بیدالجوهر سفید رنگ ممزوج بآب بسیار سرد کرده بنوشانند و از جماع و ریاضت البته منع کنند و اگر عطش زائل نشود لزوم شرب ماءالشعیر و سکنجبین ساده نمایند و تضمید کبد او به این ضماد نمایند برگ کرم رطب برگ اسپغول برگ بارتنگ صندل سفید و سرخ همه را به کوبند تا مثل مرهم گردد و بر آن آب سیب میخوش و آب آس چکانیده و بر خرقه ی کتان مالیده بنهند و دائم ضماد نکنند بلکه در بعض وقت قبل از غذا و بآب زن در بعض اوقات امر نمایند و بعد خروج از آن تدبین به روغن بنفشه کنند و این حسب هر ساعت زیر زبان دارند تخم خرفه و نشاسته و صمغ فارسی و کتیرا و بهدانه و طباشیر و عصاره ی زرشک

مساوی سائیده و مثل ربع آن شکر طبرز و آمیخته به لعاب بزر قطونا حبهای مفرطح مثل ترمس سازند و دائم زیر زبان دارند و بساست که این حب از شرب و واغنی می کند و آن مجرب و نافع است و ابوماهر درین تخم خیار مثل جمیع اجزا زیاده نموده و به مضع تناول کنانیده بالایش آب تربز نوشانیده و اثر محمود کرده و اگر حرات و یبس ور مری بیشتر از اسائر اعضا باشد امر به تناول این سفوف نمایند تخم خرفه مغز تخم خیار هر واحد ده درم مغز تخم بادرنگ سه پنج درم صمغ فارسی دو درم تخم کاهو پانزده درم کوفته بیخته و مثل جمیع این اجزا زرشک منقی آمیخته هر روز پنج درم به لعاب بزر قطونا بست درم و جلاب بست درم بدهند و امر به تودع و نوم نمایند و کسی را که حرارت در مری باشد و عطش از آن بود چیزی بهتر از خواب و سکون نیست و کسی را که حرارت و یبوست در ریه او بیشتر از سائر اعضای مذکوره باشد بر سینه ی او این ضماد نمایند حی العالم عصی الراعی هر واحد باقه کبیره برگ بزر قطونا برگ بارتنگ هر واحد باقه کبیره همه را کوفته اند اندکی از صندلین و قدری از اسپغول آمیخته بزنند تا مختلط گردد و ناشتا بر سینه ضماد کنند و در مهب شمال مقام سازند بهر آنکه اشتیاق هوای بارد از برای آن نافع تر از شرب آب سرد است و کسی که حرارت و یبوست در جلد او ظاهر تر باشد و بهر آن باوجود آنکه از ادویه مذکور شد صالح تر از استنقاع در آب نیمگرم و آب سرد نیست سوای آنکه اگر در آب نیمگرم در آیند بعد آن به روغن بنفشه بمالند تا رطوبت مکتبسه بر آن باقی ماند و کسی که حرارت و یبوست در معده او اکثر از سائر اعضای مذکور باشد نافع ترین اشیا برای او تضمید معده است به ضمادی که بهر صدر مذکور شد و آشامیدن ماءالشعیر که در آن طلع و جفری پخته باشند و خورانیدن اغذیه ی بارد بالفعل و بالقوه و هرگاه حرارت و یبوست در کبد او ظاهرتر از سائر اعضا باشد صالح ترین اشیا برای او نوشیدن آب انار میخوش به طباشیر و تخم خرفه است و آشامیدن ماءالشعیر بآب انار و چون حرارت و یبوست درین اعضای ثلثه جمع شود میان همه تدابیر مذکور جمع نمایند و علاج همان باشد که پیشتر ذکر یافت **ایضاً** او گفته عطش شامل که از استیلای حرارت و یبوست بر مزاج کبد و ریه و سائر آلات تنفس باشد این علت بسیار غریب است و اکثر کسی را عارض شود که از امراض حاد خارج شود و قبل نقا به خوردن گوشت و نوشیدن نبیند مبادرت کند و یا کسی که بلا دریا خردل سیاه بخورد و کسی که او را غم شدید و فکر و الم بهم رسد و بدان سبب قلب و صدر و دماغ و کبد او گرم شود و بعض این اعضا گرم می گردد و بدانچه او را از امر علت خاص است و بعض او به طریق دفع فضول بسوی آن و بعض آن به مشارکت گرم می شود و آنچه گرم می گردد به چیزی که نبعث می شود از قلب آن دماغ و کبد است و این علت شبیه با فطیفس باشد و فرق میان هر دو آن است که افطیفس تپ است که لزوم می نماید مع سخونت این اعضا و این عطش بغیر تپ می باشد و چون تپ مع عطش باشد آن دو علت مرکب بود و این علت مسهل المعالجه است چون در اول لاحق شود و چون متمکن گردد و طول کند بدن ذوبان نماید و در چشم و چهره ثبور سیاه برآید که از آن زردآب سیاه سیلان کند و انسان به سقوط قوت و ضعف

هلاک گردد و علاجش در ابتدا فصد و شرب ماءالشعیر بکافور است و ماءالشعیر به عناب و سپستان بپزند و در آن باقه کبیراز عصی الراعی اندازند بعد از آن صاف کنند و سکنجبین متخذ به اصول کاسنی و کشوث و اندک کافور از طسوج تا نیم دانگ انداخته بنوشند و کافور زیاده کنند تا به سدس مثقال برسد بعد از آن قطع کنند و شیر خر مبرو به برف بنوشند و ماءالشعیر که بیاشامند باید که مبرد باشد و در تابستان به مواضع که در آن حوض و اندران برف باشد خواب نمایند وام بدلک خفیف دست و پای او کنند و از ریاضت متصبه منع نمایند و بهترین آب ها برای او اختیار کنند و بر قلب او این ضماد نهند آرد جو آرد خطمی اسپغول هر واحد کف شیاف مایشاجغنه ی صغیره همه را باریک سائیده و بآب برگ بارتنگ و آب برگ اسپغول و آب عصی الراعی و اندک سرکه ی غیر حاذق حل کرده بر سینه ضماد نمایند و بر سر او این ضماد کنند بگیرند شیر بز و بعد دوشیدن همان وقت آب انار فشرده اندک اندازند که شیر منجمد گردد پس تضمید راس نمایند و بر آن برگ انگور نهاده بر بندند تا سیلان نکند یا به چیزی خفیف بپوشند و عصابه بر هر دو جانب خرقه که بدان سر پوشیده اند واقع شود و چون سیلان نماید بر سر او آب نیمگرم بریزند و در آب سرد فرو روند و عند خروج از حمام به ماءالشعیر مع روغن بنفشه حقنه کنند و اگر معده ی او قوی باشد این قرص کافور ایام متواتر بخورند مغز تخم بادرنگ مغز تخم خیار مغز تخم کدو شیرین هر واحد ده درم تخم خرفه طباشیر هر واحد سه درم صندل سفید یک نیم درم نشاسته صمغ فارسی هر واحد سه درم کوفته بیخته بر هر ده درم از آن دو دانگ کافور قیصوری آمیزند و به لعاب بزرقطونا سرشته به وزن یک نیم درم اقراص سازند و هر روز یک قرص با سکنجبین ساده یا شربت حصرم بدهند و گاهی برای این عطش این شراب معروف به مجموع ترکیب می دهند رب سیب ساده رب غوره رب بهی رب آلو رب ریباس همه برابر بیامیزند و ابوماهر گفته که درین شربت امرود چینی داخل کنند و بر برف سرد کرده بر نهار بخورند و گاهی نان در برف سرد کرده می خورانند و اگر بدان عطش کثرت کند سویق شعیر مغسول بآب گرم بدهند و سویق سی درم قبل از غسل باشد و بعد غسل آب انار میخوش بست درم بر آن ریزند و ساعتی بگذارند بعده ده سرد کرده بنوشند و در غذای او تأخیر نکنند و باید که غذا از مزوره لحصرمات مبرده باشد و ابوماهر ذکر کرده که اولا اعضا به تدبیر درین علت مزاج دماغ است بهر آنکه اکثر این مرض به مالیخولیا و هذیان منتقل می گردد و به همین جهت تبرید دماغ واجب است و امر به جلوس در آبزن نمایند یا بد خول حمام و در آن جلوس را طول ندهند و چون خارج شوند در آب سرد در آیند و بعد خروج از آن روغن بنفشه بمالند تا که رطوبت مستفاد از حمام بر آن محفوظ ماند و اگر از چهل روز تجاوز کند و عطش او ساکن نشود به این علاج علاج افطیفس ترکیب دهند و حفظ طبیعت او نمایند.

علاج عطش از شرب شراب

یا آب شور یا تناول ثوم و بصل و طعام گرم و اشیای شدید الحلاوت و حریف و سموک مالحه باید که آب برف بخورند و شیره ی زرشک با سکنجبین و شربت انار ترش مفید بود و ماءالشعیر و هرچه مطفی حرارت بود چون لعاب اسپغول و بهدانه و ماءالقرع و ماءالخیار و آب تربز و شیره ی تخم خرفه همراه آب سیب میخوش و رب آلو و رب غوره دهند و اگر این ادویه بر برف سرد کرده دهند نافع تر بود و اگر در خون وقوع حرارت شدید دریافت گردد و اطفا از تبرید سهیل نبود فصد نمایند خصوصاً که سن و فصل و حادث موافقت کند و به قول صاحب حاوی صغیر و ترویج سکنجبین ده درم بآب تربز یا شیره ی تخم خرفه هرکدام که باشد اوقیه حل کرده بر برف سرد کنند و بنوشند و غذا به ماءالشعیر یا ریباسیه یا حصر میه یا زرشکیه سازند و فوا که میخوش و به قول تفه و دوغ بر برف سرد کرده تناول نمایند و اگر آب خیار و آب تربز هرچه حاضر باشد سه اوقیه به طباشیر نیم درم بخورند عطش حادث از شراب را نیز نافع بود **طبری** گوید که شراب کهنه مورث عطش است اگر مزاج شارب او حار رطب باشد پس رطوبت را تحلیل کند و بدن را احتیاج بسوی آب برای رطوبت متحفله افتد و اما کسی که مزاج او حار یا بس یا بارد یا بس یا بارد رطب باشد شراب درین امزجه عطش پیدا نمی کند زیرا که تسخین بارد و تعدیل رطب می کند اما در مزاج حار صداع و التهاب قبل از احداث عطش پیدا می کند و علاج کسی که او را عطش از شرب شراب کهنه یا صرف حادث شود دوام نوشیدن ماءالشعیر است که در آن جفری و طلع پخته باشند سرد کرده و اطبای اوائل درین موضوع وصف ماءالشعیر صبر و نموده اند و اطبای متأخرین در غیر این موضع آنرا استعمال می کنند و چیزی بهتر از مشاءالعیر مبرد و قطع شرب نبینند البته و احتقان به این حقنه نیست جو مقشر کوفته هفتاد درم عناب سپستان هر واحد کف عصی الراعی باقه بزرقطونا سی درم در صره بسته همه را مثل مطبوخ حقنه بپزند بعده به وزن هفتاد درم تا صد درم از آن گرفته در هاون اندازند و روغن بنفشه بست درم و سفیدی رقیق بیضه ی پنج درم و لعاب اسپغول پنج درم داخل کرده حل نمایند تا همه یک ذات گردد پس از آن هر روز دو دفعه صبح و شام حقنه کنند و این وقتی است که شراب غیر عطش پیدا نکرده باشد و اگر کبد یا معده یا قلب را گرم کرده باشد اول اصلاح آن عضو کنند بعده توجه به تسکین عطش نمایند و اصلاح عضو این است که اگر خون گرم شده باشد بفصد باکی نیست اگر قوت و سائر قوانین فصد را واجب کند و از آن مانعی منع نکند و اما ثوم برای مزاج حار یا بس یا بارد یا بس مورث عطش است و در مزاج بار در طب یا حار رطب سیما که رطوبت مالح باشد تسکین عطش می نماید و چون عطش پیدا کند بهترین اشیا نوشیدن ماءالشعیر است و خوردن اطعمه ی بارد بالفعل و بالقوه از فوا که انار میخوش و ترش و امرود و شفتالو و علیق هر واحد سرد کرده آلو مبرد و انگور تازه و رقیق بسیار چون بآب سرد کنند و از آن امتصاص نمایند و پوست تخم آن بیندازند و اگر خون گرم شود شربت عناب به شیره ی تخم خرفه مبر و بنوشند و در علاج او به طریق ترطیب سلوک نمایند و **اما بصل** در جمیع امزجه عطش پیدا می کند زیرا که حرارت و رطوبت در آن قریب از مساوی است پس بر ترطیب بدن

و بر اسخان شدید قدرت ندارد و تسخین او اقل از اسحان ثوم است و بر ترقیق رطوبت و تذویب آن قدرت ندارد تا جاری گردد و بدن از آن فاسد شود و چون از آن اخلاط گرم شوند عطش حادث شود و علاجش چون این عطش قوی گردد و قوت قـوی باشد فصدست پس تطفیه و شرب شراب معتدل به مزاج کثیر تار رطوبت و برودت آب بسوی اعضا رساند و اما استعمال پیاز در سمائم برای آن نیست که عطش را ساکن می کند لیکن آن دفع مضرت سموم به رطوبت غلیظ که در آن اسـت مـی نمایـد و بعض اوائل ذکر نموده اند که این به خاصیتی است که در آن است و ابوماهر ذکر کرده که استعمال او در سمائم برای آن است که عطش آرد و آب بسیار نوشیده شود و کثرت آب به رطوبت خود منع اذیت سمائم می کند و در آن خاصیت برای دفع سموم نیست و ابومحمد حرانی گفته کسی که وصف به عمل در سمائم کرده اسفودس اول و اوملس معلم جـالینوس اسـت و وصـف بصل به سرکه کرده نه بصل مطلق را **ایضاً** طبری گفته کسی که در رکوب بحر تشنه شود تشنگی او یا به حسب مزاج اعضای او و آلات تنفس باشد و یا به حسب استقبال او ریاح را پس کسی که در بحر مستقبل به جنوب سوار شـود و عطـش کنـد بـر گرمی مزاج ریه به اضطرار دلالت نماید به دلالت اولی و بر گرمی مزاج معده ی او به گرمی اصلی یا عارضی و بر گرمی مـزاج کبد او در مزاج اصلی و حادث و علاجش فصد است و لزوم ماءالشعیر که در آن عناب و جفری پخته باشند بـه انـدک کـافور و سکنجبین ساده و تضمید صدر او به خرقه ی مبرد به برف و اقتصار از طعمه بر بارد بالقوه و بالفعل مثل حصرمیات به چوزه ی مرغ رطب مبرد و آشامیدن پست جو مغسول بآب گرم به دفعات همراه جلاب و برف و امثال آن از تدبیر و آنچـه شـم او دائـم واجب بود عصی الراعی و گل سرخ و بنفشه است و سرکه که اندک کافور در آن گداخته باشند و از آنچه قطع این عطـش مـی کنید تضمید کبد و صدراو به این ضمادست آب برگ اسپغول و برگ بارتنگ و آب سیب میخوش برآرند و درین آب ها قدری از صندل سفید و اندک شیاف مایشا و اندکی سرکه و چیزی از کافور حل کنند و در آن خرقه ی کتان آلوده بر سینه و جگر نهند و تمام علاج او این است که حقنه به ماءالشعیر و لعاب بزرقطونا و سفیده ی بیضه ی رقیق با هم آمیخته سـرد کـرده اسـت و در مکان او آب بپاشند و بادکشن بجنبانند و حوالی او خلاف و گل سرخ و بنفشه حماز بلح و نیلـوفر و شاهسـفرم در آب سـرد تـر کرده فرش کنند این همه وقتی است که حال متسع باشد و چون حال از استعمال این تدبیر ضیق باشد ماءالشعیر بیاشامند و امر به فرو رفتن در آب سرد و نهادن آنها بر بینی و استنشاق ریح آن برودت نمایند و تضمید کبد و صـدرا و بـه خرقـه ی مبـرد و اقتصار بر نان شرود در آب سرد کنند و اما کسی که سفر و ربحر مستقبل به شمال کند و تشنه گردد پس این عطش دلالت بر حرارت و یبس جمیع بدن او نماید و اگر ریه ی او گرم می شد و مزاج او متغیر می گردد عطش به استنشاق هوای شمال زائـل می شد چنانچه بقراط و جالینوس گفته کسی که ریه ی او گرم شود و او را از آن عطش به هم رسد استنشاق هوای بارد موافق تر در تسکین عطش از شرب آب سرد است و علاجش لزوم شرب ماءالشعیر است و فصد نکنند و امر به دخول حمام و استنقاع

بعد خروج آن در آب سرد و بعد تمضض بدان قبل استنشاق نمایند و چون از آب سرد خارج شوند حرکت نکنند و سکون اختیار نمایند و خواب کنند که ازین عطش زائل شود و ترطیب بدن حاصل گردد و از اغذیه بر زیر بارجات مبرد چوزه ی مرغ بآب حصرم اقتصار ورزند و بعد خروج از حمام امر به تدبین روغن بنفشه یا روغن گل و احتقان به ماءالشعیر نمایند و از جماع حذر کنند و ابوماهر ذکر نموده که دوستی سفر در بحر نمود و عطش شدید او را به هم رسید و سفرا و مستقبل به شمال بود و آب دریا هم نخورده بود او را به خوردن چوزه ی مرغ و نوشیدن ماءالشعیر اشارت کردم باز او را سفری پیش آمد و چون بعد مدتی بسویم عود نمود و صحت یافته بود از کیفیت شفائی سوال کردم گفت که در بلاد خوزستان مردی ایام متوالی مراپیه گوساله ی مطبوخ بآب مبرد و مطبوخ به سرکه مبرد خورانید و مرض زائل شد و مستقبل به شمال در سفر به جز محتاج به اغذیه ی مبرد و مرطب می باشد و اما کسی که در بحر سفر کند و آب او بنوشد و طبیعت منحل گردد بعده عطش او را به هم رسد این بر افتقار بدن او از رطوبات دلالت می کند سیما چون طبیعت او به حل عنیف منحل گردد و از آنچه معالجه ی او بدان می کنند لزوم تناول بزرقطونا به جلاب و بارتنگ است پس اگر اسهال زائل شود و عطش باقی ماند این شربت بیاشامند شربت به شربت ریباس شربت سیب شربت غوره مساوی بیامیزند و سرد کرده بنوشند و آلو مبرد بخورند و انار مبرد و از سحج تبغریه ی امعا تا زوال اسهال بالکلیه حفاظت نمایند و حفاظت کبد او به اشیای مبرده ی مطفیه تویه مثل فوفل و شیاف مامیثا و صندل سفید و برگ آس و کعک و آب سیب میخوش و زیره ی قصب و حضض و مانند آن نمایند و ارخای کبد و قوای نکنند و به روغن مس نکنند و مریض از جماع البته حذر کند و ابوماهر گفته که آشامیدن شراب ابیض ممزوج مبرد از انفع اشیاست اگر تپ نباشد و اگر تپ پیدا شود سوای ماءالشعیر و مزورات ندهند و اگر راکب بحر را بعد شرب آب او عطش و اسهال و یرقان هر سه عارض شوند علاجش آب سویق شعیر و مزورات متخذ به سماق و زرشک و انار دانه ی ترش هست و چون طبیعت قیض گردد و عطش و یرقان باقی ماند لزوم سکنجبین سفرجلی و بزرقطونا نمایند و چون عطش زائل شود لزوم ماهی تازه ی رضراضی مطبوخ به سرکه و تقدم بلع از ماهی ها ربای رضراضی مطبوخ به سرکه بر نهار هر روز ده عدد از آن نمایند و اگر یرقان صعب گردد و عطش زوال پذیرد نقل به ادویه ی یرقان نمایند به نحوی که در باب یرقان مسطور گردد.

علاج عطش از خلط مالح و غلیظ

چون بلغم شور یا خلط یا بس شدید الغلظ چون بلغم حصبی و سودای احتراقی که در معده جمع شود از آب نیمگرم یا بآب گرم و سکنجبین قی کنند و سکنجبین و عسل و مانند آن از مقطعات و ملطفات بلغم تناول نمایند و از غذای مولد بلغم و اخلاط غلیظ مثل هریسه و کله پاچه ی و فوا که غلیظ احتراز سازند و بعد از نضج به مسهل بلغم و حب ایارج تنقیه کنند و ایضاً اگر احتیاج به اسهال گردد ایارج فیقرا بخوراند و آب بادیان و آب گرم مع سکنجبین جرعه جرعه بنوشند که آن بلغم را بگذارد و اگر

احتیاج به قوی تر از آن افتد ثوم و زنجبیل و معجون سیر بخورند و بعضی متاخرین می نویسند که اگر از بلغم شور باشد اول بهر تلطیف و تقطیع بلغم شور سکنجبین ساده گلقند هریک دو توله بلیسانند و بالایش گلاب توله و شربت آلو چهار توله بنوشانند و غذا اسفاناخ و گشنیز سبز تنها و یا در قلیه ی بز داخل کرده بآب لیمو و یا مقطر ترش کرده دهند تا یک هفته و بروز هشتم بآب سرمق و پالک و هریک یک نیم پا و سکنجبین ساده پنج توله نوشانیده قی کنانند و به فاصله ی سه چهار گهری مسهل صفرا دهند تا معده پاک گردد بنابر آلکه بلغم شور حکم صفرا دارد و روز نهم این تبرید دهند شیره ی خرفه و خیارین و مغز تخم کدو هریک نه ماشه لعاب بهدانه سه ماشه و گلاب و عرق کاسنی و بید ساده هریک هفت توله شربت نیلوفر چهار توله اسپغول نه ماشه پاشیده و غذا اسفاناخ با برنج و شله ی اسفاناخی دهند و همین نمط سه چهار مسهل داده بنگرند اگر تشنگی اندکی بماند این حب در دهان دارند که آنرا ببرد مغز بهدانه مغز خیارین مغز تخم کدو خشخاش صندل سفید طباشیر کتیرا سبوس اسپغول مغز تخم پزد به هریک دو درم زرشک پنج درم به لعاب ریشه خطمی و صمغ عربی سرشته حبها به قدر نخود ساخته پیوسته در دهن دارند و اگر از بلغم جصی باشد بعد قی به مقیات بلغم و تنقیه به حب ایارج و غیره ماءالعسل دادن خیلی مفید است و همچنین خرپزه ی شیرین و عرقیات گرم مثل بادیان و بادرنجبویه و خصوصاً به عسل و غذا شوربای مرغ بانان دهند و این حب در دهن دارند که فی الفور تشنگی دور کند زنجبیل فلفل گرد قرنفل دارچینی هریک چهار ماشه بار خارورک پنج درم مغز بادام مغز چلغوزه هریک چهار درم کوفته بیخته با صمغ عربی سه درم ترنجبین هفت درم سرشته حب ها سازند و هرگاه مریض خود را از نوشیدن آب سرد بازدارد و یا به خواب رود و یا روزه دارد و یا آب گرم بنوشد یا عرق بادیان فی الفور ازاله این نوع تشنگی نماید و اگر از سودا باشد تنقیه به حب لاجورد یا ماءالجبن کنند بعده شیر خشت در دهن دارند و اغذیه ی مرطبه دهند و به قول سدید گازرونی آنچه از خلط غلیظ یا لزج باشد ماءالعسل با آب گرم و شکر یا جلاب به اصل‌السوس و انیسون به سکنجبین برای ترقیق و تقطیع و نضج و تحلیل آن خلط بدهند و اگر خلط موجب عطش مالح باشد ماءالشعیر برای جلا و تنقیه و غسل و تسکین لذع و مهیب دهند و این همه بعد تنقیه معده و اخراج آنچه در آن است به قی یا اسهال استعمال نمایند و خضربن علی گفته که گاهی در خلط غلیظ لزج احتیاج به زنجبیل مربی افتد و سکنجین و شربت لیمون بسیار نافع است و این نوع مسمی به عطش کاذب است و گویند که خوردن ثوم مسکن این عطش است و به قول ابن هبه الله در عطش حادث از بلغم مالن عفن بعد تنقیه ی معده به قی از آب گرم سکنجبین یا گلقند بخورند و غذای ملطف مثل زیرباج حلوبشکر و روغن و بادام و گوشت دراج بریان و ماکیان مثنوی تناول نمایند و به قول صاحب حاوی و ترویج قی بآب ترب و سکنجبین ساده و آب گرم یا آب اصل‌السوس کنند و چند بار معده را به قی پاک کنند و غذا زیرباج معمول از نخود و مغز بادام و شکر و سرکه دهند و بقراط گفته که نوم مفرط مسکن عطش کاذب خصوصاً در روز و بعد طعام است و به تجربه

نفع او بلیغ حاصل شده و گویند که آب بادیان و انیسون و پوست ترنج و فندق و عصاره ی برگ بادروج و کاسـنی صـحرائی و صبر هر واحد مسکن عطش بلغمی است **طبری گوید** که عطش حادث از اجتماع اخلاط رویه در معده و بدن به سبب افتقار بدن بسوی رطوبت نباشد لیکن بر طریق فساد ظاهر شود چنانچه شهوات رویه مثل شهوت گل و انگشت و خاکستر و مانند آن ظاهر می گردد و نوعی که آنرا شهوت رویه گویند و سبب آن اخلاط رویه ی مجتمع در بدن و معده می باشد پس هر شـهوت ازیـن شهوات رویه به حسب خلط مجتمع در معده و بدن بود چنانچه یکی خواهش گل کند بهر آنکه خلط مجتمع ارضی فاسد باشد و دیگر درخواست خاکستر نماید زیرا که خلط مجتمع محترق سوداوی بود و به حسب این قیاس شهوات باشد و چون این معنـی صحیح گردید در شهوات ردیه همچنین در عطش روی باشد و سبب او اجتماع خلط مالح در معده و بدن بود پس خط مش آب کندر و بنوشد نه سبب افتقار بدن بسوی رطوبت لیکن به سبب آنکه خلط مجتمع در معده خواهش آن می نماید و یا خلط شدید الیبس با حرارت فاسد باشد پس خواهش آب کند تا این خلط را دفع سازد نه سبب افتقار بدن بسوی رطوبت لیکن به سبب آنکه خلط مجتمع در معده خواهش آن می نماید و یا خلط شدیدالیبس با حرارت فاسد باشد پس خواهش آب کند تا این خلط را دفع سازد نه به سبب افتقار بدن بسوی رطوبت و این عطش به شرب آلبته البته ساکن نشود و بـه صـبر کـردن بـر آن تحضـمض تسکین یابد و علاج این نوع عطش این است که در ابتدا امر کنند به قی از آب ترب جوشانیده و سکنجبین و آب شبت و غسل هر دو جوشانیده به اندک نمک پس اگر عطش ساکن نشود فصد با سلیق نمایند اگر قوت یابند و لزوم پرهیز تام کنند و از غـذا بر زیر یاجات مزوره اقتصار ورزند و اگر عطش منقطع نگردد این دوا بنوشند مگر آنکه مزاج او گرم شود زیرا که اگر مزاج او گرم گردد لابدست از تبدیل مزاج و قطع حرارت او و علاج تنها ننمایند درحالی که به آن تغییر مزاج بسـوی حـرارت باشـد و چـون مزاج او را تسکین و تبدیل نمایند بسوی مداوات عطش عود کنند و نسخه ی دوای مذکور این است زنجبیل قاقله سمغار زیـره ی کرمانی هر واحد نیم درم ایارج فیقرا دو ثلث درم بیخ عرطینثا تخم کرفس هر واحد دو دانگ نمک نفطـی یـک نـیم دانـگ انطاکی مشوی دو دانگ گل سرخ اصل‌السوس هر واحد نیم درم افسنتین روی افتیمون هر واحد یک درم کوفته بیخته به شراب صاف و آب برگ ترنج سرشته حب های فرو سازند شربت سه درم به مقدار قوت دو یا سه شربت از این دوا بخورنـد بعـد از آن لزوم استعمال اطریفل نمایند و از اشیای فاتحه منع کنند و اگر کفایت نکند و عطش زائل نگردد نظر کنند اگر رطوبـت مـالح از سر نزول نماید از ریاضت و عمل شاق منع نمایند اگر صناعت کاوه باشد و حب صبر و حب ایارج دهند اگر قوت اطاعت کنـد و چون بدن تنقیه یافت امر به شرب ماءالشعیر و خوردن اسفید باجات ملحوم جدی یا ماهی تازه رضرارضی نمایند و اگر معـذلک مزاج او گرم شود امر به انتقال سوی اشیای مزه نمایند که این عطش به این تدابیر زائل گردد و هرگاه که این عطش به مشائخ افراط کند و ترهل و تهبج و سفیدی برازوقلت هضم پیدا کند درین هنگام امر به تقلیل غذا و استعمال ریاضت کنند و حفاظـت

جگر نمایند تا قوت محیله را و ضعیف نگردد.

علاج عطش از غذای غلیظ لزج

مقطعات و ملطفات بلغم مثل سکنجبین بآب نیمگرم بنوشند و تدبیر هضم و انحدارازمعده و اصلاح آن نمایند و هرچه در علاج عطش کاذب گذشت بعمل آرند و از اغذیه زیرباجات دهند و حکیم علی نوشته که از غرائب احوال اینست که در شبی از شب های رمضان مرا اتفاق افطار به ماهی تازه افتاد و عطش بر من غلبه کردند چندان که به فاصله اندک آب بسیار نوشیدم و معده ی از امتلا مزاحمت به حجاب و آلات تنفس رسانید و از جهت صعوبت امر بر من خوف غالب گردید و برای اذابت خلط حاصل از ماهی تازه دو قدع عرق دارچینی شامیدم و در آخر قدح ثانی نفرت از شرب آب یا فتم بعد از آن درد در بول شروع گردید چندان که عدد را دقت زیاده برده بار در مدت یک نیم ساعت رسیده در هر مرتبه مقدار کثیر سائل می شد پس صحبت حاصل گردید به اذن الله تعالی.

علاج عطش از تناول لحم افعی و فرفیون

و امثال آن ادویه سهمیه باید که تا یک هفته شیر بز تازه نیم آثار روغن گاو چهار و نیم توله نبات پنج توله بدهند و غذا آش جو و یا اسفاناخ و خرفه در گوشت بچه ی بز داخل کرده با نان سازند و وقت عصر آب کدو یا خیار نه توله شربت نیلوفر چهار توله قرص طباشیر کافوری سه ماشه بدهند و چون دیر کشد ماءالجبن نوشانند و مفرحات بارده بکار برند و باقی تدبیر از باب سموم گرفته بعمل آرند و این نوع بقول ابن سرابیون تا به وقت مرگ می باشد بالجمله سائر مبردات و مرطبات استعمال نمایند و مفرحات بارد کافوری تناول کنند و شیر گاو و روغن بنفشه و ماءالشعیر با روغن بنفشه و ماءالخیار و ماءالقرع و آب تربز و هرچه مرطب بود بنوشند و بخورند و روغن گاو نیکوترین ادهان است اکثار آن نمایند **طبری** گوید که تناول لحوم افاعی معطش است به غیر سببی که فرنیون عطش می آرد و تحلیل رطوبات حتی که اصلی از آن می نماید و اما در اسخان اعضا آنرا فعلی نیست زیرا که احراق اعضا و تنشیط آن می کند و اول درجات احراق و نشیط اسخان است لیکن میان سخونت فرق است و این سخونت نار محرق است اندک باشد یا بسیار و سخونت ثوم و فلفل سخونتی قریب به ملائمت است و در اسخان نار البته ملائمت نیست پس در اسخان فرفیون ملائمت نیست بلکه نشیط و احراق است نمی بینی در اطلیه ی دارالثعلب که امر به اختلاط اندک از آن در آب بسیار و طلای خفیف بدان می کنند و بساست که جلد را می سوزد پس با فنای رطوبت عطش می آرد و علاجش ترطیب است چنانچه سابق مذکور شد و اما لحوم افاعی قائم مقام ادویه سمومیه است که در بدن غوص می کند

و متعفن می سازد مثل وزاریح که در طول زمان اثر می کند حتی که غوص می نماید از اجزای لطیفه ی او در اعضا و لحوم افاعی چون بر بدن وارد می شود اول قلب را گرم می گرداند بعده سایر اعضای اصلیه را بعد از آن این فعل به طبقه ی معده می کند و به اعضا تشبث می نماید و آنرا فاسد می کند و تحلیل قوای او می نماید و بعض اوائل ذکر کرده اند که در لحم او ملوحت و بورتیت مستفرغ اخلاط رطوبیه و مسخن اعضاست و آنچه اول گفتیم اصح است و علاج عطش او علاج مرکب میان علاج سموم و تطفیه ی حرارت است و کسی که او را این عطش به هم رسد این نقوع بدهند و بعده ماءالشعیر و نسخه ی نقوع این است تخم کاسنی تخم کاهو تخم خرفه تخم کشوث برگ کاسنی صحرائی عسالیج انگور تمرهندی آلو بخارا عناب جو مقشر کوفته زرشک منقی گل سرخ انار دانه مرکشنیز خشک همه را یک یک کف جمع نموده و کوفتنی را کوفته در ظرفی کرده بر آن رائب بقر تازه انداخته یک شبانه روز بگذارند و روز دیگر از آن یک قدح نهار بر بنوشند و چون روز برآید قدح ماءالشعیر سکنجبین بخورند و در هر سه روز تجدید ادویه ورائب کنند و گاهی این قرص همراه رائب می دهند تخم خرفه طباشیر صمغ عربی نشاسته کتیرا هر واحد دو درم ترنجبین گل سرخ هر واحد سه درم تخم کشوث تخم کاسنی هر واحد دو درم مغز تخم بادرنگ مغز تخم خیار هر واحد ده درم کافور ربع درم ریوند چینی یک نیم درم عصاره ی زرشک پنج درم صندل سفید پنج درم کوفته بیخته به لعاب بزر قطونا سرشته اقراص سازند هر قرص به وزن دو درم و هر روز یک قرص با پانزده درم سکنجبین و بست درم ماءالخیار ترش و یا ده درم ماءالقرع مشوی مبرد بدهند و صفت استخراج این آب در سرسام حار گفتم و مریض را به دخول حمام امر کنند و در آن جلوس را طول ندهند و هنگام خروج از حمام روغن بنفشه و روغن نیلوفر بمالند و اگر به روغن گل تمریخ نمایند باکی نیست بهر آنکه باوجود حفظ رطوبتی که بدن علیل استفاده ی آن از حمام نموده ردع ماده که حدت یافته می کند و گاهی این شربت عوض آب دائم بر نهار و سیری می نشوانند آب میخوش و شیرین و آب انار شیرین و میخوش و آب به شیرین و ترش و امرود چینی بر آرند و با نصف وزن آن گلاب داخل کرده جوش خفیف داده و کوزه ی نبات اندازند و بپزند تا آنکه به گدازد و بعده از آتش فرود آورده صاف کرده سرد کنند و اگر خواهند تنها و یا با سکنجبین بنوشند و ابوماهر این شربت را بر برف سرد کرده می داد و گفته که این تنها صحت می بخشد و گاهی امر بفصد کرده می شود چون ضرر لحم افاعی در همه بدن منتشر گردد و مادام که شکایت لهیب در عضوی از اعضای او مثل قلب و دماغ باشد فصد نکنند و عجب نیست که در اول سموم و مانند آن از ادویه ی سمومیه فصد نباید کرد تا در جمیع بدن منتشر نگردد و هنگام انتشار آن به اضطرار فصد کنند و ابوعیسی حرانی کسی را که لحم افاعی می خورد امر به قی مدام می نمود عقب هر طعام که بخورد و آن جماعتی را علاج به قی نموده و ابوماهر از سبب آن سوال کرد پس گفت که قی ترطیب بدن به طریق عرض و به قصد ثانی می کند و این بهر آن است که فربهی بدن می نماید و لحم و شحم می آرد زیرا که مجاری پاک می گردد و بدن غذا

بسیار می کند و اما به طریق طبیعت قی و به قصد اول قی را در عطش متولد از لحوم افـاعی منفقـی نیسـت و هرگـاه انسـان تریاق کبیر تناول نماید و او را عطش پیدا کند پس شک نیست که تولد عطش از لحم افاعی دفرفیونست و در معالجه ی او به همین طریق سلوک نمایند **علاج عطش از تناول برف** و حدوث عطش از آن یا به سبب شدت برودت آن باشد که فم معـده را اذیت دهد پس حرارت بسوی آن متوجه گردد و عطش آرد و یا به سبب احداث تکالف و تقبض در فم معده باشد پس طبیعـت محتاج به سوی آب سائل بهرازاله را آن تکاثف گردد و یا به سبب حرارت ناری و یبس ارضی آن باشد بهر آنکه برف مرکـب از اجزای دخانی است پس بعد ورود آن بر بدن از حرارت بدن برودت عارضی آن زائل می شود و سخونت اصلی ظاهر می گـردد بدین جهت عطش می آرد بالجمله سکنجبین بدهند و آب گرم جرعه جرعه بنوشند و زنجبیل مربی و آمله ی مربی و هلیله ی مربی و شربت لیمون و نارنج مسکن این عطش است **علاج عطش از کثرت عمل مسهل** پست جو و نان خشک در آب انار یـا آب غوره تر نموده بخورند و تدهین بدن به روغن بنفشه و کدو و بادام و مانند آن برای ترطیب نمایند و اگر قبل از تـدهین بـه حمام معتدل نشینند تا آنکه در جلد نرمی محسوب گردد و بعد از آن روغن بمالند ترطیب اتم و اسرع حاصـل شـود و بایـد کـه حمام آنقدر گرم نباشد که عرق آرد چه درین مرض از آمدن عرق و هرچه محلل و محفف از ادویه و امور بدنی و نفسـانی بـود احتراز از آن واجب است و حصرمیات بر برف سرد کرده سود دارد و هرچه در نوع عطش حار گذشت مفیـد باشـد و گوینـد کـه نوشیدن آب کاسنی یا عرق آن بست درم با شکر ده درم و یا دوغ و یا آب سیب و به مع برف مفید اسـت و غـذا حصـر مبـه و زرشکیه و رمانیه یعنی مزوره ی آنها و مزوره ی ترنج بدهند هرگاه امن از سحج گردد و این بعد دو روز از تناول ادویـه مسـهله باشد و شیخ می فرماید که مستفرغ صبر نماید بر عطشی که استفراغ مورث آن گردیده تا آنکه هضم او قوی گردد طبری گوید عطش که عقب استفراغ به دوا باشد هرگاه و حسب مزاج شارب مرکب کنند عمل تام نماید و عطش البته حـادث نشـود بلکـه عطش را زائل کند و مورث عطش گردد چون دوا فوق شارب و فوق قوت آن باشد و یا فاسد گردد تالیف او و عمل کثیر نمایـد پس آن مورث عطش شود به سبب تحلیل او رطوبات اصلیه را و افتقار اعضا بسوی رطوبت و اسخان اعضـای اصـلیه و گـاهی مورث تپ مطبقه و تپ دق می گردد و چون دوا مورث عطش گردد علاجش انعشا به طعوم و مشروب اسـت پـس حضـرمیات مبرده و نان مثرود در آب سرد زیر باجات ساذج و لحم جدی مطبوخ بآب و بطلع له به قول رطبه مثل کـاهو و اطـراف کاسـنی سرد کرده بخورند و شراب ابیض ممزوج به مزاج کثیر بنوشند و در حمام داخل شوند و در بیت معتدل تا دیر نشینند اگـر عـرق نیازد و اگر عرق آرد دیر نباید نشست و بعد آن تمریخ به روغن بنفشه کنند و خواب در خانـه ی معتـدل الکیفیـت و استنشـاق روغن بنفشه و شرب ماءالشعیر و ترک جماع البته تا تسکین عطش و کسی را که عطش شدید عقب شرب دوا به هم رسد باید که بعد آن دوا نخورد و اگر ضرورت داعی شرب آن باشد ادویه ی حاده از آن حذف کنند و بر لطیف از آن اقتصار نمایند چـون

تمرهندی و عناب و آلو بخارا و اصلح اوقات و اوفق آن اختیار کنند و هرگاه عمل مفرط کند عمل آن قطع کنند یا به قی و یا به دخول حمام و یا به تناول چیزی که تبرید معده ی آن نماید مثل بزرقطونا و تخم خرفه و عطش عقب دوا چون معحج نیارد سلیم باشد و چون سحج و عطش آرد در آن خطر عظیم بود و جمیع کنند در معالجه میان علاج سحج و علاج عطش و جمع میان این هر دو صعب است مگر آنکه طبیب ماهر باشد پس زیاده کند در معالجه ی آن را هم و حذر نماید از آنچه واقع شود از فساد.

علاج عطش از برد مزاج معده

و قلت عطش مع حرارت مزاج معده این قسم را طبری در معالجات بقراطی نوشته و گفته که اما کثرت عطش مع برد معده به سبب عجیب است و آن این است که معده بارد بر آب قادر نبود و هضم کامل نکند پس آب غلیظ گردد و از معده نافذ نشود و زود به کندر نرسد و متخصص گردد و در آن غلیظ شود و چون آب متخصص و غلیظ گردد و آنچه از رطوبت که در معده است بدان مختلط شود و سرد گردد و تا تلطیف نیابد به سرعت نفوذ نکند و جگر و سائر اعضا محتاج به سوی آب باقی ماند و عطش واقع شود و علاج این اول استفراغ است و تضمید معده به این ضماد صبر مصطکی سنبل ناردین همه را سائیده و قیروطی به روغن ناردین یا روغن قسط ساخته این ادویه آمیزند و نظر کنند که برد معده عام در جمیع معده است یا در فم یا در قعر آن پس هر موضع که باشد پارچه بر هیئت آن تراشیده و دوا بر آن طلا کرده بر موضع ضماد نمایند و حفظ علیل از تفیر مزاج بدن او نمایند و هرگاه متغیر شود اولا به تسکین مزاج او مشغول شوند بعد از آن بسوی معالجه عود کنند و اما غذای این علیل پس نظر کنند بسوی برد معده که آن مع رطوبت است یا مع یبوست پس اگر بر دمع رطوبت باشد تبلیه های تاشفه و لحم مشوی غذا سازند و نبیند کهنه ی غیر ممزوج بنوشند مگر آنکه خوف تغییر مزاج بدن باشد پس اندک ممزوج نمایند و شیرینی او به عسل سازند و مقدار طعام او به حسب قوت معده و ضعف آن باشد و اگر برودت مع یبوست باشد غذای او شوربای به سفید باجات به قنابر و فراخ سازند و در آن بیخ کراث نبطی اندازند و از اطعمه آنچه حار رطب مولد خون جید بود اجازت دهند و شراب که میان کهنه و نو باشد ممزوج بیاشامند و از آن البته اکثار ننمایند و تضمید معده او به این ضماد نمایند به همین سفید سه درم تو دری به وزیدان مصطکی هر واحد دو ثلث درم برگ بمسفرم صبر رطب هر واحد پنج درم همه را سائیده به شراب کهنه آمیخته به دستور مذکور ضماد نمایند و **بدانند** که تضمید معده برای هر مرض که خواهند وقت خلو معده از غذا جائز است و یا هنگام اواخر هضم و اما چون در معده طعام یا شراب باشد تضمید او البته جائز نبود و از جیدترین اشیا برای کسی که معده ی او بارد بود و عطش کثیر او را عارض گردد این است که آب تنها نخورد بلکه به شراب بیامیزد که در آن دوامر جمع است یکی سرعت وصول آب به قرب جگر و عروق و سائر اعضا و دوم اسخان معده و چون معده سخونت به اعتدال یابد هضم جید

گردد و ایضاً جو و اشیا برای او دلک خفیف معده بدست در اوقات و ریختن آب گرم بر آن است و همه آنچه معطر و خوشبو باشد برای آن نیکوست و **اما** قلت عطش مع حرارت معده آن نیز از سبب عجیب است و آن این است که گاهی با وجود حرارت در معده رطوبت رقیق شیرین باشد و یا از سر بسوی معده به سبب حرارت آن رطوبات بریزد و با طعام مختلط و بحرارت معده گرم گردد و از آن نافذ شود و به اعضا برسد پس اعضا از آن سیراب گردند و بهر این علت است آنچه ویا سقورید وس ذکر نموده که ثوم مسکن عطش است و بدان اراده کرده که آن مسکن عطش کسی است که در معده او رطوبت باشد و یا نازل شود از سر او به حرارت ثوم رطوبات بسوی معده و بسوی اعضا جاری گردد و اعضا سیراب شوند همچنین هرگاه معده ی حار بود و در آن رطوبات باشد و یا از سر رطوبات نزول نماید به سبب حرارت معده و منجذب شود بسوی آن و گرم و لطیف گردد و در عروق نافذ شود و اعضا بدان سیراب شوند و به همین جهت عطش قلت پذیرد باوجود حرارت معده و اما ضماد او پس نظر کنند که حرارت در کدام موضع آن است آیا در فم یا در قعر آن پس تضمید موضع حار آن با ضمده ی مسکن حرارت نمایند و ترکیب دهند ضماد را از ادویه ی مسکن حرارت مقوی معده و معطر مثل فوفل و زیره ی قصب و آس و گل سرخ و آب سیب میخوش و آب عصی الراعی و حی العالم و مانند آن و اما غذا پس نظر کنند بسوی قوت معده در هضم و غذای موافق به حسب آن بدهند و اگر حرارت مع یبس باشد و رطوبات که نازل می شود و جمع می گردد و ترطیب آن ننماید غذای او شوربای حصرمیات مبرده و زیر باجات سازند و موافق ترین اغذیه مثل این علت زیر باجات معدله آن است و اگر حرارت مع رطوبت باشد و کم است که این حرارت مع رطوبت نباشد پس واجب است غذای او لحم جدی یا لحوم هملان شیرخوار و بهترین اغذیه تیهو و بچه ی مرغ است اما تیهو مرقع آن و اما بچه ی مرغ مشوی باید انتباه عطش که از برودت جگر یا ورم آن و سده ی جگر یا ساریقا و سوءمزاج حاد کلیه ولسع افعی افتد علاج هر واحد در مقام آن مسطور گردد و کذلک آنچه عرض امراض دیگر از حمیات و اورام باشد در اکثر امر به زوال آن مرض زائل گردد تدبیرش از علاج همان مرض اخذ کنند.

اورام معده

و آن حار یا بارد بود و ماده ی ورم حار یا به جوهر حار باشد مثل خون صفرا و یا به حرارت عارضی حار بود مثل بلغم چون به عفونت گرم شود و سودا چون به احتراق گرم گردد و ماده ورم بارد بلغم یا سودا باشد و ورم د موی را فلغمونی و ورم را حمره ی معدی و به قول شیخ الرئیس ماشرا گویند و ورم بلغمی را ورم رخو و سوداوی را ورم صلب نامند و به قول جرجانی ورم معده بیشتر و موی بود یا صفراوی و ورم صلب کمتر افتد لیکن گاه باشد که آماس دموی و صفراوی به آخر صلب گردد و ورم بلغمی نیز کمتر افتد و به قول گیلانی معده نبت بلغم است و امراض بلغمی اکثر در آن عارض شود به خلاف خون و صفرا که عروض اورام آنها در ظهور مثل عروض او رام بلغمی در آن نمی باشد و از اسباب ورم معده اوجاع متطاوله است پس اگر وجع معده

طول کند و از حسن تدبیر زائل نگردد بدانند که درینجا ورم است ایضاً احساس وجع بمس شکم و وجود ثقل در معده و ظهور نتو در آن خصوصاً اگر ورم در قدام باشد و مریض بر پشت بخوابد و یا نحیف البدن باشد و عدم ظهور ورم و وجود اختلاج معده اگر ورم بسوی خلف باشد دلیل ورم معده است و ایضاً ورم معده در اکثر از تپ و درد خالی نباشد لیکن اگر حار بود تپ و درد به شدت باشد و اگر بارد بود به خفت باشد **طریق تشخیص** اقسام این ورم باید که نظر کنند اگر تپ تیز و تشنگی غالب و رنگ چهره سرخ و زبان سرخ و درشت باشد ورم و موی بو و بعده از بطلان اشتها و کرب و التهاب معده و غثیان و قی و وجع محد و مع ضربان و احیاناً وقوع قی الدم قبل از ورم یا بعد از آن و دیگر آثار غلبه ی دم نیز سوال کنند و یا اگر باوجود تیزی تپ و شدت تشنگی زردی رنگ چهره و زبان و بول و براز و قی صفراوی باشد ورم صفراوی بود بعد از آن تلخی دهان و التهاب شدید و حرقت قوی و وجع ناخس در معده و سقوط اشتها و دیگر علامات غلبه ی صفرا نیز بپرسند و اگر تپ نرم بود یا نبود و تشنگی نباشد و رنگ چهره رصاصی و زبان سفید و تهیج وجه و شدت بیاض سفیدی چشم و ورم نرم و منتفخ بود ورم بلغمی باشد بعده از قلت اشتها و سوء هضم و کثرت آب دهان و دیگر آثار غلبه ی بلغم سوال کنند و اگر باوجود نرمی تپ یا عدم آن و قلت تشنگی ورم صلب بود و رنگ روی و زبان مائل به سیاسی و نخافت بدن و خشکی چشم و غور آن و طول مرض بود ورم سوداوی باشد بعد از آن از کثرت وسواس و افکار ردیه خبث نفس و خنجره ی غم بغیر سبب ظاهر و دیگر علامات غلبه ی سودا بپرسد **جالینوس** گفته که ورم معده مخوف است و اگر در جمیع اجزای معده بود اعراض صعب تر و مخوف تر باشد و شیخ می فرماید که ورم حار معده بساست که مودی به اختلاط ذهن و سرسام و مالیخولیا می گردد و چون بدن خشک گردد و چشم ها غائر شود و طبیعت نرم گردد و اسهال و قی کثرت پذیرد و تپ و بول کم شود و صلابت معده به حدی رسد که زیرا انگشت منغمر نگردد بدانند که ورم خراج گردیده و چون باوجع معده سردی اطراف حادث گردد دلیل روی بود.

تدبیر کلی اورام معده

علاج آن به استفراغ مع تعدیل مزاج و انضاج بعد از آن به تحلیل نمایند و باید که در اضمده و اطلیه و مشروبات این مرض ادویه ی قابضه ی عطریه در هر وقت بار باشند و لهذا گفته اند که هرگاه ادویه ی محلله در عضو شریف و رئیس استعمال کنند باید که ادویه ی قابضه نیز همراه باشد تا انحلال قوت عضو نگردد و از مسهل قوی و مقی حذر نمایند و در استعمال قی خطر شدیدتر از اسهال عفیف است و اگرچه بعضی استعمال هلیله و سقمونیا در مسهل این جائز نوشته اند لیکن ترک آن اولی است و ایضاً در ورم احشا سکنجبین را استعمال نباید کرد و شربت بزوری در ابتدای اورام نباید داد و دوام استعمال مبردات مانع نضج و خطای عظیم است و ضماد روز مسهل موقوف دارند و هنگام تناول غذا نیز استعمال ننمایند و گویند که اگر ورم بود بالای معده ادویه گذارند و اگر به خلف باشد بر کمرگاه و ضماد مغز فلوس در آب عنب‌الثعلب و کذا شرب آن در جمیع اقسام سفید و

معمول است و برگ نیم گرم کرده بر معده بستن در همه اقسام نافع و تقلیل غذا در جمیع اورام معده واجب است و عوض آب عرق عنب‌الثعلب بنوشند و هرگاه علامات اخراج ورم که مذکور شد پدید آیند آن وقت علاج دبیله سعده که علحده مسطور گردد باید کرد.

علاج ورم دموی معده

فصد باسلیق کنند و شیره ی عنب‌الثعلب شیره ی تخم کاسنی هریک شش ماشه در عرقیات برآورده شربت بنفشه داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشند و یا تخم کاسنی عنب‌الثعلب گل نیلوفر اصل‌السوس مقشر جوشانیده گلقند داخل کرده بدهند و یا عنب‌الثعلب گل بنفشه هریک چهار ماشه مویز منقی ده دانه جوشانیده گلقند دوتوله داخل کرده بنوشند و یا گل نیلوفر پنج ماشه تخم کاسنی شش ماشه در عرق کارسنی و عرق عنب‌الثعلب هریک پنج توله در گرمی مزاج خیسانیده والا جوشانیده نبات یک نیم توله یا شربت بنفشه یا شربت نیلوفر دو توله آمیخته بدهند و گاهی عنب‌الثعلب شش ماشه نیز داخل می کنند و اگر حرارت زیاده باشد دادن بترید هم مضایقه ندارد و درین وقت شیره ی بز درکه در ورم صفراوی مسطور گردد و ایضاً شیره ی زرشک و کاسنی و خیارین و عناب و آلوبخارا با شربت نیلوفر مفید بود و یا شیره ی عناب پنج دانه بعرق شاهتره هفت توله برآورده نبات یک نیم توله خاکشی پنج ماشه و شیره ی مغز تخم هندوانه و کاهو و مغز تخم کدو به تبدیل چنانچه معمول است داخل کرده بدهند و بعده گلقند دو توله عوض نبات کنند و یا عناب پنج دانه گل نیلوفر دچار ماشه خیارین کوفته شش ماشه بهدانه سه ماشه جوشانیده صاف کرده شربت بزوری دو توله داخل کرده خاکشی چهار ماشه پاشیده دهند و اگر ورم بعد خوردن سرکه با اسهال و قی عارض شود گل نیلوفر گل خطمی هریک چهار ماشه در عرق عنب‌الثعلب ده دام جوشانیده شیره ی مغز تخم تربوز هفت ماشه شربت بنفشه دو توله خاکشی پنج ماشه دهند و اگر با اسهال و سرفه باشد ریشه ی خطمی حب‌الاس بیخ انجیار اصل‌السوس بیخ بادیان عنب‌الثعلب در آب گرم خیسانیده رب به شیرین دو توله داخل کرده بدهند و گاهی در ورم حار به اسهال آب عنب‌الثعلب سبز مردق هفت توله شکر سفید یک توله داخل کرده بارتنگ شش ماشه پاشیده می دهند و آب مذکور هر روز یک یک توله می افزایند و اگر با فواق و تهوع باشد گل خطمی سه ماشه گل سرخ چهار ماشه مویز منقی ده دانه عنب‌الثعلب چهار ماشه بعرق عنب‌الثعلب ده دام جوشانیده شربت دینار دو توله داخل نموده بنوشانند و بجای آب عرق مکوه دهند و اگر هرچه بخورد قی کند بعد فصد شیره ی عنب‌الثعلب شش ماشه لعاب گل خطمی سه ماشه شیره ی تخم کاسنی شش ماشه شربت بنفشه دو توله بدهند و روغن گل بمالند و اگر با تهوع و اسهال بعد خوردن دوای حار ورم عارض گرد بعد فصد لعاب گل خطمی سه ماشه لعاب اسپغول شش ماشه شیره ی عنب‌الثعلب چهار ماشه گلاب شربت انار شیرین هر واحد دو توله بدهند و اگر با فواق و قبض بود بنفشه پوست بیخ کاسنی تخم خیارین عنب‌الثعلب تخم خرپزه مویز منقی بعرق کاسنی و گاوزبان و

عنب‌الثعلب خیسانیده گلقند داخل کرده بدهند و ایضاً بهر رفع قبض و نیز برای تحلیل درم خلوس خیار شنبر یک توله گلقند دو توله در آب عنب‌الثعلب و آب کاسنی سبز عروق هریک پنج توله مالیده صاف نموده زعفران دو سرخ گل بنفشه سه ماشه سوده پاشیده دادن در ورم حار معده معمول اساتذه است و از قلت وزن مغز فلوس مقصود تحلیل است نه اینطور اسهال تا چهار پنج روز بدهند که ورم تحلیل شود و عوارض آن برطرف گردد و زعفران برای تحلیل و گل بنفشه به جهت رفع قبض معمول است و در درم معده گلقند می دهند و روغن بادام نمی دهند و اغذیه بارده مثل آش جو و کمچری مونگ و دال خشکه و اسفاناخ و کدو و خرفه و تورئی بدهند **و ضماد** در ابتدای ورم را دعات مثل صندل گل سرخ رسوت پوست کدو تر در گلاب و آب عنب‌الثعلب سبز یا آب گشنیز سبز سائیده بر معده ضماد کنند و بعد از سه روز در زمان تیرند آرد جو خطمی زرد رد با گلاب و آب کاسنی ضماد سازند بعد از آن در زمان انتها محلات و مرخیات را زیاده کنند و خطمی و آرد جو و زرد و رمع بزر کتان و طبر و سنبل الطیب و مانند آن مثل بابونه و سعد و عود مصطکی ضماد کنند مغز خیار شبنر به روغن گل نیز برای تحلیل ورم حار معمول است و اگر حاجت تنقیه شود بعداء نضج روز هشتم از مسهل صفرا تنقیه کنند و گاهی از گل نیلوفر چهار ماشه گل بنفشه عنب‌الثعلب تخم خیارین کوفته اصل‌السوس مقشر نیمکوفته تخم کاسنی کوفته شاهتره زرشک هریک شش ماشه در آب گرم خیسانیده بدستور منضج داده روز مسهل اجزای مسهله افزوده تنقیه می نمایند و گاهی منضج به ادویه مرخیه مثل نقوع خطمی خبازی و غیره نموده باز اجزای مسهل در همین مرخیات داخل کرده می دهند بعده اگر تپ باقی ماند گلو استعمال کنند و برای عارضه ی بواسیر حب مقل دهند و ایضاً بعد زمان ابتدا و عندقرب انتها بهر تنقیه آب کاسنی به مغز خیار شنبر و شربت بنفشه و روغن بادام شیرین و کذا آب عنب‌الثعلب به مغز خیار شنبر و شربت ورد و شربت دینار خوب است و بعد از تنقیه روز پنجم آب کاسنی سبز مروق و آب عنب‌الثعلب سبز مروق یا شربت بزوری و یا شربت نیلوفر و خاکشی دهند و ایضاً قرص گل با عرق کاسنی و بارتنگ و شربت بزوری و خاکشی بعد تنقیه دادن مفید است و در میامرست که اگر طبع قبض باشد حقنه ی لین بعمل آرند تا ماده را با سفل جذب نماید و بعد از آن آب تمرهندی و آب آلو بیاشامند و اگر طبیعت قابض نباشد آب به و سیب و رب حصرم و رب انار و رب ریباس و رب ترشی ترشح بنوشند و یا بگیرند بست درم انار دانه ترش و یک درم مصطکی و در یک رطل آب بجوشانند تا نصف بماند صاف نموده یک درم عود و یک درم سک داخل کرده بنوشند و در شفاءالاسقام مسطور است که شربت یخ هند باد لیمو سفید ست و در تکمله مسطور است که در درم گرم معده تخم کاسنی گل نیلوفر و کوه اصل‌السوس جوشانیده با گلقند دهند و صندل و آب کاسنی و گشنیز تر و آرد جو و خطمی و حطبه و بزر کتان و سنبل الطیب و قصب الزریره و بابونه حسب اوقات ضماد سازند و به قول سر هندی تا بست روز بر درم نگذرد از خوردن گوشت منع کنند که نکس می آرد و از فوا که منع کنند مگر از انار و سیب اقوال حکما سویدی از ردنس و خین و غیر آن نقل کرده که ضماد آب

عنب‌الثعلب و سویق و زرد رود کذا آب برگ و خیوط و اطراف نرم انگور با سویق و کذا حضض مکی و کذا سفرجل بریان و شرب کافور و کذا انبرباریس و شرب و ضماد ازناب الخیل و کذا عصی الراعی و کذاخولان نافع درم حار معده است علی شریف می نویسد که در ورم حار معده بعد فصد باسلیق آب کاسنی سبز و آب عنب‌الثعلب سبز هر یک ده توله شب در ظرفی نگهداشته صبح آب زلال بگیرند و درد بیندازند و با گلقند دو توله بدهند و بعد از سه چهار روز فلوس خیار شبنر شش توله لعاب اسپغول روغن بادام افزوده دهند تا ماده اخراج یابد و صندل سفید بآب عنب‌الثعلب سبز ضماد کنند و اگر صفرا غالب باشد از گل بنفشه نیلوفر سپستان عنب‌الثعلب خطمی خبازی کاسنی بیخ کاسنی زرشک آلو بخارا مویز منقی گاوزبان گلقند منضج داده از آب های مذکور و مغز فلوس خیار شبنر مسهل دهند و ترنجبین و تمرهندی نیز داخل نمایند و از خضض مکی عنب‌الثعلب گل سرخ گل بنفشه هریک شش ماشه ضماد سازند بعض متاخرین نوشته اند که در ورم حار و موی و صفراوی اول فصد با سلیق کشایند و درد موی خون بسیار گیرند و در صفراوی اندک و اگر از فصد مانعی بود مجمجمه با شرط میان کتفین نهند و اگر ورم به جانب خلف معده بود بالای معده نیز حجامت کنند و اگر به قدام باشد بر موضع کلیتین نیز و بعد اخراج خون برای تصفیه و منع انصباب ماده ی آب انارین با نبات و یا ترنجبین دهند و یا قرص طباشیر بآب حصرم و یا شربت بنفشه و نیلوفر هریک دو توله در عرق کاسنی و گلاب و عرق کوه و نیلوفر هریک پنج توله بنوشانند و یا شیره ی کاسنی و خیارین و زرشک هریک نه ماشه تخم کاهو هفت ماشه آلوبخارا هفت عدد عناب پنج عدد شربت نیلوفر چهار توله و یا شربت انارین و یا رب سیب و به در گلاب دهند و در ابتدا ادویه را دعه عطریه قابضه چون صندل سفید و ماشیا و گل سرخ و حضض هریک نه ماشه در آب بستان افروز و کوه سبز ضماد کنند و یا سیب عدد در زیر آتش بریان کرده و تراشه کدو و ساق خرفه و کوه کشنیز سبز هریک سه توله بکار برند و غذا کم و لطیف و سرد و محلل مثل آش جو با شربت انار شیرین و یا بنفشه و یا نیلوفر تا چهار روز دهند و روز پنجم این دوا دهند آب گشنیز و کوه و کاسنی هریک سه توله آب انار ترش یک نیم توله شربت سیب چهار توله و هر روز زیاده کنند تا هفت روز ضماد آرد جو و عدس و خطمی و زرورد و گل بنفشه و برگ بارتنگ و تراشه کدو و برگ کوه هریک یک نیم توله صندلین نه توله زعفران سه ماشه سرکه چهار توله سازند و غذا به نوماش مسلم یا مقشر در پالک و خرفه دهند تا روز هفتم و روز هشتم ضماد را موقوف داشته خیار شنبر هفت توله ترنجبین نه توله شیرخشت پنج توله آلو بخارا ده عدد در مروق مکوه و کاسنی هریک دو اوقیه گلاب سه اوقیه گلقند یک اوقیه روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده بنوشند و بجای آب عرق کوه و گلاب و نیلوفر دهند وقت شام بقولات را موقوف نموده بردال بنوماش مقشر و برنج قناعت کنند و روز نهم شیره ی کاسنی و خیارین و مغز تخم کدو هریک نه ماشه لعاب بهدانه و ریشه خطمی هریک سه ماشه در گلاب و عرق بید ساده و نیلوفر هریک هفت توله و یا در مروق مذکور برآورده شربت بنفشه چهار توله سبوس اسپغول نه ماشه پاشیده دهند و غذا بدستور و همین نمط

تا دوازده روز دهند و روز سیزدهم تبرید تا روز پانزدهم دهند و روز شانزدهم اگر حاجت بینند مطبوخ هلیله و شربت ورود مکر را به هلیجی و یا سنائی علوی خان دهند و غذا شوربای بزغاله با برنج و روز هفتدهم قرص گل سه ماشه مروق کاسنی و بارتنگ و حبه هریک پنج توله و شربت بزوری بارد چهار توله تا بست روز نوشانند تا اثری از آن نماند و این هر دو نوع ورم در یک هفته تحلیل می شود و یا به هلاکت می رساند و نوبت به انفجار نمی رسد به خلاف تلغمی کذائی اتخلیص و گویند که بعد از زمان ابتدا تا آخر انحطاط قوابض خوشبو با مرخیات و محللات آمیخته استعمال کنند و اگر طبع قبض بود مغز فلوس در آب کاسنی و یا در طبیخ عنب‌الثعلب و تخم کاسنی هریک نه ماشه تمرهندی دو توله گل سرخ شش ماشه جوشانیده صاف نموده مغز خیار شنبر شش توله شیر خشت سه توله مالیده باز صاف کرده روغن بادام سه ماشه داخل کرده باید داد مسیحی گفته که اگر در معده ورم حار پیدا شود باید که ابتدا بفصد نمایند خصوصاً اگر سن و قوت و وقت اعانت کند بعده اشیای مبرده استعمال نمایند و با آن چیزی از قابضات خوشبو مخلوط سازند مثل آب عنب‌الثعلب و گلاب و آب کاسنی و اگر شکم قبض باشد به این آب ها خیار شنبر آمیزند و گاهی به آن آب بادیان و قدری قرص درد مخلوط کنند و هرگاه حرارت قوی نباشد قدری مصطکی مخلوط نمایند و غذا به ماش مقشر و کدو و بقلمه ی یمانی و اسفاناخ و روغن بادام سازند و ورم هفته ی دوم ماش به سلق و لبلاب بپزند و سورت آب به جلاب و آب انار شیرین و به سکنجبین شکری بشکنند و در اول امر چون قلب باشد با ضمده ی بارده ی مثل عنب‌الثعلب و بارتنگ و پوست کدو و آرد جو و اطراف خلاف و بنفشه ی خشک ضماد کنند و بعد هفت روز چون حرارت ساکن گردد به این اشیا بابونه و اکلیل الملک و افسنتین و سنبل و بیخ خطمی و صندل و سرخ و فوفل و زعفران آمیزند و یا قیروطی متخذ به صبر و مصطکی و موم و روغن ناردین و گاه درین قیروطی رب حصرم خشک می اندازند ایضاً در مقام دیگر می نویسد که اگر با وجع معده تپ و ورم حار ظاهر باشد فصد با سلیق نمایند و بر موضع وجع صندل سفید و سرخ و گل سرخ و آب بهی نهند و به ماءالشعیر غذا سازند و گوشت و شیرینی و شراب ترک نمایند و آب انار چاشنی دار و ربوب فوا که بارده بنوشند و چون سورت دم ساکن شود مغز خیار شبنر در آب کاسنی مروق مالیده بیاشامند و اگر ایام طول کنند و حرارت ساکن شود ورم صلب باقی ماند تدبیرش در علاج ورم سوداوی بیاید مجوسی و صاحب خلاصه می نویسند که علاج ورم حارد موی و صفراوی اول فصد اکحل است و اخراج خون به قدر حاجت و به حسب احتمال قوت و سن و وقت حاضر و غیر آن و ماءالشعیر بآب انار میخوش بنوشانند و یا شربت بنفشه و شربت نیلوفر بدهند و تضمید معده در ابتدا به ضماد مرکب از گل سرخ و صندل و گل ارمنی و رسوت و شیاف یا عثا بآب کاسنی و آب گشنیز سبز و آب به نمایند و ایضاً در بدو ورم معده بگیرند آب مورد و گلاب و آب به و آب خرفه و آب حی العالم و آب سیب و موم روغن گل گداخته داخل کرده در هاون خوب حل سازند و بر آن اندک کافور و صندل سفید انداخته بر معده و فم آن ضماد کنند کنند و در آن پارچه کتان آلوده

بر موضع ورم نهند و ایضاً هنگام ترند به آرد جو و بنفشه ی خشک و صندل سفید و آب عنب‌الثعلب و آب بارتنگ و پوست کدو ضماد نمایند و غذا مزوره ی سفید باج سفاناخ یا خبازی یا قطف و مانند آن دهند مغز نان سفید در آن مالیده و چون ماده ی ورم به نضج ابتدا کند و احتیاج به تحلیل افتد به آرد جو و خطمی و بابونه و اکلیل الملک و صندل سفید و گل سرخ برای حفظ قوت معده کوفته بیخته بآب کرنب و آب عنب‌الثعلب و آب کاکنج ضماد کنند و ماءالشعیر به شربت بنفشه بنوشانند و آب عنب‌الثعلب و آب کاسنی مطبوخ مروق چهار اوقیه گرفته مغز خیار شبنر پنج درم در آن مالیده روغن بادام شیرین ورم چکانیده پنج روز تا هفت روز بدهند بعده نظر کنند اگر تپ و حرارت نباشد بآب کاسنی و عنب‌الثعلب اندک آب بادیان و کرفس بیفزایند و با نیم مثقال قرص گل صغیر بدهند و از آب سبوس گندم به شکر و روغن بادام و یا مغز نان خشکار به روغن بادام حریره ساخته تغذیه فرمایند و اگر ورم تحلیل نشود و امرو به تقیح مودی گردد علاج و بیله ی معده نمایند. **جرجانی و ایلاقی** گویند که بعد فصد باسلیق اگر مانعی از آن نباشد به و سیب بریان کرده و تراشه کدو و ساق خرفه و برگ او کوفته بر معده ضماد کردن سود دارد و شربت در ترش شیرین و رب سیب و رب به بدهند و از غذا بر کشکاب و آب انار اقتصار نمایند و آب با شربت بنفشه و نیلو فرآمیخته باید داد و بعد از چهار روز آب برگ بارتنگ و آب کاسنی و آب عنب‌الثعلب هریک یک وقیه با چهار درم فلوس خیار شنبر و دانگی زعفران بدهند و اگر این آب ها هر سه حاضر نباشد هرچه از آن میسر آید سه اوقیه آن را باید گرفت و درین سه روز ضماد از آرد جو و صندل و تراشه ی کدو تر و آب عنب‌الثعلب و اندکی زعفران سازند تا هفت روز بگذرد و از روز هشتم تا چهار روز آب عنب‌الثعلب و آب کاسنی هریک دو جزو و آب بادیان تر و آب کرفس هر واحد یک جزو از همه به مقدار چهل درم گرفته با چهار درم فلوس خیار شبنر و دو دانگ زعفران باید داد و اگر بعد هفت روز هنوز حرارت قائم باشد دوای مذکور بدون آب بادیان و آب کرفس بدهند و اگر طبع نرم باشد عوض خیار شبنر قرص طباشیر قابض باید داد و یا نیم درم تا یک درم قرص گل به رب سیب و رب آبی بدهند و ضماد از عنب‌الثعلب و گشنیز خشک مکدوقیه و بنفشه دو وقیه و خطمی یک وقیه و آرد جو بابونه هریک دو وقیه و اکلیل الملک اوقیه و اصل‌السوس یک نیم اوقیه و موم صاف و روغن بنفشه و روغن گل هریک پنج استار و در نسخه ی دیگر برگ خطمی و دوقیه و زعفران نیم اوقیه عوض عنب‌الثعلب و گشنیز ست بدستور ساخته و بر خرقه ی کتان طلا کرده بر معده وضع باید ساخت و بعد از چهار ده روز که حرارت ساکن شده باشد در کشکاب بیخ بادیان بیخ کرفس هریک سه درم باید پخت و با روغن بادام باید داد و بابونه دو اوقیه بیخ خطمی دو اوقیه افسنتین و تیه سنبل پنج درم اصل‌السوس اوقیه اکلیل الملک اوقیه و نیم پیه بط گداخته و قیه موم زرد چهار وقیه روغن گل و روغن خیری یا روغن سوسن هریک پنج وقیه و در بعضی نسخه شب عوض اکلیل الملک است بدستور ضماد سازند و ضماد جالینوس در ورم معده معتمد اوست و طعام ماش مقشر و برگ چغندر و غیر آن پخته روا باشد لیکن تا بست روز از ابتدای معرض نگذرد

و تپ ساکن نشود چوزه ی مرغ نشاید داد و هرگاه ماده ی رقیق تحلیل پذیرد و آنچه غلیظ باشد بمانـد ضـماد محلـل کـه در علاج ورم بلغمی مذکور گردد بکار برند و هرگاه ورم پخته شود وریم کند علاجش درد بیله مسطور شد خجندی گفته که علاج ورم و موی فصد باسلیق است اگر ممکن باشد و تناول اشربه و اغذیه ی حامضه مطفیه و بهتـر آن اسـت کـه حایتـدا مبـادرت برداداعات کنند و به گلاب و صندل ضماد نمایند و آب انار میخوش بنوشند و غذا ماءالشـعیر و مـاش بـه مغـز بـادام و کـدو و تمرهندی یا آب انار ترش یا بربوب فوا که ترش دهند و بعد چهار روز تا روز هفتم آب کاسنی یا آب عنـبالثعلـب یـا شـیره ی خرفه یا بآب آن یا هر دو چهل درم بیاشامند و روز هشتم در آب کاسنی سه یا چهار اوقیه پنج ورم مغز خیـار شـبنر مالیـده بـه اندکی زعفران که در آن تحلیل مع نضج است بنوشند و بعد از روز چهارم ضماد آرد جو و صندل و خیره کـه در قـول جرجـانی گذشت مع آب بارتنگ عوض زعفران بکار برند و بعد از هشتم تا چهـاردهم آب عنـبالثعلـب و آب کاسـنی مکـرد و جـزو آب کرفس آب بادیان مکد جزو به قدر چهل درم با شکر بدهند و بعد از هفتم ضماد عنبالثعلب و گشنیز خشک که در قول مسطور مذکور شد نافع است و اگر طبیعت قبض باشد روز دهم و یا دوازدهم هفت درم مغز فلوس و اندک زعفـران و یـک درم روغـن بادام در آب های مذکور داخل کنند شیخ الرئیس و بعض شراح قانون می نویسند که در اورام اعضـای باطنـه و شـریفه واجـب است که خالی نباشد روادع او از مسخن بنابر حفظ مزاج روح که در آن است و محللات آن از قابض بهر حفظ قوت معـده کـذا قال القرشی و به قول گیلانی ورم حار معده منجمله امراض قاتله به شدت است و لاسیما چون خـراج و دبیلـه شـود و منفجـر گردد پس چون از شدت حرقت و التهاب گمان شود که معده ورم می کند واجب است که در ابتدا وادع قوی استعمال نماینـد و اگرچه در آن مثل کافور داخل باشد و خوف از تبرید آن نباید کرد چه مرض بسیار هائل قاتل است و تمریخ معده به مثل روغن سفرجل و تضمید آن به سفر جل و پوست کدو و برگ خرفه و آرد جو و مانند آن بلکه قویتر از آن نمایند و در یک هفته علاج دو متخصص که ایشان را ورم معده از ماده ی حار بود به این اشیا مع زیادت تبرید نمودم و در اندک مدت صحت حاصل شد و در علاج کسی که رعایت مثل این احتیاط نگردید امر او بعد انفجار به هلاکت انجامید و حق این است که بر تبرید شدید بحث بدون تامل و ضرورت جسارت ننمایند و منع غذا و تلطیف تدبیر برای ایشان نافع تر است و فصد در اکثر اوقات یعنی در اوائـل حدوث آن سوای اواخر آن لابدست نه استعمال او در جمیع اوقات مرض و از اسهال عنیف و قی اجتناب نماینـد و بـر ادویـه و اغذیه ی ملینه مثل شیر و ماش و قطف و کدو اقتصار ورزند ولیکن ادویه ی ملینه مثل خیار شبنر باید چه در آن خوف استفراغ به خیار شبنر نیست که آن نافع ورم و مخفف ماده است و گاهی از ایارج و صبر به وزن یک دانگ تا نیم درم در آن می آمیزند و بهتر آن است که خیار شبنر بآب کاسنی بیاشامند و گاهی در آن افسنتین اندک داخل می کنند که آن به قبض خود نافع است لیکن جرات بادخال افسنتین هنگام سکون شدت حرارت ماده کنند و قومی درین مرض هلیله استعمال مـی کننـد و مـن از آن

کراهت می کنم یعنی به استعمال آن اصلا راضی نیستم و به وجهی از وجوه اسهال به هلیله درین جائز نیست و گاهی ایشان سکنجبین به سقمونیا می آشامند و من آنرا مکرده می دارم چه سقمونیا اضرالاشیا بـه معـده و معانـد و مضـعف آن اسـت و سکنجبین به سبب قوت تنقیذ آن مضر است و اگر از مثل این چاره نباشد صبر قدری و آنچه قریب او باشد به سکنجبین دهند و اگر ترک او تا ممکن باشد افضل است زیرا که صبر نیز ضارست از جهت جذب مواد بسوی معده و کذلک سکنجبین از جهت تنفیذ صبر به معده و از مسهلات نافعه در ابتدا این است که بگیرند آب عنب‌الثعلب و آب کاسنی دو اوقیه و مغز خیار شبنر سه درم و از کدو و روغن بادام هر واحد دو درم و بیاشامند و مدام تلیین طبیعت به این دوا نمایند اگر طبع قبض باشد و واجب است که اقدام بر نوشیدن آب سرد و بسیار و خالص نکنند بلکه سوت آن به جلاب یا به رب فوا که بشکنند و اگر وجع شدت کند سه درم تخم خیار بآب سرد یا بآب برف بنوشانند و نوشیدن آب شکرز طبرز و خیلی سودهند است و ایضـاً آب کاسـنی صـحرائی واضمده ی متخذ از ملج و قسب و گلنار و لحیه التیس و افسنتین چون ضماد کنند منع ورم کنـد اگـر در جمیـع اجـزای معـده منبسط باشد و مادام که حرارت باقی باشد و اگرچه بعد هفتم روز بود آب کاسنی و آب عنب‌الثعلب و آب کـاکنج و آب کاسـنی صحرائی موقوف نکنند و چون از هفت روز تجاوز کند قرص ورد تا نیم درم و قدری از عصاره ی افسـنتین و مصـطکی بـه آن آمیزند و ایضاً بادیان و کرفس آمیزند و غذا تا هفتم روز ماش و قطف و سرمق و کدو به روغن بادام یا زیت انفاق دهند و شراب جلاب و آب آلو بخارا و کاسنی ستانی و بری و در آخر ورم به مصطکی و عصاره ی افسنتین بدهند و بعد هفتم آنچـه جـالی و منضج اندک باشد مثل سلق و لبلاب به آن آمیزند و ایضاً در این هنگام سکنجبین بیاشامند و گاهی چند روز قبل از این آنرا می نوشانند و گاهی بآب خمیره ی بنفشه آنرا می آشامند اگر غثیان شدید موذی نباشد و این تدبیر تا روز چهـاردهم باشـد و چـون لهیب ساکن شود و ورم نرم گردد وقت تحلیل باشد و چون اندک انحطاط یابد در ضماد مثل مصطکی و افسنتین داخل کنند و شراب از سکنجبین بغیر حذر گردانند و گاه نوشیدن خیار شبنر در آب بادیان و کرفس و روغن بادام شیرین تا آخر کفایـت مـی کند و صواب آن است که چون وقت علاج ارخا و تحلیل برسد در آن ایام بر صرف مرخیات و محلات اقدام ننمایند بلکه ادویـه مرخیه به قابضه مخلوط سازند بهر آنکه در اقتصار بر مرخیات خطر عظیم است و در اکثر صاحب او را هلاک می گرداند خـواه ادویه مشروبه باشد یا موضوعه بر معده از خارج و معده درین امر اولی از کبد است و اگرچه کبد اشرف از آن است بهـر آن کـه معده حساس است پس رعایت این احتیاط در استعمال مرخیات واجب است و قوابض صالح برای ایشان آنچه که در آن عطریت باشد مثل مصطکی و گل سرخ است و ایضاً مازودسک و گلنار و اطراف اشجار و اذهان مثل روغن به و مصـطکی و نـاردین و سیب و زیت انفاق است بلکه واجب است که در تابستان و در ابتدا در مراهم او روغن گل و زیت انفاق و روغن سفرجل و روغن مسیب و در زمستان یا در زمان تحلیل روغن ناردین و شبت و بابونه و سوسن استعمال نمایند و روغن مصطکی میانه این و آن

است صفت اضمده جیده در ابتدا و تزید و انتها ضماد نافع درین وقت و قبل آن بگیرند آرد جو فوفل گل نیلوفر هر واحد اوقیه گل سرخ یک نیم اوقیه زعفران نیم اوقیه بنفشه پانزده درم کتیرا پنج درم خطمی بابونه هر واحد ده درم صندل پانزده درم مصطکی اقاقیا گلنار هر واحد پنج درم موم روغن گل به قدری که جمع کند آنرا و از اضمده جیده در ابتدای ورم اصل‌السوس و اکلیل الملک و موم و روغن بنفشه است و واجب نیست که باوجود اسهال شدید ضماد نمایند به ادویه مرخیه بلکه اول تعدیل شکم کنند بعده ضماد استعمال نمایند و اما تضمید به قوابض وقت حاجت بردع عند اسهال و ضعف قوت استعمال باید کرد و از اضمده ی جیده در وقت منتهی تا انحطاط این است که آنچه گرفته شود این چنین فقاح اذخر بابونه اکلیل الملک افسنتین رومی سنبل الطیب بیخ خطمی صندل فوفل زعفران حلب الغار و مانند آن قوابض در ابتدا زیاده کنند و محلات در آخر و از اضمده ی جیده در انضاج ورم حارد ماشرا که اراده ی تحلیل آن باشد این است که بگیرند اطراف گل سرخ و اطراف افسنتین و اطراف حی العالم و پوست ترنج و مصطکی و کندر هر واحد یک نیم جزو و سفرجل و بسرو زعفران و صبر و هر واحد یک جزو و موم و روغن بابونه و روغن ناردین هر واحد ده جز دو چون سبب حدوث اورام اوجاع کهنه باشد که از حق او معالجه به ملطفات بود به سبب بودنش حادث از مواد غلیظ بار در طب پس هرگاه این اوجاع مودی به تورم گردد واجب است که ملطفات از آن قطع کنند بهر آنکه ملطفات اکثر حار می باشد و استعمال آنها در ابتدای اورام جائز نیست و اقتصار بر مسکنا ماع مثل شحوم بط و ماکیان نمایند و چون ورم کهنه شود قرص سنبل بخورانند و ضماد مقل مع حب البان که در قرابادین مذکور است بعمل آرند و از آنچه نفع می کند این قیروطی بروغن بلسان و صبر و موم سفید است و واجب است که قیروطی جالینوس مذکور در علاج ضعف معده استعمال کنند و ضماد اکلیل الملک بسیار نافع است و ازین نوع است بابونه و گلنار و بزر کتان و اکلیل الملک و خطمی که از آن ضماد نمایند و تکمید کنند و بآب آن تنطیل سازند و از آنچه درین می نوشند این است گل سرخ ده درم عود دو درم مصطکی سه درم تخم کاسنی تخم کشوث هریک سه درم در ورم ملتهب با کافور بخورند یا بگیرند سه استاد خیار شبنر و در یک رطل آب بپزند تا یک رطل بماند بعده صاف کرده آب عنب‌الثعلب و آب کاکنج سکرجه بر آن اندازند و بجوشانند و بر آن نیم درم ایارج فیقرا انداخته و مریض قوی تمام آن و ضعیف نصف آن بنوشند و اگر احتیاج به قویتر از ضماد مذکور افتد در آن شبت و بزر کتان و حبه زیاده کنند و اگر از این هم قویتر خواهند تخم کرنب واشق و هر ساق گوزن و پیه ماکیان افزایند و گاه احتیاج به ضماد فیلغریوس و ضماد اصفر افتد و درین وقت گاه حاجت می آید به خوردن قرص مقل و از مراهم نافعه درین وقت مرهم به این صفت است بگیرند موم و روغن ناردین اوقیه و مصطکی و صبر و سعد و اذخر هر واحد مثقال و مقل سه درم مقل را در شراب حل کنند و با ادویه به دستور مرهم جمع کنند و اگر درینجا اسهال باشد اکثر احتیاج به ادخال عصاره ی حصرم یا عصاره ی افسنتین درین می افتد و یا هر دو جمع کنند و از خطای عظیم است که زمانه

ی مقاسات ورم طول کند و مدام معالجه به مبردات کنند و ورم در طریق حدوث خراج باشد و از نضج منع کند چون این رعایت نمایند و گفته اند که قلاده ی سنگ شب چون بدین طور تعلیق نمایند که لمس معده کند عظیم المنفعت است در اوجاع و اورام آن باشد و اما هرگاه ورم دبیله و خراج گردد علاج او جدا بیاید طبری گوید که علاج فلغمونی معده آن است که نظر کنند بس علیج و مزاج او و فصل و سال و بلد پس اگر زمانه تابستان باشد خوابگاه او موضع سرد و زیر بادکش سازند و از حرکت البته منع کنند و از غذا بر ماءالشعیر تنها اقتصار نمایند و هر روز در ا وقات عادت غذای او بنوشانند و اگر احتیاج بـه زیـادتی آن افتد زیاده کنند و اگر احتمال فصد باشد فصد باسلیق نمایند و اخراج خون قدر صالح کنند و تضمید معده ی او در اول این مرض به این قیروطی سازند بگیرند روغن گل که به سرکه جوشانیده باشند بدین طور که به وزن پنجاه درم روغن گل خالص با پـنج رطل سر که آمیخته به آتش ملائم بجوشانند تا سرکه بسوزد پس این روغن را صاف کرده با موم مصفی قیروطی سـازند و آب برگ گل اسپغول و آب برگ بارتنگ و آب عصی الراعی و آب جراده ی کدو و آب قداح خلاف و آب تربز با هم آمیختـه از آن تسقیه ی قیروطی بر آتش نمایند بعده بر پارچه به شکل معده قطع کرده طلا نموده بر معده گذارند و پارچه ی دیگر به این آب ها آغشته بالای آن نهند و هرگاه خشک شود درین آب ها تر کنند و گاهی درین مرض این ضماد می نمایند بگیرند برگ انگور و قداح و عسالیج آن و عصی الراعی وحی العالم و برگ اسپغول و برگ بارتنگ و همه را باریک بسایند و بر آن آرد جو و بنفشه و خطمی سفید کوفته بیخته اندازند و خوب مخلوط نموده ضماد خفیف از آن بر معده نمایند و چـون هفـت روز از ابتـدای ایـن مرض بگذرد و درد کم شود و آثار سکون تزید مرض ظاهر گردد نقل به این تدبیر نمایند که بخورند حماض خراسـانی سـلوق مطیب و ماش مقشر مطبوخ به اسفاناخ و بقله ی یمانی و بقله ی رجله و مانند آن و این ضماد مرتب سازند بگیرند بابونه اکلیل الملک هر واحد دو درم قسب یا بس سه درم گل سرخ افسنتین یا عصاره ی آن هر واحد پنج درم مصطکی دو ثلث درم عصاره ی حصرم خشک سه درم عصاره ی زرشک و عصاره ی لحیه التیس هر واحد چهار ورم همه را سائیده بآب قداح انگور و گلاب و قدر قلیل سرکه آمیخته بر پارچه مالیده بالای معده ضماد نمایند و اگر معده ی او احتمال غذا نکند به سبب ضعف یا الم خود غذای او به دل ماءالشعیر حسومی خندروس سازند و در روز به دفعات دهند و این تدبیر هفت روز دیگر باشد پس به بیننـد اگـر مرض نقصان یافت و لهیب و عطش ساکن شد و تپ زائل گردید و قاروره صلاح پذیرفت نقل به این تـدبیر نماینـد کـه سـلق مطبخ به ماش و روغن بادام بخورند و در غذا اندک بیفزایند و نقل به ماءالشعیر با سکنجبین سفرجلی نمایند و قـدری سـفرجل شیرین بخورند و بگیرند گل بابونه و اکلیل الملک و مصطکی و مروصبر و همه را کوفتـه بیختـه از مـوم سـفید و روغـن گـل قیروطی ساخته بیامیزند و بر معده ضماد نمایند پس اگر احتمال این نماید و مزاج او متغیر نگردد مریض به زودی صحت یابد و اگر مزاج او متغیر شود و حدت پذیرد مرتبه ی دوم فصد کنند اگر ممکن باشد بسوی تدبیر وسط و تدبیر اول حسب قوت مرض

و ضعف آن و صلاح و فساد آن اعاه نمایند و این تدبیر ثالث که ذکر نمودم بعد چهارده روز و ظهور سلاح جائز است و تقدیم و تأخیر چیزی ازین تدبیر نکنند و گاهی در آخر این علت تضمید به این ضمادی نمایند بگیرند مغز سفرجل میخوش و مغز سیب و هر دو را بکوبند تا مثل حلوا گردد و بعده چیزی از گل بابونه و اندک از اکلیل الملک و قدری از بیخ خطی سفید کوفته بیخته آمیزند بعد از آن یک درم زعفران بر آن اندازند و بر معده ضماد نمایند و این ضماد در آخراین علت خیلی نجاع می بخشد و گاهی در آخر این مرض این ضماد که معروف به طبیخ سفرجل و معمول حرانیان برای این علت است می نمایند و گاه در ورم کبد نیز این ضماد می کنند بگیرند آب سیب رطل و سفرجل خوب کوفته رطل و عصاره ی غافث بست درم و عصاره ی افسنتین مثله و عصاره ی لحیه التیس ده ورم و قسب سی درم و گل سرخ مثله بعده سرکه ی تازه سه رطل در دیگ سنگین انداخته ادویه ی مذکور کوفته بیخته مع جمله ادویه آمیزند و بجوشانند تا ادویه مهرا شود و مثل حلوا گردد پس ضماد غلیظ از آن بر معده سازند و این درازاله بقیه ی این علت بالغ است و اگر در وسط این معالجه یا در آخر آن طبیعت مریض منحل گردد غذای او آب سویق جود حسوء متخذ از جاورس مقشر بریان سازند و هرگاه قاروره ی او بسوی طبیعی عود کند و تپ او زائل گردد و این بعد تدبیر ثالث و بعد چهارده روز از ایام مرض او باشد طعام بمدق سینه ی یهود و مزورات مثل آب غوره و آب انار سازند و اگر امتلا در جسم او باقی باشد و قبول غذا کم کند استفراغ به ماءالشعیر و آب چغندر مطبوخ مقوی به شکر سفید و روغن بنفشه و اندکی به ورق نمایند و از طعام او کم کنند و حفظ قوت او بارائح طیبه ی موافقه ی او مثل سیب و سفرجل و بنفشه و گل سرخ و کافور و گلاب و مانند آن سازند و اهل حران در اول این مرض و در وسط و آخر او روغن سفرجل استعمال می نمایند و ادعا کرده اند که ایشان جمع یافته اند در استعمال این روغن چیزی قباض و چیزی مغشی محلل زیرا که از طریق ضماد معده و کبد آن است که مولف از شی عطر و شی قباض و شی محلل مغشی و شی مبرد باشد و در سفرجل تعطیر و قبض و تقویت است و در آن تحلیل به این طریق است که آن مدربول است و روغن گل جامع روع ماده و تقویت و تطفیه است پس می گیرند سفرجل خوشبو و قطعه خرد می کنند بعده دو سه روز می دارند پس به روغن گل می جوشانند تا مهرا شود و بعد از آنکه اندک جوش خورد بر آن برگ عنب‌الثعلب می اندازند و یک شبانه روز می گذارند پس روغن از آن صاف نموده بر معده می مالند پس بهم می رسد آنچه اراده می کنند از تحلیل و قبض و تقویت و برای ایشان قائم مقام سائر ادویه می باشد و آنچه صاحب این علت را می نوشانند و از آن عدول نمی کند آب عنب‌الثعلب و آب کاسنی و ماءالقرع به جلاب در اول مرض و به سکنجبین سفرجلی در آخر آن است و ابوماهر برای نوشیدن آب عنب‌الثعلب و آب کاسنی با قرص گل امر کرده و آن بسیار نافع است در وسط و آخر این مرض بگیرند قرص گل هر روز دو ثلث درم و آب عنب‌الثعلب مروق و آب کاسنی مروق مکد ده درم و سکنجبین سفرجلی ده درم و این نیز در معالجه ی این مرض بالغ النفع است بلکه زیادت بر آن نیست و جالینوس گفته

که بآب های مذکوره اندک آب بادیان مخلوط سازند و این در وسط مرض و آخر اوست و اما در اول آن آب بادیان البته جائز نیست.

علاج ورم صفراوی معده

فصد باسلیق نمایند و گویند که فائده فصد درین نوع برای تقلیل اعراض اوست به سبب قلت ماده و گاهی فصد بر علیل و بال می شود بنابر هیجان صفرا پس لابد است که فصد در ورم صفراوی بخرم و احتیاط باشد و بعد فصد تدبیری که در علاج ورم و موی گذشت بکار برند به رعایت تبرید زیاده تر بالجمله در ابتدا عند شدت حرارت شیره ی مغز تخم کدو و تربز و کاهو و تخم خرفه بدهند و آب کاسنی و عنب‌الثعلب بهترین ادویه است با شربت انار و یا شربت تمرهندی و یا شربت غوره و آب بارتنگ بدهند و غذا ماءالشعیر سازند و تلیین طبیعت به حقنه ی لین یا آب کاسنی به فلوس خیار شبنر یا آب تمرهندی و آلوبخارا و شیر خشت بآب و گلاب مائیده باید داد و آشامیدن آب کاسنی سبز مروق و آب عنب‌الثعلب تازه عروق هریک پنج توله شیره ی تخم تربز چهار ماشه فلوس خیار شنبر یک توله روغن بادام چهار ماشه نیز مفید و در تشنگی شدید آب تربز جائز است و در حالت نرمی شکم قابضات خفیفه مثل رب به و رب انار و شربت لیمو دهند و ضماد صندل سفید و صندل سرخ بآب گشنیز سبز و آب عنب‌الثعلب و گلاب بر شکم در ابتدا نیز معمول است و گاهی شیاف ماميثاد کافور می افزایند و کذا ضماد صندل و آرد جو بآب خیار یا آب بهی نافع و در میامرست که علاجش فصد و اخراج خون اندک و اسهال صفرا به مسهل خفیف است شیخ می فرماید که چون ورم صفراوی باشد در ابتدای او واجب است که تبرید بسیار نمایند به ضمادات مبرده معروفه مخلوط به صندل و کافور و گل سرخ و مانند آن و به نوشیدن ماءالشعیر بآب انار میخوش مطبوخ به سرطانات و بعد چند روز آب عنب‌الثعلب و آب کاسنی استعمال کنند و نزدیک قرب منتهی اندک آب بادیان آمیزند و گویند که جالینوس درین دوا از آمیختن آب بادیان منع کرده است و بعضی گویند که آن حسب رامی جالینوس است و منع آن غیر او نموده **جرجانی و ایلاقی** گویند که علاج آن به علاج و موی نزدیک است الا در علاج این تدبر مرطب و سرد زیاه از آن باید و این چنان باشد که در کشکاب آب سرطان پخته بآب انار میخوش آمیخته بنوشند و ماءالقرع بآب انار آمیخته و ماءالخیار به شیره ی تخم خرفه و یک درم مغز تخم خیار و کوفته بآب کاسنی و اندک شکر بدهند که این همه موافق بود و ضماد از تراشه ی کدو و خطمی و آرد جو و آب خیار کنن و اگر ضماد از برگ بارتنگ و برگ خرفه و خطمی و آرد جو و طحلب سازند سخت نیک باشد و بعد از چهارده روز تدابیری که در علاج تورم و موی گذشت بعمل آرند و این قرص گل درین باب نافع است گل سرخ شش درم زعفران سنبل الطیب هریک دو درم اصل‌السوس مغز تخم خیار ترنجبین هریک سه درم کتیرا صمغ عربی هر واحد یک درم همه را کوفته بیخته بآب سرد سرشته قرص سازند شربتی یک درم و بعضی از این حب ها مثل حب سعال ساخته زیر زبان دارند.

علاج ورم بلغمی معده

بعد از نضج ماده به منطبخ بلغم از مسهل بلغم تنقیه نمایند پس از آن تریاق اربعه و تریاق شرودیطوس بخورند و آب عنب‌الثعلب و آب بادیان سبز مروق با گلقند نافع بود و مالیدن روغن گل با سرکه فائده می کند و کذا روغن یاسمین و همچنین روغن بید انجیر شرباً و طلاً ء مفید و بادیان بیخ بادیان جمود چراتیه جوشانیده گلقند داخل کرده و نوشیدن سودهندست و گاهی اصل‌السوس عوض چراتیه کرده می شود و یا عنب‌الثعلب گل بنفشه اصل‌السوس هریک چهار ماشه بیخ بادیان شش ماشه بیخ کبر چهار ماشه تخم کشوث بصره بسته سه ماشه مویز منقی ده دانه جوشانیده صاف کرده شربت بنفشه دو توله داخل نموده بنوشند و بوره ی ارمنی خاکستر چوب انگور اشنه افسنتین رومی سنبل الطیب زعفران مصطکی سوده مغز فلوس در آب عنب‌الثعلب مالیده صاف کرده آمیخته نیمگرم ضماد نمایند و اذخر سنبل الطیب سعد کوفی گل بابونه هریک یک توله در آب عنب‌الثعلب سبز چهار توله سرکه یک توله سائیده ضماد کردن نیز مجرب است و یا برگ سبنها لوامربیل که بز درخت اروسه پیچداسگند گل ارمنی در آب سائیده قدری سرکه آمیخته نیمگرم ضماد کنند و یا تخم شبت نانخواه شونیز بیخ اذخر در سرکه سائیده نیمگرم ضماد نمایند و معجون و بیدالورد و دواءالکرم که ضماد زعفران و صبرکه در علاج ورم سوداوی بیاید نیز درین باب معمول است و اگر درم با عسبر نفس باشد اصل‌السوس مویز منقی بادیان زوفای خشک انجیز زرد انیسون جوشانیده گلقند داخل کرده دهند باز عنب‌الثعلب گل بنفشه پر سیاوشان افزایند و بعد نضج گل سرخ چهار ماشه سنای مکی نه ماشه زنجبیل یک ماشه تربد موصوف چهار ماشه مغز فلوس پنج توله ترنجبین سه توله روغن بادام چهار ماشه افزوده مسهل دهند و بعد دو مسهل در منضج گل سرخ تخم کرفس هریک چهار ماشه ریوند چینی سه ماشه عوض گل بنفشه و زوفا و انجیر افزایند و بعد نضج مسهل بدهند و بعد سه مسهل جوارش کمونی کبیر نه ماشه شیره ی بادیان شش ماشه عرق شاهتره دو توله گلقند سه توله چند روز بدهند و معجون گل چهار ماشه همراه گلقند دو توله بعرق بادیان و عرق عنب‌الثعلب جوشانیده خوردن و کذا قرص سنبل و قرص زرشک کبیر استعمال نمودن نیز در درم بلغ نافع است و غذا درین باب آب یخی مناسب بود و اگر گرسنگی غلبه کند چند دانه مویز منقی یا اندک گچری مونگ یا شله باید داد و اگر اول بهر تلطیف و نضج بلغم ماءالاصول مثل یخ کاسنی بیخ بادیان اصل‌السوس بادیان هریک هفت ماشه بیخ کرفس چهار ماشه جوشانیده گلقند سه توله داخل کرده بنوشند و تریاق اربعه بخورند و به اغذیه ی ملطفه مثل نخوداب با شیره ی قرطم و اندک دارچینی و فلفل و کرد یا غذا سازند و اگر تپ نباشد شوربای مرغ که در آن چغندر و کرنب پخته باشند بخورند و عوض آب عرق بادیان بنوشند و اول سرکه و روغن گل بمالند و بعد چند روز ضماد خاکستر انگور که در قول جرجانی بیاید استعمال نمایند نیز مفید بود و اگر ورم تحلیل نشود مغز

فلوس و غیره اجزای مسهله در ماءالاصول افزوده مسهل دهند برفق اگر ممکن باشد و فلوس خیار شبنر در طبیخ زوفا حاصل کرده و یا نقوع صبر بعمل آرند اقوال حکما صاحب اقتباس العلاج می نویسد که در ورم بلغمی بهتر آن است که اگر مانعی نباشد تا سه روز از غذا و آب بازگیرند تا رطوبت مجتمعه اکثر به تحلیل رود و روز چهارم غذای نخوداب بچه ی مرغ دهند و سرکه و روغن گل ؟ بمالند و روز پنجم از اذخر وسعد و بابونه و سنبل الطیب و عنب‌الثعلب و ثقل هریک نه ماشه ضماد سازند و جهت نضج ماده و کلیل این ماءالاصول دهند پوست بیخ بادیان و بیخ کاسنی هریک ده درم اکلیل الملک انیسون قنطوریون دقیق هریک سه درم اذخر مصطکی اصل‌السوس پر سیاوشان هریک دو درم بیخ کرفس پنج درم مویز منقی ده درم انجیر زرد پانزده درم در سه آثار آب بپزند که به نیمه آید صاف نموده چهار اوقیه با سه درم روغن بادام شیرین و عسل سه توله تا به روز هفتم بنوشند و غذا نخوداب مرغ و روز هشتم جهت تنقیه مغز خیار شنبر شش توله ترنجبین شش توله گلقند عسلی چهار توله شربت دینار چهار توله روغن بید انجیر مرکب دو درم اضافه کنند و وقت دو پهر نخوداب نوشانند و وقت شام نان رده با شوربای مرغ خورانند و روز نهم ماءالاصول مذکور دو اوقیه با ده درم انگبین و حرف نه ماشه و روز دهم وقت شب حسب غاریقون علوی خان خورانند و صبح مسهل بدستور دهند و همین نمط تا دوازده روز بعمل آرند اگر به تحلیل رفت فبها والا اگر ورم بدستور باشد و آثار جمع ظاهر شود هرچه درد بیله معده گفته آید بکار برند و **سویدی** از ابن ماسه و مالقی و تمیمی و ابن هبل و غیر هم نقل کرده که شرب و ضماد مصطکی و جوزبوا و اذخر و شکاعاد و غافث و همچنین میعه ی سائله و عسل و اکلیل الملک و قصب الزریره و ضماد اسقولوقندریون هر واحد نافع درم معده ی باردست شیخ می فرماید که درین ورم نیز قانون این است که ادویه ی محلله از قابضه خالی نباشند و محلله که درین احتیاج بدان می افتد آن قوی التحلیل اند و ابتدا در علاج ایشان به این دوا نمایند که آب کرفس و آب بادیان تر هر واحد دو اوقیه به ورق سه درم روغن بادام شیرین به قدر کفایت بنوشند بعد از آن ده درم روغن بید انجیر مع سه درم روغن بادام شیرین به این مطبوخ اکلیل بنوشند اکلیل الملک ده درم بیخ بادیان ده درم در چهار رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند صاف کرده چهار اوقیه از آن به روغن های مذکور بنوشند و طبیخ زوفا که در آن اکلیل الملک جوشانیده باشند بر شربت آن سه درم روغن بیدانجیره دو درم روغن بادام انداخته نوشیدن نیز ایشان را نافع است و از مسوحات واضمده این دوا مجرب است بگیرند جعده اکلیل الملک حما بابونه شبت هر واحد ده درم افسنتین سنبل الطیب هر واحد هفت درم صنبر هشت درم کندر شش درم بیخ خطمی پانزده درم مصطکی اشق جا و شیر میعه سائله هر واحد ده درم پیه بطه پیه ماکیان هر واحد دو اوقیه موم سرخ نیم رطل و افضل مسوحات روغن ناروین و روغن سنبل است که در آن عروقی و مانا آمیزند و بمالند و طعام هلیون و لبلاب به روغن بادام شیرین پخته و چقندر و کرنب به زیت پخته و از اغذیه که مجفف دم و هضم او سهل باشد نیز نافع است و از قی مطلقا اجتناب نمایند ایلاقی و جرجانی گویند که در ابتدای

ظهور ورم هر صبح آب کرفس و غیره که در قول شیخ گذشت بدون به ورق بدو درم روغن بادام بدهند و بعد هفت روز مطبوخ الکیل الملک که در قول مسطور مذکور شد باید داد و یا بیخ بادیان انیسون هریک سه درم فقاح اذخر مصطکی تخم کرفس هریک یک دو درم پر سیاوشان پنج درم بدستور مطبوخ مذکور جوشانیده صاف کرده هر صبح چهار اوقیه به دو درم روغن بید انجیر و سه درم روغن بادام بدهند و شربت زوفا که در آن اکلیل الملک پخته باشند نافع بود و در نسخه ی ضماد مجرب شیخ مقل ده درم و زعفران یک نیم اوقیه و روغن سوسن و روغن ناردین هریک نیم رطل افزوده و نوشته که اشق و جاو شیر را با زعفران سوده در شراب حل کنند و ادویه ی دیگر کوفته بیخته و پیه و موم در روغن گداخته بدان بسرشند و در بعضی نسخه بیست درم کتیرا داخل است و یا خاکستر چوب انگور و سعد و اذخر و سنبل کوفته به سرکه سرشته ضماد نمایند و بجای آب ماءالعسل بنوشند خجندی گوید که علاجش نوشیدن ماءالاصول و بعض تریاقات و سعاجین است و آبی که در آن بیخ کرفس و بادیان و بیخ اذخر و مویز سرخ جوشانیده باشند به اندک روغن بید انجیر بیاشامند و اقتصار بر تقلیل غذا و تلطیف آن نمایند و این ضماد نافع است اکلیل الملک مرزنجوش بابونه جعده شبت هر واحد یک جزو سنبل الطیب افسنتین تخم کرفس بادیان کندر مصطکی اشق جاوشیر میعه هر واحد نیم جزو صبر سقوطری ربع جزو صموغ را بآب کرنب حلق کرده و ادویه ی دیگر سائیده همه را به قیروطی پیه ماکیان و موم جمع کنند و ضماد نمایند **صاحب کامل** گوید که هرگاه در فم معده یا قعرا و ورم بار در خو بلغمی عارض شود ماءالاصول مع و دواءالکریم یا مع امر و سیا به قدری روغن بیدانجیر بدهند و یا سنجر مینا و تریاق اربعه یا تریاق روفاق یا مشرودیطوس بآبی که در آن زیره واشنه و سداب و بیخ اذخر جوشانیده باشند بدهند و روغن بید انجیر بآب کرفس و بادیان و مویز بنوشند و تکمید فم معده بآبی که در آن زیره واشنه و بیخ اذخر و فقاح آن جوشانیده باشند به قدری نمک در آن سرکه کهنه آمیخته بعمل آرند و تضمید معده و فم آن به این ضماد نمایند صبر سقوطری پنج درم افسنتین رومی قرومانا هر واحد سه درم مصطکی سنبل الطیب هر واحد دو درم همه را باریک سائیده روغن یاسمین و روغن ناردین هر واحد ده درم موم سرخ پنج درم گداخته آمیزند و استعمال کنند و به اغذیه ی حاریابس مثل نخوداب بزیت و زیره و دارچینی و شبت و خولنجان و لحوم تیهو و دراج مطبخن به زیت و مری و سرکه و کرویا و فلفل و دارچینی تغذیه نمایند طبری گفته که نظر کنند بسوی قوت مریض پس اگر احتمال استفراغ کند واجب است که به این دوا استفراغ نمایند مصطکی یک درم توبال مس نیم درم مادزیون مدبر یک دانگ خصض هندی یک نیم دانگ هیله ی سیاه دو درم غاریقون نیم درم صبر سقوط پنج درم همه را باریک سائیده به شراب کهنه سرشته مثل فلفل حب سازند و در سایه خشک کنند شربت تام از آن دو درم بآب گرم است و اگر قوت او احتمال استفراغ نمایند لزوم تقلیل طعام می کند و اقتصار از آن بر آنچه ممکن باشد و از نوشیدن آب سرد منع نمایند و هر روز پانزده درم ماءالاصول بعد خوردن هفت درم حلنجبین بدهند و ملاک امر در معالجه ی این مرض تجویع است

و امر به ریاضت اندک و تمریخ معده به روغن گل و سرکه کنند و بدست دلک نمایند و بر آن رفاه مبلول به سرکه و روغن گل یا صوف مغموس در آن یا اسفنج تازه نهند و سائر اعضا که به حس ظاهر باشند چون در آنها این ورم حادث شود و من آن را به سرکه و روغن گل ولک ملیغ می نمایم بعده آنرا از اسفل بسوی فوق بر فائده و عصائب می بندم پس در شبانه روز زائـل مـی گردد و اگر اندک متعسر باشد به سرکه و خاکستر انگور ضماد می کنم پس این تحلیل می کند و اما در معده از استعمال روغن بسیار خوف کننده تا مسترخی نگردد تضمید او به ضماد مرکب از ادویه ی محلله و ادویه منشفه و ادویه ی معطره قابضه نمایند و بهترین ضماد که به این نوع ورم استعمال نمایند این است گل سرخ و مصطکی و مروصبر سقوطری و قصب الزیره هر واحد دو ثلث ورم کوفته بیخته قیروطی به روغن ناردین ساخته مخلوط سازند و بر پارچه به شکل معده تراشـیده بمالنـد و بـر معـده گذارند مادام که معده خالی باشد و چون در آن طعام داخل شود ضماد را جدا کنند و نزدیک آخر هضم اعاده آن نمایند و اگر در معده ضعف و استرخا اندک ظاهر گردد درین ضماد ده درم قسب و یک درم و ثلث فشار کند و نیم درم گلناز و دو دانگ سنبل الطیب زیاده کنند که این استرخا زائل کند و تقویت آن نماید و ابوماهر در تهیج یعنی ورم بلغمی معده ذکر کرده که ایارج یـک درم با کندر و نانخواه سوده مثقال آمیخته و بآب برگ ترنج سرشته وقت خواب بخورند.

علاج ورم سوداوی معده

بعد نضج ماده از مسهل سودا تنقیه کنند و بعد از آن نوشیدن شیر شتر با نبات یـا گلقنـد بسـیار مفیـد اسـت و اسـتعمال عـرق گهیکوار و قرص ور دو سنبل و زرشک کبیر و دوار املاک و دواءالکریم و معجون گل و مرهم مقل نیز معمول و اگـر در مـزاج حرارت باشد آب کاسنی آب عنب‌الثعلب آب بادیان سبز مرق با گلقند نافع بود و زعفران صبر زرد هر واحـد یـک درم افسـنتین سنبل الطیب هر واحد یک نیم درم سائیده بآب گرم ضماد کردن برای اورام صلبه ی معده و جگر بی نظیر است و اگـر سـنبل الطیب صبر تخم کیان مغز تخم قرطم مقل چربی مرغ و مغز ساق گاو و روغن گل و موم سرخ مرهم ساخته بـر معـده ضـماد کنند برای ورم سوداوی بسیار نافع بود و غذا آنچه در ورم بلغمی گذشت بدهند و اگر با خشکی دهان و تشنگی باشد عنب‌الثعلب سنبل الطیب قصب الزیره هریک چهار ماشه گل سرخ تخم کاسنی کوفته تخم خیارین کوفته هریـک شـش ماشـه جوشـانیده شربت بزوری دو توله داخل کرده بدهند و برای رفع حمی با صلابت خاکشی شش ماشه بعرق عنب‌الثعلـب پـا و سـیر خـوبش خفیف داده شربت بنفشه دو توله داخل کرده دهند بعده تدابیر معموله بعمل آرند و گاهی در صلابت معده و تهیج اطراف کهنـه این مسهل مفید و آلوبخارا پنج دانه اصل‌السوس بادیان گل سرخ گاوزبان پر سیاوشان افسنتین رومی هریک چهار ماشه سنای مکی عنب‌الثعلب تخم کاسنی پنج کاسنی تربد موصوف هر یک شش ماشه زنجبیل یک ماشه جوشانیده گلقند چهار توله فلوس خیار شنبر شش توله روغن بادام شش ماشه داخل کرده دهند بعده هلیله ی مربی یک عدد عرقین شربت بنفشه دو توله بالنگو

پنج ماشه پاشیده بدهند و گاهی بعد مسهل معجون گل چهار ماشه خورده اصل‌السوس بادیان تخم خطمی هریک چهار ماشه مویز منقی ده دانه جوشانیده گلقند دو توله مالیده می دهند و ایضاً بعد سهل عنب‌الثعلب گاوزبان مویز منقی اصل‌السوس گل خطمی بعرق عنب‌الثعلب جوشانیده شربت بزوی تخم ریحان داخل کرده باز مصطکی سوده یک ماشه با طریفل صغیر سرشته بخورند بالایش شیره ی کاسنی گلاب چهار توله عرق عنب‌الثعلب پا و سیر تودری سفید شش ماشه پاشیده نبات داخل کرده باز هلیله ی مربی بجای اطریفل و اگر بعد مسهل از ایارج تپ شود خاکشی بعرق بادیان شیره ی خیارین گلاب اندکی گرم کرده شربت بنفشه داخل کرده بدهند و اگر عوارض ریاح شدت کند مصطکی دو ماشه کرویا پودینه ی خشک اذخرمکی هریک چهار ماشه تخم کاسنی شش ماشه جوشانیده گلقند دو توله تودری سفید چهار ماشه دهند بعده اگر قبض زیاده شود شاهتره تخم کاسنی هریک شش ماهش گل سرخ گاوزبان هریک چهار ماشه انجیر زرد سه دانه آلوبخارا هفت دانه سنای مکی نه ماشه مویز منقی یازده دانه جوشانیده گلقند سه توله بدهند و جوگراج گوگل تجویز کنند و اگر با تپ و آروغ بسیار بود گل بنفشه یخ بادیان بیخ کاسنی عنب‌الثعلب تخم خرپزه تخم خیارین کوفته هریک شش ماشه مویز منقی ده دانه تخم کشوث سه ماشه جوشانیده گلقند دو توله حل کرده دهند و بر صلابت قیروطی نهند و بدانند که در سودای احتراقی ماءالجبن با سفوف لاجورد مفید می شود و گاهی در صلابت معده با مراق و بواسیر و قبض و خروج سده ی خون آلوده احیاناً اول منضج بنفشه عنب‌الثعلب بیخ بادیان گاوزبان هریک شش ماشه اصل‌السوس پنج ماشه پوست بیخ کاسنی نه ماشه مویز منقی ده دانه در عرق عنب‌الثعلب عرق کاسنی شب خیسانیده صبح جوشانیده گلقند مالیده نیمگرم دهند سه چهار روز باز تخم خطمی ریشه خطمی هریک شش ماشه به رعایت بواسیر افزایند باز برای نفخ و بول کدر غلیظ انیسون سه ماشه بادیان شش ماشه تخم کشوث سه ماشه سپستان ده دانه افزایند و دور روز بعمل آورده برای تفتیح سده سنای مکی نه ماشه افزاینده روز دوم مغز فلوس شش توله ترنجبین چهار توله روغن بادام شش ماشه و در طبیخ تخم قرطم یک توله افزوده مسهل دهند غذا نخوداب و شله ملائم و بجای آب عرق گاوزبان عرق کاسنی عرق کوه باز تبیر لعاب ریشه خطمی شش ماشه عرقیات پا و آثار شیره ی خیارین شش ماشه شربت بزوری دو توله تخم ریحان شش ماشه و گاهی تبرید عرق باذیان گلاب شربت بزوری تخم ریحان و گاهی گلقند بجای شربت و گاهی هر دو داده دو سه روز توقف کرده باز در نسخه ی منضج اول تخم کشوث سه ماشه بادیان شش ماشه انیسون سه ماشه خیارین کوفته شش ماشه انجیر زرد سه دانه عوض اصل‌السوس افزوده دو سه روز داده در مسهل دوم به فسائج فستقی ریوند چینی هریک شش ماشه غاریقون سه ماشه افزایند باز تبرید بدستور داده در منضج اول تخم خرپزه تخم خیارین هر یک شش ماشه تخم کشوث سه ماشه گل نیلوفر یک توله عوض اصل‌السوس داخل کرده دو سه روز بدستور بعمل آرند و در مسهل سوم حب ایارج و حب لاجورد همراه عرق گاوزبان و عرق عنب‌الثعلب چهار گهری شب باقی مانده خورده صبح بدستور

همه اجزای مسهل اول مع اجزای منضج بنوشند باز دو سه روز منضج داده مسهل چهارم مع جذب دهند و تبرید عرقیات گلقند شربت بزوری معجون و بیدالورد بعد از آن ماءالجبن استعمال نمایند ذکر ادویـه مرکبـه یونانیـه و هندیـه نـافع صـلابت معـده حلنجبین معمول در اورام معده و جگر همراه شیر شتر و در جاهائی که از مسهل خیار شبنر تنفر باشد بکار برند عصاره ی ریوند دو دانگ انیسون نیم درم تربد سفید یک درم غاریقون سفید یک نیم درم گلقند بست درم اجزا کوفتـه بیختـه در گلقنـد خـوب آمیخته نگاهدارند و به قدر سه چهار توله همراه شیر شتر بعمل آرند دواءالکرکم صغیر که در اورام صلب معـده و جگـر و سـوء القینه و استسقاء همواره معمول و مجرب است زعفران سلیخه سنبل الطیب هریک دو درم مرمکی فقاح اذخـر قسـط دارچینـی هریک یک درم کوفته بیخته مرمکی را در سرکه تر کرده حل نموده همه را به عسل کـف گرفتـه وزن ادویـه معجـون سـازند شربتی از یک مثقال تا دو درم و اکثر وزن همه مساوی گرفته می شود و گاهی ریوند دو درم افزوده می شود و اگر از همه اجزا هر یک دو درم و دارچینی یک درم بگیرند و گل سرخ و طباشیر و زرشک هریک دو درم پوست بیخ کاسنی چهار درم افزایند و هنگامی که در مزاج مریض گرمی باشد بعمل آرند انسب بود و از تصرفات والد حکیم علوی خان است و **دواءالملک صغیر** کـه در صلابت معده و جگر و استسقا معمول است لک مغسول قسط تلخ فقاح اذخر ترس حب الغار حلبه فلفل سیاه هریک ده درم ریوند چینی پانزده درم کوفته بیخته به عسل سه چند بسرشند شربتی یک درم به طبیخ افسنتین یا بآب گرم دبیدالورود معمـول در اورام معده جگر و استسقا و برای صداع بار دو سد رود وار و ضعف معده و جگر و تفتیح سد و جگر و تحلیل اورام و بیلات و منع صعود انجره و دوی و طنین نیز نافع سنبل الطیب مصطکی زعفران طباشیر دار چینی اذخراسان قسط شیرین غافـث تخـم کشوث فوه لک مغسول تخم کاسنی تخم کرفس زراوند طویل حسب بلسان عود غرقی هریک یک درم گل سـرخ برابـر همـه ادویه با عسل سه وزن ادویه بقوام آورده آمیزند خوراک از یک درم تا دو درم **عرق آسو** که جهت صلابت شکم و استسقا مکرر به تجربه رسیده مغز گهیکوار چهار آثار ادرک دو آثار هلیله ی زرد زنجبیل فلفل سیاه آمله براده ی آهن دار فلفل هریک نیم پا و قند سیاه کهنه چهار آثار قند را در آب شربت نموده و باقی ادویه کوفتنی جوکوب نموده همه ادویه با شربت در یک سبوچه ی گلی کهنه که اکثر در آن روغن زرد یا تلخ داشته باشند جمع نموده در جای خشک دفن کنند و گرداگرد سبو و زیر آن سـرگین اسپ پر کنند و یک هفته بگذارند تا جوش خورد و فرو نشیند و باید که هر روز خبر آن سبو گرفته باشند تا از جوش دوا ضـائع نشود و سر او بسته دارند بعد از آن برآورده صاف کرده یک پیاله قهوه خوری بخورند و غذا برین دو دام دال در آب خوب پخته مانند شوربا کرده بخورند و موافق اشتها دو سه ماشه غذا افزوده باشند اگر تشنگی زیاده شود در یک پیاله ی قهوه خوری عرق بادیان دو قطره سرکه ی انگوری داخل کرده بنوشند رفع می شود **عرق گهیکوار** که جهت صلابت معده و جساوت آن مجـرب است مغز گهیکوار بست و پنج آثار قند سیاه هشت آثار پوست هلیله زرد آمله مقشر نانخواه زنجبیل فلفل سیاه سنبل الطیب سعد

کوفی هریک نیم سیر سها گه تیلیه پا و سیر کوفته در آب از قند شربت کرده همه را در سبو انداخته در سرگین اسپ دفن سازند هرگاه قابل عرق کشیدن گردد یعنی به جوش آمده فرو نشیند عرق کشد و بار دیگر همین را دو آتشه کنند و به قدر دو چهار توله بعمل آرند قرص درد معمول برای صلابت معده گل سرخ دو توله اصل‌السوس مقشر سنبل الطیب هر واحد یک توله مصطکی رومی افسنتین هریک شش ماشه کوفته بیخته بآب عنب‌الثعلب قرص ها سازند خوراک از سه ماشه نه ماشه سوده با شربت بزوری یک نیم توله سرشته بلیسند و بالایش عرق بادیان بنوشند و گاهی مصطکی افسنتین هریک سه ماشه می گیرند و دانه الایچی سفید چهار ماشه افزوده حب بسته بدستور می دهند قرص سنبل که در ورم صلب معده و جگر بکار آید فقاح اذخر سلیخه گل سرخ ریوند چینی قصب الزیره سنبل الطیب هرکدام سه درم زعفران مرمکی انیسون قسط فلفل سیاه هرکدام یک درم مقل ارزق سه درم مصطکی میعه ی سائله هرکدام دو درم اشق یک درم کوفته بیخته اقراص سازند هریک به وزن مثقالی خوراک یک **قرص زرشک کبیر** جهت ورم معده وجگر و تپ های بلغمی و استسقانافع عصاره ی زرشک مغز تخم خیارین مغز تخم خرپزه، هریک سه درم گل سرخ ترنجبین هر یک شش درم تخم کشوث رب‌السوس طباشیر تخم کاسنی مصطکی سنبل الطیب عصاره غافث فودلک مغسول ریوند چینی هریک دو درم زعفران نیم درم کوفته بیخته بآب ترنجبین سرشته اقراص سازند معجون گل که ورم معده و جگر استسقاء فساد جگر و درد معده را نافع است گل سرخ چهار ده درم بیخ سوسن هفت درم پوند چینی لک مغسول هریک یک مثقال و نیم سلیخه زعفران هریک سه درم مرمکی نیم مثقال مرو زعفران را در سرکه حل کنند و دیگر دواها کوفته بیخته بدان بیامیزند و به عسل سه چند بسرشند مرهم مقل تألیف حکیم علوی خان که در تحلیل اورام صلب و صلابت عضلات مجرب است مقل ازرق اشق هریک هشت درم گل سرخ بست درم گل بابونه هشت درم اکلیل الملک عنب‌الثعلب هریک نه درم برگ چغندر ده عدد برگ کلم پنج عدد زرنباد زراوند مدجرح مرز نجوش پر سیاوشان هریک چهار درم حاشا زوفای خشک برگ غار حلبه تخم کتان هریک تا هشت درم عود هندی چهار درم مجموع را کوفته بآب پخته در هاون انداخته روغن بید انجیر بست درم روغن ناردین پیه مرغ گداخته مغز قلم گاو هریک شازده درم روغن مصطکی هفت درم هشق و مقل در سرکه ی انگوری بخیسانند تا حل شود پس با مجموع ادویه پخته در هاون کرده چندان بدسته بمالند که چون مرهم شود شب ها بر موضع صلابت ضماد نماید اقوال حذاق گیلانی می نویسد که علاج این مرض آنچه در میامرست این است که آب بادیان و آب کرفس چهل درم به چهار درم فلوس خیار شبنر و دو درم روغن بادام و نیم دانگ زعفران بنوشانند و اگر طبع نرم باشد عوض خیار شبنر قرص طباشیر ممسک متخذ به زعفران کنند و به غیر روغن بنوشانند صاحب اقتباس می نویسد که در تحلیل و نضج مواد مناسب مراج کوشند مثلاً اگر در مزاج حرارتی بود آب برگ بادیان و کرفس و عنب‌الثعلب هریک هفت توله و خیار شبنر هفت توله گلقند چهار توله روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده

دهند و اگر حرارتی در مزاج نبود این مطبوخ دهند پوست بیخ را زیانه پوست بیخ هند با افتیمون برگ شاهتره باد رنجبویه عنب‌الثعلب هریک نه ماشه افسنتین بیخ کبربسفائج صغر فارسی هریک چهار ماشه تخم کاسنی تخم قرطم هریک یک توله گلقند چهار توله سکنجبین افتیمونی علوی خان دو توله روغن بید انجیر نه ماشه و غذا نخوداب بچه ی مرغ و یا شوربانبان دهند و بعد از حصول نضج تام تنقیه با یارجات کبار مثل روفس دار کاغانیس نمایند بنابر آنکه قبل از نضج باعث زیادتی مرخص می باشد و در ابتدا ضماد به چیزهائی که ملین و محلل و معطر بود و اندکی قبض داشته باشد مثل سنبل و سعد و اذخره گل بابونه و تخم کتان و جله و افسنتین و زعفران و آب کرنب و مغز ساق گاو و روغن زیت و بادام و موم زرد و پس از تقنیه ماءالاصول با روغن بید انجیر دهند و چون کهنه گردد و قرص سنبل با مثلث و یا تریاق اربعه با شیر شتر بدهند شیخ می فرماید که قانون درین نیز همان است که ادویه ی محلله از قابضه خالی نباشند و همه ادویه شدیدالتحلیل که در آخر اورام حاره بکار آید درینجا نافع بود و واجب است که مدام شیر شتر بنوشند و از آنچه نفع می کند ایشان را این است که سه درم ورغن بید انجیر ماءالاصول که در آن خیار شبنر مالیده باشند بنوشند و اگر حاجت به قویتر از این افتد در ماءالاصول فقاح اذخرو مصطکی و پر سیاوشان به سائر ادویه یک یک جزو داخل کنند و اگر با روغن بید انجیر روغن سوسن یک درم و روغن بادام دو درم کنند نافع بود و کذلک چون این روغن به ماءالعسل بنوشند و باید که در ضمادات این مغز ساق گوزن و مغز ساق گاو و پیه کوهان شتر استعمال کنند و از ادویه ی نافعه درین و درد بیلات این است که اکلیل الملک حلبه بابونه حب الغار خطمی افسنتین هر واحد یک جزو اشق مقل الیهود هر واحد دو ثلث جزو صموغ را در طبیخ انجیر که در طلا جوشانیده باشند حل کنند و به عسل بسایند پس ادویه آمیخته ضماد سازند که عجیب است و این ضماد نیز مفید است چرک خانه ی زنبور عسل شش جزو میعه دو جزو مصطکی یک جزو علک البطم نیز جزودردی روغن ناردین به قدری که ادویه جمع شود و ایضاً اشق صد موم صداکلیل الملک دوازده زعفران مرمقل الیهود هر واحد هشت درم روغن بلسان یک رطل و آنچه ایشان را بسیار نافع است روغن عصیر انگور است و کذلک طیخ ایرسا به خیار شبنر است و ضمادی که در ضعف معده مع صلابت گذشت و این نسخه ی ضماد جیدست مصطکی کندر افسنتین هر واحد یک جزو اشق زعفران هریک دو جزو سعد سه جزو قیروطی به روغن ناردین به قدر کفایت و چون اتفاق چیزی افتد که آن قلیل الاتفاق از انتقال ورم بلغمی بسوی ورم صلب است اوفق علاج آن ضماد به این صفت است اشق و مقل و تخم کرنب و بادام تلخ و میعه سائله و مصطکی و سنبل و اذخر و سعد صموغ را حل کرده و سوای آن سائیده جمع نموده ضماد سازند و غذای ایشان مثل هلیون و لبلاب و روغن بادام شیرین کنند و خصوصاً هرگاه از ورم حار انتقال نموده باشد مسیحی گوید که اگر زمانه ی ورم امتداد کند و حرارت ساکن گردد و در آنجا ورم صلب باقی ماند تصمید موقع به این ضماد نمایند بنفشه خشک بیست درم گل سرخ پنج درم سنبل الطیب شش درم سعد اذخر قصب الزیره هر واحد دو

درم مصطکی سه درم آرد طبه بست درم گل بابونه خطمی سفید آرد جوهر واحد ده درم همه را به لعاب بزر کتان جمع کننـد و به روغن ناردین مسح موضع نمایند و چهار ساعت قبل طعام دهد و بعد هضم آن ضماد کنند پس اگر ورم معـده کهنـه گـردد قرص سنبل بدهند و تضمید به این ضماد نمایند مثل ده درم ماشق پنج درم حب البان ده درم تخم کرنب ده درم سنبل الطیب پنج درم مصطکی مثله موم سه درم روغن ناردین پانزده درم صموغ را به شراب حل کـرده همـه را جمـع نمـوده ضـماد کننـد **جرجانی** و ایلاقی گویند که پیوسته شیر شتر دادن علاج صواب است و قرص سنبل دادن سود دارد و در نسخه اضماد کـه بـه قول شیخ گذشت و عجیب است وزن اشق و مقل هریک چهار جزو نموده و میعه ی سائله و مرو سنبل و مصـطکی و سـعده و اذخر افزوده و نوشته که صغ ها را به شراب که در آن انجیر خشک دوازده عدد پخته باشند حل کنند و به انگبین بسایند و ایـن ضماد بعمل آرند تخم کتان حلبه تخم کرنب هریک یک مشت مرو سنبل و سعد هریک سه درم مقل و مصطکی هریک هفت درم اشق سه درم صفغها را به شراب حل کنند و دوا بدان بسرشند و نسخه ی ضماد دیگر همان اسـت کـه در قـول مسـیحی گذشت مگر وزن بنفشه دین ده درم و سنبل سه درم و میعه عوض سعد است و نوشته که معده را به روغن ناردین چرب کـرده این ضماد بسرشند و هر وقت که طعام خورند پیش از آن به چهار ساعت ضماد بردارند و بعد خوردن طعام به چهار ساعت باز بر نهند و طعام از آن نوع هک در قسم سابق گذشت بدهند و بجای آب جلاب و ماءالعسل ماشیر شتر بخورند مجوسی گفتـه کـه اگر بار و صلب باشد باید که ایارج لوغاذیا و ایارج ارکاغانیس با قدری آب عنب‌الثعلب و آب بادیان بدهند و اگر زمانه تابستان و هوای گرم و سن شباب بود آب بادیان و کرفس هر واحد دو اوقیه گرفته مغز خیار شبنر پنج درم در آن مالیده یـک درم روغـن بید انجیر دهند و این ماءالاصول باید داد بگیرند پوست بیخ کرفس و پوست پنج بادیان هر واحد ده درم انیسون و تخم کرفس و بادیان هر واحد سه درم اصل‌السوس مقشر کوفته بابونه اکلیل الملک هر واحد هفت درم حلبه چهار درم انجیر سفید ده عـدد مویز منقی پانزده درم همه را به چهار رطل آب بجوشانند تا به یک رطل آید صاف کنند و هر روز از آن چهار اوقیه گرفته سـه درم خیار شبنر در آن مالیده و روغن بید انجیر از یک درم تا مثقال آمیخته بنوشند و اگر صلابت قوی باشد این مطبـوخ بدهنـد پوست بیخ کرفس پوست پنج بادیان بیخ اذخر هر واحد هفت درم اکلیل الملک بیخ خطمی اصل‌السوس مقشر کوفته و خسـک هر واحد ده درم کماذریوس کمافیطوس بند کتان علیه هر واحد پنج درم تخم خطمی و خبازی هر واحـد شـش درم مصـطکی ملک الانباط هر واحد سه درم اشق جا و شیر سکنج مقل هر واحد یک نیم درم مویز منقی بست درم انجیر سفید ده عدد همـه را در پنج رطل آب بجوشانند تا به یک رطل آید صاف کرده هر روز چهار اوقیه به یک درم روغن خروع و مثقال امروسیا بدهند تا سه روز یا پنج روز و این ضماد برای صلابت معده نافع افسنتین رومی سنبل ملیخه مصطکی هر واحد چهـار درم حلبـه بـزر کتان هر واحد پنج درم زعفران مرکی هر واحد درم صبر میعه هر واحد چهار درم همه را باریک سائیده موم سرخ دو درم و نـیم

به روغن زنبق یا روغن قسط یا روغن ناردین پانزده درم به قدر حاجت گداخته ادویه خوب حل کرده از آن مـرهم سـازند و بـر معده ضماد کنند و این ضماد نیز مفید بابونه اکلیل الملک افسنتین کرنب شبت حلبه تخم کتان مغز تخم قرطم مقل از رق هـر واحد پنج درم مصطکی سلیخه قردمانا هر واحد دو درم صبر سقوطری کندر ذکر هر واحد چهار درم مرو زعفران هـر واحـد درم تخم خطمی خبازی گل بنفشه اشق سکنجبین هر واحد سه درم آنچه کوفتنی است کوفته بیخته و صموغ را در آب کرنب حـل کرده همه را در پیه ماکیان یا پیه بسط یا مغز ساق گاو که در روغن سوسن گداخته باشند آمیزند و بر معده ضماد نمایند و اگـر مرهم و اخلیون به روغن قسط یا روغن ناردین حل کرده و به قدری ساذج هندی و زعفران و سلیخه و سنبل و غیره از اشیای خوشبو مقوی معده ی بارد آمیخته ضماد نمایند انشاءالله نفع بخشد صاحب ترویج گوید که از آنچه نفع می کند ایشان را شربت اصول و ماءالاصول است و این مطبوخ بیاشامند پوست بیخ کرفس و بادیان هریک سه درم بادیان تخم کـرفس اصـل‌السـوس تخم خیارین شبت حلبه هریک چهار درم انجیر ده عدد مویز منقی سرخ بست درم در دو رطل آب بجوشانند تا به یک رطل آید صاف نموده سه روز بنوشند هر روز ثلث رطل با پنج درم مغز خیار شبنر و نیم درم روغن بید انجیر و یک درم روغن بادام و این ضماد نافع است حلبه تخم کتان مروبابونه اکلیل الملک بیخ خطمی هریک پنج درم اشق مقل هریک یـک دام انجیـر ده عـدد مصطکی سنبل الطیب هریک درم بدستور معهود و مرتب ساخته ضماد نماینـد و از اغذیـه شـوربای بچـه ی مربـغ و مـزورات معمول از هلیون و چغندر و لبلاب و خبازی به روغن بادام شیرین یا مسکه بخورند و اگر زمان صیف نباشد و احتیـاج بـه اسـها افتد چیزی از ایارجات به ماءالاصول و روغن خروع دهند و بداخلیون ضماد کنند و این ضماد نافع است صبراشق جا و شیر میعه هریک پنج درم سنبل مصطکی افسنتین مرقرونا اکلیل الملک بابونه تخم خطمی بنفشه پر سیاوشان گل سرخ، هریک سه درم انجیر ده عدد حلبه تخم کتان هریک هفت درم صموغ را بآب کرنب حل کرده ضماد مرتب سازند و آنچـه از اوهـان ایشـان را نافع است پیه ماکیان و پیه بسط و مغز ساق بقر و مغز ساق اهل است **طبری** گوید که معالجه ی ورم سوداوی صـعب اسـت و اگر مریض از معالجه ی او غافل شود ورم سرطانی صلب گردد و حس برود پس علاج نپذیرد و علاجش ایـن اسـت کـه اگـر احتمال استفراغ کند به مطبوخ افتیمون تنقیه نمایند و تقلیل طعام کنند و بر آنچه از آن ممکن باشـد اقتصـار نماینـد و تضـمید معده به ضمادی که مذکور گردد باید کرد و زیاه کنند از آن افسنتین یا عصاره ی او و عصاره ی غافث و اندک افتیمون و لزوم تناول آئله مربی و هلیایه مربی نمایند و در هر پنج روز یکبار بر نهار تفریق معده به روغن گل متخذزیت اگر یافته شود والا بـه زیت نمایند و اگر زمانه ی زمستان و بلد بارد باشد تغیر زیت باک نیست و کثرت تمریخ و تنطیل نکنند تا معده مسرتخی نگردد و دائم با تناول این معجون امر نمایند و آن اطریفیل صغیر است که در آن افسنتین و افتیمون و مصطکی و عود خام از هر واحد مثل یک جزواو و برگ باد رنجبویه و گاوزبان از هر واحد مثل اجزای او باشد در مویز منقی بـه سرشـتن نـرم بسرشـند و ایـن

معجون در ازاله ی این ورم بالغ النفع است و اگر ورم سخت شد و سرطان گردید علاج او صعب است سیما چـون حـس معـده باطل گردد و آنچه ممکن است در علاج این پرهیز تام است و فصد باسلیق اگر ممکن باشد و از آن بالغ نباشد و استعمال ضماد در بعض اوقات و بطول ایضاً و ابوماهر گفته که تضمید این رم در اواخر آن به گل بابونه ی اکلیل الملک و بیخ خطمی سفید و عصاره ی افسنتین و عصاره ی غافث و افتیمون اجزای اذبجنب جوب را گرفته باید کرد و گفته که تنطیل معده بآبی که در آن بابونه و اکلیل الملک جوشانیده باشند بعمل آرند.

دبیله معده

و آن عبارت از ریم کردن ورم باطن معده است و ورم حار که ریم کند آن را خراج گویند شیخ می فرماید که اکثر به سبب جهل اطبا از تدبیر صواب ورم معده منتقل به خراج می گردد و بسیار باشد که خراج در ابتدا افتد به غیر انتقال از ورم به سبب آنکه ماه در آن عضو اولاً حاصل شود پس در جمع و تقیح شروع کند و خراج گردد اولاً و ملامت ابتدای خراج این است کـه تـپ و درد شدت کند و قشر پره و لرزه مضاف آن گردد و عطش و آسیب افزاید و اشتها ساقط شود و به نزول طعام و آب ایذا باید و چون مزمن گردد و بدن لاغر شود و چشم غائر گردد و تپ ساکن شود و صلابت چندان افزاید که از انگشت فرو نشود و بول انـدک آید و قی و اسهال عارض گردد و هرگاه با این حال معده درد کند و اطراف سرد شود علامت روی باشد علاج در ابتـدا واجـب است که مبادرت بفصد نمایند اگر مزمن نباشد و نشان ازمان آن که مذکورث ظاهر نگردد و به تبرید معده ی متورم به ورم حار شرباً و طلا از داخل و خارج کوشند تا از دبیله شدن آن را بازدارد و چون دبیله گردد و در نضج شروع کند آن وقـت بـزر کتـان تخم مرو تخم خطمی مساوی باریک سائیده سه درم به شیر بز چهار اوقیه صبح و شام بدهنـد و ضـمادات منضـجه اسـتعمال نمایند مثلا حلبه تخم مرو هریک نه ماشه مغز بادام تلخ نه عدد کوفته به روغن بید انجیر سرشته ضماد کنند و اگر اکلیـل گـل بابونه حلبه حب انعار افسنتین هریک چهار ماشه تخم مرو سه ماشه مغز بادام تلخ سی عدد مقل الیهود پنج ماشه انجیـر زرد ده عدد مویز منقی سه توله در شراب کهنه پخته صلایه کرده مقل واشق و صبر زرد هریک سه ماشه در سرکه حل نموده روغـن به انجیر یک نیم توله آمیخته اول موضع ورم به روغن گل چرب کرده بالایش ضماد کنند و در روزی سه چهار مرتبه و کذا در شب برای نضج و بیله ی معده بسیار فائده می کند و یا گل خطمی گل بالینه اکلیل المللک اشق مقل علک البطم کوفته بیخته بآب گرم ضماد نمایند و اگر قوی تر خواهند سرگین کبوتر پیه بط پیه مرغ بیامیزند و غذا شیر گاو با نان خشکار و یا حریره های لعابیه منضجه دهند و در این دقت از فصد و اسهال محترز باشند تا در نضج توقف مانند و هرگاه نضج یابـد و نشـان نضـج آن است که تپ و درد ساکن شود ثقل زیاده گردد و حله کند در آن هنگام اگر امر خفیف بود تو هم نضج قریب باشد شـیر تـازه و آب گرم هر ساعت به دفعات نیوشانند و نوشیدن آب شور پا و آثار و روغن زرد چهار و نیم توله و شکر سرخ شش توله در شـیر

گاو یا نیم آثار داخل کرده نیز مفید بود و نظر کنند اگر درم شود و ترقب بی جان و قشویره و انفجار درم باشد شکم از دست به ملایمت بیفشارند تا ورم منفجر شود و اگر گشاده نگردد ماءالعسل گرم دهند و انجیر و مویز نقل فرمایند و اگر دیر شود قـدری خردل کوفته همراه ماءالعسل یا آب گرم بدهند و این شربت نضج و مفجرست بگیرند شراب انجیر دو اوقیه لعـاب تخـم کتـان لعاب حلبه هریک ده درم و گرم کنند و دو دانگ زعفران و یک نیم دانگ صبر در آن اندازند و بدهند و اگر تپ ساکن نباشد یا ترسند که معادت کند خمیر تنها در آب گرم انداخته بدهند و اگر از این غنا حاصل نشود باید که آب طبیخ حلبـه و خشـک بـه روغن بادام تلخ دهند و اگر حاجت به قوی تر از این افتد و در شروع طریق نضج بر اول زیادت کرده باشـند در آن روغـن بیـد انجیر داخل کنند و از ادویه که درین باب مجرب شیخ است این است که صاحب او کاسنی صحرائی خشک یک نیم درم تخـم مردو حلبه یک یک درم سائیده به نبض شیرهای تازه گرم کرده مثل شیر خر یا شیر بز به قدر سه اوقیه و شکر سه درم بخورد و ایضاً این ضماد مجرب اوست بگیرند کاسنی بری خشک اوقیه حلبه دو اوقیه تخم مرو چهار اوقیه و کوفته بیخته به شـیر بـز پخته و به روغن کنجد سرشته گرم ضماد نمایند و باید که حمام بآب نیمگرم کنند و یا در آب نیمگرم نشینند و انجیر خشک و بابونه و حلبه و اندک افسنتین برای تقویت داخل کرده بپزند تا مثل عصیده گردد و بر دبیله گذارند و ازین جمله امرا و آنست که ورم نضج یابد و منفجر گردد و چون ورم نرم شده و آثار نضج معلوم گردد و استعمال تحمیم مذکور ضـمادات و اعانـت آن بـه ضماد انجیر مذکور کرده باشد برای او بستر مضاعف به غایت نرم که به خشونت موضع و صلابت آن و سردی موضع ایلا نیابد فرش کنند و بفرمایند که بر آن بستر بر شکم بخوابد تا معده فشرده گردد و ورم او منفجر شود و انفجار احاز وقوع قشر و لرزه و از خروج ریم و خون به قی و اسهال و فرو نشستن ورم معلوم می شود پس هرگاه منفجر گردد و مده و خون به اسـهال و قـی برآید آن وقت ماءالعسل یا ماءالشکر و یا آبجو بنوشانند و ایضاً در این وقت صبر بآب کاسنی و ایارج فیقرا دادن معده را پاک کند و ریم به اسهال بیرون آرد و در این وقت از اغذیه بر ماءالشعیر حسوبای موافقه قناعت دارزند پس هرگاه شکم از ریم پاک گردد ملات ملحمات که در علاج قروح معده بیابید بخورانند یا آنکه هرگاه ریم و خون از معده به قی بیرون آید نشان ناامیدی قویتر از نشان امیدواری باشد یعنی مریض اکثر درین حالت زنده نمی ماند پس چون بدانند که در معده ریم است اخراج آن به اسهال نمایند و تحریک او بقی نکنند و اگر به این تدابیر منفجر نگردد ادویه که در علاج ورم سلب مذکور شد استعمال نماینـد و ایـن ضماد نیز منضج ورم سلب است خطمی اکلیلک الملک پر سیاوشان مردانگ برگ نبگو صمغ عربی ارزن حلبه تخم کنوچـه ی قل میعه سایله سرگین کبوتر سرگین خروس پشک بز بزر کتان صابون عراقی صبر سقوطری مساوی کوفتـه بیختـه بـه شـیر گوسفند با آب سرشته بر موضع ورم ضماد نمایند و اغذیه ی موافق برای ایشان در ابتدای مرض لعای معمول از نشاسته و جـو مقشرست یاز رده ی بیضه ی نیمبرشت و در آخر آن شوربای مرغ که قدری شبت و حلبه در آن پخته باشند **صاحب کامل** گوید

که اگر ورم تحلیل نشود و امر او به تقیح مول گردد تخم طرخشقوق حلبه تخم مرو مساوی کوفته بیخته سه درم با ربـع رطـل آبی که در آن انجیر خشک جوشانیده باشند بدهند و یا خمیر عمروس در آب انجیر و آب که در آن خیار شبنر مالیده باشند مقدار ربع رطل بنوشانند و اگر تپ نباشد بگیرند آب انجیر خشک دو اوقیه ثمیر چهار درم لعاب تخم کتان لعاب حلبه هر واحد ده درم زعفران دو دانگ صبر سقوطری ربع درم و این دما در انفجار اورام و ماميل شاقوی الاثر است و چون آماس بشکافد و ریم خارج گردد علاج او در قرحه ی معده بیاید **بعض** متأخرین می نویسند که چون ورم بلغمی معده رو به جمع آرد این ضماد نهند تـازه پخته شود اکلیل بابونه افسنتین حلیله تخم کتان حب النار عنب‌الثعلب سنبل الطیب هریک یک توله اشق مقل جاه شیر هریک سه درم در سرکه حل کرده انجیر زرد بست پنج عدد در بول شتر بپزند که مهرا گردد در شراب دو آتش صلایه کرده آمیختـه بر پارچه ی بافته مثل مرهم کشیده بر درم گذارند در روزی هفت هشت مرتبه ی و همچنین در شب تا زود پخته منفجر گردد و چون آثار پختگی ظاهر شود بر انفجار یاری دهند بدین نوع که شیر تازه ی گاو سیاه یک نیم پا و آب شـوربا و آثـار نیمگـرم بنوشانند و معده را به دست بمالند و بخیسانند تا بکشاید و ریم از دهن بیرون آید همان وقت برآمدگی موقوف شود پـس بنـابر پاک کردن ریم ماءالعسل و یا جلاب از شکر سرخ و گلاب ساخته بنوشانند و غذا آش جو به شربت انار دهند و بعد دو سـه روز ایارج فیقرا در عسل آمیخته بلیسانند و بدرقه نمایند به بقوع صبر که در آب کاسنی سبز ساخته باشند تـا پـنج شـش روز دهنـد تاریم تماد پاک شود پس جهت اند مال ادویه ی ملکه در قصر معده بیاید استعمال کنند.

قروح و بثور معده

گاه عارض می شود معده را قروج و به ثور سبب حدت اخلاطی که جرم آن تشرب کند یا ملاقی آن گرد و اکثر به سبب وصول ماده از غیر آن افتد چنانچه بیشتر از آن که بسوی معده از سر نازل می شود در آن قرحه می افتد و آن نزله ی حـار لـذاع مـی باشد یا قابل عفونت که متعفن می گرداند و چون نزول آن طول می کند تا کل حادث می نماید بالجمله قرحه ی معده گاه کبیر می باشد چنانچه از انفجار دبیله معده و گاهی به عکس این چنانچه از خلط حار حا و خواه تشرب در جرم معده باشد یا نه و عام است که این غلط در معده تولد کند از تناول اشیای گرم و تیز و یا نزله ی گندم و تیز باشد که از سر فرود اید و یـا از عضـوی دیگر به معده ریزد و بیشتر قروح معده خصوصاً در اسفل آن به صغر نفس و درد عرق و غشی و سردی اطراف مودی می گردد و چون قروح در ساقل معده عارض شود لاغاله هضم فاسد و باطل گردد و خون دروح کم تولد کنـد و از آن حـوارض مـذکوره پدید آیند و دلیل قروح معده به دیواری آروغ و بوی دهن و قشر فم و خشکی کام و زبان به سبب ارتقای نجره ی حار و کثرت قی و غثیان ممای خفیف اکثر درد در فم معده یا قریب ناف و سوزش و معده و هیجان درد آن از خوردن چیزی ترش یا تیـز و خروج ریم و خون و صدید و قشور در قی و برازست و چون در معده به ثور متقرحه باشد جشا خیلی کثرت پذیرد و فـرق میـان

قرحه ی مری و فم معده آن است که در قرحه ی مری وجع بسوی خلف میان هر دو شانه و در گردن به سوی حائل صار دقت نفوذ طعام در آن پدید آید و آن دلالت می کند بر موضع الم به مرور خود بر آن موضع و خصوصاً چون طعام درشت تر بود یا طعمی قوی تر داشته باشد که درین وقت ادراک وضع ام السهل بود بعده چون طعام از آن تجاوز کند و جمع اندک خفت پذیرد و اما در قرحه ی فم معده وجع در اسفل سفاک صدر و اعلای شکم شدیدتر باشد و آن عنصر در طعا به فم معده زیر سینه محسوس گردد و اکثر به طرف مراق میل کند و قشر قرحه در قی برآید و باشد که به آن نفس صغیر گردد و جسم سرد شود و به نشی انجامند اما بر قرحه نفر معده به خروج متشرف جه در براز به غیرنج و امعاهد جود و جمع بعد استقرار طعام در اسفل معده قریب ناف و وجع اندک از قرحه ی فم معده استدلال کنند و اگر قرحه هم در فم معده باشد و هم در قعر آن نشان هر دو پیدا بود و بالجمله قرحه در هر موضعی که باشد الم در آن موضع محسوس گردد و **فرق** میان معده و قرحه ی امعا به موضع وجع وقت وخول طعام کنند و وجود وجع وقت انحدار طعام از معده و درد زیر ناف در قرحه ی امعا بود و خروج قشر در قرحه ی معدی اکثر در قی و به ندرت در برازد قرحه ی امعائی کثرت قشر دقیق از آن در براز باشد و در قرحه ی معدی وجع در نواحی امعا نمی باشد بلکه فوق آن بود و خروج قشر در قی نمی باشد مگر در قرحه ی مری یا معده و واجب است که چون اراده ی امتحان معرفت موضع وجع نمایند مریض را چیزی که در آن سرکه خردل باشد بخورانند **علاج** بهر تنقیه ی معده ماءالعسل دهند و اگر حرارت غالب بود ماءالشکر با ماءالشعیر نوشانند و بعد از آن ادویه مدمله مثل دم الاخوین کندر هریک پنج درم گل ارمنی سه درم گلنار کهربا گل سرخ هریک دو درم یا همه مساوی منطوف ساخته با رب سیب و رب به بدهند و یا کندروم الاخوین کهربا گل ارمنی هریک دو ماشه در شربت خشخاش دو توله آهیخته بلیسانند با گلاب نه توله و شربت مورد سه توله و باید که در حق ادویه مبالقه نکنند تا در معده دیرتر بماند و بلع کردن موم زرد تازه و پیه مرغ و اذر درین باب اثر عظیم دارد و هرچه در قی الدم بیاید بکار برند و این قرص نیز نافع است خشخاش دو درم صمغ عربی کتیرا هر واحد یک درم گلنار گل سرخ حب‌الاس عصاره ی لحیه التیس اقاقیا زعفران کهربا هریک نیم درم همه را کوفته بیخته بآب سماق بسرشند و قرص ساخته در سایه خشک کنند شربتی یک مثقال بآب سرد یا طباب اسپغول و یا قرص کهربا شش ماشه سفیده ی از زیر پنجم درم روغن گل پنج درم علی الرسم ضماد کردن مفید بود و نوشیدن روغن بنفشه ممزوج به موم و گاهی قرطاس محرق و خاکستر بروی در دبیله و قروح معده مجرب انطاکی و سرمندی هست و گفته که اگر قروح چرک بسیار داشته باشد و قوت قوی بود جائز است که اندک زرنیخ اضافه نمایند یا قدری کبریت و این اسلم است و از غذای جیدانی است که خرنوب شامی سوده در شیر جوشانیده استعمال نمایند و سویدی نیز از روفس و ابن سمجون و ابن جزله نقل کرده که خزنوب شامی و شیر تازه و کاغذ مصری سوخته و بروی سوخته هر واحد نافع قروح معده است بالجمله هنگام استعمال مدملات از تنقیه ی چرک غافل نباشند

بلکه گاه منقی دهند و گاه مدل و این بهر آن است که چرک پاک می شده باشند زیرا که باوجود چرک در قرحه ی اندمال آن دشوار است تا از منقیات قوی اجتناب نمایند تا موجب ازدیاد قرحه نگردد تا که قرحه بسیار کهنه نشود و تنقیه با یاج نباید کرد و هرچه در قروح و ثبور مری گفته شد علاج این است و تا وقتی که به ثور ریم نکرده باشد فصد با سلیق کنند و برای منع انصباب ماده آنچه در علاج ورم حار معده گذشت بکار برند و دوغ گاو سیاه با طباشیر و تخم زرشک هر واحد دو ماشه نیز جهت بثور معده و مجرب است و یا سکنجبین ساده در گلاب و عرق کاسنی شکوه هریک پنج توله نوشانند و غذا آش جو به شربت نیلوفر دهند چهار پنج روز داده خیار شبنر هفت توله در گلاب نیم آثار گلقند چهار توله روغن گل هفت ماشه بدهند و صبح تبرید شیره ی کاسنی و خیارین و خرفه هریک نه ماشه لعب بهدانه سه ماشه در گلاب بکنیم یا و شربت نیلوفر چهار توله سبوس اسپغول نه ماشه بدهند و همین خط سه چهار روز داده جهت تعدیل شربت صندل دو توله در عرق بیدمشک و گلاب هریک پنج توله تخم ریحان هفت ماشه دهند و اگر بثور از خوردن چیزهای حار بالفعل مثل لقمه ی گرم افتد شیر خر و بز تازه نوشانده و مسکه و بالائی شیر با نبات خورانند و با شیره ی خرفه ی کاسنی و خیارین هریک نه ماشه تخم کاهو مقشر هفت ماشه لعاب اسپغول و بهدانه هریک سه ماشه شربت نیلوفر چهار توله در گلاب و عرق بید ساده و کاسنی و نیلوفر هریک پنج توله دهند و غذا شیر برنج و فرنی شیر بز و فالوده به گلاب دهند و بثور که از نزله ی حار و یا از تناول چیزهای تیز زیانکار چون زراریح و بلاد در امثال آن بود و علاجش در محل هر واحد مسطور است و اگر در قرحه ی معده قبض زیاده بود خیار شبنر هفت توله و ترنجبین نه توله و گلقند عسلی چهار توله و روغن بادام و یا گل نه ماشه در ماءالعسل نوشانند تا رفع قبض شود و جلای تام حاصل گردد پس دوغ ترش و غیره که در قول جرجانی بیاید بدهند، با صمغ عربی و طباشیر و گل ارمنی و گل سرخ مساوی دو درم تا معده به صلاح آید و اگر اکله گردد و در قی و براز پارچها یا تعفن شدید برآید و غشی افتد فاد زهر حیوانی و یا جدوار خطائی و یا گل مختوم و غیره در آب بارتنگ دهند و هرچه در قی الدم گفته آید بکار برند و غذاهای قابض ترش ترياقی دهند و چون نوبت به تاکل رسد به نمی گیردد الا ماشاءالله شیخ می فرماید که جراحت تازه معده را به ادویه ی قابضه معالجه کنند و اغذیه سریع الهضم خورانند و ادویه ی قروحیه که در آن زنگار و سفید آب و مرواسنگ و توتیا و مانند آن افتد دور دارند بلکه معالجه قروح معده و اکله ی آن اول به تنقیه از ماءالعسل یا جلاب نمایند و باید که در منقی قوت تنقیه نباشد که ایذا و تفریح زیاده از نفع نماید بلکه واجب است که جلا و غسل و بسوی اسفل باشد و اگر در آنجا تا کل و گوشت مرده بود به دوای منقی لحم میت و ملحم و منبت علاج کنند و برای او ایارج فیقرا و فق است و چون تنقیه یابد دوغ گاو مسکه گرفته و شربت به و انار و مانند آن بنوشانند و ایضاً ماءالشعیر بآب انار و افشرجات فواکه قابضه دهند و بساست که احتیاج بسوی تغذیه به بطون گوساله و جدی مخلل افتد و بدانند که تا وقتی که چرک پاک نگردد و علاج دیگر را منفعت نباشد و نه

برای استعمال مدملی و چون مدلات استعمال نمایند و مرض در ناحیه ی مری و فم معده باشد بر آن از مغریات مثـل صـمغ و کتیرا به قدر صالح گذارند و خلط ادویه ی مغریه به ادویه ی قروح مری و فم معده نفخ می کند خواه این ادویه مدمله باشند یـا غیر آن بهر آنکه مغریات الصاق او به موضع علت می نمایند و بعد مدتی جدا می شوند و آنها قوی می گردد و به همین جهـت استعمال ادویه در قروح فم معده و اعالی آن بعد طعام یابد و گاهی نفع می کند قروح معده را فلونیـای مخـدر و ایضـاً اقـراص کهربا لاسیما اگر در آنجا قی الدم باشد و جمیع ربوب فوا که قابضه آنرا نافع است و گاهی رب غافث و رب افسنتین آن را نفـع می کند و چون در معده قروح باشد و بی ضرورت اسهال آوردن افتد واجب است که اسهال به مثل خیار شبنر نماینـد و اگـر از قروح اسهال عارض شود باید که به قرص طباشیر قابض و ربوب فوا که قابضه بآب پست جـو مطبـوخ معالجـه نماینـد و اگـر درینجا اکله باشد علاجش بدانچه در علاج نفث‌الدم گذشت باید کرد و بثور معده را بعد تنقیه به چیزی که برای اسهال در قروح معده رخصت است انار دانه به مویز و شیر به آهن گرم داغ کرده نفع می کند و گویند که انار دانه و مویز آنگاه نفع کند که بثور مذکور از جنس جرب باشد و اگر از جنس ثالیل و مانند آن بود و نفع آن درین اندک باشد جرجانی گوید که اگر قروح و بثور در معده تازه ظاهر گردد اول فصد باید کرد خاصه اگر علامات غلبه ی خون ظاهر بود و دوغ ترش که از شـیر گـاو سـیاه گرفتـه باشند به قدر ده استار با یکدرم طبا شیر و یک درم گل سرخ و یک درم تخم حماض سود دارد و این شربت نافع است شیر گاو ده استار نقیع می نماید ده استار آب غوره پنج استار هر سه آمیخته سنگتاب کنند تا آنکه آب ها برود و شیر بماند آنرا با شـربت انار ترش دهند و آنرا که قرحه کهنه شده باشد و اکله گردد اول معده را به جلاب و ماءالعسل پاک کنند و نباید که قی افتد بهر آنکه معده را ایذا رساند و مضرت آن بزرگتر از منفعت باشد و اگر کهنه زیاده شده باشد و لحم میت خارج شود با یارج فیقرا آنرا پاک کنند و بعد تنقیه دوغ ترش با رب به ترش و رب انار ترش و ماءالشعیر بآب انار ترش باید داد و آنرا که صفرا غالب بود و از فقیان و عطش ایذا یابد ناشتا آب سرد بسیار دهند و بدان قی کذانند و اگر بر ناشتا قی نتواند کرد و ماءالشعیر بآب انار ترش داده بعد آن آب سرد بسیار نوشاینده قی فرمایند و بعد قی دوغ ترش و طباشیر و گل ارمنی و گل سرخ دهند و اگر حاجت به اسهال افتد به مغز فلوس و آب کاسنی کنند و بر معده ضماد از طحلب و تراشه ی کدو تر و خطمی و سماق و مازو و گلنار و رامـک و گل سرخ و آب برگ خرفه و آب غوره و آب سیب ترش و آب بارتنگ و آب برگ مورد استعمال باید کرد و این همه انواع قروح و ثبور را نافع است و غذا به بطون گاو و گوشت گوساله به سرکه و بطون بز به سرکه و مصوص چوزه ی مرغ بآب غوره و آب سماق و آب انار ترش و آب ریباس و آب لیمو و ترشی ترنج فرمایند صاحب جامع و کامل گویند که چون ورم منفجر شد و مده خارج گردید صاحب او را شیر خرما یا شیر بز به قدر ربع رطل به شربت خشخاش یا شربت عناب که بر آن گل ارمنی و صـمغ عربی هر واحد یک درم سوده انداخته باشند بدهند و این حریره نافع است برنج سفید مغسول یک جزو جو مقشر کوفته نیم جزو

بآب شیرین بپزند تا ابتدا به نضج نماید بعده نشاسته نیم جزو در آب سبوس گندم سفید حل کرده بر آن اندازند و بپزند تا حریره گردد و صمغ عربی کتیرا هر واحد یک درم و نیم سوده بر آن ریخته نیمگرم بنوشند و اگر حریره از نشاسته و شیره ی خشخاش سفید مع شیر تازه اندک ساخته باشد نافع **بود مضف ترویج گوید** که شیر گاو و آب مصرم هر واحد بست درم یا شکر نوشند و غذا بچه ی مرغ با زرشک و اگر با قروح معده قی الدم باشد قرص طباشیر بآب بارتنگ و آب سماق بخورند و اگر قی الدم به آن نباشد و در قرحه چرک و ریم باشد باید که آب بارتنگ و آب سماق و ماءالعسل و ماءالشعیر و جلاب شکر و آب سبوس با نبات بدهند که این همه منقیات قروح اند و اگر در آن تاکل و لحم میت باشد احتیاج به استفراغ افتد و از آنچه نفع می کند آنرا خوردن ایارج فیقراست و حق آن است که اگر احتیاج به استفراغ بود فلوس خیار شبنر در آب کاسنی دهند که اسهال او بلا اذیت ست باوجودی که آن ملحم است و بعد تنقیه قروم دوغ گاو به رب به دهند و این دوا نیز بعد نقای قروخ نافع است گل ارمنی گلناز نشاسته صمغ عربی هریک سه درم طباشیر دم الاخوین شلونج مغسول عصاره غافث افسنتین هر واحد یک درم گل سرخ پنج درم حب‌الاس ورم همه را سائیده سه درم باب سفرجل یا رب سیب یا رب ریباس بدهند و اگر طبیعت نرم باشد قرص طباشیر رب سیب یا رب به دهند گیلانی می نویسد که این قرص نافع قروح معده است گل قبرسی صمغ عربی هر واحد پنج درم دم الاخوین سه درم باریک سائیده و بآب سرشته قرص سازند و هر روز ده درم بآب خرفه بخورند و به صندل سفید صندل سرخ گل سرخ گلنار گل ارمنی اقاقیا حضض عصاره الحیه التیس رامک پوست خشخاش در آب مورد و آب برگ انگور و گلاب و آب حی العالم سرشته بر معده ضماد نمایند و غذا درین مرض برنج مطبوخ مع و خن و پست جو به روغن گل و کعک سوده به قدر بادام بریان و مزوره معمول از برگ حماض و عدس مقشر که پخته آب از آن بریزند به روغن بادام شیرین و گشنیز تر و خشک سازند و بقله ی خرفه و حب‌الاس تر و پست کنار و به غیر او شاه بلوط و به امرودو و سیب بخورند و جالینوس گفته که گاهی از قروح معده بخر و اسهال شکم می شود پس معالجه ی او به دوغ گاو و کعک نمایند.

نفخ معده و قراقر

نفخ دم شدن شکم است و قراقر بر وزن سلاسل آواز شکم سببش سه امر است یکی از جهت معده به سبب برودت مزاج معده و ضعف حرارت غریزی آن از انضاج غذا پس بدان سبب غذا نضج کامل نیابد و بخار بسیار از آن متولد گردد و بعد انفصال حرارت آن بخار بار دو غلیظ گشته به ریاح نافخه مستحیل گردد و شکم را دم کند مثل مشک بر باد و نفس تنگ گردد و ظاهر است که غذا اگرچه در طبع خود غیر نافع باشد لیکن چون حرارت از آن ضعیف بود تبخیر نماید و ریح پیدا کند بهر آنکه ماده ی که در جوهر آن نفخ کثیر نباشد آن در شکم نفخ پیدا نمی کند الا آنکه حرارت مقصر باشد که تحریک نماید و هضم نکند همچنین بسبب عدم حرارت اصلا نفخ نمی باشد و اگرچه ماده نافخ باشد و هرچیز که از آن نفخ پیدا نمی شود و عدم تولد نفخ

از آن به سبب یک امر از امور ثلثه خواهد بود یکی آنکه آن چیز در جوهر خود خالی از نفخ باشد و دو امر دیگر کـه در غیـر آن چیز یعنی معده باشد یکی استیلای حرارت غریزی بر آن چندان که بخره و فضول را تحلیل کند تا آنکه چیزی باقی نماند کـه قابل تولد ریاح باشد و دوم برودت که هیچ حرکت ندهد بهر آنکه برو مجمد بادام که قوی می باشد موجب تبخیر نمی گـردد و چون ضعیف می شود حرارت قاصره از تحلیل در آن عمل می کند و از آن ریاح پیدا می گردد و گاهی حرارت متعین هضم می باشد و ماده مجیب بدان لیکن از نوشیدن آب بسیار بر غذا یا حرکت متخصص غذا در آن قصور می افتد و درین هنگام حرارت مذکور کافی نمی باشد دوم از جهت طعام به سبب تناول طعامی که حرارت معده از هضم و نضج تام آن عاجز آید و چون نضج ناقص گردد نفخ آرد و آن طعام از چهار گونه خالی نبود اول آنکه کثیر المقدار بود و ظاهر است که چون غذا بیشتر از مقدار باشد طبیعت از هضم آن عاجز آید و جوف معده گنجایش نکند دوم آنکه کثیر الرطوبت باشد مثل کدو و خیار و امرو و سیب و انگور و انجیر و جفرات انواع به قول هرچند معتدل المقدار خورده شود پس هنگام عمل حرارت البخره ی غلـیظ از آن جـدا گـردد و حرارت از تحلیل آن عاجز آید و نضج آرد سوم آنکه غذا به ذاته نفاخ بود و او آن است که در آن رطوبت غریبه ی فضیله باشـد مثل عدس و لوبیا و باقلا و نخود پس حرارت اگرچه معتدل باشد بر تحلیل آن غالب نیاید بدون احاله ی او بسوی ریح و از آن ریاح نافخه متولد گردد و مگر آنکه حرارت شدیدالقوه و ماده ی شدید القله باشد که درین صورت اکثر از اغذیه ی نفاخه اصـلا ریاح متولد نمی شود و از اشربه ی نفاخه شراب غلیظ و حلواست مگر آنکه حلو رقیق باشد که از آن ریح لطیف پیدا می شـود و به سرعت بیفزایند تحلیل می شود و شراب حدیث نیز مولد نفخ است به سبب بقایای رطوبات فضلیه که غلیان از تحلیل آن بـا تمام قاصر است و چون کهنه گردد و به سبب طول زمان آن رطوبت تحلیل شود و نفخ نیار و چهارم آنکه طعـام زهـک یعنـی بوی آن مثل بوی ماهی یا نمس یعنی بوی روغن خراب یا بد بو باشد بهر آنکه طبیعت از آن نفـرت کنـد و در آن بـر مجـرای طبیعی تصرف نکند و فاسد گردد و از آن ریاح نافحه تولد کند فطاهر است که برین چنین غذا معده متوجه نمی شود و بهر آنکه معده در ذکای حس مثل دماغ و رحم است به اشیای خوشبو نفع و تقویت می یابد و از چیزهای بد بو متضرر مـی گـردد پـس هرگاه خوشبو موافق خراج آن بر آن وارد شود بر هضم آن قوی گردد و چون بر آن چیزی بد بو یـا نمـس ورود نمایـد ضـعیف گردد و هضم را فاسد گرداند **سوم** از جهت اخلاط به سبب اجتماع بلغم یا سودا یا صفراوی دمید که بلغم به آن مخلوط می باشد پس از حرارت معده منحل شوند و ریاح نافخه گردند و به قول شیخ کثرت سودا و امراض طحال اکثر سبب نفخ می شود **طبری** گفته که گاهی در معده ی اخلاط کثیر مجتمع می شوند و آن گاهی رطوبت لزوج و گاهی صفراوی حار و گاهی سوداوی مـی باشد پس عارض می شود معده را نفخه از این اخلاط و سبب فاعل او حرارتی است که در قوت خود به حدی نرسـد کـه ایـن اخلاط را بسوزد و فانی گرداند پس از این اخلاط بخارات حاره ی غلیظ و نافخه منحل می گردد و این بخارات را ریـاح نافخـه

نامند و جرم معده متورم و متهج نمی شود و لیکن به منزله ی مشک پریا می شود و به نفس و آلات او مضـرت مـی رسـاند و گاهی شهوت طعام قطع می گردد و این ریاح نافخه ی گاهی رطوبی می باشد یعنی رطوبت بر سائر اخلاط غالب بود و گـاهی صفراوی مع رطوبت می باشد ولیکن علامت صفرا ظاهر تر بود و گاهی ریاح سوداوی بارد می باشد و هر واحد را از این علامت خاص است و شیخ می فرماید که گاهی سبب نفخه طعام حار بالطبع بود بهر آنکه وی چون ملاقات کند ماده ی بارد رطـب را که در معده باشد تحلل و تبخیر آن نماید درحالیه گرم گردد و نزد هضم و قوت حار او بالقوه بسوی حار او بالفعـل خـارج شـود قبل انهضام او پس نحونت باطن بدن بر تدفن آن و احداث ریاح از آن قوی گردد و به همـین وجـه اکثـر بعضـی کسـان را از خوردن عسل و اگرچه مطبوخ به چیزی دیگر باشد قولنج بسیار صعب عارض می شود و گاهی سبب نفخه و قراقرخلو شـکم از طعام مع رطوبت خام زجاجی در معده و امعا می باشد بهر آنکه چون حرارت طبیعی به اغذیه مشغول باشد ساکن بود و چـون از آن فراغت یابد تحلیل آن بلغم نماید و از آن ریاح منحل گردد و گاه سبب درین آن باشد که طبیعت چون خلا یابد و قـوت هـا حرکت کنند هوای مصبوب در افضیه را به حرکت آرند و جمعیت آن بقایای انجره رطوبـات کـه بـدن از آن خـالی نیسـت نیـز حرکت آیند و شبیه به ریاح گردند و گیلانی نوشته که گاه سبب این بودجه دیگر می باشد و آن این اسـت کـه خلـو را زیـادتی خونت باطن لازم است و درینجا رطوبت غیر منفعل از هضم بود که در خلو منفعل شود و احاله ی آن بسوی ریاح کند و محـی الدین قاضی انقضاه و مشق را یک بار قولنج عارض شد و از اطبا از غذا منع کردند و در تغذیه ی او بر شـوربای بچـه ی مـرغ اقتصار نمودند و معذلک قولنج او زیاده شد و ایشان از سبب او غافل بودند پس هرگاه امر به تکثیر غذا کردند فی الحال صحت یافت و ایضاً شیخ می نویسد که بیشتر سبب نفخه ی وریاح که از آن بدن ممتلی شود برودت دارد و بر بدن از خارج می باشـد به سبب آنکه ضعیف می کند حرارت عامل در ماده را پس عمل آنرا نصف عمل می گرداند و عمل آن انضاج رطوبات اسـت و نصف عمل تبخیر بود و چون نفخه در شکم ناقهین کثرت کند منذر به نکس باشد و علت مراقیه اکثر به سبب شـدت حـرارت معده و انسداد طریق غذا بسوی بدن می باشد پس غذا رجوع می کند و در نواحی معده محتبس می گـردد و آروغ تـرش مـی شود و قی مفرس حادث می گردد ولاسیما اگر طحال مشارک باشد و براز رطب می شود و خون غلیظ مـی گـردد و گـاهی در مراق ورم می باشد و بخار موذی سودای و از آن صعود نماید و محدث مالیخولیا می گردد و قرشی گوید که اکثر حدوث مرض مراق به سبب کثرت حرارت کبد محرق اخلاط می باشد پس سودا به هم میرسد و بدان سبب انصباب سودا بسوی معده کثرت می پذیرد و این را فساد هضم و کثرت ریاح و نفخ لازم می باشد و **ایضاً به قول شیخ** جمیع اسباب نفخ بهینه اسـباب قراقرانـد چون آن اسباب نفخه حادث کنند و طبیعت به دفع آن مقاومت نماید و اطاعات نکند و دفع نشود بسوی فوق و نه بسوی اسفل بلکه در ادعیه امعا حرکت کند قراقر باشد و خصوصاً چون در امعای وفاق ضمیق المنافذ بود و چون از آن بسوی وسعت امعـای

غلاظ منفصل گردد و دو سکون و قلت پذیرد لیکن آواز آن درین هنگام ثقیل تر باشد باوجود آنکه اندک بود و اما در وقاق باوجود آنکه زیاده تر بود آواز تر باشد و چون این ریاح بر رطوبات مختلط گردد آواز صاف نباشد و چون فضا یابد و منفتح و متخصص باشد نصیفه پیدا کند و صفائی صوت دلالت بر نقای امعا یا جفاف ثقل نماید و صاحب کامل گفته که نفخه و قراقر هر دو یا به سبب داخل باشد چون معده ی قوی الحراره چنان نباشد که هضم غذا و تلطیف آن نماید و از آن ریاح متفرق سازد و نه بارد چندان که غذا را هیچ تغییر ندهد بلکه حرارت آن ضعیف بود که آن را هضم غذا و تلطیف او به خوبی ممکن نبود بل احاله ی غذا بسوی ریاح بخاری گرداند و یا به سبب خارج باشد مثل استعمال طعام مولد ریاح و ریاح متولد ازین قلیل البث می باشد به چشای اندک تحلیل می شود و صاحب حاوی صغیر نوشته که قراقر و نفخ شکم یا به سبب برودت معده یا تناول اطعمه ی نافخه یا فوا که رطبه و یا به سبب ناریت معده باشد که آن نیک هضم نکند پس بخار روی حادث گردد و به قول صاحب ذخیره اگر ریح در امعا باشد در شکم آوازها و قراقر پدید آید و اگر در معده باشد معده را بخاطر بخاند و اجزای او را از هم باز کشد و بخلد و باشد که به آروغ ترش برآید **طریق تشخیص اسباب** نفخ و قراقر ولاکیفیت و کمیت طعام تناول و تدبیر تناول آن بپرسند اگر خوردن غذای کثیرالمقدار یا کثیرالرطوبه یا مولد ریاح یابد بو یا بعد تناول آن خوردن آب بسیار یا اتفاق حرکت مخضض طعام بیان کند سببش همان باشد و الا علامات سوءمزاج بارد ساذج و بلغمی و سوداوی و صفراوی به نحوی که در تشخیص اسباب امراض معده مسطور شد دریافت فرمایند پس هر سببی از اسباب مذکوره که مدرک گردد سبب این همان باشد و ایضاً نفخه که از کمیت و جوهر طعام و خطای تدبیر باشد نفخه ی بسیار و در اوقات کثیر و در اوقات جودت غذا نباشد و چون آروغ دو سه بار آید از غائله ساکن شود و تبغیر تدبیر زائل شود و فرق میان نفخ سوداوی و آنکه از اخلاط رطب خام باشد این است که نفخه ی سوداوی با یبوست طبع بود و نفخ دیگر با رطوبت دهان و اجابت طبع باشد و طبری گوید که علامت نفخه ی از بخارات رطوبت که گرم شود وحدت پذیرد این است که نفخه ی شدید باشد و با آن حرقت و لذع نبود و آنچه ازین بخارات صفراوی باشد با نفخه الذع و حرقت و قلت و شهوت طعام ورزوی قاروره بود و اگر بخارات سوداوی باشد با نفخه ی شهوت طعام و افکار روی و خبث نفس بود و فکر مختلف که تابع او به اضطرار باشد.

تدبیر کلی

به قول ابن تلمیذ غرض در علاج نفخه و قراقر و ریح دوامرست یکی منع تولد آنها و این چنان باشد که قطع سبب آنها نمایند و دوم تحلیل آنچه در بدن از آنها موجود باشد و بیشتر احتیاج به جمع درین هر دو امر افتد یعنی به دفع موجد از آنها در بدن و مع ذلک به قطع آنچه سبب تولد آنها باشد بلکه این اکثر بود پس لاجرم احتیاج می افتد در دفع موجود و تحلیل او بسوی ادویه ی مغشیه و محلله ی ریج و سزاوار است که این استعمال نمایند چون تولد ریح از حرارت مزاج باشد که این ادویه درین هنگام در

تولد ریاح و نفخ زیاده می کند بازدیا و سبب و اگرچه فی الحال تحلیل می یابد و ایضاً این استعمال نشاید کـرد چـون در بـدن اخلاط باشند که ازشان آنها استحاله به حرارت بسوی طبیعت ریح باشد چنانچه هرگاه در بدن اخلاط غلیظ باشد و بومس گفته در شکم کسی که ریاح متولد شود باید که استعمال نماید اشیائی که حرارت غریزی زیاده کننـد مثـل زیـت کـه در آن زیـره و کرفس و اسفند و لیون جوش داده باشند درازی در حاوی کبیر نوشته که سداب را با عسل بسایند تا مثل لعوق گـردد و بـه آن نصف وزن او زیره و ربع او نطرون سوده آمیزند و بر مقعد بمالند و یا صوف بدان آلوده در مقعد نهند کـه آن ریـح بسـیار ازوبـر اخراج می کند بالجمله در ساذج تعدیل و در دمای اولاً تنقیه و بعد از آن تعدیل مزاج و تقویت آن نمایند و ایضاً صاحب نفـخ و قراقر شکم ادا طعمه ی غلیظ و نافخه و آب سرد و حموضات احتراز نماید و ریاضت کثیر و تکمید شکم به جاورس و سبوس و نمک گرم کرده و رجوع و عطش کند.

علاج نفخ و قراقر از برودت معده

ضعف حرارت غریزی آن چه در علاج معده از سوءمزاج بارد سازج گذشت و هرچه در باب ضعف هضم بارد مسطور شـد بـدان علاج نمایند و تقویت معده بحلنبین و شراب آب مطبوخ زیره ی کرمانی باید کرد و این جوارش برای نفخ شکم کـه بـا ضـعف هضم باشد مجرب است پودینه بادیان صعترانیسون زیره ی سیاه پوست ترنج دارچینی زرنب سعد هر واحد یک درم نانخواه خیر بواکشنیز خشک صندل به گلاب سوده هریک دو درم مربای آمله چهار عدد و به سه چند عسل حسب معمول معجون سازند و این سفوف البزور ریاح بشکند و نفخ دور کند و معده را قوت دهد کرویا انیسون زیره ی کرمانی قاقله ی کبار قرفه نانخواه تخم کرفس هریک دو درم قاقله ی صغار قرنفل هریک نیم درم زنجبیل دار فلفل هریک دو دانگ قند بیست مثقال کوفتـه بیختـه خوراک دو درم و در نسخه ی دیگر بادیان دو درم تخم سداب قروماناً فلفل دارچینی کندر نروج ترکی هریک دو ماشه سعد نیز پودینه ی کوهی تمام هرکدام پنج ماشه جند بیدستریک ماشه عوض کرد یاد زیره و قاقلین و قرفه و قرنفل و دار فلفل اسـت و وزن زنجبیل دو ماشه خوراک یک درم و این شربت نانخواه دافع نفخ و قراقر و سردی معده است اجو این پنجاه درم در آب تـر نمایند تا سه روز بعده سوده صاف نموده با یک سیر شکر سیف بقوام آرند و ایضاً تریاق اربعه و جوارش کمونی و جوارش عـود ملین و جوارش عنبر و جوارش نارمشک و حب حلتیست و روغن مصطکی و روغن محلل و سـفوف نمـک و سـفوف نعنـاع و سفوف کرفس و انیسون و عرق تنبول و عرق بادیان مرکب و عرق نانخواه و عرق محلل ریاح و شربت اذخـر و عـرق صـقر و عرق تنباکو و معجون کاسر ریاح هر واحد درین باب معمول است و خوردن شقاقل مربای رومـی و کـذا دارچینـی و کـذا عـود النجور و کذا جوز بوا و کذا نعناع و کذا مقل ازرق و کذا فراسیون شرباً و ضماداً و کذا خوردن مصطکی سوده به عسل یا به شکر یا تنها و کذا جند بیدستر و کذا قسط هندی تلخ شرباً و ضماداً هر واحد در تحلیل ریاح و نفـخ معـده مجـرب سـویدی اسـت و

اطبامی دیگر مثل جزار و تیمی و ابن جزله و این صهار بخت و جالینوس و حنین و رازی و مالقی و ویسقورید وس و فانقی و این معجون و غیر هم نوشته اند که خوردن سنبل هندی به جلاب و کذا بقله ی ترنجان و سفوف تخم آن و بطم و بهار و جوز مربی به عسل و صعتر و افسنتین و سنبل رومی واشنه و آبنوس فولنجان به عسل سرشته دورونج و کردیا و فرنجمشک و کذا اذخر شرباً و فطولاً وراسن و کذا فطرسالیون شرباً و ضماداً و کرنس و حرف و بهدانه و تخم شبت و کذا کندر شرباً و ضماداً و کذا زیره شرباً و ضماداً و زربنا و دو قو و برگ ترنج و گل و پوست آن و نمک هندی و فلنجه و فاغره و کذا دار فلفل شرباً و ضماداً و اسلیخه شرباً و ضماداً و حرشف و لحم صقر و لحم بط و پیه آن و کذا مومیائی به قدر کرسنه به طبیخ سیالسیوس یا بطبیخ سنبل هندی با رومی و کذا قره العین معین کرفس الماء و کذا روغن قصیوم و کذا قسط شیرین ضماداً و سیساليوس شرباً و ضماداً و انیسون و بیخ کاشم و تخم او و کذا عصاره ی برنوف شرباً و ضماداً و کذاکبرنمک و کشوث و کذا کسیلام صبر و مغز حب صنوبر کبارد و کذا تخم و شرباً و ضماداً و ساذج هندی هر واحد محلل ریاح و نافع نفخ معده است شیخ می فرماید که اگر سببش برودت معده و ضعف آن باشد بدانچه در باب او مذکور شد علاج نمایند و به روغن که در آن ملطفات کاسر ریاح مثل نانخواه و کاشم و زیره جوشاینده باشد تمریخ نمایند و اگر احتیاج به قوی تر از این باشد سداب و تخم آن و حب الغار و بخدان و سیساليوس داخل کنند و روغن آن روغن غار و روغن بید انجیر و مانند آن باشد و گاهی کفایت می کند تمریخ عضو به روغنی که بدان شبت و مانند آن آمیزند بعد از آن به مرهم قوی التحلیل مثل مرهم متخذ به زوفا و شبت و آب روما و مانند آن و گاهی حاجت می افتد بسوی حقنه به مثل این روغن ها و گاهی در آن زفت داخل می کنند و اگر برودت از ماده ی غلیظ باشد این ادویه نباید خورد که آن بیشتر مودی به تهیج ریاح می گردد بلکه واجب است که اول تنقیه ماده نمایند بعد از آن ادویه ی مذکور بخورند و اگر برودت ساذج باشد یا ماده اندک بود خوف آن نکنند و آن ادویه بدهند و از ادویه ی که نوشیدن آن نفع عظیم دارد این است که جعده یک خرمه خوب جوشانیده بنوشند یا طبیخ فودنج نهری به عسل آمیخته بیاشامند و طبیخ خولنجان خیلی سودهند است و خولنجان به سکنجبین سرشته حبها به قدر نخود ساخته یک مثقال آب گرم خوردن ریح بسیار و رطوبت اندک اخراج نماید و از آنچه در نفخه ی عاصیه عظیم النفع است جند بیدستر است چون با سرکه ی ممزوج به گلاب مع زیت کهنه بخورند و خصوصاً که سرکه ی انجدان و عنصل باشد و گویند که کعب خزیر سوخته درین باب جدست و گاهی در نفخ خفیف این تدبیر فائده می کند که شراب صرف بر اندک طعام نوشیده به خواب روند چون بیدار شوند از اذیت آن نجات یافته باشند و این مروخ نافع است شو نیز وحب الغار و سداب را در شراب جوش شدید دهند و صاف کرده با روغن نصف وزن آن شراب بجوشانند تا روغن بماند پس بمالند و همچنین روغن شو نیز و بعضی گفته اند که جمسفرم و برای حبیان که شکم ایشان نفخ کند بسیار نافع است مسیحی گوید که نافع است نفخ معده را تکمید به جاورس گرم و نمک گرم و نوشیدن شراب

که در آن برنجاسف جوشانیده باشند و آبی که در آن انیسون و صعتر و مرز بخوش و مصطکی و کرویا جوش داده باشند و سفوف کرد یا وزیره و نانخواه و صعتر و یا کمون و نانخواه و تخم کرفس مساوی در نبیند جوشانیده بنوشند و اگر بالین طبیعت باشد ازین به زور بدون شراب سفوف سازند و یا شربت حب‌الاس بنوشند و اگر با نرمی طبع نباشد کمونی و فلافلی و فودنجی و کندری و سنجرینیا و مشروویطوس و تریاق کبیر بدهند و یا زیره و بادیان و تخم کرفس و خطرالسالیون و کرویا و انیسون و سبب الیوس و کاشم و دو قود سداب و شو نیز و حب الغار و جند بیدستر در آب بجوشانند تا آنکه آب قوت این ادویه اخذ نماید پس صاف کرده با روغن بجوشانند تا آب فانی گردد بعده روغن ناردین آمیخته بدان حقنه ی نیمگرم کنند و بر معده بمالند و اگر درینجا برودت زیاده نباشد شو نیز و سداب و حب الغار و جند بیدستر ساقط کنند و اگر در آنجا ورم باشد انیسون و کرویا و شبت بگیرند و به آن شحم اوزیا شحم ماکیان آمیزند **محمود شیرازی و خجندی** می نویسند که جلاب از بادیان و نانخواه و زیره و گلقند عسلی بدهند و غذا نخوداب به مغز قرطم و اندک دارچینی و زعفران دهند و این دوا بسیار نافع است بگیرند زنجبیل دو درم کندر سنبل الطیب تخم تمام هر واحد سه درم را سن شش درم پودینه خشک برگ سداب هر واحد دو درم صعتر نانخواه هر واحد یک درم مصطکی یک نیم درم همه را کوفته بیخته دو درم بآب زیره و نعناع و فودنج بخورند و اگر قراقر و ریاح به این دوا منحل نگردد کمونی و فلافلی و جوارش شهر یاران بدهند یا حب الرشاد یک درم و گلقند عسلی ده درم جوشانیده گرم بنوشانند و اگر طبیعت با نفخ و ریل نرم باشد حب الرشاد بریان و زیره در سرکه تر کرده بریان هر واحد یک درم بدهند و غذا کباب ماکیان دهند و یا جوارش عنبر و یا عود و یا مصطکی به قدر یک مثقال قبل از طعام بخورند و باقی علاج از آنچه در نوع آینده می آید اخذ کنند.

علاج نفخ وقراقر از اغذیه‌ی کثیر یا رطب یا نفاخ

تقلیل غذا و ترک اغذیه ی رطبه و تفاخه و تناول اغذیه ی سریع الانهضام مثل قلایا و مطبخنات و زیرباج و دخول حمام بعد ریاضت قبل تناول غذا و شرب شراب ریحانی علاج این است و اگر کفایت نکند جوارش کمونی وصعتر از ورم تا مثقال به حسب حرارت مزاج و برودت آن و قوت مرض و ضعف آن بآب نیمگرم بدهند و معده را بدست گرم بمالند و بر آن آبی که در آن کمون و بابونه جوشانیده باشند بریزند و اگر قبض طبع باشد با یارج تعدیل آن نمایند و غذا نخوداب دهند و سکنجبین و گلقند سرشته همراه عرقیات معمول است و گاهی بادیان مصطکی هریک دو ماشه سوده به گلقند سرشته همراه عرقیات داده می شود و بستن همان ماش نیز مفید و یا از بادیان نه ماشه الایچی کلان چهار عدد و انیسون چهار ماشه گلقند چهار توله در گلاب پا و آثار شیره بر آورده بنوشانند و یا جوارش انجدان بعرق پودینه و بادیان دهند و یا نمک سلیمانی دو ماشه بدهند و اگر نانخواه زیره ی سفید زربنا و فلفل سیاه کوفته جوش داده گلقند داخل کرده بنوشند نیز برای نفخ شکم و بدهضمی مفید بود و

در قانون است که اگر سبب نفخه طعام نفاخ باشد آنرا ترک کرده بسوی غیر آن رجوع کنند و ترتیب نیک به آینده اختیار نمایند و معارضه از هضم ننمایند که نفخ آرد و واجب است که صاحب او بر شکم بخوابد بالای تکیه ی که به مثل پنبه برپا باشد عباس گوید باید که از غذای او کم کنند و از اغذیه ی غلیظ و مولده ی ریاح و نفخ اجتناب نمایند و حمام بعد از ریاضت و قبل از غذا استعمال فرمایند و دلک معده و تکثیر آن به نمک و زیره و نانخواه و جاورس گرم کرده باید کرد و جوارشات مسخن استعمال کنند و سفوف به زور بدهند و ایضاً صاحب آنرا حب الرشاد نانخواه تخم کرفس افیسون هر واحد دو درم زربناد حب بلسان هر واحد یک درم جند بیدستر نیم درم همه را باریک کوفته یک درم به شراب ریحانی بدهند و همین عمل کند چون استعمال کنند از این ادویه ی مفرد یادو ازان یا سه به شراب کهنه یا به شراب عسل و نفع به ریاح کند و اگر صاحب آنرا جوارش بزاویقون یا جوارش کمونی یک مثقال بآب نیمگرم بدهند نفع بخشد و ریاح را تحلیل کند و تجوید هضم نماید و سنجرنیا نیز درین باب نفع نجیب دارد و جوارش غلامعلی منبر و مشرودیطوس و تریاق کبیر و جوارش انجدان و جوارش صغر و فونج و عود مانند آن نافع و این معجون نافع نفخ و ریاح است زیره ی کرمانی و نبطی و نانخواه و تخم کرفس بستانی هر واحد سه درم تخم کرفس حبلی حب بلسان عود و شونیز مصطکی هر واحد دو درم و نیم خولنجان و زنجبیل و فلفل سیاه و سفید و تخم سداب هر واحد یک نیم درم جندبیدستر و قنه هر واحد یک درم قنه را به روغن ترنج یا به روغن بلسان بگذارند و به ادویه آلوده بعسل کف گرفته بسرشند و شربت نیم درم تا یک درم بآب مطبوخ زیره ی کرمانی یا شراب ریحانی یا آبی که در آن تخم سداب و تخم کرفس جوشانیده باشند به حسب مقدار قوت علت و ضعف آن و باید که نظر کنند اگر طبیعت مع ذلک یا بس باشد شهر یاران و ایارج مخمر به عسل بآب مطبوخ انیسون و تخم کرفس بدهند و اگر طبیعت نرم باشد حب الرشاد بریان یا زیره ی کرمانی منقوع در سرکه و مقلو دهند **صاحب اقتباس** گوید که اگر قراقر به سبب تناول چیزهای مولد ریاح چون خیار و بادرنگ و کدووباقلا وفل ولوبیا و گوشت گاو میش باشد آنرا موقوف دارند و نمک سلیمانی دهند و شیره ی بادیان نه ماشه و انیسون و زیره ی سفید و نانخواه هریک سه ماشه در عرق بادیان و گلاب هریک نه توله و نبات سه توله نوشانند و معجون پودینه به نسخه ی قادری با شربت نانخواه دهند و معجون ابهل همین اثر دارد غذا گنجشک و سنگخواره و مرغ بنان خشکار دهند و اگر با قراقر درد شکم بود زراوند حرج تخم سداب نعناع خشک هریک یک توله جند بیدستر چهار ماشه نبات برابر همه سفوف ساخته نه ماشه با عرق بادیان و نانخواه هفت توله دهند.

علاج نفخ و قراقر از بلغم

هرچه در علاج امراض معده بلغمی مذکور شد بعمل آرند و ایضاً بنابر تحلیل و نضج این مطبوخ دهند انیسون صعتربیخ کرفس هریک هفت ماشه بادیان باد رنجبویه تخم قرطم هریک نه ماشه جوشانیده گلقند عسل چار توله داخل کرده دهند و وقت ظهور

نضج افادیه تنقیه کنند و در مطبوخ مذکور منای مکی یکتوله تربد سفید نه ماشه زنجبیـل سـه ماشـه خیـار شـبنر هفـت تولـه ترنجبین چهار توله شربت دینار چهار توله روغن بادام هفت ماشه افزایند و صبح تبرید از شیره ی بادیان نـه ماشـه شـیره ی و زیره ی سفید سه ماشه و انیسون هفت ماشه و الایچی کلان پنج عدد و در گلاب پا و آثار برآورده شربت بزوری حار چهار توله داخل کرده تخم حرف نه ماشه پاشیده بنوشند غذا شوربای مرغ با نان روده بعد حصول تنقیه بهر تحلیل ماده ی نفـخ جـوارش مصطکی با عرق صغر یا سنبل بدهند و **ایضاً** علاج این نوع اسهال بحب صبر یا حب ایارج یا شهر یاران یا حـب سـکنجبین و مانند آن است و قی نمایند اگر زمانه تابستان باشد و تقویت معده به مثل حلنجبین مع انیسون بآب طبیخ کمون و کردیا و عـود و سداب و نعناع و مصطکی و قرنفل نمایند و غذا زیرباج بچه ی مرغ یا تیهوویا لحوم مشوی سازند **ذکر بعض ادویـه ی نـافع نفخ** کلویخی و یا خولنجان ساده بعسل آمیخته به قدر جوزه صبح و شام خوردن و یا شو نیز درست بآب گرم استعمال کردن در رفع نفخ و تحلیل ریاخ نافع است و کذا مصطکی به شهد سرشته در تحلیل نفخ و تسکین درد معده ی ریحی مجـرب اسـت و کذا نانخواه با سرکه خوردن و یا زیت طلا ساختن به غایت مفید **جوارش انجدان** نافع برای نفخ شکم و قراقر و هضـم طعـام و برودت معده و گروه تخم انجدان خوشبو سیزده درم فلفل تخم کـرفس هریـک دوازده درم فطـر اسـالیون پودینـه ی خشـک سیسالیوس هریک سه درم کوفته بیخته به عسل کف گرفته به قدر حاجت بسرشند **جوارش کمونی صغیر** نافع نفـخ و ریـاح و تقویت معده و دفع رطوبات آن زیره ی سیاه مدبر یکصد مثقال زنجبیل بست مثقال فلفل برگ سداب در سایه خشک کرده بوره ی ارمنی هریک ده مثقال کوفته بیخته با عسل مصفی سه وزن ادویه بسرشند خوراک یک مثقال **حب حلتیت** که جهت ریـاح معده عجیب التأثیر است زنجبیل دو دام سها گه بریان پوست هلیله ی زرد نمک لاهوری حلتیت هر واحد یک دام کوفته بیخته بآب برگ سهجنه حب بقدر کنار دشتی بندند خوراک یک **حب سفوف** برای نفخ معده و کبد و طحال و قراقرودر و معده و جگر و سپرز و امعا که از ریح بود و مقوری معده و رافع فساد هضم و درد گرده و قولنج ریحی و ریح بواسـیری را مفیـد و هاضـم و مشهی است زیره ی سیاه و سفید هر دو مدبر به سرکه هر واحد پنج درم نانخواه بادیان هریک شش درم آمله هلیلـه ی سـیاه سعد کوفی قرنی وائنا سیل کندر پوست هلیله اشخار هریک دو درم سهاگه بریان اجمود وار فلفل تخم گند ماشو نیـز گنـدمک هریک سه درم پودینه چار ورم کبود کهچری پنج درم سنبل الطیب یک درم نوشاد در مصد سـه تولـه تربـد سـفید چـار تولـه زنجبیل انار دانه ی ترش هریک نه درم کوفته بیخته مقل اورق حلتیت هریک سه درم بآب گندنا حل کرده آمیزند و پوست بیخ اگر موصلی صبحنه هریک جفت توله باریک سائیده نمک طعام نمک لاجوری هریک پنج درم گندنای سـبز تـه لولـه آمیختـه ادویه ی اوقه اندک اندک از دست مانند خمیر سرشته در آفتاب گذارند تا خشک شود باز سوده بدارند خوراک از یک ماشه تا سه ماشه **سفوف انیسون** ریاح معده را دفع نماید و معده را از اخلاط غلیظ پاک کند انیسون نانخواه تخم کـرفس هریـک پـنج درم

کندر چهار درم فقاح اذخر قسط مصطکی هریک سه درم سپندان سفید سی درم کوفته بیخته با فایند آمیزند خوراک پنج درم **سفوف نعناع** مقوی معده واقع ریاح و نفخ شکم و پیش از غذا و بعد و توان خورد نعناع خشک ده درم سماق پنج درم فلفل دو درم نمک نیم درم کوفته بیخته از یک درم تا دو مثقال بخورند **عرق** محلل ریاحی و مقوی باه دارچینی چهار دام قرنفل نانخواه انیسون بادیان هر واحد دو دام گل بابونه تخم کرفس هر یک دام مشک مثقال زعفران دو مثقال شب در چهار آثار آب تر کرده صبح عرق کشند به قدر دو آثار و مشک و زعفران در نیچه بندند معجون کاسر ریاح که در فائده مثل کمونی است زیره ی سیاه زنجبیل پودینه هریک دو جزو صعتر مصطکی دار فلفل نانخواه هریک یک جزو عسل سه چند همه ادویه بدستور معجون بسازند **انطاکی** گوید که در نفخ وجشا معده را به قی پاک کنند بعده محلات مثل طبیخ حلبه و قنطوریون و انیسون دهند و تعابدایارج نمایند و بعد حصول تنقیه تسخین به ملطفات و بنفشیات مثل عود و عنبر و دواءالمسک دواءالمسک و زیره و خردل و کردیا و به قدونس و سیرولیمون و پودینه و سکنجبین بزوری کنند و گویند که در قراقر بلغمی حب منتن عظیم الاثر و سفوف نعناع و عود با عرق بادیان و نانخواه نافع **طبری** گوید اگر نفخه از رطوبتی که گرم شود وحدت پذیرد عارض گردد و نظر بقاروره نمایند اگر حار باشد تدابیر او بدانچه در قسم نفخ صفراوی بیاید باید کرد و اگر قاروره معتدل یا سفید باشد علاجش استفراغ است اگر قوت اطاعت کند و معده از ضعف بدان حالت نرسد که با آن هضم فاسد شود با طریفل صغیر که بایارج فیقرا سرشته باشند و بهتر چیزی که درین علت برای استفراغ استعمال نمایند این نسخه است تخم کرفس انیسون بادیان نانخواه زیره ی کرمانی فطر اسالیون دو قووج اسارون هر واحد دو درم برگ پودینه زوفای خشک صعتر برگ سداب برگ شب خشک هر واحد دو درم مویز منقی بست درم همه را بدستور مطبوخ پخته به وزن هفتاد درم از آن صاف نمایند و به وزن یک درم ایارج فیقرا و یک درم غاریقون تقویت داده و اندک شکر یا عسل آمیخته نیمگرم بنوشند و از آنچه ضماد این نفخه می کنند اینست مصطکی دو درم صبر و مر خالص هر واحد یک نیم درم سنبل سه درم اسارون تخم کرفس هر واحد یک درم اصالج الصفر یک نیم درم و تنها این را خاصیتی است در ازاله ی نفخه ی معده چون خالص خشب یا بس باشد و او آن است که جالینوس آنرا بلوط الاصفر نامیده همه را بسانید و موم روغن به روغن ناردین و موم سرخ ساخته این ادویه آمیزند تا مستوی گردد پس بر پارچه به قدر معده مالیده ضماد نمایند و باید که غذای او تیهو و سینه ی دراج باشد و اگر احتیاج به حفظ قوت باشد به گوشت حمل و گوشت جدی غذا سازند و شراب کهنه سرخ بنوشند.

علاج نفخ و قراقر از سودا

آنچه در علاج امراض معده ی سوداوی گذاشت بکار برند و معجون عشبه نیز مفیدست و حب حلتیت و مقل معمول و شیخ می فرماید که نفخه ی لازم سوداوی اعلاج به مثل بخرینا و فنداديقون و نانخواه نمایند و اگر احتیاج به استفراغ قوی افتد حب

منتن استعمال کنند و بر معده اسفنج مبلول به سرک کهنه نهند و بهتر از آن سرکه انجدان است و مسیحی گوید که اگر ریـاح غلیظ سوداوی خام باشد سفوف متخذ از زراوند مد حرج و تخم شبت و نانخواه و تخم سداب و نعناع خشک و جند بیدستر دهند و به سرکه ی در آن جعده و نانخواه و شبت و تخم کرفس و سـداب و حسـب نمـودار و مـرز بخـوش و دوقـو و فطراسـالیون جوشانیده باشند تکمید نمایند طبری نوشته که نفخه اگر از بخارات سوداوی باشد علاجش این است که اگر قوت احتمال کند و زمانه و سن مقتضی باشد به این مطبوخ استفراغ نمایند زوفای خشک صعتر فارسی نعناع خشک بـرگ بادرنجبویـه ی خشـک گاوزبان برگ فلنجمشک هر واحد سه درم هلیله ی سیاه افتیمون افریطی افسنتین رومی هر واحد سه درم تخم کرفس انیسون هر واحد یک درم مویز منقی پانزده درم همه را بدستور مطبوخ جوشانیده و با ایارج فیقرا و غـاریقون بـه حسـب قـوت و دقـت مقوی ساخته نیمگرم بنوشند و باید که بر معده ضمادی که در نفخه ی رطوبی گذشت ضماد نمایند و در آن افسنتین و افتیمون و برگ جمسفرم افزایند و غذای او شوربای ماکیان ضربه باشد و شراب که معتدل القوه و ریحانی و طعم او سـلیم از حموضـت باشد بیاشامند و آب گرم بسیار بر معده ی او ریزند و این نسخه ی سفوف تألیف ابوماهر نافع انواع ثلاثه ی نفخ مادی اسـت و بساست که با پرهیز نیک از سائر ادویه ی غنی می سازد صغر زوفا خاج اسارون فطراسـالیون تخـم کـرفس زیـره ی کرمـانی نانخواه هر واحد دو درم مصطکی عود خام هر واحد سه درم گل سرخ کندر هر واحد چهار درم کرمدانه حب السمنه به وزیـدان هر واحد دو درم زنجبیل الصافیر فلفل سفید دار فلفل هر واحد یک درم کرد یا پنج درم هلیله ی سیاه ده درم همه را بسـایند و بر آن پست سیب شیرین و پست به شیرین و برگ نعناع و برگ سداب و برگ بادرنجبویه هـر واحـد ده درم و از تلانـده ی او زیاده کرده اند درین سفوف حضض مثل یک جزو او و من رای می دهم که در آن هوم المجوس و اصل‌السوس هر واحد پـنج درم زیاده کنند بعده مثل همه شکر طبرزد آمیزند و در ظرف تنگ دهن نگاهدارند تا بوی او باطل نگردد و بر نهار از یک درم تا هفت درم به قدر قوت نفخ و ضعف آن بخورند و نزد حرارت مزاج علیل شربت سیب و عند برودت مـزاج شـربت عسـل و نـزد سلامت مزاج شراب صافی با این سفوف اضافه نمایند و ممکن نیست ذکر جمیع اجزای این علت و آنچه به آن حادث می شود و طبیب ماهر استخراج آن عند حدوث علت نماید و زیاده و کم کند به حسب وجوب مزاج و وقت و قوت مرض و ضعف آن.

علاج نفخ و قراقر از صفرا

تبدیری که در علاج امراض معده ی صفراوی مسطور گشت استعمال نمایند و **طبری** گوید که در معالجه ی این مـرض اکثـر اطبا غلط می کنند و علاجش به علاج واحد می نمایند و معالجه ی آن مودی بفاد او معده و اسقاط قوت آن می گردد اما علاج نفخه که مع لذع و حرقت عارض شود این است که طبیب بسوی قاروره نظر کند اگر قاروره حار باشد بـاک نیسـت کـه فصـد نمایند بعد از آن استفراغ بدانچه محلل و مفشی و مخرج صفرا باشد و این شربت موافق ترین چیزهاست که صاحب این نفخـه

بنوشد بنفشه سه درم زوفای صعتری دو درم افسنتین پنج درم صعتر زیره ی کرمانی نانخواه هر واحد یک درم تخم کـرفس دو درم انجیر بیست عدد همه را بدستور مطبوخ جوشانیده و زن یکصد درم از آن صاف نمایند و در آن پانزده درم فلوس خیار شبنر مالیده بار دیگر صاف کنند و بر آن سه طسوج سقمونیای مشوی بپاشند و پـنج درم شـکر انداختـه نیمگـرم بنوشـند و از آنچـه تضمید معده بدان درین نفخه می کنند آن است که جامع محلل و معدل و مبرد باشد و موافق ترین آن این ضمادست بگیرنـد مغز سفرجل میخوش و مغز سیب میخوش هریک بست درم بسانید تا مثل مرهم گردد و بعده اش رطـب ده درم بسـایند پـس بنفشه ی خشک و گل سرخ هر واحد دو درم خوب بسایند و افسنتین رومی ده درم کوفتـه بیختـه آمیزنـد و مرصـافی و صـبر سقوطری هر واحد دو درم و نیم سیب خشک ده درم کوفته بیخته همه را آمیزند و سی درم آرد جو و بست درم خطمی کوفتـه بیخته اندازند و بآبی که در آن خولتچ باشند بسرشند و بر پارچه ی که به هیئت معده تراشیده باشند مالیده بر معده ضماد کنند و چون طعام خورند ضماد را جدا نمایند و عند اواخر هضم اعاده ی آن نمایند و باید که طعام او زیر باجات شـیرین بـه ماکیـان و سینه ی دراج و تدرو باشد اگر حال مقتضی باشد و الامزورات متخذ به سرکه و شکر دهند و امر به خـوردن مطلـق شـیرینی و حبوب نکنند و شراب ابیض ضعیف القوه بنوشند و از شراب سرخ غلیظ و اصغر مشبع منع کنند که این علت به این طریق زائل می گردد و **گویند** که از آنچه علاج این نوع بدان می کنند تنقیه ی معده است به مطبوخ هلیله یا شربت بنفشـه و شـربت ورد مکرر با شربت اجاص یا آب تمرهندی به جلاب بعد از آن آب انار چاشنی دارد و آب به بنوشند و اگر التهاب شدید باشد شیره ی خرفه به شربت حصرم دهند و غذا چوزه ی مرغ بآب غوره یا بآب سماق یا بآب انار فائده **شیخ الرئیس** مـی نویسـد کـه عـلاج قراقر قویتر از علاج نفخ است و کسی که ریاح در شکم مع تپ اندک دریابد آب زیره تبر بدل فانیذ بنوشد شارح قانون گوید که آن دلالت بر خلط غلیظ و لزج متسکن در امعا می کند و بهتر طریق دفع آن انضاج پس اسهال است و به این طبیخ انضاج مثل این ماده مع تحلیل نضج حادث از آن حاصل می شود و به این مستعد برای اندفاع می شود و بعد زوال تپ به وثوق تـام دفـع نمایند و عند وصول تپ به حذر و تقیه و گویند که اگر با قراقر تپ یار بود شیره ی بنفشه یک توله بادیان هفـت ماشـه و گـل سرخ نه ماشه گلقند چهار توله گلاب یکنیم پا و بدهند.

کثرت جشا و تتاوب وتمطی

جشا که به فارسی آروغ گویند نفخه بود که از راه دهن به آواز مندفع شود و تتاوب را به فارسی فاژه و دهـن دره نامنـد و ایـن حالتی است که چون حادث گردد انسان بی اختیار دهن بگشاید و تمطی را خمیازه خوانند و آن کشیدن اعضا و بسط آن بسوی جوانب و سبب تتاوب آن است که بخارات غیر منضمه به سوی سر صعود کننـد و در عضـلات فـک و شـفتین جمـع شـوند و بواسطه ی برد و تکاثف محل وقت تحلل غلظتی کسب نمایند پس طبیعت اراده ی دفع آن نمایـد و از قـوت ارادیـه اسـتعانت

جوید و بالضرور دهن بگشاید و لهذا عند قصور هضم و بیدار شدن از خواب قبل استیفای آن زیاده بهم رسد و سبب تمطی نیـز به همان بخاراتست مگر آنکه مخصوص به سر نیست بلکه در سائر عضلات بدن عام می باشد و حدوث جشا به قـول **صـاحب کامل** از ریح منفخ معده باشد که بسوی دهن مرتقی گردد و از بخارات که مرتقی شود یا از اخلاط حار بود پس جشای دخـانی باشد و یا از اخلاط بارد بلغمی پس چشای ترش بود و جشای حامض ایضاً یا از اغذیه بارد مزاج و یا از اطعمه ی کثیر که معده قدرت بر هضم آن به سبب ضعف حرارت خود ندارد و در معده ترش گردد عارض شود و گاهی جشا قوی بود و غذا را از معـده خارج کند و منع از هضم نماید و ابومنصور گوید که سبب جشا احتباس کمپوس روی در معده وفساد مزاج است و **ایلاقی** گوید که آروغ ریاح است که قوت معده آنرا تحلیل کند و به بالا فرستد و این ریح یا از خلط غلیظ متولد شود و یـا از ضـعف معـده و ضعف آن یا از سوءمزاج ساذج بود و یا از مادی و ماده ی ریح یا خلط بلغمی باشد یا سوداوی بود **بالجملـه** آروغ دو نـوع اسـت طبیعی و ناطبیعی آن است که به اعتدال باشد و ریح قلیل که در معده جمع شده باشد در آن برآید و بدان سبب تمدد معده زائل شود و هضم نیک گردد و ازین قبیل است آنچه از نوشیدن آب به امتصاص و خوردن طعام متحلیل ظاهر می گردد بهـر آنکـه درین هر دو صورت همراه آب و طعام هوا نیز جذب می شود و در حلق و فم معده جمع می گردد و پس طبیعت آنرا با قرب بـا طریق که دهن است دفع می کند و تبع او ریاح معده نیز مندفع می شود و آروغ که از تناول نیشکر می افتـد مثـل تشـرب آب است به امتصاص اما آروغ ناطبیعی به همان اسباب افتد که در نفخ معده و در قول **صاحب کامل** و ایلاقی گفته شد و مضـرت کثرت آروغ آن است که هضم را فاسد کند به سبب طفو طعام بر فم معده و عدم اشتعال قعر معده بر آن بهر آنکه قوت هضـم طعام در قعر معده است و چون از قعر معده به بالا آید نامنهضم بماند و طبـری نیـز گفتـه کـه جشـا دو نـوع اسـت معتـدل و غیرمعتدل و معتدل همان است که مذکور شد و جشای غیر معتدل چهار نوع است اول آنکه از برودت معـده باشـد و از هضـم طعام عاجز آید و بدین جهت ریاح پیدا شود و طبیعت آنرا به آروغ دفع کند دوم آنکه از ضعف معده بود پس بر هضم طعام قادر نباشد و حرارت غریزی از این اغذیه ی مجتمعه در معده بخارات یکی برانگیزد و طبیعت آنرا به آروغ دفع نمایـد سـوم آنکـه از سوء ترتیب طعام بارداء ت کیفیت آن باشد چهارم آنکه در معده ورم تهیجی رخو باشد و از آن ریاح منحل گـردد و جشـا آیـد و این شدیدترین انواع است **طریق تشخیص** اسباب مسطوره باید که اولاً شکم مریض مس کنند اگر در آن ورم یافته شود سببش جان باشد والا حال کمیت و کیفیت طعام و ترتیب تناول آن بپرسند اگر خوردن طعام بسیار یا مولد ریاح با سوء قریب اکـل آن بیان نماید و جشانزد ابتدای هضم طعام ظاهر شود سببش کثرت یا کیفیت طعام یا روای ترتیب تناول آن باشد والا حال کثرت و قلت اشتها بپرسند اگر اشتها بسیار گوید و با آن هضم ضعیف باشد و بر از منقطع خارج شود سببش برودت باشد و اگر اشـتها معتدل گوید و سوء هضم و وجع معده بعد طعام پدید آید سببش ضعف معده باشد پس سبب ضعف معده که از سوءمزاج سـاذج

است یا مادی به طریقی که در تشخیص اسباب امراض معده گذشت دریافت نمایند و شیخ می فرماید که اسباب بشا و دلالت او بر احوال معده در باب استدلالات ذکر نمودم فقط پس نزور اقم اولی آن است که آنچه در وجوه استدلال بر احوال معده از جشا مسطور شد بر آن هم نظر نمایند که از آن اقسام جتناوب او علامات آن بودجه احسن منکشف می گردد **علاج** در هر سه مرض مذکور آنچه در علاج امراض معده از ریاح و وجع معده ی ریحی مسطور شد استعمال نمایند و اگر سبب تناوب منظی غلبه ی خون باشد و سائر علامات غلبه ی آن مثل پنکی و کندی حواس و شیرینی و من و جز آن مدرک گردد فصد نمایند و مطفیات خون بنوشانند و بهترین اشیا در دفع این امراض گلقند و بادیان و گلاب و خیر بواوفوتنجی است و در تنقیه ی و تقویت معده و تجوید هضم کوشند و مصطکی و پودینه ویل و غیره بجایند و ایضاً بعد تنقیه جهت تقویت معده و منع انجره بادیان سه ماشه در گلقند آمیخته با گلاب فرنفلی پنج توله دهند و کذا مصطکی و گلقند و کذا دانه ی هیل سه ماشه در گلقند یک توله نافع و اگر از برودت و ماده ی بلغم و سودا و صفرا باشد هرچه در علاج امراض معده از سوءمزاج بارد و بلغمی و سوداوی و صفراوی در علاج انواع نفخ معده مذکور شد حسب سبب بکار برند مشک مخرج ریاح از جمیع بدن است و دار فلفل با عسل ماده ی ریح را قلع کند و ثوم بی نظیر است و نانخواه با سرکه خوردن و بازیت طلا ساختن به غایت مفید و سویدی از مانقی و جالینوس و غیره نقل کرده اند که خوردن گشنیز سبز و غاریقون و مصطکی و بیخ انجدان و قسطرن و تخم کرفس و بقله ی فرنجمشک و خرا یعنی زوفراو خولنجان و امساک ذهب وردهن و لیسیدن قطران و اومان استعمال کرد یا و خوردن کرات قبل از طعام دراوند به شراب و خوردن اندک پیاز و ترمس به سرکه و نوشیدن گلاب هر واحد نافع آروغ ترش است و قرنفل و خردل و پودینه با عسل نیز مفید و مصطکی دانه هیل با گلقند خوردن نیز در تمطی و تناوب سودمند است و نمک سلیمانی در جشای غیر طبیعی به غایت نافع است و انیسون کرویا صعتر شبت هر واحد یک جزو مصطکی نیم جزو برای امراض مذکور و نفخ مجرب است و این حب مصطکی در آروغ ترش بعد از قی بکار می آید غاریقون نیم مثقال قرنفل تربد موصوف هر واحد یک مثقال مصطکی قاقله ی کبار زیره ی کرمانی هریک دو مثقال نبات سفید سه مثقال شربتی دو مثقال و به قول اهل سند نمک سنگ هیپل مرح پیاه سونده زیر کلونجی اجمودهینگ بریان جمله مساوی سائیده قبل از طعام و بعد آن خوردن آروغ بسیار باز دارد و اشتها آرد و باو گوله دفع کند مسیحی گوید که در کثرت بشا به سبب ریاح متولد در معده قی کنند و طبیخ انیسون و صعتر و برگ سداب و کرویا و پودینه و نانخواه و زیره و نفع و مصطکی و قرنفل استعمال نمایند و مداومت تناول گلقند به مصطکی کنند شیخ می فرماید که صاحب جشای حامض منتفع می شود از خوردن فلافلی به شراب و گاه ایشان را نفع می کند خوردن گشنیز خشک به قدر مثقال و بعد آن نوشیدن شراب صرف قبل غذا و بعد عشا و گاهی به قول بعضی طلای معده نبوره و زبل ماکیان تسکین آن می نماید و در جشای وخانی اگر از ماده باشد با فستنین و ایارج نفع می یابند و اگر بلا ماده بود

به چیزی که مبرد و مطفی باشد مثل رب فوا که بارده و اغذیه مبرده منتفع می شوند **جرجانی و ایلاقی** می نویسند که اگر سبب کثرت آروغ خلط بلغمی یا سوداوی باشد تنقیه ی معده از آنها به قی و حب افاریه و حب صبر و مصطکی نمایند بعد از آن تقویت معده به معجون فلافلی و کندری و زنجبیل مربی کنند تا خلط غلیظ در معده نیاید و از طعام روی الهضم و مولد ریاح پرهیز باید کرد و اگر سبب آن ضعف معده باشد و سبب ضعف سوءمزاج ساذج بود تبدیل آن مزاج به ضد آن نمایند چنانچه در علاج سوءمزاجات مذکور شد **انطاکی** گوید که تنقیه به قی واجب بود و خوردن جوارشات و حمام و تکمید معده به پارچه ی گرم به آتش و استعمال این مطبوخ کرد و یا انیسون شبت صعتر هر واحد یک جزو مصطکی نیم جزو خوب جوشانیده صاف کرده گرم بنوشند که مجرب است و کذا قرنفل به گشنیز و انیسون و خردل و جوز وصعتر و نعنع به عسل مفرد و مجموع و هرگاه آروغ از زلق یا سوء هضم یا تخمه باشد علاجش به علاج این امراض کنند و اگر آروغ تواتر کند چیزی که منع طفو طعام کند مثل مصطکی و خردل بدهند و در تمطی و تثاوب به روغن های گرم سائر عضلات یا عضلات فک را طلا کنند و تکثیر استحمام و تعمیر نمایند **طبری** گفته که اگر آروغ از برودت معده باشد علاجش اسخان معده است بدانچه در فواق مسطور گردد و اگر از ضعف معده بود تقویت معده نمایندمع رعایت مزاج آن نزد تقویت اگر ضعف به حرارت باشد مثل شربت سیب و زرشک دهند و تضمید معده به گل سرخ و کعک و آب سیب و آس نمایند و اگر ضعف به برودت بود رطوبت در آن باشد پس علاجش به علاج فواق که از اجتماع رطوبت در معده باشد باید کرد و اگر جشا از روادت کیفیت طعام یا سوء ترتیب آن باشد اصلاح غذا و شرب شراب موافق مزاج و تقلیل طعام و شراب و ریاضت اندک اگر مزاج او احتمال این نماید و اصلاح غذای او نمایند و اگر از ورم باشد تضمید معده نمایند بدانچه محلل این ورم باشد مثل سرکه و روغن گل و اسفنج در آن فرو برده بردرم نهند و بدست بمالند و بر فائده بر بنده و اگر ورم متهنج نباشد بلکه صلب بود تضمید معده وقوف بر مزاج او و عدم مانع با فستتین و گل سرخ و شیاف ماميثا و بوش و مانند آن نمایند و تفرق به روغن یک شبانه روز کنند بعده به ضمادی که در آن او قی قبض باشد مثل شخم رمان و کاسنی و ترمس و مانند آن تضمید نمایند و درم چون تحلیل شود که جشا زائل گردد و سعید بن هبه الله گوید که اگر خلط محدث مرض بلغمی باشد استفراغ او به حب صبر نمایند و تبدیل مزاج به گلقند عسلی و شرب آبی که در آن عود و مصطکی جوشانیده باشند و غذای لطیف مثل نخوداب خورند و چون تنقیه ی معده و اصلاح بدن کرده بشود به چوزه ی مرغ زیر باجایا مقلواً در غذا وسعت نمایند و اگر خلط صفراوی باشد استفراغ بدون مطبوخ فواکه با شربت ورود مکرر به برف و تعدیل مزاج به شیره ی تخم خرفه و شربت حصرم نمایند و چون طبع قبض باشد تعدیل او به شربت تمر هندی و جلاب کنند و غذا مزوره ی سماق دهند اگر طبع نرم باشد یا بآب حصرم اگر قبض باشد و اگر مرض حادث از سوءمزاج بارد باشد آب انیسون بنوشند یا آبی که در آن کمون وصعتر جوشانیده باشند و غذا زیر باج به مویز و انار دانه دهند و چون بدن صلاح یابد غذا

به لحم بریان سازند و اگر سوءمزاج حار باشد آب آلو بخارا به سکنجبین یا آب انار میخوش به جلاب بیاشامند و غـذا چـوزه ی مرغ بآب حصرم سازند و اگر حشا تابع کثرت اغذیه باشد مریض را به تقلیل غذا امر کنند و اگر در جشانفخ و قراقر و ریاح باشد علاجش در نفخ گذشت **علی گیلانی** می نویسد که زنی را جشای مفرط عارض شد چندان که در مدت یک نفس دو سه آروغ به آواز بلند که از بعید مسموع می گردید می آید و سه چهار ماه بر آن گذشته بود و سبب آن نمی دانست یک مثقـال سـوطیرا که آن مخلص اکبر است او را دادم و گفتم که این را سه حصه نموده سه روز به گلاب گرم کرده باید خورد هر گاه یک شربت آن تناول نمود آروغ آن زائل شد و شفا یافت و احتیاج به خوردن شربت ثانی نیفتاد و سال های بسیار بر آن گذشت که مرض او عود ننمود و این از غرائب مشاهدات است حکیم شریف خان می گویند که من نیز مریضی را مبتلا به این مرض از مدت ویـد دیدم و هیچ دوائی او را فائده نمی کرد و اکثر اطبای این زمان علاج او کردند بلکه هر قدر که به چیزی از ادویه ی معالجه می گردد آروغ زیاده می شد بهر آنکه ادویه مستعمله بر تحلیل ماده ی آن قدرت نداشت و سبب تحریک آن می شد و این مریض را در تمام روز و شب آروغ می آمد الا قت کلام و خواب و مولف نیز زنی حامله را به کثرت جشا مبتلا دیـدم کـه یـک دم آرام نداشت و به آواز بلند می آمد چون محل مانع تنقیه بود به ادویه ی محلله علاج کردم از آن تخفیف به ظهور آمد گفتم کـه تـا وضع حمل بر همین ادویه او امت نماید چنانچه بعد از وضع حمل مرض او زائل شد.

احتباس جشا

هرگاه آروغ محتبس شود و هیچ بر نیاید و ریج در معده بماند خوف تولد استسقای طبلی باشد پس تدبیر به تهیج آن باید کرد و **صاحب کامل** نیز گفته که هرگاه جشا محتبس گردد نفخ و ریاح موذی از آن تولد کند و شیخ می فرماید که چون در معده ریاح حادث شود و نازل نشود و در فم معده محتبس باشد و ایذا دهد واجب است که به آروغ اسـتفراغ آن نماینـد چنانچـه اسـتفراغ فضول طافی به قی می کنند والا هضم فاسد گردد و غذا طافی شود مگر آنکه کثرت رطوبات و بلا غم مستعد بـه اسـتحالات ریاح معلوم شود که درین هنگام امن نباشد از این که افراط در تهیج به محرک امر صعب گردد و **علاج** از آنچه تحریـک جشـا کند خوردن و خائیدن صعتر و برگ سارب و زیره و انیسون و کردیا و نعناع و نانخواه و قرنفل و مصطکی و کندرست بـا گلقنـد بخورند و معجون ابهل و جوارش انگدان و فنداویقون و معجون حب انفار و سجرینیا باید داد و دیگر سفوفات نمک نیز آروغ می آرند.

قی و تهوع و غثیان و تقلب نفس

قی حرکت معده است برای دفع چیزی که درد باشد از راه دهن و با وی آن چیز دفع شود و ماده ی آن در جوف معـده باشـد و

تهوع حرکت معده است بی آنکه چیزی دفع شود و ماده ی آن داخل حرم معده باشد و غثیان تقاضای معده است برای دفع بی حرکت و ماده ی آن الاصق مخمل معده باشد و درحالتی که مطعوم وردی بود حادث شهود و غثیان را غشی نیز گویند و تقلب نفس غثیان لازم و دائم را گویند که بی قی باشد و گاهی ذهاب شهوت طعام را خوانند و بدانند که بـا غثیـان مقامـه مقدمـه و مبداء قی و تهوع است و این احوال مخالف شهوت طعام اند از جمیع جهات و بعض قی حاد با قلق و اضطراب بـود چنانچـه در هیضه و از خوردن دوای مقی عارض شود و بعضی از آن ساکن بود چنانچه برای حمعودین یعنی صاحبان ضعف معـده از ثقـل طعام می افتد و این امراض اربعه در اسباب مشترک اند و در اعراض مختلف لیکن اسباب غثیان ضعیف از اسباب قـی و تهـوع باشد و اسباب تقلب نفس قویتر از اسباب تهوع بود بالجمله سبب کلی این امراض ایذای معده یا مشارک آن اسـت مثـل دمـاغ چون آن را ضربه برسد و اسباب جزینه ی آنها هفت نوع است یکی ماده چون صفرا یا بلغم یا سودا که در معده متولد شود یا از عضو دیگر مثل جگر و زهره و طحال و غیره ریزد و یا از تمام بدن منعصر شده بر معده بریزد چنانچه در تزید حمیات افتد و یا رطوبت روی متعفن خلطی بود یا غیر خلطی چنانچه حوامل را عارض می شود و مانند آنکه ریم از قروح و اورام معده یا غیر آن در معده جمع شود و یا رطوبت غیر متعفن که مرفی فم معده باشد و یا رطوبت غلیظ چسبنده یا کثیر مثقل باشد که معده از آن اذیت یابد و لامحاله بسوی دفع تقاضا کند و اگرچه مثل خون و بلغم حلو باشد که در آن امید تغذیه ی بدن و معده بـود لـیکن چون کثیرالمقدار باشد بر معده کلال آرد و گاهی سوء محترق باشد چنانچه مراقیان را به سبب انصباب آن بر فم معده و ایـذای او عارض شود و بعضی کسان را نوبت های قی سوداوی عادت بود و خلط سودا برآید و در آن اصلاح ایشان باشد و گاه مـودی به حرقت در مری و حلق بلکه قرحه گردد و الحاصل اقسام سواد مذکور از سه حال بیـرون نبـود یـا در طبقـات معـده از انـواع سوءمزاج و از غم و خوف و مانند آن و کیفیت روی ساذج در ایذا مثل ماده ی روی فعل کند و اکثر آن حار بود و گاهی حرارت و یبوست که فم معده را عارض شود تقلب نفس و تحریک غثیان کند پس به کیفیت حار مثل خلط مجاور به کیفیت حار فعلی کند و از اسباب بعض اقسام سوءمزاج آن است که بسوی آن تحلیل روح جمع شود مثل اسهال کثیر و خصوصاً از خون و جمیع استفراغات که با لذات برودت و یبوست حادث کنند و گاهی ضد آن با معرض حادث شود و این چنان باشد که مستفرغ بارد یـا بس مثل سودا باشد و گاهی رطوبت بوجه دیگر حادث گردد و آن این است که فضول و بلغم به سبب ضعف هضم کثرت پذیرد و از مضعفات معده اوجاع شدید و غموم و صوم وجوع شدید است پس اینها نیز از اسباب قی بر سبیل او خال ضعف بر معده اند و ایضاً در وجع معده به سرعت قی طعام و دفع آن می شود و معده ی ضعیف را چون مدت ضعف طول کند چنان گرد که هـر آنچه خورده شود آن را غثیان و تقلب نفس عارض شود بهر آنکه در مثل این معده کثرت رطوبات و فضول در اکثر امر می باشد و چون طعام استعمال نمایند به آن مختلط شود و بعض از آن طافی گردد و طبیعت از آن نفرت کنـد و غثیـان عـارض شـود و

چون ضعیف تر باشد بر امساک آنچه بدان رسد قادر نباشد بلکه آن را به قی یا اسهال دفع کند و بعضی کسان باشند که چون طعام تناول کنند و حرکت نمایند قی کنند و اگر خشم یا کلام یا تحریک به حرکت نفسانی نمایند قی کنند و سبب درین همان است که مذکور شد از اجتماع فضول در معده ی آن و عادت آن به قی بعد این لمور و غلبه ی واهمه بر آن و کسی که معده ی او ضعیف بود او را بنفشه غثیان عارض شود به سبب انفعال او از او نی سبب و قی ممکن نبود به سبب خلای معده ی او و قلت خلط موذی متشرب باشد یا غیر متشرب و چون طعام بخورد قذف او ممکن بود بدو سبب یکی آنکه گاهی اذیت خلط اندک غیر محرک باشد زیرا که در قعر معده بود و چون طعام بخورد آنرا متصاعد کند و حرکت یابد دوم آنکه طلب اعانت کند به حجم طعام بر قذف و قلع او سوم فساد غذا و آن یا به کمیت باشد چنانچه غذا زیاده از احتمال قوت معده تناول کنند و بر معده ثقل آرد و بر فم معده طافی گردد و آن ایذا یابد و آن را به قی دفع نماید و یا به کیفیت باشد چنانچه طعام تیز یا تلخ یا شور یا ترش بود که به حدت خود معه را بگرند یا بسیار چرب بود که معده از وی نفرت کند و مسترخی گردد یا طعام فاسد متغیر یا فک به صنعت باشد مثل دودناک و سوخته و یا سوء تدبیر دارکل چون تناول غذای لطیف بالای غلیظ کنند و فاسد شوند و باعث اذیت معده گردند و معده در دفع او کوشد و کسی که تخمه بر آن تواتر کند و طعام بر غیر جوع صادق بخورد در ابتدای تناول حرقت شدید زیاده از طافت آرد بعد از آن امر اومول بسوی آن گردد که هرچه خورده است قی کند چهارم تناول اشیای مقیه ی و معیشه مثل مگس و مانند آن و تخیل و شموم قاذورات به سبب استکراه طبیعت و ارتسام کیفیت روی گریه در خیال بهر آنکه تخیلات و همیه اسباب حوادث بدینه می شوند پس هرگاه انسان تخیل چیز مستقذر کند و این در قوت متخیله مستحکم گردد و آن حصول قذارت در معده واجب کند و معده به استکراه از آن یابد و حرکت به دفع نماید پنجم اورام معده و احشا و خصوصاً حار محدث قی بود به سبب میلان او بسوی دفع و به سبب اذیت او ازادای مس که ازاونی غذا یا دوا یا خلط یا عضو ملاقی او را عارض شود و گاهی عارض می شود و صاحب ورم حار کبد را قی صفراوی پس کراقی پس زنجاری و با فواق و غثیان می باشد و در اورام طحال قی سیاه آید ششم بحران که در آن طبیعت ماده ی مرض را بر معده دفع کند و این در امراض بیشتر افتد بهر آنکه مواد بار و بالطبع متسفل می باشد طبیعت آنرا به طریق علی اکبر دفع می نماید و قی بحرانی از مرض خلاصی تا دهد و این قی نافع حمیات حاده و اورام مقعه کبدست و چون تهوع در روز چهارم شروع امراض که روز اول بحران است دریابند قی کنانند که آن نافع است هفتم امراض دیگر مثل بیضه و سوء هضم و انقلاب معده و دید آن و قولنج و غیر آن که به سبب ایذای معده باعث این حالات شوند **طریق تشخیص اسباب** امراض مذکور باید که اولاً دریافت نمایند که این عوارض تابع مرضی مثل هیضه و سوء هضم و وجع معده و قروح آن و مری و لثه و انقلاب معده و ورم آن و ورم جگر و طحال و گروه و قولنج و دیدان و حمیات و غیر آن هست یا نه اگر باشد عرض آن مرض بود پس اگر در مرضی حاد روز بحران افتد و به آن

صداع و وجع معده و احتلاج لب و سیلان لعابی دهن و غثیان و سهرو شدت حبس عرق بود قی بحرانی باشد و اگر تابع مرض دیگر نباشد پس نظر کنند که قی لازم و دائم است یا نه اگر باشد اصلی بود و درین حالت تناول اغذیه و ترتیب اکل آن قبل از حدوث این امراض بپرسند اگر غذای فاسد خورده باشد یا سوء ترتیب در اکل آن شده باشد سببش فساد غذا بـود والا علامـات سوءمزاج ساذج و مادی به طریقی که در تشخیص امراض معده گذشت دریافت نمایند اگر آثار سوءمزاج ساذج مدرک گردد و به آن آنچه بر معده دارد شود احتمال آن ننماید بلکه به دفع آن متحرک گردد و سببش همان باشد و اگر علامات خلطی از اخلاط ثلاثه معلوم شود قی صفراوی یا بلغمی یا سوداوی باشد و ایضاً از خروج هر خلط در قی و طعم آن بر نوعیت خلط فاعل اسـت لالی توان کرد مثلاً اگر قی مراری آید و به آن تشنگی و تلخی دهن باشد قی صفراوی بود و اگر در قی بلغم برآیـد و بـا قلـت تشنگی ترشی یا شوری یا شیرینی دهن و نفخ و قراقر بود و لعاب از دهان سائل شود بلغمی باشد و اگر در قی سود برآیـد و بـا عدم تشنگی و ترشی دهن و قراقر و نفخ در معده و طحال بود سوداوی باشد پس دریافت نمایند اگر با عطش و طعـم روی در دهان و عفونت ظاهر بود سببش خلط حار روی عفن باشد و اگر در قی صدید برآید و با آن اذیت معده شدید مع خفت آن بـود سببش خلط حار صدیدی باشد و این هر دو به کیفیت خود موذی باشند نه به کمیت و اگر بخرد عفونت و طعم روی و قی روی نباشد سببش خلط غیر عفن بود که به کمیت خود این فعل کند و اگر ادویه ی عفص آن را ساکن کنند خلط رقیق باشد و اگـر ادویه ی ملطف تسکین نمایند غلیظ بود و بر آن دلالت می کند کثرت رطوبت و کثرت قی غیر روی و کثرت برازو کثرت لعاب دهن لاسیما اگر تقدم تخمه باشد و ایضاً نظر کنند اگر قی به سهولت آید ماده در فضای معده مصبوب بود و اگر دوام تهـوع و عسر قی باشد ماده متشرب در معده بود و اگر قی و غیره لازم و دائم نبود بلکه بعد از قی تا انصـباب مـاده ی دیگـر بـر معـده ساکن شود و آفت در عضوی از اعضا مثل دماغ و جگر و مراره و طحال او رحم و غیر آن و یا در همه بدن باشد شرکی بود پس اگر خلل در عضوی از اعضای مذکوره و غیر مدرک گردد و سببش شرکت همان عضو باشد و اگر با تپ بود از مشارکت همـه بدن باشد بعده استدلال بر نوعیت ماده به طریقی که مسطور شد توان کرد و **صاحب شفاءالاسقام** می نویسد کسی را که غثیان عقب اکل عارض شود سبب او رطوبت در معده ی او یا دیدان باشد و صاحب معده ی صفراوی کثیر الغثیان و قـی مـی باشـد لیکن غثیان و لذع و عطش اگر در حالت گرسنگی غلبه کنند بدانند که ماده سخت رقیق است و اگر این دائم بود بایـد دانسـت که ماده بسیار است و اگر بعد طعام باشد ماده اندک بود و همچنین هرگاه ماده در قمر معده باشد و طبقـات معـده آنـرا تشـرب نکرده باشند غثیان بعد دو ساعت از طعام ظاهر شود بهر آنکه صفرا با طعام مختلط شده از قعر معده به سوی فم معـده مرتقـی می شود پس غثیان ظاهر می گردد و علامت منذر به قی تهوع و غثیان است و خصوصاً چون با این ها اختلاج لـب زیـرین و کشیدن شراسیف به سوی فوق مقارن گردد و **شیخ الرئیس** می فرماید که غثیان گاهی علامت بحران باشـد و گـاهی علامـت

روی در مثل حمیات و بائی بود و چون غثیان بنا قهبین کثرت نماید منذرنبکس باشد و گاهی غثیان باقی بماند و منتقل به قی نگردد و سبب دیرن شدت قوت ماسکه یا ضعف کیفیت مغثی یا قلت ماده ی اوست تا آنکـه صـاحب او هرگـاه چیـزی بـر آن بخورد قی مسهل گردد بلکه قی از خود حرکت کند و بیشتر صاحب حمی را تشنج یا صرع یا شبیه به صرع دفعه عارض شود و چیزی از نجاری یا نیلنج قی کند و از آن خلاصی یابد و گاهی از سبات عظیم امتلائی در حمیات و غیر آن رواء است آن اسـت که این هر دو در معده متولد نمی شوند بلکه این ها از مکان بعید و از اعضای دیگر بسوی آن عندفع می شوند و بر آفت در آن اعضا و بر مشارکت معده و ضعف آن ملالت می کنند و قی صرف که از ماده ی واحد به غیر مخالطت خلـط دیگـر باشـد روی است اما صفراوی دلالت می کند بر افراط حرارت و بلغمی را بر افراط برودت ساذج صـرف دلالـت مـی نمایـد و قـی مختلـف الالوان اسودوز بخاری و کراثی روی ترست بهر آنکه بر اجتماع اخلاط روی دلالت کند و سالم ترین قـی مخلـوط متوسـط در غلظ رقت از اخلاطی است که آن در معده تولد کند دور آن مجتمع گردد یا اندفاع او از آن به قی معتاد باشد مثل بلغم و صفرا و اما اکراثی در امراض ولیل شرست و اخفرمائل بسواو مثل لاجوردی و نیلنجی در اکثر امر بر خمود حرارت و موت قوت دلالـت کند و آن هر دو غیر کراثی وز بخاری اند یا دیگر گاهی اتفاق می افتد که آن هر دو نیز به سبب احتراق می باشند الا احتراقـی ازین هر دو قسم که از تسوید بر دو تکدیر آن و موت قوت نباشد آن مائل به اشراق و صفاد کراثیت بود و باوجود این قی اصفر و کراثی وز بخاری کسی را کثرت نماید که در کبد و سوءمزاج حار بسیار باشد و اما قی اسود جز آنکه در اورام طحال و در آخر تپ ربع باشد روی است و قی منتن نیز روی است و خصوصاً هرکدام از این هر دو که در حمیات وبائی باشد و از ترکیـب روی آن است که فم معده منقلب متغثی و طبیعت قبض باشد پس آنچه تسکین قی کند در قبض طبیعت زیاده نماید و آنچه تلیـین طبیعت کند در قی افزاید مگر آنکه مغثی خلط رقیق یا صفرای باشد و علاج بآب آلو و تمرهندی و مانند آن کنند و هر دو امر را نفع بخشد و بعضی کسان باشند که مدام خواهش طعام کنند و چون از آن ممتلی شوند قی کنند یا بسوی اسفل منزلق شـود و باز اعاده کنند و اینحالت دوام کند و ایشان مثل تندرستان زندگی نمایند گویا که این برای ایشان امـر طبیعـی اسـت و درینجـا طائریست که صید ملخ می کند و مدام ملخ می خورد و شکم سیر نمی گردد و حیوانات دیگر به این صفت می باشند.

علاج کلی قی

در قانون و شروح آن مسطور است که آنچه سببش ماده ی روی یا کثیرا باشد استفراغ آن ماده به مشروبات مقیه ی یا مسهله و حقنجات نمایند و تقلیل غذا و تلطیف و استعمال صوم دریافت لطیف کنند اگر ماده صفراوی نباشد و حقنـه هـای مناسـب بـه حسب علت نافع است بنابر آنکه ماده را سوی اسفل مائل می کند و بیشتر حقنه حاده قطع قی می کند و قی نیز قطع قی مـی نماید اگر از ماده باشد و اصل او از سر نباشد و نفع قی ظاهر است که در اخراج مواد معده هر چون که باشد هـی چیـز بـه وی

نمی رسد خصوص که ماده به فم معده باشد لیکن آنجا که ماده مائل به قعر بود و طبقات آن را تشرب نکرده باشد در این وقت مسهل و حقنه سودهند بود و اگر ماده فرو رفته باشد بدن ادویه ی قوی زائل نگردد بالجمله چون برای اخراج آن ماده قی کنانند آب گرم تنها یا به سکنجبین یا به شبت یا آب ترب و عسل و مانند آن بنوشانند و اگر ماده که اراده استفراغ آن به قی یا غیر قی بود غلیظ باشد ابتدا به تلطیف و تقطیع آن کنند بعده استفراغ آن نمایند و غایت قصد در تدبیر غثیان دفع خلط مغثی است یا تقلیل آن اگر دفع به تمامه به سبب مانع جائز نبود یا سهل نباشد یا تقطیع آن اگر غلیظ و لزج باشد یا اصلاح و اگر عفن صدیدی بود یا به عطریت چیزی که بنوشند بهر آنکه عطریت شدید الحلائم به معده است و خصوصاً چون غذائی باشد و یا از آن فراموش کنانیدن اگر حس بدان مولع باشد و غرض ازین آن است که گاهی در خیال کینبت روی کریه بدبو یا غیر بدبو مرتسم می شود و انسان تخیل می کند که در معده خلط موصوف به این صفات است و طبیعت خواهش مدفع آن نماید پس واجب است لامحاله و نبول کنانیدن حس و غافل کردن ذهن از ادراک مثل این امور تا آنکه میل قی نکند بهر وقع او و بعد تنقیه ادویه ی حابسه استعمال نمایند و ادویه ی مانع قی آن قابض و خوشبو است مثل به و سیب و حماض و جمیع ادویه ی مشهیه نافع این امراض است و آن مثل هیبه مطیب و ساده شربت انار منعنع است و شربت حصرم منعنع نیز مفید و تضمید به قوابض نافع است و قطع قی کائن از امتلا و کثرت اخلاط جائز نیست مگر آنکه افراط کند و جذب ماده هانچه بسوی اطراف بسیار نافع است در حبس قی خصوصاً چون از اند فارغ اخلاط از اعضای محیط معده بسوی معده باشد و این چنان باشد که اطراف بر بندند و خصوصاً سفلی مثلاً ساقین و قدمین نازل از فوق اما اگر اند فاع ماده از مثل راس باشد در آن ربط این اطراف شدیدالمفرت است و گاهی برین اعانت کند گرم کردن اطراف و نهادن آنها در آب گرم و گاهی احتیاج افتد به آنکه بر بازو و ساق دوای مخمر مفرح نهند و عجب آن است که تسخین اطراف نافع است در تسکین قی بنابر جذب و تبرید آنها در تسکین قی سریع حار نافع است بجهت تبرید و کذلک تبرید معده مسکن حدت حرارت هست و محاجم بی شرط نزدیک ناف و میان کتفین و بر ساقین نهادن و اطراف بستن و به قوت مالیدن و خواب آوردن در دفع قی اثر تمام دارد و مکرر به تجربه رسیده و کعک سوده در آب سرد یک گهری خیسانیده نوشیدن عجیب الاشرست و همچنین پست جو و کذا پست پرمل و اگر عرق کیور او بید مشک و گلاب داخل کنند بهتر باشد و بعضی ز غم کرده اند که بادام تلخ را چون بسایند و در آ حل کرده صاف نموده بنوشند برای قی غالب هائج بزرگترین علاج است و جالینوس گفته که گرسنگی اصحاب قی و اسهال را نفع بین می نماید و کذلک باقلا مع پوست در سرکه ی ممزوج جوشانیده ی ایشان را نفع کثیر دارد و حدس جوشانیده آبش ریخته در سرکه بدستور و این دوا برای او مجرب است بگیرند سک و عود قرنفل مساوی و بآب سیب بخورند و ملک قرنفل بهتر از قرنفل و برگ گل اوست و چون به هنگام بهم نرسیدن علک قرنفل در آن داخل کنند و با قرنفل مشکطرامشیع مثل آن اضافه نمایند به غایت

مفید و قائم مقام او باشد و حتی الامکان در خواب آوردن بکوشند که آن اصلی علاج است و از آنچه منع قی مـی نمایـد خـواه ایشان را خوش آید یا کراهت کنند ماءاللحم کثیرالابزار است و در آن کشنیز خشک باشد و شراب ریحانی به آن آمیخته باشند و اگر مع ذلک عفص بود بهتر باشد و گاهی در آن کعک یا نان میده می آمیزند و این خواب می آورد و چون خواب نمایند عـرق می کنند و همچنین ادویه مانع امراض مذکور به اغذیه ی خوشبو غیر چرب نافع است مگر آنکه به این احوال تخمه و امـتلای کثیر باشد که درین صورت خلط آن ادویه به اغذیه جائز نیست و چون طبع قبض بود حبس قی به ادویه ی مجففـه از قـوابض نباید کرد مگر به قدر غیر رجحان و حقنه ی لین استعمال کنند و اسهال آورند بعد از آن برای تقویت معده اقدام بر ربوب نمایند و بیشتر فصد تخفیف غثیان و قی می نماید و خجندی گوید اطبا گفته اند که اگر مع غلبه ی غثیان و قی امتلا باشـد فصـد در آن نافع است و مرا در وی نظر است و فقط چون دوا مقوی جالس قی استعمال کنند و آنرا قی نماید باید که تکرار اسـتعمال او کنند و اگر کراهت از آن بسیار نماید تغییر رنگ یا بوی آن نماید و بدانند که غثیان چون ایذا دهد و به آن قی نباشد اعانت او به مقبات لطیفه نمایند تا آنکه طعام یا خلط فاعل او قی گردد پس اگر احتیاج اسهال برفق افتد بعمل آرند بعـد از آن بهـر تقویـت معده روغن های مقوی مثل روغن گل و روغن آش و روغن مصطکی و خصوصاً روغن ناردین صرف یا مخلوط به روغن گـل به آهستگی بر معده بمالند و تسخین معده کنند و گاهی غثیان عقب طعام نباشد بلکه بر خلای معده واقع شود و با غثیـان بـه سبب قلت ماده قی به هم نرسد درینصورت واجب است که صاحب او را طعام بخورانند تا ماده را به اخـتلاط آن کمیـت زیـاده حاصل شود تا ممتلی شود و مرتفع شده به فهم معده رسد و از اذیت فم معده قی بر آن سهل گـردد و بـا آن خلـط برآیـد و در غثیان مادی لا بدست از تنقیه بدانچه لائق باشد بعد از آن علاج کیفیت باقی بدان چه مضاد او بود از ادویه ی خوشبو مع ربوب حار یا بازوبحسب آن نمایند و برکر اعلاج کنند و او از آنچه بخورد می ندازد او را اندک بعد اندک بخورانند تـا آنکـه مرتبـه ی دیگر حرکت در آن نکند و مستعد قی بعد طعام را که طعام در معده او قرار نگیرد واجب است که تضمید معده ی او با ضمده ی قابضه ی مذکوره ی در علاج کلی امراض معده نمایند و اگر حرارت نباشد مثل عاقرقرحا و سنبل و کندر و مربان مخلوط سازند و با قراص انبارینوس که جالینوس آنرا ستوده بسیار منتفع می شوند اگر در آنجا حرارت و عطش باشد به ربـوب مثـل رب انـار خصوصاً آنکه در آن نعناع افتد بخورند و عقب آن شراب ممزوج بنوشند اگر مزاج رخصت دهد و اگر حرات نباشد بآب بخورند و اقراص ایلاوس آنرا بسیار نافع است و اگر به ایشان برودت باشد این قرص نفع بخشد زربنا و قرنفل اشـنه دارچینـی مصـطکی کندر هر واحد یک دانگ افیون قیراط جندبیدستر قیراط به ربع دوم از آنچه برای کسی که طعام قی کند صالح بود این است که کثرت گشنیز در طعام کنند و عسل آمله بلیسند و ایضاً پوست پسته ی رطب و یا بس بخورنـد و کنـدر یـا مصـطکی و عـود و پوست ترنج و نعناع بخایند و قی کردن و بعد از آن طعام خوردن آنرا صلاحیت دارد و بدانند که چون قبض طبیعت با اسباب قی

جمع شود علاج آن مشکل است و چون از تواتر قی و کثرت آن هرگونه که باشد در غیر حمیات باشد شدیدالحراره خوف سقوط قوت باشد مریض را ماءاللحم معمول از بچه ی مرغ و اطراف جدی و حملان به کعک مثل سرمه سوده و آب سیب و اندکی شراب بنوشانند و چوزه ی مرغ بریان پیش روی مریض شکافته و همچنین نان گرم ببویانند و ازین قبیل است که بچه ی مرغ را در آب جوش خفیف دهند و آن آب بریزند پس بآب دیگر پخته مهرا کنند بعد از آن در هاون بکوبند و آب بیفشرند و مبرز کنند و در آن مغز نان سیده حل کنند و اندک شراب آمیزند و آب سیب افزایند و با طور حریره بنوشند و گوشت که در طبخ مهرا کنند پس بکوبند بهتر از آن است که بکوبند پس بپزند که از این رطوبت غریزی تحلیل می شود و منجر می گردد و در آن محتصن می ماند و همچنین در مسهولین بعمل آرند مگر آنکه سبب قی آن باشد که محتاج به دوای خالی باشد مثل خلط لزج بلغمی پس در آنجا این بکار برند بلکه آب مطبوخ مرتبه ی اول استعمال نمایند و بساست که نفع می کند غثیان و تقلب نفس و قی را اغذیه معمول از کبک و بچه ی مرغ بآب غوره و ترشی ترنج و سماق و آب سیب حامض ترش کرده به زیت انفاق بر بدن نموده و در خوابیدن پست جو بآب سرد باکی نیست خصوصاً چون بقیه از قی باشد و باید که تکرار این نمایند و اگرچه آنرا قی کند و از آن کراهت نماید و تبدیل سببیت او به عینه نمایند اگر از آن انکار کند **طبری** گوید جالینوس گفته که نافع ترین اشیا برای تسکین تهوع و قی و ایشان این دواست و نسبت او بسوی ارجیحانس نموده و گفته که بگیرند انار و با پوست و تخم او کوفته آبش برآرند پس بگیرند یک رطل ازین آب و از انار بری که او بدان اراده ی نار مشک می کند به وزن یک درم و سنبل الطیب و مصطکی هر واحد نیم درم و گل ارمنی یک درم و این همه را بصره بسته در آب انار بجوشانند تا آنکه غلیظ گردد بعده بر آن عسل مصفی انداخته بپزند تا بقوام شی منعقد آید و یک ملعقه بزتا شانزو تهوع و غثیان بخورند بعد از این دوای دیگر وصف کرده و نسبت آن ننموده و از اختیارات اوست و گفته که بگیرند آب به پوست کوفته یک رطل و آب حب الارس نیم رطل و مصطکی پنج درم داشته یک نیم درم و همه را بجوشانند حتی که غلیظ گردد پس استعمال نمایند و ایضاً این دوا ذکر کرده و نسبت او بسوی خود نموده و گفته که من استعمال این میکنم بگیرند آب انار بغیر تخم و پوست او یک رطل و آب نعناع ربع رطل و کوکب الارض دو ثلث درم و مصطکی رومی دو درم و همه را بپزند تا آنکه بقوام سکنجبین آید و در قی و تهوع و غثیان استعمال کنند بعد از آن این شربت ذکر کرده و گفته بگیرند آب انار یک رطل آب سفرجل یک رطل و هر دو جمع نموده مشک نیدرم عود و ثلث درمن مصطکی یک درم نعناع خشک پنج درم داخل کرده همه را بجوشانند تا آنکه ثلث باقی ماند استعمال نمایند عندالقی و غثیان بعده ربوب نافع معده و قی غثیان ذکر نموده و گفته که رب و به رب انار درب ریباس و رب سیب همه امثال این جمله نافع قذف و غثیان و تهوع اند اگر به التهاب و عطش شدید باشد و ابوماهر این شربت را همواره استعمال می کرد چون در آنجا عطش شدید و التهاب بودی و گاهی این ربوب به ماءالشعیری انداخت و چون عطش

شدید و التهاب نمی بود و استفراغ بدن و نقای معده می شد تریاق کبیر بآب نفاح یا شراب کهنه استعمال مـی نمـود و نفـع او بسیار ظاهر می شد و ذکر کرده که آب انار تنها چون با نعناع بجوشانند قی و تهوع را نفع کند و گفته که مـردی از اوائـل رای فصد نزوقی می داد چون با عطش شدید و تلهب بودی تا غائله صفرا را بشکند و من این را درین زمان بعمل می آرم **انطـاکی** گوید که اگر غثیان و قی از ماده ی نازل از سر باشد آمله مربی و شربت خشـخاش دهنـد و شـمیدن پیـاز و اکثـار از خائیـدن مصطکی و سعد و کندر و نخود بریان و کشنیز و بن و قول و شم مشک دفاعیه نافع و باید که از محرطات غثیان مثل روغن ها و کنجد و حب البان و ادمعه و پیاز نرگس احتراز کنند **ذکر ادویه ی مفرده و مرکبه یونانیه** سفید قی و تهوع و غثیان سویدی از ابن ماسویه و تفلیسی و غیره نقل کرده که شرب پوست قاقله نیمدرم و یا یک درم با آب انار ترش و یا قاقله مع پوست کوفتـه بآب خوردن یا با مصطکی آمیخته و کذا نعنع به سرکه تیز یا بآب انار ترش و کذا شرب مرا خور و کذافقاح کرم و کذا تمـام بـه سرکه و کذا ناردین بآب سرد و خوردن پسته ی شور مع پوست که بالای مغز اوست و کـذا بـرگ حمـاض و تخـم آن و کـذار ریباس بآب انار ترش و امتصاص آن و کذا پست جو بآب انار ترش و کذا آب انارین معصور به شحم آن و کذالیمون نمکین بـا سرکه خوردن و کذا شربت حصرم منعنع هر واحد مانع غثیان است و ار مال بآب انار ترش و کذا قاقله ی فرد تنها و بـآب نعنـع بستانی و کذا قاقله ی بزرگ تنها و با آب انار ترش و کذا خوردن نعنع بستای به سرکه یا آب انار یا عصاره ی او بـه سـرکه یـا ضماد عصاره ی نعنع و روغن گل بر فم معده و کذا شرب قرنفل و کذا جرم باشند یا طبیخ آن و کذا گشنیز خشک بریان تنها یا بوزن دو درم بآب انار ترش و کذا پست و خن و کذا مجاز نخل و کذا جوزبوا و کذا زعرور سفید و کذا شـاهبلوط و ضـماد آن و کذا تخم مثل و بیخ آن و کذا سیب ترش در خمیر پیچیده بریان کرده و کذا تمرهندی و کذا شرب و ضماد آمله و کذا تنقل غیر او خوردن پست آن و کذاتبق و کذا سماق و مثل او زیره بآب بارد و کذا حصرم و کذا انبرباریس و کذا ضـماد اذان انفـار و کـذا اکل حماض و کذا تختم زمرود و کذا شرب میعه ی سائله و کذا اکل و ضماد حـبالاس و کـذا بنـگ و سـعد و زر و رد و کـذا ضماد سک المسک هر واحد قاطع قی و تهوع است **و گویند** که طبیخ گشنیز خشک سماق کرد یا مسکن قـی غثیـان اسـت و پوست نارنج بآب گرم مجرب است و فاد زهر اصیل به گلاب سائیده بدهند که مجرب است و چون لیمون را بریده قدری نمک و صعتر بران پاشیده بمکند قی را ساکن نماید و اگر پوست قاقله به قدر شش هفت درم در آب یا گلاب جوشانیده صاف نمـوده بنوشند بالخاصیه قی را ساکن کند و نقوع پوست بیرون بسته و انبرباریس و حبالاس بلاشکر مانع قی است و خـوردن تریـاق فاروق به قدر به نقه قطع شدید غالب می نماید و به قول شیخ مضغ مصطکی و مضنع کندر و تبزق غثیان و قی را مضنع مـی کند و از جته الخضرا و سداب خشک لقمه خوردن عجیب است و قرنفل چون لحق شدید مثل سرمه نمایند و بـر حسـوئیکه از کعک و عصارات ساخته باشند پاشیده بنوشند فی الحال تسکین نماید و کذلک چون بآب سـرد بخورنـد و یـا در آب جوشـانیده

بنوشند و خصوصاً برای بیان و بهتر آن است که بر آن مصطکی بپاشند و از ادویه ی مسکن قی و غثیان رب ترنج است در صفراوی تنها و دربارد مخلوط بعود خام و قرنفل بدهند و ایضاً طبخ پوست پسته تنها یا بافاویه و قویتر از آن آب قداح کردم مفرد یا بافاویه و یا کرویات و هیبه و میسوس از جمله محتاج الیه است و این ترکیب مجرب است و آن ارانت بر هضم نیز کند بزر کتان ایرسا مصطکی کمون هر واحد یک جزو بماءالعسل بجوشانند و استعمال کنند و چون از علاج عاجز آیند لابدست از مخدراتیکه در طبیعت آن تحریک قی نیست چنان که در طبع بزالبنج و جوزاست مگر آنکه به آن ادویه عطریه باشد که حفظ تخدیر آن و اصلاح قی آوردن آن و مقاومت سمیت آن نمایند بلکه ضعف از آن تخم خشخاش و تخم کاهوست و اقوی از آن پوست خشخاش و خصوصاً سیاه آن و قریب آن پوست بیخ لفاح بری و قویتر از آن افیون است و اندک از آن نافع با مطبوخ است و خصوصاً اگر با آن ادویه ی تریاقیه ی عطریه بود که مقاومت سمیت کند و از تراکیب جیده ی من درین این است که بگیرند پوست پسته و سک و بزرورود و گل سرخ یک یک جزو فاوزهر نیم جزو و اگر حاضر نباشد زربنا و یک جزو در آن داخل کنند و افیون دو ثلث جزو و عود خام نیم جز دو قرص سازند شربت تا یک مثقال و از اشربه ی جیده برای آن این است که بگیرند سفرجل و قسب هر واحد یک جزو و تخم خشخاش ثلث جزو پوست خشخاش ثمن جزو وپوست بیخ لفاح سیزده جزو و عود خام چهارده جزو و آب نعناع به قدری که همه را بپوشد و گلاب آنقدر که یک انگشت از آن بالا آید و آب خالص سه چند هر دو آب خوب بجوشانند تا مهرا شود و صاف نموده بر فق منعقد سازند و از آن بیاشامند و چون مخدرات بخورند به بوئیدن عطر لزوم نمایند و بخوابند و اقراص مارینوس که بر آن جالینوس شهادت داده آنرا نافع است و آن را جامع جمیع امور واجب در علاج قی است و خصوصاً چون خلط صدیدی باشد که این قرص تریاق اوست و بر آنچه در قرابادین مکتوب است جالینوس گفته که در آن انیسون و تخم کرفس برای عطریت و غذائیت و افسنتین برای جلا و احدار خلط و برای تقویت فم معده و شدت و دارچینی بنابر مضاوت به عطریت خود برای سدید و احاله ی او درینجا برای صلاح آب و تحلیل او و در آن عطریت است که آن علائم هر عضو عصبی است و افیون برای تنویم و تخذیر و جند بیدستر برای تلافی فساد افیون و مضرت آن و سمیت آن است و اما اقراص کوکب شدید النفع است در مثل این حال و کسی که تهوع لازم در ربیع یابد و معتاد به قی خصوصاً در مثل این فصل باشد به اندک نان مقدار چهار درم پیاز نرگس بخورند بعده آب گرم و سکنجبین بنوشند و قی کنند تا معده ی آن از فضول معتاد به دفع آن پاک گردد و در پیاز نرگس تکثیر نمایند که آن تشنج حادث می کند **ذکر ادویه ی هندیه** مفید امراض مذکوره گیر و به قدر یک دام گرفته در آتش انگشت گرم نمایند که سرخ شود درستش توله گلاب سه بار سرد کرده دو سه بار بنوشانند و اگر گلاب نباشد آب هم کافی است در منع افراط قی و تهوع معمول است و اگر سفال آب نادیده یا نقره یا آهن را مکرر گرم کرده در آب سرد نمایند تا که ربع یا ثمن یا نصف ثمن در داغ کردن تجلیل رود پس آنرا جرعه جرعه

بنوشانند نیز مفید بود ایضاً چراغ کهنه گلی را که به غایت چرب بود در آتش اندازند تا خوب بسوزد و شعله از وی منطفی شود در آب سرد کنند و از آن آب قدری بنوشند که برای دفع قی و تهوع عجیب و همواره معمول است و لیمون خشک در دهن و ناشتن و هر دو بازو بستن نیز حبس قی کند **دیگر** به رنج سانهی در آب شسته یا تر نموده آن آب نوشانیدن جهت قی متواتر که آب هضم نشود و رفع تشنگی و قی که بعد شرب شراب حادث شود نافع است دیگر کمپور کچری کوفته بیخته در گلاب به قدر مونگ حب سازند و دو حب بدهند و اگر کفایت نکند بعد ساعتی دو سه حب دیگر دهند دافع غثیان و قی است دیگر چون پرهای طاووس بسوزند و خاکستر آن باشد آمیخته دو سه انگشت بلیسند تهوع باز وارد دیگر ریشه های پوست نارجیل از کار و جدا کنند و قدری از آن همره سه چهار سنگریزه ی نرم که از آن چونه می سازند در آب بسیار بجوشانند چون نصف بماند فرود آورده سرد نمایند و همین آب بنوشانند که در رفع تهوع و قی مجرب نوشته دیگر مغز ریحه سه چهار گلهری در آب تر سازند تا که نرم شود اندک اندک از آن نجایند که مانع غثیان است دیگر سرگین مگس اندکی با قند سیاه ممزوج نموده بخورند در حبس قی از عجائب است دیگر شاخ های نیب که برگ نیز در آن باشد در خاکستر گرم اندازند تا که گرم شود پس سائیده صاف نموده بنوشند قی و غثیان را مفید بود ایضاً که از آن شلیته می سازند بسوزند و خاکستر آن در آب اندازند تا ته نشین گردد آب صاف او بنوشند دیگر چوب خشک با پوست خشک درخت هیپل آورده بسوزانند و خاکستر او به وزن توله گرفته در آوند گلی بآب تازه حل سازند و یک ساعت نگاهدارند وقتی که آب صاف شود و خاکستر آن در ته نشیند آن آب صاف بنوشند قی بند شود و دیگر تبلسه شکر دو عدد و در روغن زرد گریم اندازند و بر آورده سرو کرده یک یک عدد به فاصله ی نیم گهری خورند بالخاصیه به قی خاصه ی بلغمی نفع می کند دیگر ریشه ای درخت بر و بسوزانند و خاکستر آن قدری خورانند قی بند شود **ایضاً** هفت عدد برگ تنبول بر آتش گرم کرده باریک سائیده بخورند همان وقت قی بند شود دیگر قدری آبک مطفی و قدری زرد چوب باریک سوده هر دو در آب حل کنند و بگذارند وقتی که درد بند نشیند آب صاف از بالا گرفته بنوشند که در حبس قی مجرب نوشته دیگر کوپنل جامن کوپنل درخت کسم هر دو را بآب سائیده نوشیدن حابس قی است دیگر مغز ختنه ی جامن دانه ی الایچی سفید پوست ترنج به شربت انار شیرین سرشته خوردن و بالایش عرق کاسنی و کیوره نوشیدن نیز در حبس قی و تهوع معمول است **دیگر جهت** قی و تهوع که به هیچ دو انالیتد و دانه ی میل قرنفل مغز خسته ی کنار مغز مقسه آمله دار فلفل سعد صندل سفید گشنیز خشک طباشیر پوست درخت هیپل پهول پهرنگ برنج سائهی نالگیسیر هر واحد یک ماشه مشک دو ماشه انار دانه چهار ماشه و بعضی اوقات به حسب حاجت زیاده هم کرده می شود و در بعض اوقات به رعایت گرمی مشک دور کرده می شود کوفته بیخته گاهی بآب سرد و گاهی به شربت انارین منعنع و گاهی به رب دیگر مناسب حال داده می شود و خوراک از دو ماشه تا سه ماشه دیگر دانه ی الایچی خرو قرنفل ناگلیسیر مغز کنول گنه صندل سفید دار فلفل

طیل دهان جمله برابر کوفته بیخته اندک اندک با شهد آمیخته بلیسند یا شکر آمیخته بخورند برای دفع قی از هر قسم که باشد نافع نوشته و همچنین انار دانه ی ترش مویز با دانه هریک پنج درم زیره کرمانی و بر یک درم هر سه را نرم کوفته تا سه مثقال دادن در دفع تهوع و قی هر قسم محرب است دیگر قرنفل الایچی خرونالگسیر مویز با برنگ سعد کوفی صندل سفید دار فلفل مساوی سوده دو درم به عسل یا آب شبنیه دادن نیز جمله انواع قی و غثیان را نافع نوشته **ایضاً** پودینه الایچی خر و صندل سفید گشنیز خشک تنتریک زرد رو بتا قند سفید سفوف ساخته دو درمن بدهند دیگر قرنفل یک سرخ آرد کنار دار فلفل مغز استه ی تمرهندی سعد کوفی گشنیز خشک نیلوفر مغز کنول گنه انار دانه زهر مهره هریک نیم ماشه سائیده به گلاب دادن برای حبس قی معمول است دیگر سماق زیره ی سیاه برابر کوفته بیخته بآب سرد یا بعضی ربوب مناسبه بخورند جهت قی بلغمی و صفراوی بعد عجز اطبا مجرب است و اگر بآب اطراف انگور بخورند بیعدیل است دیگر مغز تخم کنار دشتی برگ نلسی نبات هر واحد یک درم فلفل گرد نیمدرم کوفته بیخته بآب مقدار کنار دشتی حب سازند و یکی بخورند برای غثیان لازم دائمی مفید است دیگر فلفل ساه سه ماشه دار فلفل شش ماشه انار دانه یک توله جواکعار یک نیم ماشه کوفته بیخته در قند سیاه حب بندند و دو ورم بخورند برای دفع قی و غثیان و هضم طعام و اشتها مجرب است و اهل هند این حب را مرجا و گنکه نامند.

علاج قی و تهوع و غثیان صفراوی

هرچه در علاج امراض معده از سوءمزاج صفراوی مسطور شد بعمل آرند و ایضاً از ادویه ی که بدان قی درین نوع نمایند آب برگ خیار به سکنجبین یا به شکر سرخ است و تخم سرمق سه درم سوده به سکنجبین محلول در آب سرمق یا بآب مطبوخ سرمق و پوست جزیره ی خشک آمیخته و چون تنقیه حاصل شود مضمضه به سرکه ی ممزوج بآب نمایند و چهره به گلاب بشویند و گلقند و سکنجبین بخورند و تا چهار ساعت نگذرد طعام نخورند بعده اغذیه خفیفه مثل اطراف جدی و لحم چوزه ی مرغ بخورند و ساقین و پشت او را برفق غمز نمایند و یا بعد قی زرد و سماق طباشیر هر واحد یک ماشه سوده به شربت لیمون یک نیم توله آمیخته بلیسد و بالایش شیره ی زرشک و تخم خرفه و خیارین هریک نه ماشه در گلاب یکبار برآورده شربت انارین یا شربت آلو چهار توله داخل کرده بنوشند و افشره ی لیمون و فالسه و تمر هندی و شربت نگیرد و کوله وراحت جان نیز مفید بود و جائی که طبع قبض بود آب نقوع تمرهندی به غایت مفید خصوصاً چون با خوبانی مربی در گل سرخ یا در گلاب بخیسانند و شکر یا گلقند افزایند و شرب تمرهندی به گشنیز و صندل نیز مسکن غثیان صفراوی است و اگر حاجت افتد بعد نضج به مسهل صفرا تنقیه کنند و آنجا که بعد از تنقیه قدری از ماده باقی باشد و اخراج وی ممکن نبود در تعدیل و تسکین وی کوشند به ادویه و اغذیه ی مناسبه و شربت انار ترش و شربت انار منعنع و شربت غوره و ریباس با گلاب در تسکین قی اثر تمام دارد و سفوف طبا شیر و زر و رد و گشنیز خشک و سماق با شربه ی مناسبه در تسکین قی سفراوی و مزاج حار و عطش

به غایت سودمند است و گاهی سفوف مرکب از سماق و غوره ی خشک و زرشک و طباشیر و پوست بیرون پسته می دهند و گاهی بر یکی یا برد و ازین ادویه به حسب حاجت اقتصاری نمایند و از جمله ی اشربه ی مناسبه ی شربت سیب است و شربت به خاصه که عود و صندل و گلاب و روی آمیزند و جوارش انارین نه ماشه گلاب چهار توله شربت فالسه دو توله نیز نافع تهوع است و اگر تهوع با نزله و اسهال و سرفه باشد رب‌السوس دانه ی هیل طباشیر هر واحد یک ماشه سوده شربت خشخاش یک توله شیره ی هند یا نه دو ماشه ی شیره ی حب‌الاس چهار ماشه تخم بارتنگ پنج ماشه بدهند و برای تهوع و اسهال صفرا سفوف حب الریان چهار ماشه به شربت به شیرین یک توله سرشته بخورند بالایش شیره ی زرشک چهار ماشه شیره ی دانه ی هیل دو ماشه لعاب ریشه خطمی پنج ماشه عرق عنب‌الثعلب شربت حب‌الاس دو توله داخل کرده بنوشند و اگر انار دانه دو ماشه سماق و زرشک یک ماشه سوده به سکنجبین لیمون یک توله سرشته بلیسند و بالایش آب آلو بخارا دو دانه شیره ی تخم کاسنی پنج ماشه شیره ی براده ی صندل دو ماشه در عرق کاسنی برآورده شربت نیلوفر دو توله داخل کرده بنوشد ملین و مفید تهوع و قی صفراوی است و کذلک زهر مهره طباشیر صندل به گلاب سوده انار دانه ترش سماق هریک یک ماشه کوفته در سکنجبین لیمون یک توله سرشته لعوق نمایند بعد آن آب آلو بخارا ده دانه شیره ی زرشک سه ماشه در عرق کاسنی چهار توله برآورده شربت انار ترش دو توله داخل کرده بنوشند و زرشک بیدانه انار دانه ی ترش سماق منقی پوست بیرون پسته هر واحد یک جزو طباشیر سفید گل سرخ غوره ی خشک هر یک نیم جزو کوفته بیخته دو درم بآب به و انارین یا شربت به و مانند آن دادن در منع قی صفراوی از مجربات مولف است و همچنین سفوف زر و رو طبا شیرد و دو ماشه گشنیز مقشر سماق منقی هریک چهار ماشه معمول است و کذا قاقله کبار و طباشیر بآب انار ترش و شربت ورد و در قطع قی ذریع صفراوی مجرب است و ایضاً برای قی و تهوع و برهیمی معده جوارش عود ترش نه ماشه با گلاب عرق کاسنی عرق عنب‌الثعلب عرق کیوره ی شربت انار شیرین هریک دو توله بدهند و اگر با قبض و سوزش بول باشد آب تمرهندی چهار توله گلاب دو توله عرق کاسنی عرق مکوه هریک پنج توله گلقند سه توله مالیده بنوشند و برای تهوع بعد شرب شراب شیره ی مغز تخم تربوز گلاب سکنجبین لیمون دهند و آب لیمون نبات شربت لیمون مربای تمرهندی نیز مفید است و اگر بعد مفارقت و زوال حمی عارض شود لعاب اسپغول شش ماشه شیره ی تخم کاسنی پنج ماشه عرق بادیان هشت توله گلاب چهار توله سکنجبین دو توله بدهند و سنگتره نیز بخورند و اگر هنوز نقای معده از ماده نشده باشد حابس قی نباید و او بلکه آب آلو بخارا ده دانه گلاب چهار توله شربت نیلوفر سکنجبین هریک دو توله بدهند و نارنگی هم بخورند بعده وقت حبس قی انار دانه پوست بیرون پسته طباشیر پودینه و غیره به شربت انار سرشته همراه گلاب بدهند و غذا درین نوع ساقیه درمانیه و حصر میه سقوی به عود و سیب و گلاب نافع است و فواکه حامض و چوزه ی مرغ بریان در آب غور تر کرده نیز برای ایشان صالح است و این دوا درین علت

جامع است گل سرخ پنج درم ساقه سه درم طباشیر دو درم سک یک درم کافور درقم شربتی ده درم به رب انار **ذکر ادویـه ی مفرده آمله** مسکن قی صفراوی است و کهربا نیمدرم به گلاب سائیده به دستور و خرفه و طباشیر و ترشی تـرنج و مغـز کنـول گنه و کسیر و باب سائیده و سویق جو بآب انارین و طباشیر از یکدرم تا دو درم بآب انـار میخـوش و یـا آب سـیب میخـوش و تمرهندی بآب تر کرده آب زلال او بر سبیل تجرع نوشیدن و نیز تمرهندی در دهن داشتن هر واحد مفید و سویدی از اطبا نقل کرده که اکل سماق و زعرور سفید و خوردن نقاح کرم به شربت سیب ترش و خرفه و ترشی ترنج و لیمـون و ضـماد سـرکه و نعناع بستانی و امتصاص و تنقل ریباس و شرب آب انار معصور به شحم آن و آب طبیخ عناب و کذا انجبار و کذا خمیر آرد جـو بسیار ترش در دوغ ترش حل کرده یک شبانه روز گذاشته یک اوقیه تا یک رطل نوشیدن هر واحد قاطع قی و تهوع صـفراوی است بالجمله مقویات قابضه ی بارده مثل طباشیر و پوست بیرون پسته و سماق و آب لیمو و شربت آن و سیب و به و زرشک و حب‌الاس و کعک و انارواناردانه و گل سرخ و آب آن و بزر آن و سک و کشنیز خشک نافع و برای قی صفراوی مع قبض طبع آلو بخارا و تمرهندی و هلیلجات مفید **ذکر ادویه ی مرکبه ی** نافع قی صفراوی جوارش برای دفع قی و تقویت معده و قلـب و منع انصباب صفرا به معده مفید است گل سرخ کشنیز مقشر هریک دو درم مصطکی دانه ی هیل زرشک طباشیر ساذج هندی پوست ترنج برگ پودینه صندل سفید به گلاب سوده هریک یـک درم آب انـار ولایتـی یـک عـدد مربـای آملـه دو عـدد آب تمرهندی چهار توله در گلاب خیسانیده آب زلال گرفته بآب انار آمیخته با قند سفید سه چند قوام نموده بسرشند و خوراک سه ماش **جوارش فواکه** مقوی معده و دل و جگر و مانع قی و دفاع صفرا و تنقل بدان منع خمار نماید آب انار شیرین و تـرش آب سیب آب بآب امرود و آب غوره آب زرشک آب سماق آب لیمو مجموع مساوی بجوشانند تا ربع بماند پس قند سفید داخل کرده بقوام آرند و بر روی سنگ بریزند و اگر قند داخل نکنند رب فوا که میشود **سفوف** که قی صفراوی بـاز دارد کـافور نـیم دانـگ طباشیر دو درم گل نیشابوری سه درم گل سرخ سماق هریک پنج درم شربتی یک درم بآب انار ترش یا آب سیب ایضاً که منع غثیان و قی محرورین کند عود یک درم پوست بیرون پسته پودینه ی خشک هریک دو درم گل سرخ طباشیر هریک پنج درم زرشک سماق منقی انار دانه ی ترش هریک پانزده درم شربت یک مثقال بآب انار و شربت نعناع **ایضاً** حابس قـی صـفراوی و مقی معده طبا شیر تخم حماض تخم خرفه هر یک پنج درم گل سرخ چهار درم سماق گل نیشابوری هریک ده درم عود صمغ عربی هریک سه درم اقاقیا سک هریک ده درم و نیم شربت دو مثقال **سکنجبین تمر هندی** تالیف حکیم علوی خـان نـافع از برای قی و صفراوی و شدت حرارت و حمیات حاوه وقتی که با قبض طبیعـت باشـد و مقـوی معـده و جگـر حارسـت بگیرنـد تمرهندی صاف کرده نیم رطل و در دو رطل آب خالص و دو اوقیه ی گلاب یک شب بخیسانند و صبح آب صاف آن به غیـر مالیدن جرم آن بدست بگیرند و دو رطل شکر سفید داخل کرده بجوشانند و قدری سفیدی تخم مرغ مخلوط را بآب بزنند و کف

آنرا بگیرند و چون دیگر کف بر سر نیارد صاف نموده باز در دیگ سنگین کرده مقدار نیم رطل سرکه ی انگوری داخل کرده بجوشانند تا بقوام آید بکار برند **شربت تمر هندی** را طبع نرم کند و صفرا بشکند و معده را قوت دهی و قی بازدارد بگیرند تمرهندی نیم آثار و جوش داده شیره ی آن بستانند و صاف کنند و یک آثار قند سفید اضافه نموده بقوام آرند **شربت انارین منعنع** مانع قی و فواق و مقوی معده دانه ی انار شیرین و ترش با لحم با هم بکوبند و آب آنرا دو من بگیرند و یک من قند و یک اوقیه آب نعناع اضافه کرده بقوام آورند **نوع دیگر** جهت قی و تهوع و غثیان و تقطیع اخلاط و تسکین حرارت جگر و رفع تشنگی و تقویت معده و اعاده ی هضم معمول آب انار ترش و آب انار شیرین آب لیمو هر واحد پانزده مثقال قند سفید یک رطل گلاب نیم رطل با هم مخلوط ساخته بقوام آرند و در آخر قوام آب برگ نعناع سبز به قدر ده مثقال داخل کنند و اگر لطف خواهند عرق نعناع اضافه نمایند و اگر آب نعناع یا عرق آن اضافه نکنند شربت انارین می شود و اگر شربت انار ترش خواهند آب انار شیرین ضم نمایند و اگر شیرین خواهند آب انار ترش داخل نکنند **شربت انار ترش منعنع** قی باز دارد و صفرا دفع کند و معده را قوت دهد و آب انار ترش دومن نعناع سبز چند شاخ عود خام مصطکی آمله ی منقی از هریک دو درم پوست بیرون پسته پنج درم نیم کوفته در آب انار بجوشانند سوای مصطکی تا به نیمه آید صاف کنند و با یک من قند سفید بقوام آرند بعد از آن مصطکی سوده اضافه نمایند **شربت حماض** مسکن صفرا و مانع قی و مقوی معده و دل و نافع خفقان حار آب حماض پنجاه مثقال قند سفید یک من شربت بپزند چنانچه رسم است شربت لیمو معده را قوت دهد و اشتها آورد و صفرا بشکند و قی بازدارد و هاضمه قوی گرداند و خمار دفع کند طریق ساختن آن مانند شربت حماض است **شربت فوا که** معده و دل را قوت دهد و قی بازدارد و آب سیب و به و انار شیرین و ترش و امرود هریک یک جزو آب زرشک آب سماق آب غوره و زعرور از هریک نیم جزو بجوشانند تا به ثلث آید پس قند سفید به قدر کفایت اضافه نموده بقوام آرند **شربت فستق** غثیان و قی را نافع پوست بیرون پسته نعناع هریک دو درم گل سرخ انار دانه زرشک هریک چهار درم عود مصطکی هریک یک درم شاخ های انگور شش درم آب به یک رطل آب سیب آب انار هریک نیم رطل جمله را بپزند تا به نصف رسد پس صاف کنند و قند سفید آمیخته بقوام آرند **ضماد** که در قی صفراوی بعد از تنقیه بکار آید آب سیب بریان آب به بریان صندل سفید گل سرخ موردترلادن عود کافور ممبوس بر معده ضماد کند **ایضاً** جهت منع انصباب صفرا بر معده پوست ترنج زرد و در پوست بیرون پسته سماق دانه هیل مصطکی رومی سنبل الطیب صندل سفید مساوی در گلاب به قدر حاجت سائیده بر فم معده ضماد نمایند **ایضاً** که منع قی کند از مجربات استاد مرحوم کافور نیم جزو زعفران یک جزو عود سه جزو صندل سفید و سرخ هریک چهار جزو گل سرخ سک هریک پنج جزو بآب به و سماق ضماد کنند طلا که قی و هیضه را نافع است رامک سک گرد سماق برابر بآب برگ مورد بر معده طلا نمایند **ایضاً** که قی بازدارد اقاقیاً سعد مر کندر جوزالسرومازو گل سرخ آمله گل ارمنی بلوط کاورس برنج عدس گلنار

بزرالبنج صندل بآب ورد یا بآب به شکم طلا کنند **قرص مصطکی** قی و فواق را نفع دارد عود مصطکی هریک دو درم پوست بیرون پسته چهار درم گل سرخ سک هریک پنج درم شربتی دو درم **قرص سماق** مجرب برای کسی که طعام قی کند و اشتها باز دهد سماق سه درم زر در و طباشیر زیره ی مدبر کشنیز خشک به گلاب تر کرده خشک نموده هریک دو درم پوست بیرون پسته یک درم مصطکی نیمدرم کوفته بیخته به گلاب قرص کنند شربتی از یک درم تا دو درم با شربت انار منعنع یا گلقند **قرص طباشیر قابض** معده را قوت دهد و قی و اسهال بازدارد و گل سرخ طباشیر اناردانه گشنیز بریان هر یک دو مثقال پوست بیرون پسته مصطکی هریک نیم مثقال سماق سه مثقال سماق سه مثقال زیره ی سیاه مدبر یک مثقال کوفته بیخته به گلاب قرص سازند شربتی یک **مثقال لعوق انار دانه** جهت تقویت معده و رفع قی عنیف مجرب است گل سرخ آرد سنجد پوست بیرون پسته انار دانه زرشک هریک پانزده مثقال سماق هفت مثقال نعناع حب‌الاس هریک سه مثقال جمله را در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند صاف کرده همراه آب لیمو و آب غوره و آب به و آب تمرهندی هریک بست و پنج مثقال سرکه شصت و دو مثقال نبات دو صد مثقال بقوام آرند و اندک اندک بلیسند **مطبوخ انار دانه** مقوی معده مدافع قی انار دانه ده ورم مصطکی پودینه هریک دام در یک رطل آب بجوشانند چون سوم حصبه بماند صاف کرده دو توله شربت انار داخل کرده بنوشند **اقوال حذاق حکیم** بماند در شرح اسباب می نویسد که این سفوف ساختم و مسمی بسفوف حب‌الاس نمودم و تجربه کردم و گاهی خطا نکرد حب‌الاس ده درم طباشیر دو درم سماق گلنار انار دانه پودینه ی بستانی گل سرخ عود خام صندل سفید هریک یک درم باریک سائیده بآب شیرین بخورند که آن در اول شربت قی قطع کند انشاءالله تعالی و جالینوس گفته که چون به سبب شدت التهاب قی تواتر کند طلای معده به مبردات کنند و اطراف در آب سرد نهند که آن فی الحال تسکین قی نماید **مجوسی** گوید که هرگاه قی در غیر وقت بحران باشد و خروج آن کثرت نماید باید که نظر کنند اگر چیزی که به قی خارج شود مره ی صفرا باشد شربت انار معمول به نعناع در آب سرد بدهند و یا شربت سیب میخوش ساده بآب تمرهندی مطبوخ به نعناع یا رب ریباس یا رب غوره به گلاب دهند و یا آب به میخوش و آب انار میخوش و آب تمرهندی هر واحد یک جزو به نعناع بجوشانند و صاف کرده بر آن قدری طباشیر اندازند که این همه قطع قی صفرا می نمایند و غذا پست گندم بآب انار و پست جو به برف یا کعک سوده بآب سیب بدهند و اگر آنچه از این اشیا که بدهند قی کند بر آن اعاده ی مثل او کنند تا آنکه قبول کند و اگر قوت ضعیف گردد و مماء اللحم متخذ از سینه ی ماکیان و بچه ی آن مع کمک و آب به و سیب غذا دهند و در آب نوشیدنی طباشیر اندازند و تضمید معده بآب به و سیب و صندل و گلاب و کافور و قدری شک نمایند و این سفوف بدهند انار دانه حب انبرباریس هر واحد پنج درم ساق سه درم پوست بیرون پسته گل سرخ طباشیر هر واحد دو درم ریوند چینی که با عود خام هر واحد یک نیم درم همه را باریک سائیده دو درم به شربت عود یا به ساده ی یا ممسک دهند و ایضاً پوست بیرون پسته یک جزو

مصطکی عود خام هر واحد نیم جزو باریک سائیده به میبه دهند و این سفوف زرشک انار دانه هر واحد پنج درم طباشیر سماق هر واحد دو درم عود خام مصطکی پوست بیرون پسته هر واحد یک نیم درم نعناع خشک سه درم باریک سائیده بآب به یا آب سیب چاشنی دار بدهند و سفرجل اصفهانی و سیب شامی و امرود بخورند و ادمان شم آن کنند و اگر طبیعت مع ذلک خشک باشد باید که تليين طبيعت به حقنه ی لینه یا شیاف از خطمی و به ورق و شکر سرخ نمایند و غذا لحوم طائر سهل الانهضام مثل بچه ی مرغ و تیهو معمول مصوص به سرکه و سداب و کرفس و کشنیز و پودینه و فلفل و زیره و دارچینی با مطبخن شراب بر آن پاشیده و و مبرزی که و یاد دارچینی و خولنجان و فلفل و مانند آن سازند و اگر طبع قبض باشد چقندر و اسفاناخ مطیب به سرکه وزیت و مری در آن نعانع بیخته بعمل آرند و اگر از استعمال این اشیاقی منقطع نگردد و قی مره ی سودا یا مره ی صفرا باشد باید که فصد باسلیق از دست چپ کنند یا حجامت بر ساقین نمایند یا حاجم بوسفل سره نهند و یا بر اسفل فخذین و پای ها محکم بر بندند و دلک قوی نمایند و این همه برای جذب ماده بسوی اسفل است پس قی قطع گردد و اگر بدین تسکین نیابد محاجم میان کتفین نهند و این همه به غیر شرط و این سفوف نافع قی صفراوی است عود خام گل سرخ خطبه اشیر ساق صندل سفید مرما حوز پوست بیرون پسته هر واحد سه درم انار دانه ده درم زرشک نعنع خشک هر واحد پنج درم سک یک نیم درم کافور نیم درم باریک سائیده و شربت یک مثقال بآب تمرهندی در گلاب مالیده صاف کرده و یا بآب سیب شامی بدهند و این در کوزه ی خزف رقیق منجر بعود و کافور بنوشند و این شربت نفع بی قی صفراوی کند آب انار آب سیب آب به هر واحد یک رطل گلاب نیم رطل تمرهندی نیم رطل نعنع باقه در دیگ سنگین انداخته به آتش معتدل بپزند تا ثلث برود بعده عود خام مصطکی سک هر واحد دو درم جریش کوفته و در پارچه ی رقیق صره متخلخل بسته در دیگ انداخته بجوشانند تا نصف بماند از آنچه در اول بوده و بر آن شکر طبرز دو یک رطل انداخته بپزند و کف آن بردارند تا بقوام اید و در ظرفی برداشته عندالحاجت استعمال نمایند و باید که نظر کنند اگر بدن ممتلی باشد مسهل صفرا دهند و اگر دوا در معده نایستند حقنه ی این استعمال کنند و بعد استفراغ بدن ادویه ی مقوی معده مسکن قی استعمال نمایند مسیحی گوید که اگر غثیان از صفرا باشد که در معده تولد کند پست انار دانه و پست جوهر دو سرو کرده و طباشیر بآب سیب و یا به گلاب بدهند و اگر غثیان و قی صفرا با قبض طبیعت عارض شود این حقنه بعمل آرند بابونه بنفشه اخشک خارخسک جو مقشر کوفته سپستان عناب خطمی روغن کنجد فانیذ یا شکر سرخ و مطبوخ آلو و تمرهندی بنوشانند و اگر طبیعت خشک نباشد رب انار ساده و رب حصرم ساده رب سیب رب ترشحی ترنج ساده رب ریباس ساده بدهند یا این مطبوخ بگیرند انار دانه ی ترش بست درم مصطکی یک درم در یک رطل آب بجوشانند تا نصف بماند و بر آن عود خام سوده یک درم سک جید یک درم اندازند و بنوشند و اگر از این قی منقطع گردد پوست بیرون پسته بجوشانند و به اندکی سک بنوشند و اگر از این هم انقطاع نپذیرد آب

شکوفه ی انگور بدهند و اگر از این نیز منقطع نشود مجمجمه ی بزرگ تحت معده نزد ناف نهند و غذا اگر تپ باشد مزوره ی آب سماق و گشنیز خشک ذریت انفاق بدهند و بدل آب سماق آب غوره یا ترشی ترنج یا آب انار یا آب سیب هر آنچه حاضر باشد باید گردد و اگر تپ نباشد درین امیادراج بپزند و بر معده از خارج ضماد متخذ از آب به و آب آس و آب سیب و گلاب و سوسن گل سرخ سوده و صندل سفید و رامک و عود خام و زعفران و اندک کافور نهند سید جرجانی و ایلاقی گویند که اگر سبب تهوع و غثیان ماده صفراوی بود و طبقات معده آنرا تشرب کرده باشد به سکنجبین و آب گرم قی کنانند و اگر قی نتواند کرد تنقیه به ایارج فیقرا و اندکی سقمونیا کنند و بعد تنقیه ماءالشعیر و آب انار ترش شیرین و شربت غوره و سکنجبین دهند و طعام دراج و تیهو و تدر و بچه ی مرغ به غوره یا انار دانه پخته و بر معده ضماد از صندل و گل سرخ و سک و لادن و کافو و آب سیب و آب امر دود گلاب نهند و در کثرت قی اگر طبع خشک نباشد اول بآب گرم و سکنجبین قی فرمایند تا ماده را کمتر کند پس معده را به رب غوره و رب انار و رب آلو ساده بی شکر قوت دهند و اگر این اشربه معده را به گز و رب آبی و سیب باید داد و شربت ریباس و شربت ترشی ترنج سود دارد و در آب نوشیدنی طباشیر و گل سرخ درست اندازند و پست جو در آب انار دانه و نان کعک خشک بریان کرده بدهند و اگر کفایت نکند مجمجمه بر شکم نزدیک ناف و میان دو کتف نهند و اطراف به آهستگی بمالند و در خواب جهد نمایند و اگر در گهواره بخسپند و آنرا بجنبانند تا خواب آید صواب باشد و حبی که در قول شیخ در قسم قی از سوءمزاج معده خواهد آمد و در آن بزرالبنج است قی باز دارد و خواب آورد و اطراف انگور که بیرون آمده باشد بخایند و آب آن بلع نمایند و طعام از سماق و از غوره و انار دانه سازند و آنرا قی زد و زود آید و ماده سخت گرم بود اطراف را در آب سرد نهادن و معده را به طلای بارد سرد کردن سود دارد و جالینوس گفته هرکرا بعد طعام درد معده و قی عارض شود به اسهال اصلاح یابد و من این گروه را مسهل دادم از هرگونه بعضی را که خوردن صبر ممکن بود صبر در آب کاسنی دادم و بعضی را صبر باطریفل معجون کرده و آنرا که صبر نتوانست خور و خیارشبنر بآب کرفس و در آب کاسنی و آب بادیان دادم و بعد اسهال گلقند یا رب انار ترش دادم و بعضی را کندر و سماق و زیره دادم **ابن الیاس** می‌نویسد که تنقیه ی معده از خلط صفراوی به قی از سکنجبین و آب گرم یا تخم خرپزه و بیخ آن و سکنجبین یا خبازی به سکنجبین کنند یا خربزه بعد خوردن ماهی تازه بخورند و بر آن سکنجبین بآب گرم بخورند و به پر مرغ ملوث به روغن کنجد قی آورند و چون معده از صفرا تنقیه یافت هر صبح آب انارین سه اوقیه به شکر سفید ده درم یا شربت انار منعنع یا شربت غوره یا شربت سیب هرچه حاضر باشد ده درم به گلاب ده درم بیاشامند و غذا مزوره ی رمانیه به مغز بادام و لحوم ماکیان و تمریه یا انبر باسیه سازند و اگر قی افراط کند تضمید معده به ضمادی که در قول مجوسی گذشت باید کرد یا سفوفی که در آن قول اول مذکور شد یک مثقال با رب حصرم یا ریباس یا انار یا سیب هرچه حاضر باشد ده درم در گلاب حل کرده بخورند و این طلاسک اقاقیا کمک صندل گل سرخ سعد

کندر هر واحد پنج درم کوفته بیخته بآب آس رطب بر معده طلا کنند و سفوف عد یک جزو و نیم و پوست بیرون پسته سه جزو و مصطکی دو جزو کوفته بیخته به شربت حصرم بدهند و در شربت که در قول مذکور مسطور شد آب حصرم و آب زرشک هر واحد یک رطل افزوده و شربت آن ده درم نوشته **خجندی** گوید که از شفای این امراض استفراغ ماده ی موجبه ی ایـن علـل است پس اعانت در اخراج به دادن مقیئات نمایند و چون احتیاج به اسهال افتد شیر خشت و تمرهندی یا آب انارین معصور شیر خشت و گلقند یا شربت در مکرر بنوشانند و یا جذب ماده ی به حقنه ی مخرج خلط موجب بدانچه لائق بود باید کرد و از اشربه ی معدله ی موافقه برای ایشان شربت انار میخوش منعنع بآب بارد و شربت ریباس و شـربت سـیب و شـربت غـوره و شـربت تمرهندی به اندک طباشیر بآب برف و عرق کاسنی و گلاب است و از مزورات زرشـکیه بارمانیـه یـا ریباسـیه یـا سـماقیه مـع جودماش به مغز بادام است اگر به آن تپ باشد والله به طیور فاصله باید ساخت و از نوا که انار و به و سیب و ریباس است و اگر قی اسراف کند و خروج صفرا کثرت نماید آب سینه ی ماکیان مطبوخ به سحیق کعک و آب سفرجل بدهند و این ضـماد نـافع است آب بآب شاخ انگور گل سرخ سماق منقوع در گلاب صندل بدستور معمول مرتب ساخته بر فم معده ضماد نماینـد و ایـن صفوف نافع بود انار دانه حب زرشک پوست سماق هریک پنج درم طباشیر غوره ی خشک صندل سفید پوسـت بیـرون پسـته هریک سه درم عود خام سبک مصطکی هر واحد یک درم همه را سائیده چهار درم به شربت از اشربه ی مذکوره بخورند و این شربت علل مذکوره را که از صفرا باشد نافع و نسخه ی آن همان است که مجوسی گذشته الاوزن تمرهندی یک رطـل و آب ریباس یک رطل و آب حصرم منعنع شمس نیم رطل افزوده و گفته که بعد فرود آوردن از آتش ربع درم کافور سوده بیامیزند و اگر منقطع نشود ربط اطراف و دلک آنها و وضع محاجم بلانا بر تحت سره و بر ران ها پا میان هر دو کتف و وضع اطـراف در آب سرد بعمل آرند و اگر طبع قبض بود جذب ماده به اسفل به حقنه ی لین نمایند و نسخه ی آن همـان اسـت کـه در قـول مسیحی گذشت مگر ترنجبین و اندک به ورق بابونه و خطمی و روغن کنجد و فانیذ است ابوالحسن نوشته که تهـوع و غثیـان اگر از خلط حاد محتبس در معده باث علاجش به شرب ماءالشعیر و شرب سـکنجبین و شـرب آب انـار نماینـد و بعـد تعـدیل استخراج ماده به قی کنند و اسهال آورند و بعد تنقیه غذا به چوزه ی مرغ بآب غوره یا آب سماق سازند و عند عطش آبی که در آن طباشیر انداخته باشند بنوشند و معده را به گلاب و صندل و کافور ضماد کنند و علاج قی صفراوی بدان چـه مخـرج صـفرا باشد یا به حقنه ی لین یا به شرب آب تمرهندی و آب آلو و سکنجبین نمایند و اگر طبیعت نرم باشد شربت سیب یا رب به یـا رب ریباس یا رب غوره بدهند و مریض را امر به امتصاص اطراف انگور تازه کنند و اگر قوت ضعیف گردد همان غذا که مذکور شد بدهند و اگر ماده بسیار حاد باشد و قوت قوی بود فصد با سلیق نمایند تا از این هدف مر ضکه تابع او تپ باشد ساکن گردد پس استکثار از آب خرفه و آب زرشک و ماءالشعیر که در طبخ آن انار دانه داخل کرده باشند باید کرد و چون حدت ساکن شود

به مزورات متخذ بآب سماق یا بآب غوره سازند و تبرید معده به ضماد مذکور مع آب سفرجل نمایند.

علاج قی و تهوع و غثیان بلغمی

آنچه در علاج امراض معده از سوءمزاج بلغمی گذشت بکار برند و ایضاً آنچه درین قسم بدان قی نمایند ماهی شور است چون با نان بخورند و از نوشیدن آب منع کنند تا آنکه تشنگی شدت کند بعده آبی کـه در آن لوبیـا و تـرب و خـردل و نمـک و عسـل جوشانیده باشند بنوشند و چون تنقیه حاصل شد به شراب مضمضه کنند و بآب زعفران روی بشویند و بعـد شـش سـاعت غـذا بدهند و جالینوس گفته که بگیرند حب الرشاد یا وج سه درم و کوفته بیخته بآب نیمگرم بدهند و چون ماده مائل بسوی اسـفل باشد به مسهلات مثل حب صبر و حب ایارج و مانند آن تنقیه نمایند بعده تقویت معده کنند و تضمید آن به مصطکی و سنبل و امثال آن نافع است و یا پودینه مصطکی عود پوست ترنج پوست بیرون پسته دانه ی هیل هریک ماشه سوده در شـربت سـیب دو توله آمیخته ببیند و شیره ی بادیان و پودینه ی خشک هریک نه ماشه و زیره ی سفید چهار ماشه الایچی کلان پنج عـدد در عرق دارچینی و بهار نارنج هریک سه توله و گلاب پا و آثار برآورده شربت تنبول چار توله داخل کرده بنوشند و مطبوخ عود و قرنفل و انیسون نیز ورقی بلغمی مجرب است و کذا مصطکی و فلفل و قرنفل و زنجبیل و زیره و سماق و نمک و اما آنجا که ماده و طبقات معده محتبس باشد و یا در سطح او آلائیده بود و به مقیئات بر نیاید جهت تنقیه ی آن ابارجـات کبـار دهنـد بـه تکرار و اگر ضعف باشد بهتنه اخراج آن نمایند بعده این دوا مصطکی و عود یک یک ماشه سوده در انوشـدار و یـا دواءالمسـک چهار ماشه آمیخته با شیره ی زرشک و بادیان هریک نه ماشه انیسون هفت ماشه الایچـی کـلان پـنج عـدد و شـربت سـیب ولایتی و انار ترش هندی دو توله بدهند و اگر پودینه سه ماشه الایچی خرد دو ماشه قرنفل یک نـیم ماشـه نبـات دو تولـه در گلاب جوش داده بنوشند در ازاله ی قی بلغمی معمول استاد مرحوم است و اگر گل سرخ چهار مثقال زرشـک بیدانـه سـه نـیم مثقال پودینه پوست بیرون پسته مصطکی عود قرفه سنبل الطیب قرنفل فرنجمشک زیره ی کرمانی مدیر هریک ده درم کوفته بیخته دو مثقال با سکنجبین سفر جلی و امثال آن بخورند قـی بلغمـی و سـوداوی بـازدارد و فلفـل گـرد هیـل سـاذج هنـدی طالیسفرنار قیصر هریک دو درم زنجبیل سه درم دار فلفل چهار درم طباشیر پنج درم نبات برابر همه کوفته بیختـه هـر روز دو درم خردن همین عمل دارد و اگر به رنگ کابلی نمک سیاه فلفلین زنجبیل برابر سوده باشد بخورند قی بلغمی و آنچه از سردی باشد دفع شود و ایضاً عود هندی ناگکیسر دارچینی طالنستپر الایچی پوست هلیله زنجبیل مساوی کوفته بیخته با شهد بخورند و اگر عود قرنفل مصطکی پودینه ی خشک هریک دو درم کوفته بیخته یک درم با ده درم گلقند بدهند قی بلغمی را زائل کند و معده را قوت دهد و قرنفل جوز بوامکد یک توله الایچی خرد نیم توله به عسل سرشته تا سه درم بخورند که مزیل قی بلغمی است و کذا قرنفل دارچینی دانه ی الایچی خرد پودینه عود مصطکی با گلقند سرشته دو درم خوردن نفع بلیغ دارد و اگر بگیرند

دو سه برگ تنبول زرد و آن را بر آتش گرم کرده بسایند و بآب و گلاب صاف کرده سه عدد خذف آب نادیده در آتش گرم کرده در آن اندازند پس صاف کرده بنوشند نافع قی بلغمی است و اگر فلفل نیم درم نبات برگ ضمام مغز خسته ی کنار صحرائی هریک یک درم کوفته بیخته به عسل یا بآب هفت بار طلا تافته سرشته به قدر کنار دشتی حب ها بخورند تقلب نفس بازدارد و بیخ اذخر یک مثقال با وزن آن فلفل چند روز خوردن جهت غثیان مزمن مجرب است و اگر بار قبض طبع بود ایارج و هلیلجات دهند و شرب آب تمام سبز و پودینه بعد قی قاطع غثیان است و عود قرنفل و انیسون نیز غثیان بلغمی را نافع و کذا بوئیدن مشک و خائیدن دارچینی و قاقله و اگر مصطکی گلنار برگ پودینه سنبل الطیب سائیده بر فم معده ضماد نمایند نافع تهوع است و انار دانه ده درم مصطکی پودینه هریک دو درم در یک رطل آب بجوشانند چون سوم حصه بماند صاف کرده دو توله شربت انار شیرین داخل کرده بنوشند و سوای این خمیره ی عود ترش و شربت انار منعنع و قرص عود و ایلاوس و حب قرص الورد و قرص پسته و قرص مصطکی و قرص ساسن و قرص کندر نافع قی بلغمی است و **از ادویه ی مفرده** خوردن یک درم سنبل الطیب بآب سرد و کذا سعد و کذا کندر و داشتن قرنفل در دهان مفید قی بلغمی است و نانخواه و کذا قاقله به مصطکی شرباً و عنبر شربا و عنبر شرباً و مضغاً و ضماداً و خوردن بادیان و تخم باد رنجبویه و مری شیره پودینه ی نهری و مصطکی و آمله و اشنه هر واحد مانع غثیان بلغمی است و عود المجوز یک مثقال خوردن در ازاله ی رطوبت معده و تسکین غیثان مجرب سویدی است و کنداکفری لاسیما اگر صعتر باریک سوده بر آن پاشند در قطع غثیان بلغمی مجرب اوست و شرب ارمال و کذا مومیائی به قدر حب کرسنه در طبیخ نانخواه و کذانمام شرباً و ضماداً و کذا خوردن مصطکی و قاقله ی صغار و عود هندی به شربت انار و کذا فوتنج نهری اکلاً و شرباً و ضماداً و کذا اکل فرنجمشک و کذا تخم مرو و کذا عنبر و مشک در روغن به آن حل کرده هر واحد قاطع قی و تهوع بلغمی است و کذا رزبنا دو فرنفل و جوزبوا و پودینه هر واحد مفید و اگر پودینه ی تازه یک رطل در سه رطل آب بجوشانند تا نصف بماند صاف نموده با دو رطل قند سفید بقوام آرند و یک دام مصطکی سوده آمیزند و قدر حاجت استعمال کنند حافع غثیان و تهوع و فواق بالجمله مقویات قابضه ی حاره مثل عود دهیل و قاقله و قرنفل و پودینه و دارچینی دافسنتین و انیسون و زعفران و کندر و مصطکی و سعد و کبابه و جته الخضرا وسداب و فاد زهر معدنی و حیوانی و زربنا و شرباً و قصب الزریره و اشنه ضماداً نافع بود **اقوال مهره شیخ** می فرماید کسانی را که قی رطوبی باشد منتفع می شوند بسویقها و نان مجفف در تنور و طباشیر در عصارات و هر آنجه متلحق به این رطوبت و منشفع آن باشد از آن نفع یابند و اکثر محتاج می شوند به وضع محاجم بر شکم و بر پشت میان هر دو کتف و احتیاج می افتد به تنبوم تبرجیم و راجوجه و اگر رطوبت صدیدی باشد مخدرات خوشبو مقاوم فساد حدیدیت و نتن آن و قوابض ناشفه خصوصاً خوشبو بلکه غذا استعمال کنند و اگر مثل این ماده ی خالص متشرب بود واجب است که در آنجا ملطفات و مقطعات مثل سکنجبین و مثل افادیه معروفه نیز بکار برند و

کذلک اگر غلیظ لزج باشد بدانچه اندک قویتر باشد علاج کنند و ایارج به سکنجبین مشترک برای اکثرست و بعد از آن ادویه ی مسکنه ی قی با قدری تسخین مثل شربت انار منعنع که در آن عود خام داخل کرده باشند و شربت حماض کـه در آن افادیـه حاره و عود و برگ ترنج داخل کنند و ایضاً دواء المسک مروسفرجل هر واحد ازین درافادیه پخته و ایضاً سـاب بمیبـه بدهنـد و شربت افسنتین برای ایشان نافع در هر وقت است و این نسخه ی جیدست بگیرند انار ترش و پودینه و تمام هر واحد باقه در دو رطل آب بپزند تا نصف بماند و در آن مشک دانگی و عود ربع درم سوده داخل کنند و ساعت بعد ساعت تجرع کنند و از ادویـه ی مسکنه برای این نوع قی رب ترنج بعود و قرنفل است و شربت نعناع رمانی و خصوصاً چـون در آن کنـد و سـک و پوسـت بیرون پسته و مشک و عود داخل کنند خیلی مسکن قی بلغمی است **صاحب کامل** گوید که هرگاه غشی به سـبب خلـط لـزج باشد صاحب او قی کند به سکنجبین عسلی که در آن ترب تر کرده باشند بآبی که در آن شبت جوشانیده و اندکی نمک داخـل کرده باشند یا قی کند به عسل با آبی که در آن شت و ترب یا تخم آن جوشانیده باشند یا تخم جرجیرمع عسل و آب گرم و یا قی کند بعد خوردن ترب و نمک و منع از شرب آب تا دو ساعت بعده آب گرم و عسل و روغن زیت نوشـیده و معـده را خـوب پاک نمایند و اگر ازین پاک نشود این دوا استعمال کنند جوزالقی جبهلنگ کنگر زد تخم ترب هر واحد یک جزو نمک و خردل یک نیم جزو کندش ربع جزو همه را باریک سائیده دو درم تا سه درم از آن بگیرند و در عسل سرشته بآب شـبت حـل سـاخته نیمگرم بنوشند که این بلغم و رطوبات غلیظه ی لزجه ی سودا بر آرد و اگر استعمال کنند از رفع یک درم نمک هنـدی دو درم به عسل سرشته بآب شبت گداخته اخراج اخلاط سوداوی و بلغمی نماید و باید که بعد قی هلیله مربی یا زنجبیل مربی یا قدری جوارش منبر یا دواءالمسک هرچه ازین حاضر باشد به قدر حاجت بخورند و بعد چند روز تنقیه ی معده از ماده ی بـاقی بایـارج فیقرا مع اطریفل و نقوع صبر و حب شیار و مانند آن کنند و از اشیای مولد بلغم مثل فوا که رطب منع کنند و استعمال ریاضت و تلطیف غذا و تقلیل آن به مثل لحوم طیرسهل الانهضام معمول مطبخن به سرکه و مری و زیت کرد یا دارچینی و خولنجـان و نعناع و کرفس و مصوص به ثوم و فلفل و سداب و کرفس و مانند آن نمایند و این شربت قی بلغمی را قطع کند آب بآب سیب شراب ریحانی هر واحد رطل و باقه نعناع و تمام و فوتیخ بر آن انداخته به آتش معتدل بزند تا صاف نموده عسل مصفی رطـل داخل کرده نیز تا بقوام آید و بر آن عود هندی مصطکی قرنفل هیل قاقله سنبل الطیب هر واحـد درم زنجبیـل در درم باریـک سائیده آمیزند و از آتش فرود آورده در ظرفی کرده استعمال نمایند و باید که نظر کنند پس اگر بدن ممتلی باشد دوای مسـهل بلغم استعمال کنند و اگر دوا در معده ثابت نماند حقنه ی حاد بعمل آرند و چون بدن تنقیه یابد در آن هنگـام ادویـه ی مقـوی معده مسکن قی استعمال نمایند **ابوسهل گوید** که سبب تهوع و غثیان اگر خلط بلغمی غلیظ باشد که در خمـل معـده ملتصـق گردد سکنجبین و ایارج فیقرا و صوم و تعب و تناول اشیای حریفه استعمال کنند و اگر غثیان از بلغم محتبس در قعر معده باشد

باید که بعد شرب آب گرم که در آن شبت و نمک هندی و پودینه جوشاینده باشد به سکنجبین عنصلی آمیخته قی کنند پس اگر ملتصق نجمل معده باشد به شرب ایارج فیقرا و حب صبر تنقیه باید کرد و بعد تنقیه تقویت معده نمایند تا مرتبه ی دیگر در آن ماده جمع نشود و چنانچه دائم مفید یا آب سیب به شراب کهنه و شربت انار معمول به عسل مصفی و نعنع بیاشامند و این مطبوخ بگیرند انار دانه ی ترش سی درم مصطکی کندر هر واحد سه درم نعنع تمام هر واحد باقی در دو رطل آب بجوشانند تا نصف بماند صاف نموده در آن عود خام و سک هر واحد نیمدرم داخل کرده دائم بنوشند و یا این مطبوخ انار ترش تمام برگ ترنج تازه و پوست او هر واحد بست درم زیره ی کرمانی چهار درم جوشانیده صاف نموده یک درم را یک جید سوده انداخته صبح و شام بنوشند و ایضاً درین حال دواءالمسک مرتفع می کند و در طبیخ گشنیز خشک و زیره ی و نضع و فودنج و سداب و سنبل و قرنفل و دارچینی و جوزبوا و خولنجان استعمال نمایند و دائم برفم معده ضماد سک و قصب الزریره و سنبل و مصطکی جوز بواو زعفران و افسنتین و عود هندی و قرنفل وهیل کوفته در شراب کهنه ی ریحانی و شراب سوسن و میسوسن سرشته گذارند ابن هبه الله نوشته که تهوع و خثیان اگر از خلط لزج حادث شود علاجش به استعمال اشیای عطفه مثل سکنجبین و ترب نمایند و استفراغ بدن با یارج کنند و تقلیل غذا نمایند و میبه یارب انار منعنع با شراب کهنه بنوشند و غذا زیر باج یا نخوداب سازند و چون صلاح یابد گنجشک مطبخن و کبوتر بچه ی بریان غذا کنند و در حمام داخل نمایند و تدیین معده به روغن ناردین کنند و مهما امکن تلطیف تدبیر نمایند و اگر قی بلغمی باشد گلقند عسلی بخورانند و ماءالعسل یا شراب کهنه بنوشانند و غذا به تیهو بریان که بر آن سرکه و مری پاشیده باشند یا معصوص محشو به سداب سازند و امر به خائیدن مصطکی کنید **ایلاقی** و جرجانی می نویسند که اگر تهوع و غثیان از ماده ی بلغمی بود قی به سکنجبین عسلی و ترب و طبیخ شبت و ماهی شور فرمایند و اسهال با یارج فیقرا به سکنجبین سرشته و بورتنقیه سیبه و شربت پودینه و شربت افسنتین دهند و اگر شراب کهنه دهند باقی بلغم را قطع کند و جلا دهد و طعام نذر ود کبک و گنجشک بریان و مطبخن و مانند آن بدهند و بر معده اضمده ی حار نهند و اگر قی بلغمی بود که در معده جمع شده باشد نگاه باید کرد اگر ماده در فضای معده است و هیل به فم معده دارد و به قی تنقیه نمایند و طبیخ شبت و سکنجبین و اندکی بوره درین کفایت باشد و بعد قی معده را قوت دهند به جوارش هود و هبه و شربت پودینه و دواءالمسک مرو اگر ماده میل بسوی قعر معده دارد به حب صبر و مصطکی و ایارج فیقرا و حب افادیه تنقیه نمایند و بعد از آن به جوارشات قوت دهند و بدانند که اگر سبب قی خلط روی در فم معده باشد آنرا به قی منع باید کرد یا به اسهال همچنان که اسهال را که از خلط روی بود به اسهال باز توان داشت یا بقی چنانچه بقراط گفته که اسهال و قی منع اسهال و قی می کند و قی منع اسهال و اسهال منع قی می نماید و این از بهر آن است که هرگاه قی از خلط روی بود که در معده باشد چون آن خلط را بیرون آرند به اسهال یا به قی آن ناچار باز ایستد و همچنین اگر اسهال از خلط روی

باشد چون آن خلط را خارج کنند به اسهال یا به قی آن اسهال باز ایستد و اسباب باز داشتن قی اسـهال را دوسـت یکـی آنکـه خلط بیرون آرد دوم آنکه اماله ی ماده بسوی جانب مخالف نماید و اسباب بازداشتن اسهال قی را هم دوست یکی آنکه ماده را خارج کند دیگر آنکه ماده را از بالافرو سوکشد و اگر ماده در طبقات معده تشرب کرده باشد اول قی باید کرد به ماهی شـور و خردل و ترب و سکنجبین عنصلی و مانند آن پس باقی خلط را با یارج فیقرا و نقوع صبر و امثال آن تنقیه کنند و با ایـن حـال هیچ طعام و شراب و دوای قابض و محفص نشاید داد تا آن وقت که ماده به تمامه منقطع نگردد و این حب حمـل معـده را از بلغم لزج پاک کند بگیرد ایارج فیقرا شش درم هلیله ی سیاه و کابلی هریک دو درم قرص ورود نمک هندی هریـک سـه درم پودینه و جوزبوا و انیسون و نانخواه و مرماحوزو قرنفل هر واحد یک نیم درم مصطکی دو درم تربد هفت ورم همه را کوفته بآب پودینه سرشته حب سازند شربتی درم تا مثقال به شربت افسنتین با هیبه و این شربت معده را قوت دهد انار دانه ی ترش شش درم مصطکی پنج درم کندر هفت درم پودینه سینبر هریک دسته همه را در یک نیم من آب بپزند تا بـه سـوم حصـه بازآیـد و صاف بنموده یک درم عود خام سوده و یک درم سک سوده اندازند و اندک اندک بدهند و این سفوف معده را قوت دهد پودینه مصطکی قرنفل مود هریک دو درم کوفته بیخته دو درم با گلقند دو درم بدهند و ایضاً سک نیم جزو عود مصـطکی هـر واحـد یک جزو پوند چینی نانخواه دو روز به سرکه تر کرده خشک نموده هریک دو جزء شربتی مثقال بآب به و اگر علت قـویتر بـود بآب مورد یا بآب اطراف رز باید داد و نسخه ی ضماد جانست که در قول ابوسهل گذشت **طبری** گفته که اگـر تهـوع غثیـان از تشرب غلط رطوبی باشد اول به حقنه استفراغ کنند و چون خفت و نقصان در تهوع ظاهر شود مقیئات مثل خربق ترب و تخـم سرمق و مانند آن دهند بعده این مطبوخ افسنتین بدهند هلیله ی سیاه و کابلی و زرد هر واحد پنج درم اسـطوخودوس حشـیش غافث قنطوریون هر واحد سه درم افسنتین رومی هفت درم افتیمون خالص هفت درم با زوفای سقری سه در صره بسته مـویز منقی بست درم همه را بپزند تا مهرا شود در آبی که موافق کمیت آن باشد بعده هشتاد درم از آن صاف کنند و در آن پـنج درم عسل دو دانگ ایارج فیقرامع دو دانگ افسنتین و یک نیم دانگ نمک هندی سوده با م سرشته حل کنند و نیمگرم بنوشند و دو شربت یا زیاده از آن اگر احتیاج افتد بدهند و اگر تحلل آنچه در جرم معده باشد متعسر بود تضمید به این ضماد کنند هـر صـبر واحد یک درم مصطکی سنبل اشنه هر واحد نیم درم کوفته بیخته موم روغن به روغن ناردین یا روغن قسط ساخته آمیزند و بر پارچه ی بهیئت معده تراشیده طلا کرده بر معده گذارند و اگر وجع تهوع تا فقار خامس از پشت و میان کتفین مودی گردد ایضاً در خلف میان کتفین و فقره ی پنجم از فقرات صلب بدان ضماد کنند و اگر تحلل این متعسر شود بر معده محاجم ناری بزرگ تحت سره یا فوق آن نهند بعد از آن قی کنانند یا مسهل دهند که بدین طریق ماده تنقیه یابد و در جمیع ین معالجه از خوردن اغذیه ی و لزجه و شوربا منع کنند و اقتصار بر اشیای ناشفه ی خفیفه بعده لحم صغیر و زرده ی بیضه و بچه ی مـرغ وماننـد

آن نمایند و اگر حال از حرومیس مساعدت بکند مزورات دهند و گاهی درین علت اعنی در شرب معده یا فم آن اخـلاط فاسـد رطوبی را آنچه معروف بآبتلال رطوبات است و آن این است که رباطات معده مبول شوند و از رطوبت شـی کثیـر تشـرب کنـد عارض گردد و فرق درین علت و میان تشرب فم معده یا جرم معده رطوبت را این است که با این علت استرخا بـود و الـم کـه میان کتفین دریابد و حالتی دریابد که گویا ترقوه ی او بسوی اسفل کشیده می شود و هرگاه طعام در معده واقـع شـود نکایـت عظیم گردد حتی که طعام قی کند بدون آنکه متغیر گردد و علاج این علت معده و علاج معده چون خلط رطوبی تشـرب کنـد برابر است و درین زیاده کنند تضمید میان کتفین و صدر و ترقوه به ضماد ملطف محلل که ذکر کردم و اسـخان معـده بایـارج فیقرا یا ایارج رونس و اغذیه ی ناشفه و در تسخین معده نفخ می کند خردل مضروب که در طعام بخورند و نبیند کهنه چون از آن کثرت نکنند و چسپانیدن طفل ده ساله یا کم از شکم یا وضع جلد و شق یا جلد سمور و بعض اوائل ذکر کرده اند که بـس فرو از جلد و شق هله را کرده در رياطان معده بود ببرد و قالج را نفع کند و ذکر نموده اند شخصی را که قوه به هم رسیده بـود کلاه مشبل برخدین ازین جلد پوشیده و نفخ او را ظاهر شد **و** اما چون رطوبت با خلط فاسد غلیظ محتـبس در سـعتر معـده یـا متشبث در آن باشد غثیان و تهوع پیدا کند و طعام را فاسد نماید و فرق درین علت و در آنچه مذکور شد این است که این طعام را فاسد کند و چون مریض قی نمایید بیابد که طعام او فاسد شده و در آن خلط غلیظ از نوع محتقن محتبس است و علاج این نوع حقنه ی متوسط میان حقنه ی حاد ولین است به دفعات بعده مریض را ادویه ی ملطفه محلله مثل ایارج فیقرا یـا معجـون مشرودیطوس دهند و ایضاً حل طبیعت با طریفل مقوی با یارج نمایند و این سفوف دهند دار شیشعان اشند سلیخه هر واحد یک درم تخم کرفس انیسون بادیان صعتر فارسی زوفای خشک عاقر قرحا مویزج بر واحد درم همه را سـائیده همچنـد همـه شـکر طبرز و آمیخته صبح ناشتا یک درم و وقت خواب یک درم بخورند و غذا از طعام ناشف مثل تهوبریـان سـازند و شـراب کهنـه اندک بنوشند و آب شدید الحرارت بر اسفل معده بریزند و ریاضت نیز نافع است اگر به مقدار معتدل باشد اما قی درین علت غیر مستحب است و چون ضرورت بدان داعی باشد به سبب غلط خلط و شدت تشبث او محاجم بزرگ ناری بر اسفل سـره نهنـد و بعد یک روز طعام نمکین و ترب و چیزی شیرین بخورند و بعد ساعت زمانی بر آن آب بنوشند و شراب کور بیاشامند بعـد از آن ابتدا کنند به شرب آبی که در آن عسل حل کرده باشند و سعد بخایند بعد امتلای طعام پس اگر قی بـه رغبـت آیـد بهتـر والا اندکی از کنکرز و محلول در عسل لعق کنند و ساعتی صبر نمایند که خود بخود قی آید بعد از آن علاج کنند و آن روز چیـزی نخورند و روز دوم گلقند عسلی بخورند و کندر بخایند و آب دهن بریزند و طعام ناشت باید و کسی که معده ی او خلط رطـوبی تشرب کند یا در قعر معده ی او رطوبت ملتزق به جرم آن باشد و مزاج علیل حار نباشد پس علاجی بهتر ولاسیما چـون قـوت مطاوعت و ادویه نکند از روزه و گرسنگی و کم خوردن طعام نیست و ابوماهر نظر میکرد بسوی کسی که این هر دو علت اعنی

تشرب جرم معده خلط رطوبی را و احتباس در قعر معده و التزاق به جرم آن او را عارض می شد پس اگر به آن لذع مهیج قوت برای تهوع و قی و قوت او صالح می بود معالجه ی او به این تدبیر که ذکر نمودم می کرد و اگر به آن لذع و تهیج قوت نمی بود و قوت علیل ضعیف بودی معالجه ی او به صوم و تجویع و نقصان غذا و اضمده ی موافقه می نمود و مریض به این طریق بغیر دوا صحت می یافت و این را طریقه ی محمود نامیده محمود گوید که اگر قی از اخلاط بارد بلغمی یا سوداوی باشد تنقیه ی معده به ماءالعسل و شبت و نمک کنکر زد و خطمی و خبازی و اصل‌السوس و نمک طعام و تخرب و بیخ او و آب برگ او هرچه ازینها به هم رسد مفرد یا مجموع به حسب حاجت در آب بجوشانند و در آن روغن کنجد داخل کرده بعد تناول آب نخود و نمکین بنوشند و قی کنند و اگر به این تدابیر تنقیه نیابد قویتر از آن بگیرند بهر آنکه بلغم و سودا مستفرغ نمیشوند مگر با لحاج شدید به سبب برودت و غلظ آن و کثرت بلغم و قوای از آن این است که بگیرند تخم ترب و آب برگ و بیخ او و خردل و کنکرزرد و جوزالقی و بجوشانند و در آن عسل و نمک داخل کرده قی کنند و چون معه از اخلاط بلغمی و سوداوی تنقیه یابد هر صبح جلاب از گلقند عسلی ده درم باد رنجبویه سه درم بنوشند و هلیله ی مربی و زنجبیل مربی هر واحد ده درم و جوارش کندر یا عنبر یا عود هرچه ازین حاضر باشد یک مثقال یا دواءالمسک شیرین یک درم بخورند و از فواکه رطبه و البان و ماهی دو سومات اجتناب کنند و ریاضت معتدل استعمال نمایند و غذا نخوداب به مغز حب قرطم و دارچینی و لحوم دراج و تیهو و مطبخن از لحوم ماکیان به مری و سرکه بدهند و نعناع به سرکه و مصوص بثوم و فلفل و سداب و کرفس ایشان را نافع است و این سفوف برای قطع قی بلغمی نافع است کندر مصطکی هر واحد پنج درم عود خام هست درم انار دانه پانزده درم قرنفل چهار درم پوست ترنج فرنجمشک هر واحد ده درم جوزبواقاقله به سباسه سعد نعناع هر واحد چهار درم گل سرخ شش درم سنبل سک هر واحد پنج درم کوفته به حریر بیخته سه درم بخورند و این قرص قطع قی بلغم و سودا کند و معده ی ضعیف را قوت دهد پوست بیرون پسته گل سرخ هر واحد چهار درم عود مصطکی هر واحد سه درم سک پنج درم کوفته بیخته بآب سیب سرشته قرص سازند شربت یک مثقال **خجندی** می نویسد که نفع می کند آنرا مبالغه در قی به اشیای مقطعه و مقیئه برای آنکه بلغم در خمل معده چسبیده به مثل سکنجبین به مطبوخ ترب قطع کرده و بآب مطبوخ شبت یا اصل‌السوس به اندک نمک و عسل بعده سیبه و شربت انار منعنع به گلقند بدهند و از اغذیه کبوتر بچه ی بریان و چوزه ی مرغ مطبخن و کباب مبری مبرز با بازیر بعد از آن عود مصطکی یا رزبنا و قرنفل به گلقند دهند و کذا ترنج مربی و کذا پوست ترنج و نعناع و گشنیز خشک و قرص که در علاج کلی قی گذشت دوران صبر ربع درم است و بار بآب به یا سیب یا رب آنها بخورند و این معجون نافع است رزبنا و قرنفل دارچینی کندر عود سک مصطکی پوست ترنج نعناع خشک گشنیز خشک خولنجان کرد یا فلفل تخم کرفس هر واحد یک درم پوست بیرون پسته پنج درم حصرم خشک پنج درم همه را سائیده به عسل آمله دو چند ادویه بسرشند شربت از

مثقال تا دو مثقال و شربت که در قول صاحب کامل گذشت وزن هریک از ادویه ی اول به اضافه ی گلاب گمین نوشته و پوست بیرون پسته ده درم عوض خام نموده و بجای عسل شکر طبرز و دو من نگاشته و در ادویه ی اخیر سک و دارچینی عوض مصطکی دهیل نموده و وزن زنجبیل نیز یک درم قلمی نموده که این ادویه در پارچه غیره بسته یا سائیده اندازند و از آتش برداشته هر روز از پنج درم تا ده درم بلیسند و شراب خوشبوریحانی ایشان را نفع کند.

علاج قی و تهوع و غثیان سوداوی

هرچه در علاج امراض معده از سوءمزاج سوداوی مذکور شد استعمال نمایند و زهر مهره لاجورد مغسول حجر ارمنی پوست لیمو کاغذی هریک ماشه در خمیره ی صندل ترش یک توله بلیسانند بالایش شربت صندل ترش چهار توله در گلاب نه توله و عرق بیدمشک سه توله و عرق نیلوفر سه توله فرنجمشک ماشه پاشیده دهند که برای قی سوداوی مفید بود و قرص ایلاوس نیز در قی سوداوی بیعدیل است و بهتر آن است که در اول امر منبع قی نپردازند و حقنه بعمل آرند و اگر طحال علیل و بدن ممتلی باشد فصد با سلیق از دست چپ کنند و غذا بزوراث حمول بآب سماق یا آب زرشک سازند و اگر قوت ضعیف شود به چوزه ی مرغ بطور زیر باج یا مصوص کنند شیخ می فرماید که قی سودای او را حتی الامکان بند نکنند مگر آنکه افراط نماید پس اگر صاحب او امتلا از خون باشد فصد باسلیق نمایند و حجامت میان هر دو شانه نیز کنند تا امتلای لعالی از دم و سودا تخفیف یابد و بساست که بعض امتلا را کفایت باشد و اگر افراط غیر محتمل کند جذب بسوی اسفل نمایند به حقنه که در آن اندک حدت باشد معمول از قرطم و به سفائج و حسک و نعتیمون و حاشا و بابونه و به روغن کنجد و عسل و تضمید طحال را از اکلیل الملک و آس و لادن و اشنه به شراب بمفص نمایند و ایضاً شربت انار منعنع به فادیه بنوشانند و اگر در آنجا بقیه ی امتلا باشد فصد رگ های پا و حاجمت ساقین کنند و چون قی ساکن شود تنقیه ی سودا به ادویه ی مثل هلیله ی سیاه و افتیمون و غاریقون و نمک هندی نمایند و اگر امر مقطر کند به آشامیدن روغن بید انجیر با یارج فیقرا و افتیمون بعمل آرند و اگر در طحال علتی باشد علاج طحال کنند **مسیحی** گوید که قی مره ی سودا اگر کثرت ننماید واجب است که قطع نکنند و اگر کثرت پذیرد قطع او به جذب بسوی اسفل بحقنه ی متوسط در این و حدت نمایند و بر طحال و فم معده این ضماد کنند و نسخه ی آن جانست که در قول شیخ گذشت و شربت انار منعنع بنوشند بعد از آن آنچه که از اجتماع مثل این خلط مرتبه ی دیگر امن دهد مثل مطبوخات متخذ از هلیله ی کابلی و دیگر ادویه ی که در قول مسطور مذکور شد استعمال نمایند و اگر در طحال خللی باشد تدبیری که اصلاح آن نماید استعمال کنند **جرجانی** و ایلاقی می نویسند که اگر قی از خلط سوداوی بود که در معده جمع شده باشد تا ماده کمتر نشود بعد نکنند و چون قی ساکن تر شود مطبوخ افتیمون دهند تا بدن از باقی سودا پاک شود و اگر سپرز ضعیف باشد یا در وی آفتی بود علاجش چنان که در مقامش بیاید باید کرد پس معده را به دواءالمسک مرو

دیگر جوارشات گرم و قوی نمایند.

علاج قی و تهوع و غثیان از مشارکت اعضا

مثل دماغ و جگر و طحال و مراره و رحم یا همه بدن حسب ماده تنقیه و تقویت آن عضو یا همه بدن مع رعایت تپ نمایند بدستوری که در محل هر یک مسطورست و تقویت معده نیز کنند بآب فوا که در بوب مع ادویه ی مطیبه قابضه وجز آن که در انواع سابق گذشت و فصد باسلیق از دست راست در کبدی و از چپ در طحالی و مراری مفید بود و قبل از تنقیه ی عضو ماوف تقویت معده نباید کرد که در آن خوف انصراف ماده به حضور رئیس است و آمله ی مربی برای قی شرکی دماغی بسیار مفید است **بوعلی** نوشته که آنچه از انصباب ماده ی رقیقه لذاعه که با طعام آمیز و عارض شود و غثیان آرد آنرا نفع می کند قرص کوکب در اوقات نوبت و اسهال با یارج در غیر اوقات نوبت و اسهال بسکنجبین ممزوج به صبر و سکنجبین متخذ بسقمونیا برای اسهال و بآب آلو بخارا و تمرهندی که آنها میلان ماده با ستقل نمایند و تسکین قی بحموضت خود کنند و واجب است که در مثل این جذب ماده بسوی اسفل بحقنه ی لینه از بنفشه ی عناب و جو مقشر و خارخسک و بابونه و سپستان و تربد به روغن بنفشه و شکر سرخ به ورق نمایند و بعد اسهال شربت خشخاش استعمال کنند و این شربت اسکندر سفرجل و سماق و نبق و انار دانه و تمرهندی بجوشانند بعده در آن کندر و اندک عود داخل کنند **ابوسهل** گفته که اگر به سبب صفرا باشد که از جمیع بدن منصب گردد قصد تنقیه ی بدن کنند بعد از آن تقویت معده نمایند بآب های فواکه و ربوب آنها و این دوا بخورانند گل سرخ سماق نعناع هر واحد سه جزو طباشیر سک هر واحد دو جزو به رب سیب و به رب به یا رب انار میخوش بدهند و غذا پست گندم و جو بآب یا آب انار میخوش سازند و چون غثیان افراط نمایند کعک مسحوق مثل سرمه در آب سیب و اندک از شراب بدهند و اگر با قبض طبیعت باشد حقنه و جز آن که در قول مسیحی در قسم صفراوی مذکور شد بکار برند سید **اسماعیل** و ایلاقی گویند که اگر ماده ی روی از عضوی دیگر یا از همه بدن بمعده آید تن را به مطبوخ هلیله پاک کنند و نقوع صبر دهند و رگ با سلیق زنند و حقنه که در قی صفراوی گذشت سخت نافع بود و ضمادی که از به بریان کرده و سیب و صندل و گل سرخ و آب موروترو از آب امرود و کعک و سک و لادن و عود و کافور و میسوسن و زعفران مرتب کره باشند بر معده نهند و این شربت قی صفرا دور و جگر ساکن کند آب آلو سیاه آب تمرهندی هریک سه اوقیه لک مغسول یک درم زعفران دو دانگ لک و زعفران را سائیده درین آب حل کنند این جمله یک شربت است و ایضاً آبی ترش و سیب ترش و امرود و انار ترش و غوره همه را کوفته بیفشارند و آب بگیرند و ساق و زعفر و زنبق و حب‌الاس و زرشک نیم من درین آب تر کنند و دو روز نهند پس صاف کرده به آتشی نرم بجوشانند تا بقوام آید و اگر حاجت بود قدری پوست بیرون پسته درین شربت بجوشانند پس صاف کرده بجوشانند و این سفوف به نسخه ی عیسی بن مهار بخت نیز نافع عود طباشیر هریک سه درم گل سرخ پودینه زرشک

هریک پنج درم سماق چهار درم انار دانه ده درم همه را بکوبند و با شربت انار یا شربت ریباس یا بآب تمرهندی بدهند و ایضاً گل سرخ سماق هریک پنج درم طباشیر دو درم گل نیشابوری سه درم همه را کوفته نیمدانگ کافور سوده بیامیزند شربت سه ورم بآب انار ترش یا آب سیب ترش یا آب به و ایضاً طباشیر پنج درم گل سرخ چهار درم تخم خرفه هریک پنج درم سماق ده درم اقاقیا سک هر واحد یک مثقال گل نیشابوری ده درم صمغ عربی سه درم عود خام سه درم شربتی دو مثقال با شربت ترنج و کعک سوده در آب سیب ترش به اندکی شراب چندان که مره ی شراب ظاهر نشود قی صفرا بازدارد و حفظ قوت کند و اطراف مالیدن و گرم کردن و در آب گرم نهادن قی بازدارد خاصه اگر ماده از همه تن یا از مصوی دیگر به معده آید بهر آنکه ماده را به اطراف کشد **محمدطبری** گوید که اگر خلط منصب بسوی فم معده صفراوی باشد ماءالشعیر بنوشند و اغذیه ی حماضیه و حصرمیه و زیرباجیه ی حامضه همه سرد کرده بکار برند و این سفوف استعمال نمایند گل سرخ طباشیر تخم خرفه مغز تخم خیارین هر واحد پنج درم نشاسته کتیرا **صمغ عربی** هر واحد دو درم و نیم کافور دو دانگ کوفته بیخته به قدر درم بآب انار میخوش و شیرین بخورند و اگر مانعی از استعمال این باشد ضمادات مطیفه بر فم معده نهند بگیرند و گل سرخ دو درم تخم کشوت تخم کاسنی هر واحد یک نیم درم زرشک منقی سه درم کعک دو درم همه را سائیده در آب سیب میخوش و آب آس حل کرده در آن اسفنج یا پارچه آلوده بر فم معده نهند بر ناشتا یا بعد انهضام طعام **گویند** که اگر خلط از جمیع بدن منصب گردد بعد تنقیه ی بدن بهر تقویت معده این رب انار ترش ساده بدهند بگیرند آب انار ترش یک جزو شکر نیم جزو و بجوشانند تا بقوام آید و اگر ازین قی منقطع نشود در آن وقع طبخ عود خام و مصطکی هر دو کوفته اندازند و ناردانه و ثلث اوساق در آب یک شبانه رزوتر کرده بود صاف نموده بنوشند و یا طباشیر از یک درم تا سه درم بآب سیب چاشنی وار یا آب انار ترش بدهند و اگر مریض را تپ باشند و قوی بود و در خون کثرت باشد فصد باسلیق برای تسکین قوت صفرا کنند و این دوا جامع است وقت ضرورت بدهند و ثابت بن قره و صف آن نموده گل سرخ پنج درم سماق سه درم طباشیر دو درم سک یک درم کافور ربع شربت دو درم بآب انار ترش یک اوقیه به مثل آن آب سفرجل و غذا پست جو سرد کرده بدهند و اگر قوت ضعیف باشد آب گوشت چوزه ی مرغ و گردن جدی و سماق یا کعک باریک سوده و آب سیب دهند و علاج مختص به سوداوی این است که در اول امر مشغول به مبغ ماده از انصباب نشوند بل اقدام به تقلیل او از حقنه بعد نضج ماده ی او با ضمده ی متخذ از دارچینی و به سفائج و امثلا آن نمایند پس هرگاه آثار نضج ظاهر شود حقنه بعمل آرند بعد از آن تنقیه به مسهل سودا نمایند و علاج طحال نیز باید کرد اگر ضعیف یا موف به آفت دیگر بود.

علاج قی و تهوع و غثیان از مواد متعفن

تنقیه ی آن نمایند و اصلاح آن به خورانیدن ادویه ی خوشبو کنند و استعمال معجون مرجان درین باب معمول است و قرص

مارینوس به غایت نافع است و به قول شیخ الرئیس علاج قی عارض به سبب خلط صدیدی استفراغ اوست به قـی و تنقیـه ی معده از آن و تعدیل او به کیفیات لطیفه ی ملیسا الرائحه و از بزور مثل انیسون و تخم کرفس و سیسالیوس و کمـون و دو قـو آنرا نافع است و باید که قبل طعام تغذیه ی مزتقه ی ملینه و بعد آن اغذیه ی قابضه ی خوشبو مثل سفرجل و مانند آن تنـاول نمایند تا طعام از فم معده منحدر بسوی قعر معده گردد و ماده بسوی اسفل میل کنند نه بسوی فوق و بساسـت کـه در بعضـی احتیاج به خورانیدن زیره و سماق افتد و گاهی محتا می شوند بسوی مشی خفیـف بعـد طعـام و دواءالمسـک ایشـان را خیلـی سودهند و اقراص کوکب به غایت نافع است به شراب که در آن به قدر حبه مشک آمیزند طبری گوید که علاج غثیان عـارض از اجتماع مواد روی عفن مثل رطوبت فاسد مسنتن در معده این است که تنقیه ی فـم معـده نماینـد و تنقیـه ی او بـه قـی از سکنجبین و آب ترب جوشانیده بر نهار نوشیده باید کرد و اگر به سبب امتلا استفراغ بدن درینجا واجب گردد به حقنه ی ملائم نمایند بعد از آن قی نمایند بدانچه مذکور شد و بعد از آن چند روز متواتر گلقند شکری یا عسـلی حسـب حاجـت بدهنـد و اگـر فضول در معده مغشی باشد سکنجبین عسلی و سکنجبین عسـلی و سـکنجبین عنصـلی و آب گـرم کـه در آن انـدک خـردل جوشانیده باشند بدهند و بعد از آن قی کنند و از آنچه نفع می کند صاحب این علت را این است که امر کنند بر ناشتا بـه مشـی بعده سکنجبین عنصلی بنوشانند و ساعت زمانی بر آن صبر کنند بعده امر بدخول حمام کنند و آب گرم بر فم معده ریزند و اغتذا به چیزی که در آن خردل مضروب و مانند آن باشد باید کرد و اگر مزاج و بلد او احتمال خوردن ثوم نماید ثوم در طعام بخورانند و ثوم مربی به عسل در بعض اوقات بدهند و از انفع اشیاء و قوی النفع مضغ کبابه بدست و آب آن بلغ کننـد و در مضـنع ایـن اسراف ننمایند که آن گاهی درد فم معده بنابر فرماس او می آرد به حدت آن آب و این تدبیر وقتی است که فضول محبتس در فم معده رطوبی عفن منتن و مزاج متحمل استعمال این ادویه باشد و اگر مزاج احتمال استعمال این ادویه نکند ضمادات ملطف مثل مرو سعد و مصطکی و روغن ناردین و روغن قسط و گل سرخ و صبر سقوطری و مانند آن سائیده و بر آن قیروطی معمول به روغن ناردین آمیخته و بر پارچه به هیئت معده ساخته طلا نموده بر فم معده ضماد کننده بر ناشتا و بعد انهضام اطعام و میان استعمال این ادویه در ضماد و میان استعمال آنها در آشامیدن فرق بعیدست زیرا که اگرچه قوت او به فم معده میرسد لیکن کبد اغتذا بدان نمی کند و در خون مثل انقسام غذا منقسم نمی گردد.

علاج قی و تهوع و غثیان از ضعف معده

و سوءمزاج آن تقویت و تعدیل مزاج معده نمایند پس اگر از سوءمزاج حار معادج یا باروساذج بود هرچه در علاج امراض معده از سوءمزاج حار و بارد ساذج گذشت بعمل آرند و به قول بوس کسانی را که غثیان به سبب رواءت مزاج حار عارض شود باید کـه تدابیر ایشان به اشیای مبرد نمایند سیما آنچه به سرکه بسازند و باید که سرکه و آب و جغرات بنوشند و کاسنی و کاهو بدهند و

در بعض اوقات آب سرد دهند و هر آنچه بدهند به قدر اختلاف و رواءت مزاج حار باشد چه افـراط در اسـتعمال ایـن اشـیا نفـع بخشد بلکه مفرت به مرض کند و اما کسانی را که این از برودت عارض گردد باید که علاج آن به ضد آنچه مـذکور شـد بایـد کرد و روغن مصطکی و لادن مالدین نافع و شراب کهنه بدهند و مطبوخ که مسمی او رد عارون است و انیسون و تخم کرفس جبلی و دوای معجون به فلافل و متخذ از پودینه و ایضاً تریاق الافاعی بدهند که ایشان را نافع است و گیلانی گفتـه کـه قـی ترش دلالت می کند بر برودت معده و نافع است آن را حندیقون وضماد حارد و تغذیه به مثویات مبرزه و به قول اطبای هند که اگر کاهیچل پوست هلیله ی زرد کلونجی کچور چرایته لج برابر کوفته بیخته بر بدن بمالند سردی همـه بـدن و غثیـان کـه از سردی باشد دور کند **معجون** مانع قی مقوی معده مشهی دافع درد معده دانه ی هیل دارچینی زرشک برگ پودینـه ی خشـک هریک دو درم ساذج سنبل الطیب عود غرقی مصطکی پوست ترنج خولنجان بسباسه نانخواه قرنفل صغر زرنباد هریک یک درم مشک نیمدرم قند سفید شربت تمرهندی شربت انار شیرین هریک برابر ادویه معجون سازند ایضاً دافع غثیـان و خفقـان و درد معده و مفید نیست طبع زرشک پودینه زیره دانه ی قاقلین پوست بیرون پسته مغز هیل سماق حب‌الاس گشنیز خشک مقشـر گل سرخ گلنار هریک یک جزو طباشیر مصطکی سعد زرنباد قرفه سنبل الطیب نانخواه هریک دو جزو صندل به گـلاب سـوده سه جزو قند سه چند ایضاً برای تقلب نفس یعنی غثیان لازم با خفقان و نفخ شکم بعد طعـام مجـرب اسـت قرنفـل مصـطکی دارچینی عود دانه ی قاقلین برگ پودینه سعد قرفه به سباسه فرنجمشک گاوزبان پوست ترنج هریک دو درم زیره سنبل الطیب زرنباد زنجبیل درونج هریک یک درم آب نقوع تمر هندی چهار توله آب لیموی کاغذی پنج عدد قند سه چند مشک یک ماشه به دستور بسازند و دو مثقال خورند **اقوال اکابر شیخ** می فرماید که اگر غثیان بلکه قی نیـز از سـوءمزاج بـود عـلاج آن نماینـد چنانچه تبدیل او کند و اگر احتیاج تجذیر افتد استعمال کنند و هم او می نویسد که اکثر غثیان عارض از حـرارت و یبوسـت از تضمید به مبردات مرطبه ی مبرد به برف و به نوشیدن آب بر برف سرد کرده زائل می شود و گاهی در آن آب مثل رب غوره و رب ریباس داخل می کنند و ایضاً قی کائن از سبب حار را تسکین می دهد تناول قسب خاصه و انار و سماق و عنبیر او بهی و انچه ازان اشربه سازند و این حب بگیرند بزر البنج یک جزو بزرور و سماق قسب هر واحد چهار جـزو بـا همچنـد رب سـفرجل بیامیزند و از مجموع این معجون از نیم مثقال تا یک مثقال به حسب قوت بدهند کـه آن منـوم و مسـکن غشـی اسـت و اگـر درینجا قبض طبیعت نباشد ربوب ساده ی معمول از معصرم و ریباس و از ترشی ترنج خاصه بدهند و کافور را خاصیتی است در منع قی و غثیان حار اکلاً در ربوب و شماً و طلاً بر معده و برای کسی که چون بر طعام حرکت کند قی نماید حیله نمایند ایـن افضل علاج برای او و برای کسی که طعام قی کند نه به مره ی صفرا بلکه قی او به سبب سودا یا خلط بارد باشد این است که علاج او سخنات مجففه باشد و از آن تخم کرفس انیسون افسنتین است که اجزای مساوی آن قرص سازند و یک مثقال بـآب

سرد بخورند و ایضاً برای ایشان نان خورش از زیره ی و فلفل و اندک سداب سازند و این به سرکه و مر می آمیزند و کسی که طعام از وجع معده قی کند برای او بگیرند قب و بسایند و مقداری از شربت حب‌الاس که بدان سرشته شود بـر آن ریزنـد پـس سرکه و عسل اندکی بدان آمیزند و بنوشند و ایضاً زردی بیضه مشوی کنند و به عسل و پانزده مبه مصـطکی سـوده آمیزنـد و بخورند و این سه روز استعمال نمایند و اقراص مذکور در باب وجع معده که در آن افسنتین و مرمی افتد نفع می کنـد و واجـب است که برای ایشان و آنکه مثل اینها باشند بعد طعام قوابض دهند و قبل از آن مرلقات مثل لبلاب و اگر قبل طعام این سفوف کند در بلوط و سماق بخورند نفع کند و این دوا نافع غثیان است گشنیز خشک سداب خشک مساوی به خمیر ممـزوج بخورنـد اگر مموضت معلوم کند و بآب سرد اگر لذع محسوس گردد و این دوا نافع برای قی عارض از برودت و اخلاط باردسـت زربنـاد درونج جند بیدستر و شکر مثل همه شربت دو درم چند روز استعمال نمایند و اگر این تدبیر و اقراص مذکور کفایت نباشد روغن بید انجیر به ماءالبزور بنوشند و ایضاً او گفته که اگر غثیان از ضعف معده باشد قی آن را ساکن نمی کند پس تکلیـف آن نبایـد کرد بلکه اگر خود بخود آید گاهی نفع کند و گاهی تسکین آن پست جو می نمایند مسیحی گوید که اگر به سبب ضعف معـده باشد استعمال تدبیر مقوی آن مثل تناول معجونات مقوی و تخفیف طعام و خـوردن اشـیای سـریع الانهضـام قلیـل المقـدار و استعمال اضمده و اطلیه ی مقویه از خارج باید کرد ایلاقی و جرجانی می نویسند که صاحب معده ی ضعیف هرگاه طعام تناول کند غثیان به هم رسد باید که قبل طعام چیزی نرم مزلق دهند و عقب طعام شی قابض خورانند و گاهی چند به آهستگی بروند تا طعام به قعر معده منحدر گردد و بعد از آن به چند ساعت معده را به جوارشات قوت دهند و حرکت بیشتر کنند و تضمید معده به ضمادات قابض نمایند و اقراص کوکب به شراب یا جلاب که در آن یک حبه مشک باشد سخت نافع بود و دواءالمسک نیـز سودمند **صاحب حاوی گوید** که اگر سبب قی سوءمزاج معده و ضعف آن باشد تقویت معده به رب انار ده درم به نضاع سـه درم باید کرد **مولف خلاصه** العلاج نوشته بعضی کسان باشند که معده ی شان ضعیف بود و چون طعام خورند دردی انـدر معـده ی آنها پدید آید و تا قی نکنند آن در دنیا رامدو باشد که بلا وجع قی کنند و علاجش همان است که در قسم وجع معده از ضـعف معده مسطور شد و گفته که این قرص درین باب سودهند است تخم کرفس انیسون هرکدام پانزده درم افسنتین سلنجه هرکدام بست درم مرمکی فلفل سیاه جند بیدستر هرکدام دو درم اقراص ساخته از یک مثقال تـا دو درم اسـتعمال کننـد و ایـن قـرص مجرب است تخم کرفس خش درم افسنتین چهار درم مرمکی فلفل ساه جند بیدستر افیون هرکدام یک درم دارچینی شش ورم مصطکی چهار درم اقراص سازند و از نیم مثقال تا یک مثقال بآب سرد بدهند بعد از خوردن این اقراص چند روز ایاروح باید داد تا وجع مستاصل گردد و ایارج را برین دارو مقدم نکنند **بعضی گویند** که اگر زر و رد طباشیر زیره ی مدبر گشنیز مدبر هر واحد دو درم سماق سه درم پوست بیرون پسته یک درم مصطکی نیم درم به گلاب قرص ساخته دو درم با گلقنـد بخورنـد مجـرب

است و کشنیز در طعام زیاده کنند و ایضاً گفته اند که اگر بعد خوردن غذا وجع هیجان کند و بعد ده ساعت قی کند سببش شدت برو فم معده باشد و علاجش به شراب صرف و تسخین معده به ضمادات و تغذیه به اغذیه ی بعید از تحض مثل مطبخنات و اندک از عسل نمایند که ازین صحت می شود و **سرهندی** می نویسند که شخصی معتاد آن شد که هرچه می خورد قی می کرد و درین عذاب از مدت هفتده سال محبوس بود پس به من رجوع نمود و علاج او به ای شراب چویچینی کردم چویچینی دارچینی هریک چهار رطل قاقله چهل درم قرنفل جوز بواسباسه هریک پنج توله سعد کوفی بست درم ساذج عود هندی بهمنین زربناد مصطکی صندلین هریک ده توله باد رنجبویه درونج خصیه الثعلب شقاقل سنبل الطیب اشنه گاوزبان بیخ بنفشه هریک بست توله طنجبین چهار آثار مویز منقی چهار رطل شکر طبرز و یکصد و بست آثار پوست بیخ کنار دشتی سی آثار و در بلغمی زیاده کرده می شود مشک پنج توله ادویه ی راجریش بکوبند و بدستور دفن کنند تا به جوش آید پس عرق کشند و این عرق یکبار در صفراوی دو بار در بلغمی و سوداوی دادم و این عرقی است کثیر الفائده مبهی مقوی اعضای رئیسه شرطفیه و ارواح افزاید و آتشک را مستأصل گرداند و اعانت تناسل بعد یاس نماید و تجربه کردم برای تقویت هاضمه که ماءاللحم تمام حاوان در یک وقت و از مرغ در وقت دیگر هضم می کند و قبل طعام معتاد آن را نوشانیدم و ماءاللحم بطور متعارف مستخرج نبود بلکه رطوبات ثانیه مقطر از جوهر لحم بغیر استمداد به مائیت غریبه بود بالجمله این هر دو را بدان عمل کبریت احمر یا عمل سیماب می کنند و فوائد آنها چندان نیست که در بیان در آیند و متعلق به مشاهده و استعمال اند.

علاج قی و تهوع و غثیان از فساد غذا

وعام است که فساد آن به کمیت باشد یا به کیفیت یا سوء ترتیبی در اکل آنچه در علاج امراض معده از فساد غذا مذکور شد استعمال نمایند و قی مکرر کنانند تا غذای فاسد از معده برآید بعد از آن مقویات معده بکار برند و از تدبیر فاسد معده باز مانند و اگر حاجت بود تنقیه به مسهلات نمایند و وقت شدت گرسنگی آب نحینی دهند و رفته رفته در غذا توصیع فرمایند و آنچه از خوردن چیزهای لین چونمسکه و چقندر عارض شود اول خوب قی کنانند به لیسانیدن جوزالقی و تخم شبت هریک سه ماشه در سکنجبین عسلی چهار توله آمیخته و بالایش نوشانیدن آب نیمگرم یک پیاله که در آن نمک طعام یک توله انداخته باشند تا قی به فراغت آید بعده مصطکی سه ماشه سوده در شربت انار منعنع دو توله عرق پودینه پنج توله بدهند و آنکه از تناول چیزهای حریف چون حرف و فلفل بود آب سرد به شوره پرورده و یا به یخ شکم سیر بنوشند و بر معده بطول سازند و سرشیر و مغز بادام یا نبات دهند و حسب عوارض تدارک فرمایند و اگر از بشاعت ادویه ی مسهله مثل هلیلجات و غیره تهوع عارض شود جوارش آمله به سکنجبین ساده سرشته بخورند و اگر موقوف نشود سفوف حابس معمولی بدهند و تا وقتی که در معده طعام فاسد باشد سکنجیبن نباید داد گلقند و غیره بدهند و اگر بعد خوردن برنج قی چند روز ماند و دیگر علاج سودمند نیفتد بعد

دو سه روز جدوار به گلاب سوده آب پودینه ی تازه گلاب پنج توله شربت انار شیرین توله نافع می شود و به قول بوعلی سینا که متولد از فساد استعمال خذا باشد اصلاح غذا و تجوید آن نمایند و استعانت بعض مقویات معده خوشبو حار یا بارد به حسب موافقت کنند و هم او گوید که قی عارض عقب تخمه را به علاج تخمه و سوطیر اعلاج کنند گیلانی نوشته که اکثر محققان می شوند بسوی تنقیه ی معده او از غذای فاسد پس آب نیمگرم نوشانیده قی به مرات نمایند و بر سر او روغن ریزند و شکم و پهلوی او را به پارچه ی گرم تکمید کنند و دست و پای او به زیت بمالند و بر آن آب گرم بریزند و به خواب طویل امر کنند و تمام روز چیزی از غذا بخورانند اگر قوی باشد و در حمام داخل کنند دو تا سه روز از طعام و شراب او کم کنند تا به حالت طبیعی عود کند و اگر ضعیف باشد استرداد قوت او به غذای موافق کنند و جوارش سفرجلی خورانند صاحب کامل گوید که هرگاه انسان را غثیان به سبب کثرت طعام یا کراهت عارض شود مبادرت به قی نمایند باد خال پر در حلق و شربت سکنجبین یا عسل بآب گرم پس اگر از این قبیل صفرا باشد به سکنجبین و آب گرم یا ماءالشیوع سکنجبین و نمک یا آب سرمق و یخ خرپزه منع سکنجبین یا آب خبازی یا بقله ی او و یا قی کنند بعد خوردن ماهی تازه یا لوبیا و باقلا و خرپزه چون عقب آن سکنجبین و نمک و آب گرم بنوشند و تنقیه ی معده و تنطیف آن به استقصای قی نمایند و بعد از آن جلاب و آب انار یا شربت انار منعنع با شربت غوره یا رب سیب بدهند سید و یوسف می نویسند که اگر سبب قی طعام های ناموافق بود قی باید کرد به سکنجبین و آب گرم تا آنکه معده از آن طعام پاک شود و اگر طعام چرب بود بعد قی چیزی سد خورد و معده را به شربت پودینه قوت دهند و اگر طعام گرم بود بعد از قی شربت لیمون و شربت انار خورد و جمله آنچه موافق مزاج و حال بود بدان علاج کنند و اگر از طعامی که خورده باشد غثیان خیزد و قی نتواند کرد باید که طعام زیاده خورند تا معده پر شود قی کردن آسان گردد و ماده با طعام برآید **عیسی** گوید که نظر کنند اگر تهوع و غثیان عقب طعامی که آن را کیفیت مغثیه باشد حادث شود از آنچه مسکن غثیان و مقوی معده بود بخورند و او آن است که جامع قبض و عطریت باشد مثل به و امرودو سیب و این همه باردارند و یا مثل مصطکی و نعنع خشک و دارچینی و این همه حاراند پس اگر غثیان ساکن نشود به شرب آب گرم قی آورند تا آنکه معده تنقیه یابد **ابن الیاس و خجندی** می نویسند که اگر سبب غثیان کثرت تناول غذا باشد قی بآب گرم و غسل و شبت و تخم خرپزه کنند و بعد قی جوارش مصطکی یا عود عنبر تناول نمایند و اگر سبب او غذای روی الکیفیت باشد ایضاً قی بآب گرم و سکنجبین و دیگر مقیات کنند بعده تقویت معده به شربت انار منعنع و شربت حصرم و ریباش شربت به و لیمو و نارنج هرچند ازینها میسر آید به گلاب ده درم در آب برف حل کرده اگر زمانه ی تابستان باشد بدهند و یا صبح تنقیه ی معده به قی سکنجبین سفرجلی ده درم به گلاب و آب برف و یا آب انارین به شجم افشرده سه اوقیه به شکر سفید ده درم بنوشند و غذا مزوره زرشک یا انار یا حصرم بخورند **طبری** گوید که اگر قی از فساد کیفیت طعام یا از کثرت کیت آن باشد پس در فساد

کیفیت اصلاح کیفیت و کمیت و تقویت معده نمایند و در کثرت کمیت اصلاح کمیت و میل به اغذیه ی سریع الانحدار کنند و جمیع آن در باب سوءالهضم مذکور شد **ایضاً** او می نویسد که نوعی از قی غریب است که مردمان فربه را حادث شود و او آن است که کثرت شراب کنند و شکم پر نمایند و آن مزاحمت به حجاب معرض و حجاب ریه رساند و بدان سبب نفس تنگ گردد و چون امتلا شود ضیق نفس بسیار گردد و طبیعت اراده ی راحت کند و ریه فسحت جوید پسر هردو دفع کنند چیزی را که در معده فم معده است به طریق دفع اذیت پس انسان بعض طعام قی کند و بعض باقی مانده بدن بدان اغتذا نماید و علاجش تقلیل غذاست و استعمال ریاضت و کدو میل تغذیه ی اشیای محففه مثل مبرکه کهنه نان خشک و طبا همه متخذ از صدور تیهوناشف و استفراغ رطوبات دائم از معده به این حب نانخواه زیره ی کرمانی و کرویا و انیسون و هلیله سیاه هر واحد یک درم نمک نفطی نیمدرم مصطکی سه درم صبر سقوط مثل جمیع ادویه همه ادویه را سائیده بآب برگ ترنج بسرشند و هر حب از آن به وزن دو دانگ فضه و تا نیمدرم بسازند و یک حب عقب طعام بخورند که آن هر روز یک مجلس حاصل طبیعت کند از رطوبات لزجه و تقویت معده نماید عنف و ضعف نیارد این حب معروف و به حسب ذهب از تألیف فیطرست.

علاج قی و تهوع و غثیان از بحران

و قی بحرانی و گاهی محمود در کیفیت و کمیت آن گاهی مذموم در آن هر دو می باشد اما قی محمود آن است که خروج او اسراف ننماید و از نوعی باشد که از آن تنقیه ی بدن سزاوار بود و اما مذموم در کمیت آن است که مفرط باشد و در کیفیت چون سوداوی یا ز بخاری یا کراثی بود زیرا که این الوان بر شدت احتراق و فساد اخلاط دلالت می کنند بالجمله قی بحرانی را تا که قوت بر جای بود و مریض بدان راحت یابد قطع نکنند بلکه با سکنجبین و غیره اعانت طبیعت بر قی نمایند تا بدن پاک گردد مگر آنکه افراط نماید و ضعف آرد پس در آن وقت نگاه کنند که کدام خلط بیرون می آید و حسب آن ماده علاج کنند و بهر تسکین در تپ شربت نیلوفر و گلاب و در غیر آن شربت انار و پودینه دادن بعد قی ستوده اند.

علاج قی و تهوع و غثیان از دیدان

یا در دو حیوان دیگر بر معده قتل و اخراج آن نمایند و آنچه در بحث دیدان مسطور گردد استعمال کنند و این دوا جهت قی و غثیان و تهوع و کرم شکم و به هم رسانیدن اشتها عوامل دهند مجرب نوشته اند و اما لیسفر عطف هندی فلفل سیاه نمک نار قیصر هریک نیمدرم دار فلفل زیره ی سیاه صعتر شیطرج سماق دارچینی هر واحد یک درم سعد ابهل گشنیز خشک هیل سکنجبین از هر واحد یک نیم درم انار دانه ی ترش نه درم و نیم نبات چهارده درم کوفته بیخته تا دو درم تنها یا با چیزی مناسب بدهند تعلیم قی شدید که به او عارض شود اگر سبب آن زیادتی نوشیدن شیر باشد شیر کمتر دهند و تقویت معده نمایند

و اگر به سبب اجتماع بلغم و یا انصباب صفرا در معده بود علامت هر واحد خروج هریک در قی باشد و عـلاج آن مـذکور شـد سبک تر از آن باید کرد و تضمید معده نمایند و **ایضاً** در بلغمی نیم دانگ قرنفل مثل غبار بسایند و تنها یا بـآب سـیب شـیرین بدهند و پوست بیرون پسته سائیده بآب سیب و یا به دادن به غایت سودهند است و عود صندل به گلاب سوده همین اثر دارد و کذا پودینه دشتی با شربت نعناع خورانیدن و ضماد گل سرخ و فوفل و عود هندی و هلیله و امثال آن بآب سیب و به سرشته بر معده نمایند و اگر طفل را در اثنای قی تپ عارض شده باشد خاکشی بعرق عنب‌الثعلب گلاب شربت نیلوفر دهند و اگـر طفیـل دهان حب‌الاس تحصیلی اصل‌السوس برابر کوفته بیخته با عسل سرشته قدری بر پستان مرضعه طلا کنند و اگر طفـل کـلان باشد یک ماشه یا زیاده بلیسانند جهت قی اطفال و تپ آنها مجرب است در صفراوی حموضات مقویه مثل رب به ترش و رب غوره و ریباس و شربت زرشک و مانند آن بدهند و شربت انارین منفع سودمند است و فادزهر حیوانی نیمدانگ گـل ارمنـی دو دانگ در آب سیب یا به یا امرود یابد و نخ بی مسکه و یا به شربت نعناع به غایت مفید است و زرشک سماق پودینه نمک طعام و کذلک طباشیر و دانه ی هیل در شیر مرضعه حل کرده لیسانیدن و فادزهر معدنی دادن نـافع و خورانیـدن جـوارش فواکـه و شربت فوا که و سکنجبین نیز سود دارد و هنگامی که حموضات به اطفال شیر خوار بخورانند باید که معـده ی ایشـان از شـیر خالی باشد و بعد از آن نیز تا یک ساعت و زیاده از آن او را شیر ندهند و اگر به سبب سقوط لهات باشد به علاجـش پردازنـد و صاحب تکمله ی هندی می نویسد که اگر بچه ی شیرخواره را به سبب افتادن کلام قی پدید آید و آنچه بخورد بیندازد و رنگ زرد و بدن لاغر شود گاه دوب به طرشاخه را که اکثر بر سر چاه می روید سائیده شیره ی کشند و دو سه ماشه آن شـیره را بـا دانه ی الایچی خرد و ناگکیسر که چون سرمه سائیده باشند ممزوج ساخته ناس دهند قبل از طلوع آفتاب کام فرو شده بالا رود و بچه روز به روز قوت گیرد.

قی الدم

یعنی بر آمدن خون به قی و آن یا از معده بود و یا از مری و بدانند که خروج خون از دهن گاه به قی بود و گاه به نفث و گاه به نقل و به قی وقتی باشد که خروج او از اعضای غذا بود اولاً یا بعد انفصال او از اعضای دیگر چنانچه عند سلیمان دم از دماغ در حال خواب بسوی معده می باشد بعده از قی خارج می شود و خروج خون بنفث وقتی باشد که از اعضای تنفس خارج شود و به نقل هنگامی که خروج او از اعضای دهن و حلق باشد بالجمله سبب قی الدم کشاون دهن رگ یا شکافتن و گسستن اوسـت و اکثر این عقب قی بسیار و اسهال به مسهل حاد افتد و یا انفجار درم غیر پخته و قرحه و تاکل در اعضای مذکور و یارعاف کـه سیلان کند بسوی معده به نحوی که شعور بدان نکند و یا انصباب خون از کید یا طحال یا کلیه یا مراق بسوی معده و خصوصاً خون که استفراغ او واجب بود محتبس گردد و یا عروض قطع عضو که غذای او فاضل ماند و یا عروض ترک ریاضت معتـاد و

یا شرب زلو در آب و تعلق او به معده یا مری و یا عروض بواسیر در معده و سبب شکافتن عروق یا از خارج بود یا از داخل آنچه از خارج بود عروض جراحت است یا ضربه و سقط یا آواز قوی یا جهیدن از جائی یا برداشتن بار گردن یا تناول شی ها و یا چسبیدن زلو و آنچه از داخل بود کثرت خون است و اجتماع او در رگ ها زیاده از وسعت آنها یا صفراوی حاد بود یا خلط شود که برین اعضا گذرد و قرحه کند و سبب گشادن دهن رگ درین اعضا حرکت قوت دافعه است و سببش یا حدت صفرا بود و اختلاط آن با خون و یا ضعف قوت ماسکه رگ ها و سبب ضعف ماسکه یا رطوبت مرخیه باشد که سر رگها را نرم و سست کند و از اذنی قوت بگشاید و یا کثرت خون و امتلای اخلاط در رگ ها که احتمال آن نکند و بیشتر قی الدم از صحت قوت باشد پس خون را دفع کند به طرفی که فی الحال دفع آن بسوی آن طرف اوفق بود و لهذا بیشتر در قی کردن دو رطل خون مثلاً راحت و منفعت شود و این وقتی باشد که فضول طحال یا کبد بسوی معده بریزد پس قی کند و گاهی خون مجتمع در معده منجمد شود خواه منصب از عضو دیگر یا حاصل در آن از انفجار رگ آن باشد پس هرگاه این خون منجمد به قی خارج شود مشابه علقه باشد اگر انجماد در آن به اعتدال بود و یا سخت تر از آن باشد اگر انجماد شدیدتر از آن بود و به قول محمد زکریا گاهی انسان قطعه ی لحم قی کند و سببش لحم زاید ثولولی یا باسورمی بود که در معده بردید پس منقطع گردد از جرم معده به سبب خلط حاد یا عفن متاکل طبیعت بسوی فوق آنرا دفع نماید و هر قی الدم که با تپ باشد آن روی بود شما بر دلالت او بر کمال غلیان و فرط حرارت و سلب کردن از بدن غذا و ماده ی قوت او به سبب کثرت تحلیل و قلت اغتداد گاهی در حمیات و موی دال بر قوت طبیعت و دفع ماده ی مرض بود و اگر با آن تپ نباشد پس اکثر روی نبود اما اگر قی الدم از قدر واجب خارج شود منذر به هلاکت باشد **طریق تشخیص** درین مرض آن است که اولاً دریافت نمایند که خون از کدام عضو می آید و بعد از آن اسباب او معلوم کنند و این چنان باشد که از مریض حال آفت و تغییر حال عضوی از اعضا بپرسند اگر مریض خلل در دماغ بگوید و گاهی خون از دهن به از متخرین برآید باید دانست که خون رعافی است و از دماغ می آید و اگر آفت در مری یا معده یا جگر یا طحال بیان کند خون از همان عضو آید پس اگر خون سرخ بدبو و از جگر باشد و این نوع در اسهال و موی کبدی اکثر افتد و آن در اکثر مهلک است و اگر خون سیاه عکر برآید و غلیظ و مزه ی او ترش بود از طحال باشد و اگر اندک اندک برآید و غیر شدید السودا باشد از مری بود و اگر دفعه ی مقدار کثیر برآید و رنگ او مائل تر به سواد باشد از معده بود و دلالت بر انفجار عروق بسیار نماید و ممکن است که این از مری باشد که بسوی معده سیلان نموده در آن جمع شده باشد و درین وقت احساس به سیلان او در داخل مری دلالت کند و کذا وجع بین الکتفین شاهد آن است بعده اگر مریض وجع در عضوی از اعضای مذکور بگوید و در آن عضو از سابق بیماری بوده باشد و در ابتدا خون اندک اندک آید و بعد از آن کثرت پذیرد و گاهی باریم و قشور آمیخته برآید باید دانست که در آن عضو تاکل و قرحه است و اگر در عضوی از اعضای مذکور

صرف حرارت و سوزش بیان نماید و خون که به قی بر آید سخت گرم بود و علامات حرارت ظاهر باشد و تقدم اسباب تسخین گواهی دهد بدانند که در آن عضو سر رگ ها به سبب حدت و حرارت خون گشاده است و اگر در آن علامات کثرت خون و اهتلای اخلاط دیگر ظاهر گردد و خون بسیار برآید و مریض عقب ثقل خفت دریابد و خون صحیح غیر حاد اکال یا عفن قروحی برآید و انقطاع استفراغات معتاد اتفاق افتاده باشد بدانند که سر رگ ها به سبب کثرت خون و بسیاری اخلاط در آن گشاده شده است و اگر خون سخت گرم نباشد و نه بسیار برآید و مریض پیش از آن تدبیر مرطب و اغذیه ی مرطب بسیار استعمال کرده باشد باید دانست که سر رگ ها به سبب رطوبت و نرمی گشاده است و اگر خون رقیق صدیدی برآید و با غم و کرب بود و پیش از آن مریض آبی که در آن زلو بود خورده باشد به سبب زلو باشد اگر خون گاه گاه برآید و از آن مریض انتفاع یابد و رنگ مریض زرد باشد از بواسیر معده بود و بر سبب بادی به خروج خون دفعه عقب سبب موذی استدلال توان کرد و هرگاه سقطه یا ضربه بر سینه رسد و قی الدم پدید آید بر شکافتن عروق مری گواهی دهد علاج تدبیرش مثل نفث‌الدم نمایند و اول فصد باسلیق مناسب است اگر آثار غلبه ی خون ظاهر بود خون بسیار یک بار برآرند و ایضاً در امتلا فصد بعد فصد نیز ضرور است زیرا که درین حالت هم تقلیل مطلوب است و هم اماله و در فصد از برآمدن خون اگر مریض راحت یابد بند نکنند و کثیر المقدار برآرند و اگر غلبه ی خون نباشد خون اندک اندک به دفعات بیرون آرند که درینصورت صرف اماله مقصودست اما رعایت قوت در هرحال ضرورست و بستن اطراف از بغل تا به زراع و ازین ران تا پاشنه محکم و بستن خصیتین در مردان و ثديين در زنان جهت اماله قوی الاثر است و ایضاً بهر اماله استعمال حقنه و وضع محاجم با شرط بر ساق نافع است بعده نظر کنند اگر آفت در معده باشد دوا یکبارگی بخورند دوا بسیار باریک نسازند و اگر در مری بوده اندک اندک بنوشند بلکه قدری از آن در دهان بگیرند و به تدریج فرو برند و پشت بر تکیه نهاده باشد و ایضاً اگر خون از مری و معده آید قرص کحل و یا کهربا سه ماشه در شربت انجبار یک توله سرشته با شیره ی خرفه و خشخاش و بارتنگ حب‌الاس هریک نه ماشه در عرق کیوره و گلاب و عرق بارتنگ هریک هفت توله شربت حب‌الاس دو توله تخم شربتی و بارتنگ هریک پنج ماشه بدهند و اگر خون از سر یا جگر یا طحال آید جالجه ی همان عضو کوشند و ماده را به جانب مخالف بفصد مستفرغ سازند به مراعات و قوانین مذکوره و تا امتلا قوی نباشد زنهار خون بسیار نباید گرفت بلکه اندک اندک به چند کرت برآرند تا مقصود بی ضرر حاصل گردد و به شرط عدم مافع به هیچ وجه در فصد درنگ نباید کرد چه فصد بعد ابتدا نفع کثیر ندارد و بعد از فصد حسب مراعات مزاج به اصلاح حال و تقویت عضو مادف پردازند بدانچه در محل هریک مضبوط است و در فی الدم کبد و طحالی قرص راوند و قرص خشخاش با قابضات مذکوره بدهند و ادویه ی مقوی جگر و سپرز چون صندل و گل سرخ و سک و آرد جو بآب کاسنی بر جگر ضماد کنند و بسیار باشد که هرگاه بر جگر یا طحال محجمه بلا شرط یا با شرط نهاده بمکند قی الدم که ازین اعضا

باشد و امتلا قوی نبود فی الحال بازدارد و هرگاه قی الدم به سبب تشقق عروق مری از وقوع ضربه یا سقط بـر سـینه عـارض شود تدبیر آن بعد از فصد این است که ماش و مغاث و اقاقیا و گل ارمنی و صبر و مر بآب مورد سرشته بر موضـع ضـربه طـلا نمایند و قرص کهربا یک مثقال با شیره ی تخم خرفه ی بریان بدهند و باشد که بدون فصد همین تدبیر کفایت کند و هرگـاه گشادن رگ ها از استرخا به سبب رطوبت بوده باشد فلونیا دهند و فصد نیز مجفف است اگر حاجـت آیـد تـوان کـرد و هرگـاه یبوست رگ سبب بود در ترطیب کوشند شربا و طلا و تا اماله بدون اخراج میسر آید به استفراغ نپردازند مگر در یبوست مادی و بسیار باشد که در قی الدم خون در معده منجمد شود مانند شیر و علاج آن علیحده مسطور گردد و اگر سبب قی الـدم قـروح و بثور معده بود اول ماءالعسل یا ماءالسکر دهند بعد آن علاج نفث‌الدم کنند **ذکر ادویه ی مفید قی الدم صمغ** عربی نشاسته گـل ارمنی گلنار کهربا هر واحد یک ماشه سوده همراه شیره ی پوست بیخ انجبار چهار ماشه شیره ی تخم خرفه پـنج ماشـه لعـاب بهدانه سه ماشه عرق گاوزبان شش توله شربت نیلوفر دو توله بارتنگ پنج ماشه بدهند دیگر قرص کحل به قدر سـه ماشـه در شربت انجبار یک ثوله سرشته با شیره ی تخم خرفه و خشخاش و بارتنگ و حب‌الاس هریک نه ماشه در عرق کیوره و گلاب و عرق بارتنگ برآورده شربت حب‌الاس دو توله داخل کرده تخم شربتی یا بارتنگ پنج ماشه پاشیده و بنوشند ایضاً بعـد فصـد باسلیق برگ انار بیخ انجبار در آب سائیده نوشیدن و مازو و برگ مغیلان و برگ کنار بآب سائیده بر معده ضـماد کـردن و کـذا ضماد صندل سفید گل ارمنی در گلاب خواه آب سوده بر معده و سینه نافع دیگر دوای مجرب بوعلی سینا کـه در آن افیـون و بزرالبیخ است و در قول او خواهد آمد مساوی سفوف ساخته نیم مثقال در رب سیب یا بهی و آب بارتنگ دادن از مجربات است و اگر گل مختوم سیر نشود عوض او گل ارمنی داخل کنند ایضاً برای قی الدم به افراط و ضعف قرص کهربا چهار ماشه سـوده به شربت نیلوفر یک توله سرشته بخورند بالایش شیره ی اصل‌السوس شیره ی خشخاش هریک چهار ماشـه و بارتنـگ چهـار ماشه دانه ی هیل سه ماشه هر دو سوده بآب پخته و شیره ی بیخ انجبار چهار ماشه شیره ی عناب پـنج دانـه شـیره ی تخـم خرفه شیره ی خارخسک هریک شش ماشه زهر مهره سوده یک ماشه شربت بزوری دو توله دهند و اگر خواهند قرص طباشیر چهار ماشه عوض قرص کهربا کنند و آب برگ بستان افروز و آب برگ بارتنگ هریک پنج توله افزایند **دیگـر** در قـی الـدم بـا حمی خفیف کندر دم الاخوین کهربا گلنار هریک سه ماشه ساذج گل ارمنی شب یمانی هریک یک نیم ماشه افیـون دارچینـی هریک دو ماشه کوفته بیخته سه ماشه تناول نمایند بالایش لعاب بهدانه سه ماشه شیره ی اصل‌السوس چهـار ماشـه شـیره ی تخم خرفه شش ماشه شربت و یا قوذا دو توله بارتنگ پاشیده بنوشند و **بدانند** که این ترکیب سفوف برای قی الدم مخصـوص است چه متضمن است بر حبس دم نزولات و تقویت معده و تنقیه ی آن از خون با ذابت و چون بعض ادویه ی آن حار اند لعاب بهدانه و شیره ی خرفه و غیره برای تسکین حرارت همراه آن می دهند **دیگر** سنگ جراحت سائیده نیم توله همـراه حریـره ی

نشاسته و روغن بادام و نبات سفید مکرر بخورانند جهت قی الدم مجرب است دیگر صمغ عربی که با گلنار مساوی سائیده در شربت حب‌الاس آمیخته خورانث دیگر سعد کوفی لسان الوصا فیراصل‌السوس صندل سفید مساوی کوفته بیخته سه درم در شهد آمیخته لیسیدن مفید قی الدم گفته اند دیگر به قول اهل هند آب برگ بانسه با شهد آمیخته خوردن و کذا طبخ برگ آن با عسل نوشیدن و همچنین گوبهی به قدر یک دام در آب سائیده آشامیدن و در قی الدم مجرب است و آب برگ بارتنگ و آب برگ خرفه و آب برگ انگور نیز مفیدست دیگر قرص ریوند سه ماشه در شربت حب‌الاس دو توله خوردن و از ریوند خطائی و مغاث هندی و بغداوی و صبر زرد چوب و داربله و حب‌الاس و عدس مسلم و گل ارمنی و اقاقیا بآب مکوه سرد و روغن بابونه ضماد کردن در قی الدم ضربی و سقطی از هر جا که باشد نافع است دیگر گویند که در اقسام قی الدم که با برودت باشد قنطوریون در آب پخته بدهند یا پنیر مایه ی خرگوش با آب بادروج و آب زوفا و حاشا دهند و بدانند که افیون با وجودی که شدید الانسداد و افواه عروق است شدید المنفعت است در منع کل سیلان خون است و این به سبب تجمید او مرخون را و منع حرکت است و مویز با تخم خوردن به سبب تسدید افواه عروق معده بنابر عفونت نافع است و سویدی نوشته که چون عقیق را که رنگ او همچون ماءاللحم باشد و خالص الحمرت نبود بر صاحب قذت الدم از معده تعلیق کنند بالخاصیت خون را باز دارد و مجرب صحیح من است و کذابساط الراعی خشک سائیده دو درم در بیضه ی نیمبرشت آمیخته خوردن و کذا لوسیما خبوس که آن خوخ الماء است عصاره ی او نوشیدن و کذا پوست خشخاش نیمدرم خوردن و کذا شرب دم الاخوین و کذا لاجورد غیر منسول یک درم در بیضه ی نیمبرشت خوردن و کذا شرب عصاره ی شجره ی ابی مالک و کذا خسه ی تمرهندی خوردن هر واحد مجرب من است و از حکمای دیگر مثل ویسقوریدوس و بدیغورس و غیره نقل کرده که خطمی و کهربا و لحیه التیس و عصاره ی نعنع و سراج القطرب و عصاره ی چهار در خم و بروی یک شبانه روز در شراب تر کرده خشک نموده و عصاره ی خرقه تنها و به سویق و سویق شعیر به عصاره ی نعنع و عصاره ی برگ و شاخ نرم و خیوط انگور و شاذنج و عصاره ی برگ شجره البق و مرجان شرباً و تعلیقاً و رب انجبار چهار درم و پوست بیخ انجبار یک مثقال و نقاح و خرو حشیشه ی لسان الاهل و مغره یک درم در زردی بیضه ی نیمبرشت و برگ یا عصاره ی اذناب الخیل و ضماد پوست انار ترش سوخته در عسل آمیخته براسفل بطن و اعالی صدر و تعلیق زمرد و کذا بهمن در خرقه ی صوف سرخ بسته و خشخاش و سندروس و زرد رود اقماع او و بیخ باد آورد و گلنار و به شیر بز تازه و خولان و خون میش به قدری شب آمیخته بآب و شراب قابض خوردن و شرب برگ طرفا و امتصاص سفرجل خام یا اکل او مشوی و حب زرشک مثل او گل ارمنی آمیخته و به سد دو درم و آب قلانس و غدبه و عصاره ی جوزالسر و سبز به شراب قابض دووع محرق و کاغذ مصری سوخته و گشنیز خشک بریان و بزرالبنج سفید با تخم خشخاش سفید هر واحد دو اثولوس به ماءالقراطن و بیاض بیضه ی مخلوط به سویق واکل کندر هر واحد قاطع قی الدم است و

از رازی نقل کرده که شخصی خون قی کرد علاج به ادویه بسیار کرده شده صحت نشد تا آنکه سه شعیره مومیائی بـه شـراب قابض دادند و صحت یافت **اقوال حذاق** بوعلی سینا می نویسد که اگر قروح احساس کنند علاجش نماینـد و اگـر رعـاف غـائر محسوس شود منع سبب او کنند و اگر امتلا معلوم شود فصد نمایند چه بسیار باشد که بعد استفراغ و رطل خون بسـوی فصـد ضیق احتیاج می افتد و چون شدت نماید اطراف را محکم بندند و خصوصاً در آنچه سببش خوردن دوای حاد باشد و گـاهی در کائن به سبب دو اشراب ممزوج به شیر غالب اندک اندک می نوشانند و بعد آن سکنجبین بر برف سرد کرده می آشامند و اما از ادویه ی محجربه در منع قی الدم این مرکب مجرب در منع قی الدم شدید است اقاقیا بزروروگل مختوم گلنـار افیـون بـزرالبنج صمغ عربی در عصاره ی بارتنگ یا عصاره ی عصی الراعی سرشته به سرکه که در آن آب بسیار آمیخته باشـد بخوراننـد و یـا بآب بارتنگ بدهند اگر ؟ بسوی معده بسیار بود و شربت آن از نیم مثقال تا یک درم است و نوشیدن ربوب قابضه درین نفع می کند و از آنجمله ربوب جوزست و مرکبات در قرابادین مذکور است و از علاج مسهل این است که بگیرند مازو و گلنار هر واحـد یک جزو و دو مثقال از آن به یک قیراط افیون همراه آب به رتنگ بخورند **مسیحی** گفته باید که علاج کنند اول بفصد باسلیق و اخراج خون اندک اندک به مرات کثیر بعد از آن قرص کهربا یا بعض اقراص مذکور در باب نفث‌الدم بآب بارتنگ یا آب عصی الراعی به گل مختوم و گل ارمنی بخورند و یا این دوا بدهند صمغ عربی پانزده درم کهربا بسد و طباشیر و گشنیز خشک و گل سرخ و سماق و تخم خرفه و گلنار و عصاره ی لحیه التیس و نشاسته هر واحد ده درم شاخ گوزن سوخته ی مغسـول اقاقیـای مغسول گل ارمنی گل مختوم هر واحد هفت درم شب یمانی سه درم افیون یک درم کوفته بیخته سه درم بآب خرفه دهند و یا این دوا بخورند مازو گلنار هر واحد یک جزو گل سرخ سه جزو صمغ و کهربا و گل ارمنی هر واحد دو جزو شربت سـه درم بـه یک قیراط افیون همراه آب بارتنگ یا آب خرفه و تضمید معده و کبد به صندل و فوفل و آب به و سیب و آب کاسنی و گـلاب و کافور و آب عصی الراعی و آب غوره و آب بارتنگ کنند و غذا عدس مقشر مطبوخ بآب حصرم یا آب سماق سازند **اسمعیل** و یوسف گویند که هرگاه به قی خون برآید و قوت و فصل سال مساعد بود و مانعی نباشد اول فصد کنند بهر آنکه هر سه نوع را که از مری یا معده یا کبد باشد نافع تر از فصد هیچ نیست لیکن خون مقدار اندک به چند کرت بیرون آرند و اگر سبب قی الدم کثرت خون بود خون بسیار برآرند و گاه باشد که بقدر دو رطل خون بیرون توانکرد و اگر قی سخت مفرط بود اطراف به بندند و قرص گلنار بدهند و نسخه ی آن همان است که در قول مسیحی گذشت در آب باران یا آب بارتنگ قرص سازند و اگر سببش شکافتن رگ بود همین تدبیر کافی است و اگر سببش قرحه بود این قرص کهربا دهند کندر دم الاخوین گلنار هریک سـه درم کهربا پنج درم شادنج مغول گل مختوم هریک ده درم شب یمانی دو درم و نیم افیون دارچینی هریـک دو درم ازیـن جملـه ده قرص سازند شربتی یک قرص در آب بارتنگ و آب عصی الراعی و آب باد روج و آب برگ و ساق خرفه و ایـن قـرص کحـل

انفتاح و انشقاق عروق را نافع است سرمه و شادنه دوم الاخوین هریک سه درم گلنار و ماز و هریک دو درم شاخ گوزن سوخته و شسته و اقاقیا هر واحد یک درم لان و زعفران هر واحد نیم درم پر سیاوشان یک نیم درم همه را کوفته بیخته بآب بارتنگ سرشته به وزن دو درم قرص سازند شربتی یک قرص در یکی از آبهای مذکور و گل ارمنی و گل مختوم و طباشیر بآب بارتنگ و آب باران و رب جوز و مانند آن نافع است و غذا فشیل بآب سماق یا بآب غوره و تضمید معده با ضمده ی بارد و قابض نمایند و اگر انفتاح عروق از سستی و نرمی رگ ها بود به سبب رطوبت مزاج و تدبیر مرطوب فلونیای فارسی و نجرنیاد و حمرثا باید داد فقط **سعید** گوید که علاجش فصد باسلیق است و استعمال ربوب قابضه ی جلسه ی دم مثل رب سماق و رب سفرجل با شیره ی تخم خرفه و شرب آب بارتنگ یا عصی الراعی به طباشیر و گل ارمنی مع رب سفرجل پس اگر خروج خون منقطع نشود ادویه ی مغریه ی ملحمه استعمال نمایند مانند قرص کهربا بآب سیب یا قرص طباشیر بآب باران و اگر خروج او اسراف نماید مریض را یک قیراط افیون بآب بارتنگ یا شیره ی تخم خرفه بخورانند و معده را به عصاره ی لحیه التیس و اقاقیا و گل ارمنی و افیون و آب مورد ضماد نمایند و غذا مزوره ی سماق یا آب انار کنند و به قول بارد مثل کاهو و خرفه نخورند و اگر قوت ضعیف شود استعمال چوزه ی مرغ متخذ بآب سماق یا آب انار دانه نمایند و از کثرت حرکت و امتلای طعام و از استعمال اغذیه ی حاره ضد کنسرو کسی را که قی الدم به نوائب و او را عارض شود هنگام اجتماع خون در بدن و کثرت او باید که قطع آن نکنند مگر آنکه اسراف کند و مقدار او کثرت پذیرد و قوت ضعیف گردد و اگر بدون این علت که قطع واجب کند به قطع آن پردازند به غایت ضرر رساند و بالجمله علاج قی الدم علاج نفث‌الدم است محمدبن الیاس نوشته که گاهی به سبب انفجار رگ یا انصداع یا انقطاع او می باشد و علاجش این است که اگر قوت قوی باشد فصد باسلیق نمایند و هر صبح صمغ عربی گل ارمنی بارتنگ اسپغول هر واحد یک مثقال همه را بریان نموده و صمغ و گل ارمنی سوده با تخم ها آمیخته به رب آس بسرشند و بخورند و یا قرص کهربا و قرص طباشیر قابض هر واحد یک درم به رب بهی ده درم بخورند و یا آب بهی سه اوقیه و کندر و صمغ عربی و گل ارمنی و گلنار و سماق و دم الاخوین هر واحد یک درم سائیده در آن حل کرده بنوشند و یا شاه بلوط و خرنوب هر واحد سه مثقال بآب به بخورند و یا آب به و یا آب بارتنگ و گلاب به واحد ده درم و قرص گلنار یک مثقال دهند و یا آب لیف گرم و گلاب هریک ده درم و گل ارمنی بریان و صمغ عربی بریان و بارتنگ بریان هر واحد یک مثقال بدهند و یا این قرص بخورند و نسخه ی آن همان قرص است که در قول صاحب کامل در نفث‌الدم مسطور شد لیکن سنبل الطیب و مرا از آن طرح ساخته و او از آن ادویه ی اخیر هر واحد یک درم نگاشته و گفته که یک مثقال با شیره ی تخم خرفه سه اوقیه بخورند و بر معده این ضماد نمایند و نسخه ی آن نیز در قول مذکور گذشت مگر صندل صرخ عوض گل سرخ نوشته و وزن همه مساوی گرفته آب لیف انگور و آب آس افزوده و غذا مزوره ی سماق به مغز بادام و جوجه ی مرغ به کشمش و یا مزوره

ی حماض یا زرشک به شیره ی بادام و کشمش دهند و مریض را به سکوت و قلت کلام و سکون امر کنند و اگر قی الدم بـه سبب سقطه یا ضربه ی سینه باشد هر صبح که با یک مثقال و گل قبرسی و عصاره ی لحیه التیس و نشاسته و صمغ عربی و کتیرا و هر واحد نیم درم با شیره ی تخم خرفه ی بریان بدهند و ضماد که در آن ماش و مغاث است و مذکور شد به اضافه ی صندلین بر موضع ضربه و سقطه استعمال نمایند و اگر باقی الدم سرفه شدید باشد علاجش در نفث‌الدم مسطور شـد **خجنـدی** گوید که اگر خون مندفع از کبد باشد فصد باسلیق ایمن و اگر از طحال بود فصد باسلیق السیر کشایند و خـون در مـرات کثیـر مقدار به سر بگیرند و تا طبیعت به مقدار غلبه ی امتلا دفع نکند قطع نکنند بعد آن آب به انـدک فشـار کنـدر و گـل ارمنـی و پوست بیخ انجبار و صمغ عربی و گلنار دوم الاخوین تجرع نمایند و خرنوب و بلوط و سماق بخورند و خون که از نفس معده به سبب انفجار رگ یا انقطاع او آید تا کل قرحه باشد علاجش به علاج نفث‌الدم نمایند و در آن سرکه ی ممزوج بآب برف مجرب است و این دو اقاطع قی الدم است گلنار گل ارمنی صمغ عربی طبا شیر دم الاخوین مازو اقاقیا هر واحد یک درم افیون نیمدرم کندر یک درم بآب غصی الراعی و آس سرشته سه درم بآب بارتنگ و سرکه ی ممزوج بآب برف بخورند و اغذیه ی سماقیه در مانیه و زرشکیه سازند و در آن بارتنگ داخل کنند و بر معده بحضض و صندل و آب آس و آب بارتنگ ضماد نماینـد و ربـوب قابضه بآب برف و گل ارمنی و صمغ عربی و کندر و شادنج بنوشند و قرص کهربا به عصاره ی خرفه یا شـیره ی تخـم خرفـه نافع است **طبری** در باب نفث‌الدم نوشته که خروج خون به قذف و تهوع از معده و مری یا از عروق بود که قذف کننـد بسـوی مری یا بسوی معده یا رگی در مری بشگافد و این قذف مودی به سل نمی گردد و خواه رگ ملتحم شود یا نه بلکه مودی بـه امراض دیگر می شود چون افراط می کند و علاج این همه که در قطع آن به یک روز بالغ النفع است این است که بگیرند خیار تلخ و اگر شیرین باشد زیاده بگیرند و قطع کنند و یک کف برگ بارتنگ و یک کف لحیته التیس در آن داخل کرده بجوشانند تا همه مهرا گردد و صاف کرده چهار اوقیه ازین آب بگیرند و بر آن این سفوف اندازه باقی در نفث‌الدم مـذکور شـد و کـذا قـول صاحب کامل همان جا مسطور گشت **صاحب خلاصه** می‌نویسد که اگر چون به سبب گشادن رگی در معده و مری یا شکار آن به قی بیرون آید علاجش فصد صافن یا با سلیق است و اگر خوف انجماد خون باشد بآبی که در آن شبت و پودینـه جوشـانیده باشند قی فرموده بعد از آن به محللات همچون طبیخ حلبه و به سفائج از جمود خون ایمن شوند و چون مـدت طـول کشـد و قوی را ضعیف گرداند از استعمال قوابض مثل اقاقیا و صمغ عربی و دم الاخوین و گل ارمنی و سماق و گشـنیز چـاره نباشـد و استه ی تمرهندی با شیره ی خرفه و آب نعناع و کذا مومیائی مجرب است **علی گیلانی** در مجربات خود نوشته قی الدم کـه از معده و مری و کبد بود اکثر آن به سبب خوردن داروهای گرم مثل جوزبوا و به سباسه و فلفل و یا خوردن غـذاهای گـرم مثـل سیر و خردل و امثال آن باشد و ما درین باب در اوائل دو مثقال بزرقطونا را پخته و سرد کرده با شیره ی تخم خیارین دو مثقال

و شربت انار شیرین یا میخوش دو مثقال ممزو ساخته می دهیم و اگر احتیاج می شود اندکی کافور می دهیم و گاهی شیره ی بادام نیز اضافه می کنیم و گاهی تخم خرپزه نیز با تخم خیارین ممزوج می نمائیم و به غایت نافع می آید و غذا آب هندوانه با اندک نبات و اگر کافی نباشد فالوده با شیره ی بادام می دهیم و روغن نیز به معده و جگر می توان مالیدن و ایضاً او گفته کـه قرص کحل و یاقوتی و یاقوتی بارد تلیف ماورقی الدم نافع است و گاهی تبریاق فاروق و مترووپطوس حاجـت افتـد اگـر قـوی ضعیف شده باشد.

جمود دم و لبن

یعنی بسته شدن خون شیر در معده ی امعا بدانند که گاهی خون از عضو دیگر مثل دماغ و مری به معده ایزد و یـا از شـکافتن رگ در جوف معده جمع شود و به سبب سردی و ضعف حرارت در آن منجمد گردد و کیفیت رویه ی سمیه آنرا لاحـق شـود و ایضاً گاه باشد که شیر بنوشند و بواسطه ی برد معده یا به استعمال اشیای مجمده چون پنیـر مایـه وماننـد آن ببنـدد علامـت انجماد این هر دو آن است که کرب و اضطراب و غشی و عرق سرد و سردی دست و پا و سقوط نبض کـزاز و وجـع و تنگـی نفس و نفخ شکم و غثیان قوی و احتباس بول و براز حادث گردد و گاهی لرزه ی قوی عارض شود و این روی است **علاج** تخم شبت پودینه در آب جوشانیده صاف نموده سکنجبین و اندکی نمک داخل کرده گرماگرم بنوشند و مکرر قی کننـد و اگـر بهـر تلطیف خون منجمد ماءالاصول دهند پس قی کنند نیز مفید بود و بعد از آن بهر اذایت پنیر مایه ی حیوانات خصوصاً پنیر مایـه ی خرگوش به قدر نیم درم تا یک مثقال بآب گرم یا آب باد رنجبویه یا برنجاسف آمیخته بخورند و اگر میسر نشود پنیر مایه ی بزغاله به سرکه ی ممزوج یا به شراب کهنه نیز سودمند است و دماغ خرگوش با نمک اندرانی هم مفید بود پس هلین مبـارک با مزیقات دهند و یا بنابر اخراج آن به قی این مطبوخ دهند تخم شبت تخم ترب تخم شلجم پوست سیاه اصـل‌السـوس تخـم اسفاناخ روی هریک نه ماشه نمک طعام یک توله تخم جوزالقی سه ماشه سوده سر دارو ساخته سکنجبین عسلی چهار تولـه و بعد قی جهت اخراج مابقی حقنه ی لینه و یا مغز فلوس با ترنجبین و شربت دینار و روغن گل دهند بعد و مفتحـات و فرلقـات قویه به عمل آرند و اغذیه ی ملطفه ی مقطعه بخورند و از اغذیه ی مغلظه اجتناب نمایند و بـه قـول صـاحب کامـل سـرگین خروس یک درم به اندک عسل سرشته بآب پودینه دادن به غایت موثر است و کذا آب قیصوم یا شیخ افشرده با نمـک دادن و به **قول شیخ الرئیس** برای خون محتبس و منجمد در معده و امعا حرف سفید یعنی حب الرشاد دو درم یا سه درم کوفتـه بـآب گرم بخورند یا بآب مطبوخ حاشا بدهند و کذلک پنیر مایه ی خرگش و برای جمود شیر در معده پنیر مایه ی مذکور یا آب نعنع

مقدار دو اوقیه با دو درم نمک جریش بنوشند و به قول خنبدی دو درم خردل سفید به نصف درم انفجه ارنب در آب گـرم نـافع جمود خون است و انفحه ی ارنب بآب زوفا یا بآب حاشا جمود شیر را مفید و آب گرم تنها به جرع کردن سـودمند و در یـاقوت احمر مسطور است که برای جمودوم و لبن حقنه و اذابت به شرب سرکه ی کهنه و نافخ و حلتیت بـا سـکنجبین و مصـطکی و ماءالعسل ورزاوندد طویل بآب گرم و قرطم و حلبه و بسفائج نافع و قرطم مع پودینه سریع الاثر است و عجب آن است که اکثر ادویه که به غابت جامد می کنند مجمد ذائب اند و به همین ادویه علاج جمود دم یا مده در مثانه و غیره کرده می شود و گویند که شیر بز خونی را که در تجاویف بسته شود بگشاید و آب پودینه ی سبز با شکر نوشیدن و کـذا پنجـدرم پودینـه ی خشـک خوردن شیر بسته در ساعت بکشاید و کذا خاکستر چوب انجیر قدری در آب آمیخته بگذارند تا آب صاف شود پس آب در ظرفی دیگر به آهستگی بگیرند و بار دیگر خاکستر مذکور دیگر بیامیزند و صاف نمایند و چند بار یعنی پنج تا هفـت مرتبـه همچنـین کنند و آن آب بنوشند که اذابت شیر نماید و شیره ی قرطم باریک سوده آشامیدن شیر بسته را بگشاید و ذائب را منجمد سازد و مروق نعناع و بادروج و ریحان مجرب بقراط است و مروق انگور با سکنجبین عنصلی مجرب رازی است و سداب صـعتر در آب جوشانیده بدهند که خون و شیر منجمد را بگذارد و به قول صاحب خلاصه التجارب خاکستر چوب انجیر خصوصـاً بـا انفجـه و مشرودیطوس و تریاق کبیر هم نافع است و به **قول انطاکی** سرگین خرگوش با عسل و تخم قرطم را درین بـاب منفـع عظـیم است و ایضاً از اطبا منقول است که شرب مشک و عصاره ی برگ آزاد درخت و قفرالیهود و شیر انجیر و اقحوان و تخم امرود و عقل از رق و خاکستر سرطان نهری و اظفار الطیب دو درم و خاکستر چوب انگور به سرکه و نمک اندرانی و تعلیق یاقوت سرخ بر معده و قی کردن به شراب وزیت انفاق مخلوط هر واحد درین باب نافع است و بدانند که گاهی در معده ی طفل شیر خـواره به سبب فساد شیر مرضعه یا به سبب رسیدن سردی به معده یا به سبب استعمال مجحداث شیر مثـل انـافح و حموضـات کـه متصل شیر واقع شود شیر بسته گردد و به سبب احداث کیفیت همیه اعراض مذکوره ظهور نمایند و باشد که به سـبب عفونـت تپ نیز به هم رسد و علاج او همان است که مذکور شد و شرب سرکه تنها یا بآب آمیختـه و کـذا شـیره ی قـرطم و کـذا آب خاکستر چوب انجیر که مسطور شد درینجا بسیار ستوده اند و تا دیر شیر ندهند و اگر از قی و دیگر تـدابیر فائـده نشـود تلیـین طبیعت به مسهلات مناسبه نمایند که از معده بیرون شود و بعد از آن تا مدتی از غذا بازدارند و اگر تا چند روز شیر بز یا گاو که تعلیف او از پودینه و شبت و قیصوم و سداب و برگ حماض نموده باشند بدهند بهتر باشد و اگر طفل از شیر مرضعه باز نتوانـد ماند مرضعه را غذای لطیف مقطع دهند و از مغلظات و جماع و طعام شب و همه آنچه مفسد و مغلظ خون و شیر باشد بازدارند و شیر اندک اندک به تفاریق دهند و شکم سیر هرگز نباید داد و گاه گاه بگریانید و شکم او پوسیده دارند و طفل و مرضعه را گاه گاه تریاق فاروق یا اربعه دهند و بدان که نوعی که شیر در معده ی طفل منجمد می گردد خون نیز انجماد می یابد و اعـراض

مسطوره به این نیز می باشد و علاج این نیز مثل علاج آن است.

فواق

که به فارسی کهک و به هندی هیچکی گویند حرکت اجزای معده است به فوق مرکب از تشنج انقباضی و تمدد و انبساطی و آن یا به سبب اذیت فم معده باشد و یا به سبب یبس و یا به سبب مشارکت اما آنچه از اذیت باشد آن پنج نوع است یکی برودت فم معده چنانچه فواق که عارض می شود در لرزه و در هوای بارد و از اخلاط بارد و از تناول ادویه و اغذیه ی بارد و آب برف مکثف معده و از مبرود دیگر مستحکم در مزاج فم معده که تقیض و تشنج آن نماید و اکثر این نوع اطفال و مشائخ و اصحاب امراض متطادله را و مسافر را در سردید شدید عارض می گردد دوم حرارت چنانچه در حمیات محرقه او تشنج در فم معده و از تناول مسخنات عارض می شود سوم لذع مثل آنکه از خوردن اغذیه و ادویه ی حریفه ی مانند نزول و فلافل و شراب کهنه یا از تناول اشیای شدیدالحموضت یا انصباب اخلاط صدیدی عارض گردد و ازین قبیل است طعام فاسد مستحیل بسوی کیفیت لادغه و این صبیان را بیشتر افتد و کذلک آنچه عارض شود از انصباب صفرا بسوی فم معده چنانچه واقع می شود هنگام حرکت صفرا در بحران بسوی فم معده برای دفع طبیعت او را به قی و آنچه از صفرای زنگاری و کراثی یا از سودای حادث شود چهارم تمدید ریح محتبش در فم معده یا در طبقات معده یا در مری که از حرارت منجره ی غیر قوی بر تحلیل آن متولد گردد و این قسم کودکان را خصوص بعد شرب شیر بسیار و عقب تخمه اکثر عارض شد پنجم ثقل موذی چنانچه از امتلای طعام کثیر و غلیظ و بلغم لزج می باشد و **اما آنچه** از یبس باشد آن و نوع است یکی آنکه از یبس شدید مشنج بود چنانچه در آخر حمیات مخرقه و استفراغات مجففه وجوع طویل عارض می شود و این دلیل خطر است و دوم آنکه از یبس غیر مستحکم باشد و این باد نی مرطب زائل شود و **اما آنچه** از مشارکت باشد این نیز دو نوع است یکی آنکه از شرکت یک عضو بود مثل آنکه در ورم عظیم جگر و خصوصاً در جانب مقعر و یا در درم معده یا در ورم حجب دماغ عارض شود و یا مشرف عروض ورم در حجب دماغ بود چنانکه هنگام ضربه ی مولم سر دوم آنکه از شرکت همه بدن عارض شود مثل آنکه در حمیات وقت تصدع آنها و در علامات بحران عارض گردد و **ایضاً** به قول شیخ گاهی فواق عقب قی عارض می شود به سبب نکایت قی معده را یا به سبب ترک او خلط اندک را در آن که از قی مندفع نشود چنانچه گاهی فواق به سبب حبس قی و مصابرت بر آن می باشد و اگر انسانی را فواق از ماده باشد و او را خود به خود عطاس عارض شود فواق او منحل گردد و کذلک اگر قی کند و خلط اندازد پس اگر از قی او منحل نشود بر درم در معده یا در اصل عصب که بسوی آن از دماغ آمده یا در دماغ دلالت کند و تابع این هر دو سرخی چشم می باشد و فرق میان هر دو به اعراض اورام دماغ و اعراض او رام معده کرده می شود و فواق که داخل در علامات بحران باشد گاه علامت روی بود و گاهی علامت جید باشد به وجهی که در باب بحران ظاهر گردد و در

فصول بقراط است که چون فواق ساکن نشود و با آن سرخی چشم باشد آن روی است و دلالت بر ورم دماغ یا معده کند و در کتاب علامات موت سریع است که چون صاحب فواق را ورم در جانب راست خارج از طبیعت بغیر سبب معروف عارض شود و فواق شدید باشد نفس او از فواق قبل طلوع آفتاب خارج گردد و در همان کتاب است که برکر او در فواق مفص و قی و کزاز باشد و ذهول عقل او گردد و بمیرد و **ایضاً** فواق بعد استفراغات مفرط و سیما خون و از درم کبد و یا ضیق النفس و در مرض حاد و باقی سیمان نجاری روی است و در اسهال نیز بدست و باز خیر قاتل است **طریق تشخیص اقسام فواق** باید که نظر کنند اگر علامات اورام دماغ یا معده یا جگر که در باب هریک مسطور است مدرک گردد سببش ورم آن عضو باشد والا حال تقدم استفراغات مثل استفراغ خون یا اسهال یا قی یا جماع بسیار و حمیات محرقه و ترک غذا دریافت نمایند اگر باشد و فواق از قی ساکن نشود بلکه زیاده گردد سببش یبوست باشد و اگر حالات مذکور یافته نشود و از قی ساکن شود و حال تقدم تناول غذای کثیر یا غلیظ یا خوردن اشیای حاد حریف بپرسند اگر اقرار خوردن طعام بسیار یا غلیظ نماید و فواق متعمل بعد تناول طعام ظاهر شود و در معده گرانی باشد سببش ثقل طعام موذی بود و اگر احتراز تناول چیزی حریف کند و حرقت فم معده باشد سببش لذع آن چیز بود و اگر اسباب مذکور یافته نشود علامات سوءمزاج ساذج و مادی به نوعی که در تشخیص اسباب امراض معده گذشت دریافت نمایند پس آثار هر سوءمزاج که معلوم شود سببش همان باشد و **ایضاً** کثرت تشنگی و قوت هضم و میل طبیعت به چیزهای سرد دلیل حرارت است و باوجود تشنگی اگر سوزش فم معده و جشای و خانی و تلخی دهن و تقدم قی زرد و سبز و سیاه باشد بر خلط حاد لذاع گواهی دهد و قلت عطش و میل طبیعت به اشیای گرم و ضعف هضم بر برودت معده حلالت کند و باوجود این آثار سیلان لعاب دهن و غثیان و فساد هضم و آروغ ترش و گرانی معده و قی بلغمی بر رطوبت لزج شاهد بود و وقوع فواق عقب تخمه و بد هضمی و طعام بادانگیز و آروغ و نفخ و قراقر بر ریح گواهی دهد.

تدبیر کلی

اکثر اقسام فواق به قول شیخ النفع علاج در فواقی که سبب آن امتلای کثیریا شی موذی به کیفیت باشد قی کردن ست و کذلک هر تحریک سخت و آواز بلند و غضب و فزع که دفعه واقع شوند و غم مفرط و پاشیدن آب سرد بر چهره حتی که دفعه ارتقاد آرد و حرکت و ریاضت و سواری و مصابرت بر حیس سعال هائج و بر عطش وجوع و عطاس را در قلع ماده ی فاعل فواق تأثیر عظیم است و **ایضاً** از آنچه آنرا زائل کند طول حبس دم است بهر آنکه شور حرارت و محرک آن به بروز طرف مسام بنابر طلب استنشاق است پس تحریک اخلاط لحجه و تحلیل آن می نماید و خواب طویل آنرا شدید النفع است و بستن اطراف مولم و وضع محاجم بلاشرط بر معده و بر میان گتفین و کذلک وضع ادویه ی محمره نافع و **ایضاً** مریض را یکبارگی ترسانیدن و آواز قوی چون تفنگ و غیره قریب گوش در حالت بیخبری مریض کردن و خبر هولناک دفعه ی پیش او بیان کردن مانع

اکثر اقسام فواق است و در فواق مادی حقنه او فق از مسهل است بهر آنکه مسهلات در معده از حرکت فواق توقف نمی کنند و باید که در فواق تکثیر اشیای خوشبو و مقوی معده نمایند بالجمله حرکات مزعجه را در تسکین فواق مادی تأثیر عظیم است و تجرع آب نیمگرم نافع و قرشی گوید که اکثار بهی میخوش فی الحال فواق واجب می کند و صاحب مصطفوی گوید که یک درم شونیز باریک کوفته با چهار مثقال مسکه سرشته لیسیدن و بعد زمانی طعام خوردن برای هر نوع فواق مجرب است و اصل‌السوس مقشر نه ماشه کوفته بیخته برات سفید شش ماشه آمیخته سه حقه کنند و یکی صبح و یکی دو سپهر و یک شام بآب بخورند و اگر ماده ی بار و بلغمی باشد با شهد سرشته بدهند که جهت اکثر اقسام فواق معمول است و گویند که عود قماری سوخته سائیده در عسل سرشته سه مرتبه با چهار مرتبه لیسیدن عجیب است و طبیخ سه درم قاقله با پوست نوشیدن بعدیاس مجرب نوشته اند و مهندس گوید که خوردن قلب هر حیوان مسکن فواق است و به قول اهل هند غار مغیلان خشک یا تر کوفته در نیم آثار آب بجوشانند وقتی که به او آب بماند صاف نموده قدری عسل انداخته بنوشند و تنها نیز کافی است و آب پودینه بآب انار ترش نیز اکثر اقسام را نافع است و کذا نسرین کوفته بآب دادن مسکن فواق است و همچنین آب آمله در بینی استنشاق نمودن و تشمیم عود العطاس یعنی کهچکنی و تمام و مرزنجوش در فواق شدید مجرب است و خاکستر بر طاوس خاکستر ناب کهنه هر دو آمیخته به قدر چهار ماشه بآب خوردن نیز عید ایضاً چوثی نارجیل بسوزند و در آب اندازند و بعد ساعتی قدری از آب مذکور گرفته برگ قنب یعنی بهنگ اندکی در آن سائیده صاف نموده نوشیدن نافع و برگ قنب به قدر دو ماشه مغز بادام چهار عدد سائیده صاف کرده بنوشانند که مجرب است و کذا چرک لمس در شیر زنان سائیده دو سه قطره در هر دو جانب بینی چکانیدن در تسکین فواق مجرب و دخان مونگ در قلیان کشیدن معمول است و کذا ماش سیاه یا سبوس نخود یا سبوس از هر بجای تنباکو مفید و همچنین پوست درخت لرزان و برگ انبه ی خشک و پوست سلطان الاشجار و ریشه ی نارجیل هر واحد در قلیان کشیدن نافع و به قول صاحب خلاصه التجارب مونج بدست مالیده از آب غم کرده در حلم حقه نهاده کشیدن مفید است و یا زیره ی که بر سر جاروب لو باشد جوشانیده بنوشند و اصل‌السوس و افیون و پوست خشخاش نیز مشترک النفع است.

علاج فواق از طعام کثیر

بآب و نمک خوب قی کنند بعده گلقند و سکنجبین با گلاب بخورند و چند روز تقلیل غذا نمایند و در تجوید هضم کوشند و حرکت و ریاضت و ادویه ی مسخنه مثل تخم کرفس و زیره و پودینه و سنبل و مانند آن که در اقسام ما بعد خواهد آمد و شربت انیسون استعمال نمایند و بهتر آن است که یک شبانه روز غذا ندهند بعده در حمام داخل کنند و تغذیه به غذای منشف مثل مطبخنات معمول از لحوم کبوتر و بچه ی مرغ و تیهو نمایند و مسیحی گوید که هرگاه فواق عقب طعام غلیظ و شرب

شراب کثیرالمزاج حادث شود آبیکه در آن زیره و نعناع و فوتنج و اندک کندر جوشانیده باشند بنوشند و تکیمد معده از خارج کنند و جهد به خواب و ترک غذا نمایند بعد از آن در حمام داخل کنند و اغذیه ی خفیف قلیل المقدار تناول نمایند و در طبخ آن با زیر داخل کنند و شراب صرف اندک بنوشند و اگر کفایت نکند این قرص بخورند کندر بیخ درم را سن خشک سه درم پودینه ی خشک برگ سداب هریک دو درم تخم تمام سه درم صعتر یک نیم درم نانخواه یک نیم درم هر قرص به وزن یک مثقال سازند و یکی به طبیخ زیره بدهند و **ابن الیاس و خجندی** می نویسند که اگر از تناول طعام کثیر غلیظ باشد تنقیه ی معده از آن به قی و تقلیل غذا نمایند و این سفوف بخورند زیره ی کرمانی نانخواه انیسون تخم کرفس مساوی کوفته به حریر بیخته و سه درم تناول نمایند و خائیدن صعتر و نانخواه نفع کند.

علاج فواق از ریح غلیظ

هرچه در علاج امراض معده ی ریجی مسطور شد بعمل آرند و هرچه سخن فم معده کاسر ریاح و محلل آن باشد و آروغ آورد مثل مصطکی و زیره و پودینه زنجبیل و نانخواه و مانند آن بخورند و بخایند و نانخواه و صعتر و سداب و نعنع کوفته دو درم بر ناشتا خوردن نافع است و بر تشنگی صبر کنند و جوارشات گرم چون جوارس مصطکی و کمونی کبیر هریک هفت ماشه خورند و شیره ی بادیان هفت ماشه شیره ی انیسون هریک پنج ماشه شیره ی زیره ی سفید سه ماشه شیره ی الانچی کلان پنج عدد و گلاب شش توله عرق نانخواه عرق میل عرق پودینه گلقند هریک سه توله بنوشند و استعمال سداب یا تخم آن یا شراب و یا بوره ی به عسل نافع است و دادن ثلث درم جند بیدستر به سرکه حل کرده عجیب الاثر است و آشامیدن شربت انیسون مرکب نیز مفید است و اگر از این تدبیر باقی ماند بنابر تحلیل ریاح و نضج مواد مطبوخ بیخ کرفس است پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی انیسون صعتر هریک هفت ماشه بادرنجبویه بادیان هریک نه ماشه انجیر زرد پنج عدد مویز منقی سه توله گلقند عسلی چهار توله هفت و یا نه روز داده تنقید معده نمایند به اضافه ی سنا یک نیم توله و خیار شبنر هفت توله ترنجبین پنج توله شربت دینار چهار توله روغن بادام هفت ماشه ولیکن وقت خفتن ایارج ثابت بن فرو دهند و شام غذا شوربای مرغ با نان و وقت صبح جوارش کمونی نه ماشه شیره ی بادیان و قرطم و پودینه هریک نه ماشه و انیسون و زبره ی سفید و صعتر هریک چهار ماشه شربت بزوری حار چهار توله حرف نه ماشه خورانند و غذا به دستور و همین نمط سه چهار مسهل دهند و باقی تدبیر آنچه در نفخ معده گذشت بعمل آرند و جوارش انجمدان و نمک سلیمانی و خائیدن ادویه که بالا مذکور شد و بوئیدن انجدان و شو نیز و جند این نوع را فی الفور ببرد و این دوا بسیار مفید است جند بیدستراسارون هریک یک ماشه در عسل یک توله و سرکه کهنه ی سه ماشه آمیخته بلیسانند و شیره ی حب النیل سفید یک توله و کرویا و انیسون و صعتر هریک چهار ماشه در عرق کیوژه بادیان هریک ده توله شربت بزوری چهار توله نوشانند و ایضاً اگر ریح تحلیل نشود به ماءالاصول نضج

داده مسهل بلغم دهند پس ادویه ی کاسر ریاح خورانند و اضمده و ادهان مسخنه ی خوشبو بر فم معده استعمال کنند و تلطیف غذا نمایند و شوربای گوشت ماکیان و کبوتر بچه و عصا فیر به مصالح حار پخته و گوشت بریان غذا سازند و از اشیای مغلظ و منفخ پرهیزند و هرچه در علاج فواق بارد و بلغمی بیاید علاج این نوع است و گویند که پوست درخت سرس و پوست هیپل و قرنفل مساوی با تنباکو مخلوط ساخته در قلیان کشیدن فائده دارد و کذلک زرد چوب جوکوب کرده نم داده در چلم مثل تنباکو کشیدن برای فواق ریحی مفید و کشیدن و خان فسط تلخ یا پوست ملائچی خرد یا کلان یا مونگ یا پوست بالای نارجیل یا فلفل گرد تنها ومع نانخواه بدستور و کذا حب السلاطین مثل تنباکو کشیدن مجرب نوشته اند و طبیخ سداب با عسل نیز مجرب است و یا سهاگه ی بریان دو ماشه با قند سیاه پیچیده فرو برند و یا مصطکی دارچینی به قدر مناسب جوش داده به طور قهوه بنوشند و اگر برگ پودینه قرنفل دانه ی هیل بادیان جوزبوامصطکی در آب برگ تنبول سائیده به قدر کنار دشتی حب بسته هر روز یکی خورند نیز نافع فوائق ریحی است و اگر بعد تخمه عارض گردد مصطکی یک ماشه سوده بـه گلقنـد سرشـته بخورنـد بالایش عرق بادیان بنوشند باز مصطکی دو ماشه عود دو ماشه الایحی خروسه باشه نعنـاع خشـک سـه ماشـه بعـرق بادیـان جوشانیده گلقند دو توله داخل کرده بنوشند بعده اگر بلغم باشد سنای مکی پنج ماشه سوده به گلقند سه توله سرشته بخورنـد و انیسون زیره ی نیمکوفته نعناع هریک مثقالی در سی و شش توله آب بجوشانند تا ربع آید جرعه جرعه بنوشند که از مجربـات حکیم علی است و یا زیره ی سیاه برگ پودینه دارچینی زنجبیل مصطکی جوش داده بنوشند و اگر با درد شکم باشـد دانـه ی هیل پودینه ی خشک هریک سه ماشه نبات سفید توله در عرق بادیان عرق الائچی جوش داده صاف کرده بطور قهوه بخورند و عود مصطکی هریک یک ماشه پوست ترنج دو ماشه در آب پودینه ی سبز سائیده نیمگرم بر فم معده ضماد کنند و زیـره ی به سرکه جوش داده نوشیدن دافع عطش و مسکن فواق است و پودینه به شکر خائیدن مفید است و اگر کندر دو درم قرفـه ی پودینه نانخواه سعد کوفی دانه ی هیل بادیان هر واحد یک درم بآب قرص ساخته بدهند دافع فواق ریحی و مفص ریحی و نفخ شکم است **شیخ** می فرماید که فواق کائن از ریح محتبس در معده یا مری را نفع می کند استعمال حمام و تناول انـدک کنـدر سائیده بآب پس تجرع آب گرم اندک اندک بر آن وراسن خشک درین به غایت نافع است **مسیحی گوید** که اگر فـواق از ریـح غلیظ باشد شرابی که در آن سداب خشک و نانخواه جوشانیده باشند بنوشند و اگر با ریح رطوبت باشـد بـه ورق بـه ماءالعسـل بخورند **صاحب حاوی و ترویج** گویند که گلقند ده درم با پودینه ی کوهی یا مصطکی یا زیره یا زنجبیل یا نانخواه هرکدام کـه باشد نیم درم آمیخته خائیده بخورند و مصطکی و کندر بخایند و آب آن فرو برند و یـا جـوارش کمـونی یـک درم یـا جـوارش مصطکی یا عود یا عنبر یک مثقال یا سنجرینیا یا ترياق اربعه بخورند و عطاس را تأثیر عظیم است در قلع ماده ی فواق سـعید می نویسد که علاج فواق حادث از ریح به شرب شراب یا به خوردن اندک سداب خشک سائیده به میفنتج نمایند و اگر کفایـت

نکند اندک و حمرثایا تریاق یا سحر ینبیا بآب پودینه بآب گرم دهند و غذا به مزوره ی زیر باج سازند و بـه قـول الطیـف مثـل سداب و نعناع و قلایای کثیر الافاویه و ابازیر بدهند.

علاج فواق از برودت

آنچه در علاج امراض معده از سوءمزاج بارد ساذج گذشت استعمال کنند و تسخین معده به اغذیه و ادویـه نماینـده و تکمیـد و تدهین فم معده با دهان حار کنند و از اشیای مبرد پرهیزند و از مرکبات نافعه کمونی و فلاسفه و تریاق اربعه و ثمانیه و فـاروق است و گوشت ماکیان با زیره و دارچینی و زنجبیل پخته بخورند و اگر راسن انیسون تخم کرفس هر واحد ده درم در دو آثار آب بجوشانند تا نصف بماند و با قند و عسل هریک نیم رطل بقوام شربت آورده استعمال کنند نافع بود و شربت انیسون نیـز مفیـد است هرچه در قسم بلغمی بیاید غیر از تنقیه بکار برند بالجمله برای فواق باردهیل پودینه و مصطکی و عود قمـاری سـوخته و دارچینی و نارجیل محرق و قرفه و انیسون و بادیان و کرفس و زیره و دو قوداسارون و عسل ووج نـانخواه و شـبت و صـعتر و سداب و فطراسالیون و پوست بیرون پسته و قسط و مومیائی و سعدوزنجبیل وزراوند و درونـج و زعفـران و بادرنجبویـه اکـلاً و انجدان و خزمیان شما و اکلاً و کندس عطوساً نافع است **بوعلی سینا** نوشته که اگر برد ساذج باشد ادویه ی که در قسـم فـواق رطوبی مذکور گردد و نافع است و به سرکه و آب بخورند و بدان گردن و لثه و تحت شراسیف را طلا کنند و یـا طـلای لثـه و گردن بزیت کهنه یا به روغن بابونه یا به روغن قثاء الحمار نمایند و کذلک اوهان حار همه یا تنها نافع بـود و خصوصـاً روغـن بابونه یا روغنی که در آن جند بیدستر و زیره وانجدان خوشانیده باشند و یا بگیرنـد جنـد بیدسـتر و قسـط هـر واحـد نـیم درم فطراساسیون یک درم و بآب سیسنبر یا به مطبوخ پودینه و انیسون و مصطکی بخورند و یا بگیرند پوست بیـرون پسـته و بـیخ اذخرو در آب جوشانیده بنوشند و بعضی گفته اند که قشو طلع خشک کرده سائیده یک مثقال بآب بادیان و تخم سداب خوردن بسیار نافع است و اگر شدت کند و مزمن گردد از وضع محاجم بلا شرط بر معده و تابع او ادویه محجره چـاره نباشـد **ابوسـهل** گفته که هرگاه فواق از برد مزاج معده باشد ادویه ی مسخنه مثل جند بیدستر و تخم کـرفس و زنجبیـل و زراونـد مـدحرج بـه شراب بخورند و از خارج ضماد نمایند **ابوالحسن گوید** که علاج فواق حادث از سوءمزاج با رد به استعمال حلنجبین و شـرب آب گرم و مضغ مصطکی نمایند و غذا نخوداب یا جوزه ی مرغ یا گوشت بریان بدهند **خجندی و ابن الیاس** گویند که جلاب از باد رنجبویه ده درم یا شربت آن یا انیسون و بادیان هر واحد سه درم و گلقند عسلی ده درم بدهند و غذا نخـوداب بـه مغـز قـرطم دهند و تحریک و خجل و غضب و جمیع اعراض نفسانی و حصر نفس و صبر بر گرسنگی و تشنگی نفع می کند بهر آنکه هـر واحد ازین محرک حرارت غریزی و شور آن است و تمریخ معده به روغن سوسن و خیری و نرگس و بابونه وماننـد آن نماینـد خضر بن علی گوید که علاجش استعمال جوارشات مسخنه و گلقند دواءالمسک حلوست و تعـدیل مـزاج بـدان چـه در بلغمـی

مذکور گردد و باید که معدلات مزاج درین مرض بدانچه مخدر و معنوی معده باشد مخلوط سازند و تکمید معده بـه کمـادات و پارچه ی گرم نمایند **طبری** می نویسد که علاج فواق حادث از سردی معده اعنی سوءمزاج بارد اسخان معده از داخل و خارج به اغذیه و ادویه است، اما اغذیه مثل شوربای عصافیر و قنابر و نخوداب به زیت ست و زیت رکابی نیکوست و زیت المـاء و زیـت الانفاق هر دو صلاحیت به این مرض ندارند و از شیرینی عسل مناسب و اما دوا مثل معجون امروسیاه و اصفر سلیم و معجـون انفردیا به مقادیر معتدله است و از ادویه ی مفرده تخم کرفس یا انیسون یا تخم فطراسالیون یا برگ سداب خشک اسـت پـس اگر اراده به جمع این همه باشد سفوف سازند و اما آنچه تسخین معده از خارج کند اگر در معده استرخا محسوس نشود تمـریخ آن به روغن ناردین با روغن قسط یا روغن بلسان یا روغن اترج نمایند و اگر استرخای معده احساس کننـد ایـن ضـماد نماینـد تخم کرفس انیسون بادیان هر واحد یک درم سنبل و ناردین هر واحد دو ثلـث درم بـرگ گاوزبـان تخـم بـاد رنجبویـه بـرگ فرنجمشک هر واحد یک درم مصطکی دو ثلث درم جندبیدستر سه طسوج و تا یک نیم دانگ مشک یک دانگ همه را سائیده موم روغن از روغن ناردین ساخته مخلوط سازند اگر سوءمزاج در فم معده باشد ریا در قعر معده یـا در جمیـع معـده بـر همـان موضع بر ناشتا ضماد نمایند و هنگام تناول طعام جدا کنند و طعام موافق برای این مرض بهتر از ضماد است بهـر آنکـه طعـام ملاقی معده می شود و از ضماد قوت او بدان می رسد.

علاج فواق از رطوبت لزج

آنچه در علاج امراض معده از سوءمزاج بلغمی مسطور شد بعمل آرند و بعد قی مطبوخ مصـطکی در دفـع آن مجـرب اسـت و همچنین پودینه و نانخواه و بادیان و یا بعد تنقیه دارچینی و چای خطائی بادیان خطائی هریک سه ماشه مصطکی هفت ماشـه جوشانیده با عسل سه توله دهند و جند بیدستر و شو نیز هریک دو ماشه با عسل یک توله شـربت سـیب یـک تولـه خورنـد و عطسه آوردن نافع است و غذا شوربای مرغ با نان دهند و یا اصل‌السوس بادیان هریک چهار ماشه الایچی خرد دو ماشه زوفای خشک سه ماشه جوشانیده نبات داخل کرده یا سکنجبین برای قطع بلغم فم معده آمیخته بنوشند و یا سنای مکی اصل‌السوس بادیان مصطکی گل سرخ جوشانیده گلقند داخل نموده نیمگرم بنوشند و اگر فصل و مزاج گرم باشد و بعد تخمه عـارض شـود. سکنجبین ساده دو توله بعرق بادیان پا و سیر و گلاب چهار توله و شیره ی کاسنی شش ماشه و گلقند دو توله بدهنـد و ایضـاً مصطکی یک ماشه سوده به گلقند آفتابی سرشته همراه عرق بادیان عرق عنب‌الثعلب شربت انـار شـیرین دهنـد بـاز جـوارش مصطکی شش ماشه عرق بادیان گلاب بدهند بر فصل مسهل و اگر با قبض بسیار بود سـنای مکـی پـنج ماشـه گـل بنفشـه

عنب‌الثعلب هریک شش ماشه گل سرخ چهار ماشه مویز منقی ده دانه الایچی خرد سه ماشه جوشانیده فلوس خیار شبنر شش توله ترنجبین چهار توله گلقند سه توله روغن بادام نه ماشه و اگر بعد تخفیف باز عارض گردد منتضج گل سرخ گل بنفشه هریک چهار ماشه الایچی خرد سه ماشه بیخ کاسنی شش ماشه جوشانیده شربت بنفشه دو توله بدهند باز گل خطمی بادیان مصطکی عنب‌الثعلب هریک چهار ماشه نبات داخل کرده پس در مسهل دوم زنجبیل یک ماشه تربد سفید دو ماشه آلوبخارا گل نیلوفر افزایند و در مسهل سوم حب ایارج افزایند بعده مصطکی یک ماشه سوده با طریقل یک توله سرشته بخورند بالایش شیره ی بادیان چهار ماشه شیره ی کاسنی شش ماشه عرق شاهتره ده توله شربت انار شیرین دو توله روز دوم اگر قبض باشد شربت دینار دو توله دهند و ایضاً عود مصطکی هر یک دو ماشه دانه ی هیل سه ماشه سپستان باز ده دانه جوشانیده شربت انار شیرین دو توله داخل نموده بنوشند و روز دوم گل سرخ افزایند روز سوم مسهل سنای مکی نه ماشه بادیان بیخ بادیان اصل‌السوس مویز منقی تخم کاسنی کوفته مصطکی گل سرخ جوشانیده گلقند دو توله برای اخراج بلغم دهند و بعد مسهلات به جهت تقویت فم معده پودینه دو ماشه اصل‌السوس چهار ماشه الایجی خرد سه ماشه سپستان باز ده دانه مصطکی دو ماشه جوشانیده گلقند دو توله داخل کرده بطور قهوه بدهند روز دوم عود افزایند و ایضاً دارچینی بادیان اسطوخودوس افسنتین بعرق بادیان و گلاب جوشانیده گلقند نسترن داخل کرده بدهند بعده به رعایت نفخ و درد نانخواه به سفایج افزایند و اگر مرضعه را فواق با غشی و عرق سرد و تنفس به آواز باشد اول لگاب عرق شاهتره سکنجبین ساده دهند روز دوم دانه ی هیل سه ماشه نعناع دو ماشه آلوبخارا هفت دانه پوست ترنج دو ماشه جوشانیده شربت انار منعنع غذا شله روز سوم پوست ترنج مصطکی نعناع هریک دو ماشه بادیان چهار ماشه جوشانیده گلقند نسرین دو توله روز چهارم سکنجبین منعنع افزایند روز پنجم سکنجبین ساده باز مصطکی نعناع هریک دو ماشه گاوزبان چهار ماشه پوست ترنج دو ماشه آلو بخارا هفت دانه جوشانیده شربت انارین منعنع باز اصل‌السوس چهار ماشه عود دو ماشه افزایند و گویند که هلیله ی کابلی و آمله هریک سه درم عود هندی مصطکی هر واحد یک درم نیم کوفته در شراب سی درم تر کرده نوشیدن مجرب است و نیکوترین مسهلات درین انواع ایارج است **سویدی** از اطبا نقل کرده که شرب عصاره ی نام شبت و تخم آن و جند بیدستر همراه سرکه ی ممزوج بآب و شکر با همراه جلاب و کذا تخم جاو شیر و خیری بستانی بآب انار ترش و نعنع به مثل آن نام جوشانیده و کرفس و گل ارمنی و تخم سداب یک درم به عسل و عصاره ی آن یک وقیه به عسل دو وقیه و گل نسرین چهار درم به عسل و مومیائی یک حبه به طبخ کرفس و دار چینی مع مصطکی به شراب پخته و کمون به سرکه و کشوث به سرکه وزراون مدحرج و راسن به طبیخ حلبه و اسقولوقندریون به سرکه و طبیخ پوست بیرون پسته و پودینه ی کوهی یک مثقال و سرکه ی تند که در آن جند بیدستر حل کرده باشند و سرکه مع نفع بستانی و حب القلت دو درم کوفته و زعفران و سورنجان بآب گرم و تخم باد رنجبویه کوفته و عرق

او و عصاره ی تازه او و بلج به شراب و فرومانا به سرکه و زوفای خشک و فلفل سیاه و سرکه ی عنصل و فطراساليون و زنجبيل و طبيخ شابانک و دار شيشعان و کذا شرب و ضماد عصاره ی تمام در شراب کهنه پخته و عرطنيثا و خيری و نعنع مع بيخ کرفس و عصاره ی برگ ترنج و بخور مريم و زراوند و حب الغار و نانخواه و شب يمانی و کذا ضماد جند بيدستر به سرکه و کذا نوشا درو صعتر فارسی مساوی به عسل و کذا اکل به قله ی ترنجان پخته و لعق فوه الصبغ به عسل هر واحد نافع فوق بلغمی است **مسيحی** گفته که هرگاه فواق از کيموس در تجويف معده باشد علاج به قی کنند و هرگاه از کيموس در جرم معده باشند استفراغ به ادويه ی مستفرغ آن خلط نمايند هرگاه و هرگاه از کيموس غليظ متشبت در معده باشد تحريک به حرکت قوی و تحريک عطاش به ادويه معطسه نمايند و ادويه ی ملطفه مثل تخم کرفس و دو قودوج و انيسون و پودينه و اسارون و زيره و زنجبيل و زراوند مدحرج و جند بيدسترو ناردين با سرکه ی مفصل بخورند يا بگيرند جند بيدستر نيم درم قسط تلخ فطراساليون هر واحد يک درم و بآب تمام و يا بآبی که در آن پودينه و انيسون و مصطکی جوش داده باشند بخورند و يا بگيرند فطراساليون و سعد و زيره ی کرمانی هر واحد سه درم کوفته بيخته سه درم از آن به شراب صرف بخورند و چون پوست بيرون پسته ی سبز و بيخ اذخر مساوی جوشانيده بنوشند نفع کند کذلک پوست طلع مجفف يک مثقال شيخ می فرمايد که از معالجات نافعه برای فواق لحوجی و امتلائی اين است که ابتدا به قی کنند بعده ايارج فيقرا و عصاره ی افسنتين از هريک نيم مثقال نمک هندی دو دانگ بدهند بعد از آن هليله ی مربی استعمال نمايند و واجب است که در علاج او قصد اين امور ثلاثه نمايند اول تحليل ماده و تفطيع او به مثل سکنجبين عنصلی دوم تبديل مزاج او تا آنکه تعديل يابد اگر به کيفيت خود ايذا دهد سوم اندک تخد برحس فم معده حتی که تادی او بلذع لم گردد و اين قرص ستوده است قسط زعفران گل سرخ تازه مصطکی سنبل هر واحد چهار مثقال اسارون دو مثقال صبر يک مثقال افيون يک مثقال به عصاره ی بزرقطونا سرشته قرص سازند و نيم مثقال بخورند بزر قطونا و افيون هر دو مخدراند و سنبل مقوی و محلل و اسارون رطوبات را بسوی مجاری بول مايل می کند و از آن خارج می نمايد و صبر آنرا بسوی مجاری ثفل مائل می گرداند و از وی آنرا خارج می کند و قسط و زعفران هر دو منضج مقوی مسخن اند و لهذا اين قرص بسيار نافع است در فواق شديد و تقلب نفس پس اگر کهنه و مزمن گردد روغن کل کلانج آنرا مجرب النفع است و شربت آن يک ملعقه بآب گرم است و از آنچه نفع می کند آنرا طبيخ زنجبيل در آب فانيذ است و چون شدت کند و مزمن شود احتياج به معاجين و جوارشات افتد مثل کمونی بآب نيمگرم بلکه گاهی به معاجين کبار و به ترياق حاجت افتد و فلونيا را درين منفع عظيم است بهر آنکه در آن تخدير مع تقويت و تحليل و دفع است و از حبوب مثل حب سکنجبين و حب اصطمخيقون نافع آن است و اقراص کوکب در فواق شديد المنفعت است و ادويه در علاج فواق کائن از ماده ی بارد يا قريب از آن خوردن سداب و نطرون به شراب است و کذلک آب کرفس و سرکه و حبق الماء و اسارون و ناردين و

مرزنجوش و انجدان حتی که شم این مسکن فواق است و زراوند و دوقو و انیسون و زنجبیل و راسن خشک و عصاره ی غافث و ساذج و وج و قیصوم مفرد و مرکب و ازینها لعوقات سازند که آن اوفق بر معده و الزم به آن از مشروبات است که دفعه بسوی قعر معده منحط می گردد و جندبیدستر را در این خاصیت عجیب است و گاهی از آن نیم درم در ثلث سکوره سرکه و دو ثلث سکوره آب می نوشانند و از آنچه منفعت شدیدی می نماید این است که قیصوم و پودینه ی کوهی و مصطکی مساوی گرفته در شراب و آب جوشانیده بنوشند و ایضاً مصطکی و دارچینی و عنصل سه اوقیه در یک قسط سرکه جوشانیده اندک بنوشند و ایضاً برای رطب بارونطرون به ماءالعسل است و ایضاً خولنجان به عسل سرشته صبح و شب به قدر جوز بخورند و ایضاً این قرص است قسط صبر اذخر تمام خشک قودنج نهری انعناع سداب تخم کرفس کندراسارون هر واحد دو درم افیون گل سرخ هر واحد نیم درم و کبر مخلل درین ستوده است و گاهی اعانت می کند برین ادویه استعمال ادویه معطسه **صاحب کامل** گوید که اگر فواق از امتلا باشد استعمال قی بآب گرم و سکنجبین مع عسل و آب شبت و آب ترب افشرده و مانند آن نمایند و این سفوف فواق حادث از امتلا را نافع است زیره ی کرمانی زیره ی نبطی انیسون تخم کرفس نانخواه هر واحد یک جزو جند بیدستر ابعال هر واحد ربع جزو باریک سائیده یک مثقال بآب تمام بدهند و این قرص فواق امتلائی را نافع است و ادویه ی آن همان است که در آخر قول شیخ مسطور شد مگر درین مرعوض قسط است و شیخ یا بس زیاده و نوشته که باریک سائیده در شراب سرشته قرص سازند و خشک کنند شربتی نیم مثقال بآب تمام یا آب نعناع و اگر جندبیدستر یک نیم دانگ به سرکه ی ممزوج آب بخورند نفع کند و اگر فواق به این ادویه ساکن نشود عطاش باد خال فتیله ی قرطاس در بینی و شم کندش و مانند آن و حصر نفس استعمال کنند که فواق امتلائی را حل کند و اگر قرص کوکب نیم درم بآب خام بخورند البته نفع بخشد **جرجانی و ایلاقی** می‌نویسند که در فواق که از ماده سرد و تر در فم معده باشد قی فرمایند همای شور و ترب و سکنجبین و آب شبت و لوبیای سرخ و تخم جرجیر و بر تشنگی صبر کنند و انجدان و جند بیدستر بویانند و کندر و مصطکی و پودینه و راسن بخایند و بعد قی تنقیه ی معده با یارج فیقرا کنند و نانخواه و صعتر و سداب و پودینه در طعام داخل نمایند و از آن دو درم نهار بخورند و عطسه تحریک ماده ی غلیظ و قلع آن نماید و حبس نفس مدتی سود دارد و کمونی و سنجرینیا و تریاق اربعه و تریاق کبیر و غذا ویقون سخت نافع باشد و مرز به خوش تر یا سداب در آب بپزند و صاف کرده یک سکره ی آن آب با یک کفچه ی عسل بدهند و یک درم بوره به شهد شرب بآب گرم بدهند و انگشتان دست و پای بستن و ترس و اندوه فواق را ساکن کند و حمام گرم سود دارد و به قدر نیم درم جند بیدستر با سرکه آمیخته بدهند که فواق بلغمی و ریحی را ساکن گرداند و جند بیدستر قسط تلخ هریک نیم درم قطراساليون یک درم کوفته با طبیخ انیسون و پودینه و مصطکی و زیره و مانند آن بدهند **سعید** گوید که تلطیف فضول غلیظ به خوردن حلنجبین و شرب آب گرم کنند و اگر خلط شدید الغلیظ باشد مریض را

اندک شراب صرف نهار بنوشانند و امر به خائیدن پودینه و مصطکی کنند پس هرگاه فضول تلطیف یابد و مستعد به خروج گردد بآب گرم که در آن شبت و نمک جوشانیده باشند سکنجبین آمیخته قی کنانند و اگر خلط متشبت در معده باشد تنقیه بایارج کنند و بر نهار آبی که در آن زیره و صغر جوشانیده باشند بنوشانند و ناشتا در حمام داخل کنند و معده ی او را بآب انیسون مسح نمایند و بحصر نفس امر کنند که بیشتر فواق امتلائی ازین منحل می گردد و غذای مریض به نخوداب و بچه ی کبوتر بریان و مطبوخ به سرکه سازند **قرشی و خضر** گویند که علاج فواق حادث از بلغم لزج اول به قی بعد از آن به اسهال نمایند و اولی ایارج فیقرا به طبیخ افسنتین یا بطبیخ فوتنج و نمک هندی است و بعد تنقیه به تبدیل مزاج مشغول شوند و به ادویه ی مخدرات و مقویات فم معده مثل فلونیا مخلوط سازند و این قرص بدهند و ادویه ی او همان است که در ابتدای قول شیخ مسطور شد الا قسط مطروح است و وزن اسارون یک مثقال و افیون ربع مثقال و نوشته که مقدار افیون به حسب و جوب حال زیاده و کم نمایند و یا بلغاب بزر قطونا قرص سازند و مطبوخ افسنتین و پوست بیرون پسته و نعنع و فوتنج و پوست خشخاش بدهند پس اگر ماده ی غلیظ باشد درین مطبوخ سکنجبین داخل کنند و تأثیر این مطبوخ درین باب عجیب است و پوست خشخاش بصورت غلظ ماده ساقط کنند یا مقدار او کم نمایند بنابر تغلیظ او ماده را و تغذیه از بچه ی کبوتر و چوزه ی مرغ و عصافیر همه مبرز به گشنیز خشک اندک و مصطکی و فلفل و دارچینی و زعفران نمایند و تضمید معده به روغن سوسن با قسط یا روغن گل به سنبل و مصطکی و قرنفل کنند و یا ضماد از سنبل و مصطکی و زعفران و بنفشه و سویق بآب قرنفل کنند **انطاکی** گوید که اگر از امتلا باشد اولاً قی واجب بود بعده شرب هر محلل چون طبیخ صعتر و زیر و انیسون و ایضاً در بلغمی آب پودینه ی سبز و تمام و هچنین چند بیدستر بآب و سرکه و شکر و طبیخ شبت بعسل و تضمید معده بجلبه و شو نیز و مضغ عود و انیسون و زنجبیل مربی مفید بود و اگر فائده نشود عطسه آورند و اگر از این منحل نگردد آن میت باشد **گیلانی** می نویسد که در بلغمی تنقیه ی معده به قی کنند معده گلقند و مصطکی و ماءالعسل مرکب نوشانند و این قرص محمدبن زکریا مقوی فم معده و مسخن و ملطف اخلاط و ریاح و مخدر حس است بگیرند سک و سفیل و دارچینی و نانخواه و گلنار و افیون و تخم کرفس و قرص ساخته بخورانند و ایارج فیقرا دفع فضول غلیظ کند و چون امر موافق طول کند باید که روغن کل کلانج بنوشانند و بر شکم جند بیدستر به روغن قثاء الحمار یازیت کهنه طلا نمایند و این سفوف را ثابت بن قره ستوده تخم کرفس جبلی و سعد و زیره ی کرمانی مساوی کوفته بیخته یک مثقال بآب تمام بخورانند و یا سداب خشک و یا جق الماء و یا شبت به قدر یک درم بآب با عسل بدهند و شهیدن انجدان آنرا نافع است طبری نوشته که علاج فواق حادث از اجتماع رطوبات کثیره لذاعه ی فاسده و غیر لذاعه این است که نظر به مزاج علیل و قوت و سن و عادت او نمایند پس اگر عادت روی باشد سبب تهیج فواق همان باشد آن عادت را از آن قطع کنند بعد از آن استفراغ به این طریق نمایند که مثل سک مالح و ترب و حرشف

و پیاز در ابتدای طعام خورانیده قی کنانند و اگر احتمال این نکند بآب مطبوخ ترب و بآب مطبوخ شبت مع عسل و سکنجبین بآب گرم نمایند و قی به استقصا کنند بهر آنکه سبیل استفراغ برای این مرض آن است که عفیف باشد به این و به دوا چون قوت متحمل باشد و موافق ترین ادویه برای او این حب مسمی به حب الی ماهر است بگیرند شحم حیظل زردمدوریک درم افسنتین رومی دو ثلث درم افتیمون افریطی دو درم هلیله ی کابلی سه درم عصاره ی غافث یک نیم درم زعفران یک درم غاریقون یک درم تخم کرفس انیسون هر واحد یک درم ماهنر هرج حب الغار هر واحد نیم درم صبر سقوطری چهار درم سقمونیای مشوی یک درم همه را سائیده به عسل بسرشند و سه درم و ثلث از آن وزن کرده به صاحب این علت بدهند و یک شربت یا دو شربت آن استعمال نمایند و بر معده ی او این ضماد نمایند سنبل و مروصبر سقوطری هر واحد یک درم مصطکی عود بلسان پوست ملح هر واحد دو ثلث درم تخم کرفس و انیسون هر واحد یک درم کوفته بیخته سوم روغن به روغن ناردین ساخته این ادویه خوب مخلوط کرده بر پارچه سبب معده تراشیده طلا کرده بر معده گذارند و اگر قوت او متحمل استفراغ نباشد و یا زمانه از استعمال این ادویه مانع باشد این حب که معروف به حب ذهب و از صنعت ثابت بن قره است ترکیب دهند نانخواه زیره ی کرمانی انیسون تخم کرفس هر واحد یک درم هلیله ی سیاه سه درم مصطکی یک درم صبر سقوطری مثل جمیع ادویه نمک لفظی یک نیم درم سائیده بآب برگ ترنج یا آب برگ فرنجمشک یا شراب کهنه سرشته هر حسب به وزن نیم درم سازند و یکی از آن هر روز اگر قوت احتمال کند و یا در روز بعد طعام بدهند که این در هر روز یک مجلس اجابت رطوبت نماید و در قوت او اثر نکند و تنقیه معده از همه رطوبات نماید و روزی که اراده ی تناول این حب کنند از خوردن آب غوره و سرکه ی کهنه تند منع کنند و اوفق اشیا مع لزوم علاج اصلاح اغذیه است پس اگر معده ی او ضعیف باشد و اعضای عالیه از آن مثل دماغ و قلب و ریه ضعیف بود تحریک بدو و از فوق نباید کرد ولیکن در آن حقنه ی محلل رطوبات مثل بابونه و اکلیل الملک و حسک و شحم حنظل و تخم حلبه و برگ سداب و انجیر استعمال کنند و تقویت حقنه به روغن خیری و روغن بیدانجیر و روغن سداب و اندک جندبیدستر و اندک جا و شیر و سکنجبین نمایند اگر مزاج او احتمال این نمایند و اگر مزاج او متحمل نباشد از حقنه منع کنند و اصلاح غذا نمایند و بر ضماد مذکور اکتفا کنند.

علاج فواق از حرارت

هرچه در علاج امراض معده از سوءمزاج حار گذشت و سوای تنقیه آنچه در قسم آینده بیاید و در فواق یبسی در قول صاحب کامل مسطور گردد و برای تعدیل مزاج استعمال نمایند و علاج تپ کنند اگر از تپ باشد وصل السوس مقشر سائیده در شربت لیمون آمیخته خوردن پس آب نیمگرم نوشیده قی کردن فواق عارض در حمیات حار را مجرب است و ایضاً به فواق تابع سوءمزاج حار نوشیدن آش جو و شیره ی تخم خرفه و ماءالقرع به جلاب و لعاب اسپغول به سکنجبین نافع و آب سرد بروز زدن

خیلی سودهند بالجمله فواق حار را بزرقطونا و بهدانه و روغن بادام و فادزهر معـدنی و ماءالشـعیر نـافع اسـت و غـذا مـزوره ی اسفاناخ دهند و هنگام صلاح بچه ی مرغ بآب زرشک یا غوره یا آب انار بدهند و **مسیحی** گفته که هرگاه فواق عقب تپ حادث شود و با آن غشی و قی و کرب و عطش و خشکی دهن باشد آب گرم اندک اندک به مرات بنوشند و اگر ساکن نشود ماءالشعیر به روغن بادام شیرین بنوشند و فقرات گردن و پشت به روغن نیمگرم بمالند و لعاب بزرقطونا به جلاب و روغن بـادام رب انـار بیاشامند.

علاج فواق از لذع خلط حاد

تناول اشیای حریفه در خلط حاد آنچه در علاج امراض معده ی صفراوی و سوداوی گذشت بعمل آرند و بعد قـی بـآب گـرم و سکنجبین باید که لعاب اسپغول به روغن بادام و گلاب دهند و یا لعاب بهدانه به روغن کدو و تضمید معده به آرد جو و خطمی و بزرقطونا بآب عنب‌الثعلب و روغن گل آمیخته باید کرد و بماءالشعیر و روغن بادام غذا سازند و اگر هضم قوی باشد اسـفاناخ و سرمق و کدو و خیار دهند و دیگر مبردات استعمال نمایند و اگر طبع نرم بود پست جو با شکر بخورند و همچنین در فواق که از تناول چیزی حاد حریف حادث شود آب سرد شکم سیر نوشیدن بنجاح می رساند و همچنین آنچه از خوردن اشـیای زمخـت و ترش بود و نوشیدن شوربای چرب و آب سرد و خوردن سرشیر و گلقند آنرا فائده می کند و در صفراوی که با تلخی دهن و قی صفراوی و زنگاری باشد سکنجبین در گلاب و آب نیمگرم نوشانیده قی کنانند که فی الفور دفع شود و اگر بماند فاصله ی سـه چهار گهری مطبوخ هلیله ی زرد یا نقوع فوا که استعمال کنند و شام پالک و گشنیز سبزدر بنوماش پخته با برنج دهند و صـبح طباشیر سماق یک یک ماشه در شربت انارین دو توله سرشته با شیره ی زرشک و خیارین و خرفه هریک نه ماشه در گلاب پا و آثار و شربت آلو چهار توله دهند و در فواق سوداوی که با ترشی هومن و قی سیاه متعفن و سوزش معده بود بعد فصد با سلیق از دست چپ جهت تنقیه حب لاجورد با مطبوخ به سفایج دهند و انوشدارو لولوی علوی خان بـا عـرق شـیر خوراننـد و بعـد از تسکین ماءالجبین دهند و ایضاً در صفراوی و سوداوی بعد قی به نقوعات مسهله تنقیه کنند و مقویات فم معده مثل گل سرخ و گشنیز خشک داخل کنند و بعد تنقیه به تعدیل مزاج مشغول شوند و به ادویه ی مخدرات و مقویات فـم معـده آمیزنـد و فـواق صفراوی و حار را ماءالشعیر که اندر آن پوست خشخاش و زرد پخته باشند با شربت ورد و طباشیر سوده پاشید به غایت سودهند است و شربت سیب به گلاب و یا شیره ی تخم خرفه به شربت سیب بدهند و گاهی هنگام شدت حرارت احتیاج مـی افتـد بـه اندک کافور به شیره ی تخم خرفه و گلاب و شربت سیب و شمه ی افیون مصلح بخرنوبه ی زعفران و شیره ی اصل‌السـوس مقشر با سکنجبین ساده عجیب النفع است و تضمید معده به صندل و گل سرخ و گلاب و یا به جراده ی کدو نماینـد و روغـن بنشه یا روغن کدو هرکدام مخلوط به روغن گل و با گلاب و صندل و روغن گل بر فم معده نهند و عند شدت حـرارت کـافور

افزایند و این مرهم نیکوست موم سفید مغسول و آب گشنیز تر و جراده ی کدو روغن بنفشه و گلاب و به قـدر شـعیره کـافور بدستور مرهم ساخته نیمگرم بر معده استعمال کنند و غذا بچه ی مرغ یا گوشت میش دهند و اگر هضم قوی باشد به کدو یا آلو بخارای محشر به خشخاش مطیب به گشنیز خشک با تر و یا به جو مقشر و گشنیز و مسکه و حسو نشاسته و نان پـاکیزه بـآب سرد و آب انار شیرین بدهند و به قول ابن جرار آب ترشی ترنج و برگ نعنع نافع فواق حادث از صفراست **ابن سینا** گفته که اگر خلط لاذع متولد در معده یا منصب بسوی آن باشد صاحب او را اگر ممکن باشد به مقیئات آن خلط قی آورند و یا اسهال کننـد به مثل نارنج سکنجبین و مثل شربت افسنتین و گاهی کفایت می کند شرب سرکه و آب و تجرع مسکه یا روغـن بـادام بـآب گرم و حتی الامکان به خواب طول دهند و کذلک ماءالشعیر منفعت شدید نماید خصوصاً بآب انار شیرین یا میخوش مائـل بـه حلاوت آب انارین نیز از آن جمله است که نفع به تنقیه و تقویت هر دو می کند ابن یحیی گوید که هرگـاه فـواق از کیمـوس صفراوی باشد که لذع معده کند باید که بآب گرم و سکنجبین قی کنند و بعد از آن تعهد به ماءالشـعیر مـع آب انـار شـیرین و ماءالقرح نمایند و هرگاه فواق از تناوب اشیای حاره مثل زنجبیل و فلفل و خردل و سداب باشد علاجش تجرع آب گرم و روغن به میرات کثیر و تمریخ معده به قیروطی متخذ از پیه بط و ماکیان و موم نمایند **ایلاقی و جرجانی** گویند که اگـر سـبب فـواق چیزی گرم و تیز و انصباب خلط حار لذاع از جگر یا عضو دیگر باشد چند کرت آب گرم با روغن بادام جرعه جرعه دهند و طعام مسکه فرمایند و اگر ساکن نشود قی کنانند به سکنجبین و آب گرم و بآب کشکاب و سکنجبین و طعام حسوهای نرم به روغن بادام دهند و اگر فائده نشود ایارج فیقرا یک مثقال به سکنجبین سرشته بدهند و اگر یک درم ایارج فیقرا و دو درم هلیله ی زرد به سکنجبین سرشته بدهند صواب باشد و طعام نان چند در آب سرد و آب انار شیرین دهند و بعد این تدابیر ماءالشعیر بآب انـار شیرین آمیخته دهند و ماءالقرع و کشکاب و روغن بادام بیاشامند ابن هبه الله نوشته که اگر خلط صراوی باشد اخراج او به قـی نمایند و بعد آن ماءالشعیر و آب انار و آب آلو بخارا و عناب بنوشند و غذا به مزوره ی حصرم یا به چوزه ی مـرغ معمـول بـآب غوره سازند **ابن الیاس و خجندی گویند** که اگر سببش خلط حار لذاع و یا غذای حار حریف باشد و علامتش حرقت معده و قی مره ی صفرا و سوداست علاجش قی به سکنجبین و آب گرم و عسل و شبت و تخم ترب یا آب معصور برگ تـرب و یـا بـآب مطبوخ لوبیا و تخم خرپزه و عسل و نمک نمایند و بعد تنقیه معده از اخلاط روی به قی و جلاب از لعاب اسپغول و بهدانـه بـه روغن بنفشه یا بادام مقدار پنج درم و گلاب بدهند و غذا ماءالشعیر به روغن بادام با مزوره ی ماش به روغـن بـادام و کـدو یـا سویق به شکر سفید سرد کرده خورند و تدبیر مقصود درین گاهی به توجه ماده به سوی اسفل بود و این گـاهی بـه اخـراج آن باشد چنانچه به قی یا اسهال ادرار و قی افضل است زیرا که ماده فاعل مرض را از اقرب طرق و اسهل آن اخراج مـی نمایـد و گاهی به جدا کردن ماده از موضع باشد چنانچه به عطاس و حرکت و ریختن آب سرد بر روی دفعه ارتعاد بدن نماید و مـاده از

موضع فرود آید و گاهی به اصلاح ماده و کسر حدت آن بود به مثل روغن بادام و ماءالشعیر و گاهی به تقویت عضو باشد تا بـر دفع ماده متمکن گردد دور و دشی دیگر قبول نکند چنانچه تناول پوست بسته و سنبل و قرط و گاهی به اصلاح مزاج عضو بود چنانچه استعمال البان و ادهان و لبوب و گاهی به تخدیر باشد تا اذیت موذی درک نکند مثل پوست خشخاش و افیـون و غیـر آن **طبری** گوید که آنچه از اجتماع غلط لذع حریف و انصباب او از سائر اعضا به سوی فم معده باشد استفراغ او به این مطبـوخ افسنتین نمایند افسنتین رومی اصفر ده درم هلیله ی زرد منقی هفت درم افتیمون جعده کماذریوس هر واحد سـه درم همـه را بدستور مطبوخ جوشانیده یک صد درم از آن صاف کنند و قبل او به دو ساعت یک درم حب ایارج بخورنـد بعـده ایـن مطبـوخ بنوشند و اگر یک شربت او کفایت نکند دو شربت بخورند اگر قوت و مزاج او و وقت احتمال کند و اگر ضعیف القوت باشد هـر روز نقوع مشمش یک قدح بده درم سکنجبین عنصلی بنوشند و هنگام اشتداد فواق دو جرعه آب گرم به روغن سوسن بیاشامند و اگر ازین تسکین نیابد آب سرد به روغن گل بنوشند و نسخه تقوع مشمش این است پوست هلیلـه ی زرد ده درم تمرهنـدی منقی از لیف و تخم سی درم آلو سی دانه عناب سی عدد شاهتره کف کبیر افسنتین پنج درم تخم کاسنی تخم کشوث ترنجبین منقی هریک کف فلوس خیار شنبر سی درم همه را در ظرف چینی کنند و بالای آن آب که چهار انگشت بـالای ادویـه باشـد بریزند و یک روز در آفتاب گذارند و چهل درم از آن بنوشند که آن تنقیه ی بدن از خلط لذاع در چند روز کند و چون این نقوع متغیر گردد تجدید آن نمایند که تازه ی او اقوی و احسن فعل بود و باید که غذای او زیر باجات معتدله بغیـر زعفـران و جـدی رضیع مطبوخ بآب بغیر نمک باشد و اگر مزاج او حار بود شرب ماءالشعیر نفع کند و مردی را دیدم که در بصره نزد ابوماهر آمده فسکایت این فواق نمود پس هرگاه بر سبب او واقف شد و یقین کرد که از آن از خلط حریف لـذاع اسـت از صـناعت او سـوال نمود گفت که من اکارام پس از خوردن خرما و مالح او را منع کرد و امر به خوردن جماز و طلع و ماهی ها بـا بـه روغـن بـادام بریان و باقلای مطبوخ به غیر نمک نمود و در چند روز فوق او زائل شد و ایضاً اوفق اشیا برای این خلط این است که علاج به سکنجبین و آب گرم کرده شود **گیلانی** می نویسد که به قول بعض افاضل اطبا ماءالشعیر گرم مسکن فواق حارست چـون هـر ساعت جرعه جرعه بنوشند و اگر ساکن نشود بآب گرم و سکنجبین قی کنند بعده تعدیل مزاج به شرب ماءالشعیر سرد کرده به روغن بادام نمایند و بزرقطونا به روغن بادام یا روغن بنفشه و گلاب بنوشـند و آب انـار یـا آب تمرهنـدی یـا آب آلوبخـارا بـه سکنجبین بیاشامند و سویق به شکر آن را نافع است و کذلک نان در آب سرد و آب انار شیرین تر کرده و اگر ساکن نشود هلیله ی زرد یک درم با ایارج قیقرا یک درم مخمر بدهند و بستن انگشتان پای دوست نافع فواق است و غذا کسی کـه یـا قرعیـه و اسفاناخیه و رمانیه و حصر میه به طریق مزوها معمول به چوزه ی مرغ یا زرده ی بیضه به سرکه جوش داده بدهند.

علاج فواق از یبوست

به هر ترطیب هرچه در علاج امراض معده از سوءمزاج یابس و در علاج تشنج یابس مسطور شد بکار برند و لعابات و شیرجات بارد و رطب بدهند مثلاً لعاب بهدانه و اسپغول هریک سه ماشه شیره ی مغز بادام پنج عدد شیره ی مغز تخم کدو شیره ی خیارین هریک نه ماشه در گلاب و عرق بیدمشک و عرق نیلوفر و عرق شیر ساده هریک پنج توله شربت نیلوفر چهار توله داخل کرده بنوشند و یا ماءالقرع و ماءالخیار هریک نه توله با گلاب سه توله و روغن بادام یک توله نبات سه توله بدهند که خیلی مفید است و اگر مقدار یک اوقیه مسکه ی تازه با مثل آن نبات سفید متواتر بلیسند در تسکین فواق یابس مجرب است و اگر خواهند مغز بادام پنج عدد هم افزایند و مسکه و سفیدی بیضه بر معده طلا کنند و اگر نبات سفید دو توله سبوس اسپغول نه ماشه بآب گرم پا و آثار آمیزند و مدتی بگذارند که فالوده روغن بادام سه درم بالایش ریخته بخورند برای فواق میبسی مجرب است و گویند که تکثیر ادهان و العبه به اندکی افیون مفید است و خشخاش سفید با نبات و کذا مغز تخم خربزه و کذا خائیدن همه را بارده و همچنین شیر گاو و بز نوشیدن و بر تارک و بدن دوشیدن بلکه در ظرفی کلان پر کرده مریض را در آن نشانیدن بسیار ناف است و کذا ماءاللحم با شراب ممزوج فائده ی عظیم می کند و خشخاش در ادیه و اغذیه بیشتر داخل کنند و باقی تدابیر همچون تدبیر ناقهین لازم دارند و غذا از آش جو و یا فرنی مغز تخم کدو و خیار در شیر بز پخته و یا گوشت بره و بزغاله ساند شیخ می فرماید که اگر سببش بیس باشد علاج آن نوشیدن شیر تازه و آب نیمگرم به روغن بادام و روغن کدوست پس ماءالشعیر و ماءالقرع و ماءالخیار و لعابات یارده و کذلک تمریخ به آن ها از خارج و تمریخ مفاصل و استعمال آبزن مرطب و مانند آن **صاحب کامل** گوید که چون فواق از استفراغ یا از حرارت باشد گلاب مبرد به لعاب بزر قطونا و روغن گل یا روغن بنفشه بنوشانند و آب هندوانه و ماءالخیار یا ماء القرع به شیره ی تخم خرفه و قدری جلاب و روغن بنفشه ی جید یا روغن مغز تخم کدو یا روغن بادام و مانند آن بدهند و ماءالشعیر مبرد به روغن بادام و شکر طبرز و بیاشامند و ایضاً پست جو بر برف سرد کرده به روغن بادام دهند و تضمید معده به قیروطی معمول از آب خیار و آب کدو و آب حی العالم کنند و یا بزرقطونا به جراده ی کدو آرد جو و خطمی و روغن بنفشه ضماد کنند **مسیحی** گوید که هرگاه فواق از یبوست لاحق فم معده باشد آب گرم به روغن بادام و روغن بنفشه بنوشند و بعد از آن ماءالشعیر و ماءالقرع و ماءالخیار بیاشامند و نوشیدن لعاب بزرقطونا و لعاب بهدانه با روغن بادام یا روغن مغز تخم کد نافع است و تضمید معده ی به آرد جو خطمی اسپغول بآب عنب‌الثعلب و روغن بنفشه سرشته باید کرد و به سرمق و اسفاناخ و کدو و خیار و بقله ی سیمانی غذا سازند **ایضاً** او گوید که هرگاه فواق عقب استفراغ باشد باید که مبادرت به تقویت علیل از اغذیه ی سریع الانهضام مقوی مثل زرده ی بیضه ی نیمبرشت و ماءاللحم سینه ی ماکیان و شم روائح خوشبو از اغذیه ی طیبیه و استنشاق روغن بنفشه و روغن گل و حسوی متخذ از نشاسته و روغن بادام و شکر و عسوی شیر به شکر بدهند **یوسف** می نویسد که اگر از یبوست و استفراغ باشد علاجش رو رطوبت بسوی

اعضاست و آب انار شیرین به قدری کتیرا دهند و روغن بنفشه یا بادام در بینی چکانند و مهره های پشت و گردن بدان چـرب کنند و از بنفشه و خطمی و موم و روغن بنفشه بر فقرات گردن ضماد نماینـد و غـذا مـاءاللحم و زردی بیضـه ی نیمبرشـت و ماءالشعیر غلیظ سازند **سعید** گوید که اگر فواق حادث از استفراغ باشد که کمتر مریض از آن نجات می یابد تدبیر او به نوشیدن ماءالشعیر به روغن بادام و استعمال اسپغول به شربت خشخاش و اسفید باج فراریح باید کرد **ابن الیاس و خجنـدی** گوینـد کـه گاهی فواق عقب استفراغ کثیر از قی یا اسهال یا خروج خون یا جماع کثیر با حمیات حاده به سبب ایراث یبس و حدوث تشنج یا بس از آن عارض می شود و این بسیار ذی خطر و از جمله ی علامات ردیه ی دال بر پلاک هست و از آن خلاصی نیست و شیر و روغن بادام با شربت بنفشه یا خمیره ی آن با شربت خشخاش هر واحد ده درم و یا آب تربز و شیره ی تخـم خرفـه بـه شکر بر برف سرد کرده به روغن گل یا بنفشه بنوشانند و غذا با احسای مرطبه به کدو یا اسفاناخ یا کاهو و نان در آب سرد تـر کرده کدو تر باجو مقشر پخته دهند و تمریخ فم معده با دهان رطب و تضمید آن به قیروطی معمول از آب کـد و یـا آب حـی العالم و گل خطمی و کتیرا و روغن بنفشه و روغن کدو موم صاف نمایند **خضر** می نویسد که فواق یبسی روی است و گاهی در ابتدا آنرا نفع می کند ماءالشعیر مدبر به روغن بادام و شربت نیلوفر و لعاب بزرقطونا به اندکی افیـون و دریـن تکثیـر خشـخاش نمایند و در فواق یبسی مستحکم رجای خلاص نیست و برای اطالت حیات تحریص به ادویه ی مذکوره نمایند و اغذیه بچه ی مرغ به ماءالشعیر یا به گندم یا خشخاش و کدو و رشته سازند و در همه او خال گشنیز لابدست و روغن بنفشه و لعاب اسـپغول یا روغن گل و بزرقطونا و گلاب بر معده نهند **طبری** گوید فواقی که اکثر مودی به هلاک می گردد آن است که از تشنج معده به خوردن غربق و کندش یا از کثرت استفراغ بود و آن صعب العلاج است اکثر به هلاکت مـی انجامـد سـیما آنچـه از کثـرت استفراغ باشد و این همان است که بقراط در کتاب فضول گفته که هرکه را فواق عقب استفراغ اربع ظاهر شود و هلاک گردد و علاجش تغذیه ی علیل باغذیه ی محموده مثل لحم بچه ی مرغ و شوربای ماکیان و لحم جدی رضیع است و تضـمید معـده بدانچه معطر او باشد و تشمیم خوشبو مثل بنفشه و گل سرخ و گلاب و اگر تپ و اسهال او را نباشد البـان بیاشـامند و بهتـرین آنها شیر زن و شیر خرست بعد آن شیر بز جوان و تضمید معده به صندلین و کعک بآب جراده ی کدو یا برگ خلاف و آب برگ اسپغول یا آب برگ بار تنگ حل کرده حسب فوت علیل و علت این همه را جمع کرده بعمل آرند.

علاج فواق از ورم

در درم دماغ و معده هرچه در باب آنها مسطور شد بعمل آرند و در ورم جگر آنچه در بحث آن بیابد بکار برند و بالجملـه عـلاج ورم نمایند و اگر احتیاج افتد فصد کنند که در اکثر از آن ساکن می گردد و تعدیل معده و فم آن به مثل آب انار و ماءالشـعیر و آب کاسنی واضمده نمایند و به قول مسیحی و جرجانی علاج فواق حادث از ورم حار جگر و معده فصد باسلیق است اگر سـائر

احوال بدن فصد واجب کند و آشامیدن آب عنب‌الثعلب و کاسنی با خیار شبنر اگر با وجود آن در معده لهیب باشد ماءالشعیر و سکنجبین بنوشند و تضمید معده و به صندلین و بزرقطونا و غیر آن نمایند و باقی علاج از باب آماس معده و جگر طلب باید کرد و به قول طبری در فواق از ورم جگر سعال خشک لازم است و عنایت بسوی کبد نمایند و اگر سن مریض و مزاج و قوت او رخصت دهد فصد باسلیق از دست راست کنند و شرب ماءالشعیر و ماءالقرع و ماءالخیار لازم گیرند اگر قوت او احتمال نماید و غذا مزورات به سرکه و شکر یا عصاره ی زرشک سازند و مزورات را به اندک شکرشیرین کنند و تضمید کبد به صندلین و شیاف ماهیتا و اندک فوقل و قدری قصب الزریره بآب سیب چاشنی دار و بآب آس رطب سازند که به صلاح جگر فواق زائل گردد و درین باب نهادن ننمایند بهر آنکه ورم حار کبد چون طول کند جگر بارد شود و باستسقا انجامد و صاحب شفاء الاسقام می نویسد که علامت فوق ورمی وجود ورم هلائی در جانب ایمن در کبدی یا مستدیر در فم معده در معدی است پس علاج ورم حار بفصد اگر خون غالب باشد و به حقنه ی لین نمایند و بر معده و کبد به مثل آب عنب‌الثعلب و خیار شبنر و روغن گل ضماد کنند و به مثل سویق به شربت نیلوفر یا مغز نان مغسول بآب سرد مع شربت نیلوفر غذا سازند و در ورم بارد بلغمی ضماد روغن بابونه عوض روغن گل کنند و تقویت حقنه به مثل غاریقون بعد تجاوز از زمانه ی ابتدا و سکون حدت نمایند و مثل روغن ناردین و روغن سوسن طلا کنند و گویند که اگر فواق به شرکت جگر از ورم مرکب از صفرا و بلغم و تهیج اطراف باشد عرقیات شربت انارین منعنع دهند روز دوم زرشک شش ماشه آلو بخارا هفت دانه در عرق کاسنی پا و آثار گلاب چهار توله شب خیسانیده صبح خام مالیده گلقند یک نیم توله شربت بزوری یک نیم توله داخل کرده بدهند باز اصل‌السوس گاوزبان بادیان عنب‌الثعلب زرشک هریک چهار ماشه مویز منقی مالیده نه دانه ی تخم کاسنی بیخ کاسنی بیخ بادیان هریک شش ماشه جوشانیده صاف نموده و گلقند دو توله حل کرده بنوشانند روز دوازدهم فلوس خیارشبنر شش توله ترنجبین چهار توله سنای مکی نه افزوده مسهل دهند روز دوم مسهل تبرید لعاب بهدانه سه ماشه شیره ی دانه ی هیل ماشه شربت بزوری دو توله دهند و بجای آب عرق کوه همچنین دو مسهل دیگر دهند غذا اول آش جو بعده کهچری مونگ در در آب گوشت پخته بعد مسهل سوم اگر اندکی قبض بود گل بنفشه بیخ کاسنی عنب‌الثعلب زرشک هریک شش ماشه به عرقیات جوشانیده شربت بزوری گلقند هریک دو توله بدهند **انتباه** شیخ الرئیس می نویسد که در فواق کائن عقب قی اگر مریض بقیه ی خط لاذع دریابد و با آن قدری غثیان باشد عطسه متواتر آورند بعد از آن که مزاق آن خلط مثل رب آلود تمرهندی داده باشند و اگر آن محسوس نشود بلکه تمدد احساس کند فم معده را به مراهم معتدله ضماد کنند و حریره ی نرم که در آن تعزیه به مثل لعاب گندم و تسکین به مثل روغن بادام و خوشبو به مثل گشنیز و تقویت به مثل آب چوزه ی مرغ باشد بنوشانند **اعلام** فواق به اطفال شیر خواره اکثر به سبب ریح حادث میشود و زنان را چنان گمان هست که برای توسیع معده و روده عارض می گردد اگر بسیار باشد

جوز هندی با شکر سفید بدهند و جند بیدستر در آب عارض سائیده اندکی دادن سودهند بود و پودینه و الائچی و مویز منقی و بادیان در گلاب سائیده گلقند داخل کرده بدهند و به ضرورت شافه نهند و آب پودینه یا شکر مجرب است و تعلیق بندق نافع و به لعب و بازی مشغول سازند و گویند که اگر رشته از لباس مرضعه بگیرند و بآب دهان تر کرده بر پیشانی طفل بچسبانند فواق هائج را فی الفور ساکن کند و آنچه از تناول چیزهای تند و تیز افتد بآب و لعابات فرو ایستد و فواق یسبی اطفال را کمتر افتد و درصورت حدوث علامت هلاکت باشد و العبد با روغن بادام دهند.

انقلاب معده

هرچند این مرض فی الحقیقه از امراض امعاست لیکن عادت اطبا بر شمردن آن در بحث امراض معده جاری شده و جمیع اطبا بعد جالینوس انقلاب معده را ذکر نموده اند پس گمان کرده اند که آن قی و تهوع است و معنی قول جالینوس در انقلاب معده و حکایات او از اوائل نفهمیده اند بالجمله عبارت است از آنکه هر طعامی که خورده شود بعد از هضم معدی به قی مندفع گردد و به جهت تشبیه انقلاب اسفل شی به اعلای آن و یا انقلاب و انعکاس فعل مده از مقتضای طبیعت خود مسمی به ایـن اسـم گشته و سببش یا وقوع بحج و خراش به سببی از اسباب سحج است در معای اثنا عشری که متصل به معده اسـت یـا در روده ضمائم که به اثنا عشری اتصال دارد و اسباب مسحجه همان است که در سحج گفته قید پس هرگاه غذای منهضم در معده به امعا رسد به کیفیت اندازه ی خود چون حرافت و حموضت و ملوحت ومروت است که در آن به هم رسیده لذع کنـد و امعـا بـه وقت آن غذا را به سبب اذیت لذع بسوی معده بازگرداند و معده نیز آنرا به کراهت از خویش به قی رد کند و یا ضعف که در امعا حادث گردد و نتواند که به طریق معتاد دفع کند و فرق در میان این مرض و ایلاوس که قسمی است از قولنج آن است کـه در ایلاوس آنچه به قی بیرون آید متعفن و بد بو مثل براز باشد به خلاف قی انقلاب معده که کیلو سی غیرمنتن باشد و تشخیص هر دو سبب این مرض چنان کنند که نظر نمایند اگر قشور باریک در قی برآید و از خوردن چیزهای ترش و تیز سـوزش و درد قریب ناف شدت کند باید دانست که به سبب خراش معاست و الا به سبب ضعف امعا باشد علاج درصورت سحج روده سـفوف الطبین به روغن ماده ی گاو چرب نموده همراه لعاب بهدانه و ریشه خطمی در عرقیات برآورده شربت بنفشه داخل کرده چهـار تخم پاشیده بخورند و سائر علاج آن مانند علاج سحج کنند و به قول طبری ادویه ی مغریه دهند و ترکیب آن به حسب عاجت و مزاج مریض نمایند مثلاً حسوی متخذ از خندروس و پیه بز بی نمک دهند و اگر در مزاج حرارت باشد بزرقطونا و تخم بارتنگ هر دو بریان به روغن گل خالص بدهند و از ماءالشعیر که در آن صمغ و کتیرا باشد تجاوز نکنند و یا حسوی متخذ از شحم بزور اسپغول و بارتنگ بخورند و چیزی از حموضات و ملوحات و حریفات نخورند و بعض متأخرین مینویسند که اگر صفراوی باشـد افشره ی انار و رب غوره و سماق و زرشک خیسانیده بدهند و لعاب بهدانه و اسـپغول بـا شـربت زرشـک و دم الاخـوین و رب

حب‌الاس و بارتنگ به اطباشیر دوم الاخوین نیز مناسب است و سفوف مقلیاثا نفع و اگر بلغمی بود تنقیه ی آن نموده به زور حاره چون تخم ریحان و کنوچه به روغن بادام شیرین چرب نموده بدهند و ماءاللحم و زردی بیضه ی نیمبرشت درین مرض غذای مناسب است و آبی که در آن خریطه ی گلنار طباشیر خرنوب زرشک و غیر آن انداخته باشند یا آب انارین بدهند و صمغ عربی کتیرا در عرق بارتنگ حل کرده مجرب است و عصاره ی برگ گل سرخ یک توله صمغ عربی دو ماشه دم الاخوین یک نیم ماشه تخم بارتنگ سه ماشه سائیده با شربت حب‌الاس نیز مفیدست و چهار تخم بدستور **و گویند** که درین مرض بمقییات مناسبه قی نمایند و به فاصله ی دو سه گهری گل ارمنی گل مختوم گل نیشاپوری صمغ عربی کتیرا هریک یک ماشه در شربت خشخاش دو توله آمیخته بلیسانند و بالایش گلاب هفت توله نوشانند و یا طباشیر کتیر ادم الاخوین هریک یک ماشه کهربا دو ماشه در خمیره ی صندل ساده یک نیم توله آمیخته با عرق گاوزبان و گلاب هریک پنج توله بدهند و یا دانه ی هیل طباشیر نشاسته کتیرا کهربا هریک یک ماشه در انوشدارو ساده یک توله سرشته اسپغول تخم ریحان حرف هریک سه ماشه در گلاب و عرق کیورا و بید مشک و گاوزبان هریک چهار توله یک ملحه خیسانیده شربت خشخاش سه توله داخل کرده روغن بادام شیرین چهار ماشه اضافه نموده دهند و یا مصطکی دانه ی هیل پوست بیرون بسته عود صمغ عربی هریک یک ماشه انار دانه ی ترش بریان در شربت سیب ولایتی و خشخاش هریک دو توله آمیخته بلیسانند بعده شربت به سه توله در گلاب و کیورا هفت توله حل کرده تخم فرنجمشک هفت ماشه پاشیده دهند و این دوا قوی تر است سفوف حب الرمان شیره ی بادیان نه ماشه والایچی کلان پنج عدد پودینه هفت ماشه و عود سه ماشه و شربت خشخاش و مورد هریک یک نیم توله دهند و یا اسپغول و تخم ریحان و فرنجمشک هریک سه ماشه در گلاب و کیورا هریک چهار توله عرق مکوه پنج توله به چوب بید ساده لت کرده شربت به و سیب هریک یک نیم توله آمیخته بنوشند و یا حب الرشاد نه ماشه در دوغ گاو و نیم آثار بجوشانند که به نیمه آید شربت سیب دو توله روغن هفت ماشه داخل کرده بخورند و یا تودریین نه ماشه دوغ گاو شیرین یک نیم پا و شربت به سه توله دهند و یا بالنگو نه ماشه دوغ گاو یک نیم پا و شربت خشخاش سه توله روغن گل نه ماشه بدهند و باقی تدبیر دا و غذا همه آنچه در تسحج گفته آید بکار برند و چون به هیچ تدبیر موقوف نشود باید که شیشه ی حجامت گرداگرد معده و زیر فم معده نهاده دوا دهند فی الفور انقلاب را بازدارد و در حالت ضعف امعا تدبیرش نوشیدن مطبوخ فوا که است اندک اندک بعد از آن استعمال همچون نعناع و رب غوره و ناشپاتی و امثال آن و آنچه در فصل قی گذشت و هرچه مقوی معده است تقویت امعا کند.

کرب و قلق معده

هر گاه عارض شود مریض از آن غمگین و بیقرار بود و به انتقال از شکلی به شکل دیگر محتاج گردد بسوی بترو شدید

الاشتیاق باشد و به تکثیف اعضا و تبعید بعض اجزای او از بعض خواهش کند و گاهی او را خفقان لازم بود و یا با وی حالتی عارض گردد که صاحب او بر معرفت علت متمکن نباشد و گاه تابع او سدرود واربود و گاهی در آن رنگ متغیر گردد و آن در حقیقت مبداء غثیان است پس اکثر به آن غثیان بود و گاهی منتقل به غثیان گردد و مسبب آن ماده ی غثیان مع ضعف معده است و خصوصاً ماده متشرب ای غائص در جرم قعر معده پس مادام که آن معتشرب باشد کرب حادث کند و چون در فم معده مجتمع شود غثیان احداث نماید و در اکثر ماده ی این مرض حار صفراوی متولد یا منصب بسوی آن از کبد می باشد و گاهی ماده بارد بود لیکن از کیفیت روی چون ملوحت و حموضت و بورقیت و عفونت موذی فم معده محدث قلق و اضطراب خالی نباشد و به قول شیخ الرئیس گاهی بقیه ی روائح اخلاط از ادویه ی مقی و مسهل کرب آرد و رب به و رب غوره و مانند آن او را قطع کند و هر آنچه در معده جوش کند از فواکه و از سیب شیرین کرب پیدا کند و آب سرد که در غیر وقت آن نوشیده شود به سبب تجمید خلط کرب موجود در معده کرب حادث نماید و بیشتر در حمیات سبب زیادتی حمی گردد در واجب نیست که در تپ آب بنوشند مگر آب سرد بالجمله تشخیص اسباب این به نحوی باید کرد که در بحث قی مسطور شد علاج در ماده ی حار بهر تنقیه ی معده اگر ممکن بود بآب نیمگرم و سکنجبین مکرر قی نمایند و قرص طباشیر همراه شیره ی زرشک شربت انار و سکنجبین خورند و از پوست کدو تر و صندل و گل سرخ و کافور در گلاب سائیده بر فم معده ضماد نمایند و بعد از نضج از مسهل صفرا تنقیه کنند و ایضاً بهر تطفیه ی آن مبردات دیگر مثل آب خیار به شربت سیب یا به بنوشند و سویق جو بطباشیر و جلاب بخورند و دیگر ربوب فواکه واشربه ی باردرطب دهند و باقی تدبیر از مبحث قی به حسب حاجت اخذ کنند و این شربت که جهت کرب معدی و غثیان و تحریک اشتها و از اله خفقان مجرب انطاکی است و فادزهر سموم ولسع افعی بود استعمال نمایند آب زرشک آب سیب هریک سه صد مثقال آب لیمون یک صد و پنجاه مثقال قند سفید ثلث حمله به دستور قوام شربت سازند و اگر درین ترشی ترنج و مروارید محلول اضافه کنند قائم مقام تریاق کبیر در اکثر امراض باشد و بدانند که ماده ی مجتمع در جوف معده به قی مندفع می گردد و اگر غائص باشد تطفیه به مبردات از داخل و خارج کفایت کند و از قی برنیاید و اگر تطفیه سود ندهد به طریق دیگر از منقیات طبقات معده که در باب قی بیان یافته مستفرغ سازند و اگر ماده از جگر ریزد بعد از قی اصلاح جگر نمایند بدستوری که در غثیان مذکور شد و سکنجبین ریوندی نافع بود و اگر ماده بارد باشد از آب نیمگرم و نمک مکرر قی کنند و بعد از نصج به مسهل بلغم تنقیه نمایند بعد از آن جوارشات حاره با سکنجبین عسلی بخورند و روغن مصطکی و روغن بر معده بمالند و ایضاً بهر تنقیه مقطعات مثل سکنجبین عسلی در طبخ شبت آمیخته بنوشند و قی کنند و بهر تحلیل مواد ملطفات چون آب بادیان و شربت و افسنتین بکار برند و چون کرب معده با غثیان و قی در اسباب متحد است باقی تدبیر این از انجا برگیرند شیخ می نویسد که اگر مرض اندک و بارد بود شراب ممزوج بآب بالمناصفه آنرا زائل کند بهر آنکه

تقویت و غسل و تعدیل خلط روی نماید و اگر بسیار باشد محتاج به ادویه ی غثیان بود و اگر از حرارت و خلـط حـار بـود و آن اکثر می باشد آنرا مبردات رطبه و اطلیه ی متخذ از آنها تسکین دهد و از آنچه ازین تجربه کرده شده ضماد پوست کدو و برگ خرفه و پست جو به سرکه و آب است بر معده و جگر بدان ضماد نمایند و چون کثرت پذیرد به صندل و گـل سـرخ و کـافور و مانند آن ضماد کنند و آب خیار زرد مقشر مع جلاب نبات و اندک طباشیر آنرا ستوده اند و از آنچه کـرب سـعدی را شـفا دهـد سویق شعیر حریش غیر مغسول خصوصاً با ناردانه است و فقاع از اناردانه بلا با زیر به رب سفرجل و اگر غثیان نباشد از شـراب پرهیز کنند اصلا و آب او ممزوج تمرهندی و شراب سیب کهنه که فضول او تحلیل شود باید کرد فاضل سرهندی در شرح خود بر اسباب و علامات نوشته که دوستی را بعضی جهال برای تقویت باه نان از آرد گندم و مغز چلغوزه پختـه دادنـد و سـه شـب خواب نکرد و کرب معدی عارض شد و قریب بود که بر آن غشی افتد چون نزد او رسیدم معجون خفقان او را دادم فی الحـال تسکین یافت.

اختلاج معده

و آن حرکتی است شبیه به خفقان که در معده عارض شود پس وقتی که حرکت مذکور در فم معده یا در جزو اعلای معده باشد خفقان و گاه غشی نیز به سبب مشارکت قلب حادث گردد و گاهی به آن غثیان و تهوع باشد و گـاهی روی بـود و آفـت او بـه دماغ مودی گردد و از آن مالیخولیا حادث شود بالجمله سببش اذیت است که به معده لاحق شود و آن اکثر از خلط بارد متولـد در معده یا منصب از عضو دیگر مثل جگر باشد و گاهی به سبب خلط لذاع محتبس میان دو طبقه ی معده و متشرب در آن یـا از تصاعد کرم اسعا به سوی معده عند انصباب صفرا بسوی امعا در حالت قبض طبع می باشد و آثار خلط حار و بارد از تشخیص امراض معده ظاهر گردد و بر وجود کرم شکم قبض طبیعت و درد امعا انفصار و دغدغه ی معده و تقلب نفس و سیلان لعـاب دهن و احیاناً خروج کرم در قی دلالت کند علاج حسب ماده آنچه در کرب معده گذشت بعمل آرند و در علاج امراتض معده از سوءمزاج مادی و در بحث قی تنقیه به قی و اسهال و تعدیل هر ماده به تفصیل ذکر یافته بدان رجوع نمایند و به تقویت معـده پردازند و در دید آن بهر تلیین استعمال حقنه لین یا مسهل به مثل مطبوخ افتیمون تربدی علوی خان و بعد از انفتاح طریق قتل و اخراج آن بدانچه در باب دید آن بیاید باید کرد و به قول ابومنصور اخراج خلط با یارج یا به مطبوخ افتیمون تربدی علوی خان و بعد از انفتاح طریق قتل و اخراج آن بدانچه در باب دیدان بیاید باید کرد و به قول ابومنصور اخراج خلط با یارج یا بـه مطبـوخ ملین یا افسنتین کنند و اغذیه ی مقوی فم معده خورانند و چون این ادویه در سالی به مرات بخورند و صفرا از ایشان کم شـود این اختلاج به هم نرسد الا چون تأخیر در وقت طعام ایشان بسیار کنند و گاهی این اختلال به سبب کثرت جماع حادث شود و علاج او امساک از جماع و اغتسال بآب و خوشبوی مناسب و استعمال حمام معتدل و تناول اغذیه ی جیدالجوهر و خائیدن مغز

بادام و جوز و پسته و حب السمحنه به نبات و مالش روغن جوز خیری مساوی نیمگرم نمایند و صاحب شفاءالاسقام گوید که این نقوع مقوی معده و نافع اختلاج آن از املای استاد من است پوست هلیله ی کابلی یک مثقال آمله سه درم بهمنین درونج عقربی برگ بادرنجبویه گاوزبان هر واحد یک مثقال در آب خیسانیده صبح نصف آن صاف کنند و شکر یک اوقیه داخل نموده اول تخم مرویک درم خورده بنوشند و باقی آن بدستور وقت شام بخورند و تدبین معده نمایند به روغن سفرجل که در آن مصطکی حل کنند و حکیم شریف خان می نویسند که اگر از خلط بلغمی باشد استفراغ به قی از آب ترب و سکنجبین عسلی یا عنصلی و به اسهال از ایارج و حب قوقا یا بعده تقویت معده به جوارش جالینوس نمایند و اگر از خلط لذاع باشد قی بآب گرم و سکنجبین و تنقیه بفصد و به مطبوخ هلیله و فلوس خیار شبنر و ماءالجبین کنند و تقویت بمفرحات و معاجین نمایند و بدان که این مرض شدیدالردارت است کمتر از آن خلاص حاصل می شود مگر آنکه تدبیر صائب و مریض قوی باشد و گاهی ماده ی حار محترق میان طبقات معده و شرایین حوالی آن می باشد و از آن ماده ابخره ی حار بسوی اعالی در طریق شرایین متبخر می گردد پس شرائین گردن حرکات شدیده ی مستکرهه می نمایند و امیری را این مرض عارض شد و مرض بعد سه یا چهار روز حرکت می کرد و بدحال می شد و اضطراب بسیار می نمود و در صحن خانه مثل حباری می گردید و اکثر شب خواب نمی کرد من علاج او به تنقیه نمودم لیکن تنقیه ی کامل به سبب عروض اضطراب حال در اثنای مسهل نشد بهر آنکه دوای مسهل جذب ماده می کرد و آن بنابر بودنش در عروق مع غلظ آن خارج نمی شد پس او را مقویات و مفرحات دادم بعده آب کاسنی مروق نوشانیدم و تخفیف صالح حاصل شد. لیکن اطبا که پیش او می آمدند نزد آنها مرض تحقیق نشد و بعضی از آنها چیزی می گفتند و بعض دیگر از ایشان چیزی دیگر پس مریض مشوش گردید و علاج از طبیب دیگر نمود و آن تخفیف را غنیمت نشمرد و طبیب به ادویه ی مسهله ی قویه علاج نمود و از آن نفث‌الدم و ذات‌الجنب و استسقا حادث گردید و به مردواز مجربات در قتل و اخراج دیدان اغتذاء به نخود مقشر با سرکه تا سه روز بعده نوشیدن مطبوخ بیخ توت سیاه است که آن در چند مجلس استفراغ او می کند بعد از آن بهر تقویت معده جوارش جالینوس دهند **طبری** نوشته که این نوع از خفقان سریع الزوال است به حسن تدبیر و علاجش این است که نظر کنند بسوی خلط روی پس اگر خلط بارد غلیظ باشد و آنرا معده تشرب کرده باشد و قوت و سن و مزاج و فصل اطاعت کند استفراغ به این حب نمایند ایارج فیقرا یک درم رب‌السوس دو دانگ شحم حنظل مدور زرد یک نیم دانگ غاریقون نیم دانگ حب النیل شیطرنج هندی نمک نفطی هوم المجوس هر واحد یک نیم دانگ ماهیز هرج و حب الغار هر واحد یک دانگ سقمونیای مشوی یک نیم دانگ کوفته بیخته در آب برگ ترنج یا برگ باد رنجبویه سرشته مثل فلفل حب ها سازند و در سایه خشک کرده دو مثقال و نیم از آن بخورند و دو یا سه بار حسب قوت استعمال کنند و اگر قوت ضعیف باشد این حب برای او ترکیب دهند زیره ی کرمانی نانخواه انیسون بادیان هر واحد یک درم و یک دانگ

هلیله ی سیاه سه درم مصطکی نیم درم صبر سقوطری مثل جمیع ادویه همه را کوفته بیخته بآب برگ ترنج سرشته حب سازند و نیم درم بعد طعام بخورند که استفراغ رطوبت از معده بدون تحلیل قوت می کند و در هر روز یک مجلس اجابت می نماید و تضمید معده به این ضماد نمایند قسط سه درم مرصبر سقوطری هر واحد یک درم سنبل مصطکی هر واحد دو ثلث درم همه را سائیده به موم و روغن ناردین گداخته آمیزند و حل کنند و بر پارچه مالیده بر معده گذارند و چون معده به نقا ابتدا کند و علامت آن نقصان اختلاج و خفقان است این حب ترکیب دهند سعد اشنه دار شیشعان قصب الزریره مصطکی عود خام گل سرخ هوم المجوس اصل‌السوس نانخواه زیره ی کرمانی صعتر فارسی زوفای خشک برگ تمام برگ مرزنجوش هر واحد یک جزو زعفران نصف جزو سائیده به شراب خوشبو مثل ترمس حب بندند مفرطح و در دهان دارند که آن بعد استفراغ خفقان عارض فم معده را زائل کند و شلیثا و اصفر سلیم و امرو سیا بدهند و اگر خفقان و اختلاج از خلط حاد لذاع متشرب معده یا منصب بسوی آن از عضو دیگر باشد علاجش فصد است بعد از آن استفراغ به این حب افسنتین رومی یک درم افتیمون یک نیم درم هلیله ی سیاه دو درم غاریقون یک درم تربد سه درم سقمونیای مشوی دو دانگ سائیده به جلاب سرشته حبها خرد بندند و در سایه خشک تمام شربت دو درم و ثلث یک شربت یا دو شربت از آن بخورند و بعد استفراغ تضمید معده به این ضماد کنند افسنتین دو درم قصب الزریره یک درم گل سرخ دو درم و نیم صبر سقوطری نیم درم عساليج کرم و اطراف او یک باقه ی متوسط سائیده در گلاب و اندک سرکه ی کهنه حل کرده بر معده ضماد کنند و گاهی در مثل این معده ضماد بآب سیب و آب برگ آس و گل سرخ و مانند آن اشیای قابضه ی مبرده می نمایند و اگر از شرب دوا ضعف قوت مانع باشد هر روز یک قدح ازین نقوع بنوشند که استفراغ بدن او به غیر تحلیل قوت می کند افسنتین رومی جعده هر واحد دو درم مویز منقی از تخم بست درم گل حنا سه درم پر سیاوشان دو درم پوست هلیله ی زرد پنج درم تربد کوفته یک درم آلو بخارا عناب تمرهندی هر واحد بست درم ترنجبین سی درم هوم المجوس اصل‌السوس هر واحد دو درم همه را در ظرف چینی کرده یک روز در آفتاب دارند و هر روز یک قدح با ده درم شربت بنفشه بنوشند و اگر خلط متعسر باشد و ازین تدبیر منحل نگردد ضمادی که مذکور شد لازم گیرند و از غذا بر مزورات حصرمیه و نارباج و زیرباج و مانند آن اقتصار نمایند که این تدبیر تلطیف و ترقیق این اخلاط و جذب آن می کند و ایضاً این هر دو سبب را علاج بسیار نافع این است که در خلط بار در طوبی باید که قی از نمک و ترب و خردل و شبت و مانند آن و نبیند غلیظ و آب گرم کنند و در خلط حار لذع به ماءالشعیر که در آن اندک تخم سرمق پخته باشند و سکنجبین و آب گرم نمایند و بر ناشتا قی کنند و برای جمیع هر دو سبب ریاضت معتدل نافع است و ابوماهر اصحاب این مرض را به استفراغ از شرب دوا امر می نمود بعده در آنجا که سبب خلط لذاع حار می بود بعد استفراغ به شرب سکنجبین سفرجلی نیز امر می کرد و به این تدبیر مریض به سرعت زائل می شد و درینجا قسمی دیگر است که از آن خفقان و حرکت اختلاجی به مشارکت فم

معده می باشد و آن این است که خلط لذاع بسوی امعار یزد و با آن قبض طبع شد پس دید آن که در امعا باشند بسوی معده رجوع کنند و معده از آن مضرب گردد و قوت دافعه به دفع اذیت حرکت کند و خفقان و اختلاج حادث گردد و علامتش همان است که سابق مسطور شد و علاجش حقنه ی لین است بعده دو سه روز بر نهار شیر تازه به شکر دهند و روز سوم این حب بدهند شیخ برنج کابلی ترمس قنبیل مرهر واحد یک درم سائیده حب بندند و با شیر و شکر بخورند و روز دیگر از تناول آن این دوا بدهند خردل دو درم مغز جوز ده درم مغز پنبه دانه پنج درم به رنگ کابلی شیخ ارمنی ترس تلخ هر واحد یک درم سائیده به شکر محلول آمیزند و هر روز مقدار جوز بعد شرب دوای مذکور بدهند بعد آن در تقویت معده و تعطیر آن به ضماد و آشامیدن دوا شروع کنند و امر به خائیدن اندک اندک پوست ترنج نمایند که معده به حال خود رجوع کند و ابوماهر بعد رجوع دید آن بسوی معده امر به تناول هلیله ی مربی چند روز می نمود و طعام او به چیزی که در آن سرکه و شکر می بود مثل عدسه ی صفرا و زیر باج و مانند آن می کرد و این قسم نادر افتد و گاهی دلالت بر ذهاب حس امعا کند و مودی به زلق آن و فساد آنچه بر آن وارد شود می گردد.

وجع الفواد

عبارتست از درد شدید که بر فم معده عارض شود و به آن غشی شدید مهلک و سردی اطراف و کرب و قلق بود و این مرض بسیار صعب است در اکثر به زودی هلاک گرداند و گاهی مزمن گردد و به سبب قرب فم معده از قلب و سرعت انفعال این از اذیت آن مسمی به این اسم شده و سببش عروض حرارت به فم معده است یا انصباب خلط صفراوی بسوی آن چنانچه وقت گرسنگی و دردهای شدید و غم شدید و هنگامه انسداد مجری واقع میان کبد و مراره و عند کثرت تولد آن در کبد اتفاق می افتد و گاهی از انصباب بلغم عفن برم معده نیز افتد و یا اجتماع ریح بارد غلیظ در آن بود و **طریق تشخیص** این اسباب همان است که در تشخیص امراض معده گذشت و ایضاً نظر کنند اگر خشکی دهن و تشنگی باشد و جشای دخانی آید و از وضع اشیای بارد بالفعل بر وضع فم معده و تناو چیزهای بارد و بالوقه و جع تسکین یابد از حرارت باشد و اگر باوجود این علامات زردی زبان و تلخی دهن بود از صفرا باشد و اگر این آثار یافته بود و همه آثار بلغم موجود باشد مع تهبج عینین و چهره وقی بلغمی از بلغم باشد و اگر از آروغ و خروج ریح با سفل تسکین یابد و گاه درد شدت کند و گاهی ساکن گردد از ریح باشد.

علاج وجع الفواد حار و صفراوی

اگر از حرارت بود تعدیل مزاج و تقویت معده نمایند به نوعی که در علاج امراض معده از سوءمزاج حار ساذج گذشت و ایضاً شیره ی زرشک در گلاب و عرق گاوزبان برآورده سکنجبین و شربت لیمون داخل کرده بنوشند و دوغ بر برف سرد کره

نوشیدن مفید بود و اسپغول به گلاب شسته خوردن نافع و تخم اسفاناخ سودمند است و اگر از صفرا باشد نفصد باسلیق کنند و تبرید مذکور دهند و تمرهندی و انار دانه و غوره بخورند و صندل سفید و گل سرخ و طباشیر به سماق در گلاب و آب اسپغول سائیده بر فم معده ضماد کنند و روغن گل مالیدن نیز مفید بود و ایضاً اگر در غشی باشد به زودی عرق بهار کرنه و گلاب و آب دریا به یخ یا شوره پرورده بر رو و سینه زنند پس اگر مرگ مهلت دهد و از غشی به هوش آید به سکنجبین و آب نیمگرم و یا سکنجبین در گلاب و آب یخ بالمناصفه آمیخته نوشانیده قی کنند و بعد آن شربت سیب میخوش و شربت انار میخوش بنوشند و از مسهل منر تنقیه نمایند و بعد قی استعمال شربت ورود مکرر هلیجی چهار توله با سکنجبین چهار توله و آب کاسنی و آب عنب‌الثعلب نیز سودمند بود و اگر آب های مذکور به هم نرسند در آب سرد یک پیاله و گلاب هفت توله بدهند و هنگام تشنگی آب سرد نوشیده باشند وقت شام غذا اسفاناخ که گشنیز سبز در آن داخل بود بنان تنک دهند و صبح طبا شیر دو ماشه در شربت بهی یک توله بلیسانند و شربت سیب و انارین هریک دو توله در عرق کاسنی و بید ساده و نیلوفر هریک هفت توله تخم نیلوفر هفت ماشه بدهند و باقی تدبیر آنچه در علاج امراض معده از سوءمزاج حارماری مذکور شد به عمل آرند و رازی فرموده که اول رگ با سلیق زنند که فی الفور به هوش می آرد والا طبع را به حقنه ی بار و بگشایند پس شربت ورود استعمال نمایند و بالجمله اول پاشویه و استعمال شاخ ها و فصد و مسهل و تقویت قلب و معده به عطریات بارده چنانچه تمرهندی و گلقند در گلاب مالیده و قرص طباشیر کافوری و شربت ترنج مناسب باشد **بقراط** در ابیذیمیاد ذکر کرده که عورقی شکایت وجع الفواد کرد و به تناول پست جو و آب انار تسکین یافت بهر آنکه پست جو منشف صفرا از فم معده است و آب انار مصطفی حرارت حادث از صفرا و مقوی فم معده است و باید که تضمید معده به برگ علیق باریک سوده به اندک روغن آس و یا به لیف گرم باریک سائیده با قدری روغن مذکور و به مغز خیار کنند و ایضاً بآب به و آب بارتنگ و آب حی العالم به روغن گل ضماد نمایند و استعمال حقنه به ماءالشعیر و روغن گل و آب خرفه موافق این مرض است **سعید** نوشته که اگر حدوث این علت از خلط مراری باشد علاجش به تنقیه خلط و استفراغ او به قی از سکنجبین و آب نیمگرم کنند و اگر عادت مریض به قی نباشد تحریک طبع او به شربت اجاص یا بآب تمرهندی به شربت نیلوفر نمایند و بعد قی و تنقیه تقویت معده به شربت سیب و رب به ساده و آب انار میخوش و استعمال ترشی ترنج باید کرد و ماءالشعیر بآب انار میخوش بنوشند و اگر طبیعت قبض باشد به حقنه ی لینه تلیین کنند و تبرید فم معده بآب حی العالم یا آب بارتنگ و گلاب نمایند و از اغذیه ی حار و اشربه ی حار منع کنند و به مزورات متخذ از آب های قابض مبرو مثل آب سماق و آب انار دانه و آب زرشک غذا سازند و چون صلاح یابد به استعمال بچه ی مرغ متخذ بمیاه مذکور و توسیع نمایند و اندک اندک در اغذیه و اشربه تدریج کنند و تفقد حال بدن در فصول خارج از اعتدال و به تعدیل مزاج نمایند و در فصول معتدله به استفراغ صفرا پردازند تا به این تدبیر از عود مرخل در امان باشد.

علاج وجع الفواد بارد بلغمی و ریحی

در بلغمی اول دست و پا را بنواز محکم بندند و محاجم بر ساقین و میان کتفین بی شرط گذازند تا به هوش آیـد والا حقنـه ی حاده ی علوی خان بعمل آرند تا به هوش آید بعده مقیئات بلغم نوشانیده قی کنانند و این دوا دهند غاریقون سه ماشه در هلیله ی مربی یک عدد بخورند و مصطکی یک توله و نبات سه توله در گلاب سه پا و بجوشانند که به نیمه آید صاف نموده نیمگرم بنوشند و به فاصله ی سه چهار گهری مطبوخ تربد و شربت دینار دهند تا دو سه نوبت اجابت طبع دست دهد والا حـب منـتن علوی خان بدهند و غذا شوربای مرغ با نان سازند و معجون ابن هبل درین بـاب از مجربـات اسـت و صـدف هنـدی سـوخته بالخاصیت رافع این در دست بالجمله بعد تنقیه تقویت فم معده نمایند بدانچه موافق مـاده ی بلغمـی باشـد چنانچـه در عـلاج امراض معده ی بلغمی مفصل مسطور شد و در ریحی آنچه جهت رفع غشی سابق مذکور شد بعمل آرنـد بعـده جهـت کسـر و اخراج آن نمک سلیمانی چهار ماشه دهند و دیگر ادویه ی آروغ آرنده که در نفخ معده و کثرت جشا نوشته شـد بدهنـد تـا بـه تحلیل رود والااهن دوا دهند غاریقون سه ماشه مصطکی دو ماشه گلقند دو توله خورده شیره ی قرطم یک نـیم تولـه وصـعتر هفت ماشه گلاب یک نیم پا و گلقند چهار توله شربت دینار سه توله و بعد آمدن دو سه اسهال غذا شوربای مرغ و کبک بنـان دهند و بجای آب بر عرق بادیان و گلاب برابر اکتفا ورزند و بنابر تنقیه ی معده ایارج ارکاغانیس وقت شب بخورند و صبح مویز منقی سه توله پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی و اذخر و کرفس و انیسون هریک هفت ماشه انجیر زرد پـنج عـدد سـنا دو توله پخته گلقند شربت دینار هریک چهار توله آمیخته و تربد سفید نه ماشه زنجبیل سه ماشه ریوند خطائی چهار ماشـه سـوده سردار و ساخته بنوشند و غذا وقت شام گوشت مرغ به نان دهند و صبح مصطکی دو ماشه مقل یک ماشه در هلیلـه ی مربـی یک عدد آمیخته با شیره ی بادیان خطائی و رومی هریک چهار ماشه صعتر هفت ماشه زیره ی سفید سه ماشه شربت بـزوری حار چهار توله داخل کرده حرف نه ماشه گلاب پا و آثار همین غط سه چهار روز تکرار نموده معجون ابن هبل دهند و این کماد فی الحال درد را ساکن کند مغز برگ صبر که از یک جانب پوست آن دور کرده باشند سهاگه و زرد چوب هر دو برابر سائیده بر آن پاشیده بر تابه گرم نموده تکمید کنند **صفت** معجون ابن هبل که جهت وجع الفواد و تقلب نفس از برودت نافع است و بسیار مقوی معده گل سرخ فلفل زنجبیل دارفلفل زراوند طویل دارچینی اسارون هریک دو جزو مصطکی زرنباد پودینه انیسون هریک یک جزو جند بیدستر نیم جزو کوفته بیخته با یک وزن عسل و یک وزن شیره ی گلقنـد بسرشـند شـربتی دو مثقـال و **ایضـاً** جوارشات گرم و کاسر ریاح بخورند و ادویه ی آروغ آور چون کندر و مصطکی و زیره و پودینه بخایند و بعد از نضج به مسـهل بلغم تنقیه کنند و مالیدن عطر گلاب شدید المنفعت است و بادیان عنب‌الثعلب گل بابونه قنطوریون جوشانیده نوشیدن نیز مفید

درد فواد ریحی است و بادیان هفت ماشه انیسون تخم کرفس هر واحد سه ماشه الایحی خرد اصل‌السوس مقشر هریک چهار ماشه مویز منقی ده دانه جوشانیده صاف نموده گلقند نسترن دو توله داخل کرده نوشیدن نافع وجع الفواد باردست و کذلک ضماد دارچینی عودوج ترکی زرنباد مصطکی به گلاب سائیده نیمگرم بر فم معده و معجون افسنتین به غایت مفید و عنبر به قدر یک دانگ تا سه روز خوردن برای وجع الفواد مزمن مجرب است و حلتیت در آب محلول نوشیدن در بارد ریحی عجیب است و صعتر و مومیائی نیز نافع و شراب مع سرکه به حرب و درد دستوریست که در وجع الفواد بعد قی به سکنجبین و آب نیمگرم و اسهال به نقوع حامض مع حلنجبین و گلاب و شربت دینار این سفوف مجرب است انیسون دو مثقال هیل دارچینی زنجبیل تخم کاسنی گل سرخ هر واحد یک مثقال راوند دو درم شکر برابر همه و در **کتاب الرحمه** مسطور است که موجع الفواد آن است که در آن چنان محسوس می گردد که گویا مرس کرده می شود و علاجش این است که قرنفل کوفته با شکر آمیخته اندک با شیر بز صبح و شام بخورند و آنچه مخالف مزاج او باشد اجتناب کنند که در دفع آن مجرب صحیح است و ارسطو گفته که غساله ی خصیه ی انسان عظیم النفع است **انتباه** هنگام غشی درین مرض جد دار به نفسجی سوده زهر مهره خطائی سوده در گلاب حل کرده به حلق ریزند و لخلخله ی لادن مصطکی سائیده روغن گل با نرگس و سرکه ی خالص و آب انارین و آب سیب ولایتی مجموع را در شیشه انداخته حرکت داده ببویانند و اگر از غشی افاقه نشود در همن حالت رگ با سلیق زنند که فی الفور به هوش می آرد و باقی تدبیر این مرض تا که قابل علاج بود از باب وجع معده و علاج امراض معده برگیرند.

حرقت معده

که عوام آنرا سوزش سینه گویند سببش تخلیط طعام و تناول غذای غلیظ خام چون گوشت گاو میش و عدس و نان فطیر و هریسه و فوا که خام و غیر آن است و یا احتباس رطوبت خام در فم معده و یا کثرت انصباب سودا از طحال بر فم معده **طریق تشخیص** این هر سه سبب باید که از مریض بپرسند که سوزش وقت ابتدایی هضم طعام می شود یا هنگام خلو معده اگر نزد هضم غذا بگوید و هنگام گرسنگی خفت پذیرد پس از حال تقدم تناول غذا سوال کنند اگر پیش از آن طعام غلیظ ذی رطوبت خورده باشد سببش همان باشد والا از رطوبت خام باشد و کثرت آب دهان و غثیان و دیگر علامات بلغم بر آن گواهی دهد و اگر سوزش در خلو معده و بر نهار بیان کند و از خوردن طعام و لقمه ی چرب ساکن گردد به سبب انصباب سودا بود **علاج** در غذای تخم ترب و عسل و نمک در آب جوشانیده نوشیده قی کنند پس در حار مزاج شربت انارین چار توله به گلاب و یا لعاب اسپغول و تخم مرو با گلاب و شکر طبرزد و یا خرفه بدهند و در بارد مزاج زنجبیل مربی بعرق بادیان دهیل و پودینه دهند و

جوارشات هاضم خورانند و بادیان خائیدن مجرب است و غذای ناشف سریع الانهضام مثل قلایا و مطبخنات متوبله و لحوم خفیفه ی مشویه چون لحم طیور و غیره بخورند و در درطوبی قی به مقیئات بلغم بکر است و مرات کنند و بعد از نضج به سهل بلغم و ایارجات کبار تنقیه نمایند و به مقویات معده تجوید هضم کنند و جوارش مصطکی مرکب و عود و بنداویقون و قرص سعد و آمله ی مربی و زنجبیل و مانند آن و سفوف بادیان و سفوف کپور کچری با نمک مفید بود و کذا خوردن نمک سلیمانی سه ماشه بعد از طعام و به فاصله ی سه گهری مصطکی دو ماشه الایچی کلان سه ماشه به جای فوفل در پان نهاده و در تمام روز و شب تا وقت خواب تا پانزده تنبول رسانیدن و صبح به سباسه دو ماشه در جوارش جالینوس نه ماشه سرشته و شربت تنبول چهار توله در عرق کادی نه توله حل کرده تخم باد رنجبویه چهار ماشه و تخم شربتی پنج ماشه پاشیده دادن و غذا قورمه ی بچه آهو با نان سودهند است و بعد تناول غذا تا سه ساعت از خوردن آب منع کردن درین باب مجرب راقم است و در سوداوی فصد اسلیم یا با سلیق از دست چپ کنند و هلیله ی مربی آمله ی مربی و اطریفل صغیر و دیگر مقویات معده بخورند و سکنجبین بزوری یا عنصلی بنوشند و از ادویه ی مقوی معده ضماد کنند یا طباشیر دانه ی هیل لاجور و مغسول هریک یک ماشه به آمله ی مربی یک عدد سرشته ورق نقره پیچیده بخورند و شیره ی تخم خرپزه و زرشک و قرطم هریک نه ماشه و الائچی کلان پنج عدد با سکنجبین افتیمونی علوی خان و سکنجبین بزوری معتدل هریک دو توله و گلاب نه توله و عرق کیورا هفت توله تخم فرنجمشک هفت ماشه پاشیده بنوشند و لقمه ی چرب صباح بخورند و غذا شوربای بچه ی مرغ بنان دهند و اشیای مولد سودا ترک نمایند و اگر زائل نشود ماءالجبن دهند و سفوف آمله به شیر بز یک شبانه روز تر کرده در سایه خشک ساخته به سرکه تر کرده خشک نموده اصل‌السوس مقشر مساوی با نبات سفید از چهار تا نه ماشه خوردن مفید بود و گویند که گل درخت مغیلان و نمک طبرز و مساوی کوفته به قدر دو درم چند روز مداومت نمودن سوزش معده را به الکل زائل سازد و اگر کنجد مقشر را در آب شیره گرفته قدری نبات داخل کرده بنوشند تسکین حرفت معده و مری حادث از اخلاط سوداویه و محترقه و لذاحه نماید و اگر پوست بیرون پسته زرد درو صندل سفید هریک سه ماشه عود کندر مصطکی طباشیر هر واحد یک ماشه کوفته بیخته به روغن گل یک توله گلاب قدر حاجت سرشته بر فم معده طلا نمایند برای حرقت فم معده و جگر که در مرض مراق به هم رسد و در معده ی حار را نافع است و اگر حرارت باشد قدری کافور و آب بهی و سیب شیرین اضافه کنند و با قی همه تدبیر از بحث مالیخولیا اخذ کنند و **سویدی** نوشته که از اسپغول پنج درم در آب لعاب برآورده و شکر سفید داخل کرد و نوشیدن و کذا دست و پا در آب سرد نهادن و کذا دوغ گاو آشامیدن در حرقت معده مجرب من است و شرب آب غلیظ برنج پخته و کذا عصاره ی خرفه پنج درم و کذا عصاره ی گل سرخ تازه یا طبیخ یا بس او و کذا شیر و بز و کذا آب انارین به شکر و کذا سنبل هندی و کذا طبیخ مویز منقی و اکل لحم ابیض ترنج و کذا ابروالراعی و کذا شفتالو پخته و کذا

کاهو بستانی به سرکه و شکر و کذا خوردن ماهی تازه به روغن کنجد بریان کرده و کذا عصاره ی مامیشا و درم و ضماد گل کرم بری یا عصاره ی برگ و شاخ انگور بستانی به سویق و شراب بر معده و کذا برگ یا بیخ اذن القسیس و کذا کاهو بری و شرب و ضماد عصاره ی بستان افروز و کذا شیر زنان هر واحد مسکن حرقت معده است و روفس و غیر و گویند که نوشیدن شوربای چوزه ی مرغ و شورباهای چرب مطفی لهیب معده و حرقت حادث بعد قی است و غافقی گوید که کنجد به شکر خوردن و کذا نوشیدن سه جرعه روغن کنجد مسکن حرقت حادث بعد شرب شراب است **طبری** گفته حرقتی که در فم معده حادث شود بر دو نوع است **یکی** متولد می شود از خلط خام غلیظ که از معده به سرعت منحدر نگردد و بر فم معده طافی بماند مثل نان فطیر و اشیای غیر پخته یا فواکه خام که این همه چون به رطوبت بیامیزند و حرارت معده آنرا لاحق شود حموضت مجاوز از حالت طبیعی یابند حتی که به منزله ی اشیای مفرس گردند و به سبب شدت حموضت خود در فم معده اثر کنند و از آن انسان قلق و شکایت یابد و گاهی این نوع از احتقان رطوبت خام در فم معده باشد و قلق آرد و نزد رسیدن حرارت مثل سرکه ترش گردد و **علاج** این نوع قی بآب مطبوخ ترب و آب شبت و عسل است و صاحب این علت به طعام قی نکند و اگر امتلا در بدن او بانداز استفراغ به مطبوخی که در آن افسنتین و افتیمون و هلیله ی سیاه افتد باکی نیست و تضمید معده به این ضماد نمایند گل سرخ و مصطکی هر واحد یک درم مر و صبر سقوطری هر واحد دو ثلث درم قصب الزریره دو درم همه را سائیده دو حصه کنند و یک حصه به موم روغن از روغن ناردین ساخته مخلوط نمایند و بر پارچه مالیده و بر معده گذارند و حصه ی دوم در آب آس رطب و آب سیب میخوش خوشبو و آب بهی آمیخته به پارچه آلوده بر معده نهند و از اغذیه بر اشیای خفیفه و فرم خفیفه مشویه مثل تیهو و بچه ی مرغ اقتصار نمایند و بعد تنقیه ی معده و تعطیر آن این سفوف بدهند خشخاش سفید و تودری هر واحد سه درم کنجد سفید پنج هزار درم شکر طبرز و مثل همه شربتی سه درم تا پنج درم صبح قبل از طعام و این معجون نیز می دهند افسنتین افتیمون هلیله ی سیاه هریک ده درم زوفای خشک صعتر مصطکی عود خام هریک چهار درم تودری بوزیدان ساذج هریک سه درم دار فلفل دو درم برگ باد رنجبویه ی خشک بیخ سامونا زعفران یک نیم درم و کوفته بیخته بر آن پنجاه ساموناکنجد غیر کوفته اندازند و به شکر مقوم یا به مویز منقی بسرشند و این معجون بهترین اشیا به جمیع انواع حرقت است و **نوع دوم** نوع غریب است بعض اطبا غلط می کنند در آن بلکه به علاج او هدایت نمی یابند و او این است که از طحال خلط سوداوی شدید الحموضه و حرافت لذاع می ریزد و این آن خلط است که به قول جالینوس بر آن مگس نمی نشیند و فرق میان این نوع و نوع اول آن است که اول عقب طعام و عند ابتدای هضم حادث می شود و این نوع بر نهار عند تحریک شهوت طعام ظاهر می گردد و نوع اول نزد گرسنگی تسکین یابد و علاجش فصد اسلیم یا ابطی است و اخراج خون به حسب حال بعد از آن بر سکنجبین بزوری حسب احتمال سن و مزاج و بلد مداومت نمایند پس هلیله ی مربی و آمله ی مربی

استعمال کنند و بعض اوقات گلاب خوشبو مغلی بدهند و تضمید معده به این ضماد نمایند قسب پنج درم گـل سـرخ سـه درم سعد دو درم افسنتین یک درم کندر ذکر دو ثلث درم فوفل نیم درم سائیده بآب برگ ترنج سرشته قرص سازند بعده سائیده اگر حرارت شدید نباشد در شراب کهنه حل کرده بر معده و طحال ضماد نمایند پس اگر امر او متعسر گردد تکمید طحال او بلبد بر سیئت طحال تراشیده و در سرکه اندر آن پوست کبیر و اسقولوقندریون و پـر سیاوشـان و انجیـر سـیاه و تخـم کـرفس خـوب جوشانیده باشند آلوده باید کرد و چون به این بد ایام متوالی هر روز یک بار نهار تا چهار روز تکمید کردند پس تضـمید طحـال بعد ایام قلیل به این ضماد کنند اشق در سرکه تر کنند تا بگذارد پس بر پارچه طلا کرده بعد از آنکه بـر طحـال انـدک روغـن خیری یا قسط یا ناردین طلا کرده باشند بچسبانند و بعضاً به بر بندند تا از آن جدا نگردد و اگر کفایت نکند استفراغ به مطبـوخ افتیمون نمایند و از غذا بر زیر باجات حلو و بچه ی مرغ اقتصار کنند اگر ممکن باشد والا مزورات مناسبه دهند و هرگاهی کـه صاحب این مرض حرقت دریافت کند سبیل او آن است که از اوفق اغذیه بر نهار مثل حسای متخذ از آب سبوس گنـدم و پیـه ماکیان و پیه بط بخورانند و این سفوف نافع است مغز بادام مقشر خشخاش سفید هریک ده سـامونا مغـز چلغـوزه پـنج سـامونا سائیده مثل او شکر آمیزند و بر نهار صبح بخورند و اندکی شراب ابیض بر آن تجرع کنند و فصد باسلیق ابطـی نیـز او را نـافع است و اگر از منحنر الیسر علیل رعاف آید بغیر تصعد بلکه بر سبیل دفع طبیعت و بحران آنرا نفع کند و اگر خون بواسیر آیـد و خروج او زیاده نباشد نیز نافع بود و ابوماهر در هر دو نوع به شرب آب سرد پس آب گرم جرعه بعد جرعه امـر مـی کـرد و اگـر حرقت ساکن نمی شد ماءالشعیر به شکر طبرز و نوشانیده قی می کنانید و به تناول اصابع الصفر یک یا دو شعیره امر می کرد و سیما در نوع سوداوی و عجائز علاج حرقت به مضغ کنجد و علک الانباط می کنند و موثر می شود و گاهی حرقت ساکن مـی کند.

حکه‌ی معده

خارش و دغدغه که در معده محسوس شود سببش یا خلط حریف لذاع شبیه به خلط محدث چرب است که در معده حاصل شود خواه از عضوی بر معده ریزد چنانچه ریزش نزله ی تیز از سر بر معده و حدوث حکه از آن و یا بثور خرد مانند خراز جرب که بر سطح داخلی معده حادث شود **طریق تشخیص** این هر دو سبب باید که از مریض بپرسند که غذا منهضم از معده بر می آید یـا غیر منهضم و بعد خوردن غذا حکه تسکین می یابد یا سوزش می افزاید اگر غذا منهضم و بعد اکل خفت حکه بیان نماید حکه ی خلطی باشد و اگر خروج غذای غیر منهضم و ظهور سوزش بعد تناول طعام بگوید حکه بثوری باشد.

علاج حکه ی خلطی

اول تنقیه ی ماده به مسهل صفرا یا به مطبوخ هلیله ی زرد و شاهتره با شربت و رداهلیجی و یا نقوع صبر نمایند و تبرید به شربت بنفشه و عناب کنند بعده مقویات معده تناول نمایند و خجندی می نویسد که علاج مجمل آن ترک اشیای حریفه ی حاده و تناول اغذیه ی معتدله و تنقیه ی آن خلط است و مفصل نوشیدن ماءالجبن به ترنجبین یا به شربت نیلوفر یا به سکنجبین یا به شربت دینار است و از اغذیه ی ماهی خرد رضراضی به روغن بادام بریان کرده و مسکه به شکر یا شیره ی جو یا گندم به لحوم خفیفه ی فاضله و اسفا ناحیه و قرعیه و ملوخیه و امثال آن و از فوا که میوه های رطب و آب تربز و شفتالو و انار شیرین و طبری گوید که قصد استفراغ آن خلط کنند اگر مانعی از آن نباشد و اوفق چیزی که بدان استفراغ کنند این مطبوخ است هلیله سیاه و کله ملی و زرد و بلیله و آمله هر واحد پنج درم افسنتین رومی ده درم افتیمون پنج درم جعده ده سامونا کما فیطوس و کماذریوس هر واحد سه درم شاهتره ده سامونا اسقولوقندریون سه درم به دستور مطبوخ جوشانیده صاف نموده صد درم از آن بگیرند و به این حب تقویت دهند غاریقون یک درم تربد نیم درم ایارج فیقرا دو دانگ سقمونیای مشوی یک دانگ سائیده بآب مطبوخ مذکور سرشته حب سازند و با مطبوخ نیمگرم بخورند و اگر یک شربت این کفایت نکند تکرار آن نمایند اگر قوت قوی باشد و اگر ضعیف بود هلیله ی مربی استعمال کنند که آن به مرور ایام نفع کند و تنقیه نماید و از غذا بر بچه ی مرغ رطب و پایچه ی جدی و دماغ آن و اسفاناخ مطبوخ و بریان اقتصار کنند و بر خوردن مالح و نمکسود و لحم صید اقدام ننمایند و همه شیرینی بگذارند و نبیند کهنه قطعاً ترک نمایند و اگر عادت شرب او باشد از آن اقتصار برابیض اللون و سلس الطعم کنند.

علاج حکه ی بثوری

لعاب بهدانه و روغن بادام و قرص طباشیر بی زعفران بدهند و سفوف حب الرمان و سفوف زلق الامعا سفید بود و باقی تدابیر از باب بثور معده و اسهال معدی بثوری بجویند و به قول انطاکی شرب اطیان به اندک کبریت و روغن بادام و لعاب بهدانه ماحب عشرت مجرب است و به قول طبری فصد باسلیق کنند اگر قوت اطاعت کند و شرب ماءالشعیر که بر آن روغن گل چکانیده باشند لازم گیرند و در اول این علت اشیای جامضه و حریفه و مره نباید خورد و تضمید معده به این ضماد کنند آب برگ اسیغول آب برگ بارتنگ آب عصی الراعی آب جراده ی کدو همه را جمع کرده صندل سفید و سرخ و اندک شیاف ما میشا در آن حل کنند و ساعتی از روز قبل از طعام ضماد نمایند و ازین ضماد کثرت نکنند و از غذا بر مدققات معمله از سینه ی تیهو و چوزه ی مرغ اقتصار کنند و اگر ممکن باشد اندک روغن گل خالص بر آن چکانند و گاهی مصباح بر نهار آب سرد به روغن گل

داده شود و تعزیق معده ی او یکبار به روغن گل که در آن اندک آس جوشانیده باشند باید کرد پس هرگاه صلاح در هضم ظاهر گردد واشربه و ربوب آنرا نفع دهد مثل شربت انار و رب غوره و رب سیب و رب به سیما اگر قاروره ی او حدت باشد و مثل این علیل که مزاج او حدت پذیرد کمتر سالم می نمایند.

استرحای معده و تهلهل نسج آن

یعنی سستی معده و سخافت بافت او سبب استرخا ابتلال و تر شدن معده از فضول رطوبی است و سبب تهلهل نسج مقاسات امراض و اوجاع شدید و سوء تدبیر مفرط و کثرت تعب و محنت چون قی شدید و اسهال مزید است و در استرخا یا نفس معده مسترخی شود و بدان سبب بافت لیف های او سست گردد و یا رباطات معده که بدان مربوط به دیگر اعضاست مسترخی گردند و بدان سبب بعض اجزای معده بر بعض دیگر فراهم افتد و فرق بینهما این است که در استرخای نفس معده سینه ی مریض بلندتر می شود و پشت فرو میرود و فساد هضم ظاهر می گردد و در استرخای رباطات اگر استرخادر رباط رابط میان پشت و معده افتد معده میل بقوام نماید و ثقل در معده به هم رسد و اگر استرخا در رباطات جانب راست بود معده به جانب چپ میل کند و به تبع وی در اعضای متصله ی آن از جانب یمین نیز کشیدگی پدید آید و اگر استرخادر روابط جانب چپ بود ضد آن ظاهر شود بهر آنکه معده مانند خیمه از چهارسو به وساطت رباطات قائم می باشد پس هرگاه رابط یک جهت سست شود به جانب مخالف او مائل گردد و در تهلهل نسج معده جمیع افعال معده از جذب و امساک و هضم و دفع ضعیف شود و هیچ مرض از امراض معده بدتر از این نیست و متعدر العلاج است و نوع خفیف آن که علاج پذیرد محتاج به کلفت و مشقت عظیم بود و از علامات نوع قوی لاعلاج آن است که طعام اصلاً هضم نشود و غذا سبک و ترتیب ستوده سود ندهد و غذا غیر هضم به صعوبت برآید و باشد که قبض به حدی رسد که بدون استعمال حقنه و شرب مسهل دفع نگردد و از آثار سوءمزاجات و اورام هیچ ظاهر نبود و بدن نحیف و ضعیف هم می گردد و پوست شکم لاغر و اشتها ضعیف شود و هرچه خورده شود بر معده گرانی آورد علاج در استرخای معده هرچه در باب استرخا و فالج مذکور شد بعمل آرند و به ادویه ی خوشبو و قابض و اغذیه ی سریع الهضم مائل به تخفیف و قبض **علاج** کنند و هرچه برای تهلهل مفید بود بکار برند و طبری گفته که گاهی معده مسترخی می شود از شرب روغن ها و استعمال و سومات کثیر و شیرینی های لزج غیر آنکه لین بود مقداری که از آن تلقل کرده شود و علاجش اطعمه مقویه ی قابضه ی عطره مثل به و سیب و شراب خوشبو قابض و قسب و سعد است و از اغذیه ی قلایای محرقه و کباب و مانند آن دهند و اگر با استرخا حاجت به تطفیه افتد سماقیه درمانیه و زرشکیه و امثال آن بدهند **و در تهلهل** نسج معده شربت حب‌الاس و اطریفل کبیر و صغیر و جوارش عود و دارچینی و به سباسه و امثال آن هرچه قابض و خوشبو باشد استعمال نمایند و جوارش فنجنوش و جوارش فائضه و معجون آن معمول است و روغن مصطکی و ناردین و مانند

آن بر معده بمالند و طعام لطیف و سریع الهضم انک اندک بخورند و گوشت دراج و تیهو جمله امراض معده را موافق تـر اسـت خصوصاً در مرض استرخا و تهلهل و پست سنگدانه مرغ خانگی درین مرض مجرب است باید کـه بـه قـدر نـیم مثقـال از آن باطریفل یا شربت سیبه یا حب‌الاس سرشته بدهند و سنگ شیب بر معده آویختن بالخاصیه مفید است و اگر آنرا بسایند و نـیم درم با معجونی مناسب آمیخته بخورند نافع آید و ابن ماسویه گفته که علاج با طریفل صغیر مع خبث الحدید نمایند بهـر آنکـه تقویت الیاف کند و **انطاکی** گوید که این دوا از ترکیب ماست و درین باب مجرب پست جو یک جزو مغز پسته مغز چلغوزه هـر واحد نیم جزو مغز بادام ربع جزو سائیده گاه به سماق و گاهی به تمر هندی و گاهی به سفرجل بپزند و بدهند و بجوز السـرد و مازو دو طفل و ترمس ضماد کنند که به غایت نافع است **جوارش فنجنوش** جهت استرخای معده ورياج بواسير و فساد مـزاج و لون و ازدیاد معمول والد مرحوم هلیله بلیله آمله فلفل دارفلفل زنجبیل سعد شیطرج هندی سنبل الطیـب هریـک ده درم تخـم شبت تخم گند تا هریک چهار درم خبث الحدید مدبر صد درم کوفته بیخته به عسل کف گرفته و روغن گـاو بـه قـدر حاجـت بسرشند و بعد شش ماه بعمل آرند شربتی دو درم و اگر مشک دو درم داخل کنند بهتر است

تشنج معده

بدان که گاه عارض شود در اجزای عصبیه ی معده یا در رباطات آن تشنج امتلائی یا استفراغی به نحوی که در دیگر اعضا می افتد و بر غذا اصلا محتوی نشود و یا محتوی با محتوای غیرطبیعی گردد به حسب شدت و خفت تشنج پس اگر تشنج در نفس معده بود علامتش آن است که درصورت عدم احتوای معده بر غـذا تمـام غـذا غیـر منهضـم بیـرون آیـد و در حالـت احتـوای غیرطبیعی آن بر غذا بعض غذا منهضم و بعضی نامنهضم برآید و اگر در رباطات آن باشد علامتش آن که آثار مخصوص تشنج رباط هر جانب ظاهر باشد مثلاً آنچه در رباط متصل به فقرات پشت بود طعام در معده قرار نگیرد به مجرد خوردن از معـده بـه سوی امعا فرو و مریض مائل بود به جانب همین اگر تشنج در رباط متصل به ایمن فقار پشت باشد و به طرف سیار اگر در رباط متصل با یسر آن باشد و آنچه در رباط مشارک ترقوه باشد مریض سخنی مائل به جانب شکم بود و پشـت راسـت نتوانـد کـرد **علاج** آنچه در اقسام تشنج مطلق در امراض عصب مذکور شد حسب سبب بکار برند و به قـول طبـری تشـنج یبسـی معـده از کثرت استفراغ طویل الایام حتی که قوت ساقط گردد و جیمع اخلاط تا آنکه رطوبات اصلیه استفراغ شود در فـم معـده حـادث شود و جائز نیست که معده تشنج شود مگر فم آن و اما در جزو لحمی معده تشنج نیفتد مگر در اجزای عصـبی و بساسـت کـه لاغر و خشک گردد و تشنج تفلص عضو بسوی اصل اوست و این معنی یافته نمی شود الا در اجزای عصبیه و این نوع از تشنج لاعلاج است مگر به ندرت و او آن است که بقراط در تقدمه المعرفه ذکر کرده که هرکه را فواق عقب استفراغ طویـل بـه هـم رسد منذر به هلاکت باشد غیر آنکه او علاج برای آن ذکر کرده و لابدست از ذکر آن و علاج تشنج حادث عقب استفراغ طویل

عند ظهور او و حدوث او عند ظهور فواق واجب است که حفظ قوت مریض نمایند به این طور کـه حـوالی او انـواع محـاجیر و لخالخ و اطباق سفرجل و تفاح نهند و تدرج یا قیح یا دراج یا تیهو بریان کنند و بر آن شراب خوشبو و گلاب پاشیده قریب روی او بشکافند و ببویانند و بگیرند دراج یا کبک و پاک کنند پس بر خشت نهاده در تنور یک شب بگذارند تا بسوزد و صبح برآورده مع استخوان و گوشت سائیده یک درم یا دو درم از آن گرفته در اندک شربت آس آمیخته و جور نمایند بعده تضـمید معـده بـه این ضماد کنند بگیرند موم روغن معمول به روغن به و بران اندک گل سرخ و کعک بریان و قدری قسب کوفته بیخته انداخته بر پارچه به هیئت معده تراشیده مالیده بر معده نهند و چون اندک فواق او ساکن شود تعریق معده به روغـن سـفرجل در شـب کنند پس ضماد مذکور بکار برند و اگر خواهش غذا باشد تغذیه به سینه ی تیهوبریان نمایند و امر کنند که نان خورش به بسیار اندک از شراب که در آن قدری نعناع و مغز بادام سوده داخل کرده باشند باید کرد و مدام خیاشیم او بآب بـه و آب سـیب و آب آس طوث سازند و همه بدن او به شیر بز منمد از پنیر مایه ضماد کنند و هرگاه بگدازد و از آن سائل کرد و تجدید ضماد نمایند پس اگر بعد ظهور فواق هفت روز بگذرد و قیام او دفعه ی منقطع گردد و خواب کند بلاشک صحت یابد و از آنچـه بـدان مـی کنند کسی را که حال او چنین باشد حقنه های قابض خوشبو اند و آن این است که طبخ نمایند با مطبوخ اجـزای حقنـه هـای ممسکه مثل عدس و مقشر و آس بریان و برنج فارسی و گلنار و گل سرخ و مانند آن از سفرجل و سیب ورامک و لادن اندک و نبات معروف به نور قرنفل و از کعک بریان کوفته بیخته در کوزه ی لوله دار کرده بر آن آب بریزند و حرکت دهند بعده از ایـن آب جرعه جرعه بنوشانند که گاهی مریض به این تدبیر سالم می ماند و اما تشنج که از قی به خربق به هـم رسـد و علامـتش تشنج اصابع نیز به آن است علاجش نوشیدن شیر تازه است و سعوط به شیر دختر به روغن بنفشه و آشامیدن آب سرد به روغن بنفشه و تغذیه به هطه ی متخذ به شیر بز جوان و بهر سیه ی متخذ از سینه ی ماکیان و تقویت او بـه خوشـبوها و ایـن نـوع سریع الزوال است مگر آنکه فواق ظاهر شود و غثیان و قذف هنوز ثابت باشد که این مخوف و شدید الخطر است و درین حـال واجب است که در قطع قی به تقطیر معده و بستن بازو و ساق و مالیدن پای ها جهد کنند و چون قی منقطع شود علاج سـهل گردد و اما نوع سوم آن است که از وضع آتش بر معده عند مصادرات یا وقوع در آتش تا آنکه به معده رسد و فم معـده متشـنج شود به هم رسد و آن بر دو وجه است یا آنکه خفیف بود پس سالم گردد به تضمید و تمریخ و تسکین و یا شدید باشد که آتش رطوبت آن فانی کرده باشد و آن لاعلاج است **و اما** چون تشنج در رباطی باشد که مشارک فقارست و یا در رباطی که مشارک تر قوه است علاجش همان است که مذکور شد و تمریخ تر قونین به قیروطی روغن بنفشه تضمید به مرطبات مثل شیر منجمد و جو مقشر مطبوخ با روغن بنفشه و تغذیه به مرطبات و **گاهی** در رباط معده تشنج امتلائی حادث می شـود چنانچـه در سـایر اعضا می افتد و علامتش آن است که دفعه حادث شود مع علامات امتلا در بدن و علاجش علاج تشنج امتلائی است از فصـد

اگر رای آنرا واجب کند و استفراغ اگر قوت اطاعت نماید و مافعی نباشد و در بیان معالجه ی او طول نمیکنم که در تشنج کلام طویل گذشت و **گاهی** معده از خوردن بیش متشنج می شود و علامتش این است که چون از نکایت بیش سالم ماند در معده ی او چیزی ثابت نماند و فواق شدید آنرا حادث شود و معده ی او بر طعام البته مسلولی نگردد و اکثر صاحب او رار عـارف حـادث گردد و بعضی اوائل از افاضل ذکر کرده اند که چون اصرار خوردن بیش متشنج معده و رعاف آئل گردد به ذوبان هلاک شود و گاهی به ندرت سالم ماند به نوشیدن شیر تازه و سرطانات نهری و جمع کنند میان این هر دود بهترین شیرها برای او شیرزنان است پس شیر خر پس شیر بز و اگر ممکن باشد و غذای او به شیر تازه یا سرطانات نهری سازند یا سرطانات نهری سازند فقط اوفق باشد و استعمال آبزن و تمریخ به روغن بنفشه موافق است و ابوماهر رای می داد که تریاق در هر روز وزن طسوج به شیر تازه داده شود و بسیار اندک از آن به شیر دختر سعوط کرده آید و باید دانست که مداومت بر دواءالمسـک حلـو بهتـرین عـلاج کسی است که بیش خورده باشد و **گاهی** متشنج می شود معده از خوردن لحوم افاعی و از تریاق روی و علاجـش عـلاج سـم خورده است و به دل تریاق اثاناسیا و مشرودیطوس خورند و **گاهی** از نوشیدن آب دریای شور بسیار معده متشـنج مـی گـردد و چون بآب شیرین رو کنند زائل می شود و بعض اوائل ذکر کرده اند که خوردن شجره ی قرنفل مورث تشنج در معده است مگر آن قلیل اللبث سریع الزوال است و علاجش ترطیب و تبرید است **مولف جـامع** گویـد شخصـی را دیـدم کـه از خـوردن ایـارج لوغاذیای روی الصنعت تشنج حادث شد و بعد چند ماه بمرد و شخص دیگر را از تناول آن سرفه و ضیق نفس حادث گردیـد و علاجش بنوشانیدن لعابات و صموغ بارده نمودم و در چند روز مرض زائل شد.

جساوت معده و عضلات موضوع بر آن

گاه در فم معده یا دیگر اجزای آن از انصباب خلط غلیظ سوداوی در اورده ی آن یا دخول او در جرم آن بلا تـورم یـا از وقـوع چیزی بر آن سختی و ضلابت شبیه به ورم حادث شود و گاه در جانب معده که متصل طحال است هنگام صلابت طحـال بـه واسطه ی سردی مزاج او جسارت به سبب برد مکثف عارض گردد گاه در عضلات ثمانیه ی موضوع بر شکم از انصـباب خلـط غلیظ مداخل آنها یا از بقایای ورم حادث به آنها سختی پیدا شود و علامت جسادت معده ظهور تهیج درماق چشم است و کثرت آب دهان و بیشتر ظهور جسارت در معده هنگام حس و عدم قدرت بیمار بر رکوع و الم یافتن او هنگام سجود و نزد فرو بـردن لقمه سیما چون کلان و سخت باشد و گاهی غثیان و سوء هضم و سقوط اشتها و هرال و سوءتنفس با خفقانیـت نیـز عـارض گردد و عدم تشنگی و سرفه ی خشک و کثرت سوءتنفس و سرفه هنگام استلقا و اضطجاع مریض و در آخر ظهور ورم بر پشت پا مثل استسقای لحمی بود و منجر به استسقای طبلی گشته به هلاکت انجامد و فرق در جسارت معده و عضـلات بـه شـکل مستدیر صلابت و موضع معده و آفت افعال معده در جسارت معدی و صلابت مستطیل از یک طـرف غلـیظ و از جانـب دیگـر

دقیق مثل دم موش و سلامت افعال معده در صلابت عضلاتی توان کرد.

علاج جساوت معده

باید که به سوی مزاج مریض و قاروره ی او نظر کنند اگر مزاج حار و قاروره رنگین باشد پس اولی تدبیر او آن است کـه مـزاج به اعتدال آید پس نظر کنند بسوی عطش او و لهیب و کرب و حرارت و خشکی دهن اگر این اعراض با جساوت فم معده یافته شود علاج او به اشیای مبرده ی مرکب به محلله ی ملینه مثل ضمادات معمول از آرد جو و خطمی و بنفشه ی خشک نمایند و بعضی درین عنب‌الثعلب بابونه اکلیل الملک اصل‌السوس موم روغن گل روغن بنفشه می افزایند و مثل قیروطی روغـن بنفشـه که تسقیه ی آن بر آتش بآب عصی الراعی و آب گشنیز تر و آب حی العالم کرده باشند اسـتعمال کننـد پـس هرگـاه لهیـب و خشکی دهن ساکن گردد شکم او مس کنند اگر جساوت باقی باشد شیاف ماهیثا و پوش و صندل سفید و سرخ هر واحـد یـک درم باریک سائیده به موم روغن که از روغن خیری ساخته باشند خوب مخلوط ساخته بر پارچه مالیده بر فم معده ضماد کنند و غذا حریره ی آب سبوس گندم سازند و از خوردن لحوم به الکل اجتناب نمایند و به مطبوخ شاه تره و تمر هندی و تـرنجبین و خیار شبنر و شربت آلو مسهل تنقیه نمایند و غذا اسفاناخ با برنج سازند و اگر مزاج او احتمال فصد کند و قوت او اطاعـت نمایـد اول فصد باسلیق کنند و مدام این تدبیر بعمل آرند و تفقد مزاج علیل و سائر اعضای او نمایند حتی که اگر چیزی از مزاج متغیر گرد تعدیل کنند و از اله ی اعراض حادث کنند و اگر با جسادت فم معده سفیدی در قاروره و سردی او در مزاج باشد مسهل بـا حقنه ی مخرج اخلاط غلیظ استعمال نمایند و به مثل طبیخ افتیمون و به سفایج و اصـل‌السـوس و بـیخ خطمـی و عصـاره ی قرطم به خیار شبنر و ماءالعسل و روغن کنجد حقنه کنند یا حقنه ی که در آن قنطوریون و از صموغ جـا و شـیر و سـکنجبین داخل کرده باشند بعمل آرند و اضمده ی ملینه ی محلله مثل بنفشه و بابونه و سنبل الطیب و اذخرو آرد حلبـه و حـب البـان و مقل و مغز بادام تلخ به لعاب تخم کتان و روغن بان و موم و پیه ماکیان استعمال کنند و یا اصل‌السوس و عنـب‌الثعلـب و بـزر کتان افزایند و وزن هریک و ودرم گیرند و مقل زعفران هریک سه درم پیه بط و مرغابی هریک چهار درم اشق دو نیم درم مغز بادام تلخ ده درم روغن بید انجیر نه درم و یا روغن تربت و ناردین هریک هفت درم جند دو درم عوض بنفشه و حـب البـان و لعاب کتان و روغن بان و پیه ماکیان داخل کرده بدستور مرهم مرتب ساخته بکار برند و جهت اسهال مطبوخ افتیمون تربدی و یا غاریقونی علوی خانی دهند و غذا شوربای مرغ بنان تنک بدهند و اگر تحلیل نشود روغن بیدانجیر مرکب دو مثقال هـر روز به این ماءالاصول دهند پوست بیخ بادیان و بیخ کاسنی و بیخ کبر و بیخ کرفس مصطکی بادیان انیسون حب النیل سفید تخم خرپزه هریک دو درم مویز منقی پنج درم گلقند عسلی چهار توله و چون صاحب این علت را فواق پدید آید در یک دو روز بمیرد گویند که شراب قوی بسیار اندک دهند و این ضماد بر معده نهند بابونه اکلیل الملک هر واحد سه درم مرو صبر و مصطکی هر

واحد یک درم کوفته بیخته به قیروطی روغن ناردین خوب مخلوط کرده در اوقات خلو معده ضماد نمایند و اکر تحلیل او متعسر گردد بر فم معده ی او بچه ی مرغ ذبح کنند و بعض افاضل ذکر کرده اند که ضماد خون تیس گرم آنرا تحلیل کند و درین زمان مثل این معالجه کمتر استعمال می کنند و از آنچه به سرعت تحلیل آن نماید این است که اسفنج در روغن ناردین یا در روغن شبت تر کرده بر فم معده نهند و بعض متاخرین از افاضل تجربه کرده اند بر کسی که در معده ی او جسارت مع برد مزاج باشد نشستن در آب چشمه ی کبریتی و این را از نفع اشیا یافته اند و این بعید نیست بهر آنکه آب کبریتی مستفرغ مسخن محلل است و اگرچه سائر اعضا را به وجه دیگر مضر باشد و اگر جساوت از وقوع ضربه یا سقط باشد تضمید و تعریق آن با دهان نمایند و چون یک روز تعریق با دهان کنند روز دیگر به اشیای مقویه ی محلله ضماد نمایند و اگر با جساوت وجع باشد این ضماد بکار برند تخم کتان کوفته به روغن گل گرم آمیخته بر فم معده ضماد کنند و اما جسارت که از سردی طحال باشد علاجش علاج طحال است از فصد اسلیم و نوشیدن مطبوخ افتیمون و تکمید موضع به صوف که در سرکه ی که در آن کبر و انجیر و اسقولوقندریون و تخم کرفس و انیسون مطبوخ باشد تر کرده باشند و تضمید آن به ضماد اشق منقوع در سرکه و همه آنچه در علاج طحال مذکور گردد و تمریخ آن به روغن قسط و روغن نارین و از انفع اشیاست و از غذا بر زیر باجات و سکباج لحم حمل که در آن کبر و دارچینی داخل کرده باشند اقتصار نمایند پس هرگاه مرض طحال زائل شود این نیز زوال پذیرد **شیخ** می فرماید که در جشای معده ضماد به اکلیل الملک و زعفران و مصطکی و بلسان و کندر و مقل و سنبل و قرومانا و مغاث و موم و روغن گل استعمال نمایند که در جشای معده ضماد به اکلیل الملک و زعفران و مصطکی و بلسان و کندر و مقل و سنبل و قرومانا و مغاث و موم و روغن گل استعمال نمایند و کذلک جمیع معالجات مذکوره در اورام صلبه و خصوصاً آنچه در باب ضعف معده بهر صلابت ذکرکرده شد و این ضماد مجرب جالینوس برای این غرض خوب است بگیرند موم شصت درم علک الانباط و صبر و قنه هریک سی درم زنجبیل و جا و شیر هریک بست درم روغن سوسن دو صد و چهل درم به دستور مرهم ضماد مرتب سازند **گیلانی** گوید که همچنین مرهم منسوب به جالینوس قوی التحلیل برای مثل این صلابت است و آن مرهم اشق است و ضماد برگ خطمی مطبوخ بآب و به گلاب اولی است و ایضاً بر معده برگ خطمی سبز تازه بربندند و هر آنچه معالجه بدان ازین امور نمایند باید که بر آن مواظبت یک دو ماه کنند بهر آنکه این جساوت کم علاج قبول کند **خجندی** نوشته که غذا به اغذیه ی لطیفه سازند و در ریاضات افزایند و تضمید به ضمادات لینه نمایند مثل ضماد متخذ از بابونه و اکلیل الملک و مقل و شبت و حلبه و کندر و مصطکی و روغن کنجد و روغن سوسن یا خیری و کذلک نفع می کنند صموغ مثل اشق و جاو شیر مع صبر و زعفران و شحوم مثل شحم اوزودجاج و مغز ساق بقر و این طلا نافع است سنبل الطیب گل سرخ مصطکی افسنتین مغاث هر واحد یک جزو متل جا و شیر زعفران مرحب بلسان صبر زنجبیل هر واحد ثلث جزو

صموغ را در شراب حل کرده و ادویه ی دیگر سائیده به روغنی از روغن های مذکوره آمیزند و بر معده طلا کنند و حق آن است که در علاج این مرض اولا نظر کنند بسوی مزاج بعده مداوات به تضمید و تغذیه و انضاج و تنقیه به حسب مقتضای حال نمایند.

علاج جساوت عضلات

اول به سوی سبب او نظر کنند اگر قائم باشد قطع آن نمایند و اگر سبب قائم نباشد بسوی مزاج علیل نظر کنند پس اگر حال مریض فصد واجب کند فصد باسلیق نمایند بعد از آن به ضمادات که مذکور شد سب مزاج علاج کنند اگر با حرارت مزاج باشد بدانچه در جساوت معده ی با حرارت گذشت و اگر با برودت باشد بدانچه در جساوت معده ی مع برودت گذشت بعمل آرند و ایضاً در صورت حرارت مزاج تنقیه ی به مثل طبیخ شاهتره و تمرهندی مع خیار شبنر و ترنجبین نمایند و تضمید به مثل بنفشه ی خشک و گل سرخ خشک و بابونه و اکلیل و بیخ خطمی مع موم سفید و روغن گل و در حالت برودت مزاج تنقیه به مثل طبیخ افتیمون و غاریقون و مانند آن که مسهل اخلاط غلیظ باشد تضمید به مثل اشق و مقل و خاکستر بیخ کرنب و جند بیدستر و زعفران مع لعاب حلبه و روغن زیت و پیه کهنه و غیر آن نمایند و کذلک در تدهین تنطیل و تغذیه و سائر تدابیر رعایت حرارت و برودت مرعی دارند و هنگام معالجه از مراعات امر مزاج غافل نشوند چه تمام معالجه بدان است و هرچه در علاج ورم صلب معده گذاشت درینجا مفید شناسند و مردهم عقل علوی خانی نیز در صلابت عضلات مجرب است و به قول گیلانی جسا وقی که از بقیه ی ورم حار و ورم سوداوی باشد علاج آن است که مذکور شد سوای آنکه در ضمادات افسنتین و افتیمون و مقل و اشق و امثال آن زیاده کنند و بر الطف غذا تا ممکن بود اقتصار نمایند.

تصغر معده

یعنی خرد شدن معده از آنچه باید پس اگر صغر خلقی بود علامتش آن است که از هنگام طفلی تناول غذای کثیر المقدار اگرچه لطیف بود ضرر رساند و طعام قلیل اگرچه غلیظ بود هیچ ضرر ندهد و نیک هضم شود و دوام این حالت بدون سببی دیگر و ضعف جسمیت نیز بر آن گواهی دهد علاج چون ادویه معده را عظیم نمی گرداند پس تدبیر او به غذا کنند از آنچه قلیل الکمیت کثیر الغذائیت باشد و در روز و شب حسب حاجت و احتمال او به مرات بخورانند تا به تغذیه ی بدن وفا کند و آنچه از اغذیه ی سریع الهضم و سریع التغذیه و خوش ذائقه و خوشبو باشد و آنچه در آن قبض و مرارت بود و معذلک او را حلاوت نیز باشد موافق بود و اگر تصغر معده عارضی باشد به سبب تشنج یا تورم معده و اعضای مجاوره ی آن درین حالت حسب سبب یا زاله ی آن پردازند مع رعایت قوت معده.

ضربه و سقطای معده

در صدمه ی که بر معده واقع شود اول فصد اکحل نمایند اگر مریض متحمل آن باشد و این طلا نفع کند گل سرخ صندل اقاقیا فوفل سک هر واحد جزو ثلث جزو سنبل الطیب سائیده بآب بهی و شراب و آب بارتنگ آمیخته طلا نمایند و این ضماد نیز ممدوح است صبر گل سرخ هر واحد جزو برگ سر و نیم جزو لاون ربع جزو بآب سیب میخوش و آب بارتنگ و اندک روغن سوسن آمیخته ضماد کنند و بدانند که در هر عضو که مثل این آفات به هم رسد باید که تقویت قوت او نمایند و تحلیل آنچه در جرم او از مواد محتبس گردد و این ضماد در معده همین عمل کند و بسیار نافع است سیب شامی بجوشانند تا مهرا شود پس باریک سائیده پنجاه درم از آن بگیرند و به ده درم لادن و هشت درم گل سرخ و شش درم صبر آمیزند و همه را به عصاره ی برگ بارتنگ و عصاره ی برگ سر وجع کنند و روغن سوسن بدان مخلوط کرده نیمگرم نموده بر معده چند روز بندند و اگر قی الدم عارض گردد علاج آن نمایند و باقی علاج از ضربه و سقط مطلق اعضا که در آخر کتاب بیاید اخذ کنند ابومنصور گوید که چون به معده ضربه رسد بگیرند کهربا اکلیل الملک گل ارمنی هریک ده درم گل سرخ پنج درم اقاقیای مغسول سنبل الطیب جوزالسر و هریک سه درم مصطکی قشور کندر هریک چهاردم زعفران دو درم بآب بارتنگ بسرشند و به جلاب شکری نیم اوقیه بدهند و اگر حرارت و ورم باشد آب کاسنی و عنب‌الثعلب و آب بارتنگ دهند و تضمید معده به گل سرخ و فقاح و لادن و مصطکی و اقاقیا و جزوالسرو و ثمر طرفا به شراب قابض نمایند **مولف اقتباس** گوید که در ضربه و سقط معده درم در ظاهر و باطن و تپ گرم و سقوط اشتهای طعام و درد شدید پدید آید و باشد که به سبب شدت درد قی و تهوع عارض شود پس اول فصد باسلیق کنند و معده را به پارچه ی سفت در گلاب و یا آب گرم تر نموده تکمید کنند و ضماد سیب شامی که مذکور شد سیب را در سرکه پخته و مغاث بغدادی و نمام هریک پنج درم بر اجزای آن افزوده بکار برند و اگر مغاث بغدادی به هم نرسد عوض آن دو وزن مغاث هندی کنند و غذا تا سه روز به نوماش مسلم فقط دهند و روز چهارم شوربای بچه ی مرغ بنان تنک دهند و بجای آب عرق مکوه نوشانند.

خرق معده

حکم او آن است که هرکه معده ی او بشکافد خلاصی نیابد مگر به ندرت از خرق اندک لیکن عمر او طول نکنند بهر آنکه اگر جراحت نافذ از یک سطح تا دیگر باشد موت او را لازم است و خصوصاً اگر خرق عظیم باشد و اگر جراحت به این حد نرسد اگرچه موت او را لازم است لیکن نه دائم بلکه در اکثر و سببش آن است که جراحت اعضای عصبیه عسر الاتحام است و چون عضو عصبی رقیق الجرم باشد بلاشک جراحت او عسر الاتحام بیشتر باشد و معده به این اولی است بهر آنکه غذا که تمدید آنرا

لابدست خرق آن نماید و در تفرق اتصال افزاید و مع ذلک جراحت را مبلول و پر چرک گرداند و خصوصاً که آن قوی الحس است پس تالم او به تفرق شدید باشد و فوت الم جذاب مواد و مورم است و آن لامحاله محدث ریم بود و این همه اسباب مانع از التحام و معسر آن است و از آنجاست که امام بقراط گفته که چون در مثانه یا در حجاب یا در دماغ یا در قلب یا در معده یا در کبد خرق حادث شود قتل کند و ملتحم نشود بالجمله علاجش به علاج جراحات نمایند خاتمه بدان که بعض امراض معده مثل درب و خلفه و دواءالبطن که از انواع اسهال اند و بعضی آنرا درینجا نوشته اند هر واحد از آن بـه اتبـاع شـیخ الـرئیس در بـاب امراض معادر مبحث اسهال مذکور شد و ملاست معده و زلق آن و ذهاب مثل معده که از اسباب اسـهال اسـت نیـز در ضـمن بحث اسهالات مسطور گردد و انشاء الله رب العالمین و هونعم الموفق والمعین آمین.

خاتمةُ الطبع

شکر به درگاه حکیم مطلق که به تائید بی منتهایش جلد دوم اکسیر اعظم از افادات زبده ی اطبای متقدمین و متاخرین حکـیم محمد اعظم خان المخاطب به ناظم جهان در مطبع منشی نول کشور واقع لکهنوبماه و سمبرسه 1883طبع شد.

کتاب

اکسیر اعظم

(جلد سوم)

تألیف

حکیم محمد اعظم خان چشتی

معروف به ناظم جهان

بسم الله الرّحمن الرّحيم

امراض كبد يعنى جگر

و آن هفتده مرض است يعنى سوءمزاج جگر و ضعف كبد و سدد كبد و نفحهٔ كبد و وجع كبد و شرقه و اورام كبد و ورم عضلات و ضربهٔ كبد و شق كبد و دبيلهٔ كبد و تبثر كبد و خفقهٔ كبد و حصات كبد و صغر كبد و سوءالقنيه و استسقا بدانكه جگر را عارض مى‌شود انواع سوء مراجات و امراض تركيب و تفرق اتصال و گاه مرض خاص به جگر باشد و گاه به مشاركت و جگر از جانب تقعير خود مشارك معده و امعاى عليا و طحال و مراره است و مشارك حجاب و ريه و كليتين از جانب تحديب و اجوف است و مشارك دماغ است بسبب عصبه و تابع اكثر امراض معده فساد حال كبد مى‌باشد بهر آنكه معده خادم مهى آن است و صاحب كامل گويد كه بعضى از امراض جگر در خاص نفس او حادث مى‌شوند و آن ضعف كبد و ورم و سدهٔ عارض در مجارى آن است و بعضى از آن در غير او به سبب مشاركت آن در علت حادث مى‌گردند و آن انواع استسقاست و به قول شيخ در خاص جوهر كبد عارض مى‌شوند امراض مزاج و امراض تركيب و اورام و نفاخات نزديک غشا كه بشكافند به سوى فضا و حجاب و غير آنكه جدا جدا مذكور گردند و جگر احتمال خرق بيشتر از اعضاى ديگر مى‌كند و از آن خوف موت عاجل نباشد مگر آنكه بارى انفجار دم از رگ بزرگ بود و گاهى عارض مى‌شوند كبد را امراض به سبب مشاركت ديگر اعضا و خصوصاً به شركت معده و طحال و مراره و گرده و حجاب و ريه و ماساريقا و امعا و خصوصاً عليا اما معده و طحال و مراره و ماساريقا و امعا مشارک آن اولاً عروق متصل به قعر جگر مى‌باشند بعده ضرر آن به سوى كبد مى‌رسد و اما حجاب و ريه و كليه مشارک آن اولاً عروق حدبهٔ جگر مى‌باشد من بعد ضرر آن به سوى جگر متعدى مى‌شود و اكثر مرض كه به سبب مشاركت بود از قبل معده مى‌باشد پس هضم به آن فاسد مى‌گردد و طعام غيرمنهضم مندفع مى‌شود مگر آنكه سبب او ديگر باشد و اندفاع مواد امراض حدبى در اكثر به ادرار بول و به رعاف و به عرق بود و اما اندفاع مواد امراض تقعيرى به اسهال و قى صفراوى و دموى و به عرق نيز در اكثر اوقات باشد و بدانند وجوهى كه از آن استدلال بر احوال جگر مى‌كنند اين است كه گاهى استدلال مى‌كنند بر احوال آن به لمس چنانچه بر اورام آنها احياناً استدلال

می‌نمایند و گاهی به اوجاع مخصوص آن و گاهی به افعال کائن از آن و گاهی به مشارکات اعضای قریب از آن مثـل معده و حجاب و امعا و کلیه و مراره و گاهی به مشارکت اعضای بعیدتر از آن مثل نواحی راس و مثل طحال و گاهی به احوال عام جمیع بدن و گاهی از شعر نابت در نواحی آن و گاهی از اوردهٔ نابت از جگر و گاهی به هیئـت اعـضای دیگر و گاهی از اخلاط متولد در جگر و منبعث از آن و گاهی به موافقات و مخالفات و گاهی از اسـنان و عـادات و از آنچه بدان متصل است تفصیل وجوه این دلائل اما استدلال ماخوذ از لمس چنان باشد که اگر پوسـت شـکم ناحیـهٔ جگر حار باشد دلالت بر حرارت جگر کند و اگر معذلک لین باشد دلالت بر حرارت و رطوبت آن کند و اگر با وجـود حرارت یابس باشد بر حرارت و یبس آن دلالت نماید و اگر ملمس بارد باشد بر برودت آن دلالت کند و اگر معـذلک لین باشد دلالت بر برودت و رطوبت آن کند و اگر با یبوست باشد بر برودت و یبس آن دلالت نماید و صـلابت او بـر جساء کبد با ورم صلب در آن و انتفاخ او بر ورم یا نفخه در آن دلالت کند و احساس هلالیت انتفاخ او بـر آنکـه ورم در نفس کبدست و استطالت او و بودنش به هیئت دیگر بر آنکه در غیر کبد و در عضل شکم است دلالت کند و امـا استدلال ماخوذ از اوجاع مثل این است که اگر تمدد مع ثقل باشد در آنجا سده یا ورم بود و اگـر بـی‌ثقـل باشـد در آنجا ریح بود و اگر ثقل با نخس باشد ماده در جرم کبد بود ورم و یا سده و اگر با نخس باشد مـاده نزدیـک غـشائی مغشی جگر بود و اما استدلال ماخوذ از افعال کائنه از آن مثل هضم و جذب و دفع دم به سـوی بـدن و مائیـت بـه سوی گرده و صفرا به سوی مراره و سودا به سوی طحال است پس هر گاه چیزی ازین امور خلل‌پـذیرد و بـه سـبب عضو مشارک کبد نباشد آن خلل از جگر بود و خون که اندران تولد کند صاف و جید نباشد و اما استدلال مـاخوذ از مشارکات مثل عطش است که آن اگرچه از معده می‌باشد لیکن بیشتر بر احوال کبد دلالت کند و ایضاً مثل فـواق و مثل اشتها و هضم و مثل سوءالنفس که آن اگرچه به سبب ریه و حجاب می‌باشد گاهی به سـبب کبـد بـود و مثـل اصناف و براز و بول که بر احوال کبد دلالت کند و مثل احوال از صداع و امـراض راس و امـراض طحـال کـه بـر آن دلالت نمایند و مثل احوال زبان در ملاست با خشونت و رنگ او رنگ لب‌ها که ازینهـا بـر آن اسـتدلال کننـد و امـا استدلال به سبب احوال عامه مثل دلالت رنگ بدن است بر کبد به این طور که اگر رنگ سرخ و نیکو باشد دلالت بر

صحت جگر و اعتدال حرارت او کند و اگر با سرخی سفیدی باشد دلالت بر حرارت و رطوبت او نماید و اگر رنگ مائل به زردی باشد دلالت کند بر شدت حرارت او و کثرت تولید او صفرا را اگر مائل به سفیدی و رصاصیت باشد بر برودت مزاج او دلیل بود و اگر سفیدی شدید مائل به رنگ جص باشد و دلالت بر برودت مزاج و رطوبت او و کثرت تولید او خون بلغمی را نماید و اگر رنگ تیره مثل رنگ ارزیز یا مائل به سیاهی باشد بر سردی مزاج کبد و یبس آن و کثرت تولید او مرهٔ سودا را دلیل باشد و مثل دلالت یرقان بر آن و ایضاً مثل دلالت فربهی لحمی بر حرارت و رطوبت آن دسمن شمحی بر رطوبت و برودت آن و مثل لاغری که دلالت بر حررات و یبوست آن و مثل عموم حرارت در بدن که اگر به سبب شدت حرارت قلب نباشد دلالت بر حرارت جگر کند و با آن دلائل حرارت مذکوره جگر دریافت شوند و اما استدلال از شعر نابت بر جگر مثل استدلال از آن در اعضای دیگرست که مذکور شد و بالجمله هر گاه شعر بر پوست شکم بسیار باشند بر حرارت کبد دلالت کند پس اگر خشن باشند دلالت بر حرارت و یبوست آن کنند و اگر موی کم و نرم باشند بر حرارت و رطوبت آن دلالت نمایند و اگر مراق بطن از شعر موی باشد دلالت بر برودت آن کند و اگر با وجود عدم شعر پوست شکم نرم باشد بر برودت و رطوبت او دلیل بود و اگر یابس باشد دلالت بر برد و یبس آن نماید و اما استدلال از اورده نابت از جگر چنآن است که اگر غلیظ عظیم ظاهر باشند مزاج اصلی کبد حار و رطب باشد و اگر دقیق خفی باشد مزاج اصلی بارد یابس بود و اما حرارت و برودت و لین و صلابت آنها گاهی به سبب مزاج اصلی و گاهی به سبب مزاج عارضی بود بالجمله اگر با وجود غلظ و وسعت صلب باشند دلالت بر حرارت و یبس کبد نمایند و اگر لین باشند بر حرارت و رطوبت آن دلالت کنند و اگر با وجود رقت و ضیق لین باشند دلالت بر برودت و رطوبت آن کنند و اما استدلال از هیئت اعضای دیگر مثل استدلال از عظم اورده و وسعت آنها بر عظم کبد و وسعت مجاری آن است و از کوتاهی انگشتان و طول آنها بر صغر و کبر جگر و اما استدلال از اخلاط متولد در جگر مثل آن است که کثرت تولد صفرا دلالت کند بر حرارت جگر و سودا بر حرارت شدیدآن و یا بر برودت و یبس آن و تولد دم جید دلالت بر صحت جگر کند و آنکه دم جید از آن منتشر گردد شبیه به بدن بسیار شود صحیح باشد و آنکه دم او صفراوی یا سوداوی یا رهل باشد و منتشر گردد از

آن در بدن غیرقابل انتشار در بدن بود چنانچه در استسقای لحمی پس آن جگر علیل باشد و ایضاً هر گاه صفرا بر بدن غالب باشد و آن عند منتهای شباب کثرت پذیرد و خون شدیدالحرارهٔ باشد دلالت بر حرارت مزاج کبد کند و اگر معذالک سودا باشد که در منتهای شباب کثرت نماید و خون غلیظ و سیاه گردد بر حرارت مزاج جگر و یبس آن دلالت کند و اگر بر بدن خون غالب باشد و علامات او ظاهر بود دلالت بر حرارت و رطوبت جگر کند پس اگر این مزاج افراط کند بر جگر صاحب او را افساد و اخلاط و عفونت آن بسیار عارض شود و لا سیما اگر رطوبت بیشتر از حرارت باشد که حمیات عفنه صاحب او را از ادنی سبب سرعت کنند و اگر حرارت از رطوبت اکثر بود آنچه از امنها عارض گردد اندک باشد و اما موافقات و مخالفات شناخته می‌شوند به این طریق که موافق مشاکل به مزاج طبیعی مضاد به مزاج عارضی باشد و اما سن و عادت و آنچه به آن باشد استدلال از آن در کلیات معلوم می‌شود و تشخیص اسباب امراض کبد از سوءمزاج چنان کنند که اولاً نبض و قاروره ملاحظه نمایند اگر نبض سریع و متواتر و قاروره زرد و رنگین بود حال شدت عطش و قلت اشتها و التهاب و تب و احتراق خون و تضرر به مسخنات و خشونت زبان و قبض شکم و حرارت موضع کبد به غیر وجع و احیاناً سعال و صداع مفرط نیز بپرسند اگر باشد سببش سوءمزاج حار بود بعده ذائقه دهن بپرسند اگر تلخ گوید و با وجود آثار مذکوره با آن زردی رنگ و شدت تب و قی صفراوی و سرخ و سبز و کراثی و اسهال مراری و ثقل در جانب ایمن و گاهی زردی چشم باشد سببش سوءمزاج حار صفراوی بود و اگر شیرینی یا شوری دهن بگوید و با آن سرخی رنگ و گرانی اعضا و سیلان خون از مواضع سهل‌الانصداع و بعد عهد فصد و تدبیر سالف و سن و فصل و عظم نبض و سرخی بول و گرانی جگر بود سببش سوءمزاج حار دموی باشد و اگر نبض بطی و قاروره سفید رقیق باشد و با آن سفیدی زبان و لبها و قلت خون و عسر جریان آن و کثرت بلغم و فساد رنگ و ذباب رونق او که گاه سیاه مائل به سبزی بود و گاه زرد مائل به فستقی نیز یافته شود حال قلت عطش و جوع مفرط و قلت هضم و عدم اشتها هنگام غایت برودت و بودن براز گاهی اندک خشک بلارائحه و گاهی رطب مائل به سفیدی و قلیل‌الرائحه نیز سؤال کنند و این نشان سوءمزاج باردست بعد از آن ذائقه دهن بپرسند اگر ترش یا تفه بگوید و با آن غلظ قاروره و رطوبت در براز و رصاصیت رنگ و سردی ملمس و قی بلغمی و ثقل در

ایمن و ترهل بدن و تهیج وجه و اطراف و دیگر علامات غلبه بلغم بود سببش سوءمزاج بارد بلغمی باشد و اگر نـبض صلب و قاروره رقیق و گاهی سیاه‌رنگ باشد و با آن خشکی دهان و زبان و تشنگی و لاغری و یبس بدن و قلت خون و کمی براز و غلظ آن در ضعف اشتها و تشنج عضلات شکم باشد سببش سوءمزاج یابس بود بعد از آن حال تـرس و اندوه و فکر فاسد بپرسند اگر باشد سببش سوءمزاج یابس سوداوی بود و اگر نبض لین و بطی ضعیف و قاروره سفید غلیظ باشد و با تهیج چهره و پلک چشم و ترهل لحم شراسیف و سفیدی رنگ گاهی با زردی اندک و گاهی مائل به سبزی و ضعف بدن و کسل و کندی حواس باشد از کثرت خواب و لعاب دهن و سوء هضم و رطوبـت زبـان و نرمـی طبع و قلت عطش و انتفاع به اغذیهٔ ناشقه بپرسند اگر باشد سببش سوءمزاج رطب باشد و اگر ترکیب آثار حرارت با یبوست و یا رطوبت و علامات برودت با یبوست و رطوبت یافته شود سببش سوءمزاج مرکب حار یابس یا حار رطـب یا بارد یابس یا بارد رطب باشد اکنون بدانند که چون زمانه سوءمزاج حار کبد طول کند اول ذوبـان اخـلاط حـادث نماید پس ذوبان لحم کبد تا آنکه با براز خارج شود و گاهی تابع او سحج به سبب مرور اخلاط محترقهٔ حاده بر امعـا و گاهی قرحهٔ امعا و عروض اسهال بود و آنچه با بزاق برآید بسیار ردی‌الرائحه باشد و معذالک گوشـت بـدن نقـصان پذیرد و بگدازد و گاهی دلالت می‌کند بر سوءمزاج حار کبد سن و عادت و حرفه و تـدبیر و سـوءمزاج حـار متوسـط صفرا پیدا کند و مفرط سودا احداث نماید و امراض آن از مالیخولیا و جنون و مانند آن ظاهر گـردد و چـون اسـهال غسالی با سقوط اشتها ابتدا کند اکثر آن به سبب ضعف کبد کائن از سوءمزاج حار باشد و در اکثر سوءمزاج حار براز خشک محترق می‌باشد مگر آنکه خون مثل اخلاط دیگر و لحم کبد محترق شود و اسهال آن آید و چون در احـراق دم شروع کند براز مثل دردی باشد و چون در کبد احتراق یا ورم یا دبیله باشد بعد آن با براز چیزی سیاه یـا غلـیظ خارج شود آن لحم کبد باشد که سیاه و متعفن شده جدا می‌گردد هر براز سیاه و غلیظ که عقب این حالات مذکوره پدید آید نشان این آفات بود و خروج هر شئ سیاه علامت ردی نباشد و گاهی اسهال غسالی و صدیدی مائی می‌آید بعد از آن غلیظ می‌شود و اسود غلیظ منتن می‌گردد چنانچه در اصحاب وبا می‌باشد و گاهی بعد صدیدی خون آیـد پس به آن سودای رقیق و جرجانی و امین‌الدوله گویند که هر گاه در جگر سوءمزاج گرم پدید آید اخلاط کـه دردی

تولد کند محترق گردد و حمیات و قروح و امراض مختلفه پیدا شود و به قول شیخ در آخر سوءمزاج بارد چیزی مثل دم متعفن نه مثل خون گداخته در اسهال خارج شود و گاهی تابع مزاج بارد بعد مدتی حمیات باشد بنابر قبول خون رقیق که در آن است عفونت را که به آن عارض گردد و آن حمیات صعب باشد که در باب حمیات مذکور شود و گاهی در ابتدای آن اسهال صدیدی رقیق آید پس غلیظ و سیاه گردد و چون اسهال شبیهه به غسالهٔ لحم تازه بود و آن با اشتها در ابتدا باشد دلالت بر برودت کند و اگر بعد از این سقوط اشتها عارض شود گاهی به سبب فساد اخلاط یا به سبب دیگر از تب و مانند آن بود و اکثر دلالت او بر ضعف جگر از برودت باشد و در آخر آن اشتها عود کند و در اکثر امر مفرط گردد و با آن پوست شکم متشنج شود و گاهی بر سوءمزاج بارد سن و عادت و اسباب ماضیه مثل شرب آب بارد بر نهار و عقب جماع یا حمام دلالت کند بهر آنکه کبد ملتهب در این اوقات از آب به سرعت بسیار متأثر شود و گویند که سفیدی لب از سائر علامات دلیل خاص بر سوءمزاج کبدست باید که نظر طبیب در امراض جگر حادث از سوءمزاج بر آن باشد و انطاکی گوید که امراض جگر را سعال و ضیق‌النفس لازم است

قول کلی در معالجه کبد

جرجانی گوید که جگر عضوی شریف است و همچنانکه دل محل قوت حیوانی است و دماغ محل قوت نفسانی جگر قوت طبیعی است و اغتذای اعضا و پرورش بدن بدانست بهر آنکه غذا حقیقةً خون است و کیلوس در جگر خون گردد و قوت هاضمه که کیلوس را خون گرداند در لحم جگرست و قوت جاذبه و ماسکه و دافعه در عروقی است که اندر گوشت او پراکنده است و در هر عضوی قوای اربعه مذکوره است لیکن در معده و جگر بیشتر و ظاهرتر بالجمله جگر عضو رئیس است و صحت او موجب صحت تمامی بدن و ایضاً هضم ثانی در جگرست و شروع آن هضم از ماساریقا هر گاه در جگر فسادی افتد و توزیع اخلاط و هضم آن کماینبغی نشود و ضرر او در تمام بدن ظاهر می‌شود و به مشارکت وی در معده نیز خلل می‌افتد پس هر قدر که در معالجهٔ او اعتنا و اهتمام رود اولی است و در جمیع امراض کبدی لحاظ قوای اربعهٔ آن ضرورست اگر در قوتی از آن ضعف دریابند به تقویت آن کوشند و در

سوءمزاج به تعدیل و در سده به تفتیح پردازند و همه آنچه خوشبو و لذیذ و مفتح و مدر باشد اصلاح کبد نمایند و تأثیر اطلیه در کبد اسرع شناسند اما چون جگر عضو رئیس و نازک است هیچ دوای قوی‌التحلیل بر آن استعمال نشاید کرد و تا وقتی که سبب مشخص نگردد و طلا نکنند و در مرض مادی قبل از تنقیه استعمال اضمدهٔ بارد بر جگر محدث شده است و چون طحال خادم جگرست جهت آنکه سودا از وی به خود می‌کشد و کذلک مراره به واسطهٔ آنکه صفرا به سوی آن مندفع می‌شود اصلاح حال اینان موجب اصلاح احوال جگرست پس تدبیر اینها نیز لازم باشد تا به فساد عام نکشد و فرق در علاج طحال و کبد به اعتبار قوت و ضعف است زیرا که تا ممکن بود بر کبد استعمال ادویهٔ حاره مثل سرکه کهنه روا نیست و به قول شیخ و بعض شراح قانون باید که در کبد حفظ صحت بالمثل و رفع مرض با فصد کنند و در تدبیر مداومات اورام و قروح و آفات مقدار و در تفتیح سدد و غیر آن بدانچه در سائر اعضا واجب است و بهترین اوقات خوردن دوا در امراض کبد و خصوصاً بنابر سدد کبد و مانندآن وقتی است که غذا از معده به سوی جگر نفوذ کرده و هضم در آن پذیرفته و فضول از آن جدا گشته باشد تا مأکول و مشروب مانع نفوذ و به سوی کبد نشود و دوا جگر را خالی از تصرف در غذا یابد و تصرف او در غذا از تصرف آن در دوا باز ندارد و نیز غذا مخالط دوا نشود تا موجب ضعف فعل آن گردد و میان نوشیدن دوا و خوردن غذا زمانهٔ صالح بود و در عادت مردم آن وقتی است که هنگام برخاستن از خواب شب و قبل استحمام باشد و ایضاً واجب است که ادویهٔ محللهٔ مفتحه که در امراض کبدی مادی مثل سدی و ورمی استعمال کنند از قوابض مقویهٔ عطریهٔ حافظ جوهر او به قبض و عطریت خود خالی نباشد مگر آنکه یبوست مفرط احداث کنند و واجب نیست و مبالغه در تدبیر جگر تا ممکن بود که مؤدی به استسقا می‌گردد و نه در تسخین آنکه منجر به ذبول می‌شود پس علاج برفق نمایند و تبرید و تسخین او با احتیاط و حذر کنند و به مبردات کبد مقویات مسخنهٔ آن و به مسخنات مقویات مبرده مخلوط سازند و ادویهٔ عطریهٔ قابضه نیز ممزوج نمایند و لهذا واجب است که معالج عالم بود و به مقدار مزاج طبیعی جگر کسی که معالجهٔ او کند تا آنکه چون به سوی آن رو کند بایستد و بدانکه چون در علاج کبد خطا کنند خطای آن به سوی عروق و به سوی بدن مؤدی گردد و از جمله خطا در علاج او این است که ادرار کنند جایی که اسهال باید

و او آن است که ماده در قعر کبد باشد و یا اسهال کنند آن جا که ادرار باید و او آن است که مـاده در محـدب کبـد باشد که در این هر دو صورت به انتشار ماده و عموم ضرر مؤدی می‌گـردد و واجـب اسـت کـه ادویـۀ مـستعمله در امراض کبد نهایت باریک بسایند هر گاه بدان ارادۀ ادرار باشد و کمتر از آن اگر ارادۀ اسهال بدان باشد لیکن آن نیـز باریک باشند و لهذا برای آن اقراص می‌سـازند کـه در آن دو بـار ادویـه سـائیده مـی‌شـود و بـرای هـر عـضو بعیـد ضیق‌المسلک ادویۀ باریک سوده به کار می‌برند و ادویۀ منفذ و مبدرق بدان مخلوط می‌کننـد تـا در مـسالک ضـیقه نفوذ نمایند و مکث آن در معده و انفعال او از حرارت معده کمتر شود و به سوی کبد زودتر برسند و نفع آن تمـامتر حاصل شود و باید که لطیف‌الجوهر باشند تا به جگر برسند حار باشند یا بارد و یا قابض و از شأن ملطفات است کـه حدت در خون پیدا می‌کنند اگر چه تفتیح می‌نمایند پس طبیب را رعایت این امور واجب اسـت و مثـل ماءالاصـول که از جمله مفتحات و ملطفات آن است گاهی در کبد تولید اخلاط مختلفه غیرمناسبه می‌کند پس هر گـاه دو سـه روز آن را متواتر بنوشند عقب او چیزی ملین طبیعت بخورند و از آنکه اندفاع فضول آن بدون نضج متصور نیـست از ادویۀ منضج و ملین بود نیز مدخلی تمام دارد و اما در ادرار ماءالاصول به نفـسه فعـل کنـد و جمیـع انـواع کاسـنی خصوصاً بری که مائل به حرارت می‌باشد نـافع امـراض کبدسـت امـا محـرورین را بـا سـکنجبین و مبـرودین را بـه ماءالعسل بدهند و جگر گرگ بالخاصیۀ نافع است و همچنین لحوم حلزونات ذکر اشیای ضـاره کبـد بدانکـه ادخـال طعام بر طعام یعنی هنوز طعام اول هضم نشده باشد که طعـام دیگـر بـر آن بخورنـد و اسـاءت ترتیـب او ضـارترین اشیاست مر کبد را و خوردن آب سرد دفعةً بر نهار و بعد حمام و جماع و ریاضت بساست که مؤدی به سـوی تبریـد شدید جگر می‌گردد و به سبب حرص کبد ملتهب بر جذب کثیر در آن اوقات و گاهی مؤدی به استسقا می‌شود و به ضرورت در مثل این حالت آن را به شراب ممزوج نمایند و آن را بسیار سرد نسازند و یک بـار سـیراب نـشوند بلکـه اندک اندک از کوزه ضیق‌الراس بمص بنوشند و لزوجات به تمامه مضر کبداند به جهت آنکه مورث سده می‌شـوند و گندم از جملۀ لزوجات‌است نسبت به کبد اگر چه بعد هضم کبدی نسبت به اعضای دیگر لـزج نیـست و هـر گنـدم چنان نیست بل آنکه در آن علکیۀ باشد و شراب شیرین در جگر سده‌ها پیدا کند و آن به نفسه جالی فـضول سـینه

باشد و نان فطیر و برنج و قطائف و اشتا و کله پایچهٔ گوسفند و لحوم غلیظ و اغذیهٔ غلیظه زیان دارد و گویند که آنچه به جگر بسیار ضرر دارد تشنگی کشیدن است و حرکات عنیفه بالای طعام و بر خلو معده و نوشیدن آب در میان خواب و همچنین حلوه‌ها شکم سیر خوردن و طعام‌های لین و همه شیرین‌های مفرط و اشیای گرم و بالای آن شراب آب سرد و کذا خوردن گل و انگشت و هر چه در آن خاک و یا سنگ سوده باشد و بالای آن نوشیدن آب سرد و گرم و کذا خوردن کباب‌ها خصوصاً که خام یا سوخته باشد و آب سرد فقط نوشیدن کذا فی‌الجوهرالنفیس و شیر و عسل نیز مضر گفته‌اند بیان اشیای موافقه کبد اما از ادویه نفع می‌کند آن را هر آنچه در آن مرارت یا قوت دیگر مفتح باشد مع قبض مقوی جرم کبد و عطریت مناسب جوهر روح آن و مانع عفونت مثل دارچینی و فقاح اذخر و مر و مانند آن و آنچه در آن غسل و تنفیذ و جلای سدد ردی باشد مثل ماءالشعیر چون در غسل به مبالغهٔ ارخا نرسد و آنچه آن انضاج و تلیین و خصوصاً مع قبض و تقویت باشد مثل زعفران و چیزی که معذالک لذیذ باشد مثل مویز و سریع‌النفوذ مثل شراب ریحانی برای اکثر کبدها که به آن حرارت شدید نباشد و چون در دوائی به خواص مذکوره لذت جمع شود پس لامحاله صدیق کبد و حبیب آن باشد مثل مویز و انجیر و فندق و آنچه بالغ‌النفع باشد اگر غیرقابل فساد و عفونت بود آن بالغ‌تر باشد بالجمله چون جوهر کبد رطب لحمی مستعد عفونت بالذات و بالعرض است از ادویهٔ مقویه و قابضه و آنچه از شأن او منع عفونت باشد چاره نیست و به ملاحظه آنکه جگر محتاج قوت هاضمه است و آن به غیر وفور حرارت غریزی و ارواح ممکن نیست انتفاع آن به چیزی که در آن عطریت باشد اتم بود و ظاهرست که هرگاه ادویه که جامع جمیع این خواص یا اکثر آن باشد نفع آن بیشتر خواهد بود و همچنین اگر با وجود اوصاف مذکوره لذیذ و سریع‌النفوذ بود انسب است و کاسنی بستانی و بری آن را سخت موافق است در بارد و نفع می‌کند مرض حار کبد را به خاصیت و کیفیت مضاد معاً با وجود آنکه قومی کاسنی تلخ شدیدالمرارت را حار شمرده‌اند و نفع می‌کند به تفتیح خود سده‌ها را به سبب مرارت خود و به تقویت به سبب قبض خود و نفع می‌کند مرض بارد را به خاصیت و تفتیح و تقویت که در آن است و چون برودت در کبد افراط نماید هر کدام از آن هر دو به عسل و به ماءالعسل مخلوط نمایند پس عسل مقاومت تبرید کند اگر خوف از آن

باشد و اعانت کبر بر اسئر افعال او نماید و گاهی هر دو را خشک می‌کنند و به عسل می‌خورانند و آب او و مطبوخ او هر دو به عسل خیلی نفع می‌کند و تفتیح و اخراج خلط بارد به بول می‌نماید و اما از اغذیه آنچه کیموس و جید و سریع‌النفوذ باشد موافق کبد بود و شیرین‌ها موافق جگراند که از آن فربه و بزرگ و قوی می‌گردد لیکن آنها سرعت می‌کنند در احداث سده‌ها بنابر جذب کبد آن را به سختی به همراه اخلاط دیگر و لهذا کسی که در جگر او ورم باشد باید از حلاوات اجتناب کند که آنها به سرعت به سوی صفرا مستحیل شوند و سده نیز حادث کنند و مضرترین شیرین‌ها غلیظ آن است بنابر احداث سده‌ها و حاد آن بنابر استحالهٔ او به سوی صفرا و پسته نافع است بنابر عطریت و قبض او و تفتیح مجاری غذا لیکن شدیدالتسخین است و فندق موافق جمیع کبدهاست بهر آنکه او شدیدالحراره نیست و مفتح است و کیموس او جیدست و جگر گرگ و لحم حلزونات موافق جگرست و مسیحی گفته که علاج امراض کبد به ادویه نمایند که مضاد علل او باشد و در آن مخلوط نمایند آنچه به نفسه مقوی کبد باشد و آن از جنس ادویهٔ بود که در آن قبض و عطریت باشد و خیارشنبر و کاسنی در جمیع علل کبد خاصةً مزمنه نافع است

علاج امراض کبد از سوءمزاج حار

و آن ضعف جگر و وجع کبد و استقساست تبرید کبد به آب کاسنی و سکنجبین ساده و بزوری و آب انارین و شربت صندل و نیلوفر و خصوصاً شربت زرشک و نقوع او و قرص او و قرص طباشیر و سفوف او به آب خالص یا ماءالقرع یا ماءالخیار و کذلک دوغ سرد کرده و شیره تخم خرفه با طباشیر و شیرهٔ تخم خیارین و تخم کاسنی و لعاب اسپغول به سکنجبین و مانند آن هرچه مبرد و مرطب و مخصوص به جگر باشد و به اضمده بارد مثل آب کدو و خیار به آرد جو و عدس و فوفل و صندل و گل سرخ کنند و با سکنجبین ساده سه توله و گلاب و عرق کاسنی هر یک هفت توله بنوشانند و از صندل سفید و گشنیز سبز و کاسنی سبز ضماد نمایند و غذا اسفاناخ با برنج بدهند و گویند که تخم خشخاش سیاه و بهدانه و دوغ ترش و تخم فبق بستانی و غوره اکلاً وکافور و جرادهٔ کدو و گلاب و آب کاسنی و آب عنب‌الثعلب و آب بید و آب خرفه و سرکه شرباً و طلاءً نافع است و بعضی ماءالشعیر بر اشیای ترش

قابض به خوف تضییق عروق و تخشین جرم کبد می‌دهند و یا ماءالشعیر بنوشانند و بعد از چهار ساعت سکنجبین شکری یا رمانی به آب سرد بدهند و اگر به اصلاح نیاید آب کاسنی به قرص کافور و آبی که اندر آن زرشک و تمرهندی تر کرده صاف نموده باشند با شربت نیلوفر دهند و آنجا که سده مفهوم گردد و به شربت بزوری و شربت دینار و مغز فلوس باید گشاد و آن جا که طبع نرم بود قرص طباشیر قابض با رب به و سیب دهند و شربت حماض درین صورت سخت موافق است و در این مرض غذای قابض نباید داد که مضرست خاصةً اگر خوف سده بود مگر مزورۀ زرشک و آب انار که به جگر مفیدست لیکن هرگاه طبع نرم بود و به قبض حاجت افتد ماش و برنج بریان با زرشک و سماق پخته توان داد و اگر طبع قبض بود بهر غذا مزورات که از زرشک و تمرهندی و مانند آن پخته باشند اختیار نمایند والا به مزورۀ ماش و اسفاناخ غذا سازند و تا ممکن باشد از خوردن گوشت احتراز کنند و هنگام ضرورت گوشت بچۀ مرغ یا حلوان اصلاح نموده بدهند اقوال مهره جالینوس گفته سزاوارست که حفظ کبد در استعمال مبرد مرطب مفرطالترطیب نمایند بهر آنکه از ضعف آن مفضی به سوی سوءالقنیه و استسقا امن نیست و نه از حدوث سده‌ها در آن و بالجمله در ادویۀ آن قوت انضاج و جلا باشد و موافق‌ترین اشیا که در آن این قوت است ماءالشعیرست که در آن تخم کاسنی و زرشک داخل کرده پخته باشند که آن جامع انضاج و جلا و تفتیح و تلیین و تقویت جگر است و جمیع این خصال در کاسنی بستانی صرف نیز موجودست و هر قدر تلخ باشد در تفتیح سدد بالغ‌تر بود و این ضماد به صحت تجربۀ ما رسیده صندل سرخ صندل سفید هر واحد اوقیه افسنتین ربع اوقیه کافور به مقداری که بوی او غالب آید باریک سائیده به قیروطی روغن گل آمیخته ضماد نمایند و هرگاه در آن طبیعت نرم باشد سفرجل و گل سرخ پخته سوده بر شکم نهند و هرگاه قوت ضعیف و ارواح تحلیل گردد به گوشت دراج و حملان و گوساله به آب غوره و آب زرشک غذا سازند و اگر تب باشد از گوشت پرهیز کنند بوعلی سینا نوشته واجب است که تلطیف در تبرید جگر کنند و مبالغه به غایت ننمایند و در آن از ارخای شدید به مرطبات مائی و از احداث سده‌ها به مبردات غلیظ و از تخدیر بالغ حذر کنند و باید که مبردات او جامع تبرید و جلا و تفتیح و تنفیذ غذا و قبض مقوی غیرتکثیر باشند و در ماءالشعیر همه این خصال است و کاسنی بری و بستانی درین معنی به غایت نافع

بهر آنکه مزاج او به سوی برودت مفرط نیست و در آن مرارت مفتح غیرمسخن است و قبض معتدل مقبول بالغ در منفعت اوست و مضر کبد بارد هم نیست و گاهی جوش کرده می‌خورند و خصوصاً به گشنیز تر و خشک و گاهی به سرکه تناول می‌کنند و زرشک را نیز خاصیت عظیم است و ایضاً تمرهندی را و چون سده‌ها در کبد محسوس گردد نفع یابند اگر آب کرفس به آب کاسنی بری و بستانی اضافه نمایند که آن تفتیح سده‌ها نماید از هر دو جهت و آن سریع‌النفوذ است و کذلک سکنجبین و از آنچه نفع به این می‌کند این است که بگیرند آب کاسنی و آب کاکنج و آب عنب‌الثعلب هر واحد دو اوقیه آب گشنیز تر و آب بادیان هر واحد یک نیم درم و نیم درم زعفران آمیخته بنوشند و گاهی روغن گل جید و روغن تفاح به آب سرد می‌نوشند و تعدیل حرارت کبد می‌کند و از آنچه نفع می‌کند سوءمزاج حار جگر را این است که اسپغول دو مثقال به شکر طبرزد و آب سرد بخورند و ایضاً ماءالقرع و ماءالخیار و و آب انار و دوغ گاؤ و آب سیب و امرود و فرفیر و عصارهٔ گل سرخ تازه بنوشند و چون تب نباشد ماءالجبن به سکنجبین هر روز با سه درم هلیله زرد و یک درم لک مغسول و نیم درم تخم کرفس بنوشند و چون دو هفته از شرب آن فارغ شوند شیر شتر بنوشند از یک رطل تا دو رطل و در آن ادویهٔ مدرهٔ مفتحهٔ منفذه مثل اندکی از عصارهٔ غافث یا از تخم کاسنی و تخم کشوث داخل کنند و گاهی احتیاج می‌افتد به مثل فقاح اذخر و گاهی حاجت به نوشیدن مخدرات و معاجین افیونیه و بنجیه و فلونیا افتد و من آن را مکروه می‌دارم از آن مذهب یافته نشده و جوان قوی را در گرما گاهی کفایت می‌کند نوشیدن آب بسیار سرد بر نهار و نفع می‌کند آن را قرص طباشیر و قرص زرشک بارد و قرص کافور از اقراص نافعه این قرص است بگیرند گل بید گل نیلوفر هر واحد ده درم گل سرخ دوازده درم کافور دو درم و نیم صندل سرخ و لک مغسول به افاویه چنانچه صبر را مغسول می‌کنند و فوفل هر یک هشت درم زعفران سه درم ریوند پنج درم گل قبرسی و مصطکی و پرسیاوشان هر واحد سه درم در آب عنب‌الثعلب و آب کاسنی سرشته قرص سازند هر قرص یک مثقال و هر روز یک قرص به آب عنب‌الثعلب با کاسنی بخورند و گاهی نفع می‌کند آن را ضمادات به این صفت بگیرند برگ خرفه و سائیده روغن گل آمیزند و سرد کرده ضماد نمایند و یا بگیرند صندل یک اوقیه فوفل و بنفشه هر واحد نیم اوقیه و گل سرخ یک نیم اوقیه زعفران

نیم اوقیه و افسنتین ربع اوقیه و کافور دو درم به قیروطی روغن بید آمیخته و بر برگ کدو یا برگ حماض یـا بـرگ چغندر مالیده ضماد کنند و گاهی به عصارات بقول بارد مثل عصارهٔ کدو و خیار و سائر آنچه در مشروبات مذکور شد در آن آرد جو با آرد عدس آمیخته و روغن گل انداخته ضماد می‌کنند و گـاهی چیـزی ازجـنس صـندل و فوفـل و کافور داخل می‌نمایند و بعید نیست که در آن چیزی از عطریات و آب‌های فواکه خوشبو داخل کرده شـود و گـاهی اندک از می‌سوسن بر آن می‌ریزند و اما اغذیه که ایشان را می‌دهند مثل ماءالشعیرست و سـلاقات بقـول مـذکوره و نفس آن بقول مطبوخ و کاسنی مطبوخ به گشنیز تر و کاهو و چغنـدر مطبـوخ و دوغ تـرش و آب جغـرات و لحـوم حلزونات و از فواکه زعرور و به و امرودست و در این کثرت نکنند تا در قبض نیفزاید و تولید سده‌ها نکند و سـیب و انار میخوش و غورهٔ ترش و قبض این بدانچه در آن تليين باشد بشکنند و توت شامی و ریباس بـه گـشنیز و سـرکه متخذ به آب انار و ناردانه قبل طعام و بعد او خربزه که بسیار شیرین نباشد لاسیما بطبیخ رقی و فلسطینی و هندی و آنچه از این ادویه که در آن با تبرید قبض باشد واجب است که تناول او متـصل ننماینـد بهـر آنکـه در آن خـوف احداث سده است و باک نیست در خربزه صلب اندک و انگور که در آن صلابت لحم و قلت حلاوت باشـد و از انگـور میخوش خاصةً و نفع می‌کند ایشان را اغذیهٔ ماشیه و قطفیه و قرعیه و اسفاناخیه و عدسیهٔ ترش و غیرترش و بعضی مردم ایشان را رخصت مویز می‌دهند و باید که مائل به ترشی باشد و در فندق تسخین بسیار نیست و آن فتاح سدد جیدالغذاست پس باید که آنچه در آن تبرید می‌باشد مخلوط سازند و از لحوم نفع می‌کند ایـشان را مـاهی کوچـک مطبوخ به اسفیدباج یا به سرکه و معصوصات و قریصات متخذ از لحوم لطیف مثل لحم جدی و طیر خفیف‌الانهـضام مثل لحم کبک و در شأن غیرمفرط فربه و فاخته و نفع می‌کند ایشان را بطون طیرآب و بط و ماکیان ترش کـرده و کذلک لحوم گنجشک ترش کرده و ضرر می‌کند ایشان را کبد و طحال و قلب و لحوم غلیظه مثل لحوم بـز نـر و بـز کوهی و حیوانات عصبیهٔ صلب لحم و اما از لحم بقر جوان قریص نفع می‌یابند کسان قوی‌المعده والهضم از ایـشان و باید که از بیضه که صلب پخته باشند و از وسومات مفرط اجتناب نمایند و شراب بسیار مضرست مگر آنکه به سـبب عادت یا ضعف هضم از آن چاره نباشد پس اندک رقیق مائل به سفیدی بنوشند مجوسـی گویـد کـه هرگـاه کبـد را

مرض از سوءمزاج حار عارض شود ابتدا به فصد باسليق از دست راست نمايند اگر سن و قوت و زمانه و غيرآن مساعد باشند و حسب حاجت اخراج خون نمايند و ماءالفواكه و هليله زرد و لبلاب به شكر و فلوس خيارشنبر بنوشند و بعد از آن سكنجبين به آب كاسنى صباح بياشامند و بعد يک ساعت ماءالشعير به شكر بدهند و بر جگر به ضماد صندلين و به قيروطى معمول به آب كاسنى و آب خرفه و آب كاهو و آب حى‌العالم و آب جرادهٔ كدو و روغن گل و موم سفيد تضميد كنند پس اگر اصلاح نيايد قرص طباشير ملين به آب كاسنى و آب كشوث و سكنجبين بدهند و اگر حرارت از اين تسكين نيابد قرص كافور به ماءالقرع و آب كاسنى دهند و ايضاً ماءالجبن در اول روز و در دوم دو ثلث رطل و در سوم ده اوقيه بدهند و هر روز دو اوقيه زياده كنند تا آنكه در پنج روز به يک رطل و در هفت روز به يک رطل و ثلث برسد وليكن بز جوان غيربعيد به ولادت و نه قريب از آن باشد و علف او گشنيز خشک و تر و كاسنى و آرد جو و برگ كاهو و مانند آن باشد پس اگر صلاح يابد بر اين مداومت نمايند والا شير شتر از ناقه صحيح‌الجسم نوسن معتلف به علف مذكور بدهند و از آن در اول روز هشت اوقيه دهند و هر روز دو اوقيه تا هفت روز به اين سفوف افزايند هليلهٔ زرد ده درم لک مغسول گل سرخ طباشير هر واحد پنج درم ريوند چينى سه درم باديان انيسون هر واحد دو درم همه را باريک سائيده از سه درم تا چهار درم با شير مع پنج درم شكر طبرزد بدهند و اگر اسهال زياده خواهند در هر شربت سفوف چهاردانگ بنفشه ريحانى اضافه كنند و غذا برين زيرباج بچه مرغ باشد و انار و سيب امتصاص نمايند پس اگر حرارت قوى باشد دادن دوغ گاؤ به قرص طباشير و قرص كافور به حسب قوت حرارت و ضعف آن باک ندارد و تضميد كبد به صندلين و گل سرخ و آب حى‌العالم و آب عنب‌الثعلب و آب خرفه و آب گشنيز تر و آب برگ انگور وآب گل سرخ مفرد و مركب بعد از آنكه قدرى از مصطكى و سنبل براى حفظ قوت كبد از تحليل آميخته باشند به عمل آرند و اين ضماد مرض كبد از حرارت را نافع است صندل سفيد پنج درم گل سرخ مثل او صندل سرخ نه درم نيلوفر بنفشه هر واحد سه درم فوفل گل ارمنى هر واحد دو درم كافور مصطكى ساذج هندى هر واحد يک درم باريک سائيده موم به روغن گل يا روغن آس يا روغن بيد يا روغن نيلوفر هر واحد به قدر حاجت گداخته بر آن ادويه انداخته بر كبد ضماد نمايند و اين ضماد نيز نافع صندل سفيد چهار

درم فوفل مثل او صندل سرخ گل سرخ هر واحد شش درم آرد جو پنج درم کافور نیم درم باریک سائیده به آب
کاسنی و آب حی‌العالم و آب عنب‌الثعلب و آب خرفه و آب گشنیز تر بر کبد ضماد کنند و این ضماد نیز حرارت
جگر را مفیدست بگیرند صندل سرخ پنج درم صندل سفید و بنفشه و آرد جو و نیلوفر و بیخ خطمی هر واحد سه
درم گل سرخ چهاردرم کافور زعفران هر واحد نیم درم باریک سائیده به روغن گل یا روغن نیلوفر موم به قدر
حاجت گداخته حل کرده بر جگر ضماد نمایند و این قرص نافع اوجاع کبد از حرارت است گل سرخ شش درم تخم
خرفه مغز تخم خیار تخم کاسنی تخم کشوث مغز تخم بادرنگ مغز تخم کدو هر واحد سه درم صندل سفید
طباشیر هر واحد یک درم ریوند چینی بادیان هر واحد دو درم لک مغسول چهار درم زعفران عصارهٔ غافث هر واحد
یک درم همه را باریک سائیده به آب کاسنی سرشته به قدر مثقال قرص سازند و با سکنجبین و آب کاسنی سرد
کرده بخورند و ایضاً بگیرند گل سرخ چهار درم زرشک سه درم تخم کاسنی تخم کشوث هر واحد دو درم و نیم لک
ریوند چینی رب‌السوس هر واحد یک درم طباشیر مغز تخم بادرنگ مغز تخم خربزه مغز تخم خیار هر واحد دو درم
زعفران نیم درم ادویه را باریک سائیده به آب کاسنی به وزن یک مثقال قرص سازند و به سکنجبین و گلاب بخورند
و اگر با حرارت کبد سرفه باشد باید که درین قرص قدری از صمغ عربی و کتیرا و نشاسته هر واحد یک درم
رب‌السوس دو درم زیاده کنند و به جلاب یا شربت نیلوفر یا شربت بنفشه بخورند و غذا اگر تب و سرفه نباشد
زیرباج بچهٔ مرغ یا تیهو یا به آب حصرم یا به آب ترنج که در آن دارچینی و گشنیز و اندکی سنبل و نعناع انداخته
باشند بدهند و سکباج ماهی هاربا غذا سازند و از اطعمه که در آن توابل حاره باشد مثل سیر و پیاز و فلفل و کرویا و
خولنجان داخل باشد و جمیع اشیای حاره و حریفه اجتناب نمایند و اگر تب باشد و غذا مزورات با زیت مغسول و
روغن بادام شیرین و ماءالشعیر بدهند و اگر در اینجا سعال باشد مزوره معمول به ماش و کدو یا اسفاناخ یا قطف یا
خبازی و مانند آن سازند و اگر طبیعت نرم باشد باید که قرص طباشیر قابض به بعض اشربهٔ قابضه مثل شربت به یا
شربت ریباس یا شربت آس بدهند و تضمید شکم به اضمدهٔ مبردهٔ ممکنه مثل این ضماد کنند گل سرخ صندلین
فوفل گلنار گل ارمنی رامک زریره طلع مساوی باریک سائیده به آب بارتنگ و آب عصی‌الراعی و آب لف انگور و

مانند آن سرشته به کار برند و به اغذیهٔ قابضه مثل مزورهٔ معموله به خرفه و حماض و سماق و عصارهٔ زرشک و مانند آن غذا سازند مسیحی گوید که هرگاه جگر را سوءمزاج حار عارض شود ماءالشعیر و آب بقول بارد مثل آب عنب‌الثعلب و کاسنی و خرفه و سکنجبین بدهند و تضمید کبد به صندلین و گل سرخ و کافور و گلاب و آب آس در خرقهٔ کتان آغشته بر موضع کنند و هرگاه نیم گرم شود تبدیل نمایند و آب انار و ربوب بارد مثل رب غوره و رب ریباس و رب ترنج بنوشانند و این قرص زرشک بدهند عصارهٔ زرشک ده درم تخم کاسنی مغز تخم خیار تخم خرفه هر واحد سه درم گل سرخ دو درم ریوند یک درم سنبل نیم درم اقراص سازند هر قرص یک مثقال و یکی از آن به سکنجبین شکری و آب انار بدهند و اگر حاجت تلیین طبیعت افتد به طبیخ آلو و تمرهندی یا ترنجبین و خیارشنبر کنند و شیرینی‌ها و شراب و اغذیهٔ حاره و اطعمهٔ قویه و هر چه در آن مرارت و حرافت باشد ترک نمایند و آب کشک و کشک بنفشه و بقول بارده مسلوق به سرکه مثل کاهو و بقله یمانی و قطف و اسفاناخ غذا سازند و اقوی از این بیضهٔ مسلوق به سرکه و مطیب به گشنیز تر و خشک و روغن بادام است و قوی‌تر از این گوشت دراج و ماکیان و ماهی رضراضی است و از فواکه که انار و سیب و به و امرود و انگور سفید رقیق است و از خارج به شکوفهٔ انگور و گل سرخ و آس تر ضماد نمایند و اندکی روغن سفرجل و ساذج و مصطکی و سنبل‌الطیب در ضماد آمیزند سعید گوید که علاج سوءمزاج کبد حار به شرب ماءالشعیر و استعمال سکنجبین رمانی به آب سرد و نوشیدن شیرهٔ تخم خرفه و آب انار به سکنجبین و خوردن آب تمرهندی و آلو بخارا به جلاب کنند و اگر حرارت ساکن نشود و قرص طباشیر به آب کاسنی و قرص کافور به ماءالقرع دهند و تبرید کبد به ضماد صندل و گلاب و آب حی‌العالم نمایند غذا سرد مثل کاهو و خرفه و کاسنی و مزورهٔ غوره دهند و اگر قوت ضعیف گردد به چوزهٔ مرغ به آب انار یا آب حصرم غذا سازند و اگر تابع سوءمزاج سعال باشد ماءالشعیر به روغن بادام بیاشامند و لعاب بهدانه به شربت خشخاش بنوشند و غذا مزورهٔ ماش دهند و اگر تابع سوءمزاج تب باشد باسلیق از دست راست گشایند و اخراج خون حسب مساعدت قوت و سن و زمان نمایند و تبرید مزاج کنند سید و ایلاقی می‌نویسند که اگر سوءمزاج حار بی‌ماده باشد تدبیر مزاج باید کرد به اشربهٔ بارده مثل ماءالشعیر و ماءالقرع و سکنجبین ساده و آب گشنیز و آب عنب‌الثعلب

و شربت غوره و شربت ترنج و اسپغول و شکر در آب انار ترش و دوغ ترش صاف کرده و کشکاب به آب انار ترش آمیخته کسی را که حرارت سخت غالب بود سود دارد و ماءالشعیر سرطانی و طباشیر در آب سرد و آب خرفه با سکنجبین و شربت ریباس و مانند آن موافق بود و این قرص زرشک بارد جگر گرم را سود دارد و نسخهٔ او همآن است که در قول مسیحی گذشت مگر مغز تخم کدو سه درم طباشیر پنج درم عوض ریوند و سنبل است و وزن گل سرخ پنج درم مرقوم شربتی دو مثقال به سکنجبین یا به آب کاسنی و آب عنب‌الثعلب و شکر و اگر با سوءمزاج سده باشد یک درم بادیان در این قرص زیاده کنند و این قرص کافور با دوغ بدهند گل سرخ طباشیر صندل سفید هر یک سه درم تخم کاسنی تخم خرفه مغز تخم کدو تخم کاهو هر یک دو درم کتیرا یک درم کافور دو دانگ تا نیم مثقال قرص سازند هر یک سه درم و اگر طبع نرم باشد این قرص طباشیر قابض با رب به یا آب کشکاب که از پوست جو پخته باشند بدهند تخم حماض گل سرخ طباشیر زرشک منقی هر یک پنج درم لک مغسول ریوند چینی هر یک یک درم زعفران نیم درم و اگر مریض را سرفه باشد در این قرص صمغ کتیرا نشاسته هر واحد یک درم رب‌السوس دو درم زیاده کنند و با شربت بنفشه بدهند و قرص دیگر در قول بوعلی سینا گذشت و ضمادات از صندل و آب برگ خرفه و آب کاهو و آب کدو و آب برگ مورد و موم صاف و روغن گل سازند و اگر طبع نرم باشد ادویه قابض در آن افزایند و آب خیار بادرنگ و آب کدو بگیرند و خطمی خشک سائیده بسرشند و روغن گل چکانیده بنهند و اسپغول به گلاب تر کنند و روغن چکانیده برنهند و غذا از گوشت دراج و بزغاله و گوساله به آب غوره و آب زرشک دهند و کسی را که تب باشد لحم نتوان داد اسفاناخ و برگ چغندر به اندک گشنیز تر پخته و سرکه و گشنیز خشک آمیخته سود دارد و از فواکه آلو بخارا و ریباس و توت شامی و مانند آن دهند و هر چه قابض بود بسیار نباید خورد محمد ابن الیاس گوید که علاجش تبرید کبد به اشربه و اغذیهٔ باردست و هر صباح جلاب از تخم کاسنی سه درم آلو بخارا ده عدد تمرهندی و شکر سفید هر یک ده درم یا ترنجبین دو درم بنوشانند و غذا ماءالشعیر که در آن سه درم تخم کاسنی پخته باشند بدهند اگر به آن تب باشد و اگر تب نبود مزوره از زرشک به شیرهٔ بادام و شکر یا از تمرهندی یا از اناردانه یا از آب لیمو به مغز بادام دهند و گوشت بچهٔ مرغ اگر ضعف باشد و یا

هر صبح سکنجبین ساده ده درم به آب کاسنی بیست درم ویا آب هندوانه سی درم و شکر سفیده ده درم و یا آب خیار بیست درم با شکر سفید ده درم بنوشند و اگر به آن قبض شکم باشد تلیین طبع به مطبوخ فواکه یا ترنجبین و شیرخشت کنند و تضمید کبد به صندلین و آب کاسنی و آب خرفه و آب کدو نمایند و نفع می‌کند آن را قرص طباشیر ملین یک مثقال به سکنجبین ساده ده درم و آب کاسنی بیست درم یا قرص کافور یک مثقال به آب کاسنی بیست درم و تناول کاهو و خیار نافع است خجندی نوشته که تبرید به اشربهٔ مثل شربت نیلوفر و بنفشه و سکنجبین شکری شربت غوره و شربت حماض به لعاب اسپغول و شربت ریباس و مانند آن به شیره تخم خیارین و تخم خرفه به ماءالخیار یا ماءالقرح یا آب کاسنی یا آب عنب‌الثعلب نمایند و از اغذیه ماءالشعیر به تمرهندی یا آب انار یا زرشک به مغز بادام و از فواکه شفتالو و امثال آن دهند خضر گوید تبدیل مزاج حار به مبردات مقویه مثل زرشک و صندل و گل سرخ و طباشیر و آب کاسنی به شکر نمایند و گاهی ضرورت به نوشیدن شیرهٔ تخم خرفه به شربت انارین و خوردن خمیرهٔ ورد به شکر مکرر به آب نیلوفر و آب نارنج می‌افتد و اضمدهٔ مبرده به صندل و گلاب و اغذیهٔ مثل رمانیه به غیر کوفتن تخم او و حصرمیه و زرشکیه و عدسیه و ماءالشعیر به سرکه یا به زرشک ترش کرده و از بقول کاسنی و کاهو و گشنیز تر و اسفاناخ به کار برند و مص انار و ترشی ترنج و سکنجبین ساده نفع می‌کند و از هر چه مسخن باشد اجتناب کنند و اگر تابستان باشد در مواضع مهب شمال مسکن سازند و آب در مکان بسیار ریزند و به فواکه خوشبو سرد آرایش مجلس کنند و اگر احتیاج تلیین افتد به مثل آب نقوع آلو بخارا و مشمش به شکر شیرین کرده باید نمود و در نقوع گل نسرین و نیلوفر تازه اندازند و تضمید کبد به گلاب و صندل و قرص صندل نمایند طبری گفته که علاج سوءمزاج حار کبد اگر قوت اطاعت کند فصد و تبرید کبدست و تبرید بردو وجه بود یا آنچه به جگر رسد از غذا باشد یا دوا اگر صاحب او احتمال خوردن دوا و غذای بارد کند و اگر احتمال او به سبب فساد در معده نباشد و معدهٔ او مانع از تغذیه به اشیای بارد و خوردن ادویهٔ بارد باشد عدول از آن به سوی تضمید کبد به چیزی که مقوی اندک و معطر و مبرد آن بود باید کرد بالجمله اگر تب نباشد اغذیهٔ متخذ به آب غوره و سماق و زرشک و حماضیه و ریباسیه به چوزهٔ مرغ رطب سرد کرده بخورند و اگر کبد متحمل امتلای

صاحب او یک بار نباشد تغریق غذا نمایند و اگر تب باشد بر مزورات زرشک و حماض و آب حصرم و غیره زیادت نکنند و از آنچه بر سبیل دوا دهند ماءالشعیر به سکنجبین ساده است اگر سرفه نباشد و نه در حلق خشونت و نه در معده سبب مانع بود و گاهی به ماءالشعیر جماز خشک و طلع خشک و گاهی عناب و سپستان می‌پزند و بعض اطبا در آب کاسنی بستانی یا بری مروق کرده جو طبخ می‌نمایند و جمیع اهل عراق در علاج این به ماءالشعیر امر می‌کنند و از این به سوی اشیای قباضهٔ حامضهٔ به خوف تضییق عروق و خشونت جرم کبد عدول نمی‌نمایند و آنچه مختار اهل بصره است مداوات او به سکنجبین و آب حصرم و شربت ریباس و رب حماض و مانند آن است ابوماهر به توسط میان این هر دو طریق ایما نموده پس آب کاسنی و طرخشقوق به سکنجبین ساده بنوشند و اگر این کفایت نکند این قرص بخورند گل سرخ تخم خرفه طباشیر تخم کاسنی تخم کشوث عصارهٔ انبرباریس مغز تخم خیار تخم بادرنگ نشاسته صمغ عربی اجزای مساوی و مختلف به حسب حاجت پس زیاده کنند آن را که حاجت به سوی او بیشتر باشد و کم کنند به حسب قلت آن و گاهی در آن اندک کافور زیاده می‌کنند هرگاه مرد جوان و قوت صالح باشد و از آنچه ضماد آن می‌کنند برگ عصی‌الراعی و برگ اسپغول و برگ بارتنگ و برگ آس تر و آب سیب میخوش است همه راجع کرده بر کبد حار ضماد نمایند و گاهی ضماد می‌کنند چون انسان کم‌اشتها ضعیف‌القوه بود بدانچه مذکور شد مع کبک بغدادی بی‌نمک و اگر با آن اسهال باشد بدل ماءالشعیر آب سویق شعیر و بدل آب کاسنی رب سفرجل ساده و رب سیب ساده و رب حصرم و مزورهٔ رمانیه و سماقیه دهند و این ضماد نمایند گل سرخ سه درم پوست به خوشبو پنج درم آس رطب سه درم قسب سفید دو درم کعک خشک بریان سه درم قصب‌الزریره دو درم همه را باریک سائیده به آب سفرجل مدقوق مع پوست سرشته پارچه بر هیئت کبد تراشیده بدان آغشته بر کبد گذارند و اگر تب و اسهال به سوءمزاج حار باشد نظر به اعراض تب نمایند و استدلال از آن بر جوهر او کنند و در تدبیر آنچه مقابل سبب موجب تب باشد زیاده نمایند بعده نظر کنند به سوی نوع اسهال اگر از نوع سبب موجب تب باشد مداوات آن سبب مداوات اوست و اگر مخالف سبب موجب تب بود از نوع جوهر کبد باشد پس در ضماد و دوا و غذا آنچه قاطع سبب اسهال باشد زیاده کنند مثالش این است که اگر در اسهال خون یا چیزی

غسالهٔ لحم تازه آید در آنچه علاج بدان می‌کنند گل ارمنی و قبرسی و مختوم و کهربا و ریوند و مانند آن زیاده کنند و در ضماد هرسه طین مذکور و طین قیمولیا و طراثیث و امثال آن افزایند و باید که در علاج اصلاح کبد حار به دوا و ضماد چیزی از روغن‌ها داخل نکنند و حرانیان رای می‌دهند که پوست سفرجل در روغن گل جوشانیده استعمال کنند و این رای ابوماهر نیست بهر آنکه او رای می‌دهد آنچه جالینوس رای داده که ارخای جوهر کبد به چیزی از ادهان نباید کرد و اگر ضرورت افتد به سوی آنها برای تسکین درد بدان اشیای خوشبو بارد قابض ضم نمایند و اهل جندنشاپور سفوف برای کبد حار ترتیب می‌دهند از برگ کاسنی خشک کرده و برگ طرخشقوق و تخم خرفه و برگ عنب‌الثعلب خشک و امر می‌نمایند که آن را سفوف کرده بر آن سکنجبین سفرجلی بنوشند و ضماد می‌کنند به صندل سفید در آب کاسنی و آب عنب‌الثعلب و برگ و شاخ و گل و بیخ و حب او حل کرده و من آن را با سکنجبین می‌نوشانم و ضماد بدان می‌کنانم و نفع بین عاجل می‌کند و جمیع امراض کبد حار را صالح است عنب‌الثعلب و کاسنی و طرخشقوق و زرشک

علاج امراض کبد از سوءمزاج بارد

و آن ضعف جگر و وجع کبد و سوءالقنیه و استسقاست بهر تسخین کبد معاجین حار همچون فلاسفه و اطریفل کبیر بخورند و مطبوخ بادیان عنب‌الثعلب با گلقند عسلی و بادیان انیسون مصطکی جوشانیده گلقند عسلی داخل کرده بنوشند و اگر مرض قوی باشد همراه سکنجبین بزوری و قرص لک بیاشامند و ایضاً طبیخ نانخواه و کمون و انیسون و ماءالاصول و شربت اصول نوشیدن نافع و یا دواءالکرکم نه ماشه با عرق بادیان نه توله بخورند و از سنبل و بابونه و اذخر ضماد نمایند به گلاب و یا افسنتین و سنبل و اذخر و قسط و سلیخه و گل سرخ و زعفران با روغن سوسن و ناردین آمیخته بر جگر ضماد کنند و اغذیهٔ گرم مثل ماکیان و گنجشک و دراج و تیهو بریان و مطبوخ به نخود و زیره و شبت و دارچینی و خولنجان با نان دهند و دیگر معدلات مقویهٔ حاره مثل نانخواه و کرافس و زرنب و صعتر و زوفای خشک و فقاح اذخر و نارمشک و اصل‌السوس و ریوند و مویز و ساذج هندی و دارچینی و قرنفل بادرنجبویه و حبهٔ‌الخضرا و زرنباد و حب‌الغار و قصب‌الزریره و غافث و عصارهٔ آن و حب بلسان و قرفه و جوزبوا و لادن

و قاقله و بسباسه و بادام و پسته و فندق اکلاً و اذخر و ساذج و سنبل و سعد و مصطکی و زعفران و عود و حلبه و قسط و وج و افسنتین و عصارهٔ آن و اشنه و اظفارالطیب و لک اکلاً و ضماداً و عرق دارچینی شرباً و آنچه در علاج امراض کبد از سوءمزاج بارد رطب مادی بیاید به کار برند اقوال حذاق شیخ‌الرئیس می‌فرماید از آنچه نفع می‌کند صاحبان مزاج بارد کبد را شربت افسنتین به سکنجبین عسلی است و گاهی منتفع می‌گردد بارد کبد به خوردن قرص افسنتین وقت خواب شب و بزور مسخنه معروفه شدیدالنفع است و کذلک نفع می‌یابند به استعمال شیر ناقهٔ اعرابی نه غیر با پنج درم تا ده درم شکرالعشر که این تعدیل جگر و اخراج اخلاط بارد به اسهال و ادرار و تفتیح سده می‌کند و قوی‌تر از این آن است که وقت خواب دواءالکرکم یا دواءاللک یا اثاناسیا یا دواءالقسط و زنجبیل مربی به آب کرفس قرص قسط و لک استعمال نمایند و بر نهار غافث و اسارون دو درم بخورند پس خمر برآن بنوشند واز مطبوخات مطبوخ قسط و افسنتین به روغن بادام شیرین دو درم و روغن پسته دو درم بنوشند و قوی‌تر از این آن است که به روغن ناردین و روغن بادام تلخ و روغن بیدانجیر آن را بنوشند و ایضاً این مطبوخ بگیرند بادیان تخم کرفس انیسون مصطکی هر یک دو درم پوست بیخ کرفس پوست بیخ بادیان هر یک ده درم حشیش غافث افسنتین رومی هر یک پنج درم لک قصب‌الزریره قسط شیرین و تلخ ریوند هر یک سه درم فقاح اذخر چهار درم در چهار رطل آب بجوشانند تا نصف بماند هر روز چهار اوقیه از آن به روغن پسته یک نیم درم و روغن بادام شیرین دو درم بنوشند و گاهی نفع می‌کند ایشان را تضمید به اضمدهٔ حاره و مراهم حاره مثل مرهم اصطمخیقون و ضماد فیلفریوس با ضماد اکلیل‌الملک و ضماد متخذ از مثل قسط تلخ و سنبل‌الطیب و ناردین و وج و حلبه و مانند آن و این ضماد جیدست اشنه انبرباریس مصطکی اکلیل‌الملک سنبل‌الطیب بیخ سوسن گل سرخ مساوی در روغن مصطکی پخته صبح و شام نیم گرم ضماد نمایند و ایضاً فقاح اذخر حب بلسان مصطکی قردمانا حمامه هر واحد سه درخم صبر افسنتین فقاح افسنتین هر واحد شش درخم سنبل‌الطیب سلیخه هر واحد دو درخم ایرسا برگ مرزنجوش هر واحد هشت درخم اشق بیست و چهار درخم و صمغ بطم کندر هر واحد دوازده درخم موم یک نیم رطل روغن حنا به قدر سرشتن و ایضاً حماما اوقیه حب بلسان مقل قردمانا حنا مر کندر زعفران هر واحد یک نیم

اوقیه سنبل شامی دو اوقیه صمغ بطم شش اوقیه کندر ومقل را در شراب حل کنند و زعفران را در آن حل سازند و صمغ بطم در روغن ناردین بگذارند و ادویۀ خشک را سائیده بدان شراب و روغن آمیزند و اندکی موم گداخته بیامیزند و ضماد کنند و ایضاً بگیرند سفرجل آردجو و موم و مغز ساق گوساله و روغن گل و افسنتین و حنا و سنبل و زعفران و اسارون و ایرسا و قرنفل و اشق و مصطکی و علک‌الانباط و مقدار حار و بارد از آن به قدر حاجت مقرر کنند و مرهم سازند و اما اغذیه مغز نان گرم در شراب و در حندیقون ثرید کرده و لحوم خفیفه از لحم عصافیر و قنابر و دراج و کبک و بطون اوز و خصوصاً همه اینها بریان و قلایا مبرز و کرنب مطبوخ در آب به سه طبخ و مبرز به ابازیر مسخنه مثل دارچینی و فلفل و کمون و مانند آن و بر آن سداب مرغابی قطع کرده و احساء متخذ به مثل حلبه و لبوب حاره بخورند و گاهی در اغذیۀ ایشان کاسنی و خصوصاً بسیار تلخ داخل می‌کنند و بعضی گفته‌اند که جاورس شدیدالطبخ ایشان را نافع است و نزد من این صواب نیست و اما نقل از فواکه و مانندآن مثل شاه بلوط است و مویز فربه و پسته خاصه و بعضی گفته‌اند که از پسته و بادام به سبب ثقل اینها بر معده اجتناب باید کرد به سوی قول او در پسته التفات نشایدکرد و لحم حلزون خصوصاً مبرز ایشان را نافع است و از شیر و ماهی و فواکه رطب و لحوم غلیظ اجتناب نمایند صاحب کامل گوید که هرگاه کبد را مرض از سوءمزاج بارد عارض شود باید که آن را قرص ریوند و قرص لک و قرص افسنتین و غیر آن از اقراص که ذکر خواهم کرد با سکنجبین عسلی و با عنصلی به قدر حاجت بدهند و تضمید کبد نمایند به ضماد صبر یا به ضماد اصطمخیقون و غیر آن از اضمدۀ مسخنه که وصف آن خواهم کرد و اگر این فائده نکند ماءالاصول به دواءالکرکم یا دواءاللک یا روغن بادام تلخ یا چیزی از اثاناسیا معمول به کبد گرگ دهند و گویند که جگر گرگ خشک کرده درم چون با ریوند بخورند اوجاع کبد حار و بارد را نفع دهد و تضمید کبد ناشتا به پارچه‌ای که در آب مطبوخ بیخ اذخر و فقاح او و سنبل و اسارون و نمام و مرزنجوش تر کرده باشند باید کرد و این قرص کبد بارد را نافع است مصطکی سنبل اسارون لک مغسول هر واحد سه درم گل سرخ چهاردرم انیسون دو درم عصارۀ غافث افسنتین رومی ریوند چینی هر واحد یک درم زعفران چهار دانگ همه را باریک سائیده به آب کرفس سرشته قرص به وزن یک درم تا یک مثقال سازند و یک قرص با

سکنجبین عنصلی و آب کاسنی تلخ بدهند و آب کاسنی تلخ نافع اوجاع حار و بارد کبدست بهر آنکه در آن تلطیف به سبب تلخی است و بدین جهت مفتح سددست و ایضاً گل سرخ شش درم زرشک سنبل‌الطیب مصطکی عصارهٔ غافث اسارون هر واحد سه درم ریوند چینی زعفران هر واحد یک نیم درم اصل‌السوس لک مغسول هر واحد چهار درم افسنتین رومی دو درم باریک سائیده به آب بادیان یا آب کرفس سرشته به وزن درم قرص سازند و یکی به سکنجبین بخورند و اگر سردی قوی باشد با آن پنج درم تا هفت درم می‌سوسن ممزوج به آب بنوشند و شرب می‌سوسن مفرد نفع می‌کند و این ماءالاصول کبد بارد را نافع است پوست بیخ کرفس پوست بیخ بادیان هر واحد ده درم بادیان انیسون تخم کرفس هر واحد چهاردرم مصطکی سنبل‌الطیب هر واحد دو درم بیخ اذخر و فقاح او حشیش غافث افسنتین رومی حاشا جعده قصب‌الزریره هر واحد پنج درم لک منقی ریوند چینی قسط بحری فوه هر واحد سه درم مویز منقی بیست درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند صاف کرده چهل درم از آن گرفته روغن بادام شیرین و روغن بادام تلخ هر واحد یک درم بر آن چکانیده به اثاناسیا به قدر حاجت بدهند و اگر معذلک طبیعت قبض باشد در ادویهٔ ماءالاصول هلیلهٔ کابلی و تربد کوفته اضافه کنند و قبل نوشیدن آن قدری حب صبر بدهند که آن تلیین طبیعت و تسخین مزاج کند و این ضماد نافع برودت کبدست بابونه اکلیل‌الملک صبر سقوطری شیح ارمنی افسنتین رومی هر واحد پنج درم مصطکی سنبل‌الطیب اسارون قسط سلیخه حب بلسان عود بلسان هر واحد سه درم زعفران دو درم همه را باریک سائیده به روغن سوسن یا روغن قسط یا روغنناردین حسب حاجت موم سرخ در آن گداخته بیامیزند و ضماد کنند و ایضاً بگیرند افسنتین رومی مصطکی بیخ اذخر سنبل صبر سقوطری صندل هر واحد چهار درم حب بلسان عود بلسان میعه سلیخه قسط عود خام سک هر واحد دو درم گل سرخ شش درم لادن یک نیم درم همه را باریک کوفته بیخته به روغن سوسن و موم سرخ به قدر حاجت سرشته بر کبد ضماد نمایند و اگر این ادویه را به می‌سوسن یا به نضوح بسرشند نافع بود و غذا صاحب این علت را دراج و تیهو و نخود آب به زیت مغسول و زیره و شبت و دارچینی و خولنجان یا مطنجن برآن شراب ریحانی پاشیده دهند و اگر نان مبلول به شراب ریحانی بخورند نافع باشد و شراب و حندیقون بنوشند و از بقول نعنع و کرفس و بادیان و

بادرنجبویه و مانند آن مفید بود مسیحی در سوءمزاج بارد کبد نوشته کـه اگـر در اینجـا انطـلاق طبیعـت و انتفـاخ اجفان و اطراف باشد این قرص بدهند سنبل‌الطیب عصارهٔ غافث مصطکی عصارهٔ افسنتین بادیان انیسون هـر واحـد دو درم ریوند ده درم قرص سازند هر واحد به وزن یک مثقال و هر روز یکی با سکنجبین عـسلی بدهنـد و تـضمید کبد به سنبل‌الطیب مصطکی و سعد و اذخر و قصب‌الزریره و زعفران و مر و مصطکی به شراب نمایند و اغذیهٔ غلـیظ و بارده ترک کنند و اگر کفایت نکند این قرص بخورند لک ریوند هـر واحـد سـه درم سـنبل تخـم کـرفس نـانخواه مصطکی اذخر ابهل مغز بادام تلخ قسط فوه عصارهٔ غافث افسنتین اسارون جنطیانا هـر واحـد یـک نـیم درم قـرص ساخته یک مثقال به این ماءالاصول بخورند پوست بیخ کرفس پوسـت بـیخ بادیـان هـر واحـد ده درم بادیـان تخـم کرفس هر واحد پنج درم سنبل گل سرخ هر واحد سه درم در دو رطل آب بجوشانند تا دو ثلث رطـل بمانـد صـاف کرده به قدر سی درم با قرص بنوشند مصنف حاوی صغیر گوید که هر صبح جلاب از بادیان سه درم و گلقند عسلی ده درم بنوشند و غذا مزورهٔ نخودآب و مغز قرطم بلحوم چوزهٔ مرغ و کبک و تیهو بخورند و این دوا مـسخن کبـد و مدر بول است سنبل‌الطیب مصطکی تخم کرفس اذخر انیسون مغز بادام تلخ قسط بحری هـر واحـد دو درم عـصارهٔ غافث فلفل زنجبیل هر واحد نیم درم کوفته بیخته قرص سازند و یک درم به این ماءالاصول بخورند بیخ کرفس بیخ بادیان هر واحد ده درم تخم کرفس بادیان انیسون هر واحد چهار درم بیخ اذخر حشیش غافث حاشا جعده هر واحد پنج درم مویز منقی بیست درم همه را در سه رطل آب بپزند تا به یک رطل آید صاف نموده سی درم از آن بنوشند و اگر به آن اسهال مفرط باشد بگیرند حب‌الرشاد تخم ریحان صمغ عربی هر واحد یـک درم بریـان کـرده در گـلاب آمیخته بخورند و غذا قلایا متوبله مبرزه و گرتاج تیهو یا دراج یا کبک بخورند و این قرص وجع کبد بارد و سـوءمزاج آن را نافع است افسنتین رومی ریوند چینی هر واحد سه درم گل سرخ چهار درم سنبل‌الطیب اسارون لک مغـسول هر واحد درم کوفته بیخته به آب کرفس سرشته قرص سازند شربتی یک مثقال یا بگیرند سکنجبین عنصلی ده درم و در آب گرم حل کرده بنوشند و غذا مزورهٔ از زیرباج معمول به لحوم تیهو یا دراج و این قرص نیز این علت را نـافع است لک مغسول اصل‌السوس تخم کاسنی هر واحد چهار درم سنبل اسارون عصارهٔ غافث زرشک هر واحد سـه درم

ریوند چینی بادیان هر واحد یک نیم درم گل سرخ شش درم زعفران نیم درم باریک سائیده به آب بادیان قرص سازند شربتی مثقال با سکنجبین بزوری ده درم و تضمید کبد به این ضماد نمایند بابونه اکلیل‌الملک سنبل‌الطیب قسط تلخ سلیخه هر واحد سه درم باریک سائیده به روغن سوسن با روغن قسط یا روغن ناردین آمیخته ضماد نمایند مؤلف شفاءالاسقام می‌نویسد که در بارد شربت پوست بیخ کاسنی به قرص انبرباریس ریوندی و جلنجبین یا شربت دینار به شربت اصول شراب ریحانی اگر برد مستحکم باشد والا شراب رقیق به شکر کافی است و شم ادویهٔ خوشبو مثل سنبل و قرنفل و زعفران استعمال نمایند مویز با تخم و دارچینی و آب کاسنی به عسل و نفس کاسنی به عسل و اغذیهٔ مثل قلایا و مطنجنات و مشویات از لحوم خفیفه مثل گوشت ماکیان و بچهٔ آن و غیره مبزر و ترب مفتح سدد و کبدست و مویز با تخم مقوی و مسمن آن است و کذلک پسته و نانخواه جگر را خیلی نافع و در اغذیهٔ ایشان کاسنی غیرمغسول و بادام استعمال کنند و زیرباج غذای مشترک است اوجاع کبد حار و بارد را حسب میل به حلاوت و حموضت و طعام متخذ از مویز و ناردانه به غایت مفید طبری گوید که طبیب از سوءمزاج بارد کبد حذر کند بهر آنکه شئ غریب برای کبدست چه مزاج اصلی او حار رطب است و چون بارد گردد در جوهر خود متغیر شود و تغیر در جوهر مؤدی به فساد افعال طبیعی او می‌گردد و از آن احاطهٔ او مر غذا و خون را فاسد می‌شود و جوهر دم متغیر می‌گردد پس رقیق بارد می‌شود و مؤدی به استسقای لحمی می‌گردد و علاجش این است که اگر سببی مانع نباشد شراب صرف خوشبو بنوشند و اصلاح غذا و میل او بدانچه مسخن باشد مثل لحم سرخ به زیت بریان و ماءاللحم که به افادیه مثل دارچینی و قرنفل و قاقلهٔ صغار و مانند آن خوشبو کرده باشند و این ضماد نمایند عنبر مصطکی سنبل ناردین قصب‌الزریره طالیسفر کوفته بیخته بر دو وجه ضماد نمایند یا به روغن ناردین یا روغن بلسان مخلوط کرده بر پارچه مقطوع بر هیئت کبد مالیده و یا موم روغن به روغن ناردین ساخته ادویهٔ مخلوط نموده به دستور بر جگر نهند و درین باب روغن معروف به روغن اشهب استعمال کنند و آن این است بگیرند روغن یاسمین روغن خیری و در آن این افاویه بجوشانند سنبل قرفه قرنفل جوزبوا دارشیشعان قاقلهٔ صغار و کبار و زرنب مصطکی و عنبر بعده روغن صاف کنند و ثفل را بسایند باریک و بر آن روغن باز اندازند و مثل ربع آن روغن به آن

خالص داخل کرده در دیگ مضاعف به آب گرم باز بجوشانند و سرد کرده این روغن در کبد بارد استعمال کنند و اگر به این ادهان اشیای قابضه و خوشبو اضافه نکنند استعمال او در کبد جائز نبود بهر آنکه روغن مرخی جوهر کبدست و بالجمله باید دانست که در تسخین دماغ و در تبرید جگر و قلب و در تسخین فم معده در تبرید و تسخین انثیین و در تبرید طحال عندالحاجت مبالغه نکنند بهر آنکه این اعضای شریفه در اصول افعال کثیرالافتقار و محتاج به دوام فعل‌اند پس هرگاه اکثر از آنچه واجب است سرد یا گرم شوند ضرر به افعال این اعضا رسد و مؤدی به فساد می‌شوند که تلافی آن دشوار گردد و از آنچه در کبد بارد استعمال کنند و برای او از آن فائق یافته نشد تریاقی است که حرانیان برای اوجاع کبد ساخته‌اند و تریاق کبیر نیز نافع است و معجون متخذ به جگر گرگ و آن اثاناسیاست نیز برد کبد را نافع است و هرگاه سببی مانع برد را نباشد چیزی موافق‌تر از شراب کهنه نیست و شرب او به اعتدال باید و ابوماهر شرابی برای برد کبد ساخته و اگر مانعی می‌نمود استعمال آن می‌نمود و آن این است که بگیرند راسن خشک قوی‌الحرارهٔ آمیزند و در اصحاب کبد بارد استعمال نمایند و اگر برد کبد با اسهال باشد این قرص دهند قرظ طراثیث هر واحد دو درم شاه بلوط جریش کرده بریان نموده سه درم همه را سائیده مثل آن دقاق کندر آمیخته قدری از آن بخورند و اگر قاروره حار باشد دلالت کند بر آنکه سبب فاعل اسهال غیرسبب برد کبدست پس مطفیات مسکن حدت بنوشانند و اگر قوت احتمال کند حقنهٔ مسکن بعمل آرند اگر قاروره سفید بود دلالت کند بر آنکه سبب فاعل اسهال سبب برد کبدست پس بر مداومت کبد اقتصار نمایند و در ضماد کبد ادویهٔ شدیدالقبض زیاده کنند و در آن چیزی از ادهان استعمال کنند و هرگاه با برد کبد تب باشد نظر به سوی سبب فاعلی تب کنند پس اگر تب عرض تابع برد کبد باشد مداوات و عنایت برد کبد بود و اگر سبب فاعلی تب غیرسبب برد کبد باشد قصد قطع سبب تب کنند و از اسخان کبد غافل نشوند بلکه دوا مرکب از مسخن کبد و قاطع سبب تب به عمل آرند و میان ضرر کبد و ضرر تب نظر کنند پس اگر ضرر برد کبد بیشتر باشد عنایت به اسخان آن اوفر و اکثر نمایند و اگر ضرر تب اکثر باشد عنایت به مداوات قطع سبب آن بیشتر باشد

علاج امراض کبد از سوءمزاج یابس

و آن ضعف جگر و وجع کبد و استسقاست به هر ترطیب مرطبات معروفه از اغذیه و بقول و اطلیه و ضمادات و اشربه به کار برند و میل به آنها به سوی اعتدال یا حر یا برد و به قدر حاجت کنند مثلاً لعاب اسپغول و شیرهٔ تخم خرفه با شربت نیلوفر و خشخاش بیاشامند و یا عرق گاؤزبان و بید ساده هر یک هفت توله با شربت نیلوفر چهار توله بدهند و ماءالجبن نعم‌المرطب است و شیر بز و خر کثیرالمدح است و برگ عنب‌الثعلب تر را خاصیت عجیب است در ترطیب جگر و ماءالشعیر به روغن بادام نافع بود و ماءاللحم نیز مفید و شیرهٔ تخم خیارین و مغز تخم کدو نیز نافع و قیروطی از آب کدو و آب برگ خرفه و کاسنی و کاهو به روغن بنفشه و کدو و بادام و موم ساخته بر جگر طلا نمایند و یا گل کاسنی و نیلوفر هر یک دو توله به شیر بز ضماد کنند و اغذیهٔ مرطبه مثل مغز سر حلوان و باقلا مقشر و کشک شعیر مقشر و بقول مرطب مثل اسفاناخ و برگ کاهو و برگ خطمی به روغن بادام دهند و یا شوربای بچهٔ بز یا برنج بدهند و کدو با گوشت بزغاله مفید ماهی تازه سودمند اگر هر صباح حریرهٔ آب سبوس و نبات و روغن بادام بنوشند بهتر باشد و از اشربه و اضمده که اصحاب دق را بدان علاج کنند اختیار نمایند لیکن در آن دوای قابض و خوشبو برای تقویت جگر مخلوط سازند و باید که در ترطیب افراط نکنند تا به سوءالقنیه و ترهل و استسقای لحمی نه انجامد اقوال حکما صاحب مغنی گوید که علاجش به احسای متخذ از حنطهٔ محروسه بلحوم حملان یا جدی نمایند و به خوردن مسکه با شکر و نوشیدن شیر امر کنند و بر ترطیب بدن تحریص نمایند و در علاج آن اهمال نکنند والا امر مفضی بدق گردد ایلاقی گوید که علاج این دشوارست و محتاج به تدبیر مرطب باشد و آب انار شیرین به روغن بادام و ماءالشعیر و آب گندم و روغن بادام و زرده بیضه نیم‌برشت و ماءالقرع و آب هندوانه و ماءالخیار و لعاب اسپغول باید داد و اگر احتیاج به چیزی معتدل باشد لعاب تخم ریحان ماءالجبن و پنیر تازه و شیر تازه با شکر وگوشت بزغاله دهند و آنچه برای مرض شیخوخی مذکور گردد سودمند بود و آب ممزوج به جلاب یا آب انار شیرین بنوشند ابن الیاس گوید که هر صبح جلاب از شربت نیلوفر و شربت خشخاش و شربت بنفشه یا شیرهٔ تخم خرفه یا شکر سفید بدهند و غذا حسوء نشاسته گندم و مغز بادام و شکر سفید با مزورهٔ کدو به گوشت جدی یا با کارع جدی دهند و یا هر روز دماغ جدی بگیرند و با نان سمید بخورند یا مزورهٔ ماش و اسفاناخ و

کدوی تر و ملوخیا به روغن بادام و یا ماهی کوچک هاربا یا رضراضی بدهند و تضمید کبد به قیروطی و روغن بنفشه و روغن کدو و آب کاسنی و آب کدو و موم صاف نمایند طبری گوید که سوءمزاج یابس کبد سریع‌الزوال است تا وقتی که مستحکم نگردد به دو سبب یکی آنکه سریع‌الانفعال است مر حرارت را و کذالک برودت را و هر گاه کبد بارد گردد به سوی ترطیب اقرب از یبوست بود و هرگاه گرم گردد به سوی قبول ترطیب قریب‌تر باشد و سبب ثانی آن است که مداوات آن ممکن است اگر گرم به اعتدال نمایند بعده ترطیب کنند و اگر خواهند ترطیب به اعتدال نمایند بعد از آن تسخین کنند اگر محتاج به سخونت باشد و اگر خواهند ترطیب آن نمایند پس تبرید آن کنند اگر محتاج به برودت بود و اگر خواهند ترطیب نمایند پس ترک کنند اگر مستغنی از تسخین و تبرید باشد و علاج این نقل مریض به سوی بلد رطب است و اقتصار بر اغذیهٔ مرطبه مثل دماغ جدی و ماکیان جوان و باقلای مقشر مطبوخ به روغن بادام و کله پایچه جدی مطبوخ در تنور با جو مقشر و از بقول کاهو و کاسنی تازه سرمق و بقلهٔ یمانی شاخ خرفه و مانند آن و از ادویه شربت خشخاش و خشخاش رطب و یابس استعمال آبزن و از شراب شراب رقیق ممزوج که سفیدرنگ رقیق‌القوام بود و حدیث نباشد و از آنچه تضمید مثل این کبد می‌کنند تخم خرفه است و آن را سوده به لعاب اسپغول مخلوط سازند و پارچه آلوده بر جگر نهند و بعضی اهل حران چون مانعی نمی‌بود اسفنج را در شیر زنان آغشته بر مثل این کبد می‌نهادند و خیلی نفع ظاهر می‌شد و ایضاً معالجهٔ این در نوع سوءمزاج حار یابس و بارد یابس نیز بیاید و از آنچه برای این مزاج استعمال می‌کنند حقنه به روغن بنفشه و آب کشک جو و آب حلزون است بگیرند از کشک یک کف و از حلزون کف کبیر و هر دو را در دیگ بجوشانند تا مهرا شود پس آب او صاف کرده بر آن روغن بنفشه انداخته خوب ممزوج نموده حقنه کنند که این به غایت مرطب است و استعمال این نشاید مگر آنکه یبس به نهایت باشد و بر سائر کیفیات کبد مستولی بود چون مانع نبود و در جگر حرارت معتدل باشد در خوردن فواکه رطب مثل امرود و شفتالو و علیق و انگور سفید که شیرینی او مفرط نشده باشد و آلو شیرین و میخوش و تربز کم‌شیرین و مغز خیار و بادرنگ باک نیست و اگر حرارت کبد ضعیف ناقص از اعتدال باشد صاحب او چیزی از این فواکه استعمال ننمایند که آن مورث ورم کبد و سدد خواهد شد و اسهال کبدی یابس مزاج جگر کمتر

حادث می‌شود و اگر حادث شود و قطع آن سهل بود بهر آنکه جوهر کبد یابس مزاج به سوی عفونت و سخافت متغیر نمی‌شود و آنچه از اسهال حادث می‌شود فضول می‌باشد چون منقضی شود منقطع گردد اگر در آن خطا واقع نشود

علاج امراض کبد از سوءمزاج رطب

و آن ضعف کبد و سوءالقنیه و استسقاست بهر تجفیف طبیخ انیسون و مصطکی و اصل‌السوس و بادیان با سکنجبین بزوری و دواءالکرکم دهند و اطریفل کبیر و جوارشات گرم حسب حاجت به کار برند و خبث مطبوخ کثیرالنفع است و یا ماءالعسل نیم پاؤ نیم‌گرم بنوشانند و از مویز و سعد هر دو برابر ضماد کنند و غذا شوربای گنجشک به نان سازند و دیگر اغذیه منشفه مجففه مثل گوشت کبک و تیهو و دراج به قرنفل و دارچینی و قاقله و زعفران خوشبو ساخته و مثل مصوص و قلایا متوبله و کروناج دهند و ریاضت و تقلیل غذا و آب و ترک طعام شب کنند و ماءالعسل بنوشند و از البان اجتناب نمایند و هرچه در ابتدای استسقا به کار آید به عمل آرند و باید که در تجفیف مبالغه نکنند تا به ذلول مؤدی نگردد و به قول جالینوس و اعلاج این تهادن ننمایند که چون این سوءمزاج طول کند مفضی به استسقا گردد اقوال اطبا سعید گوید اگر سوءمزاج رطب باشد آبی که در آن عود و مصطکی و پوست بیخ درخت غار و انیسون جوشانیده باشند بنوشند غذا نخودآب و یا زیرباج دهند و اگر رطوبت کثیر باشد قدری دواءالکرکم با سکنجبین عسلی بدهند و اگر قوت ضعیف گردد به کبوتربچه غذا سازند و شراب کهنه صرف بنوشند و در امر او اهمال نکنند که طول او مفضی سوءالقنیه است محمد ابن الیاس و خجندی می‌نویسند: که هر صبح جلاب از بادیان و تخم کرفس و اصل‌السوس هر واحد سه درم و گلقند عسلی ده درم با سکنجبین بنوشند و غذا نخودآب گوشت دراج و یا بچه مرغ به مغز قرطم و دارچینی یا قلایای متوبلهٔ مبزره بخورند و یا هر صباح جلاب از گلقند عسلی ده درم و آب بادیان سبز ده درم بنوشند و اطریفلات بخورند و این دوا نافع است خرنوب نبطی بادیان تخم کرفس هر یک سه درم سنبل‌الطیب پنج درم ادویه را کوفته بیخته در آب بادیان یا آب کرفس سرشته یک مثقال با سکنجبین بزوری دهند و غذا زیرباج به لحوم تیهو و کبک و دراج بخورند طبری گفته که سوءمزاج رطب کبد اگرچه

سریع‌الزوال است لیکن عظیم‌الخطرست اما سرعت زوال او به سبب انفعال او از حرارت و برودت است و چون رطوبت سریع‌الانفصال بود سریع‌التغیر باشد و سریع‌التغیر و سریع‌القبول برای آن باشد که طبیب بدان مقابلهٔ او نماید بهر آنکه اگر ارادهٔ تسخین او کند حرارت را به سرعت قبول نماید و چون حرارت قبول کرد ازالهٔ رطوبت سهل گردد و چون محتاج تبرید باشد برودت را به سهولت قبول کند و چون برودت را قبول کند تجفیف او سهل شود و بهترین چیزی که بدان تدبیر او نمایند اقتصار به اغذیهٔ ناشفه است مثل قلایای محرقه به لحوم حملان و شراب کهنه چون مانع از آن نباشد و آن را اجماع ایذا ندهد مگر آنکه کبد عدیم‌الحرارهٔ باشد و از جیدترین چیزها که بدان‌ستدلال بر رطوبت کبد نمایند سرعت جمود خون صاحب او در گرما و سرما هنگام فصدست و استسقا در علاج این مزاج عند ذکر مزاج حار رطب و بارد رطب خواهم کرد

علاج امراض کبد از سوءمزاج حار رطب

و آن ضعف جگر و وجع کبد وتبثر کبدست در ساذج هرچه در سوءمزاج حار و رطب مسطور شد هر دو حسب حاجت مرکب ساخته استعمال نمایند و اگر مادی باشد فصد با سلیق از دست راست کنند و اگر فصد مانعی باشد حجامت نمایند و شیرهٔ کاسنی و خیارین و خرفه هر یک نه ماشه با سکنجبین ساده چهار توله بنوشانند و غذا خرفه و پالک با نان دهند و بعد سه چهار روز تلیین طبع به طبیخ هلیله و مغز خیارشنبر و یا نقوع تمرهندی و آلو بخارا و ترنجبین و مغز فلوس و مانند آن کنند بعده هر تعدیل شیرهٔ تخم کاسنی و خرفه با سکنجبین و یا قرص طباشیر به آب سیب و شربت حماض بدهند و آرد جو و عدس و فوفل و صندلین و گل سرخ هر یک یک توله به آب کدو و خیار و بادرنگ سرشته ضماد کنند و غذا آش جو با شربت نیلوفر دهند و آنچه در صداع دموی مذکور شد در این جا هم مفیدست شیخ می‌فرماید مبروداتی که درآن قدری قبض و نشف باشد از اغذیه و ادویه استعمال کنند و اگردر اینجا مواد بود ایضاً آنچه به لطف او باشد و اگرچه در آن نشف نبود مثل ماءالجبن و شکر طبرزد استعمال نمایند و بگیرند عصارهٔ شجر عنب‌الثعلب و کاکنج به قدر پنجاه یا چهل با دو مثقال صبر سقوطری و کمتر از آن برای ضعیف و یا نصف مثقال ایارج یا دو استار خیارشنبر در سکرجهٔ آب عنب‌الثعلب با آب کاسنی حل کرده و یا خیارشنبر تنها

در آب کاسنی یا آب بادیان و آب عنب‌الثعلب جرجانی و ایلاقی می‌نویسند: مزاج خون گرم ترست و تولد او در جگر بهر آنکه مزاج جگر نیز گرم و ترست بدین سبب این مزاج جگر را مزاج غریب نیست بلکه طبیعی است لـیکن اگـر افراط کنند علامات غلبهٔ دم پدید آید و در بدن و خصوصاً در جگرگرانی آرد پس اول رگ بـا سـلیق زننـد و شـربت عناب و سکنجبین ساده و شربت ریباس دهند و تنقیه به ماءالجبن و آب عنب‌الثعلب و آب کاسنی و خیارشنبر باید کرد و اگر یک درم ایارج فیقرا و پانزده درم فلوس خیارشنبر یا بیست درم در آب عنب‌الثعلب حل کرده دهند صواب باشد و طعام طفـشیل و کـاهو و سـماقیه و زرشـکیه فرماینـد گیلانـی گویـد بداننـد کـه در ایـن علـت صـاحب او کثیرالحمیات به سبب اسراع عفونت به سوی حرارت و رطوبت و تعفن جوهر خون او می‌باشد پـس اگـر آن را قیـام کبد به هم رسد جوهر کبد به سرعت تحلیل گردد و علاجش فصدست اگر ممکن باشد والا حجامت کننـد و تقلیـل غذا و صوم اختیار نمایند و اغذیهٔ سرد خشک مثل حموضات به مانند رمانیه و سماقیه و عدسیه و جاورسـیه تنـاول کنند و اگر در آنجا امساک طبیعت باشد آب انارین به شحم افشرده نیم رطل یا بیست درم شکر و بـا خیارشـنبر در آب کاسنی و آب عنب‌الثعلب مالیده بنوشانند و اگر به دوای قوی‌تر حاجت افتد مطبوخ هلیله بدهند و یا گیرنـد آب عنب‌الثعلب و کاکنج به قدر پنجاه درم به اندک ایارج فیقرا دهند و اطریفل صغیر به شکر ساخته نافع است خجندی گوید که اگر سوءمزاج دموی باشد فصد باسلیق ایمن کنند و اگر ابطی گشایند بهتر باشد چون قوت و سـن و زمـان مساعدت کند و اشربهٔ مطفیه که در صفراوی بیاید و سکنجبین به آب سرد بنوشند و به ماءالشعیر مخلوط که با تقویت تبرید کبد و عسل و جلای او جمع گـردد و آب کاسـنی بـستانی از انفـع ادویـه بـرای حـرارت کبدسـت یـا سکنجبین بنوشند و آب تمرهندی به شکر طبرزد و عصارهٔ خرفه به شربت انار و آب انار به شحم آن مفید و بالجمله علاجش قریب از صفراوی است خضر گوید: که اگر غلبهٔ خون باشد فصد باسـلیق نماینـد از جانـب محـاذی جگـر و آب‌های بعض به قول مسکنه مثل آب کاسنی و آب عنب‌الثعلب یا ماءالقرع و آب انار بدهند و برای تلیین خیارشـنبر و شیرخشت به آب عنب‌الثعلب بنوشند طبری گوید که روفس کبیر از بعض ادائل ذکر کرده کـه مـزاج حـار رطـب جگر را سوءمزاج کبد نمی‌گویند و این کلام قابل التفات نیـست بهـر آنکـه از فـساد مـزاج خـروج و از اعتـدال اراده

می‌کنند پس هر کیفیت که از اعتدال مطلق یا از اعتدال خاص خارج گردد آن سوءمزاج است که ضرر رساند و کلام ما در حرارت و رطوبت فقط نیست بلکه کلام ما در زیادت حرارت برمقدار واجب است و علاجش مقابله به اغذیهٔ بارد یابس است و کذلک تنقیه به هلیلهٔ کابلی و افسنتین و افنیمون و مانند آن و موافق‌ترین اشیا در معالجهٔ فصد باسلیق است و تضمید کبد او به ضماد بارد یابس خوشبو مجفف مثل قنب و کعک و آس و جلجلان و صندل سرخ و اندک کافور و پوست بهی و آب او و برگ انبرباریس و مانند آن باید کرد و اگر اسهال حادث گردد در ضماد قرظ و طراثیث و عدس و قشار کندر زیاده کنند و حسب قاروره او و آنچه مقابل سبب موجب باشد لازم گیرند مثالش این است که اگر قاروره سرخ باشد و اسهال کبدی حادث گردد به آب سویق که در آن با جو اناردانه بریان و خشخاش بریان و جفری خشک پخته باشند لزوم نمایند و غذای او کعک مبلول بعد بریان کردن او که بر آن بادام بریان انداخته باشند باید کرد و این اسهال را دفعهً قطع نکنند بلکه قطع مع اصلاح مزاج کبد او نمایند و صاحب او شراب کمتر خورد و اگر بخورد بسیار کهنه نباشد و نه حدیث غلیظه بود و بادام نافع به مثل این مزاج است وشاه بلوط و عناب و بهی و امرود قابض و هر چه در آن قبض به غیر تولید ریاح باشد نافع مثل این مزاج است و اگر صاحب او در ماکول و مشروب بر تقلیل مفرط مانع از حرکت که انسان به سوی آن محتاج است اقتصار نکند و یا طبیب از مراعات این مزاج تساهل کند امن نباشد از فساد جوهر کبد آن و تعفن او پس یکی از دو امر پیدا گردد یا استسقای زقی یا اسهال که منقطع نشود تا آنکه هلاک گردد پس واجب است که از مراعات او بدانچه ذکر کردم از اقتصار در ماکول و مشروب و مراعات استفراغ موافق و استعمال چیزی که حرارت و رطوبت جگر کم کند از اغذیه و ادویه و فصد غافل نباشد

علاج امراض کبد از سوءمزاج حار یابس

و آن ضعف جگر و وجع کبد و ورم جگر و تبثر کبد و اسهال کبدی است در ساذج هر چه در سوءمزاج حار و یابس مفرد گذشت حسب حاجت به کار برند و در مادی به مسهل صفرا یا مطبوخ فواکه با ریوند چینی و خیارشنبر تنقیه نمایند و یا شربت ورد مکرر و شیرخشت و ترنجبین و تمرهندی با مغز فلوس و بدون آن در آب کاسنی سبز و

عنب‌الثعلب سبز حل کرده روغن بادام داخل نموده بدهند و گاهی این ادویه در نقوع یا مطبوخ بارد حل کرده می‌دهند و هرچه در دموی گذشت سوای فصد به کار برند و نزد ضرورت فصد نیز جائزست و یا تنقیهٔ بدن به مطبوخ هلیله و تمرهندی و یا نقوع آلو کنند و ضماد به تراشهٔ کدو و خیار و برگ خرفه و عنب‌الثعلب هر یک نیم توله صندل سفید گشنیز خشک تخم کاسنی فوفل هر یک هفت ماشه در گلاب سازند و شیرهٔ مغز تخم کدو و تخم خیارین و مغز تخم تربز هر یک نه ماشه لعاب بهدانه سه ماشه شربت نیلوفر چهار توله اسپغول نه ماشه دهند و همین نمط سه چهار روز داده جهت تعدیل قرص زرشک سه ماشه و شربت لیمون یک توله بلیسانند و عرق فواکه و زرشک و صندل هر یک سه توله شربت انارین سه توله دهند و غذا کدو و خیار که به ترشی انبه ترش کرده باشند و یا پالک یا برنج خورانند و به جای آب بر عرق کاسنی و گلاب اکتفا نمایند و بعد اصلاح بدن غذا بچهٔ مرغ به آب انار دهند و به قول جالینوس اگر در اینجا قبض باشد سفوف بنفشه سه درم به آب عنب‌الثعلب و اگر لین باشد قرص طباشیر قابض به رب به دهند و اگر سعال نیز باشد با حب سعال بدهند بوعلی سینا می‌نویسد که صاحب او اغذیهٔ بارد و رطب و بقول بارد رطب و خصوصاً کاسنی استعمال کند و از آنچه در آن برودت و قبض شدید باشد اجتناب نمایند و آنچه بسیار نافع است شیر خرست که از آن ضعیف تا هفت استار به اندک شکر طبرزد و غیرکثیر بنوشند و قوی تا ده استار بیاشامد و مراهم و اضمدهٔ بارد رطب به عمل آرد و با وجود این همه در ترطیب مبالغه نباید کرد که از آن ارخا به هم رسد و باید که از ابزار وزیره و توابل و پسته بسیار اجتناب کند و اما پستهٔ اندک مضرت نمی کند به مناسبت و از لحوم غلیظ و اعضای غلیظ از لحوم جید مثل کبد و طحال احتراز کند ایلاقی و جرجانی گویند که اگر سوءمزاج با ماده باشد اول استفراغ به مطبوخ هلیلهٔ زرد و آلو سیاه و خرمای هندی و شیرخشت کنند و آب لبلاب یا آب عنب‌الثعلب با آب کاسنی به فلوس خیارشنبر و شکر مسهل لطیف است و ماءالجبن با سفوف هلیله و شیر شتر نیز با سفوف هلیله آن را که تب نباشد دادن صواب باشد روز اول چهل درم ماءالجبن به سه درم سفوف و روز دوم شصت درم و هر روز بیست درم زیاده کنند تا روز هفتم و نسخهٔ هر دو سفوف هلیله همآن است که در سوءمزاج حار در قول مجوسی گذشت و به قول جرجانی بعد تنقیه شیر خر و شکر دهند و در کشکاب کدوی تر

پخته با روغن بادام و بنفشه و نیلوفر و ماءالقرع به آب انار ترش آمیخته و آب هندوانه و ماءالخیار و لعاب اسپغول با شکر و طعام قلیهٔ کدو خیار و سماق و کاهو اسفاناخ و کشک جو و بیضه مرغ نیم‌برشت با زرده و سفیده با روغن بادام و شکر دهند ابن الیاس گوید که اگر سوءمزاج کبد با مادهٔ صفراوی باشد باید که اسهال به این مطبوخ نمایند سنای مکی بنفشه هلیلهٔ زرد هلیلهٔ کابلی گل سرخ هر واحد پنج درم نیلوفر تخم کاسنی هر واحد سه درم آلو بخارا عناب هر واحد بیست عدد تمرهندی بیست درم تخم کشوث سه درم در سه رطل آب بجوشانند تا به یک رطل آید و در آن خیارشنبر پانزده درم و ترنجبین بیست درم مالیده صاف کرده سحرگاه بنوشند و کبد را به صندل سرخ و سفید و آرد جو و بنفشهٔ نیلوفر گل سرخ هر واحد سه درم کافور ریاحی نیم دانگ کوفته بیخته به آب کاسنی و آب حی‌العالم یا آب خرفه یا آب گشنیز سرشته ضماد کنند و اگر به آن سعال باشد هر صبح جلاب از تخم کاسنی سه درم و بنفشه پنج درم و شکر سفید ده درم و ترنجبین ده درم بنوشند و غذا مزورهٔ ماش به مغز بادام و اسفاناخ یا کدو تر دهند و اگر به آن اسهال باشد هر صبح قرص طباشیر قابض یک مثقال به رب به یا رب آس یا رب سیب هر چه از این حاضر باشد ده درم بدهند و مزورهٔ ماش مقشر بریان و مغز بادام مقشر بریان به لحم ماکیان سازند و این ضماد به کار برند صندل سرخ و سفید فوفل رامک اقاقیا گلنار جفت بلوط هر واحد سه درم کوفته بیخته به آب بارتنگ و به آب عصی‌الراعی یا آب لف انگور سرشته ضماد بر معده نمایند و غذا مزورهٔ سماق و مغز بادام بریان و اندک شکر سفید و یا مزورهٔ زرشک و مغز بادام دهند و این قرص نافع حرارت کبد و لهیب در آن است زرشک ده درم گل سرخ و طباشیر هر یک پنج درم سائیده به لعاب اسپغول قرص سازند و دو مثقال به سکنجبین ساده ده درم بخورند خجندی گوید که اگر ماده صفراوی باشد اسهال به مطبوخ هلیلهٔ زرد و غیرآنکه در قول ایلاقی گذشت باید کرد و شیر شتر با سفوف هلیله دهند و نسخهٔ سفوف مذکور همآن است که در سوءمزاج حار در قول مجوسی مذکور شد مگر تخم کاسنی دو درم عوض بادیان و وزن انیسون نیم درم است و نوشته که سه درم از این سفوف با چهل درم شیر رماک یا ماءالجبن به ترنجبین یا به شربت دیناری بدهند بعد از این نسخهٔ قرص زرشک که در قول سید در سوءمزاج حار مذکور شد نگاشته لیکن لک مغسول پنج درم عوض گل سرخ در آن داخل کرده ابن علی

گوید که اگر علامات غلبۀ صفرا ظاهر گردد پوست هلیلۀ زرد و خیارشنبر و شیرخشت به آب عنب‌الثعلب دهند و غذا ماءالشعیر و اسفاناخ و برگ خرفه سازند و اگر تسکین نیابد بعد استفراغ قرص طباشیر کافوری در شربت انار بدهند و تضمید کبد به آب عنب‌الثعلب و روغن گل و صندل یا بنفشه و زرورد وکافور نمایند و افراط در تبرید نکنند تا صلابت و سده حادث نکند و برای حمی کبد این نسخه‌ای از املای استاد من است تخم کاسنی تخم خیارین هر واحد مثقال در عرق گاؤزبان چهار اوقیه شیره برآورده و شربت پوست بیخ کاسنی دو اوقیه داخل کرده نصف آن صبح و نصف شام بدهند طبری گوید که صفرا در کبد حار یابس کثرت کند و تجوید هضم صاحب آن نماید و احتداد خون او و احمرار لون او و مائل به سیاهی اندک سازد و صاحب او قوی‌البدن جیدالحرکت قوی بر احتمال که متوسط‌الفعل بود و اکثر فرزند نرینه از او زاید و صاحب این مزاج را در شباب او قی صفراوی و اسهال صفرا و بثور و ورم حمره و نمله و فلغمونی عارض شود و این مزاج اگرچه سریع‌القبول برای معالجه است لیکن شدیدالخطر محدث این امراض صعب است و خون صاحب این مزاج اکثر مستحیل به صفرا می‌گردد و تدبیر صاحب این مزاج باید که مائل به اشیای مبردۀ مرطبه مثل ماءالشعیر باشد و در غذا اسفاناخ و کدو و سرمق و قطف دهند و از آنچه تنقل بدان کنند جمازست و نفع می‌کند آن را آلو بخارا و هرگاه احتیاج به سوی استفراغ افتد باید که تمرهندی و آلو و تخم کشوث و کاسنی و هلیلۀ زرد و برگ لبلاب و مانند آن کنند و اگر صاحب این مزاج ضعیف باشد و محتاج استفراغ بود به نقوع مشمش و آب کاسنی و فلوس خیارشنبر و مانند آن تنقیه نمایند و صاحب این مزاج محتاج به ریاضت عنیف نیست بلکه هر قدر که ریاضت او کم شود بهترست و اوفق شراب برای او سفیدرنگ حدیث است و از حلاوات متخذ به عسل تعرض ننمایند و در خوردن فواکه محمودۀ رطبه باک نیست و دوام فصد و کثرت اخراج خون نکنند که این آمن از تعفن دم است و خوف احتداد آن است و جالینوس گفته که حفظ مزاج ریۀ صاحب این مزاج به ضماد و طلا و فصد نمایند بهر آنکه احتداد خون پیشتر تفتیح عروق در ریه می‌کند و مؤدی به سل می‌گردد و تبی که صاحب این مزاج را حادث می‌شود صفراوی می‌باشد و گاهی دموی بود که صفرا به آن مختلط گردد پس باید که طبیب عالم بود بدانچه ذکر او نمودم تا آنکه او را امکان احتراز در سوء معالجۀ آن باشد

علاج امراض کبد از سوءمزاج باد رطب

و آن ضعف جگر و سدد کبد و وجع کبد و ورم جگر و سوءالقنیه و استسقاست اگر ساذج باشد آنچه در سوءمزاج بارد و در رطب مذکور شد حاجت مرکب ساخته استعمال نمایند و اگر مادی باشد تنقیه به مسهل بلغم و حب ایارج یا به مطبوخ هلیله به اضافه ریوند خطایی و شربت دینار کنند بعده بهر ادرار ماءالاصول یا طبیخ زوفا به یک مثقال دواءالکرکم دهند و باید که در رفع ماده و استیصال آن مبالغه نکنند تا به ذبول نه انجامد و یا جهت حصول نضج تا پنج شش روز این مطبوخ دهند انیسون اذخر تخم کشوث هر یک چهار ماشه بادرنجبویه پوست بیخ بادیان هر یک نه ماشه شکاعی باداورد بیخ کرفس هر یک هفت ماشه گلقند عسلی چهار توله و غذا شوربای مرغ و کبک به نان دهند و بنابر اسهال در مطبوخ ریوند خطایی تربد سفید هر یک نه ماشه زنجبیل سه ماشه برگ سنا و توله خیارشنبر و ترنجبین هریک هفت توله شربت دینار چهار توله روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده بدهند و عوض آن بر عرق بادرنجبویه و بادیان و گلاب اکتفا کنند و وقت دوپهر نخودآب مرغ نوشانند و وقت شام نان خشکار به شوربای کبک و دراج بدهند و صبح مطبوخ سابق به اضافهٔ شربت بزوری چهار توله و حرف نه ماشه دهند و همین سان چهار پنج روز به کرات دهند و جهت تعدیل معجون فلاسفه و اثاناسیا و اطریقل کبیر و دواءالکرکم کبیر با عرق افسنتین دهند و از سنبل‌الطیب و اذخر و سعد و قسط تلخ و افسنتین هر یک نه ماشه زعفران هفت ماشه ضماد سازند و در این جا در اسهال افراط نکنند که به سلس‌البول می‌انجامد به قول شیخ از ادویه و اغذیه‌ای که در آن حرارت و قبض و تلطیف و نشف باشد استعمال نمایند و اگر در اینجا ماده باشد استفراغ آن به مثل ماءالاصول قوی و مثل کاکلانج و مثل ایارج ارکاغانیس کنند و به لطف مستفرغ سازند و تلطیف تدبیر و تسخین آن نمایند ولیکن غذای او از لحوم خفیفه به ابازیر و شراب قوی رقیق صرف قلیل باشد و معاجین کبار حسب وجوب وقت و حال و اضمدهٔ محلله از خارج استعمال کنند سید گوید: که اگر با ماده باشد اول تنقیه باید کرد پس تدبیر تبدیل مزاج کنند و هرگاه تنقیه خواهند کردن اول شبانگاه این حب خورانند ایارج قیقرا یک درم غازیقون یک درم لک مغسول دانگی ریوند چینی دو دانگ انیسون یک دانگ مقل دانگی مقل را در آب کرفس حل کرده ادویه سوده بدان

بسرشند و این یک شربت است و بامداد این مطبوخ دهند هلیلۀ کابلی پانزده درم افسنتین رومی غافث افتیمون هـر یک پنج درم گل سرخ ده درم تربد سفید نیم‌کوفته سه درم سنبل‌الطیب یک درم کرفس پوست بیخ بادیان بادیـان انیسون هر یک دو درم بسفائج نیم‌کوفته هفت درم مویز منقی سی دانه انجیر پانزده دانه همه را بجوشـانند چنانکـه رسم است و مالیده صاف کرده درصد درم از این مطبوخ گرفته فانیذ بیست درم حل کرده بنوشند و بعد تنقیۀ ایـن ماءالاصول بدهند پوست بیخ کرفس پوست بیخ بادیان هر یک ده درم نانخواه انیسون هر یک چهار درم سنبل‌الطیب گل سرخ اذخر هر یک سه درم به دستور بپزند شربتی سی درم تا چهل درم با سه درم روغن بادام تلخ و روغن بادام شیرین بالمناصفه و این نسخه قوی‌تر از آن است بیخ‌های مذکور هر یـک پـانزده درم تخـم‌هـا هـر یـک هفـت درم قنطوریون دقیق زنجبیل عاقرقرحا هر یک سه درم نانخواه قسط زراوند طویل هر یک چهار درم شونیز تخـم سـداب قردمانا شیطرج هر یک پنج درم جندبیدستر یک درم همه را در سه آثار آب بپزند تـا یـک آثـار بمانـد و در بعـضی نسخ‌ها سلیخه اسارون هر یک دو درم و مصطکی و حلبه هریک پنج درم و وج و راسن هر یک دو درم و بیخ کبـر و بیخ سوسن آورده‌اند و باید که در هر هفته دو بار ایارج فیقرا ساده یا مرکب به چیزی دیگر بدهند تا ماده تنقیه یابد و آن را که با برودت رطوبت غالب بود ماءالاصول به روغن بادام تلخ و روغن بیدانجیر بنوشانند و نقیع حلیه یا طبیخ او با روغن بادام تلخ سود دارد و چون مـادۀ تنقیـه یابـد معـاجین و جوارشـات و قـرص افـسنتین و قـرص ریونـد و دواءاللک و دواءالکرم و قرص غافث و حندیقون بدهند و ضمادات بر جگر نهند و ایضاً قرض لوز به نـسخۀ ثابـت بـن قره دهند و اگر کسی را به چیزی معتدل حاجت آید این قرص دهند بگیرند نـاردین سـه درم افـسنتین دو درم بـه عسل بسرشند شربتی دو درم و این را معجون ناردین گویند و جگر گرگ خشک کرده کوفته یک کفچه با ماءالعسل یا با سکنجبین سخت سودمندست بهر آنکه گوشت جگر گرگ و مزاج آن معتدل اسـت از جگـر همـه جـانوران و او بالخاصیۀ با جگر آدمی سخت موافق است و همه بیماری‌های جگر را سود دارد و شیر شتر اعرابی که علف او از شیح و سنای مکی و اذخر یا بادیان و کرفس و مانند آن باشد با ده درم شکر اخلاط ردی را از جگر به اسهال بیرون آرد و سده‌ها بگشاید و این حب امراض جگر و ابتدای استسقا و حمیات مزمنه را نافع است بگیرند افسنتین و هلیلۀ زرد و

مصطکی و ریوند چینی و زعفران و لک مغسول و انیسون و شاهتره و ایارج فیقرا همه مساوی به آب عنب‌الثعلب سرشته حب‌های خرد سازند و یک مثقال به شب وقت خواب بخورند و اگر مریض را سرفه باشد نیم وزن همه ادویه رب‌السوس آمیزند و این ضماد نافع است و نسخهٔ او همآن است که در سوءمزاج بارد در قول صاحب کامل گذشت و غذا کبک و گنجشک بریان و نخودآب به روغن بادام تلخ و نان در شراب کهنه تر کرده و از میوه‌های خشک پسته و مغز بادام تلخ و شیرین و مویز و فانیذ و حلوای عسل با روغن بادام و زیت خورند و روزه داشتن و کم خوردن سود دارد صاحب ترویج گوید که در سوءمزاج بارد اگر مفهوم شود که در بدن مادهٔ بلغمی است یا سوداوی عکریه تنقیهٔ آن به مسهلات و مدرات مناسبه نمایند و این حب نافع است و نسخهٔ او همآن است که در قول سید اولاً مذکور شد و بعد تنقیه اقدام بر تبدیل کبد نمایند و شراب افسنتین یا قرص آن با سکنجبین عنصلی و عسلی بخورند و زنجبیل مربی به ماءالاصول و قرص لک و دواءالکرکم با سکنجبین بزوری بدهند و این شربت نیز برودت کبد را نافع است بیخ بادیان تخم کرفس هر یک سه درم پوست بیخ کبر افسنتین غافث اسارون هر یک دو درم مصطکی یک درم دارچینی یک درم فقاح اذخر ریوند چینی لک هر یک یک مثقال همه را در سه رطل آب بجوشانند تا نصف بماند شکر طبرزد به قدر حاجت داخل کرده به قوام آرند شربت ده درم با یک درم روغن پسته و اگر مرض مزمن گردد و آن را اثاناسیا کبیر یا صغیر یک درم به شراب نزد خواب نافع بود و شیر شتر اعرابی چهل درم با پنج درم یا ده درم سکرالعشر نافع است و این قرص مفید افسنتین رومی پنج درم گل سرخ بادیان انیسون تخم کرفس اذخر اسارون هریک دو درم دارچینی حب بلسان مصطکی رب‌السوس قسط سلیخه هر یک یک درم زعفران نیم درم باریک سائیده قرص سازند شربتی از یک درم تا مثقال به سکنجبین عسلی و قرص لک که نسخهٔ آن در سوءمزاج بارد در قول مسیحی گذشت و ضماد که در قول صاحب کامل همان جا مسطور شد نیز نافع نوشته مصنف شفاءالاسقام می‌نویسد که در ابتدا سکنجبین بزوری بنوشند و یا مطبوخ پوست بیخ کاسنی دو درم تخم کاسنی مثقال پوست بیخ بادیان درم اصل‌السوس اذخر غافث هر یک نیم درم جوشانیده صاف کرده شربت پوست بیخ کاسنی و لیمون دو اوقیه داخل کرده استعمال کنند و اگر کفایت نکند مثل تخم کرفس و مصطکی و قسط هر واحد نیم درم اضافه

نمایند اگر سن و فصل و بلد احتمال کند و ضماد از افسنتین و سلیخه و سنبل و قسط و ناردین نمایند و نطول از اکلیل‌الملک و بابونه و سبوس در ابتدا سازند و اگر کافی نباشد به مثل ایرسا و شبت و اشنه قوی کنند و گاهی احتیاج می‌افتد در زمستان به مثل بابونه و پودینه و شیح و مرزنجوش و در اضمده به سوی کندر واشق طبری گفته که سوءمزاج بارد رطب کبد خیلی ردی است بهر آنکه خون را فاسد کند و رطوبت در اعضا افزاید و تهبج آرد و در اکثر اوقات طبیعت صاحب او منحل باشد و بسیاری را بحومت و سعال به جهت ترطیب ریه عارض شود و گاهی به سوی قلب به طریق غذا رطوبت بسیار دارد و مورث کسل و جبن گردد و حمیات بلغمی بیشتر به هم رسد و چون اسهال افتد حبس او مشکل بود و همچنین اگر جراحت یا قرحه به هم رسد اندمال او صعب گردد و علاج صاحب این مزاج تسخین و تجفیف است اما از اغذیهٔ مثل لحوم عصافیر و قنابر و شفتین و قلایای محرقه از لحوم حملان بود و از اشربه شراب کهنه مصلح اوست و از ادویهٔ فلافلی و آنچه در آن زنجبیل و لسان‌العصافیر باشد و از آنچه ضماد این کبد بدان نمایند صبر و مر و روغن بلسان و مصطکی و سنبل و زرنب و پوست به خوشبو و پوست ترنج و حب بلسان و مویزج و عاقرقرحا و مانند آن است و واجب نیست که فصد کنند و جماعتی را به این مزاج دیدم که فصد کردند و اخراج خون بسیار نمودند و در استسقای لحمی افتادند و در اسخان کبد افراط نکنند بلکه تسخین او به اعتدال نمایند و اگر احتمال استفراغ کنند تنقیه هلیلهٔ کابلی و سیاه و غاریقون و ایارج و حب‌النیل و حب‌الغار و ماهیزهرج و افتیمون و تربد و قنطوریون که از اوفق اشیاست برای مثل این مزاج و کمافیطوس و کماذریوس نمایند و چیزی از آلو بخارا و تمرهندی و سقمونیا و مانند آن نباید داد صاحب این مزاج را دیدم که تنقیه او به سقمونیا و هلیلهٔ زرد نمود و تهبج عارض شد و تسخین مزاج او و تضمید کبد او کردم و کاکلانج به ماءالاصول و دبیدالورد و بید کرکم خورانیدم پس مزاج او به صلاح آمد و خلاص یافت و مثل این مزاج در اطفال و کسی که به جوانی از سن حداثت رسد غیرمهلک است و اما در مشائخ و عجائز چون بر ایشان این مستولی گردد مزاج آنها رافاسد کند و بساست که قتل ایشان نماید

علاج امراض کبد از سوءمزاج بارد یابس

و آن ضعف جگر و وجع کبد و ورم جگرست در ساذج آنچه در سوءمزاج بارد و در یابس گذشت مرکب ساخته استعمال نمایند و در مادی تنقیه به مسهل سودا و حب افتیمون و مطبوخ آن و یا ماءالجبن مع حب لاجورد و سفوف آن نمایند و یا ماءالجبن شیر شتر دهند و بعد تنقیهٔ خمیره مروارید و عرق شیر حکیم کبیرعلیخان و ماءاللحم علویخان نوشانند و غذا چیزهای تری‌افزا دهند مانند سمک رضراضی و گوشت بزغاله که در آن پالک هندی و رومی و گشنیز سبز داخل باشد با نان دهند و به قول شیخ اضمدهٔ چرب نرم از مراهم و غیرآن و معاجین گرم مثل دواءاللک و دواءالکرکم و معجون قبادالملک و امروسیا و اثاناسیا دقوقی و از معجون فنداديقون به قدر نخود یا باقلا به ماءالاصول که در آن ادهان رطبه افتد استعمال کنند و شراب رقیق قوی به کار برند و چون در اینجا قبض باشد این حب استعمال نمایند بگیرند سکبینج و اشق و جاوشیر مساوی و تخم کرفس و انیسون هر واحد نصف و ربع جزو و از آن حب سازند و یا بر سکبینج با یکی از آنها به حسب حاجت اقتصار کنند و وزن یک و دو وزن جمله ادویه باشد چون کل ادویهٔ آن مستعمل باشند و شربت برای ضعیف یک مثقال و برای قوی دو مثقال است و باید که رعایت کنند تا مبالغه در ارخا نیندازد اسمعیل و یوسف گویند که به روغن نرگس و خیری و سوسن و ساسمین و موم زرد قیروطی ساخته به کار برند و ماءالاصول به روغن بادام شیرین دهند و دواءاللک و معاجین کرکم سود دارد و طعام آب گندم و آب سبوس خصوصاً بعد از آنکه از حمام بیرون آیند و زردهٔ بیضهٔ نیم‌برشت با شکر و دارچینی و ماءاللحم با شکر و نان در شراب کهنه مروق ثرید کرده دهند و آب به ماءالعسل با شراب کهنه آمیخته خورند طبری گوید که سوءمزاج بارد یابس در کبد زایل می‌شود و مؤدی به دق و ذبول می‌گردد و به این مزاج چون مزاج مشائخ منتهی گردد ذبول یابند و هلاک شوند چه مزاج مضاد حیات است بهر آنکه موت ببرد و یبس و حیات به حرارت و رطوبت باشد و علاج این مزاج صعب است بلکه جالینوس از صحت او بیان نموده و از علاجش این است که شراب حدیث بنوشند و طعام به لحم حملان اسفیدباج مدقق سازند و آنچه تسخین مزاج و تجفیف او کند در یبس او بیفزاید و آنچه ترطیب او نماید اکثر حرارت او کم کند و در برودت افزاید و بدین جهت جالینوس او را عسرالبرد گفته و آنچه موافق صاحب این مزاج بود ثقل او به سوی بلاد جنوبی است و منع او از

سکونت بلاد شمالی و اگرصناعت او فلاحت و زراعت باشد ثقل به حرارت کنند و دخول حمام دائم به اعتدال از اوفق اشیا برای ایشان است و آبزن حشایش مسخن مثل مرزنجوش و تمام و قیصوم و شیح و مانند آن صالح است و لحـم میش خصی مفید و واجب نیست که به لحوم میش کبار و بز و تیس قربت نمایند و نه فصد کنند مگر نزد ضـرورتی که قائم‌مقام فصد شئ دیگر نباشد و باید که حقنه به روغن‌های حار رطب مثل روغـن خیـری و سوسـن و یاسـمین نمایند و حقنه به روغن رؤس و اکارع مطبوخ به حشایش که در مداوات ضعف باه ذکـر کـرده‌ام نـافع و صـالح‌تـرین معالجات و اوفق آن برای صاحب این مزاج ترک جماع است البته و آنچه تضمید کبد صاحب این مـزاج بـدان کننـد موم روغن معمول از روغن خیری و یاسمین است و جماعتی را از حذاق معالجین دیـدم کـه صـاحب ایـن مـزاج را اشارت به نوشیدن شیر میش با شکر و با عسل نمودند و عورتی ادمان خوردن عسل قصب و رطب و جمـاز و مـاهی معروف به روسان نمود و از آن این مزاج زایل شد و بدن او فربه و رنگ او نیکو گردید و آنچه ذکر کـردم عـلاج ایـن مزاج است و اوکد آن انتقال او به سوی بلاد جنوبی است پس طبیب را باید کـه معالجـهٔ مـزاج در بـلاد شـمالی یـا بلادی که بر آن حرارت و یبس غالب باشد نکند

ضعف کبد

عبارت است از خللی که در جمیع قوای اربعه جگر یا در بعض آن افتد و اسباب او سه نوع است یکی انواع سـوءمزاج خاصه جگر یا جمیع بدن دوم خلل و آفت اعضای مجاور و مشارک جگر چون زهره و طحال و گـرده رحـم معـده و امعا و اعضای صدر چنانچه وقوع سده در منافذ بعض این اعضا مثل منفذی که میان جگر و مراره و میان او و طحال و میان او و کلیه است پس فضول متولد در جگر منفصل نشود بلکه در آن باقی ماند و افعـال او مختـل گـردد سـوم امراض آلیه مثل امتلا و تصغر و رمل و حصات در سدد و ورم و دبیله و قرحـه و جراحـت وعفونـت در نفـس کبـد و صاحب این مرض را مکبود نامند شیخ می‌فرماید که به قول جالینوس مکبود آن را گویند که در افعال کبد او ضعف به غیر امراض ظاهر مثل ورم یا دبیله به هم رسد لکن ضعف کبد فی‌الحقیقت تابع امراض کبدی باشد و ایـن یـا بـه سبب سوءمزاج بلاماده یا مع او باشد مبدای او از نفس کبد بود یا از اعضای دیگر که میان آن ها و در کبد مجـاورت

باشد مثل مراره چون صفرا را از جگر جذب نکند یا طحال چون سودا را جذب ننماید یا گرده و شانه چون جذب مائیت نکند یا رحم به جهت شدت نزف‌الدم که جگر بارد گردد به واسطهٔ جذب خون از آن یا بنابر شدت احتباس حیض که فضول طمثی جذب نشود و بدان سبب خون جگر فاسد گردد یا معده چون در آن فساد افتد و کیلوس هضم جید نیابد بلکه کیلوس ضعیف‌الهضم یا فاسدالهضم به جگر رود و قوت جگر از هضم آن عاجز آید و یا امعا چون الم یابد و چون در آن خلط لزج جمع شود و میان او و میان مراره سده پیدا کند و صفرا از کبد جدا نگردد و جگر ممتلی ماند و از این اکثر قولنج حادث شود و یا به سبب مشارکت اعضای صدر باشد چنانچه الم یا ورم در آن افتد و به سبب اتصال اغشیه و عروق حدبهٔ کبد ضرر به کبد رسد و یا از جمیع بدن چنآنچه در حمیات بود و گاهی به سبب سوءمزاج تنها نباشد بلکه به سبب ورم دموی یا صفراوی با صلابت یا سرطان یا ترهل بود یا به سبب قرحه و شق یا به سبب عفونت که جگر را عارض گردد ضعف کلی جگر آن است که جامع ضعف جمیع قوای او باشد و گاه ضعف کلی نباشد بلکه به حسب قوتی از قوای اربعهٔ او بود و ظاهرست که سبب ضعف جگر اگر قوی بود هر چهار قوت او را ضعیف کند والا بعضی از آن خلل پذیرد و بعضی بر صحت خود ماند پس اگر آن خلل باقی ماند و به سرعت دفع نشود از بعض به جمیع مؤدی گردد و اکثر جاذبه و هاضمه از برودت و رطوبت ضعیف شود و ماسکه از رطوبت و دافعه از یبوست ضعیف گردد طریق تشخیص در این مرض آن است که اولاً تشخیص این مرض نمایند و بعد از آن تشخیص اسباب او و سپس تشخیص ضعف مخصوص هر قوت جگر مثلاً اول نظر کنند بر رنگ چهره مریض و سحنهٔ او پس اگر رنگ در غایت صحت باشد و سحنه درست بود در کبد او علتی نبود و اگر رنگ فاسد در اکثر مائل به زردی و سفیدی و گاهی به سبزی و تیرگی هنگام غلبه برودت باشد و بدن لاغر بود مریض مکبود باشد به عده بول و براز معاینه کنند اگر رنگ آن شبیه به آب شسته گوشت تازه باشد این دلالت می‌کند بر آنکه جگر در تولید خون تصرف قوی نمی کند و مائیت او از کیلوس و صفرت از مائیت جدا نمی‌گردد و این در اکثر امر دلیل ضعف جگر باشد بعد از آن حال قلت اشتها و درد نرم ممتد به سوی ضلع آخرین از جانب ایمن خصوصاً بعد هضم معدی هنگام نفوذ غذا به جگر بپرسند که این نیز لازم ضعف جگر است پس اقسام سوءمزاج او به طریقی که در

تشخیص امراض جگر از سوءمزاج مسطور شد دریافت نمایند بعد از آن حال مشارکت اعضای دیگـر از تقـدم آفـت و وجود فساد در یکی از آن ها از رنگ چهره و هضم غذا و مغص و بول و غیرآن معلوم کنند مثلاً اگر رنگ یرقانی زرد باشد و گاهی براز هم سفید بود به مشارکت مراره باشد و اگر بر رنگ سیاهی غالب بود و امراض طحال یافته شود به مشارکت طحال باشد و اگر آفات معده و سوء هضم و قصور آن مدرک گردد به مشارکت معده باشـد و اگـر مغـص و ریاح و قراقر یا قولنج دریافت شود به مشارکت امعا باشد و اگر احتباس حیض یا ادرار آن به افراط بـود بـه مـشارک رحم باشد و اگر سحنه مائل به سوءالقنیه و استسقا بود و حال بول از حالت طبیعی متغیر باشد به مشارکت گـرده و شانه بود و اگر سوءتنفس و سرفه خشک و گاهی وجود ثقل و تمدد در معالیق بود به سبب اعضای صدر باشد و اگـر دلایل اورام و صلابت و دبیله و قرحه و جراحت و سدد و حصات و تصغر کبد و غیرآنکه هر واحد جـدا جـدا مـذکور گردد یافته شود سببش همان باشد بعد از این حال ضعف هر واحد از قوای اربعه او دریافت کنند به این طریـق کـه نظر کنند اگر براز کثیرالمقدار و نرم و سفید آید اگر معده قوی بود ثقل منهضم باشد والا فلا و معذلک بـول رنگـین نضیج و بدن نحیف بود ضعف در جاذبه کبد باشد و اگر طبیعت نرم و براز مائل به سرخی و اسهال بطی‌تر از آنچه در ضعف جاذبه باشد و سخافت بدن بود و بول بسیار آید و از کبد امتلای محسوس به ثقل بعد نفوذ غذا به سرعت زائل شود ضعف در ماسکه باشد و اگر با نرمی طبع رنگ براز غسالی و بول سفید باشد و تهیج پلک چشم و روی و ترهـل بدن ظاهر گردد و خون که در فصد خارج شود مایی و بلغمی بود ضعف در هاضمه باشد و اگر براز و بول کم رنـگ و قلیل‌المقدار باشد و حاجت براز کم و اشتها اندک باشد و در بـدن ترهـل و رنـگ او بـا زردی و سـیاهی مخلـوط بـه سفیدی بود ضعف در دافعه باشد و بدانکه در ضعف دافعه جگر فضلات با خون به اعضا رود و آن فضله به هر عضوی که درآید ورمی و مرضی تولد کند و درمنافذ سده‌ها و تب عفنی پدید آید و رنگ روی بگردد و زشت شود و در اکثر مؤدی به استسقا گردد و در بعضی به قولنج بلغمی و بعضی را یرقان زرد و سیاه و بعضی را خارش و قوبـا و قـروح و دمامیل و ثور تولد کند و گاهی انجز به سوی دماغ مرتفع می‌شود و صداع در مد حادث می‌گردد و بدانند که هرگـاه ضعف در اکثر قوای جگر افتد قوت ممیزه که خون را از مائیت جدا ساخته به عروق می‌فرستد آن نیز ضعیف شود و

بالضرور بول سرخ آید به واسطه عدم تمایز آب از خون پس اعتماد کلی بر قاروره نشاید بلکه اعتبار بر رنـگ مـریض

که اول اشیاست بر حال کبد باید کرد و ایضاً مخفی مباد کـه در ضـعف هاضـمه کبـد غـذای نافـذ بـه سـوی اعـضا

غیرمنهضم یا قلیل‌الهضم یا فاسدالهضم مستحیل به سوی کیفیـت ردی مـی‌باشـد و بـدترین اصـناف آن اسـت کـه

منهضم نشود پس آن گه روی منهضم گردد و اسهال غسالی بر ضعف هضم مع هضم قلیل دلالت می‌کنـد و اسـهال

سـفید صـرف دلالـت

می‌کند بر آنکه جاذبه بسیار ضعیف است و هاضمه البته هضم نمی‌کند لاسیما چون خارج شود به مجرد آنکه داخل

گردد و اگر اشیای مختلفه خارج شود دلالت بر فساد هضم کند و دراین معنی بول دال‌تر بر هاضمه و براز بر جاذبـه

بـود و ایـضاً بداننـد کـه اسـهال غـسالی کـه در ضـعف جگـر

می‌باشد در آخر او به نوع دیگر متغیر گردد پس در حار مزاج صدیدی شود و بعـد از آن مثـل دردی و مثـل خـون

سوخته گردد و اکثر پیش از غسالی در این نوع اسهال صفراوی صرف کثرت کند و در بارد مزاج مثل خـون مـتعفن

گردد و هر دو نوع مؤدی به خروج اشیای مختلف‌الکیفیات والقوام و خصوصاً در بارد شود و مثل آنکه هنگـام ضـعف

معده می‌باشد می‌گردد و ایضاً علامات سوءمزاجات جگر مسطور شده و دراین موضع این قدر به قلم می‌آید که جگر

حار اخلاط را گرم کند و به اعضا فرستد و بدان سبب اعضا گرم شود و اشتها برود و باشد که تب آرد و بـول سـرخ و

زرد باشد و تشنگی بسیار بود و جگر بارد اخلاط را غلیظ بطی‌الحرکت گرداند و اشتها بسیار کند ودر ابتدا تب نباشد

لیکن بعد مرور ایام که خون بارد در آن بماند روی گردد و تب و گرانی جگر پدید آیـد و جگـر یـابس آن را قلیـل و

غلیظ کند و بول نیز اندک آید و جگر رطب آن را مایی گرداند و طبع را نرم کند و به استسقا مؤدی گردد

علاج کلی ضعف جگر

بعد تشخیص سبب این مرض به دستور مسطور اگر قسمی از انواع سوءمزاج مفرد و مرکب دریافت گردد به ازاله آن

پردازند به نوعی که در علاج امراض جگر از سوءمزاجات مذکور شد و اگر سببش سده یا ورم یا قرحه و غیر آن باشد

هر چه در مبحث آنها مسطور گردد و به عمل آرند و اگر از مـشارکت عـضوی باشـد بـه عـلاج مخـصوص آن عـضو

مشغول شوند و رعایت جگر لازم شناسند و چون ضعف جگر بیشتر از برودت و رطوبت عارض می‌شود لهذا اکثر علاج او به اشیای حاره قابضه خوشبو مثل دارچینی و فقاح اذخر و مرمکی و زعفران شرباً و ضماداً می‌نمایند بالجمله هر چه در علاج استسقا بیاید حسب حاجت به کار برند و استعمال و دبیدالورد و دواءالکرکم و دواءاللک و شربت کشوث و بزور و اصول و دینار و قرص زرشک کبیر و قرص ورد و انوشدارو در این باب معمول است و هر آنچه در آن عطریت مقوی روح و قوت کبد و قبض مقوی جرم کبد و تفتیح مزبل سدد و انضاج و تلیین باشد نافع شناسند و آب کاسنی با ریوند و شربت ورد با شربت دینار جامع اکثر این خصال است و سکنجبین و عود و ریوند را در این جا خصوصیت زیاده است و کذا بزورات را و اثاناسیا و دواءالکبریت یا عرق تنبول علویخان و عرق افسنتین مفرد دانند خضر ابن علی گوید که این دواء برای ضعف جگر از املای استاد من است قرص انبرباریس ریوندی سوده با عرق گاؤزبان شامی چهار اوقیه و شربت قشر اصل هندبا و عود یک نیم اوقیه بدهند و این دوای مسهل بهر ضعف کبد مع صلابت از املای استاد است ریوند چینی کرم ناخورده یک درم حشیشه غافث مغربی جدید نیم درم تخم کشوث ربع درم نبات سفید یک مثقال باریک سائیده و در عسل خیارشنبر هفت درم و روغن بادام یک درم آمیزند و بعد از این امر به استعمال مقویات مثل گلقند و معجون اترج کنند و این نقوع برای ضعف جگر با قیام‌الدم و جراحت و عطش در اطفال از املای آن مرحوم است خطمی مقشر سه درم بیخ انجبار جدید یک مثقال تخم کاسنی یک مثقال نقوع کرده بدل آب بنوشانند سویدی تسوید می‌نمایدکه خوردن افسنتین و کذا زیتون در سرکه یک شبانه روز تر کرده و شرب و ضماد حی‌العالم برای حار مزاج و خوردن زیت انفاق و کذا معجون نعنع یک جزو گل سرخ دو جزو با شکر شش جزو سرشته چند روز در آفتاب نهاده و شرب آب آهن‌تاب و اکل پسته هر واحد در تقویت جگر مجرب من است و از اطبای دیگر نقل کرده که تخم کشوث و مویز منقی سرخ و افسنتین رومی و سلیخه و کباش قرنفل و راوند و غافث و عصارهٔ آن و زیتون‌الماء و بسبابه جوزبوا عودالنجور هر روز یک مثقال و کمون و کمافیطوس دارچینی اسارون فرنجمشک قسط تلخ زعفران بهمن سفید بادرنجبویه و عرق آن و تخم آن و صمغ سرو و مشک و زرنب و کندر و دارفلفل و فوه‌الصبغ و اشنه و لیمون مالح و گلقند و کاسنی بری و سعد و شکاعی و عصارهٔ

شقائق‌النعمان و فقاح اذخر و بنگ و عصفر سنبل رومی و هیل افلنجه و تخم هلیون و مو و مغز حب‌المحلب و تنبول انجدان و حب بلسان و مر و روغن بلسان و نعنع و درونج و کبابه و بیخ اثل یا اطراف نرم او کوفته در شراب خوشبو قابض پخته و قثای بری و ابریشم خام محرق یا مقرض و زرنباد و گل خرما و گزر مخلل و نارمشک هر واحد مقوی کبد بارد است و کذا شرب و ضماد سنبل هندی و مصطکی و عنبر و لادن و حماما و عود و لک و سداب و بیخ انجدان و جوزالسرو و فراسیون و وج و اظفارالطیب و کفری و ضماد استهٔ خرمای سوخته در شراب سرد کرده و کذا نسرین مقوی جگر است و شرب و ضماد زرشک و طراثیث عصاره لحیةالتیس بقلهٔ خرفه و تخم آن طباشیر حب‌الآس و برگ آن و عفص و امتصاص و ریباس و عصارهٔ او آمله و آب حصرم و امرود و آب برگ کاسنی و تخم آن و سک مسک و بلیله و تمرهندی و لیمون و سماق و انارین و گل سرخ و مرجان و عصارهٔ غرب و بیخ اثل کوفته یا اطراف نرم او در سرکه جوشانیده و کاکنج و عذبه و اناردانه و آلو و زردآلو و توت شامی و ترنج و رنگتره و کوله و گلاب جامن و خیار و تربز و کدو و شفتالو و کسیرد و گشنیز سبز و شرب سکنجبین سفرجلی و بزوری و تفاحی و قرص زرشک صغیر و شربت آن و شربت کشوث و دینار و قرص گل و جوارش آمله و خوزی و انارین هر واحد مقوی کبد حار است شیخ و جرجانی و ایلاقی می‌نویسند که ضعف جگر اکثر از برودت و رطوبت و کمتر از یبوست و به سبب مواد ردی محتبس در آن باشد و لهذا اکثر علاج او به تسخین لطیف مع تفتیح و انضاج و تلیین مخلوط به قبض مقوی و منع عفونت بود و این بیشتر به ادویه خوشبو که در آن تفتیح و انضاج و قبض باشد مثل زعفران حاصل شود و ایضاً اشیای چاشنی‌دار که در آن اندک قبض باشد مثل اناردانه نفع کند که آن به ترشی تقویت و تقطیع رطوبت غلیظ و تسکین حرارت نماید و به شیرینی جلای رطوبت و تفتیح سدد و تعدیل برودت ترشی کند بعد از آن رعایت جانب حرارت و برودت به حسب اقتضای مزاج نمایند و به آن دوای مسخن یا مبرد شریک سازند و خوردن مویز مع تخم بعد نیک خاییدن از این قبیل است و چون تجلیل حاجت افتد و ورم باشد یا سده یا غیر آن دوای او از دوای قابض خالی نباشد الا در آن جا که مزاج یابس بسیار باشد دوای قابض خشک در آن داخل نکنند و اگر در جگر ماده محتبس باشد به استفراغ حاجت آید پس اگر ماده دموی بود فصد کنند و اگر خلط غلیظ لزج

باشد استفراغ به مثل غاریقون و اگر رقیق مائل به حرارت بود و در آن جا سده باشد به مثل عصاره غافث و افسنتین نمایند و در هر دو دوایی که در قوت استفراغ به قدر حاجت معین باشد مخلوط سازند و گـاه اسـهال و ذرب شـدت می‌نماید و طبیب برای حبس آن مبادرت به ادویه قابضه می‌کند و ضرر عظیم از آن حاصل می‌شود و در مثـل ایـن حالت تأمل کنند اگر اسهال از دفع طبیعت بود و جگر بدان تنقیه یابد مدد نمایند تا نقا به سرعت حاصل شود و اگر احتیاج به حبس او باشد به استعمال ادویهٔ خوشبو مفتح و مقوی به قبض معتدل و تفتیح صـالح حـبس او کننـد و خصوصاً مطبوخ در شراب ریحانی که در آن قبض باشد و از ادویه مشترکه که برای انواع ضعف جگر که به خاصـیت فعل کند جگر گرگ خشک کرده سوده است یک ملعقه از آن به شراب بخورند و چون علاج کبد به علاجات واجـب کرده شود باید که اقدام در آن هنگام بر شیر ناقه عربی کنند و از ادویه جیده به جهت ضعف کبد ایـن دواسـت کـه تنقیه جگر و تقویت آن نماید لک مغسول ریوند چینی هر یک سه درم عصاره غافث بادیان تخم سرمق هریک پـنج درم افسنتین رومی شش درم تخم کاسنی ده درم کشوث هشت درم تخم کرفس چهاردرم اقراص یـا سـفوف از آن سازند شربتی دودرم و از ادویهٔ محموده مقدم بر غیر خود این دواست مویز دانه برآورده بیست و پنج مثقال زعفـران مثقال و در بعضی نسخ ها نیم مثقال قصب الزریره دو مثقال مقل‌الیهود دو مثقال و نیم دارچینی مثقال سلیخه نـیم مثقال سنبل سه مثقال اذخر دو مثقال و نیم مر چهار مثقال صمغ بطم چهار مثقـال دارشیـشعان دو مثقـال عـسل شانزده مثقال مقل را در شراب به قدر کفایت حل کرده ادویه دیگر بسرشند چنانچه رسم است شربتی مثقال و اگـر حرارت باشد افیون و بزرالبنج در آن آمیزند و جالینوس گفته که این معجون مرکب اسـت از ادویـه کـه هریـک بـه خاصیت جگر را موافق است پس بعضی از آن قبض معتدل به انضاج کند و بعضی به تجفیف و تنقیـه زردآب ردی و بعضی اصلاح مزاج ردی و بعضی مضاد عفونت است و اکثر آن افاویه عطریه مثل دارچینی و سلیخه اسـت و آن هـر دو مضاد عفونت و مصلح مزاج و دافع سبب مفسد و نشف صدید ردی و دافع آن و مقاوم ادویه قتالـه و سـموم‌انـد و اگر چه دارچینی قوی‌تر از سلیخه است و این هر دو دوا اقوی‌تر از جمیع ادویه عطریه دیگر مثل سنبل و غیـرآن در این باب است و اما دارشیشعان و زعفران هر دو جامع قبض و انضاج و تلیین و اصلاح عفونت‌اند و وزن مویز به دیـن

مقدار بهر آن است که شیرینی او را ادویه دیگر بشکند و قوت‌های دیگر دهد تا موافق‌تر باشد و آن از ادویه صدیقه کبد به سبب مشاکلت اوست و این صداقت افضل خواص دوای نافع است و ایضاً در آن انضاج و تعدیل اخلاط است و غیرسریع‌لاستحاله به سوی فسادست و شراب از ادویهٔ موافقه است اگر مانع نباشد و در آن مضادت به عفونت است و در عسل آنچه معلوم است و مقل ملین منضج محلل است و کذلک علک‌البطم و در آن تفتیح و جلاست و آنچه در آن افیون و بزرالبنج داخل کرده باشند آن شدیدالمنفعت باشد چون ضعف جگر مقارن حرارت بود و لهذا فلونیا مشترک‌النفع برای اصناف ضعف کبد به هر دو نسخهٔ آن است و از ادویهٔ نافعه که در آن تسخین شدید نیست این است که بگیرند ناردین سه جزو افسنتین دو جزو سائیده به عسل آمیخته از آن بخورند واز کمادات ادویهٔ خوشبو معروف مطبوخ به شراب ریحانی قابض است و گاهی بدان کمک آمیخته و روغن ناردین و مانند آن داخل کرده به صوف گرفته تکمید می‌کنند و ضماد مذکور در قرابادین که در آن حصرم و عساليج گرم و گل سرخ است و جمیع ضمادات که در باب ضعف معده مذکور شد سود دارد و ضمادات مرکب از سعد و مصطکی و سنبل و کندر و سک مسک و جوزالسرو و فقاح اذخر و بزور معروف ممزوج به می سوسن و مانند آن و ضماد که از صبر و مصطکی سازند مفید و اگر ضعف کبد به سبب حرارت باشد و آن کمتر باشد نه غالب باید که امر به خوردن بهی و سیب شامی و امرود چینی و انار میخوش و ترش کنند اگر سدد بسیار نباشد والا آب کاسنی و آب عنب‌الثعلب و سکنجبین دهند و طعام شوربای سکباج مصفی از وسومت متخذ به گشنیز سازند و اگر حرارت شدید نباشد به دارچینی و سنبل و مصطکی خوشبو کنند و مصوص مرغ شکم او به گشنیز و اندک پودینه پر کرده و اگر حرارت شدید نبود در آن ابازیر مذکوره داخل کرده موافق باشد جالینوس در میامر نوشته که عصارهٔ اترج نیز نافع است اگر از آن یک ونیم اوقیه گرفته با شربت عسل بدهند و همچنین اگر عصارهٔ فواکهٔ مذکوره در قول شیخ با چیزی از اشربهٔ لطیفهٔ مدر بول دهند و بگیرند مر چهار درم تا شش درم و بیخ کمافیطوس چهاردرم و به عسل کف گرفته بسرشند و ناشتا بخورند و از معجونات آنچه به افیون و بزرالبنج سازند و فلونیا معمول است و اگر حرارت شدید باشد روغن گل و روغن تفاح بنوشند به اشربهٔ لذیذه و بالجمله اغذیه که اندک مبرد باشد به غیر آنکه سده تولد کند بخورند و از

شراب البته منع کنند مگر آنکه احتیاج او به سببی دیگر مثل ضعف معده باشد و چون مزاج بارد بود ضد آنکه گفته شد به عمل آرند و اگر خواهند اندک شراب بنوشند و باید که اولاً ناشتا غافث و اسارون یا دوایی که از فلفل سازند بخورند گیلانی می‌نویسد که اگر برودت معده با برودت جگر مجتمع شود هضم ردی گردد و قراقر و ریاح کثرت پذیرد و مشرف به استسقا گردد و در چنین حال واجب است که به اغذیهٔ حار یابس تدبیر نمایند و به مقداری دهند که تخمه و بدهضمی واقع نشود و شراب کهنه بنوشانند و به چیزی که در آن سقمونیا باشد و به سایر ادویه مستفرغه قویه استفراغ نکنند بلکه اگر حاجت باشد استفراغ به مثل غاریقون و هلیلهٔ سیاه و کابلی و صبر و مانند آن کنند و از همه اشیا موافق‌تر برای مثل این کبد شراب کهنه بر طعام ناشف هنگام هضم اوست بعد از آنکه حفظ مقدار واجب او کنند و این سفوف در این باب نفع بلیغ نماید هلیلهٔ کابلی و سیاه و گل سرخ هر واحد سه درم کندر ذکر دو درم سنبل قرنفل قافله صغار سعد هر واحد یک درم همه را کوفته بیخته همچند آن شکر طبرزد آمیخته در هر سه روز یک بار سه درم بخورند و چون ارادهٔ زیادتی تسخین کبد باشد به سنبل و مصطکی و اصابع صفر و خولنجان و سعد سوده به شراب کهنه سرشته بر جگر ضماد نمایند علاج جزئی که به هر واحد از ضعف قوای اربعه کبد مخصوص است اگر قوت هاضمه ضعیف باشد تقویت او به ادویه که درآن اندک قبض و عطریت و انضاج و سخونت باشد مثل دوایی که در آن سنبل و بسباسه و جوزبوا و کندر و مصطکی و قصب‌الزریره و سعد و مانند آن افتد باید کرد و تریاق اربعه و سنجرینیا به شراب استعمال کنند و تضمید کبد به صبر و گلنار و پوست انار و لادن و آس و اطراف کرم و گلاب نمایند و غذا زیرباج متخذ به حب رمان و مویز کوفته بسازند و به دارچینی و سنبل و غیره خوشبو کنند و مویز با تخم بخورند و اگر جاذبه ضعیف باشد تقویت آن به دوایی که در آن قبض بسیار اندک بلکه بدانچه در آن قبض به قدری باشد که حفظ قوت کبد نماید باید کرد و لیکن در آن عطریت و تسخین بود چون اذخر و بابونه و در این به علاج از ضمادات و اطلیه و مروخات جهد کنند که آن اشد موافقت در این موضع است و ایضاً در تفتیح سدد سعی نمایند و دارچینی و زعفران و شراب عفص دهند و غذا دراج و مرغ یا تیهو مطبوخ به آب غوره به افاویه سازند و تضمید کبد به گلنار و مصطکی و افسنتین و صبر و گل سرخ به آب آس نمایند و اگر

ضعف در ماسکه باشد در تقویت و قبض زیاده کنند و از اسخان کم نمایند و اگر با ادویهٔ گرم خوشبو ادویهٔ قابض که در تدبیر به آن برابری کند مثل گلنار و گل سرخ و طراثیث یار کنند صواب باشد و جوارش خوزی به رب بهی بخورند و میبهو آملهٔ مربی و انوشداروی لؤلؤی علویخان استعمال نمایند و غذا لحم به سرکه و مری یا لحم تیهو و کبک متخذ به توابل حارجنان رده سازند و تضمید کبد به سک و عود و گل سرخ به آب سیب و می سوسن نمایند و اگر ضعف در دافعه باشد تقویت آن کنند و تسخین کلیه و احشا بدانچه در باب او معلوم گردد باید کرد و تفتیح مسام نمایند به مثل بادیان خطایی و رومی و هندی و کشوث و افسنتین و مانند آن و استعمال ماءالجبن به سکنجبین افتیمونی و خوردن هلیلهٔ مربع نافع است و اگر بدن ممتلی باشد فصد اسیلم کنند و غذا مزورهٔ زیرباج یا لحم بریان که بر آن شراب یا سرکه یا مری پاشیده باشند باید ساخت و گوشت کبک و زرده بیضه نیم برشت خوردن و دارچینی و قرنفل و زنجبیل در طعام داخل کردن سودمند و بدانکه همه انواع سوءمزاج جمیع قوت‌ها را ضعیف کند و اگر چه ضعیف قوت هاضمه و جاذبه بیشتر از برودت بود لیکن گاه باشد که سبب ضعف سوءمزاج حار بود در این صورت باید که چیزی بارد دهند تا قوت هضم و جذب باز آید بدین جهت هر کجا که قوت ضعیف باشد اول تامل باید کرد که کدام سوءمزاج غالب است پس تبدیل آن مزاج کنند بالجمله طبیب محتاج است در علاج ضعف قوای طبیعی به تفحص علت موجب آن از هر سوءمزاج و هر ماده غالب تا قصد او به علاج و غذا و ضماد موافق حال موذیه باشد و موافق‌ترین اغذیه آن است که در آن غلظ و لزوجت نباشد مثل لحوم خفیفه و نان گندم غیر علکیه و ماءالشعیر محرور را ساده دهند و مبرود را به عسل و بیضه نیم‌برشت و مانند آن و از زیرباجات نافعه برای ایشان اناردانه به مویز پخته با دارچینی و فلفل خوشبو ساخته است و مویز فربه ایشان را بسیار نافع است حتی که آن اسهال شبیه به آب گوشت منع کند

سدد کبد و ماساریقا

یعنی احتباس مجاری آنها بدانکه سده‌ها گاهی در خلل لحم کبد حادث گردد و به سبب غلظ خونی که غذای او شود و به سبب ضعف دافعه یا شدت جاذبهٔ او یا برسبیل احتباس ماده بنابر ضعف هضم او و این مشابه‌تر به ورم و

قلیل‌الوقوع است و گاهی در عروقی که در جگر است و محل طبخ و استحاله کیلوس به اخلاط بود و یا در ماساریقا عارض گردد به سبب ضیق آنها در اصل خلقت یا عروض به تقبض و مانند آن از اسباب دیگر که مذکور گردد یا التوای آنها در خلقت و یا به سبب خلطی که در آن جاری شود و این کثیرالوقوع است و اکثر آنچه از این قبیل باشد در شعب عرق به آب بود که در مقعر کبد منقسم است بهر آنکه ماده ساده اول به سوی آنها واصل می‌شود پس صاف از آن به سوی فوهات عروق منشعبه از عرق طالع که در محدب کبد متفرق است می‌رود و ثقل در آن جا بماند و با وجود آن رگ‌های محدب وسیع و فراخ است و لهذا اکثر سدد در جانب مقعر افتد و گاهی امر به حدوث سدد در محدب مؤدی گردد و چون سدها در کبد کثرت نماید و زمان آن طول کند به عفونات محدث حمیات و به اورام مؤدی به استسقا و به تولید ریاح محدث اوجاع صعب انجامد و سدد از امهات امراض کبدست و بدان حدوث استسقا لازم گردد و اما ماده مولد سدد با خلط مسدد به سبب غلظ و لزوجت او خواه به سبب کثرت و امتلا از آن باشد و یا ورم و یا ریح و یا کیفیت مقبضه بود و آنچه از نبات لحم با ثولول یا وقوف شئ غیرخلط غلیظ می‌گویند بعیدست یا قلیل و نادر بهر آنکه فوهات اورده عصبی است بر مثل آن چیزی نروید و آن بسیارست و اگر بروید همه را عام بر قیاس واحد نباشد و اما فاعل سدهٔ ضعف قوت هاضمه و ممیزه و ضعف دافعه به سبب سوءمزاج حار یا بارد و مانند آن متولد در جگر یا منادی به سوی آن از خارج از هوا و غیره بود و یا شدت قوت جاذبه باشد و اما منفعل که آن ماده سده است متناولات غلیظه از لحوم و از طین خاصه و از مثل اشیای فاسد و گچ و اشنان و فطر و چیزهای سخت قابض چون اقسام امرود و زعرور و بلوط و آب معدنی و مانند آن باشد و اصل در آن غلظ است پس اگر بارد لطیف رقیق بود سده حادث نکند و اگر حار غلیظ باشد به سبب غلظ او سدد پیدا نماید و در سابق گفته شد که بعض چیزها گاهی غلیظ نسبت به کبد بود و نسبت به مابعد او نباشد چون در جگر منهضم شود مثل گندم علکیه و اکثر طبیعت بر دفع مواد ساده قوت می‌یابد و یا علاج اعانت بر آن می‌کند پس یا در راز خارج شود اگر سده در جانب مقعر بود و یا در بول اگر سده در جانب محدث باشد و اخلاط مختلفه غلیظه ظاهر گردد و بدانکه حرکت بعداز طعام خاصه که غلیظ و لزج و شیرین باشد و استحمام و خوردن شراب عقب غذا از موجبات سده کبدست و

کذلک نوشیدن آب‌های ردی و به قول جرجانی سدهٔ جگر یا در جانب محدب افتد یا در جانـب مقعـر یـا در هـر دو جانب و سبب سدهٔ محدب کثرت خون غلیظ باشد و ضعف قوت دافعه و سبب سدهٔ مقعر غلظ و خامی و ناگوار بـدن کیلوس بود و فرق در سده و ورم آن است که ورم با تب و گرانی اندک و درد صعب و در اکثر با نتو در موضـع کبـد بود و در سدد گرانی بیشتر از ورم باشد و درد نباشد و اگر بود کمتر از درد و ورم باشد و تب نبـود مگـر بعـد ازمـان سده و طریق تشخیص آن این است که اولاً این مرض مشخص نمایند پس محل سده که در محدب است یـا مقعـر بعد از آن اسباب او و این چنان باشد که نظر به رنگ مریض و سحنه او نمایند اگر رنگ او مائـل بـه زردی و لاغـر و قلیل‌الدم باشد حال احساس ثقل بلاوجع در موضع جگر و نرمی براز و سفیدی آن بپرسند اگر اقرار آن کند در جگر سده باشد و اکثر سفیدی بول و گاهی تنگی نفس به سبب مشارکت اعضای تنفس با کبد نیز تابع سده بود و اگر به این آثار تب نیز باشد بر کثرت سدد و ازمان آن دلالت کند پس از حال کثرت براز و قلـت بـول و رقـت آنهـا سـوال کنند اگر اقرار کثرت براز و رقت آن نماید سده در مقعر کبد باشد و اگر گوید که بول اندک و رقیق می‌آید و ثقل در کبد نیز زیاده بود سده در محدب جگر باشد و اگر مریض با وجود ثقل وجع در ناحیه کبـد نیـز بیـان کنـد و دیگـر علامات ورم جگر مثل تب و غیره که در مبحث آن بیاید موجود بود سبب سده ورم جگر باشد و اگر بـا انـدک ثقـل تمد و منتقل بود سببش ریح باشد و اگر یبس در بدن ظاهر بود و تقدم اسباب مقبضه مثل شرب آب‌هـای قـابض و تناول اشیای قابضه بر آن گواهی دهد سببش تقبض عروق باشد و اگر این اسباب یافته نشود حال مدت حدوث ایـن مرض بپرسند اگر کثرت حدوث سده به اندک سوء تدبیری از صغر سن بگوید سببش ضیق و التوای عروق در اصـل خلقت باشد والا از خلط لزج یا غلیظ باشد و اگر آثار سده کبد و ورم و ضعف معده هیچ نباشد و بـراز کیلوسـی آیـد اگر سده در افواه عروق بود والا سبز آید و میان معده و جگر به جای مقعر جگر تمدد غـائر و ثقـل مـریض دریابـد و بدن بکاهد و ناتوان گردد سده در ماساریقا باشد فقط علاج بدانکه علاج سدهٔ مقعر و محدب جدا جدا مسطور گـردد و در اینجا بعض تدابیر کلی و علاج بعض اقسام سده به قلم می‌آید چنانچه به قول شیخ ادویه محتـاج‌الیـه در عـلاج سدد کبد حادث از اخلاط آن ادویه جالیه‌اند و آنکه در آن اسهال معتدل و ادرار به حسب حاجت بود پس اگر سـده

در جانب مقعر باشد آنچه اسهال آورد استعمال نمایند و اگر در طرف محدب بود آنچه مدر باشد به عمل آرند و بهتر آن است که بر آن هر دو یعنی ادویهٔ مسهله و مدره تقدیم دوای مفتح و مقطع و جالی نمایند و چون سدد مزمن گردد و احتیاج به فصد باسلیق و به مسهل افتد و اما وقت نوشیدن دوا و آنچه رعایت آن بعد نوشیدن مثل ماءالاصول و مانند آن واجب بود در علاج کلی امراض جگر مذکور شد و این ادویهٔ جالی گاهی در بیخ کاسنی و آب کاسنی یا در مثل شیر شتر اعرابی معلوف به مثل بادیان و کاسنی و شیح و بابونه و اقحوان و اذخر و کشوث و شاهتره و یا در شراب و یا در طبیخ بزور و یا در طبیخ افسنتین می‌نوشانند و اگر در بول رسوب ظاهر نشود و علامات نضج به نظر نیاید ادویه قوی نباید داد و گویند که هر سده که قوی و کهنه شده باشد رگ مابض زنند از پای راست که فی‌الحال بگشاید والا ادویهٔ مسهله به کار برند و چون در این حالت در معالجه دیر شود احداث ورم جگر نموده به استسقا گشته به زودی هلاک سازد کذا فی‌المجسطی و اگر سبب سده ورم یا ریح باشد معالجه سبب بدانچه در باب ورم جگر و نفخه آن بیاید باید کرد و در مثل این نوشیدن شیر شتر و عقب او اسهال به قبول و خیارشنبر و مانند آن و ادرار لطیف به چیزی که در آن هیجان و حرارت نباشد از آنچه در باب آن بیاید باید کرد نفع می‌یابند و اگر از خوردن گل و آب معدن قابض و میوه قابض باشد جهت تفتیح سده و تنقیه بدن حب شبرم و شربت دینار در گلاب و عرق شاهتره بدهند و حب مسهل حب‌السلاطین عظیم‌الاثر است و بعد دو سه روز شیره برگ تنبول زرد سه عدد و مغز بادام شیرین هفت عدد حب‌النیل سفید یک توله شربت هلیون چهارتوله تخم شاهتره تخم بادرنجبویه هر یک چهار و نیم ماشه بدهند و غذا شوربای قازنبان خشکار دهند و خوردن خربزهٔ شیرین به کثرت سده را بگشاید و خصوصاً گل خواره را ایضاً برای سده که از خوردن گل باشد و بدن روزبه‌روز زرد گردد و لب‌ها سفید و خشک و گردن باریک و لاغری بدن و ضعف و سقوط اشتها و بالیدگی شکم مثل استسقای زقی باشد حب مسهل مذکور دو عدد وقت شب به آب نیم گرم دهند و شربت دینار چهار توله در عرق شاهتره و افسنتین هر یک پنج توله بدهند که سه چهار بار اجابت شده مواد مختلف‌الالوان بیرون آید وقت دوپهر نخودآب فاخته و قاز و وقت شام شوربا فقط بی‌نخود نوشانند و صبح شیرهٔ بادیان خطائی و رومی هر یک چهار ماشه و قرطم

یک توله بادیان وتخم خربزه هر یک نه ماشه شربت کشوث چهار توله حرف نه ماشه تودریین پنج ماشه پاشیده به چوب انجیر سبز اندکی حرکت داده روغن بادام تلخ نه ماشه اضافه نموده دهند و غذا به دستور و باز حب و شربت تا بیست روز به همین دستور دهند بعده اگر اشتها زیاده شود نیم پاؤ دخن با نیم آثار شوربا بدهند و بعد از آنکه اعراض مذکوره زائل شود و آمدن مواد موقوف گردد دوا و غذای مذکور را موقوف نموده جدوار خطایی سه ماشه در داوءالمسک تلخ نه ماشه آمیخته بطبیخ چای وقت صبح و مصطکی سه ماشه در شربت تنبول یک توله و شربت افسنتین و تنبول هر یک یک و نیم توله در عرق زردک علویخان نه توله و عرق عنبر سه توله وقت شام دهند و غذا شوربای مرغ و سنگخواره با نان شکم سیر و بالای آن نمک سلیمانی سه ماشه دهند و اگر سبب ضیق عروق در خلقت و فساد وضع در آن عروق باشد به تدبیر صغر کبد علاج کنند و مدام اشیای مفتح و مدر و شربت بزوری که در آن ریوند باشد و حب ریوند استعمال نمایند و از مغلظات و دیگر موجبات سده اجتناب کنند و اگر سبب تقبض و یبس باشد تدبیرش بملینات مرطبه منضجه از البان و غیر آنکه در علاج سوءمزاج یابس کبد گذشت باید کرد و شیر و شکر و حریره روغن بادام و شوربای مرغ فربه و قلیهٔ کدو و اناردانه سودمندست و ادویهٔ مفتحه در علاج سده محدب کبد و ادویه مسهله در علاج سده مقعر جگر بیاید و اما تدبیر غذا این است که صاحب این مرض از جمله مغلظات و لزوجات و قابضات و همه لحوم غلیظ پنیر نان فطیر نان سمید لزج علک و شراب غلیظ و شیرین و برنج و جاورس و هریسه و کله پایچه و قلایای مجففه و مشویات مجففه بلکه مطبوخ برای او اوفق است و خرما و همه حلاوات خصوصاً آنکه در آن لزوجت و غلظ باشد مثل اخبصه و بهطه و فالوده و قطائف و نشاسته و شیر و بادام شیرین و عدس خصوصاً اگر تابع او شیرینی باشد و آب کدو از جمیع آنچه مولد سد داند و مذکور شد اجتناب نماید و باید که عقب تناول طعام حمام نکند که احاله او طبیعت به بدل مایتحلل نماید و منهضم نشود و کذالک بر آن حرکت و ریاضت استعمال ننماید و ایضاً بر آن شرب آب کثیر و شراب نکند و میان اکل و شرب خصوصاً شراب که آن طعام را به سوی کبد غیرمنهضم داخل کند فاصله دهد و باید که آرد نان او کثیرالخمیر و نمک غالب بود و جو و خندروس و نخود و گندم خفیفالوزن و باقلا همه آن را نیکو است و در شراب کهنه رقیق صرف باک نیست و باید

که در اغذیهٔ او گندنا و مانند آن مخلوط سازند و هلیون و کبر نافع است و مزوره اناردانه با مویز پخته و ملوخیا با سرکه و آن جا که با وجود سده مزاج مریض بارد بود غذا مثل نخودآب و هلیون و کرفس با گوشت پخته اندکی دارچینی و زعفران آمیخته بدهند و یا زیرباج به ابازیر حار خوشبو کرده دهند و عند حرارت مزاج بی ابازیر با سرکه و روغن بادام پخته خورانند و آب نخود با برگ کاسنی و اندکی سرکه پخته و کاسنی به روغن بادام بریان کرده و به اندک سرکه ترش نموده بدهند و گوشت عصافیر نیز در این مرض مفید گفته‌اند و در صورت ضعف شوربای چوزهٔ مرغ هم جایزست و حتی‌الامکان ترک نان و گوشت اولی است طبری گوید که سده حدبی کبد سهل‌المعالجه است و سده مقعر اصعب‌المعالجه و شدیدالخطرست و سبب حدوث سده اخلاط غلیظ لزج‌النفوذ یا کثرت غذایی که بر کبد بنابر شدت جذب او وارد شود چنانچه از شیرینی‌ها حادث شود که کبد به سبب محبت او بیشتر آن را جذب کند و از اعراض سده مقعر قی صفراوی و شدت عطش و تغیر لون وجه به کمودت نیز بود و در این نوع سده گاهی گمان می‌شود که وجع قولنج است و طبیب ماهر میان این مرض و قولنج به این طور فرق می‌کند که وجع این مرض در هر ساعت انتقال بین کند و قاروره صاحب اوصاف بود سفید باشد خواه سرخ یا زرد و قاروره صاحب قولنج غلیظ بود و باید که طبیب از سدد عارض در کبد غافل نشود که آن مؤدی به ورم جگر می‌گردد و گاهی به تغیر مزاج و استسقا ادا می‌کند و ابوماهر در سدد کبد تریاق کبد که حرانیان ترکیب داده‌اند به این طور می‌داد که اگر سده مع برودت مزاج بودی به طبیخ کرفس و اندک شراب و اگر با حرارت مزاج بودی به آب کاسنی مروق ماءالشعیر و سکنجبین ساده و به این از ضماد و استعمال ادویه کثیره مستغنی می‌شد ابوالحسن گوید که سبب سدد کبد یا اخلاط سوداوی محترق یا اخلاط بلغمی غلیظ لزج باشد و استدلال کنند بر سدد حادث از حرارت به عطش و تلهب و بر حادث از برودت به قلت هضم و لین طبع و بر طبیب واجب است توصل به معرفت خلط محدث سده و به معرفت جهت چسبیدن فضول پس اگر ماده محدث سده از اخلاط محترقه باشد علاجش به استفراغ بدن به مطبوخ افتیمون با فواکه بود و بعد از آن آنچه مفتح سدد و جالی به غیر اسخان بود مثل سکنجبین متخذ از تخم کاسنی و آب تمرهندی و قرص زرشک به سکنجبین و شرب ماءالجبن استعمال کنند و چون مریض صلاح یابد غذا بزوره

زیرباج دهند و بعد نقا به زیرباج چوزهٔ مرغ اجازت دهند و اگر سده حادث از خلط غلیظ بلغمی باشد مریض را گلقند عسلی دهند و به دخول حمام بر ناشتا امر کنند صاحب خلاصه می‌نویسد که اگر علامات حرارت محسوس شود رگ باسلیق از جانب راست بگشایند و آب کاسنی و آب عنب‌الثعلب و آب کشوث با سکنجبین بدهند انطاکی گوید که در مزاج حار آب کاسنی و سکنجبین و کذا راوند و عنب‌الثعلب و خربزه دهند و در بارد و چغندر به خردل و سرکه و کذا آب نخود و عسل و آب بادیان به شکر خورانند و عود و بقدونس و صعتر و فوه تنقیه و تفتیح اکلاً و شرباً و ضماداً نمایند و از مولدات سدد که مذکور شد احتراز کنند خجندی گوید که سدهٔ کبد سه نوع است یا در محدب جگر حادث شود و یا در مقعر و یا در هر دو جا و اسباب و اعراض و علاج این نوع ثالث مشترک است میان هر دو نوع اول و ثانی لیکن در علاج ابتدا با هم نمایند و بدانند که در سدد کبد با وجود حرارت از تلطیف حذر کنند چه اکثر سبب حدوث سده می‌شود بهر آنکه احراق به تغلیظ خون نماید پس سبب سده گردد و چون حرارت مزمن گردد از استعمال تلطیف خوف نکنند

علاج سده مقعر جگر و سدد ماساریقا

بعد از نضج به مسهل و حقنه حار تنقیه کنند و یا پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی تخم قرطم عنب‌الثعلب خارخسک هر یک نه ماشه انیسون بیخ کرفس فقاح اذخر هر یک هفت ماشه سنبل‌الطیب سه ماشه مویز منقی دو توله جوشانیده گلقند عسلی سکنجبین ریوندی دو دو توله داخل کرده هفت هشت روز دهند و غذا نخودآب مرغ تنها و یا نان با شوربا دهند بعده سنای مکی یک توله افسنتین چهار ماشه ریوند خطایی نه ماشه خیارشنبر هفت توله ترنجبین پنج توله شربت دینار چهارتوله روغن بادام هفت ماشه زیاده کنند و سکنجبین را موقوف سازند و به جای آب عرق بادیان و گلاب نوشانند و دوپهر نخودآب دهند و شام شوربای مرغ به نان خشکار خورانند و روز دوم قرص ریوند سه ماشه در شربت کشوث یک توله آمیخته بخورند بالایش اصل‌السوس بادیان بیخ کرفس هر یک هفت ماشه اذخر انیسون هر یک چهار ماشه جوشانیده شربت بزوری چهار توله تخم ریحان نه ماشه داخل کرده دهند و همین سان سه چهار مسهل دهند پس بهر تعدیل قرص زرشک سه ماشه در دواءالکرکم نه ماشه خورانیده شربت

افسنتین سه توله در عرق افسنتین چهار توله و شاهتره و گلاب هر یک پنج توله تخم بادرنجبویه چهار ماشه پاشیده بنوشانند تا یک هفته و ایضاً از مسهلات موافقه در این باب هنگام احتیاج به اسهال سیماً در سدهٔ مقعر به مثل تخم کاسنی و بادیان و بیخ آنها و تخم کشوث و اذخر و گل سرخ و خوبانی و آلو بخارا و مویز منقی و تخم خربزه و افسنتین و ریوند و خیارشنبر و ترنجبین و روغن بادام و آب برگ عنب‌الثعلب و آب برگ کاسنی است و مسهلات دیگر مثل طبیخ بیخ کبر و بادیان تخم کرفس و اذخر و کاسنی با شربت افسنتین نیز مفید بود و تمرهندی و آلوبخارا و هلیلجات و لبلاب و افسنتین و فلوس خیارشنبر و ترنجبین و شیرخشت و ریوند و غاریقون و افتیمون و قنطوریون و اسارون و بسفایج و غافث و شکاعی در مسهلات سده مقعری مستعمل است وایارج فیقرا و زراوند هر دو مشترک‌النفع در سدد مقعری و حدبی‌اند و اگر حرارت و تشنگی باشد آب کاسنی سبز مروق با شربت دینار و سکنجبین خورند و از ملطفات مانند افسنتین و ریوند به آب کاسنی سبز ضماد نمایند و اسهال به ماءالفواکه مع ریوند و به حقنه لینه نیز در حالت حرارت نافع بود و در اینجا مغز فلوس در طبیخ کاسنی یا آب آن و جز آن حل کرده نوشیدن به غایت مفیدست و در تضمید نیز رعایت مزاج مرعی دارند و همچنین در غذا و ایضاً ریوند چینی که مفتح و مسهل است اگر سده با حرارت مزاج بود همراه آب کاسنی و سکنجبین ساده یا بزوری بارد دهند و اگر با برودت مزاج باشد همراه آب بادیان یا آب کرفس یا ماءالاصول و سکنجبین عسلی یا بزوری حار به عمل آرند و گاهی با ادویهٔ مذکوره مغز فلوس و روغن بادام می‌آمیزند و از ادویهٔ جیده شربت دینار و سکنجبین با ریوندست و سکنجبین در جمیع اصناف سدد کبد مشترک‌النفع است و مطبوخ تالیف حکیم شریف خان و نقوع معمول والد اوشان نیز جهت سدهٔ کبد و ماساریقا نافع و اگر با سده اسهال مفرط بود حبس او از قابضات صرف خالی از اشیای مفتحه نکنند که سده و اسهال زیاده خواهد شد و آب کاسنی سبز یا زرشک و رب بهی و یا شربت آن مناسب بود و آب کاسنی که در آن اناردانه و زرشک و زرورد تر کرده باشند نیز نیکوست و گاهی زرورد حذف کنند اگر سده قوی باشد و باقی علاج آن در اسهال کبدی سدی مسطور گردد و اگر سده با هزال بدن و سقوط اشتها روزبروز و بعضی آثار سوءالقنیه باشد ریوند خطایی سه ماشه در دواءالکرکم کبیر نه ماشه آمیخته با مروق ترب نه توله و شربت

مسهل دو توله دهند و وقت دوپهر غذا قلیه حلوان که درآن برگ کاسنی و یا ترب و یا شلجم با برگ افتاده باشد و یا زردک به نان روه دهند و وقت عصر جندبیدستر یک ماشه جدوار دو ماشه در دواءالکرکم صغیر نه ماشه و شربت بزوری و زردک هر یک دو توله در عرق کیوره پنج توله و عرق تنبول هفت توله و غذا شوربای مرغ سلیمانی و حقگو و به جای آب عرق مکوه و گلاب دهند تا سه هفته اگر سده ماساریقا از خوردن افیون افتد و روز به روز لاغر و ضعیف کند سفوف بادیان خطایی و چای خطایی و لک مغسول درخت لرزان هر یک یک توله شکر بعشر برابر شربتی دو مثقال وقت خفتن بطبیخ چای و صبح ریوند خطایی سه ماشه نبات برابر در گلقند عسلی دو توله سرشته با شیره حب‌النیل سفید یک نیم توله در گلاب هفت توله عسل دو توله دهند و غذا قلیۀ زردکی و پالک رومی و نبوماش مسلم به نان خمیری دهند تا یک ماه اقوال حکما شیخ می‌فرماید: که از مسهلات موافقه در این باب هنگام احتیاج به سوی اسهال مسهل مقوی استعمال نکنند مگر عند ضرورت شدید بلکه واجب است که خفیف باشند بهر آنکه ماده قریب از دواست و اگر با وجود آن عضو قوی بود اوفی معین بر دفع آن را کفایت کند و ادویۀ جیده بنابر این شأن ایارج فیقرا و بسفائج و غاریقون و افسنتین است از ایارج فیقرا برای قوی تا یک نیم مثقال و برای ضعیف تا یک مثقال بخورانند و آن به روغن بیدانجیر قوی‌تر و جیدتر بود و سفوف‌تر به دمع جعده مذکور در قرابادین خیلی سودمند و مفتح و مسهل است و اگر احتیاج به مسهلات قوی‌تر افتد از استعمال مثل حب اصطمخیقون و حب سکبینج چاره نباشد و گاه حاجت آید به مثل ثیادریطوس و لوغاذیا و اما اضمده مثل ضماد متخذ از جعده و آرد ترمس و بزور مدره و مثل ضماد متخذ به حلتیت و اشق و افسنتین و کماذریوس و مصطکی و زعفران به روغن ناردین و موم استعمال کنند مسیحی گوید که هرگاه در مجاری کبد یا در عروق دقیقه متصل میان کبد و امعا سدد حادث شود باید که اشیای ملطف و مفتح و جالی و منقی مثل سکنجبین عنصلی و مطبوخ ترمس تلخ و مطبوخ غافث و بیخ اذخر و بیخ بادیان و بیخ کرفس و بیخ سوسن آسمان‌جونی و مصطکی و انیسون و ریوند و لک و فوه و حلبه و سلیخه و مویز منقی و انجیر با روغن بادام شیرین و تلخ و حشیش و غافث و افسنتین یا عصارۀ او و جعده و سنبل و عصارۀ قنطوریون دقیق و جنطیانا و سرکۀ عنصل و غاریقون مع عصارۀ غافث استعمال کنند و اما ادویۀ

مرکبه که آن را صلاحیت دارد دواءاللک و دواءالکرکم جید و اثاناسیا معمول به جگر گرگ باشد و چـون ارادهٔ تنقیـهٔ کبد و تفتیح مجاری آن به غیر تسخین و تبرید نمایند این دوا بخورانند سنبل رومی سه جزو افسنتین یک جزو هر دو را کوفته بیخته به عسل کف گرفته معجون سازند و یا افسنتین و انیسون و ریوند به طبیخ فطراسالیون بدهنـد و ایضاً اسهال طبیعت به ایارج فیقرا یا به بسفائج و غاریقون چـون بـه انیـسون و تخـم کـرفس و مـصطکی و اسـارون بخورند نافع بود و از خارج به آرد ترمس و جعده و بزور مدر بول ضماد کنند مجوسی گوید که اگـر سـده در جانـب مقعر از کبد باشد اسهال به مطبوخ افتیمون و به حقنهٔ مسهله که در آن بزور مفتح سـدد باشـد بایـد کـرد و بعـض معجونات مفتحه سدد مثل دواءالکرکم و دواءاللک و اثاناسیا و معجون بنداویقون که آن را فعل نیک در تفتیح سـدد و تحلیل ریاح است باید داد و تضمید کبد به این ضماد نمایند بابونه اکلیل‌الملک برنجاسف هـر واحـد ده درم تخـم کرفس نانخواه هر واحد سه درم مصطکی سنبل‌الطیب اسارون هر واحد دو درم فراسیون بادام تلخ هر واحد سـه درم همه را باریک سائیده به آب بادیان سرشته هنگام خلو معده از غذا بر کبد ضماد نمایند محمود شیرازی مـی‌نویـسد که اگر سده در مقعر کبد باشد هر صبح جلاب از اصل‌السوس و بادیان و تخم کاسنی هر واحـد سـه درم شکرسـفید ده درم بنوشانند و غذا مزورهٔ آب نخود و مغز حب قرطم دهند و اسهال به مطبوخ افتیمون نمایند یا بگیرند سنا پنج درم گل سرخ دو درم تخم کاسنی سه درم شکر سفید ده درم در آب جوشانیده صاف نموده معجون خیارشنبر پـنج مثقال درآن مالیده صبح بنوشند و صبرکنند تا آنکه اسهال نیک گردد و بعـده در آخـر روز بـه مـزورهٔ نخـودآب بـه ماکیان غذا سازند پس معجون کرکم و اثاناسیا بدهند و تضمید کبد به این ضماد کنند بابونـه برنجاسـف شـبت هـر واحد دودرم تخم کرفس سه درم سنبل‌الطیب اسارون هر واحد یک درم همه را باریک سائیده به آب سـداب یـا بـه آب بادیان سرشته ضماد کنند و این معجون کرکم در این مرض نافع است تخم کرفس بادیان ابهل سلیخه هر واحد ده درم سنبل‌الطیب قسط بحری فوه‌الصبغ جعده غافث ثوم بری هر واحد پنج درم رب‌السوس ریوند چینـی مرمکـی هر واحد سه درم زعفران یک درم همه را باریک سائیده به عسل کف گرفته معجون سازند و به ماءالاصـول بخورنـد جرجانی و ایلاقی گویند که تفتیح سدهٔ قعر کبد به ادویهٔ مسهله بعد نضج و لـین مـاده بایـد کـرد و در ابتـدا ادویـهٔ

مسهل برفق باید داد مثل حبی که از ایارج فیقرا یک درم غاریقون بسفائج هر یک دو دانگ انیسون یک دانگ حب سازند و اگر از ایارج فیقرا مثقال ریوند چینی دو دانگ نمک نفطی دانگی حب کنند جائزست و نقوع صبر به انیسون و روغن بادام تلخ سود دارد و این مطبوخ جنطیانا سده را بگشاید و ورم صلب را نرم کند جنطیانا نیم کوفته چهاردرم افسنتین هفت درم اکلیل‌الملک پنج درم مویز منقی چهل درم انجیر بیست عدد همه را به دستور مقرر بپزند و صاف نموده چهل درم بخورند و یا این مطبوخ ریوند بدهند ریوند چینی دو درم افسنتین فقاح اذخر هر یک هفت درم سداب رطب یک دسته مویز منقی چهل درم انجیر بستی بیست دانه حلبه ده درم بپزند چنانچه رسم است شربتی چهار اوقیه به روغن بادام و حقنه‌ها که درآن تخم‌های مفتح باشد سخت موافق بود و اگر به مسهل قوی حاجت آید طبیخ افتیمون و لوغاذیا و بثادریطوس و حب اصطمیخقون اولی‌تر و اگر مزاج مائل به سردی باشد معاجین گرم مفتح مثل دواءاللک و دواءالکرکم و معجون فودنجی و امروسیا و سنجرینیا و معجون جنطیانا و معجون انجدان و تریاق اربعه همه موافق بود و سرخس و کمافیطوس سدهٔ هر دو جانب بگشایند و گرم نیستند و اگر سرخس با بیخ کاسنی دشتی و دو درم افسنتین همه را در عسل مصفی بسرشند شربتی از سه درم تا چهار درم و اگر سدهٔ کهنه باشد رگ مابض از پای راست بگشایند و اما ضماد از کندر و اشق و کمافیطوس و انیسون و مصطکی و زعفران و روغن ناردین و موم مصفی سازند یا از آرد ترمس و فوه و جعده و انیسون و کرفس و بادیان و مانند آن طبری گوید چون سده در مقعر کبد مع برد مزاج عارض شود واجب است که استفراغ به حقنهٔ مناسب سن و مزاج و وقت و قوت نمایند و غذا زیرباج که توابل او دارچینی و فلفل بود و در آن بادام و پسته داخل کرده باشند باید داد و گاهی در این علت بول شتر با تخم کرفس و شیر شتر می‌دهند و تضمید این ضماد نمایند میعه خشک و نمک اندرانی هر واحد دو دانگ صبر و مر هر واحد نیم درم فوفل و سنبل و مصطکی و بیخ کاسنی صحرایی خشک هر واحد دو ثلث درم تخم کرفس انیسون حضض هندی ابوال ابل بدوی هر واحد یک درم همه را سائیده به آب بیخ کرفس و شراب عفص مرحل کرده بر پارچه به هیئت کبد تراشیده مالیده بر کبد نهند و گذارند که طبیعت او قبض شود و اگر سده در این موضع با حرارت مزاج باشد

تليين طبيعت او به ماءالفواكه يا به حقنه لين نمايند بعد از آن سكنجبين معمول از بيخ كاسنى بپوشانند و گاهى در
اين علت سكنجبين با تخم كاسنى و بيخ آن و برگ عنب‌الثعلب و بيخ كاسنى دشتى مى‌پزند تنها يا به ماءالشعير به
حسب حاجت و امكان نفع مى‌كند و به آرد جو و آب آس و سيب و آب نمام و اندک ازآب بيخ كرفس و قليلى از
بورق و اندكى از سركه ضماد نمايند ثابت بن قره ذكر كرده كه اين مطبوخ تفتيح سدد و اخراج رطوبات كند بليلۀ
سياه و كابلى و آمله و برگ غافث و افسنتين و برگ كشوث و انيسون و زراوند و بسفائج كوفته و مويز منقى در آب
شيرين به قدر كفايت پخته و آب آن به ايارج فيقرا و غاريقون بنوشانند و بعد از آن روغن بادام به ماءالاصول دهند و
سه درم روغن مذكور به سه اوقيه نقوع حلبه و ميان ايام مطبوخ مسهل بنوشند مگر آنكه در هر روز دو سه بار
اجابت طبيعت شود و اگر حاجت به مسهل قوى‌تر افتد مطبوخ افتيمون دهند و بعد آن شربت افسنتين بنوشانند و
اگر كفايت نكند ماءالجبن دهند و حقنۀ لين به عمل آرند اگر حرارت باشد و حقنۀ حاد و اگر حرارت نباشد و بعد از
آن معجونات مقوى جگر استعمال نمايند جالينوس گفته كه از امراض كبد آنچه مخفى بر جمهور اطباست علتى
است كه آن را تلحج رطوبت در عروق كبد نامند و آن رطوبت لزج است كه بر عروق آن مستولى مى‌شود و برآن
مى‌چسبد و در عمق آن غوص مى‌كند و شعب دقاق منقسم در اطراف عروق كبد را منسد مى‌گرداند و چون مدرات
خورند با بول خيوط راسب برآيند و از بورقيت خالى نباشد و از اين جهت جرب و حكه در بيخ قضيب حادث شود و
استدلال مى‌كنند بر آن به ثقل اندک كه مريض در كبد خود مى‌يابد و حالت شبيه به تمدد بياض لون و تغير او
بجعنيت و شدت شهوت طعام به غيرعطش مگر بعد طعام در ساعتى كه در معده حاصل شود و اين اول دليل بر
حدوث اوست و سفيدى قاروره و خامى او و زبد بر آن و امتلاى دهن دائم از آب و گاهى سعال خفى عند هضم
طعام بل هرقدر كه طعام هضم شود و كيلوس به سوى كبد واصل گردد و ثقل ظاهر و تمدد و ديگر اعراض سيما
سعال حادث گردد به سبب اتصال كبد به ريه بنابر اتصال حجاب كه عوام آن را مغلاق گويند ميان اين هر دو
مخلوق شده پس تنگ مى‌گردد فضاى ريه بر مقدار جذب و نفس در آن كثرت مى‌نمايد و مجراى آن تنگ مى‌شود
و مساحت عروق كبد قصير مى‌گردد پس به اضطرار سعال مى‌كند بنابر دفع قوت دافعه و يا به سبب ترطب ريه

بیشتر از آنچه باید بنابر وصول خون بارد مخلوط به رطوبت از کبد به ریه برای تغذیه پس بـه اضـطرار سـعال واقـع می‌شود و ایضاً از آنچه استدلال کرده می‌شود بر این علت بطوء نبض است و چـون ایـن اعـراض مجتمـع شـوند بـه صحت می‌رسد که این علت تلحج رطوبت در عروق کبدست و چون ایام متمادی گردد و طبیـب تهـاون در عـلاج او کند در جگر ورم رطوبی پیدا کند و گاهی قوت محیل غذا به سوی خون باطل شود و مؤدی بـه استـسقا بـه طریـق فساد دم و ترطب او گردد و علاجش فصدست اگر قوت و سایر شروط او مساعدت کنند و اخراج فضولی که در کبـد به رطوبت مستحیل گردد بعده پرهیز علیل از اغذیۀ مولد رطوبت و ریاح و اقتصار بر اطعمۀ مولد خـون صـالح جیـد مثل لحم حمل و شراب صاف و حلواهای متخذ از شکر سفید به غیر نشاسته بعد از آن اگر مانع نباشد ماءالاصول به دواءالکرکم و دبیدالورد چند روز بخورانند و اگر حکه در گرده و مثانه یا در بیخ قضیب شـدت کنـد سنگـسر مـاهی بدهند و شیاف ابیض در احلیل چکانند و بعد تنقیۀ آن به این حب نمایند ایارج فیقـرا دو ثلـث درم تربـد دو دانـگ غاریقون دو ثلث درم افسنتین نیم درم ریوند ربع درم نمک نفطی ربع درم سائیده به جلاب سرشته حب‌ها سـازند و در سایه خشک نموده به وزن دو درم و ثلث بخورند و اگر مانعی نباشد سه شربت از آن متوالی خورند بعده تـضمید کبد به این ضماد نمایند مرصاف یک درم صبر سقوطری نیم درم مصطکی یک درم سنبل نیم درم همـه را سـائیده به شراب صاف آمیخته استعمال کنند اگر مانع نباشد که این ضماد تحلیل این رطوبات کند و علامت تحلل آن تغیر قاروره به سرخی اندک و نقصان آب دهن و زوال کف که بر قاروره جمع می‌شد و تغیر رنگ به سوی اشـراق اوسـت در این وقت معاودت فصد باسلیق نمایند و قی به سکنجبین محلول در آب ترب یا در آب گرم به دفعات تا سـه روز اگر از آن مانع نباشد و هر قسم این علاج را که از اعراض آن مانع باشد باید که طبیب اولاً علاج آن عـرض و اصـلاح سبب نماید بعده معاودت به این علاج کند و ریختن آب گرم که در آن بابونه اکلیل‌الملـک و بـیخ کـرفس و بادیـان باشد نیز بسیار نافع است و اگر مشکل شود اصلاح حال طحال به فصد اسلیم ایـسر و تـضمید او بـا شـق و سـرکه و خورانیدن قرص کبر نمایند که طحال چون قوی گردد فضول کبد را به قوت جذب کند

علاج سدۀ محدب جگر

مدرات مانند تخم کرفس انیسون بادیان بیخ کاسنی تخم قرطم با سکنجبین بزوری و شربت دینار دهند و ایضاً طبیخ اسارون و سلیخه و افتیمون و تخم کرفس و انیسون به سکنجبین عسلی و تضمید کبد به اضمدهٔ ملطفه مثل جعده و افسنتین و ریوند و بیخ کرفس به آب کاسنی سرشته نافع بود و یا شیرهٔ قرطم و بادیان و تخم خربزه هر یک نه ماشه و انیسون هفت ماشه به سکنجبین ریوندی چهار توله دهند و اگر قوی‌تر خواهند شربت دینار عوض سکنجبین کنند و ریوند خطایی سه ماشه در آب انارین معصور سه توله بدهند و عروق بلوط‌الارض چهار توله دهند با نبات یک نیم توله اثری عظیم دارد و شربت اصول و سکنجبین ساده یا بزوری به آب بادیان و اندک لک مفیدست و اگر حرارت هم باشد شربت دینار و سکنجبین با شیره تخم خیارین و تخم خربزه و تخم کشوث و پرسیاوشان و یا آب بارتنگ و آب بادیان هرچه از این مناسب دانند بدهند و اگر حرارت قوی و عطش مفرط بود شیره تخم خیارین و کدو و تربز و تخم کاسنی یا آب او به سکنجبین بنوشانند و قرص زرشک به آب کاسنی سبز مروق و سکنجبین بزوری و شربت بزوری بخورند و قرص ورد نیز مفید بود و بالجمله قرص زرشک در تفتیح سدد کبد و تقویت آن نیکوست اگر سده با برودت باشد نسخهٔ کبیر آن اولی است و اگر حرارت بسیار نباشد نسخهٔ صغیر آن انسب و بیخ بادیان و فقاح اذخر و جدوار و شیر شتر شرباً و اشق و جعده ضماداً نیز نافع سویدی می‌نویسد که خوردن پسته مع پوست داخل او و کذا شرب زرشک بیست درم خوب جوشانیده مالیده صاف کرده به سکنجبین آمیخته و کذا شرب دوقو و کذا ثمر کبر به سرکه و کذا پودینهٔ نهری و کذا خوردن بادنجان به سرکه و کذا اکل خربزهٔ زرد و نوشیدن سکنجبین بعد آن و کذا اختلاط ثوم در طعام و کذا سکنجبین بزوری و کذا پودینهٔ کوهی و کذا سیساليوس و کذا حرشف و لاسیما بریان کرده به زیت و سرکه و خردل خوردن و کذا پرسیاوشان و کذا اکل بقله جرجیر خام یا پخته و کذا تخم او و کذا کاسنی بری هر واحد در تفتیح سدد کبد مجرب من است و از طیماوس و بدیغورس و مارنیوس و اریباسیس و غیره نقل کرده که فرنجمشک و برگ بادیان سراج‌القطرب و عود عنب‌الثعلب و روغن بلسان شرباً و ضماداً و اکل چغندر و شرب آب او و کذا چغندر به سرکه و خردل و کذا تخم سلیق و کذا جنطیانا یک مثقال و کذا تخم فنجنکشت و حب بلسان و عود بلسان و خوردن نخود سرخ و نوشیدن آب مطبوخ آن و سنبل هندی و سلیخه

و مغز حب‌المحلب و قسط هندی و ماميران و مشک و لک و جعدهٔ کوهی و دارفلفل و قنطوریون دقیق و جوزالسرو فوه‌الصبغ و جوزبوا و شرب کمافیطوس و ضماد او به سویق آمیخته و زنجبیل و وج و سرخس و خولنجان و کرفس‌الماء و ترمس به شراب به فلفل خوردن و قاقلهٔ کبار به سکنجبین و شیر شتر و کماذریوس و سداب و لیمو مالح و بارتنگ و شرب عصارهٔ حی‌العالم بیست درم و شاهتره و تخم کاسنی و آب او به سکنجبین شکوفهٔ انگور و تخم قطف و خبازی و گل سرخ شرباً و ضماداً و آب حصرم و کرفس رومی و تخم فاوانیا و اشق و خوردن انجیر تر یا خشک و تودری و غاریقون و صبر و زوفای خشک و شکر و سنبل رومی و کذا آرد شیلم به ماءالعسل و اصل‌السوس و رب آن و انجدان و بوزیدان و صعتر و خوردن لحم قطا و اکلیل‌الجبل و روغن بادام و خوردن بادام و هوفاریقون و صمغ بادام و خوردن حب خروع و کذا روغن او شرباً و ضماداً و فوه و فطراساليون و اسارون و خرما و نانخواه و تخم نمام بری و غافث دو درم به سکنجبین و برگ لبلاب به سرکه و بادام تلخ و کبابه هر روز یک مثقال به آب طبیخ بیخ فجل و کذا تخم کشوث یک درم به سکنجبین و عصارهٔ کشوث تازه دو درم به سکنجبین و جعد و کرسنه و کاشم و فاوانیا و زعفران و زوفرا که آن خرست و زراوند مدحرج و حاشا و عصارهٔ غافث و تخم آن و ثمر قره به سرکه و فراسیون و خوردن ترب و عسل و تخم جرجیر و اقحوان و اذخر و سرکهٔ عنصل و اسطوخودوس و افسنتین تنها و به گل سرخ و شکر آمیخته و ریوند و حماما و تخم هلیون و اکل جرم او و طبیخ بیخ او و شرب بیخ راسن و ضماد برگ او و بیخ جوز و انیسون و قصب‌الزریره و کهربا و حب‌النیل و کمون هر واحد مفتح سدهٔ کبدست بوعلی گفته که از ادویهٔ مفتحه بعضی باردَند و بعضی قریب‌الاعتدال و بعضی حار که احتیاج آن در مزمنات افتد اما بارد مثل کاسنی بستانی و بری و آب بارتنگ به برگ و بیخ اوست و همهٔ آنچه مدر مع تبرید باشد و کشوث مفتح جیدست و در حرارت افزون نیست و ریوند کذلک و افسنتین قریب اوست و اگرچه در آن حرارتی است به استعمال او در سدد مقارن حرارت و برودت باک نیست و باید که بر آن خواب نمایند یا بر طبیخ او و خصوصاً در آب کشوث و آب کاسنی و بیخ او و غافث و بادام تلخ همه قریب یکدیگرند و نزدیک این عصارهٔ بادیان رطب و عصارهٔ کرفس به سکنجبین قوی‌البزورست و اگر حاجت به حرارت بیشتر افتد در آن عسل و ماءالعسل و سکنجبین عسلی داخل

کنند و اما قریب از اعتدال ترمس است که آن افضل‌الدواء بـرای تفتـیح سـده کبـد بـه غیـر اسـخان و تبریدسـت و کمافیطوس قریب اوست مگر از آن اندک گرم‌ترست و اگر به آب کاسنی بنوشـند معتـدل گـردد و سـرکهٔ عنـصل و سکنجبین عنصلی و هلیون و اصل‌السوس از این قبیل است و لک نیز و این به حسب واجب یا به آب کاسـنی و آب کشوث اگر مزاج مائل به حرارت باشد و یا به شراب و ماءالبزور و آب ترمس و طبیخ افسنتین و ماننـد آن اسـتعمال نمایند و سکنجبینات بزوری و سرکهٔ ثوم و سرکهٔ انجدان و سرکهٔ کبر و امـا حـار مـدرات قویـه‌انـد مثـل اسـارون و سلیخه و فطراسالیون و زراوند مدحرج و ایرسا و پسته و غاریقون و افتیمون و عنصل و جعـده و قنطوریـون دقیـق و عصارهٔ او و جنطیانا و ترمس و سکنجبین عسلی عنصلی که از فوه بزور قوی و مانند آن سازند انجیر در روغـن بـادام تر کرده و از ادویهٔ مرکبهٔ قویه چند اقراص‌اند که نسخ آنها در قرابادین مذکورست مثل قرص لک و افسنتین و قرص اسقولوفندریون و دواءاللک و دواءالکرکم و امروسیا و اثاناسیا و تریاق اربعه و سنجرینیا و ارسطون و معجون جنطیانـا و معجون ریوند به سقمونیا و به غیرسقمونیا و معجون بنجارسطون و معجون انجـدان اسـود و شـهریاران و معجـون فلفل و فودنجی خاصةً و فلونیا و دواءالمسک مـر و معجـون کـه در قرابـادین ذکـر کـرده‌ام و در آن مـشک اسـت و سفوفات و حبوب که در آن جا بیان کرده‌ام و ادویه‌ای که در باب صلابت کبد و طحال بیاید و این معجون در تفتیح سدد کبد و طحال قوی است اشق اوقیه مصطکی و کندر هر واحد پنج کزمه قسط و غافـث هـر واحـد چهـار کزمـه فلفل و دارفلفل هر واحد شش درخم ساذج هشت کزمه سنبل‌الطیب و پشک خرگوش هر واحد نه کزمـه بـه عـسل کف گرفته و معجون سازند و شربت ملعقه به شراب که در آن بعض ادویه سددیه‌تر بسیار نافع است و از ایـن جملـه است خوردن بیخ فاوانیا به سکنجبین و این طبیخ نافع سدد کبد و طحال است بگیرند عنصل و پرسیاوشان و بـادام تلخ و حلبه و اطراف افسنتین مساوی و جوشانیده با عسل بنوشند و این معجون سدد کبد قریب‌العهد را نافع اسـت بگیرند فلفل اوقیه و نیم سنبل‌الطیب سه کزمات یا شش به حسب اختلاف نسخ حلبه و قسط و اشق و اسـارون هـر واحد شش کزمات و عسل یک نیم رطل معجون سازند و یـک ملعقـه بـه بعـض اشـربهٔ موافقـه بخورنـد و از اشـربه سکنجبین شکری بزوری و اقوی از آن عسلی بزوری و عنصلی است و ماءالعسل مطبوخ در آن افاویهٔ عطریـه کـه آن

را قبض باشد به طبیخ قوی و مطبوخ ترمس تلخ و گاهی در این عصارهٔ غافث و شربت افسنتین و نقوع او و نقوع معمول از صبر و انیسون و بادام تلخ صاحب کامل گوید که هر گاه سدد در جانب محدب کبد باشد باید که صاحب او را ادویهٔ مدر بول منقی مجاری مفتح سدد مثل کرفس و انیسون و نانخواه و بادیان دهند و قرص زرشک یا عصارهٔ بادیان و کرفس به سکنجبین بدهند و قرص لک و قرص افسنتین به ادویهٔ مذکوره استعمال نمایند و اگر این کفایت نکند ماءالبقول که در آن ماءالاصول والبزور مثل افسنتین و دوقو و نانخواه و تخم کرفس جبلی و تخم فنجنکشت و قسط و جنطیانا و مانند آن به روغن بادام تلخ دهند و اگر غاریقون و فقاح اذخر و جنطیانا رومی و مغز بادام تلخ هر واحد یک جزو همه را باریک سائیده و یک مثقال سکنجبین بخورند نفع بخشد و غذا آب نخود به شبت و زیره و دارچینی و زیت مغسول سازند و از اشیای شیرین لاسیما آنچه به آرد و نشاسته مثل خبیص و فالوده و قطائف ساخته باشند و از حرکت بعد غذا منع کنند ایلاقی و جرجانی گویند که تفتیح سدهٔ حدبهٔ جگر به ادویهٔ مدره باید کرد اما اگر حرارت باشد آب کاسنی و سکنجبین و آب طرخشقوق با سکنجبین و آب بارتنگ و برگ او باید داد و سکنجبین بزوری بارد دهند و آب کرفس تر و آب برگ ترب و آب کاسنی با هم آمیخته با سکنجبین دادن سده بگشاید و حرارت زیاده نکند و از ادویهٔ معتدل طبیخ غافث است و بادام تلخ و آب بادیان تر به اعتدال قریب است و اگر به دوای اسخن حاجت آید سکنجبین از عسل و بزور بسیار سازند و از ادویهٔ مرکب این ماءالاصول سخت نافع و قوی است بگیرند بیخ کرفس بیخ بادیان بیخ سوسن بیخ اذخر بیخ کبر هر یک ده درم مصطکی انیسون ریوند چینی فوه قسط هر یک پنج درم حلبه پانزده درم مویز منقی چهل درم همه را به دستور معمول پخته چهل درم به روغن بادام تلخ و شیرین بالمناصفه دهند و این دوا سده را بگشاید غاریقون و صبر و قسط و بیخ کبر که هر یک پنج درم شربتی یک مثقال به سکنجبین و دواءالکرکم و قرص لوز و قرص افسنتین و دوای معتدل و حبی که در قول جرجانی در علاج سده مقعر کبد گذشت همه سود دارد و این دوا مفتح سده و مقوی جگرست لک و فوه و انیسون و تخم کرفس و اسارون و افسنتین و مغز بادام تلخ و قسط و ریوند چینی و زراوند طویل و عصارهٔ غافث مساوی شربتی یک مثقال با سکنجبین و بعد این علاج‌ها شیر شتر اعرابی دهند و اگر شتر اعرابی نباشد علف او از بادیان و

کرفس و کاسنی و شیح و بابونه و اقحوان و اذخر سازند و اگر این نباتات حاضر نباشد تخم کرفس و بادیان و کاسنی و بابونه خشک و اذخر در علف او آمیزند ابن الیاس گوید که اگر سده در محدب جگر باشد هر صبح جلاب از تخم کاسنی و عنب‌الثعلب هر واحد سه درم بیخ کاسنی پنج درم بادیان درم و شکر سفید ده درم دهند و غذا زیرباج بخورانند و یا قرص زرشک یک مثقال به سکنجبین بزوری ده درم بدهند و اگر مزاج بارد باشد هر صباح جلاب از بادیان و تخم کرفس هر واحد سه درم نانخواه یک درم و شکر ده درم بنوشانند و از ادویهٔ مسدده و اشیای شیرین و هریسه و عصیده و حسوء حذر کنند خضر گوید که که آب برگ ترب مفتح سده است و مطبوخ که در علاج امراض کبد از سوءمزاج بارد رطب در قول صاحب شفاءالاقسام گذشت بدهند و اگر کفایت نکند در آن مطبوخ به مثل پوست بیخ کرفس و بادیان هر واحد دو درم لک و ریوند هر واحد یک درم مویز منقی هفت درم داخل کنند و اگر طبع قبض باشد در آن بسفائج پنج درم اندازند و لزوم قرص زرشک به شربت قشر اصل هند به او سکنجبین بزوری هر روز نمایند و یا بگیرند ریوند و تخم کشوث هر واحد نیم درم سوده در شربت مذکور آمیخته بلیسند و اگر سده منحل نگردد در مطبوخ قنطوریون و ایرسا و بادام تلخ هر واحد درم و افسنتین نیم درم زیاده کنند و باید که اشربه و اغذیهٔ او از لزوجات حتی که از رشتا دور دارند میرعوض می‌نویسد که اگر سده در حدبهٔ جگر باشد به مدرات مثل آب بادیان و آب کاسنی و کرفس و تخم خیارین و لک مغسول با سکنجبین تفتیح نمایند و آنجا که علامات حرارت موجود نباشد ماءالعسل با روغن بادام تلخ و سکنجبین بزوری و قرص افسنتین و دواءاللک و دواءالکرکم و طبیخ ترمس با سکنجبین عسلی و معجون جنطیانا و تریاق اربعه و فودنجی و فلافلی حسب تفاوت درجات برودت استعمال نمایند و ضماد از بابونه و اکلیل و حلبه هر کدام پنج درم تخم کرفس اذخر افسنتین اسارون ترمس نانخواه مصطکی سنبل‌الطیب هر کدام سه درم زعفران یک درم روغن بادام تلخ ده درم با شراب سرشته به موضع جگر نهند و چون به مسهل حاجت افتد از مسهلات قویه دست بازدارند و به طبیخ کرفس و بیخ بادیان و افسنتین و مغز خیارشنبر با یک مثقال ایارج فیقرا قناعت کنند و از اغذیهٔ غلیظ احتراز فرمایند طبری گوید که هرگاه سده در حدبهٔ کبد با برد مزاج عارض شود البته استفراغ و فصد نکنند بلکه تسخین کبد و تقویت و تفتیح سدهٔ آن باید کرد و

ملاک امر علاج در این نوشیدن شراب رقیق کهنه به مقدار اقتضای مزاج و سن و مرض و سائر قوانین واجب‌الرعایه است و گاهی بعض ادویه و بزور در شراب می‌جوشانند و می‌گذارند تا مروق گردد بعده ماءالاصول به این نسخه با قرص ریوند بدهند تخم کرفس انیسون بادیان و دوقوفطراسالیون کمافیطوس جعده هر واحد دو درم بیخ اذخر و فقاح او هر یک پنج درم پوست بیخ کبر پوست بیخ بادیان پوست بیخ کرفس هر واحد سه درم زوفا اصل‌السوس هوم‌المجوس هر واحد یک و نیم درم پرسیاوشان برگ لوف اعنی فیلکوش هر واحد چهار درم بادام تلخ حب بلسان هر واحد درم مویز منقی پانزده درم ریوند چینی خالص کوفته سه درم ریوند را در صره پنج درم طرخشقوق خشک با بیخ او بسته همه را به دستور ماءالاصول بپزند هرگاه مهرا شود مالیده صاف نموده آب او در شیشه بدارند و هر روز از آن پانزده درم با ده درم سکنجبین بزوری بنوشند و اگر خوف فاسد شدن این ماءالاصول به سبب حرارت هوا باشد آن را با سکنجبین به قوام آرند الا در هر سه روز تجدید طبخ او نمایند و اگر این کفایت نکند این قرص ترکیب دهند گل سرخ دو درم اصل سرمق نیم درم دارچینی دو ثلث درم تخم کرفس دوقو فطراسالیون هر واحد نیم درم سنبل مصطکی هر واحد دو دانگ ریوند چینی خالص یک درم زعفران یک و نیم دانگ مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ مغز تخم خربزه تخم کاسنی هر واحد دو درم سائیده در شراب صاف سرشته هر قرص به وزن یک درم و ثلث بندند و در سایه خشک نموده هر روز یک قرص از آن با بیست درم سکنجبین معمول به بزور اصول بدهند و اگر بلد و مزاج مانع استعمال سکنجبین بزوری باشند سکنجبین معمول به اصول از غیر بزور دهند و غذا بعد سه ساعت از دوا زیرباج معمول به لحم فواخت و شفانین اگر به هم رسند و عصافیر و قنابر سازند و اگر این لحوم یافته نشوند از لحم حمل یک ساله خصی بسازند و توابل آن دارچینی و زیره و برگ نمام و پوست بهی باشد و تضمید حدبه کبد به این ضماد کنند صبر و مصطکی و سنبل و تخم کرفس و فطراسالیون و جعده و رعی‌الحمام هر واحد دو درم پوست بهی و فوفل و تخم فنجنکشت و برگ او هر واحد درم همه را سائیده به شراب خوشبو آمیخته بر پارچه مالیده بر حدبهٔ کبد ضماد نمایند و تریاق کبد او در تفتیح سدد کبد منفعت عظیم است و با وی احتیاج استعمال اضمده نیست و هرگاه سدهٔ حدبهٔ کبد با حرارت مزاج باشد واجب است که اولاً استفراغ بدن به ماءالفواکه و

ادویه مسهله غیرشدید نمایند و فصد باسلیق کنند اگر قوت و سن و مزاج اطاعت کند و لزوم شرب ماءالشعیر و سکنجبین اصولی بزوری نمایند و این دوا بدهند بگیرند بیخ طرخشقوق بیخ حی‌العالم و برگ عنب‌الثعلب مساوی سائیده و از جمله دو درم گرفته با پانزده درم سکنجبین مذکور آمیخته بخورند و ایضاً بعد تخفیف بدن به اسهال و فصد و جلا به ماءالشعیر و سکنجبین بزوری بگیرند تخم خیار و تخم بادرنگ و تخم خربزه مقشر هر واحد پنج درم تخم کرفس یک ونیم درم همه را سائیده به آب کاسنی و سکنجبین بدهند و طبیبی که از غلطی آشامیدن این دوا در ابتدای مرض قبل استفراغ و تسکین مزاج کند مریض را هلاک گرداند و درم کبد حادث کند پس باید که طبیب تأمل این نماید و تضمید کبد به این ضماد نمایند بگیرند برگ حی‌العالم و عصی‌الراعی و برگ کرنب هر واحد دو درم صندل سرخ صندل سفید هر واحد درم شیاف مامیثا نیم درم تخم کرفس مصطکی هر واحد درم جعده کمافیطوس هر واحد دو ثلث درم زعفران یک دانگ سویق جو دو درم بیخ کاسنی بری و دوقو هر واحد یک نیم درم همه را سائیده در آب کاسنی مروق و اندک سرکه ضماد کنند و اگر با حرارت مزاج تب نباشد در نوشیدن شراب کهنه باک نیست و شراب که جالینوس ذکر کرده و گویم که شراب انطاکیا عفص مر نافع به کبدست و کسی که سدۀ او با برد مزاج باشد اکثر علاجش شراب است و اگر بزور که مذکور شد بنوشند به شراب مسخن بیاشامند

نفخه و ریح در کبد

و این هر دو از اجسام بخاریه منحل از رطوبت‌اند لیکن اطبا تخصیص نموده آن را که ساکن باشد به اسم نفخه و آن را که متحرک بود به اسم ریح بالجمله گاهی اندر اجزای جگر یا در زیر غشای او یا در هر دو بخارات مجتمع شود و چون این بخارات محتبس و کثیف و مستحیل به ریاح نافخه گردد منفذ نباید سبب کثرت مقدار خود و یا به سبب سدد در کبد یا به سبب صفافت غشای محلل او و نفخه در کبد همین است و با آن تمدد بسیار زیر ضلع ایمن محسوس شود و در آن ثقل بسیار نباشد چنانکه در ورم و سده و نه تب چنانکه در ورم باشد و سبب ضعف قوۀ هاضمه از تغیر غذا و تلطیف او و یا به سبب ماده غذای غلیظ نفاخ و یا خلطی مهیج ریح حادث شود و گاهی ریح زیر کبد محتبس گردد و چنانکه زیر طحال محتبس شود و از غمز حرکت نماید و قرقره پیدا کند و این قراقر نشان

بودن ریح است در جگر و احساس کثرت تمدد نشان بودن ریح در زیر غشای اوست و ایضاً از علامات نفخ غشایی است که چون دست بر آن مالند و یا چیزی محلل گذارند تحلیل یابد و اکثر آنچه دلالت بر ریح کند تمدیدست که ابتدا کند پس زیاده شود و در آن قدری انتقال باشد و تابع این مرض تغیر حال در سحنه و لون خارج از معتاد نباشد و عقب انهضام طعام بیشتر پیدا شود و نفخ غلبه کند و گاهی غمز نفخه را ساکن کند و تحلیل نماید و ماده آن را متفرق گرداند علاج شیرۀ بادیان شیرۀ تخم کشوث شیرۀ انیسون و گلقند بنوشند و معاجین محللۀ ملطفه مثل کمونی و دواءالکرکم کبیر و دواءالمسک تلخ نه ماشه با عرق نانخواه نه توله بخورند وفلافلی و تریاق اربعه و شرب آب بسیار گرم نیز مفید نفخه کبدست و شربت دینار چهار توله در گلاب نیم پاؤ نوشیدن به غایت نافع است و دیگر مسخنات مقویۀ مفتحه و جمیع اشربه و سفوفات و اضمدۀ محللۀ ملطفه و هر چه در نفخ معده گذشت به کار برند و به سبوس و نمک و جاورس و خاکستر انگور تکمید کردن و موضع نفخ و تمام بدن را بر سبیل اعتدال مالیدن سود دارد و از مصطکی و اذخر و سنبل‌الطیب و بابونه هر یک هفت ماشه ضماد نمایند و آب سرد کمتر نوشند و اگر عوض او بر عرق کاسنی یا گلاب و عرق بادیان برابر اکتفا نمایند اولی‌ترست و غذا قلیه‌ها با مصالح و کباب مرغ و مانند آن اغذیه مجفف رطوبت و محلل ریاح دهند و زردۀ بیضه به آب کامخ و نان خورش که در آن خردل و ثوم افتد نیز مفید بود و بقول و فواکه رطب ترک نمایند و به قول جالینوس مثرودیطوس با عرق دارچینی در تحلیل این ریاح عجیب است و شعبه جبل‌الزراع قطع و داغ کردن در این علت از مجربات اوست و ضماد سنبل و زرورد و جاورس به آب قرنفل به اندک مشک و عود سرشته از معمولات قرشی است و شیخ‌الرئیس می‌نویسد که علاج این قریب از علاج سدد کبد و به ادویۀ لطیفۀ محللۀ مذکوره در آن و معجونات مذکوره است و حمام بر ناشتا و خوردن شراب صرف نیم گرم بر نهار و قلت نوشیدن آب و تکمید به پارچه گرم کرده و به افاویۀ محلله و ضماد به مصطکی و اذخر و سنبل و حب‌البان و حب‌النار و مرهم معمول به ثقل روغن ناردین و مصطکی به بزور نفع کند و اگر تکمید ریح را حرکت دهد و ضررکند باید که رعایت جانب مشارکت کنند پس اگر وجع به ناحیه امعا ممتد گردد اول اسهال کنند بعده تجلیل ریاح پردازند و اگر به سوی حجاب و شراسیف و پشت و گرده امتداد نماید

مدرات استعمال کنند بعد از آن محللات ریح و حب مقل و سفوف نافع ریح‌البواسیر ریح کبد را نیز مفیدست

وجع کبد

درد جگر حادث می‌شود یا از سوءمزاج مختلف در ناحیهٔ غشای او یا از ریح ممد غشا و یا از سدد و یـا از اورام حـاره یا صلبه بهر آنکه ورم بارد بلغمی وجع کمتر حادث‌کند و یا از ضربه و جراحت و یا از حصات و رمل و یا از شرقه و یا از حرکت اخلاط چنانچه در بحرانات و یا از ضعف کبد که احتمال غذا نکند و غشای او از آن ایذا یابد و یا از حرکات مواد بحرانی که ثقل و وجع در نواحی کبد از آن پیداگردد و از تبثر سطح کبد و دبیله آن نیز پدید آید و بدانند کـه وجع شدیدتر نباشد مگر از ورم حار شدید و یا از ریح غلیظ پس اگر تب نباشد و وجع شدید بود سببش ریح باشد و لهذا چون تب در وجع ریحی ظاهر گردد و تحلیل ریح کند چنانچه بقراط گفته و ایضاً بقراط در رسـاله قبریـه ذکـر کرده که چون وجع در کبد با حکهٔ شدید در قمحدوه و مؤخر رأس و ورم در هر دو ابهام پای عارض شـود و در قفـا بثور شبیه به باقله ظاهر گردد مریض در روز پنجم قبل از طلوع آفتاب بمیرد و هر که را این علت ظاهر گردد عـسر بول شدید با تقطیر بهم رسد به سبب آفت در عضلهٔ مثانه شیخ‌الرئیس گوید: مـی‌توانـد مائیـت خفیفـه اول در بـول مندفع شود و به وجهی از وجوه در اطراف نافذ گردد پس به مرارت و بورقیت آن حکهٔ شدید حادث شود و تشخیص اسباب این مرض چنان کنند که اولاً دریافت باید کرد که وجع روز بحران واقع شده یا نـه اگـر در همـان روز باشـد سببش حرکت اخلاط و مواد بحرانی بود والا علامات امراض مذکوره یعنی ضعف جگر و سده و نفخه و شرقه و ورم و ضربه و جراحت و رمل و خصات معلوم کنند اگر آثار مرضی از این امراض یافته شود سبب وجع آن مرض باشـد والا علامات سوءمزاجات به طریقی که در تشخیص امراض جگر از سوءمزاج مسطور شده دریافت کنند پـس نـشان هـر سوءمزاجی که مدرک گردد سببش همان باشد و ایـضاً وجـود التهـاب و تـشنگی و خـشگی دهـن و زردی رنـگ و رنگینی بول و بعد از آن شروع ذوبان جگر و خروج صفرا بد بو و غلیظ با براز و عروض قی مـراری و بطـلان اشـتها و عطش شدید و تب سخت در آخر بر سوءمزاج حار دلالت کند و درد نرم در جگر و تهبج وجه و اجفان و ورم اطـراف و سفیدی لب‌ها و بعد مدتی لحوق اسهال و تب دلیل سوءمزاج باردست علاج اگر به سبب سوءمزاج یا ضعف جگر یا

سدد یا ریح باشد علاج هر واحد مسطور شد و اگر به سبب شرقه یا حصات یا ورم جگر یا ضربه بود علاج آنهـا جـدا جدا بیاید و ایضاً اگر به سبب سوءمزاج حار باشد مداومت به ماءالشعیر عوض آب چندانکه ممکن باشد و آب تربوز با شکر و لعاب اسپغول با قند سفید و طباشیر به آب سرد و ماءالقرع به آب غوره و ماءالخیار و آب عنـبالثعلـب و آب کاسنی و کاهو و خرفه و سکنجبین و آب سرد بر ناشـتا و در آن جـا کـه تلیـین طبـع مطلـوب باشـد آلـو بخـارا و تمرهندی با نبات سودمندست و همچنین ترنجبین و خیارشنبر به ادویهٔ مذکوره و آب سرد ناشتا بنوشند و غذا بقلهٔ یمانی و قطف و اسفاناخ و کاهو و شاخ چغندر به سرکه و روغن گل و بیضهٔ مسلوق و عدسیه دهند و اگر حاجت بـه تقویت باشد لحم دراج و ماکیان و ماهی کوچک شدیدالبیاض بدهند و از شراب شیرین و اغذیهٔ حاره و توابل پرهیـز کنند و تضمید جگر به ضماد گل سرخ ده درم صندل پنج درم بنفشه خطمی هر یک سه درم زعفران کافور هر یک دو دانگ موم مصفی روغن گل به قدر کفایت کنند و ضماد خرفه به روغن گل و کذا اسپغول در آب سرد تر کرده به روغن گل آمیخته و کذا روغن گل و موم مصفی و آب عنبالثعلب و آب کاسنی و لعاب اسپغول و آرد جو نیز مفیـد بود و بیخ اثل کوفته در سرکه پخته و مغز تخم کدو و حـضض مکـی و عذبـه شـرباً و ضـماداً و شـرب او در سـرکه جوشانیده و طباشیر و عصارهٔ کاسنی و بیخ زرشک در سرکه پخته و مغرهٔ عراقی هر واحد مفید وجع حار کبدست و اگر به سبب سوءمزاج بارد باشد جهت تنقیه وقت خواب شب از ایارج فیقرا یک درم و غاریقون یک درم حب ساخته به آب نیم گرم دهند و یا حب غافث بخورانند و صبح این مطبوخ بنوشانند هلیلـهٔ سـیاه هلیلـهٔ کـابلی آملـه غافـث افسنتین انیسون لک ریوند چینی بسفائج مویز منقی عناب از هر یک به قدر کفایت جوشانیده به عمـلآرنـد بعـد از آن این ماءالاصول به روغن بادام شیرین و تلخ چند روز دهند پوست بیخ کبر بیخ کرفس و بادیان و بیخ اذخر و بیخ سوسن آسمانجونی و لک و ریوند و مصطکی و فوه و حلبه و مویز منقی به قدر حاجت جوشانیده صاف نموده به قدر دو اوقیه با روغن بادام سه درم و یا هر دو روغن با سه اوقیه آب مطبوخ حلبه بدهند و بعد هر سه روز مطبوخ مذکور بنوشند مگر آنکه هر روز اجابت زیاده از یک مجلس گردد پس به مقویات جگر مثل قرص لک و قرص ریوند و قرص افسنتین و دواءالکرکم و اثاناسیا تقویت دهند و اگر سبکتر خواهند سنبل سه درم افسنتین دو درم کوفته بیخته به

عسل سرشته استعمال نمایند و به آرد ترمس و جعده و فوه و تخم کرفس و انیسون و بیخ سوسن و سنبل‌الطیب و فراسیون و بادام تلخ و اکلیل و بابونه و گل سرخ بر جگر ضماد نمایند و دوای جالینوس بدهند و ضماد افسنتین سوده به روغن گل و موم گداخته آمیخته و کذا بهی را در طبیخ افسنتین پخته نافع و ضماد سنبل و مرهم قردمانا و مالیدن روغن قسط و خوردن دوای جنطیانا و قرص زرشک حار و قرص فنجنکشت و قرص غافث و قرص فوه و معجون ریوند و نوشیدن شربت دینار همه سودمندست و اگر گل سرخ هشت درم زرشک پنج درم سنبل‌الطیب مصطکی عصارهٔ غافث افسنتین ریوند چینی هر یک دو درم فقاح اذخر اسارون رب‌السوس هر یک دو نیم درم زعفران یک درم سفوف ساخته دو درم با سکنجبین بدهند درد جگر و تهبج را ببرد و کذلک منقی گل سرخ هر واحد سه درم تخم کاسنی تخم کشوث هر یک دو درم سفوف ساخته دو درم با نیم درم شکر و چهار اوقیه شیرشتر گرم کرده کف گرفته بخورند که درد جگر را مفیدست و فقاح اذخر پنج درم سنبل‌الطیب ده درم مرزنجوش بابونه اکلیل الملک هر یک پانزده درم کوفته با ده رطل آب بپزند تا به دو رطل آید با روغن ناردین و روغن بابونه هر یک ده درم بیامیزند و تکمید کنند که اوجاع کبد و سدد آن را نافع است و این دوا همه انواع او را سوای شقی یعنی آنچه از جراحت افتد نافع است زرنب سنبل‌الطیب بادرنجبویه هر واحد یک و نیم ماشه نمک لاهوری دو ماشه با شیرهٔ حب‌النیل سفید و افتیمون هندی تازه هر یک نه ماشه عسل سه توله بدهند و اگر اسلیم دست راست را قطع کرده بر آن داغ نهند در وجع کبد که از تدابیر دیگر مأیوس شده باشند از مجربات جالینوس است و شاه ازرانی می‌نویسد که اگر زرده و سفیدهٔ یک بیضه مرغ بگیرند و به قدر یک دام عسل و یک دام آب پیاز و یک دام لعاب تخم حلبه خوب بیامیزند و بنوشند و چند روز همچنین به عمل آرند و غذا نان گندم و دو پیازه گوشت بزغاله سازند برای درد جگر دوری که در هر هفته دو سه بار در آن مبتلا گردد و مسهل و قی فایده نکند آزموده است مجرب نوشته و گویند که عسل خیارشنبر به روغن بادام و شکر و کذا سنبل هندی و شرب طبیخ وج کوفته و شرب کمافیطوس و کذا بیخ عسل در شراب خوشبو پخته و غاریقون یک مثقال و شرب زعفران و روغن پسته شرباً و ضماداً و اکل دو درم پسته به شراب خوشبو بر نهار و ساذج هندی و ایرسا و لک و جوزبوا و سنبل رومی شرباً و

ضماداً و روغن او تدهیناً و جنطیانا و اذخر و فقاح او و بیخ بنطافلن و عود هر روز یک درم و حجر ارمنی و عصاره غافث و بهمن سفید و شاهسفرم و تخم او و اشنه و دوسر یک درم به سکنجبین و بابونه شرباً و ضماداً و حقنه به روغن قسط و قصب‌الزریره شرباً و ضماداً و اناغالس و سپستان و فراسیون و اظفارالطیب شرباً و ضماداً و کذا افسنتین و اکلیل‌الملک به شراب و کذا بادام تلخ به شراب و خردل که مجرب سویدی است و اکل بقلهٔ حلبه و کرفس و کابلی و صمغ کمثری و کشوث و ضماد بنگ و قاقلهٔ کبار و بول شتر اعرابی و ضماد تخم ترب و پوست بیخ قرصعته شرباً و بیخ او تعلیقاً که مجرب اوست هر واحد نافع وجع بارد کبدست و مهراریس گفته که بقر وحشی را چون ذبح کنند و در قلب او سنگ یابند تعلیق او بر شاکی وجع کبد صحت بخشد ابن سینا گفته که قدما برای اوجاع کبد ادویه نافع بقول مطلق ذکرکرده‌اند و اکثر نفع آن در نوع وجع از ضعف جگرست و بعضی از آن می‌نویسم گویند که نفع می‌کند این را اقراص ریوند به نسخ مختلف او و معجون ریوند و دواءالکرکم و معجون سداب مسهل و معجون قردماموس و معجون قیصر و اثاناسیا صغیر و کبیر و تمری دقوقی و معجون اسقلناوس و قرص عشره و معجون جالینوس و ایضاً آنچه نفع می‌کند دو اوقیه عصارهٔ برگ صنوبر تر با سکنجبین است یا مطبوخ برگ او با ریوند نیم درم زعفران ثلث درم تخم کرفس و بادیان اندکی بدهند و ایضاً بگیرند گل سرخ چهار درم سنبل‌الطیب و مصطکی هر یک دو درم عصارهٔ غافث عصارهٔ افسنتین و لک و ریوند و زعفران و فقاح اذخر و فوه‌الصبغ و اسارون و تخم کرفس و بادیان و انیسون و عود خام هر واحد یک درم عود بلسان نیم درم شربتی دو درم با جلاب یا گلقند و اگر درد با اسهال بود این دوا بدهند بگیرند دردی شراب مطبوخ و لک و ریوند و سنبل هر واحد مثقال خبث‌الحدید هفت درم با دو اوقیه آب گشنیز سبز بخورند به مقدار دو درم از ادویهٔ مذکور و در جمیع این واجب است اجتناب از اغذیه و لحوم غلیظ و اقتصار بر خفیف از لحم طیور و غیره خصوصاً اگر در آن جا حرارت باشد و از اضمده ضماد قردمانا و ضماد فرفیون و ضماد اکلیل‌الملک نافع است خجندی گوید که جوهر کبد احساس وجع نمی‌کند بلکه غشای او از تمدید ریاح یا ورم یا از لذع بخارات حاره پس اگر با وی تب و حرارت نبود این قرص بدهند عصارهٔ افسنتین گل سرخ هر یک سه درم بادیان تخم کرفس غافث ریوند اسارون لک فقاح اذخر حب بلسان عود بلسان عود قماری عود بلسان هر یک

درم سائیده قرص سازند و دو درم به ماءالاصول بخورند و اگر حرارت و تب و الم ناخس باشد قصد و تليين طبیعت کنند و آب کاسنی و آب عنب‌الثعلب بنوشند و به عصارهٔ مامیثا و حی‌العالم و شیر زنان و بزرقطونا و مانند آن ضماد نمایند تعلیم جرجانی گوید که ضعف و درد جگر را کباد گویند و طبری گفته که جمیع امراض کبد را عرب کباد نامند لیکن نزد اطبا کباد عبارت از تلحج رطوبت در عروق کبدست حتی که منع‌کند از شرب آب و تشنگی بسیار کم گردد و واجب نیست کسی را که این کلام از اطبا بشنود و سوءمزاج رطب در جگر و تلحج رطوبت را واحد شمارد بهرآنکه سوءمزاج تغیر جوهر کبد نماید و تلحج رطوبت جائزست که با حرارت جگر و صحت جوهر او باشد و مراد قول ما از تلحج به هم رسیدن رطوبت در اقاصی عروق منقسم در کبدست و علامت این قلت تشنگی و گرانی و درد در کبد نزد اواخر هضم بلاشک و قارورهٔ سفید خام غلیظ باشد و جالینوس ذکر کرده جائزست که از رطوبت متلحجه در کبد سنگ تولد کند و علاج این اگر مزاج و حال علیل مانع نباشد نوشیدن ماءالاصول به سکنجبین و گلقند ایام متوالی است و از غذا بر نخودآب به زیت رکابی اقتصار کنند بعد از آن تنقیه به این حب نمایند حب‌النیل حب‌الغار هر واحد دو دانگ نمک نفطی زعفران هر واحد یک دانگ ابوال ابل اعرابی خالص و فیلز هرج هر واحد ربع درم غاریقون دو ثلث درم ریوند چینی خالص خفیف یک درم باریک سائیده به آب بادیان مروق آمیخته حب سازند و اهل کوفه این حب را حب کباد گویند و شربتی از آن سه مثقال به آب نیم‌گرم است بعد از آن تنقیه به مدرات نمایند مثل فطراسالیون و تخم کرفس و تخم هلیون و اذخر و بادیان و پرسیاوشان و مانند آن مطبوخ یا مدقوق و گاهی حب می‌سازند و با بزور می‌دهند و در جمله آن اندک تخم کرفس باشد تا آنکه هر دو جزو کبد محدب و مقعر تنقیه یابند و فصد نکنند مگر آنکه مزاج او گرم گردد و قاروره او سرخ شود و در این هنگام آن دلالت می‌کند برآنکه رطوبت متلحج گرم شده و رقیق گشته و با خون آمیخته و مزاج کبد گرم گردیده پس فصد با سلیق نمایند که گاهی دفعةً صحت می‌یابد و از اغذیهٔ مولد رطوبات غلیظ و نفاخ احتراز کنند و اگر تحلل این رطوبت متعسر گردد از خارج ضماد به مر و صبر و سعد و زعفران و مصطکی و سنبل به آب ریحان آمیخته باید کرد و در این ضماد سختی نکنند بلکه گاه‌گاهی استعمال نمایند و دائم متصل نگذارند بعده امر به شربت انجیر و خوردن انجیر خشک و ریختن

آب نیم‌گرم بر کبد او نمایند و بدانند که معرفت این مرض بسیار مشکل و مغلطهٔ طبیب است به سبب آنکـه قـاروره او گاهی سفید غلیظ و گاهی سرخ حاد بود و گاهی صاحب او را قی عارض شود و طبیب گمان کنـد کـه آن قـولنج است و حقنه استعمال نماید و درد زیاده گردد و در حدت حقنه زیاده نماید پس گاهی این رطوبات منحـل‌گـردد و جگر گرم شود و ورم کند و در این وقت آن را ظاهر شود که آن وجع کبدست و فرق میان ایـن و میـان درد قـولنج آن است که با این مرض سفیدی قاروره و عدم تشنگی و تهبج وجه و اشتها قوی بود و این وجع از موضع کبد متغیر و منتقل گردد و با وجع قولنج عطش شدید و قلـت شـهوت طعـام و وجـع راسـخ در یـک مقـام باشـد و قـاروره او متغیرنشود مگر آنکه تب آید و ایضاً موضع وجع هر دو مختلف بود بهر آنکه وجع کبد در طرف اضـلاع بـود و وجـع قولنج در آخر اضلاع و نزد اضلاع خلف باشد و چون طبیب در این تأمل نماید بر آن غلطی البته واقع نشود

شرقه و او آن است که انسان بر نهار یا بعد ریاضت سخت یا تعب یا خواب یا نزد خروج از حمام در حالت گرمی فوراً آب به غایت سرد بنوشد و آن آب زود به جگر رسد به سبب صفائی راه و حاجت جگـر بـه رطوبـت قبـل از آنکـه از حرارت معده گرم شود و درد شدید بیرون از طاقت دفعةً پدید آید و بر پیشانی و موضع جگر عرق ظاهرگردد و این مرض سریع‌الزوال است اگر در ابتدا برسد و اگر طبیب در علاجش غلط کند به استسقا یـا ورم جگـر انجامـد عـلاج همان وقت پارچه را با آب گرم یا گلاب تر کرده بر جگر نهند و کذا نمک طعام در لته بسته در گـلاب گـرم آغـشته تکمید نمایند و شربت بزوری حار و یا عسل سه توله در عرق بادرنجبویه و بادیان هر یک هفـت تولـه بنوشـانند و از زرنب و بادیان و سنبل‌الطیب و مصطکی هر یک هفت ماشه ضـماد نماینـد و آب گـرم بریزنـد و نبیـذ بـه آب گـرم نوشانند و همچنین طبیخ چای نافع است و این سـفوف مفیـد اسـت زرنـب زرنبـاد بادیـان رومـی مـصطکی رومـی دارچینی مساوی شکرالعشر برابر همه آمیخته به قدر نه ماشه با عرق بادیان هفت توله بخورند غذا شـوربای مـرغ بـا نان دهند و اکثر تکمید کفایت کند و اگر طبیب تساهل کند قوت او محیل غذا باطل شود یا در جرم کبد ورم رخـو پیدا گردد و اگر جگر مریض یا ضعیف بود مزاج او فاسد کند و در این هنگام علاج او به علاج سـوءمزاج کـه بـسیط باشد یا مرکب حسب ظهور آن نمایند

اورام کبد و نواحی آن

به قول شیخ اورام حادث در نواحی جگر بعضی از آن در نفس کبد حادث شود و بعضی در عضلات موضوع برآن و بعضی در ماساریقا و بعضی در غشا و در عروق جگر و این کمتر افتد و آنچه در نفس جگر پیدا شود و بعضی از آن در اجزای عالیه و به جانب محدب افتد و بعضی در اجزای سافله و به جانب مقعر و گاهی ورم در اصناف اجزای جگر عام گردد و بعد از آن ورم بنفسه خالی نیست از آنکه دموی فلغمونی دبیله و غیردبیله بود و یا صفراوی و یا بلغمی و یا صلب سرطانی و غیرسرطانی و یا نفخهٔ ریحی و اسباب اینها سوءمزاج حار مع حمیات یا به غیرحمیات بود یا سوءمزاج بارد مانع هضم و دفع یا ضعف در معده یا سده جامع اخلاط و نفوذ آنها در اجزای کبد به نفوذ غیرطبیعی و ایضاً صغر و مانند آن از اسباب این سده بود و چون سده در جگر به جانب مراره باشد صفرا از جگر به سوی مراره مندفع نشود و خون را به جوش آرد و در اجرای کبد به شرب غیرطبیعی تشرب کند به سبب کثرت صفرا و ورم حادث شود و کثرت صفرا یکی از اسباب ورم کبد حارست و گاهی ورم جگر به سبب مشارکت معده باشد پس هضم فاسد شود و کیلوس ردی از آن تولد کند و ماده ورم گردد و اغذیهٔ مسخنه و غلیظه و آنچه هضم جید نیابد معین بر حدوث اورام کبد شوند و کذلک چون کبد شدیدالجذب باشد و زیاده از آنچه باید جذب کند و تابع او بود از آنچه حق او اندفاع شیء صالح باشد پس آمادهٔ ورم گردد و گاهی به سبب ضربه یا وثی حادث شود طبری گوید که در کبد جمیع اصناف ورم حادث شود اما ورم رخو در آن حادث گردد از انسداد عروق به رطوبت که درآن بچسبد و تغیر دهد مزاج آن را به رطوبت و سبب این یا شرب آب سرد بسیار به غیر حاجت داعی به سوی آن بود یا ادمان اغذیهٔ رطبهٔ مولدهٔ نفخ و اما ورم صلب بر دو وجه حادث شود یا آنکه نوعی از انواع ورم صلب گردد یا ورم سوداوی عند ضعف طحال از جذب فضلات سوداوی عکر حادث گردد و اما ورم فلغمونی و ماشره و حمره و امثال آن از سه اسباب افتد یا از سده که در آن واقع شود و خون گرم گردد و بجوشد یا به سبب مخالطت خون با صفرا و احتداد او بدین جهت یا به سبب اخلاط حریفهٔ حاده که از اغذیه رویه متولد شود و از ابوماهر شنیدم که خوردن فخره که آن نوعی از خرماست در جگر ورم حار پیدا می‌کند و این جمله اورام چون طبیب در معالجهٔ صحیحهٔ او تساهل کند یا

در تبرید او افراط نماید بیشتر صلب گردد و بعضی متقدمین ذکر کرده‌اند که ورم حار صلب نمی‌شود مریض را قتل می‌کند یا زائل می‌گردد و طریق تشخیص در این اورام آن است که طریق تشخیص ورم نفس جگر کنند بعده تشخیص ورم اجزای او و عضلات و بعد از آن اسباب ورم و ورم ماساریقا و غشای جگر مشخص نمایند مثلاً اگر رنگ رو و سحنهٔ مریض متغیر یابند حال لزوم ثقل تحت ضلع ایمن و کشیدن ترقوه به سوی اسفل در اکثر اوقات و عدم ضربان و عدم ضربان و عدم قدرت خواب بر جانب ایمن و ایضاً ثقل خواب بر جانب ایسر و اکثر میل طبع به خواب بر پشت و نیز تعذر استلقا هنگام افراط ورم بپرسند اگر اقرار این اعراض کند ورم در جگر بادش بعده مریض را بر پشت او خوابانیده به جای جگر مس کنند اگر ورم هلالی شکل زیر ضلع ایمن محسوس شود و با آن سعال یابس و ضیق نفس و قلت بول یا احتباس آن و انجذاب معالیق و ثقل بیشتر و مائل به سوی پشت بود و هنگام کشیدن نفس درد میان جگر و چنبر گردن محسوس شود ورم در حدبهٔ کبد باشد و اگر ورم هلالی محسوس نگردد بلکه طویل یا عریض یا مورب که یک طرف او غلیظ و طرف ثانی دقیق مثل دم موش بود و اعراض مخصوصهٔ ورم جگر که مذکور شد معتد به ظاهر نباشند ورم در عضلهٔ موضوع بر کبد باشد و اگر ورم به مس خوب محسوس نگردد و با آن فواق و غثیان و قی و قبض طبیعت اگر قوت خصوصاً معده قوی باشد والا اسهال و قلت اشتها و ثقل اندک و نفس کشیدن آسان و سرفه کمتر بود ورم در مقعر کبد باشد و اگر جمیع علامات مخصوصه هر دو جانب محدب و مقعر یافته شوند ورم عام در هر دو جانب باشد بعد از آن نظرکنند اگر تب حار و وجع شدید و ثقل اندک و شدت تشنگی و سقوط اشتها و قی و کرب و غشی و سردی دست و پا باشد و خصوصاً در ورم مقعری و سوءتنفس و الم ممتد به سوی خلف و ترقوه و لذع در موضع کبد و تغیر بول به مزید حمرت و غسالیت بود و خصوصاً در ورم حدبی ورم حار باشد پس اگر نبض موجی عظیم سریع متواتر و سرخی چهره و چشم و زبان و درد عروق و ثقل و حرقت بود ورم حار دموی باشد و اگر نبض صلب مشابه به منشاری و صغیر با شدت سرعت و تواتر و زردی چهره و زبان و در آخر سیاهی زبان و وجع ناخس و ثقل و تمدد اندک و قلق و کرب و شدت التهاب و لذع و ناریت بول و صفرت براز و قی صفراوی اولاً پس کراثی و زنگاری پس سیاه و ظهور بثور صغار بر زبان و نوائب اشتداد تب به طور غب و

انتفاع به بارد رطب شدیدتر بود ورم حار صفراوی باشدکه حمرا و به قول شیخ آن را ماشرا نامند و اگر تب و تشنگی و وجع شدید نباشد و ثقل بسیار و در معده شبیه به تشنج محسوس گردد و سرفه خفیف بود ورم بارد باشد و سن و تدبیر و مزاج و لون نیز برآن دلالت کند پس اگر با وجود این علامات تهبج وجه و سفیدی روی و زبان و بـراز و ورم نرم و عدم احساس صلابت و بطوء و شدت لین نبض و سفیدی قاروره و لزوجت آب دهن و اشتها قوی از هضم بـود ورم بارد بلغمی باشد و اگر ورم صلب هلالی به غیر وجع محسوس شود و شدت ثقل بلاحمی باشـد و هـزال بـدن و سقوط اشتها و تیرگی رنگ و خشکی و درشتی زبان و قلت بول و سیاهی آن بود ورم سوداوی صلب باشـد و اگـر در این نوع احساس وجع شدیدتر بود و آفت در رنگ و اشتها و غیره بیشتر باشد ورم صلب سرطانی بود و چون در ایـن فواق و غیثان بدون تب حادث شود و وجع محسوس نگردد در اماتت عضو شروع کند و اگر بدون ظهور ورم در کبـد علامات ورم کبد یافته شود و تب ضعیف‌تر از ورم جگر باشد و ثقل و تمدد غائر به سوی شکم و معـده بـود و تمـدد بیشتر از ثقل باشد و براز کیلوسی رقیق بلاضعف هضم معدی و دلائل او و یا مائل به سبزی باشد حکم باید کرد کـه در ماساریقا ورم اسـت و همـراه اورام جانـب مقعـر جگـر اورام ماسـاریقا بیـشتر بـود و اگـر ورم حـار اشـدالوجـع و اضعف‌الحمی بود ورم به قرب اغشیه و عروق جگر باشد و جذب طحال به سوی اسفل و انجذاب کبد به سوی پشت و ظهور وجع در فقار و سرفهٔ خشک و ضرر در نفس و صلابت و منشاریت نبض نیز از دلایل ورم غشای موضع بر کبـد است و شیخ می‌فرماید که بحران اورام کبد حار حدبی و ایضاً ورم عضلات حار به رعاف خصوصاً از منخر ایمـن و بـه عرق یا بول محمود باشد و بحران ورم جانب مقعر به عرق یا قی یا اسهال بود و ورم حدبه ردی‌تر از ورم مقعر بود و هر ورم که در کبد حادث شود حار بود یا بارد و به سبب تسدید به سوی بدن جز خون مـائی نگـذارد و معـذالک کبـد ضعیف بود از تمیز مائیت و با وجود این بیشترمائیت در ماساریقا محتبس گردد و گاهی کبد و معده را چنان گرداند که در آن نفخ و ریاح کثیر حادث شود و این امور سببی از اسباب استسقای لحمی و زقی و طبلی است و چـون ورم حار از کبد به سوی طحال منتقل گردد بهتر بود و چون از طحال به سوی کبـد انتقـال نمایـد ردی باشـد و گـاهی جمیع اصناف اورام کبد حار و بارد به سوی استسقا مؤدی گردد و ورم کبد را چون اسهال مقارن گـردد مهلـک بـود

بنابر دلالت او بر شدت ورم و ضعف قوای معده و جگر و فرق میان ورم کبد و ورم عضلات موضوع بر آن در مروق از جهت وضع و شکل و اعراض کرده می‌شود اما از جهت وضع چنآن است که ورم عضلی دائم ظاهر باشد و ورم کبد گاهی ظاهر نمی‌شود و خصوصاً مقعری و در مریض فربه و وضع ورم عضلی یا در عرض یا در طول یا در ورآب بود که یک طرف عضله اخذ کند و اما در شکل چنان بود که شکل ورم کبد هلالی باشد و ورم عضلی عریض یا مورب یا مستطیل یک طرف او غلیظ و طرف دیگر دقیق گویا که دم موش است که در طول اندک اندک باریک گردد و گاهی از آن معلوم نشود مگر چیزی در غور مستطیل اگر ورم در عضل غائر بود و ورم عضل مورب مشابه‌تر به اورام کبد باشد و اما از جهت اعراض این است که از اعراض خاصه و مشارکه عارض اورام کبد مثل احتباس بول و براز و سقوط اشتها و جز آن در اورام عضل شئ معتدبه نباشد و بر ورم عضلهٔ مستطیل انجذاب ترقوه گواهی دهد و چون مراق مبادرت به سوی لاغری و یبوست کند بدانند که ورم کبدست و بقراط گفته که براز غلیظ و سیاه در اول مرض حاد دلیل آن است که در کبد حار عظیم است و ورم حار یا تحلیل شود و اعراض او باطل گردد و یا ریم کند و یا آن علامات دبیله بود که مذکور گردد و یا صلب شود و منتقل‌گردد به علامات ورم صلب و علامات ورم حار باطل شود و اکثر سبب انتقال او به سوی صلابت افراط در تبرید و قابضات و استعمال مغلطات و ورم حارست و فرق میان ورم کبد حار و ذات‌الجنب آن است که در عقب سعال ورم کبد نفث نباشد و وجع در یمین ثقیل بود و با آن رنگ زبان و بدن متغیرگردد و نبض منشاری بسیار نبود و بدست معلوم شود اگر ورم در حدبه باشد و دلالت کند بر آن تکلف نفس عظیم و استنشاق کثیر اگر ورم در مقعر باشد و گاهی در این هنگام سعال هیجان کند و جرجانی نوشته که آماس جگر و مرض ذات‌الجنب بر طبیعت ناآزموده مشتبه گردد و فرق میان هردو چنان کنند که مریض را بفرمایند تا نفس برکشد چندانکه تواند پس بپرسد که زیر سر پهلوها که به تازی شراسیف گویند یا در بالای آن گرانی همی یابد یا نه اگر همی یابد باید دانست که آماس در جگرست والا ذات‌الجنب و ورم صلب اکثر بعد ورم دیگر و گاهی در ابتدا حادث شود به سبب وقوع سده در مجری که میان جگر و سپرز است و گاهی از ضربه عارض شود و به صلابت مبادرت کند و اگر ورم صلب مبادرت به استسقا نکند به حس خوب ظاهر بود چه مراق به آن لاغر

و ضعیف گردد پس ورم هلالی بلاوجع مشاهده گردد بلکه گاهی هنگام ابتدای تناول طعام اذیت دهد و نزد جوع خفت پذیرد و آن طریق به سوی استسقاست و تابع او استسقای لحمی بود به سبب ضعف تمیز مائیت مگر رشح قلیل پس مائیت با خون در اعضا جاری شود و لحمی و تهیج حادث‌گردد و گاهی آن مائیت به سوی فضای شکم نیز جمع شود و زقی پیدا گردد و اکثر صاحبان او به انحلال هلاک شوند به سبب انسداد مسالک به سوی کبد و انحلال قوای آنها و این چنین کسان را معالجه نکنند مگر در ابتدا که گاهی علاج نفع بخشد و چون مرض طول کند علاج نفع ندهد وگاهی ورم صلب با حرارت مزاج بود و این حرارت به سبب زیادتی تحجر و صلابت گردد و بدانند که جسادت کبد و ضعف او مرض روی مزمن بود و صاحب او تلف گردد و بدانکه جگر سریع‌الانسداد و تحجرست و خصوصاً چون استعمال ادویهٔ مغلظه و مقبضه در ورم حار به افراط کنند و چون در کبد ضعف و ورم جمع شود یا علامات ورم نرمی براز شبیه به غساله لحم مضاف گردد و بسیار باشد که ورم در یک جانب جگر بود و به سبب مشارکت جانب دیگر نیز آماس کند و علامات هر دو جانب ظاهرگردد ولیکن اول علامات آماس یک جانب پدیدآید و درآخر علامات دیگر جانب ظهورکند و طبری گوید که ورم رخو در کبد صلب می‌شود یا از سوء تدبیر به استفراغ رقیق از ماده و ترک غلیظ از ماده و ترک غلیظ از آن و تحلل رقیق از آن فضول به ضماد و تصلب غلیظ یا تضمید کبد به دوای مفرط‌الحرارهٔ که مشوی و منعقد گرداند و فضول صلب و تحجرگردد پس این نوع ورم به غیرتحلیل صلب شود اما ورم حار به سبب فرط تبرید و ترک چیزی که محلل باشد مع تبرید صلب می‌گردد و دراین اطبا اکثر غلطی می‌کنند و این نوع به سوی مده بلاشک مستحیل می‌گردد و هر ورم که در کبد حادث شود چهار جنس باشد و به انواع کثیر متنوع گردد پس ورم رخو دو نوع بود یا آنکه بر رخاوت خود باقی ماند و قوت را فاسد نکند و مؤدی به استسقا نگردد چون طبیب حفظ او نماید و مریض پرهیز و علاج استعمال کند و یا قوت فاسد گردد و تغیر خون کند و ارخای جوهر کبد نماید و مؤدی به استسقا گردد و اما تصلب ورم رخو بعیدست و اما ورم حار منقسم به سه قسم می‌شود یا دموی محض و این صلب نگردد بلکه قتل‌کند یا صاحب او مستسقی شود مگر آنکه طبیب رفیق و علیل حسن‌القبول باشد و یا صفراوی محض و این نیز صلب نشود بهر آنکه التهاب آورد با این معنی که ورم صفراوی

بیشتر در کبد افتد و در عروقی که از آن صفرا به سوی اعضا نافذ گردد و در عروقی که مراره از آن صفرا جذب کند سده افتد پس جرم کبد را گرم و ملتهب گرداند و ورم پیدا کند و این بی‌شک مؤدی به استسقا گردد به تحلل قوای کبد و افساد جوهر آن مگر به تدبیر لطیف و مرکب شود از خون و صفرا مساوی یا ظاهر شود قوت یکی بر دیگر و معالجه به حسب قوی باشد و در مساوی به قوت علاج مرکب بود و اسم مخصوص آن حمرا و ماشراست و هرگاه ورم به سطح کبد باشد فلغمونی نگویند و اگر به لحم کبد غوص‌کند مسمی به فلغمونی گردد و این نوع بیشتر صلب گردد و صلابت او منحل شود یا به سوی مده چون در جرم اثرکند و یا به سوی استسقا چون در قوت کبد و جوهر او اثر نماید و اما ورم سوداوی البته بمده منحل نگردد پس از تسخن او عروق و فضای آن باقی نماند مگر به مقداری که در آن خون صافی به سوی عروق نافذ گردد و این نوع به دو قسم منقسم گردد یا به حدت و یا به غیر حدت پس اگر با حدت باشد گاه بمده مؤدی گردد و اگر به غیر حدت بود بمده منحل نگردد و از آن استسقا به علیل نشود بالجمله ورم جگر اکثر حار می‌باشد دموی بود خواه صفراوی و مرض مخوف است و صلب آن عسرالعلاج

علاج کلی در ورم جگر نگذارند که طبیعت قبض شود و افراط اسهال نیز مهلک بود و باید که ادویۀ رادعه یا ادویۀ ملطفۀ مفتحه یار باشند تا ماده را متحجر شدن ندهند و همچنین ادویۀ محلله که استعمال کنند با ادویۀ قابضۀ عطریه یار باشند تا قوت عضو تحلیل نشود و این قوانین در اضمده و اشربه ملحوظ دارند و در دوم مقعری اسهال مناسب است اما مسهل قوی ندهند و دست از ادرار کوتاه دارند و در ورم حدبی به ادرار کوشند و دست از مسهلات بازدارند اما قبض طبع هم جائز ندارند و هلیلجات و سقمونیا را در اورام جگر استعمال نباید کرد و جالینوس گوید که تا ورم جگر در ازدیاد باشد از اسهال و ادرار حذر کنند و به هیچ نحو ماده را نباید جنبانید و هرگاه نضج در ماده پدید آید و زمان انتها نزدیک رسد در این وقت به تلیین طبیعت در ورم مقعر به فلوس خیارشنبر و ریوند چینی و امثال آن در ورم محدب به ادرار حاجت افتد و در هر نوع طبیعت را خشک نباید داشت و هم او گوید طبیب را نشاید که تبرید جوهر کبد نماید بیشتر از آنچه باید و نه ارخای آن کند و ادویه قویه هم بر کبد استعمال نکند و صاحب اورام کبد از تناول فواکه قابضه مثل بهی و امرود و سیب قابض و همۀ آنچه قابض و حابس باشد احتراز کند

و آن مزید ورم به سبب احداث سده‌اند و به قول انطاکی علاج اورام کبد همآن است که در ورم معده گذشت و فوه و اشق و سویق و طباشیر را رد اینجا فایده بسیارست و بدانند که علاج ورم ماساریقا مثل علاج ورم مقعر جگـر بـود و علاج ورم ریحی همآن است که در نفخه کبد گذشت و علاج ورم جگر که از ضربه و سـقطه افتـد در مبحـث ضـربه کبد مسطور گردد و چون در ورم کبد ریم کند علاجش در دبیله بیاید بدان رجوع نمایند

علاج ورم جگر دموی

اولاً فصد باسلیق یا هفت اندام از دست راست نمایند و چون فصد نکنند و ماده را در جگر بگذارند و قوابض و روادع استعمال نمایند خوف آن باشد که ورم صلب گردد و اگر محللات استعمال کنند خوف هیجان ورم بود پس اولاً فصد نمایند و در آن قصور نکنند و به ضرورت نهادن زلو بر محل کبد نیز جائز داشته‌اند بعد آن اگر ورم مقعر جگر باشـد علاجش مانند علاج ورم معده حار نمایند و مدرات کمتر دهند و اگر تخم کاسنی نه ماشه پوست بـیخ کاسـنی یـک توله عنب‌الثعلب شش ماشه خیسانیده و به صورت قلت حرارت جوشانیده نبات یک نیم توله داخل کرده بدهند نیـز مفید بود و برای تلیین طبیعت بر ماءالفواکه قناعت ورزند و مغز فلوس با شیرۀ کاسنی یا آب انـار و ماننـد آن مفیـد است و اگر ورم محدب جگر باشد ادویۀ مدرۀ بارده که در علاج سده جگر حدبی گذشت به کـار برنـد و آب انـار بـه سکنجبین بسیار سودمند بود و کذا شربت انارین دو توله آب کاسنی آب عنب‌الثعلب هر یک پـنج تولـه سـکنجبین ساده دو توله و یا تخم کاسنی تخم خیارین هر یک شش ماشه عنب‌الثعلب پرسیاوشان اصل‌السوس هـر یـک چهـار ماشه جوشانیده صاف نموده همراه سکنجبین سه توله بدهند و ادویه مسهله استعمال نکنند لیکن اگـر قـبض طبـع بسیار مزید الم باشد به چیزهای ملین خفیف و لعاب به دانه و لعاب اسپغول به رفع قـبض پردازنـد و بعـد چنـد روز مدرات را شب در آب کاسنی سبز مروق تر کرده صبح مالیده صاف نموده شربت بـزوری و سـکنجبین داخـل کـرده دهند و گاهی شربت زرشک اضافه نمایند و هرگاه ماده کم شود و خوف انتشار آن نمانـد اگـر حاجـت بـود مـسهل سبک دهند لیکن مسهل در این نوع چندان فایده نمی‌کند اگر مفید نشود باز به مدرات علاج کنند و چـون از مـاده حرارت زائل شود و موسم سرما باشد شیر شتردادن مضائقه ندارد بعد از آن گلقند و شربت دینار گاهی تنها و گاهی

همراه شیرهٔ تخم کشوث و مانند آن از مدرات قلیل‌الحرارهٔ بدهند لیکن در دادن شیر و ماءالجبن عدم تب و حرارت شرط است و به قول جالینوس ادویهٔ مفتحه مائل به رطوبت باشند والا درد زیاده کنند و طریق ضماد در ورم حار کبد این است که در ابتدا از تخم کاسنی و صندل و زرورد و آرد جو و عنب‌الثعلب در آب گشنیز سبز و آب عنب‌الثعلب سبز در روغن گل و قدری سرکه سائیده ضمادکنند و در وقت تزید اکلیل الملک و افسنتین و زعفران زیاده نمایند و وقت انتها صندل موقوف کنند بنابر شدت برد و قبض او بر باقی اقتصار نمایند و در وقت انحطاط بر افسنتین و زعفران و عود و مانند آن اکتفا کنند برای تحلیل ماده و تقویت جگر و آن جا که ورم با اسهال بود این قرص دهند تخم حماض طباشیر گل سرخ زرشک هر یک پنج درم لک ریوند هر واحد یک درم زعفران نیم درم کوفته بیخته قرص سازند هر یک مثقالی و یک قرص با رب ریباس یا زرشک یا انار بدهند اما بعد از فصد و از اغذیه بر ماءالشعیر قناعت نمایند اقوال اکثر حذاق سویدی گوید که عصارهٔ خرفه و تخم آن و اذناب‌الخیل و عصارهٔ زرشک و کذا پوست بیخ او مطبوخ در سرکه و شرب و ضماد عذبه و حضض مکی هر واحد نافع ورم کبد حارست شیخ می‌فرماید اول آنچه بر طبیب واجب است این است که به حال امتلا و به حال قوت قوی بود خون به قدر حاجت در یک دفعه بگیرد والا به تفاریق در چند برآرد و بدانکه اگر فصد نکنند و ماده را در جگر گذارند و ادویهٔ قابض و رادع استعمال نمایند بیم باشد که ورم صلب گردد و اگر ادویهٔ محلله به کار برند بیم باشد که الم هیجان کند و ورم زیاده شود پس اولاً فصد کنند و در آن کوتاهی ننمایند چون مانعی قوی نباشد و خون وافر برآرند و بدانند که در ابتدای او محتاج شوند بدانچه در اورام قانون از ردع و تبریدست لیکن در آن هنگام از حدوث صلابت حذر کنند و بدین سبب واجب است که روادع مخلوط به ملطفات و مفتحات باشند و افراط استعمال اطلیه بارده گاهی به تصلیب ورم انجامد و گاهی آن را دخول حمام کفایت کند و گاهی به سوی گرده منفجر گردد و بدانکه اکثر ادویه‌ای که در آن قبض و برودت باشد و کذلک اغذیه‌ای که به این صفت باشد مثل انار و سیب و امرود از جهت دیگر ضرر کنند و او آن است که منفذی را که به سوی مراره است تنگ کنند و صفرا از جگر به مراره نرود و این سبب زیادتی آماس گردد و شر بسیار پیدا کند و با وجودی که از قبض چاره نیست در اول مرض و در آخر او نیز عند وجوب تحلیل

برای حفظ قوت از آن خوف حدوث تحجر و حبس صفرا در جگر بایدکرد و ایضاً بدین جهت احتیاج طبیب به مبادرت به سوی تدبیر تحلیل در این مرض بیشتر از مبادرت آن در سایر اورام بود بنابر خوف از تحجر و صلابت و بهر دفع آنکه صدید ردی ترشح کند که از ترشح آن اورام حاره خالی نباشند لیکن تحلیل و تفتیح گاهی ارخای قوت نمایند و مریض قریب موت گردد چنانچه جالینوس از حال طبیبی حکایت کرده که او علاج اورام کبد به مرخیات که بدان علاج سایر اورام کرده می‌شود مثل اضمده معمول از زیت و گندم و آب و خورانیدن خندروس می‌کرد و واجب آن بود که آنچه درآن جلا بلا لزوجت و غلظ است مثل ماءالشعیر خورانیدی و به محللات ادویه که در آن قبض و تقویت و عطریت است مثل سعد و قصب‌الزریره و افسنتین مخلوط کردی و از این ادویه به قدری که حفظ قوت نماید استعمال نمودی و افراط نکردی و عمده در ابتدا ردع به قوت اوست و در اوسط او ترکیب و در آخر تحلیل مع قوابض از این قبیل و اگرچه حاجت آماس به سوی تحلیل و تعجیل وقت باشد پس این نصیحت جالینوس قبول نکرد بعده نزد مریضی که هر دو جمع شده بودند جالینوس او را چنین خبر بداد که این مریض به انحلال قوت و به ظهور عرق لزج اندک برآن هلاک خواهد شد پس مریض بمرد و امر آن بود که جالینوس گمان او کرده بود و این تحلیل آن است که طبیب محتاج گردد که مبادرت کند بدان در وقت وجوب ردع و محتاج گردد به آنکه از قبض و تقویت در حالت وجوب تحلیل صرف خالی نباشد و مراعات این همه امریست دقیق و بدانکه این عضو به نحوی که تحجر را سریع‌القبول است همچنین تحلیل را به سرعت قبول می‌کند و گاه تفتیح و تحلیل سبب تفجر می‌شود و چون محلل استعمال کنند آن از جنس چیزی که لذع یعنی تیزی کند استعمال نباید کرد که درد انگیزد و ماءالعسل اگرچه جالی بلا لذع است لیکن آن شیرین است و شیرینی سدد پیدا کند و لهذا ماءالشعیر ممدوح و کافی است بهر آنکه جلا لذع می‌کند و سده حادث نمی‌کند بعده ممکن است که تفتیح و جلای او به اختلاط چیزی قوی نمایند اگر احتیاج به زیادتی قوت افتد و اشیای لذاعه قابضه به مقعر کبد بیشتر از محدب ضرر رساند که آن به قوت خود غوص‌کند و در اول مجاری سده حادث کند و چون به حدبه رسد قوت او بشکند و به آخر فوهات عروق ملاقی شود پس واجب است که جانب علیل دریافت کنند و حذر نمایند از آنکه ادرار کنند و علت در

مقعر باشد و یا اسهال نمایند و علت در حدبه بود که در این مبرد و حال ماده غائرتر گردد بلکه واجب است که از اقرب مواضع استفراغ آن کنند پس از ورمی که در مقعر بود از جانب اسهال و از آنچه در محدب باشد از جانب ادرار استفراغ نمایند و از قبض ماندن طبیعت حذر نمایند که در آن اذیت عظیم و خطر خطیر است و ایضاً نگذارند که به افراط منطلق گردد و قوت ساقط شود و طبیعت ضعیف گردد بلکه طبیب را باید که در حالت قبض طبع تلیین به اعتدال نماید و به حالت لینت آن به قبض معتدل پردازد و اما ادویهٔ صالح برای اورام کبد در ابتدای امر چون در آن حرارت باشد آب کاسنی و آب عنب‌الثعلب با سکنجبین شکری و آب عصی‌الراعی و آب بارتنگ و آب کاکنج و آب گشنیز تر و ماءالقرع و ماءالخیار و آب کشوث است و باید که بدان مخلوط کنند چیزی از مثل افسنتین و قصب‌الزریره و قرص انبرباریس به این نسخه زرشک ده درم گل سرخ طباشیر هر واحد پنج درم مغز تخم خیار مغز تخم کدو خرفه تخم کاسنی هر واحد سه درم بادیان یک درم قرص ساخته به وزن دو مثقال از آن بخورند و اگر حاجت به زیادتی تطفیه افتد اندک کافور در آن اضافه کنند و اگر اراده زیاده تقویت کبد باشد در آن لک و ریوند داخل نمایند و اگر سرفه باشد رب‌السوس و قدری کتیرا و اندکی ترنجبین افزایند و اما ادویهٔ که آن قوی‌تر و بهتر برای ورمی است که در آن حرارت غالب به غایت نباشد آب بادیان و گاؤزبان و اذخر و کرفس جبلی و لبلاب هر واحد به سکنجبین است و این ادویه و مانند آن ورمی را نفع کند که در طبقهٔ اولی بود چون در نضج اندک شروع کند و ایضاً قرص ورد و خصوصاً برای آنکه متصل تقعر باشد و چون دانستند که ورم در جانب مقعرست اولی آنکه استعمال نمایند آب لبلاب مخلوط به چیزی که خلط او بدان واجب است از مبردات مذکوره و آب چغندر و همه آنچه نضج و ردع و تلیین طبیعت کند و عند ظهور نضج خیارشنبر به آب بادیان و آب عنب‌الثعلب و آب لبلاب نفع کند و در اغذیه قدری تخم قرطم و اندکی انجره و بسفایج داخل نمایند و چون انحطاط کند ادویهٔ قوی مثل صبر و غاریقون و تربد استعمال نمایند و قومی استعمال هلیلهٔ زرد می‌کنند و من آن را مکروه می‌دارم بهرآنکه در آن قوت قبض است ترسم که مادهٔ رقیق را برآرد و غلیظ بماند و متحجر گردد و گاهی استعمال کرده می‌شود در این وقت مثل تخم قرطم و مثل انجره و بسفائج در طعام و افتیمون بلا احتشام و گاهی اقدام مثل خربق به حسب حاجت

می‌کنم و اما حقنه‌ها در اوائل امر و هنگام اتفاق قبض طبیعت مثل آب برگ چغندر و نمک و بوره یا به شکر سرخ است و نزد انحطاط قوی کنند و در آن بسفائج و قنطوریون و زوفا و صعتر داخل نمایند و گاهی در آن حنظل می‌افزایند و چون ورم در جانب حدبه باشد باید که ابتدا کنند به مدرات بارد پس معتدل بعده چون نضج ظاهر شود قوی جید استعمال نمایند واین تأخیر به خوف و تحجر واجب بود و این ادویه مثل فوه و فطراساليون و اسارون و اذخر و قرص زرشک کبیر و قرص غافث قوی و سائر مدرات قویهٔ مذکوره در مفردات و در باب ادرارست و اما اضمدهٔ باید که بارد استعمال نکنند چنانکه در اورام دیگر بلکه فاتر به کار برند و آنچه مبادرت در آن واجب است نزد ابتدای ورم عصارات بارد قابض و عصارهٔ خرفه و کدو و حی‌العالم و گلاب است پس صندل و کافور و ضمادات متخذ از شاخ انگور و گل سرخ خشک و آرد جو تکرار امثال این واجب نیست بلکه چون به صحت رسد که ورم می‌شود بهترین ضمادات این است که از بهی مع ادویه دیگر بسازند و از این قبیل است که سفرجل به آرد جو و گلاب بسایند و بدان ضماد نمایند و یا سفرجل در سرکه و آب بجوشانند تا پخته شود با صندل بیامیزند و برآن اندک روغن گل انداخته استعمال کنند و از این نوع است که سفرجل در شراب ریحانی که در آن اندک قبض باشد بپزند و برآن عصی‌الراعی مضاف سازند و به مثل اندک سنبل و افسنتین و سعد قوی کنند و به آرد جو آمیخته استعمال نمایند و گاهی درآن روغن سفرجل یا روغن مصطکی و روغن حنا و از آب‌ها آب آس و آب برگ سیب و آب سفرجل و مانند آن داخل می‌کنند و گاهی ضماد از سفرجل مطبوخ به طبیخ افسنتین ساخته می‌شود و چون اراده کنند که ضماد را به درجه تحلیل افزایند در آن مصطکی و بابونه و اکلیل‌الملک و آرد جو حلبه به اشیا که در آن عفوصت باشد و بزر کتان و از روغن‌ها روغن شبت و بابونه و حلبه داخل کنند و از ضمادات ضماد نیلوس و ضماد فیلغریوس و ضماد اکلیل‌الملک و ضماد فریطون و دیگر ضمادات که در قرابادین مذکورست به کار برند نسخهٔ ضماد مسکن التهاب بگیرند بر او عصارهٔ عوسج هر واحد یک جز و زعفران و مر و مصطکی و موم و روغن زنبق و روغن‌هایی که گاهی بدان آمیزند روغن گل نرگس و روغن سوسن آزادست نسخهٔ ضماد محلل اورام کبد منسوب به سوی قابوس محمود و مجرب بگیرند میعه و موم هر واحد ده درخم مصطکی و زعفران و حماما هر واحد ربع درخم روغن شجر مصطکی

و روغن گل هر واحد دو درخم شراب قوطونی و نصف موم و روغن را گداخته همه بدان آمیزند دیگر که بسیار نـافع است سوسن حماما ساذج هر واحد دو درخم اشق میعه موم هر واحد بیست درخم کندر زعفران اسـارون هـر واحـد درخمی روغن شجر مصطکی مقدار حاجت دیگر که جیدست صبر اوقیه بابونه اکلیل‌الملـک هـر واحـد چهـار اوقیـه زعفران و فوه و قصب‌الزریره هر واحد شش اوقیه روغن سوسن مقدار کفایت دیگر محلل قوی زعفران دو اوقیه مقـل هفت اوقیه چرک خانهٔ زنبور عسل چهار اوقیه مصطکی سه اوقیه میعه و زفت و موم و اشق هر واحد نه اوقیه حمامـا و سنبل رومی و حب بلسان هر واحد شش اوقیه روغن سوسن به قدر کفایت به دستور آمیخته استعمال نمایند و اما اگر با ورم اسهال مضعف باشد احتیاط حبس او واجب است باید که قرص زرشک و قرص ریوند قـابض بخـورد و امـا غذا بهترین آن کشک شعیرست که آن مبرود جالی است و محدث سـده نیـست و سـریع‌النفوذسـت و خنـدروس و شذاز آن گندم است که در آن غلظ و مزاحمت از ورم است و اگر از نان چاره نباشد نـان خمیـری کـه از میـده و از گندم علکیه نبود و در تنور پخته باشند بدهند و واجب است به غذا غایت عنایت مـصروف دارنـد و از بقـول کـاهو و سرمق است و از فواکه انار شیرین برای کسی که شیرینی در معده او به صفرا مستحیل نگردد و باید که از شیرین‌ها تا ممکن باشد اجتناب نمایند ایلاقی و جرجانی می‌نویسند که در ورم حار جگر قانون عـلاج ایـن اسـت کـه در اول رادع استعمال کنند و در میان محلل با رادع بیامیزند و چندانکه به آخر رسد محلل زیاده کنند و رادع کمتر نماینـد و آب کاسنی و غیر آن آب‌ها که در قول شیخ گذشت اول به سکنجبین دهند و بعد از آن به خیارشنبر خصوصاً اگـر طبع قبض باشد و یا ترنجبین با شیرهٔ تخم خرفه بدهند و اگر ارادهٔ تقویت جگر باشـد لـک و ریونـد زیـاده کننـد و روغن بادام برآن چکانند و اگر حرارت قوی نباشد آب کرفس نافع بـود و خیارشـنبر بـه طبـیخ افـسنتین کـه درآن قصب‌الزریره جوشانیده و روغن بادام بر آن ریخته باشند و قرص انبرباریس به سکنجبین و آب کاسنی وغیـره مفیـد بسیارست و نسخهٔ آن همآن است که در قول شیخ مسطور شد و اگر سرفه باشد دو درم کتیرا و سه درم رب‌السوس زیاده کنند و اگر حرارت غالب باشد ثلث درم کافور افزایند و این سفوف حرارت زیاده نکنـد و سـده بگـشاید و ادرار کند مغز تخم خیار مغز تخم خربزه هر یک پنج درم تخم کاسنی تخم کشوث طباشیر هر یک سه درم تخم کـرفس

انیسون بادیان هر یک دو درم عصاره زرشک چهار درم زعفران مثقال مصطکی افسنتین هر واحد یک درم کـافور دو دانگ و اگر سرفه باشد صمغ و کتیرا و ربالسوس زیاده کنند و در آخر سـکنجبین بـزوری بدهنـد و ایـن اقـراص و سفوف به آن دهند ابوزید گوید که آب کاسنی و آب بقول دیگر در این علت سخت نافع است خاصه اگـر دو یـا سـه هفته پیوسته بدهند و اگر با حرارت یبوست بود ماءالجبن سخت موافق بود و ضماد در ابتدای علت از تراشـۀ کـدو و آب عنبالثعلب و آب گشنیز سبز و آب کاسنی و آب اطراف انگور و آب بارتنگ و صندل سفید و موم و روغن گـل و کافور باید و بعد از چهار روز آرد جو و بابونه و اکلیلالملک و خطمی زیاده کنند و تا وقت انتهـا رادع و محلـل نـصفا نصف کنند و چون به انحطاط افتد محلل زیاده کنند و رادع کمتر به قدر حاجـت و در اشـربه نیـز آب بادیـان و آب کرفس و آب گاؤؤزبان و آب لبلاب آمیزند و ضماد که به وقت انتها و انحطاط سود دارد در قول صاحب کامل بیاید و اگر ورم در حدبه باشد ترتیب مذکور بعد فصد مرعی دارند و در آخر مثل سنبل و بسبابه و عصاره غافث و افـسنتین و فطراسالیون و غیره که در قول شیخ گذشت به کار برند و در اینجا به مدرات عنایت بیـشتر مـصروف دارنـد و اگـر ورم در مقعر بود همه قوانین مذکوره بهر آماس محدب بر آن ترتیب به کار برند جز آنکه در اینجا تدبیر تلیین طبـع به اعتدال از اشـربۀ ملینـه مثـل آب فواکـه و سـکنجبین و شـربت تمرهنـدی و مـاءالجبن بـه انـدک بنفـشه و آب عنبالثعلب یا آب لبلاب ممزوج به آب چغندر باید کرد و در مزورات چغندر و لبلاب و قرطم آمیزند و بعد از چهـارم یا هفتم روز خیارشنبر در آب لبلاب یا آب کرفس دهند و اگر طبع نهایت قبض باشد در سـکنجبین و دیگـر اشـربه اندکی سقمونیا حل کرده بدهند و بعد چهارده روز وقت انحطاط در مزورۀ تخـم قـرطم و بـسفائج و افتیمـون بـرای تلیین طبع باید پخت و از صبر و غاریقون و تربد و مانند آن مسهل سازند و این سفوف محلـل ورم و مفـتح سـده و ملین طبع به کار برند پوست هلیلۀ زرد ده درم تخم کشوث تخم کاسنی مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ هر یک دو درم لک مغسول ریوند چینی هر واحد یک درم و نیم سقمونیا نیم درم شربتی دو درم بـه مـاءالجبن صـاحب کامـل گوید که اگر ورم جگر حار باشد ابتدا به فصد باسلیق از جانب راست کنند و اخراج خون به حسب حاجت نمایند اگر قوت و سن و وقت و غیره مساعدت کند و اگر مریض را عادت به اخراج خون باشد باید که اخراج آن زیـاده کننـد و

ماءالشعیر به شکر بدهند و بعد دو ساعت سکنجبین شکری ساده بنوشانند و برای رفع قبض تلیین طبیعت به آب لبلاب و فلوس خیارشنبر کنند و حقنهٔ لین معمول به سپستان و عناب و بنفشه و جو کوفته و چغندر و سبوس و خطمی و شکر سرخ و روغن بنفشه و روغن گل استعمال نمایند و معذلک باید که نظر کنند اگر ورم در جانب محدب بود باید که اکثر عنایت به ادرار بول نمایند و قرص زرشک از یک درم تا یک مثقال با یک و نیم اوقیه سکنجبین مع آب کاسنی مروق و آب عنب‌الثعلب مروق و آب کشوث هر واحد پانزده درم صباح بدهند و شب وقت خواب مقدار دو درم از این سفوف با ده درم سکنجبین شکری ساده دهند بگیرند مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ مغز تخم خربزه هر واحد پنج درم تخم کاسنی و کشوث وطباشیر هر کدام سه درم بادیان تخم کرفس انیسون هر یک دو درم گل سرخ عصاره زرشک هر واحد چهار درم ریوند چینی یک و نیم درم همه را باریک سائیده استعمال نمایند و این قرص نافع ورم حار در محدب کبدست گل سرخ شش درم زرشک چهار درم طباشیر رب‌السوس هر واحد یک و نیم درم زعفران سنبل مصطکی هر واحد یک درم همه را باریک سائیده به آب عنب‌الثعلب سرشته هر قرص به وزن درم تا مثقال بسازند و یکی به ماءالاصول و سکنجبین بخورند و این قرص نیز نافع است گل سرخ پنج درم زرشک سه درم طباشیر یک و نیم درم مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ و لک منقی و فوه و سنبل و زعفران و افسنتین هر واحد نیم درم ریوند چینی یک درم همه را باریک سائیده به آب کاسنی سرشته قرص سازند و اگر حرارت مفرط باشد دو دانگ کافور در این قرص افزایند و ایضاً کسی را که در محدب کبد او ورم بود ماءالجبن به سکنجبین ساخته با سفوف مرکب از مغز تخم خیار و مغز تخم بادرنگ و تخم کرفس و انیسون و بادیان هر واحد به قدر حاجت بنوشانند و طعام علیل به کرفس و بادیان و کاسنی و جو مغسول و مانند آن سازند و اگر ورم حار در جانب مقعر کبد باشد باید که اکثر عنایت به اسهال بود بهر آنکه این جانب مشارک امعاست و اسهال صاحب او کنند به آب لبلاب و آب کاسنی و آب عنب‌الثعلب هر کدام مروق نموده در چهل درم آن هفت درم فلوس خیارشنبر مالیده با یک درم روغن بادام در سرما نیم گرم و در گرما سرد کرده بدهند و قرص طباشیر ملین با سکنجبین بدهند و ماءالجبن با فلوس خیارشنبر و هلیله به این سفوف فائده تمام دارد و نسخه سفوف همآن است که در آخر

قول ایلاقی گذشت و تنقیهٔ بدن صاحب آن به مطبوخ فواکه نمایند و در آن حقنهٔ لینه استعمال نمایند تا ماده را جذب کند و به اسهال خارج نماید و ایضاً شیر شتر که از نیم رطل شروع کنند و به تدریج به یک نیم رطل رسانند به این سفوف به غایت مفیدست پوست هلیلهٔ زرد و کابلی هر واحد پنج درم پوست هلیلهٔ آمله هر واحد سه درم تخم کاسنی و کشوث و بادیان هر واحد دو درم همه را باریک سائیده سه درم با شیرشتر باید داد تا هفت روز و چون تب نباشد این قرص به ماءالجبن بدهند و اگر تب بود به شیرهٔ تخم خرفه و مغز فلوس باید داد گل سرخ شش درم زرشک و لک مغسول هر واحد چهار درم طباشیر سه درم ریوند چینی و صندل و تخم کاسنی و تخم کشوث هر واحد دو درم بادیان انیسون هر واحد یک نیم درم زعفران یک درم ترنجبین شش درم همه را باریک سائیده به آب ترنجبین سرشته قرص سازند هر یک به وزن مثقالی و اگر حرارت قوی باشد کافور نیم درم افزایند و اما اضمده باید که در ابتدا مرکب از اشیایی باشند که دفع و منع ماده ببرد و قبض خود کنند مثل قیروطی معمول از آب کاسنی و گشنیز و جرادهٔ کدو و عنب‌الثعلب و آب برگ انگور و گلاب و آب حی‌العالم و آب بارتنگ با روغن گل و موم سفید مضاف به سوی آن اشیای طیب‌الرائحه مثل صندل و گل سرخ و کافور و گلاب و چون در روز سوم و چهارم باشد بعض اشیای محلله مثل بابونه و اکلیل‌الملک و خطمی و جو اضافه نمایند و مدام در اشیای محلله در تزاید ورم زیاده کنند و چون ورم به منتهی رسد اضمده مرکب از اشیای قابضه مبرده و محلله مساوی نمایند و چون ورم در انحطاط شروع کند از اشیای قابضه کم کنند و در اشیای محلله زیاده نمایند و بیشتر آن است کدام در این مؤل به ورم صلب می‌گردد و تحلل او مشکل می‌شود و سبب حدوث استسقا می‌گردد بهر آنکه اشیای بارد جذب ماده و تغلیظ آن و منع از تحلل می‌نمایند و سدد حادث می‌کنند و به احداث سدد در مجاری کبد استسقا پیدا می‌شود و این ضماد در ابتدای ورم استعمال می‌کنند صندل سفید سه درم نیلوفر صندل سرخ هر واحد چهاردرم گل سرخ پنج درم شیاف مامیثا فوفل هر واحد دو درم اقاقیا گل قیمولیا هر واحد یک درم کافور نیم درم همه را باریک سائیده به آب کاسنی و آب حی‌العالم و آب گشنیز سبز و آب خرفه و کاهو ضماد نمایند ضماد دیگر برای ابتدای اورام کبد بگیرند برگ عنب‌الثعلب برگ کاکنج طحلب برگ بنفشه تازه و برگ خرفه و آب حی‌العالم و جرادهٔ

کدو و کاهو همه را باریک سائیده و صندل سفید گل سرخ و اندک آرد جو اضافه نموده ضماد نمایند ضماد برای ورم کبد حار نزد تزید صندل سفید چهار درم گل بابونه اکلیل‌الملک هر واحد سه درم افسنتین رومی یک نیم درم کافور دو دانگ زعفران دو دانگ باریک سائیده روغن بنفشه و روغن بابونه هر واحد یک جزو موم ربع جزو گداخته آمیزند تا یکسان گردد و بر کبد ضماد کنند ضماد برای ورم کبد نزد منتهی صندل سرخ صندل سفید هر واحد پنج درم گل سرخ هفت درم گل بابونه اکلیل‌الملک بنفشه و آرد جو هر واحد چهاردرم افسنتین رومی فوفل شیاف مامیثا هر واحد سه درم مصطکی سنبل‌الطیب هر واحد دو درم زعفران یک نیم درم کافور دو دانگ همه را باریک سائیده به روغن بابونه و روغن بنفشه موم زرد گداخته آمیزند ضماد که عند انحطاط ورم به کار آید صندلین فوفل بنفشه نیلوفر مصطکی سنبل میعه هر واحد سه درم گل سرخ بابونه اکلیل‌الملک افسنتین رومی پرسیاوشان بزر کتان هر واحد پنج درم زعفران یک نیم درم همه را باریک سائیده به روغن بابونه و روغن شبت و روغن سوسن سفید و موم گداخته آمیزند و چون با ورم تب باشد باید که از ادویهٔ حارهٔ مشروبه و اضمدهٔ حاره اجتناب نمایند و تدبیر صاحب ورم حار کبد در باب غذا مثل تدبیر سوءمزاج حار کبد باید و مسکن او در موضع بارد طیب‌الهوا و مهب شمال باشد مسیحی گفته که هرگاه به کبد ورم حار حادث شود و بدن محتمل فصد باشد باید که فصد باسلیق از جانب ایمن کنند بعده استعمال ماءالشعیر نمایند که آن مبرد و جالی بلالذع است و چیزی از آب‌های فواکه که قابضه و لزجه نباید داد و آب کاسنی و آب عنب‌الثعلب با سکنجبین شکری بدهند و چون مرض به انتها رسد و ماده ورم نضج یابد اگر ورم در حدبه کبد باشد اشیای مدر بول مثل اسارون و سنبل رومی و فطراسالیون و ناردین و فودمو و فقاح اذخر و بسباسه و عصاره غافث و افسنتین و کمافیطوس استعمال کنند و اگر ورم در مقعر کبد باشد در انتهای علت آنچه اسهال طبیعت اندک کند مثل چقندر و لبلاب استعمال نمایند و نزد انحطاط مرض ادویه قویه مثل صبر و غاریقون و تربد و هلیله زرد به عمل آرند و ایضاً به حقنه استفراغ کنند اما در اول امر به ماءالعسل که در آن نمک یا نطرون باشد و در انحطاط اگر از ورم چیزی متحجر باقی ماند در حقنهٔ ادویهٔ قوی‌الجلا و تلطیف مثل زوفای خشک و پودینه و حنظل و قنطوریون دقیق مخلوط سازند و برجگر ضمادات و قیروطی که از ادویهٔ محلله و قابضه مرکب

باشد بنهند و اولاً قیروطی از روغن گل بسازند و ضماد به صندلین و گل سرخ و حی‌العالم و آرد جو و قسب و سفرجل و مصطکی وافسنتین و بابونه و اکلیل‌الملک و بزر کتان و موم و روغن مصطکی و روغن سفرجل و روغن گل مرتب کنند و بعد انحطاط به میعه و سوسن آسمانجونی و مر و اسارون و اشنه و جعده به روغن سوسن و سنبل و روغن بابونه و روغن شبت و روغن نرگس بسازند قرشی و سدید و خضر گویند که در ورم حار ابتدا به فصد با سلیق ایمن یا اکحل یا اسلیم ایمن کنند و رادعات به غیر مبالغه در تبرید استعمال نمایند بهر آنکه اگر در استعمال رادعات قوی‌التبرید مبالغه نمایند مؤدی به تحجر مادهٔ ورم گردد و این با زنان مرض انجامد و در آن مضار بسیارست و اگر ماده صفراوی باشد جسارت بر تبرید بیشتر کنند و رادعات را به چیزی که در آن تلطیف و تفتیح باشد ممزوج سازند مثلاً آب کاسنی به آب بادیان مخلوط کنند تا رادعات صرف سده نیارد و بعد زمان ابتدا روادع به نضجات بیامیزند و چون تجاوز به انتها کند محلل به غیر خلط به رادعات استعمال کنند و محلل از اندک قابض بهر حفظ قوت خالی نباشد تا قوت تحلیل نشود یا ماده به تحلیل لطیف آن متحجر نگردد و این قوانین را در اضمده نیز یاد دارند و از اسهال درد ورم حدبی و از ادرار در ورم مقعری حذر کنند که ورم عام می‌گردد لیکن نوشیدن ملینات نزد قبض طبع اگرچه ورم حدبی باشد جائزست و افراط اسهال محلل قوت و مضعف است و قبض طبیعت مولم به مزاحمت است پس بر طبیب توسط در اسهال کثیر و احتقان قوی می‌باید بلکه مشغول شود به تلیین طبیعت چون قبض باشد و اگرچه ورم حدبی بود و به قبض چون اسهال کثیر مفرط بود و اگرچه ورم مقعری باشد و از اشربه در ابتدا اگر ورم حدبی باشد آب کاسنی و عنب‌الثعلب و آب انارین به سکنجبین ساده یا بزوری بارد و با قرص زرشک یا قرص ورد به اشربهٔ مناسبه و با شربت دینار و سکنجبین به شیرهٔ تخم خیار و کاسنی و خرفه و با شیره تخم خیارین و خرفه به سکنجبین و یا نقوع زرشک و اناردانه و تخم کاسنی اگر طبیعت نرم باشد و یا نقوع دو توله تمرهندی و آلو بخارا و گل نیلوفر اگر قبض باشد هر یک شش ماشه با شیرهٔ تخم خیارین و شکر یا شربت نیلوفر بدهند و گاهی در تبرید احتیاج به مثل کافور افتد شرباً و ضماداً و این نزد شدت اشتعال و ماده ورم صفراوی از جنس حمره بود و اما در وقت تزید تا انتها به آب کاسنی آب بادیان یا آب کرفس مخلوط سازند و هر چون که منتهی قریب‌تر شود

چیزی که درآن تفتیح و انضاج و تحلیل باشد زیاده کنند تا آنکه محلل صرف نزد منتهی بـاقی مانـد و امـا در وقـت انحطاط آب بادیان که در آن زرورد و زرشک برای تقویت جگر خیسانیده باشند یا قرص زرشک کبیر بـا سـکنجبین یا شربت دینار دهند و غذا ماءالشعیر به شکر و کم از آن سویق و شکرست و بعد ایام مثل کاسـنی بـه روغـن بـادام بریان و به سرکه یا آب انار ترش یا آب غوره ترش کرده یا مزورهٔ اناردانه یا زیرباج یا مزورهٔ تمرهندی یا آلوبخـارا بـه چوزهٔ مرغ نزد ضعف قوت بدهند و چون اراده اسهال کنند مثل خیارشنبر به آب‌های مذکوره یعنی مانند آب کاسنی و بادیان و آب کرفس و آب عنب‌الثعلب و روغن بادام چیزی نیست و یا مطبوخ از بسفائج دو ماشه و گل بنفشه شش ماشه و تمرهندی سه توله و غاریقون سه ماشه و تخم خیار شش ماشه و کاسنی پنج ماشه و افسنتین سه ماشـه بـا ترنجبین سه توله و یا شیرخشت و ریوند سه ماشه پاشیده بدهند و گرد سقمونیا و هلیله نگردند و چون بعد اسـهال اراده برای تنقیه بقایای مواد به سبیل ادرار کنند و مادهٔ ورم به قرب محدب باشد شیره تخـم خیـارین و خربـزه بـه بعض آب‌های مذکوره یا اشربه مثل شربت دینار و سکنجبین شکری دهند و خضر این هم نوشـته کـه ایـن ترکیـب استاد من برای ورم حار کبد نوشته آب کاسنی مروق نیم رطل گرفته در آن زرشک پنج درم اصل‌السوس مقشر یک درم حشیشه غافث نیم درم تخم کشوث ربع درم خیسانیده صاف کرده از ترنجبین پانزده درم در آن شیره بـرآورده به دو اوقیه شکر شیرین نموده پیش از آن تخم بادرنجبویـه یـک درم خـورده بنوشـند و تـضمید موضـع بـه عـسل خیارشنبر ده درم آب کاسنی سه اوقیه روغن بابونه یک اوقیه موم یک مثقال در آن گداخته بر پنبـه کهنـه مالیـده بگذارند محمود شیرازی نوشته که اگر ورم حار دموی باشد فصد باسلیق از دست راست و ارسـال دم بـه قـدر قـوت کنند و اگر زمان ربیع و مزاج دموی و سن شباب و مریض محتمل باشد به اخراج خون کثیر حذر نکننـد کـه در آن شفا و خلاص اوست و باید که هر صباح جلاب از عناب و سپستان هر واحد بیست عدد و بنفشه تر یـا خـشک پـنج درم و تخم کاسنی سه درم و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بدهند و غذا به ماءالشعیر سازند و از همه غـذا بر آن اقتصار نمایند و تليين طبیعت به مطبوخ فواکه با ترنجبین و شیرخشت کنند و اگـر بـر تنـاول مطبـوخ قـادر نباشد این حقنه به عمل آرند بنفشه نیلوفر تخم کاسنی هر واحد پنج درم سنای مکی هفت درم جو کوفته و سبوس

و خطمی هر واحد کف در سه رطل آب بپزند تا به یک رطل آید فلوس خیارشنبر ده درم و شکر سفید ده درم درآن

مالیده صاف نموده روغن بنفشه و روغن گل و مری هر واحد ده درم داخل کرده در محقنه انداخته حقنه کنند و اگر

ورم در جانب محدب کبد باشد کل عنایت مصروف به ادرار بول بود و هر صبح جلاب از تخم کاسنی سه درم و شکر

سفید و شیره تخم خربزه و خیارین هر واحد ده درم بنوشانند و با این سفوف دهند که سخت سودمندست ریوند

چینی یک نیم درم گل سرخ زرشک تخم کاسنی بادیان تخم کرفس هر واحد سه درم مغز حب قرطم و مغز تخم

خربزه و خیارین هر واحد ده درم سفوف کرده به صبح سه درم بخورند و این قرص نیز ورم حار محدب کبد را نافع

است تخم کاسنی و مغز تخم خربزه تخم کشوث هر واحد سه درم طباشیر مثقال ریوند چینی نیم درم لک مغسول

درم باریک سائیده به آب کاسنی یا به آب عنب‌الثعلب سرشته قرص سازند شربتی مثقال و ماءالجبن متخذ به

سکنجبین نیز ایشان را نافع است سعید گوید که علاج ورم دموی بعد فصد باسلیق ایمن لزوم به شرب مبردست

مثل ماءالشعیر سرد کرده و بعد آن سکنجبین شکری به آب سرد و یا ماءالقرع و ماءالبقله به سکنجبین بنوشند و

اگر ورم حادث به مقعر باشد تنقیه بدن به اسهال نمایند و به ادویهٔ قویه تحریک نکنند بلکه به ادویهٔ ملینه مثل آب

کاسنی به فلوس خیارشنبر و لعاب اسپغول به شربت نیلوفر و حقنهٔ لین و اگر ورم حادث به محدب او باشد حرص

بر ادرار بول به بزورات مدره مثل تخم خیارین و تخم کدو و تخم خربزه دهند و ماءالجبن به سکنجبین نوشانند و

اگر طبیعت و در لینت افراط کند رب بهی یا رب سیب دهند و از فواکه قابضه عذر کنند و اگر التهاب عظیم باشد

مریض قرص کافور به سکنجبین بدهند و تبرید کبد به صندل و کافور و آب عنب‌الثعلب و گلاب و آب حی‌العالم

نمایند و چون اصلاح یابد به مزوره غذا سازند و بقول بارد مثل کاهو و کاسنی و خرفه بخورانند و اگر حرارت اندک

باقی ماند عصاره زرشک به سکنجبین بنوشانند و اگر قوت ضعیف گردد و زمانه طول کند به چوزه مرغ به آب

حصرم یا آب انار غذا کنند و تقلیل مبردات نمایند تا امر مؤل به فساد مزاج یا به سیقروس نگردد طبری گوید که در

ورم حار کبد نظر کنند به سحنه و سن و قوت و صناعت و عادت مریض و بلد و طبیعت او پس اگر این قوانین

رخصت دهند در ابتدا فصد باسلیق از دست راست کنند بعده به حقنهٔ لینهٔ مطفیه استفراغ نمایند بگیرند دو کف از

جو مقشر کوفته و باقۀ کبیره از حی‌العالم و باقۀ عصی‌الراعی و کف کبیر برگ عنب‌الثعلب و کف برگ اسپغول و برگ بارتنگ و خطمی و سبوس و عناب و سپستان هر واحد کف همه را بجوشانند و صاف نموده انـدک روغـن بنفـشه و روغن خلاف و قدری لعاب اسپغول آمیخته حقنه کنند و تضمید کبد به این ضماد نمایند سویق جو یک درم قـسب یا حست قلیل‌الحلاوۀ شدیدالقبض سه درم پوست سفرجل و انـدک از گوشـت او همـه را باریـک سـائیده آب بـرگ اسپغول و برگ بارتنگ و برگ آس رطب و سیب میخوش خوشبو برآورده بیامیزنـد و بـدان پارچـه آلـوده بـر جگـر گذارند و ضماد بر کبد نیز کنند و لزوم شرب ماءالشعیر و سکنجبین ساده و سکنجبین سفرجلی کنند و غـذا از وی سازند و اگر تب نباشد زیرباج چوزۀ مرغ و تیهو و حصرمیه و مطبوخ به آب زرشـک و عـدس زرد بـه سـرکه و شـکر طبرزد دهند و اگر تب باشد مزورات زیر باجیه و حصرمیه و مطبوخ به آب زرشـک و عـدس زرد بـه سـرکه و شـکر طبرزد دهند و اگر تب باشد مزورات زیرباجیه و حصرمیه و کاسنی بری جوشانیده و کاسنی مـسلوق و غیرمـسلوق و عنب‌الثعلب و مانند آن غذا سازند و اگر معدۀ صاحب او قوی باشد مغز خیار و بادرنگ و حماض مسلوق مطیب بـاک ندارد و اگر با این ورم التهاب شدید و تب محرقه ملتهبه باشد و مریض صالح‌القوۀ بود این قرص دهند طباشیر تخـم کشوث تخم کاسنی تخم خرفه و صندل سفید مغز تخم خیار و تخم بادرنگ و تخم کدو شیرین هـر واحـد سـه درم عصاره زرشک ده درم صمغ عربی نشاسته کتیرا هر واحد یک نیم درم کافور یک دانگ قضه حضض یک درم همه را سائیده به آب کاسنی سرشته هر قرص به وزن یک درم سازند و در سایه خشک کرده هر روز یک قرص با پـنج درم آب کاسنی مروق و ده درم سکنجبین معمول از پوست بیخ کاسنی بدهند و اگر خواهنـد ایـن قـرص بـا ماءالـشعیر بخورانند و بعد آن سکنجبین دهند و اهل حران در ورم کبد حار ملتهب که با آن تب باشد ایـن مطبـوخ مـی‌دهنـد بگیرند برگ عنب‌الثعلب و برگ بارتنگ و برگ اسپغول و کاسـنی بـری و بـستانی و طحلـب و همـه را بجوشـانند و بگیرند برگ اسفاناخ و بجوشانند و آب او مثل مجموع باشد بیامیزند و اگر اراده قبض طبیعت یا تبرید کبد می‌باشـد طبخ اینها به اناردانه یا سماق به روغن بادام و گشنیز خشک می‌کنند و اگر ارادۀ تعدیل طبیعت می‌کنند به سرکه و شکر آن را می‌پزند و گاهی آن را مطیب می‌کنند و خصوصاً به عصاره زرشک و بادام و گشنیز و به روغن بادام بریان

می‌کنند اگر هضم احتمال او کند و اگر معده ضعیف‌الهضم باشد بر حسوء خندروس اقتصار می‌نمایند و اگر اراده قبض طبیعت می‌کنند خندروس را بریان می‌کنند و در آن اندک بادام بریان داخل می‌نمایند و اگر با التهاب و تب اسهال غسالی باشد آن امر خطیرست از آن خوف هلاکت علیل به سرعت بود و علاجش آشامیدن ماءالشعیر و سویق اوست و یا رب سفرجل با قرص طباشیر معمول از تخم حماض که اندک ریوند چینی در آن و قدری قرط افزوده باشند و تضمید کبد او به این ضماد نمایند کبک بریان سوده پنج درم گوشت سیب و سفرجل و پوست او هر واحد مقدار سماق دو درم گل سرخ ده درم برگ آس پنج درم سائیده و به آب سفرجل آمیخته اندکی سک داخل کرده استعمال نمایند وقتی که معدهٔ او خالی باشد و هنگام تناول طعام ضماد را جدا سازند و لزوم شرب آب سویق شعیر و مزورات سماقیه و رمانیه نمایند و همه آنچه مذکور شد و آنچه به اعتدال قبض کند و چون تب و اسهال زایل گردد و ورم و التهاب و وجع باقی ماند آن دلیل خیرست و امید صحت کنند و در این هنگام تغذیه به تیهو و بچهٔ ماکیان نمایند و از شکم سیری منع کنند و از حرکت بازدارند و چون چشم او به دور شدن زردی و باقی ماندن سفیدی شروع کند خبر صحت دهند و باید از آن کس حفاظت کنند و اکثر نکس صاحب امراض کبد از طعام یا فساد هوای موضع خواب او می‌شود پس باید که طبیب تعدیل هوای آن موضع حسب وقت از برد و حر و رطوبت و یبوست نماید و حوالی آن برگ بید و فواکه خوشبو بدارند و از لفاح و سایر مخدرات حذر کنند و روفس ذکر کرده که هرگاه تخدیر کبد نزد الم شدید کنند صاحب او دفعةً هلاک گردد و تخدیر در اعضای ظاهره یا امعا عندالضروره کنند و اما تخدیر الم قلب و کبد و دماغ البته نباید کرد و در فم معده خلاف است که تخدیر او نزد الم شدید جائزست یا نه و اولی ترک تخدیر اوست بعض متأخرین می‌نویسند که در ورم حاوی کبد و عضلات آن و ورم ماساریقا اول فصد باسلیق نموده در ابتدا مروق برگ کاسنی عنب‌الثعلب هر یک سه توله با سکنجبین قندی دو توله بدهند و هر روز یک توله آب می‌افزوده باشند تا هفته و در ابتدا گل بنفشه کاسنی گشنیز سبز مکوه برگ بارتنگ و شاخ انگور و برگ گلاب و گل سدا گلاب و صندلین هر یک هفت ماشه زعفران پنج ماشه ضماد نمایند تا روز چهارم و بعد از آن محللات مثل بابونه و سنبل و اذخر و افسنتین و اکلیل و غیره تا روز هفتم بیفزایند غذا آش جو با

شربت نیلوفر دهند و اگر تحلیل نشود به روز هشتم برای تلیین طبع و تحلیل ورم خیارشنبر ترنجبین هریک هفت توله شیرخشت چهار توله شربت دینار چهار توله گلقند پنج توله روغن بادام هفت ماشه در هر دو مروق سابق دهند غذا وقت شام اسفاناخ و بنوماش مسلم با برنج و به جای آب عرق کاسنی و گلاب برابر بدهند و صبح آن شیرۀ کاسنی و خیارین و مغز تخم کدو هر یک نه ماشه و تخم خرفه چهار ماشه شربت بنفشه چهار توله اسپغول نه ماشه پاشیده بنوشانند همچنین تا دوازده روز به عمل‌آرند تا مقصود حاصل شود ور نه روز شانزدهم به مطبوخ مناسب و شربت ورد سنا اسهال آورند و روز هفدهم قرص زرشک سه ماشه در شربت بزوری بارد توله سرشته بلیسند و مروق هندبا و مکوه هر یک چهار توله شربت کشوث دو توله بنوشند و هر روزی که یک توله مروق و اندک اندک شربت افزایند غذا گوشت حلوان با برگ هندبا و مکوه و پالک پخته با نان تنوری دهند و بعد از هفته مروق و شربت به دستوری که اضافه نموده و هر روز بکاهند تا به مقدار اول آید پس موقوف نموده تا مدت دو سه هفته پرهیز نگذارند تا از نکس ایمن گردد و چون بعد زوال ورم اندکی سرفه باقی ماند این حب دهند تخم‌کاسنی سه توله تخم کاهو مقشر مغز تخم خیارین و کدو شیرین و بهدانه هر یک یک توله کتیرا رب‌السوس هر یک نه ماشه زرشک یک نیم توله اناردانه ترش دو توله نبات هفت توله کوفته بیخته به لعاب اسپغول سرشته حب‌ها به قدر نخود ساخته در دهان دارند و ترشی در این سرفه منع نیست و ایضاً در این ورم قرص زرشک کبیر همراه نقوع زرشک هفت ماشه تمرهندی دو توله اناردانه چهار ماشه آلو بخارا ده دانه گل نیلوفر تخم کاسنی کوفته هر یک شش ماشه شب در آب کاسنی سبز و آب مکوه خیسانیده صبح مالیده صاف کرده شیرۀ خیارین شش ماشه شکر سفید یا شربت نیلوفر دو توله داخل کرده دهند و گاهی شیرۀ مغز تخم کدو شیرین و شیرۀ تخم کاسنی می‌افزایند و در ابتدا گل بنفشه برگ خرفه برگ بارتنگ گل سرخ سوده ضماد نمایند و بعد از سه روز آرد جو گل خطمی سفید گل بنفشه ضماد کنند و بعد هفت روز اگر حرارت نباشد بابونه بیفزایند و بعد از انحطاط از قابضات کم نمایند و محللات گل بنفشه خطمی بابونه گل سرخ به آب مکوه ضماد کنند

علاج ورم جگر صفراوی

آنچه در دموی گذشت به عمل آرند مگر در آن جا به فرط اخراج خون و در این جا به کثرت تبرید حاجت افتد و ایضاً اشربهٔ بارد رطب که در آن قبض نبود چون شربت نیلوفر و شربت آلو همراه سکنجبین باید داد و به قول جالینوس شربت اجاص را در این نوع خواص عجیب است و کذلک شربت عناب در نقوع زرشک و بر جگر مثل آرد جو و صندل و گلاب و آب کاسنی و سرکه ضماد نمایند و اگر حرارت شدید باشد اندکی کافور بیفزایند و آن جا که ورم مقعر بود اسهال به ماءالفواکه و چارگل یعنی گل بنفشه و گل نیلوفر و گل سرخ و گل خطمی همراه فلوس خیارشنبر و روغن بادام مناسب است و دست از ادرار کوتاه دارند و ایضاً بهترین مسهل برای ورم مقعری آب کاسنی و ماءالقرع و ماءالخیار به مغز خیارشنبر و ترنجبین و شیرخشت و گلقند به حسب حاجت است و اگر مناسب دانند در آن اندکی ریوند داخل‌کنند و شربت دینار از آن اولی و اضعف در عمل است و گاهی نقوع می‌کنند در آب‌های بقول بارد یا مطبوخ می‌نمایند گل‌های مناسب و ایضاً در ورم صفراوی تخم کاسنی شش ماشه گل بنفشه گل نیلوفر هر یک چهار ماشه نبات یک توله و ضماد صندلین گل سرخ بنفشه عنب‌الثعلب در ابتدا نافع و برای تلیین طبع تمرهندی سه توله پوست بیخ کاسنی یک توله در عرق کاسنی پاوسیر خیسانیده مالیده صاف نمایند و ترنجبین شیرخشت هر یک چهار توله حل کرده بدهند و یا بهر اسهال تمرهندی سه توله تخم کاسنی پوست بیخ کاسنی عنب‌الثعلب هر یک شش ماشه جوشانیده صاف نموده شیرخشت ترنجبین هر یک چهار توله حل کرده دهند و آن جا که ورم به محدب باشد دست از مسهلات بازدارند و به ادرار اعانت نمایند به ادویهٔ مفتحهٔ سدد مثل کاسنی و خیارین و عنب‌الثعلب و بیخ کاسنی با سکنجبین اما قبض هم روا ندارند و بهر رفع قبض حقنهٔ لین و مشروبات خفیف‌التلیین کفایت کند و اگر با ورم اسهال باشد و به قبض حاجت آید قرص مذکور در علاج ورم دموی به کار برند و نزد فرط حرارت آب عصی‌الراعی و آب بارتنگ و آب گشنیز تر و ماءالقرع و ماءالخیار دهند و اگر حاجت تبرید زیاده افتد قرص طباشیر ساده یا کافوری استعمال نمایند اقوال بعض مهره بوعلی سینا نوشته که علاج حمره قریب از علاج فلغمونی است ولیکن واجب است که اسهال و ادرار برفق تر باشند و به چیزی که مائل‌تر به برودت بود و بر جگر ادویهٔ مبرد به برف نهند و مدام تجدید او نمایند تا آن که مریض غوص برودت دریابد و اضمده از نیلوفر و آب

کاکنج و آب بهی و صندل و کافور و مانند آن سازند و درآن مهماامکن مسخنات استعمال نکنند ابومنصور گوید کـه بعد فصد باسلیق و لزوم ماءالشعیر آن را آب کاسنی و عنب‌الثعلب و خیارشنبر و کاهو و خرفه دهنـد دانـه و کـدو و خیار و غذا به ماءالشعیر غلیظ و بقول مسلوق مطیب به اندک سرکه و روغن بادام و گشنیز سبز و خشک نافع بود و چون تب و حرارت ساکن شود قرص انبرباریس که در علاج ورم دموی در قول شیخ مسطور باشد با سکنجبین ساده یا بزوری بدهند و ضماد در ابتدا به صندل و گل سرخ و کافور و گلاب پارچه تر کرده سرد نموده بر جگر نهند و هـر گاه گرم شود تبدیل آن نمایند و در وسط مرض گل سرخ بنفشه صندل هریک چهار درم کافور زعفران هریـک نـیم درم کوفته بیخته روغن گل و آب کدو و آب هندوانه و آب خرفه و سویق عدس و کعک سوده ده مثقال آمیختـه در صیف سرد و در شتا گرم کرده ضماد نمایند اگر با ورم اسهال باشد قرص حماض به رب ریباس دهند و بعـد آن آب سویق جو بنوشانند و بهی و گل سرخ درآب بپزند تا مهرا شود و سوده ضماد کنند و اگر حرارت اندک شراب قـابض داخل کنند و یا در شراب تخم مویز تر کرده بجوشانند تا قوت او اخذ کنـد پـس گـل مختـوم و گـشنیز و سـنبل و زعفران آمیخته ضمادکنند که از آن قوی‌تر است ابن الیاس گوید که هر صباح جلاب از تخم کاسنی سه درم نیلـوفر چهار درم و شکر سفید یا ترنجبین ده درم بنوشند و اسـهال طبیعـت بـه مطبـوخ هلیلـه یـا بـه نقـوع مـشمش بـه شیرخشت و ترنجبین هر واحد ده درم یا به فلوس خیارشنبر ده درم کنند و غذا ماءالـشعیر بـه خـشخاش سـازند و تضمید کبد در ابتدای ورم به صندلین و نیلوفر و گل سرخ و عصارهٔ مامیثا مساوی سائیده در آب کاسنی یـا بـه آب حی‌العالم سرشته ضماد نمایند و چون از ابتدا تجاوز کند روادع ترک نمایند و این ضماد نیز در ابتدای ورم سـفراوی و دموی نافع برگ عنب‌الثعلب برگ کاکنج طحلب گل سرخ تازه یا بنفشه تازه صـندلین سـائیده بـه آب حـی‌العـالم سرشته ضماد کنند ابوالحسن گفته که علاج ورم صفراوی به شـرب ماءالـشعیر و آب انـار تـرش و شـیرهٔ خرفـه بـه سکنجبین کنند و اگر طبع قبض باشد تحریک او به آب تمرهندی و جلاب نمایند یا آب کاسنی به سکنجبین دهند و تقویت جگر به قرص انبرباریس و تبرید کبد به صندل و کافور و گلاب کنند و غذا بزوره آب حـصرم و در آخـر بـه چوزهٔ مرغ به آب سماق سازند طبری گوید که اصعب اورام و اشد اعراض ورم معروف به فلغمونی است و سبب فاعل

او صفراست که از مراره به سوی کبد رجوع می‌کند و به دم آن مختلط می‌گردد و سده در عروق واقع می‌شود و ورم در لحم کبد می‌افتد و این است فلغمونی پس اگر قوانین استفراع اطلاق یابند تنقیه او به این طبیخ کنند تخم کشوث تخم کاسنی تخم کاهو هر واحد ده درم عنب‌الثعلب برگ اسپغول هر واحد باقه تمرهندی منقی بیست درم آلو بخارا سی عدد پوست هلیله زرد پنج درم گل سرخ و بنفشه هر واحد سه درم مویز منقی ده درم همه را به رسم مطبوخ بپزند تا مهرا گردد بعده صاف کرده هفتاد درم از آن گرفته هفت درم مغز فلوس درآن مالیده و سه طسوج سقمونیای مشوی در سیب آمیخته بنوشند و از غذا بر مزورات متخذ به سرکه و شکر و آب حصرم اقتصار نمایند و کاهو و کاسنی و طرخشقوق و مانند آن مسلوق بخورند و انار میخوش بدهند و طبیب را لازم که استخراج موضع سده کند پس اگر مابین زهره و عروق کبد باشد چیزی از قابضات مثل سیب ترش و به میخوش ندهند تا عروق تنگ نگردد و مراره بر جذب صفرا حاصل در دم کبد قادر نباشد و علامت سده این موضع آن است که قی صفراوی کم و اسهال آن بیشتر گردد سیماً چون استفراغ به دوا کنند و بالعکس چون سده در ماساریقا باشد یعنی قی بسیار و اسهال صفراوی کم بود و از آنچه علاج این کبد بدان کنند چون قاروره متوسط‌الحمرۀ باشد این رائب است بگیرند رائب مضروب به ضرب قوی سی درم و آب لبلاب جوشانیده صاف کرده ده درم به سکنجبین ساده در بلد حار و مزاج حار بنوشانند و اگر احتمال کنند به سکنجبین بزوری زیاده‌تر مفتح سده و سهل‌تر به معالجه بود و همه آنچه لذع کبد نماید و اگرچه تسکین صفرا کند از استعمال او اجتناب نمایند و سالم‌تر آن است که ماءالشعیر و حشاء خندروس که در آن سماق و ریباس پخته باشند استعمال کنند و اگر احتمال استفراغ به حقنه کند این حقنه به عمل آرند ماءالشعیر مطبوخ به عناب و سپستان و جفری بگیرند سی درم و آب برگ اسپغول مروق هفت درم شکرسفید سه درم روغن بنفشه ده درم به دفعات متوالی حقنه کنند تا آنکه زردی چهره و چشم ابتدا بخلو نماید و حرقت و التهاب تخفیف یابد ترک استفراغ او کنند و تضمید کبد او به این ضماد نمایند بگیرند خشف یا قسب ده درم برگ اسپغول برگ بارتنگ هر واحد باقه گل سرخ کشوث هر واحد کف سویق شعیر سی درم همه را به آب برگ عنب‌الثعلب بپزند تا مهرا شود مثل حسوء شیخین گردد بعده خوب برهم زنند و بر پارچه طلا کرده بر کبد

نهند دائم الا در آخر هضم و از ضماد خالص برای این علت این است گل سرخ گلنار هر دوده ده درم شیاف مامیثا سه درم فوفل دو دانگ فضه کافور یک نیم دانگ همه را باریک سائیده در آب گشنیز تر آمیخته ضماد کنند اگر قاروره مریض سرخ نباشد و این صالحیترین ضمادست که در فلغمونی کبد استعمال کنند و هرگاه در مریض علامات خون ثابت شود به فصد باک نیست و ابوماهر را دیدم که در فلغمونی کبد شیر زنان به عصارهٔ انبرباریس و سکنجبین و قرص آن بدون مصطکی و زعفران می‌خورانید و چون این ذکر نمودم خواص علاج به حسب مواضع کبد بیان می‌کنم اگر ورم در حدبه کبد باشد در علاجش آنچه مدر بول باشد مثل سکنجبین و بزور مانند تخم خیارین و کدو شیرین می‌افزایند و اگر جزو مقعر باشد در معالجه او تلیین طبع زیاده کنند و چون ضماد کبد نمایند ترک به ضماد از حدبه کنند و اگر ورم در جمیع کبد باشد از هر دو طریق علاج طریقی جامع غرض همه ترکیب دهند و اما علاج حمره آن است که در ورم دموی مذکور شد و علاج فلغمونی و حمره واحدست الا در حمره اخراج خون زیاده کنند چنانچه در فلغمونی اسهال صفرا زیاده می‌کنند بعضی متأخرین می‌نویسند که در ورم صفراوی قدری خون گرفتن نیز جائز است بعد از آن شربت‌های سرد و ترش که در آن قبض نبود با شیرهٔ بزور بارده دهند مثلاً شیرهٔ خیارین و کاسنی و گل بنفشه هر یک نه ماشه شربت آلو با تمرهندی چهار توله دهند و غذا پالک و گشنیز سبز که با تمرهندی ترش ساخته باشند با برنج خورانند و از آرد جو و صندل سفید و برگ کاسنی و زرورد و حضض هر یک هفت ماشه به گلاب و سرکه ضماد کنند و اگر ضرورت باشد کافور اندکی با زعفران بیفزایند و روز هشتم نقوع آلو و یا فواکه که طبع را بگشایند تا دو سه مرتبه و اگر ورم تحلیل نیابد روز شانزدهم مطبوخ هلیله شربت ورد مکرر دهند و قرص طباشیر کافوری و یا زرشک کافوری علویخان سه ماشه با مروق کاسنی نه توله شربت نیلوفر چهار توله بدهند و اگر کاسنی سبز به دست نیاید تخم کاسنی یک نیم کوفته شب در گلاب و عرق کاسنی و نیلوفر هر یک نه توله خیسانیده صبح صاف نمایند هفت بار مثل معصفر چکانیده و یا نقوع زرشک بدهند

علاج ورم جگر بلغمی

اگر ورم در مقعر باشد مطبوخ از تخم کاسنی تخم خطمی پرسیاوشان هر کدام چهار درم بادیان یک مثقال تخم

کرفس یک درم مصطکی نیم درم جوشانیده صاف نموده گلقند کهنه و سکنجبین عسلی هرکدام یک اوقیه مالیده بدهند به نخودآب و شوربای چوزهٔ مرغ با دارچینی و شبت غذا سازند و به ادهان حاره همچون روغن یاسمین و روغن بیدانجیر جایگاه ورم را مستغرق دارند و ضمادات مفتحه به کار برند و یا بادیان اصل‌السوس هر یک شش ماشه عنب‌الثعلب چهارماشه نبات دو توله جوشانیده بدهند و تنقیه به مسهلات مناسبه مثل حب ایارج کرده تقویت معده و جگر به جوارشات مقویه و به گلقند نمایند و تریاق نیم ماشه و مومیایی نیم ماشه نیز مقوی و نافع است و مسهلات مثل بیخ کرفس بیخ بادیان بیخ اذخر هریک شش ماشه فقاح اذخر برگ غافث زوفای خشک هر یک چهار ماشه انیسون پودینه غاریقون هر یک سه ماشه مویز منقی ده دانه انجیر زرد سه دانه تربد سفید شش ماشه قنطوریون دقیق چهار ماشه جوشانیده صاف نموده شربت بزوری چهار توله حل کرده بدهند و یا به جای شربت شکر سرخ نموده حقنه کنند که اجزای حقنه حاده نیز همین است و اگر از ایارج فیقرا یک درم و غاریقون نیم درم حب ساخته شب فرو برند و صبح بدرقه مطبوخ بنوشند نافع‌تر باشد و بعده بر قرص افسنتین یا قرص ریوند به سکنجبین بزوری و ماءالاصول دوام نمایند و از بابونه و اکلیل‌الملک و گل سرخ و تخم کتان سائیده به گلاب سرشته نیم گرم ضماد نمایند و ایضاً مشک و زعفران به روغن سوسن حل‌کرده بر جگر طلا کردن نیکوترین اطلیه است و مومیایی نیم درم و کم و زیاده با قند سیاه پیچیده خوردن و صبر و زنجبیل بر جگر ضماد کردن در ورم بلغمی بعد تنقیه مفید نوشته‌اند و ایضاً خردل با شیرگاؤ طلا کردن و بر آن مداومت نمودن و غذا قبل از تنقیه به جز نخودآب یا بنوماش با شیرهٔ بادام چیزی نتوان داد و بعده تیهو و دراج با نخود و زیت و مری و زیره و دارچینی پخته بدهند و اگر ورم در حدبه باشد مدرات دهند چون طبیخ انیسون و بادیان و بیخ کاسنی و تخم کرفس و نانخواه با سکنجبین بزوری حار و اگر صرف بادیان تخم کرفس هر یک چهار ماشه در آب کاسنی عروق ده توله جوشانیده دهند نیز مفید بود و دیگر مدرات حار که در سدهٔ جگر مسطور شد استعمال نمایند و جهت تسخین جگر بعد تنقیه به اسهال یا ادرار در ورم مقعری و حدبی قرص از گل سرخ و انیسون و تخم کرفس و فقاح اذخر و مصطکی و سنبل و اسارون و ریوند و لک منقی و فوه و زعفران ساخته بدهند و اگر ورم کبد بلغمی با تب مزمن و سرفه و ورم پاها با درد و

ادرار کثیر از رطوبت جگر بود بعد مسهلات و تدابیر معموله به رعایت ورم احشا قرص گل صغیر سوده چهار ماشه به گلقند دو توله سرشته بخورانند و عنب‌الثعلب اصل‌السوس پرسیاوشان جوشانیده شیره خارخسک شش ماشه شیره بادیان چهارماشه شربت بزوری معتدل دو توله خاکشی چهارماشه پاشیده بنوشانند و ضماد معمولی کنند روز دوم برای تسکین شیرهٔ اصل‌السوس شیرهٔ عنب‌الثعلب شیرهٔ تخم خیارین هر یک چهارماشه عوض جوشانده دهند باز برای تقویت معده و جگر که به سبب حصول برودت از ازمان مرض هر دو خراب شوند قرص زرشک صغیر چهار ماشه به نوشداروی ساده شش ماشه سرشته همراه عنب‌الثعلب بادیان زیره سفید هر یک چهارماشه زوفای خشک گل بابونه هر یک سه ماشه جوشانیده شربت دیاقوذا یک توله داخل کرده بدهند و به جهت آخر روز شکاعی بادآورد عنب‌الثعلب هر یک چهار ماشه تخم خربزه شش ماشه جوشانیده گلقند آفتابی دو توله بدهند و بر این طبیخ که جهت تب مزمن بلغمی و ورم احشا و سوءالقنیه مفیدست دوام نمایند و غرغره گل خطمی گشنیز خشک کوکنار هر یک چهارماشه عنب‌الثعلب شش ماشه جوشانیده برای نزله به عمل‌آرند اقوال بعض ثقات سویدی گوید که شرب قصب‌الزریره و پوست بیخ غار نُه قیراط و حب‌الغار و دارفلفل و روغن بلسان و افسنتین و سنبل هندی و تخم نمام و بیخ اثل در شراب جوشانیده و فرنجمشک و کذا شرب و ضماد بیخ اذخر و فقاح او و نعناع و مصطکی و فوه‌الصبغ و تخم کشوث و غافث و اسارون و ضماد برگ غار و نمام به سرکه آمیخته و اکلیل‌الملک هر واحد نافع ورم کبد باردست شیخ می‌فرماید که در این احتیاج استعمال ملطفات جالیه است و علاجش قریب از علاج سدد و از علاج دبیلات آماده نضج است و ادویهٔ منضجه و مدره و مفتحه و ملطفه معلوم شده و باید که در آن ها قوت قابضه مقویه عطریه باشد و از ادهان روغن بیدانجیر و یاسمین و زنبق داخل کنند و اضمده از آنها بسازند و بهترین اضمدهٔ آن ضماد فولادیجون و مرهم فیلغریوس و مرهم و اصطمخیقون و مرهم بزورست و دواءالکرکم و دواءاللک و مانند آن نفع می‌کند و پسته را در این منفعت عظیم است و قرص سنبل هندی و رومی و از اشربه شربت بزور که به کماذریوس و جعده پخته باشند و از آنچه در آن نفع می‌کند و خصوصاً در آنچه قریب به صلابت باشد و ایضاً نفع به اوجاع گرده و طحال را نماید دوای معمول به عنصل است به این نسخه بگیرند عنصل مشوی و سوسن آسمانجونی و

اسارون و مو و فو و تخم کرفس و انیسون و سنبل‌الطیب و سلیخه و جندبیدستر و پودینهٔ کوهی و زیره و پودینه نهری و وج و سراش و عاقرقرحا و دارفلفل و جوزبوا و حماما و فرفیون و تخم خطمی و اسطوخودوس و جعده و سیسالیوس و تخم سداب و بادیان و پوست بیخ کبر و زراوند مدحرج و قرفه و زنجبیل و حب‌الغار و افیون و بزرالبنج و قسط و نانخواه و کرویای سفید هر واحد یک جزو و به عسل کف گرفته معجون سازند و استعمال کنند و این دوای معمول به ثوم بری همین فعل کند به عینه بگیرند ثوم جنطیانای سفید و غافث و قسط و زراوند و کاشم و سیسالیوس و دارفلفل هر واحد سی درم تخم کرفس واسارون و مو و فوه و گزربری و نانخواه و انجدان سیاه هر واحد پانزده درم برگ سداب خشک و پودینهٔ کوهی و زیره و پودینهٔ نهری و صعتر بری هر واحد ده درم جندبیدستر و بازرد و مر هر واحد دوازده درم این هر سه به شراب حل کنند و باقی را بسایند و همه را خوب مخلوط سازند پس به عسل کف گرفته بسرشند قرشی و ملاسدید و صاحب شفاءالاسقام می‌نویسند که علاج ورم بارد ملطفات و منضجات و محللات مثل شربت اصول و سکنجبین بزوری و شربت هلیون و روغن بیدانجیرست و از قابض که حفظ قوت کند لابدست و در ابتدا ادویهٔ قابضهٔ مقویه بر ادویهٔ منضجه و ملینه غالب باشند بهر آنکه در ابتدای اورام بارده استعمال مبردات صرف به خوف تحجر جائز نیست و در انحطاط محللات را قوی کنند و بر محللات صرف اقتصار نکنند بلکه مقویات در آن اضافه کنند لیکن ادویهٔ محلله بر قابضهٔ مقویه غالب باشند و در اشربه و اضمده صاحب ورم بارد سنبل و فوه و لک و اسارون و زعفران داخل نمایند که مثل این ادویه از مفتحات و مقویات کبدست و مسهل مثل حب ایارج مناسب است یا مطبوخ قرطم بسفائج هر واحد شش درم افتیمون و افسنتین و اصل‌السوس و خطمی و پرسیاوشان هر واحد چهار درم و تخم خیار و کاسنی و زرشک و غاریقون و تخم کرفس هریک دو درم جوشانیده صاف نموده مغز خیارشنبر سیزده درم شکر با گلقند یا ترنجبین بیست درم ریوند و روغن بادام هر واحد نیم درم یا اندکی زیاده از آن آمیخته دهند و اگر در این مطبوخ پانزده درم مویز منقی یا کشمش اضافه کنند احسن و انفع بود و جلنجبین و آبی که در آن عود و مصطکی جوشانیده باشند بنوشند و اگر مزاج بارد باشد اندک شراب صرف بر نهار بخورند و غذا نخودآب و قنابر و دراج به دارچینی و زیره بدهند مجوسی گوید که مداوات اورام

بارد کبد این است که قرص افسنتین یا قرص لک یا قرص ریوند به سکنجبین بزوری بدهند و اگر یکی از این اقراص به آبی که در آن حلبه و بزرکتان و بادیان هر واحد ده درم بیخ اذخر و فقاح او هر واحد پنج درم مویزمنقی بیست درم انجیرسفید پانزده عدد در دو رطل آب جوشانیده باشند تا یک رطل بماند صاف کرده چهار اوقیه از آن گرفته و یکی از این قرص‌ها یک مثقال و روغن بادام تلخ و روغن بیدانجیر هر واحد درم بر آن انداخته نافع‌تر باشد و این قرص ورم کبد بارد را نافع گل سرخ پنج درم زرشک چهار درم انیسون تخم کرفس کوهی بیخ اذخر و فقاح او و سلیخه و قصب‌الزریره هر واحد سه درم مصطکی و سنبل و دارشیشعان و اسارون و ریوند چینی و فوه و عیدان‌الکرکم و لک منقی هر واحد دو درم مر و زعفران هر واحد یک نیم درم باریک سائیده به آب بادیان سرشته به وزن یک مثقال قرص سازند و این قرص نیز مفید انیسون و تخم کرفس و نانخواه و افسنتین هر واحد سه درم فوه عیدان و لک منقی هر واحد دو درم ریوند چینی و مصطکی و سنبل‌الطیب هر واحد یک نیم درم عصاره غافث و زعفران هر واحد درم همه را باریک سائیده به شراب سرشته هر قرصی به وزن درم تا مثقال ساخته استعمال نمایند اگر ورم بارد رخو باشد باید که این ماءالاصول بدهند پوست بیخ کرفس پوست بیخ بادیان هر واحد ده درم بادیان تخم کرفس انیسون هر واحد چهار درم و بیخ اذخر و فقاح او و حشیش غافث و کماذریوس و کمافیطوس و شکاعی و باداورد هر واحد پنج درم مصطکی و سنبل‌الطیب و اسارون هر واحد یک نیم درم فوه عیدان و لک منقی و سلیخه و عیدان بلسان هر واحد یک نیم درم مویز منقی بیست درم انجیرسفید ده عدد همه را در چهار رطل آب بجوشانند تا به یک نیم رطل برسد و از آن چهار اوقیه صاف نموده دواءالکرکم یک مثقال و روغن بادام تلخ یک درم در آن حل کرده بنوشند و اگر ورم رخو در جانب مقعر کبد باشد در آن روغن بید انجیر عوض روغن بادام تلخ کنند تا اسهال طبیعت نماید و تضمید کبد به اضمدهٔ مسخنهٔ مجففه نمایند و این ضماد ورم رخو کبد را مفید سرگین ماده گاؤ و پشک بز هر واحد شش درم تخم کرفس و انیسون و نانخواه و قردمانا و موم سفید هر واحد چهار درم بیخ اذخر و فقاح او و صبر سقوطری و علک‌البطم و راتینج هر واحد سه درم ناردین افریطی و سنبل‌الطیب و مصطکی و زعفران هر واحد دو درم بوره ارمنی و نطرون هر واحد یک نیم درم موم را به روغن ناردین با روغن قسط گداخته

علک و راتینج در آن حل کنند و بدان ادویه خوب آمیزند و برکبد ضماد کنند و ایضاً به ضماد اصطمخیقون یا ضماد او یا سفربیطون تضمید نمایند و غذا نخودآب به زیت مغسول یا تیهو با دراج معمول اسفیدباج یا مطنجن به زیت و مری و دارچینی و زیره سازند و از بقول نعنع و بادرنجبویه و سداب و کرفس اجازت دهند و از جمیع فواکه و البان و حبوب منع کنند مگر مویز شیرین و انجیر اندک دهند و ماءالعسل و حندیقون و شربت عود و گاه‌گاه جوارش شکر و جوارش عنبر به قدر حاجت بدهند جرجانی گوید که اول استفراغ ماده به این ترتیب نمایند که ایارج فیقرا درم غاریقون درم حب ساخته در شب وقت خواب بخورند و بخسبند و صبح این مطبوخ بنوشند هلیلۀ سیاه هلیلۀ کابلی هر یک ده درم بیخ کرفس بیخ بادیان هر یک سه درم غافث چهار درم افسنتین پنج درم تخم کشوث سه درم انیسون دو درم بسفائج نیم کوفته پنج درم ریوند چینی نیم مثقال مویز منقی بیست درم همه را به دستور بپزند و صاف نموده بیست درم فانیذ و سی درم ترنجبین درآن حل کنند باز صاف نموده بنوشند و این قرص نافع است نسخۀ آن همان قرص دوم است که در قول مجوسی گذشت و اگر ورم در جانب محدب بود ماءالاصول به روغن بادام تلخ و شیرین دهند و اگر در جانب مقعر بود مطبوخ افسنتین با روغن بیدانجیر بدهند تا طبع نرم کند و باقی علاج از اشربه و اضمده در علاج سوءمزاج بارد جگر گذشت محمود گوید که هر صباح جلاب از اصل‌السوس و عنب‌الثعلب هر واحد سه درم بادیان دو درم و شکر سفید ده درم بدهند و غذا مزورۀ ماش به نخود و مغز بادام سازند و استفراغ بدن به حقنه حاد که در باب قولنج بیاید باید کرد و یا بگیرند سنا پنج درم و بادیان و انیسون هر واحد سه درم و شکر سفید ده درم و جوشانیده صاف نموده معجون خیارشنبر پنج مثقال تا هفت مثقال مالیده سحرگاه بنوشند و غذا در آخر روز مزورۀ نخود و مغز قرطم دهند و ماکیان خورانند اگر قوت ضعیف باشد بعد از آن تسخین و تجفیف معده به معاجین و اقراص حار یابس کنند و اطریفلات و جلنجبین بخورانند خجندی گوید که هر صبح آبی که در آن حلبه و تخم کتان و بادیان و بیخ اذخر و مویز منقی جوشانیده باشند روغن بادام تلخ داخل کرده بنوشند بعده تسخین و تجفیف کبد به معاجین مثل اثاناسیا و دواءالمسک تلخ به عصارۀ کرفس نمایند و اگر ورم بسیار رخو باشد ماءالاصول به یک مثقال دواءالکرکم و روغن بادام تلخ بدهند و اگر حاجت به اخراج ماده افتد معجون خیارشنبر

هفت مثقال در ماءالاصول حل کرده بنوشانند و جوارشات دهند بعضی می‌نویسند که در ورم بلغمی اگر در مقعر بود اول طبع به حقنهٔ حادهٔ علویخان بگشایند و اگر کاره باشد جهت نضج و تحلیل ورم این مطبوخ دهند پوست بیخ کاسنی و بادیان هر یک نه ماشه اذخر انیسون افسنتین هر یک سه ماشه عنب‌الثعلب یک توله مویز منقی دو توله گلقند چهار توله و غذا نخودآب بچه مرغ و بنوماش مسلم تا روز هفتم و روز هشتم به حب غاریقون علویخان نه ماشه و مطبوخ افسنتین تربدی تنقیه کنند و روز نهم مطبوخ سابق به اضافه شربت افسنتین سه توله عوض گلقند حرف نه ماشه پاشیده دهند و بعد از تنقیه قرص ریوند سه ماشه و یا افسنتین در دواءاللک و یا دواءالکرکم نه ماشه با عرق افسنتین دهند و در ورم حدبی ماءالاصول پوست بیخ بادیان و اصل‌السوس و پوست بیخ کاسنی اذخر هر یک نه ماشه سنبل افسنتین بیخ کرفس هر یک هفت ماشه انیسون تخم کشوث هر یک چار ماشه تخم خربزه تخم قرطم هریک یک توله با شربت اصول علویخان چار توله سه چهار روز داده روز پنجم برای ادرار و تلیین ریوند چینی نه ماشه مویز منقی دو توله خیارشنبر ترنجبین هر یک هفت توله شربت دینار چار توله روغن بادام هفت ماشه بیفزایند و روز ششم قرص زرشک ریوندی علویخان سه ماشه در شربت کشوث یک نیم توله آمیخته با شیرهٔ بادیان و قرطم و تخم خربزه هریک نه ماشه و انیسون هفت ماشه و الایچی کلان پنج عدد شربت بزوری چهار توله تودری نه ماشه بدهند و غذا نان تنوری با شوربای کبک و گنجشک و روز هفتم حب ریوند سید اسماعیل خورانند و صبح مسهل دهند همین نمط سه چهار روز به عمل آرند و اگر اندکی از ورم باقی ماند این ضماد سازند زرنب سنبل‌الطیب اذخر تخم مویز دارچینی هر یک هفت ماشه و این دوا دهند قرص افسنتین ریوندی علویخان سه ماشه در شربت قنطوریون یک توله و مروق بادیان و بادرنجبویه هر یک چهار و نیم توله شربت کشوث دو توله و هر روز یک نیم یک نیم توله اضافه نمایند تا یک هفته و بعده هر روز بکاهند و غذا به دستور دهند و چون این ورم کهنه گردد و منجر به استسقای لحمی گشته به هلاکت می‌انجامد طبری نوشته در ورم رخو اولاً استفراغ به این حقنه نمایند بابونه اکلیل‌الملک شیح قیصوم برگ مرزنجوش خارخسک برگ نمام هر واحد کف پرسیاوشان و ساداوران برگ بنفشه هر واحد جفنه قرطم بزر کتان حلبه تخم شبت برگ سداب هر واحد ده درم سبوس گندم خطمی هر

واحد کف کبیر این هر دو در صره بسته جو غیرمقشر کوفته کف کبیر همه را بپزند تا مهرا شود و مثل حسو گردد پس صاف نموده هشتاد درم از این گرفته در هاون اندازند و برآن سه درم روغن سداب و سه درم روغن خروع و یک درم روغن ناردین و یک درم روغن قسط و نمک سرخ سوده به حریر بیخته دو دانگ ریزند و همه را در هاون حل کنند و نیم گرم کرده بر نهار حقنه کنند و بعد سه ساعت طعام بخورند به این طباهیجه بگیرند سینه قنابر و نیک کوفته به زیت بپزند و اندک آب بر آن ریزند و اندک بیخ گندنای نبطی در آن انداخته بخورند و بر آن اندک شراب کهنه بنوشند و اگر تا نضج طعام صبرکرده بنوشند بهتر است و اگر به شیرینی میل طبع باشد بر عسل کف گرفته اندک پسته و مغز بطم و اندک نارمشک انداخته بدل شیرینی بخورند و از آن کثرت ننمایند و تا سه روز راحت داده هر روز ده درم جلنجبین عسلی بدهند و غذا به دستور دهند و اگر قنابر یافته نشود لحم دیگر طیور صغار یا قلیه محرقه گوشت حمل صغیر بدهند و در ریختن مری نبطی برآن باک نیست و بعد سه روز اعادهٔ حقنه مذکور کنند و در ایام راحت امر به ریاضت و دخول حمام نمایند و چون سه بار حقنه کردند تضمید کبد او به این ضماد کنند قصب‌الزریزه دو درم مصطکی دو ثلث درم سنبل نیم درم مر درم سائیده و موم و روغن ناردین گداخته آمیخته نیکو برهم زنند و بر پارچه طلا کرده بر کبد بندند و چون ورم کبد رطوبی مؤدی به تهبج پاها و چهره گردد یقین کنند که ورم ابتدا تحلیل نموده و در معالجه اثاناسیا معمول به جگر گرگ زیاده نمایند و در وزن غذای او نیفزایند و بر اقل مایمکن بدان اقتصار کنند و اگر به این ورم در بعض اوقات التهاب بود و قوت او مساعدت کند به فصد باسلیق باک نیست که فصد این رطوبات حاصل در کبد را جزو صالح خارج می‌کند و از کبد تخفیف می‌یابد و دیدم که ابوماهر فصد صاحب ورم رخو کبد نمی‌کرد مگر چون در قاروره رسوب شبیه به بزاق می‌دید و حجم ورم صغیر می‌شد و قوت علیل صلاح می‌یافت و خواب دائم آن را عارض می‌گردید پس فصدی نمود و صحت از فصد در این حال واقع می‌شد لیکن واجب است که فصد در غایت حذر از خطا در این حال بود چه اگر در آن خطا کند خیانت عظیم بر مریض کرده باشند و اگر تحلل ورم مشکل گردد این قرص به سکنجبین عنصلی بدهند و ابوماهر به سکنجبین شربت سیب ساده خوشبو مضاف می‌کرد و نسخه قرص این است ریوند یک نیم درم گل سرخ دو درم

اسقولوقندریون یک نیم درم تخم کشوث سه درم ایرسا یـک درم قافلـه صـغار دو ثلـث درم دارچینـی دو ثلـث درم زوفای خشک دو درم تخم کرفس انیسون بادیان هر واحد یک درم و دو ثلث مصطکی دو درم زعفران یک نیم دانگ سائیده در آب به سرشته هر قرصی به وزن دو درم ساخته در سایه خشک کنند و هر روز یک قـرص بـا پـانزده درم سکنجبین و شربت سیب بخورند و اگر از نوشیدن شراب رامن مانع نباشد مفید بود

علاج ورم جگر سوداوی

قرص زرشک با مطبوخ گاؤزبان و بادیان و حشیش غافث و گلقند بدهند و یا دواءالکرکم با مطبوخ بیخ کـرفس بـیخ بادیان هرکدام دو درم بیخ اذخر قسط هرکدام دو دانگ افسنتین اسارون غافث بیخ کبر هرکدام نیم درم حلبـه یـک درم مویز منقی بیست درم اکلیل‌الملک یک مثقال جوشانیده صاف نموده یک مثقال روغن بـادام تلـخ داخـل کـرده دهند و از معاجین تریاق اربعه و اثاناسیا به غایت سودمندست و طبیخ زوفا در آن جا که حرارت نباشد عجیب‌النفـع است و تخم کاسنی کوفته شاهتره قصب‌الزریره هر یک شش ماشه اصل‌السوس عنب‌الثعلب سـنبل‌الطیـب هـر یـک چهار ماشه جوشانیده شربت بزوری معتدل دو توله داخل کرده نیز در مزاج بارد نافع است و کذا بادیان تخم کاسنی تخم کرفس گاؤزبان جوشانیده نبات داخل کرده بدهند و در مزاج حار تخم کاسنی گل سـرخ مـویز منقـی شـاهتره عناب گل نیلوفر در عرق بادیان جوشانیده نبات سفید داخل کرده دهند و بهر تلیین ورم مرهمی که از چربی مرغ و مغز ساق گاؤ و سنبل ساخته باشند ضماد نمایند و دیگر اضمده و مراهم ملین صلابت به مثل آرد حلبه به مثـل آرد حلبه و تخم کرنب و انجیر و مقل و اشق و اکلیل و سداب و سنبل‌الطیب و موم و روغن جمله را به دستور مقـرر بـا هم سرشته بر جگر ضماد کنند و به اشیای خوشبو قابض مثل گل سرخ و صندل وسنبل تقویت دهند و بعـد نرمـی صلابت و نضج ماده به ماءالاصول و سکنجبین بزوری و عنصلی تنقیه مـاده نماینـد مطبـوخی از افتیمـون و سـنا و بادرنجبویه و اصل‌السوس و گاؤزبان و تخم کاسنی ساخته باشند به شکر شیرین کرده بدهند و معجون نجاح تنهـا و همراه همین مطبوخ نیز سودمندست و باشد که به فصد حاجت آید و نفع او به سـرعت ظـاهرگردد و بعـد از تنقیـه دواءالکرکم و اثاناسیا و قرص مقل و قرص زرشک کبیر دهند و آن جا که در مزاج حرارت باشد در دوا و غذا مراعـات

وی ضروریست و دبیدالورد شش ماشه همراه شیر شتر چهار دام و شهد شش ماشه به صورت عدم حرارت در صلابت جگر معمول است و اگر صلابت کبد و معده با سرفه و تب بود اصل‌السوس عنب‌الثعلب گاؤزبان تخم خطمی تخم کاسنی پوست بیخ کاسنی هر یک شش ماشه در آب کاسنی سبز مروق خیسانیده صبح خام مالیده گلقند سه توله داخل کرده بدهند و ضماد از مصطکی سه ماشه سعد کوفی گل بابونه عنب‌الثعلب هر یک چهار ماشه کوفته بیخته مغز فلوس خیارشنبر شش ماشه روغن گل توله آمیخته بر شکم نمایند و اگر بعد مسهلات تب و در جگر به اندکی صلابت و رنگ چهره زرد بود قرص طباشیر زرشکی بی ریوند چهار ماشه خورده شیر خیارین شش ماشه شیره تخم خربزه شش ماشه نبات یک توله بنوشند و اگر ورم سوداوی با حمی مزمن و تیرگی رنگ چهره از اغذیهٔ ناموافقه و از هوا و آب‌های مختلفه سفر جنوب باشد مویز منقی ده دانه خیارین کوفته شش ماشه عنب‌الثعلب شش ماشه جوشانیده شربت بنفشه دو توله خاکشی پنج ماشه بدهند باز گل سرخ چهار ماشه گل بنفشه تخم کاسنی شاهتره هر یک شش ماشه در جوشانده افزایند و گلقند دو توله به جای شربت کنند غذا دال مونگ بعده تخم خطمی شش ماشه گل سرخ چهار ماشه و دیگر اجزای مسهله افزوده مسهل دهند باز عنب‌الثعلب خطمی گاؤزبان هر یک شش ماشه جوشانیده شیره خیارین شش ماشه شربت بنفشه دو توله خاکشی پنج ماشه دهند و بعد مسهل سوم عنب‌الثعلب شش ماشه به دانه سه ماشه جوشانیده نبات یک توله بالنگو پاشیده بدهند بعده شیره عنب‌الثعلب شش ماشه در عرق بادیان دو توله کشیده نبات یک توله داخل‌کرده دهند و اگر صلابت معده و کبد به اندک تهبج چهره باشد بعد مسهلات معمولی و دبیدالورد چهار ماشه خورده شیر شتر از چهار توله شروع کرده تا پاوسیر به تدریج افزایند و تا چهل روز استعمال نمایند و یا دبیدالورد پنج ماشه شربت بزوری دو توله عرق عنب‌الثعلب ده توله بدهند اگر فایده نشود شیر شتر همراه دواءالکرکم دهند و اگر گرمی کند یک دو روز موقوف دارند باز تنها دواءالکرکم چهارماشه همراه شربت بزوری و عرقیات بدهند و ضمادات معمولی به کار برند و اگر در صلابت عمل مسهل‌ها خوب نشود و صلابت مانع عمل آن گردد و تب پیدا شود اول گلقند دو توله به سکنجبین یک توله سرشته بخورند و تخم کاسنی کوفته شاهتره هر یک شش ماشه مویز منقی ده دانه به عرق شاهتره ده توله جوشانیده شربت

بزوری دو توله خاکشی پنج ماشه بنوشند باز قرص گل صغیر چهار ماشه سوده عوض گلقنـد و سـکنجبین و شـیره مغز تخم هندوانه هر یک شش ماشه شربت شربت به دو توله زهرمهره سوده یک ماشه بدهند اقوال حکمـا سـویدی تسوید نموده که شربت افسنتین به عسل قوام کرده و خمر که در آن افسنتین تر کرده باشـند بـرای صـلابت کبـد مجرب من است و غافث و عصارهٔ افسنتین و اسقولوقندریون و اشق و به سرکه و طباشیر بـه آب کاسـنی و اذخـر و اسارون و زوفا و عنب‌الثعلب و مصطکی و روغن بلسان حل‌کرده و کذا شرب عصارهٔ غافث و عود چـون هـر روز یـک درم تا بیست روز متواتر بخورند و پوست بیخ شجر غار و پوست بیخ بـان یـک درم بـه سـرکه ممـزوج وکـذلک بـه طباشیر و زراوند و سکنجبین عنصلی خوردن و تخم کاسنی و اشق به سـکنجبین و عـصارهٔ خـلاف و عـصاره بـرگ صفصاف و کذا شرب و ضماد جوزبوا و طراثیث و تخم فنجنکشت و حب‌البان و نمام و لادن و آب کبریتی و بابونـه و اشق و عذبه و افسنتین هر واحد نافع صلابت جگرست بوعلی نوشته که از ورم صلب کبد مستقر و مستحکم احـدی صحت نمی‌یابد مگر آن که علاجش در ابتدای آن کرده شود و قانون علاج او آن است که بعد تنقیه بـدن از اخـلاط غلیظه به ادویهٔ مرکب از عقاقیر که در آن تلیین معتدل و تحلیل و تلطیف و اسخان معتدل و تفتیح سدد غالب‌تر از تلیین و تقویت وقبض و عطریت به قدر محتاج الیه کمتر از آنچه معادق هر دو غرض دیگر باشد باید کرد و اکثر بـر چنین ادویهٔ تلخی غالب و قبض اندک می‌باشد و این ادویه به طور مشروبات و اضمده و نطـولات اسـتعمال کننـد و باید که اگر قبض طبع باشد تلیین به اشیای خفیفه و حقنه‌ها خاصةً نمایند و این فعل حب صنوبر کبار و بزر کتان و علک‌البطم با وجود نفع آنها به ورم می‌کنند و واجب است که بر اسهال به اشیای شدیدالحرارهٔ اقدام ننمایند که الـم پیدا کند و اذیت افزاید و باید که خوب بر جانب راست کنند که آن معین‌تر بر تحلیل اوست اما ادویـهٔ مفـردهٔ نـافع این مغز چلغوزه و محنا و شحوم معتدل مائل به حرارت است و در آرد حلبه اندک تلیـین بـه انـضاج اسـت و قـسط شدیدالمنفعت بود چون از آن نیم درم تا مثقال به طلا ممزوج یا شراب بخورند نقع بین می‌کند و نقع می‌کند آن را نوشیدن روغن ناردین یا روغن بلسان یا روغن قسط به آبی که در آن سداب و شبت جوشـانیده باشـند و شـربتی از روغن ناردین چار درم بود و این را یک هفته استعمال کنند که نفع عظیم بخشد و از آنچه نفع می‌کند آن را عصاره

شیح رطب است اگر چند روز استعمال نمایند و کذلک تخم فنجنکشت یک درم در بعض اشربه و غافث یک درم به آب کرفس یا بادیان یا کاسنی و بارتنگ خشک یک مثقال و طبیخ ترمس و گاهی در آن سنبل تا نیم درم یـا فلفـل کمتر از آن داخل می‌کنند و بادام تلخ در شراب و بیخ شجر دم‌الاخوین نیز نافع اسـت و پوسـت شـجر و همـست و حب‌الغار و بیخ فوه و بیخ لوف و نخود سیاه و جعده و کماذریوس و کراث مفید و از ادویهٔ مرکبهٔ نافع آن ایـن قـرص مقل است گل سرخ ده درم سنبل‌الطیب دو درم زعفران مرمکی مصطکی هر واحد یک درم قسط بادام تلخ هر واحد یک نیم درم مقل سه درم ادویه را بسایند و مقل را در شراب حل کرده بیامیزند و قرص سازند شـربتی سـه درم بـه ماءالعسل یا به طبیخ بزور و اگر حرارت باشد به آب لبلاب و کاسنی و ایضاً دوای اسقلیدس متخذ بـه مـرارهٔ خـرس مجرب است و نافع به جهت آنکه در آن از اقسام ادویهٔ نافع این بر شرایط مذکوره است و نسخهٔ او این است بگیرنـد کمافیطوس و فراسیون و تخم کرفس کوهی و جنطیانا و تخم فنجنکشت و زهـرهٔ خـرس و خـردل و تخـم خیـار و اسقولوقندریون و بیخ جاوشیر و خواتیم بحیره و فوه‌الصبغ و تخم کرنب و راوند و فلفـل و سـنبل هنـدی و قـسط و تخم کرفس بستانی و تخم جرجیر و بقلهٔ یهودی و جعده و افیون و غافث و حب عرعر مـساوی بـه عـسل بـسرشند شربتی از آن به قدر بندقه به شراب معسل به قدر دوقوانوس و از آنچه نفع می‌کند آن را دواءالکرکم است و اثاناسـیا و تریاق اربعه و سنجرینیا همه نافع‌اند و از مرکبات خفیف در آن دواء طرخشقوق است که در باب دبیله ذکر یابـد و مطلق ادویه که در علاج ورم بارد مذکور شد و چون هر روز قرص انبرباریس تا یک هفته به آب بخورند و از یک نیم درم تا دو درم شروع کنند نافع بود و اگر قدری آب جمع شود قرص نصف و شبرم به تدریج از ثلث درم تا یـک درم استعمال نمایند و جهد کنند که این در اسهال آن را مبتلا نسازد و هیجـان سـده نمایـد و از اشـربه کـه بـه طریـق مطبوخ نوشد این است قسط و شاخ غافث و حلبه مویز جوشانیده به وزن چهار اوقیه با یـک اوقیـه روغـن بـادام یـا روغن جوز تازه بدهند یا مطبوخ از جنطیانا و افسنتین و اکلیل‌الملک و مویز و انجیر یا مطبوخ از ریوند و افسنتین و سداب و فقاح اذخر و مویز و حلبه یا مطبوخ ترمس و قسط افسنتین به روغن بیدانجیر و از اضمدهٔ جیده بـرای ایـن آن است که به حمامای رطب یا یابس مطبوخ به شراب عفص ضماد کنند یا سنبل به روغن پـسته بـه فراسـیون یـا

فراسیون به شبت مطبوخ یا ضماد از آرد حلبه و انجیر و سداب و اکلیل‌الملک و نطرون یـا بگیرنـد اشـق صـد درم و مقل بیست و پنج درم و زعفران دوازده درم همه را سائیده به قیروطی موم و روغن حنا به حسب مشاهده بیامیزنـد یا ضماد از آرد حلیه و پشک بز و قردمانا و پودینه و کبریت و اشـنه و سـداب و از تـدبیر جیـد آن اسـت کـه چـون استعمال مشروبات و اضمده کردند بر جگر محجمهٔ مسخنه بلاشرط نهند بعد از آن ادویه کـه قـوی‌تـر در تلطیـف و تحلیل باشد استعمال کنند و لزوم موضع به مثل نطرون و کبریت زرد در هر پنج روز یا هفت روز نمایند بعـد از آن طلا به خردل در هر ده روز استعمال کنند بعده مریض را به ترب قی آورند و اگـر ورم عـصیان کنـد خریـق سـفید استعمال نمایند و چون ورم سرطان گردد امید صحت کمتر بود و چیزی که نفع کند دوای اسقلپناوس به غیر زهرهٔ خرس است که در قرابادین مسطورست و اما اغذیه آنچه سریع‌الهضم باشد مثل زردهٔ بیضهٔ نیم‌برشت و مثـل کـشک شعیر و غذای صاحب سدد کبد و شراب رقیق اندک جیدست و از گوشت اجتناب کنند ابوسهل گوید کـه هرگـاه در کبد ورم سوداوی حادث شود باید که در ابتدا ضمادات ملینه بعد از آنچه ملطـف و جـالی و مفـتح باشـد اسـتعمال نمایند مثل افسنتین و حب‌البان و اسارون و سنبل هندی و رومی و زعفران و مصطکی و حب‌الفقد و بیخ فوه و بـیخ فاوانیا و عصارهٔ غافث و روغن سنبل و روغن مصطکی و بیخ قنطوریون دقیـق و بـیخ بارتنـگ و بـرگ او و تخـم او و پوست بیخ غار و مطبوخ ترمس تلخ و جعده و ریوند چینی و لک و کماذریوس و غاریقون و بابونه بعضی از این ادویه از خارج و بعض آن از داخل استعمال کنند و از ادویهٔ مرکبه دواءاللک و دواءالکرکم و اثاناسیاست و اما ادویهٔ که برای تليين صلابت از خارج نهند مقل و اشق و مخ و شحوم‌اند چون به این ادویه مدر بـول مثـل دوقـو و تخـم کـرفس و بادیان و فطراسالیون و کرفس رومی و انیسون و سیسالیوس بیامیزند و از ادویهٔ مقوی مثل شکوفهٔ انگور و گل سـرخ و سنبل و روغن مصطکی و روغن سفرجل داخل کنند ابن عباس گوید که اگر ورم حادث در کبد ورم سوداوی اعنی صلب باشد باید که این مطبوخ زوفا دهند حلبه ده درم تخم کتان هفت درم پرسیاوشان اصل‌السوس هر واحـد پـنج درم تخم خطمی و خبازی هر واحد چهار درم انجیر سفید ده عدد و زوفای خشک سه درم مویز منقـی بیـست درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا به یک رطل آید صاف نموده چهل درم از آن با یک و نیم درم روغن بیدانجیر و

مثل آن روغن بادام تلخ نیم‌گرم بنوشند که عجیب‌النفع است و اگر در آن جا حرارت به غیر تب باشد صاحب این علت را ماءالجبن به سکنجبین ساخته به قدر حاجت به اندکی دواءاللک یا دبیدالورد و مانند آن بدهند و اگر تب نباشد شیر شتر که علف او از بادیان و کرفس و قیصوم در اول روز نمایند و در آخر آن آرد جو در تخم کرفس و بادیان آمیخته بخورانند و تا ده روز به عمل آرند بعد از آن یک رطل شیر از آن بگیرند و با دو مثقال کلکلانج و یا هلیلهٔ کابلی و سیاه هر واحد چهار درم تخم کرفس انیسون بادیان هر واحد یک درم باریک سائیده سه درم از آن با شیر مذکور بدهند و تضمید کبد به این ضماد نمایند حلبه تخم کتان هر کدام هر واحد ده درم تخم کرفس انیسون بادیان هر واحد یک درم باریک سائیده سه درم از آن با شیر مذکور بدهند و تضمید کبد به این ضماد نمایند حلبه تخم کتان هر کدام هر واحد ده درم میعه سائله پنج درم موم سفید شش درم پیه بط و ماکیان هر واحد هفت درم روغن ناردین بیست درم پیه و موم و میعه را با روغن بگدازند و ادویهٔ دیگر به آن آمیخته بر جگر ضماد نمایند و اگر با ورم صلب حرارت باشد تضمید به ضمادی نمایند که در آن بابونه و اکلیل‌الملک هر واحد یک جزو بنفشه خشک دو جزو حلبه تخم کتان هر واحد نیم جزو مصطکی ربع جزو همه را باریک سائیده در روغن بنفشه و سوم حل کرده ضماد نمایند و این ضماد نیز صلابت کبد را نافع است صبر و مر و میعه و زعفران و سیسالیوس و بیخ سوسن و لادن و قردمانا و حماما هر واحد پنج درم حب بلسان و عود بلسان و افسنتین و قسط هر واحد دو درم و نیم الکیل‌الملک و بابونه و سلیخه هر واحد سه درم کندر ذکر هفت درم موم نیم رطل به روغن بنفشه یک رطل و روغن ناردین ربع رطل شحم اوز و گوساله هر واحد نیم رطل گداخته ادویهٔ دیگر کوفتنی را کوفته آمیزند و بر کبد ضماد نمایند سید اسماعیل و یوسف گویند که آماس صلب که در جگر افتد علاج کمتر پذیرد و خاصه که کهنه گردد و اگر زود دریابند امیدوارتر از کهنه باشد لیکن به دشواری علاج پذیرد و قانون علاج او آن است که اگر در بدن خلطی ردی باشد آن را به حقنه لین معتدل و اشربهٔ مزلقه کم کنند چون لعاب تخم کتان و طبیخ حلبه که مزاق و منضج و ملین است بگیرند ده درم حلبه و در ده استار آب بپزند تا ثلث بماند صاف‌کرده سه درم روغن بیدانجیر داخل کرده بدهند و یوحنا بن سرافیون می‌گوید که این طبیخ سخت نافع است مویز منقی سی درم انجیر خشک بیست

عدد عناب بیست عدد بیخ کرفس سه درم بادیان انیسون هریک دو درم حلبه خشک هریک ده درم همه را علی‌الرسم بپزند و صاف نموده سه درم روغن بیدانجیر و دو درم روغن بادام انداخته بنوشند و بعد از آن حبی سازند از ایارج فیقرا و غاریقون و عصارهٔ غافث و نمک هندی و انیسون و با آب عنب‌الثعلب و آب کاسنی بخورند و علک‌البطم طبع را نرم‌کند و طبیخ تخم کتان و لعاب آن منضج است و ملین و چلغوزه در این علت سودمندست و پیه بط و پیه ماکیان و مغز ساق گاؤ خوردن و در ضمادات به کار داشتن ملین و منضج است و برگ بارتنگ خشک کرده و بیخ او به آب کرفس و آب کاسنی و آب بادیان سود دارد و حلتیت نافع است و نخودآب از نخود سیاه نافع و از ادویه مرکب معجون گل و معجون نافع است و نسخهٔ معجون گل در قرابادین است به قدر نیم مثقال از آن با طبیخ زوفا بدهند و نسخهٔ طبیخ زوفا در قول ابن عباس مسطور شد و کذا طریق شیر شتر لیکن شکر هفت درم با شیر افزوده‌اند مصنف حاوی صغیر می‌گوید که در ورم سوداوی یابس هر صباح جلاب از بادیان و تخم کاسنی و تخم کرفس هر واحد سه درم و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشند و غذا مزوره از زیرباج بعده تلیین طبیعت به مطبوخ افتیمون یا حب او یا بگیرند سنا هفت درم بادرنجبویه اصل‌السوس تخم کاسنی بادیان هر واحد سه درم همه را با شکر سرخ پانزده درم بجوشانند و صاف کرده معجون نجاح هفت مثقال در آن انداخته سحرگاه بنوشند اگر زمانه حار باشد و بعد طلوع آفتاب اگر بارد باشد و در آخر روز غذا نخودآب و مغز قرطم خورند و اگر مریض ضعیف بود ماکیان بدهند و بعد از سکنجبین بزوری ده درم به قرص زرشک کبیر یک مثقال دهند یا بگیرند سکنجبین عنصلی ده درم به قرص لک یک مثقال با دواءالکرکم بدهند یا بگیرند آب بادیان و آب کاسنی و شکر سفید هر واحد ده درم و صبح بنوشند و تضمید کبد به این ضماد کنند حلبه تخم کتان موم پیه بط روغن بنفشه هر واحد ده درم کندر هفت درم اکلیل‌الملک بابونه هر واحد یک کف لادن حماما هر واحد سه درم کوفتنی را کوفته و گداختنی را گداخته به روغن بنفشه آمیزند صاحب مغنی گوید که علاج ورم سوداوی به دواءاللک و ماءالجبن به سکنجبین کنند و غذا اسفیدباجات به لحوم جیدالکیموس مثل تیهو دهند و اندک شراب بیاشامند و استفراغ فضول به مخرجات سودا نمایند بعض متاخرین می‌نویسند اگر مریض قوی‌الجثه و جوان باشد اول رگ باسلیق از جانب مخالف زنند و به

حقنه مخرج سودا طبع را بگشایند و به فاصله سه چهار روز رگ اسلیم از جانب موافق گشایند و از شحم بط و مـرغ و اوز و مغز قلم گاؤ هر یک نه ماشه و سنبل‌الطیب و اظفارالطیب و اکلیل‌الملک و اشق و مقل هر یـک چهـار ماشـه موم زرد سه توله روغن گل و بادام تلخ هر یک سه و نیم توله قیروطی ساخته استعمال کنند و چون اندک نرم شود ماءالجبن به معجون نجاح و حب لاجورد و سفوف آن به مطبوخ افتیمون غاریقونی علویخان بدهند و بعـد از آن اگـر اندک باقی ماند شیر شتر با دواءالکرکم کبیر و کلکلانج فیروزی و سفوف سکبیج دهند طبری گفته که نظر کنند به سوی قوت علیل و سن و مزاج او و وقت سال و عادت و صناعت که اینها را نیز در معالجه مدخل است پس اگر فصد جائز بود و فصد باسلیق نمایند چون احتیاج به فصد باشد و غذا به زیرباجات متخذ به چـوزۀ مـرغ و کبـک و دراج و مانند آن دهند و هرگاه میسر نشود مزورات متخذ به سرکه و شکر سفید خورانند و از لحم بقر و لحم صـید وماننـد آن و از پنیر و البان غلیظ و شموک و طیور آب و از جمیع فواکه منع کنند مگـر از انـار شـیرین یـا سـیب سـرخ و تضمید کبد او به این ضماد نمایند پوست بیخ کرفس پوست بـیخ بادیـان هـر واحـد پـنج درم گـل سـرخ سـه درم اسقولوقندریون و جعده هر واحد پنج درم صعتر بری یک درم همه را بسایند و در شراب عفص بیامیزند اگر قاروره و مزاج او به حسب اعتدال آنها باشد و بر کبد ضماد نمایند و اگر در قاروره حدت و در نبض سرعت بود در آب کاسنی و آب گشنیز تر آمیخته ضماد کنند و اگر احتیاج استفراغ باشد و آن ممکن بود به این مطبوخ نمایند هلیلۀ سیاه دو درم هلیلۀ آمله هر واحد سه درم افسنتین رومی و افتیمون هر واحد چهاردرم گل سرخ و کشوث و تخم کاسنی هـر واحد هفت درم جعده و قنطوریون دقیق و کمافیطوس و کماذریوس و برگ لوف جعد هر واحد سه درم همـه را بـه دستور مطبوخ بجوشانند و صاف کرده مقدار احتمال از آن بگیرند و هفت درم فلوس خیارشنبر در آن مالیـده صـاف نمایند و از این مطبوخ دو شربت یا سه بنوشند چون از استعمال او مانعی نباشد و تدهین به روغن سفرجل و روغـن سوسن نمایند و ابوماهر در ورم کبد صلب این روغن استعمال می‌نمود بگیرند پوست سفرجل شـیرین کـف و بـرگ جمسفرم مثل او و فوفل صحیح پس آب گشنیز تر دو رطل برآرند و در آب او پوست مذکور و برگ مـسطور هـر دو کوفته و فوفل غیرکوفته اندازند بعده روغن خیری خالص بیست درم برآن انداخته یک شبانه روز بگذارند و در هر دو

سه ساعت نیکو حرکت دهند و روز دیگر در دیگ سنگین جدید که در آن آب و سبوس جوشانیده باشند انداخته به آتش نرم بجوشانند تا آب گشنیز فانی گردد پس روغن را صاف کنند و تمریخ بدان نمایند و گاهی از آن تناول کنند و از آنچه صاحب این علم دائم استعمال کند سکنجبین بزوری و عنصلی و سفرجلی است هر واحد از این مطبوخ به اصول و بزور اگر مانعی از استعمال آن نباشد و اگر رأی بهر خفت امتلای امعا و عروق او استعمال حقنه واجب کند حقنهٔ لین به عمل آرند و از بهترین علاج صاحب این مرض نشستن در آب چشمهٔ شبی و کبریتی و نطرونی است و شرب این آب‌ها و احتقان به آنها و جلوس در آنها

علاج ورم عضلات

علاجش حسب مادهٔ اورام معده و جگر باشد لیکن از علاج اورام جگر از جهت ادویهٔ قوی است بهر آنکه در اینجا جرأت بر ردع ماده اولاً بر تحلیل آن ثانیاً قوی‌تر بود و در ابتدا ادویهٔ رادعهٔ صرف ضماد نمایند و خوف تحجر ماده از قبض آنها نکنند و نزدیک انتها ادویهٔ محللهٔ صرف ضماد کنند و خوف انحلال قوت ننمایند چنانکه در ورم کبد می‌کند و در محللات مر و صبر و روغن ناردین و موم روغن به روغن ناردین و روغن قسط زیاده کنند اگر مزاج احتمال آن کند و اما در حالت حدت قاروره در تضمید زیاده نکنند بر مبردات و محللات غیرقویه مثل خطمی و آرد جو و صندلین و بوش و شیاف مامیثا و آب کاسنی و آب گشنیز تر و مانند آن و تساهل نباید کرد که فساد عضلات مؤدی به فساد حجاب و تغیر آلات تنفس می‌گردد و چون شدت کند از زحیر ضروری برای اخراج براز منع می‌کند و گاهی فساد او به سوی فساد کبد به طریق مشارکت می‌انجامد بالجمله اگر ورم حار باشد معالجه او به علاج اورام حار که در اعضای ظاهر افتد از فصد و شرب ادویه و اضمده و اغذیه باید کرد در ورم صلب علاج اورام سوداوی نمایند و گاهی در ورم عضلات و اسهال رطوبی و عدم اسهال و مواد نزلی منضج به این ادویه می‌دهند اصل‌السوس پرسیاوشان سنبل‌الطیب بیخ سوسن بادرنجبویه غافث تخم خربزه جوشانیده شربت بزوری و اگر نضج و تلیین زیاده خواهند افسنتین رومی افتیمون تمرهندی بسفائج فستقی ریوند چینی و سکنجبین بیفزایند و اگر قبض خواهند قابضات مثل سلیخه انیسون دارچینی پودینه عود خام الایچی کلان مصطکی بیفزایند و ملینات مثل اصل‌السوس و

بیخ سوسن و افسنتین و افتیمون و بسفائج و تمرهندی و ریوند دور کنند و اگر حرارت بر مزاج باشد قابضات بارده مثل زرشک اناردانه گل سرخ و شربت انار بیفزایند و درصورت سرفه صمغ عربی ربالسوس کتیرا و به جای اشربه شربت حبالآس یا شربت بنفشه داخل کنند و هر گاه ماده رو به جمع آرد ارادهٔ ریم کند ادویهٔ منضجه از اضمده و نطولات به کاربرند بعده بزودی بشکافند و انتظار تفجر آن به ادویهٔ مفجره نکنند چه در طول لبث مده در این موضع خوف تأکل و تعفن عضله و صفاق شکم است و باشد که به اندرون منفجر شود و ریم به سوی اعضای باطنی سیلان کند و به احشا متأذی گردد و اگر امر مؤل به انفجار ورم به سوی داخل شود باید که به تدبیر دماميل که به سوی داخل منفجر شوند پردازند

ضربه و سقطهٔ کبد

گاه باشد که از ضربه و سقطه صدمه به جگر رسد و باعث درد و ورم گردد و باشد که به قی یا اسهال خون آمدن آغاز کند علاج فصد باسلیق کنند و گل ارمنی یک درم سائیده به لعاب اسپغول و روغن گل بدهند و ریوند چینی و گل ارمنی هرکدام نیم درم با شربت حبالآس بخورانند و هر گاه چند روز بگذرد و حرارت و التهاب زائل شود از ریوند چینی و فوه هر واحد یک مثقال دارچینی یک درم سفوف ساخته یک درم از آن با شراب انگوری یا در شربت بنفشه آمیخته تا سه روز بدهند و در نسخه جرجیس دارچینی مطروح است و خوردن مومیایی و طلای آن بر جگر بعد فصد باسلیق یا اسلیم نیز نافع است و این سفوف نیز کوفت جگر و سپرز و معده را که به سبب ضربه و صدمه باشد نافع و حکیم علویخان این دوا بسیار ستوده قسط زعفران هریک دو درم گل مختوم گل ارمنی لک مغسول ریوند قصبالزریره هر یک سه درم اکلیلالملک چهار درم سفوف سازند شربتی دو درم به عرق عنبالثعلب که مغز فلوس در آن حلکرده و روغن بادام شیرین برآن ریخته باشند و به قول منصور بعد فصد باسلیق از دست چپ غذا رمانیه و سماقیه خورانند و پوست جو یا ریوند چینی و گل مختوم هر یک نیم درم بدهند بر جگر گل سرخ پنج استار سائیده و به سه عدد مقشر و منقی از تخم در سرکه و آب پخته تا مهرا شود سائیده با گل سرخ آمیخته روغن گل و گلاب و صندل و کعک هر یک ده درم و قدری می سوسن داخل کرده ضماد نمایند و بعد گذشتن چند روز و

عدم حرارت و التهاب فوه و دارچینی هریک سه درم سه روز بخورانند و به این ضماد تـضمید کننـد مـورد و عـود و حب‌الغار و زعفران و مر و علک رومی و موم و روغن زنبق مخلوط کرده و با این ضماد به کار برند مورد اسفرم چهـار درم عود و زعفران و حب‌الغار و قصب‌الزریره و مصطکی هر یک سه درم می سوسن و روغن کتـان هریـک سـه درم موم را در روغن گداخته باقی ادویه سائیده آمیزند شیخ می‌فرماید که گاهی صدمه بر کبد عارض شود و محتـاج بـه تدارک گردد تا که ازآن در جگر نزف خون یا ورم عظیم حادث نشود هم او گوید که اکثر سـبب ورم جگـر دمـوی و ابتدای او دنی یا ضربه می‌باشد و از آنچه منع می‌کند حدوث ورم را بعد از آن هر دو این است که بعـد فـصد فـوه و ریوند چینی سوده هر روز به قدر یک درم تا سه روز بخورند و اگر ورم حربی ابتـدا بـه صـلابت نمایـد موافـق‌تـرین اضمده برای او مرهم مورد اسفرم است و گاهی زائدهٔ بزرگ از زوائد خمسهٔ کبد از موضع خود زائل شود و آماس پیدا نشود بلکه ازآن وجع تحت شراسیف ایمن عقب رسیدن آسیبی و یا جستن از جای پدید آید و این را راست ایستادن و سینهٔ راست داشتن و خود را حرکت و لرزه دادن اصلاح دهد و وجع دفعةً ساکن شود و زائده به جـای خـود عائـد گردد و اما غیر اینکه آماس کرده باشد یا نه محتاج آن است که ابتدا به فصد نمایند و اگر حرارت شـدید نبـود و نـه سیلان خون و یا حرارت و سیلان ساکن شده باشد و زمانه انتها برسد محللات استعمال کنند و طلا بـه مومیـایی و روغن رازقی بی‌عدیل است و همهٔ ادویه که به ورم حادث از ضربه نافع است در اینجا مفید بود و این دوا در ابتدا نزد حرارت و التهاب یا خوف سیلان خون جیدست بگیرند ریوند و گلنار و دم‌الاخوین و شب یمانی مساوی و یک مثقال به آب بهی بخورند و اگر حرارت بسیار نباشد و ارادهٔ استعمال ادویه باشد که درآن قوت ردع با قدری تحلیل و تغریه بود آن را این دوا نفع بخشد کهربا ده درم اکلیل‌الملک ده درم گـل سـرخ پـنج درم اقاقیـا چهـاردرم سـنبل‌الطیـب زعفران هر واحد شش درم مصطکی قشور کندر هر واحد چهار درم گل ارمنی هفـت درم جوزالـسرو هـشت درم در آب بارتنگ سرشته قرص‌ها هر یکی به وزن مثقالی سازند و ایـن دوا نیـز جیدسـت بگیرنـد بنتـافیلون ده درم لـک مغسول هفت درم و ریوند چینی چهار درم زعفران سه درم و نیم حاشا یک درم نخود سیاه هفت درم مـر پـنج درم گل ارمنی ده درم به روغن سوسن چرب کنند و گاهی در این مومیایی می‌آمیزند و از آن اقراص می‌سازند و تـا سـه

درم می‌خورانند و به ریوند چینی و گل مختوم اگر قدری حب‌الآس آمیزند نافع‌ترین اشیاست برای این و آن را تجربه کرده‌ام و اما در آخر امر و هنگام عدم خوف از التهاب و تورم باید که این قرص بخورند ریوند و لک و زنجبیل قرص سازند و گاهی زرنیخ زرد می‌آمیزند پس آن عجیب‌القوهٔ در رض و تحلیل خون است چون از آن بخورند و یا بر آن مثل این طلا استعمال نمایند بگیرند عود و زعفران و حب‌الغار و مقل و قصب‌الزریره و مصطکی و موم و روغن رازقی و می سوسن و از آن ضماد نمایند صاحب کامل می‌نویسد که اگر ورم کبد از سبب بادی اعنی ضربه یا سقطه باشد باید که تضمید جگر به این ضماد نمایند عود صرف و حب‌الغار و قصب‌الزریره و زعفران و مر و مصطکی هر واحد دو درم موم پنج درم روغن سوسن پانزده تا بیست درم می سوسن و آس هر واحد چهار درم همه را باریک سائیده به حریر بیخته به می سوسن لت کنند و موم را به روغن بگدازند و ادویه بدان سرشته استعمال کنند و فوه و مر و گل ارمنی و دارچینی هر واحد یک جزو باریک سائیده دو درم به آب سرد یا گلاب بدهند و این ضماد صدمه و ضربه را مفید و نسخه آن همان دواست که در قول شیخ مسطور شد و در آن بنتافیلون و لک و غیره داخل است مگر این قدر فرق است که در این وزن لک و نخود مقشر هر یک شش درم و مومیایی سه درم و حاشا مطروح است و نوشته که بر کبد ضماد نمایند و سه درم از آن به آب نخود کوفته تر کرده بخورانند و اگر حرارت نباشد به شریب ریحانی ممزوج بدهند مصنف حاوی می‌گوید که اگر ورم جگر از ضربه یا سقطه بود هر صباح جلاب از عنب‌الثعلب سه درم تخم کاسنی سه درم شکر سفید ده درم بنوشانند و غذا مزوره نخود و ماش و مغز بادام بدهند و تلیین طبیعت به مطبوخ افتیمون نمایند و تضمید کبد به این ضماد کنند لک مغسول و نخود مقشر و ریوند چینی هر واحد هفت درم مومیایی سه درم کوفته بیخته و مومیایی در روغن بنفشه یا روغن کنجد گداخته آمیزند و ضماد کنند

شق و قطع کبد

بقراط گفته کسی‌که جگر او بشکافد بمیرد شیخ‌الرئیس نوشته که مراد او بدان تفرق اتصال عام در جرم کبد و عروق آن است و اما آنچه کمتر از این باشد درآن امید صحت است و بیشتردر شق جانب محدب کبد بول‌الدم و در شق

جانب مقعر جگر اسهال‌الدم حادث شود علاج به ادویهٔ قابضهٔ مغریه که در علاج تفرق اتصال خواهد آمد و آنچه در باب نفث‌الدم و قی‌الدم مذکورشد معالجه نمایند و بیشتر خوردن دو درم گل سرخ به آب سرد نفع می‌کند و یا خوردن گلنار و تضمید بدان هردو

دبیلهٔ کبد

این علت بیشتر عقب ورم حار افتد چنانچه صلابت اکثر بعد ورم بارد به هم رسد و آماس گرم از سه حال بیرون نباشد یا تحلیل پذیرد یا صلب شود یا ریم کند و دبیله گردد و نشان تحلیل آن است که اعراض ورم زایل شود و آثار صحت پدید آید و حال بیمار روز به روز نیکو گردد و علامت صلب شدن آنکه صلابت ملمس محسوس شود و آثار ریم کردن و دبیله گشتن این است که تب و درد شدت کند و جمیع اعراض چون تشنگی و سقوط اشتها و سرخی اشتها و حرقت و نخس کبد و قلق و التهاب افزون شود و خفتن بر پشت و بر پهلوها دشوار گردد علاج هرگاه بدانند که ماده ریم خواهد کرد به زودی فصد باسلیق و حجامت پشت متصل کبد و تلیین طبیعت و اشربه و اطلیه به رادعات نمایند تا باشد که ماده از جمع بازماند بهر آنکه جمع ماده در احشا و خصوصاً در عضو رئیس محمود نیست و هرگاه این تدابیر سود ندهد یا سبب مانعی استعمال آنها متعذر باشد و آثار نضج و ریم کردن پدید آید در این هنگام از انضاج و تفجر آن چاره نباشد پس ماءالشعیر با عسل بدهند و مطبوخ حلبه و انجیر بیاشامند و ضماد از بابونه و اکلیل‌الملک و تخم کتان و غیره ادویهٔ منضجه که در قول بوعلی سینا مسطور گردد استعمال کنند و چون نضج تمام شود و ریم کند و علامتش آن است که آماس نرم شود و انگشت در آن فرو رود و اعراض ورم ساکن‌تر شود بورهٔ ارمنی و سرگین کبوتر در ضماد مذکور بیفزایند و بیمار را بفرمایند که بر پهلو خسبد و لختی راه رود و ریاضت کند و ساعتی در حمام درآید و چون ورم سر کند و بگشاید علامتش آنکه قشعریره و لرزه در بدن افتد و ماده از جگر برآید و بدان سبب در کبد سبکی پدید آید پس ماده که از جگر برآید از چهار حال بیرون نباشد یا به اسهال و یا به قی مندفع شود و این بیشتر در ورم تقعیری افتد که به سوی معده و امعا بگشاید و یا به ادرار بول خارج گردد و این وقتی است که ورم در محدب بود و به ناحیه گرده و مثانه بگشاید و یا میل نماید به جانب فضای

جوف که مابین ثرب و امعاست و آب استسقای زقی در آن جا جمع می‌شود و در این صورت اندر بـول و بـراز و قـی اثری از ریم پدید نیاید مگر آن جا که قدری از ماده بدین موضع گراید و بعضی از آن به سوی معده و امعا یـا گـرده برآید اما هرگاه توجه در امعا یا گروه برآید اما هرگاه توجه ماده به بتمامه جانب فضای مذکور باشد و در بـول و بـراز چیزی از ریم ظاهر نشود در این حالت استدلال بر انفجار ورم از حدوث قشعریره و خفت اعراض ورم و پـست شـدن آماس توان کرد و ایضاً بالای معده که جای آن فضاست گرانی انصباب ماده محسوس گردد و ماده که در بول و بـراز برآید اگر ریم سفید بود دلیل نضج تام باشد و اگر همچون دردی شراب بود نشان قـصور نـضج باشـد بالجملـه بعـد انفجار نظر کنند اگر ریم از راه بول برآید مدرات بدهند و شیرهٔ تخم خیارین و تخم خربزه با شربت عنـاب و شـربت خشخاش و شربت نیلوفر مفید بود و همچنین جلابی از زوفا و بیخ کرفس و بادیان و انیـسون و نبـات هـر واحـد از اینها به حسب بقیه حرارت و تب و تقاضای حال دهند و به قول یوحنا بن سرافیون بهر امالـهٔ ریـم بـه طریـق بـول طبیخ هر واحد از حاشا و زوفا و پودینهٔ نهری و قنطوریون و فراسیون نافع است و سـفوف طرخـشقوق کـه در قـول بوعلی سینا بیاید بهر این کار ستوده است و در صورت حرارت شیرجات مذکوره و دوایـی کـه در آن فانیـذ و کتیـرا است و در قول مسیحی خواهد آمد نافع بود و شیره بزور مدره با شربت بنفشه و بنادق‌البزور و شربت زوفا و حاشا در ماءالاصول دهند واگر ریم به طریق قی یا اسهال بیرون آید مسهل خفیـف دهنـدماننـد خیارشـنبر و شیرخـشت و ترنجبین با عرق‌های مناسبه بعده شیر خر با شکر طبرزد و اگر به فضای جوف شکم رو نهد به علاج استسقای زقـی تدارک کنند و این صعب و اعسرست و بعد ادرار با تلیین تدبیرالتحام جراحت نمایند و هر بامداد ماءالعسل یا جلاب شکر یا ماءالشعیر به جلاب یا به عسل یا سکنجبین ساده به حسب حرارت و عدم آن بیاشامند و بعد دو ساعت دوای ملحم قروح جوف مثل کندر و دم‌الاخوین و کهربای مخلوط به ادویه مبدرق و موصل آن به جگر چون تخم کاسـنی و تخم کرفس و مانند آن به سکنجبین یا ماءالعسل بدهند و این دو نیـز ملحـم اسـت مـصطکی تخـم کاسـنی گـل مختوم یا ارمنی هر یک مثقالی کندر دم‌الاخوین طباشیر گل سرخ هر یـک دو مثقـال کوفتـه بیختـه دو مثقـال بـا سکنجبین یا ماءالعسل یا جلاب دهند و ایضاً تضمید کبد به قوابض مقویه جگر مثل صندل و بارتنـگ و مـصطکی و

ریوند و لک باید کرد و جهت حفظ قوت اشیای خوشبو و قابض چون عود و زعفران و مانند آن از اشربه و اطلیه و ادهان موافقه استعمال نمایند و غذای لطیف مثل ماهی صخری و حسوء معمول از مغز نان میده و روغن بادام و شکر و مثل بیضه نیم‌برشت و گوشت طیور ملائم دهند و شیر مطبوخ به قند و اطریهٔ که آرد هاله یا بعضی رشته گویند موافق بود و برای تقویت چوزهٔ مرغ مناسب اقوال اطبا بوعلی سینا می‌نویسد که در ابتدای دبیله و هنگامی که جمع شدن ماده ورم حار معلوم شود رادعات از اضمده به اعتدال و اطلیه استعمال باید کرد و ماءالشعیر و سکنجبین بنوشانند و اگر حال مریض فصد را واجب کند فصد باسلیق کنند و یا حجامت موضعی که از جگر متصل پشت است و گاهی احتیاج به اسهال افتد و چون از جمع شدن چاره نباشد باید که استعجال به انضاج و تفتیح نمایند و بالضرور اعانت به تقطیع و تلطیف کنند بهر آنکه اخلاط غلیظ در مثل این اورام که عضو آن را تشرب نماید ضرور بود و دوا ملین نیز باید تا که خلط را مستعد تحلیل کند و چون نضج ظاهر گردد و منفجر نشود اعانت آن به مفتحات قویه شرباً و ضماداً باید کرد بعده اعانت طبیعت بر دفع ماده نمایند اگر محتاج به معونت باشد و نظر به سوی جهت میل ماده کنند و مسهل و مدر حسب میلان آن به عمل آرند و ادرار به چیزی قوی حاد نکنند که مورث تقرح شانه گردد چه حفظ شانه در این علت و عند انفجار ریم به سوی آن بنفسه یا به دوای مدر واجب است و چون منفجر گردد و ریم مندفع شود احتیاج به غسل بقایای ریم به مثل ماءالعسل و مانند آن افتد بعده حاجت به دوای مدمل قرحه بود و اگر قوت احتمال اسهال کند در آن معونت بسیار بر ادمال باشد اگر مفرط نبود و احتیاج اسهال به دو امر باشد یکی قبل از انفجار برای تقلیل ماده و تخفیف بر طبیعت و دوم بعد از انفجار یا نزد قرب انفجار و تمام نضج چون بدانند که ماده به سوی امعا مائل‌ترست و دبیله در جانب تقعیرست و از ادویه که اسهال بدان قبل انفجار بر سبیل معونت طبیعت برای تخفیف کنند نوشیدن ترنجبین و شیرخشت و خیارشنبر و شکر سرخ و مانند آن در آب لبلاب و کاسنی است و اندک قوی‌تر از این طبیخ بزور و اصول است که در آن غافث جوشانیده و ترنجبین و شیرخشت و امثال آن حل‌کرده باشند و گاهی در آن صبر و افسنتین داخل می‌کنند و از حقنه‌های خفیف معروف است و اما مسهلات که بعد نضج دهند و ایضاً اعانت بر نضج و بر تفجیر نمایند این است که در طبیخ اصول و غافث روغن

خسک چهار درم یا روغن زنبق دو درم با نیم اوقیه شکر و نیم اوقیه خیارشنبر بنوشانند و اما اگر ماده طـرف حدبـه باشد مسهلات استعمال نباید کرد مگر بر سبیل معونت و تخفیف در ابتدای امر و قبل نضج و اما نزد نضج بایـد کـه مدرات مذکور بر ترتیب آن هر قدر که نضج زیاده‌تر گردد قوی‌تر استعمال کنند و اما ادویه مشروبه معین بـر انـضاج مثل شیر خر به شکر سرخ یا سکرالعشر و مثل ماءالاصول به مـویز و انجیـر و پرسیاوشـان و حلبـه بـه روغـن بـادام شیرین یا تلخ و روغن حلبه یا روغن حسک است و اگر اراده قوی‌تر از این باشد در آن خرما داخل کننـد و بـر نهـار طبیخ جعده و شربت زوفای قوی بنوشند و عسل مصفی کف گرفته و انجیـر و ماءالعـسل در ماءالـشعیر بخورنـد یـا بگیرند طرخشقوق خشک یک درم و تخم مرو یک درم و نیم و آرد حلبه یک درم و در سه اوقیه شیر خـر بـا شـکر بخورند و ادویه که در آن تفتیح و تلطیف و ایضاً تقویت باشد مثل افسنتین و زعفران و سـنبل و بـیخ فاوانیـا و بـیخ حاشا و بیخ فوه و مصطکی و حب‌الفقد و عصارهٔ غافث و بـیخ قنطوریـون و از ادهـان روغـن نـاردین و روغـن شـجر مصطکی و روغن سوسن استعمال نمایند و اما اضمده معین مثل ضماداتی است که در آن آرد و اکلیل‌الملک و بابونه و بیخ سوسن و پودینه و بیخ خطمی و انجیر و مویز و خمیر و پیاز بریان و روغن تخم کتان باشد و اگـر حاجـت بـه قوی‌تر از این افتد ضماد از آرد جو و بورق و سرگین کبوتر و پودینه و علک‌البطم و زفت و دقـاق کنـدر و ماننـد آن استعمال کنند و باید که چون احساس به نضج کنند بر جگر خواب نمایند و مداومت استحمام به آب گـرم سـازند و گاهی احتیاج به ریاضت و رفتار بود اگر ممکن باشد و چون منفجر گردد و واجب است خوردن چیـزی کـه غـسل و تنقیه آن نماید مثل ماءالعسل و آنچه حسب میل ریم به اسهال و یا به ادرار هنگام احتیاج به آنها بنوشند عقـب آن حمام نمایند و یا چیزی از آن به ماءالعسل بیامیزند و واجب نیست که مدرات بسیار قوی بنوشانند و در مجاری بول نکایت آرد و اگر اتفاق آن افتد که ریم قرحه کند یا ضرر به مجاری بول و شانه رساند صواب آن است که بـه اغذیـه که در آن جلا به غیرلذع بلکه تغریه باشد مثل ماءالعسل مطبوخ به طبخ معتدل که در آن قدری نشاسته و بیـضه و روغن گل آمیزند و ایضاً مثل خبازی بخندروس غذا سازند و بالجمله واجب است که تدبیر او به تدبیر قـروح اعـضای باطنی کنند بر طریقی که در قروح کلیه واجب بود و چون تنقیه تام یابد باید که هر صباح ماءالـشعیر و سـکنجبین

بنوشانند و چون دو ساعت بگذرد از کندر و دم‌الاخوین یک یک مثقال و تخم کاسنی و تخم کرفس و مصطکی هر واحد یک مثقال سفوف ساخته به سکنجبین یا جلاب یا ماءالعسل بدهند و بعد از آن تقویت او به غذا نمایند و معالجهٔ قرحهٔ او بدانچه در قروح کلیه خواهد آمد باید کرد و چون ریم در فضای جوف افتد در هنگام ناچار جلد نزدیک کنج ران ایمن بشکافند و عضله آن جا را یک سو بکشند تا آنکه صفاق داخل مسمی باریطارون ظاهر شود بعده در آن سوراخ کنند و در آن انبوبه نهند و شکم را به دست غمز کنند تا مده از آن بیفشارد و به انبوبه سائل شود تا آنکه نقای تام حاصل گردد و بعد از آن به مراهم مدمله علاج نمایند تا آنکه صحت یابد و اما اغذیه باید که در ابتدا تلطیف غذا استعمال کنند و برکشک شعیر و به سکنجبین اقتصار نمایند بعد از آن اغذیهٔ مفتحه که مذکور شد و زردی بیضه نیم‌برشت و حریره‌های ملین استعمال نمایند و چون منفجر و پاک گردد احتیاج به غذای مقوی افتد مثل ماءاللحم و لحوم حملان و جدی و طیور نرم و شوربای آنها به ابازیر و زردی بیضهٔ نیم‌برشت و مانند آن و اندک شراب و شمومات مقوی استعمال کنند مجوسی گوید که هرگاه امر ورم کبد مؤل بتقیح گردد اضمدهٔ که در علاج دبیله معده ذکر نمودم استعمال کنند و این ضماد مفجر اورام است بگیرند حلبه تخم کتان تخم مر و خمیر پیاز نرگس هر کدام ده درم بیخ خطمی آرد شیلم گرد آسیا هر کدام هفت درم بابونه اکلیل‌الملک بنفشه خشک هر کدام پنج درم مصطکی دو درم سرگین کبوتر بورهٔ ارمنی هر کدام سه درم همه را باریک سائیده و روغن خیری و روغن بنفشه که در آن موم سرخ گداخته باشند به قدر حاجت آمیخته و به طور مرهم ساخته ضماد نمایند و مریض را ماءالشعیر به عسل بدهند و آب انجیر مطبوخ یا حلبه به عسل و این طبیخ نافع و منضج است حلبه تخم کتان هر یک ده درم انجیر سفید ده عدد پرسیاوشان تخم خبازی تخم خطمی هر یک پنج درم پودینه قنطوریون هر یک چهاردرم زوفای خشک فراسیون هر یک دو درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا به یک رطل آید صاف نموده چهار اوقیه از آن با عسل یا فانیذ ده درم و روغن بادام شیرین دو درم نیم گرم بنوشند و ایضاً شیرخر یا شیر خر یا شیر بز چهار اوقیه به اندک تخم مرو و حلبه و تخم کتان کوفته هر واحد یک نیم درم نیم‌گرم بیاشامند و باید که جذب ماده به ناحیه گرده و شانه نمایند به اشیای مدر بول مثل طبیخ حاشا و پودینه و زوفا و بیخ کرفس و بادیان و

دوقو به عسل اگر تب نباشد والا تخم خربزه و خیارین و مغز تخم کدو هر واحد پنج درم نشاسته کتیرا صمغ عربی هر واحد یک نیم درم ربالسوس دو درم کوفته بیخته سه درم از آن صبح به شربت بنفشه یا جلاب یا شربت خشخاش بدهند و مثل آن به شب دهند و اغتذا به اغذیه لین مثل مزوره چغندر و اسفاناخ و خبازی و قطف به روغن بادام سازند و حریرهٔ معمول از مغز نان سمید به روغن بادام و فانیذ یا شکر و ماءالشعیر به شکر نافع است و بیضهٔ نیم‌برشت و شوربای کله پایچه حملان و ماهی هاربا بدهند و چون ورم منفجر شود و ریم به ناحیهٔ کلیه و مثانه رو آورد و به بول خارج گردد قرص خشخاش به شربت خشخاش یا شربت عناب یا شربت نیلوفر بدهند و تغذیه به اغذیهٔ مذکوره از حریره و غیره نمایند و چون ریم به ناحیهٔ امعا میل کند و با براز بیرون آید از تلیین طبیعت و تجفیف حذر کنند و تا ممکن بود قصد تعدیل آن نمایند و تغذیهٔ مریض به بیضهٔ نیم‌برشت و حریره از مغز نان میده به شیر مصفی از مائیت بدون شکر ساخته و حساء معمول از برنج و نشاسته سازند و اگر ماده در میان صفاق و امعا جمع شود باید که نزدیک بن ران بشکافند و ریم از آن جا بردارند مسیحی گوید که اگر در کبد خراج شود و استعمال ادویهٔ مفجر واجب کند ضماد از آرد جو و انجیر مطبوخ و نطرون و سرگین کبوتر سازند و انجیر خشک و عسل مطبوخ به زوفای خشک و پودینه و ماءالشعیر و آب آرد غیرمطبوخ به عسل بنوشند و اشیای مدر بول مثل طبیخ حاشا و زوفا یا مطبوخ فراسیون استعمال نمایند و دوای طرخشقوق با شیر خر یا شیر بز که همان ساعت دوشیده باشند با سه درم شکر بخورند و نسخهٔ دوای مذکور همآن است که در قول بوعلی سینا گذشت و اگر طبع قبض باشد به حب صبر و به حقنه تلیین نمایند و اگر ریم منفجر گردد و به سوی مثانه میل کند دوایی که حفظ مثانه و گرده قبل از رسیدن اذیت به این ماده کند بخورند و آن این است مغز تخم خربزه مغز تخم خیار اصل‌السوس کتیرا فانیذ و اغذیهٔ لین معتدل مثل ماءالعسل که در آن قدری از نشاسته و شیر که مائیت آن دور کرده باشند و زردی بیضه و اسفاناخ پخته و ماءالشعیر و ماهی رضراضی کوچک و گوشت طیر ملائم و طلا شیرین خورند و اگر ماده به سوی شکم و امعا میل کند اغذیه که طبع قبض نکنند و نه اسهال بسیار آرند مثل بیضه تازه همان وقت جوشانیده و شیر مطبوخ و حریره معتدل باید خورد طبری گوید ریم که در کبد جمع شود یا ماده غلیظ باشد

که در عروق مجتمع گردد و رگ زیر غشای موضوع بر عضله و فوق غشای مابین جلد و میان او بشکافد و برای مـده دو دعا باشد مسمی به دبیله و این کلمه فارسی است و معنی او دو کیسه باشد برای مده چون ماده بـه سـوی جگـر زیر غشای که بر آن پوشیده است و فوق غشای تحت صفاق که در پهلوست نصب گـردد دبیلـه نامنـد و چـون ایـن دبیله بشکافد یا ریم او کثرت پذیرد آن به حس ظاهر شود و این نوع را از خارج به آهن بگشایند تا مریض سالم ماند بهر آنکه مده میان غشای موضوع بر کبد و میان صفاق است پس هرگاه بگشایند ریم خـارج شـود و مـریض صـحت یابد و استخراج این به ادرار بول و به اسهال ممکن نیست و گـاهی ریـم در موضـعی کـه آب استـسقا در آن جمـع می‌شود می‌ریزد و کثرت می‌پذیرد و فوق غشای که بر شکم است همه مندفع گردد پس نزدیـک بـن ران در طـول بگشایند چون بر غشا و اسفل عضو بود صالح‌تر باشد و اما مده که عروق کبد و در لحم او جمع شـود از خـارج شـق کنند و هرگاه شق نمایند احتیاج به شق کبد افتد و انسان در شق کبد زنده نماند و بعضی اوائل در این قول مطلـق گفته‌اند که تولد دبیله در عمق کبد و لحم او ممکن نیست پس واجب است که طبیب در این جا تامـل بـه استـسقا نماید و موضع شک در آن نگذارد و اما کیفیت استخراج مده از کبد در هر موضع که باشد این است که اگر ریم مده دبیله باشد بشکافند چون اخراج آن دشوار باشد والا به اسهال از اشیای منقی مجاری برآرنـد و اگـر در حدبـه کبـد باشد تخم کرفس بستانی و فطراسالیون و دوقو هر واحد یک درم همه را کوفته در صره بسته بعده این صره بگیرنـد و بر آن تخم خیارین و خربزه مقشر مدقوق اندازند و مـریض بـر نهـار دو درم از آن بخـورد و بعـد از آن سـکنجبین عسلی از پانزده درم تا بیست درم بنوشند که این مده را از کبد و عروق آن به طریق بـول بـه انـدک سـعی و اقـرب زمان پاک کند و اگر مده در تقعیر باشد مریض را این سفوف به ماءالفواکه یا به سکنجبین مذکور بعد از آنکه در آن سه طسوج سقمونیای مشوی در سیب خوشبو و یک نیم دانگ تربد و یک نیم دانگ افسنتین مالیـده باشـند چـون قوت علیل احتمال نماید تنقیه کبد به سرعت از این تدبیر گردد و ابوماهر ابن سیار مقالـه بـرای ابویوسـف مرقـدی ترتیب داد و در آن بیان نموده که صلابت در کبد نزد اورام حار حادث نمی‌شود مگر بعـد خـروج قـیح و مـده مثـل صلابت اصول دمامیله یا مثل صلابت اصول خراجات نزدیک خروج مده و صحت آن الا ورم صلب سوداوی و این قول

بعید از قبول نیست و دید شخصی را که در کبد او مده محتقن بود پس مده و خلط زنگاری قی کرد و مریض شفا یافت و اگر این در حقیقت باشد پس شک نیست که آن رجوع به معده نمود در عروقی که کیلوس به سوی جگر نافذ می‌شود و در عروقی که غذا از جگر به سوی معده وارد می‌گردد و از آنچه ضماد می‌کنند کبد را نزدیک اجتماع مده در آن این است که بگیرند انجیر سفید ده عدد و مر پنج درم و صبر سقوطری دو درم و گل سرخ دو درم و فوفل یک درم و سائیده موم روغن از روغن قسط بسازند و این ادویه بر آن انداخته مخلوط کنند و بر پارچه مالیده بر جگر نهند صاحب خلاصه و شفاءالاسقام می‌نویسد که در آن جا که ماده به نواحی روده میل کند و با براز بیرون آید این قرص سودمندست گل سرخ مغز تخم خیار مغز تخم خربزه هرکدام چهار درم نشاسته کتیرا صمغ عربی گل ارمنی طباشیر هرکدام دو درم بادیان تخم کرفس رب‌السوس تخم کاسنی هر کدام یک درم سنبل‌الطیب مصطکی هرکدام نیم درم کوفته بیخته اقراص سازند هر یک به وزن دو درم و یکی از آن بدهند پس از آن آبی که اندر آن عناب ده دانه انجیر سفید پنج دانه پرسیاوشان یک درم گل بنفشه دو درم گل نیلوفر دو درم تخم خشخاش سفید دو درم جوشانیده صاف نموده با شکر شیرین ساخته باشند بدهند و غذا که در قول مجوسی گذشت بدهند و بر جگر قوابض ضماد نمایند تا مریض به انحلال قوت هلاک نگردد و تضمید کبد از خارج به سک و رامک و کندر و سعد و سنبل و مصطکی و قصب‌الزریره به آب سیب و آس و آب سفرجل نیز مفیدست

تبثر کبد

عبارت است از بثوری که بر سطح جگر پیدا شود و این علت کمتر حادث گردد بهر آنکه سطح کبد به غشای صلب ضعیق پوشیده است و حدبهٔ کبد نیز صلب است پس فضول کمتر در آن نفوذ می‌کنند و عروقی که در آن است فضول را جذب می‌کنند به سوی کلیه و در کلیه قوت جذب قوی است پس فضول در آن لبث نمی‌نماید و از این جهت این علت نادرالوقوع است و سببش ماده‌ی صفراوی رقیق حاد بود و یا مائیت که آن را کیفیت حادهٔ حریفه لذاعه به سبب طول او در جگر عارض شود و علامتش اینست که مریض حرفت و التهاب دائم در موضع جگر دریابد و گاهی به سبب مجاورت و ترشح ماده بر جلد محاذی کبد نیز بثور ظاهر شود یا رنگ آن متغیر گردد و معذلک

قارورهٔ احمر ناصع بود و گاهی با آن عطش شدید و لهیب باشد و رنگ او به حمرت متغیر گردد و گاهی چشم سرخ شود و گاهی قشعریره و لرزه افتد و دیگر علامات سوءمزاج حار کبد پدید آید و هرگاه این بثور در عمق باشد با وی تب مطبقه و اسهال غسالی یا صدیدی منتن بود علاج فصد باسلیق نمایند و خون به حسب قوت برآرند و ماءالشعیر که در آب عنب‌الثعلب مروق پخته باشند با سکنجبین ساده مدام بنوشند و تضمید کبد به این ضماد نمایند آب عنب‌الثعلب آب برگ اسپغول آب برگ بارتنگ هر واحد ده درم روغن گل ثلث او سرکهٔ تازه سه درم آب گل سرخ ده درم با هم آمیخته نیکو برهم زنند و بر برف سرد ساخته پارچه بدان تر کرده دائم بر جگر دارند که استعمال این ضماد با فصد و پرهیز و شرب ماءالشعیر به اندک سعی این علت را زائل کند و به سماقیه و حصرمیه و رمانیه و حماضیهٔ مبرده غذا سازند و در بعض اوقات این شربت معروف به شربت عاصم که شخصی از حرانیان برای ماشرای معده و کبد و سائر اعضای باطنی ترکیب داده بنوشند ترشی ترنج پنجاه درم آب غوره صد درم سرکهٔ تند کهنه صد درم پوست پنج کاسنی باقه کشوث بغدادی کف برگ کاسنی صحرائی خشک و تر کف یا باقهٔ ریوند چینی خالص سه درم همه را در آب‌های مذکور بجوشانند تا ادویهٔ مهرا گردد پس صاف نموده آب سیب میخوش مطبوخ مصفی مساوی آن بیامیزند و شکر طبرزد به قدر حاجت بر آن انداخته به قوام سکنجبین آرند و شربت گذر که در آن آب فواکه ترش داخل است نیز برای بثور کبد و جدری و ماشرا که در اعضای داخل حادث شود مجرب است و هرچه در علاج امراض جگر از سوءمزاج حار رطب و حار یابس مادی از اسهال و ادرار و تبرید کبد به اشربه و اغذیه و اطلیهٔ مبرده مذکور شد حسب حاجت به کار برند

خفقهٔ کبد

عبارت است از حرکت اختلاجی که در جگر افتد و این علت غریب است طائفه‌ای از اطبای مصر آن را می‌شناسند و حدوث او در بلاد عجم بسیارست لیکن نام او نمی‌دانند و سببش وقوع سده است در رگ بزرگ از عروقی که از باب‌الکبد منشعب شده و در جگر منتشر گشته و یا در شعبهٔ بزرگ‌تر از شعب اجوف و علامتش آن است که در بعض اوقات جگر اضطراب نماید و به حرکت اختلاجی حرکت کند گویا که قارع آن را قرع می‌کند و

گاهی به آن الم شدید تمددی در جگر پدید آید و مریض دست خود بر جگر نهد و این حالت لحظه ثابت بماند پس زائل شود و هنگام زوال آن خفت در درد و تمدد ظاهر شود و بیمار ارتفاع بخار حار به سوی سر خود دریابد و اکثر تابع او اغما بود و گاهی بر پیشانی عرق آید به اندک تشنگی علاج برای تفتیح سدۀ جگر سکنجبین بزوری که در آن ماميران و زعفران و ریوند و مانند آن مفتحات مناسبه باشند بدهند و ادویۀ منقی خلط مثل اذخر و تخم کشوث و اقحوان و شاهتره و افسنتین و غافث به کار برند و شربت دینار و اخراج مادۀ مسدده به مسهلات نیز نافع است و آنچه در سدد کبد مسطور شد حسب حاجت استعمال نمایند و گویند که اگر اذخر و تخم کشوث و غیره که مذکور شد باریک سائیده بپزند تا مهرا شود و بر جگر ضماد نمایند مفید بود و اگر آب او بنوشند و به ثفل او ضماد کنند قوی‌الاثر گردد بعضی متأخرین می‌نویسند که اول فصد باسلیق و یا ابطی راست گشایند و جهت تفتیح سده و سکنجبین بزوری سه توله در عرق کاسنی و عنب‌الثعلب و گلاب هر یک پنج توله بنوشانند تا چهار روز و روز پنجم رگ اسلیم راست زنند و جهت تفتیح سده و نضج مواد این مطبوع دهند تخم شاهتره و کاسنی و قرطم و عنب‌الثعلب و تخم خربزه هر یک نه ماشه قنطوریون دقیق افسنتین تخم کشوث اذخر ماميران چینی انیسون هریک چهار ماشه بیخ کرفس هفت ماشه مویز منقی دو توله گلقند چهار توله سنکجبین بزوری راقم سه توله و غذا قلیۀ شلجمی و زردکی و فجلی با نان تنوری دهند بعد پنج شش روز تنقیه نمایند به اضافه بعض اشیای مسهله مثل برگ سنا در شیر بز مدبر کرده یک نیم توله پوست هلیلۀ زرد هلیلۀ سیاه هر یک یک توله ریوند خطائی نه ماشه آلو هفت عدد خیارشنبر ترنجبین هر یک هفت توله شیرخشت پنج توله شربت الهی علویخان چهار توله روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده بنوشانند و به جای آب بر عرق کاسنی و گلاب و مکوه قناعت کنند و دقت دوپهر نخوداب بچۀ بز دهند و وقت شام نان خشکار با شوربای بچۀ مرغ که قرطم و صعتر و بسفائج و چند شاخ پودنیۀ سبز در آن افتاده باشد ثرید نموده تناول نمایند و صبح این تبرید دهند طباشیر و گرد سماق و لاجورد مغسول هر یک یک ماشه جواهرمهره چهار حبه در مربای آمله دو عدد از عرق بیدمشک شسته آمیخته ورق نقره یک عدد پیچیده اول بخورانند بعده شیرۀ تخم کاسنی و خیارین و گوکهرو هر یک نه ماشه الایچی کلان چهار عدد زرشک چهار ماشه

لعاب ریشهٔ خطمی سه ماشه و گل گاؤزبان پنج ماشه در عرق صندل و فواکه و زرشک و بیدمشک و گلاب و کاسنی هر یک چهار توله برآورده شربت بزوری معتدل و سیب هر یک دو توله داخل کرده تخم فرنجمشک نه ماشه پاشیده و غذا به دستور و یا پلاؤ بچهٔ قاز به مربای شلجم بدهند و به همین نمط سه چهار مسهل داده جهت تعدیل مزاج جگر و تقویت و تفتیح مانعی مادهٔ سدهٔ خمیرهٔ مروارید علویخان با عرق چوب چینی و عرق زردک دهند طبری گوید که اگر مانعی از اعراض نباشد صاحب او را این شربت بنوشانند ریوند چینی یک درم ماميران یک درم زعفران و دو دانگ همه را نیم کوفته در پارچه صره بندند بعده بگیرند بیخ کبر و پوست او و بیخ بادیان و پوست آن و تخم کرفس و در سرکه جوشانیده صاف نموده به شکر طبرزد شیرین کرده بر نهار بنوشند و تضمید کبد به این ضماد نمایند آب کرفس آب فطراسالیون سرکه با هم آمیخته پارچه بدان آلوده بر جگر نهند و اگر حاجت افتد فصد باسلیق نمایند و غذا بزیرباج مزورهٔ نه غیر آن سازند و اگر مزاج او احتمال نماید بادام تلخ و پسته به شکر طبرزد بخورانند و به صورت احتمال مزاج او شراب صاف بپوشانند و در طعام او کرفس و شبت و مانند آن مفتحات سدد داخل کنند و در این علت تساهل ننمایند که آن غشی و حالت شبیه به مالیخولیا پیدا کند پس کبد او ورم کند و یا هم مرض او طول نماید و از آن به صعوبت شدید صحت یابد و از افراط حرارت مزاج او با وجود این سده حذر کنند که در ادوار حمیات و لبث و حرکت آن مختلف گردد و اکثر طبیب غیرماهر در آن غلطی کند و در معالجهٔ حال او فاسد نماید

حصات کبد

گاه سنگریزه در جگر پیدا شود چنانکه در اعضای دیگر متولد می‌گردد و سبب تولد آن در مبحث حصات کلیه گفته آید و علامتش آن است که مدام بیمار در آخر هضم قی کند و خلش و درد در جگر بدون ورم و صلابت آن لازم بود و گاه باشد که در بعض اجزای جگر که در آن امکان حصات متمکن باشد صلابت محسوس گردد و گاهی ریگ در بول یافته شود و ایضاً هرگاه فصد باسلیق ایمن وسیع گشایند زیرخون ریگ دریابند علاج به ادویهٔ مفتت حصات بشکنند و بمدرات بیرون آرند چنانچه در علاج حصات کلیه و مثانه مذکور گردد و طبری گوید که علاجش

پرهیز از اطعمه ردی غلیظ و اصلاح مزاج خون اوست و فصد و اسهال او اگر از آن مانعی نباشد و این سفوف بدهند پرسیاوشان خارخسک هر یک دو درم حب‌القلت ریوند هر واحد یک درم حجرالیهود زیتونی دو درم زجاج صافی محرق به احراق بلیغ که در آب اشخار بمرات سرد کرده باشند و خاکستر عقارب هر واحد یک درم مغز تخم بادرنگ مغز تخم خیار مغز تخم خربزه هر یک ده درم همه را سفوف کرده یکبار به میفختج و یک مرتبه به شربت انجیر و یک بار به شراب بدهند و شراب به حسب مزاج او باشد اگر بارد مزاج بود کهنه و اگر حار مزاج باشد معتدل باید و تضمید کبد از خارج به سرگین کبوتر و زراوند طویل نیز باید کرد که این هر دو تحلیل کنند چیزی را که در جگر باشد مگر آنکه از استعمال این مانع از اعراض باشد و حمام و آب گرم و آبزن و نطول آب‌های حشایش بر آن استعمال نمایند چنانچه در حصات کلیه و مثانه استعمال می‌کنند و گویند که رگ باسلیق یا ابطی راست گشایند و به فاصلهٔ سه چهار گهری شوربای مرغ خورانیده قی کنانند و مفتتات حصات که در سنگ گرده و مثانه بیاید به اضافهٔ مقویات جگر به حسب حاجت گرفته با سکنجبین بزوری اصولی ریوندی علویخان دهند و این مطبوخ مخترع راقم در تفتیت و اخراج به غایت مفیدست و فوه‌الصبغ تخم انجره بادرنجبویه انگور شغال هر یک نه ماشه قنطوریون دقیق هفت ماشه گل بابونه گل گاؤزبان زراوند مدحرج هر یک سه ماشه در عرق عنب‌الثلعب و خارخسک و خارشتر هر یک پاو آثار بجوشانند که سوم حصه بماند مالیده و صاف نموده شربت انناس چار توله داخل کرده بنوشانند

صغر کبد

در بعضی مردم جگر خرد باشد چنانچه گاهی مثل گرده کوچک بود و تابع صفرا و این امر باشد که چون انسان غذا به قدر حاجت بخورد جگر وسعت آن نکند و معده آنچه به سوی آن فرستد در جگر نگنجد و آن سدد و الم تقلیل ممد و حادث کند و قوت کبد را در افعال او سست گرداند به سبب انضغاط قوت فاعلهٔ آن تحت قوت منفعل وارد بر آن پس احوال هضم و جذب و امساک و تمییز و دفع اختلال‌پذیر و گاهی از این درب و اختلاف لزوم نماید بهتر آنکه صفوت اکثر کیلوس به سوی جگر منجذب نشود و علامتش آن است که دلالت کند بر آن حدوث سده به کبد و نفخ و ریاح بسیار و غذای معتدل‌المقدار بر آن ثقل آرد و بدن ضعیف گردد بنابر حاجت او به کثرت غذا و ضعف

هضم دوام کند و حدوث سدد و اورام کثرت نماید و کوتاهی انگشتان در اصل خلقت و باریک رگ‌ها بر آن گواهی دهد و شخصی بود که بدن او از طعام تازگی نمی‌یافت و شیء معتدبه به سوی آن صاعد نمی‌شد پس جالینوس دریافت که این ممنوع به صغر کبد و ضیق مجاری است و تدبیر آن نمود و ایضاً از دلایل صغر کبد و ضیق آن این است که انسان در آخر هضم طعام ثقل و تمدد در ناحیهٔ کبد احساس نماید و اگر در تناول غذا از عادت خود اندک بیفزاید متواتر بمرات سرفه آید و هرگاه آب سرد بنوشد در موضع کبد و ضغطه و الم دریابد و بدن ایشان لاجرم قلیل‌الدم به رنگ مائل به زردی و سفیدی بود و اگر غذا به مقداری خورند که کبد وسعت صفوت کیلوس آن غذا دارد هزال بدن و فتور قوی و ضعیف حواس و عجز از افعال پدید آید و اکثر از ایشان به دق هلاک شوند علاج تدبیر این کسان مداوات به اغذیهٔ قلیل‌الحجم کثیرالغذا سریع‌النفوذست چون زردهٔ بیضهٔ نیم‌برشت و گوشت بچهٔ مرغ و حلوان و تیهو و کبک و دراج و نان جیدالصنعت از گندم خوب و فربه پاک از شوائب سریع‌الفساد و باید که غذا متفرق در مرات اندک اندک تناول نمایند و از فواکه و بقول و امثال آن از آنچه حجم او کثیر و غذای او قلیل بود اجتناب کنند و گاه‌گاهی جهت محافظت ادویهٔ مدر و مسهل منقی کبد و ملطف مفتح استعمال نمایند مثل تخم کاسنی و پرسیاوشان و تخم کشوث و تخم کرفس و شربت بزوری و ماءالاصول و ایارج فیقرا و مانند آنکه در علاج سدد کبد مسطور شد و طبری می‌گوید که اگر صحت انسان با وجود صغر کبد موجود باشد به ترک معالجه باک نیست و حفظ او بر حالی که باشد باید کرد و اگر الم و ایذا به صغر کبد دریابد و با وی صحت او نباشد طبیب را باید که معالجهٔ او به علاج ناقهین نماید و به تدبیر منعش اعنی به ماکل و مشروب و این چنان باشد که مقدار طعام و شراب او به حسب احتمال کبد نماید و تجوید مضغ او نیز کند و به حسب مزاج کیفیت و کمیت او اختیار نمایند و عادت حسن هضم و جودت او بر آن محفوظ دارد و از تخمه حذر کند و بقراط ذکر کرده کسی که جگر او کوچک باشد و بر آن تخمه‌ها تواتر کنند اختناق او را حادث شود و جالینوس گفته چند کس را دیدم که جگرهای ایشان خرد بودند و در مآکل و مشرب اسراف نمودند پس فسخ عروق و قذف‌الدم ایشان را عارض شد و غرض آنها از ذکر امثال این کلام آن است که متعلم بر این آگاهی یابد که هر که را جگر کوچک باشد او را واجب است که تقلیل

غذای او نمایند و میل تدبیر او به غذائی کنند که خون صاف رقیق قلیل پیدا کند و هر گاه فضول در جگر او جمع شوند استفراغ به سهولت نمایند و ادویهٔ حاده که به سرعت ضعف می‌آرند استعمال نکنند که استسقای زقی آرد و ریاضت برای ایشان متوسط غیرعنیف باید بهر آنکه کبد صغیر به سرعت محتاج رطوبت می‌گردد و چون رطوبت کبد کم می‌شود و اسهال دم غلیظ حادث می‌گردد و به ذبول و سقوط اشتها می‌انجامد و باید که طبیب رعایت جمیع این اسباب بدارد و بهترین معالجه نزد خروج کبد صغیر به سوی یکی از کیفیات از اعتدال خاص آن ضمادات مقوی آن مصلح مزاج مغیر آن است

سوءالقنیه

عبارت است از رداءت خون جگر و این وقتی باشد که مزاج جگر فاسد شود و خون که اندر آن متولد می‌شود تباه گردد و سببش یا غلبهٔ برودت است که فعل او را از تولید خون بر مجرای طبیعی قاصر کند و همچنان خون خام و فاسد بر سبیل تغذیه به اعضا رسد و اعضا نیز از احالهٔ آن عاجز مانند و یا حرارت چنانچه در امراض حاره که جگر را گرم گرداند و قوت او تحلیل کند و از تولید خون صالح بازدارد و گاهی سوءالقنیه به سبب فساد معده و ضعف آن حادث شود و گویند که سوءالقنیه گاه باشد که به سبب بند شدن خون معتاد مانند حیض و بواسیر افتد و گاه به سبب کثرت سیلان اینها باشد و گاهی به سبب صعود بخارات بد سوداوی افتد چنانچه در اصحاب مالیخولیای مراقی پدید آید و گاهی به سبب تعفن هوا پدید آید و به هلاک رساند و مسیحی گوید حالتی‌که مقدم بر استسقا کند مسمی به فساد مزاج است و شیخ و جرجانی گویند که چون حال جگر فاسد شود و ضعف بر آن مستولی گردد اولاً حالی نزدیک مستسقی پیدا شود که آن مقدمهٔ استسقا بود و اطبا آن را سوءالقنیه نامند و مخصوص به اسم فساد و مزاج است پس اولاً رنگ بدن و چهره بگردد و به سفیدی و زردی زند و به تهبج در پلک و ردی دست و پا ظاهر گردد و گاهی همهٔ بدن ورم کند تا آنکه مثل خمیر گردد که از انگشت فرو نشیند و فساد در هضم آن را لازم بود گاهی اشتها زیاده شود و قبض و لینت طبع به ترتیب نباشد گاهی اجابت نرم و گاهی محکم بود و کذلک حال خواب بود که گاهی خواب مستغرق آید و گاهی بی‌خوابی طول کند و بول و عرق اندک آید و قراقر و ریاح در شکم

کثرت نماید و انتفاخ پوست شکم شدت کند و گاهی خصیه انتفاخ نماید و چون ثبره و قرحه و جراحت ایشان را عارض شود اندمال او دشوار گردد بنابر فساد مزاج و در گوشت بن دندان حرارت و حکه و بثور به سبب تصاعد بخار فاسد عارض شود و بدن ثقیل و سست گردد و گاهی حالتی شبیه به سوءالقنیه به سبب اجتماع آب اندر ریه عارض شود و سحنهٔ صاحب او مثل سحنهٔ مستسقی گردد و فرق میان هر دو چنان می‌کنند که تهبج و انتفاخ در چهره آنجا بیشتر بود و در باقی اعضاء تهبج معتدبه نبود و در سوءالقنیه چنین نباشد علاج اصلاح حال جگر نمایند به نوعی که در استسقا مذکور گردد و علاج این خفیت از علاج استسقای لحمی بود بهر آنکه در اینجا سبب ضعیف می‌باشد از ادویه نیز آنچه غیرقوی بود استعمال کنند و به زودی معالجه نمایند مجال استحکام ندهند که تعجیل تمام به استسقای لحمی می‌انجامد پس مدت دراز می‌کشند و اول تدبیر مانع تولد فضول نمایند و جهت تنقیهٔ بدن ایارج فیقرا چند دفعه به تفاریق دهند و اگر مسهل قوی‌تر از این صلوب شود غاریقون و ریوند و مانند آن بیفزایند و شربت افسنتین مسهل و شربت دینار و شربت ورد و حب ریوند نیز مفیدست و بعد تنقیهٔ مفتحات و مدرات دهند و شربت اصول و بزور و کشوث نافع بود و تقویت معده و کبد به دواءالکرکم و دبیدالورد و غیره نمایند و ریاضت خصوص به مشی کنند و در هر حال از آب مطلقاً منع نمایند و به جای آن عرق عنب‌الثعلب و بادیان و ساذج هندی و کاسنی و بادرنجبویه حسب مزاج دهند و تقلیل مأکول و مشروب عمده تدابیرست و هر گاه اطراف ورم گیرد احتراز به تبرید لازم دانند و از کثار غذا و تناول اغذیهٔ رطب بطی‌النهضام مثل ماهی تازه و البان و سمن و روغن کنجد و حلوای نشاسته و قطایف و رشیدیه اجتناب شدید نمایند و آنجا که سبب سوءالقنیه احتباس خون حیض یا بواسیر باشد تا از مدرات حیض و ضمادات مخصوصهٔ بواسیر خون بگشاید و به فصد حاجت نیفتد بهتر باشد بهر آنکه اخراج خون در این مرض بی‌ضرورت قوی مزید سبب و باعث ضعف و موجب آفات است والا فصد صافن و یا مابض گشایند و جهت ادرار و گشادن خون مطبوخ پوست خیارشنبر و غیره از ادویهٔ مفتحه و مدره که در امراض رحم و مقعد خواهد آمد به کار برند اکنون چند ترکیب نافع این مرض مرقوم می‌گردد و حسب حاجت استعمال نمایند شیرهٔ عنب‌الثعلب شیرهٔ تخم کشوث شیرهٔ بادیان شیرهٔ تخم کاسنی با شربت بزوری معمول است و همچنین بادیان

بیخ بادیان بیخ کاسنی عنب‌الثعلب جوشانیده و گلقند داخل کرده و ایضاً برای سوءالقنیه که اکثـر بـه سـبب ضـعف کبد از برودت و رطوبت می‌باشد در ابتلا دارچینی بادیان شکاعی دانۀ هیل در عرق افسنتین و گلاب اگـر نباشـد در عرق بادیان جوشانیده و صاف کرده و بنوشند و سه روز به عمل آرند بعده سه روز دیگر اذخر مکی عوض شکاعی باز سه روز دیگر به جای او اسارون دهند باز سه روز عوض بادیان پوست بیخ کرفس کنند پستر اگر خلط بلغمـی باشـد تنقیه به این طور نمایند که قرص باذریون کوفته به روغن بادام چـرب نمـوده بـه جـوارش نارمـشک سرشـته حـب ساخته به ورق نقره پیچیده فرو برند بالایش بادرنجبویه بادیان عنب‌الثعلب پرسیاوشان اسارون اذخرمکـی افـسنتین رومی سنای مکی مویز سرخ جوشانیده صاف نموده فلوس خیارشنبر گلقند شـربت دینـار حـل کـرده روغـن بـادام پاشیده بنوشند غذا نخودآب مرغ روز دوم از مسهل مصطکی عـود سـوده بـه آملـۀ مربـی سرشـته بخورنـد بـالایش دارچینی اسارون به گلاب جوشانیده صاف کرده شربت افسنتین حل کرده بدهند بعد از آن همـین مطبـوخ همـراه یکی از معاجین مثل دواءالکرکم یا کاکلانج کبیر یا جوارش دارچینی و غیره دهند و ایـضاً بـرای سـوءالقنیه و زردی رنگ و قلت خون قرص زرشک صغیر به دواءالکرکم صغیر سرشته بخورند بـالایش تخـم کاسـنی پرسیاوشـان مـویز منقی نبات جوشانیده بنوشند باز گلقند به جای نبات باز گل سرخ به جای گلقند و شربت دینار آمیخته بدهنـد بـاز برای اسهال بلغم و صفرا عنب‌الثعلب گل سرخ بادیان مویز منقی پرسیاوشان سنای یکـی جوشـانیده گلقنـد داخـل کرده دهند و اگر بادیان بیخ بادیان تخم کشوث عنـب‌الثعلـب بنفـشه مـویز منقـی بـه آب عنـب‌الثعلـب و کاسـنی جوشانیده گلقند مالیده صاف نموده بنوشند برای سوءالقنیه و اکثر امراض جگـر و درد پهلـو معمـول اسـتاد بـوده و همچنین برای سوءالقنیه و سرفه و زحیر عنب‌الثعلب تخم کاسنی اصل‌السوس مقشر بادیان ریشۀ خطمـی در عـرق عنب‌الثعلب و عرق گاؤزبان جوش خفیـف داده شـربت بـزوری آمیختـه تخـم ریحـان کنوچـه پاشـیده بدهنـد و در سوءالقنیه برای اخراج مافی‌المعده و امعا عنب‌الثعلب گل سرخ هـر یـک چهـار ماشـه مـویز منقـی ده دانـه بادیـان پرسیاوشان هر یک چهار ماشه سنای مکی نه ماشه گلقند سه توله باید داد و زعفران بسباسه جوزبوا هر واحـد یـک سرخ سنبل‌الطیب دارچینی هر یک دو سرخ مویز منقی چهار دانه همه را سائیده و در شهد خالص دو ماشه آمیخته

خورانیدن برای سوءالقنیه اطفال منقول از والد مرحوم است و برای سوءالقنیه با تب عنب‌الثعلب تخم کاسنی هر یک شش ماشه کوفته جوشانده شیرهٔ مغز تخم تربوز شش ماشه شربت بنفشه سه توله خاکشی شش ماشه نافع و این شربت نیز مفید سوءالقنیه است بیخ بادیان بیخ کاسنی هر واحد چهار درم بادیان کاسنی تخم خیارین تخم خربزه عنب‌الثعلب گل سرخ اصل‌السوس هر یک دو درم تخم کشوث یک درم لک مغسول سه درم ریوند چهار درم مویز منقی پنج درم قند سفید نیم رطل خوراک از دو تا سه توله و ایضاً افسنتین ده درم گل سرخ سی درم تربد هشت درم سنبل‌الطیب چهار درم شکر نصف رطل به دستور شربت بسازند شربتی تا سی درم و شربت انبرباریس دوایی نیز در این باب مجرب است و ضماد سنبل‌الطیب کف دریا بورهٔ ارمنی ترمس زنجبیل خاکستر پشک آهو خاکستر پشک بز به آب عنب‌الثعلب برای سوءالقنیه منقول از بیاض استاد مرحوم است و اگر خواهند پشک‌ها را بدون سوختن به کار برند و زرنباد خاکستر چوب انگور جدوار قسط تلخ ریوند چینی زرد چوب سعد کوفی هر چه مناسب دانند بیفزایند و اگر صبر اقاقیا شیاف مامیثا مرمکی سعد زعفران حضض گل ارمنی کوفته به سرکه و آب عنب‌الثعلب طلا کنند ورم نرم را که از پس امراض طویله بر چهره و پلک و پای پیدا شود زائل کند و این قرص زرشک مقوی جگرست و نافع سوءالقنیه که با تب باشد زرشک شش درم ریوند گل سرخ مغز تخم خیارین صندل سفید سودهٔ تخم کاسنی هر یک دو درم لک مغسول اصل‌السوس گل نیلوفر طباشیر هر واحد یک درم قرص سازند خوراک حسب مزاج و مفرح تألیف حکیم نظام‌الدین علی به نسخهٔ بقائی نیز جهت ضعف جگر و معده و سوءالقنیه و ضیق‌النفس معمول است و به قول اهل هند نخود به قدر سه درم در پاو آثار آب جوش داده هر گاه نصف بماند صاف نموده نوشیدن نافع سوءالقنیه است و کذا از کریلهٔ تازه به قدر شش درم آب افشرده صاف نموده بنوشند و اگر خواهند قدری عسل آمیزند و چهار بار اسهال می‌آرد و ماده دفع می‌کند و پوست درخت سرس جوشانیده نوشیدن و بیخ کرنجوهٔ سبز به آب سائیده بر دست و پا طلا کردن هر واحد دافع ورم بدن است و حکیم عابد نوشته که آنچه در این باب مکرر تجربه کرده‌ام و خطا نکرده مگر به خطای عظیم مریض این مطبوخ هندی است گوکهر و موصلی سیاه گلو دیودار چرایته پیپلامول هلیلهٔ سیاه را سنا کتائی خرد هر یک دو درم کوفته در آب بپزند تا مهرا شود و

صاف نموده نیم‌گرم بنوشند و از همهٔ چیزهای سردی و تری افترا پرهیز نمایند و در رسالهٔ مجربات حکیم علی مسطورست که قرص زرشک و شربت زرشک را در تهبج اطراف که از ممر ضعف بود نفع عظیم است هر روز یک مثقال قرص زرشک با سه مثقال شربت او و عرق کاسنی بخورند و لذلک عرق چوب چینی تألیف حکیم ممدوح و تقویت مزاج در اوایل به یاقوتی و قرص عنبر کنند و تهبجی که از کثرت رطوبت در روی بهم رسد نجار تخم شبت نیم‌کوفته و برگ سنبهالود برگ چولائی نافع است و مالش روغن بابونه در این باب دخلی عظیم است اقوال حکما سویدی می‌نویسد که شقاقل رومی و کذا شرب طبیخ نخود سیاه در سوءالقنیه مجرب من است و اکل انجیر و جگر قنفذ بریان و کذا مغز تخم بیدانجیر به عسل و گزر دشتی و شرب کماذریوس بلوطی و عصاره یا طبیخ یابس کمافیطوس و کذا مرماحوز سه درم به شراب یک سالهٔ خوشبو و عصارهٔ مرزنجوش یا طبیخ یابس و کذا کرویا سه مثقال بزیت خوشبو هر روز تا یک هفته و طبیخ بیخ اذخر و حاشا و غافث و عصارهٔ آن و آب آهن‌تاب که مریض را از سرد کردن آهن در آن خبر نباشد و طبیخ نخود سرخ و شرب عصارهٔ حندقوقا یا طبیخ او یا اکل جرم او مطبوخ مطیب به زیت انفاق و خوردن لحم قطای مشوی یا زیرباج یا سکباج یا مصوص به سرکه و عسل هر واحد نافع سوءالقنیه است مؤلف اقتباس گوید که هر بامداد شربت بزوری و افسنتین هر یک یک‌نیم توله در عرق خارخسک و عرق اشترخار هر یک هفت توله بنوشند و غذا شوربای مرغ و قلیهٔ زردکی و شلجمی با نان تنوری دهند و اگر از کثرت سیلان خون بواسیر و حیض بود حب تیواج دو سه عدد و یا سفوف تیواج یا قرص کهربا و یا حب مقل قابض علویخان با شیرهٔ بزور بارده مانند تخم خشخاش و مغز کدو پزد به تخم خیارین با بعضی مزلقات مثل لعاب ریش خطمی و بهدانه و اسپغول و کنوچه و گل‌گاؤزبان در عرق افسنتین و گاؤزبان عنبری و تخم ریحان و بارتنگ و فرنجمشک دهند و از اغذیهٔ غلیظه و بسیار خواری اجتناب ورزند و از اغذیهٔ سریع‌الهضم که اندکی ازلاق داشته باشد به کار برند مثل پلاؤ و دوگوشه و بنوماش با سریشم و دوغ و کله پاچه با نان تنک و زردی بیضهٔ مرغ و تنقل مغز بادام بریان و پسته و چلغوزه و طباشیر نافع است و ایضاً در کثرت سیلان خون بواسیر دواءالمسک معتدل علویخان و دواءالکرکم صغیر و الداوشان هر دو چهار ماشه به عرق عنبر پنج توله و عرق گاؤزبان هفت توله صبح دهند و وقت

شام جدوار خطائی سه ماشه مقل یک ماشه در عرق کیوره سوده در شربت سیب و بادرنجبویه هریک یک تولـه ورق طلا یک عدد آمیخته با شربت افسنتین سه توله در عرق هیل و پودینه و کیوره هر یک چهار توله دهند و غذا کباب بچهٔ غاز و مرغ ساده و شامی با نان خشکار تنوری سازند و عوض آب عرق گاؤزبان و بادیان نوشانند و اگر بـه سـبب بخارات سوداویه باشد تدبیر مالیخولیای عراقی پردازند مع تقویت جگر و ایضاً برای سوءالقنیه به سبب بخارات مـراق و شرکت معده که از علاج مشترک فائده نشود و غلبهٔ تشنگی گردد و ماءالجبن بـا سـکنجبین افتیمـونی علویخـان نوشانند و غذا قلیهٔ بز و قورمه با نان تنوری و پلاؤ دهند تا هفـت روز و روز هـشتم وقـت شـب حـب مـسهل سـودا خورانند و صبح ماءالجبن با شربت الهی علویخان چهار توله عوض سکنجبین نوشانند و تا روز پانزدهم بـه دسـتور و روز شانزدهم حب وقت خفتن و هم صبح با ماءالجبن دهند بعده اگر اندکی ضعف رو دهد و مراقیت غلبـه کنـد روز هفتدهم دواءالمسک تلخ نُه ماشه با عرق عنبر پنج توله و کیوره چهار توله عـوض حـب دهنـد و روز بیـست و یکـم ماءالجبن با شربت الهی چهار توله تا چهل روز دهند و وقت ظهر دانهٔ انار ولایتی شیرین و انار کـوهی تـرش هـر دو برابر به وزن سه فلوس با نمک سلیمانی سه ماشه خورانند و غذا وقت شب پلاؤ شلجم و ترب محلل دهنـد و بـالای آن جدوار خطائی دو ماشه در دواءالمسک معتدل سادهٔ علویخان و جوارش مصطکی مرکب هـر یـک شـش ماشـه و صبح قلیهٔ شلجمی و زردکی و فجلی با نان روه دهند و اگر به سبب تعفـن هـوا باشـد نتقیـهٔ بـدن کننـد بـه ادویـهٔ ذی‌تریاقیت و تعدیل مزاج به معجون جدوار علویخان و دواءالمسک جدواری همراه عرق عنبر و جـدوار کننـد و اگـر سوءالقنیه با قی صفراوی و تهوع و خفقان و اختلاج معده از تعفن هوا عارض شود آب معصور انارین نُـه تولـه گـلاب هفت توله گلقند چهار توله شیرخشت پنج توله شربت دینار معتدل علویخان سه توله بـی‌فاصـله تـا پـنج شـش روز دهند و غذا پلاؤ جوجهٔ مرغ و زردک محلل و به جای آب عرق شاهتره و کاسنی و گلاب برابر بدهند و بعد از طعـام پیوسته جوزبوا و دارچینی در دهن دارند و آب آن را بلع نمایند و از این تدبیر قریب نود کس صحت یافته‌اند و اگـر به سبب ماهیت ریه باشد تنقیهٔ بدن و ریه نمایند به دستوری که در باب ربو گفته شـد مـع تقویـت کبـد و ایـن دو بسیار مفیدست تخم فراسیون دو ماشه زوفا رب‌السوس ایرسا هر یک یک ماشه سوده در شربت زوفا و خشخاش هـر

یک یک نیم توله بلیسانند و بالایش شربت بزوری و فراسیون هر یک دو توله در عرق گاؤزبان عنبری و زوفا هر یک هفت توله دهند غذا کباب مرغ و گنجشک و لوه با نان خشکار خورانند شیخ می‌فرماید که نظر کنند اگر در بدن اخلاط مختلف صفراوی باشد اسهال به مثل ایارج فیقرا کنند که آن اخراج فضول سوای رطوبات اصلی می‌نماید و اگر اخلاط لزج غلیظ باشد به ایارج حنظل و بدانچه صبر و شلجم حنظل و بسفائج و غاریقون مع سقمونیا در آن داخل بود اسهال آورند و اوزان این ادویه به اندازهٔ رقت اخلاط و غلظ آن و حسب قوت بدن و ضعف آن باید کرد و گاهی بهر تقویت ادویهٔ به مثل خربق حاجت آید اگر غیر او در تنقیه و اخراج فضول لزج سودمند نشود و با این همه باید که اسهال برفق نمایند و دوالی مسهل بتفاریق خورانند و هر گاه احتمال شود که ماده جمع شده اعادهٔ تنقیه کنند و معذلک باید که رعایت امر معدهٔ آن کنند تا به مسهلات ایذا نیابد و مسهلات ایشان را خوشبو به عود و مصطکی و سنبل و مانند آن نمایند تا قوت معده را نگاه دارد و اگر قوت قوی باشد در آن فکر بسیار نکنند و به مبلغ کافی راحت دهند و بالجمله باید که تدبیر مانع تولد فضول باشد و این به استفراغات بالرفق متواتر بود و تا ممکن بود از فصد اجتناب نمایند و اگر از آن چاره نباشد به سبب امتلای خون به خدر و تفاریق در سه یا چهار روز بر اخراج خون اقدام نمایند و اکثر آنچه فصد در آن واجب بود آن است که سبب سوءمزاج احتباس خون بواسیر یا حیض باشد و اولی آن است که اولاً بدانچه خون را صاف کند مثل ایارج فیقرا و طبیخ افسنتین و مانند آن از مسهل سبک تنقیه نمایند پس اگر چاره نباشد اندکی خون بگیرند و در اکثر احوال ایشان را حاجت به تنقیه از چیزی افتد که مخرج اخلاط به اسهال و مفتح سدد باشد و بعده بدانچه مدر و مفتح سدد بود و حقنه‌های ملطف محلل رطوبات مسهل آن سخت نافع است و چون استفراغ نمودند پس اولی آنچه معالجه بدان کنند ریاضت معتدل و تقلیل شرب آب و استحمام به آب بورقی و کبریتی وشبی است و قریب دریای شور و همات مقام سازند و حمام به آب شیرین ایشان را ضرر کند مگر آنکه حمام خشک استعمال نمایند و در هوای گرم او عرق آورند و استعمال قی قبل طعام برای ایشان تدبیری خوب است و باید که در ابتدای امر به ترب در سکنجبین تر کرده و در آخر او به خربق کنند و تا ممکن باشد بر تخفیف و بر تفتیح اقدام نمایند و در اضمده و مشروبات ایشان ادویهٔ مجففهٔ مفتحهٔ ملطفهٔ خوشبو

مثل سنبل و سلیخه و دارچینی استعمال کنند و ادویهٔ ملطفه مثل افسنتین است و کاشم و غافث و تخم انجره و کمافیطوس و زراوند مدحرج و عصارهٔ قثاءالحمار و قنطوریون و برگ ماذریون و جاوشیر و کاکنج بالخاصیهٔ و در اضمدهٔ ایشان کبریت و عصارهٔ غافث قثاءالحمار و بیخ ماذریون و برگ او و نطرون و خاکستر سوسن و کف دریا داخل کنند و این و امثال اینها برای دلوکات ایشان در حمام صلاحیت دارند دیلبه و حندیقون و شراب ریحانی اندک و رقیق و شراب سوسن نافع است و از آنچه ایشان را سخت سودمند بود نوشیدن شراب افسنتین بر نهارست و از معاجین و خصوصاً بعد تنقیه تریاق و مثرودیطوس و دواءالکرکم و دواءالملک و کلکلانج بزوری است و گاهی شیر شتر و بول او می‌نوشانند و خصوصاً در ابدان سخت و قوی خصوصاً چون سوءالقنیه مزمن شود و بیم باشد که استسقا گردد و گاهی دو اوقیه بول شتر با سکبینج نیم درم تا مثقال می‌دهند و کذلک در بول بز و صواب‌تر آن است که هلیلهٔ زرد با وی بیامیزند اگر مواد رقیق صفراوی باشد و از کمادات تکمید معده و کبد سنبل و سلیخه و دارچینی و بورهٔ ارمنی و زراوند مدجرح و مانند آن نافع بود و ایضاً ضماد از آنها به می سوسن و مانند آن و دائم تمریخ شکم ایشان به مثل بورق و کبریت به روغن‌های حارهٔ معروفه نمایند و از ضمادات مرهم کعک به سفرجل ایشان را نافع بود و اگر مشکل گردد به سرگین گاؤ و پشک بز طلا نمایند و اما غذای صاحب سوءالقنیه آنچه در آن لذت و تقویت طبیعت باشد مثل دراج و کبک و شوربای آنها و زیرباج مطیب به مثل قرنفل و دارچینی و زعفران و مصطکی و کذلک معصوصات و از فواکه انار شیرین است و بهی بسیار اندک نیز مضر نبود و واجب است که به اغذیهٔ ایشان مثل خردل و گندنا و ثوم و مانند آن بغیر تکثیر نیز مخلوط سازند مسیحی گوید که اولاً در آن به ایارج فیقرا تنقیه نمایند و به آب شور وشبی و بورقی و کبریتی غسل کنند و قبل طعام قی به ادویهٔ مهیج قی نمایند و حقنهٔ حاده به عمل آورند و دائم استفراغ به حب متخذ از شحم حنظل و به بسفائج و غاریقون و افتیمون و سقمونیا و صبر نمایند خجندی گوید که در اوایل به مثل بسفائج و افسنتین تنقیه کنند و اگر با آن عطش شدید باشد این مطبوخ بنوشانند افسنتین رومی غافث هلیلهٔ زرد هر یک پنج درم سنای مکی چهار درم بوزیدان یک درم ماهیزهرج نیم مثقال پوست بیخ کرفس دو درم برگ کاسنی تازه باقه شاهتره پنج درم تمرهندی ده درم چنانچه رسم است

بجوشانند و صاف نموده سی درم ترنجبین در آن مالیده باز صاف کرده نیم درم ایارج فیقرا و غاریقون و تربد هر یک ربع درم سقمونیای مشوی نیم دانگ نمک هندی زنجبیل مقل هر یک نیم دانگ باریک سائیده اضافه کرده بنوشند خضر می‌نویسد که این مطبوخ برای سوءالقنیه از املای استاد من است پوست بیخ کاسنی پوست بادیان هر واحد سه درم تخم کاسنی کوفته بادیان هر واحد دو درم برگ گاؤزبان مثقال مویز منقی هفت درم خطمی سه درم جوشانیده صاف نموده نصف آن صبح با شکر اوقیه و نصف آن به دستور وقت شام بدهند و ایضاً از املای استادی پوست بیخ کاسنی پوست بیخ بادیان پوست ترنج خشک هر واحد سه درم زرشک تخم کاسنی کوفته هر واحد پنج درم حشیش غافث مغربی و عود و قاقلی هر واحد نیم درم جوش داده صاف کرده به دستور سابق با شکر هر دو وقت بنوشند و این نقوع نیز برای سوءالقنیه از املای آن مرحوم است ملح پنج درم زرشک اوقیه تخم کاسنی کوفته در صره بسته سه درم غافث مغربی نو نیم درم در آب گرم خیسانیده به کار برند و این ترکیب برای سوءالقنیه طفل قلمی فرموده کاسنی بادیان هر واحد یک درم شحم کشوث نیم درم کوفته شیرهٔ نصف آن در عرق گاؤزبان شامی اوقیه برآورده به شربت کاسنی پنج درم شیرین کرده صبح بدهند و باقی همچنین وقت شام و این نقوع برای سوءالقنیه اطفال که با قبض طبیعت باشد از املای آن مغفورست تمرهندی ده درم دارچینی سه عدد و تخم کاسنی کوفته مثقال زرشک پنج درم پوست بیرون پسته ربع درم خیسانیده صاف نموده با شکر یکنیم اوقیه شیرین کرده نصف صبح و نصف آن شام استعمال کنند و طبری نوشته که ترهل و تهبج که بر سه قسم است یا ترهل که زائل نشود و تهبج که نزد سیری و گرسنگی و هنگام طعام شب و ترک آن دوام کند و سبب این ضعف حرارت غریزی است که فضول و سوءمزاج در کبد بهر آنکه حرارت غریزی چون ضعیف شود و کبد خارج از اعتدال به سوی رطوبت گردد و پس وارد شود بر آن طعام سیما اغذیهٔ باردهٔ رطبه و هر طعامی که کمیت او بیشتر از کمیت حرارت غریزی باشد فضلات متولد از آن ریاحی و رطوبت رقیق خبیث گردد و به سوی اعضا رود و در آن محتقن شود پس اگر اعضا قوی باشند احالهٔ آن نمایند و از نفس خود آن را دفع کنند و اگر ضعیف باشند این بخارات در آن مکث کنند و تحلیل نشوند و قوت محلیه صحیح بر مقدار مزاج خود باشد و علامتش آن است که چون فصد کنند دم او قوی

اسود بود و شهوت و هضم او صالح باشد غیر آنکه اعضای او متهبج بود و اندرین قسم هر گـاه صـاحب او در مـأکول افراط کند و بر اطعمهٔ مولد نفخ دوام نماید و در هر طعامی که باشد کثرت کند یا ریاضت معتدل ترک نماید بـر آن امن از این نباشد که حرارت غریزی او منطقی یا سخت ضعیف شود و قوت محیله متغیر گردد و به استسقای لحمی انجامد و علامتش آن است که این ضعف مقدار حرارت غریزی او و اطعمهٔ لطیف‌تر اقل و اقل کمیت آن بدهنـد و از کثرت اکل و تخمه و سوءهضم حذر کنند و هر گاه احتمام مقدار مقدر نکننـد از آن کـم نماینـد و بهتـرین اطعمـهٔ ناشقهٔ هلیلهٔ خفیفه‌اند و از شرابها اگر در قاروره اندک حرارت باشد شراب نو که شش ماه بر آن گذشته باشد قـدری بنوشند و تکثیر در آن نکنند تا خمار به هم رسد بهر آنکه اعضای او ضعیف است و جهد نماینـد بـه تقویـت آن بـه ریاضت معتدله و آنچه از ادویه استعمال نمایند نوشیدن ماءالاصول و جلنجبین است و اسهال وقت حاجت به حسب ماذریون یا به ایارج مقوی و مانند آن و از آنچه کبد را بدان ضماد کنند مر و صبر و فوفل و مصطکی و سنبل و مـوم روغن به روغن ناردین است که ادویه کوفته بیخته در آن آمیزند و مثل مرهم ساخته بر پارچه مالیده بر جگر نهند و اما صفت دوم آن است که حرارت او ضعیف بود غیر آنکه او قوی‌تر از حرارت صاحب نـوع اول باشـد و علامـتش آن است که سرخ رنگ صافی و اشتها و هضم او جید بود جز آنکه در بعض اعضای او نفخ عارض شود و متهـبج گـردد و به سرعت منحل شود و جلد ظاهر گردد و اندک زیادتی که در کمیت طعام یا در شراب آب شود تهبج ظهور نمایـد به سعی سهل زائل گردد و صاحب این نوع اقل خطرست سیماً چون نفخ در قدم سوای چهره ظاهر شود چـون نفـخ در چهره یا پلک چشم ظاهر شود ردی باشد و نفخ قدمین قلیل‌الخطر از نفخ چهره بهر آن است که چهـره قریـب از قلب است پس اگر حرارت غریزی و قلب ضعیف نمی‌شد نفخه در چهره ظاهر نمی‌گردید و اما قدمین بعید از قلب‌اند و وصول حرارت غریزی به سوی آنها به مشقت بود و حرارت و فی‌الفور آن را بند کنند و دوائی که در این اسـتعمال نمایند باید که ایارج و غاریقون و تربد و اندک شحم حنظل باشد و در ادویهٔ او سقمونیا داخل نکنند مگر آنکه صـفرا بسیار و غالب بود و منع نیست که چنین باشد که آن از سوءمزاج در اعضای مختلفه بود و بر صاحب این مزاج خوف و حذر بسیار و احتراز نیست مگر هنگام شیخوخت و فرط نقصان حرارت و اما نوع سوم آن تهبجی است کـه هنگـام

ضعف قوت مغیره و استیلای سوءمزاج رطب بر کبد و سایر اعضا پدید آید پس خون او رطب گردد و بدان اعضا اغتذا نماید و بعد طول زمانه به استسقای لحمی انجامد و علاج این نوع در علاج استسقای لحمی ذکر خواهیم کرد

استسقا

و آن مرضی است مادی مخوف عسرالبرء سببش مادهٔ غریب بارد بود که در خلل اعضاء داخل و مستقر گردد و یا در همه اعضای ظاهر و اعضا بدان بیاماسد چنانچه در لحمی و یا در مواضع خالی از نواحی اعضا که اندر آن تدبیر غذا منوط است مثل فضای شکم و بدان سبب شکم بزرگ شود چنانچه در زقی و طبلی پس آن سه قسم باشد لحمی و زقی و طبلی و از ترکیب این هر سه چهار قسم مرکب حاصل شود و سه به ترکیب ثنائی و یکی به ترکیب ثلاثی و برای هر سه نوع اسباب و احکام و علامات و علاج عام است و برای هر قسم سبب و حکم و علامت و علاج خاص است پس اسباب و احکام و علامات و علاج عام در اینجا مذکور می‌گردد و سبب حکم و علامت و علاج خاص هر نوع جدا جدا مسطور گردد و استسقا به غیر مریض شدن جگر خاصةً یا به مشارکت نبود و اگرچه گاهی جگر مریض شود و با آن استسقا حادث نگردد و بالجمله اسباب استسقا یا خاص کبدی و یا به مشارکت باشد و اسباب خاص اول و عام‌تر آن ضعف هضم کبدی است و این سبب واصل است و اما اسباب سابقه جمیع امراض کبدی مزاجی اوست آلی مثل صغر و سدد و اورام حار و بارد و صلب مسدود بین رگ‌های جالب سودا به سوی طحال و صلابت صفاق محیط بدان و امراض مزاجی یعنی سوءمزاج یا گرم ملتهب باشد و اکثر آن استسقا متوسط خشکی پیدا کند بهر آنکه خشکی مدد حرارت غریزی را تحلیل کند و غریزی بدان سبب ضعیف شود و بدین جهت جگر تغییر غذا به خون نتواند کرد و اسباب خشکی اولاً افراط حرارت بود و ذوبان اعضا بدان پس انواع استفراغات و یا بارد بود و این به واسطهٔ رطوبت فضلی استسقا حادث کند و سبب واصل در هر دو تحلیل حرارت غریزی و نقصان آن به تدریج و یا اطفا و ضعف آن دفعةً باشد و سبب قوی مضعف و مطفی حرارت غریزی شرب آب سردست بر ناشتا و عقب حمام و ریاضت و جماع و یا استعمال اشیا و تدابیر مرطب مفرط بعد امور مجفف مثل ذوبانات و استفراغات مفرط به عرق و بول و اسهال و سحج و حیض و بواسیر بود و مضرترین استفراغات استفراغ خون است و اما امراض آلیهٔ مذکوره پس

کیفیت مؤدی بودن آنها به سوی استسقا در بحث هر یک مستور شده و ظاهرست که ورم صغر کبد که استسقا آرد سبب آن سده بود و اما اسباب استسقا به مشارکت اعضای دیگر یا به مشارکت همهٔ بدن باشد که سخت گرم یا خیلی سرد گردد به سببی از اسباب و یا سبب برد معده و سوءمزاج آن خصوصاً چون عقب ذرب باشد و یا به سبب انسداد ماساریقا بود و یا به مشارکت طحال به سبب عظم او یا اورام صلب یا لین یا حار او باشد و یا به سبب کثرت استفراغ سودا بود که افراط او مؤدی به انهاک جگر به جهت انتشار قوت سودای متحرک به سوی کبد و تبرید او یا اتصال اذیت آن به سوی او گردد چنانچه به سوی دماغ می‌رسد و وسواس پیدا می‌کند و عظم طحال مؤدی به استسقا و تضعیف کبد به دو سبب می‌گردد یکی آنکه خون بسیار از جگر جذب می‌کند و قوت آن را ضعیف می‌گرداند و دوم آنکه قوت کبد را بر سبیل مضادت او و منع او از تولید خون جید ضعیف می‌نماید و گاهی به سبب مشارکت کلیه به سبب برودت گرده یا به حرارت آن خاصةً بود یا بنابر سدد در آن و صلابت آن که جذب ممانعت نکند و گرچه کبد آن را قبول کند و گاهی به سبب امعا و امراض آن خصوصاً صائم به سبب قرب این از جگر باشد و یا به سبب مثانه یا رحم یا ریح یا حجاب بود و آنچه به مشارکت امعا بود و صرف به سبب سوءمزاج و تغیر حال او در کیفیات نباشد بلکه گاهی به سبب اوجاع او از مغص و سحج و قولنج و شدیدالوجع و غیر آن عارض شود و کذلک آنچه به مشارکت رحم بود نه به سبب کیفیت آن تنها باشد بلکه به سبب اوجاع آن و احتباس حیض در آن بود و گاهی به مشارکت مؤدی به استسقا آن مشارکات با گرده و صائم و طحال و ماساریقا و معده بود و جرجانی گوید به نهجی که به سبب ضعف معده مرض جوع‌البقر پدید آید هم‌چنان به سبب ضعف جگر استسقا عارض گردد و تولد جوع‌البقر از ضعف معده چنان بود که اول جوع‌الکلب شده باشد و بدان سبب طعام بسیار خورند و رطوبات ردی در فم معده جمع شوند و فم معده گران گردد و مزاج او تباه شود و قوت جاذبهٔ او از فعل خود بازماند و آرزوی طعام باطل شود و بدین سبب عروق خالی گردد و همهٔ اعضاء گرسنه شوند و به سبب گرسنگی اعضا و عدم خواهش معده طعام را قوت ساقط شود و این را جوع‌البقر گویند هم‌چنین اینجا به سبب ضعف جگر و عجز قوت او از رسانیدن آب به اعضای مجاری همه بدن مسدود گردد اعضا تشنه شوند و از جگر آب طلب کنند این را استسقا

گویند یعنی طلب کردن آب و آبی که صاحب او بخورد جگر ضعیف در آن تصرف نتواند کرد و به اعضا نتواند فرستاد و پس از آن از جگر بازگردد و در شکم جمع شود و بعضی غیرمنهضم به اعضا رسد و ورم شکم و آماس اعضا پدید آید و هم او گوید استسقا که به مشارکت اعضای دیگر عارض شود و اسباب آن اسباب ضعف جگر بود و آن در بحث ضعف جگر مذکور شد و بیشتر از سوءمزاج بارد افتد که در جگر یا در اعضای دیگر که مذکور شد عارض گردد چنانچه سردی سپرز به معده درآید و معده را سرد کند و از معده به رودهٔ اثناعشری و رودهٔ صائم فرود آید و از این روده‌ها به ماساریقا و جگر رسد و آن را سرد کند و سردی او به ریه و حجاب برسد و مجوسی گفته که جمیع اقسام استسقا از ضعف قوت مولدهٔ دم که از فعل خود قصور نماید حادث شود و این یا به سبب آفتی بود که جگر را عارض گردد که آن معدن اوست پس مزاج او سرد گردد و عصارهٔ غذا به سوی خون جید منقلب نشود و گاهی به سبب آفتی باشد که بعض اعضای مشارک کبد و مجاور آن را عارض شود مثل معده که هرگاه آفتی بدان رسد آن را هضم جید غذا ممکن نباشد و عصارهٔ آن غذا خام به جگر برسد و آن را احالهٔ آن به خون جید ممکن نبود و هم‌چنان به جمیع بدن رسد و اعضا را نیز تقلب آن به طبیعت خود ممکن نبود مثل معای صائم و عروق معروف به جداول که چون ضعیف گردند از تغیر عصارهٔ غذا و تنفیذ آن به سوی جگر قوت مولدهٔ خون بنابر نرسیدن غذا به جگر ضعیف شود و گاهی استسقا از فساد مزاج ریه حادث شود حتی که آن را تغذیه رطوبتی که در خون باشد ممکن نباشد و آن رطوبت در خون باقی ماند و اعضا از آن اغتذا نماید و مزاج آنها ترطیب یابد و گاهی به سبب ضعف گرده از جذب مائیت خون حادث گردد و آن مائیت در خون مخلوط بماند و آن دم مائی به اعضا رسد و از آن اغتذا نمایند و بدین جهت مزاج آنها رطب گردد و شیخ می‌فرماید که ردی‌ترین استسقا آن است که به امراض حار بود و رأی بعضی کسان اینست که لحمی بدتر از دیگر انواع است بهر آنکه فساد در آن عام به کبد و جمیع عروق بدن و لحم بود حتی که همه هضم سوم باطل شود و در بعضی گویند که لحمی خفیف‌تر از غیر آن است حتی که از طبلی لیکن اولی آن است که زقی صعب‌تر از همه است پس از لحمی بعضی خفیف‌تر از همه بود و بعضی سخت ردی باشد و این به حسب اعتبار اسباب موقعه در آن بود و ظاهر حال و اکثر آنچه به تجربه ظاهر شده باید که اصناف لحمی

خفیف‌تر بود واجب نیست ضرورةً که جگر در آن بدان ضعف بود که در زقی و طبلی و در صاحبان استسقا کثرالخطر کسی است که مزاج طبیعی او حار یابس باشد بهر آنکه به مرض ضد مزاج اصلی مریض نگردد و مگر بـه سـبب امـر عظیم سخت قوی و استسقای واقع به سبب صلابت طحال سالم‌تر بسیار از واقع به سبب صلابت کبد بـود بلکـه آن مرجوع‌العلاج است و گاهی مادهٔ استسقا غلبه کند حتی که ربو و ضیق‌النفس و سعال حادث کنـد و ایـن دلالـت بـر قرب موت در سه روز کند و گاهی عسر نفس به مزاحمت شود نه به سبب بله و این سالم‌ترست و گاهی ایشان را به قرب موت قروح دهن و لثه به سبب رداءت بخارات حادث گردد در آخـر استـسقا گـاهی قـروح در بـدن بـه سـبب سوءمزاج خون حادث شود و گویند که چون مستسقی مثل پارهٔ لحم نـازل شـود منـدز بـه هلاکـت بـود و صـاحب مالیخولیا را اگر استسقا عارض شود مالیخولیا زائل گردد به سبب ترطیب استسقا مزاج او را و بداننـد کـه اسـهال در استسقا مهلک است به سبب اجتماع دو مرض قوی غیرسلیم و تدارک که مضرت اسهال به کثرت تغریه و به قوابض کرده شود و این در استسقا جایز نیست و باید که صاحب استسقا معلوم کند که اول آنچه منتفخ شده آن عانه است یا پای یا پشت یا ناحیهٔ گرده و قطن یا روده بهر آنکه به اختلاف مواضع که به آن انتفاخ ابتدا کند لامحاله تـدبیر آن مختلف باشد و واجب است که طبیعت او در لین و یبس معلوم باشد چه بودن طبیعت او خشک بهتر از آن است که نرم باشد خصوصاً در انتفاخ مبتدی از قطن و کلیتین و در مبتدی از قطن لین طبیعت بیشتر بود بـه سـبب ارتـداد رطوبات غذا از آن به سوی معا و در مبتدی از قدام یبس طبیعت اکثر باشـد و بایـد کـه حـال مواضـع سـره و عانـه دریافت نمایند که آن ضعیف است یا لحمی پس لحمیه دلالت می‌کند بر قوت و بر احتمال اسهال و ایضاً نظر کننـد که صفن در انتفاخ مشارک است یا نه و چون مشارک باشد خوف رشح بـود و رشـح معنـی معـذب موقـع در قـروح خبیثه عسرالبردست و بعضی گویند که بسا اوقات به مشاهده در آمده که چون صاحب استسقای لحمـی را بـر شـتا لنگ و یا بر پشت پای اکله پدید آید به روز پنجم هلاک شود و هم‌چنین آکلهٔ لثه و بخرالفم بی آکله و علی ابن زین می‌گوید که اگر در مرض استسقا بول سرخ باشد امید کمتر بود به قول بقراط استسقا که از امراض حاده افتـد ردی باشد و هم او گوید که چون صاحب استسقا را سرفه بلاسبب مثل نزله و زکام و کذلک اسهال صفرا حادث شود امید

خلاصی نباشد و ایضاً استسقا با تب ردی است و جالینوس گوید که تب به استسقا به منزلهٔ ذات‌الجنب با نفث‌الدم است که محتاج به چیزی بود که حبس اخلاط نماید و ذات‌الجنب محتاج به اشیای مخرج آن باشد و اگر براز مستسقی به حالت طبیعی باشد آن سالم‌تر بود بهر آنکه دلالت کند بر آنکه حرارت غریزی قوی است و انطاکی گوید که اجماع واقع شده برآنکه ردی‌ترین انواع استسقا و اگرچه از نوع اسلم بود آن است که از حرارت بود و علامتش لزوم تب و سرعت نبض موجی و بدبویی بول و کف قاروره و شرب آب بسیارست ابن نفیس گفته که سبب رداءت این احتیاجش به تبریدست و آن مفسد جگر و علاج استسقا به تحلیل و ادرار قوی باشد و حرارت مانع آن است و این سخن نیک است و به حرارت منتفع نشود بنابر تعفین آن اخلاط را و اکثر با این بثور و انفجار در اغشیهٔ کبد بود و خون و صدید در بول یا براز برآید و بعد خروج آن موت واقع شود چون این مرض از کبد اصالةً نبود ردی‌ترین این آن است که از عضو قریب مثل گرده یا عمده در فعل مثل معده یا در حرارت غریزی مثل آلات نفس باشد و خفیف‌ترین او آن است که از مرض عضو غیر کبد باشد علامات کلی جمیع انواع استسقا تهبج او فساد رنگ چهره ا است و تهبج پائها به سبب ضعف حرارت غریزی و رطوبت خون یا بخاریت آن و تهبج چشم و اطراف دیگر و تشنگی و ضیق‌النفس و در اکثر قلت اشتها بنابر شدت خواهش آب مگر در بعض آنچه از سردی جگر باشد خصوصاً از نوشیدن آب سرد در غیر وقت او و در جمیع و خصوصاً در زقی و لحمی قلت بول و در اکثر احوال سرخی بول سبب قلت آن و ایضاً به سبب قلت تمیز و مویت و صفرا از بول پس واجب نیست که به سبب رنگینی و سرخی آن حکم بر حرارت استسقا نمایند و اکثر عروض تب‌های نرم و به بثور از آن آب زرد برآید و کثرت ذرب در لحمی و طبلی پس دریافت نمایند اگر با آن علامات حرارت از التهاب و عطش و زردی رنگ و تلخی دهن و شدت یبس بدن و سقوط اشتها و قی زرد و سبز و شدت حرقت بول در آخر بنابر شدت مراریت باشد سبب استسقا حرارت جگر بود و اگر کثرت صفرا و علامات ذوبان و تقدم براز بول عسلی و صدیدی بود و ورم در تهیگاه و کمرگاه ابتدا کند استسقا از جنس ذوبان بدن و تحلیل اخلاط بود و کذلک استسقا حادث از امراض حاده و اگر علامات خلاف این باشد و اشتها شدید بود و چنانچه در برد معده و بعد افراط بردمزاج ساقط شود و استسقا به سبب برودت بود و اگر قبض

طبع و ورم پایها و سرفهٔ بلانفث باشد ابتدای استسقا از ورم کبد بود اگر علامات دوم صلب ظاهر بود و تابع او ذرب و قلت اشتها باشد سببش ورم صلب بود اگر ورم از جانب جگر ابتدا کند و با آن طبیعت قبض باشد و سائر علامات ورم حار پدید آید سببش ورم حار بود و اگر رنگ مائل به سبزی و سیاهی بود و سابق امراض در طحال و عدم سقوط اشتها باشد استسقا از مشارکت طحال بود و ایضاً اگر علامات امراض معده یا سدد ماساریقا و یا علل کلیه یا مثانه یا رحم یا امعا یا ریه و حجاب یا مقعد دریافت گردد استسقا به مشارکت همان عضو باشد

علاج کلی اقسام استسقا

تقلیل غذا کنند و حتی‌الامکان اکتفا بر آب یخنی نماید و از جنس حبوب و آب منع کنند و به ضرورت برنج مجوزست و عوض آب بر عرقیات قناعت نمایند و عرق عنب‌الثعلب با عرق بادیان اندک اندک بنوشند و اگر نتوانند آب آهن‌تاب و نقره‌تاب و طلاتاب دهند و گویند که اگر شش بار از آهن و پنج بار از طلا و چهار بار با نقره آب را داغ کنند نفع بود و قدر آب در تمام روز زیاده از سه چند غذا نشاید و مقدار غذا ششم حصه از حال صحت باید و از کوزهٔ تنگ ماشوره به مص بنوشند و دبیدالورد یا دواءالکرکم همراه شیرهٔ عنب‌الثعلب و شیرهٔ تخم کشوث به شربت دینار یا گلقند یا شربت بزوری خورند و اگر برودت زیاده باشد شیرهٔ بادیان و تخم کرفس افزایند و اگر حرارت باشد شیرهٔ تخم کاسنی اضافه کنند و اگر سرفه بود شیرهٔ اصل‌السوس داخل کنند و از عنب‌الثعلب خشک مغز فلوس سنبل‌الطیب در آب عنب‌الثعلب سبز سائیده ضماد کنند و جدوار بنفسجی در آب عنب‌الثعلب طلا نمودن نیز از برای تهبج و استسقا نافع بود و ریاضت و تعریق و اندفان در ریگ و سفر به طرف جبال به صاحب استسقا بسیار فائده می‌کند و تضمید با پشک بز و سرگین گاؤ و بورهٔ ارمنی و سرکه برای هر سه قسم استسقا نافع بود و اگر به استسقا حرارت باشد قرص زرشک یا کلکلانج بارد همراه آب کاسنی سبز مروق و آب عنب‌الثعلب سبز مروق به شربت بزوری یا سکنجبین بزوری باید داد و عصارهٔ زرشک و راوند با سکنجبین و آب انار در صورت حرارت هم مجوزست و شیرهٔ خیارین و تخم کاسنی و تخم خربزه و زیرهٔ سفید در استسقا که با تب باشد می‌دهند و در استسقا قبض بهتر از اسهال بود و اگر در آن اسهال هم باشد آب بارتنگ سبز مروق با رب به شیرین و بارتنگ مناسب بود

اگر در این امراض حاجت تنقیه شود بعد نضج او مسهل بلغم تنقیه کنند و یا بادیان تخم کرفس تخم کاسنی و بیخ هر سه و اصل‌السوس مویز منقی انجیر زرد انیسون تخم کشوث بیخ اذخر پرسیاوشان برنگ کابلی ریوند چینی جوشانیده با گلقند دهند و اگر حرارت باشد تخم خیارین عنب‌الثعلب گل سرخ زرشک عوض ادویهٔ شدیدالحرارهٔ داخل کنند و بعد نضج سنای مکی هلیلجات تربد زنجبیل غاریقون مغز فلوس شکر سرخ روغن بادام اضافه کرده مسهل دهند بعد تنقیه تدابیر مذکوره به کار برند و حب استسقا نیز منقی و مفید اقسام اوست و کذا حب هندی به نسخهٔ علاج‌الامراض نافع و بعد استحکام مرض شیر شتر بنوشانند و بدانند که در این مرض از آب سرد و حموضات و اشیای رطب مطلقاً احتراز کنند و ایضاً از جمله فواکه تر اجتناب نمایند مگر انار که بالخاصیت مفیدست و تقویت معده و اصلاح کبد و عضو مشارک واجب است و اعتدال میان لین و قبض مناسب بود و ریوند به آب کاسنی یا سکنجبین ملین است و شربت حب‌الآس پالک و طباشیر قابض و فصد شدیدالضررست و مدرات غیرمعطش جید بود و هر دوائی که در استسقا به کار برند باید که در سحق او مبالغه کنند تا قوت او زود به جگر رسد و از معاجین تریاق فاروق و مثرودیطوس و دواءالمسک حلو و مر معتدل مفیدست و دبیدالورد در این مرض نافع‌ترین اشیاست و همواره معمول و باید که معاجین کبار قبل تنقیه خصوصاً تریاق و مثرودیطوس اصلاً ندهند و حکیم عابد نوشته دیدیم که بعض اطبای زمانهٔ ما تریاق پیش از تنقیه خورانیدند و مریض قبل از روز سوم بمُرد و گویند که حندقوقی را خاصیت عجیب است وکذلک فرفیون و اگر بر غذای یک وقت اقتصار کنند صواب‌تر باشد و اگر مرتبهٔ دیگر مضطر گردد و به مویز و انجیر یا به اندک پسته و بادام و فندق دفع کنند و اغذیه به گوشت تیهو و دراج و چوزهٔ مرغ و امثال آن دهند و شوربا اگرچه از رطوبت مائیت خالی نیست لیکن بر معده سبک بود و گاهی برنج و دال مونگ با گوشت پخته و یا صرف برنج یا گوشته پخته و گاهی برنج جدا پخته با شوربای گوشت و اندک از جرم آن می‌دهند و اگر در اینجا تب باشد ترک لحم اولی است و از بقولات برگ کاسنی و عنب‌الثعلب و شلجم و چقندرست و اگر آب را بجوشانند تا ثلث بماند و بجای آب دهند جائز بود و آنجا که استسقا است و تشنگی مفرط بود عوض اشیای گرم بر نوشیدن عنب‌الثعلب و تخم کاسنی قناعت کنند و بنوماش با مغز بادام تناول نمایند و جهت تلیین این مطبوخ

خورند سنای مکی هفت درم هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ آمله هر یک پنج درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی هر یک سه درم مویز منقی پانزده درم و آلو سیاه و عناب هر یک ده عدد سپستان بیست عدد فلوس خیارشنبر و ترنجبین هر یک ده درم و آن را که خیارشنبر تنها عمل نیک کند فلوس او با شیرهٔ کاسنی نافع‌ترین مسهلات است پس عرق گاؤزبان عرق کاسنی گاب هر یک ده درم با نبات یا اشربهٔ مناسب می‌باشد و بعد از تنقیه آب کاسنی و سکنجبین دهند تا که حرارت زائل شود و انفع اشیا در هر قسم اغتسال به آب کبریتی و نطرونی و مانند آن و تعریق است و هر استسقا که به مشارکت افتد چنانچه از ورم یا ضعف طحال یا از برودت ریه یا به شرکت گرده یا معده یا رحم یا احتباس خون یا مغص یا زحیر یا وجع پشت یا مشارکت حجاب یا حرارت جمیع بدن باید که با وجود تدابیر استسقا در ازالهٔ آن نیز توجه فرمایند بدانچه در مقام هر یک مذکورست و برخی از آن در استسقای لحمی نیز مسطور گردد و هر گاه در استسقا دوا سود ندید داغ دهند بر پنج جای یکی به رفم معده دوم بر جگر سوم بر سپرز چهارم بر قعر معده پنجم بالای ناف اگر مریض قوی بود یکبارگی وَاِلاّ به تفاریق طریق تعریق بورهٔ ارمنی به روغن بابونه آمیخته بربدن طلا نمایند یا نمک باریک سوده با پیه نر گاؤ آمیخته و یا زراوند طویل و مدحرج به روغن بان یا روغن غار ضم کرده یا دارچینی و سلیخه و قصب‌الزیره به روغن سوسن مخلوط ساخته از اینها هر کدام که به هم رسد طلا نمایند که در تعریق و نشف آب اثر نیک دارد و نشستن در آفتاب و حمام خشک و در تنور نیم گرم که سر بیرون داشته باشد نیز معرق است طریق اندفان باید که مریض دراز بخسبد و بر بدن او یک ریگ نیم گرم اندازند چنانچه تمام بدن درپوشد سوای سر لیکن ریگ بسیار گرم نباشد و در مقدار هم بسیار نبود و غلطیدن در ریگ گرم نیز مفید بود طریق استعمال شیر شتر در امراض کبد و طحال بدانکه از جمله شیرها شیر شتر در ازالهٔ استسقا و تفتیح سدد و تحلیل اورام صلب باطنی و خلط غلیظ کائن در کبد و دفع یبوست جگر و ضیق‌النفس و امراض طحال خاصیتی عظیم دارد و با وجود این همه منافع غذای ابدان ضعیفه می‌شود و انعاش قوی می‌نماید و عادیت اخلاط می‌شکند و تعدیل آن می‌کند و اخراج زرداب به اسهال و ادرار می‌نماید و به سبب کثرت مائیت و قلت جنبیت خود به مجاری نمی‌چسبد و آن را بند نمی‌کند و به باعث شدن امتزاج دهنیت آن از مائیت جدا نمی‌شود و از این جهت

گرم و رقیق و مائل به شوریت می‌باشد و به جمیع انواع استسقا و اکثر امراض جگر بالخاصیت و به اخراج مائیت سودمند بود اما هر گاه با امراض جگر و طحال تب باشد شیر زنهار نباید داد و ایضاً در ابتدای اورامی که آئل به استسقاست اصلاً ندهند و هم‌چنین تا مرض مستحکم نشود دادن شیر جائز نیست زیرا که قبل از استحکام اسهال چیزی از مائیت نمی‌کند و ضعیف می‌گرداند و کذلک استعمال شیر شتری که بعد زائیدنش تا چهل روز نگذرد و شیر شتر زائیدهٔ بعیدالعهد نیز خوب نیست و بهترین اوقات دادن شیر میانه یا اول زمستان است و شتر اعرابی جهت این کار بهترست بالجمله هر گاه ارادهٔ استعمال شیر شتر کنند پس بگیرند مادهٔ شتر جوان صحیح‌البدن که بعیدالعهد از زائیدن نباشد و چهل روز از زائیدن او گذشته باشد و اول هفت روز پیش از شروع شیر باید که مادهٔ شتر را به خوردن چیزهای ملطف و مدر و مسهل مثل قیصوم و شیح و کرفس و بادیان و کشوث و کاسنی و عنب‌الثعلب و امثال آن اشیای مناسبهٔ هر مرض حسب حرارت و برودت مزاج مریض داده باشند و گویند که در آخر روز آرد جو با تخم کرفس و بادیان و افسنتین آمیخته خورانیده باشند پس روز هشتم وقت صبح شتر را نزد بیمار طلبیده ظرفی را خوب شسته خشک نموده با آتش گرم کرده در آن شیر بدوشند و کف آن دور کرده همان وقت گرم گرم بنوشند و سرد شدن ندهند بلکه اگر از پستان بنوشند بهتر بود و از چهار دام شروع نمایند و سه روز بر همین قدر اکتفا کنند و با یک توله شکر یا به شربت بزوری یا شربت دینار یا گلقند تنها یا دیگر مرکبی مناسب مثل دبیدالورد و دواءالکرکم و دواءالملک و کلکلانج و دیگر سفوفات و اقراص مناسبه حسب حاجت اضافه نموده بخورند و بعضی عسل چهار مثقال در شیر داخل کرده و سنبل‌الطیب نیم مثقال سوده بر آن پاشیده می‌دهند و می‌گویند که اگر اینقدر سنبل‌الطیب و عسل گرمی کند یکی از آن هر دو ساقط کنند و از دوم نیز قدری کم داخل نمایند وکذا در وزن دیگر دوای مرکب که همراه شیر مستعمل شود تقلیل ورزند و بعد سه روز از استعمال شیر هر روز یک یک دام بیفزایند چون هفت هشت روز افزوده شود باز بر مقداری که رسیده باشد تا سه چهار روز توقف نمایند هر گاه دریافت کنند اینقدر شیر خوب هضم می‌شود باز بیفزایند و باز همین عمل کنند و اگر بعد هفتم همراه شیر این سفوف گاه‌گاهی بدهند فائدهٔ کثیر مشاهده گردد و عصارهٔ غافث غاریقون نرم سفید تربد سفید گل

سرخ هر واحد یک ماشه ریوند چینی سنای مکی هلیلهٔ کابلی از هر یک دو ماشه کوفته بیخته سفوف سازند جمله یک خوراک است و این سفوف نیز در جمیع انواع استسقا جهت اخراج مائیت مجرب است ریوند خطائی تربد مفید هر یک شش ماشه پوست هلیلهٔ زرد سه ماشه غاریقون سفید دو ماشه زنجبیل دو ماشه سفوف ساخته شکر سفید برابر همه آمیخته هفت ماشه با شیر بدهند الحاصل شیر را تا بیست و یک روز به دستور زیاده کنند پس توقف کنند به روزی که رسیده باشد بعده هر روز کم کنند به طوری که زیاده کرده‌اند و گویند که تا به یک رطل نهایت دو رطل رسانند و در اکثر امزجه تا سه رطل هم گوارا می‌شود و بعضی گویند هر قدر که معدهٔ مریض هضم کند و قادر بر تحلیل آن بود توان داد و تا در آروغ طعم شیر ظاهر نگردد ترک نباید کرد و اگر مزاج قوی باشد تا چهل روز افزون هم مناسب است و اگر مزاج تحمل اینقدر نداشته باشد هر قدر که در بیست و یک روز رسانیده باشد بر همان قدر مستمر باشند یا کم و زیاده به حسب طاقت به عمل آرند و اولی آن است وقتی که دریابند که اضافه نمودن شیر بر قدری که رسیده باشد ضرر می‌کند پس بر همان قدر مواظبت نمایند بالجمله زیادتی وزن شیر و مقدار استعمال آن بیست و یک روز تا چهل روز و زیاده از آن موقوف بر رأی طبیب است و بدانند که هر گاه شیر شروع کرده شود در غذا کم باید کرد و هر روز که شیر زیاده نمایند در مقدار غذا قدری تقلیل نمایند تا اینکه یک وقت شیر و یک وقت غذا مناسب استعمال کرده شود و بعضی گفته‌اند که در ایام استعمال شیر در سه روز اول از غذای روزینه قدری که به جای مقدار غذائیت شیر تواند شد کم کرده شود و بعد سه روز که به حسب حاجت و تحمل مریض در مقدار شیر افزوده می‌شود همین قسم از غذا کم کرده بجائی رسانیده شود که یک وقت طرف صبح عوض غذای روزانه همان شیر باشد و به وقت شب از غذاهای موافق حال مثل آب یخنی و نخودآب و قلیه و خشکه و پلاؤ کم روغن استعمال کرده شود لیکن می‌باید که غذا وقت ظهور اثر انحدار شیر به عمل آورده باشند که به امرالله سبحانه صحت عاجل شفای کامل حاصل گردد و این طریق نوشیدن شیر با وجود بقای غذا مرجوءالخلاص است خصوص در صورتی‌که اشتها فتوری نگرفته باشد و ورم و امتلای مادی به حد افراط نرسیده باشد اما اگر معدهٔ مریض ضعیف باشد و بر تحلیل غذا و شیر هر دو قادر نبود اشتها کم بود در این حالت ترک غذا مطلقاً انسب و اکتفا

بر شیر فقط مناسب و اگر با شیر بول شتر بیامیزند در ازالهٔ انواع استسقا و اخراج زردآب نافع‌تر خواهد بود و مخفی نماند که بعد سه روز از استعمال شیر بساست که شکم نرم می‌شود و گاه قبض می‌گردد و پس اگر اسهال ننماید معلوم باید کرد که بدان اغتدا می‌کنند یا شیر متجبن می‌شود و در صورت تجبن فکر احدار ضرورست و استعمال دو دانگ سکبینج همراه شیر رفع تجبن می‌نماید و ایضاً برای رفع آن تعلیف شتر به کرفس و بادیان و شبت و درمنه و مانند آن مناسب و اگر طبع قبض بود گلقند یا شربت دینار ضم نمایند و گویند که هر گاه طبع مجیب نباشد تا به قدر نیم وزن شیر بول شتر مخلوط باید کرد و مادامی‌که بول صاحب مرض بعد از شیر زیاده از آن دفع شود و زود منحدر گردد و اطلاق نماید و اگر شکم نرم شود و از کثرت اسهال ضعف گردد بارتنگ و ربوب و اشیای قابضهٔ مقویه چون مصطکی و سنبل و قرص زرشک قابض و امثال آن همراه شیر به کار برند و یا شیر را یک رو روز موقوف نمایند و یا شیر یک دو روز بدهند و دو روز ندهند و همین است طریق دادن بول شتر حکیم شریف‌خان در حاشیهٔ شرح اسباب می‌نویسند که یکبار عوض شیر شتر هنگام فقدان او بول شتر در استسقا استعمال کنانیدم و کثیرالنفع یافتم طریق دادن ماءالجبن از شیر شتر که نافع استسقاست بگیرند شیر شتر یک نیم رطل و در دیگ بجوشانند و یک نیم اوقیه سکنجبین بزوری حار یا معتدل حسب مزاج در آن اندازند و از چوب انجیر پوست جدا کرده خراشیده کوفته بر هم زنند و از آتش فرود آورده سرد نمایند پس از پارچهٔ دوته صاف کرده آب آن را بگیرند و در یک رطل آب یک درم نمک اندرانی و پنج درم تربد سفید کوبیده داخل کرده باز بجوشانند و کف بردارند و صاف کرده ثلث رطل از آن بیاشامند و هر روز اندک اندک بیفزایند تا به یک رطل آید و استسقا که با حرارت باشد مانند زقی در آن وقت از شیر بز و خر اولی است طریق نوشیدن آب کاسنی سبز مروق و آب عنب‌الثعلب سبز مروق که در امراض جگر مستعمل می‌شود بگیرند برگ کاسنی سبز و بر پارچه مسح کنند و غسل ندهند و کوفته آب بیفشارند و در ظرف قلعی‌دار انداخته بر آتش خفیف گذارند تا مثل شیر بریده شود باز صاف نموده به کار برند و ترکیب دادن و قدر شربت آنها مانند شیر شتر است مگر مسهل مغز فلوس به طوری که در ماءالجبن می‌دهند در این هم می‌دهند و همین است ترکیب ساختن و دادن آب بارتنگ سبز که در استسقا یا اسهال می‌دهند مگر بدون مسهل دهند

اقوال بعض اطبا قرشی و سدید کاذرونی می‌نویسد که مصابرت به رجوع و عطش بر مستسقیان واجب است و اگر ترک نان ممکن بود احسن و اولی است بهر آنکه نان مسددست والا بر اندکی از نان خشکار یعنی سبوس‌دار که نیکو پخته باشد اقتصار نماید و اغذیهٔ غلیظه مثل هریسه و کله و بهطه که آن از برنج با شیر و چیزی شیرین مثل خرما و دلبس یعنی عصارهٔ رطب‌ای خرمای تر می‌پزند و اغذیهٔ لزجه مثل پایچه که آن مسدد به لزوجت است ترک کنند و از امتلا البته اجتناب ورزند زیرا که اعضای تدبیر غذا در ایشان ضعیف می‌باشند پس در تضرر به امتلا شک نیست و استعمال مائیات کم کنند حتی که دیدن آب روشئی مائی مضرست و اگر چاره نباشد قدری آب بعد هضم غذا نزدیک فرط عطش استعمال نمایند و ریاضت محلله و سواری جهاز و تعریق به نشستن در آفتاب بلکه در تنور گرم سر خود بیرون داشته هنگام کثرت مائیت و عدم تب و ورم در احشا و مَسکن نزدیک دریای شور و غلطیدن در ریگ و اندفان در آن و هجرت به سوی ملک حجاز لازم گیرند و گاهی بدل اندفان در ریگ نمک سوده نیم گرم می‌کنند و اعتنا به اصلاح کبد و ادرار بول ایشان کنند و تعدیل اجابت طبع در لینت و قبض بهتر از افراط در هر دوست اشربهٔ آب کاسنی سبز به سکنجبین بزوری و قرص زرشک صغیر اگر در اینجا حرارت باشد والا آب بادیان یا آب کرفس مخلوط سازند و بدانکه تدبیر اولی در این علاج آن است که گاهی شربت مسکن بنوشند اگر حرارت باشد و گاهی شربت ملطف بر این ترتیب که یک روز آب کاسنی یا سکنجبین بنوشند و یک روز آب بادیان مخلوط به آب کاسنی و یک روز آب کرفس به عصارهٔ برگ ترب و گاهی سه استار بول بز به مثل آن آب عنب‌الثعلب و آب کاکنج می‌نوشانند و ساهر گفته که اکثر دیده‌ام که صاحب استسقا از آب برگ ترب به سکنجبین خلاصی یافت و شربت دینار یا شربت اصول به سکنجبین بزوری و قرص انبرباریس و قرص ورد یا عصارهٔ غافث و در بعض این اشربه به مقتضای حال و وقت بدهند و اگر تریاق فاروق هر روز قدر حمصه استعمال نمایند در بیست و یک روز صحت یابند چنانچه بعضی اطبا تجربه کرده‌اند و هم‌چنین مثرودیطوس نافع است و شیر شتر اعرابی که شیح و قیصوم چریده باشد و خصوصاً هر گاه عوض غذا و آب همین استعمال کنند خیلی سودمندست و جماعتی از مستسقیان در بلاد عرب رسیدند و عوض غذا و آب شیر شتر خوردند و از استسقا شفا یافتند وکذلک بول شتر و بز اعرابی که مفتحات

و مقویات کبد و احشا مثل شیح و قیصوم و کرفس بری و غیره چریده باشد و اقراص ماذریون مشکورست مسهلات ریوند به سکنجبین از نیم درم تا یک درم و مسهل صفرا پوست هلیلهٔ زرد و ریوند و افسنتین هر واحد نیم درم وکذلک ریوند به آب انارین و ایضاً آب کاسنی با فلوس خیارشنبر و ریوند و روغن بادام است و مسهل بلغم غاریقون تربد هر واحد نیم درم نمک هندی ربع درم و کذلک غاریقون و ریوند و غافث هر واحد نیم مثقال و مسهل سودا افتیمون و غاریقون و هلیلهٔ سیاه و کابلی و اسطوخودوس هر واحد نیم مثقال است و باید که با این همه ادویه مقل ازرق و کتیرا هر واحد ربع درم برای اصلاح ادویهٔ مسهله آمیزند و ادویه را به روغن بادام چرب کنند و چون احتیاج به اخراج اخلاط کثیر افتد به مرات خارج کنند تا قوای معده و کبد ایشان ضعیف نگردد مدرات فوه و تخم کرفس و انسیون و بادیان و تخم کاسنی و خیارین و تخم خربزه و قرص ماذریون که مسهل و مدر مائیت است در این مرض به غایت نافع این همه با بعضی از آن به حسب مزاج از آبها و اشربهٔ مذکوره استعمال نمایند اغذیه همه جیدالجوهر لطیف قلیل‌الفضول مثل چوزهٔ مرغ و دراج و بچهٔ کبوتر به طور زیرباج یا سکباج پخته یا به مویز و اناردانهٔ ترش و نعنع به این طور که مویز را به اناردانه و اندک دارچینی بسایند و به دیگر اضافه نمایند تا خوب پخته شود و یا به طور مطنجن به ابازیر حار مثل دارچینی و زنجبیل و زعفران و مصطکی و گشنیز خشک بدهند ادویهٔ موضعیه ضماد پشک بز و سرگین گاؤ و بورهٔ ارمنی و سرکه نمایند و گاهی در آن گوکرد زیاده می‌کنند صاحب لحمی بر جمیع بدن و زقی بر شکم و طبلی بر اطراف خود استعمال کند و ضعیف‌تر از آن نمک و سرکه و سنبل‌الطیب است که در ابتدای این مرض و در سوءالقنیه بهترست و جمیع اقسام را غسل به آب چشمهٔ گرم و حمام معرق نافع است و اما حمام رطب به آب شیرین ایشان را بسیار مضرست صاحب شفاءالاسقام گوید که غرض مقصود در جمیع انواع استسقا عنایت به اصلاح مزاج کبدست بعده علاج نفس مرض و باید که در مستسقیان از اسهال به ادویهٔ قوی‌الاسهال یا دوات کیفیت ردیه حذر کنند و از ریوند در آب کاسنی یا قرص انبرباریس راوندی عدول نکنند و اقراص ماذریونی که در اخراج مادهٔ کثیر و ماء اصفر مشکورست در شربت قشر اصل هندبا یا شربت متخذ از آب کاسنی و انبرباریس و گلقند اجزا مساوی منعقد ساخته هر روز دو اوقیه بخورانند و در هر هفته یکبار ریوند چینی

نیم مثقال در آن اضافه کنند و استاد من هنگام عدم صبر ایشان بر نان به مقدار پنج درم از آن مـی‌داد و عـوض آب به استعمال مثل شربت هندبا یا عرق کاسنی با آب مروق او با شکر یا آب زرشک یا نقوع غافث امر مـی‌نمـود و اگـر مریض عادی استعمال شراب باشد اندکی کهنه زرد رقیق از آن به شکر بدهند و شیر شتر با شکر به غایت نافع است و اغذیهٔ لزجه مثل رشته و حلواها که در آن نشاسته و دسومات افتد ترک نمایند و بعد تناول غـذا از ریاضـت بـسیار حذر کنند تا غذا را خام به سوی اعضا نافذ نکند و عند غذا و حرارت عطش از معطشات مثل تخم کرفس و انـسیون که هر دو قوی‌الادراراند برای اخراج آبی که نوشیده است بیاشامند و اگر حرارت نباشد ماءالعسل بدل آب بهترست و آب بهمن و سرخ مدر بول و نافع استسقا خصوصاً لحمی است و استعمال شراب ممزوج به آب کاسنی نـافع و فـصد در کدام نوع استسقا جائز نیست مگر در آنجا که سبب او انقطاع خون حیض یا بواسیر باشد فصد اول کنند ولا سیماً چون بول سرخ غلیظ بود اگر تب باشد در اینجا نیز فصد نشاید و شرب مسهل تا آنکه تب زائل نشود و اگـر حـرارت باشد در شربت قشر اصل هندبا قرص زرشک راوندی ممزوج کرده همراه آب کاسنی و سـکنجبین بدهنـد و غـذا در انواع استسقا استاد من به این طور می‌داد که لحم گوسفند یا ماکیان یا بچهٔ آن و کبک یا گنجشک و مانند آن بپزند و گوشت آن بخورند و شوربای آن بگدازند و در نان ایشان کرویا و کمون و نانخواه داخل کنند اگر استسقا بارد باشد و اگر حار بود از غذا بر اندک مزورات متخذ به سرکه و شکر وآب زرشـک و کـاهو وکاسـنی پختـه اقتـضا نماینـد و ماءالشعیر مخلوط به سکنجبین خصوصاً اگر سفرجل خوشبو شیرین در آن پخته باشند برای ایشان خوب است و اگر آنچه در کبد او حاصل شود نافذ نگردد و در کبد خود ثقل هنگام آخر هضم دریابـد بـر سـکنجبین و آب کاسـنی و طرخشقوق و آب عنب‌الثعلب بعد از آنکه جوشـانیده و صـاف کـرده باشـند اقتـصار نماینـد و سـرکه قـاطع عطـش مستسقی و مفتح سدد آن است و زرشک در هر حال بهترست و ایضاً استسقای حار را قریص و هلام و اهال نافع بود اگر خوف ضعیف باشد و از بهترین نان خورش و ادویهٔ ایـشان سـرکه مطبـوخ بـه زیـت اسـت و گوینـد کـه غـذای مستسقی وزن کنند و سدس به او بدهند اگر متوسط‌الاکل باشد و عشر آن اگر کثیرالاکل بود آبی که بنوشد به ایـن تدبیر مدبر کنند که بگیرند آب به قدر صد رطل و بر آن یک رطل سرکهٔ کهنه اندازند و بجوشانند تا ثلث بماند پس

سرد کنند و هر روز سه چند غذا بنوشند و از این زیاده ننمایند و اکـر کمتـر از آن نوشـند بهتـر باشـد و خاصـةً در استسقای بارد و از اضمده بابونه اکلیل‌الملک و حاشا و پودینه و خسک و ماذریون و جندبیدستر به عسل خیارشـنبر سرشته بر بدن طلا کنند اگر حرارت نباشد و اگر حرارت و موسم گرما باشد صندل و گل سرخ و خطمی و بنفـشه و آرد جو و روغن و گل و آب عنب‌الثعلب ضماد نمایند و حمام معرق هنگام صلاح اعضای باطنی نـافع اسـت و اسـتاد من امر به غسل ساقین و قدمین مستسقی به آب گرم و سبوس و نمک می‌نمود و نشف رطوبت و ازالهٔ ترهل می‌کرد و دوام جلوس در آب دریای شور نافع است لیکن این هم بعد اصـلاح اعـضای بـاطنی و زوال حـرارت کبـد انطـاکی می‌گوید که ملازمت قی به شبت و ترب و عسل و بورق در بارد و به سکنجبین در حار کننـد و مـشی در گرمـی و خواب و ریگ و خاکستر حار و نمک و استحمام به آب شور و کبریت و استعمال چیـزی کـه مـدر و مفـتح سـدد و مقوی اعضا و مجفف عضلات بود و پوشیدن لباس و صوف و ترک چیزی که مسدد و به غلظ نوع باشد مثل لحم بقر یا بغرویت خود مثل پایچه یا هر دو مثل هریسه و استعمال اشربهٔ متخذ از آب بادیان یک روز و آب کرفس روز دیگر نمایند و سکنجبین و قرص انبرباریس اگر در آنجا حرارت باشد بدهند والا فلا و اما بول بز به آب برگ ترب و کرفس و سکنجبین دوای مجرب است چون یک روز بگذارند و روز دیگر استعمال نمایند و هم‌چنین کاکنج و کلکلانج و آب انار در حار و اشق و سکبینج و انجره به عسل در بارد و اگر در آنجا اسهال باشد تریاق فاروق یا مثرودیطوس به قـدر تحمل قوت مع زیادت در لحمی نسبت به غیر آن دهند و اجتناب از فصد در سائر انـواع خـصوصاً چـون ورم صـلب باشد که آن ردی است و باید که تنقیه به اسهال اولاً به مثل ماذریون کنند و از ادویهٔ بعیده ایـن اسـت سـداب سـه جزو مس سوخته سرگین کبوتر هر واحد یک جز و نمک نیم جزو به عسل سرشته از مثقال تا سه مثقـال اسـتعمال کنند و ریوند محمودست خصوصاً با تب به سکنجبین و آب کرفس چون سدد عظیم گردد و از آنچه تجربه کرده‌ایم این حب است بگیرند مس سوخته و به غایت نرم سائیده باقی اجزای او همان حب است کـه در اسـتسقای زقـی در قول صاحب خلاصه خواهد آمد و در ضمادی که با این حب می‌کنند و همانجـا بیایـد در لحمـی لـک و حلبـه و در طبلی اشق و انیسون و فرفیون بیفزایند و از مجربات ما این حب است توبال مس ماذریون تربـد انیـسون پـس اگـر

لحمی باشد زراوند اضافه کنند و اگر زقی بود ماذریون افزایند و اگر طبلی باشد اسارون عوض زراوند کنند و بـه هـر حال اجزا مساوی و ریوند و لک هر واحد نیم جزو به آب کرفس سرشته حب سازند شربت یک مثقـال دو مرتبـه در یک هفته با گرسنگی و تشنگی عقب مسهل و استعمال اورمالی و هر خوشبو و میخـوش مثـل بـه و زرشـک و کـذا پسته نافع بود و در حار او زمانی به آب کاسنی حل کنند و در مسهل رعایت خلط غالب کنند مثل زیادت غـاریقون در بلغم و افتیمون در سودا و هلیله در صفرا لیکن اکثار اسهال سودا بکننـد کـه گـاهی سـبب اسـتسقا مـی‌شـود و ملازمت مدرات مثل لبوب و بزور و ضمادات مجربه مثل سرگین گاؤ و پشک بز و سرگین کبـوتر و بـورق و کبریـت باید کرد و استحمام به مالحات و تعریق در حمام به غیر آب و روغن‌های گرم مثل نمام و بابونـه و نفـط و ضـماد در طبلی مثل زقی بر شکم کنند و استعمال نطولات محمود نیست مگر آنکه صلب یـا مـرض بـسیار گـردد و بهتـر آن سداب و حلبه و اکلیل و بابونه و سبوس است و در لحمی آس افزایند و خوردن کرویا هر روز سـه مثقـال سـوده بـه زیت تا یک هفته ازالهٔ استسقا کند و اگرچه متمکن باشد و کذا زعفران شرباً و ذلک مطلقاً و ضماد به قطران مطلقاً و پنیرمایه شرباً خصوصاً پنیرمایهٔ اسب ماده و زهرهٔ خرس به زیت و جگر خارپشت و قطا بریان وهم او گفته بدانند که ملاک امر در علاج این مرض تصحیح معده و کبد و تعاهد قی و بول شتر و شیر آن و خاکستر سرگین گـاؤ اسـت و اکثر کسی که از استسقا صحت یابد دفعةً به نزله یا اسهال بمیرد و سبب آن شر اغذیه و اعضا بود بهر آنکه اعـضا بـر تفریق غذا قوی نباشند پس فاسد شود و قتل کند مسیحی گوید که هرگاه در استسقا ورم در جزوی از احـشا باشـد باید که اول قصد علاج ورم نمایند تا آنکه تحلیل شود یا نضج یابد و اگر ورم نباشد یا علاج آن کـرده باشـند صـرف عنایت به علاج استسقا نمایند و در جمیع انواع او عام اشیای مقطعهٔ مجففه از داخل و خارج استعمال کنند و هم او گوید که اگر به استسقا تب باشد استعمال اشیای مسخن نباید کرد و آب عنب‌الثعلب و آب کاکنج و آب قاقلی با لک مغسول و ریوند و زعفران و هلیلهٔ زرد استعمال نمایند و ایضاً کاسنی تلخ چون مربی نمایند نافع بود و علاج استسقا با تب صعب است بهر آنکه اشیای مبرد مضر در استسقا است و اشیای مسخن مهیج تـب بـود پـس اشـیای مرکـب استعمال کنند اگر تب غالب‌تر باشد اشیای مبرد مسکن تب استعمال نمایند که استسقا زائل نمـی‌شـود الا بـه زوال

حرارت خارج از طبع اولاً و هر گاه در استسقای حار احتیاج به اسهال افتد به آب هلیلهٔ زرد و آب شاهتره و آب کاسنی بری اسهال آورند و به این دوا برگ ماذریون هفت روز در سرکه تر کرده خشک نموده پوست هلیلهٔ زرد هر واحد پنج درم عصارهٔ افسنتین سه درم گل سرخ تخم کاسنی تخم خیار مقشر رب‌السوس هر واحد دو درم کوفته بیخته بگیرند ترنجبین سفید پاک کرده و فلوس خیارشنبر و فانیذ حرانی هر واحد پانزده درم و در آب گرم حل کرده صاف نموده به آتش ملائم بپزند تا به قوام آید بدان ادویهٔ بسرشند شربتی از آن دو درم تا چهار درم و این قرص نیز آن را نافع است برگ ماذریون شبیه به برگ صعتر شصت درم آرد جو گل سرخ رب‌السوس هر واحد بیست درم قرص سازند شربتی یک درم به مثل او شکر و یا بیخ سوسن آسمانجونی خشک سائیده از یک درم تا سه درم به اوقیه سکنجبین بخورند و یا آب رطب آن افشرده اوقیه تا دو اوقیه به مثل آن جلاب و سکنجبین بالمناصفه بنوشند یا این سفوف بدهند گل سرخ شش درم مغز تخم خیار تخم خرفه هر واحد دو درم عصارهٔ غافث و افسنتین هر واحد یک درم سنبل‌الطیب مصطکی هر واحد نیم درم لک مغسول دو درم ماذریون سه درم ریوند دو درم زعفران یک درم اصل‌السوس سه درم بادیان یک‌نیم درم سفوف ساخته با جلاب و صاحب تب با سکنجبین بخورد و ایضاً آب کاسنی و عنب‌الثعلب و کاکنج و بادیان و گشنیز به خیارشنبر و سکنجبین و تمرهندی و ریوند و لک مغسول و زغفران نافع بود و شربت که از ماذریون و سرکه و شکر بسازند نیز نفع می‌کنند و این سفوف استسقای با حرارت را اگر اسهال نباشد نافع است به ماءالاصول با شیر شتر یا ماءالجبن بدهند عصارهٔ غافث و ریوند هر واحد پنج درم لک تخم کشوث هر واحد دو درم مغز تخم خیار تخم خرفه سقمونیا هر واحد یک درم شربتی یک مثقال و در ایام راحت از مسهل مغز تخم خربزه مغز تخم خیار مساوی گرفته پنج درم از آن سفوف سازند و بالای آن سکنجبین متخذ از تخم خربزه و خیار و تخم کرفس و کاسنی بنوشند و به آب انار طباشیر و عصارهٔ زرشک بدهند و پشک بز کهنه و سرگین گاؤ راعی و آرد جو و جاورس به سرکه طلا کنند و یا به آرد حلبه و آرد جو و جاورس و سرگین کبوتر صحرائی و علک‌البطم هر واحد سه درم پیه کهنه شش درم پیه و علک را گداخته ادویه بدان آمیخته ضماد کنند مجوسی گفته که هر گاه استسقا با حرارت بود و بول رنگین و تب و تشنگی باشد از استعمال اشیای

مسخنه از داخل و خارج باید حذر کرد و بر آب عنب‌الثعلب و آب کاکنج و آب قاقلی هر واحد پانزده درم لک مغسول یک درم ریوند چینی نیم درم زعفران دانگی مغز خیارشنبر پنج درم در عصارات مذکوره حل کرده صاف نموده دیگر ادویه باریک سائیده اضافه کرده چند روز بدهند و اگر در این جا تب نباشد ماءالجبن که به سکنجبین ساخته باشند روز اول نیم رطل با ده درم سکرالعسر لک مغسول و ریوند چینی هر کدام نیم درم پوست هلیلهٔ زرد یک‌نیم درم باریک سائیده بامداد بنوشند و هر روز دو اوقیه از ماءالجبن بیفزایند تا به یک رطل برسد و اگر احتمال کند روغن بیدانجیر یک درم اضافه کنند که فائده تمام دارد و ایضاً این معجون به ماءالجبن بدهند پوست هلیلهٔ زرد و هلیلهٔ سیاه پوست هلیلهٔ آمله هر واحد ده درم تمرهندی سی درم آلو بخارا عناب هر یک پنجاه عدد و همه را در ده رطل آب بپزند تا به ثلث آید صاف نموده مغز خیارشنبر یک رطل در آن مالیده صاف کرده فانیذ حرانی یک رطل نیم روغن بادام شیرین نیم رطل اضافه کرده بر آتش ملائم بجوشانند تا به قوام عسل آید از آتش فرود آرند و ریوند چینی و فقاح اذخر و عصارهٔ افسنتین و اسارون و مصطکی و عصارهٔ غافث و کماذریوس و نمک هندی و عود بلسان و حب آن هر کدام یک درم تخم کشوث و زرشک و تخم قطف و رب‌السوس هر کدام پنج درم قوه و سلیخه و بادیان هر کدام سه درم تربد سفید سی درم همه را کوفته بیخته با طبیخ معقود بسرشند شربتی سه درم با ماءالجبن و اگر در اسهال قوی‌تر خواهند بستانند ماذریون مدبر یک اوقیه و در یک رطل آب بپزند تا نصف بماند صاف نموده روغن بادام شیرین سه اوقیه داخل کرده به آتش ملائم بجوشانند تا آب سوخته روغن بماند اجزای معجون مذکور را به این روغن لت نموده معجون سازند و از یک نیم درم تا دو درم بخورند که اسهال آب جید کند اگر استسقا از سوءمزاج حار باشد و گاهی با این شیر شتر می‌نوشانند اگر تب نباشد و اگر صاحب استسقای حار را شیر شتر یک رطل یا کلکلانج چهار درم و روغن ماذریون یک درم بدهند نافع آید اگر تب نباشد و این سفوف نیز برای مادهٔ کائن از حرارت همراه ماءالجبن می‌دهند مغز تخم خیار مغز تخم خربزه تخم خرفه هر واحد دو درم گل سرخ چهار درم تخم کشوث سه درم عصارهٔ غافث فقاح اذخر زعفران سقمونیا هر واحد یک درم ریوند چینی یک نیم درم کوفته بیخته یک درم و نیم با هشت اوقیه تا ده اوقیه ماءالجبن بدهند این ضماد به عمل آرند صندل سرخ گل

سرخ فوفل صبر سرگین گاؤ مغاث شیاف ماميثا بابونه خطمی اکلیل‌الملک آرد جو بنفشۀ خشک هر واحد یک جـزو زعفران ربع جزو همه را باریک سائیده به آب عنب‌الثعلب و آب کاکنج و آب کاسنی و اندک موم و روغن گل آمیخته بر شکم و معده در حالت خلو آن از غذا ضماد نمایند و از اغذیۀ لحم دراج و کبک و بچۀ مرغ و تیهو معمول زیربـاج یا به آب لیمون یا طبیخ لبلاب و قطف و اسفاناخ و ملوکیه به روغن بادام و گشنیز تر و خشک به طـور اسـفیدباج و مطنجنات صالح است و سرکه و زیت معمول به شکر و روغن بادام و سرکه و نعناع و طرخون و اندکی از کرویا و کبر معمول به شکر و روغن بادام و سرکه و نعناع معمول به سرکه و لیمـون و نمـک چـون از آن انـدک بخورنـد در آن تطفیۀ حرارت و تفتیح سدد و جلای بلغم است و اما استسقائی که از قبل امراض حاده بود از آن خلاصی نبـود مگـر اندک و این سبب شدت حرارت تب و ضعف جگرست چه تب محتاج به تطفیه و تبرید بود و این ضعف کبد افزاید و کبد محتاج به اسخان است و این تب زیاده کند و لهذا بقراط گفته استسقا که از امراض حاده افتد ردی است شـیخ می‌فرماید واجب است که هر صاحب استسقا حتی‌الامکان از فصد اجتناب نماید مگر کسانی که استسقای ایشان بـه سبب احتباس خون باشد بهر آنکه فصد اعضای ایشان را از غذا منع کند و آن قلیل‌الغذااند به سـبب قلـت خـون در بدن و مع ذلک جگر ایشان را بارد کند پس فصد در اکثر احوال مضر بود و اگر ورم باشـد اول اعتنـا بـدان نماینـد و بدانکه روغن پسته و بادام در جمیع انواع استسقا نـافع اسـت و بداننـد کـه تریـاق و دواءالکـرم و کلکلانـج در آخـر استسقای بارد سخت سودمندست و اما در مسهلات دوائی که مضر کبد باشد داخل نبـود و اگـر بـدان اضـطرار بـود اصلاح آن باید کرد و تنقیه دفعةً هم نشاید بلکه به مرات کنند بهر آنکه آنچه دفعةً باشد قاتـل بـود و اقـل ضـرر آن تضعیف کبدست و صبر تنها جگر را سخت بد باشد باید که از کبد دور دارند مگر به ضرورتی یا به حیلۀ اصلاح و اما استسقای حار یا تابع ورم حار بود و یا تابع مزاج حار بلاورم که مضعف قوت مغیره باشد و سرخی قاروره بر این نو ع استسقا دلیل نتواند شد که گاهی رنگینی قاروره به سبب قلت بول می‌باشد بلکه در آن بر سایر دلایل اعتماد نمانیـد پس علاج کنند و باید که در این از هر دو سبب مذکور از ادویۀ حاره البتـه اجتنـاب نماینـد کـه آن در سـبب و در مرض بیفزاید بلکه در آن خطر عظیم بود واجب نیست که التفات نمایند به سوی قول کسی که گوید استسقا به جز

ادویهٔ حار صحت نمی‌یابد چه ما مشاهده کرده‌ایم و قبل ما تجربه نموده‌اند که ما و ایشان معالجهٔ اورام به علاج او و معالجهٔ مزاج حار به تبرید نمودند و اکثر شفا یافتند و زنی را دیدم که او را استسقا ضعیف نموده و علت عظیم شده بود آن زن به خودی خود و آرزوی خویش به خوردن انار چندان افراط کرد که ذکر او ناخوشنماست و به شد و اما غذا برای صاحبان استسقا باید که اندک و یک وقت باشد و اگر ممکن باشد نان گندم به سبب لزوجت و تسدید او ترک کنند و بر نان جو مبرز اقتصار نمایند واگر چاره نباشد نان تنوری خشکار نضیج مجفف دهند لیکن از گندم غیرعلکیه باشد و بعضی مردم آرد نخود در آن داخل می‌کنند و دسومت ایشان از مثل زیت اتفاق بود از اغذیهٔ آنها سرکه به زیت مبرز و مقوه موافق است و شوربای ماکیان نافع بود که آن جامع ادرار و اصلاح کبدست و طعامی که نصاری از زیتون و گزر و ثوم می‌سازند و باید که شوربا برای ایشان نخوداب و شوربای قنابر و خروس پیر و ماکیان باشد و خصوصاً به حشیش ماهودانه و لحومی که گاهی تناول نمایند لحوم طیور خشک مثل دراج و کبک و شفنین و فاخته و قنابر و قطا و غزال و جدی و ماهی کوچک مبرز ملطف و حریف مقطع است و نمک افعی سخت نافع است ولیکن گاهی تشنگی می‌افزاید و به قول ایشان مثل کرفس و چقندر و بقلهٔ یهودی و کاسنی و شاهتره و اندک سرمق و کرات و سراب و برگ کرویا و پودینه و ثوم و کبر و خردل است و همه حبوب ایشان را ضرر دارد و خاصهً برای اصحاب طبلی و اما لبوب پسته و فندق و بادام تلخ است و گاهی رخصت می‌دهند ایشان را در وقت به خرما و مویز و در فواکه رطب البته رخصت نیست الا انار شیرین و اما شراب صاحب استسقای حار از آن تعرض ننماید و صاحب استسقای حار از آن تعرض ننماید رقیق کهنه اندک نه بر نهار نه برطعام بلکه بعد زمانی که انحداد طعام از معده معلوم شود فقط

استسقای لحمی

و آن عبارت است از ترهل جمیع اعضا و چون مادهٔ آن در خلل لحم مستقر بود لهذا لحمی گویند و نزد اکثر سلیم‌ترین انواع استسقاست و کثیرالوقوع و به قول شیخ بعد اسبات مشترکهٔ مذکوره سبب مقدم در این فساد در هضم سوم که در عروق بدن است به سوی فجاجت و مائیت و بلغمیت بود و بدان سبب خون خام در بدن جمع شود

و به سبب رداءت خود بدن لصوق طبیعی ننماید و گاهی مقدم در این فساد در هضم دوم که در جگرست یـا هـضم اول که در معده است یا فساد چیزی که تناول نمایند و بلغمیت آن بود چـون هاضـمه و ماسـکه و ممیـزه در کبـد ضعیف شود و جاذبه در اعضای قوی و هاضمه در آنها ضعیف گردد این استسقا حادث شود و اکثر این سبب بـرودت در کبد به نفسه یا به مشارکت عضوی دیگر بود و اگرچه اورام و سدد مانع نفوذ غذا نباشد و عـروق بـدن کثیرالبـرد باشند و امراضی که آن را عارض شود و سدد که در آن از خوردن لزوجات و گل و مانند آن باشد و گاهی بـه سـبب تمکن برودت خارجی در اعضا از هوای بارد که اثر قوی نماید می‌باشد و گاهی به سبب حرارت غریب بدن و اخـلاط که در عروق است حادث شود و پس چون در منفذها و رگ‌ها سده افتد خلط صدیدی گداخته در نواحی گرده گـذر نیابد و آن ماده در جمیع بدن متفرق گردد و به اعضا ملتفق نشود و استسقای لحمی تولد کند واین اکثر دفعةً افتـد و اسهال گاهی در لحمی سخت نافع بود و به قول صاحب کامل استسقای لحمـی از تغییـر غـذا در جگـر بـه سـوی رطوبت بلغمی به سبب افراط برد و رطوبت بود که به سوی سایر اعضای بـدن نافـذ شـود و آن را بلغمـی گردانـد و حدوث این در کبد یا از ورم صلب جگر بود که مجاری او منضغط و مسدود سازد پس نفس از وصـول بـه سـوی آن منع گردد و مزاج آن بارد شود و یا به سبب ورم طحال بود که از تنقیهٔ بدن از مرهٔ سـودا ضـعیف گـردد و سـودا در جگر کثرت نماید و حرارت آن را منطفی سازد و یا از خروج خون مفرط به سبب جراحت یا خـون حـیض یـا خـون بواسیر بود که روح و حرارت غریزی را تحلیل کند و بدان سبب جگر ضعیف گردد و یا از احتباس خون حیض یا دم بواسیر پود چون حرارت غریزی کبد را محتقن و منطفی سازد و جگر بارد گردد و یا از برد مزاج معده بود چون غـذا از آن غیرمنهضم به سوی کبد نفوذ کند بر جگر احالهٔ او به سوی خون متعسر گردد و یا از اخلاط غلیظ بلغمی لـزج باشد که سدد در مجاری کبد حادث کند پس نفس از رسیدن به سوی جگر ممتنع گردد و مـزاج آن بـارد شـود و ایضاً خون بر حالت بخود به سوی سایر اعضا نافذ نگردد لیکن از آن آنچه دم مائی بود نفوذ کند و بدان سـبب اعـضا رطب شوند و اکثر این نوع استسقا از این سبب اعنی سده حادث شود و گاهی از ضعف معای صائم و عروق معـروف به جد اول حادث گردد و بیشتر عقب حمیات متطاوله به سبب نوشیدن آب بسیار و به سبب قلـت انهـضام غـذا در

معده و حدوث سدد حادث شود و ایضاً گاهی از قبل امراض حاده هنگام سخونت مزاج کبد حادث گردد پس قوت او منحل گردد و تولید خون آن را ممکن نبود و از این نوع از استسقای لحمی صاحب او خلاصی نیابد بهر آن که ممکن نیست استعمال اشیای مسخنه که آن مزید حمی است و نه مبرده که مزید استسقا بود بالجمله سبب کلی لحمی ضعف قوای جگرست و سردی مزاج او در اکثر و باشد که از گرمی جگر افتد زیرا که چون جگر ضعیف شود به سوی مزاج گرم یا سرد مبتلا گردد و غذا نیک هضم نیابد و هم‌چنان غیرمنهضم در جگر بماند و تغییر ناگرفته و خون ناشده در اعضا و خلل گوشت درآید و بدان سبب انتفاخ در جسم رو نماید و اسباب جزئیه ضعف و سردی جگر بسیارست چنانچه خروج خون به افراط و احتباس خون معتاد به نحوی که مسطور شد و شرب آب بسیار سرد خاصةً عقب حمام یا بعد خواب یا عقب حرکت بدنی یا نفسانی مفرط مثل غضب و غم و جزو آن و آفت عضو مشارک و مجاور چون ورم طحال و برد معده و این خطرناک‌ترست و برودت ریه از امتلای رطوبات لزجه در آن و ضعف گرده از جذب مائیت و حرارت جمیع بدن و مغص و پیچش امعا و درد پشت و آفت حجاب و علامت لحمی آن است که انتفاخ و ورم رخو در همه اعضای بدن بود و رنگ بدن سفید گردد و بلا اشراق چنانچه جسم میت را عارض شود و در آن اعضا و خصوصاً چهره به فربهی میل کند نه به لاغری و در اکثر اول پای ورم کند پس شکم و خصیه پس روی و دست و دیگر جایها و چون در هر موضع از بدن او انگشت غمز کنند فرو رود و یک لحظه هم‌چنان اثر غمز بماند پس آهسته آهسته به جای خود عود کند و هر قدر که غلظ و لزوجت در رطوبت محدث انتفاخ زیاده باشد اثر انغماز تا دیر بماند و در شکم و انتفاخ و تخصص و بیرون آمدن ناف که در شکم صاحب زقی و طبلی می‌باشد نبود و در اکثر امر تابع او ذرب و نرمی طبیعت به سفیدی بود و نبض او موجی عریض لین باشد و سفیدی بول و ترشی دهان و قلت عطش نیز از آثار اوست اما اگر با حرارت بود نشان آن هویدا باشد مثل شدت عطش و سرخی بول و تلخی دهان و مانند آن و گاهی از اعضا و خصوصاً از ساقین رطوبت مائی تقاطر کند و گفته‌اند که چون در چهرهٔ انسان یا بدن یا دست چپ او ترهل پدید آید و در مبدأ این عرض خارش در بینی او عارض شود و روز دوم یا سوم هلاک گردد و آنجا که این مرض به مشارکت اعضای دیگر افتد اول در آن عضو آفتی

و المی بوده باشد چنانچه احتباس خون بواسیر یا ترک فصد بر کثرت خون و سرفهٔ خشک دائم بر برودت ریه و نرمی طبع بر مشارکت ماساریقا و ضعف یا جراحت کلیه بر مشارت گرده و احتناق رحم یا حبس حیض بر مشارکت رحم و تب حاد یا حمیات طویل بر سوءمزاج گرم جمیع بدن و آلم دائم نواحی ناف بر مغص و پیچش و تنگی نفس و سرفه بر مشارکت حجاب گواهی بدهد بالجمله علامت مرض هر عضو مشارک در بحث آن عضو مفصل مسطورست خلل هر عضو که با این مرض دریافت گردد از مشارکت آن عضو خواهد بود علاج هر چه در علاج کلی اقسام استسقا و آنچه در علاج امراض کبد از سوء امزاج بارد از اشربه و معاجین و اضمدهٔ مسخنه و جزو آن مسطور شد به عمل آرند و جمیع قوانین که در سوءالقنیه مذکور شد مفید شناسند و پس از تعدیل و تسخین جگر جهت نشف و تجفیف رطوبت ادویهٔ ناشقه مثل سرگین گاؤ و پشک بز و سرگین کبوتر و بورهٔ ارمنی و کبریت و خاکستر چوب انگور و گل مغره و زنجبیل و عنب‌الثعلب و سرکه ضماد کنند و تدبیر تعریق و اندفان به کار برند و اگر حاجت تنقیه بینند بعد از نضج به منضج بلغم مسهل بلغم دهند و یا بنفشه عنب‌الثعلب اصل‌السوس تخم کشوث انیسون بیخ کاسنی بیخ بادیان گاؤزبان مویز منقی بادیان نیم کوفته جوشانیده گلقند مالیده صاف کرده بدهند و روز مسهل سنای مکی گل سرخ مغز فلوس ترنجبین شربت دینار روغن بادام افزایند و به جای آب عرق مکوه و کاسنی و روز دوم تبرید از عرق مکوه عرق کاسنی عرق گاؤزبان شربت بزوری دهند و یا منضج از پوست بیخ بادیان و بیخ کاسنی هر یک نه ماشه بیخ کرفس اذخر تخم کشوث انیسون قنطوریون دقیق هر یک چهار ماشه بسفائج قرطم عنب‌الثعلب اصل‌السوس مقشر هر یک هفت ماشه انجیر زرد پنج عدد و مویز منقی دو توله در عرقیات شب خیسانیده صبح جوشانیده با گلقند عسلی چهار توله بدهند و بعد هفت هشت روز حب ریوند یا حب بهرامی نه ماشه وقت شب با عرق مکوه نه توله و عسل سه توله داده صبح در مطبوخ مذکور سنای مکی توله ریوند خطائی یا چینی تربد موصوف هر یک نه ماشه زنجبیل چهار ماشه خیارشنبر ترنجبین هر یک هفت توله شربت دینار کبیر چهار توله روغن بادام پنج ماشه اضافه نموده مسهل دهند و وقت و به هر نخوداب مرغ نوشانند روز دیگر تبرید از دواءالکرکم کبیر یا دبیدالورد نه ماشه با ورق طلا پیچیده با مطبوخ اصل‌السوس پرسیاوشان بیخ کبر هر یک هفت ماشه قنطوریون

دقیق کمافیطوس کماذریوس انیسون اذخر هر یک سه ماشه در عرق جوانسه و مکوه جوشانیده شربت بزوری حار چهار توله داخل کرده خزف نه ماشه یا تودریین پاشیده دهند غذا پلاؤ و کباب کم روغن و بعد از سه چهار مسهل کلکلانج یا دواءالکرکم یا امروسیا با عرق افسنتین و اطلیه و اضمدهٔ محلله به کار برند و به ریاضیات نافع این مرض معرف و محلل مادهٔ ورم امر فرمایند و نافع‌ترین مسهلات درین نوع حب ریوندست و طبیخ نانخواه و انیسون نوشیدن به غایت مفید و گویند که تنقل به جوزالطیب نافع استقسای لحمی است بنابر تسخین کبد و تجفیف رطوبات فاسد موجب ترهل و دیگر ترکیب یونانیه و هندیه که مذکور گردد حسب حاجت استعمال نمایند اما اگر با حرارت بود به تدبیری که در علاج کلی و در علاج امراض کبد از سوءمزاج حار گذشت اول ازالهٔ حرارت نمایند و خوردن انار هم نافع است و بعد تسکین حرارت به علاج خاص استقسا که اسهال و ادرار و تعریق و تجفیف است متوجه شدند لکین از آنچه شدیدالتسخین بود احتراز لازم دانند و جهت اسهال صفرا مطبوخ هلیله و شربت ورد مکرر و شیر شتر با شکر و آب کاسنی و شربت بنفشه توان داد و اگر سرفه بود شربت زوفا مفید باشد و مداومت بر شربت بزروی و آب عنب‌الثعلب مطبوخ نافع است و بهتر آن است که اول ازالهٔ سبب سابق کنند که کنایت از اسباب جزئیه مذکوره است و بعد معالجهٔ سبب واصل نمایند که عبارت از برودت و ضعف جگرست و تدبیر اسباب سابقه چنآن است که اگر ضعف و برودت معده سبب بود اول قی کنانند و گلقند و انیسون خورانند و جهت اسهال حب اصطمخیقون دهند و بهر تعدیل دواءالکرکم و اگر از برآمدن خون کثیر بود اشربه و اغذیهٔ مولد خون مثل شربت میبه و زرده تخم‌مرغ و گوشت تناول کنند و اگر از کثرت خون در بدن بود خون کم نمایند و در این جا شربت زرشک و لیمون و تمرهندی و آب انار مفید بوده و اگر از یا ضعف طحال بود تنقیهٔ سودا نمایند و تقویت سپرز کنند بدانچه در علاج ورم و ضعف طحال مذکور گردد و اگر از سردی ریه باشد شربت زوفا دو گلقند دهند و اگر مشارکت ماساریقا سبب باشد شربت بزوری و آب انار دهند و مقویات جگر استعمال کنند و اگر به مشارکت گرده بود از جهت ضعف یا جراحت او علاجش به حسب سبب ارتعاش اخذ کنند و اگر به مشارکت رحم به سبب اختناق یا حبس حیض باشد علاجش از مبحث آن روشن گردد و اگر از جهت سوءمزاج گرم جمیع بدن افتد علاج تب

نمایند و این اخذ کنند و این ردیست و اگر به سبب مغض و پیچش بود اول فکر مغض و زحیر کنند بعده تدبیر استسقا و اگر تابع درد پشت بود علاج وجع‌الظهر نمایند و اگر از جهت حجاب بود معالجه حجاب نمایند و شربت بزوری که در آن بنفشه و زوفا و پرسیاوشان داخل بود بنوشند و باقی تدابیر عند ترکیب اسباب و تقاضای حال بر رأی طبیب است و علاج هر یک از این اسباب در موضع خویش مفصل مذکورست و تدبیر سبب واصله پیشتر مسطور شد و جهت تغذیه گوشت مرغ یا بز جوان که با نخود پخته باشد یا قنق سماق اختیار نمایند و گویند که دفع ماده این علت را به سه وجه باید کرد اول آنکه از آب و اشیای آشامیدنی و نان و طعام و میوه‌های رطبه حتی‌الامکان مریض را بازدارند تا به گرسنگی و تشنگی مدد ماده منقطع گردد و خیلی به تحلیل رود و چون از شدت جوع و عطش بی‌طاقت شود و جهت حفظ قوت به غذا دادن حاجت آید قدری قلیل پلاؤ مرغ خشک که از دخن باشد نه از برنج سرود دهند باز تا تشنه نشود و یا قدری کباب از طیور مثل گنجشک و لوه و تیته و غیره بی‌نمک با عسل و یا پلاؤ دخن که گل کبر و روغن دنبه تازه در آن باشد و اگر نباشد عوض آن روغن گاؤ کنند و یا نان خشکار با کباب و یا شوربای طیور مذکوره و یا به عسل و یا دخن فقط به عسل و یا به بقله مکوه و هیچ غذای غلیظ و لزج نباید داد و ترشی‌ها هم بی‌ضرورت ندهند و عوض آب عرق مکوه یا کاسنی یا بادیان و یاکوبدار و امثال آن مناسب مزاج دهند بلکه آب دست و وضو نیز از عرقیات مذکوره کنند و در طبیخ دوا هم استعمال نمایند دوم آن که به قی و مسهل و حقنه و شیاف ماده را کم سازند به دفعات و مسهلی قوی هم نباید داد تا قوت برجا ماند و بعد از آن جهت تحلیل معاجین و اطلیهٔ محلله به کار برند و بعد به شدن تا یک ماه بلکه دو ماه رشته پرهیز به دست دارند تا باز عود نکند والا ازالهٔ آن محال است سوم آن که بعد از تنقیه مابقی مواد را خشک نمایند به عرق آوردن در حمام گرم بی‌آب و یا بخورات تا عرق آید و باید که از پنبهٔ کهنه و یا ریسمانی که از وی ریسیده باشند پاک کنند تا بسیار آید و یا جلوس در آفتاب و ریاضات معتدله و سواری کشتی و مشی بر زمین ریگ‌زار و تمرغ و اندفان در ریگ گرم و غسل به آب معدنی شبی و کبریتی و آب دریای شور و اگر انتقال به شهری نماید که هوای آن گرم باشد بسیار مفید بود ذکر بعض ادویهٔ یونانیه مفید استسقای لحمی خوردن عودالبخور هر روز یک مثقال و ضماد

نخود سیاه مجرب سویدی است و جوزبوا و شکوفه حندقوقی و بسباسه و ضماد نخود سرخ و حضض هر واحد نافع نوشته و کذا خبث‌الحدید و آب آن در لحمی مفیدست و اگر با کثرت برودت باشد دارچینی مصطکی ریوند چینی دارفلفل فلفل سیاه هریک سه ماشه زنجبیل برنگ کابلی هر یک شش ماشه کوفته و در آب جوشانیده گلقند دو توله مالیده بنوشند و یا از برنگ کابلی و زنجبیل به وزن مذکور و ریوند چینی دو ماشه فلفل سیاه یک ماشه سفوف ساخته بدهند و بالایش دارچینی و مصطکی و دارفلفل به دستور جوشانیده بنوشانند و یا کاسنی بیخ کاسنی هر یک نه ماشه بادیان بیخ بادیان هر یک شش ماشه مویز منقی هفت دانه سنبل‌الطیب تخم کرفس برنگ کابلی هر یک سه ماشه جوشانیده شربت بزوری دو توله انداخته بنوشند بعد از آنکه ریوند چینی سه ماشه فلفل سیاه چهار سرخ باریک سوده بخورند که مجرب است و ایضاً عنب‌الثعلب پرسیاوشان فوه‌الصبغ تخم کشوت مویز منقی جوشانیده گلقند داخل کرده بنوشند و یا بهر بلغم غلیظ عنب‌الثعلب شش ماشه مویز منقی ده دانه انجیر زرد سه دانه پرسیاوشان چهار ماشه گل غافث سه ماشه اصل‌السوس چهار ماشه جوشانیده با گلقند بدهند و اگر رفع قبض منظور باشد روز دوم یا سوم سنای مکی نه ماشه برای تلیین شکم افزایند و یا عنب‌الثعلب گل سرخ هر یک شش ماشه بادیان پرسیاوشان هریک چهار ماشه مویز منقی ده دانه جوشانیده گلقند سه توله داخل کرده دهند و اگر خواهند تخم کاسنی شش ماشه افزایند باز سنای مکی نه ماشه افزوده بعده سنا موقوف کنند و غذا شله و به جای آب عرق مکوه بدهند و یا جوارش شهریاران توله خورده بالایش عرق بادیان عرق چهل گیاه هر یک هفت توله عرق کاسنی پنج توله گلقند سه توله شربت دینار سه توله بنوشند و اگر سرفه باشد لعوق سپستان عوض گلقند داخل کنند و یا معجون دبیدالورد شش ماشه خورده بالایش شیر شتر پنج دام شهد هفت ماشه حل کرده بنوشند نیم گرم و یا دواءالکرکم شش ماشه با عرق بادیان بخورند و خاکستر سرگین بز کوهی و خاکستر پاچک دشتی و آرد حلبه و ریوند چینی هر یک شش ماشه بورهٔ ارمنی دو توله زیره سیاه دو توله و نیم سائیده به سرکه کهنه ضماد نمایند که مجرب است و اگر نوشداروی ساده همراه عرقیات بخورند و سعد کوفی بورهٔ ارمنی پشک آهو خاکستر چوب انگور هر یک چهار ماشه سوده به آب عنب‌الثعلب تازه ضماد بر دست و پا نمایند برای ضعف کبد و ورم اطراف مفیدست و

اگر با ورم تمام شکم و نزله باشد کلکلانج همراه عرق مکوه و همراه طبیخ عنب‌الثعلب اصل‌السوس و نبات دهند بعده اگر از استعمال دوای حار بیهوشی و بی‌قراری شود طبیخ بادیان اصل‌السوس عنب‌الثعلب گاؤزبان شکاعی پرسیاوشان اسطوخودوس جوشانیده گلقند داخل کرده دهند و اگر با عسر نفس و نزله باشد زوفای خشک سه ماشه اصل‌السوس خطمی هر یک چهار ماشه مویز منقی ده دانه جوشانیده شکر سرخ توله داخل کرده بنوشند و اگر در شب نفخ ماند زراوند طویل سه ماشه افزایند و همراه جوارش کمونی شش ماشه دهند اگر ضیق‌النفس به دستور ماند عنب‌الثعلب بیخ کبر هر یک چهار ماشه گلقند دو توله عوض زوفا خشک و شکر سرخ در نسخهٔ سابق کنند دوم روز سنای مکی نه ماشه افزایند بعده منضج پرسیاوشان بادیان بیخ کبر گل سرخ هریک چهارماشه بیخ بادیان بیخ گل کاسنی عنب‌الثعلب تخم کاسنی هریک شش ماشه جوشانیده گلقند سه توله داخل کرده و سه روز دهند بعده نضج از قاروره دریافته تربد سفید چهارماشه زنجبیل یک ماشه عصارهٔ ریوند چهار سرخ و دیگر اجزای مسهله افزایند و اگر در سن پیری بعد آمدن خون بسیار از بواسیر و نوشیدن شیر شتر بر پاها و چهره تهبج دائمی باقی باشد بادیان مصطکی پودینه خشک هریک چهار ماشه الایچی خرد سه ماشه جوشانیده گلقند دو توله دهند روز دوم عود صلیب باشه روز سوم سنبل‌الطیب دو ماشه مویز منقی هفت دانه افزایند و به جای آب عرق مکوه و غذا کم یک وقت پلاؤ بعده چون ورم کم شود الایچی خرد سه ماشه نعناع خشک اذخر مکی بیخ بادیان هریک چهارماشه جوشانیده با گلقند دهند باز گاؤزبان افزایند و اگر اشتها زیاده باشد غذا از یک پاؤ زیاده نباید خورد و مویز منقی هم بخورند باز دواءالکرکم خورده بالایش شیرهٔ عنب‌الثعلب شیرهٔ بادیان نبات بنوشند و اگر از دواءالکرکم چند دست به لینت اجابت شود تخم ریحان چهار ماشه به عرق عنب‌الثعلب چهار توله پخته شیرهٔ عنب‌الثعلب چهار ماشه نبات دو توله داخل کرده بنوشند و در خوردن معجون تأخیر کنند باز خارخسک تخم خربزه کوفته هر یک شش ماشه به عرق عنب‌الثعلب ده توله جوشانیده تخم ریحان نبات داخل کرده بدهند باز تخم شربتی چهار ماشه پاشیده بدهند باز چون اسهال موقوف و ورم پاها کم شود و ورم چهره باقی ماند قرص گل صغیر چهارماشه کوفته در نوشداروی ساده سرشته بخورند و عنب‌الثعلب چهارماشه تخم کاسنی کوفته شش ماشه بادیان چهارماشه جوشانیده نبات یک

توله دهند اگر از این لینت طبع موقوف گردد دواءالمسک حار شش ماشه خورده شیرهٔ کاسنی شیرهٔ عنب‌الثعلب هر یک شش ماشه نبات یک توله بدهند و شام همراه دواءالکرکم دهند اگر باز لینت طبع شود شیرهٔ زیرهٔ سفید سه ماشه افزایند باز دواءالکرکم خورده تخم کاسنی چهارماشه مویز منقی ده دانه عنب‌الثعلب چهارماشه جوشانیده نبات یک توله دهند اگر باز چند نوبت اجابت گردد چهار تخم نه ماشه به عرق عنب‌الثعلب نیم پاؤ پخته شیرهٔ عنب‌الثعلب شیرهٔ حب‌الآس شیرهٔ بادیان هر یک چهار ماشه نبات یک توله داخل کرده دهند باز چون طبع به اعتدال آید دواءالکرکم دهند غرض آنکه اگر از دواءالکرکم لینت طبع شود اصلاح آن به قابضات خفیفه و مقویات جگر نموده باز استعمال آن کنند تا تقویت کلی به جگر حاصل شود و اگر با بول غسالی باشد عنب‌الثعلب تخم کاسنی تخم خربزه خیارین کوفته هر یک شش ماشه تخم کشوت اذخر مکی گل سرخ هر یک چهار ماشه به عرق شاهتره پاؤ آثار جوشانیده گلقند دو توله بدهند و بر جگر روغن بابونه بمالند غذا آب گوشت باز بادیان چهار ماشه بیخ بادیان شش ماشه پرسیاوشان چهار ماشه عوض تخم خربزه و خیارین و کشوث و گل سرخ و عرق نمایند باز گل خطمی سه ماشه گل بنفشه چهار ماشه در نسخهٔ اول عوض تخم خربزه و کشوث و تخم کاسنی و عرق کنند بعده مسهل از بادیان چهارماشه بیخ بادیان تخم کاسنی عنب‌الثعلب هر یک شش ماشه پرسیاوشان اذخر مکی هر یک چهارماشه سنای مکی نه ماشه گل سرخ چهار ماشه گلقند سه توله فلوس خیارشنبر شش توله ترنجبین چهار توله روغن گاؤ شش ماشه دهند و بعد مسهل باز منضج از عنب‌الثعلب خبازی هر یک چهار ماشه مویزمنقی ده دانه خیارین کوفته شش ماشه جوشانیده شربت بزوری دو توله داخل کرده دهند غذا شله و به جای آب عرق عنب‌الثعلب همه ادویه مقوی کبدست و مخرج مادهٔ رطوبی و اگر ورم پاها و سینه و معده از غلبهٔ بلغم و صفرا باشد اول منضج داده بعده مسهل از تخم خربزه تخم کاسنی پوست بیخ کاسنی گل سرخ هر یک شش ماشه اصل‌السوس ریوند چینی تربد سفید هر یک چهارماشه جوشانیده گلقند دو توله فلوس خیارشنبر شش توله ترنجبین چهار توله روغن گاؤ چهار ماشه سه مسهل داده قرص گل صغیر چهار ماشه سوده به گلقند یک توله سرشته همراه عنب‌الثعلب شش ماشه گل سرخ پرسیاوشان هر یک چهار ماشه جوشانیده نبات داخل کرده دهند و اگر با ثقل جانب کبد از بلغم رطوبتی باشد

عنب‌الثعلب تخم کاسنی شاهتره خارخسک هر یک شش ماشه لک مغسول چهار ماشه جوشانیده نبات داخل کرده باز گلقند یک توله سکنجبین ساده یک توله سرشته افزایند و اگر با کثرت مواد رطوبی در معده و کبد و حمای بلغمی و اسهال بود و ضعف مانع مسهل باشد به این ادویه مفتح مدر ماده مقوی معده و کبد علاج باید کرد اگر بر مزاج گرمی نباشد و بلغم غالب بود شکاعی باداورد تخم کشوث پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی عنب‌الثعلب بادیان پرسیاوشان شب در آب گرم یا عرق مکوه یا آب مکوه تازه و آب کاسنی تازه تر کرده صبح مالیده صاف کرده شربت بزوری خاکشی بارتنگ پاشیده بنوشند و اگر منظور تلیین و اخراج مواد باشد مویز منقی گل خطمی گلقند بیفزایند و هرگاه بر مزاج بود مستولی نبود و طبع نرم بود پوست بیخ کاسنی پوست بیخ بادیان گل سرخ تخم خربزه خیارین کوفته زرشک الایچی کلان خارخسک کوفته عنب‌الثعلب اصل‌السوس اذخر مکی کرویا انیسون پودینه در عرق بادیان عرق مکوه شب تر کرده صبح جوشانیده صاف نموده شربت بزوری بارتنگ تخم ریحان پاشیده بنوشند که ماده را به ادرار برآورد و قبض صالح نماید و هر گاه بر مزاج برودت از بلغم غالب و اسهال نیز باشد مصطکی پوست بیخ بادیان بیخ کاسنی تخم کرفس گل سرخ کرویا تخم خربزه در عرق کاسنی عرق عنب‌الثعلب جوشانیده صاف نموده شربت بزوری داخل کرده بارتنگ تخم ریحان پاشیده دهند و اگر بعد تخمه ورم در محل کبد و تهبج چهره و ورم پایها بسیار باشد پوست بیخ کاسنی اصل‌السوس مویز منقی جوشانیده گلقند داخل کرده بنوشند بعد از دو سه روزعنب‌الثعلب پرسیاوشان گل سرخ تخم خربزه کوفته گل بنفشه عوض پوست بیخ کاسنی داخل کرده خیسانیده و شربت دینار افزوده بدهند و اگر از شربت دینار گرمی بر مزاج ظاهر گردد موقوف کنند و غذا آب گوشت با نان تنکی و به جای آب طبیخ بادیان دهند و ضماد مکوه پشک بز سوخته فلوس خیارشنبر بر پایها نمایند و پانزده بیست روز همین استعمال نمایند و اگر با نفث‌الدم و سرفه باشد تخم خطمی خبازی بهدانه اصل‌السوس نبات سفید در عرق بارتنگ جوش داده صاف کرده بارتنگ پاشیده بنوشند و اول صمغ عربی کتیرا مصطکی بخورند روز دیگر اگر خون یکبارگی بسیار آید بعده بلغم سرخی‌آمیز برآید و احساس روانگی خون از طرف معده و طحال و حوالی آن به سوی حلق معلوم گردد از قرصی که برای استسقا و نفث‌الدم نافع است دو سه ادویه یعنی ریوند چینی

لک مغسول در سر دارد اضافه کنند بعده شیرهٔ پوست بیخ انجبار افزایند و مغز فلوس عنب‌الثعلب خشک در آب

ساییده بر ورم ضماد کنند و اگر در تب خریفی بعد سه مسهل ظهور نماید و اسهال عارض گردد اول بارتنگ عرق

مکوه بعده تخم مویز بریان طباشیر گشنیز خشک هلیلهٔ سیاه بریان سفوف ساخته بالایش نقوع خفیف یا طبیخ

خفیف از عنب‌الثعلب پوست بیخ کاسنی و غیره شربت بزوری بدهند و اگر با ورم تمام شکم و صلابت باشد برنگ

کابلی چهار ماشه عنب‌الثعلب بیخ کبر گل سرخ تخم کشوث پرسیاوشان تخم خربزه و عنب‌الثعلب جوشانیده گلقند

داخل کرده بنوشند و عنب‌الثعلب گیرد بر شکم و پاها ضماد کنند بعده سنای مکی نه ماشه افزایند غذا شوربا به

جای آب عرق عنب‌الثعلب دوم روز دواءالمسک معتدل خورده عنب‌الثعلب ریوند چینی گل سرخ جوشانیده شربت

بنفشه باز گلقند به جای شربت کنند پس اگر ورم از جانب طحال کم شود و جانب کبد که موضع مرض است باقی

ماند قرص گل صغیر سوده به کلکلانج بزوری سرشته همراه عنب‌الثعلب بیخ کبر پرسیاوشان خیارین جوشانیده با

گلقند دهند اگر اسهال شود و در صلابت و ورم تخفیف گردد عنب‌الثعلب گل سرخ گاؤزبان سنبل‌الطیب بیخ کبر

ریوند چینی کاسنی جوشانیده گلقند بدهند کاسنی برای خفقان که از ادویهٔ مسهله پیدا می‌شود و از برای ادرار

ماده و بهر اصلاح ادویهٔ حاره مثل سنبل‌الطیب و غیره می‌دهند و اگر افتادن بر پهلو دشوار بود قرص گل صغیر

سوده به گلقند سرشته با ریوند چینی اصل‌السوس گاؤزبان عنب‌الثعلب جوشانیده نبات داخل کرده دهند بعده برای

تقویت دواءالمسک بارد بخورند و گاؤزبان گل گاؤزبان عنب‌الثعلب جوشانیده نبات بدهند دواءالمسک هرچند

باردست چون ماده باقی نبود و لقا حاصل شده باشد مضائقه ندارد و اگر به سبب ضعف از مسهلات خفقان عارض

شود هلیلهٔ مربی با عرق شاهتره دهند باز گاؤزبان زرنباد گل سرخ جوشانیده نبات داخل کرده دهند و اگر در پیرانه

سال مرض مستحکم باشد بعد تنقیه به طبیخات معموله این حب روناس مسهل همراه عرق بادیان و عنب‌الثعلب

هریک پنج توله بدهند روناس یعنی مجیهه گل سرخ گل نیلوفر انیسون لک مغسول عصاره غافث پوست هلیلهٔه زرد

افسنتین ریوند چینی صبر زرد هر یک سه ماشه تربد دو ماشه زنجبیل یک کوفته بیخته حب سازند و گاهی این

حب با شیرشتر می‌دهند بدین طور که اول روز از این حب چهار ماشه همراه شیر شتر چهار دام داده هر روز شیر

دو دام افزوده تا شانزده نهایت بیست دام به قدر قوت هضم و مزاج مریض می‌افزایند و باز می‌کاهند و غذای روز همان صرف شیر و غذای شب شله دو سه دام و نهجی که در ابتدا شیر می‌افزایند به تدریج غذا می‌کاهند و در انتها شیرمی‌کاهند و غذا می‌افزایند و به قدر اشتهای معمولی می‌رسانند مگر از تخمه و اسهال حذر کنند پس اولی آن است که شکم سیر هرگز نخورند و مادام که شیر بنوشند اصلاً نان نخورند و حب روناس که مسهل نیست و مقوی جگر باردست اینست سنبل‌الطیب مصطکی زعفران هریک سه ماشه اذخر مکی اسارون تخم کشوث گل سرخ روناس لک مغسول حب بلسان عود بلسان هر واحد چهار ماشه قرنفل قاقلهٔ صغار هر یک دو ماشه کوفته بیخته حب بندند و اگر خواهند باشند سه وزن معجون سازند و اگر در سن دوازده سالگی ورم همه شکم از هشت ماه و عدم انتفاخ ازخوردن کشته‌ها و با سرفهٔ شدید باشد اول شیرهٔ عنب‌الثعلب شیرهٔ اصل‌السوس در عرق مکوه برآورده شربت بنفشه خاکشی داخل کرده دهند و مکوهٔ خشک مغز فلوس اکلیل‌الملک در آب مکوه ساییده نیم گرم ضماد نمایند باز مکوه گل سرخ اصل‌السوس خطمی خبازی خارخسک بیخ کاسنی در عرق مکوه شب تر نموده صبح مالیده صاف کرده شربت بزوری خاکشی اضافه کرده بدهند بعده به رعایت شدت سرفه گل گاؤزبان پرسیاوشان اضافه کنند و نزله‌بند معروف نهند بعده ضماد زعفران صبر هر یک نیم درم افسنتین سنبل‌الطیب هر یک درم باشد نیم گرم نمایند و نسخهٔ شربت بزوری تیار کنانند اگر از این ضماد گرمی شود و اسهال بسیار آید لعاب بهدانهٔ بریان در عرق مکوه و گلاب برآورده رب به بارتنگ داخل کرده دهند وآب که در آن بارتنگ جوش داده باشند بدهند و وقت شام گلاب عرق کیورهٔ آب مکوهٔ سبز مروق شربت بزوری بارتنگ داخل کرده دهند بعد کمی اسهال اگر در شکم پیدا شود معجون کمونی با عرق بادیان بخورانند و از نمک و سبوس گندم تکمید کنند بعده معجون کمونی در کیوره جوش داده بارتنگ تخم ریحان داخل کرده بخورند باز معجون کمونی خورانیده بارتنگ نبات در عرق کیوره عرق اصل‌السوس خانه‌ساز عرق پودینه یک دو جوش داده به طریق قهوه کم‌کم جوشانند و اگرسرفه شدت کند پرسیاوشان اضافه کنند و برای ضماد اول زیره در عرق بادیان سائیده و باز مکوهٔ خشک اضافه کرده باز مکوهٔ سبز در عرق بادیان ساییده باز زیرهٔ سیاه عنب‌الثعلب بابونه به آب مکوهٔ سبز ساییده استعمال نمایند بعده چند روز پی هم

به دوار ضماد کنند باز معجون کمونی خورده بارتنگ در عرق اصل‌السوس و آب مکوه مروق یک جوش داده شربت مرکب داخل کرده بنوشند بعده اگر مزاج متحمل نبیند شیر شتر به وزن سه فلوس با نبات بدهند و وقت شام اگر سرفه بسیار شود کمونی اول بخورند بالایش اصل‌السوس پرسیاوشان در عرقیات جوش داده بارتنگ داخل کرده یک جوش دیگر داده شربت مرکب داخل کرده بنوشند و بعد چند روز کمونی دور کرده شود هر گاه شیر تا دوازده فلوس رسد سه چهار روز بر آن توقف نمایند و اگر در این ضمن به سبب ناگواریدن طعام قی شود گلقند بر شیر افزایند و اگر درد معلوم شود کمونی بر شیر اضافه کنند و برای سرفه حبوب سال معمولی و ایضاً دبیدالورد و دواءالمسک بارد علویخانی تیار کنند و هردو لعوق معمول جهت اخراج بلغم غلیظ هم مرتب سازند و گاه گاه بادیان بخورانند و ضماد تألیف اکمل‌خان برای علی نقی‌خان به عمل آرند بعده چون شیر شتر تا چهارده فلوس برسد بر آن اکتفا نمایند و کمونی را دور کنند و نسخهٔ شربت مرکب اینست بادیان تخم کشوث زیرهٔ سیاه بارتنگ پودینه خشک انیسون تخم کرفس هریک دو توله شب در آب تر نموده صبح جوشانیده صاف کرده با یک آثار شکر به قوام آرند و اگر بعد تخمه اسهال و پیچش با سقوط اشتها از سه ماه و از سدهٔ کبد باشد زرشک لک مغسول قصب‌الزریره گل سرخ هر واحد یک ماشه سفوف نموده بخورند بالایش تخم کاسنی عنب‌الثعلب هر یک شش ماشه شکاعی بادآورد هر یک چهار ماشه به عرق عنب‌الثعلب ده دام جوشانیده نبات توله داخل کرده بنوشند دوم روز گلقند دو توله به جای نبات افزایند سوم روز سنای مکی نه ماشه زیاده کنند باز سنا موقوف کنند تا قوت زائل نشود چه در استسقا اسهال کثیر ردی است به ذبول می‌انجامد لهذا گفته‌اند که اسهال در این مرض بر وفق باید گردد و اگر با ورم گلو باشد انجیر زرد دو دانه بادیان پرسیاوشان هر یک چهار ماشه بیخ بادیان عنب‌الثعلب هر یک شش ماشه مویز منقی ده دانه جوشانیده گلقند سه توله دهند غذا شله کهچری موکهه روزانه و به جهت شام آب گوشت دراج و تیهو روز دوم باداورد سه ماشه افزایند بعده گل بنفشه شش ماشه اضافه کنند بعد دو سه روز معجون کلکلانج شش ماشه همراه عرق مکوه ده دام دهند و به جهت ورم گلو غرغره به آب گشنیز سیزده توله سکنجبین دو توله کنند و اگر طفل دو سه ساله از یک ماه دو سه اسهال و سرفه باشد عنب‌الثعلب پرسیاوشان بادیان هریک سه ماشه مویز منقی

پنج دانه تخم کاسنی کوفته دو ماشه بیخ سوسن زوفای خشک هر واحد یک ماشه گل بنفشه اصل‌السوس هریک دو ماشه درعرق عنب‌الثعلب تر کرده صبح جوش داده گلقند یک توله مالیده صاف کرده دهند بعده به جای گلقند شربت دینار غذا آب یخنی و گاهی دو دانهٔ انجیر دهند یا چهار پنج دانه مویز منقی و طعام دیگر هرگز ندهند و به جای آب عرق مکوه بعده به جای تخم کاسنی تخم خیارین چار ماشه به رعایت سرفه کنند و بدانند که در استسقا اگر حاجت تلیین شود بر وفق نمایند و ادویهٔ حاره و خصوص در زقی بسیار نباید داد چه گاهی در استسقا از حرارت ادویهٔ حاره ضرر می‌شود چنانچه یکی مستسقی را حرارت زیاده شد و سه روز خواب نیاید و هذیان به درجهٔ کمال بود ارتعاش در دست و پا گردید چون آب کاسنی سبز مروق و آب عنب‌الثعلب تازه شیرهٔ زرشک سکنجبین بزوری دادند هذیان برطرف شد و خواب هم آمد و تخفیف یافت پس لازم است که در اول علاج احتیاط از دوای حار نمایند در بعضی نسخه کاسنی و خیارین کوفته داخل کرده باشند بالجمله آنچه ترتیب در علاج کلی در قول قرشی و سدید مسطور شد به همان نسق می‌کرده باشند و بعد تخفیف در ورم به شام آب یخنی و صبح کهچری موکهه از یک درم شروع کنند و اگر مرد پیرانه سال بیمار سه ماه باشد و پیش از یک ماه گاه گاه تب و سرفه و ورم با عطش از سده بود باید که اول تفتیح سدد باید کرد از ماءالاصول عنب‌الثعلب بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی هر یک شش ماشه بادیان چهار ماشه زوفای خشک سه ماشه گل غافث بیخ کبر قنطوریون دقیق اصل‌السوس پرسیاوشان سلیخه هر یک چهار ماشه جوشانیده گلقند سه توله داخل کرده و اگر بعد تخمه و تدبیر تجوید هضم عوارض ضعف جگر و ورم همهٔ بدن ظاهر گردد منضج اصل‌السوس پرسیاوشان عنب‌الثعلب هر یک چهار ماشه مویز منقی ده دانه جوشانیده نبات توله خاکشی داخل کرده دهند روز دوم گلقند دو توله روز سوم بادیان چهار ماشه افزایند باز اسطوخودوس گل سرخ هر یک چهار ماشه عوض اصل‌السوس بعده تخم خطمی چهار ماشه سنای مکی نه ماشه در طبیخ و فلوس خیارشنبر شش توله شکرسرخ سه توله روغن بادام داخل کرده مسهل دهند و در دوم مسهل حب ایارج وقت چهارگهری شب باقی مانده داده صبح بدهند مسهل مغز فلوس به دستور دهند بعد مسهل تعدیل مزاج به دستور نموده و از ادویه مسطوره منضج داده اگر حاجت مسهل سوم نباشد مسهل خفیف نافع جگر و معده و

احشا از معجون کلکلانج شش ماشه همراه شربت دینار چهار توله و عرق مکوه شش توله نمایند و اگر با عسر نفس و ضیق و ورم احشا باشد منضج عنب‌الثعلب تخم کشوث به صره بسته اصل‌السوس خطمی پرسیاوشان هر یک چهار ماشه مویز منقی ده دانه بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی هریک شش ماشه جوشانیده گلقند سه توله داخل کرده دهند بعد چهارم روز فلوس خیارشنبر شش توله شربت دینار چهار توله روغن بادام افزایند غذا دو پر و شام آب یخنی و اگر روز دوم از مسهل نیز اسهال شود در مسهل دوم توقف کنند که لینت طبع بسیار دفعةً در استسقا مخطور و ممنوع است از نسخهٔ منضج اول عوض گل سرخ پرسیاوشان چهارماشه که مدرست داخل کنند بعد اصلاح طبیعت مسهل دوم از عنب‌الثعلب گاؤزبان بیخ بادیان بیخ کاسنی تخم کشوث به صره بسته بیخ کبر اذخر هر یک شش ماشه مویز منقی ده دانه انجیر زرد چهار عدد بادیان چهار ماشه تربد سفید یک توله سنای مکی یک توله ریوند چینی شش ماشه جوشانیده گلقند چهار توله فلوس خیارشنبر شش توله افزوده بدهند روز دوم تبرید شیرهٔ تخم کشوث سه ماشه در عرق بادیان و مکوه و گاؤزبان هر یک چهار توله برآورده گلقند شربت بزوری هر یک یک و نیم توله داده باز منضج کامل به اجزای کثیر دهند بعده مسهل سوم پس چهارم داده تبرید وتسکین نموده شیرهٔ تخم کشوت سه ماشه عرقیات ده توله شیرهٔ بادیان چهار ماشه شربت بزوری دو توله دهند روز دوم کلکلانج شش ماشه افزایند باز بعد سه چهار روز تسکین طبیعت نموده کلکلانج شش ماشه همراه شیر شتر نه دام شهد خالص یک ونیم توله تجویز نمایند و اگر با سوداویت باشد عنب‌الثعلب گاؤزبان هر یک شش ماشه چوب چینی سه ماشه بیخ بادیان شش ماشه ریوند سه ماشه شب در آب گرم خیسانیده صبح جوش داده گلقند دو توله داخل کرده بنوشند و عنب‌الثعلب گیرو صبر زرد اکلیل‌الملک نمک هندی چوب انگور سوخته برابر در آب مکوه ضماد نمایند بعده اگر هفت هشت نوبت مثل آب رقیق اجابت شود آب مکوه آب بارتنگ شربت بزوری دهند و اگر با لینت طبیعت باشد شیرهٔ بادیان بریان شیرهٔ زیرهٔ سیاه بریان هر یک چهار ماشه نبات یک توله بدهند باز شیرهٔ عنب‌الثعلب شیرهٔ اصل‌السوس شیرهٔ بیخ کبر هر یک چهار ماشه گلقند دو توله تخم ریحان چهار ماشه بعد از آن عنب‌الثعلب پرسیاوشان بادیان اصل‌السوس تخم کرفس هر یک چهار ماشه انجیر زرد سه دانه جوشانیده شربت دینار دو توله

داخل کرده دهند و گاهی در این مرض قرص گل صغیر چهار ماشه سوده به کلکلانج بـزوری شـش ماشـه سرشـته همراه عنب‌الثعلب بادیان اصل السوس هر یک چهار ماشه مویزمنقی ده دانـه زوفـای خـشک سـه ماشـه جوشـانیده گلقند دو توله داخل کرده می‌دهند و باز شکاعی پر سیاوشان هر یک چهار ماشه می‌افزایند بعده قـرص ریونـد سـه ماشه قرص زرشک سه ماشه کوفته به دواءالکرکم شش ماشه یا به نوشدارو ساده سرشـته همـراه بدرقـه مـی‌دهنـد وگاهی قرص زرشک صغیر به کلکلانج بزوری سرشته همراه شیرهٔ بادیان شیرهٔ خیارین شیرهٔ عنب‌الثعلب نبات حـل کرده تودری پاشیده می‌دهند و بنابر غلبهٔ بلغم و سرفه بهر نضج ماده پرسیاوشان مویز منقی عوض خیـارین افـزوده جوش داده به جای قرص مذکور قرص گل صغیر می‌کنند و ایضاً در استسقای مزمن عنب‌الثعلـب مـویز منقـی بـیخ کبر اصل‌السوس پرسیاوشان خیارین کوفته با گلقند می‌دهند باز انجیر زرد سه دانه شکاعی چهار ماشه می‌افزاینـد و اگر سرطان زنده سه عدد برگ نیب سبز برگ نی برگ فنجنکشت برگ گز برگ بادیـان هـر یـک پـاؤ آثـار در یـک سبوچهٔ آب شیرین بپزند تا خوب پخته شود پس سه عدد طشت گلی زیر چارپائی مریض هر سه جا نهند یکی برابر سر و دوم برابر پشت و سوم برابر هر دو پای و بستر را از چارپائی دور کرده آب مطبوخ در طشت‌ها انداخته بـالایش بیمار را از لحاف بپوشند سوای رو و چون عرق آمدن شروع شود به پنبهٔ کهنه پاک سازند تا عرق دیگر بار بسیار آید و چون آب سرد شود باید که سه عدد خشت در آتش خوب سرخ کرده در طشت‌ها اندازند تـا آب بـاز گـرم شـود و عرق آمدن گیرد به دستور پاک سازند و همچنین سه چهار مرتبه تکرار خشت‌ها نماینـد تـا عـرق خـوب آیـد پـس موقوف نموده بخواهند و صبح کلکلانج فیروزی یک توله با شیرهٔ مویز منقی دو توله و قرطم یک ونیم توله و بادیـان و مکوه هر یک نه ماشه و انیسون و تخم هلیون هر یک سه ماشه شربت افسنتین شربت آلهی هر یک دو تولـه نـیم گرم بدهند و غذا کباب خارپشت به قدر بدهند و همین تدبیر تا دو هفته به عمل آرند استسقای مزمن زائل شـود و ایضاً در استسقای لحمی مزمن عروق آب بلوط‌الارض و سداب باغی هر یک سه توله با شربت کشوث دو توله بدهنـد و تا یک هفته هر روز یک و نیم توله هر دو مروق و یک توله شربت افزایند و بعده به دستور بکاهنـد و غـذا کبـاب مرغ با نان خشکار به شب و صبح ارزن با عسل و یا بقلهٔ عنب‌الثعلب و به جای آب عرق مکوه تنها و گاهی بـا عـسل

بدهند که اکثر مفید بشود و بعضی به شربت دینار ریوندی و بزوری مداوا می‌کنند و به جای آب آب کاسنی و انـار و غذا نخودآب با دارچینی و زعفران و زیره و گشنیز و پیاز به گوشت کبوتر می‌دهند و بعـضی را هـر روز یـک مثقـال ریوند سوده به سکنجبین حب ساخته بلع می‌کانند و بعضی هر روز عصارهٔ سداب بستانی بر تمام بدن طلا می‌کنند و یک دو قاشق از آن می‌خورانند و به جای آب به دستور عرق می‌دهند و انار می‌خورانند و غذا پـلاؤ نـان بـا عـسل می‌دهند و در یک هفته صحت حاصل می‌شود و اگر زعفران سنبل‌الطیب سلیخه قسط اسارون تخم کرفس انیـسون گل سرخ تخم کاسنی هر یک دو جزو مرمکی ریوند هر واحد یک جزو کوفته بیخته در عسل سه چند آمیخته یـک درم تا یک مثقال با عرق بادیان بدهند سوءالقنیه و استسقا و صلابت جگر و طحال و معده و اوجاع آنها را نافع است و اگر لک مغسول چهار جزو سنبل‌الطیب زراوند هر یک سه جزو اسارون تخم کرفس هر واحـد دو جـزو قـسط تلـخ مغز بادام تلخ فلفل سیاه زنجبیل زیره ساذج مصطکی هر واحد یک جزو با عسل سه چند معجون کنند نافع استسقا و برودت معده و جگرست اکنون چند تراکیب مفید استسقای مـع‌الحمـی مـسطور مـی‌گـردد بادیـان اصـل‌الـسوس عنب‌الثعلب زرشک هر یک چهار ماشه عناب پنج عدد تخم کاسنی شش ماشه مویز منقی ده دانه جوشـانیده صـاف نموده شربت بزوری معتدل دو توله داخل کرده بنوشند و در صورت غلبهٔ حرارت شیرهٔ خیارین و شربت بزوری بـارد داخل کرده شود و بعد کم شدن حرارت تخم کشوث تخم کرفس انیسون وگاهی شربت دینار یا سکنجبین دینـاری حسب حال مزاج اضافه کنند و اگر سرفه نیز باشد عنب‌الثعلب اذخر زوفای خشک هر یک چهار ماشه خیارین کوفته شش ماشه خطمی چهار ماشه مویزمنقی ده دانه جوشانیده خمیره خشخاش یک توله حل کرده برای حبس و نضج نزله بدهند و اگر تخم کاسنی شش ماشه دوقو تخم مر و عنب‌الثعلب هر یک چهار ماشه تخم خیـارین شـش ماشـه فوه‌الصبغ چهار ماشه جوشانیده نبات یک و نیم توله داخل کرده دهند نیز استسقای با تب را مفید بود و ایضاً با تـب مرکب و سعال بنفشه عنب‌الثعلب اصل‌السوس مقشر گاؤزبان خطمی خبازی مویز منقی پرسیاوشان بادیان خیـارین کاسنی پوست بیخ کاسنی کوفتنی را نیم‌کوفته در آب گرم شب تر کرده صبح گلقند با نبات داخـل کـرده خاکـشی پاشیده نوشیدن معمول علویخان است و اگر با ورم احشا و تب باشـد آب کاسـنی تـازه مـروق ده تولـه شـیرهٔ تخـم

کشوت چهار ماشه شربت بزوری بارد دو توله خاکشی چهار ماشه بدهند که مجرب است و ایضاً معجون کلکلانج چهار ماشه شیرهٔ بادیان شیرهٔ خیارین هر یک شش ماشه گلقند دو توله استسقای مع‌الحمی را نافع است و هم‌چنین قرص گل صغیر چهار ماشه به کلکلانج شش ماشه سرشته همراه شیرهٔ عنب‌الثعلب و اصل‌السوس و تخم کرفس هر یک چهار ماشه شیرهٔ خیارین وکاسنی هر یک شش ماشه شربت بزوری معتدل دو توله گلقند دو توله نیم گرم بدهند و سفوف عود قرنفل مصطکی آمله گل سرخ هر یک پنج ماشه راوند گشنیز خشک طباشیر هر یک دو ماشه دو درم از این به شربت زرشک و انار دادن در استسقا که با حرارت باشد مجرب است و این مسهل برای تهبج اطراف و شکم حار مزاج نافع گل سرخ عنب‌الثعلب خطمی زرشک گاؤزبان هر یک چهار ماشه تخم کاسنی شاهتره بیخ بادیان بیخ کاسنی هر یک شش ماشه مویز منقی ده دانه جوشانیده صاف کرده گلقند چهار توله فلوس خیارشنبر شش توله شربت دینار چهار توله روغن بادام شش ماشه داخل کرده بنوشند و اگر تب و اسهال و عدم اشتها باشد قرص طباشیر قابض با شیرهٔ کاسنی و شیرهٔ تخم خرفه بدهند و اگر با تب و سرفه و اسهال کبدی مع پیچش باشد قرص سرطان چهار ماشه همراه گل سرخ عنب‌الثعلب هر یک چهار ماشه به عرق شاهتره ده توله خیسانیده یا جوشانیده شیرهٔ تخم کاهو شش ماشه شیرهٔ حب‌الآس چهار ماشه شربت دیاقوذا دو توله داخل کرده بارتنگ سه ماشه تخم ریحان چهار ماشه پاشیده بخورند بعده سفوف حب‌الرمان چهار ماشه همراه بارتنگ چهار ماشه دانهٔ هیل سه ماشه هر دو سوده به عرق عنب‌الثعلب پخته شیرهٔ بادیان بریان چهار ماشه شیرهٔ مغز تخم هندوانه بریان سه ماشه شیرهٔ تخم خرفه چهار ماشه دیاقوذا یک توله داخل کرده دهند اگر اسهال به دستور بود ریشهٔ خطمی تخم مر و هر یک چهار ماشه جوشانیده صاف نموده چار تخم یک توله داخل کرده یک جوش دیگر داده سرد کرده شیرهٔ حب‌الآس چهار ماشه شیرهٔ تخم خیارین شش ماشه شیرهٔ تخم حماض چهار ماشه دیاقوذا یک توله داخل کرده بدهند بعده خرنوب نبطی زیرهٔ کرمانی سماق حب‌الآس آرد کنار بلوط گشنیز خشک مصطکی هر یک ماشه کوفته بیخته به وقت آخر روز همراه عرق بارتنگ پنج توله دهند و صبح آن ریشه خطمی چهار ماشه الایچی خرد مع پوست سه ماشه تخم مر و دو ماشه به عرق عنب‌الثعلب ده توله جوشانیده صاف نموده چهار تخم نه

ماشه انداخته یک جوش دیگر داده شیرهٔ تخم حماض شیرهٔ بادیان هر یک چهار ماشه دیاقوذا یک توله بدهند باز سفوف مقلیاثا دو ماشه به نوشداروی ساده شش ماشه سرشته همراه بادیان بریان شیرهٔ الایچی خرد مع پوست شیرهٔ تخم خرفه شش ماشه پاشیده بخورند و بعد تخفیف این معجون استعمال نمایند مروارید شش ماشه کهربا مرجان هر یک سه ماشه صندل سفید طباشیر هر یک شش ماشه گشنیز خشک یک توله گل سرخ گل گاؤزبان ابریشم مقرض بهمنین هر یک شش ماشه دانهٔ هیل دو ماشه عنبر مشک هر یک یک ماشه ورق نقره ورق طلا هر یک بیست و پنج عدد شربت سیب شش توله نبات سفید دو وزن ادویه به دستور معجون سازند و اگر با ضیق‌النفس مزمن و گرانی شکم باشد اصل‌السوس پرسیاوشان بیخ کبر هر یک چهار ماشه مویزمنقی ده دانه انجیر زرد سه دانه جوشانیده شربت دینار سه توله داخل کرده بدهند غذا نخوداب و به جای آب صرهٔ بادیان و مکوه درآب پخته باشد باز عنب‌الثعلب گل سرخ تخم کرفس هر یک چهار ماشه عوض مویز و انجیر افزایند در نسخهٔ اول عنایت به تلیین و در دوم با ادرارست و اگر با تب مرد پیرانه سال را باشد بعد مسهلات به رعایت ورم کبد و تب قرص گل صغیر چهار ماشه به کلکلانج شش ماشه سرشته همراه عنب‌الثعلب شش ماشه پرسیاوشان اصل‌السوس هر یک چهار ماشه انجیر زرد سه دانه جوشانیده شربت دینار داخل کرده به جهت تلیین خفیف دهند و اگر مرد جوان را شیر شتر موافق نیابد و بیهوشی و بدحواسی عارض گردد طبیخ خفیف ملین از گاؤزبان عنب‌الثعلب هر یک شش ماشه در عرق عنب‌الثعلب ده توله جوشانیده شربت دینار یک ونیم توله گلقند یک و نیم توله گلقند یک ونیم توله بدهند و اگر با تب و زردی رنگ باشد و شیر شتر گرمی کرده باشد لعاب بهدانه شیرهٔ خیارین گلاب نبات به جهت اصلاح شیر آمیخته دهند اگر از این هم شیر موافق نشود ترک نمایند و باید که بی‌استحکام استسقا شیر شتر نباید داد به جز امزجهٔ بارده موافق نمی‌شود اگر چه اصلاح به گلاب و غیره کنند و اگر در ابتدای استسقا و مزاج اصلی صفراوی شیر شتر موافق نشود و گرمی و سوزش و اسهال و درد معده و ریاح افزاید موقوف کرده جوارش انارین و جوارش با بدرقه اصلاح معده و اخراج ریاح دهند و بعد اصلاح مزاج آب کاسنی مروق ده توله شربت بزوری سکنجبین ساده هر یک یک و نیم توله دهند اگر باز اسهال شود تخم مر و تخم ریحان هریک پنج ماشه در عرق عنب‌الثعلب قدری پخته

همراه عرقیات مناسبه و شربت بنفشه دو توله بدهند بعد از آن بادیان مصطکی هر واحد یک ماشه سوده بـه گلقنـد یک توله سرشته به آب عنب‌الثعلب سبز مروق پنج توله شربت بزوری دو توله شروع کنند بیان بعـض ادویـۀ هندیـه که استسقای لحمی را سودمندست آنچه به تجربۀ احقر رسیده از آن جمله آسوکنوارست به نسخۀ ذکائی که در این باب مکرر به صحت تجربه پیوسته و ایضاً برگ درخت کسوندی که شاخه‌های درخت او سیاه باشد به قدر یک ونـیم توله با فلفل سیاه بیست و یک عدد در عرق بادیان یا آب شیره برآورده صاف نموده بنوشند وتا یک هفتـه اسـتعمال نمایند و از مخدرات پرهیز کنند و بعضی مجربین وزن برگ مذکور چهار دام و فلفل هفـت ماشـه نوشـته وغـذا دال مونگ با نان گندم و گویند که هر سه قسم استسقا را به غایت نافع است و هم‌چنین تخم کاسنی پوست بیخ کاسنی و سونف و پوست بیخ آن و اجمود و پوست بیخ اجمود جوشانیده با گلقند بدهند و از غذا نخوداب کبوتر و چوزۀ مرغ و گوشت بزغاله و نخود قناعت نمایند و به جای آب بر عرق سونف و کاسنی و مکـوه اقتـصار ورزنـد و کـذا کاسـنی سونف مکوه بالچهر هر یک دو درم گلقند هفت درم جوشانیده بدهند هر دو نـسخه از تکملـۀ هنـدی منقـول اسـت وضماد نرکچوه سونهه به آب مکوه نافع و نربسی به دستور و کذا گیرو بـه آب مـذکور و بـیخ کرنجـوه سـبز بـه آب ساییده نیز مفید ورم دست و پاست و پوست هلیلۀ زرد سه ماشه با بول شتر چهار پنج دام خوردن نافع و هم‌چنـین خردل یک درم با بول گاؤ نازاییده و کذا کالیزیری کف دست مدام خوردن و ایضاً ریوند چینی یک ماشـه بـا طبـیخ سونف و اگر ریوند به قدر نخود شیر دایه حل کرده به طفل بدهند سوءالقنیه و استسقای اطفال را نـافع بـود و کـذا نربسی یک حبه به شیر دایه دادن و جوان را به قدر یک ماشه با ادویۀ مناسبه بدهند و اگر نسوت نـه ماشـه باریـک سائیده در شیر تهور خمیر کرده سه گولی ساخته یکی بخورد و غذا برنج بی‌نمک با روغن زرد خورد برای ورم بـدن مریض قوی مجرب است سه روز استعمال نماید و مندوه کـه در هنـد غلـۀ مـشهورست آرد او درآب بـرگ کچنـال سرشته نان بی‌نمک بپزند و با روغن بخورند و به جای آب طبیخ برگ کچنال یا عـرق او بنوشـند و غـسل و وضـو و آبدست نیز به همان آب نمایند در دو هفته صحت شود و اگر پیاز دشتی را در خمیر گرفته بریان نمایند و بـه قـدر چهار سرخ از کارد باریک تراشیده در شهد یا شربت بزوری آمیخته بلیسند ماده را با ادرار دفع کنـد و ضـیق را هـم

مفیدست و این حب نیز به شرط مداومت و عدم حمی و اسهال در استسقا نافع برگ آگ سبز یک پاؤ زردچوب یک دام هر دو ساییده به قدر دانهٔ ماش بندند و هر روز چهار حب به آب تازه بخورند و یک حب هر روز افزایند تا به هفت حب برسد و اگر صبر چهل درم پوست هلیلهٔ زرد نانخواه فلفل سیاه بدهارا هر واحد یک درم کوفته بیخته به قدر نخود حبها سازند و سه درم بخورند نافع بود و پوست درخت سرس جوشانیده نوشیدن ورم بدن را نافع است و کذا نوشیدن آب قلیان بسیار بدبو مفید و طلا سرگین گاؤ با نمک و خوردن خاکستر سرگین گاؤ هر روز سه و نیم مثقال نیزسود دارد وعنرب طبیخ بیخ اندرائن ماده را با اسهال دفع کند و اگر آب برگ ککرونده به قدر یک توله هر صبح بنوشند و در سه روز تا ده توله رسانند نافع است و استعمال مروق او با ادویهٔ دیگر مناسب این مرض معمول است و اگر آب برگ او با چند دانهٔ فلفل سیاه سوده بدهند برای ورم اطفال مفید بوده و اگر بیخ کچنال تازه از زمین برآورده به پارچه صاف کرده پوست او بگیرند و فلفل سیاه برابر آمیخته بر سنگ سائیده حبها به قدر کنار دشتی ساخته یکی صبح و دیگری شام با عرق بادیان بدهند و یا همین دستور از پوست بیخ سرس با فلفل مساوی حبها بندند و به آب مطبوخ کچنال بدهند نافع استسقاست و اگر کبریت مغسول سیماب هلیلهٔ آمله اشخار جواکها ونمک سیاه نمک سنگ نمک طعام زنجبیل فلفل سیاه سهاگه بریان مساوی مغز جمال گوته مدبر یک جزو ادویهٔ کوفتنی را همه کوفته همه را با آب لیمون سائیده خشک سازند هم‌چنین تا بیست و یک بار پس حب به قدر سرخ ساخته یک حب با شیر شتر بدهند نافع بود و سفوف زنجبیل سعد شیطرج زیرهٔ سفید کتائی زردچوب گج پیپل پیپلامول مساوی کوفته بیخته تا سه مانگ با آب گرم خوردن لحمی و طبلی را مفید و ایضاً تخم کرفس بابرنگ شیطرج فلفل دارفلفل پیپلامول سونف نمک سیاه هر یک درم پوست هلیله پنج عدد زنجبیل ده درم کوفته بیخته دو درم با آب بادیان خوردن نافع استسقا و سوءالقنیه است و کذا عصارهٔ ریوند صبر سقوطری هر واحد یک دانهٔ هیل چهار سرخ لک مغسول سنبل‌الطیب تربد موصوف گل سرخ بابرنگ هر واحد یک ماشه کوفته بیخته نبات برابر آمیخته بخورند یا به شهد سرشته بلیسند و بالایش تخم کاسنی پنج ماشه بادیان هفت ماشه بابرنگ دو ماشه ناگ‌کیسر دو ماشه انجیر ولایتی چهار عدد زنجبیل دو ماشه مکوه خشک چهار ماشه تخم خربزه یک توله در پاؤ آثار عرق بادیان

جوشانیده مالیده صاف نموده سه توله شربت دینار شربت بزوری آمیخته بنوشند و اگر سفوف کنگنی روز اول یک ماشه و روز دوم دو ماشه و روز سوم سه ماشه خورند پس هر روز سه ماشه خورده باشند و غذا کهچری مونگ بخورند نافع بود و کذا زیرهٔ سفید نیم‌کوفته نُه جزو کنگنی نیم‌کوفته نُه جزو به قدر یک توله وقت شب در پیالهٔ آب خیسانیده صبح بجوشانند هر گاه نیمه بماند صاف کرده نیم‌گرم بنوشند سفوف پوست هلیلهٔ زرد سنای مکی تربد سفید بابرنگ هر یک دو درم پوست چتاور پیپل اجوائن بادیان اسارون زنجبیل نمک سیاه کچلون جواکهار ریوند خطائی هر واحد یک درم کوفته بیخته حسب مزاج بخورند که برای استسقا و سوءالقنیه نافع است و هم‌چنین انگزد سه درم دارفلفل زنجبیل نانخواه هر یک شش درم پوست هلیله زرد شیطرج قسط بهمن سفید سنای مکی هر یک نه درم سفوف ساخته به قدر حاجت استعمال نمایند که مجرب است و اگر هربهیره آمله چیته بدهرا سونهه اجوائن بیخ خراسانی اجمود پیپل مرچ سیاه نمک سیاه مساوی کوفته بیخته یک درم بخورند برای ورم بدن و تهبج اطراف نافع بود و این معجون جهت ورم شکم و استسقا مجرب بعضی اطبای هندست مرچ سیاه دو توله زیرهٔ سیاه چهار توله سداب یک ونیم توله پوست هلیلهٔ زرد تربد موصوف زنجبیل هر یک پنج توله پنج نمک کچهیه هر یک نه ماشه گلقند شهد هریک نیم پاؤ ربع آن نبات مصری نیم آثار به دستور مرتب سازند و این عرق گهیکوار برای این مرض و صلابت سپرز و جگر و معده مجرب حکیم بقاخان است مغز گهیکوار چهار و نیم سیر زنجبیل دارفلفل گروبچ پترج الایچی سفید جائفل ناگرموتهه مرهتی بولی نمک سنگ هر واحد شش دام قند سیاه سی ویک آثار به آب سه من شاهجهانی دفن کرده عرق کشند و دوای خبث‌الحدید به نسخهٔ علاج‌الغربا که در قرابادین مرقوم شد نیز در این باب مجرب اهل هندست اقوال حکما شیخ می‌فرماید اصول کلیه در این مرض نافع است و معذلک در علاج استسقای زقی اشارات به معالجات لحمی کرده شده و گاهی در این حاجت به فصد افتد اگر سبب مرض احتباس خون حیض یا بواسیر بود و در آن جا دلائل امتلا باشد که در فصد این هنگام ازالهٔ ماده خانق مطفی است و فصد برای لحمی از زقی شدیدالمناسبت و لین طبیعت برای ایشان صالح است و اگر با لحمی تب باشد اسهال به دوا فصد جائز نیست تا وقتی که تب زائل نشود و قرص شبرم و شرب آن به نوعی که در باب زقی وصف یابد شدیدالملایمت به لحمی است

از سایر انواع استسقا و حبس واجب نبود بلکه دائم اسهال آورند و اگرچه به دوای معتدل باشد و قی و غراغـر منقـی دماغ نافع است و اسهال مفید بوده و افضل او آن است که به حب ریونـد باشـد و بـرای اسـتسقا و خـصوصاً لحمـی ریاضت است اولاً به استلقا ابتدا کنند پس به سواری بر پشت مرکب بعده به رفتار بر زمین نرم ریلی و عرق را مـسح کنند تا رشح اول به ثانی مرکب نشود و سدد نگردد و بعد از ریاضت متعرض تسخین شوند خصوصاً به آفتاب که آن قویالغوص است و چون حرارت آفتاب شدت کند سر را بپوشند تا مرض دماغی به هم نرسد و سائر اعضا را مکشوف دارند و بر ریگ بخوابند اگر یافته شود و ذرورات که در زقی مذکور گردد به کار برند پس هر گاه عرق جـاری گـردد مسح کنند و به مثل روغن قثاءالحمار و مانند آن تدهین نمایند و از مهاب جوای بارد احتراز کنند و واجب است که دواءالملک و دواءالکرکم و کلکلانج نیز بخورند و مدرات مذکور در زقی و مسهلات که در آن تلطیف و تجفیف باشـد استعمال کنند و از آن جمله قرض غافث یا بهل در ماءالاصول است و در سکنجبین بزوری اگر حرارت باشد و ادویـهٔ مفرده که در زقی بیاید در این جا همه نافع است حتی که سکبینج و قسط و ماذریون و فرفیون و طبیخ ابهل بسیار نافع است و اگرچه آن را تنها بجوشانند تا آب سرخ گردد و بعده سه درم ابهـل سـوده بـه ایـن آب بخورنـد و ایـضاً نانخواه و زیره نمک طبرزد بخورند و آنچه از سبب حار باشد در آن قصد اخراج صدید ردی و ادرار آن نماید و چـون عروق پاک گردد اصلاح مزاج کبد بدانچه رد کبد از التهاب به سوی مزاج طبیعی نماید باید کرد و تغذیهٔ لحمی بارد و حار در علاج کلی مذکور شد و تطلیهٔ آن چنانچه در زقی بیاید به عمل آرند و صاحب کامل گوید کـه چـون سـود حال کبد و فساد مزاج محسوس شود باید که در ابتدا صاحب او را از اکثار غذا منع کنند که آن معده را ثقیل کند و آن را از هضم منع نماید و در رطوبت بدن افزایش کند و حرارت غریزی را منطقی سـازد بهـر آنکـه در ایـن حالـت ضعیف میباشد و از اغذیهٔ بطیالانهضام و بارد رطب مثل الالبان و ماهی تازه و گوشت فربه و روغن کنجد و حبـوب و آنچه از گندم و نشاسته و اطریه و آنچه از این به عسل و شکر مثل فالوده و حلوا و قطائف و مانند آن بسازند اجتناب نمایند و افضل چیزی که در این استعمال نماید گرسنگی است و کم نوشیدن آب و امتناع از حرکت و ریاضـت بعـد غذا و استحمام به آب شـور و شـبی و بـورقی و کبریتـی بعـد از ریاضـت و تنـاول اغذیـهٔ مـسخنهٔ مجففـهٔ ملطفـهٔ

سریع‌الانهضام بعد ساعتی از استحمام یا بعد از ریاضت اگر اتفاق استحمام نشود مثل لحوم دراج و بچهٔ مرغ و تیهو و کبک و گنجشک به طور اسفیدباج به شبت و نخود و دارچینی و خولنجان و زیرهٔ پخته یا مطنجن به سرکه و مری و کرویا و خولنجان و دارچینی و فلفل و انجدان و حلتیت و اندکی از شراب ریحانی در آن سداب و کرفس و پودینه قطع کرده و ادام به سرکه و مری و خردل و آنچه از چغندر به زیت و مری و خردل و سرکه و غیره اشیای ملطفه ساخته باشند و بنوشند شراب ریحانی کهنه صرف یا به مزاج اندک و تا ممکن باشد از نوشیدن آب خالص منع کنند مگر اندک و آب بر برف سرد کرده نزدیک نبرند بعد از آن نظر کنند که سبب محدث این مرض چیست اگر ورم جگر یا صلابت یا سدد مجاری آن یا ورم معده یا برودت مزاج آن یا ورم طحال یا ضعف آن باشد مقابلهٔ هر واحد به ضماد آن نمایند بدانچه در باب هر یک مذکورست و اگر سببش احتباس خون حیض یا بواسیر بود فصد اکحل کنند و به مقدار احتمال قوت اندک اندک خون برآرند نه در یک دفعه بهر آنکه فصد در این صورت علاج نیکوست بنابر تخفیف از قوت و انتهاض حرارت غریزی بعد از آن در تقویت تدبیر مسخن مجفف مذکور بیفزاید و به حسب قوت ریاضت قبل غذا در آفتاب و در مواضع حار استعمال کنند و امر به پوشیدن سر و برهنه داشتن بدن نمایند ولیکن بعض ریاضت به سواری آهسته بود و بعض به رفتار بر زمین نرم که در آن ریگ یا خاکی باشد و در ریاضت چندان افراط نکند که باعث تحلیل حرارت غریزی و ضعف قوت گردد و اگر ممکن باشد علیل از بلد خویش به سوی شهری که هوای او گرم و خشک زیاده از آن باشد نقل کند و امر به غلتیدن در ریگ گرم یا خاک حار حسب امکان و احتمال آن نمایند و لک جید به دست و پارچهٔ درشت کنند بعد از آنکه بر بدن قدری از بورق و نمک و عفص و شب و مانند آن از اشیای مجفف اندازند و بعد از این استحمام در آب چشمهٔ بورقی یا کبریتی یا شبی نمایند و اگر میسر نیاید آبی که در آن مورد و جفت بلوط و شب و بورق و کبریت و مازو مع نمام و پودینه و مرزنجوش برنجاسف و نمک و آبی که در آن آهن گرم داغ کرده باشند بر بدن ریزند بعده قدری راحت دهند پس به اغذیهٔ مذکوره غذا سازند و این تدبیریست که از تدبیر به اغذیه و غیره در این مرض استعمال باید کرد و اما آنچه از تدبیر به ادویه استعمال نمایند پس ادویهٔ مدر بول نافع در علاج استسقای لحمی مثل تخم کرفس کوهی و دوقو و نانخواه و بادیان

و اسارون و سیسالیوس و افسنتین و پودینۀ کوهی است چون این را در آب بپزند وعسل آمیخته و دو ادقیه از آن به وزن نیم درم تا نیم مثقال سنجرینیا بنوشند و این دوا نیز مدر بول نافع است دوقو اسارون تخم کرفس کوهی انیسون هر واحد پنج درم جعده کماذریوس کمافیطوس پودینۀ کوهی حب بلسان فقاح اذخر هر واحد سه درم سنبل‌الطیب سلیخه هر واحد یک و نیم درم زعفران یک درم باریک سائیده دو درم با دو اوقیه و نیم سکنجبین عسلی ممزوج به آب بخورند و ایضاً بگیرند تخم کرفس انیسون بادیان عصارۀ غافث افسنتین رومی سنبل هر واحد یک درم لک ریوند چینی اسقولوقندریون هر واحد سه درم اصل‌السوس یک و نیم درم باریک ساییده یک درم به شراب ریحانی بخورند و این قرص در ابتدای این مرض نافع است گل سرخ شش درم زرشک سه درم سنبل‌الطیب اسارون عصارۀ افسنتین هر واحد دو درم تخم کرفس انیسون بادیان اذخر هر واحد یک ونیم درم زعفران نیم درم همه را باریک ساییده با آب قرص سازند هر قرصی از درم تا مثقال و با آب بادیان وآب کرفس اگر حرارت نباشد و اگر حرارت باشد با آب کاسنی تلخ و آب کشوث بخورند و قرص ریوند و یا قرص زرشک با سکنجبین چند روز بخورند بعده گاه گاهی تنقیه به قی از سکنجبین و ترب و آب شبت مطبوخ کنند لاسیماً اگر زمانۀ تابستان باشد که با استفراغ خلط از این نفع یابند و باید که استعمال قی قبل استحکام و غلبۀ رطوبت باشد و مادام که قوت قوی بود وهر گاه رطوبت غلبه کند و قوت ضعیف گردد استعمال قی صواب نباشد و باید که استفراغ به دوای مسهل بلغم مثل حب اصطمخیقون که در آن تربد و ایارج و حب‌النیل و شحم حنظل افتد نمایند و این قبل استحکام مرض استعمال کنند و چون مرض مستحکم شود تدبیر مسخن و مجفف و مدر بول که مذکور شد استعمال نمایند و این معجون مدربول ونافع استسقا است سلیخه سنبل فقاح اذخر اسارون هر واحد دو جزو قسط دارچینی میعه هر واحد یک جزو باریک ساییده به عسل کف گرفته معجون سازند شربت یک درم و معذلک باید که نگاه به سوی قاروره کنند اگر سفید باشد برودت و رطوبت بر کبد غالب بود پس اگر در این جا حرارت نباشد ماءالاصول موافق این علت یا دواءالکرکم یا معجون لک صغیر یا کبیر مع روغن بادام تلخ و روغن بیدانجیر بدهند و اثاناسیا معمول به جگر گرگ نافع است چون از آن درم تا نیم مثقال با آب بادیان افشرده استعمال کنند و کذلک مثرودیطوس فساد مزاج و

استسقا را نافع است چون به مقدار حاجت از آن بخورند و ایضاً تریاق فاروق در این باب منفعت بین دارد چـون نـیم درم تا نیم مثقال کم یا زیاده به حسب حاجت از آن بخورند و در این حال تعاهد با استفراغ بدن گـاه گـاه بـه حـب سکبینج یا به حب اصطمخیقون و جوارش شهریاران و مانند آن نماینـد و بعـض قـدما ذکـر کـرده‌انـد کـه گوشـت خارپشت چون خشک کرده باریک ساییده دو درم تا سه درم به شراب کهنه بخورند اصحاب استسقای لحمی را نافع بود و نوشیدن آب اثل بیست درم به عصارهٔ بیخ سوسن آسمانجونی ده درم با اندکی شراب ریحانی استسقای لحمـی را نفع بین دارد و آب قاقلی صد درم به عصارهٔ ایرسا بیست درم با قدری شراب ریحانی نیز نافع است و اما اضـمده و اطلیعه پس شکم و سایر بدن صاحب این علت با این ضماد طلا کنند بگیرند بابونه و اکلیل‌الملـک و سـرگین گـاؤ و آرد جو و پشک بز هر واحد ده درم مصطکی و سنبل و اسارون و افسنتین رومی هر واحد دو درم پوست بیخ کبـر و قسط و صبر هر واحد پنج درم باریک ساییده به سرکه احمر و آب کرفس و بادیان سرشته بر شکم و سایر بدن طـلا کرده در آفتاب به قدر تحمل نشینند بعد از آن با آبی که انـدر آن بابونـه و شـیح و برنجاسـف و قیـصوم جوشـانیده باشند بشویند و اگر چند روز بدن را به سرگین گاؤ و پشک بز باریک ساییده با آب اثـل سرشـته طـلا نماینـد نفـع بخشد و این ضماد نیز نافع است سرگین گاؤ که شیح و قیصوم و بابونه علف کرده باشد یک جزو صبر ربع جزو نمک اندرانی نیم جزو بیخ سوسن باریک ساییده بپزند و به سرکهٔ کهنه بسرشند تا غلیظ گردد و بر شکم و سائر بدن طـلا کنند و بگذارند تا خشک شود و در حمام یا با آب گرم که در آن شیح و قیصوم و نمام و مرزنجوش جوشانیده باشند بشویند و سزاوار نیست که هر یک دوا از این ادویه از داخل و خارج دوام نمایند لیکن باید که بـر صـاحب او تبـدیل دوا و نقل او از دوائی دیگر نمایند تا طبیعت به دوای واحد مالوف نگردد و بدان انتفاع نیابنـد و هـم‌چنـین در سـائر امراض متطاوله عمل باید کرد و ابوسهل گوید که در لحمی اگر سبب ابتدای او انقطـاع دم حـیض بـود بواسـیر کـه خارج می‌شد واجب است که فصد کنند و تقلیل از این خـون بـارد ردی نماینـد اگـر قـوت و سـن و وقـت و مـزاج مساعدت کند و بعد از آنچه تنقیهٔ تمام جسم از فضول تشتت در آن نماید استعمال کنند و این با اسهال و غرغـره و ادرار بول و تعریق و تحلل و حقنه‌ها بود و ریاضت دائم آن را نافع بود و استعمال آنچه از خارج مـسخن باشـد مثـل

آفتاب گرم که سخونت او به سوی داخل بدن بالسویه عوض می‌کند و تجفیف و جـذب رطوبـات بـه سـوی خـارج و تحلیل آن می‌نماید و باقی را از آن رقیق مستعد به تحلل می‌کند و باید که جمیع بدن در آفتـاب مکـشوف نماینـد مگر به سرکه آن را تنها پوشیده باید داشت و چون آفتاب در وسط آسمان آید و زمین و هوا بسیار گرم گـردد بایـد که در ریگ گرم دفن کنند تا آنکه عرق کند بعد از آن مسح بدن به روغنی که در آن نطرون سرخ بریـان سـوده یـا نمک بریان بود نمایند یا نطرون و نمک به غیر روغن بر بـدن بپاشـند و حمـام اسـتعمال نکننـد مگـر هنگـام ارادهٔ استراحت از تعب ریاضت و تسخین و باید که استحمام با آب شور باشد و غسل با آب دریای شور یـا آب نطـرون یـا شب یا کبریت و آب‌های حمات نفع می‌کند و اگر موجود نباشد به صنعت تیار کنند به نوعی که ایـن ادویـه در آب مخلوط سازند و در آن بنشینند و باید که غذا سریع‌الانهضام و انحدار معذلک مجفف مثل نان تنوری که در آن بعض بزور محلل نفخ مفتح مثل بادیان و تخم کرفس و انیسون و نانخواه سرشته باشند بدهند و نان بـرنج در ایـن مـرض نافع‌تر از نان گندم است و کذلک نان جاورس و از بقول پودینه و کرفس و سداب و نعنع و کاسنی صحرائی و گنـدنا و از حلوم دراج و کبک و شفنین و قنابر و جدی و طبی و تیهو و حیوانات وحشی بری و جبلی غیرغلیظ‌اللحم اسـت و معذلک در صنعت تلطیف نماید با این طور که نمکین و متحلل نماینـد و در آن ابـازیر مثـل دارچینـی و فلفـل و انیسون استعمال کنند و از خوردن حبوب مثل نخود و لوبیا و عدس و ماش خصوصاً در اسـتسقای لحمـی و طبلـی بازدارند و از فواکه پسته و فندق و بسر صالح است و البته آب نباید نوشید ولیکن شراب مطبـوخ کهنـه صـافی و تـا ممکن باشد از آن نیز تقلیل نمایند که عطش از اعظم معالجات این مرض است و باید که در ابتدای ایـن علـت قـی یک مرتبه قبل طعام دو مرتبهٔ دیگر بعد آن با اشیای مهیج قی استعمال کنند و ایضاً هنگام صعود علت قبل اجتماع رطوبت کثیر در بدن و قبل از ضعف قوت به عمل آرند و هر گاه رطوبت کثرت نماید و قوت ضـعیف گـردد و واجـب بود که ترک قی کنند و ادویهٔ مسهله و ادویهٔ مدر بول و ادویهٔ مجففه از خارج استعمال کنند پس اسهال با آب بقلـه مسمی قاقلی به قدر نیم رطل با سکرالعشر آورند یا بگیرند توبال مس سوخته نمایند و یا حنظل در طـلای شـیرین بخیسانند و طلا بنوشند و یا ماذریون در سرکه تر کنند و خشک سازند و با شیر هم بخورند که این به قـوت اسـهال

نماید و یا اشق دو مثقال در شراب تر کنند تا آنکه در آن بگذارد بنوشند و یا سکبینج در ماءالعسل تر کنند چون بگذارند بنوشند یا تخم انجرهٔ مقشر کنند و سائیده به عسل کف گرفته بسرشند و به نحوی بلع کنند که به زبان و حنجره نرسد تا احراق آنها نکند و از آنچه مدر بول است پودینه و اسارون و نانخواه فطراساليون و بیخ کرفس بستانی و بری و هلیون و دوقو و مو و فوه و وج و سنبل هندی و سنبل رومی و جعده و کمافیطوس سیسالیوس و بادیان و انیسون و فوه است چون بعضی از این یا همه در آب یا ماءالعسل جوشانیده بنوشند و نافع‌تر اینست که این ادویه استعمال کنند و مدتی اهمال نمایند بعده دیگر تبدیل کنند تا بدن عادی او نگردد و انتفاع بدن به سبب آن زائل نشود و از معجونات در این باب دواءالملک صغیر و کبیر و دوای هندی مسمی کلکلانج و اثاناسیا نافع است و این دوا نیز مفید توبال مس برگ ماذریون انیسون مساوی سائیده از مثقال تا یک و نیم مثقال بدهند و اگر مرض طول کند و کم نشود شیر شتر با هلیلهٔ زرد و انیسون وتخم کرفس و نمک هندی بدهند و در هر سه روز یک بار سکبینج از مثقال تا یک و نیم مثقال در شیر شتر با قدری سنبل‌الطیب به کار برند و از خارج آنچه محلل و ملطف و ملین باشد مثل دوای معمول از صمغ صنوبر و نطرون و پیه گاؤ و اشق و دقاق کندر استعمال کنند و ایضاً حلزون محرق مع صدف او سائیده به سرگین گاؤ بیامیزند و بر شکم نهند و بگذارند تا بچسبد و جدا کنند تا از خود جدا نگردد نافع بود و گاهی شکم را به سرگین گاؤ تنها طلا می‌کنند و مریض در آفتاب بخسبد و پشک بز به سرگین گاؤ استعمال کنند و اگر در کبد چیزی از ورم باشد به حشیش افسنتین و حب‌البان و سنبل و زعفران و شکوفهٔ انگور مصطکی و اکلیل‌الملک و بابونه ضماد کنند و اگر با استسقا تب بود تدبیرش در علاج کلی در قول مسیحی نوشته شد و اگر حرارت نباشد پس در لحمی نفع می‌کند همه آنچه ادرار بول کند مثل دواءالکرکم به ماءالاصول یا آب حندقوقی بنوشند و ابهل سوده سه درم با آبی که اندر آن نانخواه و تخم کرفس جوشانیده باشند بخورند و این حب شبرم بخورند پوست بیخ شبرم یک جزو بادام مقشر سه جزو فانیذ مثل اوحبها ساخته از دو درم تا سه درم بخورند و ایضاً با این دوا اسهال آورند تربد موصوف یک درم غاریقون دو ثلث درم تخم انجره نیم درم فرفیون یک دانگ حب ساخته بخورند و این سفوف بخورند برگ ماذریون یک هفته در سرکه تر کرده خشک نموده یک جزو روسختج نیم

جزو فرفیون سدس جزو شربتی دو ثلث درم تا یک درم به شکر و حب ماذریون و بادام و کتیرا سازند بسیار نافع است و نوع لحمی را این معجون نافع است هلیلهٔ زرد ماذریون تربد هر واحد ده درم زنجبیل چهار درم نمک سیاه دو درم به عسل سرشته از مثقال تا دو درم بخورند و ابوالحسن گوید که علاج استسقای لحمی تابع سوءمزاج بارد به تقویت کبد و اسخان او بوده با استعمال سکنجبین بزوری با عسل یا قدری از جوارش زنجبیل یا معجون کرکم بدهند و امر به استحمام از آب ملح مثل آب دریای شور وآب حمات شبی و کبریتی و بورقی نمایند و تخفیف معده از آنچه در آن جمع شده به قی قبل طعام از مثل شبت مطبوخ به سکنجبین کنند و به گوشت گنجشک و تیهو بریان که برای سرکه و مری پاشیده باشد یا اسفیدباج متخذ به دارچینی و زیره غذا سازند و قدری شراب کهنه بنوشند و از اغذیهٔ بارد بطیالانحدار بازدارند و امر به جوع و ریاضت کنند و حتیالامکان از نوشیدن آب سرد منع کنند و تضمید شکم زعفران و مصطکی یا به پشک بز کهنه نمایند و در آفتاب گرم نشانند و در ریگ گرم دفن سازند و سید اسماعیل و یوسف ایلاقی مینویسند که اگر سبب علت باز ایستادن خون بواسیر وحیض بود اول رگ زدن صواب بود خاصه اگر بول سرخ وغلیظ باشد و اگر سبب غیر این باشد رگ نشاید زد و ایارج فیقرا در این نوع سودمندست و کذا مدرات بول و حب سکبینج و حب بهرامی و ایضاً حب شبرم که در قول ابوسهل گذشت و قرص لک به نسخهٔ محمد زکریا و دواءالکرکم و کلکلانه تالیف آن و کلکلانج تالیف عیسی و ایارجات بزرگ در این علت سودمند بود و همه روز در آب دریای شور نشستن نافع بود و اگر آب دریا میسر نشود نمک با آب حل کرده در آفتاب مدتی بگذارند و در آن بنشینند و این ضماد محلل ریاح و مسخن احشاست به قول یوحنا بن سرافیون نسخهٔ آن نطرون و غیره همآن است که در قول ابوسهل گذشت و هم او گوید که اگر حلزون را بشکافند و بر شکم بندند نشف رطوبات آن کند و بر شکم بدارند تا از خود بیفتد در این نوع و در زقی سودمند بود و این ضماد به نسخهٔ یوحنا بن ماسویه نافع است بگیرند اشق پانزده درم میعه ده درم صبر بیست درم زعفران عاقرقرحا بیخ سوسن هر یک ده درم مقل بیست درم قردمانا ده درم حماما سه درم راتینج پانزده درم شب یمانی و بورهٔ ارمنی و کندر و کندش و مازو و مر هر یک سه درم صموغ و زعفران را در شراب کهنه حل کنند و از موم زرد روغن ناردین موم

ساخته با هم بسرشند و بر برگ کرنب نبطی نهاده بر جگر گذارند و اگر در جگر ورم باشد پیه بط پیه گوساله اضـافه

کنند و پشک بز با بول کودکان یا بول شتر ضماد نافع است و طعام نان خشکار باید با تخم بادیان و زیره و نانخواه و

کرفس و انیسون در خمیر آن سرشته و گوشت تدرو و کبک و دراج که در طبیخ آن دارچینی و فلفل و زیره و کرویا

و نخود داخل کنند و پسته و روغن پسته سودمند بود و منصف حاوی صغیر گفته که هر صبح جلاب از تخم کاسنی

سه درم بادیان دو درم پوست بیخ کاسنی پنج درم شکر سفید یا گلقند ده درم بدهند و غذا زیرباج به لحوم ماکیـان

با تیهو دراج با کبک یا گنجشک یا کبوتر بری سازند یا مزورۀ نخودآب به شیرۀ قـرطم و دارچینـی و تخـم شـبت و

زیرۀ کرمانی دهند و مطنجنات معمول به سرکه و مری و کرویا و دارچینی و فلفل و زیره و خردل صالح اسـت و یـا

هر صبح سکنجبین بزوری ده درم در آب گرم حل کرده با قرص زرشک بدهند و این نسخۀ سـکنجبین اسـت تخـم

کرفس بادیان تخم کاسنی تخم کشوث هر واحد سه درم پوست بیخ بادیان پوست بیخ کبر پوست بـیخ کاسـنی هـر

واحد پنج درم در سه رطل آب شیرین و نیم رطل سرکۀ کهنه یک شبانه روز تر کرده بجوشانند تـا ربـع از آن بـرود

فرود آورده مالیده صاف نموده یک رطل شکر سفید داخل کرده به قوام آرند و این نسخۀ قـرص زرشـک اسـت گـل

سرخ چهارم ربالسوس دو درم سنبلالطیب مغز تخم خیار تخم خرفه طباشیر هر واحد یک درم عصارۀ غافـث لـک

مغسول ریوند چینی هر واحد نیم درم کوفته بیخته به جلاب ترنجبین سرشته قرص سازند شربتی مثقـال و تنـاول

ادویه و بزور مدر بول مثل نانخواه و بادیان و تخم کرفس ایشان را نفـع بلیـغ نمایـد و ایـن دوا نیـز ادرار بـول کنـد

کماذریوس کمافیطوس جعده انیسون تخم کرفس بادیان هر واحد سه درم سنبلالطیب سلیخه هر واحد یک درم با

سکنجبین بزوری ده درم بدهند و چون احتیاج به استفراغ ایشان آید تنقیۀ بدن به معجون خیارشـنبر یـا بـه حـب

ایارج نمایند و این ضماد به عمل آرند آرد جو سرگین گاؤ پشک بز هر واحد مساوی بورۀ ارمنی زیرۀ کرمـانی سـعد

هر واحد سه درم باریک سائیده به سرکۀ کهنه جوش داده برشکم و اطراف طلا کنند و بگذارند تا خشک شـود و در

حمام بشویند یا با آب گرم و این ضماد استسقا را که از برد کبد و معده باشد نافع است حمامـا سـنبل قردمانـا هـر

واحد ده درم مقل اشق هر واحد هفت درم سعد پنج درم صبر کندر حب بلسان هر واحد چهار درم قـسط عاقرقرحـا

میعهٔ خشک گل سرخ سیسالیوس اکلیل‌الملک زراوند قرنفل مصطکی هر واحد پنج درم قثاءالحمار شحم حنظل هر واحد سیزده درم صموغ را کوفته در نبیذ تر حل نموده حل کنند و ادویهٔ خشک را ساییده بیامیزند و ضماد کنند و اگر به سبب ضعف معده باشد هر صبح جلاب از اصل‌السوس بادیان تخم کاسنی هر واحد سه درم بدهند و به مزورهٔ نخوداب به شیرهٔ قرطم و لحوم دراج و کبک غذا سازند و طبری نوشته که در معالجهٔ این نوع دو غرض است اول اصلاح کبد و این به زیادت در حرارت غریزی بود و دوم فصد نشف تا رطوبت کم شود و به سبب قلت آن حرارت ثوران نماید پس به سوی سن و مزاج مریض و سائر قوانین نظر کنند اگر ممکن بود فصد کنند بعده مقدار غذای او قلیل‌تر حسب امکان مقرر کنند پس اگر قوت قوی باشد بر نان خشک تنها اقتصار نمایند و اگر قوت ضعیف بود با طعام او اندک گوشت تیهو بریان دهند و از اطعمه چیزی که تشنگی آورد نباید خورد و آب او مدبر باشد و تدبیرش اینست که بگیرند نشارهٔ طرفا و خشت آهن و در آب یک شبانه روز تر کنند بعده صاف کرده به قدر صدر از آن وزن کنند و برآن دو رطل سرکه انداخته بجوشانند تا دو ثلث از آن برود و یک ثلث باقی ماند بعده در صافی بچکانند و سرد کرده از کوزهٔ تنگ هلیله که از آن به مص آب برآید بنوشند و اما آنچه از دوا در ابتدای او بنوشند این ماءالاصول است گل سرخ سه درم ایرسا یک و نیم درم تخم کرفس انیسون بادیان هر واحد یک درم و نیم پوست بیخ کبر پوست بیخ بادیان و کرفس سعد کوفی هر واحد دو درم اشنه دارشیشعان سلیخه مصطکی سنبل واحد یک درم فقاح اذخر و بیخ آن هر واحد هفت درم مویز منقی بیست درم توبال نحاس بریان به روغن بادام دو درم در صره بسته با دو درم ریوند چینی که وقت طبخ در ادویه اندازند همه را در هفت رطل آب بجوشانند تا یک رطل و ربع بماند بعده افشرده صاف نموده هر روز بیست درم با یک درم معجون کلکلانج بنوشند و چهارده روز به عمل آرند و غذا و تدبیر به دستور نمایند و بعد نوشیدن این نظر به قوت مریض کنند اگر استعمال استفراغ کند یک شربت حب منتن بدهند و ده روز صبر کنند بعده یک شربت از این حب بدهند معجون کلکلانج نیم درم دبیدالورد دو ثلث درم دواءالکرکم یک درم توبال مس دو دانگ ماذریون مدبر به سرکه و خشک کرده دو دانگ از این همه آنچه سائیده نیست بسایند و همه را با آب برگ ترنج سرشته مانند فلفل حبها سازند شربت تام دو مثقال است و به حسب

حاجت و قوت بخورند و چون تدبیر با این مرتبه منتهی گردد و هفت روز راحت دهند و در این ایام امر به خوابیدن در آفتاب و اندفان بر یک گرم و در شب تدهین به روغن و نطرون و عدم شستن آن نمایند و از حمام البته بازدارند و بگیرند سرگین گاؤ و پشک بز کهنه و خاکستر طرفا و خاکستر ودع و نطرون مساوی و سائیده در سرکه آمیخته بر تمام بدن طلا کنند و در آفتاب بخوابند و این طلا را نباید شست تا آنکه از خود جدا گردد و بعد هفت روز دواءالکرکم یک درم با سکنجبین سرکهٔ عنصل ده درم بدهند و به سوی قاروره نظر کنند پس اگر به این تدبیر حدت پذیرد و موضع حذرست و استعمال ادویه ترک کنند تا آنکه قاروره به اعتدال آید بعده اعادهٔ علاج کنند و چون قاروره به اعتدال آید و امید قوی گردد این قرص بدهند گل سرخ سه درم ریوند چینی دو درم مصطکی نیم درم سنبل دو دانگ عصارهٔ زرشک عصارهٔ غافث هر واحد یک درم و نیم تخم کرفس بادیان انیسون هر واحد دو ثلث درم زوفای خشک دو ثلث درم همه را کوفته بیخته با آب کاسنی سرشته قرص به وزن درم و ثلث سازند و هر روز یک قرص از آن باده درم سکنجبین عنصلی بدهند و این چهارده روز بخورند و بعده چهارده روز از خوردن این قرص این سفوف هر روز یک درم با پنج درمی ماءالاصول بدهند پس اگر خوف اسهال باشد این سفوف ترک کنند و به سوی تدبیر غذا رد کنند نسخهٔ سفوف ماذریون مدبر دو دانگ توبال مس دو دانگ سنبل ریوند هر واحد دو دانگ حضض گل سرخ مصطکی هلیلهٔ سیاه هر واحد سه درم همه را باریک سائیده در هر سه روز سه درم از آن با سکنجبین عنصلی بدهند و در حمات کبریتی یا نطرونی یا شبی بنشانند و آب آنها بر وفق و حذر بنوشانند و جماعتی را دیدم که ایشان این علت بود و به حمات کبریتی صحت یافتند و گل این چشمه بگیرند و بر بدن او طلا نمایند و در کبریتی شکم و سینهٔ او بدان ضماد کنند و در آفتاب نشانند و ملاک علاج این نوع مراعات مزاج و حفظ قوت مریض است و منع او از حمام و امر به ریاضت اندک اگر ممکن باشد و حل طبیعت اگر امکان آن بود در بیست روز به حب سکبینج و حب منتن و حفظ غذای او تا تخمه واقع نشود و اگر شهری که در آن مریض باشد شهر رطب مثل بلاد طبرستان باشد نفل او از آن شهر به سوی بلد مثل نمی‌کنند بهر آنکه تغیر مواضع علاج برای اتمام علاج از موافق‌ترین اشیاست و انطاکی گوید که تفتیح سدد و تقویت معده و قی به ترب و عسل و شبت و بورق کنند و

تکثیر تناول انجیر و آب نخود نمایند و سه مثقال کرویا به زیت هر روز خوردن مطلق استسقا را نافع است و از این نوع خوردن خارپشت خلاص نماید و نوشیدن بول شتر و سی درم بول بز یک درم سنبل هر روز تا هفته در ازالۀ آن مجرب است و کذا قرنفل و انیسون و زیره اکلاً و ضماداً و خاکسترها و سرگین گاؤ ضماداً نافع و بعض متأخرین می‌نویسند که نیکوترین اشیا در لحمی تریاق فاروق با ماءالاصول خوردن است و اگر یافته نشود تریاق اربعه دهند به قدر یک مثقال بی‌کم و کاست و آشامیدن بول شتر بیست درم و بول بز مثل آن با یک درم سنبل‌الطیب هر بامداد تا یک هفته استسقا را زائل سازد و این ماءالاصول سدۀ کبد و طحال و برد آن را زائل سازد و استسقا را سخت مفیدست پوست بیخ کرفس پوست بیخ بادیان هر کدام هفت درم بیخ اذخر فقاح هر کدام پنج درم مصطکی سنبل‌الطیب هر کدام یک و نیم درم فوه لک عود بلسان کماذریوس کمافیطوس هر کدام دو درم شکاعی باداورد و غافث پوست بخ کبر هر کدام سه درم افسنتین رومی گل سرخ هر کدام چهار درم انجیر خشک ده دانه مویز منقی بیست درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند تا به یک نیم رطل رسد صاف نموده مقدار چهار اوقیه با یک درم روغن بادام شیرین و یک درم روغن بادام تلخ و دواءالکرکم و امروسیا و اثاناسیا به قدر حاجت بدهند و این ضماد انواع استسقا را سود دارد سنبل‌الطیب صبر زرد هر کدام ده مثقال خاکستر سرگین گاؤ پانزده مثقال سرگین بز سعد قردمانا ایرسا قسط تلخ نوشادر اشنه حماما سلیخه حب بلسان عود بلسان بورۀ ارمنی صعتر نمک هندی جنطیانا هر کدام پنج مثقال همه را کوفته با بول شتر سرشته ضماد کنند که در جمیع اقسام تهیج عجیب‌الاثرست و به تجربۀ راقم نیز رسیده و انوشدارو به نسخۀ حکیم غلام امام و دوای عصارۀ ریوند به نسخۀ مجمع‌الجوامع و شربت استسقا و شربت کشوث و معجون جالینوس و معجون گل و زرشک نیز در میناب معمول است و اگر عصارۀ ریوند از یک دانگ تا دو دانگ در گلقند سه درم سرشته بخورند و یا حب ریوند با مطبوخات مناسبه مانند طبیخ انیسون و تخم کاسنی و تخم کشوث تناول نمایند بهترین مسهلات این مرض است و گویند که اگر گوشت موش صحرائی را خشک کرده بکوبند و دو درم بدهند استسقای لحمی را مفید بود

استسقای زقی

عبارت است از اجتماع آب در نوع بارد و صدید در نوع حار میان صفاق و شرب در اکثر یا در میان ثرب و امعا یـا در مجرای ناف بعد اسباب کلی استسقا که مذکور شد به سبب اصل در این نـوع آن اسـت کـه مائیـت در بـدن کثـرت پذیرد و از ناحیهٔ مخرج بول خارج نشود پس به ضرورت بازگردد و به سـوی غیرمجـاری ضـروری جـاری شـود و در فضای شکم جمع گردد و اجتماع آب در اینجا بر چند وجه باشد یکی بر سبیل ترشح یعنی تراویدن بهر آنکه چـون مائیت در محدب کبد به سوی کلیه و از آنجا به سوی برنجبین و مثانه نافذ شود و به سوی فضای شـکم بـر سـبیل ترشح نافذ شود چنان که صفوف کیلوس از معده و امعا به ماساریقا مترشح گردد و مده که در سینه محتقن شـود از عظام قص ترشح کند دوم بر سبیل انفصال بخار که بنابر احتقان مـستحیل بـه آب شـود بهـر آنکـه چـون مـاده در مجاری محتقن شود و طبیعت بر دفع آن قدرت نیابد ابخره از آن متصاعد شود و به طول احتبـاس و تـراکم اجـزای بخاریه و عدم منفذی که از آن طریق دفع تواند شد مستحیل به مائیت گردیده در موضع کـه میـان ثـرب و صـفاق است سیلان کند و به سبب غلظ خویش در داخل ثرب نفوذ نتوان کرد و به سبب صفاقت صفاق اندر روی نیز گـذر نیابد و ناچار مترسب شود و به جوف اسفل گرد آید و میل به سفل از شأن مائیت است پس این یا به سـبب کثـرت ماده بود و یا به سبب شدت دفع که طبیعت آن را از ضرورت قاهره در مجاری فضول به سوی فضای شکم دفع کند سوم بر سبیل انصداع بعض مجاری که غذا از حدود امعا اندر آن مجری به سوی کبد همی‌رود پس رطوبـات مائیـت قبل از رسیدن به جگر از آن شکاف بیرون آید و در فضای شکم جمع گردد چهارم بر سبیل آنکه بعض قدمای اولین گفته‌اند و بعض متأخرین آن را اختیار نموده‌اند و این چنآن است که مائیت رجوع کند در دهن‌های عروقـی کـه در حالت بودن انسان جنین از مقعر کبد به ناف آید و غذای جنین از ناف اندر آن رگ‌ها به جگر رسد و بول او نیـز بـه همان طریق خارج شود چه طفل در شکم مادر از ناف خود بول کند و مولود نیز قبل از قطع ناف از ناف او بول کنـد و چون بعد تولد کودک و قطع ناف ناف بسته شود و بول از این جانب بازماند به سوی مثانه بازگردد و پس هرگاه در جانب محدب جگر به سبب خلط یا ورم یا صلابت سده افتد و به سبب انحراف کبد از مزاج طبیعی خونی که در آن متولد گردد مائی شود اگر کبد بارد بود یا صدیدی گردد و اگر حار باشد و بنابر سده نتواند کـه بـه گـرده رسـد و از

آن‌جا به طریق مثانه دفع شود و بدان سبب آب از مجرای بول کمتر بیرون آید و قوت دافعهٔ اعضا از جهات دیگر دفع نماید پس به ضرورت آن منفذ قدیم را که میان ناف و مقعر جگر بوده است طبیعت بگشاید و مائیت به سوی این عروق نافذ شود تا آنکه به سوی فوهات آن بیاید و به ناف رسد و چون منفذ به سوی ناف نیاید آن مائیت که اندر آن مجتمع گردد بنابر کثرث تمدد نزدیک ناف آن عروق بشکافد و بیرون شود و به سوی شکم رجوع کند و آب در آن جمع شود و فراخ‌تر نسبت به خلقت اولی گردد و از اینجاست که اندر این علت نتو ناف پدید آید و منافذی که نزدیک حدبهٔ کبدست منضم شود که آن تنگ زیاده است از آنچه نزدیک مقعر جگرست و بعید نیست که استفراغ مائیت واقع در شکم از این جهات باشد و سبیل برای جذب او دواست به سوی جگر پس به سوی امعا و اسباب سابقهٔ این سبب و اصل یعنی کثرت مائیت در شکم از سه بیرون نیست یکی آنکه سبب در قوت ممیزه باشد و چون به تمیز مشترک میان قوت دافعهٔ کبد و قوت جاذبه کلیه است پس هرگاه هر دو یا یکی از آن ضعیف شود به نوعی از انواع سوءمزاج یا در مجری سده افتد خصوصاً چون در کلیه ورم صلب بود مائیت از خون تمیز نگردد و بدن آن را قبول نکند و مجاری احتمال آن ننماید پس یکی از وجوه وقوع این مرض واجب گردد و لهذا گاهی استسقا به سبب ضعف حادث شود و سبب او در کبد تنها باشد یا صرف در کلیه بود دوم آنکه سبب در ممیز باشد و این چنان بود که مائیت بسیار زیاده بود فوق آنکه قوت بر تمیز آن قادر باشد یا غیرجیدالانهضام بود و سبب مائیت کثیر نوشیدن آب سرد بسیار است و این به سبب شدت تشنگی بود و غلبهٔ تشنگی یا به سبب سوءمزاج کبد معطش بود یا به سبب دیگر معطش یا به سبب سدد که به باعث آن مقدار آب و جگر را بدان حاجت بود به سوی کبد منجذب نگردد و تشنگی با وجود کثرت شرب دوام نماید و یا به سبب آنکه نفس آب نافع عطش نباشد بهر آنکه گرم غیرسرد یا آنکه در آن کیفیت معطشه از ملوحت یا بورقیت و غیره باشد که تشنگی را زائل نکند و گاهی سبب مائیت کثیر ذوبان رطوبات بدن بود و با آن انسداد مجاری معتاد اتفاق افتد از آماس و جز آن و بدان سبب آن رطوبات ذوبانی در این محل مجتمع گردد و قسم دیگر یعنی غیرجیدالانضمام چنان باشد که هرگاه هضم غذای رطب هموار نباشد بدن یا کبد بعض غذای رطب را قبول کند و بعض آن را رد کند و بدان سبب مجاری پر شود

پس گاهی مؤدی به سبب استسقای زقی گردد اگر مائیت غالب باشد یا طبلی اگر ریحیت غالب بود و ایـن در هـضم ثانی باشد سوم آنکه سبب در مجاری بود و این چنان باشد که در آنجا اورام یا سدد بود که مائیـت را از اسـلوک بـه مسلک خویش و از نفوذ در جانب او منع کند و به سوی غیرمجاری آن منعکس سازد و به قول صاحب کامل حدوث استسقای زقی از افراط سوءمزاج بارد رطب بر کبد بود پس احالهٔ غذا به رطوبت مائیه کنـد و آن رطوبـت در میـان صفاق و امعا مجتمع گردد و اکثر این از تناول به قول بارد مزاج و از کثرت شرب آب سرد باشد و بداننـد کـه چـون طبیعت از مستسقی مائیت استسقا خود به خود دفع کند دلیل خلاصی باشد و در اکثر اوقات هرگاه بـزل مستـسقی کنند انتفاخ در مدت سه روز عود کند و در اکثر این انتفاخ از ریح باشد و بقراط گفته هر که را میـان حجـاب بلغـم بسیار بود و معده درد کند هرگاه که بلغم به رگ‌ها بگذرد و به مثانه درآید علت او از آن زائل شود و جالینوس گوید که فرود آمدن بلغم به زهار اولی‌تر است از مثانه و اگر آب بودی امکان داشتی که تراوش نمـودی و بـه مثانـه فـرود آمدی و بلغم ممکن نیست که بتراود و شیخ‌الرئیس می‌گوید بعید نیست که بلغم تحلیل پذیرد و رقیق شود و بتراود و نیز ممکن است که آن دفاع او به اختیار طبیعت باشد به سوی کدام جهت به سبب ضرورتی و یا در جهـات دیگـر به سبب حائل چنان که ریم را از سینه در رگ اجوف به مثانه فرستد و این وقع از طبیعت عجب‌تر از نفـوذ ریـم بـه استخوان سینه نیست و آنچه بعضی گفته‌اند که مراد از بلغم مائیت باشد این بعیدست احتیاج بدین نیست و گـاهی عارض شود و انتفاخ شکم مثل صاحب استسقا به کسی که او را قروح امعـا باشـد و در آن سـوراخ گـردد و ثفـل در فضای شکم ریزد و شکم او بزرگ شود بوعلی‌سینا گوید که اگرچه قومی این را گفته‌اند لیکن نزدیک من این معنـی بعیدست بهر آنکه موت سابق‌تر از این باشد و خصوصاً چون قرحه و خرق در معای علیا بود و جرجانی می‌نویسد کـه نزد من این دلیل سخت معقول و مقبول است

و علامات زقی

آن است که شکم بزرگ گردد و در آن ثقل محسوس شود و چون دست بر شـکم او زننـد از آن آواز نیایـد بلکـه چون آن را بجنبانند از آن آواز جنبش آب مسموع گردد و هم‌چنین هرگـاه صـاحب او از پهلـویی بـه پهلـوی دیگـر

منتقل شود آواز آب آید و هنگام مس شکم مثل مشک پرآب نماید نه مثل مشکی که در آن باد دمیده باشد و با آن اعضا معتل نشود و حجم آن‌ها بزرگ نگردد چنان که در لحمی بلکه زبول در آن باشد و پوست شکم درخشنده مثل جلد رطب کشیده بود وگاهی با آن قضیب ورم کند و پوست خصیه پرآب شود و اطراف سر بود و چهره و پلک چشم متورم گردد به سبب ضعف حرارت غریزی و بول اندک آید و در اکثر اوقات سرخ باشد و نبض صغیر متواتر مائل بـه صلابت باشد به اندک تمدد به سبب امتلای جگر و فضای شکم از آب و تمدد حجاب و گاهی در آخر به لینت میـل کند به سبب کثرت رطوبت و آن را که مرض مستحکم شود سرفه و تنگی نفس ظاهر گردد بهر آنکه کثـرت آب بـا حجاب مزاحمت کند و بدان سبب نفس تنگ شود و سرفه پدید آید پس اگر بی‌حرارت بود عدم تـشنگی و سـفیدی رنگ و بول و احساس سردی شکم و غیر آن آثار برودت بر آن گواهی دهد و اگر با حرارت بود علامات حرارت چـون تشنگی و زردی رنگ بدن و بول و جز آن شاهد او باشد و اگر از ورم جگر باشد با سرفهٔ خشک یا بـه انـدک نفـث و قبض طبع بود و چون استسقای زقی بعد خروج حصات از مثانه به غیر سبب ظاهر در کبد دفعةً واقع شود و بداننـد که یکی از دو مجرائی که از کلیه به مثانه آمده شکافته شده و آب از آن آمده و هرگاه که صاحب استـسقای زقـی را تشقق در آن انیثین پدید آید و در براز آن خون آمدن گیرد بیمـار هـم در آن هفتـه هـلاک شـود و چـون ورم بـه خصیتین رسد علاج مشکل گردد و نحول و وقت اعضاء و غور عینین منذر به موت باشـد اگـر تـب نبـود و کـسل و ترهل کمتر از لحمی لازم این نوع است و آنجا که زقی با ورم جگر و سپرز باشد خصوصاً وقتی‌که ضـعف بـسیار بـود طمع زندگی نباید کرد کذا فی‌النبض‌الکبیر و هرگاه در غب غیرخالص و شطرالغب یا بلغمی لازمه و نائبه استـسقای زقی پدید آید با سختی جگر و سپرز قطعاً مهلک است کذا فی‌العشرةالکامله علاج آنچه در علاج کلی اقسام استـسقا گذشت به کار برند و اگر ورم کبد حار یا صلب سـبب باشـد معالجـهٔ آن نماینـد و اگـر حـرارت نبـود بـرای تعـدیل سکنجبین بزوری حار و شربت دینار و شربت اصول دهند بعده تنقیه به مسهلات مائیت مثل کلکلانـج حـار نماینـد پس مقویات جگر مثل قرص زرشک کبیر و قرص ورد و دبید ایرسا و مانند آن دهند و استعمال حقنه‌هـا و شـیافات در این نوع بهترست و استعمال معطسات مثل کندش و فرفیون معین بر دفع ماده به سوی مجـاری اسـت و جهـت

ادرار قرص ماذریون و غیره حبوب و مطبوخات متخذ از مدرات به عمل آرند و اگر با حرارت بود جهت تبدیل آب کاسنی سبز مروق و سکنجبین و شیرۀ تخم خربزه یا شیرۀ خرفه و نبات دهند و تنقیه از ادویۀ قلیل‌الحرارۀ کنند بعد از آن قرص زرشک صغیر و کلکلانج بارد به آب مروق و آب عنب‌الثعلب مروق با شربت بزوری یا سکنجبین بزوری به آرد و شربت انار استعمال نمایند و غذا زیرباج و سکباج و رمانیه به مویز سازند و لحوم لطیفه مثل دراج و چوزۀ مرغ و تیهو به ابازیر حار اگر حرارت نباشد بدهند و در هر دو حال برای رفع قبض مغز فلوس به جلاب و روغن بادام مناسب است و ایضاً برای تلیین طبع عنب‌الثعلب تخم کاسنی هر یک شش ماشه جوشانیده صاف کرده به آب کاسنی تازه مروق آمیخته مغز فلوس خیارشنبر چهار توله مالیده صاف کرده بدهند و حب غاریقون دو سه مرتبه دهند غذا نخوداب با دارچینی و بادیان و اگر لینت شکم بسیار گردد طباشیر یک ماشه سوده به شربت انار دو توله خورده بالایش شیرۀ زرشک هفت ماشه سکنجبین بزوری دو توله بنوشند و سفوف گل سرخ شش ماشه غافث چهار ماشه تخم کشوث سه ماشه کوفته بیخته نبات مساوی آمیخته نافع زقی است و بعد زوال ورم جگر و دفع سوءمزاج و بعد تنقیه گاهی همراه شربت مسهل یا مدر و گاهی برای تسکین تخم کاسنی عنب‌الثعلب هر یک شش ماشه بادیان تخم کرفس هر یک چهارماشه نبات یک‌نیم توله بدهند و اگر بیخ سوسن نیم توله صبر سقوطری یک توله نمک اندرانی سرگین گاؤ خشک هر یک چهار توله کوفته بیخته به سرکۀ انگوری پخته بر شکم ضماد کنند در این باب مجرب است و اگر در این مرض ضعف بسیار گردد و به سهولت و به مرور ایام اسهال ماءاصفر باید کرد و اصل‌السوس بادیان پرسیاوشان هر یک چهار ماشه جوشانیده و نبات یک توله داخل کرده بدهند روز دوم عنب‌الثعلب چهار ماشه روز سوم شربت دینار افزایند باز اصل‌السوس چهار ماشه مویز منقی ده دانه بیخ کبر چهار ماشه شاهتره شش ماشه جوشانیده گلقند سه توله دهند باز روز دوم برای تحریک و اخراج آب شربت دینار افزایند و روز سوم بادیان چهار ماشه عنب‌الثعلب شش ماشه افزایند و روز چهارم ریوند چینی سه ماشه تخم کاسنی شش ماشه به جهت ادرار ماءاصفر افزایند غذا نخوداب اگر هندو باشد بی‌گوشت و گاهی آب موتهه بدهند و به جای آب عرق بادیان عرق عنب‌الثعلب و اگر عرق نباشد صرۀ عنب‌الثعلب و بادیان به آب جوشانیده به کار برند باز برای نضج

مواد رقیقه شاهتره عنب‌الثعلب یک شش ماشه بیخ کبر چهار ماشه مویز منقی ده دانه بادیان چهار ماشه گلقند دهند بعده گاهی مسهل خفیف و گاهی مدر بدهند و اگر مروق ترب و مکوه هر یک چهار توله شربت افسنتین دو توله شروع کنند و تا بیست روز هر روز مروق سه توله و شربت یک توله اضافه می‌نموده باشند بعده بکاهند به دستور تا نوبت به روز چهلم رسد و در میان این عمل به روز چهارم معجون کلکلانج فیروزی یک توله و شربت دینار چهار توله با مروقین بدهند و شربت افسنتین موقوف کنند و روز دیگر آن جدوار دو ماشه جندبیدستر یک ماشه در دواءالمسک تلخ و دواءالکرکم هر یک هفت ماشه سرشته شربت بزوری چهار توله بخورانند و غذا مرغ پلاؤ ارزن و برنج کهنه با مربای شلجم و انناس صبح دهند و شام کباب فاخته و مرغ سلیمانی با نان خشکار دهند و به جای آب عرق مکوه و کاسنی بدهند نافع بود و مجرب و ایضاً مروق برگ چغندر و ترب و مکوه هر یک یک نیم توله و مروق گلوی سبز یک توله و سکنجبین بزوری ریوندی علویخان دو توله اول دواءالکرکم کبیر نه ماشه خورده بنوشند و مروق‌ها را همین قدر هر روز تا بیست روز افزایند و باز بکاهند و بعد هر هفته ریوند چینی نه ماشه سوده در سکنجبین ریوندی سه توله عوض دواءالکرکم بدهند غذا غلهٔ ارزن با عسل و برگ ترب و کاسنی و مکوه به روغن گاؤ پخته بخورند و به جای آب بر عرق پوست کوبدار و مکوه برابر اکتفا باید کرد و تا چهل روز این ترکیب مجرب به عمل آرند

ذکر بعض ادویهٔ یونانیه و هندیه مفید این علت

برگ مادزیون و تخم آن و توبال نحاس و شبرم و ایرسا و آب قاقلی و سکبینج و اشق هر واحد مسهل زرداب است و نوشیدن شیر شتر یک رطل یا ده درم سکرالعشر و کذا شرب دارچینی و کذا گرفتن بخار سنگ آسیا که بر آن سرکه پاشیده باشند و در این باب مجرب سویدی است و گویند که خوردن جگر قنفذ بری در آفتاب بر پارچه خشک کرده و کذا اکل لحم او بریان یا مطبوخ و کذا قصب الزریره و ثیل و تخم کرفس و کذا شرب طبیخ اذخر و کذا بول شتر اعرابی و کذا اغتذا به عدس و کذا اختلاط ثوم در طعام و کذا شرب بول انسان و کذا مغز تخم بیدانجیر به عسل و کذا سنبل رومی و کذا شرب و ضماد لادن و کذا مر و کذا تخم حندقوقا و کذا شرب طبیخ مرزنجوش و

کذا خولان هندی و کذا پودینه و کذا خوردن پودینه مع انجیر خشک و کذا ایرسا تنها و به ماءالاصول و کذا لیسیدن غاریقون و به وزن او اسارون به عسل و ضماد حلزون بری به تمامه کوفته وکذا ملازمت خوردن لحم کبک و کذا شرب بیخ حنظل دو قیراط یا برگ او یا شحم او یا عصارهٔ بیخ او پنج قیراط و کذا عودالبخور هر روز مثقال تا سی روز یا چهل روز متواتر و کذا تخم فنجنکشت هر روز دو درم تا سه روز و کذا مداومت خوردن لحم قطا هر واحد نافع استسقای زقی است و شرب قطران اگر حرارت نباشد در زقی و طبلی مجرب انطاکی است و این دوا نیز مفید است اسقیل مشوی دو ماشه ریوند خطائی سه ماشه در گلقند دو توله آمیخته لیسانند و بالای آن شیرهٔ قرطم یک نیم توله و گلوی سبز و تخم خربزه هر یک نه ماشه شربت دینار چهار توله نوشانند غذا قلیهٔ بادنجانی و شوربای مرغ با نان خشکار و برنج ارزن با عسل دهند تا یک هفته و در بیاض استاد مرحومی مرقوم است که اگر جالهٔ مکانی که در آن نخود بریان می‌کنند به قدر دو ماشه در سرکهٔ تند حل کرده بیاشامند تمام رطوبت را به سبیل اسهال اخراج نماید به شرط توافق تقدیر و به قول حکیم علی اگر بیخ درخت کریل خشک کرده سفوف سازند و به قدر سه نیم ماشه تا یک هفته بخورند و پرهیز از مقلیات و مشویات کنند در استسقای زقی مایوس‌العلاج نافع است واگر بیخ تر کوفته قدری آب انداخته شیرهٔ آن بگیرند و به قدر دو دام تا سه دام به عمل آرند و در صعوبت عرض تا نیم رطل هم جائزست که انفع بود و ضماد نیز به همین اصول تر بر شکم مثل ضماد حنا نافع است و در اخراج مائیت کثیر بر وضع ضماد تا شش ساعت بلکه زیاده مصابرت باید کرد و اگر مریض اضطراب نماید باید که یک دو شخص آن را ضبط نمایند تا اضطراب ننماید و فعل دوا باطل نگردد این دوا در غایت منفعت است و یک بار به تجربهٔ مؤلف هم رسیده و مائیت بسیار به ادرار اخراج نموده و اگر یک عدد غوک کوچک آبی از چاه یا حوض گرفته شکم او پاک کرده بر سنگ قیمه کنند و کباب آن بسازند و یا در آرد گندم یا مندوه سرشته نان آن پخته مریض را بخورانند یک بار کافی است و اگر استیلای ماده باشد سه روز بخورانند و به جای آب پوست کچنال در آب جوشانیده به کار برند روز دوم یا سوم که وقت گردیدن از پهلو به پهلو آواز حرکت آب مسموع گردد علامت صحت است و همهٔ آب به تحلیل رود و بعونه تعالی صحت حاصل شود اقول حذاق مسیحی گوید که بزل کردن نشاید بهر آنکه اکثر مبزول

هلاک می‌شود و از ایشان کسانی خلاص می‌یابند که قوت آنها باقی بود و بدن آنها لاغر نشود و بعـد بـزل ریاضـت و حرکت کنند پس اگر قوت قوی و طبیعت قبض باشد افضل آن است که این حب ریوند معمول به ماذریون بخورنـد ریوند عصارهٔ غافث تخم کاسنی هر واحد سه درم غاریقون پنج درم ماذریون در سرکه تر کرده خشک نموده ده درم حسب سازند شربتی از یک نیم درم تا دو درم در هر هفته یک شربت بخورند و اگر قوت ضـعیف باشـد ایـن قـرص ماذریون بدهند تخم کاسنی ده درم ماذربون مدبر عصارهٔ غافث هر یک درم و دو ثلث درم مغز تخـم خیـار دو درم و نیم گل سرخ مثله غاریقون درم و ثلث درم از جمله ده قرص سازند و هـر روز یکـی از آن بـه سـکنجبین سـفرجلی بخورند و اگر لینت افراط کندر به تنها بدهند و چون سرخی در قاروره و حرارت نباشد ایـن حـب مـاذریون بدهنـد ماذریون نیم درم روسختج ثلث درم فرفیون ربع درم سکبینج نیم درم نمک هندی دانگ سرگین کبـوتر دانـگ کـه این مزیل آب و مجفف قوی است و این ضماد استعمال نمایند که عظیم‌المنفعت در استـسقای زقـی اسـت آرد جـو سعد پشک بز بورهٔ ارمنی گل سرخ مساوی بر شکم طلا کنند که آب بسیار خشک کند و مجوسی گوید که مـداوات زقی اینست که در اول امر تدبیر او مثل تدبیری که در ابتدای حدوث استسقای لحمی بیان کردم باید کـرد و چـون مرض قوت گیرد و آب مستحکم شود باید که ادویهٔ مسهل آب مثل حـب معـروف بـه حـب‌اشـعیا و حـب سـرخس استعمال کنند و حب سکبینج نیز در این باب نافع است و این حب مفید و مسهل آب است بگیرند توبـال نحـاس و برگ ماذریون هر واحد یک جزو باریک سائیده و به آب کرفس سرشته حب سازند شربتی از یک درم تـا دو درم بـه حسب حاجت و ایضاً تربد سفید پـنج درم ایـارج فیقـرا و سـکبینج هـر واحـد چهـار درم غـاریقون و بـیخ سوسـن آسمانجونی هر واحد سه درم و نیم نمک نفطی دو درم لک منقی و ریوند چینی و بیخ اذخر و فقاح او و سلیخه هـر واحد یک نیم درم فرفیون درم همه را باریک سائیده به آب بادیان سرشته حب سازند شربتی دو درم به شـکر و آب گرم و اگر یک نیم درم از آن با شیر شتر بخورند منفعت بین نماید و این مسهل دیگر برای آب اسـت سـنا و هلیلـهٔ زرد و ماذریون و شبرم و مس سوخته هر واحد یک جزو قرفه و مصطکی هر واحد نیم جزو همـه را باریـک سـائیده شربتی یک درم و نیم با مثل او شکر سلیمانی به آب گرم نافع است و ایضاً مسهل دیگر مجرب عصارهٔ بـیخ سوسـن

آسمانجونی ده درم بول بز دو اوقیه نقوع صبر نیم اوقیه همه را آمیخته پنجال کبوتر دو درم زعفران نیم درم باریک سوده بر آن انداخته بنوشند که اسهال آب به قوت نماید و در کسی استعمال نمایند که قوت او قوی باشد و این دوا مجرب است بگیرند بول ناقه اوقیه و آب ترب یک‌نیم اوقیه آب قاقلا مثله وسرگین کبوتر درم باریک سوده پاشیده بنوشند نافع است به اذن الله تعالی و هرگاه مریض احتمال تناول ادویهٔ مسهله نکند باید که اضمدهٔ مسهلهٔ آب استعمال نمایند و از آن جمله این ضماد است بگیرند شحم حنظل و بیخ آن و شبرم و حب‌النیل و ماذریون و سقمونیا و صبر سقوطری و مرمکی و بیخ خطمی و مقل و بیخ سوسن آسمانجونی و سرگین گاؤ دشتی هر واحد سه اوقیه زهرهٔ نر گاؤ و قثاءالحمار و مویزج و قردمانا و فرفیون و حماما و میعهٔ سائله هر واحد پنج درم بورهٔ سرخ و نمک نفطی هر واحد چهار درم صمغ صنوبر و پوست بیخ کبر و شحم بط و شحم ماکیان و شحم گوساله هر واحد دو اوقیه موم نیم رطل موم و شحوم را به روغن شبت گداخته بر آن ادویه کوفته بیخته انداخته بر شکم ضماد نمایند و از آنچه خوردن او بر مریض سهل بود و اسهال آب نیکو نماید و نافع باشد روغن ماذریون است بگیرند ماذریون جید یک رطل و نیم و بر آن پنج رطل آب شیرین انداخته به آتش معتدل بجوشانند تا یک رطل بماند بر آن روغن بادام شیرین ربع رطل انداخته بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند و یا شیر شتر یا ماءالجبن به قدر یک درم بنوشند نافع است و غذا بر این ادویه شوربای اسفیدباج به نخود کوفته و دارچینی و خولنجان و شبت سازند و این ضماد نافع آب زقی است سرگین گاؤ سی درم کبریت زرد پنج درم پشک بز بیست درم باریک سائیده به سکنجبین سرشته در آفتاب بر شکم ضماد کنند و ایضاً انجیر سیاه خشک در سرکهٔ خمر تر کرده مالیده سی عدد پشک بز ده درم بوره و نطرون و بیخ سوسن آسمانجونی هر واحد چهار درم قردمانا و حب‌الغار و مویزج هر یک پنج درم همه را باریک سائیده به انجیر سرشته بر شکم وقت خلو معده از غذا ضماد نمایند و بگذارند تا خشک شود و به آبی که در آن بابونه و برنجاسف و شیح و مرزنجوش جوشانیده باشند بشویند و ایضاً بگیرند راتینج و اشق هر واحد پنج درم نطرون و دقاق کندر و قردمانا و گوگرد زرد هر واحد سه درم سرگین کبوتر ده درم باریک سائیده در بول طفل نابالغ سرشته بر شکم ضماد کنند و ایضاً بگیرند دارقشیشا و گوگرد زرد و نطرون و اشق و علک‌البطم و موم سفید هر

واحد یک جزو بیخ سوسن آسمانجونی و مویزج هر واحد نیم جزو باریک سائیده و اشق و علک و موم به روغن ناردین یا روغن قسط به مقدار حاجت گداخته بر شکم ضماد کنند نافع است به اذن الله تعالی و ضماد معروف به ضماد سیلاطوس نیز نافع است و کذلک ضماد فولاد خون را منفعت عجیب است و این ضماد نافع جمیع انواع استسقاست بگیرند حماما و سنبل و قردمانا و پوست سلیخه و قسط و عاقرقرحا و میعهٔ سائله و زراوند مدحرج و اکلیل‌الملک و بیخ سوسن و قثاءالحمار و شحم حنظل هر واحد ده درم مقل ازرق و برنجاسف و اشق و سعد و زعفران و نحاس محرق هر واحد پنج درم صبر و کندر ذکر و مر و حب بلسان و عود بلسان و لادن هر واحد پانزده درم قرنفل و مصطکی هر واحد هفت درم گل سرخ و سرگین کبوتر هر واحد بیست درم صموغ را مع زعفران در شراب کهنه تر کنند و ادویه را باریک سائیده از پارچه گذرانیده و به روغن بان که در آن موم گداخته باشند قدر حاجت آمیخته به صموغ محلول بسرشند تا مثل مرهم گردد و بر شکم ضماد نمایند و باید که نظر به استقضا و تمییز جید کنند در آنچه از تدبیر به ادویه و اغذیه ذکر نمودم و هر واحد از آن به حسب وجوب قوت مریض و ضعف آن دو چیزی که آن را قوت احتمال نماید استعمال نمایند که این رأس مایحتاج الیه است از وقوع غلطی و خطا در علاج حذر کنند و چون این ادویه استعمال نمایند و فائده نکند و مرض طول کند و آب مستحکم گردد باید که صاحب او را شیر شتر بدهند بهر آنکه در این حال از شأن اوست که غذا به بدنی دهد که آن را مرض ضعیف کرده باشد و انعاش قوت او نماید و عادیت اخلاط ردی بشکند و تعدیل آن نماید و اخراج آب به اسهال کند زیرا که شیر شتر قلیل‌الجنبیت کثیرالمائیت است و لهذا او در مجاری نمی‌چسبد و تسدید آن ننماید و باید که ناقه نوسن باشد و غیر بعیدالولادت و نه قریب از آن و سلیم صحیح‌البدن بود و علف او از بادیان و شیح و قیصوم وکاسنی و کرفس و اثیل و مانند آن در اول روز سازند و در آخر روز آرد جو با تخم کرفس و بادیان و افسنتین سرشته بدهند و این هفت روز تا ده روز به عمل آرند بعده هر روز یک رطل شیر او با پنج درم سکرالعشر مع دو درم این سفوف بدهند انیسون تخم کرفس هر واحد دو درم هلیلهٔ زرد تربد هر یک هفت درم فوه لک هر واحد چهار درم نانخواه بیخ اذخر عصارهٔ غافث فقاح اذخر ریوند چینی ماذریون یک شبانه روز در سرکه تر کرده پوست سلیخه ایرسا مس

سوخته هر واحد درم فرفیون یک نیم درم عصارهٔ افسنتین بیخ سوسن هر واحد سه درم باریک سائیده از دو درم تا سه درم با شیر بخورند و این سفوف نیز با شیر شتر می‌دهند بگیرند انیسون و مصطکی و عصارهٔ غافث و ریوند چینی و سنبل‌الطیب و جعده هر واحد یک درم همه را باریک سائیده شربتی یک‌نیم درم با شیر نافع است به اذن الله تعالی و این سفوف مثل آن است هلیلهٔ زرد چهار درم افسنتین رومی لک ریوند چینی عصارهٔ غافث هر واحد درم همه را باریک سائیده دو درم از آن بگیرند و بیخ سوسن آسمانجونی و مس سوخته هر واحد یک‌نیم دانگ ماذریون جید یک شبانه روز در سرکه تر کرده خشک نموده سه حبه باریک سائیده بر آن اضافه نموده با شیر بخورند که نافع است و اگر این کفایت نکند شیر با بول ناقه بنوشند به این طریق که بگیرند شیر ناقه یک رطل و بول آن بیست درم و روغن عصارهٔ ترب و سکرالعشر ده درم با هم آمیخته بنوشند و ایضاً شیر با معجون لک صغیر پس با کبیر و با کلکلانج بخورند و ایضاً دو درم حب سکبینج بنوشند و این معجون با شیر شتر بلیغ‌النفع است هلیلهٔ زرد تربد سفید هر واحد ده درم بلیله دو درم آمله چهار درم فلفل پنج درم ماذریون اوقیه زنجبیل چهار درم همه را باریک سائیده به عسل کف گرفته بسرشند و یک مثقال با شیر شتر یا دو درم تنها بخورند نافع است و باید که شیر ندهند به کسی که تب باشد از صاحبان استسقای زقی و غیره چه شیر به صاحبان حمی ردی است و چون به انواع این علاج مذکور فائده نشود بزل یا داغ استعمال کنند و در بزل خطر عظیم است به جز کسی که قوت او قوی باشد استعمال نباید کرد و از آن ماده را دفعةً خارج نکنند بلکه اندک اندک هر روز به قدر احتمال قوت و کمتر از بزل سالم می‌ماند و یک کس را دیدم که بزل او کردند و سالم نماند و جالینوس ذکر کرده که احدی را ندیدم که از بزل خلاص یافت مگر یک کس که قوت او قوی و بدن او فربه بود و کیفیت بزل در مقالهٔ عمل بالید خواهم گفت و صاحب او را روغن ناردین با روغن قسط به شراب ریحانی بنوشانند و تریاق فاروق به قدر حاجت بدهند و تضمید شکم به این ضماد نمایند بابونه اکلیل‌الملک برنجاسف مرزنجوش پودینه هر واحد ده درم زیرهٔ نبطی صعتر فارسی انیسون بادیان دوقو قردمانا هر واحد پنج درم تخم سداب صمغ سداب هر واحد سه درم اسارون سنبل حب بلسان عود سلیخه هر واحد دو درم جندبیدستر و مر و راتینج و میعهٔ سائله هر واحد یک‌نیم درم باریک سائیده و ادویه با

هم سرشته بر شکم ضماد کنند به اذن الله تعالی نافع بود و شیخ‌الرئیس می‌نویسد که غرض عام در معالجۀ ایشان تجفیف و اخراج فضول است و اگرچه به نشستن در آفتاب که هوا نباشد و اصطلا به آتش که از چوب مجفف افروخته باشند و خوردن به میزان و ترک آب و تفتیح مسام و ادرار متواتر و اسهال مائیت برفق و به تواتر و مصابرت بر عطش و تدبیر او و امتناع از دیدن آب قطع نظر از شرب او و حتی‌الامکان باشد و اگر از شرب آب چاره نباشد بعد طعام و ممزوج به شراب یا غیر آن بنوشند و تقلیل غذا و تلطیف او افضل علاج است و ریاضتی که در علاج لحمی مذکور شد و مراعات قوت و تقویت آن به طیوبات خوشبو و مشمومات لذیذ و بوی اغذیۀ مقویه کنند و ایضاً تقویت قوت به شراب خوشبو نمایند و بسیار شرب سکنجبین در آن محمود نیست و از آنچه نفع می‌کند آن را قی است و خصوصاً قبل طعام و ایضاً بعد آن یک روز یا چهار یا پنج روز در میان که ایشان را سخت سودمندست و عطسه آوردن به ادویه و نفوخات و غیره بنابر انحدار مائیت و تحریک او به سوی مجاری مستفرغه نفع می‌کند و اگر در اینجا ورم باشد اول اعتنا بدان نمایند و اگر ورم صلب باشد در صحت استسقای زقی که تابع او بود طمع نباید داشت و اگر استفراغ مائیت به کدام استفراغ کنند بار دیگر عود کند و شکم مملو شود و بدانند که استفراغ به ادویه بهتر از بزل است و التحام او متعذر گردد و باید که استفراغ به ادویه در وقتی بود که تب نباشد پس اگر تدبیر تجفیف استسقا کند ورم اعادۀ او کند و اقراص قابضه کمتر استعمال نمایند و اگرچه مقوی باشند مثل قرص زرشک و خصوصاً هنگام قبض طبیعت ودر استسقای بارد به جمع حار ملطف مفتح تجفیف باید کرد و در استسقای حار به نوعی که در علاج کلی اقسام استسقا مذکور شد و ادویۀ مفرده مفید این قسم استسقا هرگاه بارد باشد مثل مطبوخ حندقوقی شدیدالطبخ است که هر روز دو اوقیه بنوشند و یا عنصل یک رطل در چهار قسط شراب در ظرف گلی پاکیزه بجوشانند تا ثلث شراب برود و اول روز به قدر ملعقه بنوشند و تا پنج ملعقه برسانند بعده بکاهند تا به یک ملعقه بازآید و ایضاً هر صبح عصارۀ پودینه یک اوقیه بنوشند و بعضی ذکر کرده‌اند که بگیرند ذراریح و سر و پای آن قطع کنند و جسم آن در ماءالعسل حل کرده و مریض را در حمام داخل نمایند پس بنوشانند و یا نان بدان بخورند و در این شئ نزدیک من مخاطرۀ عظیم است و اکثر آنچه اختیار کرده شده اینست که از آن یک قیراط در شربتی

از آب‌های معصور معلوم بنوشند و گویند که چون تنقیهٔ بدن نمایند و هر روز تریاق به قدر نخود به طبیخ پودینه تا بیست و یک روز بخورانند و بر طعام خفیف یک وقت اقتصار کنند صحت یابند و بعضی گمان کرده‌اند که خوردن پشک بز به عسل نافع است یا بول بز یا بول خر به سنبل و عسل و یا زراوند مدحرج سه درم در شراب و بعضی ستوده‌اند که هر روز پادزهر دو روز قدر باقلا شب مصفی در آب بخورند و از ادویهٔ نافعه برای این کلکلانج و دواءاللک خاصهً که هر استسقا را نافع است و دواءالکرکم و معجون الوریطوس خاصهً و جوارش سوسن و دواءالاسقیل و شربت عنصل و تریاق است و از ادویهٔ عجیب‌النفع قرص شبرم است بگیرند شبرم و هلیلهٔ زرد مساوی به تدریج از یک‌نیم دانگ تا یک درم رسانند در هر چهار روز یک بار بدهند و درمیان آن ایام قرص زرشک بخورانند و ادویهٔ که از ریوند و قسط و حب‌الغار و حلبه و ترمس و راسن و جنطیانا و صمغ بادام و قنه ترکیب داده باشند نافع بود و اما تدابیر مستفرغهٔ مائیه مسهلات است و شیافات و حقنه‌ها خاصهً که آنها اقرب از آب و خفیف‌تر بر طبائع و بعیدتر از اعضای رئیس است و انواع استحمامات به حمات و تعریق در تنور گرم و آب‌هایی که در آن ملطفات مثل بابونه و اذخر جوشانیده باشند و انواع مروخات و ضمادات و کمادات است و در این جمله نوشیدن شیر بز و شتر داخل است و از این قبیل است بول و شیر شتر آمیخته چون یک هفته به اقراص صبر اول نیم درم با نیم درم با نیم درم طبا شیر بخورند تا آنکه به یک درم رسانند و بعد هفته استفراغ به ماذریون مع دو درم کلکلانج نمایند بعده اعادهٔ اقراص صبر یک هفته کنند و مدام هم‌چنین عمل نمایند پس اکثر صحت می‌یابند و ضعیف در ابتدا اقراص صبر نخورد مگر یکدانگ و نسخهٔ اقراص صبر در قرابادین است و اما مسهلات پس در آن قانونی که در علاج کلی استسقا گذشت ملحوظ دارند و تابع مسهلات صوم باید اگر ممکن بود صاحب مسهل بعد آن یک شبانه روز غذا نخورد و ایضاً تابع او نمایند چیزی‌که مقوی و اندک قابض باشد مثل قرص زرشک و مثل آب‌های فواکه لذیذ و مقوی تا تقویت جگر نماید و خصوصاً بعد مثل فرفیون و ماذریون و اشق و مانند آن بعده مصلحات مزاج مانند تریاق و دواءالکرکم در بارد و آب کاسنی در حار استعمال کنند و کسی‌که محرور بسیار باشد شیر شتر آن را مناسب نیست و شیر شتر از چهل درم ابتدا کنند و هر روز ده درم بیفزایند و چون حرارت باشد اسهال صفرا نکنند که آن مقاومت مائیت به وجهی

نماید و بهر آنکه مائیت محتاج به اسهال اوست پس اسهال مضاعف گردد و قوت را آفت لاحق شود بلکه واجب‌تر آن است که تسکین صفرا و اسهال مائیت نمایند مگر آنکه صفرا در کثرت از حد متجاوز باشد و در این هنگام بـر مثـل هلیله اقتصار نمایند که آن بهترین مسهلات است در مثل این حال چنانچـه سـکبینج بهتـرین مـسهلات اسـت در حالت برودت و همه افراط استفراغ در کمیت و در زمان ردی اسـت و آن در حـار صـالح‌ترسـت و از ملینـات جیـده شوربای قنابر و شوربای خروس پیر خصوصاً با بسفائج و شبت و مانند آن است و چون استفراغ کردند در هـر ده روز به چیزی از مستفرغات ملائم به شیر شتر و ماءالجبن و غیره پردازند پس آب برآیـد و ورم خفـت یابـد و صـواب آن است که بر شکم داغ نهند تا آب را بعد از این قبول نکند و داغ بعد پرهیز و ترک مسهل دو سه روز باشد و آن شش داغ باید سه در طول از ابتدای قص تا عانه و سه در عرض شکم و بعد آن بر گرسنگی و تشنگی صبر کنند و صـواب آن است که مابین مسهلات چیزی از مفتحات سدد مثل قرص بادام تلخ بخورانند و اما نوشـیدن شـیر شـتر و بـز و خصوصاً اعرابیات و سیماً معلوفات به چیزی که اسهال مائیت و تلطیف و ادرار نماید مثل شـیح و قیـصوم و قـاقلی و غیره و در محرورین بدانچه مع ذلک موافق کبد باشد مثل کشوث و کاسنی و غیر آن و به سوی قـولی کـه طبیعـت شیر مضاد استسقاست التفات نکنند بلکه بدانند که آن دوای نافع است بهر آنکه در آن جلا برفق است و برای آنکـه در آن خاصیت است چه گاهی دوا مضاد چیزی باشد که در علاج کیفیت طلب کنند لیکن موافق بنـابر خاصـیت یـا امر دیگر مثل استفراغ و غیر آن باشد چنانچه کاسنی در معالجات جگر که بدان امراض بارد بود می‌افتـد و چنانچـه سقمونیا در امراض صفراوی می‌دهند بلکه بدانند که این شیر شدیدالمنفعت است پس اگر انسانی بدل آب و طعام بر آن اکتفا نماید شفا یابد و این را تجربه کرده‌اند در قومی که به سوی بلاد عرب رفتند و ضرورت بـه سـوی غیرشـتر مقارن ایشان گردید و صحت یافتند و شیر شتر گاهی تنها استعمال می‌کنند و گاهی مخلوط به غیر آن از ادویهٔ کـه به بعض آن قصد تدبیر غیرمسخن سخت می‌کنند مثل هلیله با تخم کاسنی و تخم کشوث و نمک نفطی و به بعـض قصد تدبیر مسخن ملطف مثل سکبینج و حب آن و به بعض آن قـصد منـع افـراط اسـهال مثـل قـرظ وماننـد آن می‌کنند و گاهی با بول شتر می‌آمیزند و گاهی از طعام و شراب بر آن اقتصار می‌کنند و گاهی طعـام غیـر آن بـدان

اضافه می‌نمایند و در هر دو حال باید که امر او متحقق نمایند که آیا بدن از آن اغتذا می‌کند و اسهال نمی‌آرد و یا اسهال اندک یا بسیار از وزن او به قدر تحمل یا مفرط یا اسهال فوق تحمل می‌کند و یا در معده و مجاری بسته می‌گردد یا به سوی تبرید مؤدی می‌شود و یا خلف خلط بلغمی یا خلط محترق که به عفونت آن قبول کند می‌نماید و بدانکه افضل اوقات نوشیدن او ربیع است تا اول تابستان و از تدبیر حسن در نوشیدن او آنچه تجربهٔ آن مکرر نموده‌ام و نفع کرده اینست که شیر شتر بر خلو شکم بنوشند و چند روز پیش از آن طعام سخت اندک بخورند و اگر ممکن شود که در شب آن روز هیچ نخورند صواب بود پس در وقتی که دوشیده باشند در همان مکان مقدار دو سه اوقیه بنوشند و بهتر آن است که دو اوقیه از آن با یک اوقیه بول شتر دهند و چند روز آب ترک کنند و تا سه روز ملاحظه نمایند که آن چه به ادرار بیرون آید قریب آن است که نوشیده است و بعد سه روز گاهی شکم اطلاق کند بدانچه نوشیده است وگاهی اطلاق اندک نماید و استطلاق بدان بهر آن نکند که بدن از آن اغتذا نماید و اگر شکم او زیاده از آنچه نوشیده است اطلاق کند یک روز از آن توقف نماید و یا چیزی که در آن قبض باشد بیامیزند و اگر اطلاق نکند باید که شارب او خوف تجبن نماید و ترک آن کند و کذلک اگر اطلاق کند کمتر از آنچه نوشیده است و در این هنگام باید که چیزی که انحدار آن از معده کند بخورد و سکبینج و غیر آن بدان مخلوط سازند بلکه احتیاط اینست که در هر سه روز قدری از حب سکبینج و مانند آن استعمال کنند تا آنچه گمان تجبن بقایای اوست یا تجبن متولد شود و خارج گردد و خصوصاً هرگاه آروغ ترش آید و ثقل دریابند و از تدبیر بالغ در مثل این حال آن است که فی‌الفور حقنه کنند و ایضاً نوشیدن شیر ترک نمایند یک روز یا دو روز و کمادات و ضمادات محلل بر شکم استعمال کنند و اگر نوشیدن شیر چیزی از این پیدا نکند و هر روز شیء غیرمفرط خارج شود بر آن اقتصار کنند تنها باشد یا با سکبینج و حبوب سکبینج مسهل و غیر آن و اگر اسهال افراط کند یک یا دو روز از آن شیر قطع کنند بعده در نوشیدن او تدریج نمایند پس شیر به حسب آن که قوابض ناقه را خورانیده باشند و در ساعتی که شیر بدوشند در آن خبث‌الحدید بصری کوفته مغسول به سرکه و مقلو بیست درم قرظ و طراثیث هر واحد پنج درم تخم کرفس سه درم باقات از صعتر و کرفس و سداب یک ساعت در شیر بگذارند بعده صاف کرده بنوشند بعد

از آن به تدریج صرف بنوشند بعده مخلوط بدان چه مسهل باشد اگر احتیاج آن بود و اما مدرات نافعه در ایـن پـس واجب است که بر یک مدر لزوم نکنند بلکه از بعضی بعض دیگـر نقـل نماینـد و آن مثـل فطراسـالیون و نـانخواه و پودینه و اسارون و بادیان وتخم کرفس و سیسالیوس و سائر انجدان و کمافیطوس و وج و سـنبل هنـدی و رومـی و دوقو و فودمو و هلیون و تخم آن و بیخ گزر دشتی و کاکنج است و باید که باریک بسایند تـا بـه سـرعت بـه سـوی ناحیهٔ حدبهٔ کبد برسد و چون مدرات قویه استعمال کنند باید که بعد آن چیزی شوربای چرب مثل شوربای ماکیان فربه استعمال نمایند و اما اضمده پس قانون آن اینست که در آن کثرت چیزی که به تجفیف و تحلیل با قبض قوی مسدد مسامی که تنفس و تحلیل بدان باشد نباید کرد مگر اندکی به قدری که حفظ قوت کند اگر احتیاج آن افتـد مثل سنبل و کندر و سعد سخت اندک که این حفظ قوت مراق نماید و ایضاً آنچه در آن باشد و آن را غیرقابل مـواد گرداند و ادویهٔ ضمادیهٔ مفرد و ضمادات مرکب نافع این مرض اکثر در قرابادین است و از آنچه مجـرب و بـالغ‌النفـع است سرگین گاؤ و پشک بزست که در صحرا حشائش خورند و یا بگیرند از سرگین و پشک مذکور و در آب و نمک بجوشانند و بر آن گوگرد سوده پاشیده برشکم نهند و ایضاً سرگین بز با بول کودک اسـت و ایـضاً سـرگین کبـوتر و حب‌الغار و ایرسا و قوی در این باب اینست که سرگین گاؤ پشک بز که در آن قدری خربق و شیرم داخل کـرده بـه بول شتر سرشته باشند بر شکم ضماد کنند و از ضمادات ملعقه ودع شکافته است که هم‌چنان بـر شـکم مسـتـسقی گذارند یا بعد کوفتن بدان ضماد کنند و بر آن صبر نمایند تا آن‌که خشک گردد و از ضمادات جیده آن است کـه از راتینج و نطرون و راسن و دقاق کندر به شحم گاؤ بسازند و این ضماد موافق استسقاست انجیر فربـه در آب بپزنـد و مازریون یک جزو نطرون دو جزو کمافیطوس یک‌نیم جزو سوده آمیزند و این ضماد بسیار قوی است بگیرند راتیـنج و موم و زوفای خشک و زفت و صمغ بطم هر واحد سه درم میعه و صبر و زعفران و اطراف افسنتین و اشق هر واحد درم جندبیدستر و کبریت و حماما و صدف سمک معروف به سقیا هر واحد نیم درم سرگین کبوتر و حـرف بـابلی و زبدالقصب در بحیره هر واحد سه درم سوسن آسمانجونی چهار درم بورهٔ سرخ درم به روغن بابونه بیامیزند و اگـر در کبد ورم باشد ضماد متخذ از سنبل و زعفران و حب‌البان و مصطکی و اکلیل‌الملک و فقاح کرم و بابونه و روغن‌هـای

خوشبو نافع بود و از مراهم این مرهم است بگیرند مارقشیشا و کبریت زرد و نطرون و اشق هر واحد یک جز و زیره دو جزو و دو ثلث جزو با موم و علک‌البطم و شراب بیامیزند و بر شکم نهند و مرهم جندبیدستر و مرهم افسنتین و مرهم ایرسا تالیف ما و مرهم فرفیون به شحم حنظل و مرهم متخذ از اظلاف و مرهم حب‌الغار و مرهم بزور و مرهم بولون جندس همه نافع است و از ذرورات نطرون ونمک هر دو بریان برشکم ذرور کنند و خصوصاً بعد چرب کردن به روغن حار مثل روغن قثاءالحمار و روغن ناردین و گاهی بر ایشان ادویهٔ محمره استعمال می‌کنند و گاهی اعضای طرفیهٔ ایشان را به قصبان باریک می‌زنند و این نزد من محمود نیست و گاهی بر جوف ایشان و متصل آن مثانات منقوخ تعلیق می‌کنند و در آن فائده کثیر نمی‌دانم و اما بزل مراق یعنی شکاف پوست شکم بدانند که آن کمتر نجات می‌دهد مگر در بدن بسیار قوی چون بعد آن بر ریاضت معتدل و عطش و تقلیل غذا قادر باشد و باید که تا علاج غیر او ممکن باشد بر آن اقدام ننمایند و صواب آن است که در یک دفعه آب بیرون نکنند تا روح یکبارگی خارج نشود و قوت ساقط نگردد بلکه اندک اندک و ضعیف بدان متعرض نشود و اما صفت بزل اینست که انطیلس امر می‌کند که مریض مستوی بایستد اگر بر آن قادر باشد یا مستوی بنشیند و جذام اضلاع او غمز کنند و به سوی اسفل ناف دفع نمایند بعده بزل استعمال کنند و اگر قدرت این نداشته باشد بزل آن نکنند و چون ارادهٔ بزل آن نمایند باید که زیر ناف به قدر سه انگشت مضموم شق کنند اگر ابتدای استسقا از امعا باشد و اگر از جانب کبد باشد شق جانب‌الیسر از ناف نمایند و اگر سبب در طحال بود شق جانب ایمن از سره کنند و به آهستگی نمایند تا صفاق شق نگردد بلکه پوست مراق از صفاق اندک به سوی اسفل از موضع شق مراق جدا کنند بعده در مراق سوراخ کوچک نمایند به طوری که ثقبهٔ مراق اسفل از ثقبهٔ صفاق بود تا آنکه چون انبوبه را خارج کنند این منطبق گردد و آب بند شود به سبب اختلاف هر دو ثقبهٔ و بعد شق در آن انبوبهٔ مسن نهند و هرگاه آب به قدری که اعانت او استلقا کند گرفته باشند بند کنند و باید که دست بر نبض او بدارند هرگاه ضعف شروع کند آب بند نمایند و چون آب اخراج نمودند در اخراج باقی که قدری بماند تأخیر کنند که آن از ادویهٔ مسهله خارج گردد و گاهی بعد بزل داغ می‌نهند چنآنچه مذکور شد و گاهی معده و کبد و طحال و زیر ناف به آلت داغ باریک و گاهی تلطیف می‌کنند و

مائیت را به سوی پوست خصیه می‌کشند و از آن اندک اندک بزل می‌کنند و این تدبیر منجح نافع است و آن به تعطیس بود و به همه آنچه جذب مائیت به اسفل کند و در این هنگام باید که حذر کنند تا در آن فتق نیفتد و گاهی در این ضرر دیگر نباشد و گاهی در خصیه هنگام اجتماع آب در آن سوزن بسیار می‌خلانند تا آب بسیار جای مترشح باشد و گاهی عقب بزل مغص افتد و درد شود پس باید که روغن شبت و روغن بابونه و ادهان ملینه بر مغص و موضع بزل بریزند و ضمادات معمول از حلبه و تخم کتان و تخم خطمی و مانند آن بر آن گذارند و گاهی به ریختن آب گرم و روغن بر بزل اقتصار می‌کنند پس هرگاه مغص ساکن شود موقوف کنند و اما استفراغات جزئیه برای ایشان آن ادویهٔ مسهل مائیت‌اند و آن در جداول ادویهٔ مفرده شمار کرده‌ام و افضل چیزی که مضرت آنها دور کند سرکه وسیب و بهی و اناردانه است و خصوصاً که در آن بهی و مانند آن پرورده و یا در آن پخته و چند روز در آن گذاشته و یا عصارهٔ او بر آن ریخته باشند و از چیزی که تیوعات مثل شیر شبرم و مانند آن در آن بسرشند آن میفختج است که در آن سرشته حب سازند و سکنجبین بهتر از آن است چون در یک اوقیهٔ آن یک دانگ شیر شبرم و خصوصاً شجر لاغیه و فرفیون حل کنند و این دوا یک درم در زردهٔ بیضهٔ نیم برشت بخورند که آن اکثر مریضان قوی را نفع می‌کند با وجودی که در آن خطر عظیم است و روسختج و توبال نحاس و خصوصاً به مغز نان سرشته حب بسته است و حشیشه مسمی منداربا و عصارهٔ قشاءالحمار و شرابی که در آن شحم حنظل تر کرده باشند و ماذریون از جمله تیوعات قوی در این باب است و اصلاح او اینست که در سرکه بخیسانند و گاهی از سرکهٔ او سکنجبین می‌سازند و اشق تا دو درم به ماءالعسل بنوشند و آنچه قریب‌تر به اعتدال بود سکبینج و ایرسا و تخم انجرهٔ مقشر معجون به عسل و آب برگ ترب است و اما آنچه اسلم و اضعف باشد آب قاقلی نیم رطل با سکرالعشر و آب کاکنج و آب عنب‌الثعلب و سکنجبین ماذریونی و شیر شتر مدبر وماءالجبن مدبر به فوه و ایرسا و توبال مس و مازریون و مانند آن است و طریق ماءالجبن در علاج کلی اقسام استسقا مسطور شد و از ادویهٔ مقارن این و نافع استسقای حار اینست که پارچه‌های بهی در سرکه سه روز بخیسانند پس با هم وزن آن ماذریون تازه خوب بکوبند تا بیامیزد و نیم وزن سرکه شکر بر آن انداخته بپزند تا به قوام عسل آید و همه را بیامیزند و قریب این حبوب متخذ

از تخم مازریون با سکرالعشرست و این از آن جمله ا است کـه در آن بـرای حـار نیـز خطـر نیـست و از معجونـات

کلکلانج و معجون تالیف ما به خبث‌الحدید و ماذریون در قرابادین است و این معجون بعض اطبا بگیرند تخم کاسنی

تخم کشوث هر یک ده درم عصارۀ کاسنی بری خشک بیست درم عـصارۀ زرشـک پـانزده درم لـک مغـسول ریونـد

چینی هر واحد پنج درم عصارۀ افسنتین غاریقون هر یک هفت درم عصارۀ قشاءالحمار شحم حنظـل هـر یـک پـنج

درم به جلاب بسرشند و به ماءالبقول بخورند و این دوای جیدست بعض اولین ذکر کرده‌اند و بعض متأخرین نـسبت

او به خویش نموده‌اند و این در نقصان آمن از کلکلانج است و در این تقویت و اسهال قوی اسـت و از اشـربه شـربت

ایرسا و این شربت ماست بگیرند مس سوخته یک مثقال و نیکو بسایند و سرگین کبوتر مثقال و ثلث آن شـاخ‌هـای

سداب و اندک نمک طعام سائیده به شراب بنوشند و از حبوب جیده این حب فیلغریوس است توبال نحـاس و بـرگ

ماذریون و انیسون هر واحد یک جزو حب ساخته مریض قوی را یک مثقال و ضـعیف را یـک درم بخورانـند و ایـضاً

حب اشعیا و حب بهرام و حب خمسه و حب سکبینج است و حب ماذریون در زقی به غایت نافع چنانکه حب ریوند

در لحمی به غایت مفید و حب مقل و حب شبرم و حبوبی که در قرابادین ذکر کرده‌ام و این حب شیر شبرم عـصارۀ

افسنتین سنبل تربد هر واحد یک دانگ غاریقون گل سرخ هر واحد نیم‌درم به آب عنب‌الثعلب حب ساخته بخورند و

این حب نیز نیکوست قشور نحاس کمافیطوس انیسون مساوی حب بسته ابتدا به یک در خم نمایند و زیاده کنند و

ایضاً از اقراص قرص ریوند کبیر مسهل و قرص مازریون یا به زور و نسخۀ دیگر معروف آن اسـت و امـا اسـتحمامات

پس رطب از آن برای ایشان مکروه است و بهتر آن برای ایشان یابس است و یابس بهتر تنور مسخن اسـت بـه قـدر

تحمل مریض که او در آن داخل شود و خصوصاً صاحب لحمی و چون داخل شوند سر خود بیرون بـه سـوی هـوای

بارد گذارند تا هوای بارد به سوی ناحیۀ قلب و ریه برسد و تشنگی زیاده نشود و از بدن عرق بـسیار و نـافع برآیـد و

اگر حمام رطب باشد به آب‌های چشمۀ حار بورقی و کبریتی و شبی معروفۀ مجففه بود کـه بـدان انتفـاع بـسیار در

منتهای مرض یابند خصوصاً صاحب لحمی در روزی به مرات تکرار در آن نماید واگر قـوت او سـاقط نـشده باشـد و

ممکن باشد که در آن تمام روز قیام نمایند بهترست و از این قبیل است آب دریا چون فاتر و گرم کنند و آب بارد و

ساده از آن و این در آخر امر شدیدالموافق است و از فضائل آب چشمه‌ها تمکن از تدبیر نفس باردست که مثل او در حمام غائر شود پس اگر آب‌های حمات حاضر نباشند به آب شیرین اگر ادویه بیامیزند و در آن بجوشانند مثل بورق و کبریت و اشنان و خردل و نوره و عقاقیر دیگر مثل آن باک نیست و آب‌ها را باید که در صاحب زقـی و طبلـی بـر شکم او بریزند و در لحمی بر همه بدن و اما استسقای حار که آن یـا تـابع درم حـار یـا تـابع سـوءمزاج حـار باشـد تدبیرش در علاج کلی اقسام استسقا مذکور شد ومعذلک باید که جانب مائیت مجتمعه مرعـی دارنـد و اگـر رعایـت جانب تب تنها دارند خطر باشد و اگر رعایت جانب مائیت کنند خطا بود پس باید که جمع میان هر دو تدبیر نمایند به رفق و معتدلات بدهند و مقاومت غالب‌تر نمایند و بدانند که چون در اثر استسقا جهد نمایند و ورم و تب قائم بود تدبیر در مثل این آن است که آب عنب‌الثعلب و آب کاکنج و آب کـرفس و آب قـاقلی و آب کاسـنی صـحرائی تلـخ استعمال کنند و باید که به این آب‌ها قدری از لک و زعفران و ریوند مع هلیلهٔ زرد مخلوط سازند و هنگـام ضـرورت آنچه از مسهلات ماذریونی و غیره مذکور شد استعمال نمایند و باید کـه تأمـل کننـد در آنچـه جـالینوس در عـلاج مستسقی به استسقای حار گفته که چگونه ابرای آن نموده و به لفظه نقل می‌کنم گفت جالینوس که تدبیر دوسـتی که آن را استسقای زقی مع حرارت بود و قوت ضعیف شده به این طریق نمودم که او را غذا بـه لحـم بزغالـه بریـان کرده و کبک و تیهو و نان خشکار و قریص و مصوص رهلام بدان و عدس به سرکه دادم و در این بهر حفظ قـوت او وسعت کردم و اجازت شوربا به وی ندادم مگر روزی که عزم خورانیدن دوا می‌کردم که در آن روز اذن به زیرباج قبل دوا و بعد آن می‌دادم پس تشنگی او غالب نمی‌شد و امر به خوردن آن اغذیه به سرکهٔ متوسط ترشـی مـی‌نمـودم و اسهال او به این مطبوخ می‌کردم هلیلهٔ زرد هفت درم شاهتره چهار درم حشیش افسنتین دو درم حشیش غافث دو درم کاسنی تازه یک دسته سنبل‌الطیب دو درم تخم کاسنی دو درم گل سرخ دو درم در سه رطل آب بجوشانند تـا یک رطل بماند مالیده صاف نموده ده درم شکر در آن حل کرده بنوشند و ایضاً این حب شیر شـبرم ومثـل او شـکر معقود کرده حب ساخته وگاهی عقد او به لحم انجیر کرده قبل غذای او به قدر دو سه نخود مـی‌دادم و بعـد آن رب غوره و ریباس می‌نوشانیدم و تضمید کبد او به بارد می‌کردم و از اطلیه بر شکم گل ارمنی به سرکه و آب و آرد جـو

و جاورس و سرگین گاؤ و پشک بز و خاکستر بلوط و خاکستر چوب انگور و در بعضی احیان بورق و کبریت این همه به سرکه سرشته می‌نهادم و حتی که تضمید کبد او به ضماد صندل نمودم و گاهی ضماد صندل بر ناحیهٔ کبد و محلل بر ناف و شکم می‌کردم و ایضاً گاهی اسهال او به شربت ورد که بعد تر کردن ماذریون در آب گل سرخ شربت او ساخته می‌نمودم و یک‌بار شیر شبرم در آن گداخته دادم و از فواکه اجازت انجیر خشک و بادام و شکر او را نمودم و امر به مصابرت عطش کردم و اگر تشنگی بر آن افراط می‌نمود سرکه به آب آمیخته می‌نوشانیدم و برگ ماذریون کوفته بیخته به عسل انجیر سرشته قبل طعام و بعد او می‌دادم و بالجمله روزی بلاتحریک طبعیت او را نگذاشتم این قول اوست و غذا اصحاب استسقا در علاج کلی مسطور شد و اما حقنه‌ها و شیافات پس حقنه‌ها متخذ از آب‌های مخرج مائیت با مثل سکبینج و ایرسا و مانند آن باید و این شیاف در اخراج آب نیکوست بگیرند تخم انجره پنجاه عدد حب ماهودانه سی عدد غاریقون هفت قیراط قشور نحاس دو ثلث درم با مغز نان آمیخته شیاف سازند و استعمال نمایند و شش یا هفت قیراط از آن تناول کنند و اما مدرات پس جمیع مدرات ایشان را نفع کند و از آنچه ایشان را نیکوست این دوا مدر بول است بگیرند تخم انجره نُه قیراط خربق سیاه مثل او کاکنج یک درخم سنبل هندی دو درخم با هم آمیخته تناول کنند شربتی از آن یک مثقال به شربت افادیه و این دوا نیز ادرار بول کند عود بلسان سنبل سلیخه زیره بیخ سوسن هوفاریقون فقاح اذخر بادام قسط گزر بری حماما سمرونیون که آن قسمی از کرفس بری است فطراسالیون که آن تخم کرفس کوهی است قصب الزریره مقل کاکنج سیسالیوس که آن انجدان رومی است هر واحد یک درخم همه را آمیخته دو درخم از آن بخورند و جرجانی و ایلاقی گویند که اگر با مرض استسقا مزاج جگر گرم بود یا سبب مرض ورم گرم در جگر باشد مزاج جگر را به اعتدال بازآرند جالینوس می‌گوید گروهی را دیدم که ایشان را استسقا از حرارت جگر عارض شده بود و به ادویهٔ بارد خلاصی یافتند و معلوم است که اعتدال سبب صحت است و خروج از اعتدال سبب عدم صحت بود پس هرگاه مزاج را به اعتدال بازآرند واجب کند که قوت اعضا و صحت باز آید بدین سبب علاج استسقا که از حرارت افتد مرکب بود از علاج استسقا و علاج جگر گرم و این چنان باشد که نظر کنند اگر استسقا از ورم حار جگر تولد کرده باشد اول علاج بدان ادویه کنند که در

ورم جگر مذکور شده و اگر از ورم بارد جگر پیدا شود اول علاج به ادویهٔ آن کنند تا ورم زائل شود پس تدبیر استفراغ آب کنند و اگر از سوءمزاج گرم بی ماده متولد گردد اول تبدیل مزاج نمایند اما آن را که استسقا از آماس گرم جگر تولد کند گاهی شربت از آب کاسنی با سکنجبین آمیخته دهند و گاهی از آب بادیان تر به آب کاسنی و آب عنب‌الثعلب آمیخته یا به آب گشنیز تر آمیخته و خیارشنبر در آن حل کرده دهند و گاهی عنب‌الثعلب به آب کاکنج آمیخته و گاهی مقدار سه استار بول بز با هم چندان به آب عنب‌الثعلب آمیخته و در هر سه روز یا هر پنج روز پیش از طعام یا بعد آن قی کردن سودمند بود و اسهال مدام در این علت مضر بود بدین سبب در هر ده روز دوای مسهل دهند که آب را به اسهال اخراج نماید به رفق و مزاج را گرم نکند و رگ زدن همه صاحبان استسقا را زیان دارد دیگر آن را که سبب احتباس خون بواسیر یا حیض استسقا شده باشد اگر قوت و سال و عمر و فصل و مزاج مساعد بود اندک خون ردی کم کردن جائز بود و اطبای قدیم می‌گویند نوعی که چوب تر آتش را فرو می‌راند کثرت خون بارد حرارت غریزی را فرو گیرد و مصلحت آن باشد که آن را لختی کم کنند تا حرارت برافروزد و از بهر آنکه خون ردی و ماده به دور اعضا پراگنده می‌باشد همه انواع استفراغ چون فصد و ادرار بول و عرق آوردن و مالیدن و ریاضت کردن و غرغره کردن سودمند بود اما دوای مسهل که اب را برفق بیرون آرد و مزاج را گرم نکند آب قاقلی پنجاه یا شصت درم به آب تمرهندی آمیخته با شیرخشت یا با ترنجبین یا با شکر و ریوند چینی و لک مغسول و اندکی زعفران ترکیب کرده و آب کاسنی بری و آب شاهتره هر یک سی درم با چهل درم آب اشنان آمیخته و جالینوس گوید سه درم اشنان فارسی هم اسهال کند و هم ادرار و بعضی اطبا مطبوخ هلیلهٔ زرد و تمرهندی فرموده‌اند و جائز داشته‌اند و اولی آن است که استفراغ صفرا کم کنند و روز دیگر از مسهل شربتی دهند که قوت را نگاه دارد و در آن قبضی بود و طعم آن خوش باشد چون شربت لیمو و قرص زرشک و شربت سیب و شربت بهی و مانند آن تا جگر را قوت دهد و در میان هر دو مسهل هر روز شربتی دهند که سده بگشاید و جگر را به اعتدال باز آورد و ساهر می‌گوید مردی را استسقا بود و تب می‌آمد او را قرص انبرباریس دادم به آب کاسنی و مانند آن منفعتی ندیدم شیر اشتر با سکرالعشر دادم آن را نفع تمام دیدم بهر آنکه هر روز طبع اجابت می‌کرد و آن

مرد صحت یافت و هم او گوید شیر شتر نباید داد الا بعد از آنکه مرض محکم شده باشد و باید دانست که برگ ماذریون و تخم او قوی‌ترین ادویه ا است برای اسهال آب و او را در طعام و شراب پنهان کرده طعم او پوشیده توان کرد خاصةً در کسانی که از ادویه نفرت نمایند شربتی یک درم با ماءالعسل یا سکنجبین و روسختج یعنی روبی سوخته نیز قوی است و او را طعم نیست در هر چه خواهند پنهان توان کرد خاصةً در مغز نان سرشته حب ساخته یک درم یا کم و بیش بدهند و بیخ سوسن آسمانجونی را نیز طعم قوی نیست لیکن معده را ردی است نیم وزن او قرنفل با پوست بیرون پسته با وی بیامیزند تا مضرت آن از معده بازدارد و روسختج نیز مضر معده است او را هم بدین طریق اصلاح کنند پس با مغز نان سرشته بدهند و بیخ سوسن را در کتب طب ایرسا گویند و منفعت عصارهٔ او اطبا در کتب یاد کرده‌اند و جورجیش گوید که هرکه عصارهٔ ایرسا بخورد بر خطر عظیم است و اگر بیخ سوسن از یک درم تا سه درم خشک کرده و کوفته بیخته با یک اوقیه سکنجبین بدهند استفراغ نیک کند و اگر این بیخ را در تری بکوبند و افشردهٔ عصارهٔ آن یک اوقیه یا دو اوقیه با هم چند آن جلاب و سکنجبین بنمائیم بدهند منفعت عجیب کند و اگر یک اوقیه عصارهٔ او با دو اوقیه بول گوسفند بدهند سودمند بود و کلکلانج بارد در این علت سودمند بود و معجون که در قول شیخ‌الرئیس گذشت از پنج درم تا هفت درم بدهند و حب ریوند ماذریونی به نسخهٔ محمد زکریا که نسخهٔ آن در قول مسیحی مسطور شد نیز مفید و این حب در اخراج آب به اسهال قوی است بگیرند ماذریون مدبر درم روسختج بصری نیم درم فرفیون دانگی و نیم شکر طبرزد سه چند ادویه شکر را گداخته ادویه بدان بسرشند و حب ساخته بخورند و این یک شربت قوی بود و اگر این حب را به قرنفل و زعفران یا به دارچینی خوشبو کنند صواب باشد و این حب قوی‌ترست ماذریون مدبر نیم درم مغز بادام یک‌نیم درم کتیرا ربع درم یعنی دانگی و نیم شکر چندان که ادویه بدان سرشته شود و این یک شربت تام بود و گاه باشد که از این حب سوزش در معده پدید آید و تجرع روغن بادام آن را زائل کند و اگر غثیان افتد خائیدن بهی آن را زائل نماید و بعد اجابت طبع غثیان باطل شود و اگر بعد این حب یا غیر آن حرارت ظاهر گردد چند روز آب کاسنی و آب اناردانه و آب زرشک یا طباشیر باید داد و این حب خفیف‌ترست به نسخهٔ محمدبن زکریا مغز تخم خیار مغز تخم کدو هر یک

دو درم گل سرخ سه درم و دو دانگ ماذریون مدبر سه درم و دو دانگ مصطکی کتیرا هر واحد نیم درم به عصارهٔ بهی سرشته حب سازند شربتی از دو درم تا دونیم درم به جلاب یا سکنجبین یا آب کاسنی و عنب‌الثعلب و این سفوف ادار کند و حرارت نیارد بگیرند مغز تخم خیار بیست درم مغز تخم خربزه پنج درم کرفس و تخم گزر و رب‌السوس هر یک دو درم همه را بسایند شربتی پنج درم با سکنجبین بزوری و با سفوفی که در آن گل سرخ شش درم است و در علاج کلی استسقا در قول مسیحی گذشت سه درم تا پنج درم به آب برگ ترب یا به آب قاقلی یا بول گوسفند بدهند و امرون گوید که من غافث و افسنتین و سنبل را صواب نمی‌بینم بهر آنکه هر سه بول را رنگین کند و تشنگی آرد و این سکنجبین اسهال آورد و آب را کم کند برگ ماذریون تر یک اوقیه سرکه ده استار آب نیم من ماذریون را در این آب و سرکه یک هفته تر کنند پس بپزند تا آب برود و سرکه بماند و بپالایند و یک من شکر طبرزد داخل کرده به قوام آرند شربتی یک اوقیه و اگر جگر سخت گرم بود بدان آب گلاب کنند و اگر به قدر ربع رطل آب بهی داخل کنند تقویت قلب نماید و کرب ماذریون باطل کند لیکن اسهال را کم کند و طبیب به حسب مشاهده در شربت بیفزاید و بکاهد و اگر قطعه‌های بهی در سرکه با ماذریون تر کنند و بپالایند و بپزند صواب بود و این سفوف شکم براند عصارهٔ غافث و ریوند هر یک پنج درم باقی اجزای او همان است که در علاج کلی استسقا در قول مسیحی مذکور شد و قرصی که در آن آرد جو داخل است نیز شکم براند و همان‌جا در قول مذکور گذشت و اگر قوت ضعیف باشد قرصی که در همین قسم در قول مسیحی گذشت بدهند و آن روز که این شربت‌ها دهند مسهل چیزی ندهند و این قرص انبرباریس برای حفظ قوت بدهند زرشک منقی رب‌السوس گل سرخ مغز تخم خیار مغز تخم خربزه هر یک دو درم ریوند چینی فوه زعفران هر یک درم تخم کشوث تخم کاسنی هر یک سه درم طباشیر یک‌نیم درم ترنجبین منقی شش درم قرص سازند شربت مثقال با سکنجبین و آب انار و زرشک با سکنجبین سفرجلی بدهند و این نسخهٔ دیگر آن است عصارهٔ زرشک لک مغسول ریوند چینی گل سرخ عصارهٔ کاسنی بری تخم کاسنی تخم کشوث هر یک برابر و کلکلانج کبیر سودمند بود و شیر شتر اعرابی که علف او قاقلی و کشوث و کاسنی و گشنیز تر و کرفس باشد آب را از تن فرود آرد و بهترین وقت نوشیدن او وقت صبح است و بعد

آن اندکی ریاضت کنند به آهستگی و بعضی از اهل تجربه گفته‌اند اشتری که گیاهی تر خورد شیر او نباید داد تا آب و تری زیاده نکند و اگر ضرورت شود با بول اشتر باید داد از بهر آنکه بول گرم و خشک است و چون از مقدار شیر اطلاق اندک کند این بر دو حال دلالت کند یکی آنکه بعضی از شیر غذا می‌گردد و نشان این آن بود که قوت مریض بیفزاید و بدان راحت یابد دوم آن‌که بعضی از شیر در معده بسته می‌شود و علامت وی آن است که اشتها زائل شود و بر معده گرانی کند و نفس تنگ شود و کرب آرد در این صورت مصلحت آن باشد که دست از شیر بازدارد و اگر از خربق سفید شافه سازند و بردارند آب بسیار فرود آرد محمد زکریا گوید که طلا به سرگین آهو سودمند بود و بوی بد هم ندارد و جالینوس گوید قومی را دیدم که طین‌الحر یعنی گل پاکیزه طلا می‌کردند و هیچ سود نداشت و سرگین گاؤ خشک بکوبند و به قدر چهار وزن آن آرد کرسنه گرفته هر دو را با سرکه یا بول کودکان یا بول بز سرشته طلا کنند نافع افتد و جالینوس گوید سرکه سودمندترین چیزهاست تشنگی صاحب استسقا را بهر آنکه تشنگی در این علت از حرارت بود و از رطوبت و سرکه حرارت را ساکن کند و رطوبت را فانی نماید و قریص و مصوص به آب زرشک و آب اناردانه سودمند باشد و از لحوم گوشت مرغان کوهی چون کبک و تیهو و تدرو و دراج بز رشک پخته و از فواکه انجیر خشک دهند و بعد آن سکنجبین بنوشانند و هلیون و حرشف و خربزه و چنار بهر آنکه ادرار کنند بد نباشند و ایضاً می‌نویسند که اگر استسقای زقی از سردی جگر بود اصل در علاج آن تقلیل فضول و رطوبات از بدن و تعدیل مزاج جگرست و تدبیر تعدیل جگر در علاج امراض جگر از سوءمزاج بارد مسطور شد و تدبیر تقلیل فضول و رطوبات تقلیل طعام و ترک آب و پیوسته استفراغ به آهستگی به طریق اسهال و ادرار بول و تفتیح مسام و تعریق و قی و تعطیس اما ریاضت چندان باید که حرارت غریزی برافروزد و پیش از تحلیل ترک آن کنند و این حب سکبینج باید داد صبر و افتیمون هر یک دو درم غاریقون و سکبینج و سقمونیا هر یک سه درم مصطکی و انیسون هر واحد یک درم همه را کوفته بیخته حب سازند شربتی دو درم و این نسخهٔ دیگر آن است سکبینج برگ ماذریون مدبر غاریقون هلیلهٔ زرد هر یک پنج درم اسارون ریوند چینی غافث سنبل‌الطیب انیسون هر یک دو درم حب سازند شربتی دو درم و اگر به عسل معجون کنند سه درم تا چهار درم بدهند و قرص شبرم از

دانگی آغاز کنند و به تدریج بیفزایند تا یک درم و هر هفته یک درم به سکنجبین حل کرده بدهند و اگر به میفختج بسرشند و حل کنند جائز بود و حب فیلغریوس و دو حب دیگر که هر چهار نسخ‌ها در قول شیخ مسطور شد آب را به اسهال برآرد و حب ماذریون که در قول مسیحی گذشت سودمندست و این حب غاریقون نیز مفید غاریقون ده درم عصارهٔ غافث ریوند چینی هر یک دو درم شکر طبرزد ده درم هر روز یک درم بدهند و اگر اسهال مفرط گردد موقوف کنند و بعد استفراغ‌ها تریاق کبیر و مثرودیطوس و اثاناسیا و معجون لک بدهند تا تقویت جگر و تعدیل مزاج کند و این دوا ادرار کند مصطکی سه درم سنبل یک‌نیم درم فلفل زنجبیل سعد هر واحد یک درم شکر دو چند همه ادویه شربتی از دو درم تا سه درم و در آفتاب و ریگ گرم و حمام یابس و تنور گرم نشستن عرق آرد و سودمند بود خاصةً بعد از آنکه استفراغ‌ها کرده باشند و مسهل‌ها خورده و در آفتاب آنجا نشیند که گذر باد نباشد وقت ظهر هنگام گرم شدن زمین و اگر در ریگ نشینند آن موضع را بکنند و بگذارند تا شعاع آفتاب در آن‌جا جمع شود و گرم کند پس در آنجا نشینند و ریگ نرم و بیخته باید و سر پوشیده دارند و زمانی نیک بر یک شکل نشینند تا قوت آفتاب به قعر تن رسد و رطوبات را لطیف گرداند و به ظاهر تن کشد و اگر ریگ گرم بر آن بپاشند اصوب بود و اگر عوض ریگ نمک سوده بود بهتر باشد و چون عرق آید پاک کنند و سرکه و روغن آمیخته بمالند و گاهی بورهٔ سرخ و نمک سوده تنها یا به روغن بمالند و ضمادات که مذکور شد به عمل آرند لیکن از سرکه اجتناب نمایند و عوض سرکه بول اشتر و بول کودک کنند و آرد جو نیز دور دارند و این ضماد همه انواع استسقا را سودمند بود و نسخهٔ آن در قول مجوسی گذشت و محمود گوید که هر صبح جلاب از تخم کرفس و بادیان هر واحد سه درم و شکر ده درم بنوشند و غذا مزورهٔ زیرباج به لحوم دراج سازند و اگر با حرارت مزاج باشد آب کاسنی بیست درم سکنجبین بزوری بارد ده درم بیاشامند و صفت سکنجبین مذکور اینست تخم کاسنی سه درم پوست بیخ کاسنی پنج درم تخم خیارین هر واحد پنج درم تخم خربزه سه درم نیم‌کوفته در سه رطل آب و نیم رطل سرکه یک شبانه روز تر کرده بجوشانند تا ربع برود صاف نموده شکر سفید یک رطل داخل کرده به قوام آرند و ده درم هر صبح به آب گرم حل کرده بنوشند و غذا مزورهٔ زیرباج به لحم ماکیان یا انبرباریسیه به چوزهٔ مرغ و این حب نافع استسقای

زقی است عصارهٔ افسنتین عصارهٔ غافث هر واحد درم لک و عود بلسان هر واحد دو درم انیسون و مصطکی هر واحد درم سقمونیا درم همه را باریک سائیده به آب بادیان سرشته حب‌ها سازند شربتی دو درم و نیم و این ضماد نمایند نطرون بیخ سوسن هر واحد چهار درم قردمانا مویزج هر واحد سه درم سرگین گاؤ آرد جوهر واحد رطل تخم کبریت هفت درم پشک بز پنجاه درم همه را باریک سائیده در آب کاسنی یا آب بادیان سرشته ضماد کنند و چون استسقای زقی با حرارت باشد آن را اسهال به طبیخ هلیلهٔ زرد یا به آب شاهتره یا به آب کاسنی صحرائی و مغز فلوس نافع است و مرةً بعد اخری اسهال نمایند و امین‌الدوله می‌نویسد که برای استسقای زقی با حرارت این مسهل بدهند هلیلهٔ زرد پنج درم آب کاسنی آب شاهتره هر یک سی درم فلوس خیارشنبر ده درم و این مطبوخ نیز نافع است نسخهٔ آن همآن است که در قول شیخ به حکایت جالینوس مذکور شد لیکن در اینجا وزن هلیلهٔ زرد پنج درم و شاهتره سه درم نوشته و تمرهندی ده درم و مغز فلوس خیارشنبر هفت درم عوض سنبل‌الطیب نموده و اگر با وی حرارت نباشد هر صبح جلاب به معجون گل و تخم کرفس و شربت اصول دهند و این دوا اسهال مائیت کند هلیلهٔ زرد درم شبرم نیم درم با هم آمیخته بخورند و یک دانگ قرص شبرم به ماءالاصول یا شربت آن سخت سودمندست و حب ماذریون که در قول مسیحی گذشت دوای قوی و مجرب است و اسهال آب به قوت نماید و قرص لک به ماءالاصول نافع است و از معاجین کلکلانج از مثقال تا دو درم در هفته یکبار بخورند و در باقی ایام هر روز نیم درم قرص صبر با چهار اوقیهٔ شیر خورند و حق آن است که صبر در این مرض به سبب اضرار او به کبد استعال نکنند و عوض او دواءالکرکم کبیر به عمل آرند و این دوا مجرب و جید و اسلم از غیر اوست از یک درم تا دو درم به حسب احتمال قوت با سکنجبین بزوری یا به آب کاسنی استعمال نمایند و نسخهٔ آن همآن است که در قول شیخ به ذیل معجونات مذکور شد و سعید می‌گوید که علاج استسقای زقی تابع سوءمزاج بارد و قریب از علاج استسقای لحمی است مثل سکنجبین بزوری و گلقند عسلی و باید که استفراغ آب به بول و اسهال به منزلهٔ حب سکبینج و ایارج فیقرا نمایند و بگیرند آب کاکنج یا آب قاقلی به نصف رطل شکر با عصارهٔ برگ اثل به طلا یا آبی که در آن انیسون و تخم کرفس و مصطکی جوشانیده باشند و چون استفراغ کافی آب نمودند تضمید شکم به آرد جو و سعد و پشک

بز و سرگین گاؤ و بورق سازند و غذا سهل‌الانهضام مثل تیهو و گنجشک مطبوخ به تخم بادیان و کرفس و سداب و زیره و زیت خورند و اگر قوت قوی باشد و هزال بدن نبود و زمانه مساعد باشد هزل کنند و آب به دفعات در هر روز اندک اخراج نمایند و اعانت قوت به شوربا و مغز نان و اندک شراب کنند و طبری گوید که اگر سبب این مرض حرارت باشد چون مزاج به تغیر ابتدا کند نظر به قوت مریض و مزاج و قوت او و وقت سال نمایند پس اگر قوت او احتمال اخراج دم کند اندک از آن خارج کنند بهر آنکه خون هرگاه گرم شود و از اعتدال خود بیرون گردد کلال بر طبیعت و وبال بر کبد و ثقل بر آن آرد و چون خارج شود جگر خفت یابد و طبیعت قوی گردد و اگر بعد فصد علامات امتلا در بدن ظاهر شود در استفراغ به حقنه‌ها باکی نیست تا حاجت مرور دوا بر معده و کبد نشود و ایذای آنها ننماید و از غذا مهما امکن بر قلیل‌تر از مزورات متخذ به سرکه و شکر و آب زرشک و کاهو جوشانیده و کاسنی و مانند آن نمایند و در غذا افراط نکنند بلکه به مقداری باید که تقویت کبد او نماید و غذائی که به کبد رسد اندک و بارد بود و تسکین حرارت به ماءالشعیر نمایند که آن بهترین اشیا برای تسکین حرارت جگرست به جهت آنکه در آن لذع نیست و کبد از اشیای لذاعه ایذا می‌یابد و از آن نفرت می‌نماید و به سوی اشیای شیرین میل می‌کند و اگر حاجت به زیادتی تطفیه افتد ماءالشعیر به سکنجبین ساده بنوشند و باید که در غذای او تأمل نمایند بهر آنکه غذا لابدست و تطفیه اضطراری و چون این هر دو خصلت در ماءالشعیر مجتمع است و با وجود آن بر کبد ثقل نمی‌آرد پس اولی آن است که بر آن اقتصار نمایند و چون اجتماع ماءالشعیر و سکنجبین بر جگر ثقل آرد از یک چیز کم کنند حتی که هرگاه احتیاج شود که بر غذا صرف اقتصار کنند یا ماءالشعیر تنها یا بر سکنجبین تنها هم‌چنین کنند و اگر ماءالشعیر از معدهٔ او به سرعت نفوذ نکند به سبب جوهر معدهٔ او یا خاصه مزاج او بر ماءالشعیر مع سکنجبین چیزی معطر معده مثل گلاب یا اندکی از فوفل اضافه کنند و یا با شعیر قدری از بهی خوشبو شیرین بپزند و اگر در کبد ضعف و عجز از هضم غذا باشد و علامتش آن است که مریض ثقل در کبد هنگام آخر هضم ثانی دریابد پس بر سکنجبین و آب کاسنی و آب طرخشقوق و آب عنب‌الثعلب مجموع یا مفرد بعد جوشانیدن و صاف کردن اقتصار کنند تا آنکه هر گاه کبد او خفت یابد به ماءالشعیر عود کنند و اگر در علیل ضعف ظاهر گردد و خوف سقوط قوت

از آن باشد تیهو به طور زیرباج حصرمیه و مطبوخ به آب زرشک بخورانند و کثرت از آن ننمایند تا بر معده ثقل نیارد تا وقتی که خوف ضعف نباشد بر مزورات زیاده نکند و بر کبد این ضماد نمایند برگ اسپغول برگ بارتنگ برگ حی‌العالم برگ عصی‌الراعی برگ آس و صندل سرخ و اندک فوفل و اندک بیاض موافق اصل و اندک مغز بهی همه را باریک سائیده در آب سیب که در آن کعک بی‌نمک جوشانیده صاف کرده باشند آمیخته در اوقات خلو معده بر جگر ضماد کنند و هرگاه ادنی صلاح و سکون در حرارت ظاهر شود این قرص دهند گل سرخ طباشیر هر واحد دو درم تخم کشوث پنج درم تخم کاسنی بری و بستانی و برگ آن هر دو هر واحد سه درم صمغ عربی کتیرا نشاسته هر واحد یک درم عصارهٔ زرشک ده درم ریوند دو ثلث درم فوفل یک نیم دانگ باریک سائیده در آب کاسنی مروق سرشته قرص سازند و در سایه خشک کرده هر روز یک درم با پنج درم آب کاسنی و ده درم سکنجبین معمول به آب زرشک و سرکه بدهند و اگر اجتماع آب اندک ظاهر شود و در آن قوت باشد این دوا بدهند بگیرند حضض مکی دو دانگ و سکرالعشر یک درم و در هفتاد درم شیر تفاح حل کرده بدهند که این را در اخراج آب مجتمع در این نوع فعل عجیب است و اگر قوت متحمل باشد در هر پنج روز یک شربت این دوا بدهند و هرگاه احتیاج به معاودت فصد به سبب فساد رطوبت حادث در خون افتد به معاودت آن باک نیست و درین نوع صاحب او محتاج به ریاضت نباشد و ملاک امر اینست که غذای او وزن کنند مع قوت او تا معده و کبد او متعب و ثقیل نگردد و چون نقصان در حرارت و علت رو نماید و خوف ضعف قوت باشد در ازدیاد غذای او باک نیست و به لحم جدی ترقی کنند و این شدیدتر چیزی است که تأمل او بر طبیب واجب است تا زیادتی در غذا واقع نشود و آن مستغنی از وی باشد پس بر آن وبال گردد و آبی که بنوشند به این تدبیر مدبر سازند بگیرند از آب مطر صاف ده رطل و سرکه ربع رطل و هر دو بجوشانند تا ثلث بماند در هوا سرد کنند و اندک اندک از آن بنوشند و در وقتی که نفس ساکن باشد بیاشامند و اگر انزعاج به غضب یا کثرت کلام یا حرکت شود در آن حالت البته نباید نوشید و اگر امر بزرگ شود و آب بسیار جمع گردد نظر کنند اگر جگر قوی باشد و قاروره رنگین نباشد ومریض قوی و نفس او ثابت بود در این صورت بزل آب نمایند بدین طریق که در ناف سوراخ کنند و موی در آن داخل کرده بر آن گره دهند و بر پهلو

بخوابند و بگذارند تا آب اندک اندک سیلان کند و هرگاه آب بند شود موی را حرکت دهند تا سیلان نماید و این نوع استسقا محتاج به اسخان بدن و تضمید بدن نیست و ضمادی که نشف آب کند تسخین بدن نماید و به این طریق که ذکر نمودم اکتفا نمایند و اگر طبیب استظهار به ضماد بخواهد بگیرد سرگین گاؤ که بشیل علف کرده باشد و اطراف بیاض موافق اصل و کرسنه و خشک کرده بسایند و بر هر ده جزو از آن یک جزو نطرون داخل کرده به آب دریای شور با آب نمک آمیخته و بر شکم ضماد کنند و بر این زیادتی نکنند و اگر سبب این علت بر و کبد باشد و مؤدی به اجتماع آب گردد پس شرع اجتماع آب کنند به طریقی که مذکور شد و در معالجۀ این اگر قوت قوی باشد زیاده کنند خورانیدن ماءالاصول به کلکلانج و دواءالکرکم به ماءالاصول بخورانند و اگر قوت اطاعت کند به اندک ماذریون و توبال نحاس مدبر به این طریق استفراغ نمایند بگیرند بیخ و برگ مازریون و در سرکه دو شبانه‌روز بخیسانند و خشک کرده بسایند و به وزن دو دانگ بگیرند و توبال نحاس باریک سیاه با نمک جریش اندک بریان کنند بعده از نمک جدا کرده از آن پاک نموده بسایند و یک دانگ یا سه طسوج حسب قوت بگیرند بعده ماذریون مدبر مسحوق دو دانگ به این آمیزند و با دو ثلث درم ایارج فیقرا مخمر و دو ثلث درم دواءالکرکم با دبیدالورد خوب سرشته به آب کرفس مروق بخورند و اگر قوت احتمال کند و مریض صالح الحال باشد در استفراغ به حب سکبینج و حب منتن باک نیست و به این حب که قریب‌النفع عاجل‌التأثیر مبارک محمودست بگیرند سکبینج و جاوشیر و جندبیدستر هر واحد نیم درم و همه را در شیر شتر بجوشانند تا بگدازد و پس بجوشانند تا غلیظ گردد و بعده بگیرند سکرالعشر یک درم ابوال ابل یک درم و ثلث ماذریون مدبر نیم درم روسختج دو دانگ حب‌الغار دو دانگ و نیم توبال نحاس یک درم سقمونیای مشوی دو ثلث درم و بعضی حرانیان در این یک‌نیم دانگ بورق و نیم دانگ نطرون می‌افزایند این همه را جمع کرده بر آن مقداری که سرشته شود دوای اول جوشانیده اندازند و مثل فلفل حب سازند و در سایه خشک کنند شربت تام از آن یک درم و دو ثلث درم است و حسب ضعف قوت مقدار او کم کنند تا آنکه نیم درم نمایند و جماعتی را دیدم که احوال ایشان به این حب صلاح یافت و منفعت این حب در استسقای زقی که سبب او برد کبد باشد منفعت حب ذهب در استسقای طبلی است چه ابن سرافیون

در کناش کبیر خود ذکر کرده که آن تنقیهٔ بدن انسان و معدهٔ او از رطوبت مستولی بر آن می‌نماید و طبلی بدان ابتدا نمی‌کند حتی که برد تام می‌یابد و گیلانی گوید که اگر تعلیف ناقه که ارادهٔ نوشانیدن شیر او باشد یا طعمهٔ طیوری که بدان صاحب مرض اغتذا کند به ماذریون چند روز کنند بعده لحوم آنها بپزند و آب او استعمال نمایند نفع دارد و این مثل مسهل نافع قلیل‌الفائله کثیرالمنفعت است و هرگاه مرض مجوی گردد و تب مستحکم شود باید که ادویهٔ مسهل آب مثل حب سکبینج استعمال نمایند و این حب نافع استسقای زقی است و اسهال آب کند بگیرند لک مغسول عود بلسان هر یک دو درم انیسون مصطکی هر واحد یک نیم درم دارچینی عصارهٔ افسنتین عصارهٔ غافث هر واحد یک درم مس سوخته ماذریون در سرکهٔ خمر یک شبانه روز تر کرده هر یک دو درم شبرم سقمونیا بیخ سوسن آسمانجونی قسط هر واحد یک درم همه را باریک سائیده به آب بادیان سرشته حب‌ها سازند شربتی یک درم تا دودرم و نیم به آب گرم و تناول شیاف ماهودانه و غیره و اقراص صبر که شیخ ذکر کرده استعمال هر دو خالی از خطر نیست و حکیم شریف خان می‌نویسند که در استسقای زقی از ورم صلب جگر حکیم عابد می‌گوید که آنچه در ورم صلب بارها آزموده این شربت است مویز سی درم انجیر خشک پانزده عدد سپستان بیست و پنج عدد پوست بیخ کرفس سی درم انیسون بادیان هر یک دو درم حلبه خارخسک هر یک پنج درم شکر پنجاه مثقال به دستور معمول شربت سازند و هفت درم به آب خالص مع روغن بنوشند تا آنکه نضج ظاهر گردد و در این هنگام تنقیه به مطبوخ افتیمون یا به سکنجبین ماذریونی نمایند که استفراغ مستقصی نماید که سپستان از شربت حذف کنند یا اصلاح یا بدل او کنند بهر آنکه او مضر کبدست و گویند که شرب مومیائی آن را نفع کند و گویند که چون ورم جگر مزمن شود و دوائی سود ندهد محاذی کبد بر جلد سه موضع داغ نهند و تبدیل شدن ندهند تا آنکه آب از آن خارج گردد پس به شود و به تجربه رسیده و در استسقای زقی حار اگر حاجت به تلیین و اسهال افتد در مروق کاسنی و عنب‌الثعلب فلوس خیارشنبر فقط با ترنجیبین و شیرخشت و روغن بادام دهند و آنچه در تسکین حرارت کبد بی‌نظیرست آب عنب‌الثعلب به آب کاکنج است و سیماً چون سده از مجاری بول بگشاید و اندفاع آب به سوی آن شروع کند و خوف قرحهٔ او باشد به سبب حدت و حرقت که در آن باشد و گویند که میان هر دو اسهال

آنچه مفتح سدد باشد بدهند و شربت دینار قوی‌ترین مفارغ برای این علت است مطلقاً محرور بـه شـیرهٔ خیـارین و مبرود به شیرهٔ بادیان یا کرفس استعمال کند و در دبیدالورد حرارت بسیار نیست و خیلـی نـافع اسـت و در صـورت غلبهٔ صفرا اسهال به هلیله به این طریق نمایند که پوست هلیلهٔ کابلی و هلیلهٔ زرد هر یک پنج مثقال در یـک رطـل آب صاف شب بخیسانند و صبح جوش خفیف دهند و خوب مالیده در پارچهٔ غیرصفیق بپالایند تا که در آب قـدری از جرم هلیله آید پس بنوشند که این در اکثر ده مجلس آب زرد خارج می‌کند و انطاکی گوید کـه علاجـش تنـاول اغذیهٔ یابسه و مشی در گرمی و لبس مثل صوف و خواب در ریگ و خاکستر هر دو گـرم و شـرب آب مـدبر کـه در ابتدای امراض معده گذشت و خوردن معجون مغنی و تریاق‌الذهب و پنجنوش مجربست و کـذا کلکلانـج و در بـزل خطر عظیم است و آنچه نفع می‌کند آن را خاکستر سرگین گاؤ به دارچینی و تخم کرفس و حنظـل شـرباً بـه شـیر شتر و بول آن و طلای شکم به ترمس و حنظل و اشق و سـرکه و سـرگین کبوترسـت و خـوردن حـب ماءاصـفر از مجربات است و آن در قول ما بعد این بیاید و مؤلف خلاصه گوید بنگرند اگر با ورم حار کبد یا تـب بـوده باشـد آب کاسنی و سکنجبین و قرص راوند بدهند و گاه گاه به استفراغ ماء اصفر پردازند به کلکلانج بارد و نقوع هلیلـهٔ زرد و سرخ و قرص زرشک و قوت را به شوربای چوزهٔ مرغ و آب زرشک و روغن بـادام نگهدارنـد و مطبـوخی کـه در قـول امین‌الدوله گذشت در استفراغ ماء اصفر سودمندست و به عرق کاسنی و عرق عنب‌الثعلب به شـربت بـزوری بـارد و امثال آن چنان‌که ضرری از آن متصور نباشد تطفیه بر شکم طلا کنند بعد از آن مقویات جگر چون قرص زرشـک و قرص ورد و دواءاللک صغیر و کبیر به حسب قوت حرارت و ضعف آن و رنگینی قاروره استعمال کنند و مـدرات نیـز به حسب مزاج از قبیل بادیان و انیسون و کرفس و اسارون و سنبل و هلیون و تخم خیارین و خربزه و کاکنج بدهند تا از اعادهٔ مرض ایمن گردند غذا شوربای ماش به آلو بخارا و زرشک و در آنجا که استسقای زقی با ورم صلب کبد یا طحال بود علاج آن دشوارست خاصةً کسانی‌که قوت‌شان بر جا نباشد طمع از حیات آن‌ها باید برید و بالجمله همگی توجه به سوی استفراغ مائیت و تجفیف آن و تفتیح سدد و حفظ قوت و انعاش او به اغذیهٔ موافقـه و اشـربهٔ مناسـبهٔ خوشبو و طیوب‌الأبقه خاصةً بوهای لذیذ برگمارند و استعمال قی قبل از طعام در آن‌جا که قوت برجا باشد به غایـت

مفیدست و این حب در این باب از مجربات انطاکی است بستانند مس سوخته و به غایت نرم سائیده از حریر گذرانیده غاریقون و زراوند مدحرج و شبرم همه مساوی‌الوزن صبر سقمونیا پوست هلیلهٔ زرد مصطکی مقل ریوند هر کدام نصف جزو همه را به آب کرفس و آب ترب و روغن بادام سرشته حب‌ها سازند و دو مثقال از آن در هفته یک بار بدهند و اگر قوت قوی باشد در هر سه روز یک بار توان داد بعد از آنکه شکم را به حنظل و ترمس و سرگین کبوتر ضماد کرده باشند و از آنچه برای اخراج مائیت در استسقای زقی به تجربهٔ انطاکی رسیده این مطبوخ است گلقند عسلی دو اوقیه تخم شبت یک اوقیه تربد سفید تخم کرفس و کرویا از هر کدام نیم اوقیه همه را در سه رطل آب بجوشانند تا به سدس رسد صاف نموده ریوند چینی یک مثقال اضافه کرده بنوشند و در نسخهٔ بعضی متأخرین وزن تخم شبت نیم اوقیه و عوض تخم کرفس کرویاست و در بعضی عوض تربد و در ایام راحت از استعمال مفتحات و مدرات غافل نباشند و قوابض را بعد از مسهل هرگز استعمال نکنند مگر آنکه نقای کلی حاصل شده باشد چه دوام لین در این مرض تا هنگامی که قوت ساقط نشده باشد واجب است و این شیاف ماء اصفر را بیرون آورد تخم کرفس تخم جرجیر تخم گندنا نمک طبرزد سکبینج همه مساوی کوفته بیخته هم‌چون بلوط شیاف ساخته یکی از آن احتمال نمایند و این حب در اخراج ماء اصفر قوی است و علی‌بن زین آن را به غایت ستوده بستانند ماذریون و یک شبانه روز در سرکه تر کرده خشک نموده تربد سفید افتیمون هر کدام یک جزو انیسون تخم کرفس هلیلهٔ زرد هر کدام نیم جزو کوفته بیخته حب‌ها ساخته دو درم از آن به آب نیم‌گرم بدهند و از مسهلات سهل‌الماخذ و کثیرالمنفعت روغن ماذریون است و ترکیب ساختن آن در قول مجوسی گذشت و در ایام استعمال مسهلات تغذیه به نخوداب یا دارچینی و خولنجان و شبت و گشنیز خشک مقرر دارند و اگر بیمار را طاقت استعمال داروهای مسهل نباشد ضمادی که در آن شحم حنظل و بیخ آن است و در قول مجوسی گذشت بر شکم نمایند که به اذن الله تعالی عملی جید می‌کند و هرگاه هر یک از ادویهٔ مذکورهٔ موافق حدس صائب و تخمین صناعی بر طبق مشاهده ضعف و قوت استعمال نمودند و فائده از آن مترتب نشود و علت دراز و محکم گردد به شیر شتر دست باید برد و قانون استعمال آن همان است که در قول مجوسی گذشت لیکن مقدار ربع رطل از شیر با پنج درم سکرالعشر و دو

درم سفوف شروع کنند و هر روز ده درم شیر بیفزایند تا به یک رطل رسد و اگر سی درم بول بـز بـا ده درم عـصارهٔ ترب وکرفس و سکنجبین بدهند همین اثر دارد یک روز بدهند و یـک روز تـرک کننـد و از مرکبـات دواءالکـرکم و معجون مغنی و فنجوش و تریاق‌الذهب سودمندست و اگر تریاق بزرگ مقدار نخودی تا سه هفته به آبی که انـدر آن کرفس و حبق پخته باشند بدهند فائده تمام دارد و اغتسال به آبی که در آن کبریت وشب و نمک و بـورهٔ ارمنـی و امثال آن پخته باشند و بردن در آن آب مفیدست و انطاکی گوید که چون سه مثقال کرویا با زیت سـائیده تـا یـک هفته بخورند استسقای زقی را زائل سازد انشاءالله تعالی اگر چه مزمن باشد و مصنف اقتباس‌العلاج نوشته که عـلاج مخصوص زقی این چند ترتیب است که مبین می‌گردد اول آنکـه جهـت اسـتفراغ تـب مـاذریون و شـبرم و قـرص ماذریون و معجون آن و معجون هلیلهٔ زرد و غیره استعمال نمایند دوم آنکه بعد از تنقیهٔ بدن چیزها استعمال نمایند که رفع غائلهٔ آنها کند از اشربهٔ و اغذیهٔ مناسبه و تقویت احشا نمایند به ادویهٔ دابغ و مقوی و مدر مانند اطـریفلات و معجونات که در آن هلیلجات باشند چون معجون خبث‌الحدید و فنجنوش و غیره چون دبیدالورد و دواءالکرکم کبیر و صغیر و دواءاللک سوم آن‌که مقویات قلب اکلاً شماً به کار برند و حرارت غریزی را برافروزانند به مفرحات مناسبه و حرکات معتدله و فرحت‌های قویه مثل دیدار عزیزان و محبوبان و سماع مغنیان و رقص لولیان خوب منظـر چهـارم آن‌که اضمده و اطلیهٔ معرفه بر شکم گذاشتن و مطبوخ داؤد انطاکی نوشانند که آن در قول مؤلف خلاصه گذشـت و هم معرق و هم مدرست و به کرات و مرات در تجربهٔ بنده آمده و اصـلاً تخلـف نمـی‌کنـد سـوای تربـد و آنجـا کـه سوءمزاج گرم سبب بوده باشد و به آن تب هم یار باشد خصوصاً غب خالص و یا غیرخالص تدبیر به نوبت باید کـرد چنانچه روزی جهت تعدیل حرارت جگر مروق مکوه و کاسنی هر یک سه و نیم توله سکنجبین بزوری بارد دو تولـه نوشانند و اغذیهٔ بارده که ذی‌تریاقیت باشند یا ترشی زرشک و لیمون کاغذی دهند و اضمده و اطلیهٔ مبـرده نهنـد و روزی جهت تفتیح و نضج ماده کوشند به مثل مروق بادیان و مکوه و قرطم و شاهتره هر یـک سـه تولـه بـا شـربت بنفشه و شربت شاهترهٔ مدبر هر یک دو توله و یا زیاده به حسب برداشت قوت و روزی به تلیین شکم و تقلیل مـاده کوشند به دادن خیارشنبر هفت توله و گلقند و شربت دینار معتدل علویخان هر یک چهـار تولـه و تـرنجبین شـش

توله و روغن بادام هفت ماشه در مروقات مذکوره و روزی در ادرار کوشند به دادن قرص زرشک کبیر به آب برگ ترب و شلجم و کسنب و کرفس و شربت کشوث و روزی نخوداب مرغ و دراج تنها دهند جهت تقویت احشا و به فاصلهٔ هر سه چهار روز قی نمایند به مقیات مناسبه و بعده ده دوازده روز دوائی دهند که به اسهال و ادرار رفع آن آب نماید مثل دواءالاسقیل و حب شبرم و حب مسهل و شربت الهی علویخان و بعد از آن اصلاح حرارت آن به مثل شربت غوره و انار کوهی و لیمون کنند و بنابر تسکین تشنگی آب انار میخوش و شیرین در آب کاسنی و غذاهای چاشنی‌دار زرشکی و رمانی و سرکه کم دهند و از آب مطلقاً و فواکه رطبه اجتناب ورزند و هرگاه از تدابیر مذکوره فائده نشود و مزمن گردد شیر شتر یا بول او و با ماءالجبین شیر شتر با روغن ماذریون دهند و اگر از این هم به نشود بزل نمایند و چون بزل کنند و تب آید بسیار ردی بل مهلک است کذا فی‌النبض‌الکبیر و خضربن علی گوید که چون ماذریون در عصارهٔ گل سرخ تازه بخیسانند بعده از این عصاره شربت ورد بسازند و بیاشامند استفراغ ماءاصفر کند و چون شیرانجیر با شکر عقد کرده حب بندند و دو حب از آن بخورند هر روز به قدر حمصه استفراغ آب برفق نماید و عقب آن شربت غوره یا شربت لیمو بنوشند و ایضاً صاحب زقی را در ریگ گرم دفن کنند و خن مسخن بر شکم او بپاشند و طبری در باب استسقا مع‌الحمی می‌نویسد که قبل استکمال و انتهای زقی تعفن اخلاط و احتداد او جائزست پس در این هنگام او تب پیدا کند خواه تب خفنی به ادوار غیرمنتظم یا ادوار منتظم بود و ادوار غیرمنتظم بر عفونت در مواقع کثیر از اعضا میان عروق دلالت کند و منتظم‌الادوار بر عفونت موضع واحد دلیل باشد و اما چون این نوع مستحکم گردد تعفن اخلاط جائز نبود تا که با وی تب باشد و این تب در زقی باشد که سبب او حرارت و فساد قوت کبد به فرط حرارت بود و اما زقی که سبب آن برد باشد کمتر بود که از آن تب پیدا گردد بعد حدوث مرض پس اگر با زقی تب باشد نظر به قوت مریض و مقدار حرارت او و حال کبد آن نمایند اگر جگر گرم و قوت او صالح بود باید که اشیای معتدلهٔ مسکنه مثل آب کاسنی و آب طرخشقوق و آب عنب‌الثعلب با سکنجبین بنوشانند و به زیرباجات مزوره غذا سازند و چیزی از معجونات گرم مثل کلکلانج و دواءالکرکم و مانند آن نخورانند بلکه بر آنچه مذکور شد در تطفیه اقتصار کنند و در اصلاح مزاج کبد جهد نمایند چه هر گاه جگر قوی

شود و حرارت او ساکن گردد و مزاج او به اعتدال آید تب زائل شود سیما چون تـب از احتـداد اخـلاط باشـد نـه از عفونت آن و هرگاه تب از عفونت اخلاط بود نه از احتداد آن کمتر به شود و در اکثر امر نقا از حمی به سبب شـریان عفونت در جمیع رطوبات بدن به سبب استعداد این آن را و نیز به سبب شریان فساد در اعضا و اخـلاط نیابـد پـس مفید شود و اگر تسکین اخلاط نمایند و نقا واقع شود بهر آنکه صحت از تب نباشد مگر عند سکون اخلاط و صـفای آن و زوال حرارت عارضی و این با استسقا نادر بود و گاهی برای صاحب تب مع استسقای زقی چـون مـزاج مـریض قوی و جگر او قوی صالح‌الاحوال باشد این قرص ترکیب دهند بگیرند گل سرخ طباشیر تخم کشوث تخم کاسنی هر واحد سه درم راوند ماذریون مدبر به سرکهٔ هلیلهٔ زرد هر یک دو درم کوکب‌الارض توبال مـس هـر واحـد یـک درم کوفته بیخته به آب کاسنی مروق هر قرص به وزن یک درم سازند و یک قـرص هـر روز بـا پـانزده درم آب کاسـنی صحرائی و مثل او سکنجبین و مثل او آب خالص بخورند و صاحب تب را که از حدت اخلاط با استسقای زقی باشـد در نوشانیدن ماءالشعیر با سکنجبین باک نیست و این جمله معالجهٔ حمی در این نـوع اسـت و جزئیـات آن طبیـب حاذق استخراج نماید

استسقای طبلی

و آن عبارت است از اجتماع ریح غلیظ عسرالتحلیل در مواضعی که آب زقی جمع گردد و گاهی با این ریح اندک مائیت نیز باشد لیکن ریح غالب بود و این نوع استسقا را بقراط استسقای یـابس نامیـده و دیگـران محـبن بـه قـول صاحب کامل حدوث او یا از ضعف حرارت جگر و از برودت غیرمفرط بود پس احالهٔ غذا به سـوی ریـاح کنـد و ایـن ریاح میان صفاق شکم و امعا جمع گردد و یا از کثرت تناول اغذیهٔ مؤلد ریاح باشد و شیخ می‌فرماید که اکثر اسباب طبلی فساد هضم معده است خواه به سبب ضعف قوت یا هاضمهٔ معده و یا به سبب غلظ مادهٔ غذائی باشـد و چـون غذا در معده هضم نیکو نیابد و حرارت ضعیف در آن عمل غیرقوی کند و بدن آن را مکـروه دارد اولـی آن بـود کـه مستحیل به بخار و ریح گردد و به خوف اسفل مندفع شود و گاهی این مواد مواد مطیف به نواحی معده و امعا بود و گاهی مغص دائم پیدا کند بهر آنکه حرارت ضعیفه در آن تحلیل ضعیف نماید کـه احالـهٔ او بـه سـوی ریـاح کنـد و

خصوصاً هر گاه معده بارد رطب بود و تهیهٔ هضم کبد ننماید و در کبد حرارتی باشد که هضم چیزی غیرمعد برای هضم او بخواهد وگاهی این یعنی فساد هضم با حدوث استسقای طبلی یا تولد ریاح به سبب حرارت شدیدهٔ غریبه در معده یا کبد باشد که مبادرت کند به سوی اغذیهٔ رطب و رطوبات بدن قبل استیلای هضم که از حرارت غریزی صادر می‌شود پس در آن فعل غیرطبیعی نماید و تحلل ریاح قبل هضم کند بهر آنکه افراط حرارت نیز مضعف هضم است و ضعف هضم موجد ریاح پس سبب طبلی ضعف هضم اول بود و ضعف حرارت یا به سبب شدت حرارت مستولی باشد اگر مهلت هضم ندهد یا به سبب اغذیه و انطاکی گوید که طبلی عبارت است از احتباس ریح در کبد و فرج احشا پس بدان مزاحمت کند و آن از تولید صحیح عاجز شود و غذا خام بماند و ریاح کثرت پذیرد و سبب وقوع سده است در مجاری به سبب توفر موجبات آن مثل بیضهٔ بریان و عدس و نان سمید و شرب آب بالای آن و از اعظم چیزی که آن را پیدا کند شرب بالای لحم است و کثرت تخمه‌ها و غفلت از استعمال مغشیات و غالباً قبض و قلت براز و آروغ بر آن تقدم نماید و اکثر کسی را افتد که حبس ریح کند بالجمله سببش در اکثر حرارت مزاج جگر مع برودت و رطوبت معده است که طعام را نیکو بگوارد بلکه آن خام ماند و مهیای هضم کبد نسازد و چون صفوهٔ آن غذای قلیل‌الانهضام به جگر رسد خواهد که او را بپزد و بگوارد لیکن آن نیز نتواند که آن را هضم طبیعی نماید بلکه حرارت ناری او اندر آن اثر کند قبل از آنکه حرارت غریزی عملکرده باشد و به سبب آن حرارت آنچه آتش در اجسام رطبه می‌نماید در آن نماید پس ابخرهٔ غلیظ از آن منفصل شده بعد از استیلای برد بر آن و مقارفت اجزای ناری از آن مستحیل ریاح گردد و این ریاح در جوف اسفل اجتماع پذیرد و از این جاست که گاهی در حمیات وبائی و اکثر در آخر امراض حاده انتفاخ شکم عارض شود تا آنکه هم‌چون طبلی باشد و چون دست بر آن زنند آواز طبل مسموع گردد و این علامت سخت ردی است بهر آن‌که این از ضعف مفرط حرارت غریزی حادث می‌شود بقراط گوید کسی را که مغص و اوجاع قریب ناف بود و درد شکم دائمی باشد که از مسهل و غیره منحل نگردد امر او مؤل به استسقای طبلی گردد طبری گوید که این نوع به سرعت هلاک نکند بهر آنکه کبد با وی فساد تام نپذیرد و گاهی هلاک می‌کند به این نحوکه ریاح غلیظ به سوی آلات تنفس رسد و ریه و حجاب از آن ممتلی

گردد پس نفس تنگ شود و چون تنفس نماید موضع نفس او تنگ گردد مثل خناقی که آن را واقع شود یـا اغذیـهٔ فاسده که بدن بدان اغتذا ننماید از کبد به سوی امعا در ماساریقا و سائر شعب رجوع کند و اسهال عارض شود پـس به سبب قلت غذا و دوام اسهال مریض به سقوط فوت هلاک گردد و این نوع در معالجـه صـعب‌تـرین انـواع اسـت و اگرچه بعیدتر در اهلاک است و علامات طبلی اینست که در آن ناف بسیار بیرون آید و یا انتفاخ و تمدد و کبر شکم با خفت باشد و یا گرانی شکم کمتر از زقی بود بلکه در این تمدد زائد از زقی باشد و مثل وتر کشیده بـود و فربهـی اعضا آنچه در لحمی باشد در این نبود بلکه اعضا در او بول شروع کند و هرگاه دست بر شکم زنند آوازی مثل طبل دهد و لهذا طبلی گویند و ایضاً آواز مثل مشک پرباد آید نه مثل مشک پرآب و صاحب او دائم مشتاق به سوی آروغ بود و از آمدن آروغ و از خروج ریح راحت یابد و نبض او طویل‌تر از نبض دیگر انواع استسقا بود و ضعیف نباشد بهـر آنکه قوت به کیفیت یا به ثقل مضعف که در زقی بود ضعیف نگردد و آن در اکثر سریع و متواتر مائـل بـه صـلابت و تمدد بود و در آن تهبج پای مثل غیر او نباشد و بول سرخ بود علاج در ابتدا تدبیر کلی استسقا به عمل آرنـد و بعـد نضج به ماءالاصول تنقیهٔ مادهٔ مولد ریاح به ادویهٔ قلیل‌الحرارهٔ نمایند بعده قرص زرشک و کلکلانـج بـارد همـراه آب کاسنی و عنب‌الثعلب مروق با شربت بزوری یا سکنجبین بزوری دهند و تبرید جگر در این نوع مفید بـود و تقویـت معده و تحلیل ریاح و استفراغ ماده برفق و نرمی با حفظ قوت علاج اینست و استعمال مـسهلات قویـه در ایـن نـوع جائز نیست و از ادویهٔ مسهله ایارج فیقرا توان داد بالجمله اسهال رطوبات غیرمنهضم مولد ریح به چیزی نمایند کـه مسخن کبد نباشد تا تولد ابخره کثرت ننماید و عطش نیز حادث نـشود پـس احـوط آن اسـت کـه وقـت اسـتعمال مسخنات اشیای سرد بر جگر طلا کنند تا از خوف سخونت کبد ایمن باشند و بعد از اسهال و تنقیه ماده بهر تحلیل ریاح اشیای آروغ‌آور مثل ممضوغات و ایضاً کمادات و ضمادات و حمولات و معجونات کاسر ریاح استعمال نماینـد و غذا سریع‌الانهضام مثل لحوم طیور مطبوخ به انیسون و نانخواه و بادیان و کرفس خورانند و مالیدن روغن‌های محلل و بستن ریگ دریا گرماگرم مفیدست و کمونی و نمک سلیمانی و معجون خولنجـان را در کـسر ریـاح تـأثیر عظـیم است و معجون بقراط در این باب خاصیت عجیب دارد و جوارش نارمشک و قـرص مقـل را منفعـت بـزرگ اسـت و

کذلک قرص افسنتین و قرص انبرباریس و قرص راوند را تأثیر عجیب است و اگر در هر هفته یک بار اسطوخودوس سه درم به آب بادیان بخورند آن را در ابراء این نوع خاصیت عجیب و مجرب است و سفوف کرفس و سفوف حاکمی و کذلک سفوف اصول اگر حرارت نباشد نافع است و بابونه اکلیل‌الملک حاشا پودینه خارخسک ماذریون جندبیدستر به عسل خیارشنبر سرشته بر شکم ضماد کنند اگر حرارت نبود و اگر حرارت یا وقت تابستان باشد به صندل و گل سرخ و خطمی و بنفشه و آرد جو و روغن گل و آب عنب‌الثعلب ضماد نمایند و حمول معمول از سداب خشک و ترهل و بادیان و تخم کرفس و تربد و بورق مکد یک درم و شکر سرخ پنج درم به آب سداب شیاف ساخته نافع و مداومت یک درم انیسون با یک اوقیه گل‌قند برای لحمی و طبلی مجرب نوشته و تضمید شکم به مرهم اکبر مخترح حکیم ارزانی نیز مفید ذکر ادویهٔ مفرده نافع استسقای طبلی ضماد سرگین گاؤ به سرکه بر شکم و در آفتاب نشستن تا خشک گردد مجرب سویدی است و کذا شرب و ضماد جعدهٔ قنا و کذا شرب سنبل هندی و کذا زنجبیل و کذا فطراسالیون ایام متوالی از مجربات اوست و اریباسیس و تمیمی و بختیشوع و فولص و غیره هم می‌نویسند که شرب یک درم حلتیت و عصارهٔ مرزنجوش تازه یا طبیخ خشک آن و دارچینی و سرگین گاؤ سوخته تنها یا با عنب‌الثعلب و بورق آمیخته و خوردن پودینه با انجیر و شرب زهرهٔ خرس یک درم به آب نیل هندی وکذا تخم قطف پنج درم کوفته و خوب جوشانیده و دوقو و جعدهٔ جبلی و اسارون و کذا بیخ کرم بری به شراب یک‌ساله و کذا پنیرمایهٔ بره و مداومت خوردن لحم قطا و شرب شیر شتر و پشک شتر سوده به سرکه سرشته و طلای شکم به قطران و شرب آن و شرب و ضماد اذخر و کذا زعفران و ضماد آرد شیلم انجیر افسنتین مساوی کوفته به آب پخته هر واحد نافع استسقای طبلی است اقوال فضلا سرهندی می‌نویسد که آب خارخسک و شربت بنفشه محلول در گلاب شدیدالتسکین برای ریاح هایج است و بعضی را علاج به طبیخ پوست بیخ طرفا به خمر نمودم و مقصد اصلاح حال طحال و کبد بود و صحت یافتند و بعضی به شیر شتر بر نهار و سفوف قابض به آب عنب‌الثعلب سبز مروق در آخر روز هرگاه با وی لینت شکم می‌شد به شدند و معالجهٔ بعضی به آب کاسنی دریک وقت و آب بادیان در وقت دیگر به قرص انبرباریس در هر دو وقت نمودم و علاج بعضی به آب برگ ترب و قرص راوند کردم و شفا یافتند و

بعضی افاضل می‌نویسند که آنچه در وجع معدهٔ ریحی گفته شد به عمل آرند لیکن ملاحظهٔ این امر باید کرد که اگر در معده و جگر حرارت باشد محللات معتدله مانند آب بادیان سبز و کرفس و خارخسک و قرطم به کار برنـد و اگـر به هم نرسد از تخم‌های اینها شیره گرفته نیم‌گرم بدهند و ضماد که در قول ایلاقی بیاید به اضافهٔ مـصطکی بـه آب مکوه سبز بر شکم نمایند و در غذا و آب هم بدین نوع رعایت کنند و اگر بـرودت غالـب باشـد ایـن مطبـوخ دهنـد انیسون اذخر تخم کرفس هر یک هفت ماشه پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی هر یک نه ماشه بیخ کرفس پـنج ماشه مویز منقی دو توله انجیر زرد پنج عدد گلقند عسلی چهار توله و غذا شوربای گنجـشک و فاختـه بـه نـان ردهٔ تنوری دهند و بعد یک هفته تنقیهٔ به حب اصطمخیقون کندی و حب ریوند و غاریقون علویخان بـه اضـافهٔ سـنا دو توله و تربد و ریوند خطائی هر یک نه ماشه و شربت دینار چهار توله و روغن بیدانجیر مرکب دو توله به کرات کننـد بلافاصله تا تولد ریاح موقوف گردد بعده جهت تحلیل ریاح مابقی اول روغن سداب و راحت مالیده تکمیـدات محللـه به کار برند و زیره و ارزن در پارچهٔ سفت بسته نیز مفید و باید که در روزی چهـار پـنج بـار تکـرار نماینـد و ادویـهٔ محشیه مثل قرنفل و پودینه و الایچی خرد و بزرگ و زیره بخایند و معجونات کاسر ریاح مثل سـنجرینیا و معجـون حب‌الغار با عرق تنباکو و با عرق نانخواه دهند و معجون انیسون شاه ارزانی را اکثر به این ماءالاصول بـه عمـل آوردم هرگز تخلف نکرده پوست بیخ بادیان و بیخ کاسنی و بیخ کرفس اذخر بیخ مهک بیخ کبر هر یک پـنج درم انیـسون تخم کرفس بادیان دوقو فطراسالیون قنطوریون دقیق هر یک سه درم مویز منقی پانزده درم انجیر زرد پـانزده عـدد در سه آثار آب باران شب خیسانیده صبح بجوشانند که به چهارم حصه آید مالیده صاف نموده هر روز چهل درم یـا شربت بزوری حار چهار توله بنوشند و چون مستحکم گردد و هیچ علاجی نفع ندهد شیر شتر دهند و از نخود سیاه و بابونه و افسنتین و اکلیل سنبل‌الطیب و کرویا هر یک یک توله صبر سه توله ضماد کردن بـسیار مفیـد و مجـرب است و شیخ می‌فرماید که قانون علاج او اینست که استفراغ خلط رطب نمایند و اگر احتباس او سبب نفخه باشـد و گاهی احتیاج به استفراغ مائیت افتد و به سوی بزل نیز مثل زقی و تقویت معده کننـد اگـر سـب ضـعف او باشـد و تعدیل جگر به اطلیهٔ بارد و غیر آن نمایند تا تبخیر او مفرط نگردد و فصد را در این باب مدخلی نیـست الا در نـادر

بلکه اولی آن است که اسهال شکم بر وفق کنند و باید که کثرت مسهلات نکنند و ایضاً استعمال مـدرات بایـد کـرد لیکن افراط در آن ننمایند چه افراط در آن مؤدی به سوی تولد ابخره کثیر می‌گردد بعد از آن استعمال مجـشیات و محللات ریاح نمایند و مالیدن شکم در روزی چند بار و تکمید به جاورس و سبوس و نمـک اگـر آن را نفـع کنـد و کذلک حبوب مشروبه و حمولات به عمل آرند و گاهی احتیاج به وضع مجاحم نـاری بـر شـکم چنـد بـار افتـد و از حبوب و بقول و البان و فواکه رطب و جمله منضجات اجتناب کنند و اگر استسقای طبلی از سوءمزاج حار باشد باید که مثل آب‌های بادیان و کرفس و خارخسک و طبیخ اکلیل‌الملک و بابونه بنوشانند و اگر از سوءمزاج بارد بود زیره و انیسون و جندبیدستر و نانخواه باید داد و زیره و کندر و نانخواه دائم بخایند و معجون وج به شونیز آن را نفع کنـد و ایضاً نانخواه و ابهل و زیره و نمک طبرزد و بگیرند زیره و بورق و برگ بیدان و از آن شافه سازند و از حقنه‌ها روغـن سداب تنها یا با بزور محلل ریاح استعمال کنند و صاحب کامل گوید که چون تولد این نوع از ریاح می‌باشد احتیـاج در آن به سوی چیزی که محلل ریاح و مغشی آن بود می‌افتد و افضل چیزی که در آن استعمال کنند ماءالاصول به معجون بنداویقون و روغن بادام تلخ و روغن سداب و مانند آن است و این ماءالاصول نـافع ایـن نـوع اسـت بگیرنـد پوست بیخ بادیان هر واحد هفت درم تخم کرفس انیسون بادیان دوقو فطراسالیون زیرۀ کرمانی هـر واحـد سـه درم جعده بیخ اذخر و فقاح او هر واحد چهار درم تخم سداب سـعد هـر واحـد دو درم اسـارون سـنبل‌الطیـب مـصطکی سکبینج هر واحد یک‌نیم درم قسط سلیخه حب بلسان عود بلسان هر واحد دو درم و نیم مـویز طـایفی بیـست درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند تا به یـک رطـل بیایـد چهـار اوقیـه از آن ببرنـد و در آن یـک مثقـال معجـون بنداویقون مالیده بدهند و نیم مثقال سنجرینیا استسقای طبلی را منفعت بین نماید و صاحب آن را از ادویۀ مـسهله حب سکبینج دهند و ایضاً آب کرفس و آب بادیان تر مروق هر دو چهار اوقیه با یک مثقال این سفوف بدهنـد تخـم کرفس انیسون بادیان نانخواه دوقو تخم شبت هر واحد سه درم اسارون و قـسط و مـر و سـنبل و مـصطکی و فلفـل سفید هر واحد درم قردمانا دو درم ریوند چینی یک‌نیم درم سکبینج نیم مثقال جندبیدستر نیم درم همه را باریـک سائیده و به کار برند و اگر خواهند با شراب ممزوج بخورانند و این حب نافع استسقای طبلی است ایارج فیقرا شـش

درم سکبینج غاریقون نمک هندی هر یک چهار درم تخم کرفس انیسون نانخواه بیخ اذخر فقاح آن عصارهٔ غافث ماذریون پوست سلیخه هر یک درم فرفیون یک‌نیم درم تربد هفت درم عصارهٔ افسنتین بیخ سوسن آسمانجونی هر یک سه درم سائیده حب سازند و از یک درم تا دو درم و نیم به آب گرم بخورند و صاحب او را روغن ناردین و روغن قسط با شراب ریحانی بنوشانند و تریاق فاروق به قدر حاجت بدهند و تضمید شکم به این ضماد کنند بابونه اکلیل‌الملک برنجاسف مرزنجوش پودینه هر یک ده درم زیرهٔ نبطی صعتر فارسی بادیان انیسون قردمانا دوقو هریک سه درم اسارون سنبل‌الطیب حب بلسان و عود آن سلیخه هر یک دو درم جندبیدستر راتینج مرمکی میعهٔ سائله هر یک یک‌نیم درم بسایند و صموغ را به روغن شبت یا روغن سداب بگذارند و در آن ادویه سرشته برشکم ضماد نمایند و ایلاقی و جرجانی می‌نویسند که اگر حرارت غالب بود بر جگر از صندل و عود و لادن و سک ضماد کنند و اگر سردی غالب بود ماءالاصول بدهند و معجون حب‌الغار سودمند بود و بوره و برگ سداب خشک به شهد سرشته در پنبه آلوده حمول سازند و گلقند عسلی و مصطکی بدهند و این معجون کسر ریاح کند بگیرند برگ سداب و پودینه خشک و صعتر و کرویا هر یک ده درم نانخواه و فلفل و شونیز و وج هر یک پنج درم جندبیدستر و سکبینج و جاوشیر هر یک دو درم و نیم همه را به عسل سرشتند شربتی دو درم با یک وقیه شراب گرم کرده و حندیقون و میبه سود دارد و در آخر بعد استفراغات و کسر اندک ریاح شیر شتر با دو درم سکبینج نافع بود و اگر شیر شتر با بول او بدهند سودمند بود و انطاکی گوید که علاجش تلطیف اسهال است و خوردن ادویهٔ مخرج ریح خصوصاً حلتیت و جندبیدستر و اذخر و زیره و خولنجان و دارچینی و تضمید شکم به قطران و بورق و کبریت و عسل و آنچه از مرکبات در اقسام سابق گذشت و استعمال خبث‌الحدید و آب حدید با زیره و نانخواه مجرب است و ابومنصور می‌گوید که تکمید شکم به جاورس و وضع محاجم بر آن و اطالت جوع و تحقین به روغن سداب و تحمل شیاف که در باب مغص بیاید و شرب زیره و نانخواه و انیسون و بادیان نافع است و تا یک هفته اسطوخودوس سه درم به آب بادیان بخورند که آن را در این نوع خاصیت عجیب است و هر روز شکم بمالند تا سرخ شود و بر آن محاجم نهند و چون قوت ضعیف گردد و متحمل استفراغ نباشد لزوم شیر شتر با دو درم سکبینج نمایند اگر حرارت نبود و اگر

طبیعت نرم بود با شیر این سفوف دهند لک مغسول طباشیر تخم کاسنی تخم کشوث هر یک دو درم گل سرخ سه درم شربت یک مثقال تا دو درم و ابن خینا گوید هر صبح جلاب از بادیان و تخم کاسنی و اصل‌السوس هر واحد سه درم و گلقند ده درم بدهند و غذا مزورهٔ نخوداب با مغز بادام و قرطم و نانخواه و زیرهٔ کرمانی و دارچینی و اندک زعفران خورانند و روغن سداب و زنبق و یاسمین و شبت و مانند آن بر شکم بمالند و این سفوف کاسر ریاح و بخار و نفخ است تخم کرفس بادیان انیسون اسارون زیرهٔ قسط راوند هر واحد دو درم زیرهٔ کرمانی سه درم سنبل جعده هر واحد یک‌نیم درم کوفته بیخته یک مثقال بخورند و یا این ماءالاصول دهند بیخ بادیان بیخ کرفس بیخ کاسنی اصل‌السوس هرواحد ده درم تخم کرفس بادیان انیسون دوقو فطراسالیون زیرهٔ کرمانی هر واحد سه درم بعده بیخ اذخر و فقاح او هر واحد دو درم مویز طائفی بیست درم همه را در پنج رطل آب بجوشانند تا یک‌نیم رطل بماند هر روز مقدار پانزده درم تنها یا با سفوف مذکور بدهند و اگر ارادهٔ اسهال باشد معجون خیارشنبر پنج مثقال با این ماءالاصول دهند و چون نفخ ساکن شود و قریب انحطاط بود تضمید شکم به این ضماد کنند بابونه اکلیل‌الملک مرزنجوش شبت پودینه هر واحد ده درم زیرهٔ کرمانی سه درم کوفته بیخته به آب سداب سرشته به کار برند و ابن‌تلمیذ گوید که هر صباح جلاب از بادیان و زیره و نانخواه به گل‌قند بنوشند و اول استفراغ به ایارج فیقرا به تدریج نمایند و محللات ریاح که در علاج قولنج ریحی ذکر یابد استعمال کنند و به خاکستر گرم تکمید نمایند و از معاجین نافعه بنداویقون یا سنجرینیا یک مثقال به ماءالاصول یا به شربت اصول یا با یک مثقال روغن بادام تلخ است و این معجون بدهند اگر با طبلی حرارت نبود انیسون فطراسالیون حب‌الغار سعد جندبیدستر شونیز قردمانا سنبل حب بلسان جاوشیر انجدان اسارون زعفران سکبینج وج بادام تلخ سداب خشک غاریقون حماما نانخواه صعتر خولنجان برگ غار کعب بقر محرق جعدهٔ زنجبیل هر واحد یک جزو سائیده به عسل بسرشند شربتی از آن دو درم و این دوای مسهل برای طبلی که بی‌حرارت و با قبض بود نافع تربد یک درم غاریقون نیم درم زنجبیل نیم درم به عسل حب سازند و این قرص راوند نافع استسقای طبلی حارست مغز تخم خربزه سه درم گل سرخ پنج درم ریوند دو درم لک مغسول دو درم قرص سازند شربتی یک مثقال به آب کاسنی و سکنجبین و اگر با وی سعال باشد به

مطبوخ زوفا یا به آب بادیان وکرفس دهند و مصطکی و کندر و قاقله و فلفل بخایند و طبری گوید که نظر به قوت و مزاج مریض وسائر قوانین نمایند اگر احتمال کند ده روز ماءالاصول به این نسخه بدهند گل سرخ پوست بیخ کبر پوست بیخ بادیان پوست بیخ کرفس هریک پنج درم تخم کرفس انیسون بادیان زیرهٔ کرمانی زوفای خشک صعتر فارسی نانخواه هر واحد چهار درم مصطکی سنبل اشنه دارشیشعان وج سلیخه هر واحد دو درم ناردین هفت درم فقاح اذخر بیخ اذخر هر واحد پنج درم مویز منقی بیست درم همه را به دستور ماءالاصول بپزند و در شیشهٔ که به آب سرد گذاشته باشند اندازند تا از جوش مانع گردد هر روز بیست درم به دو درم کلکلانج یا دواءالکرکم بدهند و غذای بیمار وزن کرده ششم حصه از معتاد بخورانند اگر متوسطالاکل باشد والا دهم حصه اگر کثیرالاکل بود و آب مدبر به این تدبیر بنوشانند بگیرند آب صد رطل و بر آن رطل سرکهٔ کهنه انداخته بجوشانند تا ثلث از آن باقی ماند بعده سرد کرده هر روز چند از غذا بنوشانند و بر این زیاده نکنند و امر به ریاضت و مشی در آفتاب و جلوس در آن بعد پوشیدن سر و چون ده روز آن را نوشیدند یک شربت حب منتن بخورند و پنج روز بر این صبر نمایند و غذا در این ایام خمسه تیهو و کبک به مقداری که از نان مذکور شد بعده یک شربت حب سکبینج خورند و ده روز راحت دهند و هر روز دو درم از این سفوف بدهند نانخواه انیسون تخم کرفس بادیان زیرهٔ کرمانی صعتر مصطکی کندر هر واحد دو درم زنجبیل لسانالعصافیر هر واحد دو ثلث درم همه را باریک سائیده هر روز از یکنیم درم تا دو درم بخورند و بالای آن شربت عسل ساده جیدالطبخ بنوشند و امر به ریاضت و استحمام به آب شبی و نطرونی و کبریتی کنند و هرگاه تولد ریاح در معده اندک باشد امر به علاج در هر پنج روز یک بار به این علاج کنند آب ترب و برگ او پنجاه درم بر آورده بر آن یک قیراط فضهٔ فیل زهرج و یک دانگ کنگرزد و مثل او سکنجبین بزوری دو اندک نمک انداخته نیمگرم اندک اندک بنوشند بعده بر آن صبر کنند پس نظر کنند اگر بنفشه مقلب نگردد اندک آب گرم بنوشانند بعده عقب آب گرم اندک آب سرد تجرع کنانند و بر آن قدری روغن یاسمین چکاینده باشند و اگر از این قی نیاید پر مرغ به روغن یاسمین آلوده استعمال کنند که این از اعظم علاج این نوع است و ایضاً اگر قوت متمکن باشد استفراغ به این حب کنند توبال نحاس دو دانگ روسختج یکنیم دانگ برگ ماذریون و تخم او در

سرکه تر کرده خشک نموده دو دانگ سرگین کبوتر یک دانگ جندبیدستر نصف ایارج فیقرا یک درم سقمونیای مشوی یک‌نیم دانگ زنجبیل دو دانگ هوفاریقون اصابع صفر عصارهٔ قثاءالحمار هر واحد یک دانگ و نیم همه را سائیده در شراب رقیق سرشته حب‌ها سازند دست را به روغن بلسان چرب کرده و در سایه خشک کنند شربتی از آن چون همه قوانین رخصت دهند از یک‌نیم درم تا دو درم و ایضاً او گوید که گاهی با طبلی تب حادث شود بهر آنکه حرارت صاحب این نوع بسیار بود و به همین سبب طبلی شده زیرا که حرارت چون به رطوبت اشتعال نماید تحلیل و افنای آن کند و ریاح بخاری آن را گرداند پس به سوی اعضا مرتفع شود و کبد و اعضا بر تحلیل آن قادر نباشند بنابر ضعف اعضا و ضعف کبد و ضعف قوی و واجب نیست که گمان کنند چون گویم که حرارت صاحب طبلی بسیارست و ما اراده بدین کثرت او در کبد یا در اعضا کرده‌ام آنکه اراده بدان حرارت غریزی نموده‌ام لیکن اراده بدان حرارت خارج از اعتدال فاسد کرده‌ام چنانچه در سرگین و رمل پیدا شود چون گرم شوند بالجمله تب که با طبلی پیدا شود یا از احتداد اخلاط یا از عفونت آن باشد و علاجش همان است که ذکر او در زقی گذشته و ندیدم صاحب طبلی با تب را که انتفاع به علاج یابد زیرا که آن از تب البته نقا نمی‌یابد چه بر جمیع اعضای او رطوبت یا ریح مستولی شد و فساد اخلاط و تغیر آن استیلا بود نمی‌بینی که رسوب چون طافی بود گویم که ریاح هنوز هائج است اخلاط را نمی‌گذارد که متمیز گردد و اگر رسوب در وسط قاروره بود گویم که ریاح نقصان یافته و قریب آن است که تمیز یابد و چون رسوب نازل گردد گویم که ریاح زائل شد و ساکن گردید و رسوب نزول نمود و نضج و تمیز ظاهر شد و چون امر چنین باشد پس بدان که ریاح و رطوبات بر جمیع اعضای او مستولی شده و این فصل را به استقصا تأمل نمایند و ابوماهر برای صاحب تب یا استسقای طبلی این قرص ترکیب داده زوفای خشک گل سرخ هر واحد چهار درم تخم خیار تخم بادرنگ تخم خربزه هر واحد پنج‌درم خاکستر گرم اگر بیابند والا آب اطراف گرم که بدان ادویه سرشته شود زعفران دو دانگ همه را سائیده و بدانچه مذکور شد سرشته هر قرص به وزن یک درم سازند و هر روز یک قرص با ده درم سکنجبین بزوری بخورند گیلانی از میامر نقل کرده که علاج حادث از سوءمزاج حار اجتناب از ادویهٔ مسخنه است و اقتصار بر اسهال هنگام قبض طبیعت به چیزی که تسخین نکند مثل رب آلو

مقوی به ترنجبین یا آب تمرهندی و به جلاب و ریوند و طبیخ هلیله به شکر و آب انارین به شیرخشت و یا بعضی از این ادویه به آب کرفس و بادیان تر یا آب خشت و طبیخ بابونه و اکلیل‌الملک نوشانند و تبرید مزاج کبد به شرب سکنجبین معمول از تخم کاسنی و گلاب و ضماد که در قول ایلاقی گذشت باید کرد و تقویت جگر به قرص انبرباریس مع سکنجبین و امتصاص انار میخوش و بهی کنند و غذای ایشان مزور متخذ به آب غوره و انار و زیرباج به سرکه یا مری و نعنع و کرویا و کبر مخلل و لیموی مملح سازند و اگر قوت ضعیف گردد تقویت به چوزهٔ مرغ و دراج به آب لیمو نمایند بعد از آن در تحلیل ریاح به ادویهٔ آروغ‌آور و کمادات و حمولات و معجونات کاسر ریح شروع کنند انتباه نوعی از استسقای طبلی است که آن را جبن گویند و این در لغت مرادف استسقاست لیکن نزد اطبا همین نوع است به عینه چون رطوبات و ریاح رفیقهٔ استسقای طبلی تحلیل یابند و غلیظ عسرالتحلیل از آنها را باقی مانند و تحلیل نشوند و بدان سبب صلابت زیاده شود اما جگر صحیح گردد و حال مریض صلاح پذیرد و هضم او جیده دم او نیک و اغتذای بدن اوتام و قوت او کامل گردد و به جز صلابت در شکم مکروهی دیگر نباشد و حال صاحب آن شبیه به حال زن حامله بود به حدی که چون زن را عارض گردد و گمان شود که او آبستن است و برآمدگی ناف نباشد و علاجش جلوس در چشم‌های کبریتی و نطرونی و تضمید جگر به ملطفات و محللات ریاح مثل بابونه و اکلیل‌الملک و مرزنجوش و صعتر و تخم سداب و جندبیدستر و خاکستر طرفا و نطرون به آب سداب و بول شترست و انطاکی گوید که گاهی استسقا منحل گردد و بدن صحیح شود و صلابات و نتو در ناف باقی ماند پس در این هنگام به مازو و پنبه‌دانه و بزرقطونا و مصطکی مفرد یا مرکب به سرکه ضماد کنند و این باقی را جبن گویند و گویند که کل استسقا و طبری گوید که جماعتی را دیدم که به ایشان جبن بود و آب چشمهٔ کبریتی نوشیدند و حقنه بدان نمودند پس اکثر از ایشان صحت یافتند و از ادویهٔ که اصحاب جبن را دائم بدهند این معجون است عصارهٔ قثاءالحمار پنجاه درم ماذریون سی درم بیخ سوسن ده درم سائیده به عسل کف گرفته بسرشند و در هر پنج روز یک بار دو درم به روغن گل و آب نیم گرم بدهند و صرف به این صاحب این نوع علاج کند که این خیلی مبارک است و از اطلیهٔ که صاحب جبن به کار برد اینست بگیرند صعتر فارسی برگ و بیخ او پنجاه درم خاکستر

طرفا سی درم سائیده و ده درم نطرون بر آن انداخته به بول حملان یا بول شتر حل کرده طلای شخین بر شکم کنند و در آفتاب بخوابند و سر پوشیده دارند و این طلا در این نوع بالغ‌النفع است و در جمیع انواع چون کبد صحیح باشد و بر کبد این نوع ضماد از مصطکی و سنبل و مر و فوفل و زعفران و ریوند سوده به آب صبر رطب اگر یافته شود والا به شراب اندک قابض مع آب علیق نمایند و این ضماد کبد ایشان را صحیح گرداند و گاهی برای اصحاب این نوع این شربت می‌سازند بگیرند زوفای خشک و تخم کرفس و بیخ بادیان هر واحد سه درم پوست بیخ کبر و بیخ کرفس و بیخ بادیان هر واحد پنج درم بیخ سوسن آسمانجونی هفت درم اسقیل بریان پنج درم همه را در دو صد درم سرکه بجوشانند تا مهرا گردد و بعده افشرده صاف کرده برابر همه اجزا عسل داخل کرده به قوام آرند و هر روز پانزده درم بنوشند و غذا و آب به طریق طبلی وزن کرده دهند و اگر مریض ضعیف گردد از تیهو و اگر یافته نشود از بازوی چوزهٔ مرغ ومانند آن غذا سازند و صاحب حاوی نوشته که علاجش اسهال و تنقیهٔ امعاست از اخلاط و ریاح غلیظه چنانچه هر صبح جلاب از تخم کشوث و تخم کاسنی و بادیان هر یک سه درم و از شکر سفید با گلقند ده درم بنوشانند و غذا مزوره از نخود مع مغز قرطم و دارچینی و زیره سازند بعده اسهال طبیعت به این طور نمایند بگیرند سنا هفت درم عنب‌الثعلب پنج درم تخم کاسنی سه درم شکر سفید ده درم ترنجبین ده درم فلوس خیارشنبر پانزده درم ودر آب کاسنی معصور غیرمغسول پنجاه درم حل کرده سحرگاه بنوشند و بعد اسهال در آخر روز به مزورهٔ نخوداب به مغز بادام یا حب قرطم از گوشت ماکیان یا بچهٔ آن غذا سازند و قبض شکم نگذارند بلکه شیافات و حمولات مسهله استعمال نمایند و در آب شبی و کبریتی و غیره بنشانند و تضمید شکم به ضمادات مفشی ریاح مثل تخم کرفس و انیسون و زهرهٔ گاؤ و مر و حب بلسان نمایند و دلک بطن به پارچهٔ خشن و مضغ کندر و نانخواه و همه آنچه آروغ آورد نافع این نوع است و از بقول و فواکه و رطب و البان حذر کنند

امراض مراره و طحال

یعنی زهره که تلخه نیز گویند و سپرز شیخ می‌فرماید که طحال را جمیع اصناف امراض مزاج و ترکیب مثل سدد و تفرق اتصال و اقسام اورام عارض می‌شود و چون طحال فربه شود بدن لاغر می‌گردد و بهر آنکه به مضادت

اولاً قوت کبد را سخت ضعیف گرداند پس تولد خون کم شود و معذلک خون بسیار به سبب عظم خود جذب می‌نماید و بالجمله هزال طحال بر جودت اخلاط و سمن او بر رداءت اخلاط دلالت کند و گاهی امراض طحال به حمیات مختلطه مؤدی گردد و چنانکه امراض طحال گاهی از این امراض متولد شود و آن بیشتر از غب غیرخالصه و از حمیات وبائی و مختلطه پیدا گردد و اکثر امراض طحال خریفی بود و رنگ صاحب او مائل به زردی و سیاهی باشد و امراض طحال به سوی معده نیز متعدی گردد پس گاهی شهوت او زیاده و گاهی شهوت او باطل کند و گاهی هنگام قرب هضم به سوی قی ترش که از آن زمین بجوشد بعد اذیت و بعد وجع آن را محتاج گرداند و بول دموی در آخر امراض طحال جید بود و کذلک بول غلیظ که در آن ثقل متشتت باشد و آنچه در آن مثل علقهٔ خون بود و گاهی تب که از امراض طحال بود و طحال او بدان منحل گردد و گویند که چون امراض سپرز شبیه به امراض جگرست علاج آنها نیز قریب یکدیگرست غیر از این که سپرز قوی‌تر از جگر و کمتر از ردی شرف از وی است لهذا متحمل ادویهٔ قوی‌تر از ادویهٔ جگر می‌شود و از استعمال ادویهٔ تلخ و شدیدالحموضت چه از داخل و چه از خارج حذر نمی‌توان کرد و بعضی ادویه حافظ قوت مثل ادویهٔ عطریه و آنچه اندر آن اندکی قبض باشد داخل دواهای طحال باید کرد تا تنقیهٔ خون از خلط سودا و دفع آنچه در ویست از فضول به ناحیهٔ معده تواند کرد پس فرق در علاج طحال و کبد به اعتبار قوت و ضعف است و از ادویهٔ که مخصوص طحال‌اند از آنجمله پوست بیخ کبر و اسقولوقندریون و ثوم بری و اشق است و امراض مراره انواع یرقان است و امراض طحال هشت گونه است یعنی سوءمزاج طحال و ورم طحال و تقیح طحال و نفخهٔ طحال و ضعف طحال و سدهٔ طحال و مجارهٔ طحال و وجع طحال

یرقان

و آن تغیر فاحش است در رنگ بدن به زردی یا سیاهی به سبب جریان خلط صفرا یا سودا به سوی جلد و متصل آن بلاعفونت و اگر عفونت با وی لازم بودی تب غب در یرقان اصفر و تب ربع در اسود همراه آن بودی پس یرقان زرد باشد یا سیاه و گاهی مرکب از هر دو به واسطهٔ اجتماع سبب هر دو بود و سبب یرقان اصفر در اکثر امر از

جهت جگر و از جهت زهره بود و سبب اسود بیشتر از طحال و گاهی از کبد باشد و گاهی اتفاق افتد که سبب اصفر و اسود هر دو سوءمزاج عام بود بالجمله هر سه نوع آن علیحده به قلم می‌آیند یرقان اصفر و او آن است که چشم و تمام بدن در آن زرد شود و آن از دو سبب بیرون نه باشد یا به سبب کثرت تولد صفرا بود و یا به سبب امتناع استفراغ آن از جگر و زهره اما آنچه به سبب کثرت تولد صفرا باشد از سه سبب خالی نباشد یکی آنکه به سبب عضو مولد او بود و عضو مولد یا بالطبع باشد و آن جگرست و او چون سخت گرم شود به سبب اسباب مسخنه و به سبب اورام جگر و مجاری صفرا و به سبب سدد که صفرا از مراره محتبس شود و به سبب حرارت مزاج مراره که جگر را سخت گرم کند صفرا پیدا نماید و یا مولد غیر بالطبع بود و آن جمیع بدن است چون گرم مفرط شود پس خونی که در ویست آن را به صفرا مستحیل گرداند دوم آنکه به سبب ماده باشد و آن اغذیه است از قسمی که از آن صفرا بیشتر متولد شود یا به سبب حرارت مزاج غذا مثل عسل و شراب و یا به سبب سرعت استحالهٔ او به سوی صفرا مثل شیر در معدهٔ حار که از تولید صفرای کثیر خالی نباشد سوم آنکه به سبب اسباب غریبه باشد و آن مثل حرارت خارجی است که بر بدن مشتمل شود و یا در آن منتشر گردد و به سببی مثل لسع عقرب جراره یا مار یا قسمی از زنبور خبیث و گزیدن مثل قملةالنسر و رتیلا که زهر آنها خون را گرم و صفراوی گرداند و گاهی این فعل ادویهٔ مشروبه کند مثل زهرهٔ پلنگ و افعی و یرقان سمی در اکثر دفعةً ظاهر شود و بدانکه یرقانی که به سبب کثرت صفرا باشد گاهی انتشار او به نفسه به سبب شدت غلبه بر خون بود و گاهی بر سبیل طبیعت باشد و آن یرقان بحرانی بود و گاهی اتفاق افتد که این کثرت دفعةً متولد شود و گاهی اندک اندک در ایام پیدا گردد و هرگاه که آنچه متولد شود و قلیل نگردد به سبب کثافت جلد یا به سبب غلظ ماده و همین دو سبب باشد یرقانی که هنگام هیجان ریاح شمالی و در زمستان بارد و احتباس عرق معتاد کثرت کند و کثرت تولد صفرا گاهی در کبد و گاهی در همهٔ بدن باشد چنانچه معلوم شده و به سب اورام حار به این حیثیت باشد که مزاج را به سوی حرارت متغیر می‌گردانند پس تولد صفرا کثرت نماید و یرقان از مجاورت اورام حاره به سبب تغییر آن مزاج را حادث شود و اگرچه این گاهی بر سبیل تسدید و منع استفراغ نیز حادث گردد و بارد اولی به تولید سوداست و اما آنچه به سبب عدم استفراغ صفرا

باشد آن نیز از سه سبب بیرون نبود یکی آنکه به سبب جگر بود چون از کبد مستفرغ نشود یا سبب در فاعل باشد و یا در آله و سببی که در فاعل بود آن ضعف قوت دافعه ا است و سببی که در آله باشد آن انسداد مجری است یا مابین کبد و مجری و از این قبیل است یرقانی که از برودت مضعف کبد باشد پس مجاری آن منقبض گردد و ایضاً آنچه از انضغاط و سائر اسباب سدد بود و بدانکه چون سده در هر موضعی از جگر و مراره حاصل شود حبس صفرا در جگر نماید و بدان سبب جگر گرم‌تر گردد و صفرا از آنچه در حال سلامت متولد می‌شد زیاده‌تر از آن پیدا شود و دوم آنکه به سبب مراره باشد یا به سبب ضعف آن از جذب صفرا از کبد لاسیماً چون با ضعف جگر از تمیز و دفع بود و یا به سبب قوت جاذبهٔ زهره‌ای که صفرا بسیار جذب کند و یک‌بار ممتلی گردد و متمدد شود و بدین سبب قوت آن ساقط گردد و جذب نکند و یا به سبب وقوع سده در مجرای آنکه به سوی امعاست و گاهی این سده به سبب شدت اکتناز در آن بنابر سیلان صفرا به سوی آن دفعةً باعث کثرت تولد یا شدت دفع از کبد یا جذب از مراره بود پس بر دهن مجری آنچه محتبس گردد منطبق شود و معذلک قوت بنابر اذیت ضعیف شود و گاهی به سبب سائر اسباب سدد باشد و آنچه در قولنج بود بهر آن باشد که خلط لزج دهن مجری را تغریه نماید پس صفرا به سوی امعا منصب نشود و این آن است که سببش قولنج باشد و گاهی از یرقان با قولنج باشد و سبب او قولنج نبود بلکه آن هر دو مشترک در سبب واحد باشند و آن سده است که سبقت کند به سوی مجرای مراره قبل حدوث قولنج پس صفرا را از انصباب به سوی امعا و غسل آن منع کند و هرگاه منع شود غسل امعا نگردد و در آن رطوبات کثرت نماید و قولنج هیجان کند و صفرا به سوی بدن رجوع نماید و یرقان هیجان کند و هر سده که در مجرای کبد به سوی مراره یا در مجرای مراره به سوی امعا بود از التحام یا از ثولول امید بر دوا نباید داشت سوم آنکه از امعا بود و وی آن است که قومی گمان کرده‌اند که گاهی یرقان عارض می‌شود به این طور که در امعا خصوصاً قولون صفرا بسیار که به سوی آن منصب شده مجتمع شود و از آن به سبب حائل خارج نشود پس صفرا که در مراره است موضع انفراغ نیابد و اگر چه مجری مفتوح باشد و این نوع بسیار اندک بود وگویا که بعید باشد بهر آنکه صفرا چون کثرت پذیرد و در امعا حاصل شود به نفسه و غیر آن خارج کند مگر آنکه بطلان حس عارض شود و دافعه ساقط

گردد اکنون بدانکه از این کلام جامع رئیس‌الجماعت مستفاد می‌گردد که اسباب جزئیهٔ یرقان هیجده نوع است یکی سوءمزاج حار جگر و بدان سبب استحالهٔ غذا به صفرای غیرطبیعی در سرایت آن با خون در سائر بدن دوم اورام جگر و به سبب تغیر مزاج جگر به سوی حرارت و یا تسدید مجرای مراره به سبب انضغاط و احتباس صفرا در جگر و انتشار آن در بدن سوم عروض سده در نفس جگر و بدان سبب امتناع صفرا از مراره و کلیه و انتشار آن در بدن چهارم سوءمزاج حار مراره و بدان سبب کثرت انجذاب صفرا به زهره و غلیان آن از کمیت و فرط حرارت موضع و انتشار آن در بدن پنجم سوءمزاج گرم در تمام بدن و عروق به سبب کل اغذیهٔ حریفه یا چرب شیرین یا کثرت تعب و شدت مقاسات و بدان سبب استحالهٔ خون عروق به صفرا و رسیدن آن به سائر بدن ششم کثرت تناول اغذیهٔ مولد صفرا که حار یا سریع‌الاستحاله به سوی صفرا باشند هفتم شدت حرارت هوا و بدان سبب استحالهٔ خون بدن به سوی صفرا هشتم حرارت غریب سمی و بدان سبب استحالهٔ بعض اخلاط مستعد به استحاله به سوی صفرا و آن حرارت خواه از گزیدن جانور سمی باشد یا از خوردن دوای سمی نهم بر سبیل بحران از جهت دفع طبیعت صفرا را ظاهر بدن دهم کثافت جلد و انسداد مسام به سبب گشتن در هوای سرد یا گرم و نشستن گرد و غبار بر بدن در سفر یا حضر یازدهم ضعف قوت دافعهٔ جگر و بدان سبب اجتماع صفرا در جگر و اگر سبب ضعف سوءمزاج سرد بود گاهی به باعث آن مجاری منقبض گردد و صفرا در جگر محتبس بماند دوازدهم وقوع سده در مجری که میان جگر و مراره است و بدون سبب عدم تمیز صفرا از خون و جریان آن در عروق و انتشار او در اعضا سیزدهم ضعف جرم مرار و به سبب وقوع نوعی از انواع سوءمزاج مضعف در آن و بدان سبب عدم انجذاب صفرا از جگر و بقای آن در کبد مخالط خون و رسیدن آن با خون در عروق بسائر بدن و این نوع بی‌مشارکت ضعف جگر کمتر باشد چهاردهم قوت جاذبهٔ مراره پانزدهم حدوث سده در مجری که مابین مراره و امعاست جهت دفع صفرا از مراره به امعا و بدان سبب کثرت با صفرا در مراره و رجوع آن به سوی جگر و از آن‌جا انصراف او با خون در سائر بدن شانزدهم قولنج بلغمی به سبب چسبیدن بلغم لزج بر سطح امعا و ستر دهن مجری که محل انصباب صفراست هفتدهم نبات لحم یا ثولول در یکی از هر دو مجری مذکور هیجدهم کثرت اجتماع صفرا در قولون و از کلام سمرقندی دیگر سبب یرقان مفهوم

می‌گردد و آن ورم مراره است و بدان سبب در فعل وی که جذب صفرا از جگر و دفع آن به سوی امعاست ضعف راه یابد و بالضرور صفرا در بدن بیفزاید و به واسطهٔ ناریت که مستدعی محیط است به جانب جلد گراید و به قول بعض متأخرین یرقان از شمیدن روائح سمی و به سبب تعفن هوا نیز افتد و تشخیص اسباب مذکوره چنین کنند که اولاً نگاه باید کرد که با یرقان مرضی دیگر مثل تب و ورم جگر و سدد آن و ضعف جگر و قی صفراوی و قولنج هست یا نه پس اگر با تب حاد باشد دریافت نمایند که یرقان روز بحران عارض شده یا نه اگر روز بحران حادث شده باشد و با آن غثیان و تهوع و قی صفراوی و شدت بی‌خوابی و تشنگی و قلت اشتها و تلخی دهن و صغر نفس و قبض شکم و الم در احشا باشد یرقان بحرانی بود و اگر روز بحران نباشد و با تب گرم و لهیب و کرب و تشنگی شدید و بجز فم و وجع شدید موضع کبد و دیگر آثار ورم حار کبد بود به سبب ورم حار جگر باشد و اگر با تب نرم و درشتی زبان و تهوع و ثقل اندک در جانب ایمن بود سبب ورم مراره باشد و اگر با وجود تب و تشنگی سبات و قبض و نفخ شکم بود و تقدم سیر در هوای بارد یا حار و وصول غبار بر بدن دریافت شود سببش انسداد مسام باشد و این اکثر در سرما و هوای سرد افتد و اگر با ورم صلب جگر بود و اندک اندک پدید آید مع قبض طبع و سقوط اشتها و تهوع و گاهی قی زرد و یا سبز متعفن شود و دیگر علامات آن که در بحث ورم جگر گذشت یافته شود سببش ورم صلب کبد باشد و اگر آثار سدد کبد که در باب آن مذکور شد دریافت گردد سببش همان باشد و ایضاً سفیدی بول و براز نیز بر سدهٔ کبد دلالت کند و رقت و قلت بول بر سدهٔ محدب با کبد و نرمی و رقت براز بر سدهٔ مقعر آن گواهی دهد و اگر علامات ضعف قوت دافعهٔ کبد که در مبحث ضعف جگر مسطور شد یافته شود سببش ضعف آن باشد و ایضاً وجود ضعف در سائر افعال جگر و عدم شدت رنگینی بول چنانکه در یرقان سدی مجاری می‌باشد و عدم سفیدی خالص براز و عدم احساس ثقلی که در سده باشد نیز بر ضعف قوت دافعهٔ جگر با ممیزه آن گواهی دهد و گاهی همراه آن ذرب باشد و اگر با قی صفراوی بود پس نظر کنند اگر با آن زردی براز و قلت اشتها و کثرت تشنگی و نحافت بدن عدم ثقل در جگر و تلخی دهن و سرعت نبض و از ابتدا سرخی بول یا سیاهی آن و کف زرد بالای بول بود سببش حرارت جگر باشد و گویند که این نوع کمتر دفعةً افتد و در اکثر با تب سونوخس باشد و اگر با وجود قی

صفراوی و تلخی دهان رنگ براز میان سفیدی و زردی باشد و یرقان اندک اندک افتد و ثقل نباشد و آثار ضعف جگر ظاهر بود سببش ضعف مراره باشد و اگر با وجود قی صفراوی و تلخی دهان رنـگ بـراز و زردی آن روز بـه روز کـم گردد و به تدریج سفید شود و یرقان دفعةً افتد و رنگ بول بسیار زرد و ثقل در مراق و پهلوی راست و وجـع و نفـخ هنگام غذا و حکه در بدن و خفت خواب بر جانب چپ بود سببش سدهٔ مجری مابین جگـر و مـراره باشـد و اگـر بـا وجود قی صفراوی تقدم ملاقات هوای گرم و تشنگی و ضعف اشتها و الم در معده بـود سـببش شـدت حـرارت هـوا باشد و گویند که این نوع در اکثر با تب غب لازمه یا محرقه باشد و بیشتر کودکان و زنان را عارض شـود بـه باعـث نرمی بدن ایشان و تخلخـل آن و اگـر بـا وجـود قـی و غثیـان و تلخـی دهـن تقـدم تنـاول اغذیـهٔ مولـد صـفرا یـا سریع‌الاستحاله به صفرا دریافت گردد و بول سرخ و غلیظ و گاهی مائل به سیاهی بود سببش تناول اغذیـهٔ مـذکوره باشد و اگر با وجود قی صفراوی خارش در تمام بدن و جوشش دانه‌های زرد بر بدن باشـد و گرمـی ملمـس بـدن و لاغری و یبس و عدم اشتها و تشنگی مفرط و براز قریب معتاد به نرمی و هم‌چنین بول بـود و عـروق بـسیار گـرم و متغیراللون نمایند و سفیدی براز و ثقل نامیهٔ کبد مثل سدی نباشد بلکه اکثر براز رنگین و بدبو و بول زرد بـود و در آخر سیاه و غلیظ گردد و عروض یرقان به تدریج باشد و گاهی تب ظاهر گردد و سببش حرارت تمـام بـدن باشـد و اگر با قولنج بود سببش همان باشد و هر گاه مرضی از امراض مذکوره یا یرقان نباشد در این صورت حال رنگ بول و براز دریافت کنند اگر بول در ابتدا سفید رقیق بود و بعد از آن زرد شود و پس از آن سیاه گردد و در آخـر میـل بـه غلظت و بوی بد نماید و زبان سفید و اشتها سالم بود یرقان دفعةً افتد سببش حرارت مرده باشـد و اگـر بـراز دفعـةً سفید شود بعده یرقان پدید آید و طبع قبض بود و گاهی قولنج حادث شود و تلخی دهان شدید و تشنگی قوی بـود سببش سدهٔ مجری مابین مراره و امعا باشد و اگر بول و براز سفید نباشد و تقدم گزیدن حیـوان سـمی یـا خـوردن دوای قاتل حاد دریافت گردد یرقان سمی باشد و حدوث مغص و تقطیع در اعضای باطنی و التهاب و سرخی چهره و کرب و عطش و بخر دهن نیز بر خوردن دوای قتال گواهی دهد و ایضاً اگر یرقان بعد دو سه روز با سوزش و کرب و خفقان و قی صفراوی پدید آید از شرب سموم معدنی یا نباتی باشد و اگر به مجرد گزیدن جانوری یرقان بـی‌تـب بـا

غشی و خفقان و کرب و تشنگی ظاهر شود و به روز دوم هلاک کند از گزیدن جانور مردار باشد و اگر بعـد شـمیدن روائح سمیه و حریفه یرقان با صداع و تب و هذیان و بیهوشی پدید آید سبب یرقان همان باشد و اگر یرقان عـام بـا تب صفراوی و کرب و شدت تشنگی و درد معده و قی زنگاری و کراثی و نفخ شکم و احتباس بول و براز و بیهوشـی و بوی بد آمدن از دهن و سقوط اشتها و سردی اطراف و سختی جگر به اندکی درد و بـه روز دوم نهایـت هفـتم بـه هلاکت انجامد و چون در این مدت زنده ماند باشد که به روز پنجم یا هفتم بثور سـرخ رنـگ مائـل بـه سـیاهی یـا خارش بر همهٔ بدن پدید آید و بسا باشد که ورم پس هر دو گوش ظـاهر شـود و در دو سـه روز بـی‌اسـتعمال دوای منضج نضج یافته اندرون حلق بشکافد و ریم از حلق و هر دو گوش و بینی برآید و همـان روز یـا در دو سـه روز بـه هلاک انجامد و اکثر به مجرد ظهور دوم عسرالبلع پدید آید و در دو سه روز به هلاکت رساند و باشد که از بیـرون و یا اندرون دهن شکسته همان روز منجر به نملهٔ زبان و مری گشته در یک دو پاس به مرگ کشد و از هر چـه قـسم طعام و یا آب در دهن اندازند از بینی و سوراخی که در ظاهر بود بیرون آیـد یرقـان وبـائی باشـد و اگـر از علامـات مذکوره هیچ یافته نشود و دوام یرقان و دوام علامات سدد و قلت نفع استعمال مفتحات از حقنه و غیره باشـد بلکـه هیچ دوا سود ندهد سببش روئیدن گوشت یا ثولول در مجاری مذکوره باشد بدانکه شیخ می‌فرماید که اکثر طبیعـت اصحاب یرقان اصفر قبض می‌باشد به سبب احتباس صفرای لذاع آگاه‌کننده بر دفع براز و کسی را که یرقان باشـد و بگذارد و علاج نکند و مادهٔ او تحلیل نگردد بر آن خوف خطرست و بیشتری را از ایشان مرگ مفاجات به هم رسد و بدترین اقسام یرقان کبدی آن است که از ورم بود و او آن است که بقراط ذکر کرده که چون کبـد در یرقـان صـلب بود این دلیل ردی است و ایضاً گفته که از یرقان قسمی ردی است سـریع‌الاهـلاک و در بـول صـاحب او شـبیه بـه کرسنه باشد و با آن عزز در شکم و تب و قشعریره ضعیف و ضعف در کلام بود و ایـن تـا روز چهـاردهم بکـشد و در اکثر یرقانات زرد و سیاه کف بول رنگین بود و هرچند بول بیشتر رنگین باشد آن حادتر بود و بر سلامت کبد و قوت آن و دفع کردن صفرا دلالت کند و هرگاه سبب یرقان سدی برودت یا تقبض باشد بر آن احوال گذشته وحـال کـل بدن دلالت کند و اگر سبب او خلط غلیظ باشد تدبیر سابق بر آن گواهی دهد و چـون مـدت بقـای بـول سـفید یـا

کمرنگ با یرقان دوام نماید آن بدترست و خوف در آن آن است که صاحب او در استسقا افتد بهر آنکه بر بودن سدد و از برودت دلالت کند و نبض در یرقان اصفر در اکثر احوال ضعیف بود بنابر ضعف کبد لیکن ضعف شدید نباشد بهر آنکه صفرا خفیف حارست و صلب بود به سبب شدت یبوست و سریع نبود زیرا که قوت چندان قوی نیست به سبب رداءت مزاج و با یرقان اصفر بیشتر عرق زرد خارج شود و گویند که نشان وقوع یرقان رنگینی کف بول است و در اکثر سیاهی بول بر حدوث یرقان گواهی دهد و به قول بقراط حدوث یرقان در حمیات حاده پیش از روز هفتم ردی و مهلک است مگر آن‌که با وی طبیعت از خود نرم شود و این را یرقان قبل‌السابع گویند و این از دفع طبیعت نباشد بلکه بر کثرت مادۀ صفراوی و عجز طبیعت دلالت کند و ظهور یرقان در تب به روز هفتم یا نهم یا چهاردهم به شرط عدم صلابت شرسوف ایمن دلیل خیرست و با این تب ساکن شود و مریض راحت یابد و به قول صاحب کامل چون حدوث یرقان از سوءمزاج کبد و عروق باشد دفعةً حادث شود و اما حدوث انواع سائر یرقان اندک بود و به مرور ایام زیاده گردد و بدانند که آنچه در یرقان زرد همه انواع سوای بحرانی و سمی نافع و اسلم است ترک اغذیۀ مسدود و مولد صفرا و مقوی حرارت غریبه است و ترک گوشت و پیه و استعمال آبزنات مفتح و جالی و آب عروق کاسنی و مکوه و سرمقِ و شلجم و ترب و چقندر با سکنجبین نافع بلکه بقولات مذکور به روغن گاؤ پخته به نان خشکار خورانند و سکون در هوای خوش و نظر کردن در آب پرماهی و تربوز بریده و خیار و کدو فرو بردن ماهی خرد زنده و خوردن اشربه و اغذیۀ سرد و نرم و مفتح سده و جالی و منضجه و تریاقات بارد و معتدل و تلیین و ادرار و تعریقات به تدریج و دفعات و تقویات جگر به مقویات معتدله و بارده مفیدست و به قول شیخ‌الصناعۀ در علاج یرقان قصد دو امر نمایند یکی ازالۀ نفس یرقان بدانچه تحلیل او از جلد و از چشم به ادویۀ غساله و به سعوطات برای چشم و به ادویۀ مسهل مادۀ فاعل یرقان نماید و دوم قطع سبب و آن یا اصلاح مزاج است و یا تقویت قوت و یا تدبیر ورم و یا تفتیح سدد و یا تنقیه به فصد باسلیق یا اسلیم یا رگ زیرزبان و اگر این ممکن نبود حجامت موضع جگر زیر کتف راست یا تحت او در فضای زیر اضلاع و یا استفراغ به اسهال مستفرع ممد ماده و اگرچه استفراغ ماده نکند و استفراغ به قی که در هر یرقان نافع است و یا معالجۀ ضرر سم و تقدیم قطع سبب اولی

است باید که اول بدان مشغول شوند و به قول اطراوش چیزی مضرتر در یرقان مثل تمهل در علاج آن نیست چه در صورت عدم علاج صاحب آن دفعةً هلاک می‌گردد و پس باید که در معالجهٔ این مرض به زودی کوشند و نخستین قطع سبب آن نمایند بالجمله اول علاج اقسام آن حسب سبب مسطور می‌شود و بعد از آن معالجهٔ نفس یرقان در تعلیم جدا مذکور گردد

علاج یرقان غلیانی

اگر از حرارت جگر باشد تبرید کبد به مثل آب انار ترش و ماءالشعیر و غیره از ادویه و اغذیه و اضمده‌ای که در علاج امراض جگر از سوءمزاج حار مذکور شد باید کرد و ایضاً قرص زرشک صغیر به آب کاسنی سبز مروق و آب عنب‌الثعلب سبز مروق و شربت بزوری و سکنجبین بزوری دهند که در اکثر اقسام یرقان معمول است و گاهی قرص مذکور سوده در شربت انار سرشته و گاهی شیرهٔ خیارین شش ماشه شیرهٔ اصل‌السوس عنب‌الثعلب هر واحد چهار ماشه لعاب اسپغول یا اسپغول مسلم شش ماشه پاشیده و گلقند دو توله و سکنجبین ساده یک‌نیم توله عوض آب عنب‌الثعلب و شربت و سکنجبین بزوری داده می‌شود و وزن آب کاسنی ده توله کرده می‌شود و تبرید آلو بخارا تمرهندی به عرق شاهتره مالیده سکنجبین ساده داخل کرده برای یرقان اسود نیز مفید بعده تنقیهٔ بدن از مسهل صفرا نمایند و یا عناب آلو بخارا گل سرخ سپستان شاهتره تخم کاسنی مشمش در عرق نیلوفر عرق بید ساده عرق شاهتره جوشانیده صاف نموده با سکنجبین بزوری بنوشند و بعد سه روز بهر تنقیه تمرهندی مغز فلوس ترنجبین روغن بادام اضافه نمایند و روز تبرید شیرهٔ تخم کاسنی با سکنجبین ساده یا رب به بنوشند و این شربت نیز نافع یرقان و دافع حرارت جگر و مقوی آن است برادهٔ صندل کشمش هر یک دو توله زرشک تخم کاسنی کوفته تخم خیارین کوفته هر یک یک توله گل سرخ دانهٔ هیل هر یک دو درم قند سفید نیم رطل شربت سازند و این معجون نیز مفید حرارت جگر و در یرقان بعد مسهل مستعمل مغز تخم خیارین سه درم گل سرخ تخم کاسنی زرشک هر یک چهار درم صندل سفید سوده طباشیر هر یک دو درم آب نقوع تمرهندی چهار توله شربت انار شیرین مویز منقی هر یک شش توله قند سفید دو چند ادویه به دستور معجون سازند و اگر از حرارت زهره باشد تبدیل مزاج او

به اشربهٔ باردهٔ مطفیه مثل شربت آلو و انار و سکنجبین صادق‌الحموضهٔ به آب کاسنی و آب لبلاب کنند و تنقیهٔ بدن از صفرا به طبیخ هلیلهٔ زرد و شاهتره و افسنتین و آلو بخارا نمایند و شیرهٔ تخم کاسنی با سکنجبین و جز آنکه به حرارت جگر نفع دارد استعمال کنند و اگر از حرارت جمیع بدن و عروق باشد سوای تبریدات مذکوره و اسهال صفرا به مسهل آن اگر مناسب دانند فصد نمایند بعده تعدیل مزاج به اشربهٔ مبردهٔ مذکوره و به اغذیهٔ مطفیه مثل ماهی صخری مطبوخ به سرکه و چوزهٔ مرغ مطبوخ به آب غوره و انار ترش و مزورهٔ ماش و کدو و تدهین به ادهان مرطبه و دخول در آبزن مرطب نفع تمام دارد و نقوع بهدانه عناب گل خطمی بنفشه در عرق گاؤزبان عرق عنب‌الثعلب عرق بادیان شب تر کرده صبح خام مالیده و شیرهٔ تخم کاسنی و گاهی شیرهٔ بادیان گلقند و گاهی شربت بنفشه و گاهی سکنجبین و گاهی شربت بزوری داخل کرده پنج شش روز برای نضج داده مسهل از بیخ کاسنی بنفشه تخم خطمی گل نیلوفر تخم کاسنی گل سرخ گاؤزبان در آب کاسنی سبز مروق شب تر کرده و صبح مالیده و صاف کرده به اضافهٔ مغز خیارشنبر ترنجبین گلقند روغن بادام بدهند و در مسهل سوم ریوند خطائی مویز منقی عنب‌الثعلب خیارین کوفته افزاینده بعده تبریدات معمولی داده این معجون یرقان بدهند گشنیز مقشر سه درم گل سرخ یک‌نیم درم طباشیر یک درم کوفته بیخته به شربت سیب بسرشند شربتی یک مثقال با ده درم شربت سیب و این تدبیر برای یرقان مزاج حار با حمی خفیف مفیدست و اگر از شدت حرارت هوا باشد تبرید هوای مسکن نمایند و آب فواکه بارد مثل آب انار و سیب و خربزهٔ هندی و ماءالقرع و ماءالخیار بنوشانند و اغذیهٔ باردهٔ حامضه مثل رمانیه و ریباسیه و کشکیه بخورانند اقوال اطبا بعض متأخرین می‌نویسند که اگر یرقان از حرارت کبد و رگ‌ها و اکل چیزهای سریع‌الاستحالهٔ باشد اول فصد باسلیق و یا ابطی گشایند و خون وافر گیرند بعده شیرهٔ کاسنی شیرهٔ خیارین هر یک نه ماشه آلو بخارا پنج عدد سکنجبین ساده چهار توله بنوشند و اگر از فصد مانعی باشد حجامت فروسوی کتف قریب به جگر با شرط کنند و باقی تدبیر از علاج سوءمزاج حار بادی کبد جویند و در سوءمزاج حار همه بدن بعد فصد به اسلیق اسهال صفرا به مطبوخ هلیلهٔ زرد و یا فواکه یا خیارشنبر در مروق کاسنی و عنب‌الثعلب جوشانیده به کرات و مرات نمایند و به فاصلهٔ یک هفته ماءالجبن از شیر بز یا میش با سفوف پوست هلیلهٔ زرد

وکابلی و برگ بنفشه هر یک هفت درم تخم کاسنی شاهتره هر یک سه درم تخم کشوث افسنتین هر یک دو نیم درم زرشک سقمونیای مشوی هر یک پنج درم نمک طعام دو درم کوفته بیخته به قدر سه درم و شربت شاهترهٔ مدبر شاه ارزانی میداده باشند و پس از انفراغ ماءالجبن رگ اسیلم زدن و قرص زرشک و طباشیر ملین در شیرهٔ صندل ترش سرشته با عرق فواکه و زرشک دادن صحت کلی می‌دهد غذا مزورهٔ بنوماش و کدو یا اسفاناخ دهند به او برگ ترب و این نوع کمتر به می‌شود و اگر یرقان از خوردن و نوشیدن اشیای حاره افتد اول سکنجبین ساده به پنج توله در گلاب یک‌نیم پاؤ آب شیرین نیم آثار داخل کرده نمک طعام یک‌نیم توله سوده انداخته نیم‌گرم نوشانیده قی کنند به کرات و مرات بعده سکنجبین لیمونی چهار توله در گلاب و عرق کاسنی و مکوه پنج توله داخل کرده بنوشانند و غذا بنوماش مسلم به برگ گشنیز سبز پخته به نان خشکار و اچارآمله که در مقطر باشد بدهند و به جای آب عرق کاسنی و گلاب برابر و مقطر چهارم حقنه بنوشانند و اگر حرارت زیاده محسوس شود شیرجات بز در بارده که به کرات ذکر یافته استعمال نمایند سه چهار روز و اگر صحت حاصل نشود شیرهٔ گل بنفشه و گل سرخ هر یک یک توله خیارشنبر هفت توله ترنجبین نه توله تمرهندی شش توله آلو بخارا پانزده عدد شربت ورد مکرر سنای علویخان چهار توله روغن بادام هفت ماشه و یا مطبوخ شاهتره و افسنتین که در آن کشوث باشد تنقیه نمایند و بعده بنابر تقویت قرص زرشک یا طباشیر ملین سه ماشه در شربت بزوری بارد یک توله لیسانیده شربت نیلوفر چهار توله در گلاب و عرق زرشک هر یک پنج توله بدهند و غذا قلیهٔ زردکی که به زرشک و آب لیمون کاغذی ترش کرده باشند با نان دهند و اگر از کثرت شرب شراب بود و در مزاج سوداویت باشد و از مسهلات و مدرات وماءالجبن و غیره فائده معتدیه نشود و بعد هفته عشره باز یرقان و تب عود کند شب یمانی بلوری یک ماشه طباشیر لاجورد مغسول هر یک دو ماشه سوده در یک عدد موز پخته از کارد چهار پاره نموده به عرق کبوتر و بیدمشک آغشته ادویهٔ مذکوره بیخته و ورق طلا یک عدد پیچده بخورند و شربت زردک و تنبول علویخان هر یک دو توله در عرق کاوی نه توله بنوشند و غذا پلاؤ انناس و انبه پلاؤ یا بالائی جغرات گاؤی و مهلبهٔ انناس و خیار و کدو و قلیهٔ زردکی و شلجمی به نان خشکار دهند و شب یمانی و طباشیر برابر سوده در آب کیری انبه و یا لیمون

کاغذی آمیخته به میل زرد روزی هفت هشت مرتبه در هر دو چشم کشند و هم‌چنین در شب و تا چهل روز همین دوا و غذا به کار برند و اگر شراب ترک نکند آن را با سوم حصه عرق بیدمشک ممزوج استعمال نماید که از این تدبیر دورهٔ یرقان موقوف می‌شود و مسیحی نوشته که اگر یرقان از سوءمزاج حار کبد و کثرت تولید آن صفرا را باشد تنقیه به مطبوخ هلیلهٔ زرد و شاهتره و افسنتین و آلو بخارا و تمرهندی و حشیش غافث و اصل‌السوس و بیخ کاسنی و مویز منقی و غاریقون و ایارج و نمک نمایند و نوشیدن ماءالجبن و سکنجبین و هلیلهٔ زرد و نمک هندی این را نفع می‌کند بعد از آن مدرات بول و معدلات کبد استعمال کنند واگر در این جا تب باشد اسهال به آب لبلاب و بنفشه و آب آلو بخارا و تمرهندی و ترنجبین نمایند و اگر تب نباشد به هلیله و شاهتره و افسنتین و غاریقون و صبر سقمونیا و ایضاً کسی را که یرقان از سوءمزاج حار کبد باشد ماءالشعیر به سکنجبین و ماءالقرع به آب کاسنی و سمک رضراضی مطبوخ به سرکه و کرفس نفع می‌کند و کذلک بچهٔ مرغ و دراج مطبوخ به ترشی ترنج یا آب غوره یا به آب انار ترش به قدری کرفس و شیخ می‌فرماید یرقان که سببش سوءمزاج حار در کبد یا در بدن یا در مراره به سببی از اسباب غیرمشروب و ماکول یا از این هر دو باشد علاجش این است که اگر در اینجا امتلای دموی یا صفراوی بود اول استفراغ آنها باید کرد اما برای خون به فصد مثل باسلیق و اما بهر صفرا به اسهال از مثل هلیله و شاهتره و به مثل سقمونیا در رائب و بالجمله به مسهلات صفرا و انواع ماءالجبن مقوی به هلیله و سقمونیا و مانند آن و این نسخه ماءالجبن نیکوست بگیرند شیر بز سه رطل و قرطم یک کف کوفته ساعتی در شیر بمالند بعده صاف کرده شیر را بگذارند تا منعقد گردد بعد از آن جنبیت صاف کرده آب آن بگیرند و قدری شکر و عسل و نمک هندی دو درم داخل کنند و اگر قوی‌تر خواهند سقمونیا یک دانگ در آن اضافه کنند و به قدر احتمال مریض تا سه روز بدهند و از آنچه جامع تنقیهٔ یرقان به اسهال ماده بود اینست که بگیرند آب برگ ترب یک اوقیه و خیارشنبر هفت درم و تخم قطف یک درم و صبر یک دانگ و زعفران یک دانگ و این برای یرقانی که با ورم حار کبد یا مجاری و تب باشد نیز خوب است و غذا مثل ماءالشعیر و بقول باشد و اگر تب نباشد و قوت قوی بود و این دلیل عدم ورم است پس التهابی باشد مصوصات و قریص ماهی و قرص گاؤ و بره و آب‌های فواکه و عصارات آنها و خصوصاً آب

انارین بر نهار و سکباج گاؤ و سکباج ماهی و عصارات بقول بارد دهند و اگرچه اکثر از این از اغذیه است لیکن آن را خاصیت قوی‌تر ادویهٔ این باب در نفع و اصلاح مزا ج است و از علاجات مثل این حال آب برگ ترب و آب برگ توت مساوی وزن سی درم نوشیدن است که این نیز فصد نفس یرقان کرده می‌شود و کذلک اگر التهاب در مراره باشد و ایشان را شیر خر نفع می‌کند به اندک سرکه جوشانیده بنوشند یا عصاره افسنتین به آب سرد و گاهی خوردن نان فطیر و نمک و جریش کاسنی بسیار هفت روز نفع می‌بخشد و این غسل مراره و ازالهٔ عفونت آن و تغلیظ چیزی که در وی است می‌کند و این لسان را اجازت شراب ندهند مگر ممزوج کثیرالمزاج و از لحم نیز متعرض نشوند مگر آنچه خفیف از لحوم باشد و به شوربای لحم طیور و سرکه و هر که را یرقان از سبب حار باشد باید که بیخوابی و غضب و حرکت بسیار و حمام ترک نماید و اگر حرارت در همهٔ بدن باشد تبرید کبد و مثانه و مراره تبرید عروق کند و خصوصاً هرگاه استحمام به آب نیم‌گرم که در آن ادویهٔ بارد رطب جوشانیده باشند استعمال کنند و اما آب سرد بالفعل که در آن قوای ادویهٔ مقبضه باشد منع تحلل یرقان کند و گاهی در علاج کبد و مرارهٔ ضمادات بر آن استعمال می‌کنند و گاهی اقراص می‌خورانند و از آن جمله است قرص مؤلف از مغز تخم خیار و تخم کاسنی و تخم کاهو و مغز تخم کدو و صندل و طباشیر و گل سرخ مساوی و بر هر درم از آن قیراط کافور آمیخته قرص ساخته بخورند و منفعت تضمید کبد و قریب آن به عصارات مبرده بر برف و به صندلین و کافور تا آنکه برودت او در باطن محسوس گردد و تجربه کرده شده و آن ازالهٔ یرقان و بول را سفید در یک روز می‌گرداند و صاحب کامل گوید که هرگاه یرقان سبب حرارت جگر عارض شود باید که قرص طباشیر ملین به آب کاسنی و کشوث و سکنجبین هر واحد اوقیه بعد از فصد باسلیق بدهند و سائر تدابیر از ادویه و اغذیه که در باب سوءمزاج حار کبد ذکر کردم استعمال نمایند و اگر حرارت اشتداد کند ماءالشعیر و ترنجبین و نیم درم طباشیر بدهند و اگر آب کاسنی و آب کشوث هر واحد پانزده درم به سکنجبین ده درم طباشیر نیم‌درم تخم سرمج یک‌نیم درم بدهند بدین نفع یابند و چون با یرقان تب نباشد ماءالجبن به سکنجبین ساخته با این سفوف بدهند پوست هلیلهٔ زرد ده درم طبا شیر یک درم صبر سقوطری نیم درم سقمونیا ربع درم باریک سائیده سه درم بخورند و دوغ گاؤ به اندک طباشیر یا قرص

طباشیر دادن سودمند است و این قرص نیز بدهند بگیرند گل سرخ پنج درم طباشیر لک مغسول هـر واحـد دو درم

مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ مغز تخم کدو هر واحد چهار دهم عصارهٔ غافث و افسنتین هر واحد یـک درم تخـم

کاسنی و کشوث و تخم سرمج و زرشک هر واحد سه درم باریک سائیده هر قرص به وزن یک مثقـال سـازند و یـک

قرص به آب کاسنی و عنب‌الثعلب و سکنجبین هر واحد به قـدر حاجـت بخورنـد و بـه صـندل و کـافور و گـلاب و

قیروطی بر برف سرد کرده و سائر آنچه در سوءمزاج حار کبد گذشت بر جگر ضماد نمایند و هرگـاه یرقـان از قبیـل

استحالهٔ اخلاط به صفرا حادث شود اسهال به مطبوخ مقوی به سـقمونیا و شـربت ورد مکـرر بـه سـکنجبین یـا آب

لبلاب به شکر و سقمونیا و شکر نمایند و اگر صبر نیم‌درم غاریقون یک درم سقمونیا یک دانگ حب سـاخته بدهنـد

نفع بخشد و بعد از آن قرص طباشیر ملین به سکنجبین و آب کاسنی و کشوث بدهند و اگر معذلک ذائقهٔ دهن تلخ

باشد به سکنجبین و آب گرم و آب سرمج و تخم خربزه و مانند آن قی کنند و ادویه‌ای که مذکور شـد بدهنـد و بـه

اغذیهٔ مبردهٔ مطفیه غذا سازند و ماءالجبن به سکنجبین ساخته با این سفوف بدهند هلیلهٔ زرد ده درم سقمونیا نـیم

درم تخم سرمج و لک منقی هر واحد سه درم باریک ساخته از دو درم تا سه درم بخورند و این دوا نیز یرقان حادث

از استحالهٔ اخلاط به سوی صفرا را نافع است ریوند چینی عصارهٔ غافـث و افـسنتین رومـی هـر واحـد چهـار دانـگ

سقمونیا یک دانگ باریک سائیده به آب لبلاب یا به آب قطف مع شکر بخورند و جرجانی و ایلاقی می‌نویسند که در

یرقان اصفر که از حرارت جگر و عروق آن باشد اشربهٔ بارد چون آب انار ترش و شـیرین و آب کاسـنی و آب خربـزهٔ

هندی و ماءالقرع و ماءالخیار با سکنجبین یا جلاب و ماءالشعیر که تخم کاسنی در آن پخته باشند و پوسـت جـو بـا

شکر سرد کرده بدهند و پوست را اول چند بار به آب گرم بشویند پس سرد کنند و اگـر ایـن تـدابیر کفایـت نکنـد

قرص کافور دهند و قرص انبرباریس و این سکنجبین بزوری که برای دوستی ساختم بگیرنـد بـرگ کاسـنی تـر یـا

خشک سی درم تخم کاسنی و بیخ او هر یک ده درم افسنتین غافث هر یک هفت درم ریوند چینی سه درم همـه را

در آب و سرکه هر یک صد درم شب تر کرده بجوشانند تا به نیم باز آید صاف نموده یک آثار شکر داخـل کـرده بـه

قوام آرند و اگر طبع قبض باشد به طبیخ تمرهندی و بنفشه و آلـو بخـارا و خیارشـنبر نـرم کننـد و اضـمده کـه از

صندلین و گل سرخ و کافور و گلاب سازند بر جگر نهند و اگر ضماد برگ خرفه و برگ خطمی و آرد جو و طحلب و گل سرخ و صندل و گلاب و اندکی سرکه سازند روا باشد و غذا سرکه به زیت و شکر و اندک گشنیز تر و برگ کاهو و کاسنی با سرکه و مصوص از گوشت بزغاله و چوزهٔ مرغ به آب غوره و مغز خیار و بادرنگ با سرکه و برگ کـاهو بـا نان بخورند و اگر یرقان از کثرت تناول اغذیه و اشربهٔ حار مولد صـفرا باشـد آن را صـفرا در جگـر بـسیار بـود فـصد باسلیق ایمن یا اسلیم از دست راست گشایند و حجامت کردن فروسوی کتف که نزدیک جگر است نافع بـود و اگـر فروسوی جگر قریب اضلاع خلف محجمه نهند صواب باشد و مسهل به طبیخ تمرهندی و آلو و بنفشه دهنـد و اگـر خیارشنبر به آب کاسنی و آب عنب‌الثعلب و آب لبلاب حل کرده بدهند صواب باشد و اشربهٔ مذکوره همه سـودمند بود و اگر ماده رقیق باشد طبیخ هلیلهٔ زرد که در آن افسنتین و تخم کاسنی و بـیخ او و تخـم کـشوث و آلوبخـارا و تمرهندی و عناب و اصل‌السوس باشد و اگر ماده غلیظ‌تر بود در مطبوخ غاریقون و شـاهتره و غافـث زیـاده کننـد و اندکی نمک هندی و سقمونیا افزایند و بسیار باشد که به آب لبلاب و شکر و اندکی سقمونیا قوت دهند کفایت بـود و در ماءالشعیر بیخ کاسنی بیخ کرفس و بیخ بادیان بپزند و اگر تب نباشد ماءالجبن بـا سـفوف هلیلـه کـه در قـول صاحب کامل گذشت بدهند و حب صبر که در قول مذکور مسطور شد نیز منقی جگر است و غذا آنچه مـذکور شـد بدهند و اگر یرقان از حرارت همه بدن باشد به اشربه و اغذیهٔ که مذکور شد تعدیل مزاج نماینـد و تـدبیر مرطـب و ماءالشعیر که سرطان در آن پخته باشند و ماءالقرع و آب هندوانه و لعاب اسپغول با جـلاب یـا آب انـارین اسـتعمال کنند و حمام و آبزن سودمند بود و چون از آبزن بیرون آیند روغن نیلوفر و روغن بنفشه بمالند و اگر ماده باشـد بـه ادویهٔ مذکوره تنقیه کنند و مصنف حاوی صغیر گوید که اگر از سوءمزاج حار در کبد باشد هر صبح جـلاب از تخـم کاسنی سه درم آلوبخارا ده عدد تمرهندی ده درم و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشند و غذا ماءالشعیر و تليين طبیعت به مطبوخ فواکه با شیرخشت و تـرنجبین هـر واحـد ده درم و یـا آب نقـوع مـشمش سـه اوقیـه و ترنجبین ده درم و یا با این مطبوخ هلیله نمایند سنای مکی پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی هر واحد پـنج درم گل سرخ هفت درم آلوبخارا سی عدد آلو سیاه و عناب هر واحد بیست عدد بنفشه نیلوفر هر واحـد چهـار درم تخـم

کاسنی سه درم تمرهندی ده درم شاهتره رطب باقه و اگر رطب نباشد تخم او سه درم در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند مغز خیارشنبر پانزده درم و پرسیاوشان سه درم و ترنجبین ده درم و صبح بنوشند و چون تنقیهٔ نـام حاصل شود تبدیل مزاج جگر نمایند به نوشیدن هر صبح سکنجبین ده درم و شیرهٔ تخم خرفه چهـل درم و یـا آب هندوانه سه اوقیه و قرص طباشیر ملین یک مثقال و غذا مزورهٔ عدس و مغز بادام و یا از آلو جبلی یـا تمرهنـدی یـا زرشک به چوزهٔ مرغ و انار میخوش یا ترش امتصاص نمایند و یا غذا ماش به کدو رطب دهند و اگر با آن تب نباشـد ماءالجبن به سکنجبین ساده ساخته بنوشند و غذا به مزورهٔ زرشک سازند و اگر یرقان از سوءمزاج حـار مـراره باشـد تبرید کبد و تبدیل مزاج آن به شرب جلاب هر صبح از تخم کاسنی سه درم وغیر آن که مذکور شد بایدکرد و غـذا ماءالشعیر دهند و تنقیهٔ بدن از صفرا به آب آلوبخارا وتمرهندی و نقوع مشمش یا مطبوخ فواکه نمایند و اگـر یرقـان از حرارت جمیع بدن باشد به سبب خوردن اغذیهٔ حریفه یا چرب شیرین یا کثرت تعب و شـدت مقاسـات اسـتفراغ صفرا از جمیع بدن به مطبوخ فواکه یا نقوع مشمش یـا بـه مطبـوخ هلیلـه نماینـد بعـده آب هندوانـه سـه اوقیـه و سکنجبین ده درم بنوشند و غذا ماءالشعیر اگر تب باشد و اگر با وی تب نباشد غذا مزورهٔ زرشک به کدو تر دهنـد و یا دوغ گاؤ سه اوقیه با نیم درم طباشیر یا قرص طباشیر ملین یک مثقال و سکنجبین ساده ده درم در آب سرد حل کرده بنوشند و اگر یرقان از شدت حرارت صیف باشد دوغ به برف بنوشند و در مسکن بارد و زیر بادکش مبلـول بـه گلاب بنشینند و لباس کتان بپوشند و نقوع مشمش و آب فواکه بیاشامند و گرد او خیار و کاهو و برگ بیـد نهنـد و خیار و کاهو و کاسنی رطب با سرکه بخورند و ماهی خرد زنـده بلـع کننـد بهـر آنکـه ابـتلاع آن را در ازالـهٔ یرقـان خاصیت است و دوغ گاؤ بر بدن بریزند و نشوق سرکهٔ کهنه به گلاب نفع کند و غذا سکباج یا مضیره یا زرشـکیه بـه مغز بادام و کدو تر دهند و امین‌الدوله گوید که اگر سبب او سوءمزاج حار کبد باشد هر صباح شـربت از سـکنجبین ساده به شیرهٔ تخم خیارین یا به آب کاسنی یا شربت تمرهندی یا شربت آلو بنوشانند و تلیین طبیعت به شیرخشت و ترنجبین و شربت ورد مکرر و تمرهندی و ریوند و امثال آن و کذا آب انارین به شحم افشرده به شیرخشت و نقوع مشمش و ماءالفواکه و آب هندوانه و آب شاهتره و ماءالجبن نمایند و غذا ماءالشعیر به مغز بادام بریان و ماش به مغز

بادام مع جرادهٔ کدو دهند و اگر به آن سرفه باشد شربت نیلوفر و بنفشه یا شربت دینار بدهند و اسهال به فلوس خیارشنبر و پرسیاوشان و ترنجبین و خمیرهٔ بنفشه نمایند و از اقراص نافعهٔ او را قرص طباشیر ملین است و اگر سبب او سوءمزاج حار مراره باشد شربت تمرهندی و شربت آلو و سکنجبین ساده و غذا ماءالشعیر به مغز بادام دهند و ترک اغذیهٔ مولد صفرا کنند و اگر سبب او حرارت جمیع بدن باشد سکنجبین ساده به آب کاسنی مروق بدهند و استفراغ صفرا به اشیای که در قول مصنف حاوی گذشت باید کرد و ابوالحسن می‌نویسد که علاج یرقان تابع سوءمزاج کبد حاد به شرب ماءالشعیر و نوشیدن سکنجبین معمول از تخم کاسنی به گلاب و استعمال آب آلوبخارا و آب تمرهندی به جلاب و شرب آب انار میخوش نمایند و اگر مرض از این زائل نشود قرص کافور به سکنجبین یا به آب انار میخوش بدهند و آب کاسنی بنوشانند و تبرید کبد به صندل و گلاب کنند و به مزورهٔ آب انار یا آب غوره غذا سازند و چون اصلاح یابد به خوردن چوزهٔ مرغ مطبوخ به سرکه و کاسنی اجازت دهند و علاج یرقان تابع سخونت اخلاط به اسهال از شربت درد و خون قرص طباشیر به سکنجبین و کذا ماءالجبن به سکنجبین نمایند و هنگام اصلاح به اغذیهٔ مبرده غذا سازند و از اغذیهٔ مسخنه حذر کنند و علاج یرقان تابع سوءمزاج مرارهٔ حار به شرب ماءالشعیر و خوردن آب عناب به سکنجبین و استعمال لعابات به جلاب نمایند و اگر طبع قبض بود به شربت بنفشه حرکت دهند و غذا چوزهٔ مرغ معمول به آب انار یا آب حصرم سازند و مؤلف خلاصه گوید که آنچه از گرمی بود فصد و اسهال به طبیخ هلیله یا آب انارین با پوست هلیلهٔ زرد و تخم کاسنی و تخم کشوث و عنب‌الثعلب به مغز فلوس و ترنجبین و شیرخشت نمایند و شیرهٔ تخم خرفه با سکنجبین و آب انارین با شربت بنفشه و آب هندوانه با طباشیر و شربت انار بدهند و اگر تب باشد در تبرید بیفزایند و به ماءالشعیر غذا سازند و آب کاسنی و آب شاهترهٔ مروق با سکنجبین یا مغز فلوس عجیب‌الاثر است و اگر پرسیاوشان جوشانیده صاف نموده با سکنجبین دهند فائده تمام کند و آن‌جا که تب نباشد اگر به ماءالجبن تلیین طبع نمایند سخت سودمند است به نوعی که در قول شیخ گذشت و این سفوف با ماءالجبن به غایت سودمند بود پوست هلیلهٔ زرد و گل بنفشه هر کدام پنج درم تخم کاسنی تخم کشوث شاهتره گل سرخ عصارهٔ افسنتین هر کدام دو درم تخم سرمق دو درم محمودهٔ مشوی یک درم همه را

کوفته بیخته دو درم از آن با ماءالجبن و شکر و نمک هندی استعمال نمایند و آنچه به سـبب حـرارت جمیـع بـدن باشد اسهال صفرا به مطبوخ فواکه با سقمونیا و خیارشنبر و هلیلهٔ زرد و سنای مکی نمایند بعد از آن تعدیل مزاج به اغذیه و اشربهٔ مطفیه کنند و طبری نوشته که علاج یرقان حادث از سخونت صفرا و غلیان آن این است که در زمان صیف و وقت طلوع کلب جبار استفراغ نباید کرد لیکن تسکین اخلاط به ماءالشعیر و آب انار و تخم خرقه و مانند آن نمایند و از غذا به حصرمیات مبرده و خلیات متخذ به انبرباریس و حماض اترج و حماض خراسانی و کاسنی و کاهو مسلوق و غیرمسلوق لزوم نمایند و بهترین اشیا به این علت به قلهٔ معروف به جبل‌المساکین است که دیسقوریدوس آن را نوعی از طرخشقوق نوشته چون آن را در آب جوشانیده در دوغ تازه و شیر بز داخل کرده بخورنـد و امـا شـیر گاؤمیش و شیر میش و شیر شتر البته صلاحیت ندارد و ابوماهر را دیدم که مقابله این نوع از اغذیه می‌کرد و میـان بیاض موافق اصل و سرکه جمع می‌نمود و امر به طبخ چوزهٔ مرغ در آن و نوشیدن شوربای آن و نوشیدن سرکه کـه در آن ماهی‌ها را با صغار رضراضی جوشانیده باشند و انکباب بر آن و خوردن از آن ماهی مـی‌گـردد و روفـس کبیـر ذکر کرده که فرو بردن ماهی خرد رضراضی زنده نافع و ابوماهر می‌گفت که آنچه قدما امر به بلع ماهی نموده‌اند آن نوعی است که در خلیج می‌باشد و این خاصیت در این نوع ماهی است و اما سائر سـموک در ایـن علـت البتـه نفـع نمی‌کند و من علاج به بلع هار با صغار نمودم و از آن نجاح حاصل شد و گاهی در ایـن نـوع بـه ایـن سـفوف عـلاج می‌کنند طباشیر تخم حماض تخم خرفه هر واحد دو درم عصارهٔ زرشک ده درم سرطان نهری خشک کرده پنج و از آنچه معالجهٔ این نوع بدان می‌کنند نوشیدن آب کاسنی به سکنجبین اسـت و حـضری و حمـاز هـر دو مطبـوخ در ماءالشعیر نافع این نوع است و اگر زمانه موافق و قوت قوی باشد فصد را باسلیق کنند و این شربت بنوشـند پوسـت هلیلهٔ زرد پانزده درم تمرهندی از لیف و تخم پاک کرده سی درم آلوبخارا عناب هـر واحـدی عـدد بلـسان اهـوازی گشنیز خشک بنفشه هر واحد یک کف گل سرخ تخم کاسنی تخم کشوث هر واحد سه درم به دستور مطبوخ مهـرا بپزند بعده صد درم از آن صاف کرده بیست درم سکنجبین و سقمونیای مشوی یک دانگ فضه یـا زیـاده اگـر قـوت متحمل باشد داخل کرده بعد سرد شدن بنوشند و کسی که این شربت را نوشیده و او را یرقان از این نوع بود چنـد

مجلس اسهال شد و یرقان کم گردید و هرگاه دو اتمام شد یرقان زائل گردید بعده پس اختلاط و خوردن شیرینی عود کرد و باز اعاده این شربت نمود و بار دیگر زائل شد و گاهی استعمال این شربت از سائر معالجه غنی می‌گرداند و گاهی این نوع را شرب ماءالشعیر کفایت می‌کند و از آنچه مداوای این نوع بدان می‌کنند چون وقت استفراغ نباشد این نقوع است بگیرند عناب و آلوبخارا هر یک پنجاه عدد کشوث کف کبیر تخم کاسنی یک کف جو مقشر نیم کوفته دو کف برگ کاسنی صحرائی خشک کرده یک کف برگ عنب‌الثعلب یک کف گل سرخ کبیر عساليج و اخلاف او باقه کبیره مویز منقی سفید دو کف همه را در ظرف چینی کرده چندان آب کاسنی مروق بر آن ریزند که بپوشد و یک روز در آفتاب گذارند و هر روز از آن یک قدح به وزن ده درم سکنجبین معمول از پوست بیخ کاسنی بنوشند که این تعدیل طبیعت و تسکین ثوران صفرا نماید و از چیزی‌که معالجه بدان از خارج می‌کنند نوشیدن قمیص مصندل و مکفر است و پیش او فواکه خوشبو و حوالی او آس و خلاف داشتن و تعدیل مجلس خوب کردن و اگر عادت دخول خیش باشد در آن منع نکنند و اگر در این نوع صداع ملتهب ظاهر گردد امر به مالیدن پای‌ها مدام نمایند و گلاب صدوسی درم و سرکه سی درم و روغن گل خالص پانزده درم در شیشه جمع کرده و حرکت دهند تا سفید گردد و شیشه بالای برف گذارند پس پارچه بدان تر کرده بر سر گذارند که مزاج دماغ را گلاب قوی و سرکه تبرید کند و روغن گل ردع ابخرهٔ صفراوی از سر نماید پس صداع به سرعت زائل گردد و اصلاح مزاج دماغ حار کند و ایضاً او گوید یرقان که از امتلای کبد و مراره از صفرا باشد قریب به نوع اول است و فرق بینهما قلت صفرا و غلیان آن در نوع اول و کثرت صفرا به غیرغلیان در این نوع است و اگر این با وجود کثرت آن غلیان نماید به اضطرار قی عظیم و اسهال عظیم حادث کند و از امارت این نوع است که همه بدن و طبقات چشم زرد گردد و حتی که اگر بر بدن خرقه یا پنبه بمالند مثل رنگ زعفران زرد شود و گاهی با این تب صفراوی حادث شود و کذلک نوع اول گاهی با تب و التهاب باشد و علاج این علاج نوع اول است به عینه و فرق میان هر دو علاج این است که آن از صفرای اندک بود قلب جوهر و تسکین آن ممکن است و گاهی در آن از اسهال استغنا باشد و در این که از صفرای بسیار بود و قلب و تسکین آن به سبب کثرت او ممکن نیست پس در علاج این اسهال به شربتی که در نوع اول ذکر

نمودم زیاده کنند و فصد باسلیق نمایند اگر قوت متحمل و زمانه وقت مساعد باشد و اگر قوت متوسط بود و طبیب را خوف سقوط قوف باشد این نقوع بنوشانند صبر سقوطری خالص پنجاه درم در دو رطل آب کاسنی مروق تر کرده در آفتاب گذارند بعده این شربت که روفس ذکر کرده و حفظالمخزن نامیده مرتب سازند بگیرند گل بنفشه ده درم و گل نیلوفر و گل سرخ و عصاءالراعی مثل او برگ خلاف پنج درم برگ عنبالثعلب پنج درم تخم کشوث تخم کاسنی هر واحد چهار درم همه را در گلاب بجوشانند تا مهرا شود بعده صاف کرده آب او بگذارند تا ساکن و صاف گردد بعده بر آن شکر طبرزد انداخته به قوام آرند و هر روز بیست درم از این شربت با پنج درم نقوع صبر مذکور بنوشند و بعضی اطبا در این شربت برگ لبلاب داخل کرده‌اند و نزد من مضایقه نیست و به این طریق استفراغ صفرا و تقلیل آن کند و شرب ماءالشعیر به سکنجبین ساده و شرب ربوب فواکه شیرین مثل سیب و انار و حصرم لازم گیرند و ربوب ساده البته ننوشند و غذا اگر تب نباشد کاسنی بری مسلوق به زیت تازه و کاسنی و کاهو به سرکه و کشوث رطب همه مسلوق و بچهٔ مرغ مطبوخ به آب غوره دهند و اگر تب نباشد در خوردن سکباج لحم جدی صاف از چربی باک نیست واین را اثر عظیم است برای یرقان و ماهی رضراضی زنده بر خلاف آنکه در نوع اول مذکور شد

علاج یرقان سدی

مفتحات بارد و حار ومنقیات حسب حاجت به کار برند و مفتحات بارد مثل تخم خیارین و زرشک و و تخم خرفه و تخم کاسنی و آب برگ آن و سکنجبین است و مفتحات حار مثل پرسیاوشان و افسنتین و شاهتره و تخم او و فوه و آب ترب و آب کرنب و آب پودینه و خراطین خشک و زهرهٔ خرس است و اما منقیات مثل سرمق و تخم آن و آلو و تمرهندی و هلیلهٔ زرد و مغز خیارشنبر و ماءالجبن و ریوند است اگر ماده رقیق باشد و غاریقون و صبر و سقمونیا اگر غلیظ باشد بالجمله اگر از سدهٔ جگر باشد هر چه در علاج سدد کبد مذکور شد به کار برند و ایضاً اگر سده در محدب جگر بود تفتیح آن به شیرهٔ بادیان و تخم کرفس و تخم کشوث و تخم کاسنی و تخم خیارین و سکنجبین بدهند و اگر از سدهٔ مجرای مابین کبد و مراره باشد تنقیهٔ بدن به مسهل مناسب مزاج نمایند و بعد از آن دواءاللک و قرص ریوند و امثال آن مدرات دهند و اگر قوت قوی باشد اول فصد باسلیق بگشایند و ایضاً بعد تنقیه به مطبوخ

فواکه مقوی به سقمونیا تفتیح سده اگر حرارت باشد به آب کاسنی و عنب‌الثعلب و سکنجبین و اگر حرارت نبود به آب کرنب و کرفس و بادیان و سکنجبین بزوری حار و مانند آن کنند و هر چه در سدهٔ جگر گذشت به عمل آرند و سفوف کبریت و شربت راوند و قرص غافث و قرص ابدی در یرقان سدی مجرب است و مطبوخ کرفس نیز مفید و اگر از سدهٔ مجری مابین مراره و امعا باشد علاجش به عینه علاج سدهٔ مجری مابین کبد و مراره تفتیح سده است به حسب حرارت و برودت مزاج لیکن در این جا احتیاج به ادویه قوی‌تر از اول به سبب بعد مکان سده می‌باشد و استعمال حقنهٔ حاده بر تدبیر سابق بیفزایند و در سدهٔ این هر دو مجری نوشیدن آب کرنب که در آن فلوس خیارشنبر حل کرده و روغن بادام تلخ چکانیده باشند نافع است و اگر سده در این هر دو مجری به سبب روئیدن گوشت یا ثولول بود لاعلاج است و اگر به سبب انسداد مسام باشد فی‌الفور تليين بايد كرد و حقنه به عمل آرند و تفتیح مسام نمایند به غسل در حمام و نشستن در آبزن که در آن بنفشه و اکلیل و بابونه و گل خطمی جوشانیده باشند و مالیدن و شستن بدن به آبی که اندر آن نخود و سبوس گندم پخته باشند و اگر به سبب قولنج از انسداد طریق انصباب صفرا باشد علاج قولنج بلغمی نمایند اقوال حذاق بوعلی سینا می‌نویسد که آنچه عام هر سده است علاج سدهٔ مذکور در باب کبد است از فصد و ادرار اگر سده در حد به باشد و از اسهال اگر در تقعر بود به حسب حاجت و اجتناب از هر چه مقبض و مجفف باشد و اگر چه حار بود و تنگی مجری و تقویت سده کند و صواب آن است که تقدیم تليين و ترطیب آن نمایند بعده تفتیح کنند و ملین گاهی حار رطب و گاهی بارد رطب به حسب وجوب حال بود و چون تفتیح نمایند صواب آن است که تابع او اسهال به حسب احتمال و به حسب چیزی که از اسهال گذشت باید کرد و بدانند که چون ابتدا به اسهال کنند و اثر آن ظاهر نشود مفتحات قوی دهند بعد از آن مسهل قوی و باید که یک بار به حسب حاجت و قوت بنوشانند و اگر از سده از لحم نابت در مجری باشد آن را دوای نیست و بعضی آن را این دوا ذکر کرده‌اند بگیرند عصارهٔ خرفهٔ لبینه و عصارهٔ ترب تازه و آب برگ حماض هر واحد کوفته برآورده همه را بجوشانند و صاف کرده در آن عصارهٔ حماض به اندک کرسنه کوفته داخل کنند و ایضاً گویند که از آن چیزی با تخم ترب مقشر و تخم خربزهٔ مقشر مخلوط به ربع این هر دو مرو قسط بنوشند و اگر سده

از یبس و قحل باشد و بر این لاغری بدن دلالت کند ملینات مطلقه برای صفرا و مثل لعابات و مثل سپستان و مانند آن به روغن بادام استعمال کنند و اگر سده از ورم حار بود علاجش علاج ورم حار جگر است و چون نضج یابد اقـدام بر نوشیدن مدرات مثل انیسون و بادیان بلاخوف کنند و کذلک بر اسهال صـفرا و اگـر ورم صـلب باشـد امـر در آن صعب است باید که معالجهٔ ورم صلب نمایند و بعد از آنکه این فعل کنند باید که قصد نفس یرقـان نماینـد بدانچـه مذکور گردد و ادویهٔ مفرده مستعمله در این باب در بحث سدد کبد مذکور شد و از مفتحـات جیـده خاصـةً در ایـن باب عنصل و اسارون و قرص معمول از بادام تلخ و افسنتین و اسارون و انیسون و غاریقون است و آنچه در آن تفتیح باشد معافی است و ایضاً بگیرند حب صنوبر کبار سه درم مویز منقی پنج درم کبریت زرد نیم مثقال افیتمـون تخـم کرفس جبلی نخود سیاه کندر سفید هر یک دو درم کوفته بیختـه بـه قـدر یـکنـیم درم بـه آب بادیـان چنـد روز استعمال نمایند که این شافی معافی است به مرات تجربه کردهایم و شنجار از اجود ادویهٔ یرقان است و صـعبتـرین آن است که سده در آن مجرای مراره و امعا باشد لیکن حقنهها و مسهلات نیز موافقتر اسـت و مـسهلات او ازمثـل افتیمون و بسفائج بسازند و این نسخه بر آن جید است بگیرند مغز چلغـوزه ربـع درم غـاریقون دو ثلـث درم عـصارهٔ غافث سه درم در آب کاسنی حب سازند و یک درم از آن بخورند و به مرات تکرار نمایند و چون یرقان سدی مـزمن گردد دواءالکرکم و تریاق و مانند آن دهند تا به قوت تفتیح نماید و کذلک دواءاللک و اگر با سدد تـب باشـد قطـف خیلی خوب است که آن مفتح مطفی است و کذا بیخ خسالحمار دو درم به عسل و همچنین آب کشوث و کاسـنی تلخ به فلوس خیارشنبر و روغن بادام تلخ یا شیرین و ابوسهل میگوید که اگر یرقان از سدد کبد بود یا مجـاری کـه در آن صفرا به سوی مراره یا به سوی امعا گذر میکند شربت افسنتین با روغن بادام تلـخ یـا سـکنجبین معمـول از انیسون و تخم کرفس و اسارون بنوشند و حب از صبر و غاریقون و نمک هندی بسازند و تخم سرمق سه درم کوفته در سکنجبین ممزوج به آب نیمگرم مخلوط کرده بنوشند و قی کنند که نافع است و استحمام به آب شیرین نمایند و آب کاسنی و کشوث و عنبالثعلب به سکنجبین معمول از سرکهٔ عنصل بنوشند و کبر محلل و لحوم حیوان بـری مثل دراج و غزال و غیر آن معمول به سرکهٔ عنصلی و انیسون و زیـره و چقنـدر و کـرفس بخورنـد و شـراب رقیـق

بیاشامند و از شکم سیری و سوءهضم و اطعمهٔ غلیظه حذر کنند و از مدرات بول چون تب و حرارت شدید نباشد مثل جنطیانا و کندر و زراوند و جعده و قنطوریون و قسط و عرطنیشا نافع است و اگر تب بود حماض و کاسنی و عنب‌الثعلب و تخم قطف و عصارهٔ افسنتین و بیخ فوه و غافث و خیار و ایضاً برگ ترب و آب او نفع کند و برادهٔ شاخ گوزن چون به طلا بخورند یرقان بسیار سودمند بود و بادام تلخ بریان به ماءالشعیر و چون گوگرد سوده بر بیضه پاشیده بخورند و از ادویهٔ مسهله در یرقان اصفر صبر و سقمونیا و عصارهٔ قثاءالحمار و هلیلهٔ زرد و غاریقون است و این حب یرقان را در اکثر احوال نافع است غاریقون هفت درم ایارج فیقرا تخم کشوث هر واحد هفت درم هلیلهٔ زرد تخم قطف هر واحد پنج درم افتیمون هلیلهٔ سیاه هر واحد چهار درم نمک هندی تخم ترب سقمونیا هر واحد سه درم انیسون تخم کرفس بادیان هر واحد دو درم همه را کوفته بیخته به آب برگ ترب غیرمطبوخ سرشته حب سازند شربتی از دو درم تا دو مثقال و بهر تعدیل مزاج کبد بعد تنقیه این سفوف نافع است گل سرخ طباشیر هر واحد دو درم لک نیم درم زعفران ریوند چینی هر واحد ربع درم کافور یک دانگ اگر طبیعت قبض باشد به آب آلوبخارا و تمرهندی و ترنجبین بخورند و اگر طبیعت معتدل باشد با سکنجبین استعمال نمایند و ایضاً این قرص نافع است زرشک طباشیر گل سرخ هر واحد سه درم تخم کاسنی مغز تخم خیار مغز تخم کدو تخم کاهو تخم خرفه صندل سفید هر واحد یک درم کافور ربع درم به وزن دو درم قرص سازند شربتی یک قرص و علی‌ابن عباس گوید که علاج یرقان حادث از سدهٔ کبد همان است که در باب سدهٔ جگر گذشت و اگر سده در مراره بود باید که فصد ابطی و اسیلم گشایند اگر قوت قوی باشد و اسهال به مطبوخ افسنتین مقوی به ایارج و سقمونیا کنند و تا سه روز در هر روز آبی که در آن پرسیاوشان و افسنتین رومی جوشانیده باشند و آب کرفس و آب سرمق هر واحد ده درم با یک درم غاریقون بنوشانند و ایضاً آب پودینهٔ نهری دو اوقیه به سکنجبین یک اوقیه بیاشامند که این منفعت بین نمایند و این دوا نیز برای یرقان سدی نافع است افسنتین رومی سه درم تخم سرمق پنج درم و عصارهٔ غافث ریوند چینی هر واحد یک‌نیم درم باریک سائیده دو درم از آن با ده درم شراب ممزوج به آبی که در آن پرسیاوشان جوشانیده باشند بخورند و ایضاً بگیرند عصارهٔ ترب بیست درم و شراب رقیق ده درم و آبی که در آن قدری فوه و

هوفاریقون نیکو پخته باشند ده درم و بر نهار بنوشند که این نافع یرقان سدی است و قرص افسنتین نیـز نـافع بـود
اگر به غیر تب باشد و ایضاً بگیرند عروق و انیسون هر واحد درم سائیده با دو اوقیه سکنجبین و آب سرد و یا بـه آب
لبلاب و یا به آب قطف مع شکر بنوشند و ایضاً از جالینوس است افسنتین رومی انیسون هر واحد یک درم بادام تلخ
سه عدد باریک سائیده به سکنجبین بخورند و ایضاً پرسیاوشان پودینهٔ نهری فوه‌الصباغین هر واحد یک جـزو در آب
خوب جوشانیده نیم رطل از آن به شراب ریحانی آمیخته بعد از آنکه مـریض در آفتـاب بایـستد تـا آنکـه عطـش و
التهاب ظاهر شود بنوشد که بعد شرب این عرق کند و زردی زائل گردد و رنگ او مثل لون طبیعـی شـود و صـاحب
این ماهی هاربا صغار تازه هنگام بر آوردن آواز آب یک عدد یا دو بخورد که نفع یابد و شوربای سکباج لحم بقر نـافع
است چون ثرید بخورد و اندک از شوربا بنوشد و گوشت نخورد و ایلاقی و جرجانی می‌نویسند که گـاهی یرقـان بـه
سبب سده در خلل کبد و در رگ‌ها که در آن پراکنده است حادث شود و این سده کلی بود پس صاحب سدهٔ کلـی
را هر صبح آب کرفس و آب بادیان و آب شبت هر واحد دو اوقیه جوشانیده صاف نموده سه درم روغن بادام شیرین
و یک درم روغن بادام تلخ و یک درم روغن پسته داخل کرده بدهند و شب تخم ترب و مغز تخـم خربـزه و انیـسون
هر واحد یک درم تخم شبت و تخم کرفس هر واحد نیم درم با یک اوقیه سکنجبین عسلی دهنـد و قـی کـردن در
این علت سودمند بود بهر آنکه سده‌ها به قوت قی گشاده گردد و ماده را برکند و پرسیاوشان جوشانیده صاف نمـوده
با سکنجبین نافع است و اگر دو درم نمک جریش با یک دستهٔ برگ کاسنی هفت روز ناشتا بخورند جگـر و زهـره را
بشوید و از مادهٔ عفن پاک گرداند و شش درم برگ چقندر خشک کرده کوفته بیخته به ماءالعسل یا بـه سـکنجبین
ساده سده بگشاید و این اشربه بعد تلیین ماده و نضج آن به اشربه‌ای که سابق مذکور شد بدهند و اگـر سـده در آن
منفذ باشد که میان جگر و زهره است این اشربهٔ مذکوره سودمند بود و قرص افسنتین و قرص ریونـد و ایـن قـرص
انیسون با سکنجبین بزوری نافع است بگیرند انیسون غافث هر یک سه درم صبر پنج درم غاریقون دو درم افسنتین
اسارون کرفس تخم شبت مصطکی سنبل مغز بادام تلخ هر واحد یک درم همه را کوفته به طبیخ افسنتین سرشـته
قرص سازند شربتی یک درم و قی کردن به تخم سرمق سودمند بود و اسهال طبیعت به حبی کـه از ایـارج فیقـرا و

افسنتین و بسفائج و غافث و غاریقون سازند صواب بود و طعام از سرکهٔ کبر سازند و برگ ترب به چوزهٔ مرغ پخته و برگ کرنب به روغن زیت پخته نافع بود و آب با سکنجبین آمیخته بنوشند و ضماد از بادیان و اکلیـلالملـک و بـیخ خطمی و کرنب و شبت و بنفشه و افسنتین و انجیر و صبر و مر کوفته بیخته به روغن قسط یا روغن سنبل سازند و بر جگر نهند و آنچه در علاج سدهٔ جذبهٔ کبد گذشت به کار برند و اگر سده در منفذی باشد که میـان مـراره و امعـا است این مسهل قوی بدهند هلیلهٔ زرد پانزده درم هلیلهٔ سیاه اصل‌السوس خطمی بیخ بادیان بیخ کبر هر یک هفـت درم شاهتره مغز خیارشنبر هر یک ده درم غافث افسنتین تربد افتیمون هر یک پنج درم مصطکی انیسون هـر یـک سه درم مویز منقی بیست درم آلوبخارا بیست عدد تمرهندی پانزده درم در سه من آب بجوشانند تا به یک مـن بـاز آید صاف نموده هفتاد درم از آن با نیم درم غاریقون سوده و دو دانگ نمک هندی و دانگی سـقمونیای در هـر پـنج روز یک بار این مسهل بدهند تا سده بگشاید و بعد از این ماءالجبن به این سفوف استعمال کنند هلیلهٔ سیاه دو درم افتیمون یک درم نمک هندی دانگی ایارج فیقرا نیم درم و به حسب قوت کم و زیاده نمایند و اگر به ایـن عـلاج‌هـا سده گشاده نشود شیر شتر بدهند هر روز شصت درم با سه درم هلیلهٔ زرد و یک درم افتیمون و نیم درم انیسون دو دانگ ایارج فیقرا و غذا چوزهٔ مرغ و دراج به سرکه پخته و به کرفس و پودینه پخته و آب کرفس و اب بـرگ کبـر و آب برگ ترب با سکنجبین بزوری نافع بود و اگر با این سده حرارت بود اشربهٔ بارد و معتدل بنوشند و تفتـیح سـده میان کبد و مراره بدانچه مدر بول باشد مثل آب کشوث و کاسنی با سکنجبین که در آن تخم کاسنی پخته باشند و آب کاسنی با خیارشنبر و آب خرفه و آب برگ ترب و آب ترشی ترنج بـا سـکنجبین مـذکور بایـد کـرد و ایـضاً آب کشوث آب کاسنی آب برگ ترب بجوشانند و صاف کرده یک مثقال کرسنهٔ مقشر و یک مثقال مغـز تخـم خربـزه و یک مثقال ترب کوفته آمیزند و طعام این حسو دهند آرد کرسنه چهار جز تخم ترب کوفته یک جزو بپزنـد چنانکـه رسم است و شکر و روغن بادام داخل کرده به کار برند و عوض آب سکنجبین خورند که تخم کاسـنی در آن پختـه باشند و کسان آن سده را که میان زهره و امعا است حقنهٔ لین و دوای مسهل معتدل باید چون طبیخ هلیلهٔ زرد که از افسنتین و شاهتره و تمرهندی و خیارشنبر و پنج کرفس سازند و با آب شاهتره آب کاسنی صحرائی هر یک سـه

اوقیه با سه درم هلیلهٔ زرد دو دانگی نمک هندی و طعام زیرباج نخود و انجیر در آن پخته و مزورهٔ نیشوق کرفس در وی پخته دهند و محمود گوید که در یرقان قولنجی به تناول اشیای بارد جسارت نکنند و این دوا یرقان سدی را نافع است ریوند چینی عصارهٔ غافث هر واحد یک‌نیم درم افسنتین رومی سه درم همه را باریک سائیده دو درم از آن باریک سائیده دو درم از آن با سکنجبین ساده بخورند و سعید گوید که علاج یرقان حادث از سدهٔ مراره به نوشیدن سکنجبین و خوردن جلنجبین و شرب آب بادیان و کرفس به سکنجبین نمایند و غذا مزورهٔ زیرباج و هنگام صلاح چوزهٔ مرغ مطبوخ دهند و از اغذیهٔ غلیظه اجتناب کنند و به قول جالینوس شربت دینار را در این باب خاصیت مزید است و میرعوض می‌نویسد که هر باید او پرسیاوشان افسنتین تخم کرفس تخم سرمق جوشانیده صاف نموده با یک درم غاریقون بدهند تا سه روز و بعد از تفتیح سده استفراغ نمایند و این مسهل در این جا سودمند است تمرهندی ده درم پوست هلیلهٔ زرد افسنتین گل بنفشه هر کدام پنج درم تخم کاسنی تخم کشوث تخم سرمق پرسیاوشان هر کدام سه درم بادیان تخم کرفس هر کدام دو درم همه را جوشانیده صاف نموده مغز فلوس و شکر سرخ هر کدام ده درم حل کرده غاریقون یک درم سقمونیا یک دانگ اضافه نموده بنوشند بعد از آن دواءاللک و قرص ریوند و مانند آن بدهند و من مهتری را دیدم که بعد از چند روز دردی در معدهٔ وی برخاستی و تا پشت و شانه را گرفتی و به مجرد مالیدن نمک آرام گرفتی و در همان ساعت نشان یرقان پدید آمدی و رنگ بدن چهره و چشم‌ها زرد گردیدی و گاهی تب نرم به اندک قشعریره عارض گردیدی به انواع تدابیر علاج کردم سودمند نیفتاد آخر به سفوف کبریت که در قول بوعلی سینا گذشت علاج نمودم و ضماد از صبر و زعفران و گل سرخ و عود و افسنتین با گلاب بر معدهٔ وی فرمودم صحت یافت و بعد از مدتی دراز اندک دردی در همان موضع دریافت و یرقانی به غایت ضعیف محسوس شد به مفتحات و آب پودینه و سکنجبین در اندک فرصت به صلاح آمد و میرزا علی شریف می‌گوید که در یرقان اصفر سدی که علامتش سفیدی براز است آب کاسنی سبز مروق پاؤ آثار یا شیرهٔ تخم کاسنی دو توله و آب تمرهندی با سکنجبین ساده با گلقند بدهند خواه شیرهٔ کاسنی و عنب‌الثعلب و خیارین در گلاب برآورده با سکنجبین بزوری یا تخم کاسنی عنب‌الثعلب گل سرخ آلوبخارا پوست بیخ کاسنی مویز منقی تخم خیارین کوفته در

عرقیات خیسانیده آب تمرهندی گلقند داخل کرده بدهند و در این قسم قی هم مفید است و پس از آن آب انـارین با شربت نیلوفر و سکنجبین بزوری و تعریق نیز نافع چنانچـه ترشـک شـش ماشـه در آب جوشـانیده بنوشـند و در آفتاب بایستند و حرکت کنند و بعد از این پرسیاوشان فوه‌الصبغ نعناع جوشانیده بنوشند و گویند که تخم کـشوث و عصارهٔ کشوث تازه به سکنجبین و کرکم آن عروق‌الصفرا است تنها و به خمر ابیض مع انیسون و عصارهٔ برگ یا گـل ینبوت و اکل بقلهٔ تازه آن و شرب آب یاران و سنبل هندی و کذا عصارهٔ غافث و ریونـد هـر واحـد یـک درم بـه آب طبیخ کشوث که مجرب سویدی است هر واحد نافع سدی بود و طبری گوید یرقان که از سده واقـع میـان مـراره و کبد باشد عسرترین انواع یرقان و بطی‌العلاج است و بعض اطبا میان انواع یرقان و انواع علاجات آن فرق نمی‌کننـد و علاج همه انواع آن به علاج واحد می‌نمایند و امر مریض گاهی از خطای ایشان به سـقوط قـوت و انحـلال طبیعـت می‌انجامد و گاهی یک مرض را دو یا سه می‌گردانند و با یرقان تب یا تب و اسهال به هم می‌رسد و کسی کـه مـاهر باشد فرق میان انواع آن از اعراض او دریابد بهر آنکه به انواع اول یعنی آنکه به طریق غلیان صفرا بود قـی و التهـاب در کبد نباشد و با نوع ثانی یعنی آنکه به سبب امتلای کبد و مـراره از صـفرا باشـد التهـاب و قلـق و قـی و اسـهال صفراوی بود و با نوع ثالث یعنی سدی به اضطرار تب بود و رعاف کثیر و صداع شدید و لهیب و عطش و شدت قبض طبع که براز او خارج نشود حتی که طبیب گمان کند که آن را قولنج صعب است و علاج این فصد باسلیق است اگر مانعی نباشد و اسهال به این مطبوخ هلیلهٔ کابلی و سیاه و زرد هر واحد پنج درم فطراسالیون تخـم کـرفس انیـسون بادیان پوست بیخ کرفس زوفا هر واحد چهـار درم تمرهنـدی سـی درم آلـو بخـارا و عنـاب هـر واحـد چهـل عـدد اصل‌السوس پنج درم گشنیز خشک کف کبیر همه را به دستور مطبوخ پخته صد درم از آن صاف کنند و سه طسوج سقمونیا و دو دانگ تربد به جلاب سرشته در آن حل کننـد و بعـد فـصد و اسـتفراغ بـه ایـن مطبـوخ لـزوم شـرب سکنجبین بزوری نمایند و اعظم علاج این نوع سرکهٔ عنصل است امر به اصطباغ بدان و امر به خـوردن کاسـنی بـه سرکهٔ مذکور نمایند و هنگام خواب ماءالشعیر لازم گیرند و سکنجبین بر نهار بنوشند و غذا مزوره به سـرکه و شـکر دهند اگر با وی تب باشد یا نه و چون وقت خواب بود و معده خالی باشد هفتاد درم ماءالشعیر به سکنجبین بدهنـد

و تضمید کبد به این ضماد نمایند اگر حرارت از آن مانع نباشد کشوث تخم کاسنی هر واحد باقه برگ علیق و کرفس رومی هر واحد باقهٔ صغیره برگ لبلاب و لفائف کرم وعسالیج آن هر واحد باقه کبیره در سرکه بجوشانند تا مثل حلوا گردد بعده بر آن اندک گل سرخ و اندک قسب و حسف و اندک روغن ناردین انداخته بر هم زنند تا مثل مرهم گردد بر پارچهٔ به هیئت کبد تراشیده مالیده بر کبد نهند و اگر با یرقان تب نباشد در نوشیدن نبیذ که در آن تلخی ظاهر باشد باک نیست و این تفتیح سده نماید و علامت انفتاح سدد این است که طبیعت منحل شود و صفرای صرف در اجابت برآید پس اگر در این جا تب نباشد در نوشیدن رائب که عرب آن را سیف می‌نامند باک نیست و او این است که بگیرند باقه از نعناع و باقه از کرفس رومی و باقه از پودینهٔ نهری و باقه از صعتر رطب و همه را در آب تازه اندازند و از صبح تا ظهر بگذارند بعده صاف کرده وقت ظهر بنوشند که این نزد ایشان مزیل یرقان است و در هر نوع آن می‌نوشند و اهل بصره را اطبای ایشان دائم امر این می‌کنند و این نوع را نفع می‌کنند آب مر و سفید و آب فنجنکشت و آب کرفس که در شب زیر آسمان گذارند تا صاف و مروق گردد بعده آب باران مثل او بیامیزند و به وزن پانزده درم به سکنجبین بنوشند و بعض اطبا در این ابوال شتر اعرابی بدوی به وزن یک‌نیم دانگ می‌آمیزند و بعضی از این قرص می‌دهند اگر تب نباشد گل سرخ طباشیر تخم کشوث تخم کاسنی هر واحد دو درم تخم کرفس و پوست بیخ آن و پوست بیخ کبر هر واحد یک‌نیم درم کوکب‌الارض و میعهٔ یابسه هر واحد دو ثلث درم مغز بادام تلخ مغز پسته هر واحد پنج درم زعفران دو ثلث درم همه را باریک سائیده به آب کرفس سرشته به قدر یک درم و ثلث اقراص سازند و در سایه خشک کرده هر روز یک قرص یا بیست درم سکنجبین اصولی بزوری بخورند و این قرص را اهل حران قرص ابدی نامند و به حسن تأثیر در نوع یرقان سدی معروف است و ایضاً او گوید که سفیدی قاروره با این دلالت می‌کند بر آنکه سده در کبد اندر طریقی که به سوی حدبهٔ کبد مرتقی می‌شود ودر عروقی که به سوی امعا و گرده و مثانه نافذ می‌گردد واقع شده و به اضطرار به سوی اعضا و عروق می‌رسد و به سوی اعالی بدن صعود می‌کند و این نوع صعب‌العلاج است سیماً اگر با وی تب باشد و اگر تب نبود امر در آن سهل‌تر باشد و این مطبوخ بنوشانند که معروف به طبیخ کرفس است زوفای خشک سه درم اصل‌السوس فطراسالیون تخم

کرفس هر واحد چهار درم پرسیاوشان فقاح اذخر پوست بیخ کبر پوست بیخ بادیان هر واحد پنج درم مغز بادام تلخ سوده ده درم تخم کاسنی ده درم همه را جمع کرده در آب کاسنی مثل مطبوخ زوفا بپزند و صاف کرده هر روز بیست درم از آن به وزن بیست درم سکنجبین بزوری بنوشند اگر از این مانعی نباشد و اگر انتفاخ سده مشکل گردد و در این جا تب نباشد این طعام بخورند سرمق و ترب و اندک اندک کرنب و چقندر خوب پخته اکثار از آن نمایند و بر آن بعد امتلا از طعام آب شبت مطبوخ بنوشند و قی کنند و دو سه دفعه معالجه به این عمل نمایند که از عاج به علاج قی مفتح سده است و سرمق و چقندر هر دو در این نوع یرقان نافع‌اند و ابوماهر را دیدم که صاحب این نوع را گرسنه می‌کرد و بعده حقنه می‌نمود به آبی که در آن کرفس و چقندر و هر دو در این نوع یرقان نافع‌اند و ابوماهر را دیدم که صاحب این نوع را گرسنه می‌کرد و بعده حقنه می‌نمود به آبی که در آن کرفس و چقندر و پرسیاوشان و سرمق و سبوس و خطمی مهرا پخته روغن بادام تلخ در آن داخل کرده یک دو دفعه بدان حقنه کنند پس سده در اکثر اوقات گشاده می‌شد و برای این نوع اگر تب نبودی این قرص ترکیب می‌داد تخم کرفس انیسون فطراسالیون تخم سرمق تخم انجره رب‌السوس هر واحد تخم حماض صد درم پرسیاوشان دو درم زوفا پوست بیخ کبر هر واحد سه درم ریوند یک‌نیم درم مغز تخم خربزه و بادرنگ و خیار هر واحد چهار درم و اگر به آن تب می‌بود بزور که در اصل نسخه است کم می‌نمود و در آن تخم خیارین و نشاسته و صمغ عربی زیاده می‌گردد و گاهی اندک کافور و زعفران دو دانگ در آن داخل می‌نمود و این همه را سائیده در عقید انگور سرشته قرص سازند پس اگر تب نباشد هر روز یک قرص با سکنجبین بزوری بخورانند و اگر تب بود به ماءالشعیر و سکنجبین ساده و یا ماءالقرع که در سرسام حار مذکور شد و ماءالخیار ترش و آب تمرهندی به سکنجبین و مانند آن بدهند و هرگاه تب نباشد طعام زیرباج یا چوزهٔ مرغ و حصرمیات و شوربای سکباج به گوشت برهٔ بی‌شحم یا بقراز پیه پاک کرده و ماهی تازهٔ صخری و مصوص از قنابر و شفانین و امثال آن دهند و خوردن ماهی خرد رضراضی مطبوخ به سرکه نیز سخت سودمند است و مؤلف اقتباس می‌نویسد که در یرقانی که از انسداد مسامات در سرما بود اول تب حار با کرب و اختلال عقل و صداع شدید و سرخی چشم‌ها و غلبه به دور غب یا روز چهارم یا پنجم یا هفتم یا نهم اندک اندک و یا دفعةً مبدل

بزوری گردد و یرقان فاش ظاهر شود با سبات و نفخ و قبض و شدت تشنگی که از آب سرد ساکن نگردد بلکه زیادتی پذیرد و اگر اندک اندک آب نیم‌گرم به عسل آمیخته و یا تنها دهند فی‌الفور تشنگی بنشاند و بسا باشد که به روز پنجم و یا هفتم بکشد و اگر کسی زنده ماند به روز نهم و یا یازدهم اندکی عرق آمده موقوف شود و بثرهای سرخ مائل به سیاهی با سوزش مانند حصبه بر همه بدن پدید آید و بعد سه چهار روز انطباق مری عارض شود و اختلال زیاده گردد و به وقت شام یا روز دیگر هلاک انجامد پس به مجرد ظهور این نوع یرقان رگ هفت اندام زنند و روز دوم باسلیق و انتظار بحران نکنند و وقت شام ملین مبارک از خیارشنبر هفت توله و آلو سیاه ده عدد و گلقند و ترنجبین هر دو پنج توله در روغن بادام هفت ماشه بدهند اگر هوش نوشیدنی داشته باشد والا حقنۀ حارۀ علویخان به عمل آرند که به هوش آید بعده ملینات و مدرات حاره و باردۀ قویه به هم آمیخته استعمال نمایند و بسا باشد که در این نوع نوبت معالجه که می‌رسد بیمار هلاک گردد و چون در این نوع اختلاج در دوش چپ و یا در دیگر اعضا پدید آید پس روز سوم به هلاک می‌انجامد و هم‌چنین بیهوشی که بعد تنقیه به دورغب افتد و بول بی‌اراده بیرون آید پس همان روز و یا روز دیگر بیمار بمیرد و کذا فی‌العشرۀ الکاملۀ

علاج یرقان ورمی

و آنکه از ضعف جگر و یا از ضعف جرم مراره باشد اگر از ورم جگر بود تدبیر او همان است که در ورم حار جگر مذکور شد از فصد و اسهال و غیره مع رعایت مراره و اگر از ورم مراره باشد علاجش نیز علاج ورم کبد است و ایضاً در ورم مراره و سوزش در سینه شیرۀ تخم خیارین نه ماشه لعاب بهدانه ماشه گلاب چهار توله شربت نیلوفر و توله خاکشی شش ماشه غذا شله باز شیرۀ اصل‌السوس چهار ماشه افزایند بعده مسهل از آلوبخارا ده دانه فلوس خیارشنبر شش توله ترنجبین دو توله گلقند چهارتوله به عرق عنب‌الثعلب نیم پاؤ مالیده صاف کرده روغن بادام شش‌ماشه داخل کرده دهند دوم روز از مسهل شیرۀ تخم کاسنی شش ماشه گلاب چهار توله لعاب اسپغول نه ماشه گلقند سه توله بدهند روز دیگر آلوبخارا ده دانه به عرق شاهتره پاؤسیر مالیده افزایند بعده اگر سوزش سینه و زردی چشم به دستور باشد مسهل آلوبخارا ده دانه تخم کاسنی کوفته گل سرخ سنای مکی هر یک شش ماشه گل نیلوفر

چهار ماشه تمرهندی سه توله بادیان چهار ماشه جوشانیده مغز فلوس شش توله گلقند سه توله روغن بادام ششماشه دهند و اگر به سبب ورم صلب کهنهٔ جگر باشد به معالجهٔ آن پردازند بدان چه در اورام کبد مذکور شد و این نوع اکثر به استسقا منجر گردد و به هلاکت رساند و به شدن آن دشوار بود و اگر یرقان از ضعف جگر باشد به تدبیری که در ضعف جگر گذشت علاج نمایند و اگر از ضعف جرم مراره باشد علاجش نیز به عینه علاج ضعف کبد است بهر آنکه مراره به اشتراک جگر تقویت می‌یابد و به ضعف این ضعیف می‌گردد اقوال حکما صاحب کامل گوید که هرگاه یرقان به سبب ورم حار جگر عارض شود فصد باسلیق ابطی کنند چون قوت و سن و زمان و غیره مساعد باشد و به حسب حاجت و قوت اخراج دم نمایند و بعد از این اسهال به طبیخ هلیلهٔ زرد و سنا و شاهتره و گل سرخ و بنفشه و تخم کاسنی و تخم کشوث و تخم سرمق و پرسیاوشان و آلو بخارا و عناب و سپستان و مانند آن خیارشنبر به قدر حاجت در آن مالیده کنند و اگر خواهند اسهال به آب لبلاب و آب سرمق با مغز فلوس نمایند و اگر در اینجا تب باشد بعد از این ماءالشعیر به ترنجبین دهند و بعد چهار ساعت از آن ده درم سکنجبین ساده به اندک آب سرد نوشانند و انار میخوش امتصاص کنند و آب هندوانه به طباشیر و تخم خرفه دهند و غذا به مزورهٔ عدس و سرمق و لبلاب و کدو و ماش سازند و کاسنی و کاهو وکشوث و خرفه و آلو بخارا و توت و انار و جماز و بادام رطب دهند واگر صاحب یرقان حادث از ورم جگر را آب کاسنی و آب عنب‌الثعلب مروق چهار اوقیه که در آن مغز فلوس هفت درم مالیده باشند بدهند نفع بخشد و تحلیل ورم کند و یرقان را بکاهد و آبی که در آن پرسیاوشان جوشانیده باشند به اندک سکنجبین نفع بین نماید و این قرص یرقانی را که از ورم کبد باشد نافع است گل سرخ تخم سرمق هر واحد پنج درم انیسون بادیان هر واحد یک‌نیم درم لک سه درم تخم خیار و تخم خرفه مثل آن سائیده به آب سرشته هر قرص به وزن مثقالی بسازند و به آب لبلاب و شکر بخورند و ایضاً طباشیر سه درم لک مغسول دو درم زعفران ریوند چینی هر واحد نیم درم کافور یک دانگ همه را باریک سائیده هر قرص به وزن یک مثقال ساخته به آب کاسنی و کشوث و آب تمرهندی ببندد و به اضمدهٔ که در ورم کبد حار گذشت ضماد نمایند و این ضماد نافع است برای یرقان که از حرارت و ورم کبد باشد صندل سرخ گل سرخ هر واحد چهار درم صندل

سفید فوفل افسنتین هر واحد دو درم زعفران سنبل صبر هر واحد یک درم همه را باریک سائیده و موم سفید پنج درم به روغن گل و روغن بنفشه هر واحد ده درم گداخته آمیزند و بر کبد ضماد کنند مسیحی گوید که اگر یرقان به سبب ورم حار کبد باشد بعد فصد باسلیق آب عنب‌الثعلب و آب کاسنی و آب کشوث به سکنجبین بدهند و چون در بول علامت نضج ظاهر شود صبر به ماءالبقول و قدری عصارهٔ غافث بنوشند و ماءالشعیر به بعض اشیائی که ادار بول برفق کند بیاشامند هم‌چون بیخ کرفس و بیخ بادیان و ماءالعسل به آب بسیار ساخته و بر جگر ضماد از صندلین و عنب‌الثعلب نمایند ابوالحسن می‌نویسد که علاج یرقان تابع ورم جگر به فصد و شرب ماءالشعیر و بعده سکنجبین به آب سرد نمایند و آب انار و شیرهٔ تخم خرفه و آب تمرهندی و گلاب بنوشانند و اگر محموم باشد از غذا منع کنند و عوض او ماءالشعیر بیاشامند و اگر قبض طبع باشد به آب آلوبخارا و شربت بنفشه تحریک نمایند و بهر تبرید کبد به صندل و آب عنب‌الثعلب و گلاب ضماد سازند و اگر تب ساکن شود ماءالجبن به سکنجبین بنوشانند و به مزوره غذا کنند و چون صلاح یابد به استعمال چوزهٔ مرغ به آب غوره اجازت دهند و علاج یرقان تابع ورم مرارهٔ حار به نوشیدن ماءالشعیر و یا آب انار و یا آب بارتنگ و تعدیل طبع به خیارشنبر و جلاب کنند و هر گاه صلاح یابد به چوزهٔ مرغ معمول به سرکه و گشنیز غذا سازند خجندی گوید که علاجش فصد و تلیین طبیعت است و شرب آب انار به شکر سی درم با یک درم قرص کافور و جلاب نبات و برزقطونا و بهدانه و بالجمله علاج آن علاج ورم کبد است و این ضماد آن را سودمند بود گل سرخ صندل گشنیز اقاقیا را از هر یک پنج درم کافور نیم دانگ سائیده به گلاب سرشته بر جگر ضماد کنند و این دوا یرقان از حرارت کبد یا ورم حار آن را نافع است مغز تخم خیارین زرشک هر یک سه درم طباشیر لک ریوند چینی عصارهٔ غافث تخم کاسنی تخم کشوث هر یک نیم درم و دانگ سائیده قرص سازند شربتی دو درم با سی درم آب کاسنی و ده درم آب عنب الثعلب

علاج یرقان سمی

تریافات و آب کاسنی و قرص کافور و ماءالشعیر و روغن بادام دهند و قی و تلیین مفیدست و ثابت گوید که جالینوس درین یرقان تریاق کبیر خورانید و مریض شفا یافت و این علاج وقت سکون اعراض حرارت است و تنقیه

به ماءالجبن تا سه هفته بعد قصد مفید است و گویند که در سموم مشروبه اول رگ هفت اندام زنند و به فاصلهٔ سه چهار روز فصد باسلیق گشایند و باقی همه تدبیر آنچه در بحث سموم بیاید مع رعایت یرقان به کار برند و در سموم ملذوعه همان وقت رگ هفت اندام زنند و موضع گزیده را حجامت با شرط عمیق کنند و شیشهٔ حجامت به زور بمکند و اضمده و اطلیهٔ مبردهٔ مقوی قلب نهند و شیرهٔ بزورات بارده و زرشک با سکنجبین لیمونی مقطری دهند و به قول شیخ علاجش تریاق و مثرودیطوس برای مقاومت سم است بعده آب سیب ترش و آب انار و آب کاسنی و خرفه و لعاب بزرقطونا و زرشک و همه آنچه در آن تبرید با تریاقیت باشد مثل آب انارین که مجرب است و اول تعدیل نمایند بعده قصد نفس یرقان کنند و آنچه تجربه کرده شده در ابتدای عروض آن و خصوصاً اگر سم مشروب باشد این است که شیر به روغن بادام دائم بنوشند و اما تدبیر اغذیه آن است که در سوء مزاج حار گذشت مجوسی گوید که اگر یرقان از گزیدن حیوان ذی‌سم حار حادث شود و قوت مریض قوی باشد باید که فصد اکحل کنند و لعاب اسپنول و ماءالقرع و آب هندوانه و آب کاسنی با تخم خرفه و طباشیر و ماءالشعیر ترنجبین بنوشانند و ایضاً قرص کافور دهند اگر این بمایحتاج کفایت نکند و اگر یرقان از شرب و دوای حار افتد باید که قی کنانند و سائر ادویه و اغذیهٔ مبردهٔ مطفیه که قبل از این مذکور شد استعمال نمایند جرجانی و ایلاقی می نویسند که اگر یرقان از گزیدن حیوان سمی باشد قصد باسلیق یا اکحل بگشایند تا خون ردی را از بدن کم کند بعده مطبوخ هلیله دهند و ماءالشعیر سرطانی به آب انار سودمند بود و آب عنب الثعلب و آب بارتنگ و آب کاسنی با خیارشنبر و با سکنجبین و آب غوره نافع باشد و باقی علاج در باب علاج گزیدن جانوران زهرناک یاد کرده آید ابن الیاس می‌گوید که اگر از نوشیدن دوای سمی یا گزیدن حیوان ذی‌سم باشد هر صباح جلاب از آب انار ترش و شیرین سه اوقیه و طباشیر یک درم با قرص کافور یک مثقال یا لعاب بزرقطونا و بهدانه بنوشانند و غذا ماءالشعیر به روغن بادام دهند و یا آب هندوانه سه اوقیه و شکر ده درم بنوشند و ضمادی که در علاج یرقان ورمی در قول خجندی مذکور شد و این ضماد صندلین فوفل گل سرخ نبفشه نیلوفر مساوی کوفته بیخته به گلاب یا آب لف کرم یا به آب خلاف سرشته بر جگر ضماد کنند و اگر صاحب یرقان را قبض قوی عارض شود تلیین طبیعت به مطبوخ فواکه مقوی به سقمونیا کنند و

غذا ماءالشعیر دهند طبری گوید که علاجش فصد و نوشیدن ماءالشعیر و نفض اخلاط فاسد است اگرچه به حقنه باشد و بعد از قرص کافور به آب کاسنی یا به سکنجبین یا به ماءالشعیر بدهند و مقابلهٔ کیفیت سم به اضداد آن هنگام معالجهٔ این نوع کنند و اگر چیزی از آن به سوی دماغ مرتقی شود حتی که تمیز او متغیر گردد امر به دوشیدن شیر بر سر از پستان زن یا بز نمایند و ابوماهر صاحب این نوع را شیر خر یا تریاق اگر مزاج مریض متحمل بودی و به اقراص یا به حضض می‌نوشایند و اگثر به حضض می‌داد بعض متأخرین می‌نویسند که گاهی یرقان از شمیدن روائح سمیه حریفه یکبارگی با غثیان و قی و تب صفراوی و خفقان و غشی پدید آید و علاجش این است که اول فصد باسلیق ایمن کنند و خون وافر گیرند تا به هوش آید و عطریات بارد مانند عطر خس و گلاب و گل و غیره ببویانند و شیرهٔ زرشک چهار ماشه و خیارین و کاسنی و مغز تخم خربزه هر یک نه ماشه تخم کاهو پنج ماشه آلو بخارا هفت عدد در عرق بیدمشک و کاسنی و گلاب و نیلوفر هر یک هفت توله برآورده با سکنجبین تفاحی علویخان و شربت نیلوفر هر یک دو توله دهند و لخلخه و پاشویه و حجامت بلاشرط کنند و وقت شام زهرمهرهٔ طباشیر گرد سماق هر یک ماشه با شربت انارین دو توله لیسانیده و بالایش شربت صندل ترش و سکنجبین سیب لیمونی علویخان هر یک دو توله در عرق بیدمشک نه توله دهند و غذا زرشکیه و سماقیه با برنج بدهند و یا پالک در بنوماش پخته با ترشی لیمون کاغذی و همین نمط هفت روز دوا و غذا به عمل آرند و روز هشتم این مسهل دهند برگ شاهتره تخم کاسنی عنب‌الثعلب گل سرخ نبفشه نیلوفر هر یک نه ماشه افسنتین چهار ماشه تخم کشوث هفت ماشه آلو بخارا یازده عدد و سپستان چهل عدد در گلاب و عرق کاسنی و مکوه نیم آثار شب خیسانیده صبح جوش دهند که سوم حصه بماند مالیده صاف نموده گلقند چهار توله مغز خیارشنبر هفت توله ترنجبین شش توله شربت دینار معتدل علویخان چهار توله روغن بادام شیرین هفت ماشه اضافه نموده به کار برند و به جای آب بر عرق کاسنی و گلاب اکتفا نمایند و وقت شام شلهٔ اسفاناخی دهند و صبح این تبرید طباشیر زرد هر یک یک ماشه در خمیرهٔ صندل ترش نه ماشه آمیخته بلیسانیده شیرهٔ کاسنی و مغز تخم کدو هر یک نه ماشه لعاب بهدانه سه ماشه در عرق بیدمشک و کاسنی هر یک نه توله برآورده شربت نیلوفر و سیب ولایتی هر یک دو توله داخل کرده سبوس

اسپنول هفت ماشه پاشیده دهند و همین نمط سه مسهل داده بنگرند اگر اندکی باقی ماند روز شانزدهم در مسهل مذکور پوست هلیله زرد و کابلی و هلیلهٔ سیاه برگ سنا ریوند خطائی هر یک نه ماشه شربت ورد مکرر هلیلجی علویخان چهار توله اضافه نموده دهند و در تبرید قرص زرشک سه ماشه و شربت بزوری شربت کشوث هر یک دو توله تخم شربتی هفت ماشه و روز دیگر در مروق کاسنی و مکوه تبرید دهند و غذا شوربای بچهٔ بز لبنی با برنج دهند سه چهار روز همین دوا و غذا داده موقوف سازند ولیکن تا یک هفته رشته پرهیز را از دست ندهند و جهت تعدیل مفرحات مناسبه با عرق بیدمشک استعمال نمایند ایضاً گویند که اگر از سیرباغ در موسم باقلازار که بخار سمومی قوی‌تر آن را باشد و نافرمان نیز در آن بسیار بود اول اندک درد سر و تب خفیف به سبب مصاحبت بخار باقلا زرد و نافرمان پیدا شود و روز دیگر در همه بدن و چشم‌ها و چهره زردی ظاهر شود و تب غلبه کند و بول زرد و مایل به سیاهی گردد شربت لیمون کاغذی و سکنجبین ساده هر یک دو توله در گلاب و بیدمشک و عرق کاسنی و عرق نیلوفر هر یک پنج توله داخل کرده بنوشانند و وقت عصر زهرمهرهٔ خطائی یک ماشه در شربت انارین یک توله لیسانیده بالایش شربت نیلوفر دو توله در عرق زرشک نه توله دهند و غذا خشکهٔ گیلانی به مربای کرونده و انبه و تمرهندی مقرر سازند و در شب سوم اگر بیهوشی پدید آید و صبح بول احمر اقتم بود با اندکی هذیان همان وقت فصد باسلیق کنند و خون وافر گیرند که همان وقت بیهوشی و هذیان زائل شود و یرقان و تب نصف باقی ماند پس شیرهٔ زرشک پنج ماشه و تخم کاسنی و گل بنفشه و گل سرخ هر یک هفت ماشه آلوبخارا ده عدد و در گلاب و عرق بیدمشک و شاهتره و کاسنی و بهارنارنج هر یک پنج توله شربت بنفشه و لیمون هر یک دو توله نوشانند وغذا به دستور لیکن بعد تناول غذا دانهٔ انار ولایتی دو حصه و انار کوهی یک حصه تنقل نمایند هر دو وقت و به جای آب آب یخ و یا شورهٔ پرورده بنوشند و اکثر در شب و روز به ترنم و رقص لولیان خو به صورت و خوش آواز خود را مشغول دارند و دوا و غذا به دستور دارند و پیوسته نظر بر حوض پر آب شیرین که اندر آن ماهیان باشند بدارند که همین تدبیر بدون مسهل و ملین مزاج در پانزده روز به اصلاح آید و اگر فصد نکنند در مدت مدید بعد مسهلات قویه و دیگر تدابیر به مشقت تمام صحت گردد

علاج یرقان وبائی

باید که در روز اول رگ هفت اندام زنند و دوغ گاؤ در گلاب آمیخته بنوشانند بلکه در حوض پر کرده بیمار را در آن نشانند و تا به گلو باشد و تا دیر شسته دارند که لزره پدید آید پس بیرون آورده در پنبهٔ مندوفه دارند و این دوا دهند زهرمهره زرشک گرد سماق صندل سفید طباشیر در خمیرهٔ صندل ترش یک توله آمیخته بلیسانند و شیرهٔ زرشک و خیارین بیاض موافق اصل و کاسنی و مغز تخم کدوی شیرین هر یک نه ماشه آلو بخارا زرد و آلو هر یک پنج عدد در گلاب و عرق بهار کرنه و کاسنی و گل نیلوفر هر یک هفت توله شربت انار و صندل هر یک دو توله و از صندل سفید در دوغ گاؤی سوده پارچه تر کرده بر سینه و جگر نهند و نگذارند که خشک شود و به جای آب بر دوغ با عرق بهار و گلاب آمیخته اکتفا کنند و چون روز پنجم یا ششم باشد پس هرگز فصد نکنند که موجب هلاکت می‌گردد و غذا اسفاناخ و خرفه با دوغ دهند و وقت ظهر آب تربوز و ماءالقرع با شربت نیلوفر نوشانند و تمرهندی و گلقند در این مر از مجربات است و تا هفته بر این تدبیر ثابت مانند تا به خیر بگذرد پس به روز هشتم ملین از مغز خیارشنبر و گلقند و تمرهندی و روغن بادام بدهند و روز نهم این تبرید دهند زهرمهره جواهر مهره طباشیر هر یک یک ماشه در خمیر صندل ترش نه ماشه سرشته با شیرهٔ زرشک پنج ماشه و کاسنی و مغز تخم تربوز و کدو هر یک سه ماشه شربت بنفشه چهار توله بخورند و غذا شلهٔ پالک خورانند و دوغ را موقوف سازند روز دهم مسهلی دهند که در آن ادویهٔ تریاقیه بسیار باشند و بسا باشد که بعد از انفراغ مسهل احتباس بول پدید آید و شکم نفخ گردد و به هیچ تدبیر بول نگشاید و همان روز یا روز دوم به هلاک انجامد و هم‌چنین بعضی را اسهال رقیق با حبس بول و فواق افتد و به روز سوم بمیرد و بعضی را فواق فقط و بعضی را سختی جگر با تهبج و اسهال خونی افتد پس به روز دوم هلاک می‌سازد و بسا باشد که عرق هم زرد آید و به هلاک انجامد کذا فی‌النبض‌الکبیر و اکثر به مشاهده چنان آمده که بزاق و عرق هم زرد گشته پس این‌چنین کسان هرگز از این بلاخلاصی نیابند کذا فی‌المجسطی و هر گاه در تعفن هوا چنین اتفاقی افتد و یرقان قوی پدید آید که عرق و بزاق و پارچه‌های پوشیدنی همه زرد گردد و شیرهٔ تخم کاسنی دو توله در آب سرد و گلاب هر یک دو توله و عرق بهار کرنه سه توله برآورده

نمک لاهوری دو ماشه سوده آمیخته مانند رهنی هفت مرتبه تقطیر نموده به سرکهٔ کهنه سه توله و یا مقطر یک نیم توله نوشانند و یا یک دسته برگ کاسنی سبز و چهارم حصه آن برگ ریحان سبز با نیم درم نمک صبرزد بخایند و هر وقت که تشنه شوند آب انارین معصور به گلاب از نبات شیرین ساخته نوشانند و غذا قلیهٔ کاسنی و کاهو که در آن مج مدبر مج بنوماش را گویند که به هندی مونگ نامند افتاده باشد در روغن گاؤ پخته به آب لیمون و سرکه ترش کرده بدهند و اگر هوا متعفن گشته مورث یرقان گردد بی‌تب برگ حنای سبز هفت ماشه تخم کاسنی نه ماشه شب خیسانیده صبح مالیده صاف کرده فانیذ با نمک طعام یک ماشه انداخته لیمون کاغذی یک عدد افشرده بنوشند و اگر حنای سبز به دست نیاید عوض آن خشک دو چند بگیرند و اگر شیرهٔ تخم خرفه نه ماشه در آب برآورده نمک طعام یک ماشه داخل کرده بنوشانند و غذا پوست جو رقیق دهند مفید می‌شود

علاج یرقان بحرانی

اعانت طبیعت بر دفع صفرا به جلوس در آب گرم و شرب سکنجبین تنها یا با شیرهٔ کاسنی نمایند و گویند که بهتر است که کار او بر طبیعت گذارند و به معالجه هرگز اشتغال ننمایند لیکن از برای مدد طبیعت بر دفع ماده مریض را به حمام معتدل برند و یا در این آبزن بنشانند بگیرند گل نیلوفر و گل کاسنی و گل همیشه بهار و گل گرهل و گل خطمی هر یک نه توله برگ حنا برگ بید ساده برگ کاسنی برگ تمرهندی هر یک پاؤ آثار در آب بجوشانند و در دیگ کلان که آب او تا به گلو باشد بنشانند و در حالت نشستن در آبزن مدرات بارده مانند شیرهٔ کاسنی و شیرهٔ تخم خیارین و شیرهٔ مغز تخم کدوی شیرین هر یک نه ماشه و سکنجبین ساده چهار توله بنوشانند و این لخلخه ببویانند صندل سفید گشنیز خشک تخم کاهو حضض مکی هر یک سه ماشه آب گشنیز سبز آب عنب‌الثعلب آب بید ساده روغن گل روغن یاسمین گل ارمنی هر یک چهار ماشه سرکه مقطر یک نیم توله کافور دو ماشه به دستور مقرر لخلخه سازند و اندکی هوای مسکن را گرم تر سازند و روغن‌های مفتحه که در قول مسیحی خواهند آمد بمالند و اگر بحران بد واقع شود و بیهوشی و هذیان و تب و کرب و گرانی بدن زیاده گردد و طمع در صحت مریض قطع باید کرد لیکن بهر تسکین اقارب بیمار هر چه در علاج سوء مزاج حاد مزاج حار مادی جگر گفته شد به عمل

آرند و جهت تبرید مزاج جگر و زهرهٔ قرص کافور با شیرجات بزور بارده شربت نیلوفر بدهند و به ملین مبارک ماده را به دفعات کم سازند شیخ‌الرئیس می‌فرماید که در یرقان بحرانی چون مرض نقصان پذیرد و باید که در آن فصد علاج نفس یرقان نمایند به غسولات و مدرات منقیه و گاهی حاجت به اسهال نیفتد و گاهی تنها حمام کفایت کند و اگر در بول و براز ایشان قلت رنگینی ببینند بدان که ماده در آن غلیظ است تنقیهٔ آن به معالجهٔ غسولات و معرقات کنند و به قول مسیحی یرقان کاهن و بر سبیل بحران در اکثر احوال به استعمال ادویه محتاج نشود و در علاجش عسل به آب گرم شیرین و تمریخ به چیزی از روغن‌های محلله مثل روغن بابونه و یاسمین و روغن شبت و روغن سوسن کفایت باشد و صاحب کامل گوید که اگر یرقان از دفع طبیعت برای خلط صفراوی به سوی ظاهر بدن بر جهت بحران باشد صحت او سریع سهل بود به استعمال حمام و ریختن آب نیم گرم بر بدن و تمریخ به روغن بابونه و شبت و ریاضت معتدل قبل استحمام و تغذیه به سکباج ماهی هاربا و به قول محمود شرب سکنجبین ساده ده درم به آب کاسنی بیست درم و غذا مزورهٔ زرشک و مغز بادام نافع است و ایلاقی و جرجانی گویند که گاهی یرقان بر سبیل بحران بود و آن دو نوع است یکی آن که ماده نضج یابد و طبیعت آن را به سوی ظاهر در روز بحران دفع کند دوم آنکه طبیعت ضعیف شود و ماده بر آن غالب آید و به سوی ظاهر در غیر وقت بحران مندفع گردد و یرقان بحرانی را علاج نباید کرد لیکن طبیعت را یاری بر دفع ماده تمام‌تر دهند و این‌چنان باشد که مریض را در موضع حار نهند تا مسام او گشاده گردد و سکنجبین به زوری که در آن تخم کاسنی و بیخ او و تخم کشوث پخته باشند بنوشانند و اگر بحران ردی باشد علاج آن به علاج سوءمزاج حار جگر و علاج تب و علاج یرقان که از تناول اغذیه و اشربهٔ حاره افتد باید کرد و طبری گوید که گاهی کثرت صفرا و انبثاث آن در بدن بر طریق بحران و دفع طبیعت باشد و این بر طریق تنقیه بود و اکثر این نوع با تب باشد و گاهی به غیر تب در نادر بود پس اگر قبل‌السابع باشد به قول بقراط آن دلالت بر کثرت صفرا و ضعف طبیعت و غلظ ماده و عدم نضج آن کند و این علامت غیرمحمود است و اگر بعد سابع ظاهر شود بر نضج ماده دلالت کند و بحران محمود و شفای صاحب او سریع باشد پس اگر میان نهم و یازدهم ظاهر گردد نظر به حالی که مریض بر آن در هفتم بود باید کرد اگر در آن روز محمود

مریض قلیل‌القلق باشد و در آن چیزی از علامات محموده مثل رعاف و عرق و انحلال محمود باشد دلالت بر بحران سخت محمود کند و آن در چهاردهم از یرقان پاک گردد و کم شود یا خفیف گردد و اگر روز هفتم مذموم بود و یرقان در نهم و یازدهم پدید آید به سوی قاروره نظر کنند اگر نضیج باشد و در روز یازدهم یرقان شود بر سلامت و قرب زوال یرقان دلالت کنند و اگر بعد چهاردهم حادث شود و مع سلامت احوال مریض در ماتقدم و سکون مرض بر حال خود نه زیاده تر به سوی تغیر بر سلامت و قرب زوال یرقان دلالت کند و اگر بعد چهاردهم حادث شود مع سلاما احوال مریض در ماتقدم و سکون مرض بر حال خود نه زیاده‌تر به سوی تغیر و صعوبت این محمود به غیرشک بود و علاج مذموم به علاج تب از نوشیدن ماءالشعیر و سکنجبین کنند و هر گاه قوت و نضج در قاروره و سلامت در حرکات مریض دریابند ضرور تنقیه یک دفعه یا دو دفعه باید کرد و بقراط در این موضع ذکر کرده که چون طبیعت در یرقان بعد هفتم و چهاردهم نرم گردد و اسهال صفراوی باشد مریض در اندک مدت از یرقان پاک گردد و تعلیم هرگاه ازالهٔ سبب یرقان کرده باشند ادویهٔ منقی صفرت بدن و چشم به عمل آرند و از آن جمله استحمام است و آبزن به طبیخ خاکشی و نشوق به سرکهٔ کهنه به مرات متواتر در حمام و غرغره به سکنجبین و آبی که در آن افسنتین پخته باشند و اهتمام سرکهٔ ترش و اکتحال به گلاب تنها یا به آب انار ترش برابر و اگر کفایت نکند به عصاره اسقیوس نهری به شیر دختر یا به عصارهٔ شجرهٔ مریم یا عصارهٔ قثاءالحمار هر واحد مخلوط به شیر دختران و ایضاً به عصارهٔ چغندر و عصارهٔ لبلاب عریض‌الورق سعوط کنند و خوردن پسته به سرکه مجرب است و کذا کهربا و مروارید تبرشی ترنج و سعوط به شونیز و شیر زنان و شرب دوغ و طبیخ عذبه و گویند که سعوط به شونیز و شحم حنظل و نظر به سوی رنگ زرد مفید و به قول شیخ‌الرئیس معالجات یرقانی که در آن فصد نفس مرض و تحلیل او باشد و اگرچه در آن تفتیح سدد و سائر منافع است بعضی از آن مشروبات‌اند و بعضی غسولات و بعضی سعوطات که اکثر منافع آن در چشم و چهره است و بعضی از آن تدبیر عام است مثل استعمال حمام متواتر که مدار بر آن و بر امثال آن از استعمال آبزن به آب‌های مقویه است و چون بول آید در آبزن کنند که آن علاج نیکوست نفع او به تجربه ظاهر شده و چون از حمام خارج شوند پارچه بپوشند تا سردی به بدن نرسد و پارچه

پوشیده بخوابند و اما آنچه غیرحمام است و از قسم استعمال دوا بود او آن است که یرقان را از جلد خارج کند و ادویهٔ که این را خارج نماید یا به اسهال نماید و یا به ادرار قوی و یا به عرق و بهتر این آن است که بر ریاضت و تعب و عطش بود و خصوصاً چون معرق شراب باشد و هم‌چنین عقب حمام و هر که اراده معالجهٔ یرقان خود به تحلیل نماید برودت و شمال آن را ضرر کند مگر آنکه اراده بدان مقاومت دوای حار و جمع او باشد چنانچه فلفل بخورانند و بعد از آن در آب سرد نشانند و گفته‌اند که صاحبان یرقان از نظر کردن در اشیای زرد نفع یابند که این تحریک طبیعت به سوی دفع همه ماده صفراوی طرف جلد نماید و تکلیف یرقان خفت یابد و من از مثل این معالجات انکار کثیر نمی‌کنم و از ادویهٔ مشروبهٔ معروفه این است که در هنگامی که مریض در آبزن باشد دو اوقیه آب ترب با نیم درم بورق و یک اوقیه طلا بنوشانند که زردی از آن خارج شود و ایضاً بگیرند یک خرمه هلیون و یک کف نخود و در دیگ با پنج قسط آب بپزند و به شراب آمیخته بنوشند اگر تب نباشد و اگر تب باشد تنها بیاشامند بعده در آبزن آبی که در آن پرسیاوشان جوشانیده باشند بنشینند که زردی از آن بیرون شود و ایضاً روغن نطرون دو درم به شراب کهنه شب زیر آسمان دارند و بنوشند و از تحمیم که مذکور شد به عمل آرند و یا اسقیل مشوی با شش جزو نمک سوخته دو فلنجار بر نهار بدهند و یا کبریت محرق دو درم بر بیضه نیم‌برشت پاشیده بنوشند و یا پوست انار چهار درم زرنیخ یک درم به قدری که در نر انگشت آید بگیرند و با سه اوقیه شیر خر بخورند و یا به قدر یک درم یا زیادهٔ از آن حلبه به آب و عسل بخورند و در آبزن آب سرد بنشینند و یا بگیرند پرسیاوشان سوده چهار درم و به آبی که در انیسون جوشانیده باشند بخورند یا عصارهٔ حماض به قدری شراب بخورند و ای خرءالکلب که استخوان خورانیده باشند سفید او نه سیاه چهار درم بگیرند و به عسل بخورند و یا برگ چقندر خشک شش درم به ماءالعسل بدهند و یا پشک بز به مطبوخ و یا پودینه خشک چهار درم به شراب ممزوج تا سه روز به عمل آرند و یا نخود سیاه یک رطل پرسیاوشان یک کف بجوشانند تا ثلث آب برود و دو اوقیه از آن بنوشند و یا عصارهٔ ترب دو اوقیه شراب یک اوقیه و یا نخود سیاه رطل حب بلسان کندر بادیان هر واحد کف در شش قسط آب بپزند تا ثلث برود دو اوقیه از آن بنوشند و اگر تب نباشد به شراب بیاشامند و یا دارچینی به مقداری که در سه انگشت درآید با شراب و عسل

بالمناصفه به قدر یک نیم اوقیه یا به آب و شراب خورند و یا حب‌المحلب مقشر از هر دو پوست او دو درم بخورند و یا فوه‌الصبغ یک درم در بیضهٔ نیم‌برشت و یا بگیرند برادهٔ شاخ گوزن هیجده قیراط و یا شراب فروساطیقون بخورند و یا بگیرند مغز چلغوزه و نانخواه و مویزج و اندکی از آن بخورند و یا فلفل و سرگین سفید سگ خورندهٔ استخوان یک ملعقه به شراب و یا حنظل از شراب و آب پر کرده بنوشند و یا قدری زهرهٔ خرس در شراب بیاشامند و یا بگیرند شاخ گوزن یک درم و ثلث و کبریت دو دانگ و با شراب بخورند و یا بگیرند و خصوصاً برای سدی ربوند هوفاریقون پرسیاوشان کندش فوه‌الصباغین مساوی و به قدر یک درم بخورند و ادویهٔ مفرده که در این باب داخل می‌شوند و مفتح نیز هستند افسنتین انیسون اسارون وج فوه‌الصباغین جنطیانا عود بلسان غاریقون کندش جوزالسرو قسط زراوند طویل و مدحرج است و آنچه ذکر کرده و آن خفیف است نوشیدن دماغ قیح به شراب صرف است و یا بگیرند زردهٔ دو بیضه و در نیم سکرجه شراب تر کرده بنوشند و از آنچه تعریف بسیار می‌کنند این است که خراطین خشک بخورانند که منقی فی‌الحال است و هم‌چنین زهرهٔ خرس و ایضاً آنچه به تجربه رسیده این است که بیخ حماض بنوشند و در آفتاب بایستند و بعد از آن ساعتی مشی کنند تا آنکه گرم و تشنه شوند بعده طبیخ پرسیاوشان و خصوصاً اگر با آن فوه‌الصبغ و نعناع جوشانیده باشند بنوشند که آن فی‌الفور عرق بسیار زرد آرد و ایضاً اگر این دوا عقب حمام بیاشامند و از مدرات خاصهٔ آن اینست بگیرند جوزالسرو دو درم و بنوشند با یک درم سلیخه به طلای کهنه بعده صاحب او غذای قابض بخورد که آن همه مادهٔ یرقان به بول دفع کند و گاهی به گوشت خارپشت نفع یابند به سبب قوت ادرار و تنقیه و موافقت او به جگر و این غذا است و چون آب کشوث یک سکوره با تخم کرفس و شکر طبرزد بنوشند نافع بود و از مسهلات خاصه بدان این است که حنظل را کاویده آنچه اندر آن باشد دور کنند و طلا در آن پر کرده بر انگشت جوش دهند و صاف کرده بنوشند و آنچه تجربه کرده‌ایم این است که بگیرند صبر نیم درم سقمونیا یک دانگ نمک نفطی ربع درم فوه‌الصباغین و غاریقون هر واحد نیم درم حب ساخته به ماءالبزور بخورند و ادویه‌ای که سابق ذکر کردیم و حقنه‌ها که در قرابادین مذکور است بهر این باب و از سعوطات عصاره است که بدان سعوط کنند مثل عصارهٔ قثاءالحمار و عصارهٔ برگ حرف و عصارهٔ فراسیون با عصارهٔ عرطنیثا یا عرطینثا

کوفته در شیر زن یک شب تر کرده صبح افشرده نیم گرم بچکانند یا عصارهٔ بیخ رطبه با زنبق جوش خفیف داده قدری شکر آمیخته سعوط کنند یا عصارهٔ ترب با برگ کوفته و از عصاراتی که سخت گرم نیستند عصارهٔ سلق است و از عصارات سرد عصارهٔ حی‌العالم یا عصارهٔ اسپغول نهری است و چون صرف سرکه استنشاق کند و ساعتی بدارد و مریض در حوض حمام باشد این بهتر علاج است و هم‌چنین اگر در آن شونیز یک شبانه روز تر کنند پس صاف نموده سعوط و شم از آن نمایند تنها و ممزوج و از غیر عصارات این است که بگیرند مویزج ربع درم و سائیده به آب گشنیز و روغن بادام مساوی ده درم حل کرده بدان سعوط کنند در حالی که اندر آبزن یا حوض حمام باشند و گاهی بدان قدری سعتر فارسی خشک و اندکی سرکه خمری آمیزند و اما غسل نفس چشم مدام به گلاب و به آب گشنیز و به آب ملج نمایند و از غسولات برای اصحاب یرقان آب‌هائی است که در آن پرسیاوشان و شیح و مرزنجوش و جعده و بابونه و اقحوان خاصةً و خارخسک و شبت که اصل در آن است جوشانیده باشند و گاهی در یرقان از سبب حار ترشی ترنج داخل می‌کنند که آن شدیدالجلاست به تقطیع خود برای هر رنگ و گاهی از این اشیا ضمادات می‌سازند و گاهی روغن‌ها که بدان تمریخ نمایند به مثل روغن اقحوان و روغن بابونه و روغن شبت و ایضاً روغن عقید انگور و روغن سوسن و غذای اصحاب یرقان آنچه خفیف و لطیف باشد و در آن تفتیح بود و شوربای ماهی ایشان را نافع است خصوصاً به چیزی که مدر و ملطف باشد صاحب شفاءالاسقام می‌نویسد که اگر با یرقان حرارت شدید باشد آب عنب‌الثعلب و آب کاسنی یا آب انار به شکر شیرین کرده بدهند و تا چهارم روز علاج برفق نمایند و شربت پوست بیخ دهند و یا به آب کاسنی تنها یا به آب کرفس به سکنجبین ساده یا بزوری یا آب انارین به سکنجبین یا سکنجبین تنها یا به شربت دینار یا آب ریباس یا آب بید که در آن شیرهٔ تخم خیارین و تخم کاسنی و بادیان هر واحد سه درم برآورده باشند بدهند و اگر طبع قبض باشد به شربت آلو و شربت بنفشه و شیرهٔ تخم کاسنی و فتائل مسهله و حقنه‌های لینه نرم کنند و اگر علامات غلبهٔ صفرا ظاهر شود اسهال به طبیخ هلیله زردآلو و تمرهندی و خیارشنبر نمایند و اگر قاروره بر غلظ ماده دلالت کند نضج آن به مثل طبیخ بیخ کاسنی و تخم کاسنی و خطمی و گاؤزبان و اصل‌السوس و زرشک که در آن یک قبضه کاسنی غیرمغسول داخل کنند باید

کرد و چون قاروره به اعتدال آید اسهال به ریوند در آب کاسنی نمایند اگر حرارت بود و اگر بلغم ممزوج باشد خیارشنبر و غاریقون و هلیلهٔ کابلی و سقمونیا به حسب مقتضای نوع ماده و سن و فصل در آن مخلوط سازند و این مسهل برای صفراوی جید است در آب شاهتره یک صد و هفتاد درم آلو بخارای کلان ده عدد تمرهندی بیست درم تخم بادرنگ و خیار و زرشک هر واحد سه درم غاریقون یک درم بجوشانند تا نصف او بماند صاف نموده پانزده درم مغز خیارشنبر و یک درم روغن بادام و نیم درم ریوند داخل کرده بنوشند و این مسهل از املای استاد من است ریوند یک مثقال حشیش غافث نیم درم باریک سائیده در شربت کاسنی اوقیه آمیخته بخورند و ایضاً استادی رحمهٔالله برای یرقان امر به این دوا می‌کرد تخم کاسنی بادیان تخم خیار هر واحد درم غافث نیم درم تخم کشوث ربع درم در عرق گاؤزبان سه اوقیه شیره برآورده سکبینج ساده اوقیه داخل کرده بنوشند و از مقئیات ترب در سکنجبین تر کرده به آب گرم بدهند و یا عصارهٔ ترب در سکنجبین تر کرده به آب گرم بدهند و یا عصارهٔ ترب به سکنجبین و نمک به آب گرم و استاد من گوید که چون با یرقان سرفه شریک گردد و احتیاط بسیار کنند بهر آنکه یرقان محتاج به مفتحات است و سرفه را مفتحات مضر است پس طبیب رعایت جانبین نماید و باید که صاحب یرقان لباس زرد مزعفر از قمیص و غیره بپوشد و بدان نظر کند و تعلیق با هر که نماید و تعلیق خرزهٔ یرقان که در آشیانهٔ خطاف یافته می‌شود نفع عظیم دارد و اکتحال به آب ترنج مزیل یرقان چشم است و دوام جلوس در آبزن نافع است بنابر جذب ماده به سوی خارج بدن و اما اغذیه در ابتدا مزورات مثل حصرمیات مبرده و خلیات و زیرباجات مبرزه به سرکه و مزورهٔ اناردانه با کاسنی به سرکه و شکر با کاسنی مطنجن به رورغن بادام محمض به سرکه یا غیرمحمض یا کاهو به سرکه یا مویز به سرکه یا ماءالشعیر به شکر یا سویق به شکر و مزورات معمول از زرشک و ترشی ترنج و حماض بری و کاسنی و کاهو مسلوق و کاسنی بری و کشوث رطب دهند و بعد ظهور نضج و تنقیه شوربای بچهٔ مرغ مطبوخ به رائب و سرکه یا به اناردانه و مویز و بادام و سرکه یا به سرکه و کاسنی و شوربای ماهی خرد سفید رضراضی مطبوخ به سرکه و خوردن آن ماهی و انکباب بر بخار آن هنگام پختن و کذلک ابتلاع آن زنده و قریص ماهی و جدی یا مصوص به گوشت ماکیان و دراج و رائب و ماست ترش و انار و شفتالو و کدو و خیار و

عنب‌الثعلب و سکباج ماهی و بطون گوساله و ادمان به لحم بقر عظیم‌النفع برای یرقان است و یرقان سدی را

زیرباجات به چوزهٔ مرغ و پیاز و نخود و لبلاب و بادام و گشنیز و نخوداب به سرمق و چقندر و ترب و کرنب نافع

است و باید که معالجه به قی نمایند سویدی از مغنس و فولس نقل کرده که شرب یک درم کهربا با نبات و کذا

عصارهٔ عنب‌الثعلب و اکل بقلهٔ آن خام یا پخته و کذا بیخ حماض در سرکه پخته یا به شراب و کثرت اکل آن و تخم

آن به شراب یک ساله کذا تخم بقلهٔ یمانی و کذا افسنتین و کذا عصارهٔ لبلاب و کذا عصارهٔ غافث و سکنجبین

بزوری به آب کشوث و کذا کبریت به آب حل کرده یا در بیضهٔ نیم‌شربت و کذا عصارهٔ کماذریوس یا طبیخ وکذا

عصارهٔ طرخشقوق یا طبیخ او و کذا مامیران چینی و کذا خیارشنبر تنها و به آب عنب‌الثعلب و کذا طبیخ نخود سرخ

و کذا اسقولوقندریون با سکنجبین و کذا بخور مریم با سکنجبین و کذا طبیخ شجرهٔ مریم به تمامه سه روز متواتر و

کذا پشک بز کوهی به شراب یک ساله و اکل پسته کوفته به سرکه سرشته و شرب شاخ گوزن سوخته و فلنجار و

کذالک به سکنجبین و کذا عصارل کرنب به شراب یک سالهٔ خوشبو یا تنها چهل و پنج روز متواتر و سعوط به

عصارهٔ فراسیون و شرب عصارهٔ ترب ده روز متواتر یا تخم آن و کذا فاوانیا تنها با یک مثقال از آن به چهار اوقیه آب

برگ ترب و کذا عصارهٔ پودینه نهری و کذا صبر به آب کاسنی و کذا عصارهٔ برگ و اطراف نرم نعنع و کذا هلیلهٔ

کابلی و کذا حب کاکنج و کذا عصارهٔ نبات او تا هفت روز متواتر و کذا پر زانوی اسب و کذا سرگین بچهٔ اسب در اول

تولد آن به قدر باقلا و کذا سم بز سوخته به عسل سرشته و کذا پشک گوسفند پنج درم سوده در شراب یک ساله

حل کرده صاف نموده و کذا مرماحوز و کذا لادن و کذا جوز جندم و کذا خرنوب نبطی و کذا انار ترش و کذا ریوند و

تخم کشوث هر واحد یک درم و کذا شکر به آب طبیخ کشوث و کذا جگر حجل و کذا شحم فجل به سرکه و کذا

حنای قریش به عسل سرشته و کذا طبیخ زردچوب و کذا آشیانهٔ خطاف در آب تر کرده و کذا شیر بز و خوردن

اسفاناخ به طور غذا و کذا جرم ریباس و امتصاص آب او و شرب فلنجه و کذا هلیلهٔ زرد و کذا مرسیا اعریا و کذا

خررهٔالبقر و اکل کرنب مطبوخ به ماکیان و کذا جرجیر سه برگ و تعلیق کمات و تمریخ طلا و عصارهٔ صعتر سبز و

شراب در حمام هر واحد نافع یرقان اصفر است و گفته که فرو بردن سه عدد ماهی خرو زنده بر نهار برای دفع یرقان

تجربه کرده‌ام و اکتحال گلاب و سرکهٔ تند به میل زجاج یا میل آبنوس در ازالهٔ زردی چشم حادث از یرقان مجـرب من است اکتحال به آب گشنیز سبز و سعوط طبیخ شحم حنظل نیز مزیل زردی چـشم اسـت بعـضی از متـأخرین می‌نویسند که پستهٔ مخلل و مویز مخلل و ادامت بر کاکنج یک مثقال و بعد قی تخم سـرمق نوشـیدن آب هنـدبا و عنب‌الثعلب هر واحد مجرب است اگر سبوس نخود چهار دام شب در آب تر کرده صـباح زلال آن گرفتـه بـه قـدری نبات شیرین کرده بنوشند نفع می‌کند و چون گوشت موش صحرائی خشک کرده باریک بکوبند و بخورند نافع بود و اگر برگ حنا تا دو دام نرم کوفته در آب شب تر کنند و صبح آب صاف آن بنوشـند تـا یـک هفتـه مجـرب اسـت و خوردن ماهی و دیدن آن بالخاصیت فایده می‌کند و اگر آب برگ ترب کوفته به قدر یک پیاله برآورده و دو دام شکر تری آمیخته نهار بخورند غذا سه چهار دام تمرهندی در آب مالیده صاف نموده چهار دام شـکر آمیختـه بـا خـشکه تناول نمایند و بر این منوال چند روز عمل کنند به جهت یرقان از مجربات حکیم جعفر است و نوشیدن شیرهٔ تخـم کاسنی و تخم خربزه با سکنجبین عسلی نافع بود و کذا یک دستهٔ برگ کاسنی با دو درم نمک هـر صـباح تـا یـک هفته خوردن و اگر هلیلهٔ زرد پانزده درم تمرهندی سی درم آلو بخارا سی عدد عناب سپستان گـشنیز خـشک گـل بنفشه گل سرخ تخم کاسنی تخم کشوث هر واحد یک کف جوشانیده بـا سـکنجبین بنوشـند اسـهال بـسیار آرد و یرقان را در یک روز زائل کند و شکنبهٔ گاؤ به سرکه پخته خوردن مفید است و اکتحال آب تمرهنـدی و بـرگ آن و یا زرشک با گلاب به قول ابن هبل و سعوط آب چقندر به روغن زیتون و یا پوست فندق هندی و یا شونیز بـه شـیر زنان و ایضاً اکتحال پوست ترنج سوده به میل نقره و کذا دارفلفل هلیلهٔ زرد هر دو در سرکه سائیده و کذا زردچـوب و تخم جوزالقی هر واحد مزیل زردی چشم است طبری گوید که چون مرض زائل گردد و قـاروره و بـراز بـه سـوی طبیعت خود در حال صحت عود کند و زردی چشم باقی ماند ادویهٔ مزیل آن به کـار برنـد مثـل انکبـاب بـر سـرکهٔ مطبوخ و اکتحال به سرکه و اصل‌السوس کوفته بیخته و شاخ گوزن و صدف هر دو سوخته و ابدی امر به اکتحال آب دریای شور به سرکه می‌کند و حفظ مزاج تحلیل نمایند تا متغیر نشود در پیدا نگردد و این کحل مزیل صفرت عین بعد زوال مرض است ماهی هاربا رضراضی صغر بر تابهٔ مس سوخته و کهربا و هلیلهٔ زرد و دارفلفل مساوی سائیده به

حریر بیخته اکتحال نمایند و بعض حرانیان این را به سرکه تسقیه می‌نمایند تا از آن تشرب صالح کند پس خشک کرده در چشم می‌کشند و ازالهٔ بقیهٔ یرقان می‌کنند و در کتاب خواص مذکور است که خرء سفید از سرگین سگ و زعفران مساوی سوده مزیل یرقان است و گویند که طلق و زبدالبحر ازالهٔ یرقان از چشم بعد زوال مرض می‌کند حکیم شریف‌خان در حاشیهٔ شرح اسباب می‌نویسد که تقطیر شیاف ابیض در شیر دختر یا سفیدی بیضه حل کرده نافع است و هم‌چنین تضمید چشم به اسپغول در آب کاسنی یا سفیدی رقیق بیضه و روغن گل بر هم زده و خواب بر آن و به این کحل اکتحال نمایند و نسخهٔ آن همان است که در یرقان چشم مسطور شد و اگر از این تدابیر فائده نشود تنقیهٔ راس به مثل حب قوقایا یا حب ایارج نمایند بعده اکتحال به کحل معمول از هلیلهٔ زرد و دارفلفل در سرکهٔ کهنه نمایند که ازالهٔ بقایای او در یک روز کند و تجربه شده و علی ابن زین گفته که عصارهٔ ترب و فرصاد از همهٔ ادویه غنی می‌کند اطبای هند می‌گویند که اگر صندل زرد یعنی ملاگیر به گلاب یا آب سائیده و دارهلد به آب سائیده هر یک پنج ماشه عسل هفت ماشه آمیخته بخورند و غذا دال خشکه سازند و تا یک هفته استعمال نمایند برای کنول باد یعنی یرقان اصفر عجیب‌الاثرست و یرقان اسود را نیز مجرب نوشته‌اند و ایضاً گل حنا شش ماشه شب در کاسهٔ آن بخیسانند و صبح صاف نموده شربت لیمون دو توله یا شربت انار میخوش آمیخته بنوشند که در یک هفته ازالهٔ آن می‌کنند و مجرب است و یا آملهٔ سوخته یک توله پوست درخت نیب سوخته یک توله در پیالهٔ شب خیسانیده صباح صاف کرده بنوشند و اگر بیخ گدهاسه مسلم بر آورده سی و سه قطعه کرده در ریسمان معصفر به فاصلهٔ نیم نیم گره بندند و در گلوی مریض آویزند بالخاصیهٔ نافع است و ایضاً مونگ سبز سه پاؤ در آب شب تر کرده صبح آب صاف آن بخورند غذا دال خشکه و یا پهلی ببول و سنگاهولی و آمله هر واحد دو دام نیم کوفته در یک آثار آب بجوشانند هر گاه چهارم حصه بماند قدری شکر در آن انداخته صاف نموده بنوشند و اگر گل ببول و نبات مساوی سائیده نگاه دارند و صبح یک توله خورده باشند نافع بود و یا مالکنگنی هفت ماشه سائیده به شهد خورند غذا دال خشکه و یا بنوله دو دام شب در آب تر کرده صبح سائیده آب صاف آن گرفته یک ماشه نمک لاهوری داخل کرده بنوشند و از ترشی و بادی بپرهیزند و اگر ریه گازران دو دام در یکپاؤ آب بخیسانند و صبح آب

صاف کرده بنوشند در هفته صحت شود و با دو سه برگ کسوندی با دو سه فلفل گرد سائیده بنوشند و ایضاً این دوا

برای یرقان اصفر و اسود نافع است انترچهال درخت پیپل ریزه ریزه کرده سه توله و نمک گازران که آن را ریه

گویند سه توله هر دو را در یک نیم پاؤ آب شب بخسیانند و صباح آب صاف کرده بنوشند و نهایت تا یک هفته

استعمال نمایند و اچار ترب در سرکه مقطر ساخته خوردن مفید یرقان و صلابت طحال است و ایضاً گویند که از

مجربات است آهک پان تا سه ماشه و طفل را یک ماشه در پارۀ پهلی پخته کیله نهاده بخورانند و بالای آن باقی

پهلی کیله بخورند و نوشیدن مطبوخ گلو نیز مفید یرقان است و گویند که نقوع پوست پیپل و برگ سپستان نیز

مجرب دافع یرقان است و اگر بندال شب در آب تر کرده صبح آب صاف آن گرفته دو سه قطره در بینی چکانند

زردی چشم ببرد و پشک گوسفند با بعضی ادویه خوردن دافع یرقان است و اگر تونبری تلخ در آب سائیده از قدری

آب آن سعوط نماید نافع بود و اگر هفت دانه شونیز به شیر عورت سائیده سعوط نمایند زردی چشم را که بعد دفع

یرقان باقی ماند زائل کند و آب لیمون در چشم چکانیدن نیز مفید است و چون گیاه گومه را از بیخ برکنده کوفته

آب آن در چشم کشند سود دهد و اگر کیری انبه در آب یخ و یا شور پرورده و یا غیرپرورده بر تابۀ آهنی سوده در

چشم کشند در یک دو مرتبه دفع زردی چشم نماید و اگر کیری به هم نرسد امچور خشک به کار برند و همچنین

گشنیز سبز و خشک در گلاب و اگر کدوی تلخ را دو پاره نموده شب در شبنم بدارند و بامداد چند قطرۀ شبنم که

در آن جمع شده باشد در بینی بچکانند عجیب‌الاثر است و در بیاض والد مرحوم مرقوم است که گل پلاس خشک

دو درم در ظرف گلی نو به شب تر نمایند و صبح مالیده صاف نموده شکر سفید دو درم آمیخته بنوشند جهت رفع

زردی چشم مفیدست و اگر بین پهل یک عدد کوفته شب در آب تر نمایند و صبح جوش داده آب صاف او گرفته

بنوشند قی و اسهال خواهد آمد و از یرقان نجات یابد و چون کدوی تلخ خشک را بشکافند و در سر آن پرده‌ای که

مانند پردۀ عنکبوت می‌باشد برآورده نرم سوده اندکی از آن سعوط نمایند یرقان اصفر را که چشم‌ها و رخساره همه

زرد شده باشد به اخراج رطوبات زردرنگ از بینی رفع کند و مجرب نوشته و اگر پهل کهسراین یعنی باربندال کوفته

بیخته در پارچه بسته ببویند نافع بود و نچون مغز تخم کدوی تلخ مساوی آن گرفته تاس آن بگیرند یا به آب

آمیخته دو سه قطره در بینی چکانند برای رفع زردی چشم مجرب است و خوردن پوست بیخ بسکپهره با برنج سانهی آس کرده تا یک هفته نافع است و اگر مغز تخم تورئی تلخ یک عدد یا بندال سوده دو قطره از آن در بینی اندازند بعد از دو سه گهری زردآب بسیار از بینی و دهان جاری شود و عقب آن درد سر و شقیقه به هم رسد و در آخر روز تب پیدا شود و تا سه پهر این عوارض هائله خواهد ماند و هرگز نترسند که در آخر شب همه آفات زائل خواهد شد و در یک روز شفا حاصل گردد و اگرچه مرض کهنه بود و از مجربات حکیم نورالدین است و آنچه صاحب بقائی جهت یرقان مجرب نوشته این است که بیارند کدوی تلخ و سر آن بریده به آب پُر نمایند و تمام روز در آفتاب و شب در شبنم بدارند و علی‌الصباح دو قطره در چشم کشند و بعد از دو گهری پوست هلیله و نبات سائیده کف دست بخورند و غذا در آن روز جغرات با خشکه خورند

یرقان اسود

و آن تغییر رنگ بدن به سیاهی باشد و این را یرقان سندی نیز گویند و مخفی نیست که پیش از این مسطور شده که یرقان سیاه بیشتر از طحال و گاهی از کبد می‌باشد پس به قول شیخ یرقان اسود طحال را در وجوه تکون او بر یرقان اصفر از جهت تکون آن به سبب سدد مجربین و از جهت تکون آن به سبب ضعف بعض قوی و قوت بعض آن قیاس نمایند و یرقان اسود کبدی گاهی به سبب شدت حرارت جگر باشد به نحوی که خون محترق شده سودا شود و سودا در بدن کثرت پذیرد پس اگر طحال و مجاری اعانت او کند امر تمام گردد و گاهی به سبب شدت برودت جگر بود چنانکه خون عکر و سیاه گردد و گاهی این برودت با یبوست باشد و گاهی با رطوبت بود و گاهی به سبب اورام بارد و صلب باشد و اما یرقان اسود که به سبب جمیع بدن بود یا از شدت حرارت بدن باشد که خون را محترق و سودا گرداند و یا از شدت برودت بود که خون را منجمد و سیاه کند هر یرقان اصفر و اسود که سبب او همه بدن باشد آن به سبب عروق منتشر در بدن بود و فساد استحالۀ خون به سوی او بر قیاس فساد استحالۀ خون به سوی مادۀ استسقای لحمی باشد و اگرچه در آنجا فساد ظاهر در کبد نبود بلکه در عروق تنها باشد و ممکن است که تقسیم یرقان اسود به این طریق نمایند که گاهی به سبب کثرت ماده گاهی به سبب احتباس آن بود بر قیاسی که

در اصفر گفته شد و گاهی اتفاق افتد که یرقان اسود نیز بحران امراض طحال و مانند آن بود چون طبیعت به سوی نقص ماده به سبب مانعی غیر ناحیهٔ جلد راه نیابد بالجمله اسباب جزئیه یرقان اسود بر هفت نوع تقسیم کرده‌اند یکی سدهٔ مجرائی که مابین جگر و سپرز است پس سودا از جگر به سوی طحال نرود و با خون مختلط شده در بدن سرایت کند دوم سدهٔ مجرایی که مابین سپرز و فم معده است پس سودا از طحال بر فم معده نریزد و در سپرز بسیار جمع شده بار به جانب جگر رجوع کند و با خون در بدن ساری گردد و رنگ بدن سیاه سازد و سوم ضعف جاذبهٔ طحال با ماسکهٔ آن یا هر دو و عجز طحال از جذب سودا پس سودا در جگر بماند و با خون آمیخته در همه بدن جاری گردد و رنگ بدن سیاه گرداند و سبب ضعف قوت یا سوءمزاج باشد یا تولد ورم در طحال و ورم نیز از سوءمزاج و از سده خالی نباشد چهارم ورم حار یا صلب طحال و بدان سبب ضعف او از جذب سودا و تنقیهٔ خون از آن پنجم دفع طبیعت به طریق بحران امراض طحال ششم وقوع حرارت قوی در جگر حتی که خون را در جگر بسوزاند و سودا گرد آید و چون آن به اعضا رود یرقان سیاه آرد هفتم حدوث سوءمزاج بارد مفرط در جگر و بدان سبب ابقاء خون دردناک در آن و سیاه گردیدن آن و حدوث یرقان از آن طریق تشخیص این اسباب باید که اولاً دریافت این امر نمایند که یرقان اسود طحال است یا کبدی بعده اقسام هر دو مشخص نمایند چنانچه نظر کنند به سوی رنگ مریض که سیاهی آن شدید خالص است یا نه اگر رنگ سخت سیاه بدون زردی باشد و براز و بول هر دو سیاه بود و گاهی در براز دردی سیاه بیرون آید و گاهی بول سالم بود و پوست شکم کشیده با درد و ثقل باشد و در اکثر احوال طبع قبض بود و گاهی نرم گردد و هضم ردی بود با خبث نفس و غم و وسواس بلاسبب باشد و گاهی عرق سیاه خارج شود یرقان اسود طحالی باشد پس اگر علامات ورم حار طحال یافته شود سببش همان باشد و اگر از مس طحال طلابت در موضع آن معلوم شود از ورم صلب طحال باشد و اگر آثار ورم و صلابت مدرک نگردد حال وجود ثقل و نمدد در جانب راست یا چپ و حدوث یرقان به تدریج دریافت کند اگر ثقل شدید و دشواری خواب بر جانب چپ و ظهور یرقان به تدریج بیان کند و بدن نحیف و نبض بطی بود از سدهٔ مجاری باشد پس حال سقوط اشتها به تدریج یا دفعةً و ثقل در جانب چپ بیان کند سده در مجرای مابین طحال و فم معده باشد و اگر ثقل و

غیره نبود و با کدورت سفیدی چشم باشد پس اگر با سقوط اشتها بود از ضعف جاذبهٔ طحال باشد و اگر سودا به قی و اسهال برآید از ضعف ماسکهٔ طحال باشد والا حال تقدم امراض طحال و ظهور خفت و راحت بعد وقوع یرقان دریافت کنند اگر باشد سببش بحران امراض طحال بود و اگر رنگ سیاه شدید خالص نباشد و آفت در بول بود و در براز زردی بیشتر نماید و اول آفات در جگر ظاهر شده باشد و سائر امراض سودای مراقی ظاهر شود یرقان اسود کبدی بود پس اگر سیاهی خفیف مائل به زردی بود یرقان از حرارت و یبوست باشد و اگر سیاهی و زردی با سرخی مثل شقرت اندک بود از حرارت و رطوبت باشد و اگر مائل به سبزی بود از برودت و یبوست باشد و اگر مائل به اندک زردی فستقی بود از برودت و رطوبت باشد و اسکندر گفته که یرقان اسود منذر به استسقای زقی شدیدالحرارهٔ است و در اکثر دفعهً عارض نشود به خلاف اصفر علاج در طحالی سدی بعده فصد اسلیم از دست چپ آب کاسنی سبز مروق و آب عنب‌الثعلب سبز مروق با سکنجبین بزوری و شربت دینار دهند و تنقیهٔ سودا کنند و ماءالجبن با سفوف سودا استعمال نمایند و آنچه در سدهٔ جگر گذشت و هرچه در سدهٔ طحال بیاید به عمل آرند و اقراص و معاجبن قوی‌التفتیح دهند و قرص زرشک کبیر و قرص کبر نیز مفید است و ایضاً مفتحات چون بادیان و کاسنی و بیخ آنها و عنب‌الثعلب و گل سرخ و بادرنجبویه و مویز منقی و اسطوخودوس و ریوند چینی و افتیمون و مغز فلوس و گلقند بدهند و هلیلجات برای اخراج سودا نیز داخل کرده می‌شود و اگر قاروره سیاه و کف‌های زرد و با تب باشد قرص زرشک صغیر چهار ماشه افزایند به شربت انار شیرین توله سرشته تناول نمایند بعد آن آب کاسنی سبز مروق ده دام شیرهٔ تخمه خیارین شش ماشه شربت بزوری بارد سه توله بنوشند و باز شیرهٔ زرشک شش ماشه افزایند چون در تب و دیگر عوارض آن تخفیف شود منضج داده این مسهل دهند گل نیلوفر پنج ماشه آلو بخارا ده دانه تخم کاسنی و خیارین کوفته هر یک شش ماشه عنب‌الثعلب پوست بیخ کبر سنبل‌الطیب هر یک چهار ماشه سنای مکی نه ماشه جوشانیده مغز فلوس پنج توله گلقند دو توله ترنجبین چهار توله روغن بادام شش ماشه افزوده بنوشند و تبرید شیرهٔ تخم کاسنی شش ماشه شیرهٔ بادیان چهار ماشه شربت بزوری دو توله قرص زرشک صغیر کوفته چار ماشه به آب کاسنی ده توله و شیرهٔ خیارین شش ماشه شیرهٔ اصل‌السوس شیرهٔ عنب‌الثعلب هر واحد

چهار ماشه و گلقند دو توله و اسپغول شش ماشه پاشیده بدهند و شرب کشوث و کذا کمافیطوس هفت روز متواتر و شرب حضض هندی و تخم حماض و جعدهٔ جبلی هر واحد نافع یرقان اسود است غـذا نخـودآب و شـوربای گوشـت بزغاله و مرغ دهند و اگر به سبب ضعف طحال باشد شیرهٔ تخم کشوث شیرهٔ انیسون هر یک سه ماشه همراه گلقنـد و شربت بزوری خورند و قرص گل و قرص کبر و ریوند و مانند آن که مقوی طحال‌انـد همـراه همـین دوا اسـتعمال کنند و گل سرخ و فوفل و افسنتین و مصطکی سائیده با سرکه و آب عنب‌الثعلب سبز بر طحال ضماد سـازند و هـر چه در ضعف طحال بیاید به کار برند و اگر به سبب ورم طحال باشد علاجش در اورام طحال بیاید و اگـر بـه طریـق بحران باشد امداد طبیعت نمایند به شرب سکنجبین و استحمام به آب شیرین و مالیدن روغـن‌هـای ملطـف چـون روغن بابونه و شبت و سوسن بر بدن و جز آن که در علاج یرقان صفرا بحرانی گذشـت و در کبـدی احتراقـی فـصد باسلیق یا اسلیم کنند و تصفیهٔ حرارت جگر و اصلاح آن به اشربه و اغذیه و اطلیهٔ مبرده که در علاج امراض جگـر از سوءمزاج حار و در یرقان اصفر غلیانی گذشت باید کرد و تبرید قرص زرشک صـغیر سـوده بـه شـربت انـار سرشـته همراه آب کاسنی سبز مروق ده توله سکنجبین ساده دو توله گلقند یک نیم توله و گاهی به اضـافهٔ شـیرهٔ خیـارین گاهی شیرهٔ زرشک نیز معمول است و تنقیهٔ مواد محترقه به مـسهل سـودا و یـا بـه مطبـوخ افتیمـون و شـاهتره و بماءالجبن نمایند و گل بنفشه و نیلوفر سپستان آلو بخارا تمرهندی و غیره نیز در این نوع مستعمل است و اگـر بـه سبب سوءمزاج بارد جگر باشد و این نادرالوقوع است علاج آن به علاج امراض کبد از سوءمزاج بارد کـه مـذکور شـد باید کرد اقوال مهره مسیحی گفت که از ادویهٔ مسهله در یرقان اسود هلیلهٔ سیاه و بسفایج و خربق سیاه و لاجورد و حجر ارمنی استعمال کنند و در یرقان اسود طحال فصد باسلیق و اسلیم از جانب چپ کنند پـس اگـر خـون سـیاه برآید استخراج آن نمایند والا فی‌الفور بند کنند بعد از آن به طبیخ افتیمون و بسفایج و هلیلهٔ سیاه اسـهال آورنـد و بگیرند افتیمون سوده پنج درم و با دو سه اوقیه سکنجبین ممزوج به آب گرم بخورنـد و اگـر چهـار درم افتیمـون و یک مثقال غاریقون خورند افضل بود و عصارهٔ بادیان و عصارهٔ برگ طرفا دو ملعقه بـا سـکنجبین بنوشـند بـا طبـیخ پرسیاوشان و فوةالصبغ و نعنع مساوی بنوشند و در آفتاب نشینند تا تشنه شوند و سخت گرم گردند بعده آب سرد

بنوشند که آن عرق آرد و رنگ به حالت طبیعی رجوع کند و اگر در طبیخ پرسیاوشان نشانند خیلی نفع کند شیخ می‌فرماید که در طحالی نظر کنند اگر در آنجا امتلای دموی بسیار باشد فصد باسلیق ایسر و بعده اسیلم گشایند پس از آن به طحال و اصلاح سدد آن و اورام آن و ضعف آن مشغول شوند و اگر سبب آن کثرت سودا باشد به سبب چیزی که از مواد و اغذیه تولید آن نماید چنانچه مذکور شد ایضاً استفراغ آن به چیزی که مخرج او باشد واجب است و از این قبیل است طبیخ اسقولوقندریون به خربق مذکور در قرابادین و به مرات بدانستفراغ نمایند و مطبوخ افتیمون به این صفت بگیرند هلیلهٔ سیاه و کابلی هر واحد ده درم شاهتره اسقولوقندریون بسفایج فقاح کبر هر یک پنجدرم بیخ کرفس و بادیان هر واحد جفنه خربق سیاه دو درم و در سه رطل آب بجوشانند تا ربع بماند و بر آن افتیمون پنج درم انداخته جوش خفیف دهند پس صاف نموده با دو ثلث درم ایارج فیقرا بدهند و هم‌چنین حبوب معمول از هلیلهٔ سیاه و افتیمون و نمک هندی و غاریقون و پوست بیخ کبر است و بعد استفراغ ماده شیر شتر بنوشانند و اگر یافته نشود ماءالجبن متخذه به سکنجبین بزوری و اذخر و جعده وادویهٔ طحالیه از اسقولوقندریون و از بیخ کبر و مانند آن بدهند و آبهائی که در آن برگ طرفا و بیخ آن جوشانیده باشند و آب برگ کبر و آب برگ ترب و سکنجبین و کذلک آب عنب‌الثعلب و آب کرفس اگر حرارت باشد و سکنجبین مطبوخ در آن اسقولوقندریون و برگ کبر و ثمر طرفا و جعده و اگر در طحال ورم حار باشد باید که در مسخنات افراط نکنند و اگر در آن سدد باشد مفتحات قویهٔ مذکور در باب سدد کبد نیز در این نافع است و در باب سدد طحال ادویهٔ مخصوص آن عنقریب ذکر خواهم کرد و اگر به سبب ضعف حادث در طحال باشد باید که بر آن محاجم بلاشرط نهند و ریاضت استعمال کنند و ضمادات مقوی طحال مثل آنکه از افسنتین و قردمانا و فقاح اذخر و حاشا و قنطوریون و بیخ کبر هر واحد یک جزو و گل سرخ دو جزو و مقل یک نیم جزو اشق هفت جزو ساخته باشند ضماد نمایند و هر گاه بشویند به سرکهٔ کهنه که در آن شبت و بورق و نمک و سداب و پودینه جوشانیده باشند بشویند و اگر سبب یرقان اسود حرارت کبد باشد علاج جگر به مطفیات نمایند و اگر برودت باشد علاج به تریاق کبیر خاصهٔ و به ادویهٔ معلومه برای آن باید کرد و اگر سبب آن جمیع بدن باشد اول آنچه به کبد واجب است به عمل آرند بهر آنکه عروق بعده بدن از

آن منفعل گردد و اما علاج نفس یرقان اسود به چیزی که علاج نفس یرقان اصفر می‌کنند و بقوی‌تر از آن باید کرد صاحب کامل گوید که اگر یرقان از جهت طحال باشد بایدکه فصد اسلیم از دست چپ کنند و اسهال به مطبوخ افتیمون نمایند و ماءالجبن به این سفوف دهند هلیلهٔ سیاه دو درم هلیلهٔ زرد سه درم افتیمون غاریقون هر واحد درم نمک نفطی صبر هر واحد دانگ همه را باریک سائیده سه درم با هشت اوقیه تا یک رطل ماءالجبن بخورند و ایضاً آب پودینه نهری ربع رطل و سکنجبین دو اوقیه بر نهار سه روز بدهند و ایضاً آب برگ اثل مروق با سکنجبین بنوشانند و این دو را نافع یرقان سوداوی است بگیرند کندش و کبریت زرد و فوۀالصباغین و اسقولوقندریون هر واحد یک جزو همه را باریک سائیده و یک درم با بیضهٔ نیم‌برشت آمیخته بخورند و ایضاً مویز منقی ده درم گل سرخ پنجدرم کبابه کوفته سه درم یک شبانه روز در آب گرم خیسانیده یک رطل از آن بر نهار بنوشند و پنج روز یا یک هفته به عمل آرند که نافع است و این دوا از زنی گرفته‌ام که در یرقان می‌داد عدس مقشر باریک سائیده دو درم با قدری آب بادیان و اندکی بول کودک نابالغ ناشتا بنوشند که نافع به منفعت بین یافته‌ام و اگر در طحال صلابت باشد علاج طحال به ادویه و اضمده که در علاج اوجاع طحال خواهد آمد باید کرد و در باب غذا و غیره بدان تدبیر پردازند جرجانی و ایلاقی می‌نویسند که یرقان سیاه که از سپرز بود اول رگ باسلیق یا اسلیم از دست چپ زنند پس این دوای مسهل دهند هلیلهٔ زرد پانزده درم هلیلهٔ کابلی هشت درم بیخ کرفس بیخ بادیان هر یک شش درم بگر کبر یا کبر اسقولوقندریون هر یک هفت درم خربق سیاه دو درم سفایج چهار درم مویز منقی بیست درم آلو بخارا بیست عدد تمرهندی ده درم افتیمون پنج درم همه را جوشانیده صاف نموده هفتاد درم با یک درم ایارج فیقرا و نیم درم غاریقون و یک درم تربد بدهند و ابن مسهل چند کثرت باید داد بعد از آن ماءالجبن که به سکنجبین افتیمونی ساخته باشند به کار برند و اگر حاجت آید در هر چند روز این سفوف هلیله خورند هلیلهٔ زرد سه درم هلیلهٔ کابلی دو درم افتیمون یک درم ایارج فیقرا نیم درم نمک هندی یک دانگ و این یک شربت است به قدر حاجت و قوت در اوزان ادویه کم و زیاده کنند و این سکنجبین در این علت سودمند است بیخ کرفس بیخ بادیان بیخ اذخر هر یک ده درم انیسون افتیمون جعده و دانهٔ کبر و کزمازج و اسقولوقندریون و تخم کرفس و بادیان هر

یک پنج درم همه را در سرکه جوشانیده صاف نموده از آن سرکه سکنجبین سازند و هر بامداد یک اوقیه به آب بادیان و آب برگ گز و آب برگ کبر و آب برگ ترب آمیخته بدهند و شیر اشتر با هلیلهٔ سیاه و افتیمون و غاریقون و نمک هندی به قدر قوت مریض سودمند بود و اگر مزاج گرم باشد یا تب بود آب عنب‌الثعلب یا آب کاسنی با سکنجبین بدهند و غذا مصوص به سرکه و کرفس و کاسنی و بوارد از گوشت بزغاله و کبر به سرکه پرورده سازند خمود گوید که در سدی فصد اسلیم از دست چپ کنند و هر صبح جلاب از اصل‌السوس مقشر کوفته و تخم کاسنی و پوست بیخ کاسنی هر واحد سه درم و از شکر سفید ده درم بدهند و غذا مزورهٔ زیرباج به سرکهٔ کهنه سازند و یا بگیرند سنای مکی پنج درم و تخم کاسنی سه درم پوست بیخ آن پنج درم و شکر سفید ده درم و در سه اوقیه آب بپزند تا یک اوقیه باقی ماند معجون نجاج پنج مثقال در آن حل کرده بنوشند و یا ماءالجبن سه اوقیه به این سفوف دهند هلیلهٔ سیاه هلیلهٔ زرد هر واحد سه درم افتیمون یک درم غاریقون نیم درم بسفایج نیم درم کوفته بیخته شربتی سه درم و یا آب پودینهٔ جبلی ده درم به شکر سفید ده درم بنوشند و یا آب برگ اثل سه اوقیه و شکر ده درم بدهند که آن را خاصیت عظیم در ازالهٔ یرقان اسود است و اگر از ضعف جاذبه یا ماسکهٔ طحال بود صرف عنایت به تقویت امر طحال به نوشیدن هر صباح سکنجبین بزوری به گلاب کنند و غذا مزورهٔ زیرباج لحوم ماکیان و تیهو یا حملان دهند و گل سرخ فوفل افسنتین مقل مصطکی هر واحد سه درم کوفته و مصطکی و مقل گداخته آمیخته بر طحال ضماد کنند خجندی و صاحب مغنی و غیره می‌نویسند که در یرقان اسود سدی فصد اسلیم و تنقیهٔ بدن و تفتیح سدد به سکنجبین بزوری و امثال آن و ماءالاصول و شربت آن کنند و اسهال به مطبوخ سنای مکی و هلیلهٔ کابلی هر یک سه درم تخم کاسنی دو درم پوست بیخ آن سه درم به معجون نجاح پنج درم نمایند و ماءالجبن با ترنجبین بنوشند و سفوف که نسخهٔ آن در قول محمود گذشت تابع است و اگر سبب آن شدت حرارت جگر باشد فصد اسلیم و باسلیق ایمن کنند پس استفراغ خلط سوداوی به مثل هلیلهٔ زرد و هلیلهٔ کابلی و سنای مکی و افسنتین رومی و گاؤزبان و بسفایج و افتیمون هر یک سه درم تخم کاسنی و تخم کشوث پوست بیخ کبر بنفشه پرسیاوشان هر یک دو درم شاهتره پنج درم جوشانیده صاف نموده مغز خیارشنبر بیست درم ترنجبین بیست درم

حل کرده و یک دانگ حجر ارمنی آمیخته صباح بنوشند و آب برگ کبر و آب بـرگ تـرب و آب عنـب‌الثعلـب نـافع

است و غذا کاسنی و سرکه و بعد تنقیه چوزهٔ مرغ مطبوخ به سرکه دهند و برای یرقان اسـود ماءالـشعیر بـه شـربت

اصول و تنقیه به مطبوخ افتیمون بدون هلیله کنند و یا افتیمون اسطوخودوس غاریقون ریوند حجر ارمنـی مغـسول

هر واحد نیم درم به روغن بادام چرب کرده به عسل خیارشنبر سرشته استعمال کنند و معجون مغنـی مفیـد اسـت

بعضی از متأخرین می‌نویسند که اگر تمرهندی به قدر پنج شش توله شب در آب خیسانیده صبح آب زلال آن بدون

مالیدن بنوشند تا سه روز و روز چهارم مقئی قوی دهند به این نوع که بندال سه ماشه شب در یک پاؤ آب تر کـرده

صبح صاف نموده بنوشند و قدری نخود بریان بالای آن بخایند اگر در عمل آن درنگ شود به قدری نمک و آب گرم

مدد کنند و بعد از آن تا چهار پنج روز سفوف سنا و بادیان و قند سفید هر یک سه ماشه بدهند در ازاله یرقان اسود

از مجربی مسموع است و به قول انطاکی تنقیهٔ طحال و تفتیح سدد آن و فـصد اسـلیم یـا باسـلیق کننـد و کـشوث

وخولان بخورند و مروارید و مرجان سوخته مجرب است و قرص ریوند و معجون مغنی را در این باب خاصیت عظیم

است و حکیم عابد گفته که آنچه در این علت به منزلهٔ سیف قاطع است این است که ریوند را در آتش پاچک دشتی

بسوزند و مثل او زردچوب اکبرآبادی بریان کرده بگیرند و هر دو سائیده سه درم به آب سرد بخورند که ایـن مـرض

سوداوی را در بدن نمی‌گذارد و اکنحال بسد سوده چند روز در ازالهٔ رنگ سیاه از چشم مجرب است طبری گوید که

نوع یرقان سدی به سبب انسداد او طریق مابین مراره و کبد و انسداد طریق مابین طحال و کبد بود و چون این هـر

دو سده حاصل شوند مرارهٔ صفرا را جذب نکند و در خون جگر بیامیزد و در عرق به طریـق غـذا نافـذ شـود و اعـضا

بدان اغتدا کننـد و به رنگ آن متشکل گردند و کذلک اگر طحال اخلاط سوداویهٔ عکره را جذب نکند در جگـر بـاقی

ماند و با خون مع صفرا مختلط گردد و در عروق نافذ شود و هر گاه صفرا و سودا مخلوط گردد و در عروق به سـوی

جمیع بدن نفوذ کند بدن زود سیاه گردد و زردی در سیاهی رنگ اهل سند است و از این جهت این نـوع را سـندی

نامند پس اگر سده منحل نشود جگر ممتلی نگردد و احتمال اجتماع سودا و صفرا در خود بر سبیل دوام نکنـد و در

این هنگام حمیات صعب بر ادوار مختلف پیدا شود و گاهی کبد ورم نکند و صلب گردد و هم‌چنین طحال به طریـق

عدم غذا و وصول صفرا بسیار و این نوع گاهی با صلابت کبد و طحال هر دو باشد و گاهی با ورم در جگر و سپرز و گاهی از سوءمزاج در عروق و کبد و ورم بود و شدیدالخطر او آن است که با تب باشد پس اگر با تب بود علاجش این است که اگر مریض متحمل باشد و قوت و زمان و وقت و مزاج و سن مساعدت کند فصد باسلیق و حل طبیعت به این دوا کنند بگیرند حشیش غافث اسقولوقندریون مساوی و هر دو را در آب بجوشانند بعده در مقدار شربت از آن پانزده درم فلوس خیارشنبر مالیده بنوشند و یک شربت یا دو استعمال کنند اگر قوت احتمال آن نماید و لزوم شرب ماءالشعیر به سکنجبین معمول از سرکهٔ عنصل و بزور کنند اگر احتمال آن وقت و مزاج و بلد کند والا به سکنجبین از سرکهٔ عنصل و بلا بزور ساده بدهند و ایضاً اگر با تب باشد این ماءالشعیر به سکنجبین معمول از سرکهٔ عنصل و بزور کنند اگر احتمال آن وقت و مزاج و بلد کند والا سکنجبین از سرکهٔ عنصل و بلابزور ساده بدهند و ایضاً اگر با تب باشد این قرص بماءالشعیر و سکنجبین بدهند اسقولوقندریون کوکب‌الارض افسنتین هر واحد دو درم سرخس و بیخ عرطنیثا و بادام تلخ و زوفای خشک و پرسیاوشان هر واحد یک درم و نیم عصارهٔ زرشک عصارهٔ غافث هر واحد ده درم صمغ عربی نشاسته کتیرا هر واحد دو درم مغز خیار مغز تخم بادرنگ مغز تخم خربزه هر واحد پنج درم زعفران نیم درم زعفران نیم درم تخم کرفس اسارون فطراسالیون تخم فنجنکشت هر واحد دو ثلث درم کافور س طسوج صندل سفید مقاصری و خشبهٔ خراسانی معروف به کدر هر واحد سه درم کوفته بیخته به آب کاسنی سرشته به وزن یک یک درم قرص سازند و یک قرص با پانزده درم سکنجبین و چهل درم ماءالشعیر بخورند و حل طبیعت به شریت هلیله که روفس ذکر کرده به این نسخه باید کرد بگیرند هلیلهٔ سیاه پنجاه درم هلیلهٔ زرد مثل او و کوفته در ظرف چینی کرده بر آن بیست درم زوفای صعتری و پانزده درم اصل‌السوس کوفته انداخته و آب داخل کرده پنج روز در آفتاب بدارند بعده آب صاف کرده پنج رطل صغیر از آن وزن کرده بجوشانند تا نصف بماند از آتش فرود آورده دو رطل شکر داخل کرده شب بگذارند پس بجوشانند تا به قوام غلیظ آید و هرگاه ارادهٔ تلیین نمایند در آب کاسنی مروق شصت درم این شربت هفت درم حل کرده بنوشانند که اخراج اخلاط سوداوی نماید و غذا در جمیع این ایام صرف مزورهٔ زیرباج دهند نه غیر آن و اگر خیار به سرکه خورند جائز است و بعض حرانیان ذکر کرده‌اند که

اصطباع به سرکهٔ مسخن نافع برای این نوع است و هرگاه اعراض تب قوی شود اسباب تب قوی گـردد معالجـهٔ تـب خاصةً نمایند و هر گاه یرقان قوی شود و تب ضعیف گردد بر معالجهٔ یرقان زیادت کنند و هر گاه هر دو مـساوی در مقدار بود در علاج هر دو مساوات نمایند و هر گاه قوت یابند و عرضی مانع فصد یافته نشود فصد باسلیق کنند و اگر زوال یرقان مشکل شود و تب زائل گردد علاج کنند به تخم سرمق سوده و تخم ترب و اندک کندش که مقدار او به وزن طسوج باشد که این علاج اکثر سده را می‌گشاید و یرقان را زائل می‌کند و هر گـاه طبیعـت محمـوم کـه بـدان یرقان سندی باشد منحل گردد و قدری خون در اجابت آید پـشک هـلاک گـردد و بـه عـلاج آن مـشغول نـشوند و تضمید طحال صاحب این نوع که با تب باشد به سرکه‌ای که در آن زوفا و فطراساليون و برگ جمـسفرم جوشـانیده باشند باید کرد و تضمید کبد چون در آنجا تب باشد به آب آس تر و آب سیب میخوش و پوست جو و قـسب مفیـد قباص عصی‌الراعی و اندکی سرکه و کعک مسحوق و قصب‌الزریره و روغن به نمایند و اگر یرقان به غیر تب باشد امـر او سهل‌تر و علاج او ممکن‌تر و صاحب او امیدوارتر است و علاجش در این هنگام فصد باسلیق ابطی و حـل طبیعـت به این حب بود نسخهٔ آن افتیمون افسنتین رومی هر واحد دو ثلث درم هلیلهٔ سیاه و کابلی هر واحد یک درم عصارهٔ غافث ریوند چینی هر واحد پنج دانگ کندش مطبوخ ماذریون مدبر به سرکه سه طسوج خربق سیاه مـدبر بـه شـیر تازه نیم دانگ محمودهٔ انطاکی مشوی دو دانگ و نیم صبر سقوطری دو درم زعفران دو دانگ همه را سائیده بـه آب بیخ عرطنیثا و ترمس تلخ مطبوخ آمیخته مثل فلفل حب سازند شربتی مثقال و ربع به آب بادیان دو یا سه شربت از این بخورند و اقراص غافث با ریوند و زرشک و قرص ورد مساوی سائیده مرتب سازند و از این اقراص بـه سـکنجبین معمول به سرکه عنصل و اصل و بزور بخورند که این بالغ‌النفع و کافی است و تضمید طحال به اشق منقوع در سرکه کنند و تکمید به لبدمغموس در سرکه‌ای که در آن اشق و انجیر و بیخ کبر و حاشا و حماما و جعده و فطراساليون و تخم کرفس بستانی جوشانیده باشند باید کرد و بر کبد این ضماد کنند ناردین دو درم سنبل مصطکی هـر یـک دو دانگ مغز بادام تلخ پوست داخل پسته میعهٔ خشک سائیده به آب کاسنی و کرفس به کار برند و این وقتی است که تب نباشد و نه تب شدید و بر آن از نبض استدلال کنند و اما از قاروره استدلال بر آن ممکن نیست و این نوع گاهی

مشکوک فیه بود پس طبیب نمی‌فهمد که آن از سدهٔ طحال است یا از سدهٔ میان کبد و مراره و میان کبد و طحـال و طبیب حاذق بر آن از سه وجه استدلال نماید یکی آن که به سوی قـاروره نظـر کنـد اگـر بـه صـورت میفخـتج و زعفران مخلوط باشد بداند که سده در دو موضع است و اگر سیاه بحت دیـده شـود و سـیاهی ظـاهرتر بـود و زردی ظاهر نباشد بدانکه سدهٔ طحال است دوم آنکه به سوی براز نگاه کند اگر زردی و سیاهی هـر دو در آن معلـوم شـود بداند که سده در هر دو موضع است و اگر سیاه بود و زردی در آن نباشد مگر به مقداری که در اهل صـحت هنگـام جودت هضم بود بدانکه سده در طحال است سوم آنکه بدن او را به پارچه بمالد پس اگر در پارچه آثار سیاه به نظـر آید سده در طحال بلاشک باشد و اگر سیاه مائل به زردی نماید بدانکه در سده در دو موضـع اسـت و تـب لازم بـه اضطرار بود پس اگر سده در کبد باشد از تب حاد صعب و هذیان و قلق شدید لابد است و اگر سده در طحال بـود و در کبد نباشد به اضطرار با وی تب نبود و انتفاخ جنبین و افکار مختلفه باشد و بر این اسـتدلال کـه سـابق گذشـت اعتماد نماید و اهل حران را در این نوع علاجی است مخصوص به یبس و آن تریاقی است که بـرای جمیـع امـراض کبد ترکیب داده‌اند و حسب مزاج انسان و بلد و سن گاهی به آب کرفس و گاهی به ماءالاصول می‌دادنـد و ابومـاهر آن تریاق را بماءالاصول در جمیع امراض کبد بسیار می‌خورانید مگر آنکه مرض بسیار حادث و تب لازم می‌بود ایـضاً این مرقه است که آن را غساله نامند لحم خارپشت و لحم راسو گرفته به اندک کرفس و شبت هر دو پخته شـوربای آن به مریض می‌نوشانیدند و مرض زائل می‌شد و مردی را این نوع یرقان به غیر تب حادث شد و تا پنج سـال بـاقی ماند و معالجه شکل گردید شخصی به خوردن کبریت سوده با مغز بادام تلخ او را اشارت کرد و این را بخورد و مرض او به کلی زائل شد و کبریت را در معالجهٔ این نوع و باسقوریدوس در کناش خود ذکر کرده و روفس گفتـه کـه نـوع سلیم این آن است که در آن خصیهٔ مریض ورم نکند و بزاق او متغیر نگردد و ردی‌تر این آن است که با وی انحـلال طبیعت و تب باشد و بقراط ذکر نموده که یرقان اسود سندی چون قبل از چهارم روز ظاهر شود و مریض در هـشتم بمیرد واگر قبل از هفتم پدید آید در یازدهم هلاک شود و در این خلاف کثیر است که در امراض کبد ذکر کرده‌ام

یرقان اصفر و اسود

شیخ می‌فرماید که گاهی هر دو یرقان با هم جمع شوند یا به سبب آنکه صرا منتشر و خونی را که بدان مختلط باشد احتراق عارض شود و سودا گردد و دو خلط مرکب شوند و یا به سبب آنکه در هر دو جانب اعنی جانب کبد و مراره و جانب کبد و مراره و جانب طحال آفت افتد و بعض شراح قانونی می‌نویسد که گاهی دو یرقان مجتمع می‌گردند به نحوی که اولاً یرقان اصفر عارض شود و بعده از این صفرا بعض محترق گردد و قدری خون با وی آمیزد و آن سودا گردد یرقان اسود از آن حادث شود و یا به این طور که در بدن صفرا و سودا کثرت پذیرد و هر واحد از آن هر دو به سوی ظاهر بدن مندفع گردد بعده هر واحد از این دو قسم یا سبب آن واحد بالشخص یا بالنوع بود یا چنین نباشد و اول چنان بود که هر گاه حرارت عارض شود اولاً صفرا تولد کند بعده هر گاه فعل او اشتداد کند به دوام ملاقات او با منفعل سودا به احتراق پیدا گردد و ثانی چنان باشد که چون حرارت ضعیف عارض شود صفرا پیدا شود و در این هنگام سده در مجرای مراره و سده در مجرای طحال عارض گردد و بدن را دو یرقان از نوع واحد از سبب که آن سده است عارض شود ثالث چنان بود که چون سخونت کبد را عارض شود صفرا تولد کند و مجرای طحال را سده عارض گردد و سودا کثرت پذیرد و چون حدوث دو یرقان در وقت واحد بود و حدوث اصفر اول باشد به سبب سرعت نفوذ صفرا به سوی ظاهر بدن نسبت به سودا و چون دو یرقان مجتمع شوند گاهی یکی از آن شدیدالظهور باشد و گاهی هر دو متساوی باشند و اکثر اصفر در زمان اندک عارض شود و اسود اندک‌اندک در زمان بسیار بهر آنکه اکثر از صفرا شئ کثیر دفعةً پیدا شود و درین هنگام ممکن است که دفعةً به سوی ظاهر بدن متحرک گردد علاج به قول شیخ هر گاه هر دو یرقان مجتمع شوند و امتلا باشد و احتیاج به فصد افتد از هر دو دست فصد کنند یکبارگی و یا میان هر دو فصد فاصله چند روز کنند و در تدبیر هر دو یرقان جمع کنند و مطبوخ که در آن افسنتین و افتیمون باشد بنوشانند و آب‌های برگ ترب و طرفا و بید هر واحد یک نیم اوقیه آب عنب‌الثعلب سه اوقیه آب برگ کبر دو اوقیه جمع کرده همه را بجوشانند و ده درم خیارشنبر مالیده و دو ثلث درم ایارج فیقرا و دو دانگ زعفران و سه قیراط سقمونیا در بهی بریان کرده انداخته بنوشند و بعده دو روز صبر کنند و بعد از آن ماءالجبن و سکنجبین بخورند و اما اغذیه در جمیع یرقان خفیفهٔ معلومه و ماهی رضراضی و شوربای بچهٔ

مرغ فربه و از بقول کاسنی و کرفس مدبر خاصةً و کبر مخلل دهند و گویند که میان هر فصد باسلیق یا اسلیمین فاصله سه روز دهند و به مطبوخی که بهر استفراغ صفرا و سودا مخصوص است اسهال آورند و آنجا که سودا زیاده باشد به تدبیر طحال بیشتر توجه کنند و آنجا که صفرا غالب بود معاونت جگر اکثر نمایند و اگر در نسخهٔ آب‌های مذکور وزن خیارشنبر بیست درم کنند و ترنجبین بیست درم و گلقند ده درم و روغن بادام دو ماشه افزایند و در ادویه سردار و غاریقون یک درم اضافه کرده و سکنجبین ریوندی پنج درم آمیخته بخورند و بالایش دوا بنوشند بهتر بود و نوشیدن شربت دینار جامع در تدبیرین است ابوسهل گوید که اگر یرقان مرکب از صفرا و سودا باشد و حدوث او از اقساد کبد و طحال هر دو بود فصد باسلیق از دست چپ گشایند خصوصاً اگر بدن متحمل فصد باشد بعده اسهال به این مطبوخ نمایند هلیلهٔ زرد بیست درم هلیلهٔ سیاه و کابلی هر یک ده درم بیخ کرفس و بادیان هر واحد هشت درم شاهتره هفت درم ثمر کبر اسقولوقندریون هر واحد پنج درم خربق سیاه سه درم بسفایج چهار درم مویز منقی بیست درم آلو بخارا سی عدد عناب بیست عدد تمرهندی بیست درم همه را در پنج رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند افتیمون پنج درم انداخته بمالند و یک رطل از آن صاف کرده با دو درم ایارج فیقرا و مثقال غاریقون بنوشند و اگر در اینجا حرارت مفرط باشد و آن عنب‌الثعلب و تخم کاسنی و کشوث و آب بادیان و آب اطراف غرب و آب برگ ترب و آب برگ کبر و سکنجبین بدهند و اگر حرارت نباشد شیر اشتر بعد تنقیه مطبوخ مذکور دهند و بگیرند این شیر با هلیلهٔ سیاه و افتمیون و نمک هندی و غاریقون و اگر اتفاق شیر نشود ماءالجبن به این ادویه بدهند ماءالجبن سکنجبین معمول از بیخ کبر و ثمر طرفا و بادیان مرتب سازند و غذا به چوزهٔ مرغ معمول به سرکه و کرفس و لحوم جدی مطبوخ به سرکه و کبر مخلل و سکنجبین معمول از عسل و سرکهٔ کبر کنند سید اسمعیل و یوسف گویند که اگر یرقان هم از سپرز بود و هم از جگر اول فصد باسلیق کنند بعده مسهل به این مطبوخ دهند هلیلهٔ زرد ده درم هلیلهٔ سیاه هفت درم افتیمون پنج درم مویز منقی پانزده درم بیخ کبر بیخ کرفس بیخ بادیان بیخ کاسنی هر یک پنج درم آلو بخارا بیست دانه تمرهندی پانزده درم افسنتین پنج درم همه را به دستور معمول بجوشانند و صاف کرده هفت درم تا ده درم فلوس خیارشنبر در آن حل کرده با یک درم ایارج فیقرا و نیم درم

غاریقون و دانگی سقمونیای مشوی بدهند و بعد از این ماءالجبن دهند و آب کاسنی دو اوقیه و آب عنب‌الثعلب سه اوقیه و آب برگ ترب و آب برگ گز هر واحد یک نیم اوقیه و آب برگ کبر اوقیه جوشانیده صاف نموده درم فلوس خیارشنبر حل کرده بدهند و این سکنجبین در اینجا سودمند است تخم کاسنی تخم کرفس شونیز انیسون بیخ بادیان بیخ کاسنی بیخ کرفس مساوی در سرکه جوشانیده و از آن سرکه سکنجبین سازند و این ضماد نافع بود کزمازج اطراف انگور خشک هر یک ده درم گل سرخ بیست درم صندل سفید هشت درم خطمی پانزده درم خطمی پانزده درم بنفشه ده درم آرد جو بیست درم زعفران پنج درم سنبل‌الطیب جعد و حماما کمافیطوس هر یک هفت درم مصطکی سه درم قنطوریون شش درم مقل ده درم کوفتنی را کوفته و مقل به سرکه حل کرده و اندک موم به روغن گداخته با مقل صلایه نمایند و بر برگ چقندر یا برگ انگور مالیده بگذارند مدنظر کنند که گرمی بیشتر است یا سودا اگر سودا بیشتر بود عنایت به طحال اکثر نمایند و اگر حرارت بیشتر باشد علاجات جگر حار بیشتر کنند

سوءمزاج طحال

بدانکه در طحال جمیع انواع سوءمزاج بسیط و مرکب مثل سائر اعضا حادث می‌شود و طریق تشخیص سوءمزاج هشتگانه او این است که اولاً از مریض حال کثرت تشنگی و سوزش در جانب چپ بپرسند اگر اقرار آن کند پس نظر کنند اگر قاروره و براز سرخ مائل به سیاهی باشد و نبض مختلف در سرعت و بطوء و رنگ چهره زرد و تیره و سوء خلق و گرمی ملمس و ساقین و سقوط اشتها و لاغری بدن بود سوءمزاج حار طحال باشد و اگر قاروره با وجود سرخی صاف به غیر رسوب و بی‌نضج بود و با آن قبض طبیعت و گرمی قدمین و ساقین باشد و نبض مرکب از سرعت و صغر و مختلف غیرمنظم بود سوءمزاج حار یابس طحال باشد و اگر اقرار تشنگی و التهاب نکند و ملمس بارد بود حال اشتها و هضم بپرسند اگر سقوط اشتها و قلت هضم بیان کند و با آن کثرت قراقر و آروغ و آب دهن بود سوءمزاج بارد باشد والا مس طحال کنند اگر لثیت آن و ثقل در آن باشد ترهل بدن و سیاهی آن و زبانمائل به سفیدی و سبزی بود و در قاروره سیاهی نباشد و غلظ نبض و فساد هضم بود سوءمزاج رطب یا حار رطب طحال باشد و اگر صلابت طحال مدرک شود و با آن نحافت بدن و سیاهی آن و صفای بول و قبض طبع و فزاع و غم بود

سوءمزاج یابس طحال باشد و اگر آثار سوءمزاج بارد و رطب هر دو یافته شود سوءمزاج بارد رطب طحال باشد و گویند که قلت عطش و بیاض قاروره مع غلظ مائل به سبزی و تیرگی و نمطی وغثیان و فرط اشتها از سوءهضم و بطوء در نبض مرکب بتراخی نیز نشان سوءمزاج مادی بود والا ساذج علاج کلی به قول شیخ علامات سوءمزاج طحال قریب از علاجات کبد است و محتاج به ادویهٔ قوی‌تر و نافذتر بود و حیله‌ای برای نفوذ آن به چیزی منفذ نمایند و به چیزی که حفظ قوت بر آن نماید تا آنکه فعل خود بکند خجندی گوید که آنچه مطلق سوءمزاج را نافع بود این است که برگ بید در سایه خشک کرده بسایند و هر صبح دو درم از آن به شکر طبرزد بدهند و اکل و شرب در قدح معمول از چوب طرفا مفید و کذا سبوس گندم در سرکه جوشانیده و نمد در آن تر کرده بر موضع طحال بستن شدیدالنفع است و کذا پوست بیخ کبر و افتیمون هر یک سه درم کوفته بیخته به عسل سرشته خوردن نافع

علاج سوءمزاج حار طحال

در ساذج تبدیل مزاج کنند به سکنجبین ساده چهار توله در عرق کاسنی و مکوه هر دو هفت توله و اگر حرارت در مزاج زیاده بود و شیرهٔ خرفه نه ماشه اضافه نموده بنوشند و غذا پالک و بنوماش مقشر به سرکه ترش کرده با برنج دهند و در مادی فصد باسلیق و اسلیم از جانب چپ کنند و آب کاسنی و عنب‌الثعلب مروق هر یک هفت توله با سکنجبین لیمونی چهار توله دهند و آب برگ بید با سکنجبن نیز مفید و بهر تلیین مطبوخ هلیله و مغز فلوس و مطبوخ افتیمون فواکهی و مانند آن به کار برند بعده اگر حرارت زیاده بود جهت تعدیل مزاج قرص طباشیر ملین با این قرص کافور اسقولوقندریونی همراه آب‌های مذکوره و شربت بزوری بارد و امثال آن و یا با سکنجبین مقطری و گلاب و عرق کاسنی استعمال نمایند بگیرند گل سرخ چهار درم طباشیر مغز تخم خربزه مغز تخم بادرنگ مغز تخم خیار تخم خرفه هر یک سه درم ریوند چینی اسقولوقندریون هر واحد یک نیم درم زعفران یک درم کافور نیم درم کوفته بیخته به آب بید یا کاسنی سرشته قرص سازند و به اضمدهٔ بارده مثل آرد جو و برگ طرفا و گشنیز سبز به سرکه آمیخته و مثل لبلاب به سرکه پخته و به آرد جو سرشته تضمید طحال کنند و سبوس به سرکه جوشانیده و یا انجیر به سرکه پخته طلا کردن نافع است و غذا قلیهٔ بچهٔ بز با اسفاناخ و چقندر پخته ریخته به آب لیمون کاغذی

و سرکه ترش کرده به نان دهند و در حرارت ساذج تبرید و تعدیل کفایت کند و به فصد و اسهال کمتر حاجت افتد و بقول جالینوس سفوف خرفهٔ محلول در آب کاسنی تر و سکنجبین مغنی از سائر ادویه است و به این نوع سوءمزاج عنایت بیشتر مصروف باید داشت که در اکثر با امراض جگر می‌باشد و مؤدی به استسقا می‌گردد و غذا سکباج که در آن کبر بسیار داخل کرده باشند و کبر مخلل نافع‌ترین اشیاست و امر به امتصاص انار چاشنی‌دار کنند و شیرهٔ تخم خرفه به شکر دهند و هنگام قبض طبع به آب آلوبخارا یا آب تمرهندی به جلاب تلیین نمایند و به مزورهٔ زیرباج یا بچهٔ مرغ مصوص غذا سازند مسیحی گوید که هر گاه در علل طحال با حرارت به سوی اسهال حاجت آید این مطبوخ بدهند هلیلهٔ کابلی و سیاه هر واحد پانزده درم شاهتره هفت درم باقی اجزای این همان مطبوخ هلیله است که در علاج ورم دموی طحال در قول جرجانی بیاید و یا آب لبلاب به غاریقون بدهند که عظیم‌النفع است با غاریقون مثقال به اوقیهٔ سکنجبین دهند و بعد مسهل لزوم آب عنب‌الثعلب یا آب طرفا یا آب کشوث به اندکی آب کرفس و سکنجبین کنند و این قرص بدهند طباشیر دو درم گل سرخ پنج درم زرشک دو درم اصل‌السوس چهار درم سنبل عصارهٔ غافث لک ریوند پوست بیخ کبر در سرکه تر کرده خشک نموده هر واحد یک نیم درم غاریقون یک درم به آب اطراف طرفا سرشته قرص سازند شربتی مثقالی به سکنجبین قرص ساخته محرور سکنجبین و مبرود به طبیخ انیسون بخورد و این سفوف بدهند تخم کاسنی کزمازج کدوی خشک هر واحد یک جزو تخم فنجکشت نیم جزو کوفته بیخته سه درم به سکنجبین بخورند ابن الیاس گوید که علاج سوءمزاج حار تنقیهٔ بدن از اخلاط سوداوی است و فصد باسلیق و اسلیم چپ اگر قوت و سن و وقت حاضر مساعدت کند و هر صبح جلاب از تمرهندی پانزده درم و شکر سفید ده درم و ترنجبین پانزده درم بنوشند بعد از آن تلیین طبیعت به مطبوخ فواکه که در آن هلیله زرد و سیاه هر واحد هفت درم تخم کشوث سه درم باشد باید کرد و غذا مزورهٔ ماش به شیرهٔ بادام خورند و هر صباح جلاب از عنب‌الثعلب پنج درم و تخم کاسنی سه درم و تخم کشوث سه درم و شکر سفید ده درم بنوشند و غذا مزورهٔ مذکور و یا از ماش و نخود و شیرهٔ بادام و بچهٔ مرغ سازند و نوشیدن ماءالجبن نافع است و یا قرص کافور اسقولوقندریونی که سابق مسطور شد در آن وزن گل سرخ پنج درم و زعفران نیم درم و کافور نیم دانگ

نموده و اسقولوقندریون حذف کرده به دستور ساخته یک مثقال به سکنجبین ساده هر صباح بخورند و ضماد بـرگ طرفای مذکور به کار برند و یا بگیرند تخم ترب و حرمل و شیطرج هندی هر واحد سه درم و کوفته در سرکه کهنـه قطعهٔ نمدآلوده تکمید طحال نمایند و یا هر صبح قرص زرشک یک مثقال و سکنجبین بزوری ده درم و آب کاسنی و آب عنب‌الثعلب هر واحد ده درم بدهنـد و ایـن سـفوف نـافع اسـت طباشـیر ریونـد بـیخ کبـر هـر واحـد دو درم سنبل‌الطیب مصطکی عصارهٔ غافث هر واحد درم زرشک چهار درم اصل‌السوس سه درم کوفته به حریر بیختـه یـک مثقال سکنجبین ساده ده درم بخورند و یا سکنجبین ده درم و آب کاسنی پانزده درم و آب بید بیست درم بنوشـند و اگر با آن تب و عطش شدید نباشد بزر شاهتره رطب و کاسـنی و کـشوث و اثـل و بیـد و جـو خورانیـده شـیر آن بگیرند و در دیگ سنگین کرده بجوشانند و سکنجبین ساده در عین جوش داخل کرده از آتش فرود آورده در کیسهٔ کرباس آویزد تا آب صاف برآید پس هر صبح این آب پنجاه درم با سـکنجبین سـاده ده درم بنوشـند و غـذا مـزورهٔ زرشک به مغز بادام و بچهٔ مرغ کوچک بخورند و این قرص نافع است ریوند چینی تخم خرفه هر واحـد دو درم گـل سرخ شش درم طباشیر هفت درم مغز تخم کدو مغز خربزه هر واحد پنج درم زعفـران ربـع درم کـافور یـک دانـگ باریک سائیده قرص سازند یک مثقال بخورند و اگر با آن تب و تشنگی سخت باشد شـیرهٔ خرفـه پنجـاه درم یـا آب هندوانه پنجاه درم به سکنجبین ساده ده درم بنوشند و غذا ماءالشعیر یا مزورهٔ ماش اگر از شعیر کراهت کند بدهند و نوشیدن آب برگ بید و آب طرفا هر واحد سه اوقیه بسکنجبین ساده بهترین دواست و یا کبر مخلل یک اوقیه هر روز بخورند و یا انجیر به سرکه پرورده بر نهار بخورند و بعده ریاضت معتدل استعمال کنند طبری گوید که نظـر بـه سحنهٔ مریض و قوت او کنند پس فصد باسلیق از جانب چپ نمایند و لزوم شرب این سکنجبین کنند بگیرند پوست بیخ کبر خشک ده درم پوست بیخ کاسنی مثل او در سرکه مقدار سه رطل صغیر بجوشانند تا مهرا شود پس افشرده صاف نموده شکر طبرزد داخل کرده به قوام آرند و حب قوت و مزاج به آب کاسنی بنوشند و از ریاضت منع کننـد و غذا مزورات معمول به سرکه و شکر بسازند و این ضماد پوست بیخ کبر کشوث و تخم کاسنی شحم انار برگ کاسنی صحرایی برگ کاسنی بستانی برگ عنب‌الثعلب همه را باریک ساییده به سرکه آمیخته بر طحال نمایند و اگر التهاب

شدید باشد با سکنجبین ماءالشعیر و آب خندروس دهند و از چیزی که در آن حلاوت باشد منـع کننـد و اگـر تـب حادث گردد یقین کنند که در خون او صفرا آمیخته پس بر ماءالشعیر و سکنجبین اقتصار نمایند و چون در قـاروره نضج ظاهر گردد و قوت مریض صالح بود حل طبیعت به این مطبوخ کنند تمرهندی منقی از لیف و تخم بیست درم ترنجبین پنج درم تخم کاسنی و کشوث هر واحد کف عنب‌الثعلب کف عناب آلوبخارا هر واحد بیـست عـدد پوسـت بیخ کبر کف همه را جوشانیده و صاف نموده و قدر شربت گرفته مغز فلوس خیارشـنبر ده درم در آن مالیـده صـاف کرده بنوشند و چون قارورهٔ او به صلاح ابتدا کند بر آب کاسنی و آب عنب‌الثعلب مـروق بالمناصـفه بـه سـکنجبین اقتصار کنند و اگر در اینجا تب نباشد و نه در جگر مریض علتی باشد در خوردن شوربای سـکباج بـه لحـم حمـل و چوزهٔ مرغ مصوص به سرکه در جوف آن کرفس و نعناع داخل کرده باشند باک نیست گیلانی می‌نویسد که آنچـه از آب‌ها می‌نوشانند آب طرفا و خلاف و غرب است بعد جوشانیدن به آتش ملایـم و سـکنجبین در آن اضـافه کننـد و گاهی آب کرفس در آن افزوده می‌شود و قرص که در قول مسیحی گذشت با یکی از آب‌های مذکوره دهند و آنچـه هنگام التهاب و تب نفع می‌کند این دوا است کـدوی کوچـک را خـشک کـرده کوفتـه دو درم از آن بـا سـکنجبین بخورانند یا تخم خرفه کوفته دو درم با سکنجبین بدهند یا این سفوف گل سرخ طباشیر مغز تخم کدو و مغـز تخـم خربزه تخم خرفه هر واحد چهار درم لک و ریوند یک درم زعفران نیم درم کافور یک دانگ شـربت یـک مثقـال بـه سکنجبین و آنچه بسیار نفع می‌کند آب کاسنی مروق است

علاج سوءمزاج بارد طحال

جهت تسخین این سکنجبین بزوری اصولی چار توله در عرق بادرنجبویه و شاهتره هر یک هفـت تولـه دهنـد تخـم کرفس بادیان انیسون تخم کشوث تخم فنجنکشت تخم سداب تخم شلجم بیخ کرفس بیخ بادیان بـیخ سوسـن هـر یک هفت درم نیم کوفته یک شبانه روز در سرکه صد درم و آب به قدر کفایـت خیـسانیده بجوشـانند چـون نـصف بماند صاف نموده با یک آثار قند سفید به قوام آرند و قرص معمول از پوست بیخ کبر و زراونـد و اسـقولوقندریون و اشق و تخم فنجنکشت و فلفل و قسط و سداب و اشنه و ایرسا و وج و سنبل کوفته بیخته به سرکه و آب برگ کبـر

و طرفا سرشته استعمال کنند و اضمدۀ متخذ از انجیر و قسط و برگ سداب و پوست بیخ کبر و ثمر طرفا و اسقولوقندریون و مغز بادام تلخ و برگ غرب به سرکه آمیخته بر سپرز گذارند و خوردن مثلث بر نهار و آب ترب و تریاق اربعه و گلقند همه مفید و مجرب است و بهترین غذا گوشت مرغ با مصالح گرم و به سرکه فتق داده است و اگر طبع قبض بود یا سوءمزاج مادی باشد بعد ماءالاصول مطبوخ مسهل مناسب دهند و یا پوست بیخ کاسنی پوست بیخ بادیان هر یک نه ماشه بیخ کبر بیخ کرفس هر یک پنج ماشه تخم کشوث تخم فنجنکشت اذخر هر یک چهارم ماشه تخم کاسنی بادیان هر یک نه ماشه مویز منقی دو توله جوشانیده گلقند چهار توله و سکنجبین بزوری اصولی دو توله داخل کرده هفت هشت روز داده تنقیه به حب اصطمخیقون کند و مطبوخ افتمیون ریوندی علویخان کنند و جهت تعدیل مزاج قرص کبر دهند و از انجیر خام و برگ سداب و بیخ کبر و عذبه و اسقولوقندریون و برگ گز سبز و مکوه و مغز بادام تلخ هر یک دو درم در سرکه و آب کبر و طرفا و مکوه سبز ضماد سازند و غذا شوربای مرغ به نان دهند و ابن بیطار نوشته که نوشیدن نبیذ تنها و عصیر برگ با عسل در این باب از مجربات است و هرمس گفته که تریاق اربعه با گلقند دهند و قرص‌الطحال که معروف به قرص ایرسا است در این باب مجرب سرهندی است و به قول سعید خوردن جلنجبین و نوشیدن سکنجبین معمول به سرکۀ عنصل و تناول قرص گل به سکنجبین عسلی و شرب شراب کهنه برناشتا و غذا انجیر به سرکه باگوشت بریان نافع است صاحب حاوی صغیر می‌نویسد که هر صبح جلاب از بادیان و زیرۀ سیاه و تخم فقد هر واحد سه درم با گلقند عسلی ده درم بنوشند و غذا مزورۀ نخود به مغز قرطم و اندک دارچینی سازند و یا هر صباح این قرص فنجنکشت بدهند تخم فقد تخم کاسنی مغز تخم کدو هر واحد ده درم به سکنجبین ساده بسرشند و درسکنجبین بزوری یک مثقال از آن حل کرده بدهند و یا به این ماءالاصول دهند پوست بیخ بادیان پوست بیخ کبر پوست بیخ کرفس اصل‌السوس مویز طائفی هر واحد ده درم تخم کاسنی بادیان تخم کشوث هر واحد سه درم تخم خیارین هر واحد پنج درم تخم فنجنکشت سه درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند صاف کرده هر صبح مقدار سی درم در آب گرم حل کرده بنوشند و برگ سداب و برگ اثل بیخ کبر اشنه مساوی در سرکۀ خمر جوشانیده و قطعه نمد در آن آغشته بر طحال

نهند و اگر طبیعت محتبس باشد و احتیاج تلیین افتد به این مطبوخ کنند سنای مکی پنج درم هلیلهٔ سیاه هفت درم بیخ اذخر حشیشه غافث هر واحد سه درم بنفشه خشک پنج درم تخم کاسنی سه درم آلو سیاه عناب سپستان هر واحد سی عدد در سه رطل آب جوشانند تا به یک رطل بماند مغز خیارشنبر ده درم ترنجبین ده درم در آن مالیده صاف نموده سحرگاه بنوشند اگر زمانهٔ تابستان باشد و صباح اگر زمانهٔ زمستان بود خجندی گوید که ماءالاصول و شربت آن بدهند و غذا نخوداب به لحوم دراج و چوزهٔ مرغ و غیره لحوم فاضله و دارچینی سازند و اگر احتیاج تلیین باشد اسهال بحقنه نمایند و یا مطبوخی که در قول صاحب حاوی گذشت لیکن وزن هلیله پنج درم و بنفشه سه درم و عناب بیست عدد و ترنجبین پانزده درم است و گلقند پانزده درم عوض آلو و سپستان مرقوم و آنچه نفع می‌کند سوءمزاج بارد طحال را تریاق اربعه نیم درم به ماءالاصول و روغن بادام شیرین است و کذا برگ سداب خشک و مغز بادام تلخ مساوی در اشق محلول در سرکه سرشته ضماد کردن و هم‌چنین ضماد انجیر مطبوخ معجون بخردل و پوست بیخ کبر هر دو سوده خیلی سودمند است

علاج سوءمزاج رطب طحال

چیزی که مجفف باشد مثل اقراص معمول از گل سرخ و بیخ کبر و ریوند و سنبل و لک مغسول و زرشک به آب طرفا سرشته با ماءالعسل دهند و اضمدهٔ معمول از پودینه و بورق و سداب و ثمر طرفا به سرکه تند استعمال نمایند و در مادی به مطبوخ تربد و حب ایارج تنقیه کنند و بهر تعدیل قرص زرشک ریوندی شربت بزوری حار دهند و انجیر هفت عدد با اجزای سابقه ضماد کنند و یا هر صباح سکنجبین بزوری ده درم به آب بیخ کبر بیست درم بدهند و غذا نخوداب به مغز قرطم یا قلیه یا کباب مرغ با مصالح گرم بخورند و یا تلیین طبیعت به حب افتیمون یا بحب ایارج قوقایا نمایند و به قول ابن تلمیذ سکنجبین بزوری به ماءالاصول یا شربت او بنوشند و تلیین طبیعت به حقنه‌ها کنند

علاج سوءمزاج یابس طحال

بهر ترطیب سکنجبین افتیمونی و شربت نیلوفر چهار توله در عرق شیر نه توله دهند و یا در عرق نیلوفر و گاؤزبان

هر یک هفت توله نوشانند و شربت بنفشه وخشخاش و نیلوفر بماءالقرع و ماءالخیار بنوشند و اطلیهٔ مرطبه مثل مغز تخم کدو و مغز تخم خربزه و تخم خرفه و خطمی به لعاب تخم مرو هر یک سه ماشه و شیر دختران و روغن بنفشه هر یک یک توله بر طحال نهند و نگذارند که خشک شود و به شیر بز تر کنند و غذا شوربای بچهٔ بز با خشکهٔ گیلانی و دیگر اغذیهٔ مرطبه تناول نمایند و آنجا که یبوست مادی بود فصد باسلیق یا اسلیم چپ مقدم دارند و بماءالجبن با سفوف و حب لاجورد و مطبوخ افتیمون فواکهی تنقیه نمایند بعده خمیرهٔ صندل ترش با عرق شیر و شربت انارین و تخم شربتی دهند و به قول ابن الیاس و خجندی آب عنب‌الثعلب به خمیرهٔ بنفشه دهند و یا جلاب از تخم کاسنی و بزر فقد هر یک سه درم و شکر سفید ده درم بدهند و غذا مزورهٔ ماش و کدوی رطب و اسفاناخ به مغز بادام یا کدو به لحوم چوزهٔ مرغ و جدی و بزغاله و ماهی رضراضی و همه اغذیهٔ مرطب مزاج خورانند و موضع طحال و کبد را به قیروطی معمولی به روغن بنفشه و یا روغن کدو ضماد کنند

علاج سوءمزاج حار رطب طحال

سکنجبین بزوری که در آن پوست بیخ کبر باشد بنوشند و به اضمده‌ای که در آن با وجود تبرید تنشیف بود مثل گل سرخ و ثمر طرفا و مغاث و صندل به آب طرفا و سرکه سرشته ضماد نمایند و آنچه در علاج سوءمزاج حار مفرد و رطب مفرد گذشت مرکب نموده استعمال کنند و طبری گوید که اگر سوءمزاج حار رطب باشد در معالجهٔ سوءمزاج حار سکنجبین اصولی که در آن دو جزو اسقولوقندریون و دو جزو زوفای خشک افزوده باشند زیاده کنند و در ضماد مرو اندک اشق اضافه نمایند و ماءالشعیر نباید داد که ترطیب به غایت می‌کند

علاج سوءمزاج حار یابس طحال

اشربهٔ مبردهٔ مرطبه مثل شربت نیلوفر و بنفشه و عناب و سکنجبین به شیرهٔ تخم خرفه و ماءالجبن بنوشند و تضمید طحال به اضمدهٔ مرطبهٔ مبرده نمایند و در آن آب برگ عنب‌الثعلب و عصی‌الراعی و برگ کدو و برگ بارتنگ و برگ بزرقطونا یا لعاب آن و برگ بید داخل کنند و سائر علاج سوءمزاج حار مفرد و یابس مفرد نمایند و اگر در اسفل و حرقت و حرارت یافته شود در حقنهٔ به ماءالشعیر و آب چغندر و آب سبوس گندم و روغن بنفشه و مانند

آن باک نیست و در ترطیب افزایند و غذا کاسنی مسلوق مطیب به سرکهٔ کبر و امثال آن سازند

علاج سوءمزاج بارد رطب و بارد یابس طحال

در بارد رطب تدبیر به تسخین و تخفیف نمایند بدانچه در علاج سوءمزاج بارد مفرد و رطب مفرد گذشت و در بارد یابس هر چه در علاج سوءمزاج بارد مفرد و یابس مفرد مذکور شد به کار برند و تدبیر صلابت طحال نمایند و طبری گوید که علاج این فصد است اگر قوت اطاعت کند بنابر زوال اکثر از رطوبت و برودت که در خون باشد بعده حل طبیعت اگر قوت اطاعت نماید به این دو پوست بیخ کبر کف هلیله سیاه پنج درم اسقولوقندریون افسنتین افتیمون جعده هر یک پنج درم هلیلهٔ کابلی هلیله اصل‌السوس مقشر بسفایج کوفته هر یک چهار درم کماذریوس مویزج ایرسا کوفته هر یک سه درم برگ بادرنجبویه کف مویز منقی بیست درم به دستور مطبوخ بپزند و به قدر صد درم از آن صاف نمایند و به وزن دو درم فلوس خیارشنبر در آن مالیده صاف کرده نیم گرم بنوشند اگر قوت متحمل باشد دو یا سه شربت متواتر از این بنوشند و تضمید طحال به این ضماد کنند پوست بیخ کبر اسقولوقندریون افسنتین هر واحد دو درم مر صبر سقوطری هر واحد درم نارمشک طالیسفر تخم کرفس هر واحد یک نیم درم باریک سائیده و بر گرسنگی و شکم سیری ضماد کنند و شرب سکنجبین اصولی بزوری لازم گیرند و غذا کبر به سرکه و شوربای سکباج که در آن کبر بسیار پخته باشند بخورند و امر به قی نمایند اگر ممکن باشد در هر ده روز و در هر روز جلنجبین و سکنجبین بدهند و بعد سه ساعت امر بر ریاضت و عقب آن به دخول حمام کنند و نظر به مقدار طعامی که قبل از حدوث مرض می‌خورد باید کرد پس تفریق آن در دو سه دفعه کنند و غرغره به مویزج و عاقرقرحا برای صاحب طحال بارد نیکو است چنانچه جالینوس ذکر کرده که رطوبت کثیر از وعای دماغ نازل می‌شود و غرغره محلل رطوبات از عالی بدن است پس امن می‌باید از نزول رطوبت به سوی طحال بدین طریق و بختیشوع گفته که ورم و جسادت که در طحال عارض می‌شود اکثر از رطوبت نازل از سر می‌باشد بهر آنکه رطوبتی که در طحال از کبد می‌آید با خون مختلط می‌باشد و حار رقیق می‌بود ورم و جسادت از آن پیدا نمی‌شود مگر آنکه بسیار کثرت پذیرد و میل به غلظت نماید و مجاری از اخراج آن تنگ شوند و آنچه از سر نازل می‌شود بارد و غلیظ خام می‌باشد

پس حسادت و سده حادث می‌کند و غرغره تلطیف و ازالهٔ آن می‌کند

اوارم طحال و صلابت آن

بدانکه به قول شیخ در طحال اورام حار و ثبات آنها معاً کمتر بود بلکه هر گاه اورام حار بـه طحـال حـادث شـود در اندک مدت صلب گردد بهر آنکه خونی که برای غذای سپرز به سوی آن می‌رسد آن غلیظ می‌باشد و در ورم متراکم می‌شود و از کثرت غلظ صلب می‌گردد و اکثر اورام طحال صلب بود و رهل در بعض احیان باشد و اکثر ورم حار کـه در آن عارض شود آن دموی بود صفراوی کمتر عارض گردد و چنانکه ورم بارد که انـدر آن افتـد صـلب باشـد و در اسفل طحال بود به سبب ثقل ماده و اشکال آن چهار است مستدیر و عریض و طویـل غلـیظ و طویـل دقیـق و ورم بلغمی به ندرت عارض شود و مطحول کسی را گویند که در طحال او صلابت بود خواه به سبب غلظ جوهر طحال و اگر چه به حد ورم نرسد و یا به سبب ورم صلب در آن و اول خفیف‌تر بود و بقراط گفته که اگـر مطحـول در بـاطن وجع در یابد آن سالم‌تر بود و این بهر آن است که هنوز حس در آن باقی باشد و چون آن را اسهال دموی بهم رسـد دلیل خیر بود یعنی در آن امید انحلال مادهٔ طحال آن باشد و اگر این اسـهال دوام کنـد زلـق‌الامعـا و استـسقا او را حادث شود و هلاک گردد و سبب در این استیلای برودت بر مزاج و فنای حرارت غریزی است و گویند کسی را کـه نوازل باشد آن را طحال عارض نشود و در این نظر است و باشد که کثرت نوازل او دلالت بر رطوبت مـزاج او کنـد و این قرینه است نه سبب و در کتاب قیر بقراط است کسی که در طحال او درد باشد و خـون سـرخ بـه اسـهال از آن سیلان کند و در بدن او قروح سفید بدون الم ظاهر شود در روز دوم بمیرد و اولاً اشـتهای او سـاقط گـردد و گـاهی بحران اورام طحال به رعاف بود خصوصاً از جانب چپ و یا به اورام پس گوش که نضج و انفتـاح او دشـوار باشـد بـه سبب غلیظ ماده و بهترین ابوال ایشان غلیظ دموی است و بولی که در آن ثقـل و رسـوب متفـرق باشـد دلالـت بـر صحت طحال کند و گفته‌اند که چون در بول مثل خون منجمد بود و صاحب تب مطحول باشد طحال او ذبول بایـد و در بعضی مردم انفاق افتد که عظم طحال تولد کند و تا زمان طویل باقی ماند و از احـوال ظـاهری همـه عمـر بـه سلامت باشد و اگرچه از عظم او آفات کثیر به حسب مادهٔ فاعله و به حسب قوت طحال نیز عارض می‌شـود بدانکـه

گاهی بعد ورم جگر بر سبیل بحران انتقالی ورم کند و این افضل از آن است که ورم طحال به سوی ورم کبد منتقل شود و علامات جمیع انواع اورام طحال شریک است در ثقل و در عظم و در وجع که از جانب چپ به سوی حجاب و ناچیز کردن و شانهٔ چپ برآید و اگر ورم قوی باشد نفس را مضاعف مثل نفس گریهٔ طفل گرداند و ایضاً انتفاخ طحال محسوس شود و بدن نحیف گردد و گاهی از اورام طحال و خصوصاً چون در ناحیهٔ اسفل آن باشد خون رقیق شود و گرمی پای‌ها و زانو و کف‌ها و سردی سر بینی و گوش عارض گردد و ایضاً کبر شکم و تغیر رنگ و وقت ساق و تغیر قاروره به تیرگی لازم این مرض است و انطاکی گوید که طحال صلب می‌شود و اگرچه از سبب رطب باشد بهر آنکه وعای سودا است و هر گاه ظهور او در حس به شدت باشد و بدن لاغر گردد پس مرض از سودا بود قطعاً و همه از آنچه عارض شود و اگرچه از بلغم باشد زردی و سفیدی در چشم و زبان و غیر آن بود و آنچه در قی و غیره برآید در آن از سودا ضرور باشد چنانچه در آن از سرخی در امراض کبد لابدست طریق تشخیص اقسام این اورام اگر زیر ضلع چپ ورم به لمس محسوس گردد و با آن درد و گرانی و تمدد به جای طحال و سوزش و تشنگی و تب گرم که در چهارم روز شدت کند و رنگ مایل به سرخی و نبض سریع و قاروره اقتم مایل به سیاهی بود و گاهی بر جلد محاذی طحال سرخی ظاهر شود ورم دموی باشد و اگر با وجود ورم و درد گرانی و تمدد اندک و سوزش مفرط و تشنگی قوی‌تر باشد و تب حاد به نوبت غب اشتداد نماید و زردی چشم و زبان و تمام بدن مخلوط به اندک سیاهی بود و گاهی بثور زیر جلد محاذی طحال ظاهر شود و یا یرقان اسود پدید آید ورم صفراوی باشد و اگر زیادتی حجم طحال و ورم نرم و قلت درد و تغیر رنگ چهره به سوی سفیدی و اندک سیاهی و سفیدی زبان و چشم و تهبج پلاک چشم و بطوء نبض و سفیدی قاروره و فساد هضم و براز مائل به کبودت بود ورم بلغمی باشد و اگر در طحال ورم صلب و ثقل محسوس شود و با آن تب لازم نبود بلکه به دور ربع یا بر غیرنظام باشد و انتفاخ شکم و اذیت شدید بعد از طعام و فساد هضم و لین طبع و تغیر رنگ به تیرگی و سبزی و باریکی گردن و سرعت نبض و ضربان هر دو شریان حلقوم و ضیق نفس و کثرت اشتها و گرمی کف‌ها و زانو و هزال بدن و هیجان غم و وسواس در بعضی اوقات و گاهی سیاهی زبان و قروح ساقین و تاکل اسنان و لثه عارض شود و اکثر قاروره مثل بول تندرستان بود و

گاهی بعد ریاضت سیاه گردد و ورم صلب باشد نکته طبری گوید که در جمیع این اورام طحال چون طبیب سوءتدبیری کند و مریض در پرهیز تساهل نماید مؤدی به ورم صلب گردد و گاهی به استسقا قبل از صلابت او کند و ورم صلب چون طول کند جگر را فاسد و ضعیف گرداند و به استسقای زقی انجامد و ورم ریحی را نفحهٔ طحال گویند و آن جدا مسطور گردد و شیخ می‌فرماید که فرق دو ورم و نفحهٔ طحال آن است که در نفحهٔ ثقل نبود و در ورم از مس و غمز درد شود و غمز نفخه را ساکن و الم آن زائل کند و قرقره و آروغ حادث نماید و در ورم صلب اختلاط ذهن قوی عارض نشود مگر هنگام کثرت مادهٔ غالیه و مشارکت حجاب و صلابت به غیر قرقره وقت غمز محسوس شود مگر آنکه با وی نفخه جمع گردد و گاهی بحران ورم صلب طحال به قروح ساقین گردد و اگر صاحب طحال در ریاضات سخت عارض شود و مواد به سوی ساقین منجذب گردد و بثور سمی به بطم برآید و فصد بسیار ورم طحال اکثر پیدا کند و خریف دشمن مطحول است و چون صلابت بعد ورم حار افتد اعراض ورم حار تقدم نماید بعد اعراض ورم صلب ظهور کند و بسیار باشد که طحال دفعةً بنفسه یا به چیزی که تقویت او کند قوی گردد و قوت دافعه او بر جمیع مادهٔ ردی که اندر آن باشد مستولی گردد و به اسهال دردی مثل ثقل روغن زیتون دفع شود و مطحولین را اشتهای طعام زیاده‌تر بود از غیر ایشان لیکن قی بر ایشان خیلی دشوار بود و در اکثر طبیعت ایشان قبض باشد و در قی و اسهال به ادویهٔ بسیار قوی محتاج باشند و به قول صاحب کامل جمیع اورام طحال و عظم او را هزال بدن تابع بود و لهذا بقراط گفته که چون طحال عظم پذیرد بدن لاغر شود و چون بسیار بزرگ شود نفس تنگ گردد و شکم کلان شود و کبد ضعیف گردد و اکثر به استسقا انجامد

علاج ورم دموی طحال

فصد باسلیق پس اسلیم از دست چپ کنند و بعده بهر تلیین فلوس خیارشنبر در آب کاسنی و آب عنب‌الثعلب و مانند آن حل کرده بدهند و جهت تبرید صرف آب‌های مذکور به شکر و یا سکنجبین دو توله و یا قرص طباشیر و قرص زرشک یا طبیخ بنفشه و گل سرخ و پوست بیخ کبر و سکنجبین دهند و آب تمرهندی و شیرهٔ خرفه مفید است و آرد جو برگ گز گل سرخ صندل آب حی‌العالم آب عنب‌الثعلب اقاقیا شیاف مامیثا گشنیز تر هرچه از این‌ها

میسر آید به سرکه آمیخته بر طحال ضماد کنند و یا بنفشه نیلوفر خطمی آرد جو مکوه صندل سفید گل ارمنی هر یک دو درم در سرکه ضماد نمایند و هر چه در سوءمزاج حار طحال مسطور شد حسب حاجت استعمال نمایند اقوال اطبا شیخ می‌فرماید که معالجات اورام طحال حار قریب به معالجهٔ اورام حار کبداند به غیر حاجت به مرات جانب قبض لیک به حذر تسخین شدید تا ماده به غلظ و صلابت سرعت نکند و جگر نیز در این امر مشارک است که آن هر دو مستعد به انتقال از اورام حار به سوی صلب‌اند ولیکن واجب است که بدان ادویهٔ که در آنها تقطیع مع‌الحرارهٔ به اعتدال و قبض و قوت بارد مثل شب باشد مخلوط سازند و بدان که سرکه در علاج جمیع امراض طحال دخل عظیم دارد و باید که جمیع ادویهٔ علاجات او بدانستعمال نمایند و واجب است که اولاً فصد باسلیق ابتدا کنند بعده عصارات و آب‌های مذکور در امراض کبد بنوشانند و آنچه اکثر مخصوص طحال است آن آب برگ گز و آب برگ بید و آب برگ غرب و آب خرفه و آب پرسیاوشان رطب است و از آنچه در این نفع می‌بخشد نوشیدن دو درم تخم خرفه به سرکه است که آن را خاصیت است در تحلیل اورام طحال و صلابت آن و برگ بارتنگ خشک کرده هر روز به قدر ملعقه خوردن و غذا آنچه در باب کبد مذکور شد و زرشکیه را به خاصیت نفع است و خصوصاً چون یبس او به شکر و ترنجبین شکنند مسیحی گوید که هر گاه در طحال ورم حار باشد و بدن متحمل فصد بود باید که فصد اسلیم و باسلیق ابطی از چپ کنند و آب عنب‌الثعلب و آب اطراف طرفا و آب اطراف خلاف و آب کاسنی و آب کرفس و آب اطراف اصول کبر رطب بنوشانند مجوسی گوید که اگر طحال را ورم حار عارض شود فصد باسلیق ابطی و اسلیم کنند که این در این باب موافق است و قرص طباشیر ملین یا قرص انبرباریس سکنجبین و آب کاسنی و آب عنب‌الثعلب دهند و این قرص نافع ورم طحال حار است گل سرخ شش درم زرشک سه درم اصل‌السوس ثمر طرفا اسقولوقندریون هر واحد یک درم مغز تخم بادرنگ خیار تخم خرفه هر واحد دو درم طباشیر لک ریوند چینی عصارهٔ غافث زعفران عصارهٔ افسنتین هر واحد نیم درم همه را باریک سائیده به آب قرص سازند از یک درم تا یک مثقال به سکنجبین و آب کاسنی و آب بید بخورند و اگر در این جا تب نباشد این قرص با ماءالجبن بدهند و بزر کاسنی و کشوث و اثل و بید و جو بخورانند و اگر حرارت قوی تب شدید باشد بگیرند کدوی کوچک

خشک کرده کوفته دو درم به سکنجبین بزوری یک نیم اوقیه بدهند و اگر حرارت مفرط نباشد غاریقون یک درم تا یک مثقال با سکنجبین بدهند و تضمید طحال به آرد جو و خطمی و مغاث هر واحد یک جزو گل سرخ صندلی هر واحد نیم جزو کوفته بیخته به آب عنب‌الثعلب و آب گز و اندک سرکه خمر نمایند انطاکی گوید که در حار بعد فصد باسلیق چپ اگر حاجت بود اسلیم بگشایند و از مجربات جالینوس قطع شریان میان سبابه و ابهام از دست چپ است بعده اکثار بزر و مع لبوب تخم خربزه و خیارین کنند و قرص کافور اسقولوقندریونی که در آن هر سه تخم مذکور مع تخم خرفه هر واحد یک جزو و ریوند و اسقولوقندریون هر واحد نصف آن و زعفران و کافور ربع آن باشد و به آب بید قرص سازند قرص جید است و کثرت تضمید به اسقولوقندریون و صندل به سرکه نمایند و آنچه در اینجا آزموده‌ام مداومت شربت اصول و بزوری و طبیخ هلیله از دست هر چه بیشتر آید و ضماد حلزون محلول در آب لیمون مع انجیر مطبوخ و عدس و خوردن یک درم مرجان سوخته و اندکی کتیرا هر روز در یک هفته صحت بخشد و مجرب است و این دوا در بارد به ماءالعسل دهند و اگر سقوط اشتها عظم پذیرد سکنجبین بزوری نیز برای تفتیح دهند سعید گوید که علاج ورم حار به فصد باسلیق و شرب آب کاسنی یا قرص زرشک به سکنجبین کنند و تلیین طبیعت به ماءالفواکه نمایند و اگر تب تابع ورم باشد شیرۀ تخم خیار و تخم خرفه به سکنجبین بنوشانند و اگر تب ساکن شود به مزورۀ زیرباج غذا سازند و چون مریض صلاح یابد غذا تیهو یا دراج معمول به سرکه و مری یا شاخ کبر به سرکه دهند جرجانی و ایلاقی گویند که آغاز علاج به فصد باسلیق از دست چپ یا حبل‌الذراع پس اسلیم کنند بعده تنقیه به این مطبوخ هلیله نمایند هلیلۀ زرد و سیاه هر یک هفت درم و نیم شاهتره کزمازج خمر کبر هر یک سه درم تخم کاسنی تخم کشوث هر یک نیم درم آلو سیاه تمرهندی به قدر حاجت جوشانیده صاف نموده سحرگاه از مثقال ایارج فیقرا و درم غاریقون حب ساخته بدهند و بامداد مطبوخ مذکور بنوشند و دو درم غاریقون با دو اوقیه سکنجبین سپرز را پاک کند و هر بامداد آب عنب‌الثعلب و آب کرفس هر یک دو اوقیه با شکر با سکنجبین بدهند و آب برگ گز و آب برگ بید و آب کشوث هر کدام که حاضر باشد به آتش نرم جوشاینده با سکنجبین آمیخته دهند و قرص ریوند که غاریقون در آن زیاده کنند به آب کاسنی و سکنجبین بدهند و اگر تب

نباشد با ماءالجبن بدهند و برگ بده یعنی ورق جرجیر در سایه خشک کرده کوفته بیخته با دو درم شکر هر بامداد خوردن آزموده است و هم‌چنین برگ بید تلخی و قبض که در او نیست و برگ گز در سایه خشک کرده کوفته بیخته با شکر سود دارد و پوست بیخ کبر با سکنجبین بزوری ترش نافع است و فوه یک درم سوده به سکنجبین مفید و این سفوف تخم کاسنی تخم خرفه تخم فنجنکشت کدو خشک کرد مساوی کوفته بیخته دو مثقال با سکنجبین ترش بدهند ضمادات از این نوع سود دارد بگیرند سبوس گندم و به سرکه بپزند و نمد به اندازهٔ سپرز در این سرکه تر کرده نیم گرم بر طحال نهند و سبوس بالای نمد نهاده بندند و اگر مریض طاقت ضماد نمد ندارد او را به قفا خوابانیده و سرکه و آب گرم کرده نمد بدان تر کنند و بر سپرز او نهند و اگر حرارت قوی نباشد سداب در این سرکه بپزند و نمد به حسب طاقت بنهند و بردارند و گرم کرده باز نهند و بردارند و اگر این علاج در حمام کنند بهتر بود و خاکستر سرگین گوسفند یا خاکستر گلخن به سرکه آمیخته سود دارد و چقندر به سرکه پخته ضماد کردن معتدل است و هم‌چنین بیخ خطمی و کذا سرگین گاؤ جوان به سرکه پخته ضماد نیکو است و اگر گوگرد زرد بدان آمیزند گرم و قوی گردد و ضمادها و شربت‌های گرم در علاج ورم سپرز موافق نباشد بهر آنکه بیم باشد که صلب گردد ابومنصور بعد بیان علاجی که در قول جرجانی گذشت و آنچه در علاج سوءمزاج حار طحال در قول مسیحی مسطور شد می‌نویسد که از حلوا و اغذیه غلیظه پرهیز کنند و در اغذیه نانخواه و کبر زیاده کنند اگر حرارت قوی نباشد و اگر قوی بود کاسنی دو بار پخته و قطف بدهند پس اگر تب و التهاب شدید باشد این قرص استعمال نمایند گل سرخ طباشیر مغز تخم کدو مغز تخم خربزه تخم خرفه هر یک چهار درم لک ریوند هر یک یک درم زعفران نیم درم کافور یک دانگ قرص سازند و یک مثقال به سکنجبین بدهند و یا برگ کاسنی مروق با سکنجبین اقتصار کنند که بعد ایام به مراد رساند و انجیر در سرکه پخته به اکلیل‌الملک آمیخته ضماد کنند و یا برگ طرفا سوده به سرکه سرشته ضماد نمایند ابن الیاس گوید که در ورم دموی حار فصد باسلیق و اخراج خون به حسب قوت واجب کنند و هر صباح مطبوخ از عناب ده عدد آلوبخارا پانزده دانه تخم کاسنی سه درم و شکر سفید ده درم بنوشند و غذا ماءالشعیر با تخم کاسنی خورند و یا جلابی از عنب‌الثعلب پنج درم تخم کاسنی سه درم و

شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بدهند و تلیین طبیعت به مطبوخ فواکه یا به مطبوخ هلیله کنند و اطلیهٔ بارده مثل صندل و اقاقیا و شیاف مامیثا و برگ گشنیز تر بر طحال نهند خجندی گوید که بعد فصد باسلیق یا اسلیم هر صباح شربت عناب یا شربت تمرهندی یا شربت آلو و آب عنب‌الثعلب یا این هر دو هر واحد بیست درم به شکر طبرزد و ترنجبین بنوشند و اسهال به خیارشنبر و آب کاسنی کنند طبری گوید که بعد فصد اسهال به این مطبوخ کنند تمرهندی منقی بیست درم ترنجبین پانزده درم آلوبخارا سی عدد عناب سی عدد هلیله زرد پنج درم تخم کشوث تخم کاسنی هر واحد کف گشنیز خشک کف کبیر برگ کاسنی صحرایی برگ عنب‌الثعلب هر واحد کف جوشانیده فلوس خیارشنبر پانزده درم مالیده صاف کرده بدهند و دو شربت یا سه از این بنوشند اگر قوت اطاعت کند و مانعی دیگر نبود و لزوم شرب ماءالشعیر مدبر به این نوع کنند آب کاسنی و آب عنب‌الثعلب جوشانیده و صاف نموده اندک جو مقشر کوفته در این آب که پنج حصهٔ آن باشد تر کرده بجوشانند و به قدر حاجت آب در آن زیاده کنند و بپرهیزند تا مهرا شود صاف نموده با سکنجبین بدهند و غذای او کاسنی و کاهو پخته و مزورهٔ زیرباج سازند و اگر با آن تب باشد بدل ماءالشعیر قرص طباشیر ملین به آب انار دهند و عقب او بعد دو ساعت اندک ماءالشعیر بدهند و چون حمی و التهاب ساکن شود و این قرص به آب کاسنی و آب عنب‌الثعلب بخورند گل سرخ طباشیر تخم خرفه صمغ عربی نشاسته کتیرا ترنجبین تخم کشوث تخم کاسنی هر واحد سه درم مغز تخم باقلا مغز تخم خیار تخم خربزه مغز تخم کدو هر واحد سه درم کافور یک دانگ فضه همه را سائیده هفت درم عصارهٔ زرشک سوده اگر ممکن باشد والا در آب کاسنی و آب عنب‌الثعلب تر کرده حل نموده ادویهٔ مذکوره آمیزند و به قدر دو درم هر قرص سازند و هر صبح یک قرص با ده درم آب کاسنی و آب عنب‌الثعلب و پانزده درم سکنجبین ساده دهند و اگر معاودت فصد مناسب بود مرةً بعد اخری فصد کنند و تضمید طحال به پارچه در این آب‌ها تر کرده نمایند آب برگ و شاخ عنب‌الثعلب و آب کاسنی و آب برگ بارتنگ برآرند و پنجم حصه از این آب‌ها سرکه داخل کرده بر گرسنگی و سیری به عمل آرند و اگر حاجت تسکین سوزش باشد کافور یا صندلین افزایند و ورم دموی را که با آن صلابت بود همین علاج کنند و در تضمید او سرکه که در آن زوفا جوشانیده باشند و اندک اشق حل کنند زیاده

نمایند سویدی گوید که شرب و ضماد خبث‌الحدید و کذا نیلوفر مفید و کذا تخم او و کذا انبرباریس و کذا بیخ حماض در سرکه پخته و کذا خولان و کذا حضض مکی و تعلیق مرجان و شرب آن یک درم به آب و سرکه و کذا طبیخ برگ طرفا به آب یا سرکه و کذا آب آهن‌تاب و کذا کعب بقر محرق به سکنجبین و کذا عظم فخذ ثور محرق به سکنجبین و کذا کاغذ سوخته به سرکه و کذا آب صفصاف و کذا عذبه به سرکه هر واحد نافع ورم طحال حار صلب است

علاج ورم صفراوی طحال

جهت تنقیهٔ صفرا ماءالفواکه چون تمرهندی و آلو بخارا و مانند آن دهند و طبیخ هلیلهٔ زرد و شاهتره و تخم کشوث به سکنجبین آمیخته بدهند و ادویهٔ بارده چون آرد جو و تخم خطمی و کاسنی به آب کاسنی و سرکه آمیخته ضماد سازند و این سفوف نافع است زرشک تخم خرفه مغز تخم خیار مغز تخم کدو و مغز تخم خربزه هر یک سه درم صمغ عربی یک درم گل سرخ دو درم طباشیر صندل سفید هر یک نیم درم تخم کاسنی چهار درم زرشک را در سرکه و گلاب حل کرده باقی ادویه کوفته بیخته آمیزند جمله هفت خوراک است برای هفت روز به آب کاسنی و سکنجبین بخورند و سایر تدابیر به نوعی که در دموی گذشت و هر چه در سوءمزاج حار یابس طحال مذکور شد به عمل آرند اقوال حکما ابن الیاس گوید هر صباح جلاب از تمرهندی ده درم تخم کاسنی سه درم شکر سفید ده درم و یا آب انارین به شحم افشرده سه اوقیه و شکر سفید ده درم و یا جلاب عنب‌الثعلب پنج درم و تخم کاسنی سه درم با شکر بیاشامند و غذا ماءالشعیر به شیرهٔ خشخاش دهند و یا تلیین طبیعت به جلاب از سکنجبین ده درم و مثقالی از قرص طباشیر ملین کنند و تضمید طحال به اضمدهٔ بارد مثل صندلین و گشنیز تر و آب خرفه و آب برگ بید نمایند خجندی گوید که هر صبح شربت از سکنجبین و یا شربت تمرهندی و یا شربت انارین و یا آب آنها به گلقند یا ترنجبین بنوشند و تلیین طبیعت به مطبوخ فواکه و شیر و خشت و ترنجبین کنند طبری گوید که در ورم صفراوی باید که فصد صاحب او در ابتدای مرض نکنند و آجه اخراج صفرا نماید مثل ماءالفواکه و نقوع مشمش به سکنجبین بنوشند و غذا مزورات زیرباج و حصرمیات کنند و تضمید طحال به ضمادی که در دموی گذشت به اضافهٔ

مرو و سرکه و گلنار و گل ارمنی سازند و این نوع ورم سریع‌الزوال است به سکون صفرا ساکن می شود و ابوماهر در این نوع انارین معصور به شحم آن مع شربت بنفشه می‌نوشانید و تأثیر قوی می‌کرد محشی شرح اسباب می‌نویسد که قرص ریوند که در آن غاریقون افزوده باشند نافع است به سکنجبین یا ماءالجبن و اگر تب باشد به آب کاسنی و اول موضع را به روغن حنا و اندک سرکه گرم کرده تکمید کنند بعده اشیائی که بیان کرده می‌شود استعمال نمایند و اکثر بر طحال اشق در سرکه تر کرده و حل نموده طلا می‌کنند و ایضاً اگر هفت قیراط از آن بنوشند در حوض حمام نفع کند و باید که صاحب او قبل از آن انجیر خشک بخاید و یا بگیرند اشق دو جزو و جندبیدستر یک جزو و به قدر یک نیم درم بخورند و این اشیا جسادت طحال را نیز نافع است مثل آنکه نفع می‌کند آن را پوست بیخ کبر سوده که به سرکه سرشته ضماد کنند و ایضاً اگر به سکنجبین با سرکه بخورند اسهال کیموس دموی کند و پوست بید ایضاً به مثل این نوع خوب است و ایضاً اگر سیاهی دیگ مس به آرد جو و یا سکنجبین ضماد کنند نیز نفع بخشد و آبی که در آن آهن گرم مرات کثیر سرد کرده باشند نیز نافع بود

علاج ورم بلغمی طحال

و این را تهبج‌الطحال نامند جهت نضج و تحلیل ورم ماءالاصول از بیخ اذخر کبر بیخ کرفس هر یک پنج ماشه بیخ بادیان بیخ کاسنی و فوه عنب‌الثعلب هر یک هفت ماشه تخم فنجنکشت شکاعی بادآورد و اسقولوقندریون هر یک سه ماشه مویز منقی دو توله انجیر زرد هفت عدد جوشانیده گلقند چهار توله داخل کره بدهند و بعد هفت هشت روز حب ایارج شش ماشه و حب اصطمخیقون شش ماشه شب خورانیده صبح در مطبوخ مذکور سنای مکی یک توله هلیلهٔ سیاه یک نیم توله تربد سفید هفت ماشه ریوند خطائی پنج ماشه زنجبیل یک نیم ماشه مغز خیارشنبر شش توله آلو بخارا هفت عدد ترنجبین چهار توله شربت دینار دو توله روغن بادام چهار ماشه افزوده بنوشند دو پهر نخودآب شام نان ثرید در شوربای مرغ بدهند و صبح ماءالاصول مذکور به اضافهٔ تودری سُرخ یا حرف پنج ماشه و شربت بزوری حار سه توله بدهند و به همین نهج سه چهار مسهل داده جهت تعدیل مزاج معجون طحال تألیف بوعلی سینا دهند و باز به فاصلهٔ یک هفته مطبوخی که در علاج ورم دموی طحال در قول گذشت سه چهار ماشه

روز متواتر بدهند که مجرب و تخلف نمی‌کند خصوصاً اگر چهار توله این شربت داخل کنند تخم کشوث گـل سـرخ هر یک پنج درم تخم کاسنی ده درم پوست بیخ کاسنی برگ سنا ریوند چینی تربد سفید هر یک پـانزده درم مـویز منقی سی درم شب در آب مروق کاسنی و مکوه و شاهتره هر یک نیم آثار خیسانیده صبح بجوشانند که چهار حصه بماند مالیده و صاف نموده در قند نیم آثار قوام ساخته تربد سفید ریوند خطائی هر یک پنج درم سوده آمیزنـد بعـد سهاگه بریان یک ماشه جواکهار چهار سُرخ با عسل یک توله بدهند و یا جهت تنقیۀ بلغـم حبـی کـه از افتیمـون و اسقولوقندریون و تربد و غاریقون و ایارج و اشق هر یک به قدر حاجت گرفته کوفته بیخته با شهد سازند به مطبـوخ هلیله که در آن تربد و غاریقون اضافه کرده باشند بدهند و حقنه که از پوست بیخ کرفس و پوست بیخ کبـر و بـیخ بادیان و بیخ اذخر و انیسون و انجیر و مویز و تره جوشانیده صاف نموده شکر و بورۀ ارمنی و آبکامـه و روغـن بـادام داخل کرده باشند نیز مفید بود و قی کردن به آب ترب و شبت و عسل اولاً و استعمال ایـارج در بلغمـی از مجربـات انطاکی است و یا بعد مسهل این سفوف بدهند غاریقون دو ماشه اسقولوقندریون زنجبیل مـصطکی هـر یـک ماشـه تربد سفید سه ماشه نمک طبرزد دو ماشه سفوف سازند و ایضاً بعد از تنقیه بر قرص کبر و قرص فنجنکشت و قرص فوه با سکنجبین مداومت نمایند و خاکستر چوب انگور با روغن گل و سرکه آمیخته با انجیر زرد در سرکه پختـه یـا به ورق و سداب و اکلیل‌الملک نرم کوفته به عسل و سرکه سرشته ضماد کننـد و ضـماد بـه حـسب طاقـت مـریض بدارند و بعد از آن بردارند و به آب گرم که در آن شبت و سبوس که در آن شبت و سبوس گندم جوشـانیده باشـند بشویند و اگر خاکستر سرگین بز سه جزو و خاکستر بیخ کبر یک جزو با سرکه طلا کنند بهتر عمـل کنـد و ضـماد سداب بابونه اکلیل‌الملک حلبه عنب‌الثعلب هر یک چهار ماشه انجیر چهار عدد و خاکستر چوب انگور توله به عـسل و سرکه نیز نافع است و اگر انجیر خام صحرایی سه توله برگ گز دو درم در سرکه بپزند تا مهرا شـود مالیـده صـاف نموده مقل اشق سهاگه هر واحد یک درم سداب اشنه کزمازج هر یک نیم مثقال برگ گز خشک برگ سرو هر یـک دو مثقال گوگرد نیم مثقال حل کرده موضع طحال به روغن گل چرب کـرده ضـماد نماینـد در ایـن بـاب قـوی‌تـر نیکوترین اغذیه نخودآب و کباب مرغ و تیهو کبک و شوربای آن است و آب کمتـر بنوشـند و چیزهـای مولـد ریـاج

مرطب ترک نمایند اقوال مهره سویدی گوید که شرب و ضماد به ورق و کذا اشق و کذا مداومت اکل پسته و کذا ضماد خاکستر شاخ انگور و شراب کهنه روغن گل و کذا شرب بول شتر اعرابی و کذا شرب و ضماد تخم رشاد به عسل هر واحد در تحلیل ورم طحال مجرب نیست و از حکمای دیگر نقل کرده‌اند که بخور مریم و کذا سرگین بز و کذا آرد حلبه به سرکه تنها یا با نطرون و کذا انجیر و خردل سائیده و کذا فاشر اربع اوقیه و انجیر نیم اوقیه سائیده و کذا دبق تنها و یا با موم و نورهٔ مطفی و کذا بادام تلخ و کذا برگ کبر سوده و کذا کرنب سائیده و کذا وج سوده پخته و کذا پوست ترب سوده و کذا فلفل به سرکه و کذا برگ لبلاب سوده به سرکه آمیخته و کذا اشنه به سرکه پخته یا سرشته و کذا جندبیدستر و کذا خاکستر شاخ گرم و سداب به شراب یا سرکه پخته و کذا کندش و جاوشیر و پوست بیخ کبر و کذا شیطرج به سرکه و کذا عودالفرح و کذا حب‌الغار و کذا بیخ چیزی به سرکه کذا اشق در سرکه حل کرده و شرب و ضماد جعدهٔ کوهی و کذا مرو کذا کماذریوس و کذا زراوند مدجرج و کذا اسقولوقندریون دو اوقیه در یک نیم رطل سرکه بپزند تا نصف بماند و چهل روز بنوشند و به ثفل او ضماد کنند و کذا فوه‌الصبغ و کذا پوست صلب جوزبوا و کذا مقل ارزق و کذا انجره و کذا سیسبان و کذا جنطیانا و کذا پوست بیخ کبر به سرکه و کذا اکلیل‌الملک به مثل او افسنتین و کذا اسارون و کذا افسنتین و کذا آرد کرسنه و حب‌البان مساوی و کذا تخم ترب و کذا ریوند و کذا زراوند طویل و کذا حب‌النیل و کذا شنجار و کذا عصارهٔ نیل و کذا کاسنی صحرایی و کذا خردل و کذا جعدهٔ قنا به سرکه و کذا انیسون و کذا سداب و کذا زبدالبحر دودی و کذا سندروس و کذا روغن بطم و کذا عصارهٔ چقندر و کذا برگ کتم یعنی نیل و شرب بیخ فاشر هر روز سه اوثولوسات به سرکه و کذا صدف مدور محرق به سرکه و کذا ثمر فوه با سکنجبین تا ده روز متواتر و کذا طبیخ ترمس به عسل و فلفل و کذا سرکه عنصل و کذا غاریقون مثقال به سکنجبین و کذا تخم کشوث و کذا حرف به عسل و کذا جماز یک شبانه روز در سرکه تر کرده خوردن و کذا روغن بادام تلخ با بیخ سوسن آمیخته و کذا خمر کبر دو درم هر روز به شراب و کذا عصارهٔ کرنب به شراب و کذا خوردن کرنب به سرکه به مرات و کذا حب‌البان هر روز مثقال و کذا شرب یک سالهٔ آهن‌تاب و کذا سنبل رومی به سرکه و کذا شیر شتر و کذا نیل هندی و کذا سنبل هندی به شراب و کذا آب عنب‌الثعلب چهار

اوقیه هر واحد نافع ورم بارد طحال است و دیگر ادویهٔ حاره مثل زوفا و فلفل و زعفران و پودینه فنجنکشت و پرسیاوشان و مرجان و کمافیطوس و شیطرج و جاوشیر و حبهٔالخضرا و فراسیون و ترمس و ابهل و جوزالسرو و طحال حمار وحشی و انجیر و ثوم و ثمر کبر مخلل و آب ترب و آب مطر و بول مطر و بول مطحول اکلاً و شرباً و طرفا و ثمر آن و ایرسا و شونیز و قسط و خردل و سرکه اکلاً و ضماداً و سبوس و سلق و اکلیل‌الملک و حلبه و سرگین گاؤ پشک بز سوخته ضماداً و پیاز عنصل اکلاً و ضماد او تعلیقاً نافع اورام طحال است شیخ می‌فرماید که علاج ورم بلغمی طحال از علاجات ورم صلب است به استفراغ بلغم و سودا چه بلغم او سوداوی است و ضمادات متخذ از اکلیل‌الملک و شبت و قصب‌الزریره و سداب خشک و غیر آن **ابن هبهٔالله** گوید که علاج ورم بارد به خورانیدن جلنجبین و نوشانیدن ماءالاصول به روغن بادام کنند و اگر مرض طول کند قرص کبر به سکنجبین بزوری دهند و اسهال به مطبوخ افتیمون کنند و غذا مطلق مثل نخوداب سازند و اگر قوت ضعیف گردد دراج با تیهو مطنجن بدهند و از اغذیهٔ غلیظ حذر کنند و به ریاضت قبل غذا و به استحمام بر نهار امر کنند ابن الیاس گوید که علاج ورم بلغمی تنقیهٔ بدن از بلغم است و هر صباح جلاب از اصل‌السوس مقشر نیم کوفته پنج درم و عنب‌الثعلب سه درم و شکر سفید ده درم دهند و غذا مزورهٔ نخود به مغز قرطم سازند بعده تلیین طبیعت به این مطبوخ کنند سنای مکی پنج درم تربد خراشیده کوفته دو درم تخم کشوث تخم کاسنی بادیان تخم کرفس هر واحد سه درم انجیر خشک ده عدد مویز منقی ده درم شاهتره رطب باقه بادرنجبوبه گاؤزبان هر وحد دو درم هلیلهٔ زرد پنج درم ثمر کبر سه درم تخم فنجنکشت سه درم عناب سپستان آلوبخارا هر واحد بیست عدد در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند خیارشنبر ده درم ترنجبین ده درم در آن مالیده سحرگاه بنوشند و بعد فراغ از اسهال جلاب بارد از شکر سفید ده درم و آب کاسنی ده درم تخم ریحان دو درم دهند و غذا نخود آب به مغز قرطم و لحوم تیهو و ماکیان و کبک بدهند و هر صباح جلاب او سکنجبین بزوری ده درم به یک مثقال قرص انبرباریس خورند خجندی و صاحب خلاصه گویند که هر صباح جلاب از تخم کرفس و تخم کاسنی و بادیان به شکر طبرزد بدهند بعد تلیین

طبیعت به این مطبوخ نمایند و نسخهٔ آن همان است که در قول ابن الیاس گذشت لیکن در این شاهتره و ثمر کبر و سپستان و آلوبخارا داخل نیست و یا ماءالاصول و مطبوخ که در علاج وجع طحال در قول صاحب کامل خواهد آمد بهر نضج و اسهال بدهند و برای ورم طحال که به غیر تب باشد صاحب کامل این قرص را ستوده است گل سرخ شش درم زرشک سه درم اصل‌السوس سه درم مصطکی سنبل‌الطیب عصارهٔ غافث ریوند چینی پوست بیخ کبر در سرکهٔ خمر تر کرده خشک نموده هر واحد یک نیم درم غاریقون یک درم باریک سائیده به آب برگ بید و طرفا سرشته هر قرص به وزن مثقال ساخته سکنجبین بزوری بخورند و یا بیخ سوسن کبود و برگ سداب و زراوند طویل و افسنتین کوفته بیخته سفوف سازند و از یک مثقال تا دو مثقال با سنجبین یا آب ترب بدهند طبری می‌نویسد که در ورم رخو که معروف به تهیج است اخراج ماده به حبوب و حقنه‌ها کنند و البته فصد صاحب او نکنند مگر آنکه بدن شدیدالامتلا باشد و رطوبت در سائر اعضا متساوی گردد در این هنگام به حذر و احتیاط در فصد باک نیست چنان چه قصد در استسقای لحمی به ندرت بهر تخفیف بر طبیعت و اخراج دم بارد می‌کنند و صاحب این نوع را منع از فصد بهر آن کردیم که سبب فاعل این رطوبات غلیظه بخاریه است و هر گاه فصد کنند امن از غلظ تهیج و برد اعضا نباشد پس علاجش این است که این حقنه به دفعات متوالی نمایند پرسیاوشان بابونه اکلیل‌الملک برگ ریحان خارخسک قنطوریون دقیق و غلیظ برگ غار کریدانه کوفته قرطم کوفته تخم کتان تخم حلبه هر واحد کف برگ شبت برگ سداب هر واحد کف صغیر انجیر سیاه سی عدد همه را جوشانیده صاف نموده به قدر رطل صغیر بگیرند و در هاون کرده دو درم روغن خیری و یک درم روغن بلسان و دو درم روغن بیدانجیر و دو درم روغن سداب بر آن ریخته و نیم درم جندبیدستر و نیم درم بورق و یک دانگ فرفیون مسحوق به نمک داخل کرده حل کنند بعده پنج درم عسل سفید آمیخته باز صاف کرده نیم‌گرم حقنه کنند بر نهار و به قدر قدرت امساک آن نمایند و بعد دو ساعت از حقنه غذا دهند و سه روز متواتر به عمل آرند بعده دو روز راحت دهند و بر تناول جلنجبین عسلی مداومت کنند تا آن که در قاروره اندک نضج ظاهر کرد و بعد این حب بخورند افسنتین رومی یک درم گل سُرخ یک نیم درم مصطکی نیم درم شحم حنظل دو دانگ ماذریون مدبر یک نیم دانگ صبر دو ثلث درم غاریقون درم

حب‌الغار دو ثلث ماهیزهرج خربق سیاه ملح نفطی هر واحد یک نیم دانگ همه را باریک سائیده بـه آب بـرگ تـرنج سرشته به قدر فلفل حب سازند و در سایه خشک کرده شربت دو درم و دو ثلـث درم باشـد و در مـدت ده روز سـه شربت آن استعمال کنند بعد ده روز راحت داده این قرص بخورانند پوست بیخ کبر دو درم کرفس پوست بیخ بادیان خشک ریوند هر واحد یک نیم درم تخم کرفس انیسون صعتر فارسی زوفا اسقولوقندریون مـصطکی هـر واحـد یـک درم سنبل‌الطیب نیم درم عصارهٔ غافث دو درم و نیم کوکب‌الارض دو ثلث درم زعفران دو دانگ همـه را سـائیده بـه شراب رقیق سرشته به قدر یک نیم درم قرص سازند بعده سکنجبین از عنصل مشوی ساخته هر روز یک قـرص بـا پانزده درم این سکنجبین بخورند و غذا کبر به سرکه و سکباج متخذ از سرکهٔ تند و لحم حمـل دهنـد و تـا ممکـن باشد بر زیرباجات مزوره اقتصار کنند و از آنچه بر طحال متهبج طلا می‌کنند این روغـن اسـت بگیرنـد روغـن زیـت خالص صافی شیرین معروف به زیت انفاق صد درم و بر آن جنطیانای کوفته و صعتر و ایرسا هر یک دو درم اشـق و جندبیدستر و صمغ سداب هر واحد یک درم انداخته بجوشانند تا غلیظ گردد بعد از ثقل صاف کرده بر طحـال طـلا کنند و بدن غرق دارند گویند که تنها این روغن بالزوم پرهیز تهبج طحال را تحلیل کند و جالینوس گوید که انـواع تهبج که از فساد خلط و نه از فساد قوت باشد به روغن گل و سرکه تمریخ کنند و به خاکستر گرم به سرکه و روغن گل ضماد کنند و بر موضع رفادهٔ بهلول بدین نهند و ببندند که این تهبج را ازائل کند و بعضی ادائل گفته‌اند کـه بـا طحال متهبج اگر در جگر علتی و در طحال وجع نباشد بـر آن قـدح بـه دفعـات متـوالی نهنـد و جـالینوس ایـن را استعمال نمی‌کند و نه من و تعریق و دخول حمام و ریختن آب گرم بر طحال تهیج را نیکو است

علاج ورم صلب طحال

اگر غلبهٔ خون باشد فصد باسلیق یا اسلیم از دست چپ بگشایند و بعد از یک فصد یک روز جهت تفتیح سـکنجبین بزوری که در آن پوست بیخ کبر باشد و مانند آن دهند و بعد از نضج تنقیه به مسهل سودا و حب افتیمون نمایند و تنقیه به مطبوخ افتیمون و بسفایج و اسقولوقندریون کنند و ایضاً از منقیات طحال مثل هلیلجات و فلوس خیارشنبر و افتیمون و غاریقون و قنطوریون دقیق و اسارون و اسطوخودوس و بسفایج و خربق سیاه و غافث و شاهتره و لبلاب

است و یا ماءالجبن به این سفوف سودا دهند هلیلۀ زرد و سیاه کابلی هر یک سه درم تربد گل سرخ هر واحد یک درم تخم کاسنی چهار درم تخم کشوث افسنتین انیسون بادیان هر یک مثقالی افتیمون دو درم ریوند دو مثقال حجر ارمنی یک درم همه را کوفته بیخته دو درم با شربت بزوری یا جلاب قند آمیخته بخورند و بعد آن یک پیالۀ ماءالجبن بنوشند و برای تحلیل ورم سرکه و سداب و پودینه و ایرسا به هم آمیخته و یا اشق در سرکه گداخته ضماد سازند و اگر سبوس گندم در سرکه جوشانیده و اشق در آن گداخته بر طحال نهند به سرعت تحلیل کند و بعد از تنقیه آب کاسنی سبز مروق و آب عنب‌الثعلب سبز مروق با سکنجبین و شربت بزوری مفید بود و قرص کبر و یا تریاق کبیر یا شیر شتر فائدۀ عظیم دارد و خردل دو ماشه جواکهار یا نمک دو سرخ خورده بالایش شیرۀ خرفه شیرۀ خیارین یا نبات شیرین کرده نوشیدن جهت مطحول معمول استاد مرحوم است و انجیر با سرکه و عنصل با سرکه ورم طحال را زائل می‌کند و گویند که تعلیق پیاز عنصل بر طحال در چهل و یک روز ورم آن را تحلیل کند و اگر با حرارت باشد پوست کدوی خشک کرده دو درم با سکنجبین و تخم خرفه بالخاصیت تحلیل ورم طحال می‌کند و نوشیدن آب و خوردن طعام در ظرف چوب بیخ گز تا چهل روز بسیار نفع می‌کند و خوردن روناس به سکنجبین نیز نافع است و اسارون در تنقیۀ طحال مجرب سویدی است و فوه شرباً و ضماداً و اختلاط فلفل سیاه در طعام نیز منقی طحال است و تعریق در حمام نیز مفید بود و این ضماد معمول است و آرد جو عنب‌الثعلب چوب انگور خشک کرده سوخته مقل بابونه اکلیل‌الملک اشق چوب جهاؤ در آب برگ گز و سرکه و کبر و سرکه تند و آب عنب‌الثعلب سبز سائیده ضماد کنند و نیکوترین غذا از زیرباجات است که از گوشت مرغ بچه و دراج ساخته باشند و در همه اغذیه باید که سرکه و کبر و کرویا و زعفران و دارچینی داخل کند و شلجم و ترب و سیر و پیاز و انجیر و جوز خوردن مفید است و برنج مضر اکنون چند تراکیب مطب اساتذه نافع صلابت طحال مع امراض دیگر مسطور می‌شود مثلاً اگر با تب باشد و از منضجات و مسهلات تپ بالکل زائل نشود و ملمس بدن گرم ماند شیرۀ اصل‌السوس شیرۀ بیخ کبر شیرۀ خیارین هر یک چهار ماشه شربت بزوری دو توله خاکشی چهار ماشه بدهند باز سکنجبین که مدر و مفتح است به جای شربت کنند باز قرص زرشک صغیر چهار ماشه افزایند غذا قلیه با نان که

در تب طحال نان می‌دهند و خشکهٔ برنج منع است مگر پلاؤ مضائقه ندارد بعده شیرهٔ بادیان شیرهٔ عنب‌الثعلب شیرهٔ خیارین عرق شاهتره شربت بزوری خاکشی و به جهت آخر روز اطریفل گشنیزی با عرق شاهتره هفت توله دهند و مبالغه در تبرید به مطحول ممنوع است و اکثر مطحول رنگ زرد مائل به سیاهی می‌باشد و گاهی با تهبج چهره و اطراف و گاهی به استسقا می‌انجامد دیگر اگر مرضعه را تب و سرفه و قی با صلابت طحال باشد اول نضج داده سنای مکی یک توله فلوس خیارشنبر شش توله گلقند چهار توله روغن بادام شش ماشه افزوده مسهل دهند روز هشتم بعده اصل‌السوس خطمی هر یک چهار ماشه زوفای خشک سه ماشه تخم خباری بیخ سوسن هر یک چهار ماشه سپستان بیست دانه جوشانیده نبات یک نیم توله داخل کرده دهند باز شربت بنفشه به جای نبات کنند بعده اگر درد بازو و دو پهلو باشد عنب‌الثعلب چهار ماشه مویز منقی ده دانه تخم کاسنی کوفته گل سرخ هر یک شش ماشه سنبل‌الطیب که مفتح و قوی فم معده و جگر بارد است چهار ماشه به عرق عنب‌الثعلب جوشانیده شربت بزوری معتدل دو توله خاکشی شش ماشه داخل کرده دهند غذا شله دوم روز هلیلهٔ سیاه و سنای مکی هر یک نه ماشه افزایند بعده اسطوخودوس اصل‌السوس هر یک چهار ماشه تخم خطمی شش ماشه و غیر آن به رعایت نزله دهند و بچه را به مرضعهٔ دیگر بدهند و بعد نضج مسهل از بادیان گل سرخ بیخ کبر سنبل‌الطیب گاؤزبان هر یک چهار ماشه مویز منقی ده دانه تخم کاسنی عنب‌الثعلب پرسیاوشان گل بنفشه شاهتره پوست هلیلهٔ کابلی هر یک شش ماشه عناب پنج دانه تخم پنجنکشت سه ماشه پوست هلیلهٔ زرد پنج ماشه هلیله سیاه نه ماشه سنای مکی نه ماشه جوشانیده فلوس خیارشنبر شش توله گلقند ترنجبین هر یک چهار توله روغن بادام شش ماشه دهند دیگر اگر با تب سوم روز درد شکم و درد پای و درد سر باشد اصل‌السوس چهار ماشه گل بنفشه شاهتره هر یک شش ماشه بیخ کبر چهار ماشه جوشاینده و شربت بنفشه یا شربت بزوری دو توله خاکشی پنج ماشه داخل کرده دهند ایضاً اگر با تب همراه باشد قرص زرشک صغیر چهار ماشه به گلقند یک توله سرشته شیرهٔ بیخ کبر چهار ماشه شیرهٔ تخم خرفه شش ماشه عرق شاهتره دو توله نبات یک نیم توله غذا شله دهند و بقولات مطلقاً ممنوع الا سرمق و چولائی و مرغن نمایند چه در تب‌ها که متعلق طحال بود روغن مضائقه ندارد و اگر مناسب دانند اولاً فصد و مسهل تجویز

کنند ایضاً مع تب بلغمی قرص گل صغیر سوده چهار ماشه به گلقند یک توله سرشته همراه شیرهٔ تخم کاسنی شش ماشه عرق عنب‌الثعلب عرق شاهتره هر یک ده توله نبات یک نیم توله بدهند و ضماد صبر زرد ترمس هر یک دو ماشه عنب‌الثعلب چهار ماشه گل خطمی سه ماشه گیرو دو ماشه جدوار چهار ماشه و گاهی مقل آرد جو بیخ کبر افزایند و به دستور بر طحال استعمال کنند ایضاً گاهی مطحول هر چه صبح می‌خورد شام قی می‌کند و هر چه شب می‌خورد صبح قی می‌نماید و هر چند این عوارض در ضعف معده هم می‌باشد اما در آنجا غذا برمی‌آید و اینجا سودا برمی‌آید و ایضاً ورم احشا هرچند موجب تهوع و قی می‌گردد لیکن بی‌درد عضو ماؤف نمی‌باشد عنب‌الثعلب چهار ماشه تخم کاسنی گل سرخ هر یک شش ماشه جوشانیده گلقند دو توله دوم روز سکنجبین دو توله به جای گلقند کنند غذا نان دهند و برنج هرگز ندهند ایضاً اگر در فصل صیف مرد جوان مطحول باشد شیرهٔ عنب‌الثعلب چهار ماشه شیرهٔ تخم خرفه شیرهٔ تخم خیارین هر یک شش ماشه شیرهٔ بادیان چهار ماشه سکنجبین ساده دو توله دهند و بدانند که در طحال ادویهٔ بارد خصوصاً شیرجات بارد تب نباشد نباید داد الا خرفه که مخصوص به طحال است در وقتی که تشنگی و هوا گرم باشد مضایقه ندارد و در صورت تب شیرهٔ خیارین و خرفه هر دو جائز است لیکن شیرهٔ مغز تخم هندوانه که مرطب است نباید داد مگر در صورتی که عوارض صفرا حدت داشته باشد و گویند که شیرهٔ کاسنی به مقدور نباید داد ایضاً در فصل صیف تخم فنجنکشت سه ماشه عنب‌الثعلب خیارین کوفته هر یک شش ماشه بادیان چهار ماشه مویز منقی ده دانه جوشانیده نبات یک نیم توله فایده می‌نماید ایضاً اگر صلابت با قی‌الدم باشد و خون تا یک آثار به قی برآید فصد باسلیق جانب صلابت کرده منضج و مسهل معمولی دهند خون آمدن از فصد موقوف شود و اکثر عوارض از مسهل برطرف گردد و اگر صرف صلابت باقی ماند ضمادات معمولی به کار برند ایضاً اگر صلابت با تب باشد تبرید شیرهٔ خیارین شیرهٔ کاسنی هر یک شش ماشه شیرهٔ بیخ کبر چهار ماشه عرق شاهتره ده دام شربت دینار دو توله خاکشی پنج ماشه دوم روز سکنجبین سوم روز شیرهٔ بادیان افزایند و به جهت شام اطریفل گشنیزی عرق عنب‌الثعلب و مقل ارزق یک توله به سرکه تر کرده ریوند چینی دو ماشه بیخ کبر دو ماشه سائیده حل کرده بر پارچه تر کرده مالیده بچسبانند ایضاً با نزله و تب را اطریفل گشنیز خورده اسطوخودوس

شاهتره عنب‌الثعلب بیخ کبر هر یک چهار ماشه جوشانیده شربت بنفشه خاکشی داخل کرده باز پرسیاوشان چهار ماشه خیارین کوفته شش ماشه افزایند ایضاً اگر با تب و صلابت به سوی جگر نیز باشد گل سرخ گل نیلوفر هر یک چهار ماشه تخم خیارین تخم کاسنی بیخ کبر شاهتره هر یک شش ماشه جوشانیده گلقند دو توله داخل کرده دهند ایضاً اگر مطحول را نفث‌الدم به آفت طحال بود اول عناب پنج دانه گل بنفشه پنج ماشه بهدانه سه ماشه اصل‌السوس چهار ماشه جوشانیده و شیرهٔ بیخ انجبار شیرهٔ مغز تخم هندوانه شیرهٔ کاهو شیرهٔ خرفه هر یک شش ماشه دیاقوذا توله داخل کرده کتیرا یک ماشه سوده پاشیده بدهند اگر حرارت زیاده باشد اصل‌السوس موقوف کنند و برای شقیقهٔ جانب چپ و درد پهلو روغن حنا بمالند بعده فصد باسلیق خون پاؤسیر بگیرند باز در جوشاندهٔ اول خطمی چهار ماشه سپستان بیست دانه خیارین کوفته شش ماشه افزایند و از شیرجات کاهو و خرفه موقوف کرده گلقند دو توله به جای دیاقوذا و کتیرا کنند باز شاهتره شش ماشه اضافه کنند بعد حبس خون اگر صلابت و در جانب طحال و خفتن بر پهلوی چپ دشوار و اندکی سختی جانب کبد باشد مسهل مبارک از عناب پنج دانه بهدانه سه ماشه اصل‌السوس خطمی بیخ کبر هر یک چهار ماشه گل بنفشه سه ماشه عنب‌الثعلب شش ماشه سنای مکی یک توله جوشانیده فلوس خیارشنبر شش توله ترنجبین گلقند هر یک چهار توله روغن بادام شش ماشه بدهند بعد مسهلات تسکین داده بعد چهارده روز فکر طحال مرعی دارند بادیان عنب‌الثعلب تخم فنجنکشت هر یک چهار ماشه مویز منقی ده دانه شاهتره شش ماشه جوشانیده گلقند دو توله دهند بعده اگر درد به جانب کبد و طحال باشد جوارش کمونی با شیرهٔ بادیان شیرهٔ تخم فنجنکشت شیرهٔ بیخ کبر هر یک چهار ماشه شیرهٔ کرویا دو ماشه شربت بزوری معتدل دو توله دهند باز شیرهٔ اصل‌السوس چهار ماشه افزایند چون درد جانب جگر کم شود و درد به جای طحال باقی ماند قرص گل صغیر چهار ماشه کوفته یک توله سرشته با شیرهٔ بیخ کبر چهار ماشه شیرهٔ عنب‌الثعلب شش ماشه عرق عنب‌الثعلب ده توله شربت بزوری معتدل چار توله حل کرده بدهند و وج ترکی سوده و بیخ کبر سوده به روغن گل بر موضع طحال ضماد کنند ایضاً اگر با ورم سپرز شکم دم و ضیق‌النفس و بیمار چهار ماه و ضعف باشد ریوند خطائی چهار ماشه زنجبیل مصطکی هر یک یک نیم ماشه سوده با عسل سه توله شب

لیسانیده صبح شیر شتر شش توله نبات سفید یک نیم توله به اندکی سکبینج دهند غـذا ارزن بـا عـسل و شـوربای بچهٔ قاز و از پشک بز و شتر شبت سنبل صبر برگ گز عنب‌الثعلب در بول شتر ضماد کنند و تا بیست و یک روز بـه عمل آرند و ایضاً اگر با نفخ بسیار باشد و اسهال بعد غذا عادت گردد چـون هلیلـه‌جـات و فلافـل و نمـک سـلیمانی تجویز نمایند و سهاگه بریان بخورانند و تربد زنجبیل اصل‌السوس بیخ کبر عنب‌الثعلب هر یک چهار ماشه جوشانیده نبات یک نیم توله دهند و اگر گرمی بسیار گردد خیارین کوفته شش ماشه افزایند ذکر بعض ادویـهٔ یونانیـه کـه در مطحولین مستعمل می‌شود حرف سه درم کوفته بیخته با یک درم شکر آمیخته هر روز متواتر با سرکه بخورنـد کـه مجرب حکیم علی است دیگر مرجان سوخته یک درم با دو دانگ کتیرا بخورند و یا مرجان سوخته دو دانگ با شـکر یک مثقال و عرق بهار چهار مثقال تا یک هفته مداومت نمایندکه در ازالهٔ سپرز مجرب صـاحب تـذکره اسـت ایـضاً مسهل که در مطحول معمول است گل بنفشه پرسیاوشان شاهتره هلیلهٔ سیاه پوست هلیلـهٔ کـابلی هـر یـک شـش ماشه عناب پنج دانه اصل‌السوس زوفای خشک گاؤزبان تخم خطمی بیخ کبر هر یک چهار ماشه مویز منقی ده دانه سنای مکی یک توله جوشانیده صاف کرده مغز فلوس خیارشنبر پنج توله ترنجبین سه توله گلقند چهار توله روغـن بادام شش ماشه افزوده دهند و به جای آب عرق شاهتره و در مسهل دوم حب ایارج نه ماشه چهار گهری شب باقی مانده به آب گرم تناول نمایند و صبح بدرقهٔ مسهل مذکور بنوشند و بعد مسهلات قرص زرشک صـغیر چهـار ماشـه سوده به سکنجبین یک توله سرشته بخورند بالایش شیرهٔ ملج کبیر شیرهٔ اصل‌السوس هر یک چهار ماشه نبات یک توله داخل کرده بنوشند و در مطحولین گاهی فصد باسلیق ایسر و گاهی اسلیم ایـسر معمـول اسـت دیگـر از صـبر سقوطری پوست بیخ کبر پوست بیخ گز زاج سفید قند سیاه از هر یک دو درم غاریقون سـفید ریونـد چینـی از هـر واحد یک درم کوفته بیخته در سرکهٔ انگوری کهنه سرشته حب‌ها به قدر نخود سازند و طفل را دو حـب بـه حـسب مراتب اسنان یکی صبح و یک هنگام خواب با سرکه اگر سرفه نباشد والا به مطبوخ مناسب از پرسیاوشان و اصول و بزور بدهند و آدم کلان را از یک درم تا یک مثقال بخورانند که در ازالهٔ طحال مجرب‌النفـع اسـت و گـاهی مرجـان محرق شیطرج هندی اشق عوض بیخ گز و غاریقون و ریوند چینی داخل می‌کننـد و وزن همـه مـساوی مـی‌گیرنـد

دیگر پوست بیخ کبر ریوند هر واحد دو درم نانخواه تخم کرفس نمک لاهوری هر واحد یک درم مرمکی نـیم درم در مغز برگ صبر تر حل کرده حب به قدر کنار دشتی ساخته یک صـبح و یـک شـام بخورنـد ایـضاً عـرق آلـو تـألیف علویخان که مجرب‌النفع است سنبل‌الطیب ناگکیسر کبابه دوقو مقل فطراسالیون هر یک سه تولـه اسـارون سـلیخهٔ سیاه حب بلسان عود بلسان اسطوخودوس بادرنجبویه افسنتین انیسون دارچینی بادیان مصطکی برگ نارنج هر یک چهار توله چوب چینی گل سُرخ هلیلهٔ سیاه هلیلهٔ زرد و کابلی و هلیله و آمله هر یک پنج توله آب ادرک سه پاؤ آب لیمون نیم آثار مغز گهیکوار دو آثار نبات پنج آثار به دستور مرتب ساخته دو فنجان بنوشند و حب کبر و سکنجبین تبتی و ریوندی و سفوف کبر و عرق نانخواه مرکب و قرص کبر نیز مجرب اسـت ضـماد انجیـر زرد شـب در سـرکه خیسانیده صبح سائیده چوب انگور سوخته پوست بیخ کبر پشک آهو گل بابونه گل خطمی اکلیل‌الملک عنب‌الثعلب صبر سقوطری سنبل‌الطیب سوده آمیخته نیم گرم ضماد کنند دیگر اشق یک توله در سرکه انگوری نیم پاؤ بر آتش بگدازند بعده پوست بیخ کبر ریوند خطائی جدوار بنفسجی هر یک شش ماشه کوفته بیخته با اشق حل کنند تا مثل مرهم گردد بر پارچه مالیده بر طحال بچسبانند و دور نکنند تا از خود نیفتد و گاهی اکلیل‌الملک بـرگ سـداب هـر یک شش ماشه اضافه کرده می‌شود و گاهی تخم کتان تخم حلبه هر یک شش ماشه انجیر زرد دو توله نیـز افـزوده می‌شود دیگر زیرهٔ سیاه و سفید پوست بیخ کبر هر یک شش ماشه شحم حنظل ترمس هر یک سه ماشه بابونـه نـه ماشه صبر دو ماشه و زهرهٔ گاؤ یک عدد سرکه یک دام حل کرده نیم گرم ضماد نمایند و بالای آن برگ بیدانجیر یا پنبهٔ کهنه نهاده بندند که مجرب است دیگر سبوس گندم نیم پاؤ یک شبانه روز در سرکه تر کرده خشک کنند پس خوب کوفته بیخته اشق در قدری سرکه گداخته با سبوس مذکور و سکنجبین بسرشند و بر پارچه گذاشته بر موضع طحال نهند و زمانی معتدبه بسته دارند به تکرار چند روز که اذابت صلابت طحال و دیگر اورام صلبه نماید و مجـرب است دیگر ضماد اشق مقل ارزق جاوشیر هر واحد یک توله با سرکه تند کهرل کرده مثل مرهم ساخته نیـز معمـول است و ضماد خاکستر چوب تاک خاکستر پشک بز مساوی به سرکه هم نافع و ضماد انجیر و ضـماد اشـق و ضـماد مقل و ضماد مسمی ابقرص‌الضماد هر واحد مفید دیگر انجیر صحرائی انگور شغال برگ گز سبز هر یک دو تولـه بـه

سرکه ضماد کنند و اگر انجیر سیاه بیست و پنج عدد در سرکهٔ کبر دو شبانه روز خیسانیده و شراب کهرل کنند تا مثل مرهم شود پس قسط تلخ چهار درم مغز بادام تلخ چهل و پنج عدد بیخ کبر اسقولوقندریون گل گز برگ عنب‌الثعلب هر یک سه درم اشق دو درم آمیخته بر کاغذ آلوده بر طحال نهند بر نهار و بعد یک ساعت بشویند به آبی که بابونه و اکلیل الملک و اشنه و کرنب برابر در آن پخته باشند و بار تکرار ضماد نمایند هر روز چهار پنج بار تا سه روز متواتر هرگز اثر از طحال نماند دیگر طبیبی در شاهجهان آباد برای ورم سپرز بیخ کبر و مقل را در سرکه و روغن گل پخته بر پنبهٔ کهنه نهاده می‌بست و در مدت سه چهار روز ورم بالکل زائل می‌شد اتفاقاً زنی شصت ساله را این علت عارض شده و آن طبیب همان ضماد معمول خود نهاد روز دوم نصف ورم باقی ماند لیکن در همه بدن ورم ریحی ظاهر شد و اضطراب عارض گردید و از خروج ریح به اسفل اندک را جهت می‌یافت و اشتها ساقط و بول و براز تا یک هفته محتبس شد و از مسهل قوی چند سدهٔ سخت برمی‌آمد و باز حال به دستور می‌شد آخر به حکیم علویخان رجوع کرد اوشان مطبوخ اسقولوقندریون به اضافهٔ ریوند خطائی نه ماشه و روغن بیدانجیر مرکب سه مثقال و شربت دینار دو توله نیم‌گرم نوشانیدند و غذا بعد یک پاس شوربای مرغ و فاختهٔ مرغن صبح و شام بدون نان دادند روز چهارم دو سه مرتبه اجابت طبع شد و سده‌ها برآمد و به جای آب عرق جوانسه و مکوه و خارخسک مقرر فرمودند به روز هفتم یک نوبت اسهال رقیق متعفن مختلف‌الالوان قریب سه پاؤ و بول بسیار آمد و همه عوارض به قدر نصف تخفیف یافتند و روز هشتم او را بسیار و اشتها شدید گردید هم روز مطبوخ موقوف کرده صعتر دو ماشه سوده به دواءالکرکم کبیر سرشته خورانیده شیرهٔ قرطم یک نیم توله مویز منقی دو توله گلوی سبز یک توله در عرق جوانسه و بادرنجبویه و مکوه هر یک نیم پاؤ شربت دینار چهار توله دادند غذا ارزن با شوربای مرغ از این ادرار موقوف شده اجابت دو مرتبه می‌شد و در پانزده روز صحت یافت و سبب مضرت ضماد استعمال آن قبل از تنقیه بود ایضاً سکنجبین افتیمونی نافع طحال افتیمون در صره بسته بسفایج هر یک ده درم گاؤزبان برگ فرنجمشک تخم کاسنی شاهتره بادرنجبویه اسطوخودوس گل سُرخ هر یک پنج درم تخم کشوث سه درم درونج عقربی چهار درم در آب کاسنی و عنب‌الثعلب هر یک یک نیم آثار شب خیسانیده صبح جوش دهند که چهار بماند مالیده صاف نموده

گلقند سه پاؤ اضافه نموده بجوشانند که به نمیه آید مالیده صاف نموده سرکه مقطر یک نیم پاؤ قند سفید نیم آثار داخل کرده قوام سازند نوع دیگر برای صلابت طحال که با حرارت بود نافع است افتیمون چهار توله انجیر زرد هفت عدد پوست بیخ کبر بیخ کاسنی هر واحد دو توله تخم فنجنکشت تخم خیارین پرسیاوشان تخم کاسنی کزمازج تخم کشوث اصل‌السوس گل سرخ اسارون هر واحد یک توله گلقند سه چند سرکه به قدر حاجت به دستور مرتب سازند ایضاً قرص فنجنکشت نافع طحال است که با حرارت بو و تخم فنجنکشت تخم کاسنی پوست بیخ کبر مغز تخم خیارین تخم کشوث گل سرخ کزمازج هر دواحد دو درم اسارون نیم درم به آب عنب‌الثعلب قرص سازند خوراک دو مثقال و نوشیدن عرق برگ گز یا آب آهن‌تاب به جای آب تازه سودمند است دیگر انجیر کهنه در سرکهٔ کهنه سائیده صبر چهار ماشه اشخار چهار ماشه تنکار چهار ماشه سوده آمیخته نیم‌گرم ضماد کردن صلابت و عظم طحال را نافع است دیگر تخم فنجنکشت پوست بیخ کبر مساوی درسرکهٔ تیز بخیسانند و هر روز تجدید سرکه کنند تا یک هفته بعده در سایه خشک کرده دو درم سکنجبین عسلی خورند که مفید بود دیگر ضماد شیطرج به سرکه سائیده نیز محلل ورم سپرز است و تخم ترب سائیده با سرکه و یا سکنجبین خوردن دافع طحال است و نوشیدن آب برگ گز یک اوقیه با ده درم سکنجبین نافع و شیر شتر و بول آن آمیخته نوشیدن مفید و کذا بسفایج و ماهودانه و مغز بادام تلخ و عروق‌المصفر و قردمانا هر کدام دو درم به سکنجبین یک اوقیه نافع و آب ترب افشرده دو اوقیه منقی طحال است دیگر پوست بیخ کبر دوازده درم تخم شبت ایرسا هر یک شش درم خردل دو درم مرمکی هفت درم همه را کوفته به عسل سرشته دو درم بخورند و از این اجزا ضماد نیز سازند دیگر برگ کرنب و اشق و قنطوریون و غافث و ابهل و صعتر مساوی در آب سرکه نیک جوشانیده هر روز یک اوقیه بخورند و به قول ثابت اگر ثمر طرفا در دهان گیرند تا یک ساعت و آب او فرو نبرند و بعد از آن آن را و آب دهن را بیرون اندازند و عقب او نمک یک درم بخورند در چند روز طحال را لاغر کند و مجرب نوشته و سبوس گندم شبت در سرکه پخته ضماد کنند دیگر ضماد حب‌البان و آرد شیلم سائیده در سرکه سرشته و کذا ضماد بیخ کرمهٔ بیضا و انجیر مساوی و کذا اشق محلول به سرکه و اسقولوقندریون و به ورق و پوست بیخ کبر ضماد کردن و کذا خولان هندی شرباً و

ضماداً و کذا شرب لک دو درم با سکنجبین تا پنج روز متواتر و کذا ضماد مر هر واحد در تحلیلی صلابت طحال مجرب سویدی است و بدانکه شرب و ضماد جوزبوا و کذا گل لبلاب سفید و کذا شرب لک دو درم با سکنجبین تا پنج روز متواتر و کذا بیخ ماذریون و کذا ایرسا به سرکه یا در آب پخته و کذا تخم فنجنکشت و کذا عرطنیثا که آن بخور مریم و کذا سکبینج و کذا غافث و کذا طراثیث و کذا صمغ امرود بری به سرکه و کذا اقحوان و کذا گل مختوم و کذا بول شتر اعرابی و کذا قسط و کذا کمافیطوس صنوبری و شرب حب‌البان به سرکه ممزوج و کذا بیخ شجر او یک درم به سرکه ممزوج و کذا برگ طرفا سائیده با سرکه و کذا مطبوخ او به سرکه و کذا زراوند مدحرج به سکنجبین و کذا کعب میش محرق به سکنجبین و کذا اشق یک مثقال به سکنجبین و کذا مومیایی یک قیراط به جلاب و کذا وسمهٔ بری یعنی برگ نیل دشتی و کذا طبیخ چقندر به سرکه و خردل و کذا شاخ گوزن سوختهٔ سفید یک مثقال و کذا عصارهٔ بروی سبز یک اوقیه و کذا خاکستر بروی دو درم و کذا اکل جزر بری به سرکه و کذا دارفلفل و کذا آب برگ نورستهٔ صفصاف و کذا پوست بیخ او در آب جوش نیک داده سه روز متواتر نوشیدن و کذا مغز کلنگ به عسل و کذا پوست شجر خونوب شامی به سرکهٔ عنصل و کذا مرجان سرخ یک درم به سکنجبین و تعلیق آن تا به طحال برسد بیست روز متواتر گل طرفا به سرکه یا شراب و کذا جگر دلدل در تنوربریان کرده قدری از آن خوردن و اندکی باقی گذاشتن کذا کعب بقر محرق بسکنجبن و ضماد برگ شجر بان سوده به عسل آمیخته و کذا کندر و سرکه و اشق و پوست بیخ کبر و کذا جمیز تنها و با اشق محلول به سرکه و کذا شیر جمیز و کذا زوفای خشک و انجیر و کذا عذبه سوده به سرکه پخته و کذا کندش و کذا پوست بیخ بید سوخته به سرکه سرشته و کذا رامک و کذا زوفای رطب و انجیر و بورق و کذا افسنتین و بورق و کذا برگ خوخ و کذا نطرون و کذا آب گوگرد و تغریق بدان و کذا فراسیون سه درم ترمس سه درم فلفل سیاه نیم درم برگ سداب خشک یک درم و کذا بورق و کذا برگ خوخ و کذا نطرون خشک و زوفای خشک و انجیر و کذا صدف فرفیر و کذا آرد جو و پوست بیخ کبر و کذا آب پودینه و موم و روغن سوسن و کذا زهرهٔ ملح که آن را شورج گویند و کذا حلتیت و کذا برگ فسوس تازه سوده به سرکه سرشته و کذا برگ یاسمین بری و برگ شیطرج تا ربع ساعت و بعده دور کردن و کذا شیر خر و کذا تخم

انجره و روغن سوسن و موم و کذا بیخ سوسن و اشق و مقل به عصارهٔ قنطوریون دقیق سرشته و کذا خردل با اشق محلول بسرکه سرشته هر واحد نافع صلابت طحال است و باقی ادویهٔ مفید صلابت همان است که در ورم بلغمی طحال در قول سویدی مسطور شد ذکر بعض ادویهٔ هندیه که اکثر از آن در مطحول مجرب و معمول راقم است عرق گندهک از یک سُرخ تا چهار سُرخ در آب یا گلاب آمیخته نوشیدن برای تحلیل صلابت طحال و زیادتی اشتها بی‌نظیر است دیگر سهاگه یک حصه خردل سه حصه کوفته بیخته به قدر یک ماشه خوردن بسیار نافع و هم‌چنین نوشادر نیم درم به آب ترب خوردن و کنجد و ترب مساوی سائیده گرم کرده بر سپرز ضماد کردن مجرب است دیگر خوردن اچارانیه که در سرکه مقطر ساخته باشند با غذا هر روز به شرطی که سرفه نباشد و مالیدن روغن سرشف نیم گرم هر روز یک بار بر طحال در دفع صلابت آن بی‌عدیل است دیگر نکچهکنی به قدر سه چهار سرخ در قند سیاه حب بسته بخورند و در غذا روغن زیاده تناول کنند و به تدریج تا یک ماشه رسانند و اگر حرارت زیاده کند با شیرهٔ تخم خرفه و نبات بخورند که در ازالهٔ صلابت طحال همواره معمول این احقرالرجال ست و در ازدیاد اشتها و باه نیز اثر قوی دارد دیگر ایلوهٔ سهاگه بریان هر دو مساوی سائیده با قند سیاه به قدر نخود حب سازند و از نیم درم تا یک درم به به حسب حاجت تا یک ماه بخورند و اگر هر روز فاصله داده بخورند وقت شب بعد یک ساعت به نحوی به تناول غذا و بالای آن هیچ چیز نخورند و از ترشی و اغذیهٔ نفاخه پرهیز نمایند در دفع صلابت مجرب است و اگر فلفل سیاه و حلتیت اضافه کرده هر چهار مساوی بگیرند و در آب کهیگوار کهرل کرده حب به قدر فلفل بسته دو حب صبح و دو شام بخورند نیز برای صلابت طحال و درد مفاصل معمول است دیگر پوست هلیلهٔ زرد زنجبیل شیطرج اشخار سفید تنکار بریان زیرهٔ سفید نمک سنیده شورهٔ قلمی بابرنگ زیرهٔ سیاه همه برابر کوفته بیخته به قند سیاه کهنهٔ سه ساله دو چند ادویه سرشته حب‌ها خرد بندند و از دو ماشه تا چهار ماشه به آب گرم بدهند که در این باب معمول است دیگر شورهٔ قلمی سهاگهٔ بریان شب یمانی نمک سونچر نمک سنیده پوست هلیلهٔ زرد آبنه هلدی اجوائن هر یک یک دام کوفته بیخته سه دفعه در آب لیمو و سه دفع در آب ادرک کهرل کرده حب به قدر کنار دشتی بندند و یکی صبح و یک شام خورند که مکرر به عمل آمده و اگر ایلوه زنجبیل فلفل سیاه

اضافه کنند قوی‌تر گردد و نفخهٔ طحال را نیز نافع بود دیگر فلفل گرد بیخ کبر سهاگهٔ بریان نانخواه دار فلفل نوشادر مصعد تخم فنجنکشت شب یمانی صبر هر یک سه ماشه پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ مصطکی هر یک هفت ماشه نمک لاهوری یک توله در عرق لیموی کاغذی و گهیکوار کهرل کرده حب‌ها به قدر نخود ساخته دو عدد صبح و دو عدد شام بخورند دیگر کفِ دریا خردل نوشادر شورهٔ قلمی کئکی گندهک مرچ سیاه سهاگه مساوی کوفته در آب گهیکوار خوب کهرل کرده به قدر کنار دشتی حب بسته یک حب نهار بخورند که منقول از مجربات والد بزرگوار و معمول این خاکسار است دیگر زنجبیل سهاگهٔ بریان شب یمانی بریان نمک سونچری نمک سنیده پوست هلیلهٔ زرد شیطرج اشخار سفید شورهٔ قلمی شورهٔ قلمی فلفل سیاه نوشادر زیرهٔ سیاه و سفید و اجوائن جواکهار بابرنگ حلتیت مساوی کوفته به آب گیهکوار کهرل کرده حب به قدر کنار دشتی بسته یک صبح و یک شام بخورند دیگر فلفل دارفلفل پهکری بریان سهاگه نوشادر اجوائن دارهلد نمک سنگ نمک شور جواکهار بادکتائی هر واحد یک توله در رس گیهکوار دو سه گهری کهرل کرده به دستور حب بسته بخورند دیگر زنجبیل فلفل دارفلفل زردچئب چینه کمیله جواکهار مساوی به دستور حب ساخته بخورند و حب با دو توله که در آب بیخ سهجنه ساخته می‌شود نیز مفید است و خورن گوشت مهو که با مصالح پخته صلابت طحال را مفید و مبهی است و در بیاض والد مرحوم مرقوم است که بیخ حنظل و اسگند مساوی کوفته تا سه روز به آب خوردن جهت طحال مجرب است و سهاگه تیلیه بریان صدف سوخته مساوی سوده به قدر یک ماشه با عسل شش ماشهٔ آمیخته تا دو هفته خوردن در بیاض استاد استاد مغفور مجرب نوشته دیگر از روغن زرد چهار دام و قند سیاه سه دام و قدری آرد گندم حریره ساخته بدارند و لهن کوفته آب او چهار دام گرفته اول بنوشند و بالایش حریرهٔ مذکور بیاشامند در یک روز نهایت تا سه روز بهینه را دور کند و مجرب است و کم نمودن آب سیر را حسب طاقت مریض موقوف بررای طبیب است و احقر نصف وزن آن به عمل آورده و سفید یافته اما به گرم مزاجان و نازک طبعان نیاید دیگر تربد موصوف پوست هلیلهٔ زرد ایلوه سهاگه مرچ سیاه مساوی در آب گیکوار چهار پاس کهرل کرده حب‌ها ساخته بقدر یک درم بخورند دیگر از صبر بیخ کبر نوشادر مرمکی مساوی در آب مذکور به قدر کنار دشتی بسته صبح و شام یک یک خورده باشند دیگر

صبر سقوطری قرنفل نمک هندی ریوند خطائی شورهٔ قلمی کوفته بیخته حب مقدار یک ماشه بسته صبح و شام یک حب در مسکهٔ گاؤ غلوله کرده فرو برند دیگر اجواین پوست هلیلهٔ زرد هر یک بیست دام پخته کیت یعنی خبث‌الحدید سی دام پخته هر سه را اندکی کوفته در ظرف کهنه چرب کنند و قند سیاه برابر ادویه در ده برابر همه آب شیرین شربت کرده و شیرهٔ برگ گهیکوار مقشر نصف وزن قند داخل کره دهن ظرف محکم بسته در مغاکی که سرگین اسب در آن پهن نموده باشند دفن کنند و بعد از آن تمام مغاک را از سرگین پر کنند و سه هفته بدارند پس برآورده صاف نموده در شیشه کنند و صبح و شام یکدام را یک نیم دام یا زیاده حسب حال بنوشند برای سختی طحال و نفخ و درد شکم و اشتها به تجربه رسیده دیگر آب لیمو یک دام آب پیاز یک دام با هم آمیخته بنوشند و تا چهارده روز به عمل آرند و غذا نرم مثل گهچری و دال خشکه بخورند نافع بود و خوردن چارئینی نیز مفید به صاحب طحال است و چونهٔ آب نادیده باریک سائیده در شهد آمیخته بر سر ضماد کنند و بالای آن برگ بیدانجیر بندند دیگر کونپل خشک کرده سه مثقال مرچ سیاه نصف وزن آن کوفته بیخته هر روز نهار همراه آب بخورند که صلابت طحال دور کند و سبوس گندم و خاکستر سیر مقشر به سرکه نیم گرم طلا سازند و اگر سجی از دو ماشه تا شش ماشه به قند سیاه آمیخته بیست و یک روز بخورند به شرطی که تب نباشد و از ترشی و بادی پرهیز کنند نیز مفید بود دیگر اجوائن یک رطل ترپهله ترکئه هر پنج نمک اشخار سفید کتائی تربد زیرهٔ سیاه وج بادیان احمودبدها را هر واحد یک دام نیم کوفته در آب برگ گهیکوار بیست عدد آمیخته در سایه خشک کنند و کوفته بیخته تا سه ماشه به آب تازه بخورند که نافع وبای سول و ملین طبع است دیگر برگ جهاؤ خشک کرده کوفته بیخته شکر مساوی آمیزند و دو درم خورده باشند که نافع صلابت طحال بود دیگر سفوف هندی کبابه پهکرمول جواکهار هلیلهٔ زرد و انگوزه نمک سنگ نمک سونچر برنگ کابلی شیطرج کف دریا تربد سفید نانخواه مساوی کوفته بیخته به قدر یک توله صبح و شام بخورند که صلابت طحال است ایضاً شربت برگ فراش که در دفع طحال از عمل اهل هند است برگ فراش نیم رطل دو روز در چهار رطل آب خیسانیده و بجوشانند وقتی که آب سوم حصبه بماند صاف نموده پاؤ آثار شکر داخل کرده به قوام آرند و دو توله استعمال نمایند و گویند که اگر

کندش خشک سه ماشه سوده در قند سیاه کهنه یک توله آمیخته غلوله بسته بخورند در یک روز ازالهٔ صلابت و عظم طحال می‌کند لیکن در مریض ضعیف و نحیف استعمال نباید کرد و غذا خشکه با جغرات بخورند و اولی آن است که اولاً کمتر از مقدار مذکور به عمل آرند و اگر بر اسلیم دست راست از فتیلهٔ پارچه داغ نهند و مدتی آن را مترشح شدن دهند سختی سپرز را که تمام شکم گرفته باشد عجیب و مجرب نوشته‌اند و اگر آهک آب نارسیده به اندک مغز بندق هندی کوفته درپاره‌ای از مغز ثمر کیله رسیده آمیخته بربندند ساعد دست راست از طرف انسی محاذی انگشت وسطی گذاشته از پارچهٔ کرباس ببندند و تا یک پاس بدارند تا آن که به حدت اهک آنجا آبله پیدا شود پس دوا دور کنند بلاشک فائده دارد اقوال حذاق شیخ‌الرئیس می‌فرمایند که چون دانند که سبب در صلابت طحال سدد از خون کثیر سوداوی است باید که فصد باسلیق و اسلیم را بگذراند تا خون او از خود بند شود اگر قبل سقوط قوت محتبس گردد و گاهی به فصد دواج‌الیسر مضطر می‌گردند و بسا است که بعد فصد حاجت استفراغ به چیزی که مخرج سودا باشد از آنچه در باب یرقان اسود گفته شد می‌افتد و باید که قانون مذکور در علاج صلابات از تلیین که تابع هر تحلیل باشد فراموش نکنند تا خلط متحجر نگردد و هر گاه از این فراغت یابند یا احتیاج آن نباشد واجب بود که ادویهٔ جلاءه مقطع که در آن حرارت بسیار نباشد استعمال کنند و گاهی این اعراض در ادویهٔ مفرده یافته شود و گاهی به سوی ترکیب ادویه احتیاج افتد و ادویهٔ مفردهٔ که این فعل کنند آن ادویه‌ای است که در آن تلخی و قبص یا حرارت معتدل و قبض باشد و گاهی ادویهٔ مفرده این فعل به خاصیتی که در آنها است می‌کنند پس هر گاه دوائی بیابند که در آن مرارت آنها باشد به سرکه و اندکی شب بیامیزند چه شب به قوت خود افادهٔ تلطیف می‌نماید و داغ مذکور در مرض طحال بر رگی که در باطن ساعد چپ است نافع و اکثر تدبیر ملطف در شفای طحال کفایت کند و گاهی اتفاق افتد که تدبیر به حسب بدن نفع کند چون سدد پیدا نکنند و مغلظ خون نباشد یا هم‌چنین باشد لکن جگر بر اصلاح او قوی باشد پس تدبیر مخفف به سبب ترطیب خون تعدیل و اصلاح او کند و سودا را بشکند و گاهی صلابت طحال بدان حد رسد که علاج او استعانت به مشروبات بدون ضماد کفایت نباشد و همه شیر غیر شیر شتر برای طحال ردی است و ادویهٔ مفرده که برای این سبب استعمال کنند اغلب که

افضل آنها پوست بیخ کبر بود که آن اکثر بول غلیظ دموی دردی اخراج نماید و شفا دهد و خصوصاً چون با سکنجبین بزوری مائل به ترشی بخورند و آن تنها نیست بلکه مثل قنطوریون و عصارهٔ این نیز نافع است و خصوصاً دقیق و بیخ سوسن هر روز ملعقه و تخم فنجنکشت و آس و کمافیطوس و کماذریوس و حبهٔالخضرا به سکنجبین و فراسیون خصوصاً به آب آهن‌تاب و عنصل نهایت نیکو است و بهتر سکنجبین او است و اسقولوقندریون به عصارهٔ طرفا و حرف و شونیز و غاریقون تنها به سکنجبین با قنطوریون و شربت از هر کدام این‌ها مثقال تا دو درم بود و افتیمون پنج درم در اوقیهٔ سکنجبین چون مکرر بخورند چیزی که در طحال باشد به اسهال برآورد و آن را لاغر کند و اشق بیست درم و ترمس لاسیما طبیخ او به سکنجبین در طبیخ سویلا به آب خالص به سکنجبین بنوشند و یا به آب مطبوخ جعده و حماض برای به سکنجبین و عصارهٔ شوک تازه یا شبت خشک هر روز دو درم بخورند و عقب او بول شتر بنوشند یا عصارهٔ غافث دو درم به آب مطبوخ افسنتین و انتفاع به شیر شتر و بول آن خیلی شدید است و از این هر دو ضعیف و قوی به حسب حال خود به خود و بهتر آن است که ناقه را غرب شیح و کرفس و بادیان بچرانند پس هر گاه از شربت او انهضام ورم و در ثقل استفراغ سودا ظاهر شود بعد آن به تقویت اقدام نمایند و با بطم در سرکهٔ هفت روز تر کنند و از این بطم هر روز سه ملعقه بخورند و عقب این آن سرکه بنوشند و یا تخم ترب یک نیم درم به سرکهٔ کهنه بخورند و یا طبیخ برگ جوز تازه بسرکه عنصل یا آب برگ کبر به سکنجبین یا ناردین به سرکهٔ عنصل و از آنچه قائم‌مقام دوای بالخاصیت است دو درم تخم خرفه به سرکه بود یا بسد خوب باریک سائیده مثقال به چیزی از اشربه طحالیه یا جرادهٔ کدو نرم یا نفس کدو خشک کرده سائیده دو درم سکنجبین بخورند و ایضاً تخم قصب و تخم کشوث و برگ بید به سبب تلخی و قبض او تخم حماض و تخم سرمق و ثمرطرفا و برگ او یا شش روباه یا جگر او خشک کرده دو درم به سکنجبین یا طحال گورخر یا طحال اسب و مهر هر کدام که باشد دو درم خشک و یا بگیرند شپره و ذبح کرده خشک کنند و سائیده هر قدر که در سه انگشت آید نخورند و یا هفت شپره فربه بگیرند و ذبح کرده پاک نموده در دیگ گلی نهند و آنقدر سرکه کهنه بر آن اندازند که بپوشد و گل حکمت کرده در تنور گرم نهند و هرگاه بیخته شود دیگ را بگذارند تا سرد شود بعده برآورده در سرکه

بمالند و هر روز دو درم از آن بنوشند و این علاج مجرب است و امثال این ادویهٔ مذکوره اول و آخر بهتر آن است که با سکنجبین و سرکه بخورند و از آنها اضمدهٔ مقوی به سرکه بسازند و اما ادویهٔ مرکبهٔ مشروبه مثل اسقولوقندریون و طباشیر است از هر دو به قدر دو درم به سکنجبین بخورند و اقراص کبر و اقراص فنجنکشت به سکنجبین و اقراص راوند معمول به پوست بیخ کبر به سرکهٔ سخت ترش بخورانند و این وقتی است که نفخه نبود و اقراص فوه و تریاق اربعه بسیار نیکو است اگر تب نباشد و یا بگیرند حرف یک جزو و شونیز نیم جزو به عسل کف گرفته بسرشند شربتی سه درم به سرکهٔ ممزوج یا سفوف زراوند و هلیلهٔ کابلی به قدر ملعقه به بول شتر یا بول بز بخورند یا پوست بیخ کبر چهار درم زراوند طویل دو درم فنجنکشت فلفل هر واحد شش درم قرص سازند و این دوا تجربه کرده‌ایم پرسیاوشان پوست بیخ کبر تخم خرفه تخم سداب تخم فنجنکشت زوفای خشک مساوی شربت سه درم با سکنجبین یا بگیرند بیخ کبر و مویز و تخم شلجم و زوفا همه را کوفته در سرکه یک شبانه روز تر کرده در آب بسیار بجوشانند تا اندک بماند و سکنجبین قوی‌البزور آمیخته بنوشند و یا سرکه که در آن ابهل و جوزالسرو خوب جوشانیده باشند تا اندکی بماند به قدر قوت بنوشند و به ثفل او ضماد کنند و یا شیر شتر بر شرایط آن به حب برگ غرب بنوشند و ایضاً این قرص فوه بگیرند فوه دوازده درم پوست بیخ کبر زراوند طویل ایرسا هر واحد دو درم و باریک سائیده به سکنجبین ترش سرشته قرص سازند شربتی مثقال به آب مطبوخ افسنتین و پوست بیخ کبر هر دو و یا بگیرند برگ علیق تازه و پوست بیخ کبر و ثمر طرفا و اسقولوقندریون و عنصل مشوی و فلفل سفید مساوی و قرص ساخته دو مثقال از آن یا بگیرند طحال گورخر طحال مهر هر دو خشک و سائیده از مثقال تا دو درم به شراب ممزوج بخورند و گویند که امثال این ادویه خنازیر را چند روز خورانیدند تا طحال آنها نیافتند بگیرند افتیمون و پوست بیخ کبر مساوی و به عسل سرشته قریب پنج مثقال از آن بخورند یا بگیرند پوست بیخ کبر و اسقولوقندریون و کزمازج و پوست بید و فوه و اسارون و وج و کوفته در سرکهٔ تند پخته صاف نمایند و از آن سکنجبین عسلی ساخته به وزن درم بنوشند که عجیب است و اگر مطحول شکایت اسهال نمایند و به آن خون و معص نباشد سفوف حب‌الرمان سه یا چهار روز هر روز سه درم بدهند و غذای او نصف از آنچه می خورد باید کرد واین قیام طحال بود و

سبب درین آن است که بدن خون را قبول نمی‌کند و بدانند که اشیای حاره کثیرالموافقت بـه طحـال نیـستند بـه سبب آنکه صلابت و تجفیف می‌آرند و منع از تحلیل می‌کنند و هرگاه در قاروره حـرارت باشـد بهتـر آن اسـت کـه اقراص انبرباریس و مانند آن بخورانند و این دوا برای صلابت مزمنه عارض در طحال نافع است بگیرند بیخ جاوشیر و اشق و پوست بیخ کبر و نوع لبلاب که معروف با نطرونیون است و مغز عنصل مشوی و حب‌البان و سیر صحرائی هر واحد یک جزو و همه را آمیخته با سرکهٔ ممزوج به آب بخورند و ایضاً بگیرند مغز حب‌البان سه درخم ثوم بری شش درخم پوست بیخ کبر چهار درخم قـسط یـک درم اسـطورنیون شـش درخـم جعـده سـه درم بـیخ نبـات معـروف بهوطولیدون و آن انواع نوع معروف به سکرجه است دو درخم و گمان کرده‌اند که این نوعی از سکرجات اسـت و آن نباتی است که برگ او مشابه آس بود در وسط او خاتم شبیه به چشم و مشابه حی‌العالم اکبـر اسـت و حـب لـبلاب اکبر بیست و پنج عدد اشق چهار درخم بارزد یک درخم تخم شجرهٔ مریم یک درخم یا بیخ او سه درخم قردمانا یک نیم درخم عنصل بریان شانزده درخم همه را آمیخته به سکنجبین استعمال کنند و شربتی از آن یک نـیم درخـم و در اکثر دو درخم است و این قرص همین عمل دارد و مجرب بگیرند بـیخ سوسـن چهـار درم فلفـل سـفید سـنبل سوری و اشق هر واحد دو درم قرص ساخته به دستور سابق استعمال نمایند و این اقـراص نیـز نـافع طحـال اسـت بگیرند اشق و ثمر عوسج هر واحد هشت درخم پوست بیخ کبر کزمارج فلفل سفید و ثوم بری و عنصل مـشوی هـر واحد یک درخم به آب سرشته قرص به وزن دو درخم سازند شربتی یک قرص به شراب عسل و ایـضاً بگیرنـد مغـز عنصل بریان دو رطل بیخ فاشرا و آن بیخ کرمه است هشت رطل فلفل سفید فطراسالیون جوز بـری و آرد کرسـنه و مغز چلغوزه هر واحد هشت اوقیه سوسن آسمانجونی و بیخ جاوشیر هر واحد سه اوقیه و بسرشند و هر گاه چیزی از این ادویه استعمال نمایند بهتر آن است که آب ترک کنند و در شر او تقلیل نمایند تا قوت دوا محفـوظ مانـد و بـه نواحی حدبهٔ کبد به معونت آب بسیار منجذب نگردد و اما اضمده پس در استعمال آن بهتر ایـن اسـت کـه قبـل او حمام طویل بر نهار استعمال کنند و در آبزن مقام بسیار نمایند و چون مـریض از آن بیـرون آیـد مقطعـات حریفـهٔ عطشه مثل ماهی شور و گوشت نمکسود و خردل و صحنا بخورند و شراب ممزوج بـه آب دریـای شـور وماننـد آن

بنوشند و تلطیف تدبیر او نمایند و این سه روز به عمل آرند و روز چهارم ریاضت کنند تا آنکه عرق آید و نفس متواتر گردد بعده ضماد کنند اگر امر قوی باشد و اگر ضعیف‌تر از آن باشد بر آنچه خفیف‌تر از این باشد اقتصار نمایند و اما ماهیت اضمده آن است که از مفردات مذکوره بسازند و اشق تنها و پشک بز چون از این هر دو به سرکه ضماد کنند ضماد قوی باشد و چون پشک بز سوخته ضماد کنند و خاکستر گلخن چون به سرکه بسرشند ضماد جید است و کذلک ضماد بیخ کرمه بیضا به سرکه یا کبریت به سرکه یا برگ بتوع به سرکه یا سداب به سرکه و چون بگیرند سرگین گاؤ راعی خشک کرده بسرکه بپزند ضماد نیکو است و گاهی بر آن کبریت زرد پاشیده می‌شود و تضمید به زهرهٔ ملح عجیب است و از این نوع است ثمر حب‌البان به سرکه و ایضاً برگ حرمل مع تخم او در سرکه بپزند تا مهرا گردد و بدان ضماد کنند و از ضمادات اقرب به اعتدال چقندر مطبوخ به سرکه و بیخ خطمی معجون به سرکه است و از مرکبات مرهم باسلیقون و مرهم جالینوس و مرهم اسفلافیوس و ضماد ذهنی و ضماد صبر از جالینوس و مرهم که از پوست بیخ کبر که چند ساعت در سرکهٔ تر کرده خشک نموده باریک بسایند و به موم و روغن حنا مرهم سازند یا بگیرند سیاهی دیگ مسی و آرد جو و سرکه و سکنجبین که این ضماد نافع بالغ‌النفع است و با ضماد خردل استعمال کنند که آن قوی است و این ضماد تحلیل صلابت کند اشق صمغ صنوبر هر واحد هشت درخم علک‌البطم مقل بارزد هر واحد شش درخم کندر مر روغن قثاءالحمار هر واحد چهار درخم ادویهٔ گداختنی را در سرکه گداخته بیامیزند و استعمال نمایند ایضاً بگیرند حلبه و آرد کرسنه هر واحد دو اوقیه اشق و صمغ بطم هر واحد پنج اوقیه پوست بیخ کبر و تخم فنجنکشت و بیخ سیر صحرایی و فوه هر واحد یک درخم موم دو رطل در سرکه تر کرده در زیت کهنه مخلوط سازند و یا آرد حلبه و خردل و نطرون یا انجیر در سرکه پخته به قدر سدس او اشق آمیخته یا عسل بر قطعهٔ کاغذ به قدر ورم طلا کرده و خردل بر آن پاشیده بر طحال گذارند و به قدر احتمال بدارند و یا انجیر فربه ده عدد سه ساعت در سرکه تر کرده بپزند تا مهرا شود و صاف کرده به وزن او خردل و بیخ کبر مجموع گرفته آمیخته همه را بسایند و گاهی به این اشق و ماذریون به قدر حاجت داخل می‌کنند و از مجموع طلا می‌سازند یا حلبه و قردمانا و نوره و بورق به سرکه یا اشق و کور و مرو کندر مساوی به سرکهٔ کهنه

بر پنبه طلا کرده بر شکم نهند و چند روز بگذارند تا آنکه از خود نیفتد و از آنچه مجرب است و کندی آن را اختیار کرده سداب و پوست بیخ کبر و افسنتین و پودینه و سعتر است در سرکهٔ تند جوشانیده بر قطعهٔ نمد نهاده گرم کرده بگذارند و هرگاه آبی که سرد شود تجدید آن کنند تا بیست و یکبار و بر نهار به کار برند و از اضمدهٔ بسیار نیک این است که بگیرند دبق بلوط دو رطل و بر آتش انگشت بگدازند و یک رطل نوره بر آن انداخته هر دو مخلوط کنند و از آن ضماد سازند و یا بگیرند بورق و نوره و عاقرقرحا و خردل و همه را به قطران آمیخته طلا کنند اگر تب نباشد یا بگیرند عاقرقرحا خردل پانزده درم حب‌البان چهار اوقیه قردمانا سه اوقیه جوزالطیب یک اوقیه فلفل چهار اوقیه به سرکه عنصل جمع کرده سه ساعت طحال را بدان تکمید کنند بعد از آنکه موضع را به خردل و نطرون شسته باشند و برای مزمن طلا از اشق و مغز بادام تلخ هر یک ده جزو از برگ سداب خشک پنج جزو است به سرکه از آن طلا سازند یا پشک بز و خردل تازه به بعض عصارات نافعه و اندک سرکه سرشته و از نطولات آب طبیخ ترمس و سداب و فلفل است و از اضمدهٔ شدیدالقوهٔ این است که بگیرند خربق سیاه سه اوقیه خربق سفید چهار اوقیه اشق سه اوقیه نطرون سه اوقیه سقمونیا دو اوقیه فلفل سی عدد سائیده به شرابی که قدری علک‌البطم در وی گداخته باشند بیامیزند تا مثل مرهم گردد و بر موضع بعد تسخین او به دلک ضماد نمایند و این ضماد مسهل نیز هست و چون ادویه نفع نبخشد باید که محاجم بنهند و شرط بر آن زنند و گاهی واجب می‌شود هنگام غلبهٔ سوداوی و خون فصد دواج‌الیسر و بر پنج یا بر شش مواضع طحال داغ نهند و آن را مندمل شدن ندهند اگر بر آتش صبر نکنند از ادویهٔ کاویه استعمال کنند مثل ضماد انجیر و خردل دخیل ضماد ثافسیا و غیر آن و اگر حرارت غالب باشد و مریض احتمال اضمدهٔ قویه نکنند تبخیر طحال او به بخار سرکه از سنگ رخام نمایند و یا بر نهار بر پشت بخوابانند و بر طحال او قعطه‌ای نمد در سرکهٔ گرم تر کرده نهند و خصوصاً سداب در آن جوشانیده و یا در وی سرکهٔ گرم و بهتر آن است که مریض را در حمام گرم بر ناشتا داخل کنند اگر متحمل این باشد و در آن بر پشت بخوابانند و همواره بر آن نمد به سرکه تر کرده یکی بعد دیگری نهند تا آنکه احتمال کند و چند روز تکرار آن نمایند که این علاج قوی است و آنچه قریب اینست و برای حار صالح است بگیرند تخم کاسنی و تخم خرفه و کدوی خشک کرده و تخم

فنجنکشت و دو مثقال از این سفوف با سکنجبین سخت ترش بخورانند بعد از این به علاج نمد به سرکهٔ تر کرده معالجه نمایند و اکثر کسی را که طحال به حرارت باشد آب کاسنی به سکنجبین شفا می‌دهد چون بر این تکرار نمایند و اما اغذیه آنچه خفیف و چرب باشد از شوربای گوشت ضعیف و لطیف و مسخن به اعتدال بدهند و کبر مخلل و سائر آنچه در موضع دیگر معلوم شده واجب است که با این ملطفات مثل خردل و مانند آن استعمال نمایند و مشروب ایشان آب آهنگران باید با هر آبی که در آن آهن گرم به مرات سرد کرده باشند ابوسهل گوید تحجری که در طحال باشد با این حال از خون غلیظ جامد مجتمع در ورم بود و این ممکن نیست که به سرعت مستفرغ گردد به سبب غلظ آن و تحلل او نیز ممکن نیست و محتاج به ادویهٔ ملطفه و مقطعه به غیر حرارت ظاهر بود بهر آنکه حرارت قوی تجفیف زیاده کند و لهذا باید که ادویه طحال متحجر از تلخ و قابض مثل زفت و حنا و راتینج و موم مرکب کنند و بعد تکمید به سرکه یا سکنجبین استعمال نمایند بهر آنکه او تلطیف اخلاط غلیظ می‌کند و تقطیع به غیرتسخین می‌نماید و معذلک پوست بیخ کبر و اسقولوقندریون و کزمازج و اطراف گز و تخم فنجنکشت و وج و عصارهٔ قنطوریون دقیق و اشق و طبیخ ترمس تلخ با سرکهٔ عنصل با سکنجبین عنصلی بنوشانند و ایضاً این را شهدانج بری و فراسیون و کماذریوس و ثمر کبر و بطم چون به آبی که در آن آهن گرم به مرات کثیر سرد کرده باشند بخورند که نافع است و گاهی از این آب پنج اوقیه تنها یا ممزوج به سرکه می‌نوشانند و نفع به تحجر طحال و اذابت آن می‌کنند و ایضاً تریاق اربعه و این مطبوخ نفع می‌کند تخم فنجنکشت کزمازج برگ کبر و تخم آن پودینه حشیش غافث افسنتین اسطوخودوس هر واحد ده درم فوه پنچ درم لک سه درم ریوند چینی چهار درم دارچینی چهار درم جوزالسرو بیست درم در سرکهٔ تند بجوشانند و صاف کرده مقدار دو اوقیه بر نهار بنوشانند و بیخ کبر و بیخ فنجنکشت بعد از آنکه هر دو را در سرکه نیز یک شبانه روز تر کرده خشک نموده باشند سائیده سه درم از آن سکنجبین بدهند یا اسقولوقندریون به عصارهٔ طرفا جوشانیده بدهند یا بگیرند اسقولوقندریون پنج درم جعده سه درم عصارهٔ افسنتین دو درم طباشیر لک هر واحد سه درم ریوند چینی دو درم زعفران یک درم و کوفته بیخته دو درم به سکنجبین بدهند و اگر سختی طحال به این تدبیر تحلیل نشود بر آن محاجم با شرط نهند و فصد دواج از

جانب چپ نمایند و یا بر پنج شش ماشه موضع طحال داغ نهند و مدتی ملتحم شدن ندهند و اگر از آتش کراهت کند به ادویه که قایم‌مقام اوست مثل خردل و پوست بیخ غافث و پوست بیخ کبر و نطرون و آهک آب نارسیده و سرکه ضماد کنند و بگیرند کاغذ مقدار طحال در سرکه تر کرده خردل ناکوفته بر آن پاشیده بر طحال بچسبانند و به قدر احتمال بگذارند بعده به آب نیم گرم بشویند و اگر هیچ تدبیر کفایت نکند این حب بدهند ایارج فیقرا هلیلهٔ زرد تربد هر واحد درم غاریقون برگ غار خشک هر واحد هفت درم اسقولوقندریون کزمازج هر واحد پنج درم جعده انیسون مقل اشق هر واحد سه درم نمک هندی دو درم سائیده حب‌ها سازند دو درم با شیر بدهند بعد از آنکه ناقه را به شجرهٔ کرفس و بادیان و برگ غرب و طرفا و بیخ اذخر و شیح خورانند صاحب کامل گوید که اگر طحال را ورم صلب عارض شود مطبوخ افتیمون که در آن قدری کزمازج و تخم فنجنکشت و اسقولوقندریون داخل کرده باشند بدهند و قرص کبر معمول به اسقولوقندریون هر روز یک مثقال باریک اوقیه و نیم سکنجبین عسلی ممزوج به آب بدهند و صفت آن قرص این است بگیرند پوست بیخ کبر چهار درم زراوند طویل و قسط مرو سداب خشک داشته و سقولوقندریون هر واحد دو درم تخم فنجنکشت و فلفل سفید هر واحد سه درم اشق چهار درم اشق را در سرکه خمر تر کرده ادویه سائیده بسرشند و اقراص به وزن مثقال سازند و اگر صلابت شدید باشد و ریاح و برد مزاج بود به سکنجبین عنصلی بخورند و سفوف و قرص نافع ورم صلب در وجع طحال مسطور و به آبی که قبل از خوردن این ادویه کماد به این نوع استعمال نمایند پوست بیخ کبر و کبر و کزمازج و تخم فنجنکشت پودینه و سداب و بورق داشته هر واحد یک کف درسرکهٔ کهنه جوشانیده قطعهٔ نمد یا پارچه تر کرده یا اسفنج بدان تر نموده بر نهار تکمید کنند به مرات پس موقوف کرده بعد یک ساعت ادویه بنوشانند و بعده این ضمادات نافعه استعمال نمایند انجیر سیاه ده عدد در سرکهٔ خمر یک شبانه روز تر کرده برآرند و سائیده قسط تلخ چهار درم مغز بادام تلخ هفت درم پوست بیخ کبر اسقولوقندریون هر وحد سه درم را کوفته بیخته با انجیر منقوع سرشته بر پارچه یا کاغذ نمد مالیده هنگام خلو معده بر وضع طحال بگذارند و قبل از تناول طعام به یک ساعت برداشته به آبی که اندر آن بابونه و کرنب جوشانیده باشند بشویند و روغن خیری بمالند و این ضماد نیز ورم طحال صلب را نافع است حلبهٔ بزر کتان

آرد جو و باقلا هر واحد پنج درم اکلیل‌الملک شش درم اشنه پشک بز بیخ سوسن هر واحد دودرم بورق بیخ کبر هر واحد چهار درم مقل سه درم انجیر سیاه ده عدد در سرکهٔ خمر یک شبانه روز تر کرده ادویهٔ دیگر بدان آمیخته ضماد نمایند و این ضماد محلل اورام صلب و قوی است بگیرند انجیر سیاه در سرکهٔ خمر یک شبانه روز خیسانده سائیده پنج درم اشق و مقل و سکبینج و جاوشیر هر واحد اوقیه پشک بز و حلبه هر واحد سه اوقیه ممنوع را در سرکه حل کرده سوده و ادویهٔ کوفته بیخته آمیخته به انجیر مخلوط کرده ضماد نمایند و این طلا سهل و مجرب است بستانند پارهٔ کاغذ به قدر درم سپرز در عسل بیالایند و قدری خردل باریک سوده بر آن پاشیده بر طحال بگذارند و یک شبانه روز هم‌چنان دارند بعد از آن به آبی که در آن بابونه جوشانیده بشویند و ایضاً ترمس و حلبه و حرمل و بزرکتان و سداب خشک و اکلیل‌الملک هر واحد یک جزو و کبریت نیم جزو مقل و اشق و سکبینج هر واحد اوقیه انجیر سیاه ده عدد انجیر و صموغ در سرکهٔ یک شبانه روز تر کرده سوده و ادویهٔ دیگر باریک سائیده و آمیزند و بر طحال ضماد کنند که صلابت را تحلیل کند و تدبیر به اغذیه و غیر آن باید که مثل تدبیر اصحاب امراض جگر باشد از تقلیل غذا و تلطیف او و آنچه سهل‌الانهضام بود و مخلوط بدانچه در آن تقطیح و تلطیف باشد به مثل لحوم طیور سریع‌الانهضام چون بچه مرغ و تیهو و دراج و امثال آن که گوشت او نرم باشد معمول به سرکه و مری و کرویا و دارچینی و مطبوخ به حب کبر و شاخ کبر معمول به سرکه و مری بسیار نافع است و انجیر در سرکه تر کرده چون هر روز سه عدد بر نهار بخورند و چقندر معمول به سرکه و مری و خردل و زیت و ماهی هاربا سکبینج سرکهٔ کهنه و سداب و کرفس و زعفران و فلفل و مانند آن و از نان خشکار خوب خمیر کرده در تنور آتش معتدل پخته بخورند و از نان میده اجتناب کنند که آن کثیرالغذا مولد خلط غلیظ است و شراب ریحانی بنوشند و بر آن تنقل به اندک بادام تلخ و مغز حبةالخضرا نمایند و از اغذیهٔ عسیرالانهضام بطی‌الانحدار به منزلهٔ لحوم مواشی مسن و لحوم بقر و اغذیهٔ مولد خلط غلیظ لزج مولد سده مزید غلظ طحال مثل نان فطیر و هرائس و برنج به شیر و گندم بریان و آنچه از آرد و نشاسته بسازند و زلابیه و دوشاب و قطائف لاسیما معمول به شکر و عسل و از سائر حبوب مولد ریاح احتراز نمایند و استعمال ریاضت قبل غذا موافق‌تر و جیدترین اشیا است و اگر به حسب احتمال

قوت باشد تقویت حرارت عزیزی و تزکیهٔ آن تماید و بعد غذا از ریاضت اجتناب کنند و دعت و راحت استعمال نمایند تا آنکه غذا هضم شود و از معده منحدر شده به امعا خارج گردد و استحمام قبل از غذا باید و بعد ریاضت در حمام که آب او کبریتی یا نفطی یا مالح بود و اگر این نباشد بر بدن آبی که در آن بابونه و اکلیل‌الملک و برنجاسف و مرزنجوش و نمک و بورق جوشانیده باشند و آب آهنگران نطول کنند و در آمدن در چشمهٔ کبریتی و قیر نافع سید اسمعیل و ایلاقی می‌نویسند که اول به قانون راست روند و رگ باسلیق و حبل‌الزراع و اسلیم گشایند و اشربهٔ ملطف و مقطع معتدل به اندک دوای قابض به کار برند و سرکهٔ ملطف و مقطع است خاصه سرکهٔ کبر و سکنجبین که از سرکهٔ کبر و شکر سازند به اندکی زعفران ملطف است و آب بادیان تر و آب کرفس با سکنجبین معتدل و ملطف است و انجیر در سرکه تر کرده ملطف است و بعد از آنکه چند روز از این نوع اشربه داده باشند تنقیه به این مطبوخ هلیله کنند هلیلهٔ سیاه ده درم شاهتره بیخ اذخر غافث هر یک پنج درم کزمازج اشنه انیسون کرفس بادیان هر یک سه درم همه را به دستور بجوشانند و صاف کرده ده اوقیه از آن با یک درم ایارج فیقرا غاریقون و یک درم تربد بدهند این حب نیز نافع و نسخهٔ آن همان است که در قول ابوسهل گذشت بدون اسقولوقندریون و کزمازج و جعده و عوض برگ غار برگ گز پنج درم است و ماءالاصول با یک درم روغن بادام تلخ و چهار دانگ تریاق اربعه نافع است و میوه‌های خشک چون پسته و بادام و چلغوزه و فانیذ و جوز و انجیر خشک سود دارد و شراب قوی تلخ سپرز را بگدازد و چقندر با اسفندان اچار کرده و ترب به سرکه پرورده و خام سود دارد و آب باران بهترین اشیا است و فلفل در طعام داخل کردن سپرز را ببرد و در نان زیره و کرویا و نانخواه و بریان داخل باید کرد و این قرص کبر نافع است بگیرند عنب‌الثعلب پوست بیخ کبر هر یک ده درم باقی اجزا همان است که در بحث وجع طحال در قول ابوسهل بیاید شربیت در درم با ماءالاصول یا به سکنجبین و ایضاً به نسخهٔ عیسی صهاربخت پوست بیخ کبر چهار استار زراوند طویل دو استار تخم فنجنکشت و فلفل هر یک شش درم اشق چهار استار چنانکه رسم است قرص سازند و این سفوف نافع است بگیرند حب‌الرشاد پنج استار و در سرکهٔ خالص به مقداری که آن را تشرب کند یک شبانه روز تر کنند و روز دیگر برگ سداب خشک یک استار سوده با وی بسرشند و قرص ساخته در تنور نیم‌گرم آن

را خشک کنند تا آنکه بریان شود و سوخته نگردد بعده سائیده هر روز مثقالی با سکنجبین بدهند و یا بگیرند آرد یک آثار و تخم سپندان چهل و چهار درم کوفته به آرد بیامیزند و خمیر کرده از آن قرص‌های کوچک بپزند و کوفته سرکه چکانیده بخورند و اگر هر بامداد ناکوفته بخورند جائز است و این سکنجبین سودمند است پوست بیخ کرفس پوست بیخ بادیان هر یک چهار جزو بیخ اذخر پوست بیخ کبر هر یک دو جزو تخم کرفس بادیان انیسون فطراسالیون هر واحد یک نیم جزو همه را در سرکه یک شبانه‌روز تر کرده بجوشانند و صاف کرده عسل داخل کرده و سکنجبین بسازند و در آخر قوام یک درم زعفران در آن بمالند و دواءالحرمل به نسخهٔ صهاربخت نیز آماس سپرز را زائل کند و بگیرند سداب و پودینه و در سرکه جوشانیده نمد به اندازهٔ سپرز بریده در این سرکه تر کنند و بر سپرز نهند و انجیر و اکلیل‌الملک در سرکه پخته برگ سداب و بورق با هم سائیده بر سپرز نهند و برگ سداب پنجاه درم اشق بیست درم بورق ده درم همه را به سرکه سائیده ضماد کنند و طعام‌های مطحولان شوربا و زیرباج باید در هر دو کبر و نخود پخته و مصوص به کرفس و سداب مرتب کرده و نان با سکنجبین خوردن سود دارد و کاسنی و کرفس و برگ ترب و ترب و خردل با چقندر و زیتون پرورده و اطراف رز به سرکه پرورده و برگ کبر و ساق او به سرکه پرورده و از گوشت‌ها آن چه خفیف‌تر و لطیف‌تر باشد چون دراج و تدرو و تیهو و گنجشک و این نان مطحولان را سود دارد آرد خشکار یک آثار و حب‌الرشاد یعنی تخم سپندان هشتم حصه آرد سائیده به آرد بسرشند و نان بپزند و این نان را بر سبیل تنقل تنها و یا سرکهٔ بخورند قرشی و مصنف شفاءالاسقام می‌گویند که در اورام طحال تدبیر قوی و ادویهٔ مفتحهٔ قویه استعمال نمایند بهر آنکه قوت ادویه به مرور آنها در جگر و به سبب بعد موضح طحال و بنابر غلظ جوهر آن منکسر می‌گردد پس اگر با کبر طحال حرارت و درد در عروق مقترن گردد در آن ابتدا به فصد باسلیق و اسیلم یا حجامت به حسب سن باید کرد بعده استفراغ مادهٔ غالبه نمایند و باید که مطحول ملازمت قرص غافث و اسقولوقندریون به شربت قشر اصل هند یا با سکنجبین بزوری و شربت اصول و قرص کبر و قرص انبرباریس ریوندی و سفوف اصول و حاکمی و شربت دینار و شربت شاهتره و سکنجبین ساده و آب بادیان و کرفس و سکنجبین عنصلی نمایند و اگر به آن حرارت قوی باشد شیرهٔ تخم خرفه و تخم خیار به

سکنجبین ساده دهند و گویند که تخم کاسنی مضر طحال است و گویند که مصلح او سکنجبین است و آنچه مخصوص و بسیار نافع است این است که مریض هر صبح سه کف از بول خود بخورد و در بیست روز ورم را دور کند و ضماد جید اشق است و اسقولوقندریون که آن را خاصیت عظیم است شرباً و ضماداً و به سرکه عنصل استعمال نمایند بعد پرهیز و تلطیف و مداوات تا چند روز و دخول حمام و خلخلهٔ طحال حتی که به دلک او به پارچهٔ درشت و گاهی در آن ضماد بورق و کبریت زیاده کرده می‌شود و این ضماد از املای استادی است رحمهٔالله انجیر دو اوقیه در سرکهٔ خمر دو روز تر کنند و بسایند و اسقولوقندریون و حلبه و افسنتین و پوست بیخ کبر هر واحد سه درم اضافه نموده به روغن بابونه که در آن موم سُرخ گداخته باشند آمیخته به شیره ضماد کنند و به چیزی نباید بست بلکه همین ضماد و تنها بنهند و ضیح شسته به آب گرم یا به آبی‌که اندر آن تخم کتان و حلبه و اکلیل‌الملک و بابونه و خطمی و گل بنفشه و زیره جوشانیده باشند نطول کنند و بعد از آن روغن قسط بمالند و گاهی در آن بابونه و اکلیل‌الملک و آرد ترمس و مقل ازرق زیاده کرده می‌شود و سبوس مطبوخ به سرکه و اسفنج مشروب به سرکه نیکو است و حتی‌الامکان تقلیل غذا و تلطیف آن نمایند و زیرباج چوزهٔ مرغ دهند و لزوم ماکیان فربه و خروس خصی و لحم حلوان یکساله نمایند و از اغذیه و مولد سودا مثل عدس و گوشت خشک کرده و کمات و بادنجان و لحم بقر و سائر لحوم غلیظه و اغذیهٔ مولد نفخ احتراز کنند و از تنقل مقلویات حذر نمایند و بجوارش شود و مصطکی و کمون تنقل فرمایند و از همه مالح و حریف و حار چرهیز کنند و سرکه در بعض اوقات به انجیر و مویز یا بثمان که آن اسل است جید است چه سرکه ملطف غلظ طحال است و کبر را در نفخ آن خاصیت عظیم است و کاسنی مسلوق و کاهو مسلوق نافع است اگر نفخ نباشد و زیتون‌الماء طحال را صالح است و هم‌چنین طلا و حماز و به سرکه که در آن اندک تلخی باشد نیکو است و شلجم و بادنجان مخلل نافع طحال غلیظ است و خرفه و خبازی و بقلهٔ حماض و شاخ گرم در سرکه تر کرده و هنگام حرارت مزاج نافع و شرب شراب رقیق بعد تنقیهٔ بدن بدل آب و امتصاص کاسنی و انداختن ثقل او و سکنجبین بزوری شدیدالمنفعت برای طحال غلیظ جای است انطاکی گوید که در سوداوی طبیخ افتیمون دهند و این حب از مجربات من است پوست بیخ کبر ریوند مساوی صبر مرجان سوخته

تخم کرفس غاریقون نمک هندی هر واحد نصف یکی از آن هر دو به آب بهار حب ساخته یک مثقال به ماءالعسل بدهند و از بیخ کبر و قسط و جوز رومی به عسل سرشته و یا به شحم حنظل مع بورق و ترمس و عسل ضماد کنند و اما اسقولوقندریون در این مرض قائم‌مقام طلسمات است به هر طور که استعمال نمایند و اگرچه به ضماد بود و قریب او است سکنجبین عنصلی به آب کاسنی و دباغ کلنگ و جمیع اجزای خارپشت و خصوصاً طحال او در اینجا نافع است و ایضاً در صلابت و اورام به انجیر و اشق و ترمس و حنظل و جوز به سرکه یا شراب ضماد کنند و کذا پشک بز و حلبه و شرب شیر شتر و فوه و ریوند و طبیخ ترمس به فلفل همه مزیل اوجاع و ورم صلابات است مصنف حاوی صغیر گوید که هر صباح جلاب از عناب ده عدد و تخم کاسنی سه درم شکر سفید ده درم بنوشند و غذا مزورهٔ زیرباج به لحوم ماکیان و دراج بخورند و فصد باسلیق یا اسیلم کنند اگر قوت و وقت مساعدت کند و اسهال مطبوخ افتیمون یا حب آن کنند و بعد تنقیه هر صباح سکنجبین بزوری ده درم و قرص کبر مثقال بنوشند و نسخهٔ قرص مذکور همان است که در قول سید گذشت و ضماد بیخ غافث که در قول ابوسهل مسطور شد بدون آهک استعمال کنند و ضمادی که در آن اکلیل‌الملک شش درم است و در قول صاحب کامل گذشت به کار برند و یا پودینهٔ جبلی و برگ سداب و سرکه ضماد کنند خجندی گوید که اگر احتیاج فصد شود و فصد باسلیق‌الیسر یا اسلیم‌الیسر گشایند و سکنجبین و شربت عناب و شربت دینار دهند و تلیین طبیعت به حقنه یا مطبوخ افتیمون کنند و قرص که در آن بیخ سوسن چهار درم است و در قول شیخ گذشت اشق آن را در سرکه حل کرده بدان قرص ساخته و دو درم با سکنجبین بدهند و گویند که نوشیدن شیر شتر و بول او به دوام تا چهل روز در اذابت طحال مجرب است و پوست بیخ کبر با همچند عسل سرشته پنج مثقال بخورند سعید گوید که علاج ورم صلب به نوشیدن آب برگ طرفا با سکنجبین کنند و این دوا در حل صلابت نافع است بگیرند اسقولوقندریون سه درم و جعده دو درم و لک و راوند هر یک درم و زعفران نیم درم کوفته بیخته یک مثقال به سکنجبین بخورند و غذا مری و کرویا و چقندر و مری به سرکه و خردل سازند و تلطیف تدبیر کنند و بر طحال انجیر سیاه در سرکهٔ خمر تر کرده با قسط و مغز بادام تلخ سائیده ضماد نمایند و اگر قوت ضعیف باشد در خوردن بچهٔ مرغ و شرب شراب ریحانی

وسعت کنند شریف‌خان در حاشیهٔ شرح اسباب می‌نویسد که جالینوس مدح این مرفه نموده بگیرند خروس پیر و به آب و نمک بسیار بپزند و در آن بسفائج ده درم اندازند تا مهرا شود و صاف کنند که این اسهال نیک از سودا شرباً و احتقاناً می‌نماید و از اهرن نقل کرده‌اند که افضل علاج طحال بول شتر است و جالینوس گفته که عسل بر موضع محاذی ورم طلا کنند و بر آن حب‌الرشاد و سالم بپاشند و در روزی به مرات به حسب احتمال این فعل کنند و اطعمهٔ لطیفه بخورانند و حکیم عابد گوید که من علاج دو مرد جوان نمودم که طحال آنها بزرگ شده و در شکم آنها گویا سنگی بود که از جوانب آن را به رصاص گداخته محکم کرده باشند و در فضای شکم جائی باقی نمانده بود که به غمز انگشت فرو می‌شد و تنفس داخلی نیز ممکن نبود پس هر دو را این طبیخ طرفا که صاحب تذکره ذکر او کرده نوشانیدم و شفای کلی یافتند بگیرند پوست بیخ طرفای تازه و خشک کنند و ده درم از آن در ده چند آن شراب بجوشانند تا مهرا شود و صاف کرده به حسب حاجت بنوشند و به ثفل آن ضماد کنند و در این به آب این دوا بی‌نظیر است و ذکر نموده که این نفع به یرقان می‌کند و تفتیح سدد و ازالهٔ جذام می‌نماید و گمان من از مشاهدهٔ قوت تأثیر او آن است که این جمیع امراض سوداوی را قلع کند و از ادویهٔ مشهوره که جالینوس در خواب بدان ملهم شده بود نوشیدن به مریض است از بول خود سه جرعه بر نهار تا هفت روز و گویند که خوردن صعتر محلل مجرب است و شربت از افسنتین و صندل و کزمازج ساخته بی‌عدیل است و تضمید به سبوس گندم و اشق محلول در سرکه قوی‌النفع است و کذا پوست بیخ کبر و خردل طبری گوید که علاج ورم صلب دشوار است ناچار بر آن صبر کنند و نشاید که مریض‌الحال بر مقابلهٔ طحال به اشیای حارهٔ قویه نماید که آن گاهی مؤدی می‌گردد و به سوی حالتی‌که امید صحت بدان نباشد بلکه برفق کنند و تحلیل صلابت به تدریج نمایند و این صلابت اگر عقب تهبج حادث شود و سهل‌البرء شدیدالتحلیل بود و اگر عقب ورم حار دموی و صفراوی باشد ایضاً سهل‌البرء بود اما آنچه عقب ضربه یا صدمه یا سودا که عقب مرض طویل پیدا شود حادث گردد شفای این دشوار بود و مداوات او به حسب قرب حدوث او و بعد آن و به حسب سن صاحب طحال و مزاج او و شدت مرض و صعوبت آن مختلف بود پس اگر جوان بود امید صحت او به سرعت بود و اگر دموی مزاج یا صفراوی باشد ایضاً به سرعت به شود و اگر

سوداوی مزاج یا مرطوب بود شفای او بعیدتر باشد و اگر شیخ بود به هر مزاج که باشد بر او بعیدتر بود و علاج عام آن ذکر می‌کنیم طبیب از جملهٔ آن آنچه احتیاج که به سوی او باشد به حسب مزاج و شدت مرض و ضعف آن استخراج نماید پس واجب است که اول به سن مریض و وقت اسهال و مزاج آن نظر کنند اگر احتمال فصد بود فصد باسلیق ابطی از طرف چپ نمایند بعده مطبوخ افتیمون به نسخهٔ قرابادین چند نیشابور بنوشانند و غذا شاخ کبر به سرکه و سکباج و زیرباج سازند و هر روز بر نهار سه انجیر منقوع در سرکه بدهند و ابوماهر سرکهٔ کبر را جوشانیده گرماگرم بر آنچه در ظرفی می‌انداخت و دو روز آن را می‌گذاشت بعده هر روز سه یا چهار عدد از آن انجیر می‌داد بعد از آن امر به ریاضت و صعود و نزول بر گهواره یا بر هر مکان بلند می‌کرد تا آن‌که عرق آید پس امر به دخول حمام و ریختن آب گرم بسیار بر طحال او و خروج از حمام و شرب سکنجبین بزوری می‌نمود و اگر مزاج او احتمال می‌کرد تدبیر او بر این ترتیب می‌فرمود و چون تدبیر تا اینجا منتهی گردد و قوت قوی باشد و قارورهٔ او رقیق شود فصد اسیلم کنند و به حسب امکان خون بیشتر اخراج نمایند و جالینوس گوید که فصد اسیلم کنند و بگذارند تا خون بسیار برآید و خودبخود منقطع گردد و اگرچه بر مریض غشی افتد و معلوم شود که عقب او صحت گردد بر آنکه مریض ضعیف شود و اما نهادن دست در آب گرم هنگام فصد اسیلم بهر آن است که آب گرم استفراغ و جذب به قوت و توسیع دهن رگ می‌کند تا خون به قوت جاری گردد و بعد از این تدبیر اگر قوت مریض احتمال کند اسهال به این مطبوخ اسقولوقندریون کنند هلیلهٔ سیاه بیست درم اسقولوقندریون ده درم افسنتین رومی حشیش غافث افتیمون در مره بسته هر یک هفت درم ریوند کوفته دو درم جعد و کمافیطوس ایرسا هر یک سه درم به دستور مطبوخ جوشانیده سی درم از آن صاف کنند و در آن یک درم غاریقون و دو ثلث درم تربد و سه طسوج سقمونیا داخل کرده نیم گرم بنوشند این شربت تام‌النفع است و زیادت و نقصان حسب قوت مریض و نقصان آن کنند و این مطبوخ تنها با لزوم پرهیز ازالهٔ صلابت طحال می‌کند و چون از این تدبیر در جسادت طحال نرمی محسوس شود و قاروره اشقر گردد و در آن قدری رسوب نازل شود این قرص بدهند بادیان انیسون تخم کرفس و پوست آن در سرکه جوشانیده خشک کرده عصارهٔ غافث کزمازج مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ مغز تخم خربزه هر

یک پنج درم اسقولوقندریون چهار درم ریوند چینی دو درم زوفای خشک سه درم رب‌السوس دو درم عصارهٔ انبرباریس ده درم سنبل مصطکی هر واحد دو ثلث درم زعفران دو دانگ پوست بیخ کبر هفت درم کوفته بیخته به شراب صافی آمیخته به وزن یک نیم درم اقراص سازند هر روز یک قرص از آن با پانزده درم سکنجبین بزوری بخورند اگر بلد و مزاج و قوت و وقت مساعد باشد و بر مزورات زیرباج اقتصار نمایند و اگر خون ضعف بود زیرباج به چوزهٔ مرغ سازند و اگر شوربای سکباج که با وی کبر بسیار به لحم حمل پخته باشند بدهند بهتر است و ریاضت به حسب امکان لازم گیرند و چون از این تدبیر مرض نقصان پذیرد و تضمید طحال به این ضماد نمایند بگیرند اشق صافی بیست درم و در سرکهٔ کهنهٔ تند تر کرده بگذارند بعده جعده برگ پودینهٔ نهری هر یک دو درم حماما و کزمازج و جنطیانا هر واحد یک درم سائیده آمیزند پس بر پارچهٔ کتان طلا کرده اولاً طحال را به دست یا به پارچهٔ دلک خفیف کنند و به روغن ناردین و به روغن قسط سه چهار شب متواتر طلا نمایند بعده به سبب ضماد نموده بربندند و ده روز این ضماد نمایند و غذا و دوا آنچه مذکور شد بخورند و اگر بعد ده روز صلابت باقی ماند به این کماد تکمید طحال کنند بگیرند پرسیاوشان و خسک و برگ ساداوران و جعده و قنطوریون و پوست بیخ کبر و میعهٔ یابسه و ثمر طرفا و اسقولوقندریون هر واحد یک کف و دو کف کبیر از انجیر و از کبر نیز و بر آن آب آنقدر که بپوشد و سرکهٔ کهنه انداخته بجوشانند تا ادویه مهرا گردد و بعده قطعهٔ نمد به قدر طحال بریده در این سرکه گرم تر کرده تکمید طحال بدان نمایند تا آنکه سرکه سرد گردد بعده باز بر آتش نهند و بار دوم تکمید کنند و در روز سه بار و در شب مثل آن چند روز متواتر تکمید کنند و اگر سطح جلد متألم گردد به روغن گل تمریخ آن نمایند و تا زوال الم مریض را راحت دهند بعد از آن اعادهٔ تکمید نمایند و چون ده روز این کماد به عمل آرند باز اعادهٔ ضماد کنند که آن بقیهٔ صلابت به غیرشک تحلیل کند و حرانیان را علاجی است در طحال به حدی که صلابت حجری باقی نماند و البته تحلیل شود اگرچه متحجر گردد و حس او زائل شود پس نزد این طحال ورنه موضع داغ می‌نهند سه از آن نزد سره و سه نزد اضلاع قریبه و سه بر نفس طحال و بدین اراده کرده‌اند تا موضع او صاف گردد و علاج ایشان این است که بگیرند اشق و تخم کرفس و انیسون هر یک ده درم و کزمازج پنج درم ادویه را کوفته بیخته و

اشق را گداخته بیامیزند و به قدر یک نیم درم بلوط از آن سازند و هر روز یک بلوط از آن به سکنجبین بزوری بخورانند و بعد خوردن این سرکهٔ عنصل بنوشانند و اما اهل عراق را لطافتی است در علاج طحال در ابتدا به فصد اسیلم می‌کنند و لزوم ریاضت و شرب سکنجبین بزوری می‌نمایند و تضمید طحال نمی‌کنند بلکه آن را در روز و شب چند بار به دست می‌مالند و این قرص به ماءالاصول و به سکنجبین می‌خورانند ریوند چینی و حضض مکی و کزمازج و اسقولوقندریون پرسیاوشان زعفران هر واحد دو درم ثمر طرفا پوست بیخ کبر هر واحد سه درم بارزد چهار درم همه را سائیده به سرکه قرص ساخته هر روز یک قرص با پانزده تا بیست درم سکنجبین بخورند بعده سه ساعت صبر کرده ماءالاصول بیست درم با دو درم روغن بادام تلخ بنوشانند و در معالجهٔ طحال بر این زیاده نمی-کنند و اهل بصره امر می‌کنند مطحول به نشستن در آب دریای شور و آب شب و شرب آب چشمهٔ شبیه و منع می‌کنند از چشمه کبریتیه و به اشق و سرکه فقط تضمید طحال می‌نمایند و دیدم که اکثر مریضان به این طریق صحت یافتند و مردی را دیدم از حذاق اطبا که آن را از این ازرق می‌گفتند و مطحول را ضماد به آرد کرسنه در نفط سفید سرشته بعد تدابیر بسیار نمود و اثر نیک کرد و در کتب نشان این ندیدم و در کوفه عورتی مسافر بود که علاج طحال می‌کرد و من از بغداد نزد او رسیدم و به مطحولان امر به شرب سکنجبین مسخن با یک دانگ نطرون و یک دانگ بورق می‌نمود و مطحول را اسهال عظیم می‌افتاد و در این فکر نمی‌کرد تا آنکه اسهال به سحج مؤدی می‌شد و ندیدم مطحولی را که این دوا بخورد و بر آن جسارت کرد الا آنکه در پنج روز صحت یافت و این دوا در کتب نیافتم و بر سبیل نوادر در معالجه ذکر آن نمودم تفتیح‌الطحال گاهی بر سبیل ندرت ورم صلب طحال پخته شود و ریم کند و بشکافد و علامتش آن است که بعد ورم درد شدید و نخس در طحال ظاهر شود و ریم هم‌چون دردی در بول آید و بدبو بود و باشد که ریم او به سوی معده گراید و در قی و اسهال نیز بیرون آید علاج جهت تنقیهٔ ریم مدرات مثل شیرهٔ تخم کشوث چهار ماشه شیرهٔ بادیان و تخم کاسنی و تخم خیارین هر یک شش ماشه یا شیر شتر پنج توله یا شیر خر بدهند و یا ماءالعسل و جلاب شکر بنوشانند حسب حرارت مزاج و عدم آن و دیگر بزور مدره مثل مغز تخم خیار مغز تخم خربزه به شربت دینار و یا پرسیاوشان و تخم خطمی و تخم مرو با خمیرهٔ

بنفشه بدهند و از اغذیهٔ حمصیه و جاورسیه که مدر است تناول کنند و اضمدهٔ مفید ورم سوداوی طحال به کار برند و از جمله قابضات احتراز نمایند و صاحب اقتباس گوید که اول جهت جلای ماده و تسکین درد ماءالعسل به گلاب کهنه ساخته دو سه روز متواتر بنوشانند و غذا بنوماش مسلم تنها یا با بقلهٔ یمانیه و نان روه دهند و بعد از پاک شدن جهت اندمال دم‌الاخوین طباشیر کتیرا مکد یک ماشه در شربت خشخاش دو توله بلیسانند و بالای آن شیرهٔ کاسنی و خیارین هر یک نه ماشه کاکنج هفت ماشه تخم کشوث سه ماشه در عرق خارخسک و گز و صندل به گلاب مکد پنج توله شربت کشوث سه توله شیر شتر چار توله بدهند و یا دم‌الخوین یک نیم ماشه ریوند چینی بیخ کبر هر یک یک ماشه در عسل یک توله بلیسانند و عروق کاسنی و مکوه و گز مکد پنج توله و شیر شتر یا خر سه توله حسب حرارت و برودت مزاج بدهند و غذا شوربای بچه بُز و یا مرغ به نان دهند و اگر بعد پاک شدن ریم در آن جا سختی باقی ماند سبوس گندم در سرکه جوش کرده اشق در آن گداخته ضماد کنند و دیگر تدابیر که در ورم صلب گفته شد به عمل آرند حتی که در آخر داغ دهند و طبری می‌نویسد که جالینوس ذکر کرده که هرگاه طحال صلب گردد گاهی از معالجه تحلیل یابد و گاهی بر صلابت دائم باقی ماند و ضعیف شود و جگر را فاسد گرداند بنابر عدم جذب عکر دم از آن و به سبب ضعف قوای آن مؤدی به استسقا گردد و گاهی به ندرت ریم کند و این علت از امراض مهلکه است و علاجش پرهیز از جمیع اغذیهٔ ردیه است و اقتصار بر مزورات حصرمیه و سماقیه و زیرباج و امثال آن و این بزور به سکنجبین بزوری اگر مزاج متحمل باشد والا به مطبوخ بیخ کاسنی و تخم آن که در قرابادین خود ذکر کرده‌ام بدهند بگیرند مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ مغز تخم کدو و مغز تخم خربزه تخم بقلهٔ یمانی تخم کرفس هر واحد ده درم شب یمانی یک درم بورق دو ثلث درم حب‌القات سه درم ریوند چینی دو درم همه را سائیده همچند همه شکر طبرزد سوده آمیزند و صبح سه درم به شیر شتر یا شیر خر و شام مثل آن بدهند که این بزور به شیر شتر تنقیهٔ طحال آزموده و تفتیح طرق و تسهیل خروج ریم به طریق بول و غسل برنج که میان گرده و مثانه است می‌نماید و اگر مزاج او احتمال کند شراب عسل ساده دهند و حریرهٔ معمول از آرد کرسنه به عسل تنقیهٔ مده نمایند و تضمید طحال به این ضماد کنند بگیرند سبوس گندم و در سرکه بجوشانند و در آن سرکه اشق تر

کرده بگذارند بعده سبوس جوشیده اضافه کرده بسایند تا مستوی گردد پس بر طحال ضماد نمایند که استفراغ مادهٔ

طحال و تنقیهٔ آن نماید نفخهٔ طحال و ریح آن نفخهٔ ورم ریحی سپرز است سببش احتباس ریح سوداوی زیر غشای

او با میل او به سوی خروج بود و سبب تولد ریح سردی مـزاج طحـال اسـت و کثـرت سـودا در آن و ایـن از ضـعف

هاضمه و دافعهٔ آن اکثر عارض گردد و علامتش احساس وجع تمددی در زیر پهلوی چپ است مع ورم نرم و نتو که

به غمز انگشت فرو نشیند و قراقر کند و گاهی آروغ آید و به غیر ثقل اورام بود علاج هرچه در نفخهٔ جگر مذکور شد

به کار برند و گلقند همراه شیرهٔ تخم کشوث و انیسون و بادیان در اینجا نیز مفید است و ماءالاصول که در آن تخـم

فنجنکشت و سداب داخل کرده باشند بنوشند و سکنجبین بزوری حار یا سکنجبین عنصلی به آب بادیـان و ماننـد

آن بدهند و اگر با حرارت بود تخم کاسنی گل سرخ بادیان جوشانیده گلقند داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشانند و

ایضاً قرص فنجنکشت که در قول شیخ بیاید بدهند و قرص کبر در این به آب به تجربه رسیده و این سـفوف حـرف

نیز مجرب است حرف یعنی هالون یک شبانه روز در سرکهٔ خمر تر کرده خشک نموده بسایند و بـا قـدری آرد جـو

خمیر نموده نان ساخته در تنور معتدل‌الحرارهٔ بپزند تا پخته شده خشک گردد و سوخته نشود پـس باریـک کوفتـه

بگیرند از آن یک جزو و کزمازج پوست بیخ کبر تخم فنجنکشت اسقولوقندریون هر کـدام نـیم جـزو کوفتـه بیختـه

مقدار سه درم از آن با سکنجبین بدهند و یا شونیز یک جزو حرف دو جزو سوده به عسل سرشته هر روز دو درم بـا

یک توله سکنجبین بخورند و اگر تخم گندنا زیرهٔ سیاه مدبر به سرکه تخم کتان مصطکی هلیلهٔ زرد هر یک سه درم

ریوند چینی دو درم کوفته بیخته از دو درم تا دو مثقال بـا سـکنجبین بدهنـد نیـز مفیـد بـود و یـا اجـوائن در آب

گهیکوار تر کرده خشک نمایند و به قدر تحمل طبع صبح و شام بخورند و عرق نانخواه مرکب نیز مفید بـاد طحـال

است و هر دوائی که محلل و منقی ریاح و مقوی طحال باشد استعمال نمایند و آنچه در ورم بلغمـی کبـد و طحـال

گذشت مفید شناسند و بورهٔ ارمنی و پودینه و سداب به سرکه و عسل ضماد سازند و سبوس در سرکه جوشانیده بر

سپرز نهادن بعد از آنکه روغن گل مالیده باشند نیکوترین تدابیر است و کذلک روغن شبت یا بابونـه مالیـدن و نمـد

گرم کرده یا به طبیخ سداب و سرکه تر کرده بر آن بستن و اشق به سرکه حل کرده طلا ساختن نـافع اسـت و ایـن

كماد نيز سودمند است زنجبيل زيرهٔ سياه سنبل‌الطيب گل بابونه اكليل‌الملک تخم شبت صعتر هـر يـک سـه تولـه افسنتين بيخ كبر جوزبوا قرفه هر واحد يک توله در عرق نانخواه و باديان مكد نيم آثـار بجوشـانند كـه سـوم حـصه بماند ماليده صاف نموده روغن بابونه و چنپا هفت توله اضافه نموده در مثانهٔ گاؤ انداخته تكميد كنند و چـون مثانـه سرد شود در آب گرم غوطه دهند و به تكرار استعمال نمايند بالجمله ادويهٔ كاسر رياح طحال مثل فنجنكشت و تخم سداب و نانخواه و حرف و زيره شرباً و جاورس و سبوس و نمک كماداً نافع اسـت و بـدان كـه نفخـه گـاهی تحليـل می‌شود و باز عود می‌كند به سبب تناول اغذيهٔ غليظهٔ نافخه پس از اشيای مولد رياح و نيز از آب سرد پرهيـز كننـد اقوال حكما شيخ می‌فرمايد بدانكه ادويهٔ صالح بنابر علاج صلابت طحال قريب در قوت به ادويهٔ صلح بهر علاج نفخـهٔ انار چه اين نيز محتاج به سوی دوای مفتح جلای محلل با قوت قابضه اكثر از قوت تحليل است بهر آنكه مادهٔ ريحی خفيف است و اين به خلاف آن است كه در اورام است و معذلک برای اين ادويه‌ای است كه آن مشابه تربد آن است و در اين عامل‌تر و صالح‌تر است مثل فنجنكشت و زيره و تخم سداب و نانخواه و مانند اين‌ها و وضع محاجم ناری بر طحال در اين منفعت عظيم دارد و بايد كه گرسنه باشند و غـذا يـک دفعـه تنـاول نكننـد بلكـه بـه تقـاريق بـسيار قليل‌المقدار و حتی‌المقدور آب ننوشند بلكه نبيذ كهنهٔ رقيق تلخ اندک بياشامند و تـا خفـت شـكم از طعـام خـواب نكنند و چون بر امتلای شكم در شب يا روز وجع هيجان كند آن را مكرر غمز كنند و تدبير اجابـت طبـع نماينـد و بخواب روند و اگر اين نفخ نبخشد تكميد كنند و چون بدانند كه مادهٔ سوداوی بسيار است و نفخ به سبب كثرت آن است استفراغ آن نمايند و از مشروبات اين قرص است بگيرند حرف سفيد سی درم و كوفته بيخته بـه سـركهٔ خمـر تند سرشته اقراص باريک كوچک بسازند و در تنور يا بر تابه بپزند تا خشک شوند و نسوزند و به اين اقراص سوده با تخم فنجنكشت و كزمازج هر يک پنج درم اسقولوقندريون هفت درم سائيده مخلوط كرده قرص سازند و سه درم از آن به سكنجبين بخورند و ايضاً قرص فنجنكشت نافع است بگيرند كزمازج ده درم تخـم مـرو ده درم تخـم كاسـنی تخم خرفه هر واحد پنج درم و قرص ساخته سه درم با سكنجبين شكری بخورند و سفوف تخم فنجنكشت و نانخواه و پوست بيخ كبر و سداب خشک و وج يک مثقال به شراب كهنه يا به طبيخ ادويهٔ نافعه او نفع كند و اما مروخات و

ضمادات از ادهان روغن افسنتین و روغن ناردین و روغن قسط است و از مراهم معمول از کبریت و شب و نطـرون و زفت و جاوشیر و اما ضمادات مثل ضمادات مذکور در ابواب ماضیه است مانند مداوات انجیر به سرکه مـع سـداب و نطرون و تخم فنجنکشت و اکلیل‌الملک و بابونه و نانخواه و اما نطولات سرکه است که در آن ادویهٔ مذکور جوشانیده باشند و خاصهٔ استعمال او به قطعـهٔ نمـد و خـصوصاً سـرکه کـه انـدر آن بـرگ کبـر تـازه و کرنـب و ثمـر طرفـا و اسقولوقندریون و برگ فنجنکشت و جوزالسرو و سداب پخته باشند و اگر قوی‌تر خواهند و تب نباشند در آن اشق و مقل و مانند آن داخل کنند و ایضاً پودینهٔ نهری و سداب و اشنه و بورهٔ ارمنی مطبوخ در سرکه به اندک شب و غـذا در این همان است که در صلابت طحال گفته شد مسیحی گوید که هرگاه طحال از ریاح غلیظ منتفح شود باید کـه تغریق به روغن افسنتین نمایند و بر آن مرهم متخذ از شب و کبریت و نطرون و علک‌البطم و زفت و جاوشیر نهند و بر اشیائی که در این استعمال کنند عفوصت غالب‌تر از قوت محللـه باشـد و در ورم متحجـر قـوت محللـه در دوای مستعمل قوی‌تر از قوت قابضه بود و ریاح غلیظه در طحال را تکمید به سبوس مطبوخ به سرکه و شب نافع اسـت و دیگر هر دو نسخهٔ تکمید همان است که در قول شیخ در ذیل نطولات مسطور شد و بعـد تکمیـد ضـماد معمـول از انجیر در سرکه پخته با اکلیل‌الملک و سداب و نطرون سازند و هم او گوید که اگر طحال منتفخ متمدد باشد و چون بر آن غمز کنند در شکم قرقره حادث شود قرص کبر به ماءالاصول دهنـد و شـراب کهنـه بنوشـند و از آب تقلیـل نمایند و در صلابت طحال و ریح که زیر او باشد به برگ سداب ده درم بورهٔ ارمنی سه درم پودینهٔ خـشک سـه درم اشق هفت درم اشق را به سرکه حل کرده ضماد نمایند خضر و سعید گویند که تریاق کبیر و مثرودیطوس نفخـه را نافع است و بر تشنگی صبر کنند و به نمک و جاورس و سبوس گندم گرم کرده تکمید نمایند و گـاهی تکمیـد بـه پارچهٔ گرم نفع کند و از اکثار شرب آب خصوصاً عقب اطعام احتراز کنند و گلقند عسلی بخورند و اصلاح غذا نمایند

ضعف طحال

بدانکه هرگاه قوت‌های طحال ضعیف شود و افعال او فاسد گردد و هر قوتی از قوای اربعهٔ او یعنی جاذبه و ماسـکه و هاضمه و دافعه که ضعیف شود و امراضی که به ضعف آن قوت تعلق دارد پیدا گـردد و اسـباب ضـعف قـوت‌هـای او

سوءمزاج حار یا بارد باشد یا ورم و جراحت و خراج که در آن بهم رسد اما اگـر قـوت جاذبـه ضـعیف گـردد و دردی خون را که سودا است از جگر به خود نتواند کشید و سودا یا خون باقیمانده در جمیع اعضا منتـشر گـردد و یرقـان سیاه یا دیگر امراض سوداوی چون بق سیاه و برص سیاه و کلف و قوبا و دوالی و داءالفیل و مالیخولیـا پدیـد آیـد و ایضاً تیرگی سفیدی چشم و سقوط اشتها و زردی رنگ چهره مائل به سیاهی در ابتدا و یرقان سـیاه در آخـر نـشان ضعف این قوت است و اگر سبب ضعف سوء مزاج گرم باشد و جگر گرم بوده باشد جذام پیدا شود و اگر قوت ماسکه ضعیف شود سودا غیرمنهضم از آن بیرون آید پس اگر به معده ریزد و غثیان و قی سوداوی پدید آید و اگر بـه امعـا فرود آید اسهال سوداوی افتد و به هر عضوی که آید اورام سوداوی و امراض سودا تولد کند و سفیدی چـشم مکـدر گردد و اگر قوت هاضمه ضعیف گردد سودا در سپرز نیک هضم نشود بلکه متغیر به حموضت سخت گردد پس اگـر به معده درآید شهوت کاذب طعام زیاده شود و جوع کلبی تولد کند و اگر به امعا فرود آید اسهال سوداوی پیدا کنـد و اگر به عضو دیگر گراید ورم سوداوی در آن حادث شود و اگر به اسفل بدن فرود آیـد داءالفیـل و دوالـی و بواسـیر پدید آید و اگر سبب ضعف این قوت سوءمزاج گرم باشد سودا محترق گردد پس اگـر بـه معـده یـا امعـا فـرود آیـد جراحت معده و اسهال و ریش روده تولد کند و اگر به دماغ برآید مالیخولیا پیدا شود و اگر قوت دافعه ضـعیف شـود سودای فزونی از آن دفع نشود و دورم و عظم در طحال پدید آید و اگر مادهٔ آن عفن گردد و پهنـای سـوداوی تولـد کند و اشتهای طعام ساقط شود بهر آنکه سودا از طحال به معده دفع نشود و اگر قوت دافعـه سـخت ضـعیف باشـد سودا اندک اندک دفع کند و بیشتر در وی بماند و همان مقدار عظم یابد و ورم کند و اسهال بی‌ترتیب ظاهر شـود و بسیار باشد که سبب امراض سوداوی تناول طعام مولد سودا بود نه ضعف قوت‌های سپرز و بدانند کـه اگرچـه مـزاج طحال بارد است لیکن در آن حرارتی است و رطوبت غریزی معتدل و فعل قوت جاذبه به قوت این حـرارت اسـت و اکثر از برودت و رطوبت ضعیف شود و فعل هاضمه بدین حرارت با رطوبت مذکور بود و به سبب نقصان فعـل قـوت دافعه دو چیز است یکی رطوبت غریب و رقیق که بر آن غالب شود و آن را مسترخی کند تـا دفـع نتوانـد کـرد دوم وقوع سده در منفذ خروج سودا از آن و سبب نقصان فعل ماسکه نیز غلبهٔ رطوبت غریبـی بـر غریـزی اسـت و بـدان

سبب بطلان قوت امساک و گاه باشد که سبب ضعف این قوت‌ها سوءمزاج حار باشد و سبب این حدت خلط سودا از احتراق خون یا احتراق صفرا در جگر بود و علامت حدت خلط سودا آن است که هر ورمی که از آن تولد کند و به هر عضوی که جمع شود قرحه گردد و سوزان بود بالجمله ضعف در هر قوتی که باشد چون کهنه شود منجر به ضعف جگر گشته استسقا پیدا کند و به هلاکت رساند و هم‌چنین احداث امراض سوداویهٔ مزمنهٔ عسرالبرء کند کذا فی‌المجسطی علاج اگر قوت جاذبه ضعیف باشد به علاج یرقان اسود معالجه کنند و این دوا بدهند تخم کاسنی بیخ کبر کندر هر یک یک ماشه در هلیلهٔ مربی یک عدد آمیخته بخورانند و شربت هلیون و گاؤزبان هر یک دو توله در عرق شاهتره و کاسنی و گاؤزبان هر یک پنج توله حل کرده تخم بادرنجبویه هفت ماشه پاشیده بنوشانند غذا قلیهٔ زردکی و شلجمی به نان خشکار دهند و ماءالجبن نوشانند و اگر قوت ماسکه ضعیف باشد به علاج قی و اسهال سوداوی پردازند به دستوری که در بحث هر یک مسطور است و تنقیهٔ سودا به مسهلات آن نمایند بعده جهت تقویت آن لاجورد مغسول طباشیر گل گز مکد یک ماشه در آملهٔ مربی دو عدد ورق نقره شربت کدر و گاؤزبان هر یک دو توله تخم شربتی هفت ماشه دهند و ایضاً در ضعف جاذبه و ماسکه هر دو ریاضت و سواری اشتر و اسب و مالش موضع سپرز به دست یا به پارچهٔ درشت و تحریک طحال و وجع محاجم ناری و بی‌شرط بر آن و تضمید به اضمدهٔ مقویه نافع بود و این ضماد نیز مقوی طحال است افسنتین اشنه سنبل کزمازج قردمانا فقاح اذخر بیخ کبر گل سرخ مقل باریک سائیده در آب برگ طرفا یا به آب سداب آمیخته و سرکه افزوده ضماد کنند و در ضعف جاذبه ادویهٔ مسخن مجفف مثل کمونی و فلاسفهٔ خبث‌الحدیدی و معجون خبث‌الحدید کبیر و مثرودیطوس و تریاق فاروق و در ضعف ماسکه مجفف تنها مثل فنجنوش مرکب از هلیلجات و خبث‌الحدید و غیره دهند و هر مرضی که از ضعف این هر دو قوت پیدا شود به تدارک آن پردازند به نحوی که در مقام هر یک مسطور است و اگر قوت هاضمه ضعیف بود تقویت آن نمایند و علاج هر مرضی که از آن تولد کند باید کرد مثلاً در کثرت اشتها به معالجهٔ جوع کلبی پردازند و در اسهال به علاج اسهال سوداوی رجوع نمایند و در ورم به معالجهٔ ورم پردازند و اگر اعراض مالیخولیا پدید آید علاجش در امراض دماغ گذشت بدان رجوع کنند و اگر قوت دافعه ضعیف باشد علاج او تحلیل

ورم طحال است چنانچه مذکور شد و فصد اسیلم کنند خجندی گوید که در تدبیر ضعف جاذبه احتیاج بـه اشـیائی افتد که حرارت او کثیر و یبوست او کمتر از حرارت باشد و در تدبیر ضعف ماسکه محتاج شوند به اشیائی‌که یبوست آن بیشتر از حرارت بود و ایضاً در آن احتیاج شود به اشیائی که در وی اندک برودت باشد و در ضعف دافعه حاجـت به استعمال اشیائی بود که در آن حرارت و یبوست اندک باشد و در ضعف هاضمه احتیاج به سوی استعمال اشـیای رطبهٔ کثیره باشد پس حسب مقتضی تدبیر کنند سویدی می‌نویسد که ضماد فلنجه در تقویت طحـال مجـرب مـن است و شرب او نیز مفید گفته‌اند و بیخ راسن و اکل بطم و کذا جزر مخلل و شرب صمغ امرود و کذا زعفران شـرباً و ضماداً و شرب تخم کاسنی و کذا بسباسه و کذا تخم کشوث و شرب و ضماد تخم ترب و شرب فوه‌الصبغ هـر واحـد مقوی طحال است بالجمله مقویات بارد مثل طباشیر و گل سُرخ و صندل و عنب‌الثعلب و عذبه و طرفـه و ثمـر آن و آب آن است و سرکه مشترک‌النفع است و مقویات حار مثل افسنتین و سنبل و قردمانا و فقاح اذخـر و پوسـت بـیخ کبر و مقل و سداب است ضماداً و شرباً

سدهٔ طحال

اکثر از اجتماع فضول غلیظ بود و گاهی از ریح و گاهی از ورم باشد و سدهٔ خلطی با ثقل و عدم علامات ورم بود و در ریحی تمدد شدید با خفت باشد و ورمی با علامات ورم بود بالجمله اگر سده در مجرائی بـود کـه سـودا از جگـر بـه طحال می‌آید یرقان سیاه و سقوط اشتها به تدریج و دیگر امراض سوداوی پدید آید و اگر در مجرائی باشد که سـودا از سپرز به فم معده می‌آید بطلان اشتها و دفعةً عارض شود علاج از معالجات قویهٔ سدد کبد به عینه عـلاج کننـد و مطبوخ از بادیان و نانخواه و عنب‌الثعلب و انیـسون و نبـات دهنـد و یـا تخـم سـداب و نـانخواه هـر کـدام سـه درم جوشانیده صاف نموده با سکنجبین بدهند و با بیخ کبر تخم فنجنکشت تخم کرفس سداب هر یک چهار ماشه فـوه بیخ بادیان بیخ کاسنی تخم قرطم عنب‌الثعلب هر یک نه ماشه بیخ کرفس پرسیاوشان هر یک هفت ماشه جوشانیده گلقند عسلی چهار توله سکنجبین عنصلی دو توله داخل کرده دهند غذا شوربای مرغ با نان و بعد هفـت هـشت روز به حب ریوند و خیارشنبر و شربت دینار تنقیه کنند و بهر تعدیل قرص بزور شیخ‌الـرئیس و سـفوف حـرف دهنـد و

قرص کبر با سکنجبین بزوری در این باب به غایت سودمند است و قرص فوه و قـرص فنجنکـشت و قـرص ایرسـا و قرص افسنتین و قرص غافث به سکنجبین مذکور با شربت بزور نیز نافع و غذا مزورهٔ زیرباج دهند و این سفوف نیـز سدهٔ سپرز بگشاید تخم کاسنی کزمازج هر کدام پنج درم تخم فنجنکشت دو نیم درم کوفته بیخته دو درم از آن به سکنجبین بزوری بدهند و این قرص تفتیح سدهٔ سپرز و کبد نماید کندر راوند انیسون تخـم کـرفس سـنبل‌الطیـب مصطکی اذخر قسط مر فوه نانخواه ابهل جنطیانا اسارون عصارهٔ غافث افسنتین هر یـک دو درم فلفـل زنجبیـل هـر واحد یک درم به دستور قرص سازند شربتی دو درم با طبیخ ترمس و این دوا به جهت سدهٔ طحـال و صـلابت آن و استسقا و جمیع امراض باردهٔ معده و کبد از تجارب اطبای هند است حلتیت ده درم نمک سـنگ سـهاگه زردچـوب اشخار دارهلد نمک سیاه جواکهار هر کدام بیست درم برگ آگ که پخته و زرد شده خود از درخت ریخته باشد صد عدد ادویه را نرم سائیده در ده دام پخته روغن سرشف و ده دام پخته شیر آکهه آمیخته بر برگ‌های مـذکور هـر دو طرف طلا کنند و توبرتو در دیگ گلین نهاده سر دیگ به خمیر بگیرند پس دیـگ را بـه گـل حکمـت گرفتـه بعـد خشک شدن میان پاچک دشتی گذاشته آتش دهند و بعد از سرد شدن سر دیگ بگشایند و اجزای خاکستر شده را هر روز به مقداری که به سه انگشت درآید به آب شبینه بخورند و از ترشی و شیرینی و اشیای چرب و ماهی پرهیـز نمایند و گوید که علاج سدد قریب از علاج ورم صلب است انطاکی گوید که علاج سدد طحـال و سـدد کبـد واحـد است و کبر مع کشوث و صعتر و قنطوریون را در اینجا مدخل زیاده است و کذا ترمس غاریقون و انیـسون و گوینـد که علاج خاص آن وضع محاجم بر طحال و دلک و تحریک آن و شرب ماءالاصول است سرهندی گفتـه کـه طبـیخ طرفا به شراب که در صلابت طحال گذشت مغنی از سائر تدابیر دیگر است و کلکلانـج کثیرالمنفعـت و ملـین طبـع است و راوند قریب اوست مسیحی گوید که اگر سدد طحال اشتداد نماید تا آنکه جـذب خلـط سـودا از جگـر آن را ممکن نبود و از آن یرقان اسود حادث شود باید که بگیرند عاقرقرحا و سنبل و خاک کندر مساوی سائیده در سـرکهٔ تند پخته بر طحال نهند بعد از آنکه قیروطی موم و روغن کنجد بر طحال مالیده باشند و بالای دوا کاغـذ گذارنـد و سه ساعت بگذارند بعده برداشته پارچه زیاده بپوشند تا عرق آید بعده در آبزن درآینـد و چـون سـه روز ایـن تـدبیر

استعمال نمایند و مریض خون بول کند و شفا یابد سویدی می‌نویسد که کبر به کشوث و صعتر بری و کـذا چقنـدر به سرکه و خردل و کذا اکل عنصل مشوی به عسل و کذا بادیان و برگ او و بقلهٔ او کذا شرب و ضماد زروانـد طویـل هر واحد در تفتیح سدد طحال مجرب من است و ثمر کبر به سرکه و کذا پوسـت بـیخ کبـر و کـذا اسـقولوقندریون چون چهل و پنج روز هر روز یک درم به سکنجبین متواتر بخورند و حب بلسان و بوزیـدان و لـک بـه سـکنجبین و اکل بقلهٔ کرفس یا شرب عصارهٔ او و تخم فنجنکشت و کماذریوس و فوه‌الـصبغ و راونـد و جنطیانـای رومـی و کـذا ترمس به سداب و فلفل و کذا حلتیت و پودینهٔ بری و کراث و افسنتین و غافث و بیخ لوف جعد و کذا اکل بیخ لوف مسلوق خفیف به زیت و لذا مغز حب‌المحلب و کذا غاریقون و کذا سرکهٔ عنصل و سـکنجبین آن و مـصطکی و کـذا اسارون در شراب تر کرده یا در عسل سرشته و انیسون و قسط هندی و قنطوریون دقیـق و وج و زرشـک و اذخـر و انجره و اشنه و کشوث و روغن قـسط و نـانخواه و کـذا خمیـر در سـرکه یکـشبانه‌روز تـر کـرده خـوردن و پـسته و سیسالیوس و جعدهٔ جبلی و عودالبخور و سندروس و اکل بقلهٔ قنابری مسلوق و اکلیل‌الحبل و شیر شتر و قـرهٔالعین که آن کرفس‌الماست و بیخ لسان‌الحمل و کمافیطوس و راج‌القطرب و خوردن بیخ فاوانیا به قدر بادام و کراث بری و فسوس به سرکه پخته خوردن و مر و دارفلفل و کذا پوست درخت غار و پوست بـیخ کـرفس و تخـم آن مجموعـاً و بادام شیرین و کرفس صغیر خوردن و هوفاریقون و تخم ریحان و آس و اکل بقلهٔ ترنجان و تخم آن و کـذا صـعتر و شاهتره و گل سرخ و اسطوخودوس و جاوشیر و تخم کاسنی و اختلاط ثوم در طعام و شرب و ضماد اسقولوقندریون و کذا سنبل هندی و کذا بادام تلخ و کذا نخود سرخ یا سیاه و کذا کرسنه و کذا اشق و کذا مقل و کذا شکاعی و کذا بوزیدان هر واحد مفتح سدد طحال است طبری گوید که گاهی اشتها منقطع شود و مثل میت ساقط گردد و انـسان طعام نخورد و اشتها نکند و بر شیر و حبوب و فواکه یا بر یکی از این‌ها اقتصار کند و جگر و معده و سائر اعـضای او صحیح باشد و فسادی در مزاج او سوای سقوط شهوت نبود و اطبای عصر به این آگاهی نیابند بهر آنکه این مرض به عینه در کتب مذکور نیست اکثر اطبا در این متحیر شوند و به معالجهٔ او هدایت نیابند مگر کسانی کـه در صـناعت مهارت دارند و سبب این آن است که طریقی که در آن از طحال خلط سوداوی ترش به سوی فم معده بـرای اشـتها

دفع می‌گردد فاسد یا مفسد می‌شود پس چون طبیب را این علامات ظاهر شود و شهوت ساقط بیند و اعضا صحیح باشد یقین کند که این علت از انسداد طریق طحال به سوی معده است و علاج این دلک طحال دائم و شرط سطحهٔ او و وضع محاجم است تا خلط ساکن محتقن در آن حرکت یابد و تضمید به این ضماد کنند تخم کرفس انیسون هر واحد پنجدرم بورهٔ ارمنی یک درم شب دو ثلث درم همه را سائیده به سرکه سرشته بر طحال ضماد شخین نمایند و این نطول بر آن کنند بگیرند تخم کرفس ده درم و کوفته بر آن پنجدرم کزمازج و یک درم بورق و یک درم شب یمانی و یک درم زفت و یک درم قطران و پنج درم حب‌المحلب سوده انداخته همه را در سرکه جوشانیده نیم‌گرم بر طحال نطول کنند و به ثفل او ضماد نمایند و به اشیای حریفه و مالحه مثل ترب و سمک مالح و بصل و امثال آن و نبیذ حاد قوی یک روز قی کنند و یکروز به سکنجبین و آب ترب و یک روز بر نهار تا سه روز متواتر به همین تدبیر قی نمایند و فم معده را به پارچهٔ ملایم بمالند و حسب مزاج مریض ضماد کنند اگر حار مزاج باشد به چیزی که تبرید فم معده کند مثل گل سرخ و مغز سفرجل و سیب و برگ بزرقطونا و برگ بارتنگ و مانند آن و اگر مزاج بارد بود اقاقیا و مصطکی و سنبل و صبر و مر و روغن ناردین و روغن قسط و امثال آن تا اشتها پدید آید و چون ظهور اشتها ابتدا کند و مریض صحت یابد و خبر سلامت باید داد و تا وقتی که اشتها ظاهر نگردد مرض واقف و نکایت باقی بود و شخصی را در بصره این مرض حادث شد و هیچ طعام نمی‌خورد مگر قدری مغز خیار و خربزه و بدین حال تا شش ماه باقی ماند و روزی در حرب بود هزیمت افتاد و به سوی بعض قریات رفت و در باغی داخل شد و در آن به جز خردل و ترب نیافت و هر دو را به افراط خورد و بر آن قی افتاد و اشتها بگشاد و قوی گشت حتی که خواهش طعام غلیظ می‌کرد و بعد از آن بر صحت اشتها تا ده سال باقی ماند و این حکایت بهر آن ذکر کردم که منفعت قی به اشیای حریفه در این علت معلوم شود

حجارهٔ طحال و رمل آن

گاهی به ندرت ریگ اغبر یا اسود صغیرالاجزاء سنگ در طحال پیدا شود به سببی که در حصات کلیه مسطور گردد و علامتش خروج ریگ است در خون فصد یا در بول یا در خون بواسیر یا خلش و وجع و ثقل در طحال و صحت و

سلامت اعضای دیگر که در آن سنگ متولد می‌گردد مثل گرده و مثانه و کبد و ریه علاج بهر تنقیهٔ ریگ شیرهٔ بزور منقی مدر قوی مثل کاسنی و خیارین و کشوث و بادیان و کاکنج و کرفس و خارخسک و هلیون بنوشند حسب مزاج و انجیر به سرکه پرورده و کبر بخورند و بر طحال ضماد آن کنند و دیگر اشربه و اطلیه و قیروطی و نطولات مدرهٔ مفتحه و اغذیهٔ مناسبه استعمال نمایند و هرچه در بحث سنگ گرده و مثانه باید بدان علاج کنند و اغذیهٔ مولد سنگ مثل اطعمهٔ لزجه که به اندک حرارت باشند ترک نمایند و این عرق شیر در این باب مجرب نوشته شیر بز پنج آثار آب هندوانه آب زردک آب برگ خرفه هر یک دو آثار آب برگ ترب یک نیم آثار آب نیشکر چهار آثار گلاب سه شیشه بهمن سرخ و سفید خارخسک تخم خربزه تخم قرطم تخم خیارین عنب‌الثعلب هر یک پنج توله حب‌القلت هفت توله تخم کشوث بیخ کبر هر یک چهار توله صندل سفید یک نیم توله خاکشی بیست و پنج توله نبات یک نیم آثار از جمله پنج شیشه عرق کشند شربتی نه توله تا بیست توله با شربت کشوت چهار توله و حجرالیهود و شمط مغسول هر واحد یکماشه در جوارش مصطکی مرکب نه ماشه بدهند و این دوا بسیار نافع است لاجورد مغسول بیخ کبر حجرالیهود هر یک ماشه در شربت کشوث و سکنجبین عنصلی هر یک یک توله شیرهٔ قرطم یکنیم توله و تخم خربزه و گوکهر و هر یک نه ماشه گلاب بیست توله عرف مکوه ده توله سکنجبین بزروی ریوندی علویخانی چهار توله غذا گنجشک و مموله و بچهٔ مرغ

وجع طحال

سببش سوء مزاج یا ورم عظیم با تفرق اتصال یا نفخه یا حجارهٔ طحال بود و علامت و علاج هر نوع از این‌ها مذکور شد و اگر وجع درنهایت طحال نزد پهلو به حس معلوم شود آن ریح مستکن میان غشا و صفاق باشد پس اگر طبیعت قبض بود به تلیین پردازند و حمام استعمال کنند و فصد نکنند اگرچه عامهٔ اطبا بدان حکم کرده‌اند مگر وقت ضرورت خون به اندک بگیرند و اگر بعد فصل اسیلم زوفای خشک پرسیاوشان تخم خطمی بادیان عنب‌الثعلب هر یک شش ماشه صعتر فارسی پوست بیخ کبر هر یک پنج ماشه تخم کرفس حب‌الرشاد پودینهٔ خشک زیرهٔ سفید هر یک چهار ماشه انیسون سه ماشه جوشانیده صاف نموده سکنجبین دو توله حل کرده دهند برای درد شدید

طحال از مجربات والد مرحومی است و اگر پوست بیخ کبر پوست بیخ کرفس پوست بیخ کاسنی تخم کاسنی بیخ
بادیان تخم فنجنکشت پرسیاوشان بیخ اذخر هر واحد یک مثقال غافث انیسون بادیان هر واحد یک درم انجیر چهار
عدد جوشانیده گلقند دو توله داخل کرده بدهند نافع درد بارد طحال است و بعد هفت هشت روز که ماده نضج یابد
از حب اصطمخیقون کندی و مطبوخ افتیمون ریوندی تنقیه کنند و تعدیل مزاج بـه تـدبیری نماینـد کـه در عـلاج
سوءمزاج بارد طحال گذشت و این مطبوخ علویخان در همه انواع مجرب ریوند چینی سه درم سنبل‌الطیب دو نیم
درم فقاح اذخر انیسون مصطکی تخم کرفس کزمازج لک مغسول بیخ کبر هریک سه درم و نیم جعده قصب‌الزریره
هر دو چهار درم بیخ کرفس پوست بیخ بادیان اسقولوقندریون هریک پنج درم زراوند طویل فوه جنطیانا هریک دو
نیم درم عنب‌الثعلب چهار درم مویز منقی ده درم در چهار رطل آب بپزند که به چهارم حصه آید مالیده صاف نموده
ثلث رطل از آن به عسل شیرین ساخته با دو درم روغن بیدانجیر مرکب بدهند و این عـرق نیـز بـسیار مفیـد است
عروق برگ گز و مکوه هر دو سه آثار برگ سرو و پنجنکشت سبز هر دو یـک آثـار تخـم کاسـنی و کـرفس بادیـان
خولنجان و قرفه و سعد و ساذج هندی و دارچینی و زرنب و کپورکچری و بیخ کبر و افتیمون و انیسون و صعتر و
مشکطرامشیع هریک سه توله قاقلین شش توله انجیر زرد شصت عدد قرنفل چهار توله برگ تنبول سه پـاؤ پودینـه
سبز نیم آثار و نیم پاؤ برگ ترنج و ریحان هردو نیم نیم آثار مویز منقی یک نیم آثار گلاب هفت شیشه مـشک سـه
ماشه عنبر چهار ماشه پنج شیشه عرق کشند شربتی از نه توله تا بیست توله و این کماد نیز نافع بابونه پوسـت بـیخ
بادیان دارشیشعان اکلیل حلبه بزر کتان زنجبیل شونیز برگ سداب سنبل‌الطیب مغز تخم بیدانجیر هر یک سه توله
جوزبوا بیخ کرفس و کبر هر یک دو توله در گلاب و عرق بادیان هردو یک آثار بجوشانند تا به ثلث آید مالیده صـاف
نموده روغن گل و بابونه و قسط هر یک دو نیم توله در مثانه گاؤ انداخته به عمـل آرنـد و ایـضاً تخـم شـبت حلبـه
سنبل‌الطیب بابونه نانخواه مکوه اکلیل بزرالبنج هر یک سه توله ریوند چینی دو توله برگ قنب پنج توله ایـن دوا در
این باب مجرب است ریوند چینی بیخ کبر مصطکی هر واحد یک ماشـه سـوده در هلیلـۀمربـی یـک عـدد سرشـته
بخورند بالایش سکنجبین بزوری اصولی و سکنجبین ریوندی هر واحد یک نیم توله در عـرق شـاهتره و بادرنجبویـه

هر یک پنج توله حل کرده تخم شاهسفرم هفت ماشه پاشیده بنوشند و دیگر ادویۀ کاسر ریاح و تکمید و غیره که در نفخه گذشت به عمل آرند و این سفوف نیز برای وجع طحال در بیاض استاد مغفور مسطور است بادیان نانخواه زیرۀ سفید پودینه هلیله بلیلۀ آمله زنجبیل بی‌ریشه فلفل گرد برگ سنا نمک طعام وج مساوی کوفته بیخته به آب لیمو پرورده سفوف سازند و اگر در ترشی نخود کهرل سازند بهتر بود و قرص خردل نیز مفید و درد ریحی طحال است و قرص کبر و حب آن در اوجاع بارد سپرز مجرب و معمول و دوای جنطیانا و مرهم قردمانا نیز اوجاع مزمن طحال را نافع بود و اگر درد موضع با غثیان و ثب باشد گلقند یک توله سکنجبین ساده یک توله سرشته بخورند و شیرۀ بیخ کبر چهار ماشه شیرۀ تخم خرفه شش ماشه عرق شاهتره ده توله نبات توله بنوشانند و ایضاً برای درد با تب اصل‌السوس پرسیاوشان گل بنفشه به عرق عنب‌الثعلب جوشانیده گلقند یا شربت بزوری شیرۀ خرفه شیرۀ بیخ کبر داخل کرده بالنگو پاشیده بنوشند بعد نضج ماده کاسنی کوفته و خیارین کوفته برای ادرار ماده افزایند و بدانند که اگر در امراض طحال تب باشد تخم خرفه ضرور است و کذا در امراض طحال و سوداوی بالنگو باید داد که مسهل سودا است و این حب هندی دافع درد سپرز و قولنج و درد معده و رافع نفخ و قبض است صبر چهل درم پوست هلیلۀ زرد اجوائن تدهارا فلفل گرد هر یک ده درم کوفته بیخته به قدر نخود حب سازند و حسب حاجت استعمال نمایند صاحب کامل گوید که هر گاه طحال را وجع از حرارت عارض شود فصد باسلیق یا اسیلم از دست چپ بگیرند اگر قوت و سن و وقت حاضر مساعدت کند و بعد از آن مطبوخ فواکه و آب خیارشنبر و هلیلۀ زرد و تخم کاسنی و کشوث و مانند آن بنوشند و پس ازین قرص طباشیر ملین سکنجبین بخورند و به زیرباج چوزۀ مرغ یا مصوص به قطف و لبلاب و مانند آن غذا سازند و امتصاص انار کنند و اگر به این تدابیر صلاح پذیرد فبها والا ماءالجبن دهند به این سفوف هلیلۀ زرد پنج درم گل سرخ زرشک هر واحد سه درم طباشیر دو درم باریک ساییده دو درم به ماءالجبن بخورند و علف بزاز بید و اثل و کاسنی و کشوث باشد و این سفوف نافع وجع طحال از حرارت است با شیر شتر یا ماءالجبن بخورند بگیرند گل سرخ پنج درم ثمر کبر در سرکه یک شبانه‌روز تر کرده خشک نموده دو درم زرشک سه درم اسقولوقندریون و بورق هر واحد درم کزمازج و غاریقون هر واحد یک نیم درم همه را

باریک ساییده دو درم تا سه درم استعمال نمایند و گاهی این سفوف به آب خلاف و آب طرفا و آب اثل مع سکنجبین می‌دهند و نفع می‌کند و این قرص نیز وجع طحال از حرارت را زائل سازد گل سرخ چهار درم طباشیر مغز تخم خربزه و مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ تخم خرفه هر واحد سه درم ریوند چینی اسقولوقندریون هرکدام یک نیم درم زغفران یک درم کافور نیم درم کوفته بیخته به آب بید و آب کاسنی سرشته هر قرص به وزن یک درم سازند و یکی از آن با سه اوقیه آب بید افشرده و یک نیم اوقیه سکنجبین شکری بدهند و تضمید طحال از آرد جو و برگ گز به سرکه سرشته وقت خلو معده از غذا نمایند و یا سبوس را در سرکه جوشانیده و پارۀ نمد در آن تر کرده تکمید طحال بر نهار کنند و یا لبلاب را به سرکه خوب پخته و در هاون بکوبند و با آرد جو آمیخته ضماد کنند و این سفوف نافع وجع طحال حار است گل سرخ شش درم زرشک چهار درم اصل‌السوس طباشیر ریوند بیخ کبر اسقولوقندریون هر واحد دو درم مصطکی سنبل‌الصیب عصارۀ غافث هر واحد یک درم زعفران نیم درم همه را باریک سائیده واز یک مثقال تا دو درم سکنجبین بزوری و آب سرد بدهند و این قرص وجع طحال را که با حرارت و تب باشد نافع گل سرخ سه درم طباشیر مغز تخم کدو مغز تخم خربزه تخم خرفه ریوند هر واحد دو درم زعفران ربع درم کافور یک دانگ همه را باریک سائیده هر قرصی به وزن درم تا یک مثقال سازند و یکی سکنجبین بخورند و چون وجع طحال از برودت ظاهر بود این ماءالاصول دهند بگیرند پوست بیخ کرفس بیخ بادیان بیخ اذخر و فقاح او هر واحد پنج درم تخم کرفس بادیان انیسون پوست بیخ کبر تخم فنجنکشت جعده اشنه هر واحد سه درم شکاعی بادآورد حشیش غافت هر واحد چهار درم اسقولوقندریون ابهل برگ غار حب‌البان حب بلسان هر واحد دو درم سنبل‌الطیب مصطکی هر واحد یک نیم درم انجیر ده عدد مویز طائفی بیست درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا به یک رطل آید صاف کرده هر روز چهل درم با یک درم روغن بادام شیرین و یک درم روغن بادام تلخ و پنج درم تریاق اربعه بنوشند و تکمید طحال صباح بر ناشتا به سرکه که در آن اشنه و سبوس و سداب و پوست بیخ کبرجوشانده باشند قطعه نمد در آن تر کرده بر طحال نهند و اگر صاحب این علت به نوشیدن دوای مسهل محتاج بود و طبیعت قبض باشد این مطبوخ دهند هلیله سیاه شاهتره هر واحد ده درم بیخ اذخر شکاعی بادآورد

حشیش غافث هر واحد پنج درم کزمازج اسقولوقندریون هر واحد چهار درم اشنه انیسون بادیان هر واحد سه درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند تا به یک رطل آید و ده اوقیه صاف کرده بر آن تربد و ایارج و غاریقون هر واحد یک درم انداخته سحرگاه نیم‌گرم بنوشند و این سقوف وجع طحال را نفع کند بگیرند پوست بیخ کبر و اسقولوقندریون و اشق هر واحد یک جزو باریک ساییده یک مثقال سکنجبین ممزوج به آب آهن‌تاب بخورند و ایضاً این طبیخ بنوشند تخم فنجنکشت کزمازج پودینه جبلی و نهری کشمش غافث افسنتین اسطوخودوس هر واحد ده درم غاریقون کوفته سه درم لک زراوند طویل هر واحد چهار درم جوزالسرو ده عدد همه را در سرکهٔ خمر کهنه بجوشانند تا مهرا شود صاف نموده و اوقیه از آن با مثل او عصارهٔ خلاف بنوشند و این سفوف وجع طحال را که از برودت و ورم صلب باشد نافع است بگیرند کزمازج و اسقولوقندریون هر واحد پنج درم جعده و وج انیسون و اشق و شبت و مقل‌الیهود هر واحد سه درم برگ غرب یک درم ایارج فیقرا هلیلهٔ زرد هر واحد ده درم غاریقون هفت درم همه را باریک ساییده سه درم به ده اوقیه تا یک رطل شیر شتر بخورند و ناقه را علف بادیان و شیح و برگ بید و طرفا و اثل و مانند آن از یک هفته داده باشند و اگر این سفوف به ماءالجین معمول سکنجبین بدهند این را و ورم طحال و صلابت آن را نافع بود و اگر با وجع طحال تب باشد قریب شیر نگردند و نه ماءالجین به کار برند و اگر وجع طحال از ریح باشد باید که این سفوف بدهند که من آن را ازموده‌ام و نافع یافته‌ام بگیرند حرف باقی همان نسخه سفوف حرف است که در نفخهٔ طحال گذشت و این قرص نافع وجع طحال از برودت و ریح و ورم صلب است بگیرند پوست بیخ کبر و ثمر کبر هر واحد پنج درم بورق دو درم حب‌البان غاریقون سکبینج هر واحد چهار درم تخم فنجنکشت سه درم اسقولوقندریون و فراسیون و بیخ سوسن و سنبل افریطی و وج و زراوند مدحرج وطویل و جعده و قنطوریون غلیظ و رقیق هر واحد یک نیم درم کوفته بیخته سکبینج در سرکه و آ ب برگ کبر و طرفا حل کرده بسرشند و قرص‌ها سازند هر یک به وزن مثقال تا دو درم و با اوقیهٔ سکنجبین و اوقیه آب بید و مثل او آب برگ عسل و مثل اوآب آهن‌تاب بنوشند انطاکی گوید که در دموی فصد اسلیم کنند و در غیر آن تنقیهٔ او بعد از آن آنچه مزیل این باشد مثل آب لبلاب و قنطوریون و زعفران و اسقولوقندریون و آنچه در وجع کبد گذشت بدهند ابوسهل

گوید که هرگاه در طحال وجع یا تب باشد این قرص بدهند حب‌الفقد ده درم کزمازج ده درم تخم کاسنی تخم خرفه هر واحد پنج درم شربتی سه درم سکنجبین شکری و اگر در اینجا آثار غلبۀ خون بود و بدن متحمل فصد باشد فصد اسلیم از چپ کنند و تکمید طحال به سرکۀ گرم که در آن قطعۀ نمد مرغزی تر کرده باشند باید کرد و از اطعمۀ غلیظ و شیرین اجتناب نمایند و اگر با وجع حرارت نباشد این قرص کبر دهند پوست بیخ کبر حب‌الفقد هر واحد ده درم اسقولوقندریون هفت درم زراوند طویل برگ سداب حرف وج شونیز هر واحد سه درم اشق چهار درم اشق را در سرکه حل کرده ادویه بسرشند و از یک درم تا دو نیم درم قرص سازند و یکی به سکنجبین عنصلی یا به ماءالاصول بخورند سویدی می‌نویسد که خوردن جگر بریان خارپشت بالخاصیت وجع طحال را نافع و مجرب است و ضماد سنبل هندی و کذا شرب جنطیانا دو درم در وجع طحال مجرب من است و خوردن جوزبوا یک درم و کذا برگ طرفا کوفته نوشیدن و خوردن طعام یا نوشیدن آب در ظرف چوب طرفا تا چهل روز و کذا خوردن کرنب خام یا مطبوخ به سرکه و کذا فرفیون و کذا مرماحوز و کذا گل لبلاب به سرکه و کذا بطم هر روز دو درم و کذا تخم انجره به سکنجببین که فی‌الحال نافع و ضماد او به آب گرم و کذا خوردن زعفران و کذا بیخ شلجم تر یا خشک کوفته به عمل لیسیدن و کذا شرب و فقاح اذخر و کذا طبیخ سیسبان و ضماد جرم او و کذا طبیخ رجل حمامه و کذا شرب عصارۀ کرنب به شراب چند روز و کذا قطران یک مثقال به سرکه و عسل و کذا ایرسا به سرکه با سکنجبین تا سه روز متواتر و کذا زراوند مدحرج و کذا اسقولوقندریون و کذا بول انسان و کذا عسل و ایرسا و حلتیت طیب و کذا ناردین به سرکه در محرور و به شراب در مبرود وکذا ساذج هندی و کذا غاریقون نیم مثقال پوست بیخ کبر نیم مثقال به عسل آمیخته و کذا قنطوریون دقیق و کذا جعده قنا و کذا عذبه و کذا راسن و کذا تخم ترب دو درم به سکنجبین و ضماد او به آب گرم و کذا بهمن سرخ وجع طحال مزمن را و کذا مومیائی قیراط به عصارۀ برگ کبر یا به جلاب یا بعصارۀ برگ گشنیز وجع حار را و کذا عصارۀ شاهسفرم و کذا رخام سفید به سرکه و کذا گاؤزبان به سکنجبین و کذا پوست شجر صفصاف کوفته به سرکه و کذا طبیخ فراسیون یا عصارۀ آن و یا جرم آن کوفته سه درم به سکنجبین و تضمید آن به آب گرم و کذا شرب ثوم به سکنجبین و کذا طبیخ وج و کذا زلو

کلان خشک کرده و کذا سخاله من‌الماء به سرکه و کذا جگر روباه دو مثقال به سرکه یا به سکنجبین و کذا خردل و اختلاط او به طعام و کذا اسارون به سرکه و کذا انجیر سیاه شش روز در سرکه تر کرده هر روز چهار انجیر خوردن و یک جرعه سرکهٔ آن نوشیدن و شرب و ضماد شنجار و اکل آن و کذا عصارهٔ لبلاب به سرکه و کذا خولان هندی و کذا حلتیت طیب و کذا روغن بادام تلخ و کذا ایرسا و کذا بیخ فاشرا و کذا شیح جبلی و کذا تخم کرفس و کذا افسنتین مطبوخ به سرکه و کذا هلیله سیاه و کذا هلیلهٔ کابلی و کذا خبث‌الحدید به سرکه سوده و ضماد رامک و کذا آب برگ کبر و پیه بز و تعلیق شیطرج بر گوش صاحب وجع طحال هر واحد مسکن درد سپرز است خاتمه طبری گوید که از امراض غریبهٔ طحال این است که در بدن مع صحت جسم و بقای اشتها و سلامت هضم بقاع سیاه و نیلجی بدون الم مثل آثار ذرب ظاهر شود و گاهی کوچک مثل آثار قرص و دلیل بر آنکه این از طحال است سلامت سائر اعضا و عدم وجع مع صحت اشتها و هضم است و این آثار به سرعت زایل نشود و چون از این اثری در چهره افتد به صعوبت و مدت مدید زائل گردد و چون ظهور این علامات ابتدا کند علاجش فصد اسیلم است و تضمید طحال به این ضماد نمایند بگیرند زرنیخ سرخ و زرد و هر دو را باریک بسایند و به قطران بسرشند و گاهی در این قدری خردل سیاه بری زیاده می‌کنند و اگر احتمال اسهال بود به مبطوخ افیتمون کنند و این سفوف دهند کزمازج ده درم شب یمانی سه درم اسقولوقندریون هفت درم افسنتین دو درم بیخ سوسن یک درم مغزحب‌المحلب ده درم راوند دو درم همه را سائیده دوچندان آن شکر طبرزد آمیخته دو درم به سکنجبین بزوری اگر مزاج او متحمل باشد والا به سکنجبین ساده بدهند و غذا شوربای سکباج که در آن کبر بسیار به لحم پخته باشند و گاهی آب برگ علیق و برگ کبر هر دو مساوی و مثل هردو آب انار آمیخته بیاشامند و بر آثار بدن به زرنیخ احمر در خون به زیز یا شراب حل کرده طلا کنند و گاهی به سنگ سبویه و حجر فلفل به سرکه طلا می‌کنند و امر به دلک این مواضع از دست مدام نمایند و چشمهٔ شبیه و نطرونیه در ازالهٔ این آثار نافع است و از علامات زوال او و قبول علاج آن است که در این آثار زردی مشوب به سواد ظاهر شود و چون این معاینه کنند بشارت به عافیت دهند و سبب این خون فاسد سوداوی است که در طحال به تدریج محتقن شود بعده طبیعت آن را به طریق بحران دفعةً به سوی

کبد دفع کند و قوت دافعهٔ طحال قوی و قوت کبد ضعیف گردد پس این خون حار فاسد سوداوی همه در جگر و رگ‌های آن حاصل شود و کبد به سوی عروق دفع نماید و اعضا بدان اغتذا نکند و همواره عضوی به عضو دیگر دفع کند تا آنکه به سوی اطراف عروق دقاق و شعب خفی برسد و این شعب به میان جلد و لحم اندازد و مثل خون فصد و ضربه‌ها که اجزای لحم را نگشاید محتقن گردد و این را جالینوس به ذکر واضح بیان نکرده و بالجمله از اغذیه و اشربه و اطلیه که از شأن او تنقیهٔ طحال و تصفیهٔ خون باشد استعمال کنند

امراض امعا

بدانکه امعا جمع معاست که به فارسی روده گویند و جرم امعا عصبی است و از رحم شریف‌تر از اینجاست که امالهٔ مادهٔ امعا به طرف رحم می‌کنند و در امراض امعا مهلت روا ندارند که چون مزمن شود علاج به دیر پذیرد و مزاج امعا مانند مزاج معده است و به هر چه مقوی معده است مقوی امعاست سیماً اطریفلات و ورم امعا هیجده مرض واقع شود یعنی اسهال و اسهال‌الدم و سحج و قروح امعا و زحیر و مغص و نفخ و قراقر و قولنج و ایلاوس و حصر و ابطاء قیام و سرعت آن و کثرت براز و قلت آن و دیدان و دخول حمیه و صدمهٔ شکم اسهال بدانکه جمیع اسهال بحسب سبب بر دو نوع است یکی بادی مثل هوائی و دوائی و غذائی و خونی دوم بدنی عموماً مثل امتلای دوری یا غیر آن از هر خلطی که باشد و بحرانی و ذوبانی یا خصوصاً مثل دماغی و معدی و کبدی و ماساریقی و مراری و طحالی و معوی و نزد اکثر جمله اسهال سه قسم است غذائی و هوائی و عضوی و هر واحد را از این اقسام ثلثه انواع بسیار است چنانچه مفصل به قلم می‌آید قسم اول آنکه از اغذیه باشد و آن چهارده گونه است یکی آنکه به سبب قلت غذا بود که در معدهٔ گرم فاسد گردد دوم آنکه به سبب غذائی بود که به غیراشتها و یا زیاده از اشتها خورده شود سوم آنکه به سبب غذای لطیف سریع‌الاستحاله باشد که زود فاسد گردد مثل شیر و ماهی و خربزه و توت و کدو و انار چهارم آنکه به سبب ثقل غذا باشد که هبوط کند پنجم آنکه به سبب غذای لزج مزلق مثل آلو بخارا باشد که قبل از انهضام فرو لغزد ششم آنکه به سبب غذای کریه‌الطعم باشد که طبیعت به سبب نفرت پیش از هضم دفع سازد و هفتم آنکه به سبب غذای نفاخ بود که به واسطهٔ تولید ریاح معده بر غذا مشتمل نشود و هضم فاسد گردد

هشتم آنکه به سبب اغذیهٔ لذاعه مثل پیاز بود نهم آنکه به سبب اغذیهٔ سمیه مثل فطر باشد و هم آنکه به سبب غذای غیرحقیقی کثیرالکمیت قلیل‌الغذا مثل بقول باشد یازدهم آنکه به سبب غذای شدیدالرقت بود که رشح کند و نزد باب محتبس نماند دوازدهم آنکه به سبب سوءترتیب باشد که موجب ازلاق گردد مثل تقدیم غذای لین خفیف‌الهضم مزلق و تأخیر غذای قابض عاصر یا تقدیم بطی‌الاستحاله و تأخیر سریع‌الاستحاله سیزدهم آنکه به سبب کثرت حرکت بر غذا بود مثل ریاضت و جماع چهاردهم آنکه از افراط شرب آب بر آن باشد قسم دوم آنکه از هوای محیط باشد و آن سه گونه است یکی آنکه به سبب هوای گرم بود که آن تحلیل کند و خلفه آرد یا حار رطب مرخی بود چنانچه هوای جنوبی که مطلق است و از این جهت کثرت باران و بلاد جنوبی اطلاق آرد دوم آنکه به سبب هوای بارد عاصر یا مانع تحلیل فضلات بود که آن جمع کند و احتقان نماید سوم آنکه به سبب تعفن هوا پدید آید که مضعف قوی و مرفق مواد و مفتح مسام باشد و گاهی هوا سبب اسهال می‌شود به واسطهٔ افساد هضم و تحریک غذا قسم سوم آنکه از اعضا بود خواه از عضو واحد باشد یا از جمیع اعضا و این همه در اسباب مشترک‌اند بهر آنکه یا تابع سوءمزاج مضعف ماسکه یا هاضمه یا دافعه باشند یا دافعه قوی گردد و این همه یا به سبب سوءمزاج مفرد یا سوءمزاج با ماده مشتبکه در اعضا یا لاظحه بر وجه آن و یا از مرض آلی از رض یا قرحه و فتق باشند بالجمله این قسم بر شش نوع است نوع اول آنکه از دماغ بود و سببش نزلات است که از دماغ به معده و امعا ریزد و غذا را فاسد کند پس طبیعت هر دو را به اسهال دفع سازد و این به سبب سوءمزاج دماغ به حرارت و برودت باشد تا آنکه در آن فضول کثرت پذیرد و بعضی از آن را از منخرین فرود آید و بعض آن از طریق حنک و آن چه بر حنک ریزد بعضی از دهن به ارادهٔ انسان می‌برآید و بعضی که رقیق بود به جانب شش می‌گراید و ذات‌الریه و سرفه تولد می‌کند و سبب سل می‌گردد و آن چه غلیظ است بر مری و معده فرود می‌آید و سبب اسهال می‌گردد و علت مذکور چون مزمن می‌شود به فساد مزاج معده و قصور هضم و ضعف قوت مؤدی می‌گردد و پس احداث ذبول و موت می‌نماید و این نوع را عامهٔ اطبا نمی‌شناسند چه گاهی مشابه به دورالبطن گردد و گاهی به خلفهٔ غیرترتیب و گاهی به سل چون بعض فضول در ریه و صدرحاصل شود و بعضی به سوی معده نازل گردد و به سبب قلت اعتدال

بدن جسم گرم بود و سعال دائم باشد پس طبیب غیرماهر معلوم کند که مرض سل با قیام است و مأیوس از صحت او بوده ترک معالجهٔ او کند و یا معالجهٔ آن به علاج سل نماید و بدان سبب بیمار هلاک گردد و این اسهال چهار گونه است یکی آنکه مادهٔ نزلهٔ صفرا باشد دوم آنکه بلغم بود سوم آنکه سودا باشد چهارم آنکه خون بود نوع دوم آنکه از معده بود و این اسهال را ذرب و خلفه و اختلاف و زلق‌المعده نیز گویند و ذرب در اصطلاح اطبا عبارت از انطلاق شکم متصل و اسهال دائمی است و گویند که ذرب آن است که طعام در معده و امعا منهضم نشود و جمیع بدن را غذا نرسد بلکه از اسفل تنها به استفراغ متصل خارج گردد و کثیرالرطوبت بود و این مرض را ذرب از بهر آن نامند که ذرب در لغت فساد معده را گویند و یا بهر آنکه ضرب به معنی حدت نیز آمده پس به سبب حدت براز و سرعت حرکت او در خروج مسمی بدان شده و یا از برای آنکه ذرب به معنی عدم قبول علاج هم آمده پس به سبب صعوبت این علت و عظم خطر در آن بدین اسم نامیده‌اند و فرق میان هیضه و ضرب آن است که با هیضه قی باشد و مرضی حاد سریع‌الانقضا است و ذرب مرضی است مزمن متطاول و اگرچه معالقی بود و خلفه آن است که طعام بر سبیل معتاد اندر شکم نایستد بلکه مندفع گردد و گاهی زود و گاهی به دیر و گاهی به دفعات بسیار و گاهی به دفعات اندک و گاهی منهضم و گاهی فاسد و اختلاف و خلفه نزد بعضی مترادف‌اند و جمهور اطبا اسهال حادث به ادرار را اختلاف گویند و اسهال کاین به الوان را خلفه نامند و سمرقندی میان خلفه و اختلاف و ذرب هیچ فرق نمی‌کند و خجندی گوید که ذرب اسهال متواتر معدی است از مواد مختلف فاسد رقیق و خلفه اسهال همین مواد است مگر متواتر نباشد بلکه میان دو مجلس زمانی معتد به متخلل بود و بعضی تعریف ذرب چنین کرده‌اند که آن استفراغ مواد رقیق مختلف فاسد از معده است و این عام‌تر از اول است بهر آنکه مشتمل به قی و اسهال است و آن را اسهال معدی و اختلاف و زلق‌المعده نیز گویند و نزد بعضی اسهالی که سببش ملاست معده بود آن را ذرب گویند و نزد بعضی اسهال و ذرب مترادف است و زلق‌المعده نزد اطبا عبارتست از نقصان فاحش یا بطلان در هضم که به سبب آن غذا منزلق گردد پس معنی زلق معده زلق غذا از معده است چنانچه فیلسوف ابوالفرح در مفتاح تصریح نموده نه ذرب خلفه که به سبب ذهاب خمل معده باشد چنانچه سمرقندی فهمیده بالجمله اسهال معدی

هیجده گونه است یکی آنکه از ضعف قوت هاضمه معده یا بطلان آن باشد و این بنابر ترهل معده و ابتلال آن به سبب سوءمزاج بارد رطب ساذج حادث شود و دوم آنکه از تشویش و تغیر فعل هاضمه بود سوم آنکه از ضعف قوت ماسکه باشد و این به سبب سوءمزاج بارد بود و در اکثر چهارم آنکه از ضعف قوت دافعه بود پنجم آنکه از قوت قوت دافعه باشد ششم آنکه از زلق معده به سبب کثرت رطوبت مزلقه باشد که در معده جمع شود و این رطوبت یا لزج بود و یا مالح بورقی هفتم آنکه از کثرت بلغم در معده باشد هشتم آنکه به سبب انصباب صفرا از بدن بر معده یا یا تولد او در معده به سبب حرارت آن باشد نهم آنکه از صفرا و بلغم مرکب باشد دهم آنکه به سبب کثرت انصباب سودا از طحال بر فم معده باشد یازدهم آنکه به سبب تولد ریاح و نفخ در معده مفسد هضم باشد دوازدهم آنکه به سبب بثور یا قروح طبقهٔ داخلی معده باشد سیزدهم آنکه به سبب ضعف جگر یا سدهٔ آن و سدهٔ ماساریقا باشد چهاردهم آنکه به سبب ذهاب خمل معده بود پانزدهم آنکه از ورم حار معدهٔ دموی یا صفراوی بود شانزدهم آنکه سبب اوجاع معده و محاور آن محدث ضعف در ماسکهٔ آن باشد و آن اوجاع از ریاح و از اورام و از سوءمزاج مختلف بود هفتدهم آنکه از بقیهٔ قوت ادویهٔ مسهله و سمیه بود که سطح امعا و معده و فوهات عروق معده و امعا الزوم نماید سیزدهم آنکه به طریق بحران باشد و بعضی انصباب نزله را که آن سبب اسهال دماغی است و رداءت تدبیر غذا را که سبب اسهال غذائی است و امتلای بدن و عروق را که سبب اسهال از جمیع اعضا است نیز از اسباب اسهال معدی شمرده‌اند اکنون بدانکه این همه اسباب سبب و اصل اسهال معدی نیستند بلکه بعضی از آن سبب ضعف هاضمه و ماسکه و دافعه هستند و آن موجب اسهال می‌شوند چنانچه شیخ می‌فرماید که گاهی زلق معده از رطوبات بود که آن را از ثبات به قدر هضم ممکن نبود و این سبب فی‌الحقیقت خارج از ضعف ماسکه و هاضمه نیست مگر تخصیص این به ایراد در تفصیل از برای تنبیه نمودیم و همچنین صاحب ذخیره می‌نویسد که چون سبب اسهال معدی سبب ضعف قوت هاضمه باشد چهار نوع بود یکی آنکه رطوبت لزج بر سطح معده آلوده شود و آن رطوبت میان معده و طعام حائل شود و حرارت معده را از طعام بازدارد و قوت هاضمه بدان سبب ضعیف شود دوم آن که معده گرم باشد و در آن صفرا تولد کند و اسهال صفرا آرد سوم آنکه صفرا و بلغم آمیخته باشد چهارم آن که در

معده ریاح تولد کند و طعام بدان سبب غیرمنهضم بماند و اسهال تولد کند و سبب ضعف ماسکه پنج نوع است یکی رطوبت لزج که بر سطح معده آلوده شود و طعام را فرو لغزاند دوم آنکه بر سطح معده بثرها پدید آید و معده بدین سبب با طعام التفات نکند و از مماست ایذا یابد و قوت ماسکه بدان سبب بگریزد و ضعیف گردد سوم آنکه عقب طعام حرکات عنیف اتفاق افتد و طعام بدان سبب از معده غیرمنهضم برآید چهارم آنکه قوت دوای مسهل بر سطح معده باقی ماند و قوت ماسکه را ضعیف کند و اسهال آید پنجم آنکه سوءمزاج ساذج یا مادی قوت ماسکه را ضعیف کند و بدانند که به قول شیخ‌الرئیس اسهال معدی همه غیرمنهضم نمی‌باشد بلکه گاه قدری منهضم و گاهی غیرمنهضم می‌باشند و سبب این ضعف قوت ماسکهٔ معده بود که طاقت حمل غذا نیارد مگر تا زمان اندک که گاهی در آن هضم شود و گاهی نه پس بر تدریج ارسال و اخراج او قادر نباشد و این ضعف به سبب سوء مزاج بارد و در اکثر بود و به سبب سوءمزاج حار و رطب و یابس نیز باشد و خطا کرده کسیکه گمان نموده که این همه به سبب بلغم بود و نه غیرآن و اگرچه این به سبب سوءمزاج بارد رطب بیشتر می‌باشد و این به سبب طول خویش مؤدی به استسقا می‌گردد و بالجمله این صعب‌العلاج است چون مستحکم گردد و گاهی این را دوار محفوظ بود و بیشتر مؤدی به سحج ردی و قروح گردد ایضاً از مقولات او است که ملاست معده و زلق آن گاهی به سبب سوءمزاج حار مع ماده لذاعهٔ مزلقه طعام به احداث لذع بود و در نادر از سوءمزاج حار بسیط باشد چون به حدی رسد که انهاک ماسکه گردد و گاهی به سبب سوءمزاج بارد با مادهٔ مزلقه یا به غیرماده بوده و گاهی به سبب قروح در معده باشد که از چیزی که به سوی آن برسد ایذا یابد و به دفع آن تحریک نماید و گاهی از ضعف بود که ماسکه را بهم رسد و چون بعد زلق معده و امعا و ملاست آن آروغ ترش حادث شود به قول بقراط علامت جید بود که این بر نهوض حرارت خامده دلالت کند چه اگر حرارت نباشد ریح نبود پس جشا نیاید و گاهی سبب اسهال معدی و ازلاق معده امتلای معده بود از اخلاط ردیه که به سوی آن از بدن بریزد و طعام را که در معده بود فاسد کند و اگرچه طعام جیدالجوهر باشد و محتاج به قی شدن آن گرداند و یا به انزال آن و اگر ناحیهٔ علیه اقوی‌تر باشد به سوی آن مندفع نشود و به قی خارج نگردد بلکه به اسهال برآید و گاهی اسهال این اخلاط به سبب افساد او طعام و احواج معده به

سوی قذف او نباشد بلکه در آن قوی باشد که معده از آن کراهت کند و آن را از خود دفع کند و طعامی که در معده بود به آن مندفع گردد و یا در نفس آن اخلاط قوت مسهله یا مزلقه یا مقطعه ساحجه باشد که هر چه در معده بود دفع کند و بلغزاند چنانچه کثرت انصباب سودا به سوی فم معده سبب اسهال معدی می‌گردد و بدانکه نوعی از اسهال معدی است که آن را دورالبطن و اسهال دوری نامند و وی آن است که اسهال به ادوار معلومه پدید آید به شرطی که در کمیت غذا و در اوقات معینه تناول آن اختلاف نیفتد زیرا که اگر در کمیت غذا کم و بیشی راه یابد یا در اوقات معینه او تقدیم و تأخیر رود طبع برادوار معین نماند و سبب آمدن اسهال برادوار آن است که فضله در عضوی واحد چون اعور یا بطون دماغ یا قعر معده یا کبد یا طحال و یا در عضو کثیر چون عروق دقاق جمع گردد به تدریج مانند مادهٔ حمیات دائره هر گاه آن عضو ممتلی گردد از آن جا به سوی امعا مندفع شود و مستفرغ همی‌گردد و استدلال بر نوعیت خلط و بر عضوی که محل آفت بود در تشخیص بیاید نوع سوم آنکه از جگر و ماساریقا باشد و اسهال کبدی را قیام کبدی نیز گویند و آن سیزده گونه است یکی آنکه از ضعف قوت هاضمهٔ جگر باشد دوم آنکه از بطلان آن بود و سبب ضعف و بطلان هاضمه در اکثر اوقات سوءمزاج بارد و رطب بود زود به استسقا انجامد سوم آنکه از تغیر و تشویش فعل هاضمه باشد چهارم آنکه از ضعف قوت ماسلهٔ جگر باشد پنجم آنکه از قوت دافعهٔ جگر بود ششم آنکه از ضعف قوت جاذبهٔ جگر باشد و اسباب ضعف قوای مذکور وقوع سوء مزاج ساذج یا مادی یا سده یا ورم است در جگر هفتم آنکه از اجتماع مادهٔ فاسد در جگر باشد که قوت جگر به دفع آن کوشد هشتم آنکه سبب سدهٔ جگر یا ماساریقا باشد نهم آنکه از ورم جگر یا ماساریقا باشد دهم آنکه از انفتاح سدد بود یازدهم آنکه به سبب انفجار ورم جگر باشد دوازدهم آنکه از تاکل و قروح متعفنه بود سیزدهم آنکه از بحران باشد فائده شیخ می‌فرماید که اصناف اشیا از کبد گاهی در جوهر چیزی که مندفع شود و گاهی در سببی که آن را مندفع سازد و مختلف می‌باشد اما جوهر شئ مندفع گاه کیلوسی بود و گاه مائی و گاه غسالی و گاه صفراوی و گاه سدیدی و گاه مدی و گاه اسود رقیق و اسود مثل دردی و اسود سوداوی و گاه منتن و گاه غیرمنتن و گاه چیزی غلیظ اسود و جوهر آن لحم کبد باشد اما سببی که این اشیا را مندفع سازد گاه انفجار ورم یا انتفاح سده یا قرحه یا

تاکل یا ضعف ماسکه که آنچه حاصل شده امساک آن نکند یا ضعف جاذبه که جذب آن نکند یا ضعف هاضمه که آن چه در آن حاصل شود هضم ننماید و چون منهضم نشود بدن آن را قبول نکند و دفع نماید یا قوت قوت دافعه یا سوءمزاج حار ندیب یا بارد مضعف از اسبابی که معلوم شده و از آنجمله استفراغات کثیره است یا به سبب امتلا و فضولی که طبیعت به دفع آن محتاج بود و گاه امتلا به حسب سائر بدن باشد و گاهی در نفس کبد بود چون تولید خون نیک کند لیکن در آن خون لبث نماید و در عروق نافذ نگردد و به سبب ضعف جذب در آن یا سده یا اورام و گاهی سبب آن لذع تنها از ماده بود که طبیعت به دفع آن محتاج گردد و گاهی مثل این در بحرانات بود و گاهی سبب در نفس کبد نباشد بلکه در ماساریقا بود و اگرچه در ماساریقا جمیع وجوه این اسباب ممکن نیست اما ممکن است که از جهت اورام و سدد باشد و اگرچه بعیدست یا ممکن نیست کبد جذب کند و ماساریقا جذب نکند و از آن امر معتدبه عارض شود بهرآنکه جذب اول برای کبد است نه بهر ماساریقا و جذب ماساریقا تنها جذب معتدبه نیست و اکثر قیام کبدی بهر آن باشد که بدن غذا را قبول نکند پس رجوع کند به سبب سدد یا به سبب غیر آن و جمیع اصناف این اندفاعات در حقیقت منسوب می‌شوند یا به سوی ضعف یا به سوی قوت پس قرحی و منسوب به سوی سوءمزاج و ضعف قوی از جنس ضعفی باشد و فتح سدد و تفجر دبیلات و دفع فضول از جنس قوتی بود چه قوت تا وقتی که قوی نباشد ریم و بیله و فضول دم فاسد دفع نکند و چون خون منتن خارج شود گمان نباید کرد که در اینجا ضعف است چه گاهی به سبب طول مکث بدبو می‌گردد بعده آن مثل دردی سیاه مندفع می‌شود و طبیعت آن را دفع می‌کند چنانچه در قروح نیز منتن شود لیکن آن چه از قوت مندفع گردد تابع او خفت بود و یا صحت احوال باشد پس منتن در همه حال ردی نباشد و اسود اولی است مگر آنکه در کل حال دوی بود و لهذا گاهی در اندفاعات الوان مختلفه شفا یا تخفیف باشد و خطا کند کسی که این الوان مختلفه را در همه حال حبس نماید و شدیدتر خطا از آن این است که کسی حبس آن به مسند ذات مقبضه کند و بدانکه بعید نیست که قوت ضعیف باشد و تمیز فضول نکند و نه امتلا و دفع شود و بعده حالتی عارض شود که قوت قوی گردد یا از استعداد مواد اندفاع و انفتاح سدد که بدان دفع سهل شود حاصل گردد و فضول مندفع شود و سبب در اسهال کیلوس که سبب جگر و آنچه

متصل آن است باشد یا ضعف قوت جاذبۀ کبد یا سده و اورام در قعر آن و در ماساریقا بود حتی که جذب کند و البته تغیر ندهد و این از آنجمله است که چون اهمال نمایند ذبول آرد و قوت ساقط کند و چون حبس کنند در اعانی نفخ کند و آن را اذیت دهد و نفس را تنگ نماید و یا به سبب کثرت مواد کیلوسی و بودن آن زیاده‌تر از قوت جاذبۀ کبد باشد پس اکثر آن غیرمنجذب باقی ماند و گاهی سبب در این شدت شهوت معده و افراط آن باشد و سبب در اسهال غسالی ضعف قوت مغیره و ممیزۀ کبدست یا زیادتی منفعل از فاعل یا به سبب ضعف ماسکه و در این هنگام نسبت اسهال غسالی به سوی کبد ضعیف مثل نسبت قی و هیضه به سوی معدۀ ضعیف است از آنچه معده متحمل نشود پس قبل از تمام فعل به سبب ضعف ماسکه مندفع شود و اگر از ضعف ماسکه نبود آن به سبب ضعف مغیره باشد و هر دو ضعف تابع هر سوءمزاج می‌باشند لیکن اکثر ضعف ماسکه به سبب حرارت و رطوبت و اکثر ضعف مغیره به سبب برودت بود پس یقین نکنند که غسالی به سبب حرارت تنها یا به سبب برودت تنها می‌باشد و در هر دو حال غسالی مستحیل شود به سوی آنکه او اکثر از دمویت بود به سبب شدت استباع از بدن بعده به سوی آنکه او خاسر بود کائن از حرارت را علامت دیگرست و کائن از برودت را نشان آخر چنانچه مذکور گردد و سبب در اسهال مراری کثرت صفرا و قوت دافعه است و سبب در صدیدی احتراق خون و اخلاط و ذوبان آن است و گاهی به احتراق نفس جرم کبد و اخراج او بعد از اخلاط مختلفۀ مؤدی گردد و گاهی صدیدی رشح ورم یا دبیله بود و بیشتر رشح از کبد بود و قیام با دوار آید و سبب در خاثری که غلیظ مشابه ردی بود یا انفجار دبیله باشد و یا انفتاح سدد جگر و یا تاکل و قروح متعفنه و یا احتراق خون و یا به غیر او در نواحی کبد به سبب قلت نفوذ با حرارت جگر و آنچه متصل آنست یا به غیر او در دق چون شدیدالحرارت باشد و آن را فاسد کند و از آن بدن تازگی نیابد و غلیظ گردد و مثل دردی شود شدیدالنتن و در آن زبدیت به سبب غلیان و ذوبان و مرار به سبب غلبۀ حرارت باشد و چون به این فساد فاسد گردد طبیعت قوی آن را دفع کند و بر فساد مزاج در اعضا دلالت کند و اصحاب او لامحاله خشک لاغر باشند و فرق با سیاه به رنگ و قوام و بدبو کرده می‌شود و آن کمتر از این در سودا و غلیظ‌تر از این در قوام بود از آن شدید بود که سودا مثل او نباشد یا سردی که خون را خاثر و جامد سازد ا ضعف

کبد که امر به سوی آن از غسالی دموی به سوی دردی مؤدی گردد و دفعةً نبود مگـر در نـادر و اکثـراً آنچـه دفعـةً باشد آن از سوءمزاج محرق بود و بارد آن را سیال غیرنضیج گرداند و حار محرق آن را مثل دردی خاثر گرداند و امـا خروج نفس کم کبد محرق غلیظ بود و سبب داشتن عفونت عارض به سبب تاکل و قرحه بود یـا بـه سـبب کثـرت احتباس و احتراق بدانکه اکثار از شرب نبیذ تازه در قیام کبدی می‌اندازد و چون احتباس قیان به کرب بود و انحلال او اعادهٔ راحت کند آن مهلک بود و بدانند که پیرانه سال طویل‌المرض را چون عقب مرض آن قیام افتد و آن نحیـف بود چون قیام او محتبس گردد قیام او کبدی گردد بدن او قبول غذا نکند به سبب جفاف مجـاری و اسـهال کبـدی ورمی سالم‌تر از کبدی ضعفی است و قابل‌تر برای علاج است و چون عقب استسقا اسها افتد خصوصاً استسقا حـادث از ورم کبد ردی باشد و اسهال غیرمائیت نماند و منقطع نشود و قیام کبدی صفراوی و صدید و خاثری چون مـزمن گردد و در اکثر اکر منهجر به سحج امعا شود نوع چهارم آنکه از طحال یا مراره باشد و طحالی سه گونه اسـت یکـی آنکه سبب قوت دافعه و کثرت سودا بود دوم آنکه به سبب ضموز صلابت و تحلل مادهٔ آن باشد سوم آنکه بـه سـبب انفجار اورام آن بود و اسهال مراری چنان باشد که صفرا از زهره به روده فرود آید افزون‌تر از آنکه به جهت دفع ثفـل به کار آید و اسهال صفرا افتد و بعضی سبب اسهال این نوع ضعف ماسکهٔ طحال یا مراره به سبب سوءمزاج آنها نیـز نوشته‌اند نوع پنجم آنکه از امعا بود و یان یا با سحج باشد و آن علیحده مذکور گردد و یا بـا سـحج نباشـد و ایـن را زلق‌الامعا گویند و وی آن است که طعام در آنها نایستد بلکه از آن به سرعت منزلق گـردد و آن هـشت گونـه اسـت یکی آنکه به سبب رطوبت مزلقه بود که به واسطهٔ آن ثفل در امعا مکث نکند دوم آنکه از ترهل امعا به سبب رطوبت ساذج مضعف قوت ماسکه بود سوم آنکه به سبب بثور باشد که از مواد حار صفراوی در سطح داخلی امعا حادث شود و چون غذا بدو رسد باعث احداث لذع به سرعت مندفع گردد و باشد این بثور بر سطح خارج امعا عارض شود چهارم آنکه سبب انصباب صفرا از اعضا بر امعا باشد که از لذع وی آنچه در امعاست دفع گردد و پنجم آنکه به سبب صفرا و بلغم مرکب باشد ششم آنکه به سبب سودا باشد هفتم آنکه شرب مسهل قوی باعث زلق‌الامعا گـردد هـشتم آنکـه از ضعف امعا باشد به سبب امتلای اعصابی که به روده آمده از خلط بلغمی یا به سبب ضـربه و سـقطه بـه مبـادی آن

علتی از جنس فالج مر امعا را عارض شود و از امساک غذا به سبب استرخای خویش عاجز گردد و شیخ مـی‌فرمایـد اسهالی که از امعا یه غیر سحج دوم و به غیر سبب فوق آن باشد در اسباب مشارق زلق‌المعده اسـت لـیکن کـائن از فروع در این اکثر از آن باشد که در معده بود ملکه آن بود در سبب لزوم قوت دوای مسهل به فوهـات عـروق ایـن و نفخ این پس اسهال آرد و آنچه از ضعف امعا معده بود مادهٔالطبن نامند و اکثر سبب در این ضـعف و قـروح باشـد و آنچه از معای مستقیم باشد و آن معای ششم است بعضی از آن با وجع بود و آن را زحیر نامند و بعضی بلاوجـع آن خون بود نه غیر آن و هر دو جدا مذکور بود و صاحب ذخیره می‌گوید که انواع اسهال معدی مذکور همـان انـواع بـه عینه انواع اسهال معوی نیز باشد و اسباب همان باشد به عینه مگر یک نوع که مخصوص است به معده و آن اسهالی باشد ه سبب آن ضعف قوت هاضمه بود و این نوع در معوی نباشد نوع ششم آنکه از جمیع اعـضا باشـد و آن شـش گونه است یکی آنکه بر سبیل ذوبان اعضا به سبب حرارت بدنی ندیب رطوبات باشـد دوم آنکـه بـر سـبیل اسـتحالهٔ اخلاط به سوی فساد باعث حمیات ردیه و سموم ضاره بود که در عروق و اعضا جمع گردد و طبیعـت بنـابر کراهـت آن را بر سبیل اسهال دفع کند سوم آنکه بر سبیل انتفاض امتلای شدید از فضلات بود که به جهت ترک ریاضـت و حبس استفراغ معتاد و برج خارجی مانع تحلل از بدن و تراکم تخم‌های کثیر به دفعات در بدن مجتمـع شـود و بـر سبیل مرض حاد دفع گردد و آن منجمله هیضه بود چهارم آنکه بر سبیل امتناع از نفوذ غذا به اعضا به سـبب سـدد عروق باشد پس به طریق اسهال مندفع شود پنجم آنکه بر سبیل بحران و قوت قوت دافعه واقع شود ششم آنکـه بـر سبیل سقوط قوت ماسکهٔ اعضا بود چنانچه از خوف و در آخر سل و دق عارض شود و شیخ مـی‌فرمایـد کـه اشـهال واقع به سبب امتناع نفوذ غذای سدی است و آن را اسهال کائن با دوار نامند و این بهر آن است که عروق مفسده در مدت معلوم ممتلی گردد تا آنکه احتمال نمایند بعده رجوع به استفراغ کند و میان آن حال مثل صحت بـود و اکثـر نوبت بیست روز باشد و گاهی تقدم یا تأخر کند و صاحب ذخیره گوید که هر اسهالی که مادهٔ آن از عضوی دیگر یـا از رگ‌های همه تن به معده و امعا ریزد آن را نوبتی بود معلوم و این علت طویل بود بهر آنکه طعام و شراب در معده و جگر صاحب او تمام هضم نیابد و بدین استفراغ بدن از آن ماده پاک نشود و صـاحب علـت تـدبیر هـضم و تـدبیر

استفراغ آن ماده نکند و هر بار که اسهال باز ایستد پندارد که به حالت صحت رجوع کرده و هر بار که نوبت اسهال باز آید پندارد که اسهال نو است و از طعام و شراب فزونی تولد کرده است طریق تشخیص اسباب اسهال باید که اولاً اقسام آن مشخص نمایند به این طریق که نخستین کیفیت غذای متناول و ترتیب تناول آن از مریض دریافت کنند اگر سببی از اسباب مسطوره یعنی تناول نوع یاز انواع اغذیه مذکوره محدث اسهال سا سوء ترتیب در تناول آن معلوم شود و آروغ برآید اسهال غذایی باشد و ایضاً ظهور خفت عقب اسهال بر آنچه از تناول غذای کثیر باشد و وجود کثرت قراقر به اسهال بر آنچه از تناول غذای نفاخ بود دلالت کند و هر گاه حال حرارت و برودت هوا ندرک گردد یا عفونت آن باشد و اسهال عام بود اسهال هوایی باشد و ایضاً اختلاف رنگ براز و قوام آن و اکثر رقیق کم‌رنگ و کم بود و گاهی لزج و در گرمی هوا و بیشتر در آخر روز با گرمی و سستی بدن و لزوجت عرق و تب خفیف با کرب و خفقان و دیگر آثار وبا بر آن شاهد بود و ضعف زیاده از مقتضای اسهال شود و به هلاکت برساند و حال شبیه به مرده نماید و چشم‌ها و صدغین فرو روند و تعفن از بدن با عرق سرد آید اسهال هوایی از عفونت هوا باشد والا قسمی از اقسام اسهال عضوی باشد و انواع او را چنان دریافت نمایند که اگر علامات نزله و فساد مزاج دماغ معلوم شود و اسهال بعد از خواب طویل پی هم واقع شود و باز تا دیر منقطع گردد و محفوظ‌النوائب باشد و باز بدیت بود و سعال سحرگاه و بعد خواب آید اسهال دماغی باشد بعده از دیگر آثار نزلات نوع مادهٔ آن دریافت کنند مثلاً اگر اسهال صفراوی آید و در آخر سحج آرد بال لذع و حرقت دماغ و معده و تشنگی و تلخی دهن و دغدغهٔ حنک و حلق و مری و فم معده ظاهر بود مادهٔ نزله صفرا باشد و اگر اسهال بلغمی آید و یا نموست و حلاوت کریه و غلظ و تعقد به آب دهن بود مادهٔ نزلهٔ بلغم باشد و اگر با ترشی دهن و گرانی سر و آمدن بوی از دماغ هم‌چون بوی آهن بود مادهٔ نزله سوداوی باشد و اگر با سرخی چشم و گرانی حواس و شیرینی طعم مائل به شوری و بدبوی بود مادهٔ نزلهٔ دموی باشد و هر گاه اسهال بلاترتیب و عدم تعین اوقات ثوران آن بود بلکه به اختلاف جودت و رداءت تدبیر حال مختلف گردد و گاه اسهال زیاده و گاهی کم و گاه هضم و گاهی فاسد و در روز بیشتر از شب آید و با آن آفات معده بود اسهال معدی باشد پس اگر با سقوط اشتها و خفقان و هزال و تواتر نبض بود از ضعف معدهٔ حار باشد و اگر

با آروغ و فواق و قرارق بود از ضعف معده بارد باشد و اگر با خروخ طعم غذا در آروغ و بطوء و انحدار آن بود از ضعف معدهٔ یابس باشد و اگر طعام قلیل‌الهضم یا عدیم‌الهضم به وقت خویش خارج شود و پیش از اسهال ثقل در معده محسوس شود از ضعف یا بطلان قوت هاضمه بود و اگر طعام فاسد در اسهال برآید از تشویش و تغیر فعل هاضمه باشد و اگر غذا تا دیر در معده نایستد و قبل از هضم دفع شود و قلیل‌الهضم برآید و مدت ثقل در آن کمتر بود از ضعف ماسکه باشد و اگر به سرعت بیرون آید اما بسیار به یک دفعه خارج نشود بلکه اسهال اندک اندک متواتر دفع شود از ضعف دافعه باشد و اگر با آن روطبت خام برآید و غذا قبل از هضم خارج شود و طعام بر معده گرانی کند و غثیان آرد و ثقل غیرمنهضم بیرون آید و سفید باشد از اجتماع کثرت رطوبت مزلقه در معده باشد و اگر با وجود این آثار ذائقه دهان شور بود و رطوبت مالح بورقی باشد والا رطوبت مذکور لزج بود و قلت تشنگی و اسهال با قراقر و آروغ ترش نیز از نشان رطوبت لزج است و ممکن است که در رطوبت لزج تشنگی پدید آید چنانکه از خوردن ماهی یا برنج تشنگی ظاهر می‌شود و ایضاً اگر طعام غیرمنهضم به سرعت خصوص در وقت حرکت خارج شود و فضله یکبارگی همچنان که سنگی از بالا به زیر افتد فرود آید سببش ملاست سطح معده از رطوبت لزجه باشد و اگر آب دهن بسیار باشد و بلغم با طعام مختلط در اسهال و قی برآید و فواق و غثیان بود و طعام کمتر متغیر شود و دیگر آثار بلغم پیدا بود سببش اجتماع بلغم در معده باشد و اگر عقب حمیات صفراوی یا بعد تناول اشیای حاره یا شراب صرف کهنه افتد و دهان تلخ و التهاب و عطش مفرط و زردی براز و لذع مقعد بود و در اسهال صفرا ظاهر شود و سببش انصباب صفرا از بدن بر معده باشد و اگر ثقل با صفرا و بلغم هر دو آمیخته بیرون آید سببش صفرا و بلغم مرکب باشد و اگر سیاهی براز با گرسنگی بسیار و حرقت فم معده که بدون خوردن طعام یا روغن ساکن نشود و ترشی دهان و خشکی آن و وجع به جانب طحال و قراقر و نفخ شکم بود سببش انصباب سودا باشد و اگر با علامات قروح و بثور معده از قی و براز صدیدی با قشور و بثور دهن و حلق و بدبویی دهن و حرارت و خشکی آن باشد و چون طعام خورده شود در معده وجع و لذع و حرقت یابد و بعد نزول طعام از معده ساکن شود و طبیعت آن را قبل از هضم دفع کند و کمتر متغیر گردد سببش بثور و قروح معده باشد و اگر بدن روزبروز لاغر شود و عروق بدن خالی

و بی‌خون نمایند و رنگ بدن بسفیدی و یا زردی گراید و اسهال سفید مثل آپ کشک و یا سبز بود سببش ضعف جگر باشد و اگر با وجود لاغر شدن بدن آثار سده یافته شود سببش سده ماساریقا یا مقعر کبد باشد و اگر با لاغری فساد رنگ و گرانی زیر ضلع ایمن بود و اسهال با دوار خاصةً آید سببش سده محدب جگر باشد و این را قیام رشحی گویند و اگر غذا غیرمنهضم برآید و در آخر لذع و وجع و مغص در آن جا هیچ نباشد و پیش از آن انصباب خلط اکال یا وقوع ورم حار در معده یا تناول سموم حاره و غیره اسباب ذهاب خمل معده اتفاق افتاده باشد سببش ذهاب خمل باشد و اگر آثار ریاح و نفخ معده با فواق و یا علامات ورم حار معده یا اوجاع معده که هر یک به مقام خویش مسطور شد پیدا بود و یا تقدم تناول ادویهٔ مسهله و یا علامات بحران ظاهر باشد سبب اسهال معدی همان باشد و در اسهال دوری استدلال بر نوعیت خلط از رنگ اسهال و ظهور ادوار توان کرد مثلاً اگر اسهال زردرنگ بود و بدور غب افتد از صفرا باشد و اگر سیاه رنگ بود و بدور ربع پدید آید از سودا باشد و اگر رنگ اسهال سفید بود و هر روز افتد از بلغم باشد و اگر دور قیام را حدی معین نباشد و وجع مدام در عضوی لازم بود و هنگام حبس طبع درد غلبه کند از خون باشد و استدلال بر عضو محل آفت چنان کنند که در هر عضوی که اول درد و خلش مثل سوزن پدید آید و عقب آن اسهال افتد و بعد از اسهال خفت در وجع رو نماید باید دانست که محل آفت یعنی اجتماع فضول همان عضوست و این نوع اسهال اندرحمیات دائره روز نوبت نیز افتد در بعضی امکنه به واسطهٔ دفع طبیعت فضله را و ایضاً اگر محل ماده دماغ بود تقدم صداع مع تمدد و اگر معده باشد درد مع عثیان بود بعده اسهال افتد و وجع زائل گردد و هر گاه کیلوس به خوبی منهضم بود و ضرر در فعل معده نباشد و اسهال بدبو بلاالم و کثیر بود و دائم متصل در هر حال نباشد و در اکثر بعد براز ماده اندک برآید و مختلط نبود و اسهال در شب زیاده آید اسهال کبدی باشد پس نظر کنند که اسهال کیلوسی است یا غسالی یا صدیدی یا خاثری یا دردی یا قیحی یا اسود اگر کیلوسی باشد و کیلوس قدری هضم یافته غسالی به اسهال برآید از ضعف قوت هاضمهٔ جگر باشد و اگر کیلوسی غیرمنهضم خارج شود از بطلان هاضمهٔ جگر باشد و اگر کیلوس فاسد دفع شود و بول بی‌نضج بود از تغیر و تشویش فعل هاضمه باشد و اگر اکثر اجزای کیلوس هضم یافته برآید و غذا تا زمان هضم در کبد نماند و زود برآید از ضعف

ماسکۀ جگر باشد و اگر اسهال غسالی عارض شود از ضعف دافعه جگر باشد و اگر کیلوس قدری به جگر منجذب گردد و اکثر از آن به اسهال دفع شود از ضعف جاذبه جگر باشد و چون اسباب ضعف قوای مذکوره وقوع سوء مزاج ساذج یا مادی در جگر است علامات مخصوصه هرسوءمزاج در بحث امراض جگر گذشت و اگر اسهال کیلوسی یعنی سفید و مائی بود و با آن علامات ضعف کبد متغیر رنگ و بول و غیرآن نباشد از ماساریقا باشد و الا از کبد بود و اگر صدیدی بود و قبل او تب باشد سببش قرحه یا رشح و رحم بود والا سببش دیگر که در اسباب مذکور شد باشد و اگر اسهال صفراوی یا صدیدی بود و در جگر گرمی و سوزش باشد و دیگر علامات سو مزاج حار کبد پیدا بود اسهال در حالت خلو معده زیاده شود و در شکم سیری قلت پذیرد و ایضاً صفرا و صدید با براز مختلط نشود و بلکه علیحده از آن بیرون آید و گاهی قریب موت مؤدی گردد به خروج قطعه لحمی از جرم کبد که از آتش گداخته نشود و پیچ و درد نباشد به شرطی که به مرور ایام احداث سحج در امعا نکرده باشد سببش اجتماع ماده فاسد در جگر باشد و اگر با وی کیلوس صرف به غیرعلامات ضعف کبد از ورم یا وجع محیل لون و تب که لازم او باشد صعب بود و صدید مائل به سفیدی و زردی مثل صدید قرحه باشد صدید ماساریقائی بود و اگر ضد این آثار یافته شود و صدید مائل‌تر به سفیدی و سرخی مثل رشح از ریم و خون بود صدید کبدی باشد و اگر اسهال خاثری بود و به آن خفت یافته شود و الوان مختلفه عجیبه خارج شود و بدان علامات اورام نباشد و گاهی قبل او سده بود و قبل از آن تب و ذبول و اسهال غسالی یا دموی رقیق یا صدیدی نباشد سببش قوت باشد و اگر در آنجا ورم باشد و علامت جمع نبود و اولاً رقیق صدیدی رشحی باشد بعده در آخر امر غلیظ گردد سببش اورام و حبس خون و افساد آن و عدم دبیله باشد و اگر از غسالی ابتدا کند و دردی گردد و کمتر بود که دفعةً افتد و با تغییر رنگ و سقوط اشتها باشد سببش ضعف جگر بود و اگر علامات سوءمزاجی یافته شود سببش سوءمزاج باشد و اگر اسهال دردی بود پس هر گاه شبیه دم محترق باشد و پیش از آن ذوبان اخلاط و اعضا و اسهال صدیدی و عطش و قلت اشتها و شدت سرخی بول بود و گاه با وی حمیات باشد و براز او همچون براز صاحب تب وبائی در غایت بدبویی و غلظ و سنگینی بود پس در آخر او خون سیاه برآید سببش حرارت باشد و اگر شبیه به خون متعفن فی‌نفسه نه مثل لحم گداخته بود سخت بدبو

نباشد بلکه بدبویی او کمتر از بدبویی حار بود و ایضاً در تواتر و رنگ کمتر از حار باشد و گاه خون رقیق سـیاه مثـل دم عکر نه جامد بود و غسالی بیشتر باشد و تشنگی در ابتدای او اندک و اشتهای طعام اکثر بود بعده گاهی در آخـر به سبب عفونت به سوی حمیات انجامد و اشتها ساقط گردد و به استسقا انجامد و بـه امتـداد حـال طویـل‌تـر بـود سببش برودت باشد و از حال قوام آنچه خارج شود و به عطش استدلال بر صحابت هر دو مزاج از رطوبت و یبوسـت توان کرد و اگر اسهال قیحی غلیظ یا دم عکر یا اخلاط کثیر باشد چنانچه در سده بود و علامات دبیله کبد و نضج و انفجار او که مذکور شد معلوم شود سببش دبیله باشد و گاهی از دبیلی و ورمی در ابتدا صدید رقیـق سـائل شـود و بعده هنگام انفجار مده خارج گردد و گاهی به آن خون سیلان کند و اگر با وجع ناحیهٔ کبـد و بـا قلـت چیـزی کـه خارج شود و بدبو و تقدم موجبات قروح و آکله بود سببش قرحه یا آکله باشد و اگر اسهال اسود غلیظ آیـد و بـا آن ضعف قریب موت و آفات سابقه بود سببش خروج نفس لحم کبد باشد و فرق میان اسهال سیاه که از احتراق اخلاط و از انفتاح سده بود و میان اسهال سودا که از طحال بود آن است کـه اخـلاط سـوخته اول سـیاه نباشـد و قـوام آن غلیظ‌تر از قوام سودا بود و خلط سودا سیاه‌تر و رقیق‌تر بود و متعفن نباشد و آنچه از سده آید متعفن بود از بهر آنکه عفونت پذیرفته باشد و هر گاه اسهال سیاه که از احتراق اخلاط بوده باشد سبز شود بباید دانست که طبیعـت قـوت یافت و به اصلاح نزدیک است و اول به سبزی گراید پس زرد شود پس منقطع شود صاحب او خلاصی یابد و هر گاه علامات کثرت سودا و آفت طحال یا تقدم صلابت و بعد اسهال ضمور آن یا انفجـار ورم آن دریافـت گـردد و اسـهال مثل دردی با وجود عدم علل کبد بود اسهال طحالی باشد و اگر اسهال زرد بعـد تـب غـب و محترقـه آیـد و دیگـر علامات اسهال معدی صفراوی که مذکور شد یافته شود اسهال مراری باشد و هرگاه براز اندک منهضم برآیـد و بعـد انحدار از معده در امعا لبث نکند بلکه مبادرت به خروج نماید و خلطی که مندفع شود مختلط با براز بـود و معـده از آفت خالی باشد اسهال معوی باشد پس اگر با ثقل قلیل‌الهضم رطوبت برآید و با آن ریاح و قراقر باشد و چون طعـام از معده به امعا منحدر گردد کمتر بایستد و ازلاق چیزی ثقیل محسوس گردد سببش رطوبت مزلقه باشـد و اگـر بـا ثقل غیرمنهضم یا اندک منهضم صدید رقیق و قشور برآید و تحت مکان معده وقت انحدار طعام از معده به امعا درد

محسوس شود و سوزشی از موضع امعا به جانب سر صعود کند و از تجرع آب سرد ساعتی تسکین پذیرد و بـا غلبـهٔ تشنگی و تلخی دهان و خشکی زبان و لذع مقعد هنگام خروج براز و رنگینی بول بود سببش بثور سطح داخلی امعـا باشد و اگر همین علامات یافته شود الا صدید و قشور نباشد و وجع منتقل باشد و دغدغه و لذع در احشا پیدا بود و طعام غیرمنهضم برآید سببش بثور سطح خارج امعا باشد و اگر علامات رطوبت و خروج بلغم آثار قروح و بثور نباشد و یا قلت تشنگی آروغ ترش بود از سوءمزاج رطب ساذج مضعف قوت ماسکه باشد و اگر صفرا در براز برآید و بالذع و خلش مقعد هنگام براز باشدو صفرا زرد یا کبود برآید و دیگر آثار صفرا ظاهر بود سببش انصباب صفرا از اعضا بر امعا باشد و اگر بلغم و صفرا هر دو برآید و آثار هر دو پیدا باشد و قراقر شکم بود و گـاهی غثیـان آیـد و در اکثـر تقـدم تناول فواکه اتفاق افتاده باشد سببش اجتماع هر دو مواد مذکوره باشد و اگر سـودا کـه زمـین را بـه جـوش آرد یـا چیزی هم‌چون صدید که بوی سرکه دهد با براز بیرون آید و مگس بر آن ننشیند سببش انصباب سودا باشـد و اگـر تقدم شرب مسهل قوی معلوم گردد سببش همان باشد و اگر آثار بلغم با تقدم ضربه و سقطه بر مبادی اعصاب امعـا دریافت شود و یا علامات فالج بود سببش ضعف امعا باشد و هرگاه در دماغ و معـده و جگـر و ماسـاریقا و طحـال و مراره و امعا هیچ آفت نباشد و احشا به سلامت بود از علامات موجبه اسهال از آنهـا بریـت مـدرک گـردد اسـهال از جمیع اعضا باشد پس اگر اشتعال و لاغری بدن و حرارت آن و ملازمت تب دق و اختلاف رنگ و قوام و بـدبوی بـراز بود و در ابتدا رقیق باشد بعده خاثر شود و گرسنگی اشتداد نماید و روزبروز اشتها و قوت ساقط گردد و گاهی غثیان و عسر بول و ریاح و قراقر و کمودت رنگ و سردی دست و پا و خشکی زبان عارض شود اسهال ذوبانی باشد پس اگر صدیدی مائی بود از ذوبان اخلاط باشد و اگر صدید غلیظ بود چنانچه در قروح مع دسومت آن و دهنیت بول و الوان مختلفه بعده در قوام شحم متشابه‌القوام باشد و مائیت نبود از ذوبان لحم شحمی باشد و در آخر دردی‌اللون گردد از ذوبان لحم سرخ باشد و اگر با وجود اختلاف الوان براز مریض بعد از اسهال در خـود خفـت و راحـت یابـد از ذوبـان نباشد بلکه اگر با تقدم حمیات ردیه وسموم ضاره موجب احالهٔ اخلاط به فساد و دیگر علامات مواد فاسد بود سببش اجتماع اخلاط فاسد در عروق و اعضا باشد و اگر با تقدم ترک ریاضت یا استفراغ معتاد یا برد خارجی مانع تحلیل یا

تراکم تخمه بود و مریض فربه و قوی بود و اشتهای طعام نباشد و درد دائم در ناف بود و به نوائب آید و براز به الوان مختلفه آید و فضله منهضم و کثیرالرطوبت و کثیرالمقدار برآید سببش امتلای شدید بدن و عروق از فضلات باشد و اگر علامات بحران یافته باشد سببش همان باشد و اگر بعد خوف شدید یا در آخـر مـرض سـل و دق افتـد سـببش سقوط قوت ماسکهٔ اعضا باشد انتباه بقراط گفته که خلفه کهنهٔ سوداوی اصـلاح نپـذیرد و هـم او نوشـته کـه چـون اسهال مثل آب باشد بعده هم‌چون مرهم شود ردی باشد و هم‌چنین اگر اسهال چون آب بوده باشد و غساله شود بد باشد و هر خلفه که بعد مرض شدید ناگاه عارض شود دلیل قرب موت باشد و گـاهی بـا استـسقا ذرب بـود کـه نـه منقطع شود و نه مفید گردد بهرآنکه اسهال مائیت نکند بلکه اسهال چیزی نماید که بدان بدن ضعیف گردد و چـون صاحب اسهال را غذا دهند و نبض در قوت زیاده نشود علاج او نباید کرد و مبطون ضعیف رفته رفته هلاک می‌شـود و به سقوط نبض او که دودی و نملی گردد و معذلک زنده ماند بعده نبض او باطل شود و آن زنده بود بعـده هـلاک گردد و در کتاب غریب است که چون در زلق‌الامعا بر اضلاع بثرهٔ سفید مثل نخود ظاهر شود و بول جـاری گـردد و کثرت پذیرد و در ساعت بمیرد و کسی را که قیام باشد و محتبس گردد و آن کس برحال خود باقی ماند و قـوت او عود نکند سببش آن است که بدن او غذا قبول نمی‌کند و بدانند کسی را که اسهال اصناف مختلفه از مراری و زبدی و قشور سحجی افتد و ضعیف نگردد پس حبس آن نکنند که مؤدی به امراض صـعبه و اورام ردیـهٔ خبیثـه گـردد و بسیار باشد که به سبب خروج ماده لطیف و بقائی کثیف عقب اسهال قولنج شدید افتد

علاج کلی اسهال

بدانکه ادویهٔ اسهال یا معدلات و مقویات بود و یا مزلقات ملینه مثل اسپغول و بهدانه و ریشه خطمی و تخم کتـان و بنفشه و شربت آن و مغز خیارشنبر و شیرخشت و ترنجبین و گلقند و روغن بادام و یا مغلظات مثـل تخـم خرفـه و تخم خشخاش و گشنیز خشک و یا مغریات مثل تخم ریحان و تخـم بارتنـگ و آب آن و صـمغ عربـی و نـشاسته و کتیرا و زرده بیضه و یا قابضات مثل بزور مذکوره بریان کرده و انجبار و تیواج خطائی و شیرهٔ بـرگ جمیـز بـه آب و دم‌الاخوین و کهربا و بسد و مروارید و زهرمهره خطائی و کافور و پوست بیرون پـسته و حـب‌الآس و رب آن و بـرگ

قنب پنیر کهنه و پوست انار و رب به و سیب شربت صندل و حضض و صندل و فوفل و سندروس و رامک و هلیلۀ سیاه بریان و افیون و جغرات و تخم مویز و سنبل و بسباسه و سعد و جوزبوا و قابضه و پودینه و توتیای بصری و شاخ گوزن سوخته و حب‌الرشاد و تخم گندنا و عود و قاقله دهند آنکه در قول شیخ و سویدی مسطور گردد و این حب بوعلی سینا در حبس اکثر اقسام اسهال مجرب است و دافع سحج و زحیر صادق مازو و کزمازج هر یک دو مثقال افیون یک مثقال صمغ عربی نیم مثقال کوفته بیخته برابر فلفل سیاه حب‌ها سازند طفل را یک حب و جوان را تا سه چهار حب و اگر افیونی باشد تا ده حب توان داد شیخ‌الرئیس می‌فرماید که منع اسهال به قابضات و مغلظات مواد و مغریات کرده می‌شود احتیاج می‌افتد به مخدرات و گاهی علاج اسهال به مدرات و معرقات و موسعات مسام و مقیات کرده می‌شود بهر آنکه این جمیع اشیا تحریر ماده به سوی خلاف جهت اسهال می‌کنند پس اگر به اسهال حرارت شریک باشد با ادویۀ مذکوره مبردات آمیزند و یا از آنها مبردات اختیار نمایند وموسعات مسام و معرقات از خارج بدن استعمال کنند و اگر با آن برودت شامل بود به آنها مسخنات آمیزند یا مسخنات از آنها اختیار کنند و اکثر احتیاج ببه مسخنات وقتی افتد که قوت هاضمه ضعیف باشد پس چون سدد از اخلاط لزج باشد و بدانچه در باب ضعف هضم گذشت استعانت نمایند ولی اکثر حاجت به مبردات هنگامی بود که ماسکه ضعیف باشد و حرارت گاهی اعانت می‌کند بر حبس طبیعت بدانچه تنفیذ غذا به سرعت نمایند و بدانچه مدر معرق باشد و گاهی شراب صرف قوی کهنه این فعل کند پس کسی که آن را اسهال باشد گاهی از آن اقداح بعض آن بعد بعض بنوشد تا آنکه دائم مثل سکران بود حبس طبیعت شود و بدانکه تنویم انفع اشیا است از برای کسی که اسهال دارد و چون با اسهال سعال باشد چیزی که در آن حموضت شدید و قبض باشد ترک نمایند و هر چیزی که در آن این نباشد از اغذیه و ادویه اقتصار کنند و بارد مغری اختیار نمایند و کذلک هرآنچه جرم او سلب و در آن تقویت بدن بود از آن تغذیه نمایند مثل پوست‌ها و ایشان را مضر بود هر آنچه سیلان کند از حریره‌ها و شورباها و بدانند که ربوب شیرین اکثر مضرت می‌کنند به سبب هیجان عطش و از حابسات اسهال حمام و دلک است به سبب توسیع مسام پس اکثر آنچه جذب ماده کند به ظاهر بدن از مروخات و دلوکات است و از آنجمله ادهان حاره مثل روغن شبت و مانند آن

است و از حوابس اسهال وضع محاجم بر شکم است پس تجربه کرده شده گذاشتن شاخ‌ها بر شـکم کـسی کـه او را اسهال و سحج باشد چون قریب چهار ساعت بر شکم مریض بگذارند حبس کنند و ما این را آزموده‌ایم و از حابسات اسهال اضمده برای معده و امعا است از مسخنات قابضه و از مبردات قابضه به حسب حاجت اخذ کنند و از حـوابس اسهال است چون سبب اسهال خلط منصب به سوی معده و امعا باشد و طعام را نازل کند و سائل نمایـد و اسـتفراغ آن کند و استفراغ او را تبعیت اخلاط لازم گردد و پس هر گاه آن مستوصل گردد و مستفرغ شود وجه تدبیر سـهل گردد و چون ادویه استعمال کنند به مفرد ابتدا نمایند و اگر فائده نکند در آن هنگام ادویـه مرکبـه بـه کـار برنـد و ادویه حابس یا مجففه میبسه‌اند و یا مقبضه و یا مبرده مخثره یا مغریهٔ مسددهٔ مسام و ادویهٔ مفردهٔ بارده مطلقـاً یـا به حسب قوت حابسه آن مثل گلنار است و مازو و اقاقیا و گل سـرخ و صـمغ عربـی و گـل مختـوم و گـل ارمنـی و طراثیث و طباشیر و خصوصاً بریان و خصوصاً آنکه به کافور پرورده باشـند و کزمـازج و علیـق و انارданـه و سـماق و زرشک و ریوند و تخم حماض اسپغول بریان گشنیز و تخم بارتنگ و عصارهٔ لحیةالتیس و بزرالورد جید است و ثمـر توت خام و خصوصاً سحج را و عصارات قابضهٔ مجففه و ربوب آنها و عصارهٔ تخم خرفه یک اوقیه نوشیدن نافع است و رائب مطبوخ که در آن مسکه اصلاً نباشد و ادویهٔ مفردهٔ حارهٔ یابسه آن مثل زیره بریان و نانخواه و انیـسون بریـان و قشار کندر و مرو سیعهٔ یابسه یا دارشیشعان و مثل لادن بنفشه وزن یک درم از آن به مطبوخ بدهنـد و پنیـر کهنـهٔ بریان هم‌چنان بگیرند یا در عصارهٔ قابض بجوشانند لیکن تشنگی می‌آرد و افضل تدبیر آن این است که به آب نمـک او مکرر بشویند و بجوشانند تا نمک او خارج گردد بعده خشک کنند پس یک درم از آن حبس کند و این قوی‌تـر از هر چیز است و برای صبیان جوز مقشر بریان سائیده به شکر مقلو و آب بارد قدر جـوزه بدهنـد و زاجـات و انفحـات قابض‌اند و انفحهٔ جدی طفل را وزن ربع درم به آب سرد و کلان را زیاده از آن و تا یـک درم بدهنـد و امـا پنیرمایـهٔ خرگوش حبس شکم فی‌الحال می‌کند و باید که هر که پنیرمایه‌ها بخورد از دانگ شروع نماید و اگر فائـده نکنـد در آن زیاده نمایند تا آنکه در وزن از یک درم تجاوز نکند و پنیر کهنه به تدبیری که مذکور شد چون یک درم بخورنـد در ضرر کمتر و در فعل قوی‌تر از انفحه است و بعضی زعم کرده‌اند که چون قطعهٔ شنج بسوزند تا سیاه گـردد پـس

وزن نیم درم بخورند حبس کند و دوستی تصدیق تجربه این از من نموده و خرءالکلب کـه اسـتخوان خـورده باشـد چون یک نیم درم به مطبوخ بخورند به قوت حبس کند خـصوصاً خـشک مـاخوذ در مـاه تمـوز و پوسـت سـنگدان شترمرغ خشک کرده به سوهان براده نموده به قدر سه درم کسی را که ذرب باشد در رب آس یا رب به حسب میل مزاج او بدهند و ایضاً شیر بز مطبوخ تا آنکه غلیظ گردد یا سه بار داغ کرده و گاهی اندکی برنج بریـان در آن داخـل نموده و ایضاً زرده بیضهٔ در سرکه جوشانیده و از مرکبات مائل به برودت قرص طباشیر قابض و قرص علیـق مـسمی فلیدینون و قرص گل مختوم و قرص گلنار و قرص فیلزهرج و قرص طراثیث و قرص زعفران و قرص افیـون و قـرص خشخاش ممسک و حب افیون و حب یبروج و سفوف حب‌الرمان و حب سندروس است و بر آن اسهال مفـرط یـک درم صدف سوخته و گل ارمنی بالمناصفه است و اصناف مقلیاثا به گل مختوم و به غیر آن و واجـب نیـست کـه در بریان کردن آنها افراط کنند و قوت آنها زائل شود بلکه می‌باید که ظرفی گرم کنند و از آتش برداشته در آن اندازنـد و حرکت دهند تا آنکه بریان شود و از مرکبات مائل به اندک حرارت قرص افاویه و جوارش خوزی و دیگر جوارشات که در قرابادین ذکر آن کرده‌ایم و جوارش بزور قابضه و قرص زعفران و قـرص کهربـا اسـت و ایـضاً بگیرنـد مـازوی بی‌سوراخ سبز و پوست انار و سماق و فلفل هر واحد نیم درم کوفته بیخته در سفیدی بیضهٔ سرشـته در انـار خـالی کرده پر نمایند و به شحم آن بند کرده بر آتش گذارند و هم‌چنین بگیرند آرد گندم و به اندک نـانخواه و کزمـازج و حرف آمیخته به زیت انفاق چرب کرده بسرشند و نان ساخته در تنـور خـشک سـازند بعـده ده درم از ایـن گرفتـه بسایند و به آب سرد و اندک شراب بخورند و ایضاً از این قبیل است چون صبیان را اسهال هنگام نبات اسنان عارض شود و بدین معالجه نمایند بگیرند خشخاش و حب‌الآس و کندر ذکر و سعد هر واحد نـیم درم و باریـک سـائیده در شیر مرضعه آمیخته بنوشانند و این دوا نیکو و مجرب از این قبیل است بگیرند تخم مویز خشک و خوب بـسایند تـا مثل غبار گردد و بگیرند استخوان سوخته و بگیرند مغز بلوط و پنیرمایه و گشنیز خشک بریـان و سـماق و خرنـوب شوک و تخم کرفس و زیره در سرکه تر کرده و نان فطیر خشک و کندر و نـانخواه مـساوی اجـزا و باریـک سـائیده بردارند و یا پنیرمایه کمتر یا نصف یک جزو ضم کنند پس هر ساعت از آن قمیحـه بخورنـد تـا در یـک روز مقـدار

تناول او بیست درم باشد اگر از پنیرمایه کم از جزو بود و کمتر از آن بخورند اگر پنیرمایه بسیار باشد و در یک روز طبیعت حبس کند و از این قبیل است که بگیرند سعد و سنبل و گلنار و دقاق کندر و قدری از مازو مقدار نیم جزو و در آب خوب بجوشانند و این آب صاف نموده بر آن سک‌المسک و عود خام جید قدری به حسب وجوب حال پاشیده بنوشند و از این قبیل است زنجبیل زاج اساکفه سماق مساوی و سفوف ساخته دو درم تا دو مثقال بخورند و از این قبیل است و اقرب به اعتدال که بگیرند پرسیاوشان و سنبل‌الطیب و تخم نیل املس و مغز هیل و باداورد و بیخ شجر صنوبر و از آن قرص سازند و بدانند که حاجت به طباشیر بهر حبس خون است و حاجت به بزور بنابر حبس اسهال معدی و حاجت به اسپغول و بارتنگ بریان مغص است والا نفس اسهال را سویق‌ها زائل کند و خصوصاً مکرر بریان و غذا آنچه مذکور گردد و بیضه جوشانیده را در اسهال معوی منفعت است و کبدی و معدی را موافق نبود بلکه گاهی به این هر دو ضرر کند و اما مخدرات در استعمال آنها ضرر است و اگرچه گاهی به سوء آن حاجت افتد و از جهت تغلیظ ماده و تنویم و ابطال حاجت به قیام به سبب حس لذع نفع می‌کند و هر چونکه باشد واجب نیست که استعمال کنند اگر از آن مضر باشد و چون استعمال آنها واجب گردد بر کسی که بدن او بارد شود و قوت او ضعیف گردد و این در نبض ظاهر شود استعمال نشاید کرد و اگر چاره نباشد مثل جندبیدستر و زعفران و مانند آن بدان مخلوط سازند و مشاهده کرده‌ایم کسی را که شیاف از افیون به عمل آورد بمرد و چون ممکن بود که در شیاف استعمال نمایند در مشروب استعمال نباید کرد و چون امکان استعمال آن در ضمادات باشد به طریق حمول و شیاف استعمال نکنند و از ضمادات مخدره این است که بگیرند از افیون و بزرالبنج یک یک جزو و از جفت بلوط و گلنار و اقاقیا و کندر و مر هر واحد پنج جزو و به عصارۀ بیخ یا عصارۀ پوست خشخاش یا طبیخ آنها آمیخته طلا سازند که نیکوست و از مشروبات مخدر قوی‌القبض این است که بگیرند پنیرمایۀ خرگوش دو دانگ و افیون مثل او و مازو نیم درم و کندر نیم درم و از آن قرص سازند شربتی نیم مثقال و از این نوع است مازو خام یک جزو کندر افیون هر واحد نیم جزو شربت نیم درم و ایضاً بزرالبنج و افیون و خشخاش و طباشیر و گلنار و کندر مساوی شربتی تا درم و ایضاً افیون سندروس دقاق کندر مر زعفران دو حب از این به قدر دو نخود بخورند و بهتر از این

جندبیدستر افیون میعهٔ سائله بزرالبنج مر زعفران اسارون کندر نانخواه است مساوی در عسل کف گرفته سرشته بـه قدر نبقه بخورند و ایضاً مرداسنگ ربع درم پنیرمایه نیم درم استخوان سـوخته درم مـازو درم افیـون دانـگ و ایـضاً اقاقیاً مازو افیون صمغ هر واحد جزوی گرفته اقراص سازند و ایضاً و مخـدر اسـت و در دو روز حـبس کنـد بگیرنـد نانخواه و تخم کرفس و پوست انار ترش و مازو و ابهل مساوی هر واحد یک جزو افیون نیم جزو همه را مثـل سـرمه بسایند شربت از درم تا مثقال صباح و مثل او به عشا و برای طفـل از دانگـی تـا دو دانـگ و از ادویـهٔ اسـهال آنچـه صاحب اسهال با سعال را موافق است مثـل آس و مـصطکی و صـمغ عربـی و کنـدر و اسـپغول بریـان و طباشـیر و شاهبلوط و جوز و بادام بریان است و بالجمله واجب است که آنچه در آن ترشی و زمختی سخت نباشد بلکه تشدید و تغریه بود بدهند و اگر چاره نباشد زمخت دهند و تابع او لعوقات ملینه صـدر کننـد و بـسیاری از لعوقـات متخـذ از خشخاش و کتیرا و صمغ و خرنوب و ثمر آس و نشاسته بریان و لعابات چیزهائی کـه اول بریـان کـرده بعـده لعـاب برآورده باشند جامع میان هر دو امراند اما اغذیهٔ ایشان باید که در آن لذاع و ملوحت کثیر و حموضت مؤدی نباشـد که قوت دافعه را حرکت دهد و این مثل آن است که از شیر مطبوخ مرضوف ذکر کردیم و خصوصاً آنکه در آن آهـن به مرات داغ کرده باشند و سردتر از این رائب مسکه دور کرده یا برنج و یا جاورس هر دو بریان کرده است و باید که به حسب هضم بخورند و چون هضم نشود کمتر از آن تناول کنند و قوی‌ترین البان مطبوخـه در تقویـت شـیر گـاؤ است و اوفق آنها برای محرورین شیر بز است با وجودی که او قابض‌تر است و رائب افضل بـه محـرورین از غیررائـب است و مثل مغز نان سمید بریان مبرد مجفف و مثل نان که آرد او به سرکه سرشته نیک پخته باشند که این بـرای محرورین به غایت نافع است و مثل عدس مطبوخ که دو آب او ریخته در سوم آب پخته باشـند تـا شـخین گـردد و ترش کنند یا نه و مثل حماضیه و اما حوامض مثل آن است که از سماق و از اناردانه بـه کعـک و گـشنیز بـسازند و گاهی در آن برنج و باقلا مطبوخ به سرکه می‌کنند که برای ایشان نیکوست و از اغذیه که ایشان بخورند و فی‌نفـسها علاج بود این است که بگیرند سویق جو دو جفنه و از تخم خشخاش جفنه و پوست آن جفنه خـوب بپزنـد و صـاف نموده بخورند و اگر آن را به سویق سیب ترش با اناردانه یا سماق ترش سـازند صـواب باشـد و نمـک ایـشان نمـک

اندرانی بود که کوفته خوب بریان کنند پس اناردانه و گشنیز و سماق بدان آمیزند و اگر حرارت شدید نباشد پنیر کهنه بریان سوده بیامیزند و باید که آب ننوشند مگر بارد هر چونکه باشد بهر آنکه بارد قبض می‌کند و نیم‌گرم حل طبیعت می‌کند و احتیاج بسیار می‌شود الا در هیضه بر آنچه شرط کرده شد و در اسهال صدیدی و ورمی و لحوم که ایشان را رخصت در آن می‌دهند آن لحم تیهو است و کبک دراج و گنجشک و قنبرط و لحم ارنب و قطا و شفنین و فاخته و لحم سودانی خاصةً و اصوب آن است که بریان مبرز و محمض باشد و ایضاً زرده بیضه در سرکه جوشانیده و مصوصات متخذ از آنها به مثل اناردانه و مویز بزرگ تخم و گشنیز و به مثل سماق و مانند آن از ثمر علیق و شاخ انگور و برگ حماض و برگ بارتنگ و کرنب مکرر جوشانیده و ماهی کوچک مطبوخ به سرکه و آنچه جاری مجری ابازیر است گل پسته است و گل زعرور و گشنیز و حب‌الآس و چون لحوم هضم نکنند بگیرند از لحم چوزهٔ مرغ و کبک و مانند آن کوفته و به قوت بجوشانند و بدان برنج یا جاورس اندک آمیزند بعده صاف کرده باز برآتش نهند تا قریب به انعقاد رسد بعده به سماق یا اناردانه و مانند آن ترش کنند و کردناک برای ایشان نافع است اگر هضم بسیار فاسد بود و باید که نمکین نکنند مگر اندک و از آن رطوبت بسیار به عزز سائل کرده باشند و پایچه شدیدالنفع است برای ایشان چون در برنج بریان بپزند و از فواکه اصلاً اجتناب کنند و اگرچه قابض باشند مگر هنگام تقویت معده از اطعمهٔ دیگر و شاه‌بلوط ایشان را مضر نیست و کذلک قسب و اگر طعام لطیف در معدهٔ ایشان فاسد گردد اغذیه که در آن غلظی باشد مثل اکارع به ربوب قابضه و مثل حریره‌های قوی معمول از برنج و جاورس دهند و گاهی بعض ایشان منتفع می‌شوند به قریض بطون و مانند آن و سکباج متخذ از اطائب بقر سکباج تنها بخورند به ثرید و به آن اگر اشتها باشد از اطائب اندک بخورند به قدر قوت هضم و موافقت بطون عام برای جمیع اصحاب قیام نیست و از احسای محموده برای ایشان این است که بگیرند خشخاش و خوب بریان نمایند بعده از آن و از برنج و جاورس حسو سازند از کسل یابس و برنج و پیه گردهٔ بز و یا سماق را در آب باران یک شبانه روز بخیسانند و جوش خفیف داده خوب صاف کنند بعده در آن ذره تر کنند تا تر گردد پس بجوشانند بعده آن را به قوت بمالند و صاف کرده ثفل دور کنند بعده مدام بر آتش حرکت دهند به چوب تا مثل سریش گردد بعد از آن به

اندک نمک نمکین نمایند و دسومت او به شحم جدی یا بادام بریان یا اندک زیت کنند و در آن نمک و دسومت زیاده نکنند و این غذا حار و بارد بود و از دسومات ایشان زیت انفاق است و باید که آب ایشان آب باران باشد که در آن قبض است و گمان می‌کنم که اکثر نفع آن به سرعت انحدار به سوی جگر و سرعت تحلل آن است پس در کیلوس رطوبت باقی نماند و شراب ایشان را به دست و اگر چاره نباشد و قوت مقتضی آن باشد تا انعاش بدان شود اسود قابض‌الطعم اندک بدهند و صواب‌تر برای ایشان آن است که اغذیه کثیرالاصناف و به تکرار نخورند بلکه بر طعام واحد قلیل‌المقدار و یکبار اقتصار کنند و بر طعامی که آن قابض‌تر باشد تقدیم نمایند و قبل او قدری از سفرجل و انار ترش امتصاص کنند و بر آن آب نباید نوشید و اگر صبر کنند که البته ننوشند علاج جید باشد بنفسه خصوصاً چون بر آن حرکت البته ننمایند و باید که اطراف عالی ایشان غمز کنند تا غذا به سوی آنها جذب شود و تضمید معدهٔ ایشان به ادویهٔ قابضهٔ ممسکهٔ بارده و حاره و مخلوطه به حسب وجوب حال کنند و باید که در آن سنبل و مصطکی و مر و کعک اندازند و می‌سوسن کثیرالنفع است اگر در این ادویه افتد و این طلا نیکوست میان معده و کبد بدان طلا کنند چون این هردو مشارک در اسهال باشند ده درم افسنتین در شراب بجوشانند و صاف کرده بر موضع بپارچه بنهند بعده بگیرند از گل سرخ و گلنار و آس خشک و اقاقیا و هوفقطیداس و ازو اجزا مساوی و به آب آس بیامیزند و افسنتین مذکور خمیر کرده ضماد کنند بدانکه تریاق بسیار نافع است برای هر اسهال که غشی آرد و قوت ساقط کند و سبب او ورم تب شدید نباشد و آنکه مستقل از ضعف خود نبود و قیام که به آن باشد محتبس شود لیکن بدن او قبول غذا نکند او را عصافیر و نواهض صدور آنها سوای اطراف عظیمهٔ آنها بطی‌الانحدار مطنجنات و مکردناک آنها به خوردن می‌دهم و ایضاً کسی که اشتهای او بسیار شود و هضم او کم گردد این اشیا و لحم سرخ به زیت بریان بر آن دارچینی پاشیده بدهند و ایضاً این در شربت به و سیب نافع است قرشی می‌نویسد که تدبیر جید مشترک به جمیع انواع اسهال که از حرارت یا خلط حاد با تشنگی باشد این است شیرهٔ تخم خرفهٔ بریان در آب یا عرقیات مثل عرق کیوره و گلاب و عرق گاؤزبان برآورده شربت صندل یا سیب میخوش و یا شربت انار ترش شیرین یا ریباس داخل کرده بنوشند و اسپغول بریان یا بارتنگ به روغن گل یا بادام چرب کرده پاشیده

هنگام خوف حدوث مغص بدهند و ایضاً اناردانه ده درم صندل سفید و زرورد و انبرباریس هریـک چهـار درم در آب گرم یا در آب بارتنگ یا آب کاسنی خیسانیده و صاف کرده شیرهٔ تخم خرفهٔ بریان در ایـن آب بـرآورد و بـه شـربت سیب شیرین کرده و بنوشند و اگر حرارت زیاده باشد اندک طباشیر افزایند و چـون حـرارت بـسیار قـوی بـوده بـه شعیرهٔ کافور تقویت دهند و یا قرص کافور در قدری شربت سیب سرشته بلیسند پس دوا بنوشند و از مرکبات نافعه جوارش عفص و جوارش خرنوب و جوارش کندر است و برای تبرید کبد و امعا زرورد و صندل در گلاب یا آب به یـا آب آس سائیده پارچه را به آن تر کرده بر جگر و معده و امعا نهند و گاهی بـه ایـن ادویـه آرد جـو سرشـته ضـماد می‌کنند و گاهی اندکی سنبل‌الطیب یا زعفران برای تقویت جگر و انعاش حرارت غریزهٔ زیاده می‌نمایند و لـزوم ایـن تدبیر پنج روز تا شش روز کنند و غذا در این ایام پوست به شربت سیب و یا صندل و یا ماءالشعیر بریان بـه شـربت سیب ترش یا مزورهٔ اناردانه با قدری مویز کوفته و یا زیرباج بره به آب غوره اگر اشتها قوی باشد و یا شـوربای چـوزهٔ مرغ به رب حصرم و یا به حب‌الرمان مدقوق یا سماق یا جو مقشر بریان یا به خشخاش بریان اگر قوت ضعیف باشـد تناول نمایند پس هرگاه مزاج حار به اندک اعتدال آید و کیفیت خلط مندفع صلاحیت یابد و بـوی بـد و احتـراق و الوان مختلفه او زائل شود و قوابض قویه مثل شربت آس و سفرجل یارب آن هر دو با تخم‌های بریان و گل ارمنـی و مانند آن استعمال کنند و اسهال که از برودت یا ماده آن بارد باشد شربت آس یا رب آن مطیب بعـض افاویـه مثـل قرنفل و دارچینی و دارفلفل یا جوارش سفرجلی قابض دهند و گاهی سفوف مقلیاثا اضافه کرده می‌شود و قرص عود نیکو است و یا سفوف از سماق و کزمازج و زیرهٔ بریان و انیسون بریان و اقاقیا و سـک و حـب‌الآس و زرورد و کنـدر بریان ساخته هر صباح سه درم به رب آس یا به یا شربت سیب بدهند اگر اسهال سدی نباشد و بـدن از مـواد پـاک شده باشد و اغذیه در اسهال بارد بچهٔ مرغ مطنجن و مشوی مبرز به زرورد و گشنیز خـشک یـا بـه سـماق و زیـرهٔ بریان دهند یا بچهٔ مرغ در آب غوره تر کرده و به مثل دارچینی و قرنفل مطیب ساخته و جمیع شوربا با مسهولین را مناسب نیست مگر در اسهال سدی و ایضاً نزد خوف عطش استعمال کنند و هم‌چنین نوشـیدن آب بـسیار مناسـب نبود بلکه واجب است و تسکین تشنگی ایشان حیله کنند به مص بعض عصارات فواکه قابضه و بـه مثـل مـص بـه و

سیب و اگر چاره نباشد اندک اندک آب آهن‌تاب با عرق بارتنگ و عرق عنب‌الثعلب بدهنـد و شـوربای کبوتربچـه در مزاج با مصالح قابضه مثل زیره و انیسون و مانند آن در اسهال حادث از بـرودت بخورانـند و کـذلک دراج بـه ابـازیر مذکوره بدهند و پنیر کهنه را مکرر از آب بشویند و خشک نموده بریان کننـد و سـائیده یـک مثقـال تـا دو درم در بعض ربوب یا اشربه یا عصارات قابضه بدهند که اسهال قطع نماید و خیلی نفع بخشد حتی که از جمیع پنیرمایه‌هـا قوی‌ترست مضر به مضرت آنها نیست و سحج را نافع است و اکثر مضرت آن عطش است و تـدارک آن بـه طباشـیر بریان و تخم خرفهٔ بریان کنند و یا به عصارهٔ خرفه استعمال نمایند یا در آن بجوشانند و جغرات را بعد گرفتن مسکه چون بجوشانند تا مائیت آن برود و افضل از این آنکه در آن آهن گرم با سنگریزه گرم کرده سرد نمایند و عوض غذا با کعک بخورند و عوض آب تنها بنوشند کیفیت حاد را به اصلاح آرد و در یک دو روز قطع اسهال کند لیکن در تب استعمال نباید کرد گیلانی گوید که در اسهالات تامل یابد کرد و زود قابض نباید داد که اکثر به سبب دفع طبیعـت به تقریب کثرت و رداءت مواد می‌باشد اگر در غیروقت حبس شود مریض هلاک گردد پس به علامات بشناسند کـه ماده از کجا دفع می‌شود و چه جنس ماده است و کثرت و قلت ماده معلوم کنند و حدت و عذوبت اخـلاط را خـوب دریافت کنند که امری عظیم در اکثر علاجات اسهالات این است که حدت اخلاط را کم کنند و این معنی در شـیرهٔ تخم خرفه و شیرهٔ تخم خیارین و خمیرهٔ بنفشه و بزور لعابیه چون اسپغول و تخم ریحان و کنوچه و بارتنگ متحقق است و در اسهال معدی جوارش خوزی و در معوی معجون قابض و سفوف ذوسنطاریا مفیدست و علامـات نیکـو در اسهالات به حال خود بودن میل طعام و قلت تشنگی و نبودن بوی بد و هوشیاری مریض است و هوای سـرد معـین است بر علاج اسهال و هم او گفته که اگر در اوائل اسهال گمان شود به شرکت کبد است کهربا و صندل البتـه بایـد داد و صندلین و زرشک منقی و آب برگ تاک و آب عنب‌الثعلب و آب به و سیب و اگر نباشد آب برگ آنها هم خوب است و آرد جو و کافور و طباشیر بر موضع کبد ضماد کنند و در بسیاری از اسهالات چنان باشد که صـفرا بـسیار در معده و امعا باشد و تا نضج بسیار اندک اندک دفع می‌شده باشد در این باب نقوع پوست هلیله یا شربت ورد مکرر به غایت نافع است به طریق عصر دفع مادهٔ مرض می‌کند و نقوع پوست هلیله هفت مثقال با ریوند چینی یـک مثقـال

بهتر است و باید که پوست هلیله را شب در آب تر کرده صبح اندکی بجوشانند نه بسیار والا قوت او کم می‌شود گاذرونی گفته اسهال صفراوی و صدیدی و مختلف‌الالوان را که به آن حرارت قوی و تشنگی بسیار و نبض سریع متواتر بود به اشیای قوی‌القبض بند نکنند و مقبضات مثل رب به و سیب با گل ارمنی و غیره است و مغریات و مغلظات مواد مثل بزور بریان بعضی اشربهٔ مبردهٔ غلیظه مثل شربت صندل با شیرهٔ تخم خرفه است و مخدرات مثل فلونیا است خصوصاً چون وجع امعا به سبب سحج و قروح حادث از اسهال کثیرهٔ مواد حاره مقارن گردد و اسهال عضوی که از سوءمزاج باشد تعدیل به ضد آن نمایند اگر سوءمزاج ساذج بود و اگر مادی باشد و ماده ردی بود واجب نیست که به قبض مشغول شوند مگر هنگام ضعف مفرط و گویند که افضل اغذیهٔ مسهولین برنج است و لحوم ردی است و استعمال ظروف مسی نیز منع کرده‌اند سویدی می‌نویسد که خوردن سفرجل قبل از غذا و کذا شرب کافور و کذا ریباس و کذا شرب طباشیر و کذا اکل و شرب مصطکی و کذا شرب تخم عناب باریک سوده بریان کرده و کذا شرب یا تعلیق سنگی که گاهی در بطون او راه یافته می‌شود بر مسهول هر واحد در حبس شکم مجرب من است و شرب زرشک مع تخم سوده و کذا شرب نقیع اشنه یا جرم آن و کذا عصارهٔ اذناب خیل یا برگ آن و کذا آب مروق بارتنگ و کذا طبیخ دارشیشعان و کذا زرورد به اقماع آن و کذا تخم سیسبان و کذا نان جاورس و کذا اکل جماز نخل و کذا جوزبوا و کذا گل علیق و ثمر آن و شرب طبیخ برگ اطراف نرم آن و جمیع اجزای آن و کذا زیتون سبز خام و یا از آب و نمک شسته و سه روز در سرکه تر کرده خوردن و کذا جمیع انواع حرشف یا گل و به شراب قابض و کذا حشیش خرفه در قرن بریان کرده خوردن و کذ لحیهٔ صلب میسر باریک سوده و کذا خوردن قطا بریان و کذا تیهو بریان و کذا خوردن به و نوشیدن شراب اسود عقب آن و یا بریان خوردن و عصارهٔ به بر سر ضماد کردن و کذا شرب طبیخ بیخ بنطافلن و کذا استخوان ران نر گاؤ سوخته و کذا شرب دو درم برگ جمیز و کذا سویق دقن و کذا مغزهٔ عراقی دو درم در بیضه نیم‌برشت و کذا خون بز منجمد بریان کرده و کذا جگر بز بریان و کذا برگ قضاب و اغصان آن خوردن و بعد آن شراب قابض نوشیدن و کذا خوردن خرنوب خشک و کذا به سرو کذا سویق غبیرا و اکل غبیرا و کذا کمثری و کذا سویق حب‌الآس و کذا دوغ گاؤ از آهن یا سنگریزه داغ کرده و کذا طبیخ عدس مقشر و

كذا اكل بلوط و كذا شرب طبيخ جفت بلوط به اقماع آن و كذا عصارۀ تازۀ غوره و كذا خوردن نبق يا سويق آن و كذا ملح به شراب و كذا صمغ خطمی و كذا شرب طبيخ بيخ رجل‌الغراب و كذا خوردن زعرور سفيد و كذا شاه‌بلوط و كذا برگ سنط و كذا اقاقيا و كذا طلع نخل و كذا ثمر بنج و كذا كروياى بريان و كذا ميعۀ سائله و كذا سنبل رومی و كذا ثيل و كذا كاشم و كذا لحم خرگوش و كذا تخم حماض بريان و كذا گشنيز خشک بريان سه درم و كذا اقماع‌الرمان و كذا تخم انبرباريس باريک سائيده و كذا خوردن گل سفرجل و كذا بادام غيرمقشر بريان و كذا سماق بريان سوده مع مغز بادام غيرمقشر بريان خوردن و كذا سويق سماق و ضماد سماق بر شكم و كذا شرب كبابه و كذا پوست باريک كه برمغز فندق باشد و كذا اطراثيث در شير بز جوشانيده و يا تنها و يا ضماد آن بر ناف و كذا گل عوسج يا عصارۀ برگ و اطراف نرم آن و كذا زرنب و كذا هرطمان و كذا تخم نيلوفر اصفر و يا بيخ او و كذا توت شامی خام سرخ مطبوخ و كذا زرنباد و كذا صمغ عربی بريان و كذا جعده قنا و كذا شفتين و كذا خمير آرد گندم در آب حل كرد و صاف نموده نوشيدن و كذا اكل خرنوب نبطی و كذا تخم فصفصه و كذا تخم شاهسفرم بريان و كذا انيسون بريان و كذا سمار يعنی ثمر اثل به شراب ممزوج و كذا برنج جيدالطبخ كه بر آن سماق پاشيده باشند و كذا خوردن تخم آراک و كذا لادن به شراب كهنه و كذا بيخ باداورد و كذا ثمر شكاعا كه آن قرطم بری است و كذا بسباسه و كذا شرب برگ ميسرخشک به آب بارد و كذا برگ لحيۀالتيس يا گل آن و كذا تعليق زمرد بر انسان و كذا طبيخ پوست و تخم خشخاش و كذا طبيخ قرظ و كذا جفت بلوط هر واحد حابس طبع است

علاج اسهال غذائی

تدبيری كه در فساد هضم و تخمه گذشت به كار برند و غذا به قدر هضم خورند و موافق مزاج اختيار كنند و به غير ترتيب به تقديم قابض وسريع‌الاستحاله و تقويت معده و امعا به جوارشات مقويه مثل سفرجلی نمايند و اصلاح حال آنها از ضرری كه به آنها عارض شده باشد كنند و ايضاً اسهال كه از خوردن طعامی مكروه‌الطبع بود و با وی غثيان و بيقراری و كثرت تشنگی با گرمی تمام بدن و خروج بول گرم بدبو باشد اول به مقيئات مناسبه قی كنند چنانچه اگر در مزاج حرارت بود پس به سكنجبين ساده و گلاب گرم و يا آب سرمق با سكنجبين و يا تنها آب نيم‌گرم با نمک

طعام نوشانند و به فاصله دوسه گهری جوارش عود ترش نه ماشه با گلاب هفت توله بدهند و اگر در مزاج سردی باشد پس به طبخ شبت و ترب و شلجم و کنکرزد و افسنتین و سکنجبین عسلی و یا جوزالقی سه ماشه در عسل یک توله بدهند بعده جوارش مصطکی مرکب نه ماشه با شیره بادیان نه ماشه و الایچی کلان پنج عدد و زیرۀ سیاه و انیسون هر یک چهار ماشه نبات سه توله و یا جوارش عود شیرین نه ماشه با گلاب قرنفلی چار توله و یا مصطکی سه ماشه در مربای آمله یک عدد سرشته گلاب دو آتشه پنج توله بدهند و تمام روز غذا ندهند و وقت شام اندک شوربای مرغ دهند و بالای آن بادیان نه ماشه دانه قاقله کبار سه ماشه بخایند شیخ می‌فرماید که علاج معلوم برای آن این است که منع نکنند از انحدار آن تا آنکه هیضه قوی مفرط حادث نگردد و اما اگر از کثرت غذا باشد تقلیل آن کنند و بعد آن گرسنگی اختیار نمایند و چون منحدر گردد بعض ربوب قابضه تناول کنند و اگر ضعف پیدا کند جوارش خوزی یا سفوف حب‌الرمان بخورند و اگر ضعف در معده بدانچه از اکثار اتفاق افتد احساس نمایند و آنچه از قراقر و نفخ حادث شود بر آن دلالت کند بگیرند گلنار و کندر و نانخواه مساوی و به مویز مع تخم کوفته بسرشند و هر صبح مقدار جوزه بخورند و ایضاً دوای وج و کزمازج که در قرابادین مذکور است بدهند و اما اگر از فساد اغذیه فی‌نفسه و وقت آن و به سبب کیفیات ردیه در آن با سرعت استحالۀ او در آن باشد باید که بعد اندفاع آن اغذیه حسن‌الکیموس قابضه تناول نمایند و معالجه اثر باقی از حرارت و برودت بدانچه معلوم است از جوارشات قابضه بارده و حاره کنند و اگر سبب لزوجت و زلق آن باشد آن را ترک نمایند و به سوی آنکه در آن با خفت قبض بود میل کنند و اما برد آن و حر آن پس به حسب واجب آن اختیار نمایند و اگر سبب تقدیم مزلق باشد قابض را مقدم کنند و اگر سبب تاخیر سریع‌الهضم باشد تغییر تدبیر نمایند و طباشیر به بعض ربوب بخورند تا اصلاح معده از اثر ضرر آن و تغیر آن نمایند که آن در اکثر سخونت حادث می‌کند و اگر به ندرت برودت پیدا کند به سبب حموضت طعام در بعض احوال مثل این تدبیر طباشیر به جوارش خوزی تناول کنند و اگر سبب قلت طعام یا لطافت جوهر او باشد بعد آن به لحوم غلیظۀ مصوصات و قرائص و مخللات و از ماهی ممقور و مانند آن به قدری که تعدیل نماید غذا سازند و اگر مع ذلک خوف ضعف هضم باشد آن را مبرز کنند جرجانی گوید که علاج اسهالی که از خوردن طعام بسیار افتد

چون علاج صاحب هیضه کنند و یک شبانه روز گرسنه دارند و غذا اندک دهند و اغذیه سبک و سریع‌الهضم فرمایند و معده را قوت دهند به ادویه که موافق مزاج بود اگر مزاج گرم باشد گلقند با قرص طباشیر سرشته دهند و سفوف حب‌الرمان و مانند آن به کار برند و طعام سماق و اناردانه مانند آن باشد و اگر مزاج سرد بود گلنگبین با مصطکی و عود خام دهند و جوارش کمونی و جوارش عود و ترنج مربی و خائیدن مصطکی و علک سودمند بود و طعام کباب و کبوتربچه و گنجشک بریان خورانند و آن را که اسهال از طعام بد افتد از آن نوع هیچ نخورند و آن عادت بگردانند و آن را که اسهال از اغذیه چرب افتد روز دیگر گرسنه مانند و اندکی گل شور بخرند و طعام کم چرب خورند و آن را که اسهال از بی‌ترتیب خوردن بود آن عادت بباید گردانیدن و معده را قوت دادن و اضمده مقوی معده که در علاج اسهال معدی بیاید به کار برند و ترتیب خوردن آن باشد طعام لطیف پیش از طعام غلیظ خورند و میوه‌ها بعد از طعام نخورند و هم او گفته در اسهالی که سبب آن حرکات عنیف بعد طعام بود و غذا غیرمنهضم و فاسد از معده به امعا منحدر گردد تنقیهٔ معده به ایارج فیقرا کنند و خواب و سکون و عدم حرکت بعد طعام اختیار نمایند و اگر مسافر بود طعام وقتی خورد که به منزل فرود آید

علاج اسهال هوائی

اگر از تعفن هوا حادث شود آن را اسهال وبائی گویند و قلبی نیز نامند پس بهتر آن است که تبدیل هوا کنند اگر میسر آید والا تعدیل هوا نمایند به نوعی که بهر اصلاح هوای وبائی مقرر است و تریاقات قابضه مثل تریاق‌الطین و غیره با مغلظات دادن خیلی مفید است و پیوسته در آب برف نشانیدن و بر سر ریختن نافع بود هم‌چنین پارچه در صندلی که به گلاب و عرق بهار کرنه سوده باشند تر کرده بر یخ سرد ساخته بر همه بدن بپوشانند و چون خشک شود باز در صندل تر کنند و بادکش نیز از پارچهٔ مذکور ساخته بجنبانند و اطراف آن را به نوار محکم بربندند و فادزهر حیوانی در دوغ گاؤ در روزی سه چهار بار دادن بسی نافع و خصوصاً به آهن یا سنگ داغ کرده و هم‌چنین غسل کردن و نشستن در دوغ و دیگر تدابیر مفرحه به کار بردن و غذا دوغ داغ کرده خوردن نافع

علاج اسهال دماغی

اولاً به حسب غلبهٔ خلط تنقیهٔ دماغ کنند بعده تقویت دماغ و تبدیل مزاج و منع نزلات نمایند چنانچه در بحث زکام و نزله مذکور شد بر پشت خواب نکنند و ایضاً تنقیهٔ دماغ به فصد و حجامت و اسهال و غراغر به حسب حال و اصلاح مزاج او به شمومات و عطوسات و اضمده و نطولات مذکوره در امراض دماغ و جذب ماده به جانب دیگر به دلک سر بعد حلق راس به خرقهٔ خشنه و تضمید به خردل و نمک بر آن و دلک قدمین و منع نزله به شربت خشخاش که گلنار و کتیرا و صمغ عربی و عصارهٔ لحیةالتیس و زعفران در آن آمیخته باشند و از لعوقات حابس نزله نمایند و معجون هرمس در این باب عظیم‌النفع است و اقراص که از گل سرخ و صمغ و خشخاش و رب‌السوس و نشاسته و کتیرا و زعفران و کاهو بسازند و اجتناب از خواب بر تکیه بلند نافع بود و در این قصد حبس طبیعت و منع اسهال زنهار نکنند چنانچه بقراط امر کرده بلکه همگی عنایت به تجفیف دماغ و تنقیهٔ آن و منع نزله از انصباب مصروف دارند و ایضاً اگر بعد تنقیه اندکی باقی ماند شربت خشخاش دو سه توله و سفوف مقلیاثا نه ماشه با عرق بادرنجبویه هفت توله دهند و دیگر جوارشات قابضه استعمال نمایند و بیمار را تا یکپاس در آفتاب نشانده حلق سر نموده سرکه دو حصه و آب زهرهٔ گاؤ یک حصه تا دو گهری بر سر بمالند و بعد یک ساعت به آب برگ چقندر سه جزو نمک اندرانی یک جزو آب شور چهار جزو بشویند بعد از آن نمک طعام در روغن فرفیون آمیخته بمالند بسیار نافع است و شاه ارزانی مرحوم فرموده که بر تارک سر کلک زده سیماب بر آن مالند که در منع نزله و اسهال نزلی از مجربات است و ایضاً در اسهال دماغی که آن را نزلی گویند اول وقت صبح به مقیئات بلغم قی فرمایند جهت دفع مادهٔ نزله که در معده جمع شده باشد دو سه روز متواتر پس تنقیهٔ دماغ به حب قوقایا و ایارج کنند و همه تدابیر که در نزله گذشت به عمل آرند بعد از حبس نزله اگر اندکی اسهال باقی ماند جهت منع آن مغریات و مزلقات با قرص خشخاش استعمال نمایند و این دوا دهند که بسیار مفید و مجرب است نانخواه پنج ماشه پوست هلیلهٔ زرد و زنجبیل هر یک سه ماشه آملهٔ منقی هفت ماشه شب درعرق بادیان خیسانیده صبح شیره برآورده نمک سنگ یک نیم ماشه حلبه حرف هر یک سه ماشه پاشیده دهند غذا از زردی بیضه و کباب شامی به نان تنوری خورند و اگر بعد تب شطرالغب اسهال نزلی یا خفقان و ضعف و سقوط اشتها عارض شود طباشیر لاجورد مغسول هر یک یک ماشه

جواهر مهره چهار سرخ در جوارش عنبر علویخانی نه ماشه ورق طلا یک عدد شربت سیب و خشخاش هریک یک نیم توله خارخسک و گاؤزبان هر یک سه توله عنبر چهار توله تخم فرنجمشک سه ماشه حرف دو ماشه دهند و وقت شام حب سیماب یک عدد با مطبوخ صمغ عربی که هر دو نسخه در باب نزله مذکور است بدهند و غذا پلاؤ بنوماش وقت شام زردی بیضهٔ مرغ سه عدد فقط با نمک سلیمانی سه ماشه خورانند و اگر ضعف اعضای رئیسه باقی باشد خمیرهٔ مروارید و ماءاللحم استعمال کنند و بدانکه در اسهال دماغی که با ضعف قوی و نزله حار و قلب و دماغ و جگر حار باشد مغلظات مادهٔ نزله و کاسرحدت آن از این قسم ادویه به کار می‌آید عناب گل نیلوفر گل سرخ عدس مقشر پوست بیخ کاسنی گشنیز خشک عنب‌الثعلب و مرخیات قویه مثل بهدانه به شرطی که ضعف در معده نباشد نیز جائز و هم‌چنین لعاب اسپغول ولیکن در نزله اکثر جوشانده نفع دهد و گاهی در حرارت زائد مفرط که گرمی دماغ به غایت مرتبه باشد لعاب بهدانه لعاب اسپغول لعاب ریشهٔ خطمی شیرهٔ گشنیز خشک شیرهٔ تخم کاهو شیرهٔ عناب شیرهٔ تخم خرفه شیرهٔ تخم خشخاش و غیره و گاهی طبیخ ختمی بهدانه عناب کوکنار جوشانیده دهند و به جهت اصلاح شکم حار و غیره عناب پنج دانه گشنیز خشک گل سرخ هر یک چهار ماشه تخم کاسنی شش ماشه جوشانیده شربت به یا شربت حب‌الآس دو توله داخل کرده دهند و گاهی شیرجات سابقه بیفزایند با طبیخ و چهار تخم داخل کرده و کتیرا صمغ عربی طباشیر سوده پاشیده بدهند و اگر با نزله خون و ریاح سوداوی هم آمیخته باشد بادیان شاهتره در طبیخ داخل سازند و شربت خشخاش با عرق بادیان انفع است و دیاقوذا حب جدوار قهوه‌های نزله و سرفه جوارش جالینوس حب اذاراقی تریاق‌النزله معجون سعال برشعثا حب مصطکی و غیره خوردن مبرود را نافع و ادویهٔ مفردهٔ مشترکه در نزله و اسهال حار مثل تخم خشخاش پوست خشخاش حب‌الآس گلنار بزرالبنج کافور زعفران اقاقیا گشنیز خشک گل سرخ لحیةالتیس صمغ عربی کتیرا است و ادویهٔ مفرده برای مبرودین عود صلیب اسطوخودوس مرمکی زعفران زنجبیل افیون الایچی عاقرقرحا دارچینی قرنفل سنبل‌الطیب است و انوشدارو ساده با عرقیات و شربت بزوری و ضماد خردل معمول در شقیقه نیز مفید است اقوال اطبا محمد زکریا می‌گوید دوستی داشتم که مدتی از رنج اسهال با من شکایت کردی هر چند که علاج او کردم سودی نداشت تا آنکه روزی اتفاق

خواب با هم یک جا افتاد چون از خواب بیدار شد دیدم دو سه دفعه پی هم به قضای حاجت رفت و بعد از آن آرام گرفت و در بیداری پیوسته آب دهن انداختی دانستم که ماده حار از دماغ وی به معده همی‌ریزد و چون بیدار می‌شود همان مواد به تبزق از دهان می‌برآید پس تدبیر نزله کردم و سر او را به ادویهٔ حاره چون جندبیدستر و فرفیون و خردل ضماد نمودم شفا یافت شیخ می‌فرماید واجب است که صاحب او البته بر قفا خواب نکند و چون از خواب بیدار شود باید که مخرج خلط منصب به سوی معده از سر فاعل اسهال را استعمال نمایند و آنچه در باب نزله از تراشیدن موی سر و مالیدن او به اشیای خشنه از کمادات سر و استعمال ادویهٔ محمره و کاویه بر آن و از تقویت آن و اصلاح مزاج آن مذکور شد به عمل آرند و گاهی احتیاج به داغ افتد و واجب نیست که به حبس او از معده به ادویهٔ قابضه مشغول شوند که خطر او بزرگ گردد بلکه واجب است که اخراج نمایند آنچه از آن مجتمع گردد فوق معده و به قی و آنچه نازل شود از طریق امعا و اگرچه به حقنه باشد و آنچه نازل شود از آن به سوی شکم حبس کنند نه به چیزی که قبض کنند و در شکم محتبس شود بلکه به مثل چیزی که حبس شود بدان از صدر آنچه در باب آن مذکور شد و بدانچه در باب علاج نزله از جسم اسباب موجب نزله و اصلاح آن تعریف نمودیم صاحب کامل گوید که هرگاه از انصباب فضلات دماغی به جانب معده و امعا باشد سزاوار آن است که قصد حبس طبیعت نکنند بلکه قصد منع سیلان نزله از دماغ و تنقیه و تجفیف فضلات نمایند و این چنان باشد که نظر کنند اگر انصباب این فضول به سبب سخونت دماغ بود اضمدهٔ مبردهٔ مقویه که در اصحاب صداع حادث از حرارت می‌کنند استعمال نمایند مثل ضماد مرکب از صندلین و گل سرخ و اقاقیا و پوست خشخاش و شیاف مامیثا و حضض و گل قیمولیا کوفته بیخته به گلاب و آب کاهو و آب طلع و آب بقله آمیخته و غرغره به گشنیز و گلاب و آب انار کنند و باید که استعمال این بعد استفراغ بدن به فصد و حجامت تارک سر و پیشانی کنند اگر علامات غلبهٔ خون و قوت قوی یابند و اگر ماده منصب از دماغ صفراوی باشد باید که تنقیهٔ دماغ به نقوع صبر و هلیله و افسنتین کنند یا به حب صبر که در آن هلیلهٔ زرد و گل سرخ و صبر باشد و غذای ایشان به سماقیه و زرشکیه و تفاحیه و حصرمیه به تیهو یا چوزهٔ مرغ یا دراج بود اگر تب نباشد و اگر تب باشد مزوره به بعض این اشیا دهند و اگر ماده حادهٔ لذاعه بود شربت

خشخاش و لعوق آن دیاقوذای معمول به شب و مازو و گلنار و عصارهٔ لحیهٔالتیس و سماق و اقاقیه که در باب سعال نزلی گفتیم بدهند و غرغره به آبی که اندر آن عدس و گل سرخ و گشنیز و اصل‌السوس جوشانیده اندک زعفران حل کرده باشند باید کرد و یا به گلاب و سرکه و آب بارتنگ و آب خرفه و آس و آب طلع غرغره نمایند و تضمید سر به ضماد مذکور کنند و بخار سرکه که اندر آن سنگریزه گرم کرده‌اند بگیرند و شموم صندل خوشبو بارد ببویند که این همه از مقویات دماغ بر قبول غذا و امالهٔ او به سوی طبیعت اوست بعد از آن سفوفات حابسه استعمال نمایند به منزلهٔ سفوف حب‌الرمان و سفوفی که در آن تخم مویز و پوست سیب و به افتد و خوردن بلوط و مانند آن که این همه از آن جمله است که حبس مواد و منع آن از انصباب نماید و اگر مادهٔ بلغمی باشد تنقیهٔ دماغ از بلغم به ادویه که در آن هلیلهٔ کابلی و صبر و گل سرخ و مصطکی افتد یا به حب افاویه نمایند و به سعوطی که در آن صبر و مر و حضض و جندبیدستر و زعفران بود تسعیط کنند و از کندش و جندبیدستر عطوس سازند و به ماءالعسل که در آن زعفران و سنبل و کبابه و سک داخل کرده باشند غرغره نمایند و به آبی که اندر آن بابونه و اکلیل‌الملک و برنجاسف و مرزنجوش و مانند آن جوشانیده باشند بر سر نطول کنند پس سفوفات حابس ذرب بلغمی بدهند و از اغذیهٔ باردهٔ غلیظه اجتناب نمایند تا آنکه علیل شفا یابد ایلاقی گوید که صاحب این مرض را هر صباح بعد برخاستن از خواب امر بقی نمایند تا خلطی که از سر به معده نازل شده باشد براندازد و بر پشت خواب نکنند و ساده پست دارند و تدبیر منع نزله و تقویت دماغ کنند و ادویه قابض مانع اسهال جائز نبود لیکن مادهٔ که در فم معده باشد به قی برآرند و آنچه در قعر معده نازل شده باشد به چیزی مزلق دفع کنند و تدبیر منع نزله به چیزهای بوئیدنی بود و به غرغره و به شانه کردن و سر خاریدن و به خرقهٔ درشت مالیدن و عطسه آوردن و اضمدهٔ مقوی دماغ بر سر نهادن و اطراف را مالیدن و این همه بعد تنقیهٔ بدن به استفراغ که واجب بود باید کرد و استفراغ به حب صبر و ایارج فیقرا و حب قوقایا و مانند آن باید کرد و بعد استفراغ غرغره کنند و غرغرهٔ عدس و غیره که در قول صاحب کامل گذشت به اضافه سکنجبین ساده استعمال نمایند و اگر سنبل به آب بارتنگ و آب برگ خرفه و آب عدس و گلاب آمیخته غرغره کنند در منع نزله و تقویت دماغ خاصیتی دارد و شربت خشخاش دو ملعقه وقت خواب خوردن منع نزله کند

و اگر در یک رطل شربت خشخاش پیش از آنکه از آتش بردارند اقاقیا و سماق عصارهٔ لحیةالتیس وگلنـار و کتیـرا و زعفران هر یک چهار دانگ سوده بیامیزند صواب باشد و این قرص خشخاش در منع نزله نافع است گل سرخ صـمغ عربی هر یک چهار درم خشخاش سفید و سیاه هر یک سه درم ربالسوس نشاسته کتیرا هـر یـک دو درم زعفـران نیم درم شربتی دو درم وقت خواب و این ضماد نیز صاحب دماغ گرم را سود دارد صندل سرخ فوفـل اقاقیـا شـیاف مامیثا قیموليا گل ارمنی عدس مقشر زعفران حضض مساوی به آب بارتنگ و آب برگ خرفه سرشته ضماد کننـد و بوئیدن سرکه دماغ را قوت دهد و خوردن آن دماغ را ضعیف کند و نوشیدن آب سرد بر تـشنگی صـادق بـه مقـدار معتدل دماغ حار را تقویت نماید و بسیار خوردن ضعیف کند و صاحب دماغ بارد را به معالجـه سـبات و لیثـرغس و صداع بارد علاج کنند و قیمولیا به سرکه و زهرهٔ گاؤ حل کرده بر سر طلا کنند و بعد آن بـه آب افـشردهٔ چغنـدر و نمک بشویند و به کندر و قسط و لادن تبخیر کنند و شونیز بریان کرده ببویند و ساقها از اعلی به اسفل به روغـن و نمک بمالند و به طبیخ بابونه و اکلیلالملک گرم بشویند طبری گوید که علاج این علت آن است که طبیـب نظـر کند به قوت مریض و سن و مزاج او پس اگر احتمال استفراغ کند اول به حقنه لینه تنقیه کنند و اصلاح غذا نمایند بعد تنقیهٔ سر به حب ایارج و حب صبر کنند و استفراغ به ادویه مقابل خلط مؤدی باشد و بعد تنقیهٔ بدن و سر امـر به غرغره در اوقات و دلک سر به خرقهٔ خشن و به دست در بعض اوقات نمایند و اگر مزاج مریض رطب باشد تضمید تارک سر او به این ضماد نمایند خردل سیاه باریک سائیده سه درم مر و صبر و حضض هر واحد یک درم مـصطکی دو ثلث درم برگ غار مدقوق دو درم همه را سائیده اندک سرکه و اندک آب گـشنیز و قـدری گـلاب آمیزنـد بعـده تعطیس نمایند و امر به انکباب کنند بر آبی که در آن حشایش مثل بابونـه و اکلیـلالملـک وماننـد آن جوشـانیده باشند و چون غرغره و عطسه و دلک سر کردند امر به افشاندن بینی مدام نمایند و ضماد مذکور به عمل آرند و غـذا مزورات معمول به سرکه و شکر دهند اگر قوت صالح بود و اگر قوت ضعیف باشد غذای او تیهو بریان و زردی بیـضه نیمبرشت سازند و از جمیع اطعمه مبخره و غلیظه منع کنند که مریض از این طریق به سرعت شـفا یابـد و امـر بـه ریاضت اندک نماید و عقب آن تشنگی اختیار کنند و در حمام داخل شوند و آب نیمگرم بر سر ریزند و دائـم بینـی

بیفشارند و اگر هزال و نحول جسم عارض شود از آن خوف نکنند که بعد معرفت علت و معالجهٔ آن به سرعت راجع به حال خود می‌گردد و چون قیام منقطع شود و مزهٔ دهن به حال آید بر زوال علت دلالت کند و امر به استعمال آبزن و تمریخ بدن به روغن بنفشه و روغن خلاف قبل دخول آبزن نمایند که این ترطیب بدن درد لحم او کند و اگر خلط سوداوی باشد تنقیهٔ بدن به مطبوخ افتیمون و تنقیهٔ سر به حب ایارج و حب صبر نمایند و لزوم هلیلهٔ مربی کنند و دلک راس و تضمید او به نحوی که مذکور شد باید کرد و اگر خلط رطوبی بود استفراغ بدن به این حب کنند گل سرخ و افسنتین و غاریقون و تربد هر واحد یک درم رب‌السوس دو دانگ پوسته هلیلهٔ کابلی پنج درم ایارج فیقرا دو درم همه را سائیده به آب برگ ترنج سرشته حب‌ها سازند و در سایه خشک کرده دودرم تا سه درم بخورند اگر قوت متحمل باشد دو سه شربت این تناول نمایند و غذا اشیای ناشفه دهند و دلک سر و تضمید آن به دستور استعمال کنند و اگر خلط دموی باشد انفع اشیا برای او فصد است و اصلاح غذا و هر گاه این علت دشوار گردد از شهری که در آن مریض باشد به سوی بلدی که هوای او مضاد هوای آن شهر باشد نقل کنند و امر به ورود در آب چشمهٔ کبری نمایند و آب آن بیاشامند و کذا نطرونی و بورقی و ریختن آب این‌ها بر سر مفید و اگر آنچه به وی سینه نازل شود بسیار و عسر باشد امر به شرب طبیخ زوفا و حریره معمول به آب سبوس نمایند و از تنقیهٔ صدر او البته غافل نشوند و ابوماهر صاحب این مرض را سفوف بلیله هلیلهٔ کابلی و سیاه و زرد هر واحد سه درم آمله دو درم ساذج هندی دو نیم درم افسنتین رومی دو درم ایارج فیقرا سه درم قرص ورد پنج درم همه را کوفته بیخته مثل آن طبرزد آمیخته هر صباح بر نهار یک درم می‌داد و هر روز امر به ریختن آبی که در آن حشایش مذکوره مع کف سبوس و کف نمک جوشانیده باشند می‌نمود و اگر طبیعت قبض گردد و صداع ظاهر شود امر به تناول حب ایاج یا حب صبر و به حقنهٔ لینه کنند و عطسه آورند و امر به افشاندن بینی مدام کنند تا قیام او عود کنند پس اگر قیام منقطع شود و صداع ظاهر نگردد بدانند که مریض شفا یافت و الزام اغذیه محموده مثل لحم تیهو و کبک و دراج و تدرج نمایند و مدام ارائح طیبه ببویند و تبخیر به عود هندی کنند و شراب خوشبو عقب طعام اندک بخورند و گاهی امر می‌کنند صاحب این علت را به حلق راس از نوره و بعده دلک و ریختن آب حشایش بر سر خجندی

گوید که بعد تنقیهٔ دماغ غراغر مذکور در امراض دماغ کنند و مصابرت بر عطش نمایند و خواب روز خصوصاً در شتا مورث نزله است و آنچه نفع می‌کند اسهال دماغی را حلق سر و دلک او به خرقهٔ خشن و غسل او به صابون و بورق است و اگر دماغ حار باشد شربت خشخاش و این لعوق آن نافع است بگیرند خشخاش نیم من و کوفته در پنج رطل آب یک شبانه روز تر کنند و به آتش ملائم بجوشانند تا نصف آب بماند مالیده صاف نموده نیم من شکر طبرزد یا عسل و یک رطل میفختج داخل کرده به قوام آرند و پنج درم کتیرا سوده اضافه نموده خوب ممزوج سازند و کذلک لعوق به آن مفید

علاج اسهال معدی بارد رطوبی و بلغمی

جوارش مصطکی و جوارش عود و مانند آن همراه شیرهٔ بادیان بریان و شیرهٔ زیرهٔ سیاه بریان وشیرهٔ دانهٔ هیل در عرقیات برآورد و رب به شیرین داخل کرده بارتنگ پاشیده بخورند و مصطلکی و سنبل‌الطیب و عود و پوست ترنج در سرکه و گلاب سائیده بر شکم ضماد کنند و مالیدن روغن مصطکی هم مفید بود و اگر از این تدبیر فائده نشود و غثیان و کثرت لعاب دهن نیز باشد قی نمایند و بعد از نضج به سهل بلغم تنقیه کنند و پوست سنگدان مرغ و قرنفل هر واحد یک توله کوفته بیخته بخورند و هم‌چنین سه روز استعمال نمایند که در این باب مجرتب است و اگر مریض متحمل این قدر دوا نباشد همان خوراک یک روزه سه روز بدهند و تا نه روز استعمال نمایند و انوشداروی قابض و جدواری و لولوی و بنادق کندری و تریاق‌الذرب و جوارش آمله لولوی و جوارش زنجبیل و جوارش قابضه و جوارش عنبر و حب اذاراقی و حب جدوار و خمیرهٔ آمله و سفوف ارسطاطالیس و سفوف شاهجهانی و سفوف سنگدانه و سفوف شیرین و سفوف قنب و سفوف لائی چورن و سفوف گل و سفوف یهودی و عرق آسو و معجون سنگدان و مفرح قابض همه در این باب مجرب است و به قول حکیم‌علی بر معجون مخلصهٔ کهنه مداومت کنند که از آن انفع دوائی دیده نشد و چند کس که مرض آنها به شدت انجامیده بود نجاح یافتند و تخم خردل سفید تخم ترتیزک تخم ریحان اسپغول تخم مرو بارتنگ تخم خشخاش سفید هر یک دو درم همه را بریان کنند و مصطکی سعد کوفی قصب‌الزریره انیسون هریک سه درم بادیان دو درم این اجزا را کوفته با تخم‌های اول ناکوفته آمیزند و هر

روز از یک مثقال تا دو مثقال تناول کنند که ذرب و زلق‌المعده و امعا و رخاوت معده را نافع است و به قول انطاکی در این نوع خوردن قوابض و آنچه جلای رطوبات کند مثل پنجنوش و حب‌الآس و قوقایا نافع است و تریاق اربعه و آب آهن به دستور جالینوس گفته که تریاق کبیر را در انعاش قوت ماسکه بعد سقوط آن خاصیت عظیم است و اگر میسر نشود تریاق اربعه به کار برند و استعمال جوارش خرنوب و جوارش کندر و اجتناب از آب گرم و استفاف سویق‌های نیک بریان مثل سویق کنار و برنج و زعرور نافع رطوبت لزج است و در برودت و رطوبت ساذج بهر تسخین و تجفیف کمونی و فلافلی و فنداویقون و جوارش عود شیرین و آنچه در علاج امراض معده از سوءمزاج بارد رطب گذشت نافع بود و در صورت اجتماع بلغم کثیر در معده بعد قی جوارشات جامع ادویه قابضه و حاده مفید است و عمده تدبیر در این مرض این است که تقلیل غذا نمایند تا به مقداری که نیک هضم گردد و بعد از آن اندک اندک بیفزایند والا نفع ادویه نافعه کمتر مشهود می‌گردد و فائده معتدبه از آنها مترتب نمی‌شود ذکر بعض ادویهٔ مفرده و مرکبهٔ یونانیه که در این نوع ذرب به کار آید شرب قرفةالدارچینی و کذا کندر و قشار آن و کذا فاوانیا به شراب کهنه و کذا شاخ گوزن سوخته سفید یک مثقال و کذا طالیسفر و کذا کهربا و کذا پیه چرز کوفته اندک نمک و سنبل‌الطیب آمیخته حب‌ها مثل نخود ساخته هر روز پنج حب از آن ایام متوالی خوردن و کذا شرب پنیرمایهٔ اسب ماده و کذا تنقل عود یا بسباسه یا کباش قرنفل بعد شراب و کذا پوست سنگدانهٔ مرغ خشک کرده سائیده به قدر دو درم به رب به یا رب آس خوردن هر واحد نافع است و محمدزکریا گوید که من آزموده‌ام دوائی را که در حبس قی و اسهال هم‌چون سحر است و هرگز تخلف نمی‌کند حتی آنکه بسا باشد که به قولنج مؤدی گردد و آن پنیرمایهٔ خرگوش است اول به وزن یک دانگ بدهند اگر فائده نکند دو دانگ باید داد والا تا نیم درم به تدریج باید رسانید و خوردن گلقند مقوی معده و امعا و قابض شکم و هاضم و دافع رطوبات غیرمنهضه است و جرم او ارضیت دارد دابغ عضوست به خلاف گلاب یا گلقند مالیده که لینت شکم می‌نماید و به قول حکیم‌علی اگر اسهال تا یک سال طول کند و به ذرب انجامد و هر روز زیاده از ده بار اطلاق گردد و اطبا همه مأیوس شوند هر روز یک دانگ بلکه کمتر تریاق فاروق کهنه با گلاب دهند که روز اول فائده ظاهر شود و در چند روز یک مثقال بخورانند به

همین یک مثقال صحت یابد غذا آب جو با مرغ و عرق بیدمشک و عرق کاسنی جهت تسکین عطش دهند و در این باب قیصوم جوشیده نیز به غایت نافع است انوشدارو قابض نافع اسهال معدی و معوی و زلق‌الامعا و دافع سوء هضم و معمول سعد کوفی دو نیم توله پوست بیرون پسته زرشک اسارون صندل سفید به گلاب سوده تخم خرفهٔ مقشر گاؤزبان گشنیز خشک مقشر طباشیر قرنفل هر واحد یک نیم توله گل سرخ و مصطکی هر یک سه توله دارچینی سنبل‌الطیب زرنب قاقله صغار اشنه مشک خالص زعفران عنبر اشهب گلنار فارسی اقاقیا هر یک یک توله صدف سوخته ساذج هندی بسد فرنجمشک رال مغز هیل صمغ عربی نشاسته تخم مویز هر یک یک نیم توله آملهٔ منقی چهل توله جوزبوا بسباسه هر یک دو ماشه قاقله کبار سه ماشه عسل سفید نیم آثار گلاب خوشبو یک شیشه نبات سفید یک نیم آثار بنادق کندری که در ذرب و اسهال اطفال معمول است مازو سبز یک درم کندر کزمازج هر یک پنج درم افیون چهار درم حب‌الآس ده درم کوفته بیخته بنادق سازند تریاق‌الذرب جهت ذرب و ضعف امعا و تقویت اعضای رئیسه مجرب مروارید ناسفته مرجان کهربا عقیق یشب برادهٔ عاج طباشیر طراثیث گشنیز خشک بریان صندل سفید بهمنین و فوفل سعد زیرهٔ کرمانی مدبر مصطکی کرویا مازو سبز گل ارمنی شادنج عدسی صمغ عربی آرد کنار آرد سنجد حب‌الآس عذبه تخم عناب بریان پوست بیرون پسته تخم مویز هر یک سه درم ورق نقره یک درم تخم خرفه بریان تخم خشخاش سفید تخم انگور بزرگ هر یک پنج درم عود خام بزرالبنج هر یک دو درم رب به شیرین رب سیب رب مورد مساوی دو چند یا سه چند همه ادویه کوفته بیخته بسرشند جوارش قانصه جهت ضعف معده و ذرب قوی‌تر از دیگر نسخه‌های آن پوست اندرون سنگدانهٔ چرز پوست اندرون قانصهٔ خروس مروارید ناسفته طباشیر از هر یک یک مثقال گل سرخ پودینهٔ خشک پوست بیرون پسته قاقلهٔ صغار و کبار از هر یک یک نیم مثقال صندلین صعتر گشنیز خشک بریان حب‌الآس پوست بلیلهٔ آمله هر یک یک درم بسد محرق کهربا فادزهر معدنی جوزبوا بسباسه قرنفل دارچینی سلیخه از هر یک نیم درم کوفته بیخته با شربت سیب و شربت بهی سرشته جوارش سازند شربتی دو درم جوارش کندر که در ذرب رطوبی به کار آید کندر گلنار هر یک پنج درم فلفل سیاه نانخواه سنبل‌الطیب کاشم انیسون شونیز هر یک یک درم کوفته بیخته با عسل سه چند آمیزند جوارش خرنوب که

همین عمل دارد خرنوب نبطی از تخم پاک کرده زیرهٔ سیاه در سرکه تر کرده بریان نموده سماق حب‌الآس پوست کنار بلوط گشنیز بریان مصطکی جمله مساوی گرفته و جریش سائیده به قند و عسل قوام کرده بسرشند جوارش آمله قابض مقوی معده و معمول سعد کوفی پنج درم پوست بیرون پسته اسارون زرشک گشنیز گاؤزبان طباشیر بسباسه هر یک سه درم گل سرخ و مصطکی هریک چهار درم زعفران گلنار بیلگیری دانهٔ هیل تخم مویز دانه قاقلهٔ کبار هر واحد یک درم آمله نه درم آمله را در گلاب خیسانیده صبح جوش داده صاف کرده به سه چند قند به قوام آرند و ادویه کوفته بیخته بسرشند جوارش زرشک نافع ضعف معده و جگر دافع اسهال زرشک حب‌الآس نانخواه زنجبیل پوست بیرون پسته هر یک شش درم مصطکی طباشیر هریک سه درم به رب به بسرشند جوارش خوزی به نسخهٔ محمد زکریا که جهت اسهال مزمن و تقویت معده و جگر و رفع رطوبات معده و امعا و قراقر نافع و موافق امزجهٔ اطفال و زلق‌الامعا را به غایت مفید تخم مویز در سرکه تر کرده بریان نموده مثل سرمه صلایه کرده سی درم حب‌الآس بریان شصت درم خرنوب نبطی گلناز کزمازج و جوزبوا هر یک ده درم کندر نانخواه سعد کوفی سنبل‌الطیب مصطکی هر واحد پنج درم کوفته بیخته با قند مقوم به گلاب دو وزن ادویه بسرشند جوارش ثمرهٔ مغیلان که در این زمان به جای جوارش خوزی می‌دهند قابض است فلفل دارفلفل زنجبیل دانهٔ قاقله صمغ عربی بریان سلیخته هر یک دو درم کزمازج ثمرهٔ مغیلان خام هر یک چهار درم قند پاؤ آثار جوارش عنبر تالیف حکیم علویخان جهت ضرب غرمن و ضعف بدن مجرب و ممتحن قاقلهٔ صغار قاقلهٔ کبار بسباسه دارچینی هر یک دو مثقال زنجبیل دارفلفل هر یک یک مثقال طباشیرساذج هندی پوست زرد ترنج هر یک یک نیم مثقال مصطکی عنبر اشهب قرنفل زعفران قرفه هریک یک مثقال جوزبوا دو نیم مثقال مشک خالص نیم مثقال مروارید ناسفتهٔ اعلی یک مثقال و یک نیم دانگ کوفته بیخته به عسل مصفی یک صد و بیست مثقال بسرشند و در قاب چینی نگاه دارند جوارش زنجبیل که قابض و هاضم است زنجبیل بریان دو درم صمغ عربی مغز هیل دانهٔ الایچی کلان هر یک پنج درم سلیخه دو نیم درم زرنباد یک درم نشاسته بریان بیست درم شکر چهل و پنج مثقال به دستور مرتب سازند خوراک دو مثقال حب آملهٔ قابض نافع اسهال معدی و مقوی معده آمله چهار دام در گلاب تر نمایند چون نرم شود

بسایند و چهار ماشه نمک سیاه و سه ماشه مصطکی سائیده آمیزند و به قدر کنار صحرائی حب بندند یک حب صبح و یک شام بخورند حب جدوار نافع ذرب و زلق‌الامعاء رطوبی جدوار پوست بیرون پسته طباشیر هلیلهٔ سیاه در روغن زرد بریان صندل به گلاب سوده کهربا زیرهٔ مدبر بیلگیری زعفران بزرالبنج هر واحد دو مثقال کوفته بیخته به قدر فلفل سیاه حب‌ها سازند و به حسب مزاج خورند حب اذراقی نافع از برای ذرب اذراقی را پاره کرده در آب که دو انگشت بالای آن باشد تر کنند پس بجوشانند که تمام آب بسوزد و اذاراقی سیاه گردد بعده بکوبند و با افیون و فلفل سیاه و گل ارمنی هر یک شش ماشه سحق بلیغ نموده حب به قدرخردل بندند شربتی یک حب تا سه حب و برای درد گوش به آب برگ تنبول حل کرده بچکانند و برای تب بلغمی با شیرهٔ زیرهٔ سفید بخورند و برای درد دندان زیر دندان دردناک گذارند دوائی که ذرب را نافع طباشیر مصطکی هر یک یک ماشه سوده به نوشداروی ساده شش ماشه سرشته بخورانند ایضاً شیره بادیان بریان چهار ماشه شیرهٔ نانخواه بریان دو ماشه نبات یک نیم توله تخم ریحان چهار ماشه پاشیده دهند و اگر درد معده هم باشد شیرهٔ زیرهٔ سیاه مدبر بریان چهار ماشه افزایند ایضاً گلنار سه ماشه پوست بیرون پسته نانخواه کندر هر یک شش ماشه کوفته با مویز با دانه سوده بسرشند و نیم توله با عرق بادیان بخورند ایضاً اگر با تب باشد بادیان الایچی خرد هر یک چهار ماشه زیرهٔ سیاه سه ماشه گل سرخ چهار ماشه جوشانیده صاف کرده گلقند دو توله داخل نموده بنوشند باز پرسیاوشان اصل‌السوس گل سرخ هر یک چهار ماشه به عرق عنب‌الثعلب ده توله جوشانیده صاف کرده گلقند ایضاً اگر با سقوط اشتها باشد پوست ترنج بادیان الایچی سفید نانخواه بریان هر یک چهار ماشه جوشانیده نبات یک نیم توله داخل کرده دانهٔ الایچی خرد کندر مصطکی پودینهٔ خشک پوست ترنج هر یک یک ماشه نبات پنج ماشه خورده بنوشند باز بارتنگ چهار ماشه افزایند باز چهار تخم دهند باز نوشدارو ساده هفت ماشه خورده شیرهٔ بادیان بریان چهار ماشه شیرهٔ دانهٔ الایچی کلان سه ماشه شربت بهی دو توله بنوشد باز چهار تخم مسلم شش ماشه نانخواه بریان سوده یک ماشه آمیخته سه روز دهند ایضاً اگر با قصور هضم و نفخ شکم باشد مصطکی یک ماشه سوده به جوارش آمله هفت ماشه یا آمله مربی یک عدد سرشته به ورق نقره یک عدد پیچیده تناول نمایند بالایش ریشه خطمی شش ماشه جوشانیده تودری سفید چهار ماشه

پاشیده بنوشند دوم روز عود سوده سوم روز درونج عقربی سوده یک ماشه عوض تودری کنند ایضاً اگر اسهال با عدم انهضام طعام و فواق به شدت بود و خلل جگر نیز باشد زهرمهرۀ مصطکی دانۀ هیل هر یک نیم ماشه سائیده در شربت انار آمیخته اول بخورند بعده شیرۀ بادیان بریان شیرۀ دانۀ هیل شیرۀ زیرۀ سیاه هر یک سه ماشه در عرق مکوه و کیوره و گلاب هر یک سه توله برآورده رب به تخم ریحان بریان داخل کرده بخورند و سنبل‌الطیب مصطکی پوست ترنج هر یک ماشه در گلاب سائیده نیم گرم بر فم معده ضماد نمایند و سفوف لولوی علویخان دهند ایضاً اگر با ضعف بسیار باشد سفوف ارسطاطالیس همراه عرق الایچی دهند باز مروارید طباشیر سوده هر یک یک ماشه در نوشدارو پنج ماشه آمیخته همراه عرق الایچی نیم پاؤ و گلاب دو توله بخورند ایضاً اگر در اسهال غذا غیرمنهضم و رنگارنگ آید جوارش جالینوس خورده شیرۀ زیرۀ سیاه شیرۀ دانۀ هیل شیرۀ حب‌الآس هر یک سه ماشه در عرق عنب‌الثعب برآورده رب به شیرین بارتنگ سه ماشه پاشیده بنوشند ایضاً اگر با مرض بارد دو سه اسهال هم آید دارچینی قرنفل بسباسه هر یک دو ماشه بادیان سه ماشه زیرۀ سیاه سه ماشه در عرق گاؤزبان جوش داده صاف کرده نبات داخل نموده بنوشند دوائی که به جهت ضعف معده و اسهال و سحج و زحیر مجرب است مصطکی بادیان بریان هر یک نیم توله بنگ مدبر دو توله کوفته بیخته سه ماشه به آب سرد بدهند دیگر نافع‌تر از آن بنگ مدبر چهار تانک مصطکی اناردانه کوکنار هیل گشنیز خشک بریان هر یک یک تانک صمغ عربی ربع تانک کوفته بیخته به آب سرد شبینه به قدر مزاج مریض استعمال نماید و طریق مدبرکردن بنگ این است که بگیرند برگ قنب چیدۀ قسم اول و به روغن بنفشه یا روغن بادام یا روغن گاؤ چرب نمایند پس شیرۀ کاه دوب سبز و قدری شیرۀ نانخواه با هم آمیخته هر دو شیره در بنگ انداخته به دست بمالند و در سفال نوآب نارسیده بر آتش نرم برشته نمایند و فرو دارند و بعد سرد شدن باز شیرهای مذکور آمیخته بریان کنند همین قسم هفت مرتبه بریان سازند پس به کار برند سفوف ارسطاطالیس که برای سکندر ساخته بود ذرب و تباهی معده و زردی رو و وسواس و نسیان را نافع بود و طعام هضم کند و بوی دهن خوش نماید و دل را قوت دهد و قوت این سفوف تا یک سال باقی می‌ماند قرفه ساذج هندی هیل عود اسارون مصطکی هلیلۀ کابلی فرنجمشک نارمشک زیرۀ سیاه دارچینی اشنه فلفل دارفلفل زنجبیل

قرنفل اناردانه جوزبوا کافور قاقله هر یک دو درم مشک عنبر هر یک یک درم نبات سفید شش وزن ادویه کوفته بیخته سفوف سازند شربت از یک درم تا سه درم سفوف شاهجهانی که جهت ضعف معده و اسهال نفع بسیار دارد قرنفل عنبر مصطکی دانهٔ هیل عود غرقی سنبل‌الطیب ودع سوخته گلنار فارسی مشک بسد مرجان کهربا گل سرخ هر یک یک ماشه پوست بیرون پسته مغز بیل طباشیر هر یک دو ماشه کوفته بیخته سفوف سازند خوراک از یک درم تا یک مثقال سفوف شیرین که اشتها آورد و ذرب را ببرد و رنگ را سرخ کند و تب بلغمی و مرکب را هم نفع رساند و مجرب است قرنفل دانهٔ الایچی خورد ناکگیسر مرچ کنکول دارچینی زنجبیل دارفلفل نتربالا خس سنبل‌الطیب صندل سفید عود اسارون طباشیر کنول گئه زیرهٔ سفید زیرهٔ سیاه تج پترج هریک پنج ماشه کافور بهنیم‌سینی یک ماشه نبات هم وزن ادویه سفوف سازند شربت پنج ماشه به آب سفوف سنگدانه مقوی معده نافع ذرب عود مصطکی طباشیر حب‌الآس صمغ عربی بریان دانهٔ هیل بریان نشاسته بریان زیرهٔ سیاه پوست بیرون پسته بیلگیری بریان گلنار هر یک دو درم پوست سنگدانهٔ مرغ پنج درم خوراک دو درم نوع دیگر عود مصطکی گلنار طباشیر تخم مویز تیواج خطائی هریک یک درم آمله مقشر سنگدان مرغ پوست بیرون پسته مغز هیل هریک دو درم خوراک به دستور معجون سنگدان معمول و مجرب جهت ضعف معده و ضرب پوست سنگدان خروس طباشیر هر یک دو مثقال گل سرخ سه مثقال فقاح اذخر پوست بیرون پسته نانخواه پوست ترنج پوست هلیلهٔ زرد هر یک یک مثقال بهمن سفید بهمن سرخ صندلین صعتر فارسی گشنیز خشک بریان حب‌الآس بریان هر یک دو درم کوفته بیخته به شربت فواکه بسرشند قدر خوراک دو درم با گلاب و در نسخه حکیم عابد سرهندی پودینهٔ خشک عوض نانخواه است و سنگ یشب سه مثقال نیز داخل است و نوشته که گاهی عنبر دو درم زیاده کرده می‌شود و قدری از خبث‌الحدید و و فوائد عجیب ظاهر می‌گردد و در نسخهٔ دیگر وزن قانصه و طباشیر هر یک دو نیم مثقال است و عوض فقاح اذخر نعناع خشک قاقلهٔ صغار و کبار آملهٔ منقی هر یک یک مثقال قرنفل قرفه هر یک دو درم داخل است باقی به دستور نوع دیگر که ذرب و خلفه و تهلل نسج معده را نافع و مفید ضعف معده پوست سنگدان مرغ دو مثقال بوداده گشنیز مقشر برشته طباشیر صمغ عربی بریان حب‌الآس دانهٔ هیل برشته زیره مدبر گل سرخ

پوست بیرون پسته پوست ترنج صندل سوده صعتر فارسی دارچینی سعد کوفی مصطکی عود هـر یـک یـک مثقـال گلنار زعفران نانخواه هر یک یک درم مشک یک ماشه به دستور بسرشند به سه چند قنـد خـوراک دو درم معجـون که جهت اسهال معدی و مقوی مجرب است زیرهٔ سیاه طباشیر هر یک نه ماشه برگ قنب برشته یک توله دانهٔ هیل قاقله کبار مصطکی رومی ثعلب مصری به زرورد پوست بیرون پسته کوکنار هر یک شش ماشه عود قماری سه ماشه کوفته بیخته با مربای بیلگیری بسرشند و دو نیم ماشه بخورند معجون برای اسهال معدی مع غثیـان لازم و سـیلان رطوبت از دهن و تهبج اطراف مجرب است زرشک چهار درم زرنباد سنبل‌الطیـب پودینـهٔ خـشک عـود غرقـی لـک مغسول دانهٔ هیل حب‌الآس مصطکی پوست بیرون پسته هر واحد یک درم طباشیر گل سرخ هـر یـک دو درم قنـد سفید دو چند به دستور معجون سازند ذکر ادویهٔ مفرده و مرکبهٔ هندیه مفید این نوع اسهال نتربالا که گیاهی است و از گجرات می‌آرند دو دام در سه پاؤ آب بجوشانند که نیم پاؤ بماند صاف نموده صبح بنوشـند و شـام همـان دوای جوشیده را بار دیگر در یک نیم پاؤ آب بجوشانند که نیم پاؤ بماند صـاف نمـوده بنوشـند غـذا شـله کهچـری و دال خشکه در عرصهٔ یک هفته سنگرهنی و ضعف معده و پیچ شکم برطرف شود دیگر کچله را سه روز در آب تـر کـرده پوست بالایش خراشیده دور کرده چوه بکشند و یک سرخ با پان بخورند برای سـنگرهنی در بیـاض اسـتاد مرحـوم مفید نوشته دیگر کپوکچری شش ماشه با هموزن شکر تری آمیخته به آب سرد خوردن مفید دیگر سـفوف بادیـان به روغن گاؤ بریان کرده تا سرخ گردد کوفته بیخته شکر تری آمیخته هفت ماشه خوردن در دفـع اسـهال بلغمـی و تقویت معده و طرد ریاح مجرب است دیگر خرمهره در سبوچهٔ خرد گلی نهاده گل حکمت کرده در تنور گرم نهند و بعد سرد شدن برآرند چون خاکستر سفید شود سائیده نگه دارند و مقدار درم با دو درم عسل سرشته و قدری نمک سنگ آمیخته بخورند غذا خشکه برنج سائهی با جغرات سازند نافع ذرب یعنی سـنگرهنی اسـت دیگـر ایـن شـربت بیلگری نیز قابض مقوی معده است مغز بیلگری نیم پاؤ در یک نیم آثار آب تر ساخته جوش دهند هرگاه نصف بماند با نیم آثار قند سفید به قوام آرند شربت حسب مزاج دیگر عرق بیلگری که از مغز خشک یا تازهٔ آن در آب شـب تـر کرده صبح عرق کشند قائم مقام عرق بارتنگ بود و مقوی معده نافع اسهال و هم مستعمل در زحیر و سـحج دیگـر

مربای بیلگری به اصحاب خلط بهترین دواست مقوی قلب و جگر و معده و دافع ضرر باد سموم طریق ساختن آن این است که برآرند مغز بیل که قریب رسیدگی از درخت جدا کرده باشند و قطعه قطعه نموده از تخم و لزوجت صاف کرده در قند سفید سه برابر به اضافه قدری عرق کیوره بپزند چون مهرا شود فرود آرند و هر قدر که در لطافت این تکلف زیاده کنند باعث نقصان قوت گردد دیگر سفوف بیلگری که مغز تازهٔ آن بریان کرده قدری شکر آمیخته یک توله بخورند برای اسهال معدی خیلی مفید بود دیگر این حب ذرب نیز مفید است قرنفل بیلگری زنجبیل خرمای بریان مائین خرد مائین کلان جوزبوا هر یک دو ماشه افیون نیم ماشه به آب ادرک کهرل نموده و حب به قدر کنار دشتی بندند و یک حب بخورند دیگر جوزبوا بسباسه گل دهاوه ساذج هندی بیلگری موچرس قرنفل زنجبیل فلفل دارفلفل گشنیز افیون برابر کوفته بیخته حب بندند و هر روز یک حب تا یک هفته بخورند در اسهال کهنه و سنگرهنی مجرب بعضی اطباست ایضاً برای اسهال معدی و خلفهٔ کهنهٔ افیون برزالبنج دانهٔ هیل پوست بیرون پسته پوست اندرون پسته پوست ترنج مغز هستهٔ کنار دشتی مغز هستهٔ انبهٔ کهنه مغز هستهٔ جامن مصطکی تخم نیلوفر حب‌الآس بریان نان میدهٔ بریان بیلگری بریان کوفته بیخته در آب پوست خشخاش حبوب به قدر نخود بسته پنج حب می‌خورده باشند دیگر افیون و چونه که با برگ پان می‌خورند هر دو برابر سائیده و به قدر موئهه حب‌ها بندند و از یک حب شروع کرده بیافزاید و تا یک ماشه رسانند جهت ذرب دوستی آزموده است و زحیر و سحج را هم مفید نوشته ایضاً دواءالتوتیا که برای ذرب و خلفه یعنی اسهال معدی بی‌نظیر است و به منزلهٔ اکسیر و به کرات آزموده است و این را اهل هندرس مالتی به سنت نامیده‌اند مجرب‌النفع است سنگ بصری ورقی هشت توله ورق طلا دو توله شنگرف یک توله قرنفل فلفل گرد مروارید ناسفته هر یک چهار توله مسکه یک نیم دام اول سنگ بصری را در آتش زغال سرخ نموده در بول مادهٔ گاؤ نازائیده صد بار گرم کرده سرد نمایند بعده فلفل گرد را شب در آب تر کرده صبح از کرباس بمالند که پوست سیاه او دور شود با همان ادویهٔ سائیده مسکه آمیزند بعده در آب لیمو کاغذی یکصد و یک عدد کهرل کرده خشک نموده قرص بندند خوراک تام یک ماشه به کلان و به خرد حسب حال چهار سرخ یاد و سرخ خورانند دیگر اگر فلفل گرد سه دام سنگ بصری شش دام مسکه یک نیم دام گرفته به

دستور سنگ بصری را در بول بچهٔ ماده گاؤ و صد بار در آتش سرخ نموده سرد کنند و فلفل به دستور مقشر نموده و در آب لیمو همان قدر کهرل کنند و چون به خشکی رسد قرص ساخته به دستور بخورند نی زنافع اسهال معدی است و دو نسخهء دیگر سنگ بصری که در مجربات اکبری و قادری نوشته نیز مفید ذرب کهنه است دوایی که در هندی دهناپاچک گویند در ذرب و اسهال و پیچش عجیب‌الفعل است خس گجراتی موتهه هندی بیلگری زنجبیل گشنیز خشک نتربالا صندل سفید کئول هر یک سه ماشه در نیم آثار آب خیسانیده صبح بجوشانند هرگاه چهار دام آب بماند صاف نموده افشرده بنوشند و ثفل آن را باز وقت شام در پاؤ آثار آب جوشانیده صاف نموده بنوشند و چون اصل این نسخه پنج جزو است یعنی موتهه و مغز بیل و زنجبیل و گشنیز و نتربالا لهذا به اسم مذکور مسمی گشته و صاحب قادری نوشته که هر پنج اجزای مذکور یک یک تانک بگیرند و نیمکوب کرده و سه حصه نمایند و هر صبح یک حصه را در آب بجوشانند چون چهارم حصه بماند صاف کرده بنوشند و ادویهٔ مطبوخه باز آخر روز جوشانیده بدهند غذا خشکه برنج تنها یا با دال عدس یا دال مونگ بریان و اگر تب نباشد ماست نیز گاه گاه باید داد همراه طعام و اگر دوای مذکور در سه روز کفایت نکند سه چهار روز دیگر باید داد و آن جا که اسهال کهنه و قوی بود دو هفته بلکه سه هفته بدهند و جهت تب گاؤ داخل نمایند و زنجبیل موقوف دارند و برای اسهال خون و آن جا که بواسیر خونی مرکب به اسهال باشد عوض زنجبیل گل دهاوه و اندر جو بیفزایند و این درویش در اسهال که با حرارت و پیچش بود در مطبوخ مذکور عوض زنجبیل تخم خطمی و خبازی و گلو ضم کرده و گاهی طباشیر نیز علاوهٔ اینها نموده و نفع کثیر به مشاهده در آمده و جهت سرفه و تب دق نیز مفید تام شده تمر کلامه بالجمله حسب مزاج تغییر و تبدیل اوزان و اجزا نموده استعمال کنند و در مزاج گرم موتهه و زنجبیل موقوف سازند و حکیم شریف‌خان می‌نویسند که راقم بی‌کئول اکثر در ذرب و تباهی معده و جز آن این دوا استعمال نموده و منافع بسیار مشاهده کرده فقط دیگر هلیلهٔ زنگی بریان تج بیلگری بریان بادیان بریان کوکنار رال مُرورپهلی اسپغول درست بریان گشنیز بریان جوزبوا سعد هسته انبهٔ کهنه برابر کوفته بیخته دو ماشه صبح و مثل آن شام خورند که برای سنگرهنی مجرب است و هم‌چنین موچرس مائین گل دهاوه هر واحد یک درم مصطکی نیم درم بیلگری کوکنار رال

هر یک دو درم کوفته بیخته سفوف سازند و یک درم صبح و یک درم شام خورند غذا دال خشکه دیگر اگر اسهال معدی با درد معده و قصور هضم بود مصطکی زرنباد نانخواه حب‌الآس پوست بیرون پسته سعد اجمود سلیخه پودینهٔ خشک زنجبیل بریان زیرهٔ سیاه مدبر بادیان بریان گلنار بیلگری بریان صمغ عربی مساوی کوفته بیخته دو درم بخورند دیگر کاسنی اسپغول رال مغز تخم انبه مغز بیل تخم جامن نمک سونچرناگر موتهه کوکنار سوتهه جمله ده دارو را سوای اسپغول کوفته بیخته یک کف نهار به آب سرد بخورند که برای سنگرهنی مجرب نوشته دیگر زیرهٔ سفید بریان بادیان سوتهه بیلگری هر یک یکدرم کوفته بیخته شش ماشه صبح و شش ماشه شام بخورند اسهال بلغمی را نافع و ضعف معده و زخاوت دافع است دیگر این قرص هندی نیز نافع ذرب است زنجبیل بیلگری گشنیز خشک رال سفید کوفته بیخته قرص سازند شربت یک درم به ادویهٔ مناسبه دیگر مغز هسته انبهٔ کهنه مغز هستهٔ جامن کهنه هلیلهٔ زرد و روغن گاؤ بریان همه برابر کوفته بیخته قرص سازند و یک مثقال به آب سرد بخورند که نافع ذرب و اسهال است ایضاً معجون هستهٔ انبه که دافع اسهال معدی است نانخواه دانهٔ الایچی کندر موچرس سعد بیلگری صمغ عربی بریان گشنیز بریان هر واحد دو درم مغز هستهٔ انبه چهار درم قند سفید دو چند خوراک دو مثقال به شیرهٔ بادیان بریان و زیرهٔ سیاه بریان هر یک یک درم دیگر شکر سفید پاؤ آثار به قوام آورده زرنباد پنج درم سائیده آمیزند و یک توله بخورند کاسر ریاح و نافع اسهال معدی است ایضاً حب قابض که دافع اسهال بلغم و هاضم است فلفل دارفلفل زنجبیل قرنفل عاقرقرحا هر واحد یک درم افیون دو درم به آب ادرک سائیده به قدر نخود حب سازند شربت یک حب دیگر زنجبیل بریان بادیان بریان پوست الایچی کلان مساوی سائیده کف دست بخورند قابض و هاضم است ایضاً حب نافع ذرب و زحیر و حابس اسهال و خون بواسیر و دافع زردی رنگ مصطکی فلفل طباشیر اناردانه مغز تخم انبه اصل‌السوس کزمازج گل دهاوه مازو مساوی به آب کوکنار حب سازند شربت دانگ به آب شستهٔ برنج سائهی غذا دال مونگ و خشکه دیگر سفوف هلیلهٔ سیاه در روغن بریان دو توله و پوست خشخاش بریان در روغن یک توله کوفته بیخته برابر شکر آمیخته یک توله صبح و هفت ماشه شام خوردن نافع اسهال معدی و زحیر صادق است و مؤلف در این نسخه صمغ عربی بریان یک توله داخل کرده و مفیدتر یافته و گاهی بادیان و

زنجبیل هر دو بریان افزوده وزن هر چهار مساوی گرفته بدون شکر به عمل آمده و در مبرود نافع یافته دیگر ساذج سعد لودهه اندر جو موچرس بیلگری گل دهاوه مساوی کوفته بیخته دو درم بخورند نافع اقسام اسهال و سنگرهنی است دیگر حب که در حبس اسهال مفرط معدی و معوی و زحیر کهنه مجرب است مغز بیلگری تازه خشک کرده چهار ماشه دارچینی دو ماشه ناگرموتهه دو ماشه افیون مصری دو ماشه به آب حب‌ها برابر فالسه و نخود و ماش سازند برای اطفال شیرخوار یک ساله یک حب خرد و برای طفل دو سه ساله برابر نخود و برای جوان برابر فالسه بلکه تا دو حب با بدرقهٔ مناسبه بدهند دیگر عدس گندم هر واحد توله پوست خشخاش مغز بیلگری هر واحد سه ماشه در نیم آثار آب بجوشانند هرگاه سوم حصه بماند صاف نموده بنوشند که برای اسهال و ذرب مفید است ایضاً سفوف که در ذرب و اسهال کهنه از مخترعات و معمولات مؤلف است بادیان بریان گشنیز خشک بریان آمله طباشیر بیلگری پوست بیرون پسته مغز تخم انبه پوست خشخاش بریان هر یک چهار ماشه هلیله سیاه بریان دانهٔ الایچی سفید تج حب‌الآس موچرس مائین خرد هر یک سه ماشه کوفته بیخته چهار ماشه صبح و شام بخورند ایضاً سفوف قنب قابض اسهال و سنگرهنی و هاضم و مشهی و در این باب مجرب است گوگرد آمله سار سیماب فلفل دارفلفل زنجبیل زیرهٔ سیاه و سفید هر یک دو نیم تانک انگوزهٔ نمک سنگ نمک طعام نمک سیاه هر یک یک تانک و ربع برگ قنب بریان هفت نیم تانک ادویه را کوفته بیخته و گوگرد و سیماب را هشت پاس کهرل کرده آمیزند شربت یک ماشه برای آنکه عادی نشده نباشد و به دیگر حسب مزاج اقوال حکما شیخ می‌فرماید که چون ملاست معده و زلق آن از برودت باشد به مسخنات مشروبه و مضموده که در علاج سوءمزاج بارد معده گذشت معالجه نمایند و غذا از قنابر و عصافیر بریان کنند و ایضاً فراخ بطی‌البقا در معده است و به افاویه قابضه یا حاره مخلوطه به قابضه مبرز سازند و اگر با آن ماده باشد استفراغ آن نمایند و در هر هفته قی استماع کنند و جوارش حب‌الآس و جوارش خبث‌الحدید به کار برند و نبیذ صلب کهنه بیاشامند و اگر از ضعف قوت ماسکه باشد مشددات قابضه با مسخنات عطره شرباً و ضماداً استعمال نمایند و از آنچه این را نفع کند جوارش خرنوب به آب عوسج رطب یا دوای سماق به آب خرنوب رطب یا سفوف حب‌الرمان به رب به ترش ساده است با خوزی به رب آس و آنچه منفعت عظیم بخشد

قرص هوفقطیداس و قرص گلنار و ضماد افسنتین مع قوابض است و اما اغذیهٔ قریب آن است که در باب سوءمزاج حار رطب مذکور شد و مشویات و مقلیات و مطنجنات که در آن ربوب باشد و باقی علاج این همان است که در اسهال معوی بلغمی خواهد آمد مجوسی گوید که اگر ذرب بلغمی باشد سفوف مقلیاثا که در آن تخم گندنا و تخم کتان و هلیلهٔ سیاه و مصطکی داخل است بدهند و این سفوف نیز نافع است حب‌الآس تخم مویز هر واحد ده درم اناردانه بیست درم انیسون تخم کرفس هر واحد هفت درم زیرهٔ کرمانی به سرکه تر کرده بریان نموده پانزده درم سنبل‌الطیب مصطکی قاقله هر واحد دو درم خرنوب نبطی و شامی هر واحد هفت درم سک رامک عود هندی هر واحد سه درم جریش کوفته دو درم صبح و شام به میبهٔ ممسک یا به شربت سیب مطیب یا به شریت آس بدهند و اگر اقاقیا یک درم مصطکی نیم درم باریک سائیده با شراب قابض دهند منفعت تام نماید و ایضاً نانخواه و کندر و گلنار هر واحد یک جزو تخم مویز دو جزو کوفته بیخته به میبه ممسک بدهند و این سفوف نافع اسهال بلغمی است اناردانه و حب‌الآس هر واحد دو درم زیرهٔ سیاه در سرکه تر کرده بریان نموده هفت درم تخم مویز مثل آن مصطکی و سنبل‌الطیب و تخم کرفس و گل سرخ هر واحد سه درم عود و سعد و کندر ذکر هر واحد یک نیم درم جندبیدستر نیم درم غیرباریک سائیده از یک نیم درم تا دو درم به شربت سیب مطیب یا میبه بخورند و یا این شربت دهند بگیرند آب به و آب امرود و آب سیب هر واحد رطل و بر آن حب‌الآس سی درم انداخته خوب بپزند تا نصف بماند پس اگر صاحب اسهال بلغمی را بنوشانند وقت طبخ در آن صرهٔ عود هندی سه درم سنبل و مصطکی هر یک دو درم سک مثل آن اندازند و چون به قوام آید نیم دانگ مشک در آن داخل کرده در ظرفی بدارند و هنگام حاجت با ادویهٔ مذکور استعمال نمایند و اگر به صاحب اسهال صفراوی بیاشامند در آن چیزی از افاویه و خوشبو داخل نکنند و ایضاً صاحب اسهال بلغمی را از معجونات ممسک و جوارش خوزی و جوارش سفرجلی ممسک دهند و معده را وقت خلو از طعام به ضماد مرکب از سعد و شونیز و تخم کرفس و نانخواه و سک باریک سائیده به آب نمام و نضوح سرشته ضماد نمایند و ایضاً به این ضماد تضمید کنند سک و رامک و عود خام و قرنفل و سلیخه و سعد و مصطکی و سنبل و اقاقیا و گل سرخ و مازو و گلنار و لادن و عصارهٔ لحیةالتیس هر واحد یک جزو زعفران

نیم جزو باریک سائیده به آب آس و می‌سوسن سرشته به کار برند و غذا تیهو یا دراج یا کبک یا بچهٔ مرغ معمول مصوص محشو به سداب و کرفس و گشنیز خشک و دارچینی و اناردانه به سرکه آمیخته یا معمول بنارباج به مویز و اناردانه و دارچینی و خولنجان و کمون و کرویای مشوی یا کروناج دهند و این جوارش ممسک است تخم کرفس و قصب‌الزریره و نانخواه و سلیخه و بسباسه و اشنه و زعفران هر واحد پنج درم قاقله و کبابه و سک هر واحد چهار درم گل سرخ دو درم انیسون و قرفه و زنجبیل و دوقو هر واحد سه درم کافور و فلفل و عود بلسان و اظفارالطیب و اذخر و دارچینی هر واحد دو درم صندل سفید پنج درم حب‌الآس هفت درم باریک سائیده به شیرهٔ نبات بسرشند شربتی یک مثقال مسیحی گوید که اگر زلق معده از بلغم مجتمع در معده و امعا باشد چغندر مطبخ و خردل و ماهی شور بخورند و شبت مطبوخ و آب نیم‌گرم که در آن نمک و عسل باشد بنوشند و استدعای قی نمایند پس اگر معده پاک گردد و مرض زائل شود فبها والا ادویهٔ مسخنهٔ ملطفه مثل سنجرینیا و مثرودیطوس و تریاق کبیر با شراب کهنهٔ ریحانی استعمال کنند و ایضاً حندیقون و میبه و سکنجبین عنصلی استعمال نمایند و از جوارشات خوزی و کندری بدهند و تضمید معده به ضماد متخذ از لادن و سعد و مصطکی و اذخر و قصب‌الرزیره و مرزنجوش و نمام و عود خام و جوزبوا و آس و قرنفل و شراب سوسن کنند و قنابر و عصافیر مطبوخ به سرکه و کرفس و پوست ترنج و نمام و عود خام بخورند و مری نبطی و کوامیخ مالح قابض استعمال کنند و در طبخ دارچینی و کرویا و خولنجان و مانند آن داخل کنند و مصوص کبک یا عصافیر بعد پر کردن آن به سداب و نعناع و کرویا و کرفس تناول کنند و تضمید شکم به این ضماد نمایند کندر نانخواه مازو اقاقیا دارچینی به شراب قابض سرشته طلا کنند و این دوا بخورند نانخواه کندر گلنار مساوی به مویز مع تخم کوفته بسرشند و مثل جوزه صبح و شام بدهند و یا این سفوف اناردانه پنج جزو زیرهٔ کرمانی بلوط در سرکه تر کرده خشک نموده بریان خرنوب نبطی منقی از تخم حب‌الآس پوست کنار هر واحد دو جزو عود خام مصطکی هر واحد سه جزو و اگر در خلفه بلغم و صدید برنیاید این سفوف دهند کندر ده درم فلفل نانخواه سنبل کاشم انیسون شونیز هر واحد دو درم گلنار پنج درم با شراب قوی صرف بدهند و اگر زلق معده از ضعف قوت ماسکه باشد دوای متخذ از سک و رامک و قصب‌الرزیره و سعد و مصطکی و تخم کرفس و زیره

در سرکه تر کرده حب‌الآس و مازو و گلنار و اناردانه با میبه بدهند و از خارج به آس و گل سرخ و می‌سوسن و سفرجل کوفته و سک و رامک و زعفران و مازو و گلنار و قصب‌الرزیره به شراب عفص ضماد کنند و یا همه بدن و معده و مراق به این طلا مر کندر مصطکی اقاقیا شب یمانی لادن صبر پوست بیخ لفاح چهار درم پوست جو گل سرخ سماق سک گلنار عصارهٔ لحیةالتیس مازو سبز مامیثا حضض هر واحد هشت درم باریک سائیده به سرکه و آب آس تازه سرشته ضماد کنند و اگر حرارت نباشد به شراب یا می‌سوسن به کار برند و بر همه مراق از خلف بر پشت طلا کنند و بالای آن پارچه به این طبیخ افسنتین رومی یک اوقیه در شراب عفص یک شبانه روز تر کرده و شراب صاف نموده در آن عصارهٔ برگ آس و لادن و رامک آمیخته مبلول نموده و این پارچه را به عود تازه تبخیر نموده بر معده و شکم بالای طلای مذکور نهند و بگذارند تا از خود جدا گردد و اما غذا عدس مقشر مطبوخ به آب غوره و یا به آب سماق یا آب به یا آب سیب قابض بعد از آنکه در آن مویز مع تخم کوفته و نعناع داخل کرده باشند به اقتضای حاجت به حسب حرارت و برودت بدهند و اگر تب نباشد دراج و چوزهٔ مرغ مطبوخ به این اشیای مصوص محشو به زیرهٔ سیاه و سماق و اناردانه و کرفس و سداب و گشنیز خشک و ایضاً برنج مطبوخ به آب سماق و کعک مسحوق با پوست اناردانه یا پوست غبیرا یا پوست کنار در رب سفرجل یا رب آس یا رب ریباس یا رب حصرم دهند و ایضاً شربت فواکه متخذ از آب انار و به و امرود و سیب نافع است و در آن زعرور و غبیرا و سماق و کنار و حب‌الآس بپزند جرجانی و ایلاقی گویند که اگر سبب اسهال معدی ضعف قوت هاضمه از رطوبت لزج باشد ماهی شور و ترب و چقندر و خردل و شبت در آب جوشانیده عسل و نمک آمیخته بدهند تا قی کند و بعد از قی و خفت فم معده از ماده تنقیهٔ قعر معده به حب صبر و ایارج فیقرا باید کرد و بعده تقویت معده به جوارش خوزی و معجون خبث‌الحدید و امروسیا و سنجرینیا و مانند آن کنند و این معجون بدهند گلنار کزمازج خرنوب نبطی هریک پنج درم نانخواه کندر هر یک سه درم وج ابهل بادیان هر یک درم کوفته بیخته با مویز مع تخم کوفته بسرشند و این سفوف حب‌الرمان بخورند کرویا به سرکه پرورده و بریان کرده گشنیز خشک به سرکه تر کرده و بریان نموده هریک بیست درم اناردانه ترش بریان کرده و چون سرمه سوده صد درم خرنوب نبطی و سماق و گلنار هر یک ده درم

کوفته بیخته شربت از دو درم تا سه درم و یا این جوارش کندر بدهند بگیرند مشک و دارفلفل و قرنفل و جوزبوا هر یک پنج درم زنجبیل و خولنجان هریک ده درم کندر شصت درم شکر طبرزد سوده شصت درم همه را به شهد مصفی بسرشند شربتی سه درم و اگر تخم خشخاش و کندر مساوی نرم سائیده از دو درم تا سه درم به آب سرد بدهند اسهال کهنه را سود دارد و محمد زکریا گوید که فلونیای فارسی اسهال کهن را سودمند بود اگر تب نباشد و بقراط گوید که حمام صاحب اسهال را به غایت نافع بود و این سفوف مقلیاثا مفید است هلیلۀ کابلی هلیلۀ سیاه بلیلۀ آمله همه را به روغن زیت بریان کرده هر یک پنج درم زیرۀ کرمانی به سرکه پرورده بریان کرده تخم گندنا بریان کرده حب‌الرشاد بریان کرده هر یک هفت درم تخم کرفس به سرکه پرورده بریان کرده چهار درم مصطکی سنبل قاقله قرنفل عود هندی هر یک دو درم سعد سه درم سوای حب‌الرشاد همه را کوفته بیخته آمیزند شربتی سه درم صبح و سه درم شام و یا این سفوف عود بدهند عود خام زیرۀ کرمانی در سرکه تر کرده بریان نموده قاقله دانۀ مویز در سرکه تر کرده بریان نموده مساوی شربت و این حب اسهال بلغمی بازدارد بگیرند مرو قرفه وافیون و جندبیدستر مساوی و حب‌ها به مقدار فلفل سازند شربت هفت حب به آب سرد و کودک را یک یا دو حب و کودک ده ساله را چهار تا پنج حب و بعضی اطبا به جای قرفه تخم کرفس کنند و زعفران افزوده مساوی گرفته حب‌ها به قدر نخود ساخته دو حب دهند و این معجون سودمند است افیون و جندبیدستر و میعۀ سائله و بزرالبنج و مر و زعفران و لسان‌الحمل و اسارون و کندر و نانخواه مساوی به عسل مصفی بسرشند شربتی به قدر فندق و این ضماد نافع است بگیرند افسنتین اوقیه و در شراب قابض یک شب تر کنند و دیگر روز آب مورد به آن شراب بیامیزند و لادن و رامک در آن حل کنند و پارچه بدان تر کرده بر معده دهند و آنجا که مورد تر نباشد برگ مورد سوده در شراب تر کنند و بمالند و صاف کنند و طعام کبوتر بچه بریان کرده و گنجشک و مانند آن با دارچینی و فلفل و زیره بدهند و هم او گوید که اگر رطوبت لزج بر سطح معده آلوده شود و قدرت ماسکه ضعیف کند علاجش نیز قی و تنقیه است به دستوری که مذکور شد بعده معده را به جوارش خرنوب و قرص گلنار و مانند آن قوت دهند و جوارش خوزی و معالجین مذکوره به کار برند و تا معده به قی و استفراغ به ایارج فیقرا و مانند آن پاک نکنند این

جوارش‌ها و قرص‌ها نباید داد و نسخه جوارش خرنوب این است خرنوب نبطی و شاه‌بلوط هر یک جزوی تخم انگور یک جزو حب‌الآس دو جزو پوست کنار جزو همه را چون سرمه سائیده به شربت مورد بسرشند شربت از سه درم تا چهار درم و صفت قرص گلنار این است گلنار تخم گل تخم حماض هر یک سه درم سماق مازو عصارهٔ لحیهٔالتیس اقاقیا کندر هر یک یک نیم درم زعفران نیم درم همه را سائیده به آب مورد سرشته قرص سازند شربتی یک درم با شربت مورد و این سفوف قرظ نافع طراثیث قرظ گلنار تخم گل سماق هریک پنج درم بلوط بریان زیرهٔ سیاه به سرکه تر کرده بریان هریک چهار درم خرنوب نبطی ده درم تخم مویز بریان کرده چهار استار همه را مثل سرمه سائیده دو درم با رب به بدهند و طعام کبک و دراج بریان با سماق یا اناردانه پخته صاحب حاوی که چون اسهال معدی به سبب انضباب بلغم لزج یا بلغم بورقی مالح باشد ازالهٔ سبب موجب او کنند به این نحو که هر صبح جلاب حار از شکر سفید ده درم و از حب‌الرشاد یا حرف یک درم بدهند و چون سبب مؤدی زائل گردد سفوف مقلیاثا پنج درم به آب سرد یا جلاب از تخم حرف و تخم ریحان و صمغ عربی هر واحد مثقال بریان کرده به روغن بادام چرب کرده بخورند یا این حقنه ممسک به عمل آرند برنج عدس هر واحد کف پوست انار ده درم برگ آس خشک بلوط هر واحد ده درم مازو گلنار هر واحد پنج درم همه را به آب خوب بپزند بعده مالیده صاف نموده چند بار حقنه کنند و یا این سفوف بخورند که نافع اسهال بلغمی است زیرهٔ کرمانی در سرکه تر کرده اناردانه هر واحد پانزده درم حب‌الآس سنبل‌الطیب مصطکی کرویا خرنوب نبطی هر واحد ده درم انیسون تخم کرفس هر واحد هفت درم همه را جریش کوفته دو درم بدهند و این قرص مثقال با رب آس ده درم بخورند سماق چهار درم دم‌الاخوین صمغ عربی بریان اقماع رمان گلنار اقاقیا هر واحد درم کوفته بیخته به رب آس بسرشند انطاکی گوید که زلق معده و امعا که از اخلاط بارد باشد اکثر این علل از بلغم بود و در این چیزی بهتر از قی نیست اولاً به شبت و بورق و ترب و عسل و ماهی شور قی کنند که این بهترین اشیا است که بدان تنقیهٔ معده کنند بعد از آن مداومت بر او زمانی یا سکنجبین بزوری کنند و اگر در اینجا ازلاق باشد پس بگیرند گلقند عسلی سی درم عناب تمرهندی هر واحد پانزده سداب انیسون تخم شبت هر واحد هفت همه را در چهارصد درم آب بپزند تا پنجاه درم بماند صاف کرده بنوشند و اگر

فائده نکند مکرر استعمال نمایند که از مجربات است بعد از آن زنجبیل مربی و جوز مربی و جوارش عـود و عنبـر و مصطکی استعمال کنند و در این سفوف باک نیست چنانچه سدیدی در شرح موجز بدان اشاره کرده و بـاقی همـان است که در علاج اسهال معوی رطوبی در قول میرعوض مستور گردید خجندی گویـد کـه اگـر از اجتمـاع بلغـم در معده باشد قی کنند و جوارشات جامع قبض و حدت مثل جوارش مقلیاثا و سفرجلی تناول کنند و از اغذیه به کبک و دراج غذا سازند و این دوا نافع این نوع است خرنوب شامی حب‌الآس اناردانهٔ بریان زیرهٔ کرمانی در سرکه تر کـرده خشک نموده هر یک ده درم گلنار کندر نانخواه مصطکی عود رامک هر یک سه درم تخم مویز انیسون تخم کـرفس هر دو بریان هر یک هفت درم اقاقیا سنبل‌الطیب گشنیز بریان هریـک سـه درم همـه را سـائیده سـه درم بـا میبـه بخورند و اگر به سبب ملاست سطح معده و زلق آن و ضعف ماسکه بود مثل علاج زلق‌الامعا نمایند و از اشیای نافعه جوارش خرنوب و جوارش کندر استعمال سویق‌های نیک بریان کرده و ترک آب گرم است سعید می‌نویسد که اگـر اسهال معدی بلغمی باشد سفوف مقلیاثا با میبه یا شربت آس و یا جوارش سفرجل بـه رب سـیب بدهنـد و تـضمید معده به سعد و مصطکی و لادن و گل سرخ به آب آس سرشته نمایند و غذا محلل ملطـف بـه منزلـهٔ لحـوم دراج و تیهو متخذ به سرکه و کرفس و دارچینی یا مطبوخ به اناردانه و مویز سازند و علاج ملاست معده تابع سوء مزاج بارد رطب این است که جوارش خرنوب به آب عوسج رطب یا سفوف اناردانه به رب سفرجل یا گلنار به رب آس دهنـد و تضمید معده به زعفران و گل سرخ و عود و گلنار و قصب‌الزریره و سعد و رامک باریک سائیده به آب آس یـا بـه آب نعنع سرشته نمایند و غذا قابض مثل دراج متخذ به زیرباج به مویز و اناردانه یا مطنجن سازند خضر و قرشی و غیـره می‌گویند که سفوف حب‌الرمان مقوی معده و امعاست و در اسهال زلقی گاهی احتیـاج بـه اسـتفراغ رطوبـت مزلقـه می‌افتد و بهترین مستفرغات هلیله است به سبب آنکه غصب او قبض بود لیکن هلیلهٔ کابلی باید و این حب رطوبات از معده و امعا خارج کند پوست هلیلهٔ کابلی ایارج فیقرا هر واحد درم غاریقون نـرم مقـل ازرق هریـک نـیم درم بـه گلاب حب‌ها ساخته استعمال نمایند و معجون فنجنوش در ذرب بلغمی عجیب‌الاثر است طبری گوید که اگـر زلـق معده از ضعف قوت ماسکه باشد جمیع آنچه در معده زلق حادث کند مثل او در امعا حـادث کنـد و علاجـات واحـد

است و ترک استفراغ علیل کنند مگر به حقنه مقابل خلط موجب آن وجود چیزی که استفراغ بدان کنند این حقنه است بابونه اکلیل‌الملک برگ شبت برگ سداب قنطوریون دقیق هر واحد کف و باقه کـه آن قابـل باقـه باشـد تخـم حلبه قرطم کوفته تخم کتان هر واحد جفنه حنا کف کبیر حشیشه سک کف سکبینج درم جاوشیر مثـل او همـه را بپزند تا مهرا شود و مثل حریره گردد بعده ثلث وزن آن صاف کرده در هاون اندازنـد و بـر آن وزن پـنج درم روغـن بیدانجیر و روغن سداب و پنج درم روغن خیری و دو دانگ نمک سوده و یک دانـگ بـورق انداختـه حـل کننـد تـا یکسان گردد بعده به یک دفعه یا دو دفعه حقنه کنند و از آنچه برای تناول دهند این سفوف اسـت هلیلـۀ سـیاه در زیت انفاق والا به روغن کنجد تازه بریان کرده ده درم قرظ طراثیث هر واحد سه درم پوست بیرون پـسته پـنج درم بلوط شاه بلوط خرنوب نبطی بریان هر واحد دو درم بلوط اصفر ده درم زیره در سرکه تر کرده بریان نموده پنج درم همه را سائیده هر روز پنج درم با ده درم شربت آس بدهند و اگر مزاج او به حرارت متغیر گردد در سفوف طباشـیر تخم خرفه و نشاسته این هر دو بریان و مانند آن زیاده کنند و اگر امر تب زیاده گردد این سفوف بر آب سویق شعیر که به این صفت پخته باشند افزایند بگیرند یک کف سویق جو و یک کف وخـن مقـشر بریـان و گـل سـرخ دو درم حب‌الآس کوفته سه درم و در بیست چندان آب برفق بپزند تا به مقدار قدح کبیر آید بعـده سـفوف مـذکور بـر آن اندازند و بخورند و غذای او اگر تب نباشد قلیۀ محرقه و سینۀ دراج به گـردن و کبـک و تیهـو و زردۀ بیـضۀ کـه در سرکه جوشانیده زردۀ او برآورده بشکنند و بر آن اندک زیره و اندکی دارچینی انداخته باشـند و اگـر در اینجـا تـب باشد حریره معمول به جاورس مقشر بریان و پوست جو و مزورۀ متخـذ بـه سـماق بریـان و انبربـاریس و ماننـد آن بدهند و سه ساعت و نیم بر آن صبر کنند پس این طعام دهند و تضمید معدۀ او بر ناشتا اگـر تـب نباشـد بـه ایـن ضماد نمایند مصطکی عود خام هر واحد درم قسب یک درم خشف هفـت درم قـصب‌الزریـره دو درم و اگـر مـریض ضعیف‌القوت باشد در آن پنج درم کعک افزایند همه را سائیده به شراب عفص قباض و اندک آس رطب حل کنند و باید که بعد استفراغ معده ضماد کنند و اگر تب باشد این ضماد به کار برند گل سرخ گلنار حـب‌الآس قـصب‌الزریـره پوست جو قسب هر واحد جزو صندل سرخ و سفید هر واحد نیم جزو همه را کوفته بیخته به آب آس رطب و سیب

میخوش و آب به قابض سرشته بر ناشتا ضماد کنند و وقت طعام ضماد را جدا کنند تا آنکه طعام منهضم گـردد و از معده نازل شود بعده اعادهٔ ضماد کنند ایضاً او گوید که اگر خلط رطوبی باشد جوارش خوزی یا ایـن سـفوف بدهنـد مصطکی یک درم گل سرخ دو درم زیرهٔ سیاه در سرکه تر کرده بریان نموده یک درم خرنوب شامی خرنـوب نبطـی هر واحد پنج درم برگ سداب یک نیم درم فلفل سفید یک نیم درم هلیلهٔ سیاه در زیت یا روغن زرد بریـان دو درم تخم حماض بریان سه درم سائیده هر روز بر ناشتا حسب حاجت بدهند و غذا را اگر تب نباشد تیهو بریان و مطنجن و زردی بیضهٔ نیم‌برشت به مری کهنهٔ نبطی و مانند آن بدهند مصنف اقتباس گوید که اگر سوء مزاج سـردتر سـاده معده را مترهل ساخته این علت پیدا کند اقاقیا سه ماشه سوده در شراب کهنه سه تولـه نفـع دارد و اگـر بـه نـشود نانخواه و گلنار را برابر به مویز سرشته به قدر جوز صبح و شام دهند و معده را اول به روغن بیـدانجیر چـرب سـازند پس ریزهٔ سیاه و شونیز و حضض برابر در شراب کهنه ممزوج به آب سرشته بر پارچه نهاد بر معده گذارند و اگـر بـا این مغص و قراقر و ریاح بود قرص گلنار و سفوف حب‌الرمان و سفوف مقلیاثا دهند و غـذا گوشـت طیـور بریـان بـه شحم دهند که برگ سماق و انجدان سوده بر آن پاشیده باشند و باید که در هر طعام پودینه و بادیان و برگ شـبت خشک اندازند و اگر به سبب اجتماع بلغم بود اول برگ چقندر و ترب هر دو نیم آثار تخـم شـبت تخـم تـرب تخـم شلجم تخم سرمق خردل هر یک یک توله در آب بجوشانند که به نیمه آید صاف نموده نمک طعـام یـک‌نـیم تولـه سوده آمیخته نوشانیده قی آورند و جهت تنقیهٔ مطبوخ تربد و ایارج فیقرا استعمال نمایند و سک و افسنتین و تخـم مورد و اذخر و سعد و مصطکی و جوزبوا عود و سنبل‌الطیب و قرنفل و زنجبیل و قـصب‌الزریـره هـر یـک دو درم در شراب کهنه سرشته ضماد کنند و بعد تنقیهٔ تام بنابر تعدیل و احتبـاس سـفوف مقلیاثـا و تریـاق و مترودیطـوس و امروسیا با شربت افسنتین دهند و غذا گنجشک و کبک به نان تنک دهند که مری و برگ ترنج و نمام در آن باشـد ایضاً ممدوح الیه در اسهال کهنه از مجربات خود نوشته که روز اول صبح جغرات گاؤ پاؤ آثار که در ظـرف گلـی نـو ساخته باشند بدهند و نیم آثار از آن دوغ نموده به جای آب و غذا تا شام صرف کنند و اگر جغـرات پـاؤ آثـار هـضم نشود نیم پاؤ بدهند و به روز چهارم این سفوف سبز سه ماشه وقت صبح دهند صفت آن بنـگ مـدبر کـه عبـارت از

برگ بنگ از چوب پاک نموده به روغن چرب کرده در آب علف دوب و شیرهٔ نانخواه و نمک لاهوری هفت مرتبه مالیده در سفال نو بریان نموده است اناردانهٔ ترش پوست خشخاش گشنیز خشک زنجبیل بادیان خطائی دارفلفل همه به روغن گاؤ بریان مصطکی کند هر واحد یک درم صمغ عربی به روغن بریان دو نیم درم سفوف سازند و بعد دو یا چهار گهری دو حب زرد به این نسخه دهند زرنیخ طبقی کشته فلفل گرد گل ارمنی هر یک سه ماشه نصف در شهد و نصف در آب لیمو و پهرکهرل کرده به قدر موتهه سازند و پس از آن به فاصلهٔ یک یا دو گهری یک حب سرخ که از شنگرف و افیون و سهاگهٔ بریان مساوی نصف به عسل و نصف به آب لیمو به قدر موئه ساخته باشند اگر اسهال در شب زیاده بود حب عسلی دهند والا لیموئی بدهند و وقت برآمدن یک پاس روز باز سفوف سبز دو ماشه با دوغ بدهند و بعد از آن به فاصلهٔ دو گهری این حب زرد یک عدد دهند صفت آن زرنیخ طبقی کشته سه ماشه فلفل گرد دارفلفل قرنفل سهاگهٔ بریان هر یک چهار ماشه در آب لیموی کاغذی دو پاس کهرل کرده حب‌ها به قدر موئه سازند و به فاصلهٔ چهار گهری حب سرخ دو عدد بدهند و به وقت دو پهر سفوف سیاه به این نسخه چهار ماشه با دوغ بدهند صفت آن هلیلهٔ سیاه به روغن گاؤ بریان شش توله زنجبیل گشنیز خشک بادیان نانخواه مائین خرد هر یک سه توله زرنباد دو توله برزالبنج سفید یک توله صمغ عربی مصطکی هر یک دو نیم توله همه به روغن گاؤ بریان تخم ریحان یک توله حرف دو توله سفوف سازند و هر دو حب به دستور به فاصلهٔ مذکور بدهند وقتی‌که یک پاس روز باقی ماند باز سفوف سبز دو ماشه و حب‌ها به دستور و وقت شام سفوف سبز سه ماشه و به فاصلهٔ یکپاس یک عدد حب سرخ و هم‌چنین حب زرد اول در پاس دوم و در پاس اخیر حب زرد قرنفلی تا در تمام دو عدد حب سرخ و دو عدد حب زرد داده شود و لیکن باید که به فاصلهٔ چهار چهار گهری بهر اعانت هضم این سفوف هاضم می‌داده باشند صفت آن پودینهٔ خشک زنجبیل هر یک سه ماشه سهاگهٔ بریان قرنفل نمک لاهوری هر یک یک توله سفوف سازند و سه ماشه بدهند و تا هفته همین تدبیر به عمل آرند تا هضم خوب پدید آید پس از روز هشتم سفوف سبز سه ماشه صبح بدهند و حب سرخ یک عدد بعد یک پاس و شام سفوف سیاه چهار ماشه و حب زرد بعد یک پاس دهند و جغرات را می‌افزوده باشند نیم پاؤ یا پاؤ آثار به حسب طاقت و هر قدر که جغرات خورده شود بخورانند و

باقی دوغ نموده بنوشانند و در این اثنا اگر اسهال زیاده شود و حبوب و سفوف سبز و سیاه مضاعف دهند و جغرات و دوغ را به آهن یا سنگ داغ کرده دهند بلکه باید که با سفوف سبز و سیاه و در روز دهم در شب بعد یک پاس همراه حب‌ها بدهند تا ده روز و یا زیاده تا اسهال بکاهند پس جغرات هر قدر که اشتها داشته باشد بیفزایند و تا روز بیستم بر این دستور دارند و به روز بیست و یکم سفوف سبز صبح و شام و سیاه وقت خواب و حب‌ها به دستور تا به روز سی‌ام پس بعد از یک ماه سوای سفوف هاضم دیگر سفوفات را موقوف داشته بر حبوب اقتصار کنند و تا چهل روز رسانند که مطلوب حاصل شود و بعد از این کلچهٔ روه با شوربای چوزهٔ مرغ ثرید کرده نصف اشتها دهند و بالایش حب سرخ و دو حبه با گلقند یک توله و یا در مربای سیب خورانند و تا سه روز همین نمط دهند و روز چهارم احتیاط داشته غذا شکم سیر دهند و روز هفتم گوشت بچهٔ مرغ هم دهند و حب سرخ تا بیست روز بعده هر چه خواهد بخورد و این عمل مجرب است و اگر در ضمن این عمل قبض شدید عارض شود به مغز خیارشنبر شش توله و ترنجبین و گلقند هر یک چهار توله و روغن بادام و عرق مکوه و گلاب بگشایند که به هلاکت نرساند ایضاً قیمهٔ گوشت گاؤ نیم پاؤ باریک سائیده اندک ادرک و پودینهٔ سبز و قرنفل و فلفل گرد و زیره و جغرات و پیاز انداخته کباب شامی و روغن گاؤ تازه ساخته دو سه عدد با جغرات آغشته بدهند و سفوف سبز می‌داده باشند و به جای آب دوغ گاؤ داغ کرده دهند قال‌الرازی یوجد قطعهٔ لحم‌البقرالسمین الذی لایکون فیه شحم و یدق دقاناً عماً و یجعل فیه الکمون و الزنجبیل و النعناع و الدارصینی و القرنفل و الهلیلج‌الاصغر من کل واحد و در همین و یطبخ فی‌الدهن البقر و یوتی المریض باللبن الحامض

علاج اسهال معدی صفراوی

و آنکه از صفرا و بلغم مخلوط و از حرارت ساذج باشد پس در صفراوی اول بعد از نضج به منضج صفرا تنقیه از مسهل صفرا و یا به هلیلجات و شربت ورد مکرر کنند بعد از آن قرص طباشیر قابض دهند و صندل و زرورد در گلاب سائیده و بر جگر و زهره ضماد کنند و آب انارین با شکر و یا شربت ورد مکرر را به اهلیلچی چهار توله و یا هلیلهٔ زرد با شکر نیز اسهال صفرا و تقویت معده و امعا نماید و به قطع این اسهال تعرض نکنند الا چون افراط نماید

و خوف ضعف و غشی باشد بلکه به تبدیل و تسکین حدت صفرا کوشند در آب پوست جو کـه در آن اناردانـه پختـه باشند یا تنها به رب سیب و رب غوره و رب ریباس و رب بهی و غذا مزورهٔ نارباج نیز مسکن است و بعد تنقیهٔ قرص حماض نیز مفید بود و ایضاً شیرهٔ خرفه شیرهٔ بارتنگ لعاب بهدانه اسپغول دهند و اگر ماده قبـل اخـراج باشـد بعـد تنقیهٔ سماق کتیرا گشنیز طباشیر در شربت خشخاش آمیخته همراه شیرجات و العبهٔ نشاسته دهند و طباشیر بریان یک درم به کافور یک طسوج نیز مجرب است و اگر شربت انار شیرین دو توله در گلاب پنج توله حل کرده اسـپغول شش ماشه پاشیده بنوشند مغلظ مادهٔ رقیق و مفید اسهال صفراوی است و آنچه از تشویش فعل هاضـمه بـه سـبب حرارت باشد ادویهٔ مبرده که در آن اندک قبض باشد استعمال نمایند و تغلیظ غذا کنند و از جنس بارد غلیظ مرتب سازند و باید که بدانچه در باب سوء هضم مذکور شد استعانت نمایند و علاج آنچه از صفر و بلغـم مخلـوط باشـد در قول ایلاقی بیاید و اگر با تب باشد لعاب بهدانه سه ماشه شیرهٔ مغز تخم هندوانه کرده مـی‌شـود و یـا بـرای حـبس اسهال و تسکین حرارت این دوای معمول بدهند شیرهٔ تخم خرفهٔ بریان شش ماشه شیرهٔ تخم کاسـنی بریـان پـنج ماشه شیرهٔ تخم کاهو هفت ماشه در عرق کیوره و گلاب برآورده زرورد طباشیر هـر یـک دو ماشـه کـافور دو سـرخ سوده پاشیده شربت انار شیرین دو توله حل کرده تخم ریحان یا اسپغول پنج ماشه خـورده بنوشـند و ایـن دوا نیـز معمول است بارتنگ چهار ماشه دانهٔ هیل سه ماشه سوده به آب پخته شیرهٔ کاهو شش ماشه لعـاب ریـشه خطمـی چهار ماشه نبات یک توله داخل کرده بنوشند و گاهی چهار تخم افزوده می‌شود و در اسهال مزمن بـه جـای شـیرهٔ کاهو و نبات و چهار تخم شیرهٔ حب‌الآس چهار ماشه شربت انار شیرین دو توله سفوف مقلیاثا چهار ماشه داده مـی-شود و یا ریشه خطمی جوشانیده شیرهٔ زیرهٔ سفید شیرهٔ خیـارین شـربت نیلـوفر داخـل کـرده خاکـشی پاشـیده و بنوشند ذکر بعض تراکیب مطب اساتذه اگر با ذرب خفقان باشد اناردانه طباشیر هر واحد یک ماشه تخم خرفه مقشر گشنیز خشک هر یک دو ماشه سوده به آملهٔ مربی یک عدد سرشته بورق نقـره یـک عـدد پیچیـده تنـاول نماینـد بالایش شیرهٔ تخم کاهو مقشر شش ماشه در عرق گاؤزبان عرق عنب‌الثعلب عرق شاهتره هر یـک چهـار تولـه عـرق کیوره دو توله برآورده شربت نیلوفر دو توله آمیخته بنوشند و به جهت شـام جـوارش انـارین شـش ماشـه عرقیـات

شربت صندل دو توله دهند ایضاً اگر ذرب کهنه باشد کندر تخم خشخاش سوده به قدر چهار ماشه بدهند بالایش

لعاب بهدانه سه ماشه شیرهٔ خرفه شش ماشه شیرهٔ حب‌الآس چهار ماشه در عرق بارتنگ ده توله برآورده رب به دو

توله داخل کرده بارتنگ پاشیده بنوشانند ایضاً اگر با تشنگی باشد جوارش انارین هفت ماشه شیرهٔ زرشک چهار

ماشه شیرهٔ دانهٔ هیل سه ماشه عرق بادیان ده توله شربت انارین دو توله بدهند ایضاً اگر با بخار باشد زهر مهره

طباشیر هر یک یک ماشه سوده همراه شیرهٔ بهدانه سه ماشه شیرهٔ خرفه شش ماشه شربت نیلوفر دو توله و طفل را

کم وزن دهند ایضاً اگر با وجود بخار درد شکم نیز باشد شیرهٔ دانهٔ هیل شیرهٔ زرشک هر یک سه ماشه عرق گاؤزبان

گلاب شربت انارین ایضاً اگر با حمی و بخار و قصور هضم باشد شیرهٔ کاسنی شش ماشه شیرهٔ زرشک چهار ماشه

عرق کاسنی ده توله سکنجبین توله خاکشی چهار ماشه ایضاً اگر مرضعه را با درد شکم و پیچ باشد بادیان برشته دو

ماشه سوده به گلقند توله سرشته بخورند و شیرهٔ خیارین هفت ماشه لعاب بهدانه سه ماشه لعاب اسپغول شش

ماشه عرق کیورهٔ چهار توله شربت بزوری دو توله تودری سرخ بریان چهار ماشه پاشیده بنوشند ایضاً اگر با قراقر

اجابت شود و داء برآید نوشدارو ساده هفت ماشه یا جوارش آمله هفت ماشه خورده شیرهٔ تخم خرفه چهار ماشه

تخم ریحان بارتنگ هر یک چهار ماشه شربت به شیرین دو توله ایضاً برای اسهال معدی صفراوی قرص طباشیر یا

سفوف ناردانه چهار ماشه همراه شیرهٔ خرفه شیرهٔ کاسنی هر یک شش ماشه شیرهٔ گشنیز سک چهار ماشه شربت

سیب دو توله با شربت بهی یا شربت حب‌آلاس بدهند و جوارش کافور چهار ماشه نافع و ضماد شکم از کافور به آب

بر ریحان تازه سوده انفع و اگر زرورد چهار ماشه گلنار ناشکفته طباشیر گل ارمنی صمغ عربی هر یک دو ماشه

کوفته بیخته به شربت حب‌الآس چهار توله بدهند نیز اسهال صفراوی و بخار را مفید بود و این دوا نیز برای اسهال

صفراوی مجرب است مهرهٔ خطائی مروارید سوده طباشیر ضمغ عربی بریان گل داغستانی هر یک یک ماشه سائیده

و در رب به شیرین آمیخته اول بلیسند و عقب آن شیرهٔ تخم گشنیز برشته هفت ماشه شیرهٔ تخم خرفهٔ برشته یک

توله و دانهٔ هیل و زیرهٔ سفید برشته هر یک دو ماشه در عرق عنب‌الثعلب هفت توله برآورده به رب بهی شیرین

داخل کرده بارتنگ شش ماشه پاشیده و بنوشند ایضاً اگر ذرب صفراوی بود و آب رقیق برآید لعاب بهدانه سه ماشه

شیرهٔ تخم خرفه شش ماشه عرق عنب‌الثعلب عرق کاسنی عرق گاؤزبان هر یک پنج توله شربت انار شیرین دو توله تخم ریحان بارتنگ هر یک چهار ماشه پاشیده بنوشند ایضاً اگر از مدتی سه چهار دست بلینت آید و در شکم به جای طحال درد و ضعف باشد زرشک چهار ماشه اناردانه شش ماشه در هر سه عرق مذکور و گلاب هر یک چهار توله تر کرده صبح مالیده و شربت به شیرین دو توله تخم ریحان چهار ماشه داخل کرده بنوشند و به جهت آخر روز سفوف حب‌الرمان شش ماشه عرق بارتنگ ده توله بدهند ایضاً در ذرب با تب طباشیر سوده به نوشداروی ساده سرشته بخورند بالایش شیرهٔ خرفه شش ماشه لعاب بهدانه سه ماشه شربت انار شیرین توله بارتنگ پنج ماشه پاشیده و بنوشند و اگر رعایت بواسیر نیز منظور باشد عنب‌الثعلب زرشک هر یک چهار ماشه مویز منقی ده دانه جوشانیده و شیرهٔ تخم خرفه شیرهٔ خیارین شیرهٔ دانهٔ هیل داخل کرده بارتنگ مسلم پاشیده رب به شیرین زهر مهره حل کرده دهند که در این نسخه تفتیح و نضج و قبض نسبت به نسخهٔ سابق کم است و علاج اسهال بواسیری به رعایت جگر و به جهت آخر روز سفوف حب‌الرمان به رب انار سرشته بخورند و بارتنگ چهار ماشه دانهٔ هیل سه ماشه سوده به آب پخته شیرهٔ زیرهٔ سفید چهار ماشه شیرهٔ خرفه شیرهٔ تخم کاسنی هر یک شش ماشه خمیرهٔ صندل شیرین توله تخم ریحان شش ماشه پاشیده بنوشند دوم روز مربای بهی به جای رب انار به رعایت جانب قبض نمایند بعد رفع شدن تب سفوف مقلیاثا شش ماشه به مربای بهی سرشته تناول نمایند بالایش بارتنگ دانهٔ هیل سوده هر یک چهار ماشه به آب پخته شیرهٔ زیرهٔ سفید شیرهٔ تخم حماض هر یک شش ماشه خمیرهٔ صندل توله تخم ریحان شش ماشه صمغ عربی سوده یک ماشه پاشیده بنوشند و ترکاری زمین کند هم جائز دارند ایضاً در ذرب که دو سه دست هر روز آید گاؤزبان ریشه خطمی هر یک چهار ماشه زیرهٔ سیاه سه ماشه جوش داده شربت انار شیرین دو توله تخم ریحان بارتنگ پاشیده بدهند بعدهٔ شیرهٔ تخم کاهو شیرهٔ حب‌الآس شیرهٔ گشنیز خشک شیرهٔ دانه هیل شربت به شیرین حضض مکی یک ماشه سوده اسپغول مسلم تخم ریحان مسلم چهار ماشه پاشیده دهند بعده شربت موقوف زیرا که شیرینی در اسهال بواسیری ضرر دارد و کذا شیرهٔ گشنیز و کاهو در بواسیر نباید داد بعده شیرهٔ خرفه شیرهٔ دانهٔ هیل تخم ریحان دهند بعده اگر یک روز دست آید و یک روز قبض شود طباشیر

سوده دو ماشه به نوشداروی ساده سرشته هفت ماشه شیرهٔ حب‌الآس چهار ماشه بی‌شیرینی دهند و چون عوارض بالکل زائل نشود معجون سنگدانه تیهو صحرائی یا سنگدان خروس تجویز کنند ایضاً برای دو سه دست به لینت از ضعف معده است گلو طباشیر دانهٔ هیل بریان هر یک یک ماشه سوده خورده بالایش شیرهٔ بهدانهٔ بریان سه ماشه شیرهٔ بادیان چهار ماشه شیرهٔ دانهٔ هیل سه ماشه عرقیات تخم بارتنگ چهار ماشه پاشیده باز شیرهٔ زیرهٔ سفید سه ماشه افزایند و زهرمهره یک ماشه حل کنند که به جای شیرینی در اسهال کهنه معمول است ایضاً برای ضعف معده و اسهال هلیله سیاه کوکنار هر دو را در روغن براین نموده شکر سفید آمیخته زهرمهره مروارید سوده همراه لعاب بهدانهٔ بریان شیرهٔ دانهٔ هیل بریان در عرق کیوره گلاب عرق عنب‌الثعلب برآورده رب به بارتنگ داخل کرده بخورند بعد دو سه روز کهربا سفوف‌الطین شیرهٔ حب‌الآس اضافه کنند ایضاً اگر در ضعف معده و ذرب دانه نمام در براز بیرون آید و تشنگی به درجه باشد که قریب دوازده آثار آب در شب و روز بنوشند سفوف حب‌الرمان همراه شیرهٔ حب‌الآس شیرهٔ دانهٔ هیل در عرق عنب‌الثعلب برآورده رب به بارتنگ داخل کرده دهند بعده شیرهٔ خرفهٔ بریان اضافه کنند و اجازت خوردن جامن دهند بعد از آن اگر تشنگی زیاده گردد صرف رب به و عرقیات و گلاب دهند پس طباشیر و زهرمهره و مروارید اضافه کنند و بعد تخفیف در تشنگی در سفوف حب‌الرمان زهرهمهره مروارید آمیخته همراه آب کاسنی سبز مروق گلاب رب به بارتنگ دهند آب کاسنی هر روز افزایند و شیرهٔ خرفهٔ بریان نیز اضافه کنند و جوارش آملهٔ لؤلؤی علویخان تیار کنانند و به وقت شب زهرمهره طباشیر و رب به آمیخته بدهند چون مقدار آب کاسنی زیاده گردد که تمام نوشیدن نشود دو دام کم کنند باز همان نسخهٔ بی‌سفوف دهنده بعده جوارش مذکور سه ماشه همراه گلاب دهند بعده به تدریج صبح پنج ماشه و به وقت شام سه ماشه جوارش فقط دهند و بعد چند روز وقت صبح کافور بهیم سینی دانهٔ هیل به جوارش آمیخته بخورند و وقت شام پنج ماشه به کافور دهند بعده برای تقویت حب یاقوت دهند ایضاً اگر ذرب و تب باشد طباشیر زرورد دانهٔ هیل پوست بیرون پسته سوده در شربت انار حل کرده بخورند ذکر ادویهٔ مفرده و مرکبه نافع ذرب صفراوی شرب خولان و آب عصی‌الراعی و تخم خطمی بلوط و جفت بلوط و حضض مکی و قرص و طباشیر و گل علیق و تخم حماض و گل انگور دو درم به شربت

به تا بیست روز و شربت فقاح گرم و کهربا و اذناب‌الخیل و گل لحیهٔ‌التیس و برگ آن و خوردن نان که آرد او به سرکه و آب بالمناصفه سرشته باشند و سیب ترش که در آرد پیچیده بریان کرده باشند و نوشیدن مطبوخ توت شامی خام سرخ رنگ و خوردن جرم آن و خوردن حماض‌السواقی و دیگر ادویهٔ بارد که در علاج زلق‌الامعای صفراوی مسطور خواهد شد هر واحد نافع ذرب صفراوی است جوارش آمله معمول مؤلف که مقوی معده و قلب نافع اسهال صفراوی است و نیز مستعمل در حمیات که با اسهال باشد آمله به شیر پرورده ده درم صندل سفید به گلاب سوده زرشک محلول به گلاب گل سرخ گشنیز مقشر طباشیر دانهٔ هیل بیلگری هر واحد دو درم پوست بیرون پسته زهرمهرهٔ خطائی به گلاب سوده صمغ عربی حب‌الآس گل گاؤزبان هر واحد یک درم قند سه چند و اگر به رب به بسرشند بهتر بود بعده ورق نقره یک درم ورق طلا نیم درم آمیزند و اگر سرفه باشد زرشک موقوف دارند جوارش زرشک مقوی معده و جگر حار و قاطع اسهال صفراوی و مانع انصباب صفرا به معدهٔ زرشک منقی شش درم تخم خرفه مقشر بریان حب‌الآس طباشیر سماق گل سرخ گشنیز مقشر بریان هر یک سه درم زهرمهره سوده دو درم به رب به و رب حماض ترنج و قند هر واحد برابر ادویه بسرشند جوارش فواکه قابض که تقویت معده کند و خلفه را سود دارد امرود از تخم پاک کرده ثلث رطل سیب پاک کرده نیم رطل بهی پاک کرده یک رطل همه را در سرکهٔ تند بپزند و بکوبند و با دو رطل قند به آهستگی بپزند تا منعقد شود پس از آتش فرود آورده طباشیر یک اوقیه زرشک دو اوقیه اندازند و مخلوط سازند جوارش سماق اسهال صفراوی بازدارد و احشا را قوت دهد سماق بیست درم حب‌الآس ده درم خرنوب نبطی سی درم سمغ عربی گلنار فارسی اناردانه هر یک پنج درم کوفته بیخته با مویز منقی دیگر باز کوفته به کار برند شربت سه درم و اگر وزن اناردانه ده درم کنند و بدون مویز سفوف سازند و یک مثقال بخورند تشنگی و اسهال معدی و معوی مزمن را نافع بود این را سفوف سماق نامند حب یاقوت جهت تقویت معده و قلب و رفع تشنگی و منع اسهال معمول است و در این باب بسی نفیس یاقوت سرخ مروارید زهرمهره کهربا لعل بدخشی یشب سفید کافور هر یک یک درم صمغ عربی طباشیر پوست خشخاش گل گاؤزبان هر واحد یک مثقال صندل سفید گل ارمنی هر یک یک نیم مثقال زعفران یک دانگ کوفته بیخته به لعاب بهدانه به قدر مونگ

حب‌هاس ازند مجرب است حبی که در ذرب و دیگر اسهال صفراوی کهنه معمول استاد علیه‌الاعتماد است پنیرمایهٔ خرگوش مازو کزمازج هر یک دو مثقال سماق بریان حب‌الآس بارتنگ بریان جفت بلوط بریان پوست انارین بریان پوست یرون پسته هستهٔ خرمای سوخته کهربا بسد سوخته هر یک سه مثقال مغز هستهٔ جامن بریان پنج مثقال پوست سنگدانه مغز هستهٔ انبه سرخ سوخته هر یک هشت مثقال تخم انگور به سرکه تر کرده بریان نموده و از ده مثقال کوفته بیخته به آب به شیرین حب‌ها مقدار نخود سازند خوراک از ده حب تا بیست حب صندل مقوی معده رافع اسهال خصوص اسهالی که زنان را بعد از وضع حمل عارض می‌گردد و صندل سفید طباشیر آمله منقی اقاقیا غنچهٔ گل سرخ حب‌الآس زیرهٔ سفید صمغ عربی زنجبیل مساوی کوفته بیخته به آب بارتنگ سرشته به قدر نخود حب‌ها سازند ربتی از دو حب تا ده حب تنها یا به آب گشنیز تازه و یا شیرهٔ خرفهٔ بریان و دانهٔ هیل و گشنیز خشک و یا تخم خشخاش نوع دیگر مقوی معده و جگر و قلب و دماغ و حابس اسهال صندل سفید صندل سرخ طباشیر آمله حب‌الآس اقاقیا هر یک دو نیم درم کهربا کتیرا صمغ عربی گل مختوم هر یک یک نیم درم زنجبیل زیره سفید مدبر زیره سیاه مدبر غنچه گل سرخ زرد و مصطکی هر یک ده درم به دستور سابق حبوب ساخته از یک حب تا هفت حب استعمال نمایند رامک مانع انصباب مواد مسکن حرارت مقوی معده مازو سبز یک جزو پوست انار صمغ عربی مویز مع تخم هر یک نیم جزو زعفران ربع جزو سائیده قرص سازند شربت آن یک درم به شربت حب‌الآس و ضماد آن بر شکم نیز قابض است رب قابض که در اقسام اسهال معدی و بواسیری و زحیر و نزف‌الدم طمثی بی‌عدیل عصارهٔ جامن پخته عصارهٔ فالسه ترش و شیرین عصارهٔ جمیز پخته هر سه برابر سرشته به آتش ملایم با قدری گلاب و عرق بارتنگ قوام نمایند و اگر خواهند به قدر چهارم قند داخل نمایند و گاهی بعضی اجزای قابضه چون پوست بیرون پسته و صندل و انجبار نیز افزوده می‌شود و در امزجهٔ صفراوی عوض جیمز آب زرشک و آب انار ترش داخل کرده می‌شود سفوف حب‌الرمان ضعف معده و امعا و اسهال صفراوی را نافع و مجرب است اناردانه بریان ده درم بلوط سماق زیرهٔ سیاه و بر حب‌الآس گشنیز خشک بریان سنجد خرنوب آرد کنار هر یک پنج درم عود خام نیم درم آملهٔ منقی یک نیم مثقال کوفته بیخته به آب به استعمال نمایند شربتی سه درم سفوف حب‌العنب شکم را ببندد و

معده را قوت دهد تخم انگور صمغ عربی هر یک چهار درم حب‌الآس سماق هر یک دو درم مصطکی گلنار هر یک

یک درم کوفته بیخته سفوف سازند و گاهی تخم مویز عوض تخم انگور می‌کنند و با قند مقوم سرشته جوارش

می‌سازند و گاهی اجزای مذکوره حبوب ساخته به عمل می‌آرند سفوف حب‌الآس که بعضی سفوف بلوط نیز گویند

معده و امعا را قوت دهد اسهال باز دارد شاه‌بلوط تخم مویز آرد کنار هر یک ده درم خرنوب نبطی حب‌الآس هر یک

بیست درم کوفته بیخته سفوف سازند شربتی سه مثقال سفوف خرنوب اسهال معده و استرخای آن را نافع است و

تقویت امعا کند خرنوب نبطی بی‌دانه زیرهٔ سیاه مدبر سماق پوست کنار حب‌الآس مصطکی بلوط گشنیز خشک

بریان مساوی کوفته بیخته یک مثقال بخورند سفوف ذرب تخم حماض زرشک هستهٔ مویز گشنیز خشک بریان گل

سرخ خرنوب شاه‌بلوط طباشیر هر یک یک درم سماق حب‌الآس هر یک دو درم اناردانه بریان چهار درم کوفته

بیخته سفوف سازند سفوف نافع اسهال و ضعف معدهٔ حاریه نسخهٔ مطب پوست بیرون پسته صندل سفید اناردانه

پوست ترنج گشنیز خشک سماق زرشک طباشیر مساوی سائیده به شربت انارین سرشته با شیرهٔ تخم کاسنی شش

ماشه عرق ده تولی سکنجبین دو توله بدهند ایضاً برای اسهال مراری مزمن معدی و کبدی مغز هستهٔ کنار دشتی

مغز هستهٔ جامن مغز هستهٔ انبه کهنهٔ بریان زیرهٔ سیاه بیلگری پوست ترنج سماق پوست بیرون پسته تخم خرفهٔ

بریان دانهٔ هیل حب‌الآس بریان گشنیز خشک بریان اناردانه آمله برگ قنب بریان کوکنار بریان همه مساوی کوفته

بیخته سه چهار ماشه همراه شیرهٔ تخم خرفهٔ بریان شش ماشه شیرهٔ بهدانهٔ بریان دو ماشه در عرق بارتنگ ده توله

برآورده شربت انارین حل کرده بدهند شربت حب‌الآس مرکب مقوی معده و امعا و قاطع اسهال حب‌الآس امرود

خشک هر یک پنجاه درم قرظ طراثیث هر یک ده درم آب سیب و بهی و انار هر یک یک من ادویهٔ کوفته در این

آب‌ها بجوشانند تا به ثلث آید صاف کرده باز جوش داده به قوام آرند معجون که برای اسهال و گرمی مزاج و تقویت

معده و قلب معمول است زهرمهرهٔ خطائی طباشیر پوست ترنج گل نسرین گل گاؤزبان صندل سوده حب‌الآس بهمن

سفید هر یک یک درم پوست بیرون پسته صمغ عربی تخم خرفهٔ مقشر بریان گشنیز مقشر بریان زرشک بی‌دانه هر

یک دو درم رب بهی شربت انار شیرین هر یک پنج توله شکر سفید شش توله به گلاب در قوام آورده ادویهٔ مسحوقه

بسرشند اقوال حکما شیخ می‌فرماید که اگر سبب ملاست معده و زلق آن سوءمزاج حار مادی باشد باید کـه اخـراج خلط به رفق نمایند و بعد از آن ربوب فواکه قابضه و آب سویق جو مطبوخ به جاورس استعمال کنند و اگر این لـول کند به شرب مثل دوغ گاؤ مطبوخ یا با آهن یا سنگریزه گرم داغ کرده مخلوط به ادویۀ قابضه مثـل طباشـیر و گـل سرخ و کهربا و گلنار و قرط و طراثیث که بر نصف رطل دوغ پنج درم از این ادویه انداخته باشند حاجـت افتـد و بـر معده اضمده مذکور در علاج سوءمزاج حار معده استعمال نمایند و غذا از عدس مقشر و برنج و جاورس به عـصارات فواکه قابضه مثل آب غوره و آب انار ترش و آب به ترش سازند و اگر از خوردن لحم چاره نباشد مثل لحم چوزۀ مرغ و کبک و تیهو بریان که بر آن ترشی‌های مذکور پاشیده باشند بخورانند و قریب است معالجۀ آنکه بـه نـدرت وقـوع این علت به سبب سوءمزاج حار ساذج باشد بدانچه در علاج سوءمزاج حار ساذج معده معلوم شده ابوسهل گوید کـه هر گاه زلق معده از سوءمزاج حار مع ماده باشد ربوب فواکه به اضمدۀ قابضه مثل رب سیب و رب حصرم و رب انار و رب به و رب امرود و رب ریباس و رب ترشی ترنج با طباشیر دهند و بعد از آن آب پوست جـو مطبـوخ بـه جـاورس دهند و اگر مرض طول کند دوغ گاؤ به گل مختوم و دیگر ادویه‌ای که در قول شیخ گذشت به همـان اوزان بدهنـد وتضمید معده و همه مراق به ضماد بارد قابض متخذ از سفرجل و اطراف آس و سیب و گل سـرخ و گلنـار و مـازو و صندل و سک و لادن و رامک نمایند و به جاورس مطبوخ به آب حصرم و عدس مقشر مطبوخ به سماق یـا آب انـار ترش و یا حماض مطنجن به زیت اتفاق غذا سازند و اگر در این جا تب نباشد دراج یا بچۀ مرغ مطبوخ به آب غـوره یا سماق و یا لحم گوسالۀ مطبوخ به سرکه ترش و برگ ترنج و گشنیز خشک خورانند و گاهی نفع مـی‌کنـد ایـن را نوشیدن آب پوست جو به صمغ و یا طباشیر به آب سیب و یا کعک سوده در رائب آهن‌تـاب و قـدری طباشـیر و یـا برنج بریان یا جاورس مقشر بریان چون به سماق بریان و اناردانۀ بریان بپزند و از نمک ملح اندرانی بریـان اسـتعمال کنند و اگر دوغ گاؤ به سنگریزۀ گرم یا به آهن گرم داغ کنند تا آنکه نـصف آن بـرود بعـده در آن آب سـماق و آب زرشک و قدری طباشیر و گل سرخ و تخم حماض و بلوط منقوع در سرکه سـه روز آمیزنـد منفعـت قـوی بخـشد و تضمید شکم به این ضماد نمایند افسنتین را در شراب عفص یک شب بخیسانند و صبح آب اطـراف آس و رامـک و

سک آمیزند و بدان ضماد کنند و یا به این ضماد آرد جو گلنار گل سرخ مازو و یا بگیرند قیروطی از موم مغسول و روغن گل و به آب گل سرخ تازه و آب حصرم و آب عصی‌الراعی تسقیه دهند و استعمال کنند و هنگام خواب رب به ساده با تخم حماض بریان و صمغ و گل ارمنی و طباشیر دهند مجوسی گوید که هر گاه ذرب به سبب انصباب سودا به سوی شکم باشد باید که نظر کنند که آیا این اسهال مری است یا بلغمی پس اگر صفراوی باشد قرص طباشیر ممسک با رب به رب سیب یا رب آس دهند و یا ثمر علیق با رب ریباس و یا توت ترش خشک کرده به بعض این ربوب یا اشربهٔ قابض بدهند و این سفوف صبح و شام سه درم به بعض این اشربهٔ قابضه بدهند اناردانهٔ بریان سی درم حب‌الآس بریان تخم زرشک بریان و سماق و پوست غبیرا و پوست کنار و پوست سیب هر واحد ده درم گشنیز خشک به سرکه ترکرده و بریان نموده و خرنوب نبطی و شامی و گل سرخ هر واحد پنج درم توت خشک و ثمر علیق خشک و تخم حماض هر واحد شش درم طباشیر سه درم همه را غیرباریک بسایند و به دستور استعمال نمایند و این سفوف نافع است تخم حماض بریان تخم انبرباریس بریان تخم مویز هر واحد هفت درم سماق و گشنیز خشک بریان هر واحد چهار درم سویق سیب و خرنوب نبطی و شاه‌بلوط و طباشیر و گل سرخ هر واحد پنج درم اناردانهٔ بریان بیست درم حب‌الآس ده درم همه را جریش سائیده صبح و شب سه درم از آن بخورند و هم‌چنین در نیمروز و بعد آن رب آس یا رب به یا شربت آنها یا بعض اشربهٔ قابضه بنوشند که این قطع مواد صفراوی منصب به سوی شکم کند و این سفوف حبس تام نماید مازو پوست انار هر واحد چهار درم حب‌الآس سماق هر یک شش درم همه را باریک سائیده از نیم مثقال تا یک درم به آب سرد بخورند و باید که تضمید معده به ضمادی که در آن گل سرخ و صندل و گل ارمنی و زیرهٔ طلع و قصب‌الزریره و فقاح گرم و رامک و اقاقیا باشد به آب آس و آب به و آب برگ گل سرخ معصور و مانند آن سرشته قبل غذا استعمال نمایند و با این ضماد اقاقیا و سماق و عصارهٔ لحیهٔ‌التیس و صندل سفید و سرخ و رامک و مازو سبز و قصب‌الزریره و گل ارمنی و کعک خشک و برنج فارسی هر واحد جزوی باریک سائیده به آب به و آب برگ انگور و آب برگ آس و آب برگ عوسج آمیخته بر معده ضماد کنند که در حبس مواد نافع است و غذای مریض به عدس مقشر مطبوخ که آب اول او ریخته باشند مطیب به سرکه و آب انار ترش و

گشنیز خشک به مزورهٔ معمول به برگ حماض یا به آب سماق و اب انار و یا به بقلهٔ خرفه به بعـض ایـن آب‌هـا بـه گشنیز خشک و رطب و روغن گل سازند و پوست اناردانه و پوست کنار و غبیرا و پوست سـیب و امـرود وماننـد آن بنوشانند و زردهٔ بیضه در سرکه جوشانید و سماق و توت ترش خشک بر آن پاشیده بخورانند و باقلای مقشر مطبوخ به سرکهٔ بسیار کهنه نباشد یا ممزوج به آب تناول کنند و اگر تب نباشد دراج و تیهو و کبک معمـول بـه ایـارج بـه مویز و اناردانه یا به آب سماق و یا مصوص محشو به گشنیز خشک و رطب و اناردانه کوفته و سـرکهٔ غیرکهنـه و یـا حصرمیه با زرشکیه یا اکارع بره متخذ به چیزی از اینها بدهند و قبل غذا تنقل به سفرجل و امرود و سیب میخـوش قابض و زعرور و غبیرا و مانند آن سازند و به صندل و گلاب و کافور خوشبو کنند و قریـب او ریـاحین بـاردهٔ قابـضه مثل شاهسفرم و گل سرخ و آس و گل به و گل سیب و مانند آن نهند پس اگر از این صلاح نیابد و اسـهال منقطـع نشود و در آنجا حرارت به غیر تب باشد دوغ گاؤ که به سنگریزهٔ گرم یا آهن داغ کرده باشند با کعک سوده قدر نـیم رطل بدهند و هر روز اندک اندک از آن بیفزایند تا آنکه به یک رطل برسد و آن را به دفعات بنوشند نه به یک دفعه و غذا آنچه مذکور شد بدهند ایلاقی و جرجانی می‌نویسند که اگر سبب ضعف هاضمهٔ معـده حـرارت معـده و تولـد صفرا بود هر صباح رب مورد ساده یا رب انار ترش آمیخته و یا رب غوره به رب به آمیخته و یـا رب ریبـاس بـه رب سیب آمیخته باید داد و این ربوب با یک مثقال طباشیر با قرص طباشیر بدهند و هر شب دو درم اسـپغول بریـان و یک درم گل ارمنی سوده و نیم درم صمغ عربی بریان به روغن گل چرب کرده سوده به آب سرد یا به یکـی از ایـن رب‌ها دهند و اگر تب نباشد دوغ گاؤ سنگ‌تاب یا آهن‌تاب کرده به طباشیر و تخم گل و تخم حماض هر واحد یـک درم بدهند و شیر بز به آب باران یا به آب سماق آمیخته بپزند تا آب برود و شیر بماند آن را به این ربـوب بدهنـد و طعام پایچه به سماق پخته و یا مزور اناردانه به مغز بادام بریان و کاسنی بری مطبـوخ مطیـب بـه سـرکه و بارتنـگ هم‌چنین ساخته اسهال صفراوی بازدارد و باقلا پوست به سرکه پخته نافع است و بیضهٔ مرغ نیم‌برشـت بـه شـماق و غورهٔ خشک پاک کرده به اندکی مازو و گلنار و حب‌الآس و پوست انار هر چه از این حاضر بود مواد منصب به سـوی معده و روده را منع کند و بیضهٔ مرغ جوشیده در اسهال کبدی و معدی ضار است و در اسهال معوی نـافع و نـسخهٔ

قرص طباشیر این است طباشیر سماق هر یک پنج درم تخم حماض بریان ده درم تخم خرفهٔ بریان گلنار هر یک سه درم صمغ عربی بریان هشت درم شربتی از مثقال تا دو درم و این جوارش طباشیر تشنگی و حرارت را تسکین بخشد و معده را قوت دهد طباشیر گل سرخ تخم حماض صمغ بریان هر یک ده درم گلنار سماق عصاره لحیةالتیس هر یک هفت درم زعفران افیون هر یک دو مثقال همه را به حلاب بسرشند شربتی سه درم و اگر ده درم حب‌الآس در این جوارش افزایند و به رب به بسرشند بهتر و قوی‌تر بود و این جوارش سماق نیز نافع است سماق منقی سی درم سویق کنار سویق جو سویق سیب کعک بغدادی خرنوب شامی هر یک ده درم شکر طبرزد همچند ادویه به رب سیب بسرشند شربتی سه درم تا پنج درم و این دوا نیز قابض است سماق منقی دو درم پوست انار نیم درم مازو یک درم همه را کوفته به رب مورد بسرشند یا به رب به و این یک شربت بود و این شربت اسهال صفرا را بازدارد پوست جو و مشت تخم خشخاش یک کف پوست خشخاش همچند همه جمله را بپزند و صاف کنند و اگر به سویق اناردانه یا به سماق خوش کنند صواب بود و اگر حرارت سخت عظیم نبود با یک درم پنیر کهنهٔ بریان کرده دهند و یا بگیرند پنیرمایهٔ خرگوش دو دانگ افیون دو دانگ مازو نیم درم کندر نیم درم شربت نیم مثقال و بدانند که چیزهای مخدر چون افیون و بزرالبنج را در این باب منفعت آن است که ماده را غلیظ کند و خواب آرد و مس لذع صفرا را از روده باطل کند لیکن از خطر خالی نبود و تا توانند گرد این اشیا نباید گردید پس اگر ضرورت شود زعفران و جندبیدستر و مانند آن با وی آمیزند و اولی‌تر احتراز از آن است و اگر ضعف هاضمه از بلغم و صفراوی مخلوط در معده بود بگیرند هلیلهٔ زرد یک جزو حب‌الرشاد نیم جزو حب‌الآس سماق ثمر طرفا سک هر یک سدس جزو شربت دو درم و ایضاً بارتنگ دو درم انیسون یک درم پوست انار دم‌الاخوین هر یک نیم درم این یک شربت بود و اگر تب آید این شربت در آب باران یا به بعض رب‌ها بدهند و از این نمک اسهال صفراوی را بازدارند بگیرند نمک اندرانی و خرد کرده بریان کنند و در حال بریان کردن چند بار سرکه بر آن همی پاشند پس کوفته یک جزو بگیرند و اناردانهٔ بریان و سماق منقی هر یک ثلث جزو و گشنیز خشک بریان زرشک منقی هر یک ربع جزو سائیده بیامیزند و به کار برند و صاحب اسهال صفرا را صواب آن است که بر یک طعام صبر کند و یکبار در

روز و شب و اندک خورد و قبل از طعام چیزی قابض چون بهی و انار تـرش و ماننـد آن بخـورد و از آب صـبر کنـد خاصةً اگر صفرا با بلغم مختلط باشد و صاحب اسهال بلغم را یکبارگی از شرب آب بازدارند و اسهال صفرا سلیم‌تـر از دیگر انواع بود و زودتر علاج پذیرد و در اکثر در بحران امراض حاده و حمیات غب و محرقه بـود انطـاکی گویـد کـه زلق معده و امعا که از یکی اخلاط باشد پس واجب تنقیه اوست اولاً به فصد در دموی و صفراوی به سبب کمیـت و کیفیت در دموی و رداءت کیفیت در صفراوی بعد از آن استعمال سکنجبین و مزیـد انـواع انـار بـا پـرده‌هـای آن و نوشیدن ماءالشعیر به تمرهندی و تنقل به سیب میخوش و زعـرور و عنـاب و اسـتعمال شـربت ورد و اقـراص آن و بدانند که جوارشات را در این باب فائده بزرگ است بلکه برای غیـر ایـن ترکیـب نـداده‌انـد و مـأخوذ از آن در حـار جوارش صندل و سیب است و اگر قبض نشود و به استعمال پوست‌ها مثل نبقی و شعیری باک نیست و این ترکیب از مجربات من است انیسون گشنیز هر واحد جزو مصطکی نیم جزو همه را در آب پودینه و سرکه بخاینـد و انـدکی بورق در آن حل کنند پس به عسل آملهٔ عربی بسرشند و به صندل سـوده خوشـبو سـاخته اسـتعمال کننـد و ایـن شربت نفع کند برای رلق و بطلان اشتها و صعود ابخره و سوء هضم و احتراق و صداع و اوجاع عارضهٔ هنگـام تنـاول اغذیه و اسهال صفراوی و ترکیب این دادم در این مجرب یافتم لیمو و سیب هر دو مساوی بکوبند و در گلاب شـیره بردارند آنکه چیزی در آن باقی نماند و از این آب یک رطل بگیرند و مثل او آب پودینه و ربع آن گشنیز آمیزند و در این مجموع صندل و انیسون و دارچینی و قرنفل هر واحد دو درم کوفته در پارچه بسته اندازنـد و بـر آتـش ملایـم بپزند تا ثلث او برود پس پارچه را مالیده دور کنند و مثل آن شکر در آن حل کرده حرکت دهند تا بقوام آید شربت از آن یک ملعقه است و این را یاد دارند که از عجائب است ابن الیاس گوید که اگر اسهال به سبب انصباب صفرا بـه سوی معده و امعا باشد ربوب قابضه مثل رب سفرجل ده درم با قرص طباشیر قابض یـک مقـال و گـل ارمنـی نـیم مثقال بدهند یا رب سیب یا رب مورد و این قرص طباشیر ممسک طباشیر سفید یـک نـیم درم صـمغ عربـی تخـم حماض هر دو بریان نشاسته هر واحد دو درم سماق زرشک منقی گل ارمنی هر واحد یک نیم درم کوفته بیخته بـه لعاب بزرقطونا سرشته قرص سازند و در سایه خشک کرده یک مثقال با رب به یا آس هر واحد ده درم بدهنـد و یـا

این سفوف یک مثقال صبح با رب به ده درم بدهند و نسخهٔ آن همان است که در قـول مجوسـی گذشـت و ایـنس

فوف نیز حبس طبیعت فی‌الفور کند سماق شش درم حب‌الآس هفـت درم مـازو پوسـت انـار هـر واحـد چهـار درم

شاه‌بلوط سه درم همه را باریک سائیده یک مثقال به آب برف بخورند و غذا مزوره سماق به لحـوم دراج و ماکیـان و

تیهو سازند و اگر اسهال اسراف کند و مریض ضعیف شود و تشنگی شدت نماید باید کـه تـضمید معـدهٔ او بـه گـل

ارمنی و زیرهٔ کرمانی و صندلین و رامک و اقاقیا به آب الف گرم یا آب آس یا آب به یا آب برگ گل سرخ معصور یـا

آب نی تازه به گل ارمنی سازند و یا هر صباح قرص طباشیر ممسک یک مثقـال بـه آب سـفرجل و امـرود و سـیب

میخوش بخورند و غذا مزورهٔ انبرباریس با مغز بادام و ماکیان دهند و ریـاحین بـاردهٔ یابـسه مثـل گـل سـرخ و گـل

سفرجل و تفاح وآس ببویند و یا دوغ گاؤ سنگ‌تاب کعک سمید بنوشند و به سویق کنار و غبیرا و در گلاب تر کرده

تنقل نمایند خجندی گوید که در ریاضت و تقسیل طعام افزایند و شربت تمرهندی با گلقنـد و شـربت انـار منـصع

بنوشند و اسهال به آب انارین مشحومین با شیرخشت و شربت ورد مکرر و یا به هلیلهٔ زرد کنند بعده قرص طباشیر

و قرص حماض بخورند سعید گوید که اگر اسهال مراری باشد قرص طباشیر ممسک به رب به دهند و ماءالشعیر که

در طبخ آن قوابض مثل به و اناردانه انداخته و بعد تصفیه و تبرید آن گل ارمنی و صـمغ عربـی در آن اضـافه کـرده

باشند بنوشند و بعد دو ساعت رب سیب به آب بارد بیاشـامند و در بقیـهٔ روز سـفوف حـب‌الرمـان سـه درم بـه آب

انبرباریس یا رب آس یا رب ریباس بدهند پس اگر تشنگی عارض شود شیرهٔ تخـم خرفـه بـه سـکنجبین سـفرجلی

بنوشانند و به استنفاف سویق غبیرا یا ملح و اناردانه امر کنند و سفرجل امتصاص نمیاند و غذا بـه مـزورهٔ سـماق یـا

اناردانه سازند و اگر قوت ضعیف شود بچهٔ مرغ معمول بـه آب سـماق یـا زردی بیـضه بـه سـرکه یـا بـه آب سـماق

جوشانیده بخورانند و تضمید معده به گل ارمنی و اقاقیا و سماق و صندل و مازو کنند طبری گوید که ذرب نزد اطبا

آن است که خروج اخلاط متواتر باشد و آنچه نازل شود حاد متدارک بود و گاهی با نزول او حرارت و لهیب و عطش

و حمی نباشد و گاهی تشنگی و تب باشد و علاجش این است که نگاه بـه قـوت و وقـت و سـائر قـوانین کننـد اگـر

استفراغ او ممکن بود و سقوط قوت او محسوس نشود و نه سحج باشد تلیین طبیعت او به هلیلـهٔ زرد و افـسنتین و

مویز منقی نمایند و اگر تب یا حرارت یا ضعف مریض یا سائر قوانین مانع آن باشد نظر به قارورهٔ او کنند اگر مائی باشد غذای او مزورات سماقیه و رمانیه سازند و این قرص معروف به قرص ذرب ذریع دهند اگر تب بـه آن باشـد تـا نباشد گل سرخ گلنار نشاستهٔ بریان پوست شعیر پوست سیب هر واحد دو درم طباشیر بریان چهار درم صمغ عربـی بریان گل مختوم گل قبرسی بریان هر واحد سه درم طراثیث تخم مویز بریان هر واحد دو درم و نـیم تخـم حمـاض هفت درم همه را سائیده به آب سیب چاشنی‌دار یا به سرشته قرص‌ها به وزن یـک نـیم درم سـازند و هـر روز یـک قرص بخورانند به حسب قاروره اگر حار باشد به رب به و اگر حاد با حرارت باشد به آب پوست جو و اگر خلط محرق لذاع حاد بود به رب حماض و رب ریباس و رب به و از برای این علت این سفوف مسمی به مجموع گـاهی از قـرص مذکور غنی می‌کند گل سرخ گلنار حب‌الآس تخم حماض تخم خرفه تخم ریحان تخم مرو هر واحد سه درم همه را غیر از گل سرخ و گلنار بریان نمایند و نشاسته کتیرا صمغ عربی گل ارمنی گل قبرسی گل محتوم گل قیمولیا همه بریان هر واحد سه درم طراثیث پنج درم سماق بریان سویق سیب سویق غبیرا هر دو بریان هر واحد سه درم خشف چهار درم زیره در سرکه تر کرده خشم نموده بریان ساخته سه درم خرنوب نبطی بریان منقـی از حـب او پـنج درم تخم مویز بریان بلوط و شاه‌بلوط هر واحد هفت درم اناردانهٔ بریان ده درم همه را جریش بسایند و بدان بیـست درم اسپغول بریان ده درم طباشیر بریان‌آمیزند و هر روز بر ناشتا چهار درم بدهند به بعض ربوب یا به آب سویق جـو یـا به روغن گل و آب سرد به حسب وجوب حال و غذا آنچه لایق مرض باشد از مزورهٔ رمانیـه یـا سـماقیه یـا کعـک و جاورس دهند و هر ذرب احتمال حموضات نمی‌کند و شخصی از قوم مجوس طبابت در عراق می‌کرد از کتاب ایشان معروف بزند پس هر گاه به انسان ذرب ذریع حادث شدی و به آن تب و لهیب نبودی شـکم کبـک یـا دراج را پـاک کرده در آن سماق و اناردانه در هاون نرم کوفته پر می‌کرد بعده او را بر خشتی در تنور گرم که یک شبانه روز در آن نان پخته باشند می‌گذاشت تا مثل زغال می‌شد پس باریک سائیده برابر آن نان خشکار سوخته می‌آمیخت و مریض را بر ناشتا پنج درم از آن می‌خورانید و بر آن چند جرعه رب به که در آن قدری سک مسحوق آمیخته باشند می‌داد و در یک روز قطع ذرب می‌شد و گاهی سبب این ذرب کثرت تلطیف غذا می‌باشـد و اخـلاط را لطافـت غـذا رقیـق

می‌کند پس طبیب ماهر در این علت نگاه کند اگر اسهال صفراوی بود یا قدری صفرا آمیخته باشد بگیرند شیر بز و با قطعهٔ فولاد صاف کرده در دیگ کنند و دو درم طراثیث در پارچه صره بسته و یک باقه نعناع خشک در آن انداخته به آتش ملایم بجوشانند تا مائیت او برود و شخین گردد پس سرد کرده بنوشانند و یا بگیرند شیر بز و قطعهٔ آهن فولاد در آتش سرخ کرده در شیر داغ کنند و چند بار هم‌چنین عمل کنند تا فولاد مائیت شیر نشف کند پس آن را بخورانند و بعض اطبا بدل شیر ماست می‌کنند و آن را به دستور آهن‌تاب می‌نمایند و می‌خورانند و بعضی از ایشان نان خشک گرفته ساعتی در آب غیره تر کرده خشک می‌نمایند پس بریان کرده در شیر مطبوخ ثرید نموده می‌دهند و این شیر عاجل‌النفع است در مثل این ذرب

علاج اسهال معدی سوداوی

فصد باسلیق از دست چپ کنند و اسهال به مسهل سودا یا مطبوخ افتیمون نمایند و از ادویهٔ حارهٔ قابضه تکمید طحال کنند و از پارچهٔ درشت گرم کرده ان را بمالند و اگر محجمهٔ ناری نهند بهتر باشد و علی‌الصباح پیش از انصباب سودا حریره از شکر و بادام و روغن زرد طیار نموده بخورند و یا تنقیهٔ سودا به ماءالجبن نموده خمیره مروارید به ماءاللحم دهند و این سفوف علویخان به غایت مجرب است بهمنین کزمازج همه به روغن بادام بریان گل گز گل گاؤزبان زرنباد سداب تخم میز همه به روغن گاؤ بریان هر یک دو مثقال اناردانهٔ بریان بیست و دو نیم مثقال شربت سه درم انطالی گوید که تنقیهٔ سودا کنند پس دوغ به شکر و کذا شیر میش و شتر که در آن آهن یا طلا یا نقره داغ کرده باشند بدهند و اگر از مرجان سوخته یک درم و صمغ نیم درم و انیسون مثل هر دو سفوف سازند قطع ازلاق و فساد هضم از سودا و تقویت احشا کند مجرب است و از آنچه تجربه کرده‌ام مروارید محلول است و طریق حل او این است که مروارید مسحوق را با ترشی ترنج در شیشه کرده و سر او به موم محکم نموده در سرکه بدارند تا آنکه حل شود پس یک درم از آن به عسل بلیسند که اسهال سوداوی و علل امعا را زائل کند و از خواص مجربه این است که در چهارصد درم گلاب هفت درم نقره را هفت نوبت سرد نمایند پس پنج درم طلا را پنج نوبت پس چهل درم آهن را نه بار و به قدر پانزده درم از آن گلاب بنوشند که تمامی امراض آلات غذا را زائل کند سیماً

سوداوی را و از فوائد مکتومه است و غذا زردی بیضه و دارچینی دهند جالینوس گوید که تکمید طحال به سرکه که اندر آن بابونه و جعده و شبت و سداب و مرزنجوش و حب‌الغار و دوقو و تخم کرفس مساوی جوشانیده باشند نافع است حکیم عابد می‌نویسد که طبیخ بیخ طرفا که در ورم طحال مذکور شد در استیصال مادهٔ سوداوی به صحت تجربه پیوسته طبری گوید که اگر خلط سوداوی بود جوارش سفرجلی ممسک دهند و لزوم تناول مقلیاثا به نسخهٔ قرابادین ما نمایند و از غذا بر لحم حمل صغیر مقلو یا مشوی اقتصار کنند و اگر تب باشد عدس مقشر جوشانیده بعده خوب پخته و اندک سرکه و روغن بر آن ریخته بخورند و اگر معدهٔ او احتمال نکند بر کعک بریان و مغز بادام بریان اکتفا نمایند صاحب حاوی گوید که تنقیهٔ معده و امعا از فضول سوداوی به حقنهٔ لینهٔ مذکور در علاج اسهال معدی بلغمی نمایند و چون سبب منقطع شود اقراص حابس مثل قرص طباشیر ممسک و قرص کهربا و سفوف‌الطین و سفوف حب‌الرمان و سفوف مقلیاثا دهند و اصلاح حال طحال نمایند و هر صباح جلاب از بزرقطونا و بارتنگ و تخم ریحان و صمغ عربی و گل ارمنی و نشاسته هر واحد یک درم بریان کرده به گلاب و اب سرد بخورند و غذا کروناج از دراج یا تیهو یا کبک دهند و از تناول حموضات و از اغذیهٔ حامضه و حلو احتراز کنند مصنف اقتباس گوید که اکثر به تجربه رسیده که نوشیدن شوربای چرب لحم بقر که در دیگ کلان پخته باشند و از بالایش بگیرند و یا خوردن آن همراه با نان خمیری تنوری تا سه روز متواتر در حبس این اسهال اصلاً تخلفی نمی‌کند و هم‌چنین خوردن کباب که از گوشت آن ساخته باشند و شائبه پیه و ران نبود یا جغرات مادهٔ گاؤ لیکن پودینه و فلفل سیاه و نمک لاهوری هم یار باشد و باقی علاج این نوع در اسهال طحالی بیاید

علاج اسهال معدی از بثره و قرحه

قرص طباشیر قابض بدون زعفران بخورند به این نسخهٔ معمول گل سرخ پنج درم تخم حماض بریان شش درم طباشیر چهار درم نشاسته صمغ عربی هر یک سه درم کوفته بیخته به گلاب سرشته اقراص سازند خوراک یک مثقال و چهار تخم بریان کنند و به روغن بادام چرب نموده خورند و سفوف حب‌الرمان دهند اگر در جگر ضعف نباشد و سفوف زلق‌الامعای بثوری نیز نافع است و اغذیهٔ مطفیه قابضه مثل برنج و جو و عدس مقشر مطبوع که اول

آب او ریخته باشند تناول کنند و اولی آن است که اغذیهٔ ایشان خالی از حموضات باشند و اگر خوف لذع قرحه به حموضت نباشد سماقیه زرشکیه از بهر منع انصباب و تنقیهٔ مواد نافع‌ترین غذاست و اگر مانعی نباشد اندر ابتدای مرض فصد باسلیق و حجامت ساقین نیکوترین تدبیر است اگر غلبهٔ خون و قوت باشد بعده غسل معده به ماءالعسل یا به ماءالسکر و پرهیز از عروق قی و بعد حصول نقاء قرص کافور به حذف زعفران دهند تا قوت ادویه به سوی قلب مائل نکند و به سبب حرارت ایذا ندهد و از حب‌الآس و گل ارمنی و اقاقیا و لادن و گلنار و لحیۂالتیس و صندل سفید را بر معده ضماد نمایند و بالجمله علاج قروح به علاج آن که در امراض معده گذشت باید کرد بعده تدبیر تشدید معده نمایند اقوال بعض مهره مؤلف جامع‌الصناعه گوید که اگر علت به سبب بثور و قروح در طبقه داخلی معده باشد ادویهٔ قابضه مبرده به غیر اسخان مثل قرص طباشیر حابس به غیر زعفران و قرص گلنار به رب مورد و رب به و شربت معمول به آب حب انبرباریس و سماق و آب سویق شعیر که در آن حب‌الآس و قطع سفرجل پخته باشند صمغ عربی و گل قبرسی استعمال کنند و بقلۂخرفه و بقلۂ حماض بدهند و بزرقطونا و تخم ریحان بریان به روغن گل چرب کرده دو درم به رب سفرجل و رب آس بخورانند و با سفوف زلق‌الامعا بثوری دهند و این قرص طباشیر نافع این است گل سرخ پنج درم تخم حماض مثل او صمغ عربی طباشیر نشاسته کتیرا هر یک دو درم همه را باریک سائیده به لعاب اسپغول سرشته هر قرص به وزن مثقال سازند و ایضاً گل سرخ شش درم تخم حماض زرشک بارتنگ کهربا بسد هر یک درم نشاسته صمغ عربی گل مختوم طباشیر هر یک سه درم به دستور اول قرص سازند و یک قرص به آب به یا شربت آس یا رب انها بدهند و این قرص گلنار نافع است گلنار پنج درم گل سرخ سه درم تخم خرفه دو درم گل قبرسی صمغ عربی تخم حماض هر یک دو درم اقاقیا عصارۂ لحیۂالتیس هر واحد یک نیم درم باریک سائیده به آب خرفه وزن مثقال قرص سازند و به اشربهٔ مذکوره بخورند و این قرص نیز سودمند است گل قبرسی صمغ عربی هر یک پنج درم دم‌الاخوین سه درم باریک سائیده به آب قرص سازند به وزن دو درم و به آب خرفه بخورند و معده را به ضمادی که برای اصحاب ذرب صفراوی گذشت ضماد کنند و غذا برنج مطبوخ به دخن و سویق جو به روغن گل و کعک کوفته به قدری بادام بریان ومزورهٔ معمول به برگ حماض و عدس مقشر که

آب اول او ریخته باشند به روغن بادام و گشنیز خشک و رطب سازند و خرفـه و حـب‌الآس رطـب و پوسـت کنـار و غبیرا و شاه‌بلوط و به و امرود و سیب و مانند آن تناول نمایند سیداسماعیل و یوسف مـی‌نویـسند در ثبرهـا کـه بـر سطح معده براید و قوت ماسکه را ضعیف کند اگر تب نباشد اول فصد باسلیق کنند حجامت بر ساقین نمایند و اگـر قوت قوی باشد به نقوع هلیلهٔ زرد و تمرهندی بعد فصد و حجامـت اسـتفراغ کننـد تـا مـادهٔ علـت منقطـع شـود و ماءالشعیر که از پوست جو و حب‌الآس و خشخاش پخته باشند بدهند و آنچه به علاج این مخصوص است این اسـت که هر روز یک درم صمغ عربی و دو درم اسپغول و دو درم روغن گل به آب سرد بدهند و اگر بزرقطونـا و بارتنـگ و تخم ریحان در اندک آب بجوشانند و روغن گل بر آن چکانیده بنوشند صواب بود این ضماد سرد بکار برند سـفرجل در سرکه پخته و حب‌الآس و برگ سیب و گل سرخ و گلنار و مازو و صندل و رامک و قـرظ و سـماق و پوسـت انـار ترش هر یک پنج درم کافور نیم درم همه را به آب مورد بسرشند و اگر یک درم زعفران و دو درم عود زیـاده کننـد روا باشد و غذا حسو که از کشک جو بریان کرده و برنج بریان کرده و مغز بادام بریان کرده و مغـز حمـاض پختـه و روغن بادام بر آن چکانیده و طفشیل از عدس مقشر و آب غوره و آب سماق و آب انار ترش و یا دوغ آهن‌تاب مقـدار نیم رطل به پانزده درم کعک هم‌چون سرمه سوده و نان خشک در تنور بریان کرده نافع بود و برنج بریان کـرده بـه شحم گردهٔ بز پخته سودمند بود و اگر این ثبرها عقب دق و سل برآید آن را علاج نیست ابن **هبةالله** گوید اگر زلـق معده تابع قروح از قبل سوءمزاج حار مفرد باشد علاجش به شرب ماءالشعیر که در طبیخ او قطعهٔ به داخـل کـرده و هنگام تصفیه و تبرید آن در آن صمغ عربی و گل ارمنی آمیخته باشند و شیرهٔ تخم خرفه به رب بـه یـا سـکنجبین سفرجلی و آب انبرباریس به رب سیب بنوشند یا قرص طباشیر حابس به غیر زعفران بخورند و معده را به طحلـب و جرادهٔ کدو و سماق و گل سرخ ضماد کنند و به چوزهٔ مرغ و آب سماق را به آب اناردانه غذا سازند و اگر قروح بـاقی بود و آن از صفرای حاد موجود در معده پیدا شده باشد اولاً قی به شرب آب سرد تنها یا آب انار نمایند و ماءالـشعیر به آب انار بنوشانند و تبرید مزاج به شیرهٔ تخم خرفه به آب به ترش و طباشیر به رب سیب کنند و اگر تب نباشد به

چوزهٔ مرغ معمول به سرکه و گشنیز یا به آب سماق غذا سازند انطاکی گوید که اگر زلق معده و امعا از قـروح باشـد تقلیل حوامض و تکثیر صموغ و ذوات‌العبه و ادهان مثل بزرقطونا و روغن بادام واجب است و غذا آنچه در آن قبض و تغریه باشد مثل خرفه و چقندر و قطف و اطریه به بادام و آب مدبر بنوشند و الطف تدبیر او این است که در آن آهن چند بار سرد کنند بعده با مصطکی در ظرف نو بجوشانند و سرد کرده به کار برند و قومی در آن بـرگ آس و قطـع انجباری می‌اندازند و این فعل نیک است و در تضمید معده به آس و صندل و اقاقیـا و عـدس بـه سـرکه سرشـته و تخفیب اطراف به حنا و عصفر در گلاب یا آب کدو سرشته باک نیست خجنـدی مـی‌نویـسد کـه عـلاج ایـن عـلاج زلق‌الامعای بثوری است و خوردن این سفوف حب‌الرمان نفع کند اناردانه بریان جزو حب‌الآس بلوط سـماق زیـره در سرکه تر کرده بریان نموده آرد کنار و غبیرا گشنیز بریان خرنوب شامی و نبطی مکد نیم جزو رامک سک عود مکـد ثمن جزو همه را جریش سائیده سه درم به رب مناسب بخورند و اغذیهٔ مطفیـهٔ قابـضه مثـل زرشـکیه و سـماقیه و ریباسیه و امثال آن تناول نمایند میرابوعوض و ابومنصور گویند که در اول اسپغول بـا رب آس و انـدک روغـن گـل ممزوج به آب سرد بدهند و یا سه تخم مطبوخ به دستوری که در قول اسمعیل گذشت بایـد داد و اگـر زائـل نـشود قرص طباشیر قابض به آب انار میخوش و آب به خورانند و شکم را به مورد و اقاقیـا و لادن و افیـون ضـماد کننـد و شبانگاه دو درم اسپغول به روغن چرب ساخته بدهند و چون از این تدبیر تـشکین نپـذیرد دوغ گـاؤ سـنگ‌تـاب یـا آهن‌تاب با نان کعک باید داد و این قرص بثور و قروح معده و امعا را زائل کند گـل سـرخ چهـار درم تخـم حمـاض زرشک بارتنگ کهربا بسد هر کدام چهار دانگ نشاسته صمغ عربی گـل مختـوم طباشـیر هـر کـدام دو درم کوفتـه بیخته به لعاب اسپغول قرص سازند هر یک به وزن مثقالی و یکی از آن با شرب حب‌الآس یـا رب بـه یـا رب سـیب بدهند طبری نوشته که اگر زلق معده از حرارت و بثور باشد که در سطح معده برآید هر چه در زلق معـده از ضـعف قوت ماسکه گفتم یعنی آنچه در قول او در اسهاال معدی بلغمی گذشت همه نافع است و بهر حرارت تخم بارتنگ و اسپغول هر دو بریان به روغن گل خالص و روغن سفرجل در آن بیفزایند و طعام او حصرمیات مبـرده و سـماقیات و انبرباریسه و مانند آن سازند و بر معده این ضماد بارتنگ اسپغول گل سرخ پوست جو و قـسب مـساوی در سـرکه و

روغن گل حل کرده بر معده تا وقت غذا ضماد نمایند و گاهی تضمید معدهٔ او به آب آس و سیب و به تنها می‌کننـد و ابوماهر چون علت از بثور و حرارت بودی امر به این روغن کـردی بگیرنـد آب بـه میخـوش واب آس رطـب و آب عصی‌الراعی هر واحد رطل صغیر و سرکهٔ کهنه صد درم در دیگ آهن کرده و بر آن هفتـاد درم روغـن گـل خـالص انداخته به آتش نرم بجوشانند تا همه آب و سرکه برود و روغن بماند معدهٔ علیل به این روغن غرق بدارند و بارتنـگ و اسپغول هر دو در این روغن بریان کرده بدهند و در این علت چیزی بهتر از این روغن ندیدم

علاج اسهال معدی از ضعف جگر و سدهٔ آن

تدبیرش همان است که در بحث ضـعف جگـر و سـدهٔ آن گذشـت و جوارشـات منفـذ غـذا در بـدن مثـل جـوارش فنداویقون و جوارش مصطکی دهند و تقویت کبد بدانچه در باب صعف کبـد از اضـمده و کمـادات و اغذیـه و غیـره مذکور شد باید کرد کذا قال‌الشیخ و جوارش عنبر علویخانی نیز در این باب مجرب است ابن عباس می‌نویسد که هر گاه ذرب از قبل سدد باشد باید که آنچه مفتح سده باشد استعمال نمایند از اغذیه و ادویه مثل آب کرفس و بادیـان وز یره و انیسون و نانخواه و ایضاً تخم کرفس و بادیان و زیره و انیسون دهند و ایضاً قرص انبرباریس بـه سـکنجبین سفرجلی و به آبی که در آن زیرهٔ کرمانی جوشانیده باشند بدهند و از اغذیهٔ غلیظه لزجه مثل اغذیهٔ معموله از آرد و نشاسته و اطریه و مانند آن منع کنند و از دادن اغذیه و ادویهٔ قابضه حذر نمایند که این در صـدد افزاینـد و اگـر در این جا تب نباشد این ماءالاصول بدهند پوست بیخ کرفس پوست بیخ بادیان بیخ اذخر و فقاح آن هـر واحـد ده درم تخم کرفس انیسون بادیان هر یک پنج درم زیرهٔ کرمانی دوقو مثل آن سنبل‌الطیب مصطکی اسارون هیل قاقله هـر واحد یک نیم درم عود بلسان سلیخه هر واحد سه درم مویز منقی بیست درم همه را در سه رطل آب بجوشـانند تـا نصف بماند صاف کرده هر روز چهار اوقیه با امروسیا نیم مثقال بنوشند صاحب خلاصه بعد بیان تـدبیر مـذکور ایـن هم نوشته که چون سده مفتوح گردد صندل سفید و زرشک و اناردانه و زرورد هر کدام چهار درم در آب کاسنی یـا آب بارتنگ یا آب گرم شب تر کرده صاف نموده شیرهٔ تخم خرفه بریان شربت سیب آمیختـه بنوشـند در آنجـا کـه غلبهٔ حرارت باشد والا جوارش خوزی و سفوف مقلیاثا و جوارش آمله و امثال آن دهند سعید گوید که اگر ذرب تابع

انسداد عروق باشد مریض را آب زیرهٔ کرمانی به سکنجبین ساده یا بزوری دهند و اگر حرارت نباشد ماءالاصول بنوشانند و تقلیل غذا و پرهیز از اغذیهٔ غلیظه کنند و مزورهٔ زیرباج خورانند

علاج اسهال معدی دوری

به حسب خلط غال به تنقیهٔ بدن به فصد و مسهل و حقنهٔ حاده و حبوب قویه کنند بعده عضوی که در آن ماده جمع می‌شود و تقویت آن مع تقویت معده حسب مزاج نمایند و در این قسم زنهار چیزی قابض پیش از استفراغ تام به کار نبرند بهر آنکه هر گاه ماده موجود باشد و قطع این اسهال به اشیای قابضه نمایند به دبیلات یا اورام ردیهٔ قتاله یا حمیات مرمنه و غیر آن مؤدی گردد چنانچه شخصی را این نوع ذرب عارض شده بعد خوردن طعام اسهال می‌شد و دانه درست غیرمنهضم برمی‌آمد طبیبی به غلطی قبل از تنقیه سفوف قابض داد و نه نامنهضم موقوف شد باز سفوف ادویهٔ حار داده بعده روزبروز شکم مریض سخت شد و رنگش سیاه گردید استاد استادی مرحوم فرمودند اخلاط مختلفه در معده به طور ورم صلب جمع شده این منضج دادند عنب‌الثعلب گاؤزبان بادیان مویز منقی تخم کاسنی کوفته شاهتره گل سرخ بیخ کاسنی جوشانیده گلقند داخل کرده روز مسهل هلیلجات و غیره و فلوس خیارشنبر و سنای مکی روغن بادام افزودند بعده ریوند خطائی و غاریقون در جوشانده مسهل زیاده فرمودند و تبرید عرق گاؤزبان عرق کاسنی گلقند شربت بزوری دادند دوم روز بادیان چهار ماشه افزودند اقوال حکما صاحب کامل گوید که اگر اسهال اندک اندک مختلف‌المواد یا یاددار معلومه آید باید دانست که این از فضول مجتمع در عروق یا در بعضی اعضا است و طبیعت بر دفع این فضول و اخراج آن به تمامه به یک دفعه قادر نیست پس می‌باید که اعانت طبیعت نمایند به دادن دوای مسهل مخرج این فضول اگر فضول صفراوی بود آب انارین به شحم آنها و شکر به قدر حاجت بدهند یا شربت ورد مکرر چهار اوقیه با یک اوقیه سکنجبین دهند و افضل از این هلیلهٔ زرد با شکر به قدر حاجت است که آن استفراغ خلط و تنقیهٔ بدن نماید و عقب آن امساک طبیعت کند اگر خلط بلغمی باشد هلیلهٔ کابلی با شکر به قدر حاجت بدهند که این اسهال ماده عروق به عصر معده و امعا و عروق نماید و باید که صاحب این علت را ریاضت معتدل و تقلیل غذا و تلطیف او استعمال کنند و از اغذیهٔ مولد خلط خارج به اسهال منع نمایند

و اغذیهٔ مضاد آن خلط دهند و تدبیر او به تدبیر مضاد او کنند و بعد از دفع فضلات به تقویت معده به دستور یکه در انواع سابق گذشت توجه نمایند صاحب ترویج و مغنی قدیم و شفاءالاسقام می‌نویسند که از اطعمهٔ مولد خلط مخصوص اجتناب کنند و ترک غذا در روز و اخراج هر خلط بدانچه لایق او بود به طریق اسهل نمایند و کذا تقویت عضوی که در آن خلط جمع گردد بدانچه لایق او باشد باید کرد از اضمدهٔ مقویه و سفوفات حابسهٔ قابضه و قطع این اسهال نشاید مگر هنگامی که افراط کند و ضعیف گرداند و ادعیه را الم رساند و از آن خوف سحج باشد طبری گوید که بعد معرفت جوهر فضول استفراغ آن خلط نمایند اگر از خلطی باشد که محتاج دوای مسهل بود اول ماءالاصول منضجه دهند بعده مسهل خورانند پس اگر خلط سوداوی بود و دورهٔ او در هر چهار روز باشد استفراغ او به این مطبوخ بعد رعایت قوانین از سن و مزاج و فصل نمایند هلیلهٔ سیاه ده درم بلیلهٔ کابلی پنج درم افسنتین پنج درم حشیش غافث هفتدرم کمافیطوس کماذریوس هر واحد سه درم فودمو هر واحد دو درم تخم کرفس انیسون بادیان ایرسا کوفته آمله بلیله تربد کوفته هر یک سه درم افتیمون پنج درم در پارچه صره بسته با دو درم ریوند کوفته همه را به دستور مطبوخ بجوشانند و صاف کرده شربتی حسب قوت مریض بگیرند و تقویت او به این حب نمایند غاریقون یک درم نمک نفطی دو دانگ ایارج فیقرا نیم درم به آب این مطبوخ سرشته حب‌ها ساخته با مطبوخ نیم‌گرم بخورانند و اگر شربت واحد این کفایت نکند ماءالاصول هفت روز بدهند پس شربت دیگر از این مطبوخ بیاشامند و اگر بلد بارد بود بهتر آن است که هوا را معتدل گردانند و به بلد معتدل نقل کنند و اگر ضرورت به معالجهٔ این علیل بلامدافعت اقتد این حب بخورانند افتیمون درم افسنتین یک نیم درم عصارهٔ غافث دو ثلث درم ایارج فیقرا دو ثلث درم همه را سائیده با هفت درم اطریفل کبیر بسرشند و چهار درم از آن وزن کرده به آب نیم‌گرم بخورانند و اگر اتفاقاً از این علت زائل نشود و قبل روز دوره به ترب و سمک مالح و اطعمهٔ مشاکل او و شراب غلیظ لزوم قی نمایند و در بلدی شخصی از ملوک اطراف وارد شد و او را این دور سوداوی بود پس علاج او حسب وجوب قوانین علی‌الرسوم نمودم و در علاجش استقصا کردم و علاج در آن منفعت نکرد گمان کردم که آن پرهیز نمی‌کند پس لزوم علاج او قبل روز دوره نمودم و غذای او تیهو و کبکب ساختم و صحت تام یافت پس چیزی بهتر

در معالجهٔ این علت از پرهیز علیل و لزوم او به لایق‌ترین اغذیه حسب امکان نیست و اما نوع صفراوی سهل‌المعالجه است و به خل طبیعت در یک دو دفعه از این مطبوخ زائل می‌شود تمرهندی صاف از تخم و ریشه بیست درم پوست هلیلهٔ زرد بیست درم آلوبخارا سی عدد همه را در پنج قدح آب بجوشانند تا به یک نیم قدحاید پس فلوس خیارشنبر پانزده مثقال در آن مالیده بار دیگر صاف کنند و سه طسوج سقمونیای مشوی بر آن پاشیده نیم‌گرم بنوشند و غذا حصرمیات و سماقیات و رمانیات سازند و شعیر که اناردانه یا سماق پخته باشند و مانند آن دهند و لحوم خفیفه دهند اگر تب نباشد والا مزورات مذکور دهند و ابوماهر این شربت می‌داد تمرهندی منقی از حب و لیف پنجاه درم آلوبخارا پنجاه عدد ترنجبین پنجاه درم بر همه پنج رطل آب اندازند و بپزند تا نصف برود خوب مالیده صاف کنند و بر آن شکر انداخته بار دیگر بپزند تا به قوام سکنجبین آید و امر به استعمال این دائم می‌گردد از این علت به این شربت صحت می‌یافتند و اما ادویه و اشربهٔ قابضه هر گاه بعد تنقیه احتیاج بدان افتد پس رب سیب و رب غوره و رب ریباس و رب سفرجل و مانند آن در آن کفایت می‌کند و اما نوع رطوبی را استفراغ اگر قوت صالح باشد به این حب کنند غاریقون یک نیم درم تربد یک درم ایارج فیقرا یک درم نمک نفطی نیم درم خربق سفید شحم حنظل هر یک دو دانگ هلیلهٔ شیاه صبر سقوطری هر یک سه درم همه را سائیده به عسل سرشته حب‌ها سازند خوراک دو درم و دو ثلث درم و گاهی صاحب این علت را شربت واحد از این حب کفایت کند و دائم جلنجبین استعمال نمایند و غذا ناشف دهند و اگر رطوبت عسرالخروج یا غلظ و لزوجت باشد لزوم شربت ماءالاصول به جلنجبین کنند و مصطکی اندک به جلنجبین استعمال نمایند و اگر در معده ضعف باشد حقنه جاذب رطوبات استعمال کنند و نسخه آن در سوءمزاج بارد رطب معده و در اجتماع رطوبت در آن و در اختلاج آن گذشت و هر گاه از فضول نقا حاصل شود این سفوف دهند مصطکی گل سرخ هلیلهٔ سیاه در زیت یا روغن بریان کرده هر یک دو درم زیرهٔ سیاه در سرکه تر کرده بریان نموده خرنوب شامی و نبطی هر واحد یک درم قرظ طراثیث هر یک پنج درم تخم حماض بریان سه درم همه را سائیده مقدار واجب هر روز بر نهار بدهند و گاهی جوارش خوزی داده می‌شود و این وقتی است که در آنجا تب باشد و اگر تب نباشد غذای او تیهو بریان مطنجن و زردهٔ بیضهٔ نیم‌برشت و مانند آن

سازند و اما نوع دموی را علاج فصد باسلیق و اصلاح غذاست و حفظ قوت و استعمال سکنجبین سفرجلی ساذج و قرص حماض و غذای او از مزورات سازند اگر در آنجا تب باشد مزورات به آب عدس مقشر مطیب به گشنیز خشک و مانند آن بدهند و هر گاه در فم معدهٔ او ضعف یابند بر آن ضمادات مقویه ضماد کنند و این نوع پادشاهی بزرگ را عارض شده بود و اطبا که در خدمت او بودند تبرک فصد و حفظ قوت اشارت می‌کردند و من به فصد و اخراج خون بسیار و ترک شراب تا مدتی ایما نمودم و از آن صحت یافت مؤلف جامع می‌نویسد بدانند که مراعات پرهیز قبل و در روز جمیع این انواع و ترک اطعمه غلیظ و سریع‌الفساد و اختصار بر خفیف‌تر آنچه ممکن باشد از اطعمه مثل لحوم چوزهٔ مرغ و تیهو و مانند آن از واجبات است و چیزی در معالجهٔ این علت از لزوم اغذیهٔ خفیف‌تر مثل عدس مقشر جوشانیده اندک سرکه و اندک روغن بر آن پاشیده نیست و گاهی غذای او کعک بریان می‌سازند و بعد تنقیه برای قبض بر سفوف مقلیاثا مواظبت نمایند و هم‌چنین به جوارش خوزی و جوارش جالینوس و جوارش سفرجلی ممسک

علاج اسهال معدی از ذباب خمل معده

و این مرض صعب قتال است باید که تضمید سده به قوابض مقویهٔ بارده مثل سماق و گل سرخ و طباشیر و فوفل و صندل و پوست انار و حضض و عصارهٔ لحیةالتیس به آب آس یا به آب برگ انگور یا آب به سرشته ضماد کنند و سویق‌ها مثل سویق جو و سیب و سفرجل به روغن بادام دهند اگر حرارت باشد و بر شوربای لحوم خفیفه مثل کبک و تیهو و دراج اقتصار نمایند و بعد از غذا اما دیر بر پهلوی راست بخوابند و هیچ حرکت نکنند و گویند که حریرهٔ معمول به شیرهٔ سمید بالخاصیت انبات خمل نماید و کذا ادویهٔ باردهٔ مفرده که در آن قوت حابسه باشد مثل گلنار و مازو و اقاقیا و گل مختوم و گل ارمنی و طباشیر مخصوصاً بریان مربی به کافور و اناردانه و سماق زرشک و ریوند و تخم حماض و اسپغول بریان و تخم بارتنگ و تخم گل و عصارات قابضه و رائب مطبوخ که در آن مسکه اصلاً نباشد خصوصاً اگر با آن سحج باشد و اسوقه بارد مثل سویق انار و سویق کنار اگر حار باشد نافع است طبری گوید که اگر ذهاب خمل بعد ورم حار باشد به مزاج و قوت مریض نکاه کنند اگر مزاج او رجوع به اعتدال کرده باشد

و در آنجا بقیهٔ ورم نباشد و نه وجع از اغذیه بر الطف چیزی که آن را دهند اقتصار کنند و غـذای او شـوربای لحـوم بچهٔ مرغ و گنجشک و مانند آن باشد و تضمید معده از خارج به این ضماد کنند گل سرخ سه درم برگ مـورد پـنج درم فوفل دو دانگ قصب‌الزریره یک درم همه را سائیده در آب به یا سیب میخوش حل کنند و گاهی در این ضـماد رامک و قسب و کعک افزوده می‌شود تا در تقویت معده قوی‌تر گردد و از شراب آنچه قلیل‌الحرارهٔ و رنگ او مائل بـه سفیدی باشد بنوشانند و در هر پنج روز یک بار تغریق معدهٔ او به این روغن نمایند بگیرند روغن گل خالص و در آن ترنج و حب‌الآس و رامک و لادن به مقادیر مناسبه بجوشانند و روغن را صاف کنند و نیم‌گـرم نمـوده تغریـق معـده بدان نمایند پس اگر ببینندکه هضم به قوت شروع نموده و آنچه غیرمنطبخ برمی‌آمد به طبخ ابتدا نموده بدانند کـه خمل بر جوع ابتدا کرده و برین تدبیر دوام نمایند و در غذای او مدققه و زردهٔ بیضهٔ نیم‌برشت زیاده کنند و در قوت شرای او بیفزایند و حفظ مزاج او از تعیر نمایند و از ریاضت منع کنند و دخول حمام هـر روز یـک بـار خفیـف لازم گیرند و در آن طول جلوس نکنند و بر ناشتا امر به دلک معده او به دست نمایند و بعـضی اطبـا وضـع محـاجم بـه غیرشرط بر معده اعنی بر عضلات موضوعه بر معده می‌کنند از برای آنکه جذب خون از این و از دلک به سوی عـضو می‌شود چه خون آلهٔ اولی برای طبیعت است و رد اعضایی که ممکن رد آنها مثل لحم رخو و امثال آن و بعضی اطبا گویند که خمل معده عضوی است که از نطفه پیدا می‌شود و آن چون زائل می‌گردد و مثل اصبع که برود یا عضوی که قطع شود و آن عود نمی‌کند و اگر عود نماید مثل دشنه بود که بر عضو واقع شود مثل جوهر عصبی که طبیعـت آن را حادث کند چنانچه طبیعت بر استخوان شکسته جوهر عصبی وشبذی غلیظ پیدا می‌کند و بعضی ذکر کرده‌اند که خمل بار دوم می‌روید و آن عضو از نطفه تکون نمی‌یابد و از فضول پیدا می‌شود مثل نبات شعر طبیعت آن را در ثانی‌الحال پیدا می‌کند برای منفعت و چون این عقب ذرب خبیث افتد باید که به علاج آن مشغول نـشوند تـا آنکـه مریض به قوت خود رجوع کند و به مقداری که بدان علاج کنند تا آنکه رجوع به قوت کند اصلاح غذای او به حسب مزاج او کنند حتی که هر گاه به قوت خود عود کند به علاجی که مذکور شد معالجه نمایند و اگر مزاج او مائـل بـه حرارت باشد پوست سیب و پوست به بنوشانند و غذای او سماقیه و حصرمیه و رمانیه سازند و اگر مزاج او مائـل بـه

برودت باشد این سفوف بخورانند زیرهٔ کرمانی در سرکه تر کرده خشک نموده سه درم حب‌الآس چهار درم گل سرخ دو درم مصطکی یک نیم درم عود خام دو ثلث درم کندر نیم درم همه را جریش بسایند و به شربت آس معمول به عسل بدهند و اگر ذهاب او از خوردن سموم باشد علاجش همان است که مذکور شد و در آن این زیاده نمایند که در هر سه روز ثلث مثقال تریاق دهند و در طعام او لحم قنفذ خورانند و بعض اوائل ذکر کرده‌اند که حسوی متخذ به مغز سمید و شیر بز یا شیر نعاج انبات خمل می‌کند و نوشیدن شیر خر آن را برویاند و تقویت دهد و ابوعمران موسی بن یسار در این علت به تناول موم و روغن در هر نج روز یک نیم درم از آن اشارت می‌کرد و امر تبرک ریاضت وکد البته می‌نمود

علاج اسهال معدی از ادویهٔ مسهله

به ادویهٔ قابضه حبس نمایند و دوغ سرد ساخته دادن مجرب است و اگر بزور لعابیه در دوغ گاؤ یک لمحه گذاشته دهند نیز مفید بود و چارتخم بریان کرده به روغن گل چرب ساخته بدهند و اژر کتیرا سوده نیم درم در جغزات آمیخته بخورند برای حبس اسهال که از خوردن حب‌السلاطین افتد سودمند بود و یا زیرهٔ سفید بریان شش ماشه سوده با نیم پاؤ ماست مسکه دور کرده بخورانند و این سفوف قشرالرمان عند افراط عمل مسهل به کار آید و فوراً حبس کند پوست انار مازو هر واحد یک درم کعک دو درم کندر نیم درم بزرالبنج ربع درم افیون یک دانگ این یک شربت کامل است قوی مزاج را و با میبه بدهند و ایضاً برای ذرب که از حدت دوای حب‌السلاطین عارض شود لعاب ریشهٔ خطمی شش ماشه شیرهٔ مغز بادام چهار ماشه شیرهٔ خرفه شش ماشه لعاب بهدانه سه ماشه در عرق عنب‌الثعلب دو توله گلاب چهار توله برآورده شربت انار شیرین دو توله داخل کرده و چهارتخم شش ماشه به روغن بادام چرب کرده پاشیده بنوشند و اگر بعد مسهل‌ها آمدن اسهال عقب طعام عادت شود سماق زرشک مصطکی الایچی سفید بادیان بریان صمغ عربی بریان کوفته بیخته به شربت اناز شیرین سرشته تناول نمایند و بالایش عرق عنب‌الثعلب بنوشند بوعلی سینا و بعضی شراح قانون می‌نویسند که در مسهل اسهال مفرط یا به سبب ضعف ماسکهٔ عروق می‌شود و یا به سبب وسعت ئهان عروق و یا به سبب لذع مسهل دهان آن را و یا به سبب اکتساب بدن

سوءمزاج را از مسهل مثل حرارت ممد اخلاط و رطوبت مرخی و مانند آن مثل آنکه افراط او بـه سـبب قـوت دوای مسهله باشد پس باید که مقابلهٔ سبب موجب نمایند مثلاً در اول به تقویت ماسکه به نحوی که در عـلاج ذرب بـارد گذشت توجه نمایند و در سبب ثانی ادویهٔ مضیقه فوهات عروق مثل ادویهٔ قابضه و مغریـه و اغذیـه دوائیـه بـه ایـن صفت استعمال کنند و در ثالث به استعمال چیزی که کسر حدت و لذع ودا کند مثل ادویهٔ مغریهٔ مبـرده پردازنـد و ماست را در این منفعت عظیم است و در سبب رابه تعدیل مزاج و اصلاح حـال عارضـه از آن نماینـد و ایـضاً چـون اسهال در مسهل افراط کند ربط اطراف از فوق و اسفل به ربط قوی نمایند و از بغـل و بـن ران ابتـدا کننـد و از آن نزول نمایند و اندک تریاق بخورانند یا قدری فلونیا و عرق آورند اگر حمام ممکن باشد و یـا بـه بخـار آب گـرم زیـر جامه سر بیرون کرده و چون عرق کثرت کند و بدان اسهال منقطع نگردد قوابض شکم بخورانند و ایضاً بـدان دلـک نمایند و لخلخهٔ خوشبو از آب ریاحین و صندل و کافور و عصارات فواکه استعمال کنند و باید که دلک اعضای خارج و تسخین آنها سازند و اگرچه آن تسخین از وضع محاجم ناری باشد به نهادن آن تحت اضـلاع و میـان کتفـین او و اگر احتیاج به نهادن اضمدهٔ به سویق‌های قابض مثل سویق غبیرا و کنار و مانند آن و به آب‌های قابـضه مثـل میـاه نطرونیه و زاجیه بر معده و احشا افتد به عمل آرند و کذلک از روغن‌ها روغن سفرجل و روغن مصطکی نهند و واجب است که از هوای بارد اجتناب کنند که به عصر اسهال می‌آرد و از هوای حار نیز که مرخی قوت و بنابر آن معین بـر اسهال است و به شمومات خوشبو تقویت دهند و قوابض مثل بزرقطونای بریان و صمغ عربـی بریـان و گـل مختـوم بخورانند و کعک در شراب ریحانی گرم کرده تر ساخته بدهند و گاهی نان به آب انار بر آن مقدم می‌دارند تا شـراب حار بر معدهٔ خالی وارد نشود و هم‌چنین سویق‌ها برای قبض و تقویت و تغریه و نشف رطـوبتی کـه حـدت یافتـه و پوست خشخاش سوده که قوی‌القبض است مفید بود و از مجربات این است که بستانند حب‌الرشاد سه درم و بـراین کرده در دوغ بپزند تا آنکه منعقد گردد بنوشانند که در قطع آن به غایت نافع و باید که غذای او قابض مبرد به برف مثل چیزی که در آن آب غوره و آب به ترش باشد بسازند و از آنچه اعانت بر حبس اسهال کند تهبج قی به آب گرم و ایضاً وضع اطراف دردی است و تبرید آنها به مبردات نکنند و اگرچه برایشان غشی افتد و از شراب منع کنند و اگر

این همه تدابیر سود ندهد و در آخر امر مخدرات و معالجات قویهٔ مانع اسهال استعمال نمایند ایضاً شیخ نوشته که در ابتدای اسهال دوائی واجب است که به شیرها و روغن‌ها معالجه کنند و خصوصاً چون در البان حیله‌ای نمایند که قابض شوند و در ادهان به نوعی که در آن چیزی از قابضات باشد که این تعدیل سبب فاعل لذع کند و گاهی در اول ابتدا بر شیر و روغن و آب گرم اقتصار کرده می‌شود و گاهی در شراب این یک دو دفعه شفا می‌گردد و شرب آب گرم اندک اندک و خصوصاً چون چیزی از جوهر دوا به معده و امعا بچسبد که آن ازالهٔ عادیت او کند پس اگر اتباع آن کنند به حقنه مغریه معتدله یا غذا هم‌چنین نفع کند جرجانی و ایلاقی می‌نویسند که گاهی سبب ضعف ماسکه بقای قوت دوای مسهل در معده بود و بدان سبب اسهال افتد در این حالت اسپغول بریان کرده به روغن گل چرب کرده و یا سفوف‌الطین دهند و اگر صاحب علت مرطوب مزاج بود حب‌الرشاد سه درم بریان کرده و درست در روغن گل چرب کرده به آب سرد دهند و اگر به دوغ جوشانیده دهند صواب بود و اگر امر مؤدی به سحج گردد علاجش در علاج سحج مذکور گردد و حقنه به روغن گاؤ گداخته و دم‌الاخوین در آن حل کرده نافع بود فقط انتباه اسهال معدی که از ضعف قوت به اضمدهٔ معده یا بطلان آن باشد اگر سببش برودن و رطوبت یا صفرا تنها یا صفرا و بلغم مخلوط بود علاجش همان است که در علاج اسهال معدی بارد رطوبی و صفراوی مذکور شد و اگر به سبب تولد ریاح در معده باشد علاجش نیز اسهال معدی بارد رطوبی است و هر چه در بحث نفخ و ریاح معده مذکور شد حسب حاجت به عمل آرند و آنچه از تشویق و تغیر فعل هاضمه بود علاجش به علاج اسهال معدی صفراوی نمایند و هر چه در بحث فساد هضم گذشت به عمل آرند و آنچه از ضعف قوت ماسکه باشد پس اگر سببش رطوبت لزج بود علاجش همان است که در علاج اسهال معدی رطوبی گذشت و اگر سببش بثور معده بود علاجش نیز مسطور شد و اگر سببش حرکات عنیف عقب طعام باشد علاجش در علاج اسهال غذایی مذکور شد و اگر سببش قوت دوای مسهل باشد علاجش علاج اسهال معدی از ادویهٔ مسهله است که مسطور شد و اگر سببش سوءمزاج ساذج یا مادی بود علاجش از اقسام مذکوره و نیز از علاج امراض معده از سوءمزاجات آن اخذ کنند آنچه از ضعف قوت دافعه بود علاجش از بحث ضعف دافعه معده اخذ کنند و آنچه از فوت قوت دافعه بود هر چه در علاج اسهال معدی از بثور و

قروح معده و جز آن گذشت به کار برند و آنچه از ورم حار معده یا از اوجاع آن باشد هر چه در بحث اورام معده و وجع آن مذکور شد به کار برند و آنچه از امتلای بدن و عروق و قلت تحلل بود و یا به طریق بحران باشد علاج آنها در علاج اسهال از جمیع اعضا بیاید و آنچه از رداءت تدبیر غذا بود علاجش در علاج اسهال غذایی گذشت و آنچه از نزله باشد علاجش در علاج اسهال دماغی مذکور شد

علاج اسهال کبدی کیلوسی

اگر سبب آن ضعف قوت جاذبهٔ کبد یا سدد یا اورام مقعر آن و ماساریقا باشد هر چه در بحث ضعف کبد برای تقویت جاذبهٔآن و آنچه در باب سدد کبد بهر تفتیح سدد آن و در باب اورام آن در علاج ورم مقعر کبد و ماساریقا مسطور شد حسب سبب به کار برند و در معالجهٔ این اهمال نکنند که ذبول آرد و قوت ساقط کند و به حبس این نیز مشغول نشوند که اعالی بدن را اذیت رساند و نفس را تنگ نماید و ایضاً آنچه به سبب ضعف جاذبه باشد علاجش به چیزهای گرم و منعقد باید کرد چون فلافلی و فودنجی به اندکی شراب صرف کهنه و این دوا نیز قوت جاذبهٔ جگر را تقویت دهد بگیرند سلیخه و سنبل و زعفران هر یک سه درم قصب‌الزریره و عود و بلسان و سعد و کرفس و اذخر هر یک پنج درم جوزبوا پنج عدد قاقله و قرنفل و انیسون و بسباسه و کندر و اشنه و لادن هر یک دو درم قردمانا سه درم سک چهار درم دارشیشعان سه درم نانخواه چهار درم حب‌الآس بریان کرده سی درم همه را کوفته بیخته به شربت میبه معجون سازند شربتی چهار درم و طعام لطیف سریع‌الهضم دهند و ان را به توابل با ضم خوشبو کنند چون خردل و چقندر و انجدان در طبیخ اناردانه و مانند آن و اگر سبب ضعف جاذبه سوءمزاج حار کبد باشد علاجش به علاج امراض کبد از سوءمزاج حار نمایند و انجا که سبب ضعف جاذبه کثرت مواد کیلوسی و بودن آن زیاده از قوت جاذبه کبد باشد که اکثر آن غیرمنجذب باقی ماند با وجود استعمال مقویات آن در تقلیل غذا کوشیند و ایضاً در سدی و ورمی ادویهٔ قابضهٔ صرف استعمال کردن خطا است بهر آنکه در شدید افزاید و مؤدی به خطر عظیم شود و ورم صلب گردد و هم‌چنین ادویهٔ شدیدالتبرید و قابض بر جگر طلا نکنند که باعث عفونت شود و حرارت غریزی را فانی کند و در آن هلاکت مریض است بلکه واجب است که هر گاه معلوم کنند که سببش سدد

کید و ماساریقا یا ورم است همگی عنایت به تفتیح سدد به ادویهٔ مفتحه و تحلیل ورم مصروف دارند و اطبا مویز فربه را در این باب ستوده‌اند حتی که قومی گمان کرده که آن اسهال غسالی صعب را نفع بخشد و به قول قرشی و خضر در این هنگام مثل شربت به شیرین چیزی نیست که آن با وجود قبض خود مفتح است و کذلک آب کاسنی که در آن اناردانه و زرورد و زرشک خیسانیده باشند بهر آنکه این اشیا مرکب از اجزای قابضه و اجزای مفتحه‌اند و سفوف مقلیاثا اسهال سدی را نافع است و کذا قرص انبرباریس و گاهی احتیاج به خلط آب کرفس و بادیان به آب کاسنی می‌افتد اگر خوف حرارت نباشد و حاجت به تفتیح قوی به سبب مادهٔ غلیظ مسدد موجب اسهال سدی بود و جرجانی از شیخ نقل کرده که بسیار باشد که برای گشادن سدد به مسهل قوی حاجت آید تا جذب مواد غلیظ مورث سدد کند و گاه به حقنهٔ قوی‌الجذب و التفتیح بهر دفع مادهٔ سدد احتیاج افتد و قی بهر این انفع اشیا است اگر از خود آید چنانچه بقراط بدان شهادت داده و صواب به صاحب این علت آن است که طعام به تفاریق اندک اندک خورد و بعد از آن چیزی که معین بر تنفیذ غذا به سرعت و مفتح سدد غذا باشد باید خورد و افضل آنها نزد جالینوس جوارش فودنجی است پیش از طعام تا یک مثقال از آن بدهند و چون طعام هضم شود نیم درم دیگر از آن بدهند و شراب کهنهٔ قوی رقیق اندک بعد نیم هضم شدن طعام در معده بسیار سودمند است و تریاق نافع‌ترین اشیا است از برا یاین و چون انهضام طعام درست شود استحمام نمایند و دلک قبل از طعام و بعد او کنند و چون بدن ضعیف گردد و به دلک شدید از پارچهٔ درشت بر پشت و شکم و اعضا حاجت افتد و گاهی احتیاج به طلای بدن از زفت و از ادویهٔ محمره شود به سبب لاغری یار استفراغ خلط غلیظ که سدد از آن تولد کند نباید ترسید بهر آنکه چون سده گشاده شود و اخلاط ساده برآید غذا به بدن نافذ شود و بعد از آن اسهال عارض نشود و بدن او قوی گردد و گوشت باز آید

علاج اسهال کبدی غسالی

اگر به سبب ضعف با ضمهٔ کبد باشد و آن اکثر از برودت بود علاجش به علاج ضعف با ضمهٔ کبد که در بحث ضعف جگر مذکور شد باید کرد و اگر از حرارت باشد هر چه در علاج امراض کبد از سوءمزاج حار مسطور شد استعمال

نمایند و آنجا که سبب این اسهال ضعف ماسکهٔ جگر بود و آن به قول شیخ اکثر از حرارت و رطوبت می‌باشد و علاجش همان است که در باب ضعف کبد برای ضعف ماسکهٔ آن ذکر یافت در رشک لک مغسول بسد محرق مغسول تخم خرفه طراثیث شیرین گل سرخ هر واحد یک ماشه طباشیر زعفران ریوند چینی دارچینی هر یک نیم ماشه کافور قیصوری چهار برنج کوفته بیخته به شربت انار شیرین یک توله سرشته بخورند و بارتنگ چهار ماشه دانهٔ هیل سه ماشه سوده به آب پخته شیره تخم خرفه شریهٔ حب‌الآس نبات داخل کرده بنوشند و به جهت آخر روز خبث‌الحدید مدبر نموده نیم ماشه به دواءالمسک چهار ماشه سرشته بخورند شربت ورد با قرص گلنار با قرص طباشیر حماضی آمیخته و یا در شربت به خام قرص طباشیر حماضی زرورد پوست بیرون پسته هر واحد سه درم عود و مصطکی صندل هر واحد یک درم استعمال کردن و به هنگام خواب گلقند اوقیه مصطکی ربع درم انیسون نیم درم خوردن در اسهال کبدی از مجربات استاد صاحب شفاءالاسقام است و گویند که طباشیر و گل سرخ و سنبل و سلیخه نافع اسهال غسالی است و به قول سید صاحب اسهال غسالی را در ابتدای علت نان خوردن نشاید بهر آنکه جگر آن را قبول نکند و هضم نتواند کرد و صواب آن است که بر کشکاب که از پوست جو بپزند قناعت کنند و هر روز دو یا سه بار بدهند اگر این هضم شود در آخر جاورس مقشر با پوست جو بپزند و صاف کرده بدهند و اگر غیرمصفی هضم کنند بدون صاف کردن باید داد و طریق پختن این کشکاب آن است که پنج پیمانهٔ آب به یک پیمانه بازآید یا یک جزو سویق در بیست جزو آب بپزند تا سه جزو بماند و یا آنکه غلیظ گردد پس به کار برند و تخم حماض بریان سوده بر جگر بز بپاشند و کباب کنند که سودمند بود و بعضی اطبا گفته‌اند که اسهال غسالی صعب از تناول مویز منقی تنها دفع شود بی‌علاجی دیگر و هم‌چنان با دانهٔ خاییده فرو برند و شیخ‌الرئیس گوید که من این را آزمودم و منفعت آن دیدم آنچه گفته‌اند از صواب دور نیست و این سفوف در اسهال کبدی سودمند بود گل سرخ شش درم زرشک لک مغسول تخم حماض بریان هر یک سه درم فوه طباشیر صندل سفید نشاسته صمغ عربی بریان هر یک دو درم ریوند چینی یک نیم درم زعفران یک درم شربتی دو درم به دوغ آهن‌تاب و در نسخهٔ معمول متأخرین وزن گل سرخ نیز سه درم است و با شیرهٔ تخم کاسنی بریان و رب به و گلاب می‌دهند و هم او

گوید اگر اسهال به سبب ضعف قوت ماسکه بود و سبب ضعف این قوت در بیشتر احوال سوءمزاج سرد و تر بود گـل سرخ و گلنار و عصارهٔ قرظ هر یک پنج درم سنبل‌الطیب هفت درم مصطکی سه درم زعفران اذخر هر یک چهار درم کوفته بیخته و دو درم با رب به یا رب سیب بدهند و غذا کبک و دراج و تیهو و تدرو و گنجشک بریان دهند و ایـن ضماد نافع است مر و کندر و تخم گل و سنبل و مازو و زعفران مساوی همه را ساییده بـه آب مـورد و گـلاب و آب سیب بر جگر نهند خجندی گفته که اول معالجهٔ اسهال غسالی به غذا کنند و در اوائل ترک آن کنند بهر آنکه کبـد از هضم او عاجز بود هر گاه ضعیف باشد و از اغذیهٔ نافعه برای این در اوائـل کـشک شـعیر و جـاورس اسـت و کبـد حیوانات خفیف‌اللحوم فاضل و طیور کباب کرده و بر آن تخم حماض بریان پاشیده و این سفوف نافع اسهال کبـدی و غسالی است و نسخهٔ آن همان است که در قول سید گذشت لیکن وزن زرشک و لک و از فوه تا صـمغ عربـی هـر یک ده درم است باقی به دستور

علاج اسهال کبدی صفراوی

نها حبس نکنند و قوابض ندهند که منع این اسهال منجر به هلاکت عاجل مـی‌گـردد و گـاهی استـسقا و صـلابت طحال پیدا می‌کند بلکه به تعدیل مزاج و خلط و تسکین جگر از ادویه‌ای که بسیار قـابض نباشـند بکوشـند و مثـل شیرهٔ صندل و شیرهٔ عناب و شیرهٔ خشخاش یا سکنجبین و شربت انار بدهنـد و هـر چـه در عـلاج امـراض جگـر از سوءمزاج حار مذکور شد به کار برند و ماءالشعیر به غایت نیکو است و کذلک اشربهٔ مطفیه‌ای که اندر آن قبض قوی نباشد چون شربت خشخاش و شربت عناب و شربت انار شیرین و ترش و شیرهٔ تخم خرفه با شربت صـندل دهنـد و نقوع زرشک و صندل و زرورد با شربت انار شیرین نیز مفید بود و اگر آمله و گل نیلوفر را جوشانیده صـاف نمـوده و مثل آن شکر طبرزد اضافه نموده به قوام‌ارند و استعمال کنند فائده دهد و بعد از تعدیل و تنقیـه اگـر اسـهال بـاقی باشد شربت خشخاش و شربت انجبار با طبیخ تخم خطمی دهند و سفوف تخم ریحان بارتنگ صمغ عربی هـر یـک به روغن زرد برشته تخم حماض هر واحد یک درم کافور یک ماشه حسب مزاج به شربت حـب‌الآس خـوردن بـرای اسهال کبدی و معدی و معوی که با حرارت مزاج باشد نافع است و ایضاً قوابض مقوی جگـر مثـل زرشـک و لـک و

ریوند و اناردانه و شربت صندل و شربت حب‌الآس بدهند و به قول سویدی شرب عـصارۀ حـی‌العـالم و کـذا حـسوی دخن مقشر بریان و کذا پنیرمایه اسب از دانگی تا ربع درم و کذا تخم خرفه چون به قدر کرسنه در آن افیون آمیزند نافع اسهال کبدی است حکیم علی می‌نویسد که در اسهال کبدی و غیره اگر مریض به اشیای گـرم مـداومت کـرده باشد احتیاط تمام باید کرد که از بدن مریض حدت و لذع کمتر شود و اکثر اسهالات را ما به تعدیل اخلاط و اطفای حرارت و ترطیب مزاج علاج می‌کنیم و موافق می‌آید و متوجه قـبض و تلیـین کـم مـی‌شـویم و اکثـر را تلیـین بـه مرطبات می‌کنیم و بدانکه کم اسهال باشد که کبد را به آن شرکتی نبود اما اطبای زمان ما تا وقتی که پارچـه‌هـای جگر درست و رفع نشود نیم‌دانند که اسهال کبدی است و حال آنکه اکثر صفرا وفع از کبد می‌شود و ما همـین کـه حدتی در اخلاط یافتیم به جهت دفع صفرا و حرارت بدن و تـشنگی البتـه شـیرۀ تخـم خیـارین و خمیـره بنفـشه می‌دهیم و به جای غذا آب هندوانه به افراط می‌دهیم و گاهی دوغ شیرین و موضع کبد را به روغن بادام کـه کـافور در آن حل کرده باشند چرب می‌داریم بعد از آنکه حدت اخلاط کم شد اندکی از قوابض می‌دهـیم مثـل تخـم‌هـای بریان کرده در گلاب و معجون قابض و امثال آن زد و شفا می‌یابد و ایضاً حکیم موضوف می‌گوید که ما حکایتی نقل می‌کنیم که دستوری بود و مبتدیان را در معالجۀ اسهال کبدی جوانی بود که در آخر شباب اسهال صـفراوی مکـرر کشبد و به مداوات نیک شد بعد از آن باز عود کرد و صفراوی کراثی و زنگاری ازو دفع می‌شد قریب بیست نوبـت در شبانه روزی و تب می‌کرد و چون مشاهدۀ احوال شد معلوم گردید که کبدی است و تب از آن است و زود جرم کبد را ضایع خواهد ساخت ما بهافراط کافور در روغن گل یا روغن بادام حل کرده بر موضع کبد می‌گذاشـتیم چندانکـه قریب پنج مثقال کافور در این طلا صرف می‌شد زد و رنگ خون با مدفوع می‌آید و شربت او از خمیرۀ بنفشه و شیرۀ تخم خیارین به اندک خرفه می‌دادیم با آنکه حدت ماده کم شد اما از غایت حدت معای مستقیم مریض مجروح شد چنانکه خون بسیار با مدفوع دفع می‌شد بعد از آن از جرم معای مستقیم هم دفع می‌شد و در این اثنا وجعی عظـیم در حوالی مقعد و امعای او ظاهر شد چون دفع ماده و میل او را به آن طرف معلوم نمـوریم پـنج زلـو بـر حـوالی آن چسبیانیده شد روز دیگر خفت در همه عوارض شد و دوا و طلا به دستور بود و دو روز بعد از خون کشیدن ریختـن

صهروج و جرم معا و رنگ خون بالتمام برطرف شد و اسهال نیز تخفیف یافت اختصار کردیم با آنکه تقویت کنیم پس به جهت تقویت نیم درم یاقوتی معتدل و نیم درم یاقوتی بارد ممزوج کرده دادیم که به تجربه معلوم بود که قبض می‌کند و غذا مزورهٔ ماش و برنج بود تا یک هفته بر همین منوال صحت یافت خجندی گوید اگر صفرا بسیار و قوت وافی بود تنقیهٔ کبد به مطبوخ هلیلهٔ زرد و آب انارین و آب کاسنی به مغز خیارشنبر کنند و از اغذیه ماءالشعیر به شیرهٔ تخم خشخاش و زرشکیهٔ رمانیه دهند و باقی تدابیر همان نوشته که در علاج اسهال مراری در قول جرجانی بیاید

علاج اسهال کبدی صدیدی

هر چه در صفراوی گذشت علاج این است و ایضاً صندل و گلاب بر دل و جگر نهند و تبدیل هوا کنند و فصد اسلیم از دستراست به غایت مفید است و این اسهال را نیز به تدریج حبس باید کرد و قوابض قویه نشاید داد و تدبیر مبرد و مرطب و خوردن قرص کافور و استعمال اطلیهٔ مبرده بر موضع کبد و قلب و تعدیل مزاج و خلط به مثل ماءالشعیر و اشربه‌ای که در آن قبض بسیار نباشد نافع یود و صاحب شفاءالاسقام گوید که اگر اسهال کبدی مثل زردآب از شدت احتراق باشد قرص طباشیر کافوری دهند و بهر تبرید کبد و امعا گلاب که در آن چوب صندل و زرورد تر کرده باشند یا آب به یا آب مورد به پارچه کتان نهند و گاهی این را به سویق سرشته به طریق ضماد استعمال می‌کنند و در ابتدای حال بر ادویهٔ قوی‌القبض جسارت نکنند بلکه بر بزور بریان تنها به شربت صندلین و ورد یا شربت لسان‌الحمل و رب ریباس و نقوع زرشک و صندلین اقتصار کنند و در آن طباشیر داخل نمایند و اگر تشنگی مفرط باشد شیرهٔ تخم خرفهٔ بریان به شربت صندلین دهند و چون از هفت روز تجاوز کند نقل کنند به سوی قرص طباشیر حماضی یا قرص طباشیر کافوری اگر حرارت قوی و عفونت باشد و در بزور گل ارمنی و پوست خشخاش اضافه کنند و اگر قوت احتمال کند کافور دهند و تنقل به سفرجل و حب‌الآس نمایند و بدانکه اسهال صدیدی که به سبب رشح ورم کبد یا دبیلهٔ آن باشد بدانچه در ورم و دبیلهٔ کبد مسطور شد علاج او نمایند

علاج اسهال کبدی خاثری و دردی

اگر سببش انفجار دبیله یا قرحهٔ متعفن یا اورام حبس حون و افساد آن و سوءمزاج گرم یا سرد یا ضعف جگـر باشـد علاج هر واحد در بحث امراض کبد مسطور شد بدان رجوع نمایند و اگر سببش احتراق خون باشد هر چه در اسهال کبدی صفراوی گذشت استعمال کنند و بالجمله تـضمید بـه مبـردات و شـرب اشـربهٔ مـسکنه و اسـتعمال شـربت خشخاش و ماءالشعیر مطبوخ از کشک جو بریان به طباشیر و بستن بازو در آن و نهادن اطراف در آب گـرم و دلـک آنها برای جذب حرارت نافع است و باید که کشکاب مبرد و آب برف و آب بارتنگ دهند و آنچه به سبب بـرودت یـا سده بود در آنجا معجون پودینه مفید است و شراب اندک و مثلث بعد از هـضم غـذا سـود دارد و مالیـدن اعـضا بـه پارچهٔ درشت نفع می‌دهد و دلک جگر نیز نیکو است و بدانند که علاج اسهال کبدی اگر از احتراق اخلاط باشد مثل علاج اسهال اخلاط صفراوی نمایند و اگر از خروج پارچه‌های جگر بود نشان قرب موت باشد و اسهال کبدی قیحـی یعنی مدی را که به سبب انفجار ورم جگر باشد بدانچه در باب دبیلهٔ کبد مذکرو شد علاج نمایند تعلیم پیش از این از کلام شیخ معلوم شده که اسهال کبدی صفراوی و صدیدی و خاثری چون مزمن شود در اکثر امر منجر به سـحج امعا گردد چون دو هفته بر آن بگذرد از خراشیدن سطح امعا از این اخلاط و علامتش آن اسـت کـه گـاهی اخـلاط مذکوره با خون مختلط برآیند به سبب ترشح خون از موضع جراحت و اختلاط و به آب‌هـا و گـاهی غیـرمختلط بـه سبب قلت خون در امعا که عضو عصبانی است و وقت عروق آن و بدان سبب خلو اخلاط در بعض اوقات از خـون آن و گاهی مریض بعد قیام راحت باید به سبب اندفاع ماده موذی و گاهی از شدت الم بنابر مرور آن اخـلاط بـر موضـع جراحت قریب به غشی گردد و تدبیرش این است که با وجود مراعات جگر از تعدیل مزاج و اخلاط چنانچـه مـذکور شد علاج سحج به مغریات مثل صمغ و نشاسته و کتیرا و بزرقطونا و بارتنگ و تودری مضروب به آب گرم و ممـزوج به روغن گل نمایند و این دوا نیز مفید است اسپغول بارتنگ تخم خرفه مغز تخم خیارین هر واحد یک درم نشاسته صمغ عربی هر یک دو درم گل ارمنی یک درم و نیم سوای اسپغول و بارتنگ همه را کوفته به هم آمیختـه بـه قـدر حاجت در آب گرم لت کنند و روغن گل آمیخته بنوشند و باقی هر چه در علاج سحج بیاید به کار برنـد و جرجـانی گوید که اگر اسهال کبدی طول کند سحج پیدا نماید هیچ دوای قابض نشاید داد لیکن چیزهای مغزی نرم بایـد داد

و این سفوف نرم است بگیرند تخم خطمی و تخم خبازی هر دو مقشر هر یک پنج درم نشاسته صمغ عربی هر یک ده درم همه را بریان کرده نرم بسایند و ده درم گل ارمنی کوفته در آن آمیزند شربتی سه درم به شربت آس و اگر با سحج خشک بود بگیرند تخم خطمی و تخم خبازی و مقشر کوفته اسپغول و تخم کنوچه و تخم ریحان مساوی اسپغول خام ناکوفته با هم بیامیزند و به روغن گل چرب کرده به آب نیم‌گرم بدهند شربتی سه درم و اگر خیارشنبر در آب حل کنند و این تخم‌ها با وی بیامیزند صواب بود و گاه باشد که در اسهال کبدی خراطه اندک بیرون آید و طبیب گمان برد که از روده است و از علاج جگر بازایستد و مرض زائل شود پس در علاجات تأمل نیک باید کرد و از مراعات جگر باز نباید ایستاد

علاج اسهال مراری

علاجش آن است که در علاج اسهال معدی صفراوی گذشت و به قول شیخ آن متعلق است در آخر امر به معالجات احوال کبد و مراره و معدهٔ مولد صفرا و باید که از آنجا طلب کنند و جرجانی و ایلاقی گویند که طریق علاج این نوع آن است که نگاه کنند اگر صفرا بسیار بود اول به طبیخ هلیلهٔ زرد و تمرهندی تنقیه کنند بعده تدبیر منع اسهال کنند به کشکاب سویق جو و سفوف حب‌الرمان و قرص طباشیر و دوغ سنگ‌تاب و آهن‌تاب دهند و اگر سفوف حب‌الرمان با کشکاب دهند صواب بود و اگر چهارم وزن پوست جو تخم خشخاش سفید بگیرند و هر دو را به آب سائیده شیره برآورند و بپزند سخت نافع بود و اگر دو جزو پو ست جو و یک جزو سفوف حب‌الرمان آمیخته بپزند اسهال صفرا باز دارد و کعک بغدادی چون سرمه سوده با دوغ آهن‌تاب سود دارد سی درم ازین کعک سوده یا کمتر یا بیشتر در شبانروزی به تفاریق بدهند و ثرید چرب سکباج لحم بقر اسهال کهن صفراوی را باز دارد صفت سفوف حب‌الرمان بگیرند اناردانهٔ بریان کرده صد درم گشنیز خشک یک شبانه‌روز در سرکه تر کرده و بریان نموده پنجاه درم سماق گلنار هر یک پانزده درم کزمازج خرنوب نبطی هر یک ده درم همه را بکوبند شربتی از دو درم تا سه درم صفت قرص طباشیر گل سرخ و صمغ عربی بریان و گل ارمنی و جفت بلوط و طباشیر هر یک پنجدرم تخم حماض هفت درم حب‌الآس چهار درم نشاستهٔ بریان سه درم شربتی مثقال نافع بود دیگر گل سرخ هشت درم تخم حماض

بریان صمغ عربی بریان طباشیر هر یک چهار درم تخم خیار مقشر بریان سه درم شربتی مثقال و ضمادات که در علاج امراض جگر از سوءمزاج حار مذکور شد به کار برند و طعام از اناردانه و سماق و زرشک و غوره فرمایند و آب شربت به یا شربت ریباس دهند صفت ضماد نافع بگیرند صندلین و فوفل و گل سرخ و مازو و گل ارمنی و اقاقیا و سک و رامک همه را کوفته به گلاب و آب مورد یا به آب به سرشته هر وقت بر معده نهند مدام تازه بکنند نافع بود

علاج اسهال طحالی

هر چه در علاج اسهال معدی سوداوی گذشت به کار برند و ایضاً اول رگ باسلیق زنند و به فاصلهٔ سه چهار روز اسلیم چپ گشایند و محجمهٔ ناری نهند و ماءالجبن نوشانند و در تقویت سپرز و فم معده و اعضای رئیسه مشغول باشند و بعد از انفراغ ماءالجبن جهت تقویت این خمیرهٔ مروارید دهند مراورید ناسفته یک توله بسد یشب سبز کهربا که هفت ماشه گل گز گل گاؤزبان هر یک پنج ماشه عود خام چهار ماشه طباشیر لاجورد مغسول هر یک نه ماشه در آملهٔ مربی بیست و پنج عدد و قند نیم پاؤ شربت سیب و بهی هر یک سه توله قوام ساخته دو مثقال به این ماءاللحم بخورند گوشت حلوان سه آثار گل گاؤزبان گاؤزبان بیخ کبر گل نیلوفر گل کاسنی مکد هفت توله تخم بادرنجبویه نه توله بهمنین هفت و نیم توله اشنه گل گز مکد چهار توله ابریشم خام بیست و پنج توله برگ فرنجمشک ده توله تخم بادروج و بالنگو و فرنجمشک مکد سه توله تخم بادرنجبویه دوازده توله تخم بادرنگ حبه هر یک نه توله صندل سفید دو نیم توله زعفران هفت ماشه مشک عنبر هر یک سه ماشه از جمله سه شیشه عرق کشند شربتی از هفت توله تا پانزده توله با تخم شربتی هفت ماشه و این ضماد بر طحال نمایند کزمازج مصطکی بیخ کبر سداب برگ گز عنب‌الثعلب مکد هفت ماشه در این سفوف مکرر به تجربه رسیده جوزالسرو و سک رامک سعد کوفی گل پسته گل گز کندر کهربا بسد یشب سبز طباشیر مکد دو درم سوای بسد و یشب همه را در روغن بادام و نارجیل بریان کرده یک درم از آن در آملهٔ مربی یک عدد سرشته ورق طلا یک عدد پیچیده اول بخورند و شربت سیب و گاؤزبان هر یک دو توله در عرق کیوره و زرشک هر یک پنج توله تخم شربتی هفت ماشه پاشیده بنوشند غذا پلاؤ مرغ و خشکهٔ گیلانی به جغرات گاؤ مع بالائی آن بخورند و به قول شیخ‌الرئیس باید که اولاً قصد

علاج طحال کنند و حال او دریافته آنچه در آن واجب بود بدان مقابلهٔ آن نمایند و اگر در آنجا کثرت سودا و قوت وافر بود به طبیخ افتیمون و مانند آن تنقیه کنند و اگر سودا غلیظ مثل دردی باشد از ورم نبود بلکه از غلظ نفس سودا باشد این مسهل استعمال نمایند اگر قوت قوی بود بگیرند نمک اندرانی یک جزو و شوکه مصری سه جزو و خربق سیاه دو جزو پس شوکه مصریه و خربق را در آب خوب بجوشانند و در آن نمک حل کرده صاف نموده بنوشند و این طریق اسهال و تنقیه آن است از آنچه اسهال کنند و اگر فصد واجب گردد فصد کنند و تقویت جگر و فم معده نمایند و اگر سبب این اسهال کثرت انصباب اخلاط سوداوی به سوی معده باشد بر طحال محاجم نهند تا آنچه از آن به سوی معده و امعا می‌رسد محتبس گردد و بعد از آن تدبیر به چیزی که لطیف مقوی باشد مثل این ترکیب من باید کرد بگیرند اناردانه و ده درم بهمن سرخ بریان دو درم زرنباد بریان کهربا تخم سداب تخم ریحان هر واحد یک درم و ازین سفوف ساخته سه درم بدهند و ایضاً بگیرند اناردانه مویز سیاه و به سرکه و آب سائیده شیرهٔ او برآورده صاف کنند اندک نمک و صعتر آمیخته بدان نانخورش سازند و اگر به قوی‌تر ازین حاجت آید بگیرند کندر و سعد و جوزالسرو و سک هر واحد نیم درم و کعک یک درم و به شراب کهنه صرف بخورند و جرجانی در ترکیب نانخورش مذکور وزن اناردانه ده استار و مویز نیم من نوشته و گفته که هر دو را بکوبند و در سرکه و آب بمالند و صاف کنند

علاج اسهال معوی رطوبی

اگر مادی باشد تنقسیه از مسهل بلغم و حب ایارج کنند و ایضاً مسهل منشف چون ایارج فیقرا و حب صبر خورند و بعد تنقیه اگر اسهال باقی باشد برای نشف بقیهٔ رطوبات سفوفات و اقراص مجففهٔ قابضه مثل سفوف حب‌الرمان و مقلیاثا و قرص گلنار به کار برند و هر چه در علاج اسهال معدی رطوبی گذشت استعمال نمایند و مصطکی و طباشیر با گلقند یا آمله مربی مفید بوده و سفوف یهودی ماشه خورده شیرهٔ بادیان نه ماشه انیسون و زیرهٔ سفید هر یک چهار ماشه الایچی کلان پنج عدد قرنفل دو ماشه شربت خشخاش و گاؤزبان هر یک یکنیم توله دهند یا سفوف مقلیاثا نه ماشه شیرهٔ بادیان نه ماشه و الایچی پنج عدد لعاب حلبه و کتان و کنوچه هر یک سه ماشه کندر بریان

سه ماشه پاشیده بنوشند و مصطکی سعد قرنفل گل سرخ بادیان مکد هفت ماشه در شراب کهنه سرشته ضماد کنند غذا کباب شامی مرغ و کبک و تیهو دهند و اگر دارچینی مرمکی افیون جندبیدستر برابر گرفته و به قدر فلفل حب ساخته چهار پنج حب بخورند مجرب است و تشنگی و گرسنگی نفع تمام دارد و هر چه مقطع باشد مفید است و این طلا سود دارد سعد سنبل تخم کرفس هر یک چهار درم زعفران مصطکی هر واحد یک درم به گلاب سائیده طلا نمایند و نیکوترین غذا گوشت طیور است خاصهٔ کباب با مصالح موافق اما اگر تب بود گوشت ندهند و اگر رطوبت ساذج باشد اقراص و سفوفات قابض و منشف و سویق‌ها دهند و روغن گل بر امعا بمالند و اغذیهٔ موافق یابس بخورند ذکر ادویهٔ مفرده و مرکبهٔ یونانیه در رطوبت مجففات مثل پوست بیرون پسته و عود غرقی و پودینهٔ خشک و زیرهٔ سفید و آملهٔ خشک و صندل سفید و یشب سبز نافع و اگر برودت نیز باشد عود غرقی دانهٔ الایچی سفید بادیان اذخر پودینهٔ خشک مفید و سویدی می‌نویسد که زود شرباً و تعلیقاً و شرب دارچینی و کذا پوست خشخاش چون بجوشانند تا مهرا شود و صاف کرده با شکر به قوام شربت آرند و کذا شربت پوست خشخاش صبح نیمدرم به آب سرد و مثل او وقت خواب و کذا امتصاص امرود بری هر واحد در اسهال مزمن مجرب من است و از حکمای دیگر نقل کرده که شرب مقل مکی باریک سائیده و آب آهن‌تاب و عذبه و خشخاش سوده به شراب کهنهٔ قابض سرشته بلع کردن و شرب عزن که آن نوع سفید از هوفاریقون است به شربت به و لادن به شراب کهنه و عصارهٔ عوسج و گل لانی و اکل زعرور سفید و شرب دوغ گاؤ آهن‌تاب و طبخ بیخ بنطافلن و عصارهٔ عصی‌الراعی یا خشک او سائیده و باقلا به سرکه و آب جوشانیده با پوست او خوردن و اقماع گل سرخ و جفت بلوط و اقماع او و پوست درخت او و خولان و بزر کتان بریان و تخم مرو بریان و خوردن شاه بلوط جدید و پنیرمایهٔ اسب و پنیرمایهٔ جدی سه اثولوسات و مغره دو درم در بیضهٔ نیم‌برشت و یا در گلاب قرص او ساخته خشک کرده سوده و شربت آب طبیخ بیخ ینبوت تا نصف آب بسوزد و کذا ثمر او و کذا سویق ینبوت و اکل حلتیت و طبخ نخل و دارشیشعان و نبق و سویق آن و بیخ نیلوفر و تخم آن و شربت مازو سبز باریک سوده بر آب سرد پاشیده و کذا یک مثقال از آن به آب سرد خوردن و تخم حماض یا برگ آن جوشانیده به سماق خوردن و شرب عصارهٔ آس تنها و به روغن گل و شراب قابض آمیخته و

خشخاش سیاه به شراب و اکل سفرجل مشوی و توت شامی سرخ خام و بیخ باداورد و تخم آن و سندروس و گلنار و مر به قدر باقلا و شرب آب برگ کاسنی صحرائی و طراثیث و زرنب و قنا و زرنباد و خوردن برنج بریان و آرد جو بریان و پوست انار ترش هر سه سائیده و فاغره و کذا کهربا و تخم حماض بریان هر دو به قدر دو درم و کذا کهربا در بیضهٔ که به سرکه جوشانیده باشند آمیخته و اقاقیا و برگ قصاب و جماز نخل و زردهٔ بیضهٔ مشوی به سماق سوده و فقرالیهود و خرنوب شامی و رب او و غبیرای بریان و دخن بریان جریش کرده پخته و کذا سویق آن و بلح و زرشک و بهمنی به شراب قابض و گل ارمنی و گل کرم بری و عصارهٔ حی‌العالم و حجر قبطی و تخم حماحم بریان به روغن گل چرب کرده و آمله دو درم و نیم و پوست بیضهٔ مرغ باریک سوده سه درم خوب بریان کرده هر دو خوردن و کذا سماق مازو پوست انار قرظ همه در بیضه آمیخته بریان کرده خوردن مجرب و تخم انگور بریان باریک سائیده و جگر بز بریان به سماق خوردن و اقماع بادنجان خشک کرده سائیده و تخم ثیل و عصارهٔ آن و طبخ بیخ رجل‌الغراب و سویق جامسه که آن باقلای قبطی است و برگ جهیز خشک مثل غبار سائیده دو درم خوردن مجرب و بوصیر که برگ او سفید باشد و بیخ بوصیر که برگ او سیاه بود و بسباسه و عصارهٔ لحیهٔ‌التیس تنها و به شراب کهنهٔ قابض یا جرم آن خشک سود و کذا پوست انار باریک سوده پنج درم در آب آهن‌تاب بپزند تا مهرا شود آرد سفید گندم پانزده درم اضافه کرده و عصیده پخته به شکر و زیت اتفاق خوردن و کذا مازو سبز و پوست انار مساوی مثل غبار سائیده در سرکهٔ کهنه پخته حب‌ها مثل فلفل سازند هر روز از هفت حب تا بیست حب بخورند که مجرب است و حکیم‌علی درین قرظ و طراثیث و جفت بلوط نیز افزوده و خوردن قطات بریان به مرات و کبک بریان و شرب برگ شجر مصطکی و اطراف نرم او جوش بلیغ داده و پنیر تازه بی‌نمک بریان کرده خوردن و حب املیس سائیده خوردن و کذا عدس مقشر با نشاستهٔ بریان پخته و شرب و حقنهٔ حضض مکی و کذا بلوط و ضماد بر ناف از زیتون بری و آرد جو و کذا دردی خمر محرق بر اسفل شکم و کذا برگ زیتون و سویق مساوی سائیده زیر ناف و کذا عصارهٔ برگ کرم بر ناف و تعلیق قطعهٔ اسرب بر شکم بالخاصیهٔ و حقنه به طبیخ پوست رعاوه هر واحد قاطع اسهال مزمن است انوشداروی لولوی تألیف حکیم محمد هادیخان مقوی اعضای رئیسه و معده و هاضمه و اسهال

رطوبی و بواسیری را مفید شیر آملهٔ منقی چهل و پنج مثقال مروارید ناسفته بسد محرق مغسول یشب سبز کهربای شمعی سعد کوفی اذخر مکی هر یک سه مثقال عود غرقی خام طباشیر ساذج هندی سنبل‌الطیب گل ارمنی ابریشم مقرض هر یک چهار و نیم مثقال زعفران سه مثقال عنبر اشهب یک مثقال شربت به شیرین شربت سیب شیرین هر یک بیست مثقال عسل و نبات بالمناصفه سه وزن ادویه علی‌الرسم معجون سازند و در نسخهٔ دیگر قرنفل پوست کونله و یا پوست زرد اترج مصطکی رومی قاقلهٔ کبار هر یک سه مثقال جوزبوا دو مثقال مشک خالص نیم مثقال داخل است جوارش تخم مویز که شکم ببندد مصطکی گلنار هر یک پنج درم حب‌الآس سماق هر یک ده درم تخم مویز صمغ عربی هر یک بیست درم به عسل و به رعایت حرارت با قند مقوم بسرشند حب نافع زلق‌الامعا مجرب حکیم‌علی قشار کندر مازو پوست انار قرظ طراثیث جفت بلوط مساوی کوفته بیخته در سرکهٔ خمر بجوشانند تا منعقد شود مثل فلفل حب‌ها سازند خوراک یک درم تا یک مثقال ایضاً که برای اسهال مزمن عجیب و مجرب است کندر نانخواه هر واحد پانزده درم مازو یک عدد در آب برگ ترب مثل نخود حب‌ها ساخته پانزده حب بخورند حب عفص که در قطع اسهال سریع‌الاثرست مازو چهار درم افیون دو درم نانخواه یک مثقال حب به قدر نخود سازند و یکی خورانند حب زحیر اسهال کهنه و زحیر را نافع است وقتی که تب و حرارت نباشد جندبیدستر اسارون میعهٔ سایله برزالبنج سیاه کندر مساوی کوفته بیخته به آب حب سازند شربت دو درم و اگر افیون و مرمکی افزوده با عسل کف گرفته معجون سازند و نیم درم بخورند مسمی به معجون میعه شود و اسهال و خلفهٔ کهنه و زحیر که بی‌حرارت بود نافع بود و در قطع تب ربع بی‌عدیل است و لهذا معجون ربع نیز گویند حب که اسهال بلغمی بازدارد و سحج و زحیر را نیز مجرب جندبیدستر قرفه مرمکی افیون مساوی کوفته بیخته به قدر فلفل آب حب سازند خوراک دو درم و گاهی جوزبوا کندر اضافه کرده دو حب صبح و دو حب شام داده شد و مفید افتاد ایضاً نافع اسهال افیون و سندروس کندر نر و زعفران برابر گرفته به قدر نخود حب‌ها سازند شربت دو درم حب برای اسهال مزمن معمول پوست هلیلهٔ کابلی به روغن گل بریان کرده بهمن سرخ سعد کوفی آمله سندروس حب‌الآس خبث‌الحدید هر واحد یک ماشه بسباسه کندر قرنفل دم‌الاخوین هر یک شش سرخ مرمکی چهار ماشه کوفته بیخته به عسل

مصفی سرشته حب‌ها سازند و به قدر حاجت خورند و در بعضی نسخه راسن و پودینه هر واحد یک ماشه نیز افزوده

دوائی که به جهت اسهال بلغمی نافع بادیان تخم کرفس انیسون هر یک شش ماشه در پاؤ آثار آب جوشانیده صاف

نموده شربت انار شیرین دو توله داخل کرده بنوشند ایضاً برای زلق الامعا بارتنگ دانهٔ هیل هر یک چهار ماشه سوده

به عرق عنب‌الثعلب پخته شیره بادیان بریان چهار ماشه شیرهٔ زیرهٔ سیاه مدبر بریان سه ماشه شربت به شیرین دو

توله داخل کرده تخم ریحان شش ماشه پاشیده بدهند ایضاً اگر در خواب اسهال شود سفوف مقلیاثا پنج ماشه

خورده بالایش شیرهٔ دانهٔ هیل سه ماشه شیرهٔ زیرهٔ سیاه چهار ماشه عرق عنب‌الثعلب ده توله شربت حب‌آلاس دو

توله بنوشند ایضاً که اسهال رطوبی و پیچش و نفخ را نافع است حب‌آلاس تخم کتان بریان هر یک دو نیم ماشه

کنوچه بارتنگ هر یک یک نیم ماشه بادیان حرف بریان هر یک یک ماشه سائیده نصف آن در گلقند دو توله

سرشته بخورند بالایش عرق مناسب به شربت مناسب بنوشند و نصف باقی وقت شام بخورند و گاهی به جهت اسهال

کهنه رطوبی تخم گندنا یک ماشه و گاهی تخم بادروج یک ماشه تخم ریحان اسپغول مسلم هر یک یک نیم ماشه

می‌افزایند و گاهی تخم بادروج و تخم خشخاش و صمغ عربی هر یک یک ماشه عوض بارتنگ و تخم گندنا و بادیان

می‌کنند و گاهی بالایش برشعثا به قدر دو سه نخود در آخر روز می‌دهند که حابس قوی است ایضاً برای اسهال

بلغمی گلنار سه ماشه الایچی مع پوست هفت عدد بادیان نیم‌برشت شش ماشه زیرهٔ سفید نیم‌برشت دو ماشه در

آب شیره کشیده شهد داخل کرده دهند ایضاً برای اسهال از مجربات استاد مرحوم بادیان زنجبیل هلیلهٔ سیاه پوست

خشخاش همه بریان نموده کوفته بیخته سه ماشه به آب بخورند سفوف هلیله که جهت حبس اسهال مجرب است

هلیلهٔ سیاه به روغن گاؤ برشته یک ماشه کوکنار برشته یک‌نیم ماشه کوفته بیخته شکر برابر آمیخته به آب سرد

بخورند و گاهی صمغ عربی بریان یک‌نیم ماشه افزوده و نافع‌تر یافته شد سفوف قنب که به جهت اسهالات فائده

عظیم دارد و به تجربه رسیده برگ قنب بریان زنجبیل نیم‌برشت دارفلفل هر یک نیم مثقال مصطکی اناردانهٔ بریان

گشنیز خشک بریان هر یک چهار دانگ صمغ عربی بریان یک دانگ پوست خشخاش بریان یک مثقال و یک دانگ

کوفته بیخته هر روز یک درم به آب سرد بخورند معجون اسود که اسهال بلغمی مزمن و زحیر را به غایت نافع است

افیون جندبیدستر میعهٔ سائله برزالبنج زعفران مرمکی اسارون تخم کرفس سلیخه گل ارمنی گلنار مساوی با سه وزن ادویهٔ عسل گرفته معجون سازند خوراک نیم درم با رب بهی یا آب سماق و در نسخهٔ کندر و نانخواه و در نسخهٔ دیگر به جای گلنار انیسون و سنبل‌الطیب داخل است ذکر اودیه مفرده و مرکبهٔ هندیه که نافع اسهال رطوبی است خرما را چون بریان کرده بخورند حابس اسهال است خصوصاً با افیون در قطع آن مجرب دیگر مائین کوفته بیخته سه ماشه به آب بخورند دیگر قهوه در ریگ مانند نخود بریان کرده کوفته بیخته بخورند که در حبس اسهال مجرب است دیگر تخم نیب یک مثقال خوردن در اسهال مزمن مجرب دیگر کنار صحرائی در آوند گلی پر کرده دهن او بند نموده گل حکمت کرده در آتش بسوزند و یک کف دست صبح و شام بخورند غذا خشک با دال مونگ دهند نافع اسهال است و پوست عدس مقشر بریان نیز قابض اسهال است دیگر دودهی خرو به آب شیره برآورده یک پیاله بنوشند مفید اسهال است و کذاشیر بر گراگر در سوراخ ناف پر کنند و گرد ناف نیز از آن طلا نمایند دیگر تخم ترب بریان کرده شش ماشه با شهد برابر آمیخته بخورند اسهال بلغمی را نافع است دیگر آمله در روغن زرد بریان کرده به آب سائیده گرد ناف ضماد نمایند و قدری افیون در آب ادرک حل کرده دو سه قطره در ناف اندازند دیگر شیر درخت گولر به قدر ماشه بخورند مفید بود دیگر آمله را در جغرات ترش سائیده گرد ناف حلقهٔ او ساخته آب ادرک در آن پر کنند و زمانی بدارند در حبس اسهال عجیب‌النفع است و کذا پوست درخت انبه در سرکه سائیده و یا گوند درخت کنار سائیده بر ناف طلا کردن حابس اسهال است دیگر مغز ثمر کیته بریان کرده خوردن دافع اسهال است دیگر حب قابض موچرس گل دهاوه مغز تخم پیهه مصطکی گل ببول هستهٔ انبه مغز هستهٔ جامن گلنار بیلگری سعد طباشیر اندر جو تلخ مساوی کوفته بیخته به آب کوکنار به قدر کنار صحرائی حب سازند و همراه آب برنج سائهی یک حب دهند ایضاً انار خام در گل پیچیده در خاکستر گرم نهند تا پخته شود گل دور کرده انار پخته را صلایه نمایند پس صمغ عربی بریان آمله بیلگری بریان نانخواه هر یک دو ماشه افیون زرنباد هر واحد ماشه سائیده آمیخته حب به قدر نخود بندند به جوان حسب مزاج دهند و طفل را یکی صبح و یک شام خورانند ایضاً مغز بیل بریان زرنباد و صمغ عربی بریان آمله افیون هلیلهٔ سیاه بریان مائین تخم مویز بریان نانخواه گیر و گلنار برابر

سائیده به قدر نخود حب سازند خوراک به دستور ایضاً حب قابض که مکرر به عمل آمده پکهان بیدرال بیلگری نرکچور آمله افیون گیرو برابر ایضاً سائیده به قدر نخود حب سازند و یک صبح و یک شام دهند ایضاً حب شدیدالقبض مویز مع تخم هفت عدد هستهٔ انبه کهنه یک دانه افیون نیم ماشه کوفته بیخته بهم سرشته هفت حب سازند و یک حب هر روز بخورند حب هندی که در حبس اسهال قوی و مجرب است سهاگهٔ بریان یک حصه شنگرف دو حصه افیون چهار حصه باریک ساخته نصف آن به عسل سرشته قدر فلفل حب‌ها سازند و نصف دیگر را در آب لیمو حب کنند پس اگر اسهال در شب زیاده شود حب عسلی دهند و اگر در روز غلبه کند حب لیموئی دیگر رال و مغز بیل و گل سپیاری و خرما و سونف هر واحد یک درم و نیم کوفته بیخته پنج حب سازند که اسهال و پیچش را مجرب است دوائی که اسهال کهنه را مجرب است زنجبیل بادیان بیلگری رال سعدکوفی گل دهاوه هر یک دو ماشه سوده اسپغول شمش ماشه درست آمیخته بخورند و بالایش بارتنگ چهار ماشه دانهٔ هیل سه ماشه سوده به آب پخته شیرهٔ حب‌الآس و گشنیز خشک هر یک چهار ماشه زهرمهره سوده یک ماشه به جای شیرینی داخل کرده بنوشند دیگر پوست بیخ عشر خبث‌الحدید هر واحد نیم رطل قنب دو رطل بگیرند و اولاً پوست بیخ عشر را به آب شسته خشک نموده باریک بسایند و به شیر عشر تسقیه دهند پس سائیده قدری در دیگ فرش کنند بعده خبث‌الحدید سوده نصف فرش نمایند پس قنب فرش کرده نصف خبث‌الحدید فرش سازند بعده باقی پوست عشر فرش کرده ظرف را محکم نموده یک شبانه روز بر آن آتش افروزند خوراک آنچه در سه انگشت آید هر روز بخورند که برای اسهال مزمن مجرب است ایضاً زیرهٔ سیاه بریان مغز هستهٔ انبهٔ بریان بیلگری بریان مساوی کوفته بیخته هم‌وزن نبات سفید آمیخته از نه ماشه تا یک توله به آب سرد خوردن در حبس اسهال مجرب بعضی اطباست و هم‌چنین مغز هستهٔ جامن مغز هستهٔ انبه مغز تخم کونچ زنجبیل سلیخه گلنار گل سپیاری مساوی کوفته بیخته سفوف کنند خوراک از درم تا دو درم حسب مزاج سفوف برهل برای اسهال از هر نوع که باشد نافع نوشته اناردانه زیرهٔ سفید بریان بادیان هر واحد شش درم خبث‌الحدید مدبر به سرکه صمغ عربی هر یک چهار درم گلنار مویز مع تخم جفت بلوط مصطکی هر واحد سه درم موچرس پوست هلیلهٔ بریان آملهٔ بریان بیلگری سعد کوفی تخم برهل

دارچینی جوزبوا هر واحد دو درم طباشیر زعفران هر واحد درم نبات برابر همه کوفته بیخته سفوف سازند شربت از یک درم تا سه درم به آب سرد دیگر جائفل مغز تخم انبهٔ کهنه مغز بیل به قدر مناسب گرفته افیون قدری داخل کرده بر شکم طلا نمایند که اسهال بازدارد و بعضی مغز تخم جامن عوض جائفل آمیخته بر ناف می‌چسبانند دیگر مغز بیل آمله هستهٔ جامن ضماد کنند که به غایت نافع است ایضاً حب شنگرف که قابض است شنگرف قرنفل افیون هر سه مساوی یک یک ماشه نبات چهار ماشه به قدر ماش حب سازند خوراک یک حب ایضاً لودهه بیلگری خرما هر یک چهار درم افیون درم به آب کوکنار به قدر فلفل حب سازند شربت از یک حب تا دو حب ایضاً افیون درم قرنفل درم هلیلهٔ سیاه دو درم به قدر فلفل حب سازند شربت یک حب ایضاً حب قوی‌القبض و نافع اسهال رسوت گیرو هر یک یک نیم توله مرداسنگ مساوی هر دو سائیده به قدر نخود حب بندند و یکی صبح و شام خورند دیگر زنجبیل بریان مائین لوده افغانی رال سفید گل دهاوه اندر جو شیرین بیلگری موچرس تخم انبهٔ خرمای بریان فلفل گرد کوفته بیخته حب بندند که نافع اسهال است ایضاً بنگ بریان برگ کنار زرنباد برابر سائیده حب مقدار نخود بندند و هر دو وقت دو حب خورند دیگر تج گلنار گل سپیاری مساوی سفوف کرده به آب موافق مزاج خورند که نافع اسهال است ایضاً سفوف گشنیز که در قطع اسهال مجرب است و اسهال دموی را که بی‌سده باشد نیز فائده می‌دهد هستهٔ جامن سوخته هستهٔ انبه سوخته پوست گردگان سوخته هستهٔ کنار سوخته شاخ گوزن سوخته قنب بریان کوکنار بریان مویز بریان هر واحد درم هلیله سیاه بادیان اناردانه گشنیز تخم حماض صمغ عربی نشاسته زیرهٔ سیاه زیرهٔ سفید تخم خرفه زنجبیل اسپغول بارتنگ تخم ریحان هر واحد بریان و سه تخم آخر را درست دارند هر یک دو درم گل دهاوه اتیس کزمازج آمله مغز بیلگری رال کتهه سفید کتیرا مغز تخم کونچ پوست الایچی کلان زرنباد گلنار هر واحد نیم درم سفوف سازند خوراک تا دو مثقال به آب دیگر زنجبیل بادیان رال خرمای بریان هلیله سیاه در روغن بریان مغز بیلگری مساوی سفوف سازند که نافع اسهال است دیگر زنجبیل بریان گل دهاوه موچرس اجمود مساوی سفوف ساخته یک توله بخورند نافع اسهال بلغمی است ایضاً سفوف قابض و مجرب نخود بریان مقشر پشکل موش هر واحد یک درم کوفته بیخته سفوف سازند اگر قوی مزاج باشد پنج شش ماشه والا چهار ماشه بدهند

ایضاً بیلگری خس موتهه گشنیز مساوی کوفته بیخته به آب شسته برنج سائهی بدهند دیگر سفوف بادیان بریان مغز تخم انبهٔ کهنه مساوی شکر کهنه برابر هر دو به قدر نیم دام خوردن نافع اسهال است ایضاً مطبوخ برای رفع اسهال مجرب است سگند بالاگل دهاوه پوست کهیر اتیس ناگرموتهه بیلگری زنجبیل لودهه گلو هر یک یک‌نیم ماشه در یک آثار آب بجوشانند تا نیم پاؤ بماند صاف کرده سرد بنوشند و هفت روز به عمل آرند اقوال اکابر شیخ می‌فرماید که علاج زلق‌الامعا قریب از خارج زلق‌المعده و مناسب است و معذلک اشربه و اضمده و قوانمین که به این موضع اولی است وارد میکنیم و قانون برای صاحبان زلق‌الامعائی که آن از قرحه نباشد این است که ادویهٔ قوی با ادویهٔ قابضه مسخنه شرباً و ضماداً مخلوط سازند و ادویهٔ که اعانت طبیعت و تقویت روح نمایند مثل تریاق فاروقی و مثل امروسیا و آثاناسیا استعمال کنند و باید که مدرات به عمل آرند که آن درین علت قوی‌النفع است و اگر دلائل بر کثرت بلغم دلالت کنند به استفراغ آن اشتغال ورزند و اگر ادویهٔ معتدل‌القوهٔ نفع نکند گاهی به سوی مقل خربق احتیاج افتد و اما استفرغ مادهٔ این مرض به قی صعب و ردی است و کم است که قی بلغم نازل به سوی امعا را خارج کند و حتی‌الامکان آب نباید نوشید و اگر بنوشند جائز نیست که گرم بنوشند و شراب کهنه رقیق صرف اندک ایشان را نفع کند و آنچه مخالف در این باشد مضر بود و اگر تنقل خواهند به مثل سویق غبیرا یا سویق قسب و سویق خرنوب و سویق اناردانه و سویق کنار و سویق گشنیز کنند و گشنیز در حبس اسهال معدی قوی‌الاثر است و از مرکبات جیده برای ایشان بارتنگ و انیسون هر واحد یک درم پوست انار دم‌الاخوین هر واحد نیم درم و این یک شربت است باید که به شراب عفص بخورند و اگر در آنجا تب باشد به آب باران دهند و از مرکبات نافعه جوارش عفص و جوارش کندر و جوارش خرنوب است و از اضمده مثل ضماد بزرکتان مع خرما نافع است تقویت دهند مثل آب به یا شبت رطب و طراثیث و اقاقیا و گلنار و مصطکی و گل سرخ و عوسج و آس اجزا مساوی بگیرند و گاهی از این ادویه به موم و روغن مصطکی یا روغن سفرجل یا روغن گل مرهم ساخته می‌شود و مثل ضماد انطولوس و ضماد دردرلوس و ضماد فوفل اگر حرارت باشد و این دوا برای زلق رطب نیکوست و مثل غذا بود بگیرند زیتون سیاه و جوشانیده با تخم او بسایند و پست انار و فلفل سفید و زیت انفاق در آن آمیخته با نان بخورند و باید که با قوابض

بارد که در این استعمال کنند مصطکی و کندر آمیزند و اگر متحمل باشد فلفل مخلوط کنند و چون اسهال زلقی مزمن گردد و قوت قریب سقوط باشد پس واجب در این آن است که ابتدا به تبدیل مزاج و تسخین آن کنند و مریض را به حسب احتمال او ریاضت کنانند و در حمام داخل کنند و غمز لطیف کنند و ظاهر بدن او دلک کنند بعده در حالی که آن خوابیده باشد و راست نباشد بلکه سرین او بلندتر از اعضای فوق او باشند اندک ماءاللحم قوی مخلوط به شراب قابض و کعک خشک بنوشانند و اگر قوت و مزاج او متحمل باشد عقب او چیزی منفذ مثل فلافلی اندک و فودنجی دهند تا تنفیذ او نماید و چون این عمل کنند جگر چیزی از این غذا جذب کند و بدان تقویت یابد و اما اصناف اسهال معدی و معوی که سوای زلق باشند علاج اکثر او قریب از علاج زلق است اگر سبب او بلغم باشد علاج به چیزی که مخرج بلغم باشد از مشروبات و حقنه‌ها کنند اگر بسیار باشد بعده بدانچه قبض کند و تسخین معتدل نماید علاج کنند و از آنچه این را صالح است جوارش حب‌الرمان به کمون و جوارش خوزی و قرص افاویه است و اگر بلغم زجاجی باشد از مثل قرص اسقلیدس چاره نباشد و از سفوفات متخذ از انجدان و نانخواه و زیره در سرکه تر کرده بریان نموده و تخم کتان بریان و سک و گلنار و کرویا و کندر به طباشیر به مقداری که مشاهده واجب کند بدهند و اگر سبب او ضعف قوی و سوءمزاج باشد به علامات سوءمزاج دریافت کنند و اکثر سوءمزاج روده مشارک سوءمزاج معده بود و علامتش علامت این باشد پس اگر ضعف و هاضمه تنها بود و با برودت باشد به جوارش خوزی و به این جوارش منتفع شوند بگیرند عود خام زیره به سرکه تر کرده بریان نموده نانخواه کرویا به زنجبیل کندر بریان قاقله تخم مویز مساوی کوفته سفوف سازند شربتی تا سه درم و اگر در آنجا ریاح بسیار باشد تخم ریحان و تخم سداب در آن داخل کنند و این مرکب بعض اطبا در این باب بسیار فائده دارد بگیرند زنجبیل بادیان انیسون دارفلفل قاقله هر واحد سه درم نانخواه تخم کرفس هر واحد چهار درم سلیخه قصب‌الزیره سعد عود خام هر واحد سه درم و نیم سک پنج درم زعفران چهار درم قرنفل اظفارالطیب جوزبوا هر واحد سه درم و سدس آن حب‌الآس بیست درم اقراص سازند شربت به مقدار مشاهده و در آن قرص مرماحوز نفع کند خصوصاً اگر قوت دافعه نیز ضعیف باشد و ایضاً در آن اضمدهٔ مسخنهٔ مذکوره نافع بود و اگر با ضعف دافعه بود به افسنتین مخلوط سازند و

اگر ضعف در ماسکه به سبب برودت یا حرارت باشد قوابض مذکوره در اول باب حـار و بـارد اسـتعمال کننـد و اگـر دافعه نیز ضعیف باشد سفوف خبث‌الحدید به جوزبوا در شربت نفع و اضمده به حسب واجب استعمال کنند مـصنف کامل گوید که اگر زلق‌الامعا به سبب رطوبت لزج باشد باید که تدبیر به ادویه و اغذیهٔ مخشن معده و مجفف رطوبت لزجه که در آن قبض باشد مثل جوارش خرنوب و جوارش سماق و خوزی و سفوفات قابضه و حب‌المـسک و طبـیخ خبث و مانند آن کنند و این سفوف نافع است گلنار حب‌الآس سماق قرظ طراثیث هر واحد پنج درم مازو بریـان در سرکه سرد کرده پوست انار ترش کزمازج رامک تخم حماض خرنوب نبطی تخم مویز جفت بلوط هـر واحـد دو درم زیرهٔ کرمانی یک شبانه روز در سرکه تر کرده بریان نموده سه درم مصطکی سنبل‌الطیب سک عود هندی هر واحـد یک‌نیم درم همه را جریش کوفته دو درم صبح و مثل او شام و تا سه درم به شرب آس بخورند که بسیار نافع اسـت و تجربهٔ این کردم و در این علت بالغ‌النفع یافتم و ایضاً اناردانهٔ بریان حب‌الآس بریان هر واحد ده درم سماق خرنوب نبطی و شامی بلوط بریان مقل مکی تخم مویز هر واحد پنج گشنیز بریان زیرهٔ کرمانی در سرکه تر کرده بریان قشار کندر هر واحد سه درم اقماع‌الرمان حامض مازو بریان سنبل‌الطیب مصطکی سک سعد عود هندی قرفه هر واحد دو درم جریش کوفته هر روز سه مرتبه به قدر حاجت با میبهٔ ممسک و رب آس مخلوط بخورند و این سـفوف مقلیاثـا که از تألیف من است در این باب نافع است هلیلهٔ کابلی و هندی و هلیله و آمله همه در زیت بریان کرده هـر واحـد پنج درم زیرهٔ کرمانی در سرکه تر کرده بریان نموده حب‌الرشاد تخم گندنا هر واحد هفت درم تخم کـرفس انیـسون هر دو در سرکه تر کرده چهار درم مصطکی قرنفل قاقله عود هندی سنبل‌الطیب هر واحد دو درم سعد سه درم همه را باریک سائیده صبح و شام به قدر حاجت بخورند و این حب نافع زلق‌الامعاست بگیرند اقماع رمان حـامض و مـازو سبز هر واحد چهار درم قشار کندر جفت بلوط هر واحد یک‌نیم درم همه را باریک سـائیده و در سـرکهٔ تنـد خـوب بجوشانند تا آنکه سرکه خشک کند و منعقد گردد و حب‌ها به قدر فلفل سازند شربتی از درم تا مثقـال و ایـن حـب نیز مجرب است قشار کندر مازو پو ست انار ترش قرظ طراثیث جفت بلوط کزمازج خرنوب نبطی هـر واحـد دو درم سک‌المسک عود هندی قاقله بسباسه هر واحد یک درم خبث‌الحدید در شراب ریحانی سـه روز تـر کـرده در سـایه

خشک نموده بریان ساخته مثل همه ادویه باریک سائیده به آب سماق سرشته مثل فلفل حب‌ها سازند شربتی یک مثقال و این قرص گلنار نافع زلق‌الامعاست گلنار زرورد تخم حماض هر واحد سه درم سماق مازو سبز عصاره لحیۀالتیس اقاقیا کندر هر واحد یک‌نیم درم زعفران نیم درم باریک سائیده به آب آس رطب سرشته قرص سازند هر قرص وزن درم و یکی از آن با میبۀ ممسک بخورند و باید که تضمید معده و شکم صاحب این علت به این ضماد کنند گل سرخ گلنار سماق صندلین هر واحد چهار درم قرظ طراثیث جفت بلوط قشار کندر مازو سبز اقاقیا هر واحد دو درم همه را باریک سائیده موم به روغن ناردین گداخته آمیزند و ضماد نمایند و درین اضافه نمایند قنبیل و سک و رامک با می‌سوسن و عود هندی و سنبل‌الطیب هر واحد یک‌نیم درم سعد قصب‌الزریره هر واحد سه درم و اگر خواهند ادویه را به آب آس با می‌سوسن یا به شراب ریحانی یا به نضوج و مانند آن مبلول کنند و ایضاً قرنفل سعد افسنتین مصطکی سلیخه اذخر اسارون هر واحد سه درم جوزبوا خرنوب و لبنی و میعه و عود هندی حماما قسط تلخ بسباسه کبابه قصب‌الزریره هر واحد یک درم سک لادن زعفران مرماحوز فرنجمشک هر واحد یک‌نیم درم اقاقیا عصاره لحیۀالتیس رامک مازو سبز بی‌سوراخ گلنار گل سرخ هر واحد دو درم همه را باریک سائیده به آب برگ آس و می‌سوسن و نضوح با قدری روغن ناردین سرشته بر معده ضماد نمایند و غذا برای صاحب این مرض لحم طیور کوهی مثل کبک و تیهو و دراج و قطا معمول مصوص به خمر ممزوج به آب که در آن زرشک خیسانیده باشند محشو به اناردانه و سداب کرفس و کرویا و زیره و گشنیز خشک و نارباج به مویز و اناردانه و حب‌الآس و گشنیز خشک و زیره و دارچینی و خولنجان بسازند و صاحب این علت را امر به آرام و سکون و خواب کنند لاسیما بعد غذا که این عطف حرارت به سوی داخل بدن کند و رطوبت را فانی سازد جرجانی و ایلاقی می‌نویسند که زلق‌الامعا که سبب آن رطوبت لزج باشد و ثفل را بلغزاند و قوت ماسکه را ضعیف کند این مرضی است که معده و امعا را بسیار افتد و قوت ماسکه هر دو ضعیف گردد و آنچه در علاج اسهال معدی رطوبی مذکور شد علاج این است اما اول امعا را به ایارج فیقرا و حب صبر پاک باید کرد پس شربت افسنتین و سکنجبین عنصلی و میبه و حندیقون به کار برند و جوارش خرنوب به آب عوسج و جوارش سماق به آب خرنوب تر استعمال نمایند و جوارش خوزی به

شربت مورد سودمند بود این دوا نافع است سک رامک مصطکی تخم کرفس زیرهٔ کرمانی به سرکه تـر کـرده بریـان نموده حب‌الآس گلنار هر یک پنج درم اناردانهٔ ترش بریان کرده ده درم همه را کوفته بیخته سه درم با میبه به کـار برند و این ضماد نافع است و نسخهٔ این همان است که در قول مسیحی در علاج اسهال معدی رطوبی گذشـت و در آن شب یمانی است لیکن درین نسخه افیون و برزالبنج هر یک چهار درم عوض بیخ لفـاح آورده و طباشـیر هـشت درم هم افزوده‌اند و گفته که بر شکم طلا کنند و بگذارند تا خشک شود و از خود فرو ریزد اگر تب باشـد یـا نباشـد سودمند است و از پس آن این ضماد افسنتین به کار برند و نسخهٔ آن همان است که در قول مذکور شد و این ضماد سک و زعفران هر یک درم اشنه ده درم مصطکی هفت درم سعد پـنج درم قـصب‌الزریـره ده درم رامـک شـش درم کرفس پنج درم حب‌الآس ده درم مازو ده درم کوفته به شراب قابض سرشته بر شکم نهند و اگر قبـل از ضـماد هـر بامداد و شبانگاه ده درم بامیه پخته بخورند سودمند بود و طعام گنجشک بریان کرده و کبک و تدرو و تیهو مطنجن کرده و میان او به زیره و کرویا و دارچینی و گشنیز و سماق و اناردانه و کرفس و پودینه و سداب پر کـرده سـازند و پوست غبیرا و پوست کنار و پوست اناردانه سودمند بود و شربت فواکه و اگر از امرود و سیب و زعرور و حـب‌الآس و کنار و سماق و اناردانه بپزند سود دارد محمود گوید که تنقیهٔ بدن از رطوبات فاسد به قی نمایند و هر صـبح جـلاب از تخم شبت و تخم خربزه و عسل در آب جوشانیده بنوشند و قی کنند و بعده به اغذیهٔ مخشنهٔ معـده و امعـا مثـل مزورهٔ سماق و اناردانه تغذیه نمایند و سفوفات قابضه دهند و صرف عنایت به تخشین معده و به تجفیف رطوبات آن نمایند و این سفوف نافع معده و امعاست و آن را در درشت کردن معده به تجفیف آن نفع بلیغ اسـت و نـسخهٔ ایـن آن است که در قول مصنف کامل اول مسطور شده و سفوف مقلیاثا و حب که در آن خبث‌الحدید است نیـز در قـول مذکور گذشت میرعوض نوشته که اگر سبب زلق‌الامعا بودن سطح امعا به رطوبات فاسد باشد علاجش نخستین قـی آوردن سمت به طبیخ شبت و تخم ترب با بورهٔ ارمنی و عسل بعد از آن انگبین سی درم عناب تمرهندی هـر کـدام پانزده درم سداب انیسون تخم شبت هر کدام هفت درم همه را در چهارصد درم آب بجوشانند تا به پنجاه درم رسد صاف نموده بنوشند تا سه روز که از مجربات است آنگاه مربای زنجبیل و مربای جوز و جوارش عود و جوارش عنبر و

جوارش مصطکی بدهند و این سفوف را سدیدی می‌ستاید کزمازج یک مثقال گشنیز خشک زرورد هر کدام یک درم مصطکی انیسون کندر سنبل‌الطیب هر کدام نیم مثقال طباشیر لک هر کدام ربع مثقال کوفته بیخته دو درم از آن انگبین استعمال کنند و مادام که باعث ضعف نگردد هضم را به جوارشات حاره تقویت دهند و چون مرض به طول انجامد و ضعف و نقاهت پدید آید به برشعثا و مثرودیطوس و تریاق بزرگ و قرص زرشک و شربت حب‌الآس و شربت انجبار علاج کنند و این سفوف را بختیشوع ترکیب داده برای تقویت هضم و انعاش قوی و اصلاح غذا و تحلیل ریاح غلیظ مجرب است پوست ترنج یک جزو و نیم کرویا یک هفته در سرکه تر کرده در سایه خشک نموده یک جزو انیسون و جوز هندی هر کدام نیم جزو مصطکی ربع جزو شکر به وزن مجموع و اگر خواسته باشند زنجبیل سعد هر کدام ربع جزو سنبل‌الطیب صندل هرکدام ثمن جزو اضافه کنند و این تصرف از انطاکی است و در بعض نسخ انیسون حذف کرده و در بعضی مشک افزوده‌اند و در اسهال گل مختوم و در کثرت خون کهربا صمغ عربی بریان و کهربا مثل مصطکی بیفزایند شربتی یک مثقال و این سفوف نیز زلق معده و امعا را مجرب است و نسخهٔ آن همان است که در قول مصنف کامل اول مرقوم شده غذا قلایای مبرزه و کباب به سماق و گشنیز در آنجا که پیچش نباشد والا چون قوت قوی بود از گوشت و روغن اجتناب کنند و در صورت ضعف قوت گنجشک مطنجن با روغن بادام دهند و جلوس بر صرهٔ نمک جاورس و سبوس گندم و خشت گرم و تضمید به دهن‌المبارک که در فصل لقوه گذشت سود دارد سرهندی گوید که سفوف تنتریک در این باب به صحت تجربه رسیده و خلق کثیر بعد از یاس به این دوا شفا یافته بگیرند پوست برنج سرخ که در داخل آن بود سه استار گل دهاوه دو درم تخم ریحان دو ماشه افیون نیم ماشه کوفته بیخته به آبی که در آن برنج سرخ تر کرده باشند بخورند و این را یاد دارند که مؤلف آن ضامن نفع آن شده و من در آن تاثیر عجیب دیدم و برنج سرخ را در هندی کامود گویند طبری گفته که زلق‌الامعا که از رطوبات لزجه بود گاهی از اجتماع رطوبت نمسه در امعا و معده یا در یکی از این هر دو افتد و این غیر از این رطوبت حادث نشود بلکه از رطوبات زجاجیه چون در معده و امعا کثرت پذیرد نوع ردی از قولنج حادث شود و اگر رطوبات حار مالح بود از آن قولنج که با الم شدید باشد تولد کند و مراد از رطوبت نمس آن است که حلو

مثل آب شیرین مخالط به ارضیت و مانند آن باشد و علاجش تقویت معده و امعاست و قبض طبیعت در این مـرض و اول امر خیلی ردی است بلکه واجب است که استفراغ این رطوبت به لطـف حـسب امکـان کننـد بـه اشـیائی کـه رطوبت نیفزایند و از سحج امن باشد و مختار اهل حران در این این حب معروف به حب ذهب اسـت کرویـا نـانخواه زیرهٔ کرمانی صعتر فارسی تخم کرفس هر واحد دو ثلث درم بلیلهٔ سیاه دو درم مصطکی سه درم صبر سقوطری مثل همه کوفته بیخته به آب برگ ترنج سرشته حب‌ها سازند و چون طعام محمود بخورنـد و قـوی‌الامعـا باشـد و در آن امن از سحج بود از این حب نیم درم تا دو دانگ فضه بخورانند تا امعا و معدهٔ او از این رطوبـات غـسل دهـد و اگـر خواهند کمیت این حب کم کنند تا عمل او کمتر و برفق گردد و بر جمیع مصنفین کنانیش این معنی رفتـه اسـت که اشاره به سوی حبس طبیعت به اشیای قابضه به غیراستفراغ این رطوبات مجتمعه در امعا و معده نموده‌اند گویـا که ایشان گمان کرده‌اند که زلق‌الامعا نمی‌باشد مگر از بثور یا فساد طعام و در اجتماع رطوبت در امعا و معده سـبب این علت و در آنکه با وجود وقوع سبب قطع مرض و مداوات او ممکن نیست فکر نکرده‌اند بالجمله چون رطوبات کم شود و آنچه از طعام خارج شود به رطوبات کثیر مختلط نباشد و آروغ پیدا گردد بدانند رطوبات به کمی ابتدا نمـوده و طعام اکثر از آنچه محتبس می‌ماند در این هنگام محتبس شده پس ربوب مثل رب غوره و سیب و بـه بدهنـد تـا معده قوت یابد و جرم او خشونت و قبض حاصل نماید و اگر انقطاع زلق به این تمام نشود سفوفات قابضه بخورانند و این سفوف بهر قطع زلق که از رطوبات نمسه باشد ترکیب داده‌ام پوست سیب ترش و پوست کنار ترش و پوست بـه قابض ترش و سماق بریان و گل سرخ و تخم حماض و زعرور کوهی به هستهٔ آن سوده و پوست غبیرا بر آتش بریان کرده اجزا مساوی به قدر دو یا سه درم به رب به و رب غـوره بدهنـد و اهـل حـران را ایـن شـربت اسـت در قطـع زلق‌الامعا که از رطوبت باشد و یا از بثور بعد از آنکه رطوبت تحلیل گردد و قلت پذیرد بگیرنـد رب بـه و رب غـوره و رب ریباس و رب انار هر واحد رطل بعده آب حب‌الآس رطب در وقت رطوبت او برآورده مثل مجمـوع گرفتـه جمـع نمایند و بجوشانند تا مثل لعوق گردد بعده هر روز پانزده درم از آن به یـک دانـگ سـک و دو ثلـث درم گـل سـرخ بخورانند و اما بلوط و شاه‌بلوط در زلق‌الامعای ردی است و همچنین قرظ و طراثیث بود و اوفق قابضات در زلق‌الامعا

تخم مویز و سفرجل و سویق اوست و گاهی صاحب زلق‌الامعا را حدت در مزاج عارض شود پس هر کسی که فصد او کند جنایت بر آن نماید و زلق‌الامعا در بدن بلاس بر وزن غراب بیماری سل را گویند المنتهی‌الارب و هزال پیدا کند به نوعی که بدن او اصلاً اغتذا نکند و بگذارد تا آنکه هلاک شود در این صورت واجب است که فصد نکنند و تسکین حدت و حرارت به آب سویق شعیر و جاورس که به این طریق پخته باشد باید کرد که آب سماق غلیظ‌تر و قوی‌تر به مقدور خود برآرند اگر تر یافته شود والا سماق را در آب شبت تر کنند و صبح مالیده صاف نموده و در آن آب سماق دیگر یک روز تر کرده بار دیگر مالیده صاف کنند و هم‌چنین سه مرتبه تکرار نموده در آن جاورس مقشر و جو بریان کوفته یکشبانه روز بخیسانند بعده خوب بمالند تا بگدازد و به آتش بپزند تا شخین گردد و آن را بخورند که قبض و تقویت معده و تسکین حدت مزاج کند و گاهی در این علت حاجت به تضمید معده افتد پس این ضماد نمایند گل سرخ و قسب و خشف هر واحد دو درم سویق جو مرتبهٔ دوم بعد سحق بریان کرده دو درم کعک بغدادی بریان سه درم رامک سک مصطکی هر واحد دو ثلث درم مغز سفرجل برگ آس تر هر واحد پنج درم همه را سائیده بر معده و شکم و هر دو پهلو ضماد کنند و گاهی در آن حضض هندی و گل ارمنی و قبرسی و صمغ توت می‌افزایند و اجزا مساوی گرفته بر هر دو پهلو طلا می‌کنند و ترک می‌نمایند تا آنکه خشک گردد و از خود فرو ریزد و ابوماهر در این ضماد طین رهاطه پوست شجر صنوبر و جوز صنوبر زیاد همی‌کرد و ضماد را نمی‌شست بلکه ضماد مرتبهٔ دیگر بر آن می‌کرد و اثر محمود می‌نمود و در این نوع امر به قی و معالجه بدان صواب می‌دانست و من امتحان این کردم و سریع‌التأثیر یافتم و علاجش باید که به طعام کنند اگر مزاج او احتمال کند در طعام او خردل باشد مضروب به ماهی شور و ترب تناول کنند و عقب او تحریک نمایند که این تنقیهٔ معده او به سهولت کند و حفظ قوت او نماید قطع مادهٔ زلق کند و اگر اندک شراب عفص قابض بنوشند باک نیست اگر در آنجا مانع از تب و تغیر مزاج نباشد تا معدهٔ او را قوت دهد حفظ قوت آن نماید و اهل بصره در شراب عفص اندک رامک جوش داده بر طعام می‌نوشانند و شراب او بر طعام جائز نیست بلکه استعمال او بر خلای معده نافع‌ترست و غذا لحم مطبوخ که آب آن سیلان کند در آب سماق و شراب عفص پخته پس کباب کرده می‌خورانند و منفعت ظاهر می‌کند صاحب

شفاءالاسقام گوید که از اغذیه که از اسهال بلغم و زلق‌الامعای رطوبی را نفع کند هر طعام مخفف است مثل سویق‌های غبیرا و اناردانه و بلوط بریان و تخم حماض و زعرور جبلی و حب‌الآس و خرنوب شامی و کنار و گشنیز بریان و سیب ترش و به قابض ترش و امرود قابض و جو و گندم و بادام بریان گرده بریان و فندق بریان و چون هر واحد را به بعض حبوب قابض مثل جاورس مقشر و برنج بریان غیرمغسول خصوصاً سرخ از آن چون به شحم گردهٔ بز به کاربرند و مطنجنات و قلایای متخذ از لحوم خفیف و بهتر آن است که شوربای تنها دوباره استعمال کند و از لحوم آنها اجتاب نمایند و اگر از لحم چاره نباشد حیوان محللهٔ مبرزه مشویه دهند و از آن جلد و آنچه شدیدالیبس باشد بخورند و از فربه و رطب بپرهیزند و از بقول کرفس و گندنا و گشنیز و نعنع و فوتنج و بادیان و شبت و سداب و هرچه مدر بول باشد صالح است و از فواکه بسر و قسب و حب‌الآس و خرنوب شامی و غبیرا است و از ابازیر سنبل و کمون و نانخواه و خردل و جوز بریان است

علاج اسهال معوی بثوری

و بعضی این نوع را اسهال قلاعی نیز گویند بنابر لزوم حدوث بثور در مری و دهان و زبان آن را به سبب ابخره صاعده از امعا به سوی آنها و گویند که این اسلم انواع اسهال معوی است چون در ابتدای آن تدارک کنند و اما در آخر سحج یا قرحه آرد و در آن هنگام صحت نیابد بالجمله اول فصد باسلیق کنند و چارتخم در روغن بادام چرب نموده به گلاب بخورند و ادویهٔ مغریه مانند صمغ عربی و نشاسته و کتیرا بریان نموده همراه لعاب بهدانه و لعاب ریشه خطمی در گلاب و عرقیات دیگر برآورده چارتخم به روغن بادام چرب کرده پاشیده بنوشند غذا پوست جو و برنج یا عدس و روغن بادام تناول کنند و گویند که اگر ضرورت بینند مسهل صفرا از هلیلهٔ زرد و غیره بدهند و قرص طباشیر قابض با شربت خشخاش بخورند و یا طباشیر کتیرا کهربا گل ارمنی مکد یک ماشه سوده با شربت سیب و انار دو توله لیسیده اسپغول نه ماشه در گلاب نیم پاؤ جوشانیده روغن گل نه ماشه داخل کرده با شربت خشخاش دو توله دهند دیگر مبردات بخورانند چون آب سویق شعیر مطبوخ روغن گل آمیخته و سفوف زلق‌الامعای بثوری و لعاب اسپغول و مانند آن و حقنهٔ مبردهٔ مثل جو بریان و برنج و پوست خشخاش و تخم خطمی و تخم مرو

جوشانیده صاف نموده روغن گل و صمغ عربی نشاسته در آن آمیخته و اشربهٔ بارد چون شربت خشخاش و انار شیرین و شربت آس و جز آن همه مفید است و اغذیهٔ مطفیه مثل برنج مطبوخ به عدس و روغن گل و مثل کعک کوفته به روغن بادام و یا پو ست جو بدهند و از ترشی خالص پرهیزند تا حرقت نیفزاید و طحلب و آرد جو و گلنار و گل سرخ و صندل و پوست انار کوفته بیخته به آب سیب ترش و آب آس سرشته بر شکم ضماد سازند و اگر ماده بسیار بود و قی آسان باشد بفرمایند و اگر بثور بر سطح خارج روده باشد بعد فصد برای تسکین حرارت شیرهٔ کاسنی و خرفه هر یک نه ماشه شربت بنفشه دو توله بنوشانند و یا این دوا دهند طباشیر دو ماشه سبوس اسپغول چهار ماشه کفمال نموده به آب به و آب شاخ نرم انگور هر یک هفت توله گلاب عرق کاسنی و عرق نیلوفر هر یک چهار توله لعاب بهدانه و ریشهٔ خطمی هر یک سه ماشه شربت نیلوفر و خشخاش هر یک دو توله بدهند و ضماد از تراشهٔ کدو گل نیلوفر برگ بید گل بنفشه گل سداگلاب هر یک نه ماشه لعاب اسپغول هفت ماشه نمایند و کاسنی مسلوق و مزورات بنوماش عدس معمول به آب غوره بخورند و به اضمدهٔ مبردهٔ مرطبه مثل طحلب و تراشهٔ کدو و آب برگ بید و برگ اسپغول و برگ بارتنگ و حی‌العالم و آرد جو بر شکم ضماد نمایند و در جای سرد مسکن سازند اقوال حذاق شیخ می‌فرماید که اسهال کائن از قبل قروح امعا علاجش علاج قروح است و کثرت استعمال مجففات قابضه از ادویهٔ بارده مثل حصرمیه و سماقیه و به علاج ذوسنطاریا که ذکر کنیم علاج کنند و اگر در آنجا سبب انصباب صفرا و تقریح آن باشد اولی آن است که تنقیهٔ او در تابستان به قی کنند و از طریق قروح استفراغ نکنند و اگر سبب او بلغم باشد احتیاج به اخراج بلغم افتد به حقنهٔ مخرج بلغم و تجفیف و تسخین غذا کنند و از مشویات و قلایای متخذ از لحوم خفیفه سازند و تقلیل شرب آب نمایند بعده اگر حاجت به قوی‌تر از آن آید مثل خربق است سفید او برای معده و سیاه او بهر املای سفلی که وی با وجود آنکه استفراغ کند علاج قروح نیز هست مجوسی می‌نویسد که هر گاه زلق‌الامعا به سبب بثور و قروح باشد باقی قول او به عینه همان است که در علاج اسهال معدی از بثور و قروح در قول مؤلف جامع‌الصناعه مسطور شد سید جرجانی و یوسف می‌نویسند که سبب این بثرها و دمیدگی روده‌ها حرارت مزاج مبرور خلط صفرا بر روده‌ها بود به نوعی که انصباب آب گرم با روغن گرم بر عضوی آن عضو را

بدماند بهر آنکه هم گرم باشد و هم تیز و هر گاه که مزاج را به اعتدال بازآرند و صفرا از تن بیرون کنند زود به صلاح بازآید از بهر آنکه اسهال صفرا سلیم‌تر از دیگر انواع و به سرعت علاج‌پذیر است و اگر مزاج بر آن حال بماند و هم بر آن گرمی و آن ماده بازنایستد سجح و قروح امعا پدید آید و امید بهتری نبود و علاجش علاج اسهال معدی که از بثور معده بود و علاج اسهال معدی صفراوی است که مذکور شد و هر صباح نیم رطل بغدادی دوغ ترش از مسکه صاف کرده با گل سرخ و طباشیر و تخم حماض هر واحد درم کوفته بیخته باید داد دوغ سنگ‌تاب یا آهن‌تاب دهند و شیر بز به آب سماق آمیخته هر یک نیم رطل بغدادی سنگ‌تاب کنند تا به نیم باز آید و سه اوقیه آب انار میخوش با وی بیامیزند و چند روز به ناشتا این بخورند و وقت خواب دو اوقیه آب غوره و یک اوقیه آب انار ترش به اندکی شکر بدهند و اگر آب غوره تنها بی شکر دهند روا باشد و اگر طباشیر تخم حماض و گل سرخ با وی آمیزند هم‌چنانکه با دوغ می‌آمیزند جائز بود و اگر متحمل این ترشی‌ها نباشد هر بامداد این سفوف طباشیر با یک اوقیه آب سفرجل دهند تخم حماض بریان اسپغول بریان صمغ عربی بریان گل ارمنی طباشیر مساوی سوای اسپغول همه را بسایند و بکار برند و کشکاب از کشک جو بریان و جاورس مقشر پخته به روغن گل و بی روغن گل سودمند بود و طعام چوزهٔ مرغ و پایچهٔ بره به آب سماق یا به آب اناردانه پخته دهند به جای آب شربت انار ساده به آن آمیخته بنوشانند و ضماد از سبزی که بر سر آب ایستاده بود به تازی طحلب گویند و کدو تر و آرد جو و گلنار و گل سرخ و مازو و صندل و رامک و پست انار به آب سیب ترش و آب مورد سرشته بر شکم نهند و موم روغن که از روغن گل و موم سفید سازند و آن را به آب برگ بارتنگ و آب برگ خرفه و آب انار ترش و آب غوره بیامیزند بر شکم مالند و اگر مواد بسیار باشد و قی ممکن بود سخت صواب بود و خصوصاً بر ناشتا به آب گرم و سکنجبین و اگر بر ناشتا قی نتواند کردن اول کشکاب بسیار پس آب گرم و سکنجبین خورد قی کنند و بعد قی هر بامداد نیم رطل دوغ گاؤ به این سفوف‌الطین بدهند گل ارمنی گل مختوم طباشیر کهربا گل سرخ هر یک برابر شربتی سه درم ابن الیاس و خجندی گویند که فصد کنند اگر احتیاج آن باشد و قوابض مطفیه از اغذیه و سفوفات و اشربهٔ قلیل‌الحموضت یا بی‌حموضت خورند و حقنه‌های مبرده به کار برند و هر صباح رب آس ده درم به یک مثقال قرص طباشیر قابض و یا

مثقال قرص گلنار برب به میخوش یا شیرین بنوشند و یا سویق جو چهار درم به رب سفرجل ده درم یا تخم ریحان و بارتنگ و تخم مرو و صمغ عربی هر واحد درم بریان کرده به گلاب آمیخته و به روغن گل چرب کرده بخورند و یا بگیرند صمغ عربی و گل ارمنی هر واحد درم بریان کرده با شیرهٔ تخم خرفه سه اوقیه به شربت آس شیرین کرده بدهند و این قرص نافع این علت است طباشیر سفید گل سرخ نشاسته صمغ عربی تخم حماض هر یک پنج درم همه را باریک سائیده به لعاب اسپغول سرشته قرص سازند شربتی یک مثقال و ایضاً بگیرند گلنار و عصارهٔ لحیهٔالتیس هر واحد سه درم و گل ارمنی و تخم حماض هر واحد چهار درم و کوفته بیخته به آب سماق یا به آب آس تر سرشته قرص سازند شربتی از آن یک مثقال با ده درم رب آس و این ضماد نافع است صندلین رامک حضض پوست خشخاش گل ارمنی اقاقیا مساوی سائیده به آب شاخ انگور یا به آب آس رطب یا به آب حیالعالم سرشته ضماد کنند و غذا جاورس و برنج بریان به مغز بادام اگر با آن تب باشد والا به لحوم طیور فاضله کباب کرده و سویق غبیرا و سویق کنار نافع است و ایضاً تناول حبالآس رطب مفید و یا بگیرند شاهبلوط و حبالآس هر واحد پنج درم گشنیز خشک بریان تخم حماض هر یک چهار درم و کوفته بیخته سفوف سازند و صبح و شام هر مرتبه یک مثقال بخورند و از اثمار نافعه برای او شاهبلوط و حبالآس و غبیرا و زعرور است و تفکه به سفرجل و امرود و سیب کنند و اگر سبب او خروج بثور در سطح خارج امعا باشد علاجش قریب از علاج نوع اول است و چون ماده بسیار باشد و قی سهل بود هر دو نوع را نافع بود و اگر مریض متحمل ترشی باشد شرب یک رطل دوغ ترش از دسومت او صاف کرده به سنگریزه یا آهن داغ نموده و بر آن به زرورد و تخم حماض و طباشیر هر واحد نیم درم پاشیده نافع است و بدل آب شربت انار ممزوج به آب یا به عرق کاسنی و عرق لحیهٔالتیس دهند و ضماد و قیروطی همان است که در قول سید جرجانی گذشت ابوالحسن طبری نوشته که تبثر سطح خارج امعا را جالینوس ذکر نکرده پس اگر قاروره زائد بر حرارت طبیعیه باشد علاج به فصد و تسکین حرارت به لزوم ماءالشعیر نمایند و اغذیهٔ مبرده مثل قطف و کاسنی مسلوق و کاهو و مزورات متخذ به سرکه و آب حصرم و آب سماق دهند و فکر اسهال نکنند و تضمید احشا به این آبها کنند آب جرادهٔ کدو آب شاخ بید و برگ آن و برگ اسپغول و برگ بارتنگ و عصیالراعی و حیالعالم برآورده

در آن پارچه آلوده بر شکم و پهلوها گذارند قبل از غذا و از دخول حمام البته منع کنند و اگر ارادهٔ استحمام باشد به آب سرد نمایند سیماً اگر زمان تابستان باشد و هوا حار و در موضع بارد و هوا نشینند و علامت قـرب منتهـای ایـن مرض زوال الم و ظهور شبیه به حکه در جلد شکم است حتی که علیل آن را بخـارد و واجـب نیـست کـه از دسـت بخارد و بر احشا و پوست شکم قبض کند که این گاهی تا امعا برسد و قرحـه آن کنـد بلکـه دسـت خـود بـر شـکم بگرداند که گویا دلک خفیف این موضع می‌کند و بعد فصد عرق پهلوها به روغن گل منفعت بین نماید و ابوماهر موم روغن رقیق به اندک موم ساخته و بر آن قدری مرداسنگ مغسول انداخته دائم بر پهلوهـای او و جلـد شـکم مـالش می‌فرمود و خصوصاً در مریض کثیف‌الجلد سخت بدن و مریض نفع ظاهر می‌یافت و علاج بثوری کـه در بـاطن امعـا ظاهر شود این است که فصد مریض نمایند اگر قوانین او موجود باشد و بدواً البته استفراغ نکنند و اگـر قـاروره حـار باشد لزوم نمایند به شرب آب سویق جو که به این طریق ساخته باشند بگیرند سکرجه از سویق و نصف او جاورس و مثل او ماءالشعیر بپزند و صاف کرده بر آن چند قطرهٔ روغن گل خالص چکانیده بنوشـند از خـوردن طعـام جـالی و ترش و خشن و حلو و از طعام قوی غلیظه و مانند آنکه غالب‌الکیفیهٔ باشد و خصوصاً در ابتدای مرض منع کنند و بر سویق جو مذکور اقتصار ورزند و چون وجع ساکن شود یا کم گردد سـماقیه و رمانیـه و ماننـد آن خوراننـد و بـدل روغن که در مزوره داخل کنند روغن گل نمایند و ثرید از مغز نان سمید در این سازند و این در وسط مرض بایـد و چون اسهال کم شود و درد ساکن گردد و در براز شبیه به قشور قرحه و اغشیه که بر بثور باشد مثل صفائح باریک و فلوس‌های بیرون آیند این سفوف دهند بگیرند تخم مویز بریان باریک سائیده ده درم و سویق شـعیر پـنج درم گـل ارمنی و قبرسی و مختوم بریان صمغ عربی و نشاسته همه بریان هر واحـد دو درم سـویق غبیـرای منخـول از تخـم سائیده ده درم و همه را جمع کرده اندکی زعفران آمیزند و به روغن گل و آب سرد بخورند و اگر بر تنـاول آن قـادر نباشد یا تشنگی شدید بود برب ریباس یا رب غوره با رب به بخورند و اگر این را موافق ببینند سـفوف را بـه همـین ربوب دهند و اگر از آن اکراه کند آن را به این طریق بخورانند که بگیرند کعک شامی بریان و کوفته بیختـه بـا پیـه گردهٔ بی‌نمک حریره سازند و بر آن این سفوف بقدر واجب انداخته بنوشند و ابوماهر بدل پیه گردهٔ بـز پیـه ماکیـان

می‌نمود و در این تغذیه بسیار است بخورند و اما اشیای قابضه و خشنه نباید خورد مگر نزد زوال اندک وجع و اگر قاروره حمائی باشد بدل حریرهٔ آب پوست جو مذکور دهند و بر آن قدری ازین سفوف اندازند و اگر احتمال فصد بود در آن باکی نیست که استفراغ خون ماده بثور را قطع کند اگر دموی باشد و تقلیل مادهٔ او کند اگر صفراوی باشد و معذلک خون اندک نبود و اگر قارورهٔ حار بود که صفرا بسیار بدان مخلوط باشد بدانند که بثور صفراوی از جنس نمله است و علامتش این است که با وجود ناریت قاروره مریض در جوف و امعای خود آتش ملتهب گویا دریابد پس در معالجهٔ او این تدبیر که ذکر می‌کنیم به کار برند و در انحلال طبیعت او خوف نکنند مگر آنکه خوف سقوط قوت او به انحلال باشد و آن تدبیر این است که آب کاسنی و آب عنب‌الثعلب و آب برگ بارتنگ بگیرند و همه را جوشانیده صاف کرده گل قبرسی به قدر حاجت در آن حل کرده بنوشند و در بثور صفراویه چیزی از روغن‌ها استعمال نکنند و نه در طعام او نمک داخل کنند بلکه چون بدانند که آن از جنس نمله است از غذا بر آب سویق جو مطبوخ به آب کاسنی و عنب‌الثعلب بعد تصفیهٔ آن و دیگر اغذیهٔ مبردهٔ لطیف‌الحرارهٔ اقتصار ورزند و اگر امر در لهیب زیاده گردد در آب سویق شعیر اندکی کافور داخل کردن مضائقه ندارد و از معرفت مزاج اصلی او غافل نشوند اگر متحمل کافور نباشد نباید داد و اگر امر زیاده شود و الم و حرقت بیفزاید حتی که از فرط بیخوابی و درد خوف هلاکت باشد در خورانیدن اندکی افیون به آب سویق جو باک نیست تا حس را خدر کند و خواب آورد و چون از مرض صحت یابند تلافی ضرر افیون به نوشیدن گلقند در آب انیسون و زوفای خشک مالیده باید کرد و اگر ضرر او نیابند حاجت نوشیدن این نیست و ضررش این است که ارادهٔ حاجت براز باطل یا ضعیف کند و برای این علت بعد بهتری آن در آخر این سفوف مقوی و مزیل آثار بثورست بگیرند هلیلهٔ زرد و بریان نمایند تا قریب سوختن رسند و بسایند به وزن سه درم و کوکب‌الارض به آتش بریان کرده یک درم طباشیر سه درم پوست ترنج یا برگ او اگر پوست یافته نشود دو درم همه را سائیده به قدر حاجت با شربت آس بدهند و طعام کباب با اناردانه و مویز مع تخم و نانخواه و گشنیز خشک و کرویا مانند آن ساخته با نان و بی‌نان بخورانند که این تقویت امعا و معدهٔ او کند و اگر علیل متحمل نوشیدن ادویه به سبب وجع حلق و دهان یا معده نباشد در بثور امعا که تابع او زلق‌الامعا مع حدت

قاروره باشد این حقنه به عمل آرند بگیرند جو مقشر بریان سی درم و عدس مقشر بریان و جاورس مقشر بریان هـر واحد پنج درم حبالآس دو درم گل سرخ سه درم همه را مثل مطبوخ حقنه بپزند و صاف کـرده بـر آن بیـست درم روغن گل و یک نیم درم سفیدآب قلعی مغسول ریخته در روز سه دفعه و در شب دو دفعه حقنه کنند و عقب حقنه آب پوست جو بنوشند و اندک روغن گل و گل قبرسی و مختوم در آن داخل کنند و اهل بصره هر گاه قـاروره حـار نباشد در این مرض این سفوف استعمال می‌کنند راوند خالص یک درم گل مختوم ده درم لک عیدان سه درم صمغ عربی دو درم نشاسته دو درم تخم خرفه ده درم آنچه بریان کردنی است بریان نموده باریـک بـسایند بعـده بگیرنـد بیضۀ مرغ تازه و سفیدی او دور کرده زردی او بر آتش گرم نمایند تا اندک مجتمع گردد پس بر آن این سـفوف بـه قدر حاجت انداخته امر به خوردن آن می‌کنند و بر این زیاده نمی‌کنند مگر آنکه قاروره حار باشد یا در آنجا تشنگی یا لهیب باشد که در آن حالت عدول می‌کنند به آب سویق جو و مزورۀ سماقیه و رمانیه و مانند آن و اگر مـی‌داننـد که بثور صفراوی از جنس نمله است سویق جو به آب کاسنی و آب عنب‌الثعلب مروق مصفی پخته می‌نوشانند و اثـر محمود در بثور صفراوی می‌کند و اما اهل بغداد از این معالجه عدول مـی‌کننـد و در حـدت قـاروره و لـین آن نظـر نمی‌کنند و در اول امر سفوفات قویه جامع اصلاح امعا و تقویت آن می‌خورانند مثل سفوف طین و سفوف حب‌الرمان به شربت به و رب آن می‌دهند و این اثر می‌کند و طبیعت قبض می‌نماید جز آنکه الم زمانی طویل باقی مـی‌مانـد و زائل نمی‌شود و این بثور چون ظاهر شود و با آن زلق‌الامعا و تشنگی شدید و سوزش با تب یا صداع پدید آیـد پـس باید که در ابتدای علاج او به این طریق جائز بود بگیرند رب سیب ساده و رب به و رب ریباس و رب ترشـی تـرنج و همه را جمع کرده اندکی کافور داخل کرده دائم در ابتدای او بقدر واجب بنوشانند و گـاهی بـه آن نـان بخوراننـد و چون لهیب ساکن شود ابتدا به علاجی که مذکور شد باید کرد و اگر به آن تب باشد قرص طباشیر حماضی بخورانند و مزورۀ سماقیه یا رمانیه یا انبرباریسه و مانند آن بدهند و چون بـه سـبب عطـش یـا تـب یـا صـداع نباشـد عـلاج سابق‌الذکر نمایند

علاج اسهال معوی صفراوی

و آنکه بلغم و صفرا مخلوط باشد تنقیهٔ بدن به قی و مسهل کنند و بهر اسهال صفرا چیزی که مسهل بالعصر بود چون هلیلهٔ زرد و شربت ورد مکرر یا مطبوخ بلیله و نقوع آلو یا هلیلهٔ زرد با شکر آمیخته و مانند آن بدهند چه هلیلهٔ زرد با وجود اسهال صفرا تقویت امعا از قوت قابضه خود می‌کند و بدان سبب مانع انصباب فضول بر امعا می‌گردد و قی از اسهال در صفراوی افضل است و بعد تنقیه جهت تقویت قرص طباشیر قابض با شربت انار یا حب‌الآس خورند و هر چه قابض و مبرد امعا و مقوی احشا باشد شرباً و طلاءً استعمال نمایند و گویند که اگر بالذع باشد سفوف بنفشه از دو درم تا چهار درم خوردن مجرب است و اگر حرارت به شدت باشد طباشیر بریان یک درم با کافور یک طسوج سائیده بدهند و نیکوترین غذا پایچهٔ گوسفند است و گوشت مرغ کباب کرده و فتق از آب سماق به مویز کوفته داده و گاؤرس و ارزن مقشر و برنج بریان به چربی گردهٔ بز نیز مفید گفته‌اند اما اگر تب باشد گوشت و چربی نباید داد و آنجا که بلغم و صفرا مخلوط محدث زلق‌الامعا گردد آنچه در رطوبی و صفراوی مذکور شد ترکیب داده استعمال نمایند و ادویهٔ بارده و حارهٔ مزلقه و مغریه برابر و یا کم و زیاده ترکیب نموده بدهند و یا این سفوف دهند سماق کزمازج حب‌الآس هر یک چهار ماشه تخم کاسنی بادیان گشنیز هلیلهٔ سیاه هر یک نه ماشه همه بریان تخم ریحان یک نیم توله شربتی سه درم با گلاب و عرق بادیان هر دو هفت توله و غذا مرکب از برنج و عدس مقشر و بنوماش مرغن دهند و به قول شیخ به این دوا نفع یابند بگیرند هلیلهٔ زرد و یک جزو و حرف نیم جزو و سک و حب‌الآس و سماق و کزمازج هر واحد سدس جزو در بعضی از حرف تا آخر هر یک دو ثلث جزو می‌گیرند و سوای حب‌الرشاد همه را کوفته بیخته با هم آمیخته دو درم می‌دهند ذکر ادویهٔ مفرده و مرکبهٔ یونانیه که نافع اسهال حار است زرشک گرد سماق غنچهٔ انار ترش بارتنگ حب‌الآس زرد و برای اسهال که از حرارت باشد نافع است و سویدی گوید که حب‌الآس سفید و سیاه تازه یا خشک هر واحد در قطع اسهال حاد حار صفراوی مجرب من است و سفید از سیاه قوی‌تر است در فعل و کذا توت شامی سرخ قبل از سیاه شدن و پختن خشک کرده جوشانیده و کذا آب غوره کهنه و کذا حب حصرم خشک کرده و کذا سماق صد درم در آب حصرم کهنه که چهار انگشت بالای آن باشد بجوشانند تا ربع بماند صاف نموده در آن آب گشنیز خشک یک شبانه‌روز تر کرده خشک نموده

بریان نمایند و سائیده در اغذیهٔ نافع اسهال صفراوی استعمال کنند و کذا شرب اقاقیا و کذا آب عصی‌الراعی و کذا گشنیز خشک یک شبانه‌روز در سرکه تندتر کرده خشک ساخته بریان نمایند و سائیده بخورند و یا در اغذیه نافع اسهال حاد آمیزند و کذا شرب کافور و کذا پوست خشخاش نیم درم سوده به آب سرد صبح و وقت خواب خوردن هر واحد قاطع اسهال صفراوی و مجرب من است و از اطبای دیگر نقل کرده که تخم ریحان بریان به روغن گل چرب کرده و دخن بریان و آب اذناب انجیل تازه و یا برگ خشک او سوده و شرب و ضماد طلع نخل و گل ارمنی به آب بارتنگ و رب انجبار و کذا تخم بستان‌افروز بروغن گل چرب کرده و سویق سماق بریان و سویق غبیرا و عصاره لحیهٔ‌التیس و گل علیق و ثمر خام او قبل از پختن و سیاه شدن و عظم فخذ ثور وحشی مثقال به شربت آس و امتصاص ریباس و گشنیز در آب حصرم عتیق یا در ترشی ترنج یک شبانه‌روز تر کرده خشک نموده بریان نمایند و سوده بخورند و یا در اغذیهٔ موافقه آمیزند و شرب طباشیر و اختلاط افیون به قدر عدس در ادویهٔ نافعه و بارتنگ بریان و خوردن بقله خرفهٔ بریان کرده و تعلیق زمرد و کذا بیخ خطمی به آهن قطع کرده و شرب حب عناب باریک سوده بریان کرده و گلنار و بقلهٔ حماض مسلوق به سویق خوردن و نقوع انبرباریس سرخ رومی و شرب پوست شجر خلاف و صفصاف و ثمر او و پوست بیضهٔ بریان سوده و خوردن جماز نخل و شرب ماءالشعیر بریان و سویق شعیر به شربت زرور و هر واحد قاطع اسهال حار و صفراوی است دیگر صمغ عربی هر روز سه مثقال سائیده بنوشند تا سه روز یا زیاده بر آن جهت اسهال مراری و خونی و مغص مجرب صاحب تحفه است و اگر با اسهال سده نباشد آشامیدن پوست خشخاش که مثل غبار سائیده باشند از یک مثقال تا دو مثقال به آب سرد صبح و شام در اسهال که با حرارت و التهاب و رقت اخلاط بود خلطی باشد یا دموی از مجربات است و اگر با صمغ ممزوج کرده دو مثقال دهند مجرب است و اگر صمغ و تخم ریحان برشته هر دو برابر و کوکنار چهارم حصهٔ آن ممزوج کرده بدهند کثیرالنفع بود و آزموده است دیگر چارتخم یک توله در گلاب پنج توله عرق عنب‌الثعلب شش توله یک جوش داده سرد کرده شربت بنفشه دو توله داخل کرده بنوشند که برای اسهال صفراوی و سحج و زحیر معمول فقیرست و گاهی لعاب ریشه خطمی چهار ماشه اضافه کرده می‌شود و گاهی ریشه خطمی جوشانیده با شربت مذکور و تخم

ریحان داده می‌شود دیگر ریشهٔ خطمی چار ماشه بهدانه سه ماشه جوشانیده شیرهٔ خیارین شش ماشه شربت بنفشه دو توله داخل کرده اسپغول شش ماشه پاشیده بنوشند دیگر ریشهٔ خطمی تخم مرو هر یک شش ماشه جوشانیده شیرهٔ تخم کاهو شش ماشه شیرهٔ حب‌الآس چهار ماشه شربه به شیرین دو توله دهند و در آخر به جای کاهو و حب‌الآس شیرهٔ بادیان شیرهٔ عنب‌الثعلب هر یک چهار ماشه شیرهٔ خرفه شیرهٔ خیارین هر یک شش ماشه و بارتنگ شش ماشه داخل کرده می‌شود و اگر بادیان حرارت کند به جای آن کاهو کنند و به جهت شام لعاب اسپغول عرق شاهتره شربت نیلوفر معمول است و بدانند که اکثر در آخر اسهال ضعف جگر بهم می‌رسد لهذا شیرهٔ عنب‌الثعلب داده می‌شود و به رعایت تقویت معده که از کثرت لعابات و شیرجات خراب نشود شیرهٔ بادیان می‌دهند دیگر ریشه خطمی گل بنفشه بهدانه گل سرخ جوشانیده شیرهٔ مغز تخم هندوانه گلقند داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشند و مفتح و مسکن حرارت است دیگر سفوف الطین چهار ماشه به روغن بادام چرب کرده به جوارش آمله شش ماشه سرشته تناول نمایند بعد آن بارتنگ دانهٔ هیل سوده به گلاب پخته رب به شیرین دو توله داخل کرده بنوشند در کثرت اسهال و تقویت معده و امعا معمول است دیگر در اسهال صفراوی مع تب لعاب ریشه خطمی چهار شیرهٔ تخم کاسنی شش ماشه در عرق شاهتره ده توله برآورده شربت نیلوفر دو توله داخل کرده خاکشی پنج ماشه پاشیده بدهند و اگر پیچ هم باشد چهارتخم شش ماشه به جای خاکشی کنند ایضاً ریشه خطمی چهار ماشه بهدانه سه ماشه به عرق شاهتره دو توله جوشانده و شیرهٔ مغز تخم کدو شش ماشه شربت انار شیرین دو توله داخل کرده بارتنگ شش ماشه پاشیده بدهند باز شیرهٔ خرفه شش ماشه بدل تخم کدو و چهارتخم بدل بارتنگ کنند و تخم مرو سه ماشه در جوشانیده افزایند دیگر برای اسهال کهنه است گلو طباشیر دانهٔ الایچی سفوف نموده همراه عرق عنب‌الثعلب دهند و وقت شب برشعثا بخورانند و اگر فائده نشود دانهٔ هیل طباشیر هر یک دو ماشه برگ قنب کوکنار مصطکی نیم نیم ماشه کوفته بیخته بخورند بعد آن شیرهٔ تخم حماض شیرهٔ حب‌الآس هر یک چهار ماشه شریت دیاقوذا داخل کرده سفوف الطین بروغن بادام چرب کرده پاشیده دهند بعدهٔ سفوف الطین سه ماشه خورد و بالایش شیرهٔ بیلگری دو ماشه شیرهٔ بهدانه سه ماشه شیرهٔ حب‌الآس شیرهٔ دانهٔ هیل هر یک چهار ماشه زهرمهره

کافور هر یک سه ماشه سوده پاشیده بنوشند ایضاً اگر اسهال کهنه با تهبج پاها باشد و عمر جوان شیرهٔ تخم خرفه شش ماشه لعاب بهدانه سه ماشه لعاب ریشه خطمی چهار ماشه در عرق عنب‌الثعلب برآورده اسپغول شش ماشه بروغن گل چرب کرده زهرمهره یک ماشه سوده پاشیده دهند باز بارتنگ دانهٔ هیل هر یک چهار ماشه سوده به آب پخته شیرهٔ خیارین شش ماشه شیرهٔ بادیان بریان چهار ماشه شیرهٔ تخم کاسنی شش ماشه تخم ریحان چهار ماشه پاشیده باز قرص طباشیر چهار ماشه سوده پاشیده دهند حب که جهت اسهال صفراوی مجرب است حب‌الآس سه درم گل ارمنی پنج درم نشاسته انجبار تخم خرفه تخم خشخاش همه بریان هر یک سه درم به قدر نخود حب‌ها سازند و هفت حب بخورند حب بقراط که در اسهال صفراوی و حمیات محرقه معمول است کافور نیم ماشه طباشیر صندل سفید نشاسته صمغ عربی هر واحد یک ماشه مثل نخود حب‌ها بسته به اشربهٔ مناسبه دهند و گاهی زهرمهره یک ماشه افزوده می‌شود حب ممسک طبیعت را ببندد و خون رفتن از شکم بازدارد سماق دو درم مازو یک درم پوست انار نیم درم حب‌الآس ده درم تخم مویز بریان سه درم صمغ عربی پنج درم کوفته بیخته به لعاب بهدانه حب سازند شربتی دو درم به آب به یا مورد بدهند یا عقب آن اندک آب سرد بخورند نوع دیگر که در منع استطلاق بطن مجرب است پوست انار نیم درم سماق یک درم مازو دو درم کوفته بیخته به قدر نخود حب بسته از ده حب تا بیست حب با زردهٔ بیضهٔ نیم‌برشت بخورند دیگر افیون یک درم اقاقیا دو درم گل گز سماق حب‌الآس هر یک چهار درم کوفته بیخته به آب صمغ عربی حب سازند و نیم مثقال بخورند شکم در ساعت ببندد سفوف نشاسته در حبس اسهال مراری معمول و مجرب است نشاسته صمغ عربی تخم کنوچهٔ بریان تخم خرفه هر واحد پنج ماشه گل ارمنی هفت ماشه اسپغول بریان یک توله تخم ریحان بریان تخم حماض بریان هر یک پانزده ماشه کوفته بیخته سفوف سازند و کنوچه و اسپغول و تخم ریحان را درست آمیزند و به روغن بادام چرب ساخته به عمل آرند سفوف گل در اسهال مراری مزمن و بواسیری و نواسیری حاره به غایت نافع و مجرب است مصطکی عود قماری هر یک یک مثقال طباشیر گل مختوم یا گل داغستانی هر یک دو مثقال گل سرخ صمغ عربی بریان سماق بی‌دانه هر یک سه مثقال گل ارمنی اناردانهٔ بریان تخم انگور به سرکه پرورده بریان هر یک پنج مثقال سفوف سازند شربتی دو

مثقال با ربوب مناسبه سفوف قابض تألیف حکیم علی در اسهالات عظیم نافع است و مجرب تخم خرفۀ بریان طباشیر گل قبرسی گلنار تخم حماض هر یک چهار درم گل سرخ نشاسته طراثیث دم‌الاخوین حب‌الآس شادنج مغسول هر یک دو درم کندر یک درم افیون مصری نیم درم کوفته بیخته شربتی از نیم ماشه تا یک ماشه با سفوف‌الطین پنج ماشه استعمال نمایند و در نسخه دیگر وزن افیون نیز یک درم است سفوف حب‌الآس جهت اسهال که با او سرفه باشد حب‌الآس شاه‌بلوط خرنوب خشخاش سفید از هر یک دو درم صمغ عربی یک درم کوفته بیخته سفوف سازند شربتی سه درم نوع دیگر که همین نفع دارد صمغ عربی طباشیر گل ارمنی حب‌الآس هر یک چهار درم پرسیاوشان کندر هر یک یک درم خرنوب شامی مقل مکی هر یک سه درم کوفته بیخته شربت سه درم به شربت خشخاش بدهند شربت حابس شکم طراثیث بیخ انجبار هر واحد یک توله صندل سفید دو توله کوفته شب در آب گرم خیسانیده صبح جوشانیده صاف نموده با قند سفید دوازده توله به قوام شربت آرند و هر روز دو وقت به قدر دو مثقال با نیم مثقال صمغ عربی سوده داخل کرده بخورند شربت حب‌الآس قابض که اسهال و زلق‌الامعا را مجرب است وقتی که با سفوفی قابض بنوشند حب‌الآس چهل درم نیم‌کوفته در آب به شیرین آب امرود آب سیب شیرین آب انار شیرین هر یک یک رطل خیسانیده بجوشانند تا به نصف رسد صاف نموده باز به آتش ملائم بجوشانند تا به قوام آید و اگر اسهال بلغمی باشد در اول جوش مصطکی عود هندی سنبل‌الطیب سک‌المسک هر یک دو مثقال کوفته در کیسه کرده اندازند و آن را دائم بمالند تا قوت او برآید پس کیسه را خوب مالیده دور کرده صاف نمایند و به دستور بقوام آرند و قرص طباشیر افیونی و گلناری نیز قوی‌الاثرست قرص حب‌الآس اسهال با سرفه را نافع حب‌الآس ده درم پرسیاوشان مغز تخم خربزه هر یک پنج درم رب‌السوس صمغ عربی هر واحد یک نیم درم کوفته بیخته قرص سازند شربتی سه درم قرص قابض جهت اسهال مجرب حکیم علی سماق مازو تخم مرو کزمازج افیون هر یک چهار ماشه اقاقیا دو ماشه به آب جفت بلوط اقراص سازند ایضاً در اقسام اسهال و حبس خون بواسیر و حیض و نفث‌الدم معمول حکیم موصوف حب‌الآس نشاستۀ بریان بیخ انجبار بریان پوست خشخاش بریان هر یک سه مثقال گل ارمنی پنج مثقال به قدر نخود قرص سازند شربتی هفت قرص ذکر ادویۀ مفرده و مرکبۀ هندیه که

مفید اسهال حارست برگ نازک درخت گولر یک دام مانند غبار سائیده در آب شبینه حل کرده صاف نموده بنوشند که در اسهال صفراوی و دموی در سه روز اثر بین ظاهر شود و مجرب راقم است دیگر تج سه ماشه تا نیم توله نرم سوده با ماست ملفوف نموده بخورند و یا با دوغ بخورند دیگر مغز هستهٔ جامن کوفته بیخته شکر سفید برابر آمیخته یک کف دست صبح و شام تا سه روز بدهند دیگر گوند ببول سه درم خشک بسایند و در آرد گندم انداخته نان بپزند و به روغن چرب کرده بخورد و یا صمغ در آب آمیخته برنج در آن پخته بخورند شکم قبض شود و مجرب است دیگر چیزی بر درخت کنار مثل صمغ تر می‌باشد آن را سائیده به قدر هشت ماشه تا ده ماشه در دوغ حل کرده بخورند که سریع‌الاثرست دیگر آمله یک توله در قدری آب تر نمایند هر گاه نرم شود صلایه کرده اندکی نمک سیاه سائیده آمیخته حب سازند مقدار کنار دشتی و یک حب صبح و یک شام خورده باشند که اسهال معدی را هم نافع است سفوف اناردانه نافع اسهال مراری و اناردانهٔ ترش ده درم زیرهٔ سفید بریان پنج درم آمله مثقال گشنیز چهار درم گلنار صمغ عربی هر واحد درم شربت از مثقال تا دو درم شربت آمله که دافع اسهال است آمله چهار دام نیم کوفته در یک رطل آب تر سازند و بجوشانند تا نصف بماند صاف کرده شکر سفید پاؤ آثار آمیخته به قوام شربت آرند و با دانهٔ الایچی نافع غثیان و با شیرهٔ تخم خرفه مفید حمیات است دیگر برگ نورستهٔ جامن به آب شیره برآورده بنوشند و کذا از برگ حماز نافع بود دیگر برگ تمرهندی به آب شیره برآورده قدری نمک آمیخته بنوشند و یا به آب شیرهٔ آن برنج سائهی پخته بخورند دیگر مهیری برنج سائهی در دوغ و آب برگ تمرهندی با مصالح گشنیز و زیره و نمک و غیره پخته بخورند در اسهال کهنه مفید است و هم مشتهی دیگر سویق کنار نافع اسهال مراری است و نوشیدن آب برنج یعنی پیچ مفید اسهال صفراوی بود اقوال ماهرین شیخ می‌فرماید که آنچه سببش مرهٔ صفرا باشد که به سوی معده و امعا به کثرت انصباب نماید باید که تعدیل عضوی که در آن صفرا پیدا شود و از آن منبعث گردد اعنی جگر و زهره کنند بدانچه در باب او معلوم شده استفراغ فضول صفراوی نمایند اگر بسیار باشد و این به قی صواب‌تر بود اگر ممکن و سهل باشد و یا به اسهال کنند اگر در قوت ضعف نباشد و خوف حدوث قروح یا حصول آنها نبود و بعد از تنقیه به مبردات قابضهٔ مذکوره تدارک نمایند و بسیار باشد که این را نوشیدن هلیلهٔ زرد

شفا بخشد که آن اخراج صفرا کند و عقب او قوت مبرده مقبضه بود و از آنچه ایشان را نفع می‌کند استعمال رایب خصوصاً به طباشیر است و هم‌چنین آب سویق جو خجندی گوید اگر سببش ترشح مادۀ صفراوی لذاح از اعضا به سوی امعا باشد قی به آب نیم‌گرم مائل به برودت و سکنجبین شکری غیرصادق‌الحموضت نمایند بعده اشربه مثل شربت انار و شربت لیمون و حصرم و ربوب آنها و تمرهندی و شربت ورد مکرر بنوشند و غذا مزورات به زرشک و انار و سماق به شکر شیرین کرده خورند و اسهال به هلیلجات و راوند و تمرهندی و شیرخشت و گلقند کنند بعده اقراص قابض مثل قرص زرشک یا قرص طباشیر خورند طبری گوید که چون زلق‌الامعا از ترشح خلط لذاع حریف صفراوی به سوی امعا و معده باشد سریع‌الزوال بود و علاجش این است که اگر قاروره حاد و قوت قوی بود به هلیله یا آب انارین معصور به شحم آنها استفراغ کنند و شرب آب سویق شعیر ساده در ابتدای مرض لازم گیرند و غذا اگر در آنجا تب نباشد تیهو سماقیه و کبک و گنجشک سماقیه و رمانیه و حصرمیه دهند و بعضی کسان را حالتی شبیه به زلق‌المعا حادث شود و آن از ضعف اسفل معده نزد موضعی که معروف به بواب است یا از کثرت حس او باشد و علامتش این است که صاحب او اگر چیزی که در آن حموضت یا لذع یا حرافت یا یبوست قوی باشد تناول کند همان وقت دفع شود و میان تناول و اندفاع او ساعتی باشد و به لذع اسفل او حاجت قیام بود و اگر دو طعام بخورد که یکی از آن ناشف بود و دیگر چیزی که اندر آن حموضت یا لذاع یا حرافت بود یا شیرین رقیق باشد این رقیق لذاع فی‌الفور بیرون آید و طعام کثیف ناشف باقی ماند تا آنکه انهضام نیک یابد و بر اکثر اطبا مخفی بود و ارادۀ قبض طبیعت کنند و تقویت معده ننمایند و چون مریض این اطعمه تناول کند و به آن صفرا منحل نشود مزاج مریض را آنها گرم کنند و این محتقن شود و گاهی متعفن گردد و به قوت دفع شود و سحج پیدا کند پس هر گاه طبیب امتحان این حال نماید و ظاهر شود که طعام مائی رقیق و لذاع منحل می‌شود و آنچه ناشف است باقی می‌ماند سبیل او این است که به حبس این حال نپردازند بلکه استفراغ صفرا به این مطبوخ نمایند تمرهندی منقی از تخم و لیف او سی درم آلو بخارا سی عدد پوست هلیلۀ زرد بیست درم تخم کشوت یک کف توت شامی خام یک کف کبیر همه را به دستور مطبوخ بپزند و مالیده صاف نموده ازین دو یا سه شربت به حسب قوت او بنوشانند بعد از

آن تقویت معده او به این سفوف کنند گشنیز خشک بریان ده درم اناردانهٔ بریان بیست درم حب‌الآس بریان بیست درم طراثیث پنج درم مصطکی دقاق کندر هر یک دو درم عود خام و اقاقیا هر واحد یک نیم درم مقل نیم درم گل سرخ طباشیر هر یک سه درم زیرهٔ کرمانی یک شبانه‌روز در سرکه تر کرده خشک نموده بریان ساخته هفت درم نشاستهٔ بریان پنج درم همه را سائیده سه درم با رب به ساده ده درم بخورند و مضغ سفوف نباید کرد بلکه فرو برند و چون این علت را زائل شود و امتحان نمایند به خورانیدن چیزی رقیق لذاع که از معدهٔ او همان وقت دفع نگردد و نظر به قارورهٔ آن نمایند اگر قاروره معتدل باشد نان خشک در شراب عفص خوشبو ترید کرده هر صبح ناشتا ایام متوالی بدهند و اندک از آن بخورانند و طعام او مشوی از گوشت چوزهٔ مرغ و کبک و تیهو و جدی مبرد به اناردانه و گشنیز خشک باشد و اگر در میان هر دو روز یک مرتبه با تخلیط به مثل مالح و ترب و شوربا و مانند آن قی کنند باک نیست و در آن لحوم و البان و امثال آن نباشد و چون این معالجه کنند بعد از آن تا دو روز بهر تقویت معده و گلاب مسخن که در آن مصطکی و عود خام جوشانیده باشند و سفوف مذکور استعمال نمایند و پارچه به روغن مصطکی یا روغنی که در آن مصطکی و عود خام جوشانیده باشد تر کرده بر معده نهند پس اگر متعسر گردد و آنچه مذکور شد در آن اثر نکند هلیلهٔ کابلی مربی بخورند و از غذا بر تیهو بریان اقتصار کنند و تضمید اسفل معده به این ضماد کنند مرو صبر سقوطری هر واحد نیم درم سنبل‌الطیب و مصطکی هر واحد یک نیم دانگ قرظ سه درم برگ آس پنج درم همه را سائیده به شراب عفص سرشته بر اسفل معده بر نهار ضماد نمایند و هنگام خوردن طعام ضماد را جدا کنند و گاهی صاحب این علت را این حقنه می‌کنند برنج جوشانیده آب او ربع رطل صغیر بگیرند و بر آن پانزده درم روغن گل خام و دو درم شراب عفص ریخته حقنه نمایند و پای او بردارند و امر به امساک آن نمایند تا آنکه در آروغ بوی حقنه آید پس بدانند که آن به اسفل معده رمیده است و این نافع است و قطع علت مذکور می‌کند و اغذیهٔ مولد صفرا البته نباید خورد و اگر حرارت مفرط در مزاج و امتلاق خون دریابند فصد کنند لیکن خون بسیار نباید گرفت و شخص را از افاضل بصره این علت پیدا شد و بعد چند ماه که به سبب زوال آن مرض پرسیدم خرنوب بیان نمود و فی‌الواقع در خرنوب این قوت است پس طبیب را واجب است که در سفوف مذکور جزو

وافر از آن زیاده کند و اهل عرب را این مرض بسیار عارض می‌شود و علاج او به این طریق می‌نمایند که ماست را از آهن گرم کرده به دفعات داغ کرده می‌خورند پس بعضی از ایشان ذکر می‌کنند که از این بعد چندی مرض زائل می‌شود و بعضی گویند که آن در اول تناول قطع می‌کند و بعض ادائل بیان کرده‌اند که اگر به این علت حرارت مزاج باشد بگیرند حب‌الرشاد پنج درم و در دوغ گاؤ بجوشانند تا بسته گردد پس آن را بخورند که فی‌الفور این علت را قطع کند و اما کسی را که در مزاج او حرارت باشد این دوا او را مناسب نیست و ابوماهر گوید که من در این علت که با حرارت مزاج بود در ماءالشعیر خرنوب نبطی و حب‌الآس و جفت بلوط و تخم گل پخته خورانیدم و به سهولت آن را قطع نمودم مؤلف اقتباس می‌نویسد که اول زهره و جگر را به اطلیه و اضمده مبرده سرد سازند تا سه چهار روز متواتر و شیرهٔ خرفه نه ماشه لهاب بهدانه سه ماشه اسپغول نه ماشه بنوشانند و غذا آش جو با نبات دهند و اگر بند نشود مطبوخ هلیلهٔ زرد و شربت ورد مکرر اهلیلچی علویخان نوشانند چهار پنج روز تا تنقیه صفراوی موذی نموده حبس آن کند و اگر اندک باقی ماند جهت حبس و تعدیل سفوف حب‌الرمان و قرص طباشیر و معجون سماق بدوغ آهن‌تاب بدهند که خیلی نافع است و هم‌چنین این مغلی انجبار استاد صاحب شفاءالاسقام پوست بیخ انجبار یک مثقال ریشه خطمی پوست خشخاش هر یک پنج درم زرشک سماق هر یک سه درم حلبه حب‌الآس هر یک دو درم عود قاقله صندل سفید هر یک پنج درم مصطکی ربع درم جوشانیده صاف نموده تخم خرفهٔ بریان سه درم در آن شیره کشیده طباشیر یک درم سوده پاشیده شربت ورد قابض و بهی خام هر یک اوقیه تخم بارتنگ و حماض هر دو بریان نیم درم خورده بنوشنده و پنیرمایهٔ خرگوش مازو کزمازج هر یک دو مثقال سماق تخم حماض بارتنگ حب‌الآس جفت بلوط دانهٔ هیل اناردانه جمله بریان کرده پوست بیرون پسته مروارید کهربا هستهٔ جامن سوخته بسد سوخته هر یک سه مثقال پوست سنگدانهٔ مرغ هستهٔ انبه گل سرخ هر یک خشت مثقال دانهٔ انگور به سرکه تر کرده بریان نموده دوازده مثقال کوفته بیخته و رب سیب سرشته حب‌ها به قدر نخود بندند شربتی از دو حب تا بیست حب و این دوا نیز برای اسهال صفراوی مجرب است سماق کتیرا گشنیز خشک طباشیر هر یک ماشه در شربت کوکنار یک توله آمیخته بلیسانند و بالایش شیرهٔ خرفهٔ بریان و کاسنی هر یک نه ماشه زرشک هفت ماشه

لعاب بهدانه و ریشه خطمی هر یک سه ماشه شربت صندل ترش سه توله سبوس اسپغول هفت ماشه بنوشانند غذا زرشکیه و سماقیه و رمانیه و یا برنج با جغرات بدهند و اگر بعد اسقاط اسهال صفراوی مع خفقان و ضعف و غشی افتد فادزهر بزمی دو ماشه در بالائی جغرات گاؤی دو توله صبح دهند و وقت شام شیرهٔ خرفهٔ بریان نه ماشه زرشک سه ماشه شربت خشخاش دو توله تخم نیلوفر هفت ماشه پاشیده بدهند غذا پلاؤ و خشکهٔ گیلانی با جغرات و مربای کرونده و انبه و تمرهندی دهند که در دو هفته صحت می‌شود

علاج اسهال معوی سوداوی

و آنچه از شرب مسهل قوی بود پس اگر از انصباب سودا بر امعا باشد هر چه در اسهال معدی سوداوی و آنچه در اسهال طحالی گذشت به کار برند و ایضاً بعد تنقیه از مواد فاسد آشامیدن دوغ آهن‌تاب یا شیر آهن‌تاب مفید بود و گویند که چون این علت طول کشد و مزمن گردد و در آخر افیون و عنبر و فادزهر فائده نبخشد نشان هلاکت باشد و ایضاً اگر این نوع در آخر حمیات افتد قاتل بود و اگر از شرب مسهل قوی باشد هر چه در علاج اسهال معدی از ادویهٔ مسهله مسطور شد به کار برند و گویند که در اسهال که از استعمال ادویهٔ مسهلهٔ حاده مثل سقمونیا و ماذریون و حب‌السلاطین و عصارهٔ ریوند و مچوقان و جلاپا افتد اول رگ باسلیق زنند و چارتخم بریان به روغن بادام چرب نموده یک توله و شربت سیب و به هر یک دو توله در گلاب و عرق کیوره هر یک پنج توله دهند و یا این دوا دهند جواهرمهره دو ماشه در خمیرهٔ زمرد نه ماشه ورق طلای ک عدد به شیرهٔ خشخاش و خرفه و هندبا و مغز تخم کدو هر یک نه ماشه لعاب بهدانه و ریشه خطمی هر یک سه ماشه در عرق بیدمشک و کیوره و گلاب و عرق گاؤزبان هر یک هفت توله تخم فرنجمشک نه ماشه و اگر بزور لعابیه را در دوغ گاؤی یک لمحه گذاشته دهند در یک روز فائده می‌دهد

علاج اسهال معوی از ضعف امعا

هر چه در علاج استرخا و فالج مذکور شد بدان علاج نمایند مع رعایت اسهال ولیکن این نوع اصلاً علاج نمی‌پذیرد و کذا فی‌النبض‌الکبیر و طبری گوید که گاهی در امعا نقصان حسن حادث شود و بدان سبب خلفهٔ که براز در غیروقت

او خارج شود و ارادهٔ او باطل گردد پدید آید این هر دو وجه بود و یا از ضعف در اعصابی که وارد امعا گـردد و در آن منقسم شود و ضعف اعصاب و قلت حس آن یا به سبب حصول رطوبات کثیـر در آن باشـد و یـا بـه سـبب حـصول اخلاط سوداوی و چون اعصاب ضعیف شود شعبه‌های آنکه به اعضا وارد گردد نیز ضعیف شود و حس او گم گـردد و یا ضعف و قلت حس او به حصول آفت در نخاع بود پس در هر موضع او که آفـت رسـد حـس اعـضای مـشارک آن ضعیف گردد پس هر گاه حس امعا از ضعف اعصاب به رطوبت حاصلهٔ در آن یا به خلط سوداوی ضعیف شود نظر بـه سحنهٔ مریض و قوت او کنند اگر متحمل استفراغ باشد این حقنه به عمل آرند بابونه و اکلیل‌الملک و خسک و بـرگ شبت و برگ سداب هر واحد یک کف حلبه و بزر کتان و تخم سداب و قرطم کوفته هر واحد پـنج درم پرسیاوشـان یک کف اطراف چقندر باقهٔ اطراف کرنب باقه انجیر سی عدد سبوس دو کف خطمـی دو کـف ایـن هـر دو در صـره بسته همه را به دستور مطبوخ و حقنه بجوشانند و به وزن هشتاد درم صاف کرده بر آن سـه درم روغـن بیـدانجیر و یک درم روغن بلسان و ده درم روغن خیری ریزند و سه درم سکبینج انداخته بسایند و دوباره صاف کرده نـیم‌گـرم حقنه کنند و چهار مرتبه در مدت هشت روز بر ناشتا استعمال نمایند و غذا نخودآب لحم فـراخ دهنـد و بعـده ایـن غرغره به کار برند بگیرند عاقرقرحا یک درم مویزج دو ثلث درم خردل سیاه نیم درم سائیده در مری جید که در آن سرکه نباشد حل کرده غرغره کنند و در آن استقصا نمایند و غذای مذکور دهند و بعد غرغره پنج روز راحت بدهنـد و به معالجه بدین طریق امر کنند که در اول طعام او آب ترب و نمک و شبت بخورانند و گوشت به آب شـبت تـازه مع ترب بپزند و گوشت و ترب بخورند و شوربا بنوشند بعده شبت و نمک و عسل جوشانیده قدح کبیر صاف نمـوده بدارند و میان اکل طعام آب گرم و نبیذ کدر بنوشند و چون خوب ممتلی شوند آن آب شبت و عسل و نمک بنوشند پس اگر قی از خود نیاید به ریشه در روغن بادام آلوده حرکت دهند و چون معده خوب پاک گـردد و در آن چیـزی باقی نماند صبر کنند و در آن روز چیزی نخورند و نیاشامند اگر ممکن باشد و فردای آن سـکنجبین چهـار اوقیـه و آب سه اوقیه دهند و اگر مناسب دانند آب ترب مطبوخ داخل کنند و بر نهار بنوشانند و در قـی مبالغـه کننـد پـس صبر نمایند تا آنکه گرسنگی ظاهر شود و بعده پانزده درم گلاب که خوب جوشانیده باشند بنوشند و گوشت مشوی

تیهو یا کبک بخورند و چندانکه خفیف باشد بهتر بود و در روز سوم هفت درم جلنجبین دهند و بر غذای مذکور اقتصاد کنند بعده هر روز این سفوف بدهند افسنتین کزمازج ایرسا سعد هر واحد یک درم گل سرخ تودری بوزیدان نارمشک نانخواه زیرهٔ سیاه هر واحد دو درم مصطکی طالیسفر صعتر فارسی زوفای خشک هر واحد سه درم همه را باریک سائیده مثل هلیلهٔ کابلی کوفته بیخته و مثل مجموع شکر طبرزد آمیخته هر صباح و وقت خواب یک یک درم بخورند و از دخول حمام و ریختن آب گرم بر معده و امعا منع کنند و اگر قلت حس از اخلاط سوداوی باشد به همین علاج به عینه معالجه کنند و در حقنه اندک جاوشیر زیاده کنند و در سفوف افتیمون مثل افسنتین داخل نمایند و در مقدار شربت آن بیفزایند و یک وقت بر ناشتا یک نیم درم بخورند که این تقویت حس و تشدید امعا نماید و اگر ذهاب حس از نکایت واقع بر نخاع باشد علاج امعا باطل بود و باید که نظر به عمل طبیعت کنند و حفظ مریض از اختلاط به ترک پرهیز و اسراف در ماکول و مشروب نمایند و موضع را که شکایت آن باشد به چیزی قابض و مقوی ضماد کنند پس اگر در آن حال بدین مداوی گردد که بر علیل اراقت بول معتذر شود و براز یا بول بغیر اراده بیرون آید امید در آن نباشد و اشتغال به علاج او فضول بود ایضاً گفته که گاهی حس امعا ذکی گردد و اسهال سبب ذکای حس آن حادث شود پس بعضی گویند که تکدیر حس او جائز نیست ولیکن در قطع اسهال او به ادویهٔ قابضه علاج کنند سیماً اگر نوع او صفراوی بود علاج قطع او به حسب قاروره و اعراض او نمایند اگر قاروره سرخ بود دور آنجا غلبهٔ عطش باشد قطع او به آب پوست جو و مزورهٔ سماقیه و امثال آن کنند و اگر قارورهٔ سفید خام غلیظ باشد و نوع اسهال رطوبی بود باید که قطع او اگر در آنجا تب نباشد به جوارش سفرجلی ممسک و سفوفات مرکبه کنند و غذای او تیهو و کبک و مانند آن باشد و اما کسانی که علاج به تکدیر حس می‌کنند قطع اسهال به این سفوف می‌نمایند خشخاش سیاه و سفید هر دو بریان کرده هر واحد دو درم تخم خرفه تخم ضمیران هر دو بریان هر واحد دو ثلث درم قرظ طراثیث بلوط و شاه بلوط هر واحد یک درم و نیم پوست کنار سه درم صمغ و گل ارمنی و نشاسته بریان هر واحد دو درم افیون مصری یک درم همه را سائیده مثل نصف آن اسپغول آمیزند و بر ناشتا سه درم با پانزده درم رب به بخورند و غذا باقلای مطبوخ به سرکه و صفرت بیضهٔ مغلی به سرکه دهند

اگر از ذوبان باشد مانند تب دق علاج‌پذیر نبود و بالجمله به علاج دق پردازند و قابضات آنچـه در دق مـذکور شـوند می‌داده باشند و قرص طباشیر کافوری و قرص‌الدق و قرص خشخاش معمول است و همگـی بـه تـسکین حـرارت و تدبیر مرطب پردازند و ماءالشعیر که در دق ذکر یابد بدهند و صندل و گلاب بر دل و جگر نهند و حریره از کعـک و صمغ و نشاسته و مغز بادام بریان بخورانند و باید که غذا در این غلیظ لزج دهند تا آنچه از آن متولد شود هم‌چنـین باشد و ذوبان و تحلل به سوی آن مبادرت نکند و گویند که چون در اسهال ذوبانی اهمال نمایند ذبـول آرد و چـون بند کنند اذیت دهد پس استعمال مقویات مثل قرص طباشیر حماضی و کافوری انسب بود و شیرهٔ تخم خرفه بریان به کافور استعمال کنند و این سفوف مجرب است مروارید ناسفته یک توله عصارهٔ لحیةالتـیس طباشـیر دم‌الاخـوین اقاقیای مغسول گلنار فارسی شکر تیغال پوست بیرون پسته حب‌الآس ریشه انجبار کتیرا کهربـا جفـت بلـوط بریـان نشاسته بریان بسد گل گاؤزبان برگ بارتنگ خشک گل ارمنی هر یک سه ماشه یشب سبز هفت ماشه تخم بارتنـگ و شربتی هر یک یک توله شربتی از هفت ماشه تا نه ماشه با عرق کافور والد حکیم علویخان که در دق بیاید و لعاب بهدانه و ریشه خطمی شیرهٔ تخم خرفه و خیارین و اصل‌الـسوس در عـرق عنـب‌الثعلـب بـرآورده زهرمهـرهٔ خطـائی طباشیر سوده آمیخته تخم ریحان یا بارتنگ پاشیده بنوشند که برای اسهال الوان مختلفه و سعال و عطش و حمـی مفید است و اگر مروارید ناسفته کهربای شمعی هر یک ماشه زهرمهره طباشیر گل مختوم یا گل ارمنی صمغ عربـی هر یک دو سرخ کافور نیم سرخ با رب به شیرین سرشته بلیسند و بالایش شیرهٔ زرشک شیرهٔ گشنیز خـشک شـیرهٔ تخم خرفه شیرهٔ حب‌الآس هر یک هفت ماشه شیرهٔ دانهٔ هیل دو ماشه در عرق بارتنگ برآورده تخـم شـربتی شـش ماشه پاشیده بنوشند در اسهال صفراوی و ذوبانی نافع است و ایضاً در اسهال با عوارض سل و دق بارتنگ چهار ماشه دانهٔ هیل سه ماشه سوده به آب پخته شیرهٔ تخم کاهو شش ماشه دیاقوذا یک توله زهرمهرهٔ سوده یک ماشه داخـل کرده دهند باز سفوف‌الطین سه ماشه به روغن بادام چرب کرده به شربت انار شیرین دو توله سرشـته شـیرهٔ خرفـه شش ماشه شیرهٔ عنب‌الثعلب چهار ماشه زهرمهره یک ماشه بنوشند باز لعاب بهدانه شیرهٔ عناب شیرهٔ خرفـه شـیرهٔ

مغز تخم هندوانه شیرهٔ دانهٔ هیل نبات اسپغول بارتنگ داخل کرده و قرص طباشیر کافوری سوده پاشیده دهند باز قرص مذکور به گلقند سرشته بخورند و خطمی خبازی بهدانه اصل‌السوس جوشانیده شیرهٔ کاهو شیرهٔ خرفه زهرمهره بارتنگ داخل کرده بنوشند و اگر بعد خوردن ادویهٔ حاده مرض آتشک نوبت به سل و دق و اسهال ذوبانی رسد قرص طباشیر کافوری کوفته به خمیرهٔ صندل سرشته بخورند و شیرهٔ خرفهٔ بریان شش ماشه شیرهٔ حب‌الآس چهار ماشه شیرهٔ بهدانه بریان سه ماشه شیرهٔ مغز تخم هندوانه بریان شش ماشه شیرهٔ بیخ انجبار چهار ماشه شربت دیاقوذا دو توله بارتنگ چهار ماشه زهرمهره ماشه بنوشند و ترکاری کنچال هم بخورند و چون گلو از افروختگی حرارت شش بسوزد به لعاب اسپغول و آب گشنیز تازه کات سفید سوده پاشیده غرغره کنند و به جهت آخر روز است گلو طباشیر مغز کنول گئه دانهٔ هیل سوده همراه عرق عنب‌الثعلب دهند از قرص مذکور چهار ماشه به گلقند دو توله سرشته بارتنگ چهار ماشه دانهٔ هیل سه ماشه سوده به آب پخته شیره بهدانه بریان سه ماشه دیاقوذا یک توله کتیره یک ماشه سوده پاشیده صبح و به جهت شام لعاب بهدانه عرق عنب‌الثعلب شربت نیلوفر داخل کرده بنوشند باز به جهت آخر روز خبازی چهار ماشه بهدانه سه ماشه کوکنار شش ماشه سپستان نه دانه جوشانیده شیرهٔ بیخ انجبار و خرفه دهند و اگر به سبب اجتماع اخلاط فاسده در عروق و اعضا باشد این اسهال را بند نکنند و از خلط زائد تنقیه بدن کنند غذا از عادت کم دهند و غذا لطیف و سریع‌الهضم باشد و مصطکی سه ماشه در گلقند یک توله و یا طباشیر یک ماشه در آملهٔ مربی یک عدد و یا زرشک و سماق هر یک یک ماشه در خمیرهٔ خشخاش یا صندل سرشته دهند و آب بسیار ندهند و بر تشنگی صبر کردن نفع کثیر می‌دهد و اگر نتوانند حصه سومی گلاب به آب ممزوج کرده دهند و گویند که فصد و ریاضت و دلک بدن و تعریق در حمام نیز در اسهال از امتلای بدن و عروق از ماده نافع است و نیکوترین تدابیر تقلیل غذاست و روزه داشتن و سواری اسب نمودن و اگر اسهال سدی از همه بدن باشد علاجش در علاج اسهال کبدی کیلوسی در قول جرجانی مسطور شد از آنجا اخذ کنند و اگر اسهال بحرانی بود آن را نیز بند کردن خطاست و اگر به سبب سقوت قوت ماسکه بود در آن ازالهٔ سبب باید کرد اقوال حذاق شیخ‌الرئیس فرموده اسهال ذوبانی که در مثل دق و سل و مانند آن بود در معالجهٔ او طمع نیست مگر مثل

طمع در علاج سبب او و اما آنچه سوای آنها باشد معالجه بدن به مبردات مرطبه و هوا و نطولات به حسب آن کننـد و قرص طباشیر و قرص کافور دهند و اطلیه و اضمدۀ مبرده بر قلب و صدر و کبـد نهنـد و اغذیـه از لحـوم خفیفـه حلامات و قریصات و مصوصات و سکباج لحم ماهی به سرکه و نان میده نیک خمیر کرده و پخته سازند و گـاهی از این نان حریره به صمغ و نشاسته آمیخته بسازند و کذلک حماضیه و مانند آن دهند و اسهال را یکبارگی بند نکنند بلکه به تدریج حبس کنند به مثل این معالجات و به قرص طباشیر ممسک خاصةً و به این قرص بگیرند گل ارمنـی طباشیر شاه‌بلوط تخم حماض مقشر زرشک گل سرخ صمغ بریان سرطان سوخته مساوی همه را سائیده بـه آب بـه سرشته قرص سازند و سه درم بدهند و علاج اسهال حادث از تکاثف به تدبیر جذب مواد امتلا به سـوی ظـاهر بـدن کنند از استعمال دلک و غسل و حمام و تعریق و امثال آن و اولی آن اسـت کـه اخـراج اخـلاط بـه فـصد و اسـهال مناسب اولاً نمایند و حمامات به آب‌های مفتح استعمال کنند و او آن است که در آن مفتحـات جوشـانیده باشـند و غسولات مفتحه به کار برند و در آبزنات یرقان افراط کنند اگر تکاثف شدید باشد دلـک بـه پارچـه درشـت و ملیـف نمایند تا آنکه جلد سرخ گردد بعده بر آن آب گرم و آبی که در آن قوت مفتحه باشد از آنچه مـذکور شـد بریزنـد و علاج اسهال بحرانی این است که تا مؤدی به خطر عظیم نشود حبس او نشاید کرد و اگر افراط کند علاج او به قرب از آنچه معالجۀ هیضه بدان می‌کنند باید کرد مگر ماءاللحم ندهند اگر مرض سخت حاد باشد بلکه چیزی کـه در آن تبرید و تغلیظ باشد بخورانند مثل حریرۀ معمول از پوست جو و پوست سیب و اگر متحمل لحم باشد غـذا بـه مثـل لحم طائر و ماهی تازۀ مطبوخ به اناردانه یا آب او مبرز به قوابض از گشنیز در سرکه تر کرده خشک نمـوده و ماننـد آن دهند گیلانی می‌نویسد که اسهال ذوبانی را نفع می‌کند مفرحات یاقوتی بارد مثل یاقوتی بارد تالیف مـا بـه قـدر یک درم یا سفوف قابض ما به وزن دو دانگ تا نیم مثقال آمیخته با شـیرۀ تخـم خرفـۀ بریـان بدهنـد و ایـضاً عـرق بیدمشک مقدار صالح نوشیدن نافع بود اگر تشنگی باشد در آب مشروب او بیامیزند و باید که بعـد انحـدار از غـذا از اعالی معده آن را بنوشانند ایلاقی و جرجانی گویند که اسهالی که به سبب اجتماع مواد ردی در عروق جمیع بـدان باشد و اعضا آن را قبول نکند و قوت دافعه هر عضو آن را به سوی عروق دفع کند و عـروق بـه سـوی جگـر و او بـه

ماساریقا باز دهد پس به امعا فرود آید علاجش این است که اول اصلاح معده و جگر و قوت‌های هر دو نمایند و اگـر سوی مزاج باشد آن را زائل کنند و تدبیر غذای نیک بر ترتیب واجب فرمایند و استفراغ بـه حـسب واجـب خـصوصاً هنگام قرب نوبت نمایند و ایارج فیقرا و مطبوخ هلیله و مطبوخ افتیمون و شـربت افـسنتین و جـوارش سـفرجلی و اطریفل کبیر در این باب سودمند است و چون تنقیهٔ بدن کرده باشند هر بامداد بر ناشتا ریاضت کنند و مالش بـدن در حمام نمایند طبری گوید که اسهال دورالبطن که از اعضای کثیر یا از جمیع بدن باشد علاجش همان اسـت کـه در اسهال معدی دوری مسطور شد سوای آنکه تقویت دماغ بعد تنقیهٔ سر و تقویـت فـم معـده و تنقیـهٔ آن کننـد و استفراغ بدن یکبارگی نکنند بلکه استفراغ یک یک عضو نمایند پس تنقیهٔ راس به حب صبر و حب افاویه نماینـد و استفراغ ماده در عروق به فصد کنند و تنقیهٔ فصول مابقی بپرهیز و تقلیل غذا سازند و بعض ادائل گفته‌اند و در بطن که جمیع اعضا باشد اگر معالجهٔ آن نکنند دفعةً هلاک کند به سبب سقوط قوت عباس گوید کـه چـون اسـهال بـه سبب بحران بود هنگام دفع طبیعت خلط موذی را به سوی معده و امعا و اخراج او به اسهال پس به قطع و امـساک او معترض نشوند تا آنکه اسراف کند و از آن غشی حادث شود و در این وقت مریض را پوست جـو کـه در آن قطـع سفرجل جوش داده باشند بدهند و رب به رب سیب یا شربت آنها بنوشانند و قرص طباشـیر قـابض بـه بعـض ایـن اشربه بدهند و یا تخم مویز به اندکی طباشیر و گل قبرسی دهند و به مزورهٔ سماق و غوره و زرشک به بقلهٔ خرفه یا به عدس مطبوخ که از آن آب اول ریخته باشند مطیب به سرکه و آب انار و گشنیز و زیره و مانند آن غـذا سـازند و قطع تام اسهال نکنند ابن الیاس گوید که چون اسهال به سبب دفع طبیعت فضول موذی را و یا بـه سـبب حـرارت دافع خلط از معده و امعا باشد باید که به حبس آن نپردازند و چون افراط کند و به حد غشی و سقوط قوت رسد به نوشانیدن پوست جو دو درم و شکر سفید ده درم منع آن کنند و یا اسپغول و بارتنگ هر واحد دو درم بریـان کـرده به آب برف و گلاب ده درم به غیرشکر بدهند و یا سفوف اناردانه پنج درم و از قرص طباشیر قابض یک مثقال و رب به ده درم دهند و غذا مزورهٔ سماق به مغز بادام و ماکیان سازند محمد طبری نوشته که گاهی اسهال از رشح اخلاط غریبهٔ فاسده به سوی معده و امعا بود و معنی اخلاط غریبهٔ آن است که فاسد باشند به کیفیتی از کیفیات ردیه مثل

حماضت و ملوحت و صدیدت و مانند آن و در این علت اطبا اکثر غلطی می‌کنند و علاج این به معالجه و انحلال طبیعت و ذوسنطاریا می‌نمایند بهر آنکه گاهی آنچه به سوی امعا ترشح کند خلط صدیدی بود که رنگ او دردی باشد پس طبیب غیرماهر گمان کند که این قیام دم از سحج است و در علاج او به مسلک حبس این فضول و دادن اشیای قابضه به مریض سلوک نماید و علیل به این تدبیر هلاک گردد بهر آنکه این اخلاط فاسد و متغیر شده و کیفیات آنها کیفیات ردیه قتاله گردیده و خوبی در معالجهٔ این آن است که متغیر کیفیت این خلط نمایند و حبس طبیعت نکنند بلکه طبیعت ماهر به سوی جوهر خلط نگاه کند پس اگر خلط حار باشد بداند که این خلط از سر نازل می‌شود و اگر این خلط نازل محرق لذاع به غایت حاد بود و چون بر زمین افتد بر سطح زمین مثل کف جوش کند بداند که آن خلط صفراوی حاد است و اگر خلط اغبراللون قلیل‌اللذع باشد بداند که خلط سوداوی است و به سبب کثرت کمیت خود این علت پیدا کرده و اگر با وجود غبرت لون و سودا آن حار محرق ملتهب بود بداند که سودای محترقه است که آن را حار یابس گویند و او آن است که از احتراق اخلاط صفراوی حاصل شود و اگر سهل‌الرجا باشد بداند که خلط رطوبی است پس این اخلاط یا در بطون دماغ یا در طحال یا در کبد یا در امعا یا در عروق فاسد گردد و مدت او طول کند چون فساد آن در عروق بود و هر گاه این اسهال را به چیزهای قابض قطع کنند به دبیلات و اورام صعب قتال یا به حمیات طویله یا به سرسام یا برسام موذی گردد و از اسهالی که قطع او واجب نیست این نوع اسهال است و اطبا درین علت به دو وجه غلط می‌کنند یکی آن که این اسهال را قطع می‌نمایند و مریض را هلاک می‌سازند و دوم آنکه قطع نمی‌کنند اسهالی را که قطع او واجب بود به این گمان که آن از این نوع است و آن نوع دیگر از اسهال باشد و دردی رئیسی را قیام کبدی بود و قوت او تحلیل و کبد او ضعیف شده و طبیب ملازم او اشاره بعدم قطع آن می‌نمود به سبب استماع این سخن که نوعی را از قیام قطع نباید کرد و دانستم که او مریض را هلاک نمود و اگر تدارک آن نکنند مؤدی به استسقا یا فساد احشا خواهد شد و امر کردم لزوم علیل به اشیای مبردهٔ قابضهٔ مثل آب سویق شعیر و تضمید کبد به چیزهای مبردهٔ مقویهٔ قابضه مثل آس و گل سرخ و گلنار و رامک و فوفل اندک و قصب‌الزریره و کعک و مانند آن پس در اندک ایام مرض کم شد و قیام منقطع

گردید بعده برای آن طبیب مقالهٔ در قیام کبدی و قیام رشحی و قیام سحجی مرتب نمـودم و میـان مـن و طبیـب مذکور دوستی واقع شد و ذکر این فصل و طول در این بهر آن کردم تا در نفس متعلم قرار یابد کـه قطـع هـر قیـام واجب نیست و نه ترک هر قیام واجب است و معنی قول ما که آن رشحه می‌کند آن است که این اخـلاط در عـروق می‌باشند و شعب عروق به سوی مجاری و آن به سوی کبد دفع می‌کننـد بعـده از ماسـاریقا بـه سـوی امعـا رجـوع می‌نمایند و علاج این نوع قیام به اصلاح کیفیت آن خلط در هر موضع که باشد و حفظ قوت مریض به خوشـبوها و خوشبو کردن مسکن و اصلاح غذا و تضمید عضوی که از آن خلط فاسد ترشح کند باید کرد و این قول اطبا را کافی است اما متعلمین و بعض اطبا به این قول منتفع نمی‌شوند و شرح آن می‌کـنم کـه بـدان هـر یـک نفـع یابـد پـس می‌گویم که اگر خلط مترشح به سوی معده و امعا از دماغ باشد علامتش همان است که در اسهال دماغی از غثیان و تقلب نفس و نزول او در بعض اوقات به سوی سینه و سرفه در بعض اوقات و بودن اسهال عقب انهضام طعـام و بعـد خواب ذکر نمودم و اگر از کبد باشد منتن بود و در مواضع که از آن رشح باشد مثـل درد خلیـدن سـوزن دریابـد و چون این محسوس گردد طبیعت خواهش قیام کند و بهترین استدلال بر موضع رشح از صورت قیام و جوهر اوسـت و هر گاه طبیب این را بشناسد مریض را اشیائی ندهد که دهن عروق را قبض کند یـا حـبس طبیعـت نمایـد بلکـه چیزی دهد که کیفیت آن خلط را متغیر سازد مثل ماءالشعیر و مزورات معمول به سماق و اناردانه و غـوره وماننـد آن و ایضاً جائزست که عدسیه متخذ به سرکه و شکر بدهد و تضمید کبد نماید اگر اسهال از آن باشد و به آن حدت مزاج بود به چیزی که تبرید و قبض و تقویت نماید مثل پوست جو مطبوخ به سرکه و گـل سـرخ و قـصب‌الزریـره و فوفل اندک و قسب قلیل‌الحلاوهٔ و صندلین و مانند آن و مبالغه در تبرید کبد واجب نبود بلکـه میـان ادویـهٔ مقویـهٔ مثل فوفل و گل سرخ و میان ادویهٔ مبرده مثل صندل و مامیثا و غیره جمع نماید و هر چیزی که تعطیر کبد و افادهٔ قبض کند آن را نفع دهد و قوی سازد و بدترین ادویهٔ آن است که ارخای او نماید و چون اسهال منقطع شود امر بـه تمریخ کبد از روغن سفرجل که در اسهال معدی مذکور شد و ضماد به مغز سفرجل کوفته و مغز سیب و آب آس و مانند آن کنند و اگر ترشح ماده از دماغ باشد ضماداً و اگر مادهٔ نازل رطوبت خام فاسد بود مـذکور شـد و اگـر مـاده

نازل خلط حاد باشد تضمید راس از برگ عصی‌الراعی و برگ اسپغول و برگ بارتنگ و حی‌العالم و اندک سرکه و امثال آن نمایند در تبرید مزاج دماغ نیز مبالغه نکنند بلکه ادویهٔ او مؤلف از اشیای معتدل‌البرد باشد و اشیای خوشبو مثل گلاب و آب آس و آب مرزنجوش بدان ضم نمایند و اگر رشح از عمق بدن باشد علاجش آنچه مذکور شد از لزوم آب سویق شعیر نمایند و ایضاً در آن ربوب مثل رب به و رب ریباس و رب سیب اضافه کنند و غذای او سماقیه و رمانیه سازند و بهترین غذا که بر آن اقتصار کنند وقت شدت سویق شعیر است که در آن اندک اناردانه یا جغری یا جماز پخته باشند و ابن یسار امر به خورانیدن خلاف به این مریض و تضمید معده و جگر او به خلاف و صبر رطب سوده می‌نمود و اثر محمود می‌کرد و ملاک امر در تمام معالجهٔ این علیل حفظ قوت او به حسب امکان است اگر ممکن باشد به غذای محمود مثل تیهو و کبک و تذرو و دراج والا به مزورات مشاکل این در قبض و بوهای خوش کنند و اگر حفظ قوت او نکنند به سقوط قوت هلاک گردد و اگر قبض طبیعت او نمایند مؤدی به هلاک و نوعی از انواع دبیلات و خراجات و سرسام و برسام و حمیات بعیدالمنتهی شود پس چون مبتلا به این علت گردد در مداوات او این دو غرض یعنی حفظ قوت او و تبدیل مزاج خلط فقط بر طبیب واجب بود و چون اصلاح غذا نمایند و آن را از نوع مبدل مزاج گردانند حفظ قوت و اصلاح خلط فاسد سازد و اگر مریض صالح‌القوت و مهیا به قذف بود بران زیاده کنند که قی نیز آن را نافع بود بلکه گاهی این اسهال را یکبارگی قطع کند هدایت بدانکه به قول اهل هند گاهی سبب اسهال تحرک ناف می‌باشد و مالش شکم آن را مفید می‌شود و این حب نیز برای اسهال که از بیجا شدن ناف باشد نافع نوشته‌اند کهچکنی سوخته اجواین زنجبیل مساوی کوفته بیخته به قند سیاه کهنه حب بسته به قدر یک ماشه به روغن گاؤ خورند ضماد شب یمانی سه درم مازو سه عدد گلنار پوست انار کزمازج جوزالسرو هر واحد یک درم در دردی سرکه آمیخته گرد ناف ضماد کرده برفاده محکم بستن نیز بیجا شدن ناف را مفید گفته‌اند و باقی علاج تحرک سره در امراض صفاق و مراق مسطور خواهد شد و ایضاً بدانند که اسهال کسانی که مخدرات استعمال می‌کنند مثل افیونیان و کوکناریان و بنگیان به مشکل بند می‌شود علاجش حسب سبب نمایند و هنگام احتیاج حبس آن در ادویهٔ آن مخدرات داخل کرده استعمال کنند و در مزاج حار حب بوعلی سینا و سفوف قابض

حکیم علی که در علاج اسهال معوی صفراوی مذکور شد و در مزاج بارد سفوف یهودی و برشعثا معمول است و دیگر ادویۀ مخدره که در علاج کلی اسهال و دیگر انواع آن مسطور شد حسب وجوب حال به عمل آرند و به قول اطبای هند اگر زنجبیل نصف بریان و نصف خام و حلتیت بریان سفوف کرده به قدر نخود با یک لقمۀ جغرات و برنج آمیخته بخورند و بالایش پنج لقمۀ دیگر تنها بخورند و تا سه روز به عمل آرند و از نان و گوشت پرهیز کنند برای اسهال افیونی نافع بود و اگر لودهه پهانی و اندر جو تلخ موچرس بیلگری گل دهاوه نتربالا عاقرقرحا مغز کنول گئه اتیس جوزبوا افیون مساوی سائیده به قدر قوت به آب بخورند به جهت اسهال افیونی و کوکناری مجرب نوشته و خوردن گل دهاوه و رال هر یک چهار ماشه سفوف کرده با دوغ آهن‌تاب هم در این باب مفید گفته و حکیم علی نوشته که مرد افیونی را اسهال با ورم معده در نهایت حدت ماده عارض شد و ورم نزدیک به انفجار رسیده وقت فصد نبود و احتباس در امعا نیز بود و ضعیف در نهایت و شدت عطش به غایت گاؤزبان نیم مثقال بادرنجبویه ثلث مثقال بنفشه ریشه خطمی نیلوفر هر یک یک مثقال عناب دوازده دانه جوشانیده صاف نموده خمیرۀ بنفشه قرص عنبر محلول در گلاب داخل کرده می‌دادیم اگرچه پیش از این چند پارچۀ اثناعشری ازو جدا شده ریخته بود اما همه عوارض ازو برطرف شد و جراحت متقیح گشت

اسهال اطفال

اکثر در وقت برآمدن دندان عارض می‌شود خصوصاً از اکثار تناول اغذیه و یا افراط خورانیدن شیر به ایشان و گاهی به سبب قطع شیر و یا به سبب سدۀ جگر و ماساریقا و یا ضعف معده بهم می‌رسد و سبب وقوع اسهال هنگام روئیدن دندان یا مکیدن فضول شور مدی متولد از تفرق اتصال لثه با شیرست و خروج او بنابر جلا که لازمه چرک و ریم بود و نیز افساد آن شیر را و یا اشتغال طبیعت به تکوین دندان و بازماندن از هضم غذا و برآمدن غذای غیرمنهضم به اسهال و یا عروض وجع موجب توجه طبیعت و ارواح و قوی به سوی دندان و بدان سبب منع هضم غذا علاج اگر نزد نبات اسنان بود در ابتدا متوجه به حبس آن نشوند مگر وقتی که از افراط آن خوف سقوط قوت باشد بلکه در ابتدا تدبیر برآمدن دندان بدانچه در بحث تدبیر تسهیل نبات اسنان مذکور شد باید کرد که اصل علاج

همین است و در صورت افراط اسهال از زهرمهره و طباشیر و جز آن ادویهٔ ضعیف‌القبض که در باب عطاش گذشت به تدریج حبس باید کرد نه به ادویهٔ قویه و دفعةً و شیره زیرهٔ سبز بریان و بادیان بریان و دانهٔ هیل هم مفید و بیلگری کوفته بیخته هم‌وزن آن نبات آمیخته بقدر نیم درم یا کم و زیاده بدهند که سودمند بود و اگر تشنگی مفرط بود با شیرهٔ خرفه و آنجا که تب نبود با ماست چکیده بدهند که قوی‌الاثرست و اگر پوست خشخاش هلیلهٔ سیاه به روغن بریان کرده برابر آن شکر سفید آمیخته قدر قلیل به طفل دهند برای حبس شکم بهتر از این دوائی نیست و اگر صمغ بریان قدری اضافه نمایند قوی‌تر گردد و آب بارتنگ سبز که در آفتاب یا به آتش اندکی گرم کنند و طفل را همان ساعت که از دست فارغ شود در آن نشانند و بعد هر دست چنین کنند و یا از آن آب آبدست نمایند و پارچه را به آن تر کرده بر مقعد نهند بسیار مفید بود و خصوصاً دموی را و فادزهر حیوانی در دوغ مادهٔ گاؤ یا آب برگ بارتنگ یا آب سیب یا به سائیده خورانیدن نیز به غایت سودمند ست و به قول شیخ اگر خوف افراط اسهال باشد تدارک به تکمید شکم و مقعد با زرورد زیره یا انیسون یا تخم کرفس به صره بسته و گرم نموده تنها یا با قدری سرکه آمیخته باید کرد و یا تضمید شکم به زیره و گل سرخ مبلول به سرکه یا به جاورس مطبوخ به اندک سرکه نمایند و ضماد از زیره و حب‌الآس و عود هندی باریک سوده به گلاب و سرکه سرشته نافع است و اگر فائده نشود و طفل غذا هم خورد پنیرمایهٔ خرگوش و یا پنیرمایهٔ بزغاله به قدر یک دانگ به آب سرد بدهند که همان ساعت حبس می‌کند مگر در آن روز شیر ندهند که خوف تجبن او در معده است بلکه بر غذای پرهیزی دارند و شیخ به دادن زردهٔ بیضهٔ نیمبرشت و مغز نان مطبوخ در آب یا پوست مطبوخ به آب نیز حکم کرده و دوائی که در آن خشخاش و حب‌الآس است و ایضاً آنچه در آن تخم مویز و پنیرمایهٔ خرگوش یا بز یا آهو هر کدام که باشد داخل است اگر قدری از آن بدهند و هر دو نسخه در علاج کلی اسهال در قول شیخ مذکور شد نیز در این باب مجرب است و تقلیل غذای مرضعه و طفل و اجتناب از روغن و چیزهای چرب و لحوم نمایند و بهترین لحوم در صورت احتیاج گوشت دراج و تیهو و لوه است و گویند که نافع‌ترین اغذیه در این باب پلاؤ با ماست تازهٔ گاؤ است و اگر اسهال به سبب بازگرفتن شیر باشد تدبیرش اعادهٔ شیرست بعده به تدریج شیر کم کنند و در غذای مناسب افزایند

تا آنکه در فصل موافق قطع شیر نمایند و اگر با وجود آن زائل نشود تخم خشخاش سفید تا یک درم بدهند و غذا و دوائی قابض بخورانند و به ادویهٔ قلیل‌القبض علاج کنند و اگر به سبب سدهٔ جگر و ماساریقا بود در غیـر وقـت نبـات اسنان و قطع شیر واقع شود تدبیرش تفتیح سده و تقویت جگر و معده است و اجتناب از ادویه و اغذیهٔ قابضهٔ یابسه و گاه گاهی هلیلهٔ مربی با عرق بادیان و یا نوشدارو دادن در این نوع سودمند است و حضض قدری سـاییده و یـا بـا مغز بندق هندی مساوی حب بسته خورانیدن برای اسهال سبز اطفال مفید بود و اگر از ضعف معده باشد هر چه در ضعف معده مذکور شد حسب حال استعمال نمایند و برگ پودینه و دانهٔ هیل ساییده بنوشـانند و یـا طباشـیر دانـهٔ هیل و نبات سفید سفوف کرده و در شیر مادر بدهند و زیره گل سرخ یا حب آلاس یـا مـازو یـا پوسـت انـار در آب ساییده بر معده ضماد کنند و این سفوف در اسهال که از ضعف معده بود نیز مجرب است بادیان هلیلهٔ سیاه هر یک دو ماشه زنجبیل یک ماشه در روغن گاؤ برشته کوفته بیخته نبات سفید پنج ماشه آمیخته یک ماشـه صـبح و شـام بدهند و گاهی زیرهٔ سفید عوض زنجبیل و گاهی طباشیر و گاهی بیلگری افزوده می‌شود و اگر دو دانـگ طباشـیر و یک دانگ سک بدهند خلفهٔ صفراوی اطفال را نافع بود ذکر ادویهٔ یونانی مفید اسهال صبیانی شیرهٔ تخـم خرفـه یـا بارتنگ در آب برآورده زهرمهره سوده آمیخته دادن مفید اسهال با حرارت و خون اسـت و خورانیـدن سـفوف تخـم ریحان و بارتنگ به روغن بادام چرب کرده بریان نموده هم نافع است و خورانیدن پنیر تازه بی‌نمـک بریـان کـرده و گل ارمنی و صمغ عربی بریان با زردهٔ بیضهٔ نیم‌برشت نافع بود و در اسهال که با تب و سرفه باشد شربت حب آلاس صبح و شام چند انگشت لیساندن سخت سودمند است ایضاً حب کافوری برای اسهال سبز اطفـال کـه بـا تـب حـاد باشد به تجربه رسیده افیون کات سفید طباشیر مغز تخم پزوبه هر یک ماشه کافور چینیه چهار سرخ در آب باریـک سائیده حب به قدر دانهٔ مونگ بندند و صبح و شام یک یک حب به طفل بدهنـد ایـضاً حـب افیـون تـألیف حکـیم علویخان برای اسهال سبز و زرد اطفال شیرخواره نافع است کات شسته چهار جزو مغز تخم کدو شیرین مغـز تخـم پزوبه هر واحد دو جزو افیون خالص یک جزو مقدار مونگ حب بسته صبح یک حب بدهند و اگر احتیاج باشد شـام نیز ایضاً حب رمان که در دفع اسهال اطفال مکرر به عمل آمده بگیرند انار خام و از طرف سـر تراشـیده و قـدری از

دانه خالی کرده اول یک ماشه افیون خالص پر کنند و بعد آن یک عـدد جوزبـوا نهنـد و بـاقی جـوف آن را از دانـه برآورده پر کرده سر تراشیدهٔ آن بالا نهاده از ریسمان خام بچیند که انار به نظر نیاید پس در روغن زرد بریان کننـد وقتی که ریسمان سرخ شود برآورده ریسمان دور کرده مع جوز افیون انار را در کهرل انداخته باریک بکوبند و صلایه نمایند و نیم دام بسیار سائیده آمیخته صلایه کرده به قدر فلفل حب بندند شربتی یک حب تـا دو و اگـر در اسـهال خون هم آید قدری کهربا باریک ساییده نیز آمیزند ایضاً حب ممسک رمانی برای اسهال مفرط اطفال مجرب نوشـته و گویند که بالخاصیت مسکن عطش ایشان نیز هست زیرهٔ سفید بریان بادیان هر یک شـش ماشـه جـوز بـو داده و ماشه نانخواه یک ماشه افیون شش سرخ همه را کوفته در انار خام کاواک سـاخته پـر کننـد و انـار را در خمیـر آرد پیچیده در خاکستر گرم گذارند تا خمیر پخته شود برآورده بعد سرد شدن خمیر را دور سـازند و انـار را مـع ادویـه بسایند و چهار برابر دانه جاورس یا فلفل سیاه بندند و موافق سن و سال به اطفال بدهند دیگر زرورد برگ آس زیرهٔ گشنیز کندر پوست انار ترش کوفته به آب به یا سماق سرشته شرباً و ضماداً برای اسهال اطفال مجرب نوشته دیگـر گل مختوم سه ماشه کافور طباشیر گلنار هر واحد یک ماشه سفوف ساخته بـه قـدر دو سـرخ بـاد و نخـود یـاقوتی معتدل ممزوج کرده بدهند اسهال را که از رخاوت معده و امعا مع حرارت مزاج باشد مجرب حکیم علی هست دیگر سفوف طباشیر انار‌دانهٔ بریان باریک سوده صمغ عربی کتیرا مصطکی حب‌الآس گل سرخ گل ارمنـی مـساوی و نـیم مثقال شام و همین قدر صبح با شربت به یا شربت سیب ترش و انار و غیره به اطفال بدهنـد جهـت اسـهال ایـشان مجرب حکیم محمد زمان است و در غیر اطفال نیز نافع بود دیگر سلیخه باز و سماق بلوط کوفته بیخته دادن قبض قوی دارد دیگر حب آلاس پخته رسیده دو جزو امرود نـیم پختـه یـک جـزو هـر دو را نـیم کوفتـه در آب چنـدان بجوشانند که حل شود پس مالیده صاف نموده با قدری قند سفید به قوام آرند و به قدر حاجت بدهنـد بـرای تـب و سرفه و اسهال عظیم‌النفع و مجرب و مخترع صاحب خلاصهٔ‌التجارب و موسوم به شربت مورد اطفال است دیگر شیرهٔ دانهٔ هیل شیرهٔ زیرهٔ سفید در عرق بارتنگ برآورده رب به بارتنگ داخل کرده دادن اسهال سفید متواتر که از ضعف معده باشد معمول حکیم شریف‌خان است ایضاً طباشیر مصطلکی سماق انار‌دانه هر یک نیم ماشه سـوده بـه شـربت

انار نیم توله سرشته بخورانند به آلایش شیرهٔ زرشک دو ماشه در گلاب یک توله عرق کاسنی سه توله برآورده
شربت لیمو یک توله داخل کرده دهند دیگر طفل که با اسهال و سرفه شیر اندازد پوست ترنج طباشیر ربالسوس
پوست سنگدانهٔ مرغ هر واحد یک ماشه سائیده به شربت به دو توله سرشته اندک اندک بدهند دیگر طفل که از
دوای هندی زرد و لاغر شود و اسهال آید و از جهت بخارات حرارت ادویهٔ حاره که به قلب و دماغ رسد چشم‌بند
بندد و عنب‌الثعلب مویز منقی تخم خطی جوشانیده شیرهٔ خرفه داخل کرده تخم ریحان پاشیده بدون شیرینی
بدهند که اخراج مواد حار و تفتیح سدد و تقویت جگر حاصل گردد ایضاً نقوع برای اسهال اطفال صاحب
شفاءالاسقام نافع نوشته زرشک دو درم آمله کوفته یک درم صندل سفید ربع درم چوب کاوی نیم درم زرورد نیم
درم در گلاب تر کرده به شربت سیب یا شربت انجبار شیرین کرده بدهند ایضاً و این دوا به هر اسهال اطفال چون
با حرارت و تشنگی باشد از املای استاد خود نوشته تخم خرفهٔ مقشر یک درم طباشیر دو خرنوبه با شربت ورد و
شربت نیلوفر دو اوقیه بدهند و تدهین معدهٔ او به روغن گل و مقل ازرق نمایند و مادر او مزورهٔ خرفه بخورد ایضاً
این نقوع نیز از املای استاد خویش نوشته و گفته که قطع اسهال و منع عطش و تحسین رنگ و تقویت جگر نماید
و اطفال را نیز به این امر می‌کرد انبرباریس هفت درم بیخ انجبار تخم کاسنی کوفته در صره بسته هر یک دو درم
آمله مثقال طباشیر نیم درم زرورد یک درم در آب تر کرده نبات شش درم داخل کرده صبح و شام نیز بدهند ذکر
ادویهٔ هندی نافع اسهال که به اطفال عارض شود شیرهٔ دودهی در آب برآورده با کتهٔ سفید یک ماشه استعمال
کردن مجرب است دیگر کوکنار به قدر دو ماشه جوکوب سوده شب در آب تر کنند و صباح شیرهٔ بادیان بریان و
زیرهٔ سفید بریان در آب مذکور برآورده صاف نموده با نبات شیرین کرده بنوشانند که به تجربه رسیده و همچنین
پوست درخت فالسه شب در آب تر کرده صباح آب زلال آن از نبات شیرین نموده بنوشانند دیگر شیر درخت گولر
در تباسه بخوانند دیگر زهرمهره با شیرهٔ زیرهٔ سبز بادیان و دانه زنجبیل و طباشیر دیگر شیرهٔ برگ نورسته مغیلان و
شیرهٔ زیرهٔ سبز از هر یک به قدر دو سه سرخ و شیرهٔ غنچهٔ انار ناشکفته یک عدد در آب برآورده با پنج یا هفت
قطعه حرف سنگ‌تاب نموده تا سه یا پنج روز صبح ناشتا نوشانیدن نافع ایضاً دوایی که برای سبزی و نیلگونی براز

اطفال صاحب تکملهٔ هندی نافع نوشته زعفران یک دو حبه سوده در شیر مادر حل کرده بدهند و کـذلک سـفیدی بیضه به قدر دو ماشه در شیر مادر حل کرده بدهند و جمیع مصلحات معـده چـون زیـره و الایچـی خـرد و عـود و مصطکی در این جا نافع و اصلاح حال مرضعه واجب دانند و برگ تلسی چهـار پـنج عـدد سـاییده بنوشـانند دیگـر بیلگیری موتهه دهنیه مساوی کوفته بیخته به آب شسته برنج سرخ بدهند در این باب مجرب و معمول است و اگـر لوده پهانی گل دهاوه عوض دهنیه نموده هر چهار مساوی باریک سوده برای طفل شش ماهه نـیم ماشـه و بـه یـک ساله یک ماشه و به دو ساله دو ماشه در شیر مادر حل کرده بدهند نیز برای اسهال شدید اطفال مجرب است دیگـر مجربی می‌نویسد که برای اسهال سبز اطفال که لاعلاج است اکثر این در ماه بهاران یا بعد چیچک یا در مـاه جیهـه عارض شود این دوا نافع است پوست هلیلهٔ زرد نرکچور مغز چاکسو برگ نیم سبز هر واحـد یـک سـرخ فلفـل گـرد چهارم حصه هر پنج دوا در آب ساییده به طفل بنوشانند در دو سه روز به دو سه عمل به شود مجـرب اسـت دیگـر برای اسهال که با تشنگی و تب باشد شیرهٔ خرفهٔ بریان دو یا سه شیرهٔ حب‌الآس شیرهٔ بیلگیری یـک یـک ماشـه در عرق گل گاؤزبان برآورده رب به شش ماشه تخم بارتنگ و دو ماشه داخل کرده بدهند دیگر گل دهاوه بیلگیری اندر جو تلخ خس مساوی کوفته بیخته یک ماشه یا کم و زیاده به حسب سن و مزاج طفل به عسل آمیخته بلیسانند بـه جهت اسهال و پیچش اطفال معمول و مجرب است و بعضی آمله به جای دهاوه می‌کنند و در این صورت به قی هم نفع می‌کند و در مجربات اکبری اندر جو شیرین نوشته و لودهه هم داخل است و اگر خواهند دوا را جوکـوب کـرده جوش داده بدهند ایضاً حب قابض نافع اسهال اطفال اگر با تب باشد نیز فایده دارد کات سفید گلنار هـر واحـد سـه ماشه زهرمهرهٔ سوده آمله صمغ عربی بیلگیری بریان هر واحد دو ماشه افیون مازو مائین بادیان بریـان زیـرهٔ سـفید بریان هر واحد یک ماشه کافور یک سرخ حب به قدر فلفل سازند و به حـسب مـزاج دهنـد و گـاهی طباشـیر بـدل زهرمهره می‌کنند و گاهی اضافه می‌نمایند و اگر تب نباشد کافور موقوف سازند ایضاً حب برای اسهال اطفال کـه بـه رنگ سبز آید نافع برگ ببول قرنفل آمله زهرمهره زعفران برگ نیم نورسته بادیان بریان زیرهٔ سـفید و سـیاه نمـک سونچر سلیخه اجواین بای برنگ هر یک هفت ماشه ساییده به قدر مونگ بندند و یکی صبح و یک شام دهنـد ایـضاً

حب جهت اسهال هر قسم اطفال که با سرفه باشد مجرب است کلی خرو انار یک عدد جوزبوا افیون هـر واحـد یـک ماشه چاکسور سوت نرکچور زیرۂ سفید هلدی پوست خراشیده کونپل نیم کونپل بکائن کونپـل ببـول هـر واحـد دو ماشه کوفته بیخته مقدار مونگ حب سازند و یک تا دو حب بدهند و یا در شیر حل کرده بخورانند دیگر غنچـۂ انـار برگ ببول بادیان بریان هر یک به قدری کوکنار سوخته برابر همه قدری از این موافق سن بدهنـد کـه نـافع اسـهال اطفال است دیگر از مغز بیلگیری کات آمله پوست انار سفوف ساخته به حسب مزاج بدهند برای اسهال اطفال که در وقت برآمدن دندان می شود مفید است دیگر یک ماشه کم یا زیاده اتیس به آب سائیده بدهند نـافع اسـهال اطفـال است و اگر آدم کلان باشد تا یک توله به قدر مزاج بخورانند اسهال بازدارد و باید که قدری گلنار نیز آمیزند

اسهال‌الدم

اسهال خون اگر از جگر آید آن را در اصطلاح اطبا ذوسنطاریای کبدی گویند و اگر از معا باشد ذوسنطاریای معـوی نامند به سبب کبدی یکی کثرت امتلای آن از خون بود بنابر احتباس سیلان خون معتاد از رعاف یا حیض یا بواسیر و غیر آنکه کبد به ثقل خون مجتمع در آن متاذی گردد و آن را به سوی امعاد دفع کند یا بنابر عطالت از حرکـت و بدان سبب اجتماع خون کثیر در جگر و دفع آن به طرف امعا به باعث ثقل او و برین نوع اسهال مراری و صـدیدی و غیره تقدم نکند دوم قطع عضوی بزرگ مثل دست و پا که خون تغذیۂ آن به جگر بازپس رسد و او به امعا دفع کند و درین قسم مدت طول نکند بلکه بزودی منقطع گردد و با وی اشتها باطل نشود و از این قبیل است بستن عـضوی محکم و نرسیدن غذا بدان سوم تفرق اتصال جگر بنابر شکافتن ورم حار آن یا بنـابر انـشقاق آن از کثـرت امـتلا یـا ضربه و سقطه و غیر آن چهارم انفتاح رگ جگر یا انشقاق یا انقطاع آن بنابر امتلا یا خلط حاد اکال و ایـن خـون بـه التهاب و حدت برآید و با عطش مفرط بود پنجم ضعف قوت مغیرۂ جگر و تابع این نوع قلـت اشـتها بـود و صـدید و خون غسالی بر آن تقدم نماید و انطاکی استعمال اغذیۂ حار رطب و سپس اول بسیار نیز از اسباب این شمرده و بـه سبب معوی یکی خراش امعاست و آن را سحج گویند و آن جدا گفته آید دوم گشادن دهن رگی از رگ‌های امعا بـه واسطۂ امتلای عروق آن از خون و این انفتاح یا در امعای غلاظ یعنی سفلی بوده و یا در دقاق یعنی علیا باشد سـوم

انقطاع رگ یا انشقاق یا انفتاح آن در عضو دیگر از اعضا مثل مری و معده و طحال و انطـاکی حـبس بـراز و کثـرت استفراغ مرهٔ سودا و صفرا و حقنه‌های حاده و بواسیر نیز به سبب این گفته و شیخ و جرجانی می‌نویسند که اسـهال دموی یا دفعةً واقع شود و یا اندک اندک افتد و سبب اول گشادن رگ‌هـا و ترقیـدن آن‌هـا بـود و چـون بـا وی درد نباشد از امعا نبود بلکه از دیگر احشا باشد و خصوصاً چون بدان علامات آفت احشا مقترن بـود و گـاهی از امعـا نیـز بدون وجع باشد اگر به سبب انفتاح دهان عروق آن به غیر سبب دیگر بود و این سالم‌ترست و اندک اندک پدید آید و اگر زمستان خشک شمالی بود و عقب او ربیع مطیر جنوبی و تابستان مطیر آید اسهال خون بسیار افتـد و کـذلک اگر شتا جنوبی و ربیع شمالی به اندک باران بود و خصوصاً در ابدان رطبه و ابدان زنان و گاهی اسـهال‌الـدم در بـلاد جنوبی و یا هبوب باد جنوبی و کثرت باران به سبب تحریک آن مواد را و ارخای آن مسام را و خـصوصاً عقـب نزلـه شور بسیار عارض شود و اسهال خون که بعد اسهال صفراوی و سحج مراری افتد و با درد بود آن سخت بـد باشـد و خاصةً چون اول خراطه آمده باشد و بعد آن خون صرف آید چه این دلالت کند بر آنکه آفت در قعر روده فرو رسیده و در کتاب قبر بقراط است کسی را که ذوسنطاریا باشد و پس گوش چپ آن بثرهٔ سیاه مثل کرسـنه ظـاهر شـود و معذلک آن را تشنگی سخت عارض گردد در بیستم روز بمیرد و از این تأخر و تجاوز نکند و گـاهی اتفـاق افتـد کـه چیزی از این خون که در شکم ریزد منعقد گردد و سردی دست و پا دفعةً و انتفاخ شکم و سـقوط قـوت و نـبض و غشی بر آن دلالت کند و اسهالی که از مقعد بلاوجع باشد آن خون بود نه غیر آن و اکثر او بر سـبیل دفـع طبیعـت باشد و فضول بدن را و حصر او در بدن اسباب فضول از اغذیه و احتباس سیلان یا بنابر قطع عضو یا ترک ریاضت یا همه آنچه در موضع او گفته شد و این را حبس نباید کرد مگر آن جا که خوف سقوط نـبض و قـوت باشـد و گـاهی اسهال خون از انفتاح عروق بود و با وی سحج باشد چون قرحه کند و گاهی تقرح اول بود بعده اسهال خون تـابع او گردد و نشان اسهال معوی دموی ردی آن است که تابع سحج مولم یا اسهال متواتر باشد بعده بـا وی اشـتها باطـل شود و تقلب نفس افتد و مؤدی به جراده و خراطه گردد و این اکثر هلاک کند و آنچه دفعـةً بلاوجـع کثیـر حـادث شود و تابع او آفت در اشتها و غیره نباشد آن سلیم بود و آنچه از فضول امتلائی بود که طبیعـت از بـدن دفـع کنـد

اسباب مذکورهٔ آن بر آن دلالت کند و ایضاً خروج خون صرف نقی کثیر بلاوجع که تابع آن ضعف نباشد و با نوائب بود و انطاکی گوید که ذوسنطاریا مرضی خطرناک است به سبب مضادت آن مرخیات را در اخراج خون که بدان قوام بدن است و اسباب عام او فرط امتلا و توالی تخم‌ها و جمع میان اغذیهٔ منهی عنه خصوصاً برنج به سرکه و سرکه به شیر و حریفات مثل ثوم و خردل است به سبب کثرت تولید آن خلط اکال را و گاهی از ضربه و دثبه مفجر عروق بود و ذوسنطاریا گاهی حفظ ادوار مثل حیض نماید و علاجش به قطع در استسقا یا در طحال می‌اندازد و گاهی به سرعت هلاک کند و با اسهال دموی کبدی اگر تشنگی مفرط و التهاب عارض شود در یک هفته هلاک کند طریق تشخیص این مرض و اسباب آن باید که دریافت نمایند اگر با اسهال خون علامات مثل سحج مغص و خراطه و اختلاط خون با براز و علامات بواسیر مثل وجع مقعد و ثقل و حکه آن و خروج خون بزرق و تقاطر بعد براز یا قبل آن غیرمختلط با براز و علامات زحیر مثل پیچ و خروج براز اندک اندک هیچ نباشد ذوسنطاریا بود و سفیدی لب‌ها و لاغری آنها و زردی بدن و سبزی ناخن‌ها و خفقان نیز از علامات اوست پس نظر کنند اگر خون با براز مختلط نباشد و دفعةً کثیرالمقدار و سرخ خالص و بدبو با دوار برآید و تب لازم بود اسهال دموی کبدی باشد پس تقدم هر سببی از اسباب مذکورهٔ آنکه معلوم شود سببش همان باشد و اگر این همه علامات یافته نشود و در اکثر بی‌درد بود با وی قوت باشد اگرچه طول کند و اشتها ناقص نشود اسهال دموی معوی باشد پس اگر در هر قیام اول براز یا خون آمیخته آید بعد بدون خون برآید گشادن دهن رگ در امعای غلاظ باشد و اگر هر بار اول براز صرف برآید بعد از آن با خون مختلط آید در امعای دقاق باشد و اگر در جگر و امعا آفتی یافته نشود و الم و حرقت در معده یا عضو دیگر معلوم شود سببش همان باشد مولانا نفیس و صاحب کامل گفته‌اند که طبیب را باید که در معرفت این مرض امعان نظر نماید تا در غلط نیفتد چه بسا است که ذوسنطاریای کبدی بود و طبیب گمان کند که آن معوی است و علاجش به علاج معوی نماید و از امر جگر غافل ماند و مریض هلاک گردد و اما اطبای زمانهٔ ما را حاجت به معرفت امراض و اسباب و علامات آنها نیست خصوصاً به فرق کردن میان امراض متشابه بلکه نزد ایشان این همه فضول است و از آن استغنا دارند و اوشان تحت دعای جالینوس‌اند که گفته کثرالله بهم عددالمقابر و ایضاً

جالینوس گفته که می‌شناسم قوم کثیر را که به این مرض مبتلا شدند و به سبب قلت معرفت اطبا به تفرقهٔ میان این هر دو نوع ذوسنطاریا هلاک گردیدند و اکثر غلط واقع شد مر ایشان را به جهت آنکه با خون کبدی گاه خلط مراری می‌باشد و امعا را می‌خراشد و با براز خراطه برمی‌آید و ایشان گمان کردند که این سحج امعا است پس واجب شد که فرق میان هر دو بیان نموده شود و این از چند وجه باشد یکی آنکه در کبدی درد نمی‌باشد مگر به ندرت مریضی در نواحی جگر درد خفیف دریابد به خلاف معوی که با وجع شدید بود اگر با سحج باشد دوم آنکه در کبدی خون اکثر با دوار می‌آید و چون دو سه روز برآید باز بند شود تا آنکه مرتبهٔ دوم در جگر جمع گردد به خلف معوی که استفراغ خون در آن متعمل به غیرسکون بود سوم آنکه در کبدی بدن لاغر گردد و به خلاف معوی که در آن هزال بدن نباشد مگر آنکه چون افراط کند و زمانه دراز گردد چهارم آنکه در کبدی از اول تا آخر خون محض یا غسالی آید و خراطه با وی نیامیزد مگر چون افراط کند که در آن هنگام سطح امعا بخراشد و خون با خراطه مختلط شود به خلاف معوی سحجی که در وی اول مرار برآید پس خراطه و جراده پس خون و اجسام غشائی پس ریم مگر وقتی که دهن عروق از کثرت خون در ابتدا بگشاید خون خالص برآید لیکن این خون اندک اندک می‌آید چنانچه جهال را توهم می‌گردد که این خون بواسیر است پنجم آنکه اسهال کبدی به غایت بدبو بود به سبب حرارت و رطوبت جگر به خلاف معوی که به سبب برودت و یبوست امعا بدبو نمی‌باشد علاج اگر ذوسنطاریای کبدی باشد چند روز غذا ندهند تا وقتی که مریض ضعیف نگردد و اسهال بند نکنند و فصد باسلیق باریک بگشایند و خون اندک اندک بگیرند و دست و پا و پستان و خصیتین ببندند تا میل ماده به جانب دیگر شود و بعد اماله قابضات مثل قرص کهربا و غیره همراه شیرهٔ خرفه و بارتنگ و مانند آنکه در بحث نفث‌الدم گذشت بدهند و زرورد و صندل را در گلاب سائیده بر جگر ضماد سازند و ضماد گل سرخ صندلین گلنار لحیةالتیس گل ارمنی حب‌الآس مساوی کوفته به گلاب سرشته نیز برای گرمی جگر و ذوسنطاریای کبدی مجرب است و اگر زهرمهرهٔ خطائی یک ماشه طباشیر دو ماشه سوده در انوشداروی لؤلؤی نه ماشه سرشته با ورق طلا یک عدد خورانیده آب برگ بارتنگ چهار توله شربت حب‌الآس یک نیم توله بنوشانند و آب مذکور تا یک هفته بیفزایند و باز بکاهند و شام زهرمهرهٔ بزی یک ماشه سوده

در سرشیر جغرات یک نیم توله بلیسانند و غذا دوغ و پلاؤ و مربای سیب دهند نافع بـود و اگـر طباشـیر حـب‌الآس گلنار فارسی کتیرا صمغ عربی تخم خرفه پوست سماق پوست بیرون پسته گل ارمنـی پوسـت بـیخ انجبـار صـندل سفید به گلاب سوده کهربای شمعی از هر یک نیم مثقال طراثیث شیرین دو درم کوفته بیخته با شربت حب‌الآس یا انجبار یا فؤاکه سرشته بخورند مقوی جگر و معده و مفید اسـهال دمـوی اسـت و سـفوف طباشـیر لؤلـؤی و شـربت حب‌الآس مرکب و مفرح قابض هر واحد نافع اسهال دموی کبدی است و حب نفث‌الدم درین باب مجرب اسـت و در آن جا که به سبب تفرق اتصال جگر باشد اول ازالۀ سبب و دفع نکایت او بدانچه در امراض کبد مذکور شد باید کرد و پس از آن اقراص قابض و ملحم معمول از نشاسته و طباشیر و عـصارۀ لحیـۀالتیس و دم‌الاخـوین و گـل ارمنـی و ریوند و گلنار به آب بارتنگ بدهند و قرص نفث‌الدم که در آن ریوند همچنـد یـک جـزو افـزوده باشـند در قـبض و التحام اثر تمام دارد و آنچه از ضعف قوت مغیرۀ جگر باشد هر چه در ضعف جگر و اسهال غسالی مذکور شد به کـار برند و اگر ذوسنطاریای معوی باشد فصد باسلیق کنند اگر در خـون کثـرت بـود و قـوت اطاعـت کنـد و بعـد از آن قابضات چون قرص طباشیر قابض و قرص کهربا و شربت حـب‌الآس و شـربت انجبـار و رب بـه و سـیب و ریبـاس و حصرم و امثال آن همراه ادویۀ مغریه مثل چهارتخم و صمغ عربی بریان و مانند آنکه در بحث زحیر بیایـد بدهنـد و گل ارمنی نیم درم با یکی از اشربۀ مذکوره فائده تمام دارد و چون پوست انار و کزمازج و گل ارمنی هر سه مـساوی کوفته بیخته حب سازند و دو درم از آن بدهند در این باب مجرب است و اگر در امعای سفلی باشد حقنۀ حابس نیز به عمل آرند و گویند که به عصارۀ برگ خرفه حقنه کردن مفید و ضماد گچ بر همه شکم در یک ساعت حبس کند و حکیم‌علی گفته که چون در لعاب بهدانۀ بریان دو مثقال تخم ریحان و صندل سوده هر واحد یک مثقال و شـربت انجبار آمیخته بخورند در حبس خون امعا به غایت نافع است و آنچه از ریح‌البواسیر بود به تـدبیرش پردازنـد و کلـه پایچه بز خوردن با نان تنک که در آن ثرید کرده باشند تا یک ماه و حقنه کردن از آن به تجربه رسیده و پنیر کهنه شسته بریان نموده نیز نافع بود و گزنگبین خوردن از مجربات است و کذلک آرد کنار و کذا نیم درم ملـح محـرق و اگر از عضو دیگر با بواسیر آید به علاجش مشغول شوند و آن جا که خون منجمد گـردد آنچـه در امـراض معـده در

بحث جمودالدم مذکور شد به عمل آرند ذکر ادویهٔ یونانیه و هندیه نافع اسهال‌الدم بساط بستانی خشک کرده سائیده بر بیضهٔ نیم‌برشت پاشیده خوردن و کذا حقنهٔ عصارهٔ عصی‌الراعی و کذا خوردن برگ عنب‌الثعلب مطبوخ مطیب به روغن بادام و کذا شرب بهمنی و تعلیق آن در پارچهٔ پشمی سرخ بسته و کذا شرب پوست داخلی که بر مغز بادام باشد هر واحد در قطعهٔ اسهال‌الدم مجرب هویدا سویدی است و شرب خشخاش سیاه یا سماق بریان یا مازو سوخته و در سرکه برای محرور در شراب برای مبرود سرد کرده یا خولان که حضض هندی است یا گلنار یا عصارهٔ لحیهٔ‌التیس یا بیخ آن یا بیخ علیق یا شاخ گوزن سوخته یا ثمر خام عوسج یا گشنیز بریان به آب بارتنگ یا عذبه یا تخم حماض بریان یا حب‌الآس تر و خشک یا آب برگ آن یا دوغ گاؤ آهن‌تاب یا مرجان خام و سوختهٔ تنها و با کهربا و آب بارتنگ یا جاورس بریان و اناردانه کوفته هر دو خوب پخته و نیم درم صمغ عربی بریان بر آن پاشیده و تناول سیب ترش به خمیر گرفته بریان کرده یا مروارید دو درم یا استخوان سوخته یا جفت بلوط یا زرشک و گل ارمنی یا بیخ شجر اسپغول یا شاخه‌های خرفه بدون برگ آن یا دارشیشعان یا خوخ‌الماء یا پوست ملج یا ریباس یا طراثیث به قرظ و صمغ عربی و خلط توت شامی سرخ خام در طعام یا مسکهٔ بز که به وزن آب صاف و قطعهٔ آهن گرم انداخته بر آتش بجوشانند تا آب فانی گردد و مسکه صرف بماند و از آن نیم رطل عراقی بخورند یا آب لبلاب سیاه و آب بارتنگ هر دو سی درم به دو درم مغره و حقنهٔ پیه بز ماده و کذا شرب آن و یا عصارهٔ برگ و شاخ نرم بید و جلوس در طبیخ طراثیث اگر تب نباشد و تعلیق زمرد و کذا عقیق و شرب آن هر واحد قاطع اسهال‌الدم است دیگر سنگ جراحت از دو ماشه تا نیم توله با عرق بارتنگ و یا با دیگر ادویهٔ مناسبه مثل طباشیر و زهرمهره و صمغ عربی و گل ارمنی و گیرو خوردن در اسهال دموی و بواسیری مجرب است دیگر در قطع اسهال خون و سحج امعا و قروح آن نافع است ریوند چینی را کوفته به روغن گل چرب کرده نیم درم به آب ترش بخورند و کذا زیرهٔ سفید بریان کوفته بیخته با جغرات خوردن دیگر به قول حکیم علی شیرهٔ تخم خرفهٔ بریان و غیربریان و گل مختوم و گل ارمنی و صمغ عربی و طراثیث و گلنار و آب بهی و آب انار و چارتخم و شیرهٔ تخم خیارین و دوغ ترش و از ادویهٔ مرکبه شربت انجبار و قرص کهربا و قرص کافور و قرص طباشیر قابض و یاقوتی بارد و خمیرهٔ بنفشه

و سفوف قابض و معجون زحیر و تریاق فاروق و معجون لبوب بارد و اطریفل مقل و سفوف به مقلیاثا و معجون اتیس و جوارش خوزی و جوارش جالینوس و معجون فنجنوش هر واحد برای اسهال دموی و غیردموی نافع است دیگر برای اسهال خونی از مجربات والد مرحوم است گلو طباشیر پوست انار برابر کوفته بیخته سه ماشه به آب سرد بخورند ایضاً صمغ عربی کتیرا طباشیر سنگ جراحت هر واحد یک ماشه با رب به یا رب ریباس خوردن نیز نافع اسهال خون است دوائی که بهر اسهال کبدی دموی و غیردموی و اسهال معوی دموی مجرب است مصطکی دانهٔ هیل گل ارمنی گل مختوم هر واحد یک ماشه با خمیرهٔ ابریشم علویخانی نه ماشه ورق طلا یک عدد سرشته و یا دم‌الاخوین لک مغسول کهربا گل ارمنی هر یک ماشه در خمیرهٔ مروارید نه ماشه ورق طلا هر یک عدد آغشته بخورند و بالایش شیرهٔ زرشک و بادیان هر یک نه ماشه و انیسون چار ماشه و الایچی کلان چهار عدد و یا شیرهٔ بارتنگ و بیخ انجبار هر یک چهار ماشه لعاب ریشه خطمی و بهدانهٔ بریان هر یک سه ماشه شربت حب‌الآس یا خشخاش یا انجبار سه توله گلاب عرق کیوره بیدمشک هر یک پنج توله عرق بارتنگ شش توله تخم فرنجمشک و بارتنگ هر یک سه ماشه بدهند ایضاً سفوف یهودی یک ماشه تخم بارتنگ چهار ماشه شیرهٔ انجبار و حب‌الآس و بهدانهٔ بریان هر یک سه ماشه تخم خشخاش و خرفه هر یک نه ماشه لعاب گاؤزبان چهار ماشه و ریشه خطمی سه ماشه در گلاب و کیوره و عرق بیدمشک هر یک پنج توله شربت حب‌الآس سه توله و یا گل ارمنی و قبرسی و مختوم و نیشابوری هر یک یک ماشه و نوشداروی لؤلؤی علویخان نه ماشه ورق طلا یک عدد سرشته اول بلیسند ایضاً که به جهت اسهال‌الدم معمول است تخم خرفهٔ بریان طباشیر گل ارمنی گلنار صمغ عربی گل سرخ نشاسته بریان حب‌الآس بریان دم‌الاخوین شادنج مغسول هر واحد یک درم کندر افیون هر یک ربع درم کوفته بیخته به قدر سه ماشه همراه شیرهٔ خرفهٔ بریان شش ماشه لعاب ریشهٔ خطمی چهار ماشه شیرهٔ تخم خیارین هفت ماشه لهاب بهدانهٔ بریان سه ماشه در عرق بارتنگ سه توله عرق عنب‌الثعلب عرق گاؤزبان هر یک پنج توله عرق کیوره شربت به شیرین هر واحد دو توله بارتنگ بریان تخم ریحان بریان هر یک سه ماشه پاشیده بنوشند و اگر سرفه باشد شیرهٔ اصل‌السوس نیز افزایند ایضاً عناب پنج دانه ریشه خطمی چهار ماشه جوشانیده صاف نموده شیرهٔ تخم خرفه شیرهٔ

کاهو هر یک شش ماشه شربت بنفشه دو توله داخل کرده بارتنگ شش ماشه پاشیده بنوشند ایضاً شیرۀ خرفۀ سیاه شش ماشه شیرۀ پوست بیخ انجبار چهار ماشه در عرق بارتنگ ده توله برآورده بارتنگ پنج ماشه پاشیده شربت به دو توله داخل کرده بنوشند ایضاً گویند که از این تدبیر در دو روز صحت می‌شود جوزالطیب و بسبابه هر یک سه ماشه اظفارالطیب دو ماشه در گلاب و عرق کیوره و گاؤزبان هفت توله و عرق بهارنارنج چهار توله شیرۀ برآورده شربت سیب ولایتی و شربت حب‌الآس هر یک دو توله حل کرده تخم بارتنگ و شربتی هر یک چهار ماشه خورده بنوشند و وقت شام جدوار خطائی سه ماشه با دوغ گاؤ آهن‌تاب پاؤسیر دهند و پیوسته اظفارالطیب و دانۀ هیل در دهن دارند و هم‌چنین مصطکی و قاقلۀ کبار هر دو بریان هر یک نیم ماشه در تنبول پخته به جای فوفل نهاده در روزی چهار پنج بار بخورند و هم‌چنین در شب و غذا پلاؤ مرغ و پلاؤ بنوماش مرغن به مسکۀ گاؤ و بالائی و مربای انناس و سیب بخورند ایضاً برای اسهال کبدی که در اول و آخر خون رقیق صرف آید مجرب است زهرمهرۀ خطائی یک ماشه طباشیر دو ماشه سوده در انوشداروی لؤلؤی نه ماشه سرشته با ورق طلا یک عدد پیچیده بخورانند و آب برگ بارتنگ افشرده چهارتوله شربت حب‌الآس یک نیم توله نوشانند و آب برگ مذکور تا یک هفته افزوده باز بکاهند و شام زهرمهرۀ بزی یک ماشه سوده در بالای جغرات یک نیم توله بلیسانند غذا و دوغ و لحم بقر و پلاؤ مربای سیب ایضاً حکیم عابد نوشته که کندر به آب برنج در تشدید فوهات عروق بی‌عدیل است و نوشیدن آب برگ اروسۀ معصور و مروق در حبس خون از هر عضوی که باشد مجرب است و چون ریوند چینی باریک سائیده در آب بارتنگ و اندک شراب کهنه حل کرده حقنه کنند در اسهال دموی که از امعای سفلی باشد برءالساعۀ است و جالینوس گوید که خوردن این اقراص او از آن قوی‌تر است راوند انبرباریس تخم کاسنی مساوی گرفته در عصارۀ زرشک یا آب بارتنگ قرص ساخته تا دو درم بخورند که حبس خون فی‌الفور کند و ارباب سحج چون بر این مداومت نمایند شفا یابند و به صحت تجربه پیوسته دیگر به قول صاحب تکملۀ هندی نوشیدن شیرۀ برگ بانسه دوازده درم با نبات نافع است و شیرۀ برگ مغیلان بواسیر را هم مفیدست ایضاً مغز هستۀ انبه مغز هستۀ جامن مغز تخم کونچ برابر کوفته بیخته به آب شسته برنج سائهی به قدر قوت مریض بدهند که اسهال خون را مجرب است

دیگر رال کتهٔ سفید بیلگیری هر سه برابر کوفته بیخته به قدر حاجت دادن حبس اسهال خون کند و سفوف گشنیز که در اسهال معوی رطوبی مذکور شد در اسهال دموی نیز مجرب اطبای هند است شربت جامن نافع اقسام اسهال دموی و معدی و زحیر و بواسیر و حابس قی و دافع تهوع است آب جامن پخته کبود شده در قدری گلاب یا آب برآرند و به قدر چهارم آن قند سفید داخل کرده شربت بسازند و در آخر قوام اگر بعض اجزائی قابضه مثل طباشیر و صندل سفید به گلاب سوده افزایند قوی‌العمل گردد سفوف طراثیث که ضعف جگر و معده را نافع و در اسهال دموی به تجربه رسیده طباشیر حب‌الآس گلنار فارسی کتیرا صمغ عربی تخم خرفه پوست سماق پوست بیرون پسته گل ارمنی پوست بیخ انجبار صندل سفید به گلاب سوده کهربای شمعی هر یک نیم مثقال طراثیث شیرین دو درم کوفته بیخته به شربت حب‌الآس یا شربت انجبار یا شربت به یا شربت فواکه سرشته تناول نمایند سفوف لؤلؤی حکیم علویخان می‌نویسد که این سفوف به جهت خود در اسهال دموی بواسیری و حرارت جگر و تب و تهیج پاها و خفقان و نفخهٔ مراق ترتیب دادم و منافع بسیار مشاهده نمودم مروارید ناسفته یشب سبز زهرمهرهٔ خطائی هر واحد یک مثقال ورق طلا عنبر اشهب هر یک یک نیم دانگ ورق نقره یک مثقال و یک نیم دانگ صندل سفید ابریشم مقرض طباشیر پوست بیرون پسته دانهٔ هیل بریان گشنیز خشک بریان بادیان بریان آملهٔ منقی هلیلهٔ سیاه در روغن گاؤ بریان کرده هر یک یک نیم مثقال زرشک منقی سماق منقی اناردانه دارچینی مصطکی رومی هر واحد یک مثقال کوفته بیخته سفوف سازند سفوف شادنج جهت اسهال مراری دموی و جریان خون باسور و طمث مسکور و همیشه معمول ریوند خطائی یک درم کهربا بسد دوغ سوخته هر یک دو درم دم‌الاخوین شادنج عدسی مغسول عصارهٔ لحیۀالتیس صمغ عربی بریان هر یک سه درم همه را باریک کوفته تخم بارتنگ بریان پنج درم آمیخته سفوف سازند قدر خوراک یک درم تا دو درم نوع دیگر در این باب قوی‌تر دم‌الاخوین صمغ عربی اقاقیا طباشیر گلنار بسد سرخ کهربا تخم حماض هر واحد یکجزو کوفته بیخته شادنج عدسی مغسول دو جزو همه را با تخم باتنگ و کنوچه و اسپغول و تخم ریحان هر واحد یک جزو درست آمیخته سفوف سازند سفوف خطمی مستعمل در اسهال دموی و غیره تخم خطی سفید تخم خبازی نشاسته صمغ عربی گل ارمنی مغسول طباشیر

مساوی کوفته بیخته سفوف سازند سفوف مخترع جهت اقسام اسهال و خون و بواسیر و غیر آن مجرب نشاستهٔ بریان گل ارمنی تخم گل صمغ عربی بریان فوفل شاخ گوزن سوخته پوست تخم‌مرغ گلنار دم‌الاخوین تخم ریحان بریان بارتنگ زیرهٔ بریان جفت بلوط گل سرخ بسباسه هر یک نیم ماشه پوست بیرون پسته عود غرقی طباشیر حب‌الآس گشنیز خشک مغز بیل بیخ انجبار هر واحد یک ماشه کهربا اناردانهٔ بریان مروارید بسد شادنج هر یک دو ماشه کوفته بیخته سفوف سازند شربت حب‌الآس مرکب نافع ذوسنطاریای کبدی و اسهال دموی حب‌الآس یک اوقیه صندل سوده سه درم بیخ انجبار گلنار خرنوب آمله و منقی تخم حماض گل سرخ هر یک دو درم ادویهٔ نیم کوفته در آب بجوشانند و صاف کرده به رب به و رب انار شیرین هر یک بیست درم آب زرشک ده درم گلاب یک پیاله به قوام آرند نوع دیگر به نسخهٔ شفائی آملهٔ مقشر یک مثقال حب‌الآس دو مثقال پوست بیخ انجبار گلنار گل سرخ تخم حماض بری هر یک دو درم آب به شیرین گلاب از هر یک بیست مثقال شربت صندل سی مثقال به دستور معهود شربت سازند شربت نافع جهت اسهال دموی و ضعف معده آب به شیرین سی مثقال گلنار عذبه کزمازج آمله صندل سفید حب‌الآس هر یک یک مثقال گلاب قند هر یک بیست مثقال به طریق مقرر شربت سازند قرص کهربا که جهت اسهال خون و نزف دم جمیع اعضا مجرب است زعفران مصطکی نشاسته طباشیر لک منقی بزرالبنج هر یک یک درم گلنار سک ودع محرق هر یک سه درم چلغوزه گشنیز بریان صمغ عربی بریان گل ارمنی پوست تخم‌مرغ سوخته شاخ گاؤ کوهی سوخته تخم حماض بسد تخم خرفه کهربا هر یک پنج درم شربتی یک مثقال به آب به به جهت نفث‌الدم و با شربت خشخاش جهت قروح امعا قرص شادنج مجرب و نافع از برائی قطع سیلان خون از اعضای باطنی و اسهال مراری و ذوبانی و تب‌های دموی و دق و سل و سرفه شادنج عدسی مغسول تخم خرفه مقشر گشنیز خشک تخم خشخاش سفید طباشیر گل سرخ گل ارمنی مغسول طین رومی هر یک پنج مثقال کوفته بیخته به لعاب اسپغول سرشته اقراص سازند شربتی یک مثقال با شیرهٔ تخم خرفهٔ مقشر قرص طباشیر قابض که اسهال دموی و صفراوی و نزف دم از هر موضع بازدارد و سحج و سرفهٔ رطوبی و بواسیر را به غایت مجرب است زعفران افیون هر یک یک درم مازو تخم حماض و دم‌الاخوین هر یک دو درم آرد کنار خرنوب نبطی گل

ارمنی بیخ انجبار تخم مورد هر یک سه درم طباشیر نشاسته صمغ عربی کتیرا گلنار گل سرخ شاخ گوزن سوخته هر یک پنج درم به آب بارتنگ قرص سازند شربتی یک مثقال به ادویهٔ موافقه هر مرض قرص خشخاش جهت اسهال دموی و صفراوی و سحج و بواسیر و رفع عفونت و تسکین حرارت و اوجاع امعا مجرب است زعفران نیم حبه کافور یک حبه دم‌الاخوین سه حبه مصطکی دو خرنوبه پوست خشخاش گل مختوم گل ارمنی طباشیر صمغ عربی نشاسته هر یک ربع مثقال جمله یک شربت است قرص گلنار که خون رفتن بازدارد و سلیخه گل ارمنی صمغ عربی هر یک چهار درم گل سرخ گلنار اقاقیا یک سه درم کتیرا دو درم کوفته بیخته به آب گلنار قرص سازند نوع دیگر که برای اسهال دموی و نزف‌الدم از هر عضوی که باشد همواره معمول است گلنار زرد و تخم حماض هر یک سه درم پوست سماق اقاقیا مازو سبز عصارهٔ لحیهٔ‌التیس کندر هر واحد یک درم کوفته بیخته قرص سازند به آب شربت مورد شربت یک درم به شربت حب‌الآس قرص دیگر که جهت اسهالات دموی مجرب است حب‌الآس بریان تخم خرفهٔ بریان گشنیز خشک بریان پوست بیخ انجبار هر یک یک توله طباشیر کهربا تخم حماض بریان کتیرا صمغ عربی صندلین نشاستهٔ برشته پوست خشخاش بریان اناردانهٔ بریان هر یک نیم توله کوفته بیخته به لعاب بهدانه قرص‌ها سازند و به شیرهٔ تخم خرفه و شیرهٔ گشنیز بریان شربت به داخل کرده بخورند ایضاً نافع اسهال دموی کتیرا طباشیر نشاستهٔ بریان صمغ عربی بریان هر یک دو درم گل سرخ تخم حامض هر یک پنج درم پوست خشخاش بریان حب‌الآس گلنار صندل سفید سوده اقاقیا کهربا هر یک سه درم اقراص سازند شربت حسب مزاج ایضاً که حابس اسهال دموی و صفراوی و خون بواسیر است دم‌الاخوین بیخ انجبار گلنار پوست سماق هر یک سه جزو گل ارمنی طباشیر نشاسته صمغ عربی پوست خشخاش هر واحد دو جزو کافور نیم جزو به دستور قرص ساخته پنج ماشه بخورند قرص گل که جهت نزف‌الدم و اسهال ذوبانی مجرب است گل سرخ گل ارمنی طباشیر شاه‌بلوط تخم حماض مقشر صمغ عربی بریان سرطان سوخته جمله برابر کوفته بیخته به آب به قرص‌ها سازند قرص انجبذار که اسهال دموی و افراط حیض و قی‌الدم را نافع است پوست بیخ انجبار چهار درم گل سرخ و صمغ عربی کهربای شمعی تخم خرفه از هر یک سه درم گلنار نشاستهٔ گل ارمنی بسد سرخ طباشیر سفید رب‌السوس از هر یک دو درم

اقاقیا یک نیم درم کوفته بیخته به آب مورد قرص سازند قرص قاطع‌الدم که اسهال دم و خون بواسیر و جز آن قطع کند اخم بارتنگ طباشیر گل قبرسی گل مختوم هر یک یک درم کندر سپید کهربای شمعی صدف سوخته بسد سرخ حجرالدم یعنی شادنه مروارید ناسفته هر یک دو درم حضض نیم درم عصارهٔ لحیهٔ‌التیس سه درم باریک بسایند و با شربت حب‌الآس یا ریباس یا به یا سیب بسرشند و اقراص سازند و در سایه خشک نمایند و قدر حاجت با یکی از اشربهٔ مذکوره بدهند اقوال اکابر شیخ در علاج اسهال‌الدم می‌فرماید دانستی که این از بدن و از جگر و از معده و امعای علیا و سفلی و از مقعد می‌باشد و علامات آن نیز معلوم کردی و آنچه از آن صدیدی یا دردی یا غسالی بود علاجش از جهت کبد و اصلاح مزاج آن و تفتیح سدد آن است و تدبیر مقدم در علاج این مراعات حال بدن در امتلا و مراعات اسباب موجبهٔ او است پس آنچه با وجع نباشد و دریابند که از بدن یا کبد است و قوت ساقط نشده باشد حبس او نکنند و اگر خوف بود که سیلان او مورث سحج یا ضعف خواهد شد فصد بگشایند و اخراج خون از ضد جهت حرکت او کنند بعده ادویهٔ قابض حابس خون استعمال نمایند و آنچه از شکافتن عروق روده حادث شود گاهی به سحج عاجل مؤدی گردد پس باید که اعتنا به سوی حبس او و امالهٔ او به طرف ضد جهت مصروف دارند اگر در آن‌جا امتلا شدیدتر و بیشتر باشد و بدانند که مشروبات از حابسات موافق‌تر است برای آنکه از امعای علیا و قریب او و مافوق او باشد و حقنه‌ها اوفق است از بهر آنچه از امعای سفلی بود و آنچه میان این هر دو باشد صواب‌تر آن است که میان هر دو علاج جمع کنند و جمیع ادویهٔ باردهٔ قابضه و مغریهٔ مذکوره در بحث اسهال حابس خون‌اند لاسیما چون در آن شب یمانی و شادنج مثل غبار سوده و دم‌الاخوین و کهربا و بسدآمیزند به طریق شرب و حقنه به عمل آورند و گاهی احتیاج به مخدرات آید و گاهی حاجت به سوی تقویت آنها افتد بدانچه با وجود قبض در آن قوت باشد و در جمله مشروبات اقراص گلنار را قوت قوی است و قرص تخم حامض و قرص شادنج را به دستور و عصارهٔ بارتنگ و عصارهٔ برگ اسپغول و عصارهٔ لحیهٔ‌التیس را در این ابواب منفعت است و خصوصاً چون در آن ادویهٔ مذکوره و اقراص مذکورهٔ سابق داخل کنند ایضاً بگیرند سیب و به و گل سرخ خشک هر واحد نیم رطل و در پنج رطل آب بجوشانند تا یک نیم رطل بماند بعده صاف کرده مثل او بر آن روغن گل انداخته در آوند مضاعف بپزند تا آب فانی

گردد و روغن بماند و این روغن در مشروبات استعمال نمایند و اما حقنه‌های حوابس از عصارات مذکوره و از آبی که قوابض معروفه جوشانیده و بر آن از آنچه طبخ در آن کرده باشند پاشیده به عمل آرند دسومت آنها از پیه گردهٔ بز و از روغن گل خالص عمده سازند و در قرابادین و ایضاً در بحث سحج ذکر آن‌ها خواهیم کرد و از آنها سلیم معتدل که در آن ادویه و اقراص حاده نباشد اختیار نمایند و بعض آنها در این جا وارد می‌کنیم و این حقنه جیدست و از تألیفات ما است بگیرند پوست انار و بارتنگ و خرنوب شوک و پوست کنار و پوست برنج هر واحد هشت درم مازو خام و دو عدد گلنار و گل سرخ هر یک چهار درم و بر آن یک من صغیر آب اندازند و اگر این آب از عصی‌الراعی باشد بهتر بود پس به آتش ملایم بجوشانند تا قریب ثلث او باقی ماند و صاف کرده شب یمانی نیم درم دم‌الاخوین و اقاقیا و شادنج و گلنار عصارهٔ لحیهٔ‌التیس و صمغ بریان و سفیداب قلعی و صدف سوخته و گل ارمنی هر واحد یک درم و روغن گل شش درم پیه گردهٔ شش درم افزایند و هر که فواید افیون از دانگ تا یک و نیم دانگ در آن داخل کنند و بدان حقنه کنند و اگر غرض از حقنه اسهال خون باشد حاجت به تغلیظ آن به مغریات از برنج و جاورس و مانند آن نیفتد و اگر غرض بدان تدبیر سحج یا تدبیر هر دو باشد احتیاج به سوی آن افتد و باید که جهد کنند تا در حقنهٔ ریح داخل نشود و از شیافات قویه در این باب این است که بگیرند اقاقیا و صمغ عربی و بررالبنج و افیون و سفیداب قلعی و گل ارمنی و کهربا و مازو خام مساوی سائیده به دوای مطبوخ گرم آمیخته بلوط‌ها سازند و آنچه از مقعد باشد از استعمال این ادویه کفایت کند بگیرند مرداسنگ و گلنار و سفیداب قلعی و صدف سوخته و بعد شستن و پاک کردن موضع بر آن استعمال کنند و چون این همه تدابیر به کار برند و مرض را فائده نشود و از بستن دست‌ها از بغل و محکم و مالیدن اطراف و نشاندن مریض به آب سرد در گرما و به هوا در سرما و نوشانیدن آب سرد و ریختن عصارات بارد سرد کرده بر شکم و اشربهٔ حابسه مثل رب حصرم و رب ریباس و مانند آن بر برف سرد کرده چاره نباشد صاحب کامل گوید که علاج ذوسنطاریای کبدی مشکل است و کمتر از آن سالم ماند و این به سبب قلت معرفت اکثر اطبا بود به ضعف جگر و به سببی که از آن ضعف کبد حادث شده باشد چنانچه در قول جالینوس است که اکثر ذوسنطاریای کبدی حادث از ضعف کبد را به سبب بروز خراطه از انسباب خلط حار به سوی امعا

جهال اطبا قرحهٔ امعا پنداشته به علاجش می‌پردازند و علاج کبد را مهمل می‌گذارند و مریض را هلاک می‌گردانند لهذا طبیب را باید که در دلائل دال بر امراض جگر نظر بالاستقصا نماید و چون بر وی معلوم شود قصد معالجهٔ کبد نماید به چیزهای مقوی آن و مزیل سوءمزاج از آنکه در علاجات سوءمزاج و جگر و ضعف آن ذکر کردیم و بعد از آن بدانچه حابس خون و مزیل آفت حادث از آن باشد اخذ نماید مثل سفوفی که در آن زرشک و لک مغسول و ریوند و گل مختوم و گل قبرسی و طباشیر و مانند آن افتد و قرص طباشیر قابض در این باب نافع است و این سفوف نفع بین دارد گل سرخ شش درم زرشک چهار درم لک مغسول تخم حماض هر یک سه درم فوه طباشیر صندل سفید نشاسته صمغ عربی زعفران هر واحد دو درم ریوند چینی یک نیم درم همه را باریک سائیده از یک مثقال تا دو درم با رائب آهن‌تاب یا سنگ‌تاب بخورند و اگر بگیرند قرص کهربا و قرص طباشیر هر یک نیم مثقال و به رب سیب چاشنی‌دار یا به آب انار و قدری آب خرفه یا به آب زرشک یا به رب ریباس بخورند نافع بود و کذلک سائر ادویهٔ نافع نفث‌الدم چون به ادویهٔ نافع سوءمزاج حار کبد و ضعف آن مخلوط سازند ذوسنطاریای کبدی را نفع بخشد و تضمید جگر به اضمدهٔ مقویهٔ آن و به اضمدهٔ حابسهٔ دم نمایند مثل این ضماد که جامع هر دو امرست صندلین هر واحد چهار درم گل سرخ شش درم سماق گلنار هر واحد سه دم گل قبرسی عصارهٔ لحیهٔ‌التیس هر واحد دو درم همه ادویه را باریک سائیده به آب بارتنگ و آب عصی‌الراعی و آب برگ گل سرخ و آب شاخ انگور سرشته بر خرقهٔ کتان مالیده بر جگر ضماد کنند و یا پارچه در آن تر کرده بر کبد گذارند و چون خشک و گرم گردد تبدیل نمایند صاحب حاوی گوید که اسهال‌الدم گاهی عقب اسهال مفرط به سبب قوت ماسکه یا به سبب ادویهٔ سمیه حادث شود و آنچه از شکافتن رگ یا گشادن آن باشد علاجش این است که هر صباح اسپغول و تخم ریحان و بارتنگ بریان هر واحد یک مثقال صمغ عربی بریان سه مثقال بگیرند و صمغ عربی را سوده با تخم‌ها درست آمیخته به روغن بادام یا به روغن گل چرب کنند و در گلاب مبلول کرده بلع نمایند و غذا مزورهٔ جاورس مقشر و مغز بادام مقشر هر دو بریان کرده و ماکیان یا تیهو دهند و یا از قرص کهربا یک مثقال و از قرص طباشیر ممسک یک مثقال و از سفوف نشاسته پنج مثقال مبلول به گلاب و لمتوت به روغن گل بدهند خجندی گوید که این سفوف نافع ذوسنطاریای کبدی است

گل سرخ شش درم زرشک چهار درم لک مغسول سه درم نشاسته صمغ عربی هر یک چهار درم زعفران دو دانگ همه را سائیده و به دستوری که در سفوف به قول صاحب کامل گذشت بدهند و نسخهٔ ضماد همان است که در قول مذکور مسطور شد و در اسهال دموی معوی اول قصد به سبب فاعل علت نمایند و اگر مانعی نباشد و خون غالب بود فصد فائده کند بعد ادویهٔ مغریه و ملحمه و مسکنهٔ وجع و لذع استعمال نمایند مثل سفوف‌الطین به رب به و رب سیب یا رب حصرم یا رب انار یا رب آس و آن را گل‌ها نافع بود خصوصاً گل مختوم و از آنچه نفع بدان نماید دم‌الاخوین و صمغ عربی و نشاسته و اقاقیا و عصارهٔ لحیةالتیس و طباشیر و کهربا و گلنارست و گویند که آنچه در ابتدا این را نافع است این است که به قدر چهار درم صمغ تنها به آب سرد بخورند و کذا به زرورد و به آب بارتنگ و این سفوف بلوط نافع بود شاه‌بلوط تخم مویز مساوی کوفته بیخته پنج درم با یکی از ربوب مذکوره بدهند و این سفوف مفید است سماق یک جزو و حب‌الآس خرنوب اناردانهٔ ترش هر یک نیم جزو صمغ عربی گلنار هر یک ربع جزو سائیده پنج درم به رب مذکوره بدهند جرجانی و ایلاقی می‌نویسند که علامت اسهال خون که از جگر آید آن است که در شکم و امعا هیچ درد و آفت نباشد و علامات ضعف ماسکه و سوءمزاج آن ظاهر بود و اسهال یک روز تا دو روز بند شود و باز عود کند و هرگاه مرض زیاده شود خلط غلیظ مثل دردی شراب در اسهال برآید و علاجش این است که گل ارمنی و گل مختوم و گل قبرسی باید داد و این سفوف‌الطین نافع بود گل ارمنی طباشیر صمغ عربی بریان حب‌الآس هر یک ده درم دم‌الاخوین کند هر یک دو نیم درم شربتی سه درم با شربت مورد و این قرص طباشیر صاحب اسهال خون را که با تب بود سودمند باشد طباشیر چهار درم گل سرخ پنج درم تخم حامض هفت درم گل ارمنی گل رومی بلوط صمغ عربی بریان هر یک پنج درم حب‌الآس ده درم نشاستهٔ بریان هفت درم شربتی مثقال به رب به و گاه باشد که اسهال کبدی دموی مثل دردی شراب بود و متعفن و کفناک و گمان شود که خلط سوداوی است و خلاف آن باشد و این نوع اسهال مردم محروم محرور لاغر را افتد به سبب حرارت شدید و تشنگی که در سفرها و غیر آن کشیده باشند و جگر بدان سبب گرم شود و خشکی غالب گردد و خون غلیظ و محترق شود و علاجش به تدابیر مبرد و نوشیدن آب یخ بر نهار و شربت خشخاش و ماءالشعیر سرد کرده و مانند آن باید کرد و

گاه باشد که سبب اسهال خون امتلای همه بدن باشد و علامات امتلا ظاهر بود و علاجش این است که اول فصد اکحل گشایند و طعام خفیف‌تر کنند و اسهال به تدریج بند کنند و آب بارتنگ و برگ خرفه دهند و هر که را به اسهال یا به قی یا از جراحتی یا از بواسیر و جز آن استفراغ خون بسیار شود طبع او نرم گردد و بهر آنکه جگر ضعیف شود و حرارت عزیزی قلت پذیرد و طعام عضم نشود و ایضاً اگر سبب ذوسنطاریا گشادن رگی بود که به قوت طبیعت بگشاید و خون آمدن گیرد آن را بند نکنند و چون بیمار ضعیف گردد حبس او نمایند و در اکثر خودبخود بازایستد و صاحب او بدان سبب از امراض صعب‌العلاج خلاص یابد و حبس او به قرص کهربا و قرص گلنار که در باب قی‌الدم گذشت و قرص بسد و به ادویه و حبوب که بهر جنس خون مذکور شد باید کرد و آنچه غرض باشد از باب مسطور اخذ کنند و به این تدبیرها اضافه کنند و اگر سبب گشادن رگ و اسهال خون رطوبتی باشد که سر رگ‌ها را مسترخی و ضعیف کند به ترياق کبیر و فلونیای رومی و فارسی و سنجرینبا علاج کنند سعید گوید که علاج ذوسنطاریای کبدی به منع مریض از غذا در ابتدای حدوث مرض چند روز اگر قوت مساعدت کند خصوصاً اگر تابع اسهال تب باشد باید کرد پس اگر به سبب موجب مرض و مزاج حار باشد و دلیل او التهاب و عطش است باید که معالجهٔ آن به نوشانیدن ماءالشعیر یا گل ارمنی و طباشیر کنند و قرص طباشیر و قرص کهربا به رب به دهند و عنایت به تقویت جگر نمایند به تضمید جگر از صندلین و گل سرخ و گل ارمنی و سماق و عصارهٔ بارتنگ و گلاب و مریض را آب زرشک به سکنجبین سفرجلی سرد کرده و شیرهٔ تخم خرفه به رب سیب دهند و چون تب ساکن شود غذای مریض به نان مبلول در آب انار میخوش سازند و امرود و به و زعرور بدهند و اگر اسهال خون کبدی تابع سدد عروق کبد باشد و دلیل او استفراغ خون غلیظ عکر سوداوی است به سبب طول زمان احتراق یا احتقان فضول باید که علاج سدد به ادویهٔ محلله نمایند و از استعمال ادویهٔ قابضه منع کنند بهر آنکه از تفتیح سدد منع کنند عفونت جرم کبد گردد و گاهی اسهال دموی کبد از ورم جگر حادث شود و دلیل او تب و تشنگی و ثقل و تلهب شدید است و علاجش به استعمال مبردات بود و این هر دو نوع در امراض کبدی مذکور شد خضربن علی گوید که قطع این اسهال که از امتلا یا دفع طبیعت باشد جائز نیست مگر آنکه ضعف محسوس شود و ضرر ضعف قوی‌تر از ضرر دفع

باشد و اگر در خون کثرت و در قوت احتمال دریابند فصد کنند بعده ربوب قابض مثل رب ریباس و غیر آنکه مذکور شد بدهند و ادویهٔ قاطع در نزف‌الدم و اشربه و ادویهٔ قابضه در باب اسهال مسطور شده حسب حال از آن استعمال نمایند و این تدبیر جید استاد من برای اسهال دموی و نزف افواه عروق قلمی نموده بگیرند شربت انجبار دو اوقیه و در آن نیم درم قرص کهربا و یک درم معجون جفت برهم زده بخورند و تنطیل موضع به آب پوست خشخاش و یا آب شاخ انگور و یا آب قرظ و یا آب خطمی نمایند و یا زرورد و به اقماع او و پوست خشخاش و گلنار و شاخه‌های انگور و خطمی مقشر پخته نطول بدان نمایند و به عجلت نشف کنند و ایضاً بگیرند معجون جفت و پوست خشخاش سوده و در شربت بارتنگ آمیزند و ایضاً بگیرند دارشیشعان و قرص کهربا و سائیده در شربت انجبار آمیزند و یا بگیرند و خرنوبه از دم‌الاخوین و در شربت انجبار آمیخته بلیسانند و این لعوق نیز از املای استادی است برای این مرض صندل مقاصری و طباشیر و مصطکی و دم‌الاخوین مساوی کوفته بیخته در گلقند شکری آمیخته استعمال نمایند و سندروس حبس خون و اسهال مزمن کند و استاد من گفته که چون با اسهال خون قبض طبیعت بود احتیاج افتد به چیزی که قطع خون نماید و تلیین طبیعت به ازلاق کند و آن مثل این مطبوخ است خطمی مقشر و تخم کاهو و تخم خیار کوفته و تخم کاسنی کوفته هر واحد سه درم پوست بیخ انجبار یک درم عناب سپستان هر واحد یک وقیه مویز منقی پنج درم جوشانیده صاف کرده شیرخشت ده درم داخل کرده باز صاف نموده شکر دو وقیه آمیخته بنوشند و از ترنجبین احتراز نمایند که آن مدر خون است و اغذیه برای اسهال دموی اغذیهٔ اسهال حارست و سماق عماد آن‌ها در این باب است و هر مبرز مجفف مثل نان که آرد آن در سرکه سرشته مائل به فطیری ساخته باشند و مثل عدس مطبوخ که دو آب او به تبدیل کرده باشد و به ترشی غیرموذی از سماق و اناردانه ترش کرده باشند یا بدون ترشی بدهند و مثل نانخورش معمول از مویز مائل حموضت و عفونت مع تخم اناردانهٔ کوفته همراه کعک مجفف در تنور دهند و این ترکیب ماءالشعیر نافع اسهال دموی خصوصاً کبدی است کشک جو بریان کرده جریش نمایند و به انجبار خشک و اناردانه و خرنوب نبطی بپزند و در آن صرهٔ طباشیر و عصارهٔ زرشک و اندکی ریوند همه نیم کوفته اندازند و کبک و دراج و تیهو و مانند آن در مزورات ترش مثل زرشک و اناردانه و

سماق پخته بر شوربای آن هنگام عدم تب اقتصار نمایند و نان در آب غوره تر کرده خشک نمایند و بریان کـرده در شیر یا ماست که به آهن یا سنگ داغ کرده باشند تا مائیت او نشف گردد ثرید کرده بخورند و همـه لحـوم سـحج و اسهال‌الدم را ردی است و اگر از آن چاره نباشد لحوم طیور خفیفه بعد جوش کردن و ریختن آب آن بدهند و اکـارع و بطون و امعا صالح‌تر از لحوم برای ایشان است ولاسیما چون به سر که بپزند و لحم برهٔ مخلل یـا لحـم ماکیـان یـا لحم میش به دستور و گشنیز در آن زیاده کنند و کبک بریان به آب سماق تسقیه داده خوب است و اما عند حرارت مزاج و سخونت خون چیزی از گوشت مضرتر نیست و در آن هنگام به ربوب مثل رب لیمو و رب حماض و غیر آنکه مذکور شد انتفاع عظیم یابند و بر آنها و بر ماءالشعیر مذکور و مزورات متخذ از سماق و اناردانه و مانند آن نافع بـود و از شیر و اشیای فاسده و از هر مالح و حریف مثل ثوم و پیاز اجتناب نمایند طبری گوید کـه سـبب سـحج خـالی نیست از آنکه دمی باشد و دم خالی نبود از آنکه جریان او از عروق مقعد بود یا از افواه عروق امعا یا جریان او از جگر باشد پس آنچه از افواه عروق امعا بود یا به حدت خون یا به سبب کثرت آن باشد و آنچه از کبد جاری گردد و یـا از ضعف کبد و یا به سبب کثرت اجتماع خون در آن باشد و ضعف کبد یا از ورم آن باشد یا به سـبب اجتمـاع چیـزی که در آن جمع شود و این همه انواع را سحج دمی گویند و بعض اوائل سحج غیرحقیقی نامیـده‌انـد و ایـن بـدن را ضعیف و لاغر کند و بگذارد و حس عضو ببرد و بالجمله هر خون که از جگر یا افـواه عـروق جـاری شـود و در امعـا سحج و قرحه نباشد آن را سحج غیرحقیقی و سحج دمی نامند و هر گاه امعا بخراشد یـا قرحـه کنـد و خـون از آن جاری باشد یا نه آن را سحج حقیقی نامند پس اگر جریان خون از افواه عروق مقعد باشد آن را تصدع عـرق گوینـد مادامی که خون تخین بود و چیزی از ریم و خراطه و قطع لحم به آن مختلط نگردد و اگـر خـون را چیـزی از ایـن مخلوط گردد آن را سحج مقعد گویند و علاجش این است که نظر کنند اگر قارورهٔ حار و نـبض سـریع متـواتر و در بدن فضول و قوت صالح بود در فصد کردن باک نیست و این همان نوع است که اریباسوس فصد این ملک با وجـود سحج نموده بود و ارادهٔ سحج مقعد کرد بعد از آن لزوم شرب ماءالشعیر کنند و غذا مزورات زیرباج و امثال آن سازند اگر طبع قبض باشد و اگر نرم بود غذا سماقیه یا رمانیه و مانند آن دهند و چون قاروره بـه اعتـدال آیـد و سـرعت و

تواتر نبض ساکن شود این شافه بردارند بگیرند سفیداب قلعی که شسته خشک سازند دو ثلث درم انزروت سفید دو دانگ دم‌الاخوین نیم درم اقاقیا نیم درم و همه را سائیده صاف کرده و موم روغن از روغن گل ساخته خوب مخلوط سازند پس آنچه از این دوا غلیظه باشد و از آن شیاف ساخته در روز بردارند و در شب پنبه در آنچه از دوای مذکور رقیق باشد آلوده در مقعد دارند و در بعض اوقات روغن گل را تغییر داده و در آن پنبه آلوده و میل داخل کرده می‌شود به موضع سحج و تکمید حوالی مقعد به روغن گل مفرد کنند و هر گاه قاروره به اصلاح آید و گرمی او زائل گردد و تب نباشد خوردن کبک و تیهو یا چوزهٔ مرغ و گوشت بره مضائقه ندارند سیما چون خوف ضعف باشد و چون زحیر مضاف گردد نظر کنند اگر طبیعت نرم باشد به قبض پردازند و در علاج او احتمال این شافه زیاده کنند گلنار اقاقیا عصارهٔ لحیةالتیس دم‌الاخوین مرمکی زعفران حضض دقاق کندر هر واحد نیم درم افیون مصری دو ثلث درم کوفته بیخته به آب برگ بارتنگ سرشته شیاف سازند و در اجزای رقیق از مرهم مذکوره آلوده بردارند و تکمید مقعد به روغن گل ترک ننمایند و غذا به حسب حرارت قاروره دهند اگر استرخای شرج مضاف این علت گردد و در معالجهٔ این زیاده کنند بگیرند برگ آس پوست انار جفت بلوط خرنوب نبطی هر واحد یک کف و همه را در آفتابه بپزند تا مهرا شود و بدان آب استنجا کنند و به تکمید تقویت آن کنند که این رد شرج و تقویت آن نماید و اما نوع جریان خون که از افواه عروق امعا باشد خالی نیست از آنکه آن خون از عروق امعای واسع باشد یا از عروق امعای دقاق پس اگر از امعای واسعه بود خون با براز یا قبل آن یا براز مرکب با خون برآید بعده براز به غیر خون نازل شود و در این صورت اگر شرائط مذکوره موجود باشد در فصد باک نیست و لزوم شرب ماءالشعیر نمایند اگر طبع معتدل بود و اگر قبض طبیعت باشد با ماءالشعیر جلاب یا شربت بنفشه ضم کنند و اگر طبیعت نرم باشد غذا سماقیه یا حریرهٔ جاورس بریان و پوست جو بریان دهند و قدری روغن گل خالص داخل نمایند و اگر تب نباشد و یا ساکن شود به حریرهٔ نان خشک یا پیه بز غذا سازند و بعد از آن اگر متحمل باشد غذا به سماقیه به کبک یا شفنین و مانند آن دهند و اگر خون از امعای علیا مثل قولون یا اعور حاری بود علامتش این است که اخلاط خارج شوند بعده خون به زمانهٔ اندک برآید و رقیق و بدون کف و به تقطیر بعد براز آید و نزد سره و زیر آن وجع محسوس شود پس

اگر قوت قوی باشد و مانعی نبود فصد اکحل یا باسلیق کنند و بعده اگر قارورهٔ سرخ حاد باشد غذا ماءالشعیر و مزورات قابضه مثل سماقیه و رمانیه و مانند آن بدهند و اگر طبیعت نرم بود و تب شدید و تشنگی و لهیب نباشد لحم بره به این نوع مبرز سازند بگیرند خرنوب نبطی و مازو سبز و در سرکه تند یک شبانه روز تر کرده صاف کرده و اندک کرد یا نانخواه و گشنیز خشک و زیره و صعتر در آن سرکه داخل کرده گوشت یک شبانه روز در وی تر کرده برآرند و سرکه از آن نشف کرده بریان نموده بخورند و از آن کثرت نکنند و اشربهٔ قابضه مثل رب به و رب حصرم و رب ریباس و مانند آن این انواع دموی را از هر موضعی که خون جاری شود نافع است و هرگاه در این انواع عطش و لهیب و تب حادث شود نوشیدن ماءالشعیر در حالت قبض طبع و آب پوست جو به صورت نرمی آن و بهر واحد از آن به حسب وجوب صورت مرض اضافه کنند و اگر خون از امعای دقاق مثل ذات تلاقیف یا صائم و بواب جاری گردد علامتش آنکه براز برآید و بعد گذشتن ساعتی یا دو ساعت خون به قرقره و ریاح نازل شود و خون کفناک و رقیق باشد و درد نزد ناف یا اندک بالای او محسوس شود و این خون به براز البته نیامیزند و بهر آنکه بعد نزول همه براز جاری می‌شود علاج این نوع نیز فصد و شرب ماءالشعیر یا پوست آن به حسب شرایط مذکور است و از اشربهٔ قابضه کثرت نمایند و یا این اشربه را جمع کنند چنانچه اهل حران می‌کنند و این جمیع ربوب را در انواع اسهال دموی تریاق نامند و و آن چنان باشد که می‌گیرند رب ریباس و رب حصرم و رب سیب و رب به و رب آس مساوی‌الاجزا و بعده اندک از دقاق کندر بر آن انداخته مریض را مدام می‌نوشانند و غذای او سماقیه و رمانیه و حصرمیه و مانند آن می‌سازند و هرگاه خواهند که بدانند که این خون از جگر جاری می‌شود یا از نفس امعا نظر به حال کبد و قاروره نمایند پس کبد هر گاه ضعیف شود و از آن خون سائل گردد و تابع او تب به غیرشک بود و لهیب و عطش و تغییر رنگ به سوی تیرگی و وجع و ثقل در جگر نیز و اگر از ورم جگر باشد ورم به حس ظاهر گردد و علاجش همان است که مذکور شد از فصد و شرب ماءالشعیر به آب سویق شعیر چون شعیر چون از فصد نافع نباشد و تضمید کبد بدانچه مبرد و مقوی آن باشد مثل برگ آس رطب و مغز سیب و مغز به و قصب‌الزریره و حضض و شیاف مامیثا و پوست جو و مانند آن نمایند و از آنچه ضماد می‌کنند جگر را در نوعی که نه ورم و نه تب در آن

باشد این است که بگیرند آرد جو در سرکه نیک بجوشانند بعده در هاون کرده بر آن اندکی کعک و قصب‌الزریره و به و مغز سیب و عدس مطبوخ به سرکه انداخته باریک بسایند و بر پارچه بر جگر گذارند و قرص کهربا به رب به و سیب خورانیدن این مرض را نیکوست اگر در آن جا تب نباشد و اگر با این مرض تب باشد قرص مذکور بر ماءالشعیر و بر آب سویق شعیر انداخته به حسب حال بخورند و همه ربوب مذکوره اوفق اشیاست بهر این مرض و این سفوف موسی بن سیار ترتیب داده اگر تب نباشد با ربوب قابضه و اگر تب بود ماءالشعیر یا به آب پوست جو به حسب حال بدهند بگیرند گل قیمولیا و گل مختوم و گل قبرسی هر واحد دو درم ریوند خالص یک درم تخم مرو تخم خرفه و سماق زرشک عصارهٔ لحیةالتیس ثمر طرفا تخم مویز زرورد کهربا هر یک دو درم و ابوعمران بن موسی بن سیار در این اضافه نموده نان خشکار سوخته پنج درم سعد اسود سه درم مغز تخم خوبانی بریان سه درم و آنچه از آن بریان کردنی است بریان نمایند اگر رأی واجب کند یا به جهتی که طبیعت قبض یا معتدل باشد و اطبای متقدمین در علاج این انواع دموی اهمال کرده‌اند و گمان من آن است که اکثر از ایشان این را نمی‌شناختند بهر آنکه جالینوس ذکر کرده که بر اطبا استخراج این نوع بسیط معروف به دمی که سحج حقیقی نیست صعب است میرعوض و انطاکی گویند که فصد قیفال از جانب راست در کبدی و از جانب چپ در معوی کنند و خون به حسب قوت و احتمال برآرند و در صورت ضعف مجرد اخراج او کافی است چه غرض اماله است و استفراغ بعد از آن گل مختوم و قدری قلیل عنبر در گلاب حل کرده بدهند پس در نوع کبدی به این طبیخ مداومت کنند مویز سه اوقیه صندل سفید و سرخ هر کدام نیم اوقیه تخم خرفه انیسون گشنیز خشک سماق هر کدام سه درم همه را جوکوب نموده در سه رطل آب بجوشانند تا به یک رطل آید صاف نموده با شربت خشخاش چند روز استعمال کنند و بعد از آن سفوف از این نوع مرتب سازند گل ارمنی صمغ عربی تخم خرفهٔ بریان هر کدام یک جزو کهربا سندروس برگ جمیر در سایه خشک کرده هر کدام نیم جزو کندر راتینج دارچینی هر کدام ربع جزو قند سفید مساوی مجموع کوفته بیخته سه درم استعمال نمایند و اگر حرارتی دریابند طباشیر به وزن گل ارمنی بیفزایند و قرص کهربا با شیرهٔ تخم خرفه و بارتنگ مناسب است و این سفوف نیز در این کار سودمند است طباشیر ریوند چینی لک مغسول سنبل

اسارون صندل سفید فوه لحیۀالتیس هر کدام یکجزو زرشک صمغ عربی بلوط هر کدام دو جزو کوفته بیخته بـه رب به شیرین سرشته دو درم بخورند و شکم را به آب گشنیز سبز و اقاقیا و گل سرخ و آس و صندل و عـدس مقـشر و روغن بنفشه متواتر ضماد نمایند و در نوع معوی گلقند دو داوقیه تخم شبت مصطکی هر کدام یک درم در دو رطل آب بجوشانند تا به سدس آید صاف نموده و چند روز بدهند تا عفونت منقطع گردد و اگر در طبیعت قبض محسوس گردد سنای مکی به روغن بادام مالیده در مطبوخ مذکور اضافه نمایند و چون اعتماد بر نقای کلی حاصل شود تریاق فاروق و مثرودیطوس و سفوف مقلیاثا و آمله مربی باید داد و هلیلۀ سیاه به روغن گاؤ بریـان کـرده و بادیـان بریـان نصف آن داخل کرده کوفته با قند سفید مجموع آمیخته دو درم به آب سرد بدهند که فایده تمام دارد و نیل هندی و حبحبو در این نوع مجرب است و چون کار دشوار گردد این معجون باید داد کـه از مجربـات اسـت بـسد سـوخته سندروس کهربا پشم خرگوش هر کدام یک جزو حکاکۀ زبرجد عاج دمالاخوین هر کدام نصف جزو کوفته بیختـه بـا عسل صاف سرشته یک مثقال بدهند و شادنج عدسی مغسول با مرهم ابیض سرشته بردارند و از اغذیه بر مـزورات و فندق بریان و اگرچه شیرۀ آن برآورده باشند اقتصار نمایند بعد نقا و عندالخطاط قوت ماکیان مطـنجن و قلیـه‌هـای مبزر و کباب و زردۀ بیضه به کندر دهند و استجا به آب گرم و طبیخ گل سرخ و آس و گلنار و بابونه کنند پس اگـر زحیر زیاده گردد بر نمک و ذره و شونیز و خشت مجموع یا مفرد گرم کرده نشانند و ایضاً انطاکی نوشـته کـه عـلاج قیام دموی تقلیل خون است و اگر متعذر باشد محاجم بر اعلی نهند و مفرحات دهند و آنچه قطع خـون کنـد مثـل گل مختوم و قرص طباشیر و معجون نجاح اختلاف است و باید که استعمال زعفران نکنند و لادن و عصفر و مـازو و مویز سرخ و تخم کشوث همه مقوی جگراند مطلقاً گیلانی می‌نویسد که یکی از اطفال اهل دولـت را اسـهال دمـوی عظیم عارض شد به سبب کثرت ادویۀ حاره که خورانیده بودند علاج به نیلوفر و بنفشه و عناب و لعـاب چهـار تخـم کردیم اگر احیاناً اندکی قابض می‌داده شد آن روز مرض اشتداد می‌کرد و در آخر به همان لعاب بزور اکتفا کـردیم و روز آخر بزور را بریان کرده لعاب آن دادیم و غذا دوغ به اندک برنج ساده بود و ایـضاً حکـیم ممـدوح گویـد کـه مـا علاجی چند جهت اسهال افیونیان استخراج کرده‌ایم که زیاده از دو مثقال می‌خورند اول زنی بود که اسـهال دم بـه

هم رسانید و قبل از این چند سال تریاق فاروق به سبب خطای طبیب بسیار خورده بود چون تضرس بر حدت و لذع اخلاط بدن او کردیم شیرهٔ تخم خیاری با اسپغول فرمودم در روز سه مرتبه شفا یافت و دیگری از رجال که زیاده بر بیست سال افیونی بود اسهال دم و بلغم به هم رسانید و ضعف شدید و عطش و عسرالبول به آن یار شد شیرهٔ خیارین با بزرقطونا دو نوبت دادیم در هر دو نوبت زود نفع می‌شد نوبت سوم یک درم قرص کافور تألیف خود دادیم با شیرهٔ مذکور و بزرقطونا نوبت دیگر دو درم قرص مذکور دادیم شفا یافت و از روز اول علاج ثلث افیون معتاد منع کردیم بعد از یک هفته فرمودیم که افیون به دستور سابق بخورد و ایضاً حکیم موصوف گفته که مردی بود خیلی افیون می‌خورد و اسهال دم و زحیر پیدا کرد و دو نوبت تخم ریحان با گلاب گرم کرده دادیم و دو مرتبه جوارش خوزی و چهار مرتبه معجون قابض خود که با افیون معتاد مخلوط کرده می‌خورد هر روز یک نیم مثقال و عمده در این باب و در جمیع اسهالات آن است که فرق کنند که لذع و حدت در اخلاط هست یا نه اگر هست شیرهٔ تخم خیارین عجیب‌النفع است و اگر نیست معجون قابض و سفوف و اکثر اوقات شیرهٔ تخم خیارین را با خمیرهٔ بنفشه می‌دهیم عجیب نافع است

سحج و قروح امعا

سحج خراش سطح درونی امعاست و سبب این خراش انصباب صفرا بر امعا باشد که از حدت خود سطح آن را بخراشد و اسهال صفراوی در مدت یک هفته منجر به سحج می‌شود و یا بلغم شود یا لزج که به سبب بورقیت خود سطح روده را بخراشد یا به سبب لزوجیت بر سطح امعا بچسبد به شدت و چون جدا گردد و تمام لزوجات از امعا برکشد و او را منجرد سازد و یا انصباب سودای محترق و لذاع بر امعا که به تندی خویش به خارش روده ادا کند و یا مرور ثفل درشت به امعا که روده را بخراشد و یا تناول ادویهٔ سمیه مثل زرنیخ و نوشادر و آهک و جز آن موجب سحج و یا خوردن ادویهٔ مسهله از حدت کیفیت دوا یا از مرور اخلاط حاده از اعضا به امعا باعث سحج و از کلام طبری مفهوم می‌شود که سحج گاهی با تب بود و گاهی به غیرتب و جمیع انواع سحج پنج گونه است یکی آنکه آن را حشف گویند و آن سهل‌ترین انواع آن است و سببش جریان اخلاط حادهٔ صفراویه یا طعام غیرنضیج بود و کثرت

جریان آن را بر امعا لزوجات امعا را بخراشد و خراش او روزبروز افزاید تا آنکه همه امعا یا بعض آن را بخراشد دوم انصباب اخلاط عفنهٔ حریفه مجتمعه در عروق بدن به سوی امعا که کثرت جریان این مؤدی به سحج امعا و ذوبان بدن گردد سوم انصباب اخلاط اکالهٔ از افواه عروق مثل سودای احتراقی و این سودائی است که آن را حار یابس حریف لذاع گویند و این اخلاط به حرافت خود چون بر امعا جاری شد سحج آرد و این نوع اسهال قاتل بود سوای آنکه در ابتداء سحج ظاهر شود یا در آخر آن چهارم به مشارکت جگر این چنان باشد که در عروق کبد اخلاط عفنهٔ حادهٔ حریفه جمع شود به سوی امعا جاری گردد و این نوع شدیدترین انواع سحج است پنجم از شرب اشیای سمیه مثل زرنیخ و نوشادر و خاکستر ضفدع یا تناول اطعمه و ادویهٔ که در نهایت حرافت یا در غایت حموضت یا در نهایت مرارت بکشد و شیخ می‌فرماید که سحج وجع خراش سطح روده است و آن خراشنده یا مواد صفراوی یا دموی حاد یا صدیدی یا مدی یا دردی بود که از نفس امعا یا از فوق آن منبعث شود و به سوی امعا آید و اسهال طحالی مراری و کبدی و آنچه از قروح معده و مری بود همه از قبیل آن است که ماده به سوی امعا منبعث شود و آنچه از نفس امعا باشد یا به سبب ورم در امعا بود یا به سبب لذع صفرا یا انصباب خون شدیدالحرارت از جگر یا از شکافتن رگ در اعالی و اسافل به سبب دوای مسهل که در امعا جراحت کند مثل شحم حنظل یا از قلاع و قروح به عفونت و تأکل یا بی هر دو یا نفس قروح یا قروح وسخه بود و این یا در امعای غلاظ بود و آن سالم‌تر باشد و یا در امعای دقاق باشد و آن صعب‌تر است و خصوصاً واقع در صائم چه جروح او به نشود قطع نظر از قرحهٔ آن بنابر کثرت عروق او و عظم آن و رقت و جسم او و سیلان صفراوی صرف به سوی آن از مراره به غیرخلط و یا به سبب آنکه عظیم‌الغائله است بهر اذیت بنابر قرب او از عضو رئیس که آن جگر است و کدامی روده قریب‌تر به سوی جگر از صائم نیست و دوا نیز بر آن متوقف نمی‌گردد بلکه از آن منزلق می‌شود و قروح از خراش براز یا حدت صفرا یا شوری خلط یا شدت تشبث او به سبب لزوجت او که چون منقطع شود جراحت کند یا به سبب انفجار اورام و سائر استفراغات مختلفهٔ موذیه به مرور آن باشد و آنچه از سحج سوداوی بر سبیل ابتدا واقع شود آن قتال است بهر آنکه دلالت بر سرطان متعفن کند و آنچه در آخر حمیات افتد آن سخت قتال بود و اگرچه هنوز سحج نگردد بلکه هنوز

اسهال سوداوی باشد خصوصاً آنچه بر زمین بجوشد و آن را بوی ترش بود و اگرچه هنوز قوت مریض باقی بود بلکه اگرچه در صحت افتد که از این قسم سوداوی صاحب او صحت نیابد و اما چون آخر این خاصیت نباشد و نه جوش زند و نه رائحه حامضه بود آن فضول سوداوی باشد که طبیعت آن را دفع کند و با وی امید عافیت باشد و قرحه گاهی عقب ورم متولد شود و گاهی از شئ قاشر و جارد بر سبیل ابتدا بود مثل دوای مسهل یا غذای لزج که منزلق شود بعده به خراش منفصل گردد یا غذای صلب که به مرور در او سحج شود و گاهی از اخلاط بود که اسهال آرد پس قرحه کند و حد زمان تولد قرحه از اسهال صفراوی دو هفته است و از بلغم بورقی یک ماه و از سوداوی بعد چهل روز و اکثر از آن و بسیار باشد که در امعای صاحب قروح سوراخ شود و در اکثر بمیرد و گاهی بعضی از ایشان قوی باشد و مدتی باقی بماند و ثفل در شکم او جمع گردد و شبیه به مستسقی گردد پس هلاک شود و اما در اکثر امر چون قروح بدان حد رسد که از جوهر امعا چیزی که آن را حجمی باشد خارج شود مؤدی به عفونت و اسقاط قوت و شهوت طعام به مشارکت معده و به سوی موت گردد فکیف که چون امعا سوراخ‌دار شود خصوصاً امعای علیا و قومی حکایت می‌کنند که مردی را در بعض امعای سفلی سوراخ شد پس در شکم و مراق بنابر ورم حادث بدان محاذی آن ثقبه و بنابر مشارکت این عفونت و آفت سوراخ گردید و از همان جا در شکم نیز سوراخ شد و از آن براز خارج می‌شد و آن مرد زنده بود و این اگرچه از جمله ممکنات است لیکن از جمله ممکن بعید است و بعیدتر از این آن است که زنده بماند و براز به سوی فضای شکم بریزد و گفته‌اند که چون سوراخ معای صائم و شکم مقابل آن واقع شود گرسنگی بیمار ساکن نشود و هر چه بخورد در معدهٔ او درنگ نکند و صاحب او لاغر گردد و شکم او منفتخ شود و بمیرد و اقسام سحج یعنی اسهال سحجی دموی و صدیدی و مدی و مری و خراطی و مخاطی و زبدی و قشاری است و مری سلیم است تدارک آن به سهولت از اطفای حرارت و استعمال مغریات کرده می‌شود و اکثر از امراض حاده و حمیات محرقه و غلبیه بود و بیشتر بر سبیل بحران برای آنها بود و مدی چون ابتدا به مدی نماید سببش یا انفجار دبیلات و اورام احشا باشد که طبیعت آن را به سوی امعا دفع کند و این سلیم‌ترست و این قسم در حقیقت معوی نیست بلکه اکثر مده خارج به اسهال از ورم یا دبیله در عضو دیگر باشد که از آن به سوی امعا سیلان

کند و به معوی مؤدی گردد و از آن فساد در آخر امر پیدا شود و بسیار باشد که تابع او اختلاف مدی بود که بند نشود و اکثر آن قیحی مدی بود و گاهی خون با وی بیامیزد و یا سببش این نباشد و در اعضای باطن ورم متقیح منفجر نبود و از جهت سرطان متعفن در امعا باشد و آن را علاجی نیست بنابر کثرت چیزی که اصطکاک نماید و قلت وجدان سکون و بنابر صعوبت مرض فی‌نفسه و اما صدیدی یا از ذوبان بوده و یا از رشح ورم که در طریق نضج بود و اکثر او معوی نبود بلکه از ورم سرطانی معده بود که ازو مدهٔ صدیدی ترشح کند و اما دموی پس بعضی از آن دفعةً واقع شود و بعضی اندک اندک افتد چنانچه در بحث اسهال‌الدم مسطور شد و چون صیف ابرناک بعد ربیع شمالی و شتای جنوبی آید اسهال و سحج کثرت نماید و سبب آنها کثرت نوازل بود و اما خراطی دلالت کند بر خراش چیزی که بر صفحهٔ امعا بود و اما مخاطی به سبب رطوبت غلیظ بود و گاهی اسهال مخاطی در حمیات مرکبه و در حمیات وبائیه افتد و اکثر آنچه در وبائی افتد زبدی باشد بنابر شدت غلیان عارض از آن و اما قشاری گاهی از قروح معده بود و با اسهال خارج شود لیکن در آن سحج نباشد و چون با سحج بود آن از نفس طبقات امعا باشد و دلالت کند بر آنکه از امعای غلاظ است و امعا به غلظ قشار و در اکثر به کبر آن و بر امعای دقاق به رقت و صغر آن و این قشارات نزد اسهال خارج شود و اکثر خروج او هنگام استعمال حقنه‌های غساله بود و گاهی سحج و قروح امعا به سوی استقسا مؤدی گردد و صاحب کامل گوید که حدوث این مرض یا عقب زحیر شدید باشد که امعا را به شدت حرکت بخراشد و یا از قبیل ورم حار بود که در امعای عارض شود و منفجر گردد و یا از آنچه به سوی امعا ریزد در مرض هیضه یا ذرب چون مواد آنها حاد صفراوی یا بلغم شور باشد که طبقهٔ امعا بخراشد و صاحبان این مرض را اول اخلاط صفراوی مختلف برآید و بعد از آن رطوبت بلغمی و این از آن جمله بود که از امعا رطوبت لزج مطلی بر آن از داخل بخراشد و پس از آن خراطه و چیزی از جسم روده خارج شود و این هنگام خراش چیزی از جسم آن بود پس اگر این جرادهٔ گوشت پاره‌های بزرگ باشد در آن تلف مریض است بهر آنکه این دلالات بر آنکه در جرم امعا تأکل عمل کرده حتی که به طبقهٔ دوم امعا رسیده و مثل این امکان شفا ندارد و بعد از آن خون صرف از گشادن دهان رگ‌هایی که در امعاست برآید و گاهی چیزی مانند زرداب که از اجساد موتی بدبو سائل می‌شود

برآید و گاهی شبیه با پیه گداخته در رنگ و قوام بوده و این از گداختن حرارت بود شمعی را که در اعضای فربه باشد پس هر گاه مدت دراز شود شبیه به دردی گردد به سبب احتراق حرارت و تابع این تب نرم باریک باشد و گاهی این مرض از شکافتن رگ‌ها بود هرگاه خون در آن کثرت و رقت پذیرد و گاهی اطبا گمان کنند که این خون بواسیر است و چنان نباشد بهر آنکه خون بواسیر از عروق مقعد بود و گاهی این علت از انصباب مرهٔ سوداوی ردی‌الکیفیت به سوی امعا باشد و به اسهال مرهٔ سودا به این استدلال کرده می‌شود و گاهی این از اخراج سرطانی حادث در امعا باشد و نشان این نیز اسهال خون سوداوی است و این هر دو نوع سخت ردی قتال‌اند و لاسیما چون بدبو باشند چنانچه بقراط در کتاب فصول گفته که چون ابتدای اسهال از مرهٔ سودا باشد بر موت دلالت کند و جرجانی گوید که آفریدگار تبارک و تعالی رطوبت لزج اندرون امعا آفریده است و بر سطح روده اندوده تا درشتی براز و تیزی اخلاط که بر آن گذرد ضرر آن بازدارد و آن را زود دفع کند و بلغزاند و این رطوبت چیزی است چون اهار که از نشاسته بپزند و آن را اطبا صهروج‌الامعا گویند و غشای مخاطی نیز نامند و هر گاه اخلاط تیز بسیار برود گذرد این رطوبت را بخراشد و سحج و قرحهٔ امعا تولد کند در مدتی که به هر خلط مقرر است چنانچه در قول شیخ گذشت و سحج که در معای مستقیم افتد بعضی از آن با درد باشد و آن را زحیر گویند و بعد از این جدا مذکور گردد و بعضی بی‌درد باشد و این هم‌چون خون آمدن از ناسور بود که آن را تواریدوس گویند و هر گاه مریضی را تب صفراوی آید و بول سفید بود و صداع و آفت دماغی نباشد و هوش بر جا بود و خوف حدوث سحج باشد و اگر شخصی را به اسهال یا به ادرار بول یا به نفث ریم همی‌آید و تب نباشد و عمر او از سی و پنج سال تجاوز کرده باشد و قبل از این ترک ریاضت و تعب معتاد نموده باشد و آرام یافته در آن امید نقای او در مدت چهل یا شصت روز به سهولت باشد و خلاصی یابد طریق تشخیص این مرض باید که دریافت نماید اگر تشنگی و پیچیدگی و درد امعا بود و خون و خراطه در براز بیرون آید مرض سحج باشد بعده تفحص نمایند که سحج در امعای علیا است یا در سفلی پس نگاه کنند اگر خون و لزوجات شدیدالاخلاط با براز برآید و معذلک اندک و غیرمختلط به دسومت بوده و با وی درد شدید نزدیک ناف و بالای آن و بیقراری و غلبه و تشنگی در قلت لبث دوا در امعا باشد سحج در امعای علیا بود

و اگر خون و خراطه پیش از براز آید و یا براز غیر شدیدالاخلاط آید و یا اول براز صرف آید و بعده خون و خراطه آید و درد زیر ناف بود سحج در امعای سفلی باشد بعده نظر کنند اگر با خون و خراطه اجزای چرب و شحمی یار بود و سحج در روده مستقیم بود و اگر با خون و خراطه رطوبت لزج یار بود به غیر دسومت سحج در قولون و اعور بود و بعد از آن به سبب سحج دریافت نمایند و این چنان باشد که اگر پیش از سحج خون صرف اندک مختلط با وجع و با دوار یا غیر ادوار آید و علامات امتلای خون بر آن مقدم باشد سببش انفتاح عروق بود والا نگاه کنند اگر صفرا یا براز و خراطه امعا مختلط برآید و لذع مقصد نماید و بعده با خون و خراطه و لزوجات امعا مع وجع آید و رنگ براز زرد باشد و عوارض صفرا مثل عطش شدید و کرب عظیم و لذع قوی ظاهر بود و تقدم اسهال صفراوی باشد سببش صفرا بود و اگر بلغم شور یا غلیظ لزج یا خاطه و خون برآید و براز بی‌رنگ باشد و با کثرت ریاح و قراقر و درد ثقیل ملائم لازم غیرمنتقل بود و دیگر آثار بلغم و تقدم اسهال بلغمی بر آن گواهی دهد سببش بلغم باشد ایضاً این قسم اکثر عقب نزله و زکام می‌افتد و اگر سودا با خون و خراطهٔ امعا برآید و رنگ براز سیاه شبیه به دردی شراب باشد و با کرب شدید بود و گاه به غشی انجامد از شدت درد سببش سودا باشد پس اگر بوی او ترش بود و چون بر زمین رسد زمین بجوشد و مگس گرد آن نگردد سودای ردی باشد و اگر در وی به غیر بوی ترش و بدون جوش زمین بود سودای سلیم باشد و اگر ثقل یابس به ایذا برآید و قبض طبیعت بود و تقدم قبض شکم و تناول چیزهای خشک بر آن گواهی دهد و وجع هنگام نرمی شکم تسکین یابد سببش ثقل خشن باشد و بسیار باشد که عصارهٔ منفصل از ثفل هنگام غلظ و جفاف آن برآید بنابر سببی که آن را خشک نماید و گمان کنند که اسهال است و حبس نمایند و در آن هلاکت مریض بود و علامت این آن است که چیزی از آن هنگام لین طبع و مفارقت ثفل نباشد و ثفل تقدم کند بعد از آن ثفل یابس برآید و اقسامی که قبل از این مذکور شد اکثر از آن برآید هنگام لین طبیعت و مفارقت ثفل و آنکه سحج از او تقدم نماید و اگر تقدم تناول ادویهٔ سمیهٔ مذکوره و یا ادویهٔ مسهلهٔ محدث سحج دریافت گردد سببش تناول همان ادویه باشد و اگر آثار قسمی از اقسام مذکورهٔ سحج یافته شود یا تقدم اوجاع و سائر علامات اورام بود مثلاً تب گرم آید و در شکم گرانی و ضربان بود و بعد تب و لرزه آید و از آن پس

گرانی و درد شکم ساکن شود و اسهال خون و ریم آمیخته و با جراده و خراطه آید و هنگام انحدار طعام و رسیدن ثفل نزد قرحه در امعا درد خیزد و خاصةً اگر چیزی شور یا ترش خورده باشد و اشتها ضعیف گردد قرحه در امعا باشد و فرق میان ریم و بلغم از نشستن ریم در ته آب و جز آن در بحث سل مسطور شد و اگر با وجود خراطه و جراده که هر دو دلیل قاطع بر قروح است ریح بدبو باشد بر تأکل قرحه دلالت کند و اگر با وجود بوی بد خون سوداوی بود خوف بودن سرطانیت باشد و مکان قرحه چنان دریافت کنند که اگر درد بالای ناف و شدید بود و خراطهٔ رقیق و قشور دقیق و صغیر آید و آنچه از قرحه خارج شود و مختلط با براز باشد و مریض وجع قبل خروج براز حدت دراز دریابد و براز کیلوسی و شبیه به آب گوشت و بدبوتر بود و اگر خون برآید غسالی غیرمختلط با بارز آید قرحه در امعای دقاق باشد پس اگر ریم و خون که از قرحه برآید شدیدالاختلاط با براز باشد قرحه در امعای بالای صائم بود و اگر اختلاط او شدید نباشد قرحه در معای صائم بود و اگر در زیر ناف بوده و با شدت نباشد و خراطهٔ امعا غلیظ برآید و مریض حاجت براز در وقت لذع دریابد و با وی مغص نباشد و قشور غلیظ و کبیر و خون قبل براز آید قرحه در امعای غلاظ باشد پس آنچه از قرحه خارج شود غیرمختلط با براز بوده دلالت بر قرحهٔ معای مستقیم کند و اگر اندک مخالط براز باشد دلالت نماید بر آنکه قرحه در معای اعور یا در معای قولون است پس اگر قرحه مزمن بود و آنچه خارج شود مقدار او زیاده باشد و وجع به حسب آن نباشد بدانند که قرحه کثیرالوسخ است و فرق میان قرحه متوسخه و متأکله آن است که متأکله شدیدالوجع بود و آنچه خارج شود شدیدالمنتن و مائل به سیاهی و قلیل‌تر بود و وسخ صدیدی مائی مائل به سفیدی و زهوکت باشد و چون بعد خراطه خون بسیار برآید بر غور قرحه و قوت مرض و فنای چیزی که بر روی امعا باشد در رسیدن تا به جرم امعا دلالت کند و بقراط در کتاب خود در امراض حاده ذکر کرده که گاهی صاحبان سحج امعا را امتناع ریاح از نفوذ و خروج و رجوع او به سوی فوق و سقوط قوت و سردی دست و پا عارض شود و جالینوس در این وجع معده و امتلای راس زیاده نموده و سبب در این آن است که معائی که در آن سحج باشد ایذا یابد از جمیع اشیائی که در آن نافذ گردد ولاسیما از لذاعه و چون از این ایذا یافت و در ساعتی که لذع عارض شد مبادرت به اسهال این چیز لذاع نکرد به سوی فوق به طریق صعود

رجوع کند و ریاح و درد در معده و امتلا در دماغ به سبب تصاعد بخارات این بارد به سوی راس پیدا نماید و لذع عارض و وجع امعا را ضعف قوت و سردی اطراف بنابر رجوع حرارت به سوی موضع الم تابع بود فقط و سحج که عقب امراض حاده افتد ردی است و قلیل‌الافلاح و بدانند که سبب سحج و ذوسنطاریا مثل صفرا یا سودا یا خون حاد یا بلغم عفن یا زجاجی یا ثفل یابس اگر قائم بود بعد آنکه با خراطه مده برآید مرض در طریق ازدیاد به ملازمت سبب باشد و اگر سبب منقطع شود و خراطه و جراده در خون و مانند آن باقی ماند سبب منقطع شود و مسبب و اثر حاصل از آن باقی بماند پس قصد او تنها به علاج کرده شود

علاج کلی سحج و قروح امعا

اولاً ازالهٔ سبب و تنقیهٔ خلط غالب و ازلاق ثفل نمایند بدانچه در باب زحیر مسطور گردد بعده مغریات از صموغ و لعابات و طین‌ها استعمال کنند و ادویهٔ لعابیهٔ اصل علاج این است و خداوند سحج را از نان و گوشت مهماامکن احتراز اولی است و اگر سحج در امعای علیا حادث شود علاجش به ادویهٔ مشروبه کنند به حقنه‌ها و اگر در امعای سفلی باشد به ادویهٔ مغریه مثل برنج و جو مطبوخ که در آب آنها زردی بیضهٔ بریان و صمغ بلوط و کاغذ مصری سوخته و دم‌الاخوین سفیداب ارزیز و گل ارمنی و افیون سوده آمیخته باشند حقنه کنند و گویند که منع سحج برنج وضع باشد کرد اول آنکه استعمال قوابضات صرفه کنند و این وقتی باید کرد که مجاری را قوت امساک رطوبات ضعیف شده باشد دوم آنکه مغریات صرفه به کار برند و این آن گاه دهند که دهن رگی گشاده باشد و یا خراش افتد سوم آنکه مغلظات دهند و این آن گاه دهند که مواد رقیق و سیال باشد چهارم آنکه مخدرات فقط به ادویهٔ دیگر ممزوج نموده بدهند و این آن زمان به کار برند که مواد تیزی داشته باشد پنجم آنکه مائل سازند ماده را به خلاف جانب امعا این به تعریق بود اگر ماده رقیق و قابل آن باشد و یا به قی اگر ماده عسرالتصعد نبود و یا به ادرار اگر ماده قابل آن بود یا بخ محجمه بی‌شرط و یا به محجمهٔ ناری بر اعضای بالائین بر شکم و اگر مانعی نبود و چون تحقیق این معنی به وضوح پیوست پس باید که به تقوت قوای اربعهٔ امعا بپردازند به نهجی که در معده نبشته شده اما در گشادن رگ روده ادویه دهند که بنابر بستن خون جراحات درونی به کار برند از داخل و خارج و اصل در

تدبیر این علت حفظ حرارت غریزی است بدانچه ممکن باشد مناسب علت و وقت و قوت و رعایت اعضای رئیسه و معده شیخ‌الرئیس گوید باید که در سحج غلط نکنند که گاهی این محتاج نبود به سوی چیزی که در آن قوت شدید باشد و در استعمالش در آن هلاکت بود و نفس تبرید شدید و دادن مثل هندوانه و کاهو و خرفه در علاج کاهو گردد و هر گاه حقنه‌ها که در آن ادویهٔ کاویه افتد استعمال کنند هلاک شود و واجب است که آنچه در معای علیا باشد به مشروبات و آنچه در سفلی باشد به حقنه‌ها علاج کنند و آنچه در وسط باشد به هر دو علاج بپردازند بعده اول چیزی که رعایت آن واجب است حال سبب فاعل سحج و قروح امعا بود که آیا آن هنوز در انصباب است و آیا سبب مقدم او از شکافتن رگ یا امتلا یا ورم باقی است یا محتبس و منقطع باطل شده و اثر او از سحج و قرحه باقی مانده پس اگر سبب هنوز در انصباب باشد تدبیر قطع و حبس او که در مواضع آن معلوم شده باشد کرد و اگر از استفراغ به سب ادوات خلط چاره نباشد به حذر و احتیاط به عمل آرند و جهد کنند که مسهل شدیدالضرر به اثر و قرحه نباشد بلکه مثل هلیله بود و اصلاح او به اختلاط مثل کتیرا و مانند آن نمایند و اگر ممکن باشد غذا دو روز منع کنند تا بدن به چیزی که بدان منصب گردد بخیل شود و چون اراده تغذیه باشد به شیر اجتناب و مطبوخ غذا سازند که این غذا بر سبیل دواست اما نفس غذا عندالحاجت و ظهور ضعف به آنچه قلیل‌الحجم بود و تقویت او ظاهر شود مثل جگرهای ماکیان فربه و اندکی نان میده مائل به فطورت و خروس خصی و بیضه زیاده ازنیم‌برشت و کم از مشوی مقوی دهند و گاهی از ماهی بریان خیلی انتفاع یابند و اکارع مطبوخ در شیرهٔ برنج برای ایشان خوب است چون مص آن کنند و باید که حفظ قوت او به ربوب فواکه نیز نمایند و اغذیهٔ مذکوره در باب اسهال نافع است و باید که نمک ایشان نمک درانی و بریان باشد و شراب نباید خورد مگر آنکه چون حرارت نباشد در آن هنگام اندک شراب اسود قابض بنوشند و آب ایشان سرد باشد و مناسب نیست که اولاً به ادویهٔ صرف مؤذی به کیفیات آنها منقبض و خشن خراشنده ابتدا کنند و چون وجع اشتداد کند احتیاج ضرورتاً به مغریات افتد تا مثل متر و طلا بر روی مرض گردد و جمیع ادویهٔ مبرده مقبضه مخلوط به مغریه در آن نافع است مگر آنکه تأکل افتد که گاهی حاجت به ادویهٔ جالیه و کاویه مخلوط به مجففات بلالذع آید و باید که صاحب سحج از بزور و غیره در آب بارد

بخورد نه در آب حار و ریوند را در قروح امعا و اسهال خون خاصیت عجیب است و خصوصاً چون در مثل آب بارتنگ به اندکی شراب کهنه بخورند بلوط بریان و خرنوب را مفرداً و مجموعاً قوت قوی است و تخم گل بسیار عجیب است و تجربه کرده‌ایم آنچه بعض اطبا ذکر کرده‌اند که در ابتدا چون صمغ به چهار درم آب سرد بخورند مرض زائل شود و گل مختوم هر سحج حتی که متأکل را سخت سودمند است بعد تنقیهٔ تأکل و چرک به حقنهٔ از حقنه‌هایی که مذکور شوند بخورند و هم‌چنین هر گاه حقنه کنند به گل مختوم به آب بارتنگ و ایضاً کوکب شاموس و آب خرفه و ایضاً آب توت خام که خوب پخته نباشد نفع بخشد و کذلک نوشیدن حشیشه ذنب‌الخیل و آب حشیشهٔ‌الصباغین اصفر و آب گل سرخ شرباً و بعضی اطبا در ادویهٔ این باب رجل عقعق ذکر کرده و گمان می‌کنم که آن رجل‌الغراب است و گویند که بقراط چون رجل‌العقعق گوید مراد از آن برگ انجیر بود و این در این باب صلاحیت ندارد و خوردن پنیرمایهٔ خرگوش ایشان را نافع است و پنیر که نمک آن دور کرده باشند چنانکه در باب اسهال مذکور شد در این باب شدیدالنفع است و اگرچه به تأکل رسیده باشد و از مرکبات نافعه برای ایشان اقراص و سفوفات بارده و مذکوره در باب اسهال است و آنچه ایشان را نیکوست چون بر نان پاشیده بخورند و بعد آن آب سرد بنوشند این است که بگیرند خاکستر خرمهره چهار جزو و مازو دو جزو و فلفل یک جزو کوفته بیخته یک درم به کار برند و فلونیا نیز نافع است چون به آب سرد بخورند و اما حقنه‌ها و حمولات صالح این مثل حقنه‌ها و حمولات صالح برای اسهال خون است مطلقاً که اندر آن در ابتدا مغریات قابضه و در آخر آن اگر به تأکل انجامد منقیات و کاویات افزایند و تا آنکه ترصیص امعا برود و ظاهر او باقی ماند تجاوز از مغریات و قابضه نباید کرد و بعضی گفته‌اند که اقاقیا در حقنه‌ها داخل نباید ساخت چون در مرض خون نباشد و این قول درست نیست بعده چون قرحه پاک گردد مجففات قابضه مع مغریه و وسمه به کار برند بعده در آخر اگر به تأکل ادا کند منقیات و کاویات به عمل آرند و بعضی مردم اندکی فلدفیون در بعض عصارات و حقنه‌های سلیمه داخل می‌کنند و از آن منفعت عظیم حاصل می‌شود ولیکن چون ضرورت به چیزی حاد و به چیزی ترش داعی نباشد پس اولی آن است که استعمال نکنند و باید که اول به حوامض بعده به حادات انتقال نمایند و چون ضرورت و تأکل داعی بود از آنها و از فلدفیون خوف نکنند و به حسب

حاجت استعمال کنند و گاهی صواب آن باشد که ابتدا به چیزی مخدر کنند بعده حقنه‌های حاده استعمال نمایند چون مریض احتمال این نکند و از حقنه‌های حاده و زرنیخیه خوف آن باشد که جلد او از آن دور باشد تا آنکه در معا سوراخ گردد و لهذا باید که مبادرت به استعمال آن‌ها کنند هرگاه بدانند که قرحه فاسد شد و تأخیر نکنند تا آن وقت که خوف حدوث ثقبه به سبب اتساع قروح و غور آنها باشد و بدانکه پیه بز را بر همه آنچه در حقنه‌ها از مغریات جمع کنند فضیلت است که آن تبرید و تسکین لذع کند و بر موضع مرض به سرعت منجمد گردد و احتیاج این نیز در ابتدای مرض بود و چون به ریم انجامد حاجت به منقیات افتد بعده به سوی آنکه قوی‌تر از آن باشد و به گذاشتن دسومات و مغریات که میان دوا و مرض حائل شوند حاجت افتد و چون معلوم کردند که قروح و سحج است تنقیهٔ آن به مثل ماءالعسل کنند و قوی‌تر از این آب نمک و آبی که در آن زیتون مملح پرورده باشند و طبیخ ماهی شور است و با وجود فرط ریم از استعمال مثل قرص زرنیخ لامحاله چاره نباشد چون مرض از تازگی تجاوز نکند و از آن مانعی نباشد و بدانند که حقنه‌های چرب مغری را اگر چه تسکین وجع قرحهٔ متأکل نمایند لیکن از آن شفا نگردد بلکه شفا به ادویهٔ نافع تأکل می‌شود و آن منقی جالی مع به تجفیف و قبض باشند و آنچه از آن اقراص سازند بر آن کثرت مغریات و دسومات نشاید تا میان او و میان تأکل حائل نگردد و ادویهٔ نافعه قرحه متأکل گاهی درد و الم آرند و از آن خوف نکنند و بدانکه چون به حقنه حاده پاک کنند واجب است که عقب او حقنه مدمل متخذ از قوابض و مغریات به عمل آرند و این هنگامی است که بدانند که لحم صحیح ظاهر شده و چون تب و ضعف و تأکل جمع شود و حرارت باشد و مریض بر استعمال مثل قرص زرنیخ تنها جسارت نکند باید که در آب‌های فواکه قابضهٔ بارده مثل حصرم و سماق و ریباس و گل سرخ و مانند آن بگذارند بعده تخفیف و تکرار این بر آن کنند و استعمال نمایند و گاهی از خلط بزرالنبج و افیون بدان یا تقدم مخدرات بر آن و دادن به مریض طعام اندک محمود چاره نباشد و اکثر مقدار این اقراص از نیم درم تا ده درم بود و گاهی صواب‌تر آن باشد که در آب‌های مبردات قابضه داخل کنند و از آن جمله عدس و جفت بلوط است و این امانت در احداث خشک ریشه نماید و از آنچه اشتداد وجع او و منفعت او هر دو کند این است که حقنهٔ اقرص زرنیخ در آب نمک هنگام شدت غلظ ریم

نمایند و گاهی صاحبان تب و ضعیفان و کسانی را که تب ایشان اشتداد کند و متحمل حقنه‌های حاده نباشد این تدبیر غنی سازد که ابتدا به حقنهٔ ماءالعسل نمایند و بعد چهار ساعت به آب نمک بعد از آن گل مختوم به سرکه ممزوج به آب بخورانند که صحت بخشد و از تدابیر در باب حقنه‌ها این است که اندک اندک در چند بار حقنه کنند و چون لذع شدت کند تدارک به حقنه روغن گل نمایند و اما حقنه‌های مستعمله بهر جنس خون و منع اسهال آن دیگراند و قریب از حقنه‌های منع اسهال هستند و گاهی آن را اقراص نیز می‌سازند و در چیزی که مناسب آن باشد استعمال می‌کنند و اکنون نسخ حقنه‌ها و شیافات و اقراص که در حقنه‌ها می‌افتد مذکور می‌گردد و پس از خفیفه در این باب و در اسهال حار این است که به آب بارتنگ تنها یا به بعض اقراص که ذکر یابد حقنه کنند یا به نان فطیر میده در عصاره گداخته به عمل آرند و از حقنه‌های خفیفه این است که بگیرند ماءالشعیر و روغن بادام و زردهٔ بیضه و آب برنج مطبوخ یا پیه گردهٔ بز یک ساله مصفی و در آن گل مختوم اندازند و هم‌چنین مطبوخ برنج بریان به شحم بز و گاهی در آن پوست انار و مازو داخل کرده می‌شود و کذلک حقنه آب پوست و گل مختوم و ایضاً این حقنه هنگام حرارت شدید نافع آب جرادهٔ کدو و خرفه و بارتنگ و عصی‌الراعی و حب‌الآس و عدس که آب او دو بار ریخته باشند همه را جمع کرده روغن گل و بیضهٔ سفیدآب و گل ارمنی و اقاقیا و توتیا در آن آمیزند و اگر حاجت افیون افتد در وی به حسب حاجت و حال داخل کنند و این نسخهٔ حقنهٔ سحج را نیز صالح است بگیرند پوست بادام و پوست انار و مازو و سماق و برگ علیق و بیخ ینبوت و در شارب بجوشانند تا شخین گردد پس صاف نموده و بعض اقراص حقنه‌ها سوده به روغن آس و ران داخل نمایند و اما شیافات برای سحج پس امهات ادویهٔ آنها مرو کند و زعفران و سندروس و شب و میعه و جندبیدستر چون افیون داخل بود و حضض و قرطاس سوخته و دم‌الاخوین و شاخ گوزن سوخته و گل قیمولیا و دیگر گل‌ها که هر دو اقلیمیا و مردارسنگ و مانند اینها و گاهی احتیاج به زاجات و زنگار افتد و این شیاف سحج و زحیر را نافع مر کندر زعفران افیون در سفیده بیضهٔ بسرشند دیگر سندروس میعه مر زعفران افیون در آب بارتنگ بسرشند دیگر افیون جندبیدستر صمغ حضض به عصارهٔ بارتنگ بسرشند و گاهی از مثل این ادویهٔ مراهم به روغن گل و سفیداب می‌سازند و بر پارچه و قطعهٔ پنبه آلوده و در مقعد گذارند به میل و

بعده میل را بپیچند تا مستوی گردد و باقی ماند اقراص برای حقنه‌های سحجیه مثل اقراص کوکب است و اقـراص زرنیخ برای متأکل و باید که در شجر انگور نگاه دارند تا حفظ قوت او نماید و اقراص قرطاس محرق بـه ایـن نـسخه کاغذ سوخته ده درم زرنیخ سرخ و زرد هر دو سوخته قشور مس و شب یمانی و مازو سـبز و آهـک آب نادیـده هـر واحد دوازده درم به عصارهٔ بارتنگ هر قرص به وزن چهار درم سازند در کوچک یک درم از آن استعمال کننـد و در بزرگ یک قرص به تمامه و قرص دیگر این است بگیرند سماق و پوست اتار و موقوطن و گلنار و حب حصرم و قلقند و قلقطار و رصاص محرق و سرمه هر واحد یک جزو و زنگار نیم جزو و از آن قرص سازند و ایـن قـرص قـوی اسـت بگیرند آهک و اشجار و اقاقیا و مازو و زرنیخ که در سرکه چند روز تر کنند پـس قـرص سـازند و از قـوت او گـاهی حقنه کردن آن به آب بارتنگ کفایت کند و اما اضمده و اطلیهٔ نافعه در این اضمده مـذکوره در بـاب عـلاج اسـهال مطلق است و طلای قرص کوکب به آب مورد به تجربه رسیده و از آن بسیار انتفاع می‌شود و چون بـه ایـن وجـع را نفع نشود مریض را در آبزن که در آن قوابض معلومه به اندک شبت و حلبه و خطمی پخته باشد بنـشانند جرجـانی گوید که اصل علاج سحج و اکثر امراض مراعات اعضای رئیسه است اگر مـاده باشـد آن را از آن پـاک کننـد و اگـر ضعف بود قوت دهند و اگر سوءمزاج باشد تعدیل نمایند بعده به علاج عضو علیل مشغول شوند و اول مراعـات مـزاج دماغ کنند و آن را از فضول که در آن جمع شده باشد پاک کنند و نطولات محلله به کار برند و به شـمومات مقویـه تقویت نمایند که از این تدبیر مادهٔ نزله که از دماغ به دیگر اعضا نازل شود منقطع گردد و از آفـت آن ایمـن شـوند پس احوال قلب را مراعات کنند که این اصل همه علاج‌هاست و در منع علیل از غذا هیچ علت چندان استقصا نشاید کرد که قوت ساقط شود و هرگاه ضعف پدید آید قوت را به چیزی غذایی تقویت دهند و بر آن مقدار از نگاه دارنـده و اگر بدین تمام در مقصد نه برآید دوای موافق حال و مزاج به آن ترکیب دهند بهر آنکه هر گـاه حفـظ قـوت قلـب نمایند و قوت غریزی بر تحلیل فضول و دفع مضرت اخلاط ردی قادر شود و مراعات حال جگر نیز باید کرد از بـرای آنکه سبب این علت و اکثر علت‌ها ضعف و سوءمزاج جگر بود و هرگاه سوءمزاج او را زائل کننـد خلـط ردی و مـادهٔ حاد و لذاع در آن تولد نکند و حال معده را نیز مراعات کنند چه اگر قوت‌های معده سالم بود و هضم تام کند فضول

و اخلاط ردی در بدن جمع نگردد و اگر در قوای او تقصیری بود هضم تام نکند و اعضای دیگر آن تقصیر را نتابد و اخلاط ردیه گرد آید و امراض تولد کند و بهترین مراعات معده آن است که او را از طعام فزونی و از امتلا و ثقل نگاه دارند و اگر در آن فضله بود آن را به قی یا به اسهال موافق استفراغ کنند و هرگاه مراعات احوال این اعضا به حسب واجب کرده شود و ماده مرض منقطع گردد و علاج عضو علیل سهل شود و منفعت علاج زود پدید آید و بدانند که اکثر اوقات و داشتن دوا از بیمار نکردن علاج بهترین علاج باشد و گاه باشد که سبب طول مرض معالجه و شرب دوا بود و خصوصاً در این علت از بهر آنکه اصل علاج این مرض تجفیف ثقل غذا از طبیعت و قوت اعضا و خاصه قوت امعا است و حفظ قوت غریزی به چیزی غذای قلیل‌الماده کثیرالغذا مثل ماءاللحم و زردهٔ بیضهٔ مرغ نیم‌برشت و ماء-اللحم را در این‌جا فضیلتی است بزرگ بهر آنکه قوت او بسیار است و مادهٔ او لطیف و از آن چیزی سخت اندک به معا رسد و آن را اثری نباشد پس هر گاه حفظ قوت غریزی نمایند و به چیزی که ماده او اندک و قوت او بسیار بود غذا سازند از علاجات بسیار مستغنی گرداند و قوت اعضا به جای بازآید و مادهٔ بد را از خود بازدارد و دفع کند نبینی که اکثر مریض طعامی یا دوایی بخورد و بر آن گران گردد و ناگواریده و متغیر ناشده از وی جدا شود پس اولی‌تر آن بود که غذا از نوعی که مذکور شد بدهند لطیف و مقوی و در دوا نیز حیله باید کرد تا قوت او بستانند و جرم دوا ندهند و هر ساعت اندک اندک دهند تا بر امعا ثقل نیارد و آن را نرنجاند و این چنان باشد که دوا را نیم کوفته در صره بسته در آبی که موافق بود بخیسانند و مالیده قوت آن در این آب بستانند مثلاً در این مرض کند به چیزهای قابض حاجتست و قابض از درشتی خالی نباشد چون گلنار و خرنوب مانند اینها نیم‌کوفته در صره بسته در آب به یا آب سیب تر کنند و مالیده صاف نموده لعابات چون لعاب اسپغول و بارتنگ با وی بیامیزند و هر ساعت اندک اندک بدهند و باید دانست که سماع و الحان خوش و حکایات عجیب و بازی‌های طرب‌افزا و نظاره‌های بستان و دیدن جواهرها و شمیدن عطرهای موافق در قوت و نشاط مریض و مشغول داشتن او تا دل از فکر مرض بازدارد اثر عظیم دارد از این غافل نباید بود و این قرص گل سحج و اسهال خون را از اکل کند بگیرند گل سرخ و تخم حماض بریان هر یک سه درم صمغ عربی و کتیرا و نشاسته بریان کرده هر واحد نیم درم و همه را کوفته به آب اسپغول سرشته

قرص سازند هر یک مثقال تا دو درم و اگر در امعا درد باشد اسپغول و تخم ریحان و بارتنگ و تخم خرفه مساوی گرفته همه مقدار سه درم یا چهار درم در آب گرم لت کنند تا لعاب بگیرد و مقدار دو درم روغن گل بر آن چکانیده بدهند و قرص ریوند که نسخهٔ آن در ذیل ادویهٔ اسهال‌الدم گذشت و این نسخهٔ او نیز مفید است ریوند چینی زرشک کهربا گل ارمنی گلنار مساوی شربتی مثقالی تا دو درم به آب کاسنی و اگر ریوند چینی را بکوبند و به روغن گل چرب کره دو درم در آب سیب ترش بدهند و اگر تب نباشد در شراب کهنه آهن‌تاب یا در دوغ سنگ‌تاب دهند و شربت سیب و ماءالشعیر که به حب‌الآس در آن بپزند با گل ارمنی نافع بود انشاءالله تعالی ایضاً در علاج سحج و قرحه امعا می‌نویسد که طریق علاج این علت آن است که تأمل کنند تا در احشا که فوق امعاست هیچ آفتی و ورمی و قرحه بوده است و خون از آن جا به امعا فرود می‌آید یا از نفس امعا می‌آید و از هر کجا که آید اول تدبیر تنقیه و غسل آن موضع باید کرد پس به علاج قرحه مشغول شوند و اگر سبب مرض مادهٔ تیز یا شور باشد که از همه بدن به روده همی آید اول بدن را از آن ماده پاک کنند و اگر از ذوبان اعضا بود به علاج تب دق معالجهٔ آن نمایند و اگر سحج و قرحه در امعای علیا بود آن را به اشربهٔ لینه غساله پاک کنند که در علاج چشم به کار آید مثل لعاب اسپغول و لعاب بهدانه و لعاب تخم کتان و لعاب تخم مرو و مانند آن تا همه آن را بشوید و بلغزاند و درد و لذاع خلط احاط را باطل کند و حدت را از امعا بازدارد و اگر صفرا و اخلاط تیز بر امعا بگذرد به خیارشنبر و آب کاسنی و آب عنب‌الثعلب و اندکی زعفران علاج کنند و اگر خلط تیزشور یا سوداوی همی‌گذرد و به مطبوخ هلیلهٔ زرد و سیاه و مویز و خیارشنبر معالجه نمایند و اگر سحج کهنه شده باشد و قرحه پلید گشته و از خوردن اشیای جالیه چون ماءالعسل و جلاب و ایارج فیقرا چاره نباشد از بهر آنکه ایارج گوشت فاسد و روده و غیر آن پاک کند و گوشت صحیح برد یا در چند کرت ایارج فیقرا باید داد بعده دوغ صاف کرده و سنگ‌تاب نموده و شیر تازه سنگ‌تاب یا آهن‌تاب بنوشانند اگر تب نباشد سخت نافع بود و در ابتدا تدبیر آن است که مریض را از طعام باز دارند و دو روز یا سه روز و حفظ قوت نمایند چنانچه مذکور شد و اگر قناعت نکند چیزی نرم و گرم دهند یا بر این شیر قناعت باید کرد و از اغذیه که در این علت می‌شاید حریره معمول از خندروس و پیه بط و پیه مرغ است و پیه بز مائل‌تر به

خشکی است و سودمندتر بود و از جاورس مقشر و برنج شسته هر دو نیم کوفته آشام سازند و اگر این آشامه در آبی بپزند که اندک خشخاش کوفته در آن جوشانیده صاف نموده باشند و انـدک نـشاسته بریـان و صـمغ عربـی بریـان اندازند صواب باشد و این آشامه سودمند است بگیرند سماق و در آب باران یک شبانه روز تر کـرده صـاف نماینـد و ارزن مقشر یا برنج یا سبوس سمید در این آب سماق تر کرده چهار ساعت بنهند پس به دست نیـک مالیـده صـاف کنند و با پیه بز بپزند و حرکت دهند تا سطر شود و اندک صمغ بریان سوده اندازند و اگر تب نباشد آشام از بـرنج و پایچه بر او بپزند و صمغ عربی داخل کنند و عدس و مقشر در آب بپزند و در آب او بریزنـد و در آب سـوم بـا بـرگ حماض و برگ بارتنگ یا برگ خرفه یا آب سماق و پیه بز یا پیه بط با مغز بادام بریان بپزند و اگر به گوشت حاجـت آید کبک و تیهو و دراج به آب سماق و آب انار دانه پخته صواب بود و زردهٔ بیضهٔ نیم‌برشت با سماق منقی سـودمند بود خاصه اگر اول آن را در آب به و آب انار و آب سماق تر کرده و خشک گردانند و خمیر نـان بـه آبـی کننـد کـه قسب و حب‌الآس و خرنوب و سماق در آن پخته و صاف کرده باشند و اگر خمیر به آب طبیخ پایچه بسرشند صواب باشد و شربت سیب و شربت به و شربت انار و شربت مورد و شربت میوه‌های قابض که در باب گذشـته مـذکور شـد همه سودمند بود و شراب قابض به آب ممزوج کرده و آب در آفتابه آهنی جوشانیده ستوده است و اگر شراب قـابض نباشد حب‌الآس نیم‌کوفته یک شبانه روز در آن تر کرده صاف کنند و اگر شاه‌بلوط عوض آن تر کنند روا باشد و این سفوف مقلیاثا مفید اسپغول تخم مرو و تخم بارتنگ تخم گل خرفه تخم حماض تخم خطمی مقشر ریحان بـر یـک وقیه همه را بریان کرده طباشیر گل قیمولیا و نشاسته بریان و صمغ عربی بریان هر یک دو وقیه سوای اسپغول همه را بکوبند شربت از سه درم تا پنج درم با شربت مورد و غیر آن و به وقت خواب دو درم اسپغول بریان کرده به روغن گل چرب نموده با یک درم گل ارمنی بدهند و پنیر خشک کهنه قرحه کهنه را سـود دارد لـیکن تـشنگی آرد آن را اول چند بار به آب بجوشانند تا شوری او برود پس خشک کرده بریان نموده بکوبند و شربت یک درم از همه ادویـه این مرض به غایت نافع‌تر است و ثابت بن قره گوید که بعضی طبیبان در این علت خوردن یک رطـل بغـدادی گـل ارمنی در یک روز به تفاریق سودمند گفته‌اند و دو درم تخم گندنا با دو درم حب‌الآس گرفته بیخته اسـهال کهنـه را

بازدارد و بواسیر را سودمند بود و این حب آزموده است و اسهال خون بازدارد و بگیرند افیون و مازو و کزمازج

مساوی و به آب صمغ حب سازند شربتی دود رنگ و اگر سحج در امعای سفلی بود تدبیر حقنه کنند بگیرند برنج

فارسی سی درم کشک جو بیست درم گل سرخ ده درم پیه گرده بز بی‌نمک بیست درم همه را در یک و نیم رطل

آب بپزند تا به یک رطل بغدادی بازآید صاف کرده به کار برند و اگر در امعا شورش بود نیم وقیه روغن گل داخل

کنند و ایضاً کشک جو بریان کرده و برنج شسته هر یک وقیه حب‌الآس و گلنار و گل سرخ هر یک پنج درم جفت

بلوط سه درم برگ مورد تر بیست درم همه را در یک و نیم من آب بپزند تا کمتر از نیم من بماند و صاف کرده

عصارهٔ برگ خرفه در روغن گل و عصارهٔ برگ اسپغول هر یک وقیه و یک زردهٔ بیضهٔ مرغ پخته بیامیزند پس بگیرند

قیمولیا و بسد سوخته و اقاقیا هر یک نیم درم سفیدهٔ ارزیز و قرطاس سوخته و سرب سوخته و شسته و عصارهٔ

لحیهٔ‌التیس و نشاسته بریان و دم‌الاخوین هر یک نیم درم همه را سائیده و بیخته بیامیزند و به آرد به عمل آرند و

بسد را در کوزه گل حکمت کرده یک شب در تنور گذاشته برآرند تا بسوزد و این حقنه نیز نافع آب بارتنگ آب

عصی‌الراعی آب برگ خرفه هر یک سه اوقیه روغن گل یک و نیم اوقیه سفیدی بیضهٔ مرغ و اگر سوزش نباشد عوض

سفیدی زردی کنند و همه را بیامیزند یک درم و صمغ عربی اقاقیا دم‌الاخوین کاغذ سوخته و گل ارمنی هر یک

درم همه را سائیده بیامیزند و اگر آب برگ خرفه تنها به این ادویه به کار برند روا باشد و بعد حقنه برگ مورد یا

مازو و گلنار در آب بپزند و اسفنج در آن آب تر کرده و گرم بر مقعد نهند تا حقنه نرود باز نگردد و هر گاه قرحه

فاسد شود و آکله گردد اول به ماءالعسل یا به آب نمک که زیتون در آن پرورده باشند یا به طبخ ماهی شور حقنه

کنند و اگر ریم و چرک بسیار آید از قرص زرنیخ چاره نباشد به قدر نیم درم و نهایت دو درم در این آب‌ها به کار

برند و باقی تدبیر دادن مخدرات پیش از حقنه به صورت عدم تحمل مریض و تدارک سوزش آن از عقب به حقنه

روغن گل همان است که در قول شیخ گذشت و نسخهٔ قرص زرنیخ این است بگیرند زرنیخ سرخ و زرد و هر یک

رطل بغدادی آهک دو رطل کاغذ سوخته هشت اوقیه اقاقیا هشت اوقیه همه را بسایند و به آب بارتنگ سرشته

قرص سازند و ایضاً زرنیخ زرد قرطاس سوخته هر یک پانزده درم زرنیخ سرخ بیست و پنج درم عصارهٔ لحیهٔ‌التیس

مرداسنگ هر یک سه درم رب غوره و سفیداب هر یک پنج درم آهک ده درم به دستور قرص سازند و یک نسخهٔ این همان است که در قول شیخ گذشت و این اقراص را به این طریق استعمال نمایند که برنج شسته و خشک کرده با مویز تخم کوفته تر کرده خوب بمالند و صاف نموده مقدار نیم درم تا یک درم قرص مذکوره در آن حل کرده کرده به عمل آرند و اگر در آب سماق و آب بارتنگ و آب برگ مورد تر به کار برند روا باشد مجوسی گوید که چون سحج و بروز دم از امعای علیا باشد باید که در اول امر سفوف طین به رب به یا شربت آس بخورند و سفوف کهربا به شربت آس مع آب خرفه یا آب بارتنگ دهند و یا قرص گلنار و قرص بسد به اشربهٔ قابضهٔ مذکوره بدهند و این دوا نافع سحج است صمغ عربی گل قبرسی هر واحد جزوی دمالاخوین عصارهٔ لحیۂالتیس هر واحد نیم جزو باریک سائیده دو درم به شربت آس یا به آب برگ حماض یا به آب شاخ خرفه بدهند و ایضاً صمغ عربی گل قبرسی هر واحد سه درم اقاقیا عصارهٔ لحیۂالتیس کهربا با بسد مروارید هر واحد درم گلنار تخم حماض هر واحد نیم درم تخم خرفه بریان دو درم باریک سائیده و دو درم به شربت آس یا رب به یا رب خرفه و یا به آب بارتنگ بخورند و شیر آهن‌تاب یا سنگ‌تاب تا ماهیت او نشف گردد به اندک کوکب بدهند و اگر تب باشد شیر ندهند و اول قرص طباشیر ممسک به رب به یا رب آس دهند و بعد از ساعتی آب پوست جو به صمغ عربی و گل قبرسی بدهند و بعد دو ساعت از این سفوف دهند اسپغول تخم مرو تخم ریحان هر واحد پنج درم صمغ عربی گل قبرسی نشاسته هر واحد سه درم طباشیر گل سرخ کهربا هر واحد دو درم بور به اعتدال بریان نمایند تا سوخته نشود و ادویه را سوای بزور کوفته آمیزند شربت سه درم به رب به یا رب آس و اگر تب نباشد تغذیه به لحوم طیور جبلی مجفف مثل تیهو و کبک و شفنین و دراج به طریق نارباج به زیت و اناردانه پخته باید کرد و اگر این به اطراف بره بسازند باکی نیست و سماقیه چون شاخ خرفه و بقلهٔ حماض در آن اندازند نافع بود و اگر در این جا تب باشد مزورات مذکور و نان مبلول به آب انار میخوش دهند و حریرهٔ معمول از شیر و جاورس مقشر با برنج و ایضاً زردهٔ بیضه به سرکه جوشانده که بر آن قدری سماق پاشیده باشند بدهند و اگر زردهٔ بیضه گرفته به قدری آب انار و سماق بزنند یا بر آن اندک آب سماق اندازند یا مازو باریک سوده بگیرند و بر آن زیت جوش کرده اندازند و صاحب این مرض را بخورانند نفع بخشد

و اگر حریرۀ معمول را از برنج فارسی اندک بریان کرده به شحم گردۀ بز دهند انتفاع یابد و حسای متخذ از کوکب و غبیرا به مغز بادام سوده و روغن بادام و حسوی متخذ از اطریه به آب سماق و پیه گـردۀ بـز و روغـن گـل اگـر تـب نباشد باقلای مطبوخ به سرکه و آب سماق نافع است و قبل از غذا تفکه به سفرجل و امرود و سیب قابض و غبیـرا و زعرور و کنار خشک و بلوط و شاه‌بلوط و مانند آن کنند و در آب نوشیدنی طباشیر و صمغ عربی و گل قبرسی و گل ارمنی اندازند و باید که از اشیای حریفه و قوی‌الحموضت و نمکین اجتناب کنند و چیزهای قوی‌القبض خشن ندهند مگر آنکه با وی چیزی باشد که در آن لزوجت و ملالت بود مثل نشاسته و صمغ عربـی و گـل و بـزور لعـابی و ایـن سفوف مجرب عجیب نافع سحج و زخم امعا است اسپغول تخم مرو و تخم ریحان و تخم خیار بریان هر واحد شـش درم حب‌الآس حب انبرباریس شاه‌بلوط تخم خرفه بریان هر واحد چهار درم تخم حماض بارتنـگ صـمغ عربـی گـل ارمنی و قبرسی و قیمولیا نشاسته هر واحد پنج درم به سرکه با گلنار طباشیر گشنیز بریان گل سرخ هر واحـد سـه درم سرطان بحری خرمهره سوخته اقاقیا عصارۀ لحیۀالتیس هر واحد دو درم همـه را سـوای سـه تخـم اول باریـک سائیده دو درم تا سه درم به آب آس یا رب او یا رب به دهند و اگر تب نباشد دوغ گـاؤ آهـن‌تـاب بـه انـدک کعـک بدهند و این حب سحج را نافع است گل قبرس صمغ عربی اقاقیا عصارۀ لحیۀالتیس حضض هر واحد یک و نیم درم سماق گلنار گل سرخ پوست انار تخم حماض هر واحد دو درم باریک سائیده به آب بارتنگ سرشته حب‌ها سـازند و خشک کرده از مثقال تا دو درم به رب آس بدهند و اگر امعا را جراحت عارض شـود اشـیای قـوی‌القـبض اسـتعمال نباید کرد و بلکه باید که صاحب او را اشیای لینه مثل سفوف طین به اندک اقاقیا و کهربا دهند و این سفوف بدهند تخم خبازی تخم خطمی مقشر بریان هر واحد پنج درم نشاسته بریان صمغ عربی گل ارمنی هر واحد ده درم کوفته بیخته سه درم به شربت آس بخورند و اگر با وجود جراحت و سحج قبض شکم و احتباس براز عارض شود بایـد کـه اسپغول و تخم کنوچه و تخم ریحان و تخم خطمی و خبازی غیر بریان هر واحد یک جزو سه یـا چهـار درم از ایـن گرفته به آب نیم گرم و روغن گل بدهند که تلیین طبیعت کند و قرحه را ایذا نرساند و اگر فائده نشود این دوا را به آبی که فلوس خیارشنبر در آن مالیده باشند بدهند و اما هر گاه قرحه در امعای سفلی باشد و ادویـۀ متناولـه در آن

فائده نکند حقنه‌ها اختیار کنند که آنها بنابر سرعت وصول به موضع علیل به غیرضعیف شدن قوت به مرور آنها به اعضای علیا نفخ بلیغ دارد پس اگر معذلک اسهال خون بود باید که نظر کنند اگر آمدن خون به غیرمغص بود و وجع و لذع کمتر باشد آب بارتنگ و آب خرفه و آب عصی‌الراعی مجموع نیم رطل گرفته زردهٔ بیضه به سرکه جوشانیده و گل قبرسی و صمغ عربی بر واحد درم عصارهٔ لحیةالتیس اقاقیا دم‌الاخوین هر واحد چهار دانگ باریک سوده آمیزند و روغن گل جید بر آن انداخته در هاون با زردهٔ بیضه بسایند و به عصارات مذکوره آمیخته نیم‌گرم حقنه کنند و اگر معذلک تب و لهیب و کرب باشد آب کدو و لعاب اسپغول در این اضافه کنند و اگر آمدن خون با شدت و مغص و لذع باشد باید که حقنه‌های مغری و مسکن لذع مثل حقنه که در آن برنج و پوست جو و پیه و صمغ عربی باشد حقنه کنند و این حقنه در این باب قوی‌النفع است برنج فارسی عدس مقشر پوست جو جاورس مقشر هر واحد ده درم پوست انار ترش گلنار جفت بلوط حب‌الآس قرط طراثیث هر واحد پنج درم همه را به سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند صاف نموده نیم رطل از آن بگیرند و بر آن این ذرور اندازند بگیرند گل قبرسی گل قیمولیا صمغ عربی نشاستهٔ بریان گل سرخ هر واحد دو درم اقاقیا دم‌الاخوین عصارهٔ لحیةالتیس سفیداب ارزیز اسرب سوخته کهربای سوخته کاغذ سوخته بسد سوخته هر واحد یک درم و باریک سائیده چهار درم از آن بگیرند و زردی بیضه در سرکه جوشانیده و روغن گل و پیه بز گداخته هر واحد ده درم همه را در هاون نیک سائیده در آب مطبوخ آمیخته نیم‌گرم حقنه کنند صبح و شام و دو سه روز این عمل نمایند تا آنکه کفایت کند و این حقنه نیز مجرب است بگیرند اجزای مطبوخ مذکور سوای جاورس و به دستور آب او گرفته و در آن صمغ عربی و گل ارمنی و قبرسی و نشاسته و کاغذ سوخته هر واحد درم سفیداب رصاص و دم‌الاخوین و اقاقیا هر واحد نیم درم و زردی بیضه که در سرکه پخته باشند دو عدد پیه گردهٔ بز ده درم به دستور آمیخته حقنه کنند و این حقنه خفیف است برنج سفید و جو مقشری هر واحد بیست درم گل سرخ گلنار حب‌الآس هر واحد پنج درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا به یک رطل آید صاف نموده نیم رطل از آن بگیرند در این ذرور قرطاس محرق دم‌الاخوین صمغ عربی گل قبرسی سفیداب ارزیز گشنیز خشک هر واحد نیم درم باریک کوفته بیخته و زردی بیضه در سرکه جوشانیده و

روغن گل خام اوقیه در هاون کرده و به آب مطبوخ آمیخته نیم‌گرم حقنه کنند و باید که از این حقنه‌ها بـه حـسب شاهده قوت مرض و ضعف آن استعمال نمایند و اما حاجت به سوی آن از اشیای قابـضه و لزجـه و بـادره و غیـر آن داعی است و باید که تقلیل غذا کنند تا براز کم شود و بر این مواضع بسیار گذر نکند تا سحج آرد و اگر مرض طـول کند و از نوع اکله گردد و این حقنه‌ها برای تجفیف قرحه به سبب کثرت عفونـت و رطوبـت آن وفـا نکننـد و آنچـه خارج شود همگی چرک به غیر خون بود باید که به حقنه حادهٔ محرقه قوی‌التجفیف مثل حقنه‌هـای زرنـیخ حقنـه کنند بهر آنکه قروحی که در خارج عارض می‌شود هرگاه نشف آن به ادویهٔ مجففه مثل مراهم و ذرورات نمـی‌گـردد در آن احتیاج می‌شود استعمال اشیایی که در غایت به تجفیف باشند و آن داغ است و از اقسام داغ آن است کـه بـه ادویهٔ محرقه مثل فلدفیون و دیگ بر دیگ بود و یا به آتش فلهذا می‌باید که در مثل این سحج حقنه‌های حاده کـه قائم مقام داغ باشند استعمال کنند و او آن است که در آن زرنیخ افتـد و نـشاید کـه مثـل ایـن حقنـه‌هـا در ابتـدا استعمال کنند ولیکن بعده درازی مدت و خروج ریم و این صفت اقراص زرنیخ است کـه در حقنـه مـی‌افتـد زرنـیخ سرخ و زرد و شب یمانی و مازو و مس سوخته و آهک آب نادیده هر واحد شش درم صـبر سـوخته دم‌الاخـوین هـر واحد سه درم افیون و صمغ عربی و سفیداب ارزیز هر واحد دو درم همه را باریک سائیده به آب آس سرشـته قـرص سازند و هنگام احتیاج دو درم از آن در آب برنج و عدس و پوست جو مطبوخ به ادویه‌ای که مذکور شد چهار اوقیـه حل کرده حقنه کنند و ایضاً زرنیخ سرخ و زرد شب یمانی هر واحد ده درم نوره غیرمطفی بیست درم سوخته کاغـذ سوخته افیون اقاقیا عصارهٔ لحیهٔ‌التیس و زاریح هر واحد پنج درم باریک سائیده به آب بارتنگ سرشته قرص سازند و آب برنج و عدس و غیره که مـذکور شـد اسـتعمال نماینـد و ایـضاً زرنـیخ سـرخ و زرد و کاغـذ سـوخته و اقاقیـا و دم‌الاخوین و مازو و صمغ عربی و گل قیمولیا که آن حجر رخام است هر واحد چهار درم شب یمانی و مس سـوخته هر واحد سه درم افیون زعفران هر واحد دو درم آهک آب نارسیده شش درم سایده به آب آس سرشته قرص سـازند به وزن یک مثقال و بدانچه مذکور شد به عمل آرند و اگر قرحه و سحج در معای مستقیم باشـد بایـد کـه شـیافات نافعه آن استعمال کنند که آنها به موضع برسند و این شیاف قطع خون کند اقاقیـا عـصارهٔ لحیـهٔ‌التیس گلنـار گـل

قبرسی هر واحد جزو دم‌الاخوین خرمهرهٔ سوخته سفیداب ارزیز هر واحد نیم جـزو همـه را باریـک سـائیده بـه آب بارتنگ یا به آب عصی‌الراعی یا آب خرفه سرشته شیافات سازند به قدر چهار انگشت مضموم در آن سرشته گذاشـته خشک نموده استعمال کنند و این فتیله سحج را مجرب است برنج فارسی صمغ عربی و گل قبرسی هر واحـد جـزو اقاقیا کاغذ سوخته گلنار سفیداب ارزیز دم‌الاخوین عصارهٔ لحیهٔ‌التیس افیون هر واحد نیم جزو باریک سائیده بـه آب بارتنگ یا به آب آس سرشته شیافات سازند که در یک طرف آن رشته باشد و اگر از موضع قریب ریم آید این شیاف استعمال کنند زرنیخ سرخ و زرد هر واحد دو درم آهک آب نادیده سه درم دم‌الاخوین اقاقیا مرداسنگ چـرک نقـره عصارهٔ لحیهٔ‌التیس هر واحد یک و نیم درم همه را باریک سائیده به آب صمغ عربـی سرشـته شـیافات دراز بـه قـدر انگشت سازند و در آن رشته گذارند تا وقت حاجت اخراج رشته را بکشند و بار دوم اعاده کنند و اگر سحج در معای علیا باشد در آن ادویهٔ مشروبه و حقنه‌ها هر دو استعمال کنند و باید که چون صاحبان زخم امعا اصلاح یابنـد و بـه شوند از دادن ادویه مسهله لاسیما آنچه در آن تخم حنظل و سقمونیا افتد اجتنـاب نماینـد و چـون بـه دادن دوای مشهل ایشان را ضرورت افتد هلیله و سنا و گل سرخ و شاهتره و لبلاب و خیارشنبر وماننـد آن دهنـد ذکـر ادویـهٔ مفرده و مرکبه که نافع اقسام سحج و قرحهٔ امعاست خوردن بردی مخرق و مر به قدر بـاقلا و کتیـرا بـه قـدر درم و تخم کرنب مع حب‌الآس و مازو و پوست انار ترش هر دو کوفته جوشانیده و خشک کرده سوده یـک درم خـوردن و دم‌الاخوین و عصارهٔ گلنار و سماق و تخم حماض و برگ او و عذبه و غبیرا و بلوط و پیه بز و گل خبازی و مقـل زرد و طراثیث به شیر تازهٔ میش و ملوخیا و زعرور سفید و زردهٔ بیضهٔ نیم‌برشت و بـه سـرکه جوشـانیده و رب انجبـار و پوست بیخ آن دو درم و تخم حماحم و مازو یک درم بر زردی بیضهٔ نیم‌برشت پاشیده و تعلیـق اسـتخوان ران چـپ کرکس و حقنهٔ نشاستهٔ بریان و کذا لاجورد محلول در روغن گل و کذا در عصارهٔ بارتنگ کتیرا یک درم حـل کـرده که مجرب سویدی است و شرب موم و روغن گل هر واحد پنج درم گداخته لیکن مضعف اشتها است و حقنه پوست انار ترش و آرد جو بریان و برنج بریان همه را جوشانیده و ضماد دماغ شتر به آب گندنای تازه زیر ناف و شـرب دوغ آهن‌تاب که مجرب سویدی است و زمرد شرباً و تعلیقاً و پو ست جو به مسکه حقنه و شرباً و خلط انـدکی افیـون در

ادویهٔ سحج که مقوی فعل آن‌هاست و اغتذا به حریرهٔ برنج بریان جاورس بریان و جلوس مریض در طبیخ نیم‌گرم آس و گل سرخ و پوست خشخاش و گلنار همه را خوب جوشانیده که مجرب سویدی است هر واحد نافع سحج نوشته‌اند و گویند که قروح امعا را خوردن آرد باقلای مصری و قرطاس مصری سوخته و گل علیق و ثمر آن قبل از سیاه شدن و حشیشه خرفهٔ بریان و شاخ آن بدون برگ و پنیرمایهٔ خرگوش سه قیراط و لحم او بریان کرده و تخم غافث تنها یا به شراب و بیخ خطمی به شراب قابض و کنار و پوست آن و باقلا مطبوخ به سرکه و آب و سراج‌القطرب و ثمر علیق‌الکلب که حصرم‌الدیک نیز گویند و گل آن و گل ملوخیا و تخم آن و از موم به قدر عدس حب ساخته ده عدد هر روز و طراثیث و خولان و بلوط و جفت بلوط و تخم حماض بریان و عصارهٔ لحیهٔ‌التیس و گل آن و برگ آن و قسب خشک و توت شامی خام سرخ و سفرجل و حضض مکی و بسباسهٔ هندی و تخم نیلوفر و طلق محلول به آب بارتنگ و طالیسفر و غبیرا و پوست آن و پنیرمایه اسب و کتیرا و قرظ طراثیث صمغ عربی هر سه سوده و مصطکی و برگ شجران و مر به قدر باقلا و لبلاب که گل او سفید باشد مسلوق به روغن بادام گل سفید آن به مقداری که در سه انگشت آید صبح و شام و گل ارمنی و تخم بارتنگ و برگ آن مسلوق به شیرهٔ بادام و شاخ گوزن سوخته که سفید شود و خون آن بریان کرده و طین لانی و تخم حماض و کهربا هر دو و گل مختوم و گل قبرسی و بیخ نیلوفر سفید و تخم آن و زرشک مع تخم کوفته و خبث‌الحدید و برنج بریان و پنیرمایهٔ بره سه اثولوسات و شادنج مغسول و خاکستر شاخ انگور نیم درم و خشخاش سفید و سیاه و دم‌الاخوین و طباشیر و مرجان سرخ و گل کرم بری و شکوفه انگور و خرمهره سوخته به شراب ابیض مغره به آب بارتنگ و بیضه در سرکه جوشانیده و کاغذ مصری سوخته مع ربع وزن او شادنج و بردی سوخته و تخم مویز سوده و بیضه خام و آرد دخن در پنج درم روغن گل بریان کرده و برگ ترنجان به نطرون و پیه نر گاؤ به عدس مقشر پخته و مرشف خشک کره و گل قیمولیای بریان و مثل او زفت سوده چهار درم هر روز متواتر و کرنب بستانی مسلوق در بارد مطیب به فلفل و اندکی نمک و مقل ازرق نیم درم تا ورم و نوشیدن عصارهٔ اطراف نرم علیق و عصارهٔ حی‌العالم و عصارهٔ اذناب خیل و برگ آن به شراب و طبیخ بیخ خطمی و طبیخ بیخ بنطافلن و طبیخ برگ او و عصارهٔ او و مازو سبز خام سوده یا سوخته در سرکه سرد

کرده سوده بر آب سرد پاشیده صباح نوشیدن و آب آهن‌تاب و دوغ آهن‌تاب و طبیخ جفت بلوط و طبیخ نشاره چوب کنار در سرکه و طبیخ توت شامی خام سرخ و شربت به و عصارهٔ او که مجرب سویدی است و طبیخ دخن جریش بریان به طور حریره پخته و عصارهٔ برگ کرم و خیوط او و طبیخ جوزالسرو و طبیخ برگ لبلاب سیاه و عصارهٔ کاسنی بری و عصارهٔ بارتنگ و عصارهٔ قسوس و طبیخ اناردانه و طبیخ ثیل و عصارهٔ او سیماخیوس و حریره نشاسته بریان و پیه بز و شرب و حقنه گلنار و شرب و تعلیق فیروزه و حقنه آب حصرم و طبیخ پوست بیخ انبرباریس شرباً و حقنه موم و روغن گل مخلوط او و شرب و حقنه خولان و کذا طبیخ اقماع بلوط و گذا گل مختوم و عصارهٔ عصی‌الراعی و شرب و حقنه شیر تازه و حقنه طبیخ نشاره چوب میسر و خلط اندکی افیون در ادویه و شرب و حقنه صمغ بادام و کذا مر و حقنهٔ عصارهٔ برگ خلاف و اطراف نرم او و کذا عصارهٔ بارتنگ و کذا طبیخ برگ سماق و کذا طبیخ گل سرخ به اقماع او و کذا به عصارهٔ خبازی و کذا اسرنج به شحم بز ماده و عصاره بارتنگ و کذا ماءالشعیر محمض که در آن درم فقرالیهود پاشیده باشند هر واحد نافع است دیگر گویند که کوکنار دو ماشه سوده با پیه بز چهار ماشه آمیخته طبع کردن بسی نافع است و شیرهٔ خرفه تنها یا با گل ارمنی در سحج که با تشنگی بود اثر تمام دارد دیگر یک درم پوست خشخاش با دو درم صمغ عربی به شربت حب‌الآس و شربت انجبار بدهند درد روده را ساکن کند و خون بازدارد دیگر سفوف‌الطین به روغن بادام چرب کرده پنج ماشه سفوف یهودی یک ماشه سفوف حب‌الرمان به روغن بادام چرب کرده سه ماشه با شیرهٔ گشنیز خشک بریان شیرهٔ خشخاش بریان هریک چهار ماشه شیرهٔ بیخ انجبار شیرهٔ تخم خرفه بریان شیرهٔ حب‌الآس بریان هر یک شش ماشه و آب ریشهٔ خطمی چهار ماشه لعاب بهدانه سه ماشه اسپغول شش ماشه بارتنگ بریان پنج ماشه برای سحج سدید معمول است دیگر ریشهٔ خطمی چهار ماشه بهدانه سه ماشه جوشانیده چهار تخم یک توله داخل کرده یک جوش دیگر داده سرد کرده شربت به شیرین دو توله روغن گل شش ماشه داخل کرده بنوشند و گاهی شربت انار و روغن بادام و شیرهٔ خرفه عوض بهدانه کرده می‌شود و بدانند که روغن بادام وقت درد روده از لذع ماده تیز و شور و سحج و مغص و زحیر سوداوی و صفراوی و زلق‌الامعای بثوری و در اسهال از دوای معا که اثرش در امعا مانده باشد و در قبض طبیعت و

قولنج به ادویهٔ مناسبه معمول است و روغن گل و روغن نیلوفر برودت دارند مگر روغن گل قابض و مقوی است و روغن نیلوفر و روغن بادام هر دو ملین طبیعت‌اند دیگر مروارید محلول به ترشی ترنج کهربا تخم حماض پوست انار پوست خشخاش مازو و صمغ بریان مساوی سوده به هل سرشته یا بر زردهٔ بیضهٔ نیم‌برشت پاشیده استعمال کنند برای منع سحج و اسهال که اطبا از علاج آن درمانده باشند و از کدام دوا انتفاع حاصل نشود و مجرب انطاکی است دیگر حکیم علی گفته که یکی را از افیونیان اسهال عظیم به مشارکت طحال و یا سحج امعای دقاق و زحر عظیم با سایر علامات بائله عارض گردید اول تليين كرده شد به بنفشه نه ماشه و عناب بیست و پنج دانه و ریشه خطمی نه ماشه و گاؤزبان و بیخ کبر هر یک پنج ماشه و خمیرهٔ بنفشه سه توله تا سه روز هر صبح این دارو داده می‌شد و آخر روز یک دانگ داروی سرفهٔ قوی که مرکب است از مر و میعه و زعفران و روغن بلسان و افیون داده می‌شد با یک مثقال مفرح بنگیان و چهارم و پنجم روز دو مرتبه این دارو داده شد کهربا یک دانگ گل مختوم دو دانگ دم‌الاخوین یک دانگ گل ارمنی یک دانگ صمغ عربی بریان دو دانگ اسپغول به روغن دیودار چرب کرده یک مثقال با عرق بارتنگ داده می‌شد شفا یافت پرهیز بسیار ندادیم دیگر دم‌الاخوین که با طباشیر بسد محرق مغسول هر یک چهار سرخ سوده و تناول نمایند و بالایش چهار تخم به آب پخته یا به بارتنگ چهار ماشه دانهٔ هیل سه ماشه سوده به آب پخته شیرهٔ خرفه شیرهٔ بیخ انجبار داخل کرده دهند سحج و اسهال خون را مفید است حب هندی برای سحج و اسهال خونی که بی‌سده باشد نافع است گیرو کات رال گوند کتیرا تخم برنج مقشر مغز بیلگیری مساوی به قدر کنار دشتی رب سازند و صبح و شام یکی بخورند دیگر پهکری افیون هر دو مساوی صلایه کرده چهار برابر فلفل و نخود سازند و یکی بدهند سحج را نافع بود و عرق بیلگیری نیز مفید است دوای دیگر کتیرا شاخ گوزن سوخته مساوی سفوف ساخته یک مثقال بخورند قروح امعا و اسهال دموی را نافع بود و اگر بزر کتان بریان کرده در آب بجوشانند و صاف کرده و بدان حقنه کند برای قرحهٔ امعا و مغص مفرط مفید

علاج سحج و قرحهٔ امعای صفراوی

اگر ماده در امعای غلاظ باشد تنقیهٔ صفرا از حقنهٔ بارد مناسب بود و اگر در امعای دقاق باشد از مسهل صفرا بهتر

بود واگر قوت قوی باشد فصد یا سلیق کردن مضائقه ندارد و در صورتی که مـادهٔ منـصبهٔ شـدیدالحدت باشـد دادن مخدرات هم مفید بود و بعد از تنقیه تقویت امعا از قرص طباشیر قابض و شربت انار کننـد و یـا قـرص مـذکور سـه ماشه با شیرهٔ خرفه نه ماشه و لعاب بهدانه سه ماشه و لعاب اسپغول جفت ماشه در آب سر در آورده بدهند و صـمغ عربی سوده چهار درم تخم ریحان سه ماشه و نیم به آب سرد دادن بسی نافع است و کذا قرص گل حمامنی کـه در قول جرجانی گذشت و یا صمغ عربی کتیرا زرورد نشاسته هر یک ماشه بارتنگ سبوس اسپغول هر یک چهار ماشـه با یک پیالهٔ دوغ گاؤ و سنگ‌تاب دهند و انار و سیب تناول نمایند و هر چه قوی معده بود مقـوی امعـا نیـز بـود بـه حسب احتیاج از آنها استعمال کنند و گل ارمنی صندل سفید زرورد اقاقیا به آب مورد ضماد سـازند و خـوردن دوغ آهن‌تاب تنها نیز مفید است پس هر گاه ماده از انصباب بایستد سحج از بزور بارده لعابیه برشته بـا شـربت بنفـشه و ادویهٔ مغریه که در زحیر مذکور گردد باید کرد و لعاب ریشهٔ خطمی شش ماشه لعاب بهدانه سـه ماشـه شـیرهٔ بـیخ انجبار چهار ماشه شیرهٔ تخم خرفه شش ماشه در عرق گاؤزبان ده توله گلاب چهار توله بـرآورده رب بـه شـیرین دو توله اسپغول تخم ریحان هر یک چهار ماشه پاشیده بنوشند و یا ریشه خطمی چهار ماشه بهدانه دو ماشه بـه عـرق عنب‌الثعلب جوشانیده شیرهٔ تخم خرفه چهار ماشه شیرهٔ تخم کاهو شیرهٔ حب‌الآس هر یک شش ماشـه روغـن گـل پنج ماشه دهند و شیرینی موقوف دارند و یا به آب بارتنگ چهار ماشه دانهٔ هیل سه ماشه سوده به آب پخته شـیرهٔ شش ماشه لعاب ریشه خطمی چهار ماشه چهارتخم بریان نه ماشه روغن گل توله حل کرده بنوشند و اگر بـا سـحج سقوط اشتها و اختلاج قلب باشد و علاج دیگر فایده نکند موم تازه یک ماشه طبع کنانیده آب یخ یا ابقه پـرورده بـر شکم نطول کنند و همین سان چهار مرتبه بعد یک یک ماش از اول روز تـا آخـر روز بـه عمـل آورنـد و غـذا و آب موقوف الا وقت شب بالایی جغرات گاؤی به وزن یک و نیم توله و همین قدر خـشکهٔ بـرنج دهنـد و در تـشنگی بـه جای آب باران یخ پرورده بنوشانند که مجرب است و اگر مازو عذبه هر واحد دو درم صمغ عربی یک درم افیون نـیم درم گرفته به قدر فلفل حب‌ها سازند و دو حب به کلان و یک حب به طفل دهند در سحج و زحیر صادق و مجـرب است و پوست جو با کهربا در این نوع مجرب انطاکی است و به قول تمیمی شرب کهربـا و تخـم حمـاض در سـحج

صفراوی نافع است و کذا اقاقیا شرباً و حقنه و ضماداً و خوردن صمغ عربی و مثل او مازو و نیز مفید بود و بیلگیری

کات مساوی سفوف ساخته خوردن به قول اطبای هند نافع سحج است اقوال مهره شیخ می‌فرماید که چون عطش و

کرب در سحج صفراوی اشتداد نماید رائب مطبوخ و آب پوست جو هر دو سرد کرده استعمال نمایند و اگر وجع

شدت کند حتی که قریب غشی گردد و از استعمال مخدرات چاره نباشد و قبل از آن به شجم ماده گاؤ مع آب

پوست جو حقنه کنند که گاهی تسکین وجع کند و مرض منقطع گردد بهر حصول اعتدال خلط و اگر تسکین نیابد

به چیزی که مناسب دانند علاج کنند و اگر خواهند در مثل این وقت به این حقنه دست برند بگیرند آب کشک جو

و برنج و پیه گرده بز روغن گل و صمغ عربی و سفیداب و زردی بیضه و همه را بر هم بزنند و اگر خواند در این

افیون داخل کنند و استعمال نمایند قرشی می نویسد که از ادویهٔ جیده شیر آهن تاب است حتی که ماهیت آن برود

و گاهی در آن صمغ عربی و نشاسته و طباشیر هر سه بریان اضافه کرده می‌شود و پوست خشخاش سوده به شربت

انجبار یا سیب یا آس آمیخته لیسیدن خیلی سودمند است و این حقنه نافع سحج و قروح امعا است جو بریان برنج

مغسول بریان ذره بریان بارتنگ پوست خشخاش گلنار زرورد خطمی حب الآس و برگ آن جوشانیده صاف نموده

زردهٔ بیضه مشوی محلول در روغن گل یا پیه گردهٔ بز یا در هر دو صمغ عربی بریان نشاسته بریان دم الاخوین کهربا

و بسد هر واحد درم اضافه کرده به کار برند و این دوا در این باب سخت نافع است بگیرند جو بریان و خطمی و

زرورد پوست خشخاش و جوشانیده صاف نموده شربت انجبار و شربت آس یا سیب داخل کرده و بیاشامند و هنگام

شدت حرارت و عطش به شیرهٔ تخم خرفه بریان استعمال کنند و گاهی چهارتخم بریان سه درم افزوده می‌شود و

گاهی عند شدت حاجت و قوت مرض نشاسته و صمغ عربی و طباشیر بریان زیاده کرده می‌شود و اگر قرحه به تأکل

باشد به جلای آن به مثل جلاب و ماءالشعیر حاجت افتد بعده استعمال ادویهٔ مذکوره نمایند و هم او گوید که اگر با

اسهال سحج باشد مغریات مثل بزور بریان و گل ارمنی اختیار نمایند و سفوف طین نافع سحج و مغص است و در

سحج از کثرت حوامض و خصوصاً قوی‌الحموضت مثل سماق احتراز کنند خضر گوید که چون به روغن زرد و

خاکستر گرم حقنه کنند زحیر و قروح امعا را نفع بخشد و حقنه از نشاستهٔ بریان نافع سحج است و کذلک حقنه از

لادن مفید سحج بوده و اگر خشخاش نیم‌کوفته در آن بجوشانند و در آن اندک صمغ عربی و نشاستهٔ بریان حل کرده و حریره سازند ناصواب باشد و چون مرمکی مقدار باقلا بخورند اسهال و قرحه امعا را نافع بود و کذلک چون از نیم درم دم‌الاخوین حقنه کنند و یا نیم درم از آن در بیضهٔ نیم‌برشت بخورند و نوشیدن عصارهٔ گل سرخ تازه حقنه کردن به آب آن نافع است و کذا کشکاب که در آن حب‌الآس و اندک به و تخم خشخاش پخته باشند با گل ارمنی و اغذیه سحج لزج قابض مثل برنج و جاورس به شحم گردهٔ بز و بادام بریان باید و انفع از این آن است که از فندق بریان سازند و حریره معمول از پوست جو و نشاسته بریان و بادام و خشخاش هر دو سوده به آب و شیر اندک و پیه گردهٔ بز و گشنیز خشک بریان و اندکی از زیره در سرکه تر کرده بریان نموده و در سحج از هر چه مالح و حاد و حریف باشد حذر کنند و استاد من گفته که آنچه از حوامض لطیف حاد غواص مثل سرکه باشد آن مضر سحج بود در آنچه کثیف قابض مثل زرشک و سماق باشد ضرر نکند بلکه گاهی نفع دهد سمرقندی گوید که اگر سبب سحج که آن انصباب صفرا است هنوز باقی بود قطع آن به ربوب ترش مثل رب حصرم و انار و ریباس و سیب و به ترش کنند و غذا از حصرمیات نمایند و کرمانی می‌نویسد اولی آن است که ترشی‌ها استعمال نکنند که در آنها لذع و تقطیع و ازدیاد وجع و حرقت است مگر در قرحه هر گاه ضرورت آنها بهر جلا و تنقیهٔ چرک و تعفن روده بعد از آن معالجهٔ سحج به بزور باردهٔ لعابیه بریان و به ادویهٔ مغریه مثل سفوف مقلیاثا نمایند و حقنه‌های حابس به عمل آرند و مغری چیزی لزج را گویند و مقلیاثا در یونانی حرف را گویند و نسبت سفوف بدان به سبب وقوع حرف در آن است و گاهی بر سفوف بزور نیز اطلاق نمایند و در این جا همین مراد است و ترکیب این به نسخهٔ قرابادین او این است که اسپغول بیست درم و تخم ریحان تخم بارتنگ صمغ عربی تخم خشخاش هر یک ده درم تخم مرو پنج درم تخم حماض تخم خرفه نشاسته هر یک هفت درم گل ارمنی پانزده درم تخم ها را بریان کرده و سوای چهارتخم همه را کوفته بیامیزند و به قدر حاجت به آب سرد بخورند ابوالحسن گوید که اگر سحج در امعای علیا باشد در ابتدا سفوف‌الطین به رب سفرجل خورند و ماءالشعیر به گل ارمنی و صمغ عربی بنوشند و شیرهٔ تخم خرفه و گل ارمنی و طباشیر به آب به استعمال کنند و اگر خون زیاده آید بباید که قرص کهربا و شیرهٔ تخم خرفه و آب بارتنگ به رب

سیب دهند و هرگاه تب ساکن گردد و آنچه خارج شود ریم باشد شیر سنگ‌تاب یا آهن‌تاب بنوشانند و غذا مزورهٔ سماق سازند و چون صلاح یابد زردهٔ بیضه که در آب سماق یا سرکه جوشانیده باشند بخورانند و دراج و تیهو معمول به آب سماق یا به آب اناردانه بدهند و اگر سحج در امعای سفلی باشد حقنه به آب بارتنگ یا به شیرهٔ تخم خیارین و تخم خرفه با روغن گل و زردی بیضهٔ بریان به آب سماق و عصارهٔ بارتنگ و دم الاخوین و گل ارمنی و افیون نمایند و تبرید مزاج نمایند و اگر تب نباشد غذا مزوره دهند و چون مریض علاج یابد تیهو به آب سماق بدهند ابن الیاس گوید که سفوف ملین یا سفوف نشاسته به گلاب و روغن بادام بخورانند و غذا مزورهٔ جاورس مقشر و مغز بادام مقشر سازند و صاحب او از اشیای شیرین بسیار و ترش بسیار و آنچه در آن کیفیت غالب باشد احتراز نمایند و این دوا نافع سحج و زحیر و اسهال خون است عصارهٔ لحیةالتیس شاخ گوزن سوخته گل قبرسی نشاسته هر واحد پنج درم صمغ عربی بریان سه درم کوفته بیخته یک مثقال به رب آس ده درم یا به آب خرفه پنجاه درم بدهند و خجندی می‌نویسد که منع انصباب به اشربه مثل انار و شربت حماض و اخراج صفرا به ملینات مثل شیرخشت و آب انارین و ترنجبین و شربت ورد و مانند آن کنند بعده معالجهٔ سحج به ادویه‌ای که در قول سمرقندی و ابن الیاس گذشت باید کرد یا قرص کهربا یا قرص طباشیر قابض به رب آس دهند و غذا برنج بریان به مغز بادام بریان یا به ماکیان سازند مسیحی نوشته که اگر سبب سحج انصباب خلط لذاع به سوی امعا از سوءمزاج جگر یا ورم یا خلط ردی در جمیع بدان باشد اولاً قصد به اصلاح امر سبب کنند و این به تعدیل مزاج جگر یا معالجهٔ ورم او یا تنقیهٔ بدن از خلط فاسد بود و چون سبب منقطع شود و به سوی امعا چیزی لاذع و موذی منصب نشود در علاج قروح آن شروع کنند و ابتدا به این امر نمایند که مریض را دو روز یا زیاده به حسب قوت گرسنه دارند بعده شیر میش به آهن داغ کنند تا غلیظ شود و پس بجوشانند و بعد از آن نان در آب انار ترش و حریرهٔ شخین معمول از پوست جو و شیر بدهند و اگر هنوز ماده در انصباب باشد حریره از آرد برنج و جاورس پیه بز بسازند و بر آن صمغ بریان سوده بپاشند و اگر لذاع بیشتر باشد حریره از پوست جو و تخم بط و بز بسازند و از طبیخ خشخاش سفید و نشاستهٔ بریان و هرگاه اسهال بسیار باشد سماق در آب باران دو روز تر کرده به دست نیک

بمالند و صاف کرده در آن ذره‌ای حریش انداخته به دست خوب مالیده و صاف کنند و جوشانیده به چوب سیب حرکت دهند و اندکی نمک و پیه بز نر داخل کرده بپزند تا منعقد گردد به کار برند و سحج را حریرۂ معمول از کعک سوده و نقوع خرنوب و سماق و قسب و سفرجل و غبیرا و کنار و زعرور و حب‌الآس و پایچه نافع بود و کذلک عدس مقشر چون دو بار بجوشانند و در طبخ بارتنگ اندازند و به سرکه و زیت مطیب سازند و هر گاه مرض طول کند و در بدن ضعف شود و تب در آن جا نباشد یا اندک خفیف بود از لحم آن چه خفیف باشد مثل گوشت دراج و تدرو و شفنین و خرگوش و غزال و گوزن و کبش بری چون هر واحد از این بریان کنند یا به آب حصرم یا به آب سماق بجوشانند بدهند ایضاً بیضه به سرکه جوشانیده و بیضه‌ای که در ظرف آبگینه کرده و بدان اندک گلنار سوده یا مازو یا عصارۂ لحیۂالتیس یا سماق سوده یا پوست انار آمیخته به آتش نرم پخته بخورانند و جمیع فواکه ترک نمایند و اگر صبر نکنند به تناول اندک به و امرود و سیب و غبیرا و خرنوب و زعرور و انار قابض و کنار خشک و شاه بلوط جائز است و بهر نوشیدن آب دریاها یا آب باران مطبوخ در آفتابۂ آهنی یا شراب سیاه زمخت ممزوج یا شربت به ساده بدهند و اگر اسپغول بریان مسلم و صمغ بریان سوده و گل ارمنی بریان سوده به شربت به ساده بدهند سحج را نافع بود و قروح امعای دقاق را بزرقطونا و تخم خرفه و تخم بارتنگ و تخم خبازی و تخم حماض و تخم خطمی هر واحد اوقیه طباشیر و صمغ و نشاسته هر یک دو اوقیه گل ارمنی هفت اوقیه بریان کرده پنج درم از آن به آب بارتنگ یا آب عصی الراعی یا آب خرفه یا لعاب اسپغول یا آبی که در آن صموغ مع گل ارمنی تر کرده باشند یا رب آس ساده نافع است و اگر در آن جا تب باشد قرص طباشیر معمول به تخم حماض به رب غورۂ ساده یا رب سیب تازه بدهند و در شب اسپغول بریان دو درم با گل ارمنی و روغن گل بدهند و ایضاً قرصی که از گلنار و قرظ و ثمر عوسج و تخم گل و جفت بلوط و توت خام خشک بسازند نافع بود و ایضاً این سفوف طین نافع است اسپغول تخم بارتنگ تخم خرفه تخم ریحان هر واحد ده درم صمغ عربی گل ارمنی هر واحد سی درم تخم ها را بریان نموده غیر از اسپغول بکوبند و صمغ گل را نیز کوفته بیامیزند و سه درم صبح و شام به رب به ساده بخورند و اگر قرحه در امعای سفلی باشد حقنه نافع‌تر از شرب دوا بود پس هرگاه با سحج و مغص اسهال خون باشد یابد که

بدانچه مسکن لذع و مغری سطح امعا بود و حقنه کنند تا خلط لذاع آن را ملاقی نگردد و فت آن این است برنج و جو مقشر هر یک سی درم گل سرخ ده درم پیه گردهٔ بز تازه ده درم و باقی تدبیر این همان است که در قول جرجانی گذشت مع نسخهٔ دیگر که بعد از این همان جا مسطور شد مگر در این بسد سوخته دو درم است و عوض آب خرفه آب بارتنگ و اگر خروج خون به غیرمغص وجع باشد آب لحیهٔالتیس و بارتنگ مقدار نیم رطل سفیدی بیضهٔ خام و گل ارمنی و نشاستهٔ بریان و عصارهٔ لحیهٔالتیس و سفیداب ارزیز هر واحد نیم درم کوفته بیخته به آب لحیهٔالتیس آمیخته استعمال کنند یا به آب عصی‌الراعی مقدار رطل مع اقاقیای مغسول و دم‌الاخوین و صمغ بریان هر واحد نیم درم ساییده به آب خرفه مع گل که آن را خواتیم بحیره گویند و نشاسته و کهربا و مرداسنگ عربی و زردی بیضه و روغن گل و حقنه را به ماءالشعیر مطبوخ مع روغن گل و گل ارمنی حل کنند و اگر در امعا آکله بود و آن چه برآید ریم به غیر خون باشد باید که ادویه‌ای که محرق باشند مثل این اقراص استعمال نمایند زرنیخ زرد سه اوقیه آهک آب نادیده نیم رطل کاغذ سوخته یک اوقیه اقاقیا هفت اوقیه عصارهٔ لحیهٔالتیس دو اوقیه کوفته بیخته به آب بارتنگ سرشته در سایه خشک کنند و وقت حاجت از نیم درم تا یک درم گرفته برنج فارسی دو مرتبه شسته و خشک کرده و به آب مویز که با تخم سوده باشند شیره برآورده صاف کنند مقدار نیم رطل و در آن قرص مذکور آمیخته حقنه کنند و یا به آب بارتنگ یا به آب طبیخ سماق و آس رطب و پوست انار و گل سرخ خشک و جفت بلوط حل کرده به کار برند و اگر قرحه در امعای مستقیم باشد به نحوی که شیافات را به سوی آن وصول ممکن باشد این شیاف بردارند دم‌الاخوین صمغ بریان عصارهٔ لحیهٔالتیس اقاقیا گل ارمنی سفیداب ارزیز مرواسنگ مربی نشاسته بریان شاخ گوزن سوخته هر واحد اوقیه کاغذ سوخته پنج درم اقاقیا هفت درم کوفته بیخته به آب بارتنگ یا به آب عنب‌الثعلب یا به آب خرفه سرشته بلوطها سازند و به کار برند و ایضاً ضمادات معمول به سفرجل و قصب و پوست انار و اقاقیا و گلنار در سرکه پخته و پوست جو و رب غوره و گل سرخ و آب آس آمیخته استعمال کنند طبری گوید که اگر سحج در شرج باشد از حدت خون یا از جریان اخلاط حاده و یا از عفن یا از قرحه در آن غیر از قرحه بواسیر نظر به سوی سبب فاعل کنند پس اگر سببش جریان دم حاد باشد نگاه کنند که از کدام موضع جازی

و دفع می‌شود بعده اگر در رأی طبیب فصد واجب بود و به سبب کثرت ماده و قوت صحیح باشد و در آن جا مـانعی نبود در فصد باک نیست بعد از آن تسکین حدت مزاج به ماءالشعیر یا به آب پو ست جو حسب وجوب رأی کننـد و واجب نیست صاحب این علت را نوشیدن چیزی از بزور و قبض طبیعت البته نشاید بهر آنکه چون ثقل مجتمع شود و بر موضع سحج جاری گردد التحام او منع کند و آن چه ملتحم شده باشد آن را بخراشد پس طبیعت او را معتـدل دارند بلکه اگر آنچه جاری شده است حاد باشد عنایت به تسکین حدت او نمایند و به ضد کیفیت او تبدیل کننـد و برای این مثالی که متعلم بدان هدایت یابد بیان کرده می‌شود یعنی گمان کنند که خونی که از ماسـاریقا بـه سـوی امعا جاری می‌گردد و خون حاد یا خلطی تعفن در جگر یافته و جگر آن را دفع می‌کنـد و یـا زهـره ممتلـی شـده و صفرا با خون آمیخته به سوی امعا مندفع می شود پس بر اطبا واجب است که اگر اندفاع این خون از کبد باشد دفعةً آن را قطع نکنند به غیر آنکه مریض از دم چیزی نماید که مطفی جگر و حافظ آن باشد پس اگـر قـارورۀ او رنگـین بود ماءالشعیر و ربوب قابضه بیاشامند و تضمید کبد بدانچه مقابل جوهر خلط باشد باید کرد بعده چون کـم شـود و ماده اصلاح یابد و حدت او زائل گردد در قطع آن باک نیست بهر آنکه بقیۀ ماده که اصلاح یافتـه طبیعـت آن را بـه طریق دیگر تحلیل کند و قطع این به تضمید جگر از اشیای قابضۀ قاطعۀ اسهال مثل این ضماد کنند بگیرنـد لحـم سفرجل مع پوست آن و سیب و بـرگ آس و رطـب و قـسب یـا حـشف و صـندل سـرخ و قـصب الزریـره و عـصارۀ لحیۀالتیس و بیخ ماميثا و برگ عنب الثعلب اجزا مساوی یا مختلف به حسب غرض و همـه را باریـک بـسایند بعـده بگیرند دقاق کندر طراثیث هر واحد دو درم ساییده آمیزند و بر جگر در خلوی معده از طعـام بـدان ضـماد کننـد و چون طعام بخورند ضماد را جدا سازند و غذا سماقیه و مزورۀ رمانیه دهند و اگـر تـب و حـرارت نباشـد در خـوردن گوشت شفنین به طور مصوص و کبک و تیهو و امثال آن باکی نیست پس اگر از اندفاع صفرا باشد لزوم شرب ربوب و اکل مزورۀ حصرمیۀ مبرده نمایند و اگر احتمال بچۀ ماکیان یا تیهو کنند آن را بخورانند تا آنکـه سـیلان منقطـع گردد و سحج باقی ماند بعده آنچه از مراهم و شیاف و تکمید و تقویت که در زحیر مذکور گردد اسـتعمال نماینـد و اگر سحج در معای مستقیم باشد به اسباب فاعله آن به نوعی که بیان کردم زیر نظر باید کرد و در قطع سبب برفـق

عمل کنند و در تدبیر او غلط نکنند و آنچه نوشتم تعدی از آن ننمایند و چون سیلان منقطع یا کم شود و سحج باقی ماند نظر کند به سوی خون و ریم که در اسهال برآید پس اگر دسومت و غروبت با وی آمیخته باشد و بزور و سفوفات قابضه نخورانند اگر در زمانهٔ بعید اثر کند حقنه‌های مغریه ملحمه به عمل آرند که این آن را اولی است و به جهت قطع سیلان و اصلاح عضو به نجاح می رساند و نسخهٔ حقنه که در این نوع به اصلاح ماده و قطع سیلان بدان حقنه کنند این است برنج فارسی مقشر مغسول به دفعات کثیر بریان کرده و نیم کوفته ده درم جاورس مقشر نوع کبار آن بریان پنج درم جو مقشر بریان کوفته نشاسته بریان هر واحد سه درم و گل سرخ و اقاقیا و جفت بلوط و گلنار و دقاق گلنار و عصارهٔ لحیهٔالتیس هر واحد دو درم و تخم حماض بریان کوفته سه درم عدس مقشر بریان پنج درم حب آلاس ده درم برگ مورد تر پنج درم و قرظ و طراثیث هر واحد دو درم حشیشهٔ معروف به لان که آن مثل شاخه‌های انگور می‌باشد و با درخت قریب خود می‌پیچد و برگ او کم از برگ کدو می‌باشد یک باقه این همه را مثل حقنه بپزند تا مهرا شود بعده به وزن صد درم صاف کرده در هاون آبگینه یا سرب یا آهن بریزند و بر آن ده درم روغن گل خالص و ده درم چربی گردهٔ بز بی‌نمک و دو زردهٔ بیضه‌ای که در سرکه جوشانیده باشند و سه درم کاغذ مصری سوخته انداخته حل کنند تا نرم و باریک شود پس بدان حقنه کنند به دفعات در روز و شب و غذای او حریرهٔ متخذ از خندروس بریان و پیه گردهٔ بز یا بط چربی ماکیان باشد و اهل حران را حریره ای است که برای سحج می‌سازند و مریض را از آن بعد تقلیل مادهٔ سائل یا قطع آن می‌نوشاند و آن را حسای مغری نامند و می‌گیرند از جاورس بریان و برنج مغسول بریان نشاستهٔ بریان و تخم گردهٔ بز از آن حریره می سازند بعده بر آن اندک زیه به سرکه تر کرده و بریان و قدری گشنیز خشک بریان انداخته و نیم گرم می نوشانند و احیاناً غذای او اگر در آن جا مانعی نباشد شوربای لحوم می‌سازند و این شوربا به جمیع اقراح سحج می‌دهند بگیرند شفنین و فاخته و گنجشک و کبک و گوشت حمل و جدی و گوشت گاؤ خفیف و با سرکهٔ معتدل خوب بپزند بعد از آن شوربای چرب صاف کند تا به غیرچرب باقی نماند پس مغز نان در آن ثرید کنند بخورانند و اگر مزاج او احتمال نماید اندک نبیند عفص قابض بنوشانند و ملاک امر در معالجهٔ این نوع در این موضع این است که ذکر آن کردم و معالجهٔ قروح با معالجهٔ

سحج بیان نمی‌کنم تا بر متعلم اشتباه واقع نشود و اگر سحج در قولون یا در اعـور باشـد دلیـل بـر آن یکـی از سـه

چیزی است یا آنکه آنچه از وجع در آن موضع ظاهر شود و با اسهال خون و ریم بود و یا خروج خـون و بعـد خـروج

ثقل باشد و یا آنچه با ریم و خون برآید رطوبت لزج بود نه شحم و دسومت بهر آنکه از سحج معای مـستقیم خـارج

شود با وی دسومت و شحمیت بود و آنچه از قولون و اعور برآید با وی رطوبت لزج بلاشحم و دسم باشد و این دلائل

کافی است و علاج این اگر در قولون یا اعور باشد قطع سبب است چنانچه مذکور شد و قلب ماده و اصلاح آن بعـده

حقنه که ذکر کردیم چه بدین امعا حقنه به سهولت می رسد و وصول سفوفات به سوی آن بعید بود و حریره‌ای کـه

ذکر آن نمودیم شدیدالتأثیر است و ملاک امر در معالجه مراعات مزاج و قاروره و عـضو باعـث قابـل اسـت و اطبـای

ناقص بر صاحب این مرض از چند وجه خوف می آرند از آن جمله این است که ایشان نوع این مرض و موضـع آن را

تمیز نمی‌کنند و در آن سیلان و رشح و حدت ماده و سهولت آن را اعتبار نمی‌نمایند و هر نـوع را از ایـن انـواع بـه

علاج واحد معالجه می‌کنند پس یک مرض را دو مرض و بیشتر از آن می‌سازند و اگر سـحج در امعـای دقـاق باشـد

علامتش سه چیز است که ذکر آن نمودیم یکی از آن الم دوم نوع اسهال سوم بودن خون و ریم اندک صاف که بدان

خلط دسومت و رطوبت لزج مخلوط نباشد و علاجش قطع سبب و اصلاح خلط بـه ماءالـشعیر و آب سـویق شـعیر و

مانند آن است و اغذیهٔ موافقه مثل سماقیه و رمانیه است و زیادت و نقصان به حسب حال از وجـود تـب و عـدم آن

کنند و بالجمله مریض با وجود حرارت و تب از مزورات عدول نکند و از خوردن مصوص تیهو یا سماقیه اگر مانعی از

آن نباشد و تب و حرارت نبود منع نمایند بعد از آن سفوفات لینه مثل این سفوف دهند تخم بارتنگ و تخم خرفه و

تخم حماض هر واحد دو درم و گل سرخ و تخم مرو تخم ریحان گـل ارمنـی و قبرسـی و مختـوم و صـمغ عربـی و

نشاسته و کتیرا هر واحد سه درم آنچه بریان کردنی است بریان نموده باریک بسایند بعد از آن بیـست درم اسـپغول

بریان کرده و آمیزند و از این سفوف هر روز پنج درم به رب به یا رب غوره یا رب ریباس یا رب آس بدهنـد و غـذای

او سماقیه و رمانیه است و جایز است که اندکی از کشک بریان مع بادام بریان یا حریرهٔ معمول از خندروس بریـان و

مغز نان بریان شحم ماکیان یا پیه بز یا پیه گوزن دهند اگر در این جا حـرارت و تـب مـزاج نباشـد و بعـض اطبـای

متقدمین شحم گوساله و ایل چون در این جا تب نباشد مناسب دانسته‌اند و پیـه گـوزن را در سـحج تـأثیر عجیـب است و اهل جند و نیشابور را حسوی است برای سحج دمی و سحج حقیقی و دائـم آن را اسـتعمال مـی‌کننـد و بـه زودی سحج شفا می یابد بگیرند سماق تازهٔ منفی از تخم آن یک رطل و در سه رطل آب شیرین و بهتر آن است که آب باران باشد یک شبانه روز تر کرده اندک بجوشانند و نیک مالیده اندک برنج فارسی مغسول و روغن مقشر شبانه روز خیسانده خوب بمالند پس صاف نموده به شحم گردهٔ بز یا پیه ماکیان حریره بسازند و چون پختـه شـود بـر آن اندکی از خرنوب نبطی کوفته بیخته به قلیلی ریوند پاشیده بنوشانند و ابوماهر در آنچه بر آن پاشند این ذرور افزوده بگیرند مازو یک جزو و کندر یک جزو اندکی افیون و بر آن بپاشند و ذکر نموده که این زیاده کرده وقتی که مریض با سحج الم دریابد و در وصف این مبالغه نموده و این از اختراع او است و یا از کسی شنیده و بیـان کـرده کـه اهـل حران برای زحیر سفوفی ترکیب داده اند صاحب زحیر چون قاروره رنگین نباشد و در امعا سحج نبـود و زحیـر تنهـا باشد آن را تناول کنند نسخهٔ آن بگیرند مازو سبز منقی از حب او نیم درم دقاق کندر دو ثلث درم تخم کرفس نـیم درم افیون خالص نیم درم و باریک بسایند شربتی از آن دو دانگ فضه در یک روز اثر می‌بخشد و اگر سحج از زحیـر شود امر کرده که بگیرند بیضه و سفیدی او برآورده بر آتش گرم کنند تا نـضج رقیـق یابـد بعـده شـربتی از سـفوف مذکور بر آن انداخته مریض بخورد و این وقتی است که تب و حرارت مزاج نباشد و امر می کرد که بیـضه در سـرکه جوشانیده بعده زردی او برآرند و مزورهٔ سماقیه با تیهو یا کبک به حسب حال پخته میان زردی بیضه و مزوره جمع کنند و کعک ثرید کرده امر به خوردن آن کنند به ملعقه و این تقویت علیل و قطع زحیر می‌کند اگر مریض را تب و گرمی نباشد و از بیان سحجی که در امعا باشد فارغ شدیم و فرع غریب که نوع دمی باشد و انبعاث آن از جگـر بـود به سبب ورم او و فساد جوهر او و مواضعی که بر آن جاری گردد بخراشد ذکر می‌کنیم و این نوع با قیام دم و سـحج و ورم کبد جمع می شود و میان اطبا به نوع سحج مرکب و ورم کبد معروف است و این چنان باشد که اگر در جگـر ورم بود پس به سوی امعا مواد بسیار حاد نازل شود اعم از آن که مواد ورم باشد یا غیر آن از رطوبـات کـه در جگـر جمع می‌شود و سبیل اندفاع در طریق عروق نیابد پس در امعا نازل شود و در آن سحج و قرحه پیدا کنـد و موجـب

اسهال گردد و این قسم بسیار ردی و کثیرالخطر است و از علامات ظاهره این نوع اختلاط بارز با ریم و خون بود و بدبو باشد و الم در کبد و ظهور ورم به حس احیانا بود و علامت دیگر این است که این نوع بی تب نباشد و مودی به استسقای مرکب گردد و اگر طبیب رفیق و ماهر نبود و کلام در این نوع مذکور شد چون با تب باشد غیر آنکه اعادهٔ صورت این نوع چون با تب باشد می کنیم و اندک از علاج آن بیان می‌نماییم و اگر طبیب اراده کند برای این نوع مرکب استخراج علاج از بسائطی که مسطور شد ممکن است و سبیل علاج این نوع آن است که طبیب به علاج سحج مشغول نشود و خون را قطع نکند بلکه بر اصلاح جگر و تقویت و صلاح مزاج آن مواظبت نماید و آن این است که ابتدا کند به نوشانیدن ماءالشعیر سحرگاه بر ناشته و چون این از معدهٔ او منحل گردد ربوب به قدر صلاح بنوشاند بعده به مزورات معمول از سماق و اناردانه که در آن بسیار پخته باشند غذا سازد و تفریق طعام او کند و این نوع سحج آن است که جالینوس به قطع غذا از آن امر کرده چون در اول او یک روز یا دو روز باشد بعد از آن لزوم ماءالشعیر یا آب پو ست جو و تضمید جگر او بدانچه مذکور شد باید کرد و بگیرند پوست شعیر حلال و به آب انبرباریس اگر وقت او باشد والا به انبرباریس بجوشانند بعد از آن برگ آس رطب سوده و اندک گلنار و قلیلی گل سرخ و کعک و قصب‌الزریره یا حشف یا قسب هر واحد قدری بر آن انداخته خوب بسایند و بر پارچه‌ای به هیئت کبد تراشیده بمالند و بر جگر گذارند و اما طبیخ ماءالشعیر برای این نوع یا پوست جو این است که بگیرند جو بریان و نیم‌کوفته یک رطل از آن بگیرند و از جماز خشک ده درم و اناردانه ترش سه درم خرنوب نبطی یک درم گرفته وقت طبخ جو اندازند و در ده رطل آب بجوشانند پس بگیرند یک نیم دانگ ریوند چینی و یک درم عصاره انبرباریس و یک درم طباشیر و همه را نیم کوفته در پارچه بسته وقت طبخ جو اندازند و چون پخته شود افشرده صاف نموده اندک اندک از این ماءالشعیر به دفعات در روز و شب بدل غذا و دوا بنوشانند که آن اصلاح کبد نماید و چون ورم جگر تخفیف یابد و رنگینی قاروره و تب و اسهال کم گردد و حفظ قوت و مزاج جگر و تدارک ضعف او کنند و قرص طباشیر معمول به تخم حماض بدهند که این علت را صالح است و تب را زائل کند و اسهال را قطع نماید و مزاج کبد به اصلاح آرد و واجب نیست که در تضمید این جگر تقصیر واقع شود و ضعف او زیاده گردد و

غذای صاحب این نوع وزن کرده بدهند به قدری جگر بر احالهٔ آن قادر باشد چون به سوی امعا رسد و اگر مریض به قدر یک درم از آن از قوت او زیاده کند مزاج جگر فاسد شود و به استقساء مؤدی گردد و هر گـاه وزن غـذای او بـه قدر قوت او نمایند و از مزورات و یا حسا سازند سالم ماند و فلاح حاصل شود و خلقی را دیـدیم کـه ایـشان را ایـن علت بود و یک بار گوشت خوردند و از آن هلاک گردیدند و اگر در این ورم کبد نباشد در ابتدا مثل غـسالهٔ گوشـت تازه جاری شود بعده غلیظ و شخین گردد و بوی کریه آید پس بر طبیب واجب است که در این همـه احـوال تأمـل نماید سیما در این نوع ایضاً او گوید که چون خون از جگر جاری شود و امعا بخراشد دلالت کند بر آن که خـون در جگر محتقن شده و حدت پذیرفته و متعفن گشته و اکال گردیده به سبب مخالطت اخلاط عفنهٔ حریفه پس هر گاه از کبد جاری شود بنابر خود صورت خود صورت سحج گردد و جگر در این حال خالی از آن نباشد که آن بـه نفـسه متألم و متورم گردد یا متألم نشود بنابر قوت غیر آنکه این خون فاسد را به سوی امعا دفع کند و این خون آن اسـت که چون به دیگر اعضاء منصب شود مورث حمره و فلغمونی یا دبیلات و خراجات عظیمه و انتباه آن گـردد و چـون در امعا جاری شود سحج در آن احداث نماید و معالجهٔ این نوع معالجهٔ سبب است تـا علـت منقطـع گـردد و قطـع سبب مرض کنند تا آنکه زائل شود پس واجب است که نظر به سوی مریض و مزاج و سن و مقدار قوت او کنند اگـر از فصد او مانع از سائر قوانین نباشد فصد باسلیق از دست راست او نمایند و این فصد با وجـود قیـام دم مثـل فـصد صاحب رعاف مفرط است و در این سه مرض است یکی جذب ماده به سوی اعضای علیا که آن قوی است تحلیـل و تلطیف او به طریق دیگر هلاک کند پس به وجهٔ دیگر منحل شود و دوم نقصان ماده که چون آن کـم شـود جریـان آن بر امعا کم گردد و سوم اخراج بعضی از عفونات با خون و اگر قائلی گوید که جالینوس اخراج خون چون مـتعفن شود به فصد منع کرده پس گویند که میان تعفن خون و میان آن که گویند کـه در آن عفونـت حاصـل شـده فـرق است چون همه خون تعفن یابد طریق در اصلاح اخراج او به فصد نیست بلکه در تبدیل و اصلاح عفونت او به اغذیـه و ادویهٔ موافقه سعی کنند بهر آن که چون به فصد خارج کنند امید نیست که بقیهٔ اصـلاح خـونی کـه متولـد شـود نماید چون اصلاح غذا و تعدیل کبد نمایند به چیزی که اصلاح خون جگر کند لازم گیرند در جگر خون صحیح پیدا

گردد پس مادام که مختلط به دم فاسد عفن شود و طبیعت قوی بوده فصد آن را ضعیف نکرده باشد آن فضول را به عرق و بخار و رسوب نیج از طریق بول دفع کند و در عروق و کبد دم سحج حاصل شود و از این جهت جالینوس از فصد کسی که همه خون او فاسد و متعفن شده باشد منع کرده و اما کسی که عفونت در خون او حاصل شود از فصد او منع نکنند بهر آن که بعض عفونت از فصد خارج شود و آنچه ازعفونت باقی ماند اندک بود و در آن جا صحیح باشد پس دم صحیح با وجود قوت طبیعت اصلاح آن نماید و مثال این مستسقی لحمی است که رطوبت در خون او حاصل شود و از فصد بعض آن رطوبت با خون خارج گردد و جگر اصلاح یابد و خونی که در بدن او پیدا شود رطوبت کم گردد و طبیعت آن بقیه را اصلاح بخشد هم‌چنین فصد کرده می‌شود کسی که در خون او عفونت حاصل گردد و بر امعای او جاری شده بخراشد به سببی که ذکر آن کردیم بعد از آن تضمید کبد او به چیزی که مقوی و مصلح آن باشد مثل این ضماد کنند لحم سفرجل و پوست آن ده درم مغز سیب ده درم برگ آس رطب پوست جو مرتبهٔ دوم بریان کرده هر واحد پانزده درم قسب با حشف سه درم صندل سرخ و سفید هر واحد دو درم فوفل دو ثلث درم همه را ساییده به آب آس رطب و آب کاسنی آمیخته بر جگر در خلو معده از طعام ضماد نمایند و از امر سحج با وجود علاج جگر غافل نباشند بلکه این سفوف بخورانند اگر قاروره رنگین و در آن جا تب باشد بر ماءالشعیر یا آب پوست جو انداخته حسب وجوب حال بدهند و اگر تب نباشد و قاروره رنگین نبود و در آن جا اندک تشنگی بود این سفوف به رب به یا رب آس دهند و آنچه جالینوس اختیار کرده رب آس است و نسخهٔ سفوف این است بارتنگ بریان و نشاستهٔ بریان هر یک سه درم صمغ عربی بریان چهار درم ریوند چینی خالص نیم ردم کهربا دو ثلث درم گل سرخ یک و نیم درم همه را ساییده بزرقطونای بریان ده درم آمیخته سه درم حسب حال و وقت بخورانند و غذای او مزورهٔ سماقیه یا رمانیه یا به عصارهٔ زرشک سازند که به این طریق خون در جگر اصلاح یابد و جگر قوی گردد و بدین سفوف تختم سحج شود و اگر کبد اصلاح پذیرد و تب و حرارت زائل شود و سحج باقی بماند به موضع سحج نگاه کنند و استدلال بر معرفت موضع سحج از سه وجه باشد یکی اسهال او که اگر خون رقیق یا شخین مختلط با ریم به غیر رطوبات کثیر و لزوجات برآید و در آن جا درد نباشد که از آن استدلال کنند پس

سحج بلاشک در امعای علیا باشد و اگر وجع ثابت با تب بود و از استدلال مستغنی باشد و اگر خون مختلط به رطوبات لزجه و به جوهر شحمی غروی برآید و بسیار باشد استدلال کنند بر آن که سحج در امعای غلاظ است و اگر وجع باشد حاجت به استدلال نباشد و اگر وجع در مواضع مختلفه به سوی فوق و اسفل و نزدیک ناف بود بدانند که سحج در جاهای مختلف است و اگر وجع نبود نظر کنند به چیزی که خارج شود و پس اگر از جمیع انواع بعض آن به بعض مختلط باشد ایضاً استدلال کنند بر آنکه سحج در مواضع مختلفه است پس اگر سحج بعد صلاح کبد و زوال حرارت باقی بود و سحج در امعای سفلی باشد حقنه ای که بیان کردم به عمل آرند و آن این است که روغن گل و پنبه بز جمع کنند و زیاده و کم کنند در آن به حسب حال و اگر در امعای علیا باشد لزوم مغریات از سفوف مثل تخم بارتنگ و نشاسته و صمغ اسپغول و مانند آن نمایند و اگر در مواضع مختلف باشد اول به حقنه‌ای که ذکر کردیم ابتدا نمایند بعده سفوف گل ارمنی و قبرسی و مختوم و سایر بزور چنانچه شرح آن نمودیم علاج کنند و هر گاه در این استرخا باشد در سفوف گل سرخ و گلنار و قرظ و طراثیث زیاده نمایند این است طریق معالجۀ سحج چون از جریان خون حاد از کبد باشد و اما هر گاه از انتفاح افواه عروق امعا باشد نظر به سوی مریض کند پس اگر متحمل فصد بود فصد آن کنند بعده تدبیر آن به غذا و دوا به طریقی که بیان کردیم باید کرد و تغییر معالجۀ او به حسب موضع مرض کنند و هر گاه خوف ضعف قوت باشد حفظ او به تیهو و مصوص به آب سماق و آب غوره و اناردانه و سرکه ممزوج کنند و اگردر آن جا تب باشد این شوربا ندهند و برای او نضوج از برم و برگ بادرنجبویه و برگ ریحان و برگ فرنجمشک و برگ ترنج و آب سیب و آب به و سک بریان و مشک و کافور مرتب سازند و در شیشه انداخته و دائم امر به شمیدن آن کنند و اگر تب و حرارت مزاج نباشد جالینوس در این علت اجازت به شرب شراب عفص اسود قابض داده و ذکر کرده که این جگر را نفع کند و طبیعت قبض نماید و در قوت مریض افزاید و در این مرض اطلاق آن بهر آن کرده که این علت ضعف بسیار می‌آرد و برابر است که جریان خون از کبد یا از دهن عروق باشد و گفته که این موضع ضعیف می‌کند به خروج خون بسیار که سبیل او آن باشد که منصرف شود به سوی بدن و اما سحجی که از جریان اخلاط حاده حادث می‌شود مریض را بسیار ضعیف نمی‌کند زیرا که خونی که

از این موضع جاری می‌شود اندک می‌باشد و سبیل او نیست صرف غذای بدن شود بلکه آن فضول واقف در شعب عروق است پس خروج او بسیار ضعیف نمی‌کند و جالینوس حقنه‌ای بیان نموده که قبض افواه عروق کند چون منفتح گردد و بسیار عجیب و مجرب است و این همان است که ذکر کردیم و اعادهٔ آن می کنیم و زیادتی که در آن فرمودند در این موضع بیان می‌نماییم نسخهٔ آن برنج مغسول به دفعات کثیر بریان کرده بیست درم جاورس مقشر بریان تخم مویز باریک سوده حب‌الآس بلوط نشاسته بریان صمغ عربی هر دو سوده هر واحد پنج درم و در نشاسته و صمغ اختیار است که با دیگر ادویه بجوشانند یا بر حقنه بعد طبخ و تصفیه بپاشند قرظ و طراثیث هر واحد سه درم تخم بارتنگ بریان پنج درم گلنار گل سرخ هر واحد دو درم عصارهٔ لحیةالتیس هفت درم این همه را بپزند تا مهرا گردد پس هفتاد درم از آن را صاف کرده و در هاون بریزند و بر آن زردهٔ بیضهٔ سه عدد در سرکه خوب جوشانیده باشند و دو درم کاغذ سوخته و اقاقیا و انزروت و دم‌الاخوین هر یک نیم درم کوفته بیخته اندازند و به وزن ده درم روغن گل خالص بر آن ریخته یک بار یا دوبار بدان حقنه کنند بعده ده درم پیه گردهٔ بز افزوده و در موضع دیگر پیه در موضعی و پیه بط و مرغابی و ماکیان ذکر نموده و داریباسوس در این حقنه از این شحوم جمع کرده و بر آن روغن گل که به عصارهٔ لحیةالتیس جوشانیده باشند ریخته و در آن دو دانگ مازوی سوخته در سرکه سرد کرده زیاده نموده و بعد از آن بدل مازو اقاقیا کرده و این حقنه در این مرض برای قبض دهن رگ‌ها و قطع خون تأثیر نیک دارد و اما سحجی که آن را حقیقی نامند از جریان اخلاط حاده یا از قرحهٔ خارج در امعا باشد علاجش این است که نگاه کنند که آیا با وی تب و حرارت یا عطش و لهیب هست یا نه اگر نباشد به سوی براز که با خون و ریم خارج می‌شود نظر کنند پس اگر مجتمع باشد سفوفی که ذکر آن کردیم بر ماءالشعیر انداخته بخوراند و غذای او مزورهٔ زیرباج سازند و اگر براز رقیق بود سفوف مذکور بر آب پوست جو اندازند و غذای او سماقیه و رمانیه سازند و چون حموضات بر موضع سحج جاری شود و ایذا و لذع بدان رساند عوض او حریرهٔ معمول از جاورس و کعک و مانند آن دهند و ضعف ذکر کردیم و حفظ قوت یا به تیهو هنگام عدم تب یا شوربا وقت تب که تب را زیاده نکند و اگر تب از استعمال شوربای تیهو زیاده شود ترک استعمال آن نمایند و حفظ قوت او بدانچه ممکن باشد از

ضمادات و نضوج و روائح طیبه کنند و هر گاه قرحه متعفن گردد و به اتساع ابتدا کند و بر ان از کثرت مـده و بـوی بد و فساد او استدلال نمایند و در این موضع بقراط ذکر کرده که چون قرحه و سحج ابتدا کنند و اول بـه آنچـه بـه اسهال برآید خلط سوداوی با خون بود منذر به هلاکت شود و اگر اول آن چه خارج شود خلط صـفراوی مخـتلط بـا خون بود و چون اسهال به خلط رطوبی منتهی شود منقطع گردد و بعده در موضع دیگر گفتـه کـسی را کـه خلفـه باشد و اول خلط سوداوی برآید دلیل هلاک باشد بعد از آن گفته که هر گاه قرحه تعفن پـذیرد از اسـتعمال زرانـیخ چاره نباشد و جالینوس قرص زرنیخ بیان نموده که بر حقنهٔ مذکوره اندازند و آب زیتـون مملـح سـتوده و بعـد او از اطبا وصف مانون که آن آب سمک است به این قرص کرده‌اند و نسخهٔ قرص این است زرنیخ سـرخ و زرد هـر واحـد سه درم در صلایه سایند و به سرکهٔ کهنه یک مرتبه یا دو مرتبه تسقیه نمایند بعده خشک کرده باریک بسایند و به حریر بپزند بعد از آن از آهک نادیده دو درم از اقاقیا و دم الاخوین و انـزروت هـر یـک یـک درم گرفتـه همـه را بـه سفیدی بیضه سرشته به وزن یک و نیم درم قرص سازند و در سایه خشک کنند و یک قرص از آن ساییده بر حقنهٔ مذکور وقت استعمال حقنه اندازند و بعض اطبای مابعد او طبیخ زرنیخین با حقنه تجویز کرده اند و طبیخ آنها الطف بود غیر آنکه جرم آنها باید که اکثر باشد

علاج سحج و قرحهٔ امعای بلغمی

تنقیهٔ بلغم و منع انصباب آن نمایند بعد از آن علاج سحج از چهارتخم و سفوف مقلیاثا کنند و این دوا سحج بلغمـی را نفع کلی دارد هلیلهٔ سیاه به روغن بریان کرده بسایند و هم‌چنان قند سفید آمیخته به قدر شش ماشـه بخورنـد و گاهی بادیان هم‌وزن هلیله داخل کرده می‌شود و مر و مقل و حب‌الغار در این نوع از تجارب انطاکی است و بـه قـول شیخ اگر سحج بلغمی بوده واجب است که ابتدا به علاج از چیزی کنند کـه قطـع بلغـم و اخـراج آن نمایـد و از آن راحت یابد و غذا به مثل آن دهند حتی که غذای او نیز ماهی شور و حباب و خردل به سلق و مری و کوانیخ باشد و نانخورش او از مثل اناردانه مویز یا زیره و خردل و آنچه قطع کند بسازند و چون کثرت تغذیه به گندم بریان کنند و چیزی از ادویهٔ مائل به حرارت مثل جوزی و فلافلی تناول کنند بدان اتنفاع یابند و بعضی اطبـا ذکـر کـرده‌انـد کـه

بعضی کسان را که قروح امعا بود به جاوشیر منتفع گشتند و آن را هر روز با شراب خوردند بعده غذا به گندم بریـان کردند و این چند روز به عمل آوردند و صحت یافتنـد و مـی توانـد کـه آن قرحـه از ایـن قبیـل باشـد و اطبـا ذکـر کرده‌اندکه شخصی علاج ذوسنطاریای کهنه به علاجی می‌کرد که در یک روز قتل می‌کرد یا صحت حاصل می‌شد و آن نان با پیاز حریف می‌خورانید و در آن روز آب کم می‌دادند و فردای آن روز به آب شور حاد حقنه می‌کرد و از آن پس او حقنه به دوای قوی از حقنه‌های مدمله می‌نمود پس اگر بیمار متحمل وجع چیزی که معالجه بدان مـی‌کـرد می‌شد صحت می‌یافت والا می‌مرد و حقنه‌های ایشان مثل این حقنه باشد مرزنجوش زیرۀ نمک برگ دهمشت رطب شبت سداب اکلیل‌الملک هر واحد یک اوقیه مویز و قسط در زیت بپزند تا دو ثلث برود صـاف کـرده آن زیـت را بـه طور حقنه استعمال نمایند و ایضاً حقنه به طبیخ برنج ایشان را نفع کند و گاهی در آن ماهی شور داخل می سازند و این قیروطی در این نوع مرض موصوف است بگیرند خرمای لحیم دو و نیم رطل مصطکی یک و نیم اوقیه و شبت تر شش اوقیه و صبر یک اوقیه و موم ده اوقیه و شراب در روغن گل به قدر کفایت و گاهی در بزور مستعملۀ این حرف داخل کرده می‌شود و خصوصاً چون برودت محسوس گردد و بلغم زجاجی باشد گیلانی می‌نویسد که گاهی سحج از بلغم شدیداللزوجت متشبث به سطح امعا حادث شود و چون منقطع شود امعا بخراشـد و علاجـش اولاً ازالـۀ سـبب است به آشامیدن مطبوخ هلیله سیاه و مویز و خیارشنبر بعده خوردن بزور لعابیه و احتقان به حقنه‌هـای ملینـه کـه مسخن نباشند به مسخنات بلغم رقیق را منحل سازد و کثیف آن تا متشبث باقی ماند و آن مـضر اسـت و از اشـربۀ نافعه شربت حب‌الآس است و این قرص بدهند اگر قراقر و نفخ و مغص با سحج بلغمی باشـد و ثابـت بـن قـره آن را ذکر کرده زیرۀ سیاه و کرویا و گشنیز کوفته همه را در سرکه یک شبانه روز تر کرده و خـشک نمـوده بریـان کننـد برگ سماق و پوست کنار و گاهی بدل پوست نیم وزن آن گلنار می کنند از هر واحد یـک جـزو حـب‌الآس دو جـزو کوفته بیخته در آب اسپغول سرشته قرص سازند شربتی یک مثقال و این حقنه را نیز سـتوده بـرنج جـاورس بلـوط کوفته و اندک برگ آس همه را بپزند تا مهرا گردد و آب او چهار اوقیه گرفته در آن زردی و بیضۀ بریان حل کنند و بهتر آن است که بیضه را به سرکه جوشانیده و پـنج درم روغـن گـل خـام و گـل ارمنـی سـفیدآب کاغـذ سـوخته

دم‌الاخوین هر یک یک دام اقاقیا نیم درم داخل کنند و اگر زحیر و درد در آن شدید باشد نیم دانـگ افیـون داخـل سازند و اگر در آن پیه بز اضافه نمایند نفع عجیب نماید و اگر احتیاج به زیادت قوت آن افتد عـصارهٔ لحیـهٔ‌التیس و چرک که بر چکتی دنبه جمع می شود هر دو سوخته مازو سوخته در سرکه سـرد کـرده کهربـا سـندروس نـشاسته بریان داخل کرده و این دو را نیز بسیار نافع است و آن در قول سعید بیاید سحج حادث از مادهٔ بلغم مالح بورقی که فعل صفرا می‌کند علاجش نیز به علاج سحج صفراوی کنند سید جرجانی گوید کـه اگـر ریـش روده از بلغـم شـور باشد طعام او از قلیهٔ گندنا فرمایند پیه بز و کرنب دوباره پخته و آب تازه کرده و هم پیه بز پخته و اگر گوشت دهند گوشت خرگوش یا گنجشک یا قنبره بریان کرده و توابل او زیـره و کرویـا و انیـسون و انجـدان و قرنقـل باشـد و از شربت ها سیب و شربت مورد دهن و این دوا در این نوع سودمند بود صمغ عربی بریـان مـصطکی هلیلـهٔ کـابلی بـه روغن گاؤ بریان هر یک پنج درم تخم کتان بریبان و تخم سپندان بریان ریوند چینی اسپغول هر یک سه درم سوای سپندان همه را کوفته سه درم و با شربت مورد به کار برند نافع بود و ایـضاً بگیرنـد سـپندان بریـان ده درم کـرفس بریان نانخواه بریان حب بلسان هر یک پنج درم و زیرهٔ مدبر هفت درم کرویای بریان هفت درم صمغ بادام ده درم به غیرسپندان همه را بکوبند و شربت سه درم با میبه باشد سمرقندی گوید که بعد ازالهٔ سبب به استفراغ بلغم و منـع انصباب آن بزور لینه که آن را غرویت باشد و مناسب این نوع سحج بود چون تخم ریحان و بارتنگ و بادروج و تخـم مرو و مانند آن دهند و این حقنه به عمل آرند حب‌الآس پوست انار جفت بلوط در آب جوشانیده صاف نموده شب و کاغذ سوخته و زعفران و سفیداب ارزیز را باریک ساحته در آن آمیزند و حقنه کنند و وزن این ادویـه آمیختنـی بـه نسبت به ادویهٔ جوشیدنی سوم حصه باید و کمی و زیادتی ادویه و وزن بر رأی طبیب اسـت حـسب ضـعف و قـوت مرض تصرف نماید و این جا که درد قوی باشد و مریض در اضطراب بسیار بود باید که به قـدر نـیم درم افیـون بـل کمتر از آن و یا اندکی بزرالبنج در این حقنه آمیزند تا فی‌الفور تسکین وجع نماید خجندی می‌نویسد کـه جـلاب از بادیان و حرف با نبات و بزور حارهٔ لعابیه بدهند و غذا لحوم و ماکیان یا تیهـو یـا دراج بـه مـاش و بـرنج و جـاورس بخورانند و اخراج بلغم به فلوس خیارشنبر و گلقند بغدادی و ریوند کنند و بعض افاضل گفته‌اند که جمیع اطبا برای

این نوع سحج یا آنچه در رطوبت مالحه باشد ادویهٔ جالی ملطف رطوبات لزجه که آن سبب سحج بود مزیل آن مثل خردل و زیره و انارادانه و بادیان ستوده اند و در استعمال اینها نظر است بهر آنکه این ادویه گاهی امعا را ایذار رساند و بخراشد پس سحج زیاده گردد و آن رطوبات حدت زیاده کنند و خراش قوی آرد و فتامل و کذلک سعید نوشته که اگر سحج حادث از خلط بلغمی باشد بگیرند تخم ریحان بریان و تخم مرو بریان و هر واحد دو درم گشنیز خشک و بلوط هر دو در سرکه تر کره خشک نموده بریان هر واحد سه درم حبالآس یک درم گلنار یک مثقال بسایند و سحرگاه دو درم از آن به آب سیب بخورانند و غذا تیهو مطنجن یا چوزهٔ بریان یا لحم عصافیر دهند و اگر مزاج بارد باشد به ابازیر حاره مثل کرویا و زیره و گشنیز ساخته بدهند

علاج سحج و قروح امعای سوداوی

تنقیهٔ سودا و منع انصباب آن کنند و تقویت طحال نمایند و بعد از آن سفوف طین به ادویهٔ لعابیه و مغریه و مانند آن دهند و ریشهٔ خطمی و شربت بنفشه و چهار تخم خورند و اجتناب از حموضات نمایند و اصلاح غذا به آنچه مولد سودا نبود باید کرد و اگر سحج در امعای سفلی باشد احتقان به حقنه لین مغربی مثل آب مطبوخ به برنج که در آن صمغ عربی و کتیرا و دمالاخوین و گل ارمنی و نشاسته باریک ساییده و زرده تخممرغ آمیخته باشند نمایند و تقلیل غذا فرمایند و گل مختوم و مروارید در این نوع از مجربات انطاکی است و به قول حکیم شریف خان چون فصد مناسب دانند و شرایط او مساعد باشند فصد باسلیق بگشایند و بعد از آن اسلیم و گاهی در آن خم معده ضعیف می شود و به جوارش مصطکی و مانند آن تقویت دهند و تقویت طحال به زرنیخ و روغن مصطکی معمول از روغن گل نمایند شیخ میفرماید که در سحج سوداوی بعد علاج اسهال سوداوی طحال که مذکور شد و بعد اصلاح تدبیر نفع می‌کند آن را سفوف طین و صاحبان او را حقنه‌های برنج که در آن افاویه عطریه و بزور حارهٔ لینه و مبردهٔ قابضه باشد و در آن روغن گل و زردهٔ بیضه داخل کرده باشند نافع بود و اغذیهٔ ایشان مولد خون صالح باشد مصنف ترویح گوید که علاج مجمل آن قطع سبب است و آشامیدن جلابات از نبات و چارتخم روغن بادام و شیرین چکانیده و غذا ماءالشعیر و ماش به لحوم چوزهٔ مرغ و دراج و جگر ماکیان فربه و اندک از نان میده و سفیدهٔ بیضه

نیم‌برشت و تنقیهٔ طحال و اصلاح تدبیر از ترشی و اما مفصل تنقیهٔ طحال است بدانچه در امراض طحال مذکور شد و خوردن این سفوف طین نسخهٔ آن بزرقطونا و تخم مرو و تخم ریحان نشاسته و صمغ عربی گل ارمنی هر واحد یک جزو صمغ و گل و نشاسته را جریش کوبند و تخم‌ها را متوسط بریان نمایند و آمیخته به روغن گل چرب کرده استعمال نمایند شربتی از آن سه درم به رب آس و این سفوف اکثر انواع سحج و اسهالات صفراویه را نیز نافع است و افعال این سفوف تا دو ماه بعد یوم ترکیب آن باقی می ماند و ایضاً آنچه آن را نافع بود سفوف بزور است و آن این نوع سحج و ریاح نفخ را نفع کند صفت آن کرویا یا انیسون زیرهٔ کرمانی قاقله قرفه نانخواه تخم کرفس هر یک دو درم قرنفل نیم درم زنجبیل دارفلفل هر یک دو دانگ شکر بیست مثقال کوفته بیخته شربت دو درم و باید که شراب در اکثر انواع سحج نوشند مگر آن که چون با وی حرارت نباشد و در این هنگام اندکی از آن به العبهٔ قابضه بیاشامند ابوالحسن نوشته که اگر سحج حادث از مرهٔ سودا باشد علاجش اخذ بزرقطونای بریان و تخم مرو و تخم حماض و نشاسته و صمغ عربی و گل ارمنی و عصارهٔ بارتنگ مع شاه‌بلوط بریان به رب به کنند و بعد آن ماءالشعیر به گل ارمنی و صمغ عربی بنوشند و به آب بارتنگ به رب آس استعمال نمایند

علاج سحج و قرحهٔ امعا از ثقل یابس

علاجش به علاج قولنج سدی و زحیر کاذب کنند و مرطبات ملینه چون لعاب بهدانه و اسپغول و شربت بنفشه و روغن بادام و مانند آن و لعابات بارده چون خطمی و خبازی بزرقطونا و سپستان و ریشهٔ خطمی بهدانه و غیره به ادویهٔ ملینه مثل گل بنفشه و انجیر و گل سرخ و غیره آمیخته بدهند و گویند که شیر ماده گاؤ نیم پاؤ با ترنجبین سه توله و روغن بادام یک توله دادن مفید بود و مغز خیارشنبر نیز توان داد اما دیگر مسهلات قوی و بعصر مثل هلیله و جز آن ندهند و پیش از نقای امعا از ثقل چیزی قابض نباید داد مگر وقتی که امعا از براز خشک پاک شود و سحج باقی ماند مغریات و لعابات و اطیان و بعض قوابض استعمال توان کرد و به قول شیخ علاج سحج ثفلی به آنچه تلیین طبیعت نماید و در آن لین و دسوم است و تغریه و ازلاق باشد باید کرد و اقدام بر طعام مثل زردهٔ بیضهٔ نیم‌برشت و مثل شوربای اسفیدباج معمول از چوزهٔ مرغ نرم گوشت و فربه نمایند و حقنه‌های ملینه از عصارات

مغریه به روغن گل و زردی بیضه و مانند آن استعمال کنند و گاهی نفع می کند چون این سحج طول نماید این دوا بگیرند بزر کتان و بزرقطونا و تخم مرو و تخم خطمی و لعاب اینها بستاند و قبل طعام بنوشانند که این جـامع ازلاق و تسکین وجع و تغریه است و تناول آلو بخارا قبل از طعام گاهی ازالۀ این عارضه می کند سمرقندی و علامه گوینـد بسا است که طبیعت بعد اخراج ثقل خشک می‌باشد و سبب سحج در امعا هنوز باقی بود و از موضع سـحج خـون و خراطه سیلان می کند و طبیب جاهل می‌پندارد که اسهال اسـت و بـرای امـساک او قابـضات اسـتعمال مـی کنـد و احتباس براز و جفان او زیاده می‌شود و مؤدی به قولنج و زیادت سحج می گردد و مریض هلاک می‌شود پس باید که تا از اخراج جمیع اثقال یابسه مسدوده ساحجه خاطرجمع نشود استعمال قابضات نمایند و بعد از آن هم بـه تـدریج دهند علاجش تلیین شکم به مزلقات مثل لعابات و شربت بنفشه نمایند سوای مسهلاتی کـه بـه حـدت خـود امعـا بخراشد و از قوابض چیزی ندهند بلکه بعد نقای امعا از ثفل یابس بدان حقنه کنند و اگر خروج خون و خراطه بـاقی بود محشی شرح اسباب و علامات می نویسد که اغذیه و ادویۀ نافعه در این نوع همه آنچه در تلیین و ازلاق بود مثل آن که در قول شیخ گذشت و آب سبوس گندم به شکر و روغن بادام و نخوداب است و اگر خوف عـود قـبض باشـد ماءاللحم به ابازیر مناسبه دهند و آب خالص نباید نوشید بلکه با چیزی از شربت بنفشه یا شربت انجیـر یـا جـلاب و جالینوس گفته که چون مزاج حار باشد باید که قبل طعام تنقل پنج عدد تا ده عدد آلو در جلاب خیسانده نمایند و اگر در آن چیزی از آثار حرارت ظاهر نشود پنج یا ده دانه انجیر بخوراند و گویند که اگر زردی بیضۀ نیم‌برشـت سـه یا چهار قبل طعام متصل بدان تناول نمایند قبض دور کند و به قول شیخ نوشـیدن آب آلـو و خـوردن اجاصـیه بـه سرعت شفا بخشد و سید گفته که تخم کتان و حلبه و حب الرشاد مساوی بجوشانند تا لعاب برآید پـس دو اوقیـه از آن در روغن کنجد و سه اوقیه عسل گرفته نیم‌گرم بنوشند و این دو مرتبه به عمل آرند که ثفل را به سرعت بلغزاند خجندی گوید که آب نقوع آلوبخارا به لعاب اسپغول و تخم خطمی بنوشند و یا هـر صـباح جـلاب از عنـاب و تخـم بارتنگ و تخم مرو و تخم ریحان که روغن بادام شیرین بر آن چکانیده باشند بیاشامند و تلیین به ترنجبین و فلوس و خیارشنبر کنند و غذا به چوزۀ مرغ نمایند بعضی گویند که ادویۀ لعابیه مزلقه مثل لعاب بهدانه و اسپغول و ریـشۀ

خطمی یا با چهارتخم به روغن بادام شیرین یا روغن گل چرب کرده و یا با شربت بنفشه بنوشند و اگر این مزلقات فایده نکند مغز خیارشنبر را در آن لعابات حل کرده صاف نموده و روغن بادام یا روغن گل آمیخته و بیاشامند بالجمله اول شکم را نرم باید کرد و این چنان باشد که شربت بنفشهٔ مکرر چهار توله در گلاب نه توله بدهند و با شیرهٔ گل بنفشه یک توله گل سرخ نه ماشه گلقند چهار توله لعاب اسپغول و بهدانه و ریشهٔ خطمی هر یک چهار ماشه شربت بنفشه چهار توله بزرقطونا و بالنگو هر یک نه ماشه کف کرده بدهند و یا شیر مادهٔ گاؤ نیم آثار ترنجبین سه توله یا شکر سرخ و روغن گاؤ سه توله یا روغن بادام داخل کرده بنوشانند و در یک روز رفع سحج می‌نماید والا از بهدانه و ریشهٔ خطمی و تخم آن و خبازی و هر یک چهار ماشه گل بنفشه یک نیم توله سپستان شصت عدد مویز منقی دو توله در گلاب یک و نیم پاؤ و ماءالحبن از شیر بزنیم آثار بپزند که نیمه آید خیارشنبر هفت توله ترنجبین نه توله گلقند پنج توله روغن بادام یک توله اضافه نموده و بنوشانند و به جای آب گلاب دهند و وقت شام غذا شلهٔ اسفاناخی مرغن دهند صبح شیرهٔ مغز تخم کدو و پزوبه هر یک نه ماشه لعاب اسپغول و ریشه خطمی هر یک نیم ماشه و گلاب یکنیم پاؤ شربت بنفشه چهار توله تخم ریحان و بالنگو یک نه ماشه و غذا به دستور دهند و بعد زوال مرض دو سه روز متواتر در بارده یا گلاب استعمال نمایند

علاج سحج و قرحهٔ امعا از تناول ادویهٔ سمیه

قی کنانند و شیر تازه تنها یا به ادویهٔ تریاقیه و حریره‌های مغری مبرد که از نشاسته و تخم ریحان و شیر و شکر و غیر آن ساخته باشند بنوشانند تا آن که درد تسکین یابد و دیگر معالجه آن از مبحث سموم گرفته به عمل آرند ولیکن جهت زوال سحج سفوف طین و صفوف مقلیاثا بارد و العبه بارده دهند و غذای برنج با شیر بخورانند گویند که آنچه از شرب شراب بود فصد صافن نیز جائر است و مجرب و کتیرا طباشیر بسد یک ماشه با خمیره مروارید نه ماشه ورق نقره یک عدد پیچیده بخورند و بالایش شربت سیب شربت خشخاش هر یک دو توله با عرق بیدمشک و عرق کیوره و عرق گاؤزبان هر یک پنج توله تخم فرنجمشک نه ماشه پاشیده بخورند و غذا پلاؤ با جغرات گاؤی دهند و باقی تدابیر آنچه در صفراوی گفته شد به عمل آرند طبری گوید چیزی که انسان خورد خالی نیست از آن

که مصلب مخشن باشد مثل حبسبین و مرداسنگ و مانند آن و یا حریف قطاع اکال بود مثل خاکستر غـوک وشـک حرانی که آن نوعی از دواءالفار است و یا مثل اشیای قاتل به صورت چـون سـموم قویـه و در اشـیای قاتلـه در ایـن موضع کلام نمی‌کنیم و اما اشیای مصلبه مخشنه بسا است که سحج آرند بهر آن کـه امعـا و دهـن رگ‌هـا را صـلب کنند پس در عروق فضول بند شود و بعده منفجر شـوند و مواضـعی را کـه بـر آن جـاری گـردد بخراشـند و نفـس مرداسنگ این فعل کند حبسبین نیز و هر شئ که این فعل کند باید که مداوات او بر مداوات این هر دو سحج آرنـد قیاس کنند و سحج می‌کنند این هر دو و چون علامات او باقی باشد و او آن است که مواضع امعا صـلب شـود و الـم شدید ظاهر شود و زبان گران گردد و چشم غائر شود و بعده مثل خون منفجر گردد و چون از افـواه عـروق باشـد و چون سبب ثابت شود پس به ضرورت از فصد چاره نبود تا فضول کم شود و بعد از آن شیر تازه دوشیده بیاشـامند و اگرچه در اسهال او زیادتی شود و اگر قی کند سبب عافیت باشد زیرا که فضول به اعلای بدن منجذب شـود و بعـده حفظ قوت مزاج او نمایند و ماءالشعیر ساذج بنوشند و از حموضات البته پرهیز کنند و چون غائله به او تسکین یابـد در این هنگام به چیزی که تغریه و الحام و ادمال کند علاج نمایند و آنچه در معالجه این نوع زیاده می کنند فـصد و قی و نوشیدن شیر تازه است و اما سائر معالجات قریب از معالجت سائر انواع سحج است و از حموضات اجتناب کنند که آن در صلابت مواضع بیفزاید و چون درد تسکین یابد و الم کم گردد این حریره بهر او بسازند شیرهٔ جو بعد طبخ آرند و با نشاسته جمع کنند و در آن پیه گردهٔ بز تازه داخل کرده و حریرهٔ چرب مرتب ساخته نیم‌گرم بنوشند و ابن سیار چون می‌دانست که سحج از نوشیدن چیزی است بر حریره از پیه بز روغن گل می‌کرد و پس چون امر بزرگ و سحج زیاده گردد به موضع سحج نگاه کنند اگر در امعای دقاق باشد بزور صمغ و نـشاسته و کتیـرا بـه روغـن گـل خورانند و یا این بر آب پوست جو انداخته بنوشانند و معالجه مثل علاج سائر انواع سحج نمایند و اگر تب نباشـد در نوشیدن بیضه نیم‌برشت باک نیست یا این بزور بر آن اندازند و اگر تب باشد بر آب پوست مع این بزور لینـه اقتـصار ورزند و اگر سحج در امعای غلاظ باشد چیزی از بزور ندهند و احتقان به حقنه ممر همه به این نسخه کنند بگیرنـد موم روغن و به روغن گل و بر آن سفیدآب و اندک مرداسنگ انداخته و صلایه کنند و تا مثل مـرهم گـردد و بعـده

این حقنه بپزند بگیرند جاورس بریان مقشر و عدس مقشر بریان و برنج فارسی بریان و این هر سه را مثل برنج رقیق بپزند و چون مهره شود خوب مالیده از پرویزن موی به وزن هفتاد درم صاف کنند و بر آن ده درم روغن گل انداخته و از آن مرهم وزن سه درم داخل کنند و در صلایه حل کرده و بدان حقنهٔ نیم‌گرم نمایند و لزوم این حقنه کنند و تا ممکن بود به اشیای شدیدالقبض مثل جفت بلوط و حب الآس حقنه نکنند و در حقنهٔ او چیزی از آن داخل ننمایند و اگر سحج قریب از شرج باشد بسیار سلیم بود و علاجش به مراهم ملحمهٔ مذمله کنند و غذای این نوع بعد از حریره که ذکر آن کردیم برنج و جاورس هر دو رقیق بپزند و بر آن اندک پیه گردهٔ بز اندازند و چون سحج زائل گردد و اسهال منقطع شود و لزوم کشکیه و شراب سلس نمایند و پس این نوع سحج چون از شرب چیزی محلل قوت باشد چنانچه دیاسقوریدوس گفته که حشیشهٔ حامضه که سحج کند به اسقاط قوت نه به طبخ خود قتل کند و اگر ممکن بود که مریضی را قوت مع قیام مرض رسیدی می بایست که از آن غذای مقوی قطع نکردندی غیر آنکه این ممکن نیست به سبب زیاده کردن آن در مرض او و چون مرض زائل شود و از تقویت او در این وقت چاره نباشد و اگر سحج از اشیای حریفه اکاله قطاعه باشد باید که مریض را روغن زرد نیم‌گرم به دفعات کثیر نوشانند و بعده از آن غذا یک شبانه روز قطع کنند و قی کند یا نه و اگر خون قی کند آن علامت هلاکت بود و در جمیع هر دو حال در اول و این ثانی چون نکایت در معده باشد قتل کند و اگر در فم معده بود مریض به غشی هلاک گردد و اگر در قعر معده بود گاهی خلاصی یابد و اگر هلاک شود به این دو وجه هلاک گردد که طعام در معده ثابت ماند و هضم نشود و اگر سحج باشد نگاه کنند که در کدام موضع از امعای اوست و علاجش به حسب آن معالجهٔ این نوع کنند و آن معالجهٔ ذوسنطاریا است و برای این نوع و قروح امعا که متسع یا ضیق باشد حقنه‌ها است و آن همین حقنه‌ها است به عینه و در این جا ذکر حقنه‌ای که مصلح ذوسنطاریا و این نوع است اعاده می‌کنیم پس اگر موضع سحج متعفن شد و آن را رائحه کریه ظاهر گردید احتقان به این نسخهٔ حقنه که ذوسنطاریا و این نوع را اصلاح بخشد باید کرد جفت بلوط و حب‌الآس و گلنار هر واحد ده درم عصاره لحیهٔ‌التیس جاورس مقشر بریان خرنوب شامی خرنوب نبطی هر یک سه درم اقاقیا یک درم همه را خوب بجوشانند مثل حریره گردد و بعده به وزن هفتاد درم صاف کرده

و در هاون کرده بیضهٔ مرغ سه عدد در سرکه بجوشانند تا آنکه پوست آنها بشکافد پس زردهٔ آن برآورده انداخته بسایند و دو نیم کاغذ مصری سوخته و یک درم دم الاخوین و یک درم سفیدآب ارزیز مغسول مجفف انداخته و بر آن پنج درم روغن گل خالص تازه و پانزده درم شحم گردهٔ بز بی نمک انداخته ریخته خوب حل کنند و بدان حقنه نمایند نیم‌گرم که حرارت او مثل حرارت شیر تازه جوشیده باشد و نشاید که حرارت او غالب بود چه اگر حرارت زیاده بود هلاک گرداند و مردی یهودی در ری مطب بعض امرا بود و طفلی را که سحج بود به حقنهٔ بسیار گرم حقنه کرد پس تراصیص همه امعای او با خراطهٔ سعبیه سحج خارج شد و مریض همان روز هلاک گردید و این حکایت بهر آن کردم که طبیب ماهر و عالم بر این باشد و حقنه مذکور اصلاح قروح امعا و این نوع سحج تا که متعفن نشود و رائحه کریه متعفنه ظاهر نگردد می نماید و اگر متعفن شود همین حقنه به عمل آرند و در آن دو ثلث درم زرنیخ زرد و دو ثلث درم زرنیخ سرخ و نیم درم آهک آب نادیده زیاده کنند و این هر سه علیحده گرفته بر آن مانیون که آن ماهی است که در حباب می‌باشد به مقداری بریزند که آن را بپوشاند و در هاون خوب حل کنند تا مثل مرهم گردد و بعده در حقنهٔ مذکوره مطبوخه که مقدار او هفتاد درم باشد و در سه دفعه صبح و نیم روز و وقت عصر حقنه کنند و تا شام غذا ندهند و بعده غذای موصوف له سازند و بعضی اطبا زرنیخ را به سرکه یا به آب سماق طبخ می‌نمایند بعده شسته و در دوا به کار می‌گیرند و اما رأی جالینوس بر این نیست و اگر این سحج قریب شرح باشد و طبیب بداند که حقنه به سوی آن به سهولت رسد بگیرند مرهم به موم روغن گل و پیه گرده بز بر آن و سفیدآب ارزیز و مرداسنگ و اندک عصارهٔ لحیهٔ التیس اندازند بعده مرهم را به روغن گل نیم‌گرم حل کنند و تا آنچنان که جذب او در زراقه ممکن بود و در محقنه اندازند و بدان حقنه کنند و آن نیم‌گرم باشد و این ازرق در مثل این علت چون متعفن می شد حقنه به العبه مع روغن گل یک دو دفعه می کرد و اگر بعد حقنه که ذکر آن کردیم درد شدید حادثه شود و پس از حقنه بدین لعابات به روغن گل چاره نباشد و لعاب اسپغول و لعاب تخم خرفه و لعاب بزر کتان و لعاب تخم حلبه برآرند و بعده همه را بجوشانند تا شخین گردد و بر آن روغن گل خالص انداخته بجوشانند و بدان حقنه کنند و این العبه به روغن گل تسکین وجع نماید و تحلیل صلابت کند اگر حوالی قرحه

حادث شود و اگر مریض در بلد بارد باشد و زمان زمستان بود و در گردانیدن زیت رکابی بعد غسل اتن بـدل روغـن گل باک نیست و غسل او این است که که در دیگ آب به مقداری که فوق او این زیت شود انداخته بجوشـانند و بـه چوب او را بگردانند و در حالت کثرت جوش آن بعد از آن بگذراند تا روغن بر آب آید پس از آن از پنبه با نهجی که ممکن باشد صاف کنند و ابوماهر در این حقنه رصاص محرق مغسول و آب برنج مغسول استعمال مـی‌کـرد و بعـض آن قریب به بعض است و دیدیم کسی را که حقنه در سحج چون قرحه متعفن می شد به مانیون فقط به روغن گـل خالص می‌کرد و استعمال او واجب نبود بهر آنکه در آن خطر افراط وجع است

علاج سحج و قرحهٔ امعا از خوردن ادویهٔ مسهله

ادویهٔ مغریه مبرده چون سفوف طین دهند و دوغ آهن‌تاب تنها بنوشانند و یا با بـرنج بخورانـنـد و لعابـات بـه افـراط استعمال کنند و اگر تخم ریحان و تخم مرو و تخم بارتنگ همه به قدر دو مثقال در ظرف گلی نـو کـه در آن کاغـذ گسترانیده باشند بریان نمایند و بر مطبوخ ریشه خطمی و گل بنفشه مربی مع نیلوفر یا به غیر آن پاشـیده بنوشـند این سحج را در یک روز زائل کند و به قول شیخ سحج حادث عقب شرب دوا را ادویهٔ مبردهٔ مغریهٔ مذکوره نافع بـود و کتیرای بریان یک و نیم درم زیاده از آن و رائب نوشیدن مفید است و ایضاً چون سـحج بـه سـبب دوای مـشروب واقع شود از اشیای نافعه این است که حقنه به روغن گاؤ تازه سی درم و دم‌الاخوین از یک درم تا سه درم نماینـد و خوردن آرد برنج بریان با پیه بز برای سحج حادث از شرب و دوای مسهل سویدی نـافع نوشـته و بـه قـول صـاحب ترویح فلونیا نیم درم به آب سرد برای صاحبان این نوع سحج نیکو است و هم‌چنین اگر در سفوفات بـارد بـر اغذیـهٔ مناسبه پاشیده بخورند و بعد آن آب سرد بنوشند و باید که در اول امر برای تدارک ادویهٔ مسهله سیما چون معده و امعا را بچسبند مریض را آب گرم مکرر بخورانند تا اثر دوای لاصق معده و امعا را بشوید و قرشـی گویـد کـه گـاهی سحج عقب ادویهٔ مسهله افتد و این سلیم است اکثر در یک هفته شفا می‌یابد بهر آن که مثل این سحج تـازه بـود و با وی عفونت نباشد و خصوصاً هرگاه اعانت طبیعت در این وقت و به مثل سفوف مقلیه سفوف طین با بعضی ربـوب موافقه کنند و آشامیدن حار تخم با شیرهٔ خرفه و بعض لعابات نیز مفید گفته‌اند تعلیم هر گاه سحج به قرحه انجامد

تا که سحج باقی بود همین تدبیر مذکوره به کار برند تا آن جا که سحج زائل شود و قرحه تنها بماند و علت دراز شود و آنچه در براز بیرون آید همگی چرک و بلاشائبهٔ خون باشد در این صورت علاج قرحه بدان چه در بحث اسهال المده مسطور می‌گردد باید کرد.

اسهال المعده

بدان که از انفجار دبیلهٔ هر عضو باطنی مثال معده و کبد حتی که از صدر ریم برآید و بر آن تقدم ورم در آن عضو دلالت کند و علاج آن ها مذکور شده و گاهی ریم از امعا در اسهال خارج شود به سبب تقرح سحج یا تقیح و انفجار ورم روده و نشانش تقدم سحج یا ورم آن است و اکثر قرحه در امعای غلاظ افتد و سالم تر بود و به سبب شخن جرم او و احتمال او مر قرحه را در امعای دقاق کم‌تر افتد و در اکثر موت بر آن سبقت کند به سبب سخافت جرم و شدت ذکای حس آن و زیادت شرف و قرب آن از اعای رئیسه خصوصاً اگر در صائم بود و فرق میان ریم و بلغم آن است که ریم در ته آب نشیند و به تحریک در آن متفرق و منحل گردد و به خلف بلغم و تشخیص قرحه و اقسام آن و مکان قرحه در بحث سحج مسطور شد علاج اول ماءالعسل و قندآب خورند و اگر گرمی باشد آش جو مناسب بود و بعد جلای قرحه ادویهٔ مدمله که در باب نفث‌الدم مذکور شد بخورند و شیر آهن‌تاب بنوشند یا کهربا و دم‌الاخوین بسد سوخته طباشیر و نشاستهٔ بریان همه مساوی سفوف کرده یک و نیم درم به اضافهٔ یک درم سفوف الطین بدهند و غذا حریره‌های خشخاشیه و جاورسیه و غیره و دوغ سنگ‌تاب و آهن‌تاب و به قول رازی پنیر کهنهٔ شسته بریان یک درم با دوغ گاؤ خصوصاً وقت خواب بدهند که بسیار نافع است و انیسون در این علت نیز مفید است و ایضاً در ابتدا برای جلا حقنهٔ مجلی به ماءالعسل که قلیل الماء بود به عمل آرند و بعد از آن به آب نمک که تا روده از ریم و چرک پاک شود پس حقنهٔ مدلل مثل آب بارتنگ گل مختوم و جز آن به کار برند و چون این تدبیر تجفیف قرحه ننمایند و مرض به طول کشد و قرحه از نوع اکله گردد و آن چه در براز بیرون آید همگی چرک بدبو و متعفن باشد

در این وقت از استعمال حقنهٔ حارهٔ قوی التجفیف چاره نباشد و حقنهٔ زرنیخ به کار بردن به شرطی که قرحه عائر نشده باشد تا حقنهٔ زرنیخ موجب ثقب امعا نگردد و مریض را هلاک نسازد و دلیل بر غور قرحه خروج خراط شخین و اطاعت مرض به نهایت است و بهتر آن است که اول به حقنهٔ اشیای ترش و بعد از آن به حقنهٔ ادویهٔ حاره گرایند و گاهی به صورت عدم تحمل علیل استعمال چیزی مخدر اولاً و حقنه حاده پس آن صواب باشد پس هر گاه قرحه از رطوبات و وسخ و اجزای متعفنه پاک شود و حقنهٔ قابضهٔ مغریهٔ ملحمه به کار برند و اگر شیافی از مرهم ابیض و شادنج به کار برند کفایت کند و باقی تدابیر قرحهٔ امعا در علاج کلی سحج و اقسام آن در اقوال حکما مفصل مسطور شد و هر چه در دبیله معده قروح آن مسطور شد حسب حاجت استعمال نمایند سمرقندی گوید که اولاً به حقنه‌های جالیه حقنه کنند بر حقنهٔ قرحه از چرک و ریم و ظهر جرم لحم و الیاف صحیحه به مثل جوشاندهٔ سماق و گلنار و آس و برنج و جو که در آن اندک آهک غیرسرد کرده حل کرده باشند و بعد از آن به حقنه‌های مدمله مثل عصارهٔ بارتنگ و توت خام که در آن صمغ و گل ارمنی و دم‌الاخوین و عصارهٔ لحیهٔ‌التیس و کاغذ سوخته باریک سوده باشند و حقنه کنند و اگر مده ردی کریه‌الرایحه باشد دلالت بر تأکل و تعفن قرحه کند پس به حقنهٔ زرانیخ حقنه کنند به قدر حاجت کم یا زیاده از آن تا آنکه قرحه از چرک پاک شود و رطوبات و چرک و اجزای متعفنه و بوی بد دفع گردد و بعد از آن به حقنه‌های قابضه مدمله حقنه نمایند ابن سینا می‌نویسد که چون قرحه خبیث باشد از حقنه به آب و نمک در آن چاره نباشد بعد از آن اگر احتیاج بدان افتد به حقنه‌ای که منقی بسیار باشد اتباع آن کنند تا آن که گوشت صحیح ظاهر شود بعده معالجه به مدملات از حقنه نمایند و حقنه‌های ملینه برای این مثل حقنه‌ای است که در آن شوکهٔ مصریه سه جزو و خربق سیاه دو جزو افتد و به آب و نمک درانی بجوشانند و اگر این دفع نکند اقراص زرنیخ به کار برند خجندی گوید در مده که از امعا خارج شود اگر طبع محتبس با سحج باشد بگیرند بزور اربعه و در روغن گل بدون بریان کردن آمیزند یا با ترنجبین و از آن سه درم بنوشند و به فلوس خیارشنبر و نبات اسهال مده نمایند و اگر ریم بدبو باشد به حقنهٔ قرص زرنیخ حقنه کنند نسخهٔ آن زرنیخ زرد و آهک مغسول مازو مساوی ساییده در سرکه قرص سازند خشک کنند و چون احتیاج بدان افتد یک مثقال از آن

بگیرند و در آب برنج و عدس و پوست جو به زردهٔ بیضه و روغن گل گداخته به کار برند و اگر مریض لذع و حرقت دریابد و بعد از آن به روغن کنجد نیم‌گرم یا به روغن گل نیم‌گرم حقنه کنند و چون تب و ضعف و تأکل جمع شود بر استعمال اقراص زرنیخ جسارت نکنند و اگر از آن چاره نباشد واجب است که در آب های قوابض بارده مثل حصرم و سماق و ریباس گذارند و این نسخهٔ دیگر اقراص زرنیخ است زرنیخ اصفر آهک مس سوخته هر واحد جزوی شب یمانی انیسون مازو کاغذ سوخته و دم الاخوین اقاقیا بزور و سفیدآب ارزیز عصارهٔ لحیهٔالتیس هر یک ثلث جزو همه را ساییده و در آب بارتنگ که در آن سماق خیسانده باشند قرص سازند بعضی از متأخرین نویسند که اول جهت پاک کردن قرحه از چرک و دور کردن گوشت مرده در ریباس و یافتن گوشت صالح ماء العسل و یا جلاب خام به اندکی ایارج فیقرا بدهند به کرات و مرات تا نقای تام حاصل آید پس مزلقات و مغریات بدهند و یا دوغ گاؤی سنگ‌تاب و آهن‌تاب با سفوف کهربا و دم‌الاخوین و غیره به اضافهٔ سفوف طین که سابق مذکور شد بدهند و حقنه‌های قابضهٔ مدمله به عمل آرند و غذا حسوی که از پیه بط و مرغ و یا بز ساخته باشند بدهند و یا حسوی که از جاورس و برنج بریان کرده در مطبوخ خشخاش پخته اندک صمغ عربی و نشاستهٔ بریان کرده اضافه نموده و بدهند و هنگام تأکل قرحه این قرص زرنیخ استعمال کنند زرنیخ سرخ زرنیخ زرد و شب یمانی مازو سبز و مس سوخته آهک سرد ناکرده هر واحد شش درم و انیسون زعفران هر واحد چهار درم جمله باریک بسایند و با شیرهٔ بارتنگ سرشته قرص سازند و خشک کرده وقت حاجت از نیم درم تا یک درم در طبیخ برنج و عدس و جو حل کرده حقنه کنند تا اجزای تعفنه و متأکله را بزداید و اگر عفونت کمتر باشد از نیم درم هم کمتر آمیزند و به پاک شدن روده از ریم و چرک به اودیهٔ مدمله حقنه سازند تا قرحه به شود و اما قرص زرنیخ در ابتدای قرحه زنهار به کار برند و کذلک اگر اسهال دموی و صفراوی باشد یا تب بود بلکه این را وقتی به کار برند که ماده غلیظ و بلغم بود و آنچه از روده برآید چرک و ریم باشد و تب نبود و اگر از استعمال آن سوزش بسار پدید آید به روغن گل حقنه به عمل آرند و اگر سوزش نیارد مکرر به عمل آرند و اگر مریض تحمل او نتواند کرد بعد خورانیدن دوای مخدر استعمال آن کنند و عقب آن حقنه از گل ارمنی صمغ عربی با شیرهٔ خرفه حقنه کنند و آن جا که به تکثیر غذا حاجت آید از آرد جو

که با سبوس بود شیره بکشند با شیر پخته و نبات بدهند و پایچهٔ گوسفند با صمغ عربی مفید است و آن جا که سحج سبب اسهال مده باشد و هنوز سبب سحج منقطع نشده باشد اول قطع سبب او نمایند بدانچه در اقسام سحج گذشت بعده به نشف مده و قروح روده متوجه شوند

زحیر

یعنی پیچش و آن را علةالدجاجه نیز گویند بنابر آنکه براز صاحب او مشابه براز ماکیان می باشد در مقدار یا سرعت زمان تبرزد یا بر آنکه این مرض ماکیان را بیشتر عارض می شود و به فارسی کناک گویند و آن حرکتی است غیرطبیعی از معای مستقیم برای دفع فضله و دفع نمی شود مگر اندکی از رطوبت مخاطیهٔ سطح روده با درد شدید و باشد که با آن اندک خون خالص به شدت تزحر و تمدد از گشادن دهن عروق روده مخلوط شود و در قانون مسطور است اسهالی که از معای مستقیم باشد و آن رودهٔ ششم است بعضی از آن بارد بود و آن را زحیر گویند و آن وجع تمددی و ابخر او معای مستقیم است و به قول سید جرجانی سحج اگر با الم امعا بود آن را زحیر گویند و از این کلام مفهوم می شود که زحیر نوعی از سحج است و این خلاف آن است که از کلام قوم مستفاد می شود و نزد بعضی قول سید سدید است و گویند که زحیر آن است که انسان گمان کند که آن محتاج به سوی قیام است و در قیام چیزی برنیاید مگر لعاب دهن و خراطه بالجمله زحیر بر دو قسم است یکی کاذب و باطل و سببش احتباس ثفل یابس است در امعای دقاق و بدان سبب دائم احتیاج به دفع براز گردد و خروج ثفل مذکور به سبب جفاف و بعد مکان دشوار باشد به سبب تزحر رطوبت لزج و اندک از خراطهٔ امعا بیرون آید و ریح غلیظ از آن ثفل مستحیل شده و جرم روده را متمدد گرداند و درد شدید پیدا می کند و گاهی به سبب خراش امعا خون برآید دوم صادق و حق و سببش انصباب صفراوی حاد لذاع است یا سیلان بلغم شور لذاع به معای مستقیم از بالا که هر واحد به لذع خود مدام به دفع براز محتاج گرداند و یا عروض ورم گرم در معای مذکور و توهم مریض از گرانی آن که ثفل در روده محتبس است و بدان سبب پیوسته احتیاج به دفع براز شود و یا رسیدن سردی مفرط به مقعد خارجی مثل باد سرد نشستن بر زمین سرد یا داخلی مثل اسراف در تناول اشیای برده و به سبب تکثیف عروض تشنج و ردی در

رودهٔ مستقیم و توهم بیمار احتباس ثفل را در آن و اضطرار بر دفع آن به تبرزد یا ایذاع مقعد و معای مستقیم از خروج ثفل سخت غلیظ یا طول جلوس بر چیزی صلب هم چون سواری بر زین سخت یا نشستن بر سنگ یا چوب که به جهت رسیدن ایذا دفع فضول از آن دشوار باشد و یا تناول اشیای ترش در خلو معده و امعا که سطح امعا را بگزند و موجب زحیر شوند و بعض متأخرین تعفن هوا را نیز سبب زحیر نوشته‌اند و شیخ‌الرئیس ورم صلب و احتباس ریح و استرخای عضلهٔ مقعد و تمدد و کزاز آن و خلط غلیظ و اخلاط حاره و تابع ذوسنطاریا و نواصیر و بواسیر و شقاق مقعد و قروح و تأکل نیز از اسباب زحیر نوشته اند و گفته که اکثر از خلط مخاطی بود و بعد بودن مخاطی خراطی گردد بعد از آن خون تقطیر کند و گاهی در زحیر چیزی مثل سنگ برآید چنانچه بعضی اطبا حکایت آن کرده‌اند و جالینوس آن را بعید دانسته و اکثر زحیر صاحبان بلغم و عفن را عارض شود بهر آنکه به سبب عفونت اثر او در معای مستقیم هنگام مرور او هر وقت باقی ماند بعد از آن بلغم لزج لازق موذی بود و گاهی گمان کند که در مقعد او نمک پاشیده است به سبب بورقیت آن و اسهال زحیر شفا می‌یابد آنچه عقب ذوسنطاریا و متولد از ذوسنطاریا نباشد و گاهی مقعد و معای مستقیم متشنج شود یا محد گردند و پس عضله او را حالتی عارض گردد که حبس نکند چیزی را که بدان رسد چنانکه عارض شود آن را که متشنج گردد و پس بر استنزال چیزی که فوق او باشد به سوی خویش قادر نباشد و گیلانی گوید که گاهی حرارت و یبوست سبب زحیر گردد و سبب زحیر مثل اسباب سائر اوجاع منحصر در دو امر است یعنی سوءمزاج و تفرق اتصال و گاهی هر دو مجتمع شوند چنانچه در اورام و واجب است که اسباب زحیر از این امور باشد یا متضمن بدان و آن یا ورم حاره بود که آن موجع به هر دو سوءمزاج و تفرق اتصال کائن از جهت تحلل ورم مادهٔ ورم در معای مستقیم باشد از آن چیزی سیلان کند پس ورم حار در اندک مدت نضج یابد و چون در این جا حادث شود او را انفجار به سرعت لازم گردد و به سبب مرور ثفل و حرکت زحیر فلاجرم از آن ریم صرف یا مخلوط سیلان نماید و دوم صلبه نیز موجع به هردو سبب مذکور است و طبری گفته که زحیر بر دو قسم است قسمی از آن آن است که در شرج باشد فقط و قسم دیگر آنکه از معای مستقیم بوده و این با سحج و سیلان صدید باشد و در این مقعد سلیم و زحیر اندک بود و آنچه خارج شود بادنی

تزحر به غیرتعب مریض برآید و زحیری که از مقعد باشد در آن قطره قطره اندک بعد اندک به تزحـر و تعـب قلیـل برآید و مادۀ مورث زحیر خلط واحد است و او آن است که با وی لذع و حدت و حرافت باشد و اما غیـر ایـن نـوع از اخلاط مورث زحیر نشود و اندک جاری گردد و یا بسیار پس هر گاه این خلط مذکور بـر معـای مـستقیم یـا شـرج جاری شود و سحج آرد استدعای قیام نماید و برحسب جریان او کثرت قیام باشد و خجنـدی نوشـته کـه زحیـر در معای مستقیم بود بر آن دفع آنچه از شئ موذی به کیفیت یا به کمیت یا به هـر دو در آن محتـبس شـود و زحیـر مختص به وجع در معای مستقیم است چنانچه صداع مختص به وجع رأس است هم او گفته در اسـهالی کـه بـا آن زحیر شدید بود مشاهده کردم که چیزی شبیه به روده به قدر یک شبر خارج شد و از مقعد آویخته سـه روز بمانـد پس سیاه شده بیفتاد و از آن دو کس نجات یافتند و سه چهار شخص هلاک گردیدند و گمان غالـب اسـت کـه آن طبقه داخلی امعای مستقیم بوده و مؤلف نیز مشاهده نموده که زنی را زحیر عارض شد و چیزی مجـوف بـه شـکل روده به طول یک وجب در اسهال برآمده شوهرش از صحت او مأیوس گردید و راقم به سفوف سـه تخـم و تبریـد از لعابات و شیرجات بزور بارده علاج مده و صحت کلی یافت طریق تشخیص اقسام زحیر باید که اولاً فرق نمایند میان زحیر کاذب و صادق تا از خطا محفوظ مانند بهر آنکه گاه باشد که بعضی جهال زحیر کـاذب را اسـهال پندارنـد بـه جهت خروج رطوبت و خراطه و خون و بدین گمان کاذب ادویه قابضه استعمال نمایند و آن موجل هلاکـت مـریض گردد و پس فرق فیمابین بدین امتحان کنند که سه چهار دانۀ تخم خیارشنبر یا تخم خرنوب یا تخم تمرهندی بـه روغن گاؤ چرب کرده مریض فرو برد و بعضی اسپغول و تخم ریحان و کنوچه حلبـه و حـرف و تـودری و امثـال آن مریض را می‌دهند ولیکن بعض حذاق اعتماد بر این امتحان تخم‌ها نمی‌کنند بنابر آنکه در زحیـر کـاذب اگـر سـده ناقص بود و این بزور برمی‌آیند و حق آن است که در این صورت اگر بزور درآیند انـدک آینـد و اگـر در بـراز مخلوط و یا تنها به تمامه به یک دفعه به زودی بیرون آیند زحیر صادق باشد بالجمله اگر آن تخم در اسهال برنیاید یا اندک اندک آید و در شکم بماند باید دانست که زحیر کاذب است و ثفل محتبس مانع خروج آن گشته بعده حال گرانی در شکم و درد پشت و دوام مغص و قلت اشتها و گاه برآمدن براز خشک قلیل‌المقدار مثل دانۀ نخود بزرگ‌تـر

از آن و تقدم تناول اغذیۀ یابسه و قابضه و تدابیر مجففه که از لـوازم ایـن نـوع اسـت نیـز از مـریض بپرسـند و اگـر تخمهای مأکوله با براز بیرون آیند بدانند که نوعی از انواع زحیر صـادق اسـت در ایـن صـورت حـال سـوزش مقعـد بپرسند اگر اقرار آن کند و ر اسهال با خراطه و خون برآید و غلبۀ حرارت و شدت تشنگی و سرعت و تـواتر نـبض و وجع ناخس بود و به آب سرد راحت یابد زحیر صفراوی باشد و اگر با وجود سوزش بلغم یا رطوبـت مخاطیـه بیـرون آید و با آن نفخ و قراقر و قلت تشنگی بطوی نبض و غلظ او باشد و با خراطه خون کمتر آید زحیر بلغمی بود و اگـر ضربان و ثفل و تمدد در اسفل به جای رودۀ مستقیم بیان کند و نبض منشاری باشد و گاهی از شدت ورم و انضغاط فم مثانه تب و عسر بول نیز پدید آید زحیر ورمی باشد و اگر از استعمال آب گرم و نشستن بـر موضـع گـرم راحـت یابد به تقدم رسیدن سردی به مقعد معلوم شود زحیر بارد باشد یعنی از رسیدن سردی به مقعد و اگر ایـن علامـات یافته نشود حال نشستن مریض بر چیزی سخت بپرسند اگر اتفاق آن شده باشد زحیر ایذائی باشد والا حـال تنـاول ترشی در خلو معده دریافت نمایند اگر اقرار آن کند سببش همان باشد و اگر زحیر تـابع ذوسـنطاریا یـا نواصـیر یـا بواسیر یا شقاق مقعد یا قروح و تأکل باشد زحیر عرض آن مرض باشد و اگر زحیر عام و با خفقان و غشی متـواتر در هر اجابت و تشنگی و تعفن و ظهور بثرات خرد با خارش و سوزش بر همه بدن بود از تعفن هوا باشد

علاج کلی اقسام زحیر

بدانکه زحیر از هر قسم که باشد در حبس او مبادرت نکنند والا بعد تحقیق و قبل از تحقیـق سـبب اگرچـه مـزمن باشد حابسات مثل گلنار و بیلگیری و هلیله و آمله و غیره هرگز نباید داد که بـه هلاکـت مـی‌انجامـد و زوال سـبب فاعل حدوث او چنان بود که نگاه کنند اگر حدوث او از خلط حاد بود به تسکین حدت آن و اگر لزوم باشد به تحلیل آن و اگر از احتباس براز باشد به اسهال آن علاج کنند و تقلیل غذا در جملـه اقـسام آن عـلاج کلـی اسـت و نطـول نیم‌گرم اکثر انواع آن را نافع است و حقنه و شیاف در زحیر نسبت به مشروبات نافع‌تر است و در اکثـر اقـسام زحیـر عنایت به تبرید جگر از ادویۀ مبردۀ کبد مثل گل سرخ و گلاب و خیارین و کاسنی و دیگـر مفتحـات بـارده واجـب است و مغریات و مزلقات ثفل مثل بهدانه ریشۀ خطمی تخم کنوچه سپستان خطمی و غیره لازم و اگـر تـب باشـد

توجه به ازالهٔ آن کنند به اشربه مثل شربت گل بنفشه و نیلوفر و شربت بزوری اگر منظور تفتیح باشد و وقتی که حاجت به قبض باشد رب به شربت انار شربت حب‌الآس شربت خشخاش شربت بزوری که به ادرار قابض است باید داد انطاکی گوید معلوم است که در این مرض و در غیر آن علاج افضل و اولی قطع اسباب موجبهٔ مرض است و لهذا تقدیم کلام بر آن قبل سائر احکام در هر مرض می‌کنیم و ان اگر از خلطی باشد تنقیهٔ لابد است و فتیله‌ها و حقنه‌ها در هر مرض متعلق به زیر ناف اولی بود و مثل این مرض سوای آنکه در این جا مزید عنایت به استعمال چیزی که مصلح اسفل و مقوی آن است مثل عناب و پسته و مصطکی و مقل واجب بود و بدانند که انیسون و مر و جندبیدستر و حلتیت در آخر این مرض مطلقاً نافع است به هر طور که استعمال نمایند لیکن اولی این است که به طریق فتیله به کار برند و هر گاه در این جا قروح حادث گردد علاجش در سحج مسطور شد و برگ جمیز در سایه خشک کرده و کندر و مقل را در این مرض اختصاص زیاده است و از مجربات فتیلهٔ حلتیت و زیاد است و کذا افیون و پوست لیمو به زیت اکلاً و آس مطلقاً شیخ می فرماید که سردی زحیر را ضرر دارد در اکثر احوال و لهذا تسخین لطیف آن را در بیشتر حالات نفع کند و کذلک اکثر انواع زحیر را تکمید افع بود چنانکه تبرید مضرت نماید و اکثر انواع او را تناول اغذیهٔ مولد خلط غلیظ و لزوجت مضر بود و چون زحیر صعب گردد و در آن جا ماده نباشد که خارج شود و آن قیام بسیار متواتر گردد و گاه به سبب او ورم صلب بود و گاهی سردی لازم تکمید او از صوف به روغنی مثل روغن گل و روغن آس و بنفشه و بابونه و اندک شراب نیم گرم و آغشته دائم بر شرج و عانه و خصیه نمایند پس اگر ساکن نشود حقنه به روغن کنجد نیم‌گرم نمایند و چند ساعت امساک او کنند که آن شفای زحیر است و به این تدبیر را متقدمین ذکر نموده‌اند و بعض متأخرین نسبت او به خود کرده‌اند و آن را تجربه کرده‌ام که شدیدالمنفعت است و از آبها که در آن صاحب زحیر را نشانند یا برای تسکین وجع باشد و آن مثل آبی است که در آن خبازی و شبت و بابونه و خطمی و اکلیل‌الملک جوشانیده باشند و یا برای حبس چیزی که سیلان کند و آن آبها است که در آن قوابض مطبوخ باشند و واجب است که میان آب‌ها به حسب حاجت جمع کنند و پس اگر مقعد خارج شود غسل و نظافت و اعادهٔ آن کنند وو صاحب آن را در آب های بسیار قابض نشانند یا تضمید آن بعد اعاده

درد به قابضات قویهٔ مسحوقه در بعض عصارات قابضه آمیخته نمایند سرهندی می‌نویسد که چون این مرض کثیرالوقوع است واجب شد که از ادویهٔ آن آنچه به صحت تجربهٔ حذاق در آن به غیر تخصیص به نوعی سوای نوع یگر آن رسیده بیان کنیم و از آن جمله شیاف معمول از خطمی و بورق و شحم حنظل و شکر سرخ است گویند که حاجت به تکرار این نشود و ایضاً این سفوف هلیلهٔ سیاه بادیان هر دو در روغن بادام یا روغن گاؤ بریان کرده طباشیر همه را باریک ساییده نبات سفید مساوی اجزا آمیخته محرورالمزاج بخورد و بدل طباشیر به زنجبیل بریان کرده مبرود میل نماید و هر دو موقوف نموده معتدل المزاج استعمال نماید که این دوا مجرب است در غیر ورمی و در بعض کتب تبدیل هلیلهٔ سیاه به دوایی که آن را در فارسی آن را بل به فتح با گویند دیده‌ام و شکر مثل او و یا نصف او باشد و روز اول دو درم بخورند و این دوا شرباً و احتقاناً نافع است بگیرند طبیخ برنج و صاف کنند پس در شیر تازه بپزند تا غلیظ گردد و قدری صمغ عربی اضافه کرده به یکی از دو وجه مذکور استعمال نمایند که شدیدالنفع است و این مرض بعضی از اولاد ما را که به سن سه ساله بود عارض شد و استاد ما در معالجهٔ او مبالغه نموده نافع نشد پس به سوی دوایی که بدان اطبا وثوق دارند مضطر گردید و یک درم پوست درخت لسان‌العصافیر او را نوشانید و به شربت اولی شفا یافت بعد از آن این را بر هر مصاحب زحیر که به ما رجوع کرد استعمال نمودیم و در زحیر غیر ورمی مثل تیری که خطا نکند یافتیم و ایضاً اطریفل زمانی است که در آن سقمونیا داخل نکرده باشند و هر که را دادم صحت یافت و چون بگیرند ترب و کوفته در عسل سرشته بلیسند و در یک شربت یا دو شفا یابد و ایضاً حب سهاگه و شنگرف و افیون که در علاج اسهال معوی رطوبی در ذیل ادویهٔ مبرده و مرکبهٔ هندیه مسطور شد نافع است لیکن در زحیر ورمی استعمال آن نکنند و بعض مشایخ را این علت عارض شد و به اکثر ادویه علاج او کردم و به چیزی از آنها منتفع نشد و از این جوارش صحت یافت پوست سنگدان ماکیان طباشیر هر یک دو مثقال گل سرخ سه مثقال پودینهٔ خشک پوست بیرون پوسته پوست ترنج پوست هلیلهٔ زرد هر واحد یک مثقال بهمن ده درم باریک ساییده به شربت فواکه یا شربت سیب بسرشند و سه یا چهار دانگ به رب به بخورند پس صحت تمام یافت و حمد خدای تعالی کردم بعضی گویند که شیرهٔ بادام نوشیدن و روغن آن بر مقعد مالیدن مسکن وجع زحیر است و

کذا در طبیخ حلبه و شبت و تخم کتان نشستن و حمول به شیاف مر و کندر و زعفـران و افیـون کـه در آن رشـته نهاده باشند تا وقت حاجت برآرند برای اقسام زحیر غیرکاذب مجرب است و اگر در زحیر چیزی برنیاید و درد شدید باشد کبریت سوده در پیه بز به مقعد دود آن رسانند و بینی از آن محفوظ دارند و دوای مجرب برای اسهال و سحج و زحیر صادق و کاذب آن است که از خرفه و جوزبوا و مرمکی و جندبیدستر و افیـون و کنـدر مـساوی مثـل نخـود بسته دو حب صبح و شام بخورند و از معمولات اهل هند برای زحیر و اسـهال ایـن اسـت کـه هلیلـۀ زرد را بـه آب بارتنگ بسایند و به عسل بنوشند و اگر مرداسنگ یک‌نیم دانگ کافور یک دانگ به روغن زنبق بندقه ساخته بخورند فوراً حبس اسهال و دفع زحیر کند و طفل را کمتر این باید داد و زیادۀ از این ندهند که در آن خوف حدوث قـولنج است

علاج زحیر کاذب

از چیزهای قابض اصلاً ندهند که مهلک است بلکه برای اخراج ثقل یابس محتبس ملینات دهند مثلاً ریشۀ خطمـی را به قدر یک توله در آب یا عرق عنب الثعلب لعاب برآورده و مغز فلوس شش توله گلقند چهـار تولـه در آن مالیـده صاف کرده و روغن بادام شش ماشه بالای آن ریخته بنوشند و اگر خواهند ترنجبین چهـار تولـه نیـز افزاینـد و اگـر مریض مفلوک باشد شکر سرخ و روغن گاؤ عوض گلقند و ترنجبین و روغن بادام کنند و حقنـه کـردن از ایـن دوا و دیگر حقنه های لینه انسب بود و یا سر بنفشه یک و نیم توله گل سرخ یک توله جوشانیده گلقنـد چهـار تولـه مغـز خیارشنبر هفت توله ترنجبین سه توله مالیده صاف نموده شربت آلو مسهل چهار توله روغن گل یا بادام داخل کرده بدهند و یا غاب و انجیر و اصل‌السوس مقشر و بیخ خطمی و سپستان جوشانده با فلوس خیارشـنبر و و تـرنجبین و شیرخشت و شربت گل بنفشه و روغن بادام بدهند و یا لعاب ریشۀ خطمی شش ماشه لعاب بهدانه سه ماشـه در آب برآورده تخم ریحان تخم کنوچه یک درم روغن باداام شیرین سه درم داخل کـرده بدهنـد روز اول و دوم پـس اگـر فائده نشود فلوس خیارشنبر ده مثقال در العبۀ مذکوره زیاده کرده روغن به دستور داخل نداده نـیم‌گـرم دهنـد کـه علاج اکثر به این طریق کرده شد و این مطبوخ نیز مسهل و مزلق دافع زحیر کاذب است بادیان کوفته دو درم تخـم

خطمی ریۀ خطمی عنب‌الثعلب هر واحد یک و نیم درم سپستان بیست عدد گاؤزبان گل بنفشه هر واحد یک مثقال مویز منقی دو توله در آب جوش دهند هر گاه چهارم بماند صاف کرده فلوس خیارشنبر پنج توله گلقند سه توله مالیده باز صاف نموده قدری روغن بادام یا روغن گاؤ اضافه کرده بنوشند روز دوم چهارتخم به قدر یک توله به لعاب ریشۀ خطمی بخورند و بعد یوم راحت همان مسهل بار دیگر بدهند و بعد رفع سده به تدریج مغریات و قابضات معده استعمال نمایند و این مسهل نیز برای دفع فضول در زحیر کاذب معمول استادی مرحوم است گل سرخ خطمی ریشۀ خطمی بادیان به عرق عنب الثعلب جوشانده صاف نموده مغز فلوس گلقند مالیده باز صاف کرده روغن بادام ریخته بنوشند و بدانند که در حالت سده ادویۀ مسهله بالعصر نباید داد و گاهی برای تفتیح سده چارتخم به قدر نه ماشه در گلاب و عرق عنب‌الثعلب جوش داده شربت گل بنفشه داخل کرده می‌دهند و آب گرم صاف و با شربت بنفشه نوشیدن نیز تفتیح معده می‌کند و یا لعاب ریشۀ خطمی در عرق عنب‌الثعلب و گلاب برآورده گلقند داخل کرده بدهند و یا ریشه خطمی گل بنفشه مویز منقی گل سرخ به عرق عنب‌الثعلب و گلاب جوشانیده شربت بزوری معتدل داخل کرده دهند و گاهی بادیان و گلقند و چهارتخم عوض شربت و عرقیات می کنند و گاهی عوض مویز و گل سرخ و اصل‌السوس و تخم کنوچه در این نسخه داخل می‌نمایند و یا ریشۀ خطمی گل بنفشه تخم کنوچه بیخ کاسنی بادیان پرسیاوشان مویز منقی تخم کاسنی کوفته جوشانیده گلقند داخل کرده بدهند که مفتح و مزلق است غذا شله و یا ریشۀ خطمی عنب‌الثعلب گاؤزبان جوشانیده شیرۀ اصل‌السوس شربت بنفشه داخل کرده بنوشند و گاهی تخم خیارین کوفته می‌افزایند و یا گل بنفشه یک نیم توله گل سرخ توله جوشانیده لعاب گاؤزبان هفت ماشه و ریشۀ خطمی نه ماشه در عرقیات یعنی گلاب پاؤ آثار عرق مکوه نیم پاؤ و عرق کیوره پنج توله برآورده آمیخته اسپغول بالنگو هر واحد یک توله به روغن بادام چرب نموده پاشیده قاشق بزنند تا مثل فالوده گردد پس نبات چهار توله انداخته بخورانند و یا ریشۀ خطمی گل سرخ جوشانیده گلقند مالیده اسپغول پاشیده دهند باز شیرۀ کاسنی لعاب بهدانه افزایند و گلقند به عرق بادیان و عرق عنب الثعلب حل کرده نیز مفتح سده است و اگر گره گره بندق ها در اجابت آید ریشۀ خطمی تخم مرو هر یک چهار ماشه گل بنفشه شش ماشه جوشانیده صاف نموده شیرۀ

خیارین شش ماشه شربت نیلوفر داخل کرده و کتیرا که مغری است و به جهت اسهال سدی معمول سوده پاشیده دهند و اگر بعد مسهل از خوردن اغذیهٔ مختلفه در تب زحیر سدی عارض گردد مفتحات مثل ریشهٔ خطمی تخم مرو گل بنفشه بادیان کوفته خیارین کوفته خیسانده گلقند داخل کرده دهند چون سده برآید و تب زائل شود آلوبخارا را در عرق بادیان مالیده شیرهٔ خیارین گلقند برای بقایای حرارت تب بدهند و بعد دو سه روز تسکین طبیعت دیده اگر حاجت بود مسهل خفیف از سنای مکی گل بنفشه عنب‌الثلب شیرهٔ خیارین گلقند دهند بالجمله در زحیر کاذب بعد رفع سده بر لعاب بهدانه و ریشهٔ خطمی و روغن بادام اقتصار کنند و سفوف الطین یا سفوف مقلیاثا با گلاب دهند و یا لعاب بهدانه عرقیات رب به بارتنگ و اگر در او باقی بود تخم خطمی خبازی گلقند در عرق عنب الثعلب جوش داده صاف کرده شربت گل بنفشه داخل کرده دهند و اگر سده باقی بود یک روز دیگر مسهل بگیرند و روز دیگر لعاب بهدانه و ریشهٔ خطمی و عرقیات و شربت گل بنفشه اسپغول مسلم بخورند اقوال مهره شیخ می‌فرماید که معالجه او به حقنه‌های لینه و شیافات لذاعه نمایند و اگر حقنه‌های لینه کفایت نکند به اجود لین و رطوبت آنها به تجدیدی که اخراج ثفل خشک نمایند حاد کنند بعده در باقی که به لین و رطوبت احتیاج افتد بر آن اقتصار نمایند و گاهی حاجت به شربت حب مقل یا صمغ بطم می آید اگر در این جا غلظت ماده باشد اگر حرارت بود احتیاج به مثل خیارشنبر و شربت بنفشه و مانند آن و به امثال حب معمول از مغز خیارشنبر به رب السوس و کتیرا افتد صاحب کامل گوید که اگر زحیر به سبب زبل محتبس در امعا باشد جوارش شهریاران و جوارش تمرهندی دهند و یا قرص بنفشه به شکر و آب گرم خورانند و اگر در آن جا حرارت نباشد لعوق خیارشنبر با قدری تربد بدهند یا لعوق اجاص به اندک سقمونیا و شیاف معمول از خطمی و بورق و شکر سرخ و شحم حنظل بردارند و به شوربای اسفیدباج قنابر یا به مزورهٔ چغندر به روغن کنجد غذا سازند یا شوربای اسفیدباج قنابر به اندک بسفایج و مغز قرطم بنوشانند و دیگر اغذیهٔ ملین شکم بدهند بهر آنکه شکم نرم شد زحیر ساکن گردد خجندی گوید که شربت بنفشه و شربت عناب و شربت آلو یا بزرقطونا بیاشامند و به لعوق خیارشنبر و به حقنه‌ها و به مزلقات اسهال آرند و شیاف متخذ از خطمی و شکر سرخ و نمک بردارند و مزورهٔ مسلق به روغن کنجد یا به شیرهٔ

قرطم بدهند و اگر ثفل شدیدالجفاف باشد جوارش شهریاران یا تمرهندی دهند سعید گوید که اگر زحیر حادث از زبل متحجر باشد علاجش به حقنه‌ها و حمولات نمایند و اگر کفایت نکند قرص بنفشه دهند و چون صلاح یابد به مزورهٔ اسفاناج غذا سازند و بعد تکمیل صلاح اسفیدباج چوزهٔ مرغ دهند قرشی و خضر می‌نویسند که در زحیر باطل تليين طبیعت به مثل شربت بنفشه به آب بیخ خطمی و لعاب بهدانه کنند یا معجون بنفشه به آب گرم که در آن بیخ خطمی و بهدانه جوشانیده باشند بدهند و تخم مرو و بزرقطونا و شربت نیلوفر و شربت بنفشه مکرر بخورند پس اگر بزور و ثفل متحجر خارج نشد مثل خیارشنبر به مطبوخ مذکوره و روغن بادام و کتیرا و رب‌السوس بدهند و گاهی نوشیدن آب گرم تنها و نشستن در آن در این کفایت کند و گاهی احتیاج به حقنه‌های لینه افتد و در آن مقل ازرق داخل کنند و غذا مثل ملوخیه و اسفاناخیه یا خبازی یا اسفیدباج سازند شریف‌خان صاحب در حاشیهٔ شرح اسباب می‌نویسند که شهریاران و تمری و لعوق اجاص به سموقیا اگرچه مزیل سده‌اند لیکن به سبب قوت و حدت خود گاهی امعا را ایذا رسانند بهر آنکه به سبب زحیر ضعیف شده‌اند پس بر این ادویه جسارت نکنند مگر هنگام ضرورت وقت عدم افادهٔ ادویهٔ ملینهٔ مزلقه و این حب ممدوح است مغز خیارشنبر دو جزو رب السوس یک جزو کتیرا ربع جزو حب ساخته به آب گرم بخورند بعضی متأخرین گویند که مزلقات مثل لعاب ریشهٔ خطمی بهدانه و اسپغول با شیرهٔ تخم خرفه و یا شیرهٔ تخم خیارین و بزرقطونای درست به روغن بادام یا روغن گل چرب کرده یک دو روز بدهند بعده مغز فلوس خیارشنبر در العبهٔ مذکور حل کرده روغن مسطور داخل نموده نیم گرم بنوشانند و یا حقنهٔ لینه به عمل آرند و گاه نوشیدن العبهٔ مذکوره هر سه یا یکی از آنها گرم نموده ازلاق و تليين می‌نماید و فضول محتبسه خارج می‌شود و گویند که شخصی را در مرض وجع مفاصل ناگاه زحیر کاذب پیدا شد گل بنفشه و گل سرخ حب کاکنج گل گاؤزبان هر یک نه ماشه زردآلو ده عدد سپستان شصت عدد مویز منقی سه توله مکوه یک توله در گلاب نیم آثار و کیوره نیم پاؤ و عرق مکوه پاؤ آثار شب خیسانیده صبح بجوشانند که به نیمه آید مالیده صاف نموده خیارشنبر هفت توله ترنجبین نه توله گلقند شیرخشت هر یک چهار توله خمیرهٔ بنفشه سه توله مالیده شربت شیرخشت علویخانی چهار تله روغن بادام یک توله اضافه نموده دادند و به جای آب عرق کیوره و

گلاب نوشانیدند و از آن اول سده‌ها پس مواد سرخ و زرد غلیظ متعفن و بعده بیست و پنج سنگ‌ریزه بیرون آمدند و همان زمان صحت حاصل شد

علاج زحیر صفراوی

لعابات و بزور بارد به کار برند مثلاً لعاب بهدانه و ریشهٔ خطمی در عرقیات برآورده شربت بنفشه و چهارتخم داخل کرده بدهند و گاهی رب به جای شربت و شیرهٔ خرفه اضافه کرده می‌شود و سفوف‌الطین یا سفوف سه تخم به روغن ماده گاؤ یا روغن بادام چرب کرده به قدر نه ماشه همراه دوای مذکور بخورند و اگر به روغن گل چرب کرده دهند مضایقه ندارد و تخم ریحان بریان را سفوف ساخته از سه ماشه تا نیم توله صباح و شام به آب سرد خوردن برای زحیر و سحج معمول و مجرب است و اگر خواهند صمغ عربی بریان اضافه کنند و اگر بدرقهٔ لعاب اسپغول و ریشهٔ خطمی و بهدانه دهند بهتر باشد و اگر چهارم حصه کوکنار در این سفوف افزایند نفع کثیر بخشد و بارتنگ چهار ماشه تخم ریحان پنج ماشه و دانهٔ هیل سه ماشه سوده به گلاب ده توله پخته لعاب ریشهٔ خطمی لعاب اسپغول هر یک شش ماشه لعاب بهدانه سه ماشه چهارتخم شش ماشه به روغن بادام چرب کرده و رب به شیرین دو توله آمیخته نوشیدن مجرب است و گاهی دانهٔ هیل و چارتخم طرح کرده می شود و یا سفوف مقلیاثا بارد علویخان نه ماشه و شیرهٔ زرشک و کاسنی و خیارین هر یک نه ماشه لعاب بهدانه و ریشهٔ خطمی هر یک سه ماشه در گلاب و عرق نیلوفر هر یک نه توله اسپغول هفت ماشه دهند و غذا جغرات و برنج و این حقنه وقتی که پیچش مفرط و حرارت غالب بود مفید است گل ارمنی سفیدهٔ ارزیز شادنج عدسی باریک ساییده در شیرهٔ برگ بارتنگ و خرفه زردهٔ تخم مرغ و اندکی سرکه داخل کرده و به عمل آرند و سفیدی بیضهٔ مرغ به روغن بادام با روغن گل زیر ناف طلا کردن مفید بود اگر از این تدبیر فایده نشود و علاج سحج صفراوی کنند و کتیرا به قدر حاجت در قدری آب تر نموده و قدری شکر صبح و شام بخورند و اگر پوست خشخاش بز را ؟ تخم خرفهٔ بریان هر واحد یک جزو مصطکی گل ارمنی حب‌الآس سویق عناب هر واحد نیم جزو مر صمغ عربی هر واحد ربع جزو ساییده به گلب حب سازند و یک مثقال بخورند برای زحیر و اسهال مجرب است و اگر خون آید کهربا و بیخ انجبار هر واحد نیم جزو افزایند و

این حمول مجرب است زردهٔ بیضه مرغ به روغن گل مرداسنگ صغ عربی سفیدهٔ ارزیز هر یک قدری باریک ساخته در آن آمیزند و ؟ بدان آلوده بردارند و شیاف مازو خام و سفیدهٔ قلعی و کندر و دم‌الاخوین و انیسون به قول شیخ نافع است یا قرص طباشیر حماضی سه ماشه در خمیرهٔ صندل ترش نه ماشه با شیرهٔ خیارین و کاسنی و مغز تخم کدو هر یک نه ماشه بدهند سفوف نافع زحیر و اسهال تخم حماض بارتنگ نشاسته دانهٔ هیل صمغ عربی مغز هیل جمله بریان هر واحد دو درم کهربا طباشیر دم الاخوین هر یک یک درم پوست خشخاش در روغن زرد بریان کرده نیم درم سفوف ساخته به حسب مزاج و سن با شیرهٔ تخم کاسنی زیرهٔ سفید یا شیرهٔ بادیان هر واحد بریان استعمال کنند نافع زحیر و اسهال است مطبوخ نافع زحیر و قیام صفراوی بیخ انجبار پنج مثقال پوست خشخاش تخم خطمی هر یک چهار درم عود و صندل سفید هر یک دو درم حب‌الآس زرد هر کدام یک درم مصطکی ربع درم همه را جوش داده صاف نموده و از سه درم تخم خرفل بریان شیره برآورده و نیم درم طباشیر سوده و دو توله شربت به داخل آن کرده اول بارتنگ و تخم حماض هر یک نیم درم در دهن داشته بالای مطبوخ بنوشند و دیگر هنگام شدت درد تخم ریحان یک توله در نیم پاؤ گلاب جوشانیده وقتی که نصف بماند از قاشق بنوشند و اگر گلاب نباشد به عرق بادیان بنوشند دیگر ریشهٔ خطمی تخم مرو به عرق عنب الثعلب جوشانیده شیرهٔ تخم خرفه شیرهٔ کاهو زهرمهره خطائی سوده ؟ بارتنگ داخل کرده دهند دیگر برای درد پشت در آنها پیچش لعاب ریشهٔ خطمی شیرهٔ خرفه هر یک شش ماشه و عرق گاؤزبان عنب‌الثعلب عرق شاهتره هر یک پنج توله شربت گل بنفشه دو توله چارتخم نه ماشه داخل کرده بنوشند و فصد باسلیق از طرف راست کنند دیگر به قول سویدی شرب کهربا و آب برگ انگور و تخم خرما باریک سوده به روغن گل چرب کرده به آب گرم و گل ارمنی و تخم ؟ بریان و شرب و ضماد صمغ خطمی و حقنه به شیر تازه خوردن شاه‌بلوط تازه هر واحد نافع زحیر است دیگر گویند که جدوار به آب هندوانه ساییده و خورانیدن برای زحیر صفراوی با خون و اندکی بلغم و کثرت اسهال که افیونی را عارض شود مجرب است حریره که جهت پیچش و بواسیر مجرب است صمغ عربی سه ماشه نشاسته روغن بادام هر واحد یک توله بارتنگ بریان هفت ماشه و قدری نبات به دستور مرتب سازند و با شربت صندل شیرین کرده بدهند به جهت

پیچش و اسهال دموی مجرب است سفوف ابن ماسویه که جهت زحیر و درد امعا و سحج نافع است تخم خطمی خبازی مقشر هر یک پنج درم نشاستهٔ بریان سه درم صمغ عربی گل ارمنی هر یک دو درم کوفته بیخته سه درم صباح و سه درم شام به آبی که طباشیر و گل ارمنی و صمغ عربی در آن تر کرده باشند بخورند سفوف‌الطین که در زحیر و صفراوی و اسهال و موی و سحج همواره معمول است اسپغول تخم ریحان تخم کنوچه نشاسته تخم حماض بریان صمغ عربی گل ارمنی طباشیر مساوی به غیر از سه تخم اول کوفته بیخته با هم سه درم به روغن گل یا بادام چرب کرده به گلاب بخورند و اگر خواهند زود حبس کند کوکنار ربع درم تا ثمن درم حسب مزاج در هر شربت داخل نمایند سفوف سه تخم که همان نفع دارد و مجرب و معمول صمغ عربی تخم کنوچه اسپغول بارتنگ مساوی بریان کرده و صمغ را سوده با تخم‌ها آمیخته هر روز سه درم به روغن بادام چرب نموده به آب سرد بخورند شربت مرورپهلی از عمل اطبای هند برای زحیر صادق مرورپهلی پوست خشخاش برابر شب در آب تر کرده صبح جوش داده صاف نموده با دو چند قند که قوام آرند دوای هندی هلیلهٔ سیاه به روغن بریان کرده کوفته بیخته شکر سفید آمیخته شش ماشه خوردن و غذا برنج و ماست ساختن مجرب است دیگر مائین و کات و انیسون مساوی به قدر فلفل ساخته به آب برنج سانهی خوردن آزموده است و ایضاً برای زحیری که با گرمی باشد اسپغول بریان دو درم صمغ عربی گل ارمنی هر واحد یک درم بز را ؟ ربع درم نافع است دیگر سفوف گل ارمنی تخم ریحان بریان اسپغول بریان هر دو درست داشته تخم حماض هر واحد دو درم گلنار صمغ عربی نشاسته هر واحد یک درم مفید بود دیگر به فالسهٔ نیم کوفته شب در آب تر کرده و صبح لعاب آن گرفته با یک توله اسپغول بخورند که نافع زحیر است دیگر گیرند صمغ عربی اسپغول تخم ریحان نشاسته مساوی سفوف کرده و سه درم خورند دیگر تخم تمرهندی سوده یک درم به قدر جغرات آمیخته خوردن نافع زحیر صادق است و کذا کونپل درخت لهووه یک درم ساییده حب بسته خورن دیگر سپیاری سوخته با قدری جغرات آمیخته خوردن و کذا برگ نارسیده به یک قدح آب نوشیدن و هم چنین گل ملتانی ساییده همراه لعاب بهدانه یا اسپغول دادن مفید است اقوال مهره صاحب کامل گوید که چون زحیر از خلط حاد لذاع عارض شود و باید که اندکی بزرقطونا به روغن گل بنفشه بدهند و شوربای چرب بنوشانند و

بر بدن آب گرم ریزند و به روغن گل بنفشه تمریخ او کنند و اگر منع ذلک اسهال صفراوی آید سفوف‌الطین و شربت حب الآس بدهند محمود گوید که اگر سبب زحیر انصباب خلط لذاع مراری یا رطوبت شور باشد هر صباح سفوف طین یا سفوف نشاسته از سه تا پنج درم به رب حب‌الآس بدهند و یا قرص کهربا و قرص حب‌الآس یک مثقال به رب مذکور و یا گل ارمنی یک مثقال در شیرۀ تخم خرفه بریان پنج درم حل کرده بنوشند و دوایی که در سحج مسطور شدنی نافع است و غذا مزورۀ جاورس مقشر بریان و شیرۀ مغز بادام و خشخاش و اگر حرارت بسیار نباشد گوشت تیهو دهند و دوغ آهن‌تاب و سنگ‌تاب نفع کند و این شیاف استعمال کنند انیسون و جو کندر نیم درم برگ کرنب مطبوخ مهرا یک ورق زردی بیضه یک عدد در صلایه کرده روغن بدان اندازند بسایند تا یک ذات گردد و از آن شیاف سازند و این شیاف قطع خون کند دوغ محرق گل قبرسی گلنار عصارۀ لحیۀ‌التیس اقاقیا هر واحد سه درم همه را باریک سوده به آب بارتنگ یا به آب عصی‌الراعی یا به آب خرفه سرشته استعمال کنند و یا بگیرند ؟ سه درم تخم بارتنگ صمغ عربی هر واحد چهار درم بریان کرده کوفته بیخته سه درم از آن بخورند انطاکی گوید که اگر سبب زحیر اخلاط حاده باشد اکثار از العبه و صمغ واجب بود بنابر حذر از سحج که آن اعظم خطر است و هر گاه خواهش قیام طول کند و قوت محتمل اسهال باشد اسهال نمایند پس اگر بعده وثوق تنقیۀ تام مرض انحطاط نکند و قوت کم شود قطع آن اولی بود به احتیاط بهر آن که خطا در این جا خطر است و بیشتر قطع این قیام سبب موت گردد چنانچه در ذوسنطاریا گذشت و در این آنچه قبل تنقیه و بعد آن به تجربه رسیده ذکر آن می‌کنم آن را یاد دارند و معذلک به حقنه‌ها و فتائل رجوع کنند و این حقنه زحیر حار را بگشاید بعد فصد باسلیق در دموی گل سرخ گل بنفشه هر واحد هفت درم تخم خبازی و خطمی خارخسک حلبه هر واحد پنج درم تخم کاسنی سه درم مقل سه درم عناب مثل نصف مجموع کوفته و در سه رطل آب بپزند تا یک رطل بماند صاف کرده هژده درم خیارشنبر ده درم شکر و هفت درم روغن بادام داخل کرده استعمال نمایند پس اگر لهیب شدت کند سه اوقیۀ آب کاسنی زیادت کنند و با ورم به شوربای پایچه یا ماکیان و این فتیله همان نفع دارد تخم ملوخیا سنا پشک موش مساوی سوده به شکر و روغن زرد سرشته شیاف سازند و به روغن گل چرب کرده بردارند و مداومت به طول کنند مع امن

سردی به طبیخ سبوس سپستان و اکلیل و گل بنفشه یا به طبیخ خطمی و خبازی پس به تنقیه قرص زرشک و سفوف مقلیاثا استعمال کنند و این قرص مجرب است پوست خشخاش بزرالبنج سفید و تخم خرفهٔ بریان مساوی مصطکی و گل مختوم حب الآس پوست عناب هر واحد نیم جزو مر صمغ عربی هر واحد ربع قرص یا حب به گلاب سازند و یک شربت مثقال و اگر در آن جا خون آید کهربا و انجبار هر واحد نصف جزو افزایند و این ضماد از آن خلاصی دهد کعک خشک و اقماع گل سرخ و برگ مورد و گلنار هر واحد ده پوست خشخاش هفت اسارون قرظ اقاقیا هر واحد سه به سرکه سرشته بر ناف و تهی گاه در سرما گرم ضماد کنند مصنف ترویح گوید که علاجش مثل علاج سحج صفراوی است و انتفاع در این به شیافات و حقنه ها بیشتر است و خوردن بزرقطونا به روغن گل یا روغن بادام هر ساعت به حسب حاجت منافع بود و اگر با وی تب نباشد تغذیه بیشتر تازه و نان در آن خیسانده بسازند و اگر با آن تب باشد اغذیهٔ مذکورهٔ در علاج ذوسنطاریا بدهند و این دو نافع است بگیرند زردهٔ بیضه خام و به روغن گل بزنند و در آن مرداسنگ مغسول پاشیده با پنبه آمیخته حمول کنند و این شیاف نیز نافع کند زعفران حضض صمغ عربی هر واحد یک جزو انیسون ربع جزو شیاف ساخته استعمال کنند و این مرهم نیز برای او سودمند است گلنار و مازو مرداسنگ و اقاقیا سفیداب و شب یمانی نشاسته و دم الاخوین صمغ عربی گل ارمنی مساوی مثل دسمه ساییده به قدر حاجت از آن در زردی بیضه خاک یک بیضه حل کنند به پارچهٔ نرم بردارند و استنجا به آبی کنند که در آن برگ آس و سرو و گلنار و خرنوب و عدس و مازو و بلوط هر چه از این ها حاضر باشد جوشانیده باشند جرجانی و ایلاقی می نویسند که صاحب زحیر صفراوی ولو همه صاحبان زحیر را صواب آن است که یک روز هیچ طعام نخورند تا امعا خالی شود و مادهٔ آن سقط گردد و صاحب زحیر صفراوی را شراب اسپغول به روغن گل چرب کرده با شربت به صواب بود و اگر تب نبود نان در شیر سنگ تاب ثرید کرده دهند و اگر تب باشد آشامه که از کشک بریان سازند یا از پوست جو چنانچه در علاج سحج مذکور شد و قرص طباشیر یا رب به و رب سیب دهند و این سفوف نافع است اسپغول بریان ده درم و صمغ عربی امرود و صمغ به ؟ هر یک پنج درم و بسد کهربا سوخته هر یک چهار درم همه را کوفته دو درم در شربتی لبنی به کار برند و نسخهٔ حمول و شیاف مرهم همان است که در

قول مصنف ترویح گذشت و اگر عدس و گل سرخ پخته و به روغن گل چرب کرده بر سر مقعد ضماد کنند سودمند بود و اگر در آبی که عدس و سماق و عنب‌الثعلب در آن جوشانیده باشند نشینند صواب بود ابـن **هبةالله** گویـد کـه گر زحیر حادث از غلاظ باشد علاجش قریب از علاج سحج بود بهر آن که علاجش به خورد این سفوف الطین اسـت که از بزرقطونا و تخم حامض بارتنگ مساوی بریان کرده و مثل نصف آن گل ارمنی و صمغ عربی و طباشیر جـریش کوفته در آن اضافه کرده مرتب نمایند و از جمله دو درم به رب به ساده بخورند پس اگر التهاب شدید باشـد از غـذا منع کنند و ماءالشعیر که در آن اناردانه پخته باشند و بعد تصفیه و تبرید آن گل ارمنی و صمغ عربـی در آن اضـافه کرده باشند بنوشانند و بعد دو ساعت آب به جوش داده سرد کرده به طباشیر استعمال کنند و چون اعـراض سـاکن شود و حدت قلت پذیرد مریض را مزورهٔ سماق دهند و شیاف خیط بردارند و غسل او به آب ریـاحین کننـد قرشـی می‌نویسد که آنچه به سبب حرارت یا خلط حار باشد نطول از پوست خشخاش و خطمی و زرورد اسـتعمال کننـد و آنچه به سوی آن بریزد حبس آن نمایند و هنگام شدت وجع فتائل زحیر و مرهم مقل و قیروطی به آب گـشنیز تـر به کار برند خضر گوید که علاج هر دو نوع زحیر که از خلط لاذع صفراوی یا از بلغم شـور باشـد عـلاج هـر دو نـوع اسهال به سحج صفراوی و بلغمی است غیر آنکه انتفاع به شیافات و حقنه ها در این جا بیشتر باشد پس ادویهٔ قابضهٔ نافع سحج مثل قرص طباشیر حماضی و قرص گلنار سوده در شربت انجبار و آب بارتنگ آمیخته یا شربت بـه خـام یا شربت صندلین و غیر آن استعمال کنند و فتیلهٔ زحیر به روغن گل زیتی چرب کرده بردارند و به آبـی کـه در آن خطمی مع پوست آن جوشانیده باشند نطول نمایند و به اغذیهٔ قابضه و مغریهٔ لزجـه کـه در عـلاج اسـهال و سـحج مذکور شد غذا سازند و از ترشی‌ها مثل زیرباج سکنجبین پرهیز کنند و خوردن سـفرجل مطبـوخ یـا بریـان موافـق بودند صاحب خلاصه گوید که اسپغول و تخم ریحان و تخم بارتنگ و تخم کنوچه همه را بو داده به روغن گل چرب نموده اندک گل ارمنی افزوده سفوف سازند و سفوف طین با رب به و رب آس سـودمند اسـت و از شـیاف مامیثـا و کندر و افیون مساوی شیاف ساخته به کار برند و این سفوف طین از مخترعـات جـالینوس بـرای زحیـر و اسـهال و

پیچش شکم سودمند و مجرب است و قوتش تا یک سال باقی ماند و تخم حماض اسپغول و تخم ریحان حب‌الرشاد و تخم خرفه همه را بو داده و هر کدام ده درم غنچهٔ گل سرخ گل ارمنی صمغ عربی هـر کـدام هفـت درم نـشاسته پنج درم دم الاخوین دو درم گلنار یک درم شربتی دو و نیم مثقال طبری گوید که غرض در مداومت زحیر اول قطع سیلان ماده است یا تغیر حدت او و قلب او به سوی کیفیتی که حدت او زائل کند اما قطع او به اصلاح غذا و اقتصار به اشیای نافعه ناشفهٔ قلیل‌الغذا مثل لحم تیهو و کبک و تدرج کنند اگر در اینن جا تب و حـرارت نباشـد والا لـزوم ماء الشعیر کند و غذا مزورات و زیراجات به کدو و گشنیز سبز و خرفه و مانند آن سـازند و اگـر طبیعـت نـرم باشـد مزورهٔ سماق و مزورهٔ اناردانه و زرشک و مانند آن دهند و رأی بعض افاضل آن است که بـه صـوم معالجـه کننـد تـا جذب فضول به اعالی بدن گردد و به طریق دیگر تحلیل شود بعد از آن به مقدار وجع و صعوبت آن نظر کننـد پـس اگر درد شدید باشد که بر آن صبر نتوان کرد و سحج در معای مستقیم بود به اندک آب آس و روغن کنجد نیم‌گـرم حقنه کنند که آن تسکین وجع کند و از معالجه در مهلت تمکن نمایند و به قلت غذا و اشیای ناشفه مداوا کنند تـا آنکه فضول کم گردد و بعده این حقنه که جامع است به عمل آرند بگیرند برنج فارسی مغسول مجفـف بریـان پـنج درم گنار گل سرخ هر واحد دو درم حب‌الآس پنج درم و شعیر کوفته دو درم و اقاقیا و دم‌الاخوین هر واحد یک درم همه را بپزند تا مهره شود و مثل حریره گردد و بعده صاف کنند به قدر هفتاد درم در دیگ باز انداختـه بـر آن یـک درم اقاقیا و نیم درم دم‌الاخوین و دو درم کاغذ مصری سوخته و نیم درم عصارهٔ لحیهٔ‌التیس اندازند و به وزن ده درم پیه گردهٔ بز گداخته بی‌نمک و پانزده درم روغن گل را خام و در زردی بیضه که به سـرکه جوشـانیده باشـند بـر آن ریخته یک جوش بدهند بعده در هاون کرده حل کنند تا مختلط گردد و اندک گرم کنند و بدان حقنه کنند و بعض افاضل گفته‌اند که سرد کرده بدان حقنه نمایند یکدفعه یا دو دفعه که آن از همه علاج مـستغنی سـازد و چـون در نفس شرج باشد اول قطع ماده و اصلاح غذا نموده به روغن گل نیم گرم بر شرج و کنج ران و عانه و قطن به دفعـات کثیر تکمید کنند و گاهی در روغن گل آب آس جوشانیده و صاف کرده اضافه کرده می‌شود و بعض افاضـل آب آس غیرمطبوخ اختیار کرده‌اند و بعضی گفته‌اند که بگیرند دو درم آب آس و شراب عفص قـابض پـنج درم و روغـن گـل

خام پانزده درم و همه را در شیشه کرده بخیسانند پس نیم‌گرم نموده بدان حوالی مقعد و حالبین و قطن و زیر سره به دفعات کثیر تکمید نمایند و اراده کرده اند از این تکمید ردع ماده به روغن گل و تبرید موضع تا گرم نگردد و ماده به سوی آن منجذب نشود و تقویت اعضا تا مسترخی نشود بهر آنکه زحیر تمدد اعضا و ارخا و ضعف آرد پس مواد به سوی آن منصب گردد و اراده بدین تشدید اعضا و تقویت آن بر ردع ماده کرده‌اند پس عضو چون قوی‌تر شود از قبول فضول کثیر منع گردد بعده این شیاف بردارند و اقاقیا دم الاخوین گلنار دقاق کندر هر واحد پنج درم مرصاف حضض انزروت عصارهٔ لحیهٔالتیس هر واحد دو دانگ و زعفران یک نیم دانگ افیون مصری خالص دو ثلث درم همه را باریک ساییده به آب برگ بارتنگ سرشته مثل تخم زیتون شیاف سازند و اگر سحج بالای شرج در معای مستقیم باشد شیافات طویل بسازند تا به موضع برسد پس اگر نکایت عظیم شود و سحج کثرت نماید و سیلان صدید از آن زیاده گردد و سحج در شرج باشد در آن این مرهم استعمال کنند و جالینوس ذکر کرده که این نافع و مجرب در این علت است بگیرند پیه بط گداخته پنج درم مغز ساق گاؤ گداخته ده درم روغن گل خالص دو درم و بر آن پنج درم موم مصفی انداخته بر آتش نهاده حرکت دهند تا بگدازد بعده از آتش فرود آورده بر آن اندازند یک نیم درم مرداسنگ کوفته بیخته و یک درم سفیدهٔ قلعی و نیم درم زفت اگر خشک باشد والا با موم و روغن بگدازند اگر حرارت و لهیب عطش نباشد والا حاجت به زفت نبود بعده بزنند تا بیامیزد و در قوام مرهم آید بعده به فتیله استعمال کنند چون سحج در شرج باشد و زحیر از آن بود و اگر در معای مستقیم باشد باید که این مرهم حمول کنند و یا رد روغن گل نیم گرم انداخته و در محقنه کرده بدان حقنه نمایند تا به معای مستقیم برسد و اگر صدید دائم از اعالی اعضا جاری باشد و از قبول علاج به شیاف و حقنه منع کند باید که از جوف این دوا بدهند تا تغریه و تسکین درد نماید بگیرند بزرقطونا یک نیم درم و تخم بارتنگ دو دام و در آب بجوشانند تا سطبر شود پس از پنج تا ده درم به حسب حاجت روغن گل خالص و به وزن دو شعیره افیون خالص بر آن انداخته بزنند و نیم‌گرم بدهند که این به خلطی که سیلان کند بیامیزد و تعدیل و تسکین حدت او کند بعده از معالجهٔ زحیر این است که نگاه کنند به طبیعت مریض پس اگر طبیعت او قبض باشد به آن سحج و زحیر بود باید که غذای او اسفاناخ به

روغن بادام باشد و اگر در آن جا تب باشد والا به عضل جدی و پایچهٔ او و طبیعت او را خشک نگذارند و نه به دوا حل آن نمایند بلکه جهد کنند که معتدل به غذا باشد تا زحیر سهل شود و شدت نکند و اگر طبیعت او نرم بود و خوف سقوط قوت نبود و در آن جا تب و حرارت شدید نباشد واجب نیست که قبض طبیعت او نمایند و اگر خوف سقوط قوت بود و در آن جا عطش و لهیب باشد به حبس طبیعت پردازد اگر به غذا ممکن بود مثل سماقیه و رمانیه و انبرباریسیه و اگر ترشی او را ایذا دهد و در وجع بیفزاید به کعک بریان و جاورس بریان و مانند آن غذا سازند و اگر با جریان این فضول و این سحج و تشنگی و لهیب باشد در طبیعت با سحج و زحیر خشک بود لزوم شرب ماءالشعیر نمایند و اگر طبیعت نرم باشد آب پوست جو دهند و اگر به سبب فساد ماده و شر آن با زحیر احتیاج به حبس آن افتد و از آب پوست جو محتبس نگردد بر آب پوست جو این سفوف اندازند تخم خرفه تخم بارتنگ تخم ریحان بریان نیم کوفته هر واحد دو درم نشاسته طباشیر کتیرا صمغ عربی بریان هر واحد یک درم گل ارمنی گل قبرسی گل مختوم گل قیمولیای بریان هر واحد دو درم و اگر حرارت و لهیب نباشد در زیاده کردن در این اندک حب‌الرشاد باک نیست و همه را جمع نموده بر آب پوست جو به وزن سه درم از آن یک نیم درم روغن گل اندازند و این زحیر گاهی بلکه اکثر به سبب ورم معای مستقیم و شرج عسرالبول آرد و تدبیرش در علاج زحیر ورمی خواهد آمد و هر گاه این زحیر متعسر گردد و در شرج باشد به آب آس ممزوج به شراب عفص قابض آن را بشویند که این عسر او را زائل کند و گاهی در زحیر چون ماده بسیار سیلان کند و آن را تدبیر اندک قطع نکند قرص گلنار و قرص حماض می دهند نه به این خیال که این علاج زحیر است ولیکن این علاج تسکین عطش و ازالهٔ تب و حرارت و قطع ماده است و اما علاج خاص زحیر همان است که که سابق مذکور شد و گاهی صاحب زحیر را چون در آن تشنگی و لهیب و قیام باشد رب به و رب سیب می‌نوشانند و این بهر آنکه قطع ماده و تسکین آن و تسکین تشنگی کند نه آنکه علاج خاص زحیر است و مثال این در معالجات مثل ترکیب علاج در تب مرکب است مانند گلقند عسلی در تب شطرالغب بعده زیادت در یکی از دو علاج یا نقصان به حسب زیادت یکی از دو خلط یا نقصان او باشد و این موضع محتاج به فکر و تأمل است و از این ترکیب اطبای کثیر غافل‌اند بلکه جالینوس به نسبت ایشان به

جهل به سبب صعوبت تمیز بر ایشان کرده است پس غلط کرده‌اند و علاج سحج حقیقی و سحج دمی و ذوسنطاریا و زحیر یک علاج گردانیده‌اند از دوایی به دوای دیگر انتقال می‌کنند و میان ادویهٔ مختلفه جمع می‌نمایند بعضی از آن مصلح علت به عینیه بود و سوای دیگر و معالجهٔ آن همه به یک طریق می‌کنند پس طبیب ناقص غلط می‌کند و متعلم متحیر می‌شود و علاج او به حسب آن ناقص می‌گردد و ما علاج هر علت علیحده و علاج زحیر علیحده بیان کردیم و طبیب از این آنچه محتاج‌الیه باشد استخراج نماید و علاج را ترکیب دهد اگر مرض مرکب باشد

علاج زحیر بلغمی و ریحی

اگر سببش بلغم شور باشد هر چه در علاج زحیر صفراوی گذشت استعمال کنند و اگر بلغم لزج بود هر چه در علاج سحج بلغمی مسطور شد به کار برند و سفوف یهودی نه ماه شیرهٔ بادیان نه ماشه و نانخواه سه ماشه و الایچی کلان چهار عدد بدهند و یا سفوف مقلیاثا نه ماشه بادیان و پودینه هر یک نه ماشه زیرهٔ سفید و انیسون هر یک چار ماشه و لعاب حلبه و تخم کتان هر یک سه ماشه یا تودریین و کنوچه و حرف هر یک سه ماشه در گلاب و عرق کیوره و بادیان هر یک پنج توله لت کرده به نبات سه توله شیرین ساخته بدهند در یک روز نفع می‌دهد و غذا پلؤ مرغ و تیتر و گنجشک و یا نان ترید به شوربای اینها و اگر هلیلهٔ سیاه و زیرهٔ سفید بادیان و گشنیز بریان کرده کوفته بیخته شکر سفید آمیخته بخورند نافع بود و آن جا که قبض زیاده مطلوب بود مغز بیل خام و سعد و گل دهاوه و کوکنار افزایند و اگر شبت تخم کتان حلبه خطمی بجوشانند و در طبیخ نیم‌گرم آن بنشینند و تسکین وجع کند و بادیان زیرهٔ سفید جوشانیده با عسل یا گلقند جهت زحیر بلغمی در سرما و مزاج بارد مجرب استاد مرحوم است و گاهی با تخم ریحان می دادند و اگر با درد معده باشد ریشهٔ خطمی پودینهٔ خشک هر یک چهار ماشه عود یک ماشه الایچی خرد سه ماشه جوشانیده و صاف نموده چهار تخم چهار ماشه داخل کرده بنوشند که قابض و مفتح و مقوی امعا نیز هست دوائی که نافع زحیر بلغمی است بارتنگ دانهٔ هیل سوده با گلاب پخته شیرهٔ تخم حماض شیرهٔ زیرهٔ سفید داخل کرده صبح و به جهت شام ریشهٔ خطمی تخم مرو جوشانیده و صاف نموده و چهار تخم روغن بادام داخل نموده و بدهند دیگر حرف سفید اسپغول ابهل هر واحد بریان هر یک دو درم و نیم افیون سه درم یک دانگ

سوای اسپغول ساییده تا یک ماشه بدهند که مجرب است و اگر قبض منظور نباشد سوای افیون هـر یـک دو ماشـه بگیرند و نانخواه عوض اسپغول کنند و ساییده بخورند دیگر هلیلهٔ سیاه زنجبیل بادیان مساوی به روغن نیمه بریـان کرده و نیمه خام داشته کوفته بیخته به قدر حاجت بدهند که در این باب مجرب است و گاهی همه را بریـان کـرده شکر را برابر آمیخته به عمل آمده و نافع یافته اگر قبض مطلوب باشد کوکنار بریان عوض هلیله کنند دیگـر کـه بـا شدت سرفه و سقوط اشتها باشد برشعثا یک سرخ همراه شیرهٔ دانهٔ هیل و عرقیات برآورده رب به به بارتنـگ داخـل کرده بدهند و نزله بند نهند و اگر از شدت پیچش خروج مقعد عارض شود پوست انار کزمـازج در آب جـوش داده و از آب آن آبدست نمایند و ثفل آن ساییده و به مقعد ضماد کنند و اگر خون بسیار آید لعـاب ریـشهٔ خطمـی اضـافه کنند و یا چهارتخم در عرقیات جوش داده روغن بادام داخل کرده بنوشند دیگر که بعد مسهل بلغم به دســتور آیـد ریشهٔ خطمی مویز منقی تخم مرو بیخ کاسنی بیخ بادیان جوشانیده و صاف نوده شیرهٔ تخم کاسـنی شـش ماشـه و چهارتخم نه ماشه روغن گل دو ماشه داخل کرده بنوشند باز بادیان عنب‌الثعلب هر یک چهار ماشـه کرویـا الایچـی خرد هر یک سه ماشه پودینهٔ پوست ترنج هر یک دو ماشه جوشانیده و گلقند دو تولـه داخـل کـرده دهنـد در ایـن نسخه پوست ترنج و غیره برای تقویت معده است و اگر از این قبض دشوار شود و اسهال موقوف گردد و نفـخ شـکم ظهور نماید برای لینت مغریات داخل کنند یعنی تخم کنوچه در جوشانده افزایند و تخم ریحان پاشیده بدهند و بـه جای گلقند شربت بنفشه کنند و در حالت سده حابسات قوی مثل پودینه و غیره نمی‌دهند پس اگر حال به دســتور باشد و تهبج ظاهر گردد قرص گل صغیر چهار ماشه کوفته به کلکلانج بزوری شش ماشه سرشته بخوراننـد بـالایش تخم خیارین کوفته عنب‌الثعلب هر یک شش ماشه جوشانیده نبات یک توله داخل کرده دهند و با شربت دینار برای تفتیح سده‌ها افزایند و قرص گل صغیر برای نفخ معده و طحال و کبد و اورام اینها معمول است و کلکلانج بزوری در اورام طحال و معده و جگر و بواسیر و درد اینها و استسقا و امراض باردهٔ رحم و تب‌های معمول دیگـر کـه بـا وجـع مفاصل و ریاح بواسیر باشد عود مصطکی بوزیدان سوده به گلقند سرشته تناول نمایند و تخم مرو دانهٔ هیل به عـرق عنب‌الثعلب و عرق بادیان جوشانیده شربت بزوری معتدل داخل کرده بدهند و گاهی به رعایت بواسیر بسفایج بادیان

خطائی نیز در نسخه داخل می‌کنند سفوف بزور جهت زحیر مجرب اسپغول تخم کنوچه تخم ریحان هر سه بریان کرده درست دارند تخم تره‌تیزک و تخم کتان هر دو بریان نموده نیم‌کوفته گل ارمنی صمغ عربی بریان نشاسته بریان گلنار کهربا همه را کوفته بیخته برابر گرفته با بزور مذکور آمیزند خوراک از یک مثقال تا دو درم سفوف هلیله شکم قبض کند و درد معده را نافع و زحیر را بعد از تنقیه سودمند هلیلهٔ سیاه در روغن زیتون برشته صمغ عربی بریان زیره سیاه مدبر بریان انیسون بریان هر واحد یک جزو اسپغول بریان حب‌الرشاد هر یک دو جزو چهاردار داول را کوفته بیخته اسپغول و حب‌الرشاد درست آمیخته هر روز چهار درم بخورند سفوف مقلیاثا که نافع زحیر است بگیرند حرف و تخم ریحان و اسپغول و هر سه بریان نوده درست داشته هر یک دو درم صمغ عربی نشاسته تخم خطمی هر واحد یک درم کوفته بیخته آمیزند و شربت از سه درم تا چهار درم جوارش مقلیاثا نافع زحیر و مغص و بواسیر زیرهٔ سیاه بریان هلیلهٔ سیاه به روغن گاؤ بریان هر یک نیم جزو حرف ناکوفته بریان یک جزو مصطکی ثلث جزو به دستور با نبات مقوم بسرشند و شربت دو درم و اگر مصطکی نباشد کندر داخل کنند ذکر ادویهٔ هندیه که زحیر بلغمی را نافع است بلیلهٔ سیاه به روغن چرب کرده در آوند آهنی بریان نموده یک توله زنجبیل بی ریشه بریان پنج ماشه بادیان بریان پنج ماشه گشنیز خشک بریان سه ماشه مورپهلی سه ماشه نبات دو توله ساییده شش ماشه یا زیاده و همراه لعاب ریشهٔ خطمی یا شیرهٔ بارتنگ یا جز آن مناسب حال بدهند مکه در پیچش با خون و بلغم و درد و نفخ مجرب است و بی عدیل است دیگر آمله سونف هر کدام یک دام به آب ساییده صاف نموده به قدر جوار افیون حل کرده بنوشند که در ازالهٔ پیچش قوی مجرب است دوائی که برای پیچش و سنگرهنی مزمن مجرب است اندر جو تلخ موچرس گل دهاوه سونهه هر یک شش ماشه برگ بنگ بریان کرده به قدر دو و نیم ماشه هر صباح به آب بدهند تا هفت روز غذا وال تور و خشکه یا دیگر مناسب حال در دو روز نفع ظاهر شود و در هفته صحت تام رو نماید و اسهال دموی و بلغمی و صفراوی را هم مفید نوشته و اگر مریض ضعیف یا طفل باشد دوا کمتر دهند و این دوا سکر می آرد جای خوف نیست دیگر هلیلهٔ سیاه اجواین زیرهٔ سفید هر یک بیست درم جدا جدا بریان کرده کوفته بیخته هر روز پنج درم با ماست چکیده بخورند جهت پیچش و اسهال که به هیچ دوا نرفته باشد مجرب

نوشته دیگر زنجبیل بادیان مغز بیل هر یک هفت ماشه نبات ده ماشه کوفته بیخته روز اول هفت ماشه و روز دوم ده ماشه و در روز سوم چهارده ماشه به آب بدهند برای زحیر مجرب است سفوف که زحیر را نافع است مرورپهلی هفت ماشه مائین خرد مازو خرمای بریان زنجبیل بادیان صمغ عربی هر یک شش ماشه افیون چهار ماشه سفوف سازند خوراک به طفل چهار سرخ به کلان نه ماشه ایضاً که نافع زحیر بلغمی است پوست هلیلۀ کابلی پوست هلیلۀ امله در آبی که بیلگیری تر کرده جوش داده خشک نموده به روغن گاؤ بریان سازند پس تخم کتان زیرۀ سیاه بادیان حب‌الرشاد هر یک بریان هر واحد دو جزو مصطکی یک جزو و سوای حب‌الرشاد کوفته بیخته بیامیزند خوراک سه درم ایضاً که مسمی به موئیه است و در زحیر معمول است هلیلۀ سیاه زنجبیل بادیان هر واحد یک و نیم توله مائین خرد و مائین کلان هر یک نه ماشه مازو سبز سه عدد کوکنار بریان نه ماشه اسپغول مسلم سه توله رال سفید نه ماشه زیرۀ سفید صمغ عربی هر واحد یک توله اول هلیله را با روغن گاؤ سه ماشه در کزغان آهنی بریان نمایند تا متنفخ و شق گردد پس بادیان را در همان آوند گرم بریان کنند که سرخ شود بعده زنجبیل را که اول چهار پاس در سبوی پر آب انداخته و از آب برآورده باشند به پارچه نشف کرده باشند با یک ماشه روغن گاؤ چرب کرده در ظرف مذکور بریان نمایند تا سرخ شود بعد از کوکنار و نصف اسپغول و زیره را بریان کرده سوای اسپغول همه را کوفته بیخته شکر سفید مساوی آمیخته سفوف سازند و نهار یک کف دست به آب یا دیگر بدرقۀ مناسب بخورند و غذا ملائم مثل کهچری مونگ و فیرنی سازند و اگر خون بسیار آمده باشد سه ماشه شب یمانی در همه دوا افزایند دیگر پوست تنۀ درخت انبه که پوست بالای سیاه و سخت دور کنند و پوست داخلی مائل به زردی را با آب به طریق صندل بسایند و در اندک آب حل کرده جلد بنوشند چه اگر لمحه دیر کنند بسته و نتواند نوشید اسهال پیچش را در دو سه روز شفا خواهد شد دیگر برای زحیر که با نفخ باشد تخم تره تیزک بریان دو درم تخم کتان بریان صمغ عربی گیرو هر واحد یک درم ابهل نیم درم بزرالبنج ربع درم سوای دوای اول کوفته بیخته به قدر حاجت بخورند و برگ کنار یک درم زیرۀ سفید یک درم ساییده نوشیدن بسی نافع زحیر است دیگر رال و کات و بیلگیری و تخم کونچ مساوی سفوف کرده از یک درم تا دو درم خوردن نافع اسهال دمو یو زحیر صادق است دیگر

زیرۀ سفید چهار ماشه اجواین پنج ماشه افیون دو سرخ کوفته بیخته سه خوراک سازند و همراه آب برنج سائهی خورند و غذا کهچری سازند زحیر بلغمی را نافع بود دیگر گل دهاوه گوند سینبهل مساوی در آب جوشانیده صاف نموده نافع زحیر صادق است دیگر مرورپهلی یک دام در آب تر کرده مالیده صاف نموده بخورند غذا کهچری و از ترشی و چیزهای شور پرهیز نمایند که نافع پیچش و اسهال خون و بلغم است دیگر پهلی سانگر که مشهور است پخته همراه خشکه بخورند پیچش را نفع کند دیگر رال شکر سفید هر یک دام کوکنار بریان یک عدد کوفته بیخته کف دست خورن نافع زحیر صادق است دیگر رال زنجبیل بادیان پوست انار کوکنار هر واحد نیم دام شکر دو دام کوفته بیخته به قدر نیم درم به آب تازه صبح و شام خورند و غذا برنج و دال عدس سازند و خون آمدن را نافع بود دیگر بیلگیری یک توله پوست کثرا دو توله بادیان یک توله هلیلۀ زنگی مثل او اسپغول نیم توله مصری سه توله بگیرند و هلیله را در روغن زرد بریان کرده سوای اسپغول همه را کوفته بیخته آمیزند هفت ماشه تا یک توله بخورند پیچش را دور کند دیگر زنجبیل بادیان کوکنار هر سه را بریان کرده به قدر دو درم با قند سیاه و روغن زرد حب بسته بخورند نافع اسهال و زحیر بلغمی است دیگر افیون خالص چونه مساوی گرفته برابر مؤنتهه با عدس حب بسته یک صبح و شام خوردن نافع اسهال مفرط و زحیر خونی صادق است دیگر مازو چهار جزو افیون دو جزو نانخواه یک جزو حب به قدر نخود یا مونگ بسته یک صبح بخورند زحیر و سحج را نافع است دیگر پوست اندرونی درخت مهوه که هنوز به چکیدن نرسیده باشد گرفته شیرۀ او بستانند و به قدر چهار دام در ظرفی بر آتش اخگر گذارند و سه ماشه زنجبیل باریک ساییده در آن آمیزند چون دو سه جوش خورد فرود آورده نیم‌گرم بیاشامند و از ترشی و بادی پرهیز نمایند زحیر صادق و اسهال دور کند و زیرۀ سفید یا جغرات خوردن نیز مفید است اقوال حذاق شیخ می‌فرماید که اگر سبب زحیر خلط عفن متشرب در آن جا از بلغم یا صفرا باشد و بلغم لزج بود علاجش به شستن نمایند بهترین آن به مثل آب زیتون مملوح است که به قدر نیم رطل از آن حقنه کنند تا که آنچه در آن جا باشد برآید یا به حقنه از آب برگ چقندر به قدری بنفشه و تربد بعده علاج او به مسکنات اوجاع از شیافات زحیر کنند و گاهی بلغمی محتاج گرداند به شرب حب منتن و اگر به سبب بقیه از چیزی باشد که بعض اوقات منحدر گردد پس

اگر در آن جا اسهال باشد حبس آن کنند و بعد حبس نظر کنند اگر مریض احتمال نکند و خوف عود اسهال نباشد حقنه خفیف به عمل آرند یا شیاف از بنفشه به اندک نمک اگر ماده صفراوی بود و از عسل خیارشنبر معقود به اندک بورق و تربد اگر ماده بلغمی باشد بردارند اگر بر این جسارت نباشد بدانچه مرخی و منحدر و مسکن وجع از نطولات و از شیافات باشد استعمال کنند ابوسهل گوید که این شیاف قطع زحیر کند مر قشور کندر زعفران افیون مازو پوست انار صمغ بریان کوفته بیخته به آب آس سرشته مثل بلوط شیاف سازند و بردارند و این سفوف زحیر است هلیلۀ کابلی هلیلۀ آمله هر واحد اوقیه همه را در آب سفرجل یک جوش داده خشک کنند و بر تابه به روغن گاؤ بریان نمایند و خشک کرده بسایند و تخم گندنای بریان و تخم کتان بریان و حرف بریان و مصطکی هر واحد نیم اوقیه گل ارمنی اوقیه ساییده و آمیزند و سه درم به شربت به بدهند پس اگر خواهش قیام دائم بود به غیر آنکه چیزی خارج شود کبریت بر آتش انداخته و بر آن ظرف سوراخ‌دار واژگون داشته مریض بر آن بنشیند به نوعی که مقعد مقابل سوراخ باشد و گاهی کبریت با پیه گردۀ بز یا کوهان شتر سرشته بلوط ها سازند معمول می کنند یا مثل اولی بخور می‌سازند و یا شیاف از حضض و زعفران و کندر و صمغ مساوی ساخته بردارند پس اگر در آن جا حرارت و وجع باشد در ادویه قدری افیون داخل کنند و هر گاه با زحیر ریاح موذی و قراقر باشد این سفوف استعمال نمایند بزرالبنج سفید بادیان تخم شبت هر واحد پنج درم نانخواه افیون هر واحد دو درم تخم کرفس ده درم شربت یک مثقال و هر گاه با زحیر ریاح موذیه بود و تب و حرارت نباشد این معجون دهند جندبیدستر افیون اسارون میعۀ سائله بزرالبنج سفید کندر مساوی و عسل به قدری که سرشته شود از دو درم تا سه درم بدهند مجوسی گوید که هر گاه زحیر به سبب رطوبت لزج منحدر به سوی امعا عارض شود باید که صاحب او را از اشیای بارده منع کنند و سفوف مقلیاثا دهند که آن زحیر را بسیار نافع است و یا قدری تخم کرفس و تخم گندنا مساوی به آب گرم بدهند یا حب‌الرشاد دو درم به آب گرم خورانند و قرص مسمی به اسقرماطون چون نیم درم به آب نیم‌گرم دهند نفع کند کذلک قرص کوکب و این شیاف بردارند کندر ذکر و مر هر واحد یک جزو زعفران و افیون هر واحد نیم جزو باریک ساییده به آب سرشته شیاف سازند و در کنارۀ او رشته دارند که این حاضرالنفع است و این شیاف نیز نافع است مر

و میعه و کندر و افیون و سندروس و زعفران مساوی ساییده به آب شیاف ساخته بردارند و اگر از این ادویه مثل نخود حب‌ها سازند و صاحب زحیر را دو حب به آب نیم‌گرم بخورانند نافع بود و این قرص نافع زحیر است نانخواه شحم کرفس هر واحد چهار درم مر و سنبل‌الطیب و اسارون و زعفران هر واحد یک و نیم درم افیون و جندبیدستر و بزرالبنج هر واحد یک درم همه را باریک ساییده به قدر نیم درم قرص‌ها سازند و این سفوف نافع زحیر است تخم خشخاش و پوست آن هر واحد سه درم تخم کرفس تخم گندنا هر واحد دو درم کندر ذکر و نانخواه هر واحد یک نیم درم باریک ساییده از یک درم تا دو درم بخورند به آب گرم و ایضاً مغز چهار مغز بریان سه درم نانخواه یک درم کندر ذکر نیم درم ساییده همه به آب گرم بخورند و طفل را دو درم بدهند و این سفوف نیز نافع زحیر بود بگیرند تخم کرفس و انیسون و نانخواه هر واحد سه درم کندر ذکر و مصطکی و سنبل‌الطیب و زنجبیل و ابهل هر واحد یک درم سعد و بیخ اذخر هر واحد دو درم جوز بریان پنج درم باریک ساییده و شربت دو درم به آب نیم گرم و ایضاً تخم کرفس و سعد و سنبل هر واحد پنج درم عود و سک و جوزبویا هر واحد یک نیم درم باریک ساخته یک مثقال به آب نیم‌گرم بخورند پس اگر با زحیر اسهال بلغمی باشد آن را به میبهٔ ممسک بدهند و این سفوف زحیر مع اسهال را مفید مغز کردگان بریان و ابهل و پوست انار ترش و سنبل الطیب و قرنفل و سعد و کندر و قرفه و رامک و گل سرخ هر واحد دو درم عود و سک و مصطکی و قصب‌الزریره و قاقله و بسباسه و انیسون و تخم کرفس و زیره در شراب تر کرده خشک نموده و مازو بریان در شراب سرد کرده و ریوند چینی و ثمرهٔ طرفا هر واحد یک درم اناردانهٔ بریان شش درم همه را باریک ساییده و به قدر حاجت به آب نیم‌گرم بخورند و فلونیای فارسی زحیر را منفعت بین دارد و باید که صاحب او از اغذیهٔ بارده اجتناب کند و غذای او نخوداب به فراح نواهض یا گنجشک به زیت بریان برنج مطبوخ به زیت که بر آن قدری حب‌الرشاد انداخته باشند بسازند و تقلیل غذا کنند که آن نافع‌تر است برای او ایلاقی و جرجانی گویند که صاحب زحیر بلغمی را که سبب زحیر او بلغم شور باشد مقلیاثا دهند و نسخهٔ او همان سفوف است که در قول ابوسهل گذشت و نسخهٔ دیگر این است هلیلهٔ کابلی بیست درم در شراب قابض تر کرده و تخم مرو بریان کرده هر یک ده درم حب‌الرشاد بریان کرده پنج درم همه را کوفته به ماءالعسل قرص سازند شربتی

سه درم به شراب قابض و ترکیب بخور کبریت و پیه گردهٔ بز نیز در قول ابوسهل مسطور شد و اگر بابونه و قیصوم و بنفشه و گل سرخ و اکلیل‌الملک و مرزنجوش و برگ کرنب و شبت در آب بپزند و مقعد را به روغن کتان چرب کرده در این آب نشانند سودمند بود و ابوزید گوید که من بیماری را در سیستان دیدم و این علاج کردم در همان روز به شد و اگر سعد و قصب‌الزریره و انیسون یک شبانه روز در آب تر کرده صاف نمایند و میبه و شراب کهنه آمیخته بنوشانند نافع بود و سفوفی که در آن مغز چهار مغز بریان سه درم است در قول مجوسی گذشت و از مرو کندر و زعفران و تخم شبت هر یک برابر شیاف سازند و یا از زعفران و جندبیدستر و مر و سکبینج و افیون هر یک برابر و اگر مرض طول کند حقنه کنند به نمک و آب زیتون مقدار پنج اوقیه پس تکمید کنند به شراب گرم کرده و آب مورد و روغن نادرین خجندی گوید که علاجش به تسخین لطیف و به علاج سحج بلغمی نماید و در آنچه این نوع را نافع بود حقنه به آب چقندر و سبوس و مری و اندک بورق است یا به آب زیتون مملح به آب سلق و تربد و بنفشه و از کمادات نافعهٔ او این است که صوف را در شراب قابض نیم‌گرم آغشته بردارند یا حقنه کنند بدان یا روغن گل نیم‌گرم یا روغن ساده نیم‌گرم تنها که این انواع زحیر را نافع است و شیاف که در قول مجوسی گذشت و کذا شیافی که از تخم خطمی و خبازی و تخم کتان و مانند آن سازند به کار برند و نطولات به آب ادویهٔ حاره ملطفه آن را نافع است و اگر سبب او احتباس ریح و تکاثف او باشد جوارتعات مثل کمونی و فلافلی و کمادات مسخنه استعمال کنند و این سفوف آن را نافع است زیرهٔ کرمانی صعتر نانخواه پودینه سنبل‌الطیب مصطکی جوزبوا سعد عود تخم کرفس انیسون هر واحد یک جزو باریک ساییده استفاف نمایند و مریض را قلیه‌ها و مطنجنات خورانند و مقعد را به شراب گرم تکمید کنند خضر گوید که سفوفی که در آن مغز چهار تخم سه درم است و در قول مجوسی گذشت نافع زحیر بلغمی است و بگیرند سعد و قصب‌الزریره و انیسون و نانخواه همه را در آب شب تر کنند پس صاف کرده و اندک میبه و شراب کهنه بدان آمیخته بنوشند و اگر کندر با قدری نانخواه بخورند زحیر بلغمی را نافع بود و تخم رشاد نیز نفع نکد و درد او را ساکن نماید و اگر زحیر از ریح ممدد باشد علاجش تحلیل ریح است و سائر آنچه در علاج زحیر بارد بیاید ابوالحسن می‌نویسد که اگر زحیر تابع خلط بلغمی باشد علاجش به شرب میبه و خوردن تخم

کنوچه تخم ریحان بریان یا اناردانهٔ بریان نمایند و بعد آن آب نیم‌گرم بنوشند و شیاف خیط بردارند و بر نهار در حمام داخل کنند و غذا افراخ یا گنجشک بریان یا مزورهٔ نخوداب سازند و تقلیل غذا نمایند میرعوض از انطاکی نقل کرده که نخست حقنه از این نوع اذخر سداب قنطوریون هر کدام ده درم اسارون اکلیل‌الملک خطمی حلبه هر کدام هفت درم تخم بزر تخم شلغم انیسون هر کدام پنج درم تربد سفید چهار درم در سه رطل آب بجوشانند هر گاه ثلث بماند صاف نموده مغز فلوس و روغن زیت و عسل هر کدام دو اوقیه اضافه کرده استعمال نمایند و فتیله از غاریقون و شحم حنظل و تربد سفید و سنای مکی و قسط شیرین مساوی به عسل و آب سداب سرشته به روغن قسط چرب کرده حمول کنند که مجرب است و دو درم حب‌الرشاد کوفته با شکر سرخ و آب گرم سفوف نمایند و بعد از تنقیه داروهای قابض که عصب را محکم کند و بادها را بشکند به کار برند و این معجون در این باب مجرب است و همین عمل دارد قسط شیرین حب الغار سعد هر کدام یک جزو و سنبل و مصطکی و مقل هر کدام نصف جزو سداب زیرهٔ سیاه سندروس کهربا عود هندی هر کدام ربع جزو کوفته بیخته با عسل بسرشند و شربتی سه درم و این دوا گازرونی از حاوی کبیر نقل نموده و مجرب یافته است حرف سفید بوداده اسپغول بوداده مقل ارزق ابهل بوداده هر کدام دو درم زیرهٔ کرمانی تخم گندنا تخم شبت تخم خشخاش انیسون تخم کرفس برگ قنب هر کدام دو نیم درم افیون سه درم و دانگی غیر از حرف و اسپغول همه را کوفته دانگی از آن استعمال کنند و حضض و زعفران و دم‌الاخوین هر کدام جزوی سندروس افیون هر کدام نیم جزو به زردهٔ نیم‌برشت سرشته شیاف سازند مؤلف گوید که این دوا نسخهٔ سفوف یهودی است و در اسهال کهنه و زحیر بلغمی همواره مجرب معمول است لیکن در نسخهٔ گازرونی بزرالبنج عوض برگ قنب است و مقل ارزق مطروح درازی گفته که این مجرب عجیب است و از آن خلق کثیر شفا یافته و این معجون زحیر را نسبت به خود کرده و برای زحیر بلغمی مجرب نوشته بگیرند بزرقطونا و حرف سفید و ابهل و زیره همه را بریان کرده هر یک دو درم تخم گندنا تخم شبت تخم خشخاش بزرالبنج انیسون افیون مصری هر یک شش درم ادویه را سوای بزرقطونا کوفته بیخته با بزرقطونای غیرکوفته آمیزند و گاهی برگ قنب شش درم نیز در این اضافه می‌کنند و با عسل دو چند ادویه آمیزند شربت یک درم و اطفال را دو دانگ و گیلانی

گفته که پوشیده نیست که کمتر از این شربت کافی باشد و صاحب حاوی صغیر سفوف نانخواه و کندر هر واحد دو درم جوز بریان سه درم کوفته بیخته نافع نوشته و طبری گفته که از غرائب چیزی که در زحیر هنگام انقطاع ماده و عدم تب و لهیب و حرارت می‌دهند این است که بگیرند دقاق کندر یک درم تخم کرفس یک درم و افیون یک دانگ و مازو نیم درم و همه را ساییده و از نیم درم تا ثلث درم بدهند که این همان روز تسکین نماید و گاهی از تخم کرفس و افیون و دقاق کندر شیاف ساخته حمول می کنند و همان وقت تسکین می بخشد و به قول شیخ از افیون و جندبیدستر و کندر و زعفران شیاف ساخته حمول کردن نافع زحیر است و اضمده از زردی بیضه و مغز نان سمید و بابونه یا آب رطب او و شبت خشک و خطمی و لعاب تخم کتان و مانند آن سازند و بهترین ضمادات که بر مقعد نهند گندنای شامی را جوش کرده با روغن گاؤ و روغن گل و اندک موم مصفی است و بخورات وقت شدت وجع به کبریت و هستهٔ زیتون دموی شتر استعمال نمایند و اگر به کبریت بسیار دفعه بخور کنند انتفاع یابند

علاج زحیر ورمی

اگر مسبب ورم حار باشد برای تقلیل و انقطاع ماده فصد باسلیق کنند اگر مانعی نبود والا زیر کمرگاه حجامت نمایند و مطفیات خون دهند و پارچه به سرکه و روغن گل تر کرده بر موضع ورم نهند و صندلین به آب کاسنی و عنب‌الثعلب ساییده و کافور اندکی آمیخته طلا کردن در ابتدا نافع و مسکن حرارت است و یا روغن گل و زردهٔ تخم مرغ به هم سرشته و اندکی مرداسنگ سوده آمیخته بر مقعد طلا کنند و یا از آن شافه سازند و ضماد به مثل عدس مقشر و گل سرخ و بزرقطونا و روغن گل مضروب به آب عنب‌الثعلب و یا به آب خطمی نیز نافع است و از خطمی و تخم کتان و تخم خبازی و پیه بط و ماکیان و مغز ساق گاؤ و شکر سرخ شیاف ساخته امتحان کردن مفید است و دو سه روز غذا نخورند و بعده آش جو بنوشند و چون ماده از انصباب بایستد برای نضج و تحلیل آن و تسکین درد به آب ادویهٔ ملطفهٔ ملینه مثل خطمی و خبازی و حلبه و تخم کتان و گل بنفشه و اکلیل و بابونه و برگ کرنب جوشانیده آبزن و نطول بر مقعد و شکم سازند و شیاف نیز از این ادویه به کار برند پس اگر شیافات به موضع ورم به سبب بعد او نرسند حقنه از این ادویه استعمال نمایند و این آبزن نیز برای تحلیل مادهٔ ورم و تسکین درد و رفع

زحیر فی‌الحال نفع می‌دهد تخم خبازی بنفشه عنب‌الثعلب هر یک سه توله برگ انار و برگ کاسنی و بـرگ مکـوه و برگ پنبهٔ باغی هر یک نه توله برگ کرنب هفت توله به دستور به کار برند و ثفل آن را گرماگرم بر جای امعا و عانـه و مقعد بربندند و اگر در مطبوخ مذکور خیارشنبر هفت توله و شکر سرخ شش توله در روغن گل اضافه نموده حقنه کنند انفع بود و بعد از نضج تنقیهٔ ماده به مسهل بارد حقنه کنند و آن را که قی به آسانی آید نفع کثیر دهد و باقی آنچه در علاج ورم معده گذشت و در قولنج ورمی بباید به کار برند و اگر درد و سوزش مبرز باقی ماند برگ خطمـی و سداگلاب و طحلب و تخم خطمی هر یک سه ماشه به زرری بیضهٔ مرغ یک عدد و مرداسنگ مغسول چهار ماشه و روغن گل یک نیم توله ضماد کنند و هر گاه ماده تحلیل نـشود و جمـع گـردد و ضـمادات منـضجه مثـل بنفـشه و خطمی و شبت و اکلیل‌الملک و حلبه و بابونه و امثال آن به آب پخته تا مثل خمیر گردد به روغن گل و زردی بیضه آمیخته بر مقعد و حوالی آن نیم گرم ببندند و مکرر استعمال نمایند تا بر نضج تام و انفجار یاری دهد پس اگر خـود به خود منفجر شد بهتر والا شیافات مفجره استعمال کنند و بعد از آنکه بشکافد هر چه در اسهال المده از تنقیهٔ ریم و اندمال جراحت گفته شد به کار برند و اگر به سبب ورم بارد باشد معالجهٔ آن بدانچه در قولنج ورمی بیاید باید کرد و این کمتر افتد و اگر ورم صلب گردد حقنه به آب حلبه و تخم کتان و انجیر و سبوس گنـدم سـازند و اگـر ورم در شرج منفجر گردد به آب مورد و به شراب عفص قابض بشویند اقوال حکما شیخ می‌فرماید که اگر سـبب زحیـر ورم حار باشد اهتمام به حبس چیزی که به سوی ورم در طریق عروق یا از طریق اسهال حاری می گردد و به تـدبیر ورم و به تعدیل خلط حار نمایند و باید که در ابتدای او به فصد اگر واجب بود و به تقلیل غذا علاج کننـد و اگـر امکـان باشد دو روز فاقه کنند و در ابتدا بر آن آب‌ها و نطولات که میل به سردی اندک مع ارخا داشته باشند و منع انصباب ماده کند استعمال نمایند و از چیزی که این را نفع کند صوف در آب آس و گلاب و اندک حنا آغشته نهادن است و ایضاً در ابتدا حقنه به مثل ماءالشعیر و آب عنب الثعلب و گلاب و روغن گل و سفیدی بیـضه کننـد پـس اگـر مـاده منصب به طریق اسهال باشد حبس آن بدانچه می‌دانند باید کرد بعده نطول و ضماد بـه مرخیـات از بابونـه و شـبت مخلوط به چیزی از قوابض کنند بعده منضجات استعمال کنند و اگر جمـع گـردد و مفتحـات بعـد نـضج اسـتعمال

نمایند و این همه در مواضع سالفه دانسته آید و گاهی حقنه به زیت شیرین مطبوخ به قدری از قوابض نفع کند و چون غذا دهند بهترین چیزی که بدان غذا کنند شیر تازهٔ مطبوخ است که آن حبس سیلان از فوق و تلیین موضع کند و از ادویهٔ جیده چون ارادهٔ انضاج و تحلیل و تسکین وجع کنند ضماد حلبه و خبازی و ضماد اکلیل الملک و ضماد از برگ کرنب مطبوخ است پس اگر حاجت به قوی‌تر افتد با وی اندک پیاز بریان و قدری مقل آمیزند و از مراهم مجربه وقت بودن ورم ملتهب مولم این است که بگیرند اسرب محرق مغسول و سفیداب ارزیز و مرداسنگ مربی اجزا مساوی و به زردهٔ بیضه و روغن گل سرشته حل کنند که این بالغ‌النفع است و اگر خواهند بر آن آب عنب‌الثعلب و آب گشنیز بچکانند و اگر خواهند در آن اقلیمیات زیاده کنند و گاهی ایشان را قیمولیا تنها به زردهٔ بیضه و روغن گل نفع بخشد و اگر سبب زحیر ورم صلب باشد عاجش بدانچه از علاج اورام صلبه معلوم است باید کرد و آنچه در این مجرب است این است که بگیرند مقل و زعفران و حنا و خیری زرد یابس و سفیدهٔ قلعی بعده اینها را با پیه ماکیان و بط و مغز ساق گاؤ و خصوصاً اهلی جمع کنند و زردهٔ بیضه و روغن گل و روغن خیری مخلوط کنند و از آن مرهم سازند مسیحی گوید که اگر زحیر از ورم معای مستقیم باشد باید اول مراق و کنج ران و مقعد به اسفنج که در روغن گل مخلوط به قدری شراب آغشته باشند تکمید نمایند و دور روز از غذا منع کنند تا اسباب ماده فانی گردد و بعد از آن قدری نان در شیر مطبوخ تر کرده یا حریرهٔ معمول از برنج و شیر بخورانند و اگر طبیعت نرم باشد جاورس عوض برنج به کار برند و اگر این تدابیر کفایت نکند به حقنهٔ معمول از جو که با وی برنج و حب الآس و گلنار و جفت بلوط و آس رطب پخته باشند با زردی بیضهٔ بریان و روغن گل و سفیداب و نشاسته حقنه کنند و اگر خون بسیار جاری باشد عصارهٔ لحیةالتیس و اقاقیا و گل و گل ارمنی بدان مخلوط نمایند و اگر در آن جا ورم و تمدد بود در حقنه روغن مسخن داخل کنند و یا به طبیخ حلبه و بزر کتان و خبازی و بیخ خطمی حقنه کنند و به کرنب که در آن زدهٔ بیضه و روغن گل پخته باشند ضماد نمایند و اگر با ورم لهیب باشد ضماد از آب عنب‌الثعلب و روغن گل و زردهٔ بیضه سازند و عدس مقشر و گل سرخ و عنب‌الثعلب و برگ آس پخته در آن نشینند یا این ادویه بپزند تا مهرا شود و بدان زردهٔ تخم مرغ و روغن گل آمیخته ضماد کنند و هر گاه در مقعد ورم

حار باشد مازو در شراب پخته بسایند و بدان ضماد کنند ابن عباس می نویسد که هر گاه زحیر از قبل ورم امعا باشد و آن در طرف معای مستقیم بود شیاف معمول از خطمی و خبازی و بزر کتان باریک ساییده به آب حلبه سرشته و شیاف معمول از حضض و افیون و زعفران هر واحد به قدر حاجت گرفته بردارند و مریض در آبی که حلبه و تخم کتان و برگ خطمی و برگ کرنب و عدس مقشر در آن پخته باشند بنشیند و اگر ورم بالاتر از این موضع باشد حتی که شیاف در آن جا نرسد حقنۀ معمول از کرنب و خطمی و حلبه و تخم کتان و کنوچه و انجیر و سبوس جواری و روغن کنجد اکثر استعمال کنند و صاحب او را امر نمایند که به حقنه اندک صبر کند و روده را از خارج طبیخ حقنه و ثفل آن تکمید کنند که این ورم را تحلیل کند و به این ضماد کنند کرنب جوشانیده در هاون خوب بسایند و بر آن زردی بیضه جوشیده و روغن گل و بنفشه انداخته نیک حل کنند و موضع علیل را از خارج ضماد نمایند و اگر ورم شدیدالحرارۀ باشد باید که عنب‌الثعلب مطبوخ با روغن گل و زردی بیضه آمیخته ضماد کنند و به آب عنب‌الثعلب و آب کاکنج و زردی بیضۀ مطبوخ به روغن گل خالص نیم‌گرم حقنه نمایند که این ورم حار را تحلیل کند ایلاقی و جرجانی گویند که اگر سبب زحیر ورم گرم باشد بعد فصد باسلیق یا حجامت زیر کمرگاه بعد قی به آب عنب‌الثعلب و روغن گل طلا کنند و اگر ورم صفراوی بود به صندل سرخ و آب کاسنی و کافور ضماد کنند و این ضماد سودمند است بنفشه نیلوفر برگ کاکنج و برگ عنب‌الثعلب و برگ اسپغول یک جوش داده بکوبند و به روغن گل و روغن نیلوفر آمیخته بر مقعد نهند و یوحنابن سرافیون گوید که اگر مازو را کوفته به آب بپزند و بدان ضماد کنند اورام شرج را نافع بود و اگر خواهند که قابض‌تر شود به شراب قابض بپزند و گروهی قیمولیا گرفته در پاتیله کنند و آب عنب‌الثعلب و روغن گل و زردی بیضه مرغ با وی بیامیزند و بر مقعد ضماد کنند و اگر حاجت به نضج ورم افتد از حلبه و اکلیل الملک و کرنب مطبوخ و پیاز بریان و اندکی مقل ضماد سازند و اگر ورم سرد بود به چیزهای گرم تکمید کنند و ضمادها از حلبۀ تخم کتان و تخم خبازی و تخم خطمی و بیخ آن سازند و برگ کرنب پخته با پیه گاؤ کوفته ضماد کنند که همان روز درد بنشاند و آماس را تحلیل کند و ضماد و کرنب پخته با زردۀ بیضه مرغ و روغن گل نیز سودمند بود سعید گوید که علاج زحیر تابع ورم به نشانیدن مریض در آب ریاحین کنند

پس اگر التهاب شدید باشد به زردی بیضه و روغن گل بر ورم ضماد کنند و به آب عنب‌الثعلب و آب بارتنگ و روغن گل و زردی بیضه حقنه نمایند و تبرید مزاج و منع از غذا کنند و چون به صلاح آید به مزورۀ اناردانه غذا سازند مصنف خلاصه گوید که فصد باسلیق نمایند اگر ممکن باشد و تضمید مقعد به عنب‌الثعلب کوفته جوشانیده با روغن گل و زردی تخم مرغ آمیخته و حقنه به آب عنب‌الثعلب و آب کاکنج و ماءالشعیر و بعد از تسکین و حرارت ضماد از بابونه اکلیل الملک عدس مقشر گل بنفشه انجیر خشک همه را در آب پخته و کوفته و با روغن گل و زردۀ تخم مرغ استعمال کنند و در آن جا که ورم به صلابت گراید اندک شحم اوز و مقل بیفزایند و ضماد برگ مطبوخ با روغن گل و زردۀ تخم مرغ مخلوط نمایند و همین اثر دارد و شیاف از تخم خطمی و خبازی و بابونه و گل بنفشه و تخم کتان به کار برند انطاکی گوبد که آنچه از ورم باشد در طبیخ شبت و بابونه و حلبه و سداب نشانند اگر ورم بارد باشد و مالیدن و حمول کردن به روغن قسط و بابونه و خلوقی و میعه و کوهان شتر و روغن زرد و نارجیل مجموع یا مفرد مفید و اگر ورم حار باشد به طبیخ انجیر و خبازی و بنفشه آبزن کنند و روغن بنفشه و روغن گل و غالیه بمالند اگر فتیله که در علاج زحیر بلغمی در قول میرعوض گذشت روغن زرد و پیه ماکیان و عنصل بریان افزوده به کار برند ورم بارد را نافع و در ورم حار حقنه که در قول آن گذشته مفید است طبری نوشته که گاهی در زحیر معای مستقیم و شرج ورم کند و فم مثانه منضغط گردد و عسر بول عارض شود و در این صورت مبادرت به تکمید مقعد و حالبین و عانه و قطن به روغن گل نیم‌گرم کنند و اگر حاجت حقنه بود به روغن گل نیم‌گرم نمایند و تا آن که ورم تحلیل شود و بول جاری گردد و اگر در این تأنی کنند از خراش کردن بول مجرای قضیب را امن نباشد بعضی گویند که تضمید برگ کرنب پخته به شحم بقر آمیخته مجرب جالینوس است و تسکین وجع و تحلیل ورم در یک روز کند و بعضی گویند که چون آن را پخته به روغن گل و زردی بیضه ضماد کنند چنانچه مسطور شد در نفع سریع تر باشد و اگر حمول از زردۀ یبضه و روغن گل و روغن بید و مرداسنگ و سفیداب مغسول کنند و در پنبه آلوده بردارند و مکرر به عمل آرند مجرب است و اگر ورم صلب باشد همان مرهم مقل و غیره که در قول شیخ گذشت به عمل آرند و نطول به آبی که در خطمی و بابونه و خبازی و مانند آن پخته باشند نافع بود و چون ورم

منفجر گردد و نقای تام حاصل گردد مدملات مثل آب بارتنگ که در آن گل ارمنی حل کرده باشند استعمال کنند و چون ورم سرطانی بود از آن متعرض نشوند و تدبیر سرطان به عمل آرند

علاج زحیر بارد

روغن گل و زردی بیضهٔ مرغ و روغن بابونه را نیم گرم کرده بر مقعد بمالند و بر خشت گرم نشینند و به آب گرم تکمید نمایند و روغن‌های گرم مثل روفن قسط و بابونه و نرگس نیم‌گرم بر مقعد و شکم مالند و در آبی که بابونه و خطمی و شبت و بزر کتان و عنب الثعلب و اکلیل هر یک سه توله جوشانیده باشند بنشینند و ثفل بر قصد بندند و اگر پیاز دشتی یک عدد قدری مجوف کرده یک توله زردچوب سوده در آن پر کنند و زفت رومی سه ماشه بر دهن سوراخ نهاده بر آتش انگشت بریان کنند سه چهار قشر آن دور ساخته به روغن قسط چرب نموده و شیاف سازند و تا یک گهری بدارند زخحیر را که از اصابت برد به امعا بود دفع کند و مجرب بلاتخلف است و شیاف زحیر که در علاج زجیر بلغمی در قول مجوسی گذشت و حاضرالنفع است به کار برند و به قول انطاکی علاج این همان است که در اسهال معدی رطوبی در قول او مسطور شد و به قول سویدی مرمکی شرباً و کندر شرباً و ضماداً و روغن حلبه حقنه هر واحد نافع زحیر است شیخ می‌فرماید که اگر صبر از هم رسیدن وی به مقعد باشد و علاجش به تکمید است از پارچهٔ گرم یا سبوس گندم نمایند و بدان مقعد و ؟ و عانه و جانبین را تکمید کنند و بر صرهٔ جاورس و نمک هر دو گرم کرده نشینند و یا به اسفنج آب گرم و به اسفنج خشک گرم کرده تکمید نمایند و به قیروطی بعض ادویهٔ حارهٔ قابضه تدهین نمایند و مکان او را گرم سازند و به شراب گرم کرده و به زیت اتفاق کنند ؟ حار نشستن بر زمین حار نمایند خجندی گوید که جلاب از گلقند بادیان و حرف دهند و دوام تکمید او به صوف مبلول به روغن مسخن مثل روغن گل و روغن ماش و بابونه نمایند و بدین روغن ها تمریخ شرح و عانه و خصیتین کنند پس اگر تسکین نشود به روغن کنجد نیم‌گرم حقنه کنند و چند ساعت مسک آن نمایند و این را در اکثر انواع زحیر مقدار سی درم از آن به حقنه تجربه کرده‌ام و اثر بین نموده سید می‌نویسد که هر بامداد دو درم حب‌الرشاد بریان کرده ناکوفته به آب گرم بخورند و به روغن شبت گرم کرده و روغن بابونه طلا کنند قرشی گوید که قیروطی به روغن

قسط بمالند و در آب گرم که در آن زیره از خز و بابونه و خطمی جوشانیده باشند بنشانند و بر زمین گرم یا صوف گرم کرده نشینند و شراب حرف را با زیره نفع عجیب است شرباً و نطولاً و خصوصاً قابض از آن

علاج زحیر ایذائی

برای ارخا و نرمی قیروطی معمول از موم و روغن شبت و بابونه و مقل بمالند و زردی بیضه و روغن گل و مقل نیم گرم بر مقعد هند و یا قیروطی کهاز موم روغن بابونه و مقل و لعاب و تخم کتان و مغز ساق گاؤ ساخته باشند و بر مقعد ضماد کنند و پارۀ صوف را در شراب کهنه آلوده تکمید کنند و اندک موم و روغن نرگس گداخته نیم‌گرم ضماد کنند و به روغن کنج و زیت حقنه کنند و یا در زیت گرم اسفنج تر کرده و بر مقعد نهند و آنچه در علاج زحیر ورمی در قول انطاکی گذشت به کار برند آنچه از ورم باشد در طبیخ شبت و بابونه و حلبه و سداب نشانند و اگر ورم بارد باشد و مالیدن و حمول کردن به روغن قسط و بابونه و فلونی و میعه و کوهان شتر و روغن زرد و نارجیل مجموع یا مفرد مفید است و اگر ورم حار باشد به طیبخ انجبار و خبازی و بنفشه آبزن کنند و روغن گل بنفشه و روغن گل و غالیه بمالند و اگر فتیله که در علاج زحیر بلغمی در قول میرعوض گذشت روغن زرد و پیه ماکیان و عنصل بریان افزوده و به کار برند ورم بارد را نافع است و در ورم حار حقنه کردن که در قول آن گذشته مفید است و گویند به روغن کنجد سیاه نه توله و زردی بیضۀ مرغ پنج عدد نمک طعام نه ماشه سوده آمیخته حقنه کردن فی‌الفور نفع بین می‌کند و اگر اندکی بماند معالجه آن به مزلقات و مغریات کنند

علاج زحیر از تناول حموضات

شربت نبات بنوشند و زردی پیه نیم‌برشت به صمغ عربی و گل ارمنی بخورند و یا روغن گل دو توله روی بیضۀ نیم‌برشت و دو عدد صمغ عربی کتیرا و گل ارمنی هر یک سه ماشه و غذا شیر برنج سازند

علاج زحیر تابع قروح و تأکل و غیره

به قول شیخ اگر زحیر از قروح و تأکل باشد نگاه کنند که اگر طبیعت قبض بود جهد کنند در تلیین آن به چیزی که معتدل و مزلق برای انحدار براز بهر آنکه خشکی براز در مثل این مقام بسیار ردی است و واجب است که به تلخ

و شور حریف و ترش بسیار غذا نسازند زیرا که این همه لذاع مولم سحج می‌گرداند و بالجمله باید کـه در معالجـهٔ او به علاج تأکل امعا و قلاع او معمول بر شیافات کنند پس اگر احتیاج به تنقیهٔ آن افتد از ماءالعسل بـه انـدک نمـک ممزوج کرده حقنه نمایند و تحقین این حقنه به نحوی باشد که امعا را علیل نسازد یا مثانه از عسل و بورق سـاخته استعمال کنند و بعد از آن به علاج قروح مشغول شوند و اگر زحیر را بواسیر و نواصـیر و شـقاق مقعـد باشـد عـلاج سبب نمایند بدانچه در باب آنها مذکور گردد

علاج زحیر از تعفن هوا

و آن را زحیر زبائی گویند فصد باسلیق راست نمایند و خون وافر گیرند و تخم فرنجمشک و یا شربتی نـه ماشـه در عرق کیوره و بیدمشک هر یک هفت توله لت کرده شربت سیب دو توله آمیخته و دهند که فی‌الفور نفع مـی‌دهـد و اگر میسر نشود و تخم ریحان و بالنگو نه ماشه در گلاب نه توله و شربت انار و لیمون کاغذی دو توله بدهنـد و غـذا جغرات و پلاؤ بنوماش خورانند و در تبدیل جو کوشند والا تعدیل آن فرمایند و تریاقات قابـضه ماننـد تریـاق طـین خورانیدن و مالیدن نافع است و پیوسته به آب سرد نشانیدن و ؟ ریختن نفع کثیر می‌دهد و هم‌چنین در دوغ گاؤی و بعد از بیرون آمدن به پارچهٔ ململ پاک نموده و صندل سفید و گل ارمنی را در عرق بیدمـشک و کیـوره سـوده و پارچه باریک‌تر نموده بر شکم و سینه گذارند و نگذارند که خشک شود بلکه پارچـه از صـندل سـاخته هـوا کننـد و مفرعات دهند و به دوغ گاؤ غذا سازند و محمد زکریا گوید که سرکه کهنه بـه آب یـخ آمیختـه ده درم نوشـیدن از علاج دیگر مستغنی کند و اگر تخم شربتی یک توله در یک فنجان دوغ گاؤ انداخته قاشق زده عرق کیوره هفت توله شربت سیب دو توله و انار کوهی چهار توله داخل کرده صبح و شام دهند و غذا خشکه و مغرات یا با چهـار آملـه در مقطر افتاده و بالایی و پلاؤ بنوماش به مربای تمرهندی و کرونده سازند و عـوض آب دوغ دهنـد و سـه روز صـحت می شود و اگر در آخر زمستان هوا متعفن گشته موجب زحیر گردد و با تب قوی افتد و خون بسیار بـه انـدک بلغـم متعفن مائل به سیاهی آید و سقوط اشتهای طعام گردد جدوار خطائی یک و نیم ماشه زهرمهـره دو ماشـه در عـرق بهار سوده در دو توله شربت سیب و یک دو ورق طلا آمیخته بسایند و بالایش شیرهٔ زرشک هفت ماشـه مغـز تخـم

پزوبه نه ماشه در عرق بیدمشک و کیوره هفت توله عرق بهار نارنج پنج توله برآورده شربت یاقوت و کیوره هـر یـک دو توله و تخم شربتی نه ماشه دهند و این نسخه بسازند آب سیب و به و کهرک هر یک دو توله گل ارمنی و مختوم و نیشابوری هر یک سه ماشه ؟ چهار ماشه و غذا پلاؤ چوزهٔ مرغ و بنوماش به جغرات گـاؤی و مربـای سـیب و انبـه خورانند و در باغ خوش هوا ساکن نمایند و لهو و لعب و صماع مشغول و در ؟ پارهٔ یخ به گلاب آمیخته بر شکم نهند و وقت دوپهر و سه عدد قفلی برف بخورانند و خواب نمایند و وقت شام دوا و غذا به دسـتور دهنـد و روز دیگـر اگـر خفقان غلبه نماید حالی قریب به غشی شود طباشیر لاجورد مغسول هر یک دو ماشه جواهری مهره یـک ماشـه در آملهٔ مربای به نارسی دو عدد ورق طلا دو عدد پیچیـده و شـربت یـاقوت و سـیب هـر یـک یـک و نـیم تولـه تخـم فرنجمشک نه ماشه عرق بیدمشک و کیوره هر یک پنج توله بدهند و نسخه بـه دسـتور لـیکن در غـذا قلیـهٔ زردک اضافه کنند و هر دو وقت همین غذا و دوا دهند به همین تدبیر مزاج مبدل به صحت گردد و اگر اندکی اختلاج قلب به وقت هضم غذا پیدا شود صبح جواهرمهره یک ماشه در آملهٔ مربی به کیوره شسته یک ورق طلا یک عدد شـربت تنبول و گاؤزبان هر یک دو توله در عرق شیر علویخانی نه توله تخم فرنجمشک هفت ماشه دهند و اگر در ایام تعفن هوا از سوء تدبیری غذا زحیر عارض شود مصطکی دانهٔ هیل پوست بیرون پسته یک ماشه سوده با نوشداروی لولوی نه ماشه ورق طلا یک عدد سرشته بخورانند و تخم شربتی و کنوچه یک چهار ماشه به عرق کیوره و نه توله و شربت سیب و به دو توله دهند فائده کند و اگر در این نوع زحیر تشنگی بسیار لاحق شود برف خوردن به نجاح می‌رساند

علاج زحیر اطفال

اکثر به سبب برودت عارض می‌شود و گاه از صفرا نیز به هم می‌رسد چنانچه در اسهال عارض مـی گـردد و آنچـه از برودت باشد حرف و زیره مساوی کوفته بیخته به روغن گاؤ کهنه سرشته مقدار حاجت بخورانند به آب سرد به قول شیخ‌الرئیس و بعضی نوشته‌اند که وزن حرف یک دانگ و زیرهٔ کرمانی سه دانگ گرفته به دسـتور در روغـن مـذکور سرشته همه به قدر حاجت به شیر مادرش دهند و به قول اطبای هند سـنگ پلیتـا کـه سـنگی نرمـک و مائـل بـه سرخی می باشد به قدر دو ماشه با جغرات گاؤ دادن پیچش و اسهال خون صبیان را عجیب است و کـذا پوسـت ؟ ؟

یک دو ماشه سوده با جغرات خورانیدن و این حب کهربا در این باب مجرب مؤلف است کهربا صمغ عربی بریان هـر یک هفت ماشه گلنار سه ماشه چاکسو بریان شش ماشه حضض نه ماشه بسد سوخته چاکـسو هـر واحـد دو ماشـه کوفته بیخته برابر نخود حب ها سازند و صبح و شام دهند و سجوان زیاده باید داد و گویند که جاورس بـه خاکـستر گز یا خاکستر پشکل گوسفند در پارچه بسته گرم نموده تکمید مقعد کـردن و یـا طفـل را بـر آن نـشانیدن و کـذا نشانیدن آن به خشت گرم در پارچه پیچیده به نحوی که گرمی آن به حدی نباشد که اذیت رساند و حمول کـردن دانهٔ سیری زحیر ایشان که از رسیدن سردی به اسفل آنها عارض گردد مفید است و آنچه از حرارت باشد بزور بارده باید داد و اگر اجابت به فراغت نیاید تلیین کنند و مبادرت به حبس اصلاً ننمایند تا که صدق و کذب زحیـر معلـوم گردد و گلقند با لعاب های موافقه مرض طفل را خورانیدن از جهت تقویت و تغریه ازلاق فائده تمام دارد و اگر زردی بیضهٔ مرغ با روغن گل در هم نموده نیم گرم کرده طفل را بدان نشانند به نهجی که مقعد او سرایت کـرده در ازالـهٔ درد مقعد عجیب است به شرط تکرار عمل و غذا آنچه در اسهال مذکور شد مناسب اسـت و هنگـام ارادهٔ قـبض بـه حسب و مراعات مزاج به قبض پردازند و اگر تخم ریحان اسپغول هر واحد چهار ماشه گرفتـه بـه انـدکی روغـن زرد چرب کرده بریان نمایند تا سرخ شود و در حصه کرده و با قدری شربت به تأسه یا نبات صـبح و شـام بدهنـد بـرای پیچش کهنه و اسهال خونی اطفال مجرب است باقی علاج را همان است که در اقـسام سـابق مـسطور شـد حـسب سبب آن چه مناسب دانند استعمال کنند

مغص

یعنی درد امعا و آن مرض معوی است که با آن وجعی بود که به حد وجع قولنج نرسد و اکثر آن در امعای دقاق بود و گاه به اسهال بود و گاهی بی‌اسهال و آن را به هندی مروهه گویند اسباب او یا ریح غلیظ باشد که در امعا بند شود و از جهت تحدد امعا درد آرد و یا فضول حاد لذاع صفراوی که بر امعا ریزد بسایند و از کیفیت لذاع درد پیدا کنـد و یا حرارت ساده که در امعا افتد و به کیفیت خویش الم آورده یا بلغم شور بورقی که بر امعا آید و به کیفیت بورقیـت احداث مغص نماید و یا خلط بلغمی خام غلیظ لزج که در امعا بچسبد و به سبب لذع غلظ و قـوت منـدفع نـشود و

مغص آرد و یا خلط سوداوی با سحج و یا ثقل یابس که در روده بند شود و تبحر نیاید و یا ورم و یا قرحه که در امعا عارض گردد و مغص آرد و یا دیدان باعث مغص شود و یا شراب ادویه مسهله و قرشی گوید که گاهی سبب مغص در جمیع بدن باشد یعنی ماده‌ای که از آن مغص حادث شود یا در همه بدن بود و یا در عضوی از اعضای بدن و گاهی به سبب غذا باشد که مغص پیدا کند یا به سبب تولید او ریاح را ؟ موجب مغض را و گاهی مغض بحرانی بود یعنی بر سبیل بحران افتد و آن منذر به اسهال باشد و گاهی علامت جید بود در ایام بحارین به هر اسهال و دفع طبیعت مادهٔ مرض را و چون بول در امراض حاره سفید و کم شود و در آنجا علامت آفت در دماغ نبود و نه در احشا مثل سدد یا ورم و در آنجا مغص عارض شود پس واجب است که اسهال واقع شود و شیخ می‌فرماید که مغص شدید و خصوصاً آنچه با وی اسهال نبود و آن مشابه قولنج باشد و علاجش علاج قولنج است مگر مغص صفراوی که اگر معالجه این بدان علاج کنند در آن خطر عظیم باشد بلکه مغصی که با وی اسهال نبود هر گاه اشتداد کند خود قولنج یا ایلاوس گردد و چون مغص به کزاز و فواق و ذهول عقل مؤدی گردد دلالت بر موت کند و کذا قی زنجاری و احتباس بول و بدانند که در این مرض خروج چیزی که خارج شدنی است متعسر نباشد به سبب عدم انسداد و طریق تام به خلاف قولنج و ایضاً مغص وجع اکال لذاع در امعا است و قولنج وجع ثقیل در آن و ایضاً در قولنج زحیر خفیف باشد و در مغصی که بالای ناف باشد صعب‌تر و شدیدتر از غیرخود بود و بقراط گفته هر که را شدت درد شکم به هم رسد و دست و پای او سرد گردد آن ردی است اگر گرد ناف بود و از مسهل زائل نشود منذر به استقساء گردد طریق تشخیص اقسام مغص اولاً حال تشنگی و سوزش و گرانی در شکم از مریض دریافت نمایند اگر اقرار به تشنگی و سوزش و عدم ثقل کند و تقدم تناول ادویهٔ حریفه و اغذیهٔ حاده نیز شاهد بود مغص حار ساذج باشد و اگر با وجود شدت تشنگی و سوزش و گرانی اندک نیز بیان کند و کرب و التهاب بود و براز زرد با سوزش مقعد آید و پیش از مغص اشیای گرم چون عسل و ثوم و فلفل و حرف خورده باشد مغص صفراوی باشد دیگر با وجود تشنگی و سوزش و ثقل قراقر نیز بود بلغم در براز و قی بیرون آید مغص از بلغم شور باشد و چون بلغم شور از سر نازل شود و معذلک آفت در دماغ نیز بود و اگر مریض از تشنگی و سوزش و ثقل هر سه انکار کند و نفخ و قراقر و تمدد در شکم

و سکون درد به خروج ریح بود و تقدم تناول بقول و فواکه کثیرالرطوبت یا خام یا حبوب نافخه اغذیۀ کثیرالکمیۀ و ردی‌الکیفیۀ نیز بر آن گواهی دهد مغص ریحی باشد و اگر اقرار صرف گرانی نماید و آب از دهن بسیار آید و بلغم لزج گاهی در براز برآید و وجع در یک جا لازم باشد و جای درد سرد بود مغص از خلط بلغم خام باشد و اگر با وجود گرانی و لزوم وجع به موضع واحد علامات خلط سوداوی یافته شود مغص سوداوی باشد و اگر پیش از مغص ادویۀ مسهله خورده باشد سببش همان باشد و اگر آثار احتباس ثفل یا ورم امعا که در قولنج مسطور گردد یا علامات قرحه که در سحج و قروح امعا گذشت با نشان دیدان که در بحث آن بیاید یافته شود مغص ثفلی سدی یا ورمی یا قروحی یا دیدانی باشد اکنون بدانکه مغص در قولنج و سحج و زحیر لازم است پس اگر با این امراض باشد علاجش علاج امراض مسطوره است و ایضاً آنچه از ثفل یابس یا ورم امعا بود علاج قولنج ثفلی و ورمی کنند و ایضاً در ثفلی اگر ثفل محتبس در امعای علیا باشد دوای مسهل بدهند مثل حب ایارج و حب بنفشه یا جوارش تمری و اگر ثفل در امعای سفلی باشد حقنۀ موافقه استعمال کنند و اگر به سبب قرحه باشد هر چه در علاج سحج و قروح امعا گذشت به کار برند و آنچه به سبب کرم شکم باشد هر چه در بحث دیدان بیاید استعمال نمایند و مغص که بدون این اسباب باشد علاج اقسام آن در این جا مسطور می‌شود و شیخ می‌فرماید که واجب است در هر مغص مادی که مادۀ او را مدد باشد آنکه صاحب او قی کند بعده اسهال نماید و حاصل این فقره آن است که چون برای ماده که از آن مغص حادث شود و مدد باشد مثل آنکه ماده صفرا از مراره انصباب نماید یا بلغم از معده مندفع گردد در این هنگام در تدبیر او واجب است که اولاً قی استعمال کنند و این بهر قطع مدد است بهر آنکه حصول این مدد از فوق بود و قی تحریک او به سوی خلاف جهت کند با وجودی که او استفراغ ماده نماید و در این اختلاف نیست خواه مغص زیر ناف باشد یا بالای آن زیرا که غرض از قی اخراج نفس مادۀ محدث مغص بالفعل نیست بلکه قطع مدد از آن است و اما چون مادۀ مغص را مدد نباشد در آن قی نفع کند اگر مغص بالای ناف باشد چه امید اندفاع آن ماده به قی بود و اما اگر چنین نباشد قی ضرر شدید نماید و خصوصاً چون به این مغص خوف انتقال به سوی ایلاوس باشد پس در مثل این حالت واجب است مبادرت به سوی اسهال و خصوصاً به حقنه‌ها و لهذا شیخ قید این

مغص به این طور نموده که برای مادهٔ او مدد باشد تا در آن خلط نکند به غیر آنکه رعایت شرط کند

علاج مغص ریحی

شیرهٔ بادیان شیرهٔ زیرهٔ سیاه تخم کشوث در عرقیات برآورده گلقند در آن مالیده صاف نموده بنوشند و دیگر بزور کاسر ریاح مثل تخم کرفس و افیون و نانخواه و قردمانا و حب بلسان و تخم سداب و حب‌الغار و کذا وجع و عود و زراوند و قنطوریون مفرد و مرکب استعمال کنند و مصطکی با گلقند نیز مفید بود و کمونی و فلاسفه و آب بادیان به دستور و یا مشک یک دانگ سوده به گلقند سرشته شیرهٔ بادیان و شیرهٔ زیره بدهند و از نخوداب غذا سازند و شکم را به روغن بابونه بمالند و به جاورس و نمک تکمید کنند و نان ماش به قدری جوزالقی و حلتیت از یک طرف پخته و طرف خام آن به روغن کنجد چرب کرده و بر شکم بستن اکثر انواع مغص را مجرب است و تخم ترب دو درم باریک کوفته با قدری عسل سرشته لیسیدن اکثر انواع مغص و اسهال را سودمند بود و اگر حاجت تنقیه شود بعد از نضج به مسهل حار تنقیه کنند و یا جهت تنقیهٔ بدن طرد ریاح حب سکنجبین یا جوارش شهریاران دهند و بعد تنقیه بهر تعدیل معجون حب‌الغار و کمونی با شیرهٔ بادیان نه ماشه و بادیان خطائی چهار ماشه بریان و بادیان رومی پنج ماشه در گلاب و عرق پودینه و هیل و نانخواه هر یک پنج توله بدهند و غذا شوربای طیور با نان خشکار تناول نمایند و به جای آب و عرق بادیان و ماءالعسل که از عرق بادیان ساخته باشند اکتفا ورزند و ایضاً اگر تولد ریاح از ضعف معده بود معجون کمونی و معجون حب‌الغار به کار برند و از آب سرد اشیای مولد ریح و مضعف معده پرهیز کنند و غذا شوربای چرب مرغ با مصالح گرم سازند و این روغن در مغص بزرگان و صبیان برای اخراج ریح اثر تمام دارد و خردل سفید جوزالطیب سوخته برگ خشک سرو نانخواه سوخته برگ سداب تخم هلیون ابهل انجدان سوخته ماذریون مجوع یا آنچه میسر آید مساوی بگیرند و نیم‌کوفته در آب بجوشانند چون ربع بماند صاف نموده و برابر آن روغن کنجد آمیخته باز هم بجوشانند تا آب بسوزد و قدری از این روغن به شکم و مقعد بمالند که باد بسیار دفع شود و چندانکه ضبط آن دشوار گردد و این قرص کندر مغص ریحی را نافع بود کندر تخم شبت بادیان هر یک پنج درم تخم کرفس سه درم نانخواه دو درم به آب قرص سازند شربتی مثقال ضماد آرد جو و زیره و تخم

بیدانجیر مجرب انطاکی است و کذا زنجبیل و شحم حنظل به عسل و این معجون مغص بارد و قولنج و سائر اوجاع شکم را مجرب است تخم شبت و یا انیسون خولنجان هر کدام دو درم سداب خشک نمام هر کدام شش درم عود هندی پوست ترنج جندبیدستر اطریلال حب‌الرشاد شیخ ارمنی هر کدام سه درم کوفته بیخته به عمل سرشته دو درم به آب گرم استعمال نمایند و این معجون را به درد امعای ریحی و سوء هضم مع لین طبع نفع کلی دارد ساذج هندی زرنباد پودینهٔ خشک دانهٔ هیل قرنفل مصطکی سنبل‌الطیب جوزبوا سعد کوفی خولنجان زرنب نارمشک هر یک دو درم نانخواه یک درم کندر حب‌الآس هر یک سه درم قند سه چند به دستور مرتب سازند خوراک دو مثقال اقوال اطبا شیخ‌الرئیس می‌نویسد که معالجه مغص ریحی اولاً به تدبیر موافق اجتناب از چیزی که مولد ریاح باشد و تقلیل غذا به قلت شرب آب بر طعام و قلت حرکت بر طعام باید کرد بعد از آن اگر ریح ساکن لازم باشد باید که معالجه امعا به حقنه کنند تا خلط مبخر از آن مستفرغ گردد و در آن حقنهٔ پیه ماکیان و روغن گل و موم استعمال نمایند یا به مشروب کنند اگر مغص بالای ناف باشد به مثل شهریاران و تمری و ایارج در ماءالبزور و کذلک سفرجلی بعده مثل تریاق و سنجرینیا و مانند آن و مثل بزور محللهٔ ریاح بخورند و این حقنه نافع است بسفایج و قنطوریون و زیره و شبت و سداب خشک و حلبه و تخم کرفس اجزا مساوی در آب خوب بجوشانند پس به قدر صد درم از آن بگیرند و در آن سکنجبین و مقل هر واحد نیم درم یا کمتر یا بیشتر از این به حسب حاجت حل کنند و بر آن روغن ناردین ده درم یا روغن سداب و انجیل ده درم داخل کرده به عمل آرند و این سفوف مفید بگیرند زیره و حب‌الغار و سداب و نانخواه هر واحد نیم درم فانیذ سنجری پنج درم از آن سفوف سازند و این یک شربت است و ایضاً بگیرند قنطوریون غلیظ مثقال به مطبوخ و از آنچه نزد مجربین عجیب‌النفع است اینست که کعب خنزیر بسوزد و صاحب مغص ریحی از آن استفاف نماید و یا حب‌الغار خشک تنها دو ملعقمه بخورند و آنچه بهر مغص ریحی و بلغمی هر دو نافع بود این است که حب‌البان و حب بلسان هر واحد یک درم به آب گرم بخورند سحرگاه و وقت عشا از ضمادات مشترکه میان آنها هر دو بندق بریان مع پوست آن است بدان جایگاه درد را ضماد کنند گرم کرده و کذلک تکمیدات به مثل شبت و سداب و مرزنجوش خشک و تضمید ناف به حب‌الغار کوفته در شراب یا آب سداب

سرشته و حفظ آن همه شب خیلی سودمند است و غذا برای ریح و بلغمی از مثل شوربای تنها بر خروس پیر کنند به شبت بسیار افاویه و ابازیر خوشبو کرده و به دستور یا اختصار نمایند و نان از خمیر نمکین جیدالخمیر باشد و سبوس‌دار برای او بهترست و شراب کهنه رقیق باید داد که ریاضت لطیف قبل طعام کنند و گویند که گوشت خارپشت بریان هر دو مغص را نافع است ابن الیاس گوید که بهر تحلیل ریاح هر صباح جلاب از بادیان و انیسون و نانخواه و صعتر فارسی هر واحد سه درم با جلنجبین ده درم نیم‌گرم بنوشند و غذا مزورهٔ نخوداب به شیرهٔ مغز قرطم و یا کمون به قدر مثقال با عرق بادیان بخورند و یا کمونی یک درم فرو برند و یا از این سفوف یک مثقال تناول کنند سداب خشک فلفل سیاه مساوی کوفته بیخته به آب گرم یا عسل بخورند و اگر با مغص اسهال باشد بگیرند حب‌الرشاد تخم ریحان هر کدام سه درم و در سفال نوآب نارسیده بریان کره به گلاب تر نموده و فرو برند و یا سفوف مقلیاثا یک مثقال به آب سرد بخورند و اگر قبض باشد این سفوف دهند بادیان تخم کرفس برگ سداب هر واحد سه درم نانخواه صعتر هر واحد چهار درم شکر سرخ مثل نصف همه ادویه کوفته بیخته سه درم بخورند و جلاب از خشکنجبین که آن عسل یابس است و خاص در جبال فارس یافته می‌شود ده درم با تخم رازیانه سه درم خورند و شکم را به کمادات مسخنه تکمید کنند و فرو گرم کرده بر شکم بندند اسمعیل و یوسف گویند که اگر سبب این در ریح باشد تأمل کنند اگر در امعا خلط خام بود اول روده را از آن خلط پاک باید کرد و علامت بودن خلط به این ریح آن است که علامات ریاح گرانی باشد و حب سکنجبین و ایارج فیقرا و مانند آن روده را از آن خلط پاک کرده و بعد تنقیهٔ امعا جوارش فنداویقون کمونی به کار برند تا خلط ریحی تولد نکند و اگر بادیان و زیره نانخواه در آب بجوشانند و آن آب با شراب ریحانی بخورند ریاح بشکند و هر چه در علاج امراض معده از ریاح مذکور شد و هر چه در قولنج ریحی مسطور گردد همه در این باب نافع است و اگر به سبب تولد ریاح ضعف امعا و ضعف حرارت آن بود سنجرینیا و معجون حب‌الغار به کار برند و تخم سداب و زیرهٔ سیاه و نانخواه و حب‌الغار و انیسون و تخم کرفس همه را کوفته با فانیذ بسرشند و هر صباح مقدار یک جزو بخورند و طعام نخوداب با روغن جو و زیره و صعتر خورند و حندیقون و شراب کهنه سود دارد و حرارت غریزی را برافروزد و از پس طعام حرکت نکنند و تا دو

ساعت بر آن نگذرد آب نخورند و بسیار باشد که مزاج روده‌ها سرد بود و دماغ گرم باشد پس این ادویه جائز نبود و علاج به این حقنه باید کرد بسفایج و قنطوریون دقیق و غیره که در قول شیخ گذشت هر یک دو درم گرفته در آب آنها سکبینج و مقل هر واحد یک درم و غیر آن حل کرده و حقنه کنند خجندی گوید که تحلیل ریاح به جلابات از بادیان و انیسون و نانخواه و سداب و صعتر کرده و یا با گلقند شکری کنند و غذا به لحوم طیور فاضله سازند و در آن سداب و زیره اندازند و تناول کنند مثل کمونی و فلافلی یا تریاق اربعه یک مثقال هر چه از این حاضر باشد به عرق بادیان و اگر طبیعت غیرعجیب باشد به حقنه‌های مناسبه حقنه کنند و شراب کهنه به قدر نیم من آن را نافع است خضر گوید که تحلیل ریاح به جوارشات حاره کنند و استاد من رحمةالله تعالی امر به سفوف اصول و حاکمی و خوردن گلقند که در آن انیسون و مصطکی و عود سرشته باشند و شرب انیسون در آب سوده با شکر می‌نمود و از آنچه نافع است شرب شراب مسخن صعتر و زیره در آن پخته باشند صاحب جامع گوید که تخم کرفس انیسون بادیان نانخواه صعتر فارسی مساوی باریک کوفته بیخته دو درم به شراب کهنه ریحانی بدهند و اگر با این مغص اسهال باشد حب‌الرشاد بریان با قدری میبه یا سفوف مقلیاثا بدهند و اگر طبیعت معتدل باشد این سفوف حب‌الرشاد بریان دو درم انیسون و تخم کرفس و نانخواه هر واحد یک و نیم درم حب‌الغار یک درم باریک ساییده به قدر حاجت به آب گرم بخورند و سنجرینیا نیم درم بدهند و اسهال طبیعت به ایارج فیقرا و تربد هر واحد یک درم به آب گرم که در آن انیسون پخته باشند باید کرد جالینوس گفته که چون ریح در غایت غلظ بود ادویهٔ کبار مثل تریاق و مثرودیطوس و سنجرینیا یا شراب ریحانی ممزوج به آب بادیان یا ماءالعسل مع حب‌الرشاد و انیسون و قردمانا و تخم کرفس و بادیان سوده بخورند و حب‌الغار بخایند و ثفل آن بر ناف ضماد کنند و چون طبیعت قبض گردد و مرض در غلیان باشد اسهال کنند یا به ادویهٔ کاسر ریاح حقنه سازند

علاج مغص صفراوی

هر چه در علاج زحیر صفراوی گذشت به کار برند و بزور لعابیه بارده و غیر بریان مثل اسپغول و تخم ریحان و بارتنگ به روغن گل چرب کرده با گلاب دهند و یا لعاب بهدانه لعاب ریشهٔ خطمی در آب برآورده با یک مثقال

روغن بادام بدهند و یا مغز خیارین و مغز تخم کدو با شکر دهند و هر محلل ذی لعاب مثل تخم مرو به شربت ورد مفید بود و این دوا خیلی نافع است اسپغول سه درم در گلاب نه توله در آب انارین هفت توله روغن گل نه ماشه نبات سه توله دهند و ضماد در روغن گل ساییده ضماد کردن و شربت ورد مکرر نوشیدن مفید است و این بنادق نیز مسکن وجع مغص و قولنج صفراوی است تخم کاهو مقشر تخم خرفه افیون مساوی کوفته بیخته به لعاب اسپغول سرشته بندقه سازند و در دیگی به وزن دو دانگ به قدر احتیاج استعمال کنند و اگر مغص با لهیب باشد ریشه خطمی جوشانیده و صاف نموده شیرهٔ خیارین شربت انار شیرین داخل کرده دهند و غذا شله باز شیرهٔ تخم کاسنی شش ماشه شیرهٔ بادیان لعاب ریشه خطمی هر یک چهار ماشه نبات یک توله گلاب چهار توله بدهند بعد بارتنگ دانه هیل هر یک چهار ماشه سوده به آب پخته شیرهٔ تخم خرفه شش ماشه لعاب خطمی چهار ماشه شربت انار دو توله تخم ریحان چهار ماشه صمغ عربی سوده دو ماشه پاشیده بخورند و اگر مغص کهنه با درد معده و پیچ و عرق آن بسیار باشد لعاب ریشه خطمی شربت انار تخم ریحان پاشیده دهند و باز شیرهٔ تخم خرفه چهار ماشه گلاب چهار توله افزایند و اگر تدابیر مذکوره کفایت نکند تنقیهٔ صفرا به مثل خیارشنبر و شیرخشت و مانند آن در آب کاسنی و عنب‌الثعلب حل کرده باید کرد و این مطبوخ مسهل مجرب انطاکی نیز مغص صفراوی و قولنج را زائل سازد سنای مکی انیسون تربد سفید هر کدام ده درم گل سرخ گل بنفشه سپستان جو مقشر هر کدام هشت درم همه را در چهارصد درم آب بجوشانند تا ربع بماند صاف نموده از تخم مرو و تخم حلبه و اسپغول هر کدام پنج درم در آب مذکور جلاب کشیده و صاف کرده مغز فلوس ده درم شکر به قدر احتیاج مالیده صاف کرده روغن بادام شیرین اضافه ساخته بدهند اقوال حکما شیخ می‌فرماید که در مغص صفراوی باید که نگاه کنند اگر در آن جا قوت قوی و ماده بسیار باشد استفراغ آن نمایند به مثل طبیخ هلیله یا مثل آب انارین و اندک سقمونیا یا به غیر سقمونیا بلکه تنها و تابع آب گرم کنند و به مثل تمرهندی و خیارشنبر و شیرخشت و مانند آن بعده تعدیل ماده کنند به مثل بزرقطونا به روغن گل و آب انار یا عصارهٔ خیار به روغن گل و تضمید شکم به اضمدهٔ بارده و آب عنب‌الثعلب و شکوفهٔ انگور سازند و باید که به این نیز مثل افسنتین مخلوط کنند و غذا عدسیه و سماقیه و اسفاناخیه و

انبرباریسیه و مانند آن دهند و واجب است که از خلطی که در این واقع شود یعنی گمان کنند که این قولنج است و معالجه به علاج آن کنند و مریض هلاک گردد احتراز نمایند با وجود آنکه من عنقریب عود کنم به تعریف تمام چیزی که بدان معالجهٔ این قسم مغص نمایند چون در اصناف قولنج صفراوی کلام کنم پس تمام قول در این آن جا ملاحظه کنند محمود گوید که هر صبح جلاب از اسپغول و بارتنگ و تخم ریحان و شیرهٔ خرفه و شیرهٔ مغز تخم هندوانه هر واحد دو درم با شکر سفید دو درم بنوشند و یا تخم ریحان و اسپغول و بارتنگ هر واحد سه درم مغز تخم کدو و مغز تخم خیارین هر واحد ده درم طباشیر سفید گل ارمنی هر واحد نیم درم همه را سوای تخم ریحان و اسپغول بکوبند و بپزند و همه را به روغن گل یا به روغن بادام شیرین لت کرده چهار مثقال از آن بخورند و غذا مزورهٔ ماش و شیرهٔ مغز بادام و کدو و رطب دهند و بر شکم روغن بادام نیم‌گرم تقطیر کنند و از نوشیدن شراب حذر نمایند سید و ایلاقی گویند که اگر سبب خلط حاد و صفراوی بود امعا را از مادهٔ صفرا پاک کنند به فلوس خیارشنبر که در آب عنب‌الثعلب یا در آب آلو حل کرده باشند و یا دانگی سقمونیا در آب آلو یا در جلاب حل کرده بدهند و اگر طبیخ بنفشه و تمرهندی با خیارشنبر و شیرخشت دهند صواب باشد و بعد تنقیه اسپغول به روغن گل چرب کرده با جلاب سرد بخورند و اگر طبخ قبض باشد آب انار شیرین با شکر و روغن بادام سوده و غذا زیرباج به شکر شیرین کرده و طفشیل به شکر شیرین کرده و چقندر در آن پخته و مزورهٔ نیشوق و مانند آن بخورند و شربت آلو صباح بنوشند و اگر شکم نرم بود شربت انار و شربت غوره و شربت ریباس صواب باشد سعید گوید که اگر مغص حادث از خلط حاد باشد علاجش به شرب مبردات کنند مثل ماءالشعیر که در طبیخ آن اناردانه انداخته باشند و بعد از آن رب به ساده به آب سرد بنوشند و شیرهٔ تخم خرفه شیرهٔ زرشک سکبینج سفرجلی و طباشیر گل ارمنی استعمال کنند و سفرجل امتصاص نمایند و ماءالشعیر مبرد به طباشیر بنوشند و غذا مزورهٔ سماق یا چوزهٔ مرغ به آب اناردانه خورند مصنف جامع می‌نویسد که سفوف بزرقطونا و تخم خرفه و تخم ریحان و مغز تخم خیار و مغز تخم کدو هر واحد یک جزو طباشیر تخم بارتنگ هر واحد نیم جزو سوای بزور باریک سائیده به روغن گل لت کرده دو درم به شربت ریباس و آبی که در آن زرشک تر کرده باشند بخورند خضر گوید که تخم ریحان استفاف نمایند و

اگر اسهال مراری با وی یار گردد و شیرهٔ تخم خرفه با شـربت نیلـوفر یـا شـربت انـارین و نقـوع زرشـک یـا شـربت لسان‌الحمل که در آن قرص طباشیر حماضی سرشته باشند باید داد و به صندل و گلاب و آب عنـب‌الثعلـب بـر دل ضماد کنند

علاج مغص حار ساذج

در مغص که از حرارت ساده باشد بهر تبدیل مزاج هر چه مبرد و مطفی باشد و در صفراوی گذشت استعمال نمایند و آب انار میخوش مع اسپغول و دو درم مضروب در گلاب و روغن گل و ماننـد آن دهنـد و صـرف آب انـارین سـه اوقیه و شکر سفید ده درم و یا لعاب بهدانه و لعاب بزرقطونا ده درم بر برف سرد کرده نیز مفید است و کذلک شـیرهٔ تخم خرفه سه اوقیه با طباشیر نیم درم و شکر سفید یا شربت انار ده درم و غذا مزورهٔ ماش به شـیرهٔ مغـز بـادام یـا مزورات ترش مثل زرشکیه و رمانیه دهند بالجمله در این نوع تبدیل مزاج به آب فواکه و لعابات بارد و شـرابهٔ بـاردهٔ قلیل‌الحلاوت کفایت کند

علاج مغص بلغمی

اگر از بلغم شور باشد به علاج زحیر بلغمی که از بلغم شور باشد پردازند و تنقیهٔ آن خلط کنند و روغن گـل حـوالی ناف بماند و چون با تب و نزله و نفخ بود ریشه خطمی زیرهٔ سفید تخم خیارین کوفته جوشانیده شربت بنفشه داخل کرده اسپغول پاشیده دهند و ریشهٔ خطمی چار ماشه بهدانه سه ماشه جوشانیده شیرهٔ خیـارین چهـار ماشـه شـیرهٔ زیرهٔ سفید سه ماشه چارتخم نه ماشه داخل کرده نوشیدن نیز مفید بود و چون با نرمی طبع باشد بارتنگ دانهٔ هیل سوده به آب پخته لعاب ریشهٔ خطمی شیرهٔ زیرهٔ سفید شربت انار شیرین تخم ریحان داخل کرده بنوشند باز شـیرهٔ حب‌الآس شیرهٔ زیرهٔ کرمانی افزایند و اگر از بلغم خام لزج باشد تنقیه به مسهل حار و حبوب مـسهله کننـد و ایـضاً استفراغ آن به قی نمایند اگر خلط در امعای علیا بود به مثل طبیخ شبت و عسل و مثل آن که مقئی بلغم باشـد و تنها اگر در سفلی باشد و بعد از تنقیه جوارشات حاره مثل کمونی و فلافلی و جوارش مـصطکی مرکـب و ماننـد آن که در ریحی گذشت با عرق نانخواه و قرنفل بهر تحلیل مابقی و تبدیل مزاج و تقویت هضم دهنـد و حـب نارمـشک

مجرب است و این حب در مغص بلغمی و ریحی سود دارد نانخواه یک درم حب بلسان سه درم هر دو را باریک سائیده نیم درم صبح و نیم درم شام به آب گرم یا عرق بادیان گرم بخورند و ماءالعسل بنوشند و اشیای بارده طب ترک نمایند ذکر ادویهٔ مفرده خوردن وج و کذا لعق جندبیدستر ثمن درم به عسل و کذا شرب عصارهٔ کرفس رومی و اکل بقلهٔ آن و کذا خوردن عودالفجور هر واحد در مغص بارد مجرب سویدی است و شرب نانخواه و یا مر به عسل یا مامیران یا ایرسا مثقال به آب بادیان یا روغن آن یک نیم اوقیه یا سداب خشک و شبت خشک سوده به عسل آمیخته یا تخم کشوث به شراب کهنه یا کمافیطوس یا طبیخ مثل و بیخ آن یا طبیخ مو یا جرم آن یا مرزنجوش یا قفرالیهود دو درم یا زوفرا که آن ضراء است یا قنطوریون غلیظ یا کاشم یا فلفل مخلوط برگ غار یا آب فوتنج یا شبت تنها یا با مثل آن سداب مطبوخ یا تخم آن تنها یا طبیخ ابهل یا جرم آن یا طبیخ بادیان یا جرم آن یا تخم نعنع بری به شراب یا بیخ فاوانیا به شراب یا سکنجبین یا افسنتین تنها یا به مثل او سنبل یا حب بلسان به آب طبیخ کمون یا برگ سداب بستانی خشک سوده یا روغن آن یا حرف یا ریوند چینی دو درم یا راوند شامی سه درم یا جدوار یا قردمانا یا کاکنج دو مثقال یا تخم جرجیر یا پوست شجر بنادق از هژده قیراط یا یک نیم درم به عسل یا دوقو با طبیخ خرنوب قبطی یا طبیخ برگ طرفا یا حلتیت یا عصارهٔ قثای بری یا تخم سیالیوس یا طبیخ برگ خرنوب یا عصفر دو درم به عسل یا خولنجان یا اطریلال یا بادام تلخ یا روغن آن یا طبیخ پوست زرد نارنج یا اسارون یا فطراسالیون یا برگ ترنجان به نطرون یا فادزهر حیوانی نیم درم یا روغن اجر سه درم یا غاریقون سه درم یا انیسون در شراب ریحانی یا طبیخ ینبوت یا پوست ترنج یا روغن او یا پوست زرد لیمو خشک کرده سوده به زیت لعق کردن و شرب و ضماد وج یا خام یا فلفل سیاه یا جاوشیر یا تخم بیدانجیر یا صنوبر صغیر یا قنطوریون دقیق یا حب‌الغار یا مصطکی یا عرعر یا قلب جوز بریان و اکل عنصل بریان مطبوخ به عسل یا به بقلهٔ فوتنج یا شاه‌بلوط تازه یا بقلهٔ جرجیر یا شفانین یا بیضهٔ کبک در سرکه جوشانیده یا پسته مع پوست داخلی آن و ضماد آرد جو و زیره خوب پخته یا فوتنج سوده یا سبوس گندم تنها پخته یا در شراب یک ساله پخته نیم‌گرم یا جوز مع پوست نیک سائیده یا آرد جو و مثل او حلبه پخته یا جندبیدستر به زیت کهنه و حقنهٔ زیت و کمون کوفته پخته یا شبت و

سداب پخته یا انجیر در شراب یک ساله خوشبو پخته یا روغن حلبه یا طبیخ آن یا نطـرون مخلـوط بـه زیـره و آب شبت و یا آب سداب یا بول انسان تنها و تکمید جاورس بریان گرم و تعلیق الماس هـر واحـد مـسکن مغـص است اقوال حذاق شیخ می‌فرماید که علاج مغص حادث از بلغم لزج قریب از علاج ریحی است مگر آنکه عنایت باید که به تنقیه بیشتر باشد یا از زیر یا از بالا و آنچه آن را نفع کند و اگر اسهال نبود سفوف حماما است و خـوردن حـرف بـا مویز و اقراص افاویه آن را نافع است و اما در مغص کائن از بلغم شور مبادرت بـه اسـتفراغ او کننـد بـه حقنـه‌هـای تربدی و بسفایجی که در آن قدری تعدیل به مثل سپستان و بنفشه با شکر و ایضاً به مثل ایارج فیقرا یـا سـفرجلی استفراغ نمایند بعد از آن اغذیه جیدالکیموس چرب به دسومت جید مثل دسومت کـائن از لحـوم حمـلان رضـیع و ماکیان و بچۀ آن فربه استعمال کنند و تقلیل غذا با وجود تجوید او نمایند و شراب رقیق اندک بنوشند و از آنچه در مغص بارد نفع است نوشیدن ماءالعسل با حب‌الرشاد و انیسون و وج و حب‌الغار و برگ غـار و زراونـد و قنطوریـون و عود بلسان مفرد و مرکب است مصنف حاوی صغیر گوید که علاج مغص از خلط بورقی تنقیۀ امعا است به حقنه‌های منقی امعا و از شرب آب منع کنند و هر صبح جلاب از سنای مکی پـنج درم و شـکر سـرخ دو درم بنوشـند و غـذا مزورۀ نخوداب و اسهال طبیعت به این مطبوخ کننـد سـنای مکـی پـنج درم بنفـشه مـشک بادیـان تخـم کاسـنی عنب‌الثعلب هر واحد سه درم تربد خراشیده کوفته دو درم عناب سپستان هر واحد ده عدد همه را در سه رطـل آب بجوشانند تا به یک رطل آید صاف نموده مغز خیارشنبر پانزده درم ترنجبین ده درم یـا شـکر سـرخ ده درم مالیـده صاف کرده سحرگاه بنوشند و در نسخۀ دیگر بسفایج سه درم و روغن بادام نیز داخل است و گفته که اگـر خواهنـد بدین مطبوخ حقنه کنند و علاج مغص از خلط لزج غلیظ زجاجی تنقیۀ معده و امعا از فـوق بـه قـی و از اسـفل بـه حقنه‌های حاره کنند و هر صبح جلاب از بادیان و اصل‌السوس خراشیدۀ نیم کوفته هر واحد سه درم با گلقند عسلی ده درم بنوشند و غذا نخوداب با شیرۀ خرفه قرطم و دارچینی و فلفل و اندکی زعفران و صعتر فارسـی خورنـد و بـه آب گرم که در آن شبت و تخم ترب جوشانیده باشند و آب برگ ترب و آب بیخ او مع کنکرزد یا نمک و عـسل قـی کنند و به حقنه‌های حادۀ مذکوره در باب قولنج حقنه کنند و چون امعا و معده از اثفـال و فـضول پـاک گـردد هـر

صبح جوارش کندر یا عود مصطکی یا عنبر هر چه از این باشد یک مثقال تناول کنند یا از کمونی یک مثقال و غـذا قلیه‌های متوبلهٔ مبرزه خورند و بالمره آب سرد ترک کنند ایلاقی و جرجانی گویند که اگر سبب خلط غلیظ و بلغـم لزج بود امعا را از آن پاک کنند به ایارج فیقرا در آب گرم که انیسون و بادیان در آن پخته باشند و در حقنـه کـه در ریحی مذکور شد ده درم آبکامه و یک درم بورق زیاده کرده به کار برند پس معجون فلافلـی و سـنجرینیا اسـتعمال نمایند و این حب افاویه در این باب سـودمند بـود مـصطکی و زنجبیـل و قرنفـل و دارچینـی و فلفـل و دارفلفـل و نارمشک مساوی از همه دو درم بگیرند و سقمونیا ده درم شکر ده درم حب‌ها به قدر نخـود سـازند یـک حـب یـک مجلس اجابت کند تا دو حب بر سیری و گرسنگی هر وقت که خواهند طبع فرود آید به کار برنـد کـه طعـام هـضم کند و آروغ آرد و ریاح را بشکند و اشتهای طعام ظاهر شود و غذای شوربای خروس پیر و شوربای گنجشک با فلفل و قرنفل و زیره و دارچینی سازند و خارپشت بریان کرده سود دارد و در شکم بادی و بلغمی را و حب بلـسان دو درم بکوبند و یا نانخواه یک نیم درم آمیخته به آب گرم بخورند گرم بخورند و اگر رطوبـت شـور باشـد بـه حقنـه کـه از بسفایج و تربد و سپستان و بنفشه و بادیان پخته باشند استفراغ کنند و به ایارج فیقـرا و بـه آب انـار تـرش شـیرین مرکب بپزند و شیرخشت و طعام شوربای مرغ فربه و گوشت برهٔ فربه دهند صاحب ترویج گوید که اگر سبب مغـص خلط بورقی مالح باشد علاجش نوشیدن جلابات از بادیان و حـرف مـع شـکر طبـرزد و تـرک آب و تنقیـهٔ امعـا بـه حقنه‌های لینه است و این حقنه نافع این نوع است سنای مکی بسفایج هر یک سه درم تربد سـفید سـبوس گنـدم جفنه سپستان پانزده عدد شکر سرخ ده درم به رسم معهود و مرتب سازند و بدان حقنـه کننـد و غـذا نخـوداب بـه لحوم چوزهٔ مر مطبوخ نیز نافع است سنای مکی پنج درم بنفشه بسفایج هر یک سه درم تربد سـفید خراشـیده درم بادیان ده درم تخم کاسنی دو درم ترنجبین پانزده درم فلوس خیارشنبر ده درم روغن بادام مثقال به دستور معهـود و مرتب ساخته صباح بنوشند و اگر از خلط غلیظ لزج زجاجی باشد بعد تنقیهٔ آن از معاجین مثل کمـونی و فلافلـی یا تریاق اربعه بخورند و غذا به لحوم بچهٔ ماکیان و دراج با مصلح گرم سازند ابن **هبةالله** گوید که اگر مغـص حـادث

از خلط بلغمی لزج باشد علاجش به نوشیدن شراب مسخن بـر نهـار و خـوردن جلنجبـین و شـرب آبـی کـه در آن مصطکی و عود جوشانیده باشند باید کرد و اگر مریض صلاح نیابد باید که اندک تریاق یا معجون کندی یا سنجرینیا دهند و آبی که در آن انیسون و صعتر و زیره پخته باشند بنوشانند و امر به حرکت کنند و به حقنه‌های حاده حقنـه سازند و بعد صلاح به مزورهٔ زیرباج قنابر یا گوشت بریان به ابازیر دهند و شراب کهنه صرف بنوشند و به حسب مزاج و زمان و قوت مرض و ضعف آن در این زیاده و کم نمایند و گویند که اگر یک مثقال ایارج به عسل سرشته به آبـی که در آن انیسون و نانخواه و قردمانا جوشانیده باشند بخورند و تکثیر این نمایند تا آنکـه نقـای تـام حاصـل شـود و بعده مواظبت بر حسب افاویه کنند و به دوای دیگر احتیاج نیفتد و به قول جالینوس خوردن سیر بریان به زیـت یـا به روغن زرد نافع است و تأخیر گرسنگی دو یا سه روز یا آنچه ممکن باشد در اکثر انواع او خاصیت عجیب دارد

علاج مغص سوداوی

تنقیه خلط موذی از فوق به قی و از تحت به حقنه‌ها نمایند و بعده آنچه در علاج مغص صفراوی مسطور شـد و هـر چه در علاج وجع معدهٔ سوداوی گذشت به کار برند

علاج مغص از مسهل

بهر مدد دوای مسهل آب گرم و گلاب نیم‌گرم جرعه جرعه بنوشند و مصطکی یک توله به گلاب بـه جـوش داده تـا نیمه بماند به قند سه توله شیرین ساخته نیز مفید بود پس اگر دوا به اسهال برنیایـد و درد در معـده و امعـا شـدت کند پس حقنه نمایند و اگر با وجود آمدن اسهال به سبب مدت درد او باقی بود لعـاب اسـپغول و ریـشه خطمـی و بهدانه و مانند آن تنها یا با روغن بادام یا روغن گل بدهند و یا سفوف مقلیاثای بارد به گلاب بدهنـد و کـذا سـفوف طین و یا لعاب بهدانه و ریشه خطمی هر یک سه ماشه در گلاب و بیدمشک هر یک هفت توله شربت بنفـشه چهـار توله تخم ریحان اسپغول هفت ماشه به روغن گل چرب نموده به کار برد و روغن گل زیر ناف و بر مقعد بمالند و اگر دوای مسهل هیچ عمل نکند و درد شدت نماید و غشی و کرب شدید عارض شود در این صورت فصد باسلیق کنند

علاج مغص اطفال

چون طفل را در روده و پیچش ناف با قبض شکم عارض شود و خود را می‌پیچد و گریه می‌کند و این بیشتر کودکان شیرخواره را افتد به سبب ضعف معده و کثرت نوشانیدن شیر و یا آمله شیر نفاخ باشد که ریح از آن تولد کند و تمدد در فضای امعا پیدا نماید باید که روغن زیت و آب گرم و اندک نمک در مثانهٔ گاؤ انداخته بر شکم تکمید کنند و تکمید از شیر گاؤ تازهٔ نیم‌گرم نیز نفع می‌کند و پشک گوسفند سائیده گرم کرده در پارچه بسته تکمید کردن نیز نافع بود و چون اعصاب پشت طفل را به روغن گل و مانند آن بمالند تسکین درد شکم می‌کند و آنچه در علاج مغص بزرگان گفته سبک‌تر از آن استعمال باید کرد و گویند که نانخواه سائیده به سفیدی تخم مرغ سرشته بر شکم طلا کردن نافع است و بادیان کوفته بیخته و وج ترکی سائیده در شیر آمیخته بدهند و انیسون و مصطکی کوفته همین اثر دارد و سودمندترین تدابیر آن است که مرضعه شکم طفل را از ناف تا سر معده و سه نوبت به زبان خود بلیسد بعد هر عمل آب دهان بیرون اندازد و عنبر اشهب با گلاب یا روغن گل یا زیت حل کرده و به شکم مالیدن و قدری عنبر تنها خورانیدن فی‌الفور تسکین بیارد و روغنی که در علاج مغص ریحی مسطور شد در اخراج ریح اثر تمام دارد و طلا به روغن مسخن محلل مثل روغن بابونه و سوسن و خورانیدن مصطکی و کندر به شیر مرضعه با اندک حلتیت در شیر دایه نیز نافع است و مالیدن بادیان نرم سوده گرم نموده و یا جو سوده گرم کرده خشک یا به آب سوده گرم نموده و مالیدن مصطکی به دستور یا روغن آن مفید بود و اگر مغص با قبض باشد و این تدابیر فائده نبخشد به شیافات مناسبه که در اعتقال بطن مسطور گردد و طبع را بگشایند و اگر درد قوی باشد اندک افیون را در روغن آمیخته در مقعد او بمالند که در تسکین وجع بی‌عدیل است و مخرج ریاح نیز و گاه باشد که سبب مغص در اطفال حرارت بود یا ریح که از مادهٔ گرم پیدا شود و ادویهٔ مذکوره فائده نکند در این صورت پارچه را به آب سرد تر کرده بر شکم نهند و یا صندل سفید به گلاب سائیده طلا نمایند و اسپغول به روغن گل مالیده در آب سرد بخورانند و در ازالهٔ حرارت طفل و مرضعهٔ او به تدابیر لائقه بکوشند و آن جا که مغص با لینت باشد تدبیری که در اسهال گذشت به عمل آرند

نفخ و قراقر و خروج ریح بلا اراده

بدانکه نفخ یعنی دم شدن شکم و قراقر یعنی آواز حادث از ریاح متحرک در جوف امعا از کثرت ریاح پیدا می‌شود و سبب کثرت ریاح سوء هضم است و اسباب سوء هضم دو گونه بود یکی آنکه در اغذیه باشد مثل آنکه اغذیـه نفاخـه چون لوبیا یا غذای کثیرالکیفیهٔ عاصیهٔ ثقلیه بر قوت هاضمه چون گوشت جموس خورده شود دوم آنکه در اعضا بود و این اکثر سبب برودت ضعف باشد و یا به سبب سقوط قوت چنانچه در آخر سل افتد و اکثر نفخ و قراقر یـا نرمـی طبیعت و هیجان حاجت براز بود و بیشتر قراقر که در امعای عالیهٔ دقیقه باشـد آواز او تیزتـر بـود و آنچـه در غـلاظ باشد صوت او ثقیل‌تر بود و چون رطوبت بدان آمیزد و یا بقبقله باشد و گاهیقراقر علامت بحران اسهالی بود و گاهی به مشارکت طحال باشد و مراقیان را به سبب سده اکثر افتد بهر آنکه امعای ایشان سرد می‌شـود و گـاهی از ضـعف جگر و معده بود و اما خروج ریح به غیراراده و گاه به سبب استرخای روده مستقیم باشد و گاهی به سبب استرخای معای صائم بود و فرق میان این هر دو از قلت حس مقعد یا از خروج آن در اسـترخای معـای مـستقیم تـوان گـردد طریق تشخیص اسباب نفخ و قراقر باید که اولاً حال تناول و اقسام اغذیه و مقدار آن از مریض پرسند و اگر خـوردن اغذیهٔ نفاخه یا ردی‌الکیفیهٔ ثقیل‌الهضم یا غذای کثیرالمقدار بیان کند نفخ و قراقر غذایی باشد و اگر غذا در کیفیت و کمیت صالح خورده باشد نفخ و قراقر اعضائی نباشد بعده اگر قوت و اعضای دیگر سالم باشد نفخ و قراقر از بـرودت و ضعف امعا بود و اگر قوت ساقط باشد سببش سقوط قوت بود و اگر خللی در طحال یا مراق یا جگر یا معـده معلـوم شود سببش همان باشد و اگر روز بحران در مبادی اسهال بحرانی عارض شود سببش بحران باشـد عـلاج در نفـخ و قراقر غذای تجوید غذای معتاد و تقلیل آن نمایند و گلقند و گلاب و شیرهٔ بادیان و شیرهٔ تخم کشوث و کذا مطبوخ زیره و بادیان و نانخواه و گلقند نافع است و در ضعف امعائی نیز تقلیل طعام کنند و جهـت تقویـت و تـسخین امعـا جوارش کمونی و غیر آن خورند و هر چه در علاج نفخ و قراقر معده مسطور شد حسب سبب به کار برنـد و آنچـه از مشارکت طحال یا مراق یا جگر یا معده عارض شود و علاج اعضای مذکوره نمایند و بحرانی به زوال اسـهال بحرانـی زائل شود و آنچه از سقوط قوت باشد لاعلاج است شیخ می‌فرماید که در نفخ و قراقر تدبیر به اجتناب اغذیهٔ نافخه و کثیرالمقدار و بصیر بر گرسنگی و تقویت هضم بدانچه در علاج ضعف هضم معلوم شده و تحلیل ریاح به ادویه‌ای که

در علاج قولنج ریحی مذکور گردد باید کرد و بهترین ادویه در این مرض در اکثر اوقات کمونی است و ایضاً فلافلی و وج مربی و اگر به اسهال بود جوارش خوزی دهند و ایضاً بگیرند زیره و نانخواه و کاشم و کرویا هر واحد یک جزو انیسون دو جزو و فانیذ سنجری دوچند ادویه به قدر پنج درم استفاف نمایند و معالجهٔ خروج ریح به غیراراده به علاج استرخای مقعد کنند و اگر از استرخای روده مستقیم باشد و به تناول تریاق و روغن کلکلانج و تمریخ بالای ناف به روغن قسط و مانند دهند اگر به سبب روده صائم باشد محمود گوید که علاج قراقر تقلیل غذا است و تناول کمونی و نانخواه و مانند آن و اجتناب از اغذیهٔ نافخه مثل باقلا و نخود و لوبیا و انگور و خربزه و خیارین و بقول بارده استعمال ریاضت کثیر و مالیدن معده و دست و پا و استحمام و یا این سفوف بخورند که نافع این مرض است حب‌الرشاد و نانخواه تخم کرفس بادیان پودینهٔ کوهی نمام انیسون هر واحد سه درم شکر سرخ بیست درم کوفته بیخته هر صبح پنج درم بخورند و بعضی گویند که قراقر و نفخ گاهی به سبب کثرت حرارت معده و امعا نیز عارض شود و **بالجملهٔ** علاج امراض مذکوره به ترک اغذیهٔ غلیظ و تناول اغذیهٔ لطیفهٔ سریع‌الهضم و در صورت حرارت مائل به برودت و در صورت برودت مائل به حرارت و تقویت معده و امعا و تناول جوارش عود و سفرجلی بارد و معجون و نانخواه باید کرد قولنج و آن دردی است شدید که رودهٔ قولون را عارض شود و مانع خروج براز گردد و آن دو نوع است حقیقی و مجازی و قولنج حقیقی آن است که سببش در امعای سفلی خصوص در قولون باشد و از این جا است که نام قولنج از اسم قولون اشتقاق کرده‌اند و گویند که اصل او قولون رنج است یعنی مرض قولون بعده به حذف و تصغیر قولنج شد بالجملهٔ آن وجع تمددی است که در قولون به سبب برودت و کثافت و کثرت پیچ آن بیشتر افتد و به سبب برودت آن پیه بر آن بسیار بود و قولنج اگر در امعای علیا افتد اسم مخصوص آن به حسب تعارف صحیح به زبان یونانی ایلاوس است لیکن گاهی در بعض جاها مجاز ایلاوس را نیز قولنج نامند به سبب شدت مشابهت آن در قبض شکم و درد امعا و اسباب قولنج حقیقی دو نوع است نوع اول آن که خاص در قولون افتد که آن را قولنج ذاتی نیز گویند و آن سه قسم است قسم اول سوءمزاج ساذج حار یا بارد یا یابس امعا و حار به تجفیف

آن ثفل را و بنابر شدت متوجه کردن و دفع نمودن آن غذا را به سوی جگر قولنج آرد اما حرارت بالذات و به تفریق اتصال چندان الم نیارد که به حدی رسد که آن را قولنج نامند و بهر آنکه جوهر امعا و خصوصاً قولون بارد است پس آن را به حرارت الم شدید حتی که آن را قولنج گویند عارض نشود و سوءمزاج بارد به تمجید آن یا به حدوث سوءمزاج موذی که هر سوءمزاج مختلف مولم و موذی بود قولنج احداث نماید و بیشتر این در بلاد بارد و هنگام وزیدن باد شمال باشد و برودت گاهی این فعل از جهت سدۀ عضله‌های شکم کند پس سخونت او چون منتقل گردد و ثفل را خشک کند و یا از جهت سدۀ عضلات مقعد کند پس اثفال را و آنچه با وی است آن را به سوی بالا دفع کند و سوءمزاج یابس به سبب عدم چیزی که ازلاق ثفل کند و وجود چیزی که آن را خشک کند و نشف آن نماید محدث قولنج گردد و اما سوءمزاج رطب ساذج بالذات سبب قولنج نشود مگر آنکه از آن عارضی که به سبب قولنج شود عارض گردد و بارد شدید باشد یا رطب مادی قسم دوم سوءمزاج مادی و آن یا مادۀ حار بود که التهاب و لذع تفرق اتصال آرد و از حد مغص به حد قولنج تجاوز کند و یا سوءمزاج بارد مادی باشد که به سبب سوءمزاج مختلف بارد درد آرد و یا تفرق اتصال در ممر او پیدا کند و گاهی بارد به سبب آنکه ریح از آن در جرم امعا ساعت به ساعت تولد کند و آن در طبقات امعا نفوذ نماید قولنج پیدا کند و گاهی خلط فاعل این وجع به سبب عادیت سودا مولم باشد و گاه عروض او به نوبت‌ها و هنگام خوردن طعام بود و گاهی قی چیزی ترش سوداوی آن را ساکن کند و اگر چه مثل این قی در مثل این درد در اکثر بلغمی بود به سبب شدت برودت اعضا و سوء هضم و اغذیه و فواکه و بقول قسم سوم سبب قولنج خاص سده است که براز و اخلاط و ریح را هنگام نفوذ منع کند و آن مندفع شود پس وجع تمدد عظیم حادث گردد و اکثر این سده چون ورمی نباشد بعد امتلای اعور افتد بعده متادی به سوی قولون گردد و اسباب این سده شش گونه است یکی آنکه به سبب ورم امعا باشد و اکثر آن ورم حار بود دموی بود یا صفراوی و گاهی بلغمی یا صلب سوداوی باشد پس مجری تنگ سازد و مانع خروج براز و ریح گردد و قولنج پدید آید و این را قولنج ورمی گویند دوم آنکه از خلط بلغمی لزج بود که فضای روده را ممتلی سازد و آن را مسدود کند و این اکثر حادث شود و از تب منتفع گردد و این را قولنج بلغمی نامند سوم آنکه از ریح غلیظ ممد بود که در تجویف امعا بند

شود و قولنج آرد و این را قولنج ریحی خوانند چهارم آنکه به سبب التوای امعا بود که بنابر ریح پیچیده شود و گره در آن افتد یا بعض رباط که امعا را با پشت مربوط می‌دارد گسسته شود یا صفاق بشکافد و فتق و قیله و اندفاع روده به نواحی کنج ران و خصیصه یا فتق بالای این افتد و روده از موضع خود زائل شود و این را قولنج التوائی و فتقی گویند پنجم آنکه به سبب ازدحام و کثرت دیدان ساده باشد که بعض آن بپیچد و در مجری و ممر اثفال و فضلات افتند پس قولنج دودی حادث شود ششم آنکه به سبب ثفل یابس بود که در امعا خشک شود و بنادق گردد مثل پشک اشتر و غیر آن و این را قولنج ثفلی نامند و اسباب یبس و احتباس ثفل چهارده گونه است یکی آنکه به سبب تناول اغذیهٔ یابسه مثل گاؤرس و ذره و برنج و بلوط و سماقیه و کبابی قدید و پوست و نان خشک و مانند آن بود دوم آنکه به سبب باقی ماندن ثفل زمانهٔ طویل در امعا باشد پس خشک گردد و سبب بقای او ضعف دافعهٔ امعا باشد که دفع فضله نتواند کرد و بسیار باشد که این بقا یا به سبب خوردن چیزی مخدر بود که قوای فعالهٔ ثفل را خدر گرداند و معذلک آن مخدر تجمید نیز کند و یا طعام قلیل‌المقدار خورده شود و به سبب قلت او دافعه به دفع نپردازد و گاهی به سبب طول احتباس اختیاری بود چنانچه هنگام اشتغال به مباحث علمی و غیر آن اتفاق افتد سوم آنکه به سبب ضعف قوت عاصره در عضلات شکم بود چنانچه عارض شود کسی را که کثرت جماع نماید چهارم آنکه به سبب بطلان حس روده بود به واسطه شرب مخدرات یا سوءمزاج بارد مفرط که در امعا افتد یا وقوع ناصور در روده پنجم آنکه به سبب قلت انصباب صفرا و قاع غسال یا حبس آن بود چنانچه در یرقان سدی به سبب انسداد منفذ صفرا که از زهره به روده آید قولنج افتد ششم آنکه به سبب وقوع فرط تحلیل در بدن بود پس ماساریقا از آن رطوبت بسیار نشف کند به جهت ادرار عرق مفرط یا ریاضات معرقه یا شدت تخلخل بدن که ادعا کنند بهر جذب هوای محیط حار و لهذا استحمام به آب گرم از جمله حابسات شکم بوده است هفتم آنکه به سبب هوا بود که از تسخین او نوبت به جذب رطوبات رسد و اگرچه از غیر تخلخل باشد هشتم آنکه به سبب تخلخل یا سوء بود نهم آنکه به سبب صناعت سحج مقامات حرارت بود مثل شیشه‌گری و آهنگری دهم آنکه به سبب سوءمزاج حار بسیار بود در نفس شکم که بنابر حرارت در رطوبات را نشف کند و ثفل خشک گرداند و گاهی به سبب این حرارت در هر

احوال صفراوی حاد باشد که به سوی نفس شکم بسیار گرم بریزد و به حرارت خود ثفل را خشک گرداند پس ثفل را محترق سازد چون از آن ملاقی شود به سبب قلت آن یا به سبب یبوست جوهر آن و این کمتر بود در اکثر آن صفرا اسهال سحج آرد چون این قولنج در اقل احوال عارض شود و امعا را اذیت و ایلام شدید غیرمتحمل رساند و گاهی به سبب این حرارت شدت برودت هوای خارجی باشد که حرارت را در داخل محتقن گرداند و مع هذا ادرار بول کند مقعد را مسدود سازد پس ثفل بسی بالاندفاع شود و این باشد که از جهت حرارت زهره عارض شود که روده را گرم سازد و یازدهم آنکه به سبب سوءمزاج یابس در امعا و شکم بود پس ثفل را خشک کند دوازدهم آنکه به سبب زحیر و ورم رودهٔ مستقیم بود که حبس ثفل کند و بعضی زعم کرده‌اند که گاهی ثفل محتبس متحیر شده و مثل سنگریزه خار گردیده و سیزدهم آنکه به سبب تولد کرم حب‌القرع در امعا بود که رطوبات را بخورند و بدان سبب ثفل اندک بماند و خشک شود چهاردهم آنکه به سبب برآمدن ماهیت بسیار از بدن بر سبیل ادرار بول یا اسهال و مانند آن بود و بدان سبب بدن خشک گردد پس اعضا جذب ماهیت به استقصا نمایند و ثفل خشک در روده بماند و ظاهر است که تا ثفل را قوام مائل به رطوبت نبود برنمی‌آید نوع ثانی آنکه در قعر قولون افتد و به سوی آن بر سبیل شرکت متادی گردد پس آنچه به مشارکت افتد که آن را قولنج عرضی نامند دو قسم است یکی آنکه در جگر یا در طحال یا در معده یا در مثانه یا در رحم ورم عارض شود و روده را به سبب حنطهٔ ورم قبض و مسدود سازد دوم آنکه گرده در اوجاع حصات مشارکت نماید پس فعل روده از دفع اخلاط ضعیف شود و در آن محتبس گردد و قولنج به مشارکت حصات عارض شود با وجود آنکه درد حصات از آن جمله است که مشابه درد قولنج باشد و آن مخفی بود مگر بر کسی که آن را بصیرت است و عنقریب فرق میان هر دو مذکور خواهد شد بالجمله سمرقندی و محمود شیرازی و جرجانی و کاذرونی اقسام خمسهٔ قولنج سدی یعنی بلغمی و ریحی و ورمی و التوائی و سفلی نوشته‌اند و صاحب کامل خلط حریف لذع صفراوی را که در جوف امعا جمع گردد نیز به سبب قولنج سدی شمرده و طبری عوض التوائی و صفراوی دو قسم دیگر یکی آنکه از خلطی افتد که قولون آن را تشرب کند دوم آنکه مرکب از ریاح غلیظ و از خلط غلیظ باشد ذکر کرده و گفته که آنچه از رطوبت زجاجیهٔ بارده غلیظ افتد صعب-

ترین انواع قولنج است و گاهی هلاک کند به سبب دشواری تحلل و اسقاط قوت و قرشی و صاحب شفاءالاسقام می‌نویسند که اکثر قولنج از ریح یا ثفل افتد و از سده خلط لزج مثل بلغم نیز بود و گاهی از صفرا بود و این نادر باشد و گاهی درد در قولنج قوی‌تر شود و قتل کند به خلف صداع که مهلک نیست و گاهی به نوبت‌ها عود کند فوائد جلیله شیخ و جرجانی می‌نویسند که گاهی قولنج و ایلاوس بر سبیل عروض امراض وبائی عارض شود و پس از یکدیگر و از شخصی به شخصی دیگر متعدی گردد و طبیبی از متقدمین حکایت می‌کند که بعضی را قولنج مؤدی به صرع گردیده و آن صرع قاتل بود و بعضی را به سوی انخلاع معای قولون و استرخای آن مع سلامت حس آن و به مثل این امید خلاص بود و اکثر آن ایلاوس بوده و از ایلاوس بعضی را به قولون بر سبیل انتقال به بحران مضرت فرود آمده و بعضی اطبا علاج ایشان به علاج عجیب کردند و ایشان را کاهو و کاسنی و گوشت ماهی بزرگ و گوشت جانوران که جلد آن خزفی باشد و پایچه خورانیدن این همه سرد کرده و آب سرد و ترشی‌ها پس به این شفا یافتند حتی که جمع کسانی که در صرع و فالج مذکور نیفتاده بودند شفا یافتند و بعضی کسان را که هنوز در صرع ابتدا کرده بود شفا یافتند و گاهی قولنج ارباب تمدد را عارض شود پس از دفع ثفل و اخلاط از امعای علیه عاجز شوند هم‌چنان که ایشان عاجز می‌شوند از حبس راز که در امعای سافله باشد و برودت مزاج ایشان سبب قولنج می‌شود و اکثر قولنج از بلغم غلیظ عارض شود پس از ریح که در امعا بند شود یا در طبقات روده و لیف آن نافذ گردد و تفرق اتصال او گرداند و بسیار باشد که در معده ریاح غلیظ بود و مضرت آن چندان نباشد که مضرت آن ریح در امعا بود و سبب این آن است که ریح در معده پراکنده می‌شود و به سبب فرط وسعت معده از روده به سبب حرارت معده و قرب اعضای حاره از آن و سرعت وصول قوت ادویه بدان و ازامعای علیا نیز پراکنده می‌شود به سبب رقت آنها و بنابر آنکه مزاج آنها گرم‌تر است و به اعضای گرم نزدیک‌تر است و صفرا که از زهره به امعا آید اول بر این روده‌ها گذرد و ریاح را تحلیل کند و در امعای سفلی محتبس گردد و مضرت آن پدید آید به سبب اضداد آن از برودت و تنگی آنها و کثرت پیچ اندر آنها و صفاقت طبقات آنها و قولنج ریحی اگرچه بدون ماده که بدان ریح مدد یابد و از آن متولد گردد نباشد لیکن قولنج را منسوب به سوی این ماده نکنند بهر آنکه آن ماده تنها روده را ممتلی نکند و

ممتد ننماید و راه براز را بند نسازد و به ذات موجع نباشد بلکه به چیزی که در آن پیدا شود و آن ریح است و قولنج بلغمی روده را ممتلی کند و متمدد سازد و راه ثفل را مسدود کند و مولم و مسدود به ذات بود و اما سائر اقسام قولنج کمتر از این باشد و از چیزهایی که امعا را مستعد به قولنج گرداند و خصوص ریحی را آن شراب ممزوج به آب بسیار است و بقول بارد چون کاهو و گشنیز تر و خیار و خصوصاً کدو و میوه‌های تر چون امرود و خصوصاً انگور و نوشیدن آب سرد بر میوه‌ها و حرکت بر آن و جماع بر طعام و بازداشتن ریح از خروج و نیز طعام‌های بادانگیز زیان دارد و حصول سردی سخت به امعا که تبرید و تکثیف آن نماید به دستور و از چیزهایی که امعا را به قولنج سفلی مهیا سازد و بسیار خوردن بیضهٔ مرغ پخته و بریان کرده است و امرود و به قابض و قنبیط و سویق و گاؤرس و برنج و نان خشک و مانند آن و ریاضت بسیار و ادرار و عرق و ادرار بول و ایضاً دفع کردن حاجت براز در آن می‌اندازد و مجامعت کثیر و خصوصاً بر طعام غلیظ و چیزهایی که روده را آمادهٔ قولنج بلغمی گرداند نان خشک فطیر است و گوشت ماهی بزرگ و گوشت گاؤ و گوشت میش و قطائف و شیر و جغرات و برف و شیربرنج و رشته و پنیر و بقول مائی رطب مانند چقندر و اسفاناخ و خرفه و مانند آن و میوه‌های تر چون خوخ و امرود ترش و سیب ترش و خیار و بادرنگ و کدو و مانند آن و هر قولنج که از خلط غلیظ یا از ثفل خشک باشد اول رودهٔ اعور از معادل او ممتلی گردد و در اکثر امر بعده امتلا به سوی او معتاد می‌شود و تا آنکه ماده را که در اعور باشد مستفرغ نکنند صحت تام حاصل نشود و نشان آن هم که رودهٔ اعور پاک نشده این است که چون علاج کنند اسهال آید و تجفیف ظاهر شود و دیگر با درد خیزد و قولنج معاودت کند به سبب آنکه مواد اعور بعد از آن نفوذ نماید و گاهی مدد مادهٔ قولنج از بالا فرود آید و چون حقنه نمایند یا تکمید کنند ماده بدتر نزول کند و درد زیاده گردد و باید دانست که تب در همه انواع قولنج که سبب او ریح غلیظ باشد نافع است و او یکی از امور شافیه برای قولنج است و بسیار باشد که قولنج منتقل گردد و به دیگر امراض چون فالج و درد مفاصل و درد پشت و بواسیر و مالیخولیا و صرع و استسقا و صاحب کامل گوید که انتقال قولنج به سوی وجع مفاصل را دیدم و ایضاً مشاهده کردم که شخصی را که قولنج او منتقل به خلع کتفین شده بود و شیخ می‌فرماید که قولنج بیشتر منتقل به فلج گردد و بدان بحران انتقالی کند و این چنان باشد

که ماده رقیق شود و به سوی اطراف مندفع گردد و عضلات آن را تشرب کند و کذلک گاهی بحران کند و به اوجاع مفاصل گاه منتقل به درد پشت بلغمی و یا دموی گردد و این درد پشت دموی چنان باشد کـه حـرارت از درد تولـد کند و حرارت ادویهٔ قولنجیه مادهٔ خام را نضج دهد و گرم کند و فصد در این جا سود دارد و گاه باشد که ماهٔ قـولنج به جانب دماغ آید و امراض دماغی تولد کند و چون قولنج منتقل به وسواس و ماليخوليـا و صـرع گـردد و آن ردی است و سببش استعمال ادویهٔ حاره است که آن تقویت امعا و تبدیل مزاج او کند پس ماده از طریق امعا رجوع نماید و به جانب دماغ تصاعد کند و گاهی مؤدی به استسقا گردد و با فساد مزاج کبد از سوءمزاج و چون قولنج بـه اوجـاع مفاصل و مانند آن یار گردد این اوجاع ضعیف‌تر شود و ظاهر نگردد و به سه سبب یکی آنکه هر کجا که دو درد بود درد قوی‌تر از درد ضعیف‌تر غافل کند دوم آنکه مواد جانب درد قوی‌تر متوجه می‌شود سوم آنکـه صـاحب قـولنج از طعام خوردن باز نماند و از درد خواب نکند و درد و گرسنگی و بیخوابی تحلیل فضول کند و چـون مـدت احتبـاس طول کند و شکم منتفخ و بلند گردد هلاک کند و چون اعضای قولنج قوی گردد فضول را قبول نکنـد پـس فـضول بیشتر زیاده شود و سر مریض گردد و اکثر قولنج عقب استفراغات و اسهالات که خود به خود افتد یابد ؟ بـود بنـابر دفع مادهٔ لطیف و بقای ماده غلیظ حادث شود و بیشتر آن است که علاج قولنج و مغص فواق آرد و قـی و فـواق بـا قولنج ردی باشد بهر آنکه سببش در این هنگام صعود ماده به سوی معده بود پس بخار آن بـه سـوی دمـاغ صـعود کرده سبب اختلاط عقل و تشنج گردد و قتل کند و قرشی گوید که اکثر قولنج از ریح یا ثفل یـابس افتـد و بعـضی گویند که قولنج اکثر در امزجهٔ سوداویه حادث شود زیرا که طبیعت ایشان بیشتر خشک می‌باشد پس یـبس باعـث سدد بنادق فضلهٔ براز می‌گردد و طریق تشخیص قولنج و اقسام آن باید که اولاً مرض قولنج را مشخص نماینـد و آن چنان باشد که بر اعراضی که در آغاز حدوث این مغص ظاهر می‌شود بر علاماتی که بعد استحکام ایـن علـت ظهـور می‌نماید نظر کنند یعنی هر گاه کسی را براز کمتر از عادت طبیعی بیرون آید و خشک باشد و در نوبت برخاستن به حاجت براز تأخیر شود و اشتهای طعام کم گردد و بلکه ساقط شود و از چیزهای چرب شیرین نفرت گـردد و انـدک میل به چیز ترش یا تیز شور باشد و تهوع و غیثان حادث شود خصوصاً بعد تناول شئ چرب یـا شـیرین و شـمیدن

بوی آنها و هضم ضعیف شود و هر ساعت شکم بپیچد و درد در پشت و ساق‌ها پدید آید به آشامیدن آب میل بسیار باشد بدانند که قولنج شروع می‌گردد و هر گاه این اعراض شدت کند و شکم قبض شود و براز و ریح خـارج نگـرد و آروغ نیز بند شود و پیچ شکم درد آن چنان باشد که گویا در شکم از جوالدوز سوراخ می‌کنند و یا در امعـا جوالـدوز ایستاده است که هر گاه حرکت می‌کنند به خلد و الم آرد و تشنگی چنان باشد که صـاحب او از آب سـیر نـشود و اگرچه آب بسیار بنوشد و گاهی در بعضی قشعریره بلاسبب ظاهر کثرت نماید و اگر حیله به اخراج چیـزی از شـکم قولنجی کنند رطوبات غلیظ لزجه و بنادق مثل پشک کلان و کوچک و یا براز منتفخ که بر آب بایستد بیرون آیـد و گاهی قی صفراوی و بلغمی تواتر کند و در اکثر امر ابتدا به قی بلغمی پس مراری کند بعده گاهی خلط سبز کراثـی و زنگاری قی کند و گاهی چیزی از جنس سوداوی زقی برآید بهر آنکه اخلاط گـاهی از شـدت درد و بـی خـوابی و استعمال ادویۀ حاره فاسد و محترق گردد و قی متواتر به سبب مشارکت معده بـه امعـا بـود و بنـابر کثـرت مـاده و فقدان آن به سوی اسفل و در اکثر امر بنابر انسداد طریقی که از آن صفرا به سوی امعا فرود آید یا پس از سوی بالا برآید و لهذا در قولنج بول سرخ گردد بنابر آنکه همه صفرا متوجه به گرده گردد چون راه به سوی زهره نیابد و بهـر آنکه درد ترک غذا بول را سرخ کند و بهر آنکه گرده در وجع مشارکت کند و لهذا گاهی بول محتـبس نیـز گـردد و گاهی رنگ بول در ابتدای قولنج به رنگ نخوداب یا مثل ماءالحبن باشد و گاهی خفقان عظـیم بـه هـم رسـد پـس محتاج به گرفتن سینه از دست گردد و گاهی از شدت درد به عرق بارد و غشی مؤدی گردد پس بدانند کـه قـولنج محکم شده بعد از آن نگاه کنند اگر در آن احتباس شدید نبود و درد منتقل باشد و گاهی بسیار تخفیف یابد و بعـد از آن عود کند و مریض به خروج ریح و براز و استعمال حقنه‌ها خفت و راحت بین یابد قولنج سلیم باشد و ضد ایـن علامت قولنج صعب بود و اگر درد شدید باشد و گاهی عرق بارد و غشی تواتر کند و دست و پا سرد گردد و به سبب شدت درد باطن و میل خون و روح به سوی آن علامت ردی باشد چون بـه سـوی فـراق متـواتر گـردد و بـه سـوی اختلاط عقل یا کزاز متادی گردد و احتباس شدید بود به نحوی که هر آنچه خارج کنند به کدام حیله خارج نگـردد و مهلک بود و ایضاً آن را که درد شکم باشد پس بر ابروی او آثار و بثور سیاه به قدر بـاقلا ظـاهر شـود و بعـد از آن

ریش گردد تا دو روز یا زیاده باقی ماند آن هلاک کند و این ایشان را سبات و کثرت خواب در ابتـدای مـرض او بـه هم رسد وجودت نفس در این هنگام بر خلاصی مریض دلالت اندک دارد فکیف به رداءت آن و بدانند کـه طبیـب را باید که در این مرض تأمل نیک نماید بهر آنکه گاهی مغص در گرده بود و گمان شود که آن مـرض قـولنج اسـت و این به جهت آن است که بعض امراض شبیه به اعراض تابعۀ قولنج تابع درد گرده بود و آن درد شدید و غثیان و قی و احتباس شدید براز و ریح خارج از فوق و اسفل است پس فرق میان این هردو مرض چنان باید کرد که این اعراض در قولنج درد شدیدتر و صعب‌تر و دائم‌تر باشد و درد در یک موضع نباشد بلکه از جای خود تجاوز کند درد رو گردد و این اعراض خفیف‌تر بود و درد در جایگاه کرده بود و از آن منتقل نگردد و درد گرده که از حصات بود صغیر مثـل خلیدن جوالدوز باشد و درد قولنجی بزرگ از آن بود و ایضاً درد قولنجی از طرف راست از زیر نـاف آغـاز کنـد و بـه سوی بالا و چپ آید و چون مستقر شود طرف یمین و یسار منبسط گردد و به سوی ناف پیش شکم و عانه مائـل‌تـر از خلف باشد و گاه باشد که درد قولنج از سوی چپ آغاز گردد و باشد که درد به زهـار فـرود آیـد و یـک خصیـصه کشیده شود و درد گرده از بالای تهیگاه ابتدا کند و اندک اندک فرود آید تا آنکه قرار گیرد و مائل‌تر به خلف باشد و ایضاً درد گرده در وقت خلو معده شدت کند و قولنجی در آن خفت یابـد و هنگـام تنـاول چیـزی اشـتداد نمایـد و قولنجی دفعةً و در زمان اندک شروع کند و دردی که از سنگ گرده باشد اندک اندک آغاز کند و در آخـر او شـدت نماید و ایضاً درد گلوی اولاً در پشت بود و در بول دشواری گردد بعده علاماتی که در آن قولنج شریک است ظـاهر شود و در قولنج علامات مذکوره ظهور نماید پس وجع ایضاً درد قولنجی به سوی جهات یمین و یسار و فوق و تحت حرکت کند و کلوی ثابت بود و از موضع کلیه تجاوز نکند و ایضاً اقشعرار در کلوی بسیار گردد و مناسب قولنج نبـود و ایضاً حقنه‌ها و ریح و براز وجع قولنج را تخفیف بخشد و در گرده را تخفیف معتدبه نماید و اکثر احـوال دارد و بـه سبقت حصات تخفیف درد گرده کند و قولنج را تخفیف نکند و ایضاً در گلوی گاهی قبض نباشـد و چـون بـراز آیـد پشک و بندق‌ها و مثل سرگین گاؤ وطافی باشد و گاهی قبض و قراقر و مانند آن اصلاً نباشد و قولنجی که از قـبض خالی نباشد و ایضاً درد ساقین و پشت و قشعریره و احتباس بول یا قلت آن در کلوی اکثر بود و لیکن سقوط اشـتها

و قی صفراوی و بلغمی و قلت هضم و شدت الم و ناوی به غشی و عرق بارد و انتفاع به قی در کلـوی کمتـر باشـد و ایضاً تواتر تخمه و تناول اغذیهٔ ردیه و فراوانی پیچ شکم و قراقر و حبس بـراز در قـولنج سـابق بـود و بـول رملـی و خلطی در کلوی سبقت کند و اولاً در کلوی بول رقیق بود بعده خلطی پس رملی و باید که فـرق نمایـد در قـولنج و مغص به این که در قولنج انحلال طبیعت متعسر باشد به خلاف مغص که در آن اجابت طبع دشوار نبود بلکه شـکم نرم شود بعد یک ساعت از آغاز مغص خصوصاً اگر صاحب او آب بسیار گرم بنوشد و فرق در قولنج و وجع و رحـم و جگر و طحال و وجع دیدان از موضع عضو مقدار وجع و عوارض لازمهٔ هر یک ظاهر است چنانچه وجه ریم مائـل بـه سوی اسفل ناحیه عانه بود و احتباس ملمث وجع آن بر آن گواهی دهد به خلاف درد قولنج که در اکثر مابین ناف و عانه بود و صعب باشد و به معده و کبد و طحال نرسد مگر به ندرت و تغیر رنگ به سفیدی و زردی در وجع کبـدی و به تیرگی در طحال لازم بود و مواضع وجع دیدان مختلف بود و به حسب انتقال دیدان و وجـع آن بـسیار خفیـف باشد و خروج دیدان لازم است اکنون بدانکه چون از اعراض و فروق مسطوره مرض قولنج مشخص گردد اقـسام او را به این طریق تشخیص نمایند که اولاً اقسام قولنج را که از سوءمزاج بارد ساذج یا سوءمزاج صفراوی یا سوداوی افتـد دریافت کنند و آن چین باد که اگر قلت تشنگی و تفوی براز و انتفاخ آن و احساس بـرودت در امعـا و خفـت وجـع باشد و گاهی منی با آن بارد بود قولنج از سوءمزاج بارد ساذج امعا باشد و اگر تقدم اسباب صفرا مثل تناول اغذیـه و اشربهٔ حارهٔ مولد صفرا و سن و بلد و سحنه و فصل و قی آن و شدت تشنگی و تلخی دهان و بیخوابی و قی و اسهال صفراوی و احساس لذع شدید و التهاب و احتراق و ایذا به حقنه‌های حاده و به اسهال و نزول صفرا و به گرسـنگی و انتفاع به معدلات بارد و استفراغ صفرا و اگر ماده متشرب نباشد و هیجان درد به طور غب و گاهی به آن وجود تب و گاهی نه و نبودن تب او مثل تب قولنج ورمی در عظم اعراض و گاهی به آن وجع در عانه مثل خلانیدن کارد و عدم ریح بود و قولنج صفراوی باشد و اگر آروغ ترش آید و براز سیاه انتفاح شکم دفعةً با قلـت درد بـود قـولنج سـوداوی باشد بعد از آن اسباب مؤلد بلغم و مؤلد ریح و اسباب احتباس ثفل از تناول چیزهایی کـه مـستعد قـولنج بلغمـی و ریحی و ثفلی گرداند و در ضمن فوائد جلیلهٔ این بحث مسطور شد از مریض دریافـت نماینـد و پـس اگـر اسـتعمال

چیزهایی که مستعد به قولنج بلغمی گرداند مثل اغذیهٔ غلیظه و جز آن بیان کند و تقدم تخم‌ها و سقوط اشتها و سوء هضم و سن و بلد و وقت و خروج بلغم در براز قبل از حدوث قولنج و بعد آن هنگام حقنه‌ها و برودت اسافل از ناف و قی بلغمی و فرط ثقل و شدت درد و قبض شکم که چیزی از براز خلط یا ریح برنیاید و اگر خارج شود چیزی منتفخ مثل سرگین گاؤ باشد و طول مدت درد معلوم شود قولنج بلغمی باشد و به قول شیخ نباید که مغرور شوند بر شدت تشنگی و التهاب و سرخی قاروره و گمان کنند که قولنج حار است بهر آنکه این عارض مشترک به جمیع اقسام قولنج است و اگر خوردن چیزهایی که آمادهٔ قولنج ریحی گرداند مثل کثرت شرب آب سرد و بقول و فواکه نفاخ و ادویهٔ نفاخه مثل کرسنه و باقلا و عدس و کرنب و طعامی که هضم نشود بیان کند و به آن قراقر و انتقال درد در اکثر و شدت آن و نیامدن آروغ به فراغت و مغص و غثیان و امتناع علیل از راستی قامت و انتفاع به آروغ و حبس براز و تمدد و تمزق شدید گوشت که امعا را به جوالدوز سوراخ همی‌کنند و گویا که در امعا جوالدوز گذشته است و عدم ثفل شدید و تقدم قراقر بسیار و نفخ و سکون ریاح و عدم قراقر بعد حدوث قولنج ریح و قراقر هنگام تکمید و غمزه گاهی ثبوت درد و عدم انتقال آن و گاهی ادراک انتفاخ و نتو به جای احتقان ریح به بصر یا به لمس دست و در اکثر انتفاع به مغز و گاهی انتفاع به تکمید و ذلک گاهی عدم انتفاع از آن بلکه زیادتی درد بدان چون مادهٔ فاعل ریح ماهیت باشد و از یافتن حرارت و سخونت ریح پیدا کند و گاهی خروج براز منتفخ مثل سرگین گاؤ چون بر آب اندازند بالا بایستد و فرو نشیند بنابر کثرت امتزاج ریحی در براز و گاهی لینت شکم در آن باشد و براز لزج رقیق برآید و گاهی عدم انتفاع از اسهال و اخراج مواد به سبب احتباس ریح غلیظ در طبقات امعا بود قولنج ریحی باشد پس آنچه در آن انتقال درد بود اسلم باشد و آنچه از آن انتفاخ شکم مثل طبلی بود و سخت گردد ردی باشد و اگر تناول چیزهایی که مهیا به قولنج سفلی سازد بیان کند و تقدم احتباس براز و یا آن ثفل بسیار شدید و احساس وجع مثل شکافتن روده و عدم خروج چیزی به زحیر بلکه گاهی خروج شئ لزج غلیظ مدرک گردد قولنج ثفلی باشد بعده به سبب احتباس ثفل از اسباب مذکورهٔ آن مشخص نمایند پس اگر تقدم تناول اغذیهٔ خشک مثل جاورس و غیر آن مریض را اتفاق افتد و براز بنادق خشک آید و درد یک جا قائم بود سببش تناول اغذیهٔ یابسه

باشد و اگر تقدم لین طبع و حاجت به قیام متواتر بود لیکن اندک اندک برآید و تقدم اسبابی که قوت را ضعیف کند از حرارت یا برودت و اصل یا متناول و اکثر بودن طبع نرم یا معتدل و عدم کمیت براز و کیفیت او بر مجرای طبیعی لیکن احتیاج در اخراج ثفل به انگشت یا به استعمال حقنه یا حمول افتد و یا تقدم ناصور بود سببش ضعف قوت دافعۀ روده باشد و اگر تقدم تناول چیزی مخدر یا طعام قلیل یا طول احتباس براز به اراده یا کثرت جماع اتفاق افتاده باشد سببش همان باشد و اگر از تناول اشیای مائل به کیفیت براز به سوی لذع مثل گندنا و پیاز و پنیر و حلبه و اغذیۀ حریفه مثل آنکه در آن فلفل و ثوم و خردل و کرفس باشد تقاضای حاجت براز نگردد و ایضاً اذیت استعمال حمولات حاده مثل بورق و نمک و صابون محسوس نشود و هر چیزی که تناول نماید نفخ شکم آرد پس احتباس شکم گردد و در هر اندک مدت و درد معتدبه نیارد و یا چیزهای مخدر استعمال کرده باشد و یا ناصور مفسد حس در روده بود سببش ضعف حس روده باشد و اگر ثفل و نفخ شکم و سفیدی رنگ براز و عسر خروج آن قبل از قولنج مع درد ممد بنابر ثفل و مزاحمت حادث از آن و گاهی با آن یرقان بود سببش احتباس صفرا منصب به سوی امعا باشد و اگر تقدم عرق مفرط یا ریاضت معرق یا تحلل از هوای حار یا تخلخل باسور یا مزاولت صناعت حارۀ محلله مثل حدادی و غیر آن اتفاق شده باشد و با وی سبوق قلت براز بود سبب احتباس ثفل همان باشد و اگر تقدم قلت براز و یبس آن و نرمی بدن و فرط گرسنگی و سرعت ایذا از حرکت و برودت خارجی بود سببش تخلخل مسام بدن باشد و اگر دوام یبس براز و بدبو و سیاهی آن مائل به سرخی قبل از حدوث قولنج باشد و شدت عطش و وجود التهاب در مراق و لاغری آن بود سببش حرارت شکم باشد لیکن اگر سبب حرارت شکم انصباب صفرا باشد زردی براز و کثرت خروج صفرا و حرقت و التهاب و لذع و شدت وجع و تقدم ایذا به اسها صفراوی و خشکی زبان و دهان و سرخی و حدت بول نیز باشد و اگر علامات حرارت شکم به غیر التهاب در مراق و عدم بدبوی براز و سیاهی آن یا یبس مراق و غثیان بود سببش یبوست شکم باشد و اگر در براز بوی بد نباشد و رنگ او مائل به سبزی بود سببش برودت جگر یا غیر آن باشد و اگر تقدم آثار زحیر یا ورم رودۀ مستقیم یا تقدم کثرت او را بول و تناول چیزهای مدر یا تقدم اسهال بود سببش همان باشد و اگر هیجان وجع و غثیان در خلو معده بود و تقدم خروج کرم

و دیگر علامات دیدان که در بحث آن مسطور گردد یافته شود سببش دیدان باشد و اگر قولنج اندک اندک ظاهر شود و احتباس نیز به تدریج افتد و وجع ممد ثابت در یک جا با ثقل و ضربان و التهاب در موضع امعا و تب تیز مطبقه و تشنگی شدید و سرخی رنگ چهره ظهر رگها و تهبج پلک چشم و شیرینی دهان باشد و احتباس بول که این علامت قوی است و ایذا به اسهال و گاهی بودن این درد با لینت طبیعت و گاهی مودی بودن به سردی دست و پا مع حرارت شدید در شکم و گاهی سرخی محاذی ورم بر شکم قولنج ورمی دموی باشد پس اگر تمدد ضربان و ثقل کم باشد و تب صفراوی و التهاب و لذع شدیدتر و با قی صفراوی و تلخی دهان و وجع و لذاع بود قولنج ورمی و صفراوی باشد و اگر سکون اعراض مذکوره و عدم سوزش و مری دهان و شوری تا بی‌مزگی آن و قی بلغمی باشد و تب نائبه هر روز آید و سستی بدن و کثرت ثقل در روده و درد نرم متصل بود و در موضع و اخلاط ظاهر شود و خصوصاً هنگام انحدار شئ از آنچه از شکم منحدر می‌شود و انتفاخ موضع با نرمی به دست محسوس شود و با ترهل سخنه و تهبج باشد موجبات این از تناول شیر و ماهی و لحوم غلیظ و فواکه و بقول بارد رطب اتفاق افتاده باشد و منی بارد رقیق و براز بلغمی بود و قولنج ورمی بلغمی باشد و این کمتر افتد و اگر ثقل و قلت وجع و تشنگی و ترشی دهان و تقدم فساد طحال و با اعراض سودا و گاهی با تب ربع بود قولنج ورمی صلب سوداوی باشد و اگر قولنج دفعةً بعد حرکت سخت مثل جستن شدید یا ضربه و سقطهٔ آن موضع یا دوانیدن اسب یا کشتی گرفتن یا از جای بلند افتادن یا بار گران برداشتن یا حدوث فتق یا ریح شدید باشد و در آن متشابه‌الاحوال بود بعده اندک اندک بیفزاید و درد در مکان او لازم بود و از مرکز او منتقل از موضعی به موضع دیگر نشود و آن جا که موجب‌التوافق باشد وجود فتق و نتو در مراق از جای و عظم در کیس خصیصه ظاهر شود و قولنج التوائی و فتقی باشد و اگر با قولنج علامات ورم جگر یا طحال یا گرده یا مثانه یا رحم که در موضع هر یک مسطور است معلوم شود و یا آثار سنگ گرده موجود بود قولنج شرکی باشد

علاج کلی اقسام قولنج

بدان که مقصود کلی اندر این مرض صرف نظر به تلطیف امعا و تلطیف غذا و تعدیل و دوا و انعاش قوت است در

عین مرض و در هنگام افاقه مرض از تنقیهٔ بدن غافل نباید بود چه این علت اکثر از ادوار نوائب خالی باشد و باشد که در زمان عود نوبت دفعةً به سختی درد هلاک سازد کذا فی ابیذیمیا و شرب مسهل مفید است به شرطی که اخلاط محدثه قولنج یا بنادق مستعد دفع باشد و در امعای غلاظ سده قوی نبود والا اولاً به حقنهٔ لینه ابتدا کنند و پس حقنهٔ حاده به عمل آرند و گاه باشد که خلط غلیظ عسرالخروج باشد و یا سبب سده در رودهٔ علیا باشد و از استعمال حقنه و تکمید درد زیاده شود و گمان شود که حقنه یا تکمید ضرر کرده پس در مثال این حال خوف نکنند و باز اعادهٔ حقنه به تکرار نمایند تا آنکه همه مواد اثفال به دفعات منجذب گردد و اگر با قولنج تب باشد حقنه حاد استعمال کنند تا نکایت او به قلب و دماغ نرسید بالجمله در مطلق قولنج تا که طبع را به حقنهٔ یا شیاف اولی نگشایند مسهلی هرگز ندهند سوای معجون تمری و مسهل و سفرجلی مسهل تا رفع سده کند بعده مسهلی دهند و بعضی حذاق در قولنج ثفلی و بلغمی و ریحی ابتدا بر معجون سفرجلی مسهل به مقدار مقرر در آب گرم می‌دهند و می‌گویند که چون طبیعت به دفع مرض در آن محل مشغول است دوا را در مقصود خود استعمال می‌کند و از آن بیمی نیست و هم‌چنان است که در اغلب نفخ عظیم می‌کند و بعضی اولاً شیاف از شیح و زهرهٔ گاؤ برای تفتیح سده به کار می‌برند و بعد رفع آن مسهلی دیگر می‌دهند چنانچه بعضی را صبر یک مثقال و یک اوقیه عسل و دو اوقیهٔ شیر گاؤ دادند نافع آمده به کرات در تجربه رسیده اگرچه عرقی سرد و قی و اسهال می‌آرد از این اعراض نباید ترسید که فی‌الفور نفع می‌دهد و از آن جمله عصارهٔ ریوند است که از چهار حبه تا یک ماشه با مصطکی دو ماشه در گلقند و دو توله با گلاب نیم پاؤ بخورند و هم‌چنین مچوقان و ایضاً جلایا به مقدار قلیل نفع کثیر دارد و هر گاه در همه انواع قولنج کار از جوارشات و شیافات برنیاید پس باید که روغن بیدانجیر ساده دهند و روز اول دو مثقال با شیرهٔ بادیان و قرطم و زیرهٔ سفید هر یک یک مثقال عسل یک نیم توله نیم‌گرم بنوشانند و هر روز نیم مثقال روغن و هم‌چنین بزور و عسل تا هفت روز یا ده نمایند و از روز هشتم بکاهند تا به مقدار اول آید و بعد از تنقیه تریاق کبیر و مثرودیطوس و معجون سک و دواءالمر سخت سودمند است شیخ می‌فرماید که قانون علاج قولنج این است که مدافعت تدبیر قولنج نباید کرد و چون علامت ابتدای او ظاهر شود باید که ترک امتلا کنند و مبادرت به تنقیه

حسب واجب نمایند و اگر عقب تناول طعام افتد فی‌الحال آن را به قی خارج کنند و با وی آنچه از اخلاط باشد قی نمایند تا آنکه نقای تام حاصل گردد و قی ماده قولنج رطب و صفراوی را قطع کند پس اگر قی افراط کند به حابسات قی حبس نمایند و از چیزی که در این نیکو است این است که در شربت انار منعنع اندک زیره و سماق داخل کره بدهند و از آنچه نزد من صواب است آن است که سرعت به آشامیدن مسهل از فوق کنند بهر آنکه گاهی سده قوی بود و اخلاط و بنادق بسیار باشد پس اگر حقنه نکنند و مسهل استعمال نمایند و خلط از بالا به سوی آن متوجه شود و منفذ نیابد تدبیر مؤدی عظیم گردد پس واجب است که اولاً ابتدا به نوشانیدن ملینات مزلقه مثل شوربای خروس پیر کنند بعد از آن حقنهٔ لینه استعمال نمایند و اگر در آن جا تب باشد بدل شوربا ماءالشعیر کنند تا اخلاط و بنادق اندک اندک به زیر گراید و چون محسوس شود که بنادق و اخلاط بسیار خارج شدند پس اگر نوشیدن چیزی از بالا واجب گردد به عمل آرند و اگر ممکن باشد از بالا به قی متواتر پاک گردد و استعمال نمایند و شدت حاجت به آشامیدن دوای مسهل از فوق وقتی باشد که چون مبدأ ماده معده و امعای علیا بود و دانند که معده ضعیف و کثیرالاخلاط است و امتلا و ثفل بالای ناف یافته شود پس این همه مستدعی آن است که اسهال از فوق کنند و هم‌چنین اگر قولنج عقب سحج عارض شود علاج آن از فوق اولی است و این نوع قولنج همان است که ابتدای او از معده و اعالی بود و در آن ماده ساکن باشند پس آن به سوی امعا ماده اندک اندک ترسیل نمایند و هر قدر که به سوی آن واصل گردد اعادهٔ وجع نماید و محتاج به تنقیهٔ مبدأ او باشد پس چون مسهل بنوشند یا آن را خارج کنند و از آن راحت یابند و یا آن را به سوی موضع واحد منحدر گرداند پس حقنه یک دفعه یا کمتر از آنچه احتیاج به تکرار آن قبل از آن باشد تنقیهٔ آن نمایند و چون نوشیدن دوا از فوق به سبب ضرورت بین واجب نگردد بهتر آن است که از بالا چیزی از مسهلات استعمال نکند و اقتصار بر حقنه‌ها کنند و این بهر آن است که اکثر سبب قولنج خلط غلیظ لزج می‌باشد که به تمامه مستفرغات خارج نمی‌شود و چون دوا از فوق آشامیدند در صرف معده و امعا استفراغ نکند بلکه از مواضع دیگر که آن را حاجت به استفراغ نیست هم نماید و این لامحاله مورث ضعف گردد پس هر گاه حال این باشد و بعد از آن حاجت به سوی امعا و داعی حقنه‌ها کثیر و استفراغات متواتر باشد قوت

بسیار ضعیف گردد پس بالضرور تا ممکن باشد اختصار بر حقنه‌ها و امثال آن نمایند چه آنها تا خلط در امعا بیابند از مواضع دیگر جذب نکنند و از سائر اعضا استفراغ کثیر ننمایند و اگر تکرار حقنه به مرات کثیر به حسب چسبندگی خلط مولد وجع کنند اندر آن چنان خطر نباشد که در استفراغ از فوق به ادویه جاذب مواد از همه بدن باشد و چون حقنه به چیزی برنیارد بدانند که ماده نضج نیافته پس صبر کنند و حقنه نمایند خصوصاً به حقنه‌های حاده چه وقت آنها بعد از نضج است و با وجود این حقنه‌های حاده خوف ضرر قلب و دماغ است و بسیار باشد که حقنه کنند و اسهال نیارد بلکه صداع و ثوران آرد پس واجب بود که از فوق اعانت کنند و گاهی استطلاق از فوق باشد و سده از اسفل پس احتیاج آن باشد که از بالا تغلیظ ماده به قوابض کنند تا که مرض حبس واحد گردد بعد از آن استفراغ نمایند و واجب است که حقنه‌ها را لین کنند چون در آن جا تب باشد و روغن او افزایند تا شوری نمک که گاهی احتیاج آن تا یک نیم درم می‌افتد بشکند و چون یقین شود که به حقنه چیزی برنیاید ایارج فیقرای مخمر یا خشک و مثل شهریاران و تمری قبل حقنه بخورانند بعد از آن حقنه کنند و ایارجات ایشان به غاریقون قوی نکنند که آن غواص است در احشا و باید که تا در معده چیزی از طعام باشد حقنه کنند که خام را به اسفل جذب کند بلکه در خلو معده حقنه نمایند و ادویۀ قوی‌الجذب در حقنه‌ها استعمال نکنند چه گاهی اتفاق افتد که ادویۀ جاذبه از بدن به سوی امعا اخلاط ردی دیگر جذب کند و گاهی اخلاط ساحجه پیدا کند پس قولنج و سحج با هم جمع نشود و این از آفات مهلکه است و بدترین چیزی که در قولنج آشامند مسهلات کثیرالمقدار کریه‌الرائحۀ بدطعم است که بنوشانند و در معده باقی نماند بلکه حبوب و ایارجات و هر آنچه حجم او قلیل‌تر و خوشبوتر باشد نوشیدن او اولی است و باید که به سوی سر عنایت شدید باشد و از امر دماغ و حفظ او غافل نشوند تا ابخرۀ مرتقیه از اخلاط محتبسه در شکم و ابخرۀ ادویۀ حاره و مستعمله در اکثر انواع قولنج قبول نکند چه گاهی تبخیر مؤدی به وسواس و به اختلاط عقل گردد و آن در قولنج مخوف است و از آنچه به سبب او مضرت پیدا شود این است که طبیب را ممکن نبود که از حال از علیل دریافت کند پس به واجب علاج هدایت یابد و عنایت مذکور تمام شود به خوشبو بارد و به روغن‌های سرد و سائر آنچه در علاج سوءمزاج حار رأس مذکور در و گاهی اتفاق افتد که حاجت به

تسخین امعا مقارن حاجت تبرید کبد باشد پس رعایت آن به اضمدهٔ مبرده کبد و مانند آن کنند و حفاظت ناحیهٔ کبد از ضمادات شکم و مروخات حار آن نمایند و هم‌چنین حال قلب است و موافق‌ترین چیزی که تبرید بدان کنند عصارات بارد به کافور و صندل است و باید که در این وقت میان نواحی امعا و نواحی قلب و کبد از پارچه یا خمیر یا مانند آن منجذب سازند تا از سیلان آنچه مخصوص به یکی از آن هر دو باشد به سوی دیگر مانع آید و صاحبان قولنج را تشنگی کثرت کند و پس آب اندک بنوشند و صبر نمایند و چون آن آب اندک مخروج به چیزی از جلاب باشد باید تشنگی به سبب محبت بدن به چیز شیرین و تنفیذ او مر آب را نافع‌تر بود و عوض آب سرد گلاب یا عرق بادیان نیم‌گرم و اگر تشنگی باشد غیر گرم کرده در این مرض معمول مؤلف است و بدانکه قول شیخ آبزن اوجاع قولنج را شدیدالنفع است و خصوصاً چون در آب او ادویهٔ قولنجیه پخته باشند که آن به حرارت خود مستفاد از آتش و تقویت مستفاد از ادویهٔ تحلیل به سبب ورم نماید و به رطوبت مع حرارت خود ارخای عضو کند پس انفشاش سبب فاعل وجع سهل گردد و عضل مقعد را ارخا نمایند و این معین بر اندفاع محتبس شود لیکن آبزن کرب و غشی به سبب ارخای قوت پیدا کند و پس واجب است که استعمال او و مریض ضعیف به احتیاط نمایند و هنگام استعمال او آنچه مقوی قوت باشد از خوشبوهای فواکه خوشبو و کروناک و نان گرم و آنچه استلذاذ بدان کنند نزدیک او کنند و در آن بنشانند و جهد کنند تا آب آبزن سینه و قلب او را نپوشد و آبزن آب‌های حمات قولنج بارد را شدیدالنفع است چنانچه حمام به آب شیرین بدان اولی است که قریب او نشود و چون ظرفی از آب چشمه‌های حاره یا از آبی که در آن ادویهٔ قولنجی پخته باشند پرهیز کنند و زیر آن ظرف سوراخ بسیار تنگ که به مشکل محسوس شوند کرده باشند و مریض را بر پشت خوابانیده و ظرف به قدر قلت از آن بردارند تا بر شکم او از آن قطرات متفرق متواتر بچکد نفع شدید نماید و سرهندی می‌نویسد که این محل به آب گرم ساده نیز در تسکین درد از عجائب است و بعضی گویند که اگر ماده در انصباب باشد آبزن به سبب ارخا و ترقیق ماده باعث زیادتی انصباب ماده گردد و اگر سبب قولنج ریاح غلیظ بود به سبب غلظ تحلیل نشود و منبسط گردد پس وجع زیاده شود و از این جهت استعمال آبزن در قولنج بیشتر ضرر رساند اما وقت انحلال یا هنگامی که سبب قولنج ضعیف باشد

شدیدالنفع است و گویند که آبزن به قولنج ریحی و ثفلی شدیدالموافقت است و مسکن درد فی‌الحال اما آب آبزن آنقدر باشد که از محل درد تجاوز نکند تا اعضای فوقانی مسترخی نشوند و خجندی می‌نویسد که نشستن در آبزن از معین‌ترین اشیا است بر تسکین وجع قولنج و گاهی درد شدت کند حتی که از قولنجی عقل زائل شود پس جلوس در آبزن فی‌الحال تسکین درد نماید و قوت وارد کند و معالج را تمکن حاصل شود و اگرچه در آب گرم تنها نشانند لکن ضعیف از آن حذر کند و در آن مقام را طول ندهد تا غشی بر آن نیفتد و باید که وقت جلوس در آبزن معده از طعام و شراب خالی باشد و باید که خوشبو یا ببویانند و بدانند که در قولنج مبادرت به تخذیر نکنند بهر آن که مبادرین به تسکین وجع از مخدرات در خطر عظیم می‌اندازند و استعمال مخدرات علاج حقیقی نیست بهر آنکه علاج حقیقی قطع سبب است و تخدیر تمکین سبب کند و ابطال حس نماید پس اگر سبب قولنج خلط غلیظ باشد غلیظ‌تر شود و اگر بارد یا مزاج بارد باشد باردتر گردد و اگر ریح غلیظ بود و شخین‌تر گردد و اگر شدت تکاثف جرم روده باشد که محتبس از آن منحل نشود تکاثف او شدیدتر گردد و درد بعد یک دو روز یا سه روز سخت‌تر از اول عود کند پس واجب نیست که تا ممکن باشد بدان مشغول شوند بلکه به ازالهٔ مسبب مصروف گرداند ذکر ادویهٔ که بالخاصیت قولنج را نافع است شیخ‌الرئیس می‌نویسد که آنچه در قولنج بالخاصیهٔ فعل کند از آن جمله شوربای هدهد و گوشت آن است و ایضاً خراطین خشک کرده نافع اوجاع قولنج است و سرگین گرگ که از خوردن استخراج به هم رسد و علامتش این است که سفید باشد و در آن رنگ دیگر مخلوط نبود و مخصوصاً آنچه بر خار انداخته باشد نافع‌ترین چیزی است در شربتی یا در عسل بیاشامند و یا در عسل سرشته چند قاشق بلیسند و یا سفوف کنند به نمک و فلفل و اندک افاویه خوشبو سازند و اگر در سرگین او استخوان یافته شود آن نیز عجیب است و دعوی کرده‌اند که تعلیق آن بر ران جانب درد نافع است قطع نظر از شرب آن و امر کرده‌اند که تعلیق او نمایند و در جلد نمر یا گوزن و صوف بز نر که گرگ آن را گرفته و از آن رسته باشد و جالینوس شهادت نفع تعلیق او می‌دهد و اگرچه در نقره باشد و گفته‌اند که خوردن جرم رودهٔ گرگ خشک کرده ساییده با آنچه مناسب بود در نفع بالغ‌تر از سرگین اوست و این بعید نیست و هم‌چنین کباب گردهٔ آن و آنچه قائم‌مقام این است کژدم سر و دم بریده بریان

کرده است که آن قولنج را شدیدالنفع است و باید که تجربه این بر قولنج صحیح نمایند تا آن نباشد که مجربین بر قولنج کاذب تجربه کرده‌اند زیرا که آن نافع سنگ گرده است پس در سنگ گرده بالذات نافع بود و در قولنج با غرض و از چیزی که در اوجاع قولنج اشتداد و وجع ستوده‌اند این است که شاخ گوزن سوخته که سفید شده باشد تا یک مثقال بخورند و گمان کرده‌اند که این تسکین وجع در ساعت کند ارکیغانس گوید که اگر بزرالبنج یا بیخ آن بر صاحب قولنج تعلیق نمایند تسکین الم او نماید و جالینوس گفته که اگر سگ را ببندند و سه روز به جز استخوان چیزی آن را خوردن ندهند و بعد از آن سرگین او بگیرند و در جوف تعویذ نقره نهاده بر مکر صاحب قولنج بندند درد او ساکن کند و در خواص آمده که چون پارهٔ از ناف کودک نرینه بگیرند و زیر نگین انگشتری زر یا سیم در طالع مریخ داشته با خود دارد حامل آن از قولنج ایمن شود سرهندی می‌نویسد که از مجربی به من رسیده که برگ طرفای کبیر که اهل هند آن را فرش نامند چون بسایند به آب گرم بخورند فی‌الحال تسکین درد او کند و ایاج فیقرا را در تسکین درد او قوت عجیب است و گویند که خوردن تخم عناب نیم مثقال به عرق بادیان یا به شیرهٔ آن نیز بالخاصیهٔ نافع قولنج است و کذا سرگین مگس به آب خوردن مجرب است و بعض مجربین گویند استخوانی که از سرگین گرگ برآید تعلیق او به قدر باقلا بر کمرگاه همان وقت از قولنج نجات دهد و این مجرب است چنانچه شخصی معتاد به قولنج بود چون تعلیق او در رشتهٔ صوف بر آن نهادم صحت یافت و اصلاً عود نکرد و چند مرتبه این را آزمودم و هر مرتبه صحیح یافتم و به ارباب قولنج برای تعلیق به دفعات دادم و شفا یافتند و بعد از آن از من شکایت نکردند و رازی گفته که نشستن بر پوست گرگ و خفتن بر آن و گذاشتن آن بر زین اسب سواری خود در قولنج تأثیر عظیم دارد و هم‌چنین اگر از آن کمربند سازند و بر پشت بندند و در هر سال تجدید او کنند ذکر اغذیهٔ اصحاب قولنج اما حکم کلی غذا در اقسام قولنج این است که تا وقتی که ضعف نشود طعام و شراب مطلقاً ترک نمایند و بعد انحلال قولنج نیز قدر اقل شوربای چرب از لحوم قنابر و عصافیر و حملان و ماءاللحم با توابل بدهند و به قول شیخ در جمیع اصناف قولنج احتیاج به غذای مزلق طین باشد و این امری است که در آن شک نیست و اما احتیاج به غذای مقوی امری است که هنگام ظهور ضعف به سبب شدت درد و کثرت استفراغ باشد و مقویات مثل

آب لحوم خفیفهٔ مطبوخ به قوت و مصالح نافعه و زردهٔ بیضهٔ نیم‌برشت و مغز نان در شوربا و شراب گداخته است و اما ترک غذا اصلاً نافع قولنج بلغمی و ریحی و غیر آن است و این امری است قائم‌مقام قانون و گاهی احتیاج افتد که تربد و سقمونیا در شوربا و در نان ایشان داخل کنند و باید که نان ایشان خشکار خمیری غیرفطیر و ملائم غیرسخت باشد و اکثر صاحبان قولنج را که نفع کند یا ضرر رساند انجیر و مویز و بادام و خرمای تر است چون هر واحد از اینها شیرین باشند و خربزه بسیار شیرین و پخته قبل از طعام در حال صحت به اکثر صاحبان قولنج ضرر ندارد و اما شوربای خروس پیر و قنابر و بچهٔ کبوتر قولنج ثفلی و اصناف بارد را مشترک‌النفع است و در گوشت خروس پیر رخصت نیست و اما در لحم قنبره نیز قومی رخصت نداده بهر آنکه توقع قوت او در مطبوخ از لحم او به مریض است و قومی مثل روفس و جالینوس حکم داده‌اند که لحم او نافع است و اگرچه بریان باشد و هم‌چنین لحم هدهد و تجرع مری نبطی قبل طعام هفت جرعه نافع است و هر قولنج که در اندر آن حرارت عظیم نباشد و کذلک نیم‌برشت برای ایشان نافع است ذکر مضرات ارباب قولنج بدان که برنج و جاورس و سویق و هر چه قابض و مولد ریاح بود استعمال نباید کرد و خجندی گوید که عسل خام و آنکه اندک باشد مورث قولنج است و ظاهرالسبب ریحیت در آن است و قلت خود در کسی مولد قولنج خواهد بود که امعای او بالطبع در خلقت یا به عارض مثل حامله تنگ باشد و لهذا حامله را از شرب ماءالعسل هنگام خواب قولنج ظاهر شود و آن دلالت بر حمل او کند چنانچه بقراط گفته و بعضی محققیان از اطبا گفته‌اند که جماعتی را در دمشق قولنج از تناول عسل و اگرچه مطبوخ به اشیای دیگر بود عارض شد و بوعلی سینا می‌نویسد که اشیایی که صاحبان قولنج را ضرر دارد بعضی از آن اغذیه است بلکه جمیع اجرام لحوم سوای آنکه در ذکر اغذیه مذکور شد و نان میده و فطیر و سکباج و مضیره و زیت و کشکیه و بهطه و لوزبیخ و قطائف که کمتر ضرر دارد و کذا خشکنانات همه مضر است و فتیعت و زلابیه و البان و پنیر کهنه و تازه و کل اغذیه‌ای که در آن نفخ باشد و جمله به قبول سوای چقندر و سداب ضرر دارد و نعناع که در آن نفخ است نیز مضر بود و کذلک جرجیر خون ایشان را مضرت دارد و مثل زیتون و جمیع فواکه الا مشمش و آلو برای صفراوی و حار و ثفلی از حرارت فقط سوای غیر اینها و کدو خاصةً و خیار و بادرنگ و به کرنب و

شلجم و قنبیط و امرود و سیب خصوصاً ترش و قابض و زعرور و کنار و غبیرا و کندش تازه و توت سیاه و زرشک و سماق و حصرم و ریباس و آنچه از آن سازند و مانند آن اعدای قولنجی است به استعمال او برای ایشان سبیل نیست و هم‌چنین جوز تر و بادام تر و باقلای تر ایشان را مضر است و انار شیرین کمتر مضر از ترش است و اما افعال که صاحب قولنج را حذر از آن واجب بود مثل حبس ریح است و حبس براز و خواب بر حاجت براز و خصوصاً براز خشک بلکه واجب است که هنگام خواب به رفع حاجت روند و بدان که حبس ریح بیشتر قولنج حادث کند به سبب اصعاد او ثفل را و حصر او در آن جا حتی که شئ واحد ؟ جمع شود و به سبب احداث او ضعف در امعا و گاهی این مؤدی به استقسا گردد گاهی ظلمت بصر و دوار و صداع پیدا کند و گاهی در مفاصل مرتبک گردد و تشنج پیدا کند و ایضاً حرکت و جماع بر امتلای طعام صاحبان قولنج را مضر است و شراب سرد و شراب بسیار بر طعام به دستور

علاج قولنج بلغمی

روغن بیدانجیر یک توله در گلاب شش توله آمیخته بنوشند و اگر روغن مذکور تا سه توله در شیرهٔ قرطم یک نیم توله و شیرهٔ تخم خربزه نه ماشه عسل سه توله داخل کرده نیم‌گرم بدهند و در این باب از مجربات حکیم علویخانی است و یک پاس صحت می‌شود و کمتر تخلف می‌کند و اگر سنای مکی نه ماشه گل بنفشه گل سرخ بادیان هر یک شش ماشه تخم قرطم نه ماشه انیسون سه ماشه مویز منقی سه توله در عرق عنب‌الثعلب و گلاب جوشانیده روغن بیدانجیر یک توله داخل کرده بدهند نافع‌تر است و یا سنای مکی پنج ماشه تربد موصوف سه ماشه در گلقند سه توله آمیخته همراه گلاب و عرق عنب‌الثعلب بخورند و گاهی ریوند چینی سه ماشه در این دوا افزوده و وزن سنا چهار ماشه و گلقند چهار توله همراه عرق بادیان هفت توله گلاب پنج توله داده می‌شود و تربد پنج ماشه زنجبیل یک ماشه سوده با شکر مساوی آمیخته نیز مفید بود و معاجین مسهله چون جوارش اسقف و نارمشک و قیصر و معجون تمری و بنفشه و تربدی و معجون راحت و تربلاشه و مانند آن به آب گرم یا گلاب یا مطبوخ سنا بخورند و یا پس از تناول معجون راحت یک توله شیرهٔ سنای مکی یک توله تا دو توله مویز منقی دو توله گلقند چهار توله گلاب پاؤ سیر شربت دینار چهار توله بنوشند و سفرجلی مسهل و شهریاران خصوصاً اگر با قولنج غثیان باشد مفید

بود و خوردن مثقال با مثل آن شکر سرخ با آب گرم و تریاق اربعه و تریاق کبیر نیز نافع بود و در صورتی که قولنج قوی باشد اولاً شیاف مسهل به کار برند و شیافی که از تربد و شحم حنظل و بـورق و انـزروت و نمـک و گـل سـرخ جمله مساوی بسازند و در این باب مجرب است و اگر از شیاف اسهال نشود و حقنۀ قوی عجیب سبب شدت اعراض به عمل آرند و بعد از آن از مسهل تنقیه نمایند و اگر درد شدید باشـد و خـوف هلاکـت بـود برشـعثا یـا فلونیـا یـا حب‌الشفا برای تسکین آن دهند و تکمید و آبزن ضرر می‌کند مگر وقتی که سبب ضعیف باشد و بعد تنقیـه صـبح و شام جوارش مصطکی نه ماشه با شیرۀ بادیان نه ماشه و شیرۀ قرطم یک توله و نیم شیرۀ انیسون چهار ماشـه شـهد دو توله تخم حرف پنج ماشه پاشیده بدهند و بعد زوال مرض یک دو روز غذا ندهند بلکه اقتصار بر آب یخی نماینـد و یا شوربای مرغ که خوب آن را دوانیده ذبح نموده بسفایج نه ماشه تخم قرطم یک نیم توله صعتر یک توله قرنفـل هفت ماشه به صره بسته در آن انداخته به روغن گاؤ چرب پخته باشند بنوشند و عوض آب سرد عرق بادیان دهند و تا سه روز دوای اسهال به تکرار دهند و تا تنقیه تمام حاصل شود بعده جهت تقویت معـده و امعـا جـوارش کمـونی کبیر و فلافلی به عرق مناسب استعمال کنند و نان تنوری بزوردار با شوربا دهند ذکر ادویۀ مفردۀ یونانیـه کـه نـافع قولنج بارد است و خورن یک مثقال تخم ماهودانه دو مرتبه نیم نیم مثقال به عسل سرشته یا به جلاب گرم مجـرب سویدی است و کذا خوردن گشت قنابر مسلوق یا مشوی یا نوشیدن شوربای آن و کذا خـوردن فطراسـالیون و کـذا شرب و حقنه روغن بطم و کذا شرب و حقنۀ نمک نبطی و کذا حقنه به طبیخ انجیر و شراب کهنه پخته چون بورق دو درم و سقمونیا درم بر آن پاشیده باشند و کذا شرب مرغ خروس کهنه شکم او را از بسفایج کوفته و مغز قـرطم و نمک پر کرده پخته باشند تا مهرا شود و بعد از آن شب زیر آسمان گذارند و کذا خوردن ریوند دو درم بـا رب عـورم محموده و یک درم غاریقون و کذا زعفران برای تسکین درد به تخدیر آن از مجربات اوسـت و گوینـد کـه شـرب و حقنه به طبیخ قنطوریون دقیق با سکبینج یا عصارۀ چقندر یا بول و غل محلول به عسل یا روغن بیدانجیر یا شـحم حنظل و خوردن مغز حب‌المحلب به عسل یا فرفیون یه اوثولوسات به نصف درم انیسون همراه ماءالعسل یا هلیون یا غاریقون دو درم به نصف درم جندبیدستر یا مغز بادام تلخ به عسل قدر جوزه یا خولنجان یا تخم عنـصل کوفتـه بـه

عسل سرشته به قدر مغز فندق در انجیر نهاده یا حلزون مع صدف او کوفته به شرب عتیق و مر آمیخته یا حب-

الرشاد سه درم به آب گرم یا تخم چقندر یا زاج بریان یا بسفایج ده درم یک بار با سرگین ماکیان به سرکه ممزوج

به آب و شراب عسل در قولنج صعب یا جاوشیر دو درم تنها و به شراب یا مغز تخم بیدانجیر یا روغن آن همراه

سکنجبین و ایارج فیقرا یا شحم حنظل یا زرواند طویل یا لحم غزال یا حب‌البان یا حرف پنج درم باریک ساییده به

آب گرم یا رجل‌الغراب یا ثوم یا بندق هندی نه قیراط با حب‌الغار یا حاشا دو مثقال به آب گرم یا زراوند مدحرج یا

پوست هلیلهٔ کابلی یا بنگ یا مشکراطمشیع یک درم به ربع درم محموده یا فوتنج بری به عسل آمیخته یا لحم

خارپشت و شحم آن به شراب شبت یا جوزالزنج یک دانگ به آب نیم‌گرم یا مربای زنجبیل یا محروث یا انجدان یا

کاشم یا بیخ راسن به شراب کهنه یا انجیر تر و خشک و نوشیدن برگ ماهودانه در شوربای خروس پیر پخته یا

حریره از مغز قرطم و آب سبوس گندم ساخته یا طبیخ نبات سمسم یا آب طبیخ گندنا یا طبیخ اقحوان یا طبیخ

حرمل یا آب اطراف نرم آزاد درخت یا روغن بلسان یا عصارهٔ کرفس یا طبیخ عرطنیثا که آن بخور مریم است یا

حنظل صحیح در شراب خوشبو خوب جوشانیده و یا طبیخ خسک یا طبیخ برگ سوسن یا شراب کهنه صرف یا

عصارهٔ برنوف مع جاوشیر یا عصارهٔ لبلاب یا طبیخ حرفراف که در مصر معروف به قبلهٔ سلطان است یا شوربای

هدهد به شبت پخته یا شوربای خراطین به آب طبیخ شبت پخته یا طبیخ انجدان یا شراب افسنتین یا شراب حلو یا

نبیذ زبیب و شراب روغن ناردین یا روغن سداب و مالش آنها و اختلاط مری شعیر در طعام و حقنه بدان و حقنه

سداب مطبوخ در زیت خوشبو و خلط فلفل سیاه در طعام که آمن از حدوث قولنج است و اختلاط سرگین کبوتر در

حقنه و حمول فتیلهٔ زهرهٔ گاؤ نر و شحم حنظل و لطوخ مقعد بدان و حقنهٔ زیرهٔ باریک سوده به زیت یا به زیت

کهنه تنها و استعمال حب‌النیل در حقنه و شرب و ضماد میعهٔ سائله یا حرمل و حمول قطعهٔ صابون به طول انگشت

تراشیده و امتصاص انگور بسیار شیرین بدون پوست و تخم او و طبخ مغز قرطم در شوربای خروس پیر و یا در حقنه

و ضماد کنجد مع پوست آن بر ناف یا سرگین گاؤ به زیت خوب پخته بر ناف و حوالی آن و کذا عصارهٔ قثاءالحمار و

زهرهٔ گرگ کذا نطرون به زهرهٔ بز و کذا پشک بز به سرکه یا بول اطفال نابالغ سوده بر شکم و کذا برگ تنبول سوده

و کذا بادیان و برادهٔ شاخ نر گاؤ و شحم حنظل بر ناف و غذا از انجرهٔ مسلوق مطیب به روغن کنجد یا به روغن بادام
و کذا قطف مسلوق مطیب به روغن کنجد و کذا لبلاب سفید گل مسلوق مطیب به روغن بادام هر واحد نافع است و
به قول صاحب تحفه اگر حرمل را ساییده با روغن شبت بر ناف ضماد کنند جهت قولنج مزمن نافع است و اگر
پیخال کبوتر با شهد آمیخته زیر ناف بمالند و طلا سازند شکم آرد و فائده کند و ذکر ادویهٔ مرکبهٔ یونانیه که نافع
قولنج بلغمی است جوارش تمری قولنج و عسر بول را بگشاید زیرهٔ سیاه مدبر بورهٔ ارمنی فطراسالیون زنجبیل فلفل
سفید هر یک دو درم و نیم سقمونیای مشوی پنج درم خرمای دانه بیرون کرده مغز بادام مقشر بریان کرده هر یک
ده مثقال برگ سداب ده درم خرما را در سرکه یک شبانه روز خیسانده سائیده از غربال بیرون کنند و عسل کف
گرفته سه وزن ادویه آمیخته بجوشانند تا به قوام آید پس ادویه کوفته بیخته بدان بسرشند از پنج تا هفت مثقال به
آب گرم جوارش شهریاران که اسهال آرد و قولنج بگشاید و مفتح سدد و مفید استسقا دافع سردی معده و جگر
مسهل بلغم و مرهٔ سودا است به نسخهٔ معمول زنجبیل قرفه دارچینی قرنفل سلیخه سنبل‌الطیب دانهٔ قاقلین
مصطکی رومی نارمشک ساذج نانخواه تخم کرفس انیسون هر یک شش درم شیطرنج زعفران هر یک چهار درم
سمقونیای مشوی تربد موصوف به روغن بادام چرب کرده افتیمون حب‌النیل هر یک هشت درم بسفایج پنج درم
نمک هندی سه درم قند سفید بیست درم به عسل سه چند سرشته جوارش سفرجلی مسهل نافع قولنج و در
امزجهٔ حار و بارد حتی که در تب به تجربه رسیده و اسهال خوب نموده دارچینی زنجبیل دارفلفل هر یک دو درم
تربد موصوف پاؤسیر عالم گیری عرق نفخ قطعات بهی از تخم پاک کرده هر یک نیم سیر عالم گیری عسل یک سیر
اول قطعات بهی را در عرق نعناع که عبارت از سرکه خالص و برگ پودینه است که آن را عرق می‌کشند بپزند که
مهرا شود و از آتش فرود آورده بر سنگ صلایه کرده با شهد قوام نمایند پس ادویهٔ دیگر سوای زعفران کوفته بیخته
بیامیزند و زعفران را در گلاب ساییده کم‌کم اندازند و حل کرد که بدارند قدر خوراک تا دو توله و هر گاه موسم بهی
تازه نباشد به مربای آن به دستور بسازند جوارش اسقف قولنج بگشاید و بلغم خام از معده و امعا برآرد و قی بازدارد
و به ریاح بواسیر و وجع خاصره و پشت را نافع سمقونیا تربد سفید هر یک هفت درم فلفل سیاه زنجبیل هر یک

چهار درم دارچینی آمله مقشر قرنفل جوزبوا بسبابه مصطکی هر یک دو درم قند سفید بیست درم کوقفته بیخته به عسل بسرشند شربت جهت هضم دو درم و برای اسهال شش درم جوارش نارمشک طبع نرم کند و قولنج بگشاید خیربوا یک درم قاقله دارچینی هر یک دو درم نارمشک قرنفل هر یک سه درم دارفلفل پنج درم زنجبیل شش درم سمقونیا بیست درم نبات سفید سی درم کوفته بیخته با عسل معجون سازند شربتی از یک درم تا سه درم جوارش قیصر قولنج و نقرس را نافع بود و اخلاط لزجه و غلیظ را دفع کند دارفلفل زنجبیل هلیلهٔ زرد سمقونیا تربد سفید هر یک دوازده درم تخم کرفس نانخواه عاقرقرحا هر یک شش درم قند سفید پانزده درم کوفته بیخته به عسل بسرشند حب منتن اکبر نافع است از برای وجع قولنج و نقرس و درد پشت و زانو پاک می‌سازد و بدن را از اخلاط غلیظ اشق سکبینج جاوشیر مثل تخم حرمل شحم حنظل صبر سقوطری افتیمون هر یک دو درم سمقونیای مشوی شش درم دارچینی سنبل‌الطیب زعفران جندبیدستر هر یک دو درم فریفون یک درم صمغ را به آب حل کنند و باقی اجزا کوفته بیخته با آن سرشته حب سازند شربتی دو درم حب مسهل سنای مکی مقل گل سرخ پوست هلیله زرد هر یک سه ماشه مویز منقی یک توله مغز خیارشنبر دو توله به روغن بادام چرب کرده حب بندند و به حسب مزاج دهند حب‌السلاطین اخلاط مختلفی و بهترین نسخه آن است و حرارت و حدت کمتر دارد و در رفع قولنج ثفلی و بلغمی به غایت نافع است گل بنفشه گل سرخ تخم خرفه و مقشر هر یک پنج درم مغز تخم کدو و مغز خیارین مغز بهدانه گل نیلوفر نشاسته هر یک سه درم گشنیز خشک مصطکی طباشیر کتیرا هر یک دو درم مغز جمال گوته مدبره درم کوفته بیخته به لعاب اسپغول صلایه کرده حب‌القدر نخود سازند خوراک از یک ماشه تا دو ماشه حسب مزاج به شربت شکر و گلاب نوع دیگر از بیاض استادی غفرالله حب‌النیل تربد سفید مجوف خراشیده ریوند خطائی هر یک یک توله بهدانه شش ماشه حب‌السلاطین مدبر بیست دانه ادویه را به لعاب بهدانه کهرل کرده به قدر دانهٔ باجره حب بندند خوراک نه حب حب اسرائیل که جهت قولنج نافع است سقمونیا ثلث جزو انزروت شحم حنظل هر یک نیم جزو شبرم سکبینج هر واحد یک جزو کوفته به عسل مصطفی سرشته به قدر نخود حب‌ها بندند شربت حب پنج درم حب شحم حنظل در اخراج مواد از عمق بدن به غایت قوی‌العمل است خصوص در حل

قولنج و تسکین درد آن نظیر ندارد و قرنفل دانه الایچی سفید دارچینی زعفران مر سیاه صبر سقوطری پوست هلیلهٔ زرد و زنجبیل شنگرف هر واحد یک درم شحم حنظل تربد موصوف هر یک سه درم همه باریک به عـرق بادیـان یـا گلاب حب سازند به قدر گاؤرس خوراک شصت حب تا هشتاد و صد به قدر قوت مزاج و شدت و ضعف مـرض را بـه آب یا عرق مذکور سفرجل مسهل معده را قوت دهد و اشتهای طعام آورد و قولنج بگشاید بهی شیرین نیم مـن را از پوست و دانه پاک کنند و در دو من سرکه خمر بجوشاند تا مهره بعد از آن ساییده از غربال بیرون کنند و یـک مـن عسل صاف آمیخته بجوشانند تا به قوام آید پس این ادویه کوفته بیخته بسرشند زنجبیل دارفلفل دارچینی هر یـک دو درم قلقلهٔ صغار و کبار زعفران هر یک سه درم تربد سفید سی درم مصطکی پـنج درم سـمقونیا ده درم شـربتی پنج تا هفت درم مثقال بعه آب گرم شربت بسفایج مسمی به شربت مبارک در اقسام قولنج و امراض بارده به غایـت نفع و مجرب است و مقوی احشا بگیرند بسفایج سبز سائیده باریک کوفته پنجاه درم تربـد موصـوف کوفتـه ده درم عود زیاده کوفته دو درم ابریشم خام زرد مقرض هفت درم همه را خوب بجوشانند و صاف کرده گلاب عرق گاؤزبـان عرق بادرنجبویه هر یک یک سکرجه قند سفید سه درم اضافه کرده به قوام آرند و مشک خالص و زعفران هـر یـک ربع درم بیفزایند خوراک سی درم یا شصت درم آب گرم ضماد نافع قولنج مغز خیارشنبر دو توله مصطکی یک توله شکر سرخ سه توله با هم سوده گرم کرده بر شکم ضماد نمایند معجون تربلاشه مـسهل قـوی و قـولنج صـعب را در یک ساعت بگشاید و مجرب است خیربوا قرفه ساذج هندی فلفل دارفلفل زنجبیل به رنگ کابلی قرنفل آملـه مقـشر هر واحد یک مثقال تخم کرفس سنبل‌الطیب زعفران مصطکی هر یک نیم مثقال تربد سـفید سـمقونیا هـر یـک ده مثقال کوفته بیخته با سه چندان آن عسل بسرشند شربتی دو درم معجون تمری که قولنج بگـشاید زنجبیـل فلفـل سفید هر یک بیست درم سمقونیا ده درم خرمای دانه بیرون کرده مغز بادام برگ سداب هر یک شصت درم خرما را یک شبانه روز در سرکه تر کرده بسایند و ادویه را کوفته بیخته با نیم من عسل صاف معجون سازند شربتی سه درم تا چهار درم معجون مسهل تألیف حکیم مؤمن قولنج را به غایت نافع است و اخراج مواد سوداوی نماید بعد از تفتیح و مزیل امراض حاره است رب‌السوس سمقونیای مقشوی نشاسته بسفایج گل سرخ هر یک پنج مثقـال هلیلـهٔ سـیاه

پوست کابلی روغن بادام مغز تخم قرطم هر یک بیست مثقال سنای مکی گل بنفشه هر یک سی مثقال عسل دو چند عسل را نخست به آبی که در آن سنا و گل سرخ و بنفشه و هلیلهٔ سیاه هر یک دو مثقال هلیلهٔ کابلی بیست مثقال جوشانیده باشند به قوام آرند و ادویه کوفته بیخته در آن بسرشند شربتی پنج مثقال معجون سنا تألیف حکیم علی اسهال برفق نماید و دفع مواد و حمیات و امراض دماغی و معوی و مفاصل می‌کند و از هر قسم ماده که اغلب باشد دفع می‌نماید و به غایت نافع است سنای مکی یک نیم رطل افتیمون یک رطل بسفایج فستقی تربد سفید خراشیده و گل بنفشه که یک نیم رطل زنجبیل هفت مثقال ادویه را سائیده با پنج رطل خمیرهٔ بنفشه و یک رطل گلقند و نیم رطل عسل خمیر کنند شربتی از دو مثقال تا ده مثقال معجون تربد تألیف حکیم موصوف دفع مواد بلغمی کند بگیرند تربد سفید مجوف خراشیده یک رطل زنجبیل یک اویه فلفل سه درم درم مصطکی رومی یک اوقیه تربد را به روغن بادام چرب کنند و با سائر ادویهٔ کوفته بیخته با دو وزن عسل خام معجون سازند شربتی از دو درم تا پنج درم به آب گرم حل کرده بنوشند معجون بنفشه مسهل اخلاط ثلثه و معمول است زنجبیل مصطکی قرنفل گل سرخ قاقله هر یک سه درم بسفایج سنای مکی سمقونیا هر یک پنج درم تربد موصوف گل بنفشه هر یک ده درم شربت گاؤزبان شربت نیلوفر هر یک بیست درم شیرخشت سی درم ترنجبین آلو بخارا تمرهندی هر یک پنجاه درم شیرخشت و ترنجبین در گلاب حل کرده صاف نموده با شربت‌ها آمیخته با سه چند قند به قوام آرند معجون سنا که قولنج بگشاید و معده و دل را قوت دهد برگ سنا پنجاه درم ترنجبین نیم آثار مویز منقی یا کشمش نیم آثار شیرخشت سی درم گل سرخ پوست هلیلهٔ زرد هریک ده درم کوفته بیخته شیرخشت و ترنجبین در آب حل کرده صاف نمایند پس کشمش کوفته بیامیزند و به قوام آرند و بدان سرشند شربتی پنج مثقال تا ده مثقال و در نسخهٔ سدیدی بنفشه نیلوفر بادرنجبویه روغن بادام هر یک دو درم عوض هلیله است و نوشته که اگر شکر سفید رطل نیز در قوام داخل کنند بهتر باشد معجون سکبینج قولنج بگشاید سکبینج تخم کرفس جندبیدستر از هر یک یکجزو و سقمونیا نیم جزو سقمونیا را در روغن بادام بسایند و سکبینج را در عسل حل کرده بهم آمیزند و داروهای دیگر را کوفته بیخته با آن بسرشند شربتی سه مثقال معجون به نسخهٔ معمولی که نافع

قولنج و مسهل بلغم است مغز بادام پوست هليلهٔ کابلی سنای مکی هر واحد یک توله غاریقون تربد موصوف هر یک دو مثقال بادیان گاؤزبان ربالسوس هر یک دو درم زنجبیل نیم درم شهد سه چند ادویه معجون که ملین طبع مسهل بلغم مقوی معده مفید قولنج است مویز منقی نیم رطل مصطکی شش درم تربد موصوف ده درم زنجبیل یک درم به جلاب مقوم بسرشند خوراک تا پنج درم و برای مداومت سه درم مسهل معمول میر پادشاه نیزنافع قولنج است سنای مکی یک نیم توله گل سخ یک توله تخم کاسنی بیخ کاسنی بادیان هر یک نه ماشه سداب قردمانا انیسون بیخ کرفس هر یک پنج ماشه در نیم آثار آب جوش دهند تا چهارم حصه بماند صاف کرده گلقند چهار توله داخل کرده بنوشند غذا نخوداب دیگر زیرهٔ سیاه انیسون هر یک سه ماشه بیخ بادیان شش ماشه بیخ کرفس چهار ماشه جوشانیده مغز خیارشنبر شش توله گلقند چهار توله روغن بادام شش ماشه داخل کرده بدهند و در صورت رنگینی قاروره گل بنفشه شش ماشه بادیان یک توله به عرق بادیان پاؤ آثار گلاب نیم پاؤ جوشانیده مغز فلوس چهار توله ترنجبین چهار توله حل کرده روغن بادام داخل کرده بدهند ایضاً مسهل که برای قولنج بارد مفید زیره انیسون یک چهار ماشه نانخواه شش ماشه جوشانیده شیرهٔ تخم معصفر دو توله فلوس خیارشنبر شش توله فانیذ چهار توله روغن بادام پنج ماشه داخل کرده بنوشند ایضاً مسهل که معمول است عنبالعثلب بنفشه گل سرخ مویز منقی پرسیاوشان بیخ کاسنی بادیان بیخ بادیان سنای مکی در آب جوش داده مغز فلوس گلقند شکر سرخ روغن بیدانجیر داخل کرده بنوشند و به جای آب عرق مکوه غذا نخوداب و روز دیگر شیرهٔ بادیان شیرهٔ تخم کشوث هر یک پنج ماشه در عرق بادیان برآورده و گلقند شربت نیارد داخل کرده بخورند و این نطول کنند گل پلاس پاؤسیر تخم خربزه کوفته توله برگ شبت پاؤسیر تخم شبت تخم قرطم یک یک توله در آب پوست اثار جوشانیده نطول نمایند و ثفل بربندد و دیگر گل بنفشه گل سرخ هر یک شش ماشه انیسون چهار ماشه چهار ماشه مویز منقی دو توله خربزه نه ماشه در عرق مکوه گرم کرده شب تر نمایند و صبح جوش داده صاف کرده گلقند مالیده باز صاف نموده و روغن بیدانجیر اضافه کرده بنوشند و شیاف شکر سرخ دو توله ترنجبین یک توله قوام نموده مغز فلوس توله علیحده در آب مالیده تربد سفید سنای مکی بورهٔ ارمنی هر یک سه ماشه عصارهٔ ریوند یک ماشه شحم حنظل دو ماشه صابون

توله روغن گل توله آمیخته به دستور فتیله‌ها ساخته یکی بعد دیگری بردارند و دیگر که قولنج بلغمی دوری با ریح‌البواسیر باشد فرفیران مصطکی یک ماشه سوده در گلقند یک توله بلیسند بالایش گلاب سه توله و عرق بادیان پنج توله نیم‌گرم بنوشند بعد از آن شیرهٔ مغز بادام شیرین پانزده عدد شیرهٔ قرطم سه توله در گلاب پاؤ آثار برآورده گلقند کهنه چهار توله مالیده نیم‌گرم بیاشامند روز دیگر که غلبهٔ ریح بواسیری باشد مقل ازرق یک ماشه و در جوارش مصطکی یک توله ورق نقره یک عدد سرشته شیرهٔ انیسون پنج ماشه شیرهٔ صعتر فارسی هفت ماشه بادیان نه ماشه مغز قرطم یک توله مغز بادام هفت عدد در گلاب نه توله کیوره پنج توله عرق بادیان هفت توله برآورده شربت بزوری حار چهار توله داخل کرده تودریین و یا حرف نه ماشه و فرنجمشک یا بالنگو چهار ماشه بدهند و غذا دوپهر شوربای جوز مرغ مرغن به نان روهٔ خمیری که در آن بادیان افتاده باشد بخورانند و به جای آب عرق بادیان و گلاب نوشانند و روز سوم باز فرفیران دو حبه مصطکی چهار حبه گلقند یک توله شیرهٔ تخم قرطم سه توله شیرهٔ سنا یک توله شیرهٔ مغز بادام پانزده عدد گلقند چهار توله دهند و وقت دوپهر شوربای گوشت بچهٔ مرغ نوشانند صبح تبرید روز دوم به دستور و همین نمط تا سه روز متواتر به دستور به عمل آرند و بعده بیست و یک روز متواتر وقت خواب این سفوف خورانند مقل ازرق سه توله در آب گندنا دوازده پاس کهرل کرده تربد سفید چهار توله صعتر فارسی دو توله زنجبیل بی‌ریشه یک نیم توله شیطرج هندی دو نیم توله کپورکچری یک توله و سه ماشه مصطکی یک توله نمک لاهوری قدر ذائقه شربتی نه ماشه با عرق بادیان از این تدبیر دورهٔ قولنج و ریح بواسیری به اذن‌الله تعالی بالکلیه دفع خواهد شد و دیگر تراکیب مسهله مثل حب اسرائیل و حب شحم حنظل مجرب حکیم غلام امام و شربت مبارک مجرب شاه ارزانی و معجون تربد تدلیف حکیمئ علی و معجون سکبینج در این باب نافع است ذکر ادویهٔ مفرده و مرکبه هندیه که مفید قولنج بارد است برگ پیپل دو نیم عدد سائیده و با قند سیاه حب بسته خورند دیگر مغز تخم بیدانجیر و ایلوه به شیرهٔ گاؤ سائده گرم کرده ضماد نمایند و یا تخم پت‌سن سوده گرم نموده جای جای درد ضماد کنند و یا پوست بیخ به آب سائیده ضماد شم طلا کنند دیگر مغز تخم مهوه پنج شش عدد به آب صلایه کرده شیاف ساخته بردارند دست به فراغت آرد و قولنج بگشاید دیگر پشکل گوسفند با بول طفل جوش داده

بسایند و بر پارچه سائیده نیم‌گرم بر شکم بچسبانند و یا سیماب به آب برگ ساکهو یا ساگون سحق کره گـرد نـاف
بمالند دیگر روغن چنبیلی خوشبو گرم کند و پنبه بدان تر کرده بر شکم نهند و یا صابون به آب گرم حل کـرده بـر
شکم طلا کنند دیگر جمال گوتهه مدبر یک درم مغز تخم ارندی ده درم پوست هلیلهٔ زرد و دو درم سیماب سـهاگه
بریان جواکهار و چوب فلفل سیاه هر واحد یک درم صلایه به قدر فلفل حب سازند و برای گرانی شکم یک جا به آب
گرم و برای درد شکم دو حب به شیرهٔ بادیان و برای رفع قبض پنج حب به آب سـرد و بـرای آوردن اسـهال هـشت
حب به آب گرم بدهند نافع آید و چون گرمی معلوم شود شربت نبات به گلاب آشامند دیگر سـفوف کـه دسـت بـه
فراغت آرد و یا هضم طعام است پوست هلیله زرد و هلیله سیاه نمک لاهوری سنای مکی مساوی ساییده به قدر نـه
ماشه به آب گرم وقت خواب می‌خورده باشند دیگر قند سیاه در ظرف مسی نهاده بر آتش بگذارند پس نمک ساییده
در آن آمیزند تا منعقد گردد سرد کرده شیاف ساخته یکی بردارند اجابت به فراغـت آرد و حمـول نمـک فقـط نیـز
اجابت به فراغت آرد و یا موم دو درم نمک نیم درم با هم سرشته شیاف سازند و به روغن چرب کـرده بردارنـد و یـا
پشک موش نمک سابنهر شکر برابر بر آتش نرم معقود سازند و مانند هستهٔ خرما فتیله کرده به روغن چرب سـاخته
در مقعد نهند دیگر تخم شبت حلبه هر یک دو توله یا کم و زیاده به حسب مزاج گرفته جوش داده روغـن گـاؤ بـه
قدر دو توله انداخته بنوشند نافع قولنج بود دیگر بیخ بیدانجیر دو دام اگر تر باشند چهار دام در نیم آثار بجوشانند تا
چهار دام بماند صاف کرده روغن بیدانجیر دو توله انگوزه سه ماشه با هم آمیخته نیم‌گرم بیاشامند برای درد قولنج و
دفع قبض اگر با سردی مزاج باشد انفع بود دیگر تخم تره‌تیزک پنج درم در آب بجوشانند فانیذ و قدری روغن کنجد
داخل کرده بنوشند و نوشیدن روغن کنجد با شکر نیم دام نیز نافع قولنج نوشته‌اند دیگر مغز ارندی ایلوه مغـز تخـم
مهوه همه را کوفته در سرکه پخته طلا کردن نافع است دیگر خوردن و ضماد کردن لسن برای تـسکین درد قـولنج
بارد عجیب است و زهرهٔ بز نیم گرم کرده زیر ناف مالیدن شکم براند خاصةً کودک را برای رفع قـبض بـسیار مفیـد
است دیگر سهاگهٔ تیلیه تهوتهه مغز جمال گونه هر یک درم همه را در شیر تهوهر سائیده گـرد نـاف ضـماد سـازند
اسهال بلا اهمال کند و اگر از این دوا برابر عدس به طفل شیرخواره بدهند و به اطفال را نفع تمام کند دیگر اجواین

زیرۀ سیاه انیسون بادیان هر واحد یک مثقال کوفته بیخته ناشتا بخورند و بالایش نیم سیر شیر شتر که همان لحظه دوشیده باشند گرم کرده بیاشامند چند روز مداومت نمایند به شرط پرهیز تمام و تقدم تنقیه بدن از خلط خام در دفع قولنج کهنه اثر تمام دارد و مجرب نوشته دیگر پوست بیخ آگ بابونه پشک موش ساییده نیم گرم بر شکم ضماد کنند قولنج بلغمی را مفید بود دیگر پوست بیخ آرند تر دو دام پوست هلیلۀ کابلی زنجبیل وج ترکی صبر زرد هر واحد یک دام ساییده نیم‌گرم ضماد نمایند اسهال آرد دیگر پوست هلیلۀ زرد و ایلوۀ زرد و مغز تخم مهوه به آب پخته طلا نمایند برای قولنج اطفال مفید بود و بعضی روغن بیدانجیر عوض مهوه آمیزند و برای دفع قبض شدید بر ناف و عانه طلا می‌کنند و ضماد بادیان پشک موش ایلوه به آب پخته بر حوالی ناف نیز محلل قولنج اطفال است اقوال مهره ابوسهل گوید که اگر علت از اخلاط لزجه باشد اولاً اشیای مقطعۀ روغن بیدانجیر به ماءالاصول ملطف مسخن مع ایارج بنوشانند پس تنقیه به حقنه حاده مثل آنکه از قنطوریون و حنظل و بابونه و اکلیل‌الملک و حسک و شبت و حلبه و بزر کتان و انجیر و سبوس گندم و مقل و جاوشیر و سکبینج و روغن سنبل و زهرۀ گاؤ نر و عسل و مری ساخته باشند باید کرد و یا به مطبوخ قثاءالحمار مخلوط به مری و عسل حقنه کنند و اگر درد ساکن نشود در آبی که بابونه و اکلیل‌الملک و مرزنجوش و شبت و برگ غار و کرنب در آن پخته باشند بنشانند و موضع را به روغن سنبل و بابونه و به روغن سداب و به روغن سوسن بماند و هر گاه در قولنج غثیان باشد و تب و حرارت نبود این جوارش سک دهند مصطکی قرنفل زنجبیل دارفلفل قرفه جوزبوا سک هر واحد ده درم سقمونیا هشت درم کوفته بیخته آب به ترش افشرده با مثل او عسل بپزند تا غلیظ شود ادویه بدان بسرشند از یک درم تا دو درم و نیم بدهند پس اگر غثیان ساکن نشود این حب بدهند شحم حنظل ده درم سقمونیا سه درم سکبینج ده درم حب بسته یک مثقال بخورانند و اگر قولنج عسرالانحلال باشد و ادویۀ مشروبه در آن فائده نکند این شیاف بردارند نمک نان ده درم شحم حنظل پنج درم سقمونیا یک نیم درم شیاف طویل مقدار چهار انگشت مضموم بسازند و اگر مفید باشد این حقنه کنند انجیر پنج عدد سبوس کف خطمی کف در پارچه بسته برگ چقندر ده عدد در دو رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند و بر آن بورق مثقال روغن کنجد اوقیه شیاف مذکور یک درم انداخته به کار برند بعد از

آن این حقنه به کار برند شحم حنظل ده درم بخور مریم دو درم پودینهٔ سداب هر واحد باقه صغیره صعتر یک کف در سه رطل آب بپزند تا دو ثلث رطل بماند صاف کرده قطران جندبیدستر هر یک دو درم و شیاف مسبوق‌الذکر یک درم عسل پنج درم داخل کرده نیم‌گرم حقنه کنند پس اگر قولنج حل نشد اعادهٔ او کنند و این حب نیز نوع بلغمی را مفید است شبرم سکبینج هر واحد دو درم صبر یک درم زعفران مصطکی هر واحد نیم درم ساییده حب‌ها سازند شربت از دو درم تا یک درم و اکثر اصناف قولنج را این حب نافع بود شحم حنظل سقمونیا هر واحد دو درم صبر درم بورق مقل هر واحد یک درم حب‌ها سازند شربت از درم تا مثقال و ایارج فقیرا برای تسکین غثیان قوی امنفعت است و این حقنه جامع اکثر اصناف قولنج است بزر کتان حلبه هر یک اوقیه مغز تخم بیدانجیر نو سی درم انجیر سیاه شهدانج هر واحد ده درم مغز قرطم سی درم سداب تریاقهٔ صغیره زیره اوقیه سبوس کف بادام مقشر اوقیه سپستان اصل‌السوس بیخ خطی هر واحد اوقیه و نیم بیخ چقندر بیخ کرنب هر واحد دو اوقیه در سی رطل آب بجوشانند تا پنج رطل بماند پس اگر خوف حرارت صموغ نباشد در آن مقل‌الیهود نیم اوقیه سکبینج اشق جاوشیر هر واحد دو مثقال داخل کنند و از این آب پنج اوقیه صاف کرده بر آن روغنناردین اوقیه و مری دو اوقیه و نیم و عسل اوقیه و پیه ماکیان اوقیه داخل کرده حقنه کنند پس اگر فائده نکند و حل قولنج تمام نگردد و اعادهٔ آن کنند تا آنکه همه دوا تمام شود و این حقنه خفیف است آب گندنا روغن کنجد نیم‌گرم حقنه کنند شیخ میفرماید که در قولنج بارد به تقطیع و تحلیل و توسیع مسام آن که در آن به لزوجات او محتبس گرد مشغول شوند و اکثر به این باور به ادویهٔ ملطفه که شدیدالحرارت نباشد ممکن بود بهر آنکه شدیدالحرارت چون بر ماده دفعةً برسد ایمن نباشد از آن که هیجان ریح کند بلکه به مقداری باید که در ریح تحلیل قوی و لعذا در مادهٔ رطبه تلطیف و انضاج نماید نه تحلیل قوی و لهذا گاهی ترک طعام و شراب چند روز کفایت کند و بدین جهت تکمید گاهی هیجان درد شدید کند پس در این هنگام یا به ترک تکمید و یا به استکثار و تکرار آن مضطر شوند بهر تحلیل آنکه تکمید اول هیجان ریح کرده بعد از آن حقنه‌های مخرج بلغم استعمال کنند و باید بدانند که گاهی چیزی از اخلاط تنقیه نمایند و اندکی از آنکه مصاحب ناحیهٔ الم بود فاعل الم باشد باقی ماند پس نگویند که علاج نفع نکرده بلکه آن باقی

را نیز به حقنه‌های استفراغ نمایند و اگر سبب قولنج بارد تجلب ماده اندک اندک به سوی موضع ماده باشد چنانچه مذکور شد در آن هنگام وجع حادث شود علاجش استفراغ لطیف مفرق متواتر است الا آنکه بدانند که در این جا ماده بسیار است پس تنقیه کنند وآنچه بر سبیل تجلب و تولد بود پس واجب است که وقت نوبت وجع و در شب چیزی مثل حب صبر و حب ایارج فقیرا و حب مرکب از شحم حنظل و سقمونیا و سکبینج و صبر هر آنچه باشد نیم مثقال تا دو ثلث مثقال بخورند و چون بر این چندی ادامت نمایند و اصلاح غذا کنند صحت یابند و این حقنه بلغم و ثفل را اخراج نماید بگیرند حسک و بسفایج و حلبه و قرطم و سپستان مساوی و تربد دو درم و شحم حنظل صحیح غیرکوفته نیم مثقال و انجیر ده عدد و بزر کتان تخم کرفس انیسون قنطوریون دقیق مغز تخم بیدانجیر کوفته بنفشه هر واحد پنج درم سداب باقه برگ کرنب قبضه و به آب بسیار به آهستگی بجوشانند تا اندک بماند و مالیده صاف کرده قریب صد درم از آن بگیرند در آن خیارشنبر هفت درم و شکر سرخ و سکبینج و مقل هر واحد یک درم حل کرده بورق مثقال روغن کنجد پانزده درم داخل نموده حقنه کنند و گاهی در این قدری زهرهٔ گاؤ نر می‌آمیزند و این حقنه مخرج بلغم لزج است بگیرند اجزای حقنه مذکور و شحم حنظل زیاده از آن داخل کنند و تخم بیدانجیر پنج درم بگیرند در آب لبلاب حل کنند و بر چیزهایی که حقنهٔ اولی صاف می‌کنند بیندازند و بدل خیارشنبر و شکر پانزده درم عسل داخل کنند و روغن این روغن قرطم کنند و مثل سکبینج یعنی یک درم جاوشیر داخل کرده حقنه نمایند و گاهی در این روغن بیدانجیر داخل کرده می‌شود و بسیار باشد که بر طبیخ بزور و حاشا و صعتر و زوفا و زیره و فطراسالیون و تخم سداب و بسفایج و قنطوریون و پودینه و انجدان اقتصار کنند و بعده در آن عصارهٔ قثاءالحمار قریب نیم درم حل کنند و بدان حقنه نمایند و یا به آب بیخ قثاءالحمار و اندک شحم حنظل بجوشانند و سکبینج و جاوشیر و مقل هر واحد یک درم داخل کرده و حقنه کنند اکثر این ادویه در زیت یا در روغنی حار جوشانیده بدان حقنه میکنند و گاهی با سکنجبینات مقطعه حقنه می‌نمایند و من به مثل این تدبیر بسیار میل ندارم و این حقنه‌ها مسکن وجع‌اند بگیرند مرو جندبیدستر و میعه و علک‌الانباط هر واحد اوقیه بخور مریم تازه دو اوقیه افیون یک نیم اوقیه و بدارند و وقت حاجت قدر باقلا از آن استعمال نمایند ودر بعض حقنه‌ها

داخل کنند و گاهی در بعضی اهال شحوم و ادهان داخل کرده حقنه کنند و این حقنه قوی است چون ثفل عاصی با بلغم شدیداللزوجهٔ متناهی در قوت و عصیان باشد باید که آب اشنان رطب نیم رطل به روغن کنجد اوقیه و بورق پنج درم گرفته حقنه کنند و اقوی از آن این است که بگیرند حب شبرم و برگ ماذریون و کرمدانهٔ مقشر و بخور مریم و عرطنیثا و پوست حنظل و شحم آن و قثاءالحمار و تربد و بسفایج و همه را به آب به دستور بجوشانند بعده بر طبیخ او روغن بیدانجیر و عسل و زهرهٔ گاؤ انداخته حقنه کنند یا این ادویه در روغن گرم آمیخته بدان حقنه کنند و چون به روغن قثاءالحمار حقنه کنند گاهی بلغم لزج برآرد اگر بر حقنه چند ساعت صبر کنند و همچنین روغن ترب و روغن کلکلانج است و گاهی هنگام شدت درد به داخل کردن حلتیت و اشق و سرگین کبوتر خاسته به جهتی که تسخین عضو کند و فرفیون در بعض اوقات در این حقنه‌ها حاجت افتد و گاهی به قطران مضروب در ماءالعسل کثیرالافاویه حقنه کنند و تسکین وجع می‌نماید و عصارهٔ بخور مریم بسیار عجب است و گاهی احتیاج به سقمونیا یا فرفیون و غیره افتد و اطبا دوائی را که ذنب‌الفار نامند ستوده چون در حقنه داخل کنند انتفاع یابند و گاهی به وزن دو درم جندبیدستر در زیت آمیخته و ایضاً بگیرند زفت سه درم و در آن طلا و روغن سداب و روغن زرد هر واحد سکرجه انداخته استعمال کنند و گاهی در حقنه‌های قویه برگ انجیر و پوست درخت آن داخل می‌کنند صفت ادویهٔ مسهله برای قولنج بلغمی از حبوب قوی‌النفع در این حب شبرم به سکبینج و ایضاً حب سکنجین به شقاقل و حب سکبینج به حرمل است و ایضاً تربد صبر سقوطری شحم حنظل مساوی سقمونیا ثلث جزو در عسل کف آمیخته حب سازند و این حب برای بلغمی جید است بگیرند شحم حنظل یک دانگ و تربد یک درم و عصارهٔ قثاءالحمار نیم دانگ و جندبیدستر یک دانگ و زنجبیل یک دانگ و ایارج فیقرا دو ثلث درم و اگر به سقمونیا دهند جائز است و اما مسهلات دیگر مثل اسقفی و تمری و شهریاران و ایارج مقوی به شحم حنظل و مع روغن بیدانجیر و مثل سفرجلی است و چون ثفل و بلغم مخلوط شود و ثفل بسیار بندقه‌دار بود ضرورت به استعال مسهلات قویه داعی گردد و از آن جمله این حب است بگیرند فرفیون تخم ماذریون سقمونیا مساوی شربت از آن درم و این مسهل بسیار قوی است قفیز از سرگین کبوتر و حزمهٔ شبت و ذورق آب بپزند تا نصف بماند مصاف نموده

و دو اوقیه از آن بنوشند و این شدیدالقوه والخطر است و شیر جمیع یتوعات حل قولنج کند مثـل لاغیـه و شـبرم و مانند آن و حب او معروف به حب ضـراط اسـت و مثـل نـوعی از یتوعـات ماننـد اذان‌الفـار کـه مـشابه مرزنجـوش کبیرالورق است و گزیدن عقرب را بدان معالجه کنند و در آن شیر بسیار بوده و آن را در ادویه مفـرده ذکـر کـردیم صفت حمولات قویه که ثفل بسیار و بلغم لزج خارج کنند از از آنجمله نمک سـنگ اسـت کـه بلـوط از آن سـاخته بردارند و باید که طول آن شش انگشت باشد و بعض از آن بلوط کبیر است که از پشک موش سازند یا فتیله از تـب سازند و به عسل آلوده بردارند یا بلوط از عسل مخلوط به شحم حنظل یا بلوط از قثاءالحمار و شحم حنظل و زهـرهٔ گاؤ و نطرون و عسل مع فانیذ سنجری تنها و ایضاً شحم حنظل انزروت بورق فانید و ایضاً عسل و ترنجبین و شـحم حنظل و نمک نفطی مساوی و ایضاً این مشترک بلغمی و ثفل و ریحی است بگیرند شحم حنظل و جندبیدستر هـر واحد مثل فواهٔ و قطران دو ملعقه به قدری عسل استعمال کنند و عصاره بخور مریم بسیار قوی اسـت و احتیـاج بـه سوی آن افتد اگر چیزی صحت بخشد و اکثر حاجت به استعمال سقمونیا و تخم انجیره بلکـه فرفیـون افتـد تـدبیر نوشیدن روغن بیدانجیر در علاج قولنج بارد و کسی را که معتاد قولنج باشد بدانکه نوشیدن روغن بیدانجیر از نـافع-ترین اشیا است برای صاحبان قولنج بارد چون حسب واجب مقدار او و در وقت او و در مـاءالبزور اسـتعمال کننـد و بعد تنقیهٔ بدن به مثل حب سکبینج یا غیر آن بنوشند و در روز اول دو مثقال بیاشامند و روز دوم نیم مثقال افزایند و هم‌چنین هر روز نیم مثقال تا یک مثقال تا روز هفتم زیاده کنند و بعد از آن اندک اندک کم کننـد تـا دو مثقـال بماند و اگر خواهند روز هفتم توقیف کنند و هر گاه بر ماءالاصول آن را بریزند خوب بیامیزند و باید کـه غـذا در هـر روز که آن را بنوشند بعد شش ساعت تا قریب ده ساعت حتی که در آروغ بوی آن نیاید با سفیدباجات سازند و اگـر خواهش ترشی باشد زیرباجات دهند و به جای آب ماءالعسل بنوشانند و باید که حفظ دنـدان بعـد نوشـیدن روغـن مذکور به این طریق نمایند که نمک بریان بر دندان بمالند و از پس آن روغن گل خالص مالند و چون از نوشیدن او فارغ شوند ایارج فیقرای مقوی شحم حنظل و مانند آن را غیرمقوی اگر احتیاج تقویت او نباشد خورنـد و بهـر آنکـه ایارج فیقرا دفع مضرت او از سر و چشم می‌کند و از مشروبات مسکنه اوجاع آن‌ها ایـن اسـت کـه افـسنتین و زیـره

مساوی بنوشند و یا حشیشه جاوشیر تنها و با زیره بنوشند و یا بگیرند انیسون و فلفل و جندبیدستر مساوی و از آن یک نیم درم بخورند و سنجرینیا و کمونی و تریاق خورند و اگر از آن مانع حاضر نباشد و جندبیدستر با پودینه عجیب است و از آنچه تجربه شده است و این است که بیخ سوسن چهار درم به آبی که در آن فراسیون جوشانیده باشند و یا در ماءالجبن بخورند و سوسن بنفسها همین قدر بدهند و ایضاً حرف پنج درم در آب فانیذ سنجری و اوقیه روغن کنجد بخورند و ایضاً پوست بیخ غرب چهار درم زنجبیل سه درم جوز و خرما هر واحد شش درم آب شیرین قسط ادویه را کوفته در آب بپزند تا ثلث قسط بماند و تحریک او به شاخه‌های سداب کنند و هر روز دو اوقیه بنوشند و ایضاً بگیرند پوست غرب و شاخه‌های سداب و زنجبیل مساوی و در آب چهار چند ادویه بجشانند تا ثلث بماند و هر روز دو اوقیه بنوشند تا سه روز راحت دهند و واجب است که چون ماءالعسل بنوشند آن را طبخ شدید دهند بهر آنکه ماءالعسل ضعیف‌الطبخ مورث نفخ می‌گردد اضمدۀ قولنج بارد بعضی از آن ضماداتی است که در آن چیزی اسهال باشد مثل اضمده که از شحم حنظل به مغز قرطم سازند و اطلیه که از زهره گاؤ و شحم حنظل و مانند آن بگیرند و بعضی از آن ضماداتی است که بدان قصد اسهال نبود مثل تضمید به تخم انجره مع مغز تخم قرطم و تضمید به بزور و حشایشمذکوره که در حقنه‌ها افتد و به حب‌الغار تنها ضماد می‌کنند و موم هشتاد کزمات علک‌البطم شش کزمات تربد سه کزمات مویزج یک نیم کزمه عاقرقرحا مرزنجوش حب‌الغار تخم انجره ترمس خشک شحم حنظل هر واحد یک‌نیم درم سقمونیا اوقیه و سه کزمات زهرۀ نر گاؤ به قدر کفایت روغن غار مقدار مفایت از آن طلای شخین بسازند و ایضاً خربق تخم انجره افسنتین هر واحد جزوی زهرۀ نر گاؤ موم هر واحد نیم جزو و شحم مرغابی سه جزو از ناف تا بیخ قضیب لطوخ کنند و اگر در این ماهودانه داخل کنند بهتر بود و گاهی در آن قشور نحاس داخل می‌کنند کمادات قولنج بارد مثل جاورس و دخن بریان و کماد معمول از بزور و حشایش که در حقنه‌ها مذکور شدند ساییده گرم کرده یا در زیت گرم آمیخته استعمال نمایند و مروخات روغن قثاءالحمار و روغن خردل است و هر روغنی از روغن‌های حاره که خواهند بعد از آنکه در آن جندبیدستر و فرفیون به حسب حاجت داخل کرده باشند تدبیر مخدرات در علاج کلی کیفیت وجوب اجتناب از مخدرات ذکر کردیم پس اگر شدت

ضرورت باشد و از آن چاره نباشد فلونیا و معاجین که در قرابادین بیان نموده‌ایم باید داد و هر آنچه در آن با مخدرات جندبیدستر افتد و از آنجمله این اقراص اضیطرما مخدر است زعفران میعه سائله زنجبیل دارفلفل بزرالبنج هر واحد درم افیون جندبیدستر هر واحد ربع درم از این حبوب صغار بسازند شربتی از دو ثلث درم تا یک درم و این دوا نیکو است بیخ فاوانیا و زعفران و قردمانا و سعد هر واحد چهار اوقیه افیون شوکران پوست یبروج هر واحد یک اوقیه عسل مقدار کفایت بعد شش ماه استعمال کنند و ایضاً بعض حقنه‌های معروفهٔ معتدله استعمال کنند و در آن جندبیدستر نیم درم افیون به قدر باقلا یا کمتر داخل نمایند و گاهی افیون و مانند آن در روغن‌های حقنهٔ قولنج داخل می‌کنند و گاهی معذلک سکبینج و حلتیت و روغن بلسان و اندکی مشک داخل کرده می‌شود و گاهی فتیله از افیون و جندبیدستر ساییده در زیت‌البزور می‌سازند و در آن فتیله آلوده در مقعد نهند و در آن رشته نهند تا بیرون بماند و هر ساعت آن را بکشند و تجدید دوا کنند و غذا که مخصوص قولنج بارد است خوردن ثوم و مری در طعام است و تبزیر طعام ایشان به گندنا و تملیح آن و تقویت آن به دارچینی و زنجبیل و صعتر و زیره و انجره و قرطم کنند و باید که اسفیدباجات به کف خردل تناول نمایند و نمک ایشان اندرانی مبرز مخلوط به قرطم و شونیز و زیره و انیسون باشد و از جمیع بقول اجتناب کنند مگر سداب و چقندر و در نعناع نیز نفع است و از اشربهٔ ایشان شراب ریحانی صرف و شراب عسل به افاویه است صاحب کامل می‌نویسد که هر گاه حدوث قولنج از اخلاط بلغمی باشد جوارش شهریاران یا جوارش تمر یا جوارش سفرجلی مسهل به آب گرم بدهند و جای درد را به نمک گرم کرده تکمید کنند و صاحب او را در آبزن آب گرم که در آن بابونه و اکلیل‌الملک و برنجاسف و کرنب و خارخسک و مانند آن جوشانیده باشند بنشانند و موضع را به روغن خسک بمالند پس اگر انحلال طبیعت و تسکین درد شود بهتر والا حب سکبینج از دو درم و نیم تا سه درم یا حب منتن مثا آن به آب گرم بدهند و اگر به سبب حرارت مزاج و سن و وقت متحمل این حبوب نباشند فلوس خیارشنبر بیست درم با پانزده درم گلقند در آبی که بادیان در آن جوشانیده باشند مالیده و به وزن مثقال تربد و یک درم ایارج فیقرا بر آن انداخته نیم‌گرم بنوشانند و این حب بدهند ایارج فیقرا تربد هر واحد درم شحم حنظل ربع درم نمک نفطی دو دانگ و سقمونیا یک دانگ مقل ازرق نیم درم

باریک ساییده و مقل را در آب گرم حل کرده ادویه بدان بسرشند و حب بسته در سایه خشک کنند و آن یک شربت تام است قولنج بلغمی را نافع بود و این حب برای قولنج بلغمی کثیرالمنفعت است و حنین حب لولو نامیده و آن را شبر می‌گویند بگیرند شبرم و سکبینج هر واحد یک جزو سکبینج را در آب گرم حل کرده شبرم بدان بسرشند و اندکی زعفران آمیزند شربت نیم مثقال تا مثقال و صبیان را دو دانگ تا نیم درم و این حب نیز قولنج بلغمی را مفید است تربد سفید خراشیده ایارج فیقرا هر واحد سه درم غاریقون دو درم سکبینج و جاوشیر و مقل و جندبیدستر هر واحد درم کوفتنی را باریک کوفته و صموغ را در آب سداب تر کرده ادویه بدان بسرشند و مثل فلفل حب‌ها ساخته دو درم به آبی که در آن تخم کرفس و انیسون و بادیان جوشانیده باشند بخورند و ایضاً تربد درم صبر سه درم سقمونیا و انیسون هر واحد دو دانگ باریک ساییده به‌عسل بسرشند و این دو شربت است نصف از آن به آب گرم بخورند و این حب نافع قولنج بلغمی و ریاحی است غاریقون و سکبینج و مقل و جندبیدستر و جاوشیر هر واحد دو درم صبر چهار درم ادویهٔ خشک را باریک ساییده و صمغ‌ها را به آب سرد حل کرده ادویه بدان بسرشند و حب ساخته از یک درم تا مثقال به آب گرم بخورند و اگر صاحب این علت را ایارج فیقرا به عسل خمیر کرده سه درم بدهند و بالای آن این ماءالاصول به روغن بیدانجیر دهند از آن انتفاع یابد بگیرند پوست بیخ کرفس و بیخ بادیان و حلبه و شبت و خارخسک هر واحد ده درم تخم کرفس و انیسون و بادیان و پرسیاوشان و تخم خطم هر واحد چهار درم مصطکی و سنبل‌الطیب هر واحد دو درم قنطوریون دقیق پنج درم انجیر سفید ده عدد مویز منقی بیست درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند و هر روز از آن چهار اوقیه با دو مثقال ایارج مخمر به عسل در یک مثقال روغن بیدانجیر بنوشند و اگر عوض روغن بیدانجیر این روغن استعمال کنند نافع‌تر باشد شبرم سی درم ماذریون ده درم حب‌النیل بیست درم تربد و مغز تخم بیدانجیر هر واحد چهل درم همه را کوفته در دیگ سنگین کرده بر آن شش رطل آب اندازند و به آتش معتدل بپزند تا نصف بماند بر آن روغن کنجد یک رطل انداخته باز به آتش معتدل بجوشانند تا آب فانی گردد و روغن بماند صاف کرده در ظرفی بدارند و استعمال کنند شربتی از یک مثقال تا دو مثقال به ماءالاصول و اگر خواهند به آبی که در آن حلبه و بادیان و تخم کتان و مویز

منقی و انجیر سفید و پرسیاوشان جوشانیده باشند استعمال کنند که در این در این باب نافع است و اگر در حقنه به قدر حاجت استعمال نمایند به اذن‌الله تعالی نافع بود و اگر ان ادویه استعمال کردند و اسهال طبیعت و تسکین درد نکردید حقنه استعمال باید کرد لاسیما اگر درد در انعای سفلی باشد و اگر بر مریض سه روز گذشته باشد استعمال حقنه در آن هنگام از افضل اشیا است و باید که در ابتدا حقنه‌های لینه استعمال کنند اگر فائده شود فهووالا آنچه از آن قوی باشند به عمل آرند و این حقنه لینه قولنج را که قوی نبود نافع است انجیر ده عدد سپستان سی عدد عناب بیست دانه مویز منقی بیست درم خارخسک بابونه اکلیل‌الملک کرنب شبت چقندر هر واحد پنج اوقیه بنفشه سبوس خطمی هر دو در صره بسته هر واحد سه درم همه را در سه رطل آب بپزند تا یک رطل بماند نیم رطل از آن صاف کرده بر آن پیه بط گداخته دموی هر واحد دو اوقیه شکر سرخ دو درم بورق درم روغن بنفشه یا روغن کنجد ده درم انداخته نیم‌گرم حقنه کنند و این حقنه به قولنج حادث از بلغم نیز نافع است بگیرند انجیر پانزده عدد عناب بیست عدد سپستان سی عدد خارخسک و شبت هر واحد ده درم قرطم کوفته و مغز تخم بیدانجیر کوفته و بابونه و اکلیل‌الملک هر واحد هفت درم قنطوریون دقیق و غلیظ و حلبه و تخم کتان هر واحد پنج درم سداب تر کف کرنب چقندر هر واحد ده اوقیه پرسیاوشان و شحم حنظل و تخم کرفس و بادیان و انیسون و کمون و سبوس میده و خطمی سفید هر دو در صره بسته هر واحد سه درم تخم رطبه چهار درم همه را در شش رطل آب بجوشانند تا به یک رطل آید نیم رطل از آن صاف کنند و بر آن اوقیه روغن کنجد و اوقیه پیه بچهٔ کبوتر گداخته و یک نیم اوقیه مری و اوقیه شکر سرخ و بورهٔ ارمنی مثقال اندازند پس اگر مرض قوی و بلغم بسیار غلیظ باشد عوض روغن کنجد روغن زنبق یا روغن حسک یا روغن شبت و عوض شکر عسل کنند و در این ادویه سکبینج و اشق و جاوشیر هر واحد نیم درم زیاده کنند و این صموغ به آب گرم گداخته در هاون انداخته بسایند و در حقنه داخل کنند و اگر در حقنه دو دانگ زهرهٔ گاؤ اندازند منفعت بین کند و باید که در این اشیا زیاده و کم نمایند به حسب مشاهده قوت مرض و ضعف آن و کثرت بلغم و قلت آن و گاهی از حقنه به استعمال شافه استعانت کنند چون مرض و در دور نواحی عانه و قریب از معای مستقیم باشد و این شافه مجرب است خطمی و بورق هر واحد

جزوی سقمونیا ربع جزو شحم حنظل نیم جزو باریک ساییده و شکر سرخ گداخته معقود کنند و ادویه بر آن

انداخته به قدر انگشت معتدل‌الغلظ شیاف ساخته استعمال کنند و ایضاً شحم حنظل و زیرهٔ گاؤ و بورق و خطمی هر

واحد جزوی باریک ساییده به شکر سرخ یا عسل معقود بسرشند و این شافه قوی است زهرهٔ گاؤ و سکبینج و مقل و

بورق و شحم حنظل و خطمی مساوی ادویه باریک ساییده و صمغ‌ها به آب گرم حل کرده ادویه بدان سرشته شیاف

سازند و چون این همه تدابیر به عمل آورند و تسکین وجع و حل طبیعت نشد پس دوایی که در آن سرگین گرگ

می‌افتد استعمال نمایند بهر آنکه سرگین گرگ که بر خار افتد دوایی است که در آن خاصیت عجیب در نفع قولنج

است و جالینوس در کتاب ادویهٔ مرکبه ذکر کرده که هر کسی که قطعهٔ سرگین گرگ بگیرد و بر ران صاحب قولنج

ببندند یا بر ناف او طلا کند اسهال کند و این را به مرات کثیر بجربه کرده و این صفت دوای خرءالذنب است بگیرند

سرگین گرگ که بر خار یافته شود چهار درم انیسون و زیره و بادیان و زنجبیل و دارفلفل و نمک نفطی هر واحد

درم صبر سقوطری دو درم ادویه را باریک ساییده به عسل کف گرفته بسرشند شربت از دو درم تا سه درم به آب

شبت و زیره و این دوای دیگر خرءالذئب است تربد سفید خراشیده پنج درم سرگین گرگ چهار درم تخم کرفس و

انیسون هر واحد سه درم همه را باریک ساییده شربت سه درم به آب گرم و چون استعمال حقنه و شیافات و غیر

آن کردند و اسهال طبیعت نمودند و بقیه درد باقی ماند این طبیخ استعمال کنند که این تنقیه امعا از بقایا تام کند

بگیرند پوست بیخ کرفس و پوست بیخ بادیان و بابونه و اقحوان و پرسیاوشان و بنفشه خشک و اصل‌السوس مقشر

کوفته هر واحد ده درم حلبه و بزرکتان و تخم خطمی و خبازی و بادیان هر واحد پنج درم انجیرسفید ده عدد مویز

منقی بیست درم همه را در پنج رطل آب بجوشانند تا به یک رطل آید و از آن نیم رطل تا دو ثلث رطل گرفته به

وزن ده درم فلوس خیارشنبر مالیده فانیذ شکری ده درم روغن بیدانجیر مثقال تربد درم داخل‌کنند و این را یک

روز استعمال کنند و یک روز نه تا سه روز پس این تنقیه امعا نیکو کند و نافع شود انشاءالله تعالی سید اسماعیل

گوید که اول تدبیر شیاف و حقنه باید کرد و غذا منع کنند و بهر حفظ قوت شوربای خروس اندک اندک نوشانند و

چون به حقنه رطوبت لزج و بنادق خارج شود باز اعادهٔ حقنه کنند تا روده از ماده قولنج پاک گردد و آن را که

قولنج قوی نباشد تا اعراض پدید همی‌آید امر به قی باید کرد و بهر آنکه ماده قولنج را قلع کند و اگر قـی بـه افـراط شود به شربت پودینه که در آن اناردانه و سماق و زیره پخته باشند باز باید داشت و بورق و نمک بـسایند و فانیـذ را در کفچهٔ آهنی بر آتش بگدازند پس بوره و نمک را سرشته شیاف سازند و طول شیاف چهار انگـشت مـضموم و بـه قول بعضی شش انگشت باید و یا از بوره ده درم شحم حنظل پنج درم سقمونیا دو درم و نیم شـکر سـرخ یـا فانیـذ پانزده درم به دستور شیاف سازند و این شیاف درد پشت و قـولنج بلغمـی را سـود دارد بگیرنـد سـکبینج و مقـل و جاوشیر و اشق و صابون و بوره و شحم حنظل و فانیذ و سقمونیا و زنجبیل و شقاقل و نمک هندی و برگ سـداب و تخم آن و حرمل مساوی و حسب دستور شیاف سازند و اگر صابون بغدادی را به سان شـیاف تراشـیده بنهنـد سـود دارد و چون عرطنیثا را مثل شیاف بتراشند و بنهند جائز است و یا از شحم حنظل یک جـزو بـادام ده جـزو و یـا از شحم حنظل و مقل مساوی شیاف کنند و این حقنه به کار برند زیره حلبه تخم کتان تخم قرطم هریک اوقیه انجیر بستی ده عدد سداب و شبت و برگ چغندر و برگ کرنب هریک دسته سبوس گندم دو اوقیه بادام تلـخ نـیم اوقیـه برگ خطمی در صره بسته ده درم عناب سپستان هریک بیست عدد اصل‌السوس یک اوقیه برگ غار اوقیه همه را در شش آثار آب بپزند تا دو آثار بماند صاف نموده به قدر هفتاد درم بگیرند و در آن سکبینج و مقل هریک مثقال اشق جاوشیر هریک درم جندبیدستر نیم درم نمک هندی دو دانگ فانیذ دوازده درم بگدازند و هفت درم روغن کلکلانـج هفت درم آب کامه هفت درم عسل دوازده درم پیه بط و پیه مرغ اوقیه با وی بیامیزند و نیم‌گرم حقنه کنند و گاهی در این تخم بیدانجیر کوفته داخل می‌کنند و ادخال شحم حنظل در حقنه خطر دارد بهر آنکه یا به سـرعت منحـل شود و پاک گردد و یا ورم پیدا کند پس تا ضرورت نباشد آن را به کار نبرند و این حقنه معتدل است بگیرنـد بـرگ چغندر یک دسته خطمی سفید یک اوقیه سبوس اوقیه انجیر بستی ده عدد همه را در دو آثار آب بپزند تـا بـه قـدر نیم آثار بماند چهل درم از این مطبوخ گرفته ده درم روغن کنجد بیامیزند و دو مثقال بورق در آن حـل کننـد و بـه کاربرند و این حقنه قوی‌تر است انجیر سی عدد سپستان پنجاه عدد بیخ چغندر و برگ کرنـب هریـک پنجـاه درم و مقل دو درم و سکبینج چهاردرم و پیه کبوتر بچه فربه اوقیه و باقی اجـزا سـوای شـهدانج و اشـق و جاوشـیر و پیـه

ماکیان مع وزن همان است که در قول ابوسهل در حقنه جامع اکثر اصناف قولنج مسطور شد و این حقنه درد بنشاند و ماده بلغمی و صفراوی را بجنباند بگیرند حلبه و اکلیل‌الملک و شبت و خطمی و بابونه هریک ده درم و همه را در یک نیم آثار آب بپزند تا به نیم آثار آید و صاف نموده ده درم پیه بط و ده درم پیه گوزن و ده درم عصاره بیخ لفاح و پنج درم روغن شبت با وی آمیزند و وقت ضرورت به کاربرند خواب آورد و درد بنشاند و این حقنه قولنج بلغمی و ریحی و ثفلی را بگشاید بگیرند بادیان و کرفس و تخم شبت و انیسون هریک چهاردرم همه را جوشانیده صاف نموده هفت درم بورق و ده درم فانیذ یا شکر سرخ در آن گداخته ده درم روغن کنجد یا روغن کتان اندازند و اگر ده درم میعه سائله در بیست درم روغن کنجد بگدازند و بدان حقنه کنند سود دارد و اگر بورق مقدار هفت درم تا ده درم در عصاره سداب و ده درم روغن زیت آمیزند قولنج بلغمی و ریحی را در حال بگشاید و جمله هشتاد درم باید و اگر عوض بوره نمک باشد روا بود لیکن نمک پانزده درم گیرند و اگر دو اوقیه آب کامه اندازند رطوبت لزج قلع کند و اگر ده درم بورق در آب گرم حل کرده حقنه کنند زود بگشاید مقدار سی درم باید و چهار وقیه آب برگ چغندر با دو درم بوره و نیم وقیه روغن کنجد حقنه مفتح و معتدل است و این حقنه تیز و گرم جز به وقت ضرورت به کار نبرند بگیرند عرطنیثا وقیه بخور مریم نیم وقیه شحم حنظل دو درم و در دو آثار آب بپزند تا به نیم آثار بازآید صاف کرده سه وقیه از این مطبوخ بگیرند و دو درم نوشادر در آن حل کنند و دو درم روغن بچکانند و حقنه کنند و هرگاه حقنه نیز کنند مراعات دماغ نمایند و از بالا نیز مسهل خفیف دهند تا حقنه را یاری دهد و بعد از آن که حقنه کرده باشند و راه ثقل و حنادق گشاده گردد دو درم ایارج فیقرا یا سه درم به عسل سرشته باید داد و پس از آن ماءالاصول با روغن بیدانجیر بدهند و اگر شیره تخم معصفر با ماءالاصول هریک سه وقیه بیامیزند و سه درم روغن بیدانجیر و ده درم فانیذ داخل‌کنند صواب باشد و از چیزهایی که زود اسهال آرد و قولنج ثفلی و بلغمی و ریحی را بگشاید این است بگیرند سقمونیا نیم جزو شحم حنظل دو جزو مصطکی نیم جزو حب سازند شربتی از نیم درم تا یک درم و حبی که آن را حب قولنج گویند و درآن شحم حنظل ده درم است و نسخه آن در قول ابوسهل گذشت به آب سداب حب ساخته دهند و یا سقمونیا یک جزو شحم حنظل دو جزو حب ساخته از درم تا

مثقال بخورند و باید دانست آن جا که حاجت سرعت اسهال باشد صبر استعمال نکنند بهر آنکه بطی‌الاسهال است لیکن او را منع قولنج منفعت عظیم است و هم‌چنین ایارج فیقرا منع قولنج و تسکین درد کند لیکن چون به غثیان متاذی باشند زعفران از آن دور باید کرد و عوض آن گل سرخ در ایارج داخل کنند و این دوا تسکین درد کند و امعا را سرد ننماید و قبض شکم نسازد بیخ لفاح دانگی بزرالبنج دو دانگ زنجبیل خولنجان هریک یک نیم دانگ سقمونیا نیم دانگ این همه یک شربت بود و این حب قوی است و زود اسهال آورد شیر شبرم یک مثقال سکبینج نیم مثقال حب کنند در حال درد بنشاند و بعد چند ساعت اسهال آرد و ریاح بشکند و هرگاه صاحب قولنج را درد از تهی‌گاه ظاهر شود از این حب نفع تمام یابد و در حال درد ساکن شود و این دوا کراهیت ندارد پوست شبرم ساییده در خرما بسرشند و بدهند و شیر شبرم با سقمونیا که در جلاب یا در نخودآب یا در شراب حل‌کنند طعم ناخوش ندارد و زود اسهال کند و حبی که چنین آن را حب‌اللولو نامیده و ثابت می‌گوید که بهترین حب‌ها در این علت است نسخه آن در قول صاحب کامل گذشت و این حب سکبینج درد قولنج و نقرس و درد معده را سود دارد بگیرند صبر و هلیله زرد و سکبینج هریک سی درم شحم حنظل و انزروت هریک پانزده درم تربد صد درم و در بعضی نسخ‌ها تخم کرفس پنج درم نیز داخل است شربتی دو درم و نیم و هرگاه با درد قولنج و نفخ غثیان باشد حب افاویه که در باب مغص گذشت نافع بود و در دوای دیگر خرءالذنب که نسخهٔ آن در قول صاحب کامل مذکور شد فانیذ پانزده درم داخل کرده هفت درم بدهند قولنج صعب را بگشاید و سرگین گرگ که در ادویه به کارآید سپید و خشک باید خاصه آنکه بر سر خاری یا بر سنگی افکنده باشد و در آن ریزه استخوان بسیار بود دموی نباشد و جالینوس گوید که صاحب قولنج سرگین گرگ بر تهی‌گاه بسته بود به ریسمان پشمین و شفا یافت و بسیار آزمودم که آن را به قدر باقلا در تعویذ نقره کرده بر تهی‌گاه صاحب این علت بستم و منفعتی عجیب دیدم و این معجون همه انواع قولنج صعب را بگشاید بگیرند سکبینج و جندبیدستر و تخم کرفس هر یک یک جزو سقمونیا نیم جزو سقمونیا را به روغن بادام حل کنند و سکبینج در عسل حل کنند پس سقمونیا و باقی ادویه بسرشند شربتی مثقال تا سه درم و این معجون خیارشنبر نافع است تربد چهل درم بنفشه بیست درم سقمونیا دوازده درم نمک

هندی و ربالسوس هریک هفت درم بادیان انیسون مصطکی هریک پنج درم فلوس خیارشنبر و فانیذ و عسل هریک صد درم این هر سه را جوشانیده صاف کنند و ادویه کوفته بسرشند شربتی از هفت درم تا ده درم به مطبوخ هلیله با آب گرم و هرگاه درد صعب شود و بیم غشی و ضعف قوت بود فلونیای رومی دهند تا حس او کند شود پس علاج کنند و این معجون خواب آرد و درد بنشاند و قولنج بگشاید بگیرند نانخواه و فلفل و سداب و پودینه و جندبیدستر و زیرهٔ کرمانی و حبالغار هر یک سه درم افیون بزرالبنج و یبروج هر یک درم سقمونیا درم به شهد مصفی بسرشند شربتی مثقال و این معجون سهل است بگیرند فلفل دارفلفل زنجبیل زیره سداب خولنجان قرفه مساوی از همه ده درم سقمونیا ده درم به عسل چهل درم بسرشند شربتی در حال صحت از نیم درم تا درم و در حال مرض مثقال تا دو درم یا بیشتر و این جوارش هندی قولنج و درد پشت و درد مفاصل را زائل کند بگیرند سقمونیا ده درم قاقله کبار زنجبیل دارچینی قرفه نارمشک قرنفل مصطکی فلفل هریک پنج درم تربد صد درم شکر صد درم همه را در شهد بسرشند شربتی از پنج درم تا ده درم و معجون تربدلاشه و شهریاران و تمری و سفرجلی مسهل و غیر آن در قرابادین یاد کرده آید و مغز تخم قرطم سه جزو شحم حنظل یک جزو در زهره گاؤ به قدر کفایت ضماد قوی است و ارزن گرم کرده و تخم کرفس و نانخواه و حلبه آمیخته در خریطه کنند و بر ناف تکمید کنند درد بنشاند و تحلیل کند و روغن شبت مالیدن سود دارد خاصه اگر به فرفیون و جندبیدستر قوت داده باشند و اما بعد این علاجها که مذکور شد تدبیرهای مانع قولنج باید کرد و بهترین چیزی که بعد تنقیه به کاربرند تا قولنج از معاودت بازدارد روغن بیدانجیر است با ماءالاصول و ترتیب استعمال آن همان است که در قول شیخ گذشت و بعد هفت روز هر روز نیم مثقال کم کنند و اگر خواهند که از پس یک هفته سه روز یا بیشتر همان قدر که به روز هفتم رسیده بدهند روا بود و صاحب قولنج بارد را در طعام سیر و فلفل و زیره و کرویا و انجدان داخل کنند و اگر زیره دو درم کوفته در چهار اوقیه آب بجوشانند تا نصف بماند صاف نموده مغز قرطم پنج درم فانیذ اوقیه درآن حل کرده بنوشند طبع نرم کند و قولنج باز دارد و اگر دو درم روغن بادام اندازند بهتر بود چند روز استعمال نمایند و این شربت انجیر سخت موافق بود انجیر فربه یک من در چهار من آب بپزند تا به نیمه بازآید صاف نموده باز بجوشانند

تا به قوام جلاب آید و در اثنای جوشانیدن یک درم دارچینی و یک درم خولنجان و یک درم زنجبیل سوده در صره بسته در آن افکنند و هرساعت بمالند و بفشارند و جوز و نارجیل و فانیذ سود دارد و اگر بدین علاج و تدبیر زائل نشود ایارجات کبار باید داد تا مواد غلیظ از امعا پاک کند و آن را در هر چند روز قولنج معاودت کند مدام پیش از طعام اول چیزهای ملین چون انجیر به کارد زده در ماءالعسل و جلاب ترکرده و آلو سیاه به کارد زده و در جلاب خیسانیده تناول کند و بیضه مرغ نیم‌برشت خاصه که فانیذ کوفته بر آن پاشیده باشند بنوشند و کامه کبر و آب کامه و عسل و روغن زرد و چقندر که سخت پخته نباشند و حریره که در آن شیره مغز قرطم و فانیذ داخل کرده باشند بنوشند و در طعام گندنا بیشتر اندازند و اگر اول اندک جوز و بادام به شهد و فانیذ بخورد سود دارد محمود شیرازی گوید که جلاب از بادیان و تخم کرفس و بادرنجبویه هریک سه درم با گلقند عسلی ده درم بنوشند و تأخیر غذا تا وقت سکون وجع کنند و تلیین طبیعت به این مطبوخ نمایند سنای مکی هفت درم بادرنجبویه سه درم بادیان دو درم با شکر سفید جوشانیده و معجون خیارشنبر هفت یا شش یا پنج مثقال به حسب قوت مریض در آن حل کرده بنوشند و یا سفرجلی مسهل پنج مثقال و یا شهریاران و یا جوارش تمر شش مثقال هرچه از این حاضر باشد در آب گرم حل کرده بیاشامند و تکمید موضع وجع به نمک و سبوس و جاورس گرم کرده نمایند و در آبزن آب گرم که در آن قیصوم و خسک و نمام و حلبه و عنب‌الثعلب و غیره ادویه که در قول صاحب کامل مذکور شد سوای سقمونیا ساخته بدهند تا اسهال کثیرآرد و این حقنه نافع قولنج حادث از بلغم لزج است سنای مکی پنج درم یا هفت درم انجیر ده عدد قنطوریون دقیق و غلیظ هر واحد سه درم پرسیاوشان چهاردرم رطبه کف کرنب و چغندر هر واحد باقه بابونه اکلیل‌الملک هر واحد کف باقی اجزا سوای پیه بچه کبوتر و شحم حنظل همان است که در قول صاحب کامل گذشت خجندی گوید که اولاً شیافات مسهله بردارند پس اگر اسهال نشود حقنه حاده قویه به عمل آرند و قی کم از آن به قدر قوت کنند و باید که در قولنج از هرنوع که باشد خصوصاً در بلغمی توجه به تلطیف خلط و تقطیع آن پس به اسهال آن کنند و مبادرت به اسهال قبل تلطیف ننمایند مگر آن که درد عظیم باشد که در آن مبادرت به مزلقات کنند و این معجون سهل‌الماخذ عدیم‌الغائله برای تنقیه امعا از بلغم است مغز حب‌القرطم عسل

انجیر مساوی جمع کرده قوام نموده به قدر اوقیه بخورند و این حمول انواع قولنج را حل‌کند و ریاح را متفرق سـازد زیره برگ سداب هر واحد کف عرطنیثا دو درم بورق دو درم به عسل سرشته به صفوف بردارند که انفـشاش ریـاح و اخراج آن نماید و این حمول اسهال شکم و تنقیه امعا از بلغم کند سکبینج جاوشیر مقل اشق حلتیت تربد هر واحد یک جزو صابون رقی مثل ادویه به شکر یا عسل مقوم سرشته فتیله‌ها سازند و یکی از آن استعمال کنند و این حقنه برای جمیع انواع قولنج سوای ورمی مجرب است بادیان انیسون تخم کرفس تخم شبت هر واحد چهـار درم در یـک رطل آب بپزند تا نصف بماند صاف کرده نه درم بورق و ده درم شکر سرخ و ده درم روغن کنجـد در آن حـل کـرده حقنه کنند و از اشربه اقتصار بر شرب این جلاب هر صبح نمایند بادیان نانخواه تخم کرفس هریک دو درم با ده درم گلقند بدهند و از معاجین مسهله نافعه سفرجلی مسهل است چون در آب گرم یا این مطبوخ حل کرده بدهند سـنا پنج درم بادرنجبویه سه درم بادیان دو درم با گلقند بجوشانند و این نافع معده و مقوی و مطیب آن و مشهی طعـام نیز هست و معجون خیارشنبر قولنج حار و یبوست امعا و علل صفراوی را نیز شدیدالنفع است و شـهریاران سـودا و زرد آب را نیز سود دارد و تمری قولنج و درد معده و عسرالبول را نیز مفید است و اگر تسکین و تلیین نـشود حـب سکبینج یا حبی که در قول محمود گذشت بدهند بعده شوربای چوزه مرغ با توابل بیاشامند و بدان که قـی عـارض در قولنج اگر چه فی‌الجمله مضعف است مگر در استیصال مواد متشربه در جرم معده خاصه اگر ابتـدای مـواد آن از جانب معده باشد نافع است بهر آنکه بیشتر سبب در قولنج اجتماع رطوبات و بلاغم لزجه در معده باشـد کـه معـده جزوی از آن به سوی امعا فرستد و ادوار قولنج تکرار کند و مدت او دراز گردد و قی در این نوع شافی بـود و اگرچـه عرض موذی مضعف است و این حب مسهل است صبر شحم حنظل کتیرا تربد سفید مکه یـک جـزو سـقمونیا نـیم جزو شبرم ربع جزو شربت مثقال به ماءالاصول و این حب مجرب است تربد نیم درم جندبیدستر زنجبیل مکد یـک دانگ و این یک شربت است و این دوا در حل قولنج قوی است شبرم شحم حنظل فرفیون سقمونیا مـساوی شـربت یک درم طبری گوید که گاهی قولنج از خلطی افتد که قولون آن را تشرب کرده باشد و میان هردو طبقه آن حاصل شود و تحلیل نگردد و مستحیل به رباح هم نشود به سبب قلت حرارت و ضعف آن و الم شدید و قلق آرد و باشد که

به فرط الم بکشد و باید که طبیب از سرخی قاروره و حرارت در آن نترسد که این از فرط الم بود و علاجش این است که اندک ایارج به این طبیخ دهند بگیرند بادیان انیسون تخم کرفس کرویا نانخواه صعتر هر واحد یک درم کوفته بجوشانند تا بزور مهرا شود صاف کرده عقب ایارج بنوشانند و از اغتذا و شرب آب سرد منع نمایند تا در برودت و ماده نیفزاید و عوض غذا شوربای مرغ پیر که در علاج قولنج ریحی مذکور گردد بدهند و در ادویه که در آن پر کنند دارچینی و زوفا افزایند و این حقنه مکرر به عمل آرند و اقل آن سه مرتبه بابونه اکلیل‌الملک شیح قیصوم برگ مرزنجوش برگ شبت برگ سداب هر واحد کف قرطم کوفته حلبه تخم سداب هر واحد جفنه برگ کرنب نبطی برگ چغندر هر واحد باقه صعتر زوفا هر واحد جفنه تخم کرفس انیسون هر واحد کف جو مقشر کوفته کف کبیر همه را بجوشانند تا مهرا شود پس به قدر صد درم صاف نموده در هاون کنند و بر آن پنج درم روغن بیدانجیر و پنج درم روغن سداب و پنج درم شکرسرخ و دو ثلث درم بورق انداخته حل کنند و نیم‌گرم حقنه کنند مع لزوم پرهیز و منع غذا سوای شوربای مرغ و منع از آب سرد و سه دفعه حقنه نمایند و اگر مرض کم نشود و درد ساکن نگردد در حقنه نیم درم سکبینج و نیم درم جاوشیر و دو دانگ جندبیدستر حل کرده دو سه دفعه حقنه کنند پس اگر درد زائل شود فلونیا اندک بخورانند و گاهی اندکی از آن در حقنه مذکور داخل می‌کنند و در آبی که اندر آن بابونه و اکلیل‌الملک و شیح و قیصوم و برگ نمام و برگ مرزنجوش و برگ حماحم جوشاینده باشند بنشانند و بعد خروج از این آب ضماد کنند تخم کرفس انیسون بادیان صعتر زوفا هر یک دو درم همه را ساییده و موم روغن از پیه بط و پیه ماکیان ساخته بیامیزند و بر پارچه مالیده ضماد نمایند و چون راه بگشاید و هرچه بخورد نازل شود الا درد باقی بود بر تغذیه مبادرت نکنند سیما چون تهوع و تقلب نفس باقی باشد و اگر تقلب نفس زائل شود و غثیان ساکن گردد و اشتهای تناول چیزی باشد این علامت صحت است پس در این هنگام به مغز نان میده در شوربای مرغ ترکرده دهند و بعد ساعتی از تناول شوربا اندک شراب کهنه بخورند و اگر گاه‌گاهی درد عود کند به جاورس و نمک جریش گرم تکمید نمایند و در اجلاس آبزن کثرت نکنند بهر آن که اگر در این نوع قولنج کثرت جلوس در آب کنند مفاصل مسترخی گردد بلکه گاه‌گاهی درآن بنشانند و بعده موضع الم را به روغن خیری و

یاسمین و روغنی که در آن صعتر و زوفا پخته باشند بمالند و این نوع اکثر بعد زوال او به شرب آب سرد و زیادتی غذا عود کند و چون از این فضول ریاح منحل گردد و علاجش همین است و گاه گاه به علاج قولنج ریحی منتقل گردند ایضا او گوید که گاهی قولنج از رطوبت زجاجیه غلیظه که به قولون متشبث گردد و مجری مسدود سازد و از نفوذ چیزی در آن منع کند عارض شود و این نوع صعب طویل‌اللبث بطی‌الزوال شدیدالاحتباس عظیم‌الوجع است و گاهی مریض را به سبب عسر تحلل و سقوط قوت از شدت وجع هلاک کند الا چون زائل شود به سرعت عود کند و علامت زوال او و نقای علیل از آن خروج شطایای رطوبت عقب حقنه‌ها مثل آبگینه یا مثل قطعه جلید است و علاجش این است که در اول امر طریق انضاج و تلیین پس طریق تحلیل و تنقیه مسلوک دارند و بگیرند بزور مثل تخم کرفس و انیسون و زیره و صعتر کوفته بجوشانند تا مهرا شود پس صاف کرده جلنجبین درآن خوب مالیده باز صاف کنند و برآن اندک روغن بیدانجیر یا روغن سداب چکانیده بنوشند دو روز صبح و شام و روز سوم دو درم حب سکبینج بدهند و در این ایام به آبی که در آن ادویه منضجه محلله جوشانیده باشند به نمد تکمید موضع درد نمایند و روز چهارم در آب نیم‌گرم نشانند و آب گرم بسیار از دهن بلیله بر موضع وجع ریزند بعده این حقنه کنند برگ سداب برگ شبت هریک دو کف بابونه اکلیل‌الملک هر واحد یک یک کف کبیر قرطم کوفته و تخم کتان کوفته هر واحد کف قنطوریون دقیق کف شحم حنظل یک نیم درم انجیر سی عدد همه را جوشانیده صاف کنند به قدر صد درم و در آن سکبینج یک درم جاوشیر نیم درم جندبیدستر نیم درم حل کرده در حمام بعد خروج از آبزن حقنه نمایند و ران‌ها را خوب بردارند و تا ممکن باشد امساک حقنه کنند و اگر ضبط او ممکن نبود از پنبه مسدود سازند و دست برآن دارند و خاصرین بمالند و حرکت دهند و به حقنه مذکور چند مرتبه حقنه کنند و راحت دهند و در آب گرم نشانند و دائم تکمید کنند و حفظ قوت مریض به شوربای مرغ پیر و روغن بادام کنند و تسکین عطش به جلاب نمایند پس اگر امر طول کند و زوال مرض تأخیر نماید از خورانیدن ایارج فیقرا یا ایارج ارکاغانیس یا ایارج روفس چاره نباشد و هنگام تأخر نضج ماءالاصول به ایارج و روغن بیدانجیر دهند بعده حقنه کنند که این اعانت بر نضج و تحلل کند و اگر درد اشتداد نماید این معجون که بعض اوائل آن را تریاق قولنج نامیده‌اند بخورانند بگیرند

فلونیای رومی و فلونیای فارسی هر واحد یک درم معجون کلکلانج یک نیم درم سرگین گرگ سفید یک درم و نـیم همه را با هم سرشته یک نیم درم از آن به آب نیم‌گرم یا به جلاب بدهنـد و هـر روز یـک بـار دهنـد بعـده هـر روز هم‌چنین یک مرتبه حقنه نمایند و حفظ قوت به شوربای خروس سازند و غذای صحیح ندهند تا آن که وجع بالکـل زائل گردد و گاهی صاحب او تسکین و حرارت از تحریک در گهواره یابد و یا در چادر انداختـه بجنباننـد اگـر تهـوع مانع نباشد و صاحب او را نشاید که از قلت و سکون وجع مغرور شود و هنوز ازآن تنقیه نشده باشد و غذا شکم سـیر نخورد و جماع نکند که این گاهی فی‌الحال هلاک کند و ابن ازرق در بصره حقنه در این نوع به آب گرم و زیـت بـه دفعات در وسط علاج بعد ابتدا و قرب نضج می‌کرد و زیت و آب گرم در این نوع تسکین وجـع مـی‌کنـد ابوالحـسن گوید که علاج قولنج حادث ازخلط بارد اولاً به شیافات مزعجه کنند پس اگر اسهال شود و درد تخفیـف یابـد بهتـر والا حقنهٔ مسهله به عمل آرند و قوت حقنه به مقدار قوت وجع و صعوبت مرض باید و اگر شکم نـرم نـشود و وجـع ساکن نگردد مرتبه دوم معاودت آن کنند و از نوشیدن دوای مسهل به غیر آنکه اولاً طریق بـه شـیافات و حقنـه‌هـا بگشاید حذرکنند مگر آن که درد بالای ناف باشد و ریح خارج شود که در آن صورت مـسهل دهنـد و اگـر درد لازم ناف بود و ریح را منفذ نباشد از مسهل قبل از گشادن راه حذر باید کرد و چون فضول مستعد باشد چیزی از حبـوب مسهله مثل حب ایارج و یا حب سکبینج ویا حب منتن مقدار دو درم تا سه درم به آب گـرم بدهنـد و اگـر دوا قـی بکند اعاده آن نمایند و اگر برخوردن این ادویه به سـبب حـرارت قـادر نباشـد گلقنـد در آبـی کـه انـدر آن بادیـان جوشانیده باشند مالیده و مثقال تربد حل کرده و درم ایارج فیقرا به آب نیم‌گرم بدهند و شوربای اسفیدباج بنوشانند و چون امعا پاک گردد شوربای فراخ و خروس عتیق که در آن دو درم بسفایج انداخته باشند بدهند و امر به دخـول حمام گرم کنند و معجون فلافلی دهند و امر به حرکت و تقلیل غذا نمایند تا بعد از آن از عـود مـرض ایمـن شـوند خضر می‌نویسد که در قولنج بارد ابتدا به حقنه لینه پس حاده کنند و گـاهی جـوارش سـفرجلی مـسهل یـا تمـری کفایت کند و گاهی عقب این مطبوخ از سنا و بسفایج و انجیر و مویز منقی هر واحد شـش درم پرسیاوشـان خزمـهٔ لطیفه اصل‌السوس بادیان تخم کرفس هر واحد سه درم می‌دهند و گاهی آب گرم تنها یا به مصطکی کفایت کنـد و

حقنه ایشان به مثل بسفایج و غاریقون و تربد و بابونه و حلبه و اکلیل‌الملک و قنطوریون و سرگین گرگ و تخم کتان و شبت قوی کنند و مخدرات ندهند مگر به ضرورت یا مصلح آن و از شراب در ابتدا احتراز کنند که اکثر در استرخا و صرع می‌اندازد و چون مرض به منتهی قریب شود معجون مسک به شربت ابریشم بدهند و گاهی ضرورت به دادن مثل ترياق افتد و تنقل به مثل جوارش کمونی و عود و پوست اترج مقداری که به تحلیل و انضاج رسد و ثقل نیارد بایدکرد و گاهی در مثل این قولنج به دادن ثمن درم حلتیت وقت خواب مضطر شوند و یا گلقند یا بادیان در آب جوشانیده صاف کرده یک مثقال تربد خراشیده و دو خرنوبه محموده درآن انداخته بنوشند بعضی گویند که عصارۀ ریوند تا چهارسرخ با گلقند بخورانند و بعد انفتاح سده آبزن و کماد و ضماد استعمال نمایند و پیش از آن ادویۀ مشروبۀ مسهلۀ قویه و ضمادات حاره قوی‌التحلیل به کار نبرند و گرسنگی قائم‌مقام استفراغ است در تحلیل بلغم و اگر بر گرسنگی صبر نبود آب گوشت خروس پیر یا کبک یا عصافیر که در آن بسفایج و دارچینی و زنجبیل و زیره و پودینه داخل کرده باشند و با حریره آب سبوس گندم مطبوخ با روغن گاؤ که در آن کرویا و نانخواه و شونیز داخل باشد باید داد و بعد طعام جرعه آب کامه مفید است و این حقنه قولنج بلغمی و ریحی را در حال زائل کند در آب برگ سداب و آب برگ چغندر و کرنب از یک مثقال تا پنج مثقال بورۀ ارمنی یا نمک و هفت مثقال روغن گاؤ یا چهار مثقال روغن بادام آمیخته شیر گرم عمل نمایند و اگر یک قاشق یا چهار مثقال آب کامه افزایند بهتر باشد و این ضماد رافع قولنج است شونیز مویزج هریک قدری گرفته نرم بسایند و به زهره گاؤ آمیخته بر ناف ضماد نمایند و حب نارمشک و کذا است لوبان به انیسون مجرب است و کذا دواءالمسک بعد تنقیه و صبر فلفل حب‌الرشاد زنجبیل مساوی شکر مثل همه بر نهارخوردن نیز مجرب است و حب از ریوند و مغز بادام و هلیله زرد هر واحد یک درم انزروت نیم درم زعفران ربع درم عجیب است و این حب ماسرجویه برای خود ترتیب داده در تلیین شکم و رفع قولنج و اکثر امراض بلغمی سودمند است هلیله سیاه بلیله آمله مقل هر کدام چهار درم تخم کرفس انیسون بادیان کردیا نانخواه صعتر شیطرج حرمل سورنجان نمک سیاه مصطکی اشق هر کدام یک درم زنجبیل دارچینی قاقله وج سنبل‌الطیب زعفران سلیخه هرکدام نیم درم سکبینج سه درم شحم حنظل یک نیم درم فانید تربد سفید هر کدام

بیست درم صبر دوازده درم ادویه را باریک ساییده و صموغ را در آب گندنا حل کرده بیامیزند و حب‌ها به قدر فلفل ساخته دو مثقال به آب گرم بخورند و این حقنه‌ها محمد زکریا به غایت می‌ستاید و می‌گوید که در این کار هیچ ترکیبی نظیر این نیست و اندر گشادن قولنج فعلی عجیب دارد حتی که ایلاوس را نیز زائل سازد به اذن‌الله تعالی نطرون اسکندرانی دو ثلث اوقیه در آب گرم و روغن زیت حل کرده حقنه کنند باید که مقدار مجموع دو ثلث رطل باشد و آب و روغن مساوی باشد و یا روغن ثلث آب بود و چون مرض اشتداد کند و هیچ یکی از تدابیر مفید نیفتد بستانند سرگین گرگ خاصه آنچه بر روی خار افتاده باشد و با عسل سرشته به مشک و فلفل سیاه خوشبو ساخته بدهند و پس از آن ماءالاصول بنوشانند و مادام که درد ثابت باشد هر شب تخم کتان و حلبه و حب‌الرشاد در آب جوشانیده و لعاب آن را صاف نموده دو وقیه با قدری فانیذ و روغن کنجد بدهند و از غذا منع کنند و اگر چاره نباشد به شوربای مرغ تغذیه سازند

علاج قولنج ریحی

هر چه در علاج قولنج بلغمی گذشت علاج این است مگر آن که شیاف و حقنه و مسهل که در این جا استعمال کنند کاسر ریاح باشد مثل این شیاف بوره مقل جاوشیر تخم سداب جندبیدستر حنظل از هریک مقدار لائق گرفته با قوام شکر سرخ سرشته شیاف سازند و مثل این حقنه سداب نمام بابونه قیصوم مرزنجوش تخم کرفس بادیان نانخواه انجیر به مقدار مناسب درآب بجوشانند و عسل آمیخته نیم‌گرم حقنه کنند و مثل این مسهل پوست بیخ بادیان و بیخ کاسنی قنطوریون بسفایج هریک هفت ماشه تخم کرفس درونج هر یک پنج ماشه انجیر زرد پنج عدد مویز منقی دو توله تخم قرطم یک توله صعتر انیسون هریک چهارماشه تربد سفید نه ماشه زنجبیل سه ماشه سنای مکی دو توله جوشانیده صاف نموده مغز خیارشنبر هفت توله گلقند چهارتوله مالیده باز صاف کرده شربت دینار چهار توله روغن بادام هفت ماشه داخل کرده بدهند و فردای آن کمونی کبیر و معجون حب‌الغار هریک پنج ماشه خورده شیره بادیان نه ماشه و انیسون هفت ماشه و صعتر و زیره سیاه هریک چهار ماشه و قرطم یک نیم توله و الایچی کلان پنج عدد در گلاب یک نیم پاؤ برآورده عسل سه توله داخل کرده حرف و یا تودریین نه ماشه پاشیده

بنوشند شب حب سکبینج خورده باشند هم‌چنین سه چهار مسهل دهند و غذا شوربا با نان و یا به جوارش نارمشک و یا شهریاران اسهال آورند و بعد از تنقیه جهت تعدیل و دفع ریاح معجون کندر و جوارش انجدان به عرق نانخواه و صعتر دهند و این ماءالبروز نیز برای تحلیل باد واخراج مواد نافع است نانخواه کاشم کرویا زیره کرمانی صعتر شونیز هریک کفی در سه رطل آب بپزند تا یک رطل بماند صبح و شام بیست درم از آن یا سه درم روغن بیدانجیر بنوشند و هرگاه بعد استعمال شیاف و حقنه و مسهل و خروج ریح و ماده آن درد ساکن نشود سببش برودت امعا باشد در این وقت جهت تسخین امعا این حقنه کنند بابونه اکلیل‌الملک برنجاسف سداب نانخواه شونیز نیم‌کوفته در آب جوشانیده صاف نموده زیت و اندکی جندبیدستر آمیخته حقنه کنند و مریض را بفرمایند که دوا را زمانی طویل در شکم بدارد تا گرمی آن به وجه احسن امعا را حاصل گردد و نافع‌ترین اشیا در قولنج ریحی خوردن کمونی و فنداویقون و سنجرینیا و تریاق کبیر است هم‌چنین بادمهرج و جوارش انجدان و حب ملوک و حب افاویه و نارمشک و حب حلتیت و حلوای مغز تخم بیدانجیر و معجون قولنج و کاسر ریاح و مداومت جوارش کمونی مسهل یا ثبادریطوس هر روز به مقداری که اجابت معمولی به لینت شود و پرهیز از جمیع بقول و غیر آن اشیای مؤلد ریاح در دفع قولنج ریحی دوری همواره معمول و مجرب است و مالش روغن سداب و شبت بر شکم و نوشیدن ماءالعسل و عرق بادیان و گلاب عوض آب سرد مفید بود و اگر انصباب سودا بر امعا موجب نفخ و قولنج ریحی گردد چنانچه بعضی را در مالیخولیای مراقی افتد جهت تلیین طبع و تحلیل ریاح حقنه و شیاف و غیر آنکه مذکور شد استعمال نمایند و زیره و کرویا جوشانیده نوشیدن و پودینه و سداب و جعده و صعتر و شونیز در سرکه کهنه پخته تکمید کردن مفید بود و بعد افاقه تنقیه سودا نمایند و هرچه در علاج قولنج سوداوی بیاید به کاربرند ذکر بعض ادویه یونانیه که نافع قولنج ریحی است مهندس گوید که لیسیدن حب‌المحلب به عسل نافع قولنج ریحی بود و به قول تمیمی و ابن صهاربخت نوشیدن روغن بلسان مفید قولنج ریحی و بلغمی است و خوردن قردمانا که آن کرویای بری است به آب مطبوخ انیسون به قول جالینوس و مداینی و ابن جزله نافع قولنج ریحی باشد و شرب فطراسالیون دراین نوع مجرب سویدی است و به قول مالقی خوردن صعتر به آب گرم حل قولنج ریحی به سرعت کند و کذا

شرب مشک و کذا لعق نانخواه سوده به عسل سرشته و کذا شرب درونج یا کاشم و ادویهٔ مستعمله در آبزن و کماد قولنج ریحی این است انیسون زیرهٔ سیاه عنب‌الثعلب حلبه بادیان اکلیل‌الملک مغز تخم بیدانجیر نمام پودینه برنجاسف شبت صعتر مرزنگوش جندبیدستر بابونه در آب جوشانیده علیل را در آن نشانند و یا این آب در مثانه گاؤ انداخته بر ناف مریض نهند بادمهرج که جهت قولنج ریحی و بلغمی و ریاح شکم نفع تام دارد حلبه تخم حرمل هریک سی درم درونج عقربی عاقرقرحا فلفل دارفلفل اسارون سلیخه قسط زعفران زنجبیل هریک دودرم کوفته بیخته به عسل سرشند شربتی دو درم جوارش انجدان قولنج بگشاید و ریاح دفع کند و آروغ ترش را نافع بود فلفل دارفلفل هریک پنج درم ایرسا زنجبیل هریک شش درم انیسون بادیان مصطکی نانخواه تخم کرفس هریک دو درم انجدان پانزده درم کوفته بیخته با عسل بسرشند شربتی سه درم حب‌الملوک قولنج بگشاید و ریاح غلیظ دفع نماید صبر پنج درم تربد سفید ده درم انزروت پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هریک سه درم نمک هندی ده درم مصطکی زعفران ساذج هندی قسط سلیخه ریوند چینی زنجبیل انیسون تخم کرفس فلفل قرنفل خیربوا دارچینی کتیرا قاقله هر یک نیم درم سقمونیا دو مثقال مشک دانگی کوفته بیخته حب سازند شربت سه درم حریره مفید درد شکم و رافع قبض و معمول است مغز تخم معصفر یک توله در پاؤ آثار عرق بادیان ساییده دو توله گلقند در آن مالیده صاف کرده به طریق حریره پخته بنوشند تا سه روز حلوای مغز تخم بیدانجیر کسی که عادی قولنج باشد مداومت این نماید مغز تخم بیدانجیر شکر برابر مغز را در شیر ماده گاؤ که چهار چند ادویه باشد ساییده صاف کرده برآتش گذارند تا مثل کهوره گردد پس شکر آمیخته حلوا سازند خوراک یک توله و بعضی قدری زنجبیل می‌آمیزند حقنه که برای قولنج مجرب انطاکی است برگ شبت و تخم آن هر واحد دو اوقیه کرویا یک اوقیه قرطم نیم اوقیه بورهٔ ارمنی شحم حنظل تربد هر واحد پنج درم همه را کوفته در سه رطل شوربای خروس بپزند تا یک رطل بماند صاف کرده سی درم زیت در زمستان و روغن کنجد در غیر آن و بیست درم شکر در تابستان و عسل در غیر آن حل کرده حقنه کنند و به قدر طاقت امساک آن نمایند و در شدت عارض تخم چقندر مثل قرطم افزایند دوایی که

قولنج ریحی را نافع است انیسون سه ماشه بادیان زنجبیل زیرۀ سیاه تخم کرفس کرویا هریک چهارماشه حب‌الرشاد نه ماشه جوشانیده شربت بزوری حار دو توله یا شربت دینار داخل کرده بدهند و ایضاً قرنفل دانه هیل هریک سه ماشه در گلاب و عرق بادیان هر واحد پنج توله جوشانیده جرعه جرعه بنوشند ایضاً برای قولنج معتاد که درد آن به طرف معده و جگر آید مجرب است و جهت درد گرده نیز نافع انیسون زیره سیاه صعتر فارسی بادیان هر یک چهار ماشه گل سرخ تازه شش ماشه در عرق عنب‌الثعلب پاؤسیر جوشانیده شربت دینار گلقند داخل کرده بنوشند و گاهی کرویا عوض صعتر و گلقند کرده می‌شود ایضاً اگر در قولنج ریحی دوری هر دوایی که بخورد به قی دفع شود اول محجمه بر معده و فم معده نهاده این دوا بدهند جوارش کمونی ملین علویخانی نه ماشه حب سکبینج سه ماشه خورده شیره زرشک نه ماشه شیره قرطم یک نیم توله و تخم خربزه یک توله گلاب پاؤسیر گلقند چارتوله روغن بیدانجیر مرکب یک توله بنوشند و اگر به شب درد باز غلبه کند جدوار هفت ماشه دارشیشعان گل عاشقانه قسط تلخ بابونه زردچوب هریک یک توله در مغز گهیکوار کهرل کرده بر پارچه سفت مثل مرهم مالیده برجای درد نهاده بالای آن برگ انگور و بقله شبت پخته بندند و شوربای قنفذ نوشانند بعده از ادامت کمونی کبیر نه ماشه و عرق حیات نه توله دوره موقوف می‌شود و ایضاً که قولنج یک ماهه دوبایی را نیز به تجربه بعضی مفید آمده پیاز عنصل در سیخ قلعی وارد کرده مقل زفت صبر هریک نه ماشه اشق چهارماشه سوده بر هر دو سوراخ پیاز و باقی بر آن پاشیده بریان نمایند و سه توازان دورکنند پس صبر سه ماشه دیگر به روغن قاوند مرکب علویخانی آمیخته آلوده به طور شیاف سازند و بردارند و بعد یک لمحه برآورده باز نهند و در یکپاس هفت هشت مرتبه همین نوع عمل نمایند و تا سه روز استعمال کنند و تمام روز قسمی از غذا ندهند و چون ضعف زیاده محسوس شود وقت دوپهر شوربای مرغ سلیمانی مرغن که چهارم آن عرق کیوره و هشتم حصه مقطر باشد نوشانند روغن که در تحلیل نفخ معده و به قولنج و ریاح غلیظ مجرب است سنبل‌الطیب دارشیشعان گل بابونه برگ سداب تخم شبت شونیز مصطکی هر واحد یک توله زیره کرمانی دو توله کوفته در یک آثار آب بجوشانند هر گاه چهارم حصه بماند برابر آن آب شبت سبز و روغن بیدانجیر و روغن بابونه هر یک چهار توله داخل کرده جوش دهند چون آب برود و روغن بماند صاف نموده

عنبر اشهب نیم درم در آن حل کرده بدارند وقت حاجت نیم‌گرم بر شکم بمالند و اگر ریح غلیظ و درد شدید باشد وقت استعمال قدری جندبیدستر حل کرده به کار برند سفوف که قولنج مع برودت را مجرب نوشته صبر اخضر فلفل سیاه حب‌الرشاد زنجبیل مساوی شکر برابر همه بر نهار و عند هیجان درد بخورند و استفاف تربد موصوف یا پنجم حصه آن زنجبیل و برابر هردو شکر نیز حل قولنج نماید دست لوبان به انیسون نیز مجرب است شیاف که فی‌الحال قولنج خاصه ریحی بگشاید و مجرب است پاره موم زرد در زهره گاؤ گداخته قدری بادیان سوده به آن سرشته شیاف سازند و بردارند کماد که وجع ساکن کند و قولنج بگشاید تخم کرفس نانخواه حلبه در پارچه بسته نیم‌گرم برناف نهند معجون قولنج که فی‌الواقع در قسم ریحی و آنچه از ماده غلیظ باشد نفع عظیم دارد و به اوجاع معده ریحی و بلغمی فائده بین می‌کند و معمول استاد مرحوم برگ سداب پودینه خشک فلفل سیاه نانخواه کرویا کاشم زنجبیل دارچینی دارفلفل مساوی کوفته بیخته به شهد خالص سه چند ادویه معجون سازند و اگر اسهال مطلوب‌تر باشد تربد موصوف مساوی یا نیمه جمله اجزا افزایند معجون مسهل ترکیب محمد زکریا جهت قولنج ریحی و ثفلی خاصه که با غثیان بود زنجبیل دارفلفل دارچینی هریک نیم دانگ مصطکی یک دانگ سقمونیا ربع درم تربد موصوف یک درم عسل کف گرفته آن قدر که ادویه درآن آمیزند به نوعی که حب توان بست واین یک شربت است معجون نافع اکثر انواع قولنج و از مجربات انطاکی است مغز بادام تلخ یک جزو زنجبیل خولنجان عاقرقرحا فلفل سیاه هریک نصف جزو عود هندی بورهٔ ارمنی مصطکی هریک ربع جزو کوفته بیخته با عسل سه چند سرشته دو درم استعمال نمایند معجون از مجربات حکیم رکن الدین در قولنج ریحی خیلی مفید سداب خشک خولنجان سلیخه بیخ کبر ساذج هندی از هریک هفت مثقال نیم‌کوفته یک شب در گلاب خیسانیده پس بجوشانند تا به نصف رسد صاف کنند بعد از آن زرنباد مصطکی نارمشک عود هندی پوست ترنج دارفلفل کاشم تخم کرفس ساذج هندی انیسون اذخر اسارون تخم ترب زرنب صعتر دارچینی پودینه خشک حلتیت زیره کرمانی قرنفل حرف بابلی از هریک دو نیم مثقال جندبیدستر یک مثقال پاؤ بالا کوفته به حریر بیخته پس سه وزن جمیع ادویه عسل را به گلاب مذکور پخته باقی ادویه را به آن سرشند و اگر خواسته باشند روغن بادام تلخ بیست مثقال و برای قوت عمل فلوس خیارشنبر

قدری که خواهند اضافه نمایند ذکر ادویهٔ هندیه که قولنج ریحی را مفید است اگر پوست بیخ بیدانجیر و زنجبیل هر واحد یک دام در سه پاؤ آب بجوشانند چون نیم پاؤ بماند صاف نموده انگزه نمک سیاه هر واحد یک ماشه حب بسته فرو برند و بالایش جوشانده بنوشند برای باد گوله نافع است ایضاً اگر زردچوب و زنجبیل بالون ساییده قدری افیون آمیخته برشکم طلا کنند و برگ بیدانجیر نیم‌گرم برآن بندند و یا نان مونگ از یک طرف پخته از طرف خام به روغن بیدانجیر چرب کرده زنجبیل انگوزه سوده برآن پاشیده بندند مفید بود حب در بیاض قبله گاهی مرحوم مرقوم است که حلتیت و فلفل سیاه و تنکار و صبر هر واحد یک دام در آب گهیکوار کهرل کرده و حب به قدر کنار صحرایی بسته نگه دارند و جهت قولنج و امراض بادی شکم داده باشند دیگر حلتیت مغز تخم بیدانجیر مغز کرنجوه زنجبیل ناکچهکنی مساوی به قدر کنار دشتی حب بندند و یک حب به آب نیم‌گرم بخورند در وقت شدت درد نافع است و به وجع معده نیز مفید دیگر پهکیری بریان اجواین پیپلا مول فلفل گرد مغز تخم کرنجوه بای برنگ صبر نمک سیاه برابر کوفته در رس ادرک حب بندند و به وزن چهار ماشه وقت شدت درد خورند دیگر سونهه ستوه سهاگه بریان نمک سیندهه هینگ هیرا هرچهار مساوی با شیره بیخ سهجنه کهرل کرده به قدر کناردشتی حب بندند یکی صبح و یک شام بخورند باد گوله و طحال و تب ربع را نافع است دیگر چونه و هراونسوت و سهاگه و ایلوه به آب گهیکوار چهارپهر کهرل کرده حب‌ها فرو ساخته یک ماشه تا سه ماشه خوردن مفید باد گوله و طحال است دیگر گهربچ بابرنگ سونهه سونف تخم سویه هینگ نمک سیندهه کوفته بیخته به آرد ماش آمیخته و در آب برگ ترب یا شبت خمیرکرده نان به قدر حجم دو انگشت بپزند از یک طرف پس طرف دیگر را به روغن شبت چرب کرده نیم‌گرم بر شکم بندند قولنج ریحی و وجع معده را مجرب است و اگر اجمود نانخواه زیره سیاه اضافه کرده هر واحد دو درم و هینگ نیم درم بگیرند و ساییده در پاؤ آثار آرد ماش آمیخته و نان به قدر حجم مذکور بپزند و از طرف خام به روغن بیدانجیر چرب کرده بر موضع درد بندند نافع‌تر باشد شخصی از سه روز در قولنج مبتلا بود و مسهل عمل نکرد چون این نان بسته شد دو سه بار اسهال گردید و نجات یافت دیگر رائی پاؤ آثار مغز گهیکوار نیم آثار نمک سیندهه نیم پاؤ هر سه را مخلوط کرده در سبوچه زیر زمین دفن نمایند و بعد هشت روز برآورده به وزن

شش درم صبح و شام بخورند و از مضرات پرهیزند قولنج را نافع بود روغن آب برگ بیدانجیر یک جزو در روغن چینبیلی نیم جزو آمیخته بجوشانند تا آب سوخته روغن بماند و بر شکم طلا کنند به تفتیح مسام و تحلیل مواد خاصه در قولنج ریحی درد را ساکن کند سفوف که نافع باد گوله شکم است مغره سمندر پهل کف دریا نمک سنگ نمک سیاه اشخار سفید تربد جواکهار سهاگه پوست هلیله زرد دارفلفل زنجبیل انگوزه بای برنگ هریک دو نیم مانگ ابلید ده مانگ کوفته بیخته دو مانگ بخورند دیگر خردل و زنجبیل ساییده در بول گوساله آمیخته ضماد کنند قولنج ریحی و بلغمی را نافع بود دیگر تخم بیدانجیر تخم شبت مکوه تخم خطمی بابونه هریک قدری در آب بجوشانند تا نصف بماند صاف نموده در آن نشینند دیگر از پاره صابون شیاف ساخته به روغن بیدانجیر یا به روغن گلچکان چرب ساخته بردارند به سرعت نفع بخشد ایضاً اگر فتیله به قدر چهار انگشت مضموم از پارچه درست ساخته زردچوب به قدر یک ماشه در آب سوده بالایش صابون به قدر سه ماشه سوده بر فتیله آلوده بردارند و وقت حاجت اجابت برآرند و بعد فراغت باز بردارند نافع بود دیگر سهاگه نمک سیندهه جواکهار سجی ایلوه مساوی به آب گهیکوار حب ساخته بخورند که نافع قولنج و درد آن است دیگر چوب بیدانجیر بسوزانند و خاکستر آن یک کف دست بخورند ریح و درد شکم دور شود و کشیدن قلیان نیز مفید به وجع قولنج است اقوال حذاق مسیحی گوید که اگر این علت از کیموسات غلیظه بارده یا ریح منفخه باشد باید که معالجه به ادویه ملطفه که حاد و قوی‌الحراره نباشد باید کرد و ایضاً اگر علت از ریاح غلیظ باشد به روغنی که در آن زیره سیاه و تخم سداب و تخم کرفس و انیسون و کرویا جوشانیده صاف نموده پیه بط یا ماکیان در آن گداخته باشند حقنه کنند پس اگر کفایت کند بهتر والا اعاده حقنه به همین روغن کنند بعد از آن که در آن جندبیدستر درم فرفیون نیم درم و کم از این حل کرده باشند و گاهی به این حقنه سکبینج و حلتیت و روغن بلسان آمیخته می‌شود و ایضاً گاهی به روغن سداب و طبیخ خارخسک و شبت حقنه می‌کنند پس تسکین وجع و تحلیل ریاح می‌کند و اگر حقنه از شدت وجع نافذ نشود شیافات معمول از شحم و نمک و عسل و بورق و تخم سداب بردارند و شکم را به روغن سداب بمالند و تکمید موضع به جاورس کنند و روغن بیدانجیر به ایارج فیقرا همراه آب مطبوخ شبت و حلبه و انیسون و مصطکی و تخم

کرفس و نانخواه و قردمانا و تخم سداب و دوقو و انجیر خشک بنوشند و این قولنج را که از ریاح غلیظ و از خلط بارد زجاجی بود این حب نافع است سکبینج و مقل و جاوشیر و شقاقل و تخم کرفس و نانخواه و قردمانا و تخم سداب و تخم شبت و زنجبیل و دارفلفل هر واحد سه درم ایارج فیقرا تربد هر واحد ده درم شحم حنظل نه درم هلیله زرد پنج درم تخم خطمی چهاردرم کوفته بیخته و سکبینج و مقل و جاوشیر را به آب سداب حل کرده باقی ادویه سرشته حب ها سازند و سه درم به آب انیسون بدهند و در طبیخ ثوم استعمال کنند که آن محلل ریاح و ملطف خلط غلیظ است ولیکن طعام طبیخ قنابر و شوربای متخذ از خروس پیر که در شکم آن انیسون و نانخواه و کرفس و سداب و شبت و گندنا پر کرده باشند و طبیخ متخذ از بیخ گندنای شامی و شبت و زیت سازند و اگر با وجع شکم نفخ و قراقر و تمدد در شکم باشد و طبیعت قبض نبود این حب دهند برگ سداب خشک ده درم نانخواه زیره شونیز صعتر کاشم کرویا فطراسالیون بادام تلخ فلفل دارفلفل پودینه زوفا وج حب‌الغار جندبیدستر هر واحد دو درم سکبینج چهار درم جاوشیر سه درم با عسل هم‌چند همه بسرشند و به قدر کنار چند مرتبه به اوقیه شراب کهنه گرم کرده یا به ماءالاصل بخورند و این حمول به کار برند زیره برگ سداب تر هر واحد کف بخور مریم دو درم به عسل سرشته بصوف بردارند که انفشاش ریاح و اخراج آن از اسفل کند و دوام تکمید به جاورس گرم کرده نمایند و در آبزن نشانند و اگر کفایت نکند بر موضع درد محجمه ناری نهند و آن موضع را بمالند تا سرخ شود بعده روغن سداب بمالند و بدان حقنه کنند بعد از آنکه در آن نیم درم جندبیدستر و فرفیون حل کرده باشند و هرگاه درد شدت کند و خوف غشی بر علیل باشد این معجون بدهند که حل طبیعت و تحلیل ریاح کند و خواب آورد فلفل نانخواه برگ سداب پودینه جندبیدستر زیره حب‌الغار هر واحد سه درم افیون بزرالبنج یبروج سقمونیا هر واحد یک درم یا هم چندان عسل بسرشند و یک مثقال بدهند و این حقنه برای قولنج ریحی نیز نافع است سداب زیت بپزند و بعده از این زیت سی درم بگیرند و در آن جندبیدستر و جاوشیر و سکبینج هر واحد دو ثلث درم میعه سائله دو درم داخل کرده حقنه کنند و ایضاً به روغن سداب و عسل گرم و می سوده یک نیم درم حقنه نمایند و اندر آب آبزن در نوع ریحی اقحوان و سداب تر و شیح و قیصوم و برنجاسف بپزند و کسی را که قولنج ریحی عارض شود از

البان و فواکه و بقول و همه آنچه منفخ باشد پرهیز کند و قلایا و مطنجنات مبرزه و شراب قوی یا ماءالعسل و افاویه استعمال نماید بوعلی می‌نویسد که گاه تنقیه اخلاط کنند و ریح قدری بماند و درد باقی بود پس می‌باید که حقنه‌های مقوی امعا محلل ریح به گرمی لطیف استعمال کنند و گاهی در این هنگام خوردن معجون قوی حار مثل تریاق و مانند آن کفایت کند و گاهی وضع محاجم ناری بر موضع درد کفایت باشد و گاهی نوشیدن بزور محلل ریاح کافی بود و گاهی شرب شراب گرم و گاهی اضمدهٔ محللهٔ ریاح کفایت کند و گاهی دوای محمر مفید شود و قوی‌تر در آن محمر خردلی است که آن گاهی تحلیل کند و گاهی جذب ماده به سوی عضلات شکم کند و استحمام به آب چشمه‌های گرم درد شدید را نفع بسیار کند و آب نوشادری در آن عجیب و مسهل است و اگر احتمال شرب آن باشد بنوشند و هم‌چنین آبزن معمول از آبی که درآن ادویهٔ محللهٔ ملطفه پخته باشند و گاهی دلک لطیف شکم مع دلک قوی ساق کفایت کند و گاهی شرب آب سرد هیجان درد کند و آن دراین علت مضرترین اشیا است و سردی و هوای سرد به دستور چنان که گرمی و هوای گرم و آب گرم برای ایشان انفع اشیا است بالجمله در قولنج ریحی حقنه‌ها و حمولات و اضمده که مذکور شد استعمال نمایند و غذا اصلاً ترک کنند و اگر چه تا سه روز باشد قی ممکن بود خواب کنند و در قلع ماده ریح به حقنه محلل ماده و در تسخین عضو بدان و از خارج و به نحوی که بالا مذکور شد جهد نمایند پس اگر در آن جا خوف خلط نباشد تسخین و تکمید چندان که خواهند به عمل آرند و ایضاً در نهادن محاجم ناری به غیر شرط سعی کنند و اگر طبیعت مجیب باشد به دلک ملایم بر موضع درد و به تمریخ مثل روغن زنبق و ناردین و روغن بان گرم کرده و به تکمید از جاورس و نمک گرم به مقدار اوفق استعانت نمایند و اشکال بر پهلو خواب کردن و بر پشت و بر رو خوابیدن بیازمایند هر آنچه موافق‌تر و دافع‌تر برای ریح باشد اختیار نمایند و آنچه از مشروبات آن را نافع بود این است که کرویا و تخم سداب در آب بزور یا در شراب کهنه یا در ماءالعسل یا به فانیذ بخورانند و گاهی در این وقت فلونیا خورانیدن خلاص می‌کند و این حقنه برای قولنج ریحی نیکو است بگیرند حاشا و زوفا و سداب خشک و صعتر و وج و تخم سداب و تخم فنجکشت و تخم بیدانجیر کوفته و بابونه و خارخسک و قنطوریون و شبت و بزور ثلثه یعنی بادیان و کرفس و نانخواه و انجدان و فطراسالیون مساوی و

در آب سداب یا پودینه نیکو بپزند تا از بسیاری به اندکی بازآید صاف کنند بعده زیت یک جزو و آب مطبوخ دو جزو گرفته بجوشانند تا زیت صرف باقی ماند بعد از آن به قدر حقنه از وی بگیرند و درآن پیه بط و پیه بز و اندک جاوشیر و سکبینج آمیخته حقنه کنند و اگر آب مذکور تنها بگیرند و در آن صموغ مذکوره و هر دو شحوم ده درم حل کنند و بدان حقنه نمایند نافع بود و ادخال جندبیدستر و حلتیت در حقنه‌های ایشان خیلی سودمند است و گاهی حقنه به وزن بیست درم زیت که در آن ده درم میعه سائله حل کرده باشند نافع بود و گاهی به بورق بسیار تا ده درم محلول در آب سداب یا نمک پانزده درم در آن حل کرده حقنه می‌کنند و گاهی احتقان به روغن سداب و روغن ناردین و روغن بابونه و روغن ترب و روغن بیدانجیر می‌نمایند و این حمولات برای ریحی نافع است سداب به ماءالعسل بسایند تا مثل لحوق گردد و نصف وزن آن زیره و ربع آن نطرون داخل کرده شافه به طول شش انگشت سازند و ایضاً بگیرند تخم سداب و جندبیدستر و عسل و زهره گاؤ و بورق هر واحد نیم مثقال و ایضاً از سکبینج و مقل و بورق و حنظل و خطمی شیاف سازند مجوسی گوید که هرگاه این مرض از ریح غلیظ باشد باید که حب منتن دو درم و نیم تا سه درم یا حب سکبینج یا این دوا بدهند ایارج فیقرا دو مثقال تربد مثقال تخم کرفس انیسون نانخواه هر واحد نیم مثقال جندبیدستر فرفیون هر واحد ربع مثقال کوفته به آب کرفس حب بندند شربت مثقال و این حب مثل او است شبرم و شحم حنظل هر واحد درم سکبینج یک نیم درم زنجبیل و جندبیدستر و فلفل و مقل هر واحد نیم درم صموغ را در آب گرم حل کرده ادویه دیگر بدان بسرشند و حب‌ها کوچک بسازند شربتی دو درم و این ماءالاصول دهند پوست بیخ کرفس پوست بیخ بادیان هر واحد ده درم تخم کرفس انیسون بادیان نانخواه دو توله پودینه صعتر فارسی زیره هر واحد سه درم تخم سداب ثوم برای مصطکی سنبل‌الطیب عود بلسان سلیخه اسارون هر واحد دو درم راسن بیخ اذخر فقاح و اذخر شبت هر واحد پنج درم مویز منقی بیست درم انجیر ده عدد عناب بیست دانه همه را در پنج رطل آب بجوشانند تا به یک رطل آید صاف نموده به وزن چهل درم از آن بگیرند و به یک مثقال روغن بیدانجیر و نیم درم سنجرمینا بنوشند و اگر تریاق فاروق نیم درم به آبی که در آن زیره سیاه وتخم کرفس و انیسون جوشانیده باشند بخورند منفعت بین نماید و شکم و نواحی امعا را به این روغن

بمالند بگیرند آب سداب و آب بادیان و آب کرفس هر واحد نیم رطل زیره سفید و نانخواه و تخم کـرفس هـر واحـد پنج درم همه را بجوشانند تا ثلث بماند صاف نموده برآن زیت یا انفاق یا روغن کنجد نـیم رطـل انداختـه بـه آتـش معتدل بپزند تا آب فانی گردد و روغن بماند در مالش استعمال کنند و از آن یک مثقال به آبی که انـدر آن پودینـه نهری و صعتر فارسی و نانخواه پخته باشند به اندک عسل و فانیذ سنجری بنوشانند که تحلیل ریاح کند و تکمید به نمک زیره گندم نیز محلل ریاح است و ایضاً این حقنه محلل ریاح به عمـل آرنـد و خارخـسک و شـبت و سـداب و پودینه نهری و بری و نمام و بابونه و اکلیل‌الملک و حاشا و قیصوم و مرزنجوش هر واحد کف تخم کرفس و انیـسون و بادیان و نانخواه هر واحد پنج درم ده اوقیه انجیرخشک ده عدد عناب بیست دانه سپستان سـی عـدد جملـه را در شش رطل آب بجوشانند تا یک نیم رطل بماند و نیم رطل از آن صاف کنند و بر آن بورق درم مقل سکبینج و اشق و جاوشیر هر واحد نیم درم جندبیدستر دو دانگ عسل بیست درم اندازند صموغ را در آب گـرم حـل کـرده و بـاقی ادویه را کوفته و به آب مصفی آمیخته در هاون بادزن پانزده درم مری و پانزده درم روغن قسط حل کرده نـیم‌گـرم حقنه کنند و چون به حقنه چیزی منعقد بیرون آید باید که اعادۀ حقنه بار دوم و سوم کنند تا تعقـد زائـل شـود و براز لین برآید و این حقنه نافع ریح غلیظ است آب گندنا آب چغندر آب پودینـه آب سـداب هـر واحـد بیـست درم روغن بیدانجیر روغن ناردین روغن قسط روغن حسک هرچه از این حاضر باشد پانزده درم عسل ده درم جندبیدستر و شحم حنظل هر واحد یک نیم دانگ باریک سوده همه را با هم جمع کرده نیم‌گرم حقنه کنند و ایضاً بگیرنـد آب سداب تر یک رطل و تخم کرفس و انیسون و بادیان و شونیز هر واحد پنج درم جندبیدستر دوم همه را نیم‌کوفته بر آن آب اندازند و یک رطل زیت انفاق داخل کرده به آتش معتدل بپزند تا آب فانی شود و روغـن بمانـد و از آن نـیم رطل بگیرند و پیه ماکیان و پیه بچه کبوتر گداخته هر واحد دو اوقیه انداخته نیم‌گرم حقنه کنند و اگر با زیت عسل آمیزند بهتر باشد پس اگر درد شدت کند و از دوای مسهل و حقنه و غیر آن ساکن نشود فلونیای رومی یا فارسی از نیم درم تا نیم مثقال استعمال نمایند و مریض را در آبزن آبی که درآن بابونه و اکلیل‌الملک و سداب و خارخـسک و شیح و قیصوم و شبت و برگ غار و حندقوقی و مانند آن جوشـانیده باشـند در حالـت خلـو معـده از غـذا و شـراب

بنشانند و به صاحب قولنج بلغمی و ریحی نخودآب به زیت مغسول و زیره و شبت و دارچینی و خولنجان و فلفل و گندنا و بچه کبوتر نواهض و قنابر و شوربای خروس پیر دهند و اگر در شوربای خروس و قنابر قدری بسفائج انداخته بنوشند انتفاع یابند و هم‌چنین اگر اندک مغز قرطم درآن داخل کنند تلیین طبیعت نماید و ایضاً عسل به روغن جوز بخورند و باید که کثرت استعمال غذا نکنند بلکه به مقداری که حفظ قوت او نماید و لحوم مواشی و ماهی و شیرها ترک نمایند و آب سرد خالص بیاشامند بلکه به ماءالعسل یا به ماءالسکر آمیزند پس اگر به شربت آن مضطر شوند و تشنگی شدت کند اندک بعد اندک از آن بنوشند و اگر قدری شراب ریحانی ممزوج بخورند انتفاع یابند و چون این تدبیر در قولنج ریاحی استعمال نمودند و نفع نکرد و درد را تسکین نشد پس باید که محاجم و اقداح ناری بر پوست شکم و موضع الم به مرات نهند که این تحلیل ریاح کند و بدان انتفاع یابند انشاءالله تعالی ابن الیاس گوید که هر صبح جلاب از بادیان و انیسون و نانخواه هر واحد سه درم گلقند عسلی ده درم بنوشند و غذا نخودآب به مغز قرطم سازند و اسهال طبیعت به حب منتن یا به جوارش سفرجلی یا کمونی کنند و این حب خورند تخم کرفس انیسون نانخواه هر واحد درم جندبیدستر ربع درم همه را باریک ساییده حب‌ها سازند شربت یک مثقال یا این شافه استعمال کنند خطمی بورق هر واحد یک جزو باقی اجزای همان است که در علاج قولنج بلغمی در قول صاحب کامل در شیاف مجرب گذشت و این شافه نیز نافع است زهره گاؤ بورق شحم حنظل خطمی هر واحد سه درم سکبینج یک نیم درم مقل نیم درم همه را باریک ساییده و صموغ را درآب گرم حل کرده ادویه بدان سرشته شیاف سازند و هنگام حاجت استعمال نمایند و اگر به این علاج نجاح حاصل نشود این حقنه کنند سنای مکی ده درم یا هفت درم انجیر سفید ده عدد عناب بیست عدد سپستان سی عدد مویز سرخ پانزده درم خارخسک و بابونه و اکلیل‌الملک و شبت هر واحد کف برگ چغندر وکرنب هر واحد باقه بنفشه و سبوس و خطمی در صره بسته هر واحد کف همه را در سه رطل آب بپزند تا یک رطل بماند و نیم رطل از آن صاف کرده آبکامه ده درم عسل سرخ و روغن زیت هر واحد پانزده درم بورق و نمک هر واحد نیم درم داخل نموده نیم‌گرم حقنه سازند و گاهی استعمال شیاف از حقنه مستغنی کند و شکم و نواحی امعا را به این روغن بمالند آب سداب و آب برگ کرنب هر واحد چهار

اوقیه تخم کرفس تخم سداب هر واحد پنج درم برگ سداب برگ رطبه واحد سه درم همه را به آتش نرم بپزند به آب خالص تا نصف بماند صاف کرده بر آن روغن کنجد یا روغن زنبق نیم من انداخته بجوشانند تا آب برود و روغن بماند استعمال کنند و این دوا بسیار نافع است بگیرند تخم کرفس و بادیان و نانخواه هر واحد سه درم تخم رطبه چهار درم کوفته بیخته به عسل کف گرفته بسرشند و هنگام حاجت یک مثقال استعمال کنند خجندی گوید که علاج این نوع مثل علاج نوع اول است لیکن حقنه‌های مستعمله در این نوع باید که کاسر ریاح باشند و هرصبح جلابی که در قول ابن الیاس گذشت به اضافه زیره و کرویا در آن بنوشند و باید که ابتدا به حقنه‌های لینه کنند بعده به تدریج به سوی قوی میل نمایند بهر آنکه حقنه‌های حاده به اعضای رییسه ضرر دارد و این حقنه نافع است بادیان تخم کرفس فنجنکشت قردمانا انیسون صعتر پودینه حاشا کاشم وج قنطوریون فلفل زنجبیل زوفا تخم سداب هر یک سه درم انجیر ده عدد بسفایج چهار درم مغز خیارشنبر ده درم سقمونیا یک دانگ شحم حنظل دو دانگ روغن کنجد پنج درم حقنه کنند و مریض امساک آن زیاده بر آن چه قادر باشد نماید و این حقنه مفشش ریاح است سداب و زیت سه مرتبه بپزند و بیست درم از آن گرفته در آن جندبیدستر و جاوشیر و سکبینج هریک نیم درم داخل کرده حقنه کنند و تکمید به جاورس و نمک و سبوس و خاکستر و مانند آن نافع بود و این حقنه نافع قولنج ریحی است عصارهٔ سداب عصارهٔ پودینه عصارهٔ گندنا عصارهٔ چغندر عصارهٔ کرنب هر واحد یک جزو روغن ناردین ثلث جزو روغن بیدانجیر ربع جزو زهره گاؤ نیم درم شحم حنظل دو دانگ و باید که آبزنات و نطولات قبل انحلال استعمال نمایند و بعد آن نه و از تخم سداب بورق سکبینج مقل شحم حنظل مساوی همه را به شکر سرخ و به خطمی جمع کرده شیاف ساخته استعمال کنند و دیگر شیاف همان است که در قول ابن الیاس گذشت و تکمید به اشیای حاره و تمریخ به ادهان حاره مثل روغن سداب و یاسمین و شبت نافع بود و از معاجین مفشش ریاحی کمونی و فلافلی و تریاق اربعه است و ترک آب در هر دو نوع بلغمی و ریحی ضروری است ایلاقی و جرجانی می‌نویسند که ترتیب و قانون علاج که در قولنج بلغمی گذشت به کار برند به نوعی که اول تدبیر شیاف و حقنه کنند و این حقنه ریاح غلیظ را بشکند و امعا را گرم کند و تعدیل مزاج او نماید و نسخه او همان است که در قول

بوعلی گذشت و ایضاً بگیرند روغن زیت رکابی یک من سداب تر یک دسته و جوشانیده افشرده صاف کنند و اگر عوض سداب آب عصارهٔ او کنند قوی‌تر بود عصاره را به روغن بجوشانند پس روغن مقدار سی درم گرفته یک درم جندبیدستر و یک درم جاوشیر و یک درم سکبینج در آن حل کنند و به کار برند و اگر درد صعب باشد پنج درم بزرالبنج در سی درم از این روغن سداب بجوشانند و بدان حقنه کنند یا عوض بزرالبنج دو دانگ جندبیدستر دو دانگ افیون کنند و اگر ده درم میعه سائله با سی درم از این روغن به کار برند سود دارد و شیاف‌ها و ضمادها و تکمید که در علاج بلغمی گذشت و در این باب نافع بود و این شیاف سودمند است بگیرند برگ سداب تر و زیره و نانخواه و بورهٔ نان مساوی همه را نیکو ساییده به عسل بسرشند و بر نائزه محقنه طلا کرده به اندرون رسانند چند بار و اگر پارچه نرم در آن آلوده و رشته بر کنارهٔ آن خرقه بندند و خرقه اندرون مقعد رسانند و رشته بیرون گذارند تا بدین رشته بیرون کشند چند بار این خرقه به کار برند سود دارد و ایضاً جندبیدستر و زعفران و مر و سکبینج و افیون مساوی گرفته شیاف سازند و بنهند و رو را بنشاند و خواب آورد و محجمه ناری در این باب سخت نافع است در حال درد بنشاند و اگر ریح اندک بود تحلیل کند و درد زائل شود و اگر ماده بود تا آنکه دیگر بار جمع شود و درد باز معاودت کند این محجمه درد بنشاند پس این را فائده بزرگ آن است که طبیب در میان این مدت به تدبیر تلطیف ماده و تحلیل و استفراغ آن مشغول شود و به حقنه و شیاف و مسهل تدبیر تنقیه کند و حب‌های مسهل که در قولنج بلغمی مذکور شد در این باب نیز نافع است و حب سکبینج و معجون حب‌الغار و معجون ابهل و جوارش کندر و جوارش انجدان در این باب مفید است و این مطبوخ قولنج ریحی را بگشاید زیرهٔ سیاه کرویا زنجبیل انیسون بادیان تخم کرفس انجدان نانخواه صعتر سداب هریک پنج درم همه را به رسم معهود بجوشانند و صاف کرده مقدار چهار وقیه از آن با یک وقیه فانیذ و یک وقیه عسل و نیم وقیه روغن بادام تلخ بدهند امعا را گرم کند و ریح را بشکند و اگر در این مطبوخ اصول چون بیخ کرفس و بیخ بادیان زیاده کنند و با روغن بیدانجیر دهند صواب بود و اگر حب‌الرشاد پنج درم در آب بجوشانند و ده درم فانیذ و یک استار روغن کنجد تازه داخل کرده نیم‌گرم بنوشند ریح را بشکند و انیسون و زیره و شبت و صعتر و جندبیدستر و مرزنجوش در آب جوشانیده و صاف نموده در این

آب نشانیدن سود دارد و اگر در مثانه گاؤ پرکرده بر ناف نهند روا باشد و ناف و شکم را به روغن شبت و روغن سداب که به فرفیون و عاقرقرحا و قسط و جندبیدستر قوی کنند مالیدن سود دارد و جالینوس گوید که صاحب این علت را بهترین تدبیر آن است که از طعام و شراب تا ممکن باشد صبرکند تا ماده تحلیل گردد و این بهتر از شرب ادویهٔ حاره است بهر آنکه باشد که دوا خلط را بگدازد و تحلیل آن وفا نکند و ریاح و بخارات زیاده شود و درد صعب‌تر گردد و می‌گوید که مردی را این علت عارض شده بود هرگاه معاودت مرض دریافت می‌کرد میان خود می‌بست و اندک سیر به قدر نان می‌خورد و همه روز به کار خود مشغول می‌شد و شبانگاه قدری شراب صرف خورده به خواب می‌رفت و بامداد چاق می‌شد و می‌گوید که سیر در این علت بهتر از همه ادویه است بهر آنکه ریح را بشکند و تشنگی نیارد و هیچ دوای دیگر را این خاصیت نیست پس صاحب این مرض را بهترین تدبیر آن است که سیر بسیار خورد و تریاق کبیر به کاربرد و بهترین طعام او شوربای گنجشک است یا شوربای خروس پیر که شکم آنها به انیسون و بادیان و نمک و سداب و کرویا و گندنا و فلفل و سیر پرکرده بپزند و از آن شوربا بخورند و به جای شراب کهنه سفید خورند و اگر اسهال طبع شود و درد به حال خود باشد ناشتا شراب کهنه گرم کرده مقدار ده استار به تفاریق بخورند اندک اندک پس ماءاللحم بیاشامند و اندک نان خشکار درآن ثرید کرده بخورند و این تدبیر خواب آرد و ماده را نضج دهد و تحلیل کند و درد را زائل سازد و این نانخورش ریاح را بشکند بگیرند خردل وقیه و کوفته در آب بمالند و صاف کرده پنج دانه سیر و مغز جوز ده عدد سوده در آن حل کنند و اندرآن نان تر کرده بخورند و غالیه و لخلخه مشکین در ناف نهاده دارد طبری گوید که مریض را از غذا منع کنند و امر به دخول حمام و ریختن آب گرم بسیار بر موضع درد نمایند و غذای او شوربای خروس پیر سیاه رنگ سازند و جوف او به شبت و زیره و صعتر و نانخواه و اندک نمک پرکرده چندان بپزند که مهرا شود و گاهی برآن قدری روغن بیدانجیر با روغن زیت می‌اندازند و چون مهرا شود آب آن صاف کرده عوض غذا بنوشند و این شوربا در این نوع تأثیر نیک دارد و گاهی وجع زائل کند و ریاح را تحلیل نماید و بالای ایارج مخمر به عسل این ماءالبزور دهند بادیان و انیسون زیره تخم کرفس نانخواه صعتر کرویا در آب بجوشانند چندان که آب متغیر گردد پس ایارج مخمر خورده بنوشند و این

حقنه به عمل آرند بابونه اکلیل‌الملک تخم کرفس انیسون هر واحد کف کبیر اطراف کرنب نبطی باقه انجیر خشک پنجاه عدد سبوس و خطمی هر واحد کف هردو در صره بسته همه را بپزند و به وزن صد درم از آن صاف کرده در هاون نموده روغن بیدانجیر و روغن سداب هریک پنج درم و جاوشیر و جندبیدستر هریک دو دانگ داخل کرده حل نمایند و از این دو سه دفعه در یک روز حقنه کنند و اگر با ریاح خلط غلیظ رطوبی نازل گردد اندک شحم حنظل داخل کنند و سکبینج در آن بگدازند پس اگر در مزاج حدت پیدا شود و ریاح و درد باقی بود به وزن نیم درم تا یک درم فلونیا به آب سرد و جلاب بدهند و چون درد تخفیف یابد اعادهٔ حقنه نمایند تا آن که یقین شود که ریاح تحلیل شد و امعا از آن رطوبات غلیظه پاک گردید و چون این تعیین شود غذا به این شوربا سازند قنابر ده عدد گندنای نبطی باقه نخود کف کبیر به طور اسفیدباج بپزند بعده در آن ثرید کرده بخورند و لحم قنابر نیز خورند و اگر این شوربا از فاخته و شفنین بسازند جائز است پس این طعام ایذا نرساند و از آن سالم ماند و نازل شود و از مرض صحت یابد پس تدبیر موافق لازم گیرند و شراب مثلث بعد ابتدای طعام به نضج بیاشامند و در اثنای معالجه رعایت قاروره و نبض او نمایند هرگاه قاروره حدت پذیرد و در نبض سرعت و تواتر یافته شود و نظر به سائر اعراض کنند و اکثر اصحاب قولنج را قاروره حاد می‌شود و در نبض ایشان سرعت حادث می‌شود به سبب فرط الم مگر تب پس اگر تب نباشد و این اعراض از فرط الم پیدا شده باشد در علاج مذکور تامل نکنند که این اعراض به زوال الم و انحلال او کم و منحل گردند و اگر در این نوع حاجت ضماد باشد این ضماد به عمل آرند تخم کرفس نانخواه زوفا هریک دو درم صعتر سه درم بابونه پنج درم همه را باریک ساییده و بیخته موم روغن از روغن ناردین ساخته آمیزند و بر جای درد ضماد کرده بالایش پارچه مبلول در روغن بیدانجیر یا در آب گرم بدارند و این نوع بدین تدابیر کم محتاج شود بهر آنکه از لزوم پرهیز و قطع غذا و اسخان به حقنه‌های مذکوره به سرعت زائل شود قرشی و صاحب شفاءالاسقام می‌نویسند که در حقنهٔ ریحی مثل سداب و زیره و اکلیل‌الملک و بابونه و تخم کرفس و بادیان و قرطم و قنطوریون داخل کنند و تریاق کبیر و تریاق اربعه بخورانند و برشعثا و فلونیا وقت شدت وجع نافع بود و سفوف زیره و انیسون و بادیان و کرویا و مصطکی و کندر هرچه از این حاضر باشد به شکر بدهند و سفوف اصول و حاکمی

نیکو است و تکمید به گاؤرس گرم و سبوس گرم و نمک گرم و پارچه گرم کنند و روغن گل و سنبل و مصطکی و عنبر بر شکم مالند و یا روغن بابونه که در آن سداب و زیره و جندبیدستر جوش داده باشند بمالند و شکم را به صابون و آب گرم در حمام حار بعد خفت وجع بشویند و مثانه به آب گرم پرکرده برآن بندند و این حقنه برای ریحی و ثفلی نافع است بسفایج و سنا و کرفس و سداب و خطمی و بابونه و اکلیل‌الملک و سبوس و قرطم هر واحد کف فاریقون سه درم در یکصد درم آب چغندر بجوشانند تا نصف بماند صاف کرده عسل و زیت ده درم بورق مثقال محموده ربع درم داخل کرده گرم دو مرتبه استعمال نمایند و غذا شوربای خروس پیر به شبت و نخود سیاه و دارچینی و مصطکی و فلفل پخته بدهند با شوربای چوزه مرغ و لحم آن اگر اشتها قوی باشد و اگر دو درم بسفایج کوفته بصره بسته در شوربای خروس هنگام طبخ اندازند تلیین طبیعت کند و اعانت بر تحلیل ریاح نماید مؤلف جامع و ابومنصور گویند که اگر وجع شدید باشد و خوف غشی و هلاکت بود فلونیا دو دانگ بدهند و تریاق نیم درم به آبی که درآن زیره و تخم کرفس و انیسون جوشانیده باشند بخورانند و اگر با قولنج غثیان باشد حب‌الافاویه یا معجون راحت بعد تلیین طبیعت به حقنه‌ها و شیافات دهند و در این نوع معاجین و بزور کاسر ریاح و حقنه‌ها و حمولات مفشش ریاح استعمال کنند چنانچه در قول بوعلی سینا و طبری مسطور شد و این سفوف بخورند خولنجان دارچینی شونیز هر یک نیم درم قرفه قاقله صعتر فارسی هر یک یک درم کرویا دو درم زراوند طویل نیم درم شکر طبرزد پنج استار همه را کوفته بیخته به کار برند و یا این سفوف بدهند انیسون تخم کرفس نانخواه مصطکی صعتر زیره سیاه هریک دو درم جندبیدستر انجدان سداب هر واحد یک درم شربتی یک مثقال به آب گرم و از هرچه منفخ باشد مثل باقلا و نخود و عدس و غیره اجتناب کنند و ماءالعسل که نزد طبخ او در هر رطل از آن دو درم فلفل سوده در صره بسته انداخته باشند بیاشامند و بر روغن بیدانجیر همراه ماءالبزور که در ذیل علاج این نوع گذشت مداومت نمایند که نفع بلیغ کند و کذا معجون حب‌الغار و حقنهٔ روغن زیت که در آن سداب پخته باشند و در قول مسیحی و ایلاقی گذشت نافع بود و دو سه روز مریض را گرسنه دارند بهر آنکه از شان این وجع است که از تناول غذا هیجان می‌کند و اگر چه ساکن شده باشد و اگر ممکن نبود اندک اندک آب گوشت مطیب به

توابل بنوشند و از کثرت شرب آب حذر کنند و گویند که آشامیدن شیره بادیان و زیرهٔ کرمانی و کرفس و انیسون با شکر سرخ و یا گلقند گرم نموده سودمند است

علاج قولنج ثفلی

آنچه در علاج قولنج بلغمی مذکور شد به کاربرند و از هر سبب که باشد اولاً به مزلقات از لعابات و ادهان علاج کنند و در تليين طبع و دفع ثقل کوشند و خروس سیاه رنگ پیر را بدوانند تا آنکه مانده شود پس ذبح کرده مهرا بپزند و در اثنای طبخ صره بسفایج و قرطم نیم‌کوفته اندازند و به مصالح خوشبو ساخته بنوشند و اگر آب کامه و روغن بادام با هم آمیخته و گرم کرده بنوشند و یا شوربای چرب و مزلق و گرم چون شوربای ماکیان فربه بیاشامند نیز مفید بود و بعد از نوشیدن اشیای مزلقه و حصول لینت در برابر مریض بر یک پای چند بار آهسته آهسته بجهد بعده حقنه لین مزلق مع روغن‌های موافقه به عمل آرند مثلا برگ چغندر و بنفشه و سبوس و خطمی و انجیر و حلبه و مغز تخم قرطم هریک به مقدار مناسب جوشانیده صاف نموده روغن کنجد و شکرسرخ و مری و مغز خیارشنبر در آن داخل کرده حقنه کنند و چون طبع نرم شود اما به تنقیه حاجت بود ادویه سریع‌الاسهال مثلا بورق و سقمونیا و شحم حنظل به کاربرند و اگر حرارت باشد این ادویه استعمال نتوان کرد بلکه جهت نرم کردن ثفل شیر ماده گاؤ نیم آثار روغن زرد نیم پاؤ ترنجبین یا شکر سرخ نه توله و یا کم و زیاده به حسب برداشت طبع بنوشانند و یا شوربای مرغ که پالک و سرمق در آن داخل کنند و روغن در آن بسیار باشد بدهند آن گاه به شیافات و حقنه‌های مسهله طبع را بگشایند و مزلقات نوشانند مثل نقوع آلو و فواکه و شربت بنفشه و العبه بارده در روغن کدو و بنفشه و بادام و روغن گل با شیر گاؤ صاحب جامع می‌نویسد که قولنج ثفلی اسلم انواع قولنج و اسهل برء‌ست و فرق میان این دو و اعتقال طبیعت آن است که در اعتقال ثقل در معای مستقیم یا اعور یا در ذات تلافیف محتبس باشد پس با وی تهوع و تقلب نفس نبود و این نوع در قولون بود پس با این اندک تهوع و تقلب نفس و قلت اشتها حادث شود و لهذا قولنج نامند و اکثر در این اطبا غلطی می‌کنند و علاج به چیزی می‌نمایند که جائز نیست مثل استعمال حقنه‌های حاده و آبزن و تکمید و بدترین چیزی که در این نوع استعمال کنند تکمید در ابتدا است پس هر قدر که

تکمید زیاده کنند یبس بیفزاید و درد و قلق افزون گردد و آنکه علاج کنند به معالجه عامه و ادویه مسهله در ابتدا دهند و فضول از اعالی بدن منحل شوند و در قولون جمع شوند پس تمدد و الم عظیم گردد و مریض به شدت مرض هلاک شود و مزاج امعا به سبب حقنه‌های حاده متغیر گردد پس مزاج کبد و طحال و قلب فاسد شود و دماغ و قلب از بخارات متصاعد از مواد محتقنه و ادویه حاره متاذی گردد و این همه سبب هلاکت مریض است ابومنصور گوید که در قولنج ثفلی شربت بنفشه به روغن بادام دهند و آب انجیر و آب فانیذ و عناب و خیارشنبر و ترنجبین و اصل‌السوس و شیرخشت در این نوع نافع است و حقنه لینه مرطبه دسمه مثل حقنه متخذ از بنفشه و انجیر و فانیذ و ترنجبین و عناب و روغن بادام و مانند آن به عمل آرند و غذا شورباها و قطف یا لبلاب به روغن بادام دهند لیکن این به قدر حرارت و برودت در این جا باید و در صحت مداومت این مطبوخ سازند بنفشه پنج درم انجیر ده عدد مویز منقی پانزده درم اصل‌السوس بیست درم در سه رطل آب بپزند تا دو ثلث رطل بماند در آن فلوس خیارشنبر سه درم مالیده روغن بادام چکانیده بنوشند و خرما و مویز و حلوا معمول از نشاسته و روغن زرد و فانیذ بخورند بالجمله نظر به سوی اسباب یبس ثفل نمایند و حسب سبب تدارک کنند مثلا اگر قولنج ثفلی از یبس غذا یا قلت مقدار آن باشد هر چه مضاد آن در کیفیت و کمیت باشد استعمال نمایند و در آب گرم نشانند و بعد از آن حقنه و شیاف مسهل استعمال کنند شیخ می‌فرماید که قولنج ثفلی اگر سبب اغذیه باشد اگر ممکن بود که باقی از آن در معده از قی برآید به عمل آرند و غذا را به مزلقات بارد و حار و معتدل به حسب واجب مایل سازند و مزلقات بارد مثل امراق دسم است و خاصةً شوربای خروس پیر چون آن را بدوانند تا ساقط شود و قوت باقی نماند پس ذبح کنند و قطع نمایند و استخوان بشکنند و در آب بسیار به نمک و شبت و بسفایج بپزند تا مهرا شود و بنوشند و گاهی برآن روغن قرطم می‌اندازند و مثل مرقهٔ اسفاناخیه به چوزهٔ مرغ فربه و مثل مرقهٔ اجاصیه و غیر آن و این مزلقات یا اخراج ثفل کنند و تلیین آن نمایند و میان آن و جرم امعا جاری شوند و میان این هردو فاصله کنند و ثفل را آماده لغزش سازند و چون مسهل بنوشند و حقنه استعمال کنند اخراج ثفل بدان سهل گردد و حقنه‌های خفیفه که در علاج قولنج صفراوی مذکور شوند و حقنه از عصارهٔ چغندر و بنفشه سوده و مری و روغن کنجد و

بورق چنانچه معلوم است استعمال کنند و این حقنه به کار برند بگیرند چغندر قبضه سبوس جفنه انجیر ده عـدد و آب هفت رطل و اندک خطمی سفید درآن اندازند و بپزند تا به یک رطل آید و صاف کرده بر آن شکر سـرخ ده درم و بورق مثقال و مری نبطی نیم اوقیه و روغن کنجد نیم اوقیه انداخته حقنه کنند و اعادهٔ حقنـه نماینـد تـا آن کـه جمیع بنادق برآید و مثل این حقنه به عمل آرند بگیرند خارخسک و بسفایج و شبت و قـرطم کوفتـه هـر واحـد ده درم آلو بخارا ده عدد انجیر ده عدد بنفشه جفنه تربد دو درم تخم کتان تخم کـرفس هـر واحـد سـه درم تـرنجبین تمرهندی هر واحد سی درم شیرخشت خیارشنبر هر واحد دوازده درم شاخ چغندر و شاخ کرنب قبـضه بـه دسـتور جوشانیده صاف کرده آب کامه و شکر سرخ هر واحد پانزده درم بورق مثقـال روغـن کنجـد ده مثقـال درآن داخـل نموده حقنه کنند و اگر امر شدید باشد و به مثل این حقنه‌ها انتفاع نیابند حقنـه‌هـای قـوی کـه در قـولنج بلغمـی مذکور شد استعمال نمایند که آنها بلغمی حادث مع ثفل کثیر را نافع است و از آن جمله حقنهٔ اشنانیه اسـت و امـا مشروبات مثل تمری و شهریاران و اسقفی و سفرجلی است بعد از آن که مزلقات مذکوره در قـولنج صـفراوی فائـده نکنند استعمال نمایند و آنچه میان هر دو قوت متوسط است این است که بگیرند شکر سرخ و فانیـذ و در مثـل آن روغن کنجد تازه حل کرده بنوشند و هم‌چنین طبیخ انجیر مع مثل آن سپستان به مثلث بنوشـند و اگـر چیـزی از جوارشات مذکوره نفع نکند از حبوب و اشربه قوی مذکور در قولنج بلغمی منسوب به آن که احتباس شدید بلغـم و ثفل کثیر را شدیدالنفع است چاره نباشد و از ادویهٔ جیدهٔ قوی در این باب این است که مویز و سپستان و خیارشنبر را حسب وجوب حال بپزند و آب او صاف کرده ایارج فیقرا مثقال به اندک روغن بیدانجیر داخـل کـرده بیاشـامند و ایضاً بگیرند ایارج فیقرا دو درم و روغن بیدانجیر هفت درم و در طبیخ شبت بنوشند و کسی که استکثار تناول مثـل ماهی سرد و بیضه بسیار جوشانیده نماید نمک بسیار استفاف کند و بر آن آب گرم مقداری که ممکن باشـد بنوشـد بعد از آن حرکت و ریاضت به سختی کند اکثر اسهال آرد و مسیحی گوید که اولاً اغذیهٔ مرطبه دهند بعده بـه آبـی که اندر آن بابونه و خطمی و سپستان جوشانیده و روغن کنجد و فانیذ و نمک و نطرون داخـل کـرده باشـند حقنـه کنند و مطبوخ معمول از مویز منقی و انجیر و سپستان یا خیارشنبر و ایارج فیقرا و روغن بیدانجیر بیاشامند و ایـن

دوا تحجر اثفال را نافع است تخم کتان حلبه حب‌الرشاد جوشانیده لعاب آن بگیرند و دو اوقیه از آن با قدری ترنجبین و روغن کنجد بنوشند هر روز دو بار مادام که درد باقی بود و از غذا اسفیدباجات دسم به لحم فربه دهند و در طبخ انجیر و مشمش و عسل استعمال کنند و هر صباح دو اوقیه آب چقندر مطبوخ با نیم درم بورق بنوشند یا انجیر در ماءالعسل بخیسانند تا منحل شود و قبل طعام به سه ساعت از ده عدد تا پانزده بخورند محمود گوید که هرصبح جلاب از شربت بنفشه ده درم و ترنجبین ده درم و فلوس خیارشنبر پانزده درم یا شیرخشت ده درم درآب گرم حل کرده بنوشند یا این دوا بنوشند که نافع تحجر ثفل در امعا است تخم کتان تخم حلبه حب‌الرشاد هر واحد ده درم در دو رطل آب بجوشانند تابه یک رطل آید بعده ترنجبین پانزده درم و روغن کنجد ده درم حل کرده صاف نموده بیست درم از آن بنوشند خجندی گوید که هرصباح شربتی از اشربه مزلقه مثل شربت بنفشه و جلابات به شکر طبرزد و نبات به لعابات یا ترنجبین به لعابی از العبه و روغن بادام شیرین بنوشند و تغذیه به شوربای ماکیان فربه سازند بعد از آن حقنه لین به مثل ترنجبین و فلوس خیارشنبر و تخم خطمی و تخم مرو و سپستان و روغن کنجد و بورق کنند و این حقنه نافع تحجر ثفل در امعا است بزرکتان تخم حلبه حب‌الرشاد هریک پنج درم ترنجبین پانزده درم روغن کنجد ده درم به رسم معهود مرتب کرده استعمال نمایند و این دوای مسهل نافع است انجیر خشک ده عدد مویزمنقی ده درم سپستان پانزده عدد جوشانیده صاف نموده ده درم فلوس خیارشنبر و ده درم ترنجبین حل کرده و دو درم روغن بادام داخل کرده بنوشند و قبل از این مطبوخ یک مثقال ایارج فیقرا بخورند و چون وجع دوام کند مطبوخ تخم کتان و حلبه و حب‌الرشاد به دستوری که در قول محمود گذشت بنوشند با روغن کنجد یا روغن بادام و هرگاه خوف معاودت احتباس باشد چند روز بر آب لحوم فربه فاضل معمول به توابل و به چقندر و اندک بورق اقتصار ورزند و از اشیای نافعه این است که انجیر یا آلو بخارا را به کارد زده در ماءالعسل یا جلاب شکری ترکنند و چند ساعت قبل از غذا تا پانزده عدد بخورند و بعد آن اندک از آن جلاب بنوشند جرجانی و ایلاقی می‌نویسند که دو مثقال با یک مثقال صبر با یک وقیه عسل و دو وقیه شیر سودمند بود و طبیخ لبلاب به خیارشنبر نافع است و طبیخ انجیر و میفختج سود دارد و حقنهٔ لین از حلبه و تخم کتان و خطمی و بابونه و انجیر و

سپستان و سبوس گندم ساخته به روغن کنجد و نمک هندی و عسل و زهره گاؤ آمیخته به کار برند و شیاف کـه از نمک اندرانی و بوره و شکر سازند سود دارد و غذا اسفیدباج چرب و آب سبوس بـه شـکر و روغـن بـادام و شـوربای خروس و اسفاناخ و نخودآب و حریره که به روغن قرطم سازند گندنای نبطی درآن پخته بدهنـد و شـربت بنفـشه و شربت انجیر و جلاب سود دارد و آب با یکی از این اشربه بنوشند و اگـر پـیش از طعـام سـه یـا چهـار عـدد بیـضه نیم‌برشت بیاشامند طبع را نرم دارد و این شربت فواکه ملین طبع است بگیرند مشمش خشک و مـویز سـیاه منقـی هر واحد یک من شفتالو خشک و آلوبخارا و عناب هر یک نیم من نیشوق و انجیر بستی و کشمش و عنجد هر یـک ربع من سپستان ثمن من همه را مجروح کنند و یک شب در آب بخیسانند چندان که دو انگشت آب بر سر او باشد و صبح بجوشانند و صاف کرده یک من شکر و نیم من بنفشه در صره بسته اندازند و بپزند تا بـه قـوام آیـد شـربتی بیست درم خضر گوید که ابتدا به حقنه‌های مزلقه کنند مثل تخم خبازی و خطمی و بزرکتان و سبوس آب چقنـدر و خیارشنبر و بعد حقنه وقت خواب شب جلاب معمول از تخم کاسنی چهاردرم خطمی سه درم اصـل‌الـسوس نـیم درم بادیان مثقال جوشانیده ترنجبین ده درم شکر دو اوقیه حل کرده بدهند و اگر فائده نشود اعاده حقنه کنند و به مثل گل بنفشه و سنای مکی و بسفائج و قرطم هر واحد پنج درم انجیر اوقیه شبت جفنه قوی سازند و اعاده جـلاب مذکور نمایند و چون از ثقل باقی ماند روز چهارم به شب اندک شراب کهنه بیاشامند که تحلیـل بقایـای او نمایـد و اگر قولنج ثفلی از حرارت امعا و یبس آن باشد فواکه بارده رطبه مثل آلوبخارا و مشمش و شاهلوج خورنـد و شـربت بنفشه و نیلوفر بنوشند و تمرهندی با مغز فلوس در عرق بادیان مالیده گرم نموده بدهند و حقنهٔ لینه به عمل آرنـد یا شربت بنفشه به آب گرم دهند و لعاب بهدانه یا تخم کتان به مثل شربت دینار و شربت ورد وماننـد آن بدهنـد و شیرهٔ تخم کدو و شیرهٔ تخم خرفه و ترنجبین نفع کلی دارد و روغن بنفشه و لعاب ریشهٔ خطمی و کتیـرا بـر شـکم مالیدن مفید است و در این جا عوض شورباهای گرم حریرهای چرب خورند و دیگـر اشـربه و اغذیـه مرطبـه ملینـه استعمال کنند و این حقنه سود دارد عنب‌الثعلب بنفشه نیلوفر تخم خطمی خبازی بابونه سبوس جو هر یـک هفـت درم عناب ده دانه سپستان بیست دانه همه را بجوشانند و صاف کرده ترنجبین لعاب اسپغول روغن بنفشه یا روغـن

بادام یا کنجد و مغز خیارشنبر هریک ده درم آمیخته حقنه کنند و آن جا که حرارت امعا از گرمی مراره بـود فـصد

باسلیق نفع دارد اگر مانعی نبود مسیحی گوید کسی را که عادت قولنج را حرارت باشد مداومت ایـن مطبـوخ نمایـد

آلوبخارا بیست عدد انجیر پنج عدد مویز منقی پنج درم بجوشانند و مالیده صاف نموده مغز خیارشنبر بمالند و صاف

کرده روغن بادام بر آن چکانیده بیاشامند سید گوید که تعدیل مزاج به اشربه و اغذیهٔ لینهٔ بارده کنند و آب فواکه و

لعاب اسپغول و ماءالشعیر و روغن بادام دهند و طعام اسفیدباجات نرم و چرب بـه مـرغ فربـه و اسـفاناخ و سـرمق و

قطف و روغن بادام و شیرهٔ مغز تخم قرطم طبیخ نیشوق و آلو و مشمش مطیب به روغن بادام و شکر خورانند و اگـر

شاخ برگ چغندر درآن بپزند موافق بود و تلیین طبع به خیارشنبر و آب کاسنی و آب عنب‌الثعلب نمایند ابن الیاس

گوید که آنچه به سبب حرارت امعا باشد هر صبح جـلاب از شـکر سـفید ده درم و تـرنجبین ده درم و آب هندوانـه

بیست درم بنوشند و غذا مزورهٔ ماش به شیرهٔ مغز بادام و کدو تر خورند و یا جلاب از بنفـشه تـر و تخـم کاسـنی و

عنب الثعلب هر واحد سه درم و شـکر سـفید و تـرنجبین هـر واحـد ده درم بدهنـد و یـا ایـن حقنـه کننـد بابونـه

اکلیل‌الملک بنفشه نیلوفر تخم خبازی و برگ خطمی و سبوس و جو نیم‌کوفته و لبلاب و پرسیاوشان هر واحد یـک

کف عناب و سپستان هر واحد بیست عدد همه را در سه رطل آب بجوشانند تا به یک رطل آید صـاف کـرده بـر آن

لعاب اسپغول و لعاب تخم کتان و روغن بنفشه و فلوس و خیارشنبر و ترنجبین هر واحد ده درم داخل کرده نیم‌گرم

حقنه کنند خجندی گوید که هر صباح آب تربز به ترنجبین یا شیرخشت بدهند و از اشربه شـربت دینـار و شـربت

اجاص و شربت تمرهندی دهند و این حقنه نافع است بنفشه نیلوفر هر یک سه درم عناب سپـستان هریـک پـانزده

عدد روغن بنفشه پنج درم باقی اجزا و ترکیب همان است که در قول ابن الیاس گذشت ابومنصور گوید که اگر شکم

شدیدالحرارت باشد آب لبلاب یا آب بارتنگ به سه درم خیارشنبر و روغن بادام یا کنجد بنوشند یا این قرص دهنـد

بنفشه ده درم سقمونیا درم و دو ثلث درم به لعاب اسپغول سرشته ده قرص سازند و یک قرص به جـلاب دهنـد یـا

آب ترنجبین بیست درم دهند و اگر از یبس امعا باشد قبل طعام روغن بنوشـند و در حمـام داخـل شـوند و شـراب

شیرین و اغذیه چرب استعمال کنند و اگر شدت کند قرص بنفشه بدهند دو درم و یا ماءالجبن به سقمونیای مشوی

در به بجوشانند و هم او گوید کسی که معتاد این مرض از حرارت باشد باید که چون از علت خارج شود در غـذا بـه عادت خود رجوع نکند تا آنکه صحت تام حاصل شود و تقلیل غذا نماید و نان به ماءالسکر و روغن بادام بخورد و بـر تناول آلوبخارا در ماءالسکر تر کرده هر روز از ده تا بیست عدد قبـل دو سـاعت از طعـام تعاهـد نمایـد و گـاهی بـه نوشیدن روغن بادام شیرین یک دو هفته به این نحو انتفاع یابد بگیرند انجیر سفید سه عدد مویز منقی بیـست درم بنفشه ده درم و در چهار رطل آب بپزند تا مهرا شود صاف کرده هر روز چهار اوقیه با سه درم فلوس خیارشـنبر و از سه تا پنج درم روغن بادام بنوشند بعضی از متاخرین می‌نویسند که بعد خفت وجع این حقنـهٔ لـین بـه عمـل آرنـد بگیرند خارخسک سی درم برگ چغندر یک مشت بنفشه نیلوفر هر یک هفت درم حلبه قرطم تخم خربزه کوفته هر یک پنج درم سپستان بیست عدد آلوبخارا سـی عـدد تخـم خیـار سـه درم تـرنجبین سـی درم خیارشـنبر ده درم جوشانیده صاف کرده روغن بادام شیرین دو درم برآن ریخته استعمال نمایند و غذا شوربای چرب از گوشت حلـوان شیرخواره و ماکیان و بچه آن فربه و روغن بادام و بقله یمانی و حرشف و هلیـون و خبـازی و چغنـدر سـازند و اگـر قولنج ثفلی به سبب کثرت تخلخل از بدن باشد در مکان سرد بنشینند و قیروطی معمول از روغن‌های مکثـف مثـل روغن گل و آس بر بدن مالند و اغذیه و اشربهٔ لینهٔ مزلقه بخورند و اگر بهی را کوفته آب او بگیرند و روغن گـل نـیم وزن آن آمیخته بجوشانند تا روغن بماند پس موم سفید در آن گداخته بمالند بهتر عمـل کنـد و اختیـار آسـایش و جلوس در آب سرد مفید بود و به قول شیخ اگر سبب تخلخل بدن و تعریق یا حرارت شکم و یـبس باشـد بایـد کـه علاجات خفیفه که در قولنج صفراوی مذکورگردد استعمال نمایند و ایشان و هم کسانی را که قولنج از یبس اغذیـه باشد واجب است که قبل طعام چیزی از مزلقـات مثـل آلوبخـارا و چغنـدر مطیـب بـه زیـت شـیرین و آب کامـه و شیرخشت و نیم‌برشت و انگور و انجیر و مشمش بخورند و مری بر ناشتا یا زیتون‌الماء بر نهار خورنـد و دسـومات در طعام زیاده کنند و قبل طعام آب کرنب مطبوخ به لحم حلوان فربه یا ماکیان فربه بنوشـند و اگـر تخلخـل در بـدن مفرط باشد تکثیف او به مالش مثل روغن گل و روغن آس و قیروطی آن نمایند و حمام کم کنند مع استعمال سائر تدبیر مذکور و استحمام به آب سرد کنند محمود گوید که آنچه به سبب کثرت مشی و تعب و تحلل کثیـر از بـدن

باشد هر صبح جلاب از خمیره بنفشه یا شربت بنفشه یا شربت خشخاش هر کدام که باشد ده درم بنوشند و غذا حریرهٔ معمول از نشاسته و روغن بادام شیرین یا از شیرهٔ گندم مع لحوم چرب سازند و شکم و بدن را خاصه به قیروطی معمول از روغن بنفشه و خطمی و کتیرا و موم صاف بمالند یا حلوا از نشاسته و روغن بادام ساخته بخورند یا نان به مسکه و شکر خورند یا ماءاللحم بسیار چرب بخورند و مسکن مریض در موضع بارد و مهب شمال باشد خجندی گوید که علاج این نیز قریب آن است که از ثفل یابس باشد و هر صبح جلاب از شربت بنفشه و ترنجبین بنوشند و غذا مزورهٔ ماش و نخود به شیره مغز بادام یا روغن آن و شورباهای چرب خورند و حقنه به ادهان رطبه مثل روغن بنفشه و روغن کنجد و روغن بادام و تنطیل به آب شیرین نیم‌گرم کنند و آنچه از تخلخل بدن باشد این روغن سفرجل بمالند بگیرند روغن کنجد یک رطل و آب بهی سه رطل و در ظرف آبگینه کرده چهل روز در آفتاب نهند پس بردارند و چون اراده کنند که حبس قوی‌تر گردد نیم رطل گل سرخ خشک در آن اضافه نمایند و اگر قولنج ثفلی از کثرت درد در بول باشد اخراج ثفل به ادویه معلومه کنند بعده استکثار تناول خرما و مویز و حلوای مرطب معمول از نشاسته و مسکه و فانیذ نمایند و شربت بنفشه و خیارشنبر و مانند آنکه تقلیل بول و تلیین براز کند بنوشند و گویند که نقوع پنبه دانه مجرب است و انجیر سود دارد و اسپغول دهند و طعام مسکه و شکر و اسفاناخ و ماش مقشر و مانند آن و اگر حرارت غالب نباشد شربت انجیر و طبیخ او دهند و شکر سرخ و روغن کنجد حل کرده و میفختج با روغن کنجد و اغذیه چرب و برگ چغندر و روغن بادام و حلواهای نرم بدهند مؤلف جامع‌الصناعه گوید که آنچه تلیین ثفل کند مثل جوارش تمری به آب گرم دهند و به حقنه‌های لین حقنه کنند بعد از آن گلقند به ماءالبزور و فلوس و خیارشنبر یا شربت بنفشه و جلاب و مانند آن بنوشند و بعد انحلال قولنج چند روز ادامت بر مرقهٔ اسفیدباجات و شوربای قنابر و فواخت و شفانین و دخول حمام و ریختن آب گرم برموضع به اعتدال کنند و اگر قولنج ثفلی از احتباس صفرا باشد در تفتیح سده مجاری صفرا کوشند بدانچه در علاج یرقان سدی مذکور شد بعد از آن اشیائی که در آن تنفیذ و جلا باشد مثل مغز قرطم به انجیر و مثل معجون خولنجان استعمال کنند و گاهی چغندر مسلوق مطیب به زیت الماء و آب کامه و خردل پیش از طعام خوردن کفایت کند و

علاج‌هایی که در قولنج صفراوی بیاید به کار برند و در غذا مری و خردل داخل کنند و انجیر خام بخورند و اگر قولنج ثفلی از بطلان حس امعا باشد مثل لوغاذیا و انقرویا و فنداویقون و دحمرثا و تریاق کبیر و اربعه و مثرودیطوس خورند و از شراب‌ها مثل حندیقون و می‌سوسن و شراب صرف بنوشند و روغن‌های مقوی مثل روغن کلکلانج و بیدانجیر و قسط خاصه و قطران در زیت و زفت در زیت شرباً و حقنه استعمال کنند و اطلیه مقوی بر شکم و خاصره نهند و نیکوترین مسهلات در این قسم ایارج لوغاذیا است و روغن بیدانجیر مطبوخ به ادویهٔ روغن فیفلاو به ایارج فیقرا یا آب افاویه نوشیدن و تنها روغن مذکور بر شکم مالیدن نیز مفید بود و غذا به شوربای قنابر و عصافیر و فراخ سازند و بدانند که اگر سبب بطلان حس شرب مخدرات بود ترک آن نمایند و اگر سوءمزاج بارد مفرط در امعا باشد به تسخین امعا کوشند و شیخ می‌فرماید که اگر سبب برد امعا باشد و مراق رقیق بود صاحب او را هر وقت قولنج به سرعت عارض شود پس می‌باید که دائم شکم پوشیده دارد و به پوشیدن جامه پشمین یا بستن آن بر شکم دفع سردی آن نماید و استعمال مروخات از روغن‌های گرم و نطولات حاره نافع است و گاهی حاجت به تکمیدات افتد و گاهی احتیاج به ادخال جندبیدستر و فرفیون در ادهان حاره شود و به قول جرجانی بعد تنقیه به ایارج لوغاذیا و ثبادریطوس طبیخ سلیخه که در نوع مابعد این بیاید دو سه وقیه با روغن بیدانجیر بنوشند و این فیقرا و معجون بلادری و سنجرینیا و مثرودیطوس و اثاناسیا به روغن بیدانجیر استعمال کنند و برشکم و تهی‌گاه بمالند و غذا شوربای گنجشک و کبوتربچه به مصالح گرم دهند و شراب کهنه لطیف و حندیقون بنوشند و به قول بعض متاخرین علاج قولنج حادث از سردی که به امعا رسد به ادویه کنند که آن را نفع بر سبیل هضم و اصلاح و خاصیت بود نه بر سبیل استفراغ و این ادویه مشروبات و ضمادات و کمادات و مروخات است و ثوم را در این باب خاصیت عجیب است و جوارش فوتنجی هنگام احساس به ابتدای قولنج بارد خورند و طعام ترک نمایند و بر ریاضت اعانت کنند و قوت خواب شراب صرف بخورند و اگر به قطران دو درم مع زیت حقنه کنند نفع بخشد و سرگین کبوتر به عصارهٔ پودینه و روغن بیدانجیر نافع بود و مشروبات و اضمده و کمادات و مروخات که در علاج قولنج بلغمی در قول شیخ مسطور شد همه نافع است و اگر قولنج ثفلی از ضعف دافعه امعا باشد هر چه بطلان حس امعا

گفته شد به کار برند و از چیزهای ترش و قابض و آب سرد پرهیزند و طبیخ سلیخه و دارچینی و بسباسه و جوزبوا و سنبل و اشنه و تخم کرفس و سعد با روغن بادام تلخ بنوشند و جهت اسهال صرف ایارج فیقرا مفید است و بهترین غذا نخودآب گوشت مرغ است و از حوامض و قوابض و شرب آب سرد اجتناب نمایند و به قول شیخ این نوع را استعمال مقویات مثل تریاق و مثرودیطوس و ثبادریطوس و سنجرینیا و دحمرثا نافع بود و در اسهال او مثل ایارج فیقرا به آب افاویه و روغن بیدانجیر استعمال کنند و غذای او از اغذیهٔ جیده مثل اسفیدباج و زیرباج به لحوم خفیفه محموده باید کرد و به قول ابن سرافیون روغن بیدانجیر به ماءالاصول بدهند و زیرباج مخلوط به شراب ریحانی خورانند و دائم در حمام داخل‌کنند و بر شکم روغن بان بمالند و به قول ایلاقی شکم را به روغن ناردین یا به روغن سوسن گرم که در آن افاویه داخل کرده باشند بمالند و بعد طعام اندک شراب ریحانی بنوشند و غذا اسفیدباجات نرم و چرب خورند و اگر ازدیدان باشد بعد از تلیین طبیعت قتل و اخراج آن نمایند بدانچه در باب او گفته شد پس اگر درد بالای ناف باشد مشروبات استعمال کنند و اگر نزدیک ناف و زیر آن بود حقنه‌ها که در آن جا مذکورگردد به عمل آرند و اول جهت تسکین درد اندکی فلونیا و برشعثا دهند و ایارج فیقرا با گلقند دادن مفید بود و آب کامه اندک اندک بر ناشتا خوردن ماده گرم را قطع کند علاج قولنج ورمی در ورم حار اول فصد باسلیق یا هفت اندام از دست راست کنند و هر روز به جهت ازلاق ثفل ملینات مثل خیارشنبر و ترنجبین و شیرخشت و گلقند و خمیره بنفشه و روغن بادام و تمرهندی و آلو دهند بلکه از این حقنه کنند تا ثفل در روده جمع نشود و درد زیاده نکند و از احتباس آن قولنج ثفلی عارض نشود و جهت تلیین آب آلو و فلوس خیارشنبر و شیرخشت و شربت بنفشه نیز مفید است و ایضاً مغز خیارشنبر هفت توله گلقند چارتوله شیرخشت پنج توله آب مکوه و کاسنی هریک نه توله و گلاب پاؤ آثار و روغن بادام هفت ماشه نوشانند بعده حقنه‌های مزلقه مسهله به کار برند و بعد از نضج به مسهل صفرا تنقیه سازند و حقنه نمایند و پارچه به روغن گل و سرکه تر کرده بر موضع ورم نهند و یا صندلین به گلاب ساییده ضماد نمایند و روغن بنفشه و بابونه نیم‌گرم کرده بمالند و چون سوزش ساکن شود و از زمانه تزاید تجاوز کند اضمدهٔ ملینهٔ محلله حسب شدت حرارت ورم و قلت آن مثل بنفشه و خطمی و آرد جو و بابونه با موم و روغن بابونه

و لعاب تخم کتان با هم سرشته استعمال کنند و به آبی که اندر آن همین ادویه پخته باشند نطول سازند و اگر بنفشه عنب‌الثعلب نیلوفر تخم خطمی خبازی جو مقشر گل خطمی در آب جوشانیده مریض را در آن نشانند و از این آب در مثانهٔ گوسفند پر کرده تکمید زیرناف نمایند نافع بود و حقنه‌های مرکب از ادویهٔ مبرده مثل ماءالشعیر و آب عنب‌الثعلب و از ادویه که اندک حرارت در آن برای امعا باشد مثل حلبه و بزرکتان و بابونه جوشانیده و فلوس خیارشنبر در آن مالیده به عمل آرند و این ملین نیز نافع است عناب هفت دانه بنفشه شش ماشه سپستان یازده دانه بادیان گل سرخ تخم کرفس هر یک چهار ماشه انیسون سه ماشه نبات دو توله به عمل آرند و هر چه در ورم جگر حار گفته شد رعایت آن در این جا لازم بود و غذا ماءالشعیر دهند و در آخر بیخ بادیان و مانند آن درآن بپزند و در ورم صفراوی خیارشنبر هفت توله در آب انارین معصور پاؤ آثار و گلاب نیم پاؤ و شیرخشت و گلقند هر یک چهار توله در روغن بادام هفت ماشه بدهند لیکن اول سقمونیای مشوی دو ماشه به آب تمرهندی بلیسند و گویند که در ورم صفراوی حاجت به فصد نبود و در آن به ادویه مشروبه مزلقه سقمونیا نیز داخل نمایند و در آن جا شربت بزوری و بنفشه و شربت ورد مکرر و آب تمرهندی با قند و گلقند و گلاب با عرق بادیان سود دارد و در ورم بلغمی از ابتدای امر دوایی که در آن قوت محلله باشد بنوشانند و حقنه منقی بلغم به عمل آرند و معجون تربد خوردن مفید است و از آب سرد و مغلظات خصوصاً از کدو و خیار و مانند آن احتراز واجب بود و هرچه در قولنج بلغمی مذکور شد حسب واجب به کار برند و آنچه برای اورام بارده اعضای باطنی مخصوص است علاج این است و اگر ورم صلب سوداوی باشد حقنه که از چربی مرغ و روغن‌ها و ادویهٔ کاسر نفخ ساخته باشند استعمال نمایند و به طبیخ حشایش ملینه آبزن سازند و مطبوخ افتیمون بنوشند و شوربای چرب خورند و باقی تدبیر آنچه در ورم صلب جگر بیان یافته به عمل آرند و این نوع عسرالبرء بلکه مهلک است کذا فی‌النبض الکبیر اقوال متدربین عیسی بن یحیی گوید که هرگاه قولنج از ورم حار باشد و بدن متحمل اخراج خون بود باید که فصد صافن کنند بعد از آن آب عنب‌الثعلب و آب کاکنج و آب خبازی و آب برگ خطمی و آب انار همراه خیارشنبر بنوشانند و به ماءالشعیر و روغن بابونه حقنه کنند و از خارج ضماد برگ بنفشه تر و برگ خطمی و برگ عنب‌الثعلب و برگ کاکنج باریک ساییده و با

بنفشه خشک و خطمی و آرد جو و گل بابونه و اکلیل‌الملک کوفته بیخته و روغن بنفشه آمیخته استعمال نمایند

شیخ می‌فرماید که در قولنج کائن از ورم حار واجب است که از آن خون به فصد باسلیق اخراج نمایند اگر سن و حال و قوت و سائر موجبات در آن رخصت دهند یا آن را واجب کنند پس اگر ورم شدیدالعظم باشد و تا به حدی رسد که گروه بدان مشارکت کند و بول مجتس شود باید که فصد صافن نیز بعد باسلیق کنند و اولاً در علاج او ابتدا به متناولات بارده رطبه مثل ماءالخیار و لعاب اسپغول و مانند آن کنند سوای کدو که آن را خاصیت ردی در امراض امعا است و ایضاً بگیرند بزرقطونا چهار درم و روغن گل جید یک اوقیه و در دو اوقیه آب باهم زده بنوشند تا تلیین طبع کند و آب انارین و آب برگ خطمی و آب کاسنی و آب عنب‌الثعلب که در امثال اینها شیرخشت و خیارشنبر داخل کرده باشند بنوشند و چون در مثل این حال به حقنه‌ها احتیاج افتد به ماءالشعیر مع قدری خیارشنبر و شیرخشت حقنه کنند و اگر در ماءالشعیر سپستان و بنفشه بپزند موافق‌تر باشد و اگر به ماءالشعیر آب عنب‌الثعلب و کاکنج آمیزند شدیدالموافقت بود و من برای او حقنه به شیر خر که در آن خیارشنبر مالیده و روغن بادام و روغن کنجد داخل کرده باشند دوست دارم و گاه در ماده صفراوی کثرت یابند پس در آن هنگام حاجت بدان افتد که اسهال به مثل سقمونیا و به صبر جدا جدا کنند بعده به تبرید و ترطیب و علاج به حسب ورم متوجه شوند نافع‌تر باشد و چون مرض از این موضع تجاوزکند و اندک لین ظاهر شود پس باید که در حقنه ماءالشعیر آب برگ خطمی و بزرکتان و اندک حلبه و بابونه و شبت و کرنب یا عصاره یا روغن این هردو داخل‌کنند و در آن مثلث عصیر انگور و خیارشنبر آمیزند و هم‌چنین در آن چه برای اسهال بنوشد شکر سرخ داخل نمایند و غذای او آب نخود و مطبوخ به جو مقشر سازند و ایضاً آب بادیان بیاشامند و اما اضمده به حسب اوقات از نفس چیزهایی که از آن حقنه سازند به حسب آن وقت کنند و اولاً ابتدا کنند به اضمدهٔ مبرده که در آن قدری تلیین باشد به مثل بنفشه و مثل بزرکتان بعد از آن میل به ملینات اکثر کنند مثل بابونه و قیروطیات مرکب از مثل روغن گل مع روغن بابونه و مصطکی و شحوم و چون اندک مرتفع گردد در آن مثل صمغ بطم و حلبه و زفت داخل کنند و اما کائن از ورم بارد که آن خیلی اندک بود از معالجات جیدهٔ آن این است که بگیرند روغن غار یک جزو و زیت و پیه بط مساوی یک جزو و

این عجیب است و اضمدهٔ معمول از قیصوم و شبت و اذخر و اکلیل‌الملک و سائر ادویه که بدان معالجه اورام بارده کنند آنچه در هر موضع می‌دانند نافع بود از چیزی که آن را بسیار نافع ضماد قیصوم متخذ بقفرالیهود است ابن عباس گوید که هرگاه قولنج از ورم حار عارض شود نشاید که صاحب او در اول امر دوای مسهل بنوشد که بدان امر مؤل به ایلاوس می‌گردد بلکه صاحب او را امر به فصد باسلیق و اخراج خون به مقدار حاجت اندک اندک به دفعات نه در یک دفعه کنند و ماءالشعیر که درآن اصل‌السوس و تخم خبازی پخته باشند بنوشانند و این ضماد به کار برند برگ خطمی و خبازی و عنب‌الثعلب و بنفشه تر هر واحد ده درم همه را ساییده بدان آرد جو و خطمی و صندل سفید و بابونه و اکلیل‌الملک هر واحد سه درم کوفته بیخته آمیزند پس موم سفید به روغن بنفشه و روغن نیلوفر و پیه بط گداخته آمیخته بر موضع ضماد نمایند و اگر احتیاج به تحلیل زیاده افتد لعاب تخم کتان با وی آمیزند و اگر وجع ساکن شود و ورم تحلیل گردد فهو والا آب عنب‌الثعلب و آب کاکنج و آب لبلاب هر واحد بیست درم که در آن ده درم فلوس خیارشنبر مالیده و سه درم روغن بادام شیرین چکانیده باشند بیاشامند تا یک دو هفته و این حقنه کنند بابونه اکلیل‌الملک بنفشه نیلوفر پرسیاوشان هر واحد ده درم چغندر و خبازی و برگ خطمی و لبلاب هر واحد کف سبوس صره و خطمی صره عناب بیست عدد سپستان سی عدد همه در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند و صاف نموده نیم رطل از آن بگیرند و برآن لعاب اسپغول و لعاب تخم کتان هر واحد اوقیه روغن بنفشه روغن شحم بط از هر واحد مثل او اندازند و فلوس خیارشنبر پانزده درم درآن حل کرده صاف نموده نیم‌گرم حقنه کنند و صاحب او در آبزن آب معتدل‌الحرارهٔ که در آن بنفشه و نیلوفر و برگ خطمی و خبازی و اکلیل‌الملک و شبت و برگ کرنب جوشانیده باشند بنشیند که نافع است و چون مرض به منتهی رسد مریض را آب طبیخ انجیر و بنفشه و تخم خطمی و خبازی که برآن روغن بادام شیرین چکانیده باشند تا تحلیل شدن ورم بنوشانند و صاحب این علت را در باب غذا به نحوی که در قولنج صفراوی بیاید امر نمایند و بدانند که گاهی صاحب این مرض را عسر بول به سبب ضغط ورم مثانه را عارض شود پس باید که فصد صافن کنند و زهار و تهی گاه را به اضمده مذکوره ضماد نمایند و آن موضع را به روغن بنفشه و بابونه و موم گداخته بمالند که تحلیل ورم و ادرار بول کند ایلاقی و جرجانی گویند

که طریق علاجش این است که در این جا در دادن دوای مسهل تعجیل نکنند و قومی در آن عجلت کردند و مریض هلاک گردید و آن که از ایشان خلاصی یافت در ایلاوس افتاد و اولی آن است که ابتدا به فصد باسلیق کنند پس فصد صافن نمایند و خاصه اگر بول محتبس باشد و اخراج خون به مقدار واجب کنند تا قوت ضعیف نگردد و اشربه سرد و تر باید داد چون آب خیار به شکر و لعاب اسپغول به جلاب و چون شربت بنفشه و بهر تلیین طبع آب انارین و غیره که در قول شیخ گذشت به روغن بادام بدهند و ماءالقرع نشاید داد که او را قولنج خاصیتی بد است و خبازی و خطمی سفید در صره بسته و به دانه مساوی جوشانیده صاف نموده سه وقیه از این مطبوخ بگیرند و یک اوقیه فانیذ حزانی درآن بگدازند و روغن بنفشه و روغن بنفشه یک وقیه آمیخته حقنه کنند و اگر سرگین گرگ نیم درم بیامیزند روا باشد و اگر عوض فانیذ خیارشنبر یا شیرخشت کنند نیز جائز بود و ایضاً آب برگ چغندر پنج اوقیه و روغن کنجد و شکر هریک اوقیه به وزن نان دو درم حقنه کنند و یا بنفشه ده درم خطمی سفید در صره بسته پنج درم سبوس گندم ده درم جوشانیده صاف کرده نیم وقیه روغن بنفشه و نیم وقیه روغن کنجد و ده درم شکر و دو درم بوره آمیخته حقنه کنند و اگر ماده صفرا بسیار بود اندکی سقمونیا در آب کاسنی سبز و خیارشنبر حل کرده بدهند و بعد از آن اگر حاجت اسهال بود تربد در این شربت افزایند و از ضمادات اول پارچه کتان به سرکه و گلاب سرد کرده ترکنند و بر موضع درد نهند و هرگاه گرم شود تبدیل آن کنند و ضماد ملین در قول عیسی گذشت و ایضاً موم پنج جزو و روغن بابونه و روغن بنفشه هریک پنج جزو آرد با قلا دو جزو زرده بیضه بریان کرده دو جزو لعاب تخم کتان به قدر کفایت باید که زرده بیضه و آرد باقلا را به لعاب کتان بسرشند و موم با روغن گداخته آمیزند و ضماد کنند و ایضاً بابونه و آرد جو و خطمی سفید و بنفشه همه را کوفته به آب روغن سرشته ضماد کنند و غذا مزوره از کشک جو نخود مساوی به روغن بادام کنند و اگر حرارت سخت قوی باشد مزوره از نیشوق و آلو و اسفاناخ و مانند آن سازند و هر صبح آلو سیاه در جلاب تر کرده از ده دانه تا بیست دانه بخورند و آن جلاب نیز بنوشند و در آخر مرض این شربت سود دارد بگیرند انجیر پنج عدد مویز منقی بیست درم بنفشه ده درم و در دو من آب بپزند تا نصف بماند صاف نموده هر صبح چهار اوقیه با سه درم فلوس خیارشنبر و سه درم روغن بادام شیرین تا دو هفته

بنوشند و این لعوق بنفشه نافع بود بنفشه ده درم فلوس خیارشنبر پنج درم مویز منقی بیست درم عناب ده عدد سپستان سی عدد همه را جوش داده صاف نموده نیم من شکر طبرزد و هفت استار روغن بادام داخل کرده به قوام آرند پس هفت استار بنفشه سوده بسرشند تا هموار شود به کار برند طبع را نرم کند شربتی از پنج درم تا هفت درم و اگر ورم بارد باشد حقنه‌ها و ضمادها و شربت‌های محلل استعمال کنند محمود گوید که اولاً فصد کنند اگر مریض قوی باشد و در این نوع چیزی از ادویهٔ حاره استعمال نکنند و پارچهٔ سرد کرده بر موضع درد نهند تنطیل به آب‌های گرم کنند و روغن‌های فاتره مثل روغن بنفشه و روغن گل هر دو مخلوط کرده بمالند و هرصبح جلاب از عنب‌الثعلب پنج درم تخم کاسنی سه درم شکر سفید ده درم یا سکنجبین یا خمیره بنفشه پانزده درم دهند غذا مزورهٔ ماش یا شیرهٔ مغز بادام سازند و تليين طبيعت به این مطبوخ کنند سنای مکی پنج درم عناب سپستان هر واحد بیست عدد پرسیاوشان تخم خطمی هر واحد دو درم عنب‌الثعلب سه درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند فلوس خیارشنبر پانزده درم و گلقند درآن مالیده بنوشند و یا صاحب این علت آب گرم یا جلاب قلیل‌الحلاوت به روغن بادام به مرات تجرع نماید یا شوربای ماکیان فربه به اندک مغز نان بنوشند یا هرصباح جلاب از شربت بنفشه و ترنجبین هر واحد ده درم بدهند و یا شربت بنفشه و شیرخشت هر واحد ده درم در آب گرم حل کرده بنوشانند و یا عناب و آلوبخارا هر واحد ده عدد بنفشه نیلوفر هر واحد سه درم جوشانیده دهند و غذا مزورهٔ ماش یا ماءالشعیر سازند و یا این حقنه کنند بگیرند بنفشه نیلوفر هر واحد سه درم سنا هفت درم جو کوفته خطمی سبوس هر واحد کف در صره بسته برگ خبازی برگ چغندر هر واحد یک مشت همه را در سه رطل آب جوشانند تا یک رطل بماند صاف کرده فلوس خیارشنبر ده درم شکر سرخ یا ترنجبین هر واحد پانزده درم روغن بنفشه ده درم داخل کرده نیم‌گرم حقنه سازند و اگر در آن جا لذع و حدت و حرارت قوی باشد حقنه به ماءالشعیر و عناب و سپستان و خطمی و آب هندوانه و آب خیار و آب کدو و لعاب اسپغول هر واحد پانزده درم روغن بنفشه روغن کدو و روغن نیلوفر هر چه از این باشد ده درم همه را آمیخته نیم‌گرم حقنه کنند و غذا شوربای چرب مثل اسفیدباج معمول به روغن بادام و ماکیان فربه سازند صاحب جامع گوید که بعد فصد تضمید موضع به اشیای محلله مبرده

مثل صندلین و بوش و شیاف مامیثا و آرد جو و خطمی و بنفشه ساییده نمایند و لزوم ماءالشعیر و شرب جلاب و لعاب بزرقطونا کنند و غذای او حریره معمول به مغز نان میده یا شیرهٔ جو با شکر و روغن بادام و مانند آن سازند و اگر ورم صفراوی باشد ایضاً فصد کنند و شرب ماءالشعیر لازم گیرند و تضمید موضع به اسپغول مضروب به اندک سرکه و روغن گل کنند و این حقنه به عمل آرند در ماءالشعیر برگ بارتنگ و سپستان و عناب بپزند و صاف کرده روغن بنفشه بر آن انداخته حقنه کنند تا آنکه الم تسکین یابد و آنچه بنوشند به سهولت نازل گردد و بعد از آن آنچه انحلال صفرا نماید مثل لعوق اجاص و فلوس خیارشنبر به ترنجبین و تمرهندی بدهند و اگر دو سه شربت از آب لبلاب به فلوس خیارشنبر بنوشانند جائز است و اگر ورم بارد بود و آن اندک افتد هریس جلنجبین بنوشانند و به زیت و آب گرم حقنه کنند و تضمید موضع به موم روغن که در آن مر و صبر داخل کرده باشند باید کرد و چون راه بگشاید جوارش تمری و فلوس خیارشنبر و مانند آن دهند و اگر ورم صلب باشد و قاروره سفید مائل به سبزی بود به شرب ماءالشعیر ساذج لزوم کنند و حقنه به آب چغندر و روغن بیدانجیر و روغن خیری سازند و تضمید موضع به این ضماد نمایند برگ ریحان یک کف برگ کاسنی یک باقه هردو را ساییده در روغن کنجد بپزند تا ملائم گردد پس اندک خطمی آمیخته ضماد کنند و ضماد دائم نشاید بلکه وقت بعد وقت و اگر مزاج او حدت پذیرد به فصد باک نیست مگر آنکه مانعی باشد و چون طریق بگشاید لزوم حقنهٔ لین به این ادهان محلله نمایند چون روغن خیری و روغن سداب و روغن شبت بعد از آن حب سکبینج و حب منتن دهند و قدر شربت آنها خفیف کنند و عقب هر شربت شربتی دیگر از فلوس خیارشنبر سازند و بدان که در این نوع قولنج ورمی نیز اطبا غلطی می‌کنند بهر آنکه با وی اکثر تهوع و تقلب نفس و امتناع براز از خروج بود پس به علاج قولنج از نوشانیدن ادویهٔ حاره و استعمال حقنه‌های حاده علاج می‌نمایند و این در ورم می‌افزاید و قتل می‌کند و تب که با قولنج می‌یابند اعتبار حرکت آن نمی‌کنند و در آن تفکر نمی‌سازند و از الم آن عدول می‌نمایند و علاج این نوع به علاج کلی می‌کنند و علیل را هلاک می‌سازند و این موضعی است که طبیب در آن تامل شافی نماید بعض متاخرین می‌نویسند که بعد فصد آب انارین شربت بنفشه بدهند و با شربت بنفشه به آب کاسنی یا آب عنب‌الثعلب با آب برگ خطمی به فلوس

خیارشنبر بنوشند و یا هر روز آب عنب‌الثعلب و آب کاسنی و آب کاکنج و آب انار همه به مقدار نیم رطل گرفته خیارشنبر ده درم مالیده روغن بادام شیرین سه درم داخل کرده بنوشند و به قول جالینوس آب کاسنی و آب عنب‌الثعلب مروق مجموع به قدر نیم رطل گرفته پنج درم فلوس خیارشنبر در آن مالیده و سه درم روغن بادام برآن چکانیده بدهند وتا یک هفته بلکه دو هفته براین مداومت کنند و آشامیدن نقوع از آلوبخارا و شربت بنفشه و شربت ورد نیز نافع است و ماءالشعیر به روغن بادام شیرین بیاشامند و حقنهٔ بارد از گل بنفشه و خطمی و سپستان و عنب‌الثعلب که فلوس خیارشنبر و روغن بنفشه و شکر سرخ اندر آن آمیخته باشند مفید بود و اگر در ماءالشعیر عنب‌الثعلب و کاکنج بپزند و خیارشنبر و شیرخشت آمیخته حقنه کنند نافع است و هرگاه چند روز بگذرد فلوس خیارشنبر به آب طبیخ انجیر و بنفشه حل کرده به کار برند و گاهی حقنه به آب شاخ‌های چقندر و آب شاخ‌های خطمی و سبوس گندم و عناب و سپستان و انجیر سفید و بورق و روغن کنجد و شکر سرخ می‌کنند و هرگاه طبع بگشاید و بنادق برآید اعادهٔ حقنه کنند تا آن که منقطع گردد و با حقنه چیزی برنیاید و اگر محتاج به شیاف باشند بگیرند بنفشهٔ خشک و در آن یک دانگ سقمونیا داخل کرده شیاف سازند و معجون خیارشنبر نافع بود و در ابتدا ضماد رادع و مبرد از آرد جو و مامیثا و حضض و صندل به گلاب کنند و یا از گل سرخ پنج درم صندل فوفل هریک دو درم آرد جو بیست درم نمایند و بعد از آنکه فی‌الجمله حرارت تسکین یابد و از زمان تزید بگذرد ملینات محلله چون مغز خیارشنبر و روغن بنفشه و موم به کاربرند و نطول به آب گرم سازند و گاهی این ورم بر سبیل ندرت بلغمی باشد و در آن آشامیدن ماءالاصول و احتقان به حقنه نرم که از بابونه و اکلیل و حلبه و تخم کتان و آب کلم مرتب ساخته باشند سودمند بود و گویند که در قولنج کائن از ورم بلغمی فصد در هلاکت مریض تعجیل کند مگر آن که خون غالب و حرارت بسیار باشد و آنچه از ورم صلب باشد علاج اورام سوداوی کنند

علاج قولنج التوائی و فتقی

اگر التوایی بود مریض را بالای بستر نرم بخوابانند و شکم او را به نرمی و اعتدال و استوا بمالند و همچنین پشت و تهی‌گاه او به ملایمت مالند و هردو ساق او محکم بندند و دست و پای آن برداشته نیکو جنبانند تا روده اوجنبد وبه

جای خود بازآید و درد ساکن شود پس حریره یا شوربای چرب بخورانند و اگر درد به دستور باشد هیچ نخورانند و یا مطبوخ عنب‌الثعلب پنج درم به شکر سفید ده درم بنوشانند و غذا نخودآب به روغن بادام بسیاردهند و اگر روده به جای خود رجوع نکند از ده درم تا بیست درم سیماب زنده همچنان یا مغسول به حلق فروبرند و چند قدم راه روند و شکم و تهی گاه و پشت را از اعلی یا سفل ایستاده بمالند و بجنبانند تا سیماب به زیر فرودآید و وضع روده مستوی سازد و بعد از آن شوربای چرب دهند و چند روز غذا بر همین منحصر دارند و بر اشیای آشامیدنی چرب اقتصار ورزند و یک دو روز پیشتر از شرب سیماب نیز همین شوربا غذا سازند و یا حریره چرب دهند پس شوربای مرغ مرغن یک پیاله نوشیده متصل آن سیماب بدهند و اگر سیماب بیرون نیاید و درشکم بماند و ثقل و درد زیاده شود بیمار را ساعتی سرنگون گردانند تا سیماب از حلق بیرون افتد و یا به هر طرف بخوابانند و اندکی حرکت دهند و برفق مشی نماید تا خارج گردد و طریق غسل سیماب این است که همراه آب درخت بیدانجیر صلایه نمایند هرگاه آن آب سیاه شود دور نمایند و آب درخت عنب‌الثعلب در سیماب اندازند و باز نیکو بسایند پس آن آب را نیز دورکرده سیماب به کار برند و اگر در آب هلیله بلیله آمله که یک شبانه روز خیسانیده باشند سیماب را بسایند تا آن که سیماب صاف گردد هم جایز است و اگر فتقی باشد بیمار بر پشت بخسپد و دست بر موضع فتق نهد و بزور بازگرداند و اگر باز نشود دو کس دست و پای او بگیرند و بردارند تا پشت او خم شود و شکم در قعر افتد و او را برین شکل بجنبانند و جای فتق از دست فشارند تا روده به جای خود بازرود پس محکم ببندند و برهمان شکل بخوابانند و بدانند که هرگاه روده صاحب فتق خالی باشد و فرودآید به آسانی به جای خود بازرود و اگر پر باشد به مشکل بازرود و دراین صورت صواب آن است که اول شیاف نیز بنهند تا روده تهی گردد و ریاح خارج شود پس تدبیر مذکور گردد و اگر اول قی فرمایند پس شیاف نهند روده زودتر تهی گردد و به آسانی به جای خود باز شود و اگر همه تن ممتلی باشد اول قی کنانیده پس شیاف نهند و اگر با این همه تدابیر باز نرود بیمار را در حمام برند و آب گرم بسیار برآن ریزند پس دست و پای گرفته به دستور سابق بردارند و بجنبانند دست برموضع فتق فشارند تا باز رود پس محکم بندند و اگر بر بستری بخوابانند که بالش او بلند بود و یک بالش زیرسرین او نهند تا پشت او

همچنان دو تو باشد و برآن شکل صبرکنند پس به درد روده به جایش اگر هنوز درد قولنج و اعراض او به حال خویش باشد تدبیر قولنج و اعراض آن باید کرد خاصه علاج قولنج ریحی و ثفلی چنان که مذکور شد و باقی علاج فتق در جایگاهش مذکورگردد و بعد به جاآوردن روده به حیل مذکوره به تدبیرش پردازند و تضمیدادویه قابضه برمحل فتق و بستن آن موضع به نهجی که روده را از جای او رفتن ندهد ضروری است .

علاج قولنج صفراوی

شیخ‌الرییس می‌نویسد واجب است که در حقیقت این نوع را از باب مغص شمارکرده شود بهر آن که اکثر صفرا به کیفیت خود به غیر احداث سده به نفسه درد حادث می‌کند لیکن ما بر عادتی که در آن جاری شده جزم نموده در قولنج بیان کردیم زیرا که از جمله اوجاع این روده است و گاهی در علاج این بعض اطبا غلطی عظیم می‌کنند و ملطفات و مسخنات استعمال می‌نمایند و مریض هلاک می‌گردد و سهل تر در میناب آن است که خلط منصب در فضای روده غیر متشرب درآن باشد پس در علاج او تعدیل مزاج اخلاط و استعمال اغذیه بارد رطب کفایت کند مثل آلو بخارا مع مشمش و به مثل آب انارین و به مثل ترنجبین و شیرخشت و به مثل اندک سقمونیا به جلاب و به مثل بنفشه و شربت او قرص او و رب او و گاهی در آن تناول شیره قرطم مع تناول انجیر یا تناول زیت‌الماء قبل طعام یا تناول چغندر مطبوخ به زیت و مری نکایت او را کفایت کند و گاهی حاجت داعی به استعمال حقنه ها از آب لبلاب مع بورق و بنفشه و آبکامه و روغن بنفشه یا به ماءالشعیر به روغن بنفشه و بورق باشد و اما در خلط متشرب احتیاج به مثل ایارج فیقرا بود که آن نافع ترین ادویه برای خلط متشرب است و یا سقمونیا مع حب صبردهند و از حقنه ها این حقنه است بگیرند خارخسک سی درم برگ چغندر یک قبضه بنفشه هفت درم حلبه قرطم بیخ بادیان تخم خربزه کوفته هرواحد پنج درم سپستان سی عدد ترنجبین سی درم خیارشنبر ده درم همه را به دستور حقنه ها بپزند و صاف کرده برآن مری دوازده درم شکرسرخ دوازده درم صبریک مثقال بورق مثقال حل‌کرده استعمال کنند و گاهی در این باب خوردن سرگین گرگ یا ادخال آن در حقنه ها نیز موافق بود و مخدرات در این جا موافق تر است بهرآن که با وجود تسکین وجع گاهی حدت ماده فاعل وجع را ساکن کند و

اصلاح آن نماید صاحب کامل و جامع گویند که هرگاه قولنج از خلط حاد لذاع منصب به امعا باشد باید که چیزی از ادویه حاره که مذکور شد استعمال نکنند و آب لبلاب دو ثلث رطل که در آن بیست درم فلـوس خیارشـنبر مالیـده یک درم تربد و یک درم روغن بادام شیرین داخل کرده باشند بنوشـانند و یـا آب عنـب‌الثعلـب و آب کـاکنج و آب خبازی هرواحد دو اوقیه که درآن دو اوقیه فلوس خیارشنبر مالیده باشند بدهند و یا آبی که اندرآن انجیر و عنـاب و سپستان و پرسیاوشان و تخم خطمی و خبازی هرواحد ربع رطل در سه رطل آب بجوشانند تا یـک رطـل بمانـد دو ثلث رطل از آن گرفته فلوس خیارشنبر پانزده درم مالیده یک مثقال روغن بادام شرین انداخته نیم گـرم بنوشـند و صاحب او را آب گرم به روغن بادام شیرین جرعه جرعه به مرات نوشانند و شوربای ماکیان فربـه بـه انـدک مغزنـان سمید و روغن بادام بیاشامند و یا شوربای پایچه حملان به روغن بادام شیرین بنوشانند و اگر لعاب اسپغول یا لعـاب به دانه از مجموع ثلث رطل به اندک شربت بنفشه یا لعوق خیارشنبر و روغن بادام شیرین و روغن تخم کدو به یـک درم تربد سفید و نیم دانگ سقمونیا دهند بدان انتفاع یابند و این حقنه کنند عناب بیست عدد سپستان سـی دانـه مقشرکوفته بیست درم سبوس گندم خطمی هردو درصره بسته هرواحد سه درم بنفـشه ریحـانی و نیلـوفر هرواحـد چهاردرم برگ خبازی و چغندر هرواحد یک کف همه را در پنج رطل آب بپزند تا به یک رطل آید صاف کرده فلوس خیارشنبر ده درم شکر سرخ پنج درم روغن بنفشه دو اوقیه مری یک نیم اوقیه داخل کرده نیم گرم حقنـه کننـد و اگر در این جا لذع و حدت حرارت قوی باشد حقنه به ماءالشعیر کنند که درآن عناب و سپستان و بیخ خطمی چهار اوقیه پخته و آب هندوانه و آب خبازی و آب خیار و آب کدو و لعاب اسپغول هرواحد پانزده درم روغن بنفـشه تخـم کدو روغن نیلوفر همه یا هرچه از این حاضر باشد بیست درم داخل کرده همه را یک جـا مخلـوط کـرده باشـند بـه عمل آرند و از غذا شورباهای چرب معمول از ماکیان فربه و روغن بادام شیرین و اسفاناخ و سرمق و چغندر و لـبلاب و خبازی و اسفیدباج به روغن بادام شیرین و بیضه نیم برشت بدهند و انارشیرین امتصاص نمایند و شربت نیلـوفر و شربت بنفشه و مانند آن بنوشند و در آبزن که آب او معتدل‌الحراره باشد و درآن بنفشه و نیلـوفر و بـرگ خطمـی و خبازی و جومقشر کوفته و مانند آن جوشانیده باشند بنشینند ابوسهل گوید که اگر این مرض از اخلاط حاره لذاعـه

باشد تنقیه آن نمایند اگر محتبس در تجویف امعا بود به سقمونیا و حب صبر و اگر غائص در اغشیه امعا باشد به ایارج فیقرا وباید که ماءالشعیر بنوشند و به اشیای مسکن حدت اخلاط غذا سازند و به روغنی که اندرآن حلبه و خطمی و پیه بط تازه پخته باشند حقنه کنند و هم او گوید که اگر با وجع تب باشد مغز خیارشنبر در آب کاسنی مروق بنوشانند و یا شربت بنفشه بدهند و به اسفاناخ به روغن بادام غذا سازند و به حقنه لینه حقنه کنند سعید گوید که علاج قولنج حادث از خلط حار این است که اگر بدن خون ممتلی باشد فصد با سلیق کنند و بعد فصد اسهال به طبیخ هلیله و آلوبخارا و تمرهندی و خیارشنبر نمایند و برشکم پارچه به گلاب ترکرده نهند و به حقنه نرم حقنه کنند پس اگر التهاب شدید باشد ماءالشعیر به شربت بنفشه و لعابات بارد بنوشند و امر به امتصاص انارشیرین کنند و بعد آن سکنجبین بنوشانند و آب تمرهندی به شربت نیلوفر دهند و چون تسکین یابد غذا به مزوره اسفاناخ سازند و درآخر شوربای ماکیان به مغز نان میده و روغن بادام دهند و در حمام معتدل داخل کنند و از تعب و استعمال اغذیه حار منع نمایند بعضی از متاخرین می‌نویسند که خوردن آلوبخارا یا مشمش سوزن زده در جلاب ترکرده بیست عدد نافع است و کذالک اسهال ماده به ادویه بارده معلومه و ماءالشعیر به روغن بادام و شربت بنفشه به روغن مذکور و لعاب به دانه برای تسکین مفید بود و بهر اسهال معجون بنفشه و معجون خیارشنبر نافع باشد.

علاج قولنج سوداوی

اگر در مزاج حرارت نباشد علاج قولنج بلغمی نمایند و اگر حرارت احتراقی مانع استعمال ادویه حاره باشد آن چه در قولنج صفراوی گذشت به کاربرند و بعد نضج ماده به مسهل سودا تنقیه کنند و استعمال ماءالجبن با سفوف لاجورد و شربت مسهل مجرب است و بعد تنقیه برای تعدیل مصطکی و لاجورد هریک یک ماشه سوده در خمیره ابریشم سرشته بخورند و شیخ می‌فرماید که واجب است که استفراغ سودا به مثل طبیخ افتیمونو حب لاجورد و مانند آن کنند و عقب آن حب شبرم و سکبینج دهند و اگر حاجت به حقنه ها افتد درآن بسفائج و افتیمون و اسطوخودوس داخل نمایند و در سر داروی حقنه لاجورد مثل غبار سوده یا حجرارمنی آمیزند و گاهی در حقنه پوست بیخ توت

داخل کرده می‌شود و تضمید شکم او و تکمید به مثل شونیز و حرمل و صعتر و پودینه مطبوخ در سرکه نمایند و رازی گوید که قولنج حق به مزاج سوداوی حادث شود بهر آن که طبع او یابس بود و علاجش در وقت صحت شورباهای چرب و اشربه شیرین و حمام غیرمعرق و ترطیب است و اما اصحاب رطوبات کثیر را قولنج از نفخ حادث گردد و محرورین و اصحاب سودا را ازیبس ثفل .

علاج قولنج مرکب

گیلانی و مؤلف جامع از طبری نقل کرده اند که گاه قولنج از خلط غلیظ و زبل و ریح غلیظ ترکیب یابد و آن ردی و اشد اعراض و اصعب قلق است و چون مستحکم شود فی‌الفور هلاک کند و زنی را دیدم که این نوع قولنج او را عارض شد و مهلت نداد و فی‌الحال آن را هلاک گردانید و قدما این نوع را به خناق معوی مسمی ساخته اند بهر آن که صاحب او مختنق گردد و استدلال برآن به ترکب علامات انواع ثلاثه مذکوره و شدت اعراض از تقلب نفس و تهوع و غثیان و از روغن های فاسد توان کرد و درد آن متمرکز ثابت در قولون بود فقط و قلق عظیم باشد و علاجش این است که اولا ابتدا کنند به قطع غذا و اقتصار بر شوربای خروس پیر کنند و گلقند مع ماءالبزور که در قولنج بلغمی مذکور شد بیاشامند و گاه گاهی به آب گرم تکمید کنند و در بعض اوقات اندر آبزن نشینند و چون ده روز بگذرد به حقنه لینه که در آن روغن بسیار باشد یک دو دفعه حقنه کنند پس اگر زبل منحل شود و راه بگشاید حقنه را به صموغ تیز سازند و به شکر سرخ و روغن بیدانجیر و بورق قوی کنند و چون خروس ریاح ابتدا کند و رطوبات و وجع کم گردد یک شربت حب منتن خورانند و یک روز راحت دهند و اگر حال تکمید را واجب کند به نمک و جاورس یا به آب گرم کماد کنند و اگر چیزی از اعراض یا از درد بعد خوردن حب باقی ماند جوارش تمری خورانند و چون اعراض رطوبت برآن ظاهر گردد به نحوی که آن چه خارج شود اکثر آن رطوبت باشد و ریاح و زبل کمتر از آن بود چیزی از ایارج به ماءالاصول بدهند و آبزن و تمریخ استعمال نمایند بعد از آن به حقنه ها که در قولنج بلغمی مذکور شد حقنه کنند و چون امعا پاک گردد و علامتش آن است که آن چه از حقنه برآید بدان چیزی مخلوط نباشد در این هنگام یک دو دفعه به زیت و آب گرم حقنه کنند بعده ماءالاصول به ایارج بنوشانند

بعده در آن حقنه اندک شحم حنظل و قنطوریون افزایند و صموغ به مقدار واجب و لایق قوت مریض باشند و اگر در این جا لطخه لزجه باشد مثل این حقنه آن را قلع کند بگیرند قنطوریون و کمافیطوس اکلیل‌الملک بابونه هرواحد کف کبیر سبوس گندم خطمی هرواحد دو کف هر دو در پارچه صره بسته بعده بگیرند جاوشیر و سکبینج هرواحد یک نیم درم و در آب گرم حل کرده در حقنه بعدطبخ و تصفیه آن اضافه کنند و برآن اندک روغن بیدانجیر و روغن سداب و روغن کلکلانج انداخته حقنه کنند و باید که حقنه مائل به برد باشد که حقنه حار آن را ضرر کند و حتی‌المقدور مریض را امر بر امساک حقنه کنند و اگر این اثر نکند این حب بخورانند سکبینج یک درم جاوشیر سقمونیا هرواحد دو ثلث درم ایارج فیقرا یک نیم درم جند بیدستر دو دانگ صموغ را در آب گندنا حل کنند و باقی ادویه آمیخته مثل فلفل حب ها سازند و در سایه خشک کرده دو درم از آن برنهار بخورند و بالای آن آب گرم که اندک روغن بنفشه برآن چکانیده باشند بنوشند و بعضی اطبا در این حب شحم حنظل می‌افزایند و بعد خروج از آن شوربای قنابر و شفانین معمول به اصول کراث بخورانند و عمل او این است که بگیرند شفانین و قنابر و در هاون بکوبند بعده آب گندنا برآورده با روغن کنجد یا زیت آن را بپزند تا لحم مهرا گردد و پس مالیده صاف نموده مغز نان سمید در آن ترید کرده با قاشق بخورند و اگر مزاج متحمل باشد اندک شراب بنوشند و این وقتی است که زوال مرض معلوم کنند و الم فقط باقی بود و بسیار باشد که عقب این نوع حالت شبیه به یرقان پدید آید در این صورت باید که تضمید طحال و کبد نمایند و ماءالشعیر بنوشانند و اگر رای واجب کند و امری از ضعف قوت و غیره مانع نباشد فصد با سلیق کنند و از امر معالجه جگر و طحال غافل نباشند بهر آن که در اهمال امر آن ها خوف استسقا است.

علاج قولنج وبایی

بعض متاخرین می‌نویسند که آن چه از تعفن هوا حادث شود علامتش آن است که به اکثر مردم عارض گردد و با کثرت عطش و التهاب و خفقان بود و آمدن بوی بد از دهان و شدت درد و دیگر آثار و با ظاهر باشد و در یک ساعت به هلاکت می‌رساند پس شوربای چوزه مرغ مرغن ممزوج به آب کامه و سرکه بالمناصفه بدهند یا شیرگاو و نیم آثار

با دو وقیه روغن بادام بنوشانند و ایضا نقوع آلو با شیرخشت و همچنین خیارشنبر هفت توله در شیرگاو نـیم آثـار و ایضا روغن بنفشه بادام دو اوقیه در هفت اوقیه گلای نهند و بعد از گشادن طبع بـه تـدبیر وبـا پردازنـد مـع رعایـت قولنج و ایضا باقی علاج حسب حاجت از قولنج صفراوی اخذکنند و شیاف عنصل که در قولنج ریحی مذکور شد نیز قولنج وبایی کهنه را مفید بود .

علاج قولنج عرضی

اگر از ورم جگر یا طحال یا حجاب یا گرده یا مثانه یا رحم یا سنگ گـرده عـارض شـود هرچـه در بحـث هریـک از امراض مذکوره مسطور است به کاربرند .

ایلاوس

و آن نفط سریانی است به قول بقراط تفسیر او المستعاذبالله منه است یعنی پناه خواسته شده به خدا از این مرض و آن دردی است شدید که در امعای دقاق عارض شود و او مرض حاد بسیار ردی است و از هر سبب که باشد در اکثر امر مهلک بود به سبب شدت وجع لاسیما چون صاحب او براز قی کند و مع ذالک اگر بوی بد بـو باشـد بـه سـرعت تمام قتل کند و آن به قول اکثر قسمی از قولنج است لیکن در امعـای دقـاق یعنـی رودهـای علیـا افتـد و بـه قـول جالینوس ترجمه ایلاوس به عربی رب ارحم است یعنی ای پروردگار رحمت کن و این علت را بـدین نـام از بهـر آن خوانده اند که از وی خلاص کمتر بود از بهر آن که مزاج معده و کبد فاسد شود و ادویه خوردنی قبـول نکنـد و اثـر شیاف و حقنه به جای مرض نرسد و جالینوس گوید من جماعتی را دیدم که به این مرض مبتلا شدند و یـک کـس از ایشان خلاص نیافت و این مرض گاه بر سبیل ابتدا افتد سببی از اسباب قولنج و گاهی قولنج منتقل به این علـت گردد بالجمله اسباب این مرض یا سوءمزاج گرم خشک و یا سوءمزاج سرد خشک مادی یـا غیرمـادی بـود و یـا ورم انواع دقاق باشد که منفذ ثفل را تنگ کند و یا ریح بود که در طبقات روده بنـدگردد و یـا التـواء خلـع روده و فتـق صفاق شکم بود به سبب حرکت ناهموار که راه ثفل و ریح مسدود گردد و یا سده باشد که از بـراز خـشک یـا خلـط

غلیظ لزج مرتبک در این امعا افتد و بسیار باشد که اندکی صفرا بدین امعا فرود آید و ثفل را خشک کند و دفع نتواند کرد و سبب این علت گردد و از طعام های خشک و قابض بسیار افتد و اکثر از خوردن ادویه ناموافق که به غایت گرم یا سرد یا قوت سمیه باشد این مرض متولد شود وگاهی این مرض از عدم غذا یا از تناول سم قتال افتد و شیخ می‌نویسد که ایلاوس مثل قولنج است چون در امعای دقاق افتد و آن عارض شود از جمیع اسبابی که از آن قولنج حادث گردد و باید که در اسباب و اعراض و علاجات این به سوی تفصیل مذکوره در باب قولنج رجوع کنند و گاهی به سبب شرب اقسام سموم محدث ایلاوس عارض شود و گاهی به سبب شدت قوت ماسکه روده عارض گردد که برچیزی که در آن باشد مشتمل شود و آن را حبس کند و فرق از قولنج در احکام آن این است که این سوءمزاج ساذج بیشتر از آن افتد که قولنج از وی عارض شود و اکثر این از سوءمزاج بارد بود و خصوصا چون اتفاق افتد که معده بسیار حار بود و روده ملتوی گردد و ریح و بلغم مسدود شود و گاهی سبب او شرب آب سرد بر غیروجه او بود و ایلام ایلاوس ریحی به احداث سده بیشتر از ایلام او به تمریق طبقات باشد بلکه جمیع مضرت او از آن بود و این نجلاف آن است که در قولنج باشد و قسم ورمی در این بیشتر بود از آن چه در قولنج باشد و آن بسیار ردی است و ایلاوس ثفلی خیلی شدیدالوجع و بسیار باشد که قولنج به ایلاوس منتقل گردد و اکثر ایلاوس روز هفتم هلاک کند و متعدی بود از بعض ایشان به بعض دیگر در هوای وبایی منتقل شود و از شهری به شهر دیگر بر سبیل انتقال امراض و افده و بقراط گوید که چون از قولنج مستعاذمنه یعنی ایلاوس قی و فواق و اختلاط عقل و تشنج حادث شود این همه دلیل ردی بود و این اعراض به مشارکت معده و به مشارکت دماغ عارض شود و هم او گوید که چون از تقطیر بول ایلاوس حادث گردد صاحب او روز هفتم بمیرد مگر آن که تب پیدا شود و به آن عرق بسیار جاری گردد و جالینوس سبب این نشناخته و ایلاوس بلغمی و ریحی نیز از تب انتفاع یابد و چون تواتر فی خبیث و کزاز و فواق اشتداد کند بکشد و جودت قاروره در این علت دلالت بسیار بر خیر ندارد فکیف رداءت آن و ردی تر ایلاوس آن است که براز در قی برآید و آن را منتن نامند پس آن که در آن عرق بدبو مثل بوی براز باشد پس آن که در آن نفس بدبو بود پس آن که در آن آروغ بدبو باشد سپس آن که ریح اسفل در آن منتن بود و تشخیص ایلاوس به این

علامات مخصوصه او باید کرد که درد شدید بالای ناف بود و چیزی از مبرز بیرون نیاید و به حقنه انتفاع بسیار نیابد و گاهی براز به سوی بالا مندفع شود و براز و کرم قی کند و دهن و آروغ او بدبو گردد و بلکه گاهی از جمیع بدن او بوی بد آید و چون این دلائل ظاهر شود در بودن ایلاوس شک نماند و احتباس خروج چیزی از اسفل لازم این مرض است و اما عظم حل قی به براز لازم نیست بلکه هنگام خط این عظم پذیرد لیکن حرکت قی و تهوع در این بیشتر بود از آن چه در قولنج باشد بهر آن که این در روده قریب تر به سوی معده بود و همچنین اعراض کرب و غم و خفقان و غشی و سهر و سردی دست و پا و ضعف نبض و سقوط قوت در ایلاوس اکثر از قولنج بود و ثفل در بلغمی این شدیدتر بود از آن چه در قولنج باشد و گاهی دراین تهیج چشم بیشتر از قولنج ظاهر شود و قاروره فستقی باشد پس هرگاه به این علامات مرض مشخص گردد تشخیص اقسام او به همان طریق نمایند که در بحث قولنج مسطور شد و ایضا اگر در ابتدای عروض او قبل از اشتداد و عظم وجع مؤدی به ضعف و استرخا و خفقان به غیر سبب ظاهر دیگر گردد سببش شرب سم باشد و اگر شدت صلابت براز و سرعت قی براز و عدم تب و عدم سقوط قوت به شدت بود سببش شدت قوت ماسکه امعا باشد علاج در سبب این علت نگاه کنند و قصد دفع او نمایند و چون اسباب قولنج و این مرض واحد است به حسب سبب علاجش به علاج اقسام قولنج سدی و غیرآن کنند و در بلغمی و ریحی شراب صرف گرم کرده اندک اندک نوشیدن مفید بود و همچنین از سقمونیا و مقل هرواحد یک مثقال صبر دو مثقال حبوب مثل نخود بسته هفت عدد خوردن نافع است و این قرص ایلاوس نیز سود دهد و قی را نافع بود تخم کرفس انیسون دارچینی هریک شش جزو مصطکی چهارجزو فلفل و مر و افیون و جندبیدستر هریک دو درم به آب قرص سازند شربتی یک مثقال و در نسخه دیگر وزن تخم کرفس وانیسون هریک هفت نیم جزو است و افسنتین پنج جزو سلیخه ده جزو عوض دارچینی و مصطکی است و وزن فلفل و مر و افیون و جند هریک یک جزو پاو بالامرقوم و در التوایی راست نشانیده روده را به دست بمالند و شراب ریحانی به آب عنب‌الثعلب و آب بارتنگ و آب خیارشنبر بنوشانند و حقنه لینه به عمل آرند و به اسفیدباجات نرم و حریره معمول از فانیذ و روغن کنجد غذا سازند و شیاف به طول ده انگشت ساخته برسرش زهره گاو طلاکرده یکی بعد دیگری

بردارند و اگر فائده نشود بنادق رصاص فروبرند به منفاخ درد بر او دمیده همان ساعت حقنه کنند و اگر به هیچ تدبیر قی بند نشود باید که شیشه حجامت و یا محجمه ناری برمعده نهاده دوایی دهند که هضم شود و جهت تنقیه ماءالجبن نوشانند و ایضا جوارش سفرجلی مسهل نه ماشه معجون ملین علوی خان سه ماشه دریک پیاله دوغ گاوی ترش و عرق کیوره و گلاب هریک پنج توله روغن بادام شیرین پنج درم اضافه نموده بعد وضع محاجم ناری بر معده بدهند که دوا البته هضم خواهد شد و دو سه بار اجابت طبع خواهد شد و اگر وقت شام باز براز در قی اندازد و دوای مذکور به دستور دهند و همچنین صبح و وقت دو پهر غذا شوربای خراطین دهند و شام باز دوا به دستور و هردو وقت تا یک نیم پاس شیشه حجامت برمعده نهاده شوربا بدهند تا هضم شود و به همین تدبیر در عرصه دو سه هفته صحت می‌شود و به قول مسیحی اگر از ورم حار باشد ابتدا به فصد کنند بعده آب عنب‌الثعلب و آب کاکنج و آب لبلاب با روغن بادام شیرین و فلوس خیارشنبر دهند و به گل سرخ و صندل و فوفل و شیاف مامیثا و آرد جو و آس ضماد کنند و اگر از ورم بارد بود باید که روغن بیدانجیر به ماءالاصول و خیارشنبر دهند و از خارج به ضماد بابونه و اکلیل‌الملک و برگ کرنب و برگ غار و حلبه و تخم کتان تضمید کنند و اگر از خلط غلیظ بلغمی باشد حب صبر و مصطکی و حب سکبینج دهند بعد از آن روغن بیدانجیر به ایارج یا روغن کلکلانج به ماءالاصول بدهند و اگر از براز صلب باشد اولا حقنه لین به عمل آرند و بعده حقنه حادتر از آن در طبیخ بابونه و اکلیل‌الملک و کرنب و شبت نشانند پس اگر در معده چیزی از غذا به سبب شدت تهوع قرارنگیرد زیره سیاه سماق به شراب ریحانی یا شربت انار منعنع دهند اقوال حذاق ابن سینا گوید که علاج ایلاوس قریب از علاج قولنج است مگر آن که این قوی‌تر است و مشروبات در این نافع‌تر و ایضا از حقنه ها نیز در این چاره نباشد بهر آن که چون دوا از فوق نوشند و منع از خروج گردد پس حقنه از سفل معین نیک بر مشروب شود و برابر است که تقدیم حقنه بر مشروب کنند یا تاخیر آن به حسب حاجت پس هرکدام را از این هر دو که مقدم کنند واجب است که موخر را ضعیف تر گردانند و بساست که درد این را تجرع آب گرم تسکین دهد بهر وصول این آب به سوی آن به سبب قرب موضع و تحلیل چیزی که در آن موذی است و قومی رای داده اند که صواب آن است که اولا تسویه امعا به وضع منفاخ درد برآن به ملائمت کنند

بعده حقنه کنند تا حقنه به موضع بعید به سهولت رسد و فصد در ایلاوس واجب تر است بهر آن که اگر ورم باشد از فصد چاره نبود و اگر درد شدید باشد خوف ورم از آن بود پس استظهار بدان واجب باشد و گاهی در ایلاوس واجب تر است بهرآن که اگر ورم باشد از فصد چاره نبود و اگر درد شدید باشد خوف ورم از آن بود پس استظهار بدان واجب باشد و گاهی از این تفرق اخلاط ردی در بدن عارض شود به سبب احتباس آن ها از دفع تا آن که بدن بدبو گردد و چون اخلاط ردیه در بدن متفرق شوند و اخراج آن ها به اسهال مشکل گردد فصد واجب باشد و مالیدن دست و پا از آن جمله است که ماده مؤلمه را از نفوذ به غور منع کند و استعمال مزلقات مائل به حرارت و لعابات حار به روغن بیدانجیر اکثر انواع ایلاوس را نافع باشد مگر صفراوی و ورمی شدیدالحراره را و کذالک مطبوخ شبت به نمک و زیت پخته و همچنین مالیدن بدن به زیت گرم کرده و معالجه ایلاوس بلغمی به مثل آن که در قولنج بلغمی از مشروبات مذکور شد و به مثل حب صبر و حب سکبینج و حب ایارج کنند واین همه به روغن بیدانجیر دهند و به حقنه های معتدله جذب به اسفل نمایند و معالجه ریحی به مثل آن که در قولنج ریحی از مشروبات نافع ریاح گذشت و به حقنه ها کنند تا حقنه معین بر مشروب گردد و محاجم کثیر بر اعلای شکم نهند و گاهی احتیاج به شرط زدن به جای درد افتد و جذب ماده به سوی مراق کند و معالجه ایلاوس از سوءمزاج ساذج بدان چه می‌دانند از تبدیل مزاج و از مادی ب تنقیه خلط به نوعی که در قولنج مادی گذشت باید کرد و معالجه ورمی حار و بارد بدان چه در قولنج گفته شد و موافق تر برای ورمی بارد نوشیدن روغن بیدانجیر در ماءالاصول یا به خیارشنبر است و به سائر علاجات معلومه کنند و ایضا سنبل رومی سنبل هندی و شبت و حب الغار و بزرکتان و حلبه و تخم خطمی و تخم مر و هرواحد مثقال بیخ بادیان بیخ کاسنی بیخ کرفس هرواحد هفت مثقال انجیر پنج عدد سپستان ده دانه جوشانیده به روغن بیدانجیر و روغن بادام تلخ بنوشند و معالجه صفراوی به مثل آن که در قولنج صفراوی بدن علاج کنند و معالجه التوایی و فتقی به مثل آن که در باب قولنج فتقی به وضع مناسب برای عود چیزی که در فتق مندفع شده و به بستن آن باید کرد و ایلاوس که از شدت قوت امعا باشد معالجه آن به مزلقات چرب و شوربای ماکیان فربه و بچه آن و حملان سازند شوربای چرب آن ها به طور اسفیدباج و زیرباج خورند و خصوصا چون در آن

شبت و بیخ گندنای نبطی و روغن بادام داخل کنند وبعد از آن حقنه رطب این لطیف‌الحراره استعمال نمایند و معالجه ایلاوس ثفلی اولا به حقنه لینه کنند بعد از آن به تدریج به حقنه قویه نمایند و عقب آن به شرب مسهلات خاص ثفلی کنند تا مابقی را فرود آرد و در علاج ایلاوس سمی ابتدا به تنقیه از مثل آب گرم و روغن کنجد کنند و گاهی در چیزی که بنوشند احتیاج قوت از تربد یا تخم ترب افتد و بعد از آن تریاق کبیر و فاوزهر و مانند آن بخورند و شراب و ماءالسکر و طعام او شوربای چرب سازند و چون بر صاحبان ایلاوس قی تواتر کند و طعام قبول نکنند دوای مذکور در مثل این حال از قولنج بنوشند و گاهی حبس قی و امساک طعام در شکم ایشان به دادن نان در آب گرم مطبوخ تر کرده می‌گردد و ایلاوس که از اغذیه عفصه و قابضه و لزجه حادث شود علاجش قریب به علاج مثل او از قولنج است مگر آن که در آن نفع متحسیات و مشروبات ندارند مجوسی گوید که اگر امر ورم حار حادث شود باید که معالجه آن بدان چه در قولنج حادث از ورم حار مذکور شد نمایند از فصد با سلیق و اکحل اگر قوت و سن و مزاج مساعدت کند و از نوشانیدن ادویه و اشربه و تضمید به اضمده و غیرآن که در آن جا مسطور شد و باید که از فصد در اصحاب قولنج حذرکنند و فصد ننمایند مگر بعد از آن که بدانند که مرض از ورم حار است و این به معرفت صحیح معلوم کنند بهر آن که فصد برای کسی که مرض او از غیر ورم حار باشد قاتل است و اگر ایلاوس به سبب تشبث خلط غلیظ بلغمی به امعای دقاق باشد ادویه مشروبه مذکوره در باب قولنج بلغمی مثل ماءالاصول به ایارج مخمر به عسل و سنجرینیا روغن بیدانجیر و قرص معروف بشوارس به آب مطبوخ انیسون و تخم کرفس و بادیان دهند پس اگر درد اشتداد کند فلونیای رومی دهند و معجون معروف بارسطن و ثبادریطوس و تریاق فاروق نیز در این باب نافع است و ایارجات کبار و مانند آن مفید و باید که از فلونیا حذرکنند و به مقداری که تسکین وجع کند باید داد و چون درد ساکن شود اعاده آن نکنند بهر آن که انجام آن بد است خذر پیدا کند و حرارت غریزی را ضعیف نماید و بقراط درابیذیمیا ذکر کرده باید که صاحب این مرض را اگر از خلط بلغمی باشد شراب صرف اندک اندک بدهند تا آن که خواب آید یا درد در پاهای او پیدا شود و بدین اراده تسخین خلط و تلطیف و انضاج او و تقویت امعا نموده و اگر مرض به سبب براز محتقن در امعای دقاق باشد دوای آن شرب ادویه

مسهله و معجونات و حبوب نافعه آن است چنان چه در قولنج گذشت و حقنه های قوی به عمل آرند و هرگـاه ایـن مرض به سبب دوای قتال باشد باید که معالجه صاحب او به دوایی که مضاد آن سم باشد به استعمال قی و تریـاق و مثرودیطوس و مانند آن که در باب علاج سموم بیاید بایـد کـرد و آن چـه حـدوث او از ابطـای غـذا باشـد دوای او نوشیدن شوربای چرب است معمول از لحم حمل فربه که در آن مغز نان میده ثرید کرده باشند و باید که این اندک اندک به دفعات دهند و ایضا لعابات روغن بادام و بنفشه بدهند و آن چه از فتق حـادث شـود مـداوای درد امعـا بـه سوی موضع او است به غمز دست و بستن او مع اضمده نافعه آن و سزاوار است صاحب این علت و مـرض قـولنج را که چون از آن صحت و صلاح یابد معاودت به اغذیه مالوفه از اول مفارقت آن ها نکند تا آن که صلاح تام نیابد بلکـه تقلیل غذا کند و اجتناب از اغذیه غلیظه نماید و اغتذا به شوربای چرب اسفیدباجیه یا زیرباجیه یا مطنجنه سـازند و تعاهد و تناول کند فانیذ و شکر طبرزد و اگر مرض از بلغم باشد یک روز در میان ایارج مخمر به عسل تناول کنـد و در بعض اوقات گلقند عسلی به آب مطبوخ انیسون و تخم کرفس و استعمال ریاضـت بـه اعتـدال و دخـول حمـام و قعود در آبزن نمایند و شکم و نواحی امعا را به روغن که در آن زیره و تخم کرفس جوشانیده باشند یا روغن شبت یا روغن حسک یا روغن بابونه بمالند و در غذا اندک اندک بیفزایند چون دانند که از مرض پاک شده بنقای تام و اگـر مرض از حرارت باشد تقلیل غذا کنند و نان خشکار به جلاب و روغن بادام شیرین و زیربـاج بـه دراج یـا بچـه مـرغ خورند و برای ایشان جوزاب شوربای ماکیان فربه یا به روغن بادام و ببقله و به چغندر و روغن بادام و تعاهد آلوبخـارا در شربت بنفشه تر کرده قبل طعام دو سه ساعت و امتصاص فلوس خیارشنبر در جلاب ترکرده صالح بـود و در هـر سه روز یا یک روز در میان فلوس خیارشنبر و گلقند در آب گرم مالیده صاف کرده بدهند تا چند روز تا آن که امعـا پاک گردد و اگر بدانند که بقیه از آن باقی مانده این طبیخ بدهند بنفشه خـشک پـنج درم انجیرسـفید هفـت عـدد مویزمنقی پانزده درم در دو رطل آب بجوشانند تا به ثلث رسد هرروز چهار اوقیه گرفته و درآن پنج درم مغز فلـوس خیارشنبر مالیده روغن بادام چکانیده بنوشند سید اسمعیل و یوسف گویند که اگر علامات ورم گـرم ظـاهر شـود و علاج آماس دموی و صفراوی یکی باشد مگر آن که اگر قوت بیمار قوی بود و علامات دموی ظاهرتر بود اول رگ بـا

سلیق زنند پس ضماد از برگ عنب‌الثعلب و خطمی و آرد جو و بابونه و اکلیل‌الملک کوفته بیخته با روغن بنفشه و

ممیپخته سرشته باید کرد و شربت از آب عنب‌الثعلب و آب کاسنی مروق هریک دو اوقیه که درآن .... فلوس

خیارشنبر مالیده و روغن بادام و شکر هریک ده درم آمیخته باشند بنوشند و یا آب کاکنج و آب لبلاب مروق صاف

کرده و روغن بادام و شکر و مغز فلوس داخل کرده بنوشند و یا بنفشه و خارخسک و اکلیل‌الملک و خطمی و

اصل‌السوس و بابونه همه را جوشانیده صاف نموده چهار وقیه از آن با دو وقیه آب خیارشنبر... و آب لبلاب یا آب

عنب‌الثعلب و ده درم فلوس خیارشنبر مالیده و ده درم روغن بنفشه و ده درم شکر انداخته بدهند و غذا اسفاناخ و

برگ چغندر و مانند آن به روغن بادام و شکر سازند و به جای آب جلاب دهند و معالجه صابح ورم بارد به نوشیدن

روغن بیدانجیر به ماءالاصول وخیارشنبر کنند و از خارج ضماد بابونه و اکلیل‌الملک و برگ کرنب و حلبه و تخم

کتان نمایند و اگر از خلط بلغمی غلیظ باشد حب سکبینج یا حب صبر یا منتن دهند و شیاف ها و حقنه ها که در

قولنج بلغمی گذشت به کار برند و قصبه محقنه درازتر و سوراخ در سرآن نه در پهلوی آن باید تا دوا به امعای علیا

برسد و پیوسته ماءالاصول با روغن بیدانجیر و ایارج فیقرا دهند و اگر قی بسیار گردد و هیچ در معده نایستد زیره

سیاه و سماق ساییده به شربت پودینه بدهند و ادویه که در علاج قی و بیضه گفته شده به کاربرند و علاج ورم

سوداوی قریب این است و این معجون قی بازدارد و قولنج را بگشاید و در این علت موافق بود و مصطکی قرنفل

زنجبیل فلفل دارفلفل جوزبوا مساوی کوفته بیخته این جمله ده درم سقمونیا ده درم همه را به جلابی که از شکر و

آب بهی شیرین کرده باشند بسرشند شربتی از درم تا مثقال و تا دو درم و اگر مرض از سوءمزاج گرم و خشک بوده

باشد یا فرودآمدن صفرا به روده و خشک کردن ثفل باشد اول حقنه نرم باید کرد از بنفشه و خطمی و بابونه و تخم

کتان و سپستان و کشک جو و سبوس گندم با روغن کنجد بسیار یا روغن بنفشه و فانیذ و اندکی نمک هندی و

بیمار را در آبزن نشانند که در آن بابونه و اکلیل‌الملک و کرنب و شبت و بنفشه و سبوس و بیخ خطمی و

اصل‌السوس جوشانیده باشند و از روغن بنفشه یا روغن بابونه و موم مصفی موم روغن ساخته برشکم او مالند و بعد

از آن حقنه های قوی کنند و خیارشنبر و عناب و مویزمنقی و سپستان و اصل‌السوس و بیخ خطمی در آب

جوشانیده صاف نموده چهاردرم روغن بادام و دو درم روغن بیدانجیر و یک درم ایارج فیقرا ترکیب کرده بدهند و گاه گاهی شیاف نهند تا طبیعت را نرم کند و ماده را فرو کشد و طعام زیرباج دهند و اسفاناخ به روغن بادام پخته یا به روغن کنجد سفید و به جای آب جلاب خام دهند و اگر مویز و عناب و سپستان جوشانیده صاف نموده شکرداخل کرده سرد کرده بدهند روا باشد و علاج قولنج ثفلی باید کرد و اگر سبب مرض خوردن ادویه ناموافق بود آب گرم با روغن کنجد آمیخته با شیرخر باید داد تا دوا به قی برآید بعد تدبیر تلیین شکم بایدکرد و علاج این در علاج سموم مذکورگردد و اگر سبب علت برهم پیچیده شدن روده باشد علاج او در قولنج التوایی مذکورشده ابن الیاس گفته که اگر مریض را طاقت تحمل درد نباشد اولا فلونیای رومی دهند تا حس را خدر کند و مهلت دهد و باید که در علاج صواب حقیقی تهاون نکنند تا فلونیا در ماده قولنج نیفزاید و شهریاران و فلافلی و سفرجلی مسهل یا جوارش تمری هرچه از این ها حاضر باشد پنج مثقال یا هفت مثقال بدهند یا بگیرند سنای مکی پنج درم بادرنجبویه بادیان انیسون هرواحد سه درم شکر سرخ ده درم جوشانیده صاف نموده معجون خیارشنبر هفت مثقال در آن حل کرده صبح بنوشند و تا آخر روز صبرکنند حتی که طبیعت انحلال تام یابد و اگر منحل نگردد و این حقنه به عمل آرند بابونه شبت حلبه تخم کرفس بادیان هرواحد ده درم انجیرخشک بیست عدد سکبینج مقل جاوشیر هرواحد دو درم در پنج رطل آب بپزند تا یک رطل بماند نیم رطل از آن گرفته روغن زیت یا روغن بیدانجیر یا روغن کنجد هرچه از این باشد ده درم عسل طبرزد پانزده درم مری ده درم بورق نمک نان هرواحد درم جمع کرده نیم گرم حقنه کنند و جوارش شهریاران را در این قولنج منفعت بین است و شکم مریض و نواحی امعای او به این روغن بمالند بگیرند آب سداب آب کرفس هرواحد پنجاه درم زیره نانخواه تخم کرفس هرواحد پنج درم همه را بپزند تا ثلث بماند روغن زیت یا روغن کنجد نیم رطل برآن انداخته به آتش ملائم بجوشانند تا آن که آب آن فاین گردد و روغن بماند و جوارش سفرجلی بخورند چون درد شدت کند و غثیان و قی صفرا آید و یک دو روز از اغذیه خصوصا غلیظه اجتناب کنند و در آبزن بابونه و شبت و اکلیل و نمام و خارخسک و تخم بیدانجیر و صعتر و پودینه و عنب‌الثعلب نشانند و چون غذا دهند اندک از نخودآب به شیره مغز قرطم و لحم تیهو و دراج و کبک

خورانند و چون تنقیه کنند و بقیه ماده بماند این شیاف استعمال نمایند بوره ارمنی نمک هندی شحم حنظل هرواحد پنج درم سکبینج سه درم شحم حنظل را ساییده و باقی را گداخته بدان بسرشند و شیاف ساخته بردارند و این شیاف حل طبیعت نماید ترنجبین بوره ارمنی صابون هرواحد دو درم همه را سرشته شیاف سازند خجندی گوید که روغن بیدانجیر را در قولنج شربا و حقنه خاصیتی است و این نوع را نفع دهد و احتقان به لعابات گرم مثل لعاب تخم کتان و تخم حلبه و تخم مر و به روغن بیدانجیر مفید بود و چون غلبه ریح و سردی باقی ماند در روغن حقنه سیر و نانخواه و مقل بجوشانند و این دوا نافع ایلاوس است افسنتین یک درم تخم کرفس یک درم سلیخه یک درم گلقند هفت درم جوشانیده صاف کرده بنوشند و ما این را آزمودیم و نفع او ظاهر شد و صاحب اختیارات حاوی گفته که حقنه به خیارشنبر برای اثفال متحجره در قولنج و ایلاوس جید است خصوصا در آن چه سبب او ورم حار باشد به روغن بادام استعمال نمایند و بهترین چیزها در اخراج اثفال صبر است از مثقال تا دو درم حب ساخته در شربت انجیر بدهند و اگر احتباس اثفال زیاده دانند صبر را به اندک سقمونیا قوی کنند چه صبر بطی‌الاسهال است و سقمونیا سریع‌الاسهال پس اسهال آن به اختلاط هر دو به سرعت گردد و اصحاب قولنج محتاج ترین مردم به سرعت اسهال اند و باید که ارباب قولنج و ایلاوس را امر آبزن کنند تا آن که آب به حد وجع رسد تا اسافل را ارخا و توسیع نماید و از آن قدر آب تجاوز نکند تا ارخای احالی نگرداند که از دفع ضعیف شود و باید که اعانت احالی و تقویت آن کنند تا قادر بردفع گردد و حقنه نطرون که محمد وکریا به غایت می‌ستاید و در علاج قولنج بلغمی در قول بعضی مذکور شد بی عدیل است و اگر عطش و غیره آثار قولنج صفراوی ظاهر باشد از خلط حار مشروب یا مورم بود پس ماءالشعیر مالح دهند و حقنه به ماءالشعیر و روغن بادام کنند واسهال به جلاب مقوی به سقمونیا آورند و اگر ورم در امعا از اشتداد وجع به غمز (غمز به فتح اول و سکون ثانی به معنی فشاردن و پخش کردن) دست و تغیر رنگ زبان مایل به سیاهی و تب قوی و غیرآن دریافت گردد و از مسهل حذرکنند که جلب اخلاط به سوی آن نماید لیکن فصد با سلیق و اخراج خون اندک اندک به مرات کثیر واجب است پس اگر تسکین نیابد فصد پای از مابض یا صافن از جانب مقابل میل الم کنند و اگر میل وجع مساوی به هر دو جانب بود از طرف

راست فصد کنند صاحب اختیارات حاوی گفته که گاهی فصد پای کردم و فی‌الحال شکم نرم شد طبری گوید که اگر از ورم حار باشد فصد باسلیق کنند اگر مانعی نباشد و لزوم شرب ماءالشعیر اندک و آب عنب‌الثعلب و آب کاسنی و مانند آن از مطفیات نمایند واین حقنه کنند جوکوفته دو کف سبوس و خطمی هرواحد دو کف هردو در صره بسته سپستان عناب عدس مقشر گشنیز خشک هرواحد یک کف همه را در آب عنب‌الثعلب یا آب کاسنی یا آب عصی‌الراعی بپزند تا مهرا شود و مثل حریره گردد بعد از آن پنجاه درم تا صد درم به قدر قوت مریض از آن صاف نموده در هاون اندازند و برآن پانزده درم روغن بنفشه و ده درم لعاب اسپغول انداخته و اندک بورق آمیخته حل کنند تا مخلوط شود حقنه نمایند و تضمید موضع به این ضماد کنند برگ عنب‌الثعلب برگ عصی‌الراعی برگ اسپغول هرواحد باقه کبیره همه را در سرکه بپزند تا نرم گردد و از آتش فرود آورده از سرکه صاف کنند و روغن بنفشه و روغن گل برآن ریخته به دست بزنند تا مثل مرهم گردد ضماد نمایند که گاهی این ضماد صاحب این نوع ایلاوس را خلاص گرداند و گاهی طبیب در این نوع غلطی کند و به اشیای حاره حقنه نماید و در ورم بیفزاید و مریض را هلاک گرداند و اما چون ورم سوداوی باشد در آن حیله نبود و نه رجا در شفای او است به سبب صلابت ورم و قلت رجا در تحلل آن غیرآن که آبی که در آن این حشایش پخته باشند آن را برموضع ورم بریزند و اندرآن مریض را بنشانند بگیرند شیخ ارمنی و قیصوم و بابونه و اکلیل‌الملک و اذان الفار و پوست خشخاش و گل سرخ و بنفشه و سبوس و اندک نمک نیم کوفته و کف کبیر برگ ریحان و برگ انجره همه را در آفتابه سربسته بپزند تا مهرا شود و بعد از آن بگیرند و از بلیله برموضع ریزند و آب زن از آن نمایند و حریره معمول از آب سبوس به روغن گل یا بادام بخورانند و این حقنه به عمل آرند بابونه و اکلیل‌الملک و برگ شبت و برگ سداب و قرطم کوفته و تخم حلبه و پوست خشخاش و سبوس همه را به دستور مطبوخ حقنه بپزند و به قدر حاجت صاف کرده روغن بیدانجیر و روغن ناردین و مانند آن از ادهان داخل نموده شکر سرخ پنج استار حل کرده حقنه نمایند که این حقنه گاهی این صلابت را تحلیل کند و تضمید موضع به این ضماد کنند سرگین گاو یک جزو حضض یک جزو آرد جو خطمی هرواحد یک کف همه را در روغن گل بپزند و ضماد نمایند و اگر سکنجبین عنصلی هنگام عطش دهند باک نیست

چه از عظم عطش بر مریض خوف هلاکت عاجل است و اگر وجع افراط کند بـه روغـن بیـدانجیر کـه در آن انـدک افیون و بزرالنج جوشانیده باشند حقنه کنند که این تسکین وجع کند و چون ورم رطوبی باشد باید که اندک ایـارج و مثرودیطوس و تریاق کبیر یک بار به آب گرم دهند و یک بار به روغن بنفشه یا روغن گل و ایـن حقنـه اسـتعمال نمایند بابونه اکلیل‌الملک برگ شبت برگ سداب قرطم کوفته تخم کتان تخم حلبه تخم سداب سبوس خطمـی بـه مقدار واجب و اندکی جاوشیر و اندک سکبینج و اندکی از جند بیدستر همه را بپزند تا مهرا شود و صموغ را بگدازند و صاف کرده اندک روغن بیدانجیر و اندکی روغن کلکلانج آمیخته نیم گرم حقنه کننـد کـه گـاهی بـه ایـن طریـق منحل شود ابن هبه الله می نویسد که اگر این علت حادث ازا یبس اثفال باشد علاجش اگر مزاج حار بود بـه شـربت بنفشه مع خیارشنبر کنند و شربت اجاص یا اجاص منقوع در جلاب ممزوج به آب خورنـد و غـذا از مـزوره اسـفاناخ سازند و اگر مزاج بارد بود شربت انجیر دهند وایارج بخورانند و حقنه کنند و به شوربای خروس شـبت و نمـک غـذا سازند و اگر این مرض حادث از ورم حار باشد علاجش به فصد با سلیق یا اکحل کنند اگر قوت مساعدت کند و اگـر ورم حار نباشد فصد در هلاکت مریض تعجیل کند و بعد فصد ماءالشعیر به روغن بـادام بنوشـانند و سـکنجبین بـه گلاب دهند و آب کاسنی و شیره تخم خرفه به لعاب و جلاب یا به شربت بنفشه بدهند و غذا مزوره زیرباج سـازند و تبرید موضع ورم به آب عنب‌الثعلب و آب حی‌العالم و صندل و گلاب کنند و چون تب ساکن شـود و مـریض صـلاح یابد به اسفید باج چوزه مرغ غذا سازند و اگر این علت حادث از خلط بلغمی باشد علاجش به شرب شـراب صـرف و اسهال به حب صبر یا به حب شبیارکنند و به حقنه های لینه حقنه نمایند و در آخر به قویه و غذا زیربـاج دهنـد و مویز وانجیر خورند و اگر علت حادث از ورم صلب باشد امر به جلوس در آبزن آب ریاحین کنند و بـه روغـن کنجـد مالش شکم نمایند و در آخر و بر موضع تمدد قصد طلا کنند و در حمام داخل نمایند و شوربای چرب بنـو سـازند و به حقنه های محلله معمول از شحوم و ادهان حقنه کنند و از اغذیه مؤلده خلط سـوداوی منـع کننـد و چـون ورم تخفیف یابد و ریح جاری شود فیقه بدن به مطبوخ افتیمون نمایند و اگر علت حادث از فتق باشد مریض را امرکنند که بر پشت بخوابد درد امعا به موضع او به غمز دست برآن نمایند پس اگر عود نکند مریض را بنشانند و شـکم او را

به دست مسح کنند و اگر عود نکند در حمام داخل نمایند و بر موضع آب نیم گرم ساعتی نطول کنند و غمز نمایند و اگر نزول او مشکل گردد امر نمایند که دست و پای مریض گرفته بردارند تا پشت آن خم گـردد و شـکم فـرو رود پس حرکت مختلف دهند و بر فتق غمز کنند و چون عود کند اضمده قابضه برآن گذارند و از اغذیه غلیظـه منفخـه منع کنند و به شوربای لحوم خرفان غذا دهند و از حرکت سخت و امتلا بازدارند و موضع را محکم بسته دارند تـا از عود مرض ایمن گردند حصر یعنی قبض شکم و اسباب این مثل اسباب قولنج باشـد و گـاهی تـابع امـراض حـاده و غیرآن مثل مراق و ریح البواسیر و بواسیر بود علاج آن چه در قولنج مذکور شد حسب سبب تدبیری خفیف بهر رفع قبض از آن برگیرند مثلا آن جا که سببش غلبه ریح باشد ادویه ملین کاسررياح استعمال کنند و آن جا که حرارت و یبوست امعا سبب قبض بود ادویه مبرد مرطب مزبق به عمل آرند و ماءالجبن مفید بود و کذا شوربای مرغ مـرغن دو سه روز بعده روغن بیدانجیر مرکب دو مثقال در نیم آثار شیرگاو و ترنجبین نه توله بدهند که فی‌الفور رفع قبض می‌کند و همچنین معجون ملین علوی‌خان هفت ماشه و شربت دینار چهارتوله در یک پیاله ماءالجبن و آن که تابع مرض دیگر باشد به ازاله آن مرض کوشند و بعض ادویه رافع قبض که در این جا مسطور مـی‌گـردد حـسب رعایـت مزاج استعمال نمایند و صاحب ترویج الارواح می‌نویسد که حصر قبض شکم است زمانی طویل خواه با وی درد باشد یا نه پس حصر عام تر از قولنج باشد چه در قولنج بودن درد شرط است و علاج او قریب از علاج قولنج است اگر تابع امراض حاده نباشد و این دوا نافع این مرض است برای کسانی که طبیعت ایشان دائم قبض باشد و تا مدت دو هفته استعمال این نمایند که استیصال قبض نماید انجیرزرد بنفشه خشک مویز منقی اصـل‌الـسوس هرواحـد یـک جـزو جوشانیده صاف نموده سه اوقیـه از آن گرفتـه پـنج درم مغزخیارشـنبر در آن مالیـده و دو درم روغـن بـادام بـرآن چکانیده بنوشند و گاهی در این بسفائج و تزبد به حسب اقتضای وقت زیاده کرده می‌شود و در مصطفوی نوشته کـه روغن بیدانجیر با ماءالاصول و روغن بادام تلخ با طبیخ سلیخه دارچینی بسباسه خیربـوا سـنبل‌الطیـب اشـنه تخـم کرفس سعد نوشیدن نفع دارد و استحمام به قوت خلو شکم و طلای روغن سوسن و ناردین برشکم سوددارد بهر آن که این مرض از ضعف دافعه قولون می‌باشد و بعضی گویند که این علت از امراض سوداویه است مدت ها مـی‌مانـد

باید که در معالجه ملول نشوند پس بهتر آن است که منضجات سودا که در آن افتیمون و بسفائج و غیره باشد بسیار نوشانیده مسهلات دهند به کرات و مرات و اگر ضعف ظاهر شود باید که دو سه و یا چهار پنج روز فاصله داده باز منضج به دستور نوشانیده مسهل دهند تا مقصود حاصل شود پس تعدیل مزاج نمایند به مقویات مانند خمیره مروارید و زمرد و ابریشم علوی‌خان همراه ماءاللحم علوی‌خانی و یا عرق عنبر حکیم بقاخان و غذا در اثنای منضجات شوربای مرغ مرغن با نان خمیری تنوری دهند یا قورمه و پلاد ولیکن یک روز قبل از مسهل نان و پلاد موقوف نموده بر شله بچه مرغ و یا برکهچری مونگ با شوربای مرغ اکتفا نمایند و بروز مسهل به جای آب تا بودن عمل مسهل عرق گاوزبان و یا بادرنجبویه نوشانند بعده آب صرف غیرپرورده بر برف و شوره دهند و اطریفل شاهتره علوی‌خان در دفع این علت از مجربات است و معجون ملین ممدوح الیه یک درم شیرو گاو نیم آثار روغن زرد چهارو نیم توله و شکر سرخ پنج توله دادن در اخراج مواد و رفع قبض مجرب است تعلیم‌گاه باشد که اطفال را به سبب غلبه رطوبات که مضعف قوت هاست ویا به سبب عدم انصباب صفرا بر امعا قبض حادث شود و علاجش این است که اگر با تب نباشد زهره گاو و بخور مریم برناف طلا کنند ویا مسکه و یا روغن زیتون به آب گرم آمیخته برشکم بمالند و دست را وقت مالیدن آهسته از طرف معده به طرف نان کشیده باشند و از صابون یا نمک یا سرگین موش شیاف سازند و یا پودینه و بیخ سوسن ساییده به عسل سرشته شیاف کنند که قوی الاثر است و اگر با قبض تب باشد این شیاف به عمل آرند ترنجبین شکرسرخ هریک پنج جزو خطمی صابون نمک طعام هریک ده جزو به دستور متعارف شیاف سازند واین حمول نیز مفید است گل بنفشه سه درم گل خطمی دو درم برگ سنای مکی پنج درم نمک سنگ یک درم مغز خیارشنبر هفت درم ادویه کوفته بیخته با مغز خیارشنبر سرشته شیاف سازند و ضماد مغز فلوس خیارشنبر محلول در گلاب برشکم مفید بود و اگر فائده نشود به حسب حاجت و رعایت مزاج به مشروبات ملینه تنقیه کنند ذکر بعض ادویه یونانیه و هندیه دافع قبض شکم نوشیدن شربت بنفشه با روغن بادام مزیل قبض است و خوردن اسپغول مسلم هر روز شش ماشه نیز رافع قبض و دافع یبوست امعا است و انجیر و مویز و مغز بادام خوردن ملین طبع است بنفشه کوفته بیخته هم وزن شکر آمیخته وقت خواب شب به آب گرم خوردن تلیین طبع

می‌نماید و همچنین سفوف بادیان و اگر مصطکی رومی به قدر دو سه ماشه با هم وزن شکر آمیخته همراه آب گـرم بخورند ملین طبع و مقوی معده است واگر این حب غاریقون هرشب یک درم بخورند طبع را نرم کنـد غـاریقون ده درم عصاره غافث ریوند چینی هریک دو درم قند سفید پانزده درم کوفته بیخته به آب حب هـا سـازند حـب دیگـر برای رفع قبض و ریح البواسیر مفید سنای مکی سه توله تخم گندنا دو توله پوست هلیله آمله هلیله سیاه هریک نه ماشه پوست هلیله کابلی یک نیم توله بادیان یک توله مقل دو توله ونیم همه را سـاییده بـه طـور حـب یـا سـفوف استعمال نمایند دوایی که برای قبض دائمی نافع گل بنفشه بادیان هریک شش ماشه تخم قرطم کوفتـه یـک تولـه انجیر زرد چهارعدد جوشانیده همراه گلقند یا ترنجبین یا شربت دینار یا شربت بزوری معتدل و حار دو توله بدهنـد که ملین طبع است دیگر سفوف گل سرخ و بنفشه هرواحد یک توله نبات سفید دو توله از شش ماشه تـا نـه ماشـه وقت خواب خوردن رافع قبض است سفوف ملین مقوی هاضمه و رافع قبض پوست هلیله زرد سـنای مکـی هریـک پنج درم زیره سیاه گل سرخ پودینه خشک مصطکی هرواحد یک درم زنجبیل نیم درم کوفته بیخته خوراک دو درم به آب گرم شربت ملین که ادامت او را دافع یبوست امعا و ملین طبع است و سرفه و تب را نیز نـافع و از مخترعـات حکیم ارزانی مرحوم به دانه دو درم گاوزبان پنج درم گل بنفشه گل سرخ هریک هفت درم اسـپغول نـه درم عنـاب ولایتی بیست دانه سپستان بزرگ شصت دانه جوش داده صاف کرده بعده لعاب به دانه و اسـپغول آمیختـه بـا یـک رطل قند سفید با ترنجبین به قوام آرند و هرصبح با روغن بادام آمیخته حسب حاجت بدهنـد نـوع دیگـر کـه رافـع قبض و مخرج صفرا و مسکن حرارت است گل گاوزبان گل بنفشه شاهتره هریک ده مثقال تمرهندی چهـل مثقـال زرشک چهل مثقال آلو بخارا آلوسیاه هریک صد عدد همه را درد دو رطل آب بجوشانند تـا بـه نـصف رسـد مالیـده صاف نموده شیرخشت یک صد مثقال ترنجبین خراسانی یک صدو پنجاه مثقال داخل کرده به قوام آرند مجموع ده شربت است در هفته یک روز یک شربت بخورند معجون که به اکثر امراض نافع و تدارک قـصور عمـل مـسهل هـم می‌کند و به رفع قبض دائمی فائده می‌نماید و درد معده و قولنج دفع می‌سازد پوست هلیله زرد پوست بلیله سـنای مکی گلقند هریک پنج درم گل بنفشه تربد مجوف خراشیده دو درم قرنفل یک درم کوفته بیختـه بـا سـه چنـد آن

عسل معجون سازند و از یک توله تا سه توله به آب گرم بخورند معجون ملین نافع برای قبض دائمی حار مزاج و نافع به نفع کثیر گل بنفشه گل نیلوفر گل سرخ تربد موصوف هریک ده درم ترنجبین سی درم کشمش عسل هریک نیم رطل ترنجبین را به گلاب صاف کرده با عسل قوام آرند و ادویه خشک کوفته بیخته به روغن بادام چرب ساخته و کشمش را ساییده بسرشند قدر شربت دو درم تا پنج درم و در بعض نسخه پوست هلیله زرد ده درم و سنای مکی بیست و پنج درم نیز داخل است و وزن ترنجبین پاو و آثار و شیرخشت سی درم عوض عسل و تربد معجون انجیر برای دفع ریاح معده و تلیین طبع و هضم طعام معمول است مغز بادام گل سرخ سنای مکی مغز قرطم هریک شش توله بادیان زنجبیل هریک دو توله دارچینی دانه قاقلین هریک توله انجیر ولایتی مویز منقی هرواحد یک رطل اجزای خشک کوفته بیخته مغزیات صلایه کرده و انجیر و مویز را شسته و دانه بیرون کرده سوده با یک رطل نبات به قوام آرند دیگر مغز تخم قرطم یک جزو و انجیر خشک ده جزو با هم صلایه کرده به قدر جوز بخورند که جهت تلیین طبع مشائخ نافع دیگر صاحب تکمله هندی می‌نویسد که چون یک مندل یعنی هفت هفته برین دوا ادامت کنند عادت قبض را دفع کند سونف سونهی هر زنگی سنای مکی نبات هرواحد یک جزو مویز منقی پنج جزو ادویه را کوفته بیخته با مویز بی‌دانه کوفته معجون سازند و بیست و یک ماشه مدام بخورند حب ملین برای رفع قبض و بلغم و ریاح و سردی معده خصوص بهر اطفال شیرخواره مجرب است هلیله سیاه چهارجزو نرکچور بادیان هریک دو جزو سهاگه بریان یک جزو یا نیم جزو کوفته بیخته به قدر نخود حب سازند و یکی خورانند و اگر بادیان پشک موش هردو برابر ساییده به آب نیم گرم زیرناف طلا کنند و بالای آن برگ ترب یا تنبول بربندند قبض و سده که در شکم طفل باشد رفع کند و کذا پودینه تربد سفید به شکل موش هرواحد یک مثقال کوفته بیخته به عسل خیارشنبرسرشته شیاف ها ساخته به روغن زیت چرب کرده برداشتن مجرب است و اگر زبل‌الفار و نمک طعام و شکرسرخ برابر برآتش نرم مقعود سازند و مانند هسته خرما فتیله ساخته به روغن بنفشه چرب کرده بردارند معمول و کثیرالمنافع است و حب مبارک و روغن کنجد و روغن لحم و شیر به نسخه بقایی و مربای فلوس خیارشنبر و بعض سفوفات که در علاج ضعف هضم مذکور شد همه رافع قبض و ملین طبع است ابطای قیام و

سرعت آن شیخ می‌فرماید که این یا متعلق بود به غذا به نوعی که قابض یا عفص یا غلیظ یا لزج باشد و یا لین لـزج سیال بود و یا متعلق باشد به قوت پس قوت دافعه اگر قوی بود دفع کنـد و اگـر ضـعیف باشـد دفـع نکنـد و قـوت عضلات شکم اگر قوی باشد پاک شود و اگر قوی نبود پاک نگردد و محتبس شود و قوت حس امعا اگـر قـوی باشـد تقاضا به قیام کند و اگر قوی نبود تقاضا نکند و قوت مزاج پس حار و بارد هر دو خابس‌اند و تـدبیر ایـن بـه حـسب معرفت سبب می شناسند کثرت براز و قلت آن به قول شیخ این هردو متعلق اند به غـذا در کمیـت و کیفیـت و بـه حال چیزی که به سوی جگر مندفع شود پس غذا بسیار رطب مشروب علیه براز او کثیر بود و ضد این براز او قلیـل باشد و چون صفوت به سوی جگر بسیار مندفع شود براز اندک شود و چون مندفع نگردد بسیار بود و مقابلـه مفـرط از این هردو به حسب مضادت سبب از آن چه مذکور شد می‌شناسند دیدان یعنی کرم های شکم بدان کـه هرمـاده که حاصل شود و کسوت مزاج در پوشد صانع قدیر بهترین هیئتی و صورتی که آن را لائق بود عطـا فرمایـد و لهـذا حیوانات ضعیف و خسیس چون کرم و مگس و پشه و مانند آن از مواد عفن رطب مخلوق گردنـد بهـر آن کـه ایـن مواد صالح تر برای قبول صورتی است که آن حیات کرمی و مگسی باشد و تولد این ها بهتر از بقای آن رطوبـت بـر عفونت صرف است و معذالک از تولد این حیوانات عالم را منفعتی بزرگ است بهر آن که آن ها بر عفونتهایی کـه در عالم متفرق است مسلط می‌شوند و بدان اعتذا می‌کنند به سبب مشاکلت و از مساکن مـردم و از هـوای محـیط بـه ایشان آن عفونات را می‌گیرند و هوا بدین سبب از عفونت ها پاک و صاف می‌شود و کـرم هـای شـکم از ایـن قبیـل است بالجمله سبب تولد کرم شکم رطوبات بلغمی است که در امعا متعفن شود به سـبب حـرارت غریبـه کـه در آن حادث گردد پس آن حرارت ضعیف بود که رطوبت غلیظ را تحلیل و انضاج نتواند کرد لیکن در آن اثری ضعیف کند و آن را از حال متغیرگرداند و فاسد کند و تولد آن به جز چنین رطوبت و حرارت از هر خلط ممکن نبود چنان چـه از صفرا که شدیدالحرارت و یابس و تیز و تلخ است کرم رطب پیدا نشود و از سودا که بارد یـابس بعیـد از مناسـبت مزاج حیات است و بر امعا منصب نشود نیز تولد نکند واما خون اگر چه شایسته آن است که ازو حیـوان تولـد کنـد لیکن به سبب آن که صیانت طبیعت تسلط برآن است و حاجت اعضا شدید به سوی آن است و آن مناسـب اعـضای

انسان است نه برای کرم چه طبیعت آن را ضایع نکند تا از وی حیوان خسیس تولد کند بلکه آن را صـرف موضـعی می‌کند که از آن حیوان شریف مثل انسان تولد کند و ایضا خون به سوی امعا نریزد و اگر وقتی سببی لختـی خـون بر امعا ریزد در آن جا منجمد گردد پس به اسهال دفع شود و چندان نایستد بو باقی نماند که مـتعفن شـود و از آن کرم تولد کند پس ماده دیدان بلغم باشد چون گرم شود و متعفن گردد و در امعا کثرت پذیرد و در آن باقی مانـد و اسباب کثرت تولد بلغم از ماکولات غلیظ و تخم ها و ضعف هضم به هر سبب که باشد و از مزاج اعضای بارد معلـوم است الحاصل اسباب تولد او اغذیه خام لزج مثل گندم و لوبیا و باقلا ونخود و آرد و لحم خام و نـیم پختـه و شـیر و جغرات بسیار و بقول و فواکه رطب خام ورد اصیر و چرب وغسل به آب گرم بعد طعام و همچنین حمام بعد خوردن و جماع بر امتلا و شرب آب قبل هضم و خلط طعام ها و توالی تخم ها و بعد عهد به ادویه است و اقسام دیـدان کـه در امعا تولد کند چهار است یکی دراز بزرگ سرخ باریک که آن را حیات گوینـد و آن مـشابه شـاخ خرفـه بـود دوم مسدیر یعنی گرد و کوتاه و سفید رنگ سوم پهن و کوتاه وسفید که آن را حب القرع و کدو دانه گوینـد و آن مـشابه تخم کدو باشد چهارم خرد و کوچک و باریک که آن را خلی گویند و این شبیه به کرم سرکه بـود وتولـد ایـن همـه مختلف می‌باشد به حسب اختلاف ماده مولد و اختلاف محل تولد و این چنان باشد که بعض دیـدان متولـد شـود از رطوبتی که انقسام و تفرق از جهت جذب کبد و از جهت شدت عفونت برآن استیلا نیافته باشد و کـرم هـایی کـه از رطوبت امعای علیا پیداشود از این قبیل است و آن قسم دراز و بزرگ بود که در اغلب به طول یـک وجـب و گـاهی زیاده از ذراع گردد و بعضی از آن متولد گردد از رطوبتی که جذب کبد متصل و عفونت و کثـرت مـرور ثفـل آن را متفرق و قلیل و صغیر ساخته باشد و چون متولد شود اخراج ثفل آن در بقای آن بر صغر اعانت آن کنـد قبـل از آن که عظم یابد به سبب قرب آن ها از مخرج ضیق و کرم هایی که از رطوبت معـای مـستقیم پیداشـود ازا ایـن قبیـل است و آن قسم کوچک بود و بعضی از آن متولد شود از رطوبتی که میانه این دو رطوبـت بـود و کـرم هـایی کـه از رطوبت امعای اعور و قولون تولد کند از این قبیل باشد و آن قسم مستدیر و پهن بود و اگرچه گاهی در امعـای علیـا نیز خصوصا غلاظ عظام از آن پیدا شود و گاهی متولد نشود مگر در قولـون واعـور پـس از جـانبی بـه سـوی معـده

منتشرگردد واز جانب دیگر به سوی مقعد و این اعراض و مستدیر گویا که از نفس لزوجات متشبث بـه سـطح روده پیدا شود و برآن غشای مخاطی جاری شود که آن را جمع کند گویا که از آن پیداشد و درآن تعفن یافته و کمترین کرم ها در ضرر کرم خرد باشد لیکن چون بزرگ شود وبقای آن ها تا مدتی که عظم پذیرد اتفاق افتد بـدتر از همـه اقسام باشد و رنج و مضرت آن عظیم شود و کرم دراز در رداءت پهن نیست بهر آن که ماده پهن اشدالعفونه باشـد و کرم پهن و کوچک اکثر از مقعد خارج شوند به سبب قرب از مقعد و بنابر ضعف که استطاعت تشبث بـه روده مثـل تشبث کرم دراز ندارند و دراز تشبث شدید دارند و از براز خارج نشوند سـبب بعیـد موضـع آن از امعـای مـستقیم و تنگی مکان آن و گاهی هنگام قوت طبیعت بر دفع فضول ردی به براز خارج شود چنان چه در وقـت بحـران بیـرون آید و کرم کوچک را اندفاع سهل تر بود به سبب وسعت امعا که در آن تولد کند و تفرق آن و چون صاحب دیدان را تب آید اعراض آن تب قوی خبیث تر بود بهر آن که مریض تب از غذا خوردن بازماند و حرارت تب آن رطوبت را که در امعا غذای گرم شدنی است بگدازد و متفرق کند پس کرم ها بـرای طلـب آن در حرکـت آیـد و در روده تـشبث نماید و از آن انجره ردی به سوی دماغ برآید و ایذا دهد و از حرارت تب همه برخـود مـی‌پیچـد و امعـا از پیچیـدن ایشان رنجور شود و غثیان عارض گردد و چیزی برنیاید و مریض بی‌آرام گردد و ایضا تب در جوهر آن ها ایذا رساند و قلع آن کند و ایضا تب در طبیعت آن ها عفونت و حدت و قلق زیاده کند و ایضا چون صفرا به سوی آن ها در تب انصباب نماید به آن ها ایذا رساند پس چون آن ها در امعا لذع کند ایذا شدید رساند وبعضی از اطبا حکایت کرده که دیدم که کرم در شکم سوراخ کرد و از آن بیرون آمد شیخ الرییس می‌نویسد که این سخن نزدیک من عظـیم اسـت یعنی این معنی مرا درست نمی‌نماید و گاهی احتباس کرم ها در امعا و احداث آن ها عفونات را و بخارعفونت آن ها سبب تب شود و حال دیدان چنان نیست که بدان انتفاع به تنقیه امعا مثل انتفاع بـه مگـس وماننـد آن در تنقیـه عفونات عالم باشد بهرآن که از این ها آفات دیگر پیدا شود مثل بردن آن هـا غـذای محتـاج الیـه را و بـدان سـبب حدوث ضعف قوت و زردی و تیرگی رنگ و مضادت حرکات آن ها و احداث آن ها قولنج را و مضادت کیفیت آن هـا مزاج بدن انسان را و جز آن و گاهی به سبب دیدان و حیات صرع و قولنج پیدا شود و گاهی جوع کلبی حادث گردد

به سبب کثرت ربودن آن ها غذا را و گاهی بولیموس پیدا کند و اشتها از فم معده ساقط شود به سبب صعود دیدان به سوی آن و متعفن کردن کرم ها آن را و گاهی تابع این هردو حال خفقان عظیم بود و اکثر دیدان در سن مبهــا و ترعرغ و حداثت پیداشود و حب القرع اکثر درکسی پیدا شود که از سن صبا مفارقت کرده باشد و قسم مدور اکثر در صبیان پس در جوانان افتد و تولد دیدان را به اسهال دفع کند و چون از صاحب حمیات حاره کرم زنده خارج شـود شدید الردائت نباشد و برصحت قوت و اقتدار او بر دفع دلالت کند خصوصا اگر در انحطاط مـرض بـود و اگـر مـرده بیرون آید علامت ردی باشد و بالجمله خروج آن ها در حمیات به براز دلیل جید نیست وخصوصا قبل انحطاط لیکن چون با کرم زنده خون برآید آن نیز ردی و منذر به آفت در بدن و امعا است و اما خـروج آن بقـی دلالـت بـراخلاط ردی در معده کند تا این جا اکثر از کلام شیخ منقول شده و جرجانی گوید که همه انواع کرم خاصه کـرم خـرد در شکم کودکان بیشتر تولد کند به سبب کثرت رطوبت که در امعای ایشان بود از فرط تناول غذا و عدم انهـضام آن و همچنین در امعای کسانی که صفرا در بدن ایشان کمتر بود و کرم دراز و بزرگ از دو سه بیش نبود بهر آن که تولد آن ها در امعای علیا بود و آن جا عفونت کمتر بود و اما سبب درازی کرم ها دو چیز است یکی آن که رطوبت ها که بدین امعا فرودآید اجزای آن پیوسته بود دوم آن که این روده ها تنگ تر و باریک تر است پـس از تنگـی جایگـاه و پیوستگی اجزای ماده آن چه در این امعا تولد کند دراز باشد و آن چه از رطوبتی تولد کند که قوت جذب ماسـاریقا و جگر اجزای آن را از هم در گسسته باشد کوتاه و گرد بود اما کرم کدو دانه به عدد بسیار و گرد و سطبر بود از بهر آن که جای آن فراخ تر است و ماده فاسد بیشتر و با یکدیگر پیوسته باشند از بهر آن که طبیعت نگذارد که پراگنده شوند تا انبوهی و زحمت آن ها کمتر بود و ایشان را غشایی باشد چون خریطه گـرد ایـشان درآمـده و ایـن غـشا از جوهر آن غشای لزج است که اندرون رودها اندوده است و آن را غشای مخاطی و صهروج الامعا گویند و هرگـاه کـه جزوی از این غشای مخاطی عفونت پذیرد غشای آن ها گردد و کرم های دراز بزرگ و قوی تر باشد و دیرتـر بیـرون افتد لیکن علاج و دوا بدیشان زودتر رسد و کرم کدو دانه خرد و ضعیف تر بود و زودتر بیـرون افتـد و عـلاج آن هـا دشوارتر بود از بهر آن که دوا دیرتر به بدنشان رسد و چون برسد قوت دوا ضعیف شده باشد و مجوسـی گویـد کـه

اکثر این مرض کسی را عارض شود که در شکم او رطوبات بلغمی غلیظ لزج حادث گردد و به سبب استعمال تـدبیر مغلظ و اکثار اغذیه غلیظه عسرالانهضام و ترک استحمام و اهمال تنقیه بدن و طبری گوید که گاهی از دیـدان امعـا اسهال شود به سبب لذع امعا و الم او به حرکت آن ها و ترسیل امعا غذا را و گاهی با وجود دیـدان در امعـا ورد بـود سیما از حیات به سبب جمع و بسط آن ها و بعضی زعم کرده اند رطوبتی که از آن کرم متولد گردد با سائر اخـلاط مختلط بود و از اخلاط اربعه تولد کند غیرآن که برآن رطوبت غالب باشد و اسکندر در کناش خـود ذکـر کـرده کـه دیدان هفت نوع است چهار از آن همان است که مسطور شد و نوع پنجم عریض مستدیر شدیدالرطوبت مثل مخـاط که چون با براز خارج شود حرکت در آن نباشد و نوع ششم کبار بلوطی مثل دود قزکه راعور تولد کنـد و یکـی بعـد دیگری در بعض اوقات بیرون آید و نوع هفتم آن است که صورت او مثل مور بود غیرآن که این را دهـن و پـای هـا نباشد لیکن حرکت کند و گفته که هرنوع از این ها در بعض بلد و در بعض مزاج کثرت کند و جمعی ذکر کرده کـه گاهی در قرحه امعا چون کهنه و متعفن گردد کرم تولد کند پس در اسهال با خون و ریم کوچک برآمد و ابن ذهبی آن را رد کرده است و گفته که تولد کرم در قرحه امعا محال است بهر آن که فضول و سدید که از قرحه سائل شـود تا زمان دراز ثابت نماند بلکه به سرعت مندفع شود و تولد دیدان محتاج به وقوف خلط متعفن در عضو بود تا آن که کرم متولد شود و گمان من آن است که ابدی خطاکرده و وجه وقوع خطای او معائنه یکی از انـواع دیـدان مـذکوره باشد که در اسهال با ریم و خون مختلط شد و بیرون آمده باشد و آن را کرم متولد در قرحـه گمـان کـرده باشـد و انطاکی گوید اطبا گفته اند که خروج کرم مرده در امراض دلیل موت است و هرگاه از کرم گرسنگی شدید یا خفقان یا عسر از در او حادث شود گاهی هلاک کند و بدانند که هرگاه این علت مستحکم شود عـلاج آن دشـوار بـود پـس مبادرت به علاج آن هنگام ظهور علامات آن باید کرد و ایضا گویند نشاید که در امر این تهاون نماینـد بهـر آن کـه درد بول و دق وجوع کلبی و قولنج و صرع و خفقان می‌اندازد و زردی و تیرگی رنگ می‌آرد طریـق تـشخیص تولـد دیدان در شکم باید که اولا نظر به علامات مشترکه آن نمایند مثلا اگر احساس حرکت آن ها و پیچ شـکم و خلـش امعا در حالت گرسنگی وسیلان لعاب دهن و برهم ساییدن دندان در خواب و تری لب ها در شب و خـشکی آن هـا

در روز و مدام ترکردن آن ها به زبان و عروض غیثان و کرب بر طعام و درخشندگی سفیدی چشم وگرانی سر و گاهی عروض ضجر و استثقال کلام و هیئت غضبناک به بدخویی برکسی که بیدار کند و گاهی متادی شدن به هذیان به سبب صعود بخارات ردی به دماغ و گاهی عروض اعراض قرانیطس بدون چیدن زیبر و صداع و طنین و در اکثر اوقات بدون حالتی که گویا چیزی می‌خاید و گویا که شوق برآوردن زبان است و در بعض اوقات جستن در خواب و نعره کردن در آن و تحلهل و اضطراب هیئت ضیق صدر و انقطاع آواز و ضعف نبض و هنگام هیجان مثل ساقط و سردی دست و پا و ظاهر بدن و درد اکثر امر براز رطب سفید و سقوط اشتها و گاهی اشتداد آن و گاهی غلبه تشنگی چندان که از آب سیری نشود و گاهی عروض قولنج یا صرع یا جوع کلبی یا بولیموس یا خفقان یا غشی و هنگام اشتداد مرض و وجع عروض سقوط وتشنج و التوا مثل مصروعین و گاهی در مثل این حال عروض قی و اختلاف رنگ چهره وچشم در بعض اوقات و گاهی انتفاخ و تهیج آن و تمدد شکم مثل مستسقیان و سختی شکم و گاهی ورم خصیتین و عرق بارد مع شدت بوی بد معلوم شود باید دانست که در شکم کرم تولد شده بعد از آن انواع آن را چنان دریافت کنند که هرقسمی از اقسام کرم که در براز بیرون آید همان نوع باشد و الا به علامات مخصوصه هرنوع نگاه کنند مثلا اگر دغدغه فم معده و لذع آن و مغص و غثیان و تهوع خصوصا هنگام گرسنگی و عسر بلع و سقوط اشتها در اکثر و کراهت از طعام و خصوصا از چرب و فواق و گاهی به سبب اذیت ریه و قلب به مجاورت آن حدوث سرفه خشک و خفقان و غشی و اختلاف نبض و خواب و بیداری بر غیرترتیب و کسل و بغض از حرکت و از نظر و گشادن چشم بلکه مائل بودن به پوشیدن چشم وگاهی سرخی چشم و گاهی تیرگی آن و گاهی کشیدگی شکم مثل صاحب استسقا و گاهی عروض اسهال وبعد عظم کرم عروض ضعف نبض و سردی ظاهر بدن و حدوث خارش در لب ها و قی و کرب و گاهی خروج کرم از دهن و زردی رنگ باشد برکرم دراز دلالت کند و اگر در اکثر اشتهای طعام بسیار شود و قوت ضعیف گردد و مغص و کرب و تحرک آن ها هنگام گرسنگی به حرکات قارص موذی مضعف قوت مرخی مقطع متصل ناف بود و گاه گاه یک یک در براز خارج شود دلالت بر کرم مستدیر و حب القرع کند و اگر خرق ...

میان حیات و درین دو قسم مشکل گردد و مریض را در حمام چندان نشانند که اعضا گرم شوند و تشنگی غلبه کند آن گاه پاره یخ یا چیزی سرد بر شکم او نهند بس نگاه کنند اگر بالای ناف او بلندتر و حرکتی درانجا پدید آید کرم دراز بود و اگر زیر ناف او بلندتر شود و حرکت ظاهر گردد دحب القرع و غیره باشد و اگر با خارش معقد باشد و لزوم نوع متصل آن و گاهی اشتداد وی تا آنکه غشی آرد و خواهش حاجت بر ازو دوام نرمی ا، و هنگم اجتماع آن‌ها زیر سر پهلوها و در پشت ثقل محسوس شود بر کرم کوچک دلالت کند علاج کرم دراز وحب القرع و یر آن باید که تا سه روز شیر و شکر بنوشند، بعد ازان به هر قتل و اخراج کرم برنگ کابلی و درمنه ترکی و تربد شوید یک ده جزو سرخس و قنبیل و ترس وحب النیل و قسط تلخ هر یک پنج جز و نمک هندی یک‌ئیم جزو کوفته بیخته تا یکتووله با شیر و شکر بخورند. در نسخه حکیم شفائی خان و زن برنگ متعشر و تربد هر واحد یکدرم و درمنه دو درم و باقی ادویه هر یک پنجدرم و نمک هندی یک دانگ است جالینوس گوید که برنگ کابلی در قتل دیلان فعل توی وازلیک مضر امعاست و مصلح آن کتیراست و سرخس مفید خفتان و حزن و غم و انجره سوداویه است مگر آنکه مضریه است و مصلح آن شبج و قنبیل از امهات ادویه کرم است بقوت مگسه مضرامعاست و مصلح او شیح و کتیراست و قسط تلخ از ادویه شریفه در اسقاط ویدان و جنین است و مضر شانه و مصلح آن گلفند عسلی است و تربد مخرج بلغم لزج از اعماق بدن است پس قطع ماده کرم کند و اعانت ادویه بر اخراج کرم نماید و بعضی نفس تربد را نیز از ادویه مخرجه قاتله کرم شمرده‌اند و نمک مستاصل بلغم و رطوبات لزجه و خام است و جیدتر دران هندی است و از این جهت قتل دیدان و اخراج آن می‌کند و برگ شفتالو و نمک و شونیز مساوی بازمره گاو وسر که سرشته و یا درمنه ترکی و وج و صبر و قسط دکالی زیری و سیاهدانه هر یک دو مثقال با آب برگ شفتالو و یا مغز بادام تلخ و منجبیل و برس و بیج کبر و گرنب بسیر که آمیخته بر شکم ضماد کنند و اگر در مزاج حرارت باشد ادویه حاده استعمال نکنند بلکه ادویه بارده چون آب برگ کاسنی و خرفه و توت سیاه حزنوب سکنجبین و طبخ پوست درخت توت شامی و پؤست درخت انار ترش و نقوع سماق و مانند آن که مسطور گردد و به کار برند واجد سقوط کرم رحب القرع آبکامه از چهاردرم تا ده درم بر نهار بنوشند و از اغذیه لزجه رطبه مثل هرلیبه و پاتچه و

پنیرتر و نان قطیر منع کنند و کراودیه مفرده و مرکبه یونانیه که قاتل اقصام کردم است ضماد پنج نثار بر الحمار بر نان و گردو و خون در رمنه خراسانی از سه درم تا چهار درم در اخراج و دود حیات شکم مجرب سویدی است و ضماد ترس مطبوخ مهر او کذا بخور مریم و کذار آرد شلیم با آب ترمس تلخ سرشته و کذاشونیز در آب نعناع یا بسرکه تند سرشته و شرب پوست پ،ج انار ده درم باب سماق بعد ریاضت شد و بدکذا آب نفع و کذا نعن بسرکه و کذاآب آن دو اوقیه با بوقیه بشیر بزد کذا هراوه چوب ساج و کذانعط سفید و کذاغام بسرکه جوشانیده و کذانج کابلی دو درم سوره تنها بسرکه سرته و کذااول ثوم خورده بعده برنگ کابلی سوده لعل سرشته خوردن و کذا غاریقون سه اوثولوسات به عسل و کذانجک کاکونج دو درم با شبح ارمنی یکدرم و کذاکنجد مع پوست و کذاجرجیر خام و پخته و کذا تخم آن و کزا زنجبیل به آب بادیان و کذا روغن بیدانجیر چهار درم بار الاصول و کذا نخد یکشبانه روز ور سرکه‌تر کرده تنها یا بخردل و زیت خوردن و کذا آب مطبوخ کرنب و کذا شاهتره با بلیله زرد و کذا خوردن نخود بری و کذا آب زیتون سیاه و عسل و سرکه مساوی و کذا آب گشنیز سبز بفتیح و کذا فاعره و کذا سداب تازه باریک ساییده در زیت خوشبو پخته صاف کرده و کذا شلیم سوده به عسل سرشته بقدر طعقه و کذا عسل و نمک طعام و پودینه و کذا سماق در آب خوب مالیده صاف کرده دران شیره تخم خرفه برآورده و کذا شیخ کرخی سه درم به عسل و کذا زاج ثمن درم بادویه بدان آمیخته و کذا قلیشور سوخته دو درم و شرب و ضماد باز ریون هر واحد مخرج دیدان و حیات است و ایضاً دو قو و شیخ ارمنی و ترمس تلخ مساوی ششدرم خوردن و کذا زعفران و مرو ترس مساوی بشراب مطبوخ تناول کردن در اخرج حب القرع از مجریات سویدی است و شرب آب نبات خرفه و خوردن بقله آن و بعده نوشیدن آب آ، و کنار خوردن ثوم خام هر ناشتا تا سفت روز متواتر و کنار حرف بابلی سه درم بیکدرم شکر و کذا آب سداب و کذا جوز هندی کهنه و کذا آب برگِ شفتالو و کذا آب گل آن و کذا مغز تخم آن و کذا قرومانا و سرخس و ترمس و مر و کذا قردباناوزوفای خشک و کذا مازریون سیاه ششدرم در یک نیم رطل آب پخته تا نصف بماند و کذا جرم آن یک مثقال بطبیخ پودینه جبلی و کذا سرخس چهار مسثال و ربع درم سقمونیا بشراب عسل و قبل این خوردن ثوم بر ناشتا و کذا سرخس دو درم و کرویا دو درم و کذا آب کرنب به

آب شیخ جبلی و آب کرفس آمیخته و کذا پوست درخت توت شامی جوشانیده و کذا قلقند به عسل یکدرم تا دو درم تنها یا بقنبیل و کذا قسط هندی یک مثقال به آب یا به عسل و کذا پودینه سوده بر سرکه و نمک پاشیده و کذا پودینه نهری به عسل و نمک و کذا قلیشور سوخته سه درم باب شیخ جبلی و کذا آب شکطرامشبع تاز و یا عبرم آن و کذا مغز حب المجلب و کذا برگ غرب یا پوست پنج آن به آب سرخس سرشته و کذا مغاث و ترمس و کذا آب مطبوخ قنبیط و کذا روغن بید انجیر او قیه با ماءالاصول سه اوقیه و کذا پوست بیخ کبر یا آب برگ ادویا برگ و چهاردرم خوردن و کذا برگ توت شیرین یا پوست درخت آن یا پوست بیخ آن هر سه کوفته که با لخامیت مجرب نوشته و کذا پوست بیخ آن چهار درم با آب سرد و کذا عرطنیثا تنها و به عسل و کذا حب کاکنج دو درم شیخ ارمنی دو درم آمیخته و کزا مغز جوزده عدو بر نهار خوردن و بعده زیت یک اوقیه نوشیدن وک ذا روغن جوز یا خوردن مغز آن بر نهار و کذا طالیفر دو درم سرخس و شیخ ارمنی هر واحد یکدرم و کذا پنیر کهنه و کذا آب نقوع نخود و سرخ یا سیاه کذا گل یاسمین دو درم سرخس یک درم سوده به عسل لیسیدن و کذا خردل با آب سرده کذا حب الغار و شیخ ارمنی و کذا مرو کذا ترنجاسف و مثل او زیره کرمانی و کذار مرزنجوش سه درم و کذا پوست پ،ج گلنار که آ، رمان ذکرست و کذا طبیخ پودینه جبلی خشک یا آب تازه آن و کذا تخم ثنان یک شبانه روز در سرکه‌تر کرده برآورده دو درم بروغن بادام آمیخته به عسل خوردن و شرب و ضماد شحم حنظل و کذا شونیز و کذا قسط هندی و کذا تخم حرمل و کذا جعده جبلی و کذا زراوند طویل و کذا روغن غار و کذا زراوند مدحرج و کذا بسفائج و ضماد جوز هندی باریک سوده بر ناف و کذا صعر بری و کذا قطقنه و کذا شونیز به آب شیح جبلی و کذا قطران و کذا ترمسن و شیح جبلی سوده بطبیخ افسنتین سرشته و کذا روبیان و نخود سیاه و حقنه به آب پودینه سبز و کذا قطران هر واحد مخرج حب القرع است و ایضا ضماد برگ شفتالو سبز و گل آن و مغز تخم آن و کذا بورق بسرکه تند و کذا نوشاورد کذا برگ مشمش سوده و شرب کردیاز دو درم تا سه درم و کذا آب برنجاسفتریا طبیخ او بماءالعسل و کذا جوز بواو ترمس تلخ و کذا رسن و کنداقزقه الدارچینی بسرکه و کذا هبیده یعنی تخم حنظل و دو درم و کذا کاشم از یک مثقال تا دو درم و شرب و ضماد نمام و کذا قفرایهود و کذا حرف به آب برگ

شفتالو هر واحد مخرج حیات و حب القرع است و گویند که استعمال بادام تلخ و ثوم و کرفس و تـرمس و کرنـب و کبر بسرکه و عسل و نمک و زیت و قطرم و زیره هر واحد مانع از تولد دیدان است و چون پوست بـیخ تـوت بقـدر هفت مثقال خصوص با برگ شفتالو جوشانیده بنوشند برای اخراج حب القرع مجرب صاحب تحفـه اسـت و یگـرس پوست پنج انار ترش سه دام پخته در آب نیم آثار بجوشانید گاه نصف بماند بنوشند و همینسان تـا سـه روز متـواتر بعمل آورند و دربرآوردن کدودانه از مجربات و الدمغورست و باید که بعد نوشیدن این و واچند لقمه نان بـروغن زرد مالیده بخورند تا غثیان نیارد و اگر پوست ند کوربکدرم به آب گرم بخورند نیز بیعدیل است دیگر پوست نـارج و آب بیخ کبر و مرداسنگ مغسول با جلاب و هر واحد مجرب نوشته و شونیز با سرکه شرباً باوطللاً نافع و یگرزیره کرمانی ساییده یک کف دست بخورند و قبل ازین کباب تناول کنند اطریفل قنبیلی که جهت قتل و اخراج اقتنام وعـدان و تنقیه مواد غلیظ فاسد و امراض بلغمی و اوجاع مفاصل نافع پوست هلیله کابلی و زرد و هلیه سیاه و بلبله و امله هـر یک یکتولیه برنگ کابلی مقشر بست ماشه تربد موصوف شش ماشه قسط تلخ ریوند چینی سورنجان اندر جـو تلـخ هر یک پنج ماشه قنبیل ترمس افسنتین درمنه افتیمون خردل نمک سیاه شـحم حنظـل سـعدگوفی راسـن شـیخ ارمنی پلاس پاپره برگ سنا هر یک یک چهار ماشه زیره سیاه زنجبیل انیسون مصطکی گل سـرخ حـب الـسلاطین مدبر هر یک سه ماشه کتیرا رب السوس هر یک دو ماشه ادویه کوفته بیخته بروغن بادام چرب کرده با سه چنداد و یه عسل بقوام آورده بسرشند شربت از نه ماشه تا یکنیم تولیه جیکه قتل دیدان کند زیـره سـیاه سـه ماشـه برنـگ کابلی درمنه ترکی هر یک دو ماشه تربد مجون افسنتین زنجبیل کتیرا صبر سقوطری هر یک ماشـه کوفتـه بیختـه حب ساخته حسب مزاج بخورند نوع دیگر قنبیل برگ پودینه برنگ کابلی نمک هندی پوست بلیله زرد مساوی جها ساخته سه درم بخورند که مخرج حیات و حب القرع است و گاهی تربد مجوف درین می‌افزایند و گـاهی تـا نمـک هندی وزن هر یک پنج درم و عوض هلیله قردما تا ششدرم داخل کرده بدستور همراه آب طبیخ درمنه ترکی با شیر می‌دهند. نوع دیگر تربمه موصوف وودانگ برنگ کابلی شیخ ارمنی ترمس مقل هـر واحـد یکـدانگ صـب رزرد سـه دانگ سقمونیای مشوی نیم دانگ کوفته بیخته بها سازند و جمله به آب گرم بدهند کرم بکشد و دیگر برنگ کـابلی

پودینه خشک پوست درخت انار ترش هر یک پ،ج ماشه کمیله ترمس صبر سقوطری هر یک چهار ماشه شحم حنظل سه ماشه نمک هندی دو ماشه کوفیته بیخند در آب برگ شفتالو حب نبسته دو ماشه یا زیاده وقت خواب شب بخورند که مجرب است دیگر سرخس قنبیل حب الفیل شیخ ارمنی و خشیزک یعنی درمنه خراسانی انسیون تربد افسنتین برگ شفتالو ترمس هر یک سه درم مقل از رق سقمونیا هر یک ثمن درم کوفته بیخته بشربت اصول سرشته حسب سازند و بخورند و عقب آن مغز جوز تنقل نمایند و آب گرم جرعه جرعه بنوشند که در قتل و اخراج حب‌القرع و حیات مجرب است و گویند که ازین و داخر اینه حب القرع بطول پنج ذراع برآمده دوائیکه برای دبدان طوال نافع بود برنگ کابلی مقشر پوست هلیله زردآلمه هر یک پنج مثقال تربد سفید سه مثقال فانیذ برابر دو به آمیخته ششماشه به آب گرم بخورند و در نسخه دیگر دزن هر سه ادویه اول هر یک پنج درم و نیم و تربد سیزده درم است و در نسخه دیگر نمک هندی عوض آلمبه است و وزن هر یک دو مثقال و تربد بروغن بادام چرب کرده پنج مثقال و فایند بدستور و نوشته که به آب حب سته و دو مثقال به آب گرم بدهند و یگریزنگ کابلی مفشر تربد قنبیل هر یک پنج درم ترمس قسط تلخ هر یک هفت درم شیخ ده درم نمک هندی یکدرم کوفته بیخته سه درم نهار بخورند قتل و اخراج دیدان کند دیگر برنگ کابلی مقشر هفت درم تربد دو درم مویز سیاه پنجدرم با هم آمیخته بقدر حاجت بخورند حب القرع و رطوبت الزجه فاسده را از امعا بیرون آرد و دوائیکه اخراج کیسه حب القرع و استیصال ماده آن نماید برنگ کابلی مقشر تربد قنبیل کبسون و آن برگی است که ازح بش می‌آورند لسان العصافیر تلخ تخم پلاس مساوی و یا از هر یک بقدر ضرورت گرفته کوبیده و در گلفند یا اطریفل صیر سرشته و یا بر شیر تازه پآشیده بخورند دیگر در منه ترس پوست بیخ انار کوفته با شیر گاو استعمال نمایند دیگر حب الفیل نمک هندی هر یک نیم درم قنبیل یکدرم تربد سفید دو درم برنگ کابلی مقشر سه درم کوفته بیخته بمویز منقی سرشته تناول نمایند دیگر گویند که این دوا جهت دفع کرمها بغایت مجرب است کندش مونیرج ترمس هر واحد یک مثقال نمک هندی افسنتین هر یک دو درم کوفته بیخته بقند سیاه و زهره گاو سرشته سحق کنند و یک مثقال تا دو درم استعمال نمایند دیگر سرخس دارچینی قنبیل دارفلفل زنجبیل فلفلی سعد کوفی برنگ کابلی تربد

سفید هر واحد یک مثقال کوفته بیخته بگلقند سرشته بقدر یک توله بخورند که در قتل خراطین وحب اقرع مجرب حکیم کمال الدین است دیگر برنگ کابلی مقشه دو درم درمنه ترکی یکدرم خرمای دانه بیرون کرده دو عدد مغز گروگان سه درم کوفته با هم سرشته وقت خواب بخورند که مجرب نوشته معجون تالیف حکیم علی که جهت حب القرع مجرب است صبر سقوطری ایارج فیقرا ایارج جالینوس هر یک پنج تولیه دوارالتربد قنبیل هر یک پاد سیر اکبری برنگ کابلی نیم سیر اکبری عسل سفید سه چند ادویه و حب دیدان و سنوف برنگی و معجون سرخس نیز درین باب نافع است ذکر ادویه مفرده و مرکبه هندیه که در قتل و اخراج دیدان به کار آید مغز کر بخوه و نمک به آب بخورند دیگر اجواین خراسانی به آب شسته ساییده یکدرم با شربت قند بخورند که در رفع کرم شکم بعیدیل است دیگر با برنگ را کوفته پوست او دور نموده بسایند با شکر سفید و روغن گاو بخورانند دیگر پلاس یا پُره سه قدو سائیده در یک توله قند سیاه آمیخته حب القدر کنار دشتی ساخته صبح و شام یک حب بخورند دیگر آب برگ آز و باندک نمک بنوشند دیگر آنوله خشک شب‌تر کرده صبح آب آن بنوشند دیگر بوره که بر سرینکهای جاروب می‌باشد شب‌تر کرده و صبح مالیده آب آن بنوشند حب مغز تخم کرنجوه یک توله پلاس پاپُره کمیا هریک شش ماشه اجواین خراسانی سه ماشه ساییده با قند سیاه بقدر کنارجها ساخته یک حب بخورند و در نسخه دیگر زیره سیاه و در بعضی ناخواه عوض اجواین خراسانی است د اشحم حنظل در منه تربد ترمس تلخ با بُذنگ مقشر پلاس پاپُره کالی زیری نمک هندی از هر یک نیم درم کوفته بیخند با قند سیاه و یا خرمای پوسیده سرشته بخورند دیگر موره اجمود کچور هر یک دو درم به آب بسایند و سنگتهاب نموده بخورند نافع بود دیگر زکچور سه ماشه بادیان شش ماشه در آب شیره برآورده تا سه روز بدهند که اخراج کرم نماید و دیگر گریله سفید باره ماسی اگر دشتی باشد قومی از بستانی است یک عدد و اگر کلان‌تر باشد سوم حصه آن در آب شیره برآورده نمک سنگ یک ماشه افزوده بنوشند که برای اخراج کرم عجیب النفع است دیگر روغن ترپن ماین یکدرم بروغن بید انجیر دو نیم توله آمیخته بنوشند کرم را بکشد و برآرد و طفل را کمتر از وزن مذکور بدهند دیگر پوست بیخ انار ترش یکتوله سبوس نخود یک تولیه با بُرنگ نیمکوفته سه ماشه قند سیاه کهنه یکتوله شب در یک پیاله آب‌تر کرده بشبنم گذارند و

صبح صاف کرده بنوشند که در سه چهار روز همه کرم برآید و یکریک دو روز شیر آشامیده از گلقند سناهی یکی هر یک دو نیم توله پوست طبیله زرد هلیله زنگی هر واحد یکتوله سونه مویز منقی هر واحد شش ماشه به عسل حب ساخته یکتوله بخورند نافع بود دیگر جمود برنگ کابلی نمک سنگ جوآلهار پوست هلیله زرددار فلفل زنجبیل همه مساوی الگوزه بریان نصف یکجز و کوفته بیخته نار دو درم بخورند قاتل کرم و باضم طعام است دیگر برنگ کابلی نمک سنگ کمیله پوست هلیله زرد مساوی کوفته بیخته نیم دام با دوغ گاو بخورند غذا کچری دیگر پوست درخت انار ترش پوست پنج توت هر واحد دو توله نیمکوفته در آب خوب جوش داده صاف کرده بنوشند نافع بود دیگر پوست بیخ بکاین دو توله در هشت سکوره آب بجوشانند هر گاه یک سکوره بماند با قدری قند سیاه شب نوشیده بخسبید و صبح باز به ستور بنوشند و تا سه روز زمین طور بعل آرند کرم کبار و حب القرع دفع کند دیگر ور مویز منقی بجای تخم آن با برنگ پر کنند و بزرگ را بست دانه و طفل را پنجدانه دهند نافع بود و یا دروغین پلاس با پر بر شکم و عانه بمالند دیگر کمیله با بُرنگ بیخ حنظل سرخس تربد مرداسنگ هر واحد سه نیم ماشه پوست هلیله زرد هفت ماشه مغز خسته شفتالو پنج عدد و مغز تخم کرنجو سه عدد و در سرکه ساییده روغن دیودار روغن به هروزه هر واحد و نیم ماشه افزوده بر حوالی نان ضماد نمایند که کرم را بکشد اقوال حکما شیخ الریس می‌فرماید که غرض مقصود در معالجات دیدان این است که از اسباب تولد ماده مولد آن از مالکوت مذکوره باز دارند و تنقیه بلغم نمایند از روده که دران کرم متولد شود و کرم را با دویه که به نسبت آنها سمم است بکشند و آن ادویه تلخ طعم است که بعضی ازان حاد بود و بعضی بار دوندکور گرد و ادویه که بالخاصیت این نعل کند و بعد قتل آن بادویه اسهال آورند اگر طبیعت از خود آن را دفع نکند و نشاید که بعد مردن کرم تا زمانی دراز او را در شکم گذارند و مضرت بخار آن ضرر سمی رساند و ادویه حار تا درجه سوم و تدبیر آنها هر وقت موافقر است مگر آنکه در انجاتپ یاورم باشد و ادویه حار تلخ بحرارت خود مضا و فراح کرمهاست و هم مضاد کیفیتی است که آنها حریص‌تر برانند اعنی چرب و شیرین و گاهی مشروبات و حقنه‌ها چنان یافته می‌شوند که آن جامع این هر سه خصال باشند و اما حمولات برای اخراج آن اولی از قتل کردن آن است مگر آنکه در معای مستقیم کرم کوچک باشد و گاهی

حمول از جنس چرب و شیرین می‌سازند تا کرم بسوی آن بنا بر محبت منجذب شـود و چـون بیـرون آرنـد بـا وی خارج شود و معالجه بمشروبات وقت خلو شکم اولی بود و چون سـموم قاتلـه آنهـا در شـیر و در کبـاب و ماننـد آن پنهان کرده بخورانند کرم بر تناول آن حریص‌تر باشد و آن را زیاده‌تر قبول کند و گاهی صاحب دیدان راشل شیر دو روز میخورانند و روز سو مدر شیروازی قتال آن می‌نوشانند و گاهی قبل آن کباب مص می‌کنند چه هرگاه کرم بوی آن می‌یابد برمص اقدام می‌کند تا بسوی آن منحدر گردد و پس هرگاه عقب او این ادویه دهند آن را زیاده‌تـر قبـول کند و چون حقنه‌های سمیه قاتله استعمال نمایند ولی آن است که معده را بقابضات طلا کنند و خصوصاً انچه دران قوت قاتله کرم باشد مثل سماق و طراثیت و اقاقیا در شراب حل کرده و همچنین کبر و شب بشراب و اگـر متحمـل قبض این نباشد پس گل مختوم بشراب ضماد کنند و چون ادویه دیدان بخورند باید که بینی را خوب بند کنند و از اخراج نفس و ادخال آن حتی الامکان کثرت نکنند و آهسته و کمتر گیرند و افضل آن است که در نفـس چیـزی از بوی دوا مختلط نشود و از علاج متصل بعلاج دیدان اصـلاح اشتهاسـت چـون سـاقط شـود و گـاهی در ضـماوات و مشروبات چنان یافته می‌شوند که جامع تقویت اشتهاد قتل و اخراج کرم باشند مثل شـرب صـبر بافـسنتین و مثـل حب معمول ازین و طلا ازین هر دو کذلک صبر مع ربوب ترش و گاهی بادیدان اسهال جمع شود پس احتیاج بقتـل آن تنها افتد به هر آنکه حرکت طبیعت آن را خارج کند و گاهی حال اقتضا بران کند که بقانعات تلخ قتل نمایند تـا موت آنها و قبض طبیعت مجتمع گردد چون دیدان و اسهال جمع شوند و خـون سـقوط اشـتها باشـد خـصوصاً بـا ضمده قابضه که قاتل دیدان باشند قوت ساقط نشود و بعد ازان خارج شوند یا بدفع طبیعت و یا بدوای مشروب و یـا محمول و گاهی بدوای مشروب و با محمول و گاهی با دیدان اورام در احشا باشد پس احتیاج بند بسیر لطیف افتد و ادویه که قتل حب القرع کند قویتر ازان باید که قتل کرم دراز نماید و آنکه قتل حب القرع و متدیر کند کرم و راز را نیز قتل نماید و سبب درین آن است که مکان حـب القـرع بعیـدتر از دوای مـشروب اسـت و پنـاه سـخت دارنـد و برطوبات که آ،را وقایه کننده است پوشیده می‌باشند و گاهی در کیسه غشایی صفاقی مستتر باشـند و بـه هـر آنکـه متولد از ماده غلیظ‌تر و کثیف‌تر و اقرب بمزاج حار یا بس داشت عفونت و اشبه بچیزی سمی می‌باشـند پـس شـکل

آنها از ادویه سمیه منفعل نشود تا آنکه مفرط و غالب بسیار بران نباشند ادویه حاره قتا کـه دیـدان و خـصوصاً گـرم

دراز اما مفروه مثل فراسیون است و قرومانایک مثقال و شبح و ترمس تلـخ و سـلیخه و پودینـه و آب آن و تخـم و

بمست و قسط تلخ و افتیمون و قرطم و نعنع و قنبیل و کمـافیطوس و قنطوریـون و مشکرطرامـشیع و ثـوم خاصـه

گاهی حب القرع را قتل کند و بادیان و آس و صغر و نوفل و افسنتین و تخـم کریـب و پوسـت غـرب و پ،ج راسـن

خشک سه اوقیه و زیره بریان و قیصوم و سعد و عرعر و انیسون و تخم کرفس و حرف درین باب قوی است و شونیز

و تخم سرمق اسهال آ، مع قتل نماید همچنین لبلاب و بسفائج و اولی چیزیکه بعد قتل بدان اسهال کنند صبر است

و چون انسان زیت را وافر بمقدار یکه شراب او ممکن بوزنیوشد قتل و اخراج کرم نماید خصوصاً زین الفاق و آن کرم

عریض را نیز قتل کند و بمرارت خود و بنریق بنابر از وحت قتل کند و اگر شرب او یک دغعه ممکن نبود و بـدفعات

دود و ملحقه بنوشند و حب النبیل قتال کرم حیات و مخرج آن است و گاهی در کرم عراض نفع کدن و امـا مرکبـه

قتاله آن مثل نریاق فاروق است و انچه جامع قتل و اخراج بود مثل یارج فیقر و مثل این با سکنجبین دهند و ادویـه

که مقصود ازان کشتن و باسهال دفع کردن کرمها بود بر گرسنگی باید خورد اول دو روز شـیر تـازه خورنـد و بـران

قناعت کنند و اگر بران صبر نبود نان با شیر خورند و روز سوم اول کباب بخایند پس دوا با شـیر آمیختـه بخورنـد و

اگر پیش از دوا خوردن سختی ریاضت قوی کنند واجد ازان کباب نمرید بس آن دوا بخورنـد مقـصود تمـام حاصـل

شود و اگر مریض از خوردن دوا کار باشد تدبیر حقنه باید کرد و هرگاه حقنه کنند اول مراعـات معـده بایـد کـرد و

ضمادات از ادویه قابض که مزاج آنها ضدمزاج کرمها بود بر معده نهند تا معده را قوت دهد و آن ادویه در قول شـیخ

گذشت و اگر از حقنه نیز کراهت کند علاج آن بضمادات باید کرد و بهترین همه ادویه‌مرکبه تریاق کبیر است از بـه

هر آنکه دران همه منفعت است و هیچ مضرت نیست اگر بخورند و یا طلا کنند کرم را بکشد و تبدیل مزاج نمایـد و

تدبیر صواب این است که هر بامداد ناشتا خرما و انجیر خشک چند دانه بخورند پس این دوا خورند افسنتین و شیح

که بفارسی درمنه ترکی گویند و قسط تلخ و برنگ کابلی و هلیله سیاه و آمله هر یک سه مثقال ترمس و نخود سیاه

هر یک مثقال تربد سفید سه درم غافث ششدرم سرخس چهار درم مشکطرامشیع سه درم همه را کوفته بیختـه بـه

عسل بسرشند شربتی بقدر خود معتدل و از پس این چندآن که توانند بر گرسنگی صبر کنند و هر وقت کـه طعـام خورند سخت بسیار نخورند و این دوا نیز کرم را بکشد و باسهال بیرون آرد بگیرند ایارج فقیر و شیح و افسنتین هـر یک یکدرم و دو دانگ شحم حنظل دانگی و نیم نمک هندی و انگی این یکشربت است دیگر خوردن بـوادار چینـی دار فلفل زنجبیل فلفل سودبرنگ کابلی هر یک چهار درم تربد بست و چهار درم فانیذ بقدر همه ادویه شربتی بقـدر جوز دیگر که کرم دراز وحب القرع را بکشد تربد و قنبیل و نعناع و برنگ کابلی و سـرخس هـر یـک ده درم نمـک هندی هفت درم ترمس هشت درم قسط تلخ ده درم پوست درخت توت ده درم قرومانا هـشت درم همـه را کوفتـه بیخته سه درم به آب شیح یا آب نخود یا سرکه کهنه یا با شیر تازه بدهند و این دوا مجرب است برنگ کابلی مقشر و خرما و مغز جوز هر یک ده درم همه را کوفته وقت خواب بخورند و بخسبند و این دوا قوی است شـحم حنظـل و بوره هر یک دو دانگ مازریون نوشاد هر یک دانگی همه را بزیره نر گاو بسرشند و حب سازند ایـن یکـشربت بـود و نیح انجلدان بانگبین بخورند کرم دراز را بکشد و پوست پنج توت نیز و اگر کـسی را انگبـین نخواهـد بـه آب کامـه خورد و تخم که نب بانگبین سودمند است و شونیز به عسل ماده ایشان را قلع کند حقنـههـا ایـن حقنـه محـرور را مناسب است بگیرند پوست درخت توت و پوست درخت انار ترش هر یک دو توله و یکروز ور آبتر کرده همه شـب در تنور بپزند و صبح صاف کرده به آب برگ شفتالو آمیخته حقنه کنند و این حقنه مرطـوب را لائـق اسـت شـحم حنظل سه درم قنیطوریون و دقیق ده درم افنتین ده درم همه را در یک نیم من آب بپزند تا بقمـدار ده اسـتار بـاز آید صاف کرده چهل درم نمک آب که زیتون دران پرورده باشند و سی درم آبکامه بیامیزند و حقنه کنند نوع دیگـر قنطوریون باریک و تربد نیمکوفته و قسط تلخ هر یک ده درم شیخ و پنج کرش و تخم کرنب هر یک پنجدرم شحم حنظل دو مثقال صبر دو درم قثا برالحما مثقال همه را حب رسم بپزند و صـاف کـرده و دو درم قطـران دران حـل کنند و ده درم نفط سیاه باوی بیامیزند و حقنه کنند نوع دیگر شونیز و ترمس و بابونه هر یک پانزده درم افـسنتین هشت درم همه را جوشانیده صاف نموده بآبکامه و آب زیتون یا با نفط سیاه و قطران آمیخته حقنـه کننـد ضـمادها تریاق کبیر را رد طبیخ شیح یا در طبیح قسط تلخ یا در طنیج مشکطرا مشیع حل کرده بر شکم طـلا کننـد و اگـر

شیح و قسط بکجا بپیزند و تریاق درین طبیخ حل کنند سخت قی بود و ار قلقند با تریاق یار کنند بهتر بـود و اگـر تریاق حاضر نباشد و بجای آن قلقند تنها به کار برند روا بود و این ضماد کرمان را بکشد و باسهال بیرون آرد شـونیز کوفته بطبیخ شحم حنظل بیامیزند و ضماد از جهت کرمان دراز بالای ناف نهند و اگر حب القرع بود زیر ناف گذارند و یا صبر و افنستین و شحم حنظل و قطران در زهرگاه و با هم بیامیزند و ضماد کنند و یا زهره گاو صـبر و زیـره و انگبین و مغز گوزن یا پیه او سرشته ضماد کنند و اگر قطران و مس وستر باین ادویه یار کنند صواب باشـد و شـنیز در سرکه پخته و برگ شفتالو کوفته هر دو نیکو است محمود گوید که در حیات تا چهار روز متواتر هـر صـبح شـیر تازه سه اوقیه بشکر سفید ده درم بنوشند و غذا مزوره نخود بمغز قـرطم و سـقر فارسـی و دارچینـی بخورنـد و روز پنجم بگیرند شیح و برنگ کابلی مقشر و سرخس و ترمس و تربد و قسط تلخ هر واحد یکدرم حب الفیل نیم درم و کوفته بیخته سه درم به شیر پاشیده سحرگاه بنوشند و تا آخر روز بران صبر کنند تا بالکل خارج شوند و اگر اسهال تاخیر کند سرکه کهنه ده درم به آب گرم بران بخورند و در آخر روز نان دراب قراقروط و ثـوم کوفتـه شـرید کـرده تناول کنند و اگر بقیه ازان بماند معالجه به کشنیز مع عقید انگور سازند و یا بگیرند آبکامه ده درم و دراب گرم حل کرده بنوشند و یا بگیرند شحم حنظل یک نیم دانگ و زهره نر گاو یک مثقال و قنبیل نیم درم ادویه سـائیده زهـره آمیخته نیان ساخته استعمال نمایند و از اغذیه بارده غلیظ مولد بلغم حذر کنند و برای حـب الفـرع شـیح و برنـگ کابلی مقشر هر واحد متقابل سعمونیای مشوی داگی نک هندی یک نیم دانگ‌تر بر یک درم شحم حنظل یکـدانگ کوفته بیخته بر شیر تازه پاشیده بدهند و یا مری ده درم بر نهار بنوشند و تبعیت و هرائیس و اغذیه لزجـه و رعلیـه ترک کنند حجندی گوید که اگر شیح را کوفته بر زهره نر گاو سرشته بر شکم ضماد کنند کرم دراز برارد و اگر هـر حاجت ضماد این کنند کرم متولد دران دفع شود و این حقنه مجرب است شیح قیصوم اکلیل الملک بابونه هر واحد کف برگ سداب ده درم برگ شفتالوده درم برگ چغندر باقه همه را در دور طل آب بپزند تا یک رطل بمانـد وبـران ده درم مری و ده درم روغن تخم مشمش تلخ و شحم حنظل یک نیم دانگ انداخته حقنه کنند و آنچـه در جمیـع الواع کرم سیما حب القرع نفع کند این است بگیرند روغن تخم مشمش بزهره گاو و بوره ارمنی و شحم حنظل و یا

بگیردن صبر مثقال و دراب افسنتین مطبوخ یا آب برگِ شفتالو یا آب سداب حل کرده پنبه بدان آلوده ساعت

بساعت حمول کنند و برای کرم دراز هر روز بر ناشتا مزوره نخود سیاه و ترمس بمغز قرطم یا بمغز تخم مشمش یا

برب محمض بمری و خردل و جوز یا عقید انگور بگشنیز خشک و نعتع و جوز و مری بخورانند و نانخورش بکفِ

خردل سازند باین طریق که خردل کوفته دراب بجوشانند و کف آن بگیرند ا ین شدید الحده و حرافت است چون

بخورند و بدان ازان بگریزند و خارج شوند و این دوالخرج حیات است شیح برنگ کابلی تربد کیل دارد هر یک چهار

درم نمک سیاه درم قسط تلخ ششدرم شربتی ازان پنج درم بشیر تازه و ابن جمیع گفته که انچه در اخراج حب

القرع تجربه کرده‌ام این است که مریض را یکشبانه روز گرسنه دارند و صباح هفت جوز بخورانند و سوای آن دران

روز چیزی نخورند پس آن را خارج کند و گاهی غلاف آن خارج کرده و نوشیدن مری قوی و نانخورش پر غوه خول

ناشتا استیصال و منع تولد آن نماید و در این دوا او را اخراج حب القرع بارها آزموده‌ام و آن همان نسخه مجرب

است که در قول جرجانی گذشت مریض توی راسی درم و ضعیف را بست درم بدهند و شونیز ساییده بزهره نر گاو و

سرکه سرشته بر ناف ضماد کردن و درین باب قوی است و انچه اخراج کرم خصوصاً حب القرع نماید آرد ترس و

اشنتین رومی و شیح است شربا و ضماداً یا نخود سیاه در سرکه‌تر کرده بر نهار بنوشند و بر گرسنگی صبر کنند و

همچنین آب سماق منقوع و آب پودینه و آب خرفه یا آب کرنبدو آب سداب و آب گندنا و آب پوست پنج توت

مطبوخ هرچه ازین خواهند از دواوقیه تا چهار ادقیه باندک عسل بخورند و اگر با یکی ازین آبها دو مثقال قسط تلخ

یا روغن بید انجیر یا پنجدرم حب الرشاد اضافه کنند فعل او قوی‌تر گردد و آن جوان را دیدم که از نان او کرم برامد

و بعد دو ماه با کم‌تر ازن بمرد خفرو ترشی می‌نویسد که تنقیه ماده بلغم کنند و قتل دیدان باشیای تلخ بانجیر که

آن را خالصیت بود یا باسکار آن مثلی کشنیز خشک نمایند و اخراج آن تبلیین طبع کنند و از حیلهای جیدر در

اسقاط کرم بادویه قتاله بشیر دورتر از مریض بیامیزند تا بوی آن نشمد و دیدان را بوی آن محسوس نگردد تا

گلریزند بعد و وفقه بینی بند کرده بنوشانند و اگر قبل شرب دو اندک گوشت کوفته بریان بی‌نمک و بدون گشنیز

بپزند و فرونبر نداد ولی بود و ادویه قتاله آن مثل شیح و خشیزک و کبر و حاشاد غیر آن است که در قول شیخ

درگذشت و مثل افقیمون و افسنتین و شحم حنظل و حب الفیل و صبر و سقمونیا تربد و است پنج توت از مسهلات آن است چون کرم از خود خارج نشوند استعمال نمایند و مثل طراشیت و کشنیز خشک و سماق و تخم خرفه از قابضات است چون با کرم اسهال بار گردد استعمال کنند و گویند که آب خرپزه بالخاصیت قتل کرم نماید و سرکه خاصةً سرکه عنصل چون صاحب کرم هر شب بخورد بسیار نفع کند و ماده آن قطع کند و خصوصاً به بعض ادویه و حب دیدان و لقوق که در علاج شهوت کلبی گفته‌ایم نافغ است و اگر سقمونیا و مثل او تربد بشیر تازه ناشتا بخورند کرم صغار و کبار اخراج نماید و این در مثل آن عجیب است و گاهی ادویه با ضمده از خارج استعمال کنند و این ضماد قوی است ترمس بری و صبر و شحم حنظل و حب النیل به آب برگ شفتالو یا آلو سرشته حوالی ناف ضماد کنند و اگر معده ضعیف باشد ادویه را به آب به یا برب آن بسرشند و تغذیه باغذیه یابسه قلیل الفضول کثیرالتوابل باید مثل قلایای ناشفه و مطبخنات بری و کالخ کبر و صعتر و انجدان دلحوم صید و نمک سودمند و دوبا با زیر و کحم کبوتر و نخوداب کثیرالملح و جمیع کوامخ و ضماد کرنبیه و هر غذای ملطف و جمیع لقبول حاده حریفه مثل ترب و خردل و سداب و جمیع باز یرولبوب گرم مثل کرو یا سرکه کهنه و مری و جوز و نارجیل خصوص کهته و شربِ آژ شور و کبریتی و نحاسی و آب قرلفل و آب انیسون مسحوق و همه نیکین و تلخ و تیز قتل کرم نماید و باید که اغذیه بار در طب غلیظ مولد بلغم و چرب ماهی و شیر برنگ مقشر هر کدام یکدرم هر یک سائیده با قند سیاه و سرشته و حصه سازند و یکی ازان شب وقت خواب با شربت فاینذ بخورند و بخوابند و کودک را چهارم حصه آن کافی است و اگر شب وقت خواب مشت کنجد با قدری قند آمیخته بخورند و بامداد بقدر سه چهار درم قنبیل و یکدرم صابون بهم مالیده سه حب ساخته به آب گرم فرو برند انواع دیدان در همان روز بالکل دفع گردد باذن الله تعالی و ازانجا که تولد کرم از بلغم بود مولدات بلغم را بالکل متروک سازند و بعد از تنقیه و دفع آن هر صباح ثلث قدری آبکامه تجرع باید کرد که از آن تولد آن منع کند و بدین مسهل صاحب دیدان را تنقیه فرمایند هلیله سیاه افسنتین رومی درمنه ترکی برنگ مقشر گاو زبان شاهتره بسفابج شاهی کلی گل سرخ عناب ترنجبین فلوس خیار شنبر گلقند روغن بادام شیرین هر کدام بقدر حاجت بدستور معهود جوشانیده صاف نموده و

ترنجبین و غیره مابعده در روغن داخل کرده بدهند و بعد ازان سفوفی ازین اجزا مرتب ساخته مداومت نمایند زیره سبز زیره کرمانی کرد یا دارچینی مصطلی گل سرخ پودینه بادیان گل گاو زبان هر کدام یکخرد کوفته بیخته یک مثقال بعد غذا سفوف سازند و بامداد آدائله مربی بگلاب شسته مصطکی اضافه نموده بخورند مؤلف اقتباس گوید که این حقنه قاتل کرم است آب برگ شریفه و خوخ و نیب و آزاد و رخت و پودینه و توت ترش و سیر و افتیمون هندی و ککرونده و قرطم و جوز ثامل و بنگره و بید انجیر و رواسن و قشار الحمار هر یک چهار توله و فنجنکشت نه توله سداب ا فسنتین قنطوریون دقیق صعتر ترمس افقیمون درمنه ترکی شیخ بیخ کبر قسط هر یک نه ماشه شب بخیساند صبح آب برگ نیب و بکاین و هلهل و کسوئدی واملی هر یک نه نوله و آب شور یک نیم پا داخل کرده بجوشانند که به نیمه آیده مالیده صاف نموده خیار شنبر افت توله شکر سُرخ نه توله مقل هر یک یکدرم شحم حنظل نیم درم تربد سفید چهار درم سوده سردار و نموده روغن بید انجیر مرکب دو نیم توله اضافه نموده به کار برند و این حب مسهل نیز نافع برنگ کابلی صبر کشنیز تربد سفید برگ سنابرگ شاهتره هر یک سه درم سیماب کبریت زرنیخ بیش مدبر نانخواه زنجبیل هر یک دو درم کنه افسنتین حب النیل بغز النمکت پوست هلیله زرد و کابلی هلیله سیاه سهاگه بریان فلفل گرد هر یک دو مثقال حب السلاطین مدبر بشوره پنج توله کوفته بیخته در آب برگ تنبول دو پا من کهرل نموده چها بقدر نخود سازند شربتی از سه عدد تا پنج عدد به آب شبینه و یا به آب لیموان کاغذی و این سفوف نیز بسیار مفید است برنج کابلی قنبیل سرخس افسنتین درمنه افتیمون سودبرگ راسن ترمس هر یک نه ماشه حب النیل هر یک توله تربد سفید برگ سنا هریک سه توله شحم حنظل یک نیم درم پوست هلیله زرد کابلی و هلیله سیاه هر یک سه درم صبر مغز اکتمکت فلفل سیاه هر یک دو نیم درم نمک لاهوری سه درم شربتی سه درم با یک پیاله شیر گاو و این معجون از خلاصةالتجارب معقول است افسنیتن شیح ارمنی قسط تلخ مرمکی قرنفل برنگ کابلی پوست هلیله کابلی و هلیله آمله تربد سفید مشکطرامشیع هر یک درم ترمس نخود سیاه هر یک درم غافث شش درم سرخس چهار درم کوفته بیخته بعل سرشته وقت شب یک توله با شیر بخورند و صبح چند عدد انجیر خشک بخورند و بعد ازان شربتی مقدار یکخور بخورند و این حب استاد صاحب کتاب

مذکور است برنگ کابلی پنج ماشه حبل الفیل مدبرتر بدقنبیل شحم حنظل هر یک دو نیم ماشه خردل یکماشه سعد درمنه ترکی افتیمون نمک نغطی ترمس را سن هر یک یک نیم ماشه با روغن نارجیل چرب نموده چند سازند شربتی دو درم و این معجون در قتل و اخراج اقسام کرم مجرب است افسنتین شیح ارمنی قسط تلخ قرنفل مرمکی آمایه برنج کابلی پوست هلیله زرد پوست هلیله هلیله سیاه تربد مشکطراشمیع کشنیز هر یک سه درم ترمس نخود سیاه هر یک دو درم و نیم شحم حنظل حب الفیل بدبر عصاره ریوند هر یک دو درم زنجبیل سرخس هر یک چهار درم درمنه یک نیم درم عصاره غافث پنجدرم کوفته بیخته بروغن بادام چرب نموده به عسل سه چند قوم ساخته از سه درم تا سه مثقال در شیر حل کرده و وقت شب بدهند و صبح جوز سه توله و انجیر چهار عدد با نبات خورانند ولیکن باید که وقت شب کباب گوشت کاو غذا سازند محشی شرح اسباب نوشته که گاهی با دیدان سقوط اشتها یا اسهال بود که ازان خون سقوط قوت باشد پس باید که معالجه با شر به واضمده نافعه هر دو امر نمایند و گاهی با آن اورام احشا بود پس علاج مشکل باشد به هر آنکه علاج دیدان در اکثر امر باشیای جلالیه بود و علاج اورام احشا در اغلب تبدیل مطفیه مبرده باشد و این هر دو امر امضا یکدیگرند و ثوم را تا نیر عظیم و نفع تام در قتل دیدان است و گاهی کشنیز سوده بادویه قاتله افزوده می‌شود اگر در انجا حرارت باشد و سر هندی گفته که طبیخ پوست درخت توت و پوست بیخ آن مجرب است باید که یکی را ازان دو پوست تمام روز درآب تر کنند بعد ازان در تنور گرم تمام شب بدارند تا پخته مهر اگر دو پس براورده صاف کرده مقدار تحمل قوت بنوشند و اگر آب برگ شفتالو و سکنجبین یا دوغ دران اضافه کنند قوی‌تر گردد و ایضاً از آنچه به تجربه رسیده طبیخ بیخ انار ترش و همچنین طبیخ پوست درخت آن است لیکن باید که بعد نوشیدن آن متصل اندک نان در روغن بسیار آلوده بخورند و در جوامع ادویه در خواص مرداسنگ آورده که مجربی می‌گفت که یکدرم ازان دراب گرم یا در جلاب اخراج کرم دراز وحب القرع می‌کند و من تجربه این کردم و چنانگه او گفته بود همچنان بافتم و اثربین می‌کند و گویند که شونیز و برگ شفتالو را در شراب بیخته بر شکم ضماد کنند که آن را در قتل و اخراج کرم خاصیت عجیب است و تکمید پس ادویه نیز منفعت کثیر نماید طبری گوید واحب است بر طبیب که مزاج شاکی دیدان را نگاه کند اگر مزاج او

در طب باشد استفراغ او یک دفعه یا دو دفعه نماید بدانچه استخراج رطوبت کند و غذای او نشف بمثل تیهود کبک و بچه ماکیان بریان سازد و بعد ازان این سقوف بدهد مرصاف نیم درم صبر سقوط ری دو ثلث درم هلیله سیاه برنگ کابلی قنبیل برگ فنجکشت هوفاریقون هر واحد نیم درم شیح ارمنی یکدرم ترمس دو ثلث درم همه را سایید در قدح شیر تازه حل کنند و یک روز غذا نخورند در روز دوم صبح این دوا بنوشند که آن جمیع دیدان امعا را قتل کند و قومی گفته که اولا قتل دیدان کنند بعد ازان استخراج آ،ها باین دوا نمایند و قتل دیدان بدین نوع کنند که بگیرند پوست توت و شونیز و افسنتین مساوی و هر روز دو دانگ یکبار با جوز و بار دیگر بشیر تازه و یکبار بشکر دهند تا آنکه چون کرم را به دهند که مرده خارج شده و حرکت بدان نبود بدانند که ابتدا بموت نموده و ضعیف شده و تشبث آن در موضع ضعیف گشته پس دوای مذکور بدهند که آن را بیرون آرد چون متعسر گردد و بدوا خارج نشود باید که بزیت یکمرتبه یا دو مرتبه حقنه کنند بعد ازان دوا بدهند و بعض مقتقدمین از فهماء ترياقی که مسمی ترياق الديدان است تصنيف نموده و امر کرده‌اند که بدان حقنه کنند و ازان بنوشند نسخه آن بگیرند تخم جکلاپوست پنج توت برنگ کابلی اطفار الطیب سوخته پنج سوسن آسمانجولی یک دوم زنجبیل چینی اسفند هر یک یکدرم شونیز و مرو قنبیل عنصل بریان آرد کرسنه هر یک سه درم افسنتین و شیخ ارمنی و ترمس هر یک پنجدرم همه را کوفته بیخته به عسل تلخ سرشته بدارند و چون اراده حقنه بدان کنند در زیت یا در شیر تازه یا در آب گرم حل کرده حقنه کنند و مقدرا او در حقنه از یک مثقال تا دو مثقال باشد و چون اراده تناول او نمایند سه روز ناشتا شکر و شیر تازه یک یک قدح بنوشند و روز چهارم ازین دوا و دو مثقال گرفته و در شیر حل کرده بنوشند که استیصال دیدان کنند و هر گاه خروج دیدان و موت آنها مشکل گردد این ضماد استعمال کنند افسنتین و صبر و هلیله در هر واحد سه درم برگ ریحان سه درم پوست یا ثمر آزاد درخت سه درم آب حلزون دو درم همه را سوده بشراب تلخ یا آب قصب رطب سرشته بر پارچه مالیده بر معنای مستقیم اگر دیدان دران موضع تولد کند و در کرم حیات و مسند بر همه شکم ضماد کنند از قتل دیدان کند پس اخراج آن بدو اسهال گردد و گفته‌اند اگر بخرده در ابتدای طلوع آن از زمین گرفته با ثوم پخته بخورند و آب آن بنوشند همه کرم بسهولت فرود آرد و مردنی از فقهای

طبرستان از من گفت که آن از آب چشمه کبریتی افتاد روز در هر روز یکبار نوشید و روز هشتم باسهال ریسمانی مثل سبحه طویل از حب القرع که طول او زیاده از دو ذراع بود برامد و صحت یافت و بعد ازان بوجبی و سببی حب القرع ندید و فربه شد و رنگ آن نیکو گشت و شخصی در بغداد معروف بیلور بود که برای دیدان افسنتین بمیفتیج یکدو دفعه می‌خوراند و اثر محمود ظاهر میشد.

علاج کرم کوچک

حقنهای منقی امعاد حمولات قاتل کرم که در قول شیخ و جرجانی و غیره مذکور شد به کار برند و حقنه و حمول که در قول خجندی مسطور شانه نیز مجرب است و روغن خسته مشمش تلخ بر تنقد بمالند و بچکانند قطور روغن برگ سیب و آب برگ آن در مقعد کذا قطور و طلای مقعد بمیلم یا رسوت به آب سوده درین باب آزموده است و این حمول نیز بسیار سفید است آب برگ شفتالو و سنجالو و بهنگره سیاه و برگ تنبول پخته و جوز ماثل هر یک یک توله روغن بابونه در احت هر یک نیم توله عصاره افنستین و غافث هر یک سه ماشه پنبه‌کهنه آولده بردارنده ایضاً رفت و صبر و شونیز مکدرسه ماشه در رغن تلخ آ؛یخته و ایضاً گل فتیله چراغ در روغن چراغ سوده و ایضاً شحم حنظل و قنوریون کبیر و نمک و شونیز هر یک دو درم کوفته بیخته به آب برگ شفتالو و هلهل و الفبا تفط سیاه و قطران و صبر برابر دراب برگ شفتالو شریفه و این حب نیز مجرب است بیخ کبر صعتر پودینه سبز ترمس ابهل افتیمون هر یک مفت باشد چند بید ستر سه ماشه در شیره مویز منقی سرشته جهابقدر نخود سازند مشوتی سه عدد بورق نقره پیچیده وقت شب بعرق شاهتره و افسنتین هر یک پنج توله و شربت افسنتین سه توله و صبح این دو ادهند بیخ کبر ترمس افتیمون هر یک یک ماشه در اطریفل کبیر انطاکی یک توله ورق طلا یک عدد پیچیده بخورند و شربت ابهی و افسنتین هر یک توله در عرق کیوره نه توله عرق بهارنارنج پنج توله بنوشند و تخم کاری سه ماشه شونیز چهار ماشه و جندبید ستر و زفت رومی و افسنتین و گل بابونه یک ماشه در روغن چنیپه سه

توله آمیخته در معقد مالند و بقول شیخ محمول نمک و حقنه به آب گرم قتل کرم صفار و قلع ماده آن نماید و قوی‌تر ازین حقنه ایست که دران قنطوریون و قرطم و زوفا و نوه و شحم حنظل داخل باشد و گرم استعمال کنند و قوی‌تر این حمول قطران است در پنبه آلوده و حقنه خصوصاً در روغن تخم مشمش تلخ و مغز تخم شفتالو تلخ که دران ادویه قتاله پخته باشند و گاهی بقطران نیز حقنه می‌کنند و حمول بعرطنیثا و بخور مریم و پوست بیخ لنج میسازند و برای چیدن کرم خرده پاره گوشت برشته بسته در معقد نهند و بعد زمانی رشته را بکشند پس کرم بحرص بران جمع شوند و اعاده این تدبیر نمایند آنکه شفا یابند و بدانند کرمهای خُرد که معقد طفل متولد شود در سوت ترکچور کمیله با بُرنگ کوفته بیخته به آب بخورانند و هرگاه همین ادویه را سائید و بزهره گاو سرشته به پارچه آلوده حمول کنند در قتل و اخراج کرم کوچک مجرب و آزموده است و مغز مارچیل با شکر خورانیدن بالخاصیت نفع دارد و حنای خشک و موم سرشته یشان سازند و بعد از لحظه طفل را بر روی او غلطانیده معقد او را اندک اندک با انگشت یا بچیزی دیگر بخارند و مقابل چراغ دارند و بکشایند و هر کرمی که ظاهر شود آن را بگیرند و اگر بموم روغن بیرون و اندرون معقد چرب کنند منع خوردن کرم مقعد و خاریدن آن محل نماید و اگر حوالی معقد کرم خورده باشد مغز خسته شتفالو و برگ سبز او با هم کوفته طلا نمایند و مالیدن پُرن ماین که روغنی فرنگ است برمعقد طفل در قتل کرم مجرب است و شیح ارمنی یک مثقال و صبر سقوطری نیم درم کوفته بیخته در آب برگ شفتالو سرشته بر ناف ضماد کنند و حمول بروغن تخم زردآلو تلخ و یا اب سداب و یا صبر درآب افسنتین به آب برگ شفتالو یا سرکه یا بقطران حل کرده یا پنبه آلوده و یا کرو یا به آب شفتالو یا قرومانا و یا بروغن از خرد یا به آب گندناد یا قفط سیاه به پارچه آلوده و خوردن نعنع و نوشیدن طبیخ اقحوان و کذا جنیح با طلا و فتیله زردچوب و حقنه بر روغن کنجد هر واحد نافع است و بهتر از همه این است که جدوار بسرکه ترش که بسیار تند نباشد ساید و پنبه بدان آلوده در معقد نهند که در یکبار ازاله آن نماید و بتکرار استعمال حاجت نیفتد و مجریاست بقول اطبای هند زردچوب و با برنگ در آب ساییده شکر سفید آمیخته بنوشانند و یا برگ شفتالو ساییده بنوشانند و در پنبه آلوده حمول کنند و یا شیره برگ گلرونده یا برگ ارند یا گل تنباکو سوخته روغن سرشف حل

کرده یا ایلوه و ملیم را سوده بر روغن چراغ آمیخته در مقعد بمالند و یا برگ نیب و هلدی را ساییده حب بسته یکی بعد دیگری در مقعد طفل درآرند که روی و سبزیر براز را نیز نافع است و روغن تخم نیب برای کرم همه جا مفید است و با شیره برگ بنگره سیاه و شیره برگ و معنوره سیاه و شیزه برگ تنبول آمیخته هر روز دو بد بانگشت در مقعد بگردانند یا فتیله از پارچه ساخته باین آبها آلوده بردار ممد در سه روز همه کرم بمیرد و این حب نیز نافع است رسوت جا بود ملیلم کات سفید را قبون برگ کنار نارجیل کهنه مساوی ساییده بقدر موثر جها سازند و یکی بدهند جرجانی و لاتی گویند که کرم خُرد کودکان را بیشتر افتد و در شکنهای مقعد بسیار افتد باید که آن را پآک کنند و روغن تخم زردآلو و روغن مغز تخم شفتالو بمالند و فتیله به زهره نرگاو و بنفط سیاه یا بقطران آلوده بردارند و آب پودینه و برگ شفتالو و طبیخ شحم حنظل همه نافع است فتیله ازان سازند یا حقنه بدان کنند اگر شونیز و ترمس و بابونه در نبیند جوشانیده صاف نموده بدان حقنه کنند نیکوست و با بورق و شحم حنظل و شونیز و قطران و نفط سیاه در نبیند جوشانیده حقنه نمایند و ایضاً آب زیتون و آبکامه با نفط سیاه آمیخته حقنه کردن صواب باشد و صبر بسرکه ساییده فتیله بدان آلوده بردارند و از نطرون و شحم حنظل و شونیز شیاف کنند و کودکان را جوز هندی بوسیده خورانیدن سوددار و شیخ ارمنی با خرما بکوبند و بدهند مردم بزرگ را اگر این مرض محکم شود بدشواری زائل شود در ابتدای ظهور آن زود علاج باید کرد ابوسهل گوید که در دو صفار حقنه بطبیخ مغز تخم بید انجیر و آب پودینه و نطرون و مطبوخ قلقدیس و شحم حنظل و تنطور یون کنند و آب زیتون نمکین چون بامری حقنه کنند و حقنهای معمول الطبیخ افسنیتن و شیاف معمول از نمک و نطرون و شحم حنظل نافع است حمول زهره نر گاو در صبر در پنبه آلوده مفید بود صاحب خلاصه گوید که حقنه به آب برگ شفتالو یا شونیز در ترمس و شحم حنظل سازند و درمنه ترکی در شیر آمیخته بقدر حاجت بدهند اگر احتیاج افتد افسنتین و برنگ کابلی مقشر و شحم حنظل با زهره گاو سرشته بر شکم ضماد کنند و اگر درمنه ترکی یکدرم و صبر نیم درم به آب برگ شفتالو سرشته بر شکم بمالند و چون خشک شود اعاده کنند همین حکم دارد و صاحب خلاصة التجارب می‌گوید که کودکی سه ساله را کرم معده تشویش می‌داد و شکمش برآمده بود دومی بسیار همیکرد و قرار قراندر

شکم داشت و لاغر شد و غذا بسیار می‌طلبید و با وجود آن از قبض شکم پیوسته در مسج بود و گاهی چون طبیعت اجابت کردی کرم دراز بیرون آمدی حضرت والا فرمودند تا درمنه ترکی را بانار دانه نیکو کوفتند و هر بامداد مقدار جوز می‌دادند بعد از چند روز طبیعت بکشود و کرمی چند دراز فرود افتاد و صحت یافت انتهی مصنف شفارالاسقام و قرشی می‌نویسند گاهی در شکم صبیان کرم کوچک متولد می‌شوند و ایشان را ایفا می‌دهند و اکثر آن در نواحی مقعد باشند و گاهی کرم دراز نیز درایشان تولد کنند و اما کرم کدو دانه کمتر پیدا شوند و معالجه کرم دراز این است که شیح ارمنی اندک بمقدار قوت ایشان در شیر بدهند و گاهی احتیاج اف تد به تضمید شکم ایشان از افسنتین و غیر آن که در قول صاحب خلاصه گذشت و علاج کرم فرو این است که راسن زردچوب هر واحد یکخرو و شکر مساوی هر دو در آب بخورانند و از شکم حنظل و قنطوریون و نمک شیاف سازند و حمول زیت انفاق یا روغن مشمش یا روغن تخم شفتالو تنها یا باندک صبر یا زهره نر گاو یا نفط سفید در پنبه آلوده ناقع بود و این حقنه مفید قنطوریون و سرخس و افقیمون و بسفایج و قسط و مرد پو است بیخ توت هر واحد سه درم جوشانیده بزیت استعمال کنند بعضی گویند که چون کرم خرد قبل استحکام و بلوغ عارض شود بسرعت شفا یابد و بعد آن بمشکل زائل شود و مقعد را به آب پودینه با آب برگ مشمش یا آب شحم حنظل بشویند و از شحم حنظل قنطوریون دقیق نمک هندی مغز تخم زردآلوی تلخ مساوی کوفته بیخته شیافت سازند و اگر افسنتین رومی صبر سقوطری شحم حنظل کوفته بیخته بزهره گاو سرشته برشکم معقد ضماد نمایند جهت دیدان صغار که در روده مستقیم اطفال بهمرسد مجرب است و اگر افسنتین سه درم برگ شفتالو ده درم در زهره گاو یک عدد حبل کرده و قدری سرکه داخل نموده بر حوالی نان طلا کننده حب القرع و کرم دراز اطفال سنفید و ادویه مختصه مسهله اینها پلاس پآبره و اندر جو تلخ و کالی زیری است و آب نقوع کریله خورانیدن و مرداسنگ نیز داخل ادویه مسهله ایشان می‌نمایند و خورانیدن زیت انفاق و مالیدن آن بر مقعد مفید است و طفل و مرضعه را از اغذیه مولد بلغم بازدارند و خول حیه در بطن صاحب شفاءالاسقام می‌نویسد تدبیر کسی که از دهن در شکم دو مار داخل شود این است که شیر و شراب بنوشانند و ادویه مقیه بادویه تریاقیه حافظ روح مقوی قلب بدهند و اگر قی کند دو ران خارج گردد

بهتر والا ریاضت قویه و دویدن شدید لازم گیرد تا قوت او ساقط گردد وسرنگون بیاویزند و مقابل دهن او شیر گـرم بدارند تا بخار او بحلق رود و یا بسوی آن می‌ل کند و بر ایدو اگر آب بجوشانند و دران اندک نوشادرو اندک کبریـت آمیزند و بدان حقنه کنند مار به جانب دهن بگریزد و خروج او بقی سهل گردد و سقطه و صدمه بر شکم بقول شیخ علاج صواب در جمیع آن این است که خون برآرند اگر ممکن بود و بعدازان کنـد رود دم الاخـوین و گـل ارمنـی و کهربا هر واحد یک درم بثلث رقیق بخورانند و اگر نزن الدم یا اسهال آن بـاقی آن باشـد افیـون یـک قیـر اطنـذران آمیزند و بعد ازین باید که نظر کنند بدانچه در باب صدمان در آخر کتاب می‌دهند.

امراض مقعد

بدآن که بیماریهای مقعد عسرالبرر است از پنج سبب یکی آنکه گذرگاه و مجرای فضلات است که بالطبع بسوی آن می‌ریزد بواسطه سفل مکان و دائم براز بدن می‌آید و تحریک آن می‌نماید و در الم آن می‌افزاید پس سکونی کـه بدان قبول منافع ادویه تمام شود و طبیعت بدان از اصلاح مرض متمکن گردد حاصـل نـشود دوم آنکـه معکـوس و مقلوب از تحت بسوی فوق و دهن آن بسوی اسفل است پس لزوم و استقرار ادویه درانجا مـشکل بـود بلکـه قبـل از وصول نفع ساده شوند سوم آنکه شدیدالحس است به هر آنکه عصبی است تنطای یا اعصاب حس دران بسیار اسـت باندک ایذا متالم می‌گردد و درد بسیار می‌شود و کثرت وجع جذاب مواد است چهارم آنکه موضـوع در اسـفل اسـت احدار فضول بسوی آن آسان بود پنجم آنکه محل استنکاف از نظر طبیت و از اظهار حال بران اسـت پـس در عـلاج امراض این مهلت روا ندارند و هرگاه خللی درین عفو محسوس شود به زودی در علاج آن کوشند چون امراض ایـن طول کنند اکثر علاج نپذیرند و علل مقعد تابع امراض امعاد بود به هر آنکه مقعد طرف مهای مستقیم است و امراض مقعد دوازده است یعنی بواسیر دریج البواسیر و قشرالبواسیر و نواصیر دورم مقعد و شقاق مقعد و استرخای مقعـد و خروج مقعد و حکه مقعد و قروح مقعد و مقعد غیرشقوب و فوهات عروق یعنی نزن الدم از مقعد بواسیر فزونی‌هاست

که بر دهن رگهای مقعد از دوم سوه اوی غلیظ پیدا شود و بواسیر جمع با سورست و باسور ثولول یعنی مسر را

گویند و مراد از مطلق بواسیر آن است که در مقعد باشد و در غیر آن مقید استعمال می‌کنند چنانچه بواسیر الف و

شفت در رحم و بواسیر هفت قسم است بحب اشکال آن یکی ثولولی و آن از جهت رنگ و مهلاهت مشابه مسهای

خُرد مثل عدس و نخود باشد و این روی تر است و این را عدسیه و حمصیه نیز گویند و دوم غلبی و آن مستعرض

مدور سرار جوانی رنگ مشابه دانه انگور باشد سوم تولی و آن دراز و نرم دموی به شکل توت نیم پخته بود که سرش

مدور محبب سرخ و بیخ او باریک سبز باشد چهارم نفاخی و آن مثل نفاخات بود که از شکم ماهی برایند و سفید و

بی درد باشد پنجم نخلی وآن شاخها و بیخها بسیار دارد همچون درخت خرما و این از همه روی‌تر بود ششم

سمینی و آن گردومین بود مثل انجیر و این درد دارت کمتر از نخلی باشد هفتم‌تری و آن دراز و سخت شل دراز

خرما باشد و ازین جمله سه نوع اول معروف اندر چهار نوع اخیر غیرمشهور گویند که یک نوع شبیثه بوزغه در دست

و پا دوم باشد و این را وزغی گویند و این نیز بذر بود کذافی النبض الکبیر و هر کدام ازین اقسام اگر منفتح سیال

بود که خون و زرداب ازان سیلان کند آن را دامیه گویند و خون یا باد دار معینه یا غیرمعینه آید و گاهی بسیار

سائل گردد و بسبب انفتاح عروق کثیر و اگر چیز سازان سائل نشود و آن را عمیا خوانند و اصم نیز و ایضاً هر یکی از

انواع مذکوره یا خارج از مقعد بود و آن را تانی و ظاهر گویند و علاج این سهل بود و یا داخل مقعد باشد و این را

غائر نامند و این روی‌تر پآ شد به هر آنکه محسوس نشود ادویه درنجا بد شورای رسانیده شود و چنانکه باید بران

قرار نگیرد تاثیر نکند و خصوصاً آن که بسوی پیش قریب ناحیه قضیب بود که این گاهی حبس بول سبب درم و

مزاحمت مجرای بول کنده انچه بسوی راست یا چپ یا بسوی پس باشد در وارث کمتر ازان بود و رد بعضی این

باسورها سه یا چهار یا شش عدد بود در طول روده مستقیم قریب از گردو تائب مقعد عقده عقده پدید آید و این نیز

از همه روی بود با مجله سبب بود مسیر خون سودا وی بود و این خون در گونه بود یکی خون محترق و تیره از

تناول اشربه و اغذیه و ادویه گرم یا از اختل صفرای حاد محترق با خون و تسخین آن دوم خون غلیظ متولد از

تناول اطعمه سوداوی مثل کرنیب و عدس و بادنجان و لحم ترید و صید و مانند آن و این حله بسیار نباشد ولی اگر

صاحب او انچه بخورد نیک نخاید و کثرت جلوس بر جای براز خاصه بر جائیکه صاحب بواسیر نشسته باشد نیز محدث بواسیر است و قسطابن بوقا گوید که بسیار خوردن روغن بید انجیر بواسیر پیدا کند و اکثار صبر مضر این مرض است و خوردنش در گرما و سرمای شدید سوزش مقعد آرد و رگهای او را بکشاید و این مرض در شهریاری رطب که هوای آن عفن و تیره بود و طعام ایشان شیر و خرما و ماهی شور و میوه بسیار بود اکثر پیدا شود و مردم سوداوی مزاج را هم اکثر و بدتر واقع شود و عم و خون بسیرا محد و مولد این علت است و در خلاصه نوشته اهل تجارب چنان یافته‌اند که اکثر مردمان را که در دماغ علت سوداوی بود ازین علت خالی نباشد از باد آ، یا از واله آن و شیخ می‌فرماید که بواسیر اکثر از سوداود م سوداوی پیدا شود و کمتر از دم بلغمی متولد گردد و اگر ازین تولد کند مثل نفاطات یا نفاخات شکم ماهی پیدا شود و ثولولی اقرب بماده سودا قریب از صافت بود و توتی بسوی ماده دموری قریب از صرافت و عنبی میان و مویت و سوداومیت باشد و بقول طبری و کرمانی فساد این خون و غلط آن یا به سبب حرارت جگر و یبوست آن باشد و یا بسبب کثرت و طول و قون آن در عروق یا سبب ضعف طحال از جذب فضول غلیظه و بقای آن مختلط بخون و یا بسبب تناول اطعمه مفسده مولده سودا و جالینوس گوید ممکن نیست که بواسیر بدون انفئاح دهن رگها در مقعد حادث گردد و منهداد در باوهای جنوبی و درباد جنوبیه بسیار افتد و بهترین اقسام بواسیر آن است که خون ازان اندک اندک آبدنه دفعه و چون در زنان خون بواسیر بسوی رحم حائل گردد و بحیض براید بدان انتفاع یابند و باید که این بضاعت کنند و ادرار حیض ایشان نمایند و گاهی صاحب بواسیر را رعاف عارض شود و بواسیر زائل گردد طریق تشخیص این مرض اکثر ارباب بواسیر را رنگ مخصوص ایشان باشد و آن زردی مائل به سبزی است و در دو تقل و خارش در مقعد و در خونی خروج خون قبل از براز یا بعد آن بقطرات و غیرمختلط با هراز نیز از علامات بواسیر است و انطاکی سفیدی لب زیرین و تقشف آن و خفتان سیاهی زبان و ضعف قوت و خروج براز اندک و تقدم انتفاخ عروق نزد حدوث آن نیز از ایشان تولد بواسیر نوشته پس کثرت ثقل و قلت خلش و سوزش دلیل خون غلیظ است و شدت در دو کثرت خلش و سوزش نشان خون صفراوی و ضعف توت جماع و کثرت دغدغه و ظهور ضعف بسیار پس از جماع و قلت اشتها و سوءهضم و گرانی بسیار و کوفت

اعضا بعد از خواب و تغییر رنگ موی و خارش درین آن دریختن موی و ضعف دندان و بدی رنگ آن و سرعت سقوط آنها و تهییج دور چشم مثل سوءالقضیه و سرعت سستی در حرکات و وقع غشی و دوار در سندر و صداع سوداوی و اختلاج معده و قلب و جگر و هلاکت بمرگ مفاجات نیز از عمارات این مرض نوشته‌اند و باشد که دانهای با سور با خروج مقعد و درد و درم بیرون آیند و اصلاً اندر نروتد و به هلاکت رسانند کذافی النبض الکبیر و بدانند که بیشتر گمان می‌شود که مریض را بواسیر است و آن را قمروح در معای مستقیم و بالای آن باشد بخروج خون یا زرداب شبیه بدانچه از بواسیر خارج شود پس باید که درین تامل نمایند تا غلط نکنند بالجمل علاج جمیع اقسام آن قریب بکدیگر است به هر آنکه باده همه خون سوداوی است و این مرض کمتر زائل می‌شود باسبابی که در آغاز امراض مقصد مسطور شد و معذلک مواد این مرض سوداست علاج بدآن که علاج بواسیر بر دو نوع است تام و غیرتام و علاج تام قطع با سورعین و اسقاط آن بادویه الحاله و مجففات و مدطلات جراحت آن است و علاج غیر تام تنقیه سودالضمد و حجامت و زلرو مسهل است و اصلاح کبد و طحال و معده و تقویت آنها و استعمال جالسات خون و مسکنات وجع و مفتحات با سوره تحلیل ماده بواسیر باستحمام در ریاضت و اصلاح غذا بالجمله معالجه بواسیر مطلقاً از ده وجه بیرون نیست.

اول تنفیه بدن به فصد و حجامت و مسهل و این وقتی باید که ماده غالب باشد و اعراض مستولی گشته و یا بیم استیلای آن باشد و یا سیلان معتاد حبس شده باشد و از آن بیم حدوث مرض دیگر بود دوم رعایت اصلاح جگر و در ورد و غیره بدان چه در جای هر یک مسطور است بهر آنکه بی سوءمزاج این اعضا هرگز نمی‌باشد پس از اصلاح مزاج به اعضا دفع مرض مسهل گردد سوم تحلیل ماده به استحمام معتدل متواتر و ریاضت دو لک اسافل به کرات و مداری آهسته در اکثر اوقات و نشستن در ارجوجه و یا در کشتی بعد تدبیر سابقه لیکن در شدت مرض نشاید چهارم رعایت غذا به نحوی که در مالیخولیا گذشت و پرهیز از مولدات سودا پنجم باسور از دستکار واثق به شرط تحمل مریض الم آن را و عدم مصول صحت از علاج دیگر بهر آنکه در قطع آن ها احتمال آفتی عظیم است مثل رسیدن ضرر به اصل عضلهٔ مقعد و مثانه و عدم حبس خون و توریم مقعد ششم استعمال ادویه با اکاله و این عمل

وقتی باید که قطع میسر نبود و دان‌ها به نظر آیند هفتم استعمال مسکنات الم نهم استعمال حابسات خون و زرداب دهم استعمال مدملات جراحت بواسیر و هریک از این معالجات عشره مفصل مسطور گردد و مجملاً این است که تا وقتی که خون غلیظ و سیاه بر آید و حرارت به شدت باشد و ضعف طاری نشود بند نه کنند که در آن امان است از اکثر امراض رویه اما چون سیلان خون افراط کند و سرخ و صاف و رقیق بر آید و ضعف شدبد ظاهر شود علاجش مثل علاج نفث‌الدم نمایند و دیگر حابسات خون استعمال کنند و داغ کردن مابین حنضر و نبصر از برای قطع خون بواسیر از مجربات نوشته‌اند و حب سندروس نیز مجرب است و خاصیت بیخ انجبار و شربت آن است که با وجود حبس خون قبض طبیعت نمی‌کند و اگر مس‌های بواسیر اذیت دهند و ممتلی و با درد باشند و خون محتبس گردد باید که بعد فصد باسلیق فصد صافن و یا فصد مابض و یا حجامت میان هر دو سرین نمایند و مفتحات افواه باسور و تسهیل خون بکار برند و بهتر آن است که بعد فصد باسلیق زلو بر عصعص یا بر حوالی بواسیر یا بر نفس آن چسبانند و مسکنات به عمل آرند و مالیدن روغن زرد و رفع درد و بواسیر می‌کند و مرهم سفیداب کافوری نیز در تسکین مخصوص است و اگر احتیاج باشد تنقیهٔ سوداویه مسهل یا مطبوخ هلیلهٔ سیاه و افتیمون که در آن مزلفات بسیار باشد و ماءالجبن کنند بعد از آن اطریفل صغیر و حب مقل خورانند و تدام طبیعت را نرم دارند با استعمال اطریفل مقل ملین و هلیلهٔ مربی و امثال آن و اصلاح کبد و طحال کنند و تقویت جگر مرعی دارند که بواسیر به ضعف جگر می‌انجامد و اسهال بواسیری اکثر مضعف جگر است و تصفیهٔ خون از مصفیات آن و هلیلجات نمایند و اگر تدابیر مذکوره زائد نکند بهتر آن است که مجففات باسور بکار برند و یا با آهن قطع کنند و اگر برداشت قطع نباشد دوای تیز مانند دیگ بر دیگ و فلدفیون نهند به نوعی که این ادویه بر روی مرهمی چسبندهٔ بی‌روغن که بر پنبهٔ رقیق یا بر زردهٔ تخم‌مرغ مالیده باشند قدری قلیل پاشیده بر روی دانه بچسبانند چنان که به جای دیگر نرسد و یک روز بگذارند و یک روز مهلت دهند تا آنکه دانه سیاه شود و چون سیاه شود بر آن برگ کرنب مطبوخ و روغن گاو کهنه گذارند و تسکین وجع کنند بعده اعادهٔ دوای مسقط نمایند تا آنکه ساقط شود پس در آبی که اندر آن قوابض مثل عدس و پوست انار و مازو و زرورد و گلنار جوشانیده باشند مریض را بنشانند و گاهی احتیاج به تسکین

وجع افتد به مثل طبیخ خطمی و خبازی و بنفشه و گاهی روغن زرد بسیار قبل از قوابض استعمال مـی‌کننـد بعـده مرهم سفیداج و مرتک و یا بعد اسقاط پیه بط و مرغ و مرغابی و کوهان شتر و مغز سـاق گـاو و خطمـی و کتیـرا و زردی بیضه با روغن بنفشه مرهم ساخته استعمال کنند و یا برگ کرنب را در آب بجوشانند و با مـوم و روغـن مـاده گاو سرشته بکار برند و باید که تمام مسها را به یک دفعه ساقط نکنند و اصلاح غذا به اغذیهٔ جیدهٔ رطبهٔ مولد خـون صالح مثل شوربای گوشت بره و ماکیان فربه و بیضهٔ نیمبرشت و خاگینه و مانند آن سازند و از اغذیهٔ مغلظ کثیف و شور و محرق خون مثل گوشت گاو و آهو و اسپ و گاومیش و بادنجان و عدس و کرنب و شیر و خرما و ماهی شور و جز آن از فواکه و ادویهٔ مضر این مرض و ابزار و نوابل چون سیر و فلفل و از گوشت خشک و پنیـر خـشک اجتنـاب نمایند و بدانند که در این مرض ضعف معده و امعاد جمیع اعضای رئیسه لازم می‌باشد پس می‌باید که بـالای طعـام قرص مصطکی و عود یا جوارش عود و مصطکی مرکب و انوشدارو ساده و لولوی و نمک سلیمانی و ایضاً کپور کچری سه ماشه در عسل یک توله و یا سفوف آن و یا سفوف کندر و الایچی کلان و بادیـان و کپـور کچـری برابـر و نبـات مساوی همه شربتی هفت ماشه و شرب شیرهٔ قنب بریان و خام یا کپور کچری و الایچی کلان و بادیان هر یک سـه ماشه و با چهار ماشه تنها و یا همه و برگ تنبول پخته سه چهار عدد خصوصاً کسی را که عادی بنگ باشد نفع بـود فائده اکثر اطبای مجربین زوال این مرض به الکلیه نادر دآن استه‌انـد و کـذا جملـه امـراض مقعـد را و عـلاج بـرای تخفیف مرض و تسکین اعراض آن نوشته کذا فی‌النبض الکبیر لیکن مخفی نماند کـه چـون در ابتـدای ظهـور آثـار بواسیر اول فصد باسلیق کنند و به فاصلهٔ یک هفته فصد و صاف و همچنین رگ اسـلیم چـپ گـشایند و مـاءالجبن نوشانند دور تلطیف غذا کوشند و از مولدات سودا اجتناب ورزند و تا چهل روز این دوا دهند اندر جو تلخ رسوت هر یک یک ماشه نبات یک نیم توله مسکه دو توله و همچنین استعمال حب رسوت که در آن نتـر بـالا داخـل اسـت و عنقریب در قول اطبای هند بیاید و بعد دو روز غذا قورمه بچهٔ بز به نان خشکار تنوری دهنـد بـه حکـم الهـی دفـع می‌گردد و باقی تدابیر ازاله آن در مجففات و مسقطات بیاید حابسات خون بواسیر مثل شیرهٔ بیخ انجبـار و خرفـه و کشنیز و بارتنگ و شربت صندل و انجبار و قرص کهربا بدهند دیگر لعاب ریشه خطمی چهار ماشه شیرهٔ بیخ انجبار

چهار ماشه شربت بنفشه دو توله بارتنگ چهار ماشه پاشیده بدهند دیگر کوکنار یک ماشه هلیلهٔ سیاه یک ماشــه در روغن گاو بریان کرده سوده همراه لعاب ریشه خطمی که در عرق عنب‌الثعلب و عرق شاهتره برآورده رب به بارتنــگ داخل کرده باشند بدهند که در حبس خون بواسیر معمول است دیگر هلیلهٔ مربی یک عــدد خــورده بــالایش لعــاب اسپغول شش ماشه با نبات شیرین ساخته به نوشند که رفع قبض نیز کند و گاهی لعاب ریشه خطمی چهار ماشه و به جای نبات شربت انار دو توله و بالنگو شش ماشه پاشیده داده می‌شود دیگر طباشیر بهوج تپر شاخ گــوزن هــر دو سوخته مکد یک ماشه در انوشداروی لولوی علویخان نه ماشه ورق طلا یک عدد سرشته شربت حــب‌الآس و انجبــار هر یک یک نیم توله در عرق کیوره چار توله گلاب عرق بارتنگ هر یــک پــنج تولــه بــرآورده تخــم بارتنــگ و فــسر نجمشک و سبوس اسپغول هر یک سه ماشه خورده به نوشند دیگر کهربا بسد سنگ جراحت گلنار پوست بیضهٔ مرغ سوخته هر واحد یک ماشه در شربت انجبار آمیخته به همراه لعاب بهدانهٔ بریان لعاب ریشه خطمی در گلاب و عــرق مکوه براورده رب به داخل کرده بارتنگ پاشیده بخورند در سوت برگ نیب قدری در گــلاب ســاییده ضــماد نماینــد دیگر لعاب بهدانه سه ماشه در آب برآورده نبات یک توله اسپغول مسلم شش ماشــه داخــل کــرده بخورنــد و ضــماد مذکور به عمل آرند دیگر درآمد فصل صیف بعد فصد باسلیق لعاب ریشه خطمی چهار ماشه شیرهٔ تخم خرفه شــش ماشه شیرهٔ بیخ انجبار چهار ماشه عرقیات شربت نیلوفر دو توله کهربا رسوت گل ارمنی هر یــک ماشــه ســوده اسپغول تخم ریحان بارتنگ هر یک سه ماشه پاشیده به نوشند دیگر بارتنگ چهار ماشه دانهٔ هیل سه ماشــه ســوده با آب پخته شیرهٔ خرفه شش ماشه شیرهٔ بیخ انجبار چهار ماشه بدون شیرینی بدهند چــه وقتــی کــه قــبض زودتــر منظور می‌باشد شیرینی و شربت نمی‌دهند در سوت دو ماشه سوده در روغن گل شش ماشه سفیدی بیضهٔ مرغ یک عدد آمیخته ضماد کنند دیگر کهربا یک ماشه سوده باطرفیل صغیر یک توله سرشته تخم ریحان بارتنــگ هــر یــک چهار ماشه به گلاب پخته شیرهٔ بیخ انجبار چهار ماشه نبات یک توله داخل کرده دهند دیگر شیرهٔ پوست بیخ انجبار لعاب ریشه خطمی عرقیات رب به بارتنگ دهند و آهسته آهتسه کوکنار و برگ قنب بدهند و از موم ســفید دو نــیم توله روغن گل سه توله لعاب اسپغول دو توله مرداسنگ و دو درم کافور سه درم آب برگ خطمی توله مرهم ساخته

بکار برند دیگر اگر با کثرت اسهال خون ریح بواسیری و نفخ یار باشد دم‌الاخوین کهر با گل ارمنی بسد کاغذ سوخته شاخ گوزن سوخته هر یک ماشه در جوارش مصطکی مرکب توله ورق طلا یک عدد سرشته دهند و شیرهٔ بادیان نه ماشه و انیسون سه ماشه و زیرهٔ سفید چار ماشه و الایچی کلان پنج عدد همه بریان با شربت انجبار سه توله بارتنگ و تودری سرخ هر یک سه ماشه پاشیده به نوشانند دیگر که قوی‌تر است مصطکی لاجورد مغسول دانهٔ هیل دم‌الاخوین که یک ماشه در آمله مربی یک عدد ورق طلا یک عدد سرشته شیرهٔ انیسون بریان سه ماشه و بادیان خطائی چار ماشه و الایچی کلان هفت عدد در گلاب و عرق کیوره و گاوزبان و بادرنجبویه هر یک پنج توله برآورده شربت سیب و انجبار هر یک نیم توله داخل کرده سفوف مقلیا تا هفت ماشه انداخته به نوشند دیگر که با تهوع و غثیان و نفخ و ضعف بود طباشیر پوست سماق مصطکی کهربا مکد یک ماشه در دواءالمسک معتدل علویخان نه ماشه سرشته خورده شیرهٔ زرشک و انیسون و زیرهٔ سفید و حب‌آلاس مکد چهار ماشه بادیان هفت ماشه و الایچی سرخ چار عدد همه بریان در گلاب نیم پاو عرق بارتنگ و کیوره هر یک پنج توله برآورده حرف سه ماشه بارتنگ چار ماشه پاشیده به نوشند و دیگر قوی‌تر مصطکی کندر حجر ارمنی مغسول مکد یک ماشه در شربت یاقوت یک توله و خمیرهٔ مروارید علوی خان هفت ماشه ورق طلا یک عدد شیرهٔ تخم بارتنگ و حب‌آلاس هر یک نه ماشه بیخ انجبار سه ماشه انیسون پنج ماشه بریان در عرق بارتنگ و هیل و بادرنجبویه هر یک پنج توله گلاب شش توله تخم فرنجمشک و کتوچه هر یک سه ماشه پاشیده به نوشند اطرایفل مقل ملین مانع بواسیر و ملین طبع و حابس خون پوست هلیلهٔ زرد و کابلی هلیلهٔ سیاه آمله پوست هلیله هر یک ده درم کوفته بیخته به روغن بادام چرب کرده مویز منقی پنج درم مقل سی درم مقل را در آب گندنا یا کک رونده یک پاو حل کنند و به سه چند ادویه عسل مقوم بسرشند و بعد از چهل روز استعمال کنند و هر چند کهنه شود در حبس خون بواسیر نفع بود و در نسخهٔ حکیم شریف خان وزن مویز منقی چهل درم است اطریفل مقل قابض حابس خون بواسیر به نسخهٔ معمولی پوست هلیلهٔ زرد و کابلی هلیلهٔ سیاه پوست هلیه این همه در روغن زرد بریان کرده آمله منقی کشنیز مقشر مقل ازرق در روغن زرد گداخته حل کرده صاف نموده هر یک سه درم و ؟؟؟ غنچهٔ انار هر یک دو درم تخم حماض بریان دم‌الاخوین

طباشیر هر یک یک درم بر و چند قند و یک چند شربت حب‌آلاس به قوام آرند خوراک تا یک توله حب سندروس که به جهت بواسیر خونی مجرب و معمول پوست بیضهٔ مرغ سوخته سندروس شیطرج هندی هر یک پنج ماشه نوشا در پنج سرخ کوفته بیخته حب‌ها مثل فندق سازند شربت پنج شش نه حب حب مقل تالیف علویخان مجرب است مقل یک توله با آب گندنا حل کرده پوست هلیلهٔ کابلی پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ آمله هلیلهٔ سیاه هر یک دو ماشه حضض دم‌الاخوین گل ارمنی کهربای شمعی گلنار هر یک یک ماشه کوفته بیخته حب‌ها به قدر نخود سازند و هر روز چهار حب خورند حب دیگر برای حبس خون بواسیر نافع صمغ عربی بریان زیرهٔ سیاه مدبر زیرهٔ سفید مدبر تخم خرفهٔ بریان هر یک چهار ماشه کشنیز خشک بریان شش ماشه گلنار شش عدد پوست خشخاش یک عدد کهربا به نان هر واحد یک ماشه برابر نخود حب سازند و به حسب مزاج دهند و گویند که اگر موم به قدر کنار صحرائی گرفته از آن دو حب سازند و به ورق نقره پیچیده یکی صبح و یک شام خورند در یک روز خون بند می‌کند ایضاً حب علوی خانی که مجرب النفع است رسوت چهار ماشه کهربای شمعی دانهٔ هیل گل ارمنی دم‌الاخوین هلیلهٔ سیاه در روغن زرد بریان آمله به نان هر یک دو ماشه مقل یک توله با آب گندنا حل کرده به قدر نخود حب سازند خوراک از چهار حب تا سه ماشه ایضاً حب قاطع خون بواسیر و معمول است پوست هلیلهٔ زرد و پوست هلیله آمله هلیلهٔ سیاه به روغن بریان هر یک دو درم دم‌الاخوین صندل سفید سوده گلنار هر یک یک درم بارتنگ به نان به سد محرق هر یک یک مثقال حضض دو درم بیخ انجبار دو مثقال مقل چهار مثقال ادویه کوفته بیخته در مقل محلول با آب گندنا صاف کرده بسرشند و حب سازند شربت یک درم تا دو درم ایضاً حب که در قطع خون بواسیر مجرب صاحب دارشکوهی است هلیلهٔ سیاه به روغن گاو بریان کرده آملهٔ مقشر پوست هلیلهٔ زرد هر واحد یک توله گل سرخ به نان کز مازج صدف سوخته نیم کشنیز رسوت هر یک نیم توله مروارید بسد کهربا هر یک یک توله ریوند چینی نیم توله کوفته بیخته با مقل محلول به گلاب سرشته حب بسته هر روز پنج ماشه با عرق بارتنگ و عرق بید بخورند و آخر روز گلقند دو توله با یک ماشه مصطکی و یک ماشه به نان تناول نمایند و اگر قوت معده ضعیف باشد به جای گلقند نوشدارو استعمال کنند حب جدوار اگر با خون بواسیر خفقان و نزله نیز باشد

مجرب است جدوار خطائی افیون کازرونی هر واحد یک توله تخم خشخاش مغز تخم کدو شیرین تخم کاهو کشنیز مقل پوست هلیلهٔ کابلی در روغن زرد بریان گل گاوزبان مغز بادم هر یک دو درم صمغ عربی بریان کتیرا زعفران دارچینی به همنین دانهٔ هیل دم‌الاخوین بسد کهربا به نان هر یک یک درم صندل سفید بز را بیخ هر یک نیم درم کوفته بیخته به قدر نخود حب‌ها سازند خوراک یک حب صحب و یک شام حب که در دفع اسهال بواسیری از مجربات والد حکیم علویخان است طراشیث شیرین دم‌الاخوین اقاقیا گل ارمنی به نان صندل سفید هر یک یک دانگ کافور نیم دانگ افیون خالص یک حبه زعفران یک طسوج با آب سرشته حب سازند و دو خوراک نمایند ایضاً برای حبس خون بواسیر مجرب و بی‌نظیر مروارید ناسفته سوده کهربای شمعی بسد هر یک دو ماشه پوست بیخ انجبار چهار ماشه رسوت دو ماشه کوفته بیخته با مربای آمله خسته دور کرده دو عدد حل کرده حب‌ها به قدر نخود بسته نگهدارند خوراک یک مثقال همراه عرق شاهتره و عرق بارتنگ هر یک ده توله و در نسخهٔ دیگر وزن هر یک دو شش ماشه و زن آملهٔ مربی یک توله و مربای هلیلهٔ یک توله زیاده است جوارش تیواج تالیف علویخان جهت اسهال بواسیری بسیار مفید است بلکه اسهال خونی و جگری را که ضعف در آن بسیار شده باشد و نزف‌الدم از هر عضوی که بود نفع عظیم دارد تیواج خطائی سه مثقال پوست بیخ انجبار کهربا به نان مروارید ناسفته سوده هر یک یک مثقال گل مختوم دم‌الاخوین کتیرا هر یک نیم مثقال کوفته بیخته به سه وزن ادویه شربت سیب ولایتی و شربت به ولایتی و با شربت انجبار و حب‌آلاس آمیخته یک مثقال پاشیده و تخم خرفه و خشخاش هر یک دو مثقال بخورند ایضاً حب تیواج که جهت امراض مذکوره از حکیم ممدوح است تیواج خطائی ریشه انجبار هر یک یک مثقال مروارید ناسفته در عرق کیوره طلایه کرده بسد سوخته مرجان قرمزی کهربای شمعی دم‌الاخوین کتیرا گل مختوم گل واغستانی فادزهر معدنی هر یک نیم مثقال با آب برگ بارتنگ تازه سرشته حب‌ها به قدر عدس بسته ورق طلا پیچیده یک مثقال با آب شبینه دریا بخورند ایضاً سفوف تیواج حکیم موصوف که همین نفعع وارد تیواج خطائی یک درم کتیرا تخم نیلوفر هر یک نیم درم نبات برابر ادویه نصف صبح و نصفی شام با شیرهٔ بهدانه سه ماشه و بارتنگ هفت ماشه و شربت انجبار دو توله و آب شیرین تالاب نیم پاو بخورند دیگر تیواج خطائی سوده به قدر سه تا

چهار ماشه در جغرات چکه آمیخته بخورد برای حبس خون بواسیر مجرب است و جـائی کـه تیـواج یافتـه نـشود و پوست درخت کذا انفع از آن است به دستور استعمال نمایند غذا برنج و جغرات یا هر چه مناسب دانند دیگر به قول حکیم علویخان اگر تیواج خطائی کهربای شمعی گل مختوم رسوت هر واحـد دو دانـگ کوفتـه بیختـه بـه جغـرات خورند در قطع خون بواسیر مجرب است و اگر تیواج خطائی به هم نرسد پوست کراکه تیـواج هنـدی اسـت گیرنـد دیگر به قول حکیم علی اطریفل مقل هر چند که کهنه باشد بهتر به وزن دو مثقـال گرفتـه و نـیم وزن آن پوسـت تیواج بغایت نازک سائیده آمیخته هر روز مقدار یک مثقال بخورند که در دو سه روز یا یک هفته خـون مـی‌بنـدد و بغایت مجرب است و سال‌ها بدین عمل کردیم و یا کهربا گل مختـوم انـیس هـر یـک نـیم مثقـال باریـک سـائیده بخورانند و همچنین سه روز متواتر بدهند و گاهی انیس تنها نیم مثقال هر روز تا سه روز متوالی اسـتعمال کـرده و بسیار مفید شده و گاهی همراه حضض مکی به عمل آمده نیز نافع یافته در حبس خون بواسیر نظیر ندارد و معجون خبث‌الحدید کهنه بغایت نافع است و کذلک اطریفل مقل کهنه و گوینـد کـه اطریفـل مقـل ممـسک و حـب مقـل ممسک و حب صندل و شیاف کلی هر واحد حابس خون بواسیر سفوف برای بواسیر خـونی و ضـعف معـده مجـرب است و مرحوم گل ارمنی بریان تخم انگور در سرکه پرورده بو داده هر یک پنج مثقال سماق بیدانه گل سرخ صـمغ عربی بریان هر یک سه مثقال به نان گل مختوم هر یک دو مثقال کوفتـه بیختـه بـا ربـوب مناسـبه خـورده باشـند معجون برای شخصی که جریان خون بواسیر با ضعف معده اسهال داشته باشد مجرب است تخم حماض حـب‌آلاس هلیلهٔ سیاه هر یک بو داده به نان دانهٔ هیل بریان آمله پوست بیرون پسته خبث‌الحدیده مدبر مساوی به عسل و رب به بالمناصفه بسرشند خوراک دو درم ایضاً اگر به سبب کثرت سیلان خون بواسیر ضعف جگر و تهبج اطراف به هـم رسد و بعد علاج سوءالقنیه باز خون بواسیر جاری گردد و این معجون بدهند که مجـرب اسـت مربـای آملـه مربـای هلیله هر یک سه عدد زرشک بیدانهٔ صندل سفید به گلاب سوده تخم کاسنی هر یک دو درم پوسـت بیـرون بـسته بسد کهربا حب‌آلاس زهر مهره سوده به گلاب به نان تخم حماض گل سرخ هر واحد یـک درم شـربت انـار شـیرین ولایتی شربت انجبار قند سفید هر واحد یک چند ادویهٔ قند را به گلاب به قوام آورده هر دو شـربت آمیختـه ادویـه

آمیزند خوراک دو مثقال مرهم که برای حبس خون از مجربات است دوپاره سرب گرفته اندک اندک روغن گل خونی و زردآلو اندوخته بسایند تا سیاه شود آن روغن سه توله بگیرند و خاکستر دریائی کهنه یک توله موم زرد پنج توله روغن گل خونی به قدر حاجت نیاز ساخته بکار برند و سویدی خوردن سماق که با بادنجان سیاه بدون فلفل و سیر پخته باشند سه روز متواتر و کذا ضماد افواه عروق ببردی که یک شبانه روز در شراب قابض یک ساله تر کرده پس برآورده خشک نموده سوخته باشند و کذا خوردن بزرالبیخ سفید دو دانگ بماءالعسل و کذا کثرت تناول خرنوب شامی و کذا خوردن تعلیق سنگ نیشم وکذا پوست بیخ انجبار یک مثقال یا رب آن و کذا خوردن بقلهٔ بارتنگ مسلوق مطیب به روغن بادام و کذا شرب عصارهٔ آن و کذا عصارهٔ لوسیماخیوس که آن خوخ الماءاست هر واحد و قطع خون بواسیر مجرب خود نوشته و شرب طلق محلول به عصارهٔ بارتنگ و کذا عصارهٔ طالیسفر و شرب و ضماد حجر الیهود و کذا گلنار و شرب و کبوس دم‌الاخوین و خوردن مروارید دو درم و تعلیق یاقوت و خوردن طرثوث نیز هر واحد حابس دم بواسیر است و به قول اطبای هندرسوت سه ماشه با ماست چکه ملفوف کرده خورانیدن و غذا گلتهی با ماست دادن برای اسهال خون بواسیر مجرب است دیگر مجیهه اندر جوش‌شیرین مساوی کوفته بیخته دو ماشه در مسکهٔ گاو یک توله آمیخته لیسیدن تا یک هفته در حبس خون بواسیر و منع عود آن مجرب است دیگر پوست انار ولایتی یک درم سوده با چهار دام جغرات چکه تا سه روز بخورند خون بند کند و کذا رسوت دو جزو در مسکه گاو شش جزو آمیخته خوردن و همچنین رسوت یک جزو و کشنیز چهار جزو سفوف کرده دیگر این دوا قوی‌تر است هلیلهٔ سیاه اندر جو تلخ هر یک یک و نیم ماشه از این در مسکه یک نیم توله نبات دو توله بخورند دیگر ناگکیسر و مصری برابر ساییده نیم دام بخورند خون بند کند و درد بنشاند دیگر نیل را در آب سائیده طلا نمایند و اندکی در جون مقعد بمالند دیگر پوست تمبر هندی سائیده مقدار نخود حب بسته بدهند سه روز یا زیاده که در حبس خون بواسیر مجرب است دیگر ساگ گوکهر و سبز مع برگ و یار با روغن و نمک پخته بخورند نافع بود و اگر قابل پختن نباشد و سخت بود عرق از آن کشیده خوردن مفید است دیگر موسلی سیاه کوفته بیخته با دوغ گاو نیم پاو تا یک پاو بخورند و دیگر ریشه بالای پوست نارجیل از یک عدد نارجیل گرفته بسوزند برابر

شکر آمیخته سه خوراک نمایند دیگر اندر جو تلخ هر روز نیم توله با آب سرد بخورند جهت اسهال بواسیری مجـرب است دیگر گل معصفر به قدر سه ماشه در جغرات آمیخته خوردن نافع بواسیر خـونی اسـت دیگـر هلیلـۀ زنگـی در روغن بریان کرده سائیده شکر آمیخته هر روز به قدر توله بخورند و دیگر نرملی سوخته با قدری شکر بخورند حابس خون بواسیر است دیگر تخم تمر هندی سوخته خاکستر آن تا سه ماشه با جغـرات بخورنـد دیگـر در بیـاض اسـتاد مرحوم خوردن پوست اربها یک ماشه در قند سیاه سه ساله برای بواسیر خونی نافع نوشـته حـب بـسیار مفیـد مغـز خستۀ زردآلو و نیب و آزاد درخت و رسوت و گل و فلفل گردد پوست بیخ کورامکد سه ماشه کوفته بیخته به عـسل حب‌ها به قدر نخود ساخته یک صبح و یک شام با آب شـبینه بخورنـد و غـذا گوشـت حلـوان بـا زردک و شـلجم و چقندر و برگ گندنا و روغن گاو پخته همراه نان تنوری خشکاری و هند حب رسـوت کـه در حـبس خـون بواسـیر مجرب است رسوت سه توله در گلاب نیم پاو و عرق کیوره یک چهانـک حـل کـرده در پارچـۀ سـفت مثـل رهنـی بچکانند دور ظرفی بگذارند تا غلیظ شده قابل حب بستن شود پس کات هندی مغز تخم نیب مغز تخم بکـاین گـل ارمنی هر یک هفت ماشه داخل کرده در آب برگ گندنا سه پاس صلایه نموده اندر جو تلخ ؟ بالا هر یک چهار ماشه و نیم کوفته بیخته اضافه کرده به قدر نخود حب‌ها سازند و به ورق نقره پیچیده یک صبح و یک شام بخورند و بعـد از بلع آن قدری نان با روغن گاو و شکر بخورند و اگر تنها از رسوت مصفی مسطور دست را به روغـن بـادام یـا گـاو چرب نموده حب‌ها سازند و هر روز تا چهار ماشه بخورند و در ایام استعمال آن روغن در غذا بیشتر خورند نیز خـون بواسیر بند کند و اگر پنج حب با آب سرد خورده بالایش پنج شش عدد مویز تناول نمایند نیز مفید بود ایضاً رسوت قسم اول هفت ماشه مویز مع تخم چهارده ماشه کتیرا دو درم کوفته بیخته به مویز سرشته به قدر کنار دشتی حب سازند و یک صبح ریگ شام خورند و بالایش دو لقمۀ چرب از نان بخورند ایضاً رسوت پنج درم کتیرا و مـازو سـنگ جراحت گیرد و هر واحد یک درم کوفته بیخته حب بندند مقدار نخود و یک مثقال بخورند بواسـیر خـونی و زحیـر مزمن را نافع بود دیگر برگ کنگهی با فلفل سیاه مساوی سائیده حبوب سازند و نیم درم بخورند کـه حـابس خـون بواسیر است و حب پیارانگا به دستور دوائی که برای حبس خون بواسیر معمول والد مغفور است زیرۀ سـفید رسـوت

هر یک چهار ماشه مجیهه دو ماشه برگ بنگ یک ماشه شیره کشیده به نوشند دیگر نبسلوچن مازو پوست انار مائین خرد و کلان مساوی کوفته بیخته همراه آب بخورند دیگر گل مچکند باریک سائیده سه چهار ماشه در روغن و شکر هر یک یک توله حلوا پخته بخورند که در حبس خون بواسیر مجرب نواب افراسیاب خان است ایضاً ناگکیر دو دام پخته پهکری نیم دام پخته شکر سفید برابرحمله کوفته بیخته چهارده پوری بندند یکی صبح و یک شام با آب ساهی بخورند که جهت قبض خون بواسیر مجرب نوشته دیگر تخم هلهل تخم بارتنگ شکرتری مساوی گرفته هر روز یک ماشه صبح و یک ماشه شام با آب تازه یا شبینه بخورند جهت حبس خون بواسیر از مجربات مولانا فخرالدین قدس سره است لیکن اگر یک دو روز خون زیادتی کند مضایقه ندارد و اگر روز اول با آب تازه بخورند تا هفت روز با آب تازه استعمال نمایند و اگر با آب شبینه بخورند به همین آب تا هفته به عمل آرند سفوف که در حبس خون بواسیر معمول است گل گوپی چندن کراچهال ناگکیر مساوی رسوت برابر همه خوراک هفت یا ده ماشه دیگر مغز نبولی دو ماشه حضض مکی یک ماشه شکرتری سه ماشه سفوف ساخته با آب گرم بخورند که در منع خون بواسیر مجرب حکیم شریف خان است و دیگر رسوت نگرکولی یک دام انکشت دیوار کهنه نیم دام هر دو را سوده به روغن بادام چرب کرده دو ماشه با آب وقت نهار بخورند و قدری پوست فیل را سوخته سائیده نگاهدارند و بعد فراغ از برابر مقعد بمالند و از قدری پوست ناسوخته آن دود بگیرند جهت حبس خون بواسیر مجرب است سفوف هندی که قابض اسهال بواسیر است هلیلهٔ سیاه نیم بریان ناگکیراندر جو تلخ به نان اتییس تهاجوری رسوت نگرکوئی پوست کرا هر یک دو درم نبات برابر شربتی از یک درم تا دو درم ایضاً اندر جو تلخ پوست بیخ کوزناگکیر خاکستر برگ انگور مغز تخم بکاین هر یک دو درم تخم ریحان بریان هفت درم شربتی دو مثقال با آب سرد یک دو جرعه ایضاً تالیف مضف اقتباس که بسیار نافع است اندر جو تلخ فوه‌الصباغین هلیلهٔ سیاه بریان اتیس کندر کاغذ مصری سوخته گل هارسنگهار هر یک دو درم تخم ریحان و ترنجمشک هر یک یک نیم توله شربتی از دو درم تا سه درم ضمادی که در بیاض استاد مغفور بواسیر خونی را نافع نوشته دال نخود مغز تخم نیب هر دو را سائیده در روغن گاو قرص بسته وقت خواب ضماد سازند غذا گلتهی بی‌نمک تا هفت روز عرق گل صد برگ که در قطع خون

بواسیر مجرب و عجیب‌الفعل است برگ گل مذکور پاو آثار در آب بیخ کیله دو آثار شب تر نموده صبح عرق کشیده دو توله صبح و مثل او شام به نوشند دوا اسپند سوخته گندم سوخته مساوی سائیده از دو ماشه تا سه ماشه به روغن گاو دو توله خورند خون بواسیر بند کند دیگر گل به بول و شکر مساوی هر صبح کف دست خورند برگ شهدی یک توله با هفت عدد فلفل سیاه در آب ساییده به نوشند اسهال خون بواسیر را بند کند و در دفع تب نائبه و حمای کهنه نیز نافع است دیگر اندها هولی در سایه خشک کرده باریک ساییده نصف آن فلفل گرد سوده آمیزند و نیم دام با آب تازه خورند دیگر سفوف گیرد و گل کهربا مساوی نیم دام گرفته با جغرات چکه هر صبح خورند تا سه روز نقوع که خون بند کند گل دها ده یک دام در قدح آب تر سازند و در شبنم دارند و صبح بدون مالیدن از پارچه گذارنیده به نوشند و بالای آن یک دام شکر خورند ایضاً آمله برگ حنا هر واحد دو دام در یک نیم پاو آب شب تر کرده صبح به نوشند و خوردن ساگ هلیل با قدری جغرات نیز قاطع خون است و کذا استنحا به طبیخ پوست انار یا چهال کچنال و چهال جامن مولسری دیگر شیرهٔ تخم نیلوفر شش ماشه در آب برآورده شهد خالص دو توله آمیخته هر صبح به نوشند در حبس خون بواسیر کثیرالنفع است و کذا خوردن ساگ گوبهی دشتی پخته دیگر برگ نرم انبه یعنی کونپل آن با آب شیره کشیده با قدری شکر خورند نیز خون بند کند دیگر برگ لسوندی به قدر دو توله در نیم پاو آب شیرهٔ برآورده صاف کرده با دو ماشه گیر و به نوشند و یا برگ جامن نرم دو دانگ با آب شیره کشیده قدری شکر آمیخته به نوشند و یا برگ فراش نرم یک درم شیره برآورده با قدری شکر آمیخته به نوشند و دیگر گولر خشک یا تر با آب ساییده نبات آمیخته بخورند خونی قی و اسهال و بواسیر و حیض بند شود و دیگر ؟؟؟ سفید به نان نبات هر یک نیم دام سفوف ساخته هر روز نهار به قدر نیم درم با آب بخورند برای بواسیر خونی مجرب نوشته مسکنات وجع باسور و آن یا اشربه و اضمدهٔ و مراهم و ادهان است و یا آبزن و نطولات و یا حمولات و بخورات اما ضمادات مثل اضمدهٔ معمول از اکلیل‌الملک و خطمی و افیون و زعفران و بزرکتان در زردی بیضه و پیه ماکیان و مقل و میعه سائله و مغز ساق گاو و مغز کوهان شتر و پیاز بریان به روغن زرد و استعمال نمایند دیگر روغن گل به زرده بیضه و اندکی افیون و زعفران طلا کنند دیگر برگ کرنب مهرا پخته به روغن گل و سفیدهٔ بیضه

بسرشند و قدری افیون آمیخته ضماد نمایند درد بنشاند دیگر آب برگ عنب‌الثعلب با عنب‌الثعلب خشک و حضض و کات هندی و سفیدهٔ تخم مرغ و روغن قنب هر واحد یک توله لعاب اسپغول و قدری کافور و افیون و زعفران با هم ساییده آمیخته ضماد کنند که جهت سوزش و درد بواسیر مجرب است و گلولهٔ اسرب به روغن گل یا سفیدی بیضه سوده طلا کردن نیز آزموده است دیگر از اسراب پنج شش توله دسته ساخته یک توله مغز تخم نیب به روغن گل از آن حل کنند تا مثل مرهم سیاه گردد و پس طلا نمایند بسیار مفید شود و اگر سوزش زیاده بود به قدری سفیدهٔ تخم مرغ نیز داخل سازند ضماد علویخان که در تسکین درد بواسیر مجرب است به آبونه اکلیل‌الملک گل خطمی تخم کتان هر یک سه درم افیون زعفران هر واحد یک درم مقل دو درم کوفته بیخته زردهٔ تخم‌مرغ آمیخته ضماد کنند ایضاً گل بنفشه گل به آبونه اکلیل‌الملک حلبه بزرکتان برگ خطمی هر یک یک توله گل خطمی گل سرخ هر یک نیم توله کوفته بیخته در آب بپزند تا مثل خمیر شود ضماد نمایند که جهت بواسیر دو رم مقعد بسیار مجرب است دیگر پیاز را نیک بجوشانند و مقشر کرده به روغن گاو بسایند و گرم کرده بر نهند زود وجع و درم بنشاند و اگر زردهٔ بیضهٔ مرغ ممزوج سازند و یا قدری بنگ یا کوکنار سوده آمیزند در تسکین درد انفع و ابلغ گردد دیگر زردهٔ تخم مرغ آرد جو رسوت روغن گل ضماد کنند سوزش و درد را نافع بود ضماد دیگر مغز تخم کدو مغز تخم آلو بخارا در شیر گوسفند یا در آب ساییده واقع سوزش مسه است و کنجد محرق مسحوق به روغن گل نیز نافع است آبزن که دافع درد بواسیر است برگ بنگ کوکنار هر یک به قدر سه توله کوفته در شیرمادهٔ گاو دو آثار بجوشانند و اول انکبه آب از این نمایند پس صاف نموده در آن نشینند و اگر خواهند آب نیز قدر مناسب با شیر افزایند ایضاً برگ خرفه برگ خبازی برگ خطمی برگ مکوه برگ کاهو قنب برگ بنفشه برگ بارتنگ هر یک یک دسته دربست رطل آب بجوشانند دور ظرفی کلان عمیق در آب نیم‌گرم بنشانند که بدرد بواسیر و حرقت آن نافع است دیگر تخم خطمی خبازی تخم کتان اکلیل‌الملک به آبونه شبت حلبه باقلا بنفشه خارخسک پوست خشخاش هر چه از این اجزا بدست آید نیمکوفته جوشانیده در آب آن نشینند که مسکن درد بواسیر است ایضاً که مفید است به آبون اکلیل‌الملک سداب شهدانج بزرکتان حلبه بزرالبیخ صعتر شبت تخم گندنا هر یک سه توله برگ سنبهالود گندنا و

کرنب وآنار و پوست خشخاش و پیاز سفید هر یک نه توله گل خطمی چهار توله بنگ هفت توله مقل سه و نیم توله روغن بید انجیر دو توله روغن گل که از تخم شفتالو ساخته باشند هفت توله بخور که جهت درد باسور مجرب است خاکشی تخم گندنا کشنیز برابر در ظرف بسوزند دود آن گیرند دیگر مقل و استخوان ماهی بیخ بادنجان پوست بیخ کبر کوهان شتر بر آتش نهاده بخور سازند جهت درد باسور و آماس و خاریدن آن سودمند است حمول که برای تسکین وجع بواسیر ورم رحم و صلابت آن نافع است پیه بط به آبونه افیون موم سفید هر یک دو درم قیروطی ساخته بصوف آغشته حمول کنند شیاف جهت درد بواسیر و قراقر شکم از اختراع حکیم ابوالفرح میعه یک درم موم یک نیم درم مقل دو درم روغن خسته زردآلو روغن گل هر یک سه درم به دستور شیاف سازند مرهم برای وجع بواسیر نافع گل خطمی یک توله سفیدهٔ ارزیر شش ماشه افیون دو ماشه روغن گل سه توله سفیدهٔ بیضه یک عدد به دستور مرهم ساخته بکار برند دیگر موم زرد یک ماشه روغن گل مغز ساق گاو پیه بز هر یک دو توله گرم نموده افیون شش ماشه در آب حل کرده در هاون مخلوط نموده مرهم سازند دیگر مقل یک توله در آب گندنا حل کنند در روغن گل دو توله موم اقاقیا عصارهٔ لتحیةالتیس سفیداب مغسول تخم تمر هندی دم‌الاخوین لعاب ریشه خطمی رسوت هر یک شش ماشه به دستور مرهم ساخته طلا کرده باشند که برای بواسیر مجرب حکیم علویخان است مرهم که دافع سوزش بواسیر است روغن بنگ که چند بار با آب شسته باشند به قدر چهار توله گرفته در آن مرداسنگ و کات هندی و سفیدهٔ کاشغری شسته هر واحد دو درم حضض چهار درم کوفته بیخته آمیزند بعده سفیدهٔ بیضهٔ مرغ یک عدد نیز مخلوط کنند که یک ذات شود به عمل آرند و اگر خواهند قدری کافور افزایند و اگر از رال و چهار مغز و موم سفید و روغن کنجد مساوی مرهم سازند جهت بواسیر عظیم‌النفع است دیگر روغن بید انجیر به قدر پنج مثقال در ظرف مسی بی‌قلعی بر آتش گذارند و سر آن را بپوشند تا گرم گردد و پس باز نموده به زودی دو حبه کافور در آن انداخته بپوشند و از آتش فرود آورده حرکت دهند که ممزوج گردد و همان قسم سر بسته بگذارند تا سرد گردد و به وقت حاجت قدری از آن گرم نموده بر باسور مالند ورم و درد را تسکین دهد همچنین روغن بادنجان و روغن وزغ و روغن ضفدع و روغن خراطین هر واحد نافع ایضاً مغز تخم بید انجیر در توله

حضض یک نیم توله زعفران نه ماشه در شیر میش و روغن هر یک سه توله ضماد سازند روغن که بسیار مفید است حب‌الرشاد حلبه قسط تلخ کنجد سفید گل به آبونه شونیز تخم گندنا و پیاز و کتان و مغز بید انجیر سرخ عدس مقشر مرزنجوش اکلیل مقل زرد هر یک شش مثقال جو کوب نموده در دو آثار آب شیرین بجوشانند تا به نیمه آید مالیده صاف نموده بدارند و روغن بید انجیر و روغن ماده گاو آب برگ مکوه و جوز با آثار و قثارالحمار و پیاز سفید هر یک پاو آثار با آتش چوب کنار بپزند تا تمام آب‌ها بسوزد صاف نموده با آب مطبوخ سابق آمیخته باز بجوشانند که آب سوخته روغن بماند صاف کرده روغن بیضهٔ مرغ و خستهٔ زردآلو تلخ و شفتالو در روغن یاسمین هر یک نه توله به روغن سابق ممزوج ساخته در کراهی آهنی انداخته بر آتش نهند و از چوب نیب حل سازند و پیه بط و مرغ و کوهان شتر و مغز قلم گاو و آهو و پیه رودهٔ بز هر یک دو توله اضافه نموده آب برگ گندنا نه توله اندک اندک انداخته باز خوب حل کنند تا آب جذب گردد پس از آتش فرود آورده سرد کرده مصطکی میعهٔ سائله هر یک دو درم مقل زرد و نیم درم زعفران سه درم سوده آمیخته بکار برند لیکن باید که بالای آن برگ قنب سه توله در آب ساییده و مغز بادام تلخ هفت عدد زردچوب هفت ماسه سوده آمیخته در روغن تخم شفتالو بریان ساخته قرص نموده بر مقعد نهاده برگ تنبول پخته سه عدد بر آن گذاشته لنگوت بندند و در روزی سه چهار مرتبه تکرار نمایند در یک روز نفع کلی می‌دهد مرهم سفیداب کافوری که در رفع درد و سوزش بواسیر و حرق نار معمول است موم سفید یک مثقال را در روغن گل پنج مثقال گداخته سفیداب مرداسنگ هر واحد یک مثقال باریک سوده بیامیزند و بعد فرود آوردن از آتش سفیدهٔ تخم‌مرغ و دو ماشه کافور سوده بیفرایند اکنون بعض ادویهٔ مشروبه به قلم می‌آید خبث‌الحدید پنج درم هلیلهٔ زرد یک نیم درم هلیلهٔ سیاه و نیم درم اصل‌السوس یک درم همه را در هم ساییده در آب لیمو و انار هفت روز کهرل کرده حبوب سازند و بکار برند که بواسیر خونی و بادی را نافع است حب‌انجیر که رافع بواسیر ملین طبع است بادیان پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ آمله مقل رسوت هر یک چهار درم تخم گندنا یک درم انجیر پنج عدد کشمش دو توله هلیلجات به روغن چرب کرده ساییده حب سازند خوراک حسب مزاج دیگر مویز دوازده دانه رسوت یک درم مقل دو درم حب بسته بخورند دوائی که برای بواسیر مع نزله و خفقان نافع بود

مصطکی یک ماشه سوده به هلیلهٔ مربی یک عدد سرشته بخورند و گل خطمی سه ماشه مویز منقی ده دانه در عرق عنب‌الثعلب ده توله عرق کیوره دو توله جوشانیده شیرهٔ تخم کاهو شش ماشه شیرهٔ تخم خشخاش چهار ماشه شربت بز دری دو توله داخل کرده تخم فرنجمشک چهار ماشه پاشیده به نوشند ایضاً برای بواسیر مع مراق و نزله زر بناد یک ماشه سوده به دواءالمسک شش ماشه سرشته لعاب گل خطمی لعاب بهدانه هر یک سه ماشه عرق بید ساده ده توله عرق کیوره دو توله شیرهٔ عنب‌الثعلب چهار ماشه شیرهٔ کاهو شش ماشه شربت انار دو توله فرنجمشک چهار ماشه و اگر خواهند عرق شاهتره به جای بید ساده و شربت به عوض شربت انار کنند دیگر حضض مع نصف آن مویز منقی به قدر کنار صبح و شام خوردن مجرب نوشته و اسطوخودوس به ضعف آن پوست بیخ کبیر به عسل سرشته بغایت نافع دیگر برای بواسیر که مع احتراق در فصل صیف و قبض و برآمدن سدهٔ خون آلوده دردسر نزله و تبخالهٔ حلق و درد دندان باشد گل بنفشه ریشه خطمی هر یک هفت ماشه تخم خطمی شش ماشه سپستان بست دانه بهدانه سه ماشه در آب گرم مالیده و صاف نموده شیرهٔ تخم خرفه پنج ماشه شیرهٔ خیارین شش ماشه شربت نیلوفر دو توله داخل کرده تخم ریحان اسپغول مسلم هر یک شش ماشه پاشیده به نوشند دوم روز خبازی افزایند و بعد تسکین حرارت و اصلاح نزله و بواسیر برای همین عوارض عناب پنج دانه سپستان ده دانه بهدانه سه ماشه خطمی گاوزبان هریک چهار ماشه در آب گرم مالیده صاف کرده شیرهٔ خیارین شش ماشه شربت بنفشه دو توله صبح به نوشند و در آخر روز خمیرهٔ گاوزبان سه ماشه خمیرهٔ خشخاش سه ماشه با عرق گاوزبان بخورند باز منضج بواسیر و نزله و مراق بنفشه ریشه خطمی خبازی هر یک چهار ماشه سپستان ده دانه تخم خطمی گاوزبان گل نیلوفر اصل‌السوس عنب‌الثعلب هر یک چهار ماشه خیارین کوفته شش ماشه مویز منقی ده دانه بیخ بادیان کوفته شش ماشه در آب گرم خیسانیده گلقند دو توله داخل کرده به نوشند بعد از ملین ماءالجبن ساده به شربت بزوری و شربت گاوزبان هر واحد یک نیم توله مفید بشود دیگر بواسیر مزمن که با اسهال بلغم و خون باشند ربنا و یک ماشه مصطکی یک ماشه سوده خبث الحدید بر یک ماشه هلیلهٔ مربی یک عدد سرشته بخورند بالایش مویز منقی ده دانه عنب‌الثعلب چهار ماشه جوشانیده و آب شیرین دو توله داخل کرده به نوشند ایضاً برای بواسیر مزمن خبث‌الحدید

مدبر سوده یک ماشه باطریفل نه ماشه و یا هلیلهٔ مربی یک عدد سرشته بخورند بالایش مویز منقی دو توله به عرق

بادیان عرق عنب‌الثعلب هر یک ده توله مالیده صاف نموده نبات دو توله داخل کرده به نوشند باز شیرهٔ خارخسک

شیرهٔ تخم خرپزه هر یک شش ماشه برای ادار بول افزایند دیگر که با صلابت و سرفه خشک و قبض و عسر بول بود

مقل ازرق یک ماشه سوده باطریفل صغیر یک توله سرشته تناول نمایند و گل نیلوفر چار ماشه مویز منقی ده دانه

تخم کاسنی کوفته شش ماشه به عرق عنب‌الثعلب ده توله جوشانیده شربت بنفشه دو توله داخل کرده اسپغول

شش ماشه پاشیده به نوشند و مغز خسته شفتالو شش ماشه مقل ازرق چار ماشه تخم گندنا چار ماشه با قدری آب

کشنیز و روغن گل شش ماشه ضماد کنند و برای گرفتگی کمر شاخ یازلو بر عصص گذارند و مقل سوده به روغن

کنجد پخته بر پارچه مالیده بر موضع درد گذارند دیگر اطریفل صغیر خورده بالایش شیرهٔ خارخسک شیرهٔ

خشخاش نبات به نوشند دیگر با سوزش در همه بدن زلو بعصص چسبانند و اطریفل کشنیزی خورده بالایش شیرهٔ

تخم کاسنی شیرهٔ بادیان شیرهٔ خارخسک نبات داخل کرده به نوشند دیگر با سوزاک قدیم و تقاطر بول و عسر آن

اطریفل مقل یک توله خورده گل بنفشه ریشه خطمی خارخسک هر یک شش ماشه شب در آب گرم تر کرده صبح

خام مالیده شربت بزوری گلقند هر واحد یک نیم توله داخل کرده خاکشی پنج ماشه پاشیده به نوشند و هرگاه عسر

بول زیاده باشد فصد و حجامت عصص با زلو بکار برند و چون نرواش باسوربند گردد یک توله بر باسور نیز گذارند

ایضاً اگر بواسیر یا درد ریاح گردهٔ و سوء هضم باشد هلیلهٔ سیاه هلیلهٔ زرد و هلیلهٔ کابلی پوست هلیلهٔ هر یک ماشه

مقل یک سرخ به روغن بادام چرب کرده همراه لعاب اسپغول که در عرق گاوزبان عرق بادیان هر یک شش توله

براورده باشند شربت بنفشه دو توله داخل کرده بخورند بعده چون طعام هضم نشود مصطکی پوست ترنج عود

هندی هر یک ماشه سوده در گلقند یک توله آمیخته همراه عرق بادیان دوازده توله دهند بعد از آن چون درد باقی

بود در سفوف مذکور به نان یک ماشه افزوده همراه عرق عنب‌الثعلب گلاب شیرهٔ دانه هیل سه ماشه شیرهٔ تخم

کرفس شش ماشه شربت دینار اسپغول مسلم داخل کرده بخورند دیگر بواسیر با نفخ شکم و رحم و سرفه منضج

بادیان بیخ بادیان بیخ کاسنی هر یک شش ماشه مویز منقی ده دانه انجیر سه دانه گل خطمی سه ماشه عنب‌الثعلب

شش ماشه پرسیاوشان چار ماشه اسطوخودوس چار ماشه تخم کاسنی گل بنفشه هر یک شش ماشه جوشانیده صاف کرده گلقند مالیده به نوشند و فرزجه استعمال نمایند و دیگر بواسیر که با عسر بول و تقطیر آن از ضغطۀ بواسیر مثانه را و قبض شدید و تهبج چهرۀ نزلی و برآمدن بول باریح از ضعف مثانه باشد اسطوخودوس یک ماشه سوده باطریفل صغیر یک توله سرشته همراه گل خطمی سه ماشه مویز منقی ده دانه تخم کاسنی شش ماشه جوشانیده و صاف نموده شهد یک توله داخل کرده اسپغول چار ماشه پاشیده به نوشند که بعد رفع قبض همه عوارض بر طرف خواهد شد دیگر بواسیری خفقانی را که ماده بر مثانه و مقعد افتد و هر دو جا ورم پیدا شده درد شدید عارض شود و یا حبس بول و قبض باشد بعد تبرید فصد باسلیق کنند بعده نقوع خفیف داده ملین از گل خطمی سه ماشه عنب‌الثعلب بادیان هر یک چار ماشه گل گاوزبان سه ماشه عناب پنج دانه از گل بنفشه پنج ماشه انیسون دو ماشه در عرق عنب‌الثعلب پانزده توله خیسانیده گلقند دو توله داخل کرده بدهند و ضماد مثانه ازگل خطمی و به آبونه بنفشه عنب‌الثعلب کنجد مقشر هر یک شش ماشه کوفته بیخته در آب برگ بست و آب عنب‌الثعلب تازه پخته روغن گل آمیخته بر موضع زهار نمایند و حب مقل برای بواسیر دهند و معجون کوتوالی برای تقطیر بول اگر نجوف گری ندهند به جای آن سفوف قلعی کشته دانۀ هیل است سلاحبیت پکهان بید به نان نبات مساوی همراه عرق گاوزبان و خمیرۀ مروارید همراه عرق کیورۀ و غیره و مفرح شیخ‌الرئیس برای تقویت دهند ایضاً در خفقانی مراقی و نزله و قبض دائمی گل نیلوفر چهار ماشه گل خطمی سه ماشه به عرق شاهتره دو توله مالیده صاف کرده شیرۀ بادیان شیرۀ خیارین هر یک شش ماشه نبات یک نیم توله اسپغول شش ماشه داخل کرده دهند و گاهی به جهت هاضمه و رطوبت معده و نزلۀ قدیم و ریاح و نفخ اطریفل کشنیزی نه ماشه و شیرۀ خشخاش شش ماشه به جهت نزله نیز اضافه کنند دیگر که با اسهال سرخ رنگ و اندک سرفه بود و بعد استعمال حبوب و سفوفات حابسه تهوع عارض شود ریشه خطمی چهار ماشه تخم خطمی سه ماشه گل نیلوفر چهار ماشه عناب پنج دانه به عرق شاهتره پاو سیر جوشانیده شیرۀ تخم خرفه شش ماشه زهرمهره سوده یک ماشه گلاب چهار توله بارتنگ چهار ماشه شربت انار شیرین دو توله داخل کرده بدهند باز تخم مرو چهار ماشه افزایند و علاج به مرخیات نمایند و به

جای شیرهٔ خرفه تخم خیارین کنند و برای درد بواسیر ضماد معمول برگ کرنب بریان و بیضهٔ مرغ در روغن گل ادویهٔ مرخیه سازند و ریشه خطمی چهار ماشه بهدانه سه ماشه جوشانیده شیرهٔ تخم خرفه گلاب شربت انار شیرین بدهند و بعد موقوف شدن خون مفتحات مثل کاسنی و خیارین نیز دهند مثلاً با لعاب بهدانه و ریشه خطمی شیرهٔ تخم کاسنی شش ماشه شیرهٔ خیارین شش ماشه عرق عنب‌الثعلب هشت توله شربت بنفشه دو توله بارتنگ تخم ریحان هر یک چهار ماشه بدهند و بعد موقوف شدن اسهال نسخه خفیف کرده دهند ایضاً اگر با اسهال بواسیری رقیق آب و خون باشد سفوف‌الطین به روغن بادام چرب کرده تناول نمایند بعد از آن ریشه خطمی تخم مرو هر یک چهار ماشه جوشانیده شیرهٔ حب‌آلاس چهار ماشه چارتخم نه ماشه داخل کرده به نوشند بازبارتنگ چهار ماشه دانه هیل دو ماشه سوده با آب پخته لعاب ریشه خطمی شیرهٔ انجبار شیرهٔ جاکسو هر یک چهار ماشه دهند و شیرینی موقوف کنند اگر حال به دستور باشد سفوف حب الرمان چهار ماشه به نوشداروی ساده بخورند و بالایش نسخهٔ اول ریشه خطمی و غیره به نوشند دوم روز خبث‌الحدید بر سوده نیم ماشه افزایند سوم روز انار دانه بریان خرنوب نبطی مصطکی حب‌آلاس خبث‌الحدید مدبر هر یک ماشه سوده پاشیده بعده سفوف مقلیاثا چار ماشه به دواءالمسک شش ماشه سرشته تناول نمایند باز دیاقوزانه ماشه بخورند بالایش بادیان چار ماشه ریشه خطمی سه ماشه به عرق عنب‌الثعلب پاو سیر جوشانیده چهارتخم نه ماشه انداخته یک جوش دیگر داده شربت انار شیرین سه توله رسوت یک ماشه پاشیده به نوشند باز اگر آمدن آب رقیق و خون به دستور باشد عنب‌الثعلب ریشه خطمی تخم مرو هر یک چار ماشه جوشانیده شیرهٔ تخم خرفه شش ماشه شیرهٔ بیخ انجبار چار ماشه تخم ریحان چار ماشه کهربا یک ماشه سوده پاشیده به نوشند باز مازو سبز دو دانه شهد چهار ماشه خورانند ایضاً در بواسیر مع مالیخولیا و پیچش و بندقه خون‌آلوده به عسر آمدن و نزله و جوشش دهان و درد دندان و کثرت ریاح شکم و درد شدن به مس شکم و گرمی بر مزاج و تمدد عضلات شکم بنابر مواد و سدها آلو بخارا هفت عدد ریسه خطمی شش ماشه مویز منقی ده دانه گاوزبان چار ماشه سپستان پانزده دانه خطمی چار ماشه تخم ریحان بادیان نیمکوفته گل بنفشه هر یک شش ماشه جوشانیده صاف نموده گلقند دو توله داخل کرده و گاهی شربت بنفشه دو توله نیز حل کرده بدهند و گاهی

اصل‌السوس شش ماشه به جای ریشه خطمی و گاهی بنابر حدت ماده و حرارت شیرۀ تخم خیارین شیرۀ تخم خرفه هریک شش ماشه نیزو گاهی برای درد سرشیرۀ تخم کاهو شش ماشه و بنابر عسر بول که لازم بواسیر غائر گلوست شیرۀ تخم خرپزه شش ماشه افزایند ایضاً اگر بواسیر مع سوزاک باشد و بجای مقعد از مواد تشنج رگ‌های مقعد و عسر بول بود و از مالش روغن بر مثانه بول غلیظ بدرد تمام آید و نفخ و ضعف هضم و کسل باشد و تمام شب درد در هر دو مکان ماند گندنای سوده یک ماشه باطریفل صغیر یک توله سرشته همراه با لعاب گل خطمی سه ماشه به گلاب سه توله عرق شاهتره هفت توله برآورده نبات یک توله بالنگو چار ماشه پاشیده بخورند و دوم روز اسپغول شش ماشه عوض بالنگو کنند باز گندنا واطریفل همراه طبیخ ریشۀ خطمی گل نیلوفر هر یک چار ماشه به عرق عنب‌الثعلب هفت دام گلاب چهار دام جوشانیده شیرۀ گاسنی شش ماشه نبات یک توله بخورند دوم روز اطریفل موقوف کرده سفوف گندنا مقل مصطکی هر یک ماشه سوده همراه طبیخ مسطور دهند بعد از آن این طبیخ مدر ملین و مزلق گل خطمی سه ماشه گل سرخ چار ماشه تخم خرپزه خارخسک نیمکوفته هر یک شش ماشه مویز منقی ده دانه جوشانیده نبات توله اسپغول شش ماشه پاشیده بدهند بعده اگر بول بسیار همه شب آید و درد به دستور بود فصد باسلیق خون پادسیر بگیرند و شب اطریفل صغیر خورده صبح لعاب گل خطمی سه ماشه شیرۀ زیرۀ سفید چار ماشه شیرۀ تخم خرپزه شش ماشه شربت بزوری دو توله اسپغول شش ماشه پاشیده به نوشند سوم روز شیرۀ خارخسک شش ماشه و گندنای سوده یک ماشه افزایند بعد از آن بنادق البزور چار ماشه سوده تناول نمایند بالایش گل خطمی سه ماشه مویز منقی ده دانه جوشانیده شیرۀ حب قرطم شش ماشه شیرۀ خارخسک چار ماشه شیرۀ خارشتر چار ماشه نبات یک توله به نوشند بعده ریشه خطمی کاغذ پارینه برگ طرفای رطب هر یک چهار ماشه شیره کشیده افزایند باز شب اطریفل توله خورده صبح ریوند ماشه تا در چار ماشه مویز منقی ده دانه به رنگ کابلی دو ماشه خیارین کوفته شش ماشه برگ حنا پوست بکاین هر یک چار ماشه شب در آب تر کرده صبح خام مالیده صاف نموده به نوشند باز زلو بعصص چسبانند و برای تقویت تبرید آمله مربی و غیره مسکنات مناسب بواسیر و سوزاک دهند بعده اگر درد اندک ماند مصطکی سوده یک ماشه باطریفل کشنیزی یک توله سرشته بخورند

بالایش گل خطمی سه ماشه به عرق عنب‌الثعلب هفت توله گلاب چار توله جوشانیده شیرهٔ کاکنج چار ماشه شیرهٔ تخم خرپزه شش ماشه نبات یک توله به نوشند بعده اگر ماده بسیار باشد ماءالجبن شروع نمایند و در شیر جوشان پاو آثار آب لیمو دو توله داخل کرده شب بگذارند صبح قدری نمک انداخته باز بجوشانند و صاف کرده شربت عناب شربت گاوزبان هر یک یک نیم توله داخل کرده به نوشند بعده منضجات و مسهلات در ماءالجبن و مسهل بعد هشتم از شروع و بعد شانزده هم به عمل آرند و سفوف لاجورد و حب سودا و غیره بکار برند ایضاً ارگ سوزش مشها و قبض و بی‌اشتها باشد اطریفل مقل ملین خورده بالایش ریشه خطمی گل بنفشه هر یک شش ماشه در عرق بادیان جوشانیده شربت بنفشه چار توله تخم ریحان اسپغول چار چار ماشه پاشیده به نوشند و طلای رسوت مقل تخم گندنا کوفته بیخته در روغن گل و بیضهٔ مرغ سرشته طلا سازند و بیضهٔ مرغ به روغن گل لت کرده بعد استنجا طلا می‌کرده باشند و به قول حکمای هند اگر رسوت و برگ نیم در گلاب ساییده ضماد کنند و برگ بنگ در آب ساییده بربندند و در شیر ماده گاو جوش داده بخار آن بگیرند برای درد باسور نافع است دیگر کائلی آب گرفته بر مقعد بربندند سوزش و در موضع کند دیگر کتهه سفید هلیلهٔ زرد مساوی در آب سوده بر لته نهاده گذاشتن و همچنین ضماد مغز تخم نیم مغز تخم بکاین در شیرهٔ برگ مکوه دافع سوزش مسه است ضماد برای تحلیل ورم آن و بردنش به اندرون به آسانی و حبس خون آن مجرب بلا تخلف است مغز خستهٔ بکاین و نیم و مقل و حضض هر یک سه ماشه جمله یا بعضی در آب ککردندهٔ سبز ساییده ضماد کنند ایضاً نوشیدن آب کک رونده تا سه روز نه نه ماشه تا یک نیم فلوس مجرب لیکن بالای این چنین ادویه خوردن بالائی سه توله و نان سفید خمیری یک نیم فلوس و یا نان در روغن زرد و شکر تری مالیده مناسب است دیگر جوانسه جوش داده صاف کرده در آن نشینند دافع درد بواسیر و مفید حبس بول است دیگر ترب میانه در وقت و غلظت بی‌ریشه راست مزه یک دو عدد را با دو توله نبات بخورند و تا بست و یک روز به عمل آرند بواسیر دیگر عود نکند و کذا ترب برگ دور کرده ورق ورق تراشیده در سایه خشک کنند و کوفته بیخته شکر برابر آمیخته یک کف خورند تا چهل روز نافع بواسیر خونی است دیگر کنجد بریان کرده سه درم سوده با سه درم مسکهٔ گاو بخورند تا سه روز دیگر کون هندی یعنی کالی زیری

نصف بریان و نصف خام کوفته بیخته سه درم بگیرند و هر روز با آب برنج سائهی یک درم بخورند بواسیر خونی و بادی را مفید است دیگر مغز کرنجوه باریک ساییده یک عدد شکر یک توله آمیخته خورده باشند و غذا مرغن خورند دیگر زردی گل به بول را با پیخال کبوتر صحرائی برابر ساییده یک ماشه با قدری گلاب صبح بخورند و از ترشی و بادی پرهیزند در سه روز بواسیر خونی و بادی را آرام کند دیگر رسوت در آب کک رونده ساییده طلا کنند خارش باسور را نافع بود حب که بواسیر خونی و بادی را مفید است رسوت گیرد کتهۀ سفدی مرچ سیاه هر کدام یک توله در آب کک رونده یک سر کهرل کرده برابر کنار دشنی حبوب سازند و یکی صبح و یک شام بخورند و غذا گوشت بزونان کنند ایضاً مغز تخم سیب نیم پاو فلفل سیاه مقل هر کدام یک دام بقدر فلفل حب ساخته هر صبح شش ماشه به شیرۀ بادیان و شیرۀ زیرۀ سفید خورند و ادامت نمایند که برای بواسیر خونی و بادی معمول است دیگر مغزخستۀ نیب رسوت هر یک توله فلفل گرد شش ماشه با آب ترب حل کرده حب‌ها سازند و شش ماشه هر روز به شیرجات مذکور بخورند حب برگ نیب ترکه نافع بواسیر خونی و بادی است برگ نیت چاکسور صندل سرخ و همایه برگ حنا رسوت نرکچور فلفل گرد مساوی و به لعاب بهدانه حب‌ها سازند و بقدر مزاج دهند دیگر برگ نیبت نیم پاو نوشادر هفت ماشه پهتکری بریان هشت ماشه گرفته اول برگ مذکور در آب گهیکوار حل کنند که باریک شود پس هر دو دوای مذکور در آن اندازند و بساز بسایند و بقدر کنار دشتی حب بسته یکی صبح و یک شام بخورند دیگر حضض مکی فلفل سیاه هر یک دو جز بار بکاین چهار جزو کوفته در آب کوکر بهنگره حبوب به دستور سابق بسته یک صبح با آب شینه و یک بوقت خواب شب بخورند و از ترشی و چیزهای گرم پرهیزند و ورغن و ترب هر قدر که بخواهند بخورند برای بواسیر مجرب است ایضاً رسوت نر کچور باربکاین هر یک یک دام کوفته در آب کک رونده دوازده حب بسته یک حب هر روز خوردن در دفع بواسیر خونی و بادی مجرب ایضاً تخم هادسنگار مقشر کرده که سفید بر آید یک توله فلفل گرد سه ماشه کوفته بیخته به قدر نخود حب سازند و بقدر سه ماشه هر صبح با آب می‌خورده باشند تا یک هفته که مجرب است ایضاً که برای خونی و بادی هر دو مفید است مغز تخم نیب مغز باربکاین مقل رسوت صبر فلفل گردگیر و مساوی باآب برگ عنب‌الثعلب حب بقدر کنار دشتی ساخته یک صبح و

یک شام بخورند دیگر چاکسو یک جزو گل بادنجان مغز بادام تلخ هر یک نیم جزو قنـد سـیاه کهنـه دو وزن ادویـه کوفته بیخته در قند آمیخته بقدر نخود حب بندند و یک صبح به آب شبینه بخورند و از لبنیـات و حموضـات و بـه قولات و اغذیهٔ حاره و بارده و حلویات و تخم‌مرغ پرهیزند غذا خشکه و دال مونگ و کهچری با روغـن زرد حـب کـه برای بواسیر مجرب الایچی سفید مغز بنولی هر یک پنج ماشه زیرهٔ سفید دو نیم ماشه رسوت دوازده و نیم ماشه در آب ککردند سوده حب مثل نخود بندند و یک حب بخورند و بالایش ترب تراشیده همراه نبات بخورند دیگر چاکـسو رسوت هر دو مساوی در آب برگ گل داودی حب بقدر کنار دشتی بسته یک صبح و یکی شام بخورند برای بواسـیر و موی بی‌نظیر است دیگر صاحب تکملهٔ هندی گوید که این حب بواسیر را نادر و مجرب است در آب برگ ککرونـد قدری رسوت و مرچ سیاه سوده انداخته در ظرف گلی بگذارند هرگاه قابل حب بستن شود بقدر کنار صـحرائی حـب بسته یکی بخورند و نیم حب ساییده بر مشها طلا سازند بعد فراغ استنجا به آب و اگر تخم بکارین تخم نیب اضـافه کرده به دستور حب ساخته به آب شبینه بخورند و دو سه لقمهٔ نان چرب بسیار اول و آخـر آن تنـاول کنـد بغایـت مفید گردد و دیگر از مرچ سیاه و زربناء مغز تبونلی و رسوت مساوی حب بقدر نخود بسته دو ماشـه خـورده باشـند بواسیر ریحی و دموی را نافع بود و در نسخهٔ دیگر مرچ مطروح است و بقدر یک سرخ برای طلا هم نوشته دوائی که از بیاض اوستاد مرحوم منقول است موی بز نر سیاه در دیگ گلی سوخته خاکستر آن با نمـک سـیاه برابـر هـر روز هفت ماشه به آب سرد بخورند دیگر چوک میل برابر ساییده مقدار مونگ حبوب بسته ناشتا دو حب بلع نمایند دیگر اندر جو تلخ چترک هر واحد یک تانک مصری یک نیم تانک کوفته بیخته یک نانـک بـا دوغ گـاو بخورنـد غـذا دال مونگ مقشر با خشکه دیگر بار بکاین بادیان مساوی کوفته بیخته شکر آمیخته صبح شش ماشه به آب بخورند مفید بود اگر مرچ سیاه عوض شکر داخل کرده هر سه مساوی گرفته یک دام به آب بخورند و بالای آن فـوراً نـان مـرغن بخورند مجرب است و کذا کشنیز خشک ناگر موتهه برابر کوفته صباح شش ماشه به آب تازه خـوردن دیگـر هلیلـه هلیلهٔ مائین کلان تخم بکاین مساوی کوفته بیخته هم چند آن شکرتری آمیخته یک کف نهار بخورند بواسیر خونی و بادی را مجرب نوشته دیگر رسوت پوست کراندر جو تلخ اتیس مساوی ساییده و با شهد معجون ساخته نگاهدارند

و قدرب با غبار سائهی میخورده باشند و اگر سوای پوست کل هر سه دوا را بقدر یک ماشه گرفته با نبات یک و نیم

توله و مسکه دو توله بدهند نیز بسیار مفید بود دیگر مال کنگنی کلونجی موتهو جاکسو شکر تری برابر سوده یک

کف وقت خواب بخورد ایضاً هالون روغن گاو شکرتری هر یک شش ماشه مخلوط کرده با شیر بخورند و همین‌سان

سه ماه متواتر به عمل آرند سفوف هندی که برای بواسیر خونی و بادی مفید است تخم بکاین خشک رسوت

نگرکوئی هلیلهٔ سیاه هر واحد یک دام نرم کوفته از دو ماشهه تا شش ماشه به آب خورند بعد از آن قدری نخود

برشته بخورند غذا نان مرغن بی‌نمک یا کم‌نمک و دان با خشکه و بعضی حب بسته بقدر نخود صبح و شام استعمال

می‌کنند دیگر رسوت مغز تخم بکاین پوست درخت کرا هر کدام یک درم فلفل سیاه ربع ورم کوفته بیخته شش

ماشه بامداد بخورند و بعد یک ساعت به نان خمیر و دال مونگ به روغن غذا سازند و تا چهل روز باین نوع مداومت

کنند و از حموضات و متفحات اجتناب نمایند و اگر اسهال بود از گوشت و نان احتراز کنند بواسیر خونی را مجرب

است ضماد که مسها را نرم کند و درد ساکن نماید را سنابرگ بهنگ هر یک چهار دام باریک ساییده میدهٔ گندم دو

دام را به روغن کنجد بریان کرده با هم آمیزند و آب انداخته مثل حلوا بپزند پس بر مقعد بسته لنگوت بر بندند و

ضماد مغز خستهٔ بکاین و نیب در سوت و مقل در ساب کک رونده نیز بسیار مفید است دیگر در دو دام شیرهٔ برگ

پنبه نرمه که بی‌آب گرفته باشند نیم دام زردچوب بسایند دور شیشه نگاهدارند و بعد از آب دست آب خشک کرده

طلا کنند و به نشینند که خشک شود جهت تسکین درد بواسیر مجرب و بی‌نظیر است و از ورق گل صدبرگ به

دستور عرقها عرق کشیده نوشیدن مفید بواسیر است دیگر برگ کنگهی بست و یک عدد و مثل آن فلفل گرد به آب

ساییده هفت حب بندند و یکی صبح و یک شام خورند نافع بواسیر خونی و بادی است دیگر شورهٔ قلمی رسوت

مساوی ساییده بمقدار کنار صحرائی حب سازند و یک صبح و یک شام بخورند و از آن ضماد هم سازند نیز نافع بود

دیگر برگ بکاین پاو آثار نمک شور یک دام ساییده بقدر کنار دشتی حب ساخته بکار برند نافع است و کذا بیخ

انکول یک ماشه یا فلفل گرد مساوی سفوف کرده خوردن و بخور آن نیز دافع بواسیر است دیگر تخم هلهل سوده

یک جزو شکر دو جزو بقدر دو ماشه خورده باشند خونی و بادی هر دو را نافع حبیکه از آن خلقی کثیر انتفاع یافته

آئبه هلدی باریک ساییده با موم خالص مساوی در هاون بکوبند تا نیکو مخلوط شود پس حب‌ها برابر دانهٔ جوار بندند و یکجا بصبح قبل از طلو ع آفتاب بخورند و بالایش سه جرعهٔ آب شبینه نوشند و دو هفته همین طور به عمل آرند و سوای مونگ هر چه خواهند بخورند دوائی که برای ازالهٔ بواسیر خونی و بادی و پژمرده کردن مشها و منع اسهال عجیب‌النفع است بکن که گیاهی است مشهور شش ماشه تا یک توله با چند دانهٔ فلفل سیاه در اندک آب ساییده و به نوشند و نان گندم به روغن زردچوب کرده بالایش بخورند دیگر زمین کند را پارچه کرده خشک سازند و مقشر نمایند و کوفته بیخته هر روز نهار یک درم خورند نافع است دیگر پوست هلیلهٔ زرد به روغن بریان نموده بادیان هر دو کوفته هر واحد یک جزو تخم تراتیزک درست دو جزو آمیخته هر روز یک پهلولی که نه ماشه باشد بملعقه شیرینی آمیخته بخورند دیگر برگ بنگ موی کوهان شتر هر دو برابر امیخته بسوزانند دودوش به دستور معروف برسانند دافع درد بواسیر است دیگر حب السمنه یعنی چرونجی برسنگ ساییده قرص ساخته به اندک روغن زرد در معرقه آهنی بریان کرده بر مقعد بستن رافع درد و محلل ورم است ایضاً قطعهٔ کوارپائهه بقدر گره مربع گرفته از یک جانب پوست آن دور کرده سهاکهٔ خام سه ماشه سوده بپاشند و بر تابهٔ گرم از همان جانب بریان کنند و بر مقعد نیم‌گرم نهاد بالایش پارهٔ پنبه کهنه گذتشه بربندند دیگر برگ اروسه در سایه خشک کرده کوفته بیخته هر روز چهار پنج بار بر مقعد مالیدن نافع است بخوربندال جوش داده و کذا ناخن دست و پا تراشیده جمع کرده سوخته و کذا برگ ازهر برگ سرس گل و هاوه برگ بنگ هر یک یک دام جوش داده و کذا بخور شاخ کردگدن و کذا گوشت موش پران یعنی گلهری خشک کرده کوفته صبح و شام قدری از آن بخور ساختن و کذا برگ بید انجیر در آب جوش داده و آبدست به آب برگ هلهل جوش داده نیز نافع روغن که نافع بواسیر است سندور چار ماشه روغن گاو یک دام در کئوره کاسنی با چوب درخت جیت یعنی رداسن که بر سرا یک دام سرب چسبانیده باشند حل سازند و بر بواسیر مالند دیگر برگ تازهٔ نیل گرفته آب او برارند و با مساوی آن روغن کنجد بجوشانند تا روغن بماند بر بواسیر بمالند دیگر آب گندنا یک حصه روغن کنجد نیم حصه با هم بجوشانند تا روغن بماند و هنگام طلا اندک گوگل حل کرده طلا سازند نافع بود دیگر دهتورهٔ سیاه در روغن کنجد بسوزند تا روغن بماند پنبه بدان

آلوده بر بواسیر نهاده بربندند دیگر از پنج شش توله سرب دسته ساخته یک دام مغز نبوله را بدان بسایند تا بقدر یک دام از دسته هم با وی حل شود و دوا مثل مرهم گردد و طلا کرده باشند نافع است ایضاً رسوت نگرکوئی دو جزو کافور یک جزو با آب لیموی کاغذی صلایه کرده حب‌ها برابر کنار دشتی ساخته هر صباح یکی خوردن برای بواسیر خونی و ریحی مفید تام است دیگر نبات بلی کهسوئن که بر مکانات پخته کهنه می‌روید و برگش کوچک ماشهبه برگ نورسته پودینهٔ جبلی و گلشن زرد و نهالش بقدر وجب می‌باشد بقدر یک توله با هفت دانه فلفل سیاه در آب ساییده به نوشند و بست و یک روز استعمال نمایند که بواسیر خونی و بادی را هر دو مجرب است و دیگر برگ نرمه باریک ساییده دو دام زردچوب سائیده نیم دام هر دو به هم آمیخته در روغن زرد گرم کرده بر پارچه نهاده بر مقعد بندند بسیار فائده کند دیگر از آب قلیان که زرد و بدبو باشد آبدست بگیرند واز برگ آگ بجای کلوخ مقعد را پاک ساخته باشند نافع بود و شستن بر جلد شیر بالخاصیت نافع بواسیر است دیگر دو سه برگ مدار پخته زرد شده بر روغن ماده گاو چرب کرده بر شعلهٔ چراغ گرم ساخته بر بندند برای درد بواسیر نافع است دیگر ورق گل صد برگ از شش ماشه تا یک توله با فلفل دو ماشه تا سه ماشه ساییده به نوشند مفید بود دیگر چاکسور سه درم مقشر کرده ساییده با یک نیم درم شکر سرخ بخورند نافع بواسیر خونی و بادی است دیگر برگ نیب که زرد شده خود بخود ریخته باشد و زردچوب مساوی سوده یک درم به آب خودرن نیز مفید بواسیر است مفتحات افواه باسور هر گاه حاجت استعمال مفتحات افتد اول در حمام مکرر داخل کنند و یا به طبیخ خطوی و شبت تکمید نمایند در روغن خسته شفتالو یا روغن خسته شمش تلخ و روغن بادام تلخ و مقل یا پیه کوهان شتر یا مغز ساق گاو یا گوزن مغرو و مجموع بمالند و بر تابهٔ حمام گرم تا دیر نشسته دارند پس بر اسپ سوار نموده بزور تمام به دوانند تا دو سه گهری که خودبخود سر رگها بکشاید و اگر بدین تدبیر کشاده نشود اول رگ مابض با صارفن زنند و عقب آن ادویهٔ مفتحهٔ قویه ضماد کنند و یا بعد نرمی باسور ادویهٔ مفتحه مانند سرگین کبوتر و بهروزه و زهرهٔ گاو و بخور مریم به آب پیاز حل کرده بمالند و حمول آب پیاز و زهره گاو و عرطنیثا بصوف یا پنبه آلوده نیز مفتح است و پیاز تنها گرم کرده نهادن نیز تفتیح می‌کند و اگر پیاز بر روغن گاو بریان کرده برنهند و یا پیاز سفید را خوب بجوشانند پس

مقشر کرده به روغن گاو بسایند و گرم کرده برنهند عمین عمل کند و درد بنشاند و ایضاً مرهم داخلیون و کذا تیزاب خاروقی مدبر انفع باشد و اگر آب پیاز صبر زرو زهرهٔ گاو هر یک قدری بیامیزند و طلا کنند خون بسته را بگشاید و درد ساکن کند و اگر مقل یک ماشه سوده باطریفل صغیر یک توله سرشته بخورند و بالایش عرق شاهتره ده توله به نوشند نیز تفتیح خون فاسد بواسیر نماید و شرب و ضماد حنا و کذا تودری و کذا اشق و کذا بیخ قنوس و کذا اذخرو کذا دارچینی و کذا آب برگ گندنا ضماد روغن حنا و کذا بصل مقول به زبت و کذا آب برگ انجیر یا شیر آن و کذا بخور مریم و کذا صبر و کذا اقجوان و کذا الدن و کذا سعد به روغن تخم زردآلو تلخ سرشته که مجرب سویدی است و کذا گل سوسن سفید یا تخم آن و جلوس در آب مطبوخ شاخ‌های انجیر کوفته و کذا اذخر و ضماده حمول و اکل عسل و اکل قوم به زیتون سیاه درد را مفنج سوخته و شرب انبر باریس که مجرب سویدی است هر واحد مفتح افواه عروق است و باقی مفتحات در اقوال اطبا مسطور گردد اما اگر از استعمال مفتحات درد شدید پیدا شود ادویهٔ مسکنه که سابق مذکور شد ضماد کنند مجففات و مسقطات باسور تبخیر زرنیخ و با پوست انار و مقل دان‌های بواسیر را خشک و ساقط می‌کند دیگر پیاز عصنل تازه در وقت تازگی گرفته قطع کنند و آبی که از بیخ آن بر آید قطره قطره بر دانهٔ باسور بمالند باسور خشک شده دفع شود و از مجربات مکررهٔ مولوی عبدالله صاحب تلمیذ حکیم علویخان است دیگر شاخ گاومیش سوخته دود بگیرند و بخور مسلخ الحیه مجفف و مسقط است دیگر سلخ الحیه چرک گوش‌فیل یا پوست فیل سوهان کرده مقل زرد پوست بیخ کبر پوست تخم مرغ پوست انار کلاه بادنجان فرفیون شاخ گوزن شاخ کرگدن شاخ گاو که از کلهٔ پوسیده گرفته باشند بنگ دانه و از خراطین خشک موی سرآوی خارخسک پنبه دانه همه برابر مجموع را جوکوب کرده بقدر نیم وام بر آتش پشکل شتر گذاشته دود آن بگیرند و از هوا محافظت کنند و پیش از تبخیر اگر دان‌ها ظاهر باشند بیست و یک زلو بگذارند تا از راه نیش ماده مترشح شود والا حاجت نیست در تسکین وجع و پژمرده کردن باسور مجرب است بخور دیگر جهت اسقاط دان‌های بواسیر مجرب است گوگرد به دور بیخ سوسن برگ مورد مساوی مکرر به استعمال آرند و یا با روغن زیتون سرشته حب‌ها ساخته و حقنه نمایند و در نسخهٔ دیگر زرنیخ و بیخ خرزهره زیاده است ایضاً برگ مورد و

جوزالسرو و کلاه بادنجان و پوست بیخ کبر و مرو وشحم حنظل و سلخ‌الحیه و مقل و پیاز مفرد و مجموع بر اخگر پشتک شتر انداخته برطرف سوراخ وار نشسته دود آن بگیرند که بطول مدت باسور را خشک و ساقط می‌کند دیگر پوست انار و کندر و جفت بلوط و جوزالسرو مساوی کوفته در آب انگور بجوشانند دور هاون مالیده صبح و شام بر بواسیر طلا کنند و از مقل زرد و کندر و راتینج و حرمل و بیخ کبر مساوی تبخیر کنند که بواسیر را خشک کند و گویند که اگر خاکستر عقرب بر بواسیر طلا نمیاند و شیر و برنج بخورند و سه روز ساقط شوند و تبخیر به پوست فیل و پوست خرس و پوست گربه ساقط کنند باسور است طلا که بواسیر را تباه کند و از بیخ برافگند بگیرند بورهٔ بوته که قسمی از بورق است سه درم زرنیخ دو درم سم‌الفار یک نیم درم زنگار یک درم نرم سوده اندک پیه مرغ را بگذارند و قدری از آن آمیخته طلا کنند اگر علت ضعیف باشد سه روز نهند و هر روز دوبار و اگر قوی باشد پنج روز هر دو وقت بنهند تا باسور سیاه شود پس مرهم از پیاز سرخ و روغن گاو هر روز بر مسها بنهند تا بیفتد و در این مدت بدان جایگاه آب نرسانند تا وقتی که به نشود و چون مسها بیفتد مرهم از اندروت دوم الاخوین و سفیدهٔ بیضهٔ مرغ مرتب کرده بکار برند تا گوشت بروید دیگر حکیم علی گفته بهتر آن است که بر استعمال ادویهٔ حاده جسارت نکنند که آن مریض را به سبب شدت درد اکثر هلاک می‌کنند و این دوا برای اسقاط دامنهٔ بواسیر از مجربات من است بگیرند سم‌الفار و بسایند و در شیر خر جوش دهند و بعد از جوش سه وز در همان شیر دارند و در وقت ساییدن و جوش کردن از غبار و بخار آن ملاحظه کنند و بعد از سه روز بیرون آرند و مجحمه بر معقد نهند تا همهٔ بواسیر بیرون آیند اگر غائر باشند پس مقدار نیم عدس یا نخود بر همه بواسیر یک مرتبه در روز و یک مرتبه در شب گذارند و بمالند و احتیاط کنند که بجای دیگر نرسد مسها را جذب می‌کند و خارج می‌نماید و در دو هفته یا سه هفته دراز می‌شود و باریک می‌کند و در یک ماه ساقط می‌کند به غیر اذیت و در این اثنا تقویت مزاج قلب می‌کرده باشند و غذا اندک و لطیف دهند اگر یکی را بعد دیگری ساقط کنند اولی بود روغن جهت ساقط کردن دان‌های بواسیر مجرب و بی غائله است گوگرد زرنیخ هر دو برابر ساییده بر آتش نرم به روغن کنجد تسقیه دهند بحدی که خوب جذب کند پس تقرع انبیق تقطیر نمایند و روغن عقرب که چند کژدم زنده را در شیشهٔ که در آن

روغن کنجد باشد انداخته چهل روز در آفتاب بگذارند سقط بواسیر بی و رنگ است مرهم برای دفـع ثولـول بواسـیر

نافع روغن گل روغن کتان آب عنب‌الثعلب هر سه را در کهرل انداخته با دستهٔ سرب یـک پـاس بـسایند هرگـاه آب

خشک شود یک عدد بیضهٔ مرغ نیمبرشت و یک ماشهه کات سفید و دو ماشه دم‌الاخوین و یک ماشه گـل ارمنـی و

چهار سرخ موی سوختهٔ خرگوش و قدر دانهٔ گندم نمک سرب باریک ساییده داخل کرده چهار پـاس کهـرل نماینـد

که مثل مرهم شود بر منتها بمالند و به قول اطبای هند تبخیر کچله و تخم بکاین دانهٔ بواسیر را خشک مـی‌کنـد و

اگر برگ بهل کوفته بر مقعد از لنگ بندند مسه پژمرده شده بیفتد ایضاً برگ انبهٔ کهنه در سایه خـشک سـاخته در

چلم قلیان بجای تنباکو گذاشته بکشند تا یازده روز هر روز یازده نوبت و آتش نیـز از چـوب انبـه نهنـد در تجفیـف

باسور اثری عجیب دارد و بخور ترکی تلخ صحرائی خشک نموده نیز مفید دیگر پوست گهونس در ظرفـی بـسوزند و

ارزیر گلو چادری آگنده که مانع برآمدن دود به جانب سر باشد بپوشند دود آن به باسور رسـانند در تحليـل باسـور

مجرب نوشته دیگر شورهٔ باروت به آب نرم کرده بر باسور ضماد کنند و ساعتی مقعد را بر آتش ملایم بدارند و چنـد

روز بر این مداومت نمایند دان‌های بواسیر مضمحل شده بیفتد دیگر ترب را کاویده سـهاگه پـر کـرده گـل حکمـت

نمایند و در آتش پخته گل را دور کرده صبح و شام بخورند تا بست و یک صد و غـذا کحچـری تنـاول کننـد دیگـر

چهال کرهٔ که بغایت تلخ می‌باشد بگیرند و کوفته بیخته هر صبح دو سه ماشه به آب یا به شهد بدهند در سه هتفـه

بواسیر خونی به الکل دور شود مجرب است پرهیز از ترشی و بادی دیگر بیخ درخت کریل را در سایه خـشک کـرده

نیمکوفته در سه سیر آب بجوشانند تا نیم سیر آب بماند صاف کرده پاو آثار از این آب صبح و باقی شام به نوشـند و

تا هفت روز نهایت ده روز همچنین کنند خون بسته شود و دانهٔ بواسیر به تدریج تحلیل گردد دیگر بخور ثمر بکاین

کوفته جوشانیده و کذا بندال جوش داده چند روز در دفع بواسیر مجرب است و ایلوه به آب ساییده طلا کـردن نیـز

مسقط بواسیر نوشته‌اند ایضاً شیرهٔ برگ کمافیطوس هندی بوزن پنج بهلولی و نیمهٔ آن نبات وقت صبح دهند هفـت

روز نهایت دوازده روز و دود برگ درخت لرزان و کذا گل سرس و پوست آن و کذا بلع تخم سرس نیز دافع این علت

است دیگر خاکستر عقرب بر بواسیر طلا نمایند و شیر و برنج بخورند و سه روز ساقط شوند و یـا زردچـوب در شـیر

زقوم هفت مرتبه تر کرده خشک ساخته بر بواسیر ضماد کنند انکبه آب اوراقی که مجفف دانـۀ بواسـیر اسـت بـرگ بکاین و ثمر آن برگ گز برگ تمرهندی برگ سنبهالو برگ بنگ برگ جامن برگ سرس بـرگ نیـب بـرگ درخـت کنگهی برگ ارهرامربیل برگ نیل هرچه از این مناسب دانند و به همرسد انکبه آب نمایند و کذا انکبه آب از پوست درخت اینها نافع دیگر بخور که باسور را خشک کند پنجال ابه آبیل و شنگرن هر یک چهار ماشه باریک ساییده سه و پری بسته بدارند و سه روز متواتر هر روز یک پری بر آتش چوب کنـار انداختـه و مغـولی بگیرنـد دیگـر سـیماب یکتانک رسکپور دو نانک شنگرن یک تانک کژدم سه عدد هر چهار ادویه باریک ساییده دو حصه نمایند یـک حـصه بر آتش چوب کنار انداخته برهنه شده چادر پیچیده دهونی بگیرند و گاوری پان قدری کتهـه زیـاده انداختـه وقـت دهونی در دهن دارند و اگر احیانا دهن جوش کند از چهال به بول یا چهال جهر بیری مضمضه کنند غذا نان گنـدم بی‌نمک با روغن ماده گاو ساخته پرهیز از جمیع اشیا کنند در بواسیر خونی مجرب نوشته حب که در بواسیر خـونی و بادی معمول است پکهان بید گیرو مرداسنگ صندل سرخ رسوت زیرۀ سفید شب یمانی بریان کات سـفید هلیلـۀ زنگی آمله هر واحد یک درم در آب برگ نیب هشت پاس با شاخ گوزن کهرل کـرده حـب بندنـد و بـه آب تـازه در شبانه روز دوبار طلا کرده باشند و پوست هلیلۀ زرد عوض مرداسنگ انداخته دو ماشه برای خوردن دهند و اگر مقل مغز تخم نیب اضافه کرده به عمل آرند نافع‌تر باشد دوائی که در دفع بواسیر مجرب است بیخ گـل عباسـی سـه دام پوست بیخ کچنال سه دام رسوت نگرکوئی یک دام اول بیخ عباسی را از کارد ریزه ریزه کرده هر دو اجزای دیگـر را نیمکوب نموده هر سه مخلوط کرده سه حصه نمایند و یک حصه را در نیم سیر آب انداخته در ظرف چینـی کـرده در شبنم بگذارند و صبح دست مالیده از پارچه گذرانیده بیاشامند و بعد از چهار گهری یک پاو برنج سائهی بـا یـک پاو آب آنقدر کف مال نمایند که شیرۀ برنج بر آید بعده نیم دام پکهان بید را کوفته سه حصه نمایند و یک حـصه را داخل آب برنج کرده بیاشامند و یک نیم پاس روز برآمده دلیۀ گندم را به شیر بی‌نمک بطریق شیربرنج پخته روغـن داخل کرده بخورند و از دیگر غذا پرهیز کنند بعد از سه روز مسها بطور چلپاسه از خود می‌افتد سـه روز بـه همـین غذا اکتفا کنند و بعد از آن هفت روز دیگر گوشت نخورند و برنج و روغن هر چه مناسب دانند بخورند ایضاً که بـرای

بواسیر معمول فرنگی است سرب دوازده مثقال سیماب نه مثقال اگر ترکی سیزده مثقال سـرب را گداختـه سـیماب در آن ریزند و بگذارند تا سرد شود پس صلایه کرده از والا که جامهٔ ریشمی باریک می‌باشد بگذارننـد و اگـر را نیـز صلایه کرده داخل نمایند و با عسل خام سرشته حب سازند بقدر نخود کوچک و دو حـب صـبح و سـه حـب وقـت خواب بخورند و باید که در چلهٔ زمستان و چلهٔ تابستان استعمال نمایند تا چهل روز ایضاً کوپل درخت براجمود مرچ سیاه پیپلامول دیودار سولف نمک سنگ شیطرج باهی به رنگ تر پهله هر یک بیست ماشه کوفته بیخته یک صـد و بست روز با آب گرم بخورند ایضاً برگ کنگهی برگ گینده برگ ککرونده مرچ سیاه قدر حاجت گرفته در آب شـیره برآورده به نوشند و از برگ سیر و بزرالبیخ و هونی گرفته باشند همچنین تا دو هفته بـه عمـل آرنـد دیگـر اجـواین خراسانی بنگ برادهٔ سم اسپ هر سه برابر در بول بچهٔ ماده گاو بپزند هرگاه مثل مـرهم شـود بـالای پارچـهٔ سـفید گذاشته مثل مرهم نهند دانهٔ باسور دفع شود ایضاً پهکری نیم پاو در یک تخته کاغذ سفید پیچیده در آتش پاچـک دشتی بنهند تا جوش زده خشک گردد پس آن را بگیرند و با یک پاو در روغن گاو در ظرفی که دو سه روز جغـرات در آن ساخته باشند با چوب نیم حل کنند چندانکه سرخ شود و بوی خوش دهد پس نگهدارند و تخم شبت در آب بپزند و ساییده بر مقعد تا دو روز از صبح تا شام نبندند و از شام تا صبح بعده پنبه در مرهم مذکوره آلوده بـر مقعـد نهند و لنگونه بربندند و از صبح تا شام و از شام تا صبح بسته دارند همین سان تا هفـت روز بـه عمـل آرنـد جملـه مشها گداخته می‌افتد مجرب است ایضاً از مجربات حکیم علی دوائی که هندی آن را بندال تلخ گویند و بغایت تلـخ است بسایند به غایت نازک فریب دو مثقال و بر پنبه نهاده قریب مقعد بدارند زمانی که بوی او رسد دان‌های بواسیر بیرون آیند و در یک هفته متعفن شده برطرف می‌شود و اگر اندکی بر موضع بواسیر رسانند قوی‌تر عمل کند امـا از ورم و وجع مقعد بغایت تکلیف کشند تلافی ان به روغنی که برنج در آن پخته باشند باید کرد و تقویت قلب و دفـع اذیت آن تبریاق و مشرودیطوس و مفرح یـاقوتی و عـرق بیدمـشک و گـلاب و دواءالمـسک و امثـال آن کننـد و در استعمال این خطر است مردی ضعیف مزاج و پیرتاب این نخواهد آورد ولیکن در دفع بواسیر بـی‌نظیـر اسـت ایـضاً صاحب تکمله گوید که اگر نرکچور و ملیم به آب ساییده طلا سازند در هر روز سـه بـار باسـور سـاقط گردنـد ایـضاً

بخورد دفع بواسیر معمول حکیم وارث علی‌خان سرگین بوزنه مغز چرونجی گل ارمنی بنـدال هـر واحـد یـک تولـه بهدانه و شش ماشه صبر نه ماشه مرمکی سه ماشه ایضاً مغز نبونی به روغن زردچوب کرده روز اول یک عدد دو روز دوم دو عدد بلع کردن و همچنین هر روز یک یک عدد افزوده تا چهل روز بجبل عدد رسانیدن و بعد از آن هـر روز یک یک عدد کم کردن و بدین طریق تا هشتاد روز خوردن در دفع بواسیر از مجربـات حکـیم ممـدوح اسـت دیگـر گویند که تدخین چندرس خشک کنندهٔ بواسیر است خصوصاً به تخم گندنا دیگر نیله تهوته یک ماشه گـل ملتـانی پنج ماشه سیندور دو ماشه روغن شیرین دو توله بگیرند و ادویه ساییده در روغن آمیختـه نگهدارنـد و بعـد فـراغ از برازو استنجابات خوب بمالند باسور دفع شود و اندک زنگار در جغرات آمیخته به دستور مالیدن در اسقاط باسـور از مجربات اجضی احباست دیگر بندال بقدر دو نیم آثار در یک سبوی اب جوشانیده بخور بگیرند حتی کـه تلخـی آن در دهن اثر کند پس از آن آب آبزن سازند از مسها آب جاری شده درزائل شـوند و بـستن فـضله دوای مـذکور نیـز استیصال بواسیر می‌کند و دیگر بیخ کتیرا تازه به آب ساییده و قدری بر دان‌های بواسیر که وقت اجابت بیرون آینـد طلا نمایند اگر چه این دوا درد بسیار می‌کند لیکن کثیرالنفع است دیگر شورهٔ قلمی پهتکری بریان سـاییده بـه آب صابون حب سازند و بعد فراغ از براز صبح و شام تا سه روز یک حب حمول کنند مسها را در سه روز مضمحل سـازد و لیکن کرب آرد و همچنین بندال در قند سیاه کهنه آمیخته شیاف آن تا سه روز بکار بردن دیگـر بـلادر را در آب برگ ترب ساییده بزمه ضماد نمایند مضمحل شده فرو ریزد تدبیر قطع بواسیر و خرم آن بدانکه چون ارادهٔ قطع بـه آهن باشد باید که اول تنقیه به فصد کنند و بعد دو سه روز دوای بیهوشی داده بیهـوش سـازند تـا از ادراک درد ان ضعف نگردد و بغشی و مرگ مفاجات نه‌انجامد و بعد قطع خون را به زودی از لازقات بند نمایند تا مـؤدی بغـشی و دیگر آفات نشود و کذا فی‌المفتاح دور بعضی بعد قطع به آهن یا تیزاب در همان سـال بـاز عـود مـی‌کنـد در همـه اعراض بدتر از اول پس مداومت به تدبیر نافع مدام تا آخر ضرورت به قول شیخ و جرجانی و غیر هما اسقاط بواسـیر گاه به قطع بود و گاهی به ادویهٔ حاده و چون باسور متعدد باشد قطـع جملـهٔ آن‌هـا یکبـارگی واجـب نیـست بلکـه می‌باید که وصیت بقراط بشنوند و یکی از آن بگذارند پس علاج کنند و صواب آن است که علاج به قطع یکـی بعـد

دیگری نمایند اگر مریض بر این صبر کند بهر آنکه قطع چند عدد آن در یک دفعه اکثر سقوط قوت به سبب کثرت ضعف از وجع شدید حادث به قطع می‌کند و بجز مریضان قوی متحمل آن وجع نمی‌شوند و لهذا اکثر ضعیفان از قطع بواسیر هلاک می‌گردند و در آخر امر یکی بگذارند تا خون فاسد که طبیعت به اخراج آن عادت دارد از ان سائل گردد و امراض مثل استقا و سل و مالیخولیا و سرطان و داءالفیل و مانند آن از امراض سوداوی حادث نشوند و باسورهائی که ارادۀ قطع آن باشد اگر ظاهر بود تدبیر او سهل‌تر باشد و اگر غائر بودند تدبیرش صعب‌تر باشد و در ظاهر بهتر آن است که بیخ او برشتۀ ابریشم یا کتان یا موی اسپ محکم ببندند و بگذارند و پیوسته به روغن گل تر دارند تا بیخ آن ها باریک شود پس اگر ساقط شود بهتر و الا بر آن ادویۀ مسقطه گذارند و الا قطع کنند و باسور غائر محتاج آن باشد که قلب مقعد نمایند پس قطع آن کنند و قلب آن گاه باله بود مثل نهادن مجحمه بر مقعد و یکهدن آن تا آنکه بیرون آید بعد از آن باسور را به قالب بگیرند و اگر خون سرعت برجوع مقعد باشد مجحمه ساعتی بگذارند تا آنکه موضع ورم کند پس عود ننماید بعد از آن آماس را علاج کنند و گاهی به سرعت باسور را برشتۀ مورب مستحکم می‌بندند و باسور بخارج باقی می ماند و گاه به ادویۀ مقلبه بود مثل آنکه عصارۀ قنطوریون و شبت رطب و مویزج گرفته همه را در عسل سرشته بر معقد طلا کنند یا در صوف آغشته حمول سازند که آن تهیج برازو تشوق به آبراز مقعد و سهولت آن می‌کند و یا نطرون و زهرۀ نر گاو و یا فلفل و نطرون استعمال کنند و یا آن را جمع کنند تا آنکه عصارۀ بخور مریم یا مویزج در آن داخل کنند و از جمله احتیاط فصد باسلیق پیش از قطع است و چون ارادۀ قطع کنند باسور را بآله که آن را قالب گویند بگیرند و پیش خود بکشند پس از بیخ آن را قطع کند و واجب است که از بیخ او متعدی نشوند و گوشت که بدان پیوسته بود بریده نشود چه اگر سوای آن چیزی باز هم صحیح قطع گردد و بآفات و اورام و اوجاع عظیم مؤدی گردد و گاهی باحتباس بول براز انجامد و خون را بند نکنند تا آنکه از خود باز ایستد پس اگر بسیار بر آید و خون ضعف گردد و آنگاه به حابسات بند نمایند و اگر خون بسیار اندک سائل شود و فصد باسلیق کنند و اگر متحمل اجرای خون به مفتحات مذکوره باشد و خون بدان جاری گردد و صواب بود اگر خون سقوط قوت از وجع نباشد و گاهی در این مثل آب پیاز کفایت کند و اگر ارادۀ خرم باشد

باسور کوچک بیخ آن و بزرگ را از نصف یا ثلث یا ربع کنند پس بر آن دوای مسقط گذارند و تدارک نمایند تا ورم و درد نکند و این چنان باشد که بر آن پیاز مطبوخ یا گندنای مطبوخ به روغن زرد برشته گذارند و مریض را در آب‌های قابضهٔ مطبوخه در آفتابه و در سرکه و آبی که مازو و پوست انار پخته باشند بنشانند بعد از آن به مراهم نبت لحم معالجه کنند تا ورم نکند و قائده در خرم مهیا کردن باسور برای نفوذ قوت ادویهٔ مسقطه است تا دوا به بیخ او به آسانی رسد و باقی زرد و خشک شود و به سهولت بیفتد و چون ورم دور و مقعد از امثال این معالجات شدت کند باید که به مقل و کوهان شتر به هم سرشته بخور کنند و به قول کیلانی اگر سر ماهی شور نیز افزایند نافع‌تر بود و به ضمادات مذکوره ضماد نمایند و یا به نان سفید یا کثیره زردی بیضه به اندک افیون ضماد کنند به بندند و نشستن در نبیذ و اذی در تسکین وجع قطع و مانند آن عجیب‌النفع است و همچنین نشستن در آبی که اندر آن ملینات مثل بزرکتان و خطمی و تخم آن و برگ کرنب و مانند آن جوشانیده باشند و تنطیل بدان و طبع را نرم دارند و صاحب کامل گفته که چون ارادهٔ قطع باسور کنند مریض را امر کنند که در جای روشن بر پشت بخوابد پس بآله باسور را بگیرند و بکشند و به مقراض از بیخ آب ببرند و بعده بر موضع گل ارمنی و کهربا و شاخ گوزن سوخته و کاغذ سوخته و مانند آن باریک سوده بپاشند و بدان کبوس موضع قطع نمایند تا خون بند شود و بر فاده دود عصابه بطور لجام بربندند و بعضی در بواسیر خرم استعمال می‌کنند و آن این است که بیخ باسور را برشتهٔ ابریشم نیک یافته محکم بربندند و یک باسور را بگذارند و بعد از آن رفادهٔ مبلول به زبت بعصابه بندند و بیمار را به سکون و راحت امر فرمایند بعد از آن معالجهٔ موضع به روغن کتان نیم‌گرم کنند بعده به مغز نان و زعفران ضماد نمایند تا آنکه باسور ساقط شود پس علاج به شراب کنند تا مندلمل گردد و بعضی اهل عمل دقت قطع باسور را به رشتهٔ ریشم محکم که در هر واحد از ان علحده به سوزن غلیظ انداخته باشند به اعتدال می‌کشند و در قطع احتیاط می‌کنند تا به شرح و حوالی آن نرسد که از آن خوف قواصیر والاندمال است بعده چون از قطع آن فارغ می‌شوند بر مقعد مجحمه ناری می‌نهند و زمانی می‌گذارند تا اصول بواسیر به سوی مجحمه کشیده شوند بعد از آن مجحمه را از مقعد جدا می‌کنند و در آن خون غلیظ فاسد از اصول باسور مقطوع می‌اید و باسور مقطوعه در شکل مثل حیوان

مسمی بورل بریده سر می‌باشد اقوال خداق ابومسهل مسیحی می‌گوید که هرگاه از مقعد خون غلیظ به غیر وجع به دور معلوم جاری شود قطع آن مادام که بدن از آن ضعیف نگردد و سزاوار نیست که آن شفا از امراض کثیـره اسـت پس اگر بدن ضعیف شود و احتیاج به قطع آن افتد این قرص کهربا به آب سماق بخورانند بلوط دو درم کهربا صمغ هر واحد یک درم کتیرا نشاسته گل مختوم هر واحد نیم درم به آب بارتنگ قرص سازند و غذا سماقیه یا حصر سیه بارمانیه دهند و اگر ضعف بسیار شود بماءاللحم که بر آن آب به و شراب چکانیده باشـند غـذا سـازند و اگـر کفایـت نکند این معجون خبث‌الحدید بخورانند هلیلهٔ سیاه و کابلی و هلیله و آمله و کز مازج هر واحد ده درم سنبل‌الطیـب اذخر سعد زنجبیل فلفل سیاه نانخواه کندر هر واحد پنج درم خبث‌الحدید که یک هفته در سـرکه تـر کـرده بریـان نموده باشند پانزده درم در عسل که اندر آن آمله پخته باشند بسرشند و مثل جوزه هر روز بخورند در آبی کـه انـدر آن برگ آس و ثمر عود و گلنار و طرف و جفت بلوط و خرنوب و مازو و شب و پوست انار جوشانیده باشند بنشانند و هرگاه باسور ظاهر باشد با درد و خون روی که استفراغ آن سزاوار است محتبس گردد باید که به تفتیح آن پردازنـد تا خون روی از آن خارج گردد و این چنان باشد که آب پیاز در صوف یا زهرهٔ گاو حمول کنند با شـیاف از مرطنیثـا به آب پیاز تیز ساخته حمول سازند و همه شب بر آن صبر کنند و هلیلهٔ مربی یا هلیلهٔ سـیاه در روغـن گـاو بریـان کرده بخورند و آب گندنا دو اوقیه به مقدار سه درم روغن جوز بنوشند و اطریفل صغیر که در آن مقـل مـساوی هـر واحد از ادویه داخل کرده باشند بخورند و این دوا بواسیر را نفع کند بگیرند هلیلهٔ سیاه به روغن گاو بریان و بادیـان مساوی و کوفته بیخته مثل هر دو حرف آمیخته هر روز به قدر یک ملعقه با طلا ممزوج به آب گنـدنا مقـدار اوقیـه بدهند و یا بگیرند خبث‌الحدید بر کوفته بیخته سه درم حرف سفید دو درم و بر ناشتا با یـک اوقیـه آب گنـدنا و دو درم روغن جوز دهند و تضمید موضع به گندنای جوشانیده به روغن گاو بریان کرده باید کرد و تبخیر مقعـد از بـیخ کبر با تخم گندنا جوشانیده یا از بیخ حنظل در آب گندنا تر کرده خشک نموده باید ساخت و این بخور جیـد اسـت بیخ کبر بیخ کرفس بیخ خرزهره خار ترنجبین بیخ انجد آن بیخ سوسـن مـساوی کوفـت هبیختـه بـه عـسل بـلادر سرشته قرص سازند هر یکی از آن به وزن مثقال و بر آتش پشک شتر یک قرص انداخته ظرفـی سـوراخ دار بـر آن

نهاد صبح و شام بخور گیرند تا آنکه باسورها خشک شده بیفتد و ایضاً بیخ کبر بیخ حنظل حرف سفید انزروت مساوی کوفته بیخته به روغن یاسمین جمع کرده بدان بخور سازند و ایضاً برای اصحاب جراحات در بواسیر حرف سفدی وزردچوب و بیخ کبر بیخ اذخر؟؟؟ و قلی و اشنان سفید و انزروت مساوی کوفته بدان تبخیز نمایند و این بخور برای بواسیر که از آن خون جاری بود نافع است تربد سفید زرنیخ سرخ بالدر هر واحد جزوی کوفته آمیخته بخور گیرند و بر آتش ظرف سوراخ دار واژگون داشته بالایش مقابل سوراخ به نشینند و این بخور برای بواسیر خروج مقعد مفید بیخ کبر و بیخ حنظل و بیخ حرمل و بلادر و سورنجان و فرفیون مساوی جوکوب کرده بدان بخور کنند و یا بگیرند انزروت وراتینج و پوست شاخ توت و پوست مار مساوی نیمکوفته بخور سازند و ایضاً به شاخ گوزن تنها یا به بالدر تنها یا به مقل تنها تبخیر نمایند و اگر در مقعد وجع بعد خروج او باشد در نبیذ و اذی بنشیند که آن در تسکین این وجع مانع النفع است و برای بواسیر که از آن خون کثیر جاری باشد این حب نافع است هلیلهٔ هلیلظ سیاه و هلیله و آمله هر واحد ده درم به روغن گاو بریان کرده صدف سوخته هفت درم کهربا سه درم زاج سفید دو درم مقل بست درم کوفته بیخته و مقل در آب گندنا حل کرده بدان حب سازند و دو درم اا سه درم به آب سرد بخورند و ایضاً این سفوف برای بواسیر و شخصی را که دائم اسهال خون آید نافع توبال اهن تخم گندنا نانخواه هر واحد دو درم تمر کبر خشک چهار درم کوفته بیخته یک درم با آب گندنا مقدار اوقیه و آب گرم دو اوقیه بخورند و این ضماد وجع بواسیر وارمه را تسکین بخشد اکلیل‌الملک به آبونه در آب بپزند تا مهرا شود بعده از آن یک قبضه بگیرند و از زردی بیضه جوش کرده دو درم زعفران یک درم و افیون یک دانگ و تخم کتان و حلبه و خطمی هر یک جفته با یک استار سوده در میفنتحج که اندر آن مقل سه درم حل کرده باشند آمیخته بر برگ یا پارچه مالیده و سطح دوا به روغن کنجد که در آن پیه بط یا پیه مرغ گداخته باشند مسح کرده بر موضع نیگرم بچسبانند و این ضماد تسکین وجع و ورم کند پیاز سفید را در آب خوب بجوشانند پس به روغن گاو بسایند تا نرم گردد و نیم‌گرم بماند بر مقعد و ارمه بنهند که این تسکین وجع بسیار کند و بواسیر را حجامت میان و رکین نفع کند و این حب استعمال نمایند هلیلهٔ سیاه و هلیله و آمله هر یک ده درم مقل ازرق سی درم مقل را در آب گندنای مروق تر کرده

بسایند تا مثل مرهم گردد و دیگر ادویه کوفته بیخته به آب مقل سرشته حب سازند شربت دو درم به آب نیم‌گرم وقت خواب یا نزد و خول آبزن یا حمام و ایضاً خبث‌الحدید بصری کوفته در آب گندنای غیرمغسول مروق است در تر کنند و هر روز تجدید آب نمایند پس خشک کرده از آن و از حرف سفید یک یک جزو بگیرند و از تخم گندنا و تخم ترب و تخم پیاز و حلبه هر واحد نیم جزو کوفته بیخته با آب گندنا سرشته مثل نخود حب سازند و به قدر بست حب وقت خواب یا نبیذ مویز بخورند و ایضاً بگیرند بیخ هلیلهٔ سیاه و بر آن روغن گاو آنقدر که آن را بپوشد انداخته بر آتش انگشت سه جوش دهند به روغن صاف کنند و هلیله را خشک کرده ساییده دو درم بخورند و بر ان دو اوقیه شراب که بر وری یک اوقیه روغن مذکور انداخته باشند به نوشند و این دوا برای اسهال خون بواسیر باطنی نافع توبال آهن تخم گندنا هر واحد دو درم با آب گندنا بخورند بوعلی سینا می‌فرماید واجب است که ابتدا به فصد کند که اصلاح بدن و استفراغ خون روی آن نماید حتی که فصد صافن و رگ خلف عقب کنند و رگ مابض قوی‌تر از این هر دو است و حجامت میان هر دو سرین آن را نفع کند و استفراغ اخلاط سوداوی نمایند و معالجه طحال و کبد کنند اگر این بهر اصلاح خون متولد واجب گردد پس اگر وجع و ورم و انتفاح نباشد حاجت بسار به علاجش نبود چه علاج آن گاهی مؤدی به نواصیر و شقاق گردد بعده واجب است که در تلیین طبیعت جهد کنند تا صلابت براز مقعد را ایذا نرساند پس کار عظیم گردد و بهتر آن است که مسهلات و ملینات از ادویهٔ که در آن نفع به بواسیر بود مثل حب مقل و حب فیلهٔ مرج و حب و اذی و حبوبی که آن را ذکر کنیم باشند و باید که مهما امکن در تفتیح بواسیر صم و تسییل خون از آن جهد نمایند تا آنکه ضعف آرد یا از آن خون سرخ صافی که در آن سیاهی نباشد خارج شود پس اگر فائده نشود تدبیرش جدا کردن باسور و اسقاط آن به قطع است یا به تجیفف و احراق آن به ادویهٔ که این فعل کنند و بدانند که خونی که از بواسیر و از مقعد سائل شود در آن امان از اکله و جنون و مالیخولیا و صرع سوداوی و از جمره و جادرسیه و سرطلان و تقشر جرب و قوبا و از جذم و از ذات الجنب و ذات الریه و سرسام است و چون معتاد از آن محتبس گردد خوف این امراض بود و خوف استسقا به سبب حدوث ورم روی او صلب در کبد و فساد مزاج و خوف سل و اوجاع ریه به سبب اندفاع دم روی به سوی آن باشد و چون سیلان غشی

حادث کند پست جو به به نان و گل ارمنی گرم اندک به نوشند و از ادویهٔ باسوریه بعضی مفتحات آن است و بعضی مدملات و بعضی حابسات برای افراط سیلان خون و بعضی قالعات آن و بعضی مسکنات وجع آن و این همه یا مشروبات بود و یا حمولات و یا اطلیه و ضمادات و لطوخات و یا ذرورات و یا بخورات و یا آب‌ها که در آن نشانند و اما حوابس و همه این‌ها یا مفرد باشد و یا مرکب و بدان که حب مقل را در بواسیر ذی او و از منفعت ظاهر است و در آنچه آن ثابت باشد و آن را دوری نبود کثیرالمنفعت نیست و چون شقاق و ورم جمع شود اول علاج این هر دو نمایند پس معالجهٔ بواسیر و روغن خستهٔ مشمش که در آن مقل محلول بود بواسیر و شقاق را نافع است و آنچه مخصوص اورام مقعد از بواسیر است این است سفیداب ارزیر سه اوقیه اسبولوس یک اوقیه مرداسنگ دو اوقیه مصطکی سه درم به عصارهٔ شیخ جمع کنند و تدبیر قطع بواسیر و خرم آن بالا مذکور شد و تدبیر تفتیح بواسیر صم و ادرار خون آن این است که واجب است اولا تلیین به استحمامات و استعانت به فصد صافن و رگ مابض و به مروخات مثل روغن مغز تخم شفتالو و مغز تخم مشمش تلخ و پیه کوهان شتر و مغز استخوان گوزن و مقل وغیر آن بعد از آن آب پیاز تیز در پنبه آلوده بر آن استعمال کنند و گاهی در آن عصارهٔ بخور مریم داخل کنند و گاهی با وجود این اندک از تیوعات و از مویزج و پیخال کبوتر داخل کرده می‌شود که این بالضرور تفتیح می‌کند و گاهی به زهرهٔ گاو و قنه سرشته استعمال می کنندو از آنچه در این داخل کرده می‌شود مقل است و کذا لک روغن سداب و روغن اقحوان به نفس‌ها ادرار خون و توسیع مسام می‌کند و دوای هلیله با بزور با وجود نفع آن به بواسیر ادرار دم بواسیر می‌کند بهر آن که در آن بزور ملطفه است و از آنچه ادرار خون محتبس کند این است که بگیرند حنظل سه درم مغز بادام تلخ چهار درم و از آن فتیله دراز ساخته در مقعد نهند و هر ساعت تبدیل آن نمایند چنانچه پنج فتیله در پنج ساعت استعمال کنند و چون سوزش درد شدت کند در مقعد فتیله از روغن گل گذارند و فصد صافن تفتیح آن به نفس‌ها می‌کند کلام در ادویهٔ باسوریه نشورات و ذر درات صواب‌تر آن است که قبل ذردرات قویه بانزروت در آب حل کرده لطوخ سازند و اگر مریض بر وجع صابر باشد داخل مقعد را به آهک حمام تنها لطوخ کنند و اندک بر آن صبر نمایند پس به شراب قابض بشویند بعد از آن ذرور بر آن پاشند و از آنچه بر بواسیر ذرور می‌کنند

قشور مس ساییده است تنها یا برصاص سوخته و ایضاً زرنیخ و زراریح و نوشادر بر آن ذرور کنند و تدارک بدان چه مذکور شد از روغن زرد و مانند آن نمایند و قوی‌تر از این آن است که به بول صبیان بسرشند و این قائم مقام دوای حاد است و اما آنچه موافق‌تر از این و نرم‌تر بود مثل خاکستر جوزالسر و مغسول به شراب و خاکستر پوست بیضه و خاکستر تخم خرما سوخته و ترمس تلخ سوخته است و از آنچه جاری مجرای خواص است این است که بگیرند سر ماهی شور و نزدیک آتش خشک کرده کوفته مثل آن پنیر کهنه خشک کوفته آمیخته بر حلقه مقعد بپاشند و همچنین خاکستر دم ماهی شور و شونیز از جمله ذرورات جیدهٔ عجیب النفع است و اما بخورات از آن جمله قوی بلادر تنها است یا با سائر ادویهٔ و به زرنیخ خاصه و زرنیخ تنها و کبریت تنها و اما سائر ادویهٔ مثل انجدان و بیخ و فلی و اشه غار و بیخ سوسن و بیخ کبر و بیخ کرفس و بیخ حظنل و بیخ حرمل و زردچوب و تخم گندنا و خردل و پشک شتر و اشخار و اشنان و بهروزه و انزروت است مفرد و مجموع استعمال نمایند و قدری بالدر در آن داخل کنند وبه روغن یاسمین سرشته قرص سازند و برای تبخیر آن نگاهدارند و دوائی که در آن اشنان و قند و انزروت و پشک شتر افتد نافع بود و گاهی تبخیر بطرفا مکرر و متواتر کفایت کند و این بخور مرکب است و نسخه آن همان نسخهٔ بخور جید است که در قول ابوسهل گذشت لیکن در پنجا بلادر عوض روغن آن است و نوشته که از آن بنادق در روغن زیتون سازند و بخور استعمال کنند و گویند که تبخیر به برگ آس بسیار نافع است و کذلک به پوست مار سیاه مغ نوشادر و این تبخیر گاهی بانبوبهٔ که طرف او نزد مقعد باشد و گاهی به ظرف سوراخ دار که بیمار بر آن نشیند می‌کنند و موافق‌ترین آتش برای او آتش پشک اشتر است در سیالات که بر باسور نهند بعضی آب‌های قوی حاد است مثل ابی که در آن آهک زنده و اشخار و زرنیخ مکرر جوشانیده بدان آهک و اشخار سرشته باشند و آب شبی طلاً و شرباً و غسلاً از ادویهٔ حابسه سیلان بواسیر است و این طلا نافع بگیرند حنظل و چهار پاره کنند و در ظرفی گذاشته بر آن بول شتر که در صحرا بچرد و خصوص اعرابی انداخته در آفتاب تیز گذارند و هر قدر که بول کم شود تجدید آن نمایند که این شدیدالنفع است اسقاط باسور لامحاله کند و گاهی طال به مرارات می‌کنند که آن ماکال بواسیر است و در آب خرنوب رطب صوف تر کرده بر بواسیر نهادن البته بدان زائل گردد و اگر بدان

همواره بخارند چنان چه در ثاليل می‌کنند همين عمل کند و همچنين ثمر کبر رطب و مروخـات روغـن زرد کهنـه است و روغن خستهٔ مشمش و شتفتالو و پيه کوهان شتر و روغن خيری و روغن حنا فتائل و حمولات پنبه در عسل آلوده بر آن شونيز سوخته بپاشند و استعمال کنند و گاهی فتائل محرقهٔ معمـول از زرنيخـين و ماننـد آن بـود و از جميع ادويهٔ بزوری نعتائل به عسل استعمال کنند و از آنچه منجب ليکن صـعب حـاد اسـت ايـن اسـت کـه قطعـه کوچک بيخ لوف بتراشند و در شراب يک شبانه روز تر کرده در و بر بدارند تا ممکن بود و بعضی زعم کـرده‌انـد کـه چون از ورق نيلوفر فتيله سازند نفع کند و گمان می‌کنم که آن در تسکين وجع باشد مـشروبات از آن جملـه حـب مقل به نسخ معروفه است و آن که با دوغ است و بعضی از آن اين حب و اذی است نسخهٔ آن هليله هليلـه شـيرآمله مساوی و اذی بصری پنج جزو به روغن مشمش لت کنند تا آنکه متعصر گردد و به عسل بسرشند شـربت از دو درم تا سه درم و اين حب سندروس پوست بيضهٔ شيطرج تخم گنـدنا مـساوی هـر واحـد يـک جـزو نوشـادر نـيم جـزو خبث‌الحديد مدبر چهار جزو مقل به مقداری که ادويه بدان حب توان کرد حب مثل بندق سازند شربت به صـباح از شش تا هفت حب و هيجان باه نيز کند و ايضاً بگيرند هليلهٔ سياه و هليله و آمله هـر واحـد ده درم صـدف سـوخته هفت درم باقی در قول ابوسهل گذشت واز آنچه تجربه کرده شده اين سفوف است توبال حديد تخم گند نانخواه هـر واحد ذو درم باقی همان است که در قول ابوسهل گذشت ليکن در اينجا وزن ثمر کبر سه درم اسـت و شـربت يـک کف و ايضاً دو نسخهٔ هليله روغن گاو بريان و يک نسخهٔ خبث‌الحديد همان است که در قول مـذکور مـسطور شـد و اطريفل صغير و اطريفل ؟؟؟ نافع است و ايضاً بگيرند زرواند طويل و عاقرقرحا و حسک و بادام تلخ و نانخواه و بر آن يک کف آرد جو انداخته به آب گندنا و روغن مشمش بسرشند و ايضاً بگيرند ابهـل نـومنقی ده درم و در آب گنـدنا چند روز بخيسانند و در سايه خشک کرده بسايند و تخم حرمل و انجدان کرمانی و حرف سفيد و نانخواه و حلبه هر واحد هشت درم بر آن اضافه کنند و حرف و حرمل به روغن جوزو روغن مشمش بريان کرده سائر ادويـه کوفتـه در ظرف آبگينه بدارند شربت از مثقال تا دو مثقال و از آنچه مختار و مجرب است اين است که بهـروزهٔ خـشک دو درم به آب بخورند که اين بواسير را شفا بخشد و اگر سه مرتبه خورند عود نکند و سکبينج و ميعهٔ خشک از جمله ادويهٔ

مشروبه در بواسیر است پس اگر طبیعت نرم باشد سفوف هلیله بزور نفع کند و آن ادار خون کند و از آنچه ایشان را

نفع کند اومان خوردن لوف به عسل است و اما اطریفل بخث‌الحدید حبس خون و نفع بباسور کند مسکنات وجع

بگیرند سکبینج و مقل هر واحد دو درم میعهٔ سائله یک درم افیون نیم درم روغن خسته مشمش یک و نیم اوقیه

ممنوع را حل کرده نیم درم جند بید ستروران داخل کنند و ایاضً نیلوفر خشک یک جزو خطمی نیم جزو و ایضاً

اکلیل‌الملک عدس مقشر هر واحد یک جزو به زردهٔ بیضه و روغن گل جمع کنند و چون بر آن مرهم داخلیون به

روغن گل و اندک زعفران و افیون و میفتحج نهند نافع باشد و پیه بط سخت سودمند است و ایضاً سرطان نهری

زوفای رطب پیه گردهٔ بز نافع و ایضاً خصوصاً چون ورم کند بگیرند به آبونه و اکلیل‌الملک و اندک زعفران سائیده به

لعاب بزرکتان و مثلث بسرشند و آنچه در به آب ورم مقعد بیاید به سوی این به آب مضاف سازند که آن نفع کند و

تسکین اوجاع و قطع و خرم و ورم نماید حوابس سیلان منجملهٔ آن این است که حبس سیلان قطع باسور کند و

این قوی‌تر بود و واجب است که کاویه باشند و بعضی از آن این است که حبس سیلان انفتاح باسور نماید و آنچه

حبس خون قطع باسور کند زاجات است و ایضاً مثل ذرور از صبر و ؟؟؟ و دم‌الاخوین و گلنار و شیاف مامیثا و مانند

آن پاشیده محکم به بندند و ایضاً پشم خرگوش یا نسج عنکبوت به سفیدی بیضه الوده بذرور جالینوس گردانیده به

بندند تا آنکه خشک کند و قوی مثل قلقطار مع اقاقیا و مازو است بعده محکم بستن پس اگر به چیزی انتفاع نیابد

به پنبهٔ که در زیت گرم فرو برده باشند داغ دهند که خون بند شود و بعد از آن بر آن ادویهٔ حابسه پاشند و در این

خطر تشنج است و اما آنچه کمتر از این است قوابض معروف است و آبی که در آن قوابض پخته باشند یا شراب

عصص که در آن پوست انار و مازو جوشانیده باشند و از آنچه برای این خورده شود اطریفل صغیر است که در آن

خبث‌الحدید در سرکه یک هفته تر نموده سرکه از آن صاف کرده بریان نمایند و مثل غبار سائیده داخل کنند تغذیه

مبسورین واجب است که از همه غلیظ مثل لحوم و اشیای لبنیه و همه محرق خون از توابل و ابازیر کثیر اجتناب

نمایند و باید که غذائی بخورند که هضم او سریع و غذائی است او نیک بود از لحوم و زردهٔ بیضه و شوربای چرب و

جوزابات و زیرباجات و نخوداب و روغن کنجد شیرین ایشان را نفع کند و جوزهندی با فانیذ مفید بود و اگر در آنجا

اسهال و سیلان مفرط از خون باشد برنج و رمانیه به زبت نفع کند و روغن‌های ایشان روغن جوز و روغن نارجیل و روغن بادام و روغن خستهٔ مشمش و پیه کوهان شتر و شحوم فاضلهٔ اوست خاگینه از زردهٔ بیضه و از گندنا و اندک پیاز سودمند بوده و انجیر از خرما برای ایشان خوب است صاحب کامل گوید بواسیری که از آن خون جاری باشد باید که صاحب او قی استعمال کند و تعاهد او در هر اندک مدت نماید و از ادویه آنچه مجفف باشد مثل کهربا و بسد و مروارید مخلوط به اشیای مغریه مثل گل قبرسی و ارمنی مع اشیای مخدده مثل فلونیای فارسی و تریاق نو استعمال کند و این حب برای بواسیر نافع است قرص کهربا یک درم و نیم هلیلهٔ سیاه و هلیله و آمابه زبت بریان کرده باریک سوده هر واحد دو درم مقل ازرق یک درم همه را باریک کوفته و مقل را در آب گندنا حل کرده ادویه بدان سرشته حب‌ها سازند و در سایه خشک کرده سه درم آب نیم‌گرم بخورند و این حب نیز برای بواسیر خونی نافع هلیلهٔ سیاه و هلیله و آمله هر واحد پنج درم تخم گندنا سه درم کهربا و به سدد ودع سوخته گل ارمنی هر واحد دو درم و نیم مقل دو درم همه را سائیده و مقل را در آب گندنا و آب برگ سرو حل کرده ادویه بدان سرشته حب سازند شربت سه درم به آب آهن تاب پس قطع خون کند باذن الله تعالی و ایضاً بگیرند هلیلهٔ سیاه و هلیله و آمله هر واحد چهار درم حب‌آلاس و جفت بلوط و طراثیث و گلنار هر واحد دو درم مصطکی و جوز بوا و سنبل‌الطیب و قرنفل هر واحد یک درم تخم گندنا سه درم مقل خالص دو درم خبث‌الحدید باریک سوده و در نبیذ و اذی یک شبانه روز تر کرده بریان نموده خشک کرده بست درم هلیلجات و تخم گندنا را و زیت بریان کرده همه را باریک بسایند و مقل را در آب برگ سرو حل کرده ادویه بسرشند و حب‌ها سازند شربت سه درم به آب نیم‌گرم و اما بواسیری که در آن خون جاری نباشد باید که تفتیح نمایند و اخراج خون از آن کنند پس خون روی که از آن خارج شود درد ساکن گردد و چون اراده تفتیح آن کنند به بعض ادویه حاده مثل بخور مریم و آب پیاز حریف یا فافیون یا دیگ بر دیگ بر آن طلا نمایند و هلیلهٔ مربی و حب مقل و اطریفل صغیر دهند و این سفوف بواسیر و اوجاع و ریاح عارضه از آن نفع کند هلیلهٔ سیاه و هلیله و آمله به زبت بریان هر واحد ده درم تخم گندنای نبطی و حب الرشاد هر دو بریان و نانخواه هر واحد پانزده درم حرمل و حله هر واحد هفت درم ابهل و خسته مشمش هر

واحد پنج درم مصطکی و جوز بوا هر واحد یک درم همه را جریش سائیده سه درم به آب گرم بخورند واگر صـاحب

این مرض از آب گندنای نبطی پانزده درم با دو درم روغن جوز به نوشد آن را نفع کند و اگر به روغن بزرکتان کهنه

بر موضع طلا کنند نافع بود و اگر صاحب او دوای هلیلهٔ سیاه و بادیان و حرف که در قول ابوسـهل گذشـت هـر روز

سه درم به اوقیهٔ نبیذ و اذی بخورد مفید است و این حب تسکین اوجاع بواسیر و اسهال کند بگیرد هلیلـه هنـدی و

هلیله و آمله و مقل هر واحد چهار درم انیسون تخم کرفس بادیان زیرهٔ سیاه نمک هندی صـعتر فارسـی سـورنجان

سفید اشق حرمل شیطرج نانخواه سلیخه مصطکی راسن هر واحد یک نیم درم مرغانیذ و تربـد هـر واحـد سـه درم

صبر سقوطری بست درم سکبینج دو درم آنچه سودنی است باریک بسایند و صـموغ را در آب گـندنا حـل کننـد و

بدان بسرشند حب‌ها سازند ؟؟؟ دو درم تا سه درم این تا سه شب متواتر بخورند که نفع کند و تسکین وجع نماید و

این ضماد وجع مقعد و بواسیر را نافع است بگیرند مقل ازرق و در روغن بزرکتان حل کننـد و گنـدنای مطبـوخ بـه

روغن گاو اضافه کرده همه را در هاون بسایند تا مستوی گردد و زردهٔ بیضه بر آن انداخته همـه را خـوب بـسایند و

عندالحاجت استعمال کنند و ایضاً بگیرند حلبه و تخم کتان هر واحد دو جزو مقل در روغن گداخته پیه ماکیان نیم

جزو همه را سائیده و بدان چه مذکور شد آمیخته نیم‌گرم بر مقعد ضماد کنند و این سفوف اوجـاع بواسـیر مجـرب

است ابهل و خارخسک و بادام تلخ و نانخواه هر واحد یک جوزو و تخم گندنای نبطی دو جزو زراوند و عاقرقرحا هـر

واحد نیم جزو باریک سائیده آرد پاکیزه بر آن انداخته به آب گندنا سرشته در تنوری که آتش او نرم باشد نان بپزند

و سائیده به روغن جوز و روغن مشم لت کنند شربت چهار درم بـا نبیـذ و اذی و هرگـاه بـا بواسـیر ورم حـار باشـد

تضمید به این ضماد کنند سفید اب ارزیر پنج درم مرداسنگ سه درم مصطکی یک درم بزرابنج سفید دو درم همـه

را باریک سائیده به زردهٔ بیضه و روغن بنفشه سرشته نیم‌گرم بر موضع ضماد نمایند و این ضماد نیز ورم حار مقعـد

را که با بواسیر باشد نافع است برگ خطمی به آبونه اکلیل‌الملک هر واحد کـف حلبـه بزرکتـان هـر واحـد سـه درم

عدس مقشر ده درم همه را بجوشانند تا مهرا شود و در هاون بسایند تا مثل مرهم گـردد و بـر آن زردی دو بیـضه و

روغن بنفشه انداخته مخلوط سازند و ضماد کنند و این دوا در تسکین اوجاع بواسیر که با وی حـرارت نباشـد نـافع

است ثوم مقشر را باریک بسایند بر آن روغن بزرکتان انداخته خوب بجوشانند تا ثوم پخته شود بعده روغن صاف کرده بدان مسح مقعد کنند بثوم ضماد نمایند که تسکین وجع کنند و این حار است و این دوا مجرب مجفف بواسیر است اول مقعد را به شراب قابض بشویند و بر آن خاکستر جوزالسرو و خاکستر حنظل و خاکستر جفت بلوط مساوی بپاشند و ایضاً جوز السرو و پوست انار و جفت بلوط هر واحد یک کف نیمکوفته در شراب قابض جوشانیده صاف کنند و بدان صبح و شام چند روز متواتر مقعد را بشویند که این نیز از مجففات بواسیر است و این مرهم تجفیف بواسیر کندر یک درم عصارهٔ لحیهٔالتیس دو درم کندر سه درم کوفته به عصارهٔ انگور تر کنند و مرهم ساخته بر پارچه طلا کرده بر موضع بچسبانند و این مرهم نیز مجفف است زردچوب مرداسنگ هر واحد پنج درم کوفت به حریر بیخته و روغن گل به قدری که آن را بپوشد گرفته و یک درم موم انداخته بپزند تا مرهم گردد و استعمال نمایند و این مرهم مجرب مجفف بواسیر و نواصیر است زفت ده درم روغن جوز پانزده درم زفت را در روغن گداخته بدان کبریت بحری سوخته یک درم افیون و سلیخه و قیسور و نقره کسور به سیماب هر واحد یک درم کوفته بیخته مخلوط سازند و بر پارچهٔ کتان طلا کرده و بر موضع بچسبانند و این روغن بواسیر را نفع کند بگیرند آب گندنا یک رطل و در آن تخم حرمل و پوست بیخ کبر هر واحد ده درم سداب یک مشت داخل کرده نیک بجوشانند تا پخته شود پس صاف نموده نیم رطل روغن کنجد انداخته بپزند تا آنکه آب فانی گردد و روغن بماند استعمال نمایند و این روغن دیگر بواسیر را نفع کند اگر به نوشند میعهٔ سائله کندر پوست بیخ کبر قسط حرمل هر واحد یک جزو و فلی و کبریت زرد هر واحد نیم جزو خوب حل کنند و استعمال نمایند و ایضاً چون به نوشند و بر مقعد بمالند نافع بود بگیرند آب گندنا و آب حندقوقی هر واحد یک رطل و پوست بیخ کبر و حرمل هر واحد ده درم زراوند طویل و قسط تلخ هر واحد پنج درم مرزنجوش و شاهبانج هر واحد چهار درم همه را نیمکوفته در آب‌های مذکور انداخته بجوشانند تا ثلث کم شود پس روغن خستهٔ زردآلو و روغن بزرکتان هر واحد نیم رطل بر آن انداخته به آتش نرم بجوشانند تا آب برود و روغن باقی ماند و مریض یک ورم تا یک مثقال از آن با آبی که در آن حلبه پخته باشند به نوشد و بر مقعد بمالد که فی الحال تسکین درد کند و این رخنهٔ تسکین وجع بواسیر کند قرص ازرق تخم گندنا هر

واحد جزو پوست بیخ کبر دو جزو جریش کوفته بر آتش زیر ظرف سوراخ دار نهند و مریض بالای آن بـه نـشیند تـا دخان به مقعد رسد که این تجفیف بواسیر کند و ایضاً شونیز و حرمل و تخم گندنا و راتینج و کندر و مقل و پوسـت بیخ کبر مساوی کوفته یا قرص ساخته بدان تبخیر نمایند و اما بواسیری که غلظت پذیرد تا آنکه ادویـهٔ مـذکوره در آن نفع نکند ادویهٔ حاده استعمال نمایند و از این جمله است که به نوره و زرنیخ در حمام طلا کنند و ساعتی بر آن صبر نمایند تا آنکه بسوزد پس موضع را به شراب بشویند بعده پوست حنظل سوخته و ترمس سوخته مساوی بر آن بپاشند که این تجفیف عجیب نماید و چون این فائده نکند باید که قوی‌تر از ایـن اسـتعمال کننـد و آن فلتفیـون و دیگر بر دیگ است که سه روز صبح و شام بدان طلا کنند و هرگاه دوا از آن جدا کنند به شراب بشویند پـس از آن دوا بر آن طلا نمایند تا آنکه سیاه گردد و بریزد و بعده دوا از آن جدا کنند و بـر آن مـرهم سـفیداب بـرای تجفیـف موضع و تسکین احتراق حادث از دوای حاد طلا سازند و این دوا نیز حدت عارض از دوا را ساکن کند کنجد باریـک سائیده به روغن گل و سفیدی بیضه طلا کنند و یا بگیرند زردهٔ بیضه و آرد جو و روغن گل و مخلوط کرده موضع را بعد دوای حاد طلا نمایند و کسی که بر دوای حاد صبر نکند قطع به آهن اسـتعمال کنـد سـید اسـمعیل و ایلاقـی گویند که از طعام‌های غلیظ و تیز و هرچه خون را سوداوی کند پرهیز باید کرد و همچنین از گوشت مرغان آبـی و سیر و پیاز و خردل و از مستی شراب خاصه از شراب صرف قـوی و از مـسکر متـواتر و پـی در پـی احتـراز کننـد و ریاضت معتدل و مالش بدن و حمام کردن و اسب سازرن بکار دارند تا فضول در بدن جمع نشوند و حرارت غریـزی بر افروزاند پس بنگرند اگر خون گرم و سوخته و صفراوی بود اول رگ باسلیق زنند پس بدن را به مطبوخ یـا هلیلـه هلیله آمله و سپستان و آلوبخارا و خیار شنبر و مانند آن پاک کنندبعده اطریفـل کوچـک کـه در آن مقـل مـساوی هلیلجات داخل کرده باشند به قدر چهار درم مدام بخورند و دیگر آماس مقعد درد کند این ضماد کنند اکلیل‌الملک به آبونه هر یک پانزده درم کوفته بپزند باقی همان است که در قول ابوسهل گذشت و مرهم موم سفید و سفیداب و پیه بط و روغن گاو نیز ورم و درد را بنشاند واگر گندنای شسته پاره پاره کنند و در پاتیله کرده سـرپوش نهـاده بـر آتش نرم نهند تا حدت او برود پس روغن گاو یا روغن جوز یا روغن بادام بیخ انداخته بریان کنند ودر هاون بـسایند

تا مرهم شود و ضماد کنند باسور را نرم کند و درد بنشاند و ضماد پیاز پخته که در قول ابوسهل گذشت همین عمل دارد و دیگر ضمادات همان است که در قول ابوعلی سینا مذکور شد و اگر برگ خطمی اکلیل‌الملک به زرده تخم مرغ و روغن مغز زردآلوی تلخ و امثال آن که در قول ابوعلی گذشت بمالد تا باسور نرم شود و راه براز گشاده گردد و بسیار باشد که فصد صافن و مابض باسور را بی‌علاجی دیگر بکشاید و اگر باسور بدان گرمی نبود ایضاً اول فصد باسلیق کنند تا خون فاسد کم گردد بعده تثقیهٔ بدن به طبیخ هلیله و افتیمون کنند و هلیلهٔ مربی بخورند و پوست هلیلهٔ کابلی به روغن گاو بریان کرده کوفته بیخته به عسل سرشته سودمند بوده و چون از باسور خون رود و ضعف آرد پس اگر این خون نبوبت آید و سیاه باشد بند نباید کرد تا وقتی که سستی و زردی چهره و ضعف ساق‌ها ظاهر شود و چون این حالات پدید آید به زودی تدبیر حبس خون کنند و اگر از باسور اندک زرداب تراود جز این اذیت دیگر نبود علاجش به ادویهٔ مجففه نمایند و چون سیلان آن عود کند اعاده به علاج آن کنند تا مدت عمر به سلامت گذرد و ادویهٔ مفتحه همان است که در قول ابوعلی سینا گذشت و اگر مقل و شحم حنظل مساوی گرفته مقل را در آب گندنا حل کرده شیاف سازند همین عمل کنند و اگر عرطنیثا عوض شحم حنظل کنند صواب باشد و سرگین کبوتر و زهرهٔ نر گاو قوی است و روغن آب گندنا که در قول صاحب کامل گذشت اگر بخورند و بدان حقه کنند و طلا نمایند سودمند بود و این حب مقل در اینجا موافق بود هلیلهٔ سیاه پوست هلیلهٔ کابلی هر یک ده درم سکبینج سه درم سپندان سفید دو درم مقل پانزده درم مقل را با آب گندنا حل کنند و ادویه بدان سرشته حب سازند و سفوف هلیلهٔ سیاه و حرف و دوای حبث‌الحدید و حرف همان است که در قول ابوسهل گذشت صفت ادویه که خون آمدن از بواسیر باز دارد حبی که در آن صدف سوخته است و در قول مذکور مسطور شد بکار برند و این حب نیز خون بواسیر باز دارد هلیلهٔ کابلی هلیله آمله هر یک پنج درم زاج سفید یک درم مقل دو درم با آب گندنا حب کنند شربت یک درم و اگر در این حب پنج درم ودع سوخته و سه درم کهربا زیاده کنند و مقدار مقل افزایند صواب بود و ایضاً هلیلهٔ کابلی به روغن زیت بریان کرده پنج درم هلیله و آمله و هلیلهٔ سیاه و کهربا هر یک چهار درم و اذی شش درم ودع سوخته پنج درم مازو سه درم مقل پانزده درم با آب گندنا چنان که رسم است حب سازند

شربت دو درم با زیاده و کم از آن و ایضاً هلیلهٔ کابلی به روغن گاو بریان کرده سی درم کهربا ده درم مقل چهل درم حب سازند با آب گندنا شربت دو درم و این سفوف نافع خبث‌الحدید مدبر پنج درم نانخواه کندر هر یک دو درم تخم کبر خشک چهار درم کوفته بیخته یک درم با اوقیه آب گندنا با دو اوقیه آب گرم و این قرص کهربا نافع بلوط دو درم به قول ابوسهل گذشت شربت دو درم و این نسخه آن از محمدبن زکریا است کهربا و صمغ جوز و کدو و گلنار و عصارهٔ لحیهٔ‌التیس هر یک پنج درم کندر سه درم افیون دو درم به لعاب اسپغول قرص سازند و شربتی دو درم به اوقیهٔ آب سماق و اگر صمغ جوزن نباشد سندروس بدل آن کنند و اجزای نسخهٔ معجون خبث‌الحدید سوای فلفل سیاه و نانخواه همان است که در قول ابوسهل گذشت و این معجون مقل سفید و دع سوخته و کهربا و هلیلهٔ سیاه و هلیله امله و مازو خام کوفته به سرکه تر کرده و بلوط نقل و گلنار و نانخواه و فوفل هر یک پنج درم بسد و مصطکی هر یک سه درم مقل بست درم به دستور معمول العسل معجون سازند شربت از دو درم تا چهار درم و اگر کتیرا نیم جزو کندر یک جزو کوفته بیخته با مویز خراسانی بسرشند و به قدر جوز بزرگ بخورند نافع بود و این ذرور نافع صبر و کندر و دم‌الاخوین و شیاف مامیثا و گلنار مساوی مثل غبار ساییده و خانهٔ عنگبوت یا پشم خرگوش به سفیدهٔ تخم‌مرغ تر کنند بدین ذر در آلوده بر آن موضع نهند و به بندند و اگر قلقطار و مازو و اقاقیا در یان ذرور آمیزند قوی‌تر باشد صفت ادویهٔ که باسور را خشک کند و لاغر گرداند و بیفگند اطریفل مقل که در ابتدای علاج مذکور شد و حب مقل و جوارش مقل و معجونی دیگر که در علاج شقاق مقعد یاد کرده آید و هلیلهٔ مربی همه در این به آبن نافع است و این جوارش نافع بوده و به قوت باه یاری دهد بگیرند تودری سفید پوست بیضهٔ مرغ شیطرج هندی تخم گندنا هر یک سه جزو نوشادر نیم جزو خبث‌الحدید مدبر هم چند همه ادویه کوفته بیخته به روغن گاو چرب کرده به عسل بسرشند شربت از دو درم تا چهار درم و این گوارش بواسیر را لاغر کند و دماغ را پاک گرداند و اشتهای طعام باز آرد هلیلهٔ زرد دو اوقیه هلیله مصطکی‌دار فلفل تربد سفید شونیز هر واحد یک اوقیه و در بعضی نسخها دارچینی و اسارون هر یک نیم اوقیه داخل است کوفته بیخته شش اوقیه روغن گاو دو رطل بغدادی عسل جوشانیده ادویه بسرشند شربت به قدر جوز و معجونی که معروف به برمکی است از چهار درم تا ده

درم با آب مویز خوردن بواسیر و سرفه و ضیق النفس و ریاح البواسیر و وجع حلق را سودمند بود و حب سندروس بواسیر را خشک کند و طعام هضم نماید و خون بازدارد و نسخهٔ آن در قول بوعلی‌سینا گذشت و این معجون مختصر صاحب این علت و مالیخولیا و بهق سیاه را سودمند بود بگیرند افتیمون تازه کوفته بیخته با مویز سفید بی دانه بکوبند شربت به قدر جوز بزرگ با سفید باج چرب و بعد حمام اگر مدتی بخورند بدن را از مادهٔ سودا پاک کند و ذر در خاکستر جوزالسرو و غسول که بعد آن مسطور است در قول صاحب کامل گذشت و این دوا بواسیر خارج شده را سیاه کند و بیفگند فلفلمویه و بورهٔ زرگران مساوی بسایند و به روغن مغز زردآلوی تلخ چرب کرده طلا سازند و به بندند و اگر قوی تر بخواهند سک و دم‌الاخوین مثل غبار سائیده اول آن موضع را بغسول مذکور تر کرده این دوا بپاشند تا آنکه سیاه شود پس این مرهم به سفیداب طلا کنند سفیداب انزروت دم‌الاخوین برابر سائیدهٔ به موم و روغن تخم زردالو چندان که کفایت کند مرهم سازند و شش روز این مرهم گذارند تا بیفتد پس مرهم کافوری طلا سازند و این شیاف بواسیر را بیفکند کندر و گلنار و مازو دو سرمه و اقیاقیا و شب مساوی در ؟؟؟ شیاف سازند و این دخنهٔ سودمند بگیرند جوز سرو یا پوست سر دو مغز زردآلو مقشر بریان کرده بر تابه هر دو را بسوزند و به روغن کوهان شتر بسایند تا چون مرهم شود و طلا کنند پس بگیرند مازریون درست و با کوهان شتر کوفته به دستور معمول دود کنند اگر بر این مداومت نمایند باسور خشک کند و بیفگند و محمدزکریا گوید علاج به آهن بهتر و سالم‌تر از علاج دوای تیز است بهر آنکه استعمال دوای تیز از درد صعب و آماس خالی نباشد و هرگاه علاج به دوای حاد یا به آهن کنند اول رگ باسلیق زنند پس علاج نمایند و ثابت این قره گوید که اگر این دوا بکار برند درد باسور بنشاند و خون باز دارد و اگر پیوسته بکار دارند آن را خشک گرداند و بیفگند و زود اثر کند بگیرند میعهٔ سائله و کندر و قسط و پوست بیخ کبر و بیخ هزار اسفند هر واحد یک جزو خرزهره و گوگرد زرد هر یک نیم جزو و همه را بکوبند و بر هر ده درم از دوا روغن زیت و روغن کنجد و روغن زنبق جمله سی درم بگیرند و اول کندر گوگرد را در این روغن حل کنند پس ادویه آمیزند و در شیشه کنند و بکار برند نافع بود و این دوای تنزیه نسخهٔ ثابت است بگیرند زرنیخ زرد و سرخ و نوشا در و زراریح و آهک و روناس مساوی و با آب اشخار سائیده قرص سازند و به سایه

خشک کرده وقت حاجت بسایند و بر سبیل ذرو بکار برند و این دوا نیز تربد نسخهٔ اوست و قریب از دیگ بـر دیـگ است بگیرند خربق سیاه زرنیخ زرد و سرخ و آهک و اشخار و زراریح و مویزج موقتاً و الحمد و نوشادر مساوی و همه را با آب اشخار سرشته قرص سازند ود گر خواهند که قوی تر باشد همه را به سرکه و قطران بسرشند و اگر نـرم تـر خواهند در پیه گاو بسرشند و اگر بول بسرشند قوی‌تر باشد و ایضاً از ثابت بگیرند مار افعـی از جـائی کـه از آب دور باشد و سرو بنال او از هر طرف مقدار چهار انگشت دور کرده باقی را در دیگ لین کننـد بعـد پـاک کـردن شـکم و شستن او به روغن زیت بپزند و سر دیگ محکم بسته باشند وچون مهرا شود و از آتش برداشته بعد سـرد شـدن آن سر دیگ بگشایند و آن روغن را ؟ باسور طلا کنند آن را خشک گرداند و بریزاند و اهرن گوید باسور را به روغن زیت چرب کنند و اشنان سبز کوفته بر آن بپاشـند تـا هفـت روز آن را خـشک کنـد و بیفگنـد و ایـن شـیاف معتمـدان آزموده‌اند بگیرند عشقه و آن را در دیگ مسی نو قلعی تا کرده با آب بپزند و بمالند و بپالایند تا سطبر شـود و پـس در طاس مسی کرده در آفتاب چهل روز بنهند و به شب بپوشند و از غبار نگاهدارند و هر روز حرکت دهند پـس بـه مقدار یک آثار از این صبر و مرد تخم سپندان سفید از هر سه برابر یک استار بر آن افکنند و شیاف ساخته یک شب بکار برند و یک شب ترک کنندو طعام شوربا دهند زیاده از سه شب حاجت نیفتد و خشک گرداند و بیفگند و محمد زکریا گوید که دیگ بر دیگ و همه ادویه تیز که بر باسور گذارند پس یک روز آسایش دهند و یک روز دوا بکار برند تا خشک شود و سیاه گرداند پس برگ کرنب را با آب پخته به روغن گاو سوده مثل مرهم کنند و بر نهند تا بیفگند و بخورد و خته همان است که در قول ابوسهل و بوعلی و صاحب کامل گذشت و هرگاه باسور اندرون باشـد و دود و دوای تیز بدان نرسد تدبیر حقنه باید کرد و بگیرند مغز زردآلو تلخ و از آن روغن بکشند و کنجارهٔ او را در آب مالیده صاف کنند مقدار هفتاد درم از آن آب و مقدار پانزده درم از این روغن به هم امیزند و نیم‌گرم کرده حقنـه سـازند و این حقنه در دستور مثل بنشاند بگیرند عصارهٔ برگ بارتنگ و گل مختوم و قرطاس سوخته با هم مرکب کرده حقنه سازند و چندان که ممکن بود نگاهدارند و تدبیر قطع باسور و تغذیهٔ سـابق مـسطور شـد محمـود و صـاحب تـرویج گویند که علاج همه اقسام بواسیر فصد باسلیق است و اخراج خون به قدر قوت کنند و هر صبح جـلاب از عنـاب ده

عدد و شکر سفید ده درم و یا شربت عناب و شربت دینار به نوشند و غذا مزورهٔ ماش به شیرهٔ مغز بادام سازند و تلیین طبیعت به مطبوخ فواکه یا به مطبوخ هلیلهٔ زرد نمایند و این وقتی است که طبیعت و خون هر دو محتبس باشند و اما چون طبیعت نرم و خون سائل باشد هر صبح قرص کهربا مثقال و گل ارمنی مثقال و رب به ده درم بیاشامند و غذا مزورهٔ سماق مع گوشت ماکیان و تیهو و دراج خورند و این حب برای بواسیر که خون از آن جاری باشد نافع نسخهٔ آن همان است که برای بواسیر خونی نافع و در قول صاحب کامل گذشت و ایضاً طراشیث و گلنار و مقل و هلیلهٔ سیاه و هلیله و امله هر واحد چهار درم حب‌آلاس و جفت بلوط هر واحد دو درم همه را باریک سائیده به حریر بیخته و مقل را در آب برگ سرو حل کرده ادویه بدان بسرشند و حب‌ها سازند شربت دو درم و یا صاحب این مرض آب گندنا پنج درم با روغن جوز ده درم به نوشد و به برگ مورد و کلاه بادنجان و مرو شحم حنظل و پوست مازو مقل و پیاز تبخیر نماید و یا همه مساویگرفته با آب گندنا حب ساخته هر روز دو سه مرتبه بخور گیرند تا به مرور ایام باسور لاغر شود و ساقط گردد و اما چون بواسیر موجع مولم به سبب کثرت ابتلای آن از خون سوداوی فاسد باشد تفتیح افواه او به چیزهایی که از آن خون سائل شود باید کرد تا وجع خفیف و ساکن گردد مثل آب پیاز حریف و بنفشه و خطمی و خبازی و شبت هر واحد ده درم کوفته بیخته روغن بنفشه با روغن گل آمیخته ضماد کنند و یا ضماد برگ کرنب نمایند و آن در مسکنات گذشت و این ضماد نافع بواسیر است تخم گندنا تخم کتان مقل ازرق هر واحد پنج دمر به روغن گاو پخته در هاون بسایند تا مثل مرهم گردد بر مقعد ضماد کنند و این سفوف نفع کند به آبونه اکلیل‌الملک خارخسک بادام تلخ نانخواه تخم گندنا مساوی کوفته بیخته با آب گندنا سرشته بر آتش نرم گذارند تا پخته گردد و بر روغن تخم زردآلوی تلخ چرب کرده چهار درم بخورند و این دوا بواسیر را خشک کند پوست انار عصارهٔ لیحته‌التیس جفت بلوط جوزالسرو کند و هر واحد سه درم کوفته بیخته در آب انگور یک شبانه روز تر کنند تا مثل مرهم گردد پس بر پارچه طلا کرده بر موضع بچسبانند و این روغن در این مرض نافع است آب گندنا و آب حندقوقی هر واحد بست درم باقی اجزا همان است که در قول صاحب کامل گذشت لیکن سلیخه چهار درم عوض زراوند طویل و حرمل است و نسخهٔ بخور نیز همانجا مذکور شد و اما علاج تام برای

این مرض قطع است یا وضع دوای حاد بر آن مثل فلدفیون و مرهم زنگار و دیگ بر دیگ و فرفیون و زرنجنین و

چون مرض به ادویهٔ حاده زائل گردد و حرفت و وجع باقی ماند به این دوا ضماد کنند پیه بز پیه بط پیه ماکیان مغز

ساق گاو پیه کوهان شتر هر واحد یک جزو گداخته روغن از آن بگیرند و بر آن روغن بنفشه و روغن کدو و موم

صافی هر واحد یک جزو انداخته بژند و کتیرا و خطمی کوفته بیخته هر واحد یک جزو آمیخته قیروطی ساخته

استعمال نمایند تا هنگامی که بواسیر قلیل‌الالم یسیر الضرر باشد به قطع آن متعرض نشوند بلکه تسکین الم او

نمایند انطاکی در تذکرهٔ خود می‌نویسد که در غیر سیاله ابتدا به فصد باسلیق کنند تا خون فاسد کما یا کیفاً یا هر

دو خارج گردد پس اگر قوت متحمل استفراغ باشد تا خون در یک دفعه صاف شود بهتر است و الا بعد راحت تکرار

فصد نمایند اما در سیاله فصد نکنند مگر آنکه خون سرخ درخشان بر آید و قوت قوی بود در آن وقت فصد فیقال

بهر مجرد جذب مثل وضع محاجم بلاشرط کنند و اگر خون خارج متغیر غلیظ و سیاه باشد قطع آن به فصد و غیر

ان جائز نبود بهر آنکه در خروج آن امان است از هر مرضی که اصل او سودا بود مثل ذات‌الجنب و ذات‌الریه و طحال

و جذام و غالب صرع و جنون و در قطع آن امراض استسقا و ضعف کبد پیدا شود بعد از آن اشربهٔ مرطیبه مثل

شربت بنفشه و عناب به نوشند بهر آنکه اول محلل ماده است و دوم مصفی خون و هر روز سفوف سودا تا دو مثقال

به این منضج استعمال نمایند انجیر عناب سپستان هر واحد یک اوقیع اسطوخودوس افتیمون گل سرخ گل بنفشه

انیسون هر واحد نیم اوقیه در چهار رطل آب بجوشانند چون به یک رطل بماند صاف نموده به نوشند پس اگر

ثولولی باشد بسفایج یک اوقیه افزایند و اگر توتی بود عوض اسطوخودوس اسارون کنند و الا میان همه جمع نمایند

و در تسکین و اسقاط بواسیر مداومت این حب از مجربات و مخترعات است و اسقاط آن اصلا کند و ریاح آن ببرد و

بعد از آن تعدیل مزاج نماید و صرع و صداع و غالب امراض احشای یابسه را نافع است مقل تربد غاریقون صبر هر

واحد یک جزو مصطکی مازو راتینج انیسون جوزالسرو و حصالبان سقمونیا هر واحد نیم جزو حجر ارمنی یا لاجورد

ربع جزو کوفته بیخته با آب گندنا حب سازند شربت یک مثقال با آب مویز و از مجربات در این جوارش ملوک و

حب مقل لمک و اطریفل کبیر است پس اگر زمانهٔ گرما و قوت و افرو وجع زیاده بود با آهن قطع کنند و بعد از آن

در طبیخ مازو و ؟؟؟ یمانی و آس بنشانند لیکن در این خطر است چون کار از دوا بر آید جائز نبود و کسی که ارائهٔ سلامت از شر او کند و خواهد که باز عود نکند بعد از قطع با پیه خنزیر داغ دهد که این مجرب است و هر که قطع نکند تعفین آن به مثل دیگ بر دیگ از اکالات نماید و طلای روغن افاعی برای اسقاط این مجرب است و گویند که همچنین روغن عقارب است و کسی که سر سگ بسوزد و با خاکستر او صبر مساوی اضافه کند و با آب گندنا سرشته حمول نماید در اسقاط او مجرب است و کذا زاج و گوگرد و سلخ الحیه و پوست بیخ کبر طلاً و بخوراً زیر ظرف سوراخ دار و هرگاه خون بند شود و باعث درد گرده به روغن‌ها و مرهم سفیداب و زنگار بکشایند و گفته‌اند باید که باسور به یک دفعه قطع نکنند بلکه یکی از آن بگذارند تا خون از آن خارج گردد و این تعلل بهر نزافه است اما در عمی به قطع آن دفعته حرج نیست و از جملهٔ تدابیر جید در علاج بواسیر تلیین طبیعت است چه قبض او کار بر خداوند مرض دشوار کند و باید که چون خطر او به واسطهٔ انسداد اشتداد نماید فصد صافن کنند و مداومت بر مطبوخ افتیمون بغایت نافع است و هرگاه از فساد عضوی دیگر باشد مثل طحال در شفای آن سوای صحت آن عضو طمع نباید داشت و در شرح موجز است که حب سندروس از عجائب ادویهٔ آن است نسخهٔ آن در قول بوعلی‌سینا به ذیل مشروبات گذتشو دوای ثمر کبر نیز و شرب دو درم قنه هر روز مجرب است و همچنین سکبینج و میعهٔ سائله و طلای روغن بادنجان مجرب و اعظم از این روغن بیضه است که در قرعه پر کرده تقطیر نمایند و مقطر را بار دیگر ارض سحق نموده مکرر بچکانند که این از اسرار غریبه است و کذا مسک در روغن خستهٔ زردآلو و لزوم بخور بیلادر و از آنچه تسکین آن فی‌الحال کند چون الم و درم آن شدت نماید نشستن در طبیخ قول و خشخاش و اکلیل نیم‌گرم است و کذا لطوخ به زعفران و افیون و اشق محلول با آب گندنا یا آب کرنب و اعتنا به اصلاح اغذیه در مدت علاج واجب است که او اهم بود و در اجتناب لحم بقر و ماهی و همه نمکین و ترش تاکید دارند و ملازمت طلای مقعد به روغن ماکیان یا نارجیل و روغن زرد و کوهان شتر و پیاز بریان ازاعظم مجربات است و اگر پیاز عنصل باشد اولی بود و همچنین حمول صبر و انزروت و نطرون و خاکستر چوب انگور و شونیز و شب چون با پیه افعی و آب گندنا بسرشند که این مجرب است و اگر ر چه ذرور این‌ها بعد تدهین به چیزهائی که مذکور

شد استعمال نمایند و چون آرد به مثل آن بیخ لوف بسرشند و بخوردن او لزوم کنند ساقط کند خصوصاً با ماز دو جوزالسر و اندک شب و حصالبان و مقل و بخور به پوست مار و پنبه دانه و حنظل و سندروس و بزرقطونا و زراوند طویل و جوزالسرو دولب و گوگرد و میعه و خرزهره و پشک شتر مجموع یا مفرد بقطران سرشته و همه انچه در شقاق و نواصیر مذکور گردد در پنجا مناسب است و بالعکس و گاهی معالجهٔ بواسیر و ثالیل و لحم میت به قطع وداع می‌کنند و اطبا از اشیای حریفه آ«چه قائم مقام آن باشد استنباط نموده‌اند و لطیف تر آن‌ها این آب است آهک آب ندیده زرنیخ سرخ و زاج سبز اشخار هر واحد دو اوقیه باریک بسایند و در چهار رطل آب آمیخته در شیشه سربسته سه هفته بدارند بعده بجز علقه صاف نموده بدارند پس هرگاه قدر آهک و اشخار بآن سرشته بر باسور یا ثولول یا گوشت مردار گذارند آن را برباید و چون با آهک و اشخار صابون نوشادر بورهٔ ارمنی ذراریح خاکستر چون انجیر اضافه کنند قائم‌مقام داغ گردد و افعال عجیبه از وی به ظهور برسد و در جفن از تشمیر و قطع غنی کند چون ذراریح از آن حذف کنند ایضاً در نزهه می‌گوید که در عنبی و توتی فصد کنند و در نزافه مطلقاً و تلیطف اغذیه و ترگ همه حریف و مالح و حامض و مولدات سودا و خصوصاً بواسیر مثل لحم بقر وخرما و بادنجان و عدس نمایند و تنقیهٔ بدن به شربت فاکهه و طبیخ افتیمون و سفوف لولود حبوب لاجورد یا حجر ارمنی کنند پس معجون خبث‌الحدید یا حب مقل به عمل آرند و در قطع آن با آهن خطر است و گاهی عوض او به موی می‌بندند تا آن که ساقط گردد یا به دوای حاد مثل دیگ بر دیگ و گاهی ساقط می‌شوند بخور زرانیخ و کباریت و مردبیخ کبر و آس و مازو و سلخ‌الحیه که مجرب است و کذا بطرفا و تخم گندنا به شرطی که بخور به آتش پشک شتر گیرند و قبل او تدهین محل بدان چه میسر آید از مرارات و زیاد کننده و طلا به خاکستر چوب انگور با صبر و آب گندنا نیکو است و چون خنافس و دردانات و تخم قثارالحمار بجوشانند تا مهرا شوند و بدان چرب کنند و صباح دیگر روغن گاو بمالند و به طبیخ گندنا و معدا بشویند و همچنین ده روز به عمل آرند در آزاله آن مجرب است و ضماد به تخم ترب و خاکستر تخم خرما و هلیله یا برگ پودینهٔ سبز و نطرون سائیده به عسل سرشته شرباً و حمولاً و طلاً نافع است دور خواص آمده هر که نزدیک درخت کبر هر روز قبل طلوع آفتاب برود و هنگام غروب آن را بگوید که تو باسور

فلان ابن فلانه هستی باسور ها لاغر و ساقط گردد و سعید بن هب الله گوید که علاج بواسیر عمی تفتیح آن و اخراج

خون محتبس در آن است بهر آن که چون خون سائل شود در آن ساکن گردد وطلای عصارهٔ بخور مریم بـا عـصارهٔ

بصل حلوحریف تفتیح افاده او کند و مریض را چیزی بدهند که خون را فرو دارد مثل هلیلهٔ مربی و اطریفل اصعتر و

تبخیر مقعد از بیخ کبر مع تخم گندنا و بیخ حنظل در آب گندنا تر کرده مجفف است و به زهرهٔ گاو مع لعاب خردل

بر مقعد طلا کنند و مریض را در آبی که بنفشه و به آبونه اندر آن پخته باشند بنشانند و غذا با آب لوبیا و نخوداب و

گوشت بریان کنند و بالجمله علاجش قریب از علاج احتباس حیض است و علاج بواسیر سائله این است که اگر بدن

ممتنی باشد فصد باسلیق و تبرید موضع به روغن گل و کافور و افیون مع مرهم مرکب کنند پس اگر طبع خشک و

بدن ممتلی از خلط سوداوی باشد اسهال به مطبوخ افتیمون نمایند و اگر خون اسراف کند حبس او به رب به کننـد

پس اگر خون جاری معتدل و قوت قوی بود قطع آن نباید کرد و اگر اسهال اسراف نماید بقرص کهربا مع رب سـفر

جل حبس آن کنند و غذا بیخه مرغ با آب سماق سازند و مریض را در آبی که از دود پوسـت انـار و غیـر آن کـه در

قول ابوسهل گذشت جوشانیده باشند بنشانند پس اگر بواسیر بزرگ و خون خارج بسیار باشد جز به قطع چار ه نبود

اگر خوف از کثرت خروج خون باشد و بعض اطبا قطع آن به آهـن مـی‌کننـد و قطـع محجـی دم بـه دوای خـشک

می‌نمایند و معالجهٔ موضع بعد از آن بدان چه منقی باشد و در آخر بدان چه ملحم بود می‌کننـد و بعـضی از ایـشان

خرم آن نمایند و چون ساقط می‌شوند علاج موضع به روغن زرد یا مسکه و در آخر به مراهم مرکب و سفیدی بیضه

و کافور و روغن گل و سفیداب ارزیر می‌کنند طبری گوید باید که تنقیهٔ علیل قبل هیجان علت کنند و فصد باسلیق

نمایند و از خوردن لحوم بقر و نمک سود و پنیر و ماهی شور و به قول حریفظ حاده منع کنند و بر اسفید باج یا زیر

باج بچهٔ مرغ یا پایچهٔ حملان اقتصار ورزند پس به مزاج او نظر کنند اگر مائـل بـه بـرودت و رطوبـت باشـد امـر بـه

استعمال این حب کنند بگیرند هلیلهٔ سیاه ده درم زوفای خشک و سعتر فارسـی و مـصطکی هـر واحـد یـک درم و

کوفته بیخته مقل ازرق پنج درم در آب گندنای بنطی تر کنند تا حل شود بعده ادویه آمیخته حب مثل فلفل سازند

و استعمال نمایند که تحفیف و ازالهٔ بواسیر مع پرهیز کند و بسلخ الحیه و کشنیز خشک و مقـل و پوسـت بیـضه و

پوست بیخ کبر و اقماع بادنجان بخور زیر ظرف سوراخ‌دار کنند که باسور را خشک گرداند و بریزاند و در روغن‌هائی

که برای او استعمال کنند چون مزاج ساکن بود روغن تخم زردآلو در روغن بزر عتیق و روغن بان است و اگر مزاج

علیل مائل به برودت و رطوبت باشد روغن بلسان است که در آن اندک مقل و جند بیدستر جوشانیده باشند و اگر

مزاج مریض مائل حجرارت باشد روغن گل و روغن بنفشه و روغن نیلوفر و روغن ؟؟؟؟ است و این روغن‌ها برای

تسکین حرارت است چه استعمال آن‌ها علاج مخصوص بواسیر نیست و اوهان حاره علاج مخصوص آن است و

تکمید حقنه بر دائم به روغن گل نیم‌گرم مقوی آن و مانع از شقاق است و از آنچه استعمال می‌کنند برای تسکین

ورم چون در حلقهٔ مقعد حادث شود مرهم معروف بکافوری است و آن این است که از موم و روغن و سفیداب ارزیر

مغسول و اندک شنکار که معروف به ؟؟؟ حمر است مرهم بسازند بعده در هاون انداخته و بر آن آب سرد ریخته به

حل کردن مغسول نمایند تا نرم گردد و بور از آن که دو سه دفعه آب بر آن ریخته باشند اندک سفیدهٔ بیضهٔ رقیق

آمخیته حل کنند تا مخلوط گردد و پس استعمال کنند که تسکین ورم کند و چون رگ بشگافند باید که به صورت

خون نظر کنند پس اگر سیاه غلیظ باشد بگذارند تا آنکه سیلان کند و صاف گردد بعد از آن حبس نمایند بهر آنکه

کثرت سیلان او مضعف معده و موهم قوت و مورث خفقان و زردی رنگ است و گاهی استسقا به طریق ضعف کبد و

برد آن پیدا کند و قطع خون به شیافات قاطعهٔ دم و به اقراص یابه سفوفات نمایند و نسخهٔ شیاف قاطع خون این

است مریک جزو اقاقیا یک جزو دم‌الاخوین عصارهٔ لحتیه‌التیس حضض فشار کند و هر واحد دو جزو همه را سائیده

قدری زعفران و بسیار اندک افیون آمیخته با آب برگ بارتنگ شیاف دراز سازند و دائم حمول کنند تا آنکه خون بند

شود و نسخهٔ قرص قاطع دم این است بگیرند تا تخم بارتنگ و به نان و گل ارمنی و قبرسی و گل مختوم هر واحد

یک درم حضض یک نیم درم لبان سفید کهربا و دع سوخته بسد حجر الدم مروارید کوچک هر واحد دو درم عصارهٔ

لحیهٔ‌التیس سه درم همه را باریک سائیده به شربت آس سرشته به وزن یک درم اقراص سازند و در سایه خشک

کرده هر روز یک قرص باده درم شربت آس یا شربت ریباس و سفر جل بدهند و غذا فرورهٔ سماقیه و معمول به

ناردانه سازند و تکثیر طعام نکنند و غذای شب ترک نمایند و نسخهٔ سفوف قاطع خون این است بگیرند ریوند چینی

خالص یک درم ماميران دو ثلث درم حضض نیم درم عصارهٔ لحیةالتیس یک و نیم درم کهربا دو درم هلیلهٔ سیاه در روغن زرد بریان کرده سه درم و این سفوف به طریق دستور گرفته‌ام و مجرب است بگیرند خرپزهٔ اندک شیرین خشک کرده دو درم و سعد سیاه پنج درم و نان خشکار سوخته ده درم و مغز خستهٔ زردآلو که تلخی او با آب و نمک دور کرده خشک نموده باشند پنج درم و کندر دو درم همه را سائیده به طریق سفوف استعمال کنند که در قطع دم عجیب‌الفعل است گاهی در یک روز و گاهی در دو روز قطع کند و این سفوف نیز عجیب‌الفعل است بگیرند جوز سوخته یک جزو زردی بیضهٔ سوخته یک جزو کنجد بریان سه جزو همه را سائیده دو مثقال یا بعض اشربه مثل شربت سیب و آس و ریباس به ناشتا بخورند و باید که تقویت معدهٔ صاحب او به گلقند و مصطکی کنند و اگر حاجت به ضماد افتد به گل سرخ و سنبل‌الطیب اندک دمر و روغن ناردین و موم ضماد نمایند و ایضاً تقویت کبد او به داءالکرکم کنند و برگ انبر باریس و پوست بیرون پسته و صندل سرخ و سفیدآب آس حل کرده بر پارچه مالیده بر کبد گذارند و باسور که بر حلقهٔ مقعد باشند یکی را از آن جمله گذاشته بخرم یا دوای حاد مثل دیگ بر دیگ یا اشنان سبز و قلی یا با آهن قطع کنند و بعد از آن به مرهم علاج نمایند و باسور که معروف به تنبیه است آن را به حک و قطع بردارند و دوای حاد بر آن نگذارند و اگر باسور صلب شدید الحمتره باشد با آهن متعرض آن نشوند بهر آنکه این بر اطراف شرائین می‌روید ابومنصور گوید که از ادویهٔ مصلح برای بواسیر این حب مقل است هلیلهٔ زرد و سیاه کابلی هلیله آمله منقی و مصطکی هر یک سه درم تربد مدبر بست درم مقل سی و هشت درم حرف ده درم مقل را در آب گندنا حل کرده ادویه آمیخته به عسل بسرشند و این روغن به نوشند و بدان حقنه کنند و نسخهٔ او همان نسخهٔ اول است که در قول صاحب کامل گذشت و این فتیله خون بکشاید مقل سه جزو شحم حنظل یک جزو با آب گندنا سرشته فتیله ساخته بردارند و یا روغن خستهٔ زردآلو با پنبه بردارند و دو نسخهٔ قرص ثابت و روغن افعی که بواسیر را خشک کند در قول جرجانی مسطور شد و یا قطع باسور کنند و چون از خون شیء صالح جاری گردد و بر آن شب و اقاقیا و گلنار و غبار آسیاب پاشند و یا بیخ آن ها بریشم یا به موی بر بندند و هر روز تنگ کنند تا آنکه ساقط گردد و یا خنافس گرفته به سوزن بزنند تا بمیرد و پس در شیشه کرده سر آن را محکم بندند و

چون خشک شود سائیده به حریر ببیزند بعده پارچه به قدر باسور گرفته و عسل بـر آن طـلا کـرده خنـافس سـوده بپاشند و ساعتی بر باسور گذارند که آن را بخورد بعد از آن روغن کنجد در پنبه بر آن نهند و محمد زکریا گوید که سک در خوردن گوشت عجیب است عملی کند که آن دوای حاد نکند پس اگر از این دو اورام حار پیدا شود بـه آرد جو و زردی بیضه و روغن گل ضماد کنند ویا زردچوب به خستهٔ زردآلو سوده به مسکهٔ تازه سرشته بر آن نهند پس روغن تخم زردآلو بمالند و غذای او بحریره و زردهٔ بیضه و خاکینه معمول به گندنا جوش کرده و زردهٔ بیضه و روغن گاو و کوهان شتر سازند و اگر حرارت باشد نخوداب باسفاناخ و قطف و جوذات به گوشت ماکیان فربه و اسفیدباجات دهند و خوردن لبوب مثل جوز و بادام و فندق و پسته و نارجیل و حبت الخضرا و چلغوزه و انجیر و مویز نافع بـود و روغن گاو و پیه بط و حلبه و شراب زبیبی و دوشابی و نبیذ و اذی و نوشیدن روغن کنجد بر طبـیخ انجیـر و بیفـتج مفید و پیاز باسور را انفع دهد و ثوم مضر بود و بدترین اغذیه برای او غلیظ و مولد خون سوداوی هـست مثـل لحـم بقر و دواب و شتر و قدید و پنیر کهنه و لحم شکار و جز آن که سابق مذکور شد و شراب سیاه و آب سرد نوشـیدن مضر است و زکریا گوید اگر بواسیر ناتی بود باله گرفته قطع کنند و بر آن زاج سوده گذارند و اگر بسیار عظیم باشـد در مواضع خرم کنند و همچنین آن را که بیخ او غلیظ‌تر از سراد باشد خرم نمایند و آنچه مستوی به سطح مقعـد و مقعر بود محتاج علاج به دوای حاد است و بخور دائم طبیعت نرم دارند به خورانیدن هلیلهٔ هندی و تخم مردو مقـل ازرق و در استعمال حب مقل نیکو است پس اگر خون منقطع نشود معجون خبث‌الحدید یا شربت صندلین و قـرص کهربا و شربت آمله و آنچه در اسهال دموی مذکور شد بدهند و تنطیل با آب گرم اولا پس با آب گندنا و نگذاشـتن تری بعد تنطیل بلکه به پارچه نشف کردن و احتراز از استنجاب آب سرد تا بـه ریـح‌البواسـیر متـسحیل نگـردد و از استاد خود شنیده‌ام و از مسکنات وجع مثل لطوخ مسکه و کـافور اسـت و لطـول طبـیخ خطمـی و اکلیـل‌الملـک و ملوخیا و خبازی که بر آن روغن کنجد تازه انداخته باشند و نشستن در آن و ضماد به پوسـت بیـضه از پـرده پـاک کرده مثل غبار سائیده نیکو است و این لطوخ مجرب است سورنجان دو درم مقـل دم‌الاخـوین هـر واحـد یـک درم سائیده در مسکهٔ تازه و روغن بنفشه هر واحد اوقیه آمیخته لطوخ سازند و با آب نیم‌گرم یا به طبیخ خطمی مـذکور

بشویند و تدهین به مرهم مقل و سنام و یا پیه کوهان شتر یا مغز ساق گاو جید است و کلاه بادنجان با مثل آن

بادام تلخ سائیده به روغن بنفشه سرشته بر بواسیر طلا کردن در ازالهٔ آن مجرب است و ضماد برگ نضع اصحاب

بواسیر را نافع است و این الجمع دوا در آن است و اگر در او صعب باشد اکلیل‌الملک به آبونه هر واحد استار خطمی

سه درم کوفته بیخته مقل سه درم و افیون هر دو در میفنتج حل کرده بیامیزند و زردی بیضه اضافه کرده در هاون

بسایند تا مثل مرهم گردد و بر پارچه مالیده به روغن گل لطوخ کرده نمیگرم بر موضع نهند و اگر از عرطنیثا و مقل

و اندک سرگین کبوتر شیاف ساخته بردارند بسرعت تفتیح باسور کند و الا سیما اگر مقل بر سرهٔ گاو حل کنند و

این قرص قطع خون بواسیر و حیض کند هلیلهٔ سیاه و هلیلهٔ آمله و خبث‌الحدید و مازو و غدبه هر واحد دو درم

صندل و کندر و دم‌الاخوین و صمغ و لک و سندروس و گل ارمنی و نشاسته هر واحد یک درم زیرهٔ سنبل‌الطیب

سعد قرنفل مصطکی هر واحد نیم درم بزرالبیخ سه درم افیون ربع درم شربت متوسط یک و نیم درم به طبیخ

کشنیز خشک و سماق مقدار دو اوقیه و صاحب بواسیر را به استعمال حقنه بلاضرورت رخصت ندهند و اغذیهٔ

اصحاب بواسیر باید که خلاف اغذیهٔ صاحبان دیدان باشند پس نفع می‌کند ایشان را هر غذای مرتب مسمن مسخن

مولد خون شیرین مثل اسفیدباجات چرب به لحوم نرم ازبده و بزغاله و ماکیان و بچهٔ آن فربه و زردهٔ بیضهٔ

نیمبرشت و اسفاناخیه و ملوخیه به روغن بادام و خاصه ایشان را نافع است گندنا که دوبار جوش داده به گوشت

فربه قلیهٔ آن بپزند و یا به روغن زردعجهٔ او سازند اگر ایشان را حرارت نباشد و حلبه نافع بواسیر است و کذا شوربای

خروس پیر و قلت شرب آب سرد نفع کند و چه سریع‌الهضم و جیدالغذا باشد لازم گیرند و از هر ترشی اجتناب

کنند تا مستحیل به ریاح نگردد سویدی گوید که خاکستر چوب انگور به روغن تخم زردآلو کبوساً و ضماد و چرک

ابدان مستخرج در حمام به روغن تخم مشمش تلخ حل کرده ضماداً و زباد خالص تدهیناً برای تسکین الم بواسیر و

کذا ضماد شیرگاه و آرد جو و خمول تخم زردآلوی تلخ و کوهان شتر و مقل ازرق فتیله ساخته برای بواسیر باطنی و

کردیا مثقال وج مثقال هر روز بر ناشتا تا ده روز خوردن و کذا تخم مرو خوردن دراتینج به روغن بز برای بواسیر

ظاهری و باطنی و سورنجان نیم درم به روغن غنم کهنه فتیله ساخته تمام شب حمول کردن و ضماد کلاه بادنجان

به مشمش سوده و ضماد قرطاس مصرفی کذا زراوند طویل شرباً ضماداً بخور عرطنیثا بر آتش پشک شتر بیخ بار متواتر و حجرالیهود نیم درم خوردن برای مرد ذکر و برای زن انثی در قطع خون بواسیر و ضماد شب به وزن آن سنبل‌الطیب به شراب کهنه پخته و شحیمهٔ که برگ آن ماشهبه به برگ بنفشه و غلیظ بنفشه و غلیظ‌تر از آن گل او زرده بر بیخ او زدرائد مثل بواسیر می‌باشد بیخ آن را مع زواید در روغن زرد بریان کرده بخورند و در آن روغن پنبه تر کرده بر بواسیر ظاهر نهند و در بواسیر باطن بدان حمول کنند و بخور بیخ اذن القیس و کذا ثمر بادنجان دشتی بر آتش پشک شتر هر واحد مجرب من است و طلای عصارهٔ شاهسفرم که آن ریحان صغیرالورق است و ضماذر نگار حدید و موم زرد و کذا خاکستر چوب انگور به سرکه و کذا خاکستر مذکور و میعه سائله مساوی به زردهٔ بیضه شتر سرشته سه روز متواتر و کذا نارجیل کهنه و روغن آن و کذا پوست سخت جوز سوخته به عسل و زیره آمیخته و کذا ثمر قثاءالحمار در روغن کتان یا کنجد پخته و کذا غسل بلادر به زیت کهنه پخته و کذا رصاص محرق به روغن مشمش تلخ و کذا در هاون و دستهٔ رصاص روغن مذکور یا روغن گل یا زیت خوشبو حل کنند تا سیاه نشود و کذا گندنای شامی جوش کرده و کذا تخم شبت سوخته تنها و به روغن تخم مشمش تلخ و یا بیخ خشک آن سوده و کذا صدف سوده به شراب حلود کذا سعد به زردهٔ بیضه و روغن گل و کذا سندورس به روغن بزرکتان و کذا خاکستر مار و کذا منی خرد کذا مغز بادام تلخ و کلاه بادنجان خشک کرده سائیده به روغن بنفشه سرتشه و یا بادام تلخ تنها و کذا پودینهٔ نهری که از مجربات مکررهٔ ابن‌وحشیه است و کذا روغن شیلم و آب گندنا و روغن است مشمش و کذا مشک به روغن بادام تلخ و کذا میعهٔ سائله و روغن گل عوض کاغذ سوخته آمیخته و کذا زردچوب و الیه مساوی سوده و کذا صبر به عسل آمیخته و یا با آب گندنا مخلوط کرده هفت بار و بعد از آن به روغن گل محکوک در هاون و دستهٔ اسرب و کذا زرنیخ سرخ به روغن گل و کذا سداب سوده با پیه کوهان شتر آمیخته و کذا سماق تنها یا با گندنا پخته و یا به عسل و کذا روغن کوهان شتر و روغن تخم مشمش تلخ و آب گندنا که مسکن درد است و کذا زاج سوخته به عسل سرشته و کذا کرسنه به مسکه و زردی بیضهٔ بریان سرشته و کذا زنگار تنها به عسل غلیظ القوام بر آتش و کذا زنگار نیم درم مقل ازرق دو درم به شراب کهنه سرشته و یا زنگار

و روغن گل و آب بادیان و کذا هدبه و قرد مانا که آن کردیای بری است و کذا سخاله نقره به سیماب کشته و کذا ذرنب به روغن مشمش و کذا لین بلسان و کذا جاه شیر و کذا آبی که در آن خاکستر چوب انجیر یک شبانه روز تر کرده صاف نموده و همچنین ده بار تکرار این کرده باشند و کذا قفرالیهود و روغن خستهٔ شفتالوی تلخ و کذا تخم ترب سوده به سرکه سرشته و کذا مال و کاغذ سوخته و خاکستر چوب انگور به زردی بیضهٔ بریان و کذا ریوند و مثل او انزروت و کذا تخم عنب‌الثعلب بمرات کثیر و کذا زرنیخ و به روغن گل و کذا مس سوخته به روغن زردآلو و موم و کذا زنجار حدید به سرکه و کذا همه مرارات و کذا روغن شونیز و کذا روغن خیری زرد و کاغذ مصری سوخته و کذا خستهٔ هلیلهٔ سوخته و روغن گل و موم و کذا ثمر حدق زرد و کذا ترمس و سندروس و روغن کتان و سرکه و کذا اکلیل‌الملک و زردهٔ بیضه و کذا حضض مکی و کذا برگ نعناع بستانی سوده که انفع دوای بواسیر است و کذا کمافیطوس به عسل و کذا بیخ تیوع و کذا آب خرنوب شامی نبردر صوف آلوده و کذا شفلح که آن ثمر بیخ کبر است سبز گرفته سوده و کذا زراوند مدحرج با آب دهن روزه دار سرشته و کذا بیخ قثاءالحمار باریک سوده به روغن کنجد پخته و شرب آب آهنتاب و یا خبث‌الحدید یک دانگ و یا هلیلهٔ زرد و یا روغن جوز هندی کهنه به روغن زردآلو تلخ هر واحد یک مثقال و یا آب بارتنگ و خوردن مسلوق آن و یا گندنای مطبوخ و یا آمله پنج درم و یا عرق فرنجمشک و خوردن جرم آن و یا هلیله کابلی تنها و یا سه درم از آن به عسل سه درم و کباش قرنفل نیم درم و یا سفوف حرف و تخم گندنا هر دو بریان و سائیده و یا حرف بریان مسلم تنها و یا مقل ازرق بجلاب کرم و یا ملازمت گل زیت و یا کنجد مع پوست و روغن آن و یا کندر و یا دارچینی دو درم به آبت سرد و یا روغن دارچینی و یا بلیله و یا مصطکی سوده یک درم شکر یک درم تا ده روز یا طبیخ حلبه و یا آب سداب و آب گندنا و روغن مشمش تلخ و یا هلیلهٔ سیاه تنها یا سه درم از آن به شکر پنج درم کباش قرنفل نیم درم و یا زهرهٔ خرس دو دانگ به عسل و یا دوغ گاو و یا طبیخ شلحم و یا قرفته القرنفل دو درم و یا خولنجان یک جزو دارچینی نیم جزو و یا ریباس بالخاصیت و یا داذی دو درم به شکر و روغن گاو بمرات و یا بسباسهٔ هندی و یا به طبیخ افسنتین به شکر و یا کلاه بادنجان خشک کرده سوده خوردن و به زبت گرم کرده تدهین باسور نمودن و یا به نان و یا سندروس محلول به روغن کتان

و بعد آن شرب نخوداب مطیب به زیت مغسول و یا پایچۀ حملان که مانع نزف‌الدم است و یا ثوم بریان بست روز بـر ناشتا و یا طلا که خبث‌الحدید هفت روز در آن تر کرده باشند نوشیدن و شرب و ضماد صعد و کذا حرف و کذا مقل ازرق و کذا طالیسفر و کذا صبر تنها و به شراب حلو و کذا حماض یا تخم آن و کذا پوست انار ترش و کذحلتیست و کذا دار شیشعان و کذا سخالۀ نقره و کذا حب‌القلت و کذا برگ کبر و کذا سکبینج و کذا و اذی و کذا زوفـرا کـه آن خر است و کذا بادام شیرین و کـذا روغـن نارجیـل و روغـن زردآلـو و روغـن شـفتالو و کـذا خـولان هنـدی و کـذا خبث‌الحدید و کذا افسنتین رومی و عصارۀ آن و کذا و معۀ کرم که از شاخ آن می‌چکد مخلـوط بـه مقـل و حمـول مشک و یا میعۀ سائله و یا صبر و یا خاکستر چوب زیتون به روغن گل سرشته و یا عنصل بریان و یا خاکستر آن بـه زبت و یا خولان هندی و یا روغن کتان که اندر آن قثاءالحمار پخته باشند و یـا خبـث‌الحدیـد و رصـاص سـوخته و روغن گل و موم و یا موم و اقحوان و سورنجان هر واحد یک مثقال روغن زرد سه مثقال مرهم ساخته و یا فتیله بـه روغن آجر آلوده برداشتن که مفتح باسور است و یا ودع سوخته با آب لیمو سرشته فتیله ساخته و یا خبـث فـضه و بخور خستۀ هلیله و یا بیخ قثاءالحمار و یا پوست مار و مقل و بیخ کبر و بلادر و زراوند طویل سائیده بلوطها ساخته و یا برگ آس خشک و سندروس و یا پیه کوهان شتر یا پشک آن یا دمل آن و یا ملخ خشک کرده و یا برگ کبـر و یا طرفاده مرتبه و یا راتینج و مثل آن روغن کتان و یا روغن یاسمین و انزروت و بلادر هر سه مخلوط کرده و یا بیخ حلفا و یا تخم حرمل و حمول و ضماد زیت خوشبو در هاون و دستۀ رصاص حل کرده و یا مقل و یا سداب سوده به روغن کوهان شتر سرشته و یا ایرسا به روغن مشمش و یا آب ترب و زیت خوشبو و یا صعتر سوخته به زردۀ بیضه و روغن گل و یا کلاه بادنجان و مغز بادام تلخ هر دو سائیده به روغن بنفشه سرشته و یا قصب‌الزریره با آب صعتر و یـا خرنوب نبطی به عسل و جلوس بر جلد شیر و یا بر جلد خرگوش و یا ربول ماده گاو و یا نر گاو و یا در طبیخ گنـدنا یا در آب مطبوخ شلجم و یا در طبیخ آس و یا طبیخ مـرد و ذرور آس خـشک و یـا بـرادۀ عـاج و بـرادۀ آهـن و یـا خبث‌الحدید و رصاص سوخته هر دو سوده و کبوس زهرۀ نحاس سفید و یا سماق و مثل او انکشت چوب بلوط برای بواسیر دامیه و یا گلقند و صبر بعد رش شراب کهنه بر بواسیر و یا بعد تدهین به روغن برگ طرفا سوده به مـرات و

غسل بواسیر با آب اشنان هر روز چند بار تا بست روز و لباس جلد خرگوش و یا فتک و تعلیق بیخ لسان‌الحمل در گردن صاحب بواسیر هر واحد نافع بواسیر است و معالجهٔ بهر دوا که نمایند تکرار آن بمرات لابد است و آلتش در تمامی بخورات بواسیر پشک شتر باشد بعض متاخرین می‌نویسند که سبب اسهال بواسیری در اکثر انفتاح سر رگ‌ها باشد به سبب استعمال بعضی مفتحات و یا حدت خون محترق پس اصلا مرتکب حبس این خون نشوند و چون بـه سبب ضعف درد ساقین و دوران سر پدید آید و برداشتن چشم‌ها به سوی آسمان دشوار بـود و خانـهٔ چـشم‌هـا درد کند پس حابسات خون که در اسهال کبدی نوشته شد بکار برند و غذا خفیف سریع‌الهضم ماننـد پـلاد بچـهٔ مـرغ و دشواری آن و بزغاله نبان تنوری بز دردار صبح و شام دهند و بالای آن نمک سلیمانی ماشه و یا جـوارش مـصطکی مرکب دریا انوشداروی لولوی جدواری علویخان چهار ماشه خورانند و جهت امالهٔ ماده باید که نخـستین رگ صـافن زنند و یا باسلیق کشانید پس حابسات دهند و این قرص مقل قابض مخترع من نـافع پوسـت هلیلـهٔ زرد و هلیلـهٔ و آمله هلیلهٔ سیاه همه به روغن بادام بریان اندر جو حضض مکی هر یک یک درم ؟؟؟ سوخته بهوج پتر سوخته مقـل ازرق هر یک دو درم حب‌آلاس صمغ عربی گل ارمنی هر یک یک مثقال با آب گندنای سـبز دو پهـر کهـرل نمـوده اقراص سازند شربتی و دو درم با شیرهٔ الایچی کلان چهار عدد و بادیان نه ماشه و این حب میتواج حکیم کبیر علـی خان مفید و در بواسیر خونی و ریحی مکرر به تجربه رسیده پوست تیول به خطائی حضض نگرکوئی اتیس اندر جـو تلخ برگ سنا هلیلهٔ سیاه ناگکیسر هر یک دو درم کوفته بیخته به عسل آمیخته حب‌ها سازند به قـدر یـک ماشـه و یک صبح و یکی شام بخورند با عرق گاوزبان هفت توله و این حب مؤلف بسیار مفید است به نان دانـهٔ هیـل اتـیس رسوت نگرکوئی نارمشک هلیلهٔ سیاه بریان مقل مکی‌اند اندر جو تلخ پوست کراکهربا بسد صدف هر دو سـوخته هـر یک هفت ماشه کوفته بیخته با آب گندنا دو پاس کهرل کرده حب‌ها بقدر نخود ساخته ورق طـلا پیچیـده دو عـدد بخورند و این حب نیز مفید اتیس اندر جو تلخ رسوت نگرکوئی نتر بالا پوست کرا صمغ عربی بریان هر یـک دو درم و حب حکیم اکمل خان نافع ذرب و مطلق اسهال و سفوف حکیم شریف خان بهـر اقـسام اسـهال و سـفوف لولـوی علویخان نیز حابس خون بواسیر است و این آبزن نافع برگ قنب برگ زیتون برگ زیب برگ انار هـر یـک پـاو آثـار

حلبه گل خطمی مکوه بزرالبیخ غدبه هر یک سه توله و دوای حکیم علی که در حابسات مذکور شد با تخم بارتنگ دو درم آمیخته به رب مورد دو توله و گلاب نیم پاو بخورانند و چون از کثرت اسهال خروج مقعد دورم پیدا شود و درد غلبه کند این آبزن بکار برند برگ انار سبز و زیتون و به بول و بنگ و پنبهٔ باغی هر یک پاو آثار پوست مغیلان پوست خشخاش پوست انار ولایتی هر یک نه توله بزرالبیخ برز کتان حلبه عدس مسلم عذبه گلنار مکوه هر یک چار توله برگ یاسمین نه توله در روزی سه چهار بار به عمل آرند و این دوا دهند حضض مکی استخوان انسان سوخته برگ حنای خشک هر یک یک ماشه در بالائی جغرات یک نیم توله بلیند و غذا پلاویچهٔ مرغ و بنوماش با جغرات دهند و یا نان ثرید به شوربای چوزهٔ مرغ و اگر از این تدابیر حبس نشود ترکیب خوردن جغرات و حب سرخ و سبز و غیره و ترکیب گوشت گاو که در اسهال معدی رطوبی در قول صاحب اقتباس گذشت به عمل آرند و گویند که اگر سه برگ کرنب گرفته ثابت بجوشانند و ریشهٔ آن دور کرده بسایند و زردی بیضه و مرداسنگ یک مثقال و زعفران یک دانگ و افیون نیم دانگ اضافه کرده حل کنند تا مثل مرهم گردد و نیم‌گرم طلا نمایند در تسکین درد بواسیر مجرب است و تبخیر برگ عشقه که آن را به فارسی ارفک گویند در تخفیف ثالیان بواسیر مجرب و استنجاب به آب سرد مضر و محدث ریح‌البواسیر است و اگر با بواسیر وجع مفاصل باشد سورنجان نافع بود چنانچه ابن بیطار گفته که آن را در نفع بواسیر باطنی و وجع مفاصل خاصیتی است باید که نیم درم از آن بگیرند و سائیده به روغن غنم سرشته در پنبه بگیرند و به شب حمول نمایند که در دو شب اصلاح آن نماید و به شب سوم حاجت نیفتد کذا قیل فی حاشیته شرح الاسباب آب و گویند که اگر گندهک و لوبان هر واحد یک جزو باریک سائیده میعهٔ سائله یک جزو در روغن سرشف و روغن کنجد سیاه و روغن السی هر یک دو جزو بر آتش گداخته فرود آرند و قسط تلخ پوست بیخ کبر و پوست بیخ کنیر اسنبد هر یک یک نیم جزو سائیده آمیزند و بر سه طلا کرده باشند خشک شده بیفتد و حکیم علی گوید اگر خواهند که بواسیری را مسهل دهند این دارد بدهند پوست هلیله تخم کاسنی هر واحد یک مثقال بادیان تخم کرفس هر یک نیم مثقال مجموع یک شربت است کم و زیاده هم می‌توان کرد و اکثر سازند با صحاب بواسیر مسهل نمی‌دهند و علاج به مرخیات و ملینات می‌فرمایند مگر به ضرورت مسهل در ماءالجبن با

هلیجات گاهی می‌دهند با وجود این بعد مسهل بواسیریان را بر همگی طبیعت می‌شود و برای رفع قبض ایشان تراکیب استعمال هلیلۀ مربی و اطریفل مقل ملین و اطریفل صغیر و حب مقل ملین با مزنفات معمول است مثلاً هلیلۀ مربی با لعاب اسپغول یا لعاب ریشه خطمی با هر دو بدهند و یا لعاب بهدانه و اسپغول مسلم دیگر مصطکی و مقل یم یک ماشه سوده با طریفل یک توله سرشته بخورند و بالایش مویز منقی ده دانه گاوزبان چهار ماشه جوشانیده گلقند یا نبات داخل کرده دهند دیگر اطریفل صغیر با لعاب ریشه خطمی لعاب اسپغول عرق بادیان گلاب شربت گاوزبان یا شربت بنفشه تخم ریحان دهند دیگر خمیرۀ بنفشه با گلقند سرشته بخورند و بالایش آب کاسنی سبز مروق یا شیرۀ تخم کاسنی گلاب عرق کاسنی عرق عنب‌الثعلب شربت گاوزبان بالنگو پاشیده به نوشند دیگر اطریفل صغیر خورده لعاب ریشه خطمی شیرۀ تخم کاسنی گاوزبان عرق مکوه گلاب خمیرۀ بنفشه گلقند مالیده به نوشند و اگر برای ریاح شیرۀ بادیان افزایند می‌نشاید و اگر برای تنقیۀ رطوبات گرده دار را شیرۀ تخم خیارین یا شیرۀ تخم خرپزه در عسل بول به شیرۀ خارخسک نیز بیفزایند بهتر است و گاهی برای تسکین حرارت و ادرار سکنجبین نیز می‌افزایند اما شربت بزوری مناسب است و دیگر هلیلۀ مربی خورده مویز منقی بنفشه گل سرخ ریشه خطمی در عرق کاسنی عرق بادیان عرق مکوه گلاب جوشانیده صاف کرده شربت لیمو گلقند داخل کرده به نوشند و گاهی همراه اطریفل صغیر طبیخ بهدانه ریشه خطمی و غیره و گاهی طبیخ گل خطمی مع عناب و گاهی در بلغم مع انجیر زرد دو یا سه چهار دوا به حسب قوت و بیماری می‌دهند ایضاً در اصحاب بواسیر و نزله که اکثر قبض و سد با حادث می‌شود و برای تلیین و تسکین مزاج و تقویت قلب و جگر و معده و تفتیح سده گاهی طبیخ بهدانه گاهی بهدانه خطمی گاهی ریشه خطمی تخم مرو و گاهی ریشه خطمی مویز منقی گاهی خطمی خبازی گل بنفشه بهدانه گاهی بهدانه گل بنفشه آلو بخارا گاوزبان گاهی برای بلغم جگر و معده و تفتیح سده عنب‌الثعلب اصل‌السوس گاهی مویز منقی گل نیلوفر گاهی گاوزبان الایچی کلان خیارین گاهی اصل‌السوس مویز منقی هر کدام از این‌ها در عرق مکوه عرق بید عرق بادیان عرق شاهتره عرق کیوره گلاب و غیره همراه یک دو شیره از مکوه و خیارین و مغز تخم کدو و تخم کاسنی و تخم خرپزه و الایچی کلان و انیسون و بادیان و تخم کشوت با شربت مثل

شربت بنفشه و نیلوفر و شربت بزوری و انار شیرین و شربت عناب و تخم‌های مناسبه از چهار تخم و تودری و تخم فرنجمشک و بالنگو پاشیده و هر روز تبدیل معمول است تا طبیعت به یک و دامانوس نگردد و ایضاً اگر از حبس خون بواسیر درد در تمام بدن و تمدد ظاهر شود و نزد قرب وقت کشادن خون تپ و لرزه به شدت آید و اختلاج درد و به جانب چپ افتد و لب زیرین مانند صاحب لقوه آویخته گردد وبعد آمدن خون همه عوارض موقوف شود در شدت دوره آن را پپیتا چهار سرخ اسقیل خشک یک ماشه در عسل یک توله آمیخته با عرق خارشتر پنج توله بدهند و بعد و گهری طبیخ چای خطائی به نوشانند تا او را بول بسیار گردد و اعراض مذکوره موقوف شود بعده تا یک هفته فادزهر حیوانی چهار حبه در شربت یاقوت یک توله آمیخته با عرق کیوره و عرق عنبر هر دو چهار توله دهند و غذا لحم حلوان با نان روده خورانند و اگر باز دوره آید اول فصد صافن کرده دوای مذکور دهند که خون بی مشقت خواهد آمد ایضاً اگر از حبس خون بواسیر ریح بواسیر غلبه کند و بعده زحیر با درد مقعد و خروج آن و حبس بول و به سبب مراقیت اختلاج قلب و معده به شدت ظاهر شود از فصد اسلیم چپ به قدر نیم پاو خون بگیرند و برگ بنگ و نیب و سنبهالود و انار و حب‌ها و هر یک سه توله بیخ کبر یک نیم توله بیخ به آبونه بادیان هر یک دو توله جوشانیده بخور گیرند و سفوف یهودی ماشه به روغن بادام چرب کرده با شیرهٔ گل سرخ یک نیم توله و مویز منقی دو توله شربت گاوزبان چارتوله بخورند غذا پلا و مرغ مرغن و وقت شام تخم کنوچه هفت ماشه تودری سرخ چار ماشه با عرق کیوره و بیدمشک هر یک پنج توله عرق گاوزبان هفت توله شربت بنفشه مکرر شربت گاوزبان هر یک دو توله دهند و در شب پودینهٔ سبز یک قبضه مثل بهرتهٔ نیب پخته به روغن گل چرب کرده بر مقعد بندند و در شب سه چهار بار تکرار این نمایند و کذا بخورند مذکور و بعد از آن اگر ضعف باقی ماند همه ادویه موقوف کرده فادزهر حیوانی چهار حبه به نان لاجورد مغسول هر یک یک ماشه ورق طلا یک عدد در شربت سیب دو توله آمیخته و شربت یاقوت دو توله در عرق کیوره و عنبر هریک چهار توله عرق بیدمشک سه توله حل کرده تخم فرنجمشک نه ماشه پاشیده تا یک هفته بدهند و غذا قلیه و قورمهٔ حلوان به نان خشکار دهند.

و آن ریح غلیظ سوداوی عسرالتحلل است که در تهیگاه حوالی ناف و گرده می‌گردد و درد و نفخ و قراقر انـدر شـکم پدید آید و مشتبه به مراقیه شود و گاهی به سوی زهار و خصیه و قضیب و مقعد فرود آید و گاهی به جانـب بـالای سینه و سرهای پهلو و مثانه و گردن و پشت بر آید و درد در اعضای مذکوره حادث نمایـد و گـاهی زحیـر و اسـهال خون آرد و گاهی شکم و قبض کند و اعضا شکنی و درد زانو و مفاصل عارض گردد و گاهی به جانب اعـضای دیگـر چون دست و پای میل نماید و بدان سبب هنگام نشست و برخاست از زانو و مفاصل آوازی همین بر آید و ایـن آواز را به عربی قرعه گویند و سوء هضم و ضعف باه و قلت لذت از جماع و شدت ضعف از پس آن و ظهور اندکی درد در مقعد و زهار در وقت انزال و گاهی اختلاج مقعد و گاه نرمی شکم و خروج براز ناهموار با ریـح و بقـابق بـسیار و بـاز بقای تقاضا به دستور و خارش چهره و بدن و فساد هضم و آمدن بوی مانند ماهی گنده از دماغ بـا سـوزش سـینه و معده و بودن آن کابر است و گاهی به چپ و احساس اینکه گویا چیزی در گلو آویخته است و بدمزگی دهن و کثرت خواب و کسل و خمیازه و خروج چیزی شبیه به رنگ خون مائل به سیاهی و یا بوی بد و یا سیاه به رنگ بالزوجت و گرانی اندام‌ها وقت بیداری از خواب و تغیر رنگ رو به زردی یا سبزی یا سیاهی یا رصاصی یا نحاسی و حکهٔ چهره و بدن و تغیر رنگ موی بغبرت و ریختن آن و خارش بن موی و روی پدید آید و گاهی شـب کـوری و سـعد و دوار و صداع و قولنج و غثیان آرد و صاحب او را اشتهای طعام صادق به نور و سبب تولد این ریح خلط سوداوی است که بر گرده بریزد یا درد گرده و حوالی آن پیدا شود و به حرارت گرده مستحیل به ریاح غلیظـه گـردد و بداننـد کـه ایـن مرض از امراض مقعد نیست بلکه مبداء او گرده است و در اینجا بنابر مناسبت لفظی و مـشارکت اسـمی بـه بواسـیر ذکر می‌کنند علاج تنقیهٔ سودا به مسهل آن یا مطبوخ افتیمون و حب افتیمـون نماینـد و افتیمـون بـه مـاءالجبن و شیرخشت برای این مرض و مراق و بواسیر بغایت نافع بوده و جوارشات کاسر ریاح مثل جوارش کونی وغیر آن ادویهٔ محلل ریاح یا مدرات خورند تا اثر آن‌ها به گرده رسد و حب مقل و اطریفل صغیر و سنا و جـوارش خبـث‌الحدیـد و جوارش جالینوس و دبیدالورد و عرق تنبول و بعض تراکیب مذکوره در بواسیر نیز نافع بود و استعمال دیگر ملینـات

و محللات قویه مثل حلتیت به سکنبیج و جند بیدستر و طبیخ بسفایج اثری تمام دارد و گاهی در اینجا هنگام غلبهٔ حرارت فصد باسلیق به جهت استخراج مادهٔ سودات که سبب این مرض است نـافع گـردد و مـالش بـدن و حمـام و سواری اسپ و ورزش به دوام انفع تمام دارد و از البان و فواکه و اغذیهٔ مولد سودا و سکر متواتر و هرچـه مؤلـد ریـح باشد اجتناب نمایند و این دوا برای اخراج ریح در ریح بواسیر نیز می‌دهند برگ سرو خشک نـانخواه سـوخته بـرگ سداب خشک تخم هلیون ابهل ابخدان سوختهٔ محروث اذریون خردل سفید جوز بوا سوخته کوفته بیخته یک درم با طعام بدهند در خواب و بیداری ضبط خروج ریح نتواند کرد و اگر مجموع ادویه را با چهار مثل آن آب بجوشانند تـا به ربع رسد پس صاف نموده با مثل آن روغن بجوشانند تا آب بسوزد و بر شکم بمالند اثر او در اخراج ریـح نـصف از خوردن ادویهٔ مذکوره خواهد شد و ایضاً که در قلع ریح بواسیر و سپرز و جگر و معده و نفخ این‌ها مجرب نوشته شیر ماده گاو و نیم آثار و یا کم شکر سرخ شش توله با برگ سنای مکی یک نیم ماشه افیون زنجبیـل یـک یـک ماشـه نبات برابر ادویه چهل روز مداومت کنند و اگر غلبهٔ بلغم بینند و قوت قوی باشد وزن ادویـه بیفزاینـد و گوینـد کـه وضع مجحمه بر مقعد بسیار مؤثر است و داغ بر مفصل ترقوه جهت ریاح بواسیر از مجربات حکیم علی است و لسان العصافیر سائیده به قدری که به آب حب بسته خوردن برای نفخ و ریاح بواسیر و وجع اسافل مجرب نوشته و اگـر ده درم ابهل را دانه بیرون کرده با روغن گاو به قدری که او را فراگیرد بر آتش گذاشته بریان کنند تا روغن جذب کنـد پس سائیده با ده درم فانیذ مخلوط ساخته هر روز دو درم ناشتا با آب گرم مریض بارد مزاج بخورد برای وجع اسافل که از باد بواسیر باشد از مجربات بعض اطباست حب مقل که در این به آب معمول اسـت پوسـت هلیلـهٔ زردپوسـت هلیلهٔ کابلی سیاه مقل ازرق هر یک پانزده درم تربد سفید ده درم سکبینج پنج درم خردل دو درم مقل و سـکبینج را در آب گندنا حل کنند و ادویهٔ دیگر کوفته بیخته بسرشند و حب‌ها به قدر نخود ساخته هفت حب با آب آهنتاب یا عرق گاوزبان یا عرق بادیان یا گلاب بخورند و در نسخهٔ بیاض علویخان پوست هلیله و آمله عوض تربد داخل است و وزن هر یک از هلیلجات ده درم و سکبینج سه درم و حرف سفید عوض خردل است ایضاً افتیمون درونـج عقربـی بیخ کبر فلفل گرد تخم گندنا صعتر عاقر قرحا مقل ازرق هر یک یک تولـه مـصطکی دارچینـی هـر یـک دو مثقـال

جواکهار سه درم پوست هلیلۀ زرد هلیلۀ سیاه تربد سفید هر یک دو توله کوفته بیخته در آب ککردندۀ سبز چهار پاس کهرل کنند و همچنین در آب گندنا و حب‌ها به قدر نخود سازند شربتی یک صبح و یک شام حب دیگر برای ریاح بواسیر حاضرالنفع است و بهق و حکه را مفید است پوست هلیله زرد هلیلۀ سیاه پوست هلیله هر یک دوازده مثقال آملۀ منقی شش مثقال شیطرج دارفلفل هر یک پنج مثقال جوز بوا نمک اندر آنی هر واحد یک نیم مثقال تربد موصوف به روغن بادام چرب کرده صبر سقوطری هر یک سه مثقال کوفته بیخته به روغن بنفشه بادام چرب نموده مانند شمع بسازند و در سایه خشک نمایند پس باز کوفته با آب سرشته حب‌ها به قدر نخود سازند شربتی دو سه مثقال وقت شب با آب گرم فرو برند سفوف هیل که برای بواسیر بادی و ریاح بلغمی دافع دانۀ هیل چهارده جزو سلیخه دوازده جزو ساذج هندی ده جزو نارمشک هشت جزو دارفلفل شش جزو فلفل سیاه چهار جزو زنجبیل دو جزو نبات چهل و دو جزو کوفته بیخته دو درم بخورند سفوف دیگر جهت ریح بواسیر و کبد و طحال و معده و امعا و نفخ این‌ها و صلابات و قولنج ریحی را مفید است وج ترکی زنجبیل شونیز کندر زرنباد زیره سیاه مدبر هریک یک درم پودینه کشنیز سهاگه بریان نانخواه هر یک دو درم حرمل یک نیم درم مغز تخم بید انجیر سه درم تربد سفید دوازده درم مقل ازرق شش درم تخم گندنا چهار درم مغز بادام تلخ دو توله کوفته بیخته به روغن بید انجیر چرب نموده نمک لاهوری به قدر ذائقه آمیخته شربتی از یک نیم ماشه تا سه و نیم ماشه ایضاً که رفع قبض و نفخ و بواسیر کند و اخراج ریح به درجۀ کمال نماید وج ترکی زربناد نانخواه اجمود پودینه پوست بیخ بادیان زیرۀ سیاه و سفید و برسهاگۀ بریان مقل زرد زنجبیل خردل زرالبیخ هر دو بریان هر یک هفت ماشه تربد سفید برگ سنا هلیلۀ سیاه هر یک سه توله ریوند خطائی دو توله برگ سرو برگ گز برگ سنبهالو همه در سایه خشک ساخته سداب جوز بوای سوخته هر یک چهار و نیم ماشه حلتیت نه ماشه نمک نفطی و طبرزد هر واحد دو نیم درم پوست بیخ برگ نوبیخ سهجنه و نو هر دو ده توله شربتی از یک ماشه تا سه ماشه شیاف در امر بواسیر ریحی که با وجع مفاصل بود نافع است سورنجان نیم مثقال کوفته بیخته به روغن دنبه یا گاو سرشته در پنبه گرفته متواتر در مقعد نهند دو روز و شب و احتیاج بروز سوم نمی‌افتد و اگر مثل مقل و برگ قنب و مغز خستۀ شفتالو و آب گندنا اضافه کنند بسیار

نافع شود طلا جهت درد اعضا که از باد بواسیر به هم رسد مفید زنجبیل یک مثقال فلفل دو مثقال قاقله نوشادر هـر یک سه مثقال حلبه پنج مثقال سورنجان یازده مثقال با موم پنج مثقال و روغن گردگان بست مثقال آمیختـه طـلا کنند معجون مقل که در بواسیر ریحی معمول است پوست هلیلۀ کابلی هلیله آمله دانۀ سبیل بادیان هر یک دو درم نانخواه ساذج هندی مشک زنجبیل صعتر وج دار فلفل هر واحد هر ودحد یک درم مقل شـازده درم اول مقـل را در روغن زرد گرم صاف نمایند پس ادویه کوفته بیخته بدو چند عسل بسرشند خوراک دو مثقال و معجون بزورمعـروف بعطائی و اطریفل کبیر معجون کاسر ریاح و معجون بادمهرج و به قول گیلانی نافع اسـت از آن غافـل نباشـند بیـان بعض تراکیب مفید باد بواسیر از مطب اساتدۀ و کرام زرنباد یک ماشه سوده به هلیلۀ مربی یک عدد سرشته بخورنـد بالایش شیرۀ خیارین شش ماشه در عرق مکوه عرق شاهتره هر یک چهار توله عرق کیوره سه توله بـرآورده شـربت بزوری دو توله داخل کرده تودری سفید چار ماشه پاشیده به نوشند و گاهی مصطکی و گاهی عـود و گـاهی مقـل و گاهی گندنا هر کدام یک ماشه سوده همراه دوا داده می‌شود دیگر اطریفل صغیر خورانیده شیرۀ بادیان گلقند بدهند باز شیرۀ کاسنی شش ماشه و زرنباد نیم ماشه سوده مقل یک ماشه سـوده افزاینـد دیگـر مقـل یـک ماشـه سـوده باطریفل صغیر یک توله سرشته بخورند بعد آن شیرۀ بادیان شیرۀ خارخسک نبات و یا بادیان پودینه هـر یـک چـار ماشه گل بنفشه نه ماشه جوشانیده صاف نموده گلقند دو توله افزوده به نوشند دیگر مصطکی مقل یک یـک ماشـه سوده باطریفل کشنیزی یک توله سرشته تناول نمایند بالایش مویز منقی ده دانه گاوزبـان چهـار ماشـه جوشـانیده نبات یک توله داخل کرده تودری سفید چهار ماشه پاشیده به نوشند دیگر هلیله مربی یک عدد بخورند بعـده لعـاب ریشه خطمی شیرۀ بادیان هر یک شش ماشه در عرق گاوزبان ده توله برآورده شربت بنفـشه اسـپغول تخـم ریحـان پاشیده به نوشند دیگر که با درد تهیگاه به طرف جگر و قبض دائم باشد بادیان عنب‌الثعلب اصل‌السوس پرسیاوشـان مویز منقی شاهتره گل بنفشه جوشانیده گلقند داخل کرده بدهند بعد نضج مغز خیارشنبر روغن گاو افـزود مـسهل دهند و در مسهل دوم سنای مکی یک توله هلیلجات هر یک شش ماشه بادیان گـل سـرخ هـر واحـد چهـار ماشـه افزوده و حب ایارج شش ماشه چهارگهری شب باقی مانده نیز دهند بعـد دو مـسهل اگـر چیـک و درد در سـینه و

گاهی در پشت بود مصطکی یک ماشه سوده باطریفل صغیر یک توله سرشته بخورند بالایش عرق بادیان هفت توله نبات دو توله تودری چهار ماشه پاشیده به نوشند باز اگر اندکی درد باقی بود تربد سفید چهار ماشه زنجبیل یک ماشه در مسهل سوم افزایند دیگر که با درد مثانه بود فصد باسلیق کنند و اطریفل دهند باز اطریفل کشنیزی یک توله خورده مویز منقی ده دانه الایچی خرد کوفته سه ماشه جوشانیده نبات داخل کرده به نوشند برای تقویت معده و اعصاب باز پرسیاوشان پنج ماشه بادیان چهار ماشه گلقند دو توله عوض الایچی و نبات کنند غذا پلاو دیگر که با درد کمر و شکم لازم باشد اطریفل صغیر خورانیده مویز منقی ده دانه به عرق شاهتره ده توله گلاب چار توله جوشانیده نبات دو توله داخل کرده بدهند باز گلقند عوض نبات کنند بعده مصطکی سورنجان یک یک ماشه سوده باطریفل صغیر یک توله سرشته خورده بالایش عرق بادیان به نوشند بعده فلاسفه شش ماشه بخورند بعده مصطکی مقل تخم گندنا هر یک نیم ماشه سوده باطریفل صغیر سرشته تناول نمایند و گل خطمی سه ماشه مویز منقی ده دانه تخم مرو چهار ماشه خیارین کوفته شش ماشه جوشانیده نبات دو توله داخل کرده به نوشند باز خارخسک بجای خیارین و گلقند بجای اطریفل بعده مقل سوده باطریفل سرشته مویز منقی دو توله بادیان چهار ماشه تخم کاسنی شش ماشه به عرق بادیان ده توله جوشانیده نبات دو توله باز اگر شکایت درد زانو کند سورنجان یک ماشه سوده افزایند دیگر که باگوله شکم و نفخ و درد باشد بادیان چار ماشه مویز منقی ده دانه پرسیاوشان چار ماشه جوشانیده گلقند دو توله باز بسفایج چار ماشه گل خطمی سه ماشه افزایند غذا شله باز مقل ازرق یک ماشه سوده باطریفل صغیر توله سرشته خورده بالایش عنب‌الثعلب پرسیاوشان گل سرخ هر یک چار ماشه گل خطمی سه ماشه انجیر زرد سه دانه جوشانیده نبات دو توله داخل کرده به نوشند باز بسفایج شش ماشه افزایند دیگر که با درد کمر و قبض باشد اطریفل صغیر خورده شیرهٔ خیارین شش ماشه شیرهٔ بادیان چار ماشه نبات دو توله به نوشند و اگر با درد تمام شکم باشد مقل سوده یک ماشه باطریفل صغیر سرشته بخورند بالایش بادیان مویز منقی جوشانیده گلقند دیگر که باندکی نفخ و صلابت فم معده باشد مقل ماشه سوده باطریفل کشنیزی توله سرشته با آب گرم بخورند دیگر که با اسهال باشد سفوف یهودی و مقلیاثا با شیرهٔ نانخواه کرفش و بادیان دهند غذا پایچهٔ بز جوان با نان ثرید

کرده دهند و گاهی از شوربای آن حقنه کردن بسیار نافع بود دیگر حقیقت بریان چهار حبه بیخ کبر یک ماشه در گلقند یک توله آمیخته بلیسانند و بدرقه به شیرهٔ بادیان و انیسون هفت ماشه در گلاب و عرق هیل و پودینه هر یک هفت توله نبات سه توله کنند که در ریاح بواسیر مفید بود اقوال اطبا جرجانی و ایلاقی می‌نویسند که صاعب این علت را نیز همچون صاحب بواسیر پرهیز باید کرد و از میوه‌های بادناک دور باید بود و داروهای بادشکن بکار باید داشت و این حب بادباسور بشکند و در گرده و تهیگاه ومفاصل را سودمند بود صبر شش درم تخم سپند جاوشیر مقل اشق غاریقون عصارهٔ غافث هر یک پنج درم سکبینج ده درم شحم حنظل سه درم با آب گندنا حب سازند شربت از دو درم تا دو مثقال با آب گرم در نسخهٔ حب‌النیل پنج درم زیاده است و وزن مقل دو درهم دور نسخهٔ دیگر سکبینج نیز دو درم است و این حب نیز باسور باطن و ریاح گرده را نفاع بود زرنباد درونج هلیلهٔ سیاه هلیله شیطرج هندی عاقرقرحا نوشادر فلفل‌دار فلفل تخم گندنا مقل مساوی کوفته با آب مویز حب‌ها سازند شربت از دو درم تا سه درم با آب گندنا دهند و این حب خبث‌الحدید باد باسور و سردی گرده و شهوت طین و مجذوم را سودمند بود و طعام بگوار دو رنگ روی نیکو گرداند و فربه کند بگیرند خبث‌الحدید مدبر و هفت روز در آب گندنا تر کنند و هر روز آب گندنا تازه کنند پس خشک گردانند تخم سپندان سفید یعنی حرف و تخم جرجیر و تخم کرفس و تخم ترب گندنا و تخم گرز و تخم پیاز و حلبه هر یک چهار جزو و مقل یک جزو و در آب گندنا به قدر نخود حب کنند شربت بست و یک حب در هر هفته یکبار یا دو بار و اگر پوست بیخ کبر یک جزو صعتر فارسی نیم جزوهر دو کوفته بیخته دو درم با آب گرم یا شوربای چرب دهند نافع بود و یان معوق تخمه و ریاح بواسیر و صداع بار دو ظلمت بصر را سودمند بود و قوت باه زیاده کند سنبل‌الطیب قرنفل دارچینی حب بلسان فلفل سفید دار فلفل اسارون سلیخه قصب‌الزریره سعد حب‌آلاس زنجبیل قرفه قاقله همه مساوی سائیده با عسل مصفی بسرشند شربتی دو درم تا دو مثقال و این حقنه باد باسور بشکند آب شبت تر شصت درم آب گندنا سی درم عسل و روغن کنجد و روغن جته الخضرا هر یک نیم سکره فانیذ بست درم یا سی درم همه را جوشانیده حقنه کنند و هرگاه به زانوی صاحب بواسیر ثیره بسیار سیاه پدید آید بعد بست روز بمیرد مسیحی گوید که این حقنه نافع ریاح بواسیر است

تخم زردآلو را کوفته روغن از آن برآرند و با آب گندنای مطبوخ آمیخته نیم‌گرم حقنه کنند انطاکی می‌گوید که گاهی عقب باسور و ناسور ریح حادث می‌شود که به یکی از این هر دو مضاف می‌سازند و گاه به سوی دماغ بر آید و گاه فرود آید و قلق و کرب و درد در پشت و معده پیدا کند و باه را ساقط نماید و علاجش آنچه مذکور شد مع اکثار از شرب محلات ریح مثل تخم کرفس و انیسون و قردمانای مطبوخ به عسل و تمریخ بادیان حاره حکیم شریف خان در حاشیهٔ شرح اسبه آب می‌نویسند که از ادویهٔ نافعه سکنجبین افتیمونی و شربت دارچینی و شربت افسنتین و شربت انیسون و شربت مشک و شربت سنبل است و شربت خبث‌الحدید بر این همه فاضل است و حب مقل ملین و قابض در این به آب بهترین حبوب است و کذا اطریفل مقل ملین و حب خبث‌الحدید مدبر آن را نافع بود و حبی که در آن هلیلجات و مقل هر یک چهار درم است و در بحث بواسیر در قول صاحب کامل گذشت نیز در ریاح بواسیر و تفتیح باسور عمیا نفع بین کند و مجرب است و بدانند که معاجین کاسر ریاح همه در این به آب نافع است و کذا نطولات به ادویهٔ کاسر ریاح و کذلک تبخیر به این ادویه و اتفاق کرده اند بر آنکه هر دوا که نطولاً نفع کند بخوراً نیز نافع بخور و بالعکس و گویند که شیاف عشقه مجرب است و روغن خراطین نافع بود و در علاج الامراض نوشته که این حب خبث‌الحدید برای ریاح بواسیر تجربه درآمده و شخصی را قرحه در آلات بول ازروقی بود و ریم بسیار می‌آمد قرحه را به الکل زائل نموده هیچ اثری از آن باقی نمانده و قاروره صاف شد و برودت و ضعف معده را نیز نافع و مقوی باه است و نسخهٔ آن همان حب خبث‌الحدید است که در قول جرجانی مسطور شد لیکن وزن خبث‌الحدید شازده جزو و حرف که حب الرشاداست سی و دو جزو است و قاقله و در نسخهٔ دیگر حب قلقل چهار جزو عوض مقل است و نوشته که خبث‌الحدید را بعد خشک کردن چندان بسایند که چون بر روی آب بریزند تا یک ساعت بر آن بایستد و اگر در سحق او سابقه نکنند احتمال ضرر است حکیم عابد سرهندی در شرح اسبه آب نوشته که دوستی را درد گرده به سبب این ریاح شدت نمود و نزد من ضماد و دوا که استعمال او کنند باقی نمانده بود و کرب بر آن اشتداد کرد و حواس او متشتت گشت پس شربت دینار به شیرهٔ خیارین نوشانیدم و برگرده ضماد خردل زنجبیل سائیده در بول گوساله سرشته نمودم و غذا شوربای چوزهٔ مرغ دادم و ریح به سوی کنج ران منحل گردید

پس شربات از سفوف نمک دادم و بحمدالله تعالی نجات یافت و بر دیگری این امر هجـوم آورده و اقـراص افـسنتین خورانیدم و بر سائر شکم او به همین اقراص ضماد کشانیدم و در چند روز مرض مقهور شد و به الکلیه از آن خلاص یافت و گاهی شراب در آب کاسنی حل کرده طلا کرده می‌شود و حکه را که گاهی به ایـن وجـع مـی‌باشـد سـاکن می‌کند و از روغن‌های نافعه روغن کلکلانج و روغن نهاردین است و آنچه بارها به تجربه رسـیده و خطـا نکـرده ایـن روغن مقل از تالیف قدما است مقل اشق سعد مرزنجوش حرمل حلبه حبته الخضرا مغز تخم بید انجیر هر واحـد ده مثقال میعهٔ سائله اشق افتیمون بسفایج حب بلسان بادام مقشر خربق سفید زرنب افلنجـه شـیطرج هـر یـک شـش مثقال قرنفل جوز بوا زنجبیل خولنجان عود دارچینی جند بیدستر هر یک سه مثقال مرداسنگ کـنـدر سیـسالیوس تخم گندنا شونیز حرف نانخواه قسط تلخ هر یک پنج مثقال اشنه تخم شبت برگ غاز فوفل هـر یـک چهـار مثقـال عسل مصفی روغن گاو روغن یاسمین نفط سفید قطران روغن بید انجیر روغن زیتون هر یـک شـش صـد و پنجـاه مثقال نیمکوفته در آب باران یکهزار مثقال بجوشانند تا آنکه آب فانی شود و روغن بماند و مقلیاثا مجـرب و معمـول است مصنف اقتباس‌العلاج گوید که اول فصد باسلیق و یا صافن کنند و جهت نضج مـادهٔ سـودا و تحلیـل ریـح ایـن ماءالاصول دهند پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی پوست بیخ کرفس اذخر پوست بیخ کبر اصـل‌الـسوس مقـشر بادیان سنبل‌الطیب خارخسک ناگکیر مصطکی هر یک نه ماشه اسارون انیسون افـسنتین حرمـل قنطوریـون دقیـق صعتر هر یک هفت ماشه فوه درونج بسفایج تخم خرپزه هر یک یک نیم توله تخم قرطم سه توله انجیر زرد و پانزده عدد مویز منقی پنج توله برگ شاهتره بادرنجبویه افتیمون هر یک یک و نـیم تولـه در عـرق خارخـسک و مکـوه و جوانسه و شاهتره هر یک سه پاو شب خیسانیده صبح بجوشانند که به نیمهٔ آید مالیده صاف نموده هر روز نـه تولـه با نه ماشه روغن بادام و یا بید انجیر مرکب تا پانزده روز و یا کم زیاده تا حـصول نـضج دهنـد و غـذا وقـت دو پهـر نخوداب چوجهٔ مرغ و و قت خام نان خشکار با شوربای مرغ و بعد حصول نـضج در قـاروره تنقیـهٔ بـدن بـه مطبـوخ بسفایج تربدی و افتیمون تربدی علویخان کنند و وقت شب حب لاجورد و یا افتیمون خوراننـد و یـا در ماءالاصـول مذکور بعضی ادویهٔ مسهله مثل هلیلهٔ سیاه سه توله برگ سنا یک نیم توله خیار شنبر هفـت تولـه شیرخـشت پـنج

توله ترنجبین نه توله گلقند شربت دینار هر یک چهار توله روغن بادام هفت ماشه اضـافه کـرده دهنـد و بجـای آب عرق گاوزبان و مکوه و گلاب برابر دهند و وقت دو پهر نخوداب وقت شام نان ترید در شوربای مرغ و صبح این تیرید دهند مصطکی بیخ کبر لاجورد مغسول هر واحد یک ماشه در هلیلۀ مربی یک عـدد سرشـته ورق نقـره یـک عـدد پیچیده با شیرۀ بادیان و قرطم هر یک نه ماشه انیسون زیرۀ سفید هر یک سـه ماشـه صـعتر هفـت ماشـه در عـرق گوکهرد و هیل و گاوزبان هر یک هفت توله شربت بزوری چهار توله تودریین و یا حـرف نـه ماشـه و آب و غـذا بـه دستور و همین نمط چهار پنج مسهل داده جهت تعدیل و تحلیل ریاح جوارش انجدان و بادمهرج با عرق دارچینی و یا هیل و یا نانخواه دهند و یا دیگر حبوب و سفوفات که مذکور شد و اگر از این تدبیر صحت حاصل نشود ماءالجبن دهند و همه آنچه در نفخ معده و جگر و سپرز از سفوفات و حبوب و غیره مذکور شد در اینجـا هـم بـه عمـل آرنـد اطبای هند می‌نویسند که از برگ ککرونده و مرچ سیاه مساوی حب بسته خوردن و معجون مقـل کـه آن را گوگـل پاک گویند تناول کردن ریح‌البواسیر را نافع است و هلیلۀ زمگی بریان در روغن زرد یک درم زیرۀ سیاه سـه درم در نه دام آب خیسانیده صباح بجوشانند و با دو نیم دام روغن کنجد بآتش ملایم بجوشانند تا روغن بماند و این سفوف به جهت باد بواسیر و درد معده ضعف آن کثیرالمنفعت است چرا تیه بیخ چتاور دارفلفل فلفل سیاه هر یک دو ماشه برگ سنازیرۀ سفید نمک نفطی نمک کوکنی نمک سیاه نمک سانبهر نمک لاهوری هر یک سه ماشه تربد موصـوف قرنفل کلاه دار دارچینی دانۀ الایچی سفیدپوست هلیلۀ زرد پوست هلیلۀ کابلی پوست هلیله آمله هلیلۀ سیاه سهاگه بریان هر واحد یک ماشه اناردانه پانزده ماشه اجواین زنجبیل کشنیز خشک هر یک پنج ماشه کوفته بیختـه سـفوف سازند خوراک چهار ماشه در این چورن برای باد بواسیر و پیه و بادگوله و امراض بلغمی را مجرب نوشته انگوزه یـک درم به آبه رنگ دو نمک و نمک سنگ سه زیره چهار سونه پنج مرچ سیاه شش پیل هفت گوته هشت زردچوب نـه چترک ده اجود یازده قند دوازده درم همه را سائیده در قوام قند مذکور انداختـه خـوب بیامیزنـد و فـرود آورده در سایه خشک کنند و در آوند آب نارسیده بدارند و هر روز سه درم با آب بخورند پرهیز از کنجد و بادنجـان و ؟؟؟ و از آنچه تیز باشد و اگر مغز تخم بکاین بادیان مساوی سائیده شکر سفید برابر آمیخته نیمدام بخور نـافع بواسـیر بـادی

است و نوشیدن طبیخ حلبه نیز نافع ریاح بواسیر است.

قشر البواسیر

بدانکه گاهی مرض سمی به قشر البواسیر عارض شود و آن جسم غـشائی غلـیظ مائـل بـه صـلابت ماشـهبه صـفاق امعاست و آن ممتد به رودهٔ مستقیم و ملتصق بدان باشد گویا که طبقه اثالثه آن است و گاهی از معای مـستقیم تـا قولون تجاوز کند و در اغلب طول او بقدر یک وجب و گاهی زیاده از این بود و این غشا مملو از ریح باشد و صـاحب او گمان کند که معای او از ریح پر است و لیکن ریح داخل طبقه بود و این مریض غیر ریح البواسیر است که مذکور شد پس این غشا که آن قشر البواسیر است گاهی از بالا متقلع گردد به سبب سختی اسهالات و از مقعد معلق نـازل شود و از ان مریض بترسد و طبیب غیر مجرب آن را روده گمان کند و پندارد که روده مریض ساقط شـده و چنـان نبود و آن از خط خالی نباشد و علاجش قطع آن است و جدا کردن قشر از مقعد و قطع این بسیار سهل اسـت بهـر آنکه قشر از بالای روده مستقیم زائل شده و از سطح او مفارقت کرده و به حوالی مقعد اندک متعلق باشد و بعد قطع ادویه و مراهم مسکن وجع و ملحم قروح استعمال کنند و حسب عوارض به انواع علاج معالجه نمایند.

نواصیر

و آن قروح خبیثه غائره است که بر کناره مقعد حادث شود و مـتعفن گـردد و گرداگـرد او روده مـستقیم و گوشـت فاسد شود و مدام زرداب از آن جاری باشد و علاج آن مشکل بود و اسبه آب آن به قول خجندی قریب از اسـبه آب بواسیر است و حدوث او در اکثر از خراجی بود که در حوالی مقعد بر آید و در شکاف دادن آن تأخیر کنند حتی کـه گوشت گرداگرد او فاسد گردد و نزد جرجانی و ایلاقی اسبه آب نواصیر و بواسیر هر دو یکسان است و شـیخ‌الـرئیس می‌نویسد که نواصیر گاهی از خراجات مقعد و جراحات آن پیدا شود و گاهی از بواسیر متاکله متولد گردد و نواصـیر

دو نوع بود یکی غیر نافذ بسوی داخل روده مستقیم و این سالم‌تر است دوم نافذ بسوی آن و این ردی‌تر بود و آنچه قریب از تجویف مقعد باشد اسلم و در آن خطر اندک بود بهر آنکه اگر قطع کنند تمامی عضله مقعد را آفت نرسد بلکه بعضی آن را و از باقی فعل حبس براز کند و اما بعید را چون قطع کنند و علاجش همین است که عضلهٔ حابسه تمام یا بیشتر قطع گردد و همه فعل حبس زائل شود و به خروج براز بلاراده مؤدی گردد و نواصیر گاهی متصل با ورده و شرائین و عصب باشد و در آن خطر و گاهی در استخوان اثر کند و فرق میان نافذ و غیر نافذ چنان کنند که میل در ناصور داخل کنند که میل در ناصور داخل کنند و انگشت اندر مقعد در آرند و از انگشت منتهانی موقع میل تجسس نمایند اگر سر میل به انگشت ملاقی گرد و نافذ باشد والاغیر و ایضاً بر نافذ خروج ریح و براز از آن دلالت کند و آنجا که مجری به غایت تنگ باشد و او خال میل ممکن نبود و براز نیراز آن بر نیاید و خروج ریح هم از آن طرف محسوس نگردد بفرمائید که مریض معقد را زا پنبه یا پارچه یا دست خود بند نماید و حبس دم کرده به اسفل زور نماید چنانچه برای اخراج براز میکنند و انگشت بر دهن قرحه دارد و پس اگر بر آمدن بریح از قرحه به انگشت محسوس شود قرحه نافذ بود والافلا و نافذ را گاهی یک دهن باشد و گاهی بسیار و مؤلف بعضی کسان را دیده که نواصیر در طرف قدام مقعد ایشان بود و همواره از آن بول بیرون می‌آمد و از این معلوم شد که نواصیر تنها نافذ بطرف معای مستقیم نمی‌باشد بلکه گاهی نافذ بسوی آلات بول هم میباشد علاج اگر نواصیر غیر نافذ باشد مریض را بر پشت بخوابانند و زیر سرین او تکیه نهند و اولا قرحه را بیفشرند تا آنچه در آن باشد بیرون آید پس شیاف غرب را سوده دو سه قطره بچکانند صبح و شام و تا آنکه دوا خشک شود بیمار بر همان یهئت بماند و آنجا که در آوردن فیتله در قرحه ممکن بود فتیله را به آب ممنع محلول‌تر نمایند و در سفوف ادویه شیاف مذکور غلطانیده در ناصور نهند و اگر نواصیر نافذ بود دست از معالجه آن کوتاه دارند زیرا که علاجش یا به دستکاری است یا به وضع ادویه حاده تا گوشت فاسد زائل شود و این هر دو خالی از خطر نیست و گویند که آنچه نواصیر را از زیادتی باز دارد استخوان سینه گربه است که چون آن را در آب نقوع هلیله و بلیله و آبله سائیده طلا کنند و استخوان پنجهٔ اشیر سوده طلا کردن یا زردچوب مرداسنگ هر یک سه جزو روغن گل دو جزو سوم زرد یک جزو

سوم زرد یک جزو در آب بپزند و هرگاه آب بسوزند مثل مرهم استعمال نمودن نواصیر را نافع نوشته‌اند و به قول گیلانی اگر برگ نیب بسایند و با آهک آب نادیده که نصف وزن آن یا کمتر از آن باشد بیامیزند و به آب برگ نازک درخت مذکور و اگر به هم نرسد در آب لت کرده در نواصیر پر کنند نفع بین نماید و در این به آب نظیر خود ندارد و خصوصاً اگر قرحه با خون امعا نرسیده باشد و مرهم رسل را نیز در این مرض تا شیرات قوی است و بعضی خوردن سفوف پوست بیخ کبرسه ماشه صعتر فارسی یک‌نیم ماشه نیز سفید گفته‌اند و طلای مغز نارجیل دریائی در لعاب دهن مثل صندل سوده نیز مجرب نوشته و اگر مرداسنگ گلنار زردچوبه دم الاخوین شب یمانی سرمه سائیده اگر سرخ باشد بهتر شاخ گوزن سوخته موم سفید هر یک یک توله روغن زیت چهار توله به دستور مرهم ساخته استعمال نمایند جهت نواصیر و اندمال جراحات قدیمه نافع بود و این مرهم نیز برای بهگند مفید نوشته خاکستر چرم کمیخت کات سفید سنگ جراحت موم هر واحد یکدرم بقدری روغن گاو صد بار شسته آمیزند و ایضاً سرمه سیندوز هر واحد دو درم سیماب شنگرف موم هر یک یکدرم نیله تهوتهٔ بریان سه ماشه روغن کنجد چار دام اول اجزای دیگر سائید بعده سیماب انداخته بسایند پس موم در روغن گداخته آمیزند و بخور و حسب نافع نواصیر در آتشک خواهد آمد و استعمال معجون عشبه نیز در این به آب سودمند است و دیگر ادویه که در غرب گذشت و در شقاق مقعد و ناصور مطلق ذکر یابد بکار برند و تبخیر باستخوان مسلم انسان در تخفیف نواصیر مجرب جالینوس است اقوال حذاق سویدی می‌گوید که چون براز طفل قبل از بلوغ آن بگیرند و خشک نموده بوزن آن برگ علیق خشک باریک سوده اضافه نمایند در ابرای نواصیر بالخاصیت نافع و مجرب صحیح من است و ضماد صبر و کذا محروث با نصف وزن آن خاکستر چون انگور برزده بیضه سرشته و کذا بادام تلخ و کذا پودینه نهری مخلوط بمثل آن قلقند به عسل سرشته و کذامیعه سامله و کذاشراب کهنه و عسل و صبر آمیخته و کذا سندروس و صبر و صمغ زیتون به آب برگ زردآلو سرشته و کذا رصاص محرق به روغن گل آمیخته و کذا سوده بزرده بیضه مرغ آمیخته و کذا بیخ فاشرا کوفته طبخ نموده تا مثل مرهم گردد و کذار پوند و مثل ارو انزوت و بخور سندروس و کذا تخم کند تاودز ور خاکستر چوب زیتون و جلوس در آب مطبوخ پوست انار ترش و جو مقشر بریان و برنج بریان هر واحد نافع

ناصور مقعد است مجوسی می‌نویسد که غور نواصیر گاهی غیر نافذ بسوی امعا باشد و چون علاجش به ادویه مجففه کنند صحت یابد و گاهی بعیدالفور نافذ بسوی روده بود و د ر آن علاج سود ندارد شیخ می‌فرماید که اگـر از نواصـیر غیر نافذ اذیت بسیلان بسیار و بد بوی مفرط نباشد تبرک علاج او خون نیست و اگر ایذا دهد بر آن شـیاف غـرب و امثال آن از ادویه نواصیر تجربه کنند پس اگر اصلاح آن نماید یا فساد آن کم گردد و بهتر والا دوای حـاد اسـتعمال نمایند تا لحم هیت زائل شود و گوشت صحیح ظاهر گردد و تدارک الم به نهادن روغن زرد و روغن گل بـر آن بایـد کرد بعد از آن اندمال جراحت به ادویه و مراهم و خصوصاً مرهم مدمله رسل نمایند که آن صحت بخشد و اگر ناصور نیز باشد معالجه بعد آنچه قطع به حرق نماید نباید کرد لیکن به آهستگی در مدتی و از آنچه آن را منـدمل گردانـد مرهم اسود است و اما علاج نافذ خرم است و در خرم رعایتی که در بواسیر مذکور شد بایـد کـرد و از خـرم جیـد او نیست که به موی تافته باریک یا به ابریشم تافته محکم بندند وترک نمایند و هرگـاه مـودی بوجـع شـدید گـردد و خون عروض تشنج و دیگر اعراض رویه باشد رشته از آن جدا کنند و علاج به مسکنات نمایند بعد از آن اعاده بستن آن کنند ایلاقی و جرجانی گویند که علاج ناصور غیر نافذ به ادویه حاده محفضه مثل قرص فلدفیون و شیاف غـرب نمایند و اول ناصور را بفشارند تا صدید او خارج گردد و پاره پنبه کهنه بر سر میل باریک پیچیـده‌تـر کننـد و درد و اگر دانیده به قعر ناصور نهند و میل را بکشند چنان که پنبه در انجا بماند و یا فتیله ساخته به دسـتور نهنـد و یـک طرف او بیرون بماند تا اخراج او سهل باشد و اگر میل یا فتیله در آن فرو نرود و دوا را در ماءالعسل گداخته بچکانند و یا دوا خشک در آن ذرور نمایند و به سر میل باریک فرو برند و چون قرحه از چـرک و ریـم پـاک شـود و خـشک گردد به مرهم سفیداب و شیاف ابار به سفیدی بیضه مرغ سوده علاج کنند دور آب قابض که اندر آن بـرگ مـورد و سعد و پوست انار و جفت بلوط و مانند آن جوشانیده باشند مریض را بنشانند تا گوشت بروید و درست شـود و اگـر ناصور نافذ باشد و نزدیک به مقعد بود به هیچ چیز به نشود مگر به قطع و بریدن او بالا آهنی بود که به شکل یعنی داس باشد بعد از آن به ادویه روياننده گوشت علاج کنند مثلاً صـبر و مـردم الاخـوین و کنـدر و زعفـران و انـزروت مساوی نرم سائیده بر جراحت بپاشند و این دوا را اکسیرین گویند و اگر در این زنگار و سـرمه و گلنـار و زاج سـفید

افزایند قوی‌تر گردد و اگر ناصور از لب مقعد دور باشد آن را قطع نکنند بهر آنکه در آن خوف انقطاع عـضله مقعـد و استرخای آن و خروج براز بلا اراده باشد لیکن آن را بخراشند تا همچون جراحت تازه گردد و پس اگر حاجت بود به دوختن و به مراهم و شیافات رویاننده گوشت علاج کننده محمدبن الیاس گوید که علاج نافذ خرم و قطـع موضـع دوای حاد بر آن است تا لحم فاسد فانی گردد و یا این مرهم استعمال نمایند که نافع نواصیر است گـوگرد یـک درم حجر قیسور که بدان نقره را حک می‌کنند یک درم سلخ الحیه دو درم زفت ده درم روغـن جـوز ده درم زفـت را در روغن گداخته باقی ادویه سوده بیامیرند و علاج غیرنافذ به فشردن و گذاشتن این مرهم نماینـد دم‌الاخـوین سـرمه شب یمانی گلنار هر واحد چهار درم صبر کندر انزروت هر واحد سه درم زنگار نیم دانگ کوفته و به حریر بیخته بـه روغن بنفشه سرشته با پنبه استعمال کنند و حق آن است که قول در معالجه این مرض فضول است بلکه سزاوار این است که ترک معالجه کنند و تحمل اذیت آن مدت العمر نمایند سعید گوید که اگر نواصیر قلیل الوسخ بوده انـدک بوی بد داشته اشد مکروه‌العاقبت نیست و علاجش به اصلاح غذا و امتناع از اغذیه رویـه و اسـتعمال مـراهم ملحمـه مثل مرهم مرتک و مرهم زفت نمایند و مریض را به آبهای قابضه بنشانند و اما شفای تام را بسوی آن سبیل نیـست الا به علاج آهن و اگر رنج خارج از ناصور بسیار بدبو لذاع حاد باشد آن روی عفنی بود پس باید که طبیب بـه عـلاج آن اهتمام نماید یا به ادویه حاد بوده حدید به نحوی‌که منجل بشکافند اگر بعید از مقعد نباشد و اگر بعید بود از آن تعرض نکنند بهر آنکه خروجی براز به غیر اراده به سبب انقطاع عضله تابع علاج حدید گردد و اگر قریب باشد اقـدام بر علاج آن نمایند و بعد از قطع بدو آیا آهن آن موضع را به دوای خشک و پنبه پر کنند بعده به مـسکه روغـن زرد علاج کنند و بعد نقا به مراهم ملحمه تدارک نمایند ابومنصور گوید که بق مقشر و صمغ زیتـون سـائیده بـه سـرکه آمیخته و اندکی زعفران داخل کرده بر فتیله طلا کنند و در ناصور نهند و یا فتیله از اندک جاوشیر و روغن نارجیـل ساخته نهند و سیلان مرهم مرتب از آرد باقلا و حلبه و آب و روغن نارجیل گذارند و به کهربا و صبر صبح و شام پـر نمایند که به قوت تخفیف آن نماید و یا دوای مسطور در به آب غرب استعمال کنند و اما بر اتام حاصل نـشود مگـر به علاج حدید رازی گفته که علاج ناصور غیر نافذ این است که پارچه درشت بر میل پیچیده در آن داخـل کننـد و

بخارند تا خون بر آید و یک روز گذاشته باز اعاده این تدبیر کنند تا سه مرتبه هر قدر که کهنه باشد حاجت به استقصا در این تدبیر بیشتر بود بعد از آن صبر و قشور کنار مرو انزروت و یرساو آرد کرسنه و پوست پنج جاوشیر و دم الاخوین سوده پر نمایند که التحام کنند انطاکی گوید که نواصیر قروح غائر است که ممتلی میشود و منفجر میگردد و مثل غرب و علاجش تنقیه ماده است اولا استعمال دوای مجفف بعد ازاله مواد فاسد بعد از آن بشیاف غرب پر کنند و نافذ را قطع کنند و بر آن ادویه اکاله نهند تا مستوی گردد و پس ادمال آن نمایند و در آن خطر است و تکثیر تضمید به صبر بادام تلخ و انزروت و ریوند و کذا مورد و گلنار کنند.

ورم مقعد

و آن اکثر حار بود از خون مصرف یا خون صفراوی و گاهی بارد باشد و ورم مقعد ابتدا کمتر افتد به سبب تلرر جرم مقعد و کثافت آن بهر آنکه عصبانی صلب است و در اکثر عقب شقاق یا قروح یا حکه یا انسداد دهن بواسیر یا عقب معالجات بواسیر و نواصیر به قطع و استعمال ادویهٔ حاده یا ضربه و سقطه به سبب توجه مواد بسوی مقعد از شدت درد عارض شود بالجمله اگر ورم با تپ گرم و درد شدید و سوزش و تقطیر بول و سکون وجع به وضع اشیای بارد بالفعل باشد ورم حار بود و اگر با زحات و ورم و فقدان آثار حرارت و تسکین درد بچیزی گرم بالفعل باشد ورم بلغمی بود و اگر با صلابت و فقدان حس بود ورم صلب باشد پس اگر این اورام جمع شود و خراج گردد و بر آن خوف بودن نواصیر بود فلهذا بقراط امر بشگاف آن قبل از آن نضج نموده علاج در ورم حار فصد باسلیق کنند و اگر از قصد مانعی باشد بر قطن حجامت نمایند یا زلو بچسبانند و بعد از نضج به مسهل صفرا تنقیه سازند و جهت تعدیل مزاج شیرهٔ بزور بارد و با تخم ریحان و اسپغول و شربت عناب یا نیلوفر یا بنفشه و یا نقوع عناب و آلو بخارا با نبات به نوشند و قی به غایت مفید بود و تقلیل غذا باید کرد و اغذیهٔ مبرده بخورند و از اغذیه حاره اجتناب نمایند و در ابتدا جهت روع ماده مرهم سفیداب نهند و یا پنبه را به روغن گل و آب کشنیز سبز و زردی بیضهٔ آلوده نهند یا

سفیدی بیضهٔ مرغ و روغن گل در ظرف ارزیر یا اسرب خوب حل کرده بر مقعد ضماد کنند و آنجا که درد شدید بود و قدری افیون بیفزایند و بعد بر روغن گل و موم یا زردی بیضه لطوخ نمایند و هنگام شدت وجع اندک آب گشنیز تر زیاده کنند یا مرهم خل و محلول در روغن گل نهند و چون ورم مزمن گردد و مرهم داخلیون بگذارند و به منضجات ملینه مثل خطی و خبازی و اکلیل‌الملک و به آبونه و گل بنفشه نطول کنند و چون علامات ریم کردن ماده دریافت خود قبل از نضج کامل باید شگافت تا ناصور نگردد و در ورم بلغمی قی کنانند و مسهل بلغم دهند و اگر حاجت بود به فصد اندک خون بگیرند و مرهم محلل استعمال نمایند و مرهم از برگ کرنب پخته و پیه گاو ساخته به عمل آرند و زردی بیضه و روغن گل و مقل طلا کنند و هنگام ظهور آثار نضج بشگافند و در ورم صلب جهت تلیین و تحلیل او پیه بط و مرغ و زردهٔ بیضه و روغن گل و زفت و سفیداب و مرداسنگ و اندک زعفران مثل مرهم ساخته طلا نمایند و بعده مقل بیفزایند و در طبیخ ادویه محلله نشانند و مرهم داخلیون و مرهم رسل در روغن گل و زردی بیضه مرغ آمیخته استعمال نمایند و طبع را در جمیع انواع مدام نرم دارند تا ثفل محل را نرنجاند و ماده هم بدین تدبیر کم گردد اقوال مهره سویدی تسوید می‌نماید که بامیدن روغن تخم زردآلو تلخ در تحلیل ورم مقعد مجرب صحیح من است و برای تسکین ورم حار ضماد عصاره خرفه و کذا طحلب سائیده و کفا گل سرخ خشک مطبوخ به آب و کذا گل بنفشه تنها یا به ادویهٔ مناسهٔ و کذا برگ بنفشهٔ سبز نافع و ضماد صبر تنها و به عسل و شراب و طلای روغن اقحوان و ضماد و اذی و کذا پیاز بریان به روغن زرد یا پیه سوده و کذا رصاص محکوک به شراب و کذا روغن حلبه و کذا شحم بط و دماغ آن و کذا بیخ خطی شراب پخته و کذا عدس مطبوخ و به بریان و روغن گل و کذا عدس مقشر به عسل و اکلیل‌الملک و پوست انار پخته و کذا به آبونه و کذا اکلیل‌الملک و زرده بیضه یا بمیفنتج پخته وکذا لادن در روغن گل حل کرده و کذا سکنجبین و کذا گل سرخ مطبوخ به شراب یک ساله و کذا گندنای مطبوخ به روغن زرد و کذا سفیداب ارزیر و مرداسنج مساوی به روغن گل آمیخته و کذا توتیا و کذا روغن بید انجیر و جلوس در طبخ خیری اصفر و کذا در طبیخ خطی و کذا در طبیخ شکایا و کذا در طبیخ خبازی و کذا در طبیخ ملو خیار خرب و ضماد خطمی و کذا حضض و کذا حب‌آلاس و کذا طبیخ اذخر و نقاح آن و

همول بیخ شکاما و کذا اخولان و دزور پوست حنظل سوخته هر واحد نافع ورم مقعد است و ضـماد زعفـران و مـوم مساوی و کذا زفت رطب به موم مساوی و یا به روغن گل و کذا زوفای خشک نافع درم صلب مقعـد اسـت و ضـماد مصمطکی ورم بارد را مفید بود بوعلی سینا مینویسد که واجب است استعمال فـصد در ابتـدای ایـن اورام چـه ایـن گاهی تنها تسکین مرجع کند و مرهم سفیداج بر آن استعمال کنند و با سفیدی بیضه و روغن گل در هاون رصـاص یا آنکه بسایند تا سیاه گردد نمایند و یا بگیرند مرداسنگ پنج درم نـشاسته هـشت درم سـفیداب دو درم مـوم سـه اوقیه روغن زرد و اوقیه پیه بط یک اوقیه روغن کنجد مقدار کفایت و با این قدری مثلث و شراب آمیزند و پیـه بـط سخت سودمند ست و همچنین ضماد نان در آب پخته بزوری بیضه و روغن گل آمیخته یا نـان پـاکیزه یـک رطـل زعفران یک اوقیه افیون یک اوقیه در همیخته سرشته و ضماد کاکنج خیلی نیکو است و کذلک ضـماد زردی بیـضه بریان در شراب قابض سوده به موم و روغن گل آمیخته و چون درم از ابتدا تجاوز کندو از قطع بواسیر نباشـد بـر آن مرهم داخلیون به روغن گل حل کرده و یا اندک مرهم باسلیقون با زردی بیضهٔ نیمبرشت استعمال کنند و ایضا پیاز و گندنا هر دو جوش داده مع به آبونه و یا مرهم سفیداب با شق و اگر درد شدت کنـد بـرگ بـیخ رطـب افـشرده و اندکی آب او گرفته به آب آمیزند و در آن نان تر کرده و زردی بیضه مقعود کمتر از بریان بسیار و روغن گل افـزوده مرهم سازند و ایضاً گاهی تکمید معتدل و جلوس در آبی که مسکنات وجع مثل بزرکتان و خطمی و تخم خطمی و ملوخیا جوشانیده لعاب گندم ممروس در آن ریخته باشند نافع بود و باید که به سوی مبحث زحیر رجوع نمایند که در آن علاج جید این باب است گیلانی گوید که در اینجا قاعده وجوب شگاف قبـل نـضج و تقـیح اگـر چـه واجـب الرعایه است الا اگر نضاج و تقیح به حسب واجب در مدت اندک به ادویه قوی‌الانضاج واقع شود باک نیست و به این طریق اکثر این مرض را علاج کردیم و یکی را هم ضرری نکرده و گل خطمی و برگ آن را خاصیت نیک است از آن مرهم ساخته بر مقعد لطوخ سازند پس اگر استعمال او در ابتدا بود بتعذیب ماده و دفع لذع آن را نفع بخشد و اکثـر بدان درم زائل شود و خصوصاً چون در گلاب بپزند و اگر بعد ابتدا باشد گاه زائل کند و گاهی نضج دهد که عقـب او غائله نباشد بلکه ریم را خارج کرده بسرعت مندمل سازد ولاسیما چون به مرهم اشق آمیزند و این از خواص است و

جدوار را در این باب منفعت تام است چون در گلاب سوده بر موضع طلا نمایند و هرگاه ورم با جراحت اندرون مقعد به غایت دردناک پیدا شود و اسهال خون آورد این دوا مجرب است گل بنفشه به آبونه اکلیل الملک حلبه تخم کتان برگ خطمی هر یک دو توله گل خطمی گل سرخ هر واحد یک توله کوفته بجوشانند که چون خمیر شود هر روز سه بار گرم گرم به بندند و این ضماد نیز به غایت نافع ست به آبونه اکلیل الملک تخم خطمی بنفشه حلبه تخم کتان افیون مقل اشوق روغن گل هر واحد یک مثقال زرده تخم مرغ یک عدد ادویه را بکوبند و بجوشانند تا مثل خمیر شود و مقل و اشق و ایفیون در آب حل کرده بیامیزند و روغن و زرده تخم مرغ اضافه کرده به عمل آرند صاحب کامل گوید که چون مقعد را ورم حار بغیر بواسیر عارض میشود باید که برگ خطمی و برگ عنب‌الثعلب و بنفشه خشک و عدس مقشر به آب بجوشانند تا پخته شود و بر آن روغن گل یا روغن بنفشه و زرده بیضه و سفیده آن انداخته در آن خوب بماند و بر موضع ضماد کنهند و این دوا نیز ورم حاد مقعد را نافع سفیدآب از ریز پنج ورم کند ریک نیم درم اقلیمیای نقره دو درم سائیده به موم که در روغن گلو آب کاسنی و آب خیار اگر حاضر باشد و آب حی العالم و خبازی گذاخته باشند آمیخته در هاون حل کرده استعمال نمایند جرجانی و ایلاقی مینویسند هرگاه که بر مقعد آماس گرم پدید آید اول رگ باسلیق باید زد و ضماد سفیدی بیضه و غیر آن همآن است که در قول بوعلی سینا مسطور شد و گفته که اگر بعد تسکین حرارت برگ چقندر بگو بند و با روغن گاو آمیخته بپزند و با زردچوبه ضماد کنند در خراج مقعد را زائل کند و در نسخهٔ ایلاقی حلبه عوض زردچوبه است ابن الیاس گوید که علاج ورم حار فصد و اخراج قون کسب قوت واجب است و هر صباح جلاب از عناب ده عدد به نوشانند و غذا ماءالشعیر با مزورهٔ ماش و شیره بادام دهند و تضمید موضع از بنفشهٔ خشک و باقی همآن است که در قول صاحب کامل گذشت مگر در ینجا خبازی عوض عدس و بیضهٔ مرغ است و یا بگیرند سفیدی بیضه و روغن گل و بر آن یک طسوج افیون انداخته در هاون ارزیز یا اسرب حل کرده استعمال نمایند و یا این مرهم سفیداب نهند و نسخه آن همآن است که در قول مذکور مسطور شد الا آب خیار و حی‌العالم مطروح ست مصنف ترویح گوید که در ورم حار فصد کنند و اشربه مثل شربت عناب یا شربت آرد و تمرهندی به نوشانند و نسخه ضماد و مرهم همآن است که در

قول ابن الیاس مذکور شد و اگر درد شدید باشد ضماد آب برگ پنخ به نحوی که در قول بوعلی سینا گذشت و کـذا آبزن استعمال نمایند و بالجمله باید که مبادرت بانضاج ورم کنند اگر در تقیح شروع کنـد تـا بـسرعت بـشکافد و الا مشکاف دهند و مهلت روا ندارند که ماده غائر شود و ناصور کرد و چنانچه بقراط امر کرده که اورام مقعـد را قبـل از تقیح بشکافند و به خلاف سائر اورام و آنچه بر سرعت نضج اعانت کند ایـن اسـت در مـرهم داخلیـون زرده بیـضه و روغن گل افزایند و قیروطیات متخذ از مغز ساق بقر یا موم به آب چقندر بکار برند و تدبیر ورم صلب همآن است که در ذیل علاج گذشت انطاکی گوید که روغن زردهٔ بیضه و مغز شتر و لادن و زعفران را در اینجا فائده عظیم اسـت و برگ بیخ سوده و خشخاش به سائر اجزای آن و گل سرخ مطبوخ بـه شـراب را در حـار نفـع جلیـل اسـت و دربـارد خاکستر پوست حنظل ذرداً و صبر و عسل و پیه ماکیان طلاءً و پیاز و گندنای بریان روغن زرد به دسـتور و حلبـه و به آبونه نطولاً و کذا انواع خبازی خصوصاً خطمی نافع بود و از مجربات این است که بیخ و پوست خشخاش و حلبـه بجوشانند و به آب آن نطول و بجرم آن تنها در حار و با عسل در بارد ضماد کنند ابن هبةالله گوید کـه معالجـهٔ ورم حار به فصد و شرب مبردات نمایند و به عدس مقشر و اکلیل‌الملـک و بـرگ عنـب‌الثعلـب و بنفـشه خـشک و گـل خطمی آب پخته روغن بنفشه و زرده بیضه و آب حی‌العالم آمیخته بر مقعد ضماد کنند و به آب ریاحین بـشویند و تقلیل غذا نمایند و اگر ورم صلب باشد علاجش به شحوم سازند و به آب ریاحین بشویند ابو منصور گوید که اگر ورم حار باشد فصد و قی استعمال کنند و به این دوا عدس مقشر خطمی سفید اکلیل‌الملک سائیده به آب عنب الثعلـب و زرده بیضه و روغن گل سرشته طلا نمایند و اگر با ورم استرخا بود عدس گل سرخ بپزند تا نضج یا باریس سـائیده به آب عنب‌الثعلب و روغن گل آمیخته ضماد کنند یا مازو سبز را در آب بجوشانند تا پخته شود بعده سائیده انـدکی روغن گل و آس و خلاف آمیخته حل کنند تا نرم شود و استعمال نمایند و این دوا تسکین وجع با ورم نماید اکلیـل الملک با بونه باقی ترکیب و اجزا همآن است که در بحث بواسیر در قول ابوسهل گذشت مگر در اینجا وزن افیـون و تخم کتان و حلبه و خطمی هر یک دو درم است و اگر معذلک طبیعت قبض باشد بحـب مقـل لـزوم نماینـد و اگـر معتدل باشد اطریفل کبیر معمول به خبث‌الحدید دهند و در آب قمقم که مازو و آس و گلنار و پوست انـار و جفـت

بلوط و گل سرخ و عدس و ارز و جوزالسرو برگ آن و ثمر طرفا جوشانیده صاف نموده نبیذ مویز بر آن ریخته باشند اندر آن نشانند و چون خارج شوند این دوا جوز و مازو و اقاقیا و سفیداب و کندر و مر مساوی سوده بـر آن پاشـند و به آب گرم استنجا نکنند بلکه به آب سرد و اگر با برودت بود این دوا نافع بود که مقعد را به شراب قوی تر نمایند و بر آن ودع سوخته و قشور کندر و اقلیمیا و مرداسنگ مساوی مغالهٔ خبث ارزیز و سماق هر یـک یـک چیـز و مـرور جزو سوده بپاشند و این طلا ورم و شقاق مقعد را نافع و تسکین حـرارت کنـد ابـار محـرق مغـسول سـفیده ار زیـر مرداسنگ مربی و زرده بیضه روغن گل در هاون بسایند تا مثل مرهم شود و طلا کنند طبری گوید که در ورم مقعد واجب است که فصد علیل کنند و لزوم پرهیز نمایند و امر به علاج کنند و به آرد جو و آرد عدس در سفیدی بیـضه و روغن گل خالص حل کرده ضماد سازند و دائم به روغن گل گرم کرده تمکید نمایند کـه تحلیـل ورم و ازالـهٔ الـم نماید.

شقاق مقعد

گاهی به سبب یبوست و حرارت بود که مقعد را عارض شود پس از مرور ثفل یا بس و ازادتی سبب منـشق گـردد و گاهی به سبب شدت غلظ براز و خشکی و خشونت آن بنا بر ادیان تناول اشیای یابسه یا جلـوس طویـل بـر زیـن و چوب بود و گاهی بسب بواسیر یا نواصیر باشد گاهی به سبب قوت اندفاع خون بسوی فوهات عروق مقعـد و امـتلای آنها حادث گردد و گاهی ورم حار یا سودای و یا ریحی مقعد سبب شقاق شود و گاهی عقب اسـهال و خـروج خلـط حادل اکالی یا کثرت قیام براز یا ضربه و سقطه افتد و گاهی سردی بود که از خارج بدانجا رسد و مزاج آن را خشک و ضعیف گرداند و بشکافد چنانچه در موسم سرما در دیگر اعضا این حال محسوس میشود طریق تشخیص این اسبه آب باید که از مریض حال وجود بواسیر یا نواصیر یا درم بپرسند اگر اقرار یکی از این هر سـه سـبب نمایـد سـببش همان باشد و ایضاً در ورمی نتو مکان مخصوص و قوت الم نیز دلالت کند و اگر مریض از اسبه آب مذکوره افکار کند

حال التهاب و جفاف در آن موضع و حوالی آن و استراحت از استنجاب به آب سرد و کثرت تشنگی دریافت نمایند اگر باشد سببش حرارت و یبوست بود والا از حال خروج براز خشک و تقدم خروج خلط حاد یا کثرت اسهال یا وقوع ضربه و سقطه یا رسیدن سرما در انجا سوال کنند اگر اقرار یکی از این‌ها نماید سببش همان باشد اگر شقاق با سیلان مفرط خون بود سببش امتلای عروق مقعد از خون باشد علاج اول به ازالهٔ سبب بر دارند مثلاً در یبسی و حار تعدیل خراج و در بواسیری و نواصیری و ورمی و اسهالی و ضربی علاج هر واحد کنند و در امتلائی تسکین حرکت خون و در ثفلی تلیین طبیعت نمایند و ایضاً در حار و یبسی طلای مرهم سفیداب کافوری قیروطی معمول از شحوم و عصارات بارده و لعاب خطمی و اسپغول و بهدانه و موم سفید و روغن گل و نشاسته و کتیرا و غبار آسیا نافع است و اگر موجب حرارت مادهٔ صفرا یا خون سوخته باشد تنقیهٔ آن به مطبوخ هلیله و خیار شنبر و غیره نمایند و شربت بنفشه و نیلوفر و گلاب با تخم ریحان و اسپغول و شیرهٔ خرفه دهند و در ورمی و ضربی نصد باسلیق و مابض و صافن و حجامت قطن و چسبانیدن زلو نفع تمام دارد و در امتلائی بعد فصد برای حبس خون اقراص قابضه دهند و در آب قمقم کمه اندر آن مازو مورد و گلنار و پوست انار و گل سرخ و جوزالسرو و ثمر طرفا پخته باشند و بنشانند و ذرورات مانع خروج خون مثل صدف سوخته و قشار .کندر و غبار آسیا و سرمه یک بار ساخته بر شقاق بپاشند بالجمله بعد ازالهٔ سبب جهت دفع شقاق قیروطی معمول به روغن گل و موم و سفیداب و مرداسنگ و اقلیمیای نقره و مغز ساق گاو ذرفت بر آن گذارند و مرهم مقل و مرهم شاونج در این به آب مجرب است یا زرده بیضه و مقل و روغن تخم زردآلو یا مقل و پیه کوهان شتر و موم سرخ به بنبه آلوده نیمگرم نهند و صاحب شقاق از آب سرد و جمیع اشیای قوی الحمونست و قوی القبض و تیز احتراز کنه و قبض طبیعت آن را مضر است مدام طبیعت را به مثل شربت بنفشه و لعاب بهدانه نرم دارند و از اغذیه هر چه ملین بود مثل شوربای چرب چوزهٔ مرغ و پایچه در شتا خورانند و از سواری اسپ و نشستن بر جای سخت اجتناب نمایند و پیوسته بر جای نرم نشیند و در شب ناف و خصیتین را به روغنهای مرطب چرب دارند در مردان و پستان را در زنان اقوال حکما سویدی می‌نویسد که پیه ماکیان پنج درم موم زرد و سه درم بر آتش گداخته مرهم ساخته بر مقعد استعمال نمودن و ضماد بول اشتر

اعرابی و سنگریزه ریگ کهنه و کذا خاکستر سرطان نهری و پیه ماکیان و موم زرد و شرب صبر سقوطری و حمـول چرک بدن یا جرم صامر پویا یا تخم آن مخلوط بچرک بدن که در حمام جدا شـود و حمـول عـصاره لحیـۀالتیس و چرک ابدان که در حمام خارج گردد و ضماد روغن تخم مشمش تلخ به موم زرد هر واحد در شـقاق مقعـد مجـرب نیست و حمول اخوالان هندی و کذا فتیله الیه خام بقدر انگشت و کذا موم زرد و زردی بیضه و روغن گـل و ضـماد روغن خیری سفیدی مخلوط به موم زرد و یا مرهم سرطان سوخته وزیت خوشبو و موم زرد یا سرطان نهری خـوب کوفته به عسل سرشته و خاکسر آن به عسل آمیخته و یا صبر به شراب حلو و یا روغن پنبه دانه و موم زرد و یا اشق محلول به آب و یا روغن کنجد و موم زرد مساوی و یا صعتر سوخته بزوری بیضه و روغن گل سرشته و یا روغن گل در هاون و دستۀ ارزیز سوده تا سیاه گردد و یا گل بنفشه و یا روغن گندم و یا زهرۀ میش و یـا مرداسـنگ و روغـن گل و موم یا شنگرف و روغن گل و موم و یا تخم شفتالو و یا چرک رصاص روغن گل و موم زرد و یا تخم مـرغ نـیم برشت و حمول و ضماد زعفران و مردودقاق کندر آمیخته و کذا روغن نارجیل به موم زرد و کذا روغـن بـادام تلـخ و کذا روغن بنفشه و موم زرد و کذا مغز استخوان و شرب و ضماد دم الاخوین و کذا عنبر به شراب قابض و جلوس در طبیخ خیری و یا طبیخ افسنتین و یا طبیخ برگ زیتون و کبوس صبر و کذا توتیای کرمانی بعـد تـدهین مقعـد بـه روغن گل و کبوس و ضماد افسنتین و کذا سفیداب وذرور خاکستر سر ماهی صفار مملوح از صبر و غیره و کذا شاخ گوزن سوخته و اختلاط افیون به ادویۀ شقاق و اکل اسفید یاج لحم شتر و کذا لحـم جـدی مـشوی یـا مـسلوق یـا مطبخن به روغن کنجد تازه یا روغن بادام و کذا ماکیان فربه بر شتا یا ملوخیا و کذا شوربای مرغـابی وکـذا خاگینـۀ گندنای مسلوق با بیضۀ نیمرشت و روغن گاو و گشنیز سبز ساخته هر واحد نافع شقاق مقعد است عیسی بن یحیی گوید که چون در مقعد شقاق باشد و هنگام یبس طبیعت آن را باید مداوم است این حب مقل نماید هلیلـۀ کـابلی ده درم سکبینج سه درم حرف سفید دو درم مقل نرم چرب چهار درم و نیم مقل و سکنبیج در آب گنـدنا گداختـه حب سازند و از دو درم تا سه درم خورده باشند و بر موضع مرهم اسفیداج مالند اگر گرمی باشد والا این مرهم مقل به کوهان شتر بگیرند موم زرد روغن کنجد پیه بط مغز ساق گاو و روغن کوهان شتر مقل برابراول مقل را در لعـاب

بزرکتان حل کرده باقی را گداخته جمع کنند که بلیغ‌النفع است و این حقنه مسکن حرقت و ممسک خون جاری از شقاق است بگیرند برنج یک کف و بپزند تا مثل حریره گردد و صاف کرده از آن آب سکرجه و زرده بیضه و دو درم مرداسنگ مربی کوفته بیخته و نیم سکرجه روغن گل با هم حل کنند تا مستوی گردد و نیم گرم به عمل آرند شیخ میفرماید که بعض ادویه شقاق مدمله ملزقه و بعض آن ملینه قابضه مجففه مثل مازوبی سوراخ ست که در آب و اندک شراب خوب بجوشانند و طلا کنند و قوی‌تر از آن این است که بگیرند شنگرف و گلنار و سفیداب و مرداسنگ و رصاص سوخته و خبث الفضه و اقلیمیا و به روغن گل و اندک موم استعمال کنند و ایضاً مرهم سفیداب معروف یا سفیداب و اسرب سوخته و روغن گل و سفیدی بیضه و یا خبث الرصاص و بزور و سائیده بطریق مرهم یا خشک یا لزوق استعمال کنند و ایضاً مرهم سفیداب معروف یا سفیداب و اسرب سوخته و روغن گل و سفیدی بیضه و خبث‌الرصاص بزرور و سائیده به طریق مرهم یا خشک یا لزوق استعمال نمایند و ایضاً برگ حنا و جزو موم سفید سه جزو موم را در روغن گل گداخته بیامیزند و کذلک خیری خشک کرده و آنچه قائم مقام خواص است این است که بگیرند خاکستر صدف و نشاسته مساوی برگ زیتون نصف یک جزو و طلا کنند و ایضاً از ادویه نافعه مرتک و سفیداب دسخالهٔ رصاص او روغن شیخ سفید و موم مساوی و روغن گل مقدار کفایت است و ایضاً پیه بط کندر و مغز استخوان گوزن و بزرور و توتیا و اقلیمیای مغسول و سفیداب ارزیز و اسرب سوختهٔ مغسول و افیون و زوفای رطب و آب عنب الثعلب و روغن گل و موم اندک قیروطی سازند و در آن مع اصلاح جراحت منع ورم و اصلاح آن و دفع الم است و از آنچه در آن نشینند آب قمقم است که اندر آن عنب الثعلب و عدس و گل سرخ و جو مقشر جوشانیده باشند و اگر حکاک نباشد قیمولیا به روغن آس نفع کند و آنچه قوی و جامع است این است که بگیرند و روغن کنجد و لبان و ساذج و شب هر واحد دو درم زعفران و هر واحد دوازده درم و با طلا روغن گل جمع کنند و از آنچه در این به آب نافع ادویه ایست که نفع به تلوین و تعدیل کنند و شحوم و اوراک و لعابات و مصارات و ادهان و معزیات مثل نشاسته و غبار آسیا و کتیرا او مانند آن و علاج شق به این نسخهٔ جامع آن است زوفای رطب مغز ساق گوساله نشاستهٔ مغسول پیه بط و ماکیان و روغن گل از این قبیل است که بگیرند مغز ساق گاو و نشاسته مساوی و

طلا کنند و ایضاً مرهم مقل به کوهان شتر و ایضاً مغز ساق بقر و خمیر آرد جو مساوی سوده مجـرب اسـت و ایـضاً مغز ساق گاو و مغز ساق گوزن و پیه گوزن هر واحد یک اوقیه مومیائی نیم اوقیـه روغـن کنجـد دو اوقیـه نـشاسته اوقیه کتیرا اوقیه باروغن کنجد جمع کنند و روغن‌های نافع در شقاق که در انجا حرارت بسیار و درم نباشـد روغـن خیری و روغن سوسن و روغن خسته مشمش و ورغن خسته شفتالو است و ورم مقل حل کنند و تبخیر به مقـل در پیه سرشته نافع است و اما شقاق ورمی اعلاجش معلوم شده و در آن قمیولیا به روغن آس نفع میکند و در قوابض و زیت انفاق بنشانند و ایضاً مازو به طلا پخته ضماد کنند و اما شقاق بواسیری محتاج به استعمال مرهم و اشربه است و حب مقل به سکبیج شب و روز بخورند و چون از شقاق چیزی سائل گـردد بگیرنـد پنبـه و آن را در آب شـب تـر کرده خشک کنند و مسح مقعد بدان نمایند و از حوامض و قوابض و مجفف براز اجتناب کنند و اغذیه ایشان شـوربا و استفا ناخیه و ملوخیه با گویان شتر و شحوم ماکیان و بط سازند و شوربای کرنب و زرده بیضه نیم‌برشت و خصوصا قبل سائر طعام و خاگینه زرده بیضه و گندنا و پیاز به روغن گاو غیر شدیدالعقد نافع است و جوزهندی و بادام و فایز سفید بود و طریق تغذیه ایشان طریق تغذیه اصحاب بواسیرست گیلانی مینویسد که اگر شقاق به سبب مرور صـفرا از بدن باشد مراهم بارده و لعابات سرد استعمال نمایند حتی که آثار حدت صفرائی که مقعد را به مرور خـود بـر آن ایذا رسانیده زائل شود و گاهی استفراغ صفرا به این مطبوخ خیار شنبر کرده میشود بگیرند تمرهندی بست درم آلـو بخارا و عناب هر واحد پانزده عدد و بنفشه سه درم جوشانیده و پانزده درم فلوس خیار شنبر مالیده صاف کرده بعـد پرهیز صادق به نوشند و تبدیل مزاج او بشربت بنفشه یا نیلوفر یا جلاب یا شربت و در غیر مسهل یا لعـاب اسـپغول بشکر یا شیره تخم خرفه کنند و اگر سبب کثرت اسهالات باشد علاجش دفـع سـبب اسـت و درد شـقاق بواسـیری مرهم سفیداب استعمال نمایند و مداومت تلیین طبیعت باغذیۀ ملینه و اشربه به حسب مزاج کنند و بدترین اغذیـه برای ایشان آن است که منعلظ خون باشد مثل تخم بقرو نمک سود و کرنب و پنیر کهنه و لحم صید و تمرو اکثار از توابل حاره مجوسی گوید که این دو اشقاق مقعد را نافع مغز ساق گاو و مغز ساق گوزن با پیه آنها هر واحـد ده درم موم سفید پنج درم مومیایی سه درم همه را سائیده و موم را باندک روغن بنفشه گداخته با مغزها مرهم سازند و بـر

موضع طلا کنند و ایضاً بگیرند مغز ساق گاو و در مرهم سفیداب و مرهم باسلیقون و همه را آمیخته در هاون حل کنند و طلا سازند و یا بگیرند راتینج و زفت هر واحد یک جزو هر دو را در روغن بنفشه و اندک پیه ماکیان گداخته زرده بیضه و قدری افیون آمیخته طلا نمایند و ایضاً مغز ساق بقر یک اوقیه رفت رومی نیم اوقیه سفیداب ارزیز و مرداسنگ هر واحد سه اوقیه موم مصفی یک اوقیه روغن گل چهار اوقیه موم و زفت و مغز را به روغن گداخته بر آن مرداسنگ و سفیداب در هاون انداخته حل کنند تا مستوی گردد و اگر با شقاق التهاب و حرارت باشد به مرهم سفیداب معمول بسفیدی بیضه و اندکی کافور طلا کنند و یا بگیرند آب عنب الثعلب و آب برگ خطمی و آب برگ خرفه و بر آن روغن گل اندازند و موم گداخته در هاون قیروطی سازند و بر موضع طلا کنند که انشاالله تعالی نافع بود سلیمان اسماعیلی و ایلاقی گویند که اگر سبب شقاق ورم مقعد یا امتلای رگها یا بواسیر باشد که سود اول رگ باسلیق زنند و فصد رگهای صافن و مابض همه سودمند و نافع‌تر بود و حجامت میان هر دو سرین نافع و اگر ورم با حررارت و سوزش بود سفیدی بیضه مرغ و روغن گل در هاون سرب بسایند تا سیاه شود طلا کنند و این مرهم کافوری طلا کردن سودمند موم سفید دو نیم درم روغن گل ده درم سفیداب ارزیز ده درم مرداسنگ مربی سه درم نشاسته افیون هر واحد یکدرم کافور نیم درم همه را نرم سوده در موم و روغن گداخته داخل کرده اندک سفیدهٔ بیضه مرغ آمیخته استعمال کنند و مرهم سفیداب همآن است که در مبحث ورم مقعد در قول صاحب کامل گذشت مگر آب عنب‌الثعلب عوض حی العالم و خبازی ست و وزن کندر دو درم و نیم و اگر حرارت قوی بود سفیدهٔ بیضهٔ مرغ و کافور با مرهم مذکور یار کنند و اگر شقاق با گرمی و سوزش نبود این مرهم مقل بکار برند و نسخهٔ آن در قول عیسی گذشت و اگر در مرهم مغز ساق گاو و خمیر جوکه در قول شیخ مذکور شد نشاسته سوده افزایند و هر سه مساوی وبگیرند سودمند بود و نسخه مرهم زوفای رطب و مغز ساق گوساله و مرهم مغز ساق گوزن همآن است که در قول شیخ گذشت و اگر ورم بارد باشد برگ کرنب به آب نخود جوشانیده با پیه گاو بکوبند و مرهم ساخته بنهند که درد بنشاند و آماس را تحلیل کند و پیوسته در آب گرم نشانند و اگر ورم صلب بود بگیرند مرداسنگ پرورده سفیدهٔ ارزیز و موم زرد و پیه بط و پیه مرغ خانگی هر کی چهار درم زعفران یک‌نیم درم زرده بیضهٔ پخته دو

عدد روغن کنجد بقدر کفایت و مرهم سازند و مقل با کوهان شتر سرشته دود کردن نافع بود و اگر در شقاق طبع قبض بود بخیار شنبر و بنفشه و بحب مقل نرم کنند و نسخهٔ حب مقل همآن است که در بحث بواسیر در قول ابوسهل گذشت و در آن مقل سی درم ست الا در این جا هلیلهٔ کابلی عوض هلیلهٔ سیاه است او اگر در این حب پنج درم شیطرج زیاده کنند منفعت پنج نوش و خبث‌الحدید در آن یافته شود و اگر آماس درد کند در طبیخ به آبونه و اکلیل الملک نشینند و این معجون صاحب شقاق و بواسیر را طبع نرم دارد و مقل ده درم کتیرا پنج مثقال نجیز در به مویز سیاه دانه بیرون کرده و چند وزن مقل و کتیرا همه را کوفته شبانگاه یا پیش از طعام پنج درم بخورند و این جوارش مقل صاحب شقاق و بواسیر و درد مقعد را سود دارد و هلیلهٔ کابلی بلیله آمله انیسون مصطکی هر یک ده درم نانخواه پنج درم همه را کوفته بیخته به روغن شفتالو چرب کنند و بست درم مقل را در آب حل کرده ادویه بدان بسرشند شربتی دو درم تا سه درم به آب گرم و این حب مقل طبع را نرم کند هلیلهٔ کابلی ده درم باقی اجزای این همان ست که در قول عیسی گذشت مگر در اینجا وزن مقل پانزده درم ست و اگر شقاق کهنه باشد آن را بخارند تا خون بسیار برود پس به مرهم باسلیقون علاج کنند و غذا صاحب این علت را قلیه گندنا به رزدهٔ بیضهٔ مرغ و روغن گاو و روغن کوهان شتر مناسب و طعامهای آشامیدنی باید خورد و خوردن مغز بادام و فندوق و نارجیل و مویز و انجیر سودمند بود و اگر از این حریره بسازند جائز است و شراب مویز کهنه و شراب دوشابی که در هر دوا داخل کرده باشند ابن الیاس گوید که اگر سبب یبوست مفرط یا حرارت باشد هر صبح جلاب از شربت بنفشه ترنجبین هر واحد ده درم به نوشند غذا مزورهٔ ماش و کدو خورند و پیه بط پیه ماکیان پیه بز مغز ساق بقر در روغن بنفشه گداخته بر موضع طلا کنند و اگر با شقاق التهاب و درد شدید باشد این طلا استعمال نمایند سفیده ارزیز یک درم سفیدی بیضه درم کافور یک دانگ با هم سرشته طلا کنند و یا بگیرند آب عنب‌الثعلب و آب کاسنی و آب گشنیز تر و آب برگ خرفه و آب خبازی و آب خطمی هر واحد بست درم روغن بنفشه و موم صاف سفید هر واحد ده درم کتیرا کوفته بیخته یک درم موم در روغن را گداخته در هاون اندازند و کتیرا داخل کرده قیروطی ساخته استعمال نمایند و اگر از ان خون سبلان کند هر صباح قرص کهر با یا قرص گلنار هر کدام که باشد یک مثقال

کوفته به رب به آمیخته بخورند و غذا مزورهٔ سماق تناول نمایند و ذروراتی که در به آب بواسیر مذکور شد بپاشند خنجدی گوید که علاجش تناول اغذیه مبرده هر طب و ترک مسخنات و مجففات و ملازمت اغذیه ملینه و کشک جومع لحوم فاضله و قرعیه و اسفاناخیه و امراق وسمه آن است و اشربهٔ مرطبه مثل شربت نیلوفر و شربت بنفشه و تلیین طبیعت به ترنجبین و خمیرهٔ بنفشه و لعابات مزلقهٔ ملینه و ترنج مقعد به شحوم معروفه مثل پیه بز و بط و ماکیان و مغزها و تدهین به روغن بنفشه در روغن الیه در روغن کنجد و روغن کدو و قیروطیات به روغن بادام و موم و جلوس در آبهای شیرین نیمگرم نافع بوده و بنفشه و نیلوفر و خطمی و عنب‌الثعلب و کاکنج ضماد کنند و همین ادویه در آب پخته نطول سازند و چون با شقاق حرارت و یبس نباشد مرهم سفیداب و مرهم باسلیقون و پیه ماکیان و بط و قدری زفت آمیخته و همه را مرهم ساخته استعمال نمایند و چون شقاق مزمن باشد بعد حک و سیلان خون به مرهم معمول از مرداسنگ و زیت و صمغ حبهٔ‌الخضرا علاج کنند و این مرهم انواع شقاق و خصوصاً آن را که با وی الم شدید باشد بلیغ‌النفع بست مراقاقیا دم‌الاخوین شاذنج مغسول شیاف مامیثا کندر سفیداب مساوی افیون ربع جزو ادویه را باریک سائیده بر روغن گل و موم و زرده بیضه آمیخته مرهم سازند و مکرر استعمال نمایندو اگر در این کرم قرمز وزن نصف ادویه اضافه کنند نفع او ابلغ باشد سعید گوید که علاج شقاق به مرهم سفداب مع سفیدی بیضه و کافور و روغن گل وحی العالم کنند و مریض را در آب ریا حین نشانند و اگر التهاب شدید باشد تضمید موضع بزرده بیضه و مغز ساق بقروبیه ماکیان و کتیرا و نشاسته و افیون و گل ارمنی و موم و ورغن نمایند و مریض را از اغذیه کثیر و از شراب و حلوا منع کنند و اسپغول بجلاب بخورانند و غذا شوربای بیضه مرغ یا مزوره اسفاناخ دهند انطاکی گوید که تنقیه و تلیین مزاج در ترطیب کنند و مثل مرهم ابیض در یا بس و اسود در رطب بکار برند و این مرض گاهی در بلاد بارد به قتل رساند و مجرب صحیح این است که پیه حریر گداخته فتیله بدان آلوده در مقعد گرم گرم نهند و از سردی حفاظت نمایند و اگر به نشود مکرر استعمال کنند و ایضاً از آنچه تجربه کرده‌ایم این است که سر سگ را به نامه بسوزند پس باهم چند آن صبر سائید و بپاشند که عجیب است و کذا پیه ماکیان در روغن بنفشه و موم و افیون و مرهم ساخته و کبوس خاکستر صعتر مع صبر یا

زرده بیضه و هر روغن که در آن رصاص حک کرده باشند ابن نوح گوید که اگر شقاق با التهاب و حرارت باشد این مرهم اسفیداج آن را نیکو است موم مصفی در روغن گل گداخته و بر آن سفیداب به قدر کفایت اندازند و هر آن سفیده بیضه انداخته حل کنند تا مستوی گردد و پس اگر التهاب شدید باشد کافور در آن داخل کنند و اگر حرارت و التهاب نباشد لزوم حب مقل و معجون آن نمایند و این طلا بکار برند موم سرخ به روغن خیری یا روغن سوسن و پیه بط و ماکیان بوزن موم و روغن بگدازند و بر آن قدری کتیرا سوده اندازند و در هاون حل کنند تا مجتمع گردد و بردارند و اگر درد شدت کند در آبی که به آبوته و اکلیل‌الملک پخته باشند بنشانند و بعد از آن شیاف مسطور در به آب زحیر که بزرده بیضه سرشته می‌شود استعمال نمایند و اگر حرارت نبود مرهم شقاق بکار برند و نسخه او همان است که در قول مجوسی گذشت و در آن مغز ساق بقر یک اوقیه است و حب ارشاد بریان و زیره مدبر به سرکه بزرکتان و تخم گندنای بریان و مصطکی و هلیله سیاه به روغن گاو بریان بخورانند یا هلیله و بلیله و آمله را در آب به یک جوش داده در روغن گاو بریان کنند تا خشک گردد پس بکوبند یا بگیرند تخم کتان و تخم گندنای بریان و حب‌الرشاد و مصطکی هر واحد نیم اوقیه گل ارمنی یک اوقیه و بیامیزند شربت سه درم به آب به طبرسی گوید که اگر شقاق به غیر صلابت و تغیر رنگ باشد آن سلیم است به مرهم علاج کنند و مرهم خاص شقاق این است اول موم روغن به مغز ساق بقر در روغن گل و اندک مقل بسازند پس مرداسنگ کوفته بیخته و سفیداب مغسول و اندکی خاکستر حلزون بر آن اندازند بعده از آتش فرود آورده در هاون حل کنند و اندک اندک زیت آمیزند تا قوام درست شود و ایضاً این مرهم بر شقاق این موضع که با وجع باشد نهند بگیرند تخم مرو یک جزو تخم کتان دو جزو و هر دو باریک سائیده به شیر تازه بجوشانند تا غلیظ گردد و پس در هاون کرده اندکی سفیده بیضه و قدری روغن گل بر آن ریخته حل کنند تا مختلط گردد و بر موضع شقاق گذارند که جلا و التمام آن نماید و چون بواسیر یا شقاق ظاهر شود و باید که طبیب از آن غفلت نکند بلکه استیصال آن نماید قبل از عظم آن مصنف اقتباس میگوید که اگر از گرمی و خشکی باشد مرهم ابیض کافوری بمالند و بالای آن برگ بید ساده یا ریحان یا گلاب یا ترنج به چسبانند و در آب سرد تا دیر نشاندن فی‌الفور نفع میدند و اگر طبیب مناسب داند تنقیهٔ بدن به نقوع فواکه و آلو

نماید و یا تعدیل مزاج باشد به والعبهٔ بارده مثل شربت نیلوفر و لعاب اسپغول و غیره کند و اغذیهٔ مرطبه مانند خرقه و کدو و شوربای بچهٔ بز با برنج دهند و قیروطی که از روغن گل و سفیداب و مرداسنگ و اقلیمیای نقره و نشاسته و غبار آسیا و کتیرا و لعاب خطمی و اسپغول و بهدانه و پیه بط و موم سفید ساخته باشند به کار برند و در ثفلی سفیدی بیضه مرغ و روغن گل و سفیده ازریز آمیخته بکار برند و یا مسکهٔ شسته تنها بمالند و غذا شوربای بچهٔ بز مرغن با نان دهند و در بواسیری و غیره کات هندی و رسوت و سفیده ازریز هر یک سه ماشه در مسکه گاو شسته آمیخته بمالند و مرهم زرد و ابیض برابر در روغن گل آمیخته فائده عظیم دارد و غذا کله پاچه به نان تنوری خورانند و اطریفل گشنیز و شاهترهٔ علویخانی بدهند در امتلائی فصد صافن یا به مابض و باسلیق کنند و این مرهم نهند مرداسنگ مغسول زفت رومی سفیدهٔ ازریز هر یک سه ماشه پیه بز هفت ماشه موم یک نیم توله مغز ساق گاو نه ماشه روغن گل سه توله موم در آنچه از کثرت اسهال باشد به روغن بنفشه بادام و یا به مسکه طلا کنند و مرهم اعجاز در روغن گل آمیخته نافع و کذا آبزن از آب برگ خرتوله و خبه و انار و پنبه باغی هر واحد یک آثار گلاب سه شیشه تخم مورد و خبه و مکوه و گل کاسنی هر یک دو قبضه گل ریحان سه قبضه گل خطمی یک نیم قبضه و بعد بر آمدن از آبزن مرهم زرد و در روغن یاسمین آمیخته بمالند و مهلبه و شیر برنج غذا سازند و در سرمائی به معالجه شقاق لب و دیگر اعضا پردازند و از آب سرد و چیزهای سرد اجتناب ورزند و علی ابن زین گفته که پیه خوک در موم و زیت آمیخته نفع کثیر میدهد و مختار ابن اسبل گفته که سر سگ بچه که هنوز چشم نکشاده باشد سوخته در روغن گل آمیخته و کذا پیه آن نافع بعضی از متاخرین می‌نویسند که ارسال علق را اکثیرالمنفعت در مثل این مواضع یافتیم و بعضی از معالجات که در مبحث بواسیر و ورم مقعد مذکور شد این مرض را نیز نافع است و اگر در اینجا شدت حرارت نباشد به مرهم مقل طلا کنند و گاهی آن را این دوا کفایت کند که مغز ساق بقر در شراب بپزند تا غلیظ مثل مرهم گردد پس استعمال نمایند و مرهم زوفای رطب در این نیکو است و این حب مقل نافع شقاق مقعد و ملین طبع و موافق محرورست پوست هلیلهٔ کابلی بست درم مقل ده درم کتیرا پنج درم انجیر سی عدد انجیر را در آب بپزند تا مهرا شود پس بیالایند و مقل و کتیرا در آن حل کنند و هلیله کوفته بیخته بدان

سرشته حب سازند شربتی دو درم و اگر خون سیلان کند شادمج دم‌آلاخوین شب یمانی سوده باشند.

استرخای مقعد

که آن را استرخای شرح نیز گویند به قول شیخ گاهی از مزاج فالجی یعنی سوءمزاج استرخائی و یا از برودت ساذج یا مادی کمتر از آن بود و مزاج فالجی از رطوبت رقیق متشرب در اکثر باشد و گاهی از رطوبت مائل به حرارت و حرارت آن به سبب تشرب آن بود و گاهی استرخای مقعد به سبب ناصور یا خرم باسور یا قطع آن چون عضله مسکه مقعد را آفت عام رسد حادث شود و گاهی به سبب سقطه بر پشت یا ضربه آن مضر مبدأ عصب که بسوی آن عضله فرود آمد عارض گردد و گاهی به سبب تمدد عصب یا عضله بسوی بیرون مشابه به استرخا حادث گردد و بیشتر تابع قولنج شود سبب به هم رسیدن تمدد و بعضله حابسه و به قول قرشی گاهی ورم مقعد افتد بالجمله شناخت استرخای مقعد این ست که براز و ریح بی اراده خارج شود و گاه استرخا با حس بوده و این سالم‌تر است و گاهی به بطلان حس باشد پس اگر استرخا به تدریج اندک اندک عارض شود و با سردی ملمس و ترهل مقعد و سائر علامات برد مزاج و تری آن و تقدم اسباب مبرده و مرطبه مثل نشستن بر سنگ تا مدتی یا در آب یا بر جای سرد و تر یا خوردن آب سرد به افراط و مانند آن از امور ظاهری و باطنی بود از سوءمزاج بارد رطب باشد و این علاج پذیر است بعده اگر ملمس گرم محسوس گردد و رطوبت استرخائی مائل به حرارت باشد و الا فلا و اگر این مرض دفعه یکبارگی ظاهر شود از ضربه و سقطه یا قطع باسور یا خرم آن باشد و این لاعلاج است و خصوصاً که پایها نیز سست گردد و آنچه با صلابت باشد از تمدد بود و وجود ورم و وجع و در مقعد بر استرخای رومی دلالت کند علاج در فالجی علاج فالج از تنقیهٔ ماده مرخیه به مسهلات بلغم و تبدیل مزاج به تناول معاجین گرم نمایند و یا بهر حصول نضج این ماءالاصول دهند پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی هر یک نه ماشه بیخ اذخر سه ماشه بیخ کرفس اصل‌السواس هر یک هفت ماشه بادیان خطائی پنج ماشه انیسون مصطکی هر یک چهار ماشه اسطوخودوس

باد رنجویه بادیان هر یک نه ماشه انجیر زرد هفت عدد مویز منقعی سه توله زنب سه و نیم ماشه گلقند عسلی چهار توله غذا شوربای مرغابی و کبوتر و مزع جوان به نان گندم خشکاری تنوری و بعد ده دوازده روز یا زیاده تنقیه بدن با یارجات آب کبار کنند و روغن‌های گرم مثل روغن به آبونه و نرگس و زنبق و ناردین و شبت و بیدانجیر و روغن قسط که اندر آن جند بیدستر و فرفیون حل کرده باشند بر فقرات سفلی پشت در مقعد بمالند و حقنه کنند و ضمادی که در فالج مذکور شد نیز بر مهرهٔ زیرین از مهرهای پشت ضماد کنند و سیسالیوس و شبت و بیخ باد رنجویه و ریحان و حب‌الفار و افسنتین و زرنب و زرنباد و پوست انار و تخم مویز و گل به آبونه هر یک سه توله پخته آبزن نمایند و بعد بر آمدن به فقرهای زیرین پشت و شکم روغنهای مذکوره بمالند و یا در آبی که اندر آن ادویهٔ حارهٔ قابضه مثل سنبل‌الطیب و قسط و مرو جوزالسرو و مانند آن پخته باشند مریض را به نشانند و گلقند تنها یا با مقل و قرص انبر باریس راوندی و تناول نماید شیخ می‌فرماید که اگر سببش برد شدید مع ماده یا بغیر ماده باشد در آب قمقم که اندر آن ابهل و قسط و جوزالسرو سنبل و اندک مرو اذخر جوشانیده باشند بنشانند و اگر احتیاج بقویتر از این افتد به دوای مسمی افربیون متخذ از فرفیون حقینه کنند و بر مقعد مثل روغن قسط و غیر آن استعمال نمایند و اگر مادهٔ موجب رطوبتی باشد که در آن حرارت بود در آب قوابض قویهٔ مائل به یروت مخلوط به چیزی که در آن تسخین نیز باشد بیمار را بنشانند و اگر گمان شود که در اینجا تمدد است مرخیات ملینات از روغنها و شحوم و غیره استعمال کنند و در آخر آن ادویهٔ قابضه و محرکه که اندر آن تلطیف و تحلیل نرم باشد استعمال باید کرد و استفراغ ماده بمثل آب مالح و مملوح و حنظل نماید و در آنچه اندر باب خروج مقعد بیاید نیز تامل کنند قرشی گوید که علاج ورم و تعدیل مزاج و تقویت عصب نمایند و در اکثر از برد و رطوبت بود و این نطول نیکو است طراثیث و زردورد و پوست انار و خطمی و آس و قرظ و قسط و مرو اذخر جوشانیده در آب او بنشینید بعده به روغن قسط گرم بمالند و بر آن سفیداب و زردورود و آس خشک و مقل ازرق و زیره و اذخر و کندر همه از این یا بعض به حسب مشاهده بپاشند گیلانی گوید که ما در سالف زمان برای این مرض و بهر خروج مقعد نیز این نسخه نوشتیم و تام‌النفع برآمد و خصوصاً چون بصبیان عارض شود و یا بر آن سالهای بسیار نگذشته باشد بگیرند

سفیداب و سرمه هر واحد دو مثقال مرداسنگ و مازو و دقاق کند در هر یک چهار مثقال ابهل شش مثقال شب یمانی یک مثقال و باریک سائیده و به حریر بیخته باز خوب بسایند تا لغایت بار یک گردد و بعدد چرب کردن مقعد باندک روغن گل بر آن بپاشند و استنجا نمایند به آبی که این ادویه در آن پخته باشند کز مازج سنبل فوفل گل سرخ مازو هر یک پنج اوقیه ابهل ده اوقیه از خرسه اوقیه مرمکی دو اوقیه کوفته در ظرف آهنی بجوشانند و در همان ظرف بدارند و به این آب نیمگرم استنجا نمایند و ایضاً پارچه بدین آب تر کرده بر مقعد نهند ؟؟؟؟ صالح بدارند و خصوصاً قبل استعمال ذرور مذکور محمود می‌نویسد که هر صبح جلاب از باد رنجبویه و بادیان هر یک سه درم به نوشند و غذا مزوره نخود بشیره تخم قرطم خورند و خزرات پشت سفلی نمایند و مریض را در آبی که نام و شاهسفرم و برگ غار و تخم رب اندر آن پخته باشند بنشانند و باقی علاج آن علاج فالج است ابومنصور گوید که خروج ریح به غیر اراده به سبب استرخای عضله مطیف داخل مقعد میباشد و این اکثر در صبیان و مشایخ و خواجه سرایان حادث میشود و خروج او از آن هنگام تنحج یا سرفه یا ندای عال میگردد و علاجش این است که بلادری و تریاق بخورانند دور آبزن نشانند و حمول و تمریخ بادیان حاره کنند و غذا به اغذیه حریقه مثل خردل و فلفل سازند و از غذیه بارد رطب نافخ مثل به قول و حبوب و ماهی و شیر و فواکه رطبه اجتناب ورزند و همین است علاج کسی که براز او بی اراده بر آید و این اطریفل کبیر با خبث الحدید نافع است هلیله و آملهٔ منقی و شیطرج و تخم کرفس و ناخواه و صعتر هر واحد یک اوقیه سنبل و حمامه و خیر بواووج هر یک سه درم دارچینی چهار درم فلفل دار فلفل و نارمشک و نمک هندی هر یک نیم اوقیه خردل یک نیم اوقیه نوشادر نیم درم خبث‌الحدید سه اوقیه کوفته بیخته در ورغن گاو چرب کرده به عسل بسرشند و استعمال کنند حکیم شریف خان در حاشیه شرح اسبه آب و دیگر تصانیف خود می‌نویسند که این اقراص برای ذرور کثیرالنفع است پوست انار خشک مازو شاه بلوط صدف سوخته کاغذ سوخته ودع محرق خاکستر سرطان باقی اجزا همان است که در بحث خروج مقعد در قول اسماعیل و ایلاقی بیاید و نسخه ذرور نیز بعد از این نسخه همانجا مسطورست و این ذرور نیز استرخای مقعد را نافع مازو و جفت بلوط قشار کند شبح سوخته گلنار شاخ گوزن سوخته مرداسنگ صدف سوخته اقلیمیا مساوی صلایه کرده بر مقعد

بپاشند و سفوق زیره و نانخواه و غیره که در امراض امعاد در بحث قراقر گذشت خروج ریح بی‌اراده را نافع بود و کمونی و فلافلی و وج مربی نیز مفید است و این سفوف خروج براز بی‌اراده را سودمند بود بعد تنقیه به حقنه بکار برند کز مازج افسنتین ایرسا سعد هر واحد یک یک درم ناخواه زیره کرمانی گل سرخ تودری نارمشک بوزیدان هر یک دو درم مصطکی طالیسفر صعتر فارسی زوفای خشک هر یک سه درم کوفته بیخته برابر همه هلیلهٔ کابلی سوده آمیخته و مثل مجموع شکرطبرزد مخلوط کرده یک درم صبح و یک درم صبح و یک درم وقت خواب بدهند و از استحمام و ریختن آب گرم بر امعا و مقعد پرهیز نمایند و اگر سبب این مرض خلط سوداوی بود افتیمون یک درم اضافه نمایند و یک نیم درم ناشتا فقط بدهند.

خروج مقعد

یعنی بیرون آمدن مبرز و آن را بروز مقعد و نتوهی مقعد نیز گویند سببش گاه شدت استرخای عضلهٔ ماسکهٔ مقعد مشیل آن بسوی فوق بواسطه غلبه رطوبت بود و گاهی ورم عظیم مقعد باشد و گاهی ترخز شدید بود که در مرض زحیر یا به سبب براز خشک یا در عسر بول اتفاق افتد بالجمله در استر خاکی مقعد به سهولت و سرعت به اندرون راجع شود و در ورمی خلاف این بود وجود ورم و الم لازم است و علاج راجع سهل‌تر از علاج غیر راجع بود مگر آنکه سبب سهولت رجوع فالج مستحکم باشد که در آن هنگام علاجش دشوارتر از آن بود که رجوع نمی‌کند و گاهی علاج راجع متعذر بود اگر آن از انقطاع عصبه باشد و این مرض اکثر در اطفال سیما بعد از زحیر و اسهال کثیر عارض میشود علاج به ازاله سبب کوشند و اول به اعانت دست مقعد را ببالا رد کنند و اگر مشکل باشد اولا از موم روغن یا زردهٔ بیضه یا شیر گاو چرب کنند تا زود باز گردد و بعد از آن پوست انار جفت بلوط گلنار مازو برگ مورد در آب جوشانیده صاف نموده هر گاه نیم گرم بماند در آن بنشانند و بدان استنجا کنانند و ثفل آن را سائیده بر بندند و لنگ بر کشند و ایضاً در استرخائی و ذرور ادویهٔ قابضه مثل ذرور سفیدهٔ ازریز و گلنار و جفت بلوط و مازو

دو شب و سرمه همچون غبار سائیده و اول مقعد را به روغن گل خام چرب کرده و پاشیدن و مقعد را داخل کـرده یا پنبه و عصا به بستن نافع لیکن استعمال ادویه بعد تبر باید تا حاجت قیام بسرعت نگردد و در ورمی بـه آبـی کـه اندر آن مسکنات وجع و مرخیات و ملینات ورم مثلی بنفشه و خطمی و خبازی و پوست خشخاش و به آبونه و برگ کرنب و شلجم و تخم کتنان و تخم مرو پخته باشند مریض را بنشانند و قیروطی موم و روغن به آبونه وروغن شـبت بر مقعد مالند تا نرم شده اندر رود بعد از آن به روغن قسط یا روغن گل چرب کرده در ادویه قـابض بپاشـند واز آب قابضات مذکوره آبزن و استنجا نمایند و ثفل آن مثل مرهم باریک سائید ضماد کنند و بر بندند ذکـر ادویـه یونانیـه مفرد و مرکب مفید این مرض ضماد حجر برام مسحوق به روغن گل و کبوس و کمات خشک بمرات و کـذا بـسرمه سیاه بعد چرب کردن مقعد به روغن گل و کذا اشنان مصری و ضماد حشیشه‌الزجاج هر واحد در بروز معقد مجـرب سویدی است و کبوس اقاقیا و کذا خبث‌الحدید و کذا موی کهنهٔ سـوخته و کـذا گـل بنفـشه خـشک سـوده و کـذا خرنوب بنطی سوخته و کذا مازو سوخته در شراب سرد کرده و کذا آمله و کذا دم‌الاخوین و کذا کندر و کذا پوسـت درخت اثل و کذا تخم حماض و کذا هلیلهٔ زرد بعد تدهین مقعد به روغن گل و کذا کاغذ مـصری سـوخته و ضـماد روغن پنبه دانه بموات و یا مصطکی و روغن گل و یا حب‌آلاس به شراب پخته و یا برگ مورد و یا سـفرجل مطبـوخ مهراسوده و یا مازو کوفته در شراب قابض یک ساله پخته و با تخم تمرهندی و یا حضض مکی و یا جوزالسرو کوفته پخته و یا عصفر سوده و یا گل سرخ خشک با قماع آن و یا گلنار و یا گل ارمنی و یا عصاره برگ علیق و اطراف نـرم او و جلوس در طنیخ خرنوب شوک و یا برگ آس و یا حب آن و یا در اذی و یا آب آهن تاب و یا پوسـت انـار تـرش تنها یا بگلنار و یا سعد و یا خرنوب بنطی و یا مازو کوفته و یا سرکه و یا بخور مریم سوده و یا سماق و یا برگ بلوط و بارامک و شرب تخم حماض و لعق شاخ گوزن سوخته به عمل و گذا شاخ مذکور سوخته مع دو چنـد آن خرنـوب شوک سوخته به عسل آمیخته تا پانزده روز متواتر و حقته عصاره سفرجل و یا سفرجل قطع کرده بـه آب پختـه تـا مهرا شود نیم رطل از آن صاف کرده و یا عصاره سیب ترش و حمول خولان هندی بفتیله آلوده و یـا ودع سـوخته و خوردن گوشت ودر زور هر واحد نافع بروز مقعدست و باید که تلطیف غذا و تقلیل آن صاحب بروز مقعد لازم گیـرد

تا سروقت محتاج بترز نگردد و ایضاً قرظ و پوست انار و زرورد با قماع آن و تخم خطمی و خرنوب شوک همـه را در آب خوب بجوشانند تا مهرا گردد و صاف نموده نیمگرم اندر آن نشستن در تقویت مقعد مجرب سویدی است و کذا شرب آمله و کذا شرب و ضماد مقل ازرق و کذا جلوس در طبیخ خرنوب شامی و کذا شرب و حمـول دم الاخـوین و کذا هلیلج و کذا ضماد و حمول روغن گل و گلنار و زرورد و موم سفید همه مقوی مقعد است دیگر گوینـد کـه دود کبریت به مقعد رسانیدن در ساعت مقعد مستخرجه را به جای خود ببرد ایضاً روغن گل بر مقعد بمالند و بـالای آن پوست انار صدف سوخته اقاقیای مغسول عصاره لحتیه‌التیس شب یمانی سرمه هر یک دو درم ذرور سازند و بالایش قنب سائیده قرص سازند و به روغن گل بریان نموده بر برگ تنبول نهاده لنگوت محکم بر بندند و لیکن باید که اول در این آبزن در آیند مرزنجوش به آبونه اکلیل الملک گلنار جفت بلوط مازو سنجد عدس مسلم نخود مورد برگ انار و چنبیلی هر یک سه توله و بعد دو ساعت به روغن قسط و آجر چرب سازند ضماد کـه حکـیم علویخـان در عـشره کامله از مجربات خود نوشته و تخلف نمیکند استخوان قحف انسان در آب مکوه و بار تنگ سوده بزرده بیضه مـرغ و سنگ پشت و روغن گل آمیخته ضماد کنند و بالای آن برگ بنگ سه توله و چای خطائی هفت ماشه قرص سـاخته به روغن گل بریان کرده نیمگرم بر بندند و بعد از یک پاس تجدید نمایند در یک روز نفع بین میکند دیگر هر نوبت مقعد خارج شده را بر بخور خرنوب و پوست بیخ کبر داشتن از مجربات صاحب خلاصه‌التجارب ست و کـذا در ذرور شاخ گاو کوهی سوخته دیگر عدس مقشر گل سرخ پوست انار گلنار جفت بلوط نیکوفته نوفل نیمکوفتـه جوزالـسرو هر یک دو دام پوست مغیلان پاو آثار برگ نورسته انار نیم آثار در آب بقـدر یـک مـن خـوب جـوش داده در ظـرف وسیع اندازند و چون نیمگرم بماند بنشینند تا وقتی که سرد شرد بعد آن بیرون آیند و آب آن را نگاهدارنـد و وقـت حاجت گرم نموده استنجا بدان کرده باشند که برای خروج مقعد کثیرالنفع است کبوس که ادرام مقعـد و بواسـیر و استرخا را نیز مفید کز مازج مازو اقاقیا سفیدۀ ارزیز همه مساوی سوده اول به مقعد را به شراب قابض بشویند و بعـد از ان اجزامی مذاکوره ذرور نمایند مرهم که بر آمدن مقعد و وجع آن را مفیدست عنب الثعلب عدس مقشر هر یـک سه مثقال گل سرخ دو مثقال کوفته بیخته به آب گشنیز تازه پخته زرده تخم‌مرغ و روغن گـل داخـل کـرده مـرهم

سازند و اگر جراحت در آن به هم سد گل ارمنی دم الاخوین مرداسنگ زرور و سماق مرکهر با مثل غبـار سـوده بـر مقعید بپاشند و اندک بر پارچۀ نرم کهنه چند ته نموده پاشیده بدان مقعد را بردارند تا بـه انـدرون رود و تـا التیـام زخم هر وقت که بر آید بکار برند و بعد از آن به روغن تخم شفتالو چرب کردن لازم گیرند سفوف فلقلمویه که برای خروج مقعد و ورم آن نافع فلفلمویه دوازده درم فلفل سیاه چهار درم گشنیز نمک سنگ نمک سیاه هر یـک دو درم زنجبیل آمله هر واحد یک درم کوفته بیخته بقدر دو درم بدهند و اگر آب مطبـوخ آملـه بـا مـساوی روغـن کنجـد آمیخته بپزند تا روغن بماند و طلا نمایند برای خروج مقعد مجرب نوشته و نیز برای سرعت رفتـار اطفـال و تقویـت اعضا و رفع اعیا و رویانیدن موی و تسوید و تقویت آن مفیدست ذکر ادویه هندیه نافع مرض مـذکور را سـنا کوفتـه بیخته با شیر یا آب آمیخته بر مقعد مستخرجه نهند و به عصابه بر بندند و اگر درد بـشدت باشـد بـرگ بهنـگ نیـز کوفته بیخته آمیزند و خصبۀ کودکان که کلان شود نیزانه استعمال این دوا بر حالت خود باز گـردد و دیگـر مـریض بول خود را در ظرفی بگیرد چون از براز کردن فراغت یابد آبدست از آن بول کند سه چهار کف کافی ست بعـده بـه آب پاک استنجا نماید در دو سه روز نافع گردد دیگر پوست کهنه غربال یا پاپوش را بسوزند و اندک بر مقعد اندرون گردد و باز نه بر آید و اگر اول مقعد را به زردۀ تخم مرغ چرب نموده خاکستر مذکور بر آن پاشند و مقعد را از کفش پا اندرون کنند مجرب است دیگر استخوان قحف آدمی به آب برگ و هتوره سائیده تا ده روز هر روز دو سه بار طـلا کنند برای بروز مقعد که در بواسیر به هم رسد و بهیچ وجه علاج نپذیرد نفع بخشد و اگر بقیه از مرض بمانـد چـای خطائی در آب سائیده لکدی ساخته به بندند مجرب ست دیگر تخم گل منهدی باریک سائیده افشانند و لنگوتـه بـر بندند نافع بود دیگر اول مقعد را به روغن چرب کرده سپستان سوخته سائیده ذرور نمایند دیگر پهلی به بول و برگ به بول گل و حاده جوش داده در طبیخ آن بنشانند یا به آب آن استنجا نمایند نـافع بـود و دیگـر بـرگ انبـه بـرگ جامن و پوست هر دو نیمکوفته جوش داده از آن آبدست سازند دیگر سم بز سوخته ماز و گلنار پوست انار پهنکـری بریان مساوی کوفته بیخته بپاشند مفید بود دیگر گویند که سبب این مرض وصـول بـرودت اسـت یـا ضـعف جـرم معامی مستقیم و اکثر بعد سحج یا اسهال مفرط در اطفال واقع شود پس نشانیدن طفل بر نابـه نیمگـرم و تکمیـدار

خشت گرم و گرم مفید است و آبزن از شراب و مطبوخ ادویه قابضه مثل پوست کچنال و مازو و پوست و ثمر به بول و کز مازج می‌شاید و ذرور پوست غربال سوخته و مازو و سوخته و نمد سوخته انفع است ایضاً اگر سبب خروج مقعد ورم بار دود برگ شبت جوشانیده افشرده بر بندند ایضاً برگ حنا برگ سنبها برگ شیرازی در آب جوشـانیده انکبـه آب نمایند بعده ثفل دو افشرده نیمگرم بر ورم بندند دیگر تخم سن بسوزند و بر مقعد ذرور نمایند اندرون رود ایـضاً بهوچ پتر مازو سبز جفت بلوط گل دیگدان شاخ گاو سوخته موی سر آدمی سوخته پهکری سوخته باریک سوده بـر پارچهٔ سفال نهاده کانچ را بدان بر دارند دیگر سرمه و سفیده ارزیز و پهلی به بول مساوی سائیده به دستور مقعـد را پخش کردن و یا خشت آب ندیده گرم کرد بدان برداشتن مفید است اقوال اطبا مسیحی گوید که برای خروج مقعد اکلیل‌الملک و مرو مازو و در منفتیج بپزند تا سطیر گردد در در آن صوف تر کرده حمول نمایند و ایضاً زیره بکوبنـد و به اقاقیا و طبیخ و پوست انار آمیخته استعمال نمایند بوعلی می‌نویسد که صواب تر آن اسـت کـه معالجـه آن بـه چیزی که علاجش بدان می‌کنند باید کرد و رد آن کنند و به بندند و اگر رجوع نه شود مرخیات استعمال نماینـد و اجب است که ذکر ادویه مشدده مقعد بقبضه آن کرده شود پس اگر اکثر حاجت بـه سـوی امثـال ایـن آیـد و آن را استعمال نمایند و بعد آن مقعد را رد کنند اگر برد شود و به بندند نفع کند پـس بعـضی از آن آبهاسـت کـه در آن نشینند و بدان نطول کنند و در آن ادویه قابضه طبخ میکنند و اوفق این است که آن آب شراب قابض باشـد و از آن جمله این است که بگیرند گل سرخ و عدس و عنب الثعلب و سماق و در آب پخته استعمال نمایند و ایضاً این نـافع ست اگر در آنجا ورم باشند و بعضی از ان ذرورات است و از این قبیل است چون حرارت شدید نبـود اینکـه بگیرنـد پوست شجر بط هشت درم جوزالسرو دو درم سفیداب یک درم و مقعد خارج را به شراب قابض تر کننـد و بـشویند پس این دو بر آن بپاشند و ایضاً دقاق کند و مرداسنگ هر واحد مشت درم جوزالسرو خشک سفیده ارزیـز معمـول به حک ارزیز بعضی آن بر بعض الشراب قابض دو درم ذرور سازند و ایضاً خبث رصاص و سماق هر واحـد چهـار درم هر یک درم تخم گل چهار درم و ایضاً مقعد بشویند و به روغن گل خام چرب کنند پس شب و ماز و سرمه و سفیده ارزیز بر آن بپاشند ورد کنند اگر رجوع شود و به بندند و اگر مقعد رد نشود و رجوع نکند به سبب ورم عظـیم پـس

اولی آن است که تدبیر ورم کنند و به قوت ارخا نمایند بجلوس در آب گرم اندر آن مسکنات وجع و مرخیات درم از آنچه در به آب آن مذکور شد جوشانیده باشند و بعد از آن به روغن شبت و به آبونه چرب کنند که به این تدبیر نرم شود رجوع کند پس در این هنگام معالجه به قابضات مذکوره نمایند و از آنچه در این دقت نفـع کنـد مـسکنات در دست که مذکور شد و خصوصاً نیلوفر مذکور و ضمادیکه در آن عدس داخل ست ابن عباس می‌گوید که هرگاه مقعد خارج شود مریض را در آب قمقم که سابق مذکور بنشانند و مقعد را به شراب قابض بشویند و این دوا بر آن پاشـند جوز السرد و آس خشک و اقاقیا و عصاره لحیته التیس و مازوی سبز هر واحد یک جز و باریک سائیده بکار برند و یا بگیرند خبث الفضه و به زرورد و سماق هر واحد چهار درم هر دو درم و باریک ساخته بر مقعد بپاشند بعد از آنکه به شراب قابض شسته باشند و یا دقاق کند و مرداسنگ هر واحد یـک جـزو جوزالـسرو نـیم جـزو بیخالـۀ ارزیـز ودع سوخته هر واحد ربع جزو در آب آس پخته روغن گل بر آن ریخته در هاون حـل کننـد و بـر مقعـد ضـماد نماینـد اسماعیل و ایلاقی گویند که طریق علاج این مرض آن است که بگیرند گل سرخ و عدس مقشر و پوست انار و جفت بلوط و همه را در آب بپزند و بپالایند و در آن آب نشینند و ثفل این به روغن گل حل کنند تا چون مرهم شـود بـر مقعد ضماد کنند و اگر با این مرض مزاج سرد بود بگیرند و اذی و جفت بلوط و مرز بجوش خشک و مازوی بریان بر روغن زیت و پاره آهن کهنه زنگ گرفته و همه را در شراب کهنه یک شبانه روز تر کرده صاف نمایند و یک سـاعت در آن شراب نشینند پس مقعد را خشک کرده به روغن تخم ترنج یا به روغن مغز تخم زردآلو یـا روغـن مغـز تخـم شفتالو چرب کنند و این دوا بپاشند پوست انار خشک و مازو و شاه بلوط و صدف سوخته و ودع سوخته و خاکـستر سفال سرطان و عصاره لتحیۀالتیس و جفت بلوط و خاکستر بلاس کهنه مساوی کوفته بیخته به آب مورد تر سرشته قرص سازند و بسایه خشک کرده کوفته بکار برند و یا این دوای مختصر به عمل آرند بگیرند گلنار و مـازو و پوسـت انار خشک و صدف سوخته و عصاره لتحیۀالتیس و اقاقیا و سفیداب و شب یمانی و همه را مثل سرمه سوده بپاشـند و بر بندند و بخسپند دهم این دو ادر شراب قابض بپزند دوران شراب نشینند و اگر باری ورم گرم باشـدگل سـرخ و عدس مقشر و برگ عنب الثعلب در آب او بپزند و با روغن گل حل کرده برم وضع نهند و آماس سرد را در آب گـرم

نشستن نافع بود و موم روغن که از روغن شبت و به آبونه سازند طلا کنند تا آماس بر دو هرگاه مقعد بیـرون آیـد و ریش گردد آن را به شراب قابض که ادویه قابضه در آن پخته باشند بشویند و این دو استعمال کننـد بگیرنـد سـرب سوخته مغسول هشت درم گل سرخ و سماق هر یک چهار درم هـر دو درم و نـرم سـائیده اول مقعـد را بـه شـراب مذکور شسته بپاشند ابن الیاس گوید که اگر بروز مقعد به سبب استرخای شرج باشد مریض را در آبی کـه انـدر آن جوزالسرو و جفت بلوط پخته باشند بنشانند و اقاقیا و مازو و قشار کند و عصاره لجته التیس و ودع سوخته و سخالۀ مس مساوی باریک سائیده بر مقعد ذرور سازند بعد از آنکه مقعد را به آب آس شسته باشند و یا بگیرند گلنار و مازو و سرمه اجزا مساوی باریک سوده به حریر بیخته ذرور کنند و هر صبح سفوف حب الرمان پنج درم به رب به ده درم بخورانند و غذا مزورۀ سماق بشیرۀ مغز بادام و ماکیان و کبک سازند و از فواکه رطب و البان و حمـام احتـراز کننـد خجندی گوید که این آبزن آن را نافع ست برگ مورد برگ حنا گلنار بلوط جوزالسرو سخالۀ نحاس اقاقیا پوست انار لحیۀالتیس قشور کند مساوی جوشانیده در آن نشینند و اگر ودع سوخته کندر مرداسنگ برابر باریک سوده بپاشند بروز مقعد را که از زحیر باشد و برای جمیع انواع آن نافع است و ایضاً خبث رصاص هشت مثقال سماق مثل آن گل سرخ نصف آن هر مثقال سائیده بر مقعد بپاشند بعد از آنکه به شراب قابض یا به آبی که اندر آن قـوابض جوشـانیده باشند مقعد را بشویند و ایضاً پوست صنوبر دقاق کندر هر تک هر واحد یک جزو جوزالسرو و ربع جزو باریک سـوده بعد عسل مقعد به آب قابضات بپاشند و خروج مقعد و استرخای آن را جلوس در آب شیاک نافع است و آن آبی‌ست که در آن خرنوب نبطی رطب پخته باشند بعده به روغن گل چرب کرده بر آن ایـن کبـوس بپاشـند و رد کـرده بـه بندند سفیدۀ ارزیز مازو و گلنار سرمه سائیده و بپاشند و این دو مکرر به عمل آرنـد مـع جلـوس در آب قمقـم و آن آبی‌ست ه اندر آن خزنوب و گلنار و قرظ و طراثیث و مازو و پوست انار پخته باشد انطاکی می‌نویسد که خروج مقعد گاهی عقب مرضی بود که افراط کند تا آنکه بدن لاغر گردد و اربطه ضعیف شود و علاجـش تـسمین و اکـل غـذای یابس مثل قلیهاست و گاهی به سبب فرط رطوبت و برودت باشد و علاجش جلوس در مطبـو.خـات حـاره و قابـضه مثل به آبونه و حلبه و اکلیل الملک و سماق و باز دست و ذرور مثل سرمه و عدس سوخته و شب و گاهی از ورم بود

و آن مذکور شد و روغن کدو نیکو است و آب آهن تاب شرباً و غسلاً و خاکستر بزرکتـان ذروراً و کـذا علیـق دمـوی السان سوخته نافع ابن هبۀالله گوید که معالجۀ نتوی مقعد بـه نشـستن در آب قمقـم نماینـد و هنگـام انقـلاب آن جوزالسرو و اقاقیا و گلنار و عصاره لحیۀالتیس و مازو در شب و سفیداب کوفته به حریر بیخته بر مقعد بپاشـند بعـد شستن مقعد به شراب قابض درد آن کنند و بر بندند و اگر ورم کند و رجوع نشود باید که مـریض را بـه جلـوس در آب ریاحین نیمگرم امر کنند پس هرگاه ورم تحلیل شود اعاده آن نمایند و تبدیر مذکور پردازند طبـری گویـد کـه خروج مقعد به سبب استرخا در عضله ممسکه مقرح بود و علاجش استفراغ به فصد و قی بود بعـد درد او بـه روغـن گل نیم‌گرم کنند و بر آن ودع سوخته و کندر باریک سوده ذرور نمایند پس هرگاه رجوع شـود و آبـی کـه انـدر آن برگ مورد وحب‌آلاس و پوست انار و مازو و خرنوب نبطی و گلنار و حشیشه معروف برعی‌الحمالم جوشانیده باشـند هرگاه نیمگرم بماند بنشانند که تقویت شرح و منع او از خروج کند و این بعد رد مقعد بکار برند و اگـر ایـن آب بـر مقعد خارج شده برسد رجوع نکند و از آنچه درد و آن نافع بود این است که بگیرند بازوی سوخته و مـداد چینـی و صیصبۀ خروس سوخته و همه را سائیده ذرور ساخته رد آن نمایند و مریض را از اغذیۀ چرب منع کنند و ایضاً آنچه رد آن کند و تقویت شرج نماید این ست که به شراب عفص بشویند و بر آن موضع سک بپاشند و رد کنند و بـر آن رفاده در شراب تر کرده نهاده بر بندند و گاهی استرخای شرج را داغ می‌کنند و قطع می گردد بهر آنکه داغ موضـع را صلب گرداند پس مقعد خارج نشود و باید که بر امثال این معالجـات جـسارت نکننـد کـه آن مـرض دیگـر پیـدا می‌کنند تعلیم چون این مرض اطفال را به سبب غلبۀ رطوبت و ضعف اعضا بسیار عارض می‌گردد پس علاج ایشان بمثل خاکستر چرم غربال کهنه و غیر آن کم مذکور شد باید کرد و ایضاً دم‌الاخـوین و گـل ارمنـی و مـازو و جفـت بلوط و کات هندی و کهربای نرم سوده به حریر بیخته بر پارچۀ نرم پاشیده بدان بردارند که به موضع خود برگردد و بعونه تعالی دیگر بر نخواهد آمد و به قول شیخ الرئیس پوست انار جفت بلوط برگ آس رطب گل سرخ شـاخ گـوزن سوخته کاغذ سوخته سم بز سوخته شب یمانی گلنار فارسی مازو جمله مساوی بگیرند و در آب بسیار بجوشانند تـا قوت ادویه در آب آید صاف نموده طفل را در آن بنشانند در حالتی که نیم‌گرم باشد و اگر طفل باهوش و تمیز باشد

او را بفرمانید که بر سبیل جذب مقعد را به اندرون کشد و الا به اعانت دست اندر کنند و در آنجا که به سبب ورم و جز آن ادخال مقعد متعذر باشد اولا مقعد را به موم روغن مناسب یا به زردهٔ تخم مرغ چرب نمایند تا زود برگـردد و بجهت تحلیل ورم مغز فلوس خیار شنبر در آب عنب الثعلب حل کرده ضماد نمودن به غایـت نـافع اسـت و بـسیار باشد که چون اطفال را در صغر سن این مرض پدید آید بعد از چندی که رطوبات کم گردد و قـوت در اعـضابه هـم رسد خود بخود بدون علاج زائلی شود.

حکه مقعد

یعنی خارش مبرز گاهی به سبب دیدان صغار متولد افتد و خروج کرم بر این نوع دال بود و گاهی به سـبب اخـلاط بورقی یا مراری لذاع باشد و خروج این اخلاط مع تز حرور براز بر این نوع دلالت کند و گـاهی بـه سـبب انـصبه آب خون سودادی حاد لذاع بر مقعد بود این مقدمه بواسیر باشد و از سوزش و ثقل مقعد خالی نباشد و گاهی بـه سـبب قروح و سخهٔ مقعد عارض شود علاج در دیدانی به علاج دیدان معالجه نمایند و استعمال تربد و صـبر انفـع اسـت و قروحی را به علاج قروح تدارک کنند و در کائن از اخلاط مراری و بورقی اگر ماده از عضوی مافوق آن سـیلان کنـد اصلاح غذا و تنقیهٔ آن خلط به فصد و مسهل نمایند و اگر در مقعد محتبس باشد به شیافات منقی معای مستقیم از خلط بلغمی و صفراوی که در به آب زحیر مذکور شد استفراغ کنند و قـی نفـع تمـام دارد و بـه حمـولات معدلـه و مخدره معالجه نمایند و مالیدن سرکه خمر در این نوع خیلی سودمند است و کـذلک حجامـت بـر عـصص و شـرب طبیخ سپستان و عناب و طلا به عصاره مجموعه اجزای انار نافع و روغنهـای مرطـب مثـل روغـن بنفـشه در روغـن نیلوفر و مسکه تازه بر مقعد بمالند و ادامت حمام و جلوس در آب شیرین نیمگرم کنند و اگر در روده مستقیم بلغـم شور باشد به حقنها و حمولات مسهله تنقیه کنند و این ضماد نافع است گندنای سوده ده درم مومیـائی هفـت درم موم سه درم روغن ناردین یا نرگس یا سوسن اوقیه و نیم به دستور ضماد ساخته صبح و شام بر مقعد نهند و یا صبر

زوفای خشک سائیده با پیه بط آمیخته حمول سازند و یا آب انار ترش باندک عسل آمیخته طلا کنند و یا صبر بطلا حل کرده طلا نمایند و یا به روغن گل و سرکه و صبر و موم ضماد کنند و ایضاً اگر خلط مراری بود تنقیه بدن به آب انارین و هلیله کنند و اگر بورقی باشد بهلیله کابلی و ایارج و غاریقون نمایند و هر چه در بحث حکهٔ مطلق بیاید مفید بود و آنچه مقدمه بواسیر باشد در آن فصد باسلیق و حجامت مابین و رکین و ارسال علق کنند و اضمده و مبرده مسکنه بکار برند و جهت اسهال مسهل سودا و مطبوخ افتیمون و ماءالجبن دهند و اصلاح خون باغذیه و ادویه مبردهٔ مرطبه نفه نمایند و مقل در روغن تخم زردآلو حل کرده بر مقعد مالند و مالیدن صبر محلول در شراب و ممزوج به موم روغن مرتب از روغن گل یا روغن زردآلو نیز نفع کلی دارد و از اغذیه سوداوی پرهیز کنند و شب یمانی بریان و قطران مساوی سرشته مقدار یک درم به پارچه نرم بردارند و حمول سازند و این حب نافع بود برگ مورد دو درم شونیز چهارم درم جوز سوخته با پوست دو عدد همه را سائیده به عسل قوام نموده حب سازند و یا شیب یمانی بریان چهار دانگ قطران دو دانگ به سرکه حل کرده طلا سازند و پارچه کتان بدان تر کرده و بر مقعد نهند و اگر آب پودینه با صبر و یا زهره گاو به آب سداب یا روغن بید انجیر بکار برند سودمند بود و یا صبر یک جزو زوفای خشک دو جزو با روغن گل و سرکه و آب انار ترش سائیده و صبح و شام بنهند مؤلف اقتباس می‌نویسد که اگر از ریح بواسیر بود کرمی مقعد و حبس بول بر آن گواهی دهد و علاجش علاج آن است و پیه بز را در روغن زردآلو و شفتالو گداخته مقل ازرق حل کرده بمالند و در آنچه از خلط مراری بود بعد فصد باسلیق اول مقعد را به آب نیمگرم تا دیر بشویند بعده سرکه در روغن گل برابر آمیخته بمالند و بعد یک ساعت به آبی که گل سرشوی بسیار در آن حل کرده باشند آبدست نمایند گیلانی گوید که بهترین چیزیکه در این به آب استعمال کرده شود خواه از کرم کوچک بود یا از خلط بورقی یا از سبب دیگر این ست که اندک جدوار خالص در سرکه کهنه سوده بخرقه یا پنبه آلوده اندرون مقعد نهند که استعمال این سه مرتبه در سه روز باذن الله تعالی شفا بخشد صاحب شفاء الاسقام گوید که جمیع اقسام را مسح مقعد به روغن گل و سرکه و حجامت عصص نافع ست و اگر حکه لذاعه باشد بگیرند بوره ارمنی و زنگار و استخوان ماهی و سرگین سگ و گربه و کبوتر و گنجشک وحب‌آلاس و مازو و جمع

کرده بدان تدخین نمایند و مالیدن گل وراقن و کذا روغن آن در تسکین حکه مقعد مجرب سـویدی سـت و ضـماد محروث و نصف او خاکستر چوب انگور و کذا زردی بیضهٔ بریان و روغن بادام تلخ و حمول خولان و تمریخ به رطوبت انار ترش که دانهٔ او صمغ شحم ادواغشیه او کوفته گرفته باشند هر واحد مسکن حک مقعدست.

قروح مقعد

اسباب این یا از امور داخلیه بود و یا از خارجیه و در اکثر خلطی تیز بود و یا کدام سببی خراشنده علاج به پاشـیدن مجففات قویه مثل سرب سوخته مغسول و مبرد اطراف شجر سماق و اطراف مورد و دمالاخوین و گل ارمنی و کهربا و غیر آن ادویهٔ که در به آب سجح مذکور شد معالجه نمایند و اگر درد شدید باشد تخدیر حس موضع بمثل افیـون و بزرالبیخ و بیخ لفاح نموده به علاج پردازند و مرهم اسود و مرهم زنگار و مرهم مرداسنگ و مـرهم زرد آن را نـافع ست هر واحد از این در صوف آلوده حمول کنند و طلا و زرور در گل سرشو بهترین ادویه اسـت و روغـن دیـودار را خواص عجبیه است و بیعدیل و به آبی که اندر آن گل سرخ و پوست انار و جفت بلوط پخته باشند بشویند و این دو انافع ست ارزیز سوخته سماق هر یک نیم جرو مازو به زرور و هر یک نیم جزو اقلیمیا عصاره بار تنـگ ودع سـوخته نشاسته هر واحد یک جزو ادویه را سائیده بکار برند و اگر افیون زعفران هر یک نـیم دانـگ مرداسـنگ یـک مثقـال سفیده ارزیز نیم درم روغن کنجد پنج درم ضماد سازند نافع بود و هر چه در شقاق مقعد گذشت و انچـه در بـه آب قروح مطلق بیاید بکار برند انطاکی گوید که قروح مقعد یا از سوءمزاج بود و یا از جراحت متقادم و یا سـجح و همـه معلوم شده و از آنچه مطلقا بدان مخصوص است مرهم اسود است و روغن گل یا زیت کـه در آن ارزیـز حـک کـرده باشند بعد اگر قروح نزافهٔ رطبه باشد علاجش به همهٔ ادویهٔ یابس و قابض نمایند مثل مازو و بلوط و آس و سـماق و مرداسنگ ذرذراً و صبر کلاً و معجون خبثالحدید و مقل و اگر یابس باشد بجمیع ادویه لـین مثـل مـرهم ابـیض و لعابات و شحوم کنند بعده اگر قرحه متعفن شود آن را به آب گرم پاک کنند و بر سیاهی آن هراکال مثل روغن زرد

و زنگار نهند تا آنکه نقای او حاصل شود پس مدمل مثل صبر و مرداسنگ سندروس استعمال نمایند و این قانون کلی در علاج قروح است سویدی گوید که صبر به شراب و عسل و کذا اکلیل‌الملک به میفنتج و کذا انار ترش محصور به شحم او مطبوخ به عسل تا آنکه قوام او غلیظ گردد و کذا خولان و کذا توتیای کرمانی و معدنی و هندی و کذا زهرةالنجاس و کذا روغن گل و رصاص سوخته و کذا خاکستر بردی به آب سرطانات نهری و کذا زهرهٔ جاموش و کذا کندر و کذا زردی بیضهٔ خام یا نیمگرم بر آتش و کذا زرنیخ سرخ به روغن گل و کذا مازو کوفته به آب یا شراب پخته و کذا گل ارمنی و کذا طبیخ حب‌آلاس و برگ آن و ضماد زوفای رطب و کذا عدس مقشر و پوست انار و زرور و مساوی کوفته به آب پخته و کذا سعد و زرده بیضه و کذا زهره نر گاو به عسل و کذا برگ بنطافلن و در صبر و کذا دار شیشعان و کذا بزرکتان سوده و کذا بردی محرق و کبوس توتیای کرمانی و نطول مشکطرا مشیع و جلوس در طبیخ برگ زیتون کوفته هر واحد نافع قروح مقعدست و به قول اهل هند شاخ گوسفند یا سم آن یا پوست بیضه یا کاغذ هر کدام سوخته بعد چرب کردن مقعد ذرور کردن مفیدست و یا سپستان سوخته و یا پوست غربال کهنه سوخته و یا تخم سن سوخته و یا ماز و پوست انار بپاشند.

مقعد غیر مثقوب

صاحب ترویح گوید کسی که پیدا شود و در دبر او سوراخ نباشد علاجش در اطفال این است که در دبر او بر سوراخ کنند و از مبضع بشکافند و صوف در شراب قابض‌تر کرده نهند و در آن یک دو روز انبویه و ارزیز بنهند بعد از آن به مراهم معالجه نمایند وگاهی این به صبیان و غیر هم از رجال و نسار عقب قرحه که علاجش کما ینبغی نشده باشد حادث شود و موضع ملتحم و منسد گرد و علاج این نیز مثل آن علاج نمایند و حفظ مقعد بفتیله یا انبویه ارزیز ملطوخ به بعض مراهم ملحمه تا آنکه صلاح کامل یابد باید کرد و در زمانهٔ طفلی فقیری پیر را دیدم که در مقعد او منفذ نبود و براز او از راه دهن بر می‌آمد لیکن لفتیش احوال او نکردم و این از آن جمله است که عقل استنجاد او

می‌نماید و همچنین است علاج زنی که در فرج او منفذ نباشد و عورتی را دیدم که در فرج او سوراخ و محل دخـول ذکر نبود لیکن در آن شگافی بود که از آن بول دقت احتیاج بیرون می‌آمد.

فوهات عروق

عبارت است از انفتاح عروق مقعد و خروج خون از آن همچون بواسیر بدون ظهور علامـات بواسـیر سـببش امـتلای خون است یا رداءت کیفیت و انقلاب آن به حدت و اکالیت یا به مخالفت باقی اخلاط که محتـرق شـوند و ایـن بـه رنگ آن دریافت شود و امتلائی به تقدم امتلا و گاهی فوهات از ادامت اغذیهٔ حریفه مثل پنیر کهنه و سیر و خـردل افتد و گاهی این را او دار محفوظ بود مثل حیض زنان و علاجش دشوارتر است و گاهی باد دار مختلفـه آیـد و ایـن سهل‌تر بود و گاهی قطع خون سبب موت گردد و چون طبیب جاهل در ابتدا مبادرت بـه نوشـانیدن اشـیای قـاطع خون کند پس سزاوار آن است که قطع نکنند تا آنکه در زانوها ضعف ظاهر گردد که آن شفا از امـراض کثیرسـت و بعد ظهور ضعف در آن قطع او واجب است بهر آنکه اگر در آن تأخیر کنند به استسقا انجامد علاج اول جـذب خـون بمحاجم و فصد فیقال و تقویت عروق مع ترک مولدات خون نمایند بعد از ان تعدیل مزاج و قطع خون کنند و افضل در این قرص کهرباست و تریاق الذهب جامع ست همه را و کذا فنجنوش و از مجربـات آشـامیدن مرواریـد محلـول است و این دوا به غایت سودمند است حجرالیهود دم‌الاخوین صمغ عربی بریان همه مساوی هر کدام یک جزو مقـل خاکسر اسفنج هر کدام نصف جزو و سندروس ربع جزو کندر ثمن جزو همه را کوفته بیخته یک درم از آن به طریق سفوف بخورند و یا در زردهٔ بیضهٔ نیم برشت آمیخته بدهند و همچنین گل مختوم با ربع وزن آن شب یمانی است و فتائل افیون مجرب است و کذا کافور ابومنصور و خجندی گویند که از آنچه قلع این کند استعمال قی و ادامت ایـن قرص است بلوط دو درم کهر با صمغ هر واحد یک درم باقی اجزا همان قرص کهرباسـت کـه در مبحـث بواسـیر در قول ابوسهل گذشت و یک مثقال از آن به شرابی که در آن خبث‌الحدید و قشار کندر و تخم مویز خیسانیده باشـند

بدهند و لزوم این و او این شراب دائم نمایند تا آنکه منقطع گردد و ایضاً معجون خبـثالحدیـد تنـاول نماینـد و یـا کندر یک جزو کتیرا نیم جزو با مویز همچنین هر دو آمیخته سه درم بخورند و بر آن مداومت کننـد و صـبر کنـدر انزورت و دمالاخوین سوده بر مقعد بپاشند و یا در سفیدی بیضه سرشته بر مقعد ضماد نمایند و چون اثر ضـعف در آن ظاهر گردد و به ماءاللحم که بر آن آب و شراب اندخته باشند غذا سازند و جوارش فنجنـوش ایـن علـت را نـافع ست جالینوس گوید کسانی را که افواه عروق مقعد منفتح شود ایشان را ذاتالجنـب و ذاتالریـه و اکلـه و جنـون و جرب و تقشر جلد و قوبا و جذام و سرطان و مانند آن به هم نرسد پس اگر علاج ناصواب کنند مثل این امـراض بـه ایشان عارض گردد و هلاک شوند مگر آنکه لزوم استفراغ آن خلط و جودت تـدبیر نماینـد و گفتـه کـه ادویـه مـانع نزفالدم چهار گونه است یا مجففه یا مغریه یا کاویه یا مخدره یهودی گوید که اگر از انسان خون بسیار سیلان کنـد از هر موضع که باشد و تابع آن غشی یا فواق بود بسرعت هلاک گردد و اگر غشی عراض نشود و لیکن قـی و خلفـه حادث گردد و تابع آن فواق شود ایضاً بمیرد و بعضی متأخرین مینوسیند که فوهات عروق نـزف خـون اسـت بـدون تالیل و علاجش مثل بواسیر بود و هر آنچه نفع بیکی از این هر دو نماید نفع بدیگر کند.

امراض کلیه

یعنی بیماریهای گرده و گرده را عارض شود امراض سوءمزاج و امراض ترکیب در صعتر مقـدار و کبـر آن از سـده و حصات و امراض تفرق اتصال مثل قروح و اکله و انقطاع عروق و انفتاح و انفجار آن و هر واحد از این امراض ثلاثه بـا در نفس گرده عارض گردد یا در مجاری آن که میان او و میان غیر آن است و این کمتر بود پس اگر در این مجاری سده از خون یا خلط دیگر یا حصات حادث شود مشارک گرده در علاج بود و چون امـراض در گـرده کثـرت نمایـد جگر ضعیف گردد تا آنکه به استسقا انجامد گرده حار یا بارد بود و چون ببنند که صاحب اوجـاع گـرده بـول لـزج و غروی میکند بدانند که این ارادهٔ او جامع آن مینماید بهر آنکه جذب مواد رویه کند و گاهی حصات پیدا کند و ایضاً

امراض آن به بول غلیظ که در آن ثفل را سبب بسیار باشد منحل میگردد و بیشتر بستن همیانی الم و حرارت در گرده پیدا میکند و گویند که امراض بار و اکثر در گرده افتد به سبب بعد او از قلب و مجاورت او از اعضای بارده و آن فقرات قطن است و به سبب کثرت نزول مائیت لنبویی گرده و لیکن با وجود این معلوم نمایند که حرارت چون بر گرده مستولی گردد امراض کثیر که موجب هلاکت شوند اندر آن پیدا گردند پس بر کثرت تسخین آن جرات ننماید و به قول خجندی میان کبد و کلیتین مشارکت ست فلهذا هر واحد از آن از امراض یکدیگر مریض میشوند مشارکت گرده به کبد در امراض بیشتر از مشارکت کبد به گرده است و بدانند علاماتی که از آن استدلال بر احوال گرده کنند بول است در مقدار و وقت و رنگ او و آنچه مخالط آن گردد و حال تشنگی و حال شهوت جماع او وحال ساقین و نفس وجع و ملمس و از آنچه موافق و مخالف بود و گاهی همراه امراض گرده قلت بول باشد و امراض گرده گاهی مشابه به امراض جگر گردد و فرق فیمابین آن است که در امراض گرده اشتها به الکل ساقط نشود به خلاف امراض جگر و کسی که بول کند و بالای آن حبه آبات بسیار بود دلیل مرض در گرده او باشد و منذر بطول امراض آن بود اگر سبب او امری از خارج مثل تناول اغذیه غلیظه و قواتر تخمه نباشد و همچنین صعب رسوب لحمی و شعری و کرسنی نضیج لیکن نضج چون بسیار شدید بود و باوی خلط از اشیای دیگر باشد معلوم کنند که مرض در مثانه است و اگر نضج از آن کمتر بود و در گروه باشد و اگر نضج نه نبیذ دریابند که مبداء مرض در جگر است پس اگر صحت در آن نبود نضج نباشد و اگر آفت در آن نبود عدم نضج نباشد دور امراض گرده اکثر بوی دهان ناخوش گردد و گاهی بیماری گرده به امراض قلب و ریه و آلات تنفس مؤدی گردد و این همه از مشارکت گرده با جگر بود بالجمله امراض گرده دوازده مرض ست یعنی سوءمزاج گرده و هزال کلیه و ضعف کلیه و ریح الکلیه و وجع کلیه و سدد کلیه و ورم کلیه و دبیله کلیه و قروح کلیه و جرب کلیه و یا دیابیطس روحصات و رمل کلیه طریق تشخیص امراض گرده که از سوءمزاج حار و بار باشد باید که به قاروره نظر کنند اگر رنگین بسرخی و زردی و با حراقت و بوی بد باشد و احیاناً دهنیست بالای بول بود و با وی سرعت نبض و گرمی موضع گرده و کثرت تشنگی و سرعت قیام به بول و عدم ضبط آن و هنگام بول احساس حرارت در مجری سرعت قبول اورام حاره و قوت شهوت جماع و

انتقاع به وضع ادویه باردۀ بر اسفل پشت و تضرر از ادویۀ حاره و تقدم تناول اغذیه و ادویه گـرم و ریاضـت مفـرط و تعب و خواب بر فرش گرم باشد مرض از سوءمزاج حار بود و پس اگر با ثقل و دردی در گرده باشد و آثار غلبۀ خون پیدا بود از سوءمزاج حار دموی باشد و اگر با وجود علامات سوءمزاج حار سوزش و خلش و تپ آثار غلبه صفرا هویدا باشد سوءمزاج حار صفراوی بود و اگر قاروره و رنگ رو سفید باشد و با آن سردی موضـع گـرده و ضـعف و انحنـای پشت مثل پشت پیران و بطلان شهوت جماع و عدم تشنگی و کثرت امراض بارده در گرده و تقـدم شـرب آب سـرد بسیار و چیزهای سرد خاصةً بر ناشتا و بعد حمام و ریاضت و خوردن اغذیـه و ادویـۀ بـارد و ملاقـات هـوای سـرد و خواب بر زمین سرد و بر بستر بارد و تضرر از سردی بود از سوءمزاج بارد باشد پس اگر گرانی در موضع گرده و غلظ بول و دیگر آثار بلغم نیز پیدا بود از سوءمزاج بلغمی باشد بقراط گوید که چون بول چرب بود و زود زود بیـرون آیـد علامت آن بود که حرارت برگرده غالب است و پیه او می‌گدازد و هم او گوید کسیکه بـول او بـه روغـن مانـد یعنـی چرب بود و ناگاه بیرون آید دلالت بر مرض حار در گرده کند.

علاج کلی امراض کلیه

بدانکه قی در اکثر امراض گرده سود دارد و فصد باسلیق و قی در امراض مادی گرده بهترین منقیات است به خـلاف مسهل و مدر که مدرات علت به مجاری بول می‌آرد و سبب سجح آن میگردد و اما بعـد تنقیـه کـه قـدری مـاده در نفس عضو باقی ماند در این وقت چیزهای مدره نفع تمام بخشد و ایضاً هر چند مسهل ماده را از مجاری بول به امعا می‌آرد اما از آنکه بعضی اجزای او خالی از ادرار نباشد چیزی از مادۀ بدن به مجاری بـول هـم مـی‌فرسـتد پـس تـا ضرورت نباشد مسهل ندهند و هر چه مقوی جگرست مقوی گرده است و امراض گرده و مثانه اکثر منجر بـه فـساد جگر میشوند و اصلاح حال کبد موجب اصلاح حال گرده و مثانه می‌گردد.

علاج امراض گرده از سوءمزاج حار

و آن هزال کلیه و ضعف کلیه و وجع کلیه و ورم آن و قروح آن و دیابیطس است چیزهای مبرد مرطب که ذی ادرار نباشد از لعابات بارد مثل لعاب بهدانه و اسپغول و شیرجات مثل شیره خزنه و تخم کاهو و مغز تخم هندوانه و کدو و خشخاش و زرشک و اشربه بارده مثل شربت انار و زرشک و ریباس و خشخاش و صندل و نیلوفر و بنفشه بدهند و یا قرص طباشیر ملین سه ماشه در شربت صندل ترش یک توله سرشته با شیره خشخاش نه ماشه و شربت نیلوفر و توله دهند و شربت آب سرد و نشستن در آن در تبرید گرده نفع عظیم دارد و اضمده بارده مثل اقاقیا و عصاره لحیۀالتیس و صندل و گلنار به آب شاخهای نورسته درخت انگور یا آب برگ مورد یا آب خار شتر بر آن ضماد نمایند و ضماد صندل سفید به گلاب سوده سریع‌النفع است و طباشیر و کافور و نیلوفر و بنفشه استعمال کنند و خوردن خیار و با درنگ به سرکه بپرورد ده نفع کثیر دارد و اگر از آب اینها و سرکه و ترنجبین سکنجبین ساخته در آب گشنیز سبز دهند بسیار مفید بود و ایضاً بر بستر سرد و تر خفتن لیکن در تبرید گرده مبالغه نکند که فعل او باطل شود و نیکوترین غذا آش غوره و اسفاناخ است یا آش جو به شربت نیلوفر و یا پالک و گشنیز سبز با برنج دهند و در دموی بعد فصد با سلیق تدابیر مذکوره بکار برند و در صفراوی جهت تنقیۀ صفرا مسهل صفرا دهند یا آب انارین با شیر خشت و شربت بنفشه بعده تدابیر مذکوره به عمل آرند و اگر خواهند بهر تنقیۀ صفرا آب انارین معصور نه توله مغز خیار شنبر شش توله ترنجبین پنج توله شیرخشت چهار توله آلو بخارا ده عدد شربت ورد مکرر چار توله روغن بادام هفت ماشه بدهند غذا شله اسفاناخی روز دیگر قرص طباشیر کافوری سه ماشه شیره کاسنی و خیارین هر یک نه ماشه لعاب بهدانه سه ماشه شربت نیلوفر دو توله سبوس اسپغول هفت ماشه پاشیده تبرید دهند و به همین طور سه چهار مسهل داده خمیر صندل ترش با عرق فواکه دهند و یا دیگر مفرحات بارده خورانند اقوال حکما سویدی که شراب آب برگ کاسنی یا شیره تخم آن و کذا شیره تخم خیار در تسکین حرارت گرده مجرب من است و دانه انار ترش به گلاب شسته افشرده از آب او هشت اوقیه گرفته با یک اوقیه سکنجبین و شیرۀ تخم

خیارین و تخم خرفه نوشیدن و کذا ماءالقرح در ظرف نقره و یا طلا آشامیدن و کذا خربزهٔ زرد و خوردن یا شیرهٔ تخم او نوشیدن هر واحد مسکن حرارت گرده است شیخ میفرماید که علاج سخونت گرده بشرب شیر خر و بز معلوف به به قول بارد و به دوغ گاو نمایند اگر خوف تولد سنگ نبود و اگر خوف آن باشد آب دوغ به نوشند که آن شدیدالتطفیه حرارت گرده است و همچنین جمیع عصارات و لعابات که معلوم است و چون بدان حقنه کنند انجع باشد و گاهی حقنه به آب بارد و روغن تخم خیار میکنند و جید بود و کذلک ضمادات مرتب از آن و تمریخات به روغنهای بارد و کافور را در تبرید گرده تأثیر بسیار است و بالجمله تشنگی در مثل این مزاج تواتر میکند و منع آب سرد جائز نیست جرجانی و ایلاقی گویند که اگر سبب سوءمزاج تعب دریافت بوده باشد علاجش راحت و آسایش بود و به روغن گل و اندکی سرکه و گلاب طلا کنند و شیره تخم خرفه و سکنجبین و آب خیار و دوغ ترش دهند و طعام از حصرم و نیشوق و کشک جو و طفشیل از عدس و آب غوره روغن چکانیده سود دارد و اگر به آب خیار و آب برگ خرفه و آب عنب الثعلب و روغن گل حقنه کنند صواب بود و منفعت بیش کندو اگر سبب اغذیه و اشربه گرم بوده باشد آن را ترک نمایند و همین تدبیر مذکور بکار برند و اگر به مرض ذیابیطس انجامد جدا گفته آید و اگر ماده خون بود اول رگ باسلیق زنند و اگر ماده صفرا بود به طبیخ بنفشه و سپستان و عناب و آلو بخارا و تمرهندی و مغز خیار شنبر و شیر خشت تنقیه نمایند یا حقنه لین کنند تا صفرا کم شود و پس قصد باید کرد و آب انار و آب کاسنی و آب خیار و خیار بادرنگ با شکر دهند یا کشکاب با روغن بادام بخورانند و ضماد از لعاب اسپغول و آرد جو و آب گشنیز و قدری سرکه سرشته بر جایگاه گرده نهند و اگر حرارت سخت قوی بود در این ضماد سفیدی بیضه مرغ و روغن گل و آب خرفه و آب عصی الراعی و بنفشه و نیلوفر و صندل زیاده کنند و شربت بنفشه و شربت آلو باید داد و طعام آنچه مذکور شد محمود گوید که هر صبح آب انارین مشحومین سه اوقیه و شکر سفید یا ترنجبین ده درم بیاشامند غذا ماءالشعیر و اگر حرارت کرده افراط کند باید که معالجه آن به شیره خرفه و قرص طباشیر ملین و قرص کافور کنند یا شربت خشخاش یا شربت سیب یا شربت به یا انارین یا غوره هر کدام که حاضر باشد ده درم به نوشانند یا این قرص مقدار یک مثقال بدهند که نافع است صندل سقید گلنار سماق هر واحد

دو درم کافور یک دانگ طباشیر سه درم تخم کاهو تخم خرفه هر واحد هفت درم تخم حماض گشنیز خشک گل قبرسی گل ارمنی هر واحد سه درم همه را باریک سائیده به آب خرفه یا آب کاهو سرشته اقراص سازند و به آب انار میخوش یا به آب غوره یا به شربت ریباس یا بشیره تخم خرفه بخورند یا هر صبح دوغ گاو یک رطل بقرس طباشیر قابض یک مثقال به نوشند و صندل سرخ و گلاب برگرده ضماد کنند و این ضماد نیز نافع ست صندل سفید گل سرخ گلنار تخم کاهو هر واحد سه درم کوفته به آب کاهو آمیخته ضماد نمایند و اگر فصل تابستان و سن شبه آب باشد در آب سرد نشانند خجندی گوید که شربت حماض یا اشربهٔ دیگر که سابق مذکور شد به نوشند و غذا عدسیه و حصرمیه یا زرشکیه به شیرهٔ مغز بادام سازند و شربت عناب بشیره تخم خرفه دهند و روغن گل به اندکی سرکه بمالند و اگر در آنجا ماده دموی بود بعد قصد اشربهٔ ترش بنوشند و مزورات مذکوره بخورند و اگر صفراوی باشد بشربت ورد مکرر و شربت آلو مسهل تنقیه کنند و بعد از آن دو سه روز راحت داده فصد کنند و اشربهٔ مذکوره بدهند و غذا ماءالشعیر به روغن بادام سازند و اگر حاجت تبرید قوی باشد این قرص دهند و نسخهٔ آن همان ست که در قول محمود گذشت لیکن عوض گل قبرسی گل سرخ است و وزن این و گل ارمنی هر یک ده درم نوشته سعید گوید که چون مزاج گرده به حرارت خارج گردد و علاجش به شرب ماءالشعیر و استعمال سکنجبین و شرب شیرهٔ تخم خرفه و خیار بشربت بنفشه نمایند و تبرید حوالی گرده به آب حی‌العالم و گلاب و صندل کنند و غذا بمزورهٔ اسفاناخ سازند و کاسنی و کاهو به آب غوره خورند سرهندی می‌نویسد که شخصی را استاد من به خوردن کافور زیاده از شربت آن امر کرده در شهر مشهور این است که به قدر یک توله در یک دفعه داد و مریض تحمل آن نمود و صحت یافت و ضرر مدرات مثل خیارین و آب خیارین و آب خالص سرد مکرر تجربه کردم پس تا ممکن بود از آن اجتناب نمایند حکیم شریف خان میگویند که تصدیق به این تجربه عقل نمیکند چه شیخ گفته که منع آب سرد جائز نیست و گیلانی نوشته که علاج سوءمزاج حار استکثار از شرب شیرهٔ تخم خیار و خرفه است و آب خیارین با شکر نیز جائز داشته و مخفی نیست که این اشیا مدراند و آب انار و کاسنی و نیلوفر را تأثیر عظیم ست بعضی گویند که ادویه سرد کرده آشامیدن نافع‌ترست در تبرید گرده و این سفوف نیز نافع و تقطیرالبول با حرقت را

نیز مفید مغز تخم خیار مغز تخم خیارزه مغز تخم کدو هر واحد ده درم تخم خبازی تخم خطمی هر واحد سه درم مغز بادام شیرین مقشر یک درم صمغ آلو کتیرا هر یک دو درم ربالسوس نیم درم کوفته بیخته یک درم بخورند غذا مزوره ماش با کدوی تازه یا ریباسیه و یا رمانیه و امثال آن سازند و از اغذیه و ادویه حلوه اجتناب نمایند.

علاج امراض گرده از سوءمزاج بارد

و آن هزال کلیه و ضعف کلیه و وجع کلیه است معجون لسان العصافیر و لبوب صغیر و کبیر دهند و اگر قبض طبع باشد گلقند عسلی چار توله و گلاب و عرق بادیان بدهند و فلاسفه بخورانند و مغز فندق و پسته و نارجیل و کنجد و حبۀالخضرا و بادام با شکر و مویز و انجیر تنقل نمایند و روغنهای گرم مثل روغن قسط که در آن فرفیون سوده آمیخته باشند بر گرده بمالند و از ترشی و فواکه بارد اجتناب کنند و غذا شوربا و کبه آب و گوشت کبوتر و گنجشک با مصالح گرم سازند و اگر بلغمی بود قی و اسهال بر این تدابیر مقدم دارند مثلاً اصلالسوس مقشر پرسیاوشان هر یک هفت ماشه بادیان تخم خربزه تخم فرطم عنبالثعلب هر یک نه ماشه جوشانیده گلقند عسلی چهار توله سه چهار روز داده نی کنانند و باز دو سه روز مطبوخ نوشانیده شب حب ایارج خورانیده صبح سنای مکی یک توله تربد سفید هفت ماشه مویز منقی دو توله ریوند خطائی پنج ماشه خیار شنبر هفت توله ترنجبین شربت دپنار هر یک چار توله روغن بادام هفت ماشه در مطبوخ مذکور افزوده مسهل دهند همچنین سه چهار مسهل داده پس از آن فلاسفه و لبوب کبیر و کمونی کبیر خورانند و روغن قرطم و قسط و بادام تلخ بمالند اقوال اطبا سویدی تسوید می‌نماید که بگیرند سه بیضه نیم‌برشت و عوض سفیدی او روغن گاو آمیزند و در هر بیضه نیم درم تخم جرجیر و اندکی نمک افزوده هر سه بیضه وقت خواب بخورند که تسخین عجیب گرده کند و مجرب من است و جوز و روغن آن و جوز خر و مربی به عسل و حاشا و سعد به روغن حبۀالخضرا و کمادریوس و خولنجان و اسارون و قسط شیرین و فطر اسالیون و دارشیشعان و کرفس و عصاره آن و ریوند و فانیذ و سیسالیوس شرباً و روغن نارجیل

شرباً و مرو خاو بادام تلخ کلاً و ضماداً و حرف شرباً و خلطا در طعام و روغن الیه شرباً و حقنهً هر واحد مسخن گرده است بوعلی می‌نویسد که حقنه به روغنهای گرم و به اوراک حار و روغن گاو و روغن کنجد و روغن جوز و روغن کلکلانج و روغن بادام تلخ و روغن قرطم و به آب حلبه و شبت و شوربای کله بره و بچهٔ کبوتر و غیر آن نافع سردی گرده است و از خارج با پیه روباه و پیه کفتار و به روغن غار و روغن جوز و پسته و روغن قسط خاصه مالش نمایند و گاهی میان آبهای مذکور در روغنها حسب واجب بالمناصفه جمع کرده حقنه میکنند و ایضاً ضمادات از ادویه مسخنه معلومه سازندو کمونی را منفعت عظیم ست در علاج سردی گرده خاصه آنچه اجزای او بسیار بسایند و حقنه به روغن قسط بسیار قوی ست و قریب آن به روغن حبهٔالخضرا و پسته است و به روغن الیه چون حقنه کنند آن را در تسخین و تقویت گرده تاثیر نیک است ایلاقی و جرجانی گویند که تمریخ به روغن فرفیون نافع است و غذا نخوداب و بچه کبوتر و دارچینی و قلیه خشک و گنجشک بریان بدهند و اگر با ماده بود اولاً بقی امر کنند تا بلغم پاک گردد و بعد از آن که در به آب قولنج بلغمی مذکور شد به عمل آرند پس ادویه گرم بکار بردند و روغن فرفیون بمالند و معاجین و مروخات حاره مقوی باه که در به آب ضعف بیاید در این به آب نافع است و غذای مذکور دادن مناسب بود ابن الیاس گوید که هرصبح جلاب از بادیان سه درم و گلقند عسلی ده درم بیاشامند و غذا مزورهٔ نخوداب مع لحوم عصافیر و کبوتر صحرائی و کبک و تیهو خورند و بر پشت و موضع گرده روغن قرطم یا پسته یا زنبق بمالند و یا هر صباح جوارش کمونی یک مثقال بخورند و لحوم ماکیان و کبک مطخن مبزر تناول کنند و از میوه‌های رطب و البان و حوامض اجتناب نمایند و تناول پسته به شکر و یا نارجیل بشکر نافع بود این بهتر گوید که اگر مزاج گرده برودت مأمل گرده و علاجش خوردن جلنجبین و شرب آب نیمگرم و اکل لبوب حاره مثل فندق و حبهٔالخضرا و نارجیل و پسته بشکر است و بر کمرگاه روغن زنبق و غالیه بمالند و غذا گوشت بریان یا مزورهٔ زیرباج سازند و اگر غرض بدین حاصل نشود اندک دواءلمسک یا معجون مفرح استعمال کنند مؤلف فوائد شریفیه می‌نویسد که اگر عقب کمونی آب کرفس به نوشند در این هنگام ابلغ را نفع دوا در تبدیل مزاج بارد ایشان خواهد بود و چون سردی شدت کند روغن جند بیدستر که در آن مشک حل کرده باشند یا روغن پسته یا نارجیل یا بادام مفرد یا

مجموع بمالند و گاهی در این روغن با مشک و جند و غیر هرآنچه حاضر باشد داخل می‌کنند و به چوزهٔ ماکیان و گنجشک و کبوتر بچه غذا سازند و لبوب گرم مثل بادام و پسته و مانند آن را منفعت عظیم ست و چون سوءمزاج ماوی باشد نضج و حنقیه بلغم مقدم دارند بعد از آن معاجین حارهٔ مقویه مثل تریاق و فلاسفه و مشروديطوس و دواءالمسک حلو و امثال آن بخورند.

هزال کلیه

یعنی لاغری می‌گرده بدانکه گاهی گرده را چنان عارض شود که لاغر گردد و پیه او کم شود یا فانی گردد سبب سوءمزاج جار محلل بافراط و مفسد مزاج یا بارد مضعف از جذب و نضج و اغتذأ و یا به سبب کثرت جماع سهلهل اکتناز لحم آن و یا به سبب استفراغ کثیر به مسهل یا مدر و نسان این مرض سفیدی قاروه و کثرت بول و نحافت بدن و لزوم درد نرم در پشت و کمرگاه و ضعف آن و قلت شهوت باه است و کندی گفته که هرگاه گرده لاغر شود و پیه او قلت پذیرد ضعف بصر و صداع عارض گردد و ضبط بول نتواند کرد و کمرگاه سرد بود و استدلال بر نوعیت سبب از تقدم سبب محدث آن توان کرد علاج اول ازالهٔ سبب مهزل کنند مثلاً آنجا که باعث هزال حرارت یا برودت بود تبدیل آن نمایند بدان چه در علاج سوءمزاج حار و بارد گرده گذشت و اگر جماع یا استفراغ مفرط سبب آن باشد ترک آن نمایند بعد از آن تدبیر فربهی بدن و گرده بتوسیع غذای مسمن و خوردن لبوب مثل مغز نارجیل و پسته و فندق و جوز و چلوزه و بادام و حبهٔالخضرا اوهلیون ب أشکر یا معجون‌العسل و تناول شحوم ماکیان و بط و جز آن با نان گندم گرماگرم و ماش آنها برگرده کنند و این حقنه‌سمن کلیهٔ است کله میش و گندم و نخود و لوبیا و باقلا به آب پخته صاف نموده روغن‌های لبوب مذکوره و مثل روغن مغز قرطم و حبهٔالخضرا و کنجد و مخ ساق بقر و شتر و میش و نخاع در آن داخل کرده به عمل آرند و آنجا که حرارت باشد لبوب بارد مثل خشخاش و مغز تخم کدو و پنبه دانه بخورند و خوردن دواءالترنجبین به غایت نافع است و تناول فیرنی و لحوم مسمنه و کله پایچه و

تخم‌مرغ نیمبرشت سود دارد اقوال حذاق سویدی می‌نویسد که خوردن مسکهٔ تازه و کـذا پیـه مرغـابی در تـسمین کلیه مجرب من ست و خوردن لحم کبوتر بچه و کذا ثمر مربطم و کذا انجیر خشک لاسیما بجوز و کذا مویز و کـذا مورد کذا جوز بشکر و کذا باقلا و کذا نان گندم سفید به مسکه تازه آلوده و کـذا شـیر گـاو تـازه و کـذا شـیر غـنم بساعتی که دوشیده باشند و کذا گرده و کذا گندنا و عصاره آن و کذا بقلهٔ خارخسک هر واحد مسمن گرده است ابن سینا گوید که این را خوردن لبوب چون مغز بادام و نارجیل و فندق و پسته و خشخاش با شکر کوفته و نخود و باقلا و لوبیا و شحوم مثل پیه ماکیان و مرغابی و پیه گردهٔ نیز نافع ست و نان مخلوط با پیه و ادویهٔ درهٔ موصـل و افادیـه مقویه محرکهٔ قوت گرم خوردن مفید و گاهی در این مثل لک و آنچه در آن لزوجت چرب باشد بهـر تقویـت جـوهر لحم می‌آمیزند و نوشیدن شیر گاو و شیر مطبوخ با ثلث یا ربع آن ترنجبین سودمند بود چون گرده کوفتـه بپزنـد و خوشبو کنند و بر آن آنچه مسمن و مقوی باشد از ابازیر و افادیه اندازند نـافع باشـد و حقـن‌هـای معمـول از لحـوم حملان و بچه کبوتر و کلهٔ میش با روغنهای خوشبو و روغنهای لبوب مذکور و روغن الیه خاصهٔ ایشان را نفع کنـد و اگر در آن گرده فربه داخل کنند سودمند باشد و کذلک آنچه شاید این باشد و این حقنه مفید کلهٔ حلـوان فربـه در دیگ کرده بر آن آب یک نیم قسط داخل کنند و گل حکمت کرده در تنور یکشبانه روز بنهند تا لحـم از اسـتخوان جدا شود و روغن زرد و زیت و اندک عصارهٔ گندنا آمیزند و اگر با این خارخسک و مغاث و حلبـه و تخـم خـشخاش کوفته و اندکی پیاز بپزند بهتر باشد و اگر حاجت بفرط تسخین افتد در آن روغن بید انجیـر و روغـن قـسط داخـل کنند و در اعتدال روغن قرطم و ایضاً حقنه بشیر گرم در ساعتی که دوشـیده باشـند خیلـی سـودمند اسـت و اگـر حاجت تسخین بر آتش اندک آید باید کرد و در قرابادین حقنهای دیگر و معجون که در آن لبوب است ذکر کرده‌ایم اسماعیل گوید که تناول مغزها و تخم خشخاش بشکر و نخود و باقلا و لوبیا در شـوربا پختـه سـود دارد و نـان پیـه آکنده که در آن بادیان اندکی زنجبیل و مغزیات مذکوره و لک مغسول که در خمیر سرشته نان پخته باشند سـخت نیک باشد زنجبیل حرارت را و قوت این تخمها و مغزها را بجنباند و بادبان آن را بجای گرده رساند و لـک و تخمهـا جوهر گرده را قوت دهند و اگر کسی نخواهد بر مغزیات اقتصار کند و اگر گوشت گرده بکوبند و با پیه مرغ و پیه بط

و پیه گرده بپزند و آن را به کشنیز خشک و بادیان و زنجبیل خوشبو کنند سود دارد و حقنه که از طبیخ سر بـره و گوشت کبوتر بچه روغن دنبه سازند نفع بود و پیه گرده گداخته بدان حقنه کردن گرده را گرم و فربه کنـد و طعـام هر سه و پارچه و بیضهٔ نیمرشت و حلوها که در آن خشخاش و مغز کدو و مغز تخم خیار و خیار بادرنگ داخل کرده باشند سود دارد و بالجمله از جهت فربهی گرده طعالم‌ها باید که میل پختکی دارند خجندی گویـد کـه ایـن حقنـه مسمن گرده است بگیرند سر میش و پاک کرده خوب بکوبند و با وی نیمرطل البته دو رطل شیر و گندم بـرنج هـر واحد ربع رطل آمیزند و آب به قدری که آن را بپوشانند انداخته بپزند تا آنکه مهرا شود و از آن آب سه اوقیه صـاف کرده و چربی دو اوقیه و روغن بادام و روغن جوز هر واحد یک اوقیه داخل کرده در شب بعد تبرز حقنه کننـد و بـر آن خواب نمایند و در یک ماه ده مرتبه استعمال کنند و اگر زیاده از این بع عمـل آرنـد بهتـر باشـد و غـذا هـرابس ملجوم فاضله و فالوده که اندر آن مغز تخم کدو و مغز تخم کدو و مغز تخم خیار و تخم خشخاش کوفته پخته باشند نافع بود انطاکی مینویسد که علاجش استعمال هر چیزی ذی مغز چرب مثل بادام و پسته و نـان بـشحوم خـصوصاً پیه مرغابی و ماکیان سرشته و کذا شکر و خشخاش و کنجد و هریسه و نخود و فول و گرده میش و شـیر آن سـت خضر گوید که حریرهٔ مغز فندق و نخود و جوز و مغز بادام و برنج و مغز پسته بشیر تازه و نـشاسته و شـکر دهنـد و غذا گوشت ماکیان فربه سازند و تنقل به امرود و به خشخاش و شکر و مغز بادام و طلع و جمار نمایند.

ضعف کلیه

به قول شیخ گاهی ضعف گرده به سبب سوءمزاج مستحکم و گاهی به سبب هزال آن بود و گاهی بـه سـبب انـساع مجاری و انفتاح آن و تهلهل اکتناز قوام لحم گرده باشد و ضعف خاص‌تر بدان همین است و به سـبب ایـن گـرده از تصفیهٔ ماهیت از خونی که با وی سوی گرده آید عاجز گردد و گاه عروق گرده سلیم بود و گاهی نـه و سـبب اتـساع مثل کثرت جماع ست و کثرت استعمال مدرات و کثرت بول و دوانیدن اسپ بغیر تدریج و اعتیاد و هـر تعـب و هـر صدمه که به گرده رسد و از این قبیل است ایستادن بسیار و سفر دراز و خصوصاً پیاده پاو جرجانی می‌نویسد که هر

مرض گرده مثل سوءمزاج و ورم و تولد سنگ و ریگ ضعف آرد و همچنین هر کلفت از زخم یا صدمه رفتن پیاده و سواری اسپ زیاده از عادت و برخاستن و نشستن بسیار و جماع مفرط همه گرده را ضعیف کند لیکن اطبا ضعف گرده آن را گویند که گرده از فعل خود بازماند و فعل گرده آن ست که آبی که با اندک خون رقیق از جگر بدان آید بیشتر از آن خون هضم کند و نضج دهد و به غذای خویش بکار برد و آب را بیرون دفع کند و هرگاه که ضعیف شود آن خون را نتواند گوارید و غذای خویش گردانید و آن آب همچنان که با وی آمده باشد با خون از وی جدا گردد و هیچ درد نکنند و اگر درد بود ضعیف باشد و سبب این ضعف آن باشد که جوهر گوشت اوست و متخلخل شود و اندکی گوشت او باطل شود به سبب کثرت جماع یا بسیار خوردن ادویه مدره یا سبب رنحب‌های دیگر که مذکور شد طریق تشخیص این مرض و اسبه آب آن ضعف گرده هر چونکه باشد هزال آن و قلب بول و معذلک قواتر آن و عجز از جماع و ضعف بصر و صداع تابع آن باشد پس اگر این آثار یافته شود نظر کنند به علامات سوءمزاج گرده و هزال آن پس هر کدام از این که ظاهر گردد سبب ضعف همان باشد و اگر با وی درد نبود مگر اندک در بعض اوقات و اشتهای طعام کم گردد و بول قبل انهضام غذا و رسیدن او به عروق در اکثر امر مائی باشد و بعد هضم کبودی و رسیدن غذا بعروق در اکثر خون و رطوبت غلیظه با بول خارج شود و اکثر بول او مثل غسالۀ لحم غلیظ باشد سببش اتساع مجاری و سستی لحم گرده بود پس اگر بول ساعتی بنهند و دمویت و رطوبت ته نشین گردد بر هر بول چیزی همچون کف دریا بایستد دلالت بر سلامت و قوت عروق و عدم آفت در مجاری کند و اگر چیزی متمیز و جدا نگردد و بلکه بول بر حال خود باقی ماند به سبب ضعف نضج پس عروق و مجاری سلیم نباشد بلکه ضعیف بود و جرجانی گوید که گاهی سبب این بول غسالی دفع طبیعت بود بر سبیل بحران و فرق آن ست که در این بیمار از پس آن راحت یابد و لاغر نشود و باشد که آن را نوبتی معلوم بود و آنچه از ضعف گرده باشد بعکس این بود و انطاکی گوید که ضعف کلیه از هزال و سوءمزاج بود پس جمیع احکام او مؤلف از این هردو باشد و ایضاً بقلت بول شناخته شود علاج اگر به سبب سوءمزاج باشد در ساذج تبدیل مزاج نمایند و در بادی تنقیۀ آن کنند چنانچه در علاج امراض گرده از سوءمزاج حار و بارد مذکور شد و ایضاً اگر ضعف با حرارت بود ادویه نافع بول‌الدم از آنچه

مقوی قوت ماسکه باشد مثل دم‌الاخوین و گلنار و عصاره لحیهٔ التیس و صمغ عربی و گل ارمنی ساییده بـه آب بـار تنگ خورانند و ادویه بارده مقویه مثل صندل و گل سرخ و اقاقیا درامک و آس و سک به آب مورد بر کمرگاه ضـماد نمایند و آنجا که ضعف از برودت باشد بهیچ وجه در تسخین افراط نکنند که مزید سبب سـت بلکـه مرتبـهٔ اعتـدال مرعی دارند و اگر به سبب هزال گرده باشد علاجش گفته شد و اگر به سـبب اتـساع مجـاری از مانـدگی یـا کثـرت جماع یا کثرت مدرات و صدمه و غیره باشد ترک سبب اتساع نمایند بعده تقویت گرده از لبوب مذکورهٔ سابق نمایند و ادویهٔ قابضه برگرده ضماد کنند و مالیدن روغن گل با سرکه نیز مفید بود و شیر گوسفند و شـیر شـتر در تقویـت گرده بیعدیل ست و خصوصاً با حب مروارید و حب فاد زهر معدنی و معجونی لبوب با شیرهٔ تخـم خربـزه و قـرطم و بادیان هر یک شش ماشه و شربت هلیون وخشخاش هر یک دو توله تو در بین هفت ماشـه دهنـد و کـذا فـاذ زهـر حیوانی و یا قفرالیهود و هر یک ماشه و ودواءالمسک معتدل علویخان نه ماشه با ماءالحم ساده نه توله بدهند و ایـن دوا بسیار مفید است اگر سبب بسیاری جماع بود مغز بادام سه عدد صمغ تمرهندی چار حبه شیرخشت سـه ماشـه در شربت یاقوت دو توله دهند و غذا شیر برنج و کله پاچه یا چربی گردهٔ بز مناسب بود و خـوردن بهـی و زعـرور در این به آب نافع است و معجونات مثل معجون لسان‌العصافیر و لبوب صغیر و کبیر و لبوب ابریشم و خمیرهٔ ابریـشم و جوارش عطا و حلویات مثل حلوای گزر و حلوای خصیتهٔ‌الثعلب و حلوای شیر مرغ و حلوای سپیاری پـاک و حلـوای موچرس خورانند و فلونیای رومی و فارسی با شیر شتر جلیل النفع است دوائیکه مقوی گرده و باه اسـت مغـز پنبـه دانه مغز حبهٔ‌الخضرا مغز حب صنوبر کبار و صغار مغز پسته تخم هلیون مغز نارجیل مغز حب قلقل مغز گردگان هـر واحد یک جزو شقاقل زنجبیل حب الزلم لسان العصافیر هریک نیم جزو سـاییده بـه عـسل بـسرشند شـربتی بقـدر گردگان و اگر مغز گنجشک نر یک جزو نعناع و دار فلفل هر واحد یک جزو کوفته بـه عـسل بـسرشند قـویتر شـود سفوف که برای تقویت گرده و مثانه جهت حکیم شریف خان والد اوشان تالیف فرموده بودند صـمغ کتیـرا طباشـیر گل ارمنی گل قبرسی گل مختوم صندل سفید گلنار اقاقیا بسد سوده رب اسوس گل سرخ مشاء عدس مغسول تخم خرفهٔ مقشر خارخسک پرورده است گلوست سالا چبیت قلعی کشته مروارید ناسفته هر یک دو ماشه تخم خشخاش

مغز تخم خیارین هر یک چهار ماشه نشاسته مغز تخم کدو مغز بادام مغز فندق مغز چلغوزه موچرس هر یک سه ماشه کوفته بیخته سفوف سازند معجون که برای تقویت گرده و مثانه و باه حکیم ممدوح برای خود ساخته بودند و مشید افتاد مغز بادام مغز پسته مغز چلغوزه حب حب‌السمنه تخم خشخاش کنجد مقشر مغز فندق مغز حب فلفل مغز حبهٔ‌الخضرا و دارچینی خولنجان موچرس از هر واحد سه ماشه مغز نارجیل به همن سرخ و سفید تودر بدین دانه الایچی خرد و کلان از هر یک چهار ماشه کشمش شش ماشه مویز منقی شش ماشه خرمای سلیمانی یک توله شقاقیل مصری تخم کرفس لسان‌العصافیر در رنج عقربی پودینهٔ خشک مصطکی طباشیر تال کهانه کبابهٔ چینی بسباسه زنجبیل‌دار فلفل پوست ترنج خارخسک مربی قرنفل تخم زردک تخم شلغم تخم هلیون تخم کوچ زربنا و مغاث بغدادی هر یک دو ماشه سنبل الطیب عنبرالشعب از هر واحد یک ماشه چوب چینی دود آن دو ماشه قند سفید چهارده دام ترنجبین سفید نیم پاو عسل سفید چهارده دام زعفران یک ماشه به دستور مقرر معجون سازند حلوا که در تسمین گرده و سائر بدن و تقویت باه مجرب حکیم عابد سرهندی ست و گفته که مثل این در این به آب دیده نشد تودری سرخ تودری سفید تخم خشخاش سفید هر واحد سه درم حب السمنه بوزیدان جوز جندم حب قلقل هر واحد یک درم زعفران ده درم مغز بادام مقشر دو رطل مغز فندق یک رطل مغز نارجیل ده استار آرد برنج دو رطل شهد مصفی چهار رطل فانیذ یک رطل شکر سفید یک رطل روغن کنجد روغن گاو آرد باقلا آرد نخود هر واحد استار شکر و شهد را به قوام آورده فرو دارند و ادویهٔ دیگر مع لبوب بیامیزند و زعفران را به گلاب سوده داخل نمایند و اگر خواهند آردها را به روغن گاو بر این نموده با شهد و شکر بطریق حلوا پخته طیار سازند و مغزیات را صلایه ساخته اضافه سازند پس زعفران و مشک و دیگر افادیه بیفزایند و بقدر پنج درم همراه شیر یا بدون شیر وقت صبح بخورند اقوال مهره شیخ‌الرئیس میفرماید که آنچه ازسوءمزاج باشد علاجش علاج آن است در تبدیل او و تنقیهٔ مادهٔ او اگر مادی باشد و آنچه به سبب هزال باشد علاجش علاج هزال است و آنچه به سبب اتساع باشد و آن ضعف حقیقی ست باید که فصد منع اسبه آب اتساع و تلزیز و تقویت نمایند و منع اسبه آب اتساع ترک حرکت و جماع و ترک استحمام کثیر و التجابسکون و قرار و ترک مدرات ست و اما تلزیز باغذیهٔ مغزیهٔ مقبضهٔ لزجه

کنند اما از اغذیه مثل سویق و تسب و زعرور و بهی و رمانیه به تخم مویز مع چربی بز و مصوصات و فریصات معمول از مثل انار و دانه و عصارات ترش و میخوش دوحل طیب مع کشنیز و مانند آن ست و از شرابها نبیند مویز عفص بود و اما ادویهٔ مثل عصارات قایضه مخلوط بگل ارمنی و صمغ و اضمده از سویق و قسب و بهی و گل سرخ و مانند آن و مراهم مذکور برای ضعف معده و کبد است و اما مقویه اغذیه و حقنا و معجونات مسمنه مذکوره در به آب هزال است و باید که در آن قوابض زیاده کنند و در مثل حقنهای مذکوره قسب و سفر جل اندازند و در آن از شیر با شیر شتر و شیر میش استعمال کنند که این تقویت گرده و جمیع و تلزیز آن نماید و شیر گوسفند ور امراض گرده از قبیل ضعف بی‌نظیرست و خصوصاً چون بدان قوابض مثل گل ارمنی مخلوط سازند و خوردن گرده با سائر ماکولات و آمیختن چیزهای نافع بادی گشنیز المنفعت ست جرجانی و ایلاقی می‌نویسند که طرایق صواب در این مرض آن ست که پیش از استحکام علت علاج کنند چه اگر تاخیر کنند دشوار گردد و گاهی به این مرض در مجاری بول قرحه و سجح باشد و علاجش جدا گفته آید اما علاج خاص آن ست که اگر مانعی نباشد فصد باسلیق کنند و باندازه قوت مقدار خون برآرند و واهی سهل و تخمهای در البته ندهند از بهر آنکه هر دو فضله دیگر بمجاری بول آرند و مرض زیاده شود و تدبیر آن باید کرد که گوشت گردد آکنده شود و تدبیر آن بشریت بود و بغذا و بضماد اما شربت آب سیب باید داد و آب بهی و شربت امرود و شربت ریباس و شربت لیمون که ترشی غالب بود و پست جو و پست گندم و قرص طباشیر و غذای عدسی به آب سماق و غوره و اب انار دانه و پایچه بره و کله بره و ترشی و گوشت کبک و تدر و ده راج و طیهوج مصوص و افشرده به آب سماق و غروه و آب انار دانه و گوشت گوساله فشرده کرده هم به این آبها و کمک پاکیزد و نان با پیه آگنده به مغزها و لک و بادیان ساخته خاصه اگر آنز بسماق خوش کنند و اگر بیمار ضعیف بود زرده بیضه مرغ نیمبرشت سماق افکنده سود دارد و از فربهی گوشت و سفید باجات پرهیز کند و از هیوهابهی و زعرور و خرمای تسب موافق بود و قرص طباشیراین ست بگیرند گل سرخ پوست سماق طباشیر صمغ عربی گل مختوم گل ارمنی و فارسی صندل سفید هر یک یک نیم درم نشاسته بریان تخم حماص گلنار هر یک دو درم خرفه بریان حب‌آلاس بلوط بریان هر یک سه درم اقاقیا دو درم کوفته بیخته به آب سیب و

آب بهی ترشی بسرشند و قرص سازند شربتی دو درم با یکی از شربتهای مذکوره قرص دیگر بگیرند شب یمانی دم الاخوین گلنار صمغ هر واحد یک درم کتیرا دو درم قرص یک درم کنند شربتی یک قرص با شربت غوره یا شربت مورد و این ضماد بر پشت نهند بگیرند گل سرخ و طباشیر و برگ سماق و صندل سفید و عصاره لحیته التیس و گل ارمنی و گل مختوم هر یک دو درم کعک بغدادی سه درم سیب خشک هفت درم خر نوب بنطی و برگ مورد هر یک دو درم پست جو سه درم همه را کوفته به آب مورد تر و آب سیب ترش آمیخته بر پارچه طلا کرده بنهند و پارچه را به آب مورد تر و آب سیب ترش تر کنند و بر کنج ران دزها و بیخ تضیب گذارند و اگرلحیته التیس و خرنوب بنطی و جوزالسرو پوست انار و گل سرخ و بیخ عوسج در آب پخته در آن آب نشینند صواب وبد و آن آب برزهارو کمرگاه چکانند صواب تر بود و آن را که این علاج اثر نکند در آب معدن شب و زاج بنشانند و از آن آب اندک اندک باید داد از بهر آنکه این آبها مجاری را تنگ کند و اگر ممکن بود که او را بهوای سردتر برند صواب بود و اگر قی کنند همه امراض کرده را سود دارد و باشد که یکبار زائل شود طبرسی گوید که بعضی اطبای اهل مصر برای این مرض ضماد حلزون به شراب بهی سرشته فرمودند و خرمای تسب خوردن و آبهای قابض بر پشت و کمرگاه و همه تن مالیدن و بدترین امور در این مرض تکلیف ست و حرکت و بهترین آن آسایش و چونعلت بانتها رسد و صحت پدید آید شیر اشتر دهند با دو ائیکه خون را باز دارد چون فونیامی رومی و فارسی و اقراص کوکب و قرص گلنار تا بدن قوی گردو و از چیزهای تیز و شور و تلخ پرهیز کنند و اگر سبب بول غسالی و دفع طبیعت بود آن را باز نباید داشت و یاری باید دادتان پاک شود و اگر بسیار گردد از بعد بگذرد و ضعف آرد علاحبهای مذکوره باید کرد و اگر این مرض نبویتی معلوم بود پیش از نوبت فصد باید کرد و این علاحبها به عمل آوردن و اگر علت دراز گردد و درم در همه اطراف و همه بدن اطلسر گردد علاج استسقامی لحمی باید کرد و محمد زکریا گوید اطراف انگور را بپذند و آب طبیخ آن را اندکی نمک بر افکنده نه روز بخورند همه امراض گرده را سود دارد خنجدی گوید که تغذیه باغذیه قابضه مثل رمانیه محلی بمویز مع تخم کوفته با شحم گرده بز کنند و حقنهای مسمنه کلیشه مثل را مخاخ و اکارع با سماق و یا بغوره به عمل آرند و حقنه بشخم ماکیان در ضعف گرده بی نظیرست و

مالش به روغنهای منحله ابعصارات نمایند و به نشستن در آبی که ادویه قابضه درا پخته باشند امر نمایند و اگر با درد شدید باشد ادویه مخدره مثل فلونیای رومی و قرص کوکب استعمال کنند و گاهی درالم استعمال بعض ادویه بارده مدره مثل بنادق البزور و تجرع جلاب گرم کفایت کند و با در ابر و غسل و طروریاح ممده تسکین بخشد و اگر از ریح باشد با ضمده حار و با استعمال بعض بزور حاره مدره علاج کنند خضر گوید که اگر سببش سوءمزاج باشد تبدیل مزاج کنند پس اگر حار ساذج بود بمبردات مثل تخم خیار تخم خرفه و به شربت نیلوفر و لعاب اسپغول کنند و اگر مادی بود یا قریب او دم باشد فصد نمایند و آب عنب الثعلب به نوشانند و پارچه مبلول به گلاب که در آن صندل و اقاقیا حل کرده باشند یا به آب آس محلول درمان سک بر قطن نهند و اگر کفایت نکند در آب عنبالثعلب فلوس خیار شنبر مالیده بدهند و ماءالشعیر مدبر بلعابات و عناب و تخم خبازی و خطمی بخورند تا آنکه مرض بانحطاط آید و اغذیه اسفاناخ و خبازی دهند و بعد انحطاط چوزه ماکیان بجو مقشر و اگر بارد بود بلعاب بزر کتان و طنبیح راسن و انیسون علاج کنند و اغذیه نخود آب دهند و حوالی پشت به روغن به آبونه روغن جوز ماش کنند و در ریحی تا بزن که در آن به آبونه و اکلیل الملک و حل و خارخسک پخته باشند نشانند دور بلغمی حلبه و صپودینه داخل کنند و اگر سبب او اتساع باشد غذا نان مشحم که در آن تخم که در تخم خیار و تخم خشخاش و غیره لبوب داخل کرده باشند بدهند و شربت آس و درد به نوشند و از ادویه مسهله احتراز نمایند مسیحی گوید که گاهی مجاری بول اتساع پذیرد به سبب ضعف یا استرخاکه گرده را به همرسد نپس بول مختلط با خون خارج شود و در این حالت باید که سکون لازم گیرند و جمله حرکت و خصوصاً جماع ترک نمایند و اشیای قابضه مثل امر و دوبهی دزعر وز و بسرو قسب و عدس و برنج استعمال کنند و عصاره عصیالراعی بضمع عربی و گل ارمنی به نوشند و برتهیگاه و کنج ران ضمادات واطلیه معموله بسویق جو و تسب و بهی گذارند.

ریح الکلیه

گاه باشد که در نواحی گروه ریح غلیظ محدو آن از اخلاط غلیظ که در آن حرارت ناریه ضعیفه اثر کرده باشد پیدا گردد و بر آن وجع در کمرگاه و گرده تمدد بغیر ثقل عدم علامات حصات دلالت کند دوران قدرسی انتقال در دبود و دو حالت گرسنگی و بعد هضم جید وجع و تمدد قلت پذیرد علاج شیره بادیان شیره انیسون شیره تخم کشوث و مانند آن از مدوات که شدید الحرارت نباشند یا گلقند و شربت بزودی و شربت و نیا به نوشند و یا بادیان و گل سرخ و پوست بیخ کبر هر یک چهار ماشه پوست بیخ بادیان شش ماشه انیسون سه ماشه سداب دو ماشه جوشانیده نبات سفید دو توله یا عسل آمیخته بدهند و روغن گل و روغن به آبونه بمالند و اگر قائده نشود این ماءالاصول دهند پوست بیخ بادیان و بیخ کاسنی و بیخ کبرد بیخ کرفس هر یک نه ماشه سداب انیسون خود تخم کرفس هر یک چار ماشه انجیر زرد پنج عدد مویز منقی دو توله عسل سه توله روغن بید انجیر نه ماشه و غذا شوربای مرغ به نان دهند و از تخم سبداب و زیره سیاه و شبست و کرد یا ضماد کنند و روغن قسط و زنبق و سداب بمالند و اگر گل پلاس و معصفر و دیگر مدرات در آب جوشانیده صاف نموده نطول کنند و ثفل آن بربندند در و زائل کندو تکمید از نمک و سبوس و گندم و ریه کافوران بسیار نافع بود و چون از آرد ماش و اندک حلیت و زنجبیل و تخم شیت سوده در آب سرشته نان از یک طرف پخته طرف خام ازروغن گل یا روغن به آبونه چرب کرده نیمگرم بر جای در دبندند در و رفع میشود و این ضماد مجرب ست زردی بیضه مرغ در ظرف مس داخل کرده زردچوب سوده و قدری آب در آن بر آتش نهاده خوب بدسته بمالند تا یک ذات شود و غلیظ مثل مرهم گردد بر محل درو ضماد نموده برگ پان بالای آن گذاشته از پارچه گنده بسته دارند و اگر جانت بود حقنهای محلل بکار برند و تکمید بجاورس و سرگین خزنیز مفید بود و انفع از آن محاجم ناری است و آنچه در ریح البواسیر گذشت مفید باشد و اگر مقل بقدر یک دو نخود دقت خواب خورده باشند یا حب مقل یا اطریفل آن یا معجون آن تناول کنند خیلی سودمند است و یا کنونی نه ماشه و یا جوارش مصطکی مرکب نه ماشه با شیر انیسون و شیره زیره سفید هر یک چهار ماشه بادیان پودینه هر یک نه ماشه الایچی کلان پنج عدد عسل چار توله بدهند و آبزن و کماد در پنجا نفع بسیار دارد چنانچه برگ قنب و کرم و شبت هر یک بست مثقال حلبه بزر کتان بادیان خارخسک حب القلت به آبونه هر یک دوازده مثقال به

عمل آرند و بعد بر آمدن از آبزن روغن به آبونه نیمگرم بمالند دلاد از پشک موش تنها یا پشک بزد نمک شور برابـر در پارچه بسته و یا سرکه و گلاب مساوی در دیگ مستی قلعی در انداخته بر آتش نهاده پارچه بافته چهار پنج تودر آن تر کرده به عمل آرند و همچنین در گلاب فقط و گذاشتن ز لود و سه عدد مجمـه انـاری بـر جـای درد عجیـب الاثرست و این دوا بسیار مجرب‌ست مقل ازرق اظفار الطیب هر واحد یـک ماشـه در جـوارش جـالینوس نـه ماشـه سرشته با عرق بادیان و گلاب هر دو هفت توله بخورند و اگر با درد قراقز نزد بر آنج بود شیره بادیان پنج ماشه شیره تخم کشوث سه ماشه در گلاب پنج توله و عرق بادیان شش توله برآورده گلقند شربت بزودی هـر واحـد یـک هـیم توله داخل کرده بخورند دیگر شیره کرفس اضافه کنند و نطول مذکور به عمـل آرنـد بعـده بـرای تحلیـل مـاده آن عنب‌الثعلب بادیان پرسیادوشان بنفشه گل سرخ هر یک هفت ماشه العمل السواس تخم کشوث هر یک پـنج ماشـه بیخ کاسنی نه ماشه مویز منقی نه دانه شب در آب گرم تر کرده صبح جوش داده گلقند دو توله مالیده صاف نمـوده به نوشند و اگر درد حوالی گرده نزد برنج و نفخ شکم باشد و اشتها هیچ نبود شیره خارخسک هفت ماشـه در عـرق مکوه گلاب بر آورده شربت بزودی دو توله خاکشی شش ماشه داخل کرده بخورند و روغن گل نیمگرم بمالند و غـذا آب یخنی فقط دهند پس اگر قبض بود گلقند یک توله اضافه کند باز کچرطسی در آب گوشت پخته بدهند و بجای آب عرق مکوه و بعد غذا آب آهن تاب و اگر معجون کمونی کبیر شش ماشه خورده بـالایش مـویز منقـی ده دانـه و رنج عقربی دو ماشه جوشانیده گلقند داخل کرده به نوشند نافع بود و اگر درد کلیه با درد شکم و نفخ و قبض باشـد اول کامرات ریاح و مدرات رطوبات مثل شیره خارخسک شیره تخم خربزه شـیره خیـارین عرقیـات شـربت بـزودی گلقند شربت دینار دهند بعده منفج داده مسهل کنند دروغن شبت بر موضع درد بمالند و به قـول اهـل هنـدگل و ادوی سفید یک توله در آب ساییده شکر سفید آمیخته نوشیدن مفیدست و کـذا انگـوزه سـه ماشـه در قنـد سـیاه پیچیده غلوله بسته خوردن و یا آب برگ ارنی پنج توله باضافه قدری نمک با شهد به نوشند که برای جمیـع اوجـاع ریحی حادث در تئور بدن استعمال این پر نفع ست و انغر تخم کر بخوه ساییده در سفیدی تخم مرغ آمیخته ضـماد کنند و کذا برگ تنباکو ضماد کردن مفید اقوال حکما شیخ می‌فرماید که از اغذیه نافخه اجتناب باید کرد و مـدرات

محلل ریاح مثل بزور و تخم سداب و حب الفقدر در ماءالعسل یا در جلاب بحسب حال بدهند و ضمده کاسیر رماح مثل زیره و به آبونه و شبت رسداب خشک ضماد کنند و بدین ادویه تکمید نمایند و روغن قسط و زنبق و خبری و مانند آن بمالند خجندی گوید اغذیه که اندر آن اوقیه محلل ریاح باشد تناول کنند و به روغن یا سیمن یا روغن سداب مالش نمایند و حمام خشک بر خلو شکم کنند و تلیین طبیعت بحقنها سازند و جوارشان مفشی ریاح بخورند انطاکی گوید که ریح الکیه احتقان ریح بسدد و کثرت شرب یا غذای بار دست و علاقش تمدد و نفخ مع قلت در دست و علاجش خوردن سیر و زنجبیل و تضمید بمثل شونیز و حاورس و نان گرم ست میر عوض گوید که مدرات منحرح ماده ریاح که گرده را به غایت گرم نگه داند همچون ماءالاصول که در آن تخم خربزه و خارخسک و روناس و پرسیا وشان داخل کرده باشند به نوشند و در آبزن که به آبونه و شبت و اکلیل در آن جوشانیده باشند به نشینند و این ماءالاصول نافع تخم کرفس بادیان انیسون بیخ کرفس بیخ بادیان زیره کرو یا نانخواه هر کدام یک مشت سنبل الطیب گل سرخ وج فوه پوند چینی هر کدام سه درم مویز منقی بست درم اصل السواس سه درم انجیر خشک پنج عدد همه را در سه من آب بپزند تا بنصف آید صاف نموده هر باعداد چهل درم از آن با روغن بید انجیر بدهند و اگر با سنجر بنیاد شد سخت سودمند است سر هندی می‌گوید که دوستی را این مرض مع بعض اعراض ردیه از کرب و غشی و تب عارض شد او را سربست دیناز بشیره بادیان و شیره انیسون باندکی شیره خیارین نوشانیدم و بنحردل و زنجبیل در بول گوساله ضماد کنانیدم و صحت تام یافت و طبیخ بادیان گل سرخ و غیره که مذکور شد نیز مجرب خود گفته.

وجع کلیه

درد گرده گاهی از سوءمزاج و هزال و ضعف گرده ریح الکلیه بود و این همه مذکور شد و گاهی از ورم یا حصات یا قروح بود و هر یک از اینها جدا جدا مسطور گردد و لهذا خنجندی گفته که این در حقیقت عرض مرض ست نه

مرض براسه پس آثار هر کدام از امراض مذکور یافته شود سببش همان باشد و گاهی تابع این وجع ضعف هضم و سقوط اشتها و غثیان شود و فرق ور وجع کلیه و درد قولنج در بحث قولنج مفصل مسطور شد علاج حسب هر سبب بدان چه در محلش مضبوط ست معالجه فرمایند و در جمله هر چه ملین و مسکن وجع بود نفع دارد و فلونیا و بر شعشامع مدرات مطلق درد گرده را نافع گفته‌اند و این آبزن مفید جمیع اقسام درد گرده است به آبونه شبت خطمی برگ گرنب پودینه بقدر مناسب گرفته بجوشانند و آبزن نمایند و دادن ملین مبارک در همه انواع فی الفور نفع میدهد و کذا استخوان آدمی که در سرگین گرگ یافته شود در کمر بستن و کذا انگشتری نگینه فیرزه در وست راست داشتن باعث امان از درد گرده است و همچنین انگشتری از سنگ دهنج فرنگ یا نگینه آن در دست داشتن همان دم تسکین درد مینماید و مجرب است و شربت بنفشه نافع وجع حار گرده مدر صفراست و اگر با قرحه یا قریه یا سقطه یا علتی دیگر از غلبه خون حادث گردد اول فصد با سلیق بکشایند بعد از ان حسب غلبه مغلط تنقیه نمایند و ایضاً بنادق البرز درد قروحی و آبزنات و کمادات در ورمی و خصاتی و کماد به عرق بیدمشک و یا کبوتره و تدهین به روغن لبوبات در آنچه از ضعف گرده باشد نافع ست و این آبزن مفید درد گرده است بزر کتان حطبه به آبونه بنفشه بادیان تخم بلیون تخم کرفس مکوه اکلیل پرسیاوشان قنطوریون دقیق هر یک سه توله برگ زیتون و کرنب و گل پلاس هر یک نه توله اساردن پوست بیخ بادیان و بیخ کاسنی و بیخ کرفس هر یک چهار توله و ایضاً قویتر برگ زیتون و کنجد و کرنب و خطمی و بادیان و شبت و گوگرد و گل پلاس هر یک پنج توله تخم قلت اجمود پرسیاوشان مکوه به آبونه تخم شبت بادیان تخم کتان حلبه بزر النبیخ هر یک سه توله و کما و کزبره البر در آب پخته کننده و یا از گل به آبونه و برگ کرنب سنبر و برگ انار هر سه یک یک مشت جوش داده مالیده صاف نموده روغن به آبونه هفت توله آمیخته در مثانه گاو انداخته تکمید کنند و اگر شیره تخم خیارین نه ماشه شیره بادیان پنج ماشه شیره خارخسک شیره تخم خربزه هر یک هفت ماشه شیره تخم کشوت چهار ماشه در آب برآورده گلقند دو توله مالیده صاف کرده خاکشی چهار ماشه پاشیده بخورند و گل فلیسوکل کسنب هر یک پاو سیر تخم خربزه نیم پاو پرسیاوشان شش توله تخم مصفرنیخ توله تخم شبت چهار توله پوست خربزه نیم پاد ساگ شبت نیم

پاو در اب بست آثار جوش داده آبزن نمایند نافع بود و اگر با درد مثانه و اختباس بول باشد شیره خیارین شیره خارخسک هر یک هفت ماشه شیره تخم کشوت پنج ماشه در آب برآورده شربت بزوری داخل کرده به نوشانند و گل پلاس گل معصفر برگ شبت تر هر واحد پاو آثار تخم خربزه نیمکوفته نه توله خارخسک نیمکوفته دو توله در آب جوشانیده صاف کرده بر جای درد نطول نمایند و ثفل آن ببندند و خرقه به گلاب گرم‌تر کرده افشرده گرما گرم تمکید کنند و درد وجع کلیه بارد انجیر زرد سه عدد دو قو فطراساليون پرسياوشان هر یک چهار ماشه خارخسک شش ماشه زوفامی خشک سه ماشه جوشانیده صاف نموده شیره تخم قرطم نه ماشه گلقند دو توله بدهند که بجهت دفع بلغم و بواسیر و رفع قبض بلغمی منافع و همچنین شیره فطراساليون شیره هلیون شیره انیسون هر یک سه ماشه گاهی داده میشود و گویند که اگر بار کیلی در روغن تلخ ساییده بدست بمالند درد گرده را مفید بود و همچنین نوشیدن آب برگ بپوئن بنحویکه در حصات کلیه بیاید نیز مفید بود و کذا برگ انگور دو توله در آب شیره برآورده نمک سانجو یک ماشه افزوده نوشیدن و تریاق فساروق و معجون مخلصدا در دفع اوجاع کلیه تاثیر قوی ست و استعمال اثاناسیا و معجون خطیانا و فلاسفه نیز مفید درد گرده بار دست و اگر صبرا هفت ماشه مغز خیار شنبر چهار ماشه در عرق بادیان ساییده گرم کرده بر گرد ضماد سازند نافع بود و کذا افیون دو ماشه تخم شبت زعفران کندر صبر قرطم هر یک سه ماشه ضماد کردن و یا افیون زعفران کند هر یک دو ماشه ساییده بر کاغذ سوزن زده مالیده سجادی درد بچسبانند اقواح اطبا سویدی گوید که در وجع گرده حار سبب عصاره بقله خرفه شرباً رود بارد سبب خوردن مغز حب صنوبر کبار بمویز سرخ یا شکنه هر واحد مجرب من ست و نشاسته اکلاً و ضماداً و کذا روغن بادام و کذا خبازی مسلوق و مخلوط به روغن بادام و کذا شنجارواکل عناب و شرب نقوع آن و طبیخ آن و شرب اذناب النجیل و کذا طبیخ خارخسک و حقنه آن و شرب کتیرا هر واحد نافع وجع کلیه حار سبب ست و شرب قد مانا به شراب کهنه و کذافا و انیا و کذا رجل الحماسه و کذااصل السواس و کذا روغن تخم ترنج و کذا کما فیطوس و کذا امروز کذا شاهفرم و کذا فقاح اذ خروکذا سنبل رومی مخمر و کذا دارچینی و کذا کرفس و کذا بادبان و کذا مویز و کذا وج و کذالک و کذا رادند و کذا سنبل هندی و کذا سیسالبوس و کذا تاماو کذا سکرا العشر و

کذا مسفتبج و کذا سیلخه و کذا اسارون و کذا خولنجان و کذا تخم انجره و کذالاجورد و تعلیق حـب الکلـی و اکـل حب کاکنج و کذا عضل بریان مخلوط لعسل و کذا گوشت خارپشت و شرب و تمریخ و حقنه به مومیـائی هـر واحـد نافع وجع کلیه بارد سبب ست شیخ میفرماید که چون وجع شدت کند مثل فونیا و قرص کوکب و مانند آن باید داد تا وجع تسکین باید بعده معالجه بحسب سبب نمایند و آبزنات در اوجاع گرده شاید النفع ست خصوصاً چون اندر آن ادویه ملینه مسکنه وجع داخل کرده باشند و از بنادق البز درد رعلاجـات گـرده و مثانـه لاسـیما ذات خـروج چـاره نیست لیکن در استعمال بزور با وجود وجع خطرست بهر آنکه مراد فرودی مآرند و در استعمال مخدرات نیز احتیاط موجب حرام است پس برای تسکنی وجع بر آب نیمگرم بغیر تطویل در استعمال آن که مـودی بخـدر جـذب مـواد گردد اقتصار نمایند انطاکی گوید که علاج وجع گرده از فساد خلط حار اول فصدست و شرب ماءالشعیر بزور و لبوب بنفشه و خرفه و گل ارمنی و کاسنی و علاج وجع کلیه از ماده بارد بر یوند و قسط و دارچینی و مغز چلغوزه و مانند آن مثل جوز و سعد و خولنجان کنند عبدالعزیز می‌نویسد که تخم انجره به سکنجبین نافع فی الحال ست و جـدوار شرباً و طلا مفید و آب صبر سبز به شکر ودر ادرار و تلیین و کسر ریاح و وجع مجرب است و طبیخ حلبـه و نـانخواه تخم گزار و تخم کرفس و سداب مساوی مجرب یوخناست و مطبوخ کاکنج و تخم خیارین هر واحـد دو درم زیـره و افسنتین و اصل‌السوس و تخم خربزه هر واحد چهار درم نافع است.

سد و کلیه

از خلط النبع یا غلیظ با عدم بود و علامتش زفت بول و قلت آن و نقل در کمرگاه ست و در ورمی الم و تپ علاج در سده ورمی علاج ورم گرده نمایند و در خلطی آنچه مفتح باشد از طبیخ بادیان و نخود و انیـسون و بـادام تلـخ و آب خربزه و ماء القرع دهند کذا فی الزیته و سدیدی گوید که قسط تلخ هندی و کذا شرب کبه آبـه و کـذا غـاریقون در تفیح سد و گروه مجرب من ست و افسنیتن و کذا حب بلسان و کذا عود آن و کذا روغن آن و کذا دارچینـی و کـذا

جعده جبلی و کذا بادام تلخ و کذا خولنجان و کذا فطراسالیون و کذا هلیون و کذا سلت و کذا بیخ و تخم بار تنـگ و کذا فاوابنا به شراب کهنه و کذا مقل ازرق و کذا مغز محلب و کذالوف و کذا برگ کبر و پیه بز هر واحد مفقح سـد و کلیه است و ابومنصور مینویسد که ادویه منقی مجاری گرده از سدد و غلظ و لزوجات عارضه در آن تخـم کـرفس و بادیان و کرفس جبلی و گذر بری و اسارون و فقاح از خردناخواه و کاشم و اینسون دوج ست از این جملـه چـون دو درم مفرد یا مرکب بعد سحق و حل به آب ترب معصور و آب کرفس و آب بادیان و نه نحو آب و سیاه بخورند همان فعل کند.

ورم کلیه

گاهی گرده را انواع اورام حار و بارد عارض شود چنانکه سائر اعضار اعارض گردد و اورام حاره گـرده گـاهی در مـاده مختلف بود پس بعضی از آن از خون غلیظ بعضی از خون رقیق تیز صفراوی و بعـضی از صـفرای صـرف و بعـضی از بلغم عفن و بعضی از خون و بلغم عفن باشد و کذا اورام بارده آن بعضی از بلغم و بعضی از سوده باشند و گـاهی ورم به سبب امکنه آن مختلف بود پس بعض آن در جرم کرده باشد و بعضی در باطن به جانب تحویف گردد و بعضی در خارج آن به جانب غشای مجلل گرده بسوی پشت یا متصل بعلائق و بعضی از این بسوی انـدرون طـرف امعـا بـود و ایضاً بعض آن بسوی مجری حالب یعنی منفذ بول که میان مثانه و گرده است و بعضی بطـرف مجـری بـسوی فـوق یعنی آنکه میان گرده و جگرست دوران آب از جگر بگرده می‌آید و ایضاً ورم گاهی در هر دو گروه افتـد و گـاهی در یک گروه و گاهی در بعضی اجزای یکی یا هر دو باشد و گاهی بزرگی ورم بدان مرتبه رسد که راه روده بنـد کنـد و قولنج پیدا نماید و ایضاً گاه جمع شود وریم کند و گاهی جمع نگردد و اسبه آب ورم گرده امتلای جمیع بدنـست و یا اعضائیکه گرده ماشهرک آنهاست یا بحسب کمیت خون یا کیفیت اویا خراش سنگ که در گـرده تولـد کنـد و از آنجا حرکت نماید و گوشت او را بجزاشد یا الم ضربه و سقطه و زخم یا احتباس بول قریـب گـرده ممـدد آن و غیـر

اینها بود پس امثال این امورد ورم گرده آرد و بیشتر بستن چیزی گران چون همیانی بر کمرگاه مورث اورام گردد و گاهی از زور قوی در برداشتن چیزی و یا از انتقال ماده مرضی واقع شود و جرجانی مینویسد که حال ورم از سه بیرون نباشد یا تحلیل پذیرد یاریم کند یا صلب گردد و آماس صلب که در گرده افتد از دو حال خالی نباشد یا ماده آن غلیظ غیر قابل نضج و تحلیل از خلط سودا وی باشد یا ورم سرد بلغمی یا ورم گرم به سبب معالجه ناصواب صلب شده باشد مثلاً به سبب استعمال ادویه حاره لطیف ماده تحلیل پذیر و کثیف آن صلب گردد و یا از کثرت تبرید غلیظ شود و این هر دو تدبیر سبب عدم وقوع نضج گردد و ورم صلب گرده متعسرالعلاج ست و اگر زود به علاج مشغول نشوند عسر گردد و باشد که ریم کند و بیمار هلاک شود و ورم صلب اکثر به استسقا هودی گردد و به سبب حبس یا هیت در جگر و گاهی از ان تپ وق عارض شود و به سبب النقطاع غذا از قلب و ضفیطه رگ صاعد از گرده بسوی آن که در آن غذای او جاری گردد و به قول شیخ جمیع اورام گرده بسرعت متحجر و صلب گردد و چرا نشود که آن خانه تولد سنگ ست طریق تشخیص اورام مذکوره باید که اولاً نوع ماده ورم مشخص نمایند به این طور که نظر کنند اگر تپ گرم همه وقت لازم بود و آن را فترات و هیجانات غیر منظوم باشد مثل انکه در ابتدای تپ ربع بود اما در ابتدای نوائب آن نبض صغیر نگردد و چنانکه در ابتدای حمیات دیگر لیکن دست و پا سرد شود و گاه گاه تپ آهسته تر گردد و باز نبر می‌تیز شود و این آهستگی و تیزی بی‌نظام بود و نوبتی میهن بادی نباشد و لرزه باشد که به پشت بر آید و گاه حرارت قوی گردد و قشعیرره مخالط بالتهاب باشد وگاهی تپ شدت کند به سبب عظم ورم و مودی باختلاط ذهن گردد و درد شدید و تشنگی و عسر بول و تمدد و ثقل نزد ناحیه گروه دائم محسوس شود و اشیای مدر و تیزو شور و ترش ضرر رساند و گاهی مودی بقی صفراوی گردد به سبب ماشهرکت معده بجگر و گاهی درد تا چهره و چشم متصل شود و شکم قبض گردد به سبب ؟؟؟؟ ورم و تنگ کردن امعا و قاروره اول سفید باشد پس زردناری شود سپس سرخ گردد ورم حار باشد پس اگر حررات سخت سوزان بود و درد با تمدد و گرانی مفرط در پشت بود و تشنگی بسیار سخت نباشد و تپ همچون تپ دهوی مطبقه بود و قلت حاجت بول و هیرخی بشره و موضع گرده و بول رقیق و دردی و نبض عظیم باشد و دیگر آثار مخصوصه غلبه خون پیدا بود

ورم حار دهوی باشد و اگر شدت تپ و درد و غلبه تشنگی و قلت ثقل و کثرت سوزش و درد سروقی و صفراوی و بیخوای باشد و بول اندک اندک و زود زود با سوزش بر آید و نبض سریع و متواتر بود و همه علامات غلبه صفلرا ظاهر بود و ورم حار صفراوی باشد و اگر تپ گرم و التهاب و تشنگی و شدت درد نبود کثرت ثقل و تمدد کمرگاه و قصور در افعال گرده باشد و گاهی در چهره و چشم و در سائر

بدن تربل پدید آید و منی بسیار رطب رقیق بارد و فقدان آثار ورم صلب بود و از هوای گرم و آب گرم راحت یابد و دیگر علامات غلبه‌ی بلغم چون بطوی نبض و سفیدی و غلظ قاروره و بیاض براز پیدا بود ورم بارد بلغمی باشد و اگر گرانی شدید با درد اندک بود و بول کبود اندک آید و عدیم النضج رفیق باشد و باشد که پشت خم گردد و راست نتواند کرد و سرین باریک و خدر شود و گاهی ساق‌ها خدر گردد و هر دو از ضعف خالی نبود و در جمله اعضای سافله لاغری و نحافت عارض شود و گاهی تهیج عارض گردد و رنگ فاسد و تیره و شکم بزرگ شود و اکثر به استسقا انجامد و جانب طحال الم با خلش باشد و اعراض مالیخولیا و دیگر علامات غلبه‌ی سودا ظاهر بود ورم صلب سوداوی باشد پس اگر این ورم صلب از درد خالی نباشد و رنگ بول تیره باشد و با وی آثار دموی یافته شود ورم دموی صلب گشته باشد و اگر از سوززش و تشنگی خالی نبود و گاهی درد هیجان کند ورم صفراوی صلب شده باشد اکنون بدانند که بعد تشخیص نوع ماده‌ی ورم شناخت موضع آن به خفت و شدت اعراض و محل درد نیز ضرورت است و این چنان باشد که اگر درد ساکن‌تر بود ورم در غشا باشد خاصةً نزدیک معالیق گرده واگر درد غائر بود و گاه قولنج آرد و طبع قبض نماید ورم در آن ناحیه باشد که به جانب امعاست و اگر شدت عسر بول بود ورم در مجاری باشد و هر گاه بیمار را بر پهلوی راست خفتن آسان‌تر بود و درد به جانب راست بود اما بالاتر و به نزدیک جگر برآید ورم در گرده‌ی راست باشد و اگر درد به جانب چپ باشد اما فروتر و نزدیک مثانه فرود آید ورم در گرده-ی چپ باشد و اگر درد به هر دو جانب میل کند ورم در هر دو گرده باشد و اگر آفت عام بود ورم نیر به جمیع اجزا عام باشد.

انتباه قرشی گوید که خواب کردن به طرف گرده و ارمه مریض را مشکل بود و اگر به جانب دیگر بخسبد در طرف

دوم چنان ثقل محسوس شود که گویا چیزی گران بدان طرف آمیخته است و هر گاه بول در ابتدای تب رقیق سفید بود مع سلامت دماغ و احشا و کبد و عدم اسهال دلیل ورم گرده بود و پایی که مقابل گرده‌ی و ارمه بود خدر گـردد و به قول شیخ گاهی به جهت عظم ورم و شدت درد و تب هذیان و اخـتلاط ذهـن پدیـد آیـد و ایـن قائـل باشـد و خصوصاً چون با وی دلایل ردیه موافقت کنند و اگر دلایل جیده رفاقت آن نماینـد انفجـار آن بـه سـلامت انـدازد و گاهی در مثل این چیزی از پیه‌ی گرده برآید و گاهی چیزی مثل موی سرخ در طول یک شبر و زیـاده از آن خـارج شود و گاهی در ورم حار گرده تصلب سرعت کند و در این هنگام علامات ورم صـلب ظـاهر شـود و چـون سـفیدی قاروره دوام کند نشان آن است که ورم با صلب خواهد شد یا دبیله خواهد گشت و ریم خواهد کرد و بالجملـه چـون در این علت بول لزج غلیظ ابیض باشد و بر آن دوام کند دلیل ردی است و چون بول در رسوب محمود شروع کنـد بر نضج ماده‌ی ورم به غیر استحاله به سوی چیزی دیگر دلالت کند و چون ورم از ایام اول تجاوز کند و بـول صـاف رقیق بماند ورم در طریق ریم گردن یا در طریق صلابت باشد و چون ورم گرده به انتها رسد بول غلیظ‌تر شـود و در ته شیشه رسوبی پدید آید.

علاج کلی اورام گرده

باید که در ابتدای این ورم احتیاط بسیار لازم دارند که به صلابت نینجامد. چنانچه استعمال ادویه‌ی محللـه‌ی قویّـه جایز این است و آب سرد نوشیدن نیز ممنوع است و استعمال مدرات قویّه در ابتدا و اسهال به مسهل قوی و حرکت و جماع بالکلیه ممنوع و قی و اماله و نرم داشتن شکم در این باب مفید و این آبـزن نـافع ورم کلیـه‌ی حـار و بـارد است. اکلیل الملک بابونه سبوس گندم جو مقشر عنب الثعلب تخم خطمی در آب جوش داده آبزن نمایند و اصـوب آن است که قوام ماده را به اشربه‌ای معتدل گردانند پس به حقنه اسهال کنند بهر آن که حقنه به موضع علت رسـد و قوت دوا بر حال خویش بود و از بالای تن چیزی از ماده فرود نیارد چنان که دوای مسهل فرو دارد و حقنه نیز نرم

چون لعاب تخم خطمی و خبازی و تخم کتان با کشکاب و روغن گل باید و خیارشنبر در علاج گرده سخت نافع است چه در حقنه و چه در مسهل بهر آن که استفراغ او بی‌عنف بود و اگر ماده غلیظ بود نیز می‌لغزاند و صاحب ورم گرده را حمام نشاید تا علت در انحطاط نیفتد و چون در بول نشان نضج پدید آید ادویه‌ی مدره به کار برند و یوحنا گفته که معالجه‌ی اورام کلیه و مثانه به ادویه‌ی لذاعه نبایدکرد که این سریع النکایت اندر آن است و نواب علویخان در عشره‌ی کامله قلمی فرموده‌اند که اصل عظیم در تدابیر این ورم حفظ آن است از صلب شدن و در تعدیل قوام ماده‌ی آن به غایت کوشیدن زیاده از مراعات اورام سایر اعضا چه این عضو معدن تولد سنگ و سخت گوشت واقع است پس طبیعت آن به تحلیل لطیف مواد و تعقید کثیف آن را به غایت قابل باشد و به اندک مددی آن فعل به ظهور رساند و به موانع قویه از آن بازایستد پس هر چه مواد را افسرده و کثیف گرداند به کیفیت و خاصیت حتی المقدور استعمال آن نشاید کرد چنانچه اطبای پیشین در این باب آن قدر احتیاط فرموده‌اند که آب سرد را در دیگر اورام در حین غلیان حرارت اندکی نوشیدن تجویز کرده‌اند به خلاف این‌جا که جز به مزیدن قطره‌هایی که از کوزه‌ی نو تراود رخصت نداده‌اند و آن نیز به شرطی که به غایت سرد نباشد و استعمال ادویه‌ی حاره‌ی محلل اجزای لطیف و بارده‌ی مجمد را از داخل و خارج نیز بر این قیاس باید نمود و قوانین مراعات اوقات مرض و تنقیه‌ها و استعمال غذا و دوا از داخل و خارج مناسب هر خلطی و لایق هر شخصی همان نوع است که سابق در ورم معده و جگر و غیره بیان یافته بالجمله در تعدیل قوام و مزاج این ماده و اصلاح ورم از هشت نهج رعایت باید کرد اول آن که مدرات قویه مادام که به تنقیه بقایای ریم قرحه احتیاج نیفتد هرگز ندهند و خصوصاً در ابتدای ورم بنا بر تحریک مواد و ایصال آن به محل مرض و وصول ضرر از قیام هر لحظه برای نقای بول و این مضرت از دو حال بیرون نیست اولاً احداث سنگ به سبب اخراج مواد رقیق و بقای غلیظ و ثانیاً منجر شدن به صلابت و در کم دادن آب نیز این مصلحت مرعی بود دوم آن که مسهلی قوی اصلا استعمال ننمایند جهت وقوع سده‌ی قوی و تحریک دوا اخلاطا را به سختی تمام و مایل ساختن آن از اعالی بدن به اسافل و حدت و گرمی دوا و جمله‌ی این حالات بدین مرض مضر بود سوم آن که چیزهای سخت گرم و تیز طعم و ترش یا شور مطلقا دور دارند جهت بد ساختن آن‌ها کیفیت ماده

سبب ورم را چهارم آن که در تنقیه به قی جهت منافع مذکوره قبل از این مبالغه کنند پنجم آن که از حرکت عنیفه‌ی جماع و غیره که کوفتی به محل رساند به غایت محترز باشند ششم آن که در جذب مواد به جانب مخالف و تحلیل بقیه‌ی آن ملازمت حقنه نماید جهت قرب محل رسیدن اثر دوا بی‌انکسار قوت آن لیکن در ورم حار مطلقا بعد فصد این تدابیر کنند هفتم آن که پیوسته شکم را نرم دارند به اشربه و اغذیه‌ی لائقه جهت دفع مزاحمت ثفل روده به کلیه و تقلیل مواد زایده‌ی مضره و اماله‌ی ماده‌ی مرض به جانب امعا هشتم آن که استعمال ضمادات و نطولات و آبزن‌ها و طلاها و اغذیه و اشربه هر چه در آن کیفیت قویه بالفعل یا بالطبع باشد از آن بپرهیزند و غایت اعتدال مرعی دارند چندان که صلب شدن ورم ایمن شوند و چون کلیه را با مثانه اشتراک بسیار است و اکثر تدابیر هر یکی تدبیر دیگری بود و تفصیل این علاج و تعیین اغذیه و اشربه و ادویه را از مبحث ورم مثانه نیز استخراج باید کرد و جمله را با قوانین تدابیر اورام داخلی مذکوره‌ی سابق مخلوط کردن افضل دانند.

علاج ورم حار گرده

فصد باسلیق از جانب ورم کنند و در آن تأخیر روا ندارند و لعاب اسپغول و لعاب بهدانه و شیره‌ی عناب و مانند آن با شربت بنفشه بدهند و آرد جو و عنب الثعلب و صندل و تخم کاسنی ساییده در آب عنب الثعلب سبز و آب کاسنی سبز و به آب کشنیز سبز آمیخته ضماد کنند و مالیدن روغن گل و روغن بنفشه با موم نیز مفید بود و یا عناب پنج دانه گل بنفشه شش ماشه در عرق عنب الثعلب جوشانیده گلقند مالیده صاف کرده بنوشند و روغن گل نیم گرم بمالند و یا بعد فصد عناب پنج دانه بهدانه سه ماشه جوشانیده شیره‌ی خیارین شش ماشه شربت بنفشه دو توله خاکشی پنج ماشه داخل کرده بدهند و روز دوم گل نیلوفر چهار ماشه افزایند و اگر با درد تمام پای جانب ورم و درد خصیتین باشد بعد فصد بهر تسکین گل خطمی سه ماشه عنب الثعلب چهار ماشه در عرق عنب الثعلب جوشانیده شربت بزوری دو توله بدهند و یا لعاب بهدانه سه ماشه شیره‌ی خارخسک نه ماشه در آب برآورده نبات

داخل کرده بنوشند بعده اگر از شدت درد به موضع آن برآمدگی معلوم شود عنب الثعلب گل بنفشه گل خطمی اکلیل الملک هر یک پنج ماشه آرد جو یک توله در آب مکوه سبز ساییده نیم گرم ضماد سازند و تبرید را اندکی نیم گرم نموده بنوشند و روغن گل به جای درد مالیده از پنبه‌ی کهنه بندند بالجمله اگر حاجت تنقیه بود بعد از نضج از مسهل صفرا تنقیه کنند و برای رفع قبض تلیین به مغز فلوس خصوص به آب عنب الثعلب و کاسنی و روغن بادام و یا به آب انارین و شیر خشت و یا به مطبوخ هلیله مناسب بود و یا روز اول گلقند عرق مکوه عرق شاهتره گلاب و دوم روز بهدانه گل خطمی هر یک سه ماشه به عرق شاهتره ده دام جوشانیده شیره‌ی تخم خرفه شش ماشه شیره‌ی مغز تخم هندوانه شش ماشه شربت نیلوفر با شربت بنفشه دو توله اسپغول شش ماشه پاشیده بدهند و روز چهارم منضج عناب پنج دانه گل خطمی سه ماشه سپستان پانزده دانه عنب الثعلب تخم خیارین کوفته هر یک شش ماشه جوشانیده شیره‌ی خارخسک شش ماشه شربت نیلوفر دو توله و اسپغول پاشیده بدهند بعده بهدانه گل خطمی هر یک سه ماشه سپستان بیست دانه به عرق عنب الثعلب ده توله جوشانیده تا هژدهم مرض به تبدیل شیرجات گاهی شیره‌ی مغز تخم هندوانه گاهی شیره‌ی خیارین گاهی شیره‌ی خرفه گاهی شیره‌ی خارخسک به قدر شش ماشه همراه شربت نیلوفر دو توله دهند باز بعد نضج این مسهل بدهند اصل السوس گل خطمی تخم خطمی عنب الثعلب تخم خبازی گل نیلوفر هر یک چهار ماشه عناب پنج دانه سپستان پانزده دانه گل بنفشه خیارین کوفته هر یک شش ماشه مغز فلوس خیار شنبز شش توله ترنجبین گلقند هر واحد چهار توله روغن بادام شش ماشه بدهند و اگر در ورم حار از غلطی طبیب بعد استعمال مدّرات و مسهلات حاره ورم جگر و فواق و اسهار نیز عارض گردد بعد فصد و گرفتن خون و دوازده دام تبرید از گل خطمی عنب الثعلب به گلاب و عرق مکوه جوشانیده شیره‌ی خیارین نبات داخل کرده دادن و ضماد معمولی ورم گرده از آرد جو آرد باقلا گل خطمی گل سرخ بزرکتان گل بابونه هر یک سه ماشه کوفته بیخته به شیر گاو پخته روغن گل سفیده‌ی بیضه‌ی مرغ یک عدد داخل کرده حُضض مکی دو ماشه کافور یک ماشه سوده آمیخته به جای گرده نهادن مفید است و اگر در آخر قبض بسیار باشد و صاحبان این مرض اکثر یابس الطبع می‌باشند گل سرخ بادیان هر یک چهار ماشه جوشانیده گلقند دو

سه توله داخل کرده بدهند الحاصل چون مدت یک هفته بگذرد و ماده تحلیل نگردد و درد شدت کند و سوزش و گرانی زیاده گردد و قاروره رقیق باشد بدانندکه ورم ریم می‌کند در این حالت علاج دبیله‌ی کلیه باید کرد فقط اقوال حذاق مسیحی گوید که هر گاه در گرده و مثانه ورم حار پیدا شود و سن و قوت و وقت محتمل اخراج خون باشد باید که فصد باسلیق کنند بعده آنچه ملطف و مستفرغ به غیر لذع باشد مثل ماءالشعیر و ماءالعسل استعمال کنند و هر آنچه در آن حدت و قوت مدره‌ی بول بود اجتناب نمایند بهر آن که این اشیاء هیجان اورام در این اعضا می‌کنند و کذلک بول حاد که در آن جا مرور نماید و لهذا باید که تدبیر را مایل سازند به سوی چیزی که تسکین لذع و حدت کند مثل حریره‌های نرم و آب شیرین تا آن که ورم نضج یابد بعد از آن آنچه ادرار بول نماید بدهند تا فضول مستفرغ شود و اگر احتیاج به اسهال طبیعت شود باید که ادویه‌ی مسهله استعمال نکنند لیکن به حقنه‌های لینه‌ی معمول از خطمی و خبازی و بزرکتان و حلبه‌ی مطبوخ و مصفی روغن کنجد در آن داخل کرده استفراغ نمایند بعده صوف مغموس در روغن گرم که در آن شبت و خطمی پخته باشند بر عضو نهند و یا ضماد آرد گندم مطبوخ به ماءالعسل سازند شیخ می‌فرماید که اول علاج قطع سبب است به فصد باسلیق اگرخون غالب باشد و گاهی عقب آن به فصد مابض رکبه حاجت آید و اگر این رگ ظاهر نشود فصد صافن نمایند و ایضاًبه اسهال اگر در آن جا با خون اخلاط حاده باشد از حقنه‌های لینه‌ی لعابیه تا ممکن بود و افضل چیزی که بدان اسهال کنند ماءالجبن و خیارشنبر است چه در ماءالجبن اماله‌ی ماده به سوی امعا و غسل و جلا و تبرید و انضاج و اصلاح قروح است و در خیارشنبر اسهال و ایضاً انضاج به رفق است و ماءالسکر و ماءالعسل ممزوج به آب بسیار از این قبیل است و اگر ممکن باشد که به اشربه تعدیل خلط نمایند بعده اسهال آورند بهتر باشد و باید که اسهال عنیف و قوی نباشد که ضرر عظیم کند به سبب خلط بسیار منصب به سوی امعا مجاور گرده و ماءالشعیر از آن جمله است که لزوم او در این واجب است و باید که ادرار البته ننمایند و بزور و بنادق آن نخورانند و خصوص که بدن غیر نقی باشد تا آن که نضج صحیح گردد و پس ادرار نمایند و همچنین منع از شراب آب حتی الامکان در این وقت واجب است تا آن که تنقیه کرده شود و اگرچه تبرید و ترطیب آب موافق اورام حاره است لیکن به سبب حرکت ادرار و مزاحمت به جوهر

مادەی منصب به سوی ناحیەی ورم ضرر به سبب کمیت زیاده از منفعت به سبب کیفیت کند و مع ذلک آب همراه خود اخلاط را به سوی گرده آورد وانحدار آن‌ها به سوی آن به رفاقت آب سهل گردد پس اگر چاره از آن نباشد باید که آب شیرین صاف سرد به رشف و مص اندکی بنوشند و باید که برودت َآب چندان نباشد که منع نضج کند و از گوشت و شیرینی احتراز کنند و اما آب گرم ایشان را ضرر کند و هم‌چنین جمله اشیای حار بالفعل قوی الحرارت و بالجمله آب بسیار از تعب گرده به حرکت و مرور خود خالی نیست و برای اورام و قروح مثل سکون چیزی نیست و حمام ایشان را موافق نیست مگر بعد انحطاط اورام حاره و باید که در ابتدا از مشروبات و اطلیه و حقنه‌ها و غیر آن آنچه رادع باشد استعمال کنند بعد از آن آنچه جالی و مرخی و منضج باشد و به حسب عظم ورم و صغر آن بدان مخلوط سازند بعده جالیات و مرخیات استعمال نمایند و باید که از جوالی چیزی اختیار نمایند که در آن لذع نباشد پس اگر احتیاج به قومی افتد که در آن لذع بود و به سبب عظم ورم صواب آن است که بر آن چیزی که در آن لذع نبود غالب باشد و کذلک در آن جا که اخلاط لذاعه بود دوای لاذع نشاید بعد از آن استفراغ نمایند و واجب است که به اغذیه از جنس حریره‌های موافقەی گرده و اورام کثرت نمایند مگر آن‌ها از آن جمله باشند که در آن لذع نبود و باید که حال اخلاط در رقت و غلظت و در جوهر آن که از جنس فاسد است یا صحیح یا خلط دیگر است و در اندازەی آن که اندک است یا بسیار دریافت نمایند تا مقابلەی آن به کیفیت دوا و کمیت آن کرده شود و تا مقدور باشد که معالجه به چیزی کنند که آن حدت کم‌تر دارد شی حار ندهند و چون ورم نضج تام یابد و این از بول دریافت گردد مدرات مثل بزور و بنادق آن در ماءالشعیر و مانند آن بنوشانند و قبل از آن مدرات ندهند و خصوصاً اگر اخلاط بدن ردی باشد و گاهی از نوشیدن آن گرانی معلوم می‌شود پس از آن خوف نکنند که آن ازالەی بقیەی این می‌کند و اولی چیزی که بدان معالجه می‌کنند در اصلح ورم و در اسهال خلط دری حقنه‌هاست نه مشروبات به سببی که در علاج کلی مذکور شد و باید که حقنه سلس غیر مستکرهه باشد و مزاحمت نکند که الم آرد و ضرر رساند و چون معلوم شود که بدن پاک شد و ورم اندک است اکثر نوشیدن ماءالعسل یا ماءالسکر ممزوج به آب بسیار کفایت کند بهر آن که جلا و تلطیف و تقطیع این هر دو بس است که تحلیل آن بلالذع کند و اشیای نافعه در

ابتدا ماءالشعیر به روغنی و عصاره‌ی بید و عصارات بارده و تضمیدات به مطفیات است و لعـاب اسـپغول بیاشـامند و گاهی شیر می‌نوشانند و اگر التهاب باشد باید که شیر به نحوی باشد کـه وصـف آن کـردم و بعـد از آن حقنـه‌هـا از خطمی و خبازی و تخم کتان به چیزی بارد و روغن گل استعمال کنند و ضمادات به آرد جـو و بنفـشه و بـاقلا بـه عمل آرند و در آخر آن ادویه‌ی بارده ترک کنند و حلبه و بابونه و مانند آن افزاینـد و دهـن روغـن کنجـد و روغـن قرطم باشد و از خارج به چیزی که منضج و مسخن زیاده بود ضماد کنند و از این قبیل است نهادن صوف مغمـوس و آن در قول مسیحی گذشت و ضمادات از آرد گندم و ماءالعسل مطبوخ و از برگ حلبه و اصـل الـسوس و شـبت و خطمی و بابونه به روغن کنجد مثل حلوا پخته استعمال نمایند و اگر خواهند در این اضمده بنفشه و شـهوم ملیّنـه مثل پیه‌ی بط و مرغ داخل کنند و گاهی به سبب درد احتیاج به داخل کردن چیزی از خشخاش و پوست لفاح افتد صاحب کامل می‌نویسد که هر گاه حرارت گرده و ابتدای ورم حار معلوم شود باید که فـصد باسـلیق از جانـب علـت نمایند اگر قوت و سن و فصل موجود مساعدت کند و خون به حسب وجوب مقدار علت برآرند و تضمید موضـع بـه آرد جو و خطمی و صندلین و شیاف مامیثا و مغاث و آب عنب الثعلب و آب کاسنی و جراده‌ی کدو و روغـن بنفـشه نمایند و یا پارچه‌ی مبلول به قیروطی معمول از روغن گل و روغن بنفشه و موم سفید و آب کاسنی و آب کـشنیز و آب حی العالم و آب خرفه و مانند آن به اندکی سرکه و گلاب بر آن نهنـد و مـریض را در ابتـدای روز از مغـز تخـم خیارین و مغز تخم خیارین و مغز تخم خربزه و تخم خرفه مساوی باریک ساییده از دو درم تا سه درم بـه جـلاب و آب سرد بدهند و اگر بعد از آن باشد ماءالشعیر شربت بنفشه باید داد و تغذیه به مزوره‌ی کـدو و مـاش و اسـفاناخ و خبازی و قطف سازند و شبانگاه شربت بنفشه و لعاب اسپغول و اندک تخم خرفه و تخم خیارین و تخم خربزه دهند و مدام تا آن که ورم در طریق نضج و تقیح شروع کند همین تدبیر به کار برند و چون ریم کـردن ورم معلـوم شـود آنچه در دبیله‌ی گرده مذکور گردد استعمال نمایند.

ایلاقی و جرجانی می‌نویسند که در ابتدا ضماد از بنفشه و آرد جو باقلا و خطمی و صندل سـفید و شـیاف مایمثـا و تراشه‌ی کدوی تر و روغن گل و آب عنب الثعلب سـازند و گـاهی بـه سـبب صـعوبت وجـع در ایـن ضـماد پوسـت

خشخاش اندکی داخل می‌کنند یا فلونیای رومی می‌خورانند و اگر ورم صفراوی بود قیروطی که در قول صاحب کامل گذشت بنهند و این ضماد محلل است و نسخه‌ی او همان است که در قول شیخ گذشت لیکن برگ کرنب و عسل عوض برگ حلبه است اما اگر ورم دموی باشد اول رگ باسلیق یا صافن زنند و اگر ورم تازه باشد رگ باسلیق گشادن کفایت باشد و اگر آماس کهنه بود یا بیمار ضعیف رگ مابض باید زد و این شربت بدهند نسخه‌ی شربت عناب برگ عناب دانه بیرون کرده تخم خشخاش سفیدکشنیز خشک عدس مقشر هر یک صد درم در هفت چندان آب بپزند تا به چهارصد درم آید مالیده صاف نموده چهارصد درم شکر طبرزد داخل کرده به قوام شربت آرند و هر روز بیست درم با سکنجبین ده درم بدهند و اگر با کشکاب دهند جایز است و اگر به شیره‌ی تخم خیار و تخم خربزه و مغز تخم کدو و خرفه بدهند روا باشد و ماءالخیار و خیار بادرنگ با شکر و روغن بادام سود دارد و طعام مزوره از عدس و سماق دهند و اگر ورم صفراوی بود بنگرند اگر صفرا کم‌تر بود و خون بیش‌تر ایضاً رگ باسلیق گشایند پس به مطبوخ هلیله استفراغ کنند و اگر صفرا بیش‌تر بود و خون کم‌تر فصد نباید کرد بلکه اول به این مطبوخ هلیله استفراغ باید کرد

نسخه‌ی مطبوخ هلیله هیله‌ی زرد مقشر ده درم تمر هندی بیست درم آلو بخارا عناب هر یک سی دانه سپستان و بنفشه هر یک یک مشت تخم کشوث دو مشت برگ کاسنی برگ عنب الثعلب هر یک دسته‌ای ترنجبین ده درم همه را بپزند چنانچه رسم است و مالیده صاف نموده پانزده درم فلوس خیارشنبر مالیده صاف کنند و مطبوخ سقمونیای مشوی در آن حل کرده نیم گرم بنوشند و اگر حاجت بود این مطبوخ درمدت ده روز دو بار یا سه بار بدهند و سنکنجبین ساده و ماءالشعیر دهند و ماءالخیار با شکر و شیره‌ی تخم خرفه با سکنجبین و غذا مزوره از آب غوره و مانند آن سازند و اگر کشکاب با شربت بنفشه دهند صواب باشد و اگر شب به وقت خواب شربت بنفشه با لعاب اسپغول و شکر و شیره‌ی تخم خرفه خورند بهتر بوده و اگر معده احتمال کند شب بر کشکاب بخسبند تا آن که ظاهر شود که ورم در نضج شروع نموده بعده آنچه در دبیله‌ی کلیه بیاید استعمال نمایند.

ثابت بن قره گفته که ورم گرده را به حقنه‌های نرم علاج باید کرد و کشکاب و روغن کنجد حقنه‌ی نرم است و اگر

لعاب خطمی و لعاب حلبه و لعاب تخم کتان و روغن کنجد تازه با هم آمیخته حقنه کنند نافع بود و هر گاه که ماده سخت ردی نباشد لیکن بسیار بود باشد که سکنجبین دادن صواب باشد و هر گاه اندک باشد لیکن سخت تیز باشد ماءالعسل دور باید داشت و آب نیم گرم پی‌درپی باید داد تا ماده را نرم کند و تیزی آن زایل نماید و در ورم مرکب از صفرا و خون در علامات تأمل باید کرد پس ترکیب علاج نمایند و مریض در حمام نرود تا آن که ورم از ریم پاک نشود.

قرشی گوید که در علاج اورام گرده مثانه ابتدا به فصد باسلیق کنند و استفراغ و قی و تلیین طبیعت و اجتناب از جمله حریف و حاد و مدّارت قویه نمایند و ماءالشعیر یا شربت بنفشه و نیلوفر و لعاب بهدانه یا شیره‌ی تخم خرفه و خشخاش و خیار به شربت آلو بخارا یا آلوبالو بدهند و چون از ایام ابتدا تجاوز کند ماءالشعیر ساده به شکر یا شربت هلیون دهند و از مسهلات آب کاسنی به مغز خیارشنبر و روغن بادام یا مغلی حلو به مغز خیارشنبر و ورغن بادام و یا این مطبوخ بدهند و سنا و بسفایج و گل بنفشه و تخم خیار و تخم کاسنی و آلو بخارا و عناب پرسیاوشان و شاهتره و بر مغز خیارشنبر و روغن بادام صاف کنند و تغذیه در ابتدا ماءالشعیر به شکر یا شربت نیلوفر سازند و چون اشتها قوی شود و تب خفیف گردد اسفاناخ یا کدو یا ماش یا ملوخیا به روغن بادام بدهند و ایضاً در ابتدا نطول از خبازی و خطمی آرد جو و گل بنفشه و تخم کتان جوشانیده بر کمرگاه یا بر عانه نمایند و به ثفل آن ضماد کنند و بعد چند روز بابونه و اکلیل الملک و حلبه افزایند و از ادویه‌ی بارده کم کنند هر روز تا مسخنات تنها هنگام تحلیل و انحطاط باقی ماند.

محمود گوید که بعد فصد باسلیق هر صبح مطبوخ از عناب ده عدد عنب الثعلب پنج درم تخم کاسنی سه درم سرد کرده بنوشند و غذا ماءالشعیر به روغن بنفشه و خشخاش و عناب و سپستان و نیلوفر خورند و یا هر صبح شربت بنفشه یا شربت خشخاش هر کدام که باشد ده درم به لعاب اسپغول پنج درم یا لعاب بهدانه ده درم بدهند و این ضماد مفرد یا مجموع به حسب قوت مریض و ضعف آن نمایند و نسخه‌ی آن همان است که در قول صاحب کامل گذشت یا پارچه‌ی سرد کرده به گلاب یا مبلول به قیروطی که در قول مذکور مسطور شده بر گرده نهند و یا هر

صبح شیره‌ی تخم خیارین و خربزه بدهند و یا مغز تخم کدو و مغز تخم خربزه و مغز تخم خیارین هر واحد پنج درم تخم خرفه ده درم کوفته بیخته سه درم به جلاّب بارد از شکر سفید ده درم و گلاب ده درم بخورانند و از این معالجه به دیگر انتقال نکنند تا آن که دریافت شود که ورم نضج یافت و در طریق ریم کردن شروع نمود.

خجندی گوید که شیخ الرئیس در قانون گفته که اول علاج قطع سبب به فصد باسلیق است مرادش آن است که این وقتی است که اگر خون غالب باشد وإلا فلا و حق آن است که این آن گاه می‌باید که حرکت خون و ماده‌ی مُورّمه از اسفل بدن نباشد چه اگر در آن هنگام فصد باسلیق کنند این سبب انجذاب ماده‌ی کثیر به ناحیه‌ی گرده گردد و هم‌چنین اگر حرکت اخلاط در ابتدا از فوق به جانب گرده باشد در آن حالت باید که فصد هفت اندام یا سررو کنند نه باسلیق تا جذب به سوی خلاف بعید باشد پس فصد باسلیق در این جا وقتی جایز است که ماده غیر متحرک از اسفل باشد و مع ذلک حرکت او از فوق باشد اگر ماده کم شده باشد و گاهی با وجود فصد باسلیق حاجت به فصد مابض رکبه یا صافن افتد و این وقتی است که حرکت ماده از اسفل باشد و لهذا فصد قاطع حرکت آن از این جا بود و اما تقدیم فصد به حسب حرکت قوی‌تر مختلف باشد پس اگر حرکت ماده از اسفل بدن قوی‌تر بود باید که ابتدا به فصد رگ اسفل کنند وإلا ابتدا به باسلیق نمایند و مریض را آنچه مبرد و مسکن باشد بدهند مثل شربت نیلوفر و خمیره‌ی بنفشه یا شربت آن به لعاب بذر قطونا یا به لعاب بهدانه یا به شیره‌ی تخم خرفه و شیره‌ی خیارین و تخم خربزه با شربت عناب و تلیین به شیر خشت و معجون بنفشه و آب عنب الثعلب و آب کاسنی کنند و غذا ماءالعشیر به روغن بادام دهند و ضماد همان است که در قول صاحب کامل گذشت.

سعید گوید که اگر در گرده ورم حار حادث شود به فصد باسلیق مبادرت کنند و خون به حسب قوت برآرند و بعد فصد مغز تخم خیارین و کدو و تخم کاسنی و تخم خرفه و مغز تخم خربزه هر واحد یک جز و خشخاش سفید شش درم خشخاش سیاه یک درم همه را ساییده هم‌وزن جمله آمیخته سه درم به آب سرد یا جلاب وقت سحر بخورند و صبح ماءالشعیر به روغن بادام بنوشند و در آخر روز شیره‌ی بزور به شربت بنفشه بیاشامند و تبرید پست به صندل و گلاب و شیاف مامیثا و آب کاسنی و آب حی العالم نمایند پس اگر طبع قبض باشد به فلوس خیارشنبر و جلاب یا

شربت بنفشه و لعاب تحریک کنند و از دوای قوی حذر نمایند بعده چون ورم متوقف گردد به مزوره ماش و اسفاناخ غذا سازند و بر پشت آب ریاحین بریزند.

انطاکی گوید که علاج ورم حار گرده فصد و شرب ماءالشعیر و تمر هندی و اسوقه و شربت بنفشه و شربت ورد و کثرت ضماد آن است تا آن که منفجر گردد به سکون اعراض و خروج مواد دریافت شود پس در آن هنگام به مدملات علاج کنند. خضر گوید که ابتدا به فصد باسلیق از جانب علیل کنند و چون ابتدا منقضی گردد فصد مابض نمایند و از اشیای شور و ترش شدید الحموضت و مسهلات سخت اجتناب ورزند و از اضمده‌ی مفرد التبرید احتراز نمایند تا ورم متحجر نگردد و شربت حسک با تبرید دهند و چون اصلاح یابد غذا از چوزه‌ی مرغ سازند و اگر در ابتدای امر درد شدید باشد بگیرند یک دانگ افیون و مثل او زعفران و با روغن بنفشه طلا کنند و باقی همان است که در قول قرشی گذشت.

ابومنصور گوید که در ورم حار گرده و مثانه اگر علیل قریب العهد به ورم باشد فصد باسلیق کنند و اگر بر آن ایام گذشته باشد و مریض ضعیف شده مابض رکبه یا صافن گشایند و در علاجش قصد علاج ورم حار کبد از نوشیدن آب کشک و شیر زنان مع طلا و غیره از اغذیه و ادویه و ضمادات که در آن جا مذکورند باید کرد و جالینوس گفته که در ورم حار وجع محسوس نمی‌شود لیکن ثقل بهر آن که زیر او عصب نیست و ایضاً تحجر به کلیه سرعت می-کند و خاصةً اگر در آن ورم حار بود و محمد زکریا گوید که تکثیر تبرید کلیه نکنند که آن ورم را صلب کند و عند اشتداد وجع در ورم حار گرده و مثانه معالجه به محذرات کنند و من در این هنگام به افیون و زعفران علاج کردم از آن خواب آمد و درد ساکن گردید. بعضی از متأخرین می‌نویسند که شیره‌ی خشخاش به شربت بنفشه تام النفع است و نقوع عناب ده دانه عنب الثعلب تخم کاسنی هر یک نه ماشه با شربت بنفشه یا خشخاش نافع و در صفراوی آلو بخارا هفت عدد افزایند و شیره‌ی خیارین و خربزه نه ماشه با سکنجبین سه توله بنوشند و غذا اسفاناخ با برنج دهند و بعد تنقیه بنادق البزور با شیر بز بسیار مفید بود و این شربت در ابتدای ورم حار گرده نافع است عناب پنجاه عدد خشخاش سفید سی درم کشنیز خشک ده درم عدس مقشر صد درم جوشانیده صاف نموده با دو صد درم قند

به قوام آرند و ده درم با شیره‌ی خرفه و خیارین بنوشند و بنفشه آرد جو خطمی صندل مامیثا تراشه‌ی کدو آب مکوه آب کشنیز سبز آب برگ خرفه به گلاب و سرکه ضماد کنند و در وقت شدت درد کوکنار آمیزند و در ورم دموی بعد فصد باسلیق یا صافن مروق کاسنی و مکوه هر یک چهار و نیم توله و خاکشی سه ماشه و شربت بنفشه چار توله دهند و غذا اسفاناخ با نان یا آش جو به گلاب و نبات خورانند و صندل مکوه عدس مامیران چینی مامیثا هر یک هفت ماشه مویز منقی یک توله در آب مکوه سبز ضماد سازند پس تلیین طبع کنند از خیارشنبر هفت توله شیر خشت گلقند شربت دینار هر یک چار توله روغن بادام هفت ماشه در مروّق کاسنی نه توله و روز دیگر لعاب گاو زبان هفت ماشه گلاب پا و سیر شربت بنفشه چار توله و تخم ریحان نه ماشه دهند و به همین نمط تا یک هفته به عمل آرند تا ماده به تحلیل رود وإلا تدبیر دبیله‌ی کلیه نمایند.

علاج ورم بلغمی گرده

بهر تحلیل و ادرار و انضاج طبیخ تخم کرفس و خارخسک و انیسون و پرسیاوشان و هلیون با گلقند عسلی یا شربت دینار یا بزوری یا شربت انجیر بدهند و امر به قی کنند که به غایت مفید است و یا نضج به طبیخ خطمی و شربت اصول داده مسهل بلغم دهند و به اضمده‌ی مسخنه مثل بابونه و نمام و برگ غار و مرزنجوش نیم گرم ضماد کنند و از طبیخ بابونه و اکلیل و شیح و شبت و سداب و اطراف کرنب و حلبه و خارخسک و انجیر آبزن نمایند و روغن کنجد و نمک و بورق در این طبیخ افزوده حقنه سازند و مروخات حاره مثل روغن قسط و بابونه بمالند و به قول جالینوس روغن حسک و سداب را تأثیر عظیم است.

اقوال اکابر بوعلی سینا می‌نویسد که علاجش به اضمده‌ی مسخنه و به مدرات منقیه نمایند و باید که تعویل کثیر بر غار و برگ آن و روغن آن و بر سداب کنند و مثل این در حقنه‌ها استعمال سازند. ایلاقی می‌گوید که قی کنند اگر ممکن باشد و مداومت گلقند عسلی نمایند و شربت انجیر که در آب سه وزن آن جوشانند تا ثلث بماند صاف کرده

نیم وزن آن عسل داخل کرده به قوام آرند تا در قوام عسل آید نافع بود و اگر اراده‌ی تلیین طبیعت باشد در دو رطل آن دو درم شیر انجیر داخل کنند و این لعوق خیارشنبر نافع است نسخه‌ی لعوقی خیارشنبر خیارشنبر سه جزو عسل انجیر یک جزو مخلوط کرده در آفتاب دارند تا غلیظ گردد و شربت یک ملعقه و چون هر روز در آبزن که اندر آن بابونه و اکلیل الملک و سبوس گندم و کشک جو پخته باشند بنشینند نفع کند و این حقنه مفید بابونه اکلیل الملک شیح شبت برگ سداب برگ شاهسفرم اطراف کرنب و چغندر هر واحد یک دسته حسک جبلی دو کف پرسیاوشان حلبه تخم کتان سبوس گندم خطمی هر واحد یک کف انجیر سی عدد بنفشه یک کف جوشانیده هفتاد درم از آن بگیرند و در آن ده درم روغن کنجد و پنج درم روغن بید انجیر و دو ثلث درم بوره‌ی نان نیم درم نمک هندی داخل کرده هر روز حقنه کنند که منضج ورم و منقی ماده است و اگر بول غلیظ بعد کدر باشد هر شب دو ثلث درم ایارج فیقرا بخورند و بعد آن آب گرم جرعه جرعه بنوشند پس اگر ثقل زایل شد و ماده پاک گردید بهتر وإلا این حب استعمال کنند نانخواه زیره هر واحد یک درم مصطکی یک نیم درم مبرد و چند ادویه ساییده به آب برگ ترنج و اگر میسر نشود به آب برگ بادرنجبویه حب‌ها سازند و دو ثلث درم هر روز قبل طعام یا بعد او بخورد که تنقیه‌ی بدن از رطوبات و قطع مواد ورم کند و این ضماد به کار برند سنبل الطیب ثلث درم مصطکی نیم درم هر دو ثلث درم ساییده و قیروطی از موم زرد و ورغن یاسمین ساخته آمیزند ابن الیاس گوید که هر صبح مطبوخ اصل السوس و بادیان و تخم کاسنی هر واحد سه درم و شکر سفید ده درم بنوشند و غذا مزوره‌ی نخود و ماش و مغز بادام سازند بهتر تلیین طبیعت سنا پنج درم بادیان سه درم شکر سرخ ده درم جوشانیده صاف کرده فلوس خیارشنبر پانزده درم حل کرده بدهند و یا این مطبوخ دهند بادیان تخم کرفس تخم کاسنی گل سرخ بادرنجبویه بنفشه نیلوفر هر واحد سه درم سنای مکی پنج درم اصل السوس چهار درم تربد موصوف کوفته دو درم مویز منقی دو درم عناب سپستان هر واحد پانزده عدد انجیر خشک ده عدد همه را در سه رطل آب بپزند تا به یک رطل آید فلوس خیارشنبر پانزده درم ترنجبین بیست درم در آن مالیده صاف نموده وقت سحر بنوشند و یا بگیرند سنا پنج و تا آخر روز بر آن صبر کنند و بعده به مزوره‌ی نخوداب و مغز قرطم مع گوشت ماکیان غذا سازند و تضمید گرده به

این ضماد کنند شبت بابونه هر واحد چهارده درم تخم کتان و حلبه هر واحد پنج درم تخم خبازی و خطمی هر واحد ده درم باریک ساییده به آب بادیان بسرشند و یا صمغ عربی یا صمغ آلو سیاه در آب گرم حل کرده و ادویه بدان سرشته ضماد کنند و یا به مغز ساق گاو و پیه بط و پیه ماکیان یا مُقل محلول در آب گرم آمیخته ضماد سازند ابن هبه الله گوید که در ورم بلغمی جلنجبین استعمال کنند و آب مویز بنوشند و تلیین طبع ترنجبین کند و از بابونه و نمام و برگ غار و مرزنجوش ضماد نمایند و غذا مزوره‌ی زیرباج دهند و چون اصلاح یابد دراج یا چوزه‌ی مرغ بریان بدهند و از بقول نعنع و کرفس بخورند. انطاکی گوید که شرب جلنجبین و بزرکتان و خیارشنبر در ورم بارد گرده و کثرت ضمادات نافع است. عبدالعزیز می‌نویسد که در ورم بارد ضماد آرد جو به آب کشنیز و کاسنی و شرب طبیخ تخم کرفس و انیسون و تخم کتان و پرسیاوشان به گلقند عسلی نافع است.

علاج ورم صلب گرده

هر چند علاج این دشوار است به هر حال بزور ملینه‌ی محلله مثل تخم خطمی و تخم کتان و حلبه‌ی کوفته بیخته به مدرات مثل شیره‌ی تخم خیارین و تخم خربزه برای سرعت ایصال اثر ادویه‌ی محلله بخورانند و به ضمادات محلله مثل بابونه و اکلیل و بزرکتان و حلبه‌ی خطمی به مقل و اشق و پیه‌ی خرس و مغز ساق بقر تضمید نمایند و روغن‌های ملینه مثل روغن بابونه و قرطم و غار بمالند و تکمید به مثل روغن قسط و شبت و آب گرم کنند و به طبیخ بابونه و خارخسک و بزرکتان و بنفشه و بسفایج و انجیر و حلبه نطول و آبزن سازند و اگر مانعی نبود فصد باسلیق کنند و به مطبوخ افتیمون و خیارشنبر تنقیه نمایند و کشک جو به شربت خشخاش و شربت بنفشه سود دارد.

اقوال ماهرین سویدی تسوید می‌نماید که زوفای رطب ضماداً و کذا برگ خبازی جوشانیده روغن گل آمیخته و مرو شرباً و ضماداً و بزرکتان و تخم خطمی و حلبه و ماءالسکر کثیر المزاج و ماءالعسل به روغن بادام و شیر بز و نشاسته

و مثل او بزرکتان هر واحد نافع صلابت گرده است. ابوسهل گوید که اگر ورم صلب شود و ریم نکند به لعاب حلبـه و بزرکتان و طبیخ بابونه وکرنب و اکلیل الملک و خطمی و سبوس گندم حقنه کنند و لزوم قی نمایند و مـع ذلـک از بابونه و تخم کتان و سبوس که به روغن کنجد مثل حلوا پخته باشند ضماد سازند و در آبزن مدام نشانند پـس اگـر مقدار بول کم گردد بایدکه دوای مدر بولی دهند تا به استسقا مؤدی نگردد و هم او گوید که هر گاه در کلبتین ورم صلب باشد و بول رقیق قلیل المقدار غیر نضیج بود از خارج به چیزی که ملـین صـلابت و محلـل ورم باشـد ضـماد کنند و حقنه‌های لینه استعمال نمایند و آنچه مدر بول بود به رفق و تسهل بیاشامند و هر گاه در امر این ورم اهمال نمایند به استسقا انجامد شیخ می‌فرماید که چون این نوع بیش‌تر مؤدی به استسقا می‌گردد به سبب انـسداد طـرق مائیت و رجوع او به سوی بدن فلهذا باید که در مثل این علت ادامت ادرار بول نماینـد و در اصـول معالجـه صـلابت کبد و ادویه‌ی آن تأمل کنند که آن به عینه طریق معالجه‌ی صلابت کلیه اسـت پـس اگـر بـه سـبب کثـرت خـون سوداوی حاجت فصد افتد بگشایند و شرب بزوری که در آن تلیین و تحلیل باشد مثل تخم مرد و تخم کتان و تخم خطمی و حلبه و قرطم به طریق سفوف نافع بود و در این ادویه مـدرات حـسب حاجـت مخلـوط سـازند و در ادرار افراط نکنند که ماده غلیظ بماند و متحجر گردد بلکه بول او ملاحظه کنند هر قد که غلـیظ شـود ادرار بـه اعتـدال نمایند و هر گاه رقیق باشد انضاج کنند و از علامات نضج او این است که بول کثرت پذیرد و مروّخات و کمـادات بـه مثل روغن قسط و ناردین و زنبق و روغن بابونه و شبت و روغن غار نفع بخشد و ضمادات از بابونه و اکلیل الملـک و بزرکتان به کار برند و گاهی حاجت افتد به مثل مقل و اشق و سکبینج و پیه‌ی خرس و پیه‌ی شیر و مغز ساق گاو و گوزن و غیر آن و از آن مرهم و ضماد ساخته استعمال نمایند و گاهی احتیاج بود به آن کـه مثـل مقـل و اشـق در طبیخ مدرات بگدازند و همچنین بابونه و خارخسک و اکلیل و بسفایج و از آن بنوشند.

جرجانی و ایلاقی می‌نویسند که در ورم سوداوی اول علاج کلی که در این باب گفته شد اختیار نماینـد و تنقیـه بـه مطبوخ افتیمون باید کرد و اگر قوت ضعیف باشد و مرض دشوار بود ماءالجبن از سکنجبین افتیمـونی سـاخته بایـد داد و استعمال اطریفل کبیر سود دارد و از غذا بر زیرباج اقتصار کنند تا آن وقت که در بول اندک رنگـی پدیـد آیـد

پس رگ باسلیق گشایند و حقنه‌ها که در نوع سابق گذشت به عمل آرند و همان ضمادات به کار برند و ایـن ضـماد معمول ابوالحسن و ابوماهر است تراشه‌ی کدوی تر تراشه‌ی خیار گل بید برگ خبازی همه را کوفته آب بگیرند و در هاون سرب کرده بسیار بسایند تا سیاه گردد و چیزی از سرب حل کنند و بدان بیامیزند و روغن بنفشه اندکی داخل کرده باز بسایند تا همه یک ذات شود اندکی بر گرده طلا کنند و در باقی پارچه‌ی کتان تر کـرده بـر موضـع گـرده نهند و هر گاه خشک شود باز تر کنند و این ضماد جمیع اورام صلب سوداوی را تحلیل کند ابوالحسن گوید که مـن در این ضماد آب کاسنی و آب کشنیز زیاده کرده در علاج قوی‌تر قضیب استعمال کردم و بسیار نـافع یـافتم بـه آن که صاحب مرض بر فصد و قی راضی نشد و پرهیز نکرد در مدت چهل روز مرض او زایل شد و مقصود مـن از بیـان این حکایت آن است که معلوم گردد که اثر این ضماد در تحلیل اخلاط غلیظ چه خوب است و اگر اول ورم حـار یـا بارد بود پس صلب گردد اگر زود به علاج مشغول نگردند علاجش صعب گردد و باشد که ریم کند و هلاک گرداند و علاجش فصد باسلیق است اگر مانعی نباشد و ماءالشعیر به شربت انجیر یا شربت بنفشه دهند و این حقنـه بـه کـار برند بگیرند حسک مشتی بزرگ اطراف کرنب اطراف چغندر هر یک مشتی خطمی در صره بسته و سبوس گندم در صره بسته هر یک مشت انجیر بستی سی عدد پرسیاوشان مشت بزرگ تخم خیار تخم بادرنگ تخم خربزه هـر یـک مشت و نیم بکوبند و همه را بپزند و به قدر نیم رطل بغدادی صاف کننـد و سـه زردی تخـم مـرغ و پـانزده درم تـا بیست درم روغن کنجد بیامیزند تا یک ذات گردد و به کار برند سه بار و موضع گرده را از پیه بط و پیه مرغ و مغـز ساق گاو چرب کنند و این ضماد نهند تخم کتان تخم حلبه تخم خبازی هر یک پنج درم شبت بابونـه خطمـی هـر یک چهار درم مقل اشق علک البطم هر یک سه درم مقل و اشق را در آب حل کرده ادویه بدان بـسرشند و اشـق را در نرم کردن اورام صلب اثری نیک است و هرچه سابق گذشت از اشربه و اضمده به کار برند و غـذا آب سـبوس بـه عسل و روغن بادام فرمایند و مزوره‌ی ماش مقشر که خبازی و اسفاناخ در آن پخته باشند و زیرباج به عسل یا شـکر شیرین کرده بخورانند و چون صاحب او جماع کند مرض علاج نپذیرد.

سعید گویدکه در ورم سوداوی اگر مزاج حار و گرده گرم باشد به شرب خیارشنبر مع جلاب تلیین طبیعت نمایند و

به استعمال بزور مثل تخم خیارین و خرفه و خشخاش به شربت بنفشه علاج کنند و اگر حرارت نباشد طبیخ اصل السوس به جلاب بنوشانند و گلقند خورانند و آب نیم گرم بنوشانند و به زیرباج غذا سازند و از تخم کتان و حلبه و تخم خطمی و شبت و بابونه کوفته به آب گرم سرشته ضماد کنند و موم و پیه‌ی ماکیان و بط و مغز ساق بقر مع مقل محلول به آب گرم بر پشت بمالند.

خجندی گوید که از بابونه و اکلیل الملک و حلبه و آرد باقلا و خطمی و اشق و مقل و پیه‌ی مرغابی و ماکیان و مغز ساق گاو بر پشت ضماد کنند و ایضاً به مرهم داخلیون ضماد نمایند و این ضماد نافع است آرد حلبه تخم خطمی بابونه اکلیل الملک شبت تخم خبازی مساوی باریک ساییده با قیروطی روغن زیت و مغز ساق بقره پیه‌ی ماکیان و آب چغندر آمیخته در هاون حل کرده ضماد سازند و اگر با وی حرارت نبود اشق و راتینج و علک البطم در آن حل کنند و بابونه اکلیل الملک خبازی حلبه مساوی در آب پخته مریض را در آن نشانند و هر گاه در بول غلظ و کدورت ظاهر گردد بر تأثیر دوا در آن دلالت کند در آن هنگام مدر و گاه ملین و گاه اضمده استعمال نمایند و یوحنا ابن سرافیون گفته که از اورام گرده نوعی است که صحت نیابد بلکه طول کند و بدن بگدازد و لاغر کند بعد ایام و چون امر به این مؤل گردد سرین باریک شود و تشنج پذیرد و در این هنگام باید که ضمادات و حقنه‌های لینه استعمال کنند تا مبادرت به استسقا ننماید.

مجوسی می‌نویسد که اگر ورم صلب در گرده عارض شود این ضماد نمایند و نسخه‌ی آن همان است که در قول جرجانی گذشت لیکن وزن تخم خبازی چهار درم است باقی به دستور و مالیدن پیه‌ی بط و پیه‌ی مرغ و مغز ساق گاو به اندکی مقل و راتینج محلول در آب گرم که همه را در هاون نیک بمالند در تلیین و تحلیل صلابت اثری نیک دارد و قوی‌تر از این مرهم داخلیون است چون بر گرده ضماد کنند آن را فعل عجیب در تلیین صلابت گرده و سایر اورام صلبه است و هر گاه در گرده حرارت باشد از صموغ حاره احتراز نمایند و آنچه از آن استعمال کنند به حذر و احتیاط به کار برند و مطبوخ خیارشنبر دهند و سفوف از تخم خیارین تخم کدو تخم کتان و خطمی و خبازی هر کدام جزوی کوفته بیخته سه درم با شربت بنفشه بدهند و غذا اسفیدباج به روغن بادام سازند و مسخنات را به

ملاحظه‌ی تمام به کار برند.

دبیله‌ی کلیه و خراج آن

شیخ می‌فرماید که چون ورم گرده دبیله گردد گرانی بسیار عظم پذیرد و گرده چنان محسوس گردد که گویا چیز گران در گرده و شکم نهاده یا آویخته است و در مواضع خالی نفخ پیدا شود و اعراض ورم مثل وجع و تب بسیار شدت کند و خلش سخت در شکم محسوس گردد اما درد در ورم گرده‌ی چپ بالای خصیتین محسوس شود و در جیع آن به عَضُل پشت وجع عظم پذیرد و چون نضج یابد تب خفیف گردد و قشعریره و غلظ بول زیاده شود و رسوب محمود در آن کثرت پذیرد و چون منفجر گردد تب و لرزه البته زایل شود پس اگر ریم سفید هموار غیر بدبو باشد در بول برآید امید سلامت بود و کذلک اگر خون با ریم سفید آمیخته بود و آنچه خلاف این باشد آن ردی بود به حسب مخالفت آن و ایضاً به قول شیخ چون ورم گرده ریم کند گاهی به سوی مثانه منفجر گردد و این از همه بهتر است و گاهی به سوی امعا دفع شود به سبیل دفع طبیعت از آن به سوی امعای ملاقی همچنان که ماده‌ی ذات الجنب را در استخوان‌های پهلو به سوی ظاهر بدن دفع کند و گاهی بر سبیل رجوع ماده از گرده به سوی جگر پس به ماساریقا پس به امعا دفع شود و آنچه به سوی امعا دفع گردد هر چون که باشد بسیار ردی است و گاه به طرف فضای شکم و مواضع خالی مندفع شود و این هم بد بود و محتاج به شکاف گردد پس خارج شود و یا آماس پخته منفجر نگردد بلکه در آن باقی ماند و معالجه‌ی این نیز گاهی به شکاف کرده شود و این هم ردی باشد و صاحب کامل گوید که چون ورم خراج گردد با وجود علامات ورم خمیات مختلف الادوار و قشعریره‌ی مختلف عارض شود و درد شدت کند و چون صاحب این علت بر جانب صحیح بخوابد در کلیه‌ی علیل چنان محسوس گردد که معلق است و بقراط گفته کسی را که درد گرده باشد و آن را وجع پشت و ضربان عارض شود دلالت بر اجتماع فضول در آن موضع کند و اگر ضربان از داخل باشد بر خراج که از داخل برآید دلالت نماید و خراج گرده و مثانه عسرالبرء

است و لاسیما در مکتهلین علاج هر گاه ماده‌ی ورم گرده اراده‌ی ریم کند تخم کتان تخم خطمی حلبه با نبات سفید در آب جوشانیده صاف نموده بنوشند و همین ادویه را در آب ساییده روغن کنجد آمیخته نیم گرم ضماد نمایند و در آب جوشانیده نطول سازند و اگر خواهند اکلیل و مکوه و آرد جو در ضماد مذکور افزایند و وزن هر یک هفت ماشه سازند و ایضاً اکلیل و بابونه و مکوه و انجیر در نطول اضافه کرده انکباب نمایند و وزن هر یک سه توله و انجیر هفت عدد بگیرند و بعد از نضج کامل که وجع باکلیه ساکن شود و ثقل باقی ماند اشیای مفجره مثل سرگین کبوتر و غبار آسیا و آرد کرسنه در ضماد مذکور افزوده به کار برند و یا آب پیاز نیز افزایند و اگر انجیر در ماءالعسل بپزند تا مهرا شود و ضماد کنند نیز انضاج ورم می‌کند و هر گاه ورم منفجر شود و ریم از راه بول بیرون آید شیره‌ی بزور منقیه‌ی مدره مثل تخم خیارین و تخم خربزه و خارخسک هر یک نه ماشه با شربت بزوری یا شربت خشخاش یا شربت بنفشه سه توله بخورانند و اگر خواهند مغز تخم کدو و بادیان افزایند و شیره‌ی خشخاش یا شیر خر نیز عضو را از ریم پاک می‌کند و کذا شربت بنفشه با شیر خر خاصةً اگر با بزور مذکوره دهند نفع تمام دارد و بعد از پاک شدن ریم که بول صاف گردد و ثقل زایل شود ادویه‌ی ملخمه مثل تخم کتان بریان و خشخاش و کاکنج و نشاسته و گل ارمنی را کوفته سفوف ساخته چهار ماشه با مدرات و شربت خشخاش بدهند تا مندمل گردد و گاهی دم الاخوین نیز در این سفوف می‌افزایند ایضاً قرص کاکنج با شیر شتر می‌دهند در این اثنا غذا بنوماش که در آن پالک داخل کنند به نان دهند و از لحوم مطلقا اجتناب ورزند و بعد از آن اگر قرحه گردد و علاج قرحه‌ی کلیه بایدکرد.

اقوال مجربین مسیحی گوید بعد از آن که ورم نضج یابد آرد گندم چار جزو جعده و کمافیطوس و فقاع اذخر هر واحد یک جزو به طلای حلو یا به ماءالعسل پخته ضماد کنند به جای گرده و اگر ورم در مثانه باشد بر عانه و اگر نضج او مشکل گردد ضماد از آرد و طبیخ انجیر به ماءالعسل سازند و اقوی از آن این است که در آن افسنتین و ایرسا آمیزند و از داخل ادویه‌ی مفجر مده و مستفرغ به بول مثل تخم فنجنکشت و وج بدهند پس اگر منفجر نشود با وجود این ضمادات حقنه‌های حاده استعمال نمایند و چون ریم برآید ادویه‌ی مدره مثل طبیخ بادیان و کرفس

استعمال کنند تا مده به بول پاک گردد و اگر در آن جا تلهب شدید باشد که منع از تقیح نماید به ماءالشعیر و شیر و روغن شیرین حقنه کنند و در آب شیرین معتدل الحرارت نشانند و چون ریم خارج شود بایدکه عنایت شدید به ادمال قرحه نمایند وإلا امر به تعذر علاج انجامد بهر آن که قرحه‌ی حادث در آلات بول به سبب مرور مائیت حاده اعنی بول دائم بر آن عسر البرء گردد.

شیخ الرئیس می‌فرماید که از اضمده‌ی قویه در انضاج دبیله‌ی کلیه انجیر مسلوق به ماءالعسل است و اگر حاجت افتد که آن را قوی کنند به ماذریون وایرسا قوت دهند و از مشروبات مجربه بزرکتان دو مثقال نشاسته یک مثقال است و آن را دو شربت سازند و چون نضج تمام شود مدرات به طریق شرب و حقنه استعمال نمایند و از ضمادات کمافیطوس و جعده و فطراسالیون و فقاح اذخر و سنبل است و باید که در حال وجع تأمل نمایند و تسکین قلق آن به مسکنات که بارها ذکر یافت باید کرد و گاهی حصّه‌ی مخرج ثفل راحت و تسکین وجع بخشد به سبب ازاله‌ی مزاحمت و تلیین طبیعت پس اگر این فایده نکند حجت تخفیف آن به مثل فصد و به وضع محاجم به رفق میان قطن و صلب پس شرط آید و تکمید موضع از صوف مغموس در زیت گرم که اندر آن مثل خطمی و قیصوم و بابونه پخته باشند باید کرد و به مثل بزرکتان و مانند آن ضماد سازند و گاهی حاجت قوی کردن ضماد به مثل جعده و کندر و کرنب و موم و روغن سوسن افتد و گاهی احتیاج به تنفیذ دوا افتد به این نحو که محجمه نهند و شرط خفیف زنند بعده بکمادات مذکوره تکمید نمایند و گاهی حاجت آید که بزور مدره‌ی بارده به اندکی از حاره‌ی لطیفه و قلیلی از محذرات مثل افیون خورانند و مثل فلونیا که آن بهتر دوا در این‌جاست و اما علاج خاص به دبیله چون بدانند که ورم ضرور جمع گردد این است که اعانت به ادویه‌ی منضجه‌ی مذکوره باید کرد و قوت آن‌ها به مثل علک البطم و انجره و افسنتین و ایرسا و آرد کرسنه افزایند و گاهی در آن مثل بیخ فاشرا یا ماذریون و سرگین کبوتر داخل می‌کنند و گاهی طبیخ انجیر به عسل کفایت کند و باید که در حقنه‌ها و در اشربه چیزی که نضج به قوت نماید و کمادات مذکور و مقوی به چیزی که تقویت آن واجب بود استعمال کنند و بیش‌تر سبب بطوی نضج سوء مزاج حار ملهب باشد و چون تعدیل آن کنند نضج یابد و این به مثل البان به طریق شرب و حقنه و امضده بود و

حیله به انضاج به اشیای بارده‌ی بالطبع حار بالعرض مثل نشستن در آب گرم نمایند پس اگر منفجر نشود مفجرات و حقنه‌های حاده حتی که در آن خربق و قثاءالحمار و ثوم داخل بود استعمال کنند و بکمادات و ضمادات از خارج و مدرات قویه مثل وج و تخم فنجنکشت که این هر دو را در انفجار خاصیتی است به کار برند و از مفجرات جیده دارچینی و حرف است و چون منفجر شود چیزی که ادرار به قوت کند استعمال نمایند تا از ریم تنقیه یابد بعد از آن ادویه‌ی ملحم قروح گرده که مذکور گردد استعمال کنند.

مجوسی گوید که چون معلوم شود که ورم گرده در ریم کردن شروع نمود ضماد منضج مقیح مثل ضماد متخذ از آرد جو و خطمی و اکلیل الملک و حلبه و تخم کتان و بنفشه‌ی خشک باریک ساییده به عصیر انجیر مطبوخ و روغن بنفشه سرشته ضماد کنند و آب نیم گرم که اندر آن خطمی و بنفشه و شبت و حلبه جوشانیده باشند بر موضع گرده نطول کنند پس اگر نضج دشوار گردد باید که در ضماد چیزی دیگر از اشیای مفتح مثل آرد کرسنه و غبار آسیا و سرگین کبوتر افزایند و چون خراج منفجر گردد و ریم در بول ظاهر شود و در موضع قرحه افتد علاج قرحه‌ی کلیه نمایند. جرجانی گوید که اکثر سبب خام ماندن و دیر پختن ورم حرارت و حدت بود و هر گاه مزاج به اعتدال باز آید چنان که حدت زایل شود زود پخته گردد و طریقش این است که ماءالشعیر به جلاب و روغن بادام و شربت بنفشه و شربت نیلوفر و ماءالقرع دهند و اگر تب نباشد شیر خر بنوشانند و غذا اسفاناخ و ملوخیا و قطف و کاهو به روغن بادام و کنجد تازه دهند و چون مزاج به اعتدال آید تنقیه کنند به طبیخ انجیر و عناب و سپستان و بیخ بادیان و بیخ کرفس و خیارشنبر و اگر این طبیخ به طریق شربت خورند هر روز سی درم با پنج درم خیارشنبر صواب بود.

خجندی گویدکه علاج دبیله‌ی گرده قریب از علاج دبیله‌ی کبد است و هر گاه درد قوی باشد که مریض را ضعیف کند چیزی از مخدرات مثل فلونیا دهند و در آب گرم نشانند و چون مریض ریم بول کند به علاج قروح گرده پردازند. قرشی گوید که چون ورم منفجر گردد مدرات قویه مثل تخم خربزه و خیارین به شربت آلوبالو دهند و گاهی حاجت به سکنجبین افتد پس اگر تب قوی نبود ماءالشعیر به عسل دهند تا جلا و تنقیه نماید بعده بزور

مدره‌ی حاره‌ای مثل بادیان و کرفس با تخم خیارین و تخم خربزه استعمال کنند بعد از آن مدملات مثل نـشاسته و کتیرا و صمغ بریان و دم الاخوین و تخم خرفه به شربت آلوبالو استعمال نمایند.

قروح کلیه

به قول شیخ الرئیس اسباب قروح گرده به عینه اسباب سایر قروح است و آن اسباب تفرق اتصال بود چون ریم کنـد و این گاهی از شکافتن رگ‌ها و گسستن آن‌ها از اسباب آن مثل ضربه و سـقطه و جـز آن باشـد و گـاهی از انفجـار دبیله یا بثره و گاهی از خروج سنگ و خراش آن و گاهی از مرور اخلاط حاد صـفراوی یـا بـورقی محـدث خـراش و تأکل و قطع یا انقلاع خلط لزج به عنف از جای التزاق محدث خراش بود و قروح گرده از قروح مثانه ردائـت کـم‌تـر دارد سبب این آن است که قروح عضو عصبی به سبب شدت حس او؟ و قوت دارد و دشوارتر علاج می‌پذیرد و حـال قروح مجاری میان هر دو حال بود و قروح مجاری اکثر به سبب ماده‌ی صفراوی محدث خراش یا حدوث سنگ بـود و گاهی این قروح متاکل باشد و گاهی نه و بیشتر از قروح گرده نواصیر پیدا شود که علاج نپذیرد و آنچـه از سـیلان خود در حال نقای بدن بایستد و هنگام امتلا سیلان کند اگر ریم جید باشد از آن خوف بـسیار نبـود و از آن خـوف اتساع و تأکل نباشد و آنچه ریم او ردی باشد از آن تأکل و اتساع پیدا شود و به هلاکت انجامد و کسی که گرده‌ی او بشکافد بمیرد و گاه سر ورم گرده مایل به خارج بود و به سوی خارج منفجر شود طریق تـشخیص قرحـه‌ی گـرده و اسباب آن و موضع قرحه اگر درد به غیر ثقل و بلاتمدد در موضع گرده تا اضلاع خلف محسوس شود و در بول ریـم و خون و اجزای شعری و کرسنی و جریشی و سرخ لخمی بیرون آید و بول بدبو باشد و تـشنگی و غثیـان نیـز بـود قرحه در گرده باشد پس اگر خروج خون به کثرت بود یا بول الدم بر آن تقدم نماید یا وقـوع ضـربه و سـقطه اتفـاق افتد قرحه از انفجار عروق باشد و عدم درد و دوام بول الدم اندک اندک بر انفتاح عروق دلالت دارد و اگر ریم بـسیار آید و دبیله‌ی کلیه بر آن تقدم نماید قرحه از دبیله باشد و اگر قشور بسیار آید قرحه از خلط اکال باشـد و اگـر الـم

انقلاع سنگ بر آن تقدم نماید قرحه از خروج سنگ باشد پس اگر نبض صلب و تب و قلق و درد قوی و سوزش بسیار بود قرحه در غشای گرده باشد و اگر درد و سوزش اندک بود قرحه در گوشت گرده باشد پس اگر گاه گاهی پاره‌های گوشت سخت در بول برآید دلالت بر تأکل لحم گرده کند و اگر درد تا کتفتین برآید و تشنگی غالب باشد قرحه نزدیک به منفذی بود که مابین جگر و گرده است و اگر درد تا ران‌ها و زانو گراید قرحه به سمت مجری بود که میان گرده و مثانه است و ایضاً وجع حوالی ناف و تهی گاه و کنج ران و سردی دست و پا و تقطیر بول به دشواری و شدت درد بدون خون و لحم به اندک ریم بر قرحه‌ی برنجین آن دو رگ است که در آن بول از گرده به مثانه دلالت کند و گویند که هر چند ریم از عضو بعید برآید کثیر الاختلاط با بول باشد و به قول شیخ بول الدم که از انفجار دبیله و انشقاق رگ از فوق باشد دو سه روز دوام کند اما اگر این طول نماید به سبب انفتاح یا به سبب قرحه باشد و چون در این‌جا تغیر رنگ یا مخالطت زردآب طول کند قرحه در گرده یا در مثانه باشد و این بول دموی مضعف بود بهر آن که اگرچه مقدار او هر وقت اندک بود پس تواتر او مؤدی به استفراغ مبلغ کثیر باشد و چون صاحب قروح کلیه یا مثانه بعد بول مده خون بول کند از این بر تأکل استدلال نمایند و به قلت قبول علاج و طول مدت و کثرت دردی و رنگ روی سبز در بول و شدت بدبوی آن بر صعوبت قروح گرده و خبث آن دلالت کند و فرق میان قرحه‌ی گرده و مثانه و مجاری بول این است که در قروح کلیه بول سلس به غیر عسر و در قوام معتدل بود و قشور در آن سرخ برآید و درد اندک به جای کمرگاه باشد و بول شدید الاختلاط به ریم و قلت بدبوی آن بود و قروح مثانه با عسر بول باشد و در آن قشور سفید و بزرگ غلیظ برآید و درد صعب‌تر به موضع عانه و کنج ران و بیخ قضیب بود و بول الدم متواتر در مقدار کم‌تر و خون و ریم قلیق الاختلاط با بول و بسیار بدبو باشد و در قروح مجاری قشور کوچک دقیق بود و درد مابین گرده و مثانه و در مجرای قضیب باشد و گاهی درد قروح مجاری صعب گردد و آن را هر ساعت هیجان مثل درد زه باشد. علاج اگر مانعی نباشد فصد باسلیق از جانب موافق کنند و تا یک هفته قی نمایند و قرص کهربا و قرص گلنار و قرص کاکنج و مانند آن به ادویه‌ی مغریه مثل نشاسته و کتیرا و صمغ عربی آمیخته و به لعاب اسپغول و لعاب بهدانه و شیره‌ی تخم خیارین و شربت بزوری و دیگر مدرات خوردن

بالجمله اول به فصد و قی اخراج ماده کنند اگر غالب باشد بعد از آن به علاج قرحه کوشند به اقراص و ادویه‌ی مدمله مثل قرص شب و قرص خشخاش و مثل دم الاخوین و گل ارمنی و کاغذ سوخته و کندر و غیر آن مخلوط به ادویه‌ی مغریه مذکوره و به مدرات بهر بدرقه و ایصال آن‌ها به موضع قرحه و بدانند که قی در این علت نفع تمام دارد به خلاف مسهل که هر چند قوی‌تر باشد لیکن تلیین خفیفه مجوز است تا ماده را به سوی امعا مایل سازد و قرص کاکنج که صاحب تحفه آن را جهت قروح کلیه و مثانه و تقطیر بول و بول الدم به غایت مجرب نوشته همان نسخه‌ی عیسی صهاربخت است که در قول سید اسماعیل خواهد آمد لیکن در این نسخه وزن افیون و تخم کرفس و بزرالبنج سفید و شهدانج هر کدام یک درم است باقی به دستور و نوشته که با میفختج سرشته قرص‌ها سازند و نسخه‌ی دیگر قرص کاکنج که در قول خجندی مذکور گردد اگر اندر آن کنجد مقشر ده درم داخل کنند و وزن تخم کرفس یک درم نمایند و کاکنج ده عدد بگیرند و قرص ساخته با شربت بنفشه بخورند در التحام قروح گرده و مثانه و سوزش بول و تسکین درد به غایت مؤثر و مجرّب است خمیره‌ی مروارید مقوی دماغ و قلب و رافع خفقان و برای قروح گرده و مثانه بسیار مفید و اخراج سنگ گرده و مثانه و ریگ آن‌ها نماید مروارید ناسفته طباشیر سفید هر واحد دو توله حجر الیهود سنگ‌سر ماهی هر یک شش ماشه عنبر اشهب یک توله صمغ عربی سه ماشه گلاب و بیدمشک و قند سفید و عسل صاف هر یک نیم آثار به طریق خمیره سازند.

سوف صندل که قروح کلیه و مثانه و مجاری بول و ذیابیطس را نافع است صندل سفید صندل زرد که آن را ملاگیر گویند صندل سرخ نبات سفید گل سرخ هر یک چهار درم و نیم ریوند خطایی نشاسته رب السوس شاخ گوزن سوخته صمغ عربی هر یک دو درم و نیم مغز خیار دراز مغز خیار بادرنگ مغز چهار مغز هر یک یک مثقال و ثلث کتیرا مغز تخم کدو هر یک یک نیم درم کافور کهربا هر یک ربع درم کوفته بیخته در شیشه نگاه دارند و هر روز از دو درم تا چهار درم بخورند.

سفوف مامیران جهت قروح کلیه و مثانه و جرب آن‌ها مجرب حکیم علی ؟ مامیران چینی ریوند چینی هر واحد یک مثقال صمغ عربی افیون هر واحد دو مثقال تخم خرفه پنج مثقال کنجد سفید شش مثقال زرشک هفت مثقال

طباشیر گوگرد زرد مغز تخم خیارین هر واحد دو مثقال نبات سفید بیست مثقال کوفته بیخته یا مثلث ممزوج کرده به قدر دو درم بخورند و دو درم به آب سرد وقت شام و اگر بعد از این دوا حرارت مزاج به هم رسد به شیر تازه و آب هندوانه اصلاح کنند به غایت نافع است نقوع هلیله برای قروح گرده از مجربات اهل هند و حکیم علوی خان می-نویسند که به کرّات آزموده‌ام پوست هلیله‌ی زرد پوست هلیله‌ی کابلی آمله‌ی منقی پوست هلیله کشنیز خشک بادیان هر یک پنج درم به رنگ کابلی مقشر دو درم و نیم مجموع را نیم کوفته در آب گرم خیسانیده شب در هوا دارند و صبح صاف کرده بنوشند و باید که پنج روز به این مداومت کنند و اگر مرض قوی بود تا هفت روز سفوف هندی به جهت قروح کلیه و مثانه و حرقت بول به غایت سودمند است گوکهر و سنگ جراحت بیجنبد؟ مساوی کوفته بیخته شکر سفید به وزن مجموع آمیخته یک درم با بسی شیر بز بدهند و راقم تال مکهانه تخم خرفه کتیرا صمغ پلاس در این سفوف افزوده و نافع‌تر یافته بنادق البزور و سفوف بزور و قرص لبوب نیز هر واحد نافع است.

اقوال حکما سویدی می‌نویسد که شرب عصاره‌ی بارتنگ و کذا خوردن بقله‌ی او مسلوق مطیب به روغن بادام شیرین و کذا شرب بساط الراعی سوده بر زرده‌ی بیضه‌ی نیم برشت پاشیده و کذا تعلیق بهمنی در پارچه‌ی صوف سرخ بسته بر صاحب قروح گرده هر واحد مجرب من است و بیخ خطمی و کذا تخم کاکنج شرباً و کذا بزر کتان و کذا شرب زرده‌ی بیضه‌ی ماکیان خام و کذا سفیده و زرده‌ی آن هر دو آن قدر گرم کرده که منعقد نشود و کذا شاذنج مغسول شرباً و کذا قضم قریش اکلاً و کذا خبازی مسلوق به روغن گل و بادام و کذا تخم و گل آن و کذا تخم خربزه‌ی زرد به شربت انجبار و کذا تخم خیار به شربت مذکور یا به شربت بارتنگ و کذا روغن گل با شیر گوسفند تازه و کذا نشاسته‌ی گندم با شیر شتر پخته و کذا رب انجبار یا پوست بیخ او سه درم متواتر زیاده از یک ماه و کذا شرب آب عنب الثعلب و اکل بقله‌ی مسلوق آن مطیب به روغن گل هر واحد نافع قروح کلیه است.

عیسی بن یحیی گوید که علاج قرحه‌ی گرده و مثانه اولا به آشامیدن اشیای منقیه به غیر لذع مثل تخم خیار و تخم خطمی به ماءالعسل و آب بادیان یا آب اذخر باید کرد و قوی‌تر از این ماءالعسل است که در آن پرسیاوشان جوشانیده زردی بیضه حل کرده باشند و یا زرده‌ی بیضه که در مطبوخ حلو حل کرده باشند و یا علک الانباط به

آب حل کرده صاف نموده و یا فطراسالیون به شراب خوشبو و قوی‌تر از این در تنقیه‌ی ایرسا سوده به ماءالعسل خوردن است و یا فراسیون و یا زوفا به ماءالعسل پس اگر قرحه سلیم باشد این ضماد استعمال نمایند آرد جو کندر و روغن حنا و روغن شجر مصطکلی و ایضاً ضماد گل سرخ خشک و عدس و عسل و حب الآس بهر آن که این ادویه قرحه را از تعفن منع کند و حریره‌ی معمول از آب جو و نشاسته و آرد سفید مطبوخ به شیر و پیه‌ی ماکیان و خبازی و بقله‌ی یمانی و کدو و خیار بخورند و بعد تنقیه‌ی ریم اشیای ملحم قرحه مثل رب غوره و عصاره‌ی لحیۀالتیس و گل مختوم و بسد استعمال کنند و چیزی از ادویه‌ی مغریه مثل نشاسته و کتیرا و چیزی از ادویه‌ی منقیه مثل تخم خطمی و تخم خربزه و قوی‌تر از این که تخم کرفس و دوقو است با وی بیامیزند و چون درد شدید باشد و به سوی قرحه قدری از مواد جاری شود چیزی از ادویه‌ی مبرده مثل پوست بیخ لفاح و خشخاش ...؟ و بزرالبنج و افیون با وی مخلوط سازند و از ادویه‌ی مرکبه این سفوف نافع است ختم خربزه و خیار و بادرنگ و کدو شیرین هر یک مقشر تخم خشخاش سفید و سیاه صمغ بادام کتیرا نشاسته تخم خرفه تخم خبازی و خطمی، لک مغسول ریوند چینی هر واحد پنج درم گل ارمنی ده درم مغز چلغوزه تخم کتان تخم کاکنج هر واحد سه درم رب السوس شکر طبرزد اسپغول هر واحد بیست درم ادویه سوای اسپغول کوفته و شکر بدان آمیخته پنج درم با جلاب بدهند و اگر با شیر خر بخورند نافع‌تر بود و هر گاه در قرحه اعضای بول به استفراغ حاجت آید باید که قی استعمال کنند و تلیین طبیعت ننمایند و قی به تخم خربزه سوده به عسل آمیخته باید کرد و اغذیه‌ی شیرین چرب خفیف المقدار خورند و مطبوخ حلو بسیار بنوشند و باید که در قروح آلات بول از حرکت حذر کنند و تا ممکن بود سکون لازم گیرند و جماع اصلا ترک نمایند و این قروح را آنچه منفعت بین نماید این است که هر روز پنچ اوقیه شیر تازه تنها یا به بعض ادویه‌ی ملحمه مثل نشاسته و صمغ و کهربا و بسد و تخم خبازی بنوشند و چیزی از ادویه‌ی منفذه مثل انیسون و دوقو بدان آمیزند و اگر شیر در معده به دیر هضم شود اندکی نمک با وی آمیزند و هر گاه تب شدید باشد باید که استعمال شیر ترک نمایند و اگر نباشد یا اندک بود استعمال کنند که آن عظیم المنفعت است و هر گاه قرحه ملتحم گردد گوشت جدی و دراج بخورند و از فواکه بادام شیرین به عسل و مغز چلغوزه و پسته و فندق و

سیب و امرود و بهی و خیار و کدو باید خورد.

شیخ می‌فرماید که اول آنچه واجب است که در علاج قروح کلیه و مثانه قصد نمایند تعدیل اخلاط و امالـه‌ی آن از مراریت و بورقیت به سوی عذوبت است بهر آن که جرج بعد جرح نشود و از جمله حریف و تلخ و نمکین و ترش اجتناب کنند و تقلیل شرب آب نمایند تا حاجت بول کم‌تر شود و حرکت گرده از آنچه به سوی آن سیلان نماید و خراش او بدان کم گردد چه قانون علاج قروح تسکین است و از آنچه تعدیل اخلاط کند فصد است اگر واجب بود و اسهال لطیف و ملایم بلاعنف البته و نه اسهال اخلاط حاره به یکدفعه مثل آن از بدن تعفن لطیف کند مع میل به سوی غیر جهت کلیه و تا مسهل بهر مرار استعمال نکنند اولی است مگر به ضرورت و اولی این است که تعدیل ماده کنند و بعد از آن اخراج آن نمایند و خصوصاً به قی و قی جلیل‌ترین چیزی است که معالجه‌ی قروح گرده بدان کنند از جهت تنقیه و استفراغ و جذب اخلاط به ضد طرف کلیه و گاهی استعمال قی متواتر کفایت باشد و از غیر خود غنی سازد و اولی آن است که اولا به بزور ادرار کنند بعده بر قی اقدام نمایند و باید که قی بر طعام از چیزی که آن را سهل کند به مثل تخم خربزه خاصةً به شراب حلو و به مثل سکنجبین به آب گرم باشد و واجب است که تهییج شدید به سختی نبود و از آنچه تعدیل اخلاط کند تناول مثل هندوانه و خیار و کاکنج و خشخاش است و از اصول علاج که رعایت آن واجب بود این است که چون درد شدت کند اول معالجه‌ی درد نمایند بعد از آن علاج قرحه کنند پس اگر قرحه‌ی تازه باشد چنان که ورم منفجر گردد علاجش سهل‌تر بود و گاهی تخم خیار به شربت بنفشه کفایت کند و چون مزمن گردد امر دشوار گردد و باید که مبادرت به تنقیه کنند اما در قرحه‌ی خفیف به مدرات خفیفه و مثل تخم کاکنج و خطمی یا بادیان و اما در دری خبیث به مثل پرسیاوشان به اعتدال و ایرسا و فراسیون و آرد کرسنه و احتیاج به جمیع میان مشروب و تضمید افتد اگر مرض خبیث باشد و گاهی در آن زوفا و سداب و مانند آن داخل کنند و چون قرحه تنقیه یابد به تخم آن مشغول شوند تا تأکل نیفتد و باید که سکون لازم گیرند و مهما امکن تعب اختیار نکنند بلکه واجب است که از ریاضت برو لک اطراف اقتصار کنند و استفراغ آنچه استعمال کنند استفراغ به ریاضت کنند به تکمید یابس تا آن که ایشان را امکان به مشی و غیره نباشد و خصوصاً

چون معتاد ریاضت باشند بعد از آن چون مریض صحت یابد به تدریج ریاضت خفیف نماید تا آن که به عادت خود در حرکات او رجوع کند و اما در علاج نفس قرحه باید که اولا جماع ترک کنند که جماع آن را مضر است و کثرت حرکت و ریاضت نکنند و بر مالش اقتصار نمایند که آن نافع و جاذب خون به سوی بدن است و اما تدبیر آن به ادویه باید که به مجففات جالیه بلالذع باشد پس اگر قرحه چندان ردی نباشد دوای معتدل در جلا و تجفیف کفایت کند و اگر خبیث باشد احتیاج افتد به چیزی که قوی‌تر در تنقیه و غسل چرک و شدیدتر در تجفیف بود تا چرک منع گردد و بعد از آن شدیدتر در قبض و منع باید تا انصباب اخلاط ردی را منع کند پس هر گاه تنقیه یابد و خشک شود و مواد از آن محتبس گردد صحبت یابد و باید که در ادویه‌ی جمله قروح مغریات مثل نشاسته و کتیرا و صموغ بارده مخلوط سازند بهر آن که تغریه‌ی قروح را از سحج او به مرور خود بر آن در امان می‌دارد و آنچه از آن چرب باشد مثل لک لحم عضو را و آن را که از آن اغتذا کند متانت و لزوم و استعداد انختام می‌بخشد و ایضاً واجب است که بدان مدرات و ادویه‌ی ملطفه برای ایصال ادویه‌ی مصلح و خاتم قروح مخلوط سازند و اگرچه مدرات فی نفسه مضر و مهییج است و گاهی احتیاج آمیختن مخدرات مثل خشخاش و بنج و لفاح و افیون و شوکران بهر تسکین وجع و تجفیف و ردع بدان می‌افتد و چون بدانند که در قروح چرک است جالیات که در آن قوت ادرار باشد مثل ماء السکر و ماء العسل به بعض بزور بیاشامند تا ادرار و غسل نماید بعده عقب آن ادویه‌ی مجففه دهند و ادویه-ی مشروبه که بدان معالجه‌ی قروح کلیه که بسیار خبیث نباشد کرده شود مثل تخم خطمی و تخم مرد و بیخ آن‌ها به ماء العسل و تخم کاکنج و آب عنب الثعلب خصوصاً جبلی است و ایضاً تخم خیار و گل ارمنی به جلاب و پرسیاوشان به ماء العسل و بیخ سوسن بهر تجفیف و تنقیه و انضاج و تغریه است و ایضاً بزر کتان و کیترا یک یک جزو نشاسته دو جزو به ماء العسل است و ایضاً مغز چلغوزه و مغز تخم خیار است چون از آن هر دو به قدر کف دست بخورند و ایضاً تخم خشخاش بریان سوده به قدر یک درم در آبی که اندر آن اذخر و بیخ سوسن جوشانیده باشند و قوی‌تر از این‌ها فطراسالیون یا دوقو به شراب ریحانی و اندک گل ارمنی است و گاهی به خوردن مقل محلول به صمغ بطم و گل مختوم مساوی الاجزا تا یک مثقال در شراب حلو انتفاع یابند و ایضاً آرد کرسنه در نتقیه

و تجفیف هر دو قوی است و چون با وی مثل گل مختوم و اقاقیا و عصاره‌ی لحیهٔ التیس جمع کنند فایده تمام دهد و ایرسا نیز قوی است و بدان همی عمل نمایند و اما مرکبات مثل این است که بگیرند مغز تختم خیار سی و پنج عدد و مغز چلغوزه دوازده عدد و مغز بادام پنج عدد و زعفران به قدر مناسب همه را کوفته بر ناشتا بخورند پس اگر حرارت شدید باشد چلغوزه به تخم خیار بادرنگ بدل کنند و ایضاً مغز چلغوزه بیست عدد مغز تخم خیار چهل عدد نشاسته یک نیم درم یا یک نیم رطل آبی که اندر آن ناردین و تخم کرفس هر واحد هشت درم چوشانیده باشند تا به ربع بازآید بخورند و ایضاً گل مختوم و دم الاخوین و کندر و نشاسته و مغز تخم خربزه و تخم کرفس و مغز تخم خیار و مغز تخم کدو و رب السوس و لک و ریوند چینی و مغز چلغوزه‌ی گلان و خشخاش و بزرالبنج اجزا مساوی به حسب مشاهده‌ی حال به میفختج بخورانند و ایضاً مغز چلغوزه‌ی بزرگ سی عدد بادام مقشر بیست عدد خرمای فربه پانزده عدد کتیرا چهار مثقال رب السوس چهار مثقال زعفران سدس مثقال به میفختج سرشته استعمال کنند و چون درد اشتداد کند باید که از علاج قرحه اعراض نمایند و به مثل این دوا معالجه کنند بزرالبنج یک دانگ افیون یک قیراط مغز تخم خیار دو درم تخم کاهو یک درم تخم خرفه یک درم بدهند که این تسکین درد فی الحال کند و اگر درد اندک باشد نوشیدن شیر عوض آب تسکین آن نماید و شربت بنفشه بنوشند و از ادویه‌ی قویه قوفی و قرص کاکنج و قرص اسقانیادس و قرص دیسقوریدوس است و سفوف لک و ریوند به تخم کاکنج جبلی و سفوف کماذریوس بسیار قوی است و اکثر حقنه‌های ذوسنطاریائیه بر سبیل مجاورت نفع کند و گاهی اضمده از این قبیل استعمال کنند و به پشت و تهی‌گاه نهند مثل آرد کرسنه مطبوخ به شراب و عسل و ایضاً گل سرخ و عدس و غیره که در قول عیسی گذشت منع تعفن و توسع کند و از مروخات روغن حنا و روغن شجر مصطکی و روغن سفرجل است و گاهی بدان مثل میعه آمیزند و گاهی احتیاج به مثل پیه‌ی بط بهر تلیین افتد و اما ناصور کلیه را علاج نیست مگر تخفیف وضع فساد اما تخفیف به ادامت تخفیف تنقیه‌ی بدن و احتراز از امتلا به حسب کمیت و کیفیت حاصل شود و این کفایت کند در علاج قرحه‌ی خبیث نباشد و اما خبیث را معالجه به این تدبیر و آنچه قوی‌تر از این باشد مثل اضمده و اشربه مانع تعفن به مثل قوابض معروفه مع جلا بلالذع و تنقیه باید کرد و اما غذا باید که

حسن الکیموس باشد از لحومی که معلوم است و ماهی رضراضی و بقول جیده مثل سرمق و بقله‌ی یمـانی و مـادام که قروح ردی باشد واجب است که مشوی دهند و افضل آن لحوم طایر و گنجشک کوهی بریان است و مثل زرده‌ی بیضه‌ی نیم برشت و به تدریج ماکیان فربه و اطریه بدهند البان ایشان را نافع است چون آن را هضم کنند پس آنچه مثل شیر خر و شیر اسب ماده نیز و شیر شتر باشد نفع کند بهر آن که این البان اصـلاح مـواد قـروح و غـسل آن را تغریه‌ی آن به جنبیت خود می‌کنند و آنچه از مثل شیر گاو و شیر میش بـود پـس بـا وجـود آن جـامع زیـادتی در تقویت عضو و تغذیه‌ی آن باشا مگر آن که شیر خر و شیر بز از جهت اصلاح مزاج و غسل و از جهـت خاصـیت نفـع بیشتر از غیر خود نماید و خصوصاً معلوف بدانچه موافق قروح باشد از آنچه حال آن معلوم شده و باید که به البـان و اغذیه‌ی ایشان چیزی از ادویه‌ی صالح قروح مثل کتیرا و نشاسته و صمغ و ایضا مجففـات و چیـزی از مـدرات مثـل بزور معروفه مخلوط سازند و واجب است که این البان بعد تنقیه بنوشند و چون شیر بنوشند بر آن چیـزی نخورنـد تا آن که منحدر گردد و چون انحدار او بطی گردد اندکی نمک بدان آمیزند و گاهی در آن نمک و عسل داخل کنند وشیر عوض آب و طعام آن را صالح بود و هنگام کم شدن ریم شیر میش به جهت تختم و تغریه و تقویت نفع بخشد و اگر خواهند البان وقت تشنگی بنوشند و اما نقل فواکه که آن را موافق است خربزه و خیار پخته و امرود و زعرور و انار شیرین و بهی و سیب است و از نقل خشک بادام و خصوصاً بریان و پسته و فندق و مغز چلغوزه خاصـةً و قـسب است از انجیر خشک اجتناب کنند که آن قروح را ردی است جلای آن و حک آن و تهییج آن کند و در آن تبوعیت خفی است و باید که از جمله حامض قوی الحموضت و حریف و نمکین و شدید الحـلاوت احتـراز نماینـد مجوسـی گوید که چون خراج منفجر شود و ریم در بول ظاهر گردد و موضع متقرح شود باید که اولا بنادق البزور بـه شـربت خشخاش دهند و ایضا مغز تخم خیار و تخم خیار بادرنگ و بزر کتان هر واحد سه درم نشاسته گل ارمنی هر واحـد دو درم خشخاش چهار درم باریک ساییده از دو درم تا سه درم به شربت خشخاش بخورانند و اگر ریـم پـاک نـشود قرص خشخاش و شیر خر بدهند و ایضا شیر زنان به این سفوف دهند نسخه‌ی سفوف کاکنج مغز تخم خیار و خیـار بادرنگ و خربزه و کدو هر کدام چهار درم خشخاش سفید و سیاه هر کدام سه درم نشاسته صمغ عربی هر کـدام دو

درم تخم کاکنج جبلی دو عدد همه را باریک ساییده سه درم از آن با سی درم شیر زنان یا شیر خر وقت دوشیدن آن بدهند پس اگر مدت خروج ریم طول کند قرص کاکنج به شربت خشخاش یا شیر خر یا شیر زنان دهد و این قرص برای کسی که ریم از گرده و مثانه‌ی او در بول برآید نافع است بگیرند کاکنج مغز تخم خربزه و خیار و خیار بادرنگ و کدو هر واحد پنج درم نشاسته بادام شیرین مقشر شهدانه هر واحد چهار درم رب السوس شش درم تخم خطمی و خبازی و تخم خرفه و مغز چلغوزه‌ی گلان و مغز بهدانه و تخم محلب مقشر و تخم حماض و مادام تلخ مقشر و صمغ بادام و کتیرا هر واحد سه درم بادیان دو درم زعفران یک درم تخم کرفس کوهی یک نیم درم کوفته به حریر بیخته به آب بسرشند و به قدر دو درم قرص سازند و یک مرض میفختج و آب نخود سیاه بخورند و این دوای فولس در بول المده و قروح مثانه مجرب او است کماذریوس و کمافیطوس هر واحد شش درم اسارون و فلفل سفید هر یک پانزده درم دارچینی نیم مثقال همه را ساییده دو ملعقه به میفختج بخورند و غذا حریره‌ی معمول از آرد سفید یا از نشاسته به شکر و روغن بادام و مزورات معموله به اسفاناخ و قطف و خبازی به ماش و عدس و روغن بادام شیرین باشد و اگر در آنجا حرارت نباشد چوزه‌ی مرغ و پایچه‌ی جدی به طریق اسفیدباج به ماش و عدس پخته و بیضه‌ی نیم برشت به روغن بادام و شکر و خشخاش بدهند سید اسماعیل و ایلاقی می‌نویسند که هر گاه ورم ریم کند و در بول برآید اگر مانعی نباشد اول فصد باسلیق کنند و ماءالشعیر دهند با شربت خشخاش یا با شربت بنفشه یا با شربت انجیر اگر حرارت نباشد و مغز تخم خیار و خیار بادرنگ و تخم خرفه و مغز تخم کدو ساییده در هر سه روز پنج درم بدهند و اگر ریم بند شود هر روز آب سبوس با شکر و روغن بادام دهند و اگر حرارت غالب نباشد مسکه و عسل بدهند یا ماءالعسل تا ریم بازآید و هر گاه ریم بازایستد بر آن قناعت نشاید کرد الا چون درد و گرانی به آن زایل شود و قاروره صاف گردد و مدتی بر آن حال بماند بر آن اعتماد باید کرد پس اگر هنوز گرانی باقی باشد شربت انجیر باید داد و شیر خر با قرص کاکنج سود دارد و اکثر آب تخم‌ها ریم پاک کند و این سفوف ریم محتبس را بگشاید و پاک کند فطراسالیون سه درم راسن یک نیم درم تخم هلیون دو درم خرشف یک درم تخم کرفس دو درم بادیان انیسون هر واحد یک درم همه را کوفته دو درم صبح و دو درم شام بخورند به

شربت انجیر و این ضماد ریم محتبس را بگشاید بگیرند تخم کـرفس و پوسـت بـیخ او و بادیـان و پوسـت بـیخ او و فطراسالیون و صمغ بطم و قصب الزریره و برگ راسن مساوی و با موم و روغن خیری ضماد سازند و حمام و ریختن آب گرم بر موضع گرده سود دارد خصوصاً بر ناشتا پس ضماد و اشربه‌ی مذکوره به کار برنـد و ایـن شـربت گـرده را پاک کند بادیان تخم کرفس فطراسالوین انیسون حسک جبلی تخم هلیون راسـن عنـصل بریـان همـه مـساوی در سرکه بپزند تا مهرا شود صاف نموده بر نیم من از این سرکه یک من عسل داخل کرده به قوام آرند شـربتی بیـست درم گرده را به روغن بنفشه چرب باید کرد و اگر ریم به آسانی همی‌آید این شربت نشاید داد نسخه‌ی قرص کاکنج صفت قرص کاکنج بگیرند گل سرخ طباشیر تخم خرفه نشاسته صمغ عربی کتیرا گل ارمنی گل قبرسی هر یـک دو درم تخم خیار و خیار بادرنگ هر یک سه درم کهربا یک نیم درم ریوند چینی یک درم بسد مروارید هر یک دو درم کاکنج سی عدد همه را کوفته به لعاب اسپغول سرشته قرص سازند هر یک به قدر درمـی و هـر روز یـک قـرص بـا چهار درم شیر خر بدهند و سه ساعت صبر کنند پس آشام سبوس دهند و از لحوم گوشت تیهـو و کبـک سـودمند باشد و این سفوف مسمی به مجموع است بگیرند نسخه‌ی سفوف مجموع گـل سـرخ طباشـیر آرد غبـرا آرد عـدس کاکنج برگ سماق پوست سیب پوست بهی بوزیدان تودری خشخاش سفید خشخاش سیاه بزرالبنج پوست بیخ لفاح هر واحد یک نیم درم بسد مروارید کهربا ریوند چینی گل ارمنی گل قبرسی گل قیمولیا حـب القلـت مغـز چلغـوزه تخم کرفس هر واحد یک درم مغز تخم خیار و خیار بادرنگ و کدو تخم خرفه تخم فنجنکشت هر یک دو درم تخـم مویز خرنوب شامی هر یک سه درم همه را کوفته هر صبح سه درم بخورند و از پس آن شیر خر یک قـدح کوچـک بنوشند و هنگام خواب دو درم به آب سرد خورند و این سفوف تا آن وقت بدهند که اراده‌ی اندمال جراحـت و منـع ریم باشد و ضماد نیز از این نوع باید اقاقیا حضض هر واحد یک درم رامک دو درم آرد کرسـنه دو درم آرد جـو سـه درم کعک بریان کرده سه درم گل سرخ گلنار شیاف مامیثا هر یک یک درم و اگر مزاج بیمار متحمل باشد یک درم کندر افزایند همه را ساییده به آب برگ مورد تر سرشته ضماد کنند و سوای وقت تناول طعام جدا نکنند و آب مورد تنها طلا کردن سود دارد ایضا ممدوحین؟ می‌گویند که اگر قرحه در هر دو جانب بـود از هـر دو دسـت فـصد بایـد

گرفت و اگر قرحه در مجاری بود فصد صافن اولی‌تر باشد پس تدبیر غسل قرحه و تنقیه‌ی ریم کنند بعد از آن تدبیر التحام قرحه باید کرد اما اگر تب نیاید و مزاج گرم نباشد تنقیه‌ی قرحه به این طبیخ و امثال آن نمایند بگیرند تخم کرفس و بیخ بادیان و اذخر و هر سه را جوشانیده صاف کرده به ماءالعسل آمیخته بدهند واین سفوف تنقیه ریم کند فطراسالیون و کرفس و انیسون و قوه و مر و راسن و مغز تخم خربزه همه را کوفته یک درم به ماءالعسل بدهند و یا تخم کرفس بادیان انیسون فطراسالیون و زوفا هر یک دو درم کندر سه درم کوفته بیخه دو درم با ...؟ درم ماءالعسل بخورند و طعام گوشت کبک و تیهو و گنجشک و مانند آن فرمایند و اگر تب همی آید یا مزاج گرم باشد قرحه و مجاری را به شیره‌ی تخم خرفه و خیارین یا به جلاب یا ماءالعسل بشویند و مغز این تخمه‌ها با تخم کتان کوفته با می‌پخته یا جلاب سرشته بخورانند و مغز چلغوزه و اندکی کرفس به ماءالعسل گرده و مثانه را از ریم پاک کند و شیر خر با تخمه‌ها و با شکر در این علت سخت نافع است و طعام مزوره از غوره و سماق و انار دانه سازند لیکن بسیار ترش نسازند و اگر قرحه پاک باشد و ریم بازایستد بیمار را در آبزنی که اندر آن حسک و پرسیاوشان و سبوس گندم و برنجاسف و اندکی سرگین کبوتر پخته باشند بنشانند و بر موضع گرده در کنج ران و زهار را به روغن چرب دارند و اگر خون و ریم با درد شدید بود در سفوفات مذکوره بزرالبنج پوست لفاح و افیون به قدر حاجت زیاده کنند و در آب آبزن پوست خشخاش بپزند و شیاف ابیض در شیر زنان گداخته به روغن آمیخته در قضیب بزراقه چکانند و مدام مثانه به روغن گل چرب دارند و این حقنه تسکین درد کند کشک جو و سبوس گندم و برگ عصی الراعی و برگ بارتنگ همه را مثل کشکاب پخته صاف کنند و روغن گل بگیرند و با سه وزن آن آب عصی الراعی و آب برگ بارتنگ آمیخته به آتش نرم بجوشانند تا روغن بماند از این روغن ده درم با چهل درم کشکاب مذکور آمیخته نیم گرم حقنه کنند و شربت خشخاش و شیر خر درد بنشاند واین قرص کاکنج تسکین درد و اندمال قرحه کند نسخه‌ی قرص کاکنج مغز تخم خیار و خیار بادرنگ گل ارمنی صمغ عربی کندر دم الاخوین هر یک دو نیم درم خشخاش سفید مغز بادام رب السوس نشاسته کتیرا هر یک دو درم تخم کرفس دو درم افیون یک درم کاکنج شش درم شربتی سه درم با شربت بنفشه و نسخه‌ی دیگر آن که عیسی صهاربخت ذکر کرده این است

بزرالبنج تخم کرفس هر یک شش درم بادیان دو درم زعفران تخم حماض مغز چلغوره افیون مغز بادام تلـخ کـوهی هر یک سه درم کاکنج بیست و پنج عدد مغز تخم خیار دوازده درم شهدانج شش درم همه را کوفته سه درم با می- پخته بدهند و در بعضی نسخه‌ها کاکنج پنجاه عدد است و کندر دو درم و بعد از آن که تنقیه‌ی ریـم شـده باشـد و خون صاف بی‌ریم همی‌آید تدبیر اندمال جراحت باید کرد و این قرص خشخاش در این بـاب نـافع اسـت خـشخاش سفید و سیاه هر یک دو درم بزرالبنج چهار دانگ کتیرا صمغ عربی نشاسته گل ارمنی گل قبرسی گل مختـوم گـل سرخ گلنار سماق هر واحد یک درم طباشیر کهربا هر واحد یک نیم درم ریوند چینی دو دانگ همه را کوفته بیختـه به آب برگ بارتنگ سرشته قرص سازند شربتی مثقال تا دو درم با پانزده درم سکنجبین سفرجلی یـا بـا کـشکاب و اگر در این قرص دم الاخوین و حب الاس و کاغذ سوخته زیاده کنند در اندمال قوی‌تر باشد و اگر قرحه در مثانه بود در سفوفات حب القلت و ودع سوخته و بسد و مروارید افزایند و روغن گل کـه بچکاننـد بـا عـصاره‌ی لحیـۀ التـیس بجوشانند قوت آن گیرد از بهر آن که مثانه عصبانی است و قرحه‌ی آن به دیرتـر بـه شـود و جراحـت بـه دشـواری مندمل می‌گردد و بر موضع گرده و تهی‌گاه این ضماد قابض بنهند آرد جو و کعک بغـدادی بریـان کـرده و گلنـار و حضض و شیاف مامیثا و برگ سماق و خرما قسب همه را کوفته به آب برگ بارتنگ بسرشند و یا گل سرخ و گلنـار و کندر و برگ مورد و مغز سیب و بهی ترش مساوی کوفته به آب مورد یا به آب بهی بسرشند و اگر بـرگ مـورد و برگ عوسج و خرنوب نبطی و پوست انار در آب پخته پارچه بدان تر کرده بر موضع تهی‌گاه گرده و کنج ران و زهـار نهند سخت سودمند بود و اگر قرحه در مجاری بود ضماد گاه گاه باید نهادند مدام و ایـن معجـون منـضج و مـدمل است مقل و صمغ بطم و گل ارمنی و گل مختوم مساوی بسرشند شربتی مثقال با شراب شیرین و این سفوف مدمل است گل مختوم و قبرسی و قیمولیای مغسول هر یک دو درم طباشیر صمغ عربی نشاسته کتیرا هر واحد یـک درم تخم بارتنگ سه درم بسد کهربا شاخ گوزن سوخته هر واحد یک درم شربتی یک نیم درم با شربت خشخاش یـا رب سیب و مانند آن و این سفوف مدمل و منقی است بگیرند مغز تخم خیار و خیار بادرنگ و مغز تخم خربزه هـر یـک پنج درم گل ارمنی و مختوم و فارسی و نشاسته و کتیرا و صمغ فارسـی و خرفـه و طباشـیر هـر یـک دو درم تخـم

کرفس انیسون زوفا دم الاخوین کهربا هر واحد یک درم ریوند چینی یک نیم درم همه را بکوبند شربتی سه درم با شربت ریباس و مانند آن صمغ فارسی که در سفوف می‌آید صمغ آلو است و این قرص نیز پاک کننده‌ی قرحه و روياننده‌ی گوشت آن است بگیرند صمغ فارسی و صمغ عربی و نشاسته و کتیرا و خرفه و طباشیر و گل مختوم و مغز تخم خیار و خیار بادرنگ همه مساوی به آب بارتنگ قرص سازند شربتی از دو درم تا سه درم با می‌پخته یا به شراب شیرین و اگر مزاج گرم بود به آب بارتنگ یا به لعاب اسپغول یا کشکاب و این قرص نیز مفید سفیده‌ی ارزیز مغسول و مجفف نیم درم کاغذ سوخته دم الاخوین حب الآس هر واحد یک نیم درم صمغ عربی کتیرا نشاسته هر واحد یک درم صمغ بطم درم همه را کوفته با شراب شیرین بسرشند شربتی درم با شربت مورد یا رب بهی و سیب و غیر آن و نسخه‌ی قرص شب این قرص شب نافع شاخ گوزن سوخته کتیرا شب یمانی گل ارمنی مغسول گلنار تخم خرفه مساوی کوفته بیخته به آب برگ خرفه قرص سازند شربتی دو درم و نسخه‌ی دیگر این است که شب یمانی دم الخوین گلنار هر یک سه درم کتیرا شش درم صمغ عربی دو درم با شربت مورد بدهند و این قرص کهربا سودمند بگیرند کهربا کتیرا نشاسته صمغ عربی مغز تخم خیار و خیار بادرنگ هر یک سه درم گلنار دو درم اقاقیا یک نیم درم و در بعضی نسخه‌ها نسخه‌ی قرص کهربا کهربا یک درم است همه را ساییده به آب برگ بارتنگ قرص سازند شربتی دو درم به آب سماق و اگر حاجت تنقیه بود به جز قی و حقنه‌ی ملایم و شیاف نرم علاج نشاید کرد و منفعت قی در جمیع امراض گرده و مثانه نیک است اگر طبع نرم باشد وإلا در هر پنج روز قی کردن سودمند بود تنقیه ماده کند و از طرف گرده بازگرداند و این حقنه نرم است کشک جو و سبوس گندم و حسک و برگ چغندر و پرسیاوشان و خطمی همه را جوشانیده صاف نموده روغن کنجد و ماءالعسل آمیخته به عمل آرند طبع را نرم کند و ریم را که به جانب امعا میل کرده باشد بیرون آرد و بباید دانست که اگر قرحه‌ی گرده منفجر شود و ریم به ترشح به روده در آید به جز حقنه‌ی نرم آن را علاج نباید کرد و این حقنه نیز مفید است کشک جو برگ خطمی سبوس گندم برگ چغندر برگ کرنب لعاب تخم کتان تخم معصفر نیم کوفته همه را بپزند و بپالایند و روغن بنفشه و شکر سفید حل کرده به کار برند و باشد که قرحه‌ی گرده دشوار گردد و حاجت به شکافتن آن افتد ابوالحسن گوید که

ابو ماهر از برای این مرض این معجون ساخته است و آن را تریاق نام کرده نسخه‌ی معجون ابو ماهر گل مختوم پنج درم گل قبرسی پانزده درم گل ارمنی مغسول ده درم ودع سوخته شاخ گوزن سوخته بسد مروارید هر واحد یک نیم درم عصاره‌ی لحیهٔ التیس چهار درم تخم خطمی تخم خبازی تخم خرفه هر یک پنج درم صمغ فارسی کتیرا نشاسته هر یک هفت درم سماق منقی غوره‌ی خشک گل فارسی هر یک سه درم حب القلت قضم قریش مغز چلغوره مغز بادام مقشر هر یک هفت درم ریوند چینی سه درم مغز تخم خیار و خیار بادرنگ مغز تخم خربزه مغز تخم کدو هر یک پنج درم رامک سه درم کاکنج بزرگ چهل عدد فطراسالیون زوفای خشک صغر تخم کرفس انیسون هر یک چهار درم طلق سه درم افیون دو درم خشخاش سفید و سیاه بزرالبنج هر یک سه درم رب السوس دو درم دم الاخوین پنج درم همه را کوفته بیخته به عسل بسرشند در ابتدای مرض جهت تنقیه‌ی ریم یک مثقال با سه اوقیه شیر خر و هفت درم ماءالعسل و اگر مزاج گرم بود نیم مثقال با شربت بهی و رب غوره و مانند آن دهند و اگر مرض در وسط باشد سه درم با هفت درم آب بارتنگ مروق پنج درم ماءالعسل بدهند و در آخر مرض و نقای مده و سیلان خون صرف یک مثقال و ربع باده درم شربت حب الآس و رب حصرم دهند و طعام کبک و تیهو و دراج بود و بدانند که منفعت شیر خر و دیگر شیرها در این علت بزرگ است اما در اول علت که اراده تنقیه‌ی قرحه و منع خوردن گوشت صالح از ریم و فراهم آمدن قرحه‌ی پهن کنند شیر خر دهند هر صبح چهار اوقیه با دو درم معجون مذکور یا با سفوف و قرص که مسطور شد و در میانه‌ی علت شیر بز دهند گاهی به معجون مذکور و سفوفات و اقراص و گاهی با شکر و در آخر علت که تن لاغر شده باشد شیر گاو با شکر یا عسل یا با یکی از این ادویه‌ی مذکوره که بدن را فربه کند و قوت باز آرد و طبیعت قوی گرداند تا جراحت را مندمل سازد و اگر بیمار سخت لاغر شده باشد و اعضای اصلی گرم گشته شیر زنان فرمایند خاصةً که از پستان خورد و چون شیر هضم شود کشکاب سرطانی دهند و طعام مزدرات به مغز بادام و پایچه‌ی بره سازند.

محمود گوید که چون ورم گرده منفجر گردد و ریم به طریق بول سایل شود باید که هر صبح شربت بنفشه و ترنجبین و یا شربت خشخاش و شیره‌ی بزور ثلاثه هر واحد ده درم بنوشند و یا بگیرند بزر کتان و نشاسته و گل

ارمنی و کاکنج هر واحد سه درم کوفته بیخته سه درم با شربت خشخاش ده درم بدهند و غذا مزوره‌ی ماش و شیره بادام شیرین و کدوی تر خورانند و یا شیر خر سه اوقیه با شکر سفید ده درم بدهند و اگر مدت خروج ریم طول کند و متمادی گردد این سفوف دهند مغز تخم خیارین و خربزه و کدو هر واحد ده درم تخم خشخاش سفید نشاسته صمغ عربی هر واحد دو درم حب کاکنج پنج عدد کوفته بیخته شربتی سه درم به شربت خشخاش ده درم یا این قرص به جلاب شکر سفید ده درم بخورند مغز تخم کدو و خربزه و خیارین هر واحد پنج درم تخم خطمی تخم خبازی تخم خرفه هر واحد سه درم مغز بادام مقشر هفت درم بادیان سه درم کوفته بیخته به لغاب بهدانه قرص سازند که این برای کسی که ریم بول کند نافع است.

خجندی گوید که در قروح کلیه آب هندوانه به طباشیر و تخم خرفه و یا مغز تخم خیارین و مغز تخم خربزه به شربت انار و گل ارمنی به شربت خشخاش دهند و این قرص قروح گرده و بول المده را نافع است مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه مغز تخم کدو هر یک چهار درم گل سرخ طباشیر گل ارمنی صمغ عربی نشاسته هر یک سه درم شاذنج مغسول دم الاخوین قاطرکی که بعضی دم الاخوین را گویند عصاره‌ی لحیۀ التیس شهدانج حب المحلب خشخاش سفید هر یک سه درم مغز بادام رب السوس مغز بهدانه هر یک دو درم تخم کرفس یک درم زعفر ان نیم درم کاکنج پانزده عدد ادویه را ساییده به لعاب بهدانه قرص سازند شربت دو درم به آب بزور و اگر قرحه بر چرک و ریم بسیار باشد به جالیات مثل جلاب بشویند و گاهی آب نیم گرم که اندر آن پرسیاوشان و تخم خبازی جوشانیده به شکر شیرین کرده باشند بنوشند و اگر قروح تازه باشد به چیزی که منقی و ملحم باشد علاج کنند و این دو آن را نافع است مغز تخم خیارین تخم کاهو هر واحد یک جزو نشاسته کتیرا گل ارمنی اقاقیا عصاره‌ی لحیۀ التیس کندر هر یک نیم جزو اسارون تخم کرفس کمافیطوس کماذریوس هر یک ربع جزو شربتی دو درم به شیر خر یا شیر زنان و چون اراده‌ی اسهال کنند به حقنه‌های مسهله نمایند و ایضاً اگر خواهند در حقنه‌های ایشان ادویه‌ی ملحمه و جالیه و مغریه به رفق داخل کنند و اگر با قرحه درد شدیدی باشد با بزور ادویه‌ی مخدره اضافه کنند و نسخه‌ی قرص کاکنج این قرص کاکنج نافع درد گرده و قرحه‌ی آن و قرحه‌ی مثانه است مغز تخم خیار گل ارمنی

صمغ عربی کندر دم الاخوین خشخاش سفید مغز بادام رب السوس کتیرا نشاسته تخم کاکنج هر یک ده درم تخم کرفس دو درم افیون یک درم به شربت بنفشه قرص ساخته از دو درم تا سه درم بدهد و این قرص نیز مسکن الم است تخم کاهو مغز تخم خیارین خشخاش هر یک پنج درم گل ارمنی صمغ عربی نشاسته کتیرا طراثیث رب السوس کندر دم الاخوین عصاره‌ی لحیهٔ التیس هر یک سه درم تخم کرفس بادیان افیون بزرالبنج اسارون فلفل سفید هر واحد یک درم به میفختج قرص سازند.

جالینوس گفته باید که بر سرعت اخراج ریم از گرده حریص شوند چه اگر مزمن گردد دشوارتر شود و چون حکّه در مثانه هیجان کند در آن هنگام به ادویه‌ی مدره و ماءالعسل مبادرت کنند و إلا به نشود و محمد زکریا بگوید که هر گاه اراده‌ی اندمال قرحه‌ی گرده کنند کحل و سفیداب استعمال نمایند و هر گاه در آن حرقت باشد لعابات به کار برند. قرشی گوید که در قروح گرده و مثانه تقییه‌ی بدن به قی و استفراغ نمایند و اماله‌ی ماده به سوی امعا به تلیین طبع کنند و اصلاح اغذیه سازند و از هر چه مستحیل به خلط حاد گردد احتراز نمایند و اغذیه‌ی تفه مثل رشتا و ملوخیا و اسفاناخ و ماش به روغن بادام لازم گیرند و گوشت کم خورند و اگر چاره نباشد به جو مقشر یا گندم بخورند به مثل قرص کاکنج کنند یا شربت آلو یا آلوبالو به شیره‌ی تخم خرفه و خشخاش و تخم خیار دهند و در مدرات مبالغه بکنند تا آن که نقا حاصل شود.

سعید گوید که قروح گرده اولا محتاج به ادویه‌ی منقی قرحه و جالی آن به غیر حدت و لذع بود و بعد از آن استعمال ادویه‌ی ملحمه کنند و ادویه‌ی جالیه قروح به غیر لذع شربت بنفشه به آب است و بنادق البزور به شربت خشخاش و به آب انار شیرین مع پرسیاوشان و تخم خیارین و تخم خربزه به جلاب پس اگر قرحه پاک نگردد قرص کاکنج به شیر خر و شربت خشخاش دهند و اگر الم عظیم باشد در قرص قدری بزرالبنج سفید مخلوط سازند و بر پشت از صندل و گل سرخ و مازو و گلاب و سرکه ضماد کنند و غذا زرده‌ی بیضه سازند و کاهو و کاسنی و خرفه خورانند و چون قرحه پاک گردد چیزی که الحام آن نماید مثل گل ارمنی و صمغ عربی و کتیرا و حب الآس به شربت خشخاش دهند و غذا مزوره‌ی اسفاناخ سازند و اگر تب نباشد چوزه‌ی مرغ دهند.

ابومنصور گوید که اگر شیر بنوشانند قبل انهضام و نزول او از معده غذا ندهند و مقدار شیر از چهار اوقیه تا پنج و اکثر تا ده اوقیه باشد و به ادویه‌ای که در قول عیسی گذشت بدهند و به شحم بط و روغن بادام حقنه کنند و به شوربای پایچه‌ی بره به قطف و به قله‌ی یمانی و حریره‌ی متخذ از کرسنه غذا سازند و در انتها برنج و نشاسته و آرد سفید بدهند و ضماد به آرد جو و خطمی و بنفشه به آب عنب الثعلب و روغن گل کنند و این قرص برای ورم گرده که منفجر شده باشد نافع است کتیرا مغز چلغوزه گل سرخ هر یک چهار درم نشاسته سه درم زعفران یک درم خشخاش هشت درم به آب مقدار مثقال اقراص سازند و یکی به شیر بر مطبوخ بخورند و یا از مغز تخم خیار و نشاسته مساوی قرص ساخته بخورند و اگر در مثانه سوزش شدید دریابند تخم خیار و نشاسته و قرص کاکنج بخورند و روغن زرد و پیه‌ی بط بر عانه ضماد کنند و در اکلیل مغز تخم خیار سوده به شیر زنان و سفیدی بیضه و روغن گل و سفیداب و اندکی عسل حسب وجوب حال آمیخته بچکانند و اگر ریم بدون خون بول کند این قرص دهند مغز تخم خربزه و خیار و کدو هر یک بیست درم گل ارمنی صمغ عربی کندر دم الاخوین هر یک ده درم افیون سه درم تخم کرفس یک درم به قدر دو درم قرص سازند و یک قرص به اوقیه‌ی شربت خشخاش بخورند.

انطاکی گویدکه تنقیه‌ی خلط کنند بعد از آن مدملات مثل فوه و اظهار الطیب و خربزه و لبوب و انواع خبازی و تخم آن مثل خطمی و ملوخیا به روغن بادام دهند و از مجربات برای تنطیف گرده شرب شیر میش به روغن گل و بنفشه و بزر کتان است. بعضی متأخرین می‌نویسند که در همه انواع قی متواتر تا یک هفته کنند که از دیگر تنقیه-ها مستغنی می‌سازد و اگر در خون حدت و یا کثرت یافته شود رگ باسلیق زنند که تدبیر بی‌بدل است بعده طبع را دایم ملایم دارند به ملینات مناسبه و جهت پاک کردن ریم اگر در مزاج حرارت باشد جلاب خام دهند وإلا ماءالعسل به گلاب و یا ممزوج به بعضی مدرات حاره و بارده‌ی مناسب مزاج و چون ریم بسته شود و درد زیاده گردد جهت گشادن ریم و رفع درد این آبزن استعمال نمایند گل بابونه برگ نیب و انار و پنبه‌ی باغی و فنجنکشت و تخم قرطم و گوکهره و پرسیاوشان و تخم خبازی و بزرالبنج و شبت هر یک پنج توله بادیان تخم خربزه برگ کرنب و یاسمین هر یک نه توله و تا دیر نشسته دارند و مدرات مناسبه با شربت کشوث علوی خان بدهند و مواد را به جانب

مخالف مایل سازند به مسهل اگر غلبه‌ی صفرا باشد به مسهل خفیف و غـذا بنومـاش مقـشر بـا اسـفاناخ و خرفـه و ملوخیا و به روغن گاو پخته با برنج اقتصار کنند و هر گاه قرحه از ریم پاک شود جهت اندمال قرص کاکنج و سفوف آن با شربت خشخاش وشیر خر دهند و چون کهنه شود سفوف مامیران و معجون ابوماهر با شیر بایـد داد و در ایـن علت به جهت تقویت قوت و تلیین و تغذیه و تسکین شیر دادن بسی نافع لیکن در ابتدا شیر خـر چهـار اوقیـه هـر صبح با آنچه مناسب بود و در اوسط شیر بز به دستور و در آخر شیر گاو با قدری عسل و یا شکر و یا شربت بنفشه و غیره و از هر چه طعم غالب از ترشی و شیرینی و تیـزی و شـوری داشـته باشـد و از مولـدات خلـط تیـز و قطعـا از استعمال لحوم اجتناب ورزند.

جرب کلیه

عبارت از انفجار بثور گرده است و سببش تناول اشیای مسخن خون یا مؤلد صفرا و بلغم شور است و به قـول شـیخ الرئیس جرب کلیه و مجاری بول از جنس قروح آن است و اسباب این اسباب آن و در اکثر بثوری است که بر گـرده ظاهر شود از اخلاط صفراوی یا بورقی بعد از آن متقرح گردد و علامت این مثل علامات قروح بود و خـروج خـون و ریم اندک و قشور سرخ کوچک با دغدغه و خارش و درد و نخس در جایگاه گرده و گاهی درد با وی عظـم پـذیرد و جرب که در مجاری بود قشور غشایی در آن خارج شود و به قول ایلاقی اگر جرب در گرده بـود درد و سـوزش لازم باشد و حرارتی عظیم بود و باشد که تب آرد و از تشنگی خالی نبود و اگر در مجاری بول و قضیب باشد وقت خروج بول درد و سوزش شود و بعد ساعتی ساکن گردد و در کنج ران و در قضیب نیز بود و این را اگر زود علاج کنند بـه سرعت زایل شود و اگر تغافل کنند قرحه شود و مشکل گردد و علامت جرب گرده آن است که خارش در گرده بـود و در بول لعاب غلیظ همچون گل د آب گداخته بیرون آید و اگر در مجاری و قضیب باشد خارش در بـیخ قـضیب و کتج ران بود و به وقت مرور بول دغدغه کند و در ..؟ نیز به مشارکت خارش پدید آید و هر گاه جرب محکم شود در

بول رسوب قشاری و نخالی ظاهر شود و گویند که سوزش بول و سردی اطراف در جرب گرده نیز بود و آنجا که بثور بر ظاهر گرده بود وجع شدید دایم باشد و قلت و کثرت درد به حسب کم و بیشی بثور و اتساع قروح است و چون این مرض کهنه شود چیزی غلیظ چون پیه گداخته در بول برآید و بعد لمحه چون نهاده شود مانند جغرات بسته گردد علاج قی کنانند و کسی را که به آسانی آید در هر سه روز یک بار قی فرمایند و فصد باسلیق از جانب مرض کنند و حجامت با شرط بر کمرگاه و چسبانیدن زبو بر آن نیز مفید بود و بعد از نضج به مسهل صفرا تنقیه نمایند و بعد از آن به تبرید در ترطیب اصلاح مزاج کنند و بنادق البزور ساییده با گل ارمنی آمیخته همراه مدرات خورانند و ایضا اسهال به طبیخ شاهتره و هلیله و آلو بخارا و سپستان با ترنجبین و مغز خیار شنبر یا شربت درد مکرر سنایی و یا به حقنه‌ی لین و تبرید و ترطیب به اشربه و بقول رطبه مثل شربت بنفشه و نیلوفر و خشخاش به لعاب اسپغول و مثل بقله‌ی یمانی و اسفاناخ و خطمی و کشنیز تر مفید بود و از مجربات سر هندی است که اگر شاهتره و عناب و برگ حنا و سرچوکا هر واحد یک توله نیم کوفته در گلاب خیسانیده بجوشانند تا مهرا شود و صاف نموده بنوشند حدت خلط و بورقیت آن نمی‌گذارد. بوعلی سینا می‌نویسد که فصد باسلیق اگر همه‌ی بدن ممتلی بود آن را نفع کند و نافع‌تر از آن در هر حال فصد صافن بود و حجامت زیر موضع کلیه است و دایم استعمال تنقیه‌ی بدن وخصوصاً به قی و بنادق البزور به گل ارمنی و رب السوس مساوی الاجزا و غذا آنچه جید الهضم و کیموس باشد مثل زرده‌ی بیضه و آنچه مبرد و مرطب بود مثل چوزه‌ی مرغ به قطف و بقله‌ی یمانی و کدو و اسفاناخ و فواکه رطب و خصوصاً انار شیرین و بقول رطبه دهند و علاج جرب مجاری میان دو علاج جرب کلیه و جرب مثانه باشد پس در هر دو نگاه کنند.

ایلاقی و جرجانی گویند که علاج این مرض به فصد و حجامت کمرگاه و حقه باید کرد و دوای مسهل نباید داد بهر آن که مسهل ماده را از بالا فرود آرد و رنج زیاده کند و ترتیب علاج بدین گونه باید که اولا اگر مانعی نباشد و قوت بر جا بود رگ باسلیق گشایند پس بر کمرگاه حجامت کنند پس حقنه به عمل آرند به این نوع که بگیرند حسک و بابونه و اکلیل الملک هر یک مشت اطراف کرنب و اطراف چغندر هر یک دسته تخم معصفر نیم کوفته تخم کتان

تخم حلبه سبوس گندم خطمی سپستان عناب هر یک مشت جو نیم کوفته دو مشت چنان که رسم است بپزند و مقدار هفتاد درم بستانند و پانزده درم روغن بنفشه و ده درم شکر سفید و نیم درم نمک سوده بیامیزند و هر روز به کار برند بر ناشتا و در هر سه روز قی کنند و از پس قی هیچ طعام و شراب نخورند سوای جلاب نیم گرم پانزده درم پس هرگاه اشتها صادق شود طعام شوربای چرب و اسفاناخ و ماش و مانند آن دهند و چون مدت طول کند طعام از غوره و سماق و انار دانه و مانند آن سازند لیکن بسیار ترش نباید و این سفوف بعد استفراغها به کار برند مغز خیار و خیار بادرنگ و تخم خربزه هر یک پنج درم نشاسته و صمغ و کتیرا هر یک دو درم خشخاش و بزرالبنج هر یک دو درم رب السوس چهار دانگ تخم خرفه ده درم همه را بکوبند و ده درم اسپغول با وی بیامیزند شربتی هر بامداد سه درم با هفت درم شربت انجیر و سه درم آب شاهتره مطبوخ و پانزده درم شراب حلو و در سوراخ قضیب شیاف ابیض با شیر زنان و روغن گل سوده بچکانند و بهترین چیزها در آب گوگرد شستن است و آن آب خوردن ابوالحسن زنجی گوید مردی را این مرض عارض شد و تکلیف سخت کشید او را به جلوس در آب کبریت و شرب آن امر کردم و بعد ده روز همه‌ی رنج از او زایل شد و آن جا که آب گوگرد نباشد گوگرد را بسایند و در شراب بجوشانند و از آن اندک اندک بخورند و هم او گوید که طبیبی در این علت خوردن آب آهنگران می‌فرمود و کنیزک هندیه را این علت پدید آمد ابوماهر فرمود که پنبه به آب آهنگران تر کرده به رحم بردارد کنیزک همین علاج کرد و زود این مرض زایل شد و این سفوف سودمند طباشیر صمغ فارسی نشاسته کتیرا هر یک دو درم تخم خرفه سه درم ریوند چینی ماميران چینی هر واحد یک درم زرشک منقی هفت درم کنجد سفید بریان کرده پانزده درم گوگرد خوردنی مغز تخم خیار و بادرنگ هر یک ده درم نبات سفید بیست درم شربتی سه درم با پنج درم لعاب اسپغول و شب وقت خواب دو درم به آب سرد و بر گرده و قضیب و زهار و حوالی آن روغن گل گرم کرده بمالند و در هر سه روز یکبار به حمام درآیند و در آبزن نشینند و این حریره سودمند است بگیرند کنجد بریان کرده ده درم نبات سفید پانزده درم نشاسته چهار درم آرد کرسنه سه درم و کنجد را کوفته چنان که رسم است آشامه سازند و روغن بادام داخل کرده بخورند و شیر خر در این مرض سخت نافع است.

خجندی گوید که در بثور کلیه و جرب آن بعد فصد صافن یا باسلیق یا حجامت موضع گرده مغز تخم خیارین یا تخم خربزه به شربت عناب و بنفشه بخورند و غذا ماءالشعیر به شیره‌ی مغز بادام شیرین و اگر با وی تب نباشد به شوربای چرب به غیر ابازیر و بچه‌ی مرغ و زرده‌ی بیضه‌ی نیم برشت غذا سازند و در احلیل روغن بادام و شیر دختران با لعاب بهدانه و شیر زنان و روغن نیلوفر بزراقه رسانند و بالجمله علاجش قریب از علاج حرقت البول تابع حرارت شدید است چنانچه بیاید. ابن نوح گوید که علاج جرب گرده و مثانه فصد صافن و حجامت تحت موضع کلبتین است و بزرقطونا و تخم خیار و آب کشک و روغن بادام و شیر زنان بنوشانند. بعضی گویند که افضل چیزی که بدان تنقیه‌ی کلیه‌ی مجربه کنند حجامت بر تهی‌گاه است که آن قایم مقام فصد بود بلکه فایده‌ی او جلیل‌تر و نیکوتر از آن است و همچنین گذاشتن زبو بر جایگاه گرده و چون حاجت به تنقیه‌ی بدن افتد اول دو سه مرتبه قی کنند بعده اسهال به مطبوخ شاهتره‌ی اهلیلجی علویخان و شربت درد مکرر سنایی و شربت دینار و نقوع آلو نمایند و بعد تنقیه‌ی بنادق البزور شیخ الرئیس و سفوف ماميران ایلاقی و معجون ابوماهر که در قروح گرده گذشت با شیر خر و ماء الجبن دهند.

ذیابیطس

اکثر به ذال معجمه نوشته‌اند و بعضی مثل انطاکی به دال مهمله نویسند و ایضاً بعضی بعد الف عوض بای موحده نون نگاشته‌اند بالجمله مرضی است که اندر آن مریض مدام تشنه بماند و چون آب خورد در اندک زمانی بی‌تغیر به راه بول دفع شود اما به اراده به خلاف سلس البول که بدون اراده بود و این مرض را زلق الکلیه و دولابیه و دوّاریه و پرگاریه و سلس البول و استسقای انمس و معطشه نیز نامند. دو وجه تسمه‌ی آن هر یک خواهد آمد و به قول شیخ الرئیس ذیابیطس آن است که آب بیرون آید همچنان که بنوشند در زمان اندک و نسبت این مرض به سوی مشروب و به سوی اعضای او نسبت زلق معده و امعا به سوی مطعومات و اعضای او است و گویند که بدین سبب

این علت را زلق الکیه گویند و آن را اسمای یونانی سوای ذیابیطس نیز هست که گاهی آن را ذیاسقومس و قرامیس نیز گویند و به عربی دواره و دولاب و زلق الکیه و مرض مجاری و معبر نامند و صاحب این مرض تشنه شود پس آب نوشد و سیراب نگردد بلکه بول کند چنان که بنوشد و بر حبس آن البته غیر قادر باشد و سبب ذیابیطس ردائت حال گرده است یا به سبب ضعف عارض آن و اتساع و اتفتاح فوهات مجری پس منضم نشود به نحوی که مائیت در گرده ثابت ماند و یا به سبب سردی مستولی بر بدن یا بر جگر و اکثر این فعل شرب آب سرد یا رسیدن سردی شدید از برودت سخت کند و این نادرالوقوع است و یا به سبب شدت جاذبه از قوت حرارت غیر طبیعی با ماده یا غیر ماده و این اکثر باشد پس گرده از جگر آب زیاده از احتمال خود بکشد و آنچه از کبد و کبد از ماقبل خود جذب کند دفع نماید و این انجذاب متصل مائیت و اندفاع آن دوام کند و معلوم است که چون شی سیال به قوت دفع شود به ضرورت خلا استبتاع دیگر کنند و این مرض ردی است و گاهی به ذوبان بدن و به دق انجامد و گویند که مراد از دق در این جا دق الشیخوخت و ذبول است نه دق مشهور و چون این مرض مستحکم شود مورث ضعف جگر و نحافت بدن گردد و بر همه تن یبوست و قشف و عدم نضارت پدید آید و صاحب کامل گوید که مرض مسی به ذیابیطس معروف به پرکاریه است و آن حاجت متصل به بول بود و سلس البول نیز نامند و حدوث او یا از شدت قوت جاذبه باشد که بدان قوت گرده مائیت خون را که آن بول است جذب می‌کند بنابر شدت خواهش گرده رطوبت مائیه را و این از افراط سوء مزاج حاره بر گرده بود که بدان سبب مشتاق به سوی مائیت گردد تا به برودت این حرارت و لهیب عارض خود را تطفیه نماید پس به سوی گرده رطوبت از جگر و از سایر اعضا منجذب شود و از این جهت شدت تشنگی و خواهش اعضا به سوی رطوبت مائیه عارض گردد و یا از ضعف قوت ماسکه‌ی گرده باشد از ضبط مائیتی که از جگر به سوی آن می‌آید به سبب کثرت و ثقل آن در این جا و علامات داله بر این علت شدت تشنگی است به غیر تب و بدون یبس که در بدن ظاهر شود و خروج بول مدام به غیر سوزش و آن که بول رقیق و سفید مشابه آب بود و این بهر آن است که انسان چون آب بنوشد به سرعت آن را از بول دفع کند بنا بر آن که گرده آن را از جگر جذب کند به غیر آن که در جگر ثابت ماند و آن را از خود نیز به سرعت دفع نماید بدون آن که

اندر آن ثابت ماند بهر آن که گرده طاقت امساک او ندارد به سبب کثرت او بالجمله بـه قـول جرجـانی اسـباب ایـن مرض چهار نوع است یکی ضعف گرده و عجز آن از حفظ آب که از جگر به سوی او می‌آید و از هضم آن دوم اتـساع دهن‌های عروق مجاری بول که بدان سبب آب در آن نه ایستد و غیر منهضم به سرعت بیرون آید سـوم سـوء مـزاج گرم مفرط که در گرده افتد پس گرده آب زیاده از تحمل خود جذب کند و دایم جذب او و دفع او نماید چهارم سوء مزاج سرد که بر همه‌ی بدن یا بر جگر یا بر گرده مستولی گردد و گرده بدان سبب مائیت از جگر زیـاده از آنچـه در آن گنجد و فزون‌تر از آن که هضم تواند کرد بکشد و غیر منهضم دفع کند و جگر از ماساریقا و آن از معـده کـشد و معده طلب آب کند و تشنگی بدان سبب غالب شود و این کشیدن آب را که اعضا از یکدیگر می‌کشند و سرعت دفع بول را و سرعت تشنه شدن و طلب آب را به دولاب تشبیه داده‌اند و از ایـن جهـت ایـن مـرض را بـه زبـان یونـانی ذیابیطس گویند و معنی آن به فارسی دولاب است و گویند که این مرض را استـسقای انمـس بهـر آن گوینـد کـه همچنان که آب استسقا در احشا جمع می‌شود در این مرض آب دایم در وعای قابل بول که آن را انمس نامند و آن مثانه است جمع می‌گردد و معطشه بنابر آن نامند که تابع او عطش شدید باشد و دوّاره و پرگاریه بهر آن گویند کـه دایره و پرگار به نحوی که رجوع می‌کنند به سوی نقطه‌ای که آنها از آن ابتدا کرده‌اند. همچنین آب در این مرض به سوی خارج عود و ابتدا می‌کند و اطلاق لفظ سلس البول بر این مرض به اعتبار لغت یا اشتراک این لفظ است یا بـه جهت آن که چون ذیابیطس مزمن می‌شود مؤل بدان می‌گردد و بدانند که ضعف گرده محدث ذیابیطس عـام اسـت که به سبب سوء مزاج آن باشد یا به سبب تهلهل جرم آن و اگر با ضعف گرده اتفاق اتساع فوهات مجـاری آن افتـد نزول مائیت در آن سریع‌تر باشد پس مرض شدیدتر بود و همچنین اگر اتفاق شود که ضعف ماسکه‌ی گرده با قـوت جاذبه‌ی آن مقارن گردد اجتذاب آن برای مائیت شدیدتر باشد و مرض نیز صعب‌تر بود و چون ضعف ماسکه‌ی گرده تنها موجب مرض می‌گردد پس هر گاه با وی سوء مزاج حار مادی یا ساذج باشد در آن هنگام شدیدتر باشد و از این مرض تهبج و ربو عارض نمی‌شود به سبب فقدان رطوبات و قوت با وی بسیار ضعیف می‌گردد به سـبب قلـت غـذا و عرق نیز کم می‌شود طریق تشخیص اسباب این مرض باید که نظر کنند اگر با وی تشنگی شدید باشـد و گرمـی در

پشت و تهی‌گاه محسوس شود و دیگر آثار سوء مزاج حار گرده که در شروع امراض گرده مذکور شد بدون رنگینی و سوزش بول یافته شود سببش حرارت گرده باشد پس اگر بول مایل به سرخی برآید و حرارت جانب راست محسوس شود سببش حرارت جگر باشد و اگر با وجود تشنگی علامات سوء مزاج بارد گرده که همان جا مسطور شد دریابند و به اهزال بدن روز به روز و سقوط قوت و اشتهای طعام و سکون تشنگی به شرب آب نیم گرم و یا گرم تا دیر باشد و به آخر منجر به استسقا گردد سبب آن برودت گرده باشد و اگر آثار ضعف گرده و اتساع مجاری آن که در بحث ضعف کلیه گذشت ظاهر گردد سببش همان باشد.

علاج ذیابیطس حار

قرص کافور و قرص ذیابیطس و قرص گلنار و قرص طباشیر یا مبردات قابضه بخورند و یا ماءالقرع و ماءالخیار بنوشند و از آب سرد مکرر قی کنند و آب انار ترش و لعاب اسپغول آب آلو بخارا نیز فایده می‌نماید و دوغ ترش غلیظ گوسفند بر برف سرد کرد خوردن انفع اشیاست و کذا اندر آن نشستن و صندل و گلنار و اقاقیا و گل ارمنی و آرد جو در گلاب و آب کاسنی سبز ساییده بر گرده ضماد نمایند و در نسخه‌ی دیگر برگ مغیلان تخم کاهو عوض آرد جو و اقاقیاست و در آب سرد غوطه زدن به حدی که بدن سرد شود در این باب مفید بود و نوشیدن ماءالشعیر تنها و به روغن بادام که حاجت ترطیب زیاده باشد و اشربه‌ی مسکنه‌ای مبرده مثل شربت انار ترش و غوره و حماض و لیمون و خواب بر پشت بالای ریاحین بارده مثل نیلوفر و بنفشه و گل سرخ و شکوفه‌ی بهی و سیب بید و گل نسرین و گوژهل و گل لیمون شیرین و ترش و پارسنگ‌هار و کاسنی و سدا گلاب و گل فردوس و بستان افروز و گل کدو و پزدبه و کشنیز و تغذیه به مثل حصرمیه درمانیه و مانند آن از اغذیه‌ی بارده قابضه نافع است و بالجمله در تطفیه‌ی حرارت گرده کوشند بدان چه در علاج امراض گرده از سوء مزاج حار ذکر یافته ذکر بعض ترکیب مجربه اگر بعد سلس البول قلت اشتها و ضعف گرده و عوارض ذیابیطس ظاهر گردد اول شیرجات معموله با ربوب قابضه‌ی

حامضه بعده قرص طباشیر و گلنار غیره دهند و در غذا دوغ گاو و مربای تمر هندی مناسب دیگر بعد سقوط اشتها و ظهور ضعف و نحافت بدن طباشیر سوده به آملهی مربی سرشته با عرق بید ساده عرق کیوژه عرق مکوه شربت انار به غایت فایده میکند دیگری شب یک ماشه سوده به آملهی مربی یک عدد سرشته با عرق بید ساده پنج توله عرق نیلوفر پنج توله شربت نیلوفر دو توله و ضماد آرد جو یک توله گل ارمنی عدس مقشر گل سرخ هر یک شش ماشه به آب برگ خرفه مفید میافتد ایضا کشنیز خشک گل سرخ طباشیر تخم کاهو تخم خرفه گل ارمنی گلنار صمغ عربی هر یک نیم ماشه کافور یک سرخ کوفته بیخته سفوف کرده به شربت انار شیرین یک توله سرشته همراه تبرید معمول نوشیدن و خواه قرص ساخته خوردن در این باب نافع است و خوردن جامن نیز نافع میشود ایضاً قرص ذیابیطس شش ماشه همراه لعاب بهدانه سه ماشه نبات یک نیم توله و یا همراه گلو سبز شب در آب خیسانیده صبح شیره کشیدن نبات داخل کرده بدهند دیگر مفرح بارد قابض هفت ماشه همراه نقوع چهال فالسه که یک دام آن را ریزه ریزه کرده شب در آب زیر آسمان گذاشته صبح مالیده صاف نموده نبات یک توله داخل کرده باشند خوردن و اطریقل کشنیز یک توله وقت شام تناول کردن در موسم سرما نافع ایضاً پوست اندرونی درخت گولر سفوف کرده همْوزن نبات مفید آمیخته یک توله نهار خوردن اکثر مفید میافتد ایضاً قرص طباشیرکافوری و قرص ذیابیطس در خمیرهی صندل ترش علویخان سرشته با عرق مسیحا دهند و از بنفشه و نیلوفر و تراشهی کدو و عسالیج کرم و برگ خرفه هر یک یک توله کافور سه ماشه ضماد کنند و غذا آش جو با شربت انار ترش و نیلوفر دهند دیگر قرص کافور با عرق کافور والد علویخان و عرق شیر دهند و یا لعاب بهدانه و اسپغول هر یک سه ماشه و شربت غوره یا لیمون کاغذی سه توله در عرق بید ساده و نیلوفر هر یک هفت توله دهند و یا به شیرهی خرفه و خشخاش بو داده و یا به شیرهی خیارین تنها که در اینها قبض بیشتر و ادرار کمتر است دهند و نوشیدن افشرهی فالسه و خوردن کسیر و به سرکهی پرورده با نبات نفع عظیم دارد و این ضماد سازند صندل سفید گلنار کشنیز سبز برگ بید ساده عسالیج گرم گل به و سیب و گل گزهل هر یک دو توله کافور سه ماشه به کار برند و خوردن انارین و خرمای هندی و آلو سیاه و زردآلو و توت سیاه بالخاصیت مسکن این تشنگی است و همچنین سرکه تنها و

در آخر این ضماد کنند طحلب کنپ بید ساده برگ گل سدا گلاب و برگ آن تخم خطمی و خبازی برگ خرفه عسالیج کرم هر یک دو توله به سرکه و گلاب هر دو برابر و باقی تدبیر از مبحث دق گرفته به عمل آرند آبزن نافع ذیابیطس گل گوژهل گل نیلوفر گل پنبه‌ی باغی گل سدا گلاب گل مشکی گل رنگتره و کاسنی و کاهو و باقلا گل خطمی کنپ بید هر یک شش توله تخم خطمی و خبازی و تخم کاهو هر یک شش توله پاره‌ی خیار و هندانه و پزدبه و کدو هر یک پا و اثار و بعد آبزن روغن گل و سرکه برابر جایگاه گرده را چرب کنند و دوغ ترش یک دو پیاله نوشانند.

جوارش آمله تألیف علویخان به جهت حرارت مفرط گرده و ذیابیطس که با لینت طبع و ضعف قلب و خفقان و نسیان باشد آمله‌ی منقی ده مثقال زرشک منقی پنج مثقال کافور زعفران هر یک نیم مثقال گل سرخ سه مثقال طباشیر زهرمهره‌ی خطایی گل داغستانی کهربا گل ارمنی مغسول یشب سبز صندل سفید ابریشم مقرض کزمازج هر یک یک مثقال کشنیز مقشر تخم خرفه‌ی مقشر هر یک سه مثقال آنچه را صلایه باید کرد با گلاب بر سنگ سماق صلایه نموده باقی ادویه‌ی کوفته بیخته به رب به شیرین و رب سیب شیرین هر یک پنجاه مثقال بسرشند شربتی دو درم خمیره‌ی صندل ترش که مقوی قلب و معمول در این مرض و مخترع حکیم علویخان است گل گاو زبان گل سرخ هر یک دو توله صندل سفید سه توله در عرق بید مشک و گلاب و عرق فواکه هر یک پا و آثار شب خیسانیده صبح بجوشانند که به ثلث آید مالیده صاف نموده زرشک سه توله تمر هندی سه و نیم توله آلو بخارا پانزده عدد در آب مذکور شب خیسانیده صبح صاف نموده در قند سفید نه توله و آمله‌ی مربی پانزده عدد و شربت سیب پنج توله قوام ساخته طباشیر ابریشم مقرض کشنیز مقشر هر واحد یک توله آمیخته بدارند شربتی دو مثقال سفوف از مجربات اطبای هند گلو خشک برگ جامن خشک کرده قلعی کشته خاکستر مرجان صدف دریای سوده اصل السوس مقشر صمغ عربی کتیرا گل نیلوفر گاو زبان مروارید ناسفته گل سرخ کشنیز خشک تخم خرفه صندل سفید کافور گلنار فارسی گل ارمنی تخم خشخاش سفید مغز چلغوزه موصلی سیاه تخم سروالی همه‌ی اجزا مساوی کوفته بیخته سفوف سازند و به ماء القرع یا به ماءالرائب شش ماشه بخورند و گیاه شانه و ست گلو و قلعی کشته نیز

مفید است. ایضاً که برای ذیابیطس بسیار نافع و مجرب است موسلی و کهنی یک توله ستاور آمله‌ی منقی مصطکی خارخسک است گلو است سلاجیت بنسلوچن پکهان بیدگل مندوی هر واحد نیم توله خشت چاه کهنه‌ی مدبر سه توله نبات سفید هم‌چند ادویه آمیخته سفوف سازند خوراک یک مثقال با بدرقه‌ی مناسب و طریق مدبر ساختن خشت چاه این است که خشت را گرفته اجزای ارضی که بر آن جمع می‌شوند دور کرده چوکوب ساخته درآب اندازند تا ته نشین شود پس آب دور کرده دیگر آب بیندازند و همیسان پنج مرتبه به عمل آرند پس به کار برند و اگر هفت مرتبه سازند بهتر شود. عرق مسیحا معمول در این مرض صندل سفید کشنیز خشک عنب الثعلب اصل السوس هر یک پا و آثار برگ شاهتره یک آثار برگ کاسنی دو آثار منهدی سه آثار گل نیلوفر تخم کاسنی گل خطمی گل گاو زبان برگ گاو زبان هر یک نیم آثار کافور نیم درم شربتی از هفت توله تا بیست و یک توله قرص نافع ذیابیطس طباشیر رب السوس مغز تخم خیارین تخم کاهو تخم خرفه‌ی بریان صندل سفید هر واحد یک جزو کشنیز خشک بریان گل ارمنی نشاسته هر واحد نیم جزو گلنار سماق صمغ عربی هر واحد یک نیم جزو قرص ساخته بخورند. قرص در این باب از مجربی منقول قلعی کشته چهارده ماشه مرجان کشته چهار ماشه گل سرخ عاج سوخته تخم کاهو مقشر کشنیز مقشر زرشک حب کاکنج صمغ عربی گلنار هر یک چهار درم مغز تخم خیار مغز تخم تربوز تخم خرفه مقشر صندل سرخ صندل سفید هر یک دو درم تخم کاسنی یک درم کافور نیم درم کوفته بیخته به آب انار ترش قرص‌ها هر یک به وزن چهار ماشه سازند و صبح یک قرص همراه شیر تازه‌ی بز که هنوز حرارت آن نرفته باشد بخورانند و شام یک قرص با شربت ورد هند گویند که برای ذیابیطس و سرعت بول و ردی و تقویت گرده و مثانه بی‌نظیر است تعداد خوردن این دوا هشتاد روز است اما در بیست روز هم اثر بیّن معلوم می‌شود و اگر به رعایت مذی و ردی تختم کنگمی؟ شقاقل ثعلب مصری هر کدام یک توله داخل کنند اولی است قرص از مجربات واله ماجد غفر الله له مروارید ناسفته سوده‌ی بسد کهربای شمعی زهرمهره‌ی خطایی هر یک سه ماشه طباشیر رب السوس هر یک چهار ماشه تخم خرفه تخم کاهو هر یک سیزده ماشه کشنیز خشک تخم حماض گل ارمنی زرشک هر یک دو نیم ماشه پا و بالا صندل سفید گلنار پوست سماق صمغ عربی هر یک یک نیم ماشه پا و

بالا کافور یک ماشه خاکستر پوست بیضه‌ی مرغ چهار ماشه به دستور متعارف قرص سازند همگی اقراص پانزده خوارک است و کم و بیشی حسب مزاج موقوف بر رای طبیب است همراه این عرق استعمال نمایند برداده‌ی صندل سفید کشنیز خشک صندل سرخ عنب الثعلب اصل السوس گل سرخ هر واحد نیم پا و تخم کاسنی گل نیلوفر هر یک پا و آثار برگ شاهتره برگ حنای خشک هر واحد یک نیم پا و در آب تر کرده دو چند وزن دوا عرق کشند و صره‌ی کافور در نیچه؟ آویزند غذا مناسب مرض دهند ایضا این قرص برای ذیابیطس بلیغ النفع است طباشیر رب السوس صمغ عربی کتیرا هر واحد نیم درم کافور افیون هر کدام یک قیراط به لعاب اسپغول قرص ساخته به آب تمر هندی بخورند. مفرح مفید ذیابیطس دافع صفرا و گرمی مزاج نافع خفقان مقوی قلب و معمول شربت انار شیرین و ترش هر واحد نیم پا و آب آلو بخارا هفت دانه تمر هندی چهار توله آب رنگتره نیم آثار نبات سفید نیم آثار به قوام آورند و در آخر عنبر اشهب نیم ماشه حل نموده از آتش فرود آورده این ادویه داخل کنند تخم حماض پنج ماشه کشنیز مقشر زهر مهره‌ی سوده مغز تخم کدو شیرین مغز تخم خیارین خرفه‌ی مقشر تخم کاهو طباشیر هر یک شش ماشه گل گاو زبان چهار ماشه کهربای شمعی ورق نقره تودریین یشب سبز مرجان سرخ مروارید ناسفته هر واحد سه ماشه ساییده به دستور معهود بسرشند و خمیره‌ی ابریشم علویخان و سفوف صندل نیز در این باب مجرب است اقوال مهره ابوسهل گوید علاج ذیابیطس که آن کثرت بول با عطش است به این طریق نمایند که تبرید گرده و تقویت و ترطیب همه‌ی بدن نمایند و اغذیه‌ی بارده‌ی غلیظه بخورانند و این را نفع می‌کند ماءالشعیر سخین و طبیخ معمول از کشک جو و اسفاناخ و کدو و ماء القرع یا آب انار ترش و آلو بخارا و رب ریباس و رب بهی ساده و رب غوره و اسپغول چون به ماءالخیار یا دوغ گاو بخورند و پوست جو به ماءالقرع و قرص طباشیر به شیره‌ی تخم خرفه یا آب انار و ایضاً نسخه‌ی قرص گلنار این قرص گلنار نافع است اقاقیا دو دوم گل سرخ سه درم گلنار چهار درم صمغ درم کتیرا نیم درم کوفته بیخته به لعاب اسپغول قرص ساخته به آب سرو بدهند و ازهمه آنچه در آن حرافت و حدت و تلطیف و ادرار باشد حذر کنند و در جذب ماده به سوی ظاهر جلد حیله نمایند ولهذا در این استعمال ادویه که ادرار عرق کنند از خارج نفع بخشند و از خارج بر کنج ران و موضع کمرگاه به ضماد معمول از

آرد جو و سرکه و روغن گل شکوفه‌ی انگور و بهی کوفته و اطراف بید و خرفه و عصی الراعی و حی العالم و طحلب تضمید کنند واگر احتیاج به قوی‌تر از این افتد این ضماد به کار برند کندر دو درم اقاقیا چهار درم عصاره‌ی لحیهٔ التیس لادن رامک هر واحد دو درم مازو یک درم کوفته بیخته به آب مورد سرشته ضماد کنند و آن را اراده قوی‌تر از این باشد بر ضماد مذکور صفحه‌ی رصاص ببندند نسخه‌ی قرص طباشیر و این اقراص طباشیر نیز آن را نافع است طباشیر ده درم تخم کاهو تخم خرفه هر واحد پانزده درم کشنیز خشک مدبر گل سرخ ارمنی هر یک پنج درم گلنار دو درم کافور نیم درم به آب انار ترش بخورند و این قرص نیز نفع کند بلوط پنج درم کشنیز در سرکه تر کرده خشک نموده عدس مقشر هلیله‌ی سیاه گل ارمنی صمغ عربی هر واحد ده درم به قدر سه درم از آن صبح و شام بخورند. بوعلی می‌نویسد که اکثر ذیابیطس از حرارت ناریه عارض می‌شود فلهذا بیشتر علاج او تبرید و ترطیب به بقول و فواکه و ربوب بارده‌ی غیر مدره است مثل کاهو و خشخاش و سکون در هوای سردتر و جلوس در آبزن بارد حتی که بدن سرد شود تسکین تشنگی او و تبرید گرده و تشدید عضله‌ی او نماید و بوییدن کافور و نیلوفر و مانند آن از ریاحین بارده در این باب نافع است و از آنچه این را نفع بخش خواب آوردن و بازداشتن از تشنگی است و تدبیر عطش مقدم است باید که بدان اشتغال نمایند و اگرچه به نوشیدن آب بسیار باشد و بهتر آن است که آب بسیار سرد بنوشند پس قی کنند و بر این تکرار آن نمایند و واجب است که مائیت را از گرده به قی و تعریق قوی بگردانند و تخدیر ناحیه‌ی کمرگاه از آن جمله است که نفع کند به امانت قوت از تقاضا و عجز آن از جذب او نیز و باید که از تعب پشت و تناول مدرات اجتناب کنند و تلیین طبیعت ایشان را نافع است و اگرچه به حقنه‌های معتدله باشد چه اکثر از ایشان یابس الطبع می‌باشند و گاهی محتاج به فصد در ابتدای مرض می‌شوند و از مشروبات نافعه دوغ ترش سرد کرده است و بهتر آن غلیظ و خصوصاً از شیر میش بود و ماء القرع مشوی و عصاره‌ی خیار به اسپغول و آب انار ترش و آب توت و آب آلو و امثال آن است و اشربه‌ی او از این قبیل باشد و حتی المقدور عوض آب آن را بنوشند و رب تفاح ایشان را بسیار نافع و گلاب بلکه عصیر گل سرخ نافع بود و تسکین تشنگی ایشان کند و شربت آن به قدر دو قوطویی است و ایضاً آب مقطر از دوغ گاو یا دوغ گوسفند ترش نفع کند و تسکین

تشنگی نماید و اگر سه بیضه در سرکه یک شبانه روز تر کرده بنوشند نافع بود و از مجربات ما این است که بگیرند فقاع از آرد جو و آب دوغ ترش مروق بعد تختر دوغ و تکرار اتخاذ فقاع از آن چند بار و ترویق آن بعد از آن استعمال آن به آرد جو به طریق فقاع کنند و هر قدر که تکرار این نمایند سرد زیاده باشد بعده سرد کرده بنوشند از ادویه این قرص گلنار است بگیرند اقاقیا دو درم باقی اجزا هان است که در قول ابو سهل گذشت و به وزن سه درم به لعاب اسپغول و آب سرد یا ماء القرع بخورند ایضا قرص طباشیر به ماء القرع یا خیار یا آب انار و ایضا بگیرند طباشیر گل مختوم سرطان نهری سوخته مغسول هر واحد یک جزو لک سه جزو خشخاش تخم کاهو هر واحد یک نیم جزو به لعاب اسپغول قرص سازند و شربت از آن حسب مشاهده‌ی حال و از اضمده آنچه از ادویه‌ای که در آن تبرید و تشدید باشد گرفته شود و بگیرند سویق جو و شاخ نرم انگور و اگر از روغن به یا سیب یا زعرور یابند بدان آمیزند و ضماد کنند و همچنین گل سرخ تازه و ریباس و غوره و عصی الراعی و پوست انار مخلوط کرده ضماد نمایند و کندر دو درم و جز آن که در قول ابوسهل گذشت طلا سازند از حقنه‌های قویه در این مرض بهتر حقنه به دوغ و به عصارات بارده‌ی قابضه‌ی مذکوره در اضمده است و گاهی به شیر تازه و روغن کدو و روغن بادام حقنه می- کنند و اما اغذیه‌ی ایشان آنچه سریع الاستحاله سبب لطافت خود به سوی صفراویت نباشد و یا سبب لطافت و قلت او به نحوی که بخار گردد و تحلیل شود و ثفل را خشک کند نبود و گاهی جفاف او به صرف مائیت از روده به سوی گرده می‌باشد بلکه اگر لطیف باشد مائیت او تحلیل شود به غیر آن که از آن بول بسیار جمع شود و با وی لینت طبیعت باشد آن فاضل است چه افضل شی از اغذیه که ایشان را بدان امر کنند به نوعی باشد که تابع اولین طبع بود و تشنگی بشکند و از آنچه ایشان را موافق بود حریره‌ی معمول از خندروس و آب کشک جو مصوصات و هلامات است و چیزی که قبض طبیعت از آن دور شود بدان مخلوط سازند شورباهای بسیار چرب از لحوم بره‌ی یکساله و ماکیان فربه و پایچه‌ی گاو و ماهی تازه محمض و غیر محمض اگر از تشنگی او امن باشد و شیر میش مطبوخ به آب تا آب و قدری شیر برود همه ایشان را نافع است و باید که از فواکه که اندر آن تبرید و قبض مع ادرار بود مثل بهی احتراز کنند. ابن عباس گوید که هر گاه حدوث ذیابیطس از غلبه‌ی حرارت مفرط بر گرده بود به اشیای مبرده

مطفیه واغذیه‌ی بسیار چرب علاج کنند و ماءالشعیر به شربت خشخاش و آب انار میخوش و شیرین و قرص طباشیر قابض به آب سیب و شربت ریباس و شربت به و لعاب اسپغول و آب خرفه بدهند و اسپغول و روغن گل و اندک گل ارمنی و گل قبرسی به رب ریباس یا رب غوره دهند و اگر از این فایده نشود قرص کافور به آب انار یا به ریباس باید داد نسخه‌ی قرص ذیابیطس در نسخه‌ی معمولی وزن کاهو و خرفه هر یک ده درم و از تخم حماض تا سماق هر یک سه درم و رب السوس پنج درم و صمغ عربی سه درم عوض گل سرخ است و این قرص ذیابیطس بدهند که نافع است طباشیر پنج درم تخم کاهو تخم خرفه هر یک به هفت درم و تخم حماض کشنیز خشک گل سرخ گل ارمنی هر واحد سه درم صندل سفید گلنار سماق هر واحد دو درم کافور نیم درم همه را باریک ساییده به آب خرفه یا آب کاهو سرشته هر قرص به قدر درم تا مثقال بسازند و به آب انار میخوش یا به آب سیب یا شربت حصرم یا رب ریباس و مانند آن بخورند و اگر این کفایت نکند دوغ گاو به قرص طباشیر حسک یا به بعض اقراصی که برای این مرض موصوف است بدهند و ایضا دوغ که آب او دور کرده باشند باید داد و تضمید گرده به صندل سفید و کافور و گل سرخ و گلاب کنند و این ضماد نفع کند صندلین گل سرخ هر واحد چهار درم اسپغول سه درم گل ارمنی گلنار هر واحد دو درم باریک ساییده به آب خرفه یا آب کاهو و گلاب سرشته بر گرده ضماد نمایند و یا اسپغول و آرد جو و صندل سفید هر واحد پنج درم حب الاس جفت بلوط هر واحد سه درم عصاره‌ی لحیهٔ التیس رامک اقاقیا هر واحد دو درم باریک ساییده به آب طرخوشقوق یا آب کاهو یا آب خرفه یا آب بقله‌ی حماض سرشته ضماد کنند و روغن گل بر گرده بمالند و این حقنه به عمل آرند بگریند آب خرفه و آب حی العالم و آب کاهو و آب برگ خشخاش هر چه از این حاضر باشد یا آب شاخ گل سرخ هر واحد یک جزو ماء الشعیر دو جزو از همه چار اوقیه گرفته بر آن روغن گل و روغن نیلوفر هر یک اوقیه انداخته حقنه کنند که نافع است و غذای صاحب این علت گوشت بره و بزغاله‌ی معمول به طریق سماقیه یا حصرمیه یا رمانیه یا زرشکیه باشد و دماغ حملان و پایچه‌ی آن‌ها در مخ آن‌ها و بیضه‌ی نیم برشت و پنیر تر و ماهی تازه‌ی فربه بدهند و از بقول کاهو و خرفه و طرخشقوق و از فواکه سیب و شفتالو و امرود و بهی و انار و عناب تازه و بادام تر و خشک و سردحلسوان احضر؟و جالاب خورند و گاهی به تناول

جماز و طلع نفع یابند و اگر زمانه تابستان یا ربیع باشد نشستن در آب سرداب بود و راحت و سکون و مانند آن از این تدبیر است و از اشیای حاره و اشیای مدر بول مثل خیار و بادرنگ و خربزه و تخم اینها و مانند آن اجتناب نمایند. جرجانی و ایلاقی می‌نویسند که صاحب ذیابیطس را اگر قوت قوی بود و مانعی نباشد اول رگ باسلیق زنند پس تدابیر مبرده و مرطبه باید کرد و کشکاب غلیظ سرد کرده و روغن گل چکانیده باید داد و اسپغول و شکر در آب خیار ترش و شیره‌ی تخم خرفه به آب انار ترش و آب کدو بریان کرده و رب حماض اترج و دوغ گاو یا بز سخت سود دارد و اگر مرض در ابتدا بود و تن فربه و قوت بر جا باشد عرق آوردن صواب بود و اگر انار دانه و سماق و تمر هندی در دهان دارند تشنگی بنشاند نسخه‌ی قرص طباشیر و این قرص طباشیر به وزن سه درم به آب انار و رب مورد سخت سودمند است صندل سفید صمغ عربی اقاقیا هر یک دو درم طباشیر ده درم باقی اجزا همان است که در قول ابوسهل گذشت در نسخه‌ی قرص گلنار نیز در قول مذکور گذشت و پارچه به آب یخ سرد کرده بر گرده گاهی نهند و ضماد آرد عدس به گلاب سرشته آزموده است حرارت گرده را ساکن کند و اگر متحمل باشد اقاقیا چهار درم کندر دو درم به آب مورد تر سرشته ضماد کنند و اگر اقاقیا در آب حل کنند و آن آب را سرد کرده پارچه بدان تر کنند و بر گرده بپوشند سود دارد و هر گاه گرم شود تبدیل کنند و حقنه‌ای که از عصاره‌ی خرفه و بارتنگ و سفیده‌ی بیضه‌ی مرغ سازند حرارت گرده را تسکین دهد و به اعتدال باز آرد و اگر در این حقنه دوغ ترش پالوده زیاده کنند صواب بود و طعام قلیه‌ی کدو و ماهی تازه تبرشی پخته و قلیه از ساق کاهو و ثرید قرص نان در دوغ ترش و مصوص به آب غوره و مانند آن فرمایند و آن را که دهن رگ‌ها فراخ شد نباشد ادویه‌ی قابضه دهند. خجندی نوشته که صاحب اقناع گفته علاج ذیابیطس قریب از علاج تب محرقه است و هر صباح ربوب فواکه قابضه مثل به و سیب و انار و آب این‌ها به اقراص کافور با طباشیر یا اقاقیا دهند و لعابات به شربت انار یا آلو یا خشخاش استعمال کنند و از حلو و مالح و حریف و حرکت متصب و جماع حذر نمایند و غذا به ماء الشعیر بریان یا ریباسیه یا سماقیه و مانند آن دهند و اغذیه‌ی غلیظه مثل هریسه و لحم بقر و بره ترش کرده و مصل و رایب و پایچه‌ی بز ایشان را نافع است و نوشیدن نقوع سماق به شراب حلو مجرب و این ضماد عجیب است اقاقیا کافور صندل بنج

مساوی کوفته به گلاب سرشته در تهی‌گاه ضماد کنند و یا اقاقیا در سرکه و گلاب حل کرده پارچه بدان تر نمایند و بر یخ سرد کرده نهند نسخه‌ی قرص ذیابیطس و این قرص ذیابیطس مجرب محمد زکریاست طباشیر رب السوس هر یک ده درم تخم کاهو بیست درم تخم خرفه پانزده درم گل سرخ کشنیز خشک هر یک پنج درم اقاقیا صمغ صندل گلنار گل ارمنی هر یک دو درم کافور نیم درم کوفته بیخته قرص ساخته دو مثقال به آب انار ترش یا به دوغ گاو بدهند سعید گوید که این مرض خطرناک است و خاصةً اگر به کهول باشد که ایشان کم از آن خلاص می‌یابند بهر آن که امراض متطاوله حادث به کهول عسر العلاج بود کما قال بقراط و هر گاه این علت از سوء مزاج حار یابس حادث می‌شود بر طبیب واجب است که مقابله‌ی سوء مزاج حار یابس به اشیای مبرده‌ی مرطبه‌ی مقویه‌ی گرده مثل ماءالشعیر و شرب آب انار و کذا آب غوره به آب سرد و استعمال ماء القرع به سکنجبین و آب خرفه به شربت خشخاش و شرب لعابات به آب انار و آب آلو به جلاب و اخذریوث قابضه که بالا مذکورشد نماید پس اگر بدن ممتلی از خون باشد فصد مریض در ابتدای مرض یا برد مزاج نمایند و اگر مرض عظیم باشد قرص کافور به آب انار یا قرص طباشیر به ماءالقرع دهند و تبرید کمرگاه به پارچه‌ی مبلول به صندل و گلاب و آب حی العالم و آب کاهو و گل ارمنی و گلنار و گل سرخ و اقاقیا کنند و به شیره‌ی تخم خرفه و آب بارتنگ و روغن نیلوفر مع شیر گاو گرم و سفیدی بیضه‌ی حقنه به عمل آرند و غذا عسر الاستحاله بطی الهضم در معده مثل لحم گوساله و پایچه‌ی جدی و حملان به سرکه‌ی پخته ابن علی گوید که همه‌ی آنچه در علاج سلس البول حار گفته شود در این‌جا نافع بود و حریره‌ی جو با قرص طباشیر کافوری بدهند و آب سماق به اقراص صندل در این اب عجیب است و کذا گل سرخ و کشنیز خشک به گلاب و استاد من امر می‌کرد به نوشیدن یک بیضه‌ی مرغ خام هر روز و ادویه‌ی غیر مدره مثل کاهو و خشخاش و کشنیز به آب گل ارمنی و عدس بریان استعمال کنند و آب سرد به رایب ترش بنوشد و به خرفه و عنب الثعلب و لحم خیار و جراده‌ی کدو هر چه حاضر باشد مبرد به سویق و به آب شاخ نرم انگور و روغن سفرجل و رامک و مازو و مورد و اقاقیای مفرد و مرکب بر کمرگاه ضماد کنند. انطاکی در تذکره می‌نویسد که فصد باسلیق حسب احتمال قوت نمایند بعد از آن تبرید به قرص بنفشه و شربت او و شیره‌ی تخم خرفه و کاهو و مغز خیار و

کدو بدهند بعده ماءالجبن و ماءالشعیر به سکنجبین ساده و طباشیر و گل مختوم در این‌جا از مجربـات اسـت و بـر نحر و صدر به سرکه و آب کشنیز و گلاب و روغن بنفشه طلا کنند و در نزهۀ می‌گوید که ذیابیطس یا به سبب سوء مزاج باشد و یا به سبب هزال گرده و علاجش همان است که در علاج سوء مزاج گرده و هـزال آن گذشـت. محـشی شرح اسباب می‌نویسد که در ابتدا اگر قوت قوی و خون غالب باشد فصد کنند برای انصراف مواد بـه طـرف دیگـر و بهر اشتیاق گرده به سوی غذا تا اجزای دموی را که در مائیت می‌باشد هنگـام انـصراف او بـه سـوی گـرده از جگـر امساک نماید و سرهندی نوشته که استاد من به دوای مفرد بر این مـرض ظفـر یافتـه و استیـصال آن مـی‌نمایـد و مجرب است و آن این است که حب البطوما؟ در آب تر نمایند و بمالند و بیفشرند و شـکر طبـرزد در ایـن آب حـل کرده در دیگ پاکیزه به آتش ملایم بپزند و هر صبح وقت نهار بیاشامند و به قدر سه ساعت بر آن صبر نمایند و هـر که را این دوا نوشانیدم صحت یافت و تعریق قوی نافع است لیکن استعمال تعریق مشکل است بهـر آن کـه ایـشان محتاج به هوای بارد و سکون هستند و این مانع از عرق است و باید که در استفراغ افراط نکنند تا در تجفیـف بـدن نیفزاید و غسل کردن به آب گرم معتدل الحرارات مفید بود و این سفوف نافع است صندل سفید یـک درم نـشاسته کتیرا تخم کاهو تخم خرفه هر یک سه درم صمغ عربی گل ارمنی گلنار سماق منقی بلوط گل سرخ هـر یـک پـنج درم کوفته بیخته به قدر سه درم همراه بعضی اشیا که جامع قبض و حموضت باشـد مثـل آب انـار تـرش و شـربت صندل و حماض دهند.

علاج ذیابیطس بارد

مثرودیطوس و معاجین حاره مثل ماسک البول حار و فلاسقه و زرغولی و جز آن که در بحث سـلس البـول مفـصل مذکور گردد بدهند بعد تنقیه‌ی بدن به قی از طبیخ ترب و سکنجبین عسلی و اگر قی کفایت نکند حقنه‌ی لین بـه کار برند و حتی المقدور مسهل ندهند که مضر است و بر پشت روغن‌های مقوی و گرم مثل روغن قسط و محلـب و

سعد با جندبیدستر و عاقر قرحا بمالند و تعریق شدید النفع است وغذا گوشت گنجشک وقلیه‌ی خشک از لحم طیور دهند و اگر آثار کثرت ماده‌ی بلغمی مدرک گردد اول برای تقلیل ماده به مقئیات بلغم قی کنند بعده جهت حصول نضج مواد این ماءالاصول دهند پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی بیخ اذخر بیخ مهک بیخ کرفس هر یـک هفـت ماشه اسارون سنبل الطیب قنطوریون دقیق هر یک چار ماشه مکوه نه ماشه مویز منقی دو توله گلقند عسلی چهـار توله و غذا شوربای مرغ به نان دهند و نخوداب نوشانند و روز چهار شکاعی بادآورد زرنـب هـر یـک سـه ماشـه فـوه الصابغین نه ماشه و روغن بید انجیر مرکب یک توله اضافه نموده تا هشت روز نوشانند و روز نهم جهت تنقیـه وقـت شب حب ایارج علویخانی نه ماشه بخورانند و صبح در ماء الاصول بعضی ادویه‌ی مسهله مثل برگ سـنا تولـه ریونـد خطایی سه ماشه مغز خیار شنبر شش توله ترنجبین پنج توله شربت دینار چهار توله روغن بادام شش ماشه اضـافه نموده دهند و عوض آب بر عرق بادرنجبویه و گاو زبان اکتفا ورزند و وقت دوپهـر نخـوداب نوشـانند و شـام غـذا بـه دستور دهند و صبح این تبرید دهند جدوار خطایی دو ماشه سوده به دواء المسک تلخ نه ماشـه آمیختـه ورق طـلا یک عدد پیچیده بلیسانند و بالایش این مطبوخ دهند انیسون زرنب هر یک سه ماشه شکاعی بادآورد صـغر فارسـی برگ گاو زبان هر یک هفت ماشه در عرق بادرنجبویه و مکوه هر یک نیم پا و بجوشانند که به نیمه آید مالیده صـاف نموده شربت افسنتین و بزوری حار هر یک دو توله تودرین هفت ماشه تخم بادرنجبویه سـه ماشـه بخورنـد و وقـت دوپهر غذا به دستور دهند و همین نمط سه چهار مسهل داده جهت تعدیل و تقویـت و رفـع مـرض ایـن یـاقوتی و ماءاللحم و ماسک البول و ضماد به عمل آرند. یاقوتی که ذیابیطس بارد و سلس البول و تقطیر البول و سیلان منـی را مفید است و مقوی گرده و مثانه و نافع بول الدم مروارید ناسفته یک توله زهرمهره‌ی خطایی بسد سـوخته کهربـا هر یک نه ماشه حب الاس خفت بلوط دم الاخوین شهدانج دانه‌ی هیل شاذنج عدسی مغسول دارچینی حب کاکنج خصیتهٔالثعلب سعد کوفی صندلین تودریین تخم خشخاش سفید بریان ابریشم مقـرض هـر یـک دو درم در شـربت حب الآس و قند سفید سه چند قوام ساخته مشک عنبر اشهب هر یک یک نیم ماشه آمیزند شربتی از هفت ماشه تا نه ماشه ماء اللحم گوشت حلوان چار آثار مرغ جوان سه عدد گوشت آهو یک آثار زرنب بسفایج درونج عقربـی هیـل

بواعشبه دارچینی شقاقل تودریین بهمنین هر یک سه توله جوزبوا چهار و نیم توله ابرشم خام بیست و پنج توله بادرنجبویه نه توله گاو زبان نیم آثار مویز منقی یک آثار عنبر اشهب مشک هر یک سه ماشه شربتی نه توله ماسک البول گلنار عذبه کزمازج عصاره‌ی لحیهٔ التیس هر یک یک توله تخم مورد سه توله کوکنار برگ قنب برگ سرو جوز السرو بزرالبنج پوست انار ولایتی هر یک نه توله مکوه برگ گزگل گز هر یک هفت توله حلبه پنج توله بابونه چهار توله حب کاکنج دو توله ضماد جندبیدستر قصب الزریره سعد کوفی مصطکی شونیز قسط تلخ افسنتین هر یک یک درم و هر گاه که درد زانو و پشت و تیرگی چشم پدید آمد این دوا دهند جفت بلوط دانه‌ی هیل بریان جدوار خطایی هر یک یک ماشه جندبیدستر مشک هر یک سه حبه در جوارش جالینوس نه ماشه و دواءالمسک معتدل علویخان سه ماشه ورق طلا یک عدد آمیخته بلیسانند و بالایش زیره‌ی سفید سنبل الطیب سعد کوفی خولنجان صغر فارسی هر یک چار ماشه الایچی کلان چهار عدد زرنب انیسون هر یک سه ماشه در عرق دارچینی و بادرنجبویه و اسطوخودوس هر یک نه توله جوش کنند که به نیمه آید مالیده صاف نموده شربت ابریشم چار توله تخم فرنجمشک نه ماشه بدهند که بسیار مفید است. اقوال مجربین شیخ می‌فرماید که ذیابیطس حادث از بوردت مع ذلک از تشنگی خالی نبود و ما را اتفاق مشاهده‌ی این نشده و بعض قدما تدبیر آن کرده‌اند و گفته که واجب است تلطف بهر تسکین عطش آن بعد از آن اسهال او به حقنه‌های لینه مکرر نمایند بعده اسهال به حب صبر کنند و یازده حب آن که هر حب مثل نخود باشد بدهند بعد از آن سه روز راحت داده اعاده‌ی تدبیر نمایند پس از آن بر طعام قی به ترب و مانند آن کنند بعده تسخین بدن او به وضع محاجم بر آن و کمادات و بخورات و خصوصاً دست و پای او نمایند و گاهی احتیاج به استعمال ادویه‌ی محمره بر آن افتد پس چند روز راحت داده ریاضت به سواری معتدل و دلک معتدل و خاصةً در اطراف آن فرمایند و امر به حمام گرم کنند و شراب ریحانی بنوشانند. ایلاقی و جرجانی می‌نویسند که آنچه از سردی بود اگر ماده باشد اول قی فرمایند پس معاجین گرم و ماسک البول دهند و علی بن زین گوید هر که خواهد که بول او باز ایستد سه جوز بریان کرده به عسل بخورد و معجون فلافلی سودمند است و شربت انجیر مسخن و منقای گرده است و اگر با جوز بریان بخورند بر امساک بول اعانت کند و روغن‌های

گرم بر کمرگاه و زهار بمالند و نشستن در آب گوگرد نافع بود و ادویه‌ای که قوت باه زیاده کنـد بـر قـوت ماسـکه‌ی بول نیز یاری دهد. خضر گوید که خوردن مصطکی به شکر و شربت راسن و خولنجان به شکر و بلوط و شـاهبلوط و سنگدانه‌ی ماکیان و سایر آنچه در سلس البول بارد بیاید نافع بود و بگیرند سعد و کندر مساوی و کوفته بیختـه بـه مویز سرشته تناول نمایند که مجرب است و تناول باقلای بریان و کذا گوشت روباه بریان نافع است.

حکیم شریف خان می‌نویسند که چون مسهل موجب مرور مواد به سوی گرده و به سـوی مجـاور آن کـه امعاسـت می‌باشد لهذا در این‌جا قی را اختیار کرده‌اند و حقنه نیز از اندک اضرار مذکور خالی نیست و نوشیدن سه بیـضه بـه نحوی که در قول بوعلی مذکور شد در ذیابیطس بارد نیز شدید النفع است چنانچـه جـالینوس گفتـه تعلـیم چـون ذیابیطس مزمن شود بر بول مگس‌ها هجوم می‌نمایند و مورچه‌ها در آن می‌افتند و می‌میرند و این را به فارسی بول شیرین گویند و در هندی شهدیه‌ی پرمه نامند در این وقت از ادویه‌ی هندیه‌ی مجربه این است که گلو خشک کرده نرم ساییده با شکر تری آمیخته نهار دو کف دست هر روز بخورند و سفوفی که جهـت تقویـت گـرده و مثانـه بـرای حکیم شریف خان تألیف شده بود و در بحث ضعف کلیه مسطور شد اگر به قدر یک توله به آب نقـوع گلـو سـبز یـا شیره‌ی آن بدهند نیز نافع بود و ایضاً قرص طباشیر یا قرص ذیابیطس چار ماشـه بـه شـربت انـار شـیرین دو تولـه سرشته با شیره‌ی تخم خرفه شش ماشه شیره‌ی چهال فالسه یک توله شربت صندل دو توله عرق صندل پـنج تولـه بدهند و به جای آب دوغ بز دهند و گاهی با اقراص مذکوره لعاب بهدانه سه ماشه و غیره می‌دهند و اگر موسم سرما باشد دوغ موقوف دارند و گاهی زهرمهره طباشیر مروارید سوده هر واحد یک ماشه همراه کیله‌ی پخته نـرم شـیرین دو سه عدد ممزوج ساخته سه پهر داده می‌شود. و گاهی جامن نیز پس اگر بول سه چهار بار زیاده آید و گاه گـاهی مگس بر آن نشیند عرق کنول گنه و گاهی شیره‌ی کینول گنه؟ و گاهی اقراص معمولی همراه عرق شیر خر بدهنـد و اگر بول مثل روغن سیاه کمرنگ رقیق باشد و مگس بر آن نشیند سفوف شقاقل مصری خصیتهٔالثعلب بهمن سرخ بهمن سفید حب السمته چلغوزه کنجد مقشر دانه‌ی هیل مغز تخم خیارین هر یک دو ماشه مغز تخم هندوانه شش ماشه کوفته بیخته نبات دو چند آمیخته نه ماشه تناول کردن مفید بود و اگر در ابتـدا سـلس البـول مـع بواسـیر و

قبض دایمی و درد کمر و نزله و کثرت ریاح و بلغم باشد و در آخر منتقل به ذیابیطس شود و مگس بر بول نشیند و حرارت و یبوست بر مزاج مستولی گردد نسخه‌ی ذیابیطس معمولی یعنی شیره‌ی تال مکهانه شیره‌ی بهمن سفید شیره‌ی تخم خشخاش هر یک چهار ماشه شیره‌ی تخم خربزه شش ماشه شیره‌ی بستان افروز چار ماشه خمیره‌ی صندل یک توله تودری سفید چار ماشه پاشیده دهند و به جای آب شیره‌ی بادام بعده لعاب گل خطمی سفید سه ماشه شیره‌ی مغز بادام شیره‌ی تال مکهانه شیره‌ی کاکنج هر یک چهار ماشه لعاب اسپغول شیره‌ی مغز هندوانه هر واحد شش ماشه خمیره‌ی صندل یک توله بدهند و اگر از این دوا درد کمر زیاده شود شیره‌ی مغز حبة الخضرا شیره‌ی مغز چلغوره هر یک چهار ماشه عوض لعاب اسپغول کنند و برگ سداب سعد کوفی تخم کاهو تخم فنجنکشت هر یک ماشه سوده همراه آن دهند این نسخه به جهت درد کمر و بواسیر و سلس البول و ذیابیطس از بلغم شور مرکب است آخر روز لعاب اسپغول شیره‌ی قرطم هر یک شش ماشه شربت انار شیرین دو توله دهند باز به رعایت بواسیر خبث الحدیر مدبر سوده سه ماشه به اطریفل کشنیزی سرشته همراه شیره‌ی مغز تخم هندوانه شیره‌ی خیارین هر یک شش ماشه شیره‌ی خشخاش شیره‌ی حب المحلب شیره‌ی فندق هر یک چهار ماشه نبات یک توله تودری سفید پاشیده دهند بعد از آن اگر خشکی دهان و عطش مفرط شود و هوای سرد خوش آید و تهوع پیدا شود و درد کمر به مغز کت بواسیر به دستور باشد مصطکی یک ماشه سوده به هلیله‌ی مربی یک عدد سرشته با شیره‌ی حب المحلب و غیره دهند و اگر حرارت مستولی گردد دوغ دهند و کافور قیصوری نیم ماشه طباشیر مغز تخم کدو هر واحد یک ماشه سوده به خمیره‌ی صندل توله سرشته همراه شیره‌ی خشخاش شیره‌ی خرفه شیره‌ی تال مکهانه هر یک چهار ماشه اسپغول شش ماشه پاشیده دهند بالجمله در آخر علاج دق می‌باید کرد و گویند که مرمکی صمغ عربی در آب حل کرده چند قطره در احلیل چکانیدن در حبس بول شیرین مجرب است و به قول اهل هند پوست درخت لرزان یا املتاس را یا مجبطه؟ یا صندل را در آب جوشانیده صاف نموده نوشانیدن برای بول که مگس‌ها بالای آن نشینند زایل کند و همچنین پوست بیخ ارنی یا پوست نیب در آب جوش داده صاف کرده خورانیدن و اگر سلاجیت را با یکی از این مطبوخ یار کنند در نفع قوی‌تر گردد و سفوف خشت کهنه نیز در این باب

از مجربات است.

حصات و رمل کلیه

یعنی سنگریزه و ریگ گرده سمرقندی از صاحب کامل نقل کرده که سبب فاعلی سنگ حرارت غریبی ناری خارج از اعتدال است و سبب مادی آن خلط غلیظ لزج از بلغم یا ریم خون غلیظ پس حرارت نشف رطوبت او کند و شدید الغلظ بماند و از غلبه‌ی حرارت به طول مدت خشک شود و متحجر گردد لاسیما چون بدین سبب ضیق مجری مابین گرده و مثانه در خلقت یا سبب سده از خلط چسبنده یا از ورم محدث سده در نفس مجاری یا در مجاور آن مثل امعا مضاف گردد پس بول رقیق و لطیف اندک اندک بپالاید و شی غلیظ با وی بیرون نیاید سبب تنگی مجری و ریگ آن گاه پیدا شود که ماده قلیل الغلظ و لزوجت باشد و در فضای گرده به هم رسد و اندک اندک از آن منعقد گردد و قوت دافعه به تدریج آن را دفع کند پس در بول راسب شود و اما سنگ وقتی تولد کند که ماده بسیار و شدید الغلظ و لزوجت باشد و در فضای گرده بچسبد و بیرون نیاید و در آنجا به قوت حرارت منعقد شود و به سوی آن ماده اندک اندک مضاف گردد و روز به روز منعقد شود تا آن که سنگ گردد و این مثل آن باشد که گل از طبخ خزف گردد و در دیگ حمام و ظروفی که در آن آب دایم گرم کنند در اسفل آن‌ها سنگریزه منعقد گردد و جالینوس گفته که گاهی سنگ در گرده به سبب قرحه‌ی گرده حادث شود به نحوی که ریم آن خارج نشود و جامد و متحجر گردد و شیخ می‌فرماید که گرده و مثانه در سبب تولد سنگ مشترک‌اند و این بهر آن است که تولد از ماده‌ی منفعله و از قوت فاعله تمام می‌شود و اما ماده‌ی آن رطوبت لزجه‌ی غلیظه از بلغم است یا ریم یا از خون که در ورم دملی جمع شود و این نادر بود و اما قوت فاعله حرارت خارج از اعتدال است و برای ماده دو سبب است یکی ماده‌ی آن ماده دوم حابس ماده اما ماده‌ی آن ماده اغذیه‌ای غلیظه است از شیرها و خصوصاً سطبر و پنیرها و خصوصاً رطب و گوشت‌های غلیظ مثل لحوم طیور آب‌های اجامی بزرگ جثه و گوشت شتر و ماده گاو و بز نر و

لحوم غلیظه‌ی وحشی و ماهی غلیظ و همه گوشت بریا ن و بنرج به شیر و هریسه و کله پایچه و فالوده‌های لزج و نان لزج وخام و فطیر و رشته و لاکشیه بهطه دمیده و آرد سفید و لزجه و حلوای لزج و فواکه خام و عسر الهضم و آنچه مؤلد خلط لزج باشد مثل سیب خام و شفتالو خام و مثل لحم ترنج و لحم امرود و آب‌های تیره و خصوصاً غیر مألوفه مختلف و شراب‌های سیاه غلیظ و خصوصاً اگر هضم ضعیف باشد به سبب ضعف قوت هاضمه یا به سبب کثرت متناول یا به سبب سوء ترتیب و ریاضت بر امتلا و گاهی ماده‌ی ریم از قروح در آن یا در غیر آن باشد و اما حابس ماده ضعف دافعه گرده بود به سبب سوء مزاج یا ورم حار یا قروح گرده که در آن فضول و رسوبات از همه‌ی آنچه به سوی آن از مائیت برسد جمع شود و یا شدت حرارت که فضول را ریگ گرداند و آن را متحجر سازد قبل از آن که مندفع گردد و به سوی آن قبل هضم تام در اعالی بدن آن را جذب کند واین حرارت یا لازم بود یا عارض به سبب تعب یا تناول مسخن و یا به سبب سده از فضول مجتمعه بود یا بر او مقبض یا اوارم ساده‌ی حاره و این بسیار باشد یا بارد و صلب یا مشارکت اعضای قریب مثل روده و غیر آن چون گرده را بیفشرد در آن سده پیدا کند و این همه اشیا در مثانه سنگ تولد کند و حصات گرده مردمان فربه را اکثر به هم رسد و مردمان لاغر را سنگ مثانه بیشتر افتد و مشایخ را سنگ گرده بیشتر از سنگ مثانه به هم رسد و امر صبیان وکسانی که متصل ایشان‌اند بالعکس باشد و اکثر این علت کودکان را میان طفلی تا اول بلوغ افتد و اکثر تولد سنگ در صبیان به سبب کثرت غذا و حرکت بر امتلا و نوشیدن شیر و به سبب ضیق مجاری مثانه آن‌ها بود و در مشایخ به سبب ضعف هضم ایشان و لهذا بقراط حکم کرده که آن در مشایخ زایل نشود و هر بول که در آن خلط بسیار بود در آن تولد حصات بیشتر گردد و چون آن بول را بنهند از آن نمک پیدا شود و نمک او زیاده‌تر باشد و نمک پیدا می‌شود از مائیتی که در آن ارضیت بسیار بود و آن را حرارت محترق ساخته باشد و در بول صبیان که نمک بیشتر از بول مشایخ بود نه به سببی است که اجزای ارضی اندر آن بسیار است بلکه بهر آن است که حرارت در آن بیشتر است و اجزای ارضی که اندر آن است جمله بدان حرارت سوخته و لهذا بول کودکان تیره بود به سبب کثرت تخلیط طعام آنها و به سبب تخلخل ابدان ایشان پس اکثر مائیت از آن به تحلل خفی تحلیل گردد و اولی صبیانی که ایشان را سنگ پیدا شود

کسانی است که در اکثر طبع ایشان خشک و معده‌ی آنها گرم باشد و یبس طبع ایشان در اکثر به سبب انجذاب به سوی جگر پس به اعضای بول آنها بود و چون در آنجا حرارت بود سبب فاعل حاضر باشد و بالجمله یبس طبیعت بول را غلیظ‌تر کند و کدورتی که در بول باشد ببندد و سنگ شود و اکثر کسی که رسوب رملی در بول او کثرت نماید در آن حصات مجتمع نشود بهر آن که ماده محتبس نشود و ایضاً بسیار هم نبود چه اگر ماده بسیار بودی در ابتدای انعقاد از آن سنگ بزرگ صلب متولد شدی مگر آن که سنگ بزرگ باشد و نرم قابل شکستگی بود و إلا رسوب رملی در بول بسیار جدا نشدی و هر گاه صورت این باشد معلوم شد که ماده چنان نیست نه به سببی در نفس خود و نه به سبب شدت حرارت که تحجر غیر قابل تقتت یابد و دلالت بر قوت دافعه کند و این حکم اکثری غیر ضروری است و بعضی صاحبان حصات را نوایب تولد سنگ بود و چون بول او در آنجا مجتمع گردد و قریب بود که سنگ در بول خارج شود ایشان را مثل قولنج به هم رسد و مدت‌ها در این مختلف بود میان یک ماه تا یک سال و بدان که حصات کلیه و مثانه از چیزی است که ورم آرد. جرجانی گوید که کثرت منی و بازداشتن شهوت جماع خاصةً اگر شهوت صادق باشد و منی حرکت کرده و انزال ناشده از آن منی متحرک درد خصیه و اناس آن و سنگ تولد کند و فساد شیردایه از جمله اسباب این علت بود از دو وجه یکی آن که اگر شیر صفراوی بود احشای کودک را گرم‌تر کند و غلظت بول آن را زودتر سنگ کند دوم آن که اگر شیر بلغمی بود بول کودک را غلیظ تر کند و حرارت مثانه آن را بندد انطاکی گوید که سنگ منعقد گردد چون ماده بسیار بود و ملتهم شود و إلا ریگ انعقاد یابد و احدی به انعقاد آن از سردی و خلط سوداوی تصریح نکرده و نزد من از این مانع نیست بنابر وقوع تحجر به برودت و سنگ مرض موروثی بود و گاهی ذی ادوار مخصوص باشد و اکثر سنگ گرده در مردان فربه و زنان و پیران به سبب غلظ مواد و بر او؟ مزاج و ضیق مجاری در هر سه تولد کند و سنگ مثانه بالعکس بود و لهذا بقراط گفته که تولد سنگ مثانه در خصیان و زنان کم‌تر شود و اگر واقع شود امید زوال او نباشد و تولد سنگ در انسان بر حد تولید مجر بقر و فادزهر در حیوانات او است و به سبب اوقات استفراغ و تنقیه و ادمان مغلظات مثل پنیر و قدید و بادنجان و بیضه‌ی پخته و نان خشک و فواکه فوق مأکل و شرب آب گزر و راحت است. بعضی گویند که در موضع

تولد سنگ به واسطه‌ی قابلیت مزاجی و تدبیرات خارجی بخار دخانی عاقد همچون بخاری که در معدن احجار آن فعل می‌کند پدید آید و تولید سنگ کند و بدین جهت بعضی مردم را واقع شود و این ماده از دمویتی خالی نباشد کذا فی المفتاح و بسا باشد که اجزای ترابی به سبب خوردن آب‌های لایی و اشباه آن به این ماده مخلوط باشد و بر آن اعانت نماید و هم‌چنین بسیار خوردن چیرهای غلیظه‌ی لزجه‌ی خاکناک و حجریات و انفحه ابن جزله گوید که اکثر سنگ گرده در مزاج حار و سن شیخوخت و در فصل خریف و بلدان غریبه تولد کند و گویند که در پانزده جا سنگ پیدا می‌شود یعنی گرده و مثانه و حالبین و اعور و قوبون و زهره و کبد و طحال و ریه و مفاصل و دماغ و حنک و زبان و خنازیر و سلعه و محمد زکریا گفته که غلامی را دیدم که همه‌ی انگشتان او سنگ شده بود طریق تشخیص سنگ گرده و ریگ آن اگر مریض شکایت عسر بول و خروج آن اندک اندک و سوزش بول و گرانی در کمرگاه به نحوی که گویا چیزی از آن آویخته است و خاصةً هنگام خواب بر روی نماید و درد اندر آن گویا که دوال‌دوز در آن بخلد و خصوصاً در وقت امتلای امعا از ثفل و ایضا گاهی عروض الم در خصیته محاذی گرده‌ی علیل و گاهی ظهور الم مع حذر در پای همان طرف بیان کند بفرمایند که بول تمام شب را در ظرفی صاف جمع کند و آن ظرف را از گرد و غبار پوشیده دارد و صبح بول را به آهستگی از آن ظرف بریزد اگر زیر آن بول ریگ سرخ و زرد ظاهر گردد بر تولد سنگ یا ریگ در گرده حکم باید کرد پس فرق در سنگ و ریگ از شدت وخفت اعراض توان کرد و ایضا صفایی و رقت بول بعد از کدورت و غلظ و اقشعرار در وقت نوبت نیز بر تولد سنگ دلالت کند و ایضا درد سنگ را نوبت‌ها باشد که در آن اشتداد و هیجان نماید و صاحب او را درد مثل قولنج عارض شود و فرق میان درد گرده و قولنج در بحث قولنج گذشت و مجوسی گوید که طبیب را باید که در این مرض نظر جید نماید چه گاهی مرض در امعا متصل خاصره بود و معلوم شود که آن در گرده است چنانچه جالینوس گفته که مرا وقتی درد در شکم قریب خاصره عارض شد تا آن که گمان کردم که در آن موضع سوراخ به دوال‌دوز می‌شود ولاسیما در جایی که اندر آن بول از گرده به سوی مثانه می‌آید پسی حقنه به زیت استعمال کردم و از آن کیموس شبیه به آبگینه گداخته همراه روغن خارج گردید و درد ساکن شد و من گمان می‌کردم که مرا سنگ در مجری میان گرده و مثانه

است و درد اندر روده‌ای از امعا غلاظ بود و ابن سینا گوید که چون بول در ابتدا غلیظ بود بعده به سوی رقت شروع کند از احتباس کدورت در گرده بول رقیق شود پس بدانند که مواد در گرده باز می‌ماند و سنگ تولد می‌کند با وجود آن که گاهی در ابتدای امر بول رقیق کند و غلیظ بود آن در ابتدا دال‌تر بر صحت قوت و وسعت مجاری بود و گاهی با آن رسوب بسیار بود مشابه به رسوبی که در امراض جگر علیل باشد و هر قدر که بول شدیدتر و دایم‌تر در صفا و کم‌تر و رسوب بود دلالت کند بر آن که سنگ صلب‌تر است و گویند که شخصی صبح و خصوصاً شیخ چون بول سیاه کند با درد یا به غیر درد منذر به تولد حصات در مثانه‌ی او بود و علامات حرکت حصات آن است که درد از کمرگاه به سوی کنج ران فرود آید و در این هنگام سنگ در برنج آید و هر گاه آن درد ساکن شود بدانند که سنگ در مثانه حاصل شده و فرق در حصات کلیه و مثانه این است که سنگ گرده اندک نرم‌تر و کوچک‌تر و مایل‌تر به سرخی بود و سنگ مثانه سخت‌تر و بزرگ‌تر و مایل‌تر به تیرگی و خاکستری یا سفیدی باشد علاج حجر الیهود سوده سنگ سر ماهی سوده هر واحد یک ماشه صمغ اکویا صمغ عربی سوده نیم ماشه همراه شیره‌ی تخم خیارین شیره‌ی تخم خربزه شیره‌ی خارخسک در عرق عنب الثعلب و گلاب برآورده با شربت آلوبالو یا شربت بزوری خورند و سفوف حجر الیهود و معجون آن به کار برند و یا سنگ سر ماهی و حجر الیهود و صمغ عربی هر واحد یک ماشه به گلاب سوده اول بلیسند و عقب آن شیره‌ی تخم خربزه شیره‌ی تخم خیارین هر واحد یک توله شیره‌ی مغز خسته‌ی آلوبالو شیره‌ی دوقو هر یک شش ماشه در عرق عنب الثعلب نیم پا و گلاب عرق خارشتر هر کدام چهار دام شیره‌ی کشیده‌ی شربت آلوبالو یا شربت بزوری بارد دو توله داخل کرده بنوشند و اگر خواهند شیره‌ی تخم شلغم و شیره‌ی تخم گزر و شرا تخم ترب چهار چهار ماشه اضافه نمایند و یا حجر الیهود سنگ سر ماهی تخم ترب حب القلت از هر یک دو ماشه سوده در شربت کشوث دو توله سرشته بخورند بعد از آن شیره‌ی تخم خربزه یک توله شیره‌ی تخم خیارین دو توله شیره‌ی بادیان شیره‌ی خارخسک شیره‌ی تخم کرفس هر یک چهار ماشه عرق بادیان ده توله بنوشند و یا سنگ سر ماهی حجر الیهود و حب القلت تخم ترب هر یک دو ماشه کوفته بیخته به آب عنب الثعلب سرشته جها ساخته اول بخورند بالای آن شیره تخم گوکهرو شیره‌ی مغز خسته‌ی آلوبالو هر واحد یک توله شیره‌ی

تخم خربزه دو توله در عرق خارخسک ده توله برآورده شربت کشوث دو توله حل کرده بنوشند و استعمال ماء الجبن نیز برای سنگ گرده و مثانه فایده می‌کند و گل پلاس و گل معصفر و تخم خربزه و تخم خیارین و خارخسک در آب جوشانیده صاف نموده نطول نمایند و ثفل آن را بربندند و اگر از این تدبیر فایده نشود قی نمایند و تنقیه از فصد و مسهل کنند و این مهسل در مرض سنگ گرده و مثانه معمول است گاو زبان عنب الثعلب پرسیاوشان گل سرخ خارخسک حب القلت بسفایج هر یک نه ماشه تخم خیارین تخم خربزه مغز خسکدانه هر یک یک توله سنای مکی یک توله و سه ماشه جوش داده صاف نموده مغز فلوس ترنجبین هر یک شش توله شربت کشوث چا رتوله حل کره بار دیگر صاف نموده روغن بادام شش ماشه انداخته بنوشند و یا عناب هفت دانه سپستان بیست دانه گل بنفشه پرسیاوشان هر یک نه ماشه گاو زبان گل نیلوفر تخم کاسنی نیم کوفته حب القلت هر یک هفت ماشه آلوبالو دو توله خارخسک نیم کوفته نه ماشه سنای مکی چیده یک توله و سه ماشه گل سرخ یک توله شب در آب گرم تر کرده صبح جوش داده صاف نموده مغز فلوس چهار توله ترنجبین پنج توله حل کرده بار دیگر صاف نموده روغن بادام شیرین چهار ماشه پاشیده بنوشند که جهت تنقیه‌ی گرده و مثانه سریع الاثر است و خوردن تریاق فاردق در تفتت سنگ گرده مجرب سویدی است و از اغذیه‌ی غلیظه مثل گوشت گاو میش و فواکه خام مثل زردآلو و امثال آن که در آغاز این بحث در قول شیخ مفصل مسطور شد و از تعب و جماع مفرط پرهیز کنند و بعد حصول تنقیه‌ی بدن بهر تنقیه‌ی نفس عضو به استعمال ادویه‌ی مفتته‌ی حصات که مذکور شد ادامت نمایند و با ادویه‌ی مفتته‌ی حصات می‌باید که صمغ آلو و مانند آن یار باشد و همچنین ادویه‌ی مقوی عضو مانند سلیخه و سنبل الطیب و اگر درد شدید باشد ادویه‌ای که بالخاصیت مسکن درد باشند مانند تخم کرفس و تخم شبت و یا ادویه که به سبب تخدیر تسکین نمایند باید داد و مدام آبزن باید کرد ذکر بعض تراکیب معموله چون در این علت مریض از حبس بول مضطر گردد و حجر الیهود خاکستر عقرب خاکستر آبگینه مکد ماشه در شربت کشوث توله لیسیده شیره‌ی بادیان و قرطم و تخم خربزه و خارخسک مکد نه ماشه با گلاب و عرق جوانسه و مکوه هر یک هفت توله و شربت بزوری چار توله بنوشند دیگر حجر الیهود سنگ سر ماهی عقرب سوخته مصطکی هر یک ماشه در

شربت اناناس دو توله لیسانیده شیره‌ی هلیون و کاکنج هر یک چار ماشه و تخم خربزه و خیارین هر یک نه ماشه در عرقیات مذکور و شربت قنطوریون علویخانی سه توله بدهند دیگر دانه‌ی هیل و سماق مکد ماشه عوض عترب و مصطکی داخل کرده در شربت لیمون دو توله داده شیره‌ی کاسنی و زرشک و خیارین و خربزه هر یک نه ماشه و هلیون چار ماشه با عرقیات یعنی عرق کیوژه هفت توله و گلاب پا و آثار و شربت اناناس و شربت بزوری مکد دو توله بنوشانند و دیگر مدرات و مفتنات مثل شیره‌ی کشوث و کرفس و بیخ کبر و هلیون و خارخسک و غیره بدهند و از تخم شبت و بادیان و تخم خربزه و قرطم و گوکهرو هر یک پنج توله و اکلیل سه توله و نخود سیاه و تخم ترب و گل بابونه هر یک نه توله آبزن سازند دیگر اگر از ریک درد گرده باشد شیره‌ی بادیان پنج ماشه شیره‌ی تخم کرفس دو ماشه در عرق بادیان و گلاب هر دو دوازده توله برآورده گلقند دو توله داخل کرده دهند و روغن گل روغن بابونه گرم کرده بر موضع درد بمالند دیگر در مزاج حرارت باشد شیره‌ی خارخسک شیره‌ی تخم خیارین شیره‌ی کشنیز خشک در عرق عنب الثعلب و کیوژه و گلاب برآورده شربت بزوری داخل کرده دهند غذا آب گوشت و نان دیگر اگر گاه گاه درد شود و ریگ سرخ بیرون آید حجر الیهود سوده همراه شیره‌ی خارخسک و خیارین تخم کرفس در گلاب و عرق عنب الثعلب برآورده شربت دینار اسپغول مسلم داخل کرده بخورند بعده سنگ سر ماهی اضافه کنند و شربت بزوری به جای شربت دینار نمایند و وقت سرخی بول کرفس موقوف کنند. ایضاً برای درد حوالی گرده و خروج ریگ حجر الیهود سنگ سر ماهی هر یک ماشه همراه شیره‌ی بادیان و تخم کشوث هر یک پنج ماشه شیره‌ی کلتهی سه ماشه شیره‌ی خارخسک شیره‌ی خیارین هر یک هفت ماشه در عرق مکوه دوازده توله برآورده شربت بزوری حل کرده بخورند و نطول که در وجع کلیه گذشت نمایند. ایضاً در سنگ گرده و درد به جای عصعص اول نطول بر گرده و مثانه هم نمایند و قی از ترب مع برگ چهار عدد قطع کرده جوشانیده بکنند بعد از آن سنگ سر ماهی حجر الیهود هر یک ماشه به گلاب سوده شیره‌ی خارخسک شیره‌ی تخم خیارین هر یک شش ماشه جواکهار یک ماشه حل کرده بنوشند و روغن بابونه یا روغن ترب یا روغن عقرب بر موضع کمرگاه و بر عانه هم بمالند بعد دو سه روز که آرام شود گلقند نسترن توله همراه عرق بادیان چار توله شیره‌ی خارخسک نبات دهند و دیگر اگر با درد

گرده باشد بعد فصد لعاب بهدانه سه ماشه شیره‌ی خیارین شیره‌ی خارخسک هر یک شش ماشه در عـرق خارشـتر عرق خارخسک هر واحد پنج توله برآورده شربت بزوری بارد داخل کرده بدهند دیگر اگر در بـول بلغـم مثـل زردی بیضه برآید بدانند که ماده‌ی حصات است پس در چنین صورت کثرت مواد و امـتلا قبـل از تنقیـه‌ی مـدرات قویـه ممنوع است از دیگر جا ماده به عضو ملوف؟ که گرده و مثانه است می‌آید و زیاده موجب آفت می‌گردد باید که بعـد تنقیه در این حال و این مرض معجون مقوی معده و گرده در فصل بارد همراه شیر شتر استعمال نمایند تا از ضعف هاضمه‌ی معده بلغم بسیار متولد نگردد و ابرک کشته دو سرخ نیز منفعت بسیار می‌نمایـد دیگـر اگـر دردی سـفید مثل آهک زیر بول و به جای بول کردن منجمد شود حجر الیهود دو ماشه سنگ سر ماهی یک ماشه سـوده همـراه شیره‌ی خارخسک شش ماشه شیره‌ی بادیان چهار ماشه گلقند دو توله دهند باز شیره‌ی تخم ترب شـیره‌ی زیـره‌ی سفید هر یک چهار ماشه افزایند دیگر اگر درد به جای گرده باشد و بول اکثر اوقات غلیظ گردد علامت حصات بـود اول شیره‌ی خارخسک شیره‌ی بادیان هر یک شش ماشه گلقند سکنجبین هر واحد توله داخل کرده دهند باز سنگ سر ماهی حجر الیهود به گلاب سوده تخم کرفس مغز تخم هلیون هر یک دو ماشه پوست بیضه‌ی مرغ سوخته حب القلت هر واحد چهار ماشه خاکستر خرگوش که تمام سوخته باشند آبگینه‌ی سوخته هـر یـک دو ماشـه همـراه آب ترب مع برگ کوفته هفت توله بخورند دیگر اگر دوره‌ی درد گرده روز به روز قریب‌تر شـود و درد شـدید باشـد و در هر دوره بی‌فصد آرام نشود بعد فصد شیره‌ی خارخسک شیره‌ی خیارین هر یک شش ماشه شـیره‌ی زیـره‌ی سـفید چهار ماشه با نبات و گاهی با شربت بزوری و گاهی بـا شـربت دینـار و عـرق کیـوژه دهنـد و گـاهی طبـیخ پوسـت خیارشنبر چهار ماشه تخم خربزه شش ماشه مشک طرا مشمع حب القلت هر یک چـار ماشـه جوشـانیده جواکهـار چهار سرخ سوده پاشیده دهند باز معجون حجر الیهود بیخ ماشه خورده شیره‌ی خارخسک شش ماشه شیره‌ی تخم کرفس چار ماشه در عرق خارشتر عرق خارخسک عرق عنب الثعلب هر یک چهار توله برآورده شربت بزوری دو توله داخل کرده بنوشند دیگر اگر درد کمر و کش ران و خصیته باشد حجر الیهود و سوده‌ی شیره‌ی عنب الثعلب شیره-ی خارخسک هر یک شش ماشه شربت بزوری دو توله گلقند توله شربت انار توله تودری پاشیده دهند دیگر اگر درد

گرده و حصات باشد سنگ سر ماهی به گلاب سوده بلیسند بالایش تخم خیارین نیم کوفته تخم خربزه خارخسک هر یک نه ماشه حب القلت دوقو هر یک شش ماشه شب در آب گرم تر نمایند و صبح گلقند مالیده صاف کرده بنوشند و این سفوف حجر الیهود سنگ سر ماهی هر واحد یک نیم درم مغز خسته‌ی آلوبالو صمغ آلوبالو هر یک دو درم مغز تخم خیارین خارخسک هر یک پنج درم ریوند خطایی چهار دانگ دوقو تخم کرفس حب القلت تخم ترب کاکنج انیسون هر واحد یک نیم درم تخم خشخاش سفید سه درم طباشیر سه درم مغز تخم خربزه مغز تخم کدو هر یک پنج درم تخم کاسنی یک درم تخم خرفه سه درم کوفته بیخته نبات آمیخته هفت ماشه همراه عرق خارخسک عرق کاسنی عرق شاهتره گلاب گلقند حسب مزاج بخورند ذکر ادویه‌ی مفرده‌ی یونانیه که مفتت حصات گرده است شرب حب القلت و کذا قسط هندی و کذا اکل بقله‌ی جرجیر الماء و شرب تخم آن و کذا شرب هرنوه که دوای شدید التأثیر و عظیم النفع است و کذا اکل ثوم هفت روز متواتر بر ناشتا و کذا تعلیق فوه الصبغ و کذ حجر البسر و کذا شرب سنبادج مثل غبار سوده و کذا شربت و تعلیق بلور و کذا اختلاط پیه‌ی ماکیان در غذا هر واحد در شکستن سنگ گرده مجرب سویدی است و شرب برگ غار و یا حب الغار و یا غاریقون یک مثقال و یا روغن بادام شیرین و یا حب الصنوبر کبار و یا آب ثیل و یا تخم آن و یا طبیخ ثیل و یا تخم شلجم در ترب پخته هر روز چهار درم یک روز در میان و یا روغن بادام تلخ و ایرسا و یا طبیخ نخود سرخ و یا نقوع آن بر ناشتا و یا زراوند و یا روغن قرطم و یا آب مطبوخ خسته‌ی خرما کوفته و یا طبیخ هلیون بر نهار و یا تخم آن سوده سه درم یا شش درم عسل سه روز متصل و یا آب نمام تنها و به شراب خوشبو و یا تخم نمام بری و یا شونیز به ماء العسل و یا بیخ شونیز و یا لسان العصافیر و یا خاکستر پرسیاوشان و یا حجر الیهود نر برای حصات نر و ماده برای حصات ماده و یا تخم انجره و یا سرگین موش به کندر و آدرژمانی و یا لعق آن به عسل و یا شرب اقحوان بدون گل آن و یا اسقولوقندریون سه درم حجر الیهود نیم درم و یا مغز حب المحلب نیم درم و یا حشیشه‌ی فطراسالیون و یا بیخ آن و یا برگ کبر و یا عصاره‌ی آن و یا پوست بیخ آن و یا آب کاسنی بری و یا خاکستر صفراغون و یا بیخ عوسج و یا فقاح اذخر دو درم و یا حب صنوبر صغار یا سکبینج و یا آب کرفس الماء و یا بقله‌ی آن و یا طبیخ آن و یا صمغ مشمش به خمر و یا لفظ

سفید و یا فراسیون و یا کهربا یا اشق و یا درونج و یا قیصوم و یا عود صلیب و یا کماذریوس مطبوخ بـه آب و انـدک زیت سه روز متواتر و یا شیطرج و یا ایرسا دو درم و یا تخم گندنا و یا ثمر بطم و یا آب حی العالم کبیر و یا عصاره‌ی افسنتین و یا کندش و یا خاکستر بیخ کرنب و یا صمغ پسته و یا قاقله‌ی کبار هر روز یک درم سکنجبین تا سه روز متواتر و یا کف دریا گلابی رنگ و یا بیخ غافث و یا قاقله‌ی صغار و یا حجر الحوت و یا پوست سنگدانه‌ی شتر مـرغ و یا قسط هندی تلخ به سه وزن آن عسل و یا شرب روغن تخم خربزه و یا قطور آن در ذکـر و یـا خـوردن بـرگ اذن القیس مع بیخ آن و یا بقله‌ی هلیون و یا مدام خوردن لحم سمانی و یا لحم خرگوش به آب نخود سـرخ پختـه و یـا بقله‌ی حماض السواقی خام و مطبوخ یا تخم اود یا بیخ آن مطبوخ به شراب یک ساله و یا قطف و یا دوام اکل انجیر یا بقله‌ی کرفس و طبیخ آن و یا لحم افعی و یا گوشت کفتار و یا بیضه‌ی نیم برشت و تعلیق سـنگی کـه از صـاحب حصات کلیه ساقط شود و یا خرزه‌ی بقر هر واحد مفتت حصات کلیه است و گویند که اغتـذا بـه لحـم دراج افـضل اغذیه‌ی ایشان است و اگر آرد جو به میفختج پخته بر عضوی که در آن سنگ باشد ضماد کنند خروج آن به آسـانی گردد و باید که صاحب حصات پشمینه بپوشد و بر بستر آن خواب نکند دیگر جالینوس گفته که انگشتری آهـن در دست داشتن و پوشیدن موزه‌ها که در آن میخ‌های آهن باشند تفتت حصات می‌کند و باز پیدا نمی‌شود دیگر شیره-ی تخم قرطم یک توله نبات آمیخته دو سه هفته نوشیدن مخرج ریح و دافع قبض است و اگر مغز قرطم برآورده بـا مساوی نبات سفید سفوف ساخته کف دست صبح و شام خورده باشند در ازاله‌ی درد و ریگ و سنگ گرده به غایت نافع و مجرب است دیگر آب شلجم با نمک و آب گیاه که از او بوریا می‌بافند و مغز عکه و کـلاغ و آب سـرد دو سـه جرعه بر نهار و خاکستر پوست بیضه و استخوان هدهد و گوشت آن هر واحد مفید.

دیگر در بیاض والد مرحوم مرقوم است که ترکیب کشته‌ی حجر الیهود کشته‌ی حجر الیهود سنگ گـرده و مثانـه را بشکند و ریگ را خارج کند بی‌مشقت و ترکیبش این است که بگیرند حجر الیهود به قدر پا و آثار و در آب ترب سه آثار پا و بالا بسایند هر گاه خشک شود در آوند گلی کرده گل حکمت نموده آتش دهند پس برآورده باز بـه دسـتور اول در همان قدر آب ترب کهرل کرده آتش دهند و مرتبه‌ی سوم همچنین عمل کنند تا که سه بار قریـب ده آثـار

آب ترب جذب شود و مرتبه‌ی سوم از آتش برآورده بدارند و به قدر یک دو ماشه یا کم و زیاده صرف یا همراه ادویه‌ی مدره استعمال نمایند که مجرب است ایضاً کشته‌ی مرجان که برای سنگ گرده مفید نوشته مرجان یک توله مسلم گرفته دو قرص گل سرخ تازه سوده بسازند و یک قرص بالا و یک زیر آن نهاده در میان سکوره کرده گل حکمت نموده در پنج آثار پاچک دشتی آتش دهند شکفته خواهد شد خوراک یک سرخ در برگ پان در سه روز نهایت هفت روز فایده بین نماید و اگر گل سرخ تر نباشد خشک را کوفته در گلاب ساییده قرص کرده به عمل آرند ایضا ترکیب خاکستر عقرب که برای سنگ گرده و مثانه و حبس بول حصاتی نفع بسیار می‌نماید باید که عقرب زنده را در پوست تخم مرغ که بچه از دنی الحال برآمده باشد بیندازند با یازده دانه‌ی تخم ترب پس سر او را به قطع پوست دیگر پوشیده بالای او پارچه پیچیده گل حکمت کرده یا در خمیر آرد غلاف کرده در آتش سرگین نهند تا سوخته شود و چون سیاه گردد برآورده و غلاف‌ها دور کرده همراه آن پوست عقرب را خوب بسایند و برابر دو برنج به آب برگ ترب به قدر پیاله‌ی آب خوری بخورند نفعش بسیار مشاهده گردیده و باقی ادویه‌ی مفرده در اقوال حکما خواهد آمد ذکر ادویه‌ی مرکبه‌ی یونانیه که در سنگ گرده و مثانه مستعمل آبزن مفید در سنگ گرده و مثانه و عسر البول و احتباس حیض و اخراج بچه‌ی مرده و معین بر اسقاط حمل است نعناع سداب مشکطرامشیغ نانخواه قنطوریون سنبل الطیب مرزنجوش ابهل وج نمام پرسیاوشان برنجاسف مرمکی فراسیون سلیخه اذخر قسط الکیل الملک شونیز هلیون برگ کرنب کرفس حاشاقردمانا جعده عود به لسان اسارون بابونه برگ ترب اسپست تخم شلجم تخم گزر سرگین کبوتر صحرایی شبت تخم قلت پوست بیخ بادیان تخم خربزه پوست خربزه‌ی خشک ریشه خطمی خارخسک بنفشه اشنان درمنه تخم خطمی برگ خطمی بیخ سوسن کاکنج دوقو قیصوم پوست بیخ کبر برگ کنجد تخم قرطم از این ادویه هر چه مناسب دانند جوش داده آبزن و نطول نمایند و اگر خواهند صرف از اوراق مثل برگ ترب برگ کرنب برگ شلغم برگ کنجد برگ خطمی هر یک قدری و از بزور صرف مثل بزر خطمی بادیان تخم شبت تخم کرفس حلبه تخم قرطم نانخواه هلیون شونیز تخم شلجم تخم قلت تخم گزر تخم خربزه دوقو هر یک قدری در آب سیار جوش دهند تا نصف بماند به عمل آرند حب تألیف حکیم ابوالقاسم سنگ گرده و مثانه را

شکسته بیرون آرد حجر الیهود و صمغ آلو مغز تخم خیارین تخم شبت آبنوس رب السوس زعفـران مثانـه‌ی بزغالـه همه برابر در گلاب و شیره‌ی تخم کرفس سرشته جها سازند شربتی سه دانگ با عرق خارخسک نه توله دوایـی کـه مفید ریگ و سنگ است گل خطمی به عرق عنب الثعلب جوشانیده شیره‌ی خارخسک شش ماشه شـیره‌ی زیـره‌ی سفید شیره‌ی خشخاش هر یک چار ماشه نبات یک نیم توله داخل کرده دهند و گاهی شیره‌ی بادیان شـش ماشـه عوض گل خطمی می‌کنند ایضا گل نیلوفر پرسیاوشان تخم گزر تخم ترب هر یـک چهـار ماشـه بنفـشه خارخـسک بادیان هر یک پنج ماشه تخم کرفس سه ماشه نخود سیاه یک توله جوکوب نموده در آب سه پاد بجوشانند هر گـاه چهارم حصه بماند صاف نموده شیره‌ی تخم خیارین شش ماشه شیره‌ی تخم خربزه پنج ماشه داخل کرده گلقند سه توله مالیده باز صاف کرده بنوشند سه روز تا یک هفته ایضا نافع سنگ سر ماهی حجر الیهود تخم قلت مصطکی هر یک یک ماشه در گلقند دو توله آمیخته بلیسند به شیره‌ی بادیان و قلت و قرطم هر یک نه ماشه تخم هلیون چهـار ماشه شربت هلیون شربت بزوری هر یک دو توله تخم شربتی هفت ماشه بدرقه نمایند ایـضا خاکـستر کـژدم حجـر الیهود لاجورد مغسول هر یک ماشه در دواءالمسک معتدل علویخانی نه ماشه سرشته با شیره‌ی خیارین و گوکهرو و تخم خربزه و گل بنفشه هر یک نه ماشه شربت بزوری چار توله بخورند ایضا که در تفتت حصات اثر تمام دارد حجر الیهود ساییده حجر اسفنج خاکستر کژدم هر یک دو دانگ با شربت یا ماء العسل بخورند جملـه یـک شـربت اسـت ایضا مجرب حکیم علی سرگین کبوتر سرخ رنگ دو درم دارچینی سه درم کوفته بیخته بخورند و اگـر آن کبـوتر را تخم کتان به جای دانه بدهند در شکستن سنگ قوی‌تر باشد سفوف حجر الیهود که در سنگ گرده و مثانه معمـول است تخم قلت پانزده درم مغز تخم خربزه مغز تخم خیارین مغز تخم کدو هر یک چهار و نـیم درم سیـسالیوس ده درم صمغ عربی نشاسته کتیرا هر یک سه درم حجر الیهود شش درم قند سفید هشتاد و هشت درم کوفته بیخته دو درم بخورند نوع دیگر حجر الیهود چهار دام سنگ سر ماهی یک دام مغز تخم خیارین مغز تخـم آلوبـالو مغـز حـب المحلب حب القت مغز چلغوزه زیره‌ی سفید بادیان هر واحد یک مثقال کوفته بیخته با عرق خارشتر هفت توله می-خورده باشند نوع دیگر که سنگ گرده و مثانه را پاره پاره کرده بیرون آرد مغز تخم خیارین مغـز تخـم خربـزه مغـز

تخم کدو هر یک پنج درم خارخسک مربی چهار درم حجر الیهود و حب القلت هر یک سه درم تخم کرفس سیسالیوس فطراسالیون هر یک یک درم صمغ عربی کتیرا هر یک یک مثقال کوفته بیخته دو درم با شربت حسک بخورند نوع دیگر مجرب حجر الیهود چهار دانگ نشاسته کتیرا حب القلت هر یک یک درم تخم خرفه دو درم مغز تخم کدو سه درم مغز تخم خربزه مغز تخم خیارین هر یک پنج درم شکر سفید همچند همه سفوف سازند شربتی سه درم به آب نخود سیاه نوع دیگر از اختراع حیکم علویخان برای سنگ گرده و مثانه و اخراج مواد غلیظ به بول و تنقیه‌ی کلیه و مثانه حجر الیهود صمغ آلو خارخسک حب کاکنج تخم هلیون بادیان مغز خسته‌ی آلوبالو هر یک یک دانگ مغز تخم خربزه یک مثقال تخم ترب حب القلت هر یک دو دانگ خاکستر عقب آبگینه‌ی سوخته هر یک یک قیراط صمغ عربی یک نیم دانگ نبات سفید پنج مثقال کوفته بیخته سفوف سازند مجموع یک شربت است شربت کامل کف نموده بعد از آن عرق بادیان عرق خارشتر آب برگ ترب هر یک ده درم بنوشند سفوف که سنگ گرده و مثانه را فرود آرد و قرحه را سود دارد و سنگی که در مجاری بول بود پاره کند و مجرب است ریوند چینی سوده چهار دانگ تخم کاسنی یک درم بادیان تخم قلت سنگ سر ماهی حجر الیهود هر یک یک نیم درم کتیرا نشاسته صمغ عربی صمغ آلو رب السوس هر یک دو درم تخم خرفه تخم خشخاش طباشیر هر یک سه درم مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه خارخسک مغز تخم کدو هر یک پنج درم شربتی سه درم با ده درم شربت خشخاش و ده درم شربت بنفشه و هشت درم شیره‌ی خیارین سفوف سرخ نافع اندر این باب فوه شش درم گوکهرو تخم قلت هر یک سه درم مغز تخم خربزه پنج درم نبات مساوی شربتی دو مثقال شربت آلوبالو اخراج ریگ و سنگ گرده و مثانه کند و او را بول نماید آلوبالو نیم رطل را در دو رطل آب شب بخیسانند و صبح بجوشانند هر گاه آب به نیمه آید صاف نموده با دو رطل نبات سفید به قوام آرند قدر شربت دو توله و زیاده هم توان داد شربت هلیون ریگ از گرده و مثانه پاک کند هلیون سی مثقال در چهار رطل آب بجوشانند پس مالیده صاف کرده با دو رطل قند به قوام آرند شربت هفت درم شربت برگ انگور نافع سنگ منقی ریگ گرده و مثانه تخم قلت پانزده درم خارخسک ده درم پرسیاوشان هفت درم تخم خربزه‌ی نیم کوفته پنج درم بادیان نیم کوفته سه درم برگ انگور چهار درم یک شبانه

روز در آب خیسانیده صبح جوش داده صاف کرده به سه چند قند به قوام آرند شربت حب القلت که در شکستن سنگ گرده و مثانه و پاک کردن قرحه‌ی آن‌ها اندمال او با سفوف حجر الیهود و علویخان مجرب بلاتخلف است حب القلت پانزده درم پرسیاوشان اسقولوقندریون هر یک هفت درم دوقو فطراسالیون آب لیموی کاغذی هر یک چهار درم گوکهرو ده درم انجیر زرد ده عدد در سه چند نبات قوام ساخته از نیم اوقیه تا یک اوقیه بخورند حار مزاجان را با شیره‌ی خیارین و خارخسک و کاسنی و مغز تخم کدو و هندوانه دهند بارد مزاجان را با شیره‌ی انیسون و بادیان و قرطم و غیره بدهند شربت به جهت سنگ گرده و مثانه مجرب حکیم شریف خان پوست بیخ کبر پوست ترب بادآورد پوست بیخ بادیان بیخ کرفس خارخسک فطراسالیون هلیون اسارون خسک مربی بیخ حماض گل سرخ پرسیاوشان اسقولوقندریون عنب الثعلب قیصوم نانخواه ریشه‌ی خطمی کوکنار سنبل الطیب دارچینی سعد کوفی هر یک دو توله انجیر زرد سی دانه اجزای کوفتی را بکوبند و دو شبانه روز در چهار سیر آب بخیسانند پس بجوشانند تا ثلث آب بماند با دو سیر قند صاف و ده مثقال سرکه‌ی انگوری به قوام آرند و چون سرد شود بوره‌ی ارمنی تخم ترب هر یک پنج توله حجر الیهود ریوند چینی هر یک دو توله کوفته بیخته آمیزند و هر روز سه توله از این شربت با جلاب که اجزای او این است بنوشند سنای مکی اصل السوس مقشر کوفته بیخ کبر بیخ بادیان بادآورد پرسیاوشان خارخسک قصب الزریره قیصوم ایرسا هر کدام کوفته فراسیون عنب الثعلب انجیر زرد مویز منقی مجموع یک توله در سه برابر آب بجوشانند تا نصف بماند صاف کرده گلقند چهار توله آمیخته به شربت مذکور بیاشامند غذا نخوداب با شیره‌ی تخم قرطم طبیخ که درد گرده و سنگ و ریگ گرده و مثانه را نافع است بادیان انیسون تخم خربزه تخم خیارین خارخسک پرسیاوشان تخم خبازی گل بنفشه تخم کشوث حب القلت به قدر مناسب گرفته در عرق خارشتر یک رطل جوش خوب بدهند هر گاه سوم حصه بماند شربت بزوری یا شربت دینار یا شربت آلوبالو هفت مثقال داخل کرده بخورند عرق پزدبه که در این مرض معمول است پزدبه از پوست و تخم پاک کرده بیخ آثار گل داوودی یک آثار پنبه دانه فوه حب القلت هر یک نیم آثار خارخسک سه پا و قند بیخ آثار زعفران نه ماشه به دستور عرق بکشند از بیخ تا هفت شیشه شربتی از هفت توله تا بیست توله مطبوخ که برای سنگ گرده و مثانه نافع

بادیان تخم کرفس عنب الثعلب گل سرخ بیخ بادیان بیخ کاسنی تخم خربزه پرسیاوشان ریوند چینی هر یک شش ماشه انیسون سه ماشه بیخ کرفس تخم قرطم تخم خطمی خبازی مشکطرامشیع هر واحد چهار ماشه گلقند چهار توله جوش داده صاف کرده ترنجبین چار توله مالیده باز صاف نموده حجر الیهود سوده حل کرده بنوشند ایضا که جهت اخرا ج سریع الاثر است خارخسک بادیان انیسون هر یک چهار ماشه هیل حب کاکنج پرسیاوشان هر یک سه ماشه دارچینی اکلیل الملک هر یک دو ماشه قرنفل یک ماشه نبات چهار توله همه را کوفته در آب یک آثار جوش دهند چون به هفتم حصه رسد صاف نموده حجرالیهود سه ماشه حل کرده اول معجون عقرب یا معجون یدالله سه چهار ماشه خورده بنوشند در چند عمل هر چند که سنگ سخت و کلان باشد ریزه ریزه شده برآید بسیار مجرب است معجون حجر الیهود که در اخراج سنگ گرده و مثانه به عمل می‌آید مغز تخم کدو مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه حب کاکنج هر یک پنج درم حجرالیهود پنجاه درم صلایه کرده به عسل بسرشند شربتی دو درم تا سه درم و در نسخه‌ی بیاض حکیم علویخان اسارون قرومانا تخم گزر تخم کرفس مغز حب قرطم دوقو مغز تخم هندوانه انیسون هر یک پنج درم زیاده است. نوع دیگر به نسخه‌ی معمول حجر الیهود دو توله چوب انگور سوخته مغز حب قرطم مغز تخم خیارین تخم خطمی عنب الثعلب هر یک یک توله تخم کرفس مغز تخم خربزه هر یک نه ماشه مغز تخم کدوی شیرین شش ماشه عسل سه چند خوراک یک توله نوع دیگر مغز چلغوره حجر الیهود سنگ سر ماهی هر یک یک توله بادیان چوب انگور سوخته مغز قرطم تخم قلت مغز تخم خیارین تخم خطمی مغز تخم خربزه مغز تخم کدوی شیرین خارخسک هلیون گاو زبان کاکنج هر یک دو درم تخم کشوث تخم کرفس کتیرا کبابه‌ی چینی دار فلفل هر یک یک درم انجیر پنج عدد عسل سه چند به دستور بسازند. نوع دیگر از مجربات حکیم علیم صاحب تخم قرطم حب القت خارخسک تخم خربزه تخم خرفه تخم خشخاش هر یک سه توله بگیرند و از جمله در آب شیره برآورده صاف نموده با شهد خالص و نبات سفید هر یک یک نیم پا و به قوام آرند بعده حجر الیهود یک نیم توله سنگ سر ماهی نه ماشه صمغ عربی سه ماشه در گلاب باریک ساییده بیامیزند خوراک نه ماشه معجون سنگ سر ماهی کبیر جهت سنگ گرده و مثانه مجرب سنگ سر ماهی حجر الیهود هر یک دو درم مروارید ناسفته یک

درم مغز تخم خربزه مغز تخم خیارین مغز خسته‌ی آلوبالو تخم هلیون مغز حب المحلب هر یک دو مثقـال انیـسون دوقو کاکنج تخم قلت خارخسک مغز تخم کدو مغز چلغوره هر یک یک مثقال نبات سفید برابر شربت هلیون شربت خارخسک هر یک برابر عرق بیدمشک گلاب پا و سیر عنبر نیم درم به دستور معجـون سـازند نـوع دیگـر نـسخه‌ی صغیر مجرب به منافع مذکور مغز خسکدانه مغز خسته‌ی آلوبالو هر یک یک توله حب القلت سنگ سر مـاهی حجـر الیهود بادیان هر یک دو توله تخم کشوث تخم کرفس هر یک سه توله مغز تخم خربزه مغز تخم خیارین مغـز تخـم کدو کاکنج هر یک پنج توله با عسل سفید هفتاد توله معجون سازند و در نسخه‌ی دیگر تخم ترب عـوض خـسته‌ی آلوبالو است و وزن تخم کرفس یک توله نوع دیگر به نسخه‌ی علویخان و معمول مغز خسته‌ی آلوبالو مغز قرطم حب القلت تخم ترب کاکنج تخم کرفس تخم کرنب هر یک یک توله صمغ آلوبالو حجر الیهود سـنگ سـر مـاهی بادیـان مغز تخم خربزه هر یک دو توله مغز تخم خیارین سه توله به قند سفید و شهد قوام سازند خـوراک از دو درم تـا دو مثقال نطول برای سنگ گرده و مثانه و ازاله‌ی درد آن‌ها معمول تخم بیدانجیر پرسیاوشان خارخسک نیم کوفته گل بابونه بنفشه اکلیل الملک گل خطمی تخم کرفس تخم قلت حلبه عنب الثعلب مرزنجوش پوست بیخ بادیان کـاکنج برنجاسف برگ سداب گل سرخ انیسون تخم کشوث تخم کتان هر واحد دو توله پوست خربزه سبوس گندم هر یـک چار دام تخم هلیون یک توله در بیست آثار آب بجوشانند هر گاه نـصف بمانـد صـاف کـرده نطـول سـازند و در آن بنشینند. ذکر ادویه‌ی مفرده و مرکبه‌ی هندیه که مفتت حصات‌اند خوردن گوشت ممـولا بالخاصـیت نـافع حـصات نوشته‌اند دیگر گیاه تچر پهوری؟ که نبات مشهور است به قدر شـش ماشـه در آب خیـسانیده یـا سـاییده بـا نبـات بخورند نفع می‌کند و استعمال آن به قدر یک دام هم نوشته‌اند و گویند کـه تـازه‌ی آن نفـع کـم دارد و خـشک آن زیاده ایضاً گل داوودی خشک کرده دو دام جوشانیده بنوشند و یا سفوف ساخته شکر برابر آمیخته از هفت ماشه تـا شش درم به آب یا شیره‌ی مدرات بخورند دیگر برگ نیب مثل بنگ ساییده یک پیاله‌ی آب او را با روغن گاو به قدر پنج روپیه بخورند سنگ گرده شکسته برآید و مجرب نوشته دیگر برگ مذکور سـوخته کهـار آن بـرآورده مقـدار دو ماشه خورده باشند دیگر خوردن دوده‌ی چهرپهرباسمونجه؟ به قدر یک ماشه همراه آب در بیاض والد ماجر مجـرب

نوشته و همچنین خوردن جواکهار با شکر تری دیگر شیره‌ی کاه‌دوب سه توله در آب برآورده صاف نموده نبات داخل کرده بنوشند از درویشی منقول است که که در این باب نافع دیگر اجواین سه درم در شیر یک رطل جوشانیده با ده درم شکر بر نهار بنوشند دیگر مغز کرنجوه یک توله در شهد سرشته با شیر گاو تا یک هفته مداومت نمایند سنگ بشکند و بعضی گویند مغز کرنجوه سوده به قدر ماشه به شهد سه ماشه بخورند و هر روز یک یک ماشه افزایند و از روز یازدهم یک یک ماشه کم سازند تا به سه ماشه رسد سنگ دور گردد دیگر آب برگ کریله‌ی سبز سه ماشه با یک دام ماست آمیخته بخورند و بالای آن چهار دام دوغ بنوشند و تا سه روز متصل بخورند پس سه روز فاصله داده باز چهار روز به عمل آرند پس چهار روز فاصله دهند و همین طور یک یک روز زیاده نمایند تا به یک هفته برسند و غذا در اثنای استعمال منحصر در خشکه و ..؟ دارند و اگر آب کرئیه به عمل آرند نیز مفید بود در دفع سنگ گرده و مثانه از مجربات حکیم ارشد است ایضا آب برگ پیوتن؟ مروق که درختش هم‌شکل درخت عنب الثعلب می‌باشد و در موسم بر شکال پیدا می‌شود به قدر هفت توله به اضافه‌ی قدری نمک یا نبات بدهند سریع الاثر است و کسانی که عادی درد گرده به سبب ریگ یا سنگ باشند اگر در هر موسم یک هفته استعمال کنند از درد ایمن شوند مجر بیست ایضاً خاکستر چوب انگور شش ماشه با شیره‌ی گوکهرو همین قدر بخورند دیگر برگ نورسته‌ی کرنجوه خشک کرده سوخته دو درم با دو توله شهد بخورند دیگر چوب کنجد بسوزند و خاکستر آن دو درم به سرکه یک دام آمیخته خورند دیگر گوکهر و با نخود بجوشانند و آب او بیاشامند دیگر گل جاروب دو توله تا دو پاس در آب خیسانیده صاف کرده در آن تخم خیارین و گوکهرو و جوانسه هر واحد شش ماشه قنب یک دو ماشه ساییده صاف نموده به قدری شکر شیرین نموده بنوشند نافع حصات و مدر بول است ایضاً پوی؟ باریک ساییده نوشیدن نافع سنگ گرده و مثانه است و ساگ جولایی خوردن نیز نافع حصات است ایضاً اجمود سه ماشه در دهن گذاشته با شیره‌ی برگ ترب چهار دام فرو برند دیگر جواکهار و سهاگه هر یک دو ماشه به شیره‌ی خارخسک بخورند دیگر کلتهی گل سرکنده هر واحد یک توله شب در یک نیم پادآب بخیسانند و صبح بجوشانند تا نیمه باقی ماند صاف کرده شهد یک توله حل کرده بنوشند و دو سه هفته استعمال نمایند در اخراج سنگ گرده و

مثانه مجرب است دیگر برگ شهدیی یک توله در نیم پادآب شیره برآورده شوره‌ی قلمی یک ماشه سوده بیامیزند و بنوشند در چند روز قلع و قمع حصات می‌نماید و عجیب الاثر است دیگر اصل السوس کلتهی هر یک سه درم بادیان ده درم در چهار پیاله آب بجوشانند چون یک پیاله بماند صاف نموده سه ماشه نمک سنگ و دو درم روغن گاو آمیخته بنوشند در تفتت سنگ گرده و مثانه مجرب نوشته دور تکمله اصل السوس مطروح است دیگر قند سیاه کهنه و مغز فلوس هر یک سه توله در آب نیم آثار بجوشانند و صاف نموده بنوشند جهت سنگ گرده و مثانه و ادرار بول و تلیین شکم نافع بود دیگر جواکهار یک مثقال تخم گزر چهار مثقال کوفته بیخته یک مثقال به دوغ گاو بخورند مفید بود ایضاً لایچی سهاگه پکهان بید گوکهرو و کلتهی سونئه؟ اجمود برابر سوده به عسل بدهند دیگر سیتا سپیاری یعنی حجرالیهود سه درم مغز تخم خربزه مغز تخم خیارین گوکهرو کلتهی هر واحد دو درم سونف اجمود گوند به بول هر واحد یک درم سفوف سازند و دو درم به آب جوشانده یا خیسانده نخود بخورند حصات کلیه و مثانه دفع کند و گر این ادویه را به سه چند عسل مقوم بسرشند معجون گردد دیگر سرگین کبوتر تخم سویه کلتهی بیخ بادیان گوکهرو پوست خربزه حلبه تخم خطمی کثول هر یک قدری در آب جوشانیده اندر آن نشینند در اخراج سنگ نفع دهد اقوال حکما مسیحی گوید که احتراز نمایند از تولد حصات در گرده و مثانه به اجتناب و دوام امتلا و سوء هضم و اشیای غلیظه‌ی لزجه که در مجاری بچسبد مثل شیره‌ها و بیضه‌ی بسیار پخته دمیده و اطریه و نان سفید و پنیر تازه و طیور اجامیه و لحوم بقر و بز نر و فواکه خام و نان فطیر و غیر نضیج و شراب غلیظ و حرکت بعد طعام و هر گاه تولد حصات ابتدا نماید باید که قی بعد طعام به مرات کثیر نمایند و غذا سریع الانهضام لطیف قلیل التغذیه سازند و بقول مدره مثل کرفس و شبت و کاسنی و پودینه استعمال کنند و ایضاً مغز خربزه و انجیر تر و خشک و انگور سفید و شراب لطیف به کار برند که این همه تنقیه و تفتیح مجاری بول و اخراج ریگ مستعد برای تولد سنگ می‌نمایند و خاصةً بهر این معنی مطبوخ کرفس و تخم گزر و نانخواه و سعد و کمون و تخم ترب نافع است و ایضاً تخم خیار و تخم خربزه و بادام تلخ و زیتون الماء و راسن و کبر محلل و سرکه‌ی عنصل و سکنجبین آن مفید بود و ایضاً ریاضت معتدل و مالش همه‌ی بدن و تمریخ او خاصةً موضع کمر نفع کند و ایضا در بعض اوقات

استعمال دلک بنطرون و اسهال طبیعت برمق در هر اندک مدت خاصةً اگر در گرده حرارت ناری باشد سودمند است و اگر حار نباشد اسهال قوی نمایند و اگر حرارت گرده از تعب و محنت باشد باید که راحت دهند و اگر از استعمال اغذیه و ادویه‌ی حاره بود ترک آن بایدکرد و اگر از ورم حار نباشد قیروطی معمول از موم و روغن بابونه و روغن گل و آب کاهو و کاسنی و خرفه و عصی الراعی و حی العالم بمالند و به جراده‌ی کدو و آرد جو و طحلب و خل ضماد کنند و ماءالشعیر و سکنجبین دهند و اگر ورم حار به اندک صلابت بود اشیای ملین صلابت و قامع حرارت مثل بابونه و شبت و خطمی و حلبه و تخم کتان استعمال نمایند تا آن که ورم نضج یابد و صلابت نرم گردد پس ادویه‌ی مدر بول از داخل به کار برند و به چیزهایی که از خارج استعمال کنند آنچه ملین و محلل به اعتدال بود مثل اشق و راتیتج و میعه و شحوم و مخها و جندبیدستر و مرونطرون و روغن بلسان آمیزند و تلطیف غذا حتی الامکان نمایند و اما علاج حصات بعد تکون او و وجه در اخراج آن این است که تکمید و تضمید موضع اولا به کمادات و ضمادات مرخیه به اعتدال نمایند و این چنان باشد که تغریق موضع به روغن سداب کنند بعد از آن که مازو سوده و بابونه بدان آمیخته باشند و به اسنفج و نمد در آب و روغن آغشته تکمید نمایند و یا ضماد معمول از روغن که به میفختج پخته و با روغن بابونه جمع کرده باشند و یا ضماد معمول از نان یا آرد گندم در روغن بابونه به غیر نمک به عمل آرند و تغیر ضمادات و کمادات متصل نمایند تا موضع گرم بماند و اگر در آنجا درد شدید باشد ضماد از پوست لفاح و خشخاش و بیخ و افیون و آرد گندم و روغن بابونه بسازند و اندک فلونیا بخورانند تا آن که معلوم کنند که از مواضع و مجاری که در آن سنگ است میل نموده و باید که حرکت نماید و خارج گردد که آن نرم و فراخ شده و محاجم بلانار قریب موضع درد بنهند و مدام اندک اندک فرو دارند پس هر گاه وجع در خاصره محسوس شود سنگ به طریق بول منخدر گردد و اگر به سبب بزرگی و خشونت خود در آنجا تشبث کند و بدان سبب درد شدید پیدا کنار در آب گرم که اندر آن حلبه و خطمی و شبت و بابونه جوشانیده باشند بنشانند و در آن روغن بسیار اندازند تا وجع تسکین یابد و خروج سنگ آسان گردد پس اگر طبیعت قبض شود و به حقنه ملینه حقنه کنند و در آن پیه‌ی ماکیان تازه و روغن شبت و روغن حلبه و پیه‌ی بط داخل نمایند و از خارج قیروطی موم و پیه‌ی بط و روغن بابونه

بمالند و به ضماد معمول از تخم کتان و حلبه و خطمی و روغن بابونه و پیه‌ی بط یا پیه‌ی ماکیان تضمید نمایند و همواره این تدبیر استعمال کنند تا آن که درد ساکن شود و اگر در آنجا ورم باشد علاج ورم اولا به فصد و ضمادات و غیر آن نمایند تا آن که ورم نضج یابد و موضع پاک گردد بعده به علاج سنگ رجوع نمایند و اگر در آنجا ربح غلیظ باشد که در وجع افزایش کند در ادویه که برای سنگ بنوشانند اشیای محلل ریاح مثل سداب و انیسون و نانخواه و زیره و کردیا و شونیز بیامیزند و در ضمادات که از خارج استعمال کنند چیزی از این مخلوط سازند و با گلقند عسلی بیاشامند و دوا متخذ از خون بز کوهی برای وجع کلیه تفتت حصات اگر پیدا شده باشد و برای منع از تولد غیر آن و تسکین اوجاعی که در گرده از ورم یا حصات باشد نافع هر گاه انگور به سیاه شدن ابتدا کنند بگیرند ظرف نو و در آن آب بجوشانند تا پاک گردد بعده بز کوهی جوان چهار ساله ذبح کنند و در آن ظرف خون وسط بگیرند و خون اول و آخر نباید گرفت و آن طرف را به پارچه‌ی باریک پوشیده در آفتاب نهند و از تری و غبار محفوظ دارند تا آن که منعقد گردد بعد از آن اجزای کوچک قطع کنند و بسایند و در آن قدری از ساذج و حماما و سنبل الطیب و فلفل آمیخته بردارند و یک ملعقه به طلای شرین هنگام سکون وجع بدهند که خیلی عجیب است و باقی ادویه در بحث حصات مثانه مسطور گردد بوعلی سینا می‌نویسند که در این جا معالجاتی که برای گرده خاص و مشترک به مثانه است ذکر می‌کنیم بعد از این بهر حصات مثانه به آب مفرد و علاجات مفرد خاص جدا کنیم و اغراضی که اطبا قصد آن در علاج حصات می‌نمایند قطع ماده‌ی آن و منع تولد او به قطع سبب و اصلاح او است بعده تفتت و کسر آن و کشیدن و جدا کردن از متعلق آن به ادویه که این فعل کند بعد از آن اخراج آن و تلطف در آن و ترتیب آن بود و این تمام می‌شود به ادویه‌ی مدره یا به معونات از خارج پست‌تر تدریج تسکین و آنچه تابع این از اوجاع باشد و اصلاح آنچه که بادی از قروح عارض شود باید کرد و قومی بهر اخراج آن به شق خاصره و پشت تصدی نموده و آن خطر عظیم است و کسی که این فعل کرد بی‌عقل باشد اما قطع ماده‌ی آن پس اولا به استفراغ او از مسهل یا به قی کننده بعده پرهیز از اغذیه‌ی غلیظه و آب‌های تیره پست‌تر به تعدیل مأکول و به تقویت معده و اجادت هضم و به ریاضت معتدل بر خلو و مالش کمر بسته و تلیین طبیعت بهر سیلان اخلاط غلیظه به جانب ثفل و عدم مزاحمت

ثفل به گرده و عدم سدد بایدکرد و از آنچه آن را نفع بخشد ادامت ادرار به چیزی که مثانه را بشوید از بزور مدره است و آنچه در این نیکو است آب نخود و آب حرشف و آب برگ ترب خصوصاً باریک رطب باشد و چون بر آن چند روز بگذرد مدر قوی استعمال کنند و در صبیان آشامیدن شراب رقیق ابیض مخروج منع تولد حصات کند و گاهی به حقنه‌های معتدل به ادویه‌ی مخرج ثفل و تلیین طبیعت منتفع شوند و گاهی در آن ادویه‌ی سنگ داخل کنند پس قوت را از قریب برساند و از موانع بهر تولد آن قی بر طعام است و استکثار از آن که دافع فضول غلیظه از طریق مضا و طریق حرکت آن به سوی گرده است و جانب گرده را پاک گرداند و حمام و آبزن نافع بود گاه بازلاق آن مدد کند و گاهی مواد را به سوی ظاهر بدن جذب کند و از گرده بگرداند لیکن چون از آن استکثار نمایند ارخای قوت و اضعاف کلیه نماید و همچنین هر گاه در غیر وقت حاجت به سوی تلیین و تسکین وجع استعمال کنند گرده را قابل مواد منصبه به سوی آن به سبب استرخای آن گرداند و خواب بر پشت حصات را نفع کند و اما ادویه‌ی مفتته‌ی آن اکثر ادویه‌ی تلخ است که بسیار شدید الحرارت نباشد تا در سبب نیفزاید و سرکه تقطیع او اشد و حرارت او اقل باشد آن افضل بود و باید که ادویه‌ی سنگ مثانه در حرارت شدیدتر از ادویه سنگ گرده باشد و در این جا ادویه از جنس دیگر است که فعل آن به سوی حرارت و برودت منسوب نبود بلکه فعل آن فعل دوای بالخاصیته بود و از ادویه‌ی خفیفه آن است که در این قوت مفرط نباشد و طبع آن چنین باشد که سنگ کوچک را بشکند و آنچه شدید القوت نیست بعضی از آن چنان بود که شدید القوت به حسب سنگ گرده باشد مگر آن قلیل القوهٔ به حسب سنگ مثانه بود بهر آن که آن را در آن این قوت نباشد مثل حجر الیهود و بعضی از آن آن است که به حسب گرده قوی بود و در حصات مثانه نیز فعل کند و بعضی از آن آن است که قوت او در هر دو سنگ شدید باشد مثل گنجشک مسمی اطراغولیدس و مثل خاکستر کژدم و چون از ادویه‌ی حصویه ادویه ترکیب دهند پس باید که بدان اقسام ادویه که معین بر فعل آن باشد یار کنند بعضی از آن ادویه‌ی قوی الادرار بود که اخراج بول غلیظ کند تا آنچه از حصات منقطع گردد و بشکند خارج گردد و بعضی از آن ادویه باشد که در آن تعسری بهر حرکت ادویه‌ی دیگر و اخراج تلبث بود تا کمال عمل او به سرعت گردد و این ادویه غیر سریع النفوذ باشد به سبب دسومت؟ و

لزوجت در آن مع ذلک منضجه بود مثل صمغ بسفایج و بعضی از آن ادویه‌ی سریع النفوذ و تفتیت باشد مثل فلفل و غیر آن و ادویه‌ای باشد که تقویت عضو کند هنگام اختلاف تأثیرات در آن و حرکات بر آن و آن اودیه‌ی فادزهریه بود مثل سنبل الطیب و سلیخه و غیر آن و بعضی از آن ادویه‌ای باشد که در آن قبض لطیف بود مثل ربوب فواکه تا حفظ قوای عضو نماید و گاهی به این ادویه مخلوط می‌کنند ادویه‌ی مسکن اوجاع به خاصیت یا به تخدیر پس هر گاه دوایی بر این صورت ترکیب دادیم قوت طبیعت در آن تصرف کند و ادویه‌ی حصویه را نزد حصات استعمال نماید و معطل کند ادویه‌ی مدره و مبدرقه را نزد موافات او به ادویه‌ی حصات بعد استعمال او این ادویه‌ی مدره را تا ادویه‌ی حصویه را به سوی مکان حصات رساند و در آن هنگام ادویه‌ی مرتبه و ملینه را در آنجا برای ترتب دوای حصات و تلبث آن استعمال کند پس آن فعل خود کند و منفذ و مدر را از موضعی که احتیاج توقف زمانی در آن باشد حرکت ندهد تا آن فعل خود کند بدانچه قوت مستعمله آن را معطل داشته و قبل این ادویه‌ی منفذه را استعمال کرده باشد تا به ادویه‌ی حصویه به سوی حصات استعجال نماید قبل از آن که از طبیعت منفعل گردد به انفعال موهن قوتی که بدان در حصات فعل کند و چون مفتته و محرکه را استعمال کند و فعل آن نماید ادویه‌ی مرتبه را معطل کند و عمل مدره و منفذه نماید پس چون درد شدت کند مخدره را استعمال نماید بر نحوی که آن قانون معروف در ترکیب ادویه است و گاهی در یک دوای مفرد بسیار از این خصال مجتمع بود و اکنون ادویه‌ی مفتته‌ی حصات مخرج آن شمار کرده می‌شود و آن مثل قسط و بیخ علیق و مقل و بیخ رطبه و پوست بیخ و بمست و نخود سیاه و خصوصاً آب او و تخم خطمی و ثمر آلوبالو و صمغ زعرور و در زعرور نیز این قوت است و خارخسک و بیخ او این را نیکو است و بیخ حنا و عنصل و سرکه‌ی او و سنکنجبین او و کرفس جبلی و پودینه و افسنتین و سلیخه و بیخ خیار دشتی و عود بلسان و حب بلسان و روغن بلسان و نقل او قوی بسیار است و تخم خیار دشتی و حرشف و آب بیخ او و اسقولوقندریون و پرسیاوشان دو درم به آب ترب و کرفس و بیخ نیل و تخم ساذج و عصی الراعی و خصوصاً رومی و زیره‌ی صحرایی و بیخ بنطافلون و آب او و کمافیطوس و جعده در بیخ هلیون و تخم سعد مصری و پوست بیخ غار و تخم ترب و اسقوریدون و برگ فاشرا و سداب بری است و ایضا بوره‌ی ارمنی پنج درم

بگیرند و به عسل بسرشند و به آب ترب سه روز بخورانند و ایضاً موطیرا مثقال به آب نیم گـرم و بعـضی اطبـا ذکـر کرده‌اند که چون فلفل هفتاد عدد بگیرند و باریک ساییده هفت قـرص از آن بـسازند و هـر روز یـک قـرص بخورنـد سنگ خارج کند و در پسته قوت تفتـت حـصات کلیـه اسـت و از ادویـه‌ی قویـه بـه حـسب گـرده حجـر الیهـود و مشکطرامشیع و کمافیطوس است و از قویه مطلقا خاکستر عقارب است و روغن عقرب و آن زیـت اسـت کـه در آن عقارب مشمش کنند طلاء و زرقا برزاقه در سنگ مثانه طریق خاکستر کژدم و بهترین تدبیر خاکستر کژدم این است که کژدم را در شیشه کرده به گل حکمت گرفته در تنور گرم یک شب یا کم از این بدارند و مبالغه در سـوختن آن نکنند و صبح بردارند و شیشه بهتر از ظرف گل ناشف آخذ قوت است و خاکستر خرگوش ذبح کرده به همین نوع و این قوی است و شربت دو درم بود و آب او شدید الحل است و کرم شب‌تاب که از آن سـر و دسـت و پـا دور کـرده خشک کنند و در آفتاب اندر ظرف مس بیاویزند و ایضاً خراطین خشک و ایـضاً آبگینـه مثـل غبـار سـاییده و ایـضاً خاکستر آبگینه طریق خاکستر آبگینه و بهترین آن این است که در چمچه‌ی آهن مشبک گرم کنند تـا سـرخ شـود پس در آب اشخار اندازند تا در آن اجزای سوخته جدا گردد و باقی مانده را باز گرم کنند و به دستور عمل نمایند تا همه خاکستر شود بعده آن دزور را مثل غبار بسایند و یک مثقال از آن در دوازده مثقال آب گرم بخورنـد و بهتـرین آبگینه‌ی سفید صاف است و از ادویه‌ی بسیار قوی سنگی است که در اسفنج یافته شود و ایضاً خون بز کوهی خشک کرده است طریق اخذ خون بز کوهی و بهتر طریق اخذ آن این است که در وقتی که اندر آن انگور بـه رنـگ کـردن شروع کنند بگیرند و در ظرف نو شسته اخذ نمایند و اگر ظرف سنگ باشد بهتر است و بعد بسته شدن خون اجزای کوچک آن تراشیده و از آن اقراص ساخته بر ظرف مشبک با پارچه‌ی صاف در آفتاب از حریر پوشیده بدارند و چون خوب خشک گردد در جایی که تری نباشد آن قرص را بدارند و یکی ملعقه از آن در شراب حلو وقت سکون درد یـا در آب کرفس جبلی بخورند و امر عجبی مشاهده نمایند و باقی طریق این همان است که در قول مسیحی گذشت و از آنچه قوی عجیب است خاکستر بیضه‌ی ماکیان بعد بیرون آمدن بچه‌ی آن است و آنچـه شـدید القـوة و افـضل از جمله است گنجشک مسمی در یونانی اطراغولیدیطوس است و آن گنجشک است از جنس صعوه کوچک‌تر از همه-

ی گنجشک‌ها سوای گنجشک علکی و رنگ بدن او میان خاکستری و زردی و سبزی بود و بر هر دو بازوی او پرهای طلایی رنگ باشد و بر دم او نقطه‌های سفید بود و اکثر ظهور او در زمستان و در زمین شوره و نزد دیوارها باشد و بسیار طیران نمی‌کند بلکه اندک بپرد و زود بنشیند و دایم آواز دهد و دم بجنباند و آن را خام بخورند و این افضل است و مطبوخ و بریان و نمک سود و خشک کرده بخورند وگاهی آن را به تمامه بسوزند در تنوری که بسیار گرم نباشد به قدری که بر آن احتراق معطل قوت مستولی شود و در آبگینه باشد به نحوی که بهر عقرب و غیر آن مذکور است و گاهی در دیگ سنگین بسوزند و سر او بند می‌کنند پس هر گاه حد تشویه به سوی احتراق تجاوز کند بردارند و گاهی مبرز مملوح و مشوی به فلفل و ساذج و مانند آن کنند و از خشک کرده یا خام یا سوخته سوده به شراب صاف یا به عسل یا به ماءالعسل و به حندیقون بخورند و کذلک هر واحد از این ادویه و قومی گمان کرده که این گنجشک عصفور الشوک است و در این جا طائری است که مافرنجنیه صفراغون نامند نمی‌دانم که آن همین است یا غیر آن گمان کرده‌اند که چون آن را خشک کنند و اندک اندک بخورند اخراج سنگ از هر موضع نماید و قومی ذکر کرده که نفس سنگ اخراج سنگ می‌کند و ایضاً سرگین کبوتر و سرگین خروس است حنین و کندی زعم کرده‌اند که اگر از آن بزرگ را دو درم و کوچک را نیم درم یا مثل او شکرطبرزد بخورند هر سنگ را اخراج کند و گاهی با وی فلفل و نمک می‌آمیزند و یک درم مخصوصاً با طبیخ مشکطرامشیع دهند و ایضاً خنافس مجففه بعضی گمان می‌کنند که تدخین زیر ذکر بخار خارپشت سنگ را در بول برآرد و این از آن جمله است که آن را حق نمی‌دانم و اما ادویه‌ای که بهر تنفیذ بدین ادویه مخلوط سازند مثل فلفل و پودینه و دارچینی است و این ادویه را با وجود آن که در باب تحریک سنگ معونت است و اما ادویه‌ای که بهر ادرار به قوت و اخراج فضول غلیظه بدان مخلوط سازند مثل بزور معروفه خصوصاً حلبه و مثل دوقو و فوه و مر و اسارون و ذج و نانخواه و کاشم و سیساليون و تخم فنجنکشت و اذخر و قروماناست و گاهی بعض مردم بر استعمال ذراریح جسارت می‌کنند واین ادویه با وجود شدت ادرار آن‌ها تأثیر در حصات نیز دارند و اما ادویه‌ای که برای ترتب اندک اندک آمیزند مثل صموغ است و گاهی در نفس خود با فاعل در سنگ باشد مثل صمغ بسفایج و صمغ جوز و اما ادویه‌ی مسکنه‌ی وجع مثل تخم کتان و

لعاب آن است و مثل جلوز و فندق و تخم خطمی و این را ترتیب نیز بهر ادویه حصویه و موافقت بـرای جـرم گـرده است و از مخدرات آنچه معروف است و اما ادویه‌ی مقویه مثل بهمن و زرنباد و سوسـن خـسک و تخـم فنجنکـشت است و ایضاً مثل گل سرخ و گلنار و اذخر صندل و اما ادویه‌ی مرکبه برای حصات مثل مثرودیطوس اسـت کـه آن قوی فاضل در سنگ گرده است و مثل سنجرینیا و مثل معجون عقـارب معـروف بـرای گـرده و مثانـه و ایـضاً دوای متخد به دم تیس که آن را یدالله به سبب جلالت قدر او نامند و دوا معـروف بحرانـی متخـذ از روغـن بلـسان و آن عجیب است و مثل این دوای قوی که تجربه کرده‌ایم بگیرند خاکستر آبگینه و خاکستر عقرب و خاکستر بیخ کرنـب نبطی و خاکستر خرگوش و حجر اسفنج و خون بز کوهی خشک کرده سوده و خاکستر پوست بیضه‌ی بچه بـرآورده و حجر الیهود و صمغ جوز و وج ترکی اجزا مساوی یک یک جزو و فطراسالیون و دوقـو و مشکطرامـشیع و صـمغ و تخم خطمی و ترب و فلفل هر واحد یک نیم جزو به عسل دو چند سرشته نگاه دارند شربتی از آن دو مثقال و زیاده از آن به آب خارخسک مطبوخ به نخود سیاه و این بهر سنگ مثانه نیز صالح است و ایضاً خاکستر بیخ کرنب نبطـی و خاکستر بیضه‌ای که بچه از آن بیرون آمده باشد و براده‌ی حجر الیهود نر و ماده مساوی همه را جمع کرده به قدر ملعقه از آن در شراب یا آب خارخسک بخورند و این سنگ مثانه را نیز نافع بود و آن را مثل گل سفید برآرد و ایـضاً آنچه قوی و جامع است تخم خربزه آبگینه‌ی سوخته تخم قلت دوقو مساوی یک درم به آب نخـود یـا تـرب و ایـضاً سرگین کبوتر و سرگین خروس اندکی از این به آب ترب یا به شراب یا به آب گرم بدهنـد و ایـن جـامع اسـت و از آنچه جامع است این است که بگیرند کندش یک درم سرگین کبوتر یک درم خنافس نیم دانـگ کوفتـه بـه شـراب بدهند و ایضاً حجر اسفنج و سقولوقندریون و پرسیاوشان و تخم خطمی و فطراسالیون مساوی شربت مقدار حاجـت در آب کرفس یا ماء الاصول یا آب خارخسک یا آب ترب و ایضاً از آنچه جامع است حب بلـسان و پودینـه‌ی دشـتی خشک و تخم خبازی و حجر اسفنج و بادروج خشک مساوی کوفته هر روز یک ملعقه به شراب ممزوج چهـار اوقیـه بدهند و از آنچه اخص به کلیه است می‌سوسن دو درم سـموریبون دو درم فلفـل چهـار درم اسـت و شـربت مقـدار مناسب به سکنجبین عنصلی و ایضاً سداب بری و خبازی بری و بیخ کرفس مساوی به قدر دو ملعقه از آن گرفته در

شراب جوشانند و صاف کرده بنوشند و ایضاً فنطافلون به سکنجبین عنصلی یا به ماء العسل و ایضاً تخم ترب و تخم قلت مساوی یک بندقه از آن به روغن یاسمین بدهند. و ایضاً دوای مجرب تخم خربزه و قرطم و زعفران و قلت به تکرار بخورند و ایضاً حب المحلب مقشر کوفته دو مثقال زعفران مثال زراوند نیم مثقال به عسل بسرشند شربتی چهار درم و ایضاً رومانا در خمی مع مثل آن پوست بیخ غار و ایضاً از تخم سپند و مقل جها سازند شربتی هر روز تا یک درم به آب برگ ترب و راسن رطب یا به آب زیتون دوای فایق مسکن درد و مخرج حصات بگیرند سموریبون و آن کرفس بری است و معروف به کرفس فرس یک اوقیه سعد مصری سنبل الطیب تخم خشخاش سفید دارچینی سلیخه فلفل سفید تخم گزر یبروج هر واحد یک نیم اوقیه حجر الیهود نیم اوقیه سنگی که از بلاد فاقادونیا آرند نیم اوقیه به عسل بسرشند و شربت بندقه به شراب دوا نافع تکون حصات بگیرند تخم صامرلویا و مشکطرامشیع و تخم خطمی هر واحد درخمی تخم خیار بستانی و تخم خربزه و کتیرا هر واحد نصف درخمی و همه را مخلوط کرده بخورند شربت دو درخمی با شراب لطیف ممزوج دیگر بگیرند مجر موجود در اسفنج و بیخ خارخسک و تخم گزر هر واحد دو درخمی تخم خیار و تخم خطمی و نشاسته هر واحد یک درخمی بادیان و انیسون و جعده هر واحد سه درخمیات و گاهی آب‌هایی که اندر آن ادویه‌ی خصویه و معینات آن جوش دهند می‌نوشانند مثل آب‌ها که در آن کمافیطوس و جعده و پودنیه و سیسالیوس و بیخ خارخسک و ثمر آن و اسقولوقندریون و بیخ خبازی و پرسیاوشان عصی الراعی و بیخ نیل و بیخ غافث و تخم خمطی و صامرلویا و شونیز مشکطرامشیع و غیر آن از مدرات و چون این‌ها را در ایام صحت نیز استعمال کنند تولد حصات منع کند و از مطبوخاتی که بدان در حصات کلیه انتفاع یابند چون استعمال او به تکرار نمایند در اوقات نوبت این است که برگ خبازی دشتی بجوشانند و در طبیخ او روغن زرد و عسل داخل کرده مقدار کثیر از آن بنوشند که آن ازلاق حصات و ادرار بول و تليين مسالک آن کند و آن را به سهولت برآرد و ردفس گفته که کثرت استحمام در حمامات به آب کبریتی مفتت حصات است و این اشاره می‌کند به سوی بعض آب‌های حاره که گاهی جلد را قرحه کنند چون از آن ادویه‌ی حصویه بسازند و در آن پارچه‌ی آغشته‌ی گرم بر موضع سنگ نهند آن را تحلیل کند و ما تجربه کرده‌ایم چیزی را از این قبیل و اما تدبیر در تهیه‌ی

حصات برای انقلاع و انفعال از ادویه و آسانی زلق و خروج پس واجب است که مالش ادهان مرخیه استعمال نمایند و کذلک نطولات و ضمادات و قیروطیات مرخیه و حمامات و آبزن به قدری که ارخای قوت به افراط ننماید پس دافعه را ضعیف کند و گاهی به سبب این به سوی عضو ماده زیاده سیلان کند و در این هنگام دوای انقلاع حصات بنوشانند تا قلع و اخراج بر آن آسان گردد و باید که مرخیات به مقویات بر قانون معلوم مخلوط سازند و خصوصاً آن که در آن همه تقویت بسیار مضادت برای غرضی که در تحلیل است نباشد و این مثل روغن سوسن و روغن سنبل و روغن حنا و روغن خیری است و اجرام آن‌ها نیز در روغن خیری معانی کثیره جمع‌اند بعد از آن کمرگاه و خاصره و عانه بربندند تا مجاری از بالا فراخ شود و یا به دست مالش نمایند بعد از آن دوای مفتت بخورانند و عقب آن مدرات دهند و ایضاً در نوشیدن مثل خیار شنبر به روغن بادام و یا عصاره‌ی لزج از عصارات مدره که اندر آن لزوجت و ازلاق باشد به روغن بادام باک نیست و از آنچه نفع کند بعد ارخا یا عند استغنا از ارخا هر گاه معلوم شود که سنگ منقلع متحرک است تکمیدات به اسفنج مغموس در آب و زیت و به خریوا؟ و سبوسات و ضمادات مسخنه و مروخات با دهان حاره‌ی مسخنه مثل روغن سداب یا به زیت وجندبیدستر است و احتیاج حفظ سخونت ضماد بود و اگر حاجت به قوی تر از این آید محاجم خالی بر موضع سنگ گذارند تا آن را جذب کند بعده از آن موضع فرود آرند و همچنین به تدریج از موضع کلیتین به توریب طرف حالبین به سوی اسفل نازل کنند پس اگر سنگ به مثانه فرود آید درد ساکن شود و گاهی ریاضت و حرکت و سواری بر چارپایه‌ی خر و گام کافی گردد و کذلک نزول بر نردبان خصوصاً که مروخات استعمال کرده باشند و چون سنگ از مثانه به سوی مجرای قضیب منحدر گردد پس گاهی درد کند و در این هنگام باید که تدبیر آن موضع نمایند به نحوی که ذکر یابد و اما تدبیر وجع چون هیجان کند و خصوصاً نزد مثانه به سبب عظم حصات یا دندانه‌ای که در آن باشد و کبر خراشنده و خشونت ساحجه پس گاهی تمکن بود که به حمام و آبزن زایل گردد و چون افراط این‌ها کنند و ارخا آرند وجع شدید بعد ساعتی عود کند و نطولات بابونجیه و اکلیلیه و خطمیه و نخالیه جید و نافع است و اگر قبض طبیعت باشد اخراج ثفل صواب بود به شیاف یا حقنه‌ی غیر کثیر مضعط و مؤلم بلکه شیاف نزد من بهتر است و در تلیین طبیعت تخفیف بسیار و

تسکین وجع است و به استعمال مسهل سبیل نیست که آن مؤلم بود و مؤدی به نزول مواد از فـوق گـردد و امـا در حقنه چون شحوم و دسومات و قوای مرخیه و قوای مدره باشد با وجود اسهال تلیین کند و درد را بشکند و اعانت بر اخراج سنگ نماید و چون درد شدید باشد و از علاجی که مذکور شد تسکین شـود بعـده چـون عـلاج بـه ادویـه‌ی حصویه کنند درد ثوران نماید پس صواب‌تر آن است که از ادویه‌ی مقوی التحریک دست بازدارند و به حقنه‌ی لین و به مروخات و قیروطیات مرخیه ملینه‌ی مزلقه مشغول شوند و گاهی در این وقت استعمال قی نفع بخشد و ایـن بـه سبب تقلیل مواد مزاحم حصات بود و گاهی ضرر کند بنابر جذب حصات به سوی فوق پس اگر وجـع متغیـر نـشود ناچار مخدرات خورانند و افضل آن فلونیاست و ایضاً دوای لفاحی و تریاقی که کهنه نشده باشد بلکه به تازگی باشـد و قوت افیون در آن باقی بود که آن به وجوه کثیره نافع بود چنانچه نفع کنـد از جهـت تریاقیـت و از جهـت ادرار و تفتیت حصات و از جهت تخدیر وجع و گاهی در ایلام ریح که در گرده بود و مزاحمت حصات کند اعانت نماید و به علامات ریح الکلیه شناخته شود و یا در امعا بود که مزاحمت او نماید و به علامات آن دریافـت گـردد پـس در ایـن هنگام باید که آنچه کسر ریاح کند مثل سداب و تخم آن و تخم کرفس و انیسون و نانخواه و کرویا و شونیز در مثل ماءالعسل بخورانند یا ضماداً یا به اخذ قیروطی از آن در روغن یا در حقنه استعمال کنند و اگر حصات بـه ورم حـار باشد اولا به معالجه‌ی ورم کلیه علاج کنند و بدانچه معلوم است از نطولات و قیروطیـات و ضـمادات مبـرده کـه در ابواب کثیره گذشت اندک سرکه برای تنفیذ بر آن ریخته کفایت کند و کذلک حقنه به آن عصارات و به روغـن گـل نمایند و اگر حاجت بود فصد کنند و اگر ورم صلب باشد به مثل لعابات حار چون لعاب بزرکتان و حلبه و خطمـی و تخم مر و مخلوط به چیزی مبرد به کار برند و کذلک بابونه و اکلیل الملک و خارخسک و شبت به عمل آرنـد و بـه طریق شرب و حقنه و اطلیه استعمال نمایند پس هر گاه اطلیه به عمل آرند بایدکه در آن مثل راتینج و سـبکینج و اشق و میعه و جندبیدستر و مر و ایضاً روغن‌های گرم مقوی داخل کنند و از مراهم مرهم داخلیون و مرهم شحوم و غیر آن به کار برند بعده چون نضج معلوم شود در آن هنگام به ادرار پردازند و اما اغذیه‌ی اصحاب حصات پس آنچـه مخالف اغذیه‌ی ضاره‌ی ایشان باشد و لحوم مشوی عصافیر رمادی و عصافیر ذور و کبوتر بچه مهرا به طبیخ ایشان را

مضر نیست و همچنین لحوم لطیفه و گوشت سرطان بریان نفع کند و باید که در طعام ایشان رشف و هلیون خصوصاً بری اندزاند و آب نخود به زیت و به روغن قرطم دهند صاحب کامل گوید که هر گاه این مرض ابتدا نماید و مریض را در جای گرده درد به هم رسد و در بول او ریگ ظاهر شود باید که تدبیر ملطف مقطع خلط غلیظ به غیر آن که حرارت مفرط کند به عمل آرند و از استعمال اغذیه‌ی عسر الانهضام مؤلد خلط غلیظ لزج مثل لحوم کبش و خزیر و نان فطیر و نان میده و هر آنچه از آرد و نشاسته سازند و اطریه و هریسه و بیضه‌ی منعقد و پنیر رطب و خشک و برنج به شیر و غیر آن منع کنند و اغذیه‌ی مسهل الهنضام مثل لحوم طیور ملایم چون بچه‌ی مرغ و دراج و قنابر و لحوم جدی به طریق اسفیدباج و زیرباج و مطنجین نیک پخته و نان خشکار خمیری خوب پخته استعمال نمایند و مغز خیار و بادرنگ و خربزه و انگور سفید و کاسنی و کشوث و کرفس و بادیان و پودینه و نانخواه به کثرت تناول کنند و به استعمال بادام تلخ و تخم خربزه و تخم کتان و هلیون و آب زیتون و کبر مخلل و هلیون مخلل و مانند آن که او را بول کند و غذا اندک دهد حریص گردانند و ریاضت معتدل قبل غذا و دخول حمام معتدل الحرارة بعد ریاضت و ریختن آب نیم گرم بر جانب مریض و نشستن در آبزنی که اندر آن خارخسک و بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش و کرفس و کرنب و شبت و برگ خطمی و پرسیاوشان برابر جوشانیده باشند استعمال کنند و به جای گرده گاهی روغن حسک و گاهی روغن شبت و روغن خیری و مانند آن بمالند این تدبیر هر روز و یا یک روز در میان به عمل آرند و بعد خروج از آبزن مغز تخم خیار و بادرنگ و خربزه و کدو هر واحد یک جزو بادیان نیم جزو همه را باریک ساییده سه درم سکنجبین و گلاب و اندک آب سرد بخورند و گاه گاه این طبیخ بنوشند عناب و سپستان و انجیر سفید و پرسیاوشان و اصل السوس و تخم خطمی و تخم خبازی و تخم کرفس و بادیان و جعده و خارخسک و حاشا هر واحد به قدر حاجت گرفته همه را به سه چندان آب بجوشانند تا به سوم حصه باز آید صاف نموده چهار اوقیه از آن یا یک نیم اوقیه سکنجبین شکری به کار برند و گاه گاهی امر به قی نمایند بعد تناول طعام مختلف مثل ترب و ماهی شور و خربزه و شبت و کرفس و بادیان و نوشیدن سنکنجبین که در آن ترب خیسانیده باشند و شرب شراب مختلف و امثال آن پس اگر علامات غلبه‌ی خون اظهر بود فصد باسلیق نمایند و اگر نباشد

دوای مسهل بلغم منقی خلط غلیظ بدهند پس اگر در آنجا حرارت باشد دوای قوی الاسهال ندهند بلکه آنچه اسهال به سهولت نمایند مثل مطبوخ مقوی تبرید و قرص بنفشه و خیار شنبر تبرید دهند و اگر در آنجا حرارت قوی نباشد و خلط غلیظ بود دوای قوی‌تر مثل این حب استعمال کنند ترب یک نیم درم حب الفیل چهار دانگ صبر نیم درم شحم حنظل یک نیم یا دو دانگ همه را باریک ساییده به آب جها سازند و امثال این آنچه استفراغ بلغم و خلط غلیظ کند به عمل آرند و هر گاه این علت مستحکم شود و در گرده سنگ مستکمل گردد باید که سایر تدبیر ملطف مقطع معتدل در حرارت و ادویه‌ی مفتت حصات بالخاصیت استعمال کنند و هر گاه در آنجا حرارت باشد باید که از ادویه‌ی حاره و تدبیر مسخن احتراز نمایند و این دوا مفتت حصات است اگر در آنجا حرارت بود بگیرند تخم خربزه و خیار و بادرنگ و کدو هر واحد پنج درم تخم کرفس و دو درم بادیان حجر اسفنج آبگینه‌ی سوخته هر واحد سه درم همه را باریک ساییده سه درم به سکنجبین بدهند دیگر که مفتت حصات است اگر حرارت نباشد بگیرند تخم خیار و بادرنگ و خربزه هر واحد چهار درم حب القلت خارخسک صمغ آلو بخارا پرسیاوشان اسقولوقندریون هر واحد دو درم حب المحلب بادیان پوست بیخ کبر هر واحد یک درم همه را باریک بسایند شربتی دو درم به آب نخود سیاه و سکنجبین و اگر در آنجا حرارت باشد این استعمال نکنند دیگر که سنگ بشکند اگر حرارت قوی نباشد حب بلسان و حب البان و حب المحلب وحجر اسفنج و تخم خربزه هر واحد یک جزو کوفته به حریر بیخته به قدر ملعقه به شراب ممزوج بدهند دیگر اگر حرارت نباشد تخم خیار و تخم کرفس حیلی و نهری و انیسون و سلیخه و سنبل و دارچین و حب القلت هر واحد یک جزو عاقرقرحا و جندبیدستر و فرفیون هر واحد ربع جزو کوفته بیخته یک مثقال به سکنجبین و آب که در آن نخود سیاه پخته باشند بخورند دیگر هر گاه در آنجا حرارت باشد خارخسک حب القلت حجر الیهود هر واحد جزو اسقولوقندریون بادیان پوست بیخ کبر مغز تخم خربزه مغز تخم خیار هر واحد دو جزو همه را باریک ساییده دو درم به آبی که در آن پرسیاوشصن و بادیان جوشانیده باشند با سکنجبین بدهند که به اذن الله نافع بود و حجر الیهود دوای بسیار نافع برای سنگ گرده است و چون از کژدم سوخته نیم درم به آب بادیان و آب راسن افشرده یا به آب مطبوخ پرسیاوشان و اسقولوقندریون بخورند نفع بین کند دوای مفتت حصات

زنجبیل فلفل دار فلفل هر واحد پنج درم خبطیانا دو درم بیخ کاکنج ده درم بیخ کاکنج ده درم جندبیدستر سه درم کژدم سوخته مثل او همه را باریک ساییده به عسل کف گرفته بسرشند خوراک دو دانگ تا نیم درم بعد شش ماه دیگر مفتت حصات زنجبیل و سنبل هندی و جعده و حب بلسان هر واحد سه درم دراچینی و اسقولوقندریون و فقاح اذخر و زعفران و جندبیدستر هر واحد چهار درم سلیخه یک درم اسارون و دار فلفل و وج و فوه و قسط هر واحد دو درم فطراسالیون و گل سرخ و فلفل سفید هر واحد دو نیم درم باریک ساییده به عسل کف گرفته بسرشند شربت درم به آب مطبوخ نخود سیاه دیگر که سنگ بشکند بگیرند سرگین کبوتر و آبگینه‌ی سوخته هر واحد یک جزو کندش نیم جزو و باریک بسایند و یک درم به آب ترب افشر ده اوقیه یا به آب اسقولوقندریون جوشانیده بدهند دیگر ذراریح نیم دانگ سرگین کبوتر نیم مثقال باریک ساییده به شراب کهنه بخورند نافع است نسخه‌ی روغن عقرب و روغن عقرب چون بر خاصره و عانه بمالند حصات را منفعت بین نماید و این صفت آن است بگیرند زراوند مدحرج و خبطیانا و سعد و پوست بیخ کبر هر واحد اوقیه و نیم کوفته بر آن روغن بادام تلخ رطل ریخته یک هفته در آفتاب بدارند بعد از آن صاف کرده رد این روغن ده عقرب زنده که همان ساعت گرفته باشند انداخته دو هفته در آفتاب گذارند پس صاف کرده بردارند و استعمال کنند و حرینیا که آن معجون معروف به حرانیاست و سوطیرا و سنجرینیا چون از هر واحد نیم درم تا نیم مثقال به آب نخود سیاه یا آبی که در آن وج و اسقولوقندریون و کرفس جوشانیده باشند بخورند نافع و از آنچه در این مرض نفع کند آبگینه‌ی شامی سوخته است چون نیم درم تا نیم مثقال از آن باریک ساییده به آب مطبوخ پرسیاوشان بخورند و همچنین اگر کژدم سوخته مثل این بخورند منفعت بین کند و باید که استعمال این ادویه به احتیاط و حذر نمایند و این چنان باشد که نگاه کنند اگر سنگ و ریگ موضع گرده ایستاده باشد و علامتش این است که درد دایم بود و ساکن نشود و مریض را قلق بود پس ادویه‌ی حاره و آنچه او را بول به قوت نماید و ادویه‌ی محلله و مرخیه مثل نطول و روغن‌ها استعمال نباید کرد بلکه تخم خیار و بادرنگ و خربزه و خطمی و تخم کدو و پرسیاوشان و مانند آن از ادویه‌ای که ادرار بول به رفق نماید استعمال نمایند و تکمید موضع به سبوس و جاورس به طور کماد و خفیف کنند و هر گاه سنگ از موضعی به موضع دیگر

منتقل باشد و آن گاهی هیجان وجع کند و گاهی ساکن شود تنطیل به آب گرم کنند و در آبزن که اندر آن پرسیاوشان و شبت و کرنب و خارخسک و بادیان و مانند آن که مذکور شد جوشانیده باشند بنشانند و به روغن‌های مذکوره مالش کنند و تکمید موضع به اسنفج مغموس در آب گرم و روغن نمایند پس هر گاه در آنجا حرارت نبود بلکه برودت باشد باید که کثرت مالش به روغن‌های گرم مثل روغن شبت و روغن سداب و خیری و نرگس نمایند و در آن اندکی از جندبیدستر و غیر آن که مرعی مجاری بول بود و توسیع آن برای نفوذ سنگ و اخراج آن به سوی مثانه به سهولت کند حل نمایند پس اگر درد شدت کند و ساکن نشود به استعمال این اشیا باید که اشیای مخذره-ی معروفه به مسکنه‌ی وجع مثل فلونتیای رومی و فارسی و افیون و پوست بیخ لفاح و مانند آن استعمال کنند و به بعض چیزهای مدر بول مثل تخم خربزه و خیار و بادرنگ آمیزند و به آب گرم بخورند که تسکین درد کند و اگر درد ساکن نشود و سنگ از جای خود نازل نگردد باید که محاجم بنهند و مص کنند که آن سنگ از موضع او نقل کند و تسکین عجیب وجع نماید و باید که وضع محجمه بر موضع فارق قریب از موضع وجع به سوی اسفل باشد و اندک اندک مص کنند که سنگ از موضع منجذب گردد بعد از آن محجمه از آن موضع به اسفل به توریب نقل کنند و اندک اندک امتصاص نمایند تا به موضع محجمه کشیده شود و همچنین محجمه را به اسفل طرف مثانه نقل کنند و همین نوع عمل کنند تا آن که سنگ به مثانه نزول نماید و از مجرای قضیب خارج گردد پس اگر این علاج استعمال کردند و سنگ در موضع واحد توقف نمود و از آن نازل نشد به سبب عظم خود در آنجا درد پیدا کرد باید که مریض را بنشستن در آبزن که اندر آن حلبه و بزرکتان و خطمی و خبازی جوشانیده باشند امر کنند و موضع را به بعض روغن‌های محلله‌ی ملینه مثل روغن بنفشه و روغن کنجد که اندر آن حلبه و تخم کتان جوشانیده و به آن پیه‌ی بط و پیه‌ی کبوتر بچه گداخته باشند مالش نمایند پس اگر درد ساکن نشود حقنه به سپستان و بابونه و خطمی و بنفشه و تخم کتان و حلبه و سبوس و روغن شبت و مانند آن استعمال کنند و مالش به ادهان و آب گرم نمایند و مدام این فعل کنند تا آن که درد تسکین یابد و چون درد ساکن شود و مرض تخفیف یابد پس چون که نگاه کنند اگر سنگ به سوی مثانه نازل شود و از آن خارج گردد مرض زایل شود و اگر سنگ خارج نشد

اعاده‌ی ادویه مفتته‌ی حصات مدره‌ی بول که مذکور شد و آنچه در بحث سنگ مثانه ذکر یابد باید کرد صاحب جامع بعد ذکر علاج مذکور این قدر زیاده نوشته که من اکثر صاحب این مرض را علاج به این سفوف نمودم نمک ترب قرومانا کرویا مغز تخم خربزه خارخسک بادیان هر یک سه درم حب القلت دو درم باریک ساییده سه درم بعد فصد باسلیق بخورند و در هر هفته یا پانزده روز یا بعد یک ماه به حسب قوت مریض اسهال طبیعت به این دوا نمایند که بگیرند بادیان سه درم و باریک ساییده با گلقند یک اوقیه بسرشند و در آب حل کرده صاف نمایند و در آن فلوس خیارشنبر دو اوقیه حل کرده باز صاف نمایند و روغن بادام شیرین انداخته نیم گرم بنوشند پس مرض شفای تام به اذن الله تعالی در زمان اندک یافت ایلاقی و جرجانی گویند که قطع اسباب تولد سنگ بایدکرد پس تدبیر تفتیت و اخراج او اما تدبیر قطع سبب آن است که بدن را از ماده پاک نمایند و از اغذیه‌ای که غذای آن ماده سنگ شود بازدارند و از حرکات و اسباب معین بر تولد آن احتراز نمایند و اگر اراده‌ی حفظ قوت باشد طعام‌های زودگوار چون گوشت تیهو و دراج و تذرو و مرغ خانگی سبک اندام فربه و گوشت بزغاله و بره یا اسفیدباج مرغ فربه و بیضه‌ی مرغ نیم برشت و نان خشکاری خمیری نیکو پخته بدهند و اگر قوت قوی باشد چیزهایی که غذا کم‌تر دهند چون ماش مقشر و اسفاناخ و کشک جو و قلیه‌ی خیار و نخوداب و زیرباج و مزورات ساده به مغز بادام و روغن آن و روغن کنجد تازه یا روغن گاو بخورانند و از امتلای طعام حذر کنند و تدبیر تنقیه‌ی بدن استعمال قی و مسهل است و قی به دو سبب بهتر است یکی آن که قی زود زود توان کرد و مسهل زود زود نشاید خورد دوم آن که قی هم ماده را قلع کند و هم از آن طرف منع نماید لیکن بر قی طبع را نرم باید داشت تا ماده را به طریق امعا بازگرداند و مسهل به حسب مزاج و حال مریض باید داد و تقویت معده بهر هضم طعام حسب واجب نمایند و از آنچه تولد سنگ را منع کند این است که آب سرد در میان طعام بخورند و گاه گاه ناشتا اندکی شراب خورند و بر بستر پوستین بخسبند لیکن بر کتان خسبند تا گرده‌ی ایشان گرم نشود و از مفردات آنچه ماده را لطیف کند و مثانه را پاک کند و سنگ را بشکند بعضی از آن بقول است مثل کرفس و کاسنی و شبت و پودینه و بادیان و خارخسک و برگ ترب و ترب و راسن و بعضی فواکه مثل خربزه و خیار و بادرنگ و انگور سفید و انجیر تر و خشک

و بادام تلخ و زعرور و پسته و بعضی آچارها مثل کبر مخلل و هلیون مخلل و عنصل مخلل و زیتون پرورده و بعضی شراب‌ها مثل سکنجبین که از سرکه‌ی کبر و از سرکه‌ی عنصل سازند و آب ترب و شراب سفید لطیف و بعضی ادویه است مثل آن که در قول بوعلی سینا گذشت و اگر قوت گرده و مثانه ضعیف شده باشد ادویه‌ی مقویه بیامیزند مثل بهمن و غیر آن که در قول مذکور مسطور شد و رب میوه‌ها مثل سیب و بهی و چون از آبزن بیرون آیند شربتی از تخم خیار و خیار بادرنگ با نیم مثقال حجر الیهود و نیم درم حجر اسفنج سوده بدهند و روغن‌های ملین با روغن‌های مقوی چون روغن شبت و حسک با روغن سوسن و خیری آمیخته بمالند و روغن خیری هم مقوی و هم محلل است و قی به وقت درد نباید کرد محمدزکریا گوید بسیار آزمودم که بعد فصد درد ساکن شد و سنگ به آسانی بیرون آمد و این دوا سنگ را از گرده بیرون آرد مغز تخم خربزه و زیره‌ی سیاه و نانخواه و صغر و تخم کرفس و تخم ترب و مغز بادام تلخ مساوی شربتی یک درم به طبیخ پرسیاوشان اسحاق گفته که این نسخه را من آزمودم اگر مزاج علیل سرد باشد هر روز سه درم بر ستور بدهند ریگ و سنگ بیرون آرد غذا نخوداب سازند و ایضاً دوقو و فوه و کرفس و مغز تخم خیار هر یک شش درم سلیخه و سنبل و دارچینی هر یک چهار درم همه را بکوبند شربتی به قدر یک ترمس با چهار اوقیه‌ی آب حسک سی روز این دوا بخورند سنگ را بریزاند و پاک کند و در این ادویه خاصیتی عجیب است و آن این است که هر که این دوا بکوبد در دست او انگشتری آهنی نباشد و بر میان او کارد نباید و در کفش او میخ آهن نباید و به هیچ وجه با وی آهن نباشد و این خاصیت آزموده‌ی من نیست لیکن آنچه در کتب دیدم آنجا حکایت کردم و در اختیارات کندی همی آید که آب ترب هر صباح یک اوقیه بخورند همه‌ی سنگ‌ها را بریزاند و پاک کند و جانوری است که در میان بقول یعنی تره بسیار باشد پشت او چون گنبدی گرد و رنگ اوسرخ و بر آن نقطه‌های سیاه در میان سرخی بود چون از آن جانور سه عدد بخورند سنگ بریزاند و پاک کند و کرم شب‌تاب که شب‌ها روشنایی دهد سر و اطراف وی را دور کنند و تن او در آفتاب خشک کرده هر روز یک درم با دوازده درم آب نقیع انگزد بدهند سه روز و بعضی گفته‌اند که یک درم به سه روز باید خورد و مجرب نوشته‌اند و این آزموده‌ی من نیست و همه‌ی ادویه‌ای که از بهر این علت دهند در حمام و آبزن بدهند که نافع‌تر بود و حب

بلسنن سوده یک مثقال سنگ گرده بریزاند و معجون ارمده در قول بوعلی گذشت و معجون عقرب در بحث حصات

مثانه در قول ابوسهل خواهد آمد شربتی بعد از شش ماه کودکان را نیم دانگ و بزرگان را دانگی در آب کرفس

محمود شیرازی گوید که در سنگ گرده و مثانه هر صبح مطبوخ از بادیان سه درم و تخم کاسنی و اصل السوس

مقشر کوفته هر واحد سه درم با شکر سفید ده درم بنوشند و غذا مزورهی نخوداب به شیرهی قرطم و لحم کبک و

یا شیرهی تخم خیارین و تخم خربزه هر واحد ده درم بنوشند و یا بگیرند بادیان و انیسون هر واحد سه درم و با

شکر سفید ده درم جوشانیده صاف نموده بر آن شیرهی بز در ثلاثه هر واحد ده درم انداخته بنوشند و اگر درد

اشتداد نماید و امر عظیم گردد این مطبوخ بیاشامند بادیان تخم کرفس تخم خبازی تخم خطمی هر واحد سه درم

تخم کاسنی بنفشهی خشک هر واحد چهار درم عناب سپستان انجیر سفید هر واحد بیست عدد سنای مکی هفت

درم اصل السوس مقشر چهار درم پرسیاوشان پنج درم جعده خارخسک حاشا هر واحد هفت درم همه را سه رطل

آب بجوشانند تا به یک رطل بازآید صاف کرده در آن ترنجبین و خیارشنبر هر واحد ده درم حل کرده سحرگاه

بنوشند و اگر از این دوا فایده نشود قی استعمال کنند بعد تناول اندک اغذیهی مختلفه مثل ماهی شور و ترب و

خربزه و شبت و یا بگیرند شبت و سرمق و تخم ترب و تخم خربزه و تخم کرفس و برگ ترب و بیخ آن و در آب

خوب بجوشانند و صاف کرده بر آن عسل و روغن کنجد و نمک انداخته بنوشند و به پر مرغ ملوث به روغن کنجد

قی کنند وحلبه و قرطم و بنفشه و مانند آن که در قول صاحب کامل گذشت جوشانیده آبزن نمایند و بر کمرگاه

روغنهای گرم محلل مثل بابونه و زنبق و نرگس و غیر آن بمالند و از تناول اغذیهی غلیظه مثل عضاید و حلوای

نشاسته و جز آن احراز کنند و اغذیهی لطیفهی زودگوار مثل نخوداب به لحوم ماکیان و گنجشک و کبوتر صحرایی

و قلیهی پرمصالح به نان خشکار تناول نمایند و ترک عشا و تقلیل غذا نافع بود و هر روز چند بار حرکت کنند و پای

بردارند و اگر مریض را طاقت شدت درد نباشد مخدرات مثل برشعثا و بزرالبنج به شکر و خشخاش و غیره دهند و

چون مرض مستحکم شود ادویهی منقشهی حصات بخورند و از ادویهی حارهی مسخنه مثل زنجبیل مربی و فلفل و

قرفه و قرنفل و مانند آن اجتناب سخت نمایند تا ماده به استفراغ لطیف و بقای کثیف متحجر نشود و این دوا

حصات را بشکند اگر در مزاج حرارت باشد مغز تخم خیارین و تخم خربزه هر واحد ده درم تخم شلجم پنج درم تخم کرفس بادیان انیسون هر واحد سه درم حب المحلب چهار درم همه را باریک ساییده به حریر بیخته سه درم با سکنجبین ساذج یا بزوری ده درم بخورند و اگر با وی حرارت نبود این دوا دهند بادیان تخم کرفس اسقولوقندریون هر واحد سه درم حب المحلب مغز تخم خیارین و تخم خربزه خارخسک صمغ آلو سیاه پرسیاوشان هر واحد چهار درم حب القلت پنج درم همه را باریک سوده بدارند شربت سه درم به سکنجبین بزوری ده درم غذا مزورهی نخود به مغز قرطم و اندک دارچینی دهند و معجون عقرب به حذر و احتیاط استعمال کنند تا تسخین مزاج بسیار نکند و قرحهی مثانه به سبب شدت لذع در آنجا پیدا ننماید و یا هر صبح یک مثقال معجون حجر الیهود یا شیرهی بزور ثلاثه هر واحد ده درم بخورند و یا بگیرند تخم گزر و تخم شلجم و تخم ترب و بادیان هر واحد سه درم و شکر سفید ده درم و جوشانیده صاف کرده با معجون حجر الیهود بنوشند نسخهی معجون ...؟ مقوی و اگر سنگ در موضع واحد واقف بود و نازل و متحرک نگردد علامتش این است که درد چنان شدید بود که مریض طاقت آن نیارد و سکون و خواب نبود و درد ساعتی ساکن نشود پس باید که ادویهی قوی الادرار مثل تخم گزر و کرفس و بادیان و خیارین و خربزه و ادویهی مفتته حصات به قوت مثل این دوا بدهند بگیرند فطراسالیون فلفل سفید و سیاه هر واحد سه درم زنجبیل سنبل سلیخه دارچینی بعده اسارون هر واحد چهار درم جندبیدستر فقاح اذخر حب بلسان هر واحد دو درم همه را باریک ساییده به حریر بیخته به عسل کف گرفته بسرشند شربتی از آن یک درم و اگر سگ غیر واقف در یک موضع باشد و علامتش این است که درد ساعتی ساکن شود و در ساعت دیگر هیجان نماید و علاجش این است که هر صبح جلاب از پرسیاوشان سه درم تخم شبت و اکلیل و بادیان و کرنب و گزر هر واحد ده درم بسیار گرم بنوشند و غذا نخوداب و مغز قرطم و دارچینی و انیسون به لحوم ماکیان و کبک و گنجشک بخورند و تکمید موضع به سبوس و جاورس و تمریخ به ادهان حاره محلله چون روغن زنبق و حسک و سوسن و غیر آن به نوعی که در قول صاحب کامل گذشت باید کرد و تریاق کبیر و مثرودیطوس با سنجرینیا هر چه از این حاضر باشد دو درم به جلاب بادیان سه درم بخورند و علاج ریگ گرده و مثانه مثل علاج سنگ بود وإلا در آن ادویهی حاره

استعمال نکنند و نه مدرات بسیار قوی خجندی گوید که علاج مجمل سنگ گرده و لاقطع ماده‌ی آن است به منـع اسباب مؤلده از اغذیه‌ی غلیظ و بعد طعام به قی و اسهال و احتقان اگر یابس بود و ادرار به چیزی که بسیار مـسخن نباشد و استعمال نطولات و تدبیر مرطب و ریاضت و تجوید هضم بعد از آن تفتیت آن به ادویه‌ی مفتته از اقـراص و معاجین و عند هیجان وجع فصد اگر خون غالب باشد و اما علاج مفصل آن است که از اغذیه‌ی غلیظه اجتناب کنند و قی علاج نافع است و اگر بر قی متواتر یا در هفت تکلف نمایند جایز است و استعمال مـسهل در ابتـدا غیـر جـایز است و چون حرارت غالب بود صواب آن است که مسهل خفیف میان هر دو ماه دهند و مسهل قوی ندهند و تلیـین طبع به رفق از حقنه‌های لین نمایند و خون تیس مذبوح در حمام خشک کرده چون بـا سـکنجبین عنـصلی کثیـر الاصول و البزور بدهند نافع است و دخول حمام در یک روز به مرات مفید و از آنچه آن را نفـع کنـد آب تـرب یـک اوقیه به اوقیه شیر تازه است تا شیر حدت او بشکند و آب ترب گـرده و مثانـه را پـاک کنـد و آبگینـه‌ی سـوخته از داگلی تا دو ثلث درم به طبیخ این ادویه بدهند پرسیاوشان اسقولوقندریون هر یک سه درم بیخ کرفس بـیخ بادیـان هر یک بیست درم در دو رطل آب بجوشانند تا سوم حصه بماند صاف کرده هر روز یک اوقیه بنوشند و مداومت این معجون نافع است خولنجان و نیز کوفته به عسل بسرشند شربتی سه درم تا چهار درم به آب برگ تـرب و زنجبیـل مربی ایشان را نافع بود ابن هتبه الله گوید که اگر ریگ در بول ظاهر شود باید که مریض را امر به دخـول حمـام در روز چند بار کنند و بر پشت ناحیه گرده روغن نرگس یا خیری یا شبت بمالند ودر آبزن ادویه کـه در قـول صـاحب کامل گذشت بنشانند و ادویه‌ی مزلق حصات مثل فلوس خیارشنبر به روغن بادام و شربت بنفشه به لعاب بدهنـد و پشت را بجنبانند و بر یک پای بجهند یا از زینه فرود آیند به شدت پس اگر سنگ از موضع خود منتقل شود و تابع این درد شدید بود باید که تسکین وجع به ادویه‌ی مخدره‌ی مسکنه‌ی اوجاع مثل افیون و پوست بیخ لفاح مخلـوط به بعض ادویه مدر بول نمایند و اگر سنگ از موضع خود منتقل نشود آن را به وضع محاجم برقطن زیـر موضـع درد بکشند و حجام را به امتصاص آن امر کنند پس اگر به سبب عظم خود منتقل نشود حقنه از سپستان و بابونه و غیر آن که در قول صاحب کامل گذشت به عمل آرند و در آب ریاحین بنشانند و بر پشت پیه ماکیان و بط بمالند و اگـر

منتقل نشد ادویه‌ی مفتته‌ی حصات بنوشانند و این دوا مفتت حصات است تخم خربزه و خیار و بادرنگ هر واحد ده درم حب القلت خارخسک بادیان صمغ آلو پرسیاوشان هر واحد دو درم پوست بیخ کبر تخم کرفس تخم ترب زیره-ی کرمانی سعد هر واحد یک درم شربتی دو درم سکنجبین یا آبی که در آن پرسیاوشان جوشانیده باشند و اگـر در آنجا حرارت باشد از ادویه‌ی مسخنه احتراز کنند و غذا ملطف مثل زیرباج یا نخوداب یا گوشت چوزه‌ی مرغ یـا دراج سازند و از اغذیه‌ی غلیظه مثل نان فطیر و پنیر رطب و لحم بقر و مانند آن منع کنند انطاکی در تذکره می‌گوید که واجب است تنقیه‌ی بدن به قی پس هر گاه مواد پاک شد لزوم تلیین طبیعت نمایند به نوعی که در اسـهال مبالغـه نکنند پس اگر ماده دموی باشد فصد باسلیق نمایند بعده در استعمال ادویه‌ی مفتت و مدر شـروع کننـد ایـن همـه وقتی است که امر غیر خطیر باشد و إلا اگر در آنجا وجع وحصر زاید بود ابتدا به ازاله‌ی آن هر دو نمایند بنـشانیدن در آب گرم لاسیما اگر در آن اکلیل وحلبه و خارخسک و بابونه و پرسیاوشـان جوشـانیده باشـند و از آن بنوشـند و روغن بابونه و بنفشه و شبت بمالند و انگشت زود بر واله‌ی مصنوع برای این در احلیل کنند و در آن روغن‌ها چکانند و شیر زنان که در آن حلتیت و زباو حل کرده باشند به مزرقه اندر احلیل رسانند کـه ایـن مجـرب اسـت بعـد از آن ملازمت بر استعمال بزور خصوصاً تخم شلجم و گزر نمایند و از مجربات ناجیه در این این است پوست بیـضه‌ای کـه همان روز ماکیان نهاده باشد و آبگینه و نانخواه همه سوخته باریک ساییده نصف مجموع آن صمغ آلو بخارا آمیختـه مثقالی از آن به سکنجبین بزوری استعمال کنند و گویند که چون ترب را از میان کاویده به تخم شلجم پر کننـد و در خمیر گرفته در آتش گذارند تا آن که پخته شود و از آن آرد دور کرده از آن ترب و سه درم تخم مذکور به عسل بیامیزند و بخورند و سنگ را بشکند و مجرب است و کذا زعفران به شیر شرباً و بعضی روغن گاو شکر گفتـه‌انـد و از مجربات مشهوره‌ی ایشان دوایی است که آن را یدالله نامیده‌اند به سبب عظمت او گویند که آن از اسـتخراج بقـراط است و طریق اخذ آن همان است که در قول مسیحی و بوعلی گذشت شربت آن یک مثقال به آب کرفس با ترب یا شربت اصول و خاکستر بسد سنگ را ساقط کند و اگر چه در امعا و طحال باشد و کذا خاکـستر آبگینـه و عقـرب و مغز خربزه و نخود و حجر اسفنج و حجر الیهود خصوصاً ...؟ شرباً به آب گرم دور نزهت می‌نویسد که تنقیه‌ی ماده به

فصد و غیره کنند و مبالغه در نطولات به مثل طبیخ خارخسک و بابونه و ندیبات ؟ سنگ مثل سنجرینیا و کامیکنج و معجون لبوب و بزورات و مدرات و حمام و انتقاع در آبزن و زرق ادهان و ابصه به کثرت و مـالش بـدان و احتقـان کلیات خصوصاً هنگام سدا؟ نمایند و اجود آن‌ها به نضجی است و روغن عقارب شربا و طلاتر؟ و زرقا و طبیخ اجـزای شجر غار و ترب و علیق به روغن بادام شیرین مجرب است و کذا شونیز به سرگین موش و عسل و غـاریقون اکـلاً و آبگینه‌ی سوخته و خاکستر نانخواه کذلک و ..؟ به حلتیت خـوردن و چکانیـدن مجـرب اسـت و یـد الله از مجربـات جمیع اطباست و گویند که چون کبوتر بچه به روغن کنجد تنها به غیر چیزی دیگر چون نمک و ابازیر بپزنـد و بـر خوردن او لزوم نمایند سنگ را بشکند ابو منصور گوید که علاج سنگ گرده ضعیف‌تر از علاج سنگ مثانه است بهـر آن که دوا به سرعت می‌رسد و این دوا عجیب الفعل است و نسخه‌ی آن همان است که در قول ایلاقی گذشـت و در آن بادام تلخ داخل است شربت دو درم به آب پرسیاوشان مطبوخ چند روز و یا بگیرند پوست بیخ کبر و حب القلـت و حب الغار و دوقو و فطراسالیون و حب المحلب و سـعد و وج و فـوه مـساوی شـربت دو درم بـه اوقیـه‌ی آب تـرب افشرده پس اگر حرارت پیدا کند چند روز توقف کرده باز اعاده کنند و تسکین حرارت به سکنجبین شکری کننـد و ادامت آبزن و مالش روغن بر حالبین و کمرگاه و تکمید نمایند و این دوا در شکستن سنگ عجیب است حب بلسان تخم ترب دوقو فطراسالیون پوست بیخ کبر بیخ جاوشر مغز بادام تلخ حـب الغـار خبطیانـا زراونـد مـدحرج اسـارون قرومانا مر اشق سکبینج مقل فلفل وج مساوی صموغ را حل کرده ادویه را به روغن بلسان چرب کنند و بـسرشند و هر روز دو درم به طبیخ بزور بدهند بعضی متأخرین در این نسخه پوست بیخ بادیان جاوشر اذخر ...؟ سنبل الطیـب سلیخه اسقولوقندریون ...؟ بزرالبنج سفید عوض بیخ جاوشر افزوده و گفته‌اند که هر روز یک درم به دستور بدهند و این حب به شرط مداومت عجیب الاثر است و اگر خاکستر کژدم دانگی هر روز مضاف سـازند نیـک عمـل کنـد و از ادویه‌ی مفرده‌ی نافع سنگ گرده و مثانه خارخسک را در آن خاصیت است چون بنوشند یا حقنه کنند و همچنـین صمغ بادام تلخ و پرسیاوشان و فرومانا و حب الغار و میعه و بادام تلخ و روغن او و مقل الیهود اگر هر کدام از ایـن‌هـا را دو درم بعد سحق بگیرند و در آب خارخسک یا به آب برنجاسف یا آب بیخ خطمی یا آب پرسیاوشان حـل کـرده

بخورند و کذلک بزرکتان و حب القلت چون از این‌ها سه درم به آب بادیان و آب تـرب یـا آب کـرفس یـا آب نخـود سیاه یا آب پودینه‌ی نهری خورند و غذای او آب نخود سیاه به زیت قوی باشد و زیتون المـاء و اسـفاناخ و قنـابری و بقله‌ی یمانی به روغن بادام بخورد و از شیر و عصائد و هرائس و اغذیه‌ی غلیظـه پرهیـز کنـد و کـامخ کبـر و کـامخ کرفس و نانخواه و هر آنچه آن را حرارت و قبضی باشد از سایر اغذیه بخورد و اما احتـراز از تولـد حـصات بـه تـرک اغذیه‌ی غلیظه و استعمال قی و تعاهد چیزی که منقی آلات بول و مجاری آن باشد و تنطیف آن به جمیـع مـدرات بول از ادویه‌ی مؤلفه مثل سنجرینیا و امر و سیا و دوالکرکم و مثرودیطوس وامثال آن کنند و ادویـه‌ی مفـرده بـرای این تخم خربزه و خیار و بادرنگ و خبازی و تخم کرفس و نانخواه و سعد و زیره و تخم ترب و بادام تلخ است مفرد و مرکب به قدر احتمال قوت و کذلک خوردن زیتون الماء و راسن و کامخ کبر و خربزه در زمان او و همه‌ی آنچه ادرار بول کنند خضر و قرشی می‌نویسند که علاج مشترک برای سنگ گرده و مثانه این است که اولا منع مـاده‌ی آن بـه قی بسیار و اسهال بلغم به مسهلات و حقنه‌ها که در آن ادویه‌ی حصات افتد و تلطیـف غـذا کنـند و ادرار در بعـض اوقات تا چیزی قابل تحجر جمع نشود و بعد از آن ادویه‌ی منتقه استعمال نمایند و باید که ادویه‌ی مدره با وی یـار بود تا آن را برساند و این مثل تخم کرفس و فوه است لکین دوای مدر دوای مفتت را به سرعت خارج کند پس می-باید که بدان دوایی مخلوط نمایند که آن را در عضو مدتی ثابت دارد تا عمل او قوی گردد و این مثل مصغ آلو است و هر آنچه در آن دسومت و لزوجت باشد و از شدت وجع و خصوصاً حصوی خوف ورم بود و دوای مدر تحریک مـواد به سوی عضو حصوی کند پس می‌باید که با وی ادویه‌ی مقوی عضو مثل سلیخه و سنبل بیامیزند بهر آن که وجـع محلل قوت است باید که آنچه مسکن وجع باشد یا به خاصیت مثل تخم کرفس و تخم شبت و خطمی یا به تخـدیر مثل خشخاش مخلوط سازند و طبیعت به اذن خالق آن هر دوا را در مقامی که لایق‌تر بدان باشد استعمال می‌کند و عصفور که در یونانی آن را اطراغولیدوس نامند و گمان می‌کنم که آن نزد ما معروف به ابوالفضیل است به وجهی که وصف او در کتب نموده‌اند و باشد که آن معروف به صفراغون در افرنجیه باشد آن را خام و مطبوخ و مملـح بخورنـد که نافع حصات است و این دوا در تفتت حصات مجرب است نانخواه تخم کرفس هر واحـد ده درم تخـم جرجیـر دو

درم همه را باریک ساییده هر روز دو درم از آن به آب سرد بخورند و این دوا اگر با حرارت گرده باشد نافع است مغز تخم خیارین و خربزه و کدو هر واحد یک جزو بادیان نیم جزو شربت سه درم سکنجبین بزوری و اگر نیم جزو آبگینه‌ی سوخته افزایند نافع‌تر بود و گاهی که اطفال را در بول ریگ ظاهر شود پس باید که مرضعه‌ی او را از اغذیه رطبه‌ی غلیظه پرهیز کنانند و از طبیخ خطاطیف خلق کثیر از حصات و عسر البول خلاصی یافته بگیرند خطاف که آن را بابیل؟ گویند و بال و پر آن را دور کرده سالم در دیگ اندازند و بر آن روغن بادام شیرین و پیاز و ابزار و نخود کوفته و نمک انداخته بپزند پس آب کرفس معصور به قدر نیم سکرجه بر آن ریزند و بعد پختن کشنیز و دارچینی و خولنجان آمیزند و بعد تنقیۀ بدن خوردن این مطبوخ فایده کلی دارد ؟؟؟ می‌نویسد که گنجشک مسمی ورزبان افرنجیه به صفر اعون و در عربی بابو الفضیل و در هندی بمولاغام خوردن بهتر و قوی است و ماء الارنب که در قول بوعلی سینا مسطور است طریق آن این است که خرگوش را ذبح کنند و به جمع اجزای او در آب بپزند تا مهرا گردد پس صاف کرده بیاشامند که این سنگ را بشکند و در این باب مجرب است تخم کرفس انیسون زعفران ؟؟ حرمل دارچینی مرزراوند طویل هر یک ده درم گل سرخ بست درم قسط خاکستر خطاطیت هر یک سی درم نشاسته سنبل الطیب هر یک پنج درم باز و سه درم کوفته بیخته به عسل سرشته استعمال نمایند و ادویۀ بدره که در اینجا به کار آید آنچه گرم است بادیان و تخم کرفس و انیسون و صعتر و شونیز و هلیون و آنچه سر دست تخم خیارین و خار خسک و تخم هندوانه و تخم کدو و کاکنج و آنچه معتدل است پرسیاوشان و فوه و تخم خرپزه و امثال آنهاست هر چه از اینها مناسب مزاج باشد باید داد لیکن مدرات گاه‌گاه بدهند همیشه که دوام او ضرر دارد بنا بر تضعیف کلیه

امراض مثانه

و آن بست و یک مرض است یعنی حصات مثانه و اورام مثانه و قروح مثانه و جرب مثانه و جمودوم در مثانه و خلع مثانه و استرخای آن و اوجاع مثانه و ریح مثانه و ضعف مثانه و حرقت البول و عسر البول و احتباس آن و تقطیر

البول و سلس البول و بول فی‌الفراش و کثرت‌البول و قلت‌البول و بول‌الدم و ابوال غرنبیه و شیخ می‌فرماید که در مثانه نیز امراض سوء مزاج مادی و غیر مادی و اورام رسد و عارض شود و از آن جمله حصات است و گاهی در آن امراض مقدار افتد در صغر و کبر و امراض و ضع ازنتود و انخلاع آن را عارض گردد و امراض تفرق اتصال به اشتقاق و انفتاح و انقطاع و قروح عارض شود و ایضاً در آن خون به تدریج محقق شود و در آن وجع و ضعف از امساک بول عارض شود و گاهی مثانه را دیگر اعضای رئیسه و شریفه مثل دماغ عطف مشارک گردد و بادی صداع و دوار به می‌رسد و گاهی به سرسام انجامد به سبب مشارک امراض حادهٔ مثانه و مثل عطف جگر نیز پس اکثر استسقا به سبب برودت مثانه پیدا شود و امراض مثانه در زمستان کثرت پذیرد و معالجهٔ آن نیز مثل معالجات گرده بود در سوء مزاج و اورام و قروح و حصات آن و به ادویهٔ منقی و اقوی و آن مشروبه باشد و مرزوقه و مروغات و ضمادات که بدان تضمید حالبین و زیرناف و در درزین غابر تین کنند و کسی که مثانهٔ او بشکافد زد و بمیرد و به خلاف شکافتن گرده کیان زمانی مهلت دهد و اوجاع مثانه در اهویه و ریاح و بلدان شمالیه و در فصول بارده افتد ذکر اشیای مسخن مثانه جمیع مدرات حاره مثانه را گرم کند و مروفات و مرزوقات از روغن‌های گرم و صموغ حاره مثل روغن قسط و ناردین و بان و کمادات و ضمادات از ادویهٔ مذکوره در علاج امراض کلیه از سوء مزاج حاره به ؟؟؟ که معلوم است باید کرد ذکر چیز پای مبر و مثانه آشامیدن شیرهٔ خرفه و خیار و کدو و شرب طباشیر به آب سرد تبرید مثانه کند و از اطلیه و مندل و کافور و فوفل به دوغ است و کذلک عصارات و لعابات بارده و روغن‌های سرد مثل روغن گل خالص و روغن تخم کدو و روغن خشخاش و روغن تخم کاهو به کافور و مانند آن از اررقات خاصه به شیر زبان خجندی گوید که ادویهٔ مستعمله در تسخین مثانه باید که حار بالفعل باشد خواه استعمال آنها از داخل بدن بود یا از خارج آن و ادویهٔ مستعمله در تبرید مثانه اگر از خارج باشند باید نیم گرم به عمل آرند زیرا که جوهر آن عصبی است و کذلک اگر مرزوقه باشند و آنچه متناول باشند جائر نیست که بارد بالفعل باشند بهر آنکه موضع مثانه بعید است دوای متناول در آن نافذ نشود مگر بعد از آنکه گرم شود و منارترین چیزها برای مثانه استعمال حموضات است.

حصات مثانه و رمل آن

حصات مثانه و ریگ آن از اسبابی که در حصات و رهل کلیه مذکور شد یعنی خلط غلیظ لزج و حرارت جرم مثانه و تنگی گردن آن پیدا شود طریق تشخیص آن اگر کسی شکایت درد و گرانی در موضع مثانه و نواحی آن و دشواری بول یا احتباس آن کند باید که بول آن را ملاحظه نمایند اگر بول سفید و رقیق باشد دریگ ؟؟ به تیرگی و خاکستری و سفیدی در ته قاروره و معلوم شود و بعد فراغ از بول باز تقاضای بول فی‌الحال گردد و صاحب آن پیوسته دست بر زها مالد و خارش در بیخ قضیب و غلبهٔ نموظ یکبارگی و با سستی آن به غیر سبب و خروج مقعد نیز دریافت گردد و باید دانست که در مثانه حصات است پس اگر در این شک افتد و عسر بول دوام نیابد باید که مریض را امر کنند که بر پشت بخسپد و هر دو پای او بردارند و حرکت شدید دهند و آب گرم مع روغن بر مثانه ریزند و به دست از امضل به علی بمالند تا حصات از موضع خود زائل شود و بعده مریض را امر کنند که بول کند پس اگر بول به فراغت آید بهتر و الابقاثاطیر حصات را دفع کنند تا از مجری زائل شود و بعد از آن بول بسیار کند پس اگر انیمفی یاد شود بدانند که در مثانهٔ او سنگ است و فرق در حصات کلیه و مثانه به قول شیخ این است که سنگ گرده اندک نرم‌تر و کوچک‌تر و مائل‌تر به سرخی بود و سنگ مثانه سخت‌تر و بسیار بزرگ و مائل‌تر به تیرگی و خاکستری و سفیدی باشد و گاهی در این حصات متفتتهٔ منتنه پیدا شود و بول در حصات مثانه مائل به سفیدی بود و رسوب او غیر سرخ بلکه مائل به سفیدی و رمادیت شد باد گاهی بول غلیظ بود با رسوب زیتی و در اکثر رقیق بود و خصوصاً در ابتدا و درد سنگ مثانه در شدت مثل سنگ گرده نباشند زیرا که مثانه مخلات در فضاست مگر هنگامی که سنگ در دهانهٔ مثانه افتد و بول را بند کند درد اشتداد نمایند و خشونت در حصات مثانه بیشتر بود بهر آنکه در فضاست ممکن است که مادهٔ دیگر که خشونت آن کند بر آن منضم گردد و لهذا این بزرگ‌تر بود زیرا که مکان این فراختر است و گاهی اتفاق افتد که در یک مثانه دو سنگ یا بیشتر از آن بود و در حرکت با یکدیگر سوده سود و انعان سوده ریگ کثرت نماید و گاهی باریک رسوب نخالی به خراش سطح آن از سنگ درشت آید و در

حصات مثانه حکه و وجع در قضیب و بیخ آن و درز بارد به سبب حبس مشارکت قضیب به مثانه دوام کند و صاحب او اکثر دست به قضیب خویش برد خصوصاً اگر طفل باشد و دائم بادی انتشار بود و گاهی به خروج مقعد انجامد بـه سبب حبس و عبیر بول و گاهی در آخر آن بلاد از بول کند و هرگاه از بول فارغ شود و خواهش بـول دیگـر بـار در حال نمایند بنا بر تقاضای حصات مستدفعه باستد فاع بول مجتمع و اکثر خون در بول آید به سـبب خـراش سـنگ خصوصاً چون درشت کبیر باشد و بیشتر بول بند شود پس هرگاه صاحب حصات را بر پشت بخسپانند و بر مثانـهٔ او آب گرم ریزند تا مسترخی گردد و سرین او بردارند و نجنبانند سنگ از دهن مثانه جدا شود پس اگر در این وقت بر عانه غمر کنند بول جاری گردد و این دلیل قوی بر سنگ مثانه است و گـاهی ایـن را سـهل کنـد و بـروک صـاحب حصات بر هر دو زانو و ضم اعضای او بعض به بعض و گاهی به داخل کردن انگشت در مقعد و جدا شـدن سـنگ بـر مثل این شکل بول به آسانی آید و گاهی این به اشکال دیگر از غمزد عصر و استلقا و بردک سهل گردد و پس هرگاه مثل این تدابیر نفع نه بخشد قاثاطیر استعمال کنند تا سنگ دفع گردد و اگر در آنجا چیـزی باشـد کـه قاثـاطیر را اصطکاک نماید و آن را دفع کند و بول برآید آن دلیل قوی بر وجود حصات باشد و کذلک اگر ادخال او دشوار گردد و در این وقت بهتر آن است که به سختی تکلف در ادخلل آن نکنند و گاهی قاثاطیر دلالت کند بـه آنچـه همـراه او آید بر مادهٔ مؤلد حصات و سنگ کوچک حالبس تر برای بول است از بزرگ بهر آنکه او ثابت تر در مجرای بود و امـا بزرگ از مجری به سرعت زائل شود و بدان که حصات مثانه در بلاد شمالیه خصوصاً در صبیان کثرت نماید جرجانی می‌گوید که کودکان و مردم بالغ و لاغر را سنگ در مثانه بیشتر افتد از بهر آنکه رگ‌ها و منفذ پای ایـشان فـراخ‌تـر بود ئ محمد زکریا گوید که انیمغی نگاه کردم و همچنین یافتم و می‌گوید که در مثانهٔ زنان سـنگ نـادر افتـد بهـر آنکه دهانهٔ مثانهٔ ایشان گشاده‌تر از مردان و به سوی خارج قصیرتر است و تعاویج یعنی خم کمتر دارد و بدین سبب هر خلطی که به مثانهٔ ایشان فرود آید زود بیرون آید و هم او گوید که گاهی سنگ مثانه بـزرگ و گـران بـود و بـه وقت براز کردن با مقعد مزاحمت کند و آن را بیرون آرد و بازگرداند خاصهٔ اگر حلقهٔ مقعد ضعیف بـود و هرگـاه کـه صاحب سنگ مثانه را عسر بول تکلیف بسیار دهد باید دانست که سنگ بزرگ نیست و بـدان سـبب اکثـر درد بانـهٔ

مثانه افتد و بول را باز دارد و کثرت ریگ وربول دلیل سستی دریزانی سنگ بود و نیامدن و نیامدن ریگ ریگ دلیل سختی سنگ بود و هرگاه که صاحب مرض پیاده بدود و حرکت کند قضیب او درد کند و هرگاه که مریض ساکن گردد و باز غلطد پس درد ساکن شود باید دانست که سنگ در مثانه متشبث نیست بلکه در آن جداست علاج معالجهٔ این مثل علاج حصات کلیه نمایند الا در اینجا ادویهٔ قوی‌تر می‌باید به سبب بعد عضو و سردی مزاج آن و تولد سنگ بزرگ و سخت‌تر در این و ایضاً در اینجا خاصهٔ دوایی که در احلیل به رزاقه رسانند و سنگ را بشکند مثل روغن عقارب و روغن خسک و بابونه و مانند آن استعمال نمایند و بر عانه بمالند و خوردن تریاق و شردویطوس و سنجرینیا نافع بود و این دوا نیز منقت حصات است حب به لسان حب القلت مجرا سنفج خاکستر عقرب بیخ کاکنج همه مساوی کوفته بیخته به آب خارخسک سبز بسزشند و در سایه خشک ساخته باز به آب مذکور تر نمایند و خشک کنند و همچنان هفت نوبت بکنند پس سفوف کننده فواه با عسل معجون سازند شربتی یک ماشه تا سه ماشه و کم و زیاده و آنجا که از زور سنگ و احتباس بول درد شدید پیدا شود و همان وقت بهر خدر بر شعبانی افطاکی و یا بیهوشی دار علوی خان دهند و در این آبزن نشانند بر زالنبج و شبت و کتان و گو کهرو و حلبه و اکلیل و قلت هر یک سه لوله برگ قنب نه لوله افتیمون هندی برگ‌نیپ‌برگ سنبما لوگل پلاس هر یک هفت لوله و باید که شیره‌ی تخم قلت یک و نیم لوله و بادیان و تخم خربزه هر یک سه ماشه عسل سه لوله بنوشانند که فی الفور درد را ساکن سازد و سنگ را بریزاند پس اگر سنگ در مجرای قضیب متعلق شود قضیب را در آب گرم نهند و در احلیل لعابات و اوبان به مرزقه رسانند و بران مکرر بمالند تا آن که بیرون آید و اگر دانند که بدین تدبیر بیرون نتواند آید باید که بیمار را بر پشت باز خوابانیده دو متخصص پای‌ها و دست او را بگیرند و برداشته به هرطرف بجنبانند چندآن که سنگ به مثانه باز رود والا بقاثاطیر آن را باز گردانند و منقتات نوشانند و آبزن نرم بکار برند تا ریزه شده برآید و اگر سنگ بزرگ باشد و مثانه برنیاید باید که گردن مثانه را شق کنند و سنگ را بیرون آرند و این عمل در سن ده سالگی می‌باید کرد و بعد از این سن خطر دارد و بیان ادویه مفرده که سنگ مثانه را بشکند سویدی گوید که سیرگین کبوتر ساییده به مثل او شکر آبفته دو درم خوردن در شکستن سنگ مثانه و اخراج ریگ

آن مجراست و کذا تیسن را در حمام بر مثانه‌ی مریض حصات و ذبح کردن در سهولت خـروج حـصات از مثانـه بـه خاصیت مجرب و گویند که شرب شیر زنان به عسل و یا به شراب یکساله آمیخته و کذا روغـن تخـم خربـزه‌ی زرد وادیان اکل آن و کذا آبگینه مسحوق به سرکه‌ی تند و یا به شراب سفید سوخته آن و غیـر سـوخته و اکـل تـرب و تخم آن و کذا زهره‌ی هماروحشی و خولنجان مساوی چهار قیراط و کذا شرب طبخ نخود سیاه و اکل جرم آن و کذا حب الغار و یا پوست بیخ ان به شراب یکساله و کذا کبابه تنها و به عصاره بیخ ترب و شراب تا هفت روز متواتر و کذا بقله جرجیر و تخم آن و کذا شرب سرکه مفصل و کذا عصاره خشک تنها و به شراب یا تخم آن و کذا روغن آن یک درم و کذا بهمن سفید یک درم و کذا شرب آبنوس سوخته و غیر سوخته و کذا روغن ناردین و کذا حـب القلـت بـه شراب سفید و یا به خاکستر عقرب و حجرالیهود و کذا خون اذربـاب و نمـک برنهـار و کـذا سـرطان نهـری کوفتـه جوشانیده و کذا انیسون تا ایام متواتی و کذا خاکستر خون خرگوش و جلد او سوخته به قدر ملعقه و کـذا خاکـستر عقرب دو قیراط به مثل آن پوست کیر با رب انگور و کذا صفرا غون که آن طیطوی سست بجمله اجزای او سوخته و کذا جگر بطه ملح‌خشک کرده بوزن باب و عسل و کذا مجرا سفنج به شراب و کذا بـیخ مخطمـی بـه شـراب و کـذا سرگین کبوتر بچه که هفت روز آن را تخم کتان خورانیده باشند و بعد از آن زبل او گرفتـه و در سـرکه حـل کـرده نوشیدن و کذا اکل منغرضو برکبار و کذا نانخواه و کذا بلور به شراب یکساله و کذا برنجاسف و کـذا هلیـون خـشک کرده سوده هر روز شش درم متواتر خوردن و کذا مداومت اکل لحم ثعلب و شرب شخم آن و کذا مقـل ارزق و کـذا حجر الیهود نیم ورم با اسقولوقندریون نیم درم و حب القلت ورم و کذا شونیز سوده به عسل و کذا خون ایـل و کـذا اخراطین بطلی و کذا روغن بطم و کذا البسان که آن نوعی از خردل است تخم آن و کذا شیرزق و کذا شرب بول نـر گاو و کذا برگ مریسای غربا یا تخم آن و کذا بابونه و کذا روغن بلسان و کذا سلیخه و کذا فسنتن رومـی هـر واحـد منقت سنگ مثانه است و باقی در سنگ گرده مسطور شد ذکر ادویه‌ی مرکبه که هفت حصات مثانه است اگر حـب صنوبر پوست بیخ کبر هر یک ربع جزو تخم کرفس نیم جزو تخم خربزه بکنجیـر کوفتـه بیختـه دو مثقـال بخورنـد منقت حصات و منقی مثانه و مخرج بول غلیظ است دیگر اگر درد شدت کند این بتریـد کاسرسـنگ مـسکن وجـع

بدهند شیره‌ی خیارین شیره‌ی تخم خربزه شیره‌ی زیره‌ی سفید هر یک شش ماشه گلاب چهار توله نبات یک نیم توله مجر الیهود سوده دو ماشه پاشیده باز شربت بزوری باز گلفند به جای نبات کنند پس اگر تا روز سوم درد رد خفت شود و سنگ نه برآید شیره‌ی خار خشک شش ماشه شیره‌ی دو قو چهار ماشه افزایند باز ریوند چینی چهار سرخ افزایند و مجر الیهود به گلاب سوده نیز چهار سرخ کنند پس اگر در آخر روز شدت درد شود جو آن‌ها دو ماشه افزایند باز شیره‌ی زیره‌ی سفید چهار ماشه با هر دو شیره مذکور افزوده و برای حفظ از خراش ادویه مفتشه لعاب اسپتول شش ماشه لعاب گل خطمی چهار ماشه و برای تلببن با ادرار شربت دینار چهار توله باز شربت بزوری عوض آن کنند و مجر الیهود به گلاب سوده شیره‌ی کاکنج برای خوف زخم شدن مجرای بول و شیره‌ی تخم بلیون سه ماشه شیره‌ی مغز تخم هندوانه شیره‌ی خارخشک هر یک شش ماشه شیره‌ی حب القلت چهار ماشه شیره‌ی تخت ترب سه ماشه شهد یک توله برای جلای مجاری داخل کرده دهند و بعد خفت درد نسخه خفیف کرده صرف شیره‌ی خار خشک شش ماشه شیره‌ی تخم خربزه نه ماشه شیره‌ی زیره‌ی سفید چهار ماشه گلاب چهار توله شربت بزوری سه توله دهند

ایضاً در حالت درد نطول برگ شبت گل پلاس ترب مع برگ جوشانیده روغن گل چهار توله داخل کرده نمایند و شیره‌ی خار خشک شمس ماشه شیره‌ی زیره‌ی سفید چهار ماشه عرق بادیان عرق کنب الثقلب هر یک پنج تر توله گلاب چهار توله شیره‌ی تخم خربزه شش ماشه شربت بزوری دو توله دهند باز شیره‌ی کاکنج شیره‌ی تخم کرفس شیره‌ی خارشتر عوض شیره‌ی زیره کنند سوم روز ریوند چینی دو ماشه سوده پاشیده دهند بعد سفوف آبگینه‌ی سوخته و صمغ آلوبالو و غیر آن واصل السوس با خطی جنازکی هر یک چهار ماشه خیارین کوفته شش ماشه جوشانیده نبات یا گلقند داخل کرده بالنگو پاشیده بدهند.

دیگر اگر طفلی را بول به عسر از حصات باشد، ریشه‌ی خطمی تخم مروبه یک چهار ماشه جوشانیده شیره‌ی حب القرطم شش ماشه شیره‌ی خارخسک سه ماشه شربت بزوری دو توله دهند

دیگر اگر طفل نه سال را بول به عسر و درد زیر ناف بود حجر الیهود سنگ‌سرماهی هر یک چهار سرخ به گلاب

سوده شیره‌ی خارخسک چهار ماشه لعاب گل خطمی سه ماشه یا احجـار مـذکوره همـراه شـیره‌ی دوقـو دو ماشـه شیره‌ی تخم خربزه شش ماشه و خارخسک شش ماشه و تخم ناچار ماشه دهند

دیگر برای تنقیه صاحب حصات بنفشه گاو زبان شاه‌تره حب قرطم حب القلت تبریـک شـش ماشـه گـل نیلـوفر پرسیاوشان عنب الثعلب بادیان انیسون هر یک چهار ماشه جوشانیده گلقند سه توله یا شربت دینار چهار توله دهند و مالش روغن گل بر موضع درد کنند و اگر بلغم لزج باشد ادویه قویه باید داد و در اثنای منـضجات قیبـا از مـسهل ضماد از گل بابونه گل خطمی عنب الثعلب گل کافیشه هر یک شش ماشه کوفته بیخته به آب برگ شبت پنج توله روغن گل شش ماشه کننده بعده مسهل دهند و بعد از آن جوارش عود ترش شش ماشه شیره‌ی انیسون سه ماشـه شیره‌ی بادیان چهار ماشه شربت بزدری دو توله باز بادیان انیسون هر یک ماشه سوده بجوارش عود سرشته با عـرق مکوه عرق گاوزبان عرق شاه‌تره شربت بزدری بدهند و روغن شبت نیم‌گرم بالش فرمایند دیگر اگر حبس بول بـود و خون کم کم آید سنگ سر ماهی حجر الیهود هر یک ماشه شیره‌ی خارخسک شیره‌ی خیارین شیره‌ی تخم خربـزه هر یک شش ماشه شربت بزوری شربت خشخاش هر واحد یک نیم توله بدهند و نطول از ترب مع برگ هفت عدد و برگ شبت و شلغم مع برگ هر واحد یک سیر گل کافیشه چهار توله خسکدانه بابونه تخم قلت هـر یـک دو تولـه و غیره جوشانیده به دستور نمایند

دیگر اگر کودکی دست بز بار برد و جنس بول و نفخ مثانه بود سنگ سر ماهی حجر الیهود هر یک دو سـرخ بـه گلاب سوده شیره‌ی زیره‌ی سفیده شیره‌ی خارخسک هر یک سه ماشه نبات توله دهند

دیگر اگر با سوزش و درد شدید هنگام بول و مرض مزمن ذی ادوار مرکب از سنگ بواسیر و سوزاک باشد سـنگ ماهی یک ماشه حجر الیهود و ماشه به گلاب سوده شیره‌ی خارخسک شش ماشه شیره‌ی خـار شـیر شـیره‌ی حـب قرطم هر یک چهار ماشه عرق کیوار چهار توله عرق شاه‌تره دو توله نبات توله اسپینول شش ماشه پاشیده بدهند باز شیره‌ی بادیان شیره‌ی دوقو شیره‌ی سروالی هر یک چهار ماشه لعاب گل خطمی سه ماشه خمیره صندل یک تولـه دهند باز حجر الیهود سنگ سر ماهی هر یک دو ماشه به گلاب سوده همراه شیره‌ی حب القرطم شـیره‌ی کـاکنج و

غیره بدهند اکثر مدرات در نوبت شدت عارضه می‌دهند

دوای البقر که در تفتیت و اخراج سنگ کرده و مثانه مجرب بلاتخلف نوشته شوره قلمی سه توله در کفچه‌ی آهنی انداخته برآتش گذارند و کبریت زرد یک توله سوده اندک اندک بران پاشند چون شوره آب شود در ظرف مسی قلعی‌دار اندازند و حرکت داده پهن سازند بعده سوره سه ماشه به آب برگ ترب نیم پادو جهت سوزاک با شیر بز دهند و گویند که شخصی از بیست سال مبتلای این مرض بود این دوا سه ماشه به آب برگ ترب نه توله در ترنجبین پنج توله صبح و با شیره‌ی گل دواودی سه توله در گلاب نیم پا و عرق کیور و بیدمشک هر یک پنج توله نبات سه توله وقت شام دادند و غذا لحم فاخته و مرغ حق‌گو هر روغن گاو پخته جان خشکار مقرر کردند و آب شوره‌ی پرورده بسیار نوشانیدند به روز بیستم بسیار سنگ‌ریزه‌ها بیرون آمدند و صحت یافت

دیگر اگر سبب حصات بول بند شود و قبض باشد اول جوارش ملین علوی خان نه ماشه با گلاب نیم پا بخورانند و به فاصله‌ی یک ساعت نجومی دوای البقر مذکور سه ماشه نبات سه ماشه با یک پیاله آب برگ ترب و عسل سه توله بنوشانند لیکن اول در این آبزن نشانند بادیان قرطم مکوه گل پلاس برگ کرنب وتیپ باغی وقنب پنبه دانه و برگ یاسمین زرد هر یک نه توله به دستور آبزن نمایند مجرب است

سفوف مدر ریل از مختار ابن هیبل مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه جنازی تخم کرفس بادیان هر واحد یک جزو مغز بادام حب البان بیخ علیق بیخ کاکنج حب بلسان دوفوفقاح اذخر نانخواه برگ سداب فلفل و گل سرخ سعد هر یک نیم جز و کوفته‌ی پخته سه درم یا کم از آن باطبخ پرسیاوشان بخورند

شربت که مفتت هست بیخ کاسنی بیخ بادیان هر یک هفت مثقال املنیون بادبان ناخواه هر یک سه مثقال تخم کرفس یک نیم مثقال پرسیاوشان یک مثقال تخم کشوت و گل کشوت هر واحد دو مثقال تخم خیار تخم خیارزه هر یک چهار مثقال تخم کاسنی یک پنج مثقال قند سواسیر سرکه پا و سیر به دستور مرتب سازند و به آب پرسیاوشان بنوشند

شربت حسک جهت تفتت سنگ مثانه و عسر بول تازه را بکوبند و اندک آب پاشیده بنفشیرند پس یک رطل از

این آب و دواوقیه عسل و دورطل قند آمیخته به قوام آرند و اگر خار خسک خشک باشد دو یا سه اوقیه نیم کوفته یک شبانه روز در آب‌تر کرده بجوشانند و صاف کرده یک رطل قند آمیخته به قوام آرند

ضماد که برای حصات مثانه ازوالد حکیم علوی منان منقول است سنگ سر ماهی حجر الیهود برگ حنا پرسیاوشان برنجاسف بیضه‌ی سنگ پشت خارخسک تخم هلیون جعده شبت تازه اقحوان کوفته به آب بادیان تازه سرشته روغن عقرب روغن حسک داخل کرده نیم‌گرم برعانه ضماد نمایند

ایضاً که همین نفع دارد خاکستر عقرب حجر الیهود سنگ سرماهی برگ حنا کماقیطوس کماذربوس بیضه‌ی سنگ پشت مغز استه آلوبالو گل سرخ گل خطمی کوفته به آب شبت تازه آب بادیان تازه آب عنب الثعلب روغن حسک روغن سداب داخل کرده نیم‌گرم ضماد نمایند

عرق اناناس جهت سنگ مثانه مجرب است اناناس دوازده عدد پاره پاره کرده بادیان روناس هر یک یک آثار پیاز سفید خار خسک هر یک دو اثار در دیگ انداخته آب آن قدر که بالای اجزای چهار انگشت باشد ریخته عرق کشند خوراک پادسیر با قدری نبات صبح و شام دو زن سیرلبست و چهار توله در این‌جا معتبر است

مسهل معمول در سنگ مثانه گل بنفشه خبازی خطمی خار خسک تخم خربزه گاو زبان خیارین کوفته هر یک شش ماشه گل نیلوفر گل سرخ هریک چهار ماشه سپستان بیست و پنج دانه پوست بیخ کاسنی نه ماشه سنای مکی یک توله شب در آب گرم خیسانیده صبح خام مالیده صاف کرده گلقند سه توله فلوس خیار شبتر شش توله مالیده باز صاف نموده شربت دینار چهار توله روغن بادام شش ماشه داخل کرده بدهند غذا دو سیر نخوداب شام شله و تا دو سیر به جای آب غرق مکوه و دستور است که اول شربت دینار عرقیات در وقت شدت درد می‌دهند و به روغن شبت نیم‌گرم مالش می‌کنند باز منفج داده مسهل می‌دهند و گاهی صرف شیرجات کاسرسنگ و مخرج ریگ کفایت می‌کند

معجون از ابن ماسویه سنگ مثانه را منفعت نیک دارد اسارون تخم گزر دشتی حب الغار سلیخه اسفند حب بلسان عود بلسان همه را برابر نرم بکوبند و بحر بریخته به آب بادیان و عسل مقوم معجون سازند و سه درم بخورند

معجون حجر الیهود مخترع نواب علوی خان مجرب بلاتکلیف ایرسا تخم سیسالیوس کماذریوس هوفاریقون لادن سیاه هر یک چهار مثقال حمایا هشت مثقال دارچینی حرف جبلی زعفران سنبل الطیب تخم کرفس جعده سداب بری اصل السوس حجر الیهود مشک هر یک دوازده مثقال تخم فنجشکت حرف هندی هر یک بیست و چهار مثقال قروماناليست و پنج مثقال با سه چند عسل مقوم به سر شنار خوراک سه درم یا شراب ممزوج به عسل و دراثنای این نطول از ادویه محلله و مدره بکار برند

و به قول اطبای هند جواکهارسها که هر یک دو دانگ با دوغ یا آب خوردن سنگ مثانه و بادگوله را نافع است و ایضاً مجرب بوره کاه جاروب یک توله جوانسه سه توله هر دو را جوش داده صاف نموده بنوشند و گویند که اگر کوپنل درخت کنجد در سایه خشک کنند و سوخته در ظرفی نگهدارند و سه درم بخورند سنگ مثانه دور شود و نوشیدن آب ترب به شکر سفید آمیخته و کذا شیره‌ی کلتمی و کاسنی و یا گل داودی جوشانیده نوشیدن خواه سفوف کرده خوردن وکذا از کال چوب انگور در آب سائیده آشامیدن یا بیخ درخت جیت را در آب برنج ساتهی سائیده نوشیدن و یا تخم خربزه تخم قرطم کلتمی جوشانیده شکر سرخ آمیخته نوشیدن نافع است

اقوال خلاق مؤلف اقتباس سینویسد که از جمله ادویه مجربه این است که معجونی که در آن عقرب سوخته سه نیم درم است و در قول ابوسهل خواهد آید یک دانگ با شیره‌ی کرفس هفت ماشه در عرق اناس بدهند و یا دوائی که در آن خاکستر بیخ کرنب منطی است و در بحث سنگ کرده در قول بوعلی سینا گذشت در آن حب القلت افزوده همه مساوی گرفته نبات برابر آمیخته یک مثقال با عرق دهد به این بدهند و دید بائن گیاهی است که در موسم برشکال برکنا و ماهی تالاب بسیار می‌باشد پنج آثار گرفته پودینه خشک قوه تخم قلت هر یک سه پا و آمیخته پنج شیشه عرق کشند شربتی از نه توله تابست توله و گاهی تخم قرطم و گوگرد و هر یک آثار عوض پودینه داخل می‌کنند و تخم قلت نیز یک آثار می‌گیرند و ینچ آثار نبات افزوده به دستور عرق کشیده از نیم پاوتاپا و آثار سنگ گرده نیز استعمال می‌کنند و یا دانه‌ی هیل سه ماشه جواک‌ها یکماشه نبات برابر بخورند و بالایش آب برگ ترب و یا شلغم و یا چغندر و یا سرمق یک پیاله با شکر سرخ پنج توله بنوشند و کذا خاکستر مرغ سلیمانی سه

ماشه با نبات برابر و کذا پوست خیار شنبر و کذا پوست خیار و بادرنگ خشک و کذا پوست خربزه و کـذا آب زردک
با عسل و آب نیشکر نیم آثار و یا معجون ارمده که مجرب بوعلی سیناست و در سنگ گرده گذشت یک درم تا یـک
مثقال بدهند و یا معجون مختار ابن سبیل دهند که مجرب به تخلف است و یا حجرالیهود را در عرق کیـور اصـلایه
کرده بر کاغذ مصری آلوده فتیله ساخته در احلیل گذارند و کذا سفر در خمر آمیخته وکذا خوردن مغرعکه بـه قـدر
نخود بانبات و کذا مغرکلاغ دشتی خشک کرده و کذا جعل خشک کرده سه ماشه با نبات هفت ماشه با عرق گوگرد
و بادیان و کذا مغر عکه با پیاز سفید و فلفل گردد قرنفل و زیره‌ی والایچی گلان در روغن گلو پختـه بنـان تنـک از
روغن چرب نموده خوردن و کذا گوشت آن پخته با نان تناول کردن در گشادن بول و شکستن سنگ مجرب است و
کذا آب بیخ علفی که از آن بور یافتند افشرده یک اوقیه و آب انناس که یک دوکش کشیده افشرده باشند و اوقیـه و
نبات نیم اوقیه نوشیندن و بیخ علف مذکور و آثار و انناس ده عدد پاره پاره نموده جوشانیده آبزن کردن و در حالـت
نشستن با بزن تکرار دوا کردن به دستور نافع و مجرب و گویند که سنگ مثانه و گرده بوزن چهار حبه نبات برابر به
آب شبیه دادن سنگ را شکسته بریزاند و کذا افی اسرار الاطباء ابوسهل گوید که اگر سنگ در فـضای مثانـه باشـد
وجع شدید نبود بهر آن که جای فراخ است لیکن اگر به سوی گردن مثانه یا قصبه احلیـل دفـع شـود عـسبر بـول
شدید و درد مفرط عارض گردد و پس به سرعت درآبی که شبت و اکلیل الملک و بابونه و بیخ خطمی و برزکتـان و
صلبه و سافرج و سنبل الطیب و پرسیاوشان و برگ فنجشک و عصی الراعـی و مرزنجـوش و گـل سـرخ خوشـانیده
باشند بنشانند و بقیروطی معمول از سوم در روغن بابونه و پیه بط و ماکیان و مقل و بهروزه واشـق بـر موضـع طـلا
کنند و به ضماد متخداز پرسیاوشان و برگ عصی الراعی و سافرج و جعده و خطمی ضـماد نماینـد و ادویـه‌ی قـوی
منقت حصات بخورند پس اگر از استعمال این ادویه عضو مسترحی و ضعیف گردد روغن سوسن و روغن حنا کـه در
آن سنبل هندی باشد بمالند و اگر سنگ در مواضعی که اندر آن مرور کند قرحه پیدا کند شیر به عسل بنوشـانند و
معالجه به علاج قروح آن مواضع نمایند و اگر سنگ در نفس قصبه‌ی جلیل بند شود و در آن تثبث کنـد بـه بعـضی
روغن‌های مرخیه مذکوره بمالند و از آن قطرات اندر آن چکانند پس به رفق مص کنند تا خارج گردد و اگـر سـنگ

مقولد در مثانه بزرگ باشد که در مجاری بول خارج نشود بادویه کاسرسنگ علاج کنند پس اگر فائده نکنند یا مالغی عائق گردد بدون شق علاج نبوده و ادویه مفرده منقت حصات تخم خربزه است و تخم خیار و آب آهن گران و آب طبخ چغندر و مشکطرا مشیع و قصب الزر و صمغ آلو و صمغ بادام خون تیس بعد خشک کردن سائیده با گلقند عسلی خوردن یاتیس را به رعانه ذبح کردن در حمام و غیر آن که در بحث حصات کلیه در قول بوعلی سینا مسطور شد و روغن عقرب به رعائه بمالند و با پنبه حمول کنند و ترکیب آن نیز در بحث مذکور در قول صاحب کامل گذشت و در تنقیت حصات مثانه به سوی چیزی که قوی‌تر از جمله این ادویه باشند حاجت افتد و با ادویه مفقته ادویه که ادرار بول غلیظ کثیر نماید مثل بیخ قوه و پوست بیخ کبرووح و در قودنانخواه واسارون و تخم کرفس و بادیان وانیسون و کاشم و سیسالیوس و تخم فنجکشت و اذخروقروماناا و مودفودفطر اسالیون مخلوط سازند و ایضاً ادویه که منفد ادویه باشد و فعل آن را قوی و سریع‌تر کند مثل فلفلی و ساذج بادی آمیزند و ایضاً ادویه‌ی مقوی اعضای بول مثل سنبل الطیب و حماما و قصب الرزیره و قرومانا مخلوط کنند و ایضاً در تنقیت حصات نفع می‌کند. خاکستر عقرب از دانگی تا دو دانگ به آب راسن رطب به قدر دو اوقیه یا به این طبخ پرسیاوشان اسقولوقندریون هر واحد سه درم بیخ کرفس و بیخ بادیان هر واحد ده درم به دو رطل آب بجوشانند تا ثلث او بماند صاف کرده هر روز یک اوقیه بنوشند و اگر عوض خاکستر عقرب آبگینه سوخته از دو دانگ تا دو ثلث درم بخورند جائز است و گاهی حقه‌ی مثانه بر روغن عقرب مع روغن ناردین یا روغن بلسان و آب سداب می‌کنند و نغویق عانه و حمول بصوف از آن می‌نمایند و ایضاً آبگینه سوخته یک درم مغز تخم خربزه و دو درم به آب نخود سیاه دادن نفع کند

دیگر مجرا اسفنج حجر واسقولوقندریون و غیر آن که در بحث حصات کلیه در قول بوعلی گذشت کوفته پخته سه درم به آب کرفس بدهند

دیگر پرسیاوشان درم به آب کرفس

دیگر مغز تخم خربزه و خیار و بادرنگ هر واحد پنج درم تخم ترب شلغم صحرایی دو قونطر اسالیون هر واحد و دو درم تخم کرفس بادیان هر واحد سه درم حب المحلب چهار درم کوفته پخته چهار درم یک کرفس و ترب

جوشانیده صاف کرده بدهند

دیگر خار خشک ده درم دو قوفطراسالیون هر واحد شش درم پرسیاوشان اسقولوقندریون هر واحد پنج درم انجیر سفید هفت عدد در چهار رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند صاف کرده یک سکرجه بعد خروج از حمام بنوشند

دیگر اسقولوقندریون یک اوقیه حلب مقشر نیم اوقیه در دو رطل آب بپزند تا سوم حصه بماند صاف کرده یک سکرجه بنوشند

دیگر حب الحلب مقشر کوفته دو مثقال زعفران مثقال زراوند نیم مثقال به عسل سرشته چهار درم بطلا بخورند

دیگر حب الحلب مقشر شونیز هر واحد هفت درم جند بید سر میعه‌ی سائله روغن بلسان هر واحد دو درم ادویه کوفته بر روغن بلسان و میعه‌لت کرده به عسل معجون سازند شربت دو درم به آب زیره و سداب دیگر عقارب سوخته سه درم و نیم خطیبانا یک نیم درم زنجبیل یک درم فلفل دار فلفل هر واحد دو درم و نیم بیخ کاکنج بخ درم جند بیدستر چهار درم کوفته بخیه به عسل معجون سازند و شش ماه بدارند شربتی از دانگی تا دو دانگ به آب کرفس و عقارب را به این طریق بسوزند که بگیرند ده عقرب زنده و در کوزه گلی نو انداخته سر او بند گفتند و به آرد گندم طلا کنند و تنور را به چوب انگور گرم کنند بعده خاکستر از آن دور کرده در آن کوزه بهند و دهن تنور بند کنند و یک شب بگذارند پس آن کوزه را برآورده بدارند تا سرد گردد و عقارب را برآورده در ظرف آبگینه بدارند و وقت حاجت سائیده مقدار دو قیراط با چند یقون بخورانند که آن سنگ بشکند و مستعد از پیدا شدن سنگ در آن محفوظ دارد

دیگر بوره‌ی ارمنی پنج درم سوده به عسل سرشته به عصاره‌ی ترب دو اوقیه حل کنند و از آن هر روز مقدار یک درم بدهند

دیگر اسارون قوه تخم کرفس هر واحد دو درم انیسون دو قودج حب بلسان کتیرا تخم خربزه هر واحد سه درم کوفته بیخته به عسل سرشته به آب ترب بدهند

دیگر حب بلسان و پودینه دشتی خشک باقی اجزا همان است که در بحث حصات کلیه در قول بوعلی سینا گذشت و ملعقه باطلای ممزوج سه نیم اوقیه بدهند

تیخ سفیر باید که مثانه محتاج به ادویه قوی‌تر است زیرا که باردتر و بعیدتر و سنگ آن شدید التمکن از شدت انعقاد است و ادویه‌ی او ادویه‌ی قویه‌ی مذکوره در علاج حصات کلیه است و شردوبطوس نفع کند اگر سنگ کوچک یا نرم باشد و هم‌چنین اثاناسیا و نفع کند ایشان را اسقولوقندریون یک اوقیه مع محلب مقشر نیم اوقیه به شراب و نافع است ایشان را قلت کوفته پانزده درم پرسیاوشان هفت درم اسقولوقندریون پنج درم خار خسک ده درم و قوفطر اسالیون هر واحد چهار درم انجیر سفید هفت عدد به دستوری که در قول ابوسهل گذشته جوشانید بیاشامند نیم رطل و ور این احتیاج افتد ایشان استعمال آن کنند به آن که قوی‌تر باشد و در آن با ادویه‌ی معروفه ادویه مثل برگ فنجشکت و پرسیاوشان و سافح و تمام گل سرخ بود و چیزی که در آن قبض باشد تا ارضاء مفرط نگردد دو درم وخات ایشان بارزد و زفت واشق و قرفیون داخل کنند و افضل آن‌ها ضماد مغل مکی است و بهترین ادبان روغن عقارب است ضماد و قطوراً و زرقاً و بدان چیزی مقوی آمیزند و ادویه ضمادات ایشان بیخ اسقولوقندریون و بیخ نیل و جعده ساذج و خطمی و پرسیاوشان است و در آن مثل برگ عصی الراعی داخل کنند و گنجشک مذکور در باب حصات کلیه و آنچه بادی از طبقه مذکور شد این را بسیار نافع است و از آنچه ایشان را در معالجات آن‌ها مخصوص است این است که ادویه حصات در زراقه استعمال کنند پس بدان انتقاع شدید یابند و چون بول به دشواری آید یا بند شود به سبب حصات مثانه و سبیل به سوی شق نباشد به سبب حائلی یا به سبب حین پس بعضی کسان میان حلقه و هر صفیر می‌کنند و در آن ابنوبه می‌نهند تا بول از آن خارج شود و دموت دفع می‌شود و اگر چه عبث غیر سنی است و چون ادویه نفع نه بخشد و اراده شق کنند باید که شخصی را برای شق او اختیار کنند که آن واقف از تشریح مثانه باشد و موضعی را دانسته باشد که از گردن مثانه ادعیه منی متصل است و موضع شریان و موضع لحمی را از مثانه شناسا بود تادر آنچه اجتناب واجب بود احتیاط نمایند پس آفت در قبل یا نزف الدم یا ناصوری که ملخم نشود حادث نشود و باید که اسفل روده و مثانه را از قبل از آن تکمیل کند

عباس گوید که اسباب مؤلد سنگ مثانه در اکثر امر اشیای مؤلد حصات کلیه است و لهذا تدبیر صاحب ادبا دو و اغذیه تدبیر واحد بود از تقلیل غذا و استعمال اغذیه لطیفه مؤلد کیموس محمود و اجتناب اغذیه غلیظ مؤؤلد بلغم و خلط غلیظ و استعمال ادویه ملطفه منقتعه حصات و تمریخ عانه و موضع مثانه به روغن‌ها محلل ملطف و ریختن آب گرم که در آن بابونه و اکلیل الملک و پرسیاوشان و حلبه و خار خسک و مانند آن جوشانیده باشند و ایضاً صاحب او را حجر الیهود سوده نیم درم به آب نیم‌گرم دهند و عقارب سوخته چون دو دانگ تا نیم درم به آب نخود سیاه بدهند منفعت بین نماید و این دو حصات مثانه نیک کند بگیرند آبگینه سوخته غیر مستعمل و سنگی که در اسفنج یافته شود و حجر الیهود هر واحد یکجر و صمغ عربی و صمغ الوداسقولون قندریون هر واحد دو جزء همه را باریک سائیده به حریر ریخته دو درم به سکنجبین بخورند

صفت دوای دیگر که در شکستن سنگ مثانه کافی و بالغ النفع است پوست بیخ کبروخولنجان و خارخسک و فرفیون و دعا قرقرجا و جند بید ستمر هر واحد دو درم دارچینی و زنجبیل و فلفل سفید و ریوند چینی و دار فلفل و دو قود تخم کرفس هندی و فطراسالیون و قسط وسیلخه و کما قیطوس و کماذریوس و مرو خبطیانا و اصل السوس و فراسیون واسقولوقندریون دزراوند طویل دیدحرج و نانخواه و مصطکی و فووباسن و زیره‌ی سیاه و قیربادیان و بریان و خردل و مغز چلغوزه وانیسون و حب بلسان و تخم کزرد و تخم سداب و تخم فجشک است و تخم انجره و انجمان سیاه و حب دهمشت و فقاح اوخر هر واحد یک نیم درم حب القلت و صمغ آلو هر واحد سه درم عقارب سوخته چهار درم همه را باریک سائیده به حریر ریخته و با یک اوقیه و نیم روغن بلسان لت کرده به عسل کوفته به سر و شربت دودانگ تا نیم درم بعد شش ماه صفت معجون دیگر که حصات مثانه را نفع کند عقارب سوخته و نوشاورد ووقود مهروفود دفطر اسالیون هر واحد سه درم انیسون و بادیان و تخم کرفس و نانخواه و فلفل سفید و سیاه و جند بیدستر هر واحد دو درم سداب خشک پنج درم تخم شبت و تخم ترب هر واحد چهار درم همه را باریک سائیده به عسل کف گرفته معجون سازند شربتی از آن نیم درم تا نیم مثقال یا این که در آن بادیان و تخم کرفس جوشانیده باشند یا به آب آن‌ها اگر تازه باشند نافع است باذن الله و کذالک باید که سائر تدبیری که در باب

حصات کلیه ذکر کردیم استعمال نمایند پس هرگاه سائر ادویه مستعمله در این باب استعمل کردند و در سنگ چیزی عمل نکند باید که اخراج آن بشکافتن نمایند

اسمعیل گوید که اگر در مثانه دردی بود ادویه مسکن وجع باادویه منقته‌آمیز چون تخم کتان و لعاب آن و چون مغز چلغوزه و فندق و تخم خطمی و صمغ بسفانج صمغ جوز و چون سنگ گرده به مثانه فرود آید بابونه اکلیل الملک سبوس گندم تخم خطمی در آب پخته بر مثانه ریزند و روغن‌های گرم چون روغن سداب بمالند تا درد بنشاند و روغن عقرب در مجرای قضیت چکانند و بر مثانه مالند و به مقعد بردارند تا سنگ را بشکند و طبخ سداب و مرزنجوش با روغن بلسان و روغن ناردین و لفظ سفید چکانیدن سود دارد خاصه اگر حرارت غالب نباشد و مثانه درد نکند و بدآن که ادویه مثانه گرم‌تر از ادویه گرده باید لیکن ادویه سخت گرم نشاید از بهر آن که ادویه‌ی گرم ماده را متحجر کند و سبب زیادتی علت گردد و جالینوس گوید مردی را که او را این مرض بود مرا حکایت کرد از طیب خویش که او را در طبخ کرنب نشاندی و بازنکوقیه مغز تخم خربزه کوفته با شکر بوی دادی مثانه‌ی او از سنگ پاک شد و نیم درم تا نیم مثقال آبگینه سوخته با وقیه آب گرم بدهند سنگ را بشکند و با بول بیرون آرد و مقدار یک ملعقه خون کبش بزکه بنازی تیس گویند خشک کرده ماندگی به ادیان و سنبل بسانید تا خوشبو شود آن را با شراب شیرین دهند که سنگ را بریزاند و اگر تیس را برزهار صاحب این علت بکشند تا خون بران ریخته شود سخت سود دارد و استعمال همه ادویه گرمابه و آبزن نافقر بود و این حب مثانه را بشکند اشق و فلفل و هر یک مثقال حب بلسان دو مثقال هر چهار مثقال همه را در شراب شیرین سرشته حبه القدر نخود سازند و هر بامداد سه حب بخورند در گرمابه یا بعد خروج از آن در مدت چهل روز مثانه را پاک کند و بدانند که اگر سنگ مجرای بول را بخراشد وجراحت کند علامتش آنست که بعد خروج سنگ بول با خون ممزوج آید یا خون خالص بود اگر بول با خون تنک آمیخته بود باید دانست که جراحت در گرده افتاده است و اگر اول خون آید پس بول باید دانست که جراحت در مثانه یا در مجرای قضیت افتاده است و موضع درد بران گواهی دهد پس هرگاه جراحت افتاد در حال رگ باسیلق باید زد تا ورم ساکن شود پس جراحت را علاج کننده وین دو التهام جراحت کند گل ارمنی کند دو

الاخوین هر یک یک جزو اقاقیای مغسول سدس جزو مغز تخم خربزه برابر همـه باریـک سـاییده بـه آب بـاز تنـگ قرص‌ها سازند هر یک مثقالی هر روز یک قرص به آب سرد یا به آب بارتنـگ و ماننـد آن بامـداد بخورنـد و بعـد ده ساعت از طعام یک قرص دیگر بدهند و سفید آب از زیره و گل مختوم دوم الاخوین مساوی و افیون دهم حصه یک جز و از همه شیاف سازند و به وقت حاجت به آب بارتنگ یا به گلاب سابیده به مجرای قـضیت بچکاننـد و ایـن دو اخون را از گرده و مثانه و مقعد و غیر آن باز دارد بگیرند کهربا و گل ارمنی و گلنار و کندر برابر افیون ربع یک جزو شربتی مثقال به آب سماق و باقی علاج در باب بول الدم یاد کرده آید و اگر خون در مجری بسته شود عـلاج آن در بحث جمود الدم بیاید

خجندی گوید که ترک عشا و تقلیل غذا درریاضت معتدل و تناول اغذیه که در حصات کلیه گذشت مفید بـود و شرب آب گرم بر نهار تولد حصات را نفع کند و اگر درد شدت کند کند مخدرات مثل فلوتیای روی و فارس دهند و این چنین مفشت حصات است پوست بیخ کبر پوست بیخ بادیان پوست بیخ کرفس بکیـک اوقیـه پوسـت تـرب دو ادقیه فطراسالیون هم نیم اوقیه سرکه سد طل شربت پانزده درم و نانخواه باریک سابیده به عسل سرشته یک مثقال خوردن منقت حصات و منقی آلات شامل است وارسجاین مقشه حصات این نسخه سجربیناسـت جندبیدسـترافیون دارچینی اساردن فرمود و قوهر یک دو درم فلفل وار فلفل قند قسط هر یک دوازده درم زعفران درم قند را در عسل حل کرده بدان معجون سازند و بعد شش ماه از درم تا دو درم استعمال کنند و این نبادق مخرج حصاتـست و او را بول بقوت کند تخم کرفس مردد و قوفطراسالیون قوه اسارون ابهل نانخواه سنبل الطیب بادیان بادام تلـخ قـسط هـر یک ده درم تخم خربزه مقشربست درم و زاریح مقطوع الراس را در شراب حل کـرده ادویـه را سرشـته از آن بنـادق سازند و از دو درم تا سه درم بخورند و این حبس بول را نیز نیکو است استـسقای لحمـی و امراضـی را کـه محتـاج تبلطیف بدن باشند نفع کند و اگر معالجات مذکوره فائده نکند معالجه بشق عنق مثانه عند ورزی که میان خصیتین و مقعدا ست باید کرد سعید گوید که علاج سنگ مثانه به تقلیل غذا و تلطیف او کنند و عانه را به روغن‌های محلـل مثل روغن شبت و روغن به آن بمالند و آبی که در آن بابونه و اکلیل الملک و حلبه پخته باشـند بریزنـد و شـیره‌ی

تخم خیار و خربزه به گلاب بیاشامند و بخوردن زیتون دراسن و کامخ کبرد خربزه امر کنند و افضل ازین جمله عصفوریست که رنگ او متوسط میان رنگ اصفر ورماوی است و در بازوی او پر طلایی و در دم او نقطه‌های سفید و آن را حرکات متواتر و صفیر دائم بود که آن را خاصیت عجیب در شکستن سنگ مثانه است چون به طریق شوربا یا بریان خورند یا ملح نموده خشک کنند و بخورند و اگر روغن عقارب در مثانه چکانند یا آن را بمالند نفع عیب عاجل بخشند و اگر سنگ کوچک بود و به سوی قضیب مندفع گردد آن را بکشند و عقب خروج آن را در احلیل شیاف ابیض بشیر زنان و سفیده بیضه به مزرقه رسانند و اگر سنگ بزرگ باشد بقاثاطیر دفع کنند و اگر بزرگ‌تر باشد عنق مثانه شق کرده بیرون آرند

ابن نوح گوید که این دوا در کسر حصارت قوی‌تر است آبگینه سوخته و سرگین کبوتر و کندش مساوی به قدر درم به آب ترب معصور بخورند و ایضاً سرگین کبوتر یک و نیم درم کندش و دو درم ذاریح نیم دانگ شربت نیم درم و کم‌تر به قدر قوت و اگر با برودت شدید باشد مثانه او را به روغن ناردین ابن بلسان یا روغن عقارب به آب سداب و بادیان و چغندر حقته کنند و تمریخ عانه بر روغن عقارب و تقطیر آن در احلیل هر روز چند قطره بعد خروج از آبزن و حمول آن بصوف نافع است و خاکستر سرطان نهری دو درم به شراب و یا یک درم مثانه تیس سوخته یا صمغ آلونیم درم نفع می‌کند و اما در وقت هیجان مرض عانه و پشت و خاصره را به روغن خیری بمالند و در آبزن که اندر آن برگ کرئب و برنجاسف ادینه سبز و سرگین کبوتر و قرطم جوشانیده باشند بنشانند پس اگر سنگ بزرگ باشد علاج او شق و اخراج آنست

قرشی و خضر بنویسند که ادویه قویه حصات کلیه به سکنجبین عنصلی و بزوری به آب ترب یا باب کرفس یا به آب بادیان در این جا استعمال نمایند و باید که دوام آبزن و نطول به مرخیات کنند تا مجری نرم شود و خروج سنگ آسان گردد و درد تسکین یابد.

اورام مثانه و دبیله آن

آماسی که اندر مثانه افتد اکثر آن حار باشد از ماده خون گرم لطیف یا مره صفرا یا مرکب ازین هر دو ماده و ابتداً و یا به سبب خراش حصات در مشقت وابلام آن و ضربه و سقطه عارض شود و گاهی در مثانه ورم بلغمی به سبب کثرت رطوبات و خون رطولی و استنقاع مثانه در رطوبات و انخدار آن طوبی و گاهی ورم صلب عقب ورم حار و یا عقب ضربه یا سقطه یا شق مثانه حادث گردد

طریق تشخیص این اقسام ورم اگر درد شدید و ضربان و نخس درعانه و انتفاخ آن و عسر بول یا تقطیر آن یا احتباس آن و سرعت نبض و ناریت قاروره و تب حاد محرقه و تشنگی و سردی اطراف و هذیان و سیاهی زبان و گاهی ظهور سرخی درعانه از خارج و گاهی بادی احتباس براز باشد ورم چهار بود و فرق در ورم دموی و صفراوی از شدت تشنگی و درد و حرقت شدید در مثانه وقی صفرای صرف و جز آن آثار مخصوصه صفرا و کثرت ثقل و انتفاخ مثانه و سرخی رد و چشم و مانند آن علامات مخصوص خون باید کرد

و اگر وجع و التهاب و حرارت نباشد وگراتی در مثانه و دشواری بول و ضعف ساقین بود ورم باقی باشد و اگر صلابت و دعائه و تمدد در آن بود و بول و براز هر دو به دشواری آید و اگر ورم عظیم باشد ظاهر محسوس گردد و ساق‌ها خذر و ضعیف شود ورم صلب باشد و شیخ می‌فرماید که این مرض دردی است و اکثر این خصوص در صلیبیان به سبب حصارت و ایلام و شاخ آن مثانه را عارض شود و روی این آن است که با وی حرارت تب متصل باشد و احتباس بول و براز و درد به شدت بوده و در بول نضج نباشد و این قبایل است و اکثر این وقتی باشد که چون دبیله گردد و دل‌ها چون در بول ثغل راست سفید ابلیس ظاهر شود و آن امیدوارتر است و با دیبله شعریرات مختلفه و جملیت مختله که در دبیله گفته شد ظاهر شود و کذالک بر نضج او نرمی و سکون اعراض و نفخ بول و رسوب آن و بر انفجار آن بول بدی دلالت کندو اگر علامات نضج ظاهر نگردد و منفجر نشود در یک هفته بکشد و اکثر انفجارات مثانه طرف گردن آن بود و گاهی نائل جراحی دیگر باشد و گاهی به سوی باطن مثانه می‌گشاید و گاهی به جهت دیگر می‌شکافد و در صلابت مثانه اعراض صلابت کلیه از احتباس ثقل و خدرساقین و اضطراب و

ضعف و تادی باستسقاء عارض شود و اگرچه کم‌تر از آن باشد.

اعلان ورم خار مثانه

علاجش مثل علاج ورم کرده نمایند مگر آن که ادویه مستعمله در این می‌باید که قوی باشند و در ابتلا به درات قویه ندهند و هیچ وقت از اشیای بارده قابضه ضماد ننمائید و ادویه بارده لینه‌ی مرخیه مثل آرد جو بنفشه خطمی در آب جوشانیده اندر آن نشینند و ثقل آن را برعانه گذارند و از آب غسب الثعلب و آب کاسنی سبز و موم و روغن گل روغن بنفشه قیروطی ساخته ضماد کنند و اگر خواهند ادویه سابق نیز در این قیروطی افزایند و بعد از چند روز نان میده و کنجد مقشر کوبیده با شیر تازه و روغن بنفشه یا روغن بابونه سرشته ضماد کنند که در ورم مثانه بی-عدیل است و نوشیدن شیر شتر برای تحلیل ورم مثانه بی‌نظیر است و دیگر ادویه مرخی ویلین و محلل که بترید اندک نمایند مثل شلغم و برگ کرنب و بابونه و خارخسک ضماد کردن مفید بود و هر روز در تقویت محللات بحسب تلبین ماده و استعداد جمع آن در تحلیل او بیفزایند و این ضماد محلل ورم خار خارج و داخل مثانه و رحم معمول است گل خطمی بابونه غنب الثعلب اسپنول تخم ریحان آرد جوهر یک چهار ماشه رسوت دو ماشه کوفته بیخته به آب عنب الثعلب تازه و روغن گل و اندکی سرکه ضماد کنند و ایضاً معمول گل خطمی آرد و جو بزرگتان گل سرخ اکلیل الملک مرزنجوش هر یک چهار ماشه عنب الثعلب شش ماشه کوفته به شیر گاو و نیم پاد مثل مرهم پخته روغن گل دو توله زردی بیضه‌ی مرغ دو عدد مخلوط ساخته از بیرون ضماد نمایند و قابله در موضع معلوم بنهند و آنجا که درد قوی بود جهت تحریر کاهو کوفته دوانگی افیون و نیم دانگ زعفران در آن آمیخته بر روغن بادام ضماد نمایند و چون درد ساکن شود بزودی دور کنند و باشد که شیر تسکین الم کند و اگر ورم تحلیل نشود و اراده ریم کند آنچه درد بیله کلیه مذکور شد از منضجات و منفجرات و منقیات ریم بمدرات بعده الحام به عمل کند

اقوال مهره شیخ الرئیس می‌فرماید که واجبست در ابتدا قصد باسلیق چپ بحسب قوت که آن اولی علاجات وافضل آنست و استعجال نمایند اگر در آنجا حرارت شدیدتر باشد بضمادات مدت قصیر دوران افراط نکنند و نه طول دهند که آن مضرست و ورم را به سرعت صلب کند بلکه ابتدا به مرخیات نمایند و اگر از این مانع از حبس شدید نباشد این اولی بود بهر آن که عضو عصبی است و لهذا استرون علیل به سوی کمادات تبکیدات یا سفج و صوف معموس وراب مطبوخ بلیعات محلله و مثانه منفوخ مملو به آب گرم واویان ملیه لطفه مشتد گردد و قریب این است از آنچه در علاج ورم کلیه معلوم شده و معذالک تلطف برزق نمایند اگر استعمل باشد از قاثاطیر در ابتدا به مثل لعاب اسپنول در شیر خرما ماء الشعیر در شیر خرکه ابن سلیم ترست و بعد از آن شیر خرد شحوم و سپس خیار شنبر در شیر زنان علی الترتیب که بحسب اوقات ورم معلوم است و گاهی حقنه بدان به مراتب آن نفع کند و از اضمده جیده بعد اول ابتدا نان میده و کنجد متقشر به شیره‌ی روغن بنفشه و روغن بابونه و مانند آن است و ایضاً شلغم جوش کرده خیلی نیکو است و ایضاً رطبه جوش داده ضماداً و کماواً اگر تجاور از هفته کند و قریب منتهی باشد آرد باقلا و بزرگتان و بابونه و مثلث ضماد کنند و بعد انحطاط قصد صافن کنند و در استعمال محلات بسط نمایند از اضمد و از مراهم مذکوره در باب ورم کلیه و گاهی احتیاج بضماد از زوفا چند بیدتسر و موم افتد و خصوصاً بعد محذرات و بدانند که اوست جلوس ایشان در آبزن خیلی سودمند است حتی اگر ایشان را بول آید بهتر آن است که بول اندر آن کنند و بهترین آب‌های آبزن ایشان آن است که در آن ارخا بود از آنچه به مرات معلوم کرده‌اند و گاهی درآن دار شیشعان و قردمانا و سعد و سنبل و مماتا و اذخر مع جلسه و تخم کتان داخل می‌شود و پس تسکین وجع و ورم می‌کند و این آب‌های مرخیه که مکرر دانسته‌اند آن مثل طبیخ بزرگتان و حلبه است و ایضاً آنچه در آن شلغم و خار خسک و کرنب جوشانیده باشند و علاج و بیله قریب از علاج و بیله کلیه است بلکه محتاج بدان است که ادویه این قوی‌تر باشند و آشامیدن خشخاش سفید یک درم و نیم در طبخ سنبل و ستوده‌اند و خصوصاً چون عسر بول و وجع باشد و چون درد داشته نماید و خون هوت باشد از مخدرات اطلیه حمولات چاره نباشد اما اطلیه مثل طلا معمول از بیخ و بیروج و خشخاش و رزیت سرشته است یا بگیرند ربع ورم صافیون و در آن

روغن بنفشه به اندک زعفران حل کنند و خرقه آلوده درد بر حمول کنند پس اکثر راحت باید و فی الحال خواب آید و گاهی قدرتی از آن ورقاثاطیر استعمال کنند اگر تحمل باشند و طلای افیون از خارج قوی التخدیرست و اما اشربه و سائر مثل علاج سرسام و برسام است

ابن عباس گوید که در ورم مثانه باید که نظر کنند اگر آن خار باشد و این از سبب خارجی مثل ضربه و سقطه باشد می‌باید که فصد رگ باسلیق کنند و روغن بنفشه بر موضع آن بمالند و آب گرم بریزند و اگر معذلک بول متبس بود مثانه را به سوی قضیت بیفشارند که بول خارج شود و هرگاه ورم از سبب داخلی باشد باید که در این قصد باسلیق نمایند و در ابتدا بیقروطی معمول از آب کاسنی و عنب الثعلب و آب کاکنج و آب می العاخم روغن بنفشه و موم سفید ضماد کنند بعد از آن به آرد جو و خطمی و بفشه خشک و صندل سفید هر واحد یکنجر و باریک ساییده در آبی که عنب الثعلب و جراده کدو پخته باشند و روغن بنفشه آمیخته ضماد نمایند و تخم خیار و بادرنگ و تخم خربزه و مغز تخم کدو هر واحد پنج درم تخم خرفه چهار درم تخم خطمی و خبازی و پرسیاوشان هر واحد سه درم باریک ساییده دو درم گلاب با شربت بنفشه بدهند و چون درم به منتهی رسد و در طریق لضج و ریم کردن شروع نماید باید که بران آب گرم که اندر آن بابونه و اکلیل الملک و حلبه و بزرکتان و پرسیاوشان پخته باشند مع روغن بنفشه و روغن خیری نطول کنند و در این آب قطعه یا پارچه تر کرده یا اسفنج آغشته تکمید نمایند و حلبه و بزرکتان هر واحد ده درم خطمی و آرد کرسنه و آرد شلیم و کرنب خشک هر واحد پنج ورم بابونه و اکلیل الملک و بنفشه خشک و پرسیاوشان هر واحد چهار درم همه را باریک ساییده به عسل انجیر مطبوخ معصور سرشته و اندک پیه ماکیان و بط و روغن گداخته‌اند بر مثانه نیم گرم ضماد کنند و مکرر به عمل آرند و سفوف دهند مغز تخم خیار و تخم بادرنگ و تخم خربزه هر واحد چهار درم تخم و تخم خطمی و خبازی و تخم کتان هر واحد دو درم باریک کوفته شربتی سه درم به دو اوقیه میفتنج و یک اوقیه آب مطبوخ حلبه و پرسیاوشان و این سه روز بخورند و مداومت و تنطیل به آب و روغن‌ها و استعمال اضمده‌ی که مذکور شد باید کرد که این نضج و تقیح ورم و تفجران بعد تقیح نماید باذن الله تعالی پس اگر طبیعت قبض شود آب کاکنج و آب لبلاب و روغن بنفشه و

مری و یا آبی که در ان سپستان و خطمی و سبوس و خبازی و بزرکتان و بنفشه‌ی خشک جوشانیده مغز خیار شنبر در آن مالیده و روغن بنفشه داخل کرده باشند بدهند که این تلبین طبیعت انشاء الله تعالی خواهد کرد و چون خراج مثانه بشکافد ابن سفوف بدهند بگیرند کتیرا و بزرکتان هر واحد دو درم نشاسته چهار درم گل ارمنی یک درم همه را باریک سائیده شربت یک درم تا مثقال به شربت خشخاش یا به شربت عناب و یا بگیرند تخم خیار و بادرنگ و نشاسته هر واحد یک و نیم درم حب الصنوبر کبار مقشرده عدد همه را باریک سوده از دو درم تا سه درم به شریت بفشه یا شربت خشخاش بدهند و باقی علاج در قمروح مثانه مسطور شود

ایلاتی و جرجانی می‌نویسند که اول رگ باسلیق زنند و به اندازه قوت خون برارند و اگر نمائید در گذشته باشد رگ قابض زنند و اگر آماس نمایند اور گذشته باشد رگ مابض زنند و اگر آماس صفراوی بود ضماد رادع برنهند و زود به ضمادات مزخی بازگردانند تا صلب نشود و اگر الم صعب نباشد اول ضماد مرخی برنهادن روا باشد از بهر آن که عضو عصبانی است و بدین سبب است که آن به تکمید از آب گرم و روغن راحت یابد و این تکمید چنان باشد که مثانه‌ی گاو پر آب گرم پر کنند و بران موضع نهند و اسفنج با پشم پاره به روغن بنفشه چرب کنند و نیم گرم کرده بران موضع نهند و آب عنب الثعلب به اندکی خیار شنبر دهند و طبع را به تحقن‌های نرم فرودارند مثل حقنه که از حلبه و خطمی و تخم کتان و سبوس و روغن بنفشه سازند و مانند آن و جهد باید کرد تا به رفق اندکی لعاب اسپنول و شیر زنان به مجرای قضیب چکانند یا اندکی کشکاب با شیر زنان و بعد از آن خیار شنبر با شیر زنان و به همین لعاب و کشکاب و خیار شنبر و شیر زنان حقنه کردن سود دارد و آماس را نرم کند و لضج دهد و درد بنشاند و پیوسته مثانه را به روغن بنفشه به اندکی روغن بابونه آمیخته چرب دارند و بعد سه روز روغن بابونه تنها بکار برند و ضماد نیز از مغز نان دمیده و غیره که در قول شیخ گذشت به عمل آرند و باقی تدبیر همان است که در قول مذکور مسطور شد

ابن الیاس گوید که اول قصد باسلیق کنند اگر قوت وسن و وقت حاضر مساعدت کند و هر صبح جلاب از بنفشه چهار درم و تخم کاسنی سه درم و عناب ده عدد شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بدهند و غذا با ماء الشعیر

به شربت خشخاش یا شربت خورانند و روغن بنفشه بمالند و به آب گرم که در آن بنفشه و پوست خشخاش جوشانیده باشند تطول کنند و درابیکه بنفشه و خبازی و خطمی پخته باشند بنشانند و با ضماد از بنفشه و خطمی و صندلین و آب عنب الثعلب و آب کاکنج و آب می العالم و جراده کدو در روغن بنفشه نمایند و چون احتباس بول به شدت باشد شیره‌ی بزور ثلاثه هر واحد ده درم و شکر سفید ده درم بنوشند و یا ستوفی که در آن پرسیاوشان است و در قول ابن عباس گذشت چهار درم به شربت بنفشه یا شربت خشخاش هر کدام که باشد ده درم بدهند لیکن در این جا وزن سه تخم اول هر واحد ده درم است و تخم کدو مطروح باقی به دستور و یا از برگ کنجد تر یا کنجد مقشر به مغز نان سمید و شیر ضماد کنند و چون درم بنفج شروع کند و اروئوده و تخم خیارین هست از تخم خربزه به زور ثلثه به مادت ریم کردن باشد هر صبح جلاب از شربت بنفشه به لعاب اسپنول هر واحد ده درم بنوشند یا تخم مرد و بزرکتان هر واحد سه درم شکر سفید ده درم بخورند و غذا فروره‌ی ماش و مغز بادام و گوشت بچه مرغ دهند و مریض را در آبزن که بنفشه و خطمی و خبازی و پرسیاوشان و اکلیل و شبت و حلبه تخم کتان در آب آن جوشانیده باشد بنشانند و این ضماد کنند بنفشه آرد شلیم آرد کرسنه کرنب خشک برزکتان بابونه اکلیل الملک خبازی هر واحد یک کف همه را باریک سائیده یا همه ماکیان یا بط یا مغز ساق بقرسرسته ضماد کنند

خجندی گوید که قصد باسلیق یا صافن کنند و این از امراض قتاله است و هر صبح شربت بنفشه و شربت عناب یا شربت خشخاش بیاشامند و به روغن‌های سردتر مثل روغن بنفشه و نیلوفر بمالند و به آبی که در آن بنفشه و پوست خشخاش و خبازی و خطمی پخته باشند بطول کنند و به خطمی و خار خسک و کاکنج و عنب الثعلب و نیلوفر ضماد کنند و در ابتدا الضمادات سبرده رادعه شدید الروع ضماد نکنند و در آن افراط ننمایند به سبب عصبیت عضور و در احلیل آب حی العالم و شیر دختران با لعاب بزر قطونا به شیر به مرزقه رسانند و چون از ابتدا تجاوز کند بنان سمیدورزی بیضه و روغن گل ضماد کنند و گویند که در این وقت طلا شلجحیم پخته و پوست خربزه و بابونه و اکلیل الملک نافع بود و چون ورم نضج باید به چزی که تقیح کند اعانت نمائید چنانچه جلابات از شکر و تخم مرد و اسپنول و ضمادات معمول از بابونه و اکلیل الملک و حلبه و بزرکتان بکار برند و کذا ضماد برگ

کنجد و غیره که در قول ابن الیاس گذشت و تنطیل و تمریخ بقیر وطیات نمایند و ابن سرافیون گفته که ورم خـار مثانه در اکثر طفلان را وقت روئیدن موی زهار عارض شود

ابن هتبه التد گوید که علاج ورم خار مثانه بقصد باسلیق و هفت اندام و شرب ماء الشعیر به روغن بادام و تلیـین طبع اگر قبض باشد به فلوس خیار شنبر وجلاب و نوشیدن شیره‌ی تخم خرفه و شیره‌ی تخم خیار و لعاب اسـپنول به شربت بنفشه باید گردد و تضمید مثانه به جراده‌ی کدو و صندل و آب عنـب الثعلـب و آب حـی العـالم کننـده و چون ورم به انتها رسد بر مثانه آب ریاحین بریزند و روغن و موم بمالند پس اگر ورم ریم کند و بشکافد قرص کاکنج به شربت خشخاش دهند و اگر حرارت قوی باشد قرص خشخاش به شربت بنفشه بدهند و غـذا بـه مـزوره اسـفاناخ سازند و چون صلاح یابد در خوردن چوزه مرغ بریان فسخت نمائید

ابومنصور گوید که علاج ورم مثانه همان است که در ورم کلیه گذشت پس اگر حرارت تسکین نیابد و ورم و ریم کردن شروع کند و علامتش شدت نحس و ضربان است به علاج قروح آلات بول معالجه نمایند و چون ریم بول کند بزور موصوفه در علاج حرقه البول بخورانند بعده اقراصی که در باب بول الدم والمده ذکر یابد بدهند و رازی گفته که ورم خار مثانه محتاج بارخا در ابتداست به خلاف سایر اعضا زیرا که عضو عصبی است و محتاج به قوایض نیست

شریف خان می‌نویسند که نفوذ مشروبات به سوی مثانه به دیر بود و هنگام نفوذ ضعیف القوه گردد فلهذا باید که عنایت به ضمادات و نطولات و زروقات بیش‌تر باشد الا سبب بقای ضمادات بر عضو بدنی قوی‌تـر از نطـولات بـود و عضو غیر بعید از ظاهر بدن است تا محتاج ادویه‌ی سریع النفوذ باشد و اما زروقات گاهی در دین وقت به سبب ایلام ممتنع گردد و بدانند که بر استعمال مرخیات کثیره در اول ظهور علت به سـبب سـماعت ایـن سـخن کـه مرخـی تسکین وجع می‌کند بسیار حریص نشوند زیرا که عضو شدید الحس است درد اندر آن مفرط بود و درد جذاب مـواد به کثرت است و ارخای عضو برای قبول مواد عضو را قابل می‌گرداند بلکه هر گاه تمام شود و مـاده مـستقر گـردد و پس مرخی با وجود اعداد و ماده را برای نضج توسیع مکان بران نماید پس ضغطه کم گردد و آن را قلـت وجـع لازم شود

علاج ورم بلغمی مثانه

مثل علاج ورم بلغمی کلیه نمایند وقی کنند و حقنه حاد بکار برند و در طبیخ مرزنجوش و بابونه و تمام و بـرگ غار و مانند آن بنشینند و شربت بزوری حار و مدرات به ماء العسل و خیار شنبر بنوشند و اگر بول به دشـواری آیـد سفوف از تخم کرفس و مغز تخم خربزه و رب الـسوس و انیـسون سـاخته هـر روز یـک مثقـال بخورنـد و عقـب او سکنجبین یا جلاب یا آب شیر گرم بنوشند و ادویه و روغن‌های محلله در مجرای قـضیب چکاننـد و بـر مثانـه طـلا کنند و بمالند و چون مریض صلاح یابد مرغ بریان و کباب بزغاله و نخود غذا سازند و به قول خجندی گاهی از ایـن رطوبات ریاح بلاورم حادث شود و علاجش نوشیدن ماء الاصول یا شربت او به روغن بید انجیر و مالش عانه به روغن سوسن و مغز ساق بقر یا شتر به جند بیدستر و حلیتت و مشک و غالیه و تضمید به آب سداب و پودینـه و شـبت و جند بیدستر نافع است و تناول معاجین مذکوره در باب قولنج ریحی و سعید گوید که مریض را تخم خربزه به شکر دهند و گفتند بخورانند و آب نیم گرم بنوشانند و غذا نخوداب دهند پس اگر صلاح نیابد قدری از معجون سنجرمینا به شربت انجیر دهند

علاج ورم صلب مثانه

آب بزورمدره مثل تخم خیارین دهلیون واغسیون و پرسیاوشان به فلوس خیار شـنبر و روغـن بـادام دهنـد و ورا ورار مبالغه نکنند تا ماده متحجر نگردد و بلکه بادی رعایت نضج و تليين کنند و آب کرنب و آب نخود بنوشـند کـه

تحلیل ادرام صلبه کند و آبزن محلل ملین مثل طبیخ بابونه و اکلیل و بزرکتان و حلبه خطمی و تخم قرطم و پرسیاوشان و خار خسک نمایند و بر مثانه نطول کنند و روغن‌های محلل مثل روغن غار و زنبق و پیه ماکیان و بط بمالند و با ضمده محلله مثل بابونه و تخم کتان و صلبه واشق و مقل به مغز ساق بقرور روغن قسط وزیت و آنچه در علاج ورم صلب کلیه گذشت ضماد نمایند

ایضاً بهر سختی مثانه با درد و حبس بول اول طبیخ خار خسک خسته آلو با گوهر یک شش ماشه بادیان نه ماشه تخم خربزه شش ماشه نیم کوفته در عرق عنب الثعلب جوشانیده صاف نموده با شربت بزوری دهند و اگر بول نیاید طبیخ عنب الثعلب شش ماشه خیارین کوفته نه ماشه خار خسک شش ماشه جوشانیده شربت بزوری دو توله دهند و ضماد گل خطمی گل کافیشه عنب الثعلب خارخسک هر واحد شش ماشه کوفته بیخته به آب شبت تازه و آب عنب الثعلب تازه بر موضع مثانه کنند

ایضاً اگر صلابت و درد مثانه با فساد هضم و درد همه احشا و کثرت مواد باشد بهتر و اندک پشک موش بندند و سنای مکی چهار ماشه سوده به گل قند سرشته همراه شیره‌ی عنب الثعلب چهار ماشه شیره‌ی خیارین شیره‌ی خارخسک هر یک شش ماشه شربت دینار سه توله دهند

دوم روز جواک‌ها سوده دو ماشه افزایند باز شیره‌ی تخم کاسنی شش ماشه لعاب گل خطمی سه ماشه نبات به جای سنا و گل قند و شربت و جواک‌ها با شیرجات مذکوره افزوده بدهند باز شربت دینار عوض نبات و ساک عنب الثعلب و شله ملایم غذا سازند بعده منهمج عنب الثعلب پرسیاوشان هر یک چهار ماشه جوشانیده لعاب گل خطمی سفید سه ماشه شیره‌ی مغز تخم هندوانه شیره‌ی تخم خربزه هر یک شش ماشه شربت بنفشه دو توله خاکشیر چهار ماشه بدهند باز لعاب گل خطمی و شیره‌ی خیارین و شربت بنفشه و خاکشی دهند باز سنای مکی نه ماشه گل بنفشه شش ماشه گل خطمی سه ماشه تخم خطمی خبازی هر یک چهار ماشه خیارین کوفته شش ماشه جوشانیده گل قند سه توله دهند باز گل خطمی سه ماشه در عرق عنب الثعلب ده توله جوشانیده نبات یک و نیم توله دهند و ضماد محلل ورم حارکه مذکور شد بنهند باز چون صلابت به نرمی اندک آید برگ سداب سعد کوفی

کندر مصطکی هر یک ماشه سوده تناول نمایند بالایش گل خطمی به دستور جوشانیده بنوشند باز شیره‌ی عنب الثعلب شش ماشه لعاب گل خطمی سه ماشه شیره‌ی خیارین شش ماشه شربت بزوری بارد دو توله بالنگو پنج ماشه پاشیده دهند و ضماد مذکور به دستور نهند بعده اگر عوارض پیچش بود ریشه خطمی تخم مرو هر یک چهار ماشه جوشانیده شیره‌ی تخم خربزه شش ماشه شیره‌ی بادیان چهار ماشه شربت انار شیرین دو توله دهند باز اگر ضعف‌ها ضمه بود شیره‌ی زیره چهار ماشه و در طبخ مویز منقی نه دانه افزایند

ایضاً برای صلابت و درد مثانه و حبس بول شیره‌ی خارخسک شیره‌ی تخم کاسنی شیره‌ی عنب الثعلب هر یک شش ماشه شربت بزوری بارد دو توله دهند و نطول برای صلابت از بابونه پرسیاوشان گل سرخ خطمی هر یک دو توله عنب الثعلب چهار توله تخم ترب توله در پنج شش آثار آب جوشانیده بالای مثانه ریزند

ایضاً اگر در ضیق النفس روز مسهل دوم درد در مثانه و صلابت ظاهر شود و از قیمه گوشت و شیر برنج و اختلاط غذا درد شکم و ورم شده باشد اول روز گل قند سه توله عرق بادیان گلاب دهند روز دوم گل بنفشه شش ماشه جوشانیده و شیره‌ی بادیان شش ماشه افزایند و روز سوم اگر ماده مستقر شود و سختی مثل قرص گردد و تب لاحق بود خاکشی پنج ماشه در عرق بادیان ده توله و گلاب و عرق مکوه اندکی گرم کرده شربت بنفشه سه توله دهند بعد از آن ریشه خطمی شش ماشه مویز منقی نه دانه عنب الثعلب شش ماشه در عرق عنب الثعلب ده توله جوشانیده نبات یک و نیم توله داخل کرده تودری سفید چهار ماشه پاشیده بدهند

ایضاً اگر با صلابت مثانه درد اندک با صلابت رحم باشد منفج بادیان پرسیاوشان قوه الصبغ اسطوخودوس اصل السوس هر یک چهار ماشه بیخ بادیان بیخ کاسنی شاه‌تره و تخم کاسنی هر یک شش ماشه گل خطمی سه ماشه مویز منقی ده دانه جوشانیده با گل قند سه توله دهند و روز مسهل بلیجات مغز فلوس تربد زنجبیل ترنجبین روغن افزایند و بعد تنقیه ضماد گل خطمی بابونه بزرکتان عنب الثعلب حلبه آرد باقلا اکلیل الملک تخم تمر هندی هر یک چهار ماشه کوفته بیخته به شیر گاو نیم پا و مثل مرهم پخته روغن گل شش ماشه داخل کرده بر موضع سختی زیر ناف ضماد کنند

اقوال اطبا سویدی گوید که پیه ماکیان و موم زرقاً و ضماداً و کذا پیه بط و لعاب حلیه در نرم کردن صلابت مثانه مجرب من است و زوفای رطب نیز نافع اورام مثانه و صلابت آن است

شیخ می‌فرماید که علاجش بعینه معالجات صلابت کلیه است از مالش به روغن‌های گرم و تکمید بدان و آشامیدن مطبوخ بزور مدره به عسل و خیار شنبر و استعمال آبزنات بران صفت و به تدریجات مذکوره در آنجا و از آنچه مخصوص این است آن استعمال همان روغن‌ها و صموغ و آب‌ها در قاثاطیر اعنی زراقه بول است اگر ممکن باشد

خجندی گوید که علاجش شرب ماء البزور مدرو پرسیاوشان به فلوس خیار شنبر و روغن بادام است و غذا نخوداب به گندنا دهند و تنطیل به مجلات و تضمید بدان نمایند و بالجمله علاج او قریب از علاج ورم صلب کبد است و بقراط گفته چون مثانه متمدد و صلب گردد و درد اداشتد او نماید و با آن تب حاد لازم بود این دلالت بر ورم آن و بر هلاکت کند

قروح مثانه

عسر البرء است و لاسیما در مشایخ و شیخ می‌نویسد که قرحه مثانه از اسباب قروح معلومه که در باب قروح کلیه شمار کرده شد حادث شود و اکثر از خراش سنگ یا خراش خلط صفراوی عارض گردد و گاهی بعد انفجار ورم یا تقرح بثور افتد و هر که را بول حاد دوام نماید عقب آن جراحت و قروح مثانه حادث شود و قروح مثانه سخت‌تر از قروح کلیه بود بهر آن که قروح عضو عصبی است و کسی که مثانه او بشکافد در اکثر حالات هلاک گردد و اگر سوراخ شود ملتحم نگردد و مگر آن که در جزو لحمی او افتد و قرق میان قرحه مثانه و گرده در قروح کلیه مذکور شده مثلاً در قروح مثانه بول به دشواری آید و محتبس گردد و درد این در موضع عانه و خاصره بود و با آن قشور

سفید براید یا سطر بزرگ اگر در مثانه بود و یا باریک کوچک اگر در مجاری افتد و غیر این‌ها که در آنجا معلوم شده و علامات قرحه که در آن تاکل بود مثل آن است که در باب قروح کلیه گفته شد و علامت عام برای قروح گرده و مثانه آمدن خون وریم اندک اندک و ریون است نه وفقه گبده فرق میان هر دو همان است که در آنجا فرق آن‌ها کرده شد و علامات گشادن و شکافتن و تاکل و مثل آن در هر دو واحد است

بالجمله تشخیص این قرحه چنان کنند که اگر مریض شکایت دردعانه و بیخ قضیب و کش ران و عسر بول و سوزش آن کند از آن حال بدبوی بول و برآمدن ریم و خون و قشور مثل سبوس نیز بپرسند اگر اقرار این نماید قرحه مثانه باشد.

علاج علاجش به علاج قروح کلیه کنند و ایضاً گاهی منتقیات قرحه مثل ماءالعسل و ماء السکر و گاهی مدملات مثل قرص طبا شیر و قرص کهربا و قرص کاکنج به شربت خشخاش دهند و طباشیر دانه‌ی هیل مروارید یا صدف آن مساوی سوده سه ماشه از آن با شیره‌ی برگ سپستان سه توله خوردن سودمند است و یا زردچوب و آن که مساوی بکوبند و قرص ساخته بدهند که مفید بود و در آنجا که بیمار بسیار نحیف و ضعیف شده باشد و حرارت در اعضای اصلیه باشد او را شیر زنان و شیر خر باید نوشانید و چون آن را هضم کند کشکاب سرطانی دهند و ملاحظه جانب دق کنند که تب وق اکثر با اورام و قروح داخلی واقع شود کذا فی الابیدیمیا و چون مثانه عضوی عصبانی است و کم گوشت و ممرو مجمع آب حار واقع پس در اندمال این سعی بیش‌تر از آن باید کرد که در قرحه کرده و لهذا بعد تنقیه ریم جهت اندمال استعمال سفوفات و اقراص و معاجین کنند که در آن ادویه از جنس ودع محرق و بسد و مروارید دوم الاخوین و کهربا و عصاره لحیه التیس و غیره باشد و در قطورات نیز عصاره لحیه التیس و عصاره برگ خرقوله ذخبه و خبه و حضض مکی و مردا سنگ مربی به شیر خر داخل سازند و از لحوم مطلقاً پرهیز کنند و بر غذای تفه مثل پا لک و سرمق و چغندر که در آن بنوباش افتاده باشد با برنج قناعت کنند و زرافه سیر محمد شفیع که در سوزاک خواهد آمد در این جا نیز مجرب است و چکانیدن شیاف ابیض با شیر بزوروقات مدمله در اینجا نافع بود و اگر چرک بسیار آید چکانیدن ماء العسل یا ماء الشکر و نوشیدن آن بسیار فائده می‌کند و از

اغذیه مریضه و مالحه و جماع احتراز کنند

دو این که اگر قرحه مثانه با سوزاک بود سفوف کاکنج پنج ماشه همراه ماء الخیار ده توله حجر الیهود سوده دو ماشه شیره‌ی تخم خرفه شش ماشه شربت بزوری دو توله دهند

ایضاً برای درد ریش گل خطمی خار خسک کشنیز خشک آمله هر یک شش ماشه کات سفید چهار ماشه شب در آب تر کرده صبح بنوشند

دیگر که با مراقبت باشد شیره‌ی عناب پنج دانه شیره‌ی کاهو شش ماشه شیره‌ی زیره‌ی سفید چهار ماشه لعاب بهدانه سه ماشه لعاب گل خطمی سه ماشه گاهی لعاب اسپغول نه ماشه و گاهی اسپنول مسلم خمیره صندل یک توله و گاهی است سلاجیت طباشیر دانه‌ی هیل پوست تخم بکاین هر یک ماشه سوده همراه لعاب اسپینول شش ماشه شیره‌ی خارخسک شش ماشه شیره‌ی بادیان چهار ماشه شیره‌ی خیارین هفت ماشه نبات یک و نیم توله دهند و مرزقه سفید آب با شیر خر یا دختر یا بز و در حالت عسر بول بنادق البز در همراه شیرجات مذکور سفید شود.

زروق که زخم تازه مثانه از ودبه کند شیاف با شیاء مومیایی قسم اول جدوارهر واحد یک سرخ همه را سائیده در روغن بنفشه یا بادام حل کرده همین قدر شیر دختر داخل کرده به مرزقه سر دهند که بزخم رسد

دیگر انزروت سفیداب قلعی هر یک یک توله دم الاخوین شش ماشه صمغ عربی کتیرا هر یک سه ماشه کوفته بیخته هر دو وقت دو دو ماشه از این دو گرفته در شیر خر پنج توله حل کرده زروق نمایند

ایضاً که جهت قرحه مثانه و سوزش بول معمول و مجرب است صمغ عربی کتیرا نشاسته اقلیمیای نقره هر واحد یک ماشه سفیداب مغز تخم خیارین هر یک دو ماشه شیر خشت نیم توله باریک سائیده شیاف سازند وقت حاجت به شیر دختر سائیده بچکانند

ایضاً که برای قرحه مزمن مجرب نوشته سفیداب کندر نشاسته انزروت صمغ رال سفید گلنار سنگ جراحت سلیخه کتیرا مازد و هر واحد یک جزء برگ نیپتا دم الاخوین کات هندی هر کدام دو جز و هر روز سه بار به شیر

زنان زروق سازند و اگر در نسخه زروق حبی که در قول شیخ خواهد آمد مومیایی کافی اصل یک جز و آمیخته استعمال نمایند فائده عجیب در اصلاح قروح جنبشه مثانه مشاهده کنند و بارها به تجربه رسیده و گاهی عوض موم و روغن گل در شیر خر یا زن یا لعاب اسپنول و غیره حل کرده به عمل می‌آید و بعضی حضض دو ثلث جزو گل ارمنی یک جز و عوض مرمکی نوشته‌اند

سفوف جهت قرحه مثانه مفید است مومیایی کانی دو دانگ دم الاخوین شادنج مغسول نشاسته تخم کرفس هر یک نیم درم صمغ عربی یک درم کاکنج دو دریم سیوف سازند شربتی یک و نیم درم یا شربت خشخاش قرص که برای قروح مثانه مجرب نوشته‌اند مرزعفران هر یک نیم درم مغز تخم خیار مغز تخم خیارزه مغز تخم هندوانه و دانه‌ی تخم خرفه تخم کتان بادیان هر واحد یک درم خشخاش سفید سه درم مغز چلغوزه پنج درم کتیرا صمغ عربی نشاسته مغز بادام تلخ هر یک ده درم با (۴۹۳) قرص سازنده قرص که جهت بول المده عجیب الاثری است در بحث حرقه البول در قول ابن سینا خواهد آمد

قطور نافع برای التحام قروح مثانه انزروت دم الاخوین کندر سفیداب نشاسته صمغ عربی افیون مساوی شیاف ساخته وقت حاجت به شیر دختران حل کرده قطور یا زروق نمایند

ایضاً پوست خشخاش نشاسته رب السوس نرم سوده شیاف سازند وقت حاجت به شیر دختران سوده در احلیل چکانند و اگر قدری افیون و برزالقبح داخل کنند نیز رواست و بنادق البزور وحب مومیایی که در باب سوزاک بیاید و شربت کاکنج و معجون کاکنج و قرص طین هر واحد نافع قروح مثانه است

اقوال حکما سویدی گوید که خبازی بستانی اکلاً و گل او مثل آن و تخم او مثل آن برای قروح مثانه مجرب من است و کذا مداومت اکل خربزه زرد و کذا اکل سرطان نهری شوی یا مسلوق و از نالقی و تفلیسی و غیره نقل کرده که شرب مومیایی قبراط بشیر زنان و کذا آب طبخ هلیون به شکر و بی شکر و کذا کتیرا و کذا حب کالکنج و کذا تخم خیار به شیر تازه و کذا آب بیخ خطمی و کذا طیخ مثیل و کذا بیضه بر آتش نیم گرم کرده و کذا بزرکتان و کذا شادنج و کذا مرو کذا خبث الحدید و کذا شوربای خروس در شیر مهرا پخته و کذا پیه ماکیان و کذا پیر خار

پشت و کذا لعاب بهدانه و روغن گل و کذا مغز تخم کدو و کذا اکل مسکه به شکر و نـان جـواری و کـذا مغـز حـب صنوبر کبار مع مغز تخم خیار و کذا شرب و وزرق شیر خر و کذا اکل مغز حب صنوبر صـفار هـر واحـد نـافع قـروح مثانه است

شیخ می‌فرماید که واجب است اجتناب از طوم حریقه و مستحیل به سوی صفرا و تناول اغذیه حسن الکیموس و آنچه تغزیه کند نمایند و ریاضت به سبب احداث حدت تلهب ایشان را مضر بوده و اگر محدث آن نـشود بـه سـبب تقویت عضو نافع گردد و پس تجربه آن اندک اندک کنند و در قوانین مذکوره در قروح کلیه نگاه کنند و اکثر آن‌هـا در این موضع نقل کنند

و کذلک در آنچه از شرب البان نوشته‌ایم نظر کنند که آن به شرط مذکور نافع قروح مجاری بول اسـت خـصوصاً شیر اسب ماده و بدانند که استظهار در علاج این آن است که اول تنقیه به ماء العسل یا ماء السکر مطبوخ به مدرات شرباً یا زرقاً استعمال نمایند بعده تابع آن سائرا ادویه کنند پـس اگـر ریـم در بـول بـسیار آیـد بایـد کـه در آن آب خاکستر شجر انجیر یا خاکستر درخت بلوط یا خاکستر شیخ به مزرقه رسانند تا تنقیه بالغ حاصـل شـود امـا ادویـه مشرو و به مثل اسپغول به روغن گل است و مثل شیر خر و بز و اسب ماده است که دائم چند روز به مقـدار هـضم بنوشند و اکثر آن سه اوقیه بود و شیرده را قوابض مبرده خورانیده باشند و قرص خـشخاش و قـرص کـاکنج بـوزن مثقال به آب سرد و از مراهم جیده که بدان مالش کنند این است که بگیرند میعه سائله یـک درم و پیـه مرغـابی از سه تا چهار درم و موم سفید دو استار و روغن بنفشه به قدر کفایت و ضماد سازند و این مرهم نافع است و خـصوصاً هنگام تاکل بگیرند خرما و مویز و مازو و اقاقیا و شب و طراشیست و با وی زوفا و میعه‌آمیزند و برعانه نهنـد و قبـل این در قرحه که اندر آن تاکل نباشد این مرهم استعمال کنند موم و پیه بط و روغن گل و استعمال مخفبات شرباً و رزقاً نمایند و گاهی از این حقنه بعینه استعمال کنند و مریض بارک بود یعنی بر زانو خفته باشد و چـون مـشروبات نفع نکنند خصوصاً در قرحه که قریب‌تر از مجری باشد و بادی تاکل بود علاجش زراقات به ملحات در شیر زنان حل کرده است و منجمله آن قرص قراطیس است و قرص اندر فیلس به اندک مـراد سـنگ و سـفیداب و نـشاسته و آب

مغسول و این نسخه زراقه برای آن جیدست بگیرند گل مختوم و گل قیمولیا و شاخ گوزن سوخته هر واحد یک جز دو شادنج و شب هر واحد ثلث جزو و افیون نصف سه جز و انزروت نیم جز و مروکندر هر واحد دو ثلث جز و همه را به اندک روغن گل و موم جمیع کنند و ورزراقه استعمال کنند و گاهی در آن زراوند یک جزو اضافه کرده می‌شود و خفیف‌تر از این انزروت و نشاسته مفید است که بیش‌تر زروق نمایند و اگر آن را بقعلی سوخته و کندر قوی کنند قوی‌تر گردد و این قرص مجرب است عصاره لحیه التیس گل مختوم بسد کهربا نشاسته مغز تخم خیار تخم خطمی مغز تخم خربزه یا تخم کرفس یا دو قویا فطراسالیون و قرص کاکنج

دوای دیگر مغز تخم خیار مغز تخم خربزه مغز تخم بادرنگ مغز تخم کدو هر واحد پنج درم نشاسته چهار درم رب السوس هشت درم تخم خرفه سه درم و نیم مغز بادام شیرین مغز فندق بریان هر واحد چهار درم مغز چلغوزه سه درم و نیم تخم کرفس دو قو تخم حرجیر مغز حب الحلب هر واحد دو درم و نیم تخم حماض و مغز بادام و کتیرا و صمغ بادام و بزرالبنج و افیون هر واحد سه درم نخود سیاه ده درم زعفران پنج درم به مستفتیح سرشته هر قرص بوزن دو درم سازند و با آب ترب یا آب کرفس یا آب نخود سیاه بخورند و خصوصاً بعد پاک شدن قرحه و باید که تقلیل شرب آب نمایند و چون درد اشتداد کند شیاف ابیض که در چشم استعمال می‌کنند در شیر زنان زردق نمایند و ایضاً قریب این خشخاش و افیون و پیه ماکیان هست بحقنه یا حمول یا زرق استعمال نمایند

صاحب کامل گوید که افضل چیزی که بدان معالجه قروح مثانه و خروج ریم از آن کنند قرص کاکنج به شربت خشخاش است اگر با وی حرارت نبود و اگر حرارت باشد قرص خشخاش به شریت خشخاش نافع است و کذالک می‌باید که سائر تدبیر باغذیه و ادویه که در قروح کلیه و خروج مده از آن ذکر کردیم نافع بود و این دواقروح مثانه را نافع است مغز چلغوزه بیست عدد مغز تخم خیار چهل عدد و نشاسته نیم مثقال سنبل مثله تخم کرفس دو مثقال اول سنبل و تخم کرفس را به یک نیم رطل آب بجوشانند تا به نصف رسد و ادویه مذکوره را بدان بسرشند شربت دو درم تا سه (۴۹۴) ذکر کرده که این دوا تجربه کرده‌ام و نافع یافتم و نسخه آن همان است که درقروح کلیه در قول محبوسی گذشت

جرجانی گوید که طریق صواب در علاج این علت آن است که اول مثانه را از ریم پاک کنند به ماء العسل و جلاب که درآن ادویه مدره پخته باشند به خوردن و هم بزراقه در مجرای بول چکانیدن علاج مثانه بیش‌تر به زراقه بود و اگر ریم بسیار همی آید خاکستر درخت انجیر با خاکستر بلوط یا خاکستر درمنه در آب بیامیزند و یک شبانه روز بنهند تا صاف شود و آب قوت خاکستر گیرد آن آب را بچکانند تا پاک شود و هر گاه که حرقت و لذع بهم رسد شیر زنان با روغن گل و شیر بز و شیر اسب بنوشانند بیش‌تر سه اوقیه تا باسانی بگوارد و در علف این جانوران چیزی قابض و خشک آمیزند چون ارزف و گشنیز خشک و بلوط و برگ گل و برگ سیب و برگ امرود و برگ بهی و قرص خشخاش و قرص کاکنج که در علاج قرحه مذکوره شده هر بامداد مثقالی باید داد با شیر یا شربتی که مناسب حال مریض و مزاج او بود گاهی با شربت بنفشه و گاهی با شربت حب الاس و گاهی با رب غوره و گاهی با کشکاب و گاهی با آب سرد

ابن الیاس گوید که هر صبح شربت بنفشه یا شربت خشخاش را به قرص کاکنج یا قرص خشخاش یک مثقال بخورند و اگر چرک بسیار باشد ماء العسل بلعاب تخم بنوشند و غذا مرروه ماش و مغز بادام و اندک نخود چون دراین مرض طبیعت قبض گردد بگیرند عنب الثعلب و لبلاب هر واحد پنج درم بنفشه خشک چهار درم در آب جوشانیده فلوس خیار شنبر پانزده درم ترنجبین ده درم در آن مالیده بنوشند و این دوا نافع این علت است نشاسته چهار درم کتیرا تخم کتان هر واحد دو درم گل ارمنی یک درم باریک سائیده یک درم به شربت خشخاش ده درم بدهند و افضل علاج این قرص کاکنج مثقال به شربت خشخاش یا شربت بنفشه هر کدام که باشد ده درم است و یا بگیرند مغز چلغوزه بیست عدد مغز تخم خیار ده درم نشاسته نیم مثقال سنبل تخم کرفس هر واحد یک و نیم کوفته دو درم کوفته سخته و دو درم و نیم از آن استفاف نمایند

محشی شرح اسباب نوشته که این قرص کاکنج به نسخه شرح اسباب اگر با شیر اسب ماده بخورند منفعت او بسیار بزرگ گردد و بی نظیر شود و به تجربه صحیح یافته‌اند بگیرند مغز تخم خیار ده درم تخم کاکنج سه درم تخم کرفس شهدانج گل ارمنی دم الاخوین صمغ عربی بزرالنبج هر یک دو درم افیون یک درم کوفته سخته قرص

سازند شربتی یک درم تا یک مثقال و زرافه شیاف ابیض به شیر زنان بهر التحام قرحه در دو سه روز مجرب نوشته و اگر با وی اشیای ملحم قروح مثل گل ارمنی و شاخ گوزن سوخته و شادنج و کندر و سفیداب افزایند قوی‌تر گردد و معجون ابوبا هر را که در قروح کلیه در قول سید اسماعیل گذشته تأثیر قوی است و آرد کرسنه در تنقیه و تحفیـف هر دو قوی است و چون با آن گل ارمنی و اقاقیا و عصاره لحیهٔ التیس جمع کننده فائده او تمـام شـود و مرهمیعـه سائکه که در قول شیخ مذکور شد طلای جید مجرب است آن را یاد دارند

جرب مثانه

و آن خارشی است در مثانه سببش فضول حاد شور یا بورقی است که بثوراند و مثانه پیدا کند و متقـرح گـردد و از سوزش بول و بد بوی آن و درد شدید باحکه مثانه وین قضیت وین رآنهاو پیوسـته مالیـدن قـضیت و نعربـازدن و خصوصاً وقت جرو و خروج مقعد و خروج رسوب نخالی و ریم مثل آب برنج پخته و لاغـری بـدن روز بـه روز جـرب مثانه را معلوم کنند و گاهی مدام رطوبات مدی یا صدیدی سیلان کند و در آخر ورم بر پشت پـای‌هـا پدیـد آیـد و گاهی خون سیاه بد بو سائل شود و بیمار هلاک گردد

علاج تدبیرش مثل علاج جرب کلیه نمایند و نوشیدن مغربات و لعابات مثل لعاب بهدانه و بزرقطونا به نـشاسته و صمغ و کتیرا بعد آشامیدن جالیات مثل ماء السکر و غیره نافع است و خوردن وزراقه گرفتن از لعاب بهدانه اسـپغول و شیر خر و بز و گوسفند و روغن بادام مفید بود و برگ نازک مغیلان شـب در آب‌تـر کـرده و صـبح شـیره‌ی آن را برآورده صاف کرده تنها یا با ادویه مناسبه استعمال کردن نفع بلیغ می‌نماید و قرص شب به نسخه دیگر که در قول سید اسماعیل اندر علاج قروح کلیه مذکور شد سودمند است و چون در نسخه بنـادق بـزور وزن بـزرالنبج یـک درم نمایند و قرص ساخته با شیر خرما یا شیر بز و به شربت بنفشه بدهند نافع بود و اگر اصلاح و تعـدیل کفایـت نکنـد

تنقیه بقصد باسلیق و حجامت قطن وقی و اسهال حسب حاجت نمایند و گویند که تنقیه در اینجا چندان سودمند ندارد به خلاف جرب کلیه گویند که اول برگ باسلیق زنند و بعده جهت تسکین و تعدیل مزاج شربت بنفشه چهار توله در گلاب و عرق کاسنی و نیلوفر هر یک هفت توله نوشانند و به فاصله سه چهار روز حجامت قطن کنند و قرص طبا شیر سه ماشه با عرق شیر نه توله بدهند و این آبزن سازند مغز هندوانه و کدوی شیرین و خیار و بادرنگ پاره پاره کرده هر یک یک آثار عروق کاسنی و شاه‌تره و مکوه هر یک دو آثار گل ختمی و نیلوفر گاوزبان تسکین درد و گل کاسنی و گلاب هر یک پا و آثار در آب شیرین هفت آثار جوشانیده صاف نموده شیر برنج آثار عروق بید ساده و عصیر طحلب هر یک یک آثار و در آب معادن نشانیدن و از آن آب‌ها و یا از آب آهنگران اندکی خورانیدن بسی سودمند است شیخ می‌فرماید واجب است که جوانی تنقیه استعمال نماید بعد از آن ادویه بغیر لذع و الجمله این همه قوی‌تر بود از آنچه در سائر قروح باشد و ادویه مزروقه و مشروبه جرب کلیه استعمال کنند و ایضاً نغزیات مبرده مثل پایچه و شوربای چرب بر روغن بادام و ماء الشعیر و هر سه بلحم طیور و الیان مثل شیر خر و بز و میش و گاو جوشند داده است تنقیه بدن نمایند

سید می‌نویسد که اول اشربه و ادویه‌ی جالیه که سوزاننده نباشد چون جلاب و ماء العسل و کشکاب به عسل و ادویه که در چرب کرده ذکر یافت می‌باید خورد و بزراقه در مجرای بول چکانند و در هر چند بقی استفراغ کنند و شیر خر و شیر بز را در این منفعت بسیار است و لعاب دانه و اسپغول با شکر و روغن بادام بعد از آن که مثانه را با شیر به حالیه پاک کرده باشند سود دارد و طبیخ حلبه به انگبین و شیره‌ی تخم خیار و تخم آبی پخته ملحم است و غذا پایچه بره واسفید با جهای چرب و هر گوشت مرغ باید داد و آب معدن گوگرد خوردن و اندر آن نشستن سود دارد و شیر زنان تنها و با لعابها در مجرای بول چکانیدن مفید بود

محمود گوید که هر صبح شربت بنفشه یا شربت خشخاش ده درم در آب گرم حل کرده بنوشند و غذا مزوره ماش به شیر بادام و جلاب از عناب ده عدد و بنفشه پنج درم بنوشند و یا لعاب اسپغول و لعاب بهدانه هر کدام که باشد ده درم با شکر سفید ده درم بیاشامند و در احلیل شیر زنان و لعابات مذکوره بچکانند و به حریره‌ی آرد گندم

و مغز بادام و روغن آن و شکر سفید و اکارع جدی غذا سازند

خجندی گوید که شربت عناب بلعاب بهدانه یا اسپینغول بدهند و روغن بنفشه و قیروطی ساده به روغن کنجد برعانه بمالند

سعید گوید که علاج جرب مثانه بقصد و خوردن بنادق البزور و شرب لعابات به شربت بنفشه و استعمال شیره‌ی تخم خیارین و شیره‌ی خرفه به شربت خشخاش و آشامیدن شیر خر و بز به گل مختوم و رزاقه بشیر زنان و لعاب بهدانه و روغن نیلوفر و شیاف ابیض سازند و غذا به شوربای چرب یا زردی بیضه و نیم بر پشت نمایند

جمود دم در مثانه

گاهی خون که از جگر و یا گرده در مثانه ریزد و منجمد گردد و گاهی به سبب ضربه و سقط یا حمل بار گران رگ بزرگ از مثانه بشکافد و خون بسته شود تشخیص این چنان باید کرد که اگر بعد اسباب مذکوره و بول الدم زردی رنگ چهره و کرب و غشی و سردی دست و پا عرق سرد و نبض ضعیف و تواتر و غثیان و گاهی لرزه به مریض عارض شود و بدانند که خون در مثانه منجمد کشته و به قول جالینوس تب شدید یا لرزه و تشعریره به سبب حدوث کیفیت سمیه در خون منجمد نیز با علامات مذکوره پدید آید

علاج سکنجبین عنصلی تنها یا به اندک خاکستر چوب انجیر در آب گرم بدهند و یا منفطعات مثل برنجاسف و تخم کرفس و تخم ترب و سداب بری جوشانیده با سکنجبین مذکور آمیخته بنوشند و سکنجبین شبی نیز نافع است و گاهی نوشیدن سرکه تنها فی الحال صحت می‌بخشد و کذا شرب بسفایج و قرطم و پنیر بای‌ها نافع و در آبی که ادویه محلله ملطفه مثل اکلیل الملک و حاشا و اذخره انجدان و بابونه و پودینه و سداب و اقحوان جوشانیده باشند بنشینند و بر مثانه بریزند و ثقل او ضماد کنند و روغن بابونه و ترب و شبت بمالند و زمان طویل در هوای حمام مقام سازند و طبیخ مذکور بر مثانه ریزند و این آبزن نیز مجرب است تخم شبت و حلبه و قلت و کاکنج و

تخم خربزه و گوگهر و وقرطم و گل بابونه و اکلیل الملک و بنفشه و ریوند چینی و بزرالنبج هر یک سه توله برگ سیب و سنبل‌ها بود قرطم و کرنب و کرم و گز و پودینه باغی و منشکطرا مشیع و پنبه باغی و انار و قنب هر یک هفت توله و آنچه دراین باب عظیم النفع یافته‌اند این دوا منقول از معالجات روفس است جگر خرخشک سه ماشه زهره سنگ پشت یک ماشه در آب خاکستر انگور هفت توله و یا به مطبخ سداب و یا نخود سیاه بخورند و غذا نخوداب مرغ یا شوربای مرغ با نان دهند و اگر از این تدابیر فائده نشود و مدرات قومی التحلیل چون قردمانا و فادانیا و حب بلسان و عود بلسان و فوه الصبغ و ابهل وزرا و به آب نخود سیاه باید داده ادویه مفتت حصات دهند و اگر هیچ تدبیر سود ندهد و خوف هلاکت باشد مثانه را به طریقی که در سنگ مثانه شق می‌کنند شکافته خون منجمد را بیرون آرند

شیخ می‌فرماید که علاجش علاج حصاتست و گاهی در آن شراب سکنجبین کفایت کند و اگر بدان قی کنند جائره است و خصوصاً عنصلی و خصوصاً باقدری خاکستر چوب انجیر یا بامطبوخ مقطعات و ادویه حصات بدهند و پنیر مایه خرگوش ادویه حصویه به مزرقه چکانند و در آبزن مطوبخ حشائش حصویه نشینند و از چیزهائی که برای این ستوده‌اند شرب حب بلسان دو درم یا مثل او عود فاواینا و حب فاواینا را خصوصاً با عوداء یا مثل اظفار الطیب یا مثقال قرومانا با آب گرم یا به سرکه خمر وزیت انفاق است و سکنجبین ترش عنصلی نزد من بهتر از خلی است چه سرکه که از آن می‌افتد تقطیع و عسل و تحلیل و جلا کنند و ایضاً ابهل و حلیت و اشق و فوه الصبغ مساوی گرفته بنادق سازند و چهار بنادق سماء الاصول بخورند و بچکانند یا غاریقون یا سبسالیوس یا دو مثقال حلتیست بازراوند طویل بدهند و از ادویه ذوالخاصیه جگر خر و زهره سنگ پشت و پنیر مایه خرگوش و خصوصاً در آب خاکستر چوب انگور و قیسوم در این نافع است و شیر انجیر خشک کرده چون اندکی از آن برزاقه رسانند و به قدر درم از آن نبطول استعمال کنند و ایضاً از خشک او با کدام آب از آن‌ها و کذلک نطول وزن یک مثقال پنیر یا خرگوش و آب- هایی که اندر آن این ادویه بیاشامند مثل آب نخود سیاه و آب خارخسک و آب خاکستر چوب انگور و انجیر و خاکستر چوب قیسوم است

ایلاقی و جرجانی می‌نویسند که پنیر مایه خرگوش مقدار دو دانگ تا نیم درم در طبیخ شبت و بابونه و یا در آبهایی که در قول شیخ گذشت بخورند و مقدار مثقال پنیر مایه در طبیخ بابونه و اطراف کرنب و اذخره سرگین کبوتر حل کنند اسفنج بدان‌تر کرده برزهارنهند و پیوسته به جای آب سکنجبین به آب آمیخته دهند لیکن بعد طعام آب ساده دهند و اگر خمیر مایه را درآب خاکستر چوب زرد و انجیر و بلوط یا در طبیخ اصول حل کرده به مجرای بول چکانند صواب بود و اگر این آب خاکسترها تنها بچکانند سود دارد و این دوا خون بسته وریم را از مثانه پاک کند بگیرند قروم و قرومانا تا دیگر اجزای بنادق که در قول شیخ گذشت مساوی حب ساخته به دستور بخورند و مثانه چکانند شربتی یک مثقال و سنجرینیادر این باب نافع است و خوردن روغن بید انجیر به ماء الاصول مفید بود و این دو اخون بسته را بکشاید پنیر مایه خرگوش یک جز وحلقیست خمس جزو وقونیم پودینه خشک نیم جز و شربتی مثقال در یک روز سه چهار بار بدهند یا سکنجبین ترش و در طبیخ پودینه نشانند و در مجرای قضیت چکانند و غذا نخوداب مرغ از نخود سیاه و دارچینی شبت در آن پخته بدهند

جرجانی نوشته که هر گاه به طریق بول خون همی آید و بی‌علاج صواب ناگاه باز ایستد و بول به دشواری بیرون آید و در گرده و مجاری بول گرانی و تمدد پدید آید باید دانست که خون در گرده یا در مجرای بول بسته شده و از ادویه مفرده که خون بسته را بگشاید فرصت و قردمانا و عود فاوانیا و حب بلسان و اظفار الطیب و پنیر مایه خرگوش و غاریقون وزراوند طویل امام یک مثقال با سه وقیه آب کرفس باید داد یا با سکنجبین ساده و قرومانا همچنین مثقال و نیم به آب کرفس یا به آب گرم و عود فاوانیا دو درم به آب گرم و حب بلسان هم دو درم به آب گرم و پنیر مایه درم تا مثقال در آب نخود و غاریقون هم مثقال در آب نخود و زراوند به دستور یا در شراب ممزوج یا در آب گرم یا در سکنجبین و اگر شبت بسوزند و خاکستر آن مقدار یک درم با پنیر مایه خرگوش بیامیزند و بابونه و سداب در آب بپزند و صاف کرده با این آب بدهند چند روز پیوسته خون بسته را بگشاید و سکنجبین مدام خوردن مجاری را پاک کند

خجندی گوید که شب یمانی در سرکه یک شبانه روز تر کرده صاف نموده به شکر شیرین کرده نوشیدن مفید

است و این دوا خون منجمد را از مثانه خارج کند پوست بیخ کبر حب بلسان قرومانا زراوند حرج ابهل قوه تخم کرفس دوقو هر واحد یک جز و اشق حلتیت هر یک نیم جز و شربتی از مثقالی تا دو درم به ماء الاصول

خلع ثانه و استرخای آن

سبب خلع مثانه یعنی بیجا شدن آن از خویش رطوبت است یا ریح غلیظ ممدد یا ضربه یا مقطه که بر پشت رسد و بعضی علائق مثانه را بگسلاند و به جهتی از جهات نائل سازد و سبب استرنما بعینه اسباب استرخای مطلق است که معلوم شده و تابع خلع و استرخای مثانه گاهی عسر البول و گاهی سلس البول بود به حسب عروض تمدد اتساع عضله یعنی اگر عضله فم مثانه متمدد شود بول به دشواری آید و اگر اتساع‌پذیر و بول بی اراده برآید و گویند که در خلع ضربی درد و احتباس بول و در ریحی خروج بول گاهی بعسر و گاهی بی اراده بود و در استر خاهر وقت بول بی اراده آید

علاج آنچه از ریح غلیظ باشد علامت و علاجش از بحث ریح المثانه جویند و محللات ریاح مثل تریاقات بکار برند و به قول شیخ آنچه از ضربه و مقطه باشد علاجش دشوار است و معالجه آن برد کردن به جایش و بستن بادویه مسخنه محفضه که مذکور گرده و باید کرده و آنچه از سوء مزاج باشد استفراغ مواد بلغمی رقیق و امتناع از مولدات آن و تدبیر اصحاب فالج در ماکول و مشروب و حرکت و غیر آن نافع است و قی آن را نافع بوده اگرچه به حریق مفید باشد پس اگر بول بلااراده خارج شود و باید که مقبضات استعمال کنند و ارخای بسیار نمایند بلکه میان تحلیل دشد بر قیاس معالجات فالج جمع کنند و هر چیزی که ماهیت را غلیظ و چرب کند و خون محمود حار غلیظ مثل فالوده پیدا نماید تناول کنند و اگر بول بر حال خود باشد یا به دشواری آید بر مرخیات اندک مع تحلیل جید و تقطیع بالغ اقدام واجب شناسند و ازمشروبات نافع برای جمیع اصناف او از ضربی و فالجی تریاق کبیر و مثرودیطوس و سنجرینیا و امروسیا و دواء الکرکم و معجون قوفی است و ایضاً گل اقحوان و سعد و کندر مرکب یا

مفرد و یا ملحب ایضاً به طریق مطبیخ به تخم سداب تریا گل او مطبیوخ در شراب و ایضاً تخم فنجکشت و جادشـیر و زیره و گاهی نفع می‌کند و خصوصاً آن را که با دی عسر بول باشد خوردن پوست خربزه خشک کرده یک مشت با شکر و از ادویه که قائم مقام این است و به سوی خواص منسوب است خصیه خرگوش خـشک کـرده اسـت کـه بـا شراب ریحانی بخورند یا حنجره خروس سوخته برناشتابان نیم‌گرم بخورند و اما ادویه مزروقه مثل روغن سداب است و روغن قسط و روغن غار و روغن ناردین و زنبق و روغن قثاء الحمار و روغن صنوبر جند بیدستر و حلقیت و بهروزه و جاوشیر آمیخته باشند و ایضاً ماش این اشیا برزهار و مراق نیکو است و خصوصاً روغن ثافیا مخلوط با بازیز خوشبو و اما اضمده ادویه حاره است که در آن اندک قبض باشد مثل سعد و دارچینی و مقل و سنبل الطیب و بـسبابه مـع بابونه و شیخ و عسل و ایضاً گاهی معالجه به حتف‌های گرم معمول از قنطوریون و حنظل و بید انجیر و مانند آن بـه روغن‌های حاره مذکوره و شناوری در آب دریای شور و استحمام در آب چشمه‌های گرم این را بسیار نافع است

سید می‌نویسید که اگر بول بی‌مراد آید علاج سلس البول باید کرد و اگر بول به دشواری آید عـلاج عـسر البـول کنند چنانچه هر واحد جدا مذکور گردد و در همه در این حال ادویه فرخی اندک با ادویه محلل مقطع باید آمیخت و محلل بیش‌تر باید و آنچه از رنج افتد علاجش در ریح المثانه بیاید و فودنجی و غیره معـاجین کـه در قـول شـیخ گذشت همه انواع را نافع است و سعد سنبل و گل اقحوان آمیخته با منفتحج سود دارد و تخم سداب‌تر و شکوفه او در شراب پخته صاف کرده خوردن و در مجرای بول چکانیدن و پنج کشت و تخم او و زیره و جاو شیر ضماد کـردن و طبیخ آن خوردن و چکانیدن سود دارد

دمیدعوض گوید که آنچه از ضربه و سقطه باشد اضمده قابضه مسخنه عطره چون سعد و گـل سـرخ و سـنبل و قسط و روغن غار و امثال آن بکار برند و استخوان حنجره خروس سوزانیده به قدر نیم درم تا یک درم بـه آب گـرم بدهند و آنچه به سبب غلبه رطوبت و ریاح باشد علاجش به دستور فالج کنند و مالش باوهان حاره و نوشـیدن آبـی که اندر آن سعد و زیره‌ی سیاه و سداب جوشانیده باشند و زراقه به روغن سداب و تضمید با ضـمده مـسخته مفیـد ست و

گویند که غالیه طلا کردن نافع بود و اگر تمده عضله بوده باشد فصد صافن نفع دارد و هرگاه این مرض بـا دیگـر امراض مثانه چون ورم مثانه و جز آن باشد اول بازاله‌ی آن کوشند بس تدبیر خلع متوجه شوند

وجع مثانه

سبب درد مثانه حرارت یا برودت یا سنگ یا قروح یا جرب یا ورم یا ریح یا خلع مثانه یا جمود الدم باشد و گاهی از دلائل بحران متوقع به بول بود و وجع مثانه در فصل بارد و هنگام وزیدن هوای شمالی بیش‌تر شود و گوینـد کـه اگر صاحب او را درد زیر بغل چپ و ورم مثل سفرجل روز هفـتم ظـاهر شـود در مـدت پـانزده روز هـلاک گـردد و خصوصاً اگر آن را اسبات عارض شده باشد

طریق تشخیص اسباب مذکوره اگر درد مثانه در روز بحران افتد و ادرار بول ظاهر شـود بحرانـی باشـد و اگـر در مرضی از امراض مذکوره عارض شود سببش همان مرض باشد و إلاّ اگر گرسنگی و حرقت در موضع مثانه و سوزش بول و زردی آن باشد و پیش از آن کثرت تناول مدرات و اشیای حاره اتفاق افتاده باشد سببش حرارت مثانه باشد و اگر این آثار یافته نشود و بول سفید بود و عقب استعمال ادویه بارده مثل کافور یا بعد وزیدن هوای سرد یا سـفر در طریق بارد عارض شده باشد سببش برودت مثانه باشد علاج در بحرانی اعانت به ادرار نمایند به مدرات مناسبه مـثلاً در حار به بارده و در بارد به حاره اگر تابع مرض دیگر باشد علاج آن مرض نمایند به طریقی کـه در مقـام هـر یـک مسطور است و اگر از حرارت باشد اشر به بارده مرخیه مثل شربت بنفشه و خشخاش با شیره‌ی تخم خرفه و خیارین و مغز تخم کدو و تخم کاهو و کاسنی بنوشند و ماء القوع با سکنجبین سود دارد و اضمده بارده مثل صندل و فوقـل و آرد جو به آب عنب الثعلب و آب کاسنی یا آب گشنیز ضماد کنند و گاهی در این زروی بیضه و آرد بـاقلا و اقاقیـا افزوده می‌شود و یا آرد جو سبوس گندم بنفشه هر یک پنج درم خطمی سه درم به آب بید و روغـن گـل و انـدکی

سرکه ضماد نمایند و روغن‌های سرد مثل روغن کدو و بنفشه و نیلوفر بمالند و به مزرقه در احلیل چکانند و به طبیخ بنفشه و نیلوفر و تخم خطمی و عنب الثعلب آبزن سازند و بهترین غذا اقلیه اسفاناخ و خیار و زرده بیضه مرغ و گوشت چوزه مرغ با آب انار است و آنچه در وجع کلیه گذشت استعمال نمایند

سویدی گوید که شرب طبیخ خبازی و ضماد آن با روغن گل و شراب لاجورد و کذا بیخ نیلوفر سفید و تخم آن و کذا خارخسک و کذا تخم خیار و ضماد آن و اکل الشر کاکنج و شرب گشنیز خشک و کذا نشاسته گندم و کذا عناب و کذا کتیرا و کذا عصاره بارتنگ و کذا عصاره خرفه و اکل آن هر واحد مسکن وجع حار مثانه است

صاحب ترویج گوید که شربت نیلوفر و بنفشه و گلقند تخم خرفه یا به مغز تخم خیارین و جلاب شکر و لعاب اسپیغول و بهدانه بنوشند و مزوره از کشک جو به مغز بادام شیرین بخورند و زراقه شیر زنان و روغن بنفشه و نیلوفر یا لعاب بهدانه یا لعاب اسپینغول استعمال نمایند وقی و تلئین طبیعت بحقنه لین این مرض را نافع است و آبزنات و مروخات مذکوره در بحث حصات کلیه به عمل آرند و اگر درد مثانه از برودت باشد مدرات حار مثل مطبوخ بیخ بادیان و کرفس و پودینه وانسیون و تخم گزروسداب با شربت دینار بدهند و تضمید و تکمید به اشیای گرم مثل سداب و برنجاسف و شبت و پودینه با قدری جند بیدستر و حلقیت کنند و بطبیخ بابونه و قیصوم و بنفشه و اکلیل و مرزنجوش آبزن سازند و نخوداب و گوشت کبوتر بچه غذا نمایند و گل قند عسلی و اطریفل صغیر و تریاق کبیر و مویز و انجیر خوردن و روغن سوسن و نرگس والیون بر مثانه مالیدن و آب نیم گرم بر مثانه ریختن نفع تمام دارد و از وصول هوای بارد احتراز کنند و گویند که اگر خصئیه بزرا شکافته زراوند مدحرج و نطرون و زیره بر آن پاشیده سنگ کنند و یک مثقال به آب گرم بدهند جهت درد مثانه در بو و درد جگر نافع و مداومت آن جهت تقویت ماه عجیب الاثر است و دانه‌ی هیل مع پوست در قلیان بطور تنباکو کشیدن مفید و یا گل خطمی سه ماشه عنب الثعلب گل بابونه هر یک چهار ماشه خار خسک شش ماشه جوشانیده نبات یک و نیم توله داخل کرده تخم ریحان سه ماشه پاشیده بنوشند و هرچه در وجع کلیه مذکور شد بکاربرند

خجندی گوید که طبیخ حلبه به عسل و یا طبیخ پرسیاوشان و بادیان و تخم خطمی به شکر یا گلقند بنوشند و

غذا سفید باج لحوم فاضله مثل ماکیان فربه و کبوتر فربه و خروف فربه سازند و تنطیل به آب کبریتی وزروق لعابات حاره و شیر زنان به عمل آرند

سویدی می‌نویسد که خبازی مطبوخ به تخم چند قوقا کوفته و کذا چند قوقا و تخم ملوخیا و کذا روغن چند قوقا و کذا شرب و مزح و حقنه به روغن بادام شیرین که مجرب به نسبت و کذا شرب صفر به شکر و خمیره آن و کذا گل حب صنوبر کبار یک شبانه روز در آب‌تر کرده به شکر یا مویز سرخ و کذا فاوانیا و کذا حب الغار و کذا شرب و حمول دار شیشعان و کذا شرب بادیان و کذا تعلیق بیخ شیطرج در گردن یا گوش و کذا شرب سنبل رومی نجم و کذا شاخ گوزن سوخته تنها یاد و مثقال از آن با کتیرا و کذا طبیخ تخم انجره کوفته با اصل السوس منقشر کوفته و کذا مرمکی و کذا روغن تخم ترنج و کذا مویز شیرین و طبیخ آن و کذا راوند و کذا شاهسفرم و کذالک و کذا شرب پودینه نهری و کذا سنبل هندی و کذا حجر قبطی به آب خالص و کذا سکر الشعر و کذا سلینحه و کذا وج و کذا شرب حلزون مع صدف آن کوفته و به قدری آمیخته تخم و کذاانمس‌تر خشک کرده و باقرنفل سائیده و کذا جاء شیر و کذا طبیخ فراسیون و کذا بطون ماکیان در قبه آن خشک کرده و یا مر آمیخته هر واحد نافع وجع مثانه است

ریح المثانه

و این را انتفاخ مثانه نیز گویند و این مشابه بورم بود و گاه محتبس باشد و گاهی منتقل و سببش تناول اغذیه و فواکه نافخه است یا اجتماع رطوبت در مثانه مع ضعف حرارت از هضم آن رطوبت و تحلیل آن علامتش ظهور تمدد و درد. عسر بول است و فرق میان هر دو سبب چنین کنند که اگر تمدد با انتقال نفخ و قراقرد بلاثقل باشد از اغذیه نافخه بود و اگر تمدد بالفعل ظاهر شود و نفخ متقل نباشد از طوبت بود و گاهی از ریح البواسیر باشد و وجود علامات آن بران دلالت کند علاج شیره‌ی تخم کشوت شیره‌ی انیسون و شیره‌ی زیره‌ی سیاه در عرق بادیان برآورده گل قند داخل کرده نیم‌گرم بنوشند و یا تخم خربزه خارخسک هر یک شش ماشه بادیان گل سرخ هر یک چهار

ماشه به عرق بادیان ده توله جوشانیده شربت دینار سه توله داخل کرده بدهند و اگر با مغص و بواسیر ریحی باشد گل خطمی سه ماشه نانخواه بادیان هر یک چهار ماشه جوشانیده شربت بنفشه دو توله داخل کرده بنوشند و اگر مثانه گاه بیگاه سخت شود به سبب اجتماع ریاح در روده‌ی قولون و مصادست به مثانه و ظهور صلابت عارضی جوارش عود شیرین نه ماشه خورده با لایش عرق عنب الثعلب ده توله نیم گرم نباشد و روغن‌های گرم محلل ریاح مثل روغن بان و زنبق بصبوغ حار مثل حلتیت و صمغ سداب بر مثانه بمالند و به مزرقه وار حلیل چکانند و از سبوس گندم و نمک تکمید نمایند و از مطبوخ ادویه گرم نطول سازند و هر چه کاسرریاح و محلل آن باشد ضماد کنند و از اشیای مؤلد ریاح و مضعف اعصاب احتراز نمایند و روغن زعفران خوردن و بر مثانه مالیدن نفع دارد و هرگاه بول به دشواری آید پوست خربزه خشک اندکی سوده با نبات به خورانند و در آبزن نشانند و آنجا که رطوبت غالب بودقی متواتر کردن فائده دارد و تریاق و سنجرینیا و مثرودیطوس و انجیر خوردن سودمند است شیخ می‌فرماید که نافع‌ترین علاجات این بعد پرهیز از منفحات و از سوء هضم این است که روغن بید انجیر به ما الاصول بنوشند و برعانه روغن‌های خوشبو محلل و صموغ حاره طلا کنند به سداب و پودینه و شبت به اندک جند بیدستر یا حلقیت یا مشک ضماد کنند و این ادهان به اندک جند بیدستر در احلیل به مزرقه چکانند یا آب سداب به مشک یا روغن بان به مشک و غالیه به روغن زنبق بچکانند و آنچه در باب کلیه گفته آن را ذکر می‌کنیم که کلیه و مثانه را چون درد باشد یا علیل باشند گرد بنادق البزور نگردند که درد به جذب زیاده گردد و نه مخدرات استعمال کنند بلکه آب نیم گرم به قدری که جذب ماده نکند و چیزی متحدر نسازد

جرجانی گوید که برزهار روغن یاسمین و روغن سوسن بان و روغن بان بجند بیدستر و حلقیت و مشک و غالیه بمالند و عصاره سداب پودینه و شبت با جند بیدستر ضماد کنند و شیاف از کرفس انیسون و بادیان و صعتر و فلفل و سکنجبین وفانند بکار برند و و معجونات است که در علاج قولنج ریحی مذکور شد در این باب نافع است و طعام هم از آن نوع سازند که در آنجا مسطور شد

جالینوس گفته که خوردن ثوم و زنجبیل و تکمید بشونیز و جاورس و نان گرم آن را نافع است و

گویند که ضماد سداب و غیره که در قول شیخ گذشت با جند بیدستر به شرط مداومت در میناب مجرب است

ضعف مثانه

گاهی مثانه را نیز ضعف به سبب سوء مزاج عارض شود و اکثر آن بارد باشد و به سبب ورم صلب یا استرخا یا انخلاع افتد و علامات و علاجات هر واحد مذکور شد و چون مثانه ضعیف شود احتمال بول بسیار نکند و مشتاق به اخراج آن باشد و گاهی عضل او از معونت بر اخراج باطلاق آن و صب آن ضعیف شود و از اجتماع این دو امر تقطیر غیر مبسوط گردد

حرقت البول

یعنی سوزش بول اسباب آن سه نوع است

یکی حدت بول و کثرت بورقیت آن به سبب حرارت مزاج و غلبه صفرا

دوم فقدان رطوبت لزج که به هر تعدیل حدت بول و تغریه مجرای آن در لحوم غددیه آنجا می‌باشد و این اکثر به سبب کثرت جماع و امراض ندیب بدن یا شرب ملدات قویه حاره و تناول اغذیه حاده افتد

سوم قروح قضیت و گرده و مثانه و جرب و ورم کلیه و مثانه

طریق تشخیص این اسباب اگر آثار حرارت مزاج پیدا بود وقاروره رنگین باشد و مریض پیش از آن اشیای گرم استعمال کرده باشد سببش حدت بول باشد و اگر خروج خون و ریم و قشور با بول بود سببش قروح یا حرب باشد و

اگر آثار حرارت و قروح یافته نشود و خشکی بدن و تقدم سبب فقدان رطوبت بوده باشد سببش فقدان رطوبت بود و اگر علامات درم گرده یا مثانه گردد و سببش همان باشد و به قول شیخ اکثر هر دو سبب اول مؤدی سبب سوم می‌گردد و سبب اول و دوم مثانه مقدمه سبب سوم است چنانچه اسهال صفراوی که مانند مقدمه برای قروح امعا می‌باشد

علاج بنادق البزور در همراه لعاب اسپغول در عرقیات بار و برآورده شربت بنفشه داخل کرده بنوشند یا گشنیز خشک و گل نیلوفر و صندل سفید و آن که مقشر در آب‌تر کده صبح صاف نبوده شربت نیلوفر داخل کرده بنوشند و نوشیدن ماء الجبن نیز فائده می‌کند واز شیاف ابیض و کافور و شیر بز یا شیر خر یا شیر دختر زراقه بگیرند و ماء الشعیر و بیضه نیم برشت و روغن بادام و شوربای ماکیان فربه به کشک جو و کدو و غیره اغذیه که در آن طعمی غالب نباشد بخورند و در علاج اهتمام نمایند تا در صورت درنگ بقروح نینجامد و آنجا که باده بسیار باشد و تعدیل کفایت نکند تنقیه به قصد و قی و تلسپین نمایند و اگر سبب فقدان رطوبت باشد بعد قطع سبب آن لعابات و مغریات و زراقه و غیره که مذکور شد به عمل آرند و اگر به سبب قروح و جرب باشد علاج هر واحد از آن در مقامش مذکور است بدان توجه نمایند

ذکر بعض ادویه مفرده و مرکبه که به حرقه البول نافع است درخت موز یعنی کیله قدری از میان تنه آن شق کنند و دیشب در آنجا ظرفی وصل نمایند به طوری که آب از آن در ظرف آید و صبح آن آب را بگیرند و حسب حاجت بدهند که به جهت سوزش بول نفع تمام دارد

دیگر جو با تخم خیار و تخم بادرنگ و مغز تخم کدو و تخم خربزه خشخاش و خرفه همه باریک کوفته بپزند تا مهرا شود و صاف کرده شکر سفید آمیخته بنوشند که در تسکین سوزش بول مجرب سویدی است و کذا خوردن هندوانه نوشیدن آب آن و کذا نوشیدن شیره‌ی تخم خیار مجرب او است

دیگر نوشیدن شوربای ماکیان فربه که با گشنیز سبز مفرط پخته باشند و کذا خوردن کاهو و کذا پیه ماکیان با حریره پخته و کذا مسکه تازه مخلوط به بیضه نیم برشت و کذا شرب تخم کاسنی و شرب ضماد برگ آن و کذا

شرب آب برگ خرفه و تخم آن و کذا روغن سفرجل و کذا حقنه به آب سفرجل و کذا شرب تخم خطمی و طبیخ بیخ آن و کذا خوردن حب الآس یا شرب طبیخ آن و خصوصاً صاحب

آلاس سفید که قوی‌تر از سیاه است و کذا رب آس و کذا نوشیدن بیضه نیم برشت و کذا طبیخ سپستان و کذا خوردن موز و کذا شرب کتیرا تنها و دو درم از آن در میفتحتج‌تر کرده به اندک شاخ گوزن سوخته سفید و کذا طبیخ اصل السوس سرد کرده به شکر و کذا شرب تخم خربزه و کذا طبیخ عدس مقشر و کذا تخم بادرنگ و کذا مغز تخم کدو و کذا شیر بز و کذا شیر بز و کذا شربت بنفشه و کذا شرب در رزاقه بادام شیرین و کذا اغتند با اسفاناخ و کذا شرب لعاب اسپغول به روغن گل هر واحد حرقت مثانه و بول را نافع است و دیگر صندل زرد صندل سفید صندل سرخ هر یک دو سرخ تخم کاسنی کافور هر یک چهار سرخ نبات دو توله نبات را در آب سرد حل کرده ادویه باریک سوده پاشیده آمیزند و بنوشند در رفع سوزش بول و حرارت مفراط مجرب است

دیگر سنگ جراحت یکدام گل ارمنی دو ماشه کوفته بیخته به قدر شش ماشه به آب برنج سکهداس که تمام شب در شبنم گذاشته باشند قبل طلوع آفتاب بنوشند حرقت بول زنان را مجرب نوشته دیگر شیره‌ی خارخسک و شیره‌ی تخم خربزه هر یک شش ماشه شیره‌ی زیره‌ی سفید چهار ماشه گلقند دو توله برای حرقت بول و سوزاک و نفخ سوداوی معده معمول است و گاهی تخم خرفه به جای تخم خربزه کرده و عرق شاه‌تره نیز داخل کرده می‌شود دیگر زروق مغز تخم کدو مغز تخم تربوز در شیر دختر سائیده سوزش بول را به غایت مفید است

دیگر اگر بول اندک اندک با سوزش آید حجر الیهود ماشه سوده شیره‌ی خارخسک هفت ماشه شیره‌ی خیارین نه ماشه شیره‌ی تخم خطمی هفت ماشه در عرقیات برآورده شربت بزوری بارد داخل کرده نوشیدن مفید است

دیگر اگر سوزش بول با تب باشد اول مسکنات مثل لعاب بهدانه سه ماشه شیره‌ی مغز تخم هندوانه شیره‌ی خارخسک هر یک شش ماشه شربت نیلوفر دو توله خاکشی شش ماشه بدهند باز لعاب گل خطمی سه ماشه لعاب اسپغول شش ماشه افزایند باز در نسخه اول شیره‌ی تخم خطمی چهار ماشه شیره‌ی تخم خربزه شش ماشه نبات عوض تخم هندوانه شربت نیلوفر داخل کرده بدهند و اگر ماده حاد بود و تسکین نیاید بلکه موهم بورم بود فصد

کنند وبرای سوزش بول و عسر و تقاطر آن نطول عنب الثعلب گل خطمی گل شیو جوشانیده شوره قلمی حل کرده سازند و در آخر بعد منضج عنب الثعلب گل خطمی شاه‌تره خیارین کوفته هر یک شش ماشه گل نیلوفر چهار ماشه عناب پنج دانه جوشانیده مغز خیار شنبر شش توله ترنجبین چهار توله گل قند سه توله روغن بادام شش بدهند و دوم روز تبرید لعاب گل خطمی سه ماشه شیره‌ی عناب پنج دانه شیره‌ی اصل السوس چهار ماشه شیره‌ی خارخسک شش ماشه شربت بزوری دو توله دهند دوم روز قرص با شیر چهار ماشه افزایند سوم روز شیره‌ی تخم خطمی لعاب بهدانه عوض گل خطمی کنند باز مسهل دوم داده تبرید لعاب گل خطمی به دستور سابقش دهند باز لعاب اسپغول شش ماشه لعاب بهدانه سه ماشه عرق شاه‌تره ده توله نبات یک و نیم توله قرص طبا شیر کافوری پنج ماشه سوده پاشیده دهند، بعد از آن اگر ریم آید لعاب گل خطمی و بهدانه هر یک سه ماشه شیره‌ی خارخسک و مغز تخم هندیانه هر یک شش ماشه شیره‌ی تخم خطمی چهار ماشه به نبات داخل کرده بدهند دوم روز شهد برای جلای ریم داخل کنند

ایضاً برای حرقت لعاب اسپغول شش ماشه شیره‌ی خارخسک شش ماشه شیره‌ی خارشتر چار ماشه نبات یک نیم توله بدهند باز شیره‌ی خیارین شش ماشه لعاب گل خطمی سه ماشه عرق شاه‌تره ده توله نبات یک و نیم توله اسپغول شش ماشه پاشیده دهند دوم روز شیره‌ی گشنیز خشک چهار ماشه افزایند دیگر حرقت بول که با سوزش قضیب باشد فصد باسلیق کنند و شیره‌ی خارشتر چهار ماشه شیره‌ی تخم خربزه شیره‌ی خارخسک هر یک شش ماشه شیره‌ی قصب الزریره چهار ماشه عرق شاه‌تره ده توله نبات دو توله دهند

ایضاً برای سوزش وقت بول کردن کبابه چینی کتیرا هر یک سه ماشه سوده بخورند بالانیش شیره‌ی کاکنج و حب القلت و تخم خیارین در عرق کاسنی پانزده توله برآورده برشربت بزوری بار و چهار توله داخل کرده بدهند

اقوال خلاق ابوسهل گوید که هرگاه مریض حرقت و لذع و قلت بول دریابد از مالح و حامض و حریف پرهیز کند و سفید باج المین و زیر باج شیرین تناول نماید و این دوا بخورد مغز تخم خربزه‌ی درم مغز تخم خیار مغز تخم کدو و تخم خرفه خشخاش سفید هر واحد ده درم نشاسته کتیرا رب السوس هر واحد سه درم بزر النبج سفید دو درم

شکر مثل مجموع ادویه سفوف ساخته هر روز سه درم صبح و شام با یک اوقیه شربت خشخاش یا جذاب بدهند

ابن سینا می‌نویسد که اگر حرقه البول با ریم و خون باشد علاجش علاج قروح مثانه و نواحی آن است و آن مذکور شد و این نسخه قرص برای او نیکو است مغز تخم خربزه و تخم خیار و تخم کدو هر واحد بیست درم کندر صمغ عربی دم الاخوین هر واحد ده درم افیون سه درم تخم کرفس یک درم قرص ساخته دو درم به شربت خشخاش بخورند و اگر قروح و ریم نباشد افضل علاج او رفع حدت بول باستفراغ فضول باسهال لطیف است چنانچه در امراض مثانه معلوم کرده‌اند و اغذیه سبرده مرطبه از اطعمه و به قول وفواکه و اجتناب از جمله نمکین و تیز و بسیار شیرین در لعب و جماع و از آنچه نفع کند شرب لعابات و استعمال زروقات مثل لعا با تخم کنوچه و اسپغول و بهدانه و اندک خشخاش و بزوربارومدرست و این همه در آب سرد بیاشامند و استعمال کشک جو و آب او و بیضه نیم برشت و مزوره‌ی کدو و ماش است یا به مثل روغن بادام و یا به مثل جوزه مرغ و ماکیان فربه و اگر سبب در آن جفاف عارض نمده باشد علاجش ترطیب بدن است و ترک مجففات از جماع و مرزوقات مستعمل در این لعابات ثلاثه مذکوره و صمغ و سفیداب و سفیدی بیضه تازه و شیر زنان آمیخته چکانیدن است و گاهی ادامت زرق شیر خر و شیر دختر و شیر بز کفایت کند و گاهی در اندک از لعابات بارد و قدری از شیاف ابیض داخل کرده می‌شود و گاهی زرق سفیده بیضه تنها یا به چیزی از مذکورات و یا روغن گل کافی شود و گاهی در آن مخدرات افزوده می‌شود و اگر درد اشتداد کند و خصوصاً چون بول ریم کند از ادخال قدری مخدر است در زروقات بر نسخ مذکوره در باب قروح چاره نباشد و این نسخه جیدست بگیرند پوست خشخاش و نشاسته و رب السوس و از آن زروق سازند پس اگر احتیاج به تقویت آن شود اندکی افیون دنبه را النبج در آن داخل کنند

جرجانی و ایلاقی گویند که اگر نشان آن باشد که ماده تیز با بول همی آید اول قی فرمایند بر کشکاب و ماهی تازه و فقاع گرم و مانند آن پس فصد باسلیق نمایند و اگر مانعی باشد برقطن حجامت کنند و هر صبح بنادق البزور با شربت بنفشه یا به شربت خشخاش یا به ماء الشعیر و روغن بادام دهند و شب اسپغول و شکر با روغن گل مقدار دو درم و شربت کاکنج نیز نافع است هر صبح باید داد و اگر معده احتمال اسپغول و شربت بنفشه و روغن نکند به

جای اسپغول تخم ریحان و به جای شربت بنفشه جلاب مطبوخ و کشکاب بی رغن بدهند و اغذیه نرم چون اسفاناخ و پایچه خوراک نان متخذاز پیه مرغ فربه و ترشی‌ها که سخت ترش نباشد چون طفثیل و نیشوق و مانند آن سود دارد و این صفت بنادق البزورست و نسخه او همان منصوف است که در قول ابوسهل گذشت سوای شکر و نسخه دیگر که سوزش بول و صاحب قرحه مثانه را سود دارد همان نسخه قرص است که در قول ابن سینا مذکور شد و نوع دیگر تخم خربزه تخم خیار و تخم کدوی مقشر مغز بادام کتیرا نشاسته رب السوس گل ارمنی خشخاش تخم خرفه مساوی با شربت بنفشه یا جلاب بدهند و در طعام ایشان روغن بادام زیاده اندازند و به قول بارده مقل اسفاناج و سرمق و بقله یمانی نافع بوده و اگر سوزش سخت باشد در قرص پوست خشخاش افزایند به مقدار حاجت و در آب گرم نشستن سود دارد و شیاف که بچکانند همان نسخه جیدست که در

قول ابن سینا گذشت همه ادویه مساوی گرفته شیاف سازند و سائیده بچکانند

خجندی گوید که فالوده معمول از نشاسته در روغن بادام و تخم خشخاش بخورند و شربت بنفشه بلعاب اسپغول و ماء الشعیر به شیره‌ی مغز بادام بنوشند و وقت خواب دو درم اسپغول به شربت انار میخوش و جلاب به لعاب بهدانه و به روغن گل تازه یا به روغن بادام شیرین بدهند و آب هندوانه نافع است و این قرص مفید است مغز تخم خیارین تخم کاهو خشخاش سفید و سیاه هر یک ده درم کندر صمغ عربی و دم الاخوین مغز بادام کتیرا رب السوس هر یک سه درم اقیون دو درم تخم کرفس دو درم قرص سازند شربت از درم تا دو درم

خضر و قرشی گویند که آنچه در علاج قروح گرده و مثانه ذکر کردیم بکار برند و شیر دختران به روغن بنفشه چکانیدن نافع است و کذلک لعاب خطمی و شیاف مامیثا به روغن گل یا بنفشه یا بادام و نوشیدن شربت حسک و بنادق البزور مفید و آنچه از حدت بول یا فقدان رطوبت معدله باشد در آن مثل آب انار و شیره‌ی تخم خرفه کفایت کند و طبیخ ریشه خطمی نافع خرقه البول است و برنج با شیر و خرفه و بقله همانی و خبازی به روغن بادام و شیره‌ی خشخاش و شکر و بادام و نان مشحم بشحم ماکیان فربه از اغذیه موافقه است انطاکی می‌نویسد که اگر از حدت بول به سبب حرارت مزاج و حرافت خلط باشد علاجش اصلاح اغذیه و بترید و شرب اوهان و العبه است و از

مجربات هندوانه و موز و طبیخ سیستان و مسکه مخلوط به نیم برشت و شوربای ماکیان بکشنیر سبزست

عسر البول و احتباس آن

یعنی دشواری بول و بند شدن آن و احتباس مفرط را بحدی که هیچ برنیاید اسر گویند بالجمله اسباب این مرض بسیار است و وقوع آن همه ازش موضع خالی نبود یکی آن که سببش در نفس مثانه بود مثل ضعف آن از دفع و این تابع سرد مزاج مخصوصاً بارد باشد چنانچه در کثرت وزیدن باد شمالی عارض شود و یا ورم و غیر آن از امراض مثانه پس هنگام دفع اشتمال مثانه بر بول خوب نشود تا به عصر آن را خارج کند چنان که امر طبیعی است و گاهی سبب در آن برودت یا حرارت خارجی یا ضربه پشت وزهار یا حبس بول قصداً بود

دوم آن که سببش در مجری باشد که گردن مثانه سوراخ قضیب است و آن سبب یا از سده بود یا به غیر سده و سده یا در نفس مجری باشد و یا به مشارکت بود و سده در نفس آن یا به سبب ورم حار یا صلب در آن چیزی غلیظ مثل رطوبت لزج و جمود خون و ریم که در اکثر محدث سده می‌شود و یا سنگ ماریج معارض یا لخم ثابت و ثولول یا التیام قرحه یا تغبض از سردی شدید بود یا تقبض و جفاف از گرمی سخت چنانچه در حمیات محرقه در امراض ذوبانی باشد و گاهی به سبب قرحه و بثره بود و گاهی به سبب تمدد شدید آن که سده آرد و چنانچه از افراط بند ماندن بول در شب به سبب خواب یا در روز به سبب شغلی عارض شود و پس مثانه کشیده گردد مجری منطبق شود و آنچه از سده در مثانه به مشارکت بود مثل آن است که ورم حار و صلب در روده‌ها رحم با نان یا کنج ران باشد یا میلان رحم یا خروج آن بوده یا ثقل یا پس مزاحم یا بلغم کثیر ممد و یا ریح معارض یا ممد در امعا باد ورم مقعد مبتدی یا به سبب زحیر و یا قطع بواسیر یا الم بواسیر یا شقاق مولم مقعد بود و مثل آن که در ناحیه اسفل مشت ورم یا التواوزرال فقرات بود بلکه مثل آن که خصیصه را ارتفاع به سوی مراق عارض شود و پس

مزاحمت مجری نماید و به سوی بالا بکشد و آن را تنگ سازد و خروج بول دشوار گردد و درد کند و بول اندک اندک بیرون آید و سبب معسر بول و جالس آن بغیر سده ورم در مجری است به سبب قروح مجری پس هرگاه اراده بول کند درد نماید و بول کننده مثانه را به فصل شکم از هرب الم منعصر نسازد و خصوصاً چون با وجود آن در عضل ضعف یا تشنج و مانند آن باشد و چون بول کننده به نفسه جهد کند بول طبیعی در کمیت و کیفیت آید و درد ساکن شود و گاهی صاحب این با عسر بول مبتلا به تقطیر بول گردد که چون اندک اندک خارج شود خفت یا بد متحمل گردد و

سوم آن که سببش در قوت باشد و آن یاور قوت حساسه بود یا محرکه یا طبیعیه و آنچه به سبب قوت حساسه بود چنان باشد که حس مثانه یا عضله آن را آفتی رسد پس از دافعه دفع قوی یا دفع اصلا نشود یا مبادی را آن آفت برسد مثل آن که در قرانطیس و یسرغس نسیان و قلت حس عارض شود و چه به سبب قوت محرکه بود این است که عضله بنفسه منطبق نشود و از انقباض خود به سوی انبساط حرکت کند و یا عضله شکم غیر مجیب قوت او باشد تا آن که آنچه در مثانه بود آن را منعصر نسازد به سبب قوت یا سبب حالتی که در آن چیزی تمدد و مانند آن باشد و آنچه به سبب قوت طبیعیه بود مثل آن است که دافعه ضعیف شود به سبب سوء مزاج مختلف ساذج حار و این کم‌تر بود یا بارد و آن در اکثر باشد و یا سود مزاج مادی چنانچه حار با حدت بول و بار و با رطوبت مرخیه یا ممده باشد و گاهی سبب این ضعف معارضه اختیاری بهر طبیعت با حبس بول بود پس قوت دافعه ضعیف شود

چهارم آن که سببش در عضله باشد پس آن یا آفت سوء مزاجی بود یا ورم یا آفت عصبی از تشنج و استرخا و بطلان قوت حرکت به سبب ضربه یا سقطه و یا غیر آن یا در نفس آن و یا در مبادی آن از شعب عصب یا نخاع یا دماغ

پنجم آن که سببش در عضو باعث بود چنانچه در گروه ورم حار یا صلب باسنگ یا ضعف جاذبه از فوق یا ضعف دافعه به سوی تحت باشد و یا جگر غیر مقتدر بر تمیزمائیست و ارسال او به سبب احوال استسقائیه باشد

ششم آن که سببش در بول باشد و این چنان بود که بول حار باشد که درد آرد و این در اکثر اوقات تجربه شده

و گویند کسی را که عسر بول باشد و عقب آن زحیر بهم رسد و در روز هضم بمیرد مگر آن که تب عارض شود و ادرار بسیار نماید

طریق تشخیص اسباب مذکوره باید که اولاً آفت اعضا مثل جگر و گرده و مثانه و مجاری بول و امعاد رحم و ناف و کنج ران و خصیه و مقعد و پشت و عضله دریافت کنند مثلاً اگر این مرض در استسقا عارض شده باشد و پیش از آن بول غسائی باشد سببش ضعف جگر از تمیز مائیت و ضعف جذب کلیه باشد و اگر در گرده و مثانه و مجاری بول آثار ورم حاد یا صلب یا جرب یا سنگ یا ضعف یا قرج یا ریح یا جمود دم یا خلع مثانه بود سببش همان مرض باشد و اگر علامات ورم روده یا احتباس ثقل یا بس یا بلغم یا ریح در آن یا ورم رحم یا میلان یا خروج آن یا ورم مقعد یا زحیر یا بواسیر یا شقاق مقعد یا ورم ناف یا کنج ران یا ورم اسفل پشت یا زوال فقرات او یا ارتفاع خصییه یا ضربه پشت و زهار یافته شود و سببش همان علت باشد

و ایضاً بدانند که اگر بول به تدریج بند شود نه دفعه سببش اکثر ورم باشد و اگر در مثانه صلابت و اتنفاخ نباشد سببش در جگر یا گرده بود پس اگر گرانی و درد در ناحیه گرده باشد علت در آنجا بود بعده اگر علامات ورم کلیه موجود باشد ورم اندر آن بود و اگر در آنجا گرانی شدیدتر باشد بول همانجا محتبس بود و اگر ثقل کم‌تر از آن باشد در آنجا رطوبت حاد بورم یا غیر ورم بود و اگر ثقل نبود بلکه وجع ممد و در آنجا باشد ریح در گرده بود و چون شکم نرم باشد و علامات سد و کلیه و مثانه و ضعف مثانه و غیر آن مود نبود سببش ضعف جذب گرده باشد و احوال استقائیه نیز بران یا بر دافعه جگر دلالت کند و اگر سختی در مثانه و انتفاخ و تمدد اندر آن بود سببش در نفس مثانه به سبب مرض یا ضاغط آن باشد پس اگر با درد بود سببش اصناف سده در نفس مثانه یا از ضاغط آن باشد و سده ورمی از علامات ورم سده غیر ورمی بقاثاطیر و اخراج آن از خون یا ریم یا خلط خام دریافت گردد و خون و ریم و خلط از بول سابق نیز معلوم شود و نفس خون به علامات جمود دم در مثانه که در بحث آن مذکور شد نیز ظاهر گردد و این روی است کم‌تر از آن خلاص یابد و اگر با وجود علامات حصات چیزی بسیار سخت به مس قاثاطیر محسوس شود سببش احتباس سنگریزه به مجرای قضیب باشد و اگر تمدد بلاثقل در مثانه محسوس

شود و گاه به انتقال و گاه محتبس در مثانه بود از ریح باشد

اکنون بدان که اگر اسباب مذکوره یافته نشود پس دریافت نمایند اگر بول با سوزش بود و از صبر کردن مریض بر اذیت و کذالک از غمره بر مثانه بول خارج شود و درد تسکین یابد سببش وجع معارض از قرحه با حدت بول باشد و فرق در این هر دو بوجود علامات قروح و فقدان آثار حرارت در قرحی توان گردد و اگر بول سفید یا غلیظ یا رقت باشد و قبل از آن کثرت حاجت بقیام و احساس برودت و سببش برودت باشد و اگر حدت بول و التهاب محسوس شود سببش حرارت باشد ایضاً بر سبب تقبض از برودت نفع ارخاد دلالت کند و بر ثقیش وجهات بول و حمیات محرقه و انتقاع ازتر طیب دلالت نماید و از علامات این است که بول قلیل خارج نشود و کثر به سهولت برآید به سبب آن که طیب مجری و توسیع آن کند و اگر تقدم سکون و راحت و خوردن اغذیه غلیظه لزجه مثل لحوم بقر و پاچه و پنیر و وجود ثقل در عانه و خروج رطوبت خام در بول دریافت گردد سببش چسبیدن خلط لزج در مجرای بول بود و اگر تقدم تدابیر سخن و تناول چیزهای گرم و سرخی بول بود و مریض سوزش در طرف مجرای قضیب دریابد و چون بر وجع صبر کند بول خارج شود و سببش نزول خلط حاد به سوی مثانه باشد و اگر این مرض عقب امساک بول و اطالت حبس آن به سبب خواب طویل یا شغل کثیر برآید سببش تمدد مثانه و ضعف آن از فعل خود بود و این را موت قوت مثانه گویند و اگر مریض لذع بول و حرقت آن احساس نکند سببش ضعف حس مثانه باشد و اگر غمره مثانه در حالی که مریض بر پشت خوابیده باشد بول را به سهولت خارج کند سببش ضعف دافعه باشد و اگر ضعیف به غیر زرق قوی بود و مریض را چنان محسوس شود که چیزی از باطن او بر عصر مجیب نیست یعنی حرکت ارادی که در صحت بر دفع بول محسوس می‌شود و بر دفع غیر قادر بود و غمز مثانه بول را بزرق ضعیف بیرون کند سببش استرخای عضله باشد و اگر اندک بول که از آن خارج شود به حفر یعنی زرق بیرون آید نه با ادرار و دیگه علامات تشنج مثل حدوث او دفقه و ثقل و تمدد و امتلای نبض و غلظت قاروره و آثار غلبه بلغم موجود بود سببش تشنج عضله باشد و اگر تقدم اسباب جفاف که در حرقه البول گذشت یافته شود و ترطیب بول را جاری کند سببش جفاف رطوبت اعضای غددیه باشد و

بدانند که اگر این اسباب نیز معلوم نشود و عسر بول در اکثر عقب اندمال قروح عارض شده باشد سببش روئیدن لحم در مجاری بول بود پس اگر بس قاثاطیر معلوم شود و لحم در مجرای قضیت روئیده باشد و اگر در مجرای قضیت مانعی از قاثاطیر نباشد و هیچ علاج سود ندهد لحم مافوق آن روئیده باشد پس اگر ثقل در پشت معلوم شود و مثانه از بول خالی بود سبب مذکور بالای مثانه در مجرای فیمابین گرده و مثانه یا در منفذ میان جگر و گرده باشد و اگر ثقل و صلابت مثانه و گرانی در عانه درد شدید و تمدد مفرط بود سبب مسطور زیر مثانه باشد

علاج عسر بول از برودت مثانه

ادویه سخن مثانه که در شروع امراض آن مسطور شد بکار برند و اگر از برودت حس مثانه ضعیف شده باشد ایضاً روغن‌های گرم مثل روغن قسط و پسته و روغن بان به اندکی مشک و جند بیدستر و فرفیون برعانه مالند و در احلیل بچکانند و اضمده مقوی خوشبو مثل سوسن و اکلیل و شیخ شبت و غیره که در قول شیخ بیاید بر مثانه نهند و سنجرینیا و فلاسفه بخورند و اگر آفت در دماغ بود علاج آن نمایند و اگر ضعف دافعه یا استرخای جرم مثانه از سوء مزاج بار در طب بدنی یا خارجی مثل تقدم کثرت تناول اشیای سرد مدر چون خیار و هندوانه و خربزه بی مزه و کثرت خواب و جلوس بر چیزهایی سرد و کثرت قیام میان آب سرد تابناف حادث شود و اول منع اسباب سابقه کنند پس مطبوخ دارچینی و سنبل الطیب و سعد و سلیحه و قرنفل وجوزبوا و سبابه و زرنب هر یک سه ماشه با شربت ماء الاصول چارتوله دهند و باقی همه تدابیر آنچه در استرخای مطلق گفته شد به عمل آرند مع تقویت مثانه و تریاق کبیر وانقردیا و حلوای بلادری در این باب اثری عظیم دارد وهمچنین معجون اذراقی و فلاسفه نافع و روغن زیره و راحت بمالند و در احلیل چکانند و ریگ دریا و زیره در خریطه کرده تکمید نمایند و قی کردن و در آب معادن گرم نشانیدن بتکرار هم نفع می‌دهد و آنچه در قول ابومنصور بیاید بکار برند و اگر به تدابیر مذکوره بول نگشاید بقاثاطیر بیرون کنند و به قول شیخ اگر سبب مزاج بارد باشد با دهان حاره و معجونات گرم علاج کنند و از

آنچه این راواسترخای مثانه را نفع کند این است که بگیرند سرگین کبوتر صحرائی نیم درم و به بول اطفال بخورند که ادرار نماید و یا سرگین موش یک مثقال به آب طبیخ شبت و گاهی به طریق زرق با مومیائی و یا یک درم سنگدانه رخمه خشک با هم‌چند آن نمک هندی با آب گرم بخورند و نوشیدن روغن ناردین به آب گرم نافع بود و یا دو دانگ حلقیت در شیر خر بدهند و این برای آن که از خلط غلیظ باشد نیز نفع می‌کند و آنچه از ضعف حس باشد مبتدی را اگر مرض منبعث از مبدا یا نفس عضله و مثانه بود به ادویه‌ی فادزهریه از تریاق و مثرودیطوس و مردخات وزروقات موافقه روح مثل روغن یاسمین و سوسن و زعفران و نرگس و بلسان خاصه معالجه نمایند و اضمده از برگ اشجار فواکه و به قول مفید روح نفاعی مثل برگ سیب و نعناع و سداب استعمال کنند و ادویه سنبه مثل تخم خردل و تخم سداب کوهی بیامیزند و برعانه بدان ضماد نمایند و اگر بر وقت موجب ضعف دافعه گردد علاجش به چیزی که در آن تسخین و قبض باشد باید کرد و خصوصاً آنچه در ضعف حس گفته شد

صاحب کامل گوید که اگر عسر بول از برودت بود باید که صاحب او را در آبزن که اندر آن بابونه و اکلیل الملک و بنفشه و شیخ و قیسوم و مرزنجوش پخته باشند بنشانند و روغن حسک یا روغن شبت یا روغن ناردین یا روغن عقارب و مانند آن برعانه بمالند و این سفوف بدهند تخم کرفس بادیان انیسون هر واحد سه درم حب القلت فطراسالیون هر واحد دو درم سنبل سلیخه زعفران اسارون دارچینی هر واحد یک درم همه را باریک سائیده و یک مثقال تا دو درم به آب گرم یا به شربت عسل بدهند و ایضاً اسقولوقندریون و حب القلت هر واحد سه درم دوقو وحب بلسان وفقاح اذخر و قسط هر واحد یک و نیم درم نانخواه و تخم کرفس کوهی و مشکطرمشیع هر واحد دو درم مغز چلغوزه کلان پنج درم همه را باریک سائیده به عسل کف گرفته به سرشند شربت دو درم تا سه درم به آب گرم که اندر آن انیسون و تخم کرفس جوشانیده باشند و اگر این فائده نکند ماء الاصول به اندک سنجرنییا بدهند یا غیاثی یا حرانیا از دو دانگ تا نیم درم به آب زیره و آب انیسون و تخم کرفس و اندک روغن بادام تلخ بخورانند و این ضماد اکلیل الملک بابونه شبت قیصوم حب الغار قطراسالیون تخم ترب حماما هر واحد یک جز همه را باریک سائیده و روغن سوسن یا روغن بان یا روغن خیری آمیخته نیم گرم برعانه ضماد کنند و غذا نخوداب بزیت مغسول

و شبت و دارچینی و زیره و بادام تلخ باشد و از به قول کرفس و بادیان و نعناع و رشا دو جرجیرو ترب بخورند و برجته الخضر اوحب البسطم پسته و بادام تلخ و مانند آن حریص گردانند و اگر سائر تدابیر مذکوره فائده نکند استعمال قاثاطیر نمایند

جرجانی گوید که اگر سببش سوء مزاج سرد و بطلان حس مثانه بود اولا اگر امتلا باشد قی فرمایند پس تریاق بزرگ یا مثروديطوس یا منجرینیا دهند و ماء الاصول با روغن بید انجیر سود دارد و روغن‌های گرم برزهارمالند چون روغن فرفیون و مانند آن

سعید گوید که اگر عسر بول تابع سوء مزاج بارد بود علاجش بخوردن گل قند عسلی یا اطریفل صغیر و تنقل بانجیر و مویز و مالش مثانه به روغن نرگس وبان و ریختن آب گرم بر مثانه و غذا نخوداب یا کبوتر بچه مطحنین یا ماکیان بابا بسازند انطاکی گوید که در بارد ثوم و نعناع و سداب کندناوکروییااکلاً و ضماداً بزیت فائده می‌کند

ابومنصور می‌نویسد که اگر به سبب ضعف مثانه باشد که بلذع بول احساس نکند دو درم سرطان سوخته به آب نیم گرم بدهند یا مغز تخم خربزه و شکر طبرزدهردو باریک سائیده به مقدار ده درم تا بیست درم هر روز بدهند و یا مثانه کیش سوخته با طلا بخورند و چون این ادویه بخورانند باید که مریض در آبزنی باشد که اندر آن اقحوان و کرنب رطب و سرگین کبوتر و مرزنجوش و شیح و بابونه و تمام رطب پخته باشند و ثقل آن برعانه ضماد کنند پس اگر امر دشوار گردد در احلیل آب بورق یا آب نمک بزراقه رسانند اگر از آن بول الدم یامده حادث شود بر خاکستر بلوط یا خاکستر چوب انجیر مثل او آب انداخته خوب بر هم زنند و صاف کرده به مزرقه چکانند و اگر این به طفل باشد تخم خرفه و طلای کهنه بخورانند

علاج عسر البول او حرارت مثانه

ادویه مبرد مثانه که در آغاز امراض آن گذشت باید داد و اگر از حرارت شدید مجری بند شود تبرید مرطب مثل

لعاب اسپغول و بهدانه به شربت بنفشه و روغن نیلوفر آمیخته بنوشند و ماء الشعیر و اسفاناج و کدو به شیره‌ی مغز بادام بخورند و آبزن ادویه مرخیه استعمال کنند و اوهان مرطبه مثل روغن بنفشه و کدو بر مثانه مالد و جالینوس در کتاب منافع اعضا گفته که مردی لاغر شکایت عسر البول پیش من کرده و تا اجتماع بول بسیار در مثانه بر اخراج بول قادر نبود و پس دریافتم که مجرای بول خشک و منضم می‌شود و بعد اجتماع بول کثیر مثانه یکبارگی بدفعه قوی دفع می‌کند تا آن که مجری کشاده می‌گردد و به اشیای مرطبه علاج کردم و صحت یافت

مسیحی گوید که علاج عسر البول که در حمیات بود به تعریق مثانه از روغن شبت یا بابونه یا سداب کنند پس ا گر طبیعت قبض باشد به مطبوخ حلبه و خطمی مع روغن بابونه حقنه نمایند و در آبزن که اندر آن بابونه و پیچ خطمی و خار خسک پخته باشند بنشانند

خجندی گوید که علاج حبس بول حادث در حمیات این است که اسفنج در شیر نیم گرم‌تر کرده برعانه نهند و در طبیخ خار خسک و برگ کرنب در طبه و فوه الصبغ و بابونه و بنفشه و خطمی بنشانند شیخ می‌نویسد که با دهان معتدله و پارده که در آن تلبین وارخا باشد مثل روغن بنفشه و کدو و مخلوط به روغن شبت و بابونه معالجه کنند و اگر در آنجا یبوست نیز باشد آبزنات و اوهان مرخیه اغذیه قرطبه و تدبیر تافهمین و حمام استعمال نمایند

جرجانی گوید که نطول آب گرم بر مثانه کنند خاصهٔ اگر بابونه و خطمی و بنفشه در آن آب پخته باشند و روغن‌های مذکوره مخلوط و گرم کرده بمالند و اگر در طبیخ بابونه و خسک و بیخ خطمی نشانند صواب بوده و کذا روغن خسک مالیدن

ابن هته الله گوید که در عسر البول و حرقت آن تابع سوء مزاج حار ادویه مبرده مثل بزر قطونا بجلاب و ماء الشعیر به روغن بادام و شیره‌ی تخم خرفه و تخم خیارین و تخم خربزه و به شربت انار و لعاب اسپغول یا بهدانه به شربت خشخاش و ماء القرع بسکنجبین بنوشند و قرص خشخاش بنوشند و قرص خشخاش یا بنادق الیزور به جلاب یا شربت بنفشه بخورند و باید که تبرید مثانه به آب کاسنی و آب عنب الثعلب و آب حی العالم کنند و غذا مزوره اسفاناخ بازروه بیضه یا جوزه مرغ به آب انار یا ماهی تازه دهند و مریض را از اغذیه و اشرئه حاره منع نمایند و از

فواکه خیار و کاهو و هندوانه بدهند

انطاکی گوید که در حار کدو و خربزه بخورند و آرد جو و زعفران ضماد کنند

علاج عسر البول از ورم مثانه

آنچه در ورم مثانه از تنقیه و انضاج و ادرار مذکور شد به کار برند و به قول مسیحی تسکین ورم بنطول آب گرم که اندر آن بابونه و شبت و بیخ خطمی پخته باشند باید کرد و دائم روغن خسک و بابونه بمالند و به قول شیخ علاج ورم و ارخاوتلیین کنند و در حمام مائی تعریق نمایند و به ملینات ضماد و زراقه و حمول در مقعد سازند و آب کم‌تر نوشند و مدرات ترک کنند و غذا تا دو روز منع نمایند و هنگام نرمی ورم گاهی بول بعصر و غمز بعد کثرت ارهاوتلیین خارج می‌شود و کرنب و خطمی و پیاز مطبوخ و گندنای مطبوخ را در این معونت بسیار است چون بدان ضماد کنند و تقدیم باسلیق صافن از واجبات است اکثر بعد از آن او را با بول می‌شود

جرجانی گوید که اگر ورم گرم بود رگ یا سلیق زنند و مثانه را به روغن چرب دارند و باقی علاج در بحث ورم مثانه مذکور شده و اگر آماس سرد بود و علاجش در علاج ورم گرده ذکر کرده شده آنچه علاج خاص مثانه است این است که روغن‌های محلل در مجرای قضیت چکانند و ضمادات محلل برزهار نهند

مجوسی گوید که اگر عسر البول از ورم حار بود علاجی که در ورم حار مثانه گذشت استعمال نمایند و باید که در اورام حاره حتی الامکان از استعمال قاثاطیر اجتناب کنند که آن اکثر ماده را به سوی ورم می‌آرد پس اگر اضطرار به سوی آن باشد استعمال او بحذرورفق و دهن بسیار نمایند

علاج عسر البول از انجماد خون و ریم

هر چه در جمود دم در مثانه گذشت بکار برند و به قول مسیحی اگر سبب عسر بول دم منعقد باشد باید که ادویه مقست حصات به سکنجبین دهند و سکنجبین عنصلی تنها در این نافع است و شیخ می‌نویسد که اگر به سبب جمود علقه باشد بدانچه در باب جمود علقه در مثانه ذکر کردیم علاج نمایند و اضمده از آن ادویه به آب ترب استعمال کنند و گاهی طلابتریاق و مثرودیطوس دامرو سیا و دواء الکرکم کم و قباد الملک کرده می‌شود و اکثر احتیاج افتد بنطولات قویه معمول از مثل حرمل و مشک طراشیع به سرگین کبوتر و ایضاً از بورق و عاقرقر حاد خردل و این ضماد جید مجرب است بگیرند حب الغار و شب یمانی و حماماء اکلیل الملک و آرد نخود سیاه و بابونه هر واحد ده درم دو قود تخم کرفس بستائی و کوهی و تخم ترب هر واحد هفت درم به روغن بلسان یا به روغن سوسن و به آب کرنب ارمنی سرشته ضماد کنند و این مرهم نیکو است بگیرند سکبینج و مقل و جاء شیر و وج مساوی و از آن مرهم بشحم بط و موم زرد در روغن سوسن برآورد زروقات زرق ازقنه و میعه و جاء شیر و فلفل است و گاهی در این حلقیت داخل می‌کنند

جرجانی گوید که ادویه مرهم مذکور در قول شیخ بطینخ شبت یا بطبیخ کرنب حل کرده با پیه و غیره به سرشند و این شربت شب سخت نافع است بگیرید شب یمانی دو درم و دو سرکه یک شبانه روزتر کرده صاف نمایند و از آن سرکه سکنجبین سازند و تمام علاج این از باب جمود دم در مثانه بجویند

ابن نوح و مسیحی گویند این دوا در گداختن خون و ریم که در مثانه به بند و عجیب است قرومانا و مرود دیگر اجزای این همان بنادق است که در باب جمود دم در مثانه در قول شیخ مسطور شد و نوشته که آن را یک یک درم در روزی چهار بار به سکنجبین ترش یا بطبیخ بزور بدهند و یا سکبینج وقنه و جاو شیر هر کدام که باشد نیم مثقال بدهند و عانه را به مغز قرطم ورطبه جوش داده تکمید کنند و در آبزن که اندر آن بابونه و شیخ مرزنجوش و نمام و برگ کرنب پخته باشند مدام بنشانند و اگر قائده نشود فاثاطیر داخل کنند و غذا نخوداب بقنا بردهند و ترشی قابض و اغذیه غلیظ ترک نمایند و به آب نمک محلول زراقه بگیرند

علاج عسر البول زریاح غلیظ

به علاج ریح المثانه علاج کننده و به قول مسیحی روغن بید انجیر بماء الاصول بنوشند و روغن بلسان و یاسمین و سنبل بمالند و در احلیل چکانند و یا جند بیدستر در آب سداب حل کرده یا مشک در روغن بلسان آمیخته بچکانند و

جرجانی گوید که این ماء الاصول بدهند تخم کرفس بادیان کر و یا زیره نانخواه هر واحد یک مشت سنبل گل سرخ وج فوه یوند چینی هر یک سه درم مویز هشت درم اصل السوس سه درم انجیر پنج عدد همه را در سه من آب بپزند تا به نیمه باز آید صاف نموده هر بامداد او با چهار درم روغن بید انجیر بخورند و اگر سنجرینیا بدهند سخت سودمند بود و روغن ناردین گرم یا روغن سداب با جند بیدستر در مجرای قضیب بچکانند

خجندی گوید که مشک و روغن سداب حل کرده بچکانند دو دانگ حلقیت در شیر خر بنوشند و روغن فرفیون بمالند و از معاجین نافعه تریاق کبیر و مثرودیطوس و سنجرینیاست هر چه از این حاضر باید به آب ترب بدهند.

علاج عسر البول از ضربه یا مقطعه

فصد باسلیق کنند و روغن‌های قابض مقوی مثل روغن گل بمالند و در آبزنات نشانند و ایضاً بعد فصد گل خطمی سه ماشه تخم مروگل سرخ هر یک چهار ماشه خارخسک شش ماشه عنب الثعلب چهار ماشه جوشانیده و گلقند مالیده دهند و لک مغسول مصطکی رومی یک یک ماشه سوده بازرده بیضه مرغ یک عدد سرشته نیز برای

ضربه معمول است و مغاث بغدادی سه ماشه برگ مورد و ماشه سنبل الطیب آرد مونگ هر یک چهار ماشه گل سرخ خارخسک هر یک دو ماشه کوفته بیخته به قدری روغن گل و دو عدد زرده بیضه و قفرالیهود یک ماشه سوده ممزوج نموده بر مثانه ضماد سازند

ابوسهل گوید که فصد باسلیق کنند و به آب گرم بر موضع نطول نمایند و روغن‌ها بمالند و تا شش ساعت این عمل کنند بعده به غمره مثانه در اخراج بول جهد کنند

شیخ می‌نویسد که اگر از مقطه یا ضربه باشد که ورم کند یا نکند بلکه چیزی زائل کند علاجش فصدست اولا و مروخات معتدله و آبزنات و اجتهاد در بول کردن پس اگر خون بسیار بول کند حبس او بقرص کهربا که به صمغ جوز ساخته می‌شود و باید کرد و اگر خوف جمود دم باشد معالجه او به علاج دم جامد نمایند و اگر علقه سده آرد علاج سده کنند چنان که مذکور شد

علاج عسر البول از حبس بول قصداً

یا سبب خواب طویل و یا اشغال ضروری ادویه مدره بدهند و بادویه مرخیه مثل برزکتان و حلبه و قرطم و برگ کرنب و خطمی آبزن و نطول کنند و مثانه را از دست غمز نمایند و روغن بلسان و روغن گل و زیره و مانند آن که اندر آن قبضی باشد بمالند و اگر فائده نشود و قاثاطیر استعمال کنند

بوعلی می‌نویسد که اگر به سبب اطالت حبس باشد علاجش با بزنات مرخیه یلینه متخذ از بزرکتان و حلبه و قرطم و رطبه و اضمد و امتخذ از این ادویه کنند بعد از آن ادویه شدید الادرار و قاثاطیر استعمال نمایند در روغن بلسان و امثال آن را در این جا منفعت عظیم است

جرجانی گوید که اگر سبب عسر البول بازداشتن بول بود و ضعف قوت دافعه که آن را موت القوه گویند علاجش

آن است که قاثاطیر بکار برند و بیرون آرند در آب معدن گوگرد و نشانند و ضماد ملین برنهند و روغن شبت بمالند و طعام موافق مزاج بیمار فرمایند و بسیار بزرگان بدین علت گرفتار شدند و صواب آن است که خویشتن را از مجلس اکابر و کار که به منبع بول درآن حاجت آید باز پس دازند جهد کنند تا بدان مبتلا نگردند

ابن الیاس گوید که اگر از اطالت لبس بول در مثانه و طول احتباس آن به سبب امری باشد که صاحب او را بواسطه نشستن در جائی و مجلسی چنان اتفاق افتد که برخاستن برای بول از آن مناسب نبود پس مثانه کشیده گردد و از فعل خود ضعیف شود علاجش این است که ادویه مدره‌ی بول بنوشد و به مزوره آب نخود و مغز قرطم غذا سازد و در آبزنات بنشیند و یا خربزه شیرین مقدار کثیر بخورد و صاحبش بر تناول پسته و مغز جته الخضرا و مغز تخم خربزه به شکر سفید حریص گردد و بنخود آب که اندر آن نعناع و کرفس و دارچینی و جرجیر و زیره‌ی سیاه پخته باشند غذا سازد

علاج عسر البول از رطوبت لزج یا ریم

مدرات قویه مثل انیسون و تخم کرفس و دو قود تخم شلجم صحرائی در آب جوشانیده صاف کرده شربت بزوری حار داخل نموده بنوشند و همین ادویه را درآب جوشانیده اندر آن نشینند و یا بطبیخ برگ غار و مرزنجوش و بابونه و اکلیل الملک و شبت و حلبه کرفس و حرمل آبزن سازند و روغن‌های گرم مانند روغن شبت و عقرب برمثانه بمالند و در احلیل چکانند و شرب مدرات در حالتی که مریض در آبزن باشد و تقطیر روغن‌ها در احلیل متصل بعد برآمدن او آبزن سریع الاثر است و قی و حقنه سود دهد جهت تنقیه سناور بوند خطائی و تربد وغیر آن و خیار شنبر و شربت دینار دهند و حلبه بابونه اکلیل گل بنفشه برگ کرنب چغندر پیاز آرد باقلا و نخود و عدس هر یک هفت

ماشه دانه‌ی انگور سبز نه ماشه سرگین کبوتر صحرائی یک توله و روغن گل آمیخته ضماد کردن بسیار نافع است و کذا سرگین کبوتر دشتی در طبیخ شبت و یا در بول طفل حل کرده در احلیل چکانیدن و کذا سرگین موش دشتی و کذا مغزعکه یک نخود با مدرات قویه خوردن و غذا شوربای مرغ و یا نخودآب دهند

مسیحی گوید که اگر سده محدث عسر البول از رطوبت غلیظ یامده غلیظه باشد به اشیای مفتح وجالی قوی علاج کنند و مثل مودقو و انیسون و سنبل الطیب و تخم کرفس و بادیان و دو قود فطراسالیون و سیسالیوس و قسط و حماما و نخود سیاه جوشانیده آب او بیاشامند و ایضاً معجونات ملطفه مسخنه مثل سنجرینیا و مثرودیطوس و سکنجبین عنصلی استعمال کنند و به آبی که در آن برگ غار و برنجاسف و بابونه و نمام و شبت و اکلیل و حرمل جوشانیده باشند نطول کنند و از حلبه سوده و اشق و بارز و ضماد کنند و سده بلغم غلیظ را این دوا نیز نافع است حب الغارشبت حماما هر واحد چهاردرم اکلیل الملک آرد نخود سیاه بابونه هر واحد ده درم تخم کندر صحرایی تخم ترب کرفس بستانی و کوهی هر واحد سه درم کوفته به آب کرنب و روغن سوسن و روغن بلسان سرشته برخاصره ضماد کنند و آب مروق و مصغی کرفس و شبت به روغن بادام تلخ بنوشند و روغن عقرب برخاصر تین بمالند

ابن سینا می‌نویسد که اگر سبب ریم یا خلط باشد به مفتحات و مدارات قویه علاج کنند به شرطی که خوف امر اعظم از نفع مدر درآن نباشند و آن این است که اگر استعمال کنند و ماده دیگر را به سوی مثانه فرود آورد و درد و تمدد زیاده شود و چیزی بیرون نیاید یعنی مدرات وقتی استعمال نمایند که در آن ماده بسیار نباشد و آب ترب را در میناب تاثیر قوی است حتی که نان خورش از آن باید کرد و همچنین آب نخود سیاه و اثامدراست مثل افطراسالیون و آس دوقود می و فوه و حماما و قسط و سیسالیوس ووج و شبت و تخم آن است این همه در آب مطبوخ ترب یا آب نخود سیاه یا در آب خارخسک یا در عصاره کرفس و بادیان خصوصاً صحرائی بدهند و سکنجبین عنصلی بسیار نافع است و تریاق و مثرودیطوس شدید النفع است و دواءا الکرکم و امر و سیاه و دوای قباد الملک به دستور و این اطفال را در شیر مادرش امر ضعه آن بنوشانند و این طور قوی است بگیرند ابهل و اسارون و حماما و نانخواه و سنبل و فطراسالیون و تخم کرفس و قوه الصبنغ و بادام تلخ هر واحد بیست درم مغز تخم خربزه ده درم

احشاسی ذراریح که سروبازوی آن قطع کرده باشند یک درم اشق سه درم اشق را به مثلث رقیق حل کننـد و از آن بنادق سازند شربت تا ثلث درم ایضاً دوای ابهل و حلتیت مذکور در باب جمود دم در مثانه شرباً و رزقاً و گاهی ادویه ترکیب می‌دهند که اندر آن جند بیدستر و فرفیون و زنجبیل و دار فلفل و روغن بلسان افتد و گاهی در آن افیـون و بزرالبنج به سبب رجع داخل می‌کنند و جمیع ادویه حصات این را نافع است و از برای اکثر اصناف این که از حرارت و برودت باشد بعد از آن که خون و قرحه نباشد آن مثل خاکستر عقارب و حجر اسفنج و خاکستر آبگینه اسـت و از چیزی که او را در این خاصیت است مثانه ابن عرس خشک کرده است تنـه ورم از آن در شـراب ریحـانی بخورنـد و ایضاً سرطان نهری سخته و دو درم به شراب و خصوصاً بهر صبیان و ادویه دیگر که در علاج عـسر البـول از بـرودت مثانه مذکور شد در این جا نیز به کار آید

اسماعیل گوید که اگر سبب اجتماع ریم در مثانه بود و ادویه مفتحه دمدره دهند به شرط آن که معلوم گـردد و که در این ماده نیست که فرود آید و رنج زیاده کنند و طریق صواب آن است که اول قی فرمایند پـس حقنـه لـین که از تخم خطمی و تخم خبازی و بزرکتان و کشک جو و سبوس گندم و خیار شنبر و روغن بابونه و روغـن شـبت ساخته باشند به کار برند و پستر در این حقنه اندکی بوره ارمنی زیاده کنند و به روغن بابونه تنهـا نـیم گـرم کـرده حقنه کردن سود دارد و ریک که در مثانه مانده باشد و غلیظ شده نرم شده با درا بیرون آید و ضمادها که از اطـراف کرنب و اطراف چغندر حلبه اکلیل الملک و بابونه و پیاز پخته و آرد بـاقلا و آرد جـو و آرد نخـود و انـدکی سـرگین کبوتر و روغن زیت سازند برزهار نهند و پیوسته به آب شیر گرم یا به روغن بابونه و روغن شبت تکمید کنند بعـد از آن ادویه مدره دهند و بنادق البزور بکار برند و سفوف و قرص که در علاج قروح کلیه در قول محبوسی مسطور شده استعمال نمایند و اگر سبب عسر البول رطوبت لزج باشد ادویه کـه در عـلاج عـسر البـول از بـرودت در قـول شـیخ مسطور شد بدهند و این بعوق رطوبات غلیظه را از مثانه و از تن پاک کند عنصل بریان پنجـاه درم شـب یمـانی دو درم هر دو را در سرکه که بپزند تا مهرا شود و مالیده شکر با عسل داخل کرده به قوام آرند و ضمادی که جمـود دم در مثانه مذکور شده در این نیز سود دارد و روغن عقرب مالیدن سود دارد و آب کرفس و آب تـرب بـا روغـن بـادام

دادن نفع ند خاصۀ اگر در آبزن نشسته خورند

ابن الیاس گوید که اگر احتباس بول و عمر آن به سبب چسبیدن خلط لزج در مجری باشد هر صبح بادیان و انیسون هر یک سه درم شکر سفید ده درم بنوشند و غذا فروره آب نخود و یا مغز قرطم خورند یا بادیان سه درم با شکر سفید ده درم جوشانیده شیره‌ی خیارین و شیره‌ی تخم خربزه هر واحد ده درم داخل کرده گرم بنوشند و یا بگیرند

حب القلت سه درم و بادیان و انیسون و تخم کرفس هر واحد پنج درم و کوفته بیخته سه درم از آن بخورند و یا هر صبح جلاب از تخم گزر و بادیان و کرفس و تخم ترب هر واحد سه درم شکر سفید ده درم بنوشند و روغن کنجد یا زنبق یا نرگس در مثانه بچکانند و بر موضع کلیه و مثانه بمالند و یا روغن بابونه مالش کنند و در آب‌زن که اندر آن تمام و شاهسفرم و برگ غار و بابونه اکلیل الملک و شبت و خسک و قرطم جوشانیده باشند بنشانند و برگ کاه و مثانه روغن سوسن در روغن خیری و قرطم بمالند و این ضماد کنند اکلیل الملک بابونه شبت مرزنجوش در آب پخته گرم ضماد بمالند

علاج عسر البول از روئیدن گوشت

یاثو بول یا التحام قرحه در مجرای قضیت بود اخراج بول بقاثاطیر نمایند و اگر بالای آن میان جگر و گرده یا گرده مثانه بود علاجش به جز تلبین مجری با رخاه اتساع نیست پس باید که در آبزنات ملیفه مرخیه معمول از بابونه و خطمی و بنفشه و خار خسک برگ کرنب و پرسیاوشان و بزرکتان تا زمانی در باز بنشانند و عقب آن ضمادات ملینه مثل آرد و حلبه و خبازی و بنفشه و بابونه و اکلیل الملک به آب کرنب و روغن خسک سرشته از

مثانه تا جگر ضماد کنند و به قول شیخ علاجش آبزنات مرخیه و اوهان مرخیه معلوم در باب مثانه و اجتناب از حوامض و قوابض است و گاهی صحت می‌شود و گاهی نه

سید گوید که علاج این نوع دشوار بود و اگر مجری به یک بارگی بسته شده باشند تدبیر جز آن نباشد که محمد زکریا در علاج ورم مثانه می‌گوید که هرگاه آماس عظیم باشد و مجرای بول بدان سبب بند شده باشد و قاثاطیر استعمال نتوان کرد از دشواری آماس و بیمار مشرف به هلاکت گردد مثانه باید شکافت بر آن موضع که جهت اخراج سنگ شکافند و فائده آب در شکاف نهادن تا آب بیرون آمد لیکن این شکاف تنگ و باریک باید چندان که آب بیرون آید و می‌گویند خطر در شکافتن بیش از آن نیست که جراحت بسته نشود و این اولی‌تر از آن است که بیمار را به مرگ رساند و قاثاطیر آلتی است که بول را از مثانه بدان بیرون آرند

ابو منصور گوید که تضمید بضمادات ملینه چون روغن گل و پیه گوساله و مقل و موم و امثال آن نمایند و در احلیل ادهان و لعابات به مزرقه رسانند

علاج عسر البول از ورم حار

وصلب روده یا ثقل یا بس یا بلغم کثیر یا ریح روده یا ورم رحم یا میلان یا خروج آن یا ورم ناف یا کنج ران یا ورم مقعد یا زحیر یا بواسیر یا شقاق مقعد یا ورم پشت یا زوال فقرات آن یا ارتفاع خصیه یا قرحه مجرای قضیب باید که آنچه در علاج قولنج ورمی و شغلی و بلغمی و ریحی مذکور شد بکار برند و همچنین علاج دیگر امراض مذکوره نمایند به طریقی که در مقام هر یک مسطور است و ایضاً در حبس بول از بواسیر و ضغله سه‌های غائر اطریغل گشنیزی یک توله خورده شیره‌ی کاکنج شره عنب الثعلب هر یک چهار ماشه شیره‌ی خارخسک شش ماشه

نبات یک و نیم توله حجر الیهود ماشه سوده پاشیده بنوشند باز شیره‌ی زیره‌ی سفید چار ماشه افزایند یا عنب-الثعلب شش ماشه مویز منقی و ده دانه پرسیاوشان گاو زبان هر یک چهار ماشه جوشانیده و نبات یک و نیم توله داخل کرده تخم ریحان پنج ماشه پاشیده دهند با شیره‌ی عنب الثعلب شیره‌ی بادیان هر یک چهار ماشه شیره‌ی تخم خربزه شیره‌ی خار خسک شیره‌ی حب القرطم هر یک شش ماشه نبات یک و نیم توله تودری گلگون چهار ماشه پاشیده بدهند بعده بنادق البزور دهند و اگر باضغطه‌ی مسه و تمزیق و تصادم به مثانه و تقاطر بول یا قبض طبع و تهیج چهره باشد اسطوخودوس ماشه سوده باطریفل صغیر یک توله سرشته بخورند بعد از آن گل خطمی سه ماشه مویز منقی ده دانه تخم کاسنی شش ماشه جوشانیده صاف نموده شهد سفید یک توله داخل کرده اسپغول شش ماشه پاشیده دهند و اگر بواسیر و گرمی مزاج باشد فصد باسلیق نموده هلیله مربی یک عدد خورانیده تخم خیارین کوفته نه ماشه تخم خربزه کوفته نه ماشه حب القلت چهار ماشه بیخ بادیان پنج ماشه شب در عرق مکوه ده توله‌تر کرده صبح صاف نموده شربت بزوری بارد چهار توله داخل کرده اسپغول تخم ریحان هر یک چهار ماشه پاشیده دهند و روغن عقرب بر مثانه بمالند که مفتح بول است و به جهت بواسیر خاکتی تخم گندنا گشنیز خشک بر آتش در مجمر سوخته دودش به مقعد رسانند و برای حبس بول و بواسیر شوره قلمی چهار ماشه بلع کرده بالایش آب ترب بنوشند و محمد زکریا گفته عسر بول که از قطع بواسیر عارض شود آن از جهت ورم بود باید که به تسکین وجع پردازند

جرجانی گوید که اگر به سببی آسیبی و خروج مهره بود از فقرات کمرگاه از جای خویش یا افتی به نخاع رسیده باشد خلاصی از وی کم‌تر بود خاصهٔ اگر حس را نهاد حس مثانه باطل شده باشد به علاج آن مشغول نباید شد مگر پس از آن که اولیای او را بگویند که بیمار پرخطر است اگر آفت بدین حد نباشد اول فصد باسلیق باید کرد و تریاق کبیر یا مثرودیطوس دهند و قاثاطیر استعمال کنند و آب گرم و طبیخ بنفشه و بابونه و اکلیل و پودینه نهری و شیخ و قیصوم و سبوس برزهار ریزند و موضع زخم را پشت علاج کنند چنان که رسم است ابوالحسن ترنجی وید مروی را این علت در زمانه شاهنشاه افتاد طبیب او را استعمال حقنه فرموده و شیره‌ی تخم‌ها داد ماده دیگر به مثانه آورد و

آن مرد همان روز بمرد من طبیب را گفتم که شیره‌ی تخم‌ها نمی‌بایست داد که تن او ممتلی بود و مـاده دیگـر بـه مثانه آمد و قوت دافعه ضعیف بود و مثانه ممتلی شد و درد زیاده گشت و مرد هلاک شد سخن من در وی اثر نکرد تا وقتی که دیگر یکی را همین علت افتاد و حس پای‌های او باطل شد و مثانـه ممتلـی گـشت و طبیـب شاهنـشاه حاضر امد پس وی را گفتم این همان است که آن دیگر را افتاد اگر خواهی که زود بمیرد همان آب تخم‌ها فرما پس گفتم که تدبیر آن است که بول بقاثاطیر بیرون کنند و براز بحقنه و شیاف و اگر این تـدبیر بکننـد چهـل روز زنـده باشد و اگر آب تخم‌ها دهند همین روز هلاک شود و چنان آمد که گفتم پس از چهل روز قوت بیمـار سـاقط شـد و بمرد و هم ترنجی گوید که یکی را دیدم که از این علت خلاص یافت لیکن پای او سست گشت و سلس البـول بـی خواست او می‌رفت

علاج عسر البول از استرخایا تشنج عضله مثانه

در استرخا معاجین گرم مثل مثرودیطوس و بلاوری بخورنـد و روغـن نـاردین و قـسط و سـداب و بیـد انجیـر و سوسن به اندک جند بیدستر و فرفیون بمالند و آن چه در علاج استرخای مطلق مذکور شـد بکـار برنـد و بـه قـول جرجانی به هر شکلی که بول کند بنشانند و دست برزهار مالند و اگر بول بیـرون نیایـد قاثـاطیر اسـتعمال کننـد و سنجرینیا و امر و سیا دهند و دارچینی و سعد و سنبل و قرنفل و سبباسه‌ی نیکوفته در آب جوشانیده بدهند و اگـر از این آب ماء العسل نبرند و به جای آب بدهند روا باشد و ایضاً بدان آب تکمید کنند و همین اجزا را بکوبنـد و بـه عسل سرشته هر بامداد بدهند و روغن‌های گرم همی مالند و حقه کنند و اگر تشنج عضله بود به علاج تشنج مطلق از تنقیه بدن به تدریج بعد انضاج خلط و بعد از آن تمریخ و تضمید یا اشیای حاره علاج کنند و ایـضاً بـرای حـبس

بول با فواق و درد عصیه‌ی گردن بادیان بنفشه عنب الثعلب بیخ بادیان بیخ کاسنی خطمی خبازی پرسیاوشان هر یک شش ماشه مویز منقی دو توله گل سرخ چهار ماشه گاو زبان تخم خربزه هر یک شش ماشه انیسون چهار ماشه تخم قرطم نه ماشه جوشانیده گلقند چهار توله مالیده صاف نموده بنوشند

علاج عسر البول از خلع مثانه و حصات آن

و یا ورم حار یا صلب گرده یا حصات آن یا ضعف آن نصف آن یا ضعف دافعه جگر هر چه درامراض مذکوره مسطور شد بکار برند و به قول مسیحی اگر سبب انسداد مجری از حصات باشد باید که مریض را بر پشت او بخوابانند و پای‌های او بردازند و بجنبانند و حرکت مختلف قوی دهند که سنگ از این تدبیر از مجری زائل شود و الا قاثاطیر داخل کنند و ادویه مدر در منقی مجاری باز سد و تخم خربزه و تخم کرفس و فطراسالیون و فقاح افخر ده قود نانخواه و انیسون و بادیان و سعده و دارچینی و حب بلسان و آس و بزرکتان و افسنتین و عنصل و پودینه بستانی و کرویا و نخود سیاه است و گویند که اگر به سبب ضعف گرده و یبوست آن ادویه مفید نشود و لعاب خطمی شیره‌ی بادام شیره‌ی بهمن سفید هر یک چهار ماشه لعاب اسپغول شش ماشه شیره‌ی دانه‌ی هیل سه ماشه شیره‌ی خیارین شش ماشه شربت بنفشه دو توله ثعلب مصری یک ماشه سوده پاشیده بدهند و شیخ می‌فرماید که آنچه به سبب کبد و کلیه و امعا و پشت باشد باید که قصد علاج این اعضا نمایند پس اگر در آن علاج فائده کند صحت یابد والا بد نشود و مع ذلک از استعمال مرخیات از آبزنات و اضمده زروقات چاره نباشد و در استعمال مدرات خوف فرود آوردن آن ماده کثیر نبود

علاجش به علاج حرقه البول نمایند و ایضاً جهت تعدیل خلط حاد که بر مثانه ریز و لعابات و اشربه واهان بارده استعمال نمایند مثلاً لعاب اسپغول و بهدانه و تخم مردو شربت بنفشه و خشخاش و عناب و روغن کدو و بادام و بنفشه و خشخاش و عناب و روغن کدو و بادام و بنفشه و ماءالشعیر و مانند آن بخورند و از چیزهای گرم و مدرات پرهیزید و برای تعزیه‌ی مجاری لعاب اسپغول و صمغ عربی در احلیل چکانند و چکانیدن شیاف ابیض در شیر زنان حل کرده و قدری روغن بادام یا کدو آمیخته نفع تمام دارد و اگر ماده بسیار باشد تنقیه بدن مقدم دارند و به قول سرهندی نقوع مشمش و معجون راحت را در سرعت شفای این خواص عجیب است و آنچه از قرحه باشد هرچه در باب قرحه مجرای قضیب خواهد آمد استعمال نمایند و بحر تسکین الم مخدرات مثل افیون و بزر البنج و مغریات مثل لعاب اسپغول و صمغ عربی در احلیل چکانند و قرص کاکنج بخورانند

شیخ می‌فرماید که آنچه به سبب وجع مانع بول باشد باستعمال مخدر در مرزقه علاج کشند و بعد جاری شدن بول علاج قرحه کنند یا تعدیل بول حاد باغذیه و به قول مذکوره بنمایند و گاهی مغزیات بزرق استعمال می‌کنند تا میان حدت بول و میان صفحه مجرای حساسه حائل شوند

صاحب کامل گوید که اگر عسر البول با حرقت باشد باید که بزرقطونا و مغز تخم خربزه و کدو و خیار و بادرنگ مساوی سائیده و بزرقطونا درست آمیخته سه درم به جلاب و آب سرد که بران روغن چکانیده باشند بخورند که نافع و مجرب است و بنادق البزور به جلاب نیز این را نافع است و این دو احرقت البول و عسر آن را نفع می‌کند مغز تخم کدو و خربزه و خیار و بادرنگ و تخم خطمی و خبازی هر واحد پنج درم مغز بادام شیرین و بادیان و رب السوس هر واحد دو درم صمغ آلو و کتیرا و حب القلت هر واحد سه درم همه را باریک کوفته سه درم به جلاب بدهند و ایضاً آب خیار و آب بادرنگ و آب هندوانه از جمله ثلث رطل سجلاب بنوشند و اگر عسر البول قوی باشد باید که این ادویه وقتی دهند که مریض در آب‌زن آب گرم باشد و بر مثانه این ضماد کنند بنفشه خشک یاتر برگ کاکنج و

خطمی و عنب الثعلب و خبازی همه باریک سائیده آرد جو و روغن بنفشه آمیخته نیم گرم بکار برند و ایضاً خطمی آرد جو بابونه بنفشه اصل السوس مساوی همه را باریک سائیده به آب عنب الثعلب و آب کاسنی و روغن بنفشه سرشته نیم گرم بر مثانه ضماد کنند باذن الله تعالی نفع کند

ابن الیاس گوید که اگر حدوث او از نزول صفرای رقیق باشد هر صبح لعاب اسپغول ده درم به روغن بادام ده درم و یا روغن بنفشه پنج درم بدهند و در این علت از ادویه مدره اخلاط حذر کنند که آن در این علت می‌افزایند

ذکر ادویه مفرده و مرکبه یونانیه که نافع عسر البول و مدر بول است سویدی می‌نویسد که حجر الیهود نر و ماده می‌باشد و ازنر آن معالجه مردان و از ماده آن علاج زنان می‌کنند چون نیم درم سوده به آب گرم بپاشانند در حل عسر البول مجرب صحیح من است و کذا شرب طبیخ فوه الصبغ و کذا اختصاص آب انگور سفید سوای جرم و تخم آن اگر با عسل البول سوزش نباشد و کذا اکل ثوم اگر با وی حرقت نباشد و کذا خوردن سفرجل و کذا به سره در آب انداخته آن آب نوشیدن و کذا شرب مغز تخم کدو و کذا کرم سراج القطرب و از اطبای دیگر نقل کرده که شرب بیخ خطمی یا تخم آن مطبوخ در شراب و کذا گوشت خشک کرده فقد سوده به مقدار یک در سه انگشت آید و کذا برگ ثوم دو درم با وزر مالی و کذا بیخ ابخدان و کذا شکر مصفی شش درم با روغن گاو یک اوقیه عراقی وکذا دوقو و کذا مرجان و کذا تعلیق آن و کذا بسد یا تخم خیار و تخم خربزه و کذا تخم بادروج سوده یا عصاره آن و کذا طبیخ پودینه بستانی یا تخم نعناع بری به شراب و کذا العق بیخ باریک شلجم‌تر یا خشک نرم سائیده به عسل و کذا کماد یا ضماد سداب مطبوخ ذرریت مرغانه و کذا شرب عصاره آن یا جرم آن و کذا افساس سوده بر سر میل لطخ کرده در سوراخ قضیت نهادن و کذا لیسیدن قضیب گوزن خشک کرده سوده نیم درم به عسل و کذا العق برگ سرد سوده به عسل و کذا بخور موی کورموش و کذا اکل اسماق به مرات و کذا شرب آب مطبوخ سرطان نهری کوفته به شراب یک ساله و کذا طبیخ بیخ هلیون یا خوردن جرم آن و کذا حب بلسان و کذا بخور پشم خرگوش و خوردن گوشت آن و کذا خوردن آرد کرسنه به سرکه و کذا شرب طبیخ حسک یا روغن تخم آن و کذا زراقه روغن بلسان و شرب آن از درم تا مثقال و کذا شرب طبیخ مرزنجوش و کذا حمول فتیله مومیایی محلول در روغن سوسن و کذا

دارچینی به جز ما و کذا طبیخ دار شیشعان و کذا نهام بری دبستانی و کذا اشنان سبز از نیم درم تا یک درم و کـذا بخور ملخ خصوصاً زنان را و کذا شرب جوز بودا و کذا روغن اقحوان و کذا بادام شیرین و کذا السان العصا فیرو و کذا سخاله طلا یک دانگ و کذا قیصوم خام یا مطبوخ و کذا کما دعانه بنقره و کذا شرب امعای خشک کـرده صـفراغون که آن طیطوی دست به طبیخ انجیر و کذا طبیخ پرسیاوشان به شکر و کذا طبیخ نخود سیاه یا خـوردن جـرم آن و یا روغن آن و کذا طبیخ حرشف و کذا آب نخود مطبوخ مع پیاز صحیح و خولنجان و کذا فقاع شعیر و کذا طبیخ قو و کذا حریره آرد سلت و کذا طبیخ گندنا و کذا طبیخ کر و یا به سرکه و کذا طبیخ مو و ضماد عانه بـدان و کـذا آب بهی به شراب و کذا طبیخ بیخ نیل یا تخم آن کوفته و کذا شیخ جبلی و کذا دو درم کهربا و کذا خوردن مغـز بـادام تلخ و شرب و زرق روغن آن و کذا آبزن به سرگین کبوتر مطبوخ به آب و کذا شرب کماذریوس و کذا نطـول طبـیخ ماذریون و کذا ضماد خردل و انجیر سوده برعانه و کذا شرب حجر اسفنج و کذا هلیله کـابلی مثقـالی و کـذا طبـیخ برگ مرو و جلوس در آن و کذا شرب فطراسالیون و کذا بتطیانای رومی و ضماد آن و کذا خوردن بیخ عود صلیب به مقدار بادام به عسل و کذا پوست بیخ بندق مثقال و کذا عود بلسان و کـذا ایرسـا یـا طبـیخ آن و کـذا کمـافیطوس صنوبری مطبوخ یا جرم آن و کذا وج و کذا قصب الزریره تنها و یا مطبوخ با تخم کـرفس و کـذا صـمغ جـوز رومـی مثقال و کذا اطراف نرم و برگ انار و درخت مطبوخ به عسل و کذا آبزن به آب محلول سـرگین مـوش و کـذا شـرب زیره‌ی مخلوط به سرکه و کذا غاریقون و کذا آب زن به مطبوخ سنگ پشت نهری کوفته و کـذا شـرب ابهـل و کـذا بابونه به شراب و کذا بابونه به شراب یک ساله پخته و کذا آب درخت لسان الحمل مع بیخ آن هر واحـد نـافع عـسر البول است

و ایضاً او گوید که شرب تخم خرفه و اکل عنصل بریان و کذا قلت و کذا برگ نیلـوفر سـبز خـشک کـرده و کـذا صمغ پسته و کذا خوردن لوبیا هر واحد در ادرار بول مجرب من است و شرب سنبل هندی و کذا جعده و کذا شـیر انجیر و کذا عصاره ثیل و کذا طبیخ بابونه و کذا قسط هندی و کذا مقل ازرق و کذا مرو و کذا ناخواه و کـذا کـرفس مطبوخ و خام و تخم آن و کذا طبیخ کرنب و اکل حرم قلب آن و کذا کبابه و کذا سـعد و کـذا قـوه الـصنبع و کـذا

حاشاء و کذا اشق و کذا اسارون و کذا بیخ اذخر و فقاح آن و کذا افسنتین رومی و ضماد آن و کذا شـرب انیـسون و کذا خوردن قلفاس و کذا کاشم و کذا لادن و ضماد آن و کذا شرب کرد یا و کذا حب کـاکنج و کـذا طبـیخ زوفـای خشک و کذا زوفراد و کذا سلیخه و کذا آلاس سیاه یا سفید و کذا بملک البطم و ضماد آن و کذا خوردن جته الخقرا و کذا شرب حندقوقا و تخم آن و کذا گل شلحم یا تخم آن و یا بیخ آن مطبوخ و کذا شرب سکنجبین و کذا حمامـا و کذا حرمل و ضماد آن و نطول آن و کذا شرب حب الزلم و کذا احلتیست و کذا راسن مطبوخ و کذا تخم جرجیر و اکل بقله‌ی خام یا مطبوخ آن و کذا گز روتخم آن و کذا عود بلسان و کذا شرب طبیخ خنثی و کذا بیخ شکاعا و کذا بیخ شقایق النعمان و کذا خوردن عسل و کذا تخم انجره و کذا کما شیر و کذا برگ گیر و شاخ و گل آن هر کدام به سرکه و کذا فلفل سیاه مخلوط به طعام و کذا شرب تخم خربزه و کذا تخم خیار و کذا شونیز سوده به آب و عسل و کذا روغن سوسن سفید و کذا بیخ باد آورد و کذا قنطوریون غلیظ دوقیق و کذا خوردن ثوم زیتون سـیاه جلـوس در طبیخ برگ آن و کذا شرب سرکه عنصل و کذا لاجورد غیر مغسول و کذا طبیخ باقلا و اکـل جـرم آن و کـذا شـرب شاه‌تره و تخم آن و کذا خوردن خرنوب شامی و کذا کرفس الماء و کذا تخم کتان و کذا شیطرج و کذا انـار تـرش و شربت آن و کذا تخم پنج کشت و کذا خوردن بلح و کذا شرب شربت بنفشه و کذا کشوت و کذا به رنگ کابلی و کذا عصاره قثاء الحمار و کذا خوردن پیاز مطبوخ و کذا از عرور سفید و کذا بیخ قـصب فارسـی در بـرگ آن و کـذا مـاء الشعیر و کذا صمغ خطمی و کذا خراطین سوده به شراب طلا با رب انگور و کذا خوردن درخت شیلم خام و پخته و کذا کاهوی بسنافی و کذا ترمس و کذا هر توده و کذا برگ طرفه و سیـسالیوس و تخـم آن و کـذا مـشکطرا مـشیع شمع و کذا دوغ آهن تاب و کذا صعتر و کذا اتوبال مس و کذا زربنا و کذا ثقردین و کذا پودینه نهری و عـصاره آن و کذا نفت سفید و کذا سندروس به ماء العسل و کذا کیلا و کذا صمغ زیتـون و کـذا برنجاسـف و کـذا خـوردن تـوت شامی و کذا سقنقور و کذا جرم شبت و تخم آن و کذا توت شیرین و کذا قفر الیهود و کذا مورد و کذا ثمراسل و کذا نان دخن یا مطبوخ آن و کذا شرب برگ نبات آن و کذا شرب ضماد و بطباط یا خبازی یا اشـق و کـذا شـرب عنـب الثعلب و اکل تخم آن و کذا اکل جرم مرصعنه ازرق و شرب طبیخ آن و دیگر ادویه که برای عسر البول مـذکور شـد

هر واحد در بول است

شیخ الرئیس می‌نویسد که شیر بهترین اشیاست برای صاحبان عسر البول اگر تب نباشد و هر وقت در آن بنادق البزرور نیکوست و اگر تب نباشد با شیر بخورند و بعضی گفته‌اند که زراقه سرگین کبوتر به مومیایی ادرار بول کند و ایضاً آنچه در علاج عسر البول از سده رطوبت غلیظ و در علاج عسر البول از برودت مذکور شد و بعضی گویند که جمول نمک طبرز و درد بر برای ادرار بول و اطلاق تجربه کرده‌ایم و اگر در سوراخ قضیب سپش زنده یا فسافس داخل کنند ادرار بول کند و کذالک اگر با ثوم و پیاز سود و بر مثانه طلا کنند و یا یک شاخ زعفران یا چند شاخ آن مثل فتیله با هم پیچیده در احلیل نهند و اگر ورم نباشد بلکه در سده هر چونکه بود روغن عقرب سفید که بسیار روی نباشد بزراقه در احلیل رسانند و به نفخ اعانت کنند

مسیحی گوید که عسر البول را مداومت آبزن و مالش به روغن‌ها و اجتناب از اغذیه ترش و قابض و غلیظ نافع است

حکیم علی گوید که در احتباس بول فصد صافن و باسلیق نافع است و گاه چهار پنج فصد در یک روز کرده می‌شود و نطول آب گل پلاس گرم گرم از بلندی به آفتابه مفید است و به قول بقراط شرب خمر صرف و فصد حل عسر البول کند یعنی اگر از خلط خام باشد شرب شراب آن را حل کند و اگر از ورم باشد فصد منحل سازد و به قول جالینوس طریق عام علاج عسر البول آبزن و حمام و کما دو عدد بول است

جرجانی گوید که برای عسر البول کودکان مغز تخم خیار و مغز تخم بادرنگ و مغز تخم خربزه و پوست خربزه خشک کرده کوفته با شکر آمیخته بدهند و اگر پوست خربزه تنها با شکر بدهند صواب بود و علاج‌های دیگر که به خاصیت کودکان و بزرگان را سود دارد همان است که در قول شیخ الرئیس گذشت و ایضاً اگر مثانه کبش سوخته بسایند و با شراب شیرین بدهند سود دارد و اگر دو درم سرطان نهری بریان کرده و کوفته با عسل یا شکر بدهند مفید بود و اگر کبوتر بچه را بکشند و خون او برزهار چکانند و او را به گرمی سینه بشکافند و برزهار بندند قوت مثانه را بجنباند تا بول را دفع کند و شیاف نمک طبرز و تراشیده بول و شکم فرود آرد جند بیدستر و مشک سوده

با روغن سداب به مرزقه رسانند قوت مثانه و حرارت غریزی او را زنده کند و بول دفع گردد و زهره هر کدام حیوانی که باشد چکانیدن قوت دافعه بیدار کند و بوره ارمنی یا نمک در مجرای قضیب نهادن همین عمل کند

قرشی گوید که هرگاه امن از قروح باشد بزور سکنجبین عنصلی یا بزوری بنوشند و اگر خوف آن باشد به شربت آلوبالو بخورند

خجندی گوید که تدبیر عجیب برای احتباس بول این است که مریض در حمام در آید و در حوض گرم بنشیند و پوست خربزه سائیده بخورد و در حالی که آن در حوض باشد و در ساعت صحت یابد و آنچه حل اسر سر بول کند خصوصاً در صبیان این است که قدح بیند بیاشامند و پیه ماکیان بران اندازند و یا پوست بیضه مرغ از پوست باریک آن پاک کرده یک درم به مثل آن شکر بخورند و در آبزن جار نشینند که در ساعتی به شود و کذا جلوس در مطبوخ برگ کرنب رطب

انطاکی گوید که زروق زباد و حلتیت و شیر زنان و خوردن هر مفتح در مثل گزر و شلغم و ترب و کرنب و ادیان و مروخات و حمام بالخاصیت نافع و در خواص آمده که بول کردن بر خاکستر ور یک حبس بول کند و در آب سلس البول آرد و ایضاً حکیم ممدوح در دستور العجائب قلمی فرموده که هر گاه دو عدد مگس زنده را صاحب این علت فرو برد فی الفور بول بگشاید

خضر گوید که شرب حجر الیهود تا نیم مثقال سریع الاثرست و این آبزن مفتح مجلل ورم ملین مجاری بول نافع عسر البول و احتباس آن است خار خسک و بابونه و شبت و کرفس و اکلیل الملک و پرسیاوشان و برگ ترب و برگ کرنب و خطمی و بزرکتان و حلبه و بنفشه و سبوس هر واحد کف جوشانیده در آب آن نشانند

گویند که کافور ریاحی در احلیل نهادن بول بکشاید و ورق طلا یک دانگ خوردن همین عمل دارد

دیگر ریوند چینی سه توله در عرق بادیان سائیده گرم کرده بر عانه و احلیل و خصیتین ضماد سازند به تکرار عمل بول بگشاید و شرب جدوار به شیره‌ی خیارین نیز مفید است

و دیگر تقطیر جند بیدستر به روغن عقرب و کذا نهادن اندکی شب یمانی در احلیل و کذا سه عدد موی اسب

بافته یا نیمه سوخته تخم نارنج آلائیده در احلیل یک لمحه نهادن فی الفور بول را بگشاید و کذا شیاف کاغذ مصری با سوخته تخم نارنج

و دیگر تقطیر مشک و جند بیدستر برابر در روغن سداب حل کرده و همچنین سوخته مغز نیم سوده و تخم نارنج هر دو سه ماشه در روغن راحت بکنیم توله و کذا بوره ارمنی سه ماشه و زهره ارنب یک توله دیگر نوشیدن شیرگاو یک و نیم یا در روغن زرده چهار و نیم توله شکر سرخ شش توله و کذا آب نیشکر یک پیاله و کذا آب گیاه جو و آب نیشکر آب ترب و یا شلجم و یا مرق و یا چغندر یک پیاله با شکر سرخ هفت توله و کذا پانزده مثقال مسکه و هفت مثقال شکر و کذا یک اوقیه روغن کنجد و نیم اوقیه نبات و کذا روغن بادام نیم اوقیه و سکرالعشر چهارم حصه و کذا تقطیر سباب دو ماشه و روغن گل پنچ ماشه

دیگر بچه طاوس نر که سه ماهه باشد ذبح کرده خون آن را بر شکم دعانه ریختن پس شکم آن را شکافته از چرک پاک نموده گرما گرم برعانه بستن و مغز سر آن به روغن گاو نه توله بی مصالح مانند حریره پخته از نبات هفت توله شیرین ساخته نوشانیدن در گشادن بول مجرب است

دیگر چند عدد و کبوتر صحرائی نر گرفته ذبح کرده خون آن را گرما گرم برعانه چکانند و شکم آنها شکافته بران بندند و بعد یک ساعت نجومی تجدید کبوتر نمایند

دیگر بعد از گشودن بول تقطیر البول عارض شود یک عدد و مثانه ابن عرس و یک مثانه موشک پران به روغن گاو بریان کرده فلفل گردد و ماشه و نمک اندر آنی چهار حبه نبات یک توله آمیخته بخورانند که در سه روز صحت شود

آبزن که برای حبس بول مجرب است عنب الثعلب گل خطمی گل بنفشه پرسیاوشان تخم خبازی گل بابونه خار خسک نیم کوفته هر یک دو توله بنفشه اکلیل الملک تخم قلت تخم شبت تخم کرفس حلبه هر واحد یک توله گل معصفرگل پلاس سبوس گندم هر یک چهار توله همه در ده آثار آب بجوشانند و هرگاه ثلث بماند در آن نشینند

زروق جهت حبس بول که به سبب مزاحمت حصات یا سده مجرای قضیب باشد همواره معمول مؤلف است

سیماب دو ماشه به مزرقه انداخته در نائزه رسانند که زود اثر کند و جلیل القدر است

دوائی که مفید حبس البول است تخم کاسنی کوفته خار خسک کوفته هر یک هفت ماشه بادیان کوفته چهار ماشه بادیان کوفته چهار ماشه مویز منقی ده دانه گل سرخ چهار ماشه در عرق عنب الثعلب ده توله گلاب چهار توله جوشانیده شربت بزوری دو توله داخل کرده بنوشند

ایضاً نافع تخم خربزه تخم خیارین هر یک نه ماشه پرسیاوشان هفت ماشه تخم کشوت تخم مغصفر هر یک پنج ماشه بادیان انیسون هر یک شش ماشه خار خسک هفت ماشه در یک و نیم پا و آب جوش داده صاف نموده شربت دینار گلقند داخل کرده بخورند و روغن بید انجیر نیم گرم بمالند و روغن شبت یا بابونه همراه جغرات زیر ناف طلا کنند

ایضاً اگر با تب و درد بن ران‌ها وعانه به شدت باشد شیره‌ی خارخسک هفت ماشه شیره‌ی خیارین نه ماشه در آب هفت توله گلاب پنج توله برآورده گلقند مالیده صاف کرده حجر الیهود یکی سوده داخل کرده و خاکشی پاشیده بخورند و خار خسک تخم خربزه تخم معصفر هر یک دو توله پرسیاوشان توله پوست خربزه دو دام گل تیسوپا و آثار برگ شبت پا و آثار در آب بیست آثار جوش داده صاف کرده نطول نمایند و در آن بنشانند و ثقل را برعانه بربندند و اگر سرفه باشد در نسخه اول شیره‌ی اصل السوس اضافه کنند

ذکر ادویه مفرده مرکبه هندیه که بول بسته را بکشاید مغز تخم پزد به سائیده بر ناف طلا کنند و یک حبه کافور بخورند

دیگر شوره قلمی سائیده برعانه نهند و قدری آب بران پاشند و زمانی همچنان بر پشت بخوابند

دیگر چویه‌ی خوشبو به قدر یک ماشه با برگ پان بخورند که برای حبس بول مجرب است

دیگر قلمی شوره در سوراخ قضیب نهند دیگر چرک گوش گاومیش بر ناف مریض بمالند که فی الحال بول بگشاید

دیگر لیمو را دو حصه کنند و تخم از وی دور کرده شوره قلمی در آن پر سازند و بنوک کار دتبه نشانند پس

لیمو را بر اخگر گذارند تا جوش زندود آورده سرد کرده بر ناف و حوالی آن بمالند بول بگشاید

دوائی که برای حبس بول خیلی مفیدتر شود یک مثقال تا دو مثقال با شکر برابر آمیخته سفوف کرده بخورند همچنین شور تنها در آب حل کرده دفعات دادن از مجربات است و استعمال شوره تا سه توله معمول است و در طب فرشته نوشته که اکبر پادشاه را بول بند شده بود و هیچ دوا نمی‌گشود آخر حکیم مصری سه توله شوره قلمی در آب حل کرده و به فاصله دو گهری دو توله دیگر داد حق تعالی شفا بخشید

دیگر شوره قلمی خردل هر یک نیم دام پخته سائیده و با آب ناشتا بخورند که در گشادن بول بسته مجرب است دیگر پیاز سفید و اگر نباشد سرخ سائیده نیم گرم کرده بر شکم ذوکر ضماد سازند از بالا پارچه بربندند و یک ساعت بدارند

دیگر اگر خر مهره نصف عدد باب سائیده بخورند بول بسته برآید دیگر حکیم علی نوشته که انبه رسیده که پوسیده باشد و لائق خوردن نبود به دست بمالند و آب آن را به مبالغه تمام صاف کننده و در شیشه کرده نگاه بدارند و اندکی از آن صاحب حبس بول را به خورانند که فتح عجیب می‌کند

ایضاً سه درم روغن بید انجیر با آب نوشیدن بول بگشاید

دیگر صاحب تکمله گوید که اگر از زیره جاروب دو درم جوشانیده بنوشانند بلیغ التاثیر است

دیگر شوره قلمی جواکها ریوند چینی بادیان مساوی نبات برابر همه کوفته بیخته بیست و یک ماشه بخورند و ضعیف را یک توله یا کم‌تر از آن بدهند

ایضاً نیل بری کافور قدری گرفته سوده و فتیله را بدان آلوده در سوراخ قضیب نهند

دیگر مسکه کاو شکر سفید هر یک یک و نیم توله شوره قلمی یک ماشه سوده با هم آمیخته بخورند برای عبس بول معمول استاد مرحوم ست و داشتن شوره کافور اندر احلیل و طلا کردن آن زیر ناف فائده می‌کند

دیگر شوره قلمی نمک ترب جواک‌ها به قدر دو ماشه کوفته بیخته بالسی شیر بخورند فائده عظیم

دیگر زعفران یک حصه شوره قلمی دو حصه در اب حل کرده قطور نمایند بول بگشاید

و دیگر ده درم روغن بید انجیر یا چهار دام شیر ماده گاو بدهند فی الفور بول بسته بکشاید

دیگر معصفر که به هندی کسب گویند به قدر دو توله در شیر پا و نیم پخته نیم وزن او شوره قلمی اضافه نموده برعانه ضماد کنند جهت رفع احتباس بول مجرب است و کذا برگ نیل در آب سائیده و همچنین قرطم و کسنب در جغرات سائیده برعانه ضماد کردن مفید بود

دیگر چون پوست درخت بید انجیر ریزه ریزه کرده باشد ماده گاو بجوشانند به طریق مرهم ساخته ضماد نمایند در تفتیح بول مجرب است و اگر حرارت و ورم محسوس شود آرد جو اضافه نمایند

دیگر دال ماش خام و شوره نیل بری برعانه ضماد سازند

دیگر مغز پنبه دانه دو توله سوده به روغن بید انجیر یک توله سرشته بر مثانه ضماد کنند و ضماد کنجد و خردل نیز بول براند

ایضاً یوند چینی شوره قلمی پهتکری در آب سائیده آشامیدن و دیگر مدرات مثل گوکهر و کاسنی و هنسراج و سولف و کباب چینی و تخم خربوزه پوست املتاس مفید احتباس است

دیگر بگیرند برگ صد برگ به قدر دو توله و با آب شیره‌ی برآورده قدری شکر آمیخته بخورند

ایضاً هزار دانه که آن را بهون آنوله و مشکدانه نیز گویند یک توله که مع چوب و بیخ شیره برآورده با نبات پنج توله شیرین کرده بنوشند که مجرب است

دیگر پشک موش دو دام با آب سائیده نیم گرم زیر ناف طلا سازند بول بگشاید

دیگر بول سرخ پنج سرخ سائیده به آب بخورند و ضماد سه برگ یعنی تبتی بر مثانه نیز سفید

دیگر شیره‌ی برگ بسکهره با شیر آمیخته بنوشند

دیگر شیر بز گرم کرده قضیب را در آن نهند

دیگر صدف سوده برزهار طلا سازند

دیگر ترب با شوره قلمی سائیده زیر ناف ضماد نمایند

دیگر یک درم بیخ اندر این جوش داده نوشیدن مفید بود

دیگر چهال اندرونی درخت بسوره پا و آثار در یک آثار آب بجوشانند چون نیمه بماند صاف کرده تنها یا قدری شکر سرخ آمیخته بنوشند که در گشادن بول بسته مجرب نوشته

دیگر قرنفل گلدار در سوراخ قضیب داشتن مفید بود

تقطیر البول

حالتی باشد میان احتباس بول و استرسال آن و به قول خجندی آن در حقیقت از جنس عسر البول است مگر غیر مستحکم السبب بود و فرق میان این هر دو سلس البول آن است که در عسر البول خروج بول به دشواری بود و مع ذلک خارج مسترسل و باراده مطلقه باشد و در سلس البول خارج به غیر اراده مطلقه بود و در اکثر امر مع ذلک مسترسل باشد و اما تقطیر البول آن که خروج او اندک اندک بود مع اراده مطلقه و محشی شرح اسباب گوید که تقطیر البول آن است که خروج او اندک اندک بود به اراده مطلقه به سبب امر متلق به بول که مخرج به سوی این باشد و اگر اندک اندک بدون اراده خارج شود آن سلس البول باشد نه تقطیر او و اگر آن به سبب امر متعلق به بول نبود و بلکه بول کننده آن به اختیار خود کند البته آن مرض نبود قطع نظر از تقطیر بول بالجمله سبب تقطیر البول سه نوع است

نوع اول آن که در بول باشد و آن دو گونه است یکی حدت بول بهر آن که استرسال بول به سبب حدت آن باعث الم مجری گردد و اجتماع بول و ثقل او غیر متحمل بود پس آن را حالتی میان استرسال و احتباس عارض شود و آن تقطیر است و یا بهر آن که هر وقت که بول اندک در مثانه جمع شود به سبب شدن ایذای او به حدت آن استدعای بیرون کردنش نماید پس دافعه آن را دفع کند و اگر چه به اراده نباشد و سبب حدت بول یا اغذیه و ادویه

تیز و تعب دریافت و جماع و غیر آن باشد و یا سوء مزاج حار اعضای مبدأ بول مثـل جگـر و رگهـای آن و گـرده آن سوء مزاج ساذج بود و بادی از ریم یا غیر ریم و یا کثرت فضول حاد در همه بدن پس طبیعت آن را دفع کند

دوم کثرت بول بهر آن که بسیار در مثانه جمع شود بنابر ثقل او و از علاج او عضله را بانفتاح اندک دفـع شـود و اگر چه اراده خواهش آن ننماید و سبب کثرت بول افراط رطوبات رقیق در بدن و کثرت تنـاول فواکـه و اشـربه بـه مرطب باشد

نوع دوم آن که هر گاه به دلایل در آلات بول باشد و این نیز دو گونه است یکـی آن کـه عـضله را کـه گرداگـرد منفذ خروج بول موضوع است و بول او در مثانه به قوت نگاه می‌دارد آفتی رسد و قوت ماسکه او ضعیف گـردد و آن آفت یا استرخای مفرد بود و یا با حذر و بطلان حس چنان که عضله مقعد را افتد که حفظ ثقل نتواند کرد یـا ورم و یا سوء مزاج مضعف قوت عضله مبتدی درآن یاد دارد به سوی آن از مبادی آن و اکثر او از سردی به و لهذا هر که را سردی رسد تقطیر بول او کثرت کند و چون قوت عضله ضعیف شود نه بول را نگاه تواند داشت و نه دفـع بـه قـوت تواند کرد و نفس اطلاق و منعف‌پذیر و خصوصاً چون عضلات شکم که مثانه را از فشاردن و دفع یاری مـی‌دهنـد در سوء مزاج و ضعف مشارک آن گردند

دوم آن که جرم مثانه را ضعف از سوء مزاج بارد افتد و این اکثر باشد و این سوء مزاج و این ضعف تقطیر بـول از دو وجه کند یکی به سبب آن که ماسکه او ضعیف شود و پس بر امساک بول اندک در مثانه حاصل شود قـادر نبـود تا آن که بسیار جمع گردد و پس از آن خالی شود و اگر چه مثانه از آن ممتلی باشد و این تقطیر مخالط عسر البول بود و گاهی این ضعف در نفس مثانه بود و گاهی به سبب مشارکت اعضای فوق و به سبب اورام و دبیلات و قـروح و بثور در گروه و مافوق آن که مشارک آن مثانه به چیزی که به سوی ابن سـبلان نمایـد اذیـت یابـد و گـاهی سـبب تقطیر قروح مثانه و جرب آن باشد و به سبب وجع برحبس بول قادر نبود و گاهی سبب آن سده مجرای مثانه بود از ورم در وی یا در رحم و روده و پشت یا از حصات یا سده دیگر مثل رطوبت لزج و غیر آن که در عسر البول مفـصل مسطور شد اگر تشدید تام ننماید و طبیعت را حیله بود که بول اندک اندک دفع نماید

نوع سوم آن که در مبادی آلات بول باشد و آن فقدان حس است چنانچه صاحبان سرسام را افتد به سبب آفت در مبدأ حس و حرکت و بدانند که با بعض اقسام تقطیر البول عسر البول بود با بعضی عسر نباشد و یا بعض تقطیر البول حرقت و وجع بود و با بعضی این نباشد و می‌تواند که اکثر تقطیر البول بنابر اسباب سلس البول یا بنابر اسباب عسر البول یا بنابر اسباب حرقت البول باشد

و طریق تشخیص اسباب این مرض همان است که در باب عسر البول مذکور شد

و ایضاً فرق در تقطیر البول به سبب سوء مزاج حار از روحی رنگ بول و سوزش موضع و حاجت بول بهر لحظه و تقدم اسباب آن مثل تناول ادویه اغذیه گرم و تعب و کثرت جماع و وجود علامات غلبه صفرا و وقوع آن بیشته در زمانه گرما و به گرم مزا جان و جوانان و در تقطیر به سبب سوء مزاج بارد از مفیدی بول و عدم حرقت و عطش و گاهی خروج بول بی اختیار وجود آثار برودت و تقدم اسباب سبرده وقوع آن اکثر بشائخ و در سر ما باید کرد

علاج حسب سبب بدانچه در علاج حرقت البول و عسر البول و سلسل البول مسطور است معالجه نمایند و ایضاً آنچه از حدت بول باشد در آن شیره‌ی بز ور بارد مثل تخم خشخاش و تخم خربزه و مغز تخم کدو و مغز تخم هندوانه و کاهو و تخم خرفه و خیارین با قرص ماسک البول بارد که از طباشیر و گشنیز و تخم حماض و گل ارمنی و صندل و گلنار و صمغ عربی کوفته بیخته به آب کاهو ساخته باشند بدهند وو غذا به ماء الشعیر و ملوخیه و کاسنی و کاهو و کدو و مانند آن سازند و اکر شیره‌ی کاکنج شیره‌ی حب القلت شیره‌ی دوقو هر یک چهار ماشه در عرق شاه‌تره و ده توله برآورده شربت بزوری بارد چهار توله داخل کرده دهند تقطیرالبول که با حرقت بود سودمند بود و آن چه از ضعف قوت ماسکه به سبب سردی بود اول تنقیه بقی کنند بدفعات و جهت تنقیه بدن مسهلات بلغم و ایارجات کبار دهند بعده ماسک البول حار و معجون عطائی و اطریفل کبیر انطاکی که در آن جفت بلوط و جند و عود صلیب باشد بدهند و قفرالیهود سه ماشه در روغن بادام تلخ یک توله آمیخته نیم گرم چکانند و زنب شونیز یک ماشه جند بیدستر چهار حبه عسل یک توله با عرق قرنفل سه توله دهند و ایضاً آنچه از ضعف مثانه باشد معجونات گرم مثل معجون کندر و معجون رشیدی و معجون عطائی و معجون جاویدی بدهند و این ماسک البول

حار نافع است کندر بلوط سعدخولنجان قرفه حب الآس حب الرشاد به عسل بسرشند و اطریفل صغیر سه درم با سنجرینیا نیم درم مخلوط کرده خوردن بغایت سودمند است و نخود آب به مصالح گرم غذا سازند و یا مغز چلغوزه نبات هر یک شش ماشه بخورند و منفوف بهمن سفید و بهمن سرخ سعد کوفی سداب هر واحد یک ماشه کوفته بیخته با گلاب کف کنند و اگر بعد بول قطره آید و منفذ خشک نشود و مصطکی خولنجان هر واحد دو ماشه نبات سه ماشه کوفته بالایش شیره‌ی تخم خشخاش در عرق گاوزبان برآورده شربت انار داخل کرده بنوشند

اقوال مهره سویدی می‌نویسد که شرب آب عصی الراعی در تقطیر البول مجرب من است و خوردن زبان مرغابی و کذا ذکر تمس خشک کرده سوده و با کبابش قرنفل و کذا بقله حلبه خشک کرده و کذا تخم یا بیخ سیسالیوس و کذا سرطان نهری در زیت سوخته سوده لعق کردن هر واحد نافع است و اگر ثمر مغیلان خام در سایه خشک کرده کوفته بیخته به روغن زرد بریان کرده یا شکر مقدار هفت ماشه آمیخته صبح و شام بخورند نافع بود

ابن یحیی گوید که هرگاه تقطیر البول از حدت او یا از خلط حاد که با دی جاری شود عارض گردد اشیای معدله مثل ماء الشعیر و کاهو و کاسنی و کدو خبازی استعمال نمایند و به آب گرم غسل کنند و روغن بنفشه بمالند و راحت و سکون لازم گیرند و بزر قطونا به روغن گل بخورند و هر گاه به سبب تقطیر البول سوء مزاج بارد بود که قوت ماسکه مثانه از آن مسترخی گردد و طلاکه اندر آن معجون انقرد یا مثرودیطوس حل کرده باشند بنوشند یا بلوط و کندر مخلوط کرده با آتش گرم نموده بخورند و یا این دو احب الآس بلوط فشار کندر زیره‌ی سیاه هر واحد یک جزء سائیده سه درم بطلای کهنه بدهند و یا بگیرند برگ آس خشک و شب و برگ حنا و مرو کندر و گلنار و بلوط مساوی و در طلا پخته بپالایند و به قدر اوقیه صبح بنوشند و یا بگیرند بلوط و در سرکه خمر پنج روزتر کنند پس برتابه بریان کنند و کوفته ده درم گرفته هلیله کابلی بلیله آئله بریان هر واحد هفت درم قشار کندر پنج درم حب الآس و ده درم کوفته بیخته سه درم بآبی که در آن حداد آهن سرد کند بدهند و اگر تقطیرالبول از قرحه اعضای بول باشد بدان‌چه در باب او مذکور است علاج کنند و اگر از ورم ضاغط طریق بول یا سده حصات یا رطوبت غلیظه یا ریم غلیظ باشد علاجش در عسر البول مسطور شد

شیخ می‌فرماید که اکثر این علت به سبب برودت و به سبب فلج عارض می‌شود و اکثـر علاجـش عـلاج مـسخن مقبض است و هر کسی که از صبر کردن بر بول عاجز بود به ادویه باهیه منتفع گردد و از مـشروبات نافعـه در ایـن تریاق و مثرودیطوس و ایارج جالینوس و انقرویا و اطریفل کبیر و جوارش کندر است و اطرافیل صغیر مقوی با نقـرو یا با سنجرینیا مخلوط به بعض قابضات قویه مثل حب الآس و جفت بلـوط و ماننـد آن و ایـضاً حـرف نـافع اسـت و استعمال ثوم ادرار بول منقطع و اعاده آن به سوی واجب کند و از مجربات حب حاشا بعاقرقرحاست و از آنچه تجربه کرده‌ایم این است که بگیرند هلیله کابلی بریان یک جزو بهمـن سـرخ نـصف جـزو پودینـه خـشک و حـب الآس و سندروس و مرو کند و سعد و به سباسه هر واحد ثلث جزو قرنفل نیم جز و راسن خشک و حب الملحب هـر واحـد دو جزء و به عسل آمله مربی سرشته نگاه دارند و بخورند و این معجون قوی است هلیله سیاه و کابلی و مـشک هـر واحد پنج درم مرو و جند بیدستر هر واحد درم و نیم و کهربا و سعد هر واحد دو درم و نیم کندر و حب المحلب هر واحد ده درم همه را به عسل سرشته مدام یک مثقال از آن بخورند و ایضاً زیره و قنطوریون و صعتر مـساوی دو درم به آب گرم بخورند

و ایضاً بگیرند حب الآس یک جزو لادن ربع جزو و بتمر بیـرون دو جـز و بـسرشند شـربت شـش مثقـال و ایـن معجون نافع است و برای بول فی الفراش صالح بود هلیله کابلی و بلیله آمله هر واحد ده درم بلوط یک شبانه روز در سرکه‌تر کرده بریان نموده سندروس و سعد و کندر ذکر و راسن خشک و میعه یا بسه و بسه هـر واحـد پـنج درم و سه درم به عسل بسرشند. این دوا قوی است بگیرند جند بیدستر و قسط و مرو حاشـا و جفـت بلـوط و عـاقر قرحـا مساوی و به آب آس رطب بسرشند وحب سازند شربتی یک درم وقت خواب و یا کندر و روغن حنـا هـر واحـد درم بخورند و از معالجات خفیفه این است که تخم قاقله یک مثقال بخورند و آرد بلوط نافع است و خصوصاً چـون بلـوط را در سرکه عنصل یک شبانه روزتر کنند بعد از آن برتابه بریان نموده بخورند تا ده درم

و ایضاً انجیر درزیت مبلول و ایضاً سعد و کندر مساوی هر صباح بر ناشتا یک مثقال بخورند و ایضاً شونیز و تخـم سداب مساوی شربت تا یک درم وراسن دوای نیکو است و ایضاً شرب و مالش روغن بید انجیر و تنـاول عـسل علـی

الدوام آن را نافع است و مشائخ زا این دوا نافع بود بگیرند افیون و جند بیدستر و بزر البنج و تخم سداب و از آن یک مثقال باوقیه طلا بخورند و چون مومیائی در روغن زنبق گداخته در درد بر حمول کنند و در احلیل قطور نمایند بر بول صبر کند و کذلک خوردن انجیر بزیت

سید اسماعیل می‌نویسد که آنچه از تیزی بول و آنچه به مشارکت مثانه با عضوی دیگر بود علاج به چیزها باید کرد که تیزی آن را باز دارد و مزاج باعتدال آرد و اگر به مشارکت عضوی دیگر بود آن ماده را که به مثانه فرود می‌آید از مثانه دفع کنند چون کشکاب با روغن گل و آب کاسنی و ماءالقرع به اطبا شیر و شکر و اسپغول به روغن گل چرب کرده با جلاب و شربت بنفشه و شربت خشخاش یا شربت غوره آمیخته یا با شربت ریباس سود دارد و اگر در هر دو سه روز بنادق البزور با جلاب دهند تا ماده را که به مثانه فرود آمده پاک کند

صواب بوده در گرمابه که آب خوش بود عرق آوردن سود دارد بهر آن که ماده نیز به عرق بیرون شود و طعام اسفاناخ دماش مقشر و کدو و کوک و کشک به روغن بادام دهند و از ترشیها تیشوقیه و حصرمیه و رمانیه و سماقیه و تمرهندیه همه به روغن بادام ساخته و بچوزه مرغ خانگی و نان با سکنجبین یا جلاب خوردن سود دارد و اگر سبب تقطیر سوء مزاج سرد بود این سفوف بدهند بلوط و کندر هر یک ده درم تخم محلب و سعد و قرقه و خولنجان و راسن دوج و کهربا هر یک درم کوفته بیخته سه درم با شراب کهنه یا با می پخته بخورند و این سفوف را ماسک البول گویند و این معجون قوی‌تر است هلیله کابلی بریان کرده درم بهمن سرخ نیم درم پودینه و حب الآس و سندروس و مرو کندر و سعد و بسباسه هر یک سه درم و دو دانگ راسن و حب المحلب هر یک بیست درم اطریفل پنج درم بکوبند و به عسل و بسرشند شربتی سه درم

ابن الیاس گوید که اگر سبب تقطیر البول حدت حادث در بول به سبب مخالطت صفرا و اخلاط حاده رقیقه با مائیت باشد هر صبح شیره‌ی تخم خیار و بادرنگ هر یک ده درم با شکر سفید ده درم بیاشامند و غذا مزوره ماش با شیره‌ی مغز بادام مع چوزه مرغ سازند و یا لعاب اسپغول و بهدانه هر واحد پنج درم یا روغن بادام شیرین پنج درم و شکر سفید ده درم بدهند و غذا مزوره ماش با کدو خورانند و یا این دوا بخورند که تقطیر البول یا حرقت را خیلی

نافع است مغز تخم خیار و بادرنگ و کدو هر واحد ده درم و تخم خبازی و تخم خطمی هر واحد سه درم مغز بادام شیرین درم صمغ آلو سیاه و کتیرا هر واحد دو درم رب السوس نیم درم کوفته بیخته سه درم با شیره‌ی تخم خرفه یا به آب خربزه هندی هر کدام سه اویه بخورند و اگر از ضعف قوت ماسکه یا دافعه باشد هر صبح اطریفل صغیر یا کبیر مقدار مثقال بخورند و غذا مزوره نخوداب مغز حب القرطم بلحم ماکیان و تیهو و کبک سازند و یا هر صباح جوارش کند یک مثقال تناول کنند و یااین دوا بدهند شاه بلوط کندر حب الملحب هر واحد پنج درم باریک سائیده صبح و وقت خواب شب دو درم بخورند و این دوا نیز نافع این مرض است حب الرشاد و خردل و کندر هر واحد پنج درم مغز جوز ده درم سعد سه درم کوفته بیخته به عسل کف گرفته بسرشند شربتی یک مثقال و یا انجیر خشک و مویز و مغز جوز بخورند و معجون سنجرینیا هر روز یک درم خوردن نفع می‌کند

ابومنصور گوید که اگر تقطیر البول از شدت حرارت گرده باشد و بادی عطش مفرط بود که صاحبش از آب سیرنگر دو علامت و علاجش در باب عطش مذکور شد و اگر بادی حرقت مع وجع باشد سببش حدت خون بود و در علاج این تانی نباید کرد که مؤدی به قروح مثانه و احلیل می‌گردد چون طول کند و علاجش فصدست اگر آن را حال واجب کند و این دوا به شربت بنفشه یا جلاب بخورند و آن همان نسخه

نوع دیگر است که در حرقت البول در قول جرجانی مسطور شد و از اشیای ترش و نمکین و نیز اجتناب کنند و طعام چرب زیاده خورند و خاصهٔ روغن بادام و گوشت ماکیان فربه و بره و از به قول بارده مثل اسفاناخ و سرمق و بقله یمانی نفع می‌کند و اگر امر دشوار گردد و درد واقدری بزرالبنج داخل کنند و این شیاف نافع است تخم خربزه و خیار و بادرنگ و کدو هر یک مقشر نشاسته و کتیرا و افیون همه را آمیخته شیاف سازند و اگر تقطیر اندک بلاحرقت باشد یا از اجتماع ماده غلیظ در مثانه بود که به خوبی ادرار آن نشود و یا از استرخای عضله مثانه به سبب سردی بود و این اکثر مشائخ را به هم رسد پس آنچه از مواد غلیظ بود علامتش اجتماع ثقل و کدورت در اسفل قاروره و طلب راحت مریض به خروج بول غلیظ و علاجش شرب روغن بید انجیر به ماء البزورست یا شراب صرف به آب بادیان و غذا شوربا بتوابل بسیار دلبوب حار و انجیر و مویز و خرما و فانیز آن را نافع است و اگر تقطیر بسیار بالا

و عطش باشد انجیر ورزیت ترکرده بخورند و روغن بان وزیت که اندر آن سداب پخته باشند و روغن که در آن مشک دفرفیون و جند بیدستر حل کرده باشند بر مثانه بمالند و این دو نافع است حب المحلب ده درم سک کند هلیله سیاه کهربا هر واحد پنج درم سعد دو درم و نیم جند بیدستر یک و نیم درم به عسل سرشته از مثقالی تا دو مثقال بخورند و چون از استرخای عضله مثانه باشد اطریفل صغیر پنج درم بدو دانگ سنجرینیا یا مثرودیطوس بدهند و یا حب الملحب هر شب دو مثقال بخورند که در این باب عجیب الفعل است و یا برگ سداب خشک یک مثقال استنفاف نمایند و یا بگیرند حلبه و شسته خشک کنند و سرمه‌سا نموده به عسل بسرشند و هر شب دو درم از آن بخورند که مجرب است و یا هر شب مثقالی کندر و نصف دارچینی خورند و یا بگیرند کندر و ابهل و سعد و نانخواه و رب السوس هر واحد یک جزو وج ترکی دو جزو در فانیه بسرشند و مثل بندقه وقت خواب بخورند که سخت سودمند است و عوض آب آب آهنگران بنوشند و روغن سداب یا ناردین بر مثانه بمالند و غذا قلیه‌ها و مطبخنات صبانحات حاره سازند و از حموضات بپرهیزند و طعام بثوم و حلیت بسازند و شراب کهنه بنوشند و ایضاً تقطیر البول به سبب دفع طبیعت فضول مائبه را و اتساع مجاری بدان عارض می‌شود و علاجش گذشت و ادویه مسخنه گرده مثانه نافع تقطیر البول حسک و حلبه و بزرکتان و تخم چند قوقا و حب الملحب و جوز و بندق و نارجیل و بادام و چلغوزه و انجیر وحب الغار و تخم سداب وکیلا و سعد و مرووج واشق و مقل و خولنجان و دارچینی دمیعه خشک وجند بیدستر و سیسالیوس و کندر و مصطکی و سلیخه و قرتفل و سنبل و جوز بوا و حبهٔ الخضرا و پودینه و قسط و افتیمون و حاشا و مثانه کیش سوخته و دماغ خرگوش است

خجندی گوید که اگر تقطیر از حدت بول باشد هر صبح شیره‌ی تخم خیارین و شیره‌ی تخم خرفه به شکر سفید بدهند و غذا ماء الشعیر به روغن بادام خورانند و این قرص نفع بلیغ دارد نسخه او همان است که در قول ابن الیاس گذشت و به جلاب و لعاب بهدانه بخورند و اگر سببش ضعف ماسکه یا دافعه مثانه یا استرخای عضله محیظلم آن باشد سنجرینیا یا مثرودیطوس از درم تا مثقال بخورند یا از این معابین بر محل مثانه طلا کنند و این معجون این علت را و ایضاً بول فی الفرائن را نافع و سهل الماخذت تخم کرفس یک درم کندر یک درم سوده مویز مع تخم

بیست درم کوفته آمیزند و مقدار جوز صبح و وقت خواب نخورند و اگر سه درم بلوط در این زیاده کنند بهتر باشد و این دوا نافع این مرض است هلیله سیاه هلیله کابلی وحب الآس و جفت بلوط هر یک پنج درم سعد کند بـه سـبابه قرنفل بهمن مغز جوز هر یک دو درم شونیز تخم سداب تخم کرفس دوقو گشنیز بریان با بادام مقـشر هـر یـک درم ادویه را سائیده از مثقال تا دو درم برب حب الآس یا شربت آن بخورند و بقراط گفته که چون در طرف بادر در رحم ورم پیدا شود و تابع تقطیر البول گردد و چون گرده ریم کند تابع او تقطیر البول بـود و گفتـه کـسی را کـه تقطیـر البول باشد و تابع او قولنج شدید صعب گردد و هفت روز هلاک شود و اگر آن را عارض نشود که بول منحل گردد و تقطیر که از اسباب عسر البول پیدا شود و علاجش علاج عسر البول است که مذکور شد

خضر گوید که سببش (ص۵۲۰) بول بود که مجری را بسوسو پس ماء الشعیر به شربت خنک بدهند یا شـیره‌ی مغز تخم هندوانه و شیر با شکر استعمال کنند و ایضاً تقطیر شیر بز و روغن بنفشه و شیاف ابیض محلول به شیر در احلیل و جلوس در طبخ نیلوفر و بنفشه و خطمی و نهادن شاخ زعفران در احلیل و کذا سپش نافع است و یا ضـعف جرم مثانه باشد و در این شرب ماء العسل بدل آب نافع بود و در آن سعد وسلخیه و سنبل و قرنفل و

به سباسه بپزند و به طبیخ این ادویه تکمید کنند و مریض بر جای نشیند که مردم در آنجا برای بـول نـشینند و عانه را به دست بمالند اگر بول بر نیاید قاثاطیر استعمال کند و دو درم سرطان نهری سوخته به عسل و شکر بدهند و یا شاه‌غنم سوخته سوده به شربت به بخورانند و خبث الحدید صاحب تقطیر البـول را نـافع اسـت خـصوصاً چـون بابیند کهنه بجوشانند و تقطیر جند بیدستر و مشک سوده و به روغـن سـداب در احلیـل و تقطیـر زهـره حیـوان و تقطیر با آب نمک تلخ دادمان حمام و تنقل به مغز چلغوزه و اکل ثوم و پیاز و گندنا نافع بـود و گـاهی از ضـعطه‌ی ورم یا ثقل یا قروح یا چرب بود یا به سبب فقدان حس چنانچه مبرهمین را عارض شود و علاجـش ازالـه ضـاغط و معالجه ورم و قروح و جرب و برسام است و گاهی این علت به سبب ماده غلیظ بود و علاجش آشامیدن ماء الاصـول به روغن بید انجیر و ضماد محلل است و ادهان محلله در احلیل چکانند و در ماء الاصول وج وفوه و نانخواه بپزنـد و آن به سنجرینیا بنوشند

محشی شرح اسباب می‌نویسد که در تقطیر از حدت بول اگر ماده نباشد بزور بارد دهند و الا تنقیه مقدم دارند و این ماسک البول بارد به نسخه دیگر است اقاقیا گلنار هر یک سه درم صندلین عدس مقشر قصب الزریره تخم حماض صمغ عربی طباشیر هر یک دو درم حب الآس دو مثقال کندر یک درم باریک سائیده به گلاب یا جلاب سرشته پنج درم بخورند و در تقطیر البول باردزرق روغن زنبق که در آن مومیائی گداخته باشند در احلیل و طلای آن از خارج مجرب صحیح است

بعضی متاخرین می‌نویسند که گاهی سبب تقطیر البول ریح البواسیر و یا ریح غلیظ باشد و علامات آن ظاهر بود و علاجش منتهی نمایند که در ریح البواسیر مذکور شد

مع زیادتی بعضی مدرات حاره و این حب حلتیست نافع است بادیان نانخواه پودینه سنبل الطیب خولنجان به سقائج اسطوخودوس پوست و نمک لاهوری هر یک سه درم و صمغ عقربی دارچینی زرنباداشته افتیمون پوست ترنج برگ سنا پوست هلیله آمله زنجبیل انیسون پوست لیموی کاغذی جوز بو اخیر و عود غرقی مصطکی قرنفل به سباسه قرفه‌دار فلفل دانه هیل سعد کوفی فلفل گردد وج ترکی مرمکی هر یک دو درم فلفل سفید یک و نیم درم نمک سیاه چهار درم نمک شور و دو درم حلیت پنج درم کوفته بیخته جها به قدر نخود سازند شربتی یک عدد صبح و یک شام با عرق بادیان و گلاب هر یک پنج توله

سلس البول

و او آن است که بول بی اراده بیرون آید و اکثر این به سبب فرط برودت مثانه و به سبب استرخای عضله محیط مثانه و ضعف آن و ضعف مثانه از کثرت رطوبت می‌باشد چنانچه درآخر امراض بارد رطب عارض شود و گاهی به سبب استکثار مدرات افتد و از این قبیل شراب رقیق کثیر المزاج و خربزه و دیگر فواکه رطبه است و خصوصاً هنگام

اتساع مجاری در گرده و شدت قوت جاذبه و گاهی به سبب حرارت مفرط مثانه بود که مائیت کثیر به سوی مثانه جذب کند و مجاری را فراخ گرداند و مثانه ضعیف گردد و از امساک بول عاجز آید و ایضاً از اسباب او زوال فقار محاذی مثانه است از ضربه یا سقطه و بدان سبب آفت و عضله عاصره عارض شود و بر قبض نمودن گردن مثانه قادر نشود و یارباطات مثانه بگسلد و بدان جهت مثانه مسترخی گردد و ضبط بول نکند خصوصاً اگر زوال به سوی خارج باشد و گاهی سبب سلس البول در مثانه و عضله و بول نباشد چنانچه مذکور شد بلکه به سبب ضاعظ مزاحم بود که هر ساعت مثانه را بیفشارد و بول خارج شود و مثل آن که حوامل را او کسانی را که در شکم ایشان ثقل بسیار جمع شود و صاحبان اورام عظیمه در اعضای فوق مثانه چون رحم و ناف را به هم رسد و به سبب خلع مثانه و بر سبیل بحران نیز عارض شود و گویند که عقب جماع بول کردن موجب سلس البول و بول فی الفراش گردد

طریق تشخیص اسباب مذکوره اگر تقدم استعمال مدرات کثیر یا زوال فقره یا اسباب خلع مثانه یا وجود حمل یا اجتماع ثقل بسیار در امعایا ورم رحم یا ناف یافته شود و یا در روز بحران واقع شود و سببش از اسباب مذکوره باشد و الا بقاروره نگاه کنند اگر رنگ او سفید باشد و با حرقت و تشنگی نبود و جمله علامات سوء مزاج بارد پیدا بود سببش سردی و ضعف مثانه و عضله و استرخای او باشد و اگر قاروره رنگین بود و گرمی مزاج و تشنگی و سوزش معلوم شود و مریض به چیزهای گرم ضرر یابد سببش حرارت مفرط مثانه باشد

علاج آنچه از سردی مثانه و استرخای عضله و ضعف آنها باشد کندر و مصطکی هر واحد یک ماشه باریک سائیده در گلقند یا اطریفل صغیر آمیخته تناول نمایند و دیگر ادویه حاره قابضه چون خولنجان و قسط و جوز بوا مانند آن هرچه سخن مثانه و مخفف رطوبات اسفل بدن بود پاچه‌های بارد قابض مجفف چون جفت بلوط و حب الآس و گلنار و مانند آن مرکب ساخته بخورند و خوردن فلاسفه و معجون بلوط و معجون گلنار نیز نافع بود و ادامت برخورددن جوز بلو اتمام النفع است و خوردن انجیر و مویز مسخن مثانه است و مشک و جند بیدستر با روغن بابونه و روغن نرگس و مانند آن آمیخته بر مثانه طلا کنند و بهترین چیزها خوردن اطریفل صغیر و کبیر است خصوصاً اگر ادویه اطریفل به روغن گاو چرب سازند تا عفونت او کم گردد و بریان نمایند تا به تخفیف او زیاده شود و عوض

عسل به قوام شکر بسرشند و چون این نوع کهنه گردد سنجر باستسقا شود و هلاکت رساند کذا فی (ص ۵۲۱) و آنچه از حرارت مفرط باشد علاجش به علاج ذیابیطس کنند و ایضاً ازطبا شیر و گلنار و گل ارمنی و تخم خرفه و کاهو و خشخاش قرص ساخته بدهند و یا پوست هلیله زرد پوست هلیله آمله گلنار جفت بلوط گل سرخ مساوی سائیده به روغن گل چرب کرده در قوام سه چند نبات سفید آمیزند و از دو درم تا سه درم به رب ریباس دهند و هر چه بارد قابض باشد استعمال نمایند و آلو بخارا و سماق و تمر هندی دو دانه انار ترش در دهن داشتن تشنگی این را دور کند و آنچه از زوال فقره بود اگر زوال او به سوی خارج باشد و به انقطاع رباطات مثانه انجامیده باشد علاجش ممتنع است چه رباط گسسته مرتبط نگردد و اگر به سبب تمدد رباط‌ها باشد علاجش روفقارست و اگر زوال نقار به داخل بود علاجش جذب فقاربمص محاجم یا تضمید رفت نمایند و آنچه از اورام رحم و ناف و خلع مثانه یا اجتماع ثقل و حمل باشد به زوال سبب زائل شود و آنچه از کثرت استعمال مدرات باشد ترک سبب کنند و بعده اگر باقی باشد به اشیای موافقه تعدیل نمایند و بحرانی را قلع نباید کرد بلکه در آن اعانت طبیعت بمدرات کنند

ذکر ادویه مفرده مرکبه یونانیه و هندیه نافع سلس البول خوردن عود النجور و نوشیدن عصاره عصی الراعی و کذا خوردن جفت بلوط برای سلس البول محرب سویدیست و شرب ناردین و گل اقحوان و پوست خربزه از سه درم تا پنج درم و سعد و سداب رطب و یا بس و حنجره حروس و جادشیر و شیح جبلی و بهمنی به شراب قابض و مرجان وراسن دوج و اسارون و اسطوخودوس دم لنجان و پوست پنج جوز اکل و برگ آن و پوست سبز جوز سه درم و پوست جوز مصلب سوده هر روز سه درم تا دوازده روز و عصاره بادروج و تخم آن و چند قوقا و شونیز و عود بلسان و قصب الزریره و عصاره تمام سفولوقندریون و خیث الحدید سیما مخلوط به گشنیز و آب آهن تاب و طبیخ مقل مکی و قرومانا و اقاقیا و کباش قرنفل و طبیخ پوست درخت صنوبر صغار و طبیخ بیخ او و ثمراد و تخم کرفس و طبیخ امره و خشک و خسک و عصاره آن و اکل انجیر و بلوط و مغز چلغوزه کبارد ارز و جوز هندی به شکر و هلیون و عدس مطبوخ و عدس مطبوخ بقثر به مداومت و لحم گور خر به عسل و روغن و اقاویه پخته و ثوم به مداومت و

خرما به مداومت و ضماد و شراب دارچینی و مقل ازرق و بسبابه و کندر و مغز حب الحلب و ضماد سماق سوده بر پیچ قضیب و عانه و ناف تنها یا به عصاره و بارتنگ و یا عصاره برگ سماق خشک کرده سائیده و حمول فتیله مومیائی محلول به روغن زنبق و بخور ملخ هر واحد نافع سلس البول و تقطیر و ادرار آن است

دیگر دارچینی سوده با قند سرشته بنادق سازند و هر شب به قدر نیم درم از آن بخورند و برای سلس البول که از سردی مثانه بود فائده تمام دارد و کذا خاکستر حنجره خروس به آب نیم گرم ناشتا خوردن و هم‌چنین استعمال یک مثقال کندر شب وقت خواب دیگر تاج سر خروس را بسوزند که خاکستر نگردد و دو سرخ بخورند و کذا فلفل به جای دانه در مویز منقی نهاده چند عدد بخورند

دیگر شاه بلوط و مصطکی و سعد و هلیله سیاه با قند سفوف ساخته بخورند که سلس البول حادث از استرخای مثانه را نافع

دیگر کنجد سیاه نانخواه ادرک مساوی به قند سیاه غلوله بسته به قدر نیم درم بخورند که کثرت بول و بول فی الفراش را نیز نافع و خوردن کلونجی واجواین هر یک هفت ماشه به آب بلیغ النفع است

دیگر کنجد و گلچین هر یک سه ماشه سائیده نبات هموزن آمیخته وقت خواب بعد یک پاس از تناول غذا با آب خورند

دیگر اگر شاماخ یعنی کودون که غله مشهور است در گلخن بریان نموده آرد سازند و شکر برابر آمیخته هر روز کف دست صبح و شام بخورند برای سلس البول مجرب است و خوردن سنگهاره خشک کوفته بیخته شکر آمیخته به قدر یک توله نیز نافع بود و خوردن حب الحلب سه ماشه با نبات وقت خفتن بسی نافع است و کذا کنجد سیاه مقشر یک توله با قند سیاه برابر و کذا مغز جوز با نبات هر دو یک و نیم توله و کذا مغز بادام هفت عدد نبات هفت ماشه و کذا پسته سه ماشه با نبات و کذا مغز چلغوزه و کذا حب السمنه

و دیگر مصطکی جفت بلوط تخم خشخاش سفید گل ارمنی تخم خشخاش سیاه خولنجان هر یک سه ماشه کوفته بیخته نبات برابر آمیخته به قدر سه ماشه همراه عرق مکوه بخورند که سلس البول را نافع

سفوف تالیف حکیم مؤمن مجرب است بلوط هشت ماشه گشنیز خشک راسن بیخ سوسن گاوزبان انیسون قرفه سنبل الطیب زرد و سعد کندر هر یک چهار ماشه طباشیر پنج ماشه مصطکی یک ماشه شکر برابر همه سه مثقال وقت خواب استعمال نمایند و این سفوف ترکیب قوام الدین که نافع است سعد کوفی یک درم کندر گلنار کزمازج گل سرخ گل ارمنی هر یک دو درم حب الآس خولنجان هر یک چهار درم صمغ عربی پنج درم کوفته بیخته سفوف سازند خوراک سه درم با جلاب ضماد نشاسته و کندر و حب الملحب مساوی بر مثانه نهند و همچنین ضماد مغز تخم تمر هندی و برگ سهجنه هر دو سائیده و هر روز زیر ناف مفید است

ماسک البول که اکثر اقسام را مفید است پوست هلیله زرد هلیله سیاه هر یک هفت ماشه به روغن بادام تلخ بریان کرده کات هندی خصیته الثعلب صندل سرخ گلنار موی نیش سرخ سوخته هر یک سه نیم ماشه شهد انج بریان چهار ده ماشه جفت بلوط اقاقیای مغسول حب محلب بریان هر یک هفت ماشه کهربا چهار ماشه مویز منقی هفت توله قند سفید ساخته بسرشند و مشک عنبرجند هر یک دو ماشه آمیزند شربتی یک مثقال و معجون بلوط و معجون کو توانی و معجون اذاراقی و ماسک البول تالیف علوی خان نیز در این باب معمول است

اقوال محجربین عیسی گوید که این ماسک البول حار برای سلس البول که بادی تشنگی و حرارت نباشد نافع است کندر بلوط حب المحلب سعد مرخولنجان قرفه راسن خشک مساوی سفوف سازند و سه درم صبح و شب بخورند و هرگاه با حرارت بود و بزرقطونای بریان و تخم حماض بریان باربوب فواکه ترش خورند و یا این قرص دهند اقاقیا دو درم گل سرخ سه درم گلنار چهار درم صمغ یک درم کتیرا نیم به لعاب اسپغول بسرشند و به آب سرد بخورند

ابن سینا می‌نویسد آنچه از حرارت باشد و آن نادر بود ادویه مبرده قابضه آن را نافع است و این سفوف نیز آن را سودمند است گشنیز خشک گل سرخ گل ارمنی هر واحد پنج درم طبا شیر دو درم تخم کاهو و تخم خرفه پانزده درم گلنار یک درم کافور نیم درم صمغ درم با آب انار ترش سرشته خشک کنند و

ایضاً کهربا گل ارمنی هلیله سیاه مغز بلوط عدس مقشر هر واحد دو درم گشنیز در سرکه‌تر کرده بریان نموده و

یک درم شربت سه درم و معالجه به علاج و ذیابیطس نمایند و به هر قطع عطش مصل و سماق و تمبر هندی و انار دانه در دهن بدارند و اما برای سلس البول بارد معالجات مذکور در باب تقطیر البول بکار برند و ایضاً وج و سعد و راسن خشک و مغز بلوط هر واحد دو درم مرمکی سه درم سفوف سازند و کمونی خیلی سودمند است خصوصاً چون ادویه آن باریک بسایند و طلای کمونی نیز نافع بود و بالجمله آن برای سلس البول که از سردی شدید در اعضای بول باشد نافع است و خوردن چهار درم کندر از حابسات سلس البول است و کذا دو درم حب محلب و طلای روغن‌های گرم که در آن مشک و حلتیست و جند بیدستر و فرفیون و مانند آن حل کنند نافع و این حقنه نیکوست بگیرند خار خسک یک رطل و سعد بیست درم و تخم محلب ده درم و نیم کوفته در چهار رطل آب با آتش ملائم بجوشانند بعد از آن که یک شبانه روزتر کرده باشند و چون آب یک رطل بماند صاف کرده نصف وزن آن روغن کنجد بران ریزند و بپزند چون روغن بماند آن را به طریق حقنه استعمال نمایند و یا آب مذکور یک جزو روغن غار و فندق و بان یک جزو بگیرند و یا شیر بز و روغن بان و غاز و فندق و پسته و جته الخضر او محلب مساوی یا آن چه واجب بود بگیرند و در آن قدری مشک آمیخته حقنه کنند در روغن بان بسیار قوی است

ابن عباس گوید که اگر بول بلا اراده و بی حرقت برآید باید که خولنجان کوفته بیخته بعد چرب کردن آن به روغن گاو به عسل کف گرفته بسرشند و به قدر جوز به اندک می‌پخته و آب نیم گرم بخورند و یا زیره‌ی کرمانی و قنطوریون مساوی باریک سائیده دو درم با آب نیم گرم بدهند و این سفوف نافع تقطیر البول و خروج او بلا اراده است بلوط پنج درم کندر ذکر دو درم حب المحلب سه درم همه را باریک سائیده و دو درم بمیبه ممسک بخورند

و ایضاً مثله هلیله کابلی و بلیله و آمله در روغن گاو بریان کرده و سعد و کندر ذکر و میعه یابسه هر واحد یک درم بلوط در سرکه‌تر کرده و بریان نموده و دو درم و نیم همه را باریک سائیده سه درم بخورند و این دوا نیز برای کسی که بول بی اراده کند نافع است بگیرند بلوط در سرکه‌تر کرده خشک نموده چهار درم طباشیر دو درم سعد سه درم کندر ذکر یک درم همه را باریک سوده دو درم به آب طلع یا آب آهن تاب بدهند و مداومت بر اطرافیل صغیر این را نافع بود و اگر در آنجا برودت قوی باشد اطرافیل کبیر و معجون کلکلانج نفع بخشد و باید که صاحب

این مرض آب بسیار بنوشد و نه شراب لاسیما ممزوج و از تناول اشیای بارد و مدر بول منع کنند

اسماعیل گوید که علاج این همچون تقطیر بول است و ماسک البول گرم که در قول عیسی گذشته به اضافه بلوط نافع است و این نسخه نیز مفید بلوط پنجاه درم کندر سی درم گشنیز به سرکه‌تر کرده بریان نموده گل ارمنی صمغ عربی هر یک ده درم شربتی سه درم صبح و شب و اگر سردی سخت غالب بود تریاق کبیر و سنجرینیا و مثرودیطوس وانقرو به شراب کهنه یا به ماء العسل سود دارد و اطراف موردتر یا خشک و شب یمانی و کندر و گلنار و بلوط مساوی در شراب شیری جوشانیده صاف نموده هر بامداد دو اوقیه یا یک درم روغن مورد بدهند و این معجون لبوب بسیاری بول باز دارد و مغز بادام مقشرنیم من مغز زرد آلوی تلخ مقشرده استار مغز جته الخضر ایمن کنجد سفید نیم من فانیذ یک من همه را بکوبند و بسرشند و هفت پخش نموده هفت روز بخورند و ایضاً شونیز و نانخواه و کندر و فانیذ و کنجد سفید مساوی سائیده هر صبح یک کف بخورند و شربت مور و سخت نافع است برای کسی که سردی وتری غالب نباشد و کذا سفوف کهربا که در قول ابن سینا گذشت و این دوا معتدل است بگیرند بلوط به سرکه ترکرده و بریان نموده ده درم هلیله کابلی بلیله آمله‌ی مقشر هر سه در آب به جوشانیده برتابه بریان کرده همه را کوفته بیخته سه درم صبح و سه درم شب بخورند و آنچه بالخاصیت سود دارد و گوشت روباه بریان کرده است که این علت را درد پشت و زانو و تاریکی چشم را سود دارد و گرده خرگوش خشک کرده یک جز و تخم شبت جزوعا قرقرحا و کرفس هر یک نیم جزو شربتی دو درم و نیم با اوقیه آب سرد و مغز خرگوش بریان کرده با شراب سود دارد و قی کردن و در آب گوگرد و آب دریای شور نشستن سود دارد و باقی علاج این مرض علاج فالج است و آن را که با این علت دماغ یا جگر یا عضوی دیگر گرم بود و از ادویه گرم مضرتی همی یابد قرص طباشیر که در علاج ذیابیطس مذکور شد به کار برند

محمود گوید که هر صبح جوارش کندر یا اطریفل کبیر یا صغیر هر چه حاضر باشد یک مثقال بدهند و غذا قلیه متوبله سبز ره بخورانند و یا هر روز این دوا بخورند کندر سلیخه سعد خولنجان زیره‌ی کرمانی شاه بلوط حب الآس هر واحد مثقال کوفته بیخته یک مثقال صبح به کار برند و این دوا اقوی و اجل النفع از اول است بلوط در سرکه‌تر

کرده و چهار درم کندر ذکر و حب الآس و هلیله کابلی و بلیله و آمله هر واحد سه درم سعد و پنج درم کوفته بیخته به عسل کف گرفته بسرشند شربتی یک مثقال و اگر علت قوی باشد معجون کلکلانج یک مثقال بخورند و مریض را از نوشیدن آب سرد منع شدید نمایند

ابن هیته الله گوید که علاج کثرت بول به غیر اراده و بی سوزش باستعمال گلقند و شرب آب نیم گرم و خوردن اطریفل صغیر و نوشیدن شراب صرف و تناول مویز و تقلیل شرب آب و مالش مثانه به روغنی که درآن مشک حل کرده باشند باید کرده و اگر مزاج مایل‌تر به برودت بود و خروج بول بسیار باشد باید که این دوا استعمال نمایند بلوط پنج درم راسن دو درم کندر هلیله سیاه و بلیله هر دو به روغن زرد بریان کرده هر یک یک درم سعد یک مثقال کهربا نیم درم کوفته بیخته به عسل بسرشند و یک مثقال خورده عقب آن میفختج بنوشند و اگر مزاج حار باشد این دوا باید خورد گشنیز یک شبانه روزتر کرده خشک نموده بریان ساخته چهار درم گل ارمنی دو درم بلوط شش درم کهربا یک درم عدس مقشر ده درم کوفته بیخته هر روز صبح دو درم خورد و بعد او آب سرد بنوشند

قرشی گوید که آنچه سبب او حرارت بود قابضات بارد مثل زرد و دو سماق و گشنیز خشک و غوره و بلوط و تخم کاهو و تخم خرفه و کافور غرد و مجموع بشریت انار ترش یا دوغ استعمال کنند و آنچه از برودت باشد قوابض حاره مثل سک و سعد و قسط و مرو اسطوخودوس و کندر و زیره نافع بود و ادویه را باریک بسایند تا نفوذ کنند و با گلقند صبح و شام دو درم استعمال نمایند و غذا سماقیه و حصرمیه برای حار و سبز بابازیر حار در بارد و با گوشت بریان بگشنیز خشک بدهند و روغن گل در حار و روغن بان و قسط در بارد بمالند و آنچه به سببی دیگر باشد علاجش به علاج آن نمایند

خضر گوید که نقل به مغز چلغوز و حصالبان و راسن مفرد و مجموع کنند و نقیع بلوط و شاه بلوط بورد قابض به شکر استعمال نمایند و آبی که اندر آن عود مصطکی جوشانیده باشند بنوشند و بلوط و پودینه و سعد و کهربا و زیره‌ی کرمانی و حب الآس بدهند و غذا لحوم و اگر سبب حرارت مفرط باشد ادویه بارد و قابض که در قول قرشی گذشت استعمال نمایند و از جمله حریف و مالح اجتناب کنند

انطاکی گوید که آنچه از زوال فقرات باشد بستن فقرات ورد آن و تضمید به مثل مرسین و کرسنه گل قبرسی نافع و آنچه از استرخای عضله و مثانه با افراط برودت و رطوبت باشد جوارشات گرم و فلافلی و کمونی دهند و آنچه از افراط حرارت بود مثل طبا شیر و کاسنی و حب الآس و گل مختوم و بلوط شرباً و ضماداً به کار برند و کذا سعد و سداب در بارد و اطریفلات مطلقاً و دربارد به حلتیت مالش کنند

علی بن زین گوید هر که خواهد که نماز با وضو بخواند بگیرد محلب مقشر و به زنبق و عسل سرشته به قدر بندقه صبح بخورد و شب وقت خواب سه عدد جوز بریان کرده با عسل تناول کند

بول فی الفراش

یعنی بول کردن در جامه خواب سببش نیز استرخای عضله مثانه است اما کم‌تر از استرخایی که در سلس البول باشد و گاهی حدت بول اعانت آن کند و این مرض بیش‌تر کودکان را به سبب رطوبت مزاج عارض گردد و استغراق ایشان در خواب بران اعانت کند

علاج باید که سعد کندر خولنجان جفت بلوط حب الآس گلنار جمله برابر کوفته بیخته بدهند و مشک و جند بیدستر در روغن سوسن آمیخته بر مثانه ضماد کنند و نشستن در آب معدن گوگرد و آب دریای شور سودمند است و شهدانج بریان نموده با عسل آمیخته بدهند و مدام خوردن جوز بوا مفید بود و ایضاً خوردن معجون فلاسفه یاجیل با شکر نیز نفع دهد و این معجون ماسک البول بسیار مفید است پوست بلیله پوست هلیله زرد هلیله سیاه به روغن گاو بریان وج ترکی خولنجان قرنفل هر یک هفت ماشه خصیته الثعلب صندل سرخ کات هندی گلنار فارسی موی پیش سرخ سوخته هر یک سه و نیم ماشه جفت بلوط بریان اقاقیای مغسول عود صلیب شونیز بریان کهربا با بسد سوخت به هر یک چهار و نیم ماشه مویز منقی هفت و نیم توله قند و عسل هر دو نیم پا و شهدانج چهار ده ماشه

جند مشک عنبر هر یک سه ماشه شربتی از یک مثقال تا دو درم و خوردن خشخاش سفید یک توله با نبات برابر و کذا نخود بریان با نبات هر یک یک و نیم توله و کذا مغز جوز یک توله و کشمش دو توله و کذا گشنیز و گندم هر دو بریان یک توله قند سیاه چهارم حصه هر دو نافع بود و از چیزهای مدر و سرد و تر احتراز کنند و نیکوترین حیله آن است که مریض را در میان خواب چند مرتبه بیدار نموده بول کنانند و به وقت شب آب و طعام ندهند و بسیار باشد که در این مرض صبیان را علاج سود ندهد و بعد بلوغ و توفر حرارت داشتند او اعصاب از ایشان زائل شود

اقوال اطبا سویدی می‌نویسد که خصیه‌ی بز بریان کرده خوردن و کذا ملازمت خوردن گرده در این باب مجرب نیست و سنبل هندی شرباً و ضماداً و خوردن گوشت خارپشت و خصیصه گوسفند بریان و ضماد به سباسه به آب مورد و سبز خوردن گوشت بریان خرگوش به مرات و کذا خاکستر پشک بز و کذا سم بز سوخته به عسل چند روز ولعق و زیره‌ی آمله برابر کوفته به عسل سرشته و کذا زهره بوم به خاکستر طرفا سرشته به عسل و آب گرم خوردن و کذا زهره بز گاو خشک کرده سوده و کذا مغز گور خر با آب کاهو بستانی حل کرده و کذا به همین به شراب و کذا پوست سنگدان سوده و کذا خصیه‌ی خروس بریان کرده و کذا برگ جرز هر واحد نافع بول فی الفراس است شیخ می‌فرماید که علاج ایشان علاج کسانی است که استرخای مثانه و تقطیر البول و سلس البول به ایشان باشد و خصوصاً دوای هلیلجاست براسن دمیعه که در تقطیر البول گذشت و مالش روغن بان به غایت نافع است و مع ذلک واجب است که خواب بدون غذا کنند تا نوم ایشان خفیف گردد و آب بسیار ننوشند و به وقت خواب خود را از بول فارغ کنند و آنچه تجربه کرده شده بلوط و کندر مساوی است که در شراب سه اوقیه بجوشانند تا به یک اوقیه باز آید و صاف کرده با یک درم روغن آس بنوشند و گمان کرده‌اند که چون گرده خرگوش خشک کرده یک جزو بگیرند و تخم شبت یک جزو و عاقرقرحاد تخم کرفس هر واحد نیم جزو و دو درم و نیم از آن باوقیه آب سرد بخورند خیلی سودمند بود و دماغ خرگوش بری به شراب نفع دهد و نان که در خمیر آن اندک پیخال کبوتر انداخته باشند به آب سرد و به غایت نافع ست یا مر ربع درم به شراب بر نهار بدهند و گاهی حقنه‌ها بادویه حابسه بول و زرق آنها در مثانه نافع بود

مجوسی گوید که این دو اکسی را که بول در فراش کند نافع است پودینه نهری دو درم مر دو دانگ باریک سائیده به شراب ریحانی بخورند یا روغن بابونه به آب نیم گرم بدهند و ایضاً سعد دو درم شونیز و خردل و حب الرشاد هر واحد یک درم باریک سائیده بزیت انفاق و عسل کف گرفته بسرشند شربت به قدر جوز وقت خواب و بعد از آن بیضه نیمرشت بنوشند و ایضاً بگیرند برگ شاهدانج و کندر و مغز نیل صباغان مساوی و باریک سوده به عسل کف گرفته و شکر طبرزد بسرشند و هر شب دو درم از آن بخورند که نافع است

و بعضی ذکر کرده‌اند که حنجره خروس سوخته سائیده از دانگی تا دو دانگ با آب نیم گرم بخورند که نفع بخشد و باید که از ادمان بر اغذیه و اشربه و فواکه مبرده مثل خربزه و خیار و بادرنگ و به قول بارده کدو و احتراز نمایند و اغذیه حاره حریفه و معمول بتوابل حاره مثل زیره و خردل و دارچینی و فلفل و خولنجان و کردیا و زنجبیل و شراب صرف و مانند آن استعمال کنند

ایلاقی و جرجانی گویند علاج کسانی که در بستر بول کنند همچون علاج سلس البول و استرخای مثانه است و معتمدی از صاحبان تجربه ذکر کرده که در این علت یک استار تخم ریحان با یک دانه ماز و خام خورانیدم و بار دیگر حاجت آن نیفتاد و این دوا سودمند است تخم کتان بریان کرده ده درم تخم خطمی هفت درم اقاقیا و کندر و مروشیاف مامیثا هر یک دو درم شب یمانی بریان سه درم راسن ده درم هلیله کابلی بریان کرده ده درم کوفته بیخته به عسل معجون سازند شربتی سه درم هر صبح و ایضاً زیره‌ی کرمانی و حب الآس و کندر مساوی کوفته بیخته هر بامداد دو درم بخورند

ابن الیاس گوید که هر صباح کندر و سعد هر واحد یک درم به شکر سفید دو درم بخورند و این دوا نیز نافع است پودینه نهری پنج درم خردل حب الرشاد هر واحد سه درم کوفته بیخته به عسل کف گرفته معجون سازند و یک مثقال بخورند و این معجون نیز نفع دهد نشاسته قشور کند شاه بلوط سعد هر واحد چهار درم کوفته بیخته به عسل کف گرفته بسرشند شربت مثقال و این دوا نیز سودمند است کندر بلوط هر واحد ده درم حب المحلب سعد دم الاخوین خولنجان قرفه وج راسن هر واحد پنج درم کوفته بیخته قرص سازند شربتی سه درم

خجندی گوید که اگر مزاج اصلی حار باشد این دوا در این مرض نافع بود گل سرخ طباشیرتخم خرفه تخم کاهو هر واحد پنج درم گشنیز در سرکه ترکرده خشک نموده جفت بلوط حب الآس گلنار گل ارمنی صمغ عربی هر یک دو درم کافور نیم درم کوفته با آب انار میخوش یا آب بار تنگ قرص سازند

سعید گوید که علاج کسانی که در خواب بول کنند اگر به سبب استرخای عضلات مثانه بود این است که روغن بان برعانه بمالند و شراب کهنه بنوشند و اگر این از صفر مثانه باشد به خمر و زیت و مالش زهار کنند و بران آب ریاحین بریزند و آب کم‌تر نوشند و خصوصاً آخر روز و بلوط و پودینه و سعد و زیره‌ی سیاه و حب الآس به شکر بدهند غذا گوشت بریان و مطبوخ به توابل حاره سازند و اگر به سبب رطوبت مزاج باشد گل قند عسلی بدهند و بالایش آبی که در آن عود مصطکی جوشانیده باشند بنوشند و از استعمال اغذیه مرطبه منع کنند و غذا سخن مجفف مثل قلیه‌ها و مطبخنات سازند

داود گوید که بیش‌تر اطفال و شیوخ را به سبب ضعف مزاج ایشان و کسی که در خواب مستغرق باشد به سبب فرط رطوبت این مرض عارض شود و علاج این همان است که در سلس البول گذشت لیکن پشک گوسفند و بز و پیخال خروس و سنگدانه طیور را در این جا فائده بسیار است و چون سوخته بخورند و کذا تضمید به مورد و مازوو بخور بحلتیست و پوست عدس و شرب عرق الدیک مجرب است

ابن نوح گوید کسی که در خواب بول کند سببش اغراق در نوم به استرخای مثانه است پس اگر از حرارت باشد علامتش سرخی بول و سوزش دارحلیل بودو علاجش این است که در اطریفل جفت بلوط و گل سرخ باقماع آو آمیخته به روغن بادام یا روغن گل چرب کرده به آب سرد بخورند یا این سفوف دهند و نسخه او همان است که در آن بلوط پنجاه درم است و در سلس البول در قول اسماعیل گذشت و غذا در نیم روز تریریاج دهند و آب انار ترش بیاشامند و یا بگیرند و اقاقیا و هلیله زرد و قشور کندر و بلوط م مقل مساوی و اگر از برودت باشد علامتش این است که در اکثر کودکان و پیران افتد و اعراض مذکوره به این نباشد و علاجش این است که حنجره خروس سوخته نهار بدهند و قبل عشا سه درم پودینه به شراب ریحانی بخورانند یا حلتیت و زعفران دهند و یا چند مرتبه در روز و

شب بلوط و مروکندر بدهند و روغن ناردین برقطن بمالند و مسبخنات حقنه کنند و کمادات به ادویه حـار بـه کـار برند و اگر وقت خواب هر شب مغز حب المحلب دو مثقال بخورند خصوصاً مشائخ و مداومت بر آن کنند البتـه ازالـه این مرض کندو و برگ سداب استفاف نمایند و بهتر از این آن است که از دارچینی بافته بنادق ساخته هر شب نـیم درم از آن بخورند و سملبه شسته خشک کرده سرمه‌سا نموده به عسل بسرشند و هر شب دو درم بخورنـد و یـا هـر شب مثقال کندر بخورند و ثوم در اغذیه استعمال نمایند و این دوا مجرب است هلیله کابلی و بلیله و آمله هـر یـک ده درم بلوط یک شبانه روز در سرکه‌تر کرده بریان نموده هفت درم کندر و راسن و میعه یابسه و کیلا هر یک پـنج درم هر سه درم به عسل سرشته از سه درم تا چهار درم بخورند و قیمولیا بز سره‌ی نر گاو سائیده بر مثانه و قـضیب طلا نمایند که آن را منع کند و دوائی که در آن حاشاست و در تقطیر البول در قول شیخ گذشـت وقـت خـواب دو درم بخورند

کثرت البول

شیخ الرئیس می‌نویسد که کثرت بول بر چند وجه است از آن جمله یکی آن است که بر سبیل ذیابیطیس بود و آنچنان نیست که با وی تشنگی تنها بود بلکه او آن است که که با وی تشنگی چندان باشد که سـیراب نـشود و آب بیرون آید همچنان که بنوشد و

دوم آن است که با آن عطش بوده و احوال ذیابیطس در آن نباشد

سوم آن که با وی تشنگی معتدبه نبود و پس اگر در این جا حرقت و حدت باشد سببش حدت بول بود یا قـروح چنان که معلوم شده والا وزینجا اسباب سلس البول و برودت باشد که ادرار بسیار نماید به سببی که قبض کند و به سببی که تسخین باطن نماید و کسی که برازاو بسیار آید و رقیق بود بول او اندک شود و هر کسی که براز او خشک شود بول او کثرت پذیرد و علاج جمیع اسباب مذکوره مسطور شد و در این جا نیز معالجات برای آن کـه از بـرودت

باشد ذکر می‌کنیم و گوئیم که جمیع ادویه مقوی باه برای کسی که از سردی بول بسیار کند نـافع بـود و نوشـیدن زرده بیضه نیم برشت نفع دهد و شیرجوش کرده بنوشند و ایضاً طبیخ حب الآس و امرو و خشک و نمرهیـرون هـر روز دو اوقیه بر ناشتا نوشیدن ایشان را نافع است و مرمکی از ادویه‌ی جیده است و کذا حب المحلب و کـذا سـعد و کذا کندر و کذا خولنجان و کذا خبث الحدید و گشنیز و حبی که در آن حاشاست و در تقطیر البـول گذشـت نـافع است و این حقنه نیکو است و تقویت گرده نماید بگیرند آب خار خسک مطبوخ و مغز سر گوسفند و خـصیه او پیـه گرده بز و همه مساوی جمع کنند و بکار برند و بگیرنـد شـیر تـازه در روغـن زرد و روغـن چکتـی دنبـه در روغـن جته‌الخضراء همه مساوی مثل آن که اول مذکور شد و جمله را با هم آمیخته بدان حقنه کنند تـم کـلاً سـه مؤلـف گوید که اگر سببش کثرت شرب شیر و یا خوردن فواکه مدره مانند خربزه وا انبه و موز و شرب شراب و تناول قلیـه شلجمی و جدری و بورانی بود منع از شرب و اکل آن نمایند و اگر هزال کلیه یا استرخای مثانه یـا افـراط بـرودت و غیر آن باشد تشخیص و علاج هر سبب در سابق مفصل مسطور شده مطابق آن معالجه فرمایند و بعض ادویه حابس بول که در این جا مذکور می‌شوند حسب سبب به کار برند مثلاً برخوردن کنجد و خـشخاش مـداومت نماینـد و یـا شکر نیم رطل به قوام آورده پنج درم خولنجان سائیده بسرشند و استعمال کنند اگر کندر گلنار هر واحد یک مثقال مصطکی یک درم را کوفته بیخته به عسل سرشته سه درم بخورند افراط بول را نفع می‌کنـد و سـفوف کنـدر سـعد لنجان زیره‌ی سیاه بلوط حب الآس گشنیز مد بر به سرکه که یک و نیم خوردن نیز حابس بول اسـت و در نـسخه دیگر شاهدانه نیز داخل است و کذا کنجد دو جز و اجواین یک جز و سفوف کرده کف دست خوردن یا به قند سـیاه حب بسته نیم دام تناول نمودن و شیره‌ی برگ زم سپستان یک توله در آب برآورده با یک توله شـکر نوشـیدن نیـز نافع افراط بول است

جوارش ماسک البول که در این باب مفید است پوست هلیله زرد پوست بلیله آمله کوفته بیخته به روغن چـرب نموده گلنار سعد کوفی هر واحد دو مثقال کندر نانخواه هر واحد یک مثقال سائیده در شهد بسرشند

جوارش کندر کثرت بول را که از سردی بود باز دارد دارچینی دو درم کند خولنجان هر یک سه درم قرفه قاقلـه

هر یک چهار درم قرنفل جوز بوا به سباسه خیر بوا سنبل الطیب هر یک پنج درم مصطکی یک استار همه را کوفته بیخته بدو وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند خوراک دو درم تا سه درم حب که منع ادرار بول کند به سباسه سعد کندر هر واحد یک توله بزر البنج سه ماشه کوفته بیخته به قدر کنار دشتی حب بسته یکی صبح و یک شام دهند

سفوف ماسک البول جهت کثرت بول و سلس البول بلا حرقت و بول در فراش نافع است گلناز کز مازج هر یک پنج درم و باقی اجزای نسخه که در سلس البول در قول اسماعیل گذشت و در آن بلوط پنجاه درم دست گرفته سفوف ساخته به کار برند

دیگر از بیاض والد مرحوم نار مشک کنجد سیاه دارچینی جوز بوا مساوی سائیده یک کف با عرق مناسب بخورند برای کثرت بول مفید بود

قرص ماسک البول ادرار بول را که از گرمی بود باز دارد و تشنگی بنشاند کز مازج کندر اقاقیا هر واحد یک درم پوست هلیله کابلی بریان به روغن گاو چرب نموده یک مثقال گشنیز خشک بریان کرده یک و نیم درم گلنار گل ارمنی گل سرخ عدس هر یک دو درم تخم بلوط تخم مورد هر یک سه درم کوفته بیخته اقراص سازد شربت دو درم بارب به معجون بلوط برای منع افراط بول معمول است کندر حب الآس پوست هلیله زرد پوست بلیله آمله و نقل نانخواه کیا به هر یک سه درم زیره‌ی سیاه بر پنج درم سعد کوفی مصطکی تخم فنب هر یک و نیم در صلبوط چهار درم کوفته بیخته بسه چند قند سفید مقوم بسرشتند خوراک دو مثقال معجون حبث الحدید دافع کثرت بول و هم مفید به سرعت انزال خبث الحدید مدبر و چهل درم بلوط گلنار کندر از هر یک ده درم طباشیر تخم قنب زیره‌ی سیاه نانخواه کرد یا پوست هلیله زرد و پوست بلیله آمله هلیله سیاه هر یک سه درم عسل سه چند ادویه شربت از مثقال تا دو مثقال معجون قسط که کثرت بول و بول فی الفراش را مجرب نوشته سعد کوفی بلوط کندر دار فلفل قسط شیرین هر یک پنج ماشه زنجبیل سه ماشه فلفل سیاه دو ماشه عسل سه وزن ادویه و معجون لبوب که بسیاری بول باز دارد در بحث سلس البول در قول اسماعیل مسطور شده و جوارش زرغونی و جوارش جالینوس نیز

کثرت بول را که از سردی مثانه بود نافع است

قلت البول

بدان که کمی بول را شیخ الرئیس و سید جرجانی و ایلاتی پنج سبب نوشته‌اند یکی آب کم خوردن دوم گـشاده شدن همه مسام و کثرت تحلیل افراط سوم‌کثرت اسهال چهارم ضعف گرده از جذب آب از جگر پنجم ضـعف قـوت جگر از تمییز آب از خون و ارسال مائیت بگرده این هر دو در سوء القنیه و استسقا بود

علاج در نوع اول آب بسیار نوشانند و یا مدرات مناسب مزاج دهند و در ثانی منع از تحلیل کنند و در چهارمی و پنجمی مدرات جاره بسیار دهند مع مقویات گرده و جگر و بدانند که صـاحب ایـن علـت را حموضـات ضـرر دارد و جماع در مرض ایشان افزاید و علاج ضعف جگر و گرده اسهال و منع عرق هر یک به مقامش مسطور است

بول الدم

بدان که خونی که از راه بول آید یا خون صرف باشد و آن در این جا مسطور می‌گردد و یـا غـسالی و یـا بـا ریـم آمیخته بیرون آید و آن بعد از این علحده در ابوال غریبه مذکور شود و سبب بول الدم گـشادن رگ یـا شـکافتن آن است از اسبابی که در نفث الدم مذکور شد و به قول شیخ بول خون صرف از دو حال خالی نبود

یکی آن که از اعضای فوق گرده مثانه خون جگر و همه بدن آید به سبب امتلای مفرط و موی یـا افـراط گرمـی مزاج و استعمال ادویه گرم و اغذیه تیز و بدان سبب دهن رگها بگشاید یا رگ بشکافد یـا بگـسلد و یـا تـرک عـادت

خروج خون و یا قطع عضو و غیر آن یا به طریق بحران و تنقیه فضول یا صدمه یا جهیدن و سقطه و ضربه و این کم‌تر بود

دوم آن که از نواحی اعضای بول مثل گرده و مثانه و مجاری بول آید به سبب انقطاع رگ یا انفتاح یا انشقاق او از وقوع ضربه یا سقط و یا خوردن طعام تیز با ریح یا سردی ساده مکثف یا تاکل و گاهی این از تمدد و کزار قوی پیدا شود بنابر انفجار عروق به سبب شدت انضغاط حادث از تمدد اعضای ظاهری و باطنی و قسمی از بول الدم به سبب ذوبان گوشت به خون یا به سبب شدت رقت خون در بدن باشد و این هرگاه با وجود قوت گرده اتفاق افتد خون بسیار بکشد

جرجانی می‌نویسد که سبب خون آمدن از مجرای بول هفت نوع است یکی کثرت خون در همه تن و در رگهای گرده و بدان سبب گشاده شدن رگ و دوم خوردن اغذیه و ادویه گرم چون فلفل و حرف و سیر و فرفیون و صمغ سداب و جند بیدستر و مانند آن سوم برداشتن چیزی گران یا جهیدن از جا یا رسیدن زخمی و آسیبی بر موضع گرده که رگی بگشاید چهارم کثرت جماع پنجم غلبه رطوبت و آغشته شدن رگها و تراویدن خون از آن ششم ریح در گرده گشادن و شکافتن رگها از آن هفتم صعوبت کزاز و سوء مزاج سرد و خشک و طرقیدن رگ از آن و این اسباب یا در گرده افتد یا در مجرای بول که میان گرده و مثانه است

طریق تشخیص اسباب مذکوره اگر خون گاهی مخلوط به بول و گاهی صرف به کثرت آید و علامات غلبه خون و اهتلای رگها معلوم شود و سببش امتلای خون باشد پس اگر خون صاف و خالص تازه بدون درد و عقب تناول طعام تیز برآید سببش گشادن یا گسستن رگ باشد و اگر خون اندک اندک آید و در بدن آفت یا وجع نبود و از گشادن دهن رگ باشد و اگر خون بسیار یکبارگی آید و عقب ضربه بر موضع گرده بر آید از گسستن رگ باشد لیکن از گشادن و گسستن رگ مثانه خون بسیار نیاید به خلاف گرده که از آن خون بسیار آید و اکثر از غثیان خالی نبود و گاهی در آن خون بسته همچون پاره جگر بیرون آید و درد در پشت و پهلوها نیز بود

و اگر با درد برآید از قروح باشد پس اگر اندک اندک آید و مایل به سیاهی بود و گاه با بوی بد و اکثر بعداً امراض

حاده با قشور و ریم باشد از تأکل بود

و اگر خون اندک بر آید و درد اندر پیغوله ران و تهیگاه بود از مجاری بول باشد و اگر خون گرم و سوزان آید سببش تناول ادویه و اغذیه تیز باشد و اگر خون ناگاه و یکبارگی بیرون آید از ضربه و سقط یا کثرت جماع بود و فرق میان این هر دو از تقدم سبب باید کرد و اگر خون اندک اندک آید و علامات کثرت رطوبت یافته شود و سببش غلبه رطوبت باشد و اگر خون اندک اندک و سیاه با نفخ آید و علامات ریح الکلیه موجود بود سببش ریاح باشد و اگر خون رقیق مثل خون محترق آید و بعد ذویان عارض شود و سببش ذوبان لحم باشد و اگر با وجود رقت خون آثار رقت خون یافته شود و در فصد خون رقیق بیرون آید سببش رقت خون باشد و اگر علامات مذکوره یافته نشود و خون دفعه آید و بعد از آن خفت و قوت معلوم شود سببش بحران باشد

و اگر خون با ادرار آید به سبب امتلا یا به سبب ترک ریاضت یا قطع عضو باشد و تقدم هر یک شاهد بران بوده

و سمرقندی گوید که گاهی خون از گرده بادوار معین به حسب امتلای عروق و خلای آن همچون خون بواسیر آید و صاحب او را هنگام احتباس و امتلا به سبب تمدد عروق درد به طرف قطن محسوس شود و بعد گشادن دهان عروق و خروج خون در وقت و دره درد ساکن شود

و بقراط گفته که چون خون بول کند بلا وجع و تب اندک اندک در اوقات بود در آن خوف نیست و اما چون دوام کند بیش‌تر تب و بول ریم پیدا کند

علاج تدبیرش به علاج نفث الدم کنند

و یا گل ارمنی دم الاخوین سنگ جراحت کتیرا صمغ عربی شادنج عدسی مغسول هر واحد یک ماشه کوفته بیخته همراه شیره‌ی خشخاش شیره‌ی خرفه هر یک شش ماشه شیره‌ی کاکنج چهار ماشه شربت انجبار شربت حب الآس دو توله بارتنگ پنج ماشه پاشیده بدهند و یا در سفوف مذکور صدف سوخته کهربای شمعی عوض سنگ جراحت و کتیرا و صمغ داخل کرده همراه شیره‌ی و پنج انجبار در عرق بارتنگ برآورده تخم بارتنگ پاشیده بخورانند و یا این قرص بول الدم بکار برند مغز تخم خیار چهار درم نشاسته کتیرا گلنار سک دم الاخوین صمغ

عربی هر واحد یک درم کوفته بیخته به آب خرفه یا آب بارتنگ قرص ساخته شربه مناسبه بدهند و شربت عناب بنقوع گشنیز حابس و مسکن است و چهار درم تخم بارتنگ با شربت انجبار و شیره‌ی تخم خرفه و تخم خیارین و خشخاش نافع بود و کندر و گل ارمنی و قرص طبا شیر قابض و شربت خشخاش و کاکنج در همه اقسام سود دارد (ص۵۲۸) بیست و یک عدد باریک سائیده و بخورند و بالایش براده‌ی صندل سفید که شب در آب‌تر کرده صبح مالیده صاف نموده باشند بنوشند در حبس بول الدم مجرب و آزموده است و کذا شیره‌ی برگ انار شیرین و شیره‌ی پوست بیخ انجبار در آب برآورده شربت انار آمیخته نوشیدن

و بدانند که اگر بول الدم به سبب امتلای بدن یا رقت اخلاط و مانند آن باشد و غرض جذب خون به سوی خلاف بود فصد باسلیق کنند و اگر به سبب آفت در اعضای بول مثل گرده و مثانه و مانند آن باشد و مقصود و بفصد تنقیه ماده از اعضای بول فصد صافن کشانید که این نافع‌تر از باسلبق باشد به سبب کثرت مشارکت او با این اعضا از باسلیق و حجامت کعب نفع تمام دارد و گویند که حجامت گردن بر سفره و عانه مفید بود و حکیم علی در مجربات خود گفته که در بول الدم و مده و سوزش که کهنه شده باشد زلو بالای زهار و زیر ناف بچسبانند و خون بسیار کشند و فصد صافن نیز بسیار نافع است و گویند که تقدم تسکین خون به مثل شربت عناب و شربت نیلوفر بر فصد واجب است تا غلیان از فصد حاصل نشود و ضرر نکند و از تناول اغذیه حریفه ولحوم و مدرات قویه و سواری و رفتار نیز احتراز نمایند و چون بعد از بول الدم ریم آمدن گیرد دلیل قرحه باشد که اندر گرده مثانه یا قضیب افتد در این وقت جایگاه قرحه را بدرد آن موضع دریافته به علاج قرحه آن عضو که در مقام هر یک مسطور است پردازند و اگر خون منجمد گردد علامات جمود الدم پدید آید آنچه در بحث آن مذکور شد به کار برند و گویند که آنچه از ریح البواسیر بود اول رگ صافن زنند و به فاصله سه چهار روز باسلیق کشانید و قرص شب و کهربا با بعضی مدرات مثل خشخاش و خیارین و شربت حب الآس و بعضی از تدابیر ریح البواسیر به عمل آرند و اگر کثرت جماع سبب بود ترک آن نمایند و مقویات دماغ که قابض باشند استعمال نمایند چون طباشیر و دم الاخوین و کهربا و بسد و مروارید و غیره یا مربای آمله و سیب با شیره‌ی حب الآس و ریشه انجبار و گشنیز و خشخاش و غذا بیضه نیم

برشت و یا شیر برنج دهند و اگر به سبب ضربه و سقطه باشد فصد صافن کنند و قرص بول الدم با شربت عناب دهند و اضمده و اطلیه از مبحث ضربه و سقطه گرفته به عمل آرند و همه انواع مادام که تقلیل ماده و جذب آن به جانب مخالف به فصد و حجامت نشده باشد استعمال قوابض قویه نکنند که دراین خون جمود خوب است

ذکر ادویه مفرده و مرکبه که بول الدم را نافع است شرب رب انجبار یا پوست بیخ اویا شب یمانی یا برگ بیخ یا بیضه مرغ خام یا کتیرا و خوردن مغز خروف به شکر و روغن گل آمیخته یا حب کاکنج و شرب و ضماد و گلنار و تناول تخم چغندر سوده به میعه سائله سرشته هر واحد نافع نفت الدم است

دیگر ریوند خطائی یک درم پخته کوفته بیخته سه حصه کنند و یک حصه به آب حب بسته هر روز بخورند و بالایش نبات پنج دام در قدری آب شربت غلیظ ساخته بنوشند و همین سان سه روز به عمل آرند جهت بول الدم و رفع قبض مجرب نوشته

دیگر برگ ترب کوفته آب او یک دام گرفته با یک دام گلاب آمیخته بنوشند و تا سه روز به عمل آرند و از غذای گرم پرهیزند

دیگر چهار دانه نرملی در آب سائیده بجغرات در پیاله چینی آمیخته بالای آن پارچه بسته شب بگذارند و صبح بخورند تا یک هفته خون آمدن از بول باز دارد

دیگر نوشیدن شیره‌ی برگ بانسه و نقوع آن نیز در بول الدم نافع است و جوانسه سائیده نوشیدن نیز فائده دارد

دیگر کاه دوب سفید یک توله با هفت دانه فلفل گرد سفید در آب سائیده بنوشند برای بول الدم مجرب نوشته

دیگر گویند که اگر کریله خر و یک عدد در آب شیر برآورده بنوشند برای بول الدم عجیب النفع است

دیگر نقوع زرده چوب و آمله در این باب مجرب نوشته‌اند و

دیگر اگر مریض حار یا بس مزاج و کثیر الجماع را بول الدم از حرارت گرده و ریح البواسیر قدیم عارض گردد اول فصد باسلیق گشاده قرص طبا شیر قابض سه ماشه در شربت خشخاش و انارین یک توله آمیخته بلیسانند و بالایش شیره‌ی خرفه و خشخاش هر یک نه ماشه زرشک چهار ماشه و خیارین هفت ماشه و شرب نیلوفر چهار توله و

سبوس اسپغول نه ماشه خورده بنوشند و غذا ترش چون حصرمیه انبرباریسه یا گوشت بزغاله و بچه مرغ کله پاچه با نان تنوری سازند و از پیه گرده بز یک توله و موم سفید سه توله و روغن گل نه توله و پیه‌ی بچه ماهی روهو دو توله آب گشنیز سبز و مکوه و کلاب سبز هر یک سه توله قیروطی ساخته بر کمرگاه و زهار بمالند و از جماع و تدابیر گرمی و خشکی افزا منع کنند و جمله تدبیرتری فرامنفرد کنند و جهت رفع ریح البواسیر مقل ازرق چهار حبه و کتیرا یک ماشه در گل قند یک توله آمیخته به گلاب نه توله بدهند و آبزن از روغن گل دو توله و شوربای کله پاچه ساخته و در روزی چهار پنج بار نشانند و همین تدبیر تا یک هفته به عمل آرند

و دیگر اگر مرد پیرانه سال را در فصل سرما بول الدم عارض شود شیره‌ی عنب الثعلب شیره‌ی تال مکهانا شیره-ی تخم خشخاش هر یک چهار ماشه در آب برآورده خمیره صندل یک توله حل کرده بدهند روز دوم شیره‌ی تخم خربزه سوم روز طباشیر صمغ عربی کتیرا یک ماشه سوده پاشیده چهار روز شیره‌ی کاکنج پنجم روز شیره‌ی مغز چلغوزه چهار ماشه ششم روز شیره‌ی بهمن سفید چهار ماشه و بنادق البزور چهار ماشه سوده پاشیده افزایند باز اطریفل گشنیزی یک توله شیره‌ی کاکنج و عنب الثعلب و بهمن سفید هر یک چهار ماشه و غیر آن بدهند

دیگر اگر با حبس بول خون اندک اندک از خراش حصات آید حجر الیهود دو ماشه صمغ عربی یک ماشه به گلاب سوده همراه شیره‌ی خارخسک شیره‌ی خیارین شیره‌ی تخم خربزه شربت خشخاش و شربت بزوری دهند و نطول ترب مع برگ هفت عدد و برگ شبت یک آثار شلغم مع برگ پا و آثار گل بنفشه خسکدانه حب القلت بابونه گل خطمی و غیره هر واحد دو توله فرمایند پس اگر خون ضعف کبد باعث پیرانه سالگی باشد در فصد توقف کنند و بررعایت بواسیر زلو بعصبص جائز دارند و گل خطمی سه ماشه در عرض شاه‌تره و پنج توله گلاب چار توله جوشانیده صاف کرده شیره‌ی بستان افزوده شیره‌ی تخم خشخاش هر یک چهار ماشه خمیره صندل یک توله حل کرده دهند

دیگر اگر در ابتدا اسهال دموی و بول سرخ باشد باز در بول هم خون آید در فصد خوف ضعف کبد و زیادتی آفت گرده بنا بر پیرانه سالگی باشد شیره‌ی تخم خشخاش شیره‌ی مغز بادام هر یک چهار ماشه عرق عنب الثعلب ده

توله خمیره صندل یک توله بالنگو چهار ماشه پاشیده دهند پس اگر مریض گوید که اول درد می‌شود باز بول به خون آمیخته می‌آید و در آخر سوزش می‌شود بول را بکاسه چینی گذاشته به بینند اگر ریگ معلوم نشود شیره‌ی خرفه شش ماشه شیره‌ی اصل السوس چهار ماشه شیره‌ی دانه‌ی هیل سه ماشه در نسخه سابق افزاینده به جای بالنگو نشاسته سوده پاشیده کنند روز دوم به جای خشخاش شیره‌ی تخم کاهو شش ماشه کنند روز چهارم باز شیره‌ی تخم خشخاش و شیره‌ی بهمن سفید هر یک چهار ماشه به جای دانه‌ی هیل و صمغ عربی یک ماشه سوده به جای نشاسته نمایند چنانچه دستور تبدیل شیرجات است تا طبیعت به یک دواماالوف نگردد که اثر دوا کم شود باز ثعلب مصری یک ماشه سوده پاشیده و شیره‌ی بیخ انجبار چهار ماشه افزایند باز سفوف ثعلب مصری تخم بستان افروز ستاور صمغ عربی بهمن سرخ بهمن سفید شقاقل مصری طباشیر هر واحد یک ماشه کوفته بیخته خورده بالایش شیره‌ی اصل السوس شیره‌ی مغز تخم هندوانه شیره‌ی بیخ انجبار هر یک چهار ماشه خمیره صندل یک توله بالنگو چهار ماشه پاشیده دهند بعد از آن ادویه که برای مردپیرانه سال در فصل سرما به سابق مذکور شد به کار برند

دیگر اگر بول الدم و قاروره سیاه و افتم و سوزش نیز باشد و خلل در گرده معلوم شود شیره‌ی خارخسک شیره‌ی کاهو هر یک هفت ماشه عرقیات شربت انار دهند باز شیره‌ی خرفه اضافه نمایند بعده قرص گلنار که در آن سلیخه و گل ارمنی است و قرص کهربا که در آن کهربا و بسدست طیار کنانند و صبح گل ارمنی نیم ماشه کهربا دم الاخوین گلنار هر یک ماشه سوده در شربت نیلوفر آمیخته همراه شیره‌ی پوست بیخ انجبار چهار ماشه شیره‌ی خرفه‌ی سیاه در عرق بارتنگ عرق شاه‌تره برآورده شربت نیلوفر دو توله بارتنگ پنج ماشه پاشیده بخورانند و شام قرص گلنار پنج ماشه سوده همراه شیره‌ی خرفه‌ی سیاه پنج ماشه لعاب بهدانه سه ماشه در عرق بارتنگ برآورده شربت نیلوفر دو توله بارتنگ پنج ماشه پاشیده بدهند بعد از آن اگر بر بول مگس نشیند و دهنیت معلوم شود و در نسخه صبح شیره‌ی پوست بیخ فالسه شکری شش ماشه و اگر تازه باشد شب در آب‌تر کرده صبح زلال آن گرفته و در نسخه شام است گلود اگر خوب نباشد شیره‌ی گلو اضافه کنند باز در نسخه صبح قرص کهربا یک ماشه افزایند

پس اگر از تبرید شام اشتها ساقط شود صبح قرص کهربا قرص گلنار هر یک سه ماشه سائیده و در شربت نیلوفر آمیخته با شیره‌ی خرفه و لعاب بهدانه عرق بارتنگ که شام داده می‌شد بدهند و به وقت شام آب زلال بیخ فالسه با قدری شرینی بخورانند غذا خشکه و ساگ خرفه و کلی کچنال و برای تنقل بادرنگ و کسیر و شربت انار فرمایند باز صبح قرص کهربا به شربت انار آمیخته همراه آب کاسنی مروق هفت توله عرق بارتنگ شربت انار بارتنگ پاشیده دهند و نسخه شام همان آب زلال بیخ فالسه دارند باز در نسخه صبح بیخ انجبار زیاده کنند بعد از آن اگر کاسنی سبز به هم نرسد عوض آب آن عرق کاسنی چهار توله عرق مکوه پنج توله اضافه کنند و به وقت شام باز قرص گلنار سه ماشه شیره‌ی پوست بیخ انجبار بیخ ماشه عرق عنب الثعلب شربت انار بدهند و مصطکی کندر هر یک نیم ماشه کهربا جفت بلوط حب الآس هر یک ماشه سوده به گلقند یک توله سرشته همراه عرق مکوه بخورانند

حب که جهت بول الدم و سیلان منی و سرعت انزال نافع طباشیر کتیرا زرشک گشنیز مقشر تخم حماض گل ارمنی صندل سفید گلنار صمغ عربی هر یک شش ماشه سنگ خسک خار هاره‌ی خشک تخم خرفه قلمی کشته مغز تخم خيارين کهربا اسپغول هر واحد یک توله سوای اسپغول همه را سائیده به لعاب اسپغول جها سازند شربت یک مثقال

دوائی که بعد فصد باسلیق مفید تخم خرفه کوفته بیخ انجبار تخم کاهو در آب خیسانیده صاف نموده شربت آمله داخل کرده دم الاخوین کهربا با گل ارمنی سوده پاشیده بنوشند

سفوف که بول الدم را مجرب است و استحاضه را نیز نافع بسد کهربا طباشیر حب الآس گشنیز خشک بزرالبنج صمغ عربی کتیرا هر یک سه ماشه خشخاش سفید پنج ماشه نبات سه توله سفوف کرده هر روز هفت ماشه با عرق کاهو یا شیر بز بخورند و از ترشی پرهیز کنند

دیگر کهربا گل ارمنی گلنار اقاقیا کند هر واحد یک جزو افیون ربع جزو سفوف ساخته یک مثقال با آب سماق بخورند که نزف الدم از گرده مثانه و مقعد رحم باز دارد

و سفوف شادنج که بول الدم را مجرب است شدنج مغسول دم الاخوین بسد کهربا با گلنار شب یمانی تخم خرفه

گل ارمنی گل قبرسی مساوی کوفته بیخته به آبی که سماق در آن‌تر کرده باشند

ضماد که حبس بول الدم کندگل ارمنی گل مختوم صمغ عربی تخم خرفه کتیرا گل سرخ گلنار شاخ گوزن سوخته عصاره لحیه التیس هر یک دو درم ماز و اقاقیا حضض هر واحد یک درم کوفته بیخته به آب مورد یا سرکه ضماد کنند و ضماد اقاقیا صندل سرخ خرنوب به آب به آب سماق و خرفه نیز مفید

قرص کهربا که میرزا محمد باقر در بیاض مجربات خود جهت بول الدم محرب نوشته کهربای شمعی بسد سوخته مغسول تخم خرفه مقشر صمغ عربی بریان گشنیز خشک بریان بزرالبنج سفید لک مغسول طباشیر کتیرا نشاسته هر یک پنج ماشه تخم حماض شاخ گوزن سوخته پوست تخم مرغ سوخته گل ارمنی خر مهره سوخته گلناز فارسی سک هر یک سه ماشه مصطکی بریان زعفران افیون هر یک یک ماشه قرص سازند و قرص الطین و معجون کاکنج نیز نافع است

اقوال حذاق ابوسهل گوید که هرگاه مریض از ضربه یا سقطه خون بول کند فصد باسلیق کنند و این قرص کهربا دهند با صمغ عربی هر واحد پنج درم گلنار عصاره لحیهٔ التیس هر واحد دو درم و نیم کندر ده درم تخم کرفس یک درم افیون یک درم به قدر یک مثقال قرص ساخته هر روز یکی بنقوع سماق بخورند و غذا اسماقیه و حصرمیه تناول نمایند و از حریف و مالح حذر کنند و بر موضع ضربه به گل ارمنی و اقاقیا و صبر و حضض دم به سرکه و گلاب ضماد کنند و چون بول الدم عقب افراط طعام حریف افتد به همین تدبیر پردازند

بوعلی می‌فرماید که علاج بول الدم حادث از امتلا در اصول کلیه معلوم کرده‌اند علاج ذوبان در وقت اخلاط نیز دانسته‌اند و بحرانی و آنچه نغض باشد حبس او واجب نیست و چون احتیاج به فصد آید صافن نافع‌تر از باسلیق بود و بعد فصد تطیف غذا کنند و به قوابض مثل سماقیه متعرض نشوند تا آن که قاروره بر نقاد دلالت کند بهر آن که قوابض تمجید خون تطبیق عروق نماید و گاهی مائیت را باز پس به سوی خلف گرداند و در آن خطر است و همچنین حوامض و آنچه فی الحال ذکر علاجش واجب بود علاج بول الدم صرف است که به سبب تفرق اتصال عروق باشد و علاجات مشترکه میان آن که به سبب گرده و مثانه بود آن تبرید و تقبیض است به ادویه که اکثر آنها

در باب نزف خون حیض ذکر کرده شود مع مدرات برای تنفیذ دوا و تقدم به جذب خون به سوی خلاف به مجاجم و فصد باریک اندک از باسلیق نمایند و اغذیه مغلظ خون و مردان تناول کنند و سکون و راحت و بستن دست و پا مناسب بود و جماع اصلا ترک باید کرد و واجب است استعمال آبزنات که در آن قوابض از عدس مقشر و پوست انار و سفرجل و امرودوماز و عصی الراعی و مانند آن جوشانیده باشند و از ادویه قویه در حبس آن خار خسک و براده چوب کنار و بیخ قنطوریون وحب فاوانیاست و از اطلیه بیخ عوسج وخرنوب نبطی و خرنوب شوک و سماق و بیخ اجاص بری و پوست انار است بریباس باغوره یا عصاره گل سرخ از آن‌ها طلا نمایند و حی العالم تنها طلای جیدست خصوصاً بیخ آن با کتیرا و چیزی از عصارات قابضه و از لطوخات پشت و عانه مرو زاج و مازو و کاغذ سوخته و اقاقیا است و از مشروبات قرص گلنار بدم الاخوین است و از اقراص قویه محتاج الیه در بول دموی حادثه از مثانه این قرص شب است بگیرند شب یمانی و گلنار دم الاخوین هر واحد یک درم کتیرا دو درم صمغ نیم درم و در شراب عفص غیر حلویا در عصاره خرفه بخورانند و آنچه کم‌تر از این سالم‌تر بود این است که بگیرند کتیرا و تخم خشخاش و گل مختوم و عصاره لحیۀ التیس و صمغ آلو سیاه و کهربا مساوی و شربت از آن از دو درم تا سه درم است

و ایضاً حی العالم و کهربا هر واحد یک جزو شادنج نیم جز و شب یمانی سدس جزو گل ارمنی یک و نیم جزو شربت تا یک و نیم مثقال در بعض عصارات قابضه و گاهی در آن مخدرات داخل کرده می‌شود و مثل این نسخه بگیرند زعفران حب حرمل تخم خبازی دشتی و افیون هر واحد دو درم مغز بادام سه و نیم عدد شربتی از آن یک جلوزه و ایضاً پوست بیخ بیروج بریان و انیسون بریان و تخم کرفس بریان هر واحد سه درم خشخاش سیاه دوازده درم بطلا سرشته یک درم بخورند و ایضاً سفوف از شاخ گوزن سوخته و کتیرا مساوی برب آس بخورند و ایضاً این دوا راقد ماستوده‌اند از تخم مغاث منقی سی حبه مغز چلغوزه دوازده عدد مغز بادام تلخ نوزده عدد تخم خبازی سه درم شربتی از آن درخمی بر ناشتا و اما آنچه مختص به مثانه بود این است که ادویه مشروبه را قوی‌تر کنند و مدرات در آن نیز قوی‌تر باشد و ایضاً از چیزی که در آن نفع می‌کند این است که اسفنج به سرکه‌تر کرده در جمیع

جوانب آن و در کنج رآنهاو غیره بنهند و در آن ادویه مزروقه به عـصارات مثـل عـصاره بارتنـگ و عـصاره بطبـاط و عصاره خرفه استعمال کنند و از ادویه قرص شب مذکور است و قرص مخدرات مذکور و شاخ گوزن سوخته و کهربـا و شادنج و صمغ و کتیرا و ماز و عصاره لحیۀ التیس و گلنار و اندکی از شب و ارز سوخته مغسول و شمه از مخدرات افیونیه و بیخته و از تدبیر حبس سبلان دم از مثانه وضع محاجم بر خاصرین دورکین و عانه اسـت کـه ایـن حـبس خون کند بعد از آن تدبیر علقه نمایند چنانچه گفته شد و از اغذیه نان و دوغ ثرید کرده و رمائیه و سماقیه اسـت و اگر قوت ضعیف باشد به شوربای قرائص به گوشت کوفته و اسفید باجات کمک و تیهو و شفنین به آب غـوره و انـار دانه ترش کرده و شیر مطبوخ و مانند آن تقویت دهند و اگر از شراب چاره نباشد به سبب سقوط قوت باشـد اشـتها شراب عفص غلیظ سیاه دهند و چون صحت یابد کسی که خون یا ریم بول کند شراب ممـزوج بنوشـند تـا اجـلا و ادرار نماید و حبس بول البته نکند که مرض عود کند

صاحب کامل گوید که هر گاه انسان خون بول کند فصد باسلیق کنند و به تدبیری که در بـاب نفـث الـدم ذکـر کردیم بپردازند مثل قرص کهربا یا گل قبرسی و طراثیث و عصاره لحیۀ التیس باریک سائیده بـه آب بارتنـگ و آب عصی الراعی و آب علیق و مانند آن بسرشتند و این قرص دهند مغز تخم کـدو و خیـار و نـشاسته و کتیـرا و صـمغ عربی هر واحد سه درم گلنار دو درم شب سرخ و اقاقیا هر واحد یک و نیم درم کهربا یک درم همه را باریک سائیده و به آب قرصها سازند هر یک به وزن مثقال و به آب خرفه یا به آب سماق بخورند و این قرص نیز نـافع اسـت تخـم خرفه و مغز تخم خیار و مغز تخم بادرنگ و اسپغول هر واحد پنج درم نشاسته و کتیرا هر واحـد چهـار درم اقاقیـا و گل قبرسی هر واحد دو درم کهربا یک مثقال سوای اسپغول همه را باریک سائیده به لعاب اسـپغول سرشـته قـرص سازند هر قرص به وزن مثقال تا دو درم و با آب خرفه بخورند و ایضاً تخم خرفه و مغز تخم خیار و نشاسته و کتیـرا هر واحد چهار درم گلنار دو درم بسد و کهربا هر واحد نیم درم باریک سائیده به لعاب بزرقطونا یا بهدانه سرشته بـه وزن یک مثقال قرص سازند و به آب بارتنگ بخورند و چون امر این بقرحه گرده و بول المـده انجامـد بایـد کـه بـه تدبیری که در قروح کلیه ذکر کردیم علاج نمایند

جرجانی و ایلاقی می‌نویسند که اگر مانعی نباشد فصد باسلیق از هر دو دست نمایند و به قدر قوت خون برآرند و از اغذیه غلیظه و ادویه مدره منع کنند و این سفوف کاکنج دهند کهربا یک درم ریوند چینی چهار دانگ افیون دانگی کندر و گل مختوم نشاسته کتیرا صمغ عربی هر واحد یک و نیم درم کاکنج بیست عدد صمغ کمکام دو درم و این دوائی است که از یمن آرند و زنان بهر فربهی به کار برند و این را صرد نیز گویند و دع سوخته و بسد و عقیق هر واحد یک درم همه ادویه سائیده نصف از آن به آب بارتنگ بسرشتند و نیمه باقی همچنان بدارند و هر صبح از آنچه سرشته باشند یک درم با پانزده درم شربت حب الآس یا شربت غوره یا شربت ریباس بدهند و از حصه دیگر به قدر چهار مغز تخم خیار و مغز تخم بادرنگ و مغز تخم خربزه و مغز تخم کدو و سوده بیامیزند و شب وقت خواب دو درم با شربت مورد یا شربت بهی دهند و اگر تب و تشنگی و حرارت غالب بود سفوف مذکور با کشکاب بدهند و بعد سه ساعت سکنجبین سفرجلی بدهند و تامل کنند اگر خونی که می‌آید سیاه و غلیظ باشد بند نکنند تا آن وقت که رقیق شود ابوالحسن گوید چیزی عجیب در علاج خون آمدن از گرده شنیده‌ام و آن این است که گوشت ماهی که آن را به عربی سمک هار با گویند و به فارسی مار ماهی نامند بسوزند تل سیاه گردد و گل مختوم و سعد هر یک یک جزو و کوفته بیخته یک درم یا پانزده درم شربت حب الآس یا شربت حصرم یا شربت ریواج بخورانند و این سفوف چنین استعمال می‌کرد بگیرند اظفار الطیب درامک و کندر و اقاقیا و بلوط مساوی همه را سائیده یک دانگ و نیم با آب سرد بدهند و قرص کهربا که در قول ابوسهل و قرص شب و غیر حکه در قول بوعلی گذشت با آب بارتنگ یا آب برگ خرفه قرص ساخته به کار برند و یا مغز تخم خیار و نشاسته و کتیرا هر یک چهار درم گلنار دو درم شکر یک درم با آب بسان الحمل قرص سازند و عصاره موردتر و عصاره گل سرخ‌تر و عصاره برگ اسپغول و عصاره بارتنگ به اندک گلنار و شاخ گوزن سوخته و عصاره لحیهٔ التیس در قضب چکانیدن سود دارد و در آبهای قابض نشاندن سخت نافع بود و ضمادات قابض نهند و آبزن قابض این است موردتر و مازو و گلنار و جوزالسر دو پوست انار و گل سرخ همه را جوشانیده صاف نموده و اندر آن نشانند و این ضماد قابض است عدس مقشر و بهی کوهی قابض و سیب کوهی قابض و حب الآس و خشخاش همه را کوفته به عصاره برگ مورد وتر سرشته بر موضع

گرده نهند و اگر اقاقیا و گلنار و سماق زیاده کنند صواب بود و از همه حرکات و جماع باز دارند و طعام سماقیه و حصرمیه و رمانیه و پائچه و فالوده به نشاسته و روغن بادام فرمایند و آن را که بقی حاجت افتد قی بر طعام‌های چرب و شیرین و کشکاب کنانند و دو دوای تیز از بهرقی ندهند ابوالحسن گوید در این باب مزاج‌های غریب بسیار شنیده‌ام که در کتاب‌ها نیست از آن جمله این است از معتمدی شنیدم که به قدر یک حبه نوشادر با یک درم گل مختوم سوده پیاز مودم همان روز خون بند شد و می‌گوید در بصره پیرزنان علاج این مرض چنین می‌کردند که از بیضه شتر مرغ خاگینه ساخته می‌خورانیدند و عقب آن شراب قابض می‌دادند و من بر یکی این را بیازمودم همان روز خون باز ایستاد و عسر البول پیدا شد باز علاج عسر البول کردم و می‌گوید که این خاصیت در بیضه شتر مرغ است و هم او گوید که در بغداد مردی اصفهانی را این مرض بود و تکلیف بسیار کشید و لاغر شد بعداز مدتی او را سالم دیدم از وی حال زوال آن مرض پرسیدم گفت که بر سبیل هزل خیار بریان کرده خو زدم مرض زائل شد من گفتم که بعد زوال ماده این اتفاق بیفتاد تو گمان بردی که خیار سودمند شد آن مرد سوگند خورد که بر بسیار کس آزمودم و همه را سود داشت و اگر سبب مرض سوء مزاج سرد و خشک بود حقنه‌ها که از طبیخ سر بره گوشت کبوتر بچه و روغن دنبه سازند سود دارد و نان که از پیه یا مغریات ساخته باشند به اندکی بادیان مفید بود و در طعامها پیه بط و پیه مرغ خانگی داخل کنند و هریسه و و پایچه و بیضه مرغ نیم پخت و حلوای فانیذ و خشخاش سود دارد و روغن یاسمین و روغن سوسن برگرده مالیدن نافع است و اگر سبب مرض زخمی یا آسیبی بود رگ باسلیق زنند و طعام سبک دهند و ضمادی که در قول ابوسهل گذشت باید کرد و بی سخت نافع بود و اگر با اسهال حاجت آید به حقنه نرم باید کرد و اگر سبب مرض رطوبت بود اول قی فرمایند و علاج سوء مزاج رطب که مذکور شد به کار برند و اگر سبب مرض خوردن اشیای تیز بود بهتر آن است که در حال قی کنند پس شیر تازه بخورند و با این حریره قی فرمایند بگیرند شیر بز صد درم روغن گاو سی درم همه را بجوشانند چندان که روغن بگدازد و پس پنج درم آرد سمیر انداخته بجنبانند تا مخلوط شود و نیم گرم بیاشامند و عقب آن آب نیم گرم دهند تا قی کند و اگر این حریره برای غذا دهند روغن گاو دو درم کنند و شیر را آبار و خوب بجوشانند و اندکی شکر اندازند و

قدری روغن بادام چکانند که این در همه انواع مرض سود دارد

و ایضاً در باب بول خون صرف می‌نویسند که اگر سبب امتلا بود فصد کند اگر مانعی نباشد و فصد صافن اولی‌تر از فصد باسلیق بود و طعام سبک مزوره نیشوق و رب غوره و مانند آن به مغز بادام و کاهو اندکی گشنیزتر دهند و از اشربه شربت عناب ساده و شربت ریباس و شربت کاکنج بخورانند و در ابتدای مرض هیچ شربت و هیچ مزوره قابض نشاید داد و هر گاه فصد کرده باشند و ماده کم شده باشد اشربه و آبزنهای قابض بکار برند و قرص شب از یک درم تا مثقال با شربت بهی یا آب برگ خرفه و سماق که در آن بکتیرا و خشخاش است و سفوف شاخ گوزن سوخته و کتیرا که هر سه نسخه در قول بوعلی مسطور شود بدهند و در آبزن عدس مقشر و خرنوب و مانند آن که سابق مذکور شد بپزند و اگر از ادویه مذکوره قدری بگیرند و با عصاره خرفه و مانند آن در مجرای قضیب بزراقه چکانند صواب بود و گاه حاجت آید که برتهی گاه و بزرهار و حوالی آن محجمه نهند که خون را باز دارد و علقه شود پس تدبیر کشادن علقه کنند چنان که در جمود الدم مذکور شد و اگر سبب حدت خون و گشادن دهن رگ‌ها باشد به علاج ذیابیطس علاج آن کنند و اگر خون صرف از عضوی آید که بالاتر از گرده است تامل کنند که هیچ الم و سوزش و دغدغه در هیچ اندامی هست یا نه اگر باشد باید دانست که خون از همان عضو می‌آید پس بر بالاتر از آن موضع مجمه خالی بنهند تا خون اذان صمغ باز گردد و ضمادهای قابض نهند تا آن موضع ماده را قبول نکند و تدبیر منع مواد اختیار نمایند و نزد و بعضی اطبا صواب آن است که آن موضع را ریش کنند و بشکافند تا ماده از آن برآید و از مثانه باز گردد و پس جراحت ریش را علاج کنند ابوالحسن گوید که من در این علت کسی را ندیده‌ام که این علاج گرده و ابو ماهر این علاج صواب می‌دانست و گفتی که همچنان که ماده صرع را که از پای برآید آن موضع را ریش کنیم تا ماده از آن موضع بیالاید و دماغ به سلامت بماند و همچنان این موضع را زین کنیم تا مثانه سالم بماند و ماده از آن باز گردد

ابن الیاس گوید که اگر مریض قوی نیک مزاج و سحنه باشد فصد باسلیق و اخراج خون به حسب قوت و واجب کنند و هر صبح قرص کهربا یا مثقال و گل ارمنی مثقال و صمغ عربی بریان مثقال کوفته بیخته به شربت به یا به

رب آس هر کدام که باشد ده درم سرشته بخورند و یا هر صباح بزرقطوناو صمغ عربی و بارتنگ و تخم ریحان هر واحد مثقال همه بریان کرده به روغن بادام چرب کرده به گلاب آغشته فرو برند و غذا مزوره سماق به گوشت ماکیان و تیهو و کبک یا مزوره ماش و مغز بادام هر دو بریان به سماق سازند و یا این قرص هر روز یک مثقال به رب آس ده درم بخورند نشاسته و کتیرا و صمغ عربی و عصاره لحیهٔ التیس و گلنار و تخم خرفه و دم الاخوین هر واحد ده درم شاخ گوزن سوخته پنج درم کوفته بیخته به آب سماق سرشته قرص سازند و مریض از رفتار سواری و حرکات قویه سخت و خوردن سیر و پیاز و ترب و خردل و شیرینی و ترشی شدید و از حمام و برداشتن اشیای گران حذر کند و این قرص نیز نافع است گلنار بسد گل ارمنی گل قربتی هر واحد سه درم کهربا یک و نیم درم مغز تخم خیار تخم خرفه کتیرا نشاسته هر واحد چهار درم کوفته به حریر پخته به آب برگ خرفه سرشته قرص سادند و به آب بارتنگ بخورند

ابن هبهٔ الله گوید که اگر خروج خون از حدت باشد و علاجش بفصد و شرب ماء الشعیر به صمغ عربی و شادنج و شیره‌ی تخم خرفه به طباشیر و گل ارمنی کنند و غذا زرده بیضه‌ی نیم برشت دهند و اگر خروج دم از متلای عروق و کثرت خون باشد علاجش بفصد باسلیق و تناول رب ریباس به طباشیر و گل ارمنی دوم الاخوین و شرب آب بارتنگ به شیره‌ی تخم خیارین و کهربا و بسد به رب بهی نمایند و موضع گرده را به صندل و گلاب ضماد کنند و غذا مزوره‌ی سماق با چوزه‌ی مرغ دهند

خجندی گوید که فصد باسلیق کنند و هر صباح شربت خشخاش و یا شربت عناب یا یک مثقال قرص کهربا یا مثقال گل ارمنی یا مثقال صمغ عربی بریان به رب حب الآس یا رب سفرجل بدهند و یا چهار تخم بریان به روغن گل آلوده بلع نمایند و غذا ماهی تازه و پاچه و فالوده یا مزوره‌ی عدس به شیره‌ی خشخاش به سماق یا زرشک ترش کرده بدهند

ابن نوح گوید که بعد فصد این قرص دهند و نسخه آن همان است که در آن سک یک درم است و در قول جرجانی گذشت و قوی‌تر از آن قرص کهرباست که در قول ابوسهل مذکور شد هر روز یک قرص بمیفنج دهند و یا

کتیرا از دو درم دم الاخوین و گلنار هر واحد یک درم صمغ نیم درم به آب خرفه قرص ساخته بخورند و زراقه به عصاره اسپغول و غیره که در قول جرجانی گذشت بگیرند و کتیرا که در شراب تر کرده باشند تا حل شود بخورند و برنج به شیر و شیر گرم کرده در آن شکر حل و نان سمید در آن خیسانیده و زردی بیضه نیم برشت به کتیرا و خبیص با آرد و بادام و شکر و مسکیه تازه تناول نمایند و قوی‌ترین ادویه در حبس خون قرص کهربای مذکور در باب نفث الدم است

خضر گوید که فصد باسلیق کنند اگر خون بسیار باشد و اقراص قاطع بول الدم مثل قرص کاکنج به شربت حسک و قرص کهربا بنقوع سماق و اقراص مذکور برای نفث الدم مضروب در شربت انجبار یا شربت حسک بدهند و این ترکیب نیز نفع می‌کند بگیرند شیر تازه نیم رطل و درآن کتیرا یک درم شکر نیم اوقیه دم الاخوین ربع درم بجوشانند و غذا کباب ماهی تازه و گوشت عضله در شتاد عصیده به آرد و برنج بدهند

انطاکی گوید که از انفجار باشد اگر خون خالص برآید و علاجش قواطع دم مثل شب و تخم چغندر و میعه و سنبل شرباً و اطیا نه مطلق است

ابوال غریبه

و آن پنج نوع است

یکی بول فسالی و آن مثل آبی باشد که در آن گوشت بشویند سبب آن ضعف قوت هاضمه و ممیزه در گرده بود یا ضعف آنها در جگر

دوم بول غلیظ مخلوط با خلاط غلیضه اکثر آن به سبب ضعف هضم گرده و کثرت اخلاط بود و گاهی بر سبیل بحران و دفع اخلاط باشد

سوم بول شعری و این بولی باشد که چیزی مثل مودرشته باریک در آن پدید آید و گاه باشد که در ازای آن دو شیر باشد و گاه سفید بود و گاه سرخ و سبب آن ماده بلغمی است مائل به خشکی که گاهی از ضعف هضم کرده و گاهی از ضعف هضم عروق بود و گاهی تولدآن از اغذیه غلیظه و اقسام شیر و حبوب مثل باقلا و مانند آن باشد و در آن خطری نباشد

چهارم بول مدی یعنی بول ریم صرف یا مخلوط به خون و سبب آن گشادن دبیله در اعضای تنفس مثل ریه و صدر یا غیر آن چون جگر بود یا گشادن ورم در آلات بول یا قروح در آن یا حکه یا غیر حکه

پنجم بول دسمی یعنی بول چرب سریع الخروج و سبب آن گداختن پیه بود و تفصیل این در بحث قاروره ملاحظه نمایند و بول سیاه مقدمه تولد سنگ بود خصوصاً در مشائخ

طریق تشخیص اسباب این اقسام اگر بول غسالی باشد در قاروره نظر کنند پس اگر مایل به سفیدی و غلیظ باشد سببش ضعف قوت گرده بود و اگر مائل به سرخی و رقیق‌تر و مشابه‌تر به خون باشد سببش ضعف جگر بوده و اگر بول غلیظ باشد پس اگر یکبارگی آید از آن خفت و قوت یافته شود و با علامات بحران باشد سببش تنقیه بدن به طریق بحران باشد و الا سببش ضعف هضم و کثرت اخلاط بود و اگر بول شعری باشد نشان ماده غلیظ مائل به خشکی بود پس اگر تقدم تناول اغذیه غلیظه و شیر اتفاق افتاده باشد سببش همان باشد و اگر آثار ضعف گرده یافته شود سببش ضعف هضم گرده بود و الا سببش ضعف هضم عروق باشد و اگر بول بدی باشد و بسیار دفعه براید و مؤدی بسجج و تفریخ نگردد و سببش انفجار ورم باشد اگر اندک و به تفاریق بیرون آید و گاهی گذرگاه را فاسد و متقیح گرداند سببش قروح باشد پس اگر ریم با بول آمیخته برآید بدانند که از عضوی بالاتر از گرده می‌آید و الم آن موضع برآن گواهی دهد و اگر آمیخته نباشد بدانند که از آلات بول همی آید و اگر اول ریم آید پس بول از قضیب و مثانه باشد و اگر بول اول آید سپس ریم از عضو بعیدتر آید که بالاتر از آن بود و اگر بول و سمی باشد سببش غلبه حرارت بر گرده و گداختن چربی آن بود و بقراط گوید که هر که را بول زیتی بود و دفعهٔ آید دلالت بر مرض حاد در گرده کند علاج در بول غسالی آنچه در مبحث ضعف جگر و گرده مذکور شد حسب استعمال کنند

و علاج بول غلیظ از باب ضعف گرده اخذ کنند و آنچه به طریق بحران باشد علاجش نباید کرد و علاج بـول شـعری به استعمال ادویه ملطفه مقطعه از مدرات و ادویه حصات باید کرد و غذا مرطب بترطیب غریزی دهند و عـلاج بـول تدی و بول خون مخلوط بریم به علاج قروح و تاکل اعضای بول که هر یک از آن به موضع خود مـذکور اسـت بایـد کرد و علاج بول و سمی به علاج هزال کلیه که از حرارت باشد باید کرد

امراض اعضای تناسلی مردان

و آن سی و دو مرض است یعنی ضعف باه و صغر قضیب و کثرت شهوت و تدبیر مضرت کثرت جمـاع و سـرعت انزال و جریان منی و قلت منی و خروج آن مثل رشته و منی الدم و کثرت احتلام و کثرت نعوظ و عاقونا و غد یـوط و ابنه و اورام خصیه و وجع خصیه و عظم آن و ارتفاع و صغر آن و دوالی صفین و استرخای آن و قروح خصیه و ذکر و تبشر خصیتین و سحج خصیتین و حکه قضیب و شقاق قضیب و خصیه و اورام قضیب و وجع قضیب و ثالیل ذکـر و توثه‌ی آن و اعوجاج ذکر و سده مجرای قضیب و اتساع مجرای قضیب و قروح مجرای قضیب

ضعف باه

اسباب این چهار ست یکی قلت منی یا قلت حدت آن و سبب قلت منی یا ضعف بدن و قلت غذا یـا خـشکی یـا سردی یا گرمی یاتری آلات منی باشد و یا اجتماع برودت یا رطوبت و این اکثـر بـود و یـا بـرودت بـا یبوسـت و یـا حرارت و اجتماع حرارت یا رطوبت سبب قلت منی نمی‌شود و سبب قلت حدت منـی و سـکون آن بـیش‌تـر تنـاول

مخدرات مثل افیون و بنگ و کوکنار بود

دوم ضعف اعضای رئیسه و شریفه چون دل و دماغ و جگر و معده و گرده و سوء مزاج آنها

سوم استرخای آلت به سبب ضعف و لاغری بدن یا ترک جماع تا زمانی دراز یا قلت تولد ریح در اسفل بدن به سبب سردی مفرط یا گرمی مفرط یا یبوست و یا سستی اعصاب ذکر و سردی آن از نوع فالج به سبب ریختن فضله بلغمی در اعصاب مذکوره یا به سبب ایستادن در آب سرد و زمانی طویل یا نشستن بر برف و بیخ و مانند آن و یا فعل جلق که مضعف اعصاب است

چهارم امور وهمیه مثل تخیل عدم قدرت خود بر مفعوله پیش از قربت و به توهم خجالت سقوط شهوت و یا توهم بستن کسی آن را به سحر و امثال آن

و به قول شیخ اسباب نقصان باه در پنج موضع می‌باشد

یکی آن که سبب او در نفس قضیب باشد و آن یا سوء مزاج در آن یا استرخای مفرط آن بود

دوم آن که سببش در اعضای منی یعنی خصیتین و ادعیه منی باشد و آن سوء مزاج مفرد مفرط بود یا مع یبس و این روی ترست یا یبوست تنها مستولی شود و گاهی قلت حرکت منی و فقدان لذع مهیج آن باشد حتی که در بعضی کسان منی بسیار بود و چون جماع کنند به سبب جمود او منزل نشوند و مع ذلک ایشان را به شبب احتلام شود به هر آن که ادعیه منی ایشان در شب گرم شود پس منی گرم و رقیق گردد

سوم آن که سبب او در اعضای رئیسه باشد یا آنچه متصل آن بود یا در عضو متوسط میان رئیس و اعضای جماع پس یا در قلب بوده و آن انقطاع ماده روح و ریخ ناشره است و یا در جگر باشد ؤ ان انقطاع ماده منی بود و یا در دماغ بود پس ماده قوت حساسه منقطع شود و یا در گرده باشد مثل سردی آن و هزال آن و دیگر امراض معلومه آن و یا در معده بود به سبب سوء هضم و این همه یا به سبب ضعف مبدأ باشد یا به سبب انسداد مجاری که میان او و میان اعضای جماع است و اکثر ضعف حادث به سبب دماغ تابع ضربه یا مقطه بود

چهارم آن که سببش در اسفل بدان باشد و آن یا سوء مزاج بارد بود یا حار بسیار خشک پس نضخ در آن معدوم

گردد و نفخ بهترین معین است حتی آن که هر که در شکم او بنضج بسیار به غیر مفرط مولم باشد آن نعـوظ آرد و ارباب سوء اکثیر الانعاظ به سبب کثرت نفخ ایشان باشند

پنجم آن که سبب او در اعضای مجاوره مخصوصه باشد و این مثل آن است که از کـسی بواسـیر قطـع نماینـد و مقعد او را اتمی بهم رسد که به عصب مشترک میان مقعد و میان عضله آن و میان قضیب ضرر رساند و به سبب آن نقصان در باه عارض گردد و بدان که از اسباب موهن جماع و عالق آن امور دهمیـه اسـت مثـل کراهـت مجـامع یـا احتشام او یا سبقت تخیل ضعف جماع و عجز از آن و خصوصاً چون وقتی هنگام مباشرت این اتفاق افتاده باشد بس هر وقت که معاودت به مجامعت واقع شود و در وهم عجز از جماع متمثل گردد و به جزم اعتقـاد کنـد کـه در ایـن وقت نیز مثل زمانه سابق بر جماع قادر نخواهد شد و گاهی سبب نقـصان بـاه تـرک جمـاع و نـسیان نفـس آن را و انقباض اعضا از آن و قلت اهتمام طبیعت به تولید منی بود و چنانچه طبیعت در زنان به تولید شیر بعـد قطـع شـیر اهتمام نکند و بدانند که سبب انعاظ ریح است که از منی یا غیر منی پیدا شود و سردی و گرمی هر دو مضادریح اند بحر آن که سردی تولد او منع کند و گرمی ماده او تحلیل نماید و چیزی مثل رطوبت معتدل و حرارت که به قدر او باشد تولید آن نکند و آنچه در این اعانت کند سواری اسب بود به قصد و برای کسی که معتاد آن باشد و بنابر کسی که گرده او و آنچه متصل آن است رطب بود یا مع ذلک بارد باشد و اما کسی که یا بس مزاج و گـرده او حـار بـود و استعمال او نیز با اعتدال نکند آن را مضر است و مورث عقم آن گردد

طریق تشخیص اسباب مذکوره باید که اولا حال ضعف دماغ و قلب و جگر و معده و امراض گرده بدانچه در بحث هر یک مذکور شد دریافت کنند و ایضاً اگر حواس مکدر و فکر مشوش باشد و حرکات دشوار و بطی و قلت خواهش جماع و قلت احساس حرکت منی و عدم لذت جماع و وجود تخیلات نزد انزال و بعد آن و تقدم و رسیدن تعـب بـه دماغ باغ به سبب بیداری مفرط یا وقوع ضربه بر دماغ بود سبب ضعف باه ضعف دماغ باشد پـس اگـر صـاحب او در سردی و هوای سرد در جماع قادر نباشد و به شرب آب و اشیای مرطبه ضرر یابد به سبب ضـعف دمـاغ بـرودت یـا رطوبت باشد و اگر در سرما بر جماع قوی‌تر باشد و از چیزهای گرم ضرر یابد سبب ضعف دماغ حـرارت یـا یبوسـت

باشد و اگر نقصان حرارت در جمیع بدن و ضعف و لینت نبض و بعد جماع حدوث حالتی قریب بخشی و خفتان و رعشه و قلت خواهش جماع و قلت نشاط از جماع یافته شود و گاهی انزال بلاانتشار گردد و خوف بادنی سبب طاری شود و تقدم تعب کثیر یا مرض طویل یا جوع مفرط و جز آن از محللات سروح و حرارت غریزی و مضعف قوت اتفاق افتاده باشد سببش ضعف قلب باشد و اگر علامات ضعف و آفات جگر و معده مدرک گردد قلت اشتهای طعام و کمی تولد خون و ضعف هضم بود سببش ضعف آنها باشد و ایضاً فرق در آفت جگر و معده چنان باید کرد که اگر با آن غثیان و کرب و فواق و آروغ و اشتهای اشیای رویه مثل مالح و حریف و گل و انکشت و مانند آن باشد و آنچه بخورد و بنوشند فی الحال از آن ایذا یابد و برای ثقل آرد و اشتیاق انحدار آن از معده بود آفت در معده باشد و اگر بادی تهیج چهره و انتفاخ پلک و زردی رنگ یا سفیدی او و ثقل و وجع در جگر بعد خوردن غذا و الم میان پهلوی راست و فساد خون در همه بدن بود علت در جگر باشد و اگر آثار ضعف و دیگر آفت گرده که در امراض آن مذکور شد مفهوم گردد و سببش ضعف گرده و آفت آن باشد و اگر علامات ضعف در اعضای مذکوره یافته نشود حال قلت خروج منی و کثرت آن وقت انزال بپرسند اگر اقرار قلت آن کند سببش قلت منی باشد پس اگر بدان لاغز و ضعیف و رنگ زرد و تقدم استفراغ کثیر بود سبب قلت منی ضعف بدن و قلت غذا باشد و اگر این آثار یافت نشود حال غلظت در وقت منی بپرسند پس اگر منی غلیظ و عسر الخروج بود و اکثر با سخافت بدن و قلت لحم و دم باشد و از مرطبات و اغذیه و حمام مرطب در آمدن در آب نفع یابد سبب قلت منی خشکی و لاغری آلات منی باشد و اگر منی بسیار غلیظ و منجمد و سرد بود و به دشواری برآید از جمیع سخنات مثل گرسنگی و حرکات معتدله و ادویه مسنخنه و هوای گرم نفع یابد سبب قلت منی سردی آلات منی باشد و اگر با وجود غلظت منی یا رقت آن منی زرد باشد و یا سرعت انزال بوده و از تبرید انتفاع یابد و در خصیتین عظم و در رگهای قضیب برآمدگی پیدا بود سبب قلت منی حرارت آلات منی باشد و اگر منی رقیق و قاروره و سفید و غلیظ بود و آب و مانند آن ضرر یابد و به مخففات انتفاع حاصل شود سبب قلت منی رطوبات آلات منی باشد، این اکثر به مردم مرطوب و فربه عارض شود و اگر علامات و کیفیت از کیفیات مذکوره یافته شود و سبب قلت منی ترکیب کیفیات باشد و اگر اقرا قلت خروج

منی نکند بلکه گوید منی بسیار غلیظ و منجمد وقت جماع خارج می‌شود و بعد حرکات سخت در جماع نعوظ تام حاصل می‌گردد و انزال تام حاصل می‌گردد و انزال به دشواری می‌شود و عادی تناول بعض مخدرات مثل افیون و بنگ کوکنار بود سببش قلت حدت منی و فقدان لذع آن و سکون منی باشد و اگر با وجود سلامت اعضا و قوت بدن و شهوت و کثرت منی صرف ضعف در انتشار قضیب یافته شود و حال مدت ترک جماع بپرسند اگر از مدتی مدید ترک جماع کرده باشد چنانچه بعضی زاهدان و مردم غریب بی عیال را اتفاق افتد و احتلام کم‌تر شود و خیال جماع بر دل کم‌تر دارد گرده سببش ترک جماع باشد والا حال انتفاع آن به اغذیه نافخه و هنگام تخمه بپرسند اگر اقرار آن کند و منی بسیار برآید و انتشار بالکل باطل نشود و بلکه اندک و ضعیف گردد و سببش قلت تولد نفخ و ریح در اسفل بدن باشد پس اگر بعد از اکل و شرب خاصهٔ که ناکول ذی رطوبت بود و کثیر الحرارت نباشد نغوظ قوت‌پذیر و عدم تولد نفخ از قوت حرارت و نقصان رطوبت باشد و اگر هنگام گرسنگی و خلو معده و نزد و حرکات مسخنه و استعمال اغذیه و ادویه مسخنه نغوظ و قوت یا به عدم تولد آن از عدم حرارت باشد و اگر این هم یافته نشود و منی بسیار رقیق و سهل الخروج به غیر نغوظ و سرعت انزال باشد و آلت ضعیف الحس و الحرکت بود و روزبروز لاغر و ضعیف و باریک گردد به رسیدن و در آب سرد کشیده نگردد و یا کم‌تر گردد و ایستادن در آب سرد و تا زمانی طویل یا نشستن بر برف و یخ و مانند آن یا استعمال جلق پیش از مرض اتفاق افتاده باشد مسببش استرخای اعصاب قضیب باشد و اگر هیچ یک از علامات مذکوره یافته نشود بلکه اقسام امور وهمیه که در ذیل ذکر اسباب این مرض مذکور شد مریض بیان کند سببش همان باشد و گویند که قلت لذت به سبب ضعف دماغ بود و رعشه و خفقان و قلت نعوظ به سبب ضعف قلب و استحکام نعوظ بعد و خول به سبب برودت ادعیه منی و ارضا بعد دخول به سبب ضعف جگر و نزول منی بلاشهوت به سبب گرده باشد و اگر این اعضا صحیح باشند آفت در قضیب بود پس اگر هنگام خواب و مدافعت بول نغوظ نشود و به آب سرد آلت کوچک نگردد و مفلوج بود و لاعلاج له به قول شیخ الرئیس مردم فربه در باه عاجزتر از مردم لاغر باشند

علاج کلی ضعف باه

بدان که در تقویت باه فائده و غذا زیاده‌تر از دوا بود و باید که غذا بسیار دهند و مع ذلک غذا متین و قوی القوت و سریع الهضم جید الغذا و لذیذ و خوشبو مؤلد نفخ و ریاح غیر مولم در عروق ذی رطوبات فضلیه مع حرارت لطیفه و ایضاً لزج عسر الانفعال باشد از این جاست که گفته‌اند در استعمال ادویه یاهبه شرط است که غذا نیز مناسب باشد و بدانند که استکمال این فعل موقوف بر صحت اعضای رئیسه است لهذا گویند که در نعوظ صحت بدن و قوت اعضای رئیسه و اعضای منی و توفر منی لابد است و اکثر اطبا از اعضای رئیسه غافل می‌باشند پس نفع ادویه ظاهر نمی‌شود و اشیای خوشبو را در تقویت باه دخل عظیم است و تدبین بدن و کف پا با روغن‌های خوشبو حافظ قوت‌ها و منعش حرارت و باه است و از کثرت استفراغات و تبرید کثیر احتراز کنند و کذلک بعد از جماع آب سرد و شربت سرد نشاید نوشید و غسل به آن سرد نباید کرد و خود را از هوای سرد و سرما نیز بعد جماع محفوظ باید داشت و ایضاً بدانند که در هر مزاجی هر دوای مبهمی موثر می‌باشد چه بسا باشد که با وجود اتحاد مزاج یک دوا در شخصی موافق آید و در دیگر نه بلکه همان دوا در حق همان شخص با وجود عدم تغیر مزاج آن شخص وقتی نافع آید و در وقتی نه و عقل در ادراک کند این خصوصیات اعتراف به عجز دارد و از این جاست که در مطلب واحد نسخه‌های متعدده مرقوم می‌شود و طالب را باید که اگر احیاناً از دوایی که حکیم دانا تجویز کرده باشد منتفع شود به دوای دیگر ملتمس گردد و بذطن نشود و خصوص در امر باه که دویه این کار بعد از مراعات شرائط بسیار مؤثر می‌شود

شیخ الرئیس می‌فرماید کسی که اراده کثرت جماع نماید بران واجب است که تقلیل تعریق و حمام معرق کند و مهما امکن فصد را ترک نماید و مالش قدین به روغن‌های گرم سازد که آن تقویت گرده و ادعیه منی کند و باید که از جماع بعد استفراغات و تعب و شکافتن جروح و حرکات نفسانی اجتناب ورزد و از جماع متواتر و بسیار احتراز نماید و از تخمه پرهیز کند و اگر عارض شود و تخفیف غذا او اجادت هضم و تقویت معده نماید واجب است که

تقلیل شرب آب کند و از جمیع محللات ریاح و مخففات منی به حرارت مثل سداب و مرزنجوش و سپند و پودینه و مربا جوز و زیره‌ی تخم فنجنکشت و هر چیز مجفف مع برودت مثل عدس و خرنوب و جاودرس و ترشیها و قابضات به سبب به تخفیف آنها و از همه مبردات شدید التبرید به مثل مخدرات و مثل کافورد اسپغول و نیلوفر و گل سرخ اجتناب نماید و اگر چه در تخم خشخاش اندکی تحذیرست لیکن وسولت آن و نهیج آن برای ریح تلافی و نمایند و باه زیاده کند و باید که از جماع زن حائضه و پیرانه سال و مریضه و غیر بالغه وزنی که از مدت ترک جماع کرده باشد و از جماع ابکار احتراز کند که این همه بالخاصیت مضعف قوت اعضای جماع اند و باید که اخبار مجامعین بشنود و کتب مصنفه در احوال جماع و اشکال او مطالعه نماید با وجود ترک جماع اصلاً تا آن که تقویت حاصل شود و این تدابیر از ایشان کسانی را که از جماع به سبب ترک او و ضبط نفس عاجز باشند تقویت دهد اما تدبیر مخصوص به اسم باهی اکثر آن متوجه به سوی تسخین و ترطیب و تنقیح و تسخین پشت گرده است به چیزهایی که این فعل کنند از کمادات و مروخات مثل روغن بان و روغن پنبه دانه گرم کرده اما متناولات مخصوصه که آن باهی هست آن ادویه نافعه برودت عصب مسحاً و شرباً و ادویه که در آن نفخ در هضم ثانی و ثالث و تسخین باشد و نفخ آنها به سبب رطوبت غریبه بود که بدان نفخ کند و ادویه که بالخاصیهٔ عمل کنند و اغذیه که از آن خون گرم‌تر بسیار پیدا شود و مع ذلک اندر آن نفخ و لزوجت و متانت باشد مثل نخود و لوبیا است و دیگر اغذیه که مذکور گردد و بهتر طریق استعمال آنها این است که عقب حمام رطب و تمریخ به روغن زنبق و سوسن و نرگس و مانند آن باشد و بیضه نیم برشت که بران نمک مقنقور و مانند آن پاشیده باشند قبل طعام بنوشند پس هرگاه اغذیه باهیه خورند عقب آن شراب ریحانی اندک بیاشامند بعد بر بستر بخوابند و پایها با آب گرم بشویند و مروخات و مسوحات منعظه استعمال کنند و بدان که در این باب اکثر اعتماد بر اغذیه است و از آن افراط باده و انتعاش قوت متوقع بوده صاحب به رغبت در باه چون از ادویه باهیه استکثار نماید رعایت بدن او واجب است پس اگر حمی و التهاب و امتلا دریابند فصد آن کنند و تعدیل مزاج نمایند بعده با عاده آن ادویه پردازند و مبالغه در تسخین نشاید که مودی به تخفیف گردد و چون ادویه و اغذیه باهیه استعمال کنند بالایش قدح شراب ریحانی بنوشند

ادویه مفرده باهیه اما بزور مثل تخم شلحم و کرنب و انجره و ترمس و جرجیر و گز رو تخم پودینه بستانی و آن نفع است و تخم هلیون و تخم ترب و تخم رطبه و تخم خربزه و تخم کرفس و فطراسالیون و قرومانا و فلافل و دار فلفل و هیل بوا و کنجد و بزرکتان و حب الرشاد و حب البان و روغن او و حب قلقل وحب الزلم و حلبه و خصوصاً مطبوخ به ماء العسل پس خشک کرده است و اما حبوب مثل نخود و باقلا و لوبیا و مانند آن است واما قشور و حشایش مثل قرفه و دارچینی و به سباسه و خسک و طالیسفرست و اما لبوب مثل چلغوزه و لسان العصافیر و جته الخضرا و حب قلقل و پسته و فندق است و اما صموغ کتیرا است و انگزد که حاره و منفخ بسیار بود پس هرگاه مبرود و یک مثقال از آن به شراب بخورد نفع عظیم نماید و

اما اصول و خشب مثل بیخ لوف و بهمنین و زرنبا و قسط شیرین و خصیته الثعلب که آن در انعاظ قوی است وهلیون و بیخ خرشف و پیاز و خصوصاً بریان و عنصل بریان و شقاقل و زنجبیل و خصوصاً هر دو مربی و خولنجان و عاقرقرحا و بیخ خار خسک و مود اسارون و بوزیدان و مغاث و سورنجان و لعبت بربری خاصهٔ که آن مهیج حرارت در جمیع بدن مثل شراب است و سعد نیز شرباً و مسحاً و اما حیوانات سوسمار و ورل و سقنقور و خصوصاً بیخ دم و ناف و گرده و نمک است بگیرند و رل در ایام ربیع و ذبح کرده شکم اوصاف کنند و نمک پر کرده در سایه بیاویزند تا آن که خشک شود پس نمک بگیرند و جسم او دور کنند و اندکی نمک آن از لحم سقنقور کفایت کند و ماهی جری و مار ماهی و کوسج و ماهی حار و شیر شتر تا بیست روز هر روز به قدر هضم بنوشند و گرانی نیارد و ماهی کوچک هار با خشک کرده هفت درم و بیضه ماهی و بیضه ماکیان و خصوصاً بیضه کبک و بیضه کبوتر و بیضه گنجشک و جمیع دمان‌ها خصوصاً از کبوتر بچه و عصافیر و بط و چوزه مرغ و حلوان مع نمک و آن چه قائم مقام خواص است این است که بگیرند کیر نر گاو جوان و خشک کرده بسایند و اندکی بر بیضه نیم برشت پاشیده بخورند و ایضاً چیزی عجیب از حیوانات این است که بگیرند پنیر مایه شتر خشک کرده دوازده ساعت پیش از وقت حاجت به قدر نخود در ثلث رطل آب حل کرده بنوشند و اگر نعوذ اذیت دهد ذکر را با آب سرد بشویند و ایضاً از عسل ماء العسل به غیر افادیه ساخته بر شرب آن مداومت نمایند و اگر در آن اندک زعفران داخل کنند روا باشد و اما آب‌ها

پس آب چشمه آهن و آب آهن تاب و شراب نوست و کهنه تلطیف سنجار و تحلیل آن کند و مضر بود و

اما میوه‌ها پس انگور شیرین برای باه نیکوست و خاصهٔ نو بهر آن که امتلای خون رطوبت و ریح مع حرارت و متانت غذا کند و

اما بضولات و آنچه مشابه اوست خار خسک است و خصوصاً آب او به عسل پخته تا آن که به قوام معوق آید و ایضاً جرجیر و خصوصاً چون هر صبح از عصاره آن با یکر سطل بیند صلب بنوشند بعد از آن به چیزی که واجب بود غذا سازند که این حاضرالنفع است و

ادویه مرکبه مشروبه بهترین آنها مثرودیطوس و ایضاً سه مثقال جوارش بزور باوقیه آب جرجیرتر و از آن جمله دوای سقنقور معروف است و ایضاً تخم جرجیری بری تر سه درم به روغن گاو و دواء الحسک و دواء التودربین و دواء المهدی و ایضاً نمک سقنقور و تخم جرجیر سوده بزرده تخم مرغ آمیخته بخورند و ایضاً خصیئه خروس خشک به مثل آن نمک سقنقور سود و هر روز دو درم و ایضاً بگیرند مغز چلغوزه و تخم کرفس جبلی و زهره گوزن نزوعلک الانباط مساوی و به عسل آمیخته یک مثقال بخورند و ایضاً بگیرند شقاقل و تخم جرجیر و تودریین و زنجبیل و دار فلفل هر واحد دو درم لسان الغصافیر دوماغ گنجشک و کندر هر واحد یک درم به روغن نارجیل لت کرده به عسل و فانیذ معجون ساخته استعمال نمایند و کسی را که سردی مفرط باشد به خوردن معجون حرف بعاقرقرحا بسیار منتفع گردد و ایضاً جاوشیر سه درم در دو اوقیه آب طبیخ مرزنجوش حل کرده در سه روز بنوشند و ایضاً زنجبیل سه جزو دار فلفل یک جزء و به عسل سرشته یک مثقال به آب گرم بدهند و ایضاً تخم هلیون و شقاقل و زنجبیل هر یک پنج درم قودری سرخ و سفید و بهمن سفید و سرخ هر یک سه درم تخم اسپست و تخم ترب و تخم جرجیر و تخم انجره هر واحد دو درم عنصل بریان و سره سقنقور هر یک سه درم لسان العصافیر و دو درم حب الرشاد پنج درم با شکر چهل درم بسرشند شربت چهار درم بطلا سه روز و طعام باهیه بخورند و ایضاً این دوای ماکه بسیار قوی است بگیرند انگز دو تخم گزروقاقله و تخم جرجیر و لسان العصافیر و کرم دانه هر واحد یک جز و بوزیدان و فلفل هر واحد سه جز و مشک سدس جز و به روغن مغز چلغوزه لت کرده به عسل سرشند و این دوا شدید القوت است

بگیرند عسل بلادرد عسل مگس و روغن گاو مساوی و یک جوش داده به قدر تحمل درم تا دو درم بانبینـد بنوشـند که این عجیب است و از ادویه جیده که شدید الحرارهٔ مفرط نیست این است که بگیرند حلبه و خرما بجوشـانند تـا نفبح یابد بعده بگیرند خرما و خسته دور کرده خشک کنند و سوده به عسل بسرشند شربتی مثـل جـوزه و بـالایش نبیند بنوشند و ایضاً نیم رطل جته الخضرا و یک رطل خرمای کوفته در دو رطل شیرینش بخیسانند بعده منقوع را بخورند و بران شیر بنوشند در دو روز و از ادویه جیده این معجون لبوب است بگیرند مغز بادام و فندق مقشر و مغـز پسته و نارجیل مقشر و مغز چلغوزه و مغز حب القلقل و مغز حب الزلم و مغز جته الخضرا مساوی الاجز انار مشک و دار فلفل و زنجبیل هر واحد عشر یک جز و یا اندک زیاده همه را سائیده و بفانیذ سنجری بـسرشند و شـربت مثـل بیضه هر روز و نسخه‌های مسوحات و قطورات و حمولات و حقنجات و اغذیه در علاج اقسام ضعف باه مذکور گردد و

سویدی گوید که خوردن خرشف مقوی باه است و عقید انگور و تخم انجر و درازدیاد باه قوی است و در شیرینش صد درم شکر بیست درم مشک یک حبه کباش قرنفل یک درم آمیخته خوردن اعانت قوی بر جماع کند و خـوردن نفع بستانی تحریک قوی شهوت کند و خوردن گز را اعانت بر انعاظ و تقویت شهوت باه کند و فعل او در این باب از غیر او بسیار قوی است و مربای او شهوت باه برانگیزد سیما چون به شکر و عسل و زنجبیل بسازند و نوشـیدن آبـی که در آن نخود سفید دو شبانه روزتر کرده باشند انعاظ آرد و قوت ذکر افزاید و خوردن بیخ گزر صـحرایی تحریـک شهوت باه کند و بستانی در این باب قوی‌تر است و خوردن خاگینه که از زردی بیـضه و تخـم انجـره و پیـاز و مغـز چلغوزه بزرگ و زنجبیل و روغن گاو ساخته باشند به غایت مقوی است و کذا ماهی تازه بزیت خوش بو با روغن بطم بریان کرده با پیاز خوردن و جوزا به از آرد جواراد مغز بادام مقشر و شکر ساخته خوردن در بـاه زیـاده کنـد و لحـم گوسفند با پیاز و عسل و زنجبیل و زعفران و لسان العصافیر خوردن اعانت قوی بر باه کنـد و خـوردن هـر یـسه بـه دارچینی باه را زیاد کند و خوردن بقله‌ی رطبه مسلوق مطیب به روغن بادام یا روغن بطم یا روغن کنجد یـا روغـن کنجد هیجان باه را زیاد آن کند و نمک صیدا نیم درم خوردن و بعد آن قدح شراب یک ساله ابیض نوشیدن در بـاه اثر دارد و خوردن فندق باه را زیاده کند و کذا گوشت میش مقوم خوردن و جفت آفرید که خـصیته الثعلـب صـغیر

است خوردن تقویت باه کند و وج که آن را آسمان گویند به کرات خوردن و کذا خـوردن کـرفس بـستانی در دمـی شهوت باه برانگیزد و خوردن جوز بوا محرک شهوت باه است و کذا لحم شتر و کذا صعتر بر جماع اعانت قوی کند و پوست ترنج زرد رقیق مثل غبار سائیده بر ذکر طلا کردن آن را قوی و صلب بکند و در انعاظ بیفزاید و نوشته که هر واحد از این ادویه مذکوره مجرب من است

ایضاً از اطبای دیگر نقل کرده که شرب شیر گاو با یک درم خولنجان و کذا شـربت ابریـشم و کـذا آرد نخـود در شیر میش پخته و کذا در شیر میش مطبوخ آمیخته و کذا شربت راسن به عـسل سـاخته و بـدارچینی و زنجبیـل و مشک و قرنفل خوشبو کرده و اکل حب البطم سوده به شکر آمیخته و کذا مداومت جوز تنها و جوز سبز بـه شـکر و کذا حرف به عسل و مغز بادام و کذا ماکیان فربه به باده عدد و پیاز مقشر و یک کف کنجد مقشر مهرا پختـه و کـذا کنجد مقشر و بزرکتان بریان و خشخاش و شکر با عسل و کذا دماغ و لحم و شوربای خروس و کذا هلیـون و بیـضه ماکیان و روغن گاو و کذا بیضه بط چینی و کذا دماغ گنجشک مع زنجبیل و کذا مـشکطراشیع مثقـال بـا سـه درم تخم خربزه و دوازده درم مسکه گوسفند و کذا اقفر الیهود و کذا خاگینه بیضه گنجشک و روغـن گـاو و پیـاز و کـذا بیضه آن با تخم جرجیر بر آتش پخته و کذا بیضه آن با تخم جرجیر بر آتش پخته و کذا عـین الـدیک کـه سـالیون است و کذا سه بیضه که همان روز ماکیان نهاده باشد سفیدی آن دور کرده و عوض آن روغن گاو داخل کرده در هر بیضه اندکی نمک و نیم درم تخم جرجیر سوده انداخته نیم برشت سازند و هنگـام خـواب هـر سـه بخورنـد و کـذا تودری در صره بسته در آب یک شبانه روزتر کرده صره بگیرند و در آرد گرفته از آن نان بپزند بعـده صـره بـرآورده تودری از آن بگیرند و باریک سائیده با آرد جو آرد شکر و روغن بپزند و کذا لحم خرگـوش جـوان بـا پیـاز و نخـود پخته و کذا پیاز و زنجبیل به روغن بادام شیرین پخته و کذا گوشت بزغاله یک ساله با نخود و شـلحم پختـه و کـذا پیاز و شلحم و بیضه ماکیان به روغن گاو پخته و کذا کباش قرنفل نـیم درم بـا شـیر گوسـفند تـازه و شـکر و کـذا بزرکتان بریان به عسل و فلفل و کذا خصیته الثعلب کبیر در مثقال یا دو درم بخمر یا عسل و کـذا بوزیـدان دو درم حرف نیم درم به عسل و کذا انجیر رطب یا خشک به مغز جوز و کذا تخم کرفس کوفته و مثل او شکر بر روغن گاو

لت کرده و کذا خشخاش سفید کوفته به عسل و شیر گوسفند و کذا خشخاش اوقیه عسل دو اوقیه و زنجبیل نیم درم تا چهل روز متواتر و کذا پنیر تازه و کذا ازلابیه و کذا ناطف عسلی از مغز بادام و جوز پسته و فندق ساخته و کذا رطب و کذا شبوط و کذا شنبلیله که آن گل سورنجان است با زنجبیل و کذا باقلای سبز به زنجبیل و کذا چغندر مسلوق به خردل و کذا قلب بدهد خشک کرده کوفته و طلا از آزریون کوفته بر پشت و کذا روغن بطم بر ذکر و کذا برگ جوز و برگ بادام و مغز این هر دو سوده بر کف پا و کذا دماغ گوزن به حلتیت واشق و جاو شیر بر پشت و کذا دماغ خفاش و کذا بر کف پا که عجیب و غریب است و کذا آرد عدس به خون گنجشک در ایام هیجان آنها سرشته بنادق ساخته بر کف پا و کذا روغن خیری زرد و مشک سبز کرد و کذا پیه روباه بر ذکر و انثیین در آنها ضماد کنند و کذا پیاز عنصل نیم اوقیه درد و اوقیه روغن کنجد پخته این روغن بر کف پا مالند و قدم بر زمین ننهند و تا هفت روز متواتر به‌عمل آرند و کذا روغن عود بر ذکر و کذا مربزیت خوشبو گداخته بر ذکر و کذا بزر البنج باریک سوده بر کف پا ضماد کرده جماع نمودن و کذا روغن پنبه دانه و کذا اسارون باریک سائیده به شیر میش سرشته در باطن فخذین ضماد و کذا روغن مورچه بر ذکره کذا روغن حند قوقا و کذا پیه تمساح و کذا سنگ پشت سوخته خاکستر آن به روغن زنبق آمیخته بر کف پا و

تعلیق سنگی که در سنگدانه خروس یافته شود بر انسان و کذا قلب حباری و کذا دندان تمساح و امساک قطعه خولنجان در دهن و عود مثل غبار سائیده در خریطه پر کرده ذکر و خصیتین یک روز کامل در آن داشتن و کذا باقلا و عاقرقرحا باریک سائیده در خریطه کرده ذکر و انثیین یک شبانه روز در آن داشتن هر واحد مقوی باه است

علاج ضعف باه از قلت منی

و قلت حدت آن اگر قلت منی به سبب ضعف بدن و کمی غذا بود غذای جید مانند گوشت‌های فربه و روغن و

نارجیل با شکر و حلوای نشاسته و بادام و پسته و مانند آن و زردی بیضه نیم برشت خورند و مدتی ترک جماع نمایند و خود را در عیش و عشرت و لهو لهب مشغول دارند و ایضاً تقویت بدن به تدبیر ناقهین و افراط غذا به حسب قوت هضم و کثرت خواب برای ترطیب بدن و تقویت هضم نمایند و معجون لبوب نفع دارد

و اگر سبب برودت آلات منی باشد معاجین گرم مقوی باه و لبوب کبیر تناول کنند و زنجبیل مربی و دواء البصل بخورند و تریاق کبر و معجون حلتیت و نوشدار و سود دارد و نیم درم حلتیت باپنج درم زرده بیضه نیم برشت آمیخته خوردن به غایت مبهی است و عسل بزهره‌ی زهره گاو و یا با بوره ارمنی بر قضیب مالیدن مفید و پیه شیر در تقویت قضیب فائده کلی دارد و کذالک دیگر اطلیه که با این کار مخصوص است و بهترین غذا اقلیه به دارچینی و خولنجان و کبابه و نخوداب با ادویه گرم و گنجشک و کبوتر بچه و مرغ و امثال آن است

و اگر به سبب حرارت آلات منی باشد از مبردات علاج کنند و دواء الحسک بخورانند و مسکنات حرارت مثل شیره‌ی تخم خرفه و شیر و دوغ دهند و از اغذیه مواد ادویه گرم پرهیز کنند و خصیصه را به روغن بنفشه بادام چرب سازند و به قلیه خیار و گوشت بزغاله و اسفاناخ و مانند آن غذا فرمایند

و اگر به سبب یبوست آلات منی باشد علاجش از مرطبات کنند و دواء الترنجبین دو توله خورده باشند و اگر حسک مربی در آن داخل کنند قوی گردد و اغذیه مرطبه مثل حریره‌های لینه و شوربای چرب تناول کنند و شیر بنوشند و استحمام و سرور و تدهین و هرچه فرحت و رطوبت افزاید نافع بود

و اگر به سبب رطوبت آلات منی باشد از اشیای یابسه مثل زیره‌ی و دارچینی علاج کنند و اطریفل صغیر و معجون بزور و مانند آن نافع بود و معجون خبث الحدید را در این باب تاثیر عظیم است. و اغذیه ناشفه مثل قلیه‌های مبرزه و کباب به مصالح گرم مثل دارچینی و زیره‌ی صعتر دهند و بهترین گوشتها گوشت مرغ و عصافیر و دراج و مانند آن است و روغن قسط که در آن فرفیون و سعد حل کرده باشند بر قضیب بمالند و کذالک دیگر مسخنات و مجفقات و اگر به سبب برودت و رطوبت یا برودت و یبوست یا حرارت و یبوست باشد علاج مرکب از علاج کیفیات مفرده مذکور نمایند و اگر ضعف باه به سبب قلت حدت منی و سکون آن و فقدان لذع منی بود

چنانچه نبگیان و افیونیان را می‌باشد معاجین مسخن منی و محدث حدت و لذع مثـل معجـون زرغـونی و معجـون بزور خورانند و حقنه مسخنه معمول از طبیخ خار خسک و زنجبیـل کـه در آن شـیر تـازه درروغـن جـو آمیزنـد و حمولات حاره مثل مغز پنبه دانه و عاقرقرحا و بارز دو پیه شیر به روغن نارجیل آمیخته به عمل آرند و اگـر ممکـن بود ترک مخدرات نمایند و الا بدل آن حب جد وار یا حب سم الفار که در جـذام نـافع و یـا فلونیـا بخورنـد و بـرای ایشان غیر مومنین و بدل آن شراب بهتر است

ذکر ادویه مفرده یونانیه و هندیه که مؤلد منی و مزید آن است خوردن تخم گزر و کذا مغز نارجیـل تـازه و کـذا زنجبیل مربی به عسل یا به شکر و کذا نخود سیاه و کذا فندق هـر واحـد در تولیـد منـی مجـرب سـویدی اسـت و خوردن گندنا و کذا سورنجان و کذا مغز چلغوزه کبار یک شبانه روز در آب‌تر کرده مزح یا به شکر خوردن و کذا مغز حب القرطم و کذا تخم رطبه و کذا پیاز خام یا پخته یا بریان و کذا حب قلقل و کنجد مقشر و شکر یا عـسل و کـذا ماهی تازه به روغن کنجد بریان لاسیما اگر با وی پیاز خام بخورند و کذا برنج به شیر میش یا بز و شکر پخته و کـذا گوشت بط و کذا سیر بستانی مطبوخ یا بریان در مرطوبین و کذا حب الزلم و کذا بهم بهمن سـفید و کـذا بوزیـدان مغز بادام شیرین و شکر و کذا قنبیط و تخم آن و کذا گوشت ماکیان جوان و کذا خارخسک و کـذا شـیرگاو تـازه و کذا امسکه و کذا لحم دراج و کذا کبوتر بچه و کذا روبیان تازه و کذا شلحم و تخم آن و کذا هلیون و کذا بیخ راسـن لاسیما در سن شیخوخت و کذا مغز چلغوزه صغار و کذا نخود به شیر میش و دارچینی و شکر و کذا اگوز بـستانی و مربای آن به شکر یا به عسل یا رب انگور و کذا موزد و کذا السان العصافیر و کذا زیره‌ی و کذا خرمالاسـیما بـه مغـز بادام و به خشخاش و کذا قلقاش و کذا شوربای کلنگ و کذا ترب و کذا بهمن سرخ و کذا تخم خیار و کذا بادیـان و بقله آن و کذا تودری و کذا گل نسرین به شکر سفید و انیسون یا به عسل تنها و کذا شیر بز تازه و آرد نخود و کـذا به قله جرجیر و تخم آن و کذا ترنجبین در جوانان و در پیران مقلل منی هستند و کذا گرسنه و کذا نعنـع بـستانی تازه هر واحد مؤلد منی است و خصیته‌الثعلب در این باب مشهور النفع است اگر حکیم علوی خان گفته‌اند که هرگاه خشک می‌شود عمل او باطل می‌گردد مثل ریوند که چون بجوشانند قوت اسهالیه او باطل می‌شـود و کنـدر بـا نـیم

برشت مجرب نوشته و کذا عنبر به ماء العسل اعاده باه مایوسین کند و کذا قرنفل با شیر تازه به غایت نـافع اسـت و کذا تخم انجره به شیر گوسفند و گوید که نخود را شب و قدری آب‌تر کرده صبح آن را مقشر کـرده حـسب تحمـل هاضمه و سه توله بخورند و آب آن قدری با عسل یا قند آمیخته بنوشـند کـه از ادویـه مفـرده هـیچ چیـز بـه ایـن نمی‌رسد و مجرب است و یا نخود پا و آثار در آب برگ خار خسک پرورده خشک نمایند و سفوف کرده با شکر برابـر آمیخته با شیر ماده گاو یک کف دست بخورند و اگر بیخ درخت سینبهل دو ساله که سفید و مثل ترب نرم باشـد و از زمین برآرند و آهن به آن نرسانند و ریشه‌های باریک آن را دور کرده به کارد چوبین ورق ورق نموده و بـه سـوزن چوبین سوراخ کرده بریسمان کشند و در سایه خشک نموده سفوف سازند و هر زور یک توله آن را با یک توله نبـات در نیم پیاله آب گرم ریخته به قاشق چوبین بر هم زنند تا لعاب برخیزد و بنوشد و تا چهـل روز بـه همـین دسـتور خورده باشند و در این ایام از ترشی و بادی و جماع و اعراض نفسانی و بدنی و هوای سرد و آب بـسیار سـرد پرهیـز نمایند در تولید منی و تقویت جمیع قوای بدنی مجرب است و اگر تخم سرس در آب‌تر کـرده مغـز او بـرآورده و در سایه خشک کنند بعد کوفته بیخته با شکر سفید آمیخته هر صباح مقـدار نـیم تولـه بخورنـد و چنـد روز مـداومت نمایند بسیار مبهی و مقوی است و کذا پوست بیخ اونث کنار سائیده نیم دانه یا کم یا زیاده با شیر جوشیده به شکر شیرین ساخته خوردن و اگر اندر جو یک شبانه روز در آب گرم‌تر کرده مقشر کنند و در شهد کف گرفته هشت روز نگاه دارند و هر روز یک درم بخورند و مجرب است و اگر خرما چهار عدد و جو کوب کرده یـا قـدری نخـود خـام در آب‌تر کنند و صبح و شام نخود بخورند و آب او بنوشند مجرب نوشته و اگر شـکر کنـدر خـام مقـشر کـرده خـشک ساخته بسایند و یا شکر کندر را بریان نمایند و با روغن و شکر حلوا ساخته بخورند مؤلد منی و مغلظ آن اسـت و از سنگ هاره خشک به دستور حلوا ساخته خوردن همین نفع دارد و نخود بریان با مغز بادام مساوی هر صـبح و شـام خوردن به غایت مقوی است و کذا گل کرعل خشک ساخته کوفته به قند شیرین کرده دو مثقال هـر روز تـا چهـل روز خوردن و اگر چهار دام اسکند کوفته بیخته در یک آثار شـیر گـاو بجوشـانند و ده درم نبـات انداختـه در وقـت خورند رنگ سرخ گردد و باه افزاید و بدن فربه شود و ایضاً مکهانه هر روز به شیر گاو بخورنـد و کـذا تخـم زردک و

کذا نخود سبز بریان خوردن مقوی باه است و اگر مغز بنوله دو توله در شیر گاو نیم آثار پخته بخورند در ازدیاد منی و باه نافع بود و کذا مغز تخم کهرنی سائیده سوم حصه شکر سفید آمیخته هفت ماشه با شیر گاو خوردن و خوردن شریفه بیخته نیز مؤلد منی است و کذا کمثل و مغز تخم آن بریان کرده

ذکر ادویه مرکبه یونانیه که در تولید منی و تقویت باه نافع اگر نقصان باه به سبب استفراغ الکثیر و ضعف بدن باشد این جلاب بنوشند نبات سفید ده درم در عرق گاو زبان ده درم حل کرده به قوام رقیق آورده تودری سرخ و سفید هر یک سه درم بر آن پاشیده هر صبح و شام بنوشند و غذا نخوداب گوشت بره و دراج و کبک و هریسه معمول از گوشت بره کبک و مرغابی و مرغ خانگی و زرده تخم مرغ بخورند

ترکیب گنجشک که در تقویت باه ازدیاد منی عجیب است گنجشک نر خانگی ذبح کرده از پر و آلایش شکم پاک نموده چوب چینی جوز بوا به سباسه مساوی نرفته در شکم آنها پر کنند و در روغن گاو چندان بریان نمایند که ادویه سوخته نگردد و بعد در دیگ چرب انداخته به عسل پر سازند و سر پوش نهاده سرش محکم بسته در ته دیگدان دفن نمایند بعد یک هفته برآورده اگر هوا سرد باشد یک گنجشک صبح و یک شام بخورند هرگاه تشنه شوند به جای آب شیر بنوشند

ترکیب مرغ تالیف علوی خان منقول از حکیم محمد افضل خان شاگرد موصوف الیه که از اسرار مکتومه است و حکم اکسیر دارد و اگر پیر صد ساله به عمل آرد قوت جوانی یابد بگیرند مرغ کهنه و زرنیج طبقی سه توله زرنیخ را در آب حل کنند و جاورس در آن اندازند و تا چهل روز سوای چاورس مذکور چیزی دیگر آن مرغ را ندهند و در روزی یک مرتبه آب شیرین دریا شکم سیر نوشانند و در کرکل کلان آن را بند بدارند تا بر ماکیان ننشیند در این اثنا همه پرهای او ریخته شوند پس آن را ذبح کرده در سه آثار روغن گاو با مصالح معموله بپزند تا خوب پخته شود پس گوشت آن را در سه چهار وقت و یا زیاده به حسب برداشت مزاج بانان و یا تنها تناول فرمایند و روغن مذکور را در مدت بیست و یک روز با نان تمام بخورند و تا چهل روز از جماع اجتناب ورزند باید که این ترکیب بارد مزاج در موسم سرما استعمال نماید

ترکیب نوشیدن شیر تالیف سید سعدی صاحب شاگرد نواب علوی خان که در این باب حکم اکسیر دارد و به تجارب اکثر آمده بگیرند سیماب به وزن فلوس پخته و در پارچه بافته سه چهار قو ساخته صره بسته اول روز شیرگاو جوان یک آثار گرفته در ظرف گلی نو انداخته آن صره را در شیر آویزند بنهجی که در میان شیر باشد و به ته ظرف نرسد و سر آن را انجمیر و یا آرد ماش سیاه محکم بسته بالای آن چیزی گران نهند تا از جوش سرش نگشاید و بر آتش پشک بز یا شتر بعد نصف شب بگذارند و هنگامی که یک پاس شب بماند چوب باریک کنار باغی که به حجم انگشت خنصر و بنصر باشد دو شاخ را گرفته مانند آتش چراغ بسوزانند و صبح با نبات شیرین ساخته بنوشند و صره را پاک نموده نگاه دارند لیکن اول این سفوف بخورند دارچینی مصطکی خصیته الثعلب هر یک سه فلوس طباشیر یک فلوس پخته به نبات برابر همه کوفته بیخته چهل خوراک سازند و غذا قلیه نرگسی و قورمه و دو پیازه و خاگینه بیضه به نان تنوری و پلاد و مزعفر تناول فرمایند و روز دوم نیم آثار شیر و پنج و شش عدد خرمای نو درآن اضافه کرده به دستور بجوشانند و تا یک هفته شیر به قدر طاقت و هضم بیفزایند و اگر هاضمه و قوت کم باشد شیر یک آثار و یا یک و نیم آثار دارند و بعد هر هفته سیماب را وزن نمایند هر قدر که کم شده باشد آن را باز به وزن یک فلوس سازند و باید که تا مدت چهل روز رسانند

حب شقاقل بگیرند شقاقل دو توله مایه شتر اعرابی بهمن سفید هر یک نیم توله پس مایه را در گلاب حل کرده باقی ادویه کوفته بیخته آمیزند و با دو توله شهد خالص آمیخته بیست و یک حب سازند و هر صباح یک حب با شیر گاو بخورند نافع بود حلوا مخترع علوی خان مقوی باه آرد نخود بریان یک و نیم توله میده گندم هفت و نیم توله به روغن گاو بریان کرده عسل پنج توله نبات به قدر حاجت به عرق گاو زبان شربت نموده اندازند و به قوام آورده دارچینی بادیان بوزیدان هر یک نیم توله شقاقل بهمنین هر یک دو مثقال خولنجان زنجبیل به سباسه جوز بوا زعفران هر یک سه درم مایه شتر اعرابی دو درم خصیته‌الثعلب پنج توله مغز پسته مغز جوز مغز بادام مغز چلغوزه مغز جته‌الخضرا مغز آنجکک مغز تخم خربزه مغز نارجیل هر واحد یک توله عنبراشهب دو ماشه آمیزند فوراک یک توله وقت شام

حلوای ثعلب مؤلف ممدوح الیه آرد نخود بریان دو توله میده گندم دو نیم توله شیر گاو سه توله به روغن گاو بریان کرده در عرق کبوتر و بید مشک قند سفید حل کرده داخل نمایند و قوام ساخته براده خصیته الثعلب هفت توله دارچینی یک و نیم توله مشک عنبر هر یک یک و نیم ماشه داخل کنند شربتی پنج مثقال با عرق جذر

حلوای بیضه که معمول حکیم اکمل خان است زردی بیضه مرغ بیست عدد نبات پنجاه مثقال در عرق بهار نارنج و عرق بیدمشک و آب زردک به قدر حاجت آب پیاز پنج درم و بپزند که به قوام آید پس جوز بوا به سباسه هر یک یک مثقال زعفران مشک هر یک دو دانگ سوده داخل کنند شربتی پنج مثقال

ایضاً که مجرب حکیم غلام امام است تخم هلیون پنج اوقیه در یک آثار آب بجوشانند تا دو اوقیه بماند صاف کرده یک صد زردی بیضه مرغ در آن حل نموده شکر سرخ چهار اوقیه آمیخته روغن بادام یک گرم کرده در آن اندازند و به طریق حلواتیار ساخته هفت حصه نمایند و یک حصه هر روز بخورند و حلوای مرغ سیه به نسخه علاج الامراض و حلوای ثعلب تالیف والد علوی خان و حلوای چوب چینی تالیف حکیم علوی خان و حلوای جذر مخترع حکیم ارزانی نیز مقوی باه مؤلد منی هست و در قرابادین مسطور است

خاکینه مفید زردی بیضه سه عدد و آب پیاز برابر آن ادرک و نیم وزن آن سائیده با هم لت کنند و نیم برشت ساخته ثعلب مصری یک درم دارچینی قرنفل دانه‌ی هیل هر یک نیم درم سائیده و داخل کرده با قدری نمک خورند هر صبح چند روز

ایضاً خراطین پاک کرده یک توله دارچینی شش ماشه دانه‌ی هیل سه ماشه ثعلب مصری نبات هر واحد یک توله باریک سائیده نگهدارند و یک ماشه از این در زرده تخم مرغ انداخته بر اخگر نهند چون اندک به بستگی گراید سرد کرده خورند و هر روز یک بیضه افزایند تا به هفت بیضه رسند باز یک یک کم کنند که به یک بیضه رسند و در این اثنا از ترشی پرهیزید

دواء الترنجبین که در حار مزاج معمول است ترنجبین اصیل چهل درم در یک رطل شیر ماده گاو بجوشانند تا منعقد گردد پس ده درم ثعلب مصری سائیده آمیزند و تناول کرده باشند

ایضاً که حکیم علوی خان برای بارد مزاج تجویز کرده‌اند ترنجبین شکر طبرزد هر واحد ده درم شیر شتر یک رطل بجوشانند تابه قوام آید پس زنجبیل و دارچینی و خولنجان و ثعلب مصری و بوزیدان هر یک یک ماشه کوفته بیخته آمیخته بخورند یک خوراک است

دواء التودریین از حکیم ممدوح نیز بسهی دشمن و مصفی بشره و صوت مست تودری گلگون تودری زرد هر واحد یک مثقال در شیر گاو پنج سیر من تبریز بجوشانند پس بهمن سرخ و خولنجان زنجبیل دارچینی هر یک یکدانگ داخل کرده نبات سفید یک اوقیه اضافه نموده بنوشند

دواءالننبیض که در سرما ببارد و مزاج معمول است بگیرند بیضه مرغ کلنگ و در آن برابر عدس سوراخ کرده یک توله سیماب اندازند و دهن آن از آرد ماش بند نموده در خاکستر گرم نهند چون پخته شود برآرند و بیضه را شکسته سیماب برآورده سفیدی و زردی آن خورند و تا هفت روز به همین طور به عمل آرند بعده سیماب نو گیرند و از ترشی و بادی پرهیز کنند و تا چهل روز در چله سرماخورند

ایضاً زرده بیضه چهار عدد نارجیل مقشر یک توله تخم ترب یک توله بزرالبنج یک و نیم ماشه شهد خالص دو توله اول تخم ترب را نصف بریان کنند و نصف خام دارند و هر سه دوا باریک سائیده و زردی بیضه بر آتش انکشت در ظرف آهنی یا مسی قلعی دار گذاشته غلیظ سازند پس ادویه آمیزند بعده شهد تا قابل حب بستن شود و خوراک نمایند یکی صبح و یک شام پیش چهار گهری از جماع هم تقویت باه می‌کند و هم امساک و مجرب است

دوا ثعلب مصری طباشیر مصطکی کتیرا دانه‌ی هیل مغاث بغدادی هر واحد یک ماشه کوفته بیخته همراه گلقند دو توله سرشته بخورند و بالایش شیرگاو و پادسیر بنوشند مجرب است

ایضاً که در تقویت باه تولید منی بی نظیر است بگیرند یک بیضه مرغ و زردی و سفیدی آن برآورده روغن زردآب و پیاز سرخ نهند شهل خالص هر واحد به قدر همان بیضه گرفته آمیخته بر آتش گرم کرده بخورند تا چهل روز به این روش عمل نمایند و از جغرات و دوغ و سرکه و جمیع ترشیها پرهیز کنند و غذا از مقویات باشد

ایضاً اگر نخود بریان و خارخسک هر دو مساوی کوفته بیخته شکر برابر هر دو آمیخته صبح و شام هر روز بخورند

در افزایش منی و تقویت گرده و قضیب نفع عجیب دارد و اگر هر دو دوای مذکور و نارجیل هر واحد یک توله و خرما و شکر در روغن زرد هر یک دو توله کوفته با شکر در روغن آمیخته بخورند نافع‌تر باشد

زرغونی به نسخه علوی خان مجرب است خارخسک مربی انیسون تخم هلیون تخم زردک مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه تخم اسپست هر یک سه مثقال به سباسه بهمن سفید و بهمن سرخ دارچینی شقاقل خولنجان تخم بادروج تخم فرنجشک تخم بادرنجبویه هر یک دو مثقال خصیبه‌الثعلب مغز چلغوزه مغز نارجیل جته‌الخضرا هر یک پنج مثقال عود قماری یک مثقال عنبراشهب ورق نقره هر یک چهار دانگ مشک تبتی نیم مثقال ورق طلامایه شتر اعرابی هر یک یک و نیم دانگ نبات سفید عسل سفید مصفی هر یک نود مثقال به دستور مقرر معجون سازند

سفوف که مقوی باه مولد منی است مغز تخم قرطم ده درم کنجد سیاه هفت درم تخم خشخاش پنج درم مغز پنبه دانه سلیخه اندر جو شیرین هر واحد چهار درم دارچینی یک مثقال نبات مصری برابر کوفته بیخته سفوف سازند شربت یکتوله به شیر ماده گاو که در آن خرما دو عدد جوش داده باشند

سفوف خراطین که مفید است دارچینی جوز بوا به سباسه قرنفل دانه‌ی هیل ثعلب مصری مصطکی زعفران هر واحد یک درم خراطین پاک کرده خشک برابر همه کوفته بیخته یک توله بخورند

معجون که انطاکی از اعظم مرکبات باهیه و مجرب نوشته بگیرند خارخسک و ثوم و نخود و هر یکی را عللحده بکوبند و با شیر و روغن ستور بجوشانند تا سورت آنها زائل شود پس سه چند آنها عسل و به کنجد آنها آب پیاز و ترنجبین صاف کرده داخل کنند و بقوام آورده به کار برند

معجون پیاز برای ضعف باه که از برودت آلات منی باشد نافع رنجبیل شقاقل خولنجان تخم جرجیر تخم زردک تخم انجره تخم هلیون مساوی به عسل و آب پیاز که هر واحد و چند ادویه گرفته پخته باشند معجون سازند و دو مثقال بخورند

معجون لبوب که همان نفع دارد و مغز بادام و جوز و حب بسطم و چلغوزه و حب الزلم و فندق و نارجیل و پسته و حب قلقل و خشخاش سفید و تو دربین کنجد و تخم زردک و تخم جرجیر و تخم پیاز و تخم شلحم و تخم

اسپست و بهمنین و زنجبیل و فلفل و دار فلفل و کبابه و قرفه و دارچینی و شقاقل و خولنجان و تخم هلیون مساوی بسد چند آن عسل معجون سازند

نوع دیگر مؤلد منی و مقوی به نسخه مصنف اقتباس مغز بادام و جوز و پنبه دانه چلغوزه فندق و پسته و انجکک و تخم خربزه و هلیون و حب النیل سفید و تخم خشخاش و تخم گزر و شقاقل هر یک دو توله حب السمنه و نارجیل و بهمنین و تودریین و کنجد بریان هر یک سه توله خولنجان کبابه قرنفل زنجبیل هر واحد یک توله خصیته‌الثعلب قضیب گاو کوهی هر یک چهار توله عسل و قند قوام ساخته عنبراشهب مشک هر یک یک درم شربتی دو مثقال معجون ثعلب که در تولید منی و تقویت باه مجرب است خصیته‌الثعلب دوازده درم مغز پنبه دانه ده درم مغز چلغوزه کنجد مقشر تخم هلیون دار فلفل هر یک هفت درم مایه شتر اعرابی تخم زردک شقاقل مصری مغز گنجشک قضیب گاو سوهان کرده هر یک سه درم کوفته بیخته با سه چند آن عسل کف گرفته معجون سازند شربتی دو مثقال و در نسخه حکیم جعفر وزن چلغوزه و کنجد مقشر و هلیون هر یک ده درم و کشن خرما ده درم عوض دار فلفل و تخم زردک و شقاقل و قضیب گاو است و مقدار مایه شتر دو مثقال و مغز سر گنجشک نر بیست عدد و ترنجبین سه چند و عسل به چند ادویه است و نوشته که ترنجبین را به شیر گاو تازه جوشانیده به قوام آرند و به قدر تحمل مزاج تا چهار مثقال بکار برند که اکثراً امزجه را موافق است

نوع دیگر که همان نفع دارد و آزموده است ثعلب مصری شقاقل قسط شیرین تخم اسپست تخم هلیون تخم زردک خولنجان زرنباد سنبل الطیب بهمنین هر یک پنج مثقال مایه شتر اعرابی قضیب گاو سوهان کرده مغز سر گنجشک کنجد مقشر هر یک سه درم زنجبیل دار فلفل کبابه چینی بوزیدان تودریین هر یک دو مثقال جوز بوا به سباسه زعفران مصطکی هر یک سه مثقال مشک عنبراشهب هر یک یک درم کوفته بیخته با مثلث که از عصاره انگور یا مویز پخته باشند بسرشند شربت دو مثقال هر صباح با یک پیاله ماءاللحم یا شیر گاو و یا نخوداب میل کنند

ایضاً بهمان منافع خصیته‌الثعلب بیست مثقال پنیر مایه شتر اعرابی ده مثقال قرفه مغز تخم خیار قضیب گاو بهنمین زنجبیل تخم خشخاش جته‌الخضرا هر یک پنج مثقال مغز پسته تودری سرخ تودری مفید هر یک چهار

مثقال نعناع نارجیل تخم پیاز مغز چلغوزه تخم هلیون حسک مربی به سباسه مغز پنبه دانه تخم انجره هر یک سه مثقال عنبراشهب زعفران لسان العصافیر هر یک دو مثقال مشک یک مثقال دماغ گنجشک نرچهل عدد و قند سفید سه چند ادویه معجون مبهی که در تقویت باه پشت مجرب حکیم شریف خان هست بهمنین شقاقل بوزیدان قرفه به سباسه کبابه چینی خولنجان لسان العصافیر قافله کبار قاقله صغار سنبل الطیب فرنجمشک قرنفل مصطکی ساذج هندی عنبراشهب مروارید ناسفته هر یک سه درم خصیتهالثعلب دو درم سره سقنقور قضیب گاو سوهان کرده هر یک پنج درم عود خام تخم هلیون زعفران هر یک چهار درم سعد زنجبیل بسد کهربا هر یک دو درم مشک یک و نیم درم یاقوت زرد یک درم نقره و طلای محلول هر یک یک و نیم درم زائد الفکر مدقوق سی مثقال روغن بادام شیرین ده مثقال در نبات و عسل مصفی به طریق متعارف معجون سازند شربت از یک درم تا دو درم

معجون انطاکی در تقویت باه حرارت غریزی و تسمین بدن و تولید خون صالح و اصلاح منی و رفع اذیت جماع و ضعفی که از کثرت جماع حادث شود عجیب الفعل است نخود سفید مع پوست که در آب تراتیزک تازه سه بارتر کرده و هر مرتبه خشک کرده باشند و خارخسک خشک سوده که در سه مثل آن آب خار خسک تازه‌تر کرده باشند هر یک سه اوقیه ترنجبین ده درم دارچینی خولنجان هر یک شش درم عسل یک و نیم رطل آب پیاز سفید نیم رطل همه به قوام آورند با آتش ملایم پس تخم ترب تخم گزربری شقاقل تخم انجره هر یک یک اوقیه عاقرقرحانه زنجبیل هر یک نیم اوقیه کوفته بیخته مخلوط سازند بعده فادر هر حیوانی هشت قیراط زعفران پنج درم مشک شش قیراط در گلاب یک اوقیه حل کرده با آن تسقیه کنند و در ظرف چینی نگاهدارند شربتی دو درم و هرگاه قوی‌تر خواهند مغز گردکان مغز چلغوزه مغز نارجیل مغز جتهالخضر و تخم شلغم بهمن سرخ بهمن سفید تخم اسپست تخم کتان هر واحد یک اوقیه قسط شیرین انیسون قرنفل فلفل ماهی سقنقور و اگر نباشد بدل آن مایه شتر اعرابی یا ماهی روبیان هر یک سه مثقال زرده تخم مرغ مغز گنجشک نر هر یک بیست عدد اضافه نمایند

ایضاً انطاکی گفته که علیک بالاختفا به فانه من الاینار و قوت آن تا هفت سال باقی می‌ماند نخود لوبیا باقلا مغز فندق هر یک ده درم دار فلفل دارچینی شیطرج زنجبیل تخم انجره تخم ترب کنجد خبث الحدیده مغز چلغوزه

زراوند مدحرج هر یک هفت درم شقاقل جته‌الخضرا تخم گزر هر یک پنج درم عود چهار درم همـه را سـائیده شـیر میش سه صد درم با مثل آن عسل با آتش نرم به قوام آرند و هرگاه قریب به انعقاد رسد ترنجبین پنجاه درم اضـافه نمایند و چون مخلوط شود فرود آورده ادویه مسحوقه بیامیزند باز بر آتش ملایم گذارند و گلاب بیـست درم کـه در آن زعفران سه درم و مشک و عنبر و فادز هر وجد وار هر یک هشت قیراط حل کرده باشـند بیامیزنـد شـربت یـک مثقال

معجون تالیف حکیم‌اکمل خان که در تقویت باه بی نظیراست و با اکثر مردم نفع کرده مغز بادام مغز فندق مغـز چلغوزه و مغز تخم خربزه مغز حب الزلم مغز جته‌الخضرا کشن خرما مغز پسته مغـز نارجیـل مغـز حـب قلقـل مغـز آنجکک مغز گردکان مغز سر گنجشک بهمنین شقاقل صندل سفید خصیته‌الثعلب تودریین لسان العصافیر هر واحد یک درم مغز تخم خیارین خرفه مقشه هر یک دو مثقال مغز تخم کدو تخم خشخاش هر یک شـش ماشـه ابریـشم مقرض دارچینی دانه‌ی هیل هر یک سه ماشه حسک مربی گاوزبان تخم هلیون هر یک چهار ماشه مایه شتر اعرابی تخم شلجم تخم زردک تخم بادرنجبویه تخم فرنجمشک تخم کوپخ صمغ عربی تخم بالنگو تخم جرجیر تخم انجـره مصطکی هر یک یک درم خولنجان بوزیدان پودینه خشک زنجبیل زعفران هر یک سه ماشه عنبر اشـهب دو ماشـه عسل سفید دو وزن ادویه قند سفید یک وزن به طریق متعارف معجون سازند و اگر جد وارهم داخـل نماینـد بهتـر است

معجون مختصر در تقویت باه مزاج بلغمی نظیر ندارد عاقرقرحا قرنفل زنجبیل هر واحد یک اوقیه زرده تخم مـرغ پخته بیست عدد شهد خالص یکصد و بیست درم معجون سازند و یا عسل یک چند قند سفید و چند ادویه بگیرنـد و به گلاب و بید مشک به قوام آورده ادویه بدان بسرشند و مشک خالص یک ماشه و زعفران دو ماشه و نـیم داخـل شربت بیش از غذا سه درم و اگر خولنجان یک اوقیه دارچینی نیم اوقیه اضافه نمایند قوی‌تر گردد

معجون بقراط در قلت منی از رطوبت آلات منی حکیم عابد بتجربه صحیح یافته و مقوی معده است تخم شـبت تخم کرفس نانخواه تخم جرجیر هر یک شش درم مصطکی عاقرقرحا هر یک یک و نیم درم زرور و قرنفل هـر یـک

دو درم کوفته بحریر بیخته در عسل همچندان بسرشند و این روغن نیز مجرب حکیم ممدوح است تخم ترب شیطرج هر یک ده مثقال زجبیل گل یاسمین هر یک دو مثقال نیم کوفته در دو رطل آب بجوشانند با هفتاد و دو درم باز آید صاف کرده به قدر نیم وزن آن روغن چار مغز داخل کرده بجوشانند تا آب فانی شود و روغن بماند پس صاف کرده دو مثقال جند بیدستروران آمیخته بعد تحریک استعمال نمایند و نسخه‌های حریره‌های مؤلد منی در فم آینده بیاید

ذکر ادویه مرکبه هندیه که منی بیفزاید بگیرند و دال ماش و در آب پیاز چندان بخیسانند که پوست آن جدا شود پس مقشر نموده باشیر بجوشانند که کهویه گردد و بعد شکرتری در آن آمیخته بخورند و همین سان بعمل آرند

ایضاً زردی بیضه مرغ شیر شتر روغن گاو آب پیاز قند سیاه کهنه هر واحد یک آثار بپزند تا کهویه شود هر روز چهار دام بخورد مرد پیر جوان گردد

حلوای انبه که مقوی باه و مؤلد منی است شیره‌ی انبه‌ی پخته و شیرین سه آثار شکر سفید یک آثار روغن گاو نیم آثار شیر گاو یک آثار شهد پا و آثار همه را بقوام آورده زنجبیل بهمن سرخ بهمن سفید موصلی سینبهل ستاور هر یک توله دار فلفل خولنجان ساذج هندی هر یک شش ماشه ثعلب مصری مغز بادام چوب چینی مغز تخم خربزه شقاقل سنگ هاره خشک خرما هر یک چهار توله سائیده بیامیزند

دوا که همان نفع دارد آب پیاز و عسل مساوی به قوام آورده قرنفل دارچینی ثعلب مصری اسکندر موصلی و کهنی عاقرقرحا به قدر مناسب سوده آمیزند و اگر وزن آب پیاز و عسل هر واحد آثار کنند و قودری سرخ و سفید و بهمن سرخ و سفید زنجبیل تخم پیاز و تخم ترب تخم گزر تخم شلجم تال مکهانه موصلی سیاه عوص قرنفل و دارچینی و خولنجان و اسکندر و عاقرقرحا بگیرند هر واحد یک سیر شاهی نیز مفید بود و این حب هندی نیز مبهی است پوست بیخ اذئب کثاره دارچینی کوکهرو تخم سلملی سمندر سوکمه تال مکهانه موچرس هر یک پنج درم همه را کوفته بیخته پنج سیر شیر ماده گاو را کهویه سازند و دو نیم آثار شکر سفید و ادویه مذکوره آمیخته حب

مقدار یک دام پخته بندند و صبح یک حب بخورند و از ترشی پرهیز نمایند

سفوف که مجرب است پوست بیخ سنگها هولی پوست بیخ آرد ماش هر سه برابر اول هر دو پوست در سایه خشک کرده جداجدا باریک سائیده جامه بیز کنند پس آرد آمیخته هفت ماشه صبح با قدری شیر گاو بخورند

ایضاً ستاور گوکهر کهرو بیخ بند تخم کوپخ هر واحد یک ماشه مغز تخم کهرنی موصلی سیاه و سفید تخم‌مصطکی هر واحد یک و نیم ماشه ثعلب مصری یک توله خرما دو توله شکرتری سه توله سفوف کرده یک کف دست با شیر گاو بخورد

سفوف مکهانه که مقوی باه است تال مکهانه موصلی سیاه موصلی سفید پنج بند هر واحد یک درم علم قرقرحاد ده درم کوفته بیخته همچند شکر آمیخته هشت ماشه تا یک توله با شیر گاو بخورند

ایضاً پخ خراسانی موصلی سفید ستاور بیجنبند تال مکهانه گوکهر و اسکندر لهبسوره موصلی سینبهل گوند چکن سهیلی موچرس تخم اوتنگن تخم کوپخ موصلی سیاه گوند ناکوری سروالی تخم کرملی سمندر سوکهه کوفته بیخته نبات سفید همچند آمیخته استعمال نمایند و اگر ثعلب مصری و کرمکس و تودریین زیاده کند نافع‌تر خواهد شد

سفوف که جهت افزایش منی و باه نافع است مندی خشک خارخسک موصلی سینبهل گل سینبهل (ص ۵۴۶) سفید هر کدام چهار درم کوفته بیخته هر صباح به قدر سه چهار ماشه با شیر تازه بخورند

ایضاً زردی بیضه مرغ چهار عدد و شهد خالص مساوی هر دو با هم لت کرده بر آتش زکال نرم گذارند چون پخته شود فرود آورده موچرس چار ماشه قضیب گاو خشک سوهان کرده دو ماشه زعفران چار سرخ مشک خالص سه سرخ سوده آمیزند و بخورند و تا سه هفته بکار برند که نهایت مبهی است

معجون سپیاری پاک که معمول اهل هند است سپیاری و کهنی پا و آثار خرمانیم آثار محبیهر نیم پاد درده آثار شیر ماده گاو بجوشانند هرگاه مهرا شود و مثل کهویه گردد همه را خوب سائیده نگاهدارند و گونه برشته پا و آثار آرد و مونگ نیم پا و نشاسته بریان پا و آثار مغز بادام برشته نیم آثار علیحده نگاه دارند و قند سفید سه آثار و روغن

زرد یک آثار اقوام نمایند و نشاسته و آرد مونگ را در آن روغن بریان کرده باشند ومغز بادام و گوند بیامیزند بعد از آن این ادویه گوکهر و نیم آثار ثعلب مصری دارچینی قرنفل الایچی خروزنجبیل هر یک چهار دام جوز بوا دو توله به سباسه یک توله چننی گوند پا و آثار گل پسته سپیاری یک یک دام مغز نارجیل پا و آثار چهال کخیال چهال کیکر چهال سنکاهونی هر یک شش ماشه کوفته بیخته همراه کهویه مذکور بیامیزند و زعفران چهار توله مشک شش ماشه سائیده بیفزایند و دو دام صبح و دو دام شام خورده باشند

معجون تال مکهانه که برای تقویت باه و تغلیظ منی از معمولات مؤلف است بگیرند تال مکهانه نه توله و در شیر درخت بر چندان که بپوشاندتر سازند هرگاه شیر خشک شود همین نوع دوبار دیگرتر نموده خشک سازند بعده تال مکهانه را در گوله مغز نارجیل نو سوراخ کرده پر کنند و پاره نارجیل بر سوراخ باز وصل نموده در آرد گندم گرفته در آتش نرم بدارند تا آن که آرد سوراخ شود برآورده آرد دور ساخته تال مکهانه را برآورده باریک بسایند و مغز نارجیل علیحده سائیده آمیزند پس تودری سفید تودری سرخ گوکهرو خرد گوکهر و کلان موصلی سیاره موصلی سفید گاو زبان هر یک دو توله ثعلب مصری سمندر سوکهه اندر جو موپرسا لایحی سفید هر واحد یک توله دارچینی کباب چینی سورنجان شقاقل طباشیر هر یک نه ماشه چوب چینی نیم پا و بهمن سرخ بهمن سفید هر واحد یک و نیم توله بوزیدان دو ماشه مغز پسته مغز چلغوزه هر واحد یک چهشانک مغز بادام نیم پا و کوفته بیخته بیامیزند بعد از آن نبات سفید نیم آثار به قوام آورده همه ادویه بسرشند خوراک یک توله پرهیز از ترشی

معجون صمغ که در منافع مذکوره از مجربات نحیف است صمغ عربی آرد سنگ حاره آرد خرمای خشک کرده هر یک نیم سیر عالمگیری مغز نارجیل مغز پسته مغز بادام مغز چلغوزه هر یک بیست درم الایچی سفید و دارچینی زنجبیل هر یک دو نیم درم قرنفل یک درم پا و بالادار فلفل نیم درم نبات سفید برابر اجزا شهد خالص دو برابر اجزا به دستور معجون سازند خوراک از یک توله تا ده توله در امساک منی نیز مفید است

معجون لبوب هندی مقوی باه و مغلظ و مؤلد منی و نافع سرعت انزال است مغز پنبه دانه مغز جسکدانه مغز تخم خربزه مغز چرونجی کنجد خشخاش سفید موصلی سینبهل موصلی سفید ستاور سگند سنگ حاره خشک

تخم تمر هندی مقشر سپستان هر واحد یک توله تخم گزر تخم پیاز تخم تخم شلحم تخم ترب بهبون چهلی تال مکهانه بریان سمندر سوکهه رسیده لکری هر واحد نه ماشه خولنجان چنیاگوند ناگر موته تج تخم کویخ گوکهرخر و اندرجو شیرین پهلی به بول مغز کتول گئه گل دهاده گوند سینبهل موچرس بیخ بند هر واحد شش ماشه اسبند گجراتی بریان تخم اوشگن عاقرقرحازنجبیل دار فلفل بزرالبنج پنج هر واحد سه ماشه کوفته بیخته با قند سه چند به قوام آورده بسرشند و اگر مغز بادام و پسته و چلغوزه و گردکان و نارجیل هر واحد یک توله قنب و دو توله اگزایند بهتر است خوراک یک توله با شیر مطبوخ که در آآن خرما جوش داده باشند

معجون که مقوی باه و پشت و مؤلد منی است مغز بادام و مغز پسته و مغز نارجیل تخم خشخاش موصلی سفید موصلی سیاه تال مکهانه پنج بند تخم اوشگن گوکهروتج زنجبیل کنجد سفید کباب چینی موچرس لهسوزه کمرکس مصطکی جوز بوا جوتری ثعلب مصری تخم ترب تخم گزر تخم شلغم تخم پیاز الایچی سفید و سرخ هر یک یک توله زعفران دو ماشه مشک دو ماشه ورق نقره سه ماشه عسل و چند خوراک یک توله یا زیاده

ایضاً قرفه میده لکری بیجند تال مکهانه صمغ پلاس موچرس اندر جو شیرین مصطکی هر واحد یک دام زرده بیضه نیم برشت برابر همه شکر سفید بر جمله به دستور مرتب سازند شربت یک و نیم توله

معجون پیهه جهت تقویت باه و تسمین بدن بسیار مفید است پیهه یک عدد و جوز بوا اقرنفل جوتری ثعلب مهری هر یک دو دام زنجبیل زیره‌ی سفید زیره‌ی سیاه هر واحد یکدام نارجیل چهار دام مغز بادام مغز پسته کشمش هر یک نیم پا و ورق نقره شش ماشه نبات یک سیر پا و بالا عسل قیم آثار به روغن گاو نیم پا و به طریق مشهور معجون سازند

معجون هندی مقوی باه و ممسک که مجرب حکیم شریف خان است تیج بل بیج بند گجراتی سریالی سمندر سه تخم اوشنگن عاقرقرخای کراتی تال مکهانه گوکهر و تخم کوپخ موچرس گوند دهاک گوند به بول ثعلب مصری هر واحد یک دام موصلی سفید و کهنی دو دام دارچینی قرنفل جوتری هر یک هفت ماشه جوز بوا یک درم زعفران چار ماشه جند بیدستر نیم دام مصطکی رومی نیم دام عسل کشمیری نیم آثار به طریق متعارف معجون سازند

معجون سپستان که مقوی باه مؤلد منی و مغلظ آن است و معمول موصلی سیاه و سفید تخم کونج مغز بنوله تخم اوشنگن شقاقل ثعلب مصری مغز پسته مغز چرونچی هر واحد یک توله مغز نارجیل مغز چلغوزه مغز بادام سلیخه هر یک دو توله تال مکهانه یک و نیم توله دار فلفل زنجبیل بهمنین موچرس کنجد مقشر هر یک شش ماشه مصطکی عاقرقرحاهریک نه ماشه سپستان صمغ عربی هر یک پا و سیر عسل نیم آثار قند سفید یک آثار روغن گاو نیم پا و زعفران سه ماشه اول سپستان و صمغ کوفته میخته در روغن بریان سازند پس در قوام با ادویه مسحوقه آمیخته معجون سازند شربت از یک توله تا دو توله

معجون کشمش که همان نفع دارد موچرس ثعلب مصری سمند سوکهه موصلی سیاه و سفید مغز بادام هر واحد پنج دام ستاد رده دام زنجبیل خولنجان هر واحد دو نیم دام کشمش نیم آثار قند سفید آثار به دستور بقوام‌آمیزند خوراک دو توله تا سه توله به شیر گاو که در آن خرما جوش داده باشند

اقوال حکما مسیحی می‌نویسد که این منصوف منی بیفزاید تخم جرجر تخم ترب تخم انجره هر واحد شش درم قسط عاقرقرحا هر واحد دو درم زنجبیل شقاقل هر واحد سه درم خولنجان ده درم تودری سفید و سرخ هر واحد از دو درم تا پنج درم کوفته میخته سه درم (ص ۵۴۰) بخورند و این جوارش همین نفع دارد تخم اسپست تخم جرجیر تخم گزر تودری سفید و سرخ بهمن سرخ و سفید تخم انجره تخم کرفس مغز تخم خربزه و تخم پیاز کتیرا هر واحد پنج درم دارچینی خولنجان شقاقل زنجبیل دار فلفل هیل قرفه واحد دو درم کوفته بیخته ترنجبین دومن شب در آب‌تر کرده صبح صاف نموده با آتش نرم به قوام آرند و ادویه آمیخته هفت درم بخورند به شیر گاو یا بز یا به دواء به عسل که آب پیاز سفید کوفته برآورده نیم رطل کیز و یک رطل عسل داخل کرده بر آتش نرم به قوام آرند وقت خواب دو ملعقه بخورند

و ایضاً تخم جرجیر تخم ترب مغز تخم خربزه مساوی جداجدا سائیده سه درم با شیر تازه ناشتا بخورند و ایضاً مغز چلغوزه دو جز و تخم جرجیر مغز تخم خربزه یک یک جز و فلفل ربع جزو دارچینی نیم جز و به عسل بسرشند و استعمال کنند

و ایضاً نخود در آب‌تر کنند تا منتفح شوند پس به روغن گاو بریان نمایند و کوفته یکجزو از آن بگیرند و مغز چلغوزه خرده و به عسل کف گرفته که بعد از قوام آن قدری مصطکی و و دارچینی در آن داخل کرده باشند قرص ساخته بعد طعام بخورند

و ایضاً این معجون لبوب مغز بادام و فندق و نارجیل و چلغوزه و حب فلفل و جته‌الخضرا همه مقشر مسای زنجبیل دار فلفل نارمشک هر واحد ثلث جز و فانیذ سنجری به قدری که ادویه در آن سرشته شود و هر روز صبح و شب قدر بیضه بخورند

و ایضاً این دواء الترنجبین بگیرند به شیر گاو تازه دو رطل و در آن دو اوقیه ترنجبین حل کرده صاف نموده به قوام آرند و هر روز ناشتا سی درم بلبیند

شیخ می‌فرماید که اگر سببش ضعف بدن باشد تقویت بدن باغذیه مقوی مثل سفید باجات و مطبخنات واشویه و کبابات و هرائس و بیضه نیم برشت و شلحم و شیر و روغن زرد نان میده و لبوب مثل مغز بادام و مغز جوز و نارجیل و پسته و چلغوزه و جته‌الخضرا و مانند آن بتوابل و ابازیر مخلوط با پیاز و نعناع و گندنا و حلبهٔ چند قوتی و جرجیر کنند همچنین تقویت بدن یا استحمامات واجب و مروخات مقوی مثل روغن سوسن و روغن بان نمایند و اگر حاجت تسخین زیاده باشد در آن مشک و جند بیدستر و غیره داخل کنند و اگر سببش سردی اعضای منی باشد به ادویه‌ی مسخنه که مذکور شود و به مسوحات مسخنه علاج کنند و اگر بادی یبوست باشد بخورانیدن مرطبات حاره اعانت کنند و اگر سببش حرارت مفرط اعضای منی باشد هر مبرد مرطب باعتدال مثل ماست گاو و شیر که انداران خرفه جوشانیده باشند نفع بخشد و اگر سببش حرارت و یبوست باشد ترطیب معتدل بحمامات و زردی بیضه و شیر که در آن خمس او ترنجبین پخته باشند و اغذیه اسفید باجیه و ترطیب با دهان بارده حتی که روغن کاهو و کدو نمایند و اگر سببش یبوست باشد ترطیب بدن به اغذیه و البان و حمامات و شراب رفیق و حریزهای شیراز حبوب و بفرحت و سکون نمایند و هم او گوید که اغذیه صرفه اغذیه‌ای است که از لحم بره فربه نر و لحم میش و نخود و پیاز بغیر بریان کردن لحم سایر چه بریان کردن قوت لحم و تکثیر غذای آن منع می‌کند و معجیات اگرچه به مری

ترش کرده باشند نیکوست و همچنین ماکیان و کبوتر بچه فربه و خصوصاً انجدانیات و بیـضه نـیم برشـت خـصوصاً مبرز به دارچینی و فلفل و خولنجان و نمک سقنقور و بیضه ماهی و گوشت ماهی گرم و اگر در آنجا برودت باشد به مصالح مثل زنجبیل و فلفل و دار فلفل و قرنفل و دارچینی و مانند آن تقویت آن کنند و شلجمیه و کرنبیه و جذریه و خصوصاً جذریه بعد طبخ جید لحم آن و آنچه در آن افتد مغز سر گنجشک و کبـوتر و روغـن زرد و شـیر اسـت و هریسه و جوزابات و کبولیات به شیر گوشت به شیر میش و در بقول آن هلیون است و جرجیر و گنـدنا و حرشـف و نعنع خاصهٔ چه این تقویت ادعیه منی بسیار کند پس بر منی به شدت مشتمل گردد و شهوت شـدت کنـد و حنـد قوقی در حلبه و از جوذابات جیده آنچه بر عنیف سمید و شیر و آب نارجیل سـازند و گفتـه‌انـد هـر کـه برخـوردن گنجشک ادامت نماید و برآن شیر عوض آب بنوشد نغوظ و تکثیر منی مدام نمایـد و یـا پیـاز در روغـن زرد بریـان نمایند تا سرخ شود و مهرا گردد و بران بیضه شکسته خاگینه سازند و اما گرم مزاج را مثل ماسـت و شـیر و مـاهی بریان گرم و خربزه و خیار و بادرنگ و کدو و فواکه رطب و همه به قول رطب حتی که کاهو و حتی که تخـم خرفـه منی ایشان افزاید و سفیدی بیضه ایشان را اکثیر النفع است منی را زیاده کند و دماغ حیوانات و مغز استخوان آنها و سرطانات نهری مناسب است

و اغذیه که شبیه به ادویه برای آن است بگیرند شیر یک رطل و در آن ترنجبین چهل درم برای معتدل مزاجـان داخل کرده بجوشانند تا غلیظ گردد و از آن به قدر قدح هر روز بنوشند و این معتدل برای محـرورین اسـت و بـرای مبرودین باید که ده درم دارچینی باریک سائیده به ورطل شیر آمیخته بجنبانند و یک قدح از آن نهار بنوشـند و یـا بر طعام عوض آب و آب نباید نوشید و خصوصاً اگر غذای او طبا هیچ و پیه میش باشد و این کسی را کـه بـرودت و یبوست باشد نافع بود

و ایضاً بگیرند و روغن گاو کوزه پر و شیر گاو کوزه پر روغن پسته کوزه پر و همه را بپزند تا ثلث بماند و صبح دو ملقعه به اندک شراب بنوشند

و ایضاً فانیذیک رطل آب پیاز دو رطل شیر تازه یک رطل همه را بپزند تا غلیظ گردد و صبح یک اوقیه بخورند

و ایضاً بگیرند نخل و سیاه در آب جرجیرتر کنند تا اندک منتفح شود و در سـایه خـشک کـرده بـساید و فانیـذ بسرشند و به قدر جوز صبح بخورند و قدر بندقه وقت خواب و بران قدح نبیند بنوشند و اگر در آب حسک‌تر کنند و در آفتاب ندارند محفوظ از اغبار و هرگاه خشک شود باز تسقیه نمایند بعد و پخته نگاهدارند و از آن حریره به شـیر تازه و فانید بسازند و ایضاً بگیرند سه رطل شیر تازه و در آن نیم رطل ترنجبین صاف و نیم رطل مغـز جتـه‌الخـضرا کوفته بجوشانند بعده خوب مالیده و صاف کرده نیم رطل از آن بگیرند و بران نیم رطل خولنجان انداختـه بـه قـدر هضم چند روز بخورند که عجیب است و ایضاً بگیرند آب پیاز و مثل آن عسل و بجوشانند تا عسل باقی ماند شـربتی از آن ملعقه یاد و ملعقه وقت خواب به آب گرم و ایضاً بگیرند اردوبات مثل حریره بعده افشرده به شیر تازه بـسیار و آب نارجیل نصف وزن به شیر بپزند و به شحم بط چرب ساخته مثل هریسه بسازند و ایضاً زردی بیضه نـیم برشـت ساخته برآن انگوزه و نمک سقنقور پاشیده بخورند و این قوی است و خـصوصاً عقـب اسـتحمام و مـالش بـه روغـن یاسمین و سوسن کنند و ایضاً بگیرند زردی بیضه و بر هم زنند و اگر بادی سفیدی باشد جـائز اسـت پـس بـه قـدر چهارم آن آب پیاز کوفته اندازند و نیم برشت سازند و به چیزی از نمک ابازیر مذکوره بخورند و ایـضاً گـزر و پیـاز و شلحم کوفته با باقلا و نخود و عسل به گوشت نرم جید بپزند و ابازیر گرم داخل کنند و ایضاً بگیرند بـاقلا و نخـود و لوبیا و در آب تر کنند تا بزرگ شود و به عده لحم میش قطع کنند چنانچه طبا هیچ می‌سـازند و از آن یـک تـود از پیاز یک قود از لبوب مذکور یک تو سازند و بر هر تو نمک سقنقور و اندک انگوزه و دارچینی و قرنفل بسیار بپاشـند پس برآن دماغ گنجشک و کبوتر اندازند و ایضاً بگیرند دماغ سی گنجشک و در سـکوره آبگینـه کننـد تـا مائیـت او باطل گردد و بران مثل ادپیه گرده بز تازه اندازند و به مصالح قرنفل و فلفل و زنجبیل آمیخته بندقه سـازند و یکـی بعد دیگر از آن بخورند در حالی که اراده جماع کنند و این عجه جید از ماست بگیرند دماغ گنجشک و کبوتر پنجاه عدد و زرده بیضه گنجشک بیست و زرده بیضه ماکیان جوان ده و آب گوشت میش و کوفته پخته خوب افشرده یک رطل و آب پیاز افشرده سه اوقیه و آب جرجیر پنج اوقیه و نمک و مصالح گرم قدر حاجت و روغن زرد پنجـاه درم و از آن خاگینه ساخته بخورد و هنگام هضم او شراب قوی ریحانی حار مایل به شیرینی بنوشند

حلوا برای ایشان بگیرند مغز چلغوزه دو جزو و تخم جرجیر و مغز تخم خربزه هر واحد یک جزو کوفته در روغن زرد بریان کرده اندک دار فلفل و دارچینی بر آن ریزند بعده عسل به قدر کفایت داخل کرده حلوا سازند و ایضاً بگیرند نخود در آب یا شیر تازه یا در آب جرجیر یا در آب حسک‌تر کنند تا منتفخ شوند به عده به روغن گاو اندک بریان کنند و با مغز چلغوزه هم چند او بکوبند و عسل به قدری که در آن سرشته شود و اندک مصطکی و دارچینی داخل کرده بپزند و مثل حلوا قطع نمایند و ایضاً عسل جوشانیده غلیظ سازند و برآن مغز چلغوزه کلان و تخم گزر و دار فلفل و شقاقل و دارچینی و تخم جرجیر پاشیده مثل جوارش سازند و اگر از تخم گزر و جرجیر کراهت باشد بدل آن جته‌الخضرا و اندک مشک کنند

اشربه برای ایشان را شربه شیرین و زبیبه متخذاز زبیب نیک شیرین و آن که در آن علظی باشد همه موافق ایشان است و این شراب موافق ایشان بود بگیرند جرجیر و شلحم و انجیر خشک برابر و در آب بپزند و صاف کرده آب مویز مطبوخ مصفی گرفته همه مساوی آمیزند و شیرینی او بفانیذ افزوده نبیند سازند تا برسد

دیگر مخترع ما بگیرند خسک و جرجیر و گزر و شلحم و در آب خوب جوشانیده صاف نموده در هر جزو آب او ربع سدس جزو فانیذ یا شکر سرخ و ربع سدس دو جز و انجیر و نصف سدس جز و مویز شیرین و سدس سبع نارجیل کوفته و نبیند سازند تا برسد

دیگر تالیف ما بگیرند آب افشرده انگور و در هر ده من از این آب سه من از این دوا بگیرند تخم جرجیر و تخم شلحم ربوزیدان و تخم هلیون و لسان العصافیر و حب قلقل و لعبت بربری و تخم زردک و بهمنین مساوی و کوفته در صره‌ست بسته با آب انگور در خم اندازند و هر وقت بجنبانند و بعد جوش برآرند و این شراب دیگر است گزر و انجیر در آب بسیار بپزند و صاف کرده در آب او مویز منقی پخته صاف کنند و بران فانید انداخته بگذارند تا آن که به جوش آید و آب چشمه آهن و آب آهن تاب مقوی است

صاحب کامل گوید که اگر قلت منی به سبب عدم غذا از استفراغ مفرط عارض بدن باشد علاجش به منعشات علیل و مؤلدات خون محمود و برد کردن بدن به حال فربهی و اسخان و ترطیب بود به مثل نان پاکیزه و لحوم

بزغاله یک ساله و بره مطبوخ بدفعات و اسفیدباجات به نخود سفید کوفته و گندم جوشیده و شرابی که در آن اندک شیرینی باشد بیاشامند و برای غذا به یک دفعه وارد نکنند مگر به دفعات و در آبزن آب نیم گرم شیرین بعد غذای قلیه بنشینند و سکون و راحت اختیار کنند و اگر قلت منی از سوء مزاج بار دیابس باشد تدیر مسخن مرطب از اغذیه حاره رطبه مثل لحوم حملان فربه و کله معمول اسفیدباج بشبت خولنجان و دارچینی نخود و زیره‌ی باقلا و گندم و پیاز و هلیون و جرجیر و گزر و شلحم و گوشت گنجشک و قنابر سازند و در حمام معتدل الحراره که آب او شیرین باشد بعد تناول اندک غذا غسل نمایند و زنجبیل مربی و شقاقل مربی و نارجیل مربی و زردک مربی و ناطف معمول به مغز چلغوزه و حب البطم و حب الزلم و مغز پنبه دانه و حب قلقل تناول نمایند و بر فرح و سرند مداومت کنند و غم و غضب ترک نمایند و جوارش سقنقور بخورند و این معجون بسیار نافع است تخم جرجیر تخم شلحم تخم ترب تخم هلیون هر یک پنج درم زجبیل دار فلفل تودری سرخ خصیته الثعلب نعناع خشک سره سقنقور هر یک سه درم شقاقل باقلای خشک مغز پنبه دانه هر یک هفت درم تخم پیاز ده درم کوفته به عسل کف گرفته یا فانیذ مقوم معجون سازند و وقت جماع به قدر جوزه بخورند

دیگر شقاقل تخم جرجیر تخم گزر تودری سرخ و سفید زنجبیل دار فلفل هر یک دو درم باقی همان است که در علاج کلی در قول شیخ الرئیس گذشت شربت به قدر جوز

دیگر زنجبیل خصیته‌الثعلب هر یک سه درم تودری سفید و سرخ تخم انجره هر یک شش درم دار فلفل زنجبیل بیخ سوسن نخود سفید تخم جرجیر تخم رطبه تخم شلحم تخم هلیون تخم پیاز هر واحد چهار درم باریک سائیده بحریر بیخته به روغن کنجد لت کنند و به عسل کف گرفته معجون سازند

دیگر مغز پنبه دانه مغز قرطم مغز حب البطم مغز چلغوزه مغز پسته تخم هلیون حب قلقل نارجیل مغز جوز هر کدام یک جزو شقاقل زنجبیل حب الزلم لسان العصافیر هر کدام نیم جزو سائیده به عسل کف گرفته بسرشند شربت مثل جوزه

دیگر کنجد مقشر پنبه دانه تخم هلیون هر یک چهار درم دار فلفل زنجبیل مغز چلغوزه و حب الزلم شقاقل هر

یک یک درم نعناع خشک سه درم دماغ گنجشک شش درم سائیده به عسل کف گرفته معجون سازند و ایـن لعـوق حسک نافع است بگیرند خارخسک‌تر و بجوشانند تا پخته شود بعده افشرده آب او صاف کنند و بار دوم و سوم خـار خسک بران انداخته به دستور جوشانیده آب او صاف کنند و اندک زنجبیل و دار فلفل داخل کرده به عـسل و فانیـذ به قوام آرند تا مثل بعوق گردد و این معجون در این باب سودمند است حب قلقل حـب الـزلم حـب الرشـاد کنجـد مقشر هر کدام بیست درم زنجبیل دار فلفل هر کدام پنج درم برگ نعناع خصیته‌الثعلب تخم هلیون تخم گزر و تخم جرجیر و تخم ترب و تخم شلحم و تخم پیاز و تخم گندنالسان العصافیر نمک سقنقور هر کدام ده درم تخـم انجـره شش درم شقاقل خشک پانزده درم وج بهمن سرخ و سفید تودری سفید و سرخ هر کدام هشت درم کوفتـه بیختـه به روغن بادام شیرین لت کرده به عسل و فانیذ کف گرفته بسرشند شربتی یک مثقال به گلاب وقت خواب و مـالش خصیته ذکر به روغن بان و نرگس و خیری و حسک و روغن جوز و مانند آن کنند و ایضاً به روغن قـسط کـه در آن اندکی انگزد حل کرده باشند به حسب قوت برودت و ضعف آن مالش نمایند و اگر از این انتفاع نشود حقنه به عمل آرند و این حقنه باه را بیفزاید بگیرند کله پائچه میش و خصیه بز و نخاع آن و خوب بکوبند و نخود و گنـدم هـر دو کوفته هر یک بیست درم شبت و چغندر و جرجیر و نعناع هر یک قبضه و شلحم قطع کرده بیست درم جوز مقـشر ده درم انجیر ده عدد قرطم کوفته بیست درم همه را در هفت رطل آب بپزند تا به سوم حصه رسـد و یـک رطـل از آن صاف نمود و بران روغن کنجد تازه و روغن گاو هر یک دو اوقیه روغن بان و روغن سوسـن هـر یـک نـیم اوقیـه مشک نیم دانگ داخل کرده درابتدای شب سه شب متواتر در اول ماه و سه بارد در وسـط سـه مرتبـه در آخـر مـاه استعمال کنند دیگر سرمیش و پای او و پیه ماکیان و بط و کبوتر بچه و مویز خراسانی منقی او تخم هر یک بیـست درم نخود و گندم و حلبه کوفته هر یک ده درم خطمی و بابونه و حسک و شبت هر یک کـف انجیـر ده عـدد همـه ادرشش رطل آب بپزند تا سوم حصه بماند و یک رطل از آن صاف کرده روغن بنفشه و خیری بدان آمیخته پیش از وقت خواب بدان حقنه کنند و مالش خصیتین به روغن خسک و روغن بان کنند

و اگر قلت منی از سوء مزاج حار یا بس باشد تغذیه به ماهی تازه بریان معمول اسفید باج و به روغن کنجد بریان

نمایند و ماست با پیاز تازه بخورند و شیر تازه به ترنجبین یا شکر بنوشند و گوشت حملان مطبوخ به کاهو کدو و اسفاناخ و سرمق و خبازی تناول کنند و به آب شیرین نیم گرم که در آن جو و برگ کاهو و پوست کدو پخته باشند در حمام غسل کنند و تعب و اطالت در حمام کم کنند واز اغذیه گرم خشک اجتناب نمایند و این حقنه به عمل آرند کله پائچه میش و پهلوی راست آن و خیار و بادرنگ و کدو و جو مقشر و هلیون‌تر و سبوس میده و پیه ماکیان و بط هر یک به قدر حاجت به آب بپزند تا مهرا شود و از آب و دسومت نیم رطل گرفته روغن گاو یک اوقیه پیه ماکیان یک اوقیه روغن حسک یک و نیم اوقیه آمیخته نیم گرم حقنه کنند سه روز صبح و شام و خصیه و ذکر را به روغن بنفشه و نیلوفر چرب دارند و اما کسی که معتدل مزاج باشد گندم جوش کرده نخود جوش داده و گوشت حمل معمول اسفید باج به نخود سفید به غیر مصالح گرم دهند و هریسه و زرده بیضه نیم برشت چون برین هر دو نمک سقنقور بپاشند در سائرا فرجه برای ازدیاد منی نافع است و این حقنه برای صاحبان مزاج بارد نافع بگیرند بزرکتان و حلبه هر یک سه اوقیه تخم ترب یک اوقیه انجیر سفید و تمرهیرون و انجره هر یک ده درم مغز قرطم یک و نیم اوقیه مرزنجوش یک اوقیه گندم و خارخسک هر واحد چهار اوقیه در ده رطل آب بجوشانند تا سوم حصه بماند و نیم رطل از آن صاف کرده بران روغن سوسن و نرگس هر واحد یک اوقیه عسل یک و نیم اوقیه داخل کرده نیم گرم حقنه کنند

جرجانی و ایلاقی گویند که اگر اعضای رئیسه و مزاج آنها به سلامت بود به سبب ضعف قوت مجامعت نقصان منی یا ریح یا هر دو باشد علاج به طعام و شراب باید کرد و بدانند که سبب کثرت ریاح حرارت بود که رطوبت را بجنباند و از آن بخار برانگیزد و اگر حرارت قوی بود بخار را تحلیل کند و پراکنده نماید و اگر ضعیف بود بخار کم‌تر انگیزد و مقصود حاصل نشود پس تامل باید کرد اگر نعوظ وقت گرسنگی و خلعه معده و بعد ریاضت قوی‌تر بود و ادویه گرم خوردن و مالیدن سود دهد باید دانست که آن از نقصان حرارت و قلت ریاح است و اگر وقت امتلای معده قوی‌تر باشد بدانند که رطوبت کم‌تر است پس علاج هر یک لائق آن باید کرد و چنانچه یاد کرده آید

و بدان که اصل در علاج ضعف قوت جماع تدبیر ازدیاد منی و ریح است از بهر آن که هرگاه منی و ریح زیاده

شوند ادعیه منی از منی پر شود و خواهش دفع آن کند و قوت دافعه بجنبد قوت مجامعت پدید آید مگر آن که در آلت آفتی باشد و زیادتی منی و ریح از طعامی بود که از آن خون قوی و لزج و گرم وتر پیدا شود تا گرمی او از رطوبت او بخار و ریح برانگیزد و هرگاه خون قوی و لزج بود ریحی از آن پیدا شود که زود تحلیل نشود بلکه قوت او تا هضم ثانی و ثالث بماند و قوت مجامعت و قوت قضیب از این ریح بود و بدین سبب طعامها که از بهر این کار اختیار کرده‌اند طعام‌هایی است که در وی سه معانی باشد یکی آن که کثیر الغذا بود دوم آن که مؤلد ریاح باشد سوم آن که مایل به گرمی بود و اگر این هر سه معنی در غذای واحد حاصل شود فبها والا از دو یا سه ترکیب دهند تا غرض حاصل گردد و آن چه در وی هر سه معنی حاصل است نخود و لوبیا و شلحم و گزر و مانند آن است اما باقلا کثیر الغذاست و در آن رطوبت فضلی است که از آن ریاح پیدا شود لیکن روی حرارت نیست که از رطوبت آن ریح و بخار خیزد و پس اگر چیزی گرم که مزاج او خشک و ضد مزاج منی نباشد با وی مرکب کنند چون اندکی زنجبیل و دارچینی و دار فلفل و شقاقل هر سه معنی از وی حاصل آید و منی و ریح زیاده گردد و پیاز حار رطوبت است ریاح پیدا کند لیکن قلیل الغذا است پس اگر آبگوشت میش ترکیب دهند غرض حاصل شود و زردی بیضه مرغ نیم برشت و مغز سر بره و مغز سر مرغ و مغز استخوان و مغز سر گنجشک مغذی و مرطب است است و اگرچه مغز سرها سر دست در مغز استخوان و مغز گنجشک لختی حرارت است و چون آن را با نعناع یا اندک زنجبیل و نمک استعمال کنند هر سه معانی حاصل گردد و خاصته‌ی نعناع که در آن تقویت است که آلات تناسل را بر فعل خویش یاری دهد و گرزو شلحم و جرجیر هر سه به یکدیگر نزدیک‌اند در هر سه حرارت معتدل و تغذیه مرطوبت فضلی است لیکن جرجیر غذائیت کم دارد و حرارت او از حرارت شلحم و گزر بیش‌تر است کند ناحار رطب سست و مغذی اگر بازرده بیضه مرغ مرکب کنند غذای شایسته باشد و انگور شیرین رسیده کثیر الغذا و مرطب و بادانگیز است و قوت او از قوت گزر و شلحم و آنچه مذکور شد بیش‌تر است و هلیون که به فارسی مارچوبه گویند و حرشف که به فارسی کنگر نامند و بادام شیرین و پسته و فندق و جوز هندی و حب الزلم و شیر تازه و حلبه و کبوتر بچه و بط و بیضه مرغ و بیضه گنجشک و جگر مرغ و عسل و روغن گاو و کباب و برنج به شیر و انجیر و مویز همه در این

باب سودمند است و چیزهای حار و ملطف چون صعتر و مانند آن زیان دارد بهر آن که ریاح را تحلیل کند اما انگزد با وجود گرمی مؤلد ریاح است بدین جهت سودمنداست

و بدان که در این باب اعتیاد بر غذا کنند نه بر ادویه بهر آن که زیادتی قوت جماع از زیادتی منی در ریح بـود و اغذیه مذکوره هم ماده منی‌اند و هم فاعل ریح و بعض ادویه اگرچه مزید منی‌اند این زیادتی از ماده تولد کند و ماده غذا است نه دوا بهر آن که دوا مزید منی منتخبین و تحریک است تا شهوت جماع پدید آید ولابدامل تولد منی باید پس دوا که آن را بجنباند و هرگاه ما اغذیه یابیم که هم منی را بیفزاید و هم ریح را و شهوت را بجنباند اولـی‌تـر آن بود که اعتماد بران اغذیه کنیم نه بر ادویه و دیگر آن که مقدار دوا اندک باشد و قوت او قوی‌تر از قوت طبیعت بـود و طبیعت بهره تام نتواند یافت و در آن تصرف سودمند نکند و باشد که بر وی و بال گردد و مگر آن که مـزاج سـرد باشد و منی بسیار و جامد بود ممکن است که ادویه او را بجنباند مزاج او بگرداند تا قوتی پدیـد آیـد جـز در چنـین مزاج برد و اعتماد نتوان کرد و اعتماد بر دوا کردن خطا بود و دیدم که مردی گرم مزاج را طبیبی معجون‌های گرم و ادویه فرمود تا قوت جماع زیاده شود هر روز ضعف زیاده می‌شد و درآخر چندان حرارت غلبه کرد که سر رگهـای او گشاده شد و بول او خون صرف گشت به هیچ تدبیر تدارک آن نتوانست کرد و خون هم به طریق بول برفت و تشنج یسبی پدید آید و مرد هلاک شد و نخود در ازدیاد قوت جماع قوی‌تر و نافع‌تر از همه غذاهاست بهر آن که گرمی او معتدل است و مغذی و در آن رطوبت فضلی است که مولد ریح باشد و اگر آن را در آب‌تر کنند تا آغشته شود و هـر صبح یک مشت از آن بخورند قوت عظیم و به دو در آن و رطوبتی هـست اگـر مـردم سـرد مـزاج آن را بـه انـدکی زنجبیل خورند صواب بود

محمد بن ذکریا گوید که اگر کسی از جماع بکر عاجز باشد بدین نخـود خـام بـه مقـصود رسـد و اگـر نخـود را درشراب آغشته کنند قوی‌تر گردد و قلیه نرگسی که در آن گوشت و گزروگنـدنا و نخـود و بـاقلا بـود و نمـک او بـا زنجبیل آمیخته بود و زرده تخم مرغ اندازند از جمیع اغذیه بهتر بود و اگر عسل در قلیه کنند قوی‌تر شـود و مـاهی تازه بریان کرده گرماگرم با پیاز خام خوردن سود دارد و صاحب مزاج سرد را با زنجبیـل و قرنفـل و خولنجـان و دار

فلفل و مانند آن خورانند و این طعام نافع است هلیون به آب بپزند پس بـه روغـن بریـان کننـد و زرده تخـم مـرغ برافکنند و دارچینی اندکی به سر آن کنند

دیگر جوزه مرغ خانگی فربه سه عدد و پیه کبوتر بچه مقداری که از سه کبوتر بچـه حاصـل شـود انـدام او جـدا کرده با نخود و لوبیا و باقلا و پیاز بسیار بپزد و اندکی مصالح گرم برافگنند و نمک او نمک سقنقور کنند یا نمکی که با زنجبیل آمیخته باشد

دیگر تخم ماهی تازه بریان کنند چنان که رسم است زرده تخم مرغ و توابل چون دارچینی و دار فلفل و زنجبیل کنند و دیگر گوشت اشتر جوان دو جزو پیاز سفید یک جزو و نیک بپزند و با آب کامه خوش کنند و عود دارچینـی کوفته برافکنند

دیگر مغز نارجیل پوست سیاه دور کرده خرد بتراشند و نان سیاه در شیر تازه و با نارجیل تراشیده ثریـد کننـد و مرغ فربه و بط فربه بر آن بیاویزند که این جوذاب سخت نافع است

دیگر مغز بادام و پسته و فندق و نارجیل تراشیده و خشخاش و شقاقل و انجیر خشک سفید برابر همه را بکوبنـد و کعک خشک کرده و سوده سه چند وزن همه ادویه هر صبح اوقیه در شیر تازه بجوشانند و بخورند تن را فربه کند و قوت باه زیاده نماید مجرب است و کبوتر بچه و چوزه‌ی مرغ خانگی که خوراک آنها نخود و مغز پنبه دانه و لوبیا و مغز تخم قرطم و باقلا باشد سود دارد و هم گنجشک و کبوتر بچه که در شکم او سیه و تخم جرجیر و تـو دری پـر کرده باشند سود دارد و مردم گرم و خشک مزاج را ماهی تازه بریان کرده و پخته و ماسـت بـا پیـاز و شـیر تـازه بـا ترنجبین یا با شکرو گوشت بزغاله و بره و مرغ سود دارد

و ادویه که از انواع طعامها سازند این دوا منی و ریح زیاده کند بگیرند نخود سیاه در آب جرجیرتر کرده در سایه خشک کنند و تا سه مرتبه چنین‌تر و خشک نمایند پس آن را با همچند آن فانیذ بکوبند و به روغن جته‌الخـضر یـا روغن پسته یا روغن نارجیل یا روغن پنبه دانه بسرشند و هر صبح و شب به قدر جوز بزرگ بخورند و عقب آن سـه اوقیه نبیند بخورند

دیگر خارخسک خشک نرم بسایند و آن را در آب خار خسک‌تر بخیسانند و در سایه خشک کننـد و تـا سـه بـار چنین کنند و هر صبح نیم اوقیه ازین خارخسک با دو اوقیه فانیذ در شیر تـازه نیـک بجوشـانند و انـدکی زنجبیـل افکنند

دیگر بگیرند و از این خار خسک پرورده سه جز و عاقرقرحا و شکر طبرزد هر یک چهار جـزو شـربتی دو درم بـه آب گرم

دیگر تخم جرجیر دو درم لسان العصافیر نیم درم کندر یک درم همه را کوفته با زرده تخم مرغ بسرشند

عتجه که برای متوکل ساخته‌اند و آن را عجه متوکل گویند بگیرند پیاز و بریده به روغن گاو بریان کنند و بیـضه گنجشک یا کبوتر بران شکنند و نیم درم خولنجان و اندکی نمک سقنقور برافکنند

دیگر زرده تخم مرغ ده عدد روغن گاو بیست درم شکر سی درم دارچینی نیم درم نیم پخته کنند و اگر به جای شکر عسل کنند روا باشد و کنجد و خشخاش و بزرکتان بریان کرده با عسل سود دارد و برای سرد مـزاج دارچینـی یک درم شیر تازه یک رطل نیک آمیخته ناشتا یک قدح بخورند و بعد طعام به جـای آب ایـن شـیر خـورد و طعـام کباب و قلیه نرگسی خورند و یک هفته بر این ترتیب بگذرانند و هیچ جماع نکنند قوت عظیم دهد لیکن اگر در تن خلط بد یا حرارتی باشد این تدبیر نشاید کرد و آن را که تنقیه بدن کرده باشند اگر در میان این تدبیر حرارتی یابـد از آن باز ایستد و فصد کند و ماء الشعیر و اشربه سرد بکار برد و این نمک نـافع زنجبیـل دار فلفـل تـودری سـرخ و سفید و نعنع و شقاقل برابر کوفته با دو درم نمک سقنقور بیامیزند و اگر زنجبیل تنها با نمک ساده آمیخته در طعام بکار برند قوی‌تر باشد

اشربه که قوت جماع و منی زیاده کند انجیر خشک فربه پنج من حلبه سه من انجیـر را بـشویند تـا غبـار از آن پاک شود و در آب‌تر کنند چندان که دو سه انگشت آب بر سر آن بایستد اگر زمستان بود سه شبانه روز جای گـرم نهند در تابستان یک شبانه روز و اگر بهار یا خزان بود و شبانه روز تا آب قوت انجیرگیرد پس یک جـوش بدهنـد و افشرده صاف نموده آن را در دیگ سنگین کرده برابر آن عسل بیامیزند و هلیون و تو دری سرخ و سفید هر یـک دو

درم زنجبیل سه درم دارچینی جوز بوا به سباسه خیر بوا هر واحد یک درم همه را کوفته در صره کتان سست بسته در آن دیگ افکنند و بجوشانند تا به قوام آید و هر ساعت آن صره را همی مالند تا قوت ادویه دراین شراب آید پس صره را افشرده بیرون کنند و از آن شراب مقدار دو اوقیه بخورند

شراب گزر بگیرند گزر ده من و بشویند و پنج سبز از وی دور کرده به قدر درم ببرند و در دیگ سنگین کرده سه من حلبه و دو من آب در آن داخل کنند و سر دیگ به گل محکم کرده بر آتش نرم بپزند و چون دانند که پخته شد از آتش گرفته سرد کنند پس سر دیگ گشاده گزر را افشرده صاف نمایند و برابر آن آب انگبین آمیزند و همان ادویه که در شراب انجیر مذکور شد (ص ۵۵۳) افکنند و همچنان بپزند و بعضی برابر آب گزر شراب انگوری با انگبین افزوده به قوام می‌آرند

دیگر نخود سیاه پنج من بشویند تا خاک از آن پاک گردد وآرد در ده من آب‌تر کنند در روز پس بجوشانند تا آب قوت نخود تمام بستاند و صاف نموده برابر آن انگبین بیامیزند و صره ادویه که مذکور شد در آن افگنند و به قوام آرند و اگر با این مقداری شراب بیامیزند قوی‌تر شود و اگر نخود در آب‌تر جرجیر کنند یا در آب گزر یا در آب شلحم قوی‌تر شود

معجون شقاقل زنجبیل دارچینی هر کدام یک جز دو تخم انجره عاقرقرحا فلفل هر یک نیم جزو حلتیت ربع جز و تخم جرجیر خردل هر واحد یک جز و کوفته بیخته با انگبین بسرشند شربتی یک بفچه با آب گرم یا شراب ممزوج و این حب قوی است پیاز سفید شقاقل مغز گنجشک کشن خرما کندر مساوی همه را کوفته به مغز گنجشک خشک کرده با آب نیم‌گرم سرشته حبها به قدر نخود سازند وقت حاجت هفت حب در شراب حل کرده بخورند و گویند که از هفت حب زیاده نشاید خورد که هیچ کس برابر طاقت کسی که این حبها خورده باشد ندارد و این دوالائق مزاج معتدل است مغز تخم خربزه مغز تخم خیار و خیار بادرنگ و تخم خرفه هر یک سه درم مغز تخم کدو پنج درم مغز بادام خشخاش هر یک شش درم کتیرا دو درم زنجبیل خولنجان شقاقل هر یک نیم درم تودری تخم گزر تخم هلیون مغز چلغوزه هر واحد یک درم ترنجبین یکمن به دستور معجون ساخته دو مثقال بخورند و

استعمال قضیب گاو خشک کرده کوفته به قدر دینار بزردی بیضه نیم برشت و کذا پنیر مایه شتر بـه نـوعی کـه در علاج کلی در قول شیخ رئیس گذشت عجیب است و تقویت عظیم کند و گویند که خایه گـورخر و پیـه شـیر قـوت بزرگ نماید و من علاج جوانی سرد مزاج کردم و از هیچ دوا چنان شکر نکرد که از قضیب گاو

ابن الیاس گوید که اگر ضعف باه از استفراغ کثیر مفرط باشد انعاش قوت مریض باغذیه مسخنه مرطبـه کننـد و راحت و سکون و آرام اختیار نمایند و هر صبح جلاب از شکر سفید ده درم عرق گـاو زبـان ده درم تـودری سـرخ و سفید هر واحد سه درم بیاشامند غذا نخوداب با لحوم حملان و تیهود دراج یا هریسه معمول به گوشت بره یا بط یـا ماکیان و حلوای نشاسته و اگر از ضعف بدن و قلت غذای او باشد تقویت بدن به غذای منعش قوت و شراب ریحـانی کنند و هر صبح شربت سیب و گلاب و عرق بارتنگ هر یک ده درم بنوشند و غذا ماء اللحیم و قلیه معمول از گزر یا نخود به مغز بادام و گوشت بره و ماکیان و تیهو و دراج و کبک که اندر آن قـدری دارچینـی و پیـاز و تخـم هلیـون پخته باشند یا قلیه از پیاز و گزر و شلحم گوشت فربه سازند و افضل علاج برای ایشان ریاضت معتدل بعد تناول غذا و حمام معتدل و خواب بعد غذا و سرور و لهو و ترک جماع مدت طویل نیست و اگر از قلت منی به سبب بـرودت و یبوست غالب بر بدن باشد ادویه مسخنه مرطبه بخورند و استکثار از غذا نمایند و هر روز هریسه معمـول از گوشـت بره و لحوم فربه تناول کنند و زنجبیل مربی و نارجیل به شکر و نـاطف بـه مغـز بـادام و جـوز و حلـوای معمـول از نشاسته و مغز بادام و جوز و مغز حب البطم و پسته و فندق بخورند یا هر صباح معجون فلاسفه بخورند یـا معجـون لبوب که در ادویه مرکبه مذکور شد هر روز یک مثقال تناول نمایند و معجون که در آن سره سقنقور سه درم اسـت و در قول صاحب کامل گذشت دو درم بخورند و اگر سبب او برودت آلات منی باشد هر صباح جلاب از گلقند عسلی ده درم یا شربت بادرنجبویه ده درم بنوشند یا زنجبیل مربی یا شقاقل مربی هر کدام که باشد ده درم تناول کننـد و گزر مربی نیز ایشان را نافع است و غذا مزوره نخود به مغز قرطم و انیسون و کردیاد دارچینی و زعفران و مطبخن از لحوم دراج و کبک سازند و این دوا بخورند لسان العصافر تخم گزر تخم شلحم تخم جرجیر تودری سرخ و سفید هر واحد پنج درم فلفل سه درم شقاقل چهار درم مغز سر گنجشک دو درم باریک سائیده به عسل کف گرفتـه معجـون

سازند و اگر سبب او حرارت آلات منی باشد هر صبح جلاب از سکنجبین ساده ده درم و گلاب ده درم و یا شیره‌ی تخم خرفه سه اوقیه یا شکر ده درم یا دوغ گاو یک رطل بیاشامند و غذا مزوره زرشک یا انار دانه به گوشت بزغاله و چوزه مرغ خورند

و اگر سبب او در رطوبت آلات منی باشد هر صباح جلاب از تخم شلحم و تخم گزر هر واحد سه درم گلقند عسلی ده درم بدهند و غذا قلیه با مصالح گرم و یا این دوا بخورند که منشف رطوبت فضلی و محرک شهوت جماع ایشان است فلفل دار فلفل زنجبیل هر واحد سه درم بیخ سوسن پنج درم تخم پیاز تخم هلیون هر واحد چهار درم نخود سفید ده درم کنجد مقشر هفت درم باریک سائیده وبه عسل کف گرفته معجون سازند شربت یک مثقال یا بگیرند حب الزلم و حب قلقل و تخم شلحم هر واحد سه درم کوفته بیخته به عسل کف گرفته بسرشند شربتی یک مثقال و اگر سبب حرارت و یبوست باشد هر صبح شیر بز سه اوقیه به ترنجبین ده درم بنوشند و غذا گوشت بره مطبوخ به کدوتر بخورند و حقوین وقطن و قضیب را به روغن بنفشه و کدو چرب کنند و این حقنه به عمل آرند کله پائچه بره و هلیون رطب سبوس میده هر واحد ده درم بدو رطل آب بپزند تا نیم رطل بماند صاف کرده پیه ماکیان پیه بط هر واحد ده درم روغن گاو ده درم آمیخته حقنه کنند

انطاکی گوید که ضعف باه اگر از کبر سن باشد علاج نپذیرد و آنچه از احجاف بدن به سبب امراض باشد علاج آن معلوم است و گاهی از تواتر گرسنگی و روزه و سوء معیشت و قلت غذائیکه تولد خون و منی کند و لباس مهزل مثل خشن از موی و خواب بر مثل سنگ حادث گرددو این را اسباب عامه نامند و قوی‌ترین اسباب قاطع باه ترادف هموم و کدورات نفسانی است و علاج هر یک از این اسباب که مذکور شد قطع آن سبب است و بعد از ازاله آن هرگاه ضعف باه موجود باشد اگر خلقی بود آن عینت است و آن نیز لاعلاج است و الا اگر تشویش عضو رئیس باشد اولاً علاج آن عضو کنند و خلاصه اشیایی که باختیار و تجربه صحیح یافته شد این است که اجماع واقع شده بر اخذ اغذیه و ادویه باهیه در شروط ثلاثه یعنی آن که جامع حرارت و رطوبت و نفخ باشد و گفته‌اند که اجتماع این در مفرد و سوای نخود نیست و بودن قلقاس و خرما همچنان به صحت رسیده بلکه گاهی یکی از این هر دو عظیم‌تر

بود و کذلک به قول ایشان این در سوای زنجبیل مجتمع نشود و در آن نظر است بعده ادویه یا متناولات است یا مسوحات یا حقنجات و هر واحد ازاین با خالص به مردان است یا زنان یا مشترک پس این اصول تقسیم است و از مجربات این است که شیخ بدان اشاره کرده که حیوانیست به صورت انسان و از چشکمه بقریه مسمی بثول است در اعمال شقیق از شام به شهر اسباط یعنی امشیر بر می‌آید و بعضی بر بعض سوار می‌شود و بر کنج دهن آن کف می‌باشد یک حبه از آن بعد یاس قائم می‌کند و وصف عمل او در این باب ممکن نیست و چون گوشت او پخته بنوشند همین فعل کند لیکن کم از آن و قریب این سقنقور به مصر است و معتمد اجزای او آن است که گرد ناف اوست و آن را با ادویه و مرکب سازند و صفت معجون او این است زنجبیل مغز چلغوزه هر واحد یک جز و تخم جرجیر تخم گزر تخم شلحم هر واحد نیم جزو خولنجان عود هندی مغز پسته پیه سقنقور مغز قرطم فلفل سفید زراوند تخم انجره زعفران هر واحد ربع جزو سائیده بسه چندان عسل بسرشند شربتی پنج درم و قریب این معجون فلاسفه است و در اصول قدیمه او کنجد مقشر خبث الحدید تخم انجره پوست ترنج افزوده همه اجزا مساوی گرفته به دستور معجون سازند و از جمله تراکیب مجربه تریاق الذهب و معجون فنجنوش است و این معجون شهوت انگیز و منی زیاده کند فربه نماید و امساک آرد و از ترکیب مجریه ماست آب حسک‌تر آب پیاز سفید هر کدام یک رطل با هم آمیخته نخود سفید شب در آن‌تر کنند پس صاف نموده یا مثل آن شیر ماده گاو آمیزند و سه اوقیه ترنجبین در آن حل کرده صاف نمایند و به عسل قدر کفایت بر آتش تسقیه دهند چون تمام آب برو از آتش فرود آورده آرد گندم آرد نخود حلبه کنجد سفید مغز بادام مغز فندق تخم خشخاش هر کدام یک اوقیه زنجبیل قرنفل دارچینی تخم جرجیر تخم شلحم تخم گزر عود هندی هر کدام شش درم پوست بیضه مرغ نشاره شاخ نر گاو و قضیب گاو خشک هر کدام چهار درم عاقرقرحار زرنب مصطکی قسط شیرین هر کدام سه درم کوفته بیخته با عسل مذکور بسرشند و به قدر سه درم استعمال نمایند و از حجریات شرب مخاد زهر و اکل مربای جوز و جوز شرب ترنجبین و خولنجان به شیر است و این روغن نعوظ قوی کند و شهوت برانگیزد و پشت را محکم کند و اوجاع او زائل کند و مجرب است فرفیون قسط عاقرقرحا هر کدام یک جز و فلفل سیاه حب الغار بیخ نرگس هر کدام نیم جزو همه را در

ده چند آن زیت بپزند تا نصف بماند صاف نموده بر پشت و مذاکیر بمالند و اما در عقنها عمده در این جـا آن اسـت که از شوربای کله پاچه و ماکیان خوشبو باادویه که مذکور شد بسازند و شرب حـب شـونیز روغـن او عجیـب اسـت خصوصاً بازیت و عسل و در خواص آمده که اگر قلب هدهد و دماغ گنجشک و خروس با هم بخورنـد شـهوت را بـه قوت برانگیزد و همچنین جرجیر با همچند آن نارجیل و نصف آن عاقرقرحا چون به عسل بـسرشند و صـبح و شـام استعمال نمایند

ابو منصور گوید که اگر از شهوات باطل نگردد مگر شهوت جماع فقط پس آن به سبب قلت منی باشد یا به سبب قلت حدت و لذع و اگر سبب قلت منی بود خروج او اندک باشد و معالجه او به اشیایی کـه تولیـد و تکثیـر او نمایـد باید کرد و اگر خروج او بسیار بود علاجش به مهیج و محرک نمایند و آن اشیای لطیفه حاره است که بـا وی حـدت باشد و بدان که تحریک منی و تسخین او باغذیه و ادویه مسخنه محرکه اخلاط حاصل شود و احتیاج بدان در ابدان بارده کثیره الاخلاط البته بود اگر ممکن باشد که مع ذلک نفخ پیدا کند آن چیز افضل بود مثل حلتیت کـه آن بـار وجود قوت گرمی او منفخ است و کذلک تخم انجره و پیاز و خاصته بلبوس و حرف و گندنا و نعنع جرجیـر و ماننـد آن و ایضاً گاهی به مروخات و مسوحات و حقنجات که درآن تسخین نواحی بود که اندر آن منـی اسـت و اکثـر بـه سوی اینها کسی محتاج بود که جگر او گرم و مزاج خصیتین او بارد باشد بهر آن که او محتـاج بـه تحریـک منـی و تهیج اوست و چون ادویه فاعل این معنی بخورد و جگر او گرم شود و مـشرف بروقـوع در امـراض حـاره گـردد و از اغذیه مرکبه مزید باه خاگینه معمول از ماهی تازه و زردی بیضه و گندناست و شوربای گوشت بره و شلحم و گـزر و لوبیا در روغن گاو و طبا هیچ بهلیون و حرشف و پیاز و گندنا سود دارد و اگر در زرده بیضه سخن تخم ترب و تخـم انجره و تخم جرجیر و تور دری سرخ هر کدام که باشد دو درم سوده آمیزند نافع بود و همچنین اگر خـروس سـفید جوان در آب بسیار بپزند تا مهرا شود و آب او صاف کرده سوم حصه آن آب پیاز سفید و نـصف وزن آب پیـاز عـسل داخل کرده بپزند پس صبح و هنگام خواب بخورند و از ادویه مرکبه که مزاج حار را صالح بود و دواء الترنجبین است چو هر روز ناشتا یک اوقیه بخورند و یا بگیرند نخود و کوفته در شیر تازه و روغن گاو بپزند تا مثل حلوا گـردد وقـت

خواب چوزه بخورند و بران نبیند یا طلا به قدر دو اوقیه بنوشند و یک هفته استعمال نمایند و یا آب انار شیرین با آتش نرم بپزند تا غلیظ گردد و بعد از آن تخم اسپست سوده در آن آمیزند و مثل جوزه بر نهار بخورند و دوغ گاو شیرین و لحم بقر آن را نافع بود و آنچه مزاج بارد را صالح بود معجون لبوب است و آن در قول مسیحی گذشت و معجون بزور سه درم به اوقیه روغن ماده گاو بگیرند آب حسک افشرده آب پیاز افشرده و آب جرجیر و روغن گاو و عسل مساوی و با هم آمیخته در آفتاب نهند تا غلیظ گردد و بعده با آتش ملایم بپزند و هر روز دو اوقیه بخورند که بلیغ النفع است و ایضاً دوای ده درم دارچینی و شیر که در قول شیخ گذشت قبل طعام و بعد آن اندک‌اند هنگام تشنگی بخورند تا آن که تمام خورده شود و طعام طباهیج از گوشت میش باشد و بران نبیند صرف بنوشند و اگر از این حرارت هیجان کند به فصد یا اسهال و شرب ماء الشعیر قطع آن کنند و گوشت و شراب چند روز ترک نمایند و تقلیل غذا کنند و کسی را بدن او پاک بود و قلیل الدم ساکن الحدت باشد این بهتر دواست و زرغونی نیز امزجه بارده را نافع بود و این دوا منی افزاید و تقویت باه نماید تخم هلیون و شقاقل زنجبیل و تو دریین و بهمنین و تخم رطبه و تخم شلحم و تخم ترب و تخم گزر و تخم جرجیر و تخم انجره هر یک سه درم حب الرشاد و لسان العصافیر هر یک پنج درم فانیذ سی درم کوفته معجون ساخته پنج درم برنهار بخورند و اطریفل کبیر و دواء البضل نیز مفید است و اگر از آب پیاز یک جز و فانیذ سنجری یک جزو به قوام آورده یک اوقیه بخورند از آن در حرارت کم‌تر و در تولید منی بیش‌تر باشد و ایضاً شقاقل زنجبیل دارچینی هر واحد یک جز و تخم انجره عاقرقرحا حرف هر یک نیم جزو کوفته به عسل زنجبیل مربی بسرشند و این دوا را مهدی استعمال می‌گردد بگیرند حسک مدبر یک جزو عاقرقرحا ربع جز و زنجبیل یک جزو شکر طبرز مساوی همه و چهار درم بخورند و یا بگیرند حسک‌تر اوقیه و شیر اوقیه که نافع بود و یا بگیرند دار فلفل یک درم سوده و پانزده درم روغن گاو وقت خواب و یا تخم جرجیر به مثل آن فانیذ بسرشند و به قدر جوزه نهار بخورند و بالایش بیضه نیم برشت بنوشند و این حقنه باه را بیفزاید حسک یا بس یا تازه سه کف تخم شلحم تخم جرجیر تخم پیاز تخم هلیون هر واحد یک مشت نخود و گندم هر واحد یک کف مغز سر گوسفند و حرام مغز او گرفته بر همه چندان آب اندازند که آن را بنوشند و نصف وزن آن شیر و بپزند

تا مهرا شود و صاف کرده باز بپزند تا غلیظ گردد و پس چهار اوقیه از آن بگیرند و روغن بطم یک اوقیه داخل کرده چند شب متواتر بعد خلای شکم و تبرز حقنه نمایند و ده شب جماع نکنند و این حقنه تقویت باه و طردریاح و تسمین بدن و تصفیه خون کند بگیرند شیر تازه و آب سداب و آب گندنا و روغن پایچه هر واحد یک سکرجه روغن بید انجیر ده درم روغن حکتی دنبه ده استار روغن جتهالخضرا ده درم بادام تلخ ده درم خرف سفید نیم درم قاقله ده درم اشق یک درم جاو شیر به قدر نخود سائیده و روغن‌ها را با آتش ملائم گرم کنند و ادویه بران بپاشند و در ابتدای هر ماه مرات حقنه کنند و این حقنه قوی است بگیرند سر گوسفند و خصیه‌ی آن و قلعه الیه و یک کف گندم و تخم جرجیر و تخم شلحم و تخم هلیون هر واحد یک کف و بران آب چندان که آن را بپوشند انداخته و سر دیگ بسته در تنور بنهند تا مهرا شود پس از این آب یک اوقیه گرفته روغن کنجد یک اوقیه و روغن جوز نیم اوقیه داخل کرده وقت خواب حقنه کنند و اوولاحقنه از آب چغندر و بورق و خطمی سازند و اگر خواهند اندک عسلی بیفزایند تا روده از رطوبت فزونی پاک گردد و پس حقنه مذکور نمایند و طعام گوشت حمل ونان میده باشد و در شب دوم حاجت حقنه اولی نباشد این سه شب در اول ماه و سه در وسط و سه و در آخر آن به عمل آرند و جماع نکنند و آب کم‌تر بنوشند و شراب بیاشامند و خواب مفرط کنند که فائده عجیب نماید

و ایضاً روغن جوز رطل حسک نیم کوفته رطل شیر تازه و سه رطل زنجبیل نیم کوفته اوقیه فانیذ اوقیه بپزند و چند جوش داده و صاف نمایند و دو اوقیه از آن گرفته روغن زنبق و بان هر یک نیم اوقیه آمیخته حقنه کنند و ده شب جماع نمایند و این حقنه گرم‌تر از اول است و شدیدتر در تهیج منی است الا در تولید منی کم‌تر از آن است و یا به روغن جوز و روغن گاو و آب گندنا هر واحد سکرجه و حقنه کنند و این حمول مقوی باه است پیه شیر با بهروزه گداخته شیاف سازند و بدان حمول نمایند که عجیب است و یا شیافه از پیه خر سازند و یا انگزد و قدری در احلیل نهند که نعوظ آرد و یا پیه بط یک اوقیه مغز پنبه دانه و عاقرقرحا هر یک نیم اوقیه گرفته شیاف ساخته بردارند

سعید گوید که ذهاب شهوت جماع اگر تابع قلت منی باشد علاجش به استعمال اغذیه محموده مؤلد خون جید

مثل لحم حلوان و نان پاکیزه و شراب صاف و دخول حمام در فاهیت و طیب باید کرد و اگر تـابع غلبـه مـزاج بـارد باشد جلنجبین و آب نیم گرم کبوتر بچه بریان و گنجشک بریان و خورانند و اگر کفایت نکند جوارش مسک دهنـد و روغن زنبق برخصیتین بمالند و اگر تابع غلبه مزاج حار باشد ماء الشعیر و شیره‌ی تخم خرفه با بزرقطونا به جـلاب بنوشند و ماهی بریان و جغرات با پیاز و کذا کاهو و خیار بخورند و تقلیل تعب نمایند و روغن بنفـشه بـر خـصیتین بمالند و اگر تابع غلبه رطوبت باشد سکنجبین بزوری و آبی که در آن عود جوشانیده باشند بنوشند و قنابر بخورند و اگر تابع غلبه‌ی یبوست باشد اغذیه مرطبه مثل لحم حملان فربه به طریق اسفید باج به نخود پختـه و زردی بیـضه بخورند و استحمام با آب شیرین کنند و مالش اعضا به روغن و موم و امتناع از حرکت متعب و فکر دالم و مواصـلت انسان به مواضع افراح و لهو و لعب و سرور و طیب و شرب شراب ممزوج با آب کثیر و اسـتعمال اغذیـه مزیـد منـی مثل لحوم بزغاله یک ساله با پیاز و گزر و مغز سر گنجشک و قنابر و خوردن انگور مناسب

خضر گوید که اگر به سبب ضعف بدن و قلت غذا باشد تدبیر ناقه به اغذیه خفیفـه کننـد و تقویـت جگـر بـرای تکثیر ماده منی و تقویت دماغ برای قوت اعصاب نمایند و اگر سبب قلت منی برودت آلات منی باشد معجون لبـوب و معجون حاره و جوارش مشک دهند و برخصیتین روغن زنبق بمالند و اگر سببش حرارت و یبوست مزاج بود ادویه حاره یا بسه اصلا استعمال نکنند که ماده منی را قطع کند تخفیف بلکه در این جا به مرطبات بارده جهـد نماینـد و فواکه رطبه حتی که‌تر بوز و انار شیرین به کار برند و اغذیه باهیه مثل رشته و هرائس خصوصاً بـه شـیر تـازه و آب نارجیل و عصائد و پستان حیوانات مطبوخ به مغز بادام یا روغن آن و غیر آن در اقوال سابقه مذکور شـد و بایـد کـه نمک طعام ایشان نمک سقنقور باشد و اگر حاضر نبود در نمک اندک بوزیدان آمیزند و بدان کـه هـر دوا و غـذا کـه نفخ پیدا کند پس او نفخ را یا در معده تولد کند یا در عروق فقط یا درهر دو معاً و نفخ متولد در معـده یـا تمـام در معده یا امعا تحلیل شود یا چنان نباشد بلکه باقی ماند تا آن که به عروق گردد و قسم اول در شکم نفخ کثیـر پیـدا کند و موجب نعوظ نشود و قسم ثانی نعوظ کثیر و تمدید قوی در عروق واجب کند و نفخ شکم نیـارد و ثالـث بـین بین باشد و ادویه مفرده و مرکبه نیز مسطور شد و خولنجان در شیر تازه و ماده گاو تر کرده و لامر باه به غایت نافع

و مجرب و صحیح است و این حقنه برای تقویت باه نافع است کله پائچه و گندم و کبوتر بچه و جرجیر و مغاث و بوزیدان و شقاقل و مغز چلغوزه ربع ربع جزو در تنور یک شب کامل بپزند تا مهرا شود صاف کرده روغن گاو و شیر پیه گره سقنقور و روغن ناردین ثمن یک جزو اضافه کرده و بر پشت خوابیده و حقنه کنند.

علاج ضعف باه از ضعف اعضای رئیسه و شریفه

اگر به سبب ضعف قلب باشد هر چه در بحث آن و در خفقان گفته شد بدان علاج کنند و بفرحات و شبوحار و بار و حسب مزاج تقویت و تعدیل مزاج ثلب نمایند و دواء المسک در میناب مخصوص است و بهمن سفید یک درم سوده به شربت سیب سرشته هر صباح خوردن مفید بود و از فکر و غم دور دارند و ایضاً سقوط باه که به باعث اختلاج قلب باشد فصد آن را فائده می‌کند و در موسم گرما نقوع براده صندل و گشنیز و کشمش سبز و پوست هلیله زرد هر یک توله شب در آب گرم خیسانیده صبح آب زلال آن با نبات دو توله دادن سودمند بود

و اگر به سبب ضعف دماغ باشد تقویت آن به علاج ضعف دماغ نمایند و از معاجین مقویه و شمومات و اطلیه موافق مزاج و غیر آن و لبوب و مغز هاسیما مغز گنجشک نر را تاثیر عظیم است و بسکه گاو مخلوط کرده خورانیدن اولی است و در تعدیل مزاج دماغ کوشند بدان چه ضد سبب بود و اگر ماده غالب باشد تنقیه آن مقدم دارند به عده تبدیل نمایند

و اگر به سبب ضعف جگر یا معده یا گرده باشد تقویت هر واحد و اصلاح مزاج آنها به حسب واجب کنند بدان چه در بحث آنها مسطور شد

از جمله حبوب و حریرها و حلوها این حب مجرب است عود هندی قرنفل کبابه چینی قرفه فلفل سفید هر یک سه درم بالنگو دو درم دار فلفل تخم بابونه یا گل آن مروارید ناسفته هر واحد یک درم زعفران نیم درم کوفته بیخته با قند که در گلاب به قوام آورده باشند سرشته به قدر نخود و حبها سازند که در نعوظ و بطوی انزال اثری تمام دارد و اشتها آورد و هاضمه را قوت دهد شربتی دو دانگ و جهت اشتها و هاضمه هفت حب و بهر امساک دو حب در دهان دارند اگر زود حل شود و دیگر بدارند

حب جدوار که مقوی جمیع اعضای رئیسه و باه است و نشاط آور و مجرب است جد وار خطائی عود هندی قاقله سنبل الطیب دارچینی لسان العصافیر قرنفل بهمن سرخ مایه شتر اعرابی هر یک سه ماشه زرنباد در ونج عقربی صندل سفید مروارید ناسفته یاقوت سرخ عود بلسان فلفل سفید زنجبیل ریوند چینی بادرنجبویه ساذج هندی به سباسه خولنجان کبابه چینی عود صلیب بوزیدان تو دری گل سرخ تخم فرنجشک دو قوعا قرقرحا هر یک دو ماشه گل گاو زبان خصیته الثعلب مصطکی طباشیر پوست ترنج سمکه‌ی صیدا هر یک پنج ماشه صمغ عربی هفت ماشه عنبراشهب مشک تبتی هر یک یک ماشه بهمن سفید هفت ماشه نبات سفید بیست ماشه کوفته بیخته به گلاب سرشته حبوب سازند به قدر نخود و بورق طلا و نقره هر یک یک ماشه پیچیده در سایه خشک نمایند و شربتی از پنج تا هفت حب با عرق گزر یک اوقیه فرو برند

حب قاد زهر معدلی تالیف حکیم علوی خان که مجرب است فاد زهر معدنی پنج مثقال مروارید نا سفته کهربای شمعی یاقوت رمانی زمرد کهنه سبز صاف مرجان مرمری شقاقل بهمن سرخ بهمن سفید طباشیر گل گاو زبان صندل سفید دارچینی هر واحد یک مثقال و یک و نیم دانگ زعفران چهار دانگ عنبراشهب مشک تبتی هر یک نیم مثقال جواهر را با گلاب صعلایه نموده ورق طلای محلول نیم مثقال ورق نقره محلول چهار دانگ و ادویه کوفته بیخته عنبراشهب را با نبات سوده از مجموع حبها به قدر نخود سازند هر روز چهار حب فرو برند

ایضاً حب فاد زهر تالیف والد حکیم ممدوح که مجرب است فاد زهر حیوانی فاد زهر معدنی عـود هنـدی قرنفـل دارچینی جوز بوا به سباسه سنبل الطیب شقاقل بهمنین خصیته‌الثعلب هر یک نیم مثقـال عنبراشـهب نـیم دانـگ زعفران یک و نیم دانگ کوفته بیخته به آب حبها سازند به قدر نخود و بورق طلا ده عدد پیچیـده در سـایه خـشک کنند شربتی دو حب

حب عنبر تألیف حکیم مومن در تقویت باه و امساک بی نظیر است و بعد شش ساعت نعوظ می‌آورد و داشتن او در دهان موجب ادامت نعوظ و خوشبوی دهان و مقوی دماغ است مشک خالص مصطکی قرنفل هر واحد یک مثقال عنبراشهب خصیته‌الثعلب خولنجان هر یک دو مثقال مایه شتر اعرابی سه مثقال کوفته بیخته به گلاب حبها به قدر فندق سازند و هر روز یک عدد بخورند و عقب آن شراب یا شیر تازه یا آب تره تیزک یا آب نخود خام بنوشند و تـا نیم مثقال زین حب میتوان خورد و مرطوب المزاج زیاده از آن هم توان خورد قبل از جماع بدو سـاعت حریـره کـه مقوی باه و دماغ و مؤلد منی است مغز بادام مقشر یک توله مغز تخم معصفر مغز پنبه دانه هر یک دو مثقـال تخـم خشخاش سفید یک مثقال بهمن سفید تودری سفید ثعلب مصری هر یک دو رم زنجبیل نیم مثقال گلاب شیر ماده گاو هر یک و نیم پا و نبات مصری چهار توله از مغزیات و خشخاش شیره‌ی در گـلاب و شـیر بـرآورده صـاف کـرده بپزند تا به غلظت رسد مصری و ادویه دیگر سائیده در آخر جوش آمیخته فرود آرند و سرد کرده بنوشـند و هـر کـه این را بعد جماع بنوشند ضعف نیارد و منی زیاده از آنچه خارج شده باشد پیدا گردد

و ایضاً بگیرند شیر گاو و یک آثار و بجوشانند تا سوم حصه خشک شود پس زردی بیضه مرغ چهار عدد انداختـه چمچمه بگردانند تا آن که شیر قریب به نصف رسد بعده نشاسته دو دام در روغن گاو چهار دام بریان کرده اندازند و چمچمه زنند پس دارچینی یک و نیم ماشه زعفران دو سرخ مشک و عنبر و دو سرخ ثعلب مصری سوده شش ماشه نبات به قدر حاجت گلاب دو دام انداخته بیامیزند و بخورند حریره تالیف حکیم علوی خان که نافع محـروری مـزاج است تخم خیارین دو توله دانه‌ی خشخاش سفید یک توله حسک مربی مغز بادام مقشر هر یک چهار ماشه در شـیر گاومیش شیره‌ی بر آورده گلاب پنج توله آمیخته بجوشانند تا غلیظ شود ثعلب مصری یک توله بهمـن سـفید یـک

توله شقاقل تخم شلحم خولنجان هر یک یک ماشه نبات سفید سه توله سائیده آمیزند و دو سه جوش داده فرود آورده سرد کرده بنوشند

ایضاً که در تقویت باه عجیب الفعل است ثعلب مصری تخم گزر هر یک دو ماشه سوده در شیر گاو میش پا و سیر جوش دهند و چمچه بگردانند تا مانند حریره شود فرود آورده دارچینی زنجبیل شقاقل بهمنبین خولنجان هر یک نیم ماشه باریک سوده نبات سفید دو توله آمیخته بنوشند

حریره از تالیف حکیم شریف که مقوی و مبهی است مغز بادام و مغز فندق هر یک بیست دانه نشاسته دو توله هر سدا در آب شیره کشیده بر آتش ملاءم بپزند و نبات به قدر حاجت و مسکه قدری در اثنای پختن داخل کنند و پیش از فرود آوردن ثعلب مصری بهمن سفید شقاقل هر یک دو ماشه هر سه را خوب سائیده داخل کنند و بخورند و حلوای موچرس که مقوی باه و پشت و گرده و دماغ و دل است به نسخه ذکائی و حلوای خصیته الثعلب از تصرفات حکیم علوی خان که در تقویت گرده و آلات تناسل بی نظیر است و نیز نافع بود

دوائی که در اکثر امزجه مناسب است نیم پیاله گلاب و مثل آن عرق بیدمشک بر آتش ملائم نهند تا به جوش آید اندک قند سفید اضافه نمایند چندان که شیرین شود پس پنج عدد زرده تخم مرغ بر پارچه سفت ریخته اندر آن بیفشارند که قطره قطره بچکد و به قاشق بر هم زنند تا مثل حریره شود اندک دارچینی و بیخ بنفشه کوفته بران پاشیده به دستور قهوه میل نمایند که در تقویت باه و امساک به غایت سودمند است

سفوفات و عرقیات سفوف که مقوی است عنبراشهب یک توله مصطکی موصلی سفید ثعلب مصری طباشیر هر یک چهار توله نبات هم وزن ادویه کوفته بیخته از شش ماشه یک توله بخورند

سفوف تالیف حکیم اکمل خان که برای قوت باه و امساک و تقویت اعضای رئیسه گرده و مثانه بی نظیر است گوند کتیرا گلنار صندل سفید طباشیر نشاسته موچرس خارخسک پرورده مائلین قلعی کشته هر واحد چهار ماشه کهربای سوده مصطکی گل ارمنی ثعلب مصری شقاقل لسان العصافیر پکهان بید مایه شتر اعرابی لووهگجراتی هر یک سه ماشه سنبل الطیب دو ماشه تو دریین بهمنین هر یک نه ماشه پوست بیخ مولسری پوست پنج گنچال

پوست پنج جهربیری پوست بیخ کیکر پوست بیخ سنکاهولی سنگها حاره خشک هر یک پنج ماشه دانه‌ی الایچی خرو شش ماشه کوفته بیخته برابر آن نبات سفید آمیخته یک توله با آب سرد بخورند

سفوف که مفرح و منشط و مبهی و ممسک است مغز بادام مقشر مغز پسته بریان مغز آنجکک بریان مغز چلغوزه بریان خصیته الثعلب دارچینی خولنجان به سباسه بهمنین شقاقل ابریشم و مقرض هر واحد یک مثقال دانه‌ی هیل نیم مثقال زعفران یک و نیم دانگ مشک خالص عنبراشهب ورق طلا ورق فقره هر واحد یکدانگ چرس اعلی دو مثقال نبات سفید پنج مثقال کوفته بیخته مسفوف سازند شربتی نیم دانگ تا یک درم

عرق سینبهل که بسیار مقوی و مبهی و مشهی است گل سینبهل در سایه خشک کرده برابر آن گل سرخ و همان قدر گل هندی و نیمه آن گل جنبیلی با هم مخلوط کرده مثل گلاب بچکانند

عرق گزهل مبهی و مقوی اعضای رئیسه و بغایت عجیب و غریب گل گرهل نیم پاد به سباسه قرنفل ثعلب مصری دارچینی بهمنبین هر یک یک دام کشمش نیم پا و نبات نیم پا و آب باران دو آثار ادویه را جوکوب نموده در شیشه کرده سه چهار روز در آفتاب نگاهدارند که خوب جوش خورد پس بکارند

عرق چوب چینی مقوی جمیع اعضای رئیسه و باه و نسخه حکیم مسیح الزمان است چوب چینی دارچینی صندلین هر یک پا و سیر مویز و کشمش هر یک یک آثار الایچی گلان عود هندی هر یک پا و سیر قرنفل دو مثقال مشک یک مثقال گلاب ده آثار آب پنج آثار آب بیخ آثار به طریق معمول عرق کنند و عرق چوب چینی نسخه حکیم ارزانی نیز مجرب است

عرق جزر تالیف مؤلف قتباس زردک از پوست و استخوان پاک کرده پنج آثار برگ گاو زبان سعد کوفی ساذج هندی سلیخه خولنجان سنبل الطیب اندر جو شیرین کهیلی کهیلا قرفه دارچینی نار قیصر اسارون وج ترکی شقاقل قاقله کبار قرنفل بهمنین گل سرخ بوزیدان تو دریین هر سه توله خصیته‌الثعلب هفت توله مویز و منقی یک آثار برگ ریحان برگ نعناع برگ ترنج سبز هر یک دو قبضه مشک عنبر هر یک سه ماشه به دستور عرق کشند شربتی نه توله

عرق تنشی به جهت تقویت باه و خفتان به تجربه رسیده قند سیاه یک من پخته پوست مغـیلان دوازده سـیر در خم کرده آب مشک بر آن ریخته به سرگین اسب دفن نمایند و چون بسد عرق کشند در مقدار بیـست آثـار بعـد از آن درونج دانه‌ی هیل بوزیدان هر یک دو توله بهمنین شقاقل خولنجان دارچینی هر یک پنج توله ثعلب مـصری ده توله ابریشم خام پا و آثار گل گاوزبان نیم آثار غنچه گل سرخ یک سیر زردک پنج آثـار ادویـه نـیم کوفتـه و زردک ورق ورق کرده داخل نموده عرق بکشند و یک توله عنبر در دهن بیچه بندند دیگـر منـشی بـه جهـت قـوت بـاه و تقویت دل و دماغ و تحسی لون مجرب حکیم شریف خان صاحب است کشمش یازده آثار قنـد سـیاه یـک مـن آب زردک چهار من آمله نیم سیر در خم اندازند هرگاه برسد یکمین یک آتشه بکشند و نیم آثار دارچینـی یـک شـبانه روز در آن‌تر کرده شیر گاو دو نیم آثار فانیذ دو آثار انداخته بست و دو آثار دو آتشه بکشند بعد از آن دارچینی نـیم آثار و نبات سه پا و انداخته سه شبانه روز نگاهدارند و بعد از سه روز صاف کرده در شیشه پر نموده و بعـددو هفتـه خورده باشند که در کثرت نفع حکم شراب انگوری دارد و یک مرتبه که در این نسخه پوست هلیله زرد دو نیم آثـار اضافه نموده و در فوائد مذکور قوی‌تر یافته شد

ایضاً به نسخه دیگر که در تقویت باه و معده بسیار نفع دارد و معطر است چهال کیکر پنج آثار قند سیاه یک من گلاب یک شیشه تخم خربزه بادرنجبویه گاو زبان گل گاو زبان هر یک پنج توله تخم شلحم وج ترکی بسفائج جدوار خطائی هر یک سه توله اذخر بهمنین شقاقل شیطرح زرنب ساذج هندی زرنباد در ونج عقربی انیسون هر یک چهار توله ثعلب مصری دارچینی ابریشم خام خولنجان دانه‌ی هیل قاقله کبار گل سرخ هر یک پـنج تولـه عنبراشـهب دو توله به طریق متعارف عرق کشند

عرق دو آتشه شهوت را زیاده کند و طعام هضم نماید و خمار نمی‌آرد و خوش کیف و مقوی قلب است به خـوبی این عرقی نیست قند سیاه یک من جهانگیری پوست کیکر هشت سیر جهانگیری در خم کننـد چـون برسـد بهاتـه داده عرق یک آتشه بیست سیر تا سی سیر بکشند و این ادویه نیم کوب کرده سه شبانه روز بخیـسانند قرنفـل سـه ماشه عنبر لادن سعد عود هندی صندل سفید هر واحد یک ماشه مشک یک ماشه گاو زبان یک پا و دارچینـی سـه

دام مشک را در صره بسته در کوزه کنند و عرق دو آتشه بکشند و اگر تند خواهند هشت سیر و اگر ملائم خواهند پانزده سیر بکشند و سه پا و نبات انداخته نگاهدارند که حدت برطرف شود

ایضاً که هرگز خمار نیارد و بوی بد ندارد و مقوی اعضای رئیسه و باه است و نفع بسیار بخشد قند سیاه دو من شاهجهانی پوست کیکر شش سیر شاه جهانی دارچینی یک دام سنبل الطیب پنج دام اشنه شش دامم براده صندل نه دام قاقله کبار دوازده دام بیخ بنفشه ولایتی شش دام عنبر لادن یک دام سعد هشت دام هندی یک سیر قند سیاه به جهت جهاته دادن چهار سیر اکبری آب خالص به قدر حاجت به دستور عرق بکشند اول یک آتشه بعد از آن ادویه‌تر کرده دو آتشه بکشند و نگاه دارند

لبوبات لبوب اگر مخترع حکیم علوی خان برای تقویت اعضای رئیسه و ارواح و قوی و اعضای تناسل و ازدیاد منی و باه مجرب است مغز بادام مقشر مغز فندق مقشر مغز پسته مقشر چلغوزه مقشر مغز آنجکک نقل خواجه مغز سر گنجشک نر از هر یک پنج مثقال بهمن سرخ و بهمن سفید شقاقل خصیته الثعلب از هر یک دو مثقال زعفران بزرالبنج سفید مایه شتر اعرابی عنبراشهب از هر یک نیم مثقال تودری زرد تودری گلگون تخم بالنگو از هر یک یک مثقال نبات سفید گزانگبین از هر یک هفتاد و پنج مثقال عرق گاو زبان ماءاللحم عرق زردک عرق بیدمشک از هر یک سه سیر به دستور مقرر مرتب نمایند شربتی از دو مثقال تا چهار مثقال

لبوب ابریشم که در تقویت گرده و باه و تولید منی اثر تمام دارد مغز بادام و مغز جته‌الخضرا مغز حب الزلم مغز حب قلقل مشک بهمن سفید تخم خشخاش دارچینی زنجبیل دار فلفل کبابه قرفه ورق نقره تخم هلیون خولنجان هر یک نیم توله زعفران یک توله مغز فندق مغز چلغوزه مغز پسته تو دری سرخ تو دری زرد هر واحد یک و نیم توله نارجیل شقاقل هر یک چهار توله ابریشم مقرض پنج توله ابریشم خام پا و سیر عالمگیری گلاب نیم سیر عسل سه چند ادویه

لبوب که از اسرار اطبا است و بغایت مقوی باه و دل و دماغ و دامت آن قبل از جماع و بعداز آن آمن از عرق النسا و نقرس و نقصان منی و امراض عصبانی و مجرب و آزموده مشک یک و نیم دانگ دارچینی قرنفل سنبل

الطیب اسارون به سباسه کبابه سعد قرفه دار فلفل عود جوز بو انار مشک عنبراشهب زعفران هر واحد یک مثقال زنجبیل بوزیدان قسط شیرین مغز حب الزلم درونج حب بلسان حب البان فلفل سفید مغز تخم خربزه مغز تخم خیارین تخم گزر تخم پیاز تخم شلحم تخم رطبه خشخاش سفید مغز خسکدانه دو قو تخم تراتیزک تخم شبت تخم گندنا تخم هلیون خسک مربی هر یک دو درم شقاقل خولنجان خصیته‌الثعلب بهمنین وج ترکی تودریین لسان العصافیر سقنقور هر یک سه درم نارجیل جته‌الخضرا مغز بادام مغز پسته مغز چلغوزه مغز پنبه دانه کنجد مقشر هر یک هفت درم با عسل بسرشند شربتی از دو مثقال تا سه مثقال و حکیم مؤمن نوشته که من جهت معتادین افیون زعفران سه مثقال پنیر مایه شتر اعرابی پنج مثقال افیون بزرالنبج هر یک ده مثقال داخل نمودم و بدل سقنقور ماهی روبیان کردم به غایت مؤثر گشت قدر شربت از افیون دارا و از نیم مثقال تا یک مثقال است جهت افیونی

معاجین این معجون چوب چینی در تقویت باه و اعضای رئیسه و دفع امراض سوداوی بی نظیر است همواره معمول و مجرب مؤلف پوست هلیله کابلی هلیله سیاه آمله‌تر بدسفید اسطوخودوس بهمن سرخ بهمن سفید زرنباد بادرنجبویه هر یک شش ماشه افتیمون بسفائج هر یک ده ماشه لاجورد مغسول درونج عقربی شقاقل خصۀالثعلب سنبل الطیب سورنجان هر یک چهار ماشه بوزیدان دارچینی و نقل جوز بوا غنچه گل سرخ عود هندی ابریشم مقرض هر یک سه ماشه چوب چینی اعلی ده توله عسل مصفی شصت توله معجون سازند و هر روز از دو تا چهار مثقال بخورند

معجون چوب چینی حکیم عماد الدین جهت تقویت باه و فربهی بدن و تقویت معده و دل و دماغ و جگر و گرده مثانه و باقی اعضا نیز بسیار مفید و نشاط و مسکر آورد و بوی دهان خوش کند چوب چینی اعلی پنجاه مثقال مروارید تا سفته شیر آمله دارچینی قرنفل جوز بوا به سباسه زنجبیل فلفل سیاه شقاقل هر یک دو مثقال لاجورد ریوند چینی افتیمون سنبل الطیب سمک صیدا ماهی روبیان درونج عقربی زرنباد و تخم گزر و تخم شلحم تخم ترب بهمن سرخ بهمن سفید تو دری سرخ تو دری زرد تخم اسپست حسک مربی هر یک سه مثقال هیل بوا مصطکی عود قماری مایه شتر اعرابی اسارون هر یک سه درم زعفران مشک تبتی عنبراشهب بوزیدان سورنجان

کبابه چینی خولنجان قسط شیرین سعد کوفی هر یک دو درم برگ قنب بیست و دو مثقال بیخته نگاهدارند پس گل گاو زبان بادرنجبویه غنچه گل سرخ اشنه هر یک ده مثقال جوشانیده صاف نموده نگاه دارند و از خشخاش سفید مغز تخم خربزه مغز تخم خیارین تخم کاسنی تخم خرفه مقشر هر یک دو مثقال در همان آب شیره کشیده با آب شیرین و آب سیب شیرین و گلاب هر واحد یکصد مثقال قند سفید عسل مصفی بالمناصفه یکصد و پنجاه و شش مثقال به قوام آورده پس مغز بادام شیرین مقشر مغز فندق مغز چلغوزه مغز گردکان هر یک ده مثقال نرم سوده داخل کرده بعد از آن ادویه اول را بسرشند و در نسخه دیگر مختوم صندل سرخ صندل سفید هر یک سه مثقال آمله منقی دوازده مثقال خصیته‌الثعلب پنج مثقال نیز داخل است و حکیم و من گفته که من عوض برگ قنب که برای سر و دست بیست مثقال چوب چینی را جوشانیده آب آن را با عسل به قوام آورده ادویه را با آن سرشتم و در فعل به غایت قوی‌تر مشاهده نمودم

معجون مقوی باه و اعضای رئیسه و مسمن بدن و مقوی اعصاب و کمر و مؤلد منی و مغلظ آن و به عمل آمده مغز گردکان مغز چلغوزه مغز حب قلقل مغز پنبه دانه مغز حب السمنه مغز نارجیل مغز پسته مغز بادام مغز فندق مغز جته‌الخضرا مغز حب الزلم مغز تخم خربزه تخم خشخاش سفید مغز تخم کدو شیرین مغز قرطم خرما مغز بندق هندی هر واحد شش ماشه ثعلب مصری قضیب آهو خشک سوهان کرده مغز سر گنجشک نر ریگ ماهی هر واحد یک توله کبابه قرفه خولنجان دارچینی جوز بوا به سباسه قرنفل عود غرقی بهمنین تودریین سورنجان بوزیدان نارمشک فرنجمشک زرنب گاو زبان گل گاوزبان دانه قاقلین شقاقل لسان العصافیر حسک مربی هر واحد نیم مثقال مصطکی سنبل الطیب سعد کوفی شهدانج و رونج زرنباد مغاث تخم هلیون زنجبیل دار فلفل عاقرقرحا اسارون تخم انجره صندل سفید سوده اشنه زعفران کتیرا تخم شلحم تخم گزر تخم پیاز تخم اسپست جوز چند درم بزر البنج بیخ نفاخ هر واحد نیم درم مایه شتر اعرابی یک درم موصلی سینیهل نال مکهانه بریان اسگند ستاورحرمل بریان مغز تخم کولخ چینه گوند میده چوب سمندری کهر تخم اونگن هر واحد یک درم مشک عبراشهب هر واحد ربع درم ورق طلا نیم درم ورق نقره یک درم مربای آمله بنارسی تخم دور کرده سه عدد شربت انار شیرین ولایتی

چهبانک عسل و قند مساوی سه چند ادویه و اگر منشط خواهند روغن قنب یک چهسانک افزایند و تا چهل روز حسب مزاج خوراند و فوائد این ملاحضه نمایند

معجون مختصر جهت تقویت باه اعضای رئیسه از مجربات استاد مرحوم است ثعلب مصری شقاقل قرفه جوز بوا خولنجان دارچینی قرنفل عاقرقرحا زنجبیل بی ریشه موصلی سیاه هر یک نیم دام مغز نارجیل مغز بادام مغز چلغوزه مغز پسته هر یک نیم پا و نبات سه چند شیر ماده گاو پنج آثار شیر را کهویه نموده نبات انداخته کفچه زنند و مغزیات باریک کرده انداخته باز کفچه زنند باز همان ادویه آمیخته بر هم زنند و نگاه دارند و ناشتا دو دام خورده باشند

معجون در امزجه که ضعف باه به سبب ضعف قلب بهم رسد بسیار نافع و به تجربه رسیده شقاقل ثعلب مصری بهمنین تو دری زرد و سرخ مصطکی خولنجان تخم ریحان تخم هلیون تخم بالنگو مروارید سوده هر واحد یک توله عنبراشهب شش ماشه آملهی مربی بیست عدد و در سه آثار عرق گاو زبان بجوشانند هرگاه یک آثار باقی ماند مالیده صاف نموده قند سفید یک آثار شربت سیب شیرین پا و آثار شربت انار شیرین پا و آثار داخل کرده به قوام آرند پس عنبر حل کرده و دیگر ادویه بسرشند

معجون منشط که در تقویت دل و دماغ و قوت باه بی نظیر است و منافع بسیار دارد و مجرب است مروارید ناسفته مرجان یشب سبز کهربا شقاقل هر واحد یک توله ثعلب مصری شش ماشه دارچینی قرنفل بهمنین هر یک دو توله مغز بادام مغز چلغوزه هر یک دو توله و نیم ابریشم طباشیر مصطکی هیل املهی منقی گشنیز خشک درونج عقربی پوست ترنج گاو زبان گل گاو زبان حسک مربی زراوند مدحرج بیخ بابونه مشک عنبر اشهب و هر واحد یک توله روغن قنب گل سرخ هر یک پنج توله ورق طلا ورق نقره زعفران هر یک شش ماشه صندل سفید یک و نیم توله پنیر مایه شتر چهار و نیم توله عرق بیدمشک به قدر حاجت نبات نیم سیر اکبری به دستور معجون سازند شربت نیم توله تا یک توله

معجون ابریشم که به غایت مقوی و مبهی است ابریشم خام پا و آثار ابریشم مقرض پنج توله عنبراشهب مشک

خالص هر واحد شش ماشه عرق بیدمشک یک آثار گلاب پا و آثار عرق گاوزبان نیم سیر آب به شیرین ده عدد آب سیب شیرین بیست و پنج عدد آب انار شیرین پنج عدد مغز پسته مغز چلغوزه مغز حب الزلم هر یک پنج دام مغز بادام سه و نیم دام مغز گردکان نارجیل تازه هر یک دو دام و نیم تودری سرخ و سفید هر یک دو دام مغز جتهالخضرا زنجبیل هر یک یک و نیم دام مغز فندق دارچینی هر یک یک دام عسل سفید نیم سیر قند سفید یک سیر ورق طلا ورق نقره هر واحد یک توله ابریشم خام را در عرقها و آبهای مذکوره بجوشانند تا خوب لعابش برآید و اوراق را در عسل حل نمایند و قند را به قوام آورده به دستور متعارف معجون سازند خوراک شش ماشه معجون مسمی به ماسک البول تالیف والد حکیم علوی خان از برای تقویت اعضاء رئیسه حتی که انثین و تقویت باه و امساک منی و منع سرعت انزال و بهر تفریح و نشاط مجرب ست مروارید ناسفته کهربای شمعی هر واحد یک مثقال بهمن سرخ بهمن سفید شقاقل زنجبیل خولنجان تخم انجره تخم شلحم تخم جرجیر تخم خشخاش هر یک دو مثقال مغز پسته مغز نارجیل مغز چلغوزه کنجد مقشر مغز حب السمنه مغز جتهالخضرا ماهی روبیان ریگ ماهی هر یک چهار مثقال مایه شتر اعرابی نیم دانگ ورق طلا دو و نیم دانگ ورق نقره عنبراشهب مشک خالص هر یک سه ماشه مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه هر یک پنج مثقال مغز سرگنجشک نر خانگی هفت مثقال نار مشک نیم مثقال برزالبنج سفید به شیر گاوتر کرده خشک نموده زعفران بیح لفاح بیخ موهر هر یک دو دانگ بیخ لفاح و بیخ موهر را با آرد نخود ده مثقال در شیر گاو سرشته اقراص ساخته در سایه خشک کرده باشند و بیخته مجموع ادویه سبکه گاو ده مثقال چرب کرده قند سفید عسل هر یک یک صد مثقال شربت فواکه شیرین شربت هلیون هر یک بیست مثقال به قوام آورده از ادویه را به دستور معمول سرشته معجون سازند شربتی یک مثقال

معجون منشی که مقوی باه و اعضای رئیسه و ممسک است و مؤلف و مجرب حکیم شریف خان و بدل افیون است با این معجون ترک آن می‌توان نمود و مروارید ناسفته یاقوت رمانی مرجان قرمزی کهربای شمعی زمرد سبز عقیق زرد و لعل بدخشی یه شب سبز همه را سوده لاجورد مغسول هر یک دو مثقال گاو زبان گل گاوزبان ابریشم مقرض بهمن سرخ بهمن سفید تودری سرخ و سفید شقاقل خصیتهاثعلب مصری مصطکی قرنفل دارچینی دواله

زعفران مشک عنبراشهب هر یک یک مثقال ورق نقره ورق طلا هر یک دو درم چوب چینی قسم اول بیست و پنج مثقال صندلین خار خسک پرورده تخم خشخاش تخم هلیون مغز پسته هر یک دو مثقال عسل مصفی یک وزن ادویه ترنجبین خراسانی یک و نیم وزن ادویه قند سفید یک وزن ادویه روغن چرس در یک آثار قوام هفت هشت توله داخل نمایند و تا پا و آثار نیز داخل نموده لیکن سکر بسیار قوی می‌شود و طریق برآوردن روغن چرس این است بگیرند چرس و در بیست مثل آن شیر گاو داخل کنند و یک شبانه روز بگذارند و بعد از آن جوش خوب داده ماست بندند پس مسکنه آن را برآورده صاف نموده داخل معجون کنند و اگر خواهند بوی چرس برطرف شود مسکه داغ کنند و اظفار الطیب و برگ تنبول و قرنفل جوزبوا در اثنای داغ نمودن بیندازند و دو سه بار تکرار عمل نمایند مجرب است

معجون چوب چینی مخترع حکیم اکمل خان که برای تقویت باه و تغلیظ منی و تقویت جمیع اعضای رئیسه و مروسه بیعدیل است مروارید سوده زعفران خولنجان قسط شیرین سعد کوفی صندل سرخ هر یک نیم مثقال مشک تبتی عنبراشهب دارچینی مایه شتر اعرابی بوزیدان کبابه چینی هر یک یک و نیم ماشه صندل سفید ریوند چینی سنبل الطیب مصطکی هیل عود غرقی استارون گل مختوم سمک صیدا تودری سفید تودری سرخ خصیته‌الثعلب هر یک سه مثقال چوب چینی دوازده مثقال ماهی روبیان در ونج عقربی زربناد تخم گزر تخم شلحم تخم ترب تخم کوپخ بهمن سفید بهمن سرخ حسک پرورده مغز فندق و گردکان مغز چلغوزه تخم هلیون مغز تخم کدو لسان العصافیر هر واحد یک مثقال آمله مقشر سه مثقال جوز بوا به سباسه شقاقل گل گاو زبان بادرنجبویه گل سرخ اشنه تخم خشخاش مغز تخم خربزه مغز تخم خیارین تخم کاسنی خرقه مقشر هر یک دو ثلث مثقال مغز نارجیل مغز جته‌الخضرا مغز حب الزلم هر یک یک مثقال پا بالا پودینه خشک دو مثقال عسل کشمیری دو وزن ادویه قند سفید یک وزن ادویه گلاب دوازده دام به طریق مشهور معجون سازند خوراک از شش ماشه تا نه ماشه و از ترشی پرهیز نمایند

معجون تالیف حکیم جعفر که در تقویت دماغ و قلب و باه به غایت نافع است دارچینی زنجبیل جد دار به نبض

هر یک سه درم قرنفل جوز بوا ابریشم مغرض سورنجان خولنجان عود هندی نار مشک زربنا هر واحد یک درم به سباسه مایه شتر اعرابی دار فلفل عل قرقرحا مشک هر نیم درم زعفران دو درم عنبراشهب ربع درم مغز چلغوزه روغن نارجیل هر واحد ده درم ترنجبین نبات هر یک هیجده درم عسل سی و شش درم اول ترنجبین را در نیم آثار شیر گاو بجوشانند و صاف کرده با نبات و عسل به قوام آورند اجزا باریک سائیده بسرشند شربت دو درم صبح و دو درم شام

مفرحات و فسخ ماء اللحم و یاقوتی مفرح

طرب المجالس که در تهیج باه مجرب و در تفریح قلب و تقویت معده بی نظیر و نشأ خوش می‌آرد مشک خالص یک مثقال ورق طلا ورق نقره یاقوت رمانی لعل بدخشانی مروارید ناسفته بسدکهربا هر یک دو مثقال عنبراشهب گل ارمنی هر یک سه مثقال بهمنین درونج عقربی بادرنجبویه گاو زبان گل سرخ صندلین طباشیر کبابه قرنفل زرنب دارچینی برگ شاهسفرم تودریین مرزنجوش ساذج هندی گل بستان افروز عود خام سعد کوفی سنبل الطیب زعفران مصطکی حب الاس هر یک پنج مثقال خصیته‌الثعلب خشخاش سفید هر یک ده مثقال شربت فواکه جز و اعظم هر یک نصف ادویه عسل مقوم بسه چند ادویه به طریق متعارف معجون سازند و اگر بدل جزو اعظم یعنی بنگ روغن قنب کنند خوش ذائقه گردد

مفرح مسیحی به نسخه حکیم علوی خان که جهت تقویت دماغ و جگر و معده و هاضمه و پشت و گرده و ازدیاد منی و اشتهای طعام نافع است برگ فرنجشک گاو زبان بادرنجبویه قرفه گل سرخ هر یک پنج درم خولنجان کبابه قرنفل جوز بوا قاقله کبار و صغار تخم فرنجمشک پوست ترنج خصیته‌الثعلب لسان العصافیر به سباسه هر یک سه درم سنبل الطیب اشنه عنبراشهب مروارید ناسفته هر یک دو درم زنجبیل دار فلفل گل سیوتی لعل بدخشی کهربا بسد هر واحد یک درم مشک تبتی ورق طلا ورق نقره هر یک نیم مثقال ادویه کوفته بیخته به روغن بادام بیست درم چرب نموده با سه وزن ادویه عسل به قوام آورده بسرشند

مفرح تالیف حکیم ممدوح که منافع کثیر دارد و قوت باه افزاید و سرعت انزال دفع نماید مجرب است یاقوت

رمانی به عسل بدخشی مروارید ناسفته کهربای شمعی یشب سبز هر یک پنج درم ابریشم مقرض طبا شیر پوست ترنج بادرنجبویه گل سرخ ساذج هندی دارچینی بوزیدان هر یک سه درم بهمنین تودریین شقاقل ریگ ماهی هر یک دوازده درم تخم هلیون ده درم عود خام ورق نقره هر یک شش درم زعفران عنبر اشهب ورق طلا هر یک یک درم جدوار خطائی دو درم آب سیب شیرین آب انار شیرین هر یک یک رطل آب به شیرین آب لیمو شیرین هر یک نیم رطل نبات عسل هر یک یک رطل و ربع عرق گاو زبان گلاب هر یک نیم رطل به دستور مقرر مرتب سازند

مفرح طرب افزا نشاط و سکررسا آرد و خشکی مطلق ندارد و در تقویت دماغ و دل و باه بی نظیر است مشک خالص سه ماشه ورق نقره چهار ماشه بهمن سرخ و سفید کبابه هر یک شش ماشه ثعلب مصری شقاقل دانه‌ی هیل دارچینی جوز بوا قرنفل گل سرخ فرنجمشک صندل سفید به سباسه زعفران هر یک یک توله مغز بادام تخم خشخاش گلاب هر یک پا و سیر روغن برگ قنب نیم سیر عسل سفید قند سفید یک و نیم سیر مفرح سازند و اگر باه زیاده و تقویت قلب منظور باشد تخم هلیون تودری سرخ و زرد یک توله افزودن به جاست و اگر گرمی مزاج مانع باشد و در بعضی اجزای حاره باید کاست و طریق گرفتن روغن برگ قنب این است که یک سیر بنگ را در دو سیر شیر شب تر کنند و صبح بجوشانند تا اثر بنگ در شیر ظاهر شود پس صاف کرده یک و نیم پا و روغن داخل ساخته باز با آتش نرم بجوشانند تا قریب بانعقاد برسد پس در جای سرد نگاه دارند تا در دهنیت از شیر بالا آمده از مائیت جدا شود و روغن را یک کف دست بردارند چنانچه عطر می‌بردارند و طریق دیگر آن که بدان روغن لطیف بر می‌آید این است که بنگ را در شیر چند جوش دهند و شیر را به دستور معمول ماست بندند و ماست را مخیض کنند و مسکه از آن بگیرند ماءاللحم مقوی باه و نافع جمیع امراض بارده اعضای رئیسه و خفقان و غشی حادث از برودت و تاالیف والد حکیم علوی خان است بگیرند گنجشک نر خانگی بیست و پنج قطعه کبوتر تازه پرواز آمد و سه قطعه گوشت مرغ دو قطعه گوشت کبک دو قطعه گوشت بره فربه از چربی جدا کرده یک من تبریز مجموع را شرحه کرده دارچینی صعتر فارسی سلیخه عود هندی عود صلیب قرنفل مصطکی نانخواه صندل سفید صندل سرخ شقاقل خولنجان زرنباد جوز بوا به سباسه دانه‌ی هیل سنبل الطیب ساذج هندی زنجبیل هر یک دو مثقال کوفته

بران گوشت شرحه کرده بپاشند و یک شب گذاشته صباح با سه من تبریز گلاب و یک من تبریز عرق بیدمشک با آتش ملائم عرق بکشند و عنبراشهب دو دانگ در وقت کشیدن در جائی که عرق می‌چکد بگذارند

ایضاً از اختراع ممدوح الیه که در امر باه قوی‌تر است گوشت بره یا بزغاله دو رطل مرغ فربه و دو قطعه قطعات یعنی لوه هفت قطعه دراج فربه چهار قطعه گنجشک نر خانگی پنجاه قطعه همه را از استخوان و چربی جدا کرده ورق ورق نموده دارچینی صندل سفید بهمن سرخ بهمن سفید شقاقل مصری ساذج هندی گشنیز خشک گل سرخ هر یک دو نیم مثقال گل گاو زبان هفت و نیم مثقال کوفته بران پاشیده یک شب بگذارند و روز دیگر با آب آهن تاب و گلاب و عرق بیدمشک آب زردک آب نیشکر آب سیب شیرین آب امرود هر یک یک رطل عرق کشند در وقت عرق کشیدن عنبراشهب مشک تبتی زعفران هر یک یک مثقال در پارچه کتانی بسته بر دهان نیچه بندند یا در ظرفی که عرق در آن میچکد بگذارند و دو فنجان از آن صبح و دوشام بنوشند

ماءاللحم مخترع حکیم علوی خان که مقوی بدن و جمیع قوتها و به نهایت مقوی باه است و مصلح ناقهین از امراض و مسمن بدن و محسن رنگ رخسار و مجرب است گوشت بزغاله شش ماهه یک من تبریز گوشت مرغ فربه سه قطعه گوشت دراج نه قطعه گوشت لوه پانزده قطعه مجموع را از چربی و استخوان جدا ساخته ورق کرده صندل سفید گشنیز خشک و ادهیل غنچه گل سرخ دارچینی هر یک پنج مثقال کوفته بران پاشیده در پا تیله نقره کباب نیم برشت کرده به گلاب عرق بیدمشک آب زردک آب انار شیرین هر یک دو من آب سیب شیرین آب به شیرین آب نیشکر آب امرو و عرق گاو زبان هر یک یک من داخل کرده عرق کشند پس در آن عرق برگ پان یک صد عدد و بهمن سرخ بهمن سفید شقاقل هر یک پنج مثقال خولنجان ساذج هندی دانه‌ی هیل خصیته‌الثعلب گل گاو زبان هر یک دوازده مثقال و نیم گل سرخ یک من تبریزی چای خطائی اشنه هر یک ده مثقال ابریشم خام بیست مثقال دارچینی هفت مثقال یک شب گذاشته روز دیگر عرق کشند و در این مرتبه عنبراشهب مشک تبتی زعفران هر یک یک مثقال بر دهان نیچه بندند

نوع دیگر مؤلف حکیم موصوف گوشت بزغاله چهار و نیم آثار لوه بیست عدد دراج و (ص۵۶۳) هر یک ده عدد

گنجشک نر یکصد عدد مرغ پنج عدد پاک کرده دارچینی دانه‌ی هیل زنجبیل بادیان گل سرخ زیره‌ی سیاه قرنفل مصطکی هر واحد یک توله زعفران نیم توله نیم کوفته برگوشتها پاشیده در مامی تابه نقره بر روغن گاو بریان کنند که میل به سرخی آرد پس در دیگ مسی قلعی دار کرده گلاب سه آثار عرق بیدمشک پنج آثار عرق بهار نارنج دو آثار عرق گاو زبان آب نیشکر سرخ هر یک پنج آثار آب طلا تاب به قدر حاجت داخل نموده دارچینی دانه‌ی هیل زنجبیل بادیان شقاقل بهمنین ساذج هندی بادرنجبویه گل بنفشه پنج بنفشه گل گاو زبان هر یک پنج توله زربناد سه و نیم توله اسارون سه توله عنبر اشهب زعفران هر واحد یک توله مشک سه درم افزوده به دستور عرق کشند شربتی پنج توله با حلوای مخترع حکیم ممدوح که در علاج نوع سابقه مسطور شد

ایضاً از تالیف موصوف الیه که نهایت مقوی است و تجربه شده گوشت بزغاله چهار ماهه یک رطل دراج جوان فربه چهار قطعه گردانگ سه قطعه همه را از چربی و استخوان جدا کرده ورق نموده دانه‌ی هیل ده مثقال صندل سفید طباشیر غنچه گل سرخ هر یک دو مثقال کوفته بران پاشیده در دیگچه نقره کباب نیم خام نموده بحدی که گوشت رطوبت پس دهد و رطوبت آن خشک نشود پس گل سرخ تازه دو رطل کاسنی تازه نیم رطل ابریشم خام ربع رطل صندل سفید بیست مثقال بهمن سرخ بهمن سفید شقاقل هر یک ده مثقال گل کنتیکی گل سیوتی هر یک پنجاه مثقال دارچینی دانه‌ی هیل ساذج هندی خولنجان هر یک ده مثقال گل گاوزبان گل نیلوفر هر یک شش رطل گل بیدمشک تازه نیم رطل بادیان‌تر ربع رطل گلاب آب نیشکر آب انگور عرق بیدمشک آب سیب شیرین هر یک یک رطل آب به شیرین آب امرود آب انار شیرین آب آهن تاب آب طلاتاب هر یک دو رطل ادویه ادرین آبها تمام شب بخیسانند و روز دیگر با یک من زردک ریزه ریزه کرده داخل نموده به دستور مقرر عرق کشند و در وقت کشیدن عنبراشهب مشک تبتی زعفران هر یک یک مثقال سوده در ظرفی که در آن عرق میچکد گذارند و هر روز دو پیاله قهوه خوری از آن صبح و دو پیاله شام بنوشند

ایضاً از اختراع حکیم ممدوح عظیم النافع از برای امراض بارده و مقوی قلب و جمیع اعضای رئیسه و گرده است و خفقان و غشی بارد و ضعف باه از برودت را به نهایت مفید و مجرب است گوشت بره چهار ماه گوشت بزغاله فربه

که از استخوان و چربی جدا کرده باشند یک من تبریز مرغ فربه سه قطعه دراج چهار قطعه سنگ خواره یعنـی لـوه هفت قطعه گنجشک نر خانگی سی و پنج قطعه کبوتر خانگی نو پرواز آمده هفت قطعه همه را از چربی و اسـتخوان جدا کرده ورق نموده در پاتیله نقـره کبـاب نـیم خـام نماینـد پـس دارچینـی سـلیخه عـود هنـدی عـود صـلیب اسطوخودوس قرنفل مصطکی نانخواه خولنجان زرنباد سنبل الطیب جوز بوا به سباسه دانه‌ی هیل ساذج هندی هـر یک یک مثقال نیم کوفته داخل کرده به قدر احتیاج آب بر روی آن کرده عرق کشند و اگر در وقـت عـرق کـشیدن عنبراشهب دو مثقال مشک تبتی یک مثقال بر دهان نیچه بندند خوب است ماء اللحم مقوی اعضای رئیسه مفیـد از برای نقصان باه وقتی که سبب آن ضعف بدن و کمی غذا باشد یا سبب آن از بقیه آتـشک بـود چـوب چینـی اعلـی غرقی هفتاد مثقال گل گاوزبان بادرنجبویه سنبل الطیب هر یک پنجاه مثقال قرنفل دارچینی قاقله کبار جوز بوا بـه سباسه بادیان فارسی بادیان خطاکی بهمن سرخ بهمن سفید عشبه مغربی صندل سـرخ و صـندل سـفید مـصطکی زعفران کبابه چینی اشنه گل سرخ زرنباد و سلیخه شقاقل فرنجمشک تخم هلیون عود هنـدی هـر یـک ده مثقـال بوزیدان عنبراشهب هر یک پنج مثقال مـشک خـالص دو مثقـال گوشـت گوسـفند گوشـت مـرغ گوشـت کبـوتر از استخوان جدا کرده هر یک یک من تبریز گنجشک نر پنجاه قطعه در عرق بادرنجبویه و عرق بیدمشک و گلاب عرق گاوزبان و عرق بهار نارنج و آب به قدر ضرورت عرق کشند پس ادویه را در ان عرق خیسانیده باز عرق کشند و عنبر و مشک و مصطکی و زعفران را در پارچه نازکی بسته در جائی که عرق می‌چکد بگذارند و هـر صـبح دو سـه پیالـه قهوه خوری بنوشند و در قرابادین معمولی وزن گل گاوزبان و غیره هر یک پنج مثقال و از قرنفل تا عود هنـدی هـر یک دو مثقال و عنبر و مشک و مصطکی هر یک نیم درم و گوشت گوسفند و مرغ و کبوتر هر یک یـک مـن طبـی مسطور است باقی به دستور ماء اللحم بسیار مقوی باه لائق امرا و سلاطین است نخود کابلی سه آثـار یـک شـب در شیر گاو ده آثارتر کنند صبح در آن آب گزر بیست آثار و آب نیشکر یازده آثار آب سیب آب انار شیرین هر یـک دو آثار داخل کرده عرق کشند پس دارچینی عود غرقی هر یک دو توله مایه شتر اعرابی بهمنین شقاقل صـندل سـفید تودری سفید و مزح حب الزلم مغز جته‌الخضرا هر یک ده توله گل گاوزبان زعفران به یک چهار تولـه پوسـت هلیلـه

کلان ده عدد گرفته ادویه کوفتنی را جوکوب نبوده در عرق گاو زبان چهار مینا عرق بیدمشک چهار مینـا گـلاب ده آثار شب‌تر کده نگهدارند صبح گوشت مرغ خصی حلوان شیر سست هر یک دو قطعـه بیـست قطعـه گنجـشک نـر خانگی دوصد قطعه از چربی و استخوان صاف ساخته دارچینی پنج توله قرنفل دو تولـه الایچـی خـر و هفـت تولـه گشنیز خشک نیم پا و زعفران چهار توله سوای ادویه مذکوره گرفته کوفته با گوشت آمیخته بمالنـد دو سـه گهـری نگاهدارند پس گوشتها و قضیب گاو سوهان کرده پانزده عدد تراشیده در آب جوشانند چون جوش خورد و آب صاف آن که شوربا می‌شود بگیرند و با عرقیات مذکوره و ادویه و آب نیشکر و غیره یکجا کـرده عنبراشـهب بـدهن نیچـه بسته عرق کشند و اگر خواهند که رنگین شود زعفران خالص هم در دهن نیجه بندند

یاقوتی که در تقویت باه و اعضای رئیسه همواره معمول مؤلف است و در این باب نظیر و عدیل خود ندارد و چنی یاقوت سرخ کهربای شمعی هر یک پنج ماشه مروارید ناسفته سنگ یشب هر یک شش ماشه مرجان نه ماشـه مغـز تخم خربزه مغز تخم خیارین هر یک یک و نیم توله شقاقل ثعلب مصری تودری سرخ تودری زرد بهمن سرخ بهمن سفید هر واحد یک توله تخم هلیون بوزیدان کبابه چینی دارچینی هر یک شش ماشه اندر جو بادرنجبویه گل سرخ هر یک هفت ماشه ساذج هندی نه ماشه صندل سفید چهار ماشه طباشیر ورق نقره هر یـک پـنج ماشـه ورق طـلا زعفران هر یک سه ماشه ابریشم مقرض پا و کم دو توله مربای سیب شربت انار شیرین هر یک پون پا و شهد خالص نبات سفید هر یک یک و نیم پا و گلاب نیم آثار اول جواهر را با گلاب صلایه کرده با مربیـات و اوراق حـل کننـد و باقی ادویه کوفته بیخته نگاه دارند پس نبات و شهد را به قوام آورده جمیع ادویه بدان بسرشند خوراک از پنج ماشه تا هفت ماشه

اقوال اطبا شیخ می‌نویسد چون بدانند که سبب نقصان باه در اعضای رئیسه است پس واجب است کـه قـصد آن در علاج نمایند پس اگر سبب برودت آنها باشد و این اکثراست در این صورت مثل مثرودیطوس چیزی نیـست چـه آن قوی‌ترین دواهاست این را بلکه در جمله عجز از باه که سببش برودت در کدامی عضو باشد یـا ضـعف آن بـود و کبد رامیل دواست مثل امروسیا و سنجرینیا و اگر سوء هضم معده باشد تقویت معده نمایند و اگـر سـبب در گـرده

باشد اولا به علاجی که بهر آن باشد علاج گرده کنند و اکثر آن باسخان بود پس اسخان پشت و گرده در انغاظ نافع است و چون این فعل کنند به علاج باقی پردازند و اشیای خوشبو و معوطات خوشبو رطب دماغ و قلب را نافع بود و ایضاً قلب را دواء المسک و تریاق و مثرودیطوس مفید و هم او گوید که اما حقنها از شوربای کله و کبوتر بچه به زردی بیضه سازند و خصیه میش نر نیکو است چون در حقنه افتد و آن را درتقویت دماغ و بدن منفعتی است در دهان آن الیه در روغن جوز و کنجد در روغن گاو و روغن پسته و فندق و نارجیل و روغن محلب در روغن حب قلقل بسیار عجیب است و برای محرورین روغن حسک و روغن خشخاش روغن تخم کدو و تخم خربزه و مانند آن دو نسخ حقنها بعضی در اقوال سابقه مذکور شد و بعض از آن در قول اسماعیل و غیره خواهند آمد

اسماعیل گوید که اگر علامات ضعف و دماغ ظاهر شود نظر کنند اگر در دماغ فضله باشد اول دماغ را از آن پاک باید کرد و بحبوب که او تخم خنظل و صبر و اسطوخودوس ساخته باشند و ایارج فیقرا

و حب فوقا یا بعد از آن غرغره عطسه باید فرمود و به عطریات موافق دماغ را قوت دهند اگر مزاج و دماغ گرم باشد کافور و صندل و بنفشه و گل سرخ و گلاب موافق بود و اگر مزاج دماغ سرد بود مشک و عود و غالیه و عنبر موافق بود و شلیثا و دواء المسک و غالیه در بینی چکانیدن سود دارد دو جمله جهت علاج این نوع به علاجات دماغی رجوع کنند و بدان استقامت نمایند و اگر علامات ضعف دل ظاهر شود آن را بدواء المسک و تریاق و مثرودیطوس و شربت گاو زبان و بادرنجبویه و شراب ریحانی قوت دهند و اسباب لهو مراد کامرانی جویند و از اندیشه غم و طعامهای غلیظ سوداوی پرهیز کنند و اگر علامات ضعف جگر یا ضعف معده یا ضعف گرده و علامات سود مزاج و امراض آن ظاهر گردد و علاجش به علاجی که در مقام هر یک مذکور شد باید گرد و هم او گوید که این حقنه گرده را قوی کند و قوت جماع بجنباند بگیرند سر گوزن فربه خصیه‌ی او و یا سر گوسفند و خصیه او باقی اجزای او در قسم سابق در قول ابو منصور گذشت و یک نسخه آن در قول صاحب کامل مذکور شد و ایضاً سر گوسفند یک عدد و خصیه گوسفند چهار عدد و نخود نیمکوفته سی درم را در تنور بپزند و از آب و چربی این

مطبوخ چهل درم با نیم اوقیه روغن جوز و نیم اوقیه روغن جته‌الخضرا و دو درم پیه سقنقور یا سوسمار بی سمک حقنه کنند و ایضاً سر گوسفند یک عدد کبوتر بچه فربه سه عدد و نخود یک کف مغاث بوزیدان شقاقل هر یک ده درم نیم کوفته همه را در تنور پخته صاف کنند و چهل درم از این مطبوخ با دو درم شیر تازه و نیم اوقیه روغن جوز هندی و پیه سقنقور یا پیه سوسمار از یک درم تا دو درم آمخته حقنه کنند و حقنه که صاحب مزاج بارد را شاید و حقنه که خداوند مزاج گرم را سود دارد هر دو در قول صاحب کامل و یک نسخه در قول ابومنصور گذشت و ایضاً آرد گندم و آرد نخود هر یک دو کف در آب انداخته و مالیده و صاف کرده بیفشارند و بر آتش نهند تا پخته شود و باز صاف کرده افشرده آن آب را با مغز جته‌الخضرا نیم اوقیه پیه چکتی دنبه گداخته نیم اوقیه بجوشانند تا پخته شود و دو دانگ جند بیدستر سوده در آن حل کرده حقنه نمایند و این حقنه گرده را گرم کند و صاحب ریح البواسیر را سود دارد بگیرند روغن کنجد و روغن جته‌الخضرا و آب گندنا هر یک به قدر یک سکوره و آمیخته نیم گرم کرده حقنه کنند و ایضاً سر بز و گردن و پایچه و خصیئه او همه را بشکنند و با استخوان بکوبند و دو کف نخود و دو کف حلبه و تخم پیاز و تخم گندنا تخم شلحم تخم اسپست هر یک کف این همه را نیم کوفته آمیزند و نیک بپزند و چربی او بردارند و بگیرند آب حسک‌تر یا طبیخ خشک آن دو استار و روغن کنجد ده استار و با آن چربی آمیخته سه بار دو سه روز حقنه کنند نیم گرم کرده و ایضاً بگیرند چکتی دنبه و شرحه کنند و نیم درم جند بیدستر سوده براین بپاشند و آن را در زیر چیزی کنند و یک شبانه روز بنهند پس آن چکتی دنبه گداخته روغن او نگاه دارند از این روغن یک سکوره گیرند و روغن گاو نیم سکوره آب گندنا نیم سکوره و طبیخ حلبه نیم سکوره بیامیزند و نیم گرم کرده حقنه کنند از وقت نماز تا شبانگاه بکار برند و باز وقت خفتن دیگر بار حقنه نمایند سه شب بر این ترتیب عمل کنند و بدان که هر گاه یکی از این حقنه‌ها بکار برند دوازده روز جماع نباید کرد و هم کار با رنج نکنند و آب کم‌تر باید خورد و آسایش گز نبیند و طعامها به نوعی که مذکور شد باید خورد

ابن الیاس گوید که اگر سبب نقصان باه ضعف قلب باشد هر صبح شربت حماض و اترج و سیب هر کدام که باشد ده درم به گلاب و بیدمشک هر واحد ده درم بنوشند و مفرح یاقوتی یک مثقال بخورند و غذا زیر باج از لحوم

ماکیان و دراج سازند

و اگر به سبب ضعف معده و جگر و حرارت مزاج آنها باشد تقویت معده بجوارشات خوشبو مثـل جـوارش عـود و عنبر و جوارش مشک و جوارش مفرح نمایند و غذا قلایا با گرم مصالح و ماکیان و کرونـاج یـا نخـوداب بـه شـیره‌ی قرطم و ماکیان دهند و اگر از ضعف جگر باشد بهر تقویت کبد و اصلاح حال او سکنجبین ساده ده درم بـه گـلاب و ده درم بنوشند غذا مزورهٔ زرشک یا انار دانه یا مضیره ملحم ماکیان و چـوزهٔ مـرغ و بـره خورنـد و خـوردن گوشـت حملات مطبوخ به کاو و اسفاناخ و کدو و خبازی ایشان را سودمند است و سکرالعشر نیز نافع بود و به آبی که در آن پوست کدو و برگ آن و برگ کاهو و جو کوفته جوشانیده باشند استحمام نمایند و تعب و کثرت جلـوس در حمـام ترک نمایند و از ادویه و اغذیهٔ حارهٔ یابسه پرهیز کنند بعضی گویند که این جوارش جزر در باه اثـری عظـیم دارد و طعام به گوار دو معده و دل و جگر را قوت تمام بخشد بستانند زردک شیرین بـزرگ و اسـتخوان آنهـا دور کننـد و پوست او بخراشند به قدر یک رطل و در شیر و اندک عسل بجوشانند آنگاه در هاون سنگی کوفتـه از غربـال بیـرون کنند و دو رطل عسل داخل کرده بر آتش بدارند تا مائیت خشک شود پس زنجبیل مصطکی دارچینی جوز بـه وادار فلفل قرنفل لسان العصافیر زعفران سنبل خولنجان هر کدام سه درم شقاقل پـنج درم کوفتـه بیختـه بـسرشند و از آتش فرود آورده بر هم زنند و از چهار درم تا هفت درم میل نمایند و این دوا قدما برای او وضع کـرده‌انـد و تجربـه صحیح یافته بگیرند کندر و لسان العصافیر و بوزیدان و عود و دج هر کدام یک جز و غبار طلـع ذکـر مثـل مجمـوع همه را کوفته به مغز سر گنجشک نر که در وقت هیجان آن‌ها صید کرده باشند بسرشند و ایـن دوا را اثـری بـزرگ است بعد استعمال ظاهر شود و این دوا مجرب جالینوس است و به تجربه عجیب و غریب یافته‌اند بگیرند شـیر تـازه صد درم و در آن شکر یک اوقیه حل کنند پس دارچینی و خولنجان و زنجبیل هـر یـک درم یـا کـم از ایـن سـوده پاشیده بنوشند و تا ده روز متواتر استعمال نمایند و در این اثنا جماع نکنند و بسیار مردم ضعیف القلوب به مداومت مفرحات و عطریات به صلاح آمدند و اهل تجارب گفته‌اند کسی را که ضعف دل و دماغ و باه بود علاجش به مداومت مفرح یاقوتی و دواء المسک حلو و تریاق فاروقی و مثرودیطوس و نوشدارو و شربت گاو زبـان و بادرنجبویـه و سـیب

است و اگر ضعف معده باشد جوارش مصطکی دهند و اگر ضعف جگر است نوشدارو بخورد و اگر ضعف گرده است لبوب و فلاسفه تناول نماید

ابن نوح گوید که اگر از ضعف دماغ باشد تنقیه و تقویت آن کنند به ادویه‌ی مسهله و عزاعز و عطوسات و شمومات و سعوطات و طیوب حاره مثل بان و مشک و عنبر اگر ضعف آن از برودت باشد و به کافور و گل سرخ و صندل و بنفشه و بید و نیلوفر اگر از حرارت بود و کذالک اگر از ضعف قلب باشد.

علاج ضعف باه از استرخای قضیب

اگر استرخا به سبب ضعف و لاغری بدن باشد علاجش همان است که در ذیل علاج ضعف باه از قلت منی گفته شد و اگر به سبب ترک جماع تا زمانی دراز واقع شود اغذیه‌ی باهیه مثل شیر و شکر و ماهی تازه و گوشت بزغاله و بره و کبوتر بچه و چوزه زردی بیضه‌ی مرغ و کله و هریسه بخورند و هر چه منبه طبیعت و باعث بر شهوت گردد چنانچه استماع سرود زنان خوش آواز و قرائت کتب که در آن بیان جماع و صفت معشوقان باشد اختیار کنند و شنیدن حکایات مشتمل بر رغبت جماع و نظر در تسافد حیوانات یعنی جفتی آن‌ها مهیج باه بود و کذا استعمال مروخات مثل روغن سوسن و خیری به موم و زهره‌ی نر گاو و دلوکات مثل عاقر قرحا به روغن پنبه دانه بر ذکر و خصیه و عانه و آب نیم گرم بر آلت ریزند بعده شیر میش بمالند به تدریج زمانی طویل و عقب آن زفت رومی طلا کنند و اگر به سبب قلت تولد ریاح باشد ادویه و اغذیه‌ی باهیه‌ی نفاخه بخورند مانند پیاز و نخود و گزرد انگور و باقلا و پسته و گوشت بره و مرغابی و کبوتر و انجیر و شیر به اندک دارچینی پس اگر قلت نفخ به سبب عدم حرارت باشد مسخنات از معاجین و روغن‌ها و غیر آن استعمال کنند و اگر به سبب قلت رطوبت باشد به ترطیب از حمام و تمریخ و غیر آن علاج کنند و از باقلا و نخود و شیر تازه به اندک دارچینی غذا سازند و از ادویه هر چه بسیار گرم نبود اختیار نمایند و شدید الحرارهٔ زنهار نخورند و اگر به سبب سردی اعصاب قضیب بود پس اگر آلت در آب سرد

کوچک شود و لاغر و سست نباشد علاجش به علاج فالج کنند و لبوب کبیر و معجون فلاسفه و حافظ الصحهٔ و مزید العمر و مثروديطوس و مانند آن بخورند و طلاها بمالند و اشیای خوشبو بویند و حقنه‌های مسخن عصب و هسوجات و حمولات مسخنه که در استرخا و فالج گذشت در این جا اثر تمام دارد و اگر آلت کوچک نشود و لاغر باشد علاج پذیر نبود و این را غیبت گویند و صاحب او را عنّی نامند و به قول صاحب ذخیره اگر این ضعف مادرزاد بود عنّیِ صادق این باشد و اگر عارضی بود علاج به دشواری سود دهد و این عارضی از جنس فالج بود ذکر ادویه مفرده که برای ضعف باه از سردی اعصاب ذکر نافع است قضیب گاو و مایه‌ی شتر اعرابی استعمال کنند و اگر مغز سر گنجشک نر در روغن چنبیلی مخلوط نموده بر قضیب و کف پا بمالند موجب هیجان شهوت جماع و نعوظ می‌گردد و مجرب است و اگر در آبی که افیون مصری حل کرده باشند مغز پنبه دانه را ساییده بر پارچه طلا کرده چند روز بر ذکر مثل مرهم نهند برای جالق نافع بود و کذا مومیایی را در روغن نرگس گداخته طلا نمودن نیز مفید بود

طریق چوه‌ی مندوی و اگر چوه‌ی مندوی را نیم ماشه با برگ تنبول بخورند از برای امراض بارده و تقویت باه مفید بود و طریق ساختن آن این است که بگیرند مندوی و در آب تر کنند به قدری که نم بردارد و بعده به روغن یاسمین یا روغن دیگر خوشبو مندوی را از دست بمالند آن قدر که بسیار چرب نشود پس به طریق چوه‌ای اگر چوه بگیرند و اگر شش تا تک روغن مندوی را ناشتا تا چهل و یک روز بخورد و در این مدت جماع نکنند قدرت خارا مشاهده نماید

طریق روغن مندوی و طریق برآوردن روغن این است که مندوی را با برگ و بیخ و گل بگیرند و اندکی آب پاشیده بکوبند و بیست سیر شیره آن برآورده با بیخ سیر روغن کنجد بجوشانند که شیره فانی گردد و روغن باقی ماند و اگر تخم انجره بکوبند و باریک ساییده در چربی شیر گداخته آمیزند و بر قضیب و حوالی آن بمالند در تقویت ذکر عجیب الأثر نوشته‌اند و بدانند که پیه کهنه به کار نمی‌آید و حد کهنگی آن است که یک سال بر آن گذشته باشد و اگر سورنجان و مر اضافه کنند انفع بود و کذا گل کنیر سفید به روغن کنجد مجرب و کذا اندر جو در شیر

میش سوده طلا کردن و صباح شستن مجرب و اگر پوست بیخ کنیر سفید در شیره‌ی بار و برگ جهت کنایی یا در بول خر ساییده چهار گهری پیش از مجامعت طلا کنند در ازدیاد نعوظ و هساک مجرب است و اگر چوه اگر و عطر گلاب با هم حل کرده بر قضیب بمالند نعوظ آرد و لذت افزاید و اگر هینگ هیرا از یک ماشه تا چهار ماشه بلع کنند و بالای او شیر گاو یا جز آن بنوشند سرد مزاج را نفع تمام بخشد و مجرب نوشته و اگر سیر را مقشر کرده در شیر جندان بجوشانند که شیر جذب شود پس در روغن گاو بریان ساخته با شهد معجون سازند مقوی باه مبرودین و نافع فالج و لقوه است و مجرب و اگر گندهک آمله سار به شیره‌ی بسکهپره صلایه کنند تا غلیظ شود پس شیره‌ی دیگر اندادند همین سان تا چهل تپ تمام شود و معنی تپ در این جا تغلیظ است پس مقدار یک برنج تا دو هفته خورند جهت افزونی اشتها و قوت باه مفید است اگر زعفران در آب ادرک باریک ساییده ضماد نمایند و چهار گهری بدارند و سه چهار روز چنین کنند برای سختی قضیب و ازدیاد باه مجرب نوشته و کذا ضماد تخم او ..؟ کوفته بیخته در شب و روز دو بار تا چند روز قضیب را سخت گرداند و اگر از تخم هلیل زرد در شیشی آتشی یا به طور پتال جنتر روغن برآرند و یک قطره‌ی آن بر برگ پان بنگله مالیده دوخت و حشفه گذاشته ببندند و بعد سه پاس بگشایند و دو بار دیگر همچنین به کار برند گویند که عنی را نفع بخشد و احتیاط دارند تا بر حصیه و سر ذکر نرسد که موجب ورم آن گردد و اگر چهار سرخ دار اشکنه به آب بیخ ترب ساییده بریان مالیده از بهوج پتر ببندند و سه روز همین طور به عمل آرند بعده دار شیشعان سرمه‌سا نموده در پیه‌ی مرغ سرشته بمالند در هفته قوت حاصل گردد و اگر مغز سر کرکس که سرخ سر باشد بگیرند و در شراب نهند چهار پاس متصل ساییده بر پارچه‌ی باریک کهنه مالیده بر ذکر سوای حشفه پیچند و بالایش برگ پان بنگله‌ی نیم گرم بندند و صبح گشاده به آب مطبوخ زنجبیل بشویند و باز تکرار عمل نمایند و تا دو هفته با مراعات ضروری به کار برند منفعت حاصل شود و اگر پیه‌ی موش دشتی که زیر درخت مدار سوراخ کرده بماند بگیرند و در یک توله پیه یک نیم ماشه سندور آمیخته بدارند و پیش از جماع یک ماشه از آن بر ذکر طلا کرده باشند در تقویت باه و تعشق زن نافع است و اگر کالنج به روغن بیدانجیر ساییده و بر لته مالیده بربندند اندک خراش آرد لیکن مجلوق را نفع بخشد و اگر سیماب یک دام شهد دو

دام در آوند آهنی با دسته‌ی آهن خوب حل کنند تا یک ذات شود پس بر پارچه مالیده بر ذکر پیچند و چون نعـوظ شود دور کنند و نزدیک زن نمایند نفع بخشد و اگر در این یک عدد مغز سر روهو افزایند بهتر گردد و بعد طلا برگ پان به کله گرم کرده بندند و رشته‌ی خام پیچند و اگر هفت روز استعمال کنند بهتر بود ذکـر ادویـه‌ی مرکبـه کـه رافع سستی ذکراند این ترکیب پئی در تقویت ذکر مجرب است پارچه‌ی سـفت و باریـک را در آب زردچـوب رنـگ کرده در سایه خشک نموده به شیر زقوم که در هندی تهوهر گویند خوب تر کرده در سـایه خـشک نماینـد بـاز در شیر بز تر کرده به دستور در سایه خشک کرده نگاه دارند و هنگام خواب قدری از آن پارچـه در شـراب انگـوری تـر کرده اول برگ پان بر ذکر پیچید و بالایش آن پارچه بپیچند و به رشته بربندند هر گاه سوزش و خارش معلوم شود فورا دور کنند که موجب تفریح نشود و اگر قوی‌تر خواهند عوض شیر بز در شیر آگه تر نمایند و در آب زردچـوب و هر دو شیر سه سه بار تر کرده خشک سازند و یک بار در آبی که اندر آن یونگ و جایفل و جو تری ساییده باشند تر نموده خشک کنند پس قدری از آن پارچه در روغن زرد بپزند چنان که سوخته نگردد و برگ پان زرد بـسته بـالای آن پارچه‌ی مرخن نیم گرم و بالایش نیز برگ پان بسته دو سه گهری بدارند و تا بقای اثر همین پئی بـاز در روغـن پخته چند بار به عمل آرند و اگر پارچه را به شیر عشر و زقوم هفت بار تر کرده خشک کنند پس درخـت جـامن را کاویده پارچه‌ی مذکور چهل روز در آن داشته برآرند بعده پئی به روغن چرب کرده به دستور به عمل آرند نیز مفید است و بعضی گویند که پارچه را بعد تر کردن بهر دو شیر مذکور و خشک کردن آن مویزج و جوز بوا و قرنفـل هـر واحد شش ماشه در شراب دو آتشه کهرل کرده و پارچه‌ی مذکور در آن تر نموده به طریق پئی به عمل آرنـد و اگـر چیزی به جله خراش گردد سفیده‌ی کاشغری در روغن شسته آمیخته بمالند جهت جلق و سستی اعـصاب مجـرب است پئی زونگی که نافع نوشته مویزج عاقر قرحا دارچینی قرنفل خراطین تازه فرفیون جندبیدستر مال کنگنی هـر یک پنج ماشه همه را باریک سوده پیاز نرگس که برگ نیاورده باشد ریزه ریزه کرده در نیم آثار شیر گاو تر نمایند تا پنج گهری بعده پیاز مذکور با ادویه‌ی سحوقه در شیر مسطور کهرل نمایند تا آن که شیر خشک شود پس آب پیـاز سفید پنج عدد داخل نموده حل کنند که خشک گردد پس زهره‌ی نر گاو جوان داخل کرده بسایند و در ظرفی نگاه

دارند وقت حاجت بر برگ پان مالیده ببندند تا بیست دیگر روز به عمل آرند و جماع نکنند دیگر شیر آگهه نیم پا و شهد خالص نیم پا و هر دور ا در کراهی آهنی انداخته از دسته‌ی آهنی آن قدر حل کنند که از لزوجت آن کراهی با دسته از زمین برخیز و بعده چهار ماشه افیون در آن حل کنند و در ظرف چینی نگاه داشته وقت حاجت آلت را به روغن گاو چرب ساخته دوا بر پئی پارچه مالیده بندند و بعد یک پاس دور کرده روغن گاو بیست و یکبار شسته بمالند و همچنین سه روز عمل نمایند از بیخ ذکر آب جاری شده به خواهد شد دیگر پئی ملاقاسم که مشهور النفع است هالون و کوث و خرول هر سه هم‌وزن باریک ساییده در آب گرم ..؟ کرده بر پئی مالیده ببندند ایضاً که نافع مجلوق است پیه‌ی شیر پیه‌ی خوک که هر واحد یک توله گداخته صاف کرده سم الفار سفید یک نیم ماشه باریک سوده بیامیزند و عند الحاجت بر پارچه مالیده سر حشفه گذاشته بربندند و از بالا برگ پان بنگله پیچند بعد سه روز گشاده به شراب تند بشویند و چهار پاس گشاده دارند من بعد همان پئی را بربندند و برگ پان پیچیده بعد سه روز بگشایند و به شراب بشویند عنی و مجلوق را قادر گرداند ایضاً برای تقویت باه بارچه‌ی مفت در شیر زقوم تر کرده در سایه خشک نمایند همین قسم سه مرتبه در عرق پیاز پارچه را تر کرده خشک سازند بعد از آن آن را شب و روز در روغن تخم کتان نگاه دارند و سر آلت گذاشته از مسکه چرب ساخته بالایش پئی مذکور پیچند و تا چهار گهری بدارند و اگر ضرورت باشد روز دوم همین عمل کنند و پارچه‌ی مذکور مدام در روغن السی بدارند ایضاً پارچه را در انبه هلدی ساییده تر کرده در سایه خشک سازند بعده در آن برگ وهتوره سه مرتبه بعده در شیر آن سه مرتبه تر کرده در سایه خشک کنند من بعد در روغن شیر میش بریان کنند به آتش نرم و وقت حاجت بر آن پئی شهد مالیده هیراهینگ به قدر سرخ باریک ساییده پاشیده سه روز بندند ایضاً پئی که جهت قوت باه مفید گل کنیر سفید چهار درم قرنفل هفت عدد دارچینی زعفران جوز بوا هر یک یک توله همه را به روغن کنجد قریب نیم پا و تا چهل پاس کهرل کرده بر پارچه سبب گرده پئی سازند ایضاً جهت تقویت قضیب پارچه را درست لوبان یعنی عرق آن تر نموده بر قضیب پیچند بالای آن پارچه‌ی دیگر بندند صحیح المزاج تمام روز نگاه دارد و مریض سه روز نهایت یک هفته و آن پئی را ضایع نسازند هر گاه که خواهند باز بندند و این را بجریبی می‌نامند و طریق برآوردن است آن در

تألیف ..؟ و علاج الامراض مفصل مسطور است جوارشات و حبوب این جوارش ملکی در تقویت باه و ازدیاد شهوت به فایت مجرب است مشک یک نیم دانگ قاقله کندر هر واحد یک مثقال قرنفل سنبل الطیب جوز بوا بسبا سه لسان العصافیر بیخ اذخر زنجبیل دارچینی مصطکلی عود هندی زعفران هر یک سه درم اشنه سه مثقال قند و گلاب هر یک ده مثقال قند را در گلاب حل کنند و عسل سه چند یا به قدر کفایت آمیخته به قوام آرند پس فرود آورده ادویه کوفته بیخته بسرشند شربتی یک مثقال جوارش بکرماجیت که در تقویت باه و پشت و معده نافع صمغ عربی پار و آثار در یک آثار روغن گاو بریان کرده جدا نگاه دارند و روغن را جدا پس اسگند موصلی سیاه زنجبیل هر یک ده درم کنکول هفت نیم درم دارچینی خولنجان کبابه‌ی چینی بسبا سه عاقر قرحا هر یک دو درم قرنفل چوز بوا هر یک پنج درم کوفته بیخته در روغن مذکور چرب سازند و شکر سرخ یک سیر نبات سفید یک سیر به قوام آورده صمغ را کوفته داخل کرده بر هم زنند تا مثل حلوا شود از آتش فرود آورده ادویه سوده را داخل کرده نگاه دارند و هر روز بیست درم بخورند جوارش هندی که جهت قوت باه و هساک منی مفید عاقر قرحا جوز بوا بسبا سه قرنفل سپستان سنگهاره خشک مکهاره دانه و هیل فلفل سیاه آمله زنجبیل دار فلفل مساوی کوفته بیخته در شهد خالص به قدری که سرشته شود بسرشند و هر روز به قدر بادام بخورند و بعد از خوردن آن آب سرد و اشیای ترش نخورند حب موصلی که در تقویت باه نافع موصلی سیاه پارسیر در یک نیم پا و شیر گاو بجوشانند تا تمام شیر جذب شود در سایه خشک نموده با جوز بوا و بسابسه هر یک چهتانک؟ کوفته بیخته با شهد به قوام آورده آمیخته حب‌ها سازند و به حسب مزاج بدهند و اگر اندک حلقیت نیز داخل سازند قوی‌تر گردد حب جالینوس جهت کسی که عاجز بود در ازاله‌ی بکارت از راه اعصاب خواه به سبب حلق خواه به سببی دیگر و اغلب که به سبب اول قادر سازد وإلا در شب دوم و سوم مجرب است مغز سر گنجشک نر که وقت هیجان شهوت آن گیرند شقاقل تخم پیاز سفید خرما تخم گندنا ثعلب مصری تخم جوز سمک صیدا جمله برابر مشک قدری کوفته بیخته به عسل و آب جرجیر حب‌ها به قدر نخود سازند و یک مثقال تا یک نیم درم همراه شراب یا آب انگور شیرین یا به آبی که نخود در آن تر کرده باشند بخورند حب سیماب در برانگیختن باه و اشتها عجیب و غریب است سیماب خالص کبریت کات سفید قرنفل

هر یک چهار ماشه اول سیماب و گندهک را خوب ساییده ادویه دیگر آمیخته بسایند باز با زردی بیضه‌ی مرغ صلایه‌ی بلیغ نمایند و مقدار فلفل سیاه حب‌ها ساخته هر روز یک حب بخورند و اگر یک هفته از این حب بخورند و بالای آن شوربای گوشت گوسفند یا شیر گاو نیم گرم بنوشند و تا بیست روز مجامعت نکنند از قوت باه چیزی مشاهده سازند که ندیده باشند و در بیاض استادی مرحوم مرقوم است که سیماب مصفی ده درم و گوگرد مصفی دو درم دوازده پاس بسایند باز قرنفل یک دام داخل کرده سحق بلیغ نمایند و با زرده بیضه مرغ به قدر نخود حب ساخته هر روز یک حب یا پان بخورند پس شوربا یا شیر بنوشند و بالایش بیره‌ی پان بخایند و غذا موله خون تناول کنند و از ترشی پرهیزند و اگر حرارت بر طبیعت غلبه کند عرق کاسنی و گاو زبان و شربت انار و بالنگو بنوشند و طریق صاف کردن سیماب و گوگرد آن است که سیماب را از ده قو پارچه بگذرانند و گوگرد را گداخته در شیر اندازند

نوع دیگر سیماب گوگرد زرد آمله سار و اگر به دست نیاید دیگر قسم آن را گرفته در شیر صاف نمایند و هر دو را در سنگ سماق تا چهار پاس صلایه کرده ثعلب مصری دارچینی هر یک نه درم مغز جوز مغز بادام هر یک چهار و نیم درم جوز ماثل چهار درم نبات مساوی همه اجزا داخل کرده باز تا دو پاس صلایه کنند و به عسل آمیخته حب‌ها به قدر نخود سازند خوراک یک عدد وقت خواب و یک عدد صبح بسیار مفید است حب جهت استحکام قضیب خصوصاً مرطوب المزاج را عجیب است زعفران کبابه دارچینی عاقر قرحا ریگ ماهی خولنجان مساوی به عسل مقدار کنار یا آمله حب بندند و پیش از جماع بخورند تماشا نمایند حب کمون که در این باب نهایت مفید و مجرب است و از اسرار بگیرند زیره‌ی کوهی و به آتش نرم بریان کرده باریک بسایند آن گاه مقدار دو درم از آن با یک درم قرنفل و یک تانگ مشک تبتی صلایه کرده یک درم عنبر اشهب را در روغن رازقی و یا یاسمین حل کنند و قدری روغن بلسان افزوده حب‌ها سازند و به وقت حاجت یک حب در دهن گرفته به جماع مشغول شوند و عجایب بینند حب هندی که مجرب نوشته مال کنگنی تخم زردک عاقر قرحا هر یک یک دام قرنفل زعفران هر یک نیم دام اسبند نیم توله خشخاش کنجد هر یک پنج دام روغن گاو شهد خالص هر یک چهار دام زردی بیضه پنج

عدد ادویه کوفته بیخته در روغن و شهد و زردی بیضه سرشته مقدار جوز بوا حب سازند و یکی پیش از جماع بخورند که بسیار مقوی است هر چند انزال شود شهوت بر جا باشد و اگر از بوی زردی بیضه‌ی خام تنفر باشد بیضه‌ها را در آب جوشانیده زردی از آن گرفته ممزوج سازند ایضاً که نهایت مقوی باه است نکچهکتی موصلی ستاوز تخم که پنج تخم اونگن پوستی بیخ اونث کتاره مال کنگنی قند سیاه مساوی کوفته بیخته در شیره‌ی ادرک به قدر کنار دستی حب سازند و هر روز یک حب به شیر گاو خورند حب خراطین که مقوی باه و جید الأثر است خراطین تازه از گل پاک کرده خشک نموده شش درم سبوس اجواین دو درم قند سیاه چهار درم آمیخته به قدر توله حب بندند خوراک یک حب تا بیست روز خورند ایضاً خراطین صاف نیم پا و بریان نموده عاقر قرحا قرنفل بسبا سه دانه الایچی خرد هر واحد شش درم مشک یک ماشه همه را باریک ساخته در شهد به قدر کنار دستی حب بندند و یکی صبح و یک شام همراه شیر ماده گاو بخورند حب ریگ ماهی که جهت تقویت باه و هساک به تجربه رسیده ریگ ماهی شنگرف ماز و سبز قرنفل هر واحد چهار جزو زعفران مسک افیون هر واحد یک جزو نکچهکتی ورق طلا هر یک سه جزو دار شیشعان دارچینی ورق نقره هر یک هفت جزو کوفته بیخته به قدر نخود حب‌ها سازند و یک دو حب با پیاله‌ی شیرگاو خورند و بعد از دو ساعت جماع نمایند

حب فادزهر حیوانی تألیف حکیم شریف خان که به جهت تقویت باه بی‌نظیر است لیکن در سن جوانی و مزاج و فصل حار استعمال نباید کرد فادزهر حیوانی مروارید ناسفته کهربای نمعی؟ بسد مرجان مصطکی لاجورد مغسول درونج عقربی حب بلسان شقاقل بهمن سرخ و سفید هر یک نیم مثقال زعفران جندبیدستر مومیایی اصیل مشک خالص عنبر اشهب هر یک دو دانگ مایه‌ی شتر اعرابی ثعلب مصری مغز سر گنجشک نر هر واحد یک دانگ مومیایی و عنبر را در روغن زیت گداخته جواهر سوده باقی ادویه کوفته بیخته مخلوط نموده به گلاب مقدار نخود حب‌ها سازند و به ورق طلا و نقره پیچیده نگاه دارند شربت دو حب

و در نسخه دیگر یاقوت رمانی لعل بدخشانی عوض کهربا و بسد و مرجان و لاجورد داخل است و تعداد ورق نقره ده عدد و ورق طلا پنج عدد حب مومیایی تألیف والد حکیم علوی خان به جهت نقصان باه که به سبب استرخای

آلت و ضعف قوی باشد بی‌نظیر است مومیایی دارایی مصطکی رومی هر یک یک دانگ عنبر اشهب یک جزو هر سه را در فنجان چینی کرده روغن پسته داخل نموده فنجان را در ظرف مسی که در آن گلاب و عرق بهار نارنج پر کرده باشند گذاشته نحوی که گلاب و عرق داخل فنجان نشود و آن ظرف مس را در میان پاتیله‌ی پرآب بر روی سه پایه بگذارند و سه پاتیله را محکم بسته آتش در زیر آن کنند تا مومیایی و غیره گداخته شود پس فادزهر حیوانی و فادزهر معدنی مشک خالص هر واحد یک جزو مروارید ناسفته طباشیر قرنفل بسبا سه جوز بوا بهمن سرخ بهمن سفید دارچینی شقاقل زنجبیل درونج عقربی عود هندی عود صلیب خصیته الثعلب جدوار خطایی هر واحد یک دانگ کوفته بیخته به آن سرشته حب‌ها سازند و به ورق طلا پنج عدد پیچیده پنج حصه نمایند و هر روز یک حصه تناول کنند بعد آن نبات سفید پنج مثقال تخم بالنگو یک مثقال عرق گاو زبان گلاب عرق بیدمشک هر یک هفت درم بنوشند

حب جدوار تألیف حکیم ممدوح که در تقویت باه بی‌نظیر است جدوار خطایی دو نیم مثقال فادزهر حیوانی ورق طلا هر یک نیم دانگ قرنفل زعفران عاقر قرحا جندبیدستر جوز بوا بسبا سه دانه‌ی هیل دارچینی هر یک یکدانگ کوفته بیخته حب‌ها سازند به قدر نخود و دو حب وقت صبح و دو حب وقت خواب فرو برند بعد از آن پیاله شیر گرم کرده یک دانگ زنجبیل سوده ده درم نبات سفته داخل کرده بنوشند حب از مجربین هند به جهت کسی که بر ازاله‌ی بکارت قادر نباشد نافع عاقر قرحا قرنفل خشخاش موصلی شونیز جوز بوا اسگند فلفلمویه مساوی کوفته بیخته حب‌ها برابر کنار دشتی سازند و هر صبح یک حب بخورند دوایی که در تهیج باه از مجربات حکیم علیم الله است نکچهکتی ادرک هر یک دو ماشه برگ سداب هندی چار ماشه باریک سوده با شیر تازه بخورند و تا بیست و یک روز به عمل آرند و اولی آن که اول کمتر از وزن مذکور شروع کنند و بعده اندک اندک افزوده بر مقدار مسطور رسانند ایضاً گندهک یک توله دانه‌ی لایچی سفید دو توله هر دو را خوب سحق کنند و به قدر سه سرخ با شیر گاو وقت خواب شب می‌خورده باشند سفوف کیمیای عشرت که به غایت مقوی باه است و در امساک بی‌نظیر نکچهکتی سه سرخ کاینپهل شش سرخ قرنفل شنگرف مازوپهل ورق طلا هر یک چار سرخ زعفران یک سرخ دارچینی مشک

ریگ ماهی هر یک یک ماشه افیون شش برنج ورق نقره هفت سرخ همه را سفوف ساخته با یک قدح شیر گـاو فـرو برند و بعد دو ساعت به جماع مشغول شوند و چون سوزش سینه معلوم شود یک پیاله شیر بخورند و در تمـام شـب همین قسم تا ده آثار شیر خواهد نوشید و هضم خواهـد کـرد و بیـدار خواهـد مانـد اضـمده و اطلیـه‌ی مقـوی بـاه جندبیدستر و مشک جوز بوا بسبا سه قرنفل زعفران تخم دهتوره‌ی سیاه تخم کتائی سفیدی پیخال کبوتر صحرایی هر یک دو ماشه افیون یک ماشه مویزج زفت رومی پوست بیخ کنیر سفید هر واحد سه ماشه خراطین عروسک هـر یک چهار ماشه پیاز نرگس تازه هفت ماشه همه را به زهره‌ی گاو و شراب تند یک یکبار کهرل کرده حب بندند و به یک ماشه عطرناگکیسر طلا کنند ایضاً نه برای سستی ذکر و مجلوق نافع است پیاز عنـصل یـک عـدد پیـاز نـرگس هفت عدد به کارد چوبی ورق ورق کرده در شیر میش آن قدر که بپوشاند تر نموده بگذارند تا آن کـه تمـام شـیر را جذب کند بعده قسط تلخ مغز پنبه دانه بوزیدان عاقر قرحا دارچینی وج ترکی هر واحد یک توله کوفته بیختـه زلـو خشک زهره‌ی گاو مومیایی عنبر اشهب هر یک شش ماشه پیه‌ی شیر تر پیه‌ی گاو هر یک دو ماشه روغن رای بیـل نه ماشه همه را یک جا جمع کرده کهرل نمایند که مثل مرهم شود اندک ضماد نمایند ایضاً مجـرب بـرای مجلـوق پوست بیخ کنیر سفید غنچه‌ی کنیر سفید تخم دهتوره اسگند هر واحد یک توله کـافور افیـون هـر یـک نـیم تولـه کوفته با شیره‌ی کنایی خرد ساییده حب‌ها به قدر نخود سازند و هر روز سه حب بـه آب حـل کـرده بـر ذکـر طـلا نمایند سستی و جلق زدگی بر طرف شود ایضاً بابت محمد نقی پیاز نرگس ده عدد دارچینی دو نیم توله عاقر قرحـا سه توله مویزج پنج توله زهره‌ی گاو دو نیم عدد به آب پیاز دشتی کهرل کـرده ضـماد سـازند پوسـت باریـک جـدا می‌سازد عجیب است ایضاً بابت مرزانصیر برای عنی و مجلوق مجرب زهر ..؟ زکچور هر یک یک توله بیربهویی یـک ماشه قرنفل کلاه دار هفت عدد همه را در آب دهتوره‌ی سیاه نیم پا و خوب کهرل نمایند و حبوب به وزن سـه سـه ماشه بسته نگاه دارند وقت حاجت یک پاس شب گذشته بعد فراغ از طعام و آب یـک حـب در آب دهتـوره‌ی سـیاه سوده بر پارچه‌ی باریک ضماد نموده حشفه گذاشته پئی بندند بالای آن برگ پان با رشته‌ی خام بندند همـین نـوع هفت روز به عمل آرند و از ترشی و بادی پرهیزند

ایضاً از علوی خان قرنفل یک درم دارچینی شش سرخ زعفران چهار سرخ افیون برگ کنیر سفید هر واحد یک سرخ در زهره‌ی گاو سوده طلا کنند. ایضاً مقوی باه و مجرب عاقر قرحا سه ماشه جوز بوا بسباسه قرنفل انگوزه‌ی خالص سیماب زرینج هر یک یک توله در شراب تند به قدر نیم آثار کهرل کرده حب بسته دارند و به شراب ساییده هر روز یک بار طلا سازند در سه روز نفع بین می‌شود ایضاً پیاز نرگس پیاز عنصل هر یک یک درم در شیر میش یک روز حل کنند بعده مویزج دارچینی جندبیدستر فرفیون عاقر قرحا وج اجواین تخم کتائی خرد تخم کتائی بزرگ آدمی زفت رومی زلو خشک خراطین هر یک دو توله هالون بال کنگنی زردچوب هر یک یک توله آمیخته در زهره‌ی گاو یک شبانه روز کهرل کرده ضماد نمایند. ایضاً که تقویت باه کند و ذکر را قوی و سخت و سبز گرداند پیاز نرگس نو یک عدد به کارد چوبی ورق ورق نموده در شیر میش کهرل نمایند بعد از آن قسط تلخ مغازه بغدادی زراوند مدحرج وج ترکی خراطین هر یک یک توله داخل نموده کهرل نمایند تا چون مرهم شود مومیایی اصیل چهار ماشه در روغن چنبیلی دو توله حل نموده داخل مرهم نمایند و بر قضیب سوای حشفه ضماد نمایند

ایضاً مقوی باه از حکیم محمد جعفر جندبیدستر مصطکی روی هر یک یک توله قسط شیرین یک نیم توله تخم ترب سه توله روغن زیتون بیست و پنج توله کهرل نموده استعمال نمایند

ایضاً از حکیم محمدرضا عاقر قرحا دو ماشه دارچینی یک نیم ماشه قرنفل یک ماشه بسباسه یک نیم ماشه زعفران نیم ماشه جوز بوا چهار حصه دار فلفل یک عدد چوه اگر قدری کوفته بیخته در کهرل انداخته به آب ادرک سحق بلیغ نمایند پس چوه داخل نموده و بر پارچه سیب؟ کرده بر قضیب بنددد تا یک پاس بعده دور نموده مجامعت نماید

و در نسخه‌ی حکیم قطب الدین مغز تخم کوپخ و پوست بیخ کنیر سفید هر یک ماشه عوض قرنفل و زعفران و دار فلفل است و نوشته که ادویه در شراب دو آتشه کهرل کرده حب بسته در شراب حل کرده ضماد نماید بالایش برگ دهتوره بندد و صبح به آب گرم بشوید ایضاً گویند که عنی پنجاه سال از این به شود جندبیدستر عاقر قرحا فرفیون هر یک هشت ماشه مویزج کوهی دارچینی هر یک چهار ماشه قرنفل چهل و یک عدد کوفته بیخته در

شراب یا شهد مقدار کنار حب بندند یک حب بر قضیب ضماد کنند و صبح به آب گرم بشویند در یک هفته به حالت اصلی باز آید مجرب است ایضاً برای قوت باه بسیار مفید فلفل سیاه جندبیدستر حلتیت هر یک نیم درم مغز پنبه دانه دو درم مشک خالص دو دانک کوفته بیخته با روغن زنبق یا یاسمین سرشته بر قضیب بمالند. ایضاً از برای جالق و قوت باه سپندان مغز تخم بید انجیر خردل هر یک سه درم کوفته با روغن یاسمین سرشته نیم گرم بر ذکر و خصیه بمالند سطبری و قوت در آن پدید آید ایضاً جهت باریکی بیخ ذکر مجلوق چوز بوا بسباسه اشنه هر یک چهار ماشه چرک گوش آدمی یک دام چربی خصیئه خر نیم پا و همه را در شراب دو آتشه بسایند چندان که یک سیر شراب جذب شود به کار برند. ایضاً که جهت عنی به تجربه رسیده مستی که عقب سرساند می‌باشد به وزن یک نخود قرنفل سه عدد به آب برگ پان صلایه کرده طلا نمایند ایضاً که برای جالق و عنی و درازی و سطبری قضیب خیلی عجیب است حکیم محمد جعفر علاج مجلوق به همین نسخه می‌کرد و نفع این نهایت معاینه گشته شیطرج سرمه مازو استخوان ماهی سوخته زاک سرخ شنگرف هر یک یک توله خراطین هفت توله افیون مصری عروسک زهر میه؟ هر یک دو توله همه را سرمه‌سا نموده نگاه دارند پس ورع پنج توله ساییده پیه‌ی شیر قرنفل جنگلی دهتوره مال کنگنی هر یک هفت توله تخم ترب تخم گزر هر یک چهار توله مرچ جنگلی پنج توله این هه را به طریق چوه در شیشی روغن کشند و در شیشه ادویه‌ی مذکوره آمیخته به قدر نیم سرخ استعمال نمایند که این دوا تیز بسیار است

ایضاً تألیف حکیم محمد عابد سیماب دو دام سهاگه نیم دام مسهل کی دام بچهناک قسط شیرین قسط تلخ هر یک نیم دام بیربهویی جندبیدستر هر یک یک دام روغن کنجد سیاه پا و سیر خام آب برگ چنبیلی نیم آثار شراب دو آتشه پا و آثار اول آب چنبیلی و شراب و روغن مذکور هر سه بجوشانند تا آن که آب و شراب بسوزد و روغن بماند بعد از آن ادویه کوفته بیخته در روغن مذکور داخل کرده بسوزانند و صاف نموده در شیشه نگاه دارند و به قدر دو سرخ طلا کنند و بالای آن برگ تنبول بندند یک هفته یا زیاده به عمل آرند مجرب است

ایضاً از مجربات حکیم وارث علیخان شیرآگ شیر تهوهرتدهاره شیر تهوهر قسم دیگر شیر درخت بر هر یک سه

ماشه تخم دهتوره باریک سوده شش ماشه روغن گاو یک توله اول روغن را بگدازند چون به جوش آید هر چهار شیر اندازند و حل کنند و به زودی فرود آورده تخم دهتوره داخل کنند و خوب حل کرده در ظرفی بدارند وقت شب قدر نخود بر پان مالیده ببندند و صبح وا کنند

ایضاً از حکیم ممدوح پهکرمول ثقیل الوزن که از اندرون گلابی رنگ باشد و میده‌ی چوب هر دو جداجدا باریک ساییده مساوی بگیرند و به آب ادرک سرشته قرص ساخته حشفه گذاشته بندند هر گاه گرمی زیاده محسوس شود دور کرده به شیر میش نیم گرم و اگر نباشد به آب نیم گرم بشویند ایضاً که برای تقویت باه نظیر ندارد آب پیاز عنصل آب پیاز نرگس آب پیاز سفید آب سیر هر یک سه ماشه روغن حب السلاطین یک توله زهره‌ی مرغ سیاه یک عدد زهره‌ی گنجشک نر ده عدد مورچه‌ی سرخ بیست عدد زنبور پنج عدد مویزج عاقر قرحا دارچینی فلفل پوست بیخ کنیر سفید قفرالیهود هر یک چهار ماشه همه را در کهرل انداخته با ده توله‌ی شراب تند سحق بلیغ نموده حب بسته بدارند وقت حاجت به روغن گاو تازه ساییده سوای حشفه طلا سازند سوزش می‌آرد خطر نکنند تا هفت روز به عمل آرند ایضاً مقوی باه عطر دارچینی مومیایی خالص هر یک درم عطر عود عطر نار مشک هر واحد دو درم کهرل کرده طلا نمایند ایضاً که برای قوت باه بهتر از این نسخه‌ای نیست سم الفار زرینج شنگرف سیماب هر یک شش ماشه در چهار توله عسل خالص کهرل کنند بعد از آن پیه‌ی شیر پیه‌ی خوک صحرایی که از حصیه و گرده‌ی او برآورده باشند و پیه‌ی پیه سوسمار و پیه‌ی ورل صحرایی که به هندی سانده گویند هر یک دو توله داغ کرده و خراطین زلو هر یک توله کرم پتال مده یک عدد در کهرل انداخته باز یک شبانه روز بسایند پس حبه‌ی سفید تخم ترب تخم کتایی عاقر قرحا چرک گوش انسان جوان جوز بوا بسباسه قرنفل بیش قفرالیهود اذراقی سوده پوست بیخ کنیر سفید مویزج حلتیت خالص مشک هر یک سه ماشه در کهرل انداخته با شراب دو آتشه تند همه را تا دو روز صلایه نمایند و حب بسته دارند و طلای رقیق بر ذکر سوای حشفه نمایند و بالایش برگ تنبول بندند ایضاً که اکثر مردم را نفع بخشیده شنگرف هرتال طبقی سیماب کیله عاقر قرحا مویزج پیاز نرگس دارچینی زهره‌ی نر گاو همه را به آب زهره‌ی سینه ده پاس کهرل کرده نگاه دارند و قدری گرفته طلا کرده باشند

ایضاً مقوی باه نسخه‌ی حکیم اسماعیل مردا سنگ سیماب هرتال سم الفار هر یک سه ماشه تخم کتایی چهار دام روغن زرد نیم پا و ادویه باریک ساییده در شیره‌ی تخم کتایی که به آب برآورده باشند شازده پاس کهرل نمایند بعد از آن در روغن زرد چهار پاس کهرل کرده نگاه دارند و وقت حاجت کم از سرخ طلا نموده بالایش برگ تنبول بندند و صبح به آب گرم بشویند و چند شب به کار برند و اگر آب برگ کتایی خرد شش توله عوض شیره‌ی تخم آن کنند رواست فایده‌ی این مکرر جا به مشاهده در آمده ایضاً برای عنی آزموده‌ی مزرا سلیم بیگ مغز پسته پون پا و مغز حب السلاطین نیم پا و هر دو را کوفته در پارچه‌ی نو پوهلی بسته در طباق گرم نهاده بیفشرند و روغن گرفته در شیشی بدارند و بعد چند روز طلا کنند و بعد گذشتن یک بر شکال بلکه بعد یک دو سال قوی‌تر و بی‌ضرر می‌گردد و تازه به ثورات بر ذکر پیدا می‌کند اگر بثور شود روغن زرد بمالند قوت ذکر تام می‌آرد هر که خواهد کرد دریافت خواهد شد ایضاً برای جالق چربی شیر چربی خوک جنگلی هر یک پنج دام بیربهویی جوز بوا خراطین خشک زهر بچهناک گهونکچی سفید عاقر قرحا جندبیدستر دارچینی هر یک یک دام قرنفل جو تری زعفران مال کنگنی اجواین خراسانی شهد کشمیری هیرا هینگ کافور بهیم سینی سهاگه چرک گوش آدمی شنگرف بیخ کنیر سفید هر یک دو دام پیاز نرگس یک عدد مغز غوک جنگلی چهار عدد زلو خشک هفت عدد بهلانوه چهار عدد مغز گنجشک خانگی شش عدد مغز و چربی سانده دو عدد مغز و چربی نیوله دو عدد همه را کوفته کهرل نمایند دوازده پاس بعده یک کیله‌ی پخته گرفته از دست نرم کنند و شب دوا بر کیله‌ی مذکور پیچیده تمام شب نگاه دارند اگر روز دیگر کیله سخت گردد دوا تیار شده باشد وإلا چار پاس دیگر کهرل نمایند

ایضاً مجرب حکیم شریف خان فرفیون بهروزه هر یک دو درم بسباسه یک درم دار فلفل یک نیم درم عاقر قرحا دو نیم درم موم کافوری نیم درم تخم جرجیر جندبیدستر هر واحد یک نیم درم روغن نرگس نیم اوقیه اول موم در روغن مذکور حل نموده ادویه کوفته بیخته در آن بیامیزند و بعد سحق بلیغ به عمل آرند و سوای حشفه طلا می‌کرده باشند و بالایش برگ پان پیچند ایضاً مقوی و منغط شدید و در تقویت ذکر عنیین نهایت مؤثر و بی‌عدیل پیاز عنصل پیاز نرگس هر یک نیم اوقیه در بیست و هشت مثقال زیت و قدری آب بجوشانند تا مهرا شود و آب

بسوزد و روغن بماند پس صاف کرده زهره‌ی گنجشک نر خانگی تخم ابخره عاقر قرحا خردل سرخ هر یک یک مثقال عنبر اشهب نیم مثقال اضافه نموده مکرر بر قضیب و عانه و خصیتین ضماد کنند و اگر مومیایی و زفت رومی و زهره‌ی مرغ و مانند آن افزایند قوی‌تر می‌شود و چون سورنجان و مرمکی یک مثقال به آن مخلوط کنند نهایت قوی می‌گردد از مجربات است

ایضاً برای جالق و ضعف باه از حکیم اجمل خان پوست بیخ کنیر سفید پوست بیخ کنیر سرخ هر یک یک دام جوز بوا یک عدد افیون مصری نیم دام اول هر دو پوست را کوفته همه را همراه پیه‌ی گوه کلان که به فارسی سوسمار گویند پنج دام کهرل نمایند بعد از آن ازار برگ دهتوره از هر قسم که باشد تا دو گهری کهرل نموده مثل کنار جنگلی گولی بندند و یک حب در شراب دو آتشه حل کرده سوای حشفه لیپ نمایند تا چهارده روز ایضاً برای مجلوق از مجربات استاد مرحوم جندبیدستر مویزج عاقر قرحا هیرا هینگ قسط تلخ دارچینی پهکرمول هر یک دو ماشه با شراب دو آتشه ساییده با مسکه‌ی گاومیش دو پاس کهرل کنند تا چون مرهم شود حشفه گذاشته قدری طلا کنند و بالای آن پان بندد ایضاً منه برای مجلوق زعفران قرنفل دارچینی هر یک شش ماشه پنج عاقر قرحا بیربهولی خراطین جائفل کلان جو تری هر یک یک توله مصطکی پنج ماشه شنگرف سه ماشه در روغن بیضه‌ی مرغ کهرل نموده در شهد مخلوط کرده بر قضیب طلا نمایند حشفه گذاشته و تا چهل روز متواتر استعمال کنند و اگر بر عضو بثور ظاهر شود سه روز موقوف داشته روغن شسته بمالند

ایضاً مجرب و مختصر تألیف حکیم محمد جعفر پوست بیخ کنیر سفید پیه‌ی شیر خراطین چرک گوش آدمی هر یک یک دام روغن گاو پنج دام مثل مرهم ساخته طلا نمایند ایضاً مجرب روغن زرد شراب پرتگالی آب بیخ کنیر سفید هر یک توله با هم آمیخته طلا کرده باشند و بالای آن برگ پان بندند. ایضاً مقوی باه مویزج عاقر قرحا تیر ماهی هر یک سه ماشه قرنفل بیربهویی دارچینی بسباسه مغاث بغدادی هر یک دو ماشه جوز بوا زردی نرگس هر یک چهار ماشه مشک خالص عنبر اشهب هر یک ماشه قسط شیرین دو ماشه روغن نرگس شش ماشه عطرناکگیسر عطر گلاب عطر مجموعه هر یک دو ماشه روغن رای بیل نه ماشه مانند مرهم ساخته طلا کنند ایضاً که به جهت

قوت باه بسیار مجرب است و قضیب را قوی و سخت و کلان سازند پیاز نرگس دو مثقال عاقر قرحا مویزج هـر یـک
یک مثقال مومیایی دارابی یک ماشه زهره‌ی ماکیان دو عدد پیه‌ی شیر نر چهار مثقال خردل سـرخ مغـازه بغـدادی
مغز پنبه دانه بوره‌ی ارمنی زهره‌ی گاو زهره‌ی گرگ هر یک یک مثقال پیه‌ی گاو پیه‌ی تمساح هر یک دو مقثال به
عمل آرند ایضاً که دوستی چند بار آزموده است سرگین کبوتر صحرایی پیخال گنجشک خانگی سیماب عـاقر قرحـا
هر واحد یک درم عسل دو درم شیر درخت آگ سه درم روغن گـاو بیـست و دو درم همـه اجـزا در کراهـی آهنـی
دوازده پاس کهرل سازند قوت شب قدری مالیده برگ تنبول بندند و تا هفت روز به عمل آرند ایضاً گویند که در امر
باه جلیل الأثر است کباب چینی ریوند چینی دارچینی چوب چینی عاقر قرحا لایچی لونگ جو تری جائفل هر یـک
یک توله سیماب سه توله اول سیماب را در دردی بول خر کهرل کنند تا یک پاس بعده دیگر اجـزا باریـک سـاییده
آمیزند و چهار گهری دیگر کهرل نموده قدری از آن بـالای بـرگ پـان مالیـده حـشفه گذاشـته بربندنـد و بـالای او
پارچه‌ی بافته پیچند و بی‌ضرورت حرکت نکنند و اکثر ساکن باشند و قدرت حق مشاهده نمایند که چه قدر عظم و
قوت می‌آرد و دردی بول خر چنان گیرند که بول را در ظرفی نهند و بعد سه چهار گهری آنچه رقیق و صافی باشـد
بریزند و هر چه غلیظ و سپید ته نشین شده باشد به کار برند ایضاً طبیبی بر همین طلا معـاش خـود مـی‌داشـت و
بسیار تحفه است بچهناگ سیاه چرب عاقر قرحای گجراتی سـندورکامیا هـر یـک یـک تولـه شـیر آگ چهـار تولـه
مسکه‌ی گاو ده توله هر دو دوای اول را کوفته بیخته با سیندور در کراهی کرده شیر آگ و مسکه انداخته از دسته‌ی
چوب نیم فلوس فصل نموده چهار روز ساییده نگاه دارند که حدت رفع شود پس یک ماشه بـر قـضیب مالیـده پـان
بندند و صبح به آب بشویند و اگر هوا سرد باشد قدری گرم کرده بمالند ایضاً که برای نعـوظ و رفـع سـستی ذکـر و
سطبری آن به تجربه رسیده پهکرمول اصیل کوت تلخ هر یک یک توله منـسل کنیـری سـرخ نـیم تولـه آب بـرگ
چنبیلی آب برگ دهتوره آب برگ کتائی خرد هر یک چار توله روغن کنجد سیاه شش توله هر سه ادویه با هر سـه
آب آن قدر کهرل کنند که خشک شود بعده روغن آمیخته دوازده پاس بدارند به شب قدری بر پارچه آغشته حشفه
گذاشته بر قضیب بپیچند بعد هشت پاس گشاده دیگر بار به عمل آرند تا یک هفته استعمال نمایند ایضاً کـه نعـوظ

آرد و سطبر گرداند و کجی دور کند و پس و پیش ذکر یکسان نماید مجرب است دارچینی عاقر قرحا هر یک نیم توله خرطین خشک مویزج کوهی پهکرمول هر یک یک توله روغن کنیر موم سفید هر یک دو توله پیه‌ی شیر نر جوان زفت رومی هر یک سه توله اول روغن و موم و چربی در کراهی انداخته گرم کند بعده زفت رومی انداخته حل کند پس جمله ادویه باریک ساییده اندازد و از دسته‌ی آهنی یک پاس بساید که مثل مرهم گردد نگاه دارد و قضیب را از پاچک چنان بخارد که سرخ گردد بعده یک گهری از شیر میش یا ماده اسب مالیده قدری از این دوا طلا کرده برگ پان بندد بعد یک پاس بگشاید باز همین عمل کند یعنی در تمام روز چهار بار کند و به شام قضیب را از آب گرم بشوید همین طور یک هفته استعمال کند

و طریق ساختن روغن کنیر این است که پوست پنج کنیر سفید نیم پادشاهجهانی گرفته بکوبد و در پوتلی بسته با چهار توله روغن گاو پنج آثار آب بجوشاند به آتش ملائم هر گاه آب به قدر پا و آثار بماند پوتلی را مالیده افشرده جدا کند و باز به آتش ملائم بپزد که تمام آب جذب شود و روغن بماند و داغ نخورد فرود آورده به عمل آرد ایضاً مجلوق مایوس العلاجاند که سر حشفه به قدر پیاز و بیخ باریک شده باشد مجرب است لونگ جنگلی پوست بیخ کنیر سفید مغز گهونکچی سفید بیربهویی کچله سوده زهر میثه سفید چرب جوز بوا دارچینی تند قرفه افیون هر یک شش ماشه شیر درخت آگ سه لوله روغن گاو یک توله در کهرل کرده با شیر مذکور و روغن هشت پاس ساییده نگاه دارد و بر پارچه ضماد کرده حشفه گذاشته بر قضیب بندد و صبح بگشاید تا یک هفته به عمل آرد اگر بثور پیدا شود این مرهم استعمال نماید روغن گاو یک توله یک صد و یک بار شسته کتهه‌ی سفید یک ماشه سفیده کاشغری یک ماشه شنجرف یک ماشه سپیاری سوخته یک عدد سوده آمیخته به عمل آرد هر گاه بثور خشک شود موقوف کند ایضاً مصلح مجلوق عسر البرء و ملذذ مغز گهونکچی سفید مغز گهونکچی سرخ تخم دهتوره عاقر قرحا گج پیل شنجرف خولنجان جوز بوا پوست بیخ کوپخ خشک پوست بیخ اروسه پوست بیخ حب السلاطین هر یک شش ماشه مصطکی رومی دارچینی قرنفل هر یک دو نیم ماشه خراطین خشک نیم پا و شاهجهانی شیر گاو پنج آثار شاهجهانی جمله ادویه جوکوب کرده پوتلی بسته در شیر انداخته بجوشاند تا آن که به نصف رسد سرد نموده

جغرات ساخته روغن برآرد عند الحاجت سه ماشه از این روغن گرفته مشک زعفران کافور چینیه به قدر یک یک سرخ ساییده در آن آمیخته از مجموع به اندازه‌ی چهار سرخ بر ذکر مالیده بالایش برگ پان بندد چند روز این عمل کند و اگر صحیح المزاج برای لذت جماع استعمال کند قضیب را از قدری مسکه‌ی مذکور چرب کرده جماع کند لذت بسیار دهد و به جای پوست بیخ جمال گوته پوست بیخ کنیر سفید بدل توان کرد هر گاه پوتلی را از شیر برآورده از ادویه‌ی آن در پتال جنتر روغن کشیده فایده‌ی این روغن بسیار سریع الأثر برای مجلوق و عنی به تجربه مشاهده کرده شد ایضاً مجرب مغز خر جوان تازه شازده دام وقتی که گرفته باشند همان وقت روغن کنجد سیاه بیست و چهار دام عاقر قرحا و گهونکچی سفیدهینگ هیرا و سنگهیا هر یک یک نیم توله آمیخته همه را در کراهی از دسته‌ی آهنی خوب کهرل نمایند و اندکی به کار برند ایضاً گویند که شخصی کدخدا شده و به سبب ندامت نقصان شهوت از خانه گریخته بود به همین طلا قادر شد مغز خر نر جوان که در ایام هیجان گرفته باشند یک عدد شیر درخت آگ برابر آن در ظرف گلی کرده در سایه نگاه دارند هر گاه خشک شود سنبل ستکهیا سنبل سهتکتیا هر یک هشت درم باریک ساییده آمیخته بسایند تا که یک ذات گردد بعده روغن کنجد دو نیم پادشاهجهانی قطره قطره در آن انداخته تا شازده پاس کهرل کنند بعده در شیشه یا در ظرف چرب برداشته دهنش بند نموده بیست و یک روز در کوتهی جو بدارند بعد از آن برآورده چهارده روز صبح و شام طلا کنند نعوظ به قوت جوانی آرد و قوت این طلا تا سه سال باقی می‌ماند و بعد یک سال از طیاری قوی تر می‌گردد و در اثنای استعمال این از ترشی و مضعف باه پرهیز کنند مجرب است ایضاً برای قوت باه شیر آگ روغن زرد هر یک دو توله با هم بجوشانند تا آن که شیر بسوزد و روغن بماند پس روغن را در کهرل انداخته با سم الفار میئه تیلیه بیربهویی خراطین هر یک ماشه بسایند چون یک ذات شود در ظرف چینی یا شیشه بدارند و قدری نیم گرم طلا کنند ایضاً که برای ازاله سستی ذکر اکثر به تجربه رسیده عروسک بیش سیاه هر واحد یک توله جندبیدستر زعفران جوز الطیب هر واحد شش ماشه براده‌ی کچله نه ماشه مشک ترکی دو ماشه قرنفل صحرایی افیون فرفیون هر یک هفت ماشه همه را در آب ادرک با شراب دو آتشه کهرل کرده حب‌ها برابر نخود بندند و وقت حاجت یک حب در آب ادرک سوده سر ذکر

گذاشته طلا نمایند و بالایش برگ دهتوره یا برگ پان بندند و تا هفت روز استعمال نمایند و پرهیز ضروری ملحـوظ دارند ادهان طلائیه این روغن از برای جالق و قوت باه مجرب و معمول است گهونکچی سفید مع پوست کچله عـاقر قرحا پوست بیخ کنیر سفید زهر میئه مغز جمال گوته هر یک دو دام اول سوای جمال گوته و زهر میئهه همه اجـزا را سفوف ساخته نگاه دارند و جمال گوته و زهر را در شیر بز یا گاو میش که قریب یک آثار باشـد پـوتلی در پارچـه بسته دو سه جوش خوب بدهند و برآرند بعده اگر اصلاح آن‌ها زیاده‌تر خواهند پوتلی را در سرگین گاو میش دو سه جوش داده برآرند و همه ادویه را جمع نموده در شیر بز سه پا و کهرل نموده غلـول‌هـا بـسته خـشک نمـوده چـوه بکشند

نوع دیگر که چند مرتبه ساخته شد به اکثر مردم مفید افتاد بیربهویی گهئنگچی سفید..؟ بیخ چنپا بیخ چنبیلـی بیخ کیتکی بیخ کتایی بیخ اونث کتاره بیخ ارند پیه‌ی شیر پیه‌ی سونس پیه‌ی کچهوه پیه‌ی خوک هر یک پـنج دام پخته شیر کلان سه عدد سانده شش عدد زلو صحرایی چهار عدد جولاهـا کـه آن را پـراگ گوینـد یـک دام بیختـه نکچهکنی پنج آثار مار سیاه مغش انگشت از جانب سر دور کرده باقی هشت انگشت بگیرند اول نکچهکنی را در آب صاف بشویند و در سایه پاره خشک نمایند و بیخ‌ها را جوکوب نموده همه را به روغن گاو قدری از دست بمالند کـه خوب تر گردد بعد از آن یک سبوی کلان را که از روغن سیاه یا زرد مستعمل شده باشد از سه پارچه گـل حکمـت سازند و دو رو؟ در زیر آن سه چهار سوراخ نمایند و در آن سوارخ‌ها سیخ‌های بانس بگذارند بعد از آن مار را پاره پاره کرده و پیه‌ی شیر و غیره را با شیر و سانده و دیگر اجزا با نکچهکنی و بیخ‌هـا آمیختـه در سـبوی مـذکور اندازنـد و قریب هشت انگشت سبو خالی دارند و بالای آن سرپوش گلی نهاده خوب بند سازند و گل حکمت نمایند بعـد از آن تابش پاچک دشتی به طریق پتال جنتر روغن بکشند نفع تمام و نمایان بعون الله تعالی خواهد شد

نوع دیگر از مجربات حکیم کلو مرحوم عاقر قرحا مرچ و کهنی ..؟ مال کنگنی به تخم دهتوره‌ی سیه پوست بـیخ کنیر سفید نکچهکنی قرنفل جاوتری کچله بچهناک سیاه بیربهونی انگوزه همه مساوی کوفته در روغن کنجد چرب کرده در شیشی روغن کشند بعد از آن قدری جندبیدستر حل کرده استعمال نمایند مجرب است

نوع دیگر مجرب مولوی بهادر علی مرحوم گهونکچی سفید مغز جمال گوته هر واحد یک توله زهر تیلبه جوز بوا هر واحد یک نیم توله هرتال طبقی قرنفل چربی شیر تازه که یک سال بر آن نگذشته باشد هر یک دو توله زعفران شش ماشه همه ادویه را در شیر میش تا هشت پاس کهرل کنند پس حبوب ساخته در سایه خشک کنند و در شیشی آتشی گل حکمت نموده انداخته بالای شیشی برگ آگ فرش کرده بالایش ریگ صحرایی پر کرده بر آن پاچک دشتی نهاده به روغن کشند اول مانند آب سفید برآید آن را در مرض ضیق النفس با برگ پان به کار برند و بعد از آن روغن سرخ و سیاه خواهد برآمد آن را در طلا استعمال نمایند تا دو هفته

نوع دیگر قرنفل کلاهدار پنج دام پوست بیخ کنیر سفید پیه‌ی شیر نر تازه پوست بیخ چنبیلی سفید تازه هر یک دو دام سرطان کلان دو عدد و اگر خرد باشد دو دام بگیرند برگ پان کتکیری چهل و هشت برگ اجزا را کوفته در پیه‌ی شیر شب تر نمایند و صبح برگ پان پاره پاره کرده مع اجزای دیگر در شیشه گل حکمت کرده چوه بچکانند و مراد از دام دام پخته است

نوع دیگر انگوزه گهونکچی سفید خراطین پوست بیخ کنیر سفید تخم دهتوره هر یک پنج دام همه ادویه را چهار پاس در شراب تر کرده در میان شیشی انداخته مثل چوه بچکانند و سوای حشفه طلا نمایند و اگر مال کنگنی کلونجی کچله عوض انگوزه و خراطین کنند و در شیر میش یک روز ساییده در پتال جنتر روغن کشند و بعد بیست و یک روز به کار برند و صبح به آب گرم بشویند و در هفته نفع کند

نوع دیگر از قاضی ارشاد که جلق و غیره امراض بارد قضیب را مجرب است بچهناگ تیلیه دو دام گهونکچی سفید مغز جمال گوته پوست بیخ کنیر سفید بیربهویی هر یک یک دام در نیم آثار شیر میش علی الاتصال هشت پاس کهرل نمایند در سایه خشک کرده گولیها به قدر کنار جنگلی بسته به دستور معهود روغن کشند و بر قضیب طلا نموده بالایش برگ پان پیچند و اگر وزن هر یک دو دام بگیرند و هرتال ورقی یک دام تا یک نیم دام و کچله بریده دو دام و شیر بز دو سیر عوض بیخ کنیر و بیربهویی و شیر میش کنند نیز مجرب است

نوع دیگر مقوی باه و برای جالق هر گاه در پیش و پس تفاوت باشد سم الفار میئهه تیلیه گندهک آنوله سار

سهاگه تیلیه سیماب هر واحد برابر همه ادویه را سوای سیماب خوب باریک ساییده خشک نگـاه دارنـد صـریع درع پارچه‌ی باریک بافته آورده دوای مذکور در قدری روغن زرد آمیخته پارچه به آن ملـوث نمـوده بـر سـینک سـرکی فتیله نموده از یک طرف آتش داده در کهرل سیماب انداخته بر آن روغن بچکانند هر گـاه فتیلـه سـوخته شـود آن زمان مع سیماب چهار پاس خوب کهرل کرده نگاه دارند وقت استعمال قدری بر قضیب مالند و قدری بر بـرگ پـا و بر سیمان؟ خام پیچند و دوخت و حشفه را طلا نرسد در هفته سه بار استعمال نمایند و اگر بثور پیدا گردد وسواس نکنند به فضل الهی مطلب حاصل گردد

نوع دیگر بابت میر ماشاء الله خان برای مجلوق مشک خالص عنبر اشهب جندبیدستر مومیـایی پهکرمـول خـون گرگ نر خون نهنگ خراطین خشک چربی گرده شیر نر چربی گرده نهنگ چربـی شـیر غـوک جنگلـی گهـونکچی سفید؟ بیخ کنیر سفید خون چمگاذر کلان در شراب دو آتشه سه پاس کهرل نموده بعده در روغن زیتون سه پـاس کهرل نمایند پس حبوب مثل نخود بسته یک شب در سایه خشک کنند صباح در شیشی آتشی گل حکمت نمـوده روغن کشند قدری از آن حشفه گذاشته بمالند و برگ پان بندند و در گهری بسته دارند

نوع دیگر مجرب بگیرند شیر کلان و زلو چهار عدد متصل دم و زیر بازوهای آن چسبانند وقتی کـه زلـو از خـون سیر شوند جدا ساخته وزن نمایند و همان مقدار براده‌ی سم اسب آمیخته در شراب دو آتشه انداخته یـک روز نگـاه دارند باز میان شیشی انداخته چوه بکشند و وقت حاجت به کار برند

نوع دیگر از مجربات حکیم عبدالقادر مرحوم بیخ کنیر سفید یک آثار جندبیدستر شش ماشه جوز بـوا دارچینـی قرنفل هر واحد یک توله در پتال جنتر روغن کشند و یک سینک طلا کنند حشفه و دوخت گذاشته و بـالایش پـان بندند تا بیست روز طلا کند بعده اگر بثرات پیدا شود بر آن روغن گاو شـسته ضـماد کننـد و چهـل روز از جمـاع و ترشی پرهیزند

نوع دیگر عجیب النفعت جوز بوا هرتال طبقی گندهک آنوله سار مغز گهونکچی سفید سم اسب جوان تخم هلهل تخم دهتوره پوست بیخ کنیر سفید مال کنکنی مغز پنبه دانه مغز تخم بید انجیر خراطین خشک بیربهویی خـشک

چربی شیر کوت کچله مغز بادام هر واحد یک دام کوفته از روغن کنجد سیاه چرب نموده در شیشی آتشی به آتـش انگشت چوب به بول به طریق متعارف روغن کشند و ظرفی که در آن روغن از شیشی چکیده افتـد در آونـد پـرآب دارند پس سوای حشفه طلا نموده بالایش برگ تنبول از رشته‌ی خام بندند و وقت استعمال کنند و از بادی و ترشی و جماع پرهیز نمایند و قدرت حق مشاهده کنند

نوع دیگر که ذکر را سخت قوی و دراز می‌کند و مجلوق و عنی را مفید رسکپور نـیم دام و ال کهـونگچی سـفید افیون هر واحد یک دام مال کنگنی تخم دهتوره هینگ بیخ کنیر سفید هر یک دو دوام روغن کنجد به قدر حاجـت ادویه را کوفته به روغن چرب کرده یک شب نگاه دارند صبح در شیشی آتشی انداخته مثل چوه روغن کشند هر روز اندکی بر قضیب حشفه گذاشته طلا نمایند بالایش برگ تنبول پیچند

نوع دیگر قوی‌تر از آن نسخه‌ی بی‌نظیر و همیشه معمول و مجرب حکیم ذکاء الله خان هرتال ورقی موصلی سیاه بیربهویی هر یک یک دام میئه تیلیه گهونکچی سفید لونگ دارچینی تخم کوپخ تیجبل پوست انار خـراطین پیـه‌ی شیر نر هر یک دو دام کرم بی‌روا پنج دام پوست بیخ کنیر سفید پا و سیر سر مار سیاه که تازه گرفته باشـند کـژدم سیاه هر یک یک عدد کینکر..؟ سانده ریگ ماهی هر یک دو عدد ادویه کوفتنی را کوفتـه و جـانوران را ریـزه ریـزه کرده همه را در شراب دو آتشه دو سیر یک شبانه روز تر کرده نگاه دارند پس مثل چوه به آتـش پاچـک دشـتی در شیشی آتشی روغن کشند

نوع دیگر جهت تقویت باه مجرب حکیم بقاخان رسکپور نیم دام گهونکچی سفید افیـون کـوت تلـخ کچلـه زهـر سنگهپاجوتری جائفل منسل کنیری زهر تیلیه اسگند ناگوری بیخ خراسانی دارچینی عاقر قرحا سـهاگه تیلیـه تـال مکهانا تخم اوتنگن جندبیدستر اسبند تخم پیاز مصطکی کلجن کلونجی هالون مغز چلغوزه کنجد سیاه تخم میتهی مغز پنبه دانه زعفران موصلی سیاه لونگ مشک تراشه‌ی سم اسب عراقـی تخـم کتـایی بـزرگ تخـم کتـایی خـر و چرونچی و بودار اگر عزتی چیته بیخ اونت کتاره هر یک یک دام مال کنگنی تخم دهتوره انگوزه بیخ کنیر سفید هر یک دو دام زردی بیضه بیست عدد روغن کنجد به قدر حاجت ادویه کوفته در روغـن چـرب کـرده بـا زردی بیـضه

آمیخته به دست مالیده شب نگاه دارند و صبح مثل چوه روغن کشیده به کار برند

نوع دیگر که مجرب است بیخ کنیر سفید بیخ کنیر سرخ هر یک پنجاه درم دارچینی گهونکچی سفید هر یک پنج درم مال کنگنی هشت درم افیون مصری دوازده درم موصلی سفید موصلی سیاه تخم کوپخ هر واحد بیست و پنج درم غوک آبی خشک کرده یک عدد همه را بکوبند و در سفیدی و زردی بیضه‌ی بط کلان سرشته در شیشی آتشی کرده مثل چوه کشند و قدری مالیده بالایش برگ پان بندند

نوع دیگر مقوی باه مجرب حکیم غلام امام براده‌ی کچله نیم پا و بیربهویی تخم دهتوره لوبان کوریه کهونگچی سفید پیه‌ی خوک صحرایی نکچهکنی هر واحد شش تور جندبیدستر شیر زقوم سیماب روغن بلسان هر یک دو توله ادویه بیخته در پیه و روغن آمیخته در شراب دو آتشه کهرل کنند تا یک هفته بعده حب‌ها ساخته در شیشی آتشی چوه کشند

نوع دیگر بابت نظام شاه برای کجی آلت و سستی مجلوق را روز اول رجولیت بخشد و در چله آلت سطبر و دراز سازد اگر پیر کند جوان گردد و مجرب است قلم نرگس مع گل یک صد عدد و مویزج جوز بوا غرقی عاقر قرحا بیربهویی هر واحد یک توله فرفیون زرد و سرخ زعفران هر واحد نیم توله جندبیدستر مشکنافه هر یک دو ماشه بادام نیم پا همه را جوکوب نموده در آوند کهنه انداخته چهلکه‌ی نیشکر با برگ پان بالای ادویه فرش کند و ادویه را پنهان سازد و در پتال جنتر روغن برآرد وقت حاجت یک سینک طلا کرده برگ پان بندد و یک سینک همراه پان بخورد

نوع دیگر که ذکر را سخت و قوی کند و عنی را به حال اصلی آرد با فرجه بارده مناسب است روغن حب السلاطین دو دام به دستور روغن بادام کشند پس عاقر قرحا جندبیدستر هر یک نه ماشه بیخ کنیر سفید یک دام کوفته بیخته در روغن مذکور آمیخته عطرناکگیسر نه ماشه نیز بیامیزند و حبوب دراز بسته در شیشی آتشی انداخته به آتش ملایم پاچک دشتی روغن کشند و قدر یک سرخ به عمل آرند

نوع دیگر که جهت مجلوق و عنی به تجربه درآمده و در بعض جای مناسب نفع کثیر نموده زلو در خصیه خر

بچسبانند تا خون خورده پر شوند آنگاه جدا کرده در سایه خشک نمایند بعد از آن پیه سانده بیربهویی بیخ کنیر سفید هر واحد یک دام همه را جوکوب ساخته در چربی مذکور مالیده در شیشی آتشی انداخته بچکانند تا زمانی که روغن سرخ برآید بگیرند وقتی که سیاه شود علیحده کنند و برابر برنج علی الدام بمالند

نوع دیگر بابت میان صلاح الدین که مجلوق را مجرب است بیخ کنیر سفید بیخ کیوره بچهناک گهونکچی سفید خراطین خشک مالکنگی تخم دهتوره سیاه افیون کچله انگزد سرگین کبوتر صحرایی برابر گرفته جوکوب سازند و به روغن کنجد چرب نمایند چندان که تمام تر شود یک شبانه روز نگاه دارند بعده مثل چوه در شیشه گل حکمت کرده بچکانند

نوع دیگر که مقوی باه و مجرب بلاخطاست عاقر قرحا سه توله قرنفل مالکنگی سم الفار زهر میئه تیلیه گندهک آنوله سار خراطین چربی شیر کچله تج منسل کنیری پوست بیخ کنیر سفید دارچینی هر یک دو توله جوز بوا بسباسه بیربهویی هر یک یک توله گهونکچی سفید مغز جمال گوته هر یک چار توله شیرک کلان یک عدد در شیر میش سواپا دو شراب دو آتشه یک نیم پا و حل کرده حب بسته در شیشه روغن بچکانند و به شب طلا نمایند سستی و نرمی قضیب بالکل دفع گردد و قوت و زور به کمال آورد

نوع دیگر در بیاض استاد مرحوم مسطور است که به جهت برانگیختن شهوت باه نظیر ندارد و بارها به صحت تجربه پیوسته در ازاله عنیت تأثیر اکسیر دارد سیماب بیربهویی سم الفار سفید هر یک دو توله هر سه را در زردی بیضه دو عدد کهرل نمایند تا پنج روز بعده به قدر نخود حبوب بسته در شیشی آتشی گل حکمت نموده انداخته روغن برآرند و یک سینک بدان تر کرده بر پان مالیده حشفه و دوخت گذاشته بر آلت بندند و در اندرون شیشی چیزی سفید که صعود کرده می‌نشیند چون آن را بر زهره گداخته طرح نمایند بعد از نفوذ و غواصی به غازه‌ی قمری تشریف بخشد

نوع دیگر از حکیم شاه مرزا طبیب پادشاهی که برای تقویت باه در بیاض مذکور مجرب نوشته تخم مهوه روغن قسط روغن بید انجیر هر یک دو دام عاقر قرحا مالکنگی قرنفل زهر میئه سهاگه بیخ کنیر سفید تخم دهتوره سیاه

مغز ماهی روهو خراطین پاک کرده دارچینی گهونکچی سفید ریگ ماهی جندبیدستر کوت منسل چربی حواصل چربی سیر لوبان کوریه اندر جو اجواین خراسانی اسگند ناگوری بچهناک گل نرگس تخم کوپخ هرتال طبقی مغز جمال گوته گندهک آنوله سار بیخ بسکهیره هر واحد یک دام مشک شش ماشه غوک خشکی سانده گرگت هر واحد یک عدد و همه را در شراب دو آتشه سه روز تر کرده در شیشه‌ی آتشی از سه آثار پاچک دشتی روغن بکشند و بریان طلا کرده بندند برای عنی همه به کار آید مجرب است

نوع دیگر در همان بیاض مرقوم است که این نسخه از جوگی به شاهجهان پادشاه رسیده بود و مکرر به تجربه درآمده جهت قوت باه بی‌عدیل است حتی که این را قوت بخشد خراطین پیه‌ی غوک خشکی و اگر به هم نرسد از غوک آبی بگیرند پیه‌ی خوک جنگلی پیه‌ی شیر پیه مگر آگه به دست نیاید از ماهی روهو کلان بگیرند مغز بوزنه هر قدر که برآید وإلا پیه‌ی او بگیرند هر یک نیم پا و سانده چهار عدد میل گوش آدمی چهار دام پیاز نرگس کهنه که کاشته نبوه نیم پا و کینگره دو عدد بیربهویی منسل سرخ زهر میئه تیلیه جوز بوای نیلیه دارچینی گندهک قسم اول سیماب هرتال مالکنگنی مغز کچله گهونکچی سفید مقشر شیره و خارخسک هر یک چهار دام سفیدی بیضه‌ی مرغ گوشت مرغابی کلان هر یک هشت دام پوست بیخ کنیر سفید پا و سیر شیره‌ی خوبکلان سم اسب هر یک نیم پا و روغن کنجد یک رطل و ربع ادویه را یک جا نموده در روغن کنجد انداخته هفت روز در انبار گندم دفن کنند بعد از آن از پتال جنتر روغن کشند بر پارچه بافته مالیده بر ذکر بندند و بالای آن برگ تنبول بندند و تا دو هفته بر این منوال به عمل آرند ذکر عنی پژمرده شده به حالت طبیعی بازگردد و اگر قضیب گاو جوان و کرم نجاست به وزن چهار دام افزایند بهتر بود

نوع دیگر گویند شخصی که از اغلام و یا از جماع زن حائضه سست شده باشد و طاقت نعوظ و جماع نداشته باشد به استعمال این روغن قوت اصلی یابد و مجرب است سم الفار سهاگه تیلیه منسل سرخ هرتال طبقی گندهک آنوله سار سجی سفید مالکنگنی قسط تلخ بزرالبنج اذراقی بلادر مغز جمال گوته تخم دهتوره سیاه افیون مرمکی یعنی لال بول سعد کوهی بیخ سوسن آسمان جونی تخم گزر تخم ترمزه لای؟ تخم شبت پیاز نرگس چربی شیر

جندبیدستر هر یک یک نیم توله سفیدی پیخال کبوتر صحرایی شش توله زردی بیضه مرغ هفت عدد جملـه ادویـه باریک ساییده به دستور متعارف روغن برآرد و طلا نماید در هفته به شود

نوع دیگر معمول حکیم عبدالکریم که به قیمت ده روپیه ماشه و باغنیا صدر و پیه ماشه می‌فروخت برای استرخا و تشبخ و کجی قضیب و قلت نعوظ و نحافت ذکر خیلی نافع سیماب گوگرد اخضر هر واحد ده توله یک پاس کجلی کند بعده زرینج طبقی سم الفار زر و سم الفار سفید شنگرف زرینج سرخ هر یک دو توله انداخته بساید که سرمه‌سا گردد پس بچهناک سفید بچهناک هلدیه مغز تخم گهونکچی سفید کچله تخم دهتوره مالکنگنی پیاز نرگس زیره‌ی زرد گل کتایی خرد کنکی سیاه بلادر کلاه دور کرده تخم کتان کنجد سیاه هالون عاقر قرحا کلونچی قرنفل جوز بوا هر یک دو توله باریک کوفته در آن آمیزند بعده بیربهویی قضیب گاو جوان قضیب آهو هر دو خشک نمـوده سـوهن کرده عرق پیشانی فیل چربی شیر چربی خصیئه خوک خراطین خشک هر واحد دو توله آمیخته بـا شـیر تهـوهر و شیر آک و شیر سیند تدهاره و شیر میش هر یک سه پا و شهاجهانی کهرل کند که جمله شیر در ادویه خشک شود بعده در شیشه مطین کرده و در دهن شیشه موی زنان داده در شکم ناندگلی سـوراخ سـاخته گـردن شیـشه از آن بیرون نموده و ناند مذکور را بر دیگدان نهاده و به مقابله‌ی دهن شیشه در دیگدان پیاله چینی در ظرف پرآب نهـاده بدارند و در میان ماند خاکستر گرم یعنی بهوبل پر نمایند که از گرمی نرم آن روغـن چکیـده جمـع شـود هـر گـاه خاکستر سرد شود چند پاچک دشتی بر آن افروزند که گرمی در بهوبل رسد همین نوع تا سه شـب و روز بـه عمـل آرند که تمام روغن چکیده در پیاله درآید بعده روغن را در شیشه کرده در کوئهی؟ جو بدارند و بعد یک ماه برآورده استعمال کنند گویند که شخصی از بیست و هفت سال به سبب کثرت اغلام نامرد شده بـود اول تنقیـه بـه حـسب صبر و غیره کرده این روغن به عمل آوردند و در این اثنا لبوب کبیر با شـیر بـز بـه نبـات شـیرین کـرده دادنـد در عرصه‌ی یک ماه بی‌قرار شد و در چله قوت شباب حاصل شد حال آن که بر جماع قادر نبود

نوع دیگر معمول فرنگی گویند که شخصی از امرای شاهجهان آباد کدخدا شده بود از عارضه‌ی جلق بـر زن بکـر قادر نشده در شهر بدنام گردید چنانچه زهر برای خوردن طلبید فرنگی به این روغن علاج نمود در شـش گهـری از

نعوظ بی‌تاب شد و پنجاه هزار روپیه به وی داد سیماب کبریت سبز تمام روز کجلی کند بعده سم الفار سفید و سم الفار زرد زرینج طبقی شب یمانی سفید بوره‌ی ارمنی کوفته آمیخته بسایند پس بچهناک سیاه بلادر تازه سر بریده اذراقی پوست بیخ کنیر سفید گل مویزج کوهی فرفیون افیون بزرالبنج مغز حبه‌ی سفید مغز حب السلاطین قسط تلخ اندر جو تلخ اسپند پهکرمول مازو بی‌سوراخ انزروت سفید هیراهینگ زردچوب عاقر قرحای گچراتی دارچینی زعفران مشک مومیایی معدنی قرنفل کلهدار کوفته اندازند بعده خراطین خشک بیربهویی خشک زلو خشک سانده خشک دم بریده قیمه کرده جندبیدستر براده‌ی عاج گوه دم بریده خشک کرده موم سفید پیه‌ی شیر پیه‌ی خوک آمیخته باریک سازد و از این چهل و یک ادویه هر یک چهار دام پخته یعنی هفت هفت توله بگیرد بعده زردی بیضه‌ی مرغ چهل عدد مار سیاه یک نیم درعی که زبان و حلق او سیاه باشد یک عدد روغن نرگس روغن زنبق هر یک پا و آثار روغن گاو نیم آثار شاهجهانی همه را آمیخته در هاندی گلی چرب که زیر آن چند سوراخ باریک کرده باشند اندازند و زیر آن پیاله‌ی چینی نهاده از گل حکمت وصل نموده و مار زنده در هاندی انداخته دهن آن از سرپوش بند نموده بر آن سه ته پارچه گل حکمت پیچیده خشک نموده در ماه ساون و بهارون در مزبلات یعنی گهواره کلان به قدر دو درعه گندیده دفن کند و بر آن گندیده مذکور بازانداز شود بعد دو ماه برآرد آنچه روغن چکیده در پیاله جمع شده باشد در شیشه نگاه دارد عند الحاجت یک رتی بر قضیب حشفه گذاشته بمالند فایده‌ی او معاینه گردد

نوع دیگر از حکیم اسماعیل اکبر آبادی که آن را کج کرن نامیده برای سستی قضیب و عنی مایوس العلاج عدیم المثل است اگر صحیح المزاج استعمال کند گاهی تمام عمر از ضعف و سستی قضیب مانده نشود مجلوق و عنی را در یک پاس از باه و نعوظ بی‌تاب گرداند سیماب کبریت اخضر هر یک سه توله یک پاس کجلی کنند پس منسل کنیری هرتال طبقی سم الفار سهاگه‌ی تیلیه شنگرف سیند در هر واحد سه توله در کجلی آمیخته یک پاس دیگر بسایند بعده کچله مغز حبه‌ی سفید و سرخ مغز حب السلاطین اجواین خراسانی پلاس پاپره بهلا نوا کلاه دور کرده کلونجی تخم دهتوره پوست بیخ کنیر سفید اسبند اسگند ناگوری کاینپهل مالکنگنی پیلامول دار فلفل بیش سفید

چرب عاقر قرحاست لوبان ناگکیه کوت تلخ بیخ کرهاری که نباتی است و در تالاب می‌روید برگ او بـه شـکل بـرگ بانس و گل او به صورت ناخن شیر خون‌آلوده و بوی او مثل شراب قندی بود و آن زهر قاتل است جوز بـوا بـسباسه قرنفل دارچینی جندبیدستر خراطین خشک بیربهویی خشک دیوچه پیه‌ی غوک کـلان پیـه‌ی حواصـل اگـر یافتـه نشود پیه‌ی بط پیه‌ی سرخاب پیه‌ی شیر پیه‌ی مار سیاه پیه‌ی راسو زهره‌ی گاو زهره‌ی میش زهره‌ی مـرغ زهـره‌ی ماهی روهو قضیب اسب سوهن کرده قضیب خر سوهن کرده هر واحد سه توله سانده دم بریده خشک کـرده مـوش کلان دم بریده احشا دورکرده یک یک عدد زردی بیضه مرغ پنجاه عدد مغز گنجشک نر پنجاه عدد بهـوتری تـالاب دو صد عدد مجموع با پنجاه عدد ادویه سابق یکجا کرده باریک کوفته در کهرل کلان انداخته یـک روز از شـراب دو آتشه تند دیگر روز از شیر میش و یک روز از شیر آک و یک روز از شیر سیند تدهاره و دیگر روز از شیر کتایی خرد بساند که جمله جذب شوند در شیشه‌های آتشی کرده حصه رسد اندازند و دهن شیشه‌ها از سنبک‌های بـانس و یـا جاروب بند کنند بعده دو سه سینک برآرند که راه برآمدن روغن گردد بعده دهن شیشه با دهن شیشه‌ی خـالی بـه گل بند کرده خشک نمایند و به اندازه‌ی دوازده من شاهجهانی سریگن اسب در چقره‌ی گندیده نصف سرگین زیر و نصف بالا در میان آن شیشه‌ی ادویه‌ی معکوس بالا و شیشه‌ی خالی زیـرش کـرده بدارنـد و بـالای سـرگین از گـل گندیده بند کنند و چهل روز بگذارند بعده به احتیاط تمام شیشه را به آهستگی برآرند و روغن گرفته عند الحاجـت به کار برند این تیل مثل اکسیر است و بی‌نظیر

نوع دیگر مسمی به گج کرن برای عنی و مجلوق و درازی و سطبری قضیب منقول از مجربات واله ماجد غفر الله له بیخ سوسن کلیجن مالکنگنی میئه تیلیه دارچینی قرنفل بهلانوه تخم کتایی تخم دهتوره تخم ترب تخم گزر هـر یک یک دام سم اسب پتال مده هر یک شش عدد سانده غوک هر یک دو عدد گهـونچی پوسـت بـیخ کنیـر سـفید پیه‌ی کبوتر گج پیپل بیربهویی پیه‌ی شیر هر یک دو دام زهره‌ی ماهی روهـو زهـره‌ی نـر گـاو هـر یـک سـه عـدد خراطین سه دام مغز تخم کوپخ جوز بوا کچله سفید پیخال کبوتر صحرایی کنجد سیاه کلونجی عاقر قرحا هـر یـک یک دام دیوچه پنج عدد براده‌ی قضیب اسب براده‌ی قضیب آهو براده‌ی قضیب گاو جوان براده‌ی قضیب گـرگ هـر

یک یک عدد ادویه را جوکوب کرده سه روز در شراب دو آتشه تر نمایند بعده در شیر بز بعد از آن به قـدری روغـن کنجد چرب کرده در شیشه‌ی آتشی انداخته مثل چوه بچکانند و به کار برند

و معنی گج کران آن که قضیب را مثل قضیب فیل گرداند و این مبالغه اسـت البتـه آلـت را سـطبر مـی‌گردانـد عرقیات و غیره این عرق آسو مقوی باه و بدن و ممسک و کثیر التأثیر و مکرر به تجربه رسیده و نـافع بلغمـی مـزاج است قند سیاه مکین پوست مغیلان دوازده آثار در خم اندازند و در عین جوش این ادویه داخل سازند پوست هلیلـه زرد پوست هلیله آمله خارخسک تال مکهانه هر واحد نیم آثار اسگند میده چوب هر واحـد پـا و آثـار مـالکنگنی نـر کچور هر یک نیم پا و گل دهاوه دو نیم پا و بعد ساکن شدن هوش یک من عـرق یـک آتـشه کـشند و در وقـت دو آتشه کردن این ادویه داخل سازند جوز بوا دو دام براده‌ی صندل نیم پا و قرنفل نیم دام بسباسه مشک هـر یـک دو ماشه زعفران شش ماشه دانه‌ی لایچی نیم پا و خولنجان دو دام پان صد عدد و به قدر سیزده آثار عرق کشند و بعد دو ماه استعمال نمایند دیگر مسکر و مکیف مقوی مهبی و هاضم طعام و محمرلون بدن قند سیاه بیست سیر مـویز منقی دو سیر پوست درخت مغیل یک سیر آمله گل مندوی بهنگره هر یـک پـا و سـیر چهریلـه یـا لچهـر اجـواین خراسانی خس تج پترچ ناگرموتهه؟ نرگچور براده‌ی صندل سفید تخم حناموسله سـینبهل هـر یـک یـک چهتانـک موصلی سفید موصلی سیاه بهمن سرخ و سفید تودری زرد و سفید الایچی سرخ اندر جو هر یک نیم چهتانک بادیان نیم پا و همه را جوکوب ساخته آب باران چار من آمیخته در خم دفن کنند هر گاه جوش خورد آن وقت شـیر گـاو پنج آثار آمیخته عرق کشند

دیگر آسو مقوی باه که به جهت محمد شاه پادشاه طیار می‌شد کشمش پوست مغیلان هر یک هشت رطل قنـد سیاه سه رطل پوست جهر بری پوست هلیله زرد هر یک چهار رطل برگ نارنج بـرگ تنبـول هـر یـک پانـصد ورق خولنجان دراچینی پوست نارنج زرد انیسون پوست ترنج زرد زربناق نانخواه هر یک پنج توله فقاخ اذخر تخم کرفس هر یک دو توله گل سرخ بیست توله بادیان آمله منقی هر یک هشت رطل همه را نیم کوفته همراه قند سیاه و غیره در خم اندازند و آب چندان که نیم گز بالای ادویه و قند باشد اندازند و بگذارند تا به جوش آید هر گاه لاهـن طیـار

شود بهاته داده بعد دور روز عرق ملائم بکشند و بار دیگر در این عرق این ادویه انداخته دو آتشه بکشند دارچینی بسباسه کشنیز خشک صندل سفید صعتر فارسی جوز بوا بهمن سفید بهمن سرخ قرفه دانه‌ی هیل شقاقل هر یک پنج توله قرنفل یک توله عود هندی زیره‌ی کرمانی زرنباد چهرچهریله ساذج هندی سلیخه بسباسه هر یک دو توله گل سرخ چهار رطل حلوان دو عدد مرغ فربه ده عدد دراج سی عدد کبک دو عدد لوه چهل عدد کبوتر گردانک هر یک ده عدد گنجشک نر پنجاه عدد همه را ذبح کرده صاف نموده کباب نمایند و داخل عرق کنند و بکشند و مشک و عنبر هر یک سه ماشه در پوتلی بسته در سرینچه بندند

قطور مقوی باه بیربهوییی خراطین خشک مثل غبار ساخته در روغن ناردین حل کرده دو سه قطره در احلیل چکانند و در نسخه‌ی مجرب بعض مجربین زلو خشک زعفران روغن نرگس عوض خراطین و روغن ناردین است کماد که برای تقویت باه بهتر از این کمادی نیست و بارها به تجربه رسیده تخم هالون تخم شبت مغز تخم کوپخ عاقر قرحا تخم شلجم گهونکچی سفید مالکنگنی زهر تیلیه پوست بیخ آک نرملی آبنه هلدی تج کلونجی هر یک دام پوست بیخ اونت کتاره پوست بیخ کنیر سفید سم اسب میده‌ی چوب مغز ازندی میده‌ی گندم تخم باندنجان هر یک دو دام براده‌ی عاج کنجد سیاه هر یک چهار دام مایه‌ی شتر اعرابی دارچینی هر یک سه ماشه مشک دو ماشه ادویه جدا جدا کوفته یک جا کرده به قدر یک یک دام درد و پوتلی بندند پس بگیرند شیر میش یک نیم پاو و بر آتش نهاده گرم نموده هر دو پوتلی در آن اندازند هر گاه گرم شود از زیر ناف تا بیخ ذکر و متصل خصیه کماد کنند هر گاه پوتلی سرد شود در شیر اندازند و دومی برداشته تکمید کنند تا دو گهری هم‌چنین تا دو گهری ذکر سخت شود و باه افزاید

معاجین و غیره این معجون در تقویت باه مجرب و معمول است عاقر قرحا خولنجان مغز بلادر مغز بادام مغز چلغوزه اسگند ناگوری هر یک سه توله جوز بوا ثعلب مصری شقاقل بهمنین تودریین ترنجبیل هر واحد دو توله زعفران بسباسه تخم زردک تخم انجره تخم کوپخ هر واحد یک توله دار فلفل مصطکی تخم هلیون هر واحد یک نیم توله کنجد مقشر چهار توله سمندر سوکهه مشک تبتی هر واحد نیم توله قند سفید پنجاه توله عسل کف گرفته

یک صد و پنجاه توله خوراک اول چند روز یک مثقال بعد از آن شش ماشه صبح و شش ماشه شام و در مفتاح و غیره وزن مغز بلادر دو توله و شقاقل یک توله و مشک نیم ماشه است و بوزیدان دو توله روغن بنگ سه نیم توله زیاده و شربت تا دو درم همراه یک پیاله‌ی شیر

ایضاً از تألیف حکیم صادق علیخان و برای امساک منی و تغلیظ آن نیز فایده می‌کند پوست پیپل پوست بیخ سنکا هولی ستاور پهلی به بول پوست بیخ به بول گوند به بول خبث الحدید مدبر هر یک یک دام مغز بلادر کچله هر یک نیم دام خولنجان به شیر بز پرورده زنجبیل بی‌ریشه مغز پسته هر یک یک دام مغز تخم تمر هندی گوکهر و در شیر ماده گاو سه بار پخته هر یک دو دام زردی تخم مرغ چهار عدد باید که اول کچله را در آب تر نمایند تا پوست از آن جدا شود و تخم مرغ را در آب جوشانیده زردی از آن بگیرند و باقی ادویه را کوفته بیخته با عسل سه وزن ادویه بسرشند خوراک نهایت یک توله

ایضاً برای قوت باه ریگ ماهی خولنجان زنجبیل سنبل الطیب تخم انجره تخم پیاز اسگند ناگوری الایچی خرد زیره‌ی سیاه ستاور قرنفل دارچینی جوز بوا جو تری گل سرخ سنگهاره خشک تال مکهانه ساذج هندی شقاقل بهمن سرخ بهمن سفید کبابه چینی سورنجان تخم زردک کنجد مقشر تخم شلجم ثعلب مصری مصطکی رومی زعفران مغز پسته مغز بادام هر یک پنج ماشه مغز چلغوزه پنج دام خرمای بی‌دانه یک دام مغز سر گنجشک نر چهل عدد عسل یک آثار بتاشه نیم آثار ورق نقره ورق طلا هر یک ده عدد همه ادویه را کوفته بیخته در قوام عسل و بتاشه بیامیزند پس ورق حل کرده بدارند خوراک پنج ماشه و اگر چوب چینی به وزن چهارم یا نصف ادویه افزایند قوی تر گردد

ایضاً تألیف حکیم شریف خان که در تقویت باه اثری بسیار دارد و از چینی قسط شیرین زعفران زنجبیل فلفل سفید کنجد مقشر هر یک یک درم خارخسک ساذج هندی اسارون کرویا قرنفل شقاقل قاقله هر یک دو درم تخم ترب تخم شلغم هر یک چهار درم مروارید کهربا بسد هر یک شش ماشه مغز بادام مغز پسته مغز چلغوزه هر یک یک دام خصیهٔ الثعلب گل سرخ بهمنین هر یک یک توله عود غرقی شش ماشه مشک سه ماشه مصطکی چهار

ماشه نبات یک وزن ادویه عسل خالص دو وزن ادویه شربت از دو درم تا چهار درم

ایضاً از بیاض حکیم اجمل خان مغز پسته مغز فندق مغز تخم خربزه مغز بادام مغز چلغوزه مغز حبهٔ الخضرا مغز گردکان کشن خرما مغز حب الزلم مغز حب السمنه مغز انجکک مایه‌ی شتر اعرابی دارچینی حسک پرورده مغاث بغدادی هر یک سه ماشه خرمای سلیمانی بهمنین تودریین هر یک شش ماشه مغز گنجشک هفت عدد مغز کبوتر جنگلی پنج عدد مغز نارجیل کنجد مقشر هر یک یک درم خشخاش سفید مغز حب قلقل تخم گزر تخم شلغم تخم ترب تخم اسپست تخم پیاز تخم هلیون تخم کوپخ تخم جرجیر مصطکی ثعلب مصری شقاقل بوزیدان لسان العصافیر سورنجان خولنجان هر یک سه مثقال عود غرقی پودینه دار فلفل زنجبیل دو توله جوز بوا بسباسه زرنبا و درونج عقربی قرنفل زعفران قسط بحری قرفه زراوند مدحرج عاقر قرحا هر یک دو ماشه قضیب گاو خشک سوهان کرده مثقال ابریشم خام مقرض چهار مثقال سنبل الطیب کبابه‌ی چینی هر یک یک نیم ماشه چوب چینی اعلی دو توله مشک عنبر اشهب یک یک ماشه ماهی روبیان چهار ماشه عسل سفید دو وزن ادویه نبات سفید یک وزن ادویه به طریق متعارف معجون سازند

معجون خروس بگیرند خروس جوان بزرگ که از جنس کلنگ باشد در جای خوش هوا در کهانچه کنند و ماکیانی را نزدیک او نگذارند و هر روز یک سانده نر دست و پا بریده و روده و زهره را دور نموده و آنچه مثل زرده‌ی تخم مرغ باشد آن را دور نکنند و به سه سیر شاهی آرد گندم یک جا کرده بکوبند چنانچه یکی گردد بعده یک سیر شاهی روغن گاو انداخته به دست خوب بمالند و دو حصه کرده یک حصه شام و یک حصه صبح بدهند اقل تا چهل روز نهایت چهار ماه بعده آن خروس را ذبح کنند چون اندک خون برود گلو را به دست مضبوط بگیرند که دیگر خون نرود تا آن که خروس سرد شود بعد از آن زیر گلوی او ظرف نهند و خروس را اندک بجنبانند که هر چه خون برآمدنی باشد در ظرف برآید پس بر آتش نهند چون پخته شود فرود آورده نگاه دارند تا خشک شود پس خروس را چنانچه برای پختن درست می‌سازند بکنند و اعضای ناخوردنی دور نمایند دل و سنگدانه و شش را برآورده در شیشه جدا نگاه دارند و پیه که از خروس برآید جدا پس خروس را مع جگر و دل در میان آب هفت هشت آثار

اکبری انداخته بجوشانند آن قدر که خوب مهرا شود و هنگام جوشانیدن دارچینی یک سیر شاهی ادرک صاف نموده پنج سیر شاهی در دیگ کنند و زیره و بادیان و الایچی نیم نیم توله در پارچه‌ی کرباس بسته نیز در دیگ اندازند و بجوشانند چنانچه آب برود و خروس مهرا شود بعد از آن سر و گرده مثل یخنی ریزه ریزه کنند و خشک ساخته همراه ادویه که بیشتر مسطور می‌گردد کوفته بیخته با دو چندان عسل کف گرفته معجون سازند و هر روز یک دام در خلو معده بخورند و از ترشی‌ها و چیزهای سرد و منفخ مثل جغرات و ترب و تبرید پرهیز نمایند غذا اقلیه گنجشک نر و کبوتر بچه و میه؟ مرغ که دال نخود در آن انداخته باشند و امثال آن مناسب است و آن ادویه این است قرنفل نه توله خصیهٔ الثعلب ده توله جوز بوا بسباسه عاقر قرحا فلفل گرد دار فلفل موصلی سیاه بیخ شبیبی مغز تخم اونگن مغز تخم کوپخ ستاور دارچینی کبابه‌ی چینی از هر یک دو توله حسک مربی شش توله بهمنین تودریین زنجبیل هر یک چهار توله

و حکیم مسیح الزمان می‌نویسند که چون این مرغ را در سر کار نواب آصف جاه تیار کردم همین ادویه انداختم و مرتبه‌ی دیگر برای خود ساختم این ادویه اضافه نمودم بسیار خوب شد چوب چینی چهار توله شقاقل مصری دو توله مایه‌ی شتر اعرابی ده توله قرص افعی آزموده کشن خرما جدوار نفسجبی؟ هر یک دو توله زعفران چهار توله عنبر اشهب مسک خالص بیخ بابونه لسان العصافیر زراوند مدحرج قضیب گاو جوان هر یک دو توله مغز گنجشک پنجاه عدد مغز سر کبوتر جوان پنجاه عدد خرم گیاه کشمیری ادویه را کوفته بیخته به دستور تیار نمایند و بعد دو هفته استعمال کنند و مقرر این است که در آخر بر شکال خروس را سانده خورانیدن شروع کنند و هنوز از سرما چهل روز باقی مانده باشند که این ترکیب یار شود و به کار برند.

نوع دیگر مقوی باه که در بیاض استاد مرحوم مرقوم است بگیرند ساند و ده عدد و گوشت آن‌ها قیمه کرده سیماب نیم آثار گوگرد نیم آثار هر دو را کجلی نموده به آن گوشت آمیزند و با شیره‌ی برگ تنبول بسایند تا یکی شود بعده چهل غلوله بسته نگاه دارد و بیارد مرغ سرخ رنگ جوان و آن را در قفس کرده هر روز یک غلوله در آرد گندم با روغن گاو بخوراند و باید که مرغ ماکیان را نبیند بعد چهل روز ذبح کند و خون او نگاه دارد و شکم او پاک

کند بعد از آن به روغن بریان کند و استخوان جدا کرده گوشت را بکوبد و بیارد جوز بوا بسباسه اسبند بزرالبنج افیون سمندر سوکه تخم گزر تخم سویه تخم تره تیزک موصلی سیاه و سفید ستاور اسگند امر کند کهرکند دارچینی کبابه سنبل الطیب بیربهویی هیراهینگ قرنفل مصطکی سمندر پهل موچرس صمغ ابرک گشته سرب گشته قلعی گشته آهن گشته نقره‌ای گشته هر یک یک دام کوفته بیخته به آب برگ تنبول هفت پت داده با گوشت مرغ یار کند و در شهد انداخته نگه دارد بعد چهل روز هر روز یک دام غلوله کرده بخورد غذا برنج و روغن گاو و گوشت بخورد تا چهل روز تا خوردن دوا نزدیکی عورت نکند و از ترشی و بادی پرهیزد معجون که قضیب را به غایت سخت گرداند سپند سوختنی بسباسه جوز بوا قرنفل دارچینی هر یک پنج درم کنجد سیاه مقشر هفت درم جمله را ساییده با عسل سه وزن ادویه معجون سازند شربتی مقدار سه درم

ایضاً مبهی تألیف حکیم علوی خان یاقوت رمانی یاقوت کبود یاقوت زرد لعل بدخشی مروارید ناسفته مرجان قرمزی عنبر اشهب مشک تبتی مایه‌ی شتر اعرابی دارفلفل زنجبیل هر یک یک مثقال ورق طلا پنجاه عدد ورق نقره نود عدد شقاقل سورنجان خولنجان بهمنین تودریین وج ترکی حب بلسان حب البان لسان العصافیر مغز تخم خیارین تخم هلیون ماهی روبیان ماهی سقنقور و اگر نباشد بدل او ریگ ماهی دارچینی قلمی قرنفل اسارون کبابه‌ی چینی بسباسه تخم جزر جوز بوا قسط بحری مغز حب الزلم درونج عقربی فرنجمشک گاو زبان گل گاو زبان بادرنجبویه بوزیدان مغز چلغوزه تخم گندنا تخم جرجیرستای مکی عود خام نار مشک دو قو جدوار خطایی زعفران هر یک دو مثقال خصیۀ الثعلب ده مثقال مغز سر گنجشک که در وقت هیجان گرفته خشک کرده باشند تریاق فاروق اعلی سعد مدبر به شیر گاو آرد نخود مغز نارجیل مقشر روغن نارجیل هر یک پنج مثقال مغز بادام شیرین مقشر کنجد مقشر مغز پسته هر یک چهار مثقال عسل مصفی سه وزن ادویه به دستور مرتب سازند.

ایضاً که نعوظ شدید می‌نماید و نفع می‌کند برای آن که از ازاله‌ی بکارت عاجز باشد دارچینی ثعلب مصری شقاقل جوز مصطکی اندر جو زعفران دار فلفل بوزیدان گل سرخ بهمنین تخم هلیون تخم گزر هر یک دو مثقال مشک دانگی عنبر اشهب یک درم مغز حب قلقل سه درم بنگ بیست و پنج مثقال عسل سه وزن ادویه به طریق

متعارف معجون سازند و اگر زنجبیل دو مثقال زرنباد یک مثقال قرنفل تخم ترب هر یک پنج مثقال اضافه نمایند و وزن مشک یک مثقال کنند قوی‌تر گردد

مربای خرما که در تقویت باه و اشتها از مجربات والد مرحوم است بیارند خرمای سرخ نو سیزده عدد و در شیر ماده گاو سه پاو بخیسانند و صبح خرما را برآورده از تخم پاک کرده به جای تخم آن به قدر سه سرخ لوبان کویه در هر یک خرما نهاده از ریسمان خام بسته در نیم آثار روغن گاو بریان کنند چون سرخ شوند از روغن برآورده در عسل مصفی نیم آثار انداخته نگاه دارند و یک عدد صبح و یکی شام می‌خورده باشند و از ترشی و بادی پرهیزند مجرب است

نوع دیگر که قوی‌تر است و از تألیف حکیم عبدالرزاق خان شاگرد نواب علوی خان تمر نو چهل عدد در شیر گاو یک شب تر نمایند که گداز شوند از تخم پاک نموده بگیرند خصیهٔ الثعلب دارچینی تال مکهانه ماهی روبیان ریگ ماهی هر واحد یک درم مایه‌ی شتر اعرابی یک نیم درم و اگر یافته نشود بدل آن مایه‌ی آهو کنند جندبیدستر دو درم مشک یک درم و ربع و اگر جند به هم نرسد بدل آن هم مشک کنند کوفته بیخته در تمرها پر کرده به رشته‌ی ابریشمی بسته در یک آثار شیر گاو بجوشانند که همه مایه شود و سوخته نگردد از مایه بیرون آورده در روغن گاو در ماهی‌تابه بریان کنند تا خوب سرخ شوند یک یک را به کفچه‌ی سوراخ‌دار برداشته تا روغن در آن نماند در عسل سفید گذارند که چهار انگشت بالای خرما باشد و تا بیست و یک روز در آفتاب نهند و شب برداشته در خانه بنهند بعد از آن یک عدد هر روز وقت خواب بخورند که بالای آن آب ننوشند و از بادی و ترشی و لبنیات اجتناب ورزند

یاقوتی حکیم یحیی خان که عجیب و غریب است یاقوت سرخ کهربا زرنباد عاقر قرحا جوز بوا زعفران مایه‌ی شتر اعرابی کبابه‌ی چینی تخم اونگن هر یک چهار درم مروارید ناسفته اندر جو تخم بالنگو فرنجمشک عنبر اشهب ورق نقره درونج عقربی هر یک دو درم بهمن سفید بهمن سرخ قرنفل بسد سرخ ماهی روبیان بسباسه هر یک سه درم تودری زرد دارچینی هر دو الایچی هر یک شش درم ثعلب مصری ده درم چوب چینی دوازده درم ورق طلا مشک تبتی هر واحد یک درم ریگ ماهی دو عدد نبات سفید سه چند ادویه به دستور معجون سازند و از یک ماشه شروع

نمایند و به تدریج به مقدار سه نیم ماشه که مقرر است برسند زیاده نخورند.

اقوال حذاق ابو سهل گوید که ضعف انتشار را که از جنس فالج نبود این دوا نفع می‌کند بگیرند بورق و سنبل و سعد و دارچینی و خولنجان و حرمل و سداب و کوفته در شیر تازه تر کرده بگذارند تا شیر را جذب کند بعده خشک کرده بسایند و به عسل و زهره‌ی نر گاو سرشته بر ذکر و حوالی آن طلا کنند و یا روغن زنبق که در آن عاقر قرحا و فرفیون و مشک و جندبیدستر و حلتیت و دار فلفل و بورق حل کرده باشند بمالند

بوعلی می‌نویسد که اگر سببش قلت نفخ در اسافل بدن باشد پس اگر به سبب شدت سردی آن بود دلک لطیف و مروخات که مذکور گردد به عمل آرند و دارچینی بسیار استعمال نمایند و در اغذیه حبوب مثل باقلا و لوبیا و نخود و پیاز به نمک که در آن اندکی حلتیت بود استعمال کنند و اگر سبب قلت نفخ حرارت باشد تبرید و تعدیل به آبزنات و مروخات و اطلیه و اغذیه به کار برند و چیزی که در آن سردی و نفخ باشد مثل امرود و توت سیاه و باقلا و شیر و ماست تناول نمایند و اگر سببش سردی اعصاب قضیب و استرخای آن باشد به علاج استرخا و برد مثل آن که در باب مثانه گفته شد علاج کنند و مروخات برای حلقه‌ی دبر و عانه و خصیتین و قضیب و قطورات این است که عاقر قرحا نیم درم به روغن زنبق خوشبو آمیزند و گاهی بدان فرفیون و مشک آمیخته می‌شود و بر قضیب و کنج ران و متصل آن بمالند و یا عاقر قرحا و نصف آن مشک هر دو به قدر یک مثقال در یک اوقیه روغن زنبق حل کرده بمالند و ایضاً خردل به روغن رازقی و هم‌چنین تخم ابخره به روغن رازقی و ایضاً حلتیت به روغن زنبق به کار برند

و این مسوخ قوی است تخم ماذریون به روغن حار استعمال کنند و ایضاً بورق به عسل مصفی و زهره‌ی نر گاو به عسل مصفی و ایضاً این دوا جید است بگیرند اندک پیاز نرگس و به روغن زنبق حل کرده بمالند و یا حب النیل و عاقر قرحا مساوی به روغن یا مویزج به روغن و ایضاً حلتیت به عسل و ایضاً سعد به نفس‌ها بمالند و یا بگیرند قنطوریون و زفت و قیروطی از روغن سرسن؟ و خیری و موم و مصطکی و سعد و بدان ذکر و حوالی آن را طلا کنند و جمیع روغن‌ها که در باب حقنه‌های مهبی مذکور است عجیب النفع است چون با مروخات استعمال کنند و

خصوصاً روغن پنبه دانه و روغن سعد خاصةً و پیه‌ی شیر در این باب شدید القوت است و این مسوخ روفس بسیار قوی است بگیرند مر و کبریت و حب قرطم هر واحد یک درخم عاقر قرحا حاد و ابولوس فلفل سیاه سی عدد کرم دانه بیست عدد همه را با یک درم پیاز عنصل باریک بسایند بعده به قیروطی آمیخته بسایند تا مثل عسل غلیظ گردد و بدان تهیگاه کنج ران بمالند و نهادن انگوزه در قضیب منعظ مهیج است پس اگر خوف شدت حرارت آن باشد به روغن بنفشه بگدازند و حمول از پیه بط و مغز پنبه دانه و عاقر قرحا به روغن نارجیل نافع است و گویند که اگر شافه از پیه‌ی خر حمول کنند عجیب است و ایضاً حمول از مروخ زفت که مذکور شد مفید بود و حقنه‌ها در نوع سابق مسطور شد

جرجانی و ایلاقی نوشته‌اند که اگر ضعف قضیب از جنس فالج بود آن را علاج نتوان کرد و اگر قضیب بی‌علت سست بود علاج فالج بایدکرد پس ادویه‌ی مسهل که اعصاب را از خلط لزج پاک کنند چون قنطوریون دقیق و تخم حنظل و قثاء الحمار بخورند و حقنه‌های تیز به عمل آرند بعده حقنه‌های نرم کنند و روغن‌های گرم بمالند و اگر سبب سستی قضیب سوء مزاج سرد بود جندبیدستر فرفیون شیطرج فلفل در طلاها به کار برند و اگر سوء مزاج تر بود ادویه‌ای که در آن قبضی باشد مثل ابهل و سعد و دار فلفل و وج و سرد به کار برند و این دوای طلا قضیب مفلوج را سخت کند و علامت مفلوجی آن است که قضیب سست و لاغر شود و علامت مرطوبی آن که قضیب بر حال بود و لاغر نباشد بگیرند بورق و سنبل و غیر آن که در قول ابو سهل گذشت و طلا کنند و پیه‌ی شیر طلا کردن قضیب را سخت کند و اگر مغز پنبه دانه را به روغن زنبق یا به روغن قسط یا روغن خیری بسرشند در قضیب و خصیه و مقعد و کمرگاه و سرین و کف پا طلا کنند نفع بخشد و یا خردل فرفیون جندبیدستر و سعد و بورق و عاقر قرحا و حلتیت و فلفل و مغز پنبه دانه برابر بسایند و در روغن خیری یا روغن یاسمین و غیر آن بیامیزند و طلا کنند و اگر سبب سستی قضیب از سردی بود ادویه که در روغن آمیزند و طلا کنند از جنس جندبیدستر و فرفیون و عاقر قرحا باید و اگر سبب رطوبت بود داروها از جنس وج و ابهل و سعد باید

ابن الیاس گوید که اگر ضعف باه از ترک جماع مدتی دراز باشد توسع در اغذیه‌ی باهیه و نظر در تسافد حیوانات

و مالش به روغن‌های باهیه مثل روغن سوسن و ناردین و نرگس و بلسان و روغن حبهٔ الخضرا و روغن بابونه و قسط و زنبق و خیری زرد کنند و بر اغذیه و ادویه‌ی باهیه مثل ماهی تازه و شیر تازه با شکر و ماست با پیاز تر و هلیون و بادام شیرین و پسته و فندق و مغز جوز و زردی بیضه‌ی نیم برشت و حرشف و جرجیر حریص گردانند و بر قضیب و کنج ران و سرین کمرگاه و خواصر و خصیتین این روغن بمالند بگیرند روغن بان بیست درم و فلفل و حلتیت و جندبیدستر هر واحد نیم درم و مشک و مغز پنبه دانه دو درم و بورق نیم مثقال به اندک روغن حل کنند تا یکسان گردد پس باقی روغن بر آن ریزند و اگر دوای دیگر حاضر نباشد تخم جرجیر به مثل او فانیذ سرشته هر روز سه مثقال خوردن و بر آن بیضه‌ی نیم برشت نوشیدن آن را نفع کند و چون نعوظ ضعیف باشد این حقنه استعمال نمایند که در باه و انعاظ افزاید و شهوت جماع را قوت دهد بزرکتان و حلبه هر واحد بیست درم گندم و نخود کوفته هر واحد پانزده درم شبت و چقندر و جرجیر هر واحد کف شلجم قطع کرده بیست درم تخم پیاز تخم هلیون هر واحد سه درم قرطم کوفته بیست درم انجیر سفید ده عدد مویز منقی ده درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا به یک رطل و نیم آید و در آن روغن کنجد و روغن جوز و روغن زرد تازه هر واحد ده درم آمیخته در محقنه انداخته حقنه کنند و اگر به سبب قلت نفخ و ریح باشد اغذیه‌ی نافخه مثل نخود و شلجم مطبوخ و گزر و پیاز رطب بخورند و از اشیای حاره‌ی کاسر نفخ مثل سداب و تخم پنجنکشت و از بارده مثل کاهو و کشنیز خشک و تخم خرفه و نیلوفر و کافور احتراز نمایند و بر خوردن اغذیه‌ی باهیه حریص گردانند مثل هلیون و بادام شیرین و زرده‌ی بیضه‌ی نیم برشت و خرشف و جرجیر و حب البطم و پسته و فندق و جوز و شلجم و پیاز و گزر و کمات و نخود و کبوتر بچه مبزر و بط و مرغابی و دراج و تیهو و کبک و گنجشک و کبوتر صحرایی و قنابر بیضه‌ی کبک و شیر تازه و بیخ لوف و مغز چلغوزه و خروس خصی و انگور شیرین و انجیر پخته‌ی شیرین و عسل و موز و بهطه و حب قلقل و گوشت حملان و ماهی تازه بریان گرم و نان گندم کم نمک و حلبه و نارجیل و هرائس و بیضه‌ی گنجشک و دماغ آن و لوبیا و ماهی طریخ و نعناع و بادروج و دارچینی و سقنقور خصوصاً سره‌ی او و نمک او در اسن و روغن بادام شیرین و روغن کنجد و سمسم مقشر و سمین و بادیان و فلفل و مصطکی و بان و قرنفل و قرفه و روغن گاو و حبهٔ

الخضرا و باقلا و شکر و نبات و سکر العشر و فانیذ و قرطم و ریگ ماهی و شراب شیرین ریحانی و اگـر از اسـترخای آلت بود علاجش به علاج فالج کنند و هر صبح جلاب از گلقند عـسلی ده درم و بادیـان سـه درم جوشـانیده صـاف کرده بنوشانند و غذا مزوره‌ی نخوداب به شیره‌ی قرطم دهند و چون نضج در قاروره ظاهر گـردد اسـتفراغ بـدن بـه حب صبریا ایارج یا حب لوغاذیا کنند و به روغن‌های گرم مثل روغن قسط و زنبق و خیری و نرگس امثال آن مالش نمایند و از تناول فواکه و لبنیات و حموضات مریض حذر کنند

خجندی گویدکه اگر سببش استرخای آلت یا سردی اعصاب قضیب باشد علاجـش بـه عـلاج اسـترخا و فـالج از مروخات مسخن اعصاب و مسوجات و حمولات و حقنجات و مسهلات مذکوره در فـالج و اسـترخا نماینـد و اگـر در استرخای آلت قضیب لاغر گردد و مزمن باشد آن را تدبیر نیست وإلا تدبیر مذکور به کار برند و اگـر سـببش تـرک جماع و نسیان نفس آن را تا مدت طویل باشد توسع در اغذیه‌ی باهیه مثل مسکه با شکر و قلی‌ها به هلیـون و گـزر به زردی بیضه و امثال آن و شنیدن حکایات مهیج باه و استعمال مروخات به روغن‌هـای یابـسه مثـل روغـن بـان و قسط و زنبق کنند و ایضاً دلک دایم و تمریخ با دهان مقویه و شستن به شیر میش و به آب گرم و نشـستن در آن و طلا به زفت و به خراطین که در تعظیم قضیب خواهد آمد باید کرد

خضر و قرشی گویند که اگر به سبب قلت نفخ باشد یـا از افـراط بـرودت بـود پـس دلـک لطیـف و مرخـات بـه روغن‌هایی که مذکور گردد باید کرد بعده حبوب و ادویه منفخ مثل نخود و پیاز به زنجبیل و دارچینی دهند و یـا از فرط حرارت بود پس تعدیل به آبزنات و نافخات بارده مثل شفتالو و باقلا و شیر کنند و اگر سبب کثرت ترک جمـاع باشد به تدریج مجامعت نمایند و آنچه به سبب رخاوت قضیب باشد پس اگر در آب متقلص گردد به روغن‌های گرم مثل روغن بان و زنبق و یاسمین و قسط و غالیه علاج کنند و اگر متقلص نشود عـلاج نپـذیرد و اگـر سـه درم بـیخ نرگس در شیر تازه یک شبانه روز تر کرده برآرند و ساییده بر قضیب سوای حشفه طلا کنند فعل عجیب کند

ابن هبهٔ الله گوید که استرخای قضیب نوعی از انواع فالج است و در این مر طبیب را باید که به این طور امتحـان نماید که مریض را در آب سرد نشاند پس اگر ذکر او متقلص شود قابل علاج بـود وإلا عـلاج نپـذیرد و علاجـش بـه

استعمال ادویه مسخن ریاح ملطف اخلاط غلیظه مثل گلقند عسلی یا دواء المسک یا سنجرینیا کنند و مالش عضو به روغن‌های حاره مثل روغن بان و خیری نمایند و اغذیه‌ی مسخنه مثل گنجشک و کبوتر بچه و گوشت معمول به دارچینی و خردل دهند و به خوردن مویز و آشامیدن شراب کهنه امر کنند پس اگر زمانه‌ی این علت طول کند و در عضو آثار لاغری ظاهر شود در علاج او طمع نباید داشت

انطاکی گوید که آنچه به سبب احتباس اخلاط در نفس قضیب باشد علامتش عدم تقلص قضیب در آب سرد است و اکثر حقنه‌ها و مسوجات این باب برای این نوع مقرر است و آنچه به سبب طول عهد جماع باشد این با وجود استعمال ادویه‌ی باهیه محتاج به حکایاتی بود که مشتمل بر نکاح و وصف محاسن و غنج نسوان باشد و نظر به سفاد حیوان و ملاعبت زنان و اکثار میش و سرور بعده تقویت بادمان اغذیه‌ای که جامع حرارت و رطوبت و نفخ باشد مثل شلجم و نخودو گوشت و پیاز و زردی تخم مرغ و انواع جوز و لوز و پسته و هرائس و البان و شکر و عسل مجموع و مفرد و همچنین ادویه باید کرد

صاحب خلاصه گوید که این روغن انعاظ آورد و شهوت برانگیزد و نسخه‌ی او همان است که در قسم اول در قول انطاکی مذکور شد و این ضماد به غایت سودمند است فرفیون جندبیدستر بیربهویی خراطین خشک مویزج همه مساوی در شراب انگوری دو پاس سحق کنند و حب‌ها ساخته نگاه دارند عند الحاجت یکی از آن ساییده حشفه گذاشته بر قضیب طلا کنند و بعد از دو ساعت مشغول جماع شوند و این ضماد در قوت نعوظ و شهوت اثری عجیب دارد کافور سهاگه هرکدام دانگی قرنفل دوازده عدد فلفل سیاه شازده دانه همه را باریک ساییده به آب حب‌ها ساخته نگاه دارند و وقت حاجت ساییده طلا کنند و چون خشک شود مباشرت نمایند و این دوا مجلوق را فایده‌ی تمام دهد خراطین نیم دانگ زرینج سرخ و ورقی در روغن کنجد در ظرف آهنی به دسته‌ی آهنی نیکو بسایند تا چون مرهم شود حشفه گذاشته باقی را مالیده به پارچه بپیچند تا هفت شب نمایند و صبح به آب گرم بشویند و اگر سیماب را هزار نوبت از پارچه‌ی هفت بگذرانند و قلعی و سرب هر یک به وزن سیماب گرفته هفت هفت نوبت در روغن سرشف و ماست صاف کنند و با هم گره زده نازک بسایند و هم‌چند آن‌ها فلفل سیاه آمیخته باریک ساییده به

قدر چهار سرخ هر روز با شیر ماده گاو با برگ تنبول بخورند در انگیختن شهوت و تقویت معده فایده‌ی تمام دارد واگر خون خروس سیاه رنگ که جفت نشده باشد یا مثل آن بول خر جوان آمیخته راست خوابیده بر قضیب طلا کنند و بادکش بجنبانند تا خشک شود همچنان سه نوبت به یک مجلس به عمل آورند و در آن روز جماع نکنند روز دوم مشغول شوند برای مجلوق و ضعیف الاعصاب به غایت مفید است و این شراب در این باب عجیب الأثر است زنجبیل دار فلفل زردچوبه فوفل برگ بنگ خولنجان فلفلمویه دار هلد سعد اسگند ناگوری زرنباد بابرنگ بزرالبنج پوست خشخاش هر کدام نیم آثار فلفل سیاه یک پا و دارچینی نیم پا و دانه‌ی هیل دو سیر شاهی عاقر قرحا نیم پا و اظفار الطیب پنج درم کافور نیم درم جمله را جوکوب نموده و سه چند مجموع قند سیاه را در آب گرم یک نیم من پخته حل کرده در میان خم انداخته دهن آن را ببندند و در ته خم سرگین اسب یا سرگین فیل بنهند و دهن خم را نیز به سرگین در پوشند و در هوای سرد دو هفته و در تابستان تا ده روز نگاه داشته بیرون آرند و شربت را پالوده در شیشه‌ها پر ساخته بدارند و هر روز به قدر نیم رطل به چهار دفعه بنوشند و زیاده بر دو رطل جایز نیست و باید که در وقت نوشیدن طعام موجود باشد غذا کباب و گوشت با روغن بسیار و نان تا یک هفته بر این مداومت کنند

ابومنصور گوید که بگیرند پیه‌ی گرده‌ی نر گاو و بگدازند و در آن اندک بیخ نرگس و عاقر قرحا و مویزج ساییده بیامیزند و بر ذکر بمالند و روغن رازقی و بلسان نافع‌تر است اگر ضعف قضیب از برودت تنها باشد و اگر با وی رطوبت باشد روغن ناردین و روغن سعد بهتر بود

نسخه‌ی مسبوح متوکل و این مسبوح قوی است و متوکل استعمال می‌کرد فرفیون جندبیدستر عاقر قرحا هر یک نیم درم مشک ربع درم در یک اوقیه روغن خالص حل کرده بردارند و وقت حاجت بر مراق و زهاره ذکر بمالند که عجیب است و مالیدن ذکر به شحم اسد و تخم انجره مهیج باه است و یا بورق و حلتیت سرمه‌سا نموده به عسل آمیخته بر بیخ ذکر و مراق و باطن قدم بمالند و یا بگیرند مغز سر گنجشک ده عدد هنگام هیجان آن‌ها و در سایه خشک کرده با روغن زنبق بسایند و بر ذکر و کف پا بمالند و اگر ذکر را فالج افتد مریض را در آب سرد ایستاده

کنند اگر بدان ذکر را تقلص و تشنج ظاهر شد به علاج زایل شود وإلا فلایس اگر از سردی باشد علامتش آن است که لاغر بود و هنگام گرمی بدن در بعض اوقات خفت یابد علاجش مروخات مسخنه مثل جندبیدستر و فرفیون و شیطرج و مانند آن است و اگر از رطوبت باشد علامتش آن است که دائم مسترخی بر یک حال بود و با وجود آن ثقیل غلیظ باشد علاجش تمریخ است به اشیایی که در آن قبض و تجفیف بود مثل اسبل و سعد و وج و جوز السرو و مانند آن و در علاج به استعمال قضیب در جماع استعانت نمایند که آن ریاضت است و هر عضو به ریاضت مخصوصه‌ی خود قوی گردد

شریف خان و سرهندی می‌نویسند که این روغن صاحب سته‌ی ضروریه ذکر کرده و تجربه کرده شد بگیرند گنجشک نر در وقت هیجان آنها پنجاه عدد و ذبح کرده پر او دور نموده مقابل خانه‌ی زنبور عسل بیاویزند تا آن را زنبور بگزد پس در دیگ کرده زیت زرد سه رطل بر آن انداخته بجوشانند تا مهرا شود و فرود آورده روغن مذکور در شیشه بدارند و بر کف پا بمالند که انعاظ شدید آرد و بدون جماع ساکن نشود و این روغن بر ذکر نیز مالند و در نزهته در علاج استرخای ذکر نوشته که شب یمانی به آب آهن بخورند یا کباش قرنفل یک درم و مشک خالص یک حبه و شکر سفید پانزده درم در صد درم شیر میش و در تجربه‌ی صحیح یافتم

و این معجون تألیف هرمس (هرمس به کسر اول و سوم اسم ادریس پیغمبر علیه السلام که هم نبی و هم پادشاه و هم حکیم بود) علیه السلام است دو مثقال به آب پیاز و زردی بیضه تا سه روز بخورند و هر که اراده‌ی اقتصار کند دو ثلث درم به اندک کندر یا مصطکی بخورد و آن را ساعت به ساعت بخاید تا منحل گردد پس بر بستر بخوابد بدون آن که پای او بر زمین رسد و در گوش خود پنبه بدارد هنگام خاییدن آن و چیز خوشبو ببوید و چون اراده‌ی قطع نعوظ کند گلاب که در آن اندک کافور حل کرده باشند بر ذکر بپاشند که این هیجان او ساکن کند و در توصیف این معجون خارج از بیان گفته‌اند عاقر قرحا تخم قریص تخم پیاز عود صلیب ذکر مغز چلغوزه تخم گندنا لحی دمی شقاقل روغن بادام روغن بلسان و اگر میسر نشود روغن قسط هر یک ده مثقال تخم جرجیر حب البان خردل سفید حرمل زعفران هر یک پنج درم تخم جزر فلفل سفید مغز پنبه دانه سنبل الطیب زراوند طویل روغن

خسته‌ی مشمش روغن نارجیل هر یک شش مثقال بلیه انیسون هر یک بیست مثقال خشخاش دار فلفل هر یک سه مثقال تخم ثوم پانزده مثقال فلفل سیاه زیره‌ی کرمانی قرفه روغن بید انجیر هر یک چهار مثقال حب البطم چهل مثقال لف دو مثقال دارچینی مثقال روغن زنبق زیت انفاق هر یک هشت مثقال روغن گاو کهنه چهل یا بیست و پنج مثقال ادویه را باریک ساییده به روغن‌ها لت کنند و در عسل مصفی سه چند ادویه در حالی که بر آتش باشد بیامیزند تا یک ذات گردد و ضعف باه که به سبب اخراج منی از دست باشد به باعث ضعف اعصاب بود و گاهی در آن قضیب از وسط و گاهی از عقب لاغر شود پس باید که اول قسمین او نمایند بعده به علاج تقویت اعصاب پردازند و بعضی سلاطین در بعض تصانیف خود نوشته‌اند که این جوارش مجرب و بی‌عدیل است و در آن خطا در تقویت باه نیست مشک یک نیم دانگ قاقله کندر هر یک مثقال و باقی اجزا همان است که در جوارش ملکی مذکور شد

و حب جالینوس که آن همه مسطور شد نیز در این باب مجرب است نسخه‌ی روغن و این روغن از تراکیب حکیم علوی خان است کجی آلت را ببرد بگیرند روباه نر صحیح و گلوی او خفه کرده به آب که هم وزن آن باشد بجوشانند تا آن که به غایت مضمحل گردد و آب به قدر ربع بماند پس در پارچه انداخته به دست بمالند تا اکثر اجزای او از پارچه برآیند و آنچه برآید مقدار دو چندان روغن بیدانجیر آمیخته در ظرف آهن بپزد تا آب بسوزد و روغن بماند در ظرف شیشه یا چینی بدارند بعد از آن بگیرند زردی حقنه شش عدد پیه‌ی آهو چهار درم پیه‌ی شیر هشت درم پیه‌ی خوک صحرایی شانزده درم خراطین خشک دوازده درم بیربهویی دوازده درم سانده دو عدد زلو کلان دو عدد زهره‌ی ماهی روهو دو عدد زهره‌ی گاو دو عدد کژدم سیاه یک عدد گوه سفیده یک عدد فلفل سیاه چهار درم دار فلفل هشت درم عاقر قرحا دوازده درم زعفران گوگود آنوله سار پوست بیخ کنیر سفید موصله مهجنه که از وسط درخت او برآید افیون سنبل سنگهیا بزرالبنج جند جوز بوا بسباسه مصطکی گهونکچی سفید گهونکچی سرخ مالکتگنی زرینج زهر بچهناک تیلیه زهر هلدیه هر یک شش ماشه دارچینی چهار درم ریگ ماهی یک عدد قرنفل چهار ماشه کچله چهار ماش مغز جمال گوته دو ماشه باید که اول کچله و جمال گوته و بچهناک تیلیه و

هلدیه در سرگین گاومیش بپزند بعده در شیر میش دو بار بپزند بعد جمال گوته و کچله را مقشر کنند و بـا همـه‌ی ادویه کوفته بیخته با ورغن بیدانجیر مذکور بسایند تا آن که روغن باقی نمانـد و ادویـه خـشک گـردد بعـده در آب ادرک بعده در آب پیاز سفید پس در آب چرچیه؟ پس در شیر تهوهر و سیند هر قدر که میسر آید پـس در شـراب قند سیاه کثیر الحدت بسایند بعد از آن در شیشه‌ی گل حکمت کرده بچکانند یا ادویه بر پارچـه‌ی منفـت بـه قـدر ذراع طلا کرده فتیله ساخته در چراغ به روغن کنجد بیفروزند و سر فتیله مایل به زیر دارند و زیر او ظرف چینی یـا آهن بدارند و آنچه بچکد در ظرف چینی نگاه دارند و به قدر ربع طسوج بر ذکر سوای حشفه طلا کرده برگ تنبـول به رشته‌ی خام بندند و در خواب روند و صبح بگشایند گفته که سه روز کفایت کند عنی را صحیح گرداند لیکن باید که در این ایام قضیب را به آب سرد نشویند و اگر این روغن بر پستان مسترخی طلا کنند به غایـت سـخت گردانـد گویند که این به مرات آزموده است

نسخه‌ی معجون هندی و این معجون هندی در تسخین آلات منی و تهییج شهوت مجرب است ثعلب مصری نـه درم دارچینی پنج درم قرنفل تخم انجره تخم جزر ماز و حلبه مغز بادام مغز چلغوزه هر یک سـه درم زرنبـاد اونگـن سنبل الطیب نار مشک بسباسه ساذج هندی مغز پسته هر یک دو درم تخم پیاز تخم شبت تخم شـلجم و والـه هـر یک یک درم نخود بریان صندل قاقلین هر یک چهار درم مغز نارجیل خشخاش بابونه خرمای تـازه هـر یـک هـشت درم پوست خشخاش شصت و دو نیم درم افیون شش ماشه کافور سه ماشه زعفران دو مثقال شیر گاو یک نیم رطل شکر سفید سه ربع رطل عسل مصفی دو نیم رطل خرما را در شیر بجوشانند تا مهرا شود صاف نموده به قوام آرند و بگیرند یک حبه از عطر قنب که آن را چرس گویند به مقابله‌ی هر توله از ادویه‌ی مسحوقه و ادویه بدان مالیـده بـه قوام مذکور آمیزند و حسب تحمل مزاج استعمال نمایند که این ازاله‌ی عنیت حادث نماید

و صاحب تذکره گفته که بگیرند سیر مقشر و در شیر میش بجوشانند پس به روغن زرد پس در عـسل بـه قـوام آورده بخورند که آن تهییج باه کند و چیزی مثل او نیست و در کتاب الرحمۀ است که اطبا متفق‌اند بر این معنی که چون عسل جوشانیده کف او بردارند و تخم ترب سوده در آن آمیخته به سرعت از آتش فرود آرند و هر روز بر ناشـتا

و هنگام خواب بلیسند اگرچه صاحب او باطل الحرکهٔ باشد قوت جماع کذا اعاده کند و این مجرب است

نسخه‌ی روغن عاقر قرحا و از مجربات این روغن عاقر قرحاست بگیرند عاقر قرحا یک اوقیه و نیم کوفته در یک رطل آب بپزند تا دو اوقیه بماند و مثل او زیت بر آن انداخته بجوشانند تا آب فانی شود بردارند و استعمال نمایند و این معجون هندی نافع است خولنجان قرنفل اسگند موصلی سیاه کبابه خشخاش پهپهلی کوفته بیخته به عسل بسرشند و به قدر جوز صبح قبل طعام و شب بعد طعام بخورند و مداومت او نمایند که این از عجایب است

نسخه‌ی لعوق حب القطن و صاحب تذکره‌ی ترکیبی مسمی به لعوق حب القطن ذکر کرده و گفته که آن اعاده‌ی باه بعد یاس کند و من تجربه‌ی او کردم و قوی‌تر از آنچه گفته یافتم مغز پنبه دانه بیست درم دارچینی تخم انجره قرنفل مغز چلغوزه هر یک پانزده درم شقاقل زنجبیل هر یک ده درم دار شیشعان هفت درم قسط تخم کتان بریان مصطکی هر یک چهار درم ساییده به سه چند آن عسل مصفی بسرشند و یک مثقال بخورند و این لعوق عجیب است استاد جالینوس برای سعال قدیم تصنیف کرده و بر آن صورتی فائض شد که افعال او در کمال قوت ظاهر گردید و شخصی که بدحال بود و امید حیات خود نداشت به من شکایت باه نمود و او را خورانیدم و در آن قوت جماع هیجان کرد و از بعضی مجربین شنیده‌ام که او آرد نخود بریان مقشر و مغز بادام سفوف کرده صبح و شام خورد تأثیر بین مقابل تأثیر لبوب یافت

نسخه‌ی روغن و این روغن عضو مفلوج را قائم کند سر شش درم فرفیون عاقر قرحا هر یک دو درم فلفل سیاه سداب هر یک یک نیم درم نیم کوفته شب در آب تر کنند و صبح جوشانیده صاف نموده روغن نرگس روغن نارجیل پیه شیر هر یک هشت درم بر آن انداخته بالش ملایم بجوشانند تا آب فانی شود و روغن باقی ماند بعده بگیرند بیخ نرگس و عاقر قرحا و مویزج نیم کوفته هر یک یک درم زهره‌ی گاو شب تر کرده پس یک جوش داده بر آن زهره ریخته بپزند تا مائیت فانی شده روغن بماند بعده بگیرند بیخ نرگس و دارچینی و عاقر قرحا و مویزج نیم کوفته هر یک یک درم زهره‌ی بز دو عدد و به دستور اول عمل نمایند بعده بگیرند فرفیون و قسط تلخ و عاقر قرحا هر یک یک درم فلفل سیاه حب الفار پیاز نرگس خشک هر یک دو درم و مثل فعل اول عمل کنند بعده بگیرند

فرفون و عاقر قرحا هر یک دو درم و بسباسه و دار فلفل هر یک یک نیم درم تخم جرجیر نیم درم و بـه طریـق اول فعل نمایند بعده بگیرند جوز چهار درم و مشک سه درم و بـه هـر روزه دو درم و جندبیدسـتر هـشت درم و باریـک ساییده اول موم مصفی یک درم در روغن مدبر انداخته بر آتش ملایم نهند تا بگدازد پس ادویه‌ی سوده پاشیده حل کنند تا مثل مرهم گردد و بردارند و سوای حشفه طلا کنند و این روغن را یاد دارند که قائم کننـده‌ی عـضو مفلـوج است و آنچه قایم مقام خواص است و نفیس در شرح موجز از ادویه‌ی مبهی ذکر کرده این است که بگیرنـد قـضیب گاو و خشک کنند و براده کرده کوفته بیخته در روغن گاو بریان کنند و بر نیم برشت پاشیده بخورند و یا در گوشت بپزند و اگر با وی خراطین در گوشت جمع کنند غذا در مرتبه‌ی ناف سقنقور باشد.

علاج ضعف باه از امور وهمیه

ازاله‌ی وهم به لطایف الحیل کنند مع تقویت دل و دماغ و استعمال ادویه‌ی باهیه و به قـول سـرهندی مـداومت انوشدارو و دواء المسک حلو مجرب است بعضی گفته‌اند که آن ازاله‌ی بکارت کند و کثیر النفع اسـت خـصوصاً اگـر ادویه‌ی او به روغن بنگ حسب مزاج چرب نمایند و اکثار استعمال این ماء اللحم نمایند. سنبل الطیب ساذج هندی بهمنین قاقلین قرنفل دارچینی عود پوسـت تـرنج گـاو زبـان زعفـران بوزیـدان و اشـنه صـندل سـفید بادرنجبویـه فرنجمشک کشنیز خشک زرنباد درونج بادیان مصطکی سعد هر یک دو مثقـال خـصیۀ الثعلـب شـقاقل گـل سـرخ ابریشم مقرض هر یک چهار مثقال حلوان خوان و خروس و دراج هر یک چهار عدد تیهو هفـت عـدد عـرق بیـد دو رطل عرق گاو زبان چهار رطل عرق بادرنجبویه سه رطل عرق گل گاو زبان آب سیب هر یک دو رطـل آب بهـی دو رطل و گاهی در آن عنبر و مشک هر یک مثقال اضافه کرده می‌شود مثل گلاب عرق کشند و حسب مزاج بنوشند و این در اباه به غایت نافع و مقوی جگر و قلب و دماغ است و اگر آن را به شراب ممزوج کنند هیچ دوا و غـذا برابـر او نباشد گویند هر که بدین نفع نیابد امید صحت او نبود

محمود گوید که اگر سببش وهم بود که به نفس آن سبقت کرده باشد مثل آن که کسی بر آن سحر کرده و رجولیت او زایل شده علاجش ازاله‌ی آن وهم است از نفس به لطف حیل‌ها مثل آن که بگویند که فلان تعویذ مجرب این می‌نویسد و از آن تعویذ گرفته بر آن تعلیق نمایند

خجندی گوید که اگر سبب اوامر وهمی باشد مثل خوف یا زهدی چنانچه بعضی متورعین را می‌باشد یا بغض مجامع و کراهت شکل او مع بشاعت منظر او یا به سبب احتشام او و هیبت او با محبت مفرط به مجامع علاجش دفع این آراء است از نفس به رفع بغض و تحسین کرده در اول و تحقیر شأن مجامع در ثانی در جوع به عقل به رفع این آراء و اوهام اگر سببش وهم باشد مثل آن که بر آن سحر کرده آن را حبس نموده چنانچه نزد عوام مشهور است تدبیر به ازاله‌ی آن وهم نمایند

انطاکی گوید که گاهی ضعف باه به سبب میل نفس به سوی زهد و خلوت و ..؟ به سبب رغبت او در توحش بود و گاهی به سبب کراهت مجامع یا از قبح صورت یا از کثرت ممارست مجامع باشد مثل لذت گیرنده از طعامی که کثرت خوردن او کرده باشد پس اجماع اطبا بر این واقع شده که چیزی داعی‌تر برای شهوت باه از تبدیل زنان نباشد و شک نیست که علاج آنچه از این اسباب مذکوره باشد قطع آن سبب است و بعد ازاله‌ی آن هر گاه ضعفی باقی باشد حسب سبب آن علاج کنند

عبدالعزیز گوید که گاهی باه صحیح باشد مگر در واهمه احتشام زن یا خوف از آن که بر آن قادر نخواهد شد و مانند آن از خیالات متمکن گردد پس هر گاه از آن قربت کند نعوظ او زایل شود و گاهی خفقان و عرق و رعشه حادث شود و علاج این مشکل بود مگر به تقویت قلب و تفریح و دفع خیال بدانچه ممکن باشد و منهیاتی که در آن سکر باشد سیما روغن قنب را فایده بسیار است بهر آن که سکر حیا و خوف را کم می‌کند و گویند که هر روز نوشیدن ربع رطل گلاب به دو مثقال دواء المسک نافع است

صغر قضیب یعنی کوتاهی ذکر بدان که اکثر به سبب صغر قضیب زن لذت از جماع نیابد و از این جهت انزال نکند پس عدم حصول لذت و انزال موجب تنفر زن از زوجیت آن مرد و طلب غیر آن و باعث انقطاع نسل می‌گردد و

ایضاً چون زنان در اکثر امر به طی الانزال می‌باشند و به واسطه‌ی آن حاجت ایشان باقی می‌ماند پس عدم اتمام احتیاج آن‌ها سبب قصور استلذاذ و نبودن اولاد می‌شود بالجمله استعمال معظمات ذکر و ملذذات جماع و منزلات نساء از اسباب ازدیاد الفت و توالد و تناسل است و هر سه جدا جدا مسطور می‌گردد

ذکر معظمات ذکر بدان که عظم قضیب در طول نمی‌شود مگر در سن نمو و بعد از آن در عرض و عمق می‌افزاید و آنچه بالخاصیت قضیب را بزرگ سازد این است که زلو و خراطین خشک را بکوبند و با روغن کنجد یا زنبق یا سوسن سرشته بعد از آن که ذکر را به پارچه‌ی درشت بسیار مالیده باشند بر آن طلا کنند و شب بدارند و صبح بشویند و مکرر به عمل آرند و اگر قضیب را به چیزی خشن بمالند بعد از آن زفت رومی با روغن یاسمین طلا کنند نیز بزرگ شود و شیر میش را نیم گرم کنند و خرقه در آن تر کرده بر ذکر نهند و چون خشک شود باز چنین کنند ذکر فربه شود

و به قول سویدی اگر پیه‌ی درل بر ذکر بمالند و یا بعد شستن ذکر به آب گرم روغن بلسان بمالند و یا به عصاره‌ی کرفس ذکر مکرر بشویند و یا به شیر غنم مکرر بمالند و یا هر روز به دلک ذکر از زیت مداومت کنند و یا تخم انجره سوده به عسل سرشته بمالند و یا زهره‌ی ماکیان سیاه به عسل آمیخته بمالند و یا قسط و صندل و اسارون و بزرالبنج سرخ و نمک اندرانی ساییده به روغن گاو سرشته هفت روز متواتر بر ذکر ضماد کنند هر واحد تغلیظ ذکر نماید

جرجانی گوید که خراطین خشک کرده به روغن کنجد ساییده طلا کنند و هر گاه که چیزی طلا خواهند کرد اول قضیب را بمالند تا سرخ شود پس دوا طلا کنند و دیوچه در نارجیل که آب او در آن موجود بود انداخته بنهند تا آب نارجیل خشک شود پس بسایند و طلا کنند و هر صبح و شام به خرقه‌ی درشت ذکر را بمالند تا سرخ شود و به شیر تازه خاصةً شیر گوسفند طلا کنند و بگذارند تا خشک شود پس زفت رومی طلا کنند تا ماده از آنجا کشد و نگذارد که تحلیل پذیرد و نگاه دارد تا غذا گردد و بزرگ شود و روغن‌های گرم و آب بادروج مالیدن سود دارد

خضر گوید که مالش بسیار به پارچه‌ی درشت پس تدهین با دهان حاره پس الصاق زفت بر آن ذکر را بزرگ

سازد و ریختن آب گرم و طلا به زفت هر عضو را بزرگ می‌سازد و کثرت استعمال این عضو این را بزرگ کند و تعطل و ترک او موجب هزال و ذبول آن گردد و چون قضیب را از بیخ نرگس بمالند غلظ او بسیار کند و گویند که حلق موی عانه تعظیم ذکر نماید چنانچه حلق را پس تغلیظ گردن کند

انطاکی گوید که آنچه در تعظیم آلت شایع شده از آن چیزی صحیح نیست مگر آن که در آن کیر خر باشد و آن را بخورند و یا با وی قمح بپزند و آن را به ماکیان خوارانیده ماکیان بخورند و یا در زیت مهرا بپزند بنوشند و بدان تمریخ نمایند و همچنین زلو و لصوق زفت و موم هر دو به دم الاخوین و بورق و انزروت آمیخته

خجندی گوید که دلک با دهان حاره و شحوم تغلیظ ذکر نماید و بگیرند حلباب و آن نوع بزرگ لبلاب است که در آن شیر باشد و آب بادروج و بدین هر دو خراطین سوده بیامیزند و بر ذکر طلا کنند بعد دلک قوی محمر و از بعضی اصدقا شنیده‌ام که آن شخصی را به گذاشتن فتیله‌ی معمول از ادویه در احلیل اوامر گردد و در همان روز قضیب او منتفخ شد و آن را تب قوی و اختلاط ذهن و اعراض هائله عارض گردید پس طبیبی فصد او کرد و آن اعراض ساکن شد و قضیب او عظیم بزرگ از آن که پیش‌تر بود باقی ماند

بعضی متأخرین می‌نویسند که مغز سر خر به روغن کنجد جوشانیده طلا کردن مفید است و پیاز نرگس را که گل نیاورده باشد اندکی بتراشند و از آن پیاز قضیب را بمالند چندان که سرخ گردد پس شیر میش بمالند و صبر کنند و در روز چند مرتبه این عمل نمایند تعظیم ذکر نماید و کذا طلا به خولنجان باهر روغن مسمن و مغلظ ذکر است و کذا کاپپهل به شیر میش ساییده و طلا سازند و تمام شب بسته دارند و صبح به آب گرم بشویند و چند روز ادامت بر این سازند و دلک دایم و عقب آن مالش روغن مورچه نافع بگیرند مورچه‌ی دراز هفت عدد و با روغن زنبق در شیشه انداخته سر او محکم کنند و در سرگین گوسفند یک شب و روز دفن نمایند و بپالایند و مکرر به کار برند و این روغن نیز سطبری قضیب آرد و سرگین کبوتر سه پا و بزروی بیضه‌ی مرغ ده عدد سرشته غوک خشکی یک عدد شیر و یک عدد زاغ سیاه یک عدد زلو پنج عدد بیربهویی خراطین گل دهاده زعفران جوز بوا هر یک یک توله روغن کنجد نیم آثار جمله را با یکدیگر صلایه کرده در شیشه نموده روغن بچکانند و بر قضیب طلا نمایند

مؤلف گوید که در بیاض استاد مرحوم مرقوم است که اگر روغن تلخ در ظرف نو نگاه دارند و مغز سر گنجشک نر و مغز سنگ‌پشت بر آتش جوش دهند و در روغن انداخته طلا نمایند در دراز کردن قضیب بی‌نظیر است و ایضاً در آن بیاض مسطور است که برای درازی قضیب زعفران و قرنفل دارچینی تج عاقر قرحا و غیره که نسخه‌ی آن در ذیل اضمده و اطلیه‌ی مقوی باه مسطور شد به عمل آرند و یا اسگند دارهلد افیون بیخ کنیر سفید در بول خر ساییده طلا کنند تا یک هفته که مجرب است و یا مغز سر گنجشک نر باقنه و روغن تلخ ساییده ضماد کنند و برگ پان پیچیده از رشته‌ی خام بندند و در مجربات والد مغفور است که بگیرند ضفدع خشک و کلان چندان که بعد خشک شدن به قدر پا و آثار بماند و مغز سر خر پا و آثار زلو خشک پا و آثار خراطین خشک پا و آثار همه را نرم کوفته در شیشه‌ی گل حکمت کرده انداخته چوه بکشند و به کار برند و ایضاً سم دراز گوش اسگند گچ پیل هر سه برابر با شهد آمیخته طلا کردن برای درازی و سطبری آلت نافع است و همچنین بارکتایی بزرگ سرشف سفید قسط تلخ اسگند ناگوری مساوی کوفته بیخته به آب سرشته چند مرتبه بر قضیب بمالند و بالای آن پارچه بندند که مجرب است و اگر خراطین خشک یک توله به شیره‌ی برگ کتایی خرد یا در شیر میش ساییده بر پارچه‌ی آغشته بر قضیب پیچند و هشت پاس دارند بعده به آب گرم بشویند همین نوع سه چهار بار عمل کنند به اندازه‌ی سه چهار جو دراز گردد و مجرب حکیم جعفر است و ایضا سفید پیخال کبوتر صحرایی سیماب ایلوه عاقر قرحا اندر جو در شراب بر تابه‌ی آهنی از دسته‌ی آهن کهرل کرده بر ذکر طلا نمایند و برگ پان بندند همین سان چند روز کرده باشند که ذکر را فربه و دراز و قوی گرداند و اگر زهره‌ی گرگ دو دانگ مشک ترکی نیم درم به روغن نرگس مخلوط کرده بمالند قضیب را سخت و بزرگ گرداند و چند نسخه‌ی طلا و روغن معظم ذکر در بحث ضعف باه مذکور شد

بیان ملذذات جماع بدان که بعضی را لذت جماع مفقود یا ناقص می‌شود و سببش استیلای برودت بر آلات تناسل بود و علاجش استعمال همین ادویه است که در این جا مسطور می‌گردد و لذت مرد اکثر در تنگی فرج و خشکی و گرمی و عطریت آن می‌باشد و مضیقات فرج و مسخنات و معطرات آن در امراض رحم بیاید و در این جا

ملذذات طرفین و زنان به قلم می‌آید چنانچه به قول جرجانی اگر عسل زنجبیل مربی بر قضیب بمالند با هر که مجامعت کنند موجب دوستی گردد و کبابه یا عاقر قرحا یا حلتیت در دهن گیرند و آب دهن بر قضیب بمالند و بگذارند تا خشک شود لذت زیاده گردد و آن زن جز او را نخواهد و یا بگیرد عاقر قرحا زنجبیل دارچینی مساوی و ساییده به اندکی عسل بسرشند و حب ساخته نگاه دارند و پیش از وقت حاجت به سه ساعت یک حب در دهان گیرند و آب او بر قضیب مالیده بگذارند تا خشک شود پس جماع نمایند و اگر وزن هر سه ادویه یک یک مثقال بگیرند و مشک یک حبه داخل نمایند نیز فایده بخشد و گویند که اگر فلفل و زنجبیل و سقمونیا با عسل بر ذکر طلا کنند همین عمل کند و خایه‌ی گربه‌ی سیاه و پیه‌ی بز سرخ در روغن بریان کنند چنانچه بسوزد آن روغن بر قضیب طلا کرده نزدیکی هر زن که نماید دیوانه و شیفته‌ی او گردد و اگر عروسک که در هندی بیربهویی گویند در روغن ماده گاو بریان نمایند چنان که بگدازد پس بر قضیب بمالند و مجامعت کنند هر دو مشتاق یکدیگر شوند و گویند هر مردی که زهره‌ی گرگ را در شهد و آب آمیخته وقت مجامعت بر حشفه‌ی خود طلا کند و نزدیک زن شود آن زن بی او آرام و قرار نگیرد و کذالک اگر پیه‌ی گرگ بر قضیب مالد دوستی زیاده شود و در بیاض استاد مرحوم مرقوم است که خون مرغ سیاه باشد بر آتش جوش دهند بر قضیب بمالند و مجامعت کنند چندان لذت یابد که بیهوش شود و گرد اندرون گل کیوره و یا پشک سفید کرده ...؟ زن هر واحد در شهد آمیخته طلا کردن ملذذ است و کذا مشک تبتی دو سرخ سهاگه تیلیا چار سرخ دارچینی ...؟ در شهد صلایه کرده بر قضیب ضماد کنند و بعد خشک شدن جماع نمایند و اگر عاقر قرحا وج ترکی مساوی سوده با شهد سرشته بر قضیب بمالد و ساعتی بگذارد و بعده با جامه‌ی باریک پاک کرده به جماع مشغول شود چندان زن لذت یابد که در هوای آن مرد دیوانه شود و جز او دیگری را نخواهد

و ایضاً برای فریفته کردن زن اسبند لاهوری دارهلد افیون بیخ کنیر سفید برابر ساییده بمالد و جماع کند و این دوا نیز مجرب نوشته سکبینج مقل شب سوخته هر واحد یک مثقال کوفته بیخته به آب بادیان رقیق صاف ساییده بر حشفه طلا کند و بعد خشک شدن جماع کند

و ایضاً مغز بلیله عاقر قرحای گجراتی پیخال کبوتر صحرایی برگ بنگ شهد در شراب خالص حل نموده بر قضیب طلا کند و بعد خشک شدن به جماع پردازد و اگر یک دانه فلفل سیاه با صندل سحق کرده بر قضیب طلا کند لذت بسیار یابد مجرب است و یا پیخال کبوتر خاکستر موی سر عورت زهره‌ی زاغ زهره‌ی خروس بیربهویی تازه دارچینی عاقر قرحا بسباسه هر یک یک جزو مشک نیم جزو به شهد حب بندند وقت حاجت به شراب ساییده طلا نمایند هر گاه خشک شود مشغول به جماع شوند و این دوا به غایت باعث لذت طرفین می‌گردد و پیاز نرگس زهره‌ی گاو مویز منقی عاقر قرحا مساوی وقت جماع بر قضیب طلا کنند و بعد از خشک شدن مباشرت نمایند و اگر زهره‌ی ماهی روهو دار فلفل با روغن گاو زن در فرج طلا کرده به مرور عنت نماید مرد فریفته‌ی آن زن شود و همچنین گوشت ممولا خشک کرده ساییده در عسل آمیخته اگر در فرج بمالد مرد فریفته‌ی زن شود و اگر قرنفل زعفران دارچینی عاقر قرحا مشک باریک نموده در عسل مقوم مقدار نیم حبه آمیخته وقت جماع یک حب در دهان دارد و لعاب بر قضیب طلا کند لذت دهد و در بیاض والد مرحوم نوشته که سوای زعفران و دارچینی هر سه دوای مذکور را در آب پیاز یا ادرک طلا نموده شوئیده مشغول به کار شوند و عسل زهره‌ی خروس سفید هر دو مساوی طلا کردن منعظ و ملذذ است و گویند که اگر خراطین بیربهویی مساوی به آب سوده طلا نمایند و با عورتی مشغول شوند مرد دیگر بر آن قادر نتواند شد و این دوا ملذذ و مقوی باه است دار فلفل را در شراب دو آتشه تر کنند بعده در زهره‌ی مرغ ساییده حب بندند و در شراب ساییده سوای حشفه طلا کنند

و ایضاً دارچینی عاقر قرحا قرنفل زعفران بوره‌ی ارمنی زهره‌ی گوسفند صمغ عربی زنجبیل کبابه برابر ساییده به عسل سرشته طلا کنند و بعد خشک شدن جماع نمایند و ایضاً دارچینی سلیخه نمک سنگ سفیدی پیخال کبوتر صحرایی به عسل کهرل کرده بر ذکر طلا سازند چون خشک شود جماع سازند

و ایضاً مردا سنگ با قرنفل و زهره‌ی مرغ سیاه طلا کردن مجرب است و این طلا معمول سهیل خان نهایت ملذذ و معظم قضیب و منزل عورت است زهره‌ی ماکیان سیاه که کرکنات گویند گرفته قدری دهن آن از میل گشاده قرنفل پنج عدد فلفل سیاه هفت عدد ساییده در آن انداخته دهن تلخه بسته در سایه آویزند هر گاه خشک شود

ادویه برآورده قدری به لعاب وهن یا شهد حل کرده قبل از جماع بر ذکر طلا کند چون خشک شود مباشرت نمایند و این طلا نیز ملذذ و دافع سستی قضیب مجلوق است مالکنگنی قرنفل جوز بوا بسباسه عاقر قرحا هیراهینگ دارچینی پهکرمول قسط تلخ بیخ کنیر سفید زعفران اسگند ناگوری سهاگه سرشف از هر یک یک ماشه در آب کتایی خرد چهار پاس کهرل کند و حب بسته نگاه دارد هر یک مقدار یک ماشه و یک حب در آب دهن حل کرده ضماد کند و بعد یک پاس به آب گرم شسته جماع کند و این دوا نیز ملذذ و منزل زن است حجر البقر حرمل هر یک توله دو پاس در کهرل بسایند تا سرمه‌سا گردد اندک در آب دهن یا شهد حل کرده بر قضیب طلا کنند و مجامعت نمایند و اگر سهاگه پهکری لونگ شهد هر یک ماشه حل کرده در زهره‌ی مرغ سرشته بر قضیب طلا کند و بعد خشک شدن نزدیکی کند در آوردن لذت و فریفته کردن به زن عجیب و غریب است

و ایضاً عاقر قرحا در زهره‌ی گاو و شهد حل کرده ضماد نموده خشک سازد پس جماع کند و به قول دوستی عاقر قرحا سوده در پیه که بر سنگدان ماکیان جفت ناشده می‌باشد گداخته آمیخته بر حشفه مالیده جماع کردن در این باب مجرب است و این دوا ملذذ و منزل زن است سهاگه‌ی تیلیه کبابه هر دو مساوی ساییده در آب دهن یا شهد طلا کرده جماع کند که نهایت عجیب نوشته و ایضاً بسیار ملذذ و ممسک و منعظ پوست بیخ کنیر سفید اسگند ناگوری هر دو به قدر یک توله و در بول خر یک پاس ساییده بر قضیب ضماد کند و بالای آن برگ بیدانجیر بندد بعد چهار گهری بگشاید پس جماع نماید تأثیر این دوا به وقت کردن دریافت خواهد شد و این طلا ملذذ به درجه‌ی اتم است و زن فریفته‌ی مرد شود و در جماع چند بار انزال کند سفیدی پیخال کبوتر صحرایی دو ماشه عاقر قرحا یک ماشه نمک سنگ یک ماشه سهاگه نیم ماشه همه را باریک ساییده در شهد آمیخته بر قضیب ضماد کند هر گاه خشک شود جماع نماید این وزن معتاد یک وقت است و بسیار تحفه و مجرب نوشته

و ایضاً سفیدی پیخال کبوتر صحرایی نه ماشه قرنفل پنج عدد افیون دو ماشه شهد یک دام ساییده بر ذکر ضماد کرده چندان توقف کند که نعوظ شود پس جماع کند بسیار لذت و امساک حاصل شود و ایضاً این نسخه مجرب فرنگی است کرم که اندرون گهونگا باشد برآورده خشک کرده مشک کافور مساوی گرفته ساییده بر ذکر ضماد کرده

خشک نماید پس مباشرت کند و این مسوج به غایت مؤثر است و باعث لذت طرفین می‌شود کبابه زنجبیل عاقر قرحا سعد هر واحد یک جزو حصی لبان کنیر هر یک نیم جزو سوده به آب دهن طلا کند و اگر نیم جزو زهره‌ی مرغ اضافه کنند به غایت لذت افزای زن می‌گردد

ابن نوح گوید که آنچه در لذت مرد و زن افزاید این است که بگیرند عاقرقرحا و زنجبیل و دارچینی و کبابه مساوی و سوده در آبی که صمغ عربی در آن حل کرده باشند سرشته حب بندند و وقت حاجت یک حب در دهن گیرند و آب او بمالند و یا بگیرند فلفل و دارچینی و سنبل الطیب و خولنجان و مشک مساوی و بسایند به عسل مربای زنجبیل آمیخته بر ذکر بمالند و یا حلتیت یک درم سوده بر آن ده درم روغن زنبق انداخته ده روز بگذارند پس بر ذکر بمالند

انطاکی گوید که از مجربات در این باب این است که زهره‌ی ماکیان سیاه به اندکی قرنفل بمالند بعضی از متأخرین گویند که طلای غیر ملذذ طرفین به افراط است و از غرائب این است که قرنفل و کبابه و دارچینی به روغن زنبق بسایند و در آن زهره‌ی ماکیان و عنبر و مشک حل کنند و طلا نمایند و طلای پیه شیر با تخم انجره مقوی و بسیار ملذذ است و عاقر قرحا و وج مساوی به عسل کثیر اللذت است و گویند که کثرت لذت گاهی قوت را ساقط کند و گاهی غشی لاعلاج آورد

ذکر منزلات زنان چون میعه سائله و زاج مساوی به قدر سرخ یا دو سرخ در فرج بمالند فی الحال عورت منزل گردد و سیماب نیم جزو تنکار کافور هر یک یک جزو عسل شش جزو با هم بسایند و به قدر نخود حب بندند و سوای حشفه بر ذکر طلا کنند زن منزل شود و اگر کافور در آب برگ تمر هندی آمیخته بر ذکر طلا کنند و بعد خشک شدن جماع نمایند همان عمل کند و زهره‌ی ماکیان با مردا سنگ یک ماشه در شهد یا آب ساییده طلا کنند و بعد دو گهری مشغول شوند و یا سهاگه بریان نموده در گلاب ساییده قدری مشک آمیخته حل کرده طلا نمایند و مجربی گفته که صابون و مصری مساوی به آب لیمو ساییده طلا کند چون خشک شود مجامعت نماید که در انزال عورت مجرب است و اگر بادنجان را که در شاخ پخته باشد سر او بریده قدری مغز آن برآورده دوتانک

دارفلفل در آن پر کرده و مهرا و بند نموده از هفت پارچه گل حکمت نماید و در آتش بپزد پس دار فلفل برآورده در سایه خشک کرده دارچینی و پهتکری هر واحد دو تانک آمیخته باریک ساییده با شهد مقوم حب‌ها بندد و وقت حاجت به آب ساییده بر قضیب لیپ کند بعد خشک شدن نزد زن رود همان وقت منزل شود

و ایضاً کافور یک حصه چو نه دو حصه سهاگه یک حصه مخلوط کرده با برگ پان خوردن دهد فی الفور انزال کند مجرب نوشته و ایضاً پیخال کبوتر نمک سنگ باریک سوده با شهد طلا نمایند و نزدیکی کنند در ابتلای معشوق تماشا بینند و زود منزل شود و ایضاً دانه‌ی الایچی خر و سهاگه قرنفل عاقر قرحا کافور چنیه هر یک دو ماشه شهد به قدر کفایت حب سازند و سوده طلا کنند که منزل النساء است و ایضاً مجرب در این باب زعفران چار سرخ جوز بوا دو سرخ خصیئه بز سه سرخ هر سه را سحق بلیغ نموده نگاه دارند و قبل از دو گهری به روغن حل ساخته طلا نمایند و بعد دو سه گهری پارچه به آب تر کرده قضیب را پاک کنند و مشغول شوند

و ایضاً مجرب کافور یک سرخ نر کچور دو سرخ سهاگه دو نیم سرخ کوفته به آب سرشته طلا نموده مجامعت کنند و این طلا نیز منزل النساء است سیماب سفیدی پیخال کبوتر صحرایی نمک سنگ هر سه مساوی در آب پیاز سفید ساییده وقت جماع به آب دهن حل کرده بر قضیب طلا کنند ذکر سخت نیز گردد و ایضاً گویند که زن در چند ضربه انزال کند مجرب است تخم کتایی خرد سنگ بصری به آب پیاز سرخ ساییده بر قضیب مالیده خشک ساخته جماع کند

کثرت شهوت جماع و این را شش سبب است یکی امتلای بدن و کثرت خون و منی دوم حدت منی و دغدغه‌ی آن سوم کثرت رطوبت ماده‌ی مستعد منی ضعف بدن و قلت خون به سبب قوت ادعیه‌ی منی و جذب آن ماده‌ی منی به سوی خویش چهارم قوت اعضای منی مع ضعف اعضای رئیس مثل کسی که دماغ و عصب او ضعیف باشند و اعضای منی او قوی پس اگر ترک جماع کند منی بسیار جمع شود و دماغ به تبخیر او به سبب کثرت او و قبول دماغ انجره‌ی رویه را به باعث ضعف خود فاسد گرد و مؤدی به عروض امراض شود و اگر جماع استعمال کند عصب و دماغ او ضرر یابد و بر هر دو تقدیر از تضرر اعصاب و دماغ خالی نباشد پنجم بثور و قروح و حکه‌ی آلات تناسل

چنانچه زنان را به سبب حکه‌ی فم رحم عارض شود و شهوت جماع در ایشان تسکین نیابد ششم کثرت تولد نفخ در بدن و لهذا گاهی از قراقری که مولم نباشد انعاظ شدید افتد و انعاظ ارباب سودا اشتداد نماید و بدانگه شهوت مردان در بلاد واهویه و فصول بارده شدت کند بهر آن که این‌ها قوت ایشان جمع کنند و حال زنان ضد این باشد بهر آن که این‌ها ثوران قوت خامده و منی بارد ایشان نمایند و خواب بر پشت از نمعظات است

طریق تشخیص این اسباب باید که نظر کنند اگر بدن قوی و رنگ سرخ و قلت ضعف باوجود کثرت خروج منی و کثرت احتلام و عظم نبض باشد سببش امتلا و کثرت خون و منی بود و اگر منی تیز و زرد رنگ باشد به سرعت با سوزش خارج شود و صداع و لهیب بود در بول حرقت به هم رسد و تابع او ضعف بود سببش حدت منی باشد و اگر در بدن آثار قوت و کثرت خون معتدیه اظهر نشود بلکه گاهی ضعف بود مگر منی بسیار و رقیق و سفید برآید و احتلام تواتر کند و بدن ضعیف شود و با کثرت نفخ بود سببش کثرت رطوبت منی باشد و اگر ضعف در عضوی از اعضای رئیسه یافته شود مثل کدورت حواس در ضعف دماغی سببش قوت اعضای منی باشد و اگر از جماع شهوت زیاده گردد و انزال به سرعت شود و گاهی شهوت زیاده بود و منی برنیاید و بعد جماع درد ظاهر شود و آثار قروح و بثور یا جرب کلیه و مثانه مثل خروج قشور و ریم در بول به حکه‌ی رحم یافته شود سببش همان مرض باشد و اگر شدت نعوذ و تقدم تناول اشیای نفاخ یا مزاج منفخ مثل سوداوی مراقی دریافت گردد سببش کثرت نفخ باشد

علاج آنچه از امتلا و کثرت خون باشد تدارک آن بی‌ضررت ضرر دارد ولیکن اگر به آفتی انجامد و از کثرت جماع ضعف در اعصاب پیدا کند به فصد و مسهل و تقلیل غذا و تناول ترشی‌ها تقلیل آن نمایند و نوشیدن آب عناب و عدس و غوره و انار ترش و سرکه و استعمال ادویه‌ی بارد مقلل منی مثل تخم کاهو و بزرالبنج و شهدانج و کشنیز و بلوط و نیلوفر و تخم خرفه و صندل و سماق و گلنار و طباشیر و عدس مقشر و گل سرخ و کافور و تبرید پشت و گرده به اضمده‌ی بارده مثل اقاقیا و گل ارمنی و طراشیث و گلنار به آب آس و خواب بر بستر کتان و فرش برگ بید و گل سرخ و نیلوفر بر بستر و برهنه پشت برای خوابیدن نافع

و آنچه از حدت منی باشد اشیای مبرده‌ی مرطبه مثل کدو و خرفه و کاهو و شیر برنج و ادویه‌ی بارد مقلل منی

که در آن اندک تحذیر باشد مثل کوکنار و بنگ استعمال نمایند و دوغ ترش نوشیدن و در آب سرد درآمدن و اضمده‌ی بارد بر گرده نهادن نافع بود و هر چه در علاج سیلان منی از حدت منی مذکور گردد به کار برند و به قول بعضی در این‌جا نیز فصد باسلیق کردن و به فاصله‌ی سه چهار روز مسهل صفرا دادن و سفوف تخم کاهو و خرفه کشنیز گل نیلوفر صندل سفید طباشیر گل سرخ گل فنجنکشت تخم خشخاش گلنار هر یک نه ماشه کافور یک ماشه به قدر هفت ماشه خورانیدن و از گل ارمنی و اقاقیا و عدس مقشر و آرد جو و طراثیث و صندل سفید هر یک دو درم در سرکه آمیخته بر کمرگاه و عانه ضماد کردن بسیار مفید است و آب مقطر دوغ ترش عظیم الأثر است و غذا قلیه‌ی بزغاله یا کشنیز سبز و کاهو به نان سازند

و آنچه از کثرت رطوبات ماده‌ی منی بود ادویه‌ی حار مقلل منی مثل شونیز و تخم سداب و تخم فنجنکشت و پودینه و برگ نعناع و مرزنجوش و اغذیه و ادویه‌ی کاسر ریاح مثل صعتر و سداب و پودینه و جوارش کمونی و مثل دراج و تیهو و کبک خورانند و هر چه در علاج سیلان منی از استرخای ادعیه‌ی منی بباید استعمال کنند

و آنچه از قوت اعضای منی باشد تخدیر اعضای منی و تقویت عضو ضعیف و تضمید نیلوفر به آب کاهو و تنطیل به آب نیلوفر و استعمال ادویه‌ی بارد مجفف منی و هر چه در علاج سرعت انزال به سبب حرارت و در علاج سیلان منی از حدت منی بیاید باید کرد

و آنچه از بثور و قروح و جرب و حکه باشد علاجش از قروح و چرب کلیه و مثانه و حکه‌ی رحم جویند و فصد و اسهال صفرا کنند و شیره‌ی تخم خرفه و کاهو و خشخاش و لعاب اسپغول با شربت بنفشه دهند و آنچه از کثرت نفخ باشد پس اگر سبب تبخیر نفخ حرارت بود مبردات مثل شیره‌ی تخم خرفه و کاهو و کاسنی به رب به بنوشند و اگر از ضعف حرارت و کثرت رطوبت باشد مجففات محلله‌ی ریاح که مذکور شد بدهند و اگر از کثرت سودا بود تنقیه‌ی آن به فصد و مسهل سودا نمایند

اقوال مهره سویدی می‌نویسد که شرب کشت بر کشت که آن را سواد الهند گویند و کذا به طبیخ اخضر در قطع باه مجرب من است و دوام اکل طرخون و تخم فرنجمشک و بقله‌ی یمانی و سرمق و کاسنی و زوفرا که آن خرا است

یک درم و عناب و کدو و ماش و کشنیز به شکر و نقوع آن و حب کاکنج و بیخ سوسن و تخم فنجنکشت بریان و بقله‌ی خرفه و تخم آن و بیخ نیلوفر دو درم به شربت خشخاش و عدس مطبوخ به سرکه و نقوع آن با تخم کاهو سوده پاشیده و قوت شامی و فلفل و عنب الثعلب و حماض سواقی و آرد بلوط و سرکه و شرب آب سرد ناشتا و شرب و شم کافور و فرش گل سرخ و برگ فنجنکشت و شم ثمر آن و برگ و گل آن و ضماد طباشیر و شوکران و شرب آب در کوزه‌ی صافن و برای زنان شرب خون خفاش و خواب بر برگ ترب هر واحد قاطع باه است و صوم و استفراغات و خواب بر جانب راست و بر اقطاع جلود و حمل رصاص سیما بستن آن بر پشت و نشستن بر سنگ نیز از قواطع شهوت نوشته‌اند

صاحب گنج بادآورد نوشته که اگر درخت کیله را کاواک کرده سیپاری چهالیه چند عدد و در آن نهند و بعد دو هفته برآورده بخورانند کثرت شهوت مرد و زن هر دو را نفع می‌دهد و کذا نوشانیدن آب کیله بر نهار به قدر یک فلوس تا سه روز وکذا شبنم درخت نخود همان قدر و کذا تخم ده برگه کوفته بیخته نیم دام نبات برابر تا یک هفته و ده برگه قسمی از گل صد برگ است و کذا شب یمانی بریان یک ماشه در شربت یک پیاله‌ی آب سرد و سه توله نبات آمیخته نوشیدن در سه روز عظیم الأثر است خصوص در زنان و کذا خوردن قلیه‌ی خطاطیف شیخ می‌فرماید که کثرت شهوت اگر با قوت بدن و دمویت و صحت مزاج و سن جوانی و اقتدار او بر باه به غیر استعقاب ضعف باشد پس واجب نیست که به تدبیر و کسر او مشغول شوند بهر آن که در کسر او ایهان مزاج و انهاک قوت است مگر در شدت ضرورت و بدان که تولد منی مقوی قلب و بدن است و قلت تولد آن مفسد رنگ مضعف ذکر و الفت پس اگر از این تخلخل بدن و سهولت عرق به هم رسد ریاضت استعدادی و استحمام به آب سرد اگر ممکن باشد استعمال نمایند و واجب است کسر شهوتی که به سبب فرط امتلا از حرارت یا رطوبت باشد پس تعدیل به استفراغ کنند مثلاً آنچه از امتلای حار بود علاجش فصد و تخفیف غذا و تناول مبردات است و آنچه از امتلای رطب بود علاج او ایراد مجففات حاره‌ی منی مع ادویه‌ی مهبی بهر ایصال ادویه به سوی ادعیه بود و آنچه از حدت منی باشد علاج آن تعدیل اخلاط و تبرید آن به تناول مثل کاهو و خرفه و تخم آن و کاسنی و کدو و خیار و فواکه و کشنیز رطب و

تضمید به مثل نیلوفر و طحلب و قیروطیات معمول از روغن‌های بارد و به عصاره‌ی نی رطب و کافور طلاءً و شرباً استعمال صفحه اسرب بر پشت و شرب آب سرد و خواب بر فرش کتان و مانند آن و غذا از عدس و خرفه و کسی که قوی الهضم باشد از قریص بطون سازند و آنچه از کثرت تولد منی باشد علاج او نیز تبرید ادعیه‌ی منی است بدانچه مذکور شد از مبردات و آنچه از حکه و بثور باشد علاجش فصد و اسهال ماده‌ی حار و تعدیل مزاج و اطلیه‌ی مبرده‌ی مذکوره بود و گاهی حاجت به معجدرات و طلا به مثل بیخ و برگ شوکران و شستن در آب سرد بسیار افتد و آنچه از منفخات بود علاجش مبردات است اگر حرارت شدید باشد حتی که حرارت منفخه را ساکن کند و یا مجففات به قوت محللات ریاح اگر با برودت شدید باشد و استفراغ سودا از ایشان اگر سوداوی باشد مجففات منی بارد عدس و آب او خصوصاً مطبوخ به شهدانج و اگرچه شهدانج حار است و نیلوفر کشنیز و تخم خرفه و آب نی تازه و آب دوغ بسیار ترش و آرد بلوط و سرکه و شهدانج و تخم کاهو گاهی قطع باه کنند اگر کثرت آن نمایند و از ادهان زیت مقلل منی است و تضمید به طحلب حشیشه‌ی شوکران و بنج و غیر آن بر خصیتین و مقعد و همچنین تلطیخ به سفیداب مغسول و مرداسنگ و قیمولیا و سرکه و ایضاً این مرکب مبرد بگیرند تخم کاهو و بزرالبنج و تخم خیار و اسپغول و تخم کاسنی و کشنیز خشک و گل نیلوفر خشک و همه را سوای اسپغول بکوبند و سفوف سازند و آنچه مجربین تجربه‌ی آن کرده‌اند این است که مشی به موزه اسقاط شهوت جماع کند

مجففات منی حار شونیز بریان و غیر بریان و تخم سداب و تخم فنجنکشت و پودینه و فرفیون و حندقوقی و خرا و مرد؟ سفید و زیره و از مرکبات کمونی بسیار مجفف منی است و اگر صاحب او محرور باشد یا سرکه بخورانند و این مرکب جید است مغز چلغوزه‌ی مقشر بریان و مقل هر واحد دو درم گلنار و گل سرخ هر واحد پنج درم تخم سداب هفت درم تخم فنجنکشت پنج درم کوفته بیخته به کار برند و غرض در ادخال چلغوزه ایصال سایر ادویه است و بریان کردن بهر کسر معونت او بر باه و ایضاً تخم شبت سه درم تخم کاهو تخم خرفه هر واحد چهار درم به آب عدس بخورند و ایضاً تخم سداب و جندبیدستر و بزرالبنج مساوی شربت یک درم به شراب ممزوج و ایضاً تخم سداب یک درم انیسون یک درم جندبیدستر و بزرالبنج سفید تخم فنجنکشت هر واحد دو درم گل سرخ و گلنار هر

واحد سه درم کوفته بیخته شربت دو درم به آب سرد یا شراب ممزوج ایضاً بیخ سوسن دو درم تخم سداب سه درم گلنار پنج درم دو درم از این به آب دوغ بخورند و ایضاً تخم کاهو سه نیم درم تخم سداب دو نیم درم دو درم از این به سکنجبین بدهند و ایضاً تخم سداب یک درم گلنار دو درم تخم فنجنکشت یک درم و این یک شربت است و ایضاً مرکب خار بیخ نی خشک و حبق جبلی در هر احد دو درم فرفیون نیم درم تخم سداب و خرا و فنجنکشت و مرزنجوش هر واحد یک درم همه را جمع کند شربت درم و ایضاً بیخ نبات معروف به خصی الکلب و تخم شهدانج بری هر واحد هشت مثقال تخم فنجنکشت بریان دو مثقال تخم کرنب الماء یک مثقال شربت از جمله یک مثقال به شراب سیاه قابض قدما مدح این کرده‌اند

مجوسی گوید کسی که شهوت جماع بر آن افراط کند باید که کاهو و خرفه و جغرات و عدس مطبوخ و جاورس و خیار و بادرنگ بخورد و شهدانج و تخم کاهو و تخم فنجنکشت و تخم خرفه و کشنیز خشک و تر آن را بدهند و این دوا قطع شهوت جماع کند تخم کاهو تخم خرفه اسپغول کشنیز خشک مساوی سوای اسپغول باریک ساییده دو درم به گلاب و آب کاهو و آب کشنیز تر بخورند و ایضاً تخم کاهو دو درم تخم خرفه تخم سداب گلنار هر یک سه درم باریک ساییده دو درم به آب عدس مقشر مطبیخ بدهند و یا تخم شهدانج و تخم فنجنکشت هر واحد یک درم ساییده به آب سداب بسرشند و این یک شربت است به آب گرم بخورند و بر ناحیه‌ی گرده صندل و گلاب و کافور طلا کنند و قطع رصاص بر کمرگاه ببندند و کذلک حشیش شوکران و برگ بنج و برگ فنجنکشت مساوی همه را باریک ساییده و به لعاب اسپغول آمیخته بر قطن ضماد کنند

اسماعیل و ایلاقی گویند که اگر سبب کثرت شهوت حرارت باشد استفراغ بالضد اولی‌تر بود و طعام‌های سبک باید خورد و شربت‌های سرد چون شربت نیلوفر و شربت لیمو و شیره‌ی تخم خرفه و آب نی تر و دوغ ترش به کار برند و در طعام کشنیز تر و خشک و تخم کاهو اندازند و طعام چون غوره‌ی باد سماق باد ریباس باد انارترش و ترشی ترنج و چیزهای سرد و تر چون کدو و کاهو و اسفاناخ و برگ و ساق خرفه و کاسین و عنب الثعلب و چیزهای سرد و خشک چون پوست جو و پوست عدس و پوست گاورس و عدس با شهدانه پخته بسازند و از طحلب و برگ

خرفه و کشنیز تر و لعاب اسپغول برابر بر خصیئه و مقعد ضماد کنند و باشد که برگ شوکران و برگ بنـگ بـه ایـن چیزها یار کنند و آن را که رطوبت زیاده بود و حرارت به انـدازه باشـد کمـونی سـود دارد و منـی را خـشک کنـد و نگذارد که بسیار پیدا شود و اگر حرارتی باشد کمونی با سرکه یا سکنجبین خورند و ایـن دوا منـی را خـشک کنـد تخم کاهو تخم خرفه مساوی شربتی پنج درم کوفته به آب عدس مطبوخ دیگر تخم سداب سه درم تخم کـاهو پـنج درم شربتی دو درم با سکنجبین و اگر کسی چند روز پیوسته بامداد تخم کاهو دو درم به شیره‌ی تخم خرفه بخـورد شهوت جماع از وی بریده شود و اگر سبب کثرت شهوت حرارت و حدت منی بود اشربه و اضمده‌ی بارد که مـذکور شد بدهند و اگر سبب کثرت سودا بود استفراغ سودا کنند و تدبیر اصحاب مالیخولیا به کار برند

ایضاً می‌نویسند که ادویه و اطعمه که بدن را سرد کند و منی را منجمد سازد و کارها که قوت مجامعـت را ببـرد این است اما ادویه برگ نیلوفر و بیخ او برگ بید و برگ گل و اسپغول و بزرالبنج و کافور است و اما اطعمه هـر چـه ترش و قابض است مثل سماق و ریباس و انار ترش و سرکه و ترشی ترنج و بهی ترش و سیب تـرش و زردآلـو خـام ترش و غوره و مانند آن و اما بقول کاهو و خرفه و اسفاناخ و سـرمق و کـدو و حمـاض و کاسـنی و کـشوث و عنـب الثعلب و خیار و بادرگ و خربزه‌ی زمستانی است و اما کارها مجامعت زن حائض و نابـالغ و زنـانی کـه بعیدالعهـد از جماع باشند زیان دارد

ابن الیاس گوید که کثرت شهوت اگر از کثرت منی و خون و یا از امتلای جمیع بدن باشد تنقیه‌ی بدن بـه مطبـوخ فواکه و تقلیل غذا و فصد کنند در هر صبح رب غوره ده درم و یا شیره‌ی تخم خرفه پنجاه درم به سکنجبین سـاده ده درم بنوشند و یا بگیرند عناب و آلوی سیاه کوهی هر واحد پنجاه عدد تمر هندی سی درم مشمش خشک بیست درم زرشک چهل درم انار دانه‌ی ترش سی درم و یک شبانه روز در آب سرد تر کرده پنجاه درم از آن صـاف نمـوده آب غوره ده درم بر آن ریخته بنوشند و غذا مزوره‌ی آب غوره و سکباج خورند و یا عدس مطبوخ به سرکه و یا کاهو و خیار و بادرنگ شهدانج و تخم فنجنکشت و کشنیز خشک و تر و دوغ بخورند و این دوا تقلیل منی و قطع شـهوت جماع کند تخم خرفه تخم کاهو تخم فنجنکشت تخم شهدانج تخم سداب تخم کشنیز هر واحـد چهـار درم بـه آب

ریباس یا آب انار ترش .یا به آب رائب هرکدام که باشد ده درم بدهند و به صندل و کافور و گلاب برگرده طلا کنند و بر برگ بیدخواب کنند و اگر از حدت منی باشد هر صبح سکنجبین ساده ده درم و یا شیره تخم خرفه بیست درم و یا آب نقوع مشمش چهل درم بنوشند و کاهو و رائب ترش بخورند و غذا مزوره عدس با مصل و یا مغیره سازند و در آب سرد هر روز به قدر تحمل بنشینند و قطعه رصاص بر قطن بندند که آن را خاصیتی است در قطع شهوت باه و اگر از بثور و حکه اوعیه منی از ماده حاد صفراوی باشد صباح جلاب از عناب ده عدد نیلوفر چهاردرم شکر ده درم بیاشامند و غذا مزوره ماش به شیره مغز بادام و آب غوره یا ریباس با آب انارترش خورند بعد از آن اسهال به ماءالفواکه مع ترنجبین و شیرخشت هر واحد ده درم نمایند و یا حل طبیعت به مطبوخ هلیله زرد کنند و اگر علامت خون غالب باشد فصد باسلیق یا هفت اندام کنند و تقلیل غذا نمایند و در مساکن بارده نشینند و بادکش به گلاب تر کرده بجنبانند و در آب سرد درآیند و نوشیدن شربت نیلوفر یا شربت حصرم یا شربت صندل هرکدام که باشد ده درم ایشان را نافع بود و اگر از کثرت نفخ باشد بزور کاسر نفخ مثل شیره تخم سداب و تخم فنجنکشت هر واحد سه درم شکر سفید ده درم بدهند وغذا زیرباج ساده سازند و اگر از کثرت سودا بود هرصبح جلاب از شربت بادرنجبویه ده درم بخورند و غذا نخودآب به شیره مغز حب القرطم بعده تنقیه بدن به مطبوخ افتیمون یا معجون نجاح مع سنا هر واحد هفت درم و شکر سفید ده درم نمایند قرشی و خضر می‌نویسند که اگر این باقوت و عدم تضرر از جماع باشد آن حالت مطلوبه است محتاج به علاج نیست و کثرت شهوت که از قروح یا بثور در آلات تناسل و حکه باشد معالجه آن کنند و آن چه از قوت اعضای منی و ضعف اعضای رییسه باشد تبرید اعضای منی و تحذیر به مثل عصاره کاهو و تضمید به گل نیلوفر و روغن نیلوفر و تنطیل به آب آن و ترک اغذیه باهیه و استعمال ادویه مجفف منی کنند و باید که بدان ادویه باهیه برای ایصال ادویه مجففه به سوی اعضای منی به سهولت و سرعت مخلوط سازند و این دوا قطع جماع بالکلیه نماید و آن از خواص است بگیرند خصیه سقنقور ایمن و خشک کرده ساییده در شراب رطب حل کنند پس هر که وزن یک قیراط از آن بخورد شهوت و نسل او قطع گردد و این دوا تقلیل جماع و منی کند حب الفقد تخم فوشنج و سداب هر یک پنج درم زیره سعد گلنار هریک دو درم سفوف

ساخته صبح و شب یک کف دست بخورند و این را قاطع النسل گویند و این دوا تقلیل منی کند و هرگاه از حـرارت بود استعمال نمایند تخم کاهو تخم خرفه هر واحد ده درم اسپغول گشنیز خشک هریک سه درم گلنار گـل نیلـوفر گل سرخ هریک دو درم از این سه درم با یک خرنوبه کافور چند روز بخورند ابومنصور گوید که این دوا قطع شـهوت جماع کند بگیرند دو درم تخم کاهو به آب خرفه و یا گلنار پنج درم به آب خرفـه بخورنـد و ایـن دوا قطـع شـهوت مردان کند بگیرند سداب و فنجنکشت و گلنار مساوی و کوفته قرص ساخته سه درم از آن بخورنـد و زنـان را تخـم شبت دو درم دهند و از تخم فنجنکشت در قبل با بنویه تبخیر نمایند و یا قرومانا درم کوفته به سرکه ممزوج دهند یا شهدانج و عدس به سرکه ممزوج طبخ نمایند و این سرکه بنوشند و جالینوس گفته که در نیلوفر خاصیت متضاده برای منی است بوییدن او و مالیدن روغن او آن را ضعیف کند و شرب او قطع آن کند و گفته که اکثار از ادرار بـول باه را کم کند بهر آن که گروه را لاغر و گوشت او را کم کند محمد زکریا گوید که مردی شش مثقال کـافور در سـه مرتبه در کمتر از پانزده روز خورد پس شهوت باه از آن منقطع شد و معده او ضعیف گشت تا آن که طعام چند مـاه هضم نمی‌شد بعده اصلاح یافت .

محمد حسین می‌نویسد که اگر کثرت شهوت از کثرت منی و خـون از جهـت امـتلای اوعیـه منـی و آلات آن و یـا امتلای جمیع بدن باشد بعد فصد با سلیق یا اکحل و تلیین طبیعت و اقتـصار بـه اغذیـه مایـل بـه حموضـت چـون حصرمیه و رمانیه و انبر با رسیبه به سرکه چاشنی نموده و آش جو و تقلیل تناول لحوم کنند و شیره تخـم کـاهو و خرفه و گشنیز یا شربت نیلوفر نیوشند و برگرده صندل و نیلوفر و سماق و گلنار با گـلاب و آب بـرگ مـورد ضـماد کنند و بر زمین سخت و سرد بخوابند و این قرص مقلل منی و مقطع شهوت جماع است تخم کاهو تخم خرفه تخم سداب حب الفقد گشنیز هر یک چهار درم کوفته بیخته به آب سرد سداب سرشته قرص سازند شربتی سـه درم بـا ده درم آب غوره و اگر از بثور و قروح ادعیه و مجاری منی باشد بعد تنقیه و تعدیل قضیب را در آب بـسیار سـرد یـا بزرقطونا در آب سرد انداخته گذارند اگر در قضیب و بیخ آن باشد شیر دختران یا شیر خـر کـه در آن دم الاخـوین حل نموده و شیره مغز تخم کدو و هندوانه در آن برآورده باشند بچکانند و اگر در مثانه باشـد بزراقـه رسـانند و اولا

زروق شیرخشت محلول در شیر خر یا شیر دختران مفید است بعد از آن زراقه مذکوره شریف خان نوشته اند که این سفوف مقلل منی است تخم کاهو شاهدانه گشنیز خشک آرد بلوط گل نیلوفر تخم خرفه صندل سفید صندل سرخ سماق گلنار فارسی طباشیر سفید عدس مقشر غنچه گل سرخ هریک یک جزو و بزر البینج کافور هریک ربع جزو کوفته بیخته سفوف سازند و این سفوف نیز قطع شهوت جماع از رجال و نساء کند شاهدانج تخم خرفه تخم کاهو

تخم پنجنکشت هر یک یک جزو و گل نیلوفر دو جزو شربتی سه درم با شیره تخم خرفه و ضماد طحلب و گشنیز تازه و برگ بید نیز کسر شهوت جماع کند تدبیر مضرت های جماع بدان که اکثار جماع حرارت غریزی را ساکن کند و حرارت غریبه را مشتعل سازد پس افعال طبیعی زایل شود و افعال خارج از طبیعت قوی گردد و قوت ساقط شود و نشاط کم گردد و حرکات ثقل آرد و تاثیر اعراض حادثه به سوی آن سرعت کند و معده و کبد ضعیف گردد و هضم بدو فاسد شود و اعضای اصلی خشک گردد و پیری و ذبول به سوی آن سرعت کند و گوشت و خون کم شود و نضارت رنگ برود و نبض ضعیف شود و مو باریک و ضعیف گردد و حتی که مورث صلع شود و دماغ را خشک کند و بعصب ضررنماید و رعشه پیداکند و حرکات ضعیف شود و به سینه و ریه و گرده ضررکند و هزال آن آرد به یک سیکه زیر سر پهلوی او نفخ بود نفح و قراقر زیاده شود و لهذا باید که از جماع احتراز کند هرکه را قولنج ریحی اکثر عارض شود و اخلاط بارده در آن باشد و صاحب وجع درک و مفاصل و عرق النسا و خاصه بر امتلای شکم اجتناب نماید و اولی از ایشان نجدر صاحبان ابدان نحیفه و مزاج یابسان اند که ایشان را به سرعت ذبول و جفاف عارض شود و خاصه کسانی که رگ های آن ها تنگ و خون آن ها اندک بود پس اگر عروق ایشان با وجود قلت گوشت فراخ و خون بسیار بود مضرت جماع کمتر باشد و جرجانی در باب مضرت های جماع که نه بر وقت و به بر شهوت صادق باشد می‌گوید که افراط کردن در جماع و الحاح کردن بر خویشتن زیان دارد بهر آن که اوعیه منی خالی شود هر جماع که ازپس آن کنند غذای خصیه از آن ستیده باشد از گرده بستاند و گرده عوض آن از جگر طلب کند و جگر عوض آن از معده طلب کند و غذای خام و غیرمنهضم از معده به خویشتن کشد و از غذای خام

که آفات تولد کند اول سده باشد و ورم جگر پس به یرقان و استسقا مؤدی گردد و خون کـه از آن غـذا پیـدا شـود همه خام بود و خام به اعضارد و بهر آن که کار جگر آن است که کیلوس پختـه را خـون گردانـد و کیلـوس خـام را نتواند پخت و آن چه از آن خون به دماغ رسد اول درد سر آرد و آخر به صرع و سـکته و نـسیان و فـالج و رعـشه و لقوه و ضعف اعصاب اداکند و آن چه به دل آید رطوبتی فاسد از آن در غلاف دل جمع شود و خفقان پیداگردد و آن چه به مفاصل رود از وی اوجاع مفاصل و نقرس و عرق النسا تولد کنـد و آن چـه بـه شـش رود از وی ریـو و ضـیق النفس و سرفه تر و سل تولد کند و آن چه به سپرز رود از آن سده و ورم صلب متولد شود و ایضا اگر جماع بر امتلا اتفاق افتد مضرت آن بزرگ بود از بهر آن که رطوبت غریزی خرج شود و بدن سرد و خشک و قوت حواس ضعیف و ساق‌ها سست گردد و رونق رنگ روی برود و موی سر ضعیف شود و به سبب خشکی دماغ اصلع شوند و درد پـشت و زانو و درد کمرگاه و مثانه پیداشود و دهان و گوشت بن دندان گنده گردد و هرکه را در تن او خلطی بـود درحـال جماع قشعریره به پشت او برآید و اعضای او ناخوشبو شود و هرکه بعد جماع سـردی یابـد و نفـس او تنـگ شـود و خفقان پدید آید و چشم غائر شود و شهوت طعام ضعیف گردد و او را نشاید که جماع کند خاصه کـسانی را کـه در سر پهلوهای ایشان ریح همی‌گردد و بسیار باشد که مزاج وی بد بود اگر از جماع باز ایستد سر و تن گـران گـردد و ضجر و دل تنگ شود و احتلام بسیار افتد و اگر جماع کند معده و همه قوت های اعضای او ضعیف گـردد و ایـن را جز مداوا و جماع دیر دیر کردن و اندک خرسند شدن و مراعات معده کردن علاج دیگر نیـست و بایـد دانـست کـه مردم لاغر و خشک اندام را ازافراط جماع خوف ذبول بود و زا دو حال بیرون نباشد یا رطوبـت اصـلی خـرج شـود و حرارت غریب بر اعضای اصلی مستولی گردد و به دق انجامد و یا در آن حرارت غریبه باقی نماند و مؤدی به ذبول و دق شیخوخت گردد و مردم فربه و لحیم ازدق دور باشند لیکن امراض دیگر که سابق مذکور شد نزدیک باشد از بهر آن که در تن ایشان فضول بسیار باشد و مردم لاغر دو طائفه اند یکی آن که رنگ ایشان سفید و پوست ایـشان نـرم بود و بر بدن ایشان موی نباشد و رگ های ایشان تنگ بود و خون اندک باشد و سفیدی رنگ ایـشان بـه رصاصـیت زند یا به سبزی یا سخت سفید بود و این همه علامات سردی و خشکی مزاج اصلی است و این طائفه را منی انـدک

و غلیظ بود و مضرت جماع در تن ایشان عظیم باشد و طائفه دوم سیاه چرده و مایل به سرخی و گندم گـونی و رگ های ایشان فراخ بود و خون به قیاس طائفه دیگر و به قیاس گوشت اندام های ایشان بسیار بود و به قیـاس دیگـران اندک باشد و مفاصل ایشان قوی و ظاهر بود و اعصاب غلیظ و موی بر تن ایشان بسیار و جلد ایشان صلب و درشـت بود و این علامات مزاج گرم و خشک است و این طائفه را نیز منی اندک و غلیظ و شهوت بسیار بود و در جماع قوی باشند لیکن زود از کار بازمانند و مضرت افراط به حسب کم و بیشی خون بود و مردم فربه نیز دو طائفه اند یکی آن که فربهی ایشان از پیه بود و پوست ایشان نرم و بی‌موی و مفاصل ایشان در گوشت پوشیده و رگ ها باریـک بـود و گوشت اندک و رنگ ایشان سفید و این همه علامات مزاج سرد و تر است این طائفه را منی بسیار و رقیق و شـهوت جماع کمتر بود و از مضرت ذبول ایمن باشند لیکن مضرت های دیگر چون درد پشت و زانو و غیر آن بسیار افتـد و طائفه دوم آن که فربهی ایشان از گوشت بود و رنگ ایشان به سرخی زند و به گندم گونی و رگ های ایشان فـراخ و خون بسیار بود به قوام معتدل پس اگر موی بسیار داشته باشد و این علامات مزاج گرم و تـر اسـت و ایـن طائفـه را منی بسیار بود و آرزوی جماع قوی و مضرت آن اندک بود و اگر از جماع باز ایستند مضرت آن زیاده از مضرت بسیار کردن بود و مریضان و مردم لاغر و کسانی را که از جماع لذت عظیم یابند و از پس آن ضـعیف شـوند از جمـاع دور باید بود و هلاک ایشان در آن باید دانست شیخ الرییس در مضار جماع و احوال او و رداءت شکل او مـی‌نویـسد کـه جماع استفراغ جوهر غذای اخیر می‌کند پس ضعف مضاعف که مثل او استفراغات دیگر ضـعیف نکننـد مـی‌آرد و از جوهر روح بسیار به سبب لذت خارج می‌نماید و لهذا مجامعین کثیرالالتذاذ را در ضعف می‌اندازد و جمـاع مـستکثر خود را به سوی تبرید بدن آن و تیبیس او و تحلیل حرارت غریزی و انهاک قـوت او سـرعت کنـد و آن اولا هیجـان حرارت دخانیه غریبه می‌کند حتی که برآن مو کثرت کند بعده عقب او تبرید تام و اضعاف حواس او از بصر و سـمع نماید و ساق های او را فتور و وجع حادث شود و به برداشتن بدن او استقلال نکند و گاهی حال او مـشابه بـه صـرع خفی بدان جهت گردد و گاهی بر آن سودا پس صفرا غلبه کند و آن را دوا را از ضعف و شبیه به رفتار مبـر چـه در اعضای او از سر تا آخر پشت او و طنین عارض شود و اکثر ایـشان را حمیـات حـاده محرقـه عـارض گـردد و در آن

هلاک می‌شوند و گاهی رعشه و ضعف عصب و سهر و حجوظ عین مثل آن که هنگام نزع عارض شود و اکثر ایشان را حادث می‌گردد و صلع و ابره و درد پشت و گرده و مثانه عارض می‌شود و اولا پشت گرم شود پس ماده وجع به سوی آن منجذب گردد و بعضی را شکم قبض شود و گاهی قولنج افتد و بخرفم و عمور آرد و هرکه در بدن او اخلاط روی باشد بعد جماع در آن قشعریره حرکت کند و کسی که در بدن او اخلاط عفن باشد از آن بعد جماع بوی بد آید و آن که ضعیف الهضم باشد بعد جماع او را قراقر حادث شود و بعضی کسان مبتلا به مزاج ردی باشند پس اگر جماع ترک کنند کرب و ثقل بدن و سرایشان و ضجر و کثرت احتلام ظاهرشود و اگر جماع کنند معده ایشان ضعیف و خشک گردد و اولی مردم به اجتناب جماع کسی است که بعد جماع او را رعده و سردی یا ضیق نفس خفی و خفقان و غو در عینین ذوبابا شهوت طعام همی‌رسد و کسی که سینه او علیل یا ضعیف بود یا او ضعیف المعده باشد پس ترک جماع اوفق مشی برای کسی است که معده او ضعیف بود و از زنان که اسقاط حمل کنند اجتناب کند و برای جماع اشکال ردیه است مثل آن که زن بالای مرد باشد که این شکل ردی در جماع است از آن خوف ارده و انفتاح و قروح احلیل و مثانه باشد به سبب عنف زرق منی و باشد که در احلیل قدری از منی زن افتد و بدان که حبس منی و به دافعت آن بسیار مضر است و گاهی به وجع یکی از دو بیضه مؤدی گردد و باید که جماع نکنند بر حاجت متحرکه براز یا بول و نه با ریاضت یا حرکت یا بعد انفعال نفسانی قوی و جماع یا غلمان قبیح است نزد جمهور و حرام است در شریعت و از یک جهت مضرتر است و از جهت دیگر ضرر اندک دارد اما از جهت آن که طبیعت در آن محتاج به حرکت بسیار بود تا منی خارج شود آن مضرتر است و اما از جهت آن که منی با وی وفق بسیار نکند چنان که در زنان ضرر آن کمتر بود و قریب این است در حکم او مباشرت سوای فرج جرجانی در باب مضرت مجامعت با غلامان می‌نویسد که جماع با غلام هم در شریعت حرام است و هم خلاف طبیعت آفرینش و هم سبب انقطاع نسل و هم نزدیک همکنان زشت و زیان کار از بهر آن که محل آن کار نیست و در آن قوت جاذبه منی به بدین سبب بر خویشتن الحاح و حرکت بسیار باید کرد تا مراد حاصل شود و هر جماعی که به الحاح و حرکت بسیار تمام شود زیان دارد و از آن وجه که محل جماع نیست و در آن قوت جاذبه منی نه اگر کسی را بر

شهوت صادق و کثرت منی این اتفاق افتد چنان که الحاح و حرکت بسیار نباید کرد زیان کمتر دارد و هم او گوید که بازگرفتن منی در وقت مجامعت سخت زیان دارد ورم اوعیه منی و قرحه مجری و سنگ اندر مثانه و مجاری از آن تولد کند خاصه اگر از منی که حرکت کرده باشد انزال نشود و مرد از آن پاک نگردد و بر پای مجامعت کردن درد زانو و درد سرین آرد و بر پهلو خفته منی تمام هرگز دفع نشود و درد گرده و آماس قضیب و پیغوله ران تولد کند علاج هر که کثرت جماع نماید آن را می‌باید که اخراج خون و تعب و تعریق در حمام و غیره کم کند و تدبیر او مایل به تسخین بدن و ترطیب و تکثیف آن کنند بهر آن که جماع بدن را سرد و خشک و متخلخل گرداند و باید که در غذا و شراب و خواب و سکون و خوشبو و ادهان و اکحال او افزایند و هرچه از آن عارض شود به علاج آن مقابله کنند و درحمام به آب شیرین معتدل مائل به گرمی غسل کنند و در آن عرق نیاورند و بادام و شکر و پسته و نارجیل و حبه‌الخضرا و فانیذ استعمال کنند دم بیات معتدله مثل گرز و حبه‌الخضرا و جز آن بخورند و ریاضت معتدل کنند که اعانت بر هضم نماید و تعاهد ادویه مزید منی کنند و به سوی اعراض نظر کنند که آیا بدن سرد شده یا خشک گردیده و یا سقوط قوت شده و یا هیجان حرارت غریبه گردیده پس قصد مقابله آن کنند جرجانی در تدارک مضرت های جماع می‌نویسد که صاحب مزاج سرد و خشک را تدابیر گرمی و تری افزا باید کرد و طعام او نان سفید و گوشت بره و اسفید باجات چرب کوفته و کباب و هریسه به مقدار هضم باید و مصالح آن زنجبیل و دارچینی و دارفلفل و شیرینی‌ها چون زلبیای عسلی و قطائف و لوزینه و مانند آن و شراب شیرین مزه و خرما در شیر ترکرده و شیر و انگبین سود دارد و از طعام های شور و ترش پرهیز باید کرد و بر بستر نرم و گرم باید خفت و چون طعام هضم شده باشد در حمام رفتن و روغن یاسمین و روغن خیری مالیدن و لهو و آسائش جستن و لخلخه مشکین با خود داشتن و شقاقل مربی و زنجبیل مربی و ترنج مربی سود دارد و اگر قوت یکبارگی ساقط شود و در حال ماءاللحم باید داد به اندک شرابی یا زرده تخم مرغ نیم پخت به اندکی انگبین کهن و اندکی دارچینی یا دواءالمسک در ماءالعسل حل کرده اول دادن پس عقب آن ماءاللحم دادن و لخلخه مشکین بوییدن واین حال بیماران و ناقهان و مسلولان را افتد و کسانی را که از جماع لذت بسیار یابند چون عاشقان و کسانی را که بعیدالعهد

از جماع باشند و یا جماع بر گرسنگی و ماندگی کرده باشند و اگر صاحب سقوط قوت جوان باشد و تندرست و فصل تابستان بود در آب سرد دفعه درآمدن و در حال برآمدن سود دارد چنان که در کتاب حفظ صحت مذکور شد و آن را که در تن اخلاط عفن باشد و به سبب حرکت و حرارت جماعی آن اخلاط گرم شود و تن را گرم کند و علامتش آن است که در حال جماع قشعریره به پشت برآید و باشد که نیک بلرزاند وی را اول تن از آن اخلاط پاک باید کرد و حرارت غریب را تسکین می‌کند پس به عادت بازآورند و صاحب مزاج سرد تر را تدارک ضعیف به بوی مشک و عود و معجون های گرم باید کرد چون مترودیطوس و دواءالمسک و معاجین باه که در جایگاهش مذکور شده و سقوط قوت و شهوت و غشی او را هم به ماءالعسل و شراب کهن و توابل گرم تدارک باید کرد و طعام او کباب و بریانی و قلیه باشد با توابل گرم چون فلفل و زنجبیل و دارچینی و به جای آب ماءالعسل خورند و شراب کهن و شراب انگبین سود دارد و صاحب مزاج گرم و خشک را تدابیر تری افزا باید کرد و حفظ این معنی که حرارت غریب مشتعل نشود و تدبیر آن که از رنج و ریاضتی که تن را گرم کند و از طعام ها و توابل گرم پرهیز باید کرد و آسایش طلبیدن و طعام که از کدو و اسفاناخ و ماش مقشر وکشک جو و دوغ تازه و گوشت بره و بزغاله و مرغ فربه سازند و تخم مرغ نیم برشت و ماهی تازه سخت موافق بود. و از میوه ها انگور سفید و امرود چینی سود دارد و در آب نیم‌گرم نشستن و روغن نرگس را با روغن یاسمین آمیخته مالیدن نفع دارد و از ادویه باه دوای شیر و ترنجبین که مذکور شد سخت موافق بود و شیر با شکر جوشانیده و نام سمید ثرید کرده سخت سودمند است و صاحب مزاج گرم و تر را جماع کمتر زیان دارد و باشد که بعضی را از ایشان از ناکردن جماع وسواس و خیرگی وسواس و خیرگی چشم و دیگر اعراض پدیدآید و اگر افراط کنند خفقان و ضعف معده ظاهر شود و قوت ساقط گردد و سببش آن است که مزاج اعضای ایشان مختلف بود مزاج آلات تناسل گرم و تر بود و منی بسیار تولد کند و مزاج معده و جگر و دل و دماغ ضعیف بود و علاج ایشان به چیزهایی باید کرد که منی را خشک کند و کمتر تولد کند چنان که در باب کثرت شهوت جماع مذکور شد و اگر این علاج نخواهند و خواهند که از لذت جماع بهره یابند دل و دماغ و معده را تعهد باید کرد به معجون های قوی چون دواءالمسک و مترودیطوس و شلیثا و طعام و شراب معتدل

فرمودن و اگر دل و دماغ نیز گرم بود و متحمل این معجون ها نباشد مفرح معتدل و اطریفل کبیر فرمـودن و دل و دماغ را به بوی صندل و کافور و سیب و بهی و شراب ریحانی قوت دادن و ضمادها که از این نـوع باشـد برنهـادن و بعضی مردمان باشند که ایشان پس از جماع به لرزیدن آیند نه بر سبیل لرزه بلکه بر سبیل رعشه ایشان را چند روز پیوسته از نیم درم یا یک درم جاوشیر در یک اوقیه آب مرزنجوش باید داد و اگر اول اسـتفراغ کننـد بـه ادویـه کـه رطوبات لزجه را از تن بیرون آرد چون شحم حنظل و قثاءالحمار و قنطوریون دقیق و تخم ابخره صواب بـود و دمـاغ را به مشک و عنبر در روغن به آن قوت دادن و اعصاب را به روغن قسط و ناردین و سوسن مشک و عنبـر و سـعد و ابهل در آن حل کرده همی مالند و بعضی را از پس جماع درد سر خیزد و چشم خیره شود و سببش آن بود کـه در تن ایشان خلطی بود و به حرکت جماع بخار آن خلط به دماغ برآید و بعضی را سبب آن بود که بر خمار جماع کنند و شراب صرف قوی خورده باشند علاجش آن است که اگر در تن خلطی بود اول تنقیه کنند به ایارج فیقـرا و حـب قوقایا پس به قوت دادن دماغ مشغول شوند و روغن گل و گلاب و آب غوره و اندکی سرکه بر سـر نهنـد و طعـام از سماق و غوره و اناردانه و مانند آن سازند و گشنیز در طعام کردن سود دارد و کافور و گلاب و صندل بوییدن و اگـر متحمل باشند اندکی کافور با روغن گل در بینی کشیدن سود دارد و تطولات که از برگ سیب و بهی و امرود و گـل و اندکی بابونه و اکلیل‌الملک ساخته باشند استعمال کردن صواب بود و بعضی را که از پس جماع ماندگی پدیدوآیـد علاج ایشان آن است که خویشتن را گرم بپوشند نجسپند و چون بیدار شوند ماءاللحم و زرده تخم مرغ نیم پخت به اندکی شکر بخورند دوتایی پیشتر نجسپند در حمام شوند و طعام‌ها و شراب‌ها نیکو خورند بوعلی در تدبیر کسی که جماع آن را ضررکند می‌نویسد که مثل این انسان را واجب است که بر تقویت معده و اجادت هضم او به مشروبات و اطلیه و اضمده مذکوره در باب معده اقدام نماید تا بدان تدارک ضعف واقع از جماع ضروری گردد و ایضا بـه ادویـه قلبیه و بر اعضای باه از ادویه مبرده مقلل منی که عنقریب مذکورگردد استعمال کند و مبردات مضاد منی بیاشـامد در مغارش و مروخات او آن چه در باب فریسموس استعمال می‌کنند به عمل آرد و هرچـه مؤلـد منـی باشـد تـرک نماید و ادامت ریاضت اعالی بدن به مثل ضرب طبطاب و چوگان و برداشتن سنگ کند و به تدریج در تقلیل جمـاع

کوشد و چون در اول شب مجامعت کنند یک روز یا دو روز تا وقت خواب از شب مقدم یا بعدا و ترک کنند و اصلاح غذا فیمابین آن کنند و عقب جماع به خواب روند بعده در ترک عدد ایام زیاده تر به مشاغل و لهو تدریج نمایند و از اغذیه که تدارک ضعف ایشان نماید نان جید پاک در شراب صالح تر کرده است و ایضا در تدبیر کسی‌که استکثار جماع کند و بدان ضرریابد می‌گوید هرکه را کثرت جماع به بصر و حواس و سر یا عصب او ضرر کند و آن را رعشه حادث شود باید که به تسخین و ترطیب او به اغذیه جیده که اندک از آن غذای کثیر دهد و حمام و عطر و تدبیر خواب و سکون و تفریح به ملاهی طرب افزا اشتغال نمایند و شیر میش و گاو و لحم ماکیان شدیدالمعونت بر تقویت و انعاش اوست چون از آن تناول نمایند بر ناشتا و به قدر هضم او و برآن خواب کنند و واجب است که ریاضت استعداد استعمال نمایند و چون مثرودیطوس یا دواءالمسک مع افراط در ترطیب استعمال کنند انتعاش نماید و چون ضعف در بصر ظاهر شود و سبب او ضعف دماغ بود پس باید که مداومت ماش سر او به مثل روغن بنفشه و سعوط بدان یا تقطیر آن در گوش نمایند و دخول در آب شیرین و گشادن چشم در آن استعمال نمایند و اگر از آن رعشه حادث گردد پس اگر ماده کثیررطب بود به مثل شحم حنظل و قثاءالحمار و قنطوریون اسهال آورند و بعد از آن معالجه عصب به مروخات قویه که در آن مشک و عنبروبان باشد و به روغن قسط و ناردین و سوسن و روغن سعد و محلب و روغن ابهل و هر روغن حاد که اندرآن قبض بود باید

کرد و اگر ماده نبود به مروخات رعشه علاج کنند و کسی را که بعدا ورعده عارض شود جاوشیر به قدر تحمل در آب مرزنجوش یک اوقیه بنوشانند گاذروتی گوید که شیخ در کتاب تدارک خطا در مضرت جماع کثیر و جماع متکلف و غیر مشتهی می‌نویسد که مضرت او نقصان جوهر روح و ضعف قلب و خفقان و ظلمت حواس و سقوط قوت و مهیا بودن به جمیع امراض عصب برای بارد مزاج و بدق بهر حار مزاج است و تدارک آن این است که چون ضرر این باب بر دو وجه بود یکی میلان روح به برودت و علامتش آن است که نبض صغیر و متفاوت یا بطی گردد و در اعضا برودت دریابد و از سردی ایذا یابد و از گرمی راحت شود دوم میلان مزاج به حرارت و دق و علامتش تواتر نبض با سرعت و وجدان التهاب بعد سکون حرکت جماع و کرب و اشتعال عقب طعام است پس کسانی که مزاج

ایشان مایل به برودت گردد و باید که شراب ریحانی و ماءاللحم مدقوق مطبوخ به رفق حتـی کـه در آن طعـم لحـم مفقود گردد مضروب به زرده بیضه مبرز به دارچینـی و قرنفـل و شـقاقل بیاشـامند و مـشک ببوینـد و دواءالمـسک بخورند و آن چه بنوشند در شراب ممزوج سازند و خاگینه از پیاز و گندنا استعمال نمایند و اکثار نخود کنند و نقوع نخود ممزوج به شراب بنوشند و به آب گرم غسل کنند و روغن بابونه و روغن گل آمیخته بمالند و در حالـت بقـای طعام مبرز در معده به خواب روند و اگر معده قوی باشد پیاز بریان و گزربریان و شلحم بریان با نمک که در آن تخم جزر یا نمک سقنقور باشد استعمال‌کنند اما کسی‌که به مزاج حار از آن میل‌کند در آن احتیاج به اسـتعمال چیـزی باشد که اندرآن دو معین یغنی تطفیه و تولید بدل ما یتحلل از منی باشد و این مثل قرعیه و زردی بیضه نیم برشت و حلوای شیر و ترنجبین و حسک مربی به آب حسک تر و حریره معمول از کشک و نخود به مغز ماکیان و خـروس و ماهی بریان است و به حلوای شکر و بادام مقشر سوده و تخم خشخاش سوده استکثار نمایند و شوربای گوشت بـه شربت سیب بنوشند و کافور اندک ببویند و تبرید قلب بلخلخه بارد کنند مسیحی گوید که ضعف از کثار در بـارد را نفع می‌کند غسل به آب سرد و تغذیه به ماءاللحم و بیضه نیم برشت و کباب و شرب شراب ریحانی و ترطیب و لزوم دعت و خواب بر فرش نرم و ارتعاش لاحق عقب آن را منع می‌کند شرب جاوشیر به آب مرزنجوش مطبـوخ صـاحب مفرح‌النفس گفته که این حب تجربه نمودم سستی که بعد از جماع طاری شود مطلقا مدرک نگردد و مومیایی کافی سه جزو صمغ عربی یک جزو نبات سفید برابر هر دو به گلاب حل نموده حب بندند و نیم مثقال از این حب تنـاول نمایند و اگر بالای او شراب یا ماءالعسل بیاشامند نافع تر باشد اطبای هند می‌گویند که اگـر ایـن حـب بعـد جمـاع خورند باز قوت اصلی حاصل شود گویا که جماع نکرده چوه عود مصطکی تخم بادنجان کوفته بیخته باز چوه سرشته حب ها به قدر فلفل سازند و دو حب تا چهار حب بخورند و این حب را در تقویت معده نیز دخلی تمام است و ایـضا مجربین هند گویند که این حب قوث باه و امساک بسیارکند و هرگز مانده نشود و از تعب جماع ماندگی که حاصـل شده باشد دور نماید و به تجربه اکثر آمده است بگیرند سپند سوختنی پنج درم نصف آن را بریان کنند و نصف خام بدارند پوست خشخاش دو درم کنجد سیاه دو درم قند سیاه کهنه بیست درم هر سه دوا را نرم بکوبند پس بـا قنـد

کهنه بکوبند تا آن که یک ذات گردد هفت حصه نموده به وقت مجامعت یک حصه بخورند و نفع عظیم مشاهده نمایند مؤلف گوید که معجون انطاکی که در ضعف باه مسطور شد نیز رفع اذیت جماع کند و ضعفی که از کثرت جماع حادث می‌شود دور نماید و هم او گوید که بر کثرت کنندگان جماع راحت و خواب و حمام و شرب شوربای ماکیان به مغز بادام و نخود و شکر واجب است. بعض متاخرین می‌نویسند که هرگاه از کثرت جماع ضعف و ناتوانی پدید آید از آن باز ایستند و تا ضعف بالکل دور نشود جماع زهر قاتل انگارند و بیضه مرغ نیم برشت و دیگر اغذیه و حلواهای مقویه مبهیه و هریسه و کله پایچه تناول نمایند و هرکه را بعد از جماع چند لقمه چرب و شیرین خوردن عادت کند از جماع مضرت نیابد و کذالک هرچه برای تدارک ضعف گفته شد اگر در حالت قوت استعمال می‌نموده باشند ضعف نشود و بهترین چیزها در این باب شیرگاو میش است خاصه اگر قطعه زنجبیل درآن بجوشانند و بهتر آن است که همچنان که بدوشند تازه بنوشند به شرط موافقت طبیعت و از این قبیل است مالش روغن خوشبو مدام بر بدن و وقت خواب ساق و کف پا و کف دست به دست مالیدن و صحبت با محبوبان طناز و شاهدان پرشیوه و ناز که به سن بلوغ رسیده باشند موجب مسرت و انتعاش حرارت و تقویت قوت است به واسطه کثرت لذت و غایت رغبت و در این صورت منی هرچند بیشتر دفع شود اما ضعف کمتر افتد جهت وفور تولید منی و روح و کثرت شوق.

سرعت انزال

و آن را پنج سبب است یکی ضعف قوت ماسکه به واسطه برودت و رطوبت دوم کثرت منی و غلبه خون سوم حرارت و حدت منی چهارم ضعف اعضای رییسه پنجم اتساع حجرای قضیب طریق تشخیص این اسباب باید که از مریض کیفیت رنگ و قوام منی بپرسند اگر منی سفید و رقیق بیان کند و با آن آثار حرارت هیچ نباشد سببش ضعف ماسکه بود و اگر اعتدال رنگ و قوام او گوید و کثرت منی و قوت آلات تناسل و آثار کثرت خون و سرخی رنگ بدن و قلت ضعف در باه و کثرت احتلام و طول عهد جماع یا کثرت استعمال مولدات منی باشد سببش کثرت منی بود و اگر رنگ منی زرد و قوام او رقیق بگوید و با سوزش برآید سبببشحدت منی باشد و اگر ضعف در اعضای رییسه دریابند و با نقصان باه بود سببش ضعف اعضای مذکور باشد و الا حال اتساع مجرای قضیب بپرسند اگر اقرار آن کند

سببش همان باشد علاج آن چه از ضعف ماسکه بود تنقیه بلغم ازقی و مسهل آن کنند دعانه و خصیه را به روغن قسط و نرگس و زعفران بمالند و در این نوع شهد انج به عسل خوردن بسیار مفید گفته اند و این سفوف بخورند لک مغسول و سروالی وتج و لوده پنهانی و مازو بی‌سوراخ از هریک چهار دام شکر سفید برابر ادویه خوراک از شش ماشه تا نه ماشه با شیر گاومیش و این سفوف ممسک و مؤلد منی تالیف حکیم شریف خان نیز در این باب بسیار مفید است سنگ ها مدره خشک شش ماشه مازو سه ماشه تال یکهانه ثعلب مصری هریک چهارماشه گوند شش ماشه مصطکی سه ماشه نبات هم‌وزن ادویه کوفته بیخته از پنج ماشه تا هفت ماشه بخورند و اطریفل کشمشی و معجون حبث الحدید نیز نافع و بهترین غذا قلیه خشک به دارچینی و صعتر و زیره است و آن چه از حرارت منی باشد از مبردات مع القبض علاج کنند مثلا شربت خشخاش با شیره خرفه و کاهو و تخم حماض و مانند آن بنوشند و برنج و عدس با شیره خشخاش غذا سازند و ادویه بارد ضماد نمایند و گویند که در این قسم تخم کاهو نافع است و سفوف گشنیز خشک یک درم اسپغول دو درم تخم خرفه سه درم بی‌نظیر است شربتی از آن یک مثقال و آن چه از کثرت منی باشد فصد سر رد کنند و تقلیل طعام نمایند و چیزهای مولد خون چون آبگوشت و شراب و مانند آن ترک نمایند و سکنجبین و آب انارین و شربت نارنج و غوره بنوشند و اغذیه بارد رطب بخورند و شراب ممزوج به آب کثیر نیوشند و جماع بسیار کنند و آن چه از ضعف اعضای رییسه بود علاجش به علاج ضعف باه که از ضعف اعضای رییس باشد باید کرد و آن چه از اتساع مجرای قضیب باشد علاجش جدا مذکورگردد و ذکر ادویه یونانیه و هندیه که مفید سرعت انزالند گویند که استعمال مغز تخم تمر هندی حبا و سفوفا در جمیع اقسام سرعت انزال مجرب است و خوردن تخم صدبرگ با مساوی شکر به قدر یک دام ممسک منی نوشته اند آبزن در سرعت انزال که به سبب حدت منی باشد به کارآید برگ عوسج برگ مورد گلنار گل سماق لحیه التیس ثمر طرفا پوست انار جوشانیده به کاربرند حب که دافع سرعت انزال و مجرب است خصیه الثعلب مصطکی رومی لاکهه جهربیری هر سه برابر ساییده در شیر درخت برط به قدر کنار حب بندد و یک حب با شیر تا چهل روز بخورد حب جدوار مجرب خاکسار مقوی و مبهی و مشهی و ممسک بی‌غائله است مشک خالص دو دانگ عنبراشهب نیم درم کهربای شمعی جدوار

نبفسج زعفران کشمیری دارچینی قلمی جوز بوا مصطکی رومی صمغ عربی عود هندی ابریشم مقرض بهمن سفید رب السوس هر واحد یک درم مایه شتر اعرابی یک نیم درم خولنجان خصیه الثعلب مغز بادام مقشر تخم کاهو مقشر تخم خشخاش سفید مغز تخم کدو شیرین هریک دو درم افیون خالص مقطر چهارم ادویه دواها را کوفته بیخته به روغن بادام چرب ساخته به آب کوکنار حب‌ها بندند و به قدر مونگ و بورق نقره پیچیده بخورند و به تدریج به مقدار نخود رسانند حب موتهه تالیف والد علوی خان که به جهت تقویت باه و دفع سرعت انزال بی‌نظیر اولا بیخ موطهه کوفته از غربال بیرون کرده به شیر گاو تازه خمیر نموده قرص سازند و در سایه خشک کنند و باز قرص را کوبیده به شیر تازه خمیر کرده در سایه خشک نمایند، همچنین تا پنج مرتبه پس او را نگاه دارند و بگیرند ده عدد جوز بوا و میان آن‌ها سوراخ کرده نیم مثقال افیون را فتیله کرده در سوراخ جوزها گذارند و جوزها را به خمیر گرفته در روغن گاو بریان کنند پس خمیر را از جوزها جدا کرده به مقابله هریک عدد از جوزها بگیرند از قرص مذکور چهار مثقال و دارچینی و قرنفل بسباسه عود هندی مصطکی دانه هیل بهمن سرخ شقاقل لسان العصافیر هر یک یک مثقال مشک خالص عنبراشهب ورق طلا هریک یک دانگ نبات سفید به وزن مجموع ادویه کوفته بیخته به عرق بهار نارنج سرشته حب ها سازند به قدر نخود شربتی یک حب تا دو حب و اگر خواهند که سفوف سازند به دستور قند آمیخته مرتب سازند و اگر معجون بسازند با سه وزن مجموع ادویه قند سفید و عسل مصفی بالمناصفه معجون سازند شربت از دو دانگ تا دو درم و اگر خواهند که مکیف زیاده کنند دو مثقال روغن قنب افزایند حب جدوار علوی‌خانکه در فوائد مذکور نهایت نافع است جوز بوا پنج عدد افیون یک مثقال و به دستور پرکرده بریان نموده جوزها را با افیون که در آن ها باشد و جدوار خطایی بهمن سفید بهمن سرخ شقاقل خصیه الثعلب هریک چهارمثقال عود غرقی زرنباد درونج عقربی کبابه چینی گل‌گاوزبان زعفران لسان العصافیر اسارون بسباسه سنبل‌الطیب مصطکی قرنفل گل سرخ ایرسا فلفل سیاه قاقله دانه هیل زرنب بادرنجبویه خولنجان تخم هلیون مغز حب‌الزلم دارچینی مغز چلغوزه مغز نارجیل مقشر مغز پنبه دانه هریک دو مثقال مایه شتر اعرابی کتیرا صمغ عربی هرواحد یک مثقال تخم خشخاش مغز حب القلقل تخم خرفه مقشر هریک پنج مثقال عنبراشهب مشک ترکی ورق

طلا و ورق نقره محلولین هر یک نیم مثقال نبات سفید هفت مثقال کوفته بیخته به آبی که صمغ عربی درآن خیسانیده باشند سرشته حب‌ها سازند هرحبی به قدر نخودی در سایه خشک نمایند شربتی از دوحب تا چهار حب دوائیکه سرعت انزال و بند گشاد را مجرب نوشته پوست درخت گولو پوست درخت سینبهل گوندوپهلی به بول برگ کنار در سایه خشک کرده کوفته بیخته یک کف دست به آب یا شیر خورده باشند و از ترشی پرهیزند سفوف که مغلظ منی مقوی باه و دافع سرعت انزال و معمول است تال یکهانه بریان تخم خشخاش سفید کنجد مقشرمغره حب السمنه مغز پسته مغز پنبه دانه مغز تخم خربزه مغز تخم قرطم هریک دو توله خرما یک چهناتک سلیخه یک نیم توله مغز بادام دو نیم توله بیپچند موصلی سیاه وسفید بسباسه صمغ عربی کتیرا بهمن سرخ و سفید مغاث دانه الایچی کلان مغز تخم کونچ سقاقل چنی گوند موچرس تخم اوطنگن سروالی موصلی سینبهل کهیلاکهیلی تودری سفید و سرخ میده چوب قلعی کشته خارخسک تخم قنب هرواحد یک توله مصطکی جزو جندم الایچی خرد مع پوست کباب چینی بهپهلی سورنجان بوزیدان طباشیر دارچینی زنجبیل هرواحد نیم توله عاقرقرحا سه ماشه سفوف سازند و یک توله با نیم پاو شیر استعمال نمایند ایضا که مغلط منی مفید سرعت انزال است خرمای بریان مغز چلغوزه مغز بادام مغز پنبه دانه مغز اخروط ثعلب مصری گونددهاک تخم کونچ دانه الایچی خرد کونپل درخت برگه موصلی سیاه مساوی نبات برابر همه شربت سه درم به شیر ماده گاو ایضا نافع سرعت انزال پهلی به بول خام در سایه خشک کرده تال یکهانه چنی گوند نخود بریان مقشر مساوی نبات برابر همه صبح یک کف دست بخورند ایضا کونپل ودرخت برچنی گوند پوست بیخ کهرنی سپستان بهپهلی ستاور مساوی سفوف سازند خوراک یک توله به شیر ماده گاو و ایضا که جهت امساک و تغلیظ منی و قوت باه بی‌نظیر است پوست بیخ کهرنی میده چوب تج هریک چهاردام شکر سفید برابر اجزا سفوف سازند و به قدر شش ماشه با شیر بخورند ایضا که به جهت سرعت انزال مجرب نوشته که تخم سرسن بیجبند سرخ تخم پلاس مساوی کوفته بیخته نبات هم چند آمیخته به قدر هفت ماشه یا نه ماشه و تا یک توله با نیم آثار شیر گاو بخورند و عجایب مشاهده نمایند. ایضا برای سرعت انزال نول درخت پلاس ستاور خسته انبه یاگیری انبه که برابر نخود باشد پوست بیخ کهرنی پوست بیخ سینبهل پوست بیخ انجیر باغی

پهلی به بول سپستان بجرذنی یا کوکهر و مساوی کوفته بیخته برابر همه نبات آمیخته سفوف سازند و از دو درم تا دو مثقال به آب یاشیرگاو گرم کرده بخورد تا یک هفته و از ترشی پرهیز نماید ایضا سفوف که برای سرعت انزال در بایض استاد مرحوم مجرب نوشته گوند ببول کتیرا گیرد هریک دو جزو زبل‌الفار چهارجزو مساوی آن نبات وقت حاجت یک ماشه درعسل یک توله آمیخته بلیسند و این دوا برای سیلان رطوبات زنان هم حکم اکسیر دارد ایضا که مجرب نوشته خرفه مقشر دو توله تخم کرفس نه ماشه گشنیز دو توله شکوفه انار ناشگفته یک توله دانه الایچی خرد یک توله تهم اونگن پوست بلیله هریک دو توله نبات مساوی شربت یک توله با شربت خشخاش معجون مجرب شیخ الرییس که در سرعت انزال و ضعف گرده و مثانه و نفخ آن به تجربه حکیم شریف‌خان رسیده جوز بواد و جزو آمله اذخر خارخسک بلیله بسباسه قرفه قاقله خولنجان حب بلسان هریک سه جزو و حب الاس زعفران هریک دو جزو دارچینی زنجبیل هریک سه جزو کوفته بیخته در سه چند آن عسل مقوم معجون سازند ناشتا یک دانگ و اگر خواهند وقت خفتن نیز یکدانگ بخورند ایضا برای سرعت انزال و ضعف باه که سبب آن رطوبت باشد مجرب است آمله سنگهاره خشک گوند پلاس کهیلاکهیلی مایین گجراتی مازو نشاسته سپستان گلنار پهلی به بول آرد نخود بریان تج خارخسک پکچهکنی دو دهی جوز بوا جوتری موچرس قاقلین‌گیر و همه ادویه مساوی با سه چند آن عسل و نبات و قدری کهوه معجون سازند معجون دافع سرعت انزال و مقوی باه و مغلظ منی رقیق است پوست هلیله زرد پوست بلیله آمله خرمای بریان ثعلب مصری مبیده چوب خارخسک موصلی سیاه و سفید موصلی سینبهل تخم کونچ سنگهاره خشک مغز کنول گطه سپستان اندر جو شیرین مغز خسته تمرهندی هرواحد دو درم گلنار شهدانج نانخواه زیره سیاه حب الاس گشنیز طباشیر کونپل درخت برگه مصطکی بلوط بیجبند سروالی لوده حرمل بریان هرواحد یک درم بهبهپی پهلی به بول تخم گزر هرواحد یک مثقال قند سه چند به دستور مقررمعجون سازند معجون حبث الحدید که جهت سرعت انزال از مجربات حکیم الملک است خولنجان خفت بلوط عاقرقرحا هریک دو درم شهدانج کندر مایه شتر اعرابی هریک سه درم بهمن سرخ و سفید حب‌الآس افیون جوزبوا اقاقیا خصیه الثعلب تخم شبت سور کوفی خبث‌الحدید برهریک پنج مثقال تخم ترب ده درم همه را کوفته بیخته به

عسل کف گرفته دو وزن ادویه بسرشند شربتی دو درم و عقب آن پیاله شیرتازه بنوشندکه در تصلب ذکر و منع سرعت انزال نافع است معجون جلالی به جهت سرعت انزال بی‌نظیر و مجرب حکیم شریف‌خان است سنبل‌الطیب اشنه عود هندی مصطکی رومی هر یک دو مثقال قرفه سه مثقال جوز بوا پوست خشخاش هریک چهارمثقال برگ قنب بیست مثقال حب النیل سفید یک صد عدد مشک یک نیم دانگ عسل سه وزن ادویه به روغن بادام قدری چرب کرده به دستور معجون سازند شربتی از یک درم تا دو مثقال معجون سپند که در سرعت انزال بسیار مجرب نوشته عاقر قرحا اسبند قرنفل عود غرقی دارچینی زنجبیل کباب چینی هریک دو درم جوزبوا یک درم مصری سی درم معجون سازند و معجون ماسک البول مخترع علوی‌خان نیز از برای سرعت انزال نافع است و معجون لبوب و غیره مفید این مرض در بحث ضعف باه مذکورشد. ذکر ادویه ممسکه در بیاض استادی مرحوم مسطور است که افیون را در شیره برگ کنیر سفید یا سرخ بیست و یک حب داده خشک کند و به قدر فلفل و عدس حب بندد افیونی را مقدار فلفل و صوفی را مقدار عدس وقت شام با شیرخوردن دهد برای امساک مجرب است ایضا تخم پهاکهر یک توله به شهد آمیخته بر ناف طلاکردن و کذا بیخ کتیر سفید دو فلوس به روغن گاو یا مسکه آمیخته برکف پا ضماد نمودن و اگر سپیاری زاکاواک کرده سه نیش کژدم انداخته به موم بندکرده در بازوی راست بندند تا وا نکند انزال نشود و اگر بیخ گهیکوار به آب ساییده برکف دست خود بمالد به عده مباشرت کند تا که نشوید انزال نشود ایضا پارچه سفت باریک بگیرند و پهلی ببول را بشکنند و در تری او پارچه را ترکنند همینسان هفت نوبت ترکنند و خشک سازند پس وقت حاجت قدری از آن در شیر و اگر نباشد در آب بشویند و بنوشند که در آوردن امساک مجرب نوشته و اگر زن قدری از این پارچه در فرج نهد تنگی آرد دیگر گویند که هرگاه سگ جفتی کند و بند گردد در آن حالت دم سگ نر از بیخ او قطع کرده بگیرند و چهل روز در زمین دفن کنند تا پوسیده شود و عقدهای استخوان بماند این عقدها را برشته بسته درزهار مجامع بندند و تماشا بینند که به خاصیت منع انزال کند و از جماع تعب حاصل نشود و از عجائب و اسرار مکتومه است حب ممسک که مجرب و معمول است جوز بوا بسباسه افیون مازو اسپند مصطکی زعفران نگکیسرموچرس تج گوگل سپیاری چهالیه دانه الایجی خرد طباشیر

اجواین خراسانی هرواحد یک ماشه باریک سوده به لعاب اسپغول و به دانه حب به قدر کنـار بـسته نگهدارنـد وقـت

حاجت یک حب به آب تازه بخورند و بعد چهارگهری شیر تازه گاو با شیرینی بنوشند و جمـاع کننـد و تریـاق ایـن

حب در تعسر نمک لاهوری خوردن است اکثر مردم را روز اول عمل این ظاهر مـی‌شـود و بعـضی را در روز دوم یـا

سوم ایضا که از مجربات است افیون گوند دهو یعنی دهاوری دانه الابچی خرد هرواحد یک ماشه روان گانجه چیـده

یک نیم ماشه بیربهوئی دو نیم ماشه بونگ مغز بادام کهوپره هریک دو ماشه همه را سوده به قـدر کناردشـتی حـب

بندند و وقت باقی ماندن دو گهری رزو یا بعد مغرب یک حب بخورد غـذا در شـب شـیربرنج و شـکر بخـورد قـدری

گرسنگی داشته بعد گذشتن چهار گهری شب به جماع مشغول شود تریاق این حب ترشی لیمو یا نمک است حـب

خوش کیف که در امساک نظیر ندارد و مقوی باه است و مجرب جدوار بنفـسجی افیـون خـالص زعفـران دارچینـی

بسباسه هرواحد یک ماشه مغز بادام جوزبوا خولنجان ثعلب مصی هریک دو ماشه برگ قنب برابر همه یعنی سـیزده

ماشه کوفته بیخته حب ها سازند و به قدر استعداد بخورند حب که جیدالاثر و معمول است جوز بوا یکدوعدد که کم

ازهفت ماشه نباشد سوراخ کرده یک نیم ماشه افیون خالص پرکرده بالایش آرد پیچیده بپزند هرگاه آرد سرخ شـود

آرد جدا ساخته جوز را همراه اسبند عاقر قرحا مصطکی جفت بلوط اجواین خراسانی تال یکهانـه بـیخ بنـد سـمندر

سوکهر هر یک دو ماشه بسباسه یک ماشه قرنفل نیم ماشه ساییده در عسل آمیخته مقـدار کناردشـتی حـب بـسته

نگاه دارند و پیش از جماع خورند ایضا که حکیم معتمدالملوک اعتمـاد بـراین مـی‌داشـتند افیـون کـافور شـنگرف

عاقرقرحا جوز بوا نبات سفید هریک یک توله زعفران جند بیدستر هریک شش ماشه بیربهویی ده عدد همه را خوب

سحق کرده حب به قدر کناردشتی ساخته نگه دارند وقت حاجت یک حب بخورند به شرطی که معده خالی باشـد و

اگر خواهند که انزال شود بالایش آب سرد بنوشند ایضا حب ممسک که بی‌نظیـر اسـت بـسباسه زعفـران شـنگرف

عاقرقرحا دارچینی دانه الایجی خرد بیخ شیصی بیخ لفاح بزرالبنج کات سفید همه مساوی به قدر یـک ماشـه حـب

بسته پیش از جماع یک حب بخورند ایضا مجرب و به غایت ممسک کافور مشک جوز بوا بسباسه افیون مـساوی در

شیره برگ تنبول ساییده حب ها مقدار چهار حبه سازند وقت حاجت یک حب به آب بخورند ایـضا مجـرب زعفـران

قرنفل جوز بوا افیون مشک مساوی در عسل کف گرفته مقدار نخود حب بندند و یک حب پیش از جماع بخورند با شیر ماده گاو و در نسخه دیگر عاقرقرحا عوض قرنفل و زعفران است حب منشط تالیف حکیم محمد زمان نیز در امساک منی بی‌نظیر است اسارون زعفران تخم کرفس دارچینی ریوند چینی سنبل‌الطیب مصطکی هریک یک مثقال زرنباد حب الغار عاقرقرحا قرنفل بسباسه صمغ عربی هریک نیم مثقال بزرالبنج فلفل سیاه هریک یک نیم مثقال افیون دو نیم مثقال قرفیون ربع مثقال کوفته بیخته به گلاب سرشته حب ها به قدر نخود سازند و چهار گهری قبل از جماع یک حب بخورند حب نشاط که امساک منی به قوت تمام کند و قوی النشاط و مسکر و منوم و مشهی ست و این را حکیم مومن مسمی به مویز عرم ساخته مویز را طائفی یکصد عدد گرفته بیخ شوکران سه مثقال بزرالبنج سه مثقال هردو را کوفته با مویز در یک صد و پنجاه مثقال آب بجوشانند تا آن که آب را تمام جذب کند به قدر حبه حب ساخته وقت حاجت یک حب استعمال نمایند اگر قوی‌تر خواهند برکک شیرازی یا ورق الخیال یا چرس به آن بجوشانند ایضا که مجرب اکثر اطبای هند است جوز بوا شنگرف عاقرقرحا افیون هریک یک درم ساییده در شهد سرشته بیست حب سازند و یک حب شام خورده بالایش بیره برگ تنبول بخورند تا هفت ساعت امساک کند و اگر وزن همه مساوی گرفته در شیره برگ تنبول مقدار نخود حب ها بندند و بعد شام یک حب بخورند همراه شیر نیز مفید بود و باید که میان غذا و دوا فاصله سه پاس باشد تا شکم دم نکند و اگر به شب اشتها شود به جز شیر دیگر هیچ نخورد و این قاعده در اکثر ادویه ممسکه یاددارند ایضا از مجربات ایشان تخم دهتوره تخم گزر تخم شلجم خارخسک بزرالبنج فوفل عاقرقرحا تخم اوطنگن ریگ ماهی قرنفل جوز بوا دارچینی زنجبیل موصلی سیاه زعفران بسباسه هریک پنج توله همه را نیم کوفته در دو نیم سیر شیرگاو بپزند تا غلیظ شود پس آن را بر سنگ صلایه کرده حب‌ها به قدر جوز بوا سازند شربتی یک حب ایضا از اطبای مذکور به جهت امساک منی و قوت باه زعفران بزرالبنج سفید تال یکهانا بسباسه جوز بوا قرنفل بلیله افیون مساوی کوفته در عسل صاف به مقداری که حب توان بست حب‌ها به قدر کنار صحرایی سازند و سه ساعت پیش از جماع یک حب خورده بالای آن برگ منبول بخورند حب سیماب امساک تمام آرد به حدی که بدون خوردن ترشی فارغ نشود سیماب را از پارچه

سفت مکرر گذرانیده و افیون خالص هریک سه درم گرفته در شیره برگ تنبول سحق کنند و در سایه خشک سازند همچنین هفت کرت نمایند پس بگیرند عاقر قرحا بزرالبنج خولنجان جوزبوا قرنفل تربز هریک یک درم کوفته بیخته جمله یک جا آمیخته حب‌ها به قدر نخود بندند وقت حاجت آخر روز نـان گنـدم بـا روغـن گـاو بخورنـد امـا شـکم سیرنباید خورد بعد از آن که یک پاس و یک گهری از تناول غذا بگذرد یک حب فرو برنـد و بعـد از دو سـه گهـری شروع در جماع نمایند ایضا این حب ممسک و خوش نشا به تجربه رسیده جوز بوا خولنجان خصیه الثعلـب هریـک دو درم بسباسه جدوار هریک یک درم افیون مصفی یک نیم درم مقدار نخود حب ساخته بکار برنـد ایـضا در بیـاض استاد مرحوم است که کافور اجواین خراسانی هرواحد یک ماشه جوز بوا یک عدد سـمندر پهـل دوازده عـدد افیـون چهارسرخ در شهد به قدر نخود حبوب بندند کیفی چهار حب و صوفی یک دو حب بخورد انـزال نـشود تـا آملـه در دهن نگیرد ایضا من قرنفل یک دانگ جوتری سه ماشه افیون یک دانگ مشک دو دانگ زعفران یک دانگ آب برگ پان آب ادرک هریک یک دام پخته ادویه کوفته در آب های مذکور با قدری شهد کهرل نمایند بعـده بـه قـدر یـک ماشه حب ها بندند یک حب بعد هضم طعام خورده باشد بعد چهارگهری مشغول به جمـاع شـود ایـضا کـه مجـرب نوشته شنگرف پنج ماشه جوز بوا دارچینی بسباسه قرنفل مکهه زعفران هریک چهارسرخ برگ تنبـول سـیزده عـدد آب ادرک سه فلوس اندک پوست خشخاش در آب ترکرده مالیده صاف نموده در ادویه انداخته هـشت پـاس کهـرل نمایند و مقدار ماش حبوب بندند قبل از جماع چهارپنج گهری یک گولی بخورند بالایش شیر هرقـدر کـه خواهنـد بنوشند و آب هرگز ننوشند ایضا زنجبیل کباب چینی عاقرقرحا جوز بوا جوتری هریـک پـنج ماشـه زعفـران افیـون هریک یک ماشه همه را ساییده در شهد گولی بسته نیم درم بخورند ایضا حب که بـرای امـساک از مجربـات اسـت اجواین خراسانی کلونجی اسبند تخم کدو هریک سه ماشه افیون چارماشه سوده مانند نخود حـب‌هـا بـسته از یـک حب تا دو حب بخورند ایضا به نسخه کوک که ممسک مبهی و مجرب نوشته جوزبوا بسباسه قرنفل دارچینی اسبند افیون هریک یک درم کنجد سیاه دو درم کوفته بیخته با شهد حب مثل کناردشتی به بندند یک حب شام بـا شـیر بخورند ایضا که امساک نماید کوکنار اسبند بریان تخم هلهل نیم بریان همه را کوفته بیخته به قنـد سـیاه آمیختـه

غلوله به قدر اخروط بندند و به وقت مجامعت یکی بخورند ایضا ممسک بزرالبنج عاقر قرحا سمندر سوکهر اسبند بریان شنگرف گوکهر و کچلبه سوخته مساوی کوفته بیخته به آب نقوع کوکنار حب سازند و پیش از جماع چهارگهری یک حب بخورند و یک قدح شیر بالا بنوشند ایضا بزرالبنج پنج ماشه مغز تخم کدو شش ماشه سپند سوختنی نه ماشه تخم بنگ هشت ماشه نخود بریان هفت ماشه افیون سه ماشه زعفران چهارسرخ کوفته بیخته در آبی که دو عدد پوست خشخاش درآن ترکرده مالیده باشند خمیر کرده مقدار کناردشتی حب بندند وقت حاجت یک حب خورند و اگر گرمی زیاده شود شیره مغز تخم کدو و مغز تخم تربوز و تخم خرفه بنوشند ایضا حب ممسک از علوی‌خان که افیون ندارد عاقرقرحا درم تخم ریحان هشت درم قند سفید نه درم کوفته بیخته حب سازند و یک درم خورند و نوشته اند که تا آب لیمون نخورند انزال نشود ایضا که ممسک است افیون حرمل بریان کافور مرمکی بزرالبنج مساوی به آب ادرک حب سازند به قدر نخود شربت یک حب قبل از جماع به شیر ماده گاو حب که نهایت مجرب نوشته سم‌الفار مصطکی تخم دهتوره خرما خسته دور کرده دانه الایجی سفید عروسک بسباسه جوزبوا قرنفل زعفران مشک خالص افیون مساوی کوفته بیخته در شهد یا شیره برگ پان سرشته حب ها برابر ماش و نخود بندند دو گهری قبل ازجماع یکی بخورند دوای نافع امساک گل آگ گل دهتوره موصلی سیاه اسبند هرواحد پنج مانک ساییده به روغن زرد چرب کرده پانزده مانک شهد آمیخته به قدر مکیانک پیش از جماع خورند و بالای آن شیر بنوشند ایضا صمغ سرو یک جزو و برگ تنب یک نیم جزو کهرل کرده حب ها برابر گل هند بندند و یک حب آخر روز بخورند و بالایش غذای شیرین نیم سیر تناول نمایند و یک حب هنگام عشا خورند و بعدش به مباشرت پردازند ایضا که مقوی وسک است سم الفار نیلگون یک سرخ دانه سبند بیست و یک عدد هردو را بسایند و بیست و یک حب بندند یک حب دو گهری قبل از مقاربت بخورند و اگر مزاج بارد باشد تا سه حب جائز است و در طبع حار زیاده از یکی هرگز ندهند و این حب نیز ممسک است شنگرف و موچرس و افیون هرواحد چهار ماشه سهاگه یک ماشه به قدر فلفل حب سازند و یکی پیش از جماع خورنددوائی‌که در بیاض استاد مرحوم برای امساک نوشته شیره بنگ و نخود بریان هرواحد یک ماشه شونیز دوازده دانه جوتری چهارسرخ قبل از جماع چهارگهری بخورند. ایضا منه

اسبند لاهوری زعفران عاقرقرحا تخم زرد کطایی جوتری هریک یک دام همه را ساییده شش پری کند وقت حاجت یکی بخورد و برای خلاص شدن آب بنوشند ایضا که برای امساک از مجربات نوشته سم الفار به وزن دو نخود ساییده بر آتش پاچک دشتی اندازند هرگاه دود برخیزد یک هاندی گلی آب نارسیده واژگون برآن بگذارند تا که دود در آن جمع گردد بعد یک نیم گهری هاندی را جدا کرده نیم آثار شیرگاو و به قدر دو سرخ مروارید ناسفته سوده درآن انداخته تا شام نگاه‌دارند بعد غذا همه شیر بخورند بدون خوردن ترشی لیمو انزال نخواهد شد ایضا که در این کار مجرب و عجیب است چون وقت حاجت بخورند و مباشرت نمایند بدون استعمال حموضات انزال نشود جوز بوا مال گنگنی زعفران افیون قرنفل بزرالبنج اسبند قنب سوخته مجموع مساوی قنب را در ظرف آهنی بسوزند و باقی ادویه را کوفته بیخته با هم آمیخته از دانگی تا دو دانگ به وقت شام بخورند و بعد از آن به جز شیر با قدری شیرینی و شراب از اغذیه و اشربه احتراز نمایند و بعد از دوساعت مشغول شود روغن که ممسک و مقوی باه است تخم دهتوره دال کهونگچی سفید پوست بیخ کنیر سفید کچله اجواین خراسانی مساوی کوفته به روغن کنجد خوب چرب کرده در شیشه مانند چوه بچکانند و عندالحاجت طلا نمایند سفوف جهت باه و امساک منی مجرب جوزبوای نیم‌کوفته در آب پوست خشخاش هفت مرتبه ترکرده خشک نموده پس قرنفل و زنجبیل و دارفلفل و شکر طبرزد و تخم و گل بنگ که به هندی گانجه گویند و جوز پرورده مذکور همه مساوی کوفته بیخته اول مقدار یک درم شام بخورند بعد از آن مقداری که مناسب دانند بخورند و اگر حب بسته استعمال نمایند هم رواست و اگر چرس عوض گانجه کنند اولی خواهد بود ایضا سفوف که مفرح منشط مبهی و ممسک است مغز بادام مقشر مغز پسته بریان مغز انجکک بریان مغز چلغوزه بریان خصیه‌الثعلب دارچینی خولنجان بسباسه بهمنین شقاقل ابریشم مقرض هرواحد یک مثقال دانه هیل نیم مثقال زعفران یک نیم دانگ مشک خالص عنبر اشهب ورق طلا ورق نقره هرواحد یک دانگ چرس اعلی دو مثقال نبات سفید پنج مثقال کوفته بیخته سفوف سازند شربتی یک دانگ تا یک درم و سفوف کیمیای عشرت که در باب ضعف باه گذشت نیز در این باب مجرب است شیاف که آن را حب خراطین نیز گویند ممسک قوی است خراطین که ورقی از راه دهن برآید یک عدد افیون نیم ماشه کافور بهیم سینی دو سرخ نشاسته

چهار حصه ادویه درآب زهره ماهی روهوکهرل کرده حب به قدر زیره بندند و وقت جماع در احلیل نهند ایضا خراطین یک عدد چرک گوش انسان کافور بهیم سینی کف اندرون ران اسب سیندور زعفران مساوی یک جا کرده بسایند بعده در آب کنائی حل کنند من بعد شهد قدری آمیخته حب مثل زیره بسته پیش از جماع یک گهری در سوراخ قضیب نهند ایضا یک زهره ماهی روهو تازه بگیرند و بارکئایی بزرگ به دست مالیده آبی که از آن برآید آمیزند و نیم ماشه کافور بهیم سینی داخل کرده در ظرفی به دست خوب بمالند تا آن که به بستگی گراید پس شیاف‌ها به درازی جو ساخته خشک سازند و عندالحاجت یکی از آن در احلیل نهند بعد ساعتی نعوظ و امساک بهم می‌رسد ایضا شراب دو آتشه شنگرف زهره ماهی روهو خراطین مستخرج از شکم همه مقدار خراطین گرفته ساییده زیره بندند و در سوراخ ذکر گذارند چون احساس حرکت شود دورکنند که یکپاس امساک دارد ایضا مغز گهونگچی سفید ریک ماهی افیون کافور بهیم سینی خراطین که بقی برآمده باشد مساوی بستانند و باریک ساییده در شیره بارکئائی خرد سرشته همچون زیره گولی بندند ویکی از آن در سوراخ ذکر نهند چون در احلیل حرکت محسوس گردد دورکنند و قربت نمایند و در جماع دیرنکنند تا مضرت نبخشد و قبل از استعمال زیره و بعد آن اصلاح نمایند سخت فراجان را آب حیات است و عظم ذکر زیاده می‌آرد مجرب است ایضا خراطین قی و کئایی بزرگ هریک یکئانک کافور بهیم سینی یک حبه هرسه را ساییده زیره بندند و قدری حبوب کلان و هنگام جماع زیره در احلیل نهند و حب کلان به آب ساییده بالای قضیب طلا نمایند و صرف خراطین قی با شراب ساییده و زیره بسته همین عمل دارد ایضا حبه سفید مقشر افیون مصری کافور فلفل سیاه مستی غوک یعنی سرآن را فشرده آن چه برآید به صدف خراشیده بردارند به وزن مساوی حب‌ها ساخته به کاربرند ایضا این حب زیری برای افراط امساک و ازدیاد شهوت نافع خراطین خشک که از قی برآید زعفران افیون مصری هریک دو ماشه زهره ماهی روهو دوعدد باز بهت کئایی را یک ماشه شراب دو آتشه به قدر حاجت با هم کهرل کرده به قدر زیر و حب ها بندند و هنگام ضرورت در احلیل نهند چون از فرط امساک احتباس بول عارض شود قضیب را به آب برگ ترب بشویند یا آن آب در ظرفی پرکرده قضیب درآن گذارند انتباه این شیاف‌ها که در احلیل می گذارند برای باه و عظم ذکر و امساک فائده عظیم

می‌بخشند اما چون این عمل به غایت سخت می‌باشد نازک فراجان را نشاید کرد مگر با احتیاط تمـام و احتیـاط آن
است که اندکی نهاده دورکنند و در اصلاح مبالغه نمایند و اصلاح وی آن است که قبل از استعمال زیره قدری روغن
بادام یا روغن صرف در سوراخ ذکر اندازند و بعد از استعمال نیز ذکر را در روغن بدارند یا در جغرات که اصلاح زیـره
همین است ضماد که مبهی و ممسک است پوست بیخ کنیر سفید پوست بیخ قنب پوست بیخ آک مـساوی گرفتـه
در رس درخت دهتوره که از بیخ و برگ و بار گرفته باشند مقدار کناردشتی حبوب بسته نگاه دارند وقت حاجـت بـا
بول خود یا در شراب تند ساییده طلاکنند و چون خشک شود بعد یک پاس به کار روند که در جلدی و تندی نظیر
ندارد ضماد که در تقویت باه و امساک مجرب است پوست بیخ آک دو توله براده کچله یک توله پوسـت بـیخ کنیـر
سفید چار توله همه را کوفته در رس چوب کیوره و زهره گاو کهرل نمایند و مثل کنار جنگلـی گـولی بـسته وقـت
حاجت در آب کوکنار حل کرده سوای حشقه طلا نمایند و چون خشک شود بعد یک پاس به کارروند که در جلدی
و تندی نظیر ندارد و بالایش برگ تنبول بندند بعد یک پاس دورکرده مشغول شوند و اگر امـساک بـسیار گـردد واز
آب گرم شسته بالایش تبل چنبیلی بمالند و یکبار وزن هرسه ادویه مساوی گرفته بـه دسـتور طیـار سـاخته شـد و
مفید افتاد ایضا که ممسک است کافور پوست بیخ کنیر سفید مین پهل قرنفل کوفته بیخته در عسل آمیخته ضـماد
سازند ایضا بیخ کنیر سفید در سایه خشک کرده باریک کوفته بیخته بدارند بعده کوکنـار کـه از آن افیـون نگرفتـه
باشند در آب ترکرده خوب به دست مالیده این آب در نخج سوده بیامیزند و قدر کنار حب‌ها بسته وقت حاجت یک
حب به آب حل کرده حشفه گذاشته طلا نمایند و بعد از خشک شدن قربت کنند امساک آرد و از جمله اسراراسـت
ایضا گویند که پوست بیخ کئایی سفید دودام تخم اونگن کافور هریک یک دام ساییده بـه قـدر یـک ماشـه حبـوب
سازند یکی از آن برای لیپ کافی است تا شیر نخورند انزال نشود ایضا افیون و گوگل بهنیسیه باریک ساخته با شـیر
درخت گولر آمیخته برناف وحوالی آن طلا نمایند امساک آرد ایضا مجرب است براده کچله پوست بیخ کنیـر سـفید
هریک چهاردرم به آب برگ دهتوره ساییده مقدار نخود حبوب بندند و در سایه خشک کرده وقت حاجت به شـراب
دو آتشه حل‌کرده طلا نمایند بعد خشک شدن به جماع مشغول شوند منقول از بیاض استاد مغفـور ایـضا منـه بـیخ

لجالو کافور سیماب مساوی همراه شیر گاو حل کرده برکف پالیپ کنند چون خشک شود مجامعت نمایند طلای ممسک که عجیب است مستی غوک کچله سمندر سوگهرکف دریا دارفلفل بیخ کنیر سفید کوفته بیخته در آب کوکنار آمیخته طلاکنند و یک بار تخم دهتوره عوض مستی غوک و دارفلفل داخل کرده مفید یافته ایضا ممسک و مجرب بر پیشانی ضفدع دوفزونی می‌باشد مانند سرپستان کوچک نزدیک ابر و باید که ضفدع کلان گرفته آن موضع را افشرده مستی که از او تراود اورا با چکیده مستی قبل آغشته طلا کنند بعد خشکی به مرغوب نزدیکی نماید ایضا بگیرند غوک خشکی و آن را در سایه به ظرفی نگاه دارند تا آن که خشک شود پس سر و پایش بریده باریک بسایند و یک عدد جوز بوا و دو ماشه زعفران داخل کرده حب سازند وقت حاجت حشفه گذاشته طلاسازند ایضا شیر زقوم شیر ماده گاو هردو برابر گرفته تمام روز در آفتاب دارند وقت شب برکف پای خود بمالند چون خشک شود بعد از دو گهری مجامعت کنند امساک آرد و گویند که اگر بیخ حنظل را ساییده برهردو کف پالیپ کنند و بر ناخن های دست و پا نیز تا خشک شود و مجامعت کنند همین اثر دارد و کذا آب برگ دهتوره سیاه بر هردو شتالنگ طلاکردن و بعد خشک شدن به کار خود مشغول گردیدن و کذالک کچله را به شراب دو آتشه ساییده بر پشت ناخن‌ها ضماد غلیظ کردن و هرگاه خشک شود جماع نمودن ممسک است طلا که در بیاض حکیم ارشد مجرب نوشته سبزی اندرون کنول گهه چهارعدد خردل پانزده عدد اسپند یازده عدد تخم دهتوره ده دانه پوست بیخ حنظل یک سرخ مثل غبار ساییده به آب سرشته برکف دست و پا طلا نمایند و بعد یک پهر مشغول شوند معجون ممسک که مجرب است تا ترشی نخورند انزال نشود افیون مصری جوز بوا قرنفل مشک زعفران فلفل زنجبیل قرقه جمله برابر عسل صاف همچند همه شربت از نیم درم تا یک درم هرشب که اراده جماع باشد وقت عصر این را بخورند و بعد عشا مشغول کار شوند و در این اثنا باید که طعام نخورند همان طعام که از این یک پاس قبل خورده باشند کافی است و بعد از فراغ اگر وقت طعام خوردن باشد البته باید خورد و الا قدری شیر کفایت دارد و صاحب قادری نوشته که این درویش بعضی اعزه را که مبتلا به سرعت انزال بودند قدر دو نخود از این دوا هر روز خوردن فرموده به مداومت چند روز علت مذکور از ایشان زائل گشته مفرح منشط مقوی قلب و ممسک قوی تالیف

حکیم علویخان مروارید ناسفته کهربای شمعی یاقوت رمانی ورق نقره هریک یک نیم مثقال لعل بدخشی ورق طـلا هریک چهاردانگ چرس ولایتی خالص شش مثقال عنبر اشهب زعفران هریک دو دانگ نبـات سـفید سـی و هفـت مثقال شربت سیب شیرین شربت بهی هریک نوزده مثقال آب انار شیرین سی و هفت مثقال عـرق گـاو زبـان عـرق بیدمشک و گلاب هریک بیست مثقال به دستور مرکب سازند اقوال مجربین ابن الیاس گوید که سبب سرعت انـزال اگر ضعف قوت ماسکه باشد اطریفلات و جلنجبین و بزور حار بدهند و اگر برودت و رطوبت باشد هرصـبح جـلاب از بادرنجبویه و گاو زبان هرواحد سه درم و شکر سفید ده درم بدهند غذا مزوره آب نخود و شیره تخم قـرطم و لحـوم ماکیان و کنجشک و کبوتر صحرایی و استفراغ بدن و تنقیه رطوبت به حب ایارج و حب صبر یا به حب بنفشه یا بـه مطبوخی که اندرآن تربد و انیسون و بادیان جوشانیده باشند و حل طبیعت به معجون خیارشـنبر و قـی بـه طبـیخ شبت و تخم ترب و تخم شلجم و ننمک و عسل کنند و برعانه و عجـان و خـصیه روغـن زنبـق و زعفـران و آس و نرگس و شبت بمالند و معجون خبث‌الحدید نفع بین کند و اگر از حدت منی باشد هر صـباح سـکنجبین سـاده ده درم با شیره تخم خرفه بیست درم و یا شربت سیب پایه یا آلو هرکدام که باشد ده درم بیاشامند و قرص طباشـیر و صندلین ایشان را نافع است خجندی گوید که این علت گاهی مولودی باشد و آن را علاجی نیـست و اگـر عارضـی باشد پس اگر سببش ضعف قوت ماسکه از برودت و رطوبت بـود و آن را ابـرده بالکـسر گوینـد اول منـضجات مثـل مطبوخ بادرنجبویه و گاوزبان هریک دو درم با ده درم شکر بدهند بعده تنقیه به مطبوخات که درآن تربد و غاریقون باشد و بقی یا حقنه کنند و روغن قسط و غیره که در آن مشک و فرفیون حل کرده باشند بمالند و حـب الآس مـع پسته و شاه بلوط بریان یا مطبوخ به جلاب آن را نافع است و جوارش فنجنوش و اطریفل بخورنـد و قـرص کوکـب نفع بلیغ کند و اگر سببش حدت منی باشد شربت صندل بنوشند و در آب های قابض نشینند و نوشیدن رائب ترش مفید بود و اغذیه بارده مثل قرعیه و خسیه و اسفاناخیه به اندکی از قابـضات و حـصرمیه و سـماقیه بخورنـد و اگـر سببش امتلای بدن و کثرت منی و خون باشد هرصبح شربت انارترش یا شـربت غـوره یـا شـربت عنـاب بـه لعـاب اسپغول یا سکنجبین بیاشامند و غذا رمانیه و حصرمیه یا عدسیه به سرکه ترش کرده بخورند و ادویـه مبـرده مقلـل

منی مثل تخم کاهو و گشنیز خشک در اغذیه استعمال کنند و بوئیدن نیلوفر و کافور و بنفشه نافع بود بر پشت مبردات ضماد نموده برآن خواب کنند انطاکی گوید که سرعت انزال در اغلب از برودت و رطوبت بود و گاهی از افراط حرارت بود پس تنقیه خلط غالب کنند بعد از آن مبرود معجون فلاسفه و انوشدارو و جوارش فلفلو محرور شربت حب‌الآس و نعناع و معجون طین رومی و نجاح استعمال کند و اما فنجنوش و تریاق الذهب در این علت مطلقا از مجربات است و در تذکره گوید که آن چه بر بطوءانزال اعانت کند این است که بلادر را از عسل او جدا کنند و پوست آن را به قدر دانه های کنجد به مقارض ریزه ریزه کنند و در هر اوقیه از آن پنج درم کندر و دو درم جاوشیر و یک درم سندروس و نیم درم سقمونیا اضافه کرده در روغن حبه‌الخضرا به آتش فتیله یک هفته بپزند بعده حب بسته قوت حاجت نیم درم ازآن فرو برند دیگر لقاح شونیز جوز بوا پوست خشخاش هرواحد یک جزو بیخ سعد قرنفل بسباسه هرواحد نیم جزو سنبل‌الطیب زعفران هرواحد ربع جزو به عسل سرشته قبل از حاجت به دو ساعت بخورند دیگر خولنجان جوز بوا گشنیز

خشک پوست خشخاش برگ جوزا اقاقیا عصاره افسنتین پوست بیرون پسته جاوشیر هرواحد یک جزو قسط هندی میعه خشک سندروس صعتر تخم سداب هرواحد نیم جزو پسته برابر همه به عسل سرشته به حسب حاجت استعمال نمایند و این شراب فنجنوش سرعت انزال را منع کند خواه سببش سردی باشد یا گرمی به سبب اشتمال او بر قوابض که از شان آن ها جمع عصب و لیف است خبث الحدید سی مثقال مازو اقماع ورد سماق گلنار کندر سعد گشنیز صعتر هریک ده مثقال شب و زعفران و مر هرواحد سه مثقال کوفته در پارچه بسته در آب طبیخ چهار رطل عنب و دو رطل مازو انداخته بپزند تا ربع بماند و پارچه را بیفشارند و بردارند و آب را با شکر به قوام آرند و سه مثقال استعمال کنند و مثل این است در این باب معجون خبث‌الحدید محشی شرح اسباب می‌نویسد که سرهندی گفته که این دو استاد من ذکر کرده امساک قوی می‌کند و بسیارمبهی است و تقویت اعضا می‌نماید قرنفل یک نیم توله قاقله صغار جوزبوا بسباسه هریک دو توله عصاره بادیان پنج توله زعفران نیم توله مغز بادام نیم رطل رب بهی رب انار شربت سیب هریک یک نیم رطل عسل سه ربع رطل شکر طبرزد ادویه را ساییده و ربوب و عسل و شکر را

در یک رطل گلاب به قوام آورده بسرشند و به یک دو حبه مشک و عنبر خوشبو ساخته روغن قنب برای معتدل ضعیف سی و شش درم و برای متوسط دو چند این و برای قوی سه چند آن آمیزند برای ارباب دول معتاد به شرب قنبیات نیکواست و سید گفته که گاهی سبب باعث این مرض مادی بود پس مثل نقوع مشمش و شربت ورد مکرر در حار بنوشند و مثل حب قوقایا و حب اصطمخیقون و امثال آن و طلا به روغن نرگس محلول در آن مشک و روغن قسط در بارد به کار برند و این معجون سرعت انزال را ببرد بلوط گلنار گشنیز خشک کندر هریک ده درم شونیز هفت درم نانخواه کردیا زیره هریک پنج درم هلیله سیاه بلیله آمله هریک سه درم کوفته بیخته به سه چند آن عسل بسرشند و دو مثقال بخورند و قلیه مطنجنه و حلوهای عسلیه بخورند و گفته که قلت صحت از این علت یا به سبب کثرت غلطی اطبا یا سوءتدبیری اعلا باشد.

سیلان منی وندی و ودی

بدان که منی از فضله هضم چهارم پیدا می‌شود و آن رطوبتی است که وقت جماع بیرون می‌آید و سبب تولد اولاد است وندی رطوبتی است که در ابتدای شهوت جاری می‌شود تا به سبب تلیین مجرای منی به سهولت خارج گردد و یا به وقت بازی کردن و سخن گفتن و نگاه کردن با کسی که بدان آرزوی جماع بود برآید و تولد او در غده بود که پرکردن مثانه موضوع است و مجرای آن بالای مجرای منی است و ودی رطوبتی است لزج که پیش از بول از مجرای آن خارج می‌شود تا به سبب لعابیت خود حدت بول را بشکند و چون کثرت پذیرد بعد بول نیز برآید و تولد او در غده بود که قریب گردن مثانه موضوع است و مجرای او بالای مجرای ندی است صاحب ترویج گوید که مجرای بول و ودی واحد است و مجرای منی و ندی یکی است از این معلوم شد که در قضیب دو مجرا است و از آن رطوبات اربعه یعنی منی و بول وندی و ودی خارج می‌شود و مجرای بول خارج مجرای منی است بالجمله اسباب این شش گونه است یکی کثرت منی به سبب کثرت تاول مولدات منی یا ترک جماع دوم حدت و حرافت منی که به سبب لذع او طبیعت بر دفع او کوشد شوم استرخای اوعیه منی به سبب برودت و رطوبت که بدان سبب ماسکه او ضعیف گردد و حفظ منی نتواندکرد چهارم تشنج عضله اوعیه منی و به سبب عفر و افشردگی سائل شدن منی پنجم ضعف

گرده و گداختن پیه آن از شدت حرارت شهوت و یا از کثرت جماع ششم تصور جماع یا استماع سخن جماع و به باعث آن عروض سیلان ندی و منی اما در این سبب ششم بودن کثرت منی یا ضعف ماسکه اوعیه یا حدت منی شرط است و گاهی زنان را سیلان منی به همین اسباب عارض شود و استرخای فم رحم نیز باعث این علت گردد و شیخ و ایلاقی می‌نویسند که سبب این مرض یا در منی و یا در اوعیه و یا در گرده و یا در عضله حافظه او و یا در مبادی بود پس سبب که در منی باشد یا کثرت او بود به سبب قلت جماع و کثرت تناول مؤلدات منی و یا رقت منی بود که به طریق ترشح هرشی رقیق مترشح گردد و یا حدت و حرافت او که به سبب لذع طبیعت محتاج به دفع گردد و اما سبب که در اوعیه منی باشد یا ضعف ماسکه بود به سبب سوءمزاج یا به سبب شدت قوت دافعه یا به سبب مرض آلی از تشنج یا تمدد که مضطر به حرکات منکره گردد و بدان سبب دافعه حرکت کند و منی را دفع نماید گویا که آن موذی دیگر را دفع می‌کند چنان چه قی طعام هنگام ایذای معده از موذی غیرطعام عارض می‌شود و بالجمله نفس تشنج عاجز است و عصر زراق است و بدان که تشنج اوعیه منی مسیل است و تشنج عضل مقعد حابس بهر آن که عضله مقعد برای حبس ثفل آفریده شده و این بهر عصر و دفع منی و عصر موجب انفتاح مجرا است و یا به سبب استرخای اوعیه بود پس مسک نکند و یا به سبب اتساع مجاری بود و اما سبب که در عضله حافظه بود ایضا تشنج بود یا استرخا و اما سبب که در گرده باشد به سبب عروض ذوبان شحم آن ازشدت شهوت یاکثرت جماع بود پس از جماع کننده بعد بول چیزی بسیار لزج از آن خارج شود که به پارچه متعلق شود و بعد شستن اثر او باقی ماند و این روی متهک بدن و قوت است و اما سبب در مبادی مثل کثرت فکر در جماع و استماع سخن او است پس اعضای منی به فعل خود اگر به حرکت ضعیف حرکت کنند ندی برآید و اگر به حرکت قوی حرکت نمایند انزال شود و گاهی زنان را تری بسیار به سبب استرخای فم رحم و ایضا به سبب ضعف اوعیه منی ایشان و از اسباب مذکوره عارض شود طریق تشخیص این اسباب باید که احوال قوام و رنگ منی از مریض بپرسند اگر قوام او مستوی و رنگ او معتدل گوید و هنگام جماع منی بسیار خارج شود و تابع او ضعف و نقصان با وجود کثرت جماع نباشد مگر آن که بدن در اصل خلقت ضعیف و اوعیه منی قوی باشد که برآن کثرت خروج منی و

استوای قوام او مع ضعف بدن دلالت کند سببش کثرت منی باشد و اگر قوام و رقیق باین کند پس بپرسند اگر بـه غیر نعوظ شدید و بلاوفق به مجرد دخول برآید و سایر علامات سردی مزاج پیدا بود سببش استرخای اوعیه منـی و ضعف ماسکه باشد و اگر با نعوظ خارج شود و در صرع و توتر قضیب افتد سببش تشنج عضله اوعیه منـی یـا شـدت قوت دافعه باشد وایضا در استرخا و تشنج علامات آن‌ها نیز موجود باشد و اگـر خـروج چیـزی غلـیظ سـفید بعـد از جماع در بول گوید و هنگام انزال نیز منی بیشتر برآید و بدن ضعیف و لاغرگردد و علامات ضعف گـرده و سـوءمزاج گرم آن پیدا بود و سببش ضعف گرده باشد و اگر رنگ منی زرد بگوید و هنگام خروج آن سوزش محـسوس شـود و گاهی با حرقت بول بود و اسباب سابقه از اغذیه حرکات برآن دلالت کند سببش حدت منی باشد علاج اگر از کثرت منی باشد جماع زیاده کنند و تقلیل غذا نمایند اگر بدن قوی بود و دوا مقلل منی حار یا بـارد بـه حـسب حـرارت و برودت مزاج استعمال کنند و ادویه که مقلل شیراند تقلیل منی هم می‌نمایند و اگر از حدت منی بـود اشـیای بـارد رطب مانند نیلوفر و بنفشه و عناب بخورند و اشربه آن‌ها بنوشند و دوای بارد که مقلل منی باشد مانند گلنار و تخـم کاهو و خرفه و اسپغول و بزرالبنج و تخم کاسنی و خیار و گشنیز خشک و نیلـوفر تنـاول کننـد و اگـر از اسـترخای اوعیه منی و سردی مزاج آن و ضعف قوت ماسکه باشد دوای حار مقلل منی که از مثل پودینه و سعد و گلنار و تخم سداب و شهدانج و زیره و شونیر و تخم پنجنکشت ساخته باشند و معجون کمونی بخورند و اغذیه گرم تناول نمایند و اگر از تشنج عضله اوعیه منی باشد هرچه در تشنج مطلق گفته شد استعمال نمایند و روغن ها بـر خـصیه و عانـه بمالند واگر از ضعف گرده باشد و این فی‌الحقیقت منی نباشد بلکه پیه گرده گداخته بود که به صورت منی برآیـد و برسبیل مجاز سیلان منی گویند بهر تقویت گرده هرچه در بحث ضعف گرده و سوءمزاج حار آن گفته شد استعمال کنند و معجون ملبوب با شربت هلیون بخورند و اگر از تصور جماع یا از شنیدن حکایـات آن باشـد تـرک آن سـبب کنند و اگر مجرد باشد متاهل گردانند پس اگر منی بسیار بود کثرت جماع و استعمال مقللات منی مفید بود و اگـر ماسکه ضعیف بود از معاجین و اطلیه چون روغن فرفیون و مانند آن تقویت آن نمایند و اگر در منی حـدت بـود در تبرید او کوشند چنان‌چه سابق مسطور شد ذکر ادویه مفرده و مرکبه که در این مرض نافع تخـم تمرهنـدی ماننـد

نخود بریان کرده پوست آن دورنموده ساییده هم وزن آن شکرسفید آمیخته یک کـف دسـت بـا شـیر بخورنـد و از ترشی و بادی پرهیز نمایند که در نیباب مجرب است و اگر دال ماش مقشر بریان برابر تخم مذکور آمیزند بندکـشاد را هم نافع بود و کذا گل مولسری شکر برابر یک کف دست با شیرگاو پاوسیر خوردن مفیـد و اگـر در مـزاج مـریض حرارت و یبس باشد سبوس اسپغول اضافه کنند و اگر پهلی ببول نهایت خرد که درآن تخـم نیفتـاده باشـد خـشک کرده برابر آن نبات گرفته سفوف نموده هر روز یک توله با شیرگاو بخورند مفید بود و اگر پوست بیخ و صمغ و گـل آن و یا به جای گل کونپل آن اضافه کرده هرچهار مساوی با همچند شکر آمیخته نیم دام با شیرماده گـاو دو هفتـه بخورند نیز برای تغلیظ منی مجرب است و اگر ثمر خام درخت بر خشک کرده با شیرگاو بخورند منی رقیـق غلـیظ شود و اگر دو وهی خرد در سایه خشک کرده ساییده مقدار کناردشتی حب سـازند و صـبح یـک عـدد بـا شـیرگاو بخورند مغلظ منی مقوی باه است و اگر شیردرخت بر چند قطره در یک بتاسه انداخته خورده باشند مغلـظ منـی و مفید بندکشاد است و تخم بالنگو نه ماشه با شیرگاو تازه شیرین کرده یک دو هفته خوردن نیز تغلیظ منی کند نافع بود و اگر مایین گجراتی نه توله کوفته بیخته هفت حصه کنند و یک حصه نهار با دوغ گـاو شـیرین بخورنـد و غـذا نان‌گندم مرغن بی‌نمک تناول نمایند جریان منی را نافع بود و یا تخم سروالی سه ماشه به آب تـازه یـا شیرشـیرین کرده چند روز بخورند و مسکه میش در ظرف جست از گولی اسرب سوده بر گـرده طـلا کـردن و کـذا پتـرا سـرب برگرده بستن جریان منی را مفید است و اگر تخم کوپخ خام در سایه خشک کرده باریک سـاییده سـه درم بـا پـافر سیر شیرگاو جوش داده خورند نافع رقت منی و سرعت انزال است و گویند که خوردن شاونج و تخـم نیلـوفر و بـیخ آن و تخم کاهو و کذا ایرسا دو درم با ده درم گلقند و خواب بر فرش پنجنکشت هرواحد سیلان ندی را نافع است و خوردن دواءالمسک حلو دو مثقال سه روز و کذا مفرح یاقوتی معتدل خروج ندی بلاجماع را مجـرب سـویدی اسـت حب تاتوره که برای دردرمفید است تخم تاتوره فلفل سیاه برابر ساییده به آب نقوع صمغ حب به قـدر فلفـل بـسته یک از آن هرصبح با یک توله شیره بادیان تا یک هفته خورده باشند و اگر مـرض مـزمن بـود تـا بیـست و یـک روز خورند و از ترشی و بادی پرهیز نمایند دیگر دال نخود نیم پاو در شیر درخت بر ترکـرده در سـایه خـشک سـازند و

برابر آن پوست و صمغ و پهلی خام ببول خشک کرده گرفته با قند سیاه حب بندند و یک حب با شیر نهار بخورند که دافع جریان منی و ممسک است حلوای ماش هندی که برای تغلیظ منی وانجماد آن نافع است دال ماش مقشر در شیر تازه گاو تر سازند چون شیر جذب شود در سایه خشک نمایند پس موصلی سفید و تخم تمرهندی مثل نخود بریان کرده مقشر نموده آرد سنگهاره هرواحد برابر آن گرفته سفوف کرده بدارند و هرصبح به قدر دودام گرفته به دو دام روغن زرد و دودام شکر سفید به دستور حلوا ساخته هر روز تازه خورند تا چند روز و حلوای خسته تمرهندی که مفید رقت منی است در بحث درد پشت خواهد آمد و حلوای موچرس نیز نافع است دوایی‌که برای جریان منی به افراط و سوزش بول و بثور دهن نافع سفوف بیجبند پنج ماشه همراه شیره خیارین شیره گشنیز خشک شیره خرفه سیاه عرق مکوه عرق شاهتره شربت بزوری دهند و به لعاب به دانه و اسپغول مضمضه نمایند و اگر قبض باشد اسپغول مسلم پاشیده بدهند ایضا برای جریان اطریفل گشنیزی یک توله خورده شیره تال مکهانه شیره تخم کاهو هریک چارماشه مغز تخم کدو شیره تغز تخم هندوانه هریک شش ماشه شربت بنفشه دوتوله بنوشند ایضا اول خمیره صندل یا اطریفل صغیر یک توله خورده شیره کاکنج شیره ستاور هر یک چارماشه شیره خارخسک شش ماشه نبات یک نیم توله بنوشند ایضا شیره خارخسک شش ماشه شیره مغز پنبه دانه شیره تخم خربزه هریک چهارماشه شیره تخم کاسنی شش ماشه در گلاب چار توله عرق گاوزبان ده توله برآورده شربت صندل یا خمیره صندل دوتوله داخل کرده بنوشند غذا شله و بر غایت جگر اطریفل گشنیزی یک توله خورده شیره تخم کاسنی یا شیره خارخسک و شیره عنب‌الثعلب هریک شش ماشه در عرق بادیان یا عنب‌الثعلب ده توله برآورده شربت دینار دو توله داخل‌کرده دهند ایضا برای جریان منی یا خفقان خمیره صندل یک توله به خمیره خشخاش شش ماشه سرشته بخورند بعد از آن لعاب به‌دانه سه ماشه عرق بادرنجبویه سه توله عرق گاوزبان چارتوله عرق بید ساده سه توله گلاب چارماشه شربت انارشیرین دوتوله بنوشند ایضا بهر رقت منی و سوزش بول و تقویت دماغ و دفع رطوبت نزلی گشنیز خشک اسطوخودوس گل بنفشه گل سرخ هریک چهارماشه جوشانیده نبات داخل کرده بدهند ایضا برای سیلان منی و ضعف گرده در سن کهول مرطوب مزاج قلعی کشته دو سرخ سوده به جوارش

مصطکی شش ماشه سرشته بخورند بالایش عرق گاوزبان پنج توله بنوشند و بدانند که گـاهی سـفوف قلعـی کـشته دست گلو و طباشیر و غیره در ابتدای جریان مدرم جوان را سود نمی‌کند بلکه در مرض مستحکم مفید مـی‌شـود و در ابتدای مرض و حرارت عارضه موجب جریان مثل اطریفل گشنیزی یک توله همراه شیره تخم خربزه شـیره تـال مکهانه هریک چهارماشه خمیره صندل یک توله حل کرده دادن مفید می‌شود بالجملـه در جریـان تقویـت اعـضا از گرده و جگر و قلب و معده و دماغ و قضیب و انثیین بر طبیب ماهر واجب است و در رقـت منـی کـه از گرمـی بـود شیرجات بارده مناسبه و سفوفات معموله هندیه نافع می‌گردد و اگر از برودت باشد و رطوبت فـضلی غریبـه موجـب آن شود یا ضعف آلات منی ادهان و معاجین مقویه مسخنه گرده و پشت مفید می‌گردد و چنان چه معجون ماسـک النی پنج ماشه همراه عرق گاوزبان می‌دهند غذا پلاو و کباب و در وقت منی گاهی مدرات نافع‌تر بود و گاهی جریان که به سبب قبض طبیعت باشد بعد تلیین طبع رفع می‌شـود دوایـی‌کـه نـافع در ورمنـی اسـت مـازو شـش ماشـه دم‌الاخوین یک نیم ماشه تخم تاتوره چهار سرخ باریک ساییده نگه دارند و یک دو سرخ به عسل خورند و از ترشی و بادی پرهیزند ایضا که در منع سیلان منی مردان و زنان مجرب است سر یالی یعنی تخم چولایی دو دام رال دو دام ساییده شکر سفید چاردام آمیخته هفت حصه نمایند و هرصباح یک حصه با شیربز یا گاو نر می‌خورده باشند سفوف بیجبندکه جهت جریان منی معمول است بیجبند سیاه تخم هلهل هریک سه درم گـوکهر و تـال مکهانـه انـدر جـو شیرین هریک شش درم سپستان بیست و چهاردرم کوفته بیخته با همچند شکر تری آمیخته هر روز یـک تولـه بـه آب سرد بدهند سفوف معمول در جریان منی و رقت آن که به سبب حدت منی باشد طباشیر صندل سـفید کهربـا تخم خشخاش گل‌ارمنی خصیه الثعلب موچرس دانه هیل تخم خرفه بریان گشنیز مقشر هرواحد یک توله سـنگهاره خشک سه توله نبات مساوی شربتی هفت ماشه با شیر بز ایضا که سوزاک نـو و کهنـه را هـم مفیـد اسـت گلوسـت سلاجیت دانه هیل پکهان بیدتال مکهانه پیجبند سمندر سوکهه تج گوکهر و گوند ببول هرواحد یک تولـه نبـات دو برابر خوراک نه ماشه ایضا که جریان مجرب است تخم تمرهندی درآب ترکرده مقشر نمـوده یـک تولـه مغـز تخـم بکاین صندل سفید هریک هفت ماشه خوراک دو مثقال با شیره بزور بارد مانند خرفه و خیارین و خشخاش هر یـک

هفت ماشه شربت نیلوفر یا خشخاش دو توله ایضا که با وجود تغلیظ تولید منی نیز می‌کند تخم کوپخ تخم انئـنگن صمغ عربی اندر جو شیرین بهمن سفید طباشیر موصلی سفید و سینبهل نودری گلگون گل سینبهل است سلاجیت هریک هفت ماشه و تودری سه و نیم ماشه نبات برابر شربتی وقت خواب نه ماشه با شیرگاو پاو آثار سفوف دیگـر از مجربات است تال مکهانه تج ستاور بیجبند گوکهر و موپرس تخم اوتنگن صـمغ عربـی هریـک نـه ماشـه سـنگهاره خشک اسگند تاگوری چنیه گوند شقاقل هریک شش ماشه موصلی سفید موصـلی سـیاه هریـک یـک تولـه کوفتـه بیخته شکر سفید برابر همه آمیخته همراه شیربز بخورند و از بادی و ترشی پرهیزند. ایضا که مغلظ منی رقیق است و مکرر به عمل‌آمده پوست شاخ بیخ گولر که شاخ های بیخ آن در زمین باشند خشک کرده گـوکهر و تـال مکهانـه مغز کنول گئه هریک پنج توله بهپهلی مکهانه بیجبند تخم سروالی چنی گوند هریک سه توله کوفته بیخته سـفوف سازند شربت یک توله به شیر ماده گاو سفوف ماسک المنی که سـیلان قـوی را منـع کلـی نمایـد و آزمـوده اسـت بیجبند گجراتی ستاور تال مکهانه شقاقل ثعلب مصری میچرس سروالی گل‌مندی سنگهاره خشک کمر کـس گونـد ببول گوند سینبهل گل ببول گل‌دهاوه تج میده لکری هریک شش ماشه خسته تمرهندی دال مـاش مقـشر هریـک چهاردام شکر سفید برابر اجزا کوفته بیخته سفوف سازند و یک دام با شیر گاو صبح و نـه ماشـه بـه آب سـرد شـام مداومت کنند ایضا گویند که اگر جریان منی ده ساله باشد دفع کند بیجبند موصلی سیاه موصلی سفید تال مکهانه سمندر سوکهر سریاله چهال سینبهل چهال مولسری گوند سینبهل تخم اونکن لهسوره رم دندی بهپهلی تـج میـده چوب هریک یک دام پهلی به بول گوکهر و هرواحد پنج دام کوفته بیخته هم چند شکر تری آمیختـه هرصـبح یـک کف دست با شیر بخورند و از شیرینی و ترشی پرهیز نمایند ایضا برای رقت منی بابت حکیم حمیدالـدین خـان بـه کرات آزموده شده ستاور موصلی سفید سمندر سوکهربیجبند سروالی تخم تمرهندی مقشر موصلی سینبهل تج تال مکهانه خشخاش سفید دانه الایجی کلان سنگهاره خشک مساوی کوفته بیختـه شـکر سـفید برابـر آمیختـه همـراه شیرماده گاو هر روز یک کف دست بخورند ایضا جهت جریان مجرب میده لکری گوند چینه هریک یـک تولـه مغـز استه املی سه توله کوفته بیخته با شیرگاو پاوسیر بنوشند ایضا که به جریان منی و سرعت انزال مجـرب اسـت تـال

نکهانه موصلی سیاه موصلی سفید تخم کوپخ تخم اوئنگن موچرسن بیجبند سیاه و سرخ پوست بیخ اونتکناره تیجبل بهپهلی برنج سائهی کمرکس تخم کاهو اندر جو شیرین سمندر سوکهر ستاور هریک شش ماشه آرد سنگهاره خشک نه ماشه سروالی یک توله قند سفید برابر ادویه شش ماشه از این به آب بالسی شیربز یا گاو به عمل آرند ایضا دافع سیلان منی از حکیم قطب الدین گوکهر و قرفه تال مکهانه گوند ناگوری هریک یک دام سروالی هشت دام مصری سی و دو دام کوفته بیخته نهار یک توله السی شیرگاو که شیرپاو آثار و آب نیم پاو باشد بنوشند و از جماع و ترشی پرهیز کنند ایضا برای تغلیظ منی از حکیم اجمل خان بیجبند تخم کونچ گلنار تخم اوئنگن موچرسن بهپهلی تج اندر جو شیرین تال مکهانه سمندر سوکهر موصلی سیاه موصلی سفید است گلوسنگهاره خشک مصطکی رومی خصیه‌الثعلب کبابه چینی لانه الایجی کلان طباشیر خارخسک هر یک شش ماشه نشاسته گوند ناگوری لهسوره تخم خشخاش هریک چهار ماشه کوفته بیخته برابر آن شکر سفید داخل کرده یک توله از این سفوف به آب سرد بخورند سفوف قلعی معمول و مجرب جریان منی و سوزاک قدیم و جدید را فائده بسیار می‌بخشد ست گلوست سلاجیت الایجی خرد پکهان بید اصل‌السوس تال مکهانه طباشیر قلعی کشته هریک یک دام مصری برابر همه کوفته بیخته هر روز نه ماشه تا یک توله بدهند ایضا مغلظ منی از میرکوچک علی بیخ سینبهل چهاردام تج میده چوب موصلی سیاه موصلی سفید هریک دو دام گوند ببول گوند چنیه موچرس اندر جو شیرین مغز پنبه دانه تال مکهانه تخم سروالی ثعلب مصری سپستان هریک یک دام طباشیر کتیرا هریک نیم دام نبات سفید مساوی ادویه خوراک یک دام مع قلعی کشته یک رتی همراه شیرماده گاو مجرب است ایضا قلعی کشته آرد سنگهاره خشت کهنه پهلی به بول پوست انبه پوست کچنال پوست مولسری هریک توله مازو مائین گلنار گیروتج هریک شش ماشه طباشیر سه ماشه کوفته بیخته به شیر انجیر و شکر سفید برابر آمیخته یک کف دست همراه دوغ بخورند ایضا در انجماد منی و تصفیه نطفه از اخلاط فاسده و توالد و تناسل نسخه منتخب و مجرب است دانه الایچی کلان تخم ریحان کمرکس گوند ناگوری صمغ عربی کتیرا پوست درخت سینبهل کبابه چینی گل مغروه طباشیر هریک شش ماشه تخم خبازی تال مکهانا بیجبند گوکهر و سپستان مغز کنول گئه تخم سروالی سمندر

سوکهه الایجی سفید مغز بیل موچرس مصطکی موصلی سینبهل لاکهر کنار صحرایی چتاور پوست درخت فراش است سلاجیت ست گلو نشاسته مندی سنگهاره خشک برم وندی بهپهلی دودهی خرد سنگها هولی گری انبه ثعلب مصری کشته قلعی اندهامولی فریدبویی هلیله سیاه هلیله زرد آمله بارد درخت بر خشک کرده هر یک دو توله مصری برابر ادویه ساییده سفوف سازند از چهار ماشه تا نه ماشه با شیرگاو از نبات شیرین کرده بخورند تا پنجاه روز متواتر و از ترشی و بادی پرهیز کنند مولد منی و ممسک نیز هست ایضا که دافع جریان منی وعجیب است خارخسک پنجدرم سنگهاره خشک برنج سائهی مغز کنول گئه هریک سه درم تال مکهانه دو درم موچرس سمندر موکهه سریانی بیجبند هریک یک درم شکر به وزن ادویه سفوف سازند خوراک یک توله ایضا برای اصلاح منی و عقر مجرب بعضی اطبا شقاقل مصری ثعلب مصری مصطکی رومی دارچینی صورتی طباشیر تجمیده چوب تال مکهانه گوکهر و سنگهاره خشک سپستان هر یک یک دام مصری سه دام همه را کوفته بیخته چهارده پری بسته هرروز یک با شیر تازه ماده گاو بخورند و از ترشی و جماع پرهیز نمایند ایضا مغلظ منی تال مکهانه تخم تمرهندی مقشر سفوف کرده سه بار در شیر برتر وخشک کرده نبات سفید هم‌وزن آمیخته سفوف سازند و به قدر شش ماشه همراه شیر گاو بخورند ایضا کوکهر وکلان موچرس تال مکهاته لک مغسول گوند دهاک اندرجو بیجبند سروالی مغز تخم کوپخ مساوی شکر سفید هم‌وزن آمیخته همراه شیرگاو نیم پاو هر روز یک توله بخورند ایضا کونپل درخت برگه پوست بیخ کهرنی مغز تخم کونچ سپستان موچرس پهلی ببول خام برابر ساییده سفوف سازند خوراک تا یک توله به شیر ماده گاو ایضا گوکهر و تخم سروالی سنگهاره خشک تال مکهانه گوند ببول هریک یک دام نبات هشت دام یک کف دست با شیرماده گاو بخورند ایضا تال مکهانه بیجبند تخم اوئنگن سروالی گوکهر و سمندر سوکهه موصلی سفید گوند بیرگوند سینبهل ست گلو موچرس گوند درخت بر مساوی کوفته بیخته شکر برابر آمیخته چهارماشه با شیرتازه گاو بخورند ایضا دافع جریان منی و مغلظ و ممسک تال مکهانه بیجبند شقاقل موچرسن بهپهلی هر یک یک توله خارخسک ثعلب مصری مغز تخم خیار هریک دو توله موصلی سینبهل تخم کوپخ صمغ عربی صمغ سینبهل مائین خرد و بزرگ هریک نه ماشه کوفته بیخته با دوازده توله شیر به قدر نه ماشه بخورند ایضا

مجرب در این باب طباشیر خصیه‌الثعلب ست گلو صمغ پلاس الایجی سفید هریک یک توله مصری نصف وزن ادویه سفوف کرده صبح وشام نه نه ماشه با شیرگاو بخورند نهایت تا بیست و یک روز ایضا دافع سیلان منی و مولد و مصلح آن پهلی ببول نهایت خردبار لهسوره نهایت خرد دودهی خرد کونپل برهر چهار در سایه خشک کرده تال مکهانه قرفه موصلی سیاه و سفید گوکهر و بیجبند ثعلب مصری پوست بیخ ادنی کناره سرونجان همه مساوی شکر برابر شربت کف دست ایضا منجمد منی رقیق برگ نورسته بر پوست بیخ گولر مساوی شکرسفید برابر هردو آمیخته یک توله به شیر خورند ایضا پوست درخت کهرنی سلیخه میده چوب مساوی شکر برابر همه خوراک یک توله به شیر ماده گاو ایضا نافع سیلان منی و مغلظ آن چنی گوند بهپهلی مساوی ساییده به قدر یک توله هر روز با قدری شیر تا چهل روز بخورند ایضا سمندر سوکهر تال مکهانه تخم ریحان هرواحد پنج دام سفوف ساخته نیم دام نهار خورند و از ترشی و بادی پرهیزند ایضا مغلظ منی نافع سیلان دافع ندی سنگهاره خشک چنی گوند سمندر سوکهه هرواحد دو جزو بیجبند موچرس تال مکهانه خارخسک تخم کوپخ تخم گشنیز میده چوب هرواحد یک جزو تخم کاهو نیم جزو شکر برابر خوراک یک توله ایضا پهلی ببول خام سه دام دو دهی خرد مع بیخ و برگ در سایه خشک کرده ساییده برابر قند آمیخته سفوف سازند ایضا نافع رقت منی و مقوی باه پوست و صمغ دهاک پوست و صمغ درخت گولر موسله و صمغ درخت سینبهل پوست مولسری نخود بریان تج صمغ مغیلان مساوی شربت چهاردرم ایضا برای جریان منی مندی گوند چنیه موصلی سیاه مغز تخم خیارین براده صندل سفید گوند ببول موصلی سفید تال مکهانه بیجبند بهپهلی لعاب اسپغول خشک کرده هرواحد پنج ماشه سفوف سازند و شکر تری مساوی همه آمیخته همراه شیر بخورند ایضا سفوف مغلظ منی و مقوی باه از مجربات حکیم نوازش علی پوست بیخ دهاک دو آثار پوست گولر یک آثار هردو را در پنج آثار آب جوش دهند هرگاه آب نیم آثار باقی ماند صاف کرده برنج سائهی پاو آثار در آن بپزند و بر پارچه گسترده خشک نمایند بعده ثعلب مصری طباشیر ست سلاجیت عاقرقرحا دارچینی تال مکهانه موصلی سیاه موصلی سفید تخم اوئنگن هریک دو توله ساییده شکر سفید نیم آثار بیامیزند و یک کف دست هرماه شیرماده گاو تا چهل روز بخورند پرهیز از ترشی و بادی ایضا از ممدوح الیه مولد منی نیز هست دال

ماش مقشر در شیر گاو ترکرده خشک نمایند بعداز آن در آب کوکنار یک بار ترکرده خشک کنند پس کسیرو خـام مقشر کرده ثعلب مصری مغز پنبه دانه پکهان بید مساوی کوفته بیخته سفوف سازند خوراک یک توله به شیر مـاده گاو سفوف برنج جهت رقت منی در بایض استاد مرحوم مرقوم است چهال گولر چهال گوندی چهـال دهـاک چهـال ببول چهال سینبهل چهال لهسوره چهال بیری چهال جهربیری چهال مولسری هر یک یک دام ریزه ریزه کـرده در دیگ انداخته آب یک آثار داخل کرده جوش دهند تا قدری آب باقی ماند صاف نموده در آن برنج سائهی یـک آثـار انداخته جوش دهند تا آب جذب شود پس برنج در سایه خشک نموده نیم آثـار از آن بریـان نماینـد و هـردو را آرد کرده نیم آثار شکر تری آمیخته یک دام هر روز با شیر ماده گاو بخورند ایضا برای غلـظ منـی ثعلـب مـصری شـش ماشه نشاسته نه ماشه جوز بوا بسباسه الایچی کلان از هریک دو ماشه بزرالبنج قرنفل هریک یک نیم ماشه موچرس چهارماشه نبات برابر ادویه کوفته بیخته سفوف سازند و هفت ماشه بخورند سفوف دفع سیلان منی و سرعت انزال و انجماد منی به حد کمال نماید و مجرب نوشته ثعلب مصری موصلی سیاه و سفید میـده الکـری پوسـت بـیخ اونـت مناره زرد گل هریک دو توله کوفته بیخته در پاتیله قلعی دارد به نیم سیر شیرگاو شب ترکرده صبح سوا شیر دیگـر درآن انداخته آن قدر بجوشانند که کهویه بسیار سخت گردد و بلکه قـدری بریـان شـود بعـده مـصطکی یـک تولـه ساییده بیامیزند بعده چند رکابی گلی آب نارسیده صاف کرده از روغن زرد چرب نموده قدری کهویه برآن رکابی‌هـا پهن کرده در سایه نگاه دارند که خشک شود بعده جدا کرده از دست مالیده برابر آن شکر سـفید آمیختـه بدارنـد و نهار نه ماشه با شیرگاو بخورند منی بسیار غلیظ گردد و امساک آرد و خروج منی بلندت تمام شود ایضا سـفوف کـه برای سیلان منی و سرعت انزال و بول‌الدم و منی الدم و استحاضه آزموده است بسدکهربا طباشیر حب‌الآس گـشنیز خشک بزرالبنج صمغ عربی کتیرا هریک سه ماشه خشخاش سفید پنج ماشه نبات مـصری سـه تولـه سـفوف کـرده هرروز هفت ماشه با عرق کاهو یا شیر بخورند و از ترشی پرهیزکننـد ایـضا کـه بـدرور منـی ونـدی مجـرب نوشـته اصل‌السوسدو درم تخم کاهو سه درم گلنار چهار درم گل سرخ تخم سداب تخم فنجنکشت هریـک پـنج درم و نـیم کوفته بیخته سه درم خورده باشند معجون نافع سیلان منی که به سبب استرخای اوعیـه منـی بـود خـصیه‌الثعلـب

بهمن سفید دارچینی دانه هیل تخم ابخره موصلی سیاه و سفید صمغ عربی تودریین پوست بیخ اونت کناره مصطکی هرواحد یک توله سلیخه یک نیم توله مشک جند هریک سه ماشه به قوام قند سفید بیامیزند خوراک نه ماشه با ماءاللحم علوی‌خان که مقوی باه است معجون ریگ ماهی که مغلظ و مولد منی است تال مکهانه بیجبند گل گاوزبان تخم تاج خروس ریگ ماهی ثعلب مصری هریک دو توله خارخسک صمغ عربی مکهانه هریک سه توله تخم ابخره یک توله طباشیر یک نیم توله آمله مربی بیست عدد شب در آب ترکرده صبح به گلاب شسته تخم دور کرده در گلاب وعرق کیوره و بیدمشک بپزند تا مهرا شود و پارچه بیز نموده در قند سفید سه اوقیه و بیدمشک قوام نموده بیامیزند شربتی دو مثقال وقت شب با شیرماده گاو معجون که برای تغلیظ منی مجرب است گوند نشاسته ثعلب مصری هریک نیم توله کتیرا طباشیر دارچینی دانه هیل هریک چهارماشه مغز بادام مقشر دوتوله مغز نارجیل یک نیم توله علک‌البطم سه ماشه مغز چلغوزه یک توله مصطکی دو ماشه نبات سه وزن ادویه و اگر خواهند از همین اجزا سفوف سازند و نبات برابر همه اجزا داخل کنند معجون برای سیلان منی وندی دودی و سیلان رطوبات رحم که مزمن باشد در نهایت نفع است مروارید ناسفته کهربای سوده کزمازج عدبه گل پسته گل سپباری شهدانج بسباسه عود صلیب خولنجان طباشیر که شسته جفت بلوط صمغ عربی ثمر درخت مغیلان بهمن سرخ بهمن سفید شقاقل گلنار فارسی پوست بیخ مغیلان صمغ سپیاری گشنیز خشک صمغ درخت سینبهل خصیه‌الثعلب قرفه آمله منقی صندل سفید آرد بلوط هریک یک مثقال مغز پسته مغز بادام مغز نارجیل مغز فندق مغز چلغوزه مغز حبه‌الخضراء تخم خشخاش تخم خرف مقشر هریک دو مثقال مصطکی علک‌البطم ورق طلا ورق نقره هریک نیم مثقال پوست هلیله کابلی هلیله سیاه در روغن گاو بریان کرده غنچه گل سرخ هریک دو مثقال عنبراشهب نیم مثقال مویز منقی بیست مثقال نبات سفید سی مثقال آب سیب شیرین آب به شیرین آب انار شیرین آب امرود هریک چهل مثقال شربت فواکه شیرین گلاب هریک بیست مثقال معجون سازند معجون هندی جهت سیلان منی و اقسام پرسیو نافع و هم مشهی و مقوی است مغز تخم کوپخ سفید پاوسیر شاه جهانی موصلی سیاه مثل آن دارفلفل نیم پاو شاه‌جهانی شیرگاو تازه دو نیم آثار شاه‌جهانی اجزا را کوفته بیخته با شیر بجوشانند تا شیر جذب

شود بعده دارچینی قلمی عاقرقرحا قرنفل کلاهدار الایچی خرد هریک نیم دام پخته نرم سوده بیخته شکر سفید دوبرابر ادویه سوای شیر گرفته داخل نمایند و معجون سازند خوراک از ده ماشه تا بیست و یک ماشه اقوال ممتخنین ابوسهل گوید که سیلان منی را نفع می‌کند فرش کردن گل سرخ و بران خواب نمودن و ادویه بارده برپشت گذارند مثل قیروطی معمول از روغن گل مضروب به آب سرد و آب گشنیز سبز و آب برگ خرفه و کاهو و عنب الثعلب و طحلب و برگ بید و پترا سرب بر خاصرتین و قطن نهند و شرب شربت نیلوفر و آب طبیخ عدس و تخم کاهو و آب فی رطب و اگر در آن جا برودت باشد تخم فنجنکشت و سداب و تخم شهدانج دهند و این دوا سیلان منی را نافع بیخ نی فارسی خشک پودینه تخم کاهو تخم سداب تخم فنجنکشت گل سرخ گلنار هرواحد دو درم کوفته بیخته به آب سرد یا به سرکه ممزوج آمیزند شربت مقدار دو درم دیگر تخم سداب انیسون هرواحد دو درم گل سرخ گلنار هر واحد سه درم کوفته بیخته شربت دو درم به آب سرد دیگر تخم کاهو سه درم شهدانج سه درم و نیم تخم سداب دو درم کوفته بیخته شربتی دو درم به سکنجبین دیگر تخم فنجنکشت و سداب هرواحد یک درم کوفته بیخته به سرکه ممزوج بدهند شیخ می‌فرماید که تقلیل غذا و استفراغ نمایند و آن چه از مجففات منی و مقللات آن در بحث کثرت شهوت مذکور شد و از آن چه تعدیل حدت منی کند و در همان جا گذشت استعمال نمایند و علاج تشنج و استرخا مسطور شد و اما تعدیل رقت منی به چیزی که در آن قبض و تسخین باشد مخلوط به مجففات نمایند و از اغذیه مغلظه مثل بهطه و هریسه و اما تقویت ماسکه به قابضاتی که معلوم شده شرباً و طلاءً کنند و اما تسکین قوت دافعه به مبردات و اندک مخدرات نمایند و نعناع دوای فاضل است در تغلیظ منی و تقویت اعضای آن برضبط آن و در کتب قوم مرکباتی است که حبس درور منی کنند و من از آن بسیار می‌ترسم که در منی افزایند عباس گوید که اما سیلان منی به غیر اراده اگر حدوث او از امتلا و زیادتی خون باشد باید که فصد با سلیق کنند و امر به قی نمایند اگر فصد کفایت نکند و از اغذیه و ادویه مدر بول و مزید منی منع کنند و بر فرش بارد مثل کتان و طبری و مانند آن خواب نمایند و بر بستر او برگ بیخ و برگ فنجنکشت فرش کنند و بر قطن قیروطی که در قول ابوسهل گذشت ضماد کنند و قطعه اسرب باریک بر پشت بندند و شربت نیلوفر و شراب اسود

که در آن گل نیلوفر تر کرده باشند و شربت خشخاش بنوشانند و ایضا آب قصب رطب و آب گشنیز تر و مانند آن از ادویه که در باب کثرت شهوت ذکر کردیم بدهند و اما اگر سیلان منی از ضعف قوت ماسکه باشد باید که اشیای قاطعه منی مع قبض بدهند و از این قبییل است عدس مقشر و گشنیز خشک و تخم کاهو هرواحد یک جزو اقاقیا ربع جزو گل ارمنی گلنار هرواحد نیم جزو همه را باریک ساییده به شربت آس سرشته بخورند و بر قطن اقاقیا و گل ارمنی و گل قبرسی و قرظ و طراثیث و گلنار و سماق به آب آس و آب لف کرم و آب سیب و آب سفرجل و آب خرفه و گشنیز ضمادکنند و از آبی که اندران سداب و آس و علیق و عصی‌الراعی و حماض جوشانیده باشند غسل کنند و روغن آس و روغن طلع و روغن گل و خلاف بر خصیه و کنج ران و قطع بمالند که این همه قطع سیلان منی و تشدید قوت ماسکه کنند و تدبیر به اغذیه مجففه و قابضه مثل لحوم بقر و بز نرکوهی و ماده بز و قطاو دراج مطبوخ به سرکه و سماق و زرشک و اناردانه و سداب و کرفس و گشنیز خشک نمایند و طلع و سیب ترش و غبیر او حب‌الآس و آلو و توت خام و مانند آن بخورند و به تقلیل غذا امرکنند و اکثار از تعب و تقلیل از شراب نمایند و چون عدس مقشر به جاورس مقشر و روغن گل بپزند نفع بین نماید و اگر این را در آب انار بپزند منفعت زیاده تر باشد و این دوا نیز قطع سیلان منی کند تخم سداب سه درم تخم فنجنکشت دو درم گلنار گل سرخ هرواحد یک و نیم درم اصل السوس دو درم همه را باریک ساییده به حریر پخته دو درم به دوغ گاو یا به آب غوره یا به آب خرفه بخورند ایلاقی و جرجانی گویند که اگر سبب آن کثرت خون و منی بود اول فصد کنند و تقلیل غذا و پرهیز از شراب نمایند و هر بامداد آب غوره و آب انار و سکنجبین و مانند آن اشربه ترش خورند و این دوا منی کمتر کند تخم کاهو و خرفه هریک ده درم اسپغول و گشنیز خشک هریک سه درم گلنار و گل نیلوفر هریک دو درم کافور یک نیم دانگ شربت سه درم یک هفته این را بخورند و اگر از رقت منی و خامی آن باشد و ودی عقب بول بسیارآید به ادویه حاره قابضه علاج کنند شربا و دلکاً و غذا گوشت بریان و قلیه خشک و مطنجنات به دارچینی و زیره و صعتر و مانند آن خورند و شهدانج بریان به عسل یا سکنجبین عسلی سود دارد و این دوا ندی و ودی مردان و زنان بازدارد تخم سداب و تخم فنجنکشت و گلنار مساوی شربت سه درم به سکنجبین و قرومانا دو درم کوفته به

سکنجبین خوردن نافع است و دو درم تخم شبت زنان را خاصةً سود دارد و تنجیر تخم فنجنکشت به قمع اندرون رحم ایشان را نافع بود و ضمادی که از قسط و فقاح اذخر و قصب الزریره و اقاقیا و لادن محلول در روغن یاسمین یا غیرآن سازند و ادویه بدان بیامیزند سود دارد و در طعام نعنع و صعتر و سداب و زیره داخل کنند و آن چه سببش حدت منی باشد به اشربه و اضمده و نطولات و اغذیه بارد علاج کنند و تخم کاهو و خرفه با سکنجیبن سود دارد و دوایی‌که در علاج نوع اول گفته شد نافع بود و صندل و گلاب و کافور خاصه و نیلوفر ببویند جالینوس گوید که نیلوفر خوردن و بوییدن و روغن آن مالیدن قوت منی ساکن کند و اسپغول نیز و همه طعام‌های ترش در این باب سودمند است و در آب سرد و طبیخ عوسج و آس و ثمر طرفا و گلنار و سماق و لحیه‌التیس نشستن و اضمده بارده برکمرگاه نهادن سود دارد و آن چه سبب آن ضعف آلات تناسل و ضعف قوت ماسکه آن باشد پس اگر مزاج گرم بود علاجش آن است که اکنون مذکور شد و اگر مزاج سرد و تر بود و این اکثر باشد علاجش به استفراغ رطوبت باید کرد بقی متواتر پس به ادویه مسهل چون حب شیطرنج و حب منتن و حب اصطمخیقون و غذا گوشت بریان و قلیه خشک و مطنجنه و حلوای عسل خورند و روغن نرگس و روغن قسط به مشک طلا کنند و در طبیخ مورد و مرزنجوش و پوست انار و جفت بلوط و سعد نشینند و از آن پس قسط و فرفیون و سعد و سنبل و اقاقیا و رامک به روغن مورد آمیخته طلا کنند و یا آب مورد و آب مرزنجوش هریک سه اوقیه اقاقیا و رامک و قسط و میعه سامکه و عصاره لحیه‌التیس و فرفیون هریک دو درم روغن بلسان نیم درم روغن نرگس یک وقیه به هم آمیخته طلا کنند و اطریفل کبیر که به خبث الحدید ساخته باشند و فنجنوش در این باب و در علاج جمیع اعضای عصبانی سوددارد محمد بن الیاس گوید که اگر سیلان منی به سبب کثرت منی و قلت مباشرت و کثرت تناول اغذیه مؤلد خون و منی باشد فصد با سلیق یا نهرالبدن و تقلیل غذا کنند و هرصبح آب غوره ده درم با شکر فائق ده درم بنوشند و غذا عدسیه با سرکه به غیر لحوم سازند و بر برگ بید و برگ شهدانج بخوانند و قیروطی معمول از موم صاف و روغن کدو و روغن بنفشه و گلاب و آب بید و آب خرفه و آب گشنیز بر کمرگاه ضماد کنند و شربت صندل و نیلوفر و شربت عناب و شربت آلو و شربت خشخاش هرکدام که باشد ده درم بنوشند و پارچه کتان و طیری و یثاب مصندل

بپوشند و بر پشت خواب نکنند که تسخین گرده می‌کند و اعانت براحدار منی می‌نماید و اگر به سبب ضعف گرده یا ضعف قوت ماسکه باشد هرصباح شربت بهی ده درم با گلنار و گل ارمنی هرواحد سه درم بنوشند و غذا مزوره عدس به شیره مغز بادام و آب غوره یا آب سماق یا زرشک خورند و غیر او سیب ترش و انار ترش و سماق هرواحد سه درم به آب شاخ‌های انگور یا سیب ترش یا بهی یا آب خرفه هرکدام که باشد ده درم بخورند و از آبی‌که اندرآن برگ بید و برگ کاهو و خشخاش و نیلوفر و سداب و عصی‌الراعی جوشیده باشند غسل کنند و این دوا منع سیلان منی کند تخم خشخاش تخم کاهو تخم فنجنکشت هرواحد یک درم اصل‌السوس سه درم گل سرخ گلنار هرواحد یک درم کوفته بیخته یک درم به آب رائب یا دوغ گاو با آب غوره یا آب خرفه هرکدام که باشد ده درم بخورند و اگر به سبب کثرت فکر در امر جماع یا استماع سخن آن باشد چنان چه غرلین را عارض می‌شود شغل نفس به اشغال شاغله و ترک استماع سخن این باب و تقویت قوت ماسکه با طریفلات و معجون فلاسفه کنند و این سفوف جهت قطع سیلان منی و ودی وندی مجرب است تخم کاهو تخم سداب تخم فنجنکشت هرواحد سه درم سعد و شهدانج هرواحد دو درم گلنار یک درم کوفته بیخته شربتی سه درم به آب سرد خجندی گوید که اگر سیلان منی از کثرت منی به سبب قلت مباشرت یا کثرت تناول مؤلدات منی و خون یا قوت دافعه منی باشد فصد و استفراغ منی و تقلیل غذای مولد منی از اغذیه مثل لحوم و بیضه‌ها کنند و در مساکن سرد نشینند و هرصبح شربت حصرم یا شربت لیمو یا سکنجبین یا جلاب تخم فقد بنوشند و پارچه کتان مصندل به گلاب بپوشند و آن چه تقلیل منی کند تنقل به شهدانج و تناول اندک تخم کاهو و گشنیز خشک است و از شمومات مقلله منی بوییدن کافور و صندلین و نیلوفر است و اگر سببش حدت منی باشد اشیای بارد رطب و ادویه مقلل منی دهند و جلابات دهند به لعاب بزرقطونا یا شربت خصرم به شیره خرفه یا شربت انار یا شربت حماض یا شربت نیلوفر بنوشانند و غذا اسفاناخیه یا قرعیه یا ملوخیه خورانند و ادویه مقلل منی مثل قرص معمول از ترکیب این بزور چون تخم کاهو و تخم خرفه و اسپغول و تخم کاسنی تناول کنند که امثال این ادویه فعل مجففات می‌کنند بهر آن که به سبب اجماد آن ها منی را تصغیر حجم آن می‌نمایند پس فعل آن ها در تقلیل منی فعل مجففات باشد و اگر به ضرورت

حاجت مخدرات شود اندک بزرالبنج درآن اضافه کنند و اگر سبب او استرخای ادعیه منی و سردی مزاج آن و ضعف قوت آن بود ادویه حار مقلل منی مثل تخم فقد و تخم سداب زیره و برگ پودینه و معد و شونیز و شـهدانج مفـرد و مرکب تناول کنند و دواءالمسک یا سنجرینیا یا مثرودیطوس خورند و ارکاغانیس گفته کـه حجامـت کامـل و قطـن سیلان منی را سود دارد ابن هبه الله گوید که علاج سیلان منی تابع کثرت منی بـه امتنـاع اغذیـه کثیرالغـذا مثـل لحوم ویه تنقیه بدن از فصد و ادمان تعب کنند و سیر و سداب بخورند و خواب کمتر نمایند و غذا مـزوره آب غـوره دهند و علاج سیلان منی تابع استعمال اغذیه و اشربه حاره نوشیدن مبردات چون شـیره تخـم خرفـه و سـکنجبین ساده و تناول اسپغول به شکر و تخم کاهو وگشنیز به آب سرد و شربت نیلوفر و تغذیه بـه چـوزه مـرغ و آب سـماق کنند و علاج سیلان منی تابع انقطاع جماع تا مدت طویل بادمان جماع و از آن چه قطع ندی و انعاظ کند و خـواب بر فرش سرد و طلای پشت به آب کاهو و آب عنب الثعلب و طحلب و بستن صفحه عریض رصاص بر پشت نمایند و علاج سیلان منی تابع ضعف قوت ماسکه به خوردن بهی و سیب و انار و استعمال گل ارمنی و تخم کاهو و طباشـیر به آب سیب کنند و واجب است که بر پشت اقاقیا و سماق و آب مورد ضماد نماینـد و غـذا بـه چـوزه مـرغ بـه آب اناردانه یا متخذ به سرکه سازند و طلع و جماز بخورند انطاکی می‌نویسد که هرگاه خروج منـی ونـدی دودی بـدون اراده کثرت نماید به سبب افراط کیفیتی یا خلطی باشد و به غلظت منی در بارد و به رقت آن در رطـب و بـه زردی آن در صفرا و بکمودت آن در سودا معلوم می‌شود و یا امتلا و طول عهد به جماع و توالی اغذیه مؤلـد منـی باشـد و این به کثرت کمیت منی خارج دریافت می‌گردد یا به سبب فساد اوعیه منی بود علاجش ابتدا بـه تعـدیل و اصـلاح منی فاسد کنند و تقلیل غذا نمایند اگر از آن باشد و کثرت جماع کنند اگر از قلت آن بود و حار را تبریـد بـه مثـل تخم کاهو و خرفه و حی‌العالم و طباشیر و بلوط کنند و تسخین بارد به مثل سداب و سعد و سنبل و سوسن و قسط کنند میرعوض گوید که این دوا رقت منی و سیلان آن را بازدارد و سوزاک کهنه را نافع است سـلاجیت مغـز تخـم بادرنگ قاقله صغار طباشیر پکهان بیدنبات هرکدام یک دام کوفته بیخته به عسل سرشته حب ها سـازند و بـه قـدر نیم دام بخورند و این سفوف در امزجه بارده مناسب است صمغ سینبهل صمغ پلاس هرکدام پـنج درم عـاقر قرحـا

خشت کهنه هرکدام دو درم تال مکهانه شش درم قرنفل نیم درم همه را کوفته بیخته شکر چینی بـه وزن مجمـوع داخل نموده چهاردرم با یک رطل شیر ماده گاو بخورند و این دوا جهت سیلان منی و احتلام و تقویت باه و معـده و تحریک اشتها و سرخی رنگ به غایت موثر است پوست نانخواه یک آثار در خریطه سفت بسته در دیگ کلان آویزند به نوعی که به ته دیگ نرسد و در وسط معلق باشد پنج آثار شیرماده گاو در دیگ ریخته سرش به خمیر گرفته بـه آتش ملایم بجوشانند تا شیر تمام جذب شود باردیگر پنج آثار شیر ماده گاو ریخته به همین نوع عمل نمایند تا سه نوبت آن گاه دوا را از میان خریطه بیرون آورده در قاب چینی پهن نموده درسایه خشک سازند و هنگام خواب یـک کف دست از آن می‌خورده باشند و اگردفعه چهارم در آب نیشکر سیاه بجوشانند بسیار خوش مزه و قریب به اعتدال می‌شود خضر بن علی گوید که این سفوف منع سیلان منی و بـول کنـد بـزرالبنج دو درم بلـوط تخـم کـاهو سـعد هرواحد سه درم سک یک‌درم زیره دو درم تخم خرفه دوازده درم هلیله کابلی آمله بلیله هریک هـشت درم سـفوف سازند و گاهی به عسل معجون می‌سازند شربت پنج درم.

قلت منی و خروج او متخیط

کمی منی و برآمدن آن مثل رشته باب آبی‌که ضد اسباب سیلان منی بود حادث گردد و در اربـاب تعـب و ریاضـت بیشتر افتد و علاج قلت منی در ضعف باه گذشت و علاج خروج آن متخیط به چیزهای مرطب کنند.

منی الدم

گاه باشد که به جای منی خون آید و سببش ضعف قوت هاضمه خصیه بود که خون را مـستحیل بـه منـی و تمـام سفیدنا ساخته به اوعیه منی فرستد و یا کثرت مباشرت که منی حاصل در اوعیه مندفع گـردد و چـون منـی نمانـد ناچار ماده آن که خون خالص در اوعیه بود عوض آن خارج گردد و گـاهی از شـکافتن و گـشادن رگـی از رگ‌هـای اعضای تناسل می‌باشد و این اسباب ثلثه از تقدم وجود آن دریافت گردد علاج در تقویت گـرده و خـصیه کوشـند و خصیتین را هر روز در روغن مصطکی تا یک ساعت چهارپنج بار نهادن یا مالیدن آن برکمرگاه و خصیه و زهـار نفـع تمام دارد اگر سبب ضعف حرارت نبود و تقلیل حجامت و استفراغ منی نمایند و غذا خصیه بز و میش و بیضه مـرغ

به نان خشکار دهند و آن چه ازشقاق رگ باشد اسباب و علامات و معالجات آن از باب بول‌الدم جویند.

کثرت احتلام

اسباب آن مثل اسباب سیلان منی بود چون قلت جماع و حبس منی با شدت قوت دافعه یا رقت منی و حدت آن یا استرخای اوعیه منی یا کثرت تفکر در جماع مگرآن که در این کثرت منی جامد بود به سبب برودت اعضای تناسل پس درآن تهییج شهوت و تحرک منی و تولد نفخ نشود الا هنگام خواب بنا برتوجه حرارت به سوی باطن و عدم تحلل و روح و ریح درآن چنان که در بیداری و طریق تشخیص اسباب این همان است که در سیلان منی مذکورشد و کذا علاج این و ایضا آن چه از قلت جماع باشد جماع به اعتدال کنند و چون از شدت قوت دافعه باشد به اغذیه و ادویه حاره مذکوره معالجه آن کنند و اگر از رقت منی باشد تغلیظ آن به اغذیه متینه قویه مثل لحوم و قلایا و مطنجنات کنند و اگر از حدت و حرارت منی باشد کاهو به عدس مقشر تناول نمایند و تخم کاهو به آب خرفه بنوشند و آب سرد بخورند و اگر از استرخای موضع منی باشد تقویت موضع به ادویه که اندرآن حرارت مع قبض بود مثل تودری و بهمن و مانند آن کنند و قطعه اسرب بر کمرگاه بستن نفع کثیر دارد لیکن گاهی به گرده ضرر کند پس رعایت این نیز واجب بود و از خواب بر بستر حریر و پشم و بر پشت اجتناب نمایند و برفرش سرد و کتان و بر برگ بید و گل سرخ و نیلوفر و برگ بنج و فنجنکشت خواب کنند و جالینوس گفته که خواب بر جانب ایمن احتلام کم کند و بر سایر جوانب بی‌جان او نماید لاسیّما برپشت و خاصه اگر بر بستر نرم و گرم باشد و ارکاغانیس نوشته که حجامت بر کاهل و قطن منع کثرت احتلام کند و انطاکی گوید که برای منع احتلام فرش فنجنکشت و سداب مطلقا مجرب است و قطعه رصاص پنج درم بر پشت بستن و بخور از پر هدهد و قنفذ و پوست عدس و استخوان سنگ پشت و بوییدن مرزنجوش نافع و مولف اقتباس می‌نویسد که ملاک امر در این مرض تقویت اعضای رییسه و مرؤسه است چنان چه خمیره مروارید و دواءالمسک جواهر دار علویخان وماءاللحم وعرق گزر و شربت تنبول استعمال فرمایند و روغن زیره و راحت و مصطکی بر پشت و کمرگاه و مذاکیر مالند و کثرت جماع در این باب عظیم الاثر است

و پیوسته جوزبوا در دهن داشتن در یک هفته رفع این علت می‌کند و اگربدین ترتیب به نشود اول فصد هفت اندام کنند و مسهل بلغم دهند که درآن مقویات دماغ ودل بسیار باشد بعده قلیه گاومیش که برگ شبت یا شنبلیذ درآن افتاده باشد با نان تنوری که آرد آن در آب بادیان خمیر کرده باشند بدهند که در سه روز رفع این مرض می‌کنـد و در محرورین خاییدن تخم کاهو مقشر سه ماشه نبات برابر در روزی سه چهار بـار از مجربـات اسـت و کـذا گـشنیز خشک و کذا خشخاش و کذا تخم خرفه و کذا تخم تاج خروس و یا شیره این بزور با شربت نیلوفر و انارین دهنـد و کذا خوردن بقول این‌ها با نان و همچنین خواب بر برگ این‌ها بر بستر فرش کرده و در مبرودین بلع کردن بزرالبنج سفید و سیاه وقت شب سه ماشه و کذا تودریین و کذا تخم فنجنکشت و کذا زیره سـیاه و سـفید و کـذا خـواب بـر بستر سرد و کذا برگ نیب و کذا برگ گز و گل و در داراشکوهی نوشته که نوشیدن آب ککر دنده به وزن دو بهلولی بر نهار تا سه روز دفع این علت کند و اگر کثرت احتلام با سوزش و درد احلیل و خفقان و ضعف و زردی رنگ منـی باشد اول فصد صافن گشایند و شیره مغز تخم پزوبه و خشخاش هریک نه ماشه و حب کاکنج هفت ماشـه در عـرق بیدمشک و گلاب هریک پنج توله آب سرد نه توله به شربت صندل چهارتوله تخم فرنجمشک پنج ماشه تخم بستان افروز سه ماشه دهند و غذا قورمه بزغاله و پلاو با مربای آناناس و انبه و کرونده خورانند و روز چهـارم رگ بـا سـلیق زده ماءالجبن نوشانند و صاحب شفاءالاسقام می‌نویسد که بعضی کسان را احتلام بسیار شود و با وجود بطوءانزال یـا عدم او هنگام جماع و ضعف شهوت و قلت قدرت برجماع و این سبب جمود منی ایشان به باعث غلبه سردی بر منی و اوعیه منی باشد پس تهییج شهوت و تولد نفخ به سبب فرط برودت نگرددو انزال به سبب جمود منی حاصل نشود یا بسیار بربطی گردد و معذالک احتلام بسیار شود به سبب سخونت منی وقت خواب و علاج ایشان به جمیع اغذیـه و اشربه و ادویه مسخنه مبهیه مذکوره نمایند و مالش روغن های گرم مثل روغـن قـسط و زنبـق و نـرگس و بـان و نارجیل را به اندک جند بیدستر و فرفیون و مانند آن در این باب نفع بین است ذکـر بعـض ادویـه مفـرده و مرکبـه مفید اقسام کثرت احتلام گشنیز خشک و قند مساوی کوفته بیخته دو درم خوردن قطع احتلام کند و خوردن ایرسا نیز قطع مذی و احتلام می‌کند و کذا خوردن ثمر عنب‌الثعلب قطع احتلام و تقلیل منی می‌نماید و تختم یاقوت زرد

احتلام کم کند و این حب برای کثرت احتلام از مجربات والد مرحوم منقول است کندر بلوط گلنار تخم قنب هریک تولہ کوفته بیخته حب بندند و چهار پنج خوراک نموده به شب بخورند و از حموضات و لبنیات پرهیزند و این ضماد والد علوی‌خان برای بسیاری احتلام از ضعف قوت ماسکه اوعیه منی مفید است صندل عود هندی عود صلیب سک المسک رامک بوش دربندی اقاقیا قسط تلخ وج ترکی کوفته به آب مورد و سرکه و گلاب سرشته روغن گل روغن قسط ممزوج کرده ضماد نمایند و این طلای حکیم ممدوح همان نفع دارد سورنجان صندل سفید صندل سرخ سک رامک گلنار فارسی کزنازج جوزالسرو عودهندی عود صلیب کوفته به آب مورد و گلاب بر کمر بمالند و ایضا در کثرت احتلام و خروج منی سرخ رنگ و خفقان و ضعف قلب مفرح بارد شیخ الرییس شش ماشه همراه عرق گاوزبان ده توله دادن سودمند است.

کثرت نعوظ بلا شهوت

که آن را توتر قضیب نیز گویند و در یونانی فریسموس و فریا فیسموس نامند و آن مرضی است که قضیب بی‌شهوت دائم برخاسته ماند و بعد انزال هم فرو نشود و بالجمله بقول شیخ سبب قریب توتر قضیب کثرت ریح غلیظ در ناحیه اعضای جماع است پس کثرت این سبب نافخ یا در نفس عصبه مجوفه قضیب بود یا از شرایین و اوعیه منی برآن وارد گردد و یا در هردو جا باشد و ماده این ریح رطوبت کثیر غلیظ لزج است و فاعل او حرارت ضعیف و این ماده یا راسخ و ثابت در اوعیه منی برآن وارد گردد و یا در هردو جا باشد و ماده این ریح رطوبت کثیر غلیظ لزج است و فاعل او حرارت ضعیف و این ماده یا راسخ و ثابت در اوعیه منی باشد به نحوی‌که اندرآن متولد شود و یا غیرراسخ بود و هرچون‌که باشد ثبات این ریح و قوت او یا به سبب برودت آن و یا به سبب غلظ آن بود و گاهی اعانت این سبب مادی و فاعلی اسباب آلیه کنند مثل آن که در جلد قضیب و متصل آن تکاثف مانع تحلل ریاح از مسام بود و یا آن که دهان رگ ها که به سوی ذکر آمده فراخ گردد چنان چه عارض شود کسی را که ازار خود محکم بندد و کسی را که مدتی جماع ترک نماید و درآن منی و ریح حرکت قوی کند و گاهی اعانت کند این جمیع اسباب متقدمه را ادمان اغذیه حاره حریفه یا نافخه مثل نخود و لوبیا و انگور و زرده بیضه و یا آن چه جامع هردو امر باشد

مثل جرچیر و یا آن‌چه او را خاصیت تولید منی باشد مثل شراب نو و یا از حالات مثل کثرت خـواب بـر پـشت کـه منی بگدازد و ریح از آن حاصل شـود و یـا بـستن ازار محکـم بـه کمربنـد کـه از آن دهـن هـای عـروق بگـشاید و فریاقیسموس آن است که چیزی از این اسباب قوی گردد پس انعاظ شدت کند و باقی ماند و قضیب تـوتر نمایـد و اگر چه شهوت و حاجت جماع نباشد و بعد قضای حاجت بعضی را ذکر بزرگ و دراز گردد و به سبب انصباب کثـرت مواد به سوی آن و اکثر اسباب این حرارت است و این اسم منقول به سوی این علت از صورت قائم الذکر اسـت کـه قومی بدان بازی می‌کنند و اگر زود معالجه این مرض نکنند به تمدد اوعیه منی و حدوث ورم حار درآن مودی گردد و به الم هلاک کند و بدان که ریح در نفس قضیب پیدا شود در این جا تقدم اختلاج قضیب بسیار باشد و اگر چنین نباشد و با الم بود سبب بالای قضیب باشد و از شرایین و اوعیه منی به سوی آن آمده باشد عـلاج اگـر بـا حـرارت و کثرت خون باشد فصد با سلیق کنند و ادویه که منی را کم کند مثل کاهو و خرفه و گشنیز و سماق و صندل سفید با شربت نیلوفر و قدری کافور بدهند و سرکه و روغن گل هرواحد یک توله تخم کاهو خرفه و عدس مقشر و آرد جو هریک هفت ماشه ضماد کنند و جمیع اطلیه و اضمده مبروه نافع بود و کاهو را تاثیر قوی اسـت و همـه آن چـه در کثرت شهوت و سیلان منی حادث از حدت منی مذکور شد از تقلیل غذا و آشامیدن ادویه بارد مجفف منی و بستن صفحه اسرب بر پشت و زهار به کاربرند و اگر با سفیدی رنگ منی و رقت آن باشد باقی به مخرجات بلغم نمایند نـه اسهال و مالش به اشیای کاسر ریاح مثل روغن سداب بـر پـشت وعانـه کننـد و همـه آن چـه بهـر سـیلان منـی از استرخای اوعیه منی گذشت به عمل آرند و ادویه کاسر ریاح و آن چه در علاج ریح البواسیر مذکور شد به کار برنـد و اگر ترک جماع سبب انعاظ شدید گردد و علاجش اول مجامعت بعـداز آن اسـتعمال ادویـه مقلـل منـی و تغذیـه بعدش امثال آن که در بحث کثرت شهوت مسطور شد باید کرد اقوال مجربین بوعلی سینا می‌نویسد که علاج تـوتر دائم استعمال موانع نفخ است از مشروبات و اطلیه که مذکور شد و اما قانون علاج فریافیسموس اسـتفراغ بـه قـی و فصد است سوای اسهال از بهر آن که در مسهل خوف امداد ادواد از فوق است و کذالک باید که ریاضت اعضای عالیه به لعب طبطاب و مانند آن باشد و جماع ترک کنند الا به ضرورت مضرتی از مضرت های ترک آن بعـد از آن تبریـد

مسکن و مفرش به گل سرخ و بید و نیلوفر اطلیه و قیروطیات قوی التبرید مذکور و استعمال صفحه سرب برعانه و مشروبات مبرده و نیلوفر و کافور و کاهو را غنای کثیر است و فیمابین این و بعد تقلیل ماده ریح بهر تحلیل آن چه ملطف بلا تسخین شدید باشد مثل نطولات بابونجی و فنجنکشت استعمال نمایند و مثل شراب و تخم فنجنکشت به کار برند و بعده شراب ابیض رقیق بنوشند و جماع و فکر درآن و نظر به سوی آن که تحریک شهوت کند اصلا ترک نمایند مگر کسی که آن را فریافیسموس به سبب ترک جماع عارض شده باشد که در آن هنگام علاج او جماع است و به مثل عدس و مانند آن غذا سازند و اکثار حموضات نکنند که آن گاهی نفخ پیدا کند مجوسی گوید چون انکثار قضیب به غیر شهوت جماع باشد و حدوث او از ریاح بود در علاج او به اشیای مسخنه و مجففه محلل ریاح مغشی آن و به اشیای مبرده مانع از تولد ریاح احتیاج افتد اما اشیای مسخنه مجففه مثل تخم فنجنکشت و سداب و شهدانج و صعتر و زیره و کرفس و تخم آن ها و شبت و خردل و مانند آن است چون از این مفرد یا مرکب ازدو درم تا سه درم به شراب کهنه یا به آب سداب بخورند نفع کند و مالش ذکر به روغن یاسمین یا قسط یا سداب کنند و این ادویه در ابتدای مرض استعمال نکنند و اگر احتیاج آن افتد استکثار آن ها ننمایند و اگر در آن جا حرارت ظاهر بود از آن ادویه استعمال نکنند بلکه اشیای مبرده مجففه مثل گشنیز خشک و برزالبنج و گل سرخ و گلنار و اناردانه وعدس و تخم علیق و تخم بارتنگ و تخم خرفه و تخم کاهو و تخم کاسنی و کشوث استعمال کنند و روغن گل و روغن نیلوفر به آب کاهو و آب گشنیز و آب خرفه و آب جراده کدو که درآن کافور و صندل حل کرده باشند بر ذکر طلا نمایند و اگر این کفایت نکند اندک افیون اضافه نمایند و اکثار و ادمان استعمال این ادویه نکنند که در قضیب حذر پیدا کند و صحت او دشوار گردد و صاحب او را ریاضت قوی امرکنند اگر حرارت نباشد و اگر بدانند که در بدن او فضله است که ریاح منحل می‌گردد و امر به قی و دوای مسهل نمایند و از اغذیه مولده ریاح منع کنند و بر غذای قلیل به اشیای مغشی ریاح اقتصار ورزند ایلاقی گوید که آن چه از بلغم غلیظ باشد برآن ظهور علامات امتلای بلغمی و تقدم تدابیر مؤلد بلغم دلالت کند مکرر قی نمایند و درآن مبالغه کنند تا ماده کم شود و اعضای علیا را بمالند و ریاضت استعمال نمایند و طعام اندک و لطیف خورند و ادویه کاسر ریاح مقلل منی بخورند و بر قضیب و

حوالی آن ضماد کنند و آن چه ماده آن خون باشد علامات امتلای دموی از حرارت ملمس و سرخی رنگ و تدابیر گذشته برآن گواهی دهد اول فصد نمایند و بعد از آن به تکرار قی کنند و شربت نیلوفر و بیخ آن و تخم فنجنگشت بدهند تا تولد منی کم شود و سرکه از روغن گل و گلاب و عصاره برگ خرفه و کاهو و آب طبیخ عدس مقشر بر قضیب و حوالی آن و کمرگاه و زهار طلاکنند و شیره تخم کاهو و تخم خرفه در آب سرد دهند و غذا آن چه در بحث کثرت شهوت مذکور شد بدهند و جالینوس درکتاب حیله‌البرء گفته که جوانی را این مرض عارض شد فصد او کردم و قیروطی روغن گل و مرصافی به آب سرد طلا کردم و بابونه ضماد نمودم و بیخ نیلوفر و تخم فنجنکشت خورانیدم و شفایافت و چون مرض به انتها رسد سداب و تخم آن دادن سوددارد ابومنصور گوید که از ذکر محرکات شهوت منع کنند و غذا دراج و تیهو و بچه ماکیان دهند و غمز قضیب و دلک او دائم به اشیای لینه نمایند و این دوا نافع است بیخ نی فارسی پودینه بزرالبنج تخم کاهو تخم سداب حب الفقد گل سرخ مساوی سوده شربتی دو درم به آب سرد و جالینوس گفته که از دادن دوای مسهل دراین مرض حذرکنند که آن هیجان وجع کند و محمد بن زکریا نوشته که دراین علت استفراغ به اسهال و ادرار بول نشاید و اگر واجب بود به فصد و قی کنند سعید گوید که اگر این مرض از ریاح غلیظه مجتمعه درآورده ذکر حادث شود علاجش به قی و پرهیز و امتناع از اغذیه مولد ریاح کنند و معالجه او به ادویه بدووجه کنند یکی تحلیل ریاح موذیه به ادویه مسخنه و دوم منع تولد او به ادویه مبرده و این هردو قسم ادویه همان است که در قول مجوسی مذکور شد لیکن از ادویه مسخنه در حالت امتلای بدن قبل از تنقیه آن حذرکنند که استعمال آن هیجان مرض نماید و ادویه مبرده نیز در قول مذکور مسطور شد و غذا چوزه مرغ به طریق زیرباج یا به آب سماق دهند و به آب ریاحین حاره بشویند و غذا گوشت بریان بدهند و اگر این علت از منی راسخ در اوعیه آن باشد علاجش به فصد از باسلیق و شرب مبردات مثل ماءالشعیر و آب انار و شرب شیره تخم خرفه و تخم خیار و استفراغ بدن به شربت بنفشه و خوردن بقول بارد مثل کاهو و خرفه و تناول جغرات و عدس مقشر مطبوخ به سرکه نمایند و باید که حقنه به ماءالشعیر مع روغن بنفشه و کافور استعمال کنند و برپشت برگ بنفشه و لعاب اسپغول ضماد نمایند و رصاص بر پشت گذارند و از خواب بر پشت منع کنند و بر پشت آب سرد

بریزند انطاکی گوید که سبب فریسموس یعنی دوام انتصاب قضیب به غیر شهوت انقلاب منی و رطوبات که در اوعیه منی باشد به سوی ریح غلیظ نفاخ به باعث تقدم امتلای غذای منفخ وکثرت خواب بر پشت بود پس اگر قضیب اختلاج کند تولد او در آن جا باشد و الا از دیگر عضو برآن وارد بود و در علاج ابتدا به تنقیه مثل فصد نمایند بعده طلا به چیزی که روع ماده وتحلیل آن کند مثل تخم کرفس و سداب و عاقرقرحا و فرفیون و گل ارمنی و مازو و بلوط کنند و همه مدرات در این نافع است محشی شرح اسباب می‌نویسد که اگر قوت قوی باشد فصد باسلیق یک دفعه یا دو یا سه دفعه کنند و از ادویه بر سکنجبین اقتصار نمایند و ماءالشعیر دهند اگر در مزاج حدت باشد و سرهندی گفته که جوانی مبتلای این مرض پیش استاد من آمد فصد او فرمود و طلا به قیروطی ممزوج به آب شدیدالبرد نمود و شفا یافت و دیگری را معالجه به فصد و آشامیدن بیخ نیلوفر و تخم فنجنکشت و تضمید بابونه مدتی فرمود و چون مرض به انتها رسید برآشامیدن سداب و تخم آن اقتصار نمود وصحت یافت و قیروطی و تمریخ بعد تنقیه به فصد استعمال کنند و بعد تنقیه تامه ریختن آب گرم که درآن بابونه و اکلیل و امثال آن پخته باشند برآن و ایضا زرق روغنی موافق در قضیب باک ندارد و جالینوس این قیروطی را ستوده است بگیرند هاون از اسرب یا ارزیر یا از این هردو ممزوج و درآن آب عصی‌الراعی و آب حی‌العالم و آب اسپغول یا لعاب آن انداخته خوب حل کنند تا آن که چیزی از رصاص نیز در این منحل‌گردد وغلیظ شود بعده اندک روغن بنفشه برآن چکانیده بر موضع بمالند مصنف اقتباس نوشته که سبب کثرت نعوظ بی‌شهوت غلبه ریاح غلیظ از بخار منی و یا از بخار اغذیه نافخه باشد و در آخر شب در خواب بسیار پدیدآید و بعد از خواب به اندک حرکت تحلیل یابد وذکر به زودی سست گردد و فرق در این علت یعنی نعوظ بلا شهوت و در فریسموس آن است که در فریسموس نعوظ بی شهوت و با شهوت یکسان بود و همچنین بعد از جماع به خلاف این علت که پس از جماع تا دیر هیچ اثری از نعوظ نمی‌باشد کذا فی اسرارالانسان بالجمله در این مرض اول تنقیه به ایارجات کبار فرمایند و معجون کاسر ریاح علویخان که درآن رزاوند طویل است بدهند و بر بستر برگ گل و کاسنی و بید ساده و کاهو و فنجنکشت و پنبه باغی و برگ توت سیاه خواب کردن مانع این علت است و همچنین یک ماشه بزرالبنج در اطریفل صغیر نه ماشه آمیخته خوردن.

که آن را ارساطون نیز گویند عبارت از اختلاج ذکر مردان و فم رحم زنان و تمدد عارض اوعیه منی به سبب ورم حار آن یا انعاظ شدید و به قول صاحب کامل حدوث اختلاج ذکر از ریاح قوی محتقن در جرم آن بود و این اکثر از ورم حار و مع انعاظ شدید عارض شود و اگر مریض ازاین به زودی صحت نیابد از شدت تمدد به خلع اوعیه منی و استرخا با تشنج آن ادا کند و هلاک نماید و دراین هنگام شکم مریض نفخ کند و عرق سرد آید پس میرد و این مرض در مردان نادر و در زنان نادرتر افتد و زنی که با شوهر فوگر باشد بعده تنها ماند این مرض افتد و جرجانی و ایلاقی این مرض را قسمی از فریسموس شمرده اند و اختلاج و ورم میان هردو فارق است و انطاکی گوید که این مرض مثل فریسموس است در ماده و علاج لیکن آن نباشد مگر بارد و درآن تمدد قضیب و اختلاج او بسیار بود علاج فصد با سلیق نمایند و جهت تطفیه خون لعاب به دانه شیره عناب به عرق شاهتره و عرق عنب‌الثعلب برآورده شربت بنفشه داخل کرده بدهند و تليين طبيعت برفق و تدريج از اشیای بارده ملينه مثل ترنجبين و شيرخشت هريک چهارتوله و مغز خيار شنبر شش توله به روغن بادام شش ماشه کنند واطليه مبرده قوی مثل صندل و سفیدآب و گل ارمنی وافیون هریک سه ماشه به آب کاهو و گشنیز بر اعضای جماع نهند واز چیزی که او را قوی نماید حذرکنند و برعطش صبر نمایند و قبل از تنقیه بدن و بی‌ضرورت قوی حجامت و ارسال علق بر نفس قضیب استعمال نکنند جالینوس گفته که استعمال گل نیلوفر و برگ و بیخ و عرق و شربت و روغن آن هرچه از این‌ها میسرآید در این مرض منفعت عظیم دارد شیخ می‌فرماید که چون این مرض ظاهرگردد و باید که فصد و حجامت و ارسال علق کنند بعده اسهال آورند لیکن نه به یک دفعه که چیزی به سوی اعضای علیله فرودآید بلکه اندک اندک به آهستگی و آن به مثل آب لبلاب به خیارشنبر و آب چغندر و به آب عنب‌الثعلب وخیارشنبر و بمرق حلزون و بمرق بقول بارد ملین طبیعت مثل اسفاناخ و قطف و مانند آن کنند و از سپستان و آلو و خطمی و چغندر و شیرخشت حقنه سازند و در اطلیه مبرده قویه براعضای جماع و پشت مبالغه کنند حتی که بشوکران و قیمولیا و جمیع آن چه در فریاقیسموس حار گذشت و در اورام انثیین بیاید و بیخ نیلوفر و بیخ سوسن به صاحب این مرض

موافق است عباس گوید که چون ورم حار باشد فصد با سلیق کنند و به اغذیه لطیفه مزورات به کدو و اسفاناخ و چغندر به آب انار و آب غوره غذا سازند و به اشیای مبرود مثل صندل به آب گشنیز و کاهو و آب حی‌العالم و آب عنب الثعلب و آب خرفه و به مرداسنگ و گل ارمنی به سرکه ممزوج به آب سرد بر ذکر طلا کنند واز خواب بر پشت منع نمایند.

و ماءالشعیر و آب خرفه و آب عصی الراعی بنوشند پس اگر ساکن نشود محاجم به شرط بر ذکر نهند و یا زلو بر آن چسپانند جرجانی و ایلاقی می‌نویسند که چون علاج فریسموس به زودی نکنند قضیب بزرگتر می‌شود و اختلاج می‌کند و ایستاده ماند و ادعیهٔ متمدد گردد و آماس گرم پدید آید و زود بکشد و علاجش این است که رگ هفت اندام و صافن زنند و قی فرمایند و اگر حاجت تلیین طبع بود بنفشهٔ خشک در جلاب یا آب لبلاب و آب عنب‌الثلب و طبیخ پر سیاوشان و خیار شنبر دهند و به ماءالشعیر که در آن سپستان و خطمی و آلوسیاه پخته باشند به روغن بنفشه و شکر حقنه کنند و ضماد از آرد جو و خطمی و آب کشنیز سبز و آب برگ عنب‌الثعلب سود دارد و مرداسنگ و سفیدآب و قیمولیا وگل ارمنی با سرکه و گلاب طلا کردن نافع بود و کشکاب و آب انار و شربت بنفشه و شربت نیلوفر و شربت عناب دهند و بر کمرگاه و باطن ران حجامت کنند و ویوخه بچسبانند و اگر صاحب مرض جوان باشد یک طسوج یا نیم دانگ کافور بدهند و از مزورات اسفاناخ و نیشوق و آلو به روغن بادام غذا سازند خجندی گوید که این از امراض تمددی است و کسی را که تشنج در ابتدای این مرض عارض شود و شکم منتفح گردد و عرق سرد آید دفعةً بمیرد پس بعد فصد و تلیین طبیعت و اضمدهٔ بارد سکنجبین به شیرهٔ خرفه دهند و اغذیهٔ بارد مثل ماءالشعیر یا ماش به شیرهٔ مغز بادام یا کدو و اسفاناخ ترش کرده یا بدون ترشی بخورانند.

غدیوط

بعضی گویند که این مرض را غدیطه و صاحب او را غدیوط گویند و آن است که چون جماع کند وقت انزال براز او بیرون آید و مقعد او ضبط نتواند کرد و سبب آن استرخای اعصاب و عضلات مقعد و تحلیل روح بود و گاهی این

مرض زنان را نیز عارض شود و بیشتر کسانی را افتد که شغل بسیار به جماع دارند و لذت بسیار از آن یابند و منی و خون ایشان در غایت رقت و حدت بود و نزد انزال بسیار سست شوند و حالتی مثل غشی ظاهر گردد و اکثر ایشان مترهل الا بدان و متخلخل باشند **علاج** در حالت خلای معده جماع نمایند و تا براز نکنند به جماع مشغول نشوند و گل ارمنی و مصطکی و کندر و گلنار و مانند آن ادویهٔ قابضه در رب به و شربت انار شیرین آمیخته بخورند و از همین ادویه شیاف ساخته بر دارند و ایضاً هر صباح قرص گلنار خوردن و آخر روز به قدر یک مثقال مقرح یاقوتی با گلاب و عرق بیدمشک میل نمودن مجرب است و اغذیهٔ قابضه حابس شکم مثل قلیه‌های خشک مبرز به زیره و گوشت وکبک و تیهو و کردناج و برنج بریان به اندک روغن پخته تناول کنند **بوعلی** می‌نویسد باید که مراهم و اضمدهٔ قابضهٔ مقویه عضل مقعد مثل روغن ناردین خاصةً و روغن سرو و روغن الهل استعمال کنند و این مرهم نیکوست کهربا و اقاقیا و سوسن خشک و گلنار سائیده به روغن سفرجل و روغن حنا مرهم ساخته دائم بر عضل مقعد استعمال نمایند و حمولات حابسه و خصوصاً هنگام جماع به عمل آرند مثل آن‌که شافه از رامک و مازو و کندر و گلنار بردارند و ایضاً ادهان قابضه حمول کنند و آن‌که گویند که اجادت و تبرید و تلطیف اغذیهٔ ایشان کنند امری است که آن را در این معنی مدخلی نیست یا رب که از آن مراد به اغذیهٔ قابضه باشد که ایشان را می‌خورانند و همچنین حقنه‌های چرب بارد که برای این ذکر می‌کنند نزد من در آن فائده این است بلکه واجب است که همگی عنایت به تدبیری که گفتیم و به کسر مدت منی و تقویت قلوب و ادمغهٔ ایشان مصروف دارند ابن الیاس گوید که هر صبح شربت به ده درم با یک مثقال این قرص بدهند گلنار گل ارمنی اقاقیا حب‌آلاس هر واحد سه درم صندل سفید نیم درم صمغ عربی کندر هر واحد دو درم کوفته بیخته به آب سیب سرشته قرص سازند و ایضاً هر صباح جلابی از شربت سیب و یا از شربت حماض یا ریباس ده درم به گلاب ده درم و مفرح یاقوتی مثقال بدهند و غذا مزورهٔ زرشک یا سماق یا انار دانه به لحوم تیهو و دراج بخورانند و این شیاف بردارند گلنار رامک اقاقیا گل ارمنی مساوی کوفته بیخته به آب مورد تر سرشته شیاف سازند و چون ارادهٔ مجامعت کنند آن روز دو سه مرتبه در آب

سرد در آیند پس جماع نمایند **صاحب ترویح** گویند که بعد تبرز و تنقیهٔ امعای مستقیم به فتائل یا حقنه‌ها جماع کنند و این فتیله نافع این مرض است اقاقیا رامک گلنار کندر صمغ عربی هر واحد یک جزو سائیده حمولات مثل خستهٔ خرما ساخته بردارند و در اکثر ایام تعاهد حمول روغن ناردین و مالش آن نمایند و این فتیله نیز مفید گل ارمنی مازو گلنار اقاقیا کهربا هر یک یک جزو به آب آس سرشته استعمال کنند و گویند که اگر قطعهٔ برف در دبر بردارند این علت را نفع کند و اجادت اغذیه بنابر تقویت و اصلاح اعصاب و تبرید اغذیه از جهت تکسیر حدیت منی و تقلیل تحلیل بدن و بنابر تغلیظ روح و تلطیف اغذیه به جهت تقلیل منی و تولد فضول از آن در علاج این مرض دخل عظیم دارد و حقنهای چرب مبرد فائده می‌کند بنابرآن‌که حدت منی را بشکند پس شبق کم شود فلهذا باید که ایشان را بر پشت خوابانیده حقنه کنند تا که تأثیر او در تبرید گرده قوی باشد انطاکی گوید که سببش افراط لذت است پس عضل مقعد به سبب حل رطوبات به سوی آن مسترخی گردد و باید که به اغذیهٔ یابسه مثل قلایا و کعک غذا سازند و ادویهٔ مجففه مثل معجون خبث‌الحدید و ؟ و معجون سنبل بخورانند خضر گوید که در طبیخ اشیای قابضه مثل سماق و گلنار و گل سرخ و مازو و مانند آن که در استرخای مقعد مذکور شد مریض را بنشانند و به حقنه‌های قابضهٔ مقویهٔ مقعد مثل جوزالسرو و ابهل و گلنار و مانند آن حقنه کنند و در روغن قابض مثل روغن مورد و سرو و ابهل قدری اقاقیا و خبث‌الحدید حل کرده طلا کردن نافع غدیوط و مقوی شرح است خصوصاً چون با نبیذ کهنه پخته باشند **مؤلف** اقتباس گوید که اول به معالجهٔ استرخای مطلق پردازند و روغن‌های قابضه و اضمده و آبزنات نافع این مرض به عمل آرند و در آب معادن تا دیر نشستن عظیم‌الاثر است و پیش از جماع مخدرات مانند برشعشا و معجون بنگیان تالیف حکیم علی گیلانی خورده و شیاف قابضه در دبر برداشته مشغول به جماع شوند و گاه باشد که این مرض زنان را هم افتد کذا فی‌ایذیمیریا و غذا قلیه مغز کسی و پلاؤ حبش و کچتری بنوماش بریان که در آن دارچینی و زیره و قرنفل و قاقلین و فلفل و زعفران افتاده باشد با سرشیر دهند و حکیم کبیر علیخان شخصی را به خوردن امعای خروس پیر و چینه‌دان و مغز سر آن و گوشت خارپشت که در آن پودینهٔ خشک

والایچی کلان و زیرۂ سیاه و فرنفل و دارچینی افتاده باشد به نان تنوری حکم فرمودند و زراوند طویل چهار حبه زرباد یک ماشه مصطکی دو ماشه در اطریفل کبیر انطاکی نه ماشه سرشته به عرق باد رنجبویه نه توله وقت خواب و همچنین صبح دادند دو سه هفته به همین تدبیر صحت یافت.

اُبنه

علتی است که خواهش جماع کنانیدن در دبر باشد و بدون ادخال چیزی درد بر تسکین نشود و آن را علۀالمشائخ گویند و آن را سه سبب ذکر کرده‌اند یکی آن‌که از صغرسن به مصاحب است میزان به ابتلای این فعل ناشایسته گردد و عاری آن شود و عاری آن شود دوم آن‌که مزاج افوئی بر آن غالب بود سوم آن‌که در عروق معای مستقیم به سبب حصول بلغم شود خارش عظیم افتد و این قسم پیران را بیشتر عارض شود و زودتر علاج پذیرد به خلاف هر دو قسم اول که عسرالبرء است و سبب چهارمی به قول صاحب شفاءالامقام تولد و بدان در رودۂ مستقیم و تحرک آنها هنگام گرسنگی است پس ساکن نشوند مگر به انصباب منی و اغتذا از آن و جرجانی از شیخ نقل کرده که این علت کسی ا افتد که در کودکی عادت اغلام کنانیدن کرده باشد و چون بالغ شود اندیشۂ مجامعت و شهوت آن بر او غالب بود و منی او بسیار غیر متحرک و دل او در سه اصل ضعیف باشد و انتشار قضیب او در اصل خلقت ضعیف بوده باشد و یا در بزرگی به سبب ضعیف گردد و او را در آرزوی جماع باشد و بر آن قدرت تام نداشته باشد پس شهوت جماع او را بر آن آرد که خواهش نماید که مجامعتی را که دو کس با یکدیگر می‌کنند به بیند و باشد که افراط شهوت او آن خواهد که این کار با وی کنند پس در آن هنگام شهوت او حرکت نماید چون جماع کرده شود یا انزال کند یا آن عضو تناسل او حرکت کند و از قضای شهوت او متمکن گردد پس بعضی از آنها بدین کار بر لذت قدرت یابند و بعضی بدان انزال کنند و لذت انزال یابند و بعضی از این هر دو هیچ حاصل نشود لیکن به حصول جماع و خصوصاً در نفس خود لذت یابند و به قول شیخ این بالجمله از سقوط نفس و تخشت طبع و رداءت عادت و مزاج اتوثی باشد و گاه اعضای ایشان جمیل‌تر از اعضای مردان بود یعنی اعضای آنها شبیه به اعضای زنان در نرمی و

جمال باشد و گیلانی از امین‌الدوله نقل کرده که این مرض طبیعی بود یا مکتسب اما طبیعی که حصول او بالطبع باشد یا به سبب امری در والدین بود و یا چنین نباشد و اول چنان باشد که پدر مبتلا به این مرض بود پس در پسر حاصل شود و از قبییل امراض متوارثه باشد و یا درد بر او جماع بسیار کرده باشد و خصوصاً در حمل و قریب از آن پس او را در التذاء بدین عادت گردد و آن در پسر حاصل شود و لهذا گفته‌اند کسی که کثرت مباشرت درد بر زوجۀ خود کند پسر او مجبول به این مرض شود خاصةً چون این فعل در حالت حمل یا در مدت رضاعت کرده شود و ثانی یعنی آن‌که این امر در والدین نباشد یا به سبب مخالفت اعضا از حال نفس بود و یا چنین نباشد و اول چنان بود که بر منی نفس انوثیت فائض شود و اعضا قابل تر بهر شکل ذکوری باشند پس در این هنگام مولود اگرچه در ظاهر مرد باشد در حقیقت زن بود و لذلک گاهی ضد این اتفاق افتد یعنی بر منی نفس ذکوریت فائض شود و اعضا قابل شکل انوثی باشند پس مولود در اعضا زن باشد و در حقیقت مرد بود و دوم چنان باشد که قلب و دماغ هر دو ضعیف مخلوق باشد و انثیین چنان مخلوق بوند که منی بسیار پیدا کنند و آن منی قلیل‌الحراره غیر مؤلد ریاح باشد پس آن مولود کثیرالشهوت به سبب وفور منی منی او بود و عاجز از جماع به سبب ضعف قلب و دماغ او باشد و بدین جهت انتشار ابداً حاصل نشود و آن مشتاق جماع بود و بر آن قادر نباشد و چون جماع کرده شود لذت مشاهدۀ محبوب در احساس به وجود او در بیاید پس بعضی از ایشان چون جماع کرده شوند انزال کنند یا به استمنا و یا بدون آن پس یا این لذت التذاذ به لذت انزال نماید و بعضی از آنها منزل نشوند لیکن آلات منی او به حرکت مجامعت گرم شوند پس او را انتشار طبیعی عارض شود و اما مکتب از این مرض پس اکتساب او یا به سبب امری باشد که بدن را حادث شود و یا چنین نباشد و امر حادث به بدن یا تابع مزاج بود و این چنان باشد که مثلاً چون بلغم غلبه کند و در امعا کثرت پذیرد و به سبب طول احتباس او را شوری موجب حکه در اسافل امعا عارض شود و حاجت به حک کنندۀ آن از داخل مثل قضیب در نرمی افتد و هر قدر که عظیم‌تر باشد لذت زیاده دهد به سبب شمول محاکیت جمیع اطراف و هنگام انصباب منی و جریان او بر آن خارش تسکین یابد چنانچه خارش عضو جرب به ریختن آب نیمگرم بر آن تسکین پذیرد و چنانچه حکه عارض فم رحم زنان ساکن شود و لهذا گاهی بعض مابون

کبیرالنفس شجاع قوی بر جماع باشد و ابنه در اکثر حادث می‌شود صاحبان امزجهٔ بارده را و کسی را که اعضای تولید در اصل بارد ضعیف و ذکر و خصیتین او در غایت صغر باشند علاج آنچه بر سبیل عادت و غلبهٔ مزاج انوثیت باشد نصیحت بالغ قوی نمایند و اگرچه ارباب این علت قلیل‌الحیا و ذو وقاحت می‌باشند نصیحت و استهزا در ایشان اثر نمی‌کند و به ضرب و حبس و استهانت و محاکمات و مخاصمات و به اشتغال انواع سموم و غموم و افکار در غوامض امور و گرم کردن خصیتین امر کنند تا باشد که از این فعل بد باز ماند و آنچه به سبب حصول بلغم شور بود در تنقیهٔ مادهٔ موجبه کوشند و به چیزهای مسکن خارش چون روغن بنفشه و لعابات موافقه و جز آن حقنه کند و آنچه به سبب و بدان باشد به علاجش پردازند **اقوال مهره** شیخ می‌فرماید جاهل‌ترین مردم کسی است که در این علت ارادهٔ معالجه ایشان به علاج کند بهر آن‌که این علت وهمی است نه طبیعی و مزاجی و اگر ایشان را علاجی نفع دهد بهترین علاج‌ها اشیائی است که شهوت را بشکند و نشاط ببرد چون غم و اندیشه و کارهای مهم و گرسنگی و بیخوابی و حبس و ضربی آن‌چه بدین ماند **جرجانی** و ابن تلمیذ از محمد زکریا نقل کرده‌اند که بهر تبرید پشت بر زمین سرد و بر بستر سرد چون کتان و برگ بید و برگ گل خفتن و بر پارچهٔ که به آب یخ سرد کرده باشند خفتن و صفحهٔ اسرب باریک بر میان بستن سود دارد و می‌گوید مردی را دیدم که هرگاه بر بر بستر بهر خفتن آمدی این شهوت در وی بجنبیدی علاج او بدین نمو کردم که از یخ شیافی تراشیده در دبر نهاد آن شب به آرام خفت و مستغنی شد و گوید که جمله ادویهٔ مزیل شهوت جماع و مقلل منی در این علت سود دارد اما شیاف یخ جز مردم جوان و قوی را نشاید دیگران را مضرتهای دیگر آرد و جماع کردن و منزل شدن نفع دارد و جماع نه کردن سخت زیان دارد و این دوا شهوت جماع باطل کند و تقلیل منی نماید نیلوفر خشک ده درم گل سرخ پنج درم صندل سفید دو درم کافور پنج دانگ این ده شربت است و اگر کسی کافور نخواهد گل سرخ پنج درم اسغول ده درم تخم کاهو تخم کاسنی تخم خرفه هر یک سه درم کشنیز دو نیم درم سفوف ساخته سه درم از این یا نیم اوقیه سرکهٔ ممزوج به آب سرد بخورانند و اگر کسی سرکه نخواهد به آب سرد بخورد و یا به گلاب حقنه کردن به شراب انگوری

مسکر قوی سود دارد بلکه یک حقنه یا دو حقنه بدان کفایت کند و این در ازالهٔ آن آزموده است **گیلانی** می‌نویسد که اگر جدوار اصیل به سرکهٔ ترش کهنه سائیده با پنبه آلوده حمول کند ازالهٔ ابنه کند و اگر این سه مرتبه به عمل آرند اثر او باقی نماند و من معالجهٔ بسیار کسان به این دوا نموده‌ام و بعید نیست که آن از قسم حادث از بلغم بورقی در امعا باشد و لهذا این تدبیر در ازالهٔ دیدان صغار متولد در مقعد کثیرالنفع است و آن را دفع می‌کند به نوعی که مدت مدید بر صحت باقی می‌ماند حکیم شریف خان می‌نویسند که اگر این دوا بعد تنقیهٔ بلغم شور استعمال کنند نفع شدید بخشد **انطاکی** گوید که آنچه از انحلال مادهٔ بورقیه در عروق مقعد باشد در آن نوشیدن چیزی که اخراج اخلاط حریفه نماید مثل لاجورد مع غاریقون و صبر و مصطگی و قرنفل به شیر تازه واجب است و این معجون در ازالهٔ ابنه مجرب است غاریقون عاقر قرحا سعد هر واحد یک جزو و تربد سفید سنای مکی گل سرخ هر واحد نصف جزو مغز بادام تلخ ربع جزو به عسل معجون سازند شربتی از آن چهار درم به آب عناب و نعناع و ده مرتبه به آب ماهی شور حقنه کنند و در خواص آمده که خاکستر موی ران راست کفتار حمولاً و طلاءً ازالهٔ ابنه می‌کند.

اورام خصیتین

یعنی آماس خایه شیخ می‌فرماید که این ورم گاه در نفس خصیه بود و گاه در صفن یعنی کیسهٔ آن و آنچه در صفن باشد لمس او ممکن بود و حال صلابت و لینت و رنگ او دریافت شود و اکثر بی تپ بود و آنچه در خصیه باشد این معرفت از آن مشکل بود و اکثر با وی تپ بود چه عضو شریف است و اتصال به قلب دارد و لهذا گفته‌اند که گاهی هلاک می‌کند بنابر مشارکت قلب و اکثر در ورم حار کیسهٔ خصیه ساقط شود و خصیه معلق بماند بعدهٔ کیسه بروید و به مراهم ملتحم شود و صلب از اول پیدا گردد و اکثر خصیه متاکل شود و ضرورةً مریض محتاج بخصی کردن شود تا تاکل با ورده و شرائین آن منتشر نگردد و بیشتر ورم خصیه بود پس سرفه زائل شود چه مادهٔ آن به سوی سینه انتقال نماید و ورم خصیه حار باشد یا بارد و سبب ورم حار مادهٔ دموی بود یا صفراوی و سبب و رم بارد ماده بلغمی باشد یا سوداوی یا ریحی و به قول جرجانی سبب آماس گرم خصیه در اکثر اوقات آن بود که در حالت

شهوت جماع منی حرکت کند و به سببی خارج نشود و در جای خویش محتبس بماند و آماس گرم و سرد را اگر علاج صواب نکنند صلب شود و این مرض به ندرت زنان را نیز افتد و علاج هر دو واحدست طریق تشخیص اقسام ورم مذکور باید که از مریض حال رنگ خصیه و کیفیت ملمس آن و شدت و خفت درد بپرسند اگر سرخی رنگ و گرمی ملمس و شدت ورد بگوید و با تشنگی و زردی قاروره بود ورم حار باشد پس اگر عظم حجم ورم و ثقل و تپ دموی نیز پیدا بود ورم دموی باشد و اگر با شدت حرارت و تشنگی و حرقبت و التهاب موضع و تپ صفراوی بود ورم صفراوی باشد و اگر سفیدی رنگ و سردی و نرمی ملمس و قلت درد بگوید و سفیدی قاروره و عدم تپ و تشنگی بود ورم بلغمی باشد و اگر کسودت رنگ و صلابت ملمس و عدم وجع بیان کند ورم سوداوی باشد و اگر با وجود آثار ورم بلغمی یا انتفاخ و خفت بود ورم ریحی باشد.

علاج ورم حار خصیه

فصد باسلیق از جانب ورم گیرند بعد از آن فصد صافن و یا حجامت قطن نمایند و چسپانیدن زلو نیز فائده بسیار می‌کند و تبرید از لعاب بهدانه و شیرهٔ عناب و شیرهٔ تخم کاهو مقشر و شربت نیلوفر دهند و آرد جو عنب‌الثعلب گل ارمنی رسوت صندل سفید در آب کشنیز سبز سائیده ضماد کند و پارچه به گلاب و سرکه و لعاب اسپغول تر کرده برنهند و اگر خواهند آب کشنیز یا عنب‌الثعلب سبز یا کاسنی سبز افزایند و این روادعات تا زمان ابتدا استعمال نمایند و بعد از ابتدا تا زمان انتها ادویهٔ محلل مثل آرد نخود آرد جو آرد باقلا یا روادع بیامیزند و بعد از انتها و انحطاط محللات صرف مثل بابونه و اکلیل‌الملک و صبر و زیره و مانند آن در روغن گل و زردهٔ تخم مرغ آمیخته ضماد نمایند و از غذا بر آش جو و کهچری مونگ اقتصار ورزند و اگر از این تدبیر فائده نشود بعد از نضج به مسهل صغرا تنقیه نمایند لیکن از مدرات چیزی با وی یار نکنند ذکر ادویهٔ مفرده مفید ورم حار خصیه ضماد گل شاموس مخلوط به آب و روغن و گل و کذا آرد باقلا به آرد جو یا به روغن گل پخته و کذا کشنیز به عسل و یا به مویز منقی و کذا طحلب و کذا بزرالبیخ سوده تنها یه به شراب پخته و کذا برگ آس کوفته به شراب یکساله سرشته و کذا برگ بیخ و کذا پشک بز و آرد جو و کذا مسکهٔ تنها و به آرد باقلا و کذا مازو سبز سوده به آب پخته به روغن گل آمیخته

و کذا سفیدی بیضه تنها یا به آرد باقلا آمیخته و کذا گل مختوم به روغن گل آمیخته و کذا خطمی مطبوخ و شرب و نطول آن و کذا ضماد گل قیمولیا به آب عنب‌الثعلب و روغن گل آمیخته و شرب و ضماد تخم قثار بستانی هر واحد نافع ورم حار انیثین است و ایضاً ضماد مرداسنگ به گلاب سوده مجرب استاد مرحوم است وکذا برگ قنب سائیده گرم کرده بستن برای تسکین ورد و تحلیل مجرب و گاهی با باقلا و گاهی با لوبیا و گاهی با کندر و گاهی با مصطکی و گاهی با برگ گل سرخ و گاهی با گل بابونه و گاهی با روغن ثل و گاهی با روغن بابونۀ جرب‌النفع و عجیب است و اگر برگ بنگ نیم پا در یک‌نیم آثار آب جوشانیده بخار آن بگیرند و خصیه را به آب آن بشویند و به ثفل ضماد نمایند ورم و خارش خصیه دفع کند ذکر ادویۀ مرکبه نافع ورم حار خصیه است صندل سفید صندل سرخ آرد باقلا در آب کاسنی ضماد کردن تجرب سویدی است و ضماد سرگین گاو آرد باقلا و آب کاسنی نیز نافع وکذا سرگین بز سوخته و بزرالبیخ مساوی به آب نیمگرم مفید و ضماد بزرالبیخ و آرد جو و تراشۀ کدو و آب کشنیز و طحلب و صندل سرخ نیز مفید است و یا عنب‌الثعلب و آرد جو وخطمی سفید و روغن گل و سرکه و زردۀ بیضه به اندکی زعفران سائیده ضماد کنند و این ضماد رادع است برگ کاکنج آرد عدس آرد باقلا حضض مکی کوفته به آب کشنیز تازه و آب عنب‌الثعلب سبز سرشته ضماد نمایند و یا بعد فصد صافن کاکنج آرد عدس زردۀ تخم مرغ روغن گل ضماد کنند و اگر درد شدید باشد قدری پوست خشخاش و کاهو افزایند و ایضاً در ابندا برگ کشنیز سبز و مکوه وکاسنی و کاهو هر یک هفت ماشۀ صندل سفید و گل ارمنی و شیاف مامیثا و کشنیز خشک و تخم کاسنی هر یک سه ماشه ضماد کنند و این ضماد رادع در ابتدای اورام خصیه و ذکر بعد تنقیه مستعمل و از تالیف والد حکیم علویخانی است صندل سرخ گل ارمنی شیاف مامیثا حضض مکی بوش دربندی گل قیمولیا گل شاموس حجرالیهود و سنگ سر ماهی آرد باقلا به آب عنب‌الثعلب آب برگ حنا آب کاسنی سبز آب کشنیز تازه آب کاهو آب کوکنار سرکه آب کدو تازه سرشته ضماد نمایند و اگر در آخر زمان تزاید در این ضماد بیضۀ سنگ پشت و گل بابونه و اکلیل‌الملک داخل کنند بهتر است و این ضماد برای ورم و درد خصیه نیز معمول است گل خطمی گل خبازی اکلیل بابونه هر واحد چهار ماشه آرد باقلا یک توله تخم کثف شش ماشه روغن گل روغن بابونه هر یک سه ماشه به

آب کشنیز سبز یک توله گلاب دو توله خمیر کرده نیم‌گرم ضماد نمایند و ضماد گل خطمی آرد جو آرد باقلا مهـرا پخته با زردهٔ بیضهٔ مرغ و قدری صبر زرد و نیز مفید است و ایـن طـلا نیـز معمـول و مجـرب اسـت گـل قیمولیـا عنب‌الثعلب آرد جو گل خطمی سفید کشنیز تر همه را در روغن گل و زردهٔ تخم مرغ و سرکه و اندکی زعفران طـلا نمایند و اگر گل ارمنی و آب کشنیز تازه در هاون رصاص خوب حل کنند تا قوت رصاص بگیرد پـس قـدری روغـن بنفشه آمیخته طلا نمایند به قول حکیم علی در این باب مستعمل اهل خراسان است و ایضاً آرد جو عنب‌الثعلب گل ارمنی در آب مکوه سبز سائیده ضماد کردن معمول است و بعد یک دو روز اکلیل‌الملک اضافه کننـد و ایـضاً بهدانـه عناب سپستان در عرقیات جوش داده شربت بنفشه داخل کرده بخورند و عنب‌الثعلب بابونه گل خطمی اکلیل‌الملک هر یک پنج ماشه افیون زعفران هر واحد یک ماشه جدوار دو ماشه به آب کشنیز سبز سوده ضماد نماینـد و ضـماد گل خطمی اکلیل‌الملک بابونه آرد جو کوفته بیخته به شیر گاو پخته روغن گـل آمیختـه بـرای ورم و سـوزش نـافع است اقوال حکما شیخ می‌فرماید واجب است که فصد نمایند و اطلاق طبیعت کنند و خصوصاً به چیزی که از اسفل استعمال نمایند پس اگر حمولات استعمال کنند نفع عظیم نماید و جذب ماده به سوی مقعد کند و گاه بعـد فـصد رگ دست به فصد دوم از صافن احتیاج شود و باید که رعایت جانب وجع کنند و فصد از طرف او گیرند و اگـر درد در هر دو خصیه باشد خون به حسب واجب از هر دو دست برآرند و می‌باید که تخفیف غذا کنند و گوشـت وماننـد آن ترک نمایند و تدبیر لطیف فرمایند و اولا بر عضو پارچه در سرکه و گلاب و در لعابات و عصارات بـارده تـر کـرده سرد نموده بنهند و چون در ازدیاد شروع کند مثل این اضمده و اطلیه استعمال نمایند بگیرند آب عنب‌الثعلب و آب کدو و آب نی تر خاصهٔ و آب کاسنی و آرد جو و باقلا و اندکی زعفران وروغن گل و بکار برند و ایضاً بـرگ کـاکنج و آرد جو و آرد عدس و ایضاً برگ نی و آرد باقلا و روغن گل و از آن‌چه تجربه کرده‌ایم ایـن اسـت آرد بـاقلا و بنفـشه سوده هر دو مساوی مثل حلوا بپزند و ضماد نمایند و اگر حرارت و درد مفرط باشند احتیاج به اخـتلاط مثـل بـرگ بیخ یا روادعات افتد و اگر در آن قدری صلابت بود و از زمانهٔ ابتدا تجاوز بین کرده باشد باید که به چیزی که در آن قوت انضاج باشد تدبیر نمایند و اقرب منضجات از درجهٔ ابتدا آرد بـاقلا و بابونـه و خطمـی بـه لعـاب تخـم کتـان و

میفنتج است و ایضاً آرد جو به عسل و آب و ایضاً برگ کرنب پخته به آرد جو و زردهٔ بیضه و روغن گـل و امـا چـون احتیاج به تحلیل شود و تزید بایستد پس مجرب نیکو این است که مویز منقی و زیرهٔ سیاه هر دو بسایند و به طلا یا ماءالعسل پخته ضماد نمایند و یا برگ کرنب و حلبه هر دو پخته و یا آرد باقلا و مویز منقی و زیره در شراب ممزوج پخته و یا آرد جو به سرگین گاو در سرکه مع اندک خانهٔ زنبور و قدری آب عنب‌الثعلب و یا خاکستر خستهٔ خرمـا و خطمی مساوی به سرکه سرشته و یا خاکستر کرنب به سفیدهٔ بیضه یا زردهٔ آن و یا بیخ خیار و شتی به شراب عسل و بیخ سوسن کوفته مثل مرهم سوده و یا مویز منقی پنج جزو و مغز حبۀالخضرا در آب جوشـانیده یـک‌نـیم جـز و زیره یک جزو کرنب نه جزو صمغ صنوبر سه جزو به عسل سرشته و ایضاً برای ورم مع قـروح چـرک نقـره در زیـت بپزند تا به قوام آید به عده موم در ایتنج بر آن انداخته بردارند و ایضاً علک‌الـبطم و اشـق مـساوی روغـن سوسـن و روغن گاو به قدر کفایت و ایضاً بیخ حبق بسویق و ایضاً حلبه و بزرکتان به آب و عسل و ایضاً ورودی شراب کهنه مع سویق و ایضاً آن‌چه در ورم بارد بیاید و ایضاً که برای ورم محتاج به نضج و برای بارد و ریحی قوی است بگیرند نخود سایه و مویزج یک یک جزو عقارب سوخته یک جزو ضماد نمایند و ریختن اندک روغن زنبق در احلیل این را و ورم بارد را خاصهٔ نافع است وکذلک تعلیق قوۀالصبغ بر آن و چون ورم دبیله باشد شـگافتن او نـزد کیـسهٔ خـصیه جـائز است و قریب مقعد جائز نبود که گاهی ناصور رد می‌گردد بلکه واجب است که مرام آرد برنج بـه آب سرشـته بـر آن نهند تا منع کشادن او نماید و در آخر آن مشک به روغن زنبق در احلیل بزراقه رسانند که به غایـت نـافع اسـت یـا روغن زنبق تنها به مرات کافی بود صاحب کامل می‌گوید که اورام عارض مذاکیر مثل اورام سائر اعضا از انصباب مواد به سوی آن و تولد ماده در آن عارض می‌شود پس هر گاه ورم حار عارض گردد فصد باسلیق کنند و اخراج خون بـه حسب وجوب قوت و سن و زمان و عادت نمایند و از اشیای شیرین اجتناب کنند و لحوم منع نمایند و تـدبیر سـائر اورام حاره که در باب آن‌ها مذکور اسـت بایـد کـرد و بـر خـصیتین بـه طحلـب مخلـوط بـه آرد جـو و بـاقلا و آب عنب‌الثعلب و آب کاسنی و اندک زعفران ضماد نمایند و این دوا نیز ورم حار خصیه را نافع بگیرند آرد جو آرد بـاقلا آرد عدس و به آب عنب‌الثعلب و زردهٔ بیضهٔ روغن گل سرشته طلا نمایند و اگر آب کاکنج عوض زردهٔ بیضه آمیزنـد

نیز نافع است جرجانی و ایلاقی می‌نویسد ورم که از حرکت منی و عدم خروج آن افتد اگـر در آن حالـت گرانـی در خایه پدید آید جماع کند بعد نشستن در حمام تا ادوعیۀ منی خالی گردد در حال ساکن شود و آمـاس نکنـد و امـا چون آماس گردد یا از ماده بود نه از حرکت منی اول رگ صافن زنند یا بر ساق یا بر روی ران حجامت کنند و مـن مردی را که این ورم افتاده بود بر قطن حجامت فرمودم آماس و درد به یک روز زائل شد و دیگری را هـم حجامـت بر کمرگاه برابر گرده نفع بخشید و قی کردن مادۀ ورم را از آنجانب باز گرداند و حجامت و فصد از جانب ورم کنند و اگر ورم در هر دو خصیه باشد در هر دو جانب باید کرد و اول خرقه به عصارۀ کاسنی و کشنیز تـر و عنـب‌الثعلـب و عصاره کدو تر کنند و سرد کرده بر آن موضع نهند و این دوا نیز نافع عصارۀ کشنیز تـر و آرد جـو و بـاقلا و انـدکی زعفران در روغن گل به هم سرشته ضماد کنند و ایضاً برگ کاکنج آرد باقلا بنفشه و لعاب تخم خطمی سفید سـود دارد و اگر زردۀ تخم مرغ و اندکس سرکه و روغن گل به این ادویه بار کنند صواب بـود و اگـر درد و ضـربان همـی فزاید اندکی برگ خشخاش و برگ کاهو و مانند آن با ضماد باید آمیخت و هرگاه درد و ضربان ساکن شود و از حـد ابتدا در گذرد ادویۀ محلله به کار برند چون آرد جو و آرد باقلا و خطمی سفید و بابونه و لعاب تخم کتان و میپختـه سرشته و هرگاه آماس صلب شدن گیرد محللات قوی به کار برنـد چـون مقـل و اشـق و پیـه بـط و پیـه گوسـفند چنان‌چه در علاج ورم صلب خصیه یاد کرده‌اید **ابن الیاس** گوید که بعد فصد باسلیق هر صبح جلاب از عناب و آلـو سیاه هر واحد ده عدد و از شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بیاشامند وغذا ماءالشعیر یا مـزورۀ مـاش و شـیرۀ مغز بادام دهند و به آرد جو و طحلب و آب کشنیز و آب عنب‌الثعلب و آرد باقلا و عدس و آب کاسنی ضماد سازند و یا پارچه به سرکه وگلاب و عصارۀ کشنیز تر کنند و سرد کرده گذارند وتليين طبیعت به مطبوخ فواکـه مـع فلـوس خیار شنبر با شیر خشت و ترنجبین هر واحد ده درم کنند و یا بگیرند شربت بنفشه و ترنجبین و فلوس خیار شـنبر هر واحد بست درم و در آب گرم کرده بنوشند و چون زمان انحطاط قریب شود بگیرند بابونـه و اکلیـل و شـبت هـر واحد یک کف و کوفته بیخته به زردۀ بیضۀ مرغ آمیخته ضماد نمایند **خجندی** گوید که بعد فصد باسلیق یا صـافن

و حجامت ساقین و اخراج خون به قدر احتیاج هر صبح شربت عناب و نیلوفر یا غوره یا سکنجبین مفـرد یـا مرکـب بیاشامند و تلیین طبیعت به حقنهٔ لین نمایند و تلیین به حقنه اولی است و نزد انحطاط بـه مثـل بابونـه و اکلیـل و بنفشه مخلوط به زردی بیضه و آب کرنب ضماد نمایند و در علاج اورام خصیه اهمال ننمایند زیرا که اکثر مـشاهده کرده‌ایم که به سرعت منتقل به صلابت می‌گردد و در ورم صفراوی هر صباح سکنجبین یا شربت آلو یا تمرهندی به شیرهٔ تخم خیارین یا به شیرهٔ خرفه بنوشانند و غذا ماءالشعیر ترش به تمر هندی بدهند و آب هندوانه در ایـن نفـع می‌کند و باقی علاجش قریب به علاج ورم دموی است الا در مجرد فصد سعید می‌نویسد که در ابتدا فصد باسلیق از جانبی که ورم در آن باشد باید کرد و اگر در هر دو خصیه ورم باشد اول فصد از دسـت چـپ کننـد بعـد روز دوم از دست راست نمایند و به حسب حاجت و قوت خون برآرند و طلا به طحلـب و آب عنـب‌الثعلـب و آب حـی‌العـالم و صندل و گلاب کنند و تبرید مزاج به شرب ماءالشعیر بعده به سکنجبین نمایند و به امتصاص انار میخوش امر کنند و شیره تخم خرفه و لعاب اسپغول به سکنجبین و جلاب بدهند پس اگر ورم تحلیل شود و تـپ سـاکن گـردد و بـه مزورهٔ غوره غذا سازند و نزد موم روغن بمالند و در حمام داخل شوند و بر موضع ورم آب نیمگرم بریزند قرشی گوید که بعد فصد استفراغ صفرا و تلیین طبیعت و تقلیل غذا و ترک لحوم و تعدلیل مزاج اولاً روغن گل و انـدکی سـرکه به آرد باقلا یا آرد جو ضماد کنند و یا سرکه و گلاب و عصارهٔ کاسنی یا کاهو یا کـشنیز تـر نهنـد و آنچـه مجـرب و محمود است این است که بنفشه و باقلا هردو باریک بسایند بعد از آن اقدام بر انضاج کنند به مثل بابونه وخطمـی و باقلا و تخم کتان نطول به آب آن و تضمید به ثفل آن و برگ‌های آن سائیده و بدانکه صاحب شفا والامقـام بـر ایـن اجزا اکلیل‌الملک و زیرهٔ سیاه و حلبه و بنفشه عوض باقلا افزوده و وزن هر یک سه درم نوشته وگفته کـه بعـد از آن به روغن گل و زردهٔ بیضه مخلوط سازند و ابومنصور گوید که به قیمولیا و اندک زعفران و عنـب‌الثعلـب و آرد جـو و خطمی سفید و غیره که در ادویهٔ مرکبه مذکور شد مساوی گرفته ضماد نمایند و اگر در آن‌جا آثار غلبهٔ خون باشـد فصد باسلیق کند و این دوا نیکو است عدس مقشر و گل سرخ و پوست انار در آب بنگ پخته به روغن گـل آمیختـه ضماد نمایند که بسیار نافع است ابن احمد گفته که مرهم مذکور مطلقاً نافع است و نزد ضربان سـرکه بـه گـلاب و

لعاب اسپغول و با آب عنب‌الثعلب به افیون مفید

علاج ورم بارد خصیه

در بلغمی منضج بلغم دهند و به مرات نمایند پس اضمدۀ محلله مثل آرد باقلا نخود و زیرۀ سیاه و اکلیـل و بابونـه و حلبه و مقل و موم و روغن خیری و زردی بیضه و میفنتج و مانند آن ضماد کنند و یا صبر در شـراب پختـه ضـماد نمایند چون گل نیسو را جوشانید و بر خصیه بندند برای رفع ورم و تسکین درد و استرخای خصیه بیعدیل اسـت و نطول از آب مطبوخ آن نیز در این باب مجرب و ضماد بیضۀ سنگ پشت برای ورم بارد خصیه مجـرب اسـت و مغـز تخم بید انجیر در شیر و پخته ضماد کردن نیز آزموده است ودر تحلیل افراط نکنند تا ماده صلب نشود بلکه محلـل ذی تلیین به کار برند و اضمده با روغن کنجد و با زردۀ بیضۀ مرغ سرشته استعمال نمایند و اگر حاجت تنقیه شـود مسهل بلغم دهند و بهترین غذا نخودآب است و در ورم سوداوی و صلب منضجات سودا بنوشانند و قی به میقلیـات سودا نمایند و به ادویۀ ملیۀ محلله مثل بابونه و اکلیل و برگ کرنب و حلبه و تخم کتان و امخاخ مثل مخ ساق بقر و گوزن و شحوم مثل شحم بط و ماکیان و صموغ مثل مقل و اشق و میع لسائله به میفنتج ضماد کنند و مرهم حـب السفرجل و مرهم اکبر نیز در تلیین و تحلیل مجـرب و بعـد حـصول تلیـین در ورم تنقیـه از مـسهل سـودا و حـب افتیمون نمایند و در ورم ریحی به سبوس گندم و نمک و گاورس و نانخواه و تخم شبت وکذا پشک موش گرم کرده تکمید کنند و جوارش کمونی خورانند و روغن یاسمین که اندران مشک و جند بیدستر حل کرده باشند در احلیـل چکانیدن نافع است و همچنین بستن برگ تنباکو گرم کرده و یا پارچۀ سفید چهار ته کـرده در شـراب برانـدی تـر نموده بر خصیه نهند و از بالا آن کباب به مطبوخ قنب کنند سوزش در جلد پیدا بوده رطوبتی غربیه به عرق بیـرون خواهد شد و در عمل یکدو بار نفع رودید و اگر زائل نشود هر چه در ورم بلغمی گذشت به کار برند ذکر ادویه مفرده مفید اورام بارد خصیه ضماد صابون اتعاف که آن شجرۀ ابی مالک است و کذا بابونـه در تحلیـل ورم اثیـین مجـرب سویدی است و کذا جوز بوا چون سی روز متواتر ضماد کنند در تحلیـل اورام صـلب و غیـر صـلب مجـرب اوسـت و

ضماد نخود سرخ یا سیاه تنها به عسل مطبوخ و کذا کشنیز به عسل و کذا زیرۀ سیاه تنها یا به آرد باقلا و رزیت و کذا زیره به عسل و کذا موم زرد وزیت در آفتاب گداخته و کذا زیره و یا قرومانای مضوغ صائم به عسل و زیت آمیخته و کذا سداب و برگ غار کوفته به آب پخته و کذا حندقوقا و کذا روغن آن و کذا عسل و شراب و نمک و کذا تخم خرمای کوفته مثل غبار ساخته به سرکه و کذا کرسنه به آب سرشته و کذا نفط سفید و کذا سفیداب و مقل ازرق به میفنتج سرشته و کذا مویز سیاه منقی و آرد باقلا مثل عصیده پخته و روغن بابونه آمیخته و کذا مرزنجوش سوده به روغن گل و موم سرشته و کذا خمیر آرد و پودینۀ کوهی و نمک آمیخته و کذا ایرسا در سرکه پخته و شرب و ضماد و کذا اشنه و بستن نان گرم هر واحد محلل ورم بارد است و ضماد اکلیل‌الملک مطبوخ به میفتنج و کذا اشق به سرکه و کذا تخم فنجنکشت یا برگ آن به روغن زرد و برگ کرم و یا به موم و کذا مقل ازرق و کذا برگ لغنع و مویز منقی سرخ رنگ و کذا نخود سرخ کوفته به آب پخته و کذا آرد باقلا و زیره و کذا بخور مریم هر واحد محلل و ملین ورم صلب است و کذا شرب و ضماد تودری نافع دیگر برگ بکاین در آب جوشانیده گرماگرم بر خصیه بستن برای تحلیل ورم معمول استاد مرحوم است دیگر بیضۀ کحچره در آب کشنیز سبز یا آب عنب‌الثعلب سبز سائیده و گاهی همراه دیگر محللات مثل زیره و زردچوبه در آب پخته به جهت اورام بارد خصیه معمول است و کذا اسطوخودوس یک توله به شیر گاو پخته دیگر اکلیل‌الملک به شیر گاو پخته و گاهی سریش داخل کرده و گاهی به روغن حنا وگاهی به روغن بابونه و کذا ضماد کنجد سرخ که در ملک مالوه ملهی تلی گویند در اورام بارده معمول دیگر پشک شتر و هلدی قدری سوده به آب پخته تا غلیظ شود نیمگرم ضماد کردن و کذا تخم مین پهل در آب برگ ناز بوسائیده و کذا بیخ بید انجیر به سرکه سائیده نیمگرم و کذا تخم کویل کوفته بیخته نیم‌گرم و کذا مغز تخم بید انجیر به آب سائیده گرم کرده در روز دو سه بار و کذا مازو اسگند به آب سائیده نیمگرم و کذا نرکچور سائیده نیمگرم لیپ کردن و بالای آن برگ پان بستن و کذا مروه با برگ و شاخ کوفته قرص بسته نهادن و کذا ریحان به آب سائیده ضماد کردن هر واحد مفید ورم بارد است ذکر ادویۀ مرکبه که نافع اورام باردۀ خصیه است گل پلاس برگ قنب اشنه برگ نیب برگ فنجنکشت هر یک چهار توله بادیان پنج توله در آب جوشانیده بخور دهند

دیگر قویتر برگ انار و شبت سبز و بابونه و افتیمون هندی و برگ نیب و برگ پنبهٔ باغی هر یک پنج توله به دستور استعمال کنند دوا عنب‌الثعلب چار ماشه اکلیل‌الملک بابونه آرد جو آرد باقلا هر یک سه ماشه در آب مکوه سبز حل کرده ضماد نمایند و عنب‌الثعلب اصل‌السوس گل سرخ تخم خطمی پر سیاوشان جوشانیده گلقند مالیده بنوشند باز بیخ کاسنی اضافه کنند ایضاً برای ورم و صلابت خصیه لعاب گل خطمی سه ماشه شیرهٔ خار خسک شیرهٔ حب‌القرطم هر یک شش ماشه عرق عنب‌الثعلب ده توله نبات یک‌نیم بنوشند و عنب‌الثعلب شش ماشه گل خطمی چار ماشه گل سرخ سه ماشه اکلیل‌الملک تخم کشف هر یک چهار ماشه سائیده به شیر گاو روغن پخته روغن گل داخل کرده ضماد نمایند و با گل خطمی گل بابونه کوفته بیخته به شیر گاو پخته ضماد کنند و عرق عنب‌الثعلب پنج توله بنوشند ایضاً تخم کشف سه عدد مغز تخم بید انجیر میده چوب هر یک نیم دام هلدی گیر و هر واحد دو ماشه مغز پنبه و دانه یکدرم ادویه کوفته بیخته و مغزیات صلایه کرده در بیضها آمیخته نیم‌گرم ضماد نمایند ضماد برای ورم بارد تألیف حکیم شریف خان گل خطمی بیخ خطمی کنجد سیاه تخم کتان حلبه اکلیل‌الملک آرد باقلا هر یک چهار ماشه مرمکی گل بابونه زیرهٔ سیاه مقل زرد اشق میعهٔ سائله هر یک سه ماشه موم پیه گردهٔ بز هر یک دو توله روغن گل چهار توله سنبل‌الطیب دو ماشه به طور مرهم تیار نمایند ایضاً تخم حلبه تخم کتان گل خطمی گل بابونه اکلیل‌الملک عنب‌الثعلب هر یک چهار ماشه زیرهٔ سیاه دو ماشه در آب عنب‌الثعلب تازه سوده زردهٔ بیضهٔ مرغ یک عدد روغن گل یک توله آمیخته ضماد نمایند ایضاً در ورم غیر حار مویز منقی و زیرهٔ سائیده آرد باقلا پیه ماکیان و پیه گردهٔ بز آمیخته ضماد کنند ضماد که اورام باردهٔ خصیه را به غایت نافع است و به ورم حار عندالانحطاط نیز مفید آرد باقلا حلبه بابونه زیرهٔ سیاه مویز منقی به آب و روغن کنجد پخته ضماد کنند ایضاً برای ورم بارد و صلب اکلیل‌الملک بابونه خطمی مقل تخم مرو حلبه آرد نخود زیرهٔ سیاه مساوی به لعاب تخم کتان و روغن کنجد سرشته ضماد کنند و اگر مویز منقی نیز آمیزند بهتر بود ضماد که ورم بارد موجع را مجرب است مغز تخم بید انجیر زیرهٔ کرمانی گل بابونه اکلیل‌الملک باقلا آرد جو ثفل برگ قنب هر یک یک جزو مویز منقی حلبه هر یک نیم جزو ایضاً برای ورم بلغمی بابونه اکلیل‌الملک شبت بنفشه خطمی برگ غار برگ کرنجوه برگ عنب‌الثعلب

برگ شلجم برگ چقندر جوشانیده بر بخار آن آن کباب و به آب آن نطول و به ثقل آن ضماد نمایند ایضاً بـرای ورم بارد اسبند یک جزو زنجبیل زردچوبه هر یک ربع جزو سائیده در آب پخته ضماد نمایند و بـرگ بیـد انجیـر بـر آن بندند در دو سه دفعه زائل گردد و اگر قدری جدوار و فلفل سیاه اضافه نمایند قویتر گردد و ایـضاً گیـر و سـو؟ مغـز نبوله کنجد سیاه جمله برابر کوفته با بول ماده گاو پخته و سائیده نیمگرم ضـماد نماینـد در سـه روز ورم و صـلابت برطرف شود ضماد اول مازو سبز یک عدد سائیده بر ورم ضماد سازند چون خشک شـود پکهـان بیـد ریونـد چینـی گوگل بهینه هر یک پنج ماشه در آب سائیده گرم نموده ضماد سازند و بالای آن برگ گلچکان گرم کرده بندنـد در سه چهار روز ورم و کلانی خصیه فراهم آید ایضاً نافع ورم خصیه و درد آن بهنگره پشک مـوش نکچهکنـی مـساوی تخم رواسن دو چند در آب برگ بید انجیر سائیده ضماد نمایند و ضماد تخم میتهی و السی و عسل نیز مفید و اگـر زیرۀ سفید و فلفل سائیده به آب بپزند و طلا نمایند نافع سختی خصیه است ایضاً برای تحلیل ورم صلب مـالش بـه چار روغن یعنی روغن بید انجیر روغن گل روغن بابونه روغن جوز ماثل برابر آمیخته نیمگرم مفیـد اسـت و بعـد آن برگ تنباکو یا برگ بید انجیر گرم کرده بربندند ایضاً مغز کرنجوه کنجد سیاه کالی زیری ایلوا هلدی مساوی بـه آب گهیکوار سائیده نیم‌گرم ضماد نمایند و بالایش برگ بید انجیر بربندند ایضاً که ورم سوداوی و را نافع زوفـای رطـب یک توله پیه گاو مغز ساق گوزن هر یک نه ماشه روغن گل روغن سوسن هر یک یک توله ضماد کننـد ایـضاً بـرگ انگور در آب انگور پخته مالیده سه توله آرد حلبه و باقلا بابونه هر یک نه ماشه پیه مرغ یـک‌نـیم تولـه ایـضاً انجیـر خشک ده عدد برگ سرو و زنبق هر یک دو نیم توله پیه سه توله به روغن بابونه و عسل هر یک یک‌نـیم تولـه ایـضاً قوی‌تر مقل ارزق اشق آرد باقلا هر واحد یک توله در میفنتج چهار توله اقوال اطبا مسیحی گوید که چون در خصیه و قضیب ورم بارد حادث شود باید که به اکلیل‌الملک مطبوخ در میفنتج مخلوط بـه زردۀ بیـضه و آرد گنـدم ضـماد نمایند و یا بگیرند مویز منقی و آرد باقلا و اندک زیرۀ سیاه در آب و روغن کنجـد پختـه ضـماد کننـد و اگـر ورم از مادهٔ غلیظ باشد به طبیخ نعنع و تمام و مرزنجوش بر آن نطول کنند و به زهرۀ گاو در عسل سرشته ضماد نمایند و این ضماد نفع به ورم و صلابت انثیین کند آرد باقلا آرد نخود هر واحد ده درم تخم فنجنکشت پنج ورم مویز منقـی

پانزده درم مویز را کوفته به سائر ادویه سوده آمیزند و پیه بط و پیه گوزن هر واحد دو اوقیه به زیت اوقیه گداخته با ادویه مع اندک روغن سوسن آمیخته ضماد کنند و یا انجیر پنج عدد با یک قبضهٔ کرنب به زیت و قدری پیه ماکیان بپزند تا پخته شود پس بسایند تا مثل مرهم گردد و ضماد نمایند و یا بگیرند بابونه و حلبه و باقلا به میفنتج بسرشند و با کرنب در آب بجوشانند و به آرد حلبه آمیخته ضماد کنند بوعلی می‌نویسد که ورم بارد خصیه اکثر در حال سوءالقنیه و استسقا عارض می‌شود و علاجش منضجات مذکوره در ورم حارست و از آن جمله است آرد باقلا و آرد حلبه به مثلث و ایضاً کرنب قبضهٔ انجیر پنج عدد در آب بپزند تا مهرا شود بدان ضماد نمانید و قوی‌تر از آن آرد نخود و آرد باقلا و زیره و پیه گرده و بابونه و اکلیل الملک است از آن مرهم سازند و ایضاً مقل در میفنتج گداخته استعمال کنند و تقطیر روغن زنبق در احلیل به مرات نافع عجیب است و ایضاً بگیرند مصطکی و انزروت و در طلا تر کنند و روغن زنبق آمیخته طلا کنند و روغن بید انجیر را در اورام خصیه خاصهٔ تاثیری است و یا مشک به روغن زنبق در احلیل بچکانند که به غایت مفید است و در ورم صلب بگیرند انجیر و پیه بط یک یک جزو برگ زیتون و برگ سرو و اشق هر واحد نیم جزو و به طلا و روغن گاو بیامیزند و ایضاً قلقطار و زوفای رطب و موم در روغن گل و مغز ساق گوزن و برگ علیق اجزا مساوی از آن لطوخ بسازند و ایضاً بگیرند مقل و اشق و در مثلث حل کنند و به اندک باقلا در روغن آمیزند و این علاج جید مجرب است بگیرند سبوس گندم و خوب بکوبند و در غربال تنگ سوراخ ببیزند و اشق در سکنجبین حل کرده بدان بسرشند و بر موضع لزوم نمایند و این حار معتدل‌الحرارت است و دائم اعادهٔ این نمایند که هر صلابت را نافع است و ایضاً برای صلب بابونه و حلبه و باقلا در روغن گاو و عقید عنب و یا انجیر مهرا بدان ضماد نمایند و ایضاً خاکستر تخم خرما دو جزو خطمی یک جزو در سرکه سائیده ضماد کنند مصنف جامع و کامل گویند که اگر ورم خصیه بارد باشد مقل را در میفنتج تر کرده با سفیدات سائیده طلا کنند و یا بگیرند کندر و زیره و باقلا مساوی و سائیده پیه را در زیت گداخته آمیزند و طلا کنند و یا بگیرند باقلا و حلبه و بابونه و اکلیل‌الملک و باریک سائیده با پیه گداخته آمیزند و به میفنتج سرشته طلا نمایند و بربندند و یا بگیرند آرد باقلا یک جزو و زیرهٔ کرمانی نیم جزو باریک سائیده به روغن کنجد مدقوق بسرشند و ضماد سازند و یا مویز

خراسانی منقی در آب تر کرده خوب بسایند با روغن مدقوق معصور و بدان آرد باقلا و آرد نخود و اندکی زیره بسرشند تا مثل مرهم گردد و بدان ضماد کنند اگر ورم بارد صلب باشد و این دوا ورم صلب را نیز نافع است آرد نخود آرد باقلا اکلیل بابونه بنفشه مساوی باریک سائیده بگیرند مویز منقی مثل مجموع دور هاون نیک بسایند و اندک پیه بز با روغن سوسن گداخته همه را در هاون خوب حل کنند تا مخلوط گردد پس طلا نمایند و ایضاً خاکستر کرنب بزرکتان هر دو سائیده یا پیه خنزیر کوفته غیر گداخته ادویه بدان بسرشند و بر خصیۀ صلب ضماد کنند اسمعیل و یوسف می‌نویسند که در آماس سرد و آماس صلب قضیب و خایه ضماد معتدل و محلل به کار برند چون اکلیل‌الملک با می پخته مثل خاگینۀ پخته و زردی بیضۀ مرغ و آرد جو و آرد گندم مع سبوس بهم سرشته و آرد باقلا در شراب یا در ماءالعسل یا در می پخته و مشک را به روغن بید انجیر حل کرده در مجرای قضیب چکانند و اگر به استفراغ حاجت بود اول قی کنند و حقنها و شیاف‌های معتدل به کار برند و تدبیر لطف کنند و برای آماس صلب بگیرند آرد حلبه و آرد باقلا هر یک ده درم زیرۀ کرمانی و آرد نخود و کشنیز خشک هر یک سه درم مقل پنج درم همه را در می پخته یا به ماءالعسل عصیده کنند و یا بگیرند برگ کرنب پخته و به آرد جو و آرد حلبه سرشته ضماد کنند و اگر آرد باقلا و بابونه و پیه بط به آن یار کنند قوی گردد محمدبن‌الیاس گوید که در ورم بلغمی هر صبح جلاب از اصل‌السوس و بادیان هر واحد سه درم با گلقند شکری ده درم بنوشند و غذا مزورۀ نخود و مغز قرطم سازند و تلیین طبیعت به مطبوخی که در آن تربد و انیسون و بادیان و بادرنجبویه باشد باید کرد و یا از تخم شبت و تخم شلجم و تخم خرپزه و اصل‌السوس و روغن کنجد و عسل و نمک قی کنند و باقلا و حلبه و غیره که در قول مصنف جامع گذشت مساوی کوفته بیخته به روغن بابونه یا روغن شبت سرشته طلا کنند و یا بگیرند مقل و کندر و موم و روغن بابونه و قیروطی ساخته به طلا کنند و در ورم سوداوی صلب هر صباح جلابی از بادرنجبویه و گاوزبان و اصل‌السوس هر واحد سه درم با گلقند شکری ده درم بیاشامند و غذا به دستور بلغمی دهند و تلیین طبیعت به مطبوخ افتیمون یا حب او کنند و به اضمدۀ ملینه مثل پیه بط و ماکیان و مغز شکری ده درم بیاشامند و غذا به دستور بلغمی دهند و تلیین طبیعت به مطبوخ افتیمون یا حب او کنند و به اضمدۀ ملینه مثل پیه بط و ماکیان و

مغز ساق گاو و روغن بنفشه و مقل ضماد کنند و یا بگیرند آرد باقلا و آرد نخود و اکلیل و بابونه و شبت اجزا مساوی و کوفته بیخته به آب کرنب سرشته ضماد نمایند **خجندی** گوید که قی به اصل‌السوس جوشانیده یا بـه تخـم تـرب نمایند و تلیین طبیعت به این حقنه کنند بابونه سنای مکی اکلیل‌الملک هر یک پنج درم بسفایج سه درم تربـد ورم بورق ورم شکر سرخ ده درم حب قرطم کوفته پنج درم شبت قبضه به دستور مقرر مرتب ساخته حقنه بدان کنند و به مطبوخ تربد و غاریقون و سنا و خیار شنبر و گلقند و مانند آن اسهال آورند و به رب عنب و خطمی طـلا کننـد و در سوداوی تلیین به حقنهٔ مذکور کنند و اضمدهٔ که در قول ابن الیاس گذشت به کار برنـد **ابن هبهٔ الله** گویـد کـه اگر ورم بلغمی باشد ادویهٔ مستفرغ بلغم نوشانند و جلنجبین دهند و آب نیم‌گرم بر آن آشامند و روغن یاسـمین یـا روغن به آن بمالند و به آب ریاحین بشویند و غذا نخودآب سازند و اگر تحلیل نشود کندر آرد بـاقلا زیـره سـوده در پیه گردهٔ بز و موم گداخته آمیزند و ضماد کنند و اگر ورم صلب باشد تنقیه از خلط سوداوی نمایند و به آرد نخود و باقلا و تخم کتان و خاکستر کرنب و بابونه و اکلیل‌الملک و بنفشهٔ خشک با پیه بط و بز در روغـن سوسـن آمیختـه ضماد کنند و اگر ورم تحلیل نشود به مقل و اشق و میعهٔ سائله در میفنتج حل کرده بدان انـدک آرد بـاقلا و روغـن سوسن آمیخته ضماد کنند و به آب نیم‌گرم بشویند و غذا مزورهٔ زیرباج دهند قریشی گوید که در بلغمـی منـضجات مثل آرد حلبه و باقلا به شراب ضماد کنند و همچنین آرد باقلا و جو و زیره و بابونه و اکلیل‌الملـک و در ورم صـلب تنقیهٔ سودا و تضمید به زوفای رطب و پیه بقر و مغز ساق گوزن و روغن گل یا روغن سوسن نمایند صـاحب کتـاب عین‌الحیات و غیره نوشته‌اند که برای اورام خصیه کشادن رگـی کـه بـر پـشت ابهـام اسـت از دسـت مخـالف ورم و همچنین سوراخ فراخ کردن در گوش از جانب مخالف ورم و اگر ورم در هر دو جانپ باشد همین هر دو عمل از هـر دو جانب نمودن مجرب است و ایضاً داغ کردن قریب به بند دست از طرف ابهام از جانب موافق ورم نیـز از مجربـات است و ایضاً به قول رازی اگر ورم ک هنه گردد و به هیچ تدبیر نرود و اگر در خصیهٔ راست بود بر اسیلم دست دست چپ به پارچهٔ بافته داغ نهادن و اگر در چپ بود بر اسیلم راست دادن و بعد از داغ سرطان نهری کوفته ضماد کردن

اثری عظیم دارد و ایضاً داغ بر سر ابهام یا مخالف ورم و ضماد خاکستر چوب انگور یک جـزو و خطمـی دو جـزو بـا سرکه دافع ورم مایوس است

وجع خصیتین

سبب ورد خایه حرارت یا برودت یا ریح یا ورم یا ضربه و سقطه یا ترک جماع تا مدتی باشد تـشخیص ایـن اسـباب چنین کنند که اولاً حال ورم یا وقوع صدمه بر خصیه یا ترک جماع از مریض بپرسند اگر اقرار یکی از ایـن هـر سـه کند سبب درد همان باشد و الا حال شدت و خفت درد و حرارت و برودت ملمس خصیه دریافت نماینـد و اگـر درد شدید و ملمس حار بگوید و با التهاب و حرقت بود سببش حرارت باشد و اگر درد اندک و ملمس بارد بیان کند و بـا حذر بود سببش برودت باشد و اگر درد با تمدد و انتقال بلا ثقل بود سببش ریح باشد **علاج** اگر ورم باشد عـلاج آن مذکور شد و اگر از حرارت بود تبرید دهند و عصارات بارده مثل آب کدوی تر و کشنیز سـبز و عنـب‌الثعلـب تـازه و کاسنی سبز و دیگر مبردات ضماد کنند و نزد شدت درد اندک شوکران یا افیـون اضـافه کننـد و در سـوزش بـسیار قدری کافور نیز داخل نمایند و اغذیهٔ بارده دهند و خجندی گوید که اگر حرارت مادی بود و احتیاج به اخراج خون باشد فصد صافن و حجامت قطن یا ساقین نمایند و پارچهٔ مبلول به گلاب و سـرکه یـا بـه آب‌هـای مـذکوره یـا آب کاکنج ممزوج به گلاب بنهند و هر صبح شربت تمرهندی یا آلو بخارا یا سکنجبین یا شربت نیلوفر یا شـربت دینـار بنوشند و تلیین طبیعت به حقنهٔ لین خفیف یا به شرب ملینات مثل شیر خشت و ترنجبین و شربت آلو مـسهل یـا شربت ورد مکرر به آب انارین کنند و اگر حرارت غیر مادی باشد تنهـا تبـدیل کفایـت کنـد و اگـر از بـرودت باشـد اصل‌السوس مقشر نیم‌کوفته پر سیاوشان هادیان و مانند آن در آب جوشانیده گلقند داخل کرده بنوشند و گلقنـد و زنجبیل و دارچینی تناول کنند و مروخات حاره مثل پیه بط وپیه مرغ و روغن بید انجیر و روغـن بابونـه کـه در آن قدری فرفیون حل کرده باشند بمالند و غذا نخودآب بهتر است و خجندی گوید که تمریخ به روغن خروع که در آن جند بیدستر حل کرده باشند و تنطیل به آب مطبوخ اکلیل‌الملک و بابونه و مرزنجوش و قیصوم و شبت و ماننـد آن

و تليين طبيعت به حقنهاى بابونجى و بسفايجى و ترهدى به حسب اقتضا نمايند و اگر برودت مادى باشد و حاجت به شرب مسهلات افتد نضج ماده به منضجات مناسبهٔ موافقهٔ خلط موجب نموده مسهلات مقوى به غاريقون و تربد بنوشند و اگر برودت ساذج باشد بر مبدلات مقابل آن اقتصار كنند و اگر از رياح باشد جوارش كمونى خورانند و به سبوس گندم و نمک تكميد نمايند و اطليهٔ حارهٔ محلل ريح مثل بابونه و اكليل‌الملک و پودينه و سداب ضماد كنند و در آب جوشانيده نطول سازند و جندبيدستر و روغن ياسمين و سداب آميخته بمالند و نطولى كه در وجع گردهٔ ريحى مذكور شد اينجا نيز مفيد بود و برگ فنجنكشت و نيب و ابنه گل بابونه عنب‌الثعلب باديان هر يک سه توله جوشانيده بخور دهند و بعد از آن مقل يک توله و سركه و آب برگ مكوه حل كرده بابونه سنبل‌الطيب هر يک نه ماشه سوده آميخته نيم‌گرم ضماد كنند و در رياح سوداوى و تنقيهٔ سودا و ماءالجبن مفيد بود و آن‌چه به سبب رياح بواسير باشد اطريفل و تراكيب مقل دهند و به قول حكيم ممدوح هر صبح انيسون و باديان و يا كرويا و تخم فنجنكشت هر يک درم و گلقند عسلى پانزده درم خورند و مزورهٔ نخود به گوشت كبک يا دراج دهند و روغن زنبق يا نرگس جند آميخته بمالند و اگر از ضربه و سقطه باشد فصد باسليق يا صافن يا حجامت ساقين و قطن نمايند و اگر حاجت تليين افتد حقنهٔ لين به عمل آرند و روادع غير قابض تا الم نيارند مانند بنفشه و نيلوفر و كدو و برگ خطمى و عنب‌الثعلب و كرنب ضماد نمايند و بعد از آن به قول شيخ لعاب خطمى و بابونه و مانند آن استعمال كنند و ايضاً راتينج و مرمكى به آب سرد و بزركتان به آب سرد سوده و روغن گاو و علک‌البطم مساوى ضماد سازند و ضماد زردچوب سوده و زردى بيضهٔ مرغ آميخته نيم‌گرم نيز نافع ضربهٔ خصيه است و ايضاً اگر فوطه بيجا شده باشد ودرد و تپ هم بود شيرهٔ تخم قرطم شيرهٔ خار خسک شيرهٔ تخم خرپزه گلقند بنوشند و تخم كشف و روغن گل حل كرده ضماد كنند و اگر از ترک جماع بود امر به مباشرت كنند و اگر اندكى باقى ماند ادويهٔ باردهٔ مخدرهٔ مدره مثل حب كاكنج و تخم خشخاش و كاهو و كشنيز شربا و ضماداً استعمال كنند

عظم خصيتين

گاه باشد که خصیه بزرگ شود نه به واسطهٔ ورم و نفخ بلکه بر سبیل فربهی چنانچه پستان بـزرگ شـود **عــلاج** در ابتدا ادویهٔ سرد و مخدر مانند بیخ لقاح و پوست خشخاش و بزرالبیخ و حکاکهٔ سنگ مسن و حکاکهٔ اسرب و حکاکهٔ سنگ آسیا به آب کشنیز سبز طلا کنند و بعضی در این گل ارمنی و سرکه می‌افزایند و خاکستر پشک بز و بزرالبیخ هر دو برابر سائیده ضماد کردن نیز خصیهٔ بزرگ را کوچک کند و ضماد مرداسنگ بـه آب کـشنیز سـبز سـوده نیـز مزیل سمن خصیه است و یا گل قیمولیا سفیداب خطمی هر یک دو درم شب یمانی مـازو سـبز هـر یـک نـیم درم کوفته بیخته به عسل و روغن گل سرشته چند مرتبه ضماد نمایند و ادویه مانع بزرگ شدن پـستان کـه در امـراض ثدی مذکور شد در این جا نیز مفید بود و تقلیل غذا ضرور است و هرگاه این مرض مستحکم شـود عـلاج نپـذیرد و شیخ می‌فرماید که به ادویهٔ بارده که بدان علاج پستان بزرگ می‌کنند مثل طلا به شوکران و بزرالبیخ علاج کننـد و هرچه قوت غاذیه را ضعیف کند به کار برند و حکاکهٔ اسرب محکوک بعض او بر بعض به آب کشنیز سبز طلا نمایند و مداومت چکانیدن روغن زنبق در احلیل نفع بدان و تعدیل آن می‌کند و جرجانی می‌نویسد که این ضـماد تحلیـل کند مویز منقی پیه مرغ پیه گرده موم زرد هر یک دو درم زردهٔ تخم مرغ یک عدد مصطگی سوده پنج درم پیه را با موم و روغن کنجد بگدازند و با زردهٔ بیضه بیامیزند و در هاون حل کنند پس مصطگی آمیختـه بـسایند بعـده مـویز باریک سائیده و جرجیر را بپزند تا نرم شود و جمله را بسرشند و به کار برند و به قول صـاحب شفاءالاسـقام بگیرنـد طبیخ بزرالبیخ و گل قیمولیا و سفیدآب اسرب و همه را سائیده طلا کنند و یا بگیرند سنگ آسیا و سنگ فسان کـه بدان کارد را تیز می‌کنند و یکی را بر دیگری به آب کشنیز با گلاب بسایند و طلا کنند و انطـاکی گویـد کـه اگـر از خلط میان اغشیه باشد پس اگر با درد بود حار باشد و علاجش باطیان و العبه و حکاکهٔ اسـرب و بـیخ و کـشنیز تـر کنند و بدون درد بارد باشد و علاجش به شوکران و عسل و مصطکی و مـرطلا و روغـن قـسط و نفـط مروخـاً و آب نخود و فول نطولا باید کرد و سویدی نوشته که ضماد صبر و جوزالسرو در عظم خصیتین مجرب مـن اسـت و صـبر حضرموتی یا سمخالی بود نه سقوطری و از سعیدبن ابراهیم نقل کرده که ضماد گل ارمنی و سفیدآب و کذا توتیای

کرمانی به عصاره بیخ تازه و کذا شوکران به سرکه سرشته و کذا افیون محلول به آب کشنیز سبز و کذا جوزابهل و مازوی سبز و کذا زیره و جوزالسرو و کذا مرومصطگی هر واحد نافع است.

ارتفاع خصیه و صغر آن

گاه خصیه از کیسه به سوی عانه بالا رود و غائب شود و درد کند اکثر حرکات را منع نماید حتی که بول به دشواری آید و هنگام بول درد کند و تقطیرالبول حادث شود و گاهی خصیه کوچک شود و سبب این هر دو غلبهٔ برودت و ضعف بر آن است چنانچه هنگام خوف شدید و در آمدن در آب سرد عارض می‌شود یا از سقوط قوت چنانچه در امراض حاده می‌افتد **علاج** جهت ارخا و تسخین بر حمام و دوا و الحلیتت مداومت کنند و به طبیخ بابونه و تخم کتان و اکلیل و سوسن آبزن نمایند و نطولی که در درد گردهٔ ریحی گذشته استعمال کنند و روغن‌های گرم مثل روغن بابونه و سوسن و قسط و یا روغن فرقیون و زهرهٔ نر گاو وانگزد بمالند و از ادویهٔ گرم مثل حلیتت و حلبه و فرقیون ضماد کنند و یا حلبه و مرزنجوش و اکلیل و بابونه و بزرکتان و سبوس گندم به ماءالعسل پخته طلا سازند و اگر ادویهٔ مذکوره در حمام طلا نمایند به زودی اثر کند و اگر بعد حمام مجحمهٔ بزرگ بر آن نهاده به آهستگی بمکند خصیه را فرود آرد و ادیوه و اغذیهٔ مبهیه خورانند و این آبزن علویخان نیز مفید بود بابونه مرزنجوش حاشا تمام زوفای خشک عنب‌الثعلب برگ زیتون اکلیل‌الملک تخم کتان جوشانیده روغن قسط و روغن ناردین داخل کرده در طشتی کنند و مریض را در آن نشانیده مکرر آن آب را در آفتابه کرده بر پشت و زهار بریزند و به ملایمت دست از اعلی ما سفل بمالند تا خصیه به جای خود آید و این ضماد نیز نافع است برگ زیتون برگ سرد اشق مقل ارزق مویز منقی نرم کوفته به ماءالعسل سرشته روغن گاو در روغن شبت و روغن قسط داخل کرده ضماد کنند و به قول شیخ اطلیه و اضمدهٔ مقوی باه نافع بود و کذا استحمامات و آبزنات متوالیه و ابومنصور گوید که چون خصیه به سوی زهار مرتفع شود مریض را هفت روز متواتر در آب گرم نشانند و هر روز در احلیل او انبوبهٔ نقره داخل کرده سخت بدهند تا حابسین منتفخ شوند فی‌الحال خصیه به مکان خویش فرود آید و نشستن در آب

کبریتی نیز مفید است و کذا کثرت تناول امراق مبرزهٔ مقوهه و به قول جالینوس چون این مـرض بعـد مـرض حـاد عارض شود بر موت دلالت کند و علاج نپذیرد و بدانکه گاهی بر سبیل ندرت قضیب مرتفع شود و در ظاهر هیچ اثـر نماند و اسباب و علاج این همان است که مذکور شد

دوالی صفن و صلابت آن

گاه بر کیسهٔ خصیه و حوالی آن رگهای سطر ملتوی بسیار ظاهر شوند و گاهی در آن ریح غلیظ بند شود و اخـتلاج بر آن تواتر کند و بیشتر بر آن سختی و درشتی پیدا شود و آن از جنس اورام بارده بود و گاهی مثـل ایـن بـر جـرم انیثین عارض شود و مشی متعذر گردد و آن را قروالدوالی نامند و اکثر این مرض در خـصیهٔ چـپ عـارض شـود بـه سبب ضعف او و وصول رگی زائد در آن و انصباب مواد به سوی آن و سببش انصباب مواد غلیظ است به سوی عروق خصیه **علاج** هرچه در علاج دوالی پا بیاید و آنچه در ورم صلب خصیه گذشت استعمال نمایند و قی و تضمید ادویه محلله در هر دو مفید است و به قول صاحب جامع این مرض را قروالـدوالی گوینـد و فـصد باسـلیق و شـرب ادویـهٔ مسهل شود او استعمال قی به میقات سودا به تکرار تا بدن از آن خلط تنقیه یابـد مفیـد بـود و بعـض اطبـا در ایـن مرض فصد عروق ظاهر بر خصیه می‌گیرند و بعد از آن به ضماد ملین محلل مثل ضمادی که در آن حلبه و بزرکتان و خطمی سفید و پیه بز و روغن سوسن افتد ضماد می‌کنند و صاحب او را از تدبیر مولد سودا منع کنند و به اغذیـهٔ حار رطب غذا سازند

استرخای صفن

گاهی کیسهٔ خصیهٔ دراز و مسترخی می‌گردد به سبب حرارت و رطوبت هوا چنانچه در بـلاد جنـوبی قریـب دریـای شور و این قبیح منظر بود و گاهی چندان دراز شود که هنگام برخاستن زیر پای آید و موجب الم گردد علاج ادویهٔ باردهٔ قابضه مانند مازو و مورد و گل سرخ و عدس و قرظ و گلنار و جفت بلوط و کزباج در آب جوشانیده صاف نموده نطول کنند و ثفل آن بربندند و همین ادویه را در آب پوست انار سائیده ضماد ک نند و به قول شیخ تقلیـل جمـاع

کنند و بعضی اطبا بعض صفن فاضل را قطع می‌کنند و باقی را می‌دوزند و بهتر آن است که اول بدوزند پس پوست فاضل را قطع کنند و بعده به دوای خشک مثل درد را صغر یا مراهم علاج کنند و هرچه در علاج خروج مقعد گذشت در این مرض نافع بود و انطاکی گوید که اول قوابض مثل مازو و سرمه و سماق و قرط و پوست ضماد کنند پس اگر فائده نکند قطع کنند و بدوزند و مثل جراحت علاج کنند و در این ضرری نیست.

قروح خصیه و ذکر و حوالی آن

ریشی که بر خایه و کیر و نواحی آن افتد زودتر به علاج آن مشغول باید شد و نباید گذاشت که متعفن شود چه در آن هنگام علاج وی مشکل گرد و شیخ می‌فرماید که قروح عارض در این مواضع روی و ساعی بود یعنی پهن شود بهر آنکه به نواحی این اعضا عفونت سرعت کند به سبب آن‌که از هوا پوشیده و مائل به حرارت و رطوبت و قریب مجاری فضول اند و من‌وجه شبیه به قروح احشا و فم باشند و روی تر قرحه آن است که در عضلات بیخ قضیب و مقعد باشد بهر آن‌که محتاج به تجفیف قوی بود و معذلک حس او شدید قوی باشد و گاه احتیاج به قطع نفس قضیب افتد چون قروح بر آن متعفن شود و پهن گردد بالجمله سبب آن انصباب خلطی تیز از اعلی به اسفل باشد یا مباشرت با زنان فاحشه **علاج** اول فصد صافن کنند و به فاصلهٔ سه چهار روز برگ باسلیق زنند و تنقیهٔ سودا و صغرای سوخته به مسهلات آن نمایند و صبر مغسول و مرداسنگ مغسول و توتیای مغسول هر یک هفت ماشه با شراب و شیر زنان برابر آمیخته ضماد نمایند و کذا گل سرشو نافع بود و مرهم سفید ومرهم زنگار و مانند آن از مراهم مدمله مفید بود و صبر و مرداسنگ و اقلیمیای مغسول با شراب ضماد کنند و اگر قرحه کهنه باشد مجففات قویه مثل وقاق کندر و کاغذ سوخته و مر ضماد سازند و یا سائیده ذرور نمایند و اگر از قسم آکله باشد فلدفیون بمالند بعد آن ادویهٔ مدمله را استعمال کنند و قرحه تعضیب که به سبب آتشک باشد علاجش در بحث آن مسطور گردد و اگر قرحه داخل قضیب باشد علاج آن جدا مذکور شود ذکر ادویهٔ مفرده و مرکبه مفید قروح مذکوره ذرور و کبوس استخوان بوسیدهٔ سوخته وسائیده با روغن گل مجرب سوید است و نهادن صبر و یا درونج و یا زهرهٔ نر گاو به

عسل و یا توتیای کرمانی و یا شب به روغن گل و یا خون بزند و یا دوشیدن شیر و یا بول انسان و یا خاکستر چوب انگور به روغن یا ذرور آن نیز نافع قروح خصیه است و گویند برگ خشک خیار بستانی سوده بالخاصیت مجرب است و برای قروح قضیب مرهم زنگار سوخته و کذا قرحه به آب دهن روزه‌دار تر کرده بر آن سرمه سوده چسپانیدن و کذا کبوس حجرالنار مجرب سویدی است و ذرور و کبوس صبر و کذا شب سوخته بعد تر کردن قرحه به آب دهن روزه‌دار یا به روغن گل و کذا دارشیشعان و کذا رصاص محرق و کذا انار که قبل از نضج او از درخت بیفتد و کذا سبنا وج و کذا استخوان سوخته و کذا کدو خشک سوخته و طلای روغن حلبه به موم زرد و کذا صبر محلول در عصارهٔ بارتنگ و کذا زوفای رطب مخلوط به شحم مرغابی و پر کردن قرحه به چوب بطم سوخته باریک سوده و ذرور شادنج مغسول هر واحد نافع است و گویند که در قرحهٔ عجاز که مابین خصیه و مقعد باشد دارشیشعان شرباً و وضعاً بالخاصیت نافع است و زوفای رطب سوخته افضل اشیاست و پوست مغیلان نیم‌کوفته در آب جوش داده قروح خصیه را بدان شستن نافع وکذا کمیله با روغن کنجد آمیخته مالیدن نافع قروح ذکر است و ذرور چاکسو باریک سائیده نیز مفید و به قول یهودی قروح رطب این نواحی را بشادنه و صبر و کدو سوخته و مرتک و مانند آن علاج کنند و این ذرور سریع‌الابراء سات شب یمانی سوخته توتیای کرمانی مثل غبار سائیده بپاشند و این مرهم مجرب نوشته‌اند انزروت مرداسنگ سفید و زرد سفیدهٔ قلعی هر واحد دو مثقال موم یک‌نیم مثقال روغن بنفشه یا روغن بادام ده مثقال سفیدی بیضه یک عدد در هاون حل کرده به کار برند و گویند که این مرهم قروح قضیب را در یک روزه اصلاح آورد بهروزه توتیای کرمانی مازوی سبز هر یک دو درم زاج محرق انزروت سفید دم‌الاخوین هر یک یک درم کوفته بیخته موم سفید به روغن گل گداخته ادویه بدان آمیخته مرهم سازند **اقوال بخاریر ابوسهل** گفته که در قروح این مواضع صبر و کندر از سائر مجففات کثیرالمنفعت است ابن‌سینا می‌نویسد قروحی که بر کمره یعنی خشفه باشد محتاج به دوائی بود که در تجفیف شدیدتر باشد نسبت به قرح که بر قلفه و جلد پیدا شود بهر آن‌که کمره در مزاج شدیدالیبس است و این قروح یا تازه باشد و یا کهنه و از آن بعضی قروح خبیثه بود و برای

قرحهٔ تازه چیزی بهتر از صبر نیست و قریب او مرداسنگ و اقلیمیای مغسول به شراب و توتیـا اسـت و قریـب ایـن مروارید است و کدوی سوخته در این عجب است و خاکستر شب و توتیا ذرورا و طلاءً به آب سرد و اگر قرحه ارطب و کهنه باشد محتاج بود به چیزی که قوی‌تر باشد مثل مس سوخته و پوست شجر صنوبر ضعار سوخته و اگر حاجت به رویانیدن گوشت باشد کندر بدین ادویه آمیزند و این دوای مرکـب بـرای قرحـهٔ کـه محتـاج بـه تجفیـف شـدید مع‌الحام باشند مفید است بگیرند توتیا و صبر و انزروت و کندر و شاونج و گلنار و اقاقیا و پوست غرب سوخته و شب یمانی و زاج سوخته و مازو مساوی و زنگار یک‌نیم جزو پوست انار ترش یک جزو به روغن گل از آن مرهم سـازند و ایضاً خبث‌الحدید و مرداسنگ و دم‌الاخوین و کاغذ سوخته و شب سوخته به روغن گل از آن ضماد یا مرهم با قرص سازند و اگر قرحه کهنه باشد در آن کندر و دقاق و صبر مساوی داخل کنند و اگر در این جا قرحه اکال باشـد ایـن دوا نافع بود بگیرند خاکستر موی انسان و انجدان و عدس کوهی و از آن ذرور یا ضماد سازند و یا قویتر از ایـن ایـن است که بگیرند زرنیخ زردهٔ سرخ هر واحد هفت و آبک آب نادیده بست حجاره و اقاقیا دوازده و به سـرکه و عـصارهٔ اسپغول رطب سرشته قرص ساخته و در سایه خشک کنند و استعمال نمایند و قـوی‌تـر از ایـن زرنیخـین واقاقیـا و زنگار و مویزج و خاکستر شب و فلفل است از این قرص سازند و اگر قرحه خبیث و سیاه گـردد بهتـر آن اسـت کـه قطع کنند و موضع فاسد را ظاهر کند و به مرهم رویانندهٔ گوشت علاج نمایند تا آن‌که گوشت بروید **جرجانی** گوید که این دوا قرحهٔ اکاله و بواسیر را سود دارد بگیرند مس سوخته و کندر و شب یمانی هر یک چهار درم پوست‌هـای باریک که در میان انار ترش باشد و زراوند و قلقطار هر یک هشت درم همه را سائیده به شراب مثلث سرشته قـرص سازند و به وقت حاجت سائیده به کار برند و ایضاً زعفران و شب یمانی و مر هر یک هشت درم صبر و کندر هر یـک چهار درم به شراب مثلث قرص کنند و به سایه خشک نمایند و این دوا قروح روی و خوره را سودمند اسـت بگیرنـد قرطاس سوخته سی و دو درم آهک آب نارسیده و زرنیخ زرد هر یک وقیه همه را بسایند و به عصارهٔ بـرگ اسـپغول یا به سرکه سرشته قرص سازند **خجندی** گوید که در قرحهٔ نو ذرورات شدیدالتجفیف مثل توتیا و لولو و شب و مازو

و اقماع انار و ودع سوخته و كدو سوخته و مس سوخته و شاونج وگلنار بعضى با بعض يا مفرد يا مجموع از اين‌ها سائيده بپاشند يا مرهم يا ضماد از آن ساخته بر نهند و اگر بر آن خوف تاكل باشد زنگار به كار برند و ما آن را تجربه كرده‌ايم و به حنا و برگ دردار آن را آميخته‌ايم و شخصى كه اين علت از چهار سال مى‌داشت از اين به شد و قرحهٔ كهنه را معاجله بذورات متخذ از اين ادويه سازند وقاق كندر و دم‌الاخوين و پوست شجر صنوبر سوخته و مرو كاغذ سوخته هر چه از اين‌ها ميسر آيد با مجموع آميخته به كار برند قرشى گويد كه در قروح خارج قضيب مرهم از مرتك و سفيدآب و سركه و روغن گل و انار دانهٔ بريان استعمال كنند مع‌اصلاح غذا و تعديل مزاج و تنقيهٔ خلط غالب داود گويد كه قروح اين مواضع را قروح مذاكير گويند و علاجش مثل علاج اقسام سائر قروح است ليكن در اينجا اعتنا به مزيد غسل و تنظيف كنند پس دوا بر آن نهند و بهترين وضعيات اين است كه صوف در قطران يا زفت تر كرده سوخته با مثل او سندروس و صبر آميخته بر قرحهٔ رطب طلا كنند و با شير زنان بر قرحهٔ يابس و قريب او شب سوخته و خاكستر كدوى خشك است و آن‌چه از موم و پيه و افيون و سفيدهٔ بيضه مركب سازند عجيب است وكذا مرداسنگ اين همه وقتى به كار برند كه با قرحه ورم نباشد و اگر بادى ورم بود ابتدا به تحليل آن نمايند چنان‌چه در بحث ورم گذشت و از تجارب ثابت شده كه نعناع و آرد فول و نخود و مويز سرخ و زيره راس هر محلل است و نافع در اين محل و كذا تخم خرما سوده با نصف آن تخم خطمى و اگر با درد باشد كثرت شرب آب خطمى و بلع صبر و طلا به اين هر دم مع زهرهٔ نرگاو نمايند و كشنيز سبز محلل اورام و قروح است حار باشند خواه بارد **ميرعوض** نوشته كه در قروح خبيثه خصيه و قضيب اين دوا مجرب است مازو شياف ماميثا انزروت گلنار گل سرخ اقماع الرمان مرداسنگ صبر كندر باريک سائيده استعمال نمايند و اگر هليله سياه و حضض به آب سائيده طلا كنند زائل سازد و درد و سوزش باز دارد و اين مرهم در اين باب مفيد است مرداسنگ دو درم باريک سائيده در نه درم روغن ماده گاو با دستهٔ چوب نيم حل كنند چندان‌كه سياه شود هر روز بر قرحه طلا كنند و من در اين باب سپيارى چهاليه يک عدد و توتياى سبزكات هر كدام دانگى آزموده‌ام چون دواى اول و ثانى را بر آتش سرگين

بسوزند و با ثالث آمیخته نازک بسایند همچون غبار و با قدری مسکهٔ گاوی به قدر حاجت سرشته بر پارچهٔ باریک مالیده بر آن موضع نهند و بر فاده بربندند اثری عجیب دارد و **جالینوس** می‌گوید من شخصی را دیدم که پوست خصیهٔ او فرو ریخت چنانکه بیضهٔ عریان ماند و به صندل و گل سرخ و کافور و حکاکه اسرب و حکاکهٔ سنگ مسن به آب عنب‌الثعلب سرشته علاج کردم صحت یافت و عشائی بر آن شبیه پیوست اصلی پیدا شد

تبثر خصیتین

به ثوری که بر پوست انیثین حادث شود اگر با ورم حار باشد امر به فصد کنند و مطبوخ فواکه نوشانند و از اغذیهٔ مولد خون مثل لحوم و حلوا و خرما پرهیز سازند پس به صبر و مرداسنگ و روغن گل طلا کنند و بگیرند آب مورد تازه و بدان قدری صبر و روغن گل و موم آمیخته طلا نمایند و اگر ورم حار نباشد به ادویهٔ قوی‌التجفیف علاج کنند مثلاً کاغذ سوخته و حنظل سوخته و صبر و اقاقیا مساوی باریک کوفته به آب برگ مورد سرشته بر خصیه طلا نمایند و یا به عدس مطبوخ که با گلنار نیک سوده باشند به اندک گلاب ضماد کنند و اگر شرب محرق و صبر و اقاقیا مساوی باریک سوده به آب و دریا آب بارتنگ سرشته بر موضع طلا سازند نفع بخشد و اگر گل قبرسی و شاونج و صبر سقوطری هر واحد یک جزو باریک سائیده بر قروح و بثور بپاشند بعد از آن‌که موضع را به روغن گل چرب نموده باشند در تجفیف عجیب‌الاثر است و اگر با بثور حکه بود مرداسنگ زردچوب اقلیمیای فضه مازو هر واحد یک درم بورهٔ ارمنی وردی شراب شیاف مامیثا گوگرد هر یک نیم درم همه را باریک سائیده به آب مورد و روغن گل و سرکه سرشته طلا کنند و اگر بثور صلب باشد به مقراض بریده زاج و زنگار هر دو سوده بر آن پاشند و اگر ماده روی بود بدون داغ چاره نیست

سحج خصیتین

اگر پوست خصیه بخراشد اول روغن گل طلا کنند و بر آن گل سرخ و برگ مورد باریک سوده بپاشند و اگر به مرهم سفیدآب یا مرهم معمول از مازو و روغن گل و موم طلا کنند نافع بود مصنف اقتباس گوید که سحج خصیه از دو

سبب می‌باشد یکی کثرت فربهی و دوم یبوست در اول به تهزیل کوشند و در ثانی به روغـن گـل یـا یاسـمین و یـا مسکۀ میش به آب بست و یکبار شسته چرب نمایند و چون کهنه گردد و برگ مورد یا تخم آن و سفیدۀ ارزیـز هـر دو برابر هم ابیض آمیخته استعمال کنند

حکۀ قضیب و خصیه

خارش ذکر و خصیه به سبب انصباب مادۀ تیز صفراوی با بورقی یا خون سوداوی متعفن به سوی آن و یا ترشح عرق حاد از نواحی آن باشد علاج فصد باسلیق کنند و در باطن ران نزدیک بیخ آن حجامت نمایند که در این باب مجرب است و تنقیۀ صفرا به سودا به مسهل آن کنند و در آن شاهتره و هلیله داخل نمایند و قدری ماميثا سائیده به روغن گل و سرکه آمیخته و آب کشنیز سبز و اگر از مادۀ بورقی باشد آب کرفس افزوده ضماد سـازند و قـضیب را بـه آب گرم بشویند پس سفیدی تخم مرغ طلا کنند و طلای قنبیل و کبریت و توتیای سبز هر واحد بـه روغـن شرشـف و غیره مفید بود و پوست درخت سرس سوده ضماد کردن نیز نافع نوشته و کذا مغز تخم ناگیـسر کوبیـده بـر آن آب نیمگرم پاشیده در ضره بسته به جای حکه مالیدن و بعد چند ساعت به آب گرم شستن و یا به شب مالیدن و صـبح شستن در چند دفع زائل می‌گرداند و در آب معادن نشستن و بالای آن گل سرشـو در آب حـل کـرده طـلا کـردن عظیم النفع است و ضماد صبر پنج درم اشنان دو درم نوشادر یک درم الیۀ تازه کوفته پنج درم در ازالۀ حکۀ انیثین مجرب صحیح سویدی است و برگ حنا شاهتره گل خطمی صبر زرد کوفته بیخته به سرکۀ انگوری و روغن گل حل کرده مثل مرهم ساخته مالیدن در بیاض والد مرحوم مجرب نوشته و این طلا برای حکـۀ خـصیه و قـضیب معمـول والد علویخانی است و به تجربه رسیده انار ترش یک عدد در پاتیلۀ مسی قلعی نـاکرده بـا سـرکۀ انگـوری بپزنـد تـا مضمحل شد پس در هاون انداخته برگ حنا شاهتره گوگرد و زرد گلنار فارسی مرداسنگ سوخته توتیـای کرمـانی توتیای هندی در سفال آب نادیده بریان کرده هر یک نیم درم کوفته بیخته داخل نموده روغـن گـل بـست مثقـال

اضافه کرده چندان به دسته حل کنند که مثل مرهم شود طلا نمایند و این ضماد نیز نافع خارش خصیه است نوشادر یک درم مرداسنگ دو درم گلنار نشاسته هر یک سه درم شیاف مامیثا اقاقیا هر یک پنج درم به گلاب طلا نمایند و این طلا خارش زهار و خصیه را مجرب نوشته‌اند صبر سقوطری نوشادر هریک چهار دانگ نشاسته یک درم شیاف مامیثا اقاقیا هر یک سه درم کوفته بیخته به گلاب و سرکه سرشته طلا نمایند و اگر خواهند که خارش قضیب و خصیه و مقعد را نافع‌تر باشد گل سرخ و صندلین هریک نیم درم زیاده کنند و در نسخهٔ دیگر اشتان عوض صبر و نوشته و اگر زائل نشود اطلیهٔ که دربحث جرب بیاید به کار برند و زلو بچسپانند لیکن چسپانیدن زلو بر نفس قضیب نشاید که گاهی استرخای قضیب و قطع باه کنند شیخ‌الرئیس می‌فرماید که در حکهٔ قضیب تنقیهٔ خلط به فصد و اسهال کنند بعده بگیرند اقاقیا و مامیثا هر واحد نیم درم نوشادر یک دانگ صبر یک دانگ زعفران نیم دانگ اشتان به وزن مجموع وکوفته بیخته به روغن زنبق سرشته ضماد نمایند که مجرب است و گاهی طلای سرکه و روغن گل که در آن نطرون وشب باشد در حمام به تسکین آن نماید و اگر حکه ردی تر باشد اندکی مویزج در آن داخل کنند و چون از حمام خارج شوند سفیدهٔ بیضه به عسل طلا نمایند و اگر چیزی سودند بدو فصد و استفراغ ماده کرده باشند در باطن ران قریب از آن موضع حجامت کنند و یا بر آن زلو چسپانند **مصنف ترویح** گوید که از اشیای حریفه و مالحه و شدیدالحلاوت اجتناب نمایند و شستن به آب گرم پس مالیدن روغن گل نفع بخشد و کذا شستن به آب کرفس نافع است و کذا غسل به آب سبوس گندم و کذا لطوخ به سفیدی بیضه و کذا گذاشتن قضیب و خصیه در روغن کنجد نیم‌گرم و یا در مسکه **انطاکی** گوید که اگر حکه زائد بود به فصد مبادرت کنند و الاقتصار به تنقیه و اطلیه نمایند و مامیثا و آب کرفس را در این جا خصوصیت است و احکام حکه عنقریب بالاستیفا ذکر خواهم کرد ابومنصور و صاحب خلاصه می‌نویسند که در خارش خصیتین اگر حاجت افتد فصد باسلیق و تنقیه به ماءالفواکه نمایند و این طلا مرتب سازند اقاقیا شیاف مامیثا هر کدام یک جزو و صبر نصف جرو نوشادر روبع جزو و نشاسته به وزن مجموع همه را کوفته به سرکهٔ خمر سرشته استعمال کنند و اگر با وجود خارش پیوسته رطوبات از

آن موضع ترشح همی کند اقاقیا و شیاف مامیثا هر کدام نیم درم و غیر آن که در قول شیخ مـذکور شـد بـه روغـن یاسمین بمالند.

اورام قضیب

اسباب و تشخیص اقسام آن مثل اورام خصیتین است و کذا معالجهٔ آن مگر آن‌که چسپانیدن زلـو بـر نفـس قـضیب مناسب نبود و اگر ضرورت باشد بر حوالی آن چسپانیدن مضائقه ندارد و ایضاً در ورم حار قضیب لعاب بهدانـه شـیرهٔ عناب عرق شاهتره عرق عنب‌الثعلب شربت بنفشه بدهند و گل ارمنی سه ماشه رسوت دو ماشه در آب کشنیز سـبز سائیده ضماد نمایند و تعلیق هفت علق بر عصعص در روز دوم پنج علق کنند و ضماد عدس گلنار برگ گل پوسـت انار در آب کشنیز تر یا آب عنب‌الثعلب یا آب خـالص جوشـانیده سـائیده روغـن گـل آمیختـه در ورم حـار قـضیب مخصوص است وکذا آرد جو صندل سفید مساوی کوفته بیخته به آب کاکنج و روغن گـل و سـرکهٔ انگـوری و زردهٔ بیضهٔ مرغ در صلایه حل کرده این ضماد نیز محلل اورام حارهٔ قضیب و انثیـین و مـسکن درد و سـوزش اسـت گـل بنفشه گل خطمی سفید هر یک پنج ماشه خار خسک قیصوم هر یک دو ماشه بابونه اکلیـل‌الملـک هـر یـک چهـار ماشه برگ نیلوفر یک ماشه کوفته به آب کاسنی تازه سرشته ضماد نماینـد و در ورم بـارد آرد جـو خطمـی خـستهٔ خرما در روغن بابونه و سرکه آمیخته ضماد کنند و در آخر برگ کلم حلبه پخته بکوبند و آرد باقلا مویز منقی زیـرهٔ کرمانی در شراب پخته خاکستر دانهٔ خرما خطی سفید درهم آمیخته ضماد کنند و این ضماد در این بـاب قـوی‌تـر است مقل ازرق اشق پیه بط پیه مرغ خانگی پیه کوهان شتر مغز ساق گاو بابونه اکلیل‌الملک حلبه بـرگ کلـم زردهٔ تخم مرغ به دستور مرتب ساخته استعمال نمایند و برای ورم صلب ذکر این ضماد نیز مفید نوشته‌اند مویز منقی آرد جو صندل سفید پیه گردهٔ بز آرد باقلا پیه را در روغن گل گداخته ادویهٔ دیگر کوفته بیخته بیامیزند و ضـماد کننـد شیخ می‌فرماید که معالجات اورام حار و بارد و قضیب قریب از معالجات اورام خصیتین است لیکن ورم حـار قـضیب در ابتدا متحمل قوابض زیاده است و نسخهٔ خاص او این است که پوست انار و گل سرخ خشک و عدس در آب بپزند

چون مهرا شود با روغن گل سائیده ضماد کنند و ایضاً قیمولیا به آب عنب‌الثعلب و کذا گل ارمنی و عدس و برگ کاکنج و ورم بارد قضیب در حالت سوالقنیه و استسقا بیشتر افتد و آنچه برای آن تجربه کرده باشد این است که آرد تخم خرما دو جزو خطمی یک جزو به سرکه سوده طلا کنند و دوای معمول از سبوس و اشق مذکور در علاج ورم صلب خصیتین موافق‌تر برای ورم صلب قضیب است صاحب حاوی صغیر گوید که در ورم حار قضیب هر صبح جلاب از تمر هندی و شکر سفید یک ده درم یا آب انار شیرین و ترش هر واحد بست درم با شکر سفید ده درم بیاشامند و غذا مزورهٔ تمرهندی وشیرهٔ مغز بادام و شکر سازند و تلیین طبیعت به نقوع مشمش یا به مطبوخ فواکه نمایند و این ضماد کنند گل سرخ عدس مقشر گلنار پوست انار آرد جوهر واحد ده درم در آب پخته با روغن گل بسایند و به کار برند و معالجهٔ اورام بارد قضیب مثل اورام انیثین کنند و این ضماد سازند بابونه اکلیل تخم تمام خطمی آرد خستهٔ خرما مساوی کوفته بیخته به روغن زنبق آمیخته استعمال نمایند خجندی می‌نویسد که در ورم حار در ابتدا پارچه در گلاب و سرکه و لعابات و عصارات بارده مثل آب کدو و کاسنی و کاهو تر کرده بنهند و هر صبح شربتی از اشربهٔ حامضه مثل شربت تمرهندی یا شربت آلو یا انار یا غوره بنوشند و تلیین طبیعت به نقیع مشمش مقوی به ریوند و هلیلجات نمایند و یا به حقنه‌های لینه واین اولی است و اگر در آن اندکی صلابت باشد باید که اعانت در انضاج به مثل آرد باقلا خطمی و بابونه و بزرکتان ومی پخته به آب برگ کرنب و زردهٔ بیضه و روغن گل کنند و چون حاجت به تحلیل آید و در زمانهٔ انتها این ضماد استعمال نمایند مویز منقی زیرهٔ برگ کرنب گرفته ضماد مرتب سازند **سعید** گوید که علاج ورم حادث درکمره به فصد یا تنقیهٔ بدن به اسهال و طلا به روغن گل و موم و ریختن آب گرم بر عضو و دوشیدن شیر بر آن و تحلیل غذا و اصلاح آن کنند و هم او گوید که علاج ورم حار ذکر به فصد باسلیق و شرب ماءالشعیر و شیرهٔ خرفه به سکنجبین و طلای ذکر به صندل و گلاب و آب کاهو به گل ارمنی و سرکه سفید آب کنند و علاج ورم صلیب به مالیدن روغن بادام و روغن بیدانجیر به موم و پیه مرغابی و ضماد از بابونه و اکلیل‌الملک ریختن به آب نیم گرم نمایند.

وجع قضیب

اسباب و علاجش از اوجاع خصیتین جویند و اگر به سبب عروض بثره در مجرای بول باشد و علاجش در سدۀ مجرای قضیب بیاید و شیخ می‌فرماید که در ذکر از اسباب مختلفه حادث شود و بیشتر از جنس بول افتد و استعمال حقنه‌های به لینه و اقتصار بر ماءالشعیر به جلاب آن را شفا دهد و قریب به زور مدره نکردند تا انحدار فضول نکند و بعد حقنه حوالی عانه و قضیب را تکمید نمایند به مقداری که جلد را نرم کند و بر آن آب نیم‌گرم ریزند و بنفشه طلا کنند و گیلانی می‌نویسد که این دوا حدت این اوجاع بشکند بگیرند مازو و بریان یک دانگ گل سرخ شش دانگ سوده خشک بپاشند بعد از آن که موضع را به شراب شسته باشند و ایضاً روغن گاو و راتینج مساوی طلا سازند و بزرکتان سوده بپاشند و به مر ضماد کنند و یا به مرور رایتانج بریان طلا سازند

شقاق قضیب و نواحی آن

گاه باشد که به سبب یبوست و جفاف پوست ذکر شق می‌شود علاج به مرهم شادنج و امثال آن که در علاج شقاق مقعد گذشته علاج کنند و آن‌چه قریب به نفع او است این است که بگیرند قیمولیا و توتیا و حنا و کتیرا سوده و با موم و زرده بیضه و روغن زنبق قیروطی سازند و چون زردۀ تخم مرغ و افیون با روغن گل حل کنند و مرداسنگ کوفته بیخته در آن آمیزند و طلا کنند همین عمل وارد و این مرهم شقاق و خصیه و قضیب را که خود به خود افتد و یا بعد جماع پدید آید و خصوصاً در موسم ربیع نافع است مرداسنگ کتیرا کتۀ سفید هر یک سه ماشه پیه بز یک‌نیم توله موم دو توله روغن گل پنج توله کافور دو ماشه سفیدۀ کاشغری یک توله به دستور مرهم سازند

ثالیل و توثۀ ذکر و لحم زائد بر نواحی آن

بورۀ ارمنی سوخته و خاکستر چوب انگور و امثال آن که محلل و منشف رطوبت جامد باشد که مادۀ اوست به آب سائیده طلا نمایند و اگر سیاهدانه و سرکه با چربی مرغ آمیخته طلا کنند بزداید و اگر فائده نشود قطع کنند و بر آن دوای حابس خون مثل زاج و زنگار بپاشند و اگر از این روی تر بود از داغ نهادن حاره نباشد و به علاج ثالیل

مطلق معالجه کنند.

اعوجاج ذکر

یعنی کج شدن قضیب سببش عروض تمدد به قضیب است از خلط غلیظ چسپنده در عضله آن و یا از ورم حادث بدان و یا از تشنج یابس یا امتلائی یا استرخا ؟؟؟؟-----ص ۶۳۷جلد سوم

وجوب ساخته خشک کنند وقت حاجت به شراب سائیده طلا نمایند مؤلف اقتباس نوشته که در استرخائی و تشنجی به معالجۀ استرخا وتشنج مطلق که در امراض سر مسطور شد پردازند بعده اطلیه و اضمده و روغنها و کمادات مقوی اعصاب که در علاج ضعف به او مذکور شد به کار برند و آن‌چه از صدمۀ عصب آن عارض شده باشد تدبیر خفیف ضربه وسقطه استعمال نمایند پس روغن راحت و قسط و غیره بمالند و آن‌چه در جلق پدید آید روغن‌های نافع آن که در نقصان هاه گذشت بمالند و این روغن در اعوجاج جلقی و دفع غلظ حشفه و باریکی و بیخ ذکر نافع بادنجان فصلی باغی که در درخت پخته زرد شده باشد دو عدد گرفته دارفلفل سه توله را در آن از سیخ آهن سوراخ کرده بخلانند و در سایه خشک سازند پس در روغن کنجد سه پاو بجوشانند که خوب مهرا شود به دست مالیده صاف نموده مغز تخم بیدانجیر قسط تلخ هر یک شش توله پوست بیخ مغپیلی صحرائی و کنیر باغی بیربهوئی بیش قرنی هر یک چهار توله گندک زرنیخ ملیقی قرنفل زنجبیل شنگرف سهاگه مال کنگنی عین‌الدیک سرخ و سفید افیون خراطین خشک سنبل‌الطیب سم اسپ سیاه سم‌الفار بزرالبیخ عاقر قرحا هر یک سه توله دارچینی به سباسه زراوند طویل کافور تخم کینج پپلامول تخم تاتوره تخم شلجم تخم ترب هر یک دو توله قیمۀ گوشت سانده وسطان نهری و خراطین تازه هر یک نه توله نار جبل کهنه ده توله مشک چهار ماشه یک شبانه روز در شراب دو آتشه و شیر میش تر نموده در شراب دو آتشه بست پاس متصل کهرل کنند پس سه پاس روغن مذکور آمیخته کهرل نموده حبها به قدر کنار صحرائی بسته در شیشی آتشی روغن کشند گیلانی گوید که این اعوجاج گاهی خلقی بود و آن کمتر علاج پذیرد و گاهی از تشنج یابس افتد پس هر روز چند مرتبه بران شیر بز

بسیار بریزند و زوفای رطب معمول به قیروطی بمالند و طریق ترطیب اختیار نمایند و مشایخ کمتـر از ایـن صـحت یابند و اگر از تشنج ابتلائی دفعةً افتد بعد تنقیه به حقنه یا فصد به حسب حاجت و ادامـت بـر مـزورات قیروطـی از روغن ناردین ساخته خطمی در آن خوب حل کنند پس ضماد نمایند و اگر تحلل او دشوار گردد و اندک صلب شود تخته و آهن گرم کنند و بر آن سرکه ریخته زیر قضیب بدارند تا بخار آن برسد و این نوع سریع‌البرء است

انکسار قضیب

مراد از انکسار در این جا ضعف است نه آنکه متکسر شود علاج تنقیه به مسهل و فصد کنند اگر قوت مساعدت کنـد بعده از قضب یعنی نی صفائح سازند چنانچه برای اعضای منکسر می‌سازند پس بگیرند مفاث و صبر و مرو و اقاقیـا و همه را سائیده به سفیدی بیضهٔ تازه سرشته بر رفاوه گذاشته از هر چهار طرف بر ذکـر پیچنـد و بـر آن صـفائح نـی نهاده به رفق ببندند و روغن بدان نه رسانند و چون اندک قائم شود این ضماد به عمـل آرنـد حـضض گلنـار مـاز و بریان جوزالسرو و گاهی در این شحم انار یا پوست او می‌افزایند و باریک سائیده به لعاب اسپغول آمیزند و اگر در آن اندک سریش داخل کنند جائز است پس بر قضیب ضماد نمایند که قوی و محکم گرداند و گاهی این ضماد می‌کنند قنطار سوخته یک جزو و گل قیمولیا یک جزو و گل مختوم یک جزو و باریک سائیده بـه آب عـصی الراعـی یـا آب حی‌العالم آمیخته بر قضیب ضماد سازند پس اگر مجرای بول تنگ شده باشد روغن گل در احلیل بزراقه رسانند و از غذا بر مزورات و اطعمهٔ خفیفه اقتصار ورزند

سدهٔ مجرای قضیب

بند شدن سوراخ ذکر یا به سبب حدوث ثبره یا قرحه در راه بول باشد و یا به سبب احتباس خلطی غلیظ یـا جمـود خون و یا به سبب روئیدن ثولول و لحم زائد در احلیل طریق تشخیص این اسباب باید کـه از مـریض حـال سـوزش بول و عسر خروج آن و درد اندران موضع برسند اگر قرار آن کند سببش حدوث ثبره باشد و اگر با وجـود ایـن آثـار ریم و خون و قشور قرحه نیز در بول برآید سببش قرحه باشد و اگر اقرار صرف عسر خروج بول کند پس حال خروج

مواد غلیظ و خون در بول دریافت کنند اگر مواد غلیظ برآید سببش احتباس خلط و یا جمود خون باشد و اگر ماده و خون در بول بر نیاید سببش روئیدن ثولول در احلیل باشد علاج اگر از ثبره باشد فصد باسلیق کنند و لعاب اسپغول و شیرهٔ خرفه و خیارین با شربت نیلوفر دهند و شیاف ابیض با شیر دختر و روغن گل حل کرده در احلیل چکانند و صاحب کامل گوید که بعد فصد گل ارمنی یک درم برزقطونا و مغز تخم خربزه هر واحد یک نیم درم سوای اسپغول باریک سائیده به جلاب یا شیرهٔ خرفه بخورانند و بناوق‌البزدر به جلاب بدهند و آب خیار و آب هندوانه به اندک جلاب و لعاب اسپغول دهند و یا مغز تخم کدو و مغز تخم خربزه و مغز تخم خیار و مغز تخم بادرنگ هر یک به قدر حاجت بدهند و اسپغول و روغن گل بر قضیب ضماد کنند و این تدبیر تا انفجار شیره به کار برند و چون منفجر شود شیاف ابیض محلول در شیر دختران و روغن گل بزراقه در احلیل رسانند و دو بار یا سه بار استعمال کنند که قرحه به سرعت مندمل شود و سعید نوشته که علاجش به فصد و شرب لعاب اسپغول و جلاب و مغز تخم خربزه و خیار به شربت خشخاش کنند و چون منفجر گردد و شیر زنان در روغن گل در ذکر چکانند پس اگر در مجری از حدت بول خراش گردد فصد کنند و مبردات نوشانند و زراقهٔ شیر زنان و سفیدهٔ بیضه و شیاف ابیض در روغن گل استعمال نمایند و محشی شرح اسباب می‌نویسد که ملینات و منضجات شرباً و ضماداً استعمال نمایند پس اگر تحلل او مشکل گردد و اندک صلب شود سنگ آسیا یا سنگ فسان یا صفحه آهن گرم کرده و سرکه بر آن اندازند و بخار آن به قضیب رسانند که آن‌چه از مواد در این جا صلب شده باشد تحلیل پذیرد و اگر از احتباس خلط یا جمود خون باشد مدرات قویه مثل بادیان و انیسون و تخم کشوث و تخم خربزه و تخم گزر و تخم کرفس و تخم هلیلون یا شربت بزوری دهند و روغن بابونه و روغن سوسن در احلیل چکانند و به قول مجوسی تلطیف و تسخین غذا به مثل نخودآب به زیت و شبت و زیره و دارچینی کنند و تخم کرفس و انیسون و بادیان و تخم تخم گزر دشتی و کوهی هر واحد یک جزو مغز تخم خربزه دو جزو باریک سائیده از یک مثقال تا دو درم به آب نخود سیاه و آب زیرهٔ سیاه بدهند و قدری سنجرینیا به آب مطبوخ زیره بخورانند و در ذکر آبی که در آن تخم کرفس و انیسون و نانخواه جوشانیده باشند به اندک روغن خسک و روغن زنبق بزراقه رسانند و آب مطبوخ بابونه و

اکلیل‌الملک و بر نجاسف و مرزنجوش و پودینهٔ صعتر و مانند آن بر قضیب نطول کنند و **ابن‌هبهٔ‌الله** گوید که گلقند عسلی و سنجزینیا خورانند و آب مطبوخ تخم کرفس و نانخواه و پودینه به اندکی عسل و روغن زنبق در احلیل چکانند و غذا نخوداب دهند و اگر به سبب روئیدن ثولول بود اگر قریب به خارج باشد مرود یعنی میل در مجری داخل کنند پس صبر و سفیدهٔ ارزیز به روغن گل حل کرده چکانند و اگر درد قوی شود صافن نمایند و اگر مانعی نباشد حجامت نفع دارد و اگر بعید باشد و آله بدان نرسد یا صلب باشد ازالهٔ آن مشکل بود

اتساع مجرای قضیب

گاه باشد که سوراخ ذکر از آن‌چه باشد فراخ‌تر گردد و موجب نقصان باه و سرعت انزال شود و آن را بندکشاد گویند و عسرالعلاج است سببش کثرت جماع و سوزاک و غیره است **علاج** اطریفل کشمشی و حلوای سپیاری پاگ و دیگر ادویهٔ مغلط منی استعمال کنند و ادویهٔ قابضه شرباً و شیافاً به کار برند و چهار وهاک چهال مولری چهال گولرگوند سنیهبل موصلی سلیجعل مجیهه گوند به بول گوند وهاک گوند گولر نخود بریان برابر کوفته بیخته سفوف ساخته پنج درم به آب بخورند و بعضی چهال کهرنی و گوندی و لهسوره و انبه هر واحد مساوی سائیده شکر برابر آمیخته نهار از نیم بهلولی تا یک بهلوی همراه آب میخورانند و اگر گهونگچی را سائیده در آب گوند وهاک مانند فتیله ساخته و در سوراخ قضیب یک لمحه بدارند بسیار مفید بود و بعضی گهونگچی سفید مقشر را در شیر درخت بر سوده یا به شهد سرشته بر فتیلهٔ کاغذ طلا کرده در احلیل می‌گذارند و زود بر می‌آرند تا مجرب به کلی مسدود نشود و زبان سگ سوخته بر فتیله پاشیده دراحلیل نهادن نیز مفید بود و بعد از بول استجا به گلی که از شکم خراطین بر می‌آید و در این باب اثر تمام دارد و اگر کونپل درخت وهاک که وا نشده باشد و بعد از خزان به هم می‌رسد به قدر حاجت گرفته نرم سوده با قند سیاه شش ساله و هر قدر که کهنه باشد بهتر بسیار به حق نموده به مقدار یک توله گولی بسته تا چهارده روز یک یک گولی بخورند نافع است و در بیاض استادی مغفرت مآب مسطور است که خشت کهنهٔ صدساله باریک سائیده پارچه بیز کرده در شیر بز خمیر کرده به وزن نیم نیم پا و اقراص

سازند و در میان آتش انگشت نهند تا سرخ شود بعده سرد کرده بار دیگر کوفته به دستور در شیر خمیر کـرده و در آتش نهند و همچنین هفت بار تکرار عمل نمایند بعده پارچه بیز نموده شکر تری کهنه برابر آمیخته یک کف دست صبح با شیر ماده گاو و با آب تازه بخورند و مداومت نمایند ایضاً ثال مکهانه سه توله سوده تا سـه روز بـا شـیر گـاو خوردن نافع نوشته و کذا فتیله به لعاب دهن سگ تر کرده در احلیل نهادن و مجربی می‌گفت که مغز تخم کنـار دو توله نبات سفید یک توله کوفته بیخته یک توله صبح خوردن مفید است و کذا تخم تمر هندی نافع حب کـه بـرای بندکشاد و سیلان منی سودمند است ثعلب مصری مغزتخم سرس لک مغسول هر یک دو توله کوفته بیخته تا یکپـا و شیر درخت به کهرل کنند تا غلیظ شود پس به قدر کنار صحرائی حب بسته هر صبح یک حب بخورنـد تـا هفـت روز مجرب است و بعضی نفرهٔ کشته و طلای کشته و یا قوت و مروارید همه نیم توله می‌افزایند و قویتر مـی‌شـود و در نسخهٔ گیلانی تال مکهانه صمغ عربی گوکهر و کشنیز است گلوست سلاحبیت نیز داخل است و نوشـته کـه هـر یک دو مثقال گرفته در شیر درخت بر هفت پاس صلایه کرده به دستور حب سازند و در سایه خـشک نمـوده یـک حب صبح و یکی شام دهند دیگر از مجربات اکبری پکهان بید صدف سوخته گل ارمنی پوست سینبهل نبات سفید نخود بریان الایچی خرد هر کدام یک ماشه کوفته بیخته هفت گولی بندند و تا هفت روز ناشتا بخورند بندکشاد دور کند دیگر مغزتخم تمرهندی مغز تخم سرس مغز تخم وهاک مساوی کوفته با شیر درخت بر خمیر کرده بـه انـدازهٔ لسان‌العصافیر حب دراز بسته بدارند و در نائزه یک حب بدارند و بعد از بول دیگر نهند تا یـک چلـه و همـین ادویـه کوفته بیخته برابر آن شکر آمیخته یک کف دستهر صبح با شیر گاو بخورند در دفع بندکشاد مجرب است دیگر تخم مغیلان در آب شب تر کرده صبح از کار و شگافته مغزش برآرند و مصطکی رومی مرداسنگ هر سه را باریک سائیده و حب‌های دراز مثل جو به مقدار منفذ قضیب مرتب کرده هر روز یک حب در نائزه نهند و چون از بول بـدر شـود و دیگر نهند و در این اثنا که امی معجون یا سفوف بندکشاد استعمال کنند تا آن‌که سوراخ خاطرخواه گردد دوائی که برای بندکشاد معمول حکیم کاظم علیخان محمدشاهی است شیر گاو نیم پاو شیر انجیر باغی چـار ماشـه هـر دو را آمیخته صبح بنوشند همیسان تا چهل روز استعمال نمایند و حبی که بـالا مـذکور شـد در نـائزه بدارنـد ایـضاً تـال

مکهانه را از گرد پاک کرده و در رکابی گلی گلی کرده شیر درخت بر آن قدر بر آن قدر بر آن ریزند که خوب تر شود در سایه خشک کرده قدری بریان کرده کوفته بیخته جوز بوا یک توله دارچینی یک نیم توله سائیده در آن آمیخته صبح چهار ماشه با نیم پاو شیر گاو میخورده باشند لیکن در احلیل فتیلهٔ کوچک از ریسمان تابیده بدارند و بعد بول به دستور دیگر بنهند ایضاً پهل مولسری سیز و کهرنی سبز خشک ساخته و ترپهله هر یک نیم پاو بیر بهوئی به وزن یک فلوس سائیده برابر جمله نبات آمیخته در موسم زمستان وقت صبح به وزن یک بهلولی بخورند دیگر در بیاض قبله گاهی غفران پناهی مرقوم است که بگیرند ابنهٔ خرد که به قدر نخود باشد و ثمر درخت گولر که خرد و سخت باشد و پهلی به بول نرم هر سه برابر در سایه خشک کرده کوفته بیخته هر روز سه ماشه با شهد آمیخته تا بست روز بخورند که امساک هم می‌آرد و اگر تخم خشخاش و نبوله و گندم را گرفته هشت پاس در آب تر کنند و صبح سائیده صاف نموده درروغن زرد بگهار داده شکر سفید انداخته مثل حریره پخته بنوشند و همین طور چند روز به عمل آرند بندکشاد را نافع بود **سفوف** حکیم بقاءالله خان که در این باب اکسیرالاثر است پهلی به بول نازک و گل آن و تخم سرس و گل انبه و گل فوفل و گل پسته و دانه میل و صمغ فارسی و صمغ عربی هر یک دو درم شربتی دو مثقال دیگر تال مکهانه سرمایه اگوند ناگوری سمندر سوکهه موچرس مساوی کوفته بیخته شکر برابر آمیخته نهار کف دست خورند نافع بندکشاد و مغلط منی است **سفوف** که در بیاض حضرت استادی مرحومی نافع نوشته بیجبند دارفلفل کمرکس سمندر سوکهه تخم اوتنگن برمدندی تال مکهانه گوکهر و ستا در زنجبیل موصلی سیاه و سفید تخم کونچ برابر شکرتری دو چند همه ادویه هر روز یک کف دست با شیر گاو بخورند قسطور مجرب بعضی اطباست صمغ عربی کندر دم‌الاخوین باریک سوده در آب حل کرده قطور نمایند معجون بندکشاد که در تقویت باه نیز عظیم‌النفع است تال نکهانه میده چوب تخم اوتنگن مغز تخم کونچ هر یک پنج درم موصلی سیاه بیجبند سیاه بیجبند سرخ ثعلب مصری هر یک سه درم شقاقل مصری دو درم سلیخه بسباسه زنجبیل موچرس جوزبوا هر واحد یک درم دارفلفل نیم درم شیر میش یک آثار شهد خالص سه پا و نبات سفید سه پا و به دستور

معجون بسازند.

قرحه مجرای قضیب

یعنی سوزاک اسباب این مثل اسباب قروح کلیه و مثانه است و از مباشرت با زن حائضه و فاحـشه سـوزاک زده و از جماع و اختلام ناقص الانزال و از تناول چیزهای شدیدالحلاوت و تیز و شرب مدرات قویهٔ حاره و شراب بر نهار و بـه کثرت و از مشی در آفتاب به موسم گرما و بیداری مفرط و بول کـردن بـر آهـک آب نارسـیده نیـز عـارض شـود و علامتش سوزش بول و دشواری آن و ظهور خون در یم و قشور در بول و لزوم وجع در موضعی از قـضیب بـه جـای قرحه بود و فرق در این و در قرحهٔ مثانه این است که بول در قرحه مثانه قلیل‌المقدار وکثیرالعـدو آیـد عـلاج فـصد باسلیق کنند و شیرهٔ تخم خیارین شیرهٔ خیار خسک شیرهٔ تخم خربزه در عرقیات بـر آورد و شـربت بـزوری داخـل کرده بنوشند و بعد از چندی که قرحه از مده پاک شود همراه دوای مذکور پنج ماشه قرص گلنار یا قرص کهربـا یـا قرص شب یا قرص کاکنج و مانند آن که اندمال قرحه کند باید داد و چون یک دام پوست بیخ قالـسه را ریـزه ریـزه کرده در آب شب تر کنند و صبح اندکی مالیده صاف نموده بنوشند به جهت حرقت بول و سوزاک معمولـست واگـر گیرد یک دام نخود مع پوست یک دام شب در یک‌نیم پا و آب تر نموده صباح به طور بنگ سائیده بنوشـند و وقـت تشنگی بسی شیر ماده گاو تا دو پهر بخورند و بعده برنج با شیر غذا سازند در سه روز تخفیـف مـی‌بخـشد و سـفوف قلعی از برای اندمال قرحه نیز مفید بود همراه تبرید مذکور بخورند و چون کتیرا و صمغ عربی به قدر دو ماشه شب در آب تر کنند و صبح مالیده و یا سائیده صاف نموده بنوشند حرقت مثانه و سوزاک را مفیـد بـود و بـرگ نورسـتهٔ کیکروست گلووست سلاحبیت نیز از برای قرحهٔ سوزاک نافع بود و عمل زروق یعنی بچکاری در این بـاب اثـر تمـام دارد و خصوص بعد از فصد و مسهل امارزاقه را به زور و شدت تمام نفشارند و بسیار هم در مقدار و عـدد نگیرنـد تـا آفت به مجری نرسد و علت دیگر مثل ورم خصیه و قرحهٔ حوالی مقعد عارض نگردد و آشامیدن شیر تازهٔ ممزوج بـا سه چندان آب به جای آب مفید است و هرگاه درد شدید باشد چیزی از مخدرات و پچکاری بیامیزند غذا ماءالشعیر

و دال خشکهٔ کم نمک مناسب بود و از اشیای حریفه و حامضه و ملحه و حلو و لحوم و جماع احتراز ضرور است

ذکر بعض تراکیب مستعمله در سوزاک از مطلب اساتذهٔ کرام قرص طباشیر کافوری بشربت بزوری سرشته بخورند بالایش شیرهٔ تخم خیارین و کاسنی هر یک شش ماشه شیرهٔ خار شتر و زیرهٔ سفید هر یک چار ماشه عرق شاهتره پا و سیر سیر شربت بزوری بارد دو توله بنوشند باز بناوق البزور چار ماشه سوده به شربت بزوری سرشته بخورند بعد آن شیرهٔ مغز تخم هندوانه شیرهٔ خار خسک شیرهٔ تخم خربزه هر یک شش ماشه نبات یک‌نیم توله بنوشند اگر سوزش بسیار باشد لعاب بهدانه سه ماشه و ریشه خطمی شش ماشه افزایند ایضاً برای سوزاک و جریان مده شیرهٔ زیرهٔ سفید چار ماشه شیرهٔ تخم خربزه شش ماشه نبات یک توله اسپغول مسلم شش ماشه پاشیده دهند باز شیرهٔ عنب‌الثعلب چهار ماشه بناوق‌البزور سوده چار ماشه افزایند. ایضاً شیرهٔ خرفه و خار خسک و تخم خربزه هر یک شش ماشه نبات یک نیم توله همراه سفوف معمولی بدهند و شیاف مامیثا شیاف ابیض سوده در لعاب اسپغول حل کرده بچکاری سازند ایضاً لعاب گل خطمی سه ماشه شیرهٔ خرفه شش ماشه شیرهٔ کاکنج شیرهٔ زیره سفید شیرهٔ بیخ‌الخبار هر یک چهار ماشه شربت انار شیریندو توله کتیرا یک ماشه سوده پاشیده بدهند دوم روز شیرهٔ تخم خرپزه شش ماشه عوض زیره کنند و قرص کاکنج چار ماشه افزایند روز چهارم بناوق‌البزور سوده عوض قرص کاکنج نمایند باز گل خطمی سه ماشه عناب پنج دانه بعرق عنب‌الثعلب عرق شاهتره هر یک هفت توله جوشانیده شیرهٔ تخم کاسنی شش ماشه شیرهٔ تال مکهانه چار ماشه شیرهٔ تخم خربزه شش ماشه شربت بزوری بارد دو توله تخمریحان سه ماشه دهند و برای ورم و ریم بخور برگ نیم و برگ بکاین نیز بدهند و اگر قرحه قریب سوراخ باشد مرهم داخلیون به جای آن چسپانند ایضاً سفوف قلعی کشته که در آن پکهان بیدست و در بحث سیلان منی مذکور شد هفت ماشه خورده بالایش شیرهٔ خیارین شیرهٔ خیار خسک شیرهٔ خرفه هر یک شش ماشه در عرق نیلوفر و عرق شاهتره هر یک سه توله عرق گاوزبان چار توله برآورده شربت بزوری بارد چار توله حل کرده بنوشند و پوست هلیلهٔ زرد چهار ماشه پوست هلیله سه ماشه آمله دو ماشه شب در آب دو آثار تر نموده صبح مالید و صاف کرده شب

یمانی سوخته شش ماشه کات سفید مرداسنگ سفیداب قلعی دم‌الاخوین هر یک چهار ماشه باریک سوده آمیخته

بچکاری بگیرند ایضاً ستَ گلو چار ماشه ست سلاحبیت دانهٔ هیل پکهان بید طباشیر هر یک دو ماشه نبات سفید

یک توله کوفته بیخته شش ماشه بخورند و بالایش شیرهٔ خار خسک شش ماشه شیرهٔ کاکنج شیرهٔ گلوی تازه هر

یک چار ماشه شربت خشخاش شربت بزوری هر واحد یک‌نیم توله حل کرده بنوشند و انزروت مدبر به شیر خر یا

شیر بز یک‌نیم ماشه دم‌الاخوین سفیداب قلعی شسته کهربا بیخ‌انجبار هر یک ماشه افیون زعفران هر یک یک سرخ

فشار کندر نیم ماشه سوده به آب برگ حنای تازه و شیر خر یا شیر دختر حل کرده به مزرقه در مجری چکانند

دیگر سوزاک که با بول‌الدم باشد فصد بگیرند و لعاب گل خطمی سه ماشه شیرهٔ خیارین شیرهٔ مغز تخم هندوانه

شیرهٔ خار خسک هر یک شش ماشه شیرهٔ بیخ‌الخببار چار ماشه نبات یک‌نیم توله اسپغول شش ماشه پاشیده دهند

و دیگر با خفقان باشد مصطکی یک ماشه سوده به آملهٔ مربی یک عدد سرشته بورق نقره یک عدد پیچیده بخورند

بالایش عرق زردک پنج توله عرق خار خسک عرق عنب‌الثعلب هر واحد چهار توله بنوشند و اگر حرارت در مزاج

زائد باشد طباشیر عوض مصطکی کنند دیگر که با اسهال کهنه باشد طباشیر یک ماشه سوده به نوشدارو ساده شش

ماشه سرشته بخورند و شیرهٔ دانهٔ هیل شیرهٔ زیرهٔ کرمانی مدبر بریان هر یک سه ماشه شربت انار شیرین دو توله

تخم ریحان شش ماشه پاشیده بنوشند دیگر که با بواسیر باشد گل خطمی سه ماشه مویز منقی ده دانه به عرق

عنب‌الثعلب دو توله مالیده صاف نموده شیرهٔ ستاور چار ماشه شیرهٔ خار خسک شش ماشه گلقند سه توله دهند باز

سفوف سوزاک بدهند دیگر که با درد قضیب به شدت و عوارض مو هم بواسیر باشد فصد کنند و لعاب گل خطمی

سه ماشه شیرهٔ تخم خشخاش چار ماشه شیرهٔ تخم خیارین شش ماشه شربت بزوری بارد دو توله اسپغول شش

ماشه پاشیده دهند باز شیرهٔ آمله شیرهٔ کشنیز خشک هر یک شش ماشه لعاب گل خطمی سه ماشه نبات یک‌نیم

توله دهند دیگر که با آتشک و سوزش بول و ثبرات قضیب باشد فصد باسلیق کشانید و شیرهٔ قصب‌الزریره چار ماشه

شیرهٔ خار خسک شش ماشه شیرهٔ تخم خرپزه چار ماشه عرق شاهتره و پاوسیر نبات یک‌نیم توله بنوشند باز سفوف

چوب گز معمول حکیم شریف‌خان صاحب بدهند دیگر که بعد مسهلات با پیچش باشد ریشه خطمی چار ماشه

بهدانه سه ماشه اصل‌السوس چار ماشه خيارين كوفته شش ماشه جوشانيده شربت بنفشه چار توله دهند غذا شله باز گل بنفشه شش ماشه تخم كنوچه چار ماشه جوشانيده شيرهٔ مغز تخم هندوانه شش ماشه شربت نيلوفر دو توله بارتنگ چار ماشه پاشيده بدهند باز شيرهٔ خرفه شش ماشه لعاب گل خطمی چار ماشه لعاب اسپغول شش ماشه نبات يک توله كتيرا ماشه سوده پاشيده دهند باز شيرهٔ خار خسک شش ماشه شيرهٔ خار شتر چار ماشه ريوند چينی سوده پاشيده ماشه افزايند باز شيرهٔ خيارين شيرهٔ باديان شيرهٔ كاسنی لعاب بهدانه نبات باز پر سياوشان سنبل‌الطيب قصب الزريره هر يک چهار ماشه شاهتره تخم كاسنی كوفته هر يک شش ماشه اصل‌السوس مقشر كوفته چار ماشه جوشانيده شربت بزوری باز گاهی شورهٔ قلمی سوده ماشه پاشيده و گاهی ريوند چينی سوده پاشيده همراه شيرجات مثل شيرهٔ باديان شيرهٔ خار شتر هر يک چار ماشه شيرهٔ خيارين شش ماشه شربت بزوری دو توله و گاهی همراه شير چهال تا سه توله بدهند ديگر كه با تقاطر بول و مر و فربه پيرانه سال باشد باديان چار ماشه تخم خربزه شش ماشه خار خسک شش ماشه زيرهٔ سفيد سه ماشه جوشانيده باشد دو توله دهند **ذكر ادويهٔ مفرده** نافع سوزاک بگيرند نشاسته دو توله و در يک پياله از آن بنوشند و يک پيالهٔ آب ديگر در آن اندازند و بعد سه چهار گهتری يک پيالهٔ ديگر از آن بنوشند و يک پيالهٔ آب ديگر در آن اندازند و باز به دستور بنوشند و عوض او پيالهٔ آب در دوا اندازند و همچنين تا قريب دو پهر بيخ شش مرتبه بنوشند و در آخر پياله باقی دوا بياشامند و بعد دو پهر غذا بخورند بهر تنقيه چرک قرحه به ادرار معمول حكيم وارث علی خان است بعد از آن سفوف مدمله استعمال كنند ديگر كونپل كيكر از نيم درم تا دو سه درم به آب شيره برآورد و يا شكر يا آبی شكر بنوشند در دو هفته فائده كند و اگركوكهر و خرد افزايند قويتر گردد و اگر آن را خشک كرد با گوكهر و نبات آميخته با هم كوفته با شير ماده گاو خورند نفع كلی نمايد و صاحب مجربات گويد كه اگر برگ نورستهٔ به بول سه توله شب تر كرده صباح ماليده صاف نموده دو توله روغن زرد گرم كرده آميخته بنوشند و روز دوم به دستور استعمال كنند و روز سوم روغن موقوف كنند و تا چهار پنج روز به عمل آرند برای دفع سوزش و اندمال قرحه طرفه چيزی است مجرب

لیکن اول شکم نرم می‌کند دیگر برگ نازک سپستان مانند بنگ سائیده نوشیدن خیلی مفید است و یا پنجدانه نرملی گرفته هر دانه را سه چهار پاره کرده شب در آب خیسانیده صبح فرو برند و آب آن بنوشند تا هفت روز و یا شیرهٔ چهال فالسه یک توله در آب کشیده نبات یک توله داخل کرده بنوشند و خیسانیده آن نیز معمول است و چهال سنیهبل ترکرده نوشیدن نیز مفید است دیگر کونپل درخت بزور سایه خشک کرده سائیده جامه بیز نموده برابر شکرتری خام مخلوط کرده موافق مزاج یا بسی شیر گاو نهار بخورند تا هفت روز که مجرب است و یا شیره انار خام یک عدد در آب برآورده بنوشند همین طور تا سه روز دیگر گل کز هل روز اول یک عدد با یک بتا سه بخورند و هر روز یکی افزایند تا چهار روز و از روز پنجم یک یک کم کنند تا یک عدد ماند سوزاک دفع گردد و یا تخم تاج خروس که هندی کلفه گویند سه درم باریک سائیده در نیم آثار شیرهٔ آمیخته شب در ماهتاب داشته به شکر شیرین کرده صبح بخورند و یا کونپل پلاس خشک کرده و گوند و پوست بیخ و گل آن کوفته بیخته برابر شکر آمیخته دو مثقال هر روز به شیر گاو خورند که مجرب است دیگر کباب چینی یک درم باریک سوده در جغرات ماده گاو که در پارچه بسته آب او دور نموده باشند به قدر حاجت گرفته دوای مذکور آمیخته به طریق چینی خورند در دو هفته صحت شود مجرب نوشته و بعضی نباب برابر کباب چینی آمیخته نه ماشه بالسی شیر گاو می‌خورانند تا یک هفته و از غذای شور و حریف پرهیز میکنانند و اگر صمغ سهجنه به قدر توله هر صبح سائیده با دوغ گاو خورند تا هفت روز مزاج بارد نافع بود دیگر پوست درخت انبه از بالا خراشیده و نیم‌کوفته شب درآب پا و آثار تر سازند و صبح سائیده صاف نموده بنوشند تا یک هفته نافع است و در بیاض استادی مرحوم مرقوم است که پهکری بریان یک ماشه صبح با شیر گاو بخورند و از ترشی و بادی پرهیزند و یارال یک درم تا دو درم کوفته شکر آمیخته اول بخورند بعده در سه پاو شیر گاو یک اثار آب آمیخته بنوشند به دفعات و وقت سه پهر گلتهی برنج با روغن زرد بخورند و بعضی خوردن رال تا یک توله با جغرات چکهٔ چکیده آمیخته تا هفت روز و غذا خشکه با جغرات یا شیر مجرب نوشته دیگر شاخ گاو یک عدد بر ماده نموده به روغن زرد آمیخته فتیله ساخته در سفال گلی روشن نمایند و کاجل آن گرفته در چشم کشند سوزاک دور شود و در بیاض مجربی نوشته که برادهٔ شاخ گاومیش جوان در

پارچه فتیله کرده به روغن سرشف چراغ افروخته بر رکابی گلی قدری گل باریک مالیده کاجل بگیرند اول هفت جلاب سوزاک گرفته یک دو روز مهلت داده کاجل مذکور از میل در چشم کشند و چهار گهری شمع یا چراغ پیش نظر داشته آن را بخور به بینند بعده بخسپند صبح او را له شود و سوزاک جدید و قدیم دفع گردد دیگر برگ خیلی سفید گرفته در آب بجوشانند وقتی که نیم گرم بماند قضیب در آن گذارند به قدر نیم ساعت بعده در همان ظرف بول کنند و در یک روز سه مرتبه تکرار عمل نمایند که نفع تمام می‌دهد و اگر برگ نیب هم افزایند بهتر بود و ایضاً در تربوز مقور آلت در آورده بول کردن نافع است وکذلک در کدو و خیار دیگر پوست درخت گولر پا و آثار در سایه خشک نمایند و باریک سائده یک توله از این در پا و آثار شیر بز آمیخته هر صبح بنوشند و در غذا از اشیای نمکین و تیز پرهیز کنند در یک هفته صحت شود و به تجربه رسیده دیگر چویهٔ بهروزه یک دو قطره دور بتاسه نهاده بخورند یا در شربت شکر آمیخته بنوشند سوزاک کهنه را مجرب است و بعضی چویهٔ لوبان به دستور خوردن نافع نوشته و یا برگ ادمر سبز یک توله در آب شیره برآورده قدری شکر با نبات آمیخته بنوشند و نوشیدن برگ بیکل به دستور نافع سوزاک و ممسک منی است دیگر رسوت نگرکوئی نه ماشه اگر مزاج حار باشد در گلاب در نه در آب پاو آثار تر کرده شب در شبنم گذاشته صبح زلال آن بنوشند و از دردی اوزراقه گیرند که مجرب و بیعدیل است و یا بپهلی به قدر دو توله در آب تر سازند و صبح صاف کرده قدری شکر آمیخته بنوشند که نافع سوزاک جدید است و ایضاً برگ سداسهاگن یک توله در آب تر نموده به دستور نوشیدن دیگر کهلی تخم کتان یک دام جوکوب کرده شب در آب تر نمایند و صبح آب صاف آن بنوشند نافع بود و یا مرمکی هشت دانگ در آب تر کرده نگهدارند و صبح آب صاف آن با قدری نبات شیرین کرده بنوشند و یا ریه گاو در آن یک توله شب تر کرده صبح آب صاف آن بنوشند و یا سنکهاهولی جوش داده بنوشند و یا بیخ کاه کاندروز هفت پیاله آب بجوشانند چون یک پیاله بماند صاف نموده بنوشند تا سه روز دیگر گویند که دال نخود نیم پاو در اندکی آب چندان بسایند که مثل نشاسته گردد پس در هفت آثار آب بیامیزند و از صبح نوشیدنش آغاز کنند و چهل قدمی کرده باشند حتی که آن تمامی آب به دفعات تا شام تمام گردد و بعده خشکه با دوغ چکه یا شیر گاو بخورند و بخسپند صبح اثری از مرض نماند و قرحه را در یک

روز التیام دهد و اگر چه کهنه باشد و از علاج آن درمانده باشند زائل کند مجرب است دیگر برگ کهرنئـی را در آب شب تر کنند و صباح مالیده صاف نموده نبات دو توله حل کرده بنوشند نافع بود و ایضاً گلوی سبز ده درم نیم‌کوفته به آب جوشانیده به دو درم عسل بدهند و یا بتاسه دو عدد گرفته در آن شیر بز پر کنند و صبح میخورده باشـند تـا سه روز و یا جونک که نهالی است مشهور و در برسات می‌روید برگ و ثمر آن به قدر یک توله گرفتـه در آب شـیره کشیده با قدری شکر بنوشند دیگر جواکهار هفت ماشه با دوغ گاو بنوشند مفید بود و یـا گنـده بهـروزه بـه قـدر دو سرخ در قدری قند سیاه پیچیده بخورند و بالای آن قدری جغرات در آب حل کرده بنوشند و یا قدری بـرگ سـرس به آب سائیده صاف نموده به قدری شکر آمیخته بنوشند و اگر افشردهٔ طحلب یعنی کائی قـدری در لعلیـل چکاننـد نافع بود **ذکر ادویهٔ مرکبه** که در سوزاک مستعمل است چون در علاج سوزاک اول استعمال ادویهٔ مدره برای تنقیهٔ قرحه می‌کنند و اطبای هند آن را اندری جهار و اندری جلاب می‌گویند لهـذا اولا بعـض نـسخ آن مرقـوم مـی‌شـود چنانچه این نسخهٔ آن منقی قروح آلات بول از مادهٔ حصات و ریم و نافع سوزاک حدیث و قدیم و زنانی را که در ایام حیض معتاد به درد باشند مفید شورهٔ قلمی ریوند خطائیهر یک هفت ماشه جواکهار شش ماشه زیرهٔ سفید سه نـیم ماشه شکر سفید برابر خوراک هفت ماشه ایضاً اندر جو شیرین جواکهار زیرهٔ سفید شورهٔ قلمـی خـار خـسک ریونـد چینی هر یک یک توله طباشیر نیم‌توله همه را کوفته سفوف کرده هفت ماشه بالسی شیرگاو اسـتعمال کننـد ایـضاً شورهٔ قلمی زیرهٔ سفید کباب چینی الایچی کلان هر واحد یک توله باریک سائیده بالس شیرگاو بخورنـد و سـه روز سه جلاب کنند و ایضاً زیرهٔ سفید کچلون هر دو برابر سفوف کرده یک کف دست بالسی شیر گاو نهار بخورند همین طور تا سه روز کمال پنج روز ایضاً بهکری شش ماشه سنگ جراحت شش ماشه هر دو را خوب باریک نموده در دوغ ماده گاو دو آثار انداخته تمام روز بنوشند ونان بی نمک خورند با روغـن بـسیار و بعـد جـلاب ایـن سـفوف بخورنـد موصلی سیاه و سفید اسگند ناگوری بیجبند تال مکهانه همه برابر شکر هم وزن ادویه سفوف کرده یک کـف دسـت همراه پا و آثار شیر ماده گاو بخورند ایضاً بابت مرزاشیر بیگ گیر و گوالیاری ریوند چینی هر یک یک فلـوس شـورهٔ

قلمی نیم فلوس زیرۂ سفید آمله هر یک ربع فلوس همه را باریک سائیده سه پری بندند و یکی هر روز بالسی شـیر ماده گاو که یک آثار شیر و یک پا و آب باشد بخورند بعده سه روز این تبرید بنوشند اصل‌السوس خس صندل سفید آمله کشنیز هر یک هفتده ماشه الایجی خرف شش ماشه مغز کنول کئه یک توله مصری شش فلوس کوفته بیختـه سه حصه نموده یک حصه را شربت نموده بنوشند بعد چهار گهری لسی شیر بـز بنوشـند بعـد از آن ایـن بچکـاری بگیرند هلیله بلیله آمله هر یک یک‌نیم توله جوشانیده صاف نموده نیله تهوتهه یکماشه سائیده آمیخته تا هفـت روز به عمل آرند بخور که مجرب نوشته برگ نیم برگ سنبهالو هر یک سه توله در یک آثار آب جوش داده بهپاره گیرد و هرگاه آب به سردی گراید حشفه در آن گذاشته بول کند در چند عمل ورم تحلیل گـردد و سـوزش و شـدت درد زائل شود ایضاً دافع سوزش و حبس بول بادیان یک دام خام اصل‌السوس یکدام گل معصفر چهـار دام در پـنج سـیر شاهجانی آب جوش داده هر گاه به نصف رسد به دستور بهپاره بگیرند و بول کنند و چند روز به عمل آرند تبرید که نافع سوزاک و سوزش بول است لعاب بهدانه سه ماشه شیرۂ خار خسک شیرۂ بادیان هر یک چهار ماشه شیرۂ تخـم کاسنی شش ماشه نبات یک نیم توله ایضاً شیرۂ خار خسک شیرۂ تخم خربزه هر یک شش ماشه لعاب اسـپغول نـه ماشه گلاب دو توله نبات یک‌نیم توله ایضاً که در هفته به کندلعاب اصل‌السوس شیرۂ بیخ کیلـه شـیرۂ بـیخ فالـسۂ شیرین شیره تخم خیارین از هر یک یک توله نهار بنوشند ایضاً برای سوزاک و کسی کـه از گرمـی آتـشک منـی او سوخته باشد به منزلۂ آب حیات است بهدانه سه ماشه شب در آب تر کرده صبح لعاب آن گرفته با سه ماشه روغـن بادام شیرین بنوشند ایضاً که مصفی خون نیز هست پوست هلیلۂ زرد دو توله در آب شاهترۂ تازه شـب خیـسانیده صبح صاف نموده شکر سفید سه توله داخل کرده بنوشند ایضاً ستاور و پوست نخود شب در آب تر کرده صبح صاف نموده بنوشند ایضاً برای سوزاک کهنه بابت حکیم شاه مرزا خار خسک پنج ماشه شورۂ قلمی یک ماشه گل ملتـائی زیرۂ سفید برگ بثول هر یک دو ماشه در آب سائیده بنوشند ایضاً که سوزاک و سیلان منی را مجرب است کـشنیز خشک بادیان هر یک دو مثقال کوکنار نیم مثقال تا یک مثقال هر سه را جوکوب سـاخته در سـفال آب نادیـده بـا یک‌نیم پا و آب شب تر نمایند و صبح بی مالیدن صاف نموده بنوشند تا یک هفته ایضاً که بی نظیر است نخود سیاه

گیر و هر یک یک توله هر دو نیم‌کوفته در یک‌نیم پا و آب تر کرده نگهدارند و صبح سائیده در همان آب صاف نموده بنوشند و در رفع سوزش و اصلاح قرحه به تجربه رسیده و اگر خواهند یک توله نبات داخل کرده بنوشند ایضاً برگ حنا آمله زیرهٔ سفید کشنیز خار خسک هر واحد یک توله نیم‌کوفته شب تر کنند و صبح صاف نموده یک توله شکر آمیخته کتیرا سه ماشه سوده اول بخورند و بالای آن دوا بنوشند ایضاً نخود مقشر نیم رطل گل نیسو زیرهٔ سفید هر یک دو دام همه را هشت پاس در یک آثار آب تر کنند و به قدر نیم پا و صبح خورند و همین قدر شام و هرگاه آب کم شود دیگر اندازند حبوب و بعض ادویهٔ هندیه گنده بهروزه نشاسته مساوی گرفته حبها به قدر نخود کلان سازند روز اول هفت حب بخورند و هر روز یک حب زیاده کنند تا چهار ده روز بالای آن لعال اسپغول نوشیده باشند مجرب است دیگر است بهروز برابر آن کتیرا و نخود بریان مقشر سائیده به قدر نخود حب بسته یک دو حب به شیرهٔ خار خسک بخورند که آزموده است دیگر درخت پیا باتسه خر بسوزانند و خاکستر آن به آب کثیرا آغشته به قدر نخود حب سازند و یک عدد صبح به آب گل خیرو که شب تر کرده باشند بخورند دیگر پکهان بید دارفلفل الایچی سفید هلیله ملیله آمله پنج درم سلاحبیت سه درم کوفته بیخته به آب باربکاین یا شیرهٔ بکاین یا شیرهٔ برگ آن سحق بلیغ نموده حب‌ها سازند و یک درم بخورند و هر گاه از احلیل همچون پردهٔ عنکبوت بیرون آمدن گیر و ترک کنند ایضاً ست گلو پهکری هر یکدو توله شورهٔ قلمی الایچی هر یک یک توله سفید نیم توله در قند سیاه به قدر نخود حب‌ها بندند و از سه حب شروع نمایند و هر روز یک اضافه نموده تا به هفت رسانند بعد از آن هفت حب هر روز میخورده باشند حب مومیائی برای قرحهٔ قضیب و مثانه و ادرار بول و رفع ضعف از افراط جماع و آوردن نعوظ بسیار و ازالهٔ سرفه و امراض صدر و ریه و تقویت معده و اعضای رئیسه و اخراج ریاح بارده ودفع درد استخوان مجرب بعضی احباست مومیائی جدوار ریوند چینی هر یک سه سرخ طباشیر صمغ عربی کندر گل ارمنی هر یک چهار سرخ مغز تخم خیار مغز تخم خربزه هر یک هفت سرخ مغز بادام هشت سرخ شکر سفید هم وزن ادویه کوفته بیخته به گلاب حب سازند همه سه خوراک است دوائی که درابتدا انفع است کبابهٔ چینی سنگ جراحت سوده بلع نموده بالایش شیرهٔ خار خسک در آب کشیده شربت بزوری بارد حل کرده بنوشند دیگر خارخسک گلوی سبز

جوکوب نموده در چهار کوزۀ آب بجوشانند هر گ اه نیمه بماند صاف نموده شکر سفید چهار درم داخل کرده بخورند و قلعی کشته همراه این جوشانده یا همراه شیرۀ کونپل به بول نفع عظیم می‌کند دیگر پوست درخت نیم تازه بست و پنج ماشه الایچی سفید دو ماشه هر دو را در یک آثار آب بجوشانند تا سوم حصه بسوزد صاف نمود و ریوند چینی یک ماشه سوده پاشیده و بنوشند دیگر برگ به بول زیرۀ سفید شکر سرخ شب در آب تر کرده صبح مالیده صاف نموده بنوشند دیگر کتیرا ملتهی بحبیسارد ارهلد شب تر کرد صبح صاف نموده بنوشند دیگر در شیر میش پا و آثار دو لیمو افشرده بنوشند بعده ریه پا و آثار قند سیاه کهنه یک‌نیم پا و در بلوچه انداخته سه روز در سایه نگهدارند و به قدر یک پیاله صبح هر روز خورده باشند دیگر است سلاحبیت کهنۀ مصری سائیده سه سه ماشه با شیرۀ تخم خیارین صبح و شام تا یک‌هفته خورده باشند دیگر گوکهر و طباشیر نبات مساوی یک کف دست صبح با شیر گاو نیم پا و بخورند دیگر ستاورتج کوگهر و تال مکهانه بیجبند نبات مساوی سائیده هر روز یک کف دست به آب گرم بخورند غذا کهچری بی نمک دیگر ریوند خطائی آملۀ منقی هر یک دو ماشه شورۀ قلمی یک ماشه نبات دو ماشه کوفته بیخته سه حصه نموده یک حصه با دوغ گاومیش میخورده باشند و دیگر دانۀ هیل پکهان بید گوکهر و زعفران نمک سنگ مغز تخم خیارین سلاجیت همه برابر کوفته بیخته از دو ماشه تا سه ماشه به آبی که در آن برنج سائهی تر نموده باشند بخورند ایضاً پهلی به بول نیم دام ریوند چینی یک دام مصطگی یک ماشه مجموع را میده کرده پنج پری ساخته همراه لسی شیر گاو بخورند و از گوشت ونمک و ترشی پرهیزند دیگر گل نیسو لاکهه درخت ببر شکر کهنه هر یک یک دام کوفته بیخته چهار حصه نموده یک حصه اندازند و باقی را با لسی شیر گاو که دو حصه آب و یک حصه شیر باشد بخورند مجرب است دیگر کندر سنگ جراحت رال مصری هر واحد دو تولـه کوفته بیخته چهارده خوراک نمایند و به لسی شیر بخورند دربند کردن ریم و دفع سوزاک بی نظیر است و اگر پهکری گیرد هر واحد یک درم پهکری را بریان کرده و هر دو سائیده و شکر برابر آمیزند و سه چهار ماشه هر روز به شیر گاو خورند به دستورنفع بخشد دیگر سرداله تخم تاج خروس هر یک شش دام کوفته شکرتری مساوی آمیخته چهارده خوراک سازند و یک صبح و یکی شام به آب سرد بدهند مجرب است دیگر چوب میده کته گوند گوکهر و

شکر سرخ برابر سائیده نه ماشه با پاو آثار شیر گاو بخورند که سیلان منی را نیز نافع است و دیگر طباشیر شورهٔ قلمی دانهٔ الایچی کلان مساوی کوفته بیخته شش ماشه به آب برنج ساتهی خورده باشند و از ترشی و شیرینی پرهیز کنند و یا جواکهار سه ماشه ملتهی نه ماشه کوفته بیخته سه خوراک کنند و هر روز یکحصه با شربت نبات بخورند دیگر گل نیسو کباب چینی الایچی کلان اصل‌السوس هر یک پنج تا تک جواکهار شورهٔ قلمی هر یک یکتانک کشنیز زیرهٔ سفید برگ حنا آملهٔ منقی هر یک دو نیم تانک نبات سی و دو تانک جوکوبنموده هر روز پنج تانک از این در یک پا و آب تر کرده صبح مالیده صاف نموده بنوشند دیگر پوست هلیله یک دام پوست بلیله دو دام آمله سه دام هلد سرخ بلند و هر یک دو دام همه را جوکوب کرده هفت حصه ساخته هر روز یک حصه را شب در آب خیسانده صباح مالیده صاف نموده بنوشند و دیگر زیرهٔ سفید کشتهٔ شاخ گوزن نبات سفید هر یک یک توله باریک سائیده هفت حصه سازند و یکی از این هر صبح با شیر تازهٔ گاو یا گوسفند بخورند که برای قرحه و بول‌الدم مجرب است و غذا قورمه با نان گندم خورند **دوائیکه** در ازالهٔ قرحهٔ کهنه معمول است زردچوب آملهٔ مقشر مساوی کوفته بیخته برابر هر دو شکر سفید آمیخته هرروز از هفت ماشه تا یک توله به آب بخورند درد و ماه سوزاک سالها برطرف شود و اگر بسیار کهنه نباشد یک هفته کافی است و بعضی عوض شکر هر روز یک توله شهد با یک توله دوای مذکور آمیخته تا هفت روز و زیاده می‌دهند و شاشیدن خون راهم مفید می‌افتد و بعضی زردچوبه نیم توله و آمله یک توله نیم‌کوفته شب به آب تر کرده صبح آب صاف آن گرفته عسل دو توله آمیخته می‌نوشانند و جهت سوزاک کهنه و بول‌الدم مفید می‌شود ایضاً گویند که این دوا سوزاک را در یک روز زائل کند تخم خیارین شش ماشه پکهان بید گندهک آمله سار هر یک سه ماشه ست سلاجبیت آفتابی چهار ماشه جوکوب ساخته در سه پاو آب بجوشانند چون نیم پاو کسری زیاده بماند صاف نموده یک‌نیم توله شهد آمیخته بنوشند تا سه روز مجرب است و چیزی شور و تیز و ترش و بادی نخورند **زروقات** اگر پهتکری یک توله نیله تهو تهه شش ماشه هر دو را خوب سوخته سوده در یک آثار پاو بالا آب انداخته در شیشه کنند و چهار پنج گهتری بجنبانند که خوب حل شود بعد از

آن هر روز پنج شش دفعه استعمال نموده باشند برای قرحهٔ جدید و قدیم سوزاک بیعدیل و همواره معمول است و اگر مرو و دوای مذکور را جوشانیده به عمل آرند نیز اولی است و گاهی یک توله کات سفید در این مطبوخ اضافه کرده می‌شود و اگر درد زیاده شود شیر زن چکانند **ایضاً** اگر کات هندی سه جزو توتیای سبز یک جزو توتیا را سوخته هر دو باریک سوده در آب حنا یا لعاب اسپغول مخلوط ساخته ساعتی بجنبانند تا اثر و دوا در آب خوب سرایت کند و به مرزقه دو سه دفعه هر روز به عمل آرند اغلب که به روز سوم حاجت نشود ایضاً پوست هلیلهٔ زرد و پوست بلیله آمله هر یک بست و یک ماشه توتیای سبز یک‌نیم ماشه همه را درد و آثار آب در آوند گلی نو تر کرده صبح بجوشانند هر گاه نصف آب باقی ماند مالیده صاف نموده در شیشه نگاهدارند و هر روز چهار پنج مرتبه به عمل آرند و گاهی بدون توتیا نیز مفید می‌شود و در بیاض والد مرحوم مسطور است که اگر صرف هلیلجات را بـه دستور جوشانیده صاف نموده سنگ جراحت مرداسنگ هر یک شش ماشه سائیده آمیزند و به کار برند نیز مفید است و از لحوم و حموضات و اغذیهٔ حاره اجتناب کند و اگر نافع بین نشود در ترکیب اول چهار سرخ شکار زیاده نمایند و اگر اول خون آرد و ورم کند کز وسواس ننمایند که روز سوم صحت کلی می‌شود و اگر وزن هلیلجات مذکوره هر یک یکدام بگیرند و بادیان یک دام کشنیز خشک یکدام افزوده به دستور تر کرده بجوشانند و صاف نموده نیله تهوتهه یک ماشه پاو بالا سوخته و مرداسنگ چهار ماشه سفیدهٔ قلعی چهار ماشه باریک نموده مخلوط سازند نیز مجرب است و اگر سرمهٔ اصفهانی و رسوت هرواحد چهار ماشه عوض مرداسنگ کنند نیز مفید است **ایضاً** گل ارمنی دم‌الاخوین انزروت سفید سفیدهٔ کاشغری سنگ جراحت رسوت کتهه سفید کافور هر یک سه ماشه مرداسنگ نیله تهوتهه برشته هر واحد یک ماشه باریک مثل سرمه سائیده دارند و قدری از آن گرفته به لعاب اسپغول حل کرده در روزی سه چهار مرتبه بچکاری گیرند که مجرب است **ایضاً** رسوت یک توله کتمهٔ سفید شش ماشه افیون یک ماشه در آب یک آثار یک شب تر کرده صاف نموده کافور سکپور پهتکری بریان نیل تهوتهٔ برشته هر واحد یک ماشه باریک سائیده آمیخته هر روز سه چهار مرتبه به کار برند که بی نظیر و مجرب است ایضاً گل ارمنی سفیدهٔ

کاشغری هر واحد یک توله افیون نه ماشه نیله تهوتهه سوخته شش ماشه همه را باریک سائیده در شیر دختر یا شیر خر یا در آب حل کرده هرروز چهار دفعه بچکاری گیرند ایضاً سهاگهٔ بریان چهار ماشه شب یمانی بریان شش ماشه نیله تهوتهه بریان دو ماشه گیر و یک‌نیم ماشه کوفته بیخته دو پری بسته نگاهدارند یک پری در یک سیر آب انداخته در شیشه کرده خوب بجنبانند و شب در شبنم گذاشته صبح به کار برند و روز دوم پری دوم در نیم آثار آب انداخته مخلوط نموده به عمل آرند در دو روز شفای کلی می‌شود **ایضاً** مجرب توتیای سبز سه ماشه سوخته گیر و نیل بری هر یک شش ماشه خر مهره دوازده عدد کوفته بیخته در نیم آثار آب حل کرده بچکاری سازند **ایضاً** تر همپا نیم پا وتوتیای سبز دو ماشه طباشیر دو ماشه اول ترپهله را در دو آثار آب خیسانیده بجوشانند تا به نمیه آید پس طباشیر و توتیا سوخته حل کرده تا سه روز به کار برند **ایضاً** حضض مکی سنگ جراحت سفیدهٔ کاشغری گیر و مرداسنگ پهتکری خام مساوی سائیده به قدر دوماشه در سه چهار توله آب ساده یا آب دوغ یا گلاب حل کرده پچکاری دهند غذا شیر و برنج با شکر و در تکملهٔ هندی انزروت عوض گیر وست و وزن هر یک دو ماشه و نیله تهوتهه ربع ماشه به جای پهتکری نوشته **ایضاً** برگ نیب برگ بکائن برگ حنا برگ مکو مع شاخ پوست هلیلهٔ زرد و پوست بلیله آمله هرواحد نیم پاو درنیم آثار آب بجوشانند هر گاه نصف بماند فرود آورده بیالایند و از پارچه گذرانیده گل ارمنی طباشیر هر یک شش ماشه سنگ جراحت دوتوله نیله تهوتهه چهار ماشه کوفته بیخته آمیزند و در شیشه نگهدارند وقت حاجت به قدر دوسه ماشه رسوت در آن حل کرده پچکاری دهند ایضاً رسوت یک دام توتیای هندی مرداسنگ هر یک سه ماشه سائیده در شیشه اندازند و نصف شیشه از آب پر کرده تا سه روز در آفتاب و شب در شبنم بدارند و چهار گهتری حرکت داده باشند روز چهارم به عمل آرند و این سفوف هر روز بخورند تج بیجبند چنیا گوند پکهان بید موچرس اسپغول مساوی سوای اسپغول همه را کوفته بیخته برابر همه شکر تری آمیخته یک کف دست یا شیر گاو خام یا گاومیش پا و آثار بخورند **فائده** اگر کسی را برداشت تیزی ادویهٔ زروقات مذکوره نباشد یا در مزاج او حرارت بسیار بود از این نسخه به عمل آرند بگیرند خس نه ماشه گل سرخ یک‌نیم توله

پوست انار یک‌نیم توله شهد یک‌نیم توله جو مقشر سه توله همه را در آب یک آثار پا و بالا بجوشانند هر گاه پـا و آثار آب بماند صاف کرده و مرداسنگ پهتکری ؟ هر یک دو ماشه کافور دو سرخ مرمکی دو ماشه سائیده آمیزند و به عمل آرند دیگر سفیدهٔ کاشغری کندر انزروت سفید صمغ عربی نشاسته دم‌الاخوین برگ نیب همـه مـساوی کوفتـه بیخته در آب برگ نیب گولی بسته نگاهدارند و به شیر دختران یا شیر خر یا شیر بز سائیده دو چهار مرتبه هـر روز به عمل آورده باشند و دیگر گلنار فازی گل ارمنی کندر کدوی سوخته موی سوخته انـزروت شـب یمـانی نـشاسته صمغ عربی مرداسنگ سنگ جراحت دم‌الاخوین سفیداب هر یک دو ماشه همه را مثل سرمه سوده قـدری از آن در شیر دختران حل نموده بچکانند دیگر شیاف ابیض مغز تخم خیار مغز تخم کدو دم‌الاخوین شادنج مغسول مـساوی باریک سائیده با شیر عورت مکرر سحق نموده در مجرای بول چکانند دیگر کتیرا سه ماشـه سـنگ جراحـت چهـار ماشه افیون یک ماشه گیر و چهار ماشه پهتکری سه ماشه رسوت نگرکوئی شش ماشه اسپغول یکتوله اول کتیـرا را در آب حل کرده از پارچه گذرانیده و لعاب اسپغول برآورده آمیخته ادویـهٔ دیگـر کوفتـه بیختـه آمیختـه پچکـاری نمایند و باید که رسوت را جدا در آب حل کرده صاف نموده داخل سازند تا سوزش نکند دیگر حـضض و پهلـی بـه بول هر واحد یک دام هر دو نیم‌کوفته در سه پاو و آب تر نمایند ودر شیشه دارند صـبح آب صـاف او گرفتـه صـمغ عربی دم‌الاخوین افیون نشاسته هر واحد سه ماشه سفیدهٔ کاشغری مغسول چهار ماشه کتیرا دو ماشه کوفتـه لعـاب اسپغول سه ماشه روغن گل سهاشه شیر دختر یک دام آمیخته زروق نمایند دیگر هلیله بلیله آمله هر واحد یک توله در آب سه پا و یک شبانه روز تر کرده صاف نموده در بوتل اندازند و گل ارمنـی دم‌الاخـوین انـزروت سـفید رسـوت سفیدهٔ کاشغری کتیرا نشاسته مرداسنگ کاغذ سوخته نیل ولایتی کافور هـر یـک یـک ماشـه مثـل سرسـه باریـک سائیده آمیزند و خوب حرکت دهند و پچکاری گیرند و هنگام استعمال خوب جنبانیده به عمل آرند که مجـرب بـلا تخلف است دیگر گل سرخ سه توله پوست انار تخم سرو هر یک شش ماشه پهتکری نیم سرخ برگ مورد سه ماشـه همه را در یک‌نیم پاو آب بجوشانند چون به نصف رسد صاف نموده دم‌الاخوین شش ماشه سـوده مخلـوط کـرده در شیشه نگاهدارند و هر روز قدری از آن در پچکاری انداخته استعمال نمایند دیگر کافور رسوت هرواحد هفـت ماشـه

گرفته رسوت را در آب خیسانیده مالیده و صاف نمایند و در شیشه بدارند و کافور سوده آمیخته زروق بگیرند از سه روز تا هفت روز و هر روز پوست خشخاش یک توله ریشه خطمی دوتوله در اب تـر سـاخته صـاف نمـوده بـا نبـات شیرین کرده بنوشند مجرب است **دیگر** در سوزاک کهنه شیاف ابیض ساده یا افیونی سوده در روغن وپودار آمیخته مکرر به مرزقه استعمال نمایند که از معمولات و مجرب به مرات است و یا دیکامالی یک توله در روغن تلخ سه توله پخته صاف کرده بدارند و قدری از این روغن به عمل آرند و استعمال روغن لسان‌الکلب و یا زبان سگ سوخته سوده در زروق مناسب آمیخته نیز معمول را قم‌ست و به زودی التیام قرحه می‌نماید **سفوفات** بگیرند الایچـی خـر و مـع پوست و مغز تخم پز و به و جواکمار و ریوند چینی هر یک نیم دام و کوفته بیخته همراه دوغ تا هفت روز بخورند و بعد از آن این سفوف برای بند کردن ریم به عمل آرند ثعلب مصری شقاقل سریش ماهی سورنجان شیرین هـر یـک نیم دام سائیده پنج خوراک سازند و با شیر ماده گاو خورند و در غذا لحم بخورنـد ایـضاً کـه همـواره معمـول اسـت سنگ جراحت بیجنبد تال مکهانه گوکهر و تخم خرفه کتیرا گوند چنیه برابر کوفته بیخته همراه لسی شیر بـه قـدر یک توله هر روز بخورند و گاهی دانهٔ الایچی کلان و گل ارمنی و تخم سروالی نیز داخل کرده می‌شود ایضاً که برای اندمال قرحه مجرب گویند کتیرا دم‌الاخوین گل ارمنی طباشیر رب‌الـسوس گـل مختـوم گلنـار حـب کـاکنج تخـم خشخاش هر یک دو ماشه نشاسته مغز تخم خیارین مغز تخم خرپزه خرفهٔ مقشر هر واحد سه ماشـه ریونـد چینـی یک ماشه کوفته بیخته سفوف سازند و گاهی گل مغزه و مغز تخم کدو و عوض گل مختوم و گل ارمنی داخل کـرده و سوای ریوند چینی وزن همه ادویه سه سه ماشه گرفته ایضاً این سفوف سرخ نسخهٔ مطـب سـت سـتِ گلـو سـتِ سلاحبیت دانهٔ الایچی کلان کهربای شمعی بیجبند گجراتی صمغ عربی کبابهٔ چینی گل ارمنـی یـا گیـر و مـساوی کوفته بیخته به قدر هفت ماشه همراه شیر بز بخورند **ایضاً** ستِ گلوستِ سلاحبیت خار خسک طبـا شـیر سپـستان تال مکهانه دم‌الاخوین صدف سوخته مغسول کوفته بیخته هفت ماشه همـراه عـرق شـاهتره بخورنـد **ایـضاً** کـه در سوزاک جدید و قدیم و جریان ریم معمول است سلاحبیت ست گلوی تازه دانهٔ الایچی گلنار کتهٔ سـفید سپـستان

طباشیر خس همه برابر کوفته بیخته یک تانک بخورند و اگر سوزش بسیار باشد به آب کیله بدهند **ایضاً** بـه نـسخهٔ حکیم علوی‌خان پهتکری بریان گل ارمنی کاکنج کات سفید کز مازج گلنار رال مازو سبز هر یک سه ماشـه کوفتـه بیخته سفوف سازند و برابر مصری آمیزند و شش ماشه به آب نقوع نخود چهار دام در آب تر کرده خورنـد **ایـضاً** از حکیم واصل خان‌ست سلاحبیت آفتابی یک توله موصلی سیاه و سفید آمله هر یک نیم توله تخم سللی چهار ماشـه بیخ نیم ماشه کوفته بیخته سفوف سازند و هفت ماشه با شیرهٔ تخم خیارین وگوکهر و شـربت بـزوری بدهنـد ایـضاً مجرب میرزا سبحان بیگ چنیا گوند گوند به بول گوند انبه گوند و هوثعلب مصری تخم سللی پوسـت تخـم لـسوره بیخ بهندی هر یک یک توله تال مکهانه دو توله پهکری بریان یک توله شکر مساوی مخرج سنگ سـت حجرالیهـود تخم قلت گل ارمنی کتیرا نشاسته تخم خرفه مغز تخم خیارین مغز بادام دانه قاقله زیرهٔ سفید ست سلاحبیت صمغ عربی ستاور هر یک یک توله طباشیر مغز تخم تربوز مغز تخم پزویه هر یک هفت ماشه بادیان دم‌الاخوین مغز تخـم خیار مغز تخم کدو هر واحد نه ماشه ثعلب مصری یک‌نیم توله پهکری بریان سه ماشه کوفته بیخته سـفوف سـازند ایضاً سفوف هندی نافع لاکهه درخت بیر گل نیسو هر واحد یک توله ست گلو ست سلاحبیت ریوند چینی طباشـیر هر واحد شش ماشه دانهٔ الایچی کلان جواکهار شورهٔ قلمی هر واحد چهار ماشه نبات چهار توله کوفته دو مثقال هر روز به آب سرد خورند ایضاً مجرب سمندر سوکهه هلیلهٔ سیاه مغز بیل پهلی به بول که ریزه و نازک باشـد مـساوی کوفته بیخته شکر به وزن مجموع آمیخته به قدر یک دام با نیم رطل شیر بز بخورند ایضاً مخترح حکیم خیرالله تال مکهانه بیجبند صمغ و هاک بادیان خار خسک کشنیز خشک تخم خرپزهٔ مقشر هر یک شش ماشه سفوف سـازند و شش ماشه همراه چهال فالسهٔ شکری دو توله که شب در آب تر کرده صبح مالیـده صـاف نمـوده شـربت بـزوری آمیخته باشند بخورند ایضاً از بیاض استاد مرحوم گوکهر و کشنیز خشک تخم کاهو مغز تخم کدو و گل سـرخ تخـم خشخاش طباشیر مساوی هفت ماشه به آب سرد بخورند ایضاً منه ست سلاحبیت پکهان بید ست گلو دانـهٔ الایچـی ثمر بکاین گوکهر و کوفته بیخته برابر نبات آمیخته با شیر بز یا گاو یا شیرهٔ خیارین یا خرفـه بخورنـد ایـضاً مجـرب

سنگ جراحت رال مصری هر واحد دو توله تال مکهانه گوکهر و سروالی هر واحد یک توله کوفته بیخته چهارده خوراک نمایند و به لسی شیر بز بخورند ایضاً که در بیاض مذکور از فرنگی منقول است مغز تخم انبلی مغز تخم ببول مغز تخم بکاین ومغز تخم لهسوره مغز تخم کونچ تخم او تنگن تخم تال مکهانه نربسی هر یک دو درم نبات سی و دو درم همه را جدا جدا سائیده آمیخته با شیر بز سیاه ناشتا بخورند تا دو هفته و از ترشی پرهیزند ایضاً که جهت سوزاک جدید و قدیم سیلان خون و ریم مجرب بلاتخلف نوشته شورهٔ قلمی دانهٔ الایچی کلان هر یک بست ویک ماشه باریک ساخته شش حصه کنند و تا سه روز همراه آب یک حصه صبح و یک شام بخورند و روز چهارم آبی که در آن برنج سرخ که بهندی سائهی گویند قدر دو سه دام تر کرده مالیده باشند بنوشند بلکه اگر برنج را هم به آب دیگر سائیده بنوشند بهتر باشد و روز پنجم و ششم نیز همین آب برنج باید خورد و غذا در آن شش روز و بعد از آن تا سه روز دیگر بی نمک و بی شیرینی سازند واز ترشی احتراز نمایند عجیب‌الاثر است **ایضاً** که جهت سوزاک مزمن نافع است خار خسک تازه پا و آثار در آفتاب خشک ساخته کوفته بیخته سروالی سنگ جراحت یک چهانک باقی به دستور **ایضاً** که حکیم مومن جهت قرحهٔ مزمن و آن‌که با تقطیرالبول و سلس‌البول باشد و برای ورود منی مجرب و بسیار مؤثر نوشته گل ارمنی کشنیز خشک صمغ عربی تخم حماض بریان کندر ذکر هر یک دو درم بلوط بریان ده درم شربتی دو مثقال به آب سرد **سفوفات قلعی** و بهروزه و شیاف و غیره بگیرند قلعی کشته دانهٔ الایچی خر و طباشیر کباب چینی هر واحد دو ماشه و کوفته بیخته سفوف سازند خوراک روز اول یک ماشه روز دوم یک‌نیم ماشه روز سوم دو ماشه همچنین تا یک درم افزوده با قدری آب یا با شیرهٔ ادویهٔ مدرهٔ مناسب مزاج بخورند مجرب است **ایضاً** که معمول حکیم شریف‌خان صاحب ست طباشیر سفید چهار ماشه دانهٔ الایچی خر و ست گلو کبابهٔ چینی هر یک دو ماشه قلعی کشته نیم ماشه ست سلاحبیت آفتابی سه ماشه کوفته بیخته با شیرهٔ تخم خیارین میخورده باشند همه یک خوراک ست همچنین هشت روز باید خورد و نزور اقم گرد و خوراک سازند بهتر است ایضاً که مجرب ح کیم ذکاوالله خان صاحب ست سروالی سنگارهٔ خشک و دوهی خر و گوند چنیه بهپلی

خار خسک دانهٔ الایچی کلان قلعی کشته کوفته بیخته نگاهدارند و نبات سفید همچند آمیخته به قدر شش ماشه یا دوازده دام شیر گاو فرو برند و یک نسخهٔ معمول ایشان در بحث جریان منی گذشت و بعضی گویند که اگر قلعی کشته و مصطگی هر واحد یک توله ثعلب مصری شش ماشه سفوف کرده هر روز سه ماشه با نیم آثار شیر مادهٔ گاو بدهند و غذا برنج دوال مونگ سازند سوزاک کهنه را مفید بود **ایضاً** سفوف مخترع حکیم احسن الله خان که مجرب است ست بهروزه ست سلاحبیت ست گلو قعلی کشته هریک یک توله مغز تخم خیارین مغز تخم نربوز تخم خرفه تخم خشخاش سفید تخم کاکنج دانهٔ هیل طباشیر سفید کباب چینی هر یک هفت ماشه همه را باریک سائیده شش ماشه به آب خالص و شربت بزوری یا بدرقهٔ دیگر بخورند **ایضاً** سفوف ست بهروزه که در سوزاک کهنه معمول است بهروزه تر پا و سیر گرفته گلوی خشک هفت توله اصل‌السوس چار توله سائیده و آمیزند و در صره بسته در آب به طریق مشهور چکانند و خشک کرده سائیده نصف وزن آن نبات سفید سوده آمیزند و از نیم درم تا یک درم نهایت یک مثقال همراه آب یا شیر با تبرید مناسب بخورند **ایضاً** بهروزه تازه در پوئلی بسته در میان دیگ گلی که نصف آن پر از آب باشد بیاویزند به نحوی که پوئلی آن پنج شش انگشت بالاتر از آب باشد و زیر آن تا یک پاس آتش ملایم نمایند بعده فرود آورده سرد کنند و آن‌چه در ته ظرف منجمد گردد برآورده سوده به قدر نیم ماشه تا یک‌نیم ماشه با هموزن آن اصل‌السوس مقشر سوده آمیخته با لسی شیر گاو بدهند و از ترشی و فلفل سرخ پرهیز ضرور است ایضاً بهروزهٔ موصوف و طباشیر و سنگ جراحت هر یک شش ماشه دانهٔ هیل دو ماشه گوکهر و یک توله سفوف ساخته پنج ماشه همراه شیرهٔ تخم خیارین شیرهٔ تخم خرفه هر یک هفت ماشه شربت نیلوفر دو توله داده باشند **ایضاً** ست بهروزه و آملهٔ خشک و قاقلهٔ کبار هر یک یک توله سائیده به قدر سه ماشه با لسی شیر گاو تازه ده روز صبح بخورند غذا شیربرنج **شیاف** که برای اندمال قرحهٔ سوزاک معمول ست سفیدهٔ کاشغری شسته کات سفید مرداسنگ توتیای سبز کافور هر واحد یک ماشه در آب درخت کیله صلایه کرده شیاف باریک ساخته در بحلیل نهند ایضاً توتیا مرداسنگ صبر کدو سوخته مس سوخته اقلیمیای مغسول گل قبرسی شادنج مغسول کندر انزورت

مازو گلنار شب یمانی اقاقیا زاج سوخته دم‌الاخوین گل سرخ اقماع انار ترش کاغذ سوخته مجموع یا هـر کـدام کـه میسر آید گرفته شیاف استعمال نمایند فتیله مخترع حکیم مومن به جهت سوزش بول و تنقیهٔ چرک و التیام زخـم به غایت مؤثر و مجرب است و جهت تواصیر نیز بیعدیل صبر زرد یک درم توتیای مغسول مرداسنگ سفید آب قلعی مغسول گلنار گل ارمنی هر کدام دو درم کدو سوخته موی سوخته کندر هر کدام یک درم افیـون نـیم درم همـه را باریک سائیده از حریر گذرانیده به آب کتیرا بسرشند و فتیله‌ها باریک ساخته در سوراخ قضیب بدارند قطور که برای قرحهٔ سوزاک مجرب حضض مکی تخم خرفه سفیدهٔ کاشغری در آب حل کرده در احلیل چکانند و در نسخهٔ دیگـر تخم کاهو مقشر و گل ارمنی به جای حضض داخل ست قرص که نافع است قلعـی کـشته سـت سـلاحبیت آفتـابی کتیرا گل ارمنی خشخاش سفید صمغ عربی مغز بهدانه مغز تخم خیارین خرفهٔ مقشر مغز تخم تربوز مغز تخم کـدو شیرین کوفته بیخته با لعاب اسپغول به قدر یک یک ماشه اقراص سازند و در سایه خشک نموده نگاهدارند و به قدر هفت ماشه با شیر ماده گاو ممزوج به آب فرو برند **اقوال اطبا** بوعلی سینا می‌نویسد که علاج قروح داخل قضیب به علاج قروح مثانه کنند و گاهی در مثل این احتیاج به این دوای قرطاس افتـد بگیرنـد قرطـاس محـرق و اقلیمیـای محرق مغسول و پوست درخت صنوبر صغار و شادنج و کندر و از ایـن اقـراص سـازند و در زراقـه اسـتعمال نماینـد **گیلانی** می‌گوید که مسهلات باردهٔ رطبه مثل آب فواکه مقوی بسنا و خمیرهٔ بنفشه و خمیـرهٔ نیلـوفر و امثـال ایـن بنجاح می‌انجامد و تبرید و ادرار را در این باب دخلی عظیم است و قرص کاکنج مفید واگر تخـم تـاج خـروس یـک توله با قند دو توله سفوف نموده تا بست روز بخورند نافع بود و ایضاً شورهٔ قلمی سفید صاف یک درم سائیده در یک چمچهٔ شیر ریخته بیاشامند و عقب آن یک پیاله شیر بنوشند سه روز یا یک هفته و یـا زرشـک سـه تولـه شـب در پانزده تولهٔ گلاب تر کنند و صبح صاف کرده شیرهٔ تخم خیارین یک توله و نبات چهـار تولـه سـائیده بـر آن اضـافه نموده بیاشامند سه روز این عمل کنند که نافع است و این سفوف مامیران برای اندمال قرحه مجرب اسـت طباشـیر دو درم کبریت زرد دو درم مغز تخم خیارین چهار درم تخم خرفه نیم مثقال کتیرا صمغ عربی مـامیران چینـی هـر

یک دانگ گلنار یک‌نیم دانگ زرشک بیدانه افیون زراوند مدحرج هر یک دو دانگ کنجد سفید مقشر سه مثقال شکر سفید هموزن ادویه سائیده سفوف سازند خوراک یک مثقال به آب تازه یا به ادویهٔ مناسبه **میرحسین** نوشته که عمده در معالجهٔ این مرض تسکین حدت و حرارت خون و تصفیهٔ منی است پس اگر علامت غلبهٔ خون ظاهر بود فصد باسلیق یا صافن نمایند و کاسرات حدت خون و منی مانند ماءالقرع ماءالشعیر و شیرهٔ بعض بزور بارده مثل تخم خرفه و خیارین و کدو دهند دانه و تخم خربزه و کاسنی و خار خسک و حب قرطم با لعاب بهدانه و اسپغول و امثال اینها از مبردات و مدرات و مفتحات با مغریات و مدملات مانند کتیرا و دم‌الاخوین و حجرالیهود سائیده به حسب احتیاج و ضرورت به اضافهٔ شربت بنفشه یا نیلوفر یا استجبار یا حب‌آلاساس یا عناب و نزد شدت وجع یا بعض مخدرات مانند شیرهٔ تخم کاهو وخشخاش یا شربت خشخاش و یا حب کاکنج و خوردن شیرهٔ تخم خرفه چهار پنج مثقال با ریوند چینی مقدار نیم مثقال تا یک مثقال چهار پنج روز و همچنین آشامیدن شیرهٔ حب قرطم مقدار دو سه مثقال با خار خسک مقدار یک مثقال در تصفیه منی مجرب است میرحسن خراسانی گوید که در سوزاک استعمال صرف تبرید زائد گاهی مضر می‌شود و چنانچه بعضی را از نوشیدن شیر و شیرهٔ خیارین و خار خسک و غیره درد کمر پیدا می‌گردد و در این حالت شیرهٔ بادیان چار ماشه شیرهٔ حب‌القرطم شش ماشه شیرهٔ خار شتر چهار ماشه با شهد دو توله دادن فائده می‌کند و ست بهروزه اکثر در این مرض مفید می‌شود لیکن بعضی را تپ می‌آرد و این ترکیب آن مجرب ست بگیرند ست بهروزه و قلعی کشته و طباشیر هر یک یک ماشه و سفوف کرده با شیرهٔ اصل‌السوس چار ماشه لعاب بهدانه سه ماشه شربت بزوری دو توله بخورند مؤلف معمولی گوید که استعمال سال پرنیلی که به زبان فرنگی ترکیب ابقرر را گویند در سفوف ادویهٔ سوزاک فائده می‌کند و طریق ساختن آن این است که شورهٔ قلمی سفید دوازده توله گندهک آنوله سار یک دام در ظرف گلی نو کرده بر آتش زغال دارند تا هر دو اجزا آب شوند و تا آن‌که از شعله دود برآید بر آتش دارند و هرگاه شعله منطفی شود و هر دو اجزا مثل آب به نظر آید از آتش فرود آورده در ظرف مسی قلعی دار و یا در تهالی کانسی اندازند چون هوا رسد منجمد گردد پس

نگاهدارند و این سفوف آن نیز مفید است بگیرند سال پر نیل و گل ارمنی شب یمانی بریان نبات سفید همه برابـر و کوفته بیخته سفوف سازند و به قدر یک توله با لسی شیر بخورند و ایضاً در اکثر سفوفات هندی قلعی کـشته داخـل می‌شود و طریق کشتن آن به انواع است و آنچه معمول ست این است که بگیرند قلعی هر قدر که خواهند و اول آن را صاف کنند به این طور که قلعی را گداخته در بول ماده گاو نازائیده سه مرتبه سرد کنند باز سه مرتبـه در روغـن تلخ باز سه بار در دوغ ترش و بعضی سوای این هر سه در آب نقوع ترپهله نیز سه مرتبه سرد می‌کنند و بعد صـاف کردن تپرهای باریک قلعی سازند و چهال درخت نیب و درخت پیپل و درخت تمرهندی و درخت لیمو برابر گرفتـه کوفته و برابر آنها برگ بهنگ آمیخته در تهیلهٔ ثات گذارند و در میان آن پترهای قلعی نهند پـس بـه وقـت شـام از کنارهٔ تهیله آتش دهند که سوخته شود و صبح از آن قلعی سوخته گرفته سائیده به کار برند و نزور اقـسم بهتـر آن است که به قدر یک دست زمین کاویده در آن پاچک دشتی نصف آن پر کنند و بر آن پارهٔ طـات گـسترده و بـر آن نصف چهالهای مذکوره و بهنگ فرش کرده بالای آن پترهای قلعی بگسترند و بالایش نـصف چهالهـا و بهنـگ بـاقی گسترده بر آن پارهٔ ثات نهند و بالایش پاچکدشتی دیگر نهاده آتش دهند هرگاه سرد شود خاکستر پاچـک ثـات بـه آهستگی جدا کرده دانهٔ قلعی کشته که سفید شده باشد از آن برگیرند و آن‌چه از آن برگیرنـد و آن‌چـه از آن خـام مانده باشد بار دیگر تپرهای آن ساخته به دستور آتش دهند و بعضی گوینـد کـه قلعـی را در شـوره کـشته در ایـن مرض استعمال نمایند و طریقش این است که قلعی به قدر دو دام صاف کرده هفت تپـر سـازند و شـازده دام شـورهٔ قلمی سائیده زیر و بالا داده در ظرف گلی هفت کپروئی نموده در نیم من پاچک دشتی نهـاده آتـش دهنـد هرگـاه سرد شود برآورده سائیده در آب حل کرده بدارند آن‌چه ته‌نشین گردد گرفته خشک ساخته سائیده به کار برند

اختتان

بدان‌که ختنه کردن در رجال سنت است و در نسا لذت و باید که قطع زائد بر قلفه نکنند که آن انهاک عضو می‌کند و قطع احلیل مهلک است علاج خاکستر کیب بز بر آن ذرور کنند و هر روز تجدید آن نمایند و پنبهٔ مبلول با بول و روغن کنجد و شب یمانی خون را بند می‌کند و روز سوم اگر جراحت خشک شـود و روغـن گـل و مـوم نهنـد و الا

سندروس تا روز پنجم به کار برند پس شکر با خاکستر مذکور اگر متعفن گردد و الا کافور به روغن کنجد وسفیدی بیضه و از عمل اهل هند اولاً انداختن آب دهن ست بعد خائیدن بیره پان و استعمال سنگ جراحت و بعد از آن پیاز بریان به روغن زرد و آنچه در این باب مجرب است و از دیگر تدابیر غنی می‌کند استعمال این خشکندست که جراحت را زود به می‌کند باید که چون ختنه کنند بگدازند تا خون تمام برود بعده این دوا را افشانند و به بندند کات هندی مرداسنگ هلیله بلیله مر صاف صبر برگ مورد مساوی کوفته بیخته به کار برند و بعد از سه روز بکشایند و گویند که احسن اوقات ختنه وقت عصر است در تابستان و صبح در خریف و زوال در زمستان و ختنهٔ طفل در ربیع کنند به خلات بالغ که ختنه او در ربیع نباید کرد

امراض صفاق و سره

و آن اقسام فتق و نتور سره و ورم سرد و تقیح سره و تحرک سره است و چون ادراک ماهیت فتق موقوف بر شناخت کیفیت صفاق ست برخی از حال آن می‌نگاریم بدانکه پوشش شکم جلد است و غشای مراق و عضلات و دو حجاب که یکی از اندرون مماس معده و امعاست و آن را ثرب گویند و در یونانی ابیلس و دوم بالای آن و آن را صفاق نامند و در یونانی باریطون و باریطاون و این غشا تا تهیگاه و پیغولهٔ ران فرود آمده و در آن‌جا دو منفذ ساخته شده چون دوموری از هر یکی فرود آمده تا نزدیک هر دو خصیه و آنجا کشاده شده و هر یکی با دیگری پیوسته است و گرداگرد هر دو خصیه یک خریطه گشته

فتق

مرضی است که به سبب انشقاق صفاق یا به سبب اتساع مجربین که بالای خصیتین در کنج ران است جسمی که مافوق آن است نازل شود پس اگر صفاق حوالی ناف بشگافد و جلد آن م حل بلند شود به سبب برآمدن ثرب و حدود و غیر آن از شق تحت جلد آن را فتق مراق ابطن گویند و اگر صفاق میان کنج ران بشگافد و آن موضع بلند شود آن را فتق الاربیه نامند و این هر دو نوع زنان را نیز عارض شود و اگر مجری که بالای خصیتین ست اتساع

پذیرد و یا صفاق میان این مجری بشگافد و از جوف چیزی به سوی کیسهٔ خصیتین فرود آید آن را قیله و فتق علی‌الاطلاق خوانند و این نوع مخصوص به مردان است و جمهور اطبا قیله را اوره و قرونیز گویند بالجمله اطبا در اطلاق این اسماء اختلاف بسیار دارند و چنانچه صاحب کامل گوید که خروج ثرب و روده را به ناحیهٔ سره فتق گویند و خروج معا و ثرب را به ناحیهٔ کنج ران قبلهٔالاربیه و قروالاربیه نامند و نزول روده و ثرب را به کیسهٔ انثیین قبلهٔ الامعا و قروالمعائی و قروالثربی خوانند و بعضی قیله را مخصوص داشته‌اند بدانچه سبب او اتساع مجری بلاخرق باشد بهر آن‌که ایشان قیله را از امراض اتساع مجری شمرده‌اند فقط و فتق آن را گویند که سببش خرق صفاق باشد و آن را در امراض تفرق اتصال شمار کرده‌اند فقط و گاهی اضافت این اسما یعنی فتق و قیله به سوی شی نازل کنند مثلاً اگر آن جسم نازل ثرب باشد فتق ثربی گویند و اگر روده بود فتق معائی نامند و اگر آب باشد فتق مائی خوانند و اگر ریح باشد فتق ریحی گویند و کذلک قیله را ثربی و معائی و مائی و ریحی به دستور خوانند و قرشی قیله را مخصوص نموده چون شی نازل ثرب یا روده یا ریح باشد و اوره را چون نازل رطوبت مائیه یا دمویه یا غیر آن باشد و انطاکی گوید که فتق را قرو و قیله و اوره نامند وگویند که قرو آب ست و قیله لحم و اورهٔ نزول ثرب و فتق عام از آن است و بالجمله این علت ردی عسرالعلاج است در بلاد رطب بیشتر افتد و سمرقندی گوید که اگر مادهٔ غلیظ به کیسهٔ انیثین فرود آید و آنجا غلیظ‌تر گردد و آن را قرولحمی گویند و صاحب جامع گوید که قرولحمی روئیدن گوشت در اجسام محیط انیثین ست و از انصباب مادهٔ غلیظ به سوی این موضع و یا از ضربه و یا از علاج قرومعائی بی قاعده و خلاف دستور و به قول شیخ چون فتق چنین واقع شود که شی نافذ به سوی خصیتین آید اوره و قیله نامند و ماسوای این را مسمی به اسم عام فتق سازند و اکثر اوره خصیه و دوالی و صلابت آن و صلابات کیسهٔ خصیه در خصیهٔ چپ واقع شود پس گاهی اتفاق افتد که ضعیف تر از هر دو ثقبهٔ مذکورین فراخ شود یا صفاق میان آن بشگافد از رطوبت مغریه یا مائیه مرخیه و به معونت اسباب شقاق که مذکور گردد پس ثرب یا معا و خصوصاً اعور که مخلی غیر مربوط است و یا رطوبات که به سوی خصیه از دفع طبیعت بریزد نازل شود و یا رطوبت در خصیه به سبب برودت او و احالهٔ او خون را به سوی مائیت متولد گردد و گاه او را غشای خاص پیدا شود و گاهی رطوبت

خون و دموی و دردی بود حتی که سبب او ضربه یا سقطه باشد و یا ریاح نافخه بود و گاهی در آن‌جا لحم روید و اورةاللحم نامند و گاهی همچنین در اربیه باشد و گاهی عروق خصیه انتفاخ پذیرد و آن را ادرةالدوالی گویند و گاهی خصیه استرخای شدید پذیرد به غیر فتق و دراز شود و مشابه اوره گردد و گاهی فتق بالای خصیتین واقع شود نزدیک کنج ران و فوق آن و در ناف و بالای آن و در هر دو کنج ران و آن‌چه فوق ناف افتد اندک و نادر بود به قیاس غیر آن بهر آنکه وعامت این موضع به عضلات ست و آنچه زیر اوست وقایهٔ او اطراف عضلات ست و گاهی سرورانتو عارض شود و آن نیز از قبیل فتق بود و فتق بالای ناف روی الاعراض باشد و اگرچه زیادتی اندک نماید و در ابتدا درد نکند و بدانکه قیلةالمعا و ثرب مرض قوی و مشکل است و اگرچه حجم او کوچک باشد و قیلةالماء مرض سهل‌ست و اگرچه حجم او بزرگ باشد و بدانند آبی که در خصیه به واسطهٔ سردی مزاج کیسهٔ او و استحالهٔ غذای او به مائیت پیدا شود اگرچه در آن صفاق سالم و مجری از انفتاح عاصم بود عظم در کیسهٔ خصیه پدید آید و این را مجازاً قیل و فتق گویند بالجمله سبب انشقاق صفاق بار گران برداشتن یا آواز سخت کردن یا از جائی به جائی جستن یا قی سخت شدن یا امساک منی بعد حرکت آن از جای خویش یا بالا بر آمدن زن بر مرد وقت مجامعت یا حبس ریح و براز یا جماع بر امتلای شکم و بر تخمه یاحصر نفس یا ضربه و سقطه بر شکم یا کثرت اکل و شرب و حرکت قبل از هضم و یا خلط غلیظ است و سبب اتساع مجرای مذکور رطوبت مرخیه است خصوصاً اگر جستن به قوت یا آواز شدید یا حرکت سخت و غیر آن سببی از اسباب مذکورهٔ انشقاق اعانت آن کند و از اینجا است که قیل اتساعی به عصیان بسیار عارض شود به سبب رطوبت مزاج و ضعف اعضاء اغشیه و کثرت حرکات شدید ایشان و به جوانان کثیرالرطوبت نیز طریق تشخیص این مرض و اقسام آن اگرحوالی ناف یا در کنج ران یا در خصیه بلندی و زیادتی پدید آید و این زیادتی از غمز دست به سوی داخل رجوع کند و هنگام حرکت و حصر نفس زیاده ظاهر گردد و گاهی ناپدید شود مرض فتق باشد پس آن‌چه اندک بالاتر از ناف باشد در ابتدا درد کم کند و بلندی آن کمتر بود و در آخر عوارض آن به سبب اندفاع امعای وقاق تحت تر باشد و بیشتر اعراض ایلاوس از وجع و کرب و قی کردن براز حادث گردد و آنچه زیاده بالاتر از ناف باشد بی درد بود به سبب بعد این موضع از موضع امعا

و بروز ثرب فقط و آنچه زیر ناف باشد در ابتدا درد نکند و بعد اتساع فتق درد شود و این و آنچه در کنج ران باشد لامحاله از انشقاق پردۀ صفاق بود و آنچه به تدریج اندک اندک در کیسۀ انثیین به غیر حرکت سخت و آواز قوی و غیره حادث شود به سبب اتساع مجری باشد بعد از آن حال زوال زیادتی مذکور و عدم زوال آن و حال قاقر وقت غمز از مریض بپرسند اگر گوید که در وقت خفتن بر پشت به غمز موضع زیادتی به سرعت زائل می‌شود و هنگام غمز و زوال آن قراقر اندک می‌کند و چیزی مستدیر مائل به درازی در خصیه معلوم شود و گاهی خصیه سخت گردد و در آن هنگام به مشقت تمام به بالا رود اگر فتق در خصیه باشد و از خوردن طعام مؤلد ریح و دیر هضم و از پیاده رفتن باز عود کند و گاهی درد شدید همچون قولنج عارض گردد فتق معائی باشد و اگر گوید که زیادتی موضع وقت استسقا و غمز به دشواری زائل می‌شود و در آن وقت قراقر نمی‌کند و در حجم کمتر باشد و کم‌کم حادث شود فتق ثربی باشد و اگر گوید که آن زیادتی از غمز به آسانی و بدون درد زائل می‌شود و قراقر شدید می‌کند و فی‌الحال باز رجوع می‌نماید و انتفاخ محسوس شود و احوال در استسقا و غیر آن یکسان بود فتق ریحی باشد و اگر گوید که زیادتی مذکور به هیچ حیله زائل نمی‌شود و قراقر نمی‌کند و خصیۀ سنگین و روشن و آبناک نماید و از جنبانیدن آن حرکت آب شنیده شود بول اندک اندک به دفعات آید فتق مائی باشد و اگر گوید که همواره زیادتی در نفس کیسۀ خصیه می‌ماند نه در داخل آن و با صلابت و غلظ بود قروۀ لحمی باشد و اگر گوید که در عروق خصیه امتلا و تعقد مع استرخای خصیه است اورۀ دوالی باشد اکنون بدانکه چون صفاق بشگافد ثرب تنها یا مع روده فرود آید و چون ثرب نیز پاریده شود روده فقط نازل گردد و این به نسبت آنکه ثرب تنها نازل شود بسیار مخوف است و احیاناً محدث قولنج مهلک و فتق که از اتساع مجری باشد ا صلاح‌پذیر است به خلاف آن‌که از انشقاق صفاق افتد که التحام او متعسر است بل متعذر و در این صورت اثر اضمده بیش از این نیست که شق را منقبض و منضم دارد

علاج کلی اقسام فتق

شیخ می‌فرماید که به تدبیر کلی ارباب فتوق ترک امتلا و ترک حرکت بسیار و جهیدن و برخاستن دفعةً و جماع

است و بدترین احوال آن است که بر امتلا باشد و باید که اغذیهٔ نافخه ترک کنند و استکثار شرب آب نکنند و جمیع اشیای مرخی بگذارند حتی که حمام و چون غذا خورند بر پشت خوابند و هنگام نشستن و نزد جماع خاصةً فتق را بسته دارند و جماع بر خلو شکم کنند و بدانند که غرض در علاج فتق الحام شق است اگر ممکن باشد و یا حفظ او تا ازدیاد نپذیرد و اجتناب از آنچه که مرخی و موسع باشد درد کردن شی نازل در آن اگر ثرب یا معا باشد و تحلیل مجتمع در آن اگر آب یا ریح باشد و منع مادهٔ ممدو آن و اگر تحلیل نشود تدبیر اخراج آن پس الحام شق یا حفظ او به ادویهٔ مقویهٔ و مغزیهٔ قابضه باشد و هر قدر که شق کمتر باشد الحام سهل بود و گاهی در آن استعانت به داغ می‌نمایند و تجفیف او به ادویهٔ محلله بود و گاهی در این نیز استعانت به داغ می‌کنند درد نازل به بستن رباط بود و اما تحلیل مجتمع به ضمادات استسقائی و مانند آن بود منع مادهٔ او به استفراغ و تعدیل غذا باشد و اخراج او به ادویهٔ مفرقه به قوت و به عمل حدید بود خضر گوید که این مرض به نمی‌شود مگر آن‌چه در صبیان حادث شود به ندرت و به هر حال علاج کنند تا زیاده نگردد به ترک امتلا و غیره که در قول شیخ مذکور شد و ریحی و مائی تریاق و مشرودیطوس مجرب است و استعمال سفوف اصول سفوف حاکی و سفوف فتق و کمونی و سنجرینیا نافع و آنچه بهر فتق صبیان مجرب است این است که ربع ورم پشم خرگوش به اندک مشک و عسل بخورانند **انطاکی** گوید که ابتدای مطلق فتق را چیزی بهتر از گرسنگی و قطع اسباب سابقهٔ مذکور و بستن شکم و تقلیل شرب و شوربا و جماع و خواب بر رو نیست **میرعوض** می‌نویسد که در کودکان درست شدن فتق و شق ممکن است و در غیر ایشان غرض از معالجهٔ محافظ است از آنکه زیاده نشود و ارباب این علت را باید که نخستین از حرکات قویه و بلند کردن آواز و مجامعت خاصةً بر امتلا و خوردن طعام‌های غلیظ و بادناک و فواکه احتراز نمایند و گویند که هر چند این مرض متعذرالبرءست اما اگر در ابتدا به معالجهٔ آن پردازند از زیادتی باز ایستد و به آفات دیگر نه انجامد از اینجا است که گوینده واجب است که اقدام نماید مریض به معالجهٔ این مرض و امروز را به فردا نیفگند خصوص وقتی که در دو دو جانب بوده باشد پس اکثر ریم کند آن موضع و بعده سیاه و فاسد شود و از آنجا پس روده برآید

و مریض را بکشد به سبب کثرت درد و امعا و فساد و هضم و شخصی را این مرض حادث شد و او ملاحظه از امتلا و حرکات و جماع نمی‌کرد پس صفاق بشگافت و به جز جلد باقی نماند و بعده از ان موضع خـراج برآمـد و از انـدرون بکشاد وعلیل از فساد ریم مر اعضای حوالی را هلاک شد پس از مثل این بی اعتدالیها حذر واجب اسـت و انـداختن حلقهٔ نقره وغیره اجساد در گوش محاذی مرض در ابتدالجمیع اقسام این مـرض کثیرالمنفعـت اسـت و کـذلک داغ انگشت پا از جانب محاذی علت و باید که دائم جبیت نرم دارند و به قول گیلانی از این دوا بـسیار سـتوده و فتـق را خیلی سودمند است پشم خرگوش هشت درم شونیز از ورد مکد چهارده درم گل سرخ شازده ورم عسل کف گرفتـه هشت اوقیه یعنی پنجاه ورم بگیرند پشم از مواضع مختلفهٔ جلد خرگوش و خوب سحق کنند واز عسل کـف گرفتـه مع باقی ادویه آمیزند و به آتش ملائم بپزند تا آنکه قوام او غلیظ گردد و هنگام خواب در حالـت خلـو معـده از غـذا خورده باشند.

علاج فتق معائی و ثربی

باید که به امعا و ثرب نازل را به آهستگی و نرمی از دست باز گردانند و اگر باز نگردد آب گرم بر آن ریزند و مـریض را در آن بنشانند تا که خصیه نرم گردد پس باز گردانند و بالایش این ضماد قابض و مشد و نهند مـصطگی انـزروت کندر جوزالسرو و برگ آن اقاقیا گلنار دم‌الاخوین مرمکی شب یمانی صبر ابهل حـضض همـه مـساوی در سـریش و غری‌السمک که در آب عنب‌الثعلب گداخته باشند سرشته بر لته کشیده بگذارند و ضماد عجیب که در قول بو علـی سینا خواهد نیز معمول است و به رفاده محکم بندند و تا سه روز بسته دارند و مریض بر پشت افتاده ماند تـا عائـد نشود و پیوسته به رفاده بسته دارند و بهترین علاج آن است که اول از دست رو کنند بعده کـرهٔ آهنـی بـه بندنـد و مدام جوارش کمونی و معجون حب‌الفار و فلاسفه میخورده باشند واز سائر حرکات و صدمات قویه اجتناب نماینـد و خوردن اطریفل صغیر یک توله با عرق عنب‌الثعلب ده توله و ضماد جوزالسرو و عنب‌الثعلب گل خطمی سـریش هـر یک چهار ماشه کوفته بیخته به شیر گاو پخته قدری روغن بید انجیر داخل کرده نافع بود و اگر درد شکم بسیار بود مصطگی یک ماشه سوده به گلقند دو توله سرشته بخورند بالایش عرق بادیان عرق عنب‌الثعلب هـر یـک پـنج تولـه

بنوشند باز انیسون یک ماشه سوده بادیان یک ماشه سوده افزایند بعده فصد کرده منضج از بادیان گل سرخ هر یک چهار ماشه بیخ بادیان بیخ کاسنی عنب‌الثعلب گل بنفشه هر یک شش ماشه انجیر زرد سه دانه انیسون سه ماشه و غیره جوشانیده گلقند سه توله حل کرده بدهند و بعد سه چهار روز مغز فلوس شش توله روغن گاو شش ماشه افزوده مسمل دهند و جوزالسرو و شب یمانی پوست انار ترش مازو سبز جفت بلوط قشار کند در غری‌السمک صمغ عربی طراثیث قرظ مورد کوفته صمغ را در آبی که اندران اشق حل کرده باشند حل کرده یا دیگر ادویه آمیخته ضماد کردن از مجربات حکیم اکمل خان است و گویند که این ضماد دستورالعمل است برای طبیب در علاج فتق حضض مکی ریوند چینی عصارهٔ لحیهٔ‌التیس هر یک نیم درم مازو سبز گلنار فارسی جوزالسرو و کندر راتینج هر یک یک درم گل قیمولیا گل قبرسی خرنوب بنطی پوست انار حب‌آلاس سک برگ مورد هر یک ثلث درم صبر مرصا فی اقاقیا سیریش غری‌السمک هر یک یک‌نیم درم شیاف مامیثا سک چینی که دوائی است شبیه برامک و از چین می‌آورند و قبض بسیار دارد برگ علیق عسالج درخت انگور هر یک دو درم همه را کوفته و آن‌چه قابل گداختن است آن را گداخته مجموع را به آب علیق و آب برگ زراوند و اندکی شراب قابض سرشته ضماد کنند بر موضع فتق و بر خصیه تا بچسپد و اگر خوب نخسپد باید که سریش و سریشم ماهی را زیاده کنند و به آن قدری برزقطونا اضافه کنند و به قول اهل هند بهروزه خشک باریک سائیده در آب افیون حل کرده بر پارچه طلا نموده بر خصیه چیند و تا یک پاس در آفتاب بدارند و تمام روز و شب نهاده دارند و صباح آن را به آهستگی جدا نموده دیگر بچسپانند همچنین مکرر به عمل آرند تا همگی روده به بالا رود و خصیه بر هیئت اصلی باز آید و ضماد ایلوه گوگل بول سرخ آبنه هلدی هر واحد ماشه سریش دو ماشه نیز مفید و گاهی افیون زردهٔ تخم مرغ عوض سریش می‌کنند و مغز تخم بید انجیر پنبه دانه کنجد تخم معصفر گل نیسو هر یک چهار درم زردچوب زنجبیل هر یک مثقال به روغن بید انجیر پخته بعد رد کردن روده ضماد نمودن و به رفاده بستن نافع است و اگر پوست بیخ پلاس در سایه خشک کرده باریک بسایند و بیخته هفت ماشه به آب تازه خورند کلانی خصیه را نافع بود و برای درد نافع بود و برای درد ناف که بیجا شده باشد نیز نافع و ایضاً کندر به آبرنگ خشت کهنه مساوی کوفته بیخته دو درم با روغن

گاو بخورند اگر روز اول قی آید خصیه بالا رود و این طبیخ نیز نافع نسنق نوشته تخم ورد پنج درم در سی و دو درم آب بجوشانند تا چهارم بماند صاف نموده ده درم روغن گاو آمیخته نیم گرم استاد شده بنوشند و ایضاً سهاگهٔ بریان شش سرخ سائیده یا قند سیاه کهنه سه حب سازند و یکی هر صبح خورده بالای آن قدری روغن زرد بنوشند و غذا مالیدهٔ بی نمک و ایضاً برای فتق و ورم خصیه برگ نرم بهی دو سه عدد در سه پاو آب بجوشانند چون بکپا و مانند صاف کرده به اضافهٔ قدری نمک بنوشانند و در سه روز فائد شود اقوال حکما سویدی می‌نویسد که شرب برگ خشک او ناب انجیل صغیر مثل غبار سوده سه درم و کذا طبیخ آن در فتق مجرب است و کذا ضماد صمغ عربی و صبر و آس و کذا ضماد دم‌الاخوین و کتیرا و صمغ عربی و زردورد با قماح آن و کذا ضماد ماش مقشر و حضض مکی و کذا ضماد و بق و مازو سبز و کذا شرب عنبر خام در شیرتازه حل کرده به اطفال و کذا بزررشاد هشت درم باریک سائیده در صوف ارنب هشت درم و عسل خالص نیم رطل شامی آمیخته در بست روز بخورانند و باید که در این ایام مریض بر پشت خوابیده ماند و پایهای او بنلد ماند و فتق به رفاده بسته دارد و ساکن ماند و هم او گوید که ضماد خراطین و یا مغرهٔ عراقی و عذبه و یا برگ سرو در غری‌السمک محلول سرشته و یا کمات خشک باریک سائیده به غری‌السمک محلول در سرکه سرشته و یا حضض و شب یمانی و یا پوست انار و کندر و یا آرد جو مثل آن سریش و یا اشق و سماق و یا حنا یک جزو و گل حرف نیم جزو و یا کندر و شب و یا مازو وشراب و شرب راوند به تکرار و کذا قیصوم یک قبضه در سه رطل آب انداخته یک شبانه روز در تنور بگذارند هرگاه یک رطل بماند بنوشانند و تا عصر غذا ندهند و تا سه روز به عمل آرند و کذا در شراب ریحانی یک ساله دو درم زراوند آمیخته و کذا عصارهٔ لحیهٔ‌التیس خشک سوده وضماد وشرب طرفا و کذا کاسنی دشتی و کذا پودینه و کذا مثانهٔ بز نر خشک کرده سوده و در آن دارچینی و قروماناآمیخته هرواحد نافع فتق است و برای فتق صبیان زراقهٔ بول سنگ‌پشت یا خون او به اندک مشک در احلیل و کذا ضماد بیضیاو و کذا نشاندن در طبیخ سنگ پشت مهرا پخته به تکرار و کذا ضماد خون سام ابرص مفید است و گفته که ضماد بزرقطونا مثل غبار سوده و کذا جوزالسرو کوفته بیخته به غری‌السمک در سرکهٔ محلول سرشته و کذا مقل ازرق محلول به آب دهن روزه دار یا مخلوط در غرهٔ فول و شرب و

ضماد ایرسا هر واحد نافع قیلهٔ عبیان است و برگ ابهل و جوزا و مساوی هر روز دو درم تا مدت چهل روز خوردن و کذا بیخ و برگ بنطافن و ضماد فیروزه و کذا انجیر و خردل و کذا شونیز و قطور روغن زنبق در ذکر هر واحد نافع قیلهٔالامعا است مسیحی گوید که اگر فتق از نزول روده یا ثرب به کنج ران‌ها به کیسهٔ بیضتین باشد معالجهٔ او به این طور کنند که مریض را بر پشت بخوابانند و پای او بردارند تا آنچه نازل شده به موضع خود رجوع کند پس جوزالسرو و اسعد و مرزنجوش و مازو و اقاقیا وکندر و مرو صمغ به غری‌السمک آمیخته بر موضع فتق گذارند و به عصا به قوی بندند و حتی‌الامکان وا نکنند و برای نزول معا به سوی کیسهٔ انثیین این هم نافع است که اول به مکان او رد کنند پس تضمید به ضماد متخذ از ادویهٔ قابض و مشد و استرخا نمایند مثل جوزالسرو و اقاقیا و عصارهٔ لحیةالتیس و پوست انار و صبر و مر و انزروت و مصطگی و قشار کندر و مازو خام و سماق و گلنار و آس و شب و صمغ و قرظ و طراثیث و بدان ادویهٔ کاسر ریاح مثل ابهل و زیره و حنا و آنچه التزاق نماید مثل دبق و غری‌السمک مخلوط سازند و این ضماد نیز برای نزول معا نافع اشق کندر صبر و بق هر واحد سه درم مقل دو درم اقاقیا انزروت هر واحد یک درم کوفته یک شب در سرکه تر کنند و صبح بسایند و اندک ابهل سوده بر آن انداخته بر پنبه مالیده بربندند و ایضاً مصطگی کندر سریش انزروت صبر مر حضض و اقاقیا مامیثا گلنار دم‌الاخوین هرواحد یک درم سائیده به آب عنب‌الثعلب سرشته بر موضع نهند و ایضاً اقاقیا جوزالسرو و صبر پوست انار مساوی به آب صمغ سرشته ضماد کنند و بربندد و ایضاً زعرور خشک و کمات خشک سائیده به آب غری‌السمک آمیخته بر موضع ضماد کنند و ایضاً مر زعفران هر واحد یک جزو با پوست جفت پا سوخته دو جزو زردهٔ بیضهٔ آمیخته ضماد سازند بوعلی سینا می‌نویسد که اگر نزول روده در ثرب به سوی کیسهٔ خصیه باشد رد آنها ممکن است و لیکن به قیاس روآنها از نستق توق آن مشکل بود چه آن به استسقا و اونای غمز و ست سهل باشد پس اگر فتق زیاده باشد از تجفیف آنچه به سبب رطوبت متسع شده باشد و ضم آنچه منشق گردیده باشد اخذ کنند و در الهام او حیله سازند و چون روان مشکل گردد مریض را در آب گرم نشانند و بر فستق ملینات ضماد نمایند یا به پارچهٔ گرم تکمید کنند تا رجوع کند پس ادویهٔ جامعه بر آن نهاده بربندند و بر پشت بخوابانند و بستن به رفاده‌های مربع باشد چه رفاده کری

توسیع می‌کند و فستق عظیم را از لجام چاره نباشد و آهن اصلا نزدیک این فتق نشاید برد وادویهٔ مشروبه که صاحب فتق بدان انتقاع یابد سنجرینیاست و طبیخ جوزالسرو و خصوصاً سنجرینیا و کمونی در آن حل کرده و اضمدهٔ که بر شق استعمال کنند باید که هر دو لب فتق جمیع و بیضه به بالا متقصص شده باشد و از رد آنچه نازل شده فارغ گشته باشد و بعد از آن تضمید نمایند به کدامی از این اضمده متخذ از ابهل و از جوزالسرو و از برگ سرو چه اینها اصول اضمده و جامع کثرت نفع‌اند و از مقل و کتیرا و صمغ عربی و غری‌السمک و غری‌الجلود و دیق و کمات خشک و لحوم سرطانات و گل سرخ به اقماع آن و جمیع قوابض و مصطگی و آن یابس و ماش و مقشر و ثمر طرفا و مغره و قنطوریون و صبر سمحانی و مرو ایضاً اشق و کندر باقی اجزا همان است که در قول مسیحی گذشت و این ضماد خفیف است بگیرند مصطکی و انزروت و کندر مساوی و به سریش محلول در نبیذ مویز آمیخته بر کاغذ طلا کرده بربندند و این ضماد مثل آن است صبر سریش کندر و ایضاً بگیرند جوزالسرو و کندر و اقاقیا و گلنار و انزروت و دم‌الاخوین و مر و حضض و ابهل مساوی و باریک سائیده به صمغ سرشته به موضع فتق بچسپانند تا آنکه خود بیفتد و این ضماد نیکو است و بسا است که فتق صبیان را ملتحم سازد بگیرند پوست انار ده درم مازو خام پنج درم ودر شراب قابض پنج اوقیه خوب بجوشانند درد معا به سوی فوق نمایند و بعد نطول موضع به آب سرد این ضماد نهند و در هفته یا عشره به کبار بکشایند و این ضماد عجیب است مصطکی قشور کند جزوالسرو غری السمک انزروت مساوی غری‌السمک را در سرکه گداخته به ادویهٔ دیگر آمیخته ضماد سازند و صبیان را گاهی ضماد گلنار و بزرقطونا و بیخ سوسن دشتی کفایت کند و گاهی تضیمد به عدس الماء که از قبیل طحلب است و گاهی طلا به مقل محلول در شراب و کذا روغن زنبق یا جند بیدستر و خصوصاً آنچه مائی باشد و گاهی سریش به آرد جو ایشان را کافی باشد صاحب کامل گوید که هرگاه حدوث فتق از انخراق صفاق باشد صحت او مشکل است و در آن ادویه و اضمده فائده نکند و هرگاه حدوث او از رطوبت مرخیه و از تخلخل صفاق بود علاج آن به اضمده باشد و این ضماد نافع فتق است جوزالسرو و پوست انار و مازو هر واحد ده درم شب یمانی و گلنار و قشور کندر هر واحد پنج درم همه را باریک سائیده به شراب قابض بجوشانند و بر آن اندک سریش و آرد باقلا انداخته ضماد کنند و بربندند و اگر

این از نزول حابسوی کیسهٔ انثین باشد باید که در آن لجام از جلو و استعمال نمایند و بعد نطـول بـر خـصیه یـا بـر موضع فتق به آب مطبوخ کز مازج و جوزالسرو سرد کرده و مالش روغن خلاف بربندنـد و ایـن ضـماد قـویتر از اول ست بگیرند پوست جوزالسرو و کز مازج و گل سرخ و شب یمانی و مر و گلنار و مازو وقـشور کنـد و جفـت بلـوط را قماع انار ترش و غری‌السمک را بگدازند و ادویه بدان آمیخته بر موضع فتق و ناف بیرون آمده و انثیین ضماد کنند و لجام بربندند و ایضاً جفت بلوط و جوزالسرو و اقماع انار ترش هر واحد یک جزو قشار کندر و مازو وسماق و اقاقیـا و قرظ و طراثیث و حلزون و صدف سوخته و شاونه هر واحد نیم جزو غری‌السمک دو جـزو همـه را باریـک سـائیده و غری‌السمک را در آبی که در آن اشق تر کرده باشند گداخته با ادویهٔ بیامیزند و به دستور استعمال نمایند و صاحب او را می‌باید که از ادویهٔ مولدهٔ ریاح و امتلای غذا و شـراب و از اسـتحمام کثیـر گرمابـه قابـضه و از حرکـت قـوی و ریاضت شدید منع کنند و احیاناً جوارش کمونی و انجدان و جوارش قولنج و جوارش بنداویقون و معجون سنجرینیا و همه آنچه محلل ریاح باشد بدهند و هم او گوید که از قرومعای آنچه حادث از انخراق صـفاق باشـد بـه ادویـهٔ بـه نشود لیکن علاج به آهن دو داغ نمایند و یا لجام بندند و این وقتی است که نازل از امعا و ثـرب انـدک باشـد و امـا هرگاه نازل به سوی کنج ران یا به سوی کیسهٔ انثیین بسیار بود آن را دوائی نیست مگر داغ بهـر انکـه داغ تجفیـف رطوبت کند و اجرای مجاری را بکشد و بعض او به بعض منضم گردد و اما علاج به ادویه مثل علاج فتق باشـد و آن این است که روده را از انثیین به دست اندک اندک به ملایمت و مدارات بردارند تا به موضع خود رجوع کند و ادویه بر پارچه طلا کرده بر انثیین ضماد کنند و بر آن غلاف معمول از جلد گذارند و مثـل لجـام محکـم بربندنـد و ایـن ضماد نافع قرومعای و ثربی است بگیرند قرظ و طراثیث و جفت بلوط و اقاقیا و گلنار و سریش و پوست انار و کندر و صبر و مر و انزروت و مصطگی و قشار کندر و کز مازج و شب سرخ اسرب هر واحد یک جزو و زیرهٔ بنطی نـیم جـزو همه را باریک سائیده به آبی که در ان غری‌السمک گداخته باشند سرشته به دستور مذکور ضماد نمایند و لجام را از موضع نکشایند حتی که به وقت حاجت براز چون تزحر به نوعی باشد ک از آن روده بزوز و نزول نماید لیکن حیلـه در براز از غیر کشادن لجام سازند جرجانی گوید که هر گاه روده یا ثرب فرود آید آب گرم بر آنجا ریزند تا نرم گردد

و یا بیمار را در آبزن نشانند و روغن بابونه گرم کرده همی مالند و شبت پخته بر آنجا همی نهند تا به جایش باز روده و بعد از آن به رفاده هموار ببندند تا فرود نیاید و از طعامها و میوهای بادناک چو لوبیا باقلا و عدس و امرود و سیب و خیار بادرنگ و از مجامعت و از بانگ کردن و بر سیر خوردن پیاده رفتن و به دستور نشستن و از کار با رنج پرهیز کردن و از سرفه نگاه داشتن و اگر آنجا به گاه داغ کنند تا سوراخ تنگ‌تر شود و صواب بود و ادویهٔ قابض بر نهادن نیز سوراخ تنگ کند و آن جایگاه را سبک کند و داروهای قابض این است و آن در قول مسیحی مذکور شدند و آنچه رطوبات را کم کند چون جوزالسرو و مر و سعد و مرزنجوش و مازو و اقاقیا وکندر و صمغ برابر صمغ را به شراب حل کنند و ادویه بدان بسرشند و این ضماد کودکان را نافع سماروغ خشک کوفته بیخته با سریشم ماهی بسرشند و بر آنجا نهند ابن الیاس گوید که اگر فتق به سبب رطوبت مزلقهٔ موسع مجری باشد هر صبح زیره و کرویا هر واحد سه درم و شکر سفید ده درم بیاشامند و جوارش کندر یا جوارش کمونی یک مثقال بخورند و غذا مطبخن و قلیه با مصالح تناول نمایند و یا معجون سنجرینیا مثقال سحرگاه بخورند و این ضماد کنند و سریش جوزسرو مازو و پوست انار جفت بلوط آرد باقلا مساوی کوفته بیخته به آب مورد سرشته ضماد سازند و اگر نزول امعا در کیسهٔ بیضتین باشد و آن را قلیه و اوره نامند جوارش کمونی یا جوارش کندر یک مثقال هر روز بدهند و غذا به دستور و این ضماد نمایند جفت بلوط اقماع انار ترش سرش صمغ آلو سیاه غری‌السمک کز مازج گل سرخ خشک آس مازو مساوی کوفته بیخته به آب آس رطب سرشته بر موضع فتق ضماد کنند و بربندند و در هر هفته بکشایند و اگر طاقت آن نبود سه روز بدارند و صاحب این مرض از بقولات منفخه و حموضات و البان و استحمام بسیار و جماع و حرکت سخت و امتلای ریاح و غذا حذر کنند خجندی گوید که هر صباح شربت از زیره و نانخواه وکرویا هر واحد یک درم گلقند ده درم بنوشند و اگر حاجت به اخراج ماده بود حقنه بهتر از مطبوخ و مقی است و هر گاه روده و ثرب فرود آید مریض را بر پشت بخوابانند و هر دو پای او بردارند و بر دیوار نهند و یا در آب گرم نشانند و به پارچه در آب گرم تر کرده تکمید نمایند و الا هر دو پای مریض گرفته بردارند و حرکت قوی دهند و به سوی قدام راست کند و از جوارشان نافعه در این مرض کمونی و جوارش کندر و از معاجین سنجرینیا و تریاق اربعه است هرچه از

اینها حاضر باشد یک مثقال هر صبح بخورند و همواره به لجام بسته دارند خاصهً وقت حرکت قوی و مجامعت و حمام و این ضماد نافع است مصطکی انزورت کندر جوز سرو و برگ او اقاقیا گلنار دم‌الاخوین هر شب هر واحد یک جزو غری‌السمک و سریش هر واحد یک‌نیم جزوکوفته به آب مورد بسرشند و بر موضع نهاده بربندند و تا سه روز نکشایند و گویند که اورهٔ انشقاقی گاهی ملتحم می‌شود اگر لزوم علاج نمایند و تا سی روز مریض بر پشت افتاده ماند و این طلا نماید پوست انار ده درم مازو خام سه درم در پنج اوقیهٔ شراب قابض پخته بعد رد کردن روده به داخل بنهد و در هر عشره یکبار بکشاید و آبی که در آن جوز سرو جوشانیده باشد با شراب بنوشند و نیم مثقال جوزالسرو سائیده هر روز خوردن بسیار نافع است .

انطاکی گوید که در فتق ثربی و معائی مبادرت به داغ کنند و بعد از آن هر شی محلل مجفف مثل پنجوش و فلاسفه و جوارش فلافلی تناول نمایند و از حیله‌های عجیب خفی این است که در ابتدای فتق مبادرت به خرق صلب گوش قریب حذ نمایند و در آن رشته داخل کنند و هر روز حرکت دهند مع تدهین به زیت که در آن جند بیدستر جوشانیده باشند و شرب عنبر مجرب است و کذا اولاً مغناطیس بنوشند پس مومیایی و صمغ و خبث الحدید ثانیاً که این دوا به موضع فتق منجذب میشود و شرب نبات معروف به اذناب الخیل علی التواتر الحام او میکند و اگر جمیع انواع سریش و مازو و سرو و صبر و اقاقیا و سعد و انواع گل و مروآس و باقلای مطبوخ و بزر قطونای مدقوق و زفت و قیر مجموع یا آن چه میسر آید بعد رد حزب ؟ بچسبانند و بربندند و چند روز مریض بر پشت بخوابد و حرکت به سختی نکند تأثیر صالح کند صاحب خلاصه نوشته که اگر در آغاز این علت یک درم کندر سفید با دو درم شکر آمیخته با قدری شیر ماده گاو سفوف نمایند فائده دهد و در فتق کوکان هر روز ثمن درم چوب و به قدر خرنوبه پشم خرگوش کوفته با یک ملعقه شربت اصول سرشته بدهند و مویز را با پیه گردهٔ بز در صلایه نیک حل کنند تا چون مرهم شود طلا کنند و این ضماد قیله و ادره را سودمند است لبان ماز و شیاف مامینا اقاقیا هر کدام چهار درم گنار دم الاخوین پوست انار انزروت مرمکی هر کدام سه درم کوفته بیخته به آب سائیده ضماد کنند و بگذرند تا از خود جدا شود آن گاه تجدید ضماد کنند و محمد زکریا می‌گوید که چون یک قبضه

قیصوم را به یک و نیم رطل تاب؟ سربسته در تنور بدارند تا به یک رطل آید صاف نموده هر بامداد تا سه روز بنوشند و بعد از آن تا سه ساعت نگذرد غذا نخورند فتق را البته زائل میسازد به اذن الله تعالی.

علاج فتق ریحی

موضع فتق را بسته دارند و جوارش کمونی بخورند و ایضاً ادویهٔ محلل ریاح که در علاج استقسای طبلی گذشته استعمال نمایند و از چیزهای بادانگیز و سائر حرکات مذکورهٔ حذر کنند در روغن بابونه و قسط و شبت و سداب و مانند آن بمالند تنها یا جندبیدستر در آن حل کرده و جوز السرو و صبر و برگ و سداب و مازو و بابونه مساوی کوفته بیخته به روغن قسط ضماد نمایند و بستن خریطه به عاقاقرحا سوده پر کرده بر خصیه اکثر در یک روز نفع بخشد و مجرب سودمند است و شرب سداب اندک در شیر مادر برای ریح که در خصیهٔ صبیان بود نافع است اقوال اطبا مسیحی میگوید که از ریح باشد به آبی که در آن بابونه و شبت و مرزنجوش و اکلیل الملک و برنجا سف جوشانیده باشند نطول سازند و بعد از آن به روغنی که در آن به روغنی که در ان جندبیدستر و فرفیون حل کرده باشند مالش نمایند و اندکی در احیل چکانند و شیخ میفرماید که تدبیر در فتق ریحی این است که منفخات از بقول و حبوب و امتلای مفرط مؤدی به قراقر و سوء هضم و شرب شراب ممزوج و شراب تازه نفاخ ترک نمایند و ادویهٔ محلل ریاح مثل کمونی و سنجرنیا و اطریفل کبیر هر واحد به طبیخ خولنجان بخورند و این معجون برای ایشان نیکو است بگیرند برگ سداب خشک و زوفادزیره نانخواه فنجکشت دوج و بورهٔ اارمنی و پودینه مساوی و افتیمون مثل مجموع به عسل بیامیزند و به سداب زیره و فنجشک دوج و پودینه و حب الغار و مرزنجوش و شیح و میعه ضماد سازند در روغنها مثل روغن قسط و زنبق و ناروین خاصته بماند و به حلالت ریاح اکثر تکمید کنند و چون درد شدت نماید شیافات مصلحه از عسل و نطرون و جاوشیر و کنجبین و زیره و تخم سداب و برگ سداب و جندبیدستر مجموع یا بعض آن به حسب استعمال کنند ایلاقی و جرجانی مینویسند که از طعامها و میوههای خشک بادناک پرهیز کنند و جوارش زیره و معجون حب الغار به کار برند و روغن زنبق یک وقیه مشک مثقال جندبیدستر امیخته بدارند و در احلیل چکانند و یا غالیه به روغن آن حل کرده چکانند و جند بیدستر و فرفیون در

رغن یا میمن حلد کرده بمالند و سنجرینیا و ادویهٔ مذکور در علاج استقسای طبلی سودمند باشد و این حب ریاح را بشکند تخم کرفس انیسون و حرمل مصطکی زعفران هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ آمله هر یک دو درم سکنجبین مقل هر یک یک درم و نیم پودینه افراساليون نقاع اذخر قسط زرد اوند نسخه درونج اسارون هر یک نیم درم یک مثقال هر یـک نیم درم هر صبح بخورند ضماد که سابق مذکور شد به کار برند و از حرکات پرهیز کنند خاصته بر سیری شـکم و از جماع و اگر حاجت بدان باشد تا طعام از معده سبک نشود جماع نکنند و اول بندی کـه لایـق اوسـت ببندنـد پـس جماع دیگر حرکتها کنند محمد بن الیاس گوید که هر صبح جلاب از تخم کرفس و انیسون و بادیان هر واحد سـه درم و از گلقند عسلی دو درم بنوشند و غذا نخودات به شیرهٔ قرطم و شحم تیهو و دراج و کبوتر دشتی و گنجـشک خورن و به دراجهٔ معمولی ببندند و یا هر صباح جوارش کمونی مثقال و از سنجرنیا درم بخورند و تـضمید موضـع از تخم سداب و تخم فنجشک و دبع و پودینه و مرزنجوش و قیصوم و ترمیس نمایند و با دهان حاره محلله مثل روغن خیری و نرگس و مانند آن مالش موضع کنند و یا این سفوف بخورند تخم داب بادیان تخحم گزرکرد یا تخم گنـدنا هر واحد سه درم زیرهٔ سیاه چهار درم تخحم فنجشک دو درم کوفته بیخته برنج سه درم به عرق بادیان یا به جـلاب شکر هر واحد ده درم تناول نمایند خجندی گوید که هر صباح شربت از بادیان و انیسون و تخم فنجکشت هر واحد یک درم و گلقند ده درم بنوشند و غذا لحوم طیور به امعاع گرم تناول کند و تریاق اربعه بخورند و لـبلاب فنجـشک مرزنجوش پودینه وج شیخ مساوی به آب برگ جلاب و اندک سریش ضماد کنند و روغن سداب و امثال ان بمالند و سفوفی که در قول محمود گذشت سه درم به جلاب گلقندو بادیان و نانخواه بخورند ابومنصور گوید که دوام اغذیـه محلل ری نمایند و اطعمه زیرهٔ نانخواه و افادیه زیاده دارند و ؟ اغذیل مفنخه مثـل بـاقلا و لوبیـا و عـدس و بقـول و فواکه رطب و شرب آب سرد و خاصته بر نهار اجتناب کنند داود گوید که در ازالهٔ فتق ریحی جای طمع نیست علی الاصح و لیکن تخفیف به تبرک مفنخات مثل فول و یر و اکثار و از کاسرات ریاح مثل فلافله

علاج فتق مائی

بر معجون کندر اطریفلات و فتنجوش و معجون فلاسفهٔ جنت الحدیدی مداومت کنند و ضمادات منشف رطوبات

مثل خاکستر چوب انگور خاکستر چوب بلوط به روغن زیت که بلیغ قوام ان نوده باشند امیته و یا آن چه از نطردن

و عاقرقر حاد مادقشیشا و مقل و انخواه و روغن زنبق سازندو یا از سرگین گاو سرگین کبوتر سرگیبن گسفند فلفل

زیرهٔ سیاه بورهٔ ارمنی با روغن زیت سرشته استعمال نمایند و به قول اهل هند خوردن زردچوبه به اب غایت مجرب

و بستن نر انگشت پای مخالف و بستن برگ تنباکو خشک بر خصیصه نهایت مفید است و آن چه در علاج استقسای

زقی به گفته شد به کار برند و از اغذهٔ مولد رطوبات و مدرات پرهیزند و اگر سود ندهد نشتر عریض زنند و رطوبت را

براند و چون عود کند باز چنین کنند و بعضی بعد اخراج اب داغ میدهند و بعد از آن مره مدمل میگذارند و گویند

که اجتماع اب که به سبب برودت کیسهٔ انیشیتن باشد به سبب گرمی داغ مبدل حرارت میگردد و دیگر پا به

حرارت تولد نمیکند اقوال متبحرین سویدی گوید که طلا به روغن دارچینی و قرومانا و کذا بزر قطونا و حلبه و کذا

مویزج و زره و کذا مویز نمقی و فلفل و کذا مرقشثا و عاقرقرمعا و کذا حب الغار و کذا خاکستر گرم و زیت خوشبو

و شرب و ضماد و داقحون و شرب عصاره لحیته التیس هر واحد دره مائی و قیلهٔ مائی را نافغع است بوعلی میگوید ه

استفراغ ماهیت به بزل کنند و اگر خوف عود آن باشد باز علاج به بزل نمایند و اگر خواهند داغ نهند به این نوع که

آهن باریک کرد که در ظان هجی باشد گرم میکنند مثل آلهٔ داغ و خصصتین و بر آن نهند و ایضاً بگیرند خاکستر

بلوط و بزیت مقوم به طبخ امیزند و بدان ضماد کنند که خلی سودمند است و بگیرند نطرون سی درم و موم شش

اوقیه و زیت شش اوقیه و فلفل صد عدد و حب الغار هشتاد عدد از آن لزوم ضماد ضماد نمایند و مقل عربی به آب

دهن انسان گاهی قیلل مائی صبیان را تحلیل کند مجوسی مینویسد که چون آب میان انیشتن و جلد آنها جمع

شود باید که این ضماد نمایند فلفل دو درم نطرون بیست درم حب الغار مثل فلفل باریک سائیده موم سرخ و زیت

انفاق به قدر حاجت گداخته ادویه در ان حل ساخته ضماد کنند و ایضاً بگیرند ؟ دور آب خوب بر هم زنند و اب

صثاف بگیرند و بدان روغن سوسن که در آن موم سرخ گداخته باشند نیک امیخته بر انیثی ضماد نمایند و ایضاً مم

سرخ پنجاه درم زفت اشق هر واحد چهل درم شب را باریک سائیده و زفت و موم را به زیت انفق به قدر حاجت

بگذارند و اشق را به آب گرم حل کنند و در دهان بزنند تا هموار گردد و پس بر خصیتین که در آن آب باشد ضماد

کنند و ایضاً بگیرند سرگین کبوتر و نطرون و زیذه و کرویا هر واحد یک جزو زفت رومی و موم سرخ هر واحد دو جزو ادویه را باریک سائیده و زفت و قدری روغن قسط یا روغن ناروین گدداخته خوب بیامیزند و ضماد نمایند و چون این اشیا استعمال کنند و اب تحلیل نشود بزل آن کنند و پس اگر انیثین را از برودت درد عارض شود به زهره نر گاو قدری عسل و یا به روغن زنبق که در آن اندک جند بیدستر حل کرده باشند و یا روغن ناردین طلا نمایند و این ضماد نیز اب خصیصه را نافع بگیرند خاکستر بیخ کرنب و پاییر خز بر کهنه غیر گداخته امیزند و تضمید موضع بدان نمایند و در هر سه روز تبدیل آن کند و این ضماد صبیان را نیکو است بگیرند مقل و کوفته در سرکه حل کنند و بر خصثیتین ضماد کنند اسمعیل گوید که آب کمتر خورند و معجون کندری به کار برند و ضمادهای اسقسای زقی برنهند و یا این ضماد آرد جو سعد گل ارمنی زیرل کرمانی برگ مورد پشک گوسفند مسای بکوبندو به آب مورد یا سرکه آمیخته ضماد کنند و ایضاض آرد جو سرگین کبوتر هر یک جزوی سرگین گاو دو جزو علک البطم سه جزو و پیه کهنه شش جزو علک را با پیه بگدازند و اندکی روغن زیت آمیزند و دردها بدان بسرشند و خاکستر و رخت بلوط و خاکستر بیخ کرنب با روغن پیوسته طلا کردن سود دارد و اگر آب بسیار بود بزل کنند بر جانب درز و اب به دو سه دفعه بیرن کنند تا غشی نیفتد و قوت را نگاه دارند ابن الیاس گوید که اگر سبب فتق آب کثیر باشد که به کیسهٔ خصیتین فرود آید هر صبح جلاب از اصل السوسن بادیان و ایسون هر واحد سه درم گلقند عسلی ده درم بنوشند و غذا مطبخات متوبله و قلایلی ناشفه خورند و گهی بزل در این موضع استعمال نمایتند لیکن در آن خطر است و موضع را به سرگین گاو و آرد جو و سعد ضماد سازند و یا بر ماده شاخ کرم و در ماد بلوط ضماد نمایند و یا بگیرند روغن زیت یا زنبق در آن جند بیدستر و مرو بورق حل کرده بمالند و این سفوف در باب این علت ا نافع است بادیان شاهبلوط هر واحد سه درم سعد سنل هر واحد یک درم تخم گرز و شحم هر واحد دو درم کوفته بیخته و شربتی سه درم به آب گرم و یا جلاب شکر سفید و یا به آب بادیان رطب خجندی گوید که این ضماد ناشف رطوبت است خاکستر چوب بلوط خاکستر شاخ کرنب میعه بورق مساوی تضمید بدان کنند این روغن آن را نافع است روغن زنبق روغن سداب هر واحد یک جزو جند بیدستر بورق هر یک نیم جزو و ادویه سوده به

روغنها آمیخته طا نماینت و این طلا را نفع کند و بورق سعد آرد جو فلفل حب الغار زیره ادویه سائیده بـه سـرگین گاو و اندک زیت آمیخته طلا کنند ابن هبته الله گوید که علاج قروماٸی در ابتادا به پرهیـز و اصـلاح اغذیـه کننـد و حب الغار فلفل نطرون هر واحد سه دم سرگین کبوتر ده درم زیره یک درم اشق محلول به اب گرم دو درم زفت بـه روغن قسط گداخته یک درم شب سه ردم موم چها درم زیت انفاق دو اوقیه ادویه را کوفته رفت و اشق محلولاین به سر گذارند و موم به روغن گداخته آمیزند و حل کنند ا هموار گردد و بر خـصیتین ضـماد کننـد و اگـر آب تحلیـل نشود باید مه به ؟ هزل نمایند و همه را با فشردن سخت بیرون آرند و بعد اخراج اب بر موضع دوای خشک بپاشـند و بربندند لیکن به این علاج امن از عود آب در هر مدت نیست و باز محتاج به بزل خواهـد بـود و بـه همـین سـبب بعض اطباد معالجل این مرض بدین طریق می‌کنند که موضع را شق نوده اب برمی‌ارند و جزوی از صفاقات که حوی بیضتین است قطع مینمایند تا آب عود نکند و بعضی معالجهٔ موضع بعد شگافتن به ادویهٔ حاده که لحم را بخورند و کیسه را که در آن آب جمع میشود بگدازند میسازند و بعده الحام موضع میکننـد و بعـضی از ایـشان معالجـهٔ اینـئ موضع به داغ میکنند و انطاکی کئید که اگر آب ارزگ معلوم آید داغ نهند و اگر رشحی باشد پس صـحیح آن سـت که آن را علاجی نیست و هر گاه آب برآرند باز عود ند و لیکن گاهی از در امزجهٔ حاره به حدت مبدل شود از کیسهٔ خصیصیه مترشح گردد و در آن هنگام سهل شود گیلانی گوید که گاهی استفراغ بـا ضـمدهٔ مخـرج ماهیـت و بـه ادویهٔ محلله مستفرغ رطوبات نشف آن و لزوم مریض به شر ب ماء اللاصول و دوا الرکم میکنند و این استفراغ او بـه این دوا مینمایند ریونود چینی دو دانگ قوپال لخاس یک نیم دانگ ماذریون مدبر بـه سـرکه نـیم درم غـاریقون دو دانگ ایارج فقیرا نیم درم باریک سائیده به شیر شتر سرشته یک درم بخورندو بالایش قدح شیر شتر بنوشند و بعـد ده روز از این قرص ریوند معمول به انبر باریس بخورند و تقلیل غذا و ترک اطعمهٔ غلیظه نمایند و بعد از آن به آهن یا به ادویه حاد و نسخهٔ داغ میدهند و اگر در موضعی رطوبت جمع گردد استعال ان دوا بایـد کـرد بگیرنـد مـوم دو رطل و نیم زفت و اشق به هر یک چهار اوقیه شب رطب یک و نیم اوقیه به دستور مرهم ساخه ضـماد کننـد بعـض اطبا گفته‌اند که در قلیله لاماء و الاض فصد باسیلییق کنند مطبوخ افتیمون بعده حب اصطخیمون خوراننـد بعـد از

آن مداومت به قی کنانند و بر اغذیهٔ خفیفر اقتصار نمایند بعداز آن بر پشت بخوابانند و خصیتین را به سوی بالا جمع کنند تا به سوی داخل رجوع کنند بعده به ؟ برفق بربندند و گاهی بعد از آن برای تنگی موضع متسع به ضمادات قابضهٔ مسکنهٔ حرارت ضماد می‌کنند

علاج قرولحمی داورهٔ دوالی

در قرولحمی تنقیهٔ سودا کنند و همه آن چه در علاج اورام صلب در خصیصه و جز آن از محللات و ملینات مسطور شد به کار برند و قی کنانند و علاج ادرهٔ دوالی همان است که در بحث دوالی صفن گذشت و به قول شیخ علاج قیلته اللحم علاج اورام صلبه و بیشتر قیلته الدوالی مالیدن مرهم باسلیقون و شحوم لینه و محنها کفایت کند و به قول صاحب کامل علاج قروللحمی مثل علاج اورام جالیهٔ حادثه در جرم انثین باشد و این ضماد برای آن ناع است مقل ارزق و پیه خوک هر واحد یک جزو میعهٔ سائله نیم جزو در آب گرم و روغن سوسن حل کرده در هاون خوب بمالند و اندک آرد حلیه و آرد بزر کتان و خاکستر کرنب بر آن انداخته خوب مخلوط سازندو بر انثین ضماد کنند و علج قراوالدالی مثل دوالی عارض در پای بود و آن شرب ادویبهٔ مسهله سودا مثل مطبوخ افتیمون و غاریقو.ن و غیره از ادویهٔ مسلهٔ سودا به منزلهٔ دوای مرکب از اسطوخودوس و افتیمون و غاریقون و بسفایج و هلیلهٔ سیاه و خریق اسود است و استعمال قی به مقیات سودا در این مکرر به عمل آرند حتی که بدن از این خلط پاک گردد و اول تقدیم فصد باسلیق کنند و اخراج خون به قدر حاجت نمایند و بعض اطبا در این مرض فصد و عروق ظاهر و خصیصیه و اخراج خون به قدر صالح مینمایند و بعد از آن به ضماد ملین محلل مثل ضمادی که در آن حلبه و بزر کتان و خطمی سفید و پیه بز و روغن سوسن گداخته باشد ضماد میسازند و صاحب او را از تدبیر مولد سودا مثل لحم بقرویز و جزور و عدس و نمک هر دو مانند آن منع کنند و به اغذیهٔ معتدله و اغذیهٔ حاره رطبه مثل لحوم حملان و جدی و بزخصی بطوراسفید باج و نان سمیه و امثال ان دهند و به قول سعید علاج قرولحمی به آهن خطر دارد بهر آن که تابع اونزف الدم بود و علاج قروالدوالی نیز آهن خطرناک است و لهذا باید که ادویهٔ محلله معالجه نمایند و برای تخفیف مرض عروق ظاهر خصیصه بکشایند

نتوی سُرَّه

یعنی بلند شدن ناف و آن آگاهی بر سبیل محقق صفاق و رجای ناف وخروج ثرب یا روده افتد و گاهی بر سبیل استقسا از اجتماع رطوبت در ناف بود فقط چنان چه در استقسای زقی و یا از نفوذ ریح اندر آن موضع چنانچه در استقسای طبلی و گاهی به سبب انفتاح و انشقاق ورید یا شریان و سیلان خون و اجتماع آن زیر جلد محاذی ناف بود چنانچه در ورم انور سماو گاهی به سبب ورم صلب و گاهی از روئیدن گوشت زائد تحت جلد بود طریق تشخیص این اسباب اولاً رنگ و لینت و صلابت او ریافت نمایند اگر رنگ آن همرنگ بدن باشد پس از دست غمز نمایند و اگر نرم بود و از غمز به سوی داخل غائب شود و قروقرو کند و به استعمال مرخیات از حمام و تدبر ؟ و حرکت عظیم زیاد شود و از فتق ثربی یا معائی باشد پس اگر ثرب نیز شگافته باشد و روده تنها بیرون اید و درد نیز کند خاصته بر امتلا و اگر نرم بود و از غمر غائب نشود و از رطوبت باشد و اگر نرم تر و به آواز بود و از چیزهای بادی زیاده شود و از ریح باشد و اگر رنگ او به نفخی یا سیاه بود از سیلان خون باشد و اگر سخت بود و کم و زیاده بود و کم و زیاده نشود و از غمز غائب نگردد پس اگر با درد بود از ورم صلب باشد و الا از روئیدن گوشت زائد علاج آن چه از فتق باشد به علاج فتق ثربی و معائی که مذکور شد معالجه کنند و آن چه از رطوبت یا ریح باشد علاج فتق مائی و ریحی نمایند و ایضاً درمانی سعد آرد جو و سرگین گاو و پشک گوسفند بهم آمیخته ضماد نمایند و ضماد نانخواه و کروا هر واحد یک درم در سفیدی بیضهٔ سنگ پشت دو عدد از مجربات جالینوس است

و در ریحی یا بادیان یا زیره یا نانخواه سودده در کیسه کرده بربندند و اشیای کاسر ریاح شرباً و ضماداً استعمال نمایند و آن چه از انفتاح رگ بود به چسباندن زالو خون از آن موضع برآرند بعده ادویه قابضه بر ان ضماد نمایند و آن چه از بزات لحم باشد ترک او به حال خود بهتر است بهر آن که این محتاج بقع و خیالت بود و در آن خوف هلاکت است و بداند که اگر طفل ا نتوسره از ایام ولادت به سبب سوء تدبیری ناف افتد در همان ایام بهر اصلاح آن رفاده بندند و قطعهٔ سرب یا خریطه که از سرب سوهان کرده یا سرمه سوده پر نوده بر آن نهاده بعصا به بسته دارند و از اشیای ربدی و احتراز واجب است و اگر مدی بر آن بگذرد و مستحکم گردد و علاج نپذیرد و شیخ میفرماید که

گاهی در صبیان کثرت گریهٔ نتوسره پیدا کند و بعضی از اسباب فتق احداث نماید و در آن نانخواه سوده به سفیدهٔ بیضه سرشته طلا کنند و به خرقه کتان رقیق بپوشند و یا ترمس ملخ سوخته با نبیند مبلول نوده بر آن بندند و قویتر از این قوابض حاره مثل مرد پوست سرود جوزالسرور و صبر و اقاقیا است و آن چه در باب فتق گفته شد و گوید که طلای تنگار و مصطکی با روغن کنجد نیز نافع بود

ورم سره

گاه باشد که به وقت قطع ناف به سبب ضعف عضو ورم حادث شود چنان چه در اعصضای مجروح ورم پیدا میگردد علاج مرواسنگ سفیدهٔ کاشمرذی رسوت کمیله به اب عنب الثعلب سبز و اب گشنیز سبز سائیده ضماد کنند و به قول شیخ بگیرند شنکال که آن فنجوش است و علک البطم و هر دو به روغن کنجد گداخته طفل را بخورانند و بر ناف او طلا نمایند

تفنیح سره

هر گاه ناف پخته شود و ریم کند باید که ذرورات مجففه مثل مرداسنگ دهند و غبار آسیا و سنگ جراحت و کتهٔ سفید و مانند آن سائیده بپاشند و به صندل سرخ و جدوار و حفض و گل ارمنی و دوم الاخوین به اب گشنیز ترسبعونی ناف طلا مکنند و اگر از ایبن تدبیر فائده نشود و طفل زیاده از دو ماه باشد اول دو عدد زالو حوالی ناف بچسبانند بعد آن ذرور ادویهٔ مذکور به کار برند و قطعهٔ سرب چند روز بر ناف بستن از جمیع تدابیر مستغنی میسازد و جراحت کهنه را به التیام آرد و مجرب است و بهتر این است که اول مزور مذکور بر ناف پاشند و ب آن قطع مدور اسرب نهاده به عصابه بربندند و گویند که طلای سرب به روغن گل سوده و گذاشتن قطعهٔ اسربی بر آن از دیگر تدابیر بی نیاز میگرداند تا دو هفته به عمل آرند

یعنی بیجا شدن ناف بدان که امر او مختلط است قول بعضی ؟ این است که ان حرکت عضلهٔ شکم قریب ناف از جای خود است و علاجش مالش شکم و رگی که قریب ؟ لنگ است به روغن گل و دیگر روغنهای ملینه و محلله بود و بعضی گویند که آن قولنج التوائی است و تحرک روده از موضع خویش و مؤید وقوع ان است غالباً بعد حرکت

مزعجه و علاجش استقسا و دلک و جنبش دست و پا است و از مجربات صاحب کتاب الرحمته بستن نان گندم گرم است و خوردن انار ترش به جمیع اجزای آن افشرده و غذا به نام گندم و عسل و گاهی سیماب مینوشانند و اگر برنیاید مریض را واژگون بنمایند و چنان چه در علاج قولنج التوائی مسطور شد و صاحب شفاء الاقسا مینویسد که سقوط سره مرض مشهور است میان مردم و کثیر النوع شدید الیاس است و آن را خواص و عوام میدانند و کسی در کتب طیبه به ذکر آن پرداخته و آن دردی است در شکم و نزدیک ناف و نواحی آن مشابه و مفص دور اکثر با آن اختلاج قوی در سره بود و تشنگی بیمار باشد و هر قدر آب بنوشد درد زیاده شود و تشنگی ساکن نشود و سببش احتباس ماست با ریحیت میان شرب و صفاق است و این ماهیت از جگر به سوی ناف مندفع میگردد به نحوی که در استقسای زقی گفته شد و گاهی از آن اواز آب محسوس شود و قرقره کند و حدوث عظش در آن به سبب انسداد مجاری که از آن آب به اعضا میرسد و یا به سبب انسداد فوهات ماساریقا بود پس آب به جگر نرسد و لهذا چون مزمن شود و به استقسا انجامد بقراط گفت کسی را که مفص و اوجاع حجوالی ناف و درد قطن دائم باشد و به دوای مسهل و غیر آن ساکن نشود امر او مؤدی به استقسای طبلی گردد و علاجش تحلیل آن ماهیت و ریحیت است به سفوفات و معاجین و جوارضات نمحللهٔ رطوبت و ریح مثل سفوف اصول و حاکمی و معجون قشسراترج و فلاسفه و گلقند به انیسون و مصطکی و عود و زیره و بادیان میته و جوارش عود و مصطکی و کمونی و فلافلی و شربت اصول و شربت عود و شربت خوخ زهری و اگر حاجت مسهل شود جوارش اسقف و سفرجلی مسهل دهند و یا این اغازیقون یک مثقال تربد و راند هر واحد یک درم غافث نیم درم کشوث ربع درم زنجبیل و مقل ارزق و انیسون و رب السوس هر واحد ربع درم کوفته بیخته به شربت اصل سرشته بلیسند و تضمید به اضمده مسخنه محلله و تدهین دوو ذلک میهمن نوع روغنها کنند و منفخات و مائعات ترک نمایند و تغذیه به اغذیهٔ ناشفهٔ جید الجوهر سریع الهضم سازند و بعضی مردم محاجم ناری بر ناف میگذارند و ریح و ماهیت تحلیل میشود و نزد اهل هند صحیح-ترین علامات او زوال رگ نابض زیر ناف است از محل خود از آن اسهال پیچش نیز عارض شود از جمله تدابیر کردن استعمال نمایند مالش شکم است و گویند که تخم ترب یا عسل خوردن مفید است و ؟ یک ماشه

سوده در قند سیاه و روغن گاو هر واحد شش ماشه امیخته خوردن و جوز لاقی در آب سائیده بر کف و دست و کف پی طلا کردن برا بیجا شدن ناف نافع نوشته‌اند و همچنین ؟ سوخته اجواین مساوی به قند سیاه کهنه حب بسته به قدر یک ماشه به روغن گاو خورند و نسخهٔ دیگر نافع اسهال که به سبب بیجا شدن ناف باشد زنجبیل نیز داخل است و این ضماد افع بیجا شدن ناف است شب یمانی سه درم مازو سه عدد و گلنار پوست انار کزمازج جوز السرد هر واحد یک درم به دردی سرکه امیخته ضماد کنند و ه عصابه بربندند

امراض رحم

یعنی بیماریهای زهدان و ان چهل و یک مرض است یعنی اوجاع رحم و رقت ن و اورام رحمم و بیلهٔ رحم سرطان رحم و جروح و قروح رحم و اکلهٔ ان و ثبور رحم و ناصور رحم و شقاق رحم و اجتماع آب در رحم و نفخهٔ رحم و میلان رحم و انقلاب رحم و اختناق الرحم و احتباس طمث و کثرت طمث و. ضعف رحم و سیلان رح و سیلان منی از رحم و حکنه رحم و بواسیر رحم و ثاگیبل آن و رتق و قرن و لحم زائد و انغلاق رحم وسعت فم رحم و نتن رحم و فرح و برد رحم و رحا؟ و کثرت اسقاط و مرورت اسقاط و عسر ولادت و احتباس مشیمه و جنین ؟ و احتباس نفاس وکثرت نفاس و عقر و عسرجل و کثرت حبل و تدبیر حوامل و اذکار و تدبیر زجه و مولود و تدبیر مرضعه و شیخ میفرماید که رحم را جمیع امراض سوء مزاج و ترکیب و مشترک عارض میشود و کذا امراض حبل مثل ان که حمل نشود و آن که حمل شود و ساقط گردد و آن که ساقط نشود بلکه ولادت دشوار گدد و ولد جدا شود و در آن بمیرد و کذا امراض طمث مثل آن که حیض نشود و یا اندک شود و یا روی گردد و یا در غیر وقت او شد و یا افراط کند و ایضاً ان را امراض حناص و انراض به شرکت بود به نحوی که او مشارک اعضای دیگر شود و گاهی از آن امراض اعضای دیگر به شرکت شوند به نوعی که آن را اعضای دیگر مشارکت گردد چنان چه درذ احتناق الرحم باشد و چون امراض در رحم کثرت پذیرد و جگر ضعیف شود و مستعد آن گردد که از آن استقسا تولد کند طریق تشخیص اقسام سوء مزاج رحم باید که حال قتل و کثرت و رقت و غلظت خون حیض و رنگ آن دریافت کنند اگر قلت و غلظ حیض و سرخی رنگ آن یا سیاهی با بوی بد بود با آن خشکی لب و کثرت موی عانه و

رنگینی بول و سرعت نبض و کرب و خفقان و در آخر سخافت بدن و مشارکت بدن و حرارت نیز باشد دلیل حـرارت رحم بود و گاهی دلیل حرارت رحم بود و گاهی اوجاع در نواحی جگر و خراجـات و قـروح حـادث در رحـم نیـز بـه حرارت آن دلالت کند و اگر احتباس یا قلت حیض و سفیدی یا کمودت ان بود و طول ایام طهر و تقدم اغذل غلیظه و بارده و تقدم جماع کثیر و ؟ در اعلای رحم و قلت موی عانه و قلت رنگ بول و فساد رنگ و تفاوت نبض نیز باشـد و دلیل برودت رحم بود و اگر کثرت و رقت حیض باشد و با آن کثرت سیلان رطوبت دبلهٔ فم رحم و اسـقاط جنـین در آغاز عظم آن اندر سه ماه بود دلیل رطوبت رحم باشد و اگر قلت حیض و سیلان و جفاف قبل و هزال باشد دلیل یبوست بود و ایضاً امر کنند که زن پارچهٔ کتان یا پاکیزه در شب حمول کند و صبح در سایه خشک نماید پس نطر کنند اگر رنگ ان سرخ باشد بر غلبهٔ خون و اگر زرد باشد بر صفرا و اگر سفید باشد بر بلغم و اگر سیاه یـا مائـل بـه سبزی و کبودی باشد بر سودا دلالت کند و گویند سوء مزاجی که در رحم افتد آثار ان در تمام بدن به سبب شرافت این عضو ساری و طاری میگردد و ملمس او بر مزاج آن شهادت کافی دارد و در ریحی بادیان یا زیره یا نانخواه سـده در کیسه یا زیرذه یا نانخواه سوده در کیسه کرده بربندند و اشیبای کاسر ریاح شباً و ضـماداً اسـتعمال نماینـد و آن چه از انفتاح رگ بود و به چسبانیدن زالو خون از آن موضع برآرند بعده ادویهٔ قابضه بر آن ضماد نمایند و آن چـه از بزات لحم باشد ترک او به حال خود بهتر است بهر آن که این محتاج به قلع و خیالـت بـود و در آن خـوف هلاکـت است و بدانند که اگر طفل را نتوسره از ایام دادت به سبب سورند پیری انف افتد و در همان ایا بهر اصلاح ان رفـاده بندند و قطعهٔ اسرب یا خریطه که از سرب سوهان کرده یا سرمه سوده پر نموده باشند بر آن نهاده به عـصابه بـسته دارند و از اشیلی بادی احتراز واجب است و اگر مدی بر آن بگذرد و مستحکم پردد و علاج نپذیرد و شیخ میفرمایـد که گاهی در صبیان کثرت گریهٔ نتوسره پیدا کند و سببی از اسباب فتق احـداث نمایـد و در آن نـانخواه سـوده بـه سفیدهٔ بیضه سرشته لا کنند و به خرقهٔ کتان رقیق بپوشند و یا ترس تلخ سوخته با نبید مبلول نمده بر آن بندنـد و قویتر از این قوابض حاره مثل مرو پوست سرد جوز داشته و صبر و اقاقیا است و آن چـه در بـاب فتـق گفتـه شـد و گویند که طلای تنکار و مصطکی با روغن کنجد نیز نافع بود

گاه باشد که به وقت قطع نف به سبب ضعف عضو ورم حادث شود چنان چه در اعضای مجروح ورم پیدا میگردد و علاج مرداسنگ سفیدهٔ ؟ رسوت کمیله به آب عنب الثعلب سبز و آب گشنیز سبز سائیده ضماد کننـد و بـه قـول شیخ بگیرند شنکال که ان فنجوش است و ل البطم و هر دو به روغن کنجد گداخته طفل را بخوراند و بر ناف او طلا نمایند. در ایام حیض بر قاروره اعتماد نکنند و ادویهٔ موضعیه برای آن نافقر است و رحم بالطبع به چیزهای خوشـبو میل دارد و از اشیبای بدبو نفرت دارد همچنان که جگر میلان به شیرینی دارد و از تلخی تنفر و هر گـاه بـه سـبب استفراغ کثر امعا ضعیف شود به مجاورت آن دررحم نیز ضعف راه یابد و چون اثفال در امعا جمع شود رحـم را ایـذا رساند و رگهای رحم و رگهی پستان با هم مشارکت دارند در مراق زیر پستان لهذا در بعضی امراض رحم جهت امالهٔ وضع محاجم زیر پپستان مقر کرده‌اند و در امراض رحم حقنه و فرزجهٔ بهتر از مسهل بود و ادویهٔ فرزجه را به صوف آلوده نهند تا رحم را الم نرساند و جرم رحم نسبت به امعا سختتر و قلیل الحس است بناء علیه امالـهٔ مـاده امعـا بـه طرف آن جائز داشته‌اند و تا ممکن بود در جرم رحم دسیتکاری به آهن نکنند و اگر در بعضی امراض آن حاجت بـه فصد و حجامت افتد پیش از نوبت حیض کنند تا به سبب اجتماع و استفراغ ضعف و فتور در قوت راه نیابـد و اکثـر امراض زنان به جماع زائل گردد و در اراض رحم جهت تنقیهٔ ایارات نیکو است اخـراج هـر مـاده کـه مطلـوب باشـد مطابق آن بدرقه نمایند و سکنجبین بزوری یا فغواه الصبع جهت تنقیهٔ رحم از فضول بلغمی سفید و انطـاکی گویـد که این فرزجه در سائر امراض رحم تجربه کرده‌ام اشق جند بیدستر هر واحد یک درم زعفران دارچینی هر واحد نیم درم عنبر نیم قراط در مرض بارد در آب سداب حل کنند و در حار به لعاب اسپغول و حمول کنند و مبرودات رحـم مثل شیرهٔ مغز تخم کدو و مغز تخم هندانه و عنب الثعلب و. خشخاش و بنفشه و نیلوفر و شربت انها و مـاء الـشعیر شرباً و ضماداً مجرب است و آب کاسنی به غایت نافع و لهاب اسپغول و لعـاب بهدانـه شـرباً و ضـماداض و حقنتـاً و مرزجهٔ عاج یک جزو صدف نیم جزو گل ارمنی ربع جزو آب کاسنی مجرب است و مسحنات ماء البـزور حـاره ؟ ؟ و فقاح اذخیر و ابهل و انجیر و حلهٔ نانخواه و کاشم و صعتر و دارشیشیعان و زنجبیل و سـداب و پودینـه و مردومیعـهٔ

سائله و حلتیت و نخود و عسل شرباً و ضماداً و قرماناً و ساذج هندی و اکلیل الملک و سنبل و سلیخه و دارچیسنی و جوز بوا و خیربوا و عود و اظفارالطیب و بسباسه و قرنفل و قسط و زعفران و عنبر و مشک اکلاً و تکمیداً و حمولاً و دواء المسک و فلاسفه و کمونی اکلاً و روغن قسط و زنبق به زعفرا و مشک و اشق و حلتیت احتقاناً و مرطبات آن چه در مبردات گذشت و شیر تازه و فالوده و اسفیدباج چرب شرباً و روغن کدو روغن بنفشه و رون نیلوفر و مغز ساق بقر و گوزن زر و شیر زنان طلا و حقناً ئو شرب شیر صبح و روغن کنجد وقت خواب و خوردن پیاز بریان مجرب نوشته و حمول مغز ساق گاو یا کوهان شتر به سفیدهٔ بیضه به غایت نافع و مجففات آن چه در مسخنات مذکور شد و بخور قسط و اطفار الطیب و حمول گلنار و پوست انار کذا صندل به اب آس و این دوا اکلاً و حمولاً مجرب است افسنتین یک جزو و مازو و گلنار کهربا هر واحد نیم جزو و قرومانا تخم پیاز گل ارمنی هر واحد ربع جزو برای خوردن به عسل بسشند برای خمول به آب آس و صوف و شبت ان سه درم است

اوجاع رحم

اکثر این درواخاصرتین و کنج ران و ساقین و پشت و عانه و حجاب و معده و سر و خثوصاً وسط تارک سر شریک باشد و گاهی وجع رحم به سوی ورکین منتقل شود و بعد مدت ده ماه در آن مستقر گردد و سببش یا سوو مزاج مختلف یا ریاح ممدو یا رطوبات محدث ریاح بود و گاهی وجع او از اورام و دیبله و قرحه و سرطان و بثور رحم و ناصور ان و اجتماع آب در رحم و نفخهٔ رحم و انقلاب آن و شقاق و میلان رحم و یا از کثرت جماع و یا کبرذکر عارض شود و گاهی در ایام حیض و گاهی بعد ولادتحادث گردد طریق تشخیص اساب مذکوره باید که اولاً حال وجود ؟ از امراض مسطوره یافت کنند پس هر مرضی از امراض مذکوره که موجود بود سببش همان مرض باشد و ال نوع سوء مزاج از تشخیص اقسام آن ه مذکور شد معلوم کنند و اگر آثار سوء مزاجی مدرک نگردد و سببش تقدم کثرت به اجامع یا عظم ذکر یا قلت حیض یا تقدم ولادت باشد علاج اگر سبب وجع مرضی از امراض مذور باشد به علاج ان پردازند و اگر سوء مزاج بود حسب ان مبردات و مسخنات و غیره که مذکور شد استعمال نمایند و به قول انطاکی در حار ابتدا به فصد کنند و مبردات نوشانند و اگر ساکن نشود حقنهٔ رحم به مثل آب کاسنی و ماء الشعیر و

شوربای ماکیان فربه و شحوم و لعابات نمایند و در بارد تنقیهٔ خلط غالب کنند پس بـه مـاء العـسل حقنـه سـازند و فرازج محلله معمول از لادن و زعفران و الغار الطیب و شونیز و حلتیت و جندبیدستر مجموع یا مفرد به روغن گاو یا روغن بادام و عسل استعمال کنند و کذلک نطول و جلوس در طبیخ حلبه یا برگ برگ غـار یـا بابونـه و اگـر کـالی زیری دو جزو مغز تخم بید انجیر چهار جزو زنجبیل بک جزو کوفته به اب پخته سائیده ضماد کنند بـرای درد ؟ زن که از برودت باشد نافع بود همچنین اجواین یک توله انگرذوماشه سائیده گرم نموده ضماد کنند و برگ بید انجیر با پنبه گرم کرده بندنند و اگر بعد از زائیدن درد رحم عارضص شود پوست ثم خیار شنبر مشکطرا اشبع پر سیاوشـان قند سیاه کهنه در عرق گلو زبان و عرق عنب الثعلب جوش داده صاف نموده بنوشانند و اسنجا به مطبوخ تخم کتان کتانند و یا شیر خر نیم گرم کرده اب دست تمایند و بخور سم استر و خر نیز ناف بود و اب مطبـوخ صـعتر و کـذا خبازی نوشانیدن و به رحم رسانیدن مفید بود و اگر ادویهٔ مذکوره فائده نکند قدری پوست خشخاش در آب تر کرده مالیده صاف نموده بنوشانند و گوینذد که فصد صافن در این سریع النفع است و نشستن در آب نیم گرم و نوشـیدن ماء الاصول و طبیخ اذخر سفید و شرب طبیخ سلخه مجرب است و ایضاً از برگ نی سـبز و بـرگ کرنیـب هـر یـک پاواثار بدیان نیم آثار و یا از سنبل الطیب و سداب و تخم کرفس و شبت و مکوه و اکلیل و بابونه و بنفـشه هـر یـک سه توله برگ ؟ سبز برگ نیب برگ گز افتیمون هندی هر یک هفت توله اسـتعمال کننـدن و کمـاد از اکلیـل گـل بابونه بزرالنبج تخم کرفس زیرل سیاه صعتر سداب زرنب تخم شبت جوز ؟ حلیمه بزر کتان هر یک نه ماشـه نمـک شور سه توله جو کرده در مثانه گاو انداخته به کار برند و شربت بنفشه سه چهار توله در عرق عنب الثعلـب پاوسـیر حل کرده نیم گرم بنوشانند و غذا بنوماش سالم با نان خشک دهند و اگـر در از احتبـاس خـون نفـاس بـا صـداع و خفقان و تپ و سرخی رو عارض شود علاجش در باب احتباس انفاس خواهد آمد و اهل هند در رحم را کـه بعـد از زائیدن به زنان میشود و ؟ گویند و پوست خربزه خشک کوفته بیخته به قدر د درم ب عرق بادیان خورانیدن و کـذا نارجیل کمته خورن و ایضاً یک حبه بر شعشا دادن نافع نوشتنه و این مطبوخ حکیم محمد جعفر است و وجع رحم که بعد از زائیدن به زنان میشود و نافع است بادیان زنجبیل گشنیز هر یک توله پوست بیخ بید انجیر در یک آثار اب

بجوشانند و چون نیم پاد بماند صاف کرده بنوشند و اگر در ایام حیض عارض شود ادویهٔ مذکوره و مدره حایض مفید بود و ریوند خطایی کوفته بیخته برابر آن نبات سفید آمیخته به قدر نیم توله سه روز قبل از خوردن و کذا نوشیدن طبیخ حلبه و مدرات مثل تخم کرفس نافغ است و نمک باریک ساییده و پنبه بدان آلوده برداشتن درد دفع کند و حیض به فراغت آید و اگر پوست پهلی امتلاس ؟ جوزی سه ماشه قند سیاه دو بادام پوست مذکور را کوفته هر سه را در یک نیم پلو آب وقت شب تر نموده و صبح جوش دهند هرگاه نصف آب بماند بنوشند تا سه روز از شروع حیض در دفع شود و اگر خواهند گلقند سه توله عوض قند سیاه اندازند و اگر پوست خیار شنبر و بادیان هر یک دو توله خارخسک شش ماشه انیسون شونیز هر یک چهار ماشه قند سیاه دو توله جوشانیده بنوشند وجع را که از احتباس حیض باشد دفع کند و ادرار حیض نماید و اگر درد رحم وقت جماع عارض شود مازو سائیده قبل از جماع حمول سازند و بخور موی سر آدمی کنند و به قول ابن هیثم مغز سر مرغابی پخته به آب مطبوخ بادیان خوردن وجع رحم حادث از جماع را نافع و به قول مصنف اقتباس اول رگ باسلیق زنند و به فاصلهٔ چهار پنج روز فصد هر دو صافن نمایند و تنقیهٔ بدن و رحم کنند به مسهلاتی که در آن منقیات رحم بسیار باشند بعده خوردن ریوند خطایی سه ماشه و نیم نبات مساوی با عرق خارخسک و بادیان هر یک پنج توله در یک روز رفع این درد کند و در مصطفوی نوشته که نمک طعام سائیده پنبه بدان آلوده پیش از جماع در رحم نهند و اگر از این تدبیر به نشود روغن بید انجیر مرکب نه ماشه به شیر شتر نه توله تا یک هفته نوشانند و برای جمیع اقسام وجع رحم حمول روغن بادام نیم گرم و کذا کنجد سوده به روغن گل مجرب است و تکمید از برگ گرم کرده و جدوار شرباً و حمولاً و بزرالبیخ و زعفران حمولاً و موی انسان بخوراً نافع است . سویدی می‌نویسد که حمول خردل وجع رحم بارور مجرب و کذا روغن بادام شیرین گرم کرده در پنبه کهنه آلوده مجرب نیست و اکل بغلهٔ حلبه و کذا درونج و کذا شونیز به روغن زرد و عسل سرشته و کذا/ بر عصیده انداخته تا سه روز متواتر و کذا تخم فا؟ پانزده عدد به شراب و کذا جند بیدستر نیم درم با شش قیراط و کذا پیه کوهان شتر و کذا حب الغار دو درم و کذا مربه عسل و کذا چغندر مطبوخ مطیب به خردل و کذا عنصل بریان مطبوخ به عسل و شرب جاویر به شراب و کذا تخم حماض سوده به شراب

آمیخته بالخاصیته و کذا تربد و شرب و حمول دارچینی و حماماً و مربا خوز و قسط و روغن بلسان و اذخر وکسیلاو ریوند و قنطوریون و سنبل هندی و فاریقون و ابهل و سکبینج و قصب الزریره و مووانتله و پیه مرغابی و مغز و سر آن به روغن گاو و صعتر و ؟ و نارجیل و تمام و وج و سیسالیوس و بسباسه و حب بلسان و حلتیت و برنسجاسف و طرخشقون و اقحوان و حمول روغن حندقوفا یا عصارۀ آن یا تخم آن و کذا گل سرخ در شراب پخته و کذا زعفران به روغن سوسن و یا عسل سرشته و کذا دارچینی مخلوط به موم و زیت و مغز ساق گاو و یا مخلوط به زردۀ بیضه و کذا حماما به زیت خوشبو و کذا بیخ نرگس بریان کرده کذا قصب الزریره و صمغ بطم و کذا سرگین شفنین به روغن گل آمیخته و کذا روغن حنا و موم و کذا سداب به عسل و پیه مرغابی به اندک نمک و کذا پوست نارنج و زیرۀ کرمانی به عسل و شاه چینی و کذا پیه ماکیان تنها و به اندک نمک و کذا گلنار و کندر بالخاصیته و کذا زهرۀ گاو به عسل و کذا ؟ نیم درم سوده به روغن بلسان سرشته و کذا آب شاهسفرم به زیت و کذا حاشا به زیت و کذا برگ بادیان مطبوخ به عسل و کذا برگ قنب کوفته به روغن گاو و آب زیره سرشته و کذا اکلیل الملک کوفته در شراب کهنه پخته و کذا روغن زعفران و روغن دارچینی و آب قیصوم و شبت و روغن او و روغن یاسمین و ایرسا و روغن او و در روغن بادام تلخ و روغن سنبل هندی و روغن نرگس و گل او و بزر کتان و جوز بوا در روغن مصطکی و کرنب پخته و بیخ و گل سوسن سفید و روغن آن در روغن شبح ارمنی و غالیه و تخم مرو و زروفای رطبی و مشک و افسنیتن و روغن حلبه و آب قنطوریون دقیق و جلوس در طبیخ حلبۀ و گل سرخ و اشته و حماما و قیصوم و شبت و برگ یاسمین و ایرسا قسط و تخم فنجکشت و برگ آن و زوفای خشک و قنطوریون و ابهل و قصب الزریره و مو و سرخس و بزرکتان و گندنا و مروماتوز و سیسالیوس و آب کبریتی و برگ و بیخ پنبه و کرنب و بیخ سوسن سفید و حب بلسان و عود بلسان و خرماوز راوند طویل و حاشا و برنجاسف و اقحوان و افنستین و بخر و حمول لادن و اظفارالطیب و قفر مورد و بخور سلیخه و فقاح اذخر و قنطوریون و کماد ایرسا کوفته جوشانیده و کذا قسط و کذا سرخس و ضماد قیصوم هر واحد نافع وجع رحم بارو است و ایضاً او گوید که فرزجۀ بزرالنج و سویق و کذا حنا و کذا عصارۀ بارتنگ و کذا شگوفۀ انگور و کذا روغن گل علیق و ضماد شوکران و حمول عصارۀ تازۀ آن و جلوس در طبیخ

پوست بیخ مغیلان و حمول آن و کذا آب تازۂ نی فارسی یا طبیخ خشک آن هر واحد مفید وجع رحم حار است

حرقت رحم سوزش رحم اگر از قروح و بثور سرطان و غیره امراض آن باشد علامت و علاج هر یک به مقامش مسطور گردد و اگر از خلط حاد بود به تعدیل و سوزش رحم داگر از قروح و بثور و سرطان و غیره امراض آن باشد علامت و جمع هر یک به مقامش مسطور گردد و اگر از خلط حاد بود به تعدیل و تنقیۂ آن پردازند و کافور ریاحی در گلاب سائیده حمول کنند و از روغن گل در رحم حقنه نمایند.

اورام رحم

اکثر آن را ورم حار و صلب عارض گردد و گاهی ورم بلغمی نیز و گاه در فم رحم و گاه در قعر آن و گاهی در بعض جهات آن از جانبین و قدام و خلف و گاه در همه رحم حادث شود سبب ورم حار یا از موجبات اذیت رحم باشد مثل سقطه و ضربه موضع رحم و اسقاط حمل و عسر ولادت و تهور قابله در قبول ولد و کثرت جماع و ابتدای مجامعت است و ازالۂ بکارت و یا از ماده بود مثل احتباس حیض و نفاس و فساد منی و احتباس آن و انصباب مادۂ دموی یا صفراوی بر رحم به غیر اسباب مذکوره و کثرت برودت مکثف موجب احتباس مواد در رحم و منع تحلل آن و صلب سوداوی که مسمی به سقیروس است اکثر عقب ورم حار افتد و باشد که در ابتدا پدید آید از خون حیض سوخته یا تولد مادۂ سودا در رحم بدون تقدم ورم حار و ورم حار گاهی منتقل به دق و سل و اسهال ذوبانی شود و اگر در علاج ورم صلب نمهل نمایند از آن استسقا عارض شود و یا سرطان گردد. طریق تشخیص اقسام ورم مذکور که اگر تپ حاد و ضربان و درد شدید در عانه و پشت و تارک سر و تشنگی مفرط و تلخی دهن و هذیان و سرعت و تواتر نبض و نفس و فساد معده بود ورم حار باشد و اگر تپ و درد خفیف و انتفاخ و ثقل موضع و تهیج اطراف و سحنۂ مریضه مثل صاحبان استسقا بود ورم بلغمی باشد و اگر با وجود قلت درد سختی در موضع عانه و گرانی آن و عسر خروج بول و براز و لاغری بدن و ضعف و اضطراب حرکت ساقین وقت رفتار و کسل از حرکت و احیاناً کلانی شکم همچون مستسقی و ورم دست و پا بود ورم صلب باشد. اکنون بدانند که به قل شیخ و جرجانی و غیره گاهی بر ورم رحم اعضای مشارک دلالت کنند پس معده مشارکت کند و درد و کرب و غثیان و فواق و فساد هضم و اشتها

یا ضعف در آن حادث شود و دماغ مشارک او گردد و پس صداع دریا فوخ و درد در گردن و قعر چشم پیـدا گـردد و باشد که درد منتشر گردد و اطراف و انگشتان دست و پای رسد و ساق‌ها و مفاصل پشت و کمرگاه و تهیگاه و کـنج ران و هار درد کند و منتفخ گردد و مراق نیز منتفخ شود و همه اعضا گران گردد و عسر بول و حبس آن یکپارچگی شود و اگر ورک در مقدم رحم مائل به اعلی باشد و گاهی طبع قبض شود و حتی که ریح نیز به سـوی خـارج گـذر نماید و اگر ورم در مؤخر آن مائل به اسافل باشد و نبض صغیر و ضعیف و متواتر شود پس اگر ورم حارباشد این اعرا همه شدید باشند مع التهاب و قشعریره و مع سیاهی بان و ضربان شدت کند و عذق در اطراف کثرت نماید و گاهی مؤدی به انقطاع آوا و نشنج غشی گردد و بر جهت ورم موضع ضربان و درد دلالت کند و اییضاً مـشارکت پـس اگـر درد به سوی ناف و عسر بول بود ورم در مقدم رحم باشد و اگر درد به سوی پشت و قبض طبع بود ورم در مـؤخر او باشد و اگر درد بالای ناف و قریب معده باشد ورم در اعلای رحم بود و اگر درد در یک نج ران و فتخـذ و سـاق بـود ورم رد همان یک جانب باشد و اگر درد در اسفل سره بود ورم در اسفل رحم باشد و اگر درد قریب مقعد بود ورم در فم رحم باشد و اگر درد به سوی خاصرتین بود ورم در هر د جانب باشد و گاهی درد از این اعضا به سوی گانال شود و در ران کشیدگی سخت پیدا گردد که زن به مشقت ایستاده شود و ورم که قریب فم رحم شـدیدتر و صـلب‌تـر از ورم قعر بود و آن چه در قعر باشد ؟ او صعب و علاج او دشوار بود و ورم عظیم در هر موضعی که باشد رحم به سوی خلاف آن میل کند و خواب بر جانب مخالف آن دشوار گردد و رفنت و برخاستن و نشستن مـشکل باشـد و ؟ رفتـار لنگی پدید آید.

علاج ورم حار رحم

فصد باسلیق و صافن کنند و تبرید از لعاب بهدانه سه ماشه شیرهٔ تخم کاهو شیرهٔ مغز تخم هندوانه هـر یـک هفـت ماشه در عرقیات برآورده و شربت نیلوفر دو توله داخل کرده دهند و یا لعـاب گـل خطمـی سـه ماشـه شـیرهٔ عنـب الثعلب چهار ماشه شیرهٔ مغز تخم هندوانه شش ماشه شربت بنفشه دو توله خاکشی چار ماشه بدهند و گاهی شـیرهٔ

عناب پنج دانه عرق عنب‌الثعلب عرق گاوزبان هر یک پنج توله عوض شیرهٔ تخم هندوانه کرده می‌شود و گاهی عرق
شاهتره شیرهٔ خرخسک شش ماشه شربت نیلوفر دو توله اسپغول شش ماشه عوض شیرهٔ عنب‌الثعلب و شربت بنفشه
و خاکشی داخل کرده می‌شود و یا بعد فصد گل خطمی سه ماشه گل نیلوفر چهار ماشه عرق شاهتره ده توله مالیده
صاف نموده شربت بنفشه دو توله خاکشی چهار ماشه بدهند و بعد از نضج به مسهل صفرا تنقیه نمایند و در ابتدا
آرد جو گل خطمی به آب گشنیز تر و آب عنب‌الثعلب سبز بر عانه ضماد کنند و آرد جو عنب‌الثعلب گل ارمنی
رسوت صندلین جدوار در آب عنب الثعلب سبز و آب گشنیز سبز سائیده بلند آغشته بردارند و حقنهٔ رحم و فرزجه
بالعبه و ادهان و عصارات بارده نافع بود و در انتها ادویهٔ ملین محلل مثل بابونه و خطمی و اکلیل و مانند آن نطولاً و
ضماداً استعمال نمایند و یا عنب‌الثعلب گل خطمی بنفشه هر واحد یک توله شب درآب تر نموده صبح جوش داده
صاف کرده روغن گل موم سفید هر یک دو توله داخل کرده بر آتش نرم به قوام آورده و به عمل آرند و این دوا نیز
معمول است روغن گل روغن بنفشه مغز ساق گاو پیه گردهٔ بز موم هر یک یک توله زردی بیضهٔ مرغ یک عدد
مصطکی سه ماشه زعفران یک ماشه به دستور مرهم ساخته به آب عنب الثعلب فرزجه سازند و گاهی کندر و بابونه
هر یک سه ماشه عوض مصطکی کرده میشود و گل خطمی سفید گل نیلوفر برگ خطمی تازه جو مقشر نیم کوفته
سبوس گندم تخم خربزه نیم کوفته اکلیل‌الملک گل بابونه تخم خطمی برگ کرنب تازه عنب الثعلب تازه برگ
کاسنی تازه برگ شلغم تازه مع بیخ هر یک به قدر ضرورت در چهل آثار آب بجوشانند تا مهرا شود به دست خوب
مالیده صاف کرده در آب آن نیم گرم بنشانند و از همین آب قدری در آفتابه لوله‌دار گرفته از بلندی دور به موضع
ورم نطول نمایند و در ایام انحطاط تخم کتان و حلبه و چغندر و شبت افزوده و به کار برند بعد از آمدن آبزن روغن
حنا یا روغن شبت به شرط عدم مالع بمالند و اگر ورم تحلیل نشود و ارادهٔ ریم کند و عوارض شدت نماید علاج
دبیلهٔ رحم کنند و اگر صلب یا سرطان گردد به علاجش توجه نمایند. ذکر بعض ادویهٔ که در ورم حار رحم معمول
است گل خطی سه ماشه مویز منقی ده دانه به عرق شاهتره مالیده و شیرهٔ مغز تخم هندوانه شیرهٔ خارخسک هر
یک شش ماشه شیرهٔ بادیان پنج ماشه شرببت بنفشه ده توله داخل کرده دهند و یا عنب‌الثعلب چار ماشه گل

خطمی سه ماشه جوشانیده نبت یک نیم توله و اگر قبض باشد مویز منقی ده دانه اضافه کنند دیگر گل خطمی گل سرخ هر یک چهار ماشه سپستان پانزده دانه جوشانیده شیرهٔ خیارین شش ماشه یا شیرهٔ مغز تخـم هندوانـه شـش ماشه نبات یک و نیم توله خاکشی چهار ماشه اضافه کرده بدهند و گاهی به جای عنب الثعلـب عـرق آن ده تولـه و عوض نبات گلقند یا شربت نیلوفر دو توله کرده می‌شود و در آخر روز گل خطمی سه ماشه به عرق عنب‌الثعلـب ده توله جوشانیده شیرهٔ خیارین شش ماشه شربت نیلوفر دو توله دادن معمول است و دیگر گل خطمی گل نیلوفر هـر یک سه ماشه پرسیاوشان چهار ماشه شاهتره شش ماشه جوشانیده شیرهٔ مغز تخم هندوانه شش ماشه نبـات یـک و نیم توله دهند و گاهی شیرهٔ تخم خربزه و بارتنگ پنج ماشه پاشیده زهر مهره سوده پاشـیده مـی‌دهنـد دیگـر گـل خطمی سه ماشه گاوزبان چهار ماشه عنب الثعلب شش ماشه گل نیلوفر چهـار ماشـه خیـارین کوفتـه شـش ماشـه سپستان پانزده دانه آلو بخارا هفت دانه به عرق عنب‌الثعلب و شاهتره هر یک هفت تولـه جوشـانیده گلقنـد دوتولـه دهند و اگر سرفه باشد عوض گلقند و آلو شربت و ؟ دو توله و شیرهٔ اصل السوس کنند. ایضاً اگر با سوزش بول باشد بعد فصد گل نیلوفر گل خطمی گل سرخ هر یک چهار ماشه در عرق مکوه کاسنی هر یک پنج تولـه جوشـانیده بـه شیرهٔ مغز تخم هندوانه شش ماشه شربت بنفشه دو توله خاکشی چهار ماشه دهند و اگر قبض و تمدد معـده باشـد گلقند عوض شربت کنند و یا مویز منقی ده دانه شربت دینار دو توله افزایند. ایضاً اول از فصد باسلیق خون پاوسـیر بگیرند و باز فصد صافن کنند و خون چهار دام برآرند و گل خطمی سه ماشه عناب پنج دانه در عرق عنب‌الثعلب ده دام جوشانیده شیرهٔ مغز تخم هندوانه شش ماشه شربت نیلوفر دو توله اسپغول شش ماشه پاشیده دهند و آخـر روز لعاب اسپغول یک توله شربت بنفشه دو توله عرق عنب الثعلب بدهند و برگ عنب الثعلب تازه بهرته کرده زیـر نـاف بندند دیگر اگر ورم را از فصد و منفجات معمول آرام شده باز عود کند از فصد گیرند و عنب‌الثعلب چهار ماشـه گـل خطمی سه ماشه عناب پنج دانه به عرق شاهتره دو توله جوشانیده شیرهٔ مغز تخم کدو شیرین شـش ماشـه شـربت نیلوفر دو توله خاکشی پنج ماشه دهند و مکوه بندند دیگر اگر درد پهلو بنا بر ورم رحم باشد عناب پنج دانه شاهتره شش ماشه گل نیلوفر چهار ماشه گل خطمی سه ماشه عنب الثعلب شش ماشه جوشانیده شیرهٔ تخم خیارین شـش

ماشه شربت عنب دو توله تخم ریحان چهار ماشه پاشیده بدهند روز دوم تخم خربزه شش ماشه مویز منقی ده دانه افزایند باز عنب‌الثعلب شش ماشه گل خطمی سه ماشه بادیان چهار ماشه شاهتره شش ماشه به عرق عنب الثعلب ده توله جوشانیده گلقند دو توله دهند. ایضاً برای ورم و تپ آلو بخارا هفت دانه گل سرخ گل نیلوفر بادیان هر یک چهار ماشه به عرق شاهتره ده دام جوشانیده گلقند دو توله روز دوم عنب الثعلب شش ماشه افزایند و اگر تشنگی زیاده شود خیارین شش ماشه عوض بادیان افزایند و شام گلقند عرق مکوه دهند و ضماد پیوئن نمایند و ایضاً بادرو زیر پستان عنب‌الثعلب اصل السوس هر یک چهار ماشه شاهتره تخم کاسنی هر یک شش ماشه به عرق عنب‌الثعلب و عرق شاهتره هر یک پنج توله جوشانیده گلقند دو توله داخل کرده دهند دیگر اگر درو به جای معده رحم باشد از مسهل قابله فائده نشود فصد صافن نمایند و عنب‌الثعلب گل خطمی تخم خطمی به عرق عنب الثعلب ده توله جوشانیده گلقند دو توله دهند و دیگر اگر ورم با تب و زحیر بود روز اول لعاب بهدانه سه ماشه شیرهٔ خرفه شش ماشه لعاب ریشهٔ خطی شیرهٔ خیارین هر یک شش ماشه شربت بنفشه دو توله تخم ریحان سه ماشه تخم کنوچه سه ماشه پاشیده بدهند روز دوم فصد باسلیق کرده ریشه خطمی تخم خطمی هر یک چهار ماشه به دانه سه ماشه جوشانیده شیرهٔ تخم خیارین شیرهٔ تخم خرفه هر یک شش ماشه شربت بنفشه شربت بزوری هر یک یک نیم توله خاکشی چهار ماشه بدهند باز چهار تخم نه ماشه به روغن گل چرب کرده عوض خاکشی کنند دیگر اگر با ورم تب مزمن شود قرص طباشیر کافوری چهار ماشه شیرهٔ عنب الثعلب شیرهٔ تخم خطمی هر یک چهار ماشه شیرهٔ تخم کاسنی شش ماشه عرق عنب‌الثعلب ده دام شربت بزوری بارد دو توله خاکشی پنج ماشه دهند و ضماد عنب الثعلب تازه به روغن گل دیگر خشخاش کوفته مهرا بپزند و به روغن گل امیخته ضماد کنند و بعد از فصد در ورم حار برای ردع ماده مفید است دیگر در ابتدا فرزجه ازلتهٔ کتان به لعاب اسپغول و آب گشنیز و روغن گل هر یک توله بیضهٔ مرغ یک عدد آغشته به جهت تسکین درد و اصلاح ورم بردارند بعده به جهت تحلیل ورم بعد تنقیه از فصد باسلیق از مسهل گل خطمی آرد جو بابونه گل سرخ بر کتان اسپغول یا تخم ریحان پوست خشخاش و تخم آن و آب عنب الثعلب حلبه اکلیل الملک گل ارمنی هر یک چهار ماشه زعفران دو ماشه کوفته بیخته همراه روغن گل دو

توله سفیدۀ بیضۀ مرغ دو عد پیه بط یک توله مثل مرهم مرتب ساخته بردارند و اگر در مـزاج حـرارت زیـاده باشـد کافور یک ماشه افزایند و اگر غلبۀ ریاح و رطوبت بسیار باشد ادویۀ حار مقوی رحم ناشف رطوبات محلل ریـاح مثـل سباسه سعد کوفی زرنباد و شبت کزمارج مرمکی به شرط عدم حرارت مزاج افزایند و دیگر اگر اسپغول تخـم کتـان سرد و سائیده با شهد آمیخته زن بردارد به جمیع اقسام ورم رحم نافع بود. ضماد که برای ورم رحـم و ذکـر و کـنج ران و سائر اورام حاره معمول است پوست خشخاش نرم سوده در آب مهرا بپزند پس گـل سـرخ بـزر قطونـا کوفتـه داخل کرده به روغن گل و سرکه ضماد نمایند. ایضاً مسکن درد و ورم رحم زعفران افیون ؟ پیه مرغ هر یک دو درم تخم خطمی پنج درم بیضۀ نیم برشت یک عدد تخم کتان قدری به روغن گل سرشته ضـماد نماینـد و فرزجـۀ کـه مسکن ورم حار است آب مکوه آب کاسنی آب بارتنگ آب کشنیز روغن گل سـفیدی بیـضۀ شـیر دختـران بـا هـم آمیخته به عمل آرند. ایضاً این فرزجه و ورم حار بعد از استعمال روادع معمول است تخم خشخاش سفید کوفتـه بـه شیر بپزند و باز باریک بسایند و گل سرخ سوده و اندکی زعفران سوده و موم به روغن گل آمیختـه فرزجـه نماینـد. اقوال حذاق سویدی می‌نویسد که روغن بادام شیرین نیم گرم کرده در پنبه آلوده بردارند ورم رحم را که بعد نفـاس یا بعد جماع عارض شود مجرب من است و حمول بیخ خطمی و جلوس در طبیخ آن و حمـول صـمغ عربـی و پیـه ماکیان و خطمی سوده در ورم رحم که بعد نفاس حادث شود نافع و حمول مسکه و حقنۀ رحم از نیم گرم آن و کذا ضماد برگ بیروج به سویق و کذا فرزجه به عصارۀ شنجار که آن کاهو صحرایی است ورم حار رحـم را مفیـد اسـت. مسیحی گوید که در ورم رحم اگر قوت متحمل باشد اولاً فصد باسلیق کنند و اگر کفایت نکند فصد کعبین گشایند بعده دوای مسهل استعمال نمایند تا تنقیۀ بدن به تمامه گردد و پس در ابتدا بر رحم ضمادات متخذ از اشیای رادعه مثل گل سرخ و عدس مقشر و پوست انار و بارتنگ و شکوفۀ انگور و برگ عنب الثعلب و کاسنی و اسـپغول و بـرگ خرفه و ثمر عوسج و عصی الراعی و حب العالم و ؟ و جراده کدو و آرد جو به کار برنـد و در منتهـای مـرض بـا ایـن ادویه آن چه محلل باشد مثل حلبه و خطمی و بابونه و اکلیـل‌الملـک و شـبت و زعفـران و غبـار آسـیا و ماننـد آن مخلوط سازند و در انحطاط علت به تدریج به سوی ادویۀ مسخن و محلل مثل میعه و اشـق و مقـل و قنـه و مـوم و

علک البطم و همه شحوم و امخاخ نقل نمایند و اگر درد شدید باشد خشخاش سفید و سیاه به طلا پخته بسایند و گل سرخ و زعفران هر واحد یک درم سوده آمیخته به طلا در روغن گل و موم سرشته فرزجه سازند و ایضاً برای اورام حاره بگیرند و مرهم داخلیون و در روغن گل گداخته به عصارهٔ بارتنگ یا عنب الثعلب یا عصی الراعی و شیر زنان آمیخته بصوف بردارند و ایضاً از حلبه و خطمی لعاب غلیظ برآرند و با آن پیه بط گداخته زعفران سوده آمیخته استعمال کنند و باید که در اوقات تزید مرض و انتهای آن آن چه مهیج و مدر حیض باشد استعمال نکنند و اما در انحطاط و بعد سکون ورم اندک واجب است که مدرات حیض به عمل آرند شیخ می‌فرماید که در اورام حاره رحم به استفراغ خون احتیاج شود و چون دلائل مشهوره اعانت کنند و فصد باسلیق نمایند اگرچه آن حبس حیض و جذب خون به سوی بالا می‌کند و فصد صافن مشارکت شدیدتر دارد و خون را از رخم بیشتر کشد و ادرار طمث را اولی بود و نافع‌تر است و خصوصاً ورمی را که به سبب احتباس حیض باشد و بهتر در ابتدا این است که فصد باسلیق کنند تا منع انصباب ماده بر رحم کند پس عقب او فصد صافن نمایند تا ماده را جذب کند و باسلیق را چنان گشایند که پایهای زن بلند بالای تکیه نهاده باشند و آن بر پهلو خفته باشد و در اخراج خون مبالغه نمایند و باید که در ایام اول تا سه روز منع از غذا یا تقلیل آن کنند و آب اصلاً ترک نمایند و خصوصاً خصوصاً در روز اول دور خانهٔ خوش هوا سکونت ورزندو حتی المقدور خواب نکنند و قی آن را شدید النفع است و گاهی احتیاج به استعمال مسهل مخرج اخلاط افتد و باید که در ادویهٔ آن دوای مسکن غیثان باشد و نزد حاجت اقدام به غذا نمایند و در ابتدا به آب شیرین گرم ممزوج به روغن گل خالص نشانند و به آب قوابض خفیفه مثل گل سرخ نطول سازند بعده بر آن مبالغه به قوابض نکنند تا ورم صلب نگردد و از ادویهٔ که استعمال ضماد او بر آن در این وقت نیکو است این است که خشخاش مهرا پخته به روغن گل یا روغن نفاق به کار برند بعد از آن به ملینات گرانید و شراب به روغن گل آمیخته نطول کنند و صفوف مبلول به آب مطبوخ مثل خطمی و تخم کتان و خارخسک و حرمل بسیار به اندک قوابض از بارتنگ و خرفه آمیخته حمول کنند و کذلک مرهم معمول از زردهٔ بیضه و اکلیل الملک مطبوخ مهرا و گاهی در این روغن زعفران و ناروین داخل کرده می‌شود و بعده در منتهی بر انضاج ماده اقدام نمایند و ضمادات از وفای رطب و

پیه مرغابی و روغن گاو و مغز گوزن و مانند آن به کار برند و چون مرض به انحطاط آید و در آن وقت معالجهٔ آن به محملات صرف کنند که در آن نمام و مرزنجوش و غار در انتبج و مانند آن باشد و غذا دهند و تقویت قوت و انعاش آن نمایند و چون بر آن ضماد نهند بستن او نشاید بهتر آن که بستن به ورم مضر است. صاحب کامل گوید که چون ورم حار در رحم عارض شود فصد باسیلیق و اخراج خون به قدر حاجت و قوت نمایند و شربت بنفشه یاجلاب به شیرهٔ تخم خرفه دهند و غذا باسفیدباج چوزهٔ مرغ یا سرمق یا چغندر یا خبازی یا بیضهٔ نیم برشت سازند و از آرد جو آرد باقلا و خطمی و بنفشه هر واحد درم کافور یک و نیم دانگ به آب کشنیز تر و کاسنی بر عانه ضماد کنند و قیروطی از مواد روغن بنفشه و آب عنب الثعلب و آب بارتنگ و آب عصی الراعی ساخته فرزجه سازند و چون ضماد بردارند بر ناف و عانه و پشت نطول از روغن بنفشه و روغن گل نمایند و اگر با ورم سرخی و صلابت باشد آرد و جو و بزر کتان غبار آسیا در آبی که اندر آن اکلیل الملک و بنفشه پخته باشند حل کرده و زردهٔ بیضه بریان به روغن گل سوده آمیخته بر موضع ضماد کنند و اکلیل‌الملک بنفشه حلبه تخم‌کتان برگ خطمی خبازی در آب جوشانیده آبزن نمایند و اگر مریضه سوزش و درد و حرارت در موضع دریابد روغن گل خالص با سفیدهٔ بیضه و پیه ماکیان بر هم زده و آب بارتنگ و آب گشنیز تر و ماءالشعیر و روغن گل در رحم چکانند پس اگر درد ساکن نشود رگ مابض رکبه کشانید و به چیزهای مذکوره قدری افیون یا آب مطبوخ پوست خشخاش آمیزند و ایضاً در رحم شیاف ابیض در شیردختران حل کرده به اندک آب حلبه چکانند و چون درد ساکن شود و ورم کم گردد باید که از بابونه و اکلیل‌الملک و خطمی و تخم کتان با ریک سوده به روغن بنفشه و موم بر عانه ضماد کنند و در رحم روغن خیری یا روغن سوسن مخلوط به روغن بنفشه چکانند پس اگر با ورم حرارت قوی و درد نباشد و در ماده خلط و درد و ورم جسارت باشد روغن گل که در آن اندک مرهم باسلیقون یا اندک روغن سوسن مضرب به آب مطبوخ بابونه و اکلیل الملک در رحم قطور کنند و در آبی که بابونه و اکلیل الملک و بزر کتان جوشانیده باشند زن را نشانند و بعد از آن که شبت و عانه را به روغن پبت و روغن سوسن و موم مالیده باشند که این تحلیل و تلیین ورم نمایند انشاءالله تعالی جرجانی و ایلاقی می‌نویسند که فصد وقی و تقلیل غذا هر سه از امهات علاج است و اگر در میان فصد باسلیق

و فصد صافن قی کنند یا قبل باسلیق قی نمایند صواب‌تر بود و منفعت هر دو فصد اتم باشد و اگر حاجت کم کردن مادهٔ غلیظ شود بنفشه سپستان عناب جوشانیده ترنجبین و فلوس خیارشنبر درآن مالیده روغن بادام داخل کرده بدهند و اگر خیار شنبر در آب کاسنی و آب عنب الثعلب مالیده و روغن بادام چکانیده دهند صواب باشد و بالجمله علاج این مرض به علاج سرسام نزدیک است و اول ضمادها و نطولهای وادع به کار برند و در آن افراط نکنند تا ورم صلب نشود و ادویهٔ رادعه که در قول مسیحی گذشت همه یا آن چه حاضر بود بکوبند و به روغن گل یا به زیت انفاق چرب کنند و نیمگرم‌کرده به زهار و حوالی او نهند و به عصارهٔ بارتنگ و غیر آن در روغن گل آمیخته نیم گرم در رحم حقنه کنند یا پارهٔ پشم بدان تر کرده بردارند و بعد از آن ادویهٔ محلله به ادویهٔ رادعه آمیزند و در آخر همه ادویهٔ محلله چون شبت و حلبه و اکلیل الملک و تخم کتان و بابونه و روغن خیری و مانند آن و صموغ که در قول مسیحی گذشت ومرو مغز ساق گاو و پیه بط و مرغ و روغن سوسن و روغن سداب چون حرارت ورم زائل شده باشد به کار برند و این دوا ورم حار را نافع است پیه بط با روغن گل بگدازند و اندک رب السوس در آن حل کرده فرزجه سازند و دوایی که درد بنشاند و همان فرزجهٔ تخم خشخاش است که در ادویه مرکبه مسطور شد و این ضماد ورم را نرم کند و خواب آورد و درد مثانه را بنشاند بگیرند خشخاش تازه پنج عدد نیم کوفته در می پخته یک شبانه روز تر کنند و پس بپزند تا مهرا شود صاف کرده در آن آب صاف مرو کندر و افیون هر یک درم سلیخه سه درم کوفته بیخته مغز سر گوزن و پیه مرغ هر یک چهار درم روغن گل یک اوقیه آمیخته صلابه کنند و به صوت بردارند. ابن الیاس گوید که بعد فصد باسلیق هر صبح جلاب از عناب ده عدد و بنفشه سه درم و از شکر سفید ده درم بدهند و یا شربت بنفشه و ترنجبین هر واحد ده درم در آب گرم حل کرده نوشانند و غذا ماء الشعیر یا بنفشه و خشخاش و یا مزرهٔ ماش به شیرهٔ مغز بادام و اسفاناخ سازند و یا شیرهٔ تخم خرفه سه اوقیه و شکر ده درم بنوشند و از آرد جو و باقلا و عدس و خطمی و بنفشه هر واحد سه درم کافور یک دانگ سائیده به آب عنب‌الثعلب یا به آب گشنیز یا به آب کاسنی سرشته برعانه و ناف ضماد کنند و از لعاب بهدانه و لعاب خطمی و لعاب اسپغول هر واحد ده درم و از روغن بنفشه و روغن کدو هر واحد ده درم و از آب عنب الثعلب و آب عصی الراعی و آب بارتنگ مساوی حقنه رحم

کنند و به آبی که اندر آن بابونه و خطمی و تخم کتان و عنب الثلب و اکلیل الملک و خبازی جوشانیده باشند نطول نمایند روغن گل به سفیدهٔ بیضه بر هم زده و در رحم چکان. سعید گوید که علاج این ورم به فصد باسـلیق ابطـی و شرب ماء الشعیر و آب انار و شیرهٔ تخم خرفه به شربت بنفشه و لعاب اسپغول به جلاب کنند و حقنه رحم به لعاب بزر قطونا و آب حی العالم و روغن بنفشه و آب بارتنگ و آب عنب‌الثعلب و کافور سازند و تبرید ناف و تهیگاه و مثانه و خاصرتین به ضماد صندل و گلاب و طحلب کنند و مریضه را در آب ریاحین نشانند و اگـر طبـع قـبض باشـد بـه خیارشنبر و شربت بنفشه تلیین کنند و اگر در بول سوزش عارض شود در رحم به سفیدهٔ بیـضه و شـیر دختـران و شیاف ابیض و روغن گل واندکی افیون چکانند اگر انحطاط علت شود شحوم و موم و مغزها و روغن محلل اسـتعمال نمایند و در آب مطبوخ اکلیل الملک و حلبه و بابونه و شبت مریضه را بنشانند و برعانه روغن شبت و مـوم بمالنـد و غذا زیرباج دهند. خجندی گوید که بعد دو یا سه روز از فصد باسلیق فـصد صـافن کـشایند و قـی در امـراض رحـم عظیم النفع است و هر صبح شربت عناب یا شربت بنفشه و نیلوفر و شربت دینار و سکنجبین به شیرهٔ تخم خیـارین مفرد یا مرکب دهند و تلیین طبیعت به مطبوخ فواکه نمایند و بعد تلیین شربت خشخاش بنوشـند اگـر درد شـدید باشد و این ضماد مسکن وجع است خشخاش سفید را در حصیر انگور بپزند تا مهرا شود پـس صـاف کـرده و در آن مغز سرگوساله با پیه مرغ یا بط حل کرده بپزند تا غلیظ گردد و بر ناف و عانه ضماد کنند و به صـوف بـرد از ؟ اگـر وجع شدیدتر باشد در آن افیون اندازند قرشی و خضر مینویسند که بعد زمانهٔ ابتدا صوف مبلول بـه آبـی کـه در آن خطمی و خارخسک و بزر کتان و زرورد بارتنگ و اکلیل‌الملک جوشانیده باشند آلـوده اسـتعمال کننـد و بعـد از آن قوابض گم کنند و بر ادویهٔ ملینه محلله اقتصارنمایند روغن حنا نیکو است و کذلک خرما بهر الطبیخ مع جـو مقـشر در روغن گل و ضماد را به قوت نباید بست که مضر است گیلانی مینویسد که در جمیع اوقات علاج جلـوس در آب مطبوخ حلبه و تخم کتان و خبازی و برنجاسف و به زیت استعمال باید کرد و کسانی را که بر اشیای حار صبر نکنند و بر آب گرم که برآن روغن گل ریخته باشند باید نشست و فرزجات استعمال کننـد و اشـیای کـه در رحـم ریزنـد معمول به زوفا و روغن گاو و مغز گوزن و پیه مرغابی و روغن سوسن و موم باشد و اگـر بـر مـسخنات صـبر نکننـد

خطمی بدل زفا گردانند و خصوصاً خطمی سفید و بالجمله خطمی را منفعت عظیم است در انضاج مـادهٔ ایـن و بـر معالج امر سهل می‌گرداند و اما در اورام حار ناریه مرهم داخلیون استعمال کنند و روغن گل دو چند مرهم آمیزند و ایضاً آب بارتنگ و آب کاسنی بستانی و بری مخلوط کنند و خطمی سفید و یا محلول اضافه نماینـد کـه ایـن نـافع است و اگر چه داخلیون اثر عظیم از خطمی است و اگر درد شدید باشد بگیرند افیون به قدر عدس با شیر زن و آب مطبوخ حلبه حل کرده به صفوف آلوده بردارند.

علاج ورم بلغمی رحم

اول قی کنانند و هر چه در ورم بارد گردد و مثانه و معده مذکور شـد اسـتعمال نماینـد و اصـل الـسوس بادیـان بادرنجبویه جوشانیده گلقند داخل کرده بنوشانند و سنبل الطیب چهار دانگ مصطکی یک درم و نـیم صـبر دو درم به آب سائیده و روغن یاسمین و موم گداخته آمیزند و ضماد نمایند ضماد حلبه و حرف و تخم کتان به روغـن بیـد انجیر نیز مفید است ورم بلغمی است و مرهم باسلیقون در روغن گل حل کرده در رحم چکانند یا بلته الوده بردارند و پشت و عانه را به روغن شبت و قیروطی مناسب بمالند و به قول سویدی نشـستن در طبـیخ بـرگ غـار و سـنبل هندی و هو فاریقون و تخم فنجکشت و سنبل رومی و قصب الوریره و بـیخ اذخـر و شـبت و برنجاسـف و اقحـوان و بخور مریم و گل نسرین و خمول زربنا و قیصوم و روغن بادام تلخ و اکلیل الملک مطبوخ بیفـتج و زعفـران و قـصب الزریره و غالیه و چربی مرغابی بضمع جوشانیده باشند آلوده استعمال کنند و بعد از آن قوابض کم کننـد و بـر اویـهٔ ملینه محلله اقتصار ننمایند و روغن حنا نیکو است و کذلک خرما ؟ مع جو مقشر و روغن گـل و ضـماد را بـه قـوت نباید بست که مف است و زعفران و قصب الزریره و غالیه و چربی مرغابی بضمع بطم و خطمی هر سـه و سـکبیج و شبت سوخته به روغن سوسن و برنجاسف و جاوشـیر و روغـن اقحـوان و عـصارهٔ قثـاء الحمـار بـه عـسل و میعـه و ققرالیهود و زدفای رطب و روغن ابر ساذج بیخ فاشرا و زنجیبل به عسل و زفت و گل نسرین و روغن بان و مغز ساق گوساله و گوزن و شرب و حمول سنبل هندی فقاح اذخر و اشنه و صبر و طبیخ حلبه بـه شـحم مرغـابی و ایرسـا و طبیخ خیری سفید و سوسن ابیض و ضماد زهرهٔ نرگاو به اسپغول و کذا دردی شـراب و کـذا گنـدنای جوشـانیده و

بخور اکلیل الملک و تخم گندنا و بر سا و حقنه و طبیخ بزر کتان هر واحد نافع ورم بارد و رحم است و به قول مسیحی ادویهٔ مسخنهٔ مذکوره در ورم حار در این جا استعمال نمایند

علاج ورم صلب رحم

اگر قوت مساعدت کند فصد باسلیق کنند بعده صافن یا مابض کشایند و تنقیهٔ بدن به مسهل سودا و حب افتیمون و یا ماءالحبن و سفوف لاجورد نمایند و مرهم داخلیون در رحم استعمال کنند و اضمدهٔ ملینه محلله مثل مقل و میعه و اشق و حلبه و بابونه و برگ کرنب به موم و روغن و لعاب تخم کتان به کار برند و در مطبوخ ادویهٔ ملطفه مثل شبت و کرنب و اکلیل و خطمی و بنفشه و بابونه و مرزنجوش و مانند آن نشانند و این مرهم در ورم رحم و صلابت آن همواره معمول است موم روغن گل مغز ساق گاو چربی گردهٔ بز هر واحد یک توله زردی بیضهٔ مرغ یک عدد و زعفران بابونه و کندر هر یک سه ماشه به دستور مرتب ساخته با شیرهٔ عنب الثعلب حمول کنند و این ضماد حکیم علی در ورم صلب رحم معمول والد هرحوم است و کم تخلف می‌کند. شیر شتر با روغن بیدانجیر هر واحد سه پاو مخلوط نموده بر آتش بپزند تا منعقد گردد و بعده به زنجبیل یک توله نانخواه یک توله کوفته بیخته ممزوج نموده زیر ناف ضماد کنند و اگر صلابت به غایت صعب و کهنه باشد اجزای مرهم اشق را به آب برگ خطمی سرخ مخلوط نمایند و بعد از آن مقل واشق را در آب خطمی حل کرده باشند و از بیرون ضماد کنند و از اندرون فرزجه ساخته بردارند و بر این مواظبت نمایند که به تحلیل روده بعد دو هفته شافهٔ مخرج و منقی رطوبتن که در علاج اجتماع آب در رحم خواهد آمد به عمل آرند و ضماد آن را ترک نکنند تا تمام به نشود. ذکر ادویهٔ مفید صلابت رحم اگر صلابت با تپ و درد باشد بعد فصد عنب الثعلب گل سرخ بادیان هر یک چهار ماشه مویز منقی ده دانه گل خطمی سه ماشه در عرق عنب الثعلب ده توله به گلاب چهار توله جوشانیده و گلقند دو توله مالیده خاکشی پنج ماشه پاشیده بنوشند ایضاً که با تپ و تهیج چهره و کثرت تشنگی باشد عنب الثعلب گل سرخ هر یک چهار ماشه گل خطمی سه ماشه خیارین کوفته شش ماشه سپستان پانزده دانه جوشانیده شیرهٔ مغز تخم هندوانه شش ماشه شربت نیلوفر دو توله خاکشی چهار ماشه باز اصل السوس چار ماشه خار خسک شش ماشه افزایند و به

جای آب عرق مکوه پس اگر تپ مزمن شود قرص گل صغیر چـار ماشـه بـه گلقنـد سرشـته همـراه اصـل الـسوس

پرسیاوشان عنب‌الثعلب هر یک چهارماشه جوشانیده شیرۀ بادیان چار ماشه شـیرۀ خارخـسک شـش ماشـه شـربت

بزوری معتدل دو توله خاکشی چار ماشه دهند. ایضاً برای ورم صلب و حمی اصل السوس چار ماشه شاهتره خیارین

کوفته عنب‌الثعلب هر یک شش ماشه بادیان گل سرخ هر یک چها ماشه مویز منقی ده دانه پر سیاوشـان گـاو زبـان

هر یک چهار ماشه گل خطمی سه ماشه سپستان بست دانه در آبی که خیسانیده صبح جوشانیده گلقنـد سـه تولـه

داخل کرده منفج دهند و بعد پنج روز فلوس خیار شنبر شش توله ترنجبین چار توله روغن بادام شش ماشه سـنای

مکی یک توله افزوده مسهل دهند و به مرهم معمولی حمول نمایند و بعـده اگـر ورم زانـو درد پیـدا شـود جـوارش

کمونی نه ماشه شیرۀ خارخسک و تخم قرطم هر یک شش ماشه عرق شاهتره ده توله نبات یک و نیم توله دهنـد و

به روغن حنا مالش کنند و ضماد صبر سه ماشه سنبل‌الطیب چهار ماشه ریوند چینی و هر یـک سـه ماشـه بـه آب

عنب الثعلب تازه دو توله مغز فلوس توله روغن گل شش ماشه بر ورم زانو سازند. ایضاً بهر صلابت رحـم و خـارش و

تپ و خلل معده بعد مسهلات خاکشی چهار ماشه به عرق عنب الثعلب ده توله یک جـوش داده سـرد کـرده شـیرۀ

تخم کاسنی شش ماشه شربت بنفشه دو توله داخل کرده دهند ایضاً که با درد زیر ناف تپ باشد عنب الثعلـب گـل

بنفشه گل سرخ بادیان کرویا هر یک چهار ماشه بیخ بادیان تخم خربزه خار خسک کوفته هر یک شش ماشـه مـوی

مقی ده دانه انجیر زرد سه عدد جوشانیده گلقند دو توله و فرزجۀ رهم معمول ایضاً برای صلابت و درد شکم و کمـر

و پا از دوای قابله بعد فصد باسلیق برگ عنب الثعلب و برگ فنجمـشک ؟ نمـوه بربنـدد و زیـر نـاف و جوشـانده ل

خطمی سه ماشه عنب الثعلب چهار ماشه به عرق عنب الثعلـب ده تولـه جوشـانیده گلقنـد دو تولـه دهنـد بـاز پـر

سیاوشان مویز منقی افزایند و مرهم معمول به عمل آرند و ایضاً اگر با سوزش و قبض بـول و درد و تـپ باشـد پـل

خطمی سه ماشه عنب الثعلب گل سرخ پر سیاوشان هر یک چهار ماشه جوشانیده شربت دینار سه تولـه دهنـد روز

دوم به جای شربت گلقند سه توله کنند ؟ عسل بول لعاب گل خطمی سه ماشه شیرۀ عنب الثعلب چهار ماشه شیرۀ

خار خسک شش ماشه شربت بنفشه دو توله عرق کاسنی عرق عنب الثعلب هر یک پنج توله دهنـد و اگـر سـوزرش

بسیار باشد شیرهٔ مغز تخم هندوانه یا شش ماشه لعاب بهدانه سه ماشه عرق عنب الثعلب ده توله شربت بزور بارد دو توله خاکشی چهار ماشه دهند ایضاً برای درد و صلابت با تپ بعد فصد فرزجهٔ معمولی به عمل آرنـد و گـل خطمـی عنب الثلب گل نیلوفر هر یک چها ماشه در عرق بادیان عرق مکوه هر یـک پـنج تولـه جوشـانیده شـیرهٔ مغـز تخـم هندوانه شش ماشه شربت نیلوفر دو توله خاکشی چار ماشه بدهند و به جهت آخر روز گل خطمی سه ماشه در عرق عنب الثعلب ده توله جوشانیده نبات یک توله خاکشی چهار ماشه دهند و باز عناب بیخ دانه عرق شاهتره دام عـوض عنب الثعلب و عرقفین نسخهٔ صبح کنند و اگر درد به دستور باشد برگ ؟ تازه عنب الثعلب تازه در روغن گل پختـه قرص ساخته بالای ناف نهند وقت درد و عرق مکوه شش توله گلاب چهار توله نوشانند چون صلابت نمانـد و شـکم ملائم شود و درد ؟ باقی باشد به جهت چنک قرص عنب الثعلب به دستور بندند ایضاً بهـر صـلابت و ضـعف جگـر و معده بعد مسهلات معمولی شیر شتر دهند و به تدریج افزایند و بعد چند روز در شیر مسهل از ترنجبین گلقند یـک چهار توله حل کرده صبح و آخر شب حب تربد سناطبله عاریقون و غیره با عرق مکوه بدهند ایضاً برای صلابت و تپ و درد پشت گل هطمی سرخ هر یک سه ماشه عنب الثعلب بادیان هر یک چهـار ماشـه جوشـانیده گلقنـد دو تولـه دهند و فصد کرده مرهم معمولی نهند باز عنب الثعلب گل بنفشه گل سرخ گاوزبان هر یک چهـار ماشـه جوشـایده شیرهٔ مغز تخم هندوانه شش ماشه گلقند دو توله دهند چون درد کم شود سختی باقی ماند بعد نـضج ایـن مـسهل دهند سنای مکی نه ماشه گل نیلوفر پرسیاوشان تخم خبازی گل بنفشه اصل‌السوس عنب‌الثعلب گل سرخ هر یـک چهار ماشه گل خطمی سه ماشه تخم کاسنی شش ماشه جوشانیده فلوس خیار شنبر شش توله ترنجبین گلقند هر یک چهار توله روغن بادام شش ماشه بعد مسهل باز مضج دهند عنب الثعلب چار ماشه گل خطمی سه ماشـه تخـم کاسنی شش ماشه پرسیاوشان چار ماشه جوشانیده گلقند چهار توله باز مسهل بـه دسـتور دهنـد و گـاهی گاوزبـان شاهتره پوست بیخ کاسنی بیخ بادیان هر یک شش ماشه اسطوخودوس چهار ماشه فوه الصبغ چار ماشه مویز منقـی ده دانه شیر خشت سه توله عوض سن و گل نیلوفر و پرسیاوشان و خطمی و خبازی داخـل کـرده وزن بـاقی ادویـه شش ماشه کرده می‌شود ایضاً اگر مثل گره به جای زهار از صلابت رحم باشد تليين طبـع بـه ادویـه مـسهله کـرده

حمول مرهم داخلیون و روغن گل کنند و آرد جو و مغز ارندی در شیر پخته به روغن شبت ضـماد نماینـد و آبـزن محلل کنند ایضاً اگر صلابت مزمن و ضعف باشد شیر شتر و مفرح معتدل حکیم علی وقت شام با عرق گاوزبان هفت توله و فرزجه معمولی و ضماد اکلیل الملک سنل الطیب سعد کمونی برگ مورد بزر کتان هر یک چار ماشه زعفـران ماشه به روغن گل وآب عنب الثعلب تازه بر موضع صلابت نمایند ایضاً اگر بعد توله بچه صلابت برگ مورد بزرکتـان هر یک چهار زعفران ماشه به روغن گل وآب عنب الثعلب تازه بر موضع صلابت نمایند ایـضاً اگـر بعـد از تولـد بچـه صلابت و سر غدد تپ و اسهال باشد تخم خطمی عنب الثعلب گل بنفشه هـر واحـد چهـار ماشـه عنـاب پـنج دانـه سپستان بست دانه مویز منقی ده دانه و غیره حسب دستور به تغییر و تبـدیل ادویـه دهنـد و ایـن مـرهم بـسباسه بردارند بسباسه قرنفل سعد کمونی هر واحد یک ماشه کزمارج سنبل الطیب مغز هستهٔ شـفتالو مغـز هـستهٔ زردآلـو دارچینی انیسون مغز پنبه دانه مغز فندق مغز بادام مغز پسته مغز گردکان مغز نارجیل کهنه زرد چوب کندر فوفـل نبات مقل ازرق مربا جوز مومیایی کانی هر یک دو ماشه مصعکی آب گندنای تازه گل سرخ هر یک چهار ماشه مـوم سفید دو ماشه روغن چنبلی چار ماشه زردهٔ بیضه مرغ یک عدد یا پیه مرغ فقط این دوا مقوی رحم است ایـضاً کـه بعد تولد بچه سختی موضع رحم با تپ و سرفه و درد و شکم و تشنگی مفرط باشد بعد فصد عنـاب پـنج دانـه گـل خطمی سه ماشه عنب الثعلب اصل السوس هر یک چار ماشه به عرق عنب الثعلب پادسـیر جوشـانیده شـیرهٔ تخـم کاهو شش ماشه قند دو توله دهند به جهت آخر روز بهدانه سه ماشه گل نیلوفر چهار ماشه جوشانیده نبـات یـک و نیم توله و دوم روز وقت شام گل بنفشه در عرق مکوه جوشانیده نبات دو توله دهند باز اگر قبض بادیان چـار ماشـه شیرهٔ تخم خیارین شش ماشه شربت دینار سه توله عوض عناب و کاهو و گلقند کنند و جهت سرفه صمغ عربـی در دهان دارند باز عنب الثعلب گل بنفشه هر یک شش ماشه اصل السوس چار ماشـه در عـرق عنـب الثعلـب ده تولـه جوشانیده شربت دینار باز سنای مکی پنج ماشه سوده به گلقند دو توله سرشته بخورانند بـالایش جوشـاندهٔ مـذکور بنوشانند و از اگر تپ با لرزه آید گاوزبان شش ماشه اصل السوس چهار ماشه عنب الثعلب شش ماشه به عـرق عنـب الثعلب هفت توله عرق شاهتره هفت توله جوشانده شیرهٔ خیارین شش ماشه شربت بزوری خاکشی دهند و به جهت

آخر روز گل خطمی تخم خبازی هر یک چهار ماشه جوشانیده نبات توله بدهند و روغن بابونه بمالند باز گـل سـرخ گل بنفشه گاوزبان هر یک چار ماشه جوشانیده شیرهٔ تخم هندوانه شش ماشه شربت بنفشه دو تولـه خاکـشی پـنج ماشه دهند حمول که به جهت صلابت رحم معمول تخم خشخاش کنجد مقشر هر واحد دو توله کوفته به شیر گـاو پخته بر سنگ صثلایه کرده زعفران کتیرا هر یک یک ماشه صمغ عربی گل خطمی هر یک دو ماشه کوفتـه بیختـه زردی بیضه دو عدد مخلوط روغن گل یا روغن حنا آمیخته در پارچه کتان آغشته دارند ضماد حکیم ارشد که بـرای صلابت مفید مرزنجوش اکلیل الملک حلبه برگ ترنج برگ خطمی به دستور ضماد نمایند ایضاً قنهٔ میعهٔ سـائله هـر یک یک توله روغن دنبه پیه گوساله پیه روباه پیه بط هر یک دو توله همه را گداخته صاف نموده مـوم سـفید یـک توله روغن کنجد چهار توله با عم آمیخته ضماد نمایند ضماد که معمول مغز فلوس خیار شنبر مـرهم داخلیـون بـه آب کشنیز سبز حل کرده بر پارچه گذاشته ضماد کنند فرزجهٔ که صلابت رحم را ببرد به رنگ کـابلی مقـشر شـش ماشه خرما مغز خسته شفتالو مغز بادام مقشر مویز منقی هر یک دو توله ادویه کوفته با مویز بر سنگ صـلایه کـرده فتیله ساخته فرزجه نمایند ایضاً که محلل اورام صلبهٔ رحم است موم پیه بط پیه مرغ مقل اورق هر یک سه درم گل خطمی تخم کتان هر یک هجده درم با عسل مغز خیار شنبر سرشته بردارند ایضاً قوی‌تر کندر مقل بهروزه هر یـک ده درم زعفران جاوشیر اشق هر یک یک درم مصعکی جندبیدستر میعهٔ سائله روغن سوسن پیه بط روغن بابونه هـر یک سه درم صمغ‌ها را در شراب و عسل حل کرده پیه را در روغـن بگدازنـد و ادویـه را سـائیده بـه آن بـسرشند و استعمال نمایند مرهم که نافع صلابت رحم است زعفران نیم توله موم زرد یک توله مغز قلم گاو دو توله روغن زیـت هفت توله به دستر مرهم ساخته حمول نمایند و بر پارچه گذاشته به جای صلابت طلا کننـد ایـضاً بـرای صـلابت و ریاح رحم مرزنجوش گل خطمی بابونه پودینه تخم شبت برگ سداب تخم کرفس بادیان زیـرهٔ سـیاه نـانخواه بـوی مادران هر واحد یک توله باریک سائیده با روغن زیت کهنه با روغن بید انجیر و موم نززد بـه قـدر مناسـب سرشـته ضماد نمایند ایضاً به نسخهٔ مطب عنب الثعلب بابونه گل سرخ مصعکی بزر کتان حلبه اکلیل الملک تخم مر مقل هر یک چار ماشه مرداسنگ سفیدهٔ کاشغری هر یک نه ماشه پیه مرغ چار توله فلوس خیار شنبر چار توله مـوم سـفید

دو توله روغن گل نیم پاو ؟ نرکچور سلیخه هر یک چار ماشه برگ کرنب سه ماشه کنجد سیاه شش ماشه زعفران چهار ماشه تخم‌مرغ چهار عدد کوفتنی را کوفته بیخته باقی به دستور آمیخته تیار سازند و قابله بنهد مرهم که معمول است تخم خطمی اسپغول تخم مر حلبه تخم کتان هر واحد شش ماشه درآب خیسانده لعاب گرفته بر روغن ؟ پیه مرغ پیه بط تسفیر نموده مقل ازرق زفت رومی میعهٔ سائله هر یک چهار ماشه مرمکی پنج ماشه اضافه نموده با صوف یا لته آلوده در قبل دو بر هر دو جا بردارند نطول و آبزن که جهت وجع و صلابت رحم نافع است مرزنجوش برگ مر پرسیاوشان عنب‌الثعلب مشکطرامشیع ابهل تخم خطمی تخم خرپزه قیصوم تخم کشوث تخم هلیون تخم کرفس تخم خبازی گل خطمی عدس مقشر قنطوریون دقیق گل سرخ برگ شبت گل زنبق یعنی خیری درآب جوش داده صاف کرده در آن آب نشانند و نطول نیز سازند اقوال مهره سویدی گوید که پیه مرغابی و کذا حمول مغز بادام تلخ و موم زرد و کذا روغن شبت و موم زرد و کذا مر به روغن سوسن و کذا لادن به روغن مذکور و کذا روغن افحوان به موم زرد و کذا روغن خیری زرد و گل او و کذا جلوس در طبیخ پودینه نهری و کذا حمول روغن حنا و موم زرد هر واحد در صلابت رحم مجرب من است و فرزجهٔ زعفران به روغن ایرسا یا موم مثل او و کذا زفت به مثل آن موم و یا عسل و کذا عصارهٔ اقحوان و کذا تخم خیری زرد به روغن سوسن و موم زرد و کذا روغن سوسن به موم زرد و کذا روغن قیصوم به موم زرد و کذا جاوشیر به عسل و کذا حرام مغز بز و کذا غالیه و کذا روغن نرگس به موم زرد و کذا اشنرتریت خوشبو و کذا بیخ سوسن سفید به عسل و کذا صمغ بطم و خطمی و کذا برنجاسف و کذا زردهٔ بیضه روغن حنا و کذا انجیر مطبوخ کوفته مخلوط به زدهٔ بیضه و کذا خطمی مطبوخ به شراب و کذا برگ سوسن زرد و کذا مغز ساق گوساله و کذا روغن نسرین و کذا روغن گل و اصل السوس سوده حقنهٔ رحم به مرمکی محلول در طبیخ حلبه و کذا طبیخ خبازی و کذا مسکهٔ تازه و کذا طبیخ اشنه و کذا مطبوخ تخم فنجنکشت کوفته و کذا وج و کذا روغن سوسن و شرب و حمول مسعهٔ سائله و کذا گندنا و کذا طبیخ اقحوان و کذا لاجورد و کذا حلبهٔ مطبوخ به شحم بط و کذا روغن ایرسا و کذا مسکهٔ تازه و کذا قفرالیهود و کذا ؟ به عمل و کذا انجیر مطبوخ با مغز بادام مقشر باریک سائیده و کذا سلیخه و بخور لادن تنها و با شراب به قمع و کذا زفت رطب به

روغن گل و جلوس و طبیخ گندنا و نمک کذا نبات اقحوان و کذا خبازی و کذا درآب کبریتی و کذا مطبوخ اشـته و کذا برنجاست و کذا زوفای خشک و کذا تخم فنجنکشت و برگ آن و کذا قصب الزریره و کذا وج و کذا تخم کتان و ؟ و ایرسا کوفته به آب پخته و ضماد مخ هر واحد ملین صلابت رحم است ابوسهل گویـد کـه ایـن دوا تحلیـل اورام رحم کند و تسکین وجع نماید حلبه را درآب تر کنند و سه بار بشویند بعده نیک بپزند و لعاب او بـه پارچـه صـاف نمایند و بر آن پیه بط یا پیه ماکیان یا مغز گوساله انداخته پخته به صوف استعمال نمایند و ایضاً حلبهٔ کوفته چهـار مثقال در می پخته تا منحل شود و پیه مرغابی و صمغ بادام هر واحد چهار مثقال روغن گل اوقیه آمیخته در صوفه کجلی استعمال کنند و این حمول نافع اورام جاسیه و آورندهٔ خواب است و نسخهٔ آن همان نسخهٔ ضماد خـشخاش تازه است که در علاج ورم حار رحم در آخر قول جرجـانی گذشـت و ایـضاً بـرای ورم صـلب اشـنه درآب تـر کـرده بیفشرند و جیرجیر در شراب عسل تر کرده هر دو بسایند و مرهم باسلیقون و مرهم داخلیون و روعغن سنبل و پیـه ماکیان مساوی گداخته بیامیزند و سائیده و نیم گرم به صوفه استعمال کنند و ایضاً برای اعـدام صـیلان رحـم زردهٔ بیضه بریان شش درم مغز سر گوزن چهار درم زعفران زوفای رطب هر واحد دو درم موم علک الـبطم پیـه بـط هـر واحد درم طلا روغن سوسن روغن سنبل مقدار حاجت گداخته آمیخته به صوفه استعمال کنند و ایضاً پیه خوک پیه شیر هر واحد دو اوقیه قیروطی متخذ به روغن گل یا روغن سوسن چهار اوقیه افیون درم آمیخته اسـتعمال کننـد و ایضاً موم شش درم پیه مرغابی شش اوقیه پیه خوک علک الانباط هر واحـد شـش درم روغـن گـل مقـدار حاجـت آمیخته استعمال نمایند و ایضاً برای اورام صلبه و وجع بگیرند مرهم داخلیون و به روغن سوسن حـل کـرده حمـول نمایند و ایضاً پیه بط مغز ساق گاو و گوزن مقل زعفران زردهٔ بیضه بریان دردی روغن کتان یا ردردی روغن سوسـن مساوی آمیخته به صوفه بردارند و در طبیخ حلبه و بزر کتان و بابونه و ؟ و اکلیل الملـک و بـرگ کبـر در بنـشانند. بوعلی می‌نویسد که به علاج ورم صلب تنقیهٔ بدن از اخلاط غلیظ و سوداویه باید کرد و مرهم داخلیـون و باسـلیقون متخذ از مقل و پیه مرغابی و مز گوزن و مسکهٔ گوسفند به طور قیروطی به روغن سوسن و رازقی و نرگس و روغـن شبت و روغن اقحوان و روغن بابونه و روغن حلبه و روغن بید انجیر و روغن حنا استعمال نمایند لـیکن مـوم او زرد

باشد و گاهی در آن زرده بیضه داخل کرده می‌شود و اگر حاجت به قوی‌تر آید در آن جند بیدستر و صبر و پنیرمایهٔ خرگوش و ایرسا و اقحوان و زعفران و علک الانباط و صمغ بادام داخل کنند و از مراهم مجربه این است که برگ کرنبر در آب تر کنند تا نرم شود و با وی نان به ماءالعسل بسایند و مرهم سازند و یا شگوفهٔ انگور با پنیر و ماءالعسل استعمال کنند و نزد آن برگ کرنب و شگوفهٔ آن برای این مرض موافق باشد و ایضاً حمول چرک گوش بالغ النفع گفته‌اند و باید که در آبی که در آن قوت ملینات باشد بنشانند به برگ خطمی تازه با مغز بادام و پیه مرغابی سوده و به ضمادات متخذ از مرزنجوش و اکلیل الملک و حلبه و بابونه و خطمی ضماد سازند مجوسی گوید که در علاج او ادویهٔ ملینه محلله مثل روغن حلبه و روغن شبت که در آن پیه ماکیان و بط گداخته باشند استعمال نمایند و به آبی که در آن بابونه و اکلیل الملک و برگ خطمی و خبازی جوشانیده باشند تکمید سازند و مرهم داخلیون محلول به اندک روغن سوسن و پیه بط که با قدری خطمی و آرد حلبه آمیخته باشند ضماد کنند و اگر فرزجه در روغن ناردین و پیه بط که در آن مرهم داخلیون گداخته باشند آلوده نیم گرم استعمال نمایند نفع بخشد و این فرزجه نافع بگیرند مرهم داخلیون و مرهم باسلیقون و پیه ماکیان و بط و مغز ساق بط و مغز ساق بقر و و پیه آن و میعهٔ سائله و صمغ و بادام و روغن ناردین هر واحد یک جزو دمر صافی نیم جزو زعفران ربع جزو و شحوم را در روغن گداخته آمیزند و در آن مرزجهٔ صوف سفید آغشته بدارند و ایضاً بهروزه و مقل در اتینج و سکنجبین و پیه بط و ماکیان و مغز ساق گاو هر واحد یک جزو صموغ را به آب گرم حل کنند و شحوم بگدازند و حل کرده فرزجه آلوده استعمال کنند و این ضماد نیز کنند تخم کتان حلبه تخم کرنب بیخ خطمی هر واحد یک جزو کوفته بیخته به روغن سوسن و موم سفید و شیرهٔ انجیر و مغز ساق بقر و روغن آن آمیخته به کار برند و ایضاً زوفار نطرون هر واحد یک جزو را تیتج و بارزد هر واحد ربع جزو صموغ را در آبی که در آن حلبه و انجیر سفید جوشانیده باشند حل کنند و بر آن ادویهٔ دیگر باریک سوده انداخته بر آن موضع ضماد نمایند و چون ضماد جدا کنند عانه و ناف را به شحوم و ادهان ملینه بمالند و زن را در آبی که شبت و کرنب و اکلیل الملک و بیخ خطمی و گل سوسن و بنفشهٔ تر و خشک جوشانیده باشند چون نیم گرم بماند بنشانند. اسماعیل گوید که رگ باسلیق زنند و به قدر قوت خون

بیرون آرند پس تنقیهٔ سودا نمایند و مرهم داخلیون و باسلیقون با پیه بط و مغز بز کوهی و مسکهٔ گوسفند بگدازند و مقل حل کرده به آن بیامیزند و روغن نرگس چکانیده و بسرشند و ضما کنند و با پشم پاره بردارند و اگر روغن نرگس حاضر نبود روغنی از روغن‌ها که در قول بوعلی مذکور شد به کار برند و پیه خراطی و خروشتی و روغن کتان و اگر درد صعب بود اندک خطمی و برگ خرفه در ماءالعسل بپزند و به روغن گل چرب کرده ضماد نمایند و حقنه به آب نیم گرم و روغن گل و شیر زنان و آب کشنیز تر وآب خرفه کنند و بعضی در قانون خبزراهبین خوانده است و در کتاب دیگر آمده که نان بی نمک و اگر نباشد خمیر بی نمک و نیک ناخاسته به ماءالعسل بسایند و با برگ کرنب و مرهم باسلیقون و این لائق است و اگر در قانون‌الجبن الرطب غیر الملح می‌آورد قبول می‌توانست کرد بهر آن که ادویهٔ مستعمله در این علت به نرمی همچون ادویهٔ چشم می‌باشد و پنبه تر بی نمک بر چشم دردمند نهادن سود دارد محمد الیاس گوید که هر صبح جلاب از اصل السوس و بادیان هر واحد دو درم بادرنجبویه گاوزبان هر یک یک درم با ده درم شکر طبرزو دهند و غذا مزورهٔ نخود با شیرهٔ حب‌القرطم بخورانند و بعد تفتیح تنقیهٔ اخلاط سوداویه به مطبوخ افتیمون وجب آن و یا به ؟ معجون نجاح کنند دو درم روغن گل که در آن مرهم باسلیقون یا مرهم داخلیون گداخته باشند بچکانند و بر عانه و پشت و میان ناف و زهار روغن قسط و بید انجیر و زنبق و سوسن بمالند و در روزی چند بار به آب مطبوخ اکلیل و شبت و بابونه و حلبه و بزرکتان و خطمی و برنجاسف و مرزنجوش بنشاند و یا از مقل و پیه بط و پیه مغز ؟ ؟ ؟ و روغن یاسمین و خیری و موم صاف قیروطی ساخته استعمال نمایند. ابن هبته الله گوید که علاج ورم صعب به فصد باسلیق در ابتدای حدوث مرض و استعمال گلقند و شرب سکنجبین و تنقیهٔ بدن به ایارج یا به مطبوخ افتیمون کنند و حمول به ادویهٔ مسهله محلله ملطفه مثل پیه ماکیان و بط و روغن شبت و تکمید به آبی که در آن بابونه و اکلیل‌الملک و بنفشه پخته باشند و مالش علنه به لعاب حلبه و بزر کتان و روغن کنجد نمایند و غذا مزرهٔ زیرباج و اگر قوت ضعیف گردد اسفیدباج دهند خضر و قرشی گوید که ورم صلب از جمیع شحوم و امخاخ و ادحان حارهٔ ملیمه محلله مثل روغن حنا و روغن حلبه و شبت و پیه مرغابی و روغن بلقحوان و موم سرخ و زردهٔ بیضه مقل ارزق نافع بود و مرهم رسل بالغ‌النفع است و نطولات از خطمی و

خبازی و حلبه و بابونه و سازند و برگ خطمی با پیه مرغابی کوفته ضماد نمایند بعضی از متأخرین می‌نویسند که هر روز اصل‌السوس و بادیان و کاسنی و گاوزبان و بیخ بادیان جوشانیده شربت افقیمون یا شربت بزوری معتدل حل کرده بنوشانند. پس تنقیهٔ سودا به این مطبوخ افتیمون کنند بنفشه نیلوفر کاسنی سنای مکی هلیلهٔ زرد و کابلی و سیاه اسطوخودوس بسفایج اصل‌السوس تخم کشوث تخم شاهتره مویز منقی افتیمون درآب خیسانده و سوای افتیمون بجوشانند و صرهٔ افتیمون در آخر جوش اندازند پس مالیده صاف کرده مغز خیار شنبر و ترنجبین حل کرده باز صاف نموده روغن بادام شیرین چکانیده بنوشند و کمادات و ضمادات ملینه نافع است و فرزجه از مرهم اخلیون مرهم مرسل بهترین ادویه است و اگر حاجت به فصد و فصد صافن و قابض بود فصد باسلیق نافع بود و موضع را با پیه و بط و ماکیان بمالند و این شیاف نیکو است بنفشه خطمی گل خطمی بابونه اکلیل الملک مویز منقی شکر سرخ مغز خیار شنبر در برگ عنب‌الثعلب بریان شیاف سازند و در قبل بردارند خجندی گوید که این ضماد نافع است. ؟ ؟ بزر کتان حلبه انجیر زرد خرما هر واحد یک جزو روغن سوسن روغن بنفشه هر یک نیم جزو راتینج مقل هر یک ثلث جزو به آب کرنب بسرشند و زردهٔ بیضه اضافه کنند و حقنهٔ رحم به روغن سوسن و مغز ساق بقر یا گوزن نیم گرم سازند و بقراط گفته که اگر رحم یا شرح را ورم از خارج به هم رسد تابع او تقطیر بول بود. انطاکی گوید که اورام رحم غالباً صلب باشد و سبوس و سپستان را در آن مرخل عظیم است و کذا کرنب مطلقاً و پیه ماکیان و روغن کنجد و زفت را حمولاً و ضماداً فعل عظیم است و گویند که مغز تخم بید انجیر در شیر گوسفند پخته به اندک زنجبیل و نانخواه زیر ناف ضماد کردن برای ورم صلب رحم مجرب است. بعضی گویند که اگر نبض عظیم بود اول به فصد باسلیق خون کم سازند و بعد از آن نضج داده مسهل سودا دهند و اگر نبض عظیم نباشد فصد تا کرده منضج و مسهل دهند و بعد از مسهلات در این آبزن بنشانند گل خطمی و بابونه هر یک چهار توله اکلیل الملک عنب الثعلب مرزنجوش بادیان هر یک یک توله در یک من آب پخته بجوشانند وقتی که سوم حصه بماند صاف نموده استعمال نایند و فرزجهٔ مرهم داخلیون از پس و پیش بردارند و مغز فلوس خیار شنبر و گل بابونه و مرزنجوش در عرق عنب الثعلب حل کرده استعمال نمایند و غذا شوربای دراج و تیهو و چ.زهٔ مرغ با خشکه یا نان

خورند و مفنج و سهل که جهت انضاج و تنقیهٔ سودا در اینجا مستعمل است این است عناب سپستان انجیر زرد گاوزبان بادرنجویه مویز منقی اصل‌السوس پرسیاوشان خطمی خبازی جوش داده با گلقند بدهند و بعد از نضج بسفایج هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه افتیمون در خرقهٔ کتان بسته افزوده و صرهٔ افتیمون را در جوش انداخته مغز فلوس ترنجیبن روغن بادام اضافه نموده و بنوشانند و گاهی حجر لاجورد و حجار منی و غاریقون و نک نفطی ؟ ؟ استعمال نمایند.

دبیلهٔ رحم

و او آن است که ورم رحم پخته شود و نشان دبیله گشتن ورم رحم آن است که جمیع امراض ورم مثل نبض و درد و ضربان و تپ و غیر آن شدت کند و نخس و حمیات مختلف ؟ ؟ ؟ بدهند ؟ اطلاق شکم اخراج بول راحت حاصل شود و علامت نضج تام او این است که ضربان و تپ ساکن شو و لرزه افتد و ورم رحم دبیلهٔ ؟ در فم رحم باشد رویت آن ممکن بوده اگر در قعر رحم باشد معاینهٔ آن امکان ندارد علاج بهر اعانت نضج به لاب حلبه و تخم کتان نیم گرم حاره حقنه کنند و بابونه و اکلیل و حلبه و تخم کتان و خطمی و بنفشه و آرد گندم و انجیر در شیر گاو پخته بر عانه ضماد سازند و درآب گرم نشانند تا تمام پخته شود ؟ ؟ ؟ دوبیله در فم رحم باشد به آهن بشکافند تا ریم بیرون آید و اگر در قعر رحم باشد در ضماد مذکور تخم مر و بیخ خطمی و اندک سرگین کبوتر افزایند و طبیخ تخم خرپزه و خیارین و کاسنی و خار خسک چند روز نوشانند و اگر انفجار ان و میر کند خوف تاکل باشد انجیر و خردل جوشانیده به آب آن حقنهٔ رحم نمایند و از جوم آن بر عانه ضماد کنند و ضماد انجیر و سرگین کبوتر سریع التفجیر است و یا جهت الفجار گل بابونه و ریوند خطاوی هر یک پنج ماشه عنب الثعلب و خار خسک و تخم خرپزه و قرطم هر یک هفت ماشه جوشانیده شکر سرخ سه توله داخل کرده بنوشانند و انجیر زرد ده عدد مغز تخم بید انجیر پنج درم کوفته در یک پیالهآب بجوشانند تا به نیمه آید مالیده خردل پنج درم کوفته روغن گل و بابونه هر یک سه و نیم درم آمیخته صلایه کرده بر پارچهٔ سفت طلا کرده بر عانه بچسبانند و در روزی سه مرتبه که در یک روز منفجر سازد و بعد شکافتن از ماءالعسل حقنه کنند و شیرهٔ تخم خیارین نه ماشه در عرق کاسنی و

عنب الثعلب و گاوزبان برآورده شربت انار شیرین دو توله داخل کرده بدهند و دیگر مدرات خفیفه مثل طبیخ بزور مذکوره شیر گاو با نبات بجوشانند و تا پاک شدن رحم از ریم همین تدبیر لازم گیرند و بعد از آن به مراهم مدمله و به علاج قروح و رحم علاج کنند و اگر ریم به سوی امعا متوجه شود به مسهلات خفیفه اعانت ااخراج آن کنند و بعده به حقنه‌ای که در قول ابن عباس بیاید علاج نمایند تا احداث سحج نکند. اقوال اطبا عیسی گوید که چون ورم رحم در جمع شدن ریم شروع کند ضماد آرد حلبه و آرد گندم در آب انجیر پخته و اندک سرگین کبوتر آمیخته استعمال کنند و دائم صوف در علک البطم و مروز وفا آلوده بردارند و بعد انفجار اگر انصباب ریم به سوی مثانه باشد شیر و اسپغول و تخم خرفه و تخم خربزه و کتیرا و نشاسته و شکر بنوشانند و اگر به طرف معای مستقیم بشگافد به طبیخ عدس و گل سرخ و گلنار و برنج حقنه کنند پس اگر به طرف فرج منفجر گردد و ریم باقی باشد به روغن گل و مرهم و باسلیقون حقنه کنند و اگر ریم بدبو باشد حقنه شدید القبض سازند بن سینا گوید که به انضاج دبیله مشغول شوند و اگر قریب از فم رحم باشد مشق ان به مثل تدبیر رتقا نمایند و اگر در داخل رحم باشد انتظار نضج آن به نفسه نمایند و بر مدرات خفیف مثل شیر و تخم خربزه به چیزی از لعابات اقتصار کنند و چون دبیله بشگافد و ریم از فرج خارج شود باید که اعانت بر تنقیه و تحلیل باقی به رزق مرهم باسلیقون صغیر در رحم نمایند و اگر از مثانه خارج شود در این وقت اعانت به تنقیهٔ ان به مدرات قویه نباد کرد تا مواد دیگر بر مثانه نریزد بلمکه در آن تلطیف نمایند و به مدرات خفیفه اقتصار ورزند مثل شیر و تخم خربزه با چیزی از لعابات و گاه ریم از راه براز آید و گاهی احتیاج به تفجر به ادویهٔ مذکوره در دیبلات رحم و غیره مثل اضمدهٔ متخذ از انجیر و خردل و سرگین کبوتر افتد و بعد انفجار باید که تنقیهٔ قرحه به مثل ماءالعسل به تکرار کنند تا آن که ریم غلیظ پدید اید و چون قرحه پلک گردد و به علاج قروح معالجه نمایند و چون در دیبله اعراض عظیم گردد و از استعمال ضمادات ملینه مرتب از آرد جو و انجیر و حلبه و بزر کتان و اکلیل الملک و آبزنات به همین صفت چاره نباشد و باید که رعایت اشیای که در باب اورام حاره و دبیلات اورام دیگر گفته شد مرعی دارند ابن عباس گوید که چون ورم به سوی جمیع ریم منتقل شود و خراج گردد و باید که ضمادات منفجه مثل ضماد مرتب از حلبه و بزر کتان هر واحد چهار درم خطمی

آرد جو هر واحد شش درم سرگین کبوتر دو درم همه را باریک سائیده به عصافیر انجیر سفید مطبوخ سرشته از ناف تا عانه ضماد نمایند و این ضماد قوی النفع است حلبه و تخم کتان و بابونه و اکلیل الملک خطمی آرد جو تخم کرنب هر واحد ده درم بنفشه خشک بیخ خطمی آرد باقلا مقل هر واحد هفت درم ؟ اشق سرگین کبوتر هر واحد یک درم بارایک سائیده و صغها را بهآب گرم حل کرده بیامیزند و به عصیر مطبوخ انجیر در روغن کنجد و پیه مثل ثلث روغن مخلوط کرده ضماد کنند که این تفجیر ورم و دمامیل و اخراج ریم نماید و اگر فرزجه در لعاب حلبه و بزر کتان و تخم مر و شیرۀ انجیر و روغن گاو و پیه بط آلوده استعمال کنند نضج و تفجر خراج نماید و فرزجۀ معمول از علک و زوفا در روغن گاو خراج را بشگاقفد و ریم بیرون آرد پس اگر ورم در فم رحم باشد و منفجر نشود و معالجه به آهن نمایند و اگر منفجر شود و انفجار او به سوی رحم باشد باید که رحم روغن بنفشه به آب نیم گرم یا روغن گاو بریزند تا تنقیۀ ریم کند و بعد از آن حقنۀ رحم به روغن گل که در آن مرهم باسلیقون و روغن گاو گداخته باشند باید کرد پس اگر ریم بدبو باشد یا شبیه بوی گوشت باشد به اشیی قابضه حقنه کنندو این حقنه نافع است بگیرند برنج فارسی و عدس مقشر هر واحد سه درم پوست انار و گلنار و حب آلاس و جفت بلوط و کزمارج هر واحد پنج درم همه را در آب بجوشانند تا پخته شود و آب او سی درم بگیرند و بر آن روغن گل خالص نیم اوقیه انداخته در قبل حقنه کنند و اگر ریم به سوی مثانه رسد این دوا بر چند مغز تخم خیار و بادرنگ و خربزه و کدو و خشخاش مساوی باریک سائیده سه درم به شربت خشخاش بخورانند و اگر اسپغول و مغز تخم کدو هر واحد یک جزو نشاسته کتیرا هر واحد نیم جزو سوای اسپغول باریک سائده سه درم به شیر تازه بخورند نافع بود و اگر ریم به روده مستقیم رسد به حقنه مرتب از عدس و برنج و پوست انار و گل ارمنی و روغن گل و سفیدآب و دم الاخوین و صمغ عربی و زردۀ بیضه دو عدد و به سرکه جوشانیده و مانند آن حقنه کنند صاحب ذخیره می‌نویسد که اگر علامات ریم کردن پدید آید به لعاب خطمی و لعاب تخم کتان و لعاب حلبه نیم گرم کرده حقنه در رحم کنند و حلبه و آرد گندم غیر بیخته در شیر تازه پخته اندکی سرگین کبوتر انداخته از بیرون ضماد کنند و پیوسته شیافها از علک البطم و زوفا و بهروزه و روغن گاو کهنه ساخته در رحم بدارند تا بپزد و سر کند پس اگر ریم از سوی مثانه

با بول بیرون آید شیر تازه بنوشانند و اسپغول با جلاب یا مغز تخم خربزه کوفته بیخته و بنادق البزور دهند و اگـر از طرف روده با براز آمیخته آید حقنه‌های لین و علاج قروح امعا باید کرد و اگر ریم از زخم سفید آیـد و آمـاس باشـد مرهم باسلیقون را به روغن گاو بگدازند و در رحم حقنه کنند و اگر ریم گنده بود عـلاج قـروح رحـم نماینـد و اگـر خواهند که زودتر پخته شود از انجیر و تخم کتان و اکلیل‌الملک ضماد کنند و هر صباح دو دانگ صبر و یک دانـگ زعفران حب کرده بدهند و چون پخته شود و سر کند اسپغول پنج درم تخم مر درم تخم خطمی تخـم خبـازی هـر یک چهار درم صمغ کتیرا نشاسته مغز تخم خرپزه هر یک سه درم گل ارمنی ده درم همه را سوای اسپغول و تخـم مر بکوبند و بیامیند و سه درم با جاب و روغن گل صبح و شام بدهند و اگر شیر خر دهند روا بود و این فرزجه نضج ورم نماید گل سرخ چهار درم بزر کتان نشاسته هر یک یک درم عفران درم کوفته بیخته به می پخته بسرشند و در روغن گل و شیر دختر داخل کرده حل کنند و پارهٔ پشم بدان آلوده برداند مصنف ترویج گوید که معالجه به لعابـات حاره کنند و اعانت طبیعت بر جمیع ریم به مثل لعاب بر کتان ئو لعاب تخم مر و تخـم خطمـی بـه روغـن زنبـق و خیری نمایند و چون نضج تمام شود و منفجر گردد به ما العسل که در آن تخم کتان جوشانیده باشند حقنـهٔ رحـم سازند و هر صبح جلاب از بزور ثلاثه یعنی خيارین و خرپزه هر واحد پنج درم و از شکر سفید ده درم بدهند تا پاک گردد بعده علاج قروح نمایند چون ؟ آن از فرج سائل شود و به ادویهٔ ئواصله به حقنه‌هـا بـود عـسل و تنقیـهٔ ان بـه مدملات مثال انزروت و دم الاخوین و کندر معالجه کنند و چون ریم آن از شانه سیلان کند به ادویهٔ مـدره علاحـج نمایند و باید که حفظ مثانه از تقریح ریم در این به ادویهٔ ؟ مثانه مثل بزور ثلاثه و تخم کدو و لعابات و کتیرا کننـد و گاهی ریم از طریق براز مندفع شود پس اعانت طبیعت در تنقیهٔ دفع و غسل و الهام آن کنند بـه تـدبیری کـه در باب قروح اماعذ گذشت سعید گوید که علاج این به اضمدهٔ منفجه کنند معمول از حلبه و بزر کتان و آرد جو و تخم مر و بنفشه و ارد باقلا و سرگیتن کبوتر سوده به عصیر انجیر مطبوخ در روغن کنجد سرشـته و از حـد اف تـا عانـه ضماد نمایند وزن پیه بط و تخم مکتان و تخم مر حمول کند و اگر ورم از فم رحم بعید باشد به آهـن عـلاج نکننـد بلکه به ادویهٔ مفجره و قبل از نضج به علاج عجلت نکنند به سبب شرکت این فصد و به اعضای رئیسه و چون منفجر

شود در رحم روغن گل و شیر دختران ریزند و چون از ریم پاک گردد به مرهم شادنج محلول و به روغن گل معالجه کنند و تبرید حیوانی عضو سازن پس گر ریم به سوی مثانه سائل شود و ادویل مبرده و مذدر بول استعمال کنند تا قرحه کند و اگر به سوی امعا سیلان نماید اهتمام به حقنه‌ها کنند تا سحج پیدا نکند میر عوض می‌نویسد که اگر ورم رحم جمع شود به استعمال منضجات همچون تخ کتان و خبازی و حلبه مشغول شوند و چون منفجر شوند به شیر و نبات حقنه کنند و شربت انار به شیرهٔ خیارین بدهند و مرهم سفیدآب به روغعن گل حل کرده در رحم حقنه نمایند اگر مندمل نشود گل ارمنی و دم الاخوین به روغن گل حل کرده حقنه نمایند

سرطان رحم

گاه باشد که ورم حار یا صلب رحم تحلیل و منفجر نشود و مؤدی به سرطان گردد و حدوث او از مادهٔ سوداوی بود یا از مرهٔ سودا که در رحم متولد شود و اکثر قریب فم رحم حادث شود و گاه با تقرح و گاهی به غیر تقرح بود و علامتش آن است که اگر چنان باشد که حبس ظاهر شود ورم صلب به شکل ناهموار نماید و از آن رگ‌ها مثل دوای برخاسته بوده و به لمس درد شدید کند و بدرنگ مایل به سرخی مثل دردی شراب و گاهی مائل بر صاصیت و سبزی یا سیاهی بود و اگر ظاهر نبود بر آن ثقل دلالت کند و الم و نخس در عانه و کنج ران بود و در او تا حجاب سینه و پشت رسد و بیشتر از آن در دور چشم و شقیقه به سردی اطراف عارض شود و گاهی با عرق بسیار بود و گاهی تابع او تپ باشد که به نرمی شروع کند بعده به اشتداد وجع شدت نماید و در عسرالبول و تقطیر آن و احتباس براز مشارک ورم صلب و دموی بود و با صلابت و ضربان و حرارت باشد و ضعف و لاغری خاصته در ساق‌ها پدید آید و پشت پای ورم کند و به استقسا انجامد و گاهی اختلاط عقل عارض شود و اگر متقرح بود درد سخت در کنج ران و زیر شکم و عانه و پشت عارض شود و ریم ناهموار ظاهر گردد و رطوبتی مالی بدبو مایل به سیاهی و سرخی و سبزی و حریف از رحم جاری شود و گاهی خون صرف آید به سبب آنکه با وی تاکل بود تا آنکه گمان شود که این خون حیض است و نباشد و گاهی چیزی سائل شود و تپ و درد ساکن شود و همراه او علامات ورم حار بسیار بود. علاج هر چند این مرض لاعلاج است لیکن برای آنکه قوی نگردد و ضرر او به آفت دیگر نه انجامد

لازم است که در اصلاح و تسکین درد او همی کوشند مثلاً هنگام شدت حرارت و ضربان لعابات بارد مثل اسپغول و مراهم مسکن درد استعمال کنند و وقت سکون حرارت و قلت درد اشیای ملین و محلل چون داخلیون و مقل و روغن بابونه و پیه بط به کار برند و نطولات سخنه و محلله به رفق مثل طبیخ حلبه و بابونه و بزر کتان و برگ کرنب به عمل آرند و گاه گاهی جهت تقلیل سود افصد باسلیق کنند و مسهل سودا دهند و به ترطیب مزاج کوشند و ماء-الجبن نوشانند و اگر متقرح باشد در آبزن معمول از طبیخ برگ خطمی و کرنب و بنفشه و تخم کتان بنشانند و برای تسکین درد به شیاف ابیض افیونی و شیر زنان و اندکی زعفران برای اصلاح افیون حقنه رحم کنند و مطبوخ انجیر و عناب و سپستان با فلوس خیارشنبر و روغن بادام بنوشانند و از مس ادویۀ حاره بدان حذر کنند و به مرهم سفیدآب حقنه نمایند و یا قطعۀ اسرب به روغن گل یا به لعاب اسپغول بر قطعۀ دیگر او بسایند و حقنه کنند و کذا آب برگ بارتنگ سبز و شیر زنان و روغن گل برابر و یا لته بدان آلوده بردارند و سفیدۀ ارزیز توتیای مغسول را به روغن گل آمیخته به لته آلوده بردارند و برگ کوکنار سبز و عنب‌الثعلب و کشنیز سبز هر یک دو توله و سرب به آب کشنیز و کاسنی و کاهو سبز صلایه کرده یک نیم درم سفیدۀ بیضۀ مرغ دو عدد روغن گل یک توله ضماد سازند و باقی تدبیر از باب سرطان مطلق که در اورام خواهد آمد اخذ کنند هر گاه از سرطان متقرح خون جاری گردد مرهم جدوار حکیم علی گیلانی استعمال کنند و از جمیع مولدات سودا و توابل و ابازیر پرهیز نمایند. اقوال اکابر ابن یحیی گوید که استیصال سرطان رحم البته ممکن نیست و اکثر آنچه در آن ممکن بود ابن است که دائم تسکین او نمایند تا اشتداد نکند و هیجان نماید و این چنان باشد که در طبیخ حلبه و خبازی و خطمی بنشانند و ضماد معمول از خطمی و خبازی مطبوخ در شراب عسل تا مهرا شود به اندک روغن گل سائبده بر موضع نهند و چون خشخاش را بیفشرند و جوش دهند و آب کشنیز تر و آب عصی‌الراعی و آب عنب‌الثعلب بدان آمیخته بقیر و طی موم و روغن گل مرهم زنند و استعمال نمایند نفع بخشد و به روغن گل و شیر زنان وآب عنب‌الثعلب یا آب خرفه یا آب بارتنگ حقنۀ رحم کنند پس اگر خون جاری شود به این آب‌ها سفیدآب ارزیز و گل ارمنی و عصارۀ لحیته-التیس مخلوط سازند. شیخ می‌فرماید واجب است که علاج او به مراهم مسکنه و ترطیب بدن و اخراج خون از

باسلیق و گاهگاه از صافن و اسهال سودا نمایند و مرهم رسل را در این مرض خاصیت عجیب است و تسکین درد او نماید و چون درد اشتداد کند در تسکین آن ادویهٔ حاره و بارده تجربه کنند تا اعتماد بر اوفق آنها کرده شود و خصوصاً برای متقرح پس ادویهٔ حارهٔ مسکنه وجع طبیخ حلبه و مانند آن است و قیروطی معمول از دردی زیت متروک در ظرف مس تا آنکه از زنگار او اندکی اخذ کند با موم زر و از خارج طلا نمایند و ادویهٔ باردهٔ اضمده خشخاش با کشنیز و عنب‌الثعلب و روغن گل و سفیدهٔ بیضه است و آنچه از اسرب محکوک بعض او به بعض دیگر به آب کشنیز حاصل شود و ایضاً به طبیخ عدس حقنهٔ رحم کنند و ایضاً به شیر خر و آب بارتنگ مجموع از این هر دو یا یکی از آن و چون از متقرح خون جاری شود مراهم نزف‌الدم استعمال کنند. مجوسی می‌نویسد که سرطان رحم و دیگر اعضا را علاج نیست لیکن ما را سزاوار است که برای آنچه مساکن وجع عارض آن بود ذکر کنیم و تدبیر صاحب او به تدبیری که زیاده عظیم نگردد به حسب طاقت نمایند و از آنچه درد او را سان کند و محلل به بعض تحلیل بود این است که زن را در آبی که اندر آن حلبه و خطمی و شبت و بزر کتان و اکلیل‌الملک جوشانیده باشند بنشانند و این ضماد کنند حلبه بزر کتان تخم کرنب بنفشهٔ خشک حب‌الغار را تیج هر واحد ده درم بابونه اکلیل-الملک میعهٔ خشک صندل سرخ بیخ خطمی شبت کاسنی صحرائی مقل آرد باقلا هر واحد پانزده درم بیخ کرنب نبطی و برگ آن هر واحد هفت درم انجیر شیرین کلان بیست عدد در می پخته یک شبانه‌روز تر کرد ادویهٔ خشک را بسایند و صموغ را در آب مطبوخ حلبه حل کنند و انجیر مفقوع را باریک بسایند و بگیرند روغن سوسن و روغن کنجد و پیه ؟ ؟ و پیه مرغابی هر واحد رطل موم سفید نیز رطل و بگدازند و ادویه بدان مخلوط سازند و بر موضع ضماد کنند که تسکین اوجاع و تليين اورام صلبه و تحلیل آن نماید و ایضاً بگیرند خرمای هیرونی ربع رطل و زردهٔ بیضه دو عدد را در روغن بنفشه و قدری خطمی و آرد جو بسایند و خرما را در اندک لعاب بزر کتان و آب حلبه بمالند و ادویهٔ باقی بر آن انداخته و موضع ضماد نمایند که تسکین وجع شدید رحم نماید و این ضماد نیز تليين صلابت و تسکین درد نماید برگ خطمی تازه باریک سائیده ثقدری پیه بط و صمغ بادام آمیخته ضماد کنند و کذا فرزجهٔ معمول از پیه مرغابی و لادن هر دو گداخته حمول کردن نفع بین کند و قیروطی معمول از دردی زیت و

موم چون در ظرف مس با شراب بپزند در آن فرزجه آلوده زن بردارد که نفع می‌کند و این فرزجه استعمال نمایند بگیرند زوفای رطب و شیر دختران و اندک زعفران و افیون هر واحد به قدر حاجت و در آن فرزجه آغشته بردارند و باید که مریضه را از اغذیهٔ حاره و مولدهٔ سودا منع کنند و اغذیهٔ محمود الکیموس مثل نان خشکار صاف و گوشت بره و گوشت طیور سهل‌الانهضام و کاهو مربی و کاسنی و طرخشقوق و قطف و چقندر و اسفاناخ و مانند آن بدهند و از فواکه انجیر و انگور و بادام و آلو شیرین و سیب شیرین و موز و قشمش و مویز طائفی و امثال آن و بعضی قدما ذکر کرده‌اند. ثفلی که در دیگ حمام جمع می‌شود چون بسایند و به روغن گل و موم آمیزند و رحم را از بیرون ضماد نمایند و نافع و مجرب است و چون درد هیجان و اشتداد نماید باید که بقلهٔ یمانی و خطمی تازه هر دو به ماءالعسل بپزند تا نضج یابد پس به اندک روغن گل سائیده ضماد کنند و کذلک خشخاش رطب با کشنیز تر و عصی‌الراعی و عنب‌الثعلب باریک سائیده به روغن گل آمیخته نفع بخشد و حقنهٔ رحم به گلاب و روغن گل و شیر زنان و آب خرفه وآب کشنیز تر کردن تسکین وجع کند و اگر عذلک خون جاری گردد به عصارهٔ لحیته‌التیس و گل ارمنی و سفیدآب و آب بارتنگ حقنه کنند. ابن الیاس گوید که آنچه منع زیادتی و تسکین وجع او کند نشستن در طبیخ تمام و بابونه و اکلیل و شبت خبازی و برگ کرنب و چغندر و حلبه و بزر کتان است و این ضماد نمایند را تینج حب‌الغار بزر کتان تخم کرنب تخم بنفشهٔ خشک یا تر هر واحد ده درم بابونه و اکلیل تخم خشخاش تخم خطمی هر واحد چهارده درم همه را باریک سائیده به روغن سوسن و روغن کنجد سرشته بر موضع ضماد کنند و چون درد شدت کند و مریضه طاقت نیارد و تلیین طبیعت به این مطبوخ باید کرد سنای مکی هفت درم پرسیاوشان پنج درم تخم خطمی تخم کاسنی هر واحد سه درم بنفشه نیلوفر گل سرخ هر واحد چهار درم عناب سپستان انجیر سفید هر واحد بیست عدد همه را در سه رطل آب بجوشانند تا به یک رطل آید و در آن فلوس خیار شنبر ده درم ترنجبین پانزده درم مالیده صبح بنوشند و بعد تنقیه این ضماد نمایند خطمی رطب کشنیز تر خشخاش تر عنب‌الثعلب عصی‌الراعی هه را سائیده به روغن گل آمیزند. خجندی گوید که هنگام شدت وجع بگیرند برگ خطمی تازه و برگ خرفه و جوشانیده و بسایند و روغن گل بر آن چکانیده و ضماد نمایند و به آب نیم‌گرم

مخلوط به شیر زنان حقنه کنند و کذا حقنه به آب کشنیز وآب کاسنی و آب کاهو در صلایهٔ اسرب با دستهٔ آن حل کرده تا کبود گردد و مالش به روغن سوسن آن را نفع کند و چون درد شدت کند باید که تليين طبيعت به حقنه-های لینه و به ملینات مسهله از شیر خشت و ترنجبین و خیار شنبر و گلقند بغدادی و سنای مکی و مانند آن کنند و بقراط گفته که ترک علاج هر خراج سلاطانی خفی و افضل است بهر آنکه اصحاب او چون علاج کنند به سرعت هلاک شوند و اگر علاج نکنند زمانی طویل باقی مانند. گیلانی گوید که معالجه به اشیای مذکوره در اوقات هیجن درد نمایند و اما بعد از آن باید که قیروطی به روغن گل و روغن مورد یا روغن نقاح با تمبر که در ؟ ؟ پخته باشند استعمال کنند و تخفیف فرزجات معمول به زعفران و شیر زنان و افیون بر ایشان نمایند و نافع‌تر از این همه این دواست بگیرند مرداسنگ بریان شش اوقیه کندر ذکر و زوفا و پیه صاف هر واحد دو اوقیه روغن گل چهار اوقیه مرداسنگ را به آب کاسنی سوده باقی اجزا گداخته آمیزند و فرزجهٔ معمول از پیه مرغابی منفعت‌بین می‌کند و در آبزن نشانند و به شیر زنان مع طبیخ عناب و سپستان و فلوس خیارشنبر و روغن بادام حقنه کنند و اما علاج آن به آهن قتال است چنآنچه مرا او از قول بقراط که در قول خجندی گذشت همین است زیرا که در زمانهٔ قدیم معالجه به آهن می‌کردند.

جروح و قروح رحم و اکلهٔ آن

یا از اسباب خارجی بود مثل ضربه موضع رحم و شکافتن عروق و غشای و یا حمول دوای حار حریف و یا از داخلی باشد مثل عسر ولادت و شدت طلق یا جذب مشیمه یا جذب جنین مرده یا سیلان خلط حاد صفراوی اکال به سوی رحم یا انفجار ورم یا بثور و به قول شیخ این قرحه گاه با تعفن بود و گاه با چرک و گه صاف بی چرک و گاه در عمق رحم و گاه در غیر عمق و گاه با تاکل و گاه به غیر تاکل و گاه با ورم و گاه به غیر ورم. طریق تشخیص: این قرحه اقسام او این است که لزوم درد خصوصاً اگر قرحه بر فم رحم و قریب او باشد و سیلان خون و ریم و رطوبت مختلف و رنگ و بو و تضرر به ادویهٔ مرخیه و انتفاع از قوابض و زردی رنگ و گاه تشنگی مفرط و تپ بر این قرحه دلالت کند پس اگر خون سرخ صرف برآید قرحه از شکافتن رگ یا غشا باشد و اگر ریم اندک و مایل به غلظ

و سفیدی و ملامت برآید و بادر و زائد و سوزش و قرحه صاف از چرک باشد و اگر با کثرت رطوبت سـدیدی بـد بـو روی شبیه به آب گوشت تازه در رنگ برآید و درد و اندک بود قرحه یا چرک باشـد و اگـر ریـم بـسیار مثـل دردی شراب برآید قرحه از انفجار دبیله باشد و اگر رطوبت و خون سیاه و بدبو با درد شدید و ضربان و پارچه‌های اعصاب و عروق بیرون آید قرحه متاکله باشد و اگر با لزوم تپ قشعریره و دیگر علامات ورم رحم بود قرحهٔ با ورم باشد و فـرق میان اکلهٔ رحم و سرطان او این است که اکلهٔ صلابت نبود و تابع او سکون وجع در بعض اوقات بـود و خـصوصاً بعـد خروج رطوبات و به علاج صواب مدت بقای او دراز نبود و سرطان با وجع و ضربان دائم و طویل‌المـدت باشـد. عـلاج اگر خون صرف برآید فصد باسلیق کنند و بعد از نضج به مسهل صفرا تنقیه نمایند و در آب قمقم بنـشانند و کنـدر انزروت دم‌الاخوین جوزالسر و پوست انار شب یمانی مرمکی گل سرخ در آب بارتنگ سرشته لته بدان آلوده بردارنـد و اگر قرحه در قعر رحم باشد از همین ادویهٔ حقنهٔ رحم کنند و اگر گل ارمنی اقاقیا مازو رامک اضـافه نماینـد بهتـر بود قرص کهربا و مانند آن بخورانند و اگر از قرحه ریم بیرون آید اول از روغن گل و روغـن بنفـشه و مـاءالـسکر یـا ماءالعسل حقنه کنند و مرهم باسلیقون به روغن گل استعمال کنند و آنجا که مادهٔ حاد و اکال بود حقنـه گـردن از آش جو مناسب بود و از ادویهٔ باردهٔ قابضه مثل حب‌آلاس و گلنار و کزمارج سائیده با روغن گل فرزجه یا حقنه کنند و یا آرد برنج و عدس و پوست انار و جفت بلوط در حقنه اضافه نمایند و اکلهٔ رحم اکثر در دو سه روز هـلاک مـی-سازد و اگر باقی ماند علاجش به علاج اکله مطلق نمایند و اگر با قرحه درد شدید باشد خطمی تازه دیقلهٔ یمانی به ماء لعسل بجوشانند و به روغن گل آمیخته نمایند و حقنهٔ قبل به شیر زنان یا به آب نیمگرم و روغـن گـل نماینـد. ذکر بعض تراکیب که در جراحت و قروح رحم مستعمل در جراحت تازه بعد فصد صافن یا باسلیق و نشانیدن در آب قمقم و استنجا بدان قرص کهربا به آب بارتنگ دهند و شیاف حقنه و فرزجه قابضه به کار برنـد و ایـن حقنـه نـافع است لعاب اسپغول و تخم خطمی و تخم مر هر یک هفت ماشه روغن گل یک توله اقاقیا گلنار شاخ گـوزن سـوخته کاغذ سوخته دارائی سبز سوخته پوست بیضهٔ مرغ سوخته فوفل کهنه سوختهٔ دم‌الاخوین هر واحد یـک درم در آب بارتنگ و ماءالقمقم آمیخته نیمگرم به عمل آرند دیگر در قرحهٔ با درد بعد فصد گل خطمی سه ماشه مویز منقی ده

دانه به عرق عنب‌الثعلب جوشانیده صاف نموده شیرهٔ تخم کاکنج چهار ماشه شربت تخم خشخاش دو توله داخل کرده تخم ریحان بارتنگ هر یک چهار ماشه پاشیده بنوشند ایضاً برای قرحه و جریان ریم شیرهٔ سردالی شیرهٔ بیجبند شیرهٔ خشخاش شیرهٔ مال مکهانه هر یک چهار ماشه خمیرهٔ صندل یک توله بدهند دوم روز به جای بیجبند شیرهٔ کاکنج چهار ماشه سوم روز شیرهٔ خارخسک شیرهٔ تخم خرپزه هر یک شش ماشه شیرهٔ کاکنج شیرهٔ تخم خشخاش هر یک چهار ماشه عرق شاهتره ده توله به گلاب چهار توله خمیرهٔ صندل توله دهند چهارم روز صفوف سروالی بیجبند طباشیر دم‌الاخوین بیخ انجبار زهرمهره مساوی کوفته بیخ شش ماشه همراه شیرهٔ خرپزه شیرهٔ خارخسک شیرهٔ بیخ انجبار هر یک شش ماشه خمیرهٔ صندل یک توله دهند ایضاً برای آمدن ریم اطریفل صغیر همراه شیرهٔ خارخسک شیرهٔ تخم خرپزه هر یک شش ماشه شیرهٔ نال مکهانه چهار ماشه به گلاب چهار توله نبات یک نیم توله تودری سفید چهار ماشه بدهند باز خمیرهٔ صندل یک توله سفوف هندی حابس و مرهم معمولی به کار برند باز لعاب خطمی سه ماشه شیرهٔ عنب‌الثعلب چار ماشه شیرهٔ خیارین شش ماشه شربت بزوری در توله بالنگو پنج ماشه و ضماد بابونه عنب الثعلب گل خطمی آرد جو اسپغول تخم ریحان رسوت هر یک چار ماشه کوفته بیخته به ظاب عنب الثعلب و روغن گل و سرکه سازند و سفوف هندی و مرهم به دستور ایضاً زنی را قرحه با تپ و سرخی قاروره و سیلان خون و گاهی بیرون آمدن کرم و حکه در فرج و تصاعد انجره به دماغ و از آن غشی و دردسر و غیره بود اوستاد فرمودند که مرض دیدان‌الرحم است و سببش تعفن مواد حیض محتبس است که قابل صورت و ودی شده فصد باسلیق و صافن از جانب چپ فرمودند عناب شاهتره و حمامه قصب‌الزریره جوانیده شیرهٔ کاسنی شیرهٔ عنب‌الثعلب شربت نیلوفر خاکشی به جهت تصفیهٔ خون که مادهٔ دودی بود و انضاج دادند باز چون قاروره سرخ اقتم بود فرمودند که این سرخی دال بر ورم است خصوص که از بعض جا سیاهی و غلظت و کدورت معلوم شود عناب شاهتره و همامه گل سرخ عنب‌الثعلب تخم کاسنی نیم کوفته جوشانیده شیرهٔ خارخسک شیرهٔ تخم خرپزه شربت دینار داخل کرده دادند باز به جای شربت دینار شسربت بزوری بارد به جهت ادرار ماده نمودند بعده سرپهوکه افزودند جهت ادرار و تصفیهٔ خون بعده شیر تخم کاسنی شیرهٔ دهمامه شیرهٔ عنب‌الثعلب شیرهٔ ؟ نبات دادند و مرهم

از شاهتره زردچوب اصل‌السوس برگ حنا هر یک شازده ماشه پوست درخت به بول شصت ماشه برگ نیب سی و دو ماشه در آب جوش دهند که خوب پخته شود صاف نموده موجود پیه گردهٔ بزجد دار سوده موم سفید هر یک شازده ماشه روغن کنجد پاوسیر داخل کرده باز بجوشانند و ؟ بریان دو ماشه سوده آمیزند تیار کنانیدند. حمول برای جلای چرک قرحه و اندمال آن که با ورم حار و صلابت رحم و حرارت مزاج باشد معمول آن مرحوم است آرد جو گل خطمی آرد باقلا تخم کتان اکلیل‌الملک خبازی حلبه تخم گل بنفشه مرداسنگ هر یک چهار ماشه کافور ماشه دم الاخوین سفیدهٔ کاشغری هر واحد چهار ماشه سفیدی و زردی و بیضهٔ مرغ دو عدد روغن گل دو توله به دستور مرتب سازند و در قرحه که با ورم بارد و صلابت باشد مرزنجوش عنب‌الثعلب تخم مر اسپغول بابونه گل سرخ هر یک چهار ماشه زعفران جندبیدستر هر یک ماشه عوض آرد جو و باقلا و خبازی و گل بنفشه و کافور دم الاخوین داخل کرده می‌شود. مرهم جهت تنقیهٔ قروح رحم از چرک و ریم و التجام و ازالهٔ حرارت قرحه و سوزش دور رحم از تالیف میر محمد هادی والد حکیم علوی خان مجرب‌النفع است و بواسیر را نیز مفید مغز تخم کدو بریان مغز تخم هندوانه بریان هر یک چار ماشه دم‌الاخوین گلنار مرداسنگ به سرکه سوده توتیای کرمانی مغسول برگ حنا پوست کدو سوخته هر واحد یک ماشه سفیدآب قلعی دو ماشه همه را باریک سائیده موم سفید دو ماشه به روغن گل یک توله گداخته مرهم سازند. شیاف که منقی چرک و رطوبات رحم و مدمل قرحه است صبر زرد و درم سنگ بصری مغسول مرداسنگ شسته گلنار گیر و هر یک دو ماشه کندر نیم ماشه پوست کدو تلخ سوخته یک ماشه سرمه سا نموده به آب کشنیز سبز فتیله‌ها سازند به مقدار هلیله زنگی در ضخامت دور طول اندکی زیاده از آن و هر روز دو فتیله در رحم نهند و اگر اول شافه از عسل به کار برند تا ریم صاف کنند و بعده شافه از آب مازو استعمال کنند قرحه خشک شود دیگر زردچوب صلایه نموده به روغن گاو ممزوج کرده شیاف از پنبه ساخته بر آن مالیده بردارند قرحه دو درم رحم را نفع عظیم بخشد دیگر که قروح رحم را از چرک پاک کند شهد را به شیر گاو بپزند تا شیر بسوزد مثل مرهم گردد پنبه بدان آلوده بردارند و مکرر به عمل آرند پس مدملات به کار برند گاهی آب برگ نیب اضافه کرده شد و فائده زیاده مترتب گشت فرزجه جهت قطع خون و ازالهٔ قروح و عفونت رطوبت سائله از رحم نافع

شب یمانی گلار سرمه کاغذ سوخته زیرهٔ کرمانی مدبر مساوی به آب برگ بید و آب خرفه یا آب کشنیز تر یا آب مازو مطبوخ بسرشند و بردارند ایضاً قرحه را که از استعمال ادویهٔ گرم و تیز افتد زائل سازد و درد صعب و سوزش را بنشاند پیه بط پیه مرغ هر واحد یک استار گلنار اقاقیا سفیدآب قلعی مرداسنگ مغسول کتیرا خطمی هر واحد یک دام پیه را بگدازند و ادویهٔ سائیده با هم بسرشند و حمول نمایند و اگر به لعاب اسپغول و روغن بنفشه یا روغن گل حل کرده استعمال کنند زیاده تسکین نماید اقوال افاضل سویدی می‌گوید که حمول مسکهٔ قروح رحم مجرب من است و حمول حنا و کذا روغن نسرین و کذا شب محرق و روغن سوسن و موم کذا زوفای رطب و کذا زعفران سه درم زیت پانزده درم موم سه درم مرهم ساخته برای قروح خبیثه رحم و کذا روغن زعفران و کذا طبیخ بزر کتان و روغن گل و موم و کذا دارشیشعان و کذا شادنج مغسول و کذا صبر و کذا بسباسهٔ هندی و کذا روغن گاو و کذا خولان و کذا مغز ساق بقر و دو چند آن زیت خوشبو از مجموع پنج درم گرفته با یک درم موم زرد و ربع درم زعفران مرهم ساخته ضماد قروح رحم بارد شلیم در آب حرمل سرشته و ذرور خاکستر برنجاسف و فرزجه و حقنهٔ شیر زنان و کذا آب عصی‌الراعی مطبوخ به عسل و کذا آب برگ علیق و گل آن و کذا آب انار ترش در پوست آن به عسل پخته و کذا پیه مرغابی و اکلیل‌الملک و شرب طبیخ عصی‌الراعی نر هر روز نیم رطل و شرب و حقنهٔ شیر تازه و جلوس در طبیخ حب آلاس سفید و برگ آن و حمول آن و حقنهٔ شیر اسپ ماده و کذا روغن سفرجل و کذا طبیخ برگ زیتون و کذا شیر نر و کذا برگ زیتون کوفته در آب غوره جوشانیده و کذا دردی زیت پخته تا غلیظ گردد و کذا شیر گاو و کذا آب لبلاب به شراب پخته و کذا خاکستر سم خر هر واحد نافع قروح رحم است. مسیحی می-نویسد که هرگاه ریم یا زرداب از فرج سائل شود و از موضع قریب خارج گردد و عفن متنن نباشد باید که صبر دم-الاخوین انزروت کندر سائیده در آن موضع نهند تا مندیل شود و اگر ریم از موضع بعید آید حقنه‌ای که در قروح امعا یا شیاف که در باب بول الدم و المده مذکور شد به عمل آرند و اگر آنچه سیلان کند شیء عفن رومی باشد به ماءالعسل حقنه کنند بعد حقنه‌های حادهٔ محرقه که در قروح استعمال می‌کنند به کار برند و این دوا نافع ورم رحم و سیلان ریم است گل سرخ چار درم تخم کاهو نشاسته هر واحد یک درم زعفران دو درم کوفته بیخته به می پخته

و روغن گل و شیر خر سرشته استعمال کنند شیخ می‌فرماید باید که نظر کنند که آیا قرحه پرچرک است یا بـدون چرک پس اگر با چرک باشد اولاً تنقیهٔ آن به زرافهٔ ماءالعسل و مانند آن کنند و یا به طبیخ ایرسا و به مراهم متقیـه و اگر قرحه اکال باشد در آن مراهم مصلحهٔ اکال به مزرقه رسانند مع تنقیهٔ بدن و اسـتعمال اغذیـهٔ موافقـه و ایـضاً دریافت کنند که قرحه با ورم است یا بی ورم پس اگر با ورم باشد اول علاج و تسکین به علاجات ورم نمایند و چون رحم پاک گردد و در آن هنگام معالجه به مدملات کنند و از مراهم مذکوره این مرهم است که در ابتدا نفع می‌کنـد چون در حرج هنوز لحم نروئیده باشد بگیرند مرتک و سفیدآب و انزروت مساوی و از آن قیروطی بـه مـوم و روغـن گل سازند و اگر در آن چرک باشد در آن اندک زنگار داخل کنند و چون آغاز روئیدن گوشت معلـوم شـود بـه ایـن مرهم معالجه نمایند توتیای مغسول دو جزو اقلیمیای فضه سفیدآب انزروت هر واحد یـک جـزو از آن قیروطـی بـه روغن گل و موم سازند عباس گوید که اگر قرحه تازه باشد و حدوث او از فسخ یا هتک بود و خون صاف از آن برآید و آن در فم رحم باشد زن را در آب قمقم نشانند و امر به استنجا در آن کند و فرزجـه از آب بارتنـگ و آب عـصی-الراعی مخلوط به اندک کندر و انزروت و دم‌الاخوین مساوی باریک سوده استعمال نمایند و ایـن فرزجـه معمـول از شب یمانی و جوزالسرور پوست انار هر واحد یک جزو مر نیم جزو باریک سائیده به آب آس سـرد یـا بـه آب عـصی الراعی آلوده به فرزجه بردارند و اگر قرحه در ریم باشد به آب آس یا به آب طلع و گلاب و آب بارتنگ و آب عـصی-الراعی مساوی از مجموع ربع رطل بگیرند و در آن گل ارمنی و اقاقیا و مازو و عصارهٔ لحیته‌التیس هر واحد یـک درم جوز بوا نیم درم در آن حل کرده حقنهٔ رحم کنند و ایضاً حقنه به شیر دختران مع آب بارتنگ و آب عصی‌الراعی هر واحد یک جزو و روغن گل یک جزو استعمال کنند و قرص کهربا به اب سماق و آب بارتنگ بخورانند و هرگاه قرحه از انفجار دبیله باشد و ریم سفید از آن بیرون آید باید که حقنهٔ معمول از روغن گل و روغن بنفشه نیمگرم کنند تـا رحم از ریم پاک گردد و بعد از آتن به مرهم باسلیقون و روغن گل حل کرده حقنه نماینـد و گـر ز رحـم ریـم غیـر صاف یا زردآب برآید باید که حقنهٔ رحم نمایند به ماءالشعیر کـه در آن عـسل حـل کـرده باشـند یـا انـدک مـرهم باسلیقون در روغن سوسن گداخته باشند و یا به عسل و آرد گرسنه به روغن سوسن حل کرده حقنه سـازند و ایـضاً

حلبه و کرسنه و عدس و خطمی و سبوس گندم هر دو در صره بسته بجوشانند و از مجموع ربع رطـل بگیرنـد و در آن ده درم عسل و ده درم روغن سوسن و یک مثقال شب یمانی حل کرده حقنه کنند و اگر درد باشد فرزجهٔ مبلول در شیر دختران و اندکی افیون و زعفران بردارند و این فرزجه تسکین وجع و نفع به اوجاع مقعـد کننـد مرداسـنگ اصفهانی سی درم کندر ذکر شحم ؟ نور روغن گاو نوموم مصفی هر واحد دو اوقیه روغن گل چهار اوقیه مرداسنگ را به آب کاسنی بسایند و با روغن‌ها و موم آمیزند و در آن فرزجه آلوده بردارند و بر مقعد دردناک از حرارت طلا کنند که تسکین وجع آن کند جرجانی گوید که اگر قرحه پر چرک و رطوبتناک باشد به ماءالعسل از محقنه و زراقه پاک کرده پس ادویهٔ مجفف قرحه به کار برند چون صبر و کندر و دم‌الاخوین و بـسد و کهربـا و مـر و زعفـران و شـیاف مامیثا و نشاسته و سپیدهٔ ارزیز و حضض و مرداسنگ و زاج سرخ و انزروت و توتیا و اقلیمیای نقره و مانند آن از این ادویه آنچه حاجت بدان بیشتر بود بسایند و مرهم یا شیاف سازند و بردارند و اگـر ادویـهٔ مجفـف زیـاده بایـد کاغـذ سوخته و شاخ گوزن سوخته و مازوی سوخته در سرکه سرد کرده بـه ادوهٔ مـذکوه بیامیزنـد و ایـن مـرهم قرحـه را خشک کند و گوشت برویاند و نسخهٔ او همان است که در قول شیخ گذشت و هرگاه گوشت روئیدن آغاز کنـد ایـن مرهم به کار برند و نسخهٔ آن نیز در قول شیخ مذکور شد و این شیاف نیز نافع است صبر و کندر و مرمکی و انزروت و دم‌الاخوین مساوی سائیده شیاف سازند و به سفیدهٔ تخم مرغ حل کرده بردارند و اگر از درد و خلش اذیـت یتابـد مرهم کافوری در آب سرب سوده حل کنند و حقنهٔ رحم بدان نمایند صاحب حاوی گوید که اگر قرحه تازه باشـد و خون صرف از آن برآید فصد کنند و اخراج خون به حسب قوت نمایند و هر صبح جـلاب از عنـاب ده عـدد بنفـشهٔ خشک یا تر پنج درم و از شکر سغید ده درم بنوشانند و غذا مزورهٔ ماش به شیرهٔ بادام و کدو و اسفاناخ دهند و ایـن فرزجه استعمال کنند و پوست انار جوزالسرو یمانی گل سرخ همه را باریک سائیده به آب عصی‌الراعی سرشته به کار برند و اگر درد شدید بسیار باشد و آنچه خارج شود بدبو باشد و این دلالت بر اکلهٔ رحم کند هر صبح جلاب از عناب ده عدد تخم کاسنی سه درم و از شکر سفغید ده درم دهند و غذا به دستور این حقنه به عمل آرند ماءالـشعیر یـک رطل عسل کف کرده ده درم روغن سوسن ده درم مرهم باسلیقون نیم درم باسلیقون را در این ادویه حـل کـرده در

رحم حقنه کنند و یا به ماءالعسل چهل درم مع آرد کرسنه و آرد حلبه و آرد عدس هر واحد ده درم حقنه سازند و اگر آنچه خارج شود سفید رنگ غیر بدبو باشد و این دلالت بر نقاهی قرحه کند هر صباح جلاب از شربت بنفشه و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشند و غذا به دستور و این حقنه به عمل آرند روغن گل روغن بنفشه هر واحد ده درم و در آن مرهم باسلیقون نیم درم حل کرده حقنه رحم کنند و اگر ریم بدبو شبیه به آب گوشت یا غسالهٔ لحم تازه برآید اشیای قابضه مثل آرد و برنج و عدس و پوست انار و گلنار و کزمارج و حب‌آلاس و جفت بلوط به روغن گل حقنه کنند و هر صبح شربت سفرجل ده درم به گلاب ده درم بنوشانند و غذا مزرهٔ ماش بریان به شیرهٔ بادام بریان و آب سماق و گوشت ماکیان و تیهو دهند و اگر ریم به سوی مثانه بریزد هر صبح شربت بنفشه یا خشخاش هر کدام که باشد ده درم و یا شیرهٔ تخم خیار و بادرنگ و تخم خرپزه هر واحد ده درم بنوشند و یا بگیرند نشاسته و صمغ عربی و کگتیرا و رب السوس هر واحد یک درم و کگوفته بیخته یک مثقال با شربت خشخاش یا لعاب بهدانه هر کدام از این هر ذدو که حاضر باشد ده درم بخورند و اگر ریم به سوی روده مستقیم ریزد هر صبحج حب الرمان پنج درم به شربتن به ده ردم بخورانند و این حقنه کنند عدس مقشر و برنج پوست گلنار و جفت بلوط و گل ارمنی هر واحد پنج درم دم‌الاخوین سه درم سفیدآب ارزیز نیم درم زردهٔ بیضه در سرکه جوشانیده یک عدد همه را در سه رطل آب بجوشانند تا به یک رطل آید حقنه کنند و این فرزجه مسکن درد و نافع اوجاع مقعد است مرداسنگ در آب کاسنی سوده یک درم پیه ماکیان موم مصفی هر یک ده درم روغن گل بست درم در آن فرزجه آلوده استعمال کنند خجندی گوید که اگر از خون یا شیء غسالی برآید به اقراص و اشربه علاج کنند و از اقراص نافعه برای او قرص کهربا مثقال به شربت خشخاش یا شربت عناب یا شربت حب‌آلاس است چند روز بر آن مداومت کنند و غذا عدسیه به شیرهٔ خشخاش به حموضات قابضه ترش کرده دهند در نوعی که سببش انفجار خراج باشد روغن بنفشه به زراقه رسانند تا سوزش را ساکن کند بعد از آن ماءالعسل یا ماءالسکر به کار برند تا قرحه از ریم پاک شود بعده حقنه به ریم باسلیقون نمایند. ابن هبته الله گوید که اگر قرحه با ورم باشد علاجش به ادویهٔ مبرده که در علاج ورم حار مذکور شد نمایند و اگر از قبل زردآب بدبو سیلان کند علاجش مثل علاج سرطان متقرح کنند و اگر خون آید

علاجش این است که پنبه در آب بارتنگ تر کرده و دم‌الاخوین و گل ارمنی و شادنج و صبر و کندر و سفیدآب ارزیز و افیون بر آن پاشیده خحمول سازدن و اگر خون جاری بسیار باشد حقنه به ادویهٔ مذکوره نمایند و قرص کهربا خورانند و اگر و اگر ریم سفید خارج شود حقنه رحم به مرهم سفیدآب مع روغن گل سازند و اصلاح مزاج و تقلیل غذا کنند و از ادویهٔ غلیظ منع نمایند و اولاً غذا از مزورت سازند و هنگام صلاح چوزهٔ مرغ دهند. انطاکی گوید که آنچه از انفجار خراج باشد به ماءالسکر ممزوج به روغن گل و یا روغن بنفشه حقنه کنند و اگر زردآب آید و تاکل باشد به ماءالشعیر و عسل حقنه سازند و چون مواد تجفیف یابد مراهم ؟ کنند و اگر چه به حقنه باشد خصوصاً باسلیقون و در قرحه ذات الفسخ و انهتاک در طبیخ شب یمانی و مازو و پوست انار و بارتنگ و آس نشانند و این معروف به آب قمقم است و از مجربات و رغایت اصلاح رحم احتقان به آبی است که در آن بارتنگ و آس و روغن بنفشه باشد بعد آن تقطیر به مثل مشک و عنبیر و تبخیر ان از اتبوبه به لادن و صندل و قرص برمکی و زیاد و حقنه به شیر تازه نیکو است و حمول زردهٔ بیضه ؟ نافع است

بثور رحم

حدوث آن از اخلاط روی و موی یا مواد مراری مخلوط به خون مندفع به سوی رحم از طریق حیض بود و اکثر این بثور در فم رحم عارض شود و معرفت او به کشادن فرح و نظر به سوی آن یا نظر در آئینه که مقابل آن داشته باشد و ایضاً به دست هنگام لمس به انگشت و درد و سوزش می‌توان کرد و باشد که خارش کند. علاج فصد باسلیق یا صافن کنند و بعد فصد مبردات مثل شیرهٔ خرفه و سربت نارنج دهند و یا آش جو بنوشانند و بعد آن سکنجبین به آب سرد بدهند و از مزورهٔ حصرم و سماق غذا سازند و بعد نضج مسهل صفرا دهند و به مرهم سفید آب طلا کنند و یا از گل سرخ و گل قیمولیا هر یک چهار درم اقلیمیای نقره و مرداسنگ و شادنج مغسول و سفیدآب ارزیز هر یک دو درم باریک سائیده به موم هفت درم و روغن گل بست درم آمیخته مرهم سازند که تجفیف ماده و تسکین سوزش آن کند و بعضی کافور می‌افزایند و اگر بثور ظاهر نبود به همین ادویهٔ درآب بارتنگ و روغن گل و به شیر زنان حقنهٔ رحم به گل ارمنی کنند و این دوا نیز نافع است گل سرخ چهار درم سنبل‌الطیب اصل‌السوس هر

یک دو درم گل خوزی سه ردم مرمکی یک درم همه را باریک سائیده به مطبوخ سرشته بلوطها ساخته حمول نمایند و تلطیف تدبیر کنند.

ناصور رحم

و آن قرحه خبیثه بعیدالعهد است که در رح مثل ناصور مقعد ظاهر شود و به قول شیخ گاهی از رحم تجاوز کند و در اعضای مجاور آن ظاهر گردد و حتی که استخوان زهار را فاسد و پوسیده گرداند و گردن رحم را تعفن سازد و گاهی تا موضع حلق شعر عانه مؤدی شود و گاهی در آن سوراخ کوچک کند و گاهی از طرف عانه آغاز کند و به ناحیهٔ مقعد و عضل آن رسد بعض او از ظاهر رحم مدرک شود و بعضی در باطن رحم باشد و گاهی در هر جانب از جوانب رحم بود و آنچه در گردن رحم باشد معالجهٔ او ممکن نبود و کذا آن چجه منتهی به مثانه و فم آن و به سوی هر عضوی عصبی باشد و منتهی به عضلهٔ مثانه و سائر عضلات علاج پذیر بود و علامات آن طول تعفن و لزوم وجع و تقدم قروحی که به معالجات به نشود و مدت آن طول کند و زردآب سیلان نماید و مثل اوجاع سرطان بود و مکان آن بدخول میل شناخته می‌شود و به نوعی که در آن رسانند و منتهای او دریابند که آن هنوز در رحم است یا به استخوان تجاوز کرده چنانچه از نوک میل او را معلوم کنند از لینت و ملامت و صلابت و خشونت آن و اگر با درد نباشد بر فساد عضو و بطلان حس او دلالت کند علاج از ادویهٔ منقیهٔ مجففه که در علاج قروح رحم مذکور شد آنچه قوی‌تر باشد استعمال نمایند و اگر امتلای بدن از مواد معلوم شود فصد و مسهل حسب حاجت به کار برند و در این جا علاج به آهن نکنند بهر آن که شیخ می‌فرماید که از معالجات ناصور شکاف است و آن بیشتر در اینجا به سبب عضو مؤدی به کزاز و انقطاع آواز و اختلاط عقل و غشی گردد و ایضاً شکاف ممکن نیست مگر در قرحه‌ای که دیده شود و قطع لحیم است از آن ممکن بود و لیکن احتیاط این است که بر آن ادویهٔ مجففه استعمال نمایند و تنقیهٔ بدن و تقویت رحم کنند و به قول خجندی اکثر اصناف آن عسر العلاج است و عسرتر آن است که منتهی به موضع موی زهار باشد لاسیما چون در استخوان سوراخ‌های خرد نماید و بالجمله معالجه به استفراغ اخلاط سوداوی نمایند و تقویت رحم به مداد کنند و به علاج ادویهٔ منقیه و مجففه بپردازند و گیلانی گوید که این مرض در غایت روادت و

علاحج او در غایت صعوبت است چه این عضو ذکامی خحس و شرافت و مشارکت اعضای رئیسه بسیار دارد بالجمله استعمال آهن در آن خطرناک است از آن اجتناب باید کرد و مراهم منقیهٔ اکاله عوض آن استعمال نمایند و بعد از آن مراهم منبت لحم و اکاله مثل مرهم زنگار و لحم مثل مرهم جدوار و جامع هر دو امر مثل مرهم رسل و علی هذا القیاس استعمال کنند

شقاق رحم و فرج

اکثر به سبب یبوست موجب تکاثف و تمدد اجزای رحم عارض شود خصوصاً وقت ولادت و گاهی از شدت درد و عسر ولادت و یا به سبب کثرت جماع و یا ازالهٔ بکارت و یا به سبب ورم حادث گردد و گهخی شقاق بسیار غلیظ گردد و گاهی مثل ثالیل گردد و باقی ماند و اگر چه موضع شقاق اندمال یابد و شقاق که وقت ولادت افتد در ابتدا به باعث قرب زمانهٔ طلق و از شدت درد حادث از آن ظاهر نشود و همچنین خون مترشح از شقاق از خون نفاس متمیز نگردد و بعد از آن به حسب سکون درد طلق الم شقاق اندک اندک محسوس شود و بعد ایام درد طلق مکه سه یا شش یا هفت روز باشد درد شقاق و سیلان خون از آن به خوبی ظاهر گردد و بالجمله اگر شقاق درد گردن رحم یا فرج باشد بعد کشادن فم آن به نظر کردن در آن و یا در آئینهٔ که پسیش فرج نهاده باشد محسوس شود و ایضاً از علامات شقاق لزوم وجع است و اگر زن انگشت داخل کند خون الوده براید و به وقت جماع درد زیاده شود و حشفه خون آلوده گردد و آنچه از ازالهٔ بکارت افتد در آن درد عظیم و مدام سیلان خون عارض شود و خصوصاً چون گردن رحم تنگ و آغثیه و عروق بکارت ضعیف بود و تضیب مجامع بزرگ باشد علاج از چربی مرغ و چربی بط و ساق مغز گاو و روغن بنفشه و موم مرهم ساخته استعمال کنند و مرهم سفیدآب کافوری و آنچه در شقاق مقعد گذشته نیز نافع است و حمول و طلای مرهم باسلیقون به اندک از شحوم و روغن مذکور آمیخته و کذا مغز ساق بقر به روغن بنفشه و زفت سرشته و کذا روغن سوسن به علک البطم و زفت گداخته و ایضاً حمول اقاقیا و کذا خاکستر سرگین به روغن گل سرشته هر واحد مفید بود و آنچه ازالهٔ بکارت باشد و هنوز تازه بود در آبی که ادویهٔ قابض مثل مازو و شاه بلوط و گلنار و گل سرخ جوشانیده باشند بنشانند و بدان استنجا نمایند و ایضاً به روغن گل هر لحظه

چرب نمایند و خاکستر چوب انگور بر پارچه نهاده و بر فرج بندند و فاوزهر حیوانی سائیده و نوشانیدن بالخاصیت مفید است و به قول شیخ در شراب قابض و در روغن زیتون نشانند یا پارچه بدان تر کرده بردارند و بعد از آن صوف بر ؟ پیچیده به قیروطی یا مرهم مدمل آلوده در فرج نهند تا مانع از التجام گردد و مجامعت بر ایشان آسان شود و بفرمائید که ساکن ماند و اگر قرحه گردد ادویهٔ منقیهٔ آن استعمال کنند بعدد از آن مراهم مذکور در قروح که بدان گل مختوم و مانند آن آمیخته باشند به کار برند گاه باشد که از عسر ولادت یا از ازالهٔ بکارت فرج نهجی بشگافد که میان دبر و قبل حجاب تنماند و پیش و پس یکسان گردد در این صورت مغز ساق گاو و پیه گردهٔ بز و موم سفید مساوی بگدازند و صاف کرده و قدری سنگ جراحت و مرداسنگ سوه آمیزند و بر رفاده نهاده بربندند و تا یک ماه مداومت نمایند و از جماع و حرکت منع کنند و از موم زر و سه توله پیه گردهٔ بز و دو توله روغن گل نه توله دم الاخوین سفیدهٔ کاشغری هر یک سه درم مرداسنگ یهوج تیر سوخته هر یک دو مثال سفیدی بیضهٔ مرغ دو عدد مرهم ساخته به کار برند که مجرب است و اگر خاکستر چرم بودار و مقل مکی و انزروت و دم الاخوین و خولان هر یک سه ماشه در مرهم ابیض امیخته در پنبهٔ منروفهٔ نو آلوده در شبانه روز تا بست بار استعمال نمایند و دو سه ماه متواتر و غذا کله پاچهٔ تنوری دهند برای شقاقی که بعد از تولد بچه به هم رسد و بول بی اراده هر وقت جاری باشد آزموده است. اقوال حذاق شیخ الرئیس می‌فرماید که حال شقاق خالی از این نیست که یا در داخل رحم بود و یا در گردن آن و قریب از آن باشد پس معالحجهٔ داخل به حمولات نافذ و قطورات مرزوقه از آب ادویهٔ قابضه مخلوط به مراهم مصلحه مثل مرهم معمول از اقلیمیا و مرادسنگ و مرهم شقاق مقعد نمایند و به حسب علاج او هر چیز لاذع اجتناب کنند و اگر احتیاج به قدری انضاج افتد مثل مرهم باسلیقون به شحوم بدان آمیزند و اگر با شقاق غلظ شدید باشد و بر آن طول مدت و قلت قبول علاج دلالت کند مرهم قراطیس به روغن گل استعمال کنند و اگر احتمال این نکند روغن سوسن و علک الانباط بادی شریک گردانند و چون درد نشیند معالجه به علاج شقاق ساذج کنند و خصوصاً چون متقرح گردد و گاهی در متقرح احتیاج به مثل قشورمس باریک سوده یا زاج یا مازو یا مجموع این هر سه افتد و اما در شقاق خارج بیشتر استعمال توتیا باریک سائیده به زردهٔ بیضه کفایت کند مدام لزوم این

نمایند و ایضاً مرهم سفیدآب سید اسمعیل گوید آن را که شقاق بعد ولادت یا از سوءمزاج خشک افتاده باشد و کهن گشته و داخل رحم بود چنانچه نتوان دید علاجش چنان باید کرد که از ادویهٔ مراهم شیاف سازند و به اندرون رحم رسانند و شیاف‌ها که در علاج قرحهٔ رحم و در علاج شقاق مقعد مذکور شد همه سود دارد و گاهگاه به آب‌های قابض حقنه سازند و آنچه ظاهر بود توتیای مغسول با زردهٔ تخم مرغ و مرهم اسفیدباج طلا کردن کفایت بود. ابن الیاس می‌نویسد که هر صباح شربت بنفشه یا شربت خشخاش هر کدام که باشد ده درم بنوشانند و غذا مزورهٔ ماش به شیرهٔ بادام دهند و بگیرند پیه بط و پیه مرغابی و پیه بز همه را گداخته صاف کرده و مغز ساق گاو در روغن بنفشه و اندکی زفت و بر موضع طلا کنند و یا بگیرند روغن سوسن ده درم و در آن اندک صمغ بطم یا زفت حل کرده ضماد نمایند و یا بر موضع طلا کنند خجندی گوید که پیه کوهان شتر و مغز ساق بز و یا روغن بنفشه و زفت و علک الانباط استعمال کنند و علاج او قریب از علاج شقاق مقعد است. گیلانی می‌نویسد که گاهی از ازالهٔ بکارت انقطاع یا انشقاق عروق عارض شود و خون چندان سائل شود که در بدن باقی نماند و زن هلاک شود و در این حالت باید که اطراف محکم بربندد و بگیرند روفن جدوار تالیف ما و اندک گرم کرده با پنبه یا پارچه آلوده در آنجا نهند تا به جراحت رسد و این روغن بهترین ادویهٔ در چنین حالات است و اگر سه چار مرتبه تجدید آن نمایند اولی باشد محشی شرح اسباب و علامات می‌گوید که چون دوا به موضع شقاق نرسد حقنهٔ رحم به مراهم متخذ از قیمولیا و مرداسنگ محلول در آب‌های قابض مثل آب بارتنگ و آبی که در آن برنج تر کرده باشند به عمل آرند و در شقاق متقرح علاج قروح رحم نمایند و در اینجا از عمل آهن و ادویهٔ که سوزش بسیار کند اجتناب نمایند

اجتماع آب در رحم

گاهی در رحم زنان آب جمع می‌شود و در آن محتقن گردد و اسباب او مثل اسباب استسقای زقی بود علامتش این است که احتباس حیض بر آن تقدم کند و قراقر در شکم کثرت نماید و خصوصاً وقت حرکت و رفتار دور اسفل شکم ورم نرم عارض شود و گاهی حال مثل صاحب استسقا گردد و سیلان رطوبت مائی افراط کند و گاهی گمان شود که حمل است و گاهی دفعتهً آب بسیار از فرج جاری گردد و شکم و عانه درد کند علاج در تنقیهٔ بدن و رحم

کوشند و مدرات حیض بدهند و اضمدۀ محلله و استسقای زقی و هر چه در علاج استسقا گذشت و در سیلان رحم بیاید به کار برند و گرسنگی و ریاضت و قی نفع تمام دارد و این دوا منقی رحم اگر خشک بردارند مخرج رطوبات رحم است و اگر با روغن کنجد بردارند نافع آبستن می‌شود و اگر با شراب تر کرده بردارند بچه بیندازد و اگر با عسل مخلوط کرده بردارند معین بر حمل شود و نرکچوربا و کهنه بادیان ؟ ؟ تخم شبت نمک سنگ نمک تلخ نمک طعام جواکهار کوفته بیخته در شیشۀ نگاهدارند وقت حاجت تریلته آلوده یا خشک در صره بسته بردارند و این فرزجه منقی دافع وجع رحم است که از آب گنده بود بای به رنگ کف دریا هر یک یکحصه بهروزه خشک نمک لاهوری هر یک دو حصه جمله کوفته یبخته سه پوئلی بندند و یکی در زیر دهن رحم و دو در اطراف آن گذارند تا سه روز چنین عمل کند تنقیۀ رحم نموده وجع دور سازد مجرب است و ایضاً که در جذب آب رحم و دفع ضربان مجرب اجمود باهرنگ بهروزۀ خشک هر یک یک درم تخم سویه نمک لاهوری هر یک نیم درم شهد آن قدری که ادویه در آن سرشته شود و شهد را گرم کرده ادویه کوفته بیخته آمیزند و به پنبه کهنه مخلوط ساخته بردارند و این مرهم جهت تنقیۀ رحم نافع است گل خطمی بابونه اکلل الملک بزر کتان حلبه گل سرخ تخم ترب مرمکی کند هر یک چهار ماشه مقل اشق هر یک دو ماشه پیه مرغ روغن هر یک چهار توله زردۀ بیضه مرغ دو عدد زعفران سه ماشه ادویه کوفته بیخته با پیه روغن گداخته و زردۀ بیضه آمیزند و با لته آلوده بردارند و بعد این شیافات مدرۀ حیض به کار برند و این حمول تنقیۀ رحم از رطوبات کند مرمکی قرنفل نر مساوی کوفته بیخته در لته بسته هر صبح و شام بردارند در سه روز تنقیه رحم کند و ایضاً که منقی رحم آب است بهروزه قرنفل مربای برنگ نمک لاهوری نرکچور مساوی به روغن کنجد آمیخته به پنبه لوث مکرده بردارند. شیخ می‌فرماید که فصد کنند اگر احتیاج آن باشد و ریاضت استعمال کنند و در اشیای مدر ماهیت قوی الادرار بنشانند و ادویه‌ای که در ضمادات استسقا استعمال می-کنند بکار برند تا نضج یابد بعده مدرات قوی حیض به عمل آرند و مدرات بول بنوشانند و در حقنه‌های مستسقین و شیافات مدر ماده و حیض باکی نیست و حمول خربق سفید نافع است و آب بسیار اخراج نماید.

نفخۀ رحم و ریاح آن

سبب اولی حدوث نفخه و اجتماع ریح در رحم ضربه یا سقط یا عسر ولادت یا انقلاب رحم یا اسقاط مضعف مزاج رحم از الم آن است و یا سوءمزاج بارد غیر مفرط مضف حرارت و یا انجماد خون یا شدت غلبهٔ برودت مسدد فم رحم و مادهٔ ریاح یا در فضای رحم یا در میان لیف او یا در زوایای او محتقن گردد و نفخ آرد و آنچه در خلل لیف باشد صعب‌تر بود از آنچه در زوایا باشد و او از آنچه در تجویف باشد و علامات این مرض آن است که از شدت قوت احتباس ریح در رحم و در لیف او نفخ مع وجع و تمدد در عانه و صلابت شکم پیدا شود و وجع در کنج ران منبسط گردد و به سوی ران‌ها فرود آید و طرف بالا تاخم معده و حجاب برآید و دست زیر ناف زنند و آواز مثل آواز بلبل برآید و حال او شبیه به استسقای طبلی باشد و گاهی درد او از جائی به جائی منتقل شود و بادی مغص و ضربان و خلش باشد و آن را کمادات قوی حار ساکن کند و به اعادهٔ سردی عود نماید و از غمز قراقر نماید و زهار بلند گردد و گاهی این ریح مدت العمر باقی ماند و علاج نپذیرد و گاهی وقت جماع آواز آید و گمان گرده‌اند که اشتمال رحم بر منی مرد این ریح را چنان تحلیل کند که گویا هیچ نبود. علاج تنقیه بدن به مسهل بلغم و حب ایارج نمایند و جوارش کمونی بخورانند و ادویهٔ گرم محلل ریاح مثل بابونه و اکلیل شبت و مرزنجوش و مصعکی و پودینه و سداب و تخم کرفس و بادیان و برنجاسف و زیره و نانخواه به طریق حقنه و فرزجه و ضماد و کماد و آبزن استعمال کنند و کماد به مثل شونیز و جاورس و اوخال آب سداب و شرب حلبه به عسل و هر چه در علاج ریح گردد و مثانه و در علاج استسقای طبلی گذشت نافع بود و ایضاً برای درد رحم مع برآمدگی زیر ناف که گاهی پیدا شود و گاهی زائل گردد و سرگین فاخته به روغن گل سائیده بردارند و بجای برآمدگی برگ شبت پخته بربندند و بادیان هرویا هر یک چهار ماشه جوشانیده گلقند داخل کرده دهند باز اگر قبض باشد سنای مکی شش ماشه افزایند و اگر از نفخهٔ رحم بعد خوردن طعام شکم به شدت کلان و منتفخ گردد جوارش کمونی شش ماشه شیرهٔ بادیان چار ماشه عرق مکوه ده توله گلقند دو توله دهند و روغن بابونه نیم گرم بمالند بعده بادیان فوه الصنغ عنب‌الثعلب هر یک چهار ماشه بیخ بادیان خارخسک تخم خرپزه هر یک شش ماشه جوشانیده گلقند دو توله داده مسهل دهند بعده هلیلهٔ مربی یک عدد عرق بادیان مکوه هر یک پنج توله نبات یک توله بالنگو پنج ماشه پاشیده بدهند و نخوداب دهند باز مصعکی

ماشه سوده به گلقند توله سرشته با شیرهٔ بادیان چار ماشه شیرهٔ تخم خرپزه شش ماشه نبات یک توله دهند بعده اگر در پهلو درد و کسک ریاح و پیچ در شکم معلوم شود ریشه خطمی تخم مر هر یک چهار ماشه به عرق عنب الثعلب دوازده توله جوشانیده شیرهٔ تخم خیارین شش ماشه شربت بنفشه دو توله دهند و ایضاً که درد رحم و شکم باشد تخم کاسنی عنب الثعلب هر یک شش ماشه برگ سداب چهار ماشه خطمی سه ماشه جوشانیده به روغن بید انجیر یک توله دهند باز گل سرخ چهار ماشه سنای مکی نه ماشه مویز منقی ده دانه بادیان گل بنفشه هر یک چهار ماشه جوشانیده گلقند دو توله بدهند و به جای درد فلوس خیارشنبر روغن گل ضماد نمایند بعد از آن قرص گب صغیر چار ماشه سوده به کلکانج بزوری یک توله سرشته همراه شیرهٔ عنب‌الثعلب شیرهٔ بادیان هر یک چهار ماشه در عرق عنب‌الثعلب ده توله برآورده شربت بزوری دو توله حل کرده بهند و این سفوف ریاح رحم را ببرد و زنان آبستن را سود دارد و معده و جگر را قوت دهد پودینه بادیان هر واحد یک نیم درم مرواری ناسفته عاقرقرحا هر یک دو درم زربناد درونج تخم کرفس وج ترکی جوز بوادار فلفل دارچینی خیربوا هر یک سه درم زنجبیل مصعکی یک نیم درم شکر همچند همه شربتی دو درم تا سه درم و معجون بزور مسمی به عطائی و همه آنچه تحلیل ریاح از اسفل نماید ریاح رحم را نافع بود. اقوال حکما سویدی می‌نویسد که حمول کباش قرنفل در تحلیل ریاح رحم و نفخهٔ آن مجرب من است و از مابقی و غیره نقل کرده که شرب یک درم غاریقون و کذا تفط سیاه و کذا قطران و کذا آب فنجنکشت و طبیخ آن یا خشک او سوده به عسل سرشته و شرب و حمول درونج و کذا زربناد و کذا کماذریوس و حمول پودینهٔ حبلی و کذا سداب سوده در زیت پخته و کذا عصارهٔ حماحم و کذا غالیه و جلوس در طبیخ شاهسفرم هر واحد نفخهٔ رحم و ریاح آن را تحلیل کند شیخ می‌فرماید که نفع می‌کند این را شرب ایارج لوغاذیا و سنجرینیا به ماءالاصول وماءالبزور بعد تنقیهٔ ماده فاعلهٔ آن از بدن در رحم به مثل ایارج فیقرا خصوصاً اگر مرض مزمن شده باشد و به مثل ایارج ارکاغانیس و روغن کلکلانج این را بسیار نافع است و شیافات به مثل مقل و عود بلسان و حب آن و به روغن ناردین ئر روغن سداب بردارند و به روغن سداب و روغن شبت نطول سازند و بر رحم ضماد معمول از مثل سداب و تم فنجنکشت و زیره و قنطوریون و برنجاسف و مرزنجوش و انیسون و پودینه و سلیخه و نانخواه و سائر

بزور نمایند و در آبی که اویهٔ مذکوره جوشانده باشند و تبخیر به ادویهٔ حاره کنند و بر عانه و رحم لزوم محاجم ناری نمایند و برای ریاح رحم و حمرثا یک نیم درم مقل که در آن یک درم زیره و یک درم مصعکی باشد هر روز بخورند صاحب کامل گوید مریضه را اندک جوارش کمونی بدهند و از تخم کرفس و انیسون و بادیان نانخواه و فطراسلیون و قروماانا و تخم سداب مساوی باریک سائیده یک مثقال شراب ریحانی کهنه دهند و سنجرینیا نیم درم تا نیم مثقال به آبی که در آن قروماانا و تخم کرفس و نانخواه جوشانیده باشند بدهند و زیر ناف و بر عانه روغن شبت و روغن سداب بمالند و اگر فائده نشود جاوشیر نیم درم و جند بیدستر و ابوال ابل هر واحد یک نیم دانگ سائیده به شراب کهنه یا نبید مویز و عسل صرف بدهند و حقنه‌ها و فرزجات نافع این استعمال کنند و این حقنه ریاح رحم را نفع کند بگیرند بابونه شبت مرزنجوش برنجاسف افسنتین نمام شیح سداب تخم کرفس اکلیل بادیان انیسون زیرهٔ سیاه نانخواه حرمل هر یک به قدر حاجت و درآب خوب بپزند و آب او ربع رطل بگیرند و روغن یسمین و روغن نادرین و روغن قسط هر یک سه درم آمیخته در رحم حقنه کنند اندر آن بابونه و اکلیل الملک و شیح و برنجاسف و نمام و مرزنجوش و سداب و برگ ترنج و کرفس و برگ شاهبانج و مانند آن جوشانیده باشند بنشانند و ثفل این ادویه بر رحم ضماد نمایند و ؟ ؟ در این مرض نافع است اگر یمک درم از آن مطبوخ بهآب زیره و آب سداب تازه بخورند و محاجم تاری بر اسفل ناف نهند و پس اگر زائل نشود ایارج فیقرا و حب منتن بخورانند که نافع است و اگر دانند که این علت به سبب خون جامد مسد و فم رحم است امر کنند که قابله دست خود را به خطمی در روغن کنجد طلا کرده دررحم داخل کند و اخراج آن نماید و از خارج بر فم رحم این ضماد کنند بگیرند انجیر خشک و خوب کوفته به شیر تازه حل کرده به اندک زیره و بورق بسرشند و ضماد قبل نمایند و اگر از این فرزجه سازند بهتر بود و ایضاً برای خون جامد و مواد غلیظ محتبس در رحم این حقنه کنند بابونه اکلیل الملک برنجاسف هر یک ده درم شبت نمام ارمنی هر یک چهار درم اصل السوس پنج درم بنفشه مثل اوفراسیون مشکطرامشیع بزر کتان حلبه هر یک سه درم مرمکی یک نیم درم در چهار رطل آب بجوشانند تا به یک رطل رسد صاف کرده سی درم از آن گرفته پنج درم روغن زنبق و روغن خلوق آمیخته حقنه رحم کنند محمد بن الیاس گوید که هر صبح جلاب از تخم کرفس و

بادیان و انیسون هر واحد سه ردم و از شکر سفید ده درم بنوشانند و این سفوف یک مثقال به جلاب شکر ده ردم بدهند و نسخۀ ان همان است که در قول صاحب کامل گذشت الا در این جا کرویا عوض کرفس نانخواه است و این ضماد نافع این مض است زرۀ سیاه بورۀ ارمنی مقل هر واحد سه درم انجیر خشک ده درم در شیر تازه و باریک سائیده بر عانه ضماد کنند و روغن قسط و زنبق بر ناف و زهار بمالند خجندی گوید که تخم کرفس بادیان انیسون هر یک یک درم جوشانیده با گلقند عسلی یا شربت اصول ده درم بدهند یا مءالاصول به شکر بنوشانند و چند روز بر این مداومت نمایند بعد از آن شربتی از ایارج ؟ بخورانند و این ضماد نافع است مقل بورق کندر هر یک یک جزو و انجیر خشک به قدر حاجت همه را کوفته در شیر تازه بپزند و زیر ناف ضماد کنند و علاج این قریب از علاج قولنج ریحی است سعید گوید زنانی که به کثرت ریاج متولد در رحم به سبب سوء مزاج بارد ایذا یابند علامتش سقوط حمل ایشان در شهور اول اعنی اول و ثانی و ثالث است پس می‌باید که مثل جوارش کمئونی بدهند و اگر فائده نشود اندک تخم کرفس و بادیان و انیسون به شراب کهنه بدهند و به روغن زنبق که در ان مشک حل کرده باشند حمول کنند و حقنۀ رحم به طبیخ مرزنجوش و ؟ و مروماحوز و شیح و نمام به روغن یاسمین یا روغن ناردین نمایند و مریضه را در طبیخ همین ریاحین بنشانند و تنقیۀ بدن او به حب ایارج کنند و غذا سفیدباج یا گوشت بریان دهند میرعوض می‌نویسد که طبیخ به رنگ کابلی و ابهل و اصل السوس و تم کرفس و زنجبیل و زربناد و سیاه دانه و حب القرطم با عسل در ایام زمستان و خطمی و انیسون و بادیان و اشنه و ساذج ب شکر در تابستان دهند و تکمید و تضمید به مثل بابونه و اکلیل و مانند آن سازند و شیاف از بادیان و انیسون و تخم کرفس و سداب و صعتر مساوی کوفته بیخته به کار بردن در تحلیل ریاح مجرب است

میلان رحم

و او آن است که رحم به طرف یکی از دو شق میل کند و فم رحم از محاذات فرج زائل شود و سبب ان است گاهی صلابت یکی از دو شق از ورم صلب بود و پس دارم کشیده شود و شق صحیح منجذب گردد و گاهی تکاثف یا تقبض از سردی یا خشکی در یک جانب بود پس هر دو حجانب در رطوبت و استرخا و یبوست و تشنج مختلف

گردد و گاهی امتلای عروق خاصته یک جانب بود چنآنچه هنگام احتباس حیض و گاهی انصباب اخلاط غلیظۀ لزجۀ مثقله در یک شق گردد پس شق ثانی به سوی آن منجذب شود و گاهی از کشیدن و برداشتن بار گران و جهیدن و رسیدن عارض گردد و بیشتر از آن اختناق صلابت است یا از امتلا به احساس صلابت یا تمدد عروق و احتیاج آن به استفراغ نیز دریافت گردد و باشد که زحیر عارض شود و بول و براز بند گردد و علاج اگر به سبب صلابت بود علج ورم صلب رحم نمایند و اگر موجب آن تکاثف باشد به غیر ورم و ماده ملینات از حقنه‌ها و حمولات و مرخات به روغن‌های حارۀ رطبه ملینه استعمال کنند و در آبزن مرطب نشانند و به طبیخ انجیر و حلبه و مغز قرطم و تم کتان روغن کنجد آمیخته حقنۀ رحم کنند و روغن بابونه و پیه بط و ماکیان بمالند و برگ کرنب پخته با پیه ماکیان و روغن کنجد آمیخته و حمول سازند و حمام مرعب کنند و غذا حسن الکیموس دهند و اگر سببش امتلای رگ‌ها بود فصد صافن از محاذی شق مائل کنند و ار انصباب رطوبات سبب بود به مسهل بلغم و حب ایارج تنقیه نمایند و به قول شیخ روغن بید انجیر بنوشانند و ایضاً حمولات منقیه به کار برند و روغن بلسان و رازقی و مانند آن بر عانه بماند و ر رحم رزق نمایند و به قول مجوسی در روغن زنبق غالیه گداخته و روغن خلوق و مشک و عنبر و با قند آن در رحم ریزند و این اشیای خوشبو از جانب غیر مائل به کار برند تا جانب مائل به رغبت خوشبو به موضع خود رجوع کند و بدانند که هر گاه سبب میلان زائل شود و میلان باقی بود قابله را بفرمایند که انگشت را به قیروطی یا پیه بط و یا پیه ماکیان الوده رحم را راست کند اقوال بعض اطبا ایلاقی و جرجانی مینویسند که نگاه کننند اگر در آن علامات غلبۀ خون دریابند از جانبی که رحم بدان میلان کرده رگ صافن نهند و بر هر دو ساقحجامت کنند پس اگر حاجت باشسد فصد هفت اندام کشایند و بعد استفراغ حب سکنبیخ و حبوب مخرج بلغم دهند و ماءالاصول به دو درم روغن بید انجیر و سه م ابارج فیقرا هر صبح تا یک هفته یا نه روز بنوشانند و روغن بید انجیر به این نوع سازند که بگیرند تخم بید انجیر مقدار یک من و انیسون و بادیان و تخم کرفس هر یک کف باوی امیزند و بکوبند و روغن آن بستانند و فتیله بدان تر کنند و نینم گرم بردارند و از خارج رحم به کرنب و حلبه هر دو پخته و کوفته ضماد کنند و این حقنه به عمل آرند شبت و بابونه و مرزنجوش و حلبه و اجیر خشک جوشانیده

صاف نموده یک سکرجه روغن کنجد انداخته حقنۀ رحم کنند و اگر در آبزن که اندر آن حلبه و مرزنجوش و بابونه و شبت پخته باشند بنشانند صواب بود و اگر مزاج به غایت سرد باشد فتله ؟ سفید یا روغن ناردین تر کرده بردارند ابن هبته الله گوید که در میلان رحم اگر بدن ممتلی و عروق ظاهر بود فصد از جانب مائل کنند و اگر خون غالب نباشد اسهال خلط غالب بدآنچه موافق او باشد باید کرد و مریض را در حما داخل نمایند و فرزجات محلله استعمال کنند و ر رحم روغن زنبق و غالیه اندازند و اصلاح غذا و تعدیل مزاج نمایند ابومنصور گوید که گاه زدال فم رحم از موضع خود بعد اندمال قرحه در ان باشد و علجش این است که فصد بسلیق کنند و کرنب مطبوخ و پیه بط و ماکیان گداخته یا روغن کنجد مخلوط به کرنبر در صوفه نهاده زن بردارد و روغن بید انجیر یه ایارج فیقرا بنوشانند و بر عانه روغن ناردین یا روغن رازقی بمالند و ادویۀ حقنه که در قول ایلاقی گدشت هر یک یک کف گرفته در دو رطل آب بجوشانند تا نصف بماند و بر آن سکرجه روغن کنجد انداخته حقنه کنند مؤلف اقتباس می‌نویسد که زن را بر بستر نرم خواانند و شراب ممزوج به آب بنوشانند تا بیهوش گردد پس دایه نگشت سبابه را به روغن گل و یا یاسمین چرب کرده رحم را راست کند و شربت بزوری حار چهار توله در عرق خارخسک و خار شتر هر یک پنج توله حل کرده بنوشانند و این رزاقه نمایند کی فی الفور بول را بکشاید و رحم را به جای خود برد و شیرۀ مغز قرطم نه ماشه و تخم خرپزه و ؟ ؟ هر یک پنج ماشه لعاب بزر کتان و حلبه هر یک ہ ماشه در عرق جوانسه و گوکهرو براورده صبر هر واحد یک ماشه ریوند خطائی دو ماشه ؟ ؟ در آب زهره بز یمک عدد و شیر بز هفت توله امیخته در روزی چهار بار به عمل آرند پس به معالجۀ زحسیر و کاذب پردازند و مقویات رحم به کار برن و تا دو هفته جماع نکنند

انقلاب رحم

که آن را نتو رحم و خروج و بروز رحم و ؟ رحم و عقل نیز گویند پس رحم یا بهیئت اصلی به تمامه بیرون افتد و یا فروسو آید و گردن او از فرج خارج شود و یا از هیئت اصلی منقلب گشته بروز نماید چنان که باطن او به تمامه ظاهر شود و منفذ گردن او ناپیدا گردد و انقلاب حقیقی همین نوع است و حدوث این مرض بر سه گونه است یکی

از اسباب خارجی مثل ان که زن ا جای بلند ؟ بیفتد یا باار گران بردارد و بکشد یا بجهد یا ضربه برسد یا آواز سخت کند یا عطسهٔ عظیم افتد و بدان سبب رباطات رحم مسترخی یا منقطع گردد و یا خوف شدید عارض شود چنان که ناگاه چیزی ببیند یا اواز عظیم بشنود و از آن بترسد در اعضا ضعفغ و استرخا پدید آید و بدان سبب رحم بلغزد دوم از اسباب ولادی مثل ان که زن به دشواری زاید یا بچه گران بود یا قابله بچهٔ مرده یا مشیمه را به سختی بکشد یا بچه دفعته خارج شود پس رحم نیز منجذب گردد و سبب اتصال عروق مشیمه از رحم منقلب شود سوم از اسباب داخلی مثل آن که رطوبت بلغمی مرخی در رباطات رحم ریزد و آنها را مسترخی سازد و بدان سبب رحم منزلق گردد و این نوع زنان پیر و کثیرالرطوبته را افتد و یا قرحه در رحم افتاده باشد و در رباط‌ها بخورد و پوسیده گرداند پسی رحم فرود آید و علامات مرض مذکور این است که زن را درد عظیم در عانه و مقعد و تهیگاه و پشت عارض شود و گاهی با وی تپ اید و اکثر بول و برا بند شود و گاهی کزاز و رعشه و خوف بلا سبب عارض گردد و در عانه چیزی ؟ در فرج شی نازل نرم دریابد و خصوصاً چون انقلاب تام بود و اگر منفذ او محسوس نشود بدانند که تمامه بیخ او منقلب و خارج شده و اگر ثقبه یافته شود و معلوم کنند که غیر منقلب خارج شده و گردن او افتاده پس اگر باعث نتور رحم و رطوبت بلغمی باشد سیلان رطوبت از رحم بر آن گواهی دهد و الا تقدم سببی از اسباب دیگر باشد و گاهی در خروج رحم و میمه اشتباه می‌شود و فرق میان هر دو این است که مشیمه تنگ جسم و باریک عروق باشد و رحم ضد او بود علاج در روغن زنبق یا روغن گل اندک روغن زعفران آمیخته آمیخته یا قدری غالیه در آن گداخته نیم گرم چند قطره در رحم چکانند اگر گردن رحم بیرون آمده باشد و منفذ او باقی بود و الا در منقلب بر رحم بمالند بعده رحم را به موضع او رد کنند بدین طریق که دایه را بفرمایند تا فرزجه از پشم نرم مثل گوی گرد بسازد و اقاقیا مرمکی کندر لادن گلنار برگ آس گل سرخ عدس مقشر مازو سبز مساوی کوفته بیخته به شراب عفص بیامیزند و بر آن مالیده در روغن مورد یا روغن گل فرو برده بدان رحم را به تدریج دفع کنند تا به موضع خود رجوع کند و باید که در آن حالت و بعد از آن زن بر پشت خوابیده و سرین و ران‌ها برداشته و ساق‌ها کشاده ماند و بعد از آن رح به جای خود نشیند به ادویهٔ قابضه مصثل پوست نار و کزومارج و گلنار فارسی و پوست

مغیلان بر عانه و نواحی فرج ضماد و نطول نمایند در فادهٔ پارچهٔ کتان چند تو یا پنبه بر فرج گذاشته بالای آن لنگوسه بندند و تا دو روز بر همان شکل بر پشت خوابیده ماند و اگر از غذا باز مانند بهتر است و الا چیزی اندک قلیل الماهیت و سبک مثل زردی بیضهٔ نیم برشت و مانند آن توان داد و سوم روز کشاده فرزجه به آهستگی بیرون آرند و فرزجهٔ دیگر به دستور ساخته نهند و بعد هر دو روز اعادهٔ این علاج نمایند تا آن که عود نکند و تا یک هفته مشی زنهار نکند و اکثر بر پشتچسبیده بماند و بعد از آن گاه گاه تکیه زده بنشیند و لنگونه نگشاید مگر وقت حاجت ضروری و از اشیای حریفه احتراز نماید و جماع تا دو ماه هرگز نکنند و آنچه از زوال فقره باشد علاج پذیرد و بهتر آن است که در علاج این مرض ل به حقنل لینه علوی خان و یا به ملین مبارک تن را از فضلات پاک کنند تا بار او بر رحم کمتر افتد و همچنین تنقیهٔ مثانه به مدرات مناسبه نممایند و اگر به سبب رطوبت بلغمی رحم به سوی خارج بروز کند تنقهٔ بدن به ادویهٔ مسهل بلغم مثل ایارجات تربدی و کبار نیز کنند اقوال مهره سویدی گوید که ضماد و بخور سرگین گاو و کذا بهروزه و جلوس در طبیخ برگ اس و حب آن و سرکه و جفت بلوط و برگ آن و مازو و برگ مصعکی و جوز السر و برگ و شاخ بزم طرفا و ؟ و خرنوب شامی و ؟ و ضماد و برگ انجیر و کذا مازو سوخته در غراب سرد کده و کذا عصارهٔ صفرجل و کذا سعد و کذا صوف کبش و مالش روغن بید انجیر و کذا روغن جوز ماکول و کذا روغن بادام تلخ و شرب و حمول و مصعکی و فرزجهٔ مغز صنوبر کبار باریک سوده به عسل سرشته و حمول و ضماد و بخور فقراليهود و بخور و خحمول نفط سفید و شرب جند بیدستر یک حمصه هر واحد ؟ رحم کند شیخ می‌فرماید که این مرض اگر نو باشد و مریض جوان بود سید قبول علاج آن توان داشت و اولاً ابتدا به اطلاق طبیعت از حقنه و ادرار بول به مدرات نمایند و چون از این فارغ شوند زن را بر پشت بخوابانند و ران‌ها کشاده ممایند و پشم مرغزی بگیرند و پیچیده بر رحم نهند پس صوف دیگر بگیرند و له عصارهٔ اقاقیا یا به شراب که در آن چیزی قابض حل کرده باشند الوده به رحم گذارند و به رفق ؟ داخل رد کنند تا آن که همه صوف به داخل رجوع کند بعده پشم پارهٔ دیگر کوفته به سرکه تر کرده بر فرج نهند و زن را بفرمایند کهخ بر پهلو بخوابد و ران‌ها با هم نهد و آن پشم پاره را نگاهدارد تا بیرون نیفتد و محاجم بر اسفل ناف و بر کمرگاه نهاده بمکند و عطرهای

خوشبو ببویانند تا رحم به سبب آن به سوی بالا صعود کند و بوی ناخوش از ان دور اندازند تا رحم بـه اسـفل گریـز نکند و چون روز سوم آید صوف آن را بدل کنند و پشم دیگر به شرابی که در آن برگ مورد و گـل سـرخ و اقاقیـا و پوست انار و غیر آن جوشانیده باشند تر کرده نیم گرم بنهند و از آن بر ناف و عانهٔ او نطول نمایند و بـدان لـصوقات معمل از سویق عئس به قوابض استعمال کنند و بعد از آن در طبیخ اذخر مورد و گـل سـرخ نـشانند و بایـد کـه از اشیای نمکین و معطسات و آنچه سرفه آرد اجتناب نماید و سکون و راحت اختیار کند صاحب کامل گوید که اگر به سبب رطوبت لزجه بود تنقیهٔ بدن به ادویهٔ مسهلهٔ بلغم و رطوبت مثـل حـب ایـارج و اصـطخیقون و تربـد و شـحم حنظل و حب اللیل و ناف آن کنند و حقنهٔ رحم نمایند به روغن فرفیون چید که در آن انـدک خلـوق یـا قـدری از غالیه گداخته باشند و بعد از آن زن را امر کنند تا بر پشت بخوابد و زیر سرین ان تکیه گذارد و زان منـضم سـازد و فرزجه مثل گوی ساخته در آبی که قرظ و طراثیث و مازو سز و خرنوب الشوک و اندکی از شراب قابض پخته صـاف کرده و در آن اقاقیا و سک و رامک برابر گداخته باشند تر نموده و بدین فرزجه رحم بارز را به رفق دفع کنند تـا بـه موضع خود برسد و فرزجه را در آن‌جا بگذارند بر عانه اسفنج در سرکه خمر ممزوج به آب که در آن اقاقیـا و رامـک حل کرده باشند تر کرده بنهند و زن را امر کنند که بر پشت بخوابد و یک پای را بـر دیگـر پیچیـده دارد و اشـیای خوشبو آن را ببویاند و روز سوم فرزجه را برآرن و زن را در آب قمقم یک ساعت بنشانند و چون فرزجه خارج شـود آن را رد کنند به ادویهٔ مذکوره تر کرده و این عمل سه دفعه کنند و هر روز یک بار و اگر رحم به حال خـود رجـوع نکند مجمهٔ ناری قریب ناف بر هر دو جانب مراق البطن نهند و بر عانه و نواحی فرج بقرظ و طراثیث و گلنار و مـازو و اقاقیا و عصارهٔ لحیته التیس باریک سائیده بهآب مورد وآب بارتنگ ضماد کنند و هر گاه که بـروز رحـم از اسـباب خارجی باشد علاج به همین ادویه از فرزجات و حقن-ها و اضمده کنند و حاجت به ادویهٔ مسهله نبود و اگر رحم به تمامه سر بیرون آرد و دوران علاج فائده نکند و فاسد گردد جمله رحم بیرون کشند و خوف هلاک نکنند بهر آن که قدما معاینهٔ کرده اندکی را که تمام رحم او کشسیدند و زنده ماند گیلانی و مجربـات خـود مـی‌نوبـسد کـه ایـن دوا جهت نتور رحم به اکثر اقفسام خصوص ان که به سبب سقطه باشد نافع است خربطه بسازند و ثفل روغن دیودار پر

کنند و به طریق قالب بزور اندرون کنند و روغن مذکور اولاً و بعد از آن روغن گل بر کمر و اعضا مالند و تقویت دل به یاقوتها و دوائالمسک و شربت گاوزبان و قرص عنبر و امثال آن و رینوقت لازم است سعید گوید که اولاً تنقیهٔ امعا از ثفل به حقنه و ادرار بول از مثانه کنند تا هر دو از فضلهٔ موجود در آن‌ها خالی شوند و از رجوع رحم به مکان او مانع گردند پس مریضه را امر کنند که بخوابد و سر او پست زیاده از سرین باشد و ساقین را کشاده دارد و زیر عجز او تکیه نهند و بر جزو خارج رحم روغن گل نیم گرم نطول نمایند و در آن صوف تر کرده تکمید فرج و جزو خارج از ان کنند و فرزجه در آب ادویهٔ که در قول صاحب کامل گذشت تر کرده بدان رحم بارز را به رفق به سوی فوق دفع نمایند تا به موضعش رجوع کند و فرزجه همان جا نچسبد و یک پای دیگر نهد و روز سوم فرزجه بردارند و مریضه را در آب ریاحین بنشانند و چون از آب برآید فرزجهٔ دیگر مثل اول بردارند و این عمل سه روز عمل کنند و اگر مریضه را حکه عارض شود موضع را به آب برگ تعنع و پوست انار مطبوخ نمایند و اگر غلبهٔ رطوبت باد تنقیهٔ بدن به / ؟ صبر و ایارج کنند و حقنهٔ قبل و به روغن زنبق که در آن غالیه گداخته باشند به عمل آرند و چون رحم خارج شود و باقی ماند و در آن علاج فائده نکند و سیاه گردد آن را بکشند که آن ساقط شود انطاکی گوید که استفراغ از رطوبات کنند بعد از آن در طبیخ قابض مثل مورد و ماو و سماق بنشانند و تضمید بدان خصوصاً سرد بلوط و آرد حلبه و جو نمایند مصنف اقتباس نوشته که در انقلاب رحم نهادن ضماد از گچ و زردی یضهٔ سنگ پشت و روغن گل بر حوالی ناف و کمرگاه و پشت از تجارب راقم است تا آن که ؟ معلوم شود که رحم به جای خود قرار یافته ان گاه در آبزن قابض به احتیاط تمام نشانند و بچه دان سگ و گرگ و گربهٔ خانگی و موشک پران خشک کرده سوده سه ماشه نبات برابر آمیخته با شربت درد خورانیدن از مجربات انطاکی است و غذا شورباهای قابضه چون سنگخوار و دراج دهند و از آب سرد و سردی‌ها و چیزهای تر و لغزانیده پرهیز کنند

اختناق الرحم

این مرضی است شبیه به صرع و غشی و مبدأ آن از رحم بود و آفت آن به جهت مشارکت قوی میان رحم و دل و دماغ به سوی قلب و دماغ به توسط حجاب و بکه و شرائین وارده متاذی گردد و به سبب آن یا احتباس خون

حیض است تا زمانهٔ دراز و کثرت آن در رحم و یا کثرت منی و احتباس آن در ادعیهٔ خود و خصوصاً در زنان نوریده و دوشیزهٔ زنان بعید العهد از جماع که معتاد به جماع باشند و استحالهٔ آن محتبس به سوی برودت و این اکثر بود و یا استحالهٔ او به سوی حرارت و عفونت آن اندک بود پس هر گاه هیض یا منی محتبس شود و به فساد مذکور فساد گردد و به سوی کیفیت سمی بارد با کیفیت سمی حار عفن مائل شود ضرر آن به قلب و دماغ بـه دو وجـه متـادی گردد یکی آن که رحم ایذا یابد و از آن متشنج و متلص گردد به سوی فوق یا به جانب راست و چپ و پیش و پـس به حسب ایجاب مادهٔ محتبس در عروق و بنابر هرب از موذی و از شیخ او ضرر القلـب و دمـاغ بـه سـبب مـشارکت لاحق شود دوم آن که از آن مادهٔ فاسد بخارات روی سمی مرتفع شود و به قلب و دماغ رسد و از آن این مرض پیـدا گردد و هر گاه مادهٔ حیض در عروق محتبس شود و عروق از آن ممتلی گردد و آن منفذ نیابـد و بـه سـبب توسـیع عروق و یا میلان رحم به یک جانب درد پیدا کند و باشد که ماده از رگ‌ها در جرم رحم غلظ خود پراکنده شود پس رحم را ؟ گرداند یا در آن منبسط نشود بلکه در یک موضع از رحم نافذ گردد و ورم آرد پس در رحم تقلص و تشنج پیدا کند و ان تشنج و تقلص زیاده شود چون مادهٔ حیض دیگر بر آن وارد گردد و او نیابد و ضر بـه اعـضای رئـیس بیشتر از ضرر مادهٔ اول متادی شود و به قول جرجانی بعضی از ان ماده در رحم راه نیابـد و در گـذرهای او بمانـد و فاسد شود و بعضی از ان باز گردد و در همه پراگنده شود اما آنچه د رح و حوالی آن ؟ به فساد گردد اگر مزاج اصلی سرد باشد استحالهٔ او به سردی غلظ بود و اگر مزاج اصلی گرم باشد استحالهٔ او به گرمی و عفونت بود و بخارات کـه از ماده غلیظ درد سودای سوخته به بالا صعود کند از ان مثل صرع و غشی و دلتنگی و ضجر تولد کنـد و از اتـصال رباطات رحم به حجاب دم زدن از حال طبیعی بگردد و طبق النفس و خفقان پدید اید و باشد که از احتبـاس منـی افتد بهر آن که اگر چه تولد منی از خون بود استحالهٔ روی را قابل تر از خون اسـت چنـان کـه یـر متولـد از خـون استحالهٔ روی را قابلتر از خون بود و آنچه از مادهٔ حیض دیگر به رحم رسد و گذر نیابد و باز گردد و در تـن پراگنـده شود و از آن تپها و آماس‌ها و درد و اتصا و درد رسد و وسواس تولد کند و از آن که این مرض صعب‌تر از غشی ساده است ول در این علت غشی پدید آید پس به صرع و سببات و سکته مؤدی گردد و گویند که گاهی طبیعت مادهٔ این

مرض را به سوی دماغ دفع کند و جنون یا صرع و تشنج یا فالج باقوه حادث شود و شیخ می‌فرماید کـه گـاهی ایـن مرض را ؟ بود و اکثر در خریف عارض شود و باشد که ادوار حرکت این علت دیر دیر بود و باشد از کثـرت مـاده هـر روز زود زود متواتر افتد و تاتر او قاتل بود و صعب‌ترین اختنا رحم آن است که نفس در ظـاهر باطـل شـود و اگـر از نفس اندک لابد است گاهی در مثل صوف منفوش معلق ظاهر شود آن که حس حرکت را باطل کند و مشابه تر بـه مرده بود و این اکثر به سبب احتباس منی و به سبب برودت ان بود و ریب این در صعغوبت آن است که نفس باطل نشود بلکه صغیر و خفی گردد و این مرضی است شبیه به صرع و غشی و مبدأ آن از رحم بود و آفـت آن بـه جهـت مشارکت قوی میان رحم و دل و دماغ به سوی قلب و دماغ به توسط حجاب و بکه و شرائین وارده متاذی گردد و به سبب آن یا احتباس خون حیض است تا زمانهٔ دراز و کثرت آن در رحم و یا کثرت منی و احتباس آن در ادعیهٔ خود و خصوصاً در زنان نوریده و دوشیزهٔ زنان بعید العهد از جماع که معتاد به جماع باشـند و اسـتحالهٔ آن محتـبس بـه سوی برودت و این اکثر بود و یا استحالهٔ او به سوی حرارت و عفونت آن اندک بـود پـس هـر گـاه هـیض یـا منـی محتبس شود و به فساد مذکور فساد گردد و به سوی کیفیت سمی بارد با کیفیت سمی حار عفن مائـل شـود ضـرر آن به قلب و دماغ به دو وجه متادی گردد یکی آن که رحم ایذا یابد و از آن متشنج و متلص گردد به سوی فوق یـا به جانب راست و چپ و پیش و پس به حسب ایجاب مادهٔ محتبس در عروق و بنابر هرب از موذی و از شیخ او ضرر القلب و دماغ به سبب مشارکت لاحق شود دوم آن که از آن مادهٔ فاسد بخارات روی سمی مرتفع شود و بـه قلـب و دماغ رسد و از آن این مرض پیدا گردد و هر گاه مادهٔ حیض در عروق محتبس شود و عروق از آن ممتلی گردد و آن منفذ نیابد و به سبب توسیع عروق و یا میلان رحم به یک جانب درد پیدا کند و باشد کـه مـاده از رگ‌هـا در جـرم رحم غلظ خود پراکنده شود پس رحم را ؟ گرداند یا در آن منبسط نشود بلکه در یک موضع از رحـم نافـذ گـردد و ورم آرد پس در رحم تقلص و تشنج پیدا کند و ان تشنج و تقلص زیاده شود چون مادهٔ حیض دیگر بر آن وارد گردد و او نیابد و ضر به اعضای رئیس بیشتر از ضرر مادهٔ اول متادی شود و به قول جرجانی بعضی از ان مـاده در رحـم راه نیابد و در گذرهای او بماند و فاسد شود و بعضی از ان باز گردد و در همه پراگنده شود اما آنچـه د رح و حـوالی

آن ؟ به فساد گردد اگر مزاج اصلی سرد باشد استحالهٔ او به سردی غلظ بود و اگر مزاج اصلی گرم باشـد اسـتحالهٔ او به گرمی و عفونت بود و بخارات که از ماده غلیظ درد سودای سوخته به بالا صعود کند از ان مثـل صـرع و غـشی و دلتنگی و ضجر تولد کند و از اتصال رباطات رحم به حجاب دم زدن از حال طبیعی بگردد و طبق الـنفس و خفقـان پدید اید و باشد که از احتباس منی افتد بهر آن که اگر چه تولد منی از خون بود استحالهٔ روی را قابل تـر از خـون است چنان که یر متولد از خون استحالهٔ روی را قابلتر از خون بود و آنچه از مادهٔ حیض دیگر به رحـم رسـد و گـذر نیابد و باز گردد و در تن پراگنده شود و از آن تپها و آماس‌ها و درد و اتصا و درد رسد و وسـواس تولـد کنـد و از آن که این مرض صعب‌تر از غشی ساده است ول در این علت غشی پدید آید پس بـه صـرع و سـبات و سـکته مـؤدی گردد و گویند که گاهی طبیعت مادهٔ این مرض را به سوی دماغ دفع کند و جنون یا صـرع و تـشنج یـا فـالج بـاقوه حادث شود و شیخ می‌فرماید که گاهی این مرض را ؟ بود و اکثر در خریف عارض شود و باشد که ادوار حرکت ایـن علت دیر دیر بود و باشد از کثرت ماده هر روز زود زود متواتر افتد و تاتر او قاتل بود و صـعب‌تـرین اختنـا رحـم آن است که نفس در ظاهر باطل شود و اگر از نفس اندک لابد است گاهی در مثل صوف منفوش معلق ظـاهر شـود آن که حس حرکت را باطل کند و مشابه تر به مرده بود و این اکثر به سبب احتباس منی و به سبب بـرودت ان بـود و ریب این در صغوبت آن است که نفس باطل نشود بلکه صغیر و خفی گردد بهر آن که احتقان منی از اعظـم اسـباب خشک کرده سوده سهماشه نبات برابر آمیخته با شربت درد خورانیدن از مجربات انطاکیست و غذا شورباهای قابضه چون سنگخواره و دراج دهند و از آب سرد و سیا و چیزهای ؟؟ لغزانید و پرهیز کنند.

اختناق الرحم

این مرضی است شبیه به صرع و غشی و مبدأ آن از رحم بود و آفت آن به جهت مشارکت قوی میان رحـم و دل و دماغ به سوی قلب و دماغ به توسط حجاب و شبکه و شرائین وارده متاذی گـردد و سـبب آن یـا احتبـاس خـون حیض است تا زمانهٔ دراز و کثرت آن در رحم و یا کثـرت منـی و احتبـاس آن در ادعیـهٔ خـود و خـصوصاً در زنـان نورسیده و دوشیزه و زنان بعید العهد از جماع که معتاد به جماع باشند و استحالهٔ آن محتبس به سوی بروت و ایـن

اکثر بود و یا استحالۀ او به سوی حرارت و عفونت و آن اندک بود پس هر گاه هیض یا منی محتبس شود و به فساد مذکور گردد و به سوی کیفیت سمی بارد و یا کیفیت سمی حار عفن مائل شود ضرر آن به قلب و دماغ به دو وجه متادی گردد یکی آن که رحم یذا یابد و از آن متشنج و متقلص گردد به سوی کیفیت سمی بارد یا کیفیت سمی حار عفن مائل شود ضرر آن به قلب و دماغ بع دو وجه متادی گردد یکی آن که رحم ایذا یابد و از آن متشنج و متقلص گردد و به سوی فوق یا جانب رات و چپ و پیش و پس به حسب ایجاب مادۀ محتبس در عروق و بنا بر هرب از مؤذی و از تشنج و ضرر قلب و دماغ به سبب مشارکت لاحق شود و دوم آن که از آن مادۀ فاسد بخارات روی سمی مرتفع شود و به قلب و دماغ رسد و از آن این مرض پیدا گردد و هر گاه مادۀ حیض در عروق محتبس شود عروق از آن ممتلی گردد و آن منفذ نیابد و به سبب توسیع عروق و یا میلان رحم به یک جانب درد پیدا کند و باشد که ماده از رگ‌ها در جرم رحم به سبب غلظ خود پراگنده شود و پس رحم را متقلص گرداند و یا در آن منبسط نشود بلکه در یک موضع از رحم نافذ گردد و ورم آرد پس در رحم متقلص و تشنج پیدا کند و آن تشنج و تقلص زیاده شود چون مادۀ حیض دیگر بر آن دارد وارد گردد و راه نیابد و ضرر او به اعضای رئیس بیشتر از ضر مادۀ اول متأدی شود و به قول جرجانی بعضی از آن ماده در رحم راه نیابد و در گذرهای او بماند و فاسد شود و بعضی از آن بازگردد و در همه بدن پراگنده گردد و اما آن چه در رحم و حوالی آن متحیل به فساد گردد و اگر مزاج اصلی سرد باشد استحاله او به سردی و غلظ بود و اگر مزاج اصلی گرم باشد استحالۀ او به گرمی و عفونت بود و بخارات که از مادۀ غلیظ و سودای سوخته به بالا صعود کند از آن مثل صرع و غشی و دلتنگی و ضجر تولد کند و از اتصال رباطات رحم به حجاب دم زدن از حال طبیعی برگردد و ضبق النفس و خفقان پدید ابد و باشد که نفس فرود آید و همچون مرده بیفتد و باشد که یکبارگی نفس منقطع گرد و ناگاه بمیرد و از اختناقی که از احتباس حیض افتد سلیم-تر از آن باشد ک از احتباس منی افتد بهر آن که اگر چه تولد منی از خون بود استحالۀ روی را قابل‌تر از خون است چنان که شیر متولد از خون استحالۀ روی را قابل‌تر از خون بود و آن چه تاز مادل حیض دیگر به رحم رسد و گذر نیابد و بازگردد و در تن پراگنده شود از آن پت-ها و اماس‌ها و در اعضا و صداع و دوار و سدر و وسواس

تولد کند و از آن که این مرض صعب تر و غشی ساده است اول در این جا علت غـشی پدیـد آیـد پـس بـه صـرع و سبات و سکته مؤدی گردد و گویند که گاهی طبیعت مادهٔ این مرض را به سوی دماغ دفع کند و جنون یا صرع یـا تشنج یا فالج بالقوه حادث شود و شیخ می‌فرماید که گهی این مرض را ادوار بود و اکثر در خریف عارض شود و باشد که ادوار حرکت این علت دیر دیر بود و باشد که از کثرت ماده هر روز زود زود و متواتر افتد و تـواتر او قاتـل بـود و صعب‌ترین اختناق رحم آن است که نفس در ظاهر باطل شود و اگر چه از نفس انـدک لابـد اسـت گـاهی در مثـل صوف منفوش معلق ظاهر شود و آن که حس و حرکت را باطل کند و مشابه‌تر به مرده بـود و ایـن اکثـر بـه سـبب احتباس منی و به سبب برودت آن بود و قریب این در صعوبت آن است که نفس باطل نـشود بلکـه صـغیر و خفـی گردد و درجهٔ ثالث آن است که تشنج و تمدد پیدا کند یا غشی اندک به غیر اذیت در عقل و حس و مسیحی گویـد که مرض معروف به اختناق الرحم چهار قسم است یکی آن که با بطلان تنفس و بطلان حس و حرکـت بـود و ایـن وقتی باشد که منی شدید البرودت بود و دوم آن که بادی صغر نفس بود و این هنگامی باشد که منی اقل برودن بود و سوم آن که با شیخ بود و این در آن هنگام باشد که منی صفراوی و حاد بود و چهام آن که با آن خبیث نفس بـود و این در وقتی باشد که منی به سودا مائل بود و مجوسی می‌نویسد که اختناق الرحم بطلان تنفس عـارض از قبیـل رحم است و آن مرض بسیار روی است و از آن به سبب مشاکت دماغ و قلب اماض بسیار ردی مثل صـداع شـدید و سکته و صرع و غشی شدید و غیره عارض شود و اکثر زنانای که ایشان را این مرض حادث گردد و در وقت صـعوبت مرض و هلاک شوند و این بهر آن است که او در بعض اوقات صعب گردد و در بعـضی خفـت پـذیرد و گـاهی آن را نوائب مثل نوائب صرع برود اختناق که از احتباس منی افتد اکثر زنان جوان عوائق از جماع را عـارض شـود و زنـان شوهردار را کمتر حادث گردد بهر آن که احتقان منی از اعظم اسباب حدوث این مرض اسـت و بیـشتر زنـان غییـر عوائق را که بچه نزائید به سبب عروض آفت به الات منی یا عروقی که در آن خون حـیض جـاری مـی‌شـود حـادث گردد و به سبب احتباس آن و لاسیما اگر عورت به سبب تناول دوای قاطع نسل بچه نزاید علامات هر گاه نوبت این مرض نزدیک افکار روی و تدابیر ناصواب به خاطر اید و دردسـر و تـاریکی چـشم و دوار و طنـین و درد زیـر نـاف و

سقوط اشتها و عسر نفس و خفقان و کسل اعضا و ضعف در ساقین و تغییر رنگ روی از حالی به حالی عارض شود و رطوبت در هر دو چشم ظاهر گردد و چون وقت نزدیک‌تر رسد کرب و قلق زیاده شود و در لب و دهان و رخسار حرکات بی اراده و اناهموار پدید آید و دندان‌ها بر هم ساید و آواز نتوانند داد و سبت و. اختلاط عقل و سرخی رود و چشم و لب عارض شود و چشم کشاده بماند و گاهی بپوشد و نکشاید و نفس بسیار ضعیف گردد و مریضه احساس کند که چیزی از عانهٔ او به بالا مرتفع می‌شود و کلام منقطع گردد و آن چه با وی بگوئید فهم او به مشکل کند پس بیهوش افتد و حس و حرکت باطل شود و به قول شیخ بعد از آن لاسیما در اختناق منوی غشی و انقطاع آواز و انجذاب لسان به سوی بالا عارض شود و بریدن تری غیر عامئ بلکه اندک ظاهر شود و گاهی بقی بلغمی صرف و صداع یا درد زانو و پشت و به قراقر و به قذف رطوبت از رحم منحل گردد و گاهی بهذات الریه و خناق و ادرام گردن و سینه مؤدی شود و نبض در این مرض اولاً ممتد و متشنج متفاوت بود بعده متواتر بی نظام گردد و خصوصاً وقت سقوط قوت و قرب موت و بول مثل آب گوشت شسته و یا دموی بود و بر اختناق طمثی احتباس حیض دلالت کند و مع ذلک استیلای خلط غالب در خون ظاهر شود پس اگر خون سوداوی بود و این ؟ در آن ؟ به سبب شرکت دماغ و غشی قوی به سبب شرکت قلب و تعطل نفس به سبب شرکت آن هر دو شرکت حجاب پیدا شود: تشنگی غالب گردد و در حال نوبت چشم و روی سرخ شود و از درد چشم خالی نباشد و دوار و غثیان عارض شود و صعود و حرارت قوی از رحم به سوی سر احساس کند و گاه گاه تپ آید و در بلغمی اعراض ثقیل‌تر و ساکن‌تر باشد و مریضه پیوسته کسل-مند بود و خواب و نسیان بر آن غالب باشد و در حال نوبت همچون خفته باشد چشم‌ها بند کرد و باشد که چشم و دهان باز کرده دارد و هوش با وی نباشد و عرق اندک و ناهموار بر بدن او پدید آید و باشد که در قی بلغم اندازد و از آن راحت یابد و به هوش بازآید و در صفراوی اعراض حادتر و سالم‌تر بود و اما اختناق منوی به مضرت نفس مبادرت کند و خوف هلاک در این بیشتر از طمثی بود و اکثر از مس قابله رحم متشنج را و از اغدغهٔ او شهوت عارض شود و منی غلیظ انزال کند و راحت یابد و گاهی منی از خود جاری شود و راحت حاصل گردد و صاحب کامل گوید که چون نوبت این مرض مستحکم و صعب گردد از آن اختلاط ذهن و غشی و بطان حس و

اقطاع آواز و تواتر نبض و اختلاف و ضعف و بطلان او در آخرالامر عارض شود حتی که گمان شود کـه صـاحب ایـن مرض بمرد پس امتحان او به نهادن اندک پنبهٔ ندف زده نزدیک ؟ که آن متحرک می‌شود یا نه کرده می‌شود بعد از آن چهره سرخ گردد گویا که منتفخ است و رحم به سوی فوق منجذب گردد و کذلک عـضل سـاق کـشیده شـود و چون نوبت ابتدا به خفت و سکون کند رحم مسترخی گردد و به سوی اسفل نزول نماید و از آن ندک رطوبت برآیـد و در شکم قراقر و خروج ریح از اسفل عارض گردد و فرق میان این مرض و صرع آن است که در این جـا آن چـه از رحم و عانه صعود کند احساس نماید و عقل بالکل و دائم مفقود نـشود بلکـه در حالـت شـدت او و چجـون مریـضه اختناق افاقه یابد و به هوش آید اکثر احوالی که بر آن گذشته و آن چه شنیده باشد بیان کند مگر آن که امر عظیم باشد و جز آن که تشنج کند و رنگ و نفس او بگردد و از خویش غافل شود یچ چیز مثل خائیـدن زبـان و بـراوردن آواز قوی که در صرع بود در این جا نباشد و کف از دهن سائل نشود مثل آن که در صرع صعب دماغی سیلان کنـد و اگر کف سلائل شود فی الفور مرض ساکن گردد و فرق میان این علت و سکته ظاهرتر است بهر آن که در این جـا اکثر حسن بطلان تام نیابد و غلیظ که صاحب سکته را بود این را نباشد و فرق در این و در لثیر غس آن است که با این تپ نبود و نبض ممتلی و موجی در ابتدای این درد در سر نباشد و رنگ و روی او مختلف التغیر بـود و در لثیـر غس رنگ بر یک حال ثابت باشد علاج در وقت حدوث آن علاج غشی کنند سوای بویانیدن خوشبو و اماله از بـستن اطراف و مالیدن آن‌ها به قوت و نهادن در آب گرم و وضع محاجم بر ساق و ران و بوی ناخوش شمانیدن و در طبیخ مدرات نشانیدن و بدان تکمید کردن و قابله را فرمودن تا از کرمدار و فلفل و فرفیون و غیره شیاف ساخته به روغـن حب الغار چرب کرده از آن دغدغهٔ رحم کند تا رطوبت سرد فرود اید و سنبل الطیـب سـلیخه سـعد کـوفی بیختـه ضماد نمایند که مجرب است و بعد از افاقه نیز چیزهای خوشبو از آن دور دارند و اشیای بدبو

مثل جند بیدستر و سیر و پیاز بویانند و عنبر و مشک و عطر را به روغـن یاسـمین بیامیزنـد و در فـرج و رحـم بمالند و بعد از نضج به منضج بلغم تنقیهٔ به مسهل آن و حب ایارج کنند پس ؟ و معجون غیاثی معروف به سـوطیرا بخواند و اگر در ماده سوداویت باشد نضج و تنقیهٔ آن به منضج و مسهل سودا و حب افتیمون و ماءالجین نمایند پس

معجون نجاح بخورانند و از فواکه و اغذیهٔ بارده در این مرض احتراز نمایند و در دفع سبب کوشند یعنی اگر به سبب احتباس حیض باشد علاج آن نمایند و فرج و رحم را به روغن بابونه بمالند و اگر به سبب عدم مجامعت باشد امر به مجامعت کنند و اگر زن باکره باشد بهترین علاج آن تزویج بود اقوال حکما سویدی گوید که شحم خردل کوفته در پارچهٔ کتان بسته دائم و کذا فسافس کشته و کذا نفط ابیض و کذا سداب و شرب و حمول و بخور قفرالیهود و کذا نفط سفید و کذا قند و کذا اظفار الطیب و کذا اشنان سبز و کذا حب الغار و کذا اشنه و کذا سورنجان و کذا درونج و شرب و حمول سیسالیوس و کذا سنبل هندی و کذا کهربا و کذا سداب و کذا برگ پنبه و بیخ آن و کذا غاریقون یک مثقال و کذا آب شاهسفرم و کذا شقاقل و کذا پنیرمایه و کذا غالیه و کذا تخم کاشم و کذا بهل و شحم و حمول سکنجبین و استنشاق آن به سرکه و کذا قند و کذا روغن بادام تلخ و کذا آب سداب و بخور و حمول یاسمین و حمول خشک و کذا آب حندقوقا و کذا حرمل و کذا کهربا درد درم مثل غبار سوده به زیت سرشته و کذا بلبل سوخته خاکستر او به زیت سرشته و کذا سداب به سرکه عنصلی سرشته و کذا روغن ناردین یک درم با روغن غار دو درم و کذا لحم صدف و کذا فاوانیا و کذا تخم انجدان و کذا جاوشیر و جلوس در طبیخ حرمل و کذا برگ و بیخ پنبه و کذا حب الغار و کذا اشنه و ضماد و سداب به عسل سرشته بر فرج تا مقعد و شرب تخم خرپزه و کذا تخم فاوانیا پانزده عدد با شراب یا ماءالعسل و کذا جندبیدستر دو دانگ و کذا شربت عنصل و کذا افسنتین به سرکه و بخور تخم کتان و کذا پر عقاب و کذا صدف فرفیز و کذا موی انسان به قمع و کذا جندبیدستر و کذا موی بز و کذا سلیخه و کذا سندروس و به وزن او اظفارالطیب و کذا نفط سیاه و اختلاط سرکهٔ عنصل در طعام هر واحد نافع اختناق رحم است ابوسهل گوید که هر گاه اختناق رحم از عدم جماع باشد باید که وقت هیجان نوبت معالجه به این طریق کنند که پای‌ها محکم بندند و قدمین و فخذین و بن ران به قوت بمالند و محاجم ناری بر کنج ران و مراق نهند و از زیره و نطرون و سداب و عسل مطبوخ منعقد شیاف ساخته حمول سازند و چیزی خوشبو نشمانند بلکه اشیای بدبو مثل موی سوخته و فتیلهٔ چراغ روغن کتان خاموش کرده و قطران و صوف سوخته و بارز و به سرکه حل کرده و سم چارپایه بر آتش سوخته و پارچهٔ چرک آلوده سوخته و گوگرد سوخته ببویانند و ایضاً جندبیدستر و

پودینه و فلفل سوده و غیر آن از اشیای مقطع اخلاط غلیظ بویانند و کندش و فلفل و جندبیدستر در بینی دمند و در گوش آواز قوی دهند و روغن نرگس یا روغن خیری یا روغن یاسمین یا روغن بابونه یا روغن سوسن که در آن اندک مشک و عنبر گداخته باشند در فرج ریزند و قابله انگشت خود در غالیه خلوق آلوده ساعتی دغدغهٔ رحم بدان نماید که از آن منی روی خارج شود و افاقه حاصل شود و چون حدوث او از احتباس حیض باشد همین تدبیر به عمل آرند و هر گاه نوبت منقضی گردد باید که معالجه به این طور نمایند که تحریک قی کنند و تلطیف غذا نمایند و در آبی که برگ غار و پودینه و قیصوم و مرزنجوش و بابونه و بخ خطمی و اصل السوس و قنطوریون و ران جوشانیده باشند بنشانند و وقت دخول در آبزن روغن گل خالص به سرکه که اندر آن برگ غار و سداب و اندکی جند بیدستر پخته باشند بر سر نهند و بعد هفت روز ایارج روفس و ثباوریطوس بخورانند و بعد تنقیهٔ تام جندبیدستر با سکنجبین عنصلی دائم استعمال کنند و ایضاً معجون و حمرثایک مثقال به آبی که در آن تخم فنجنکشت و سداب و شهدانج جوشانیده باشند و ایضاً معجون ؟ به آب انیسون و قرنفل و روغن بید انجیر به طبیخ بیخ کرفس و بیخ بادیان و بیخ اذخر و انیسون و سنبل و مصطکی و حلبه و انجیر و خار خسک و شبت نافع است و ایضاً یک درم جاوشیر یا دو دانگ جندبیدستر همراه شراب قوی نافع بود و پس اگر مرض طول کند و از احتباس حیض باشد اولاً فصد کعب نمایند بعده ایارج فیقرا به عسل سرشته به آبی که در آن سداب و شبت جوشانیده باشند بخورانند و این دوا نوع حادث از عدم جماع را نیز نافع است و کذلک ضماد بزور معمول از انیسون و تخم سداب و تخم کرفس وحب الغار بر رحم و کنج ران ضماد کنند و بر قدمین و خاصرتین و حقوین به ضماد متخذ از فرفیون و عاقرقرحا و قلفل و زیدالبحر ضماد سازند و اگر استعمال این اشیا فائده نکند اعادهٔ تدبیر مره بعد اخری نمایند و در وقت نوبت و بعد از آن حقن‌ها که به آب مطبوخ بابونه و اکلیل الملک و شبت سازند به عمل آرند و اگر این مرض زن حامله را به هم رسد فصد و اسهال استعمال نباید کرد و معالجه به روغن‌های گرم محلل مثل روغن سوسن و روغن بان و روغن ناردین و روغن بلسان کفایت کند و این دو اختناق الرحم را نافع است پیه بط شش اوقیه موم مصفی سه اوقیه زعفران سنبل حماما مصطکی هر واحد اوقیه روغن سنبل رومی روغن سوسن هر واحد سه اوقیه گداختنی

را گداخته و کوفتنی را کوفته بیخته مخلوط سازند و در صوف حمول سازند و ایضاً موم سفید شت اوقیه پیهٔ مرغابی صمغ بادام هر واحد شش اوقیه مصطکی میعهٔ سائله هر واحد سه اوقیه روغن سنبل رومی شش اوقیه زعفران سه مثقال مخلوط کرده و در صوف استعمال کنند و ایضاً میعه سه اوقیه کندر فلفل هر واحد یک نیم اوقیه موم سفید هفت اوقیه پیه بط چهار اوقیه روغن بلسان روغن سوسن آسمابخونی روغن سوسن سفید مقدار حاجت سنبل سه مثقال و اگر قوی‌تر خواهند قرومانا چهار اوقیه تخم انجره چهار مثقال در آن آمیزند و این روغن نیکو است تدهین بدان الم رحم را نافع روغن کنجد ده رطل تخم فنجشک پنج اوقیه سداب سلیخه هر واحد چهار اوقیه ادویه نیم کوفته در روغن انداخته در آفتاب به موسم تابستان چهل روز آویزند و یا بر آتش نرم بپزند و اگر قوی‌تر خواهند فرفیون و جند بیدستر و فلفل و عاقرقرحا و حب الغار هر واحد مقدار حاجت به حسب سن و مزاج و قوت و مرض در آن داخل کنند و ایضاً علک الانباط مصطکی سنبل هر واحد شش اوقیه روغن سوسن آسمابخونی روغن شبت هر واحد رطل شهدانج دشتی عاقرقرحا هر واحد چهار اوقیه فلفل اکلیل الملک سلیخه شونیز پودینه هر واحد اوقیه ادویهٔ خشک را با سرکه بسایند و علک رادر روغن گداخته آمیزند و بر مراق و زیر ناف و حقوبن بمالند ابن سینا می-نویسد که آن چه سبب او احتباس حیض باشد باید که تدبیر او اگر در آن جا سفیدی مفرط نباشد و سببش احتباس کثرت رطوبت لزج نبود و به فصد باسلیق و صافن کنند و در هر حال از استعمال مدرات حیض چاره نبود و خصوصاً حمولات حادهٔ مدغدغهٔ فم رحم مثل کرمدانه و فلفل و امافرفیون در این باب سخت قوی است حیض را فی الفور فرود آرد و دغدغهٔ فم رحم و نواحی فرج آن را نافع است حیض محتبس بشد خواه منی که آن رحم را به سوی اسفل مائل گرداند و حیض را آمادهٔ ذرور سازند و غالیه در این مرض عجیب است و آبزنات از مدرات نافع بود و خصوصاً آن چه از کاشم و حلبه و بزر کتان و مرزنجوش و قیصوم مرتب کرده باشند و آب‌های حمات نیز نافع است و باید که فصد باسلیق ناحیهٔ میل رحم باشد و اگر به جانبی مائل نباشد بلکه به سوی بالا متقلص گردد از هر دو جانب که خواهند و یا از هر جانب فصد کنند پس اگر رطوبات بسیار محسوس شود مستفرغات آن مثل ایارج روفس و بثاوریطوس استعمال نمایند و چون فصد و استفراغ خون کردند گاهی بعد هفتم روز حاجت اسهال با یارج

حنظل و ایارج فیقرا افتد و گاهی احتیاج تکرار آن افتد و گاهی به خورانیدن حب شیطرنج و حب منتن حاجت آید پس حجامت بعد از سه روز بر پشت و مراق و گاهی بر ران و کنج ران کنند و تلطیف تدبیر نمایند و تسخین اسافل هدلک و کمادات و مروخات نمایند بعده مثل جندبیدستر یا مربات یا به ماءالعسل دهند و سنجرینیا و حمرثا و فلافلی و کمونی و کاسکنیج به آب انیسون یا به آب لوبیای سرخ و قرنفل نیز نافع است و از مشروبات جیده این است که بگیرند کمونی مقدار عنصه و به آب سداب یا به آب طبیخ فنجکشت بخورانند و غاریقون در این علت خیلی نیکو است چون به شراب خورانند و جندبیدستر گاهی عافیت تمام بخشد و همچنین اظفارالیب و کذلک عنصل و سرکهٔ او چون بنوشند یا سکنجبین ترش آن و آب شونیز چون بنوشند و در آن شفا است و ایضاً وزن دو درم داذی در نبید قوی بنوشند و نوشیدن روغن بید انجیر بسیار نافع است و ایضاً آب برن فنجنکشت به شراب و روغن بنوشند و ایضاً بگیرند یک دم جاوشیر و دو دانگ جند یبدستر و در شراب بنوشانند که آن را خیلی سودمند است و مدر است و از ضمادات و کمادات همه آن چه تلطیف خون کند و آن را صفراوی گرداند و از حمولات جیده سنجرینیا به روغن غاریا روغن سوسن قدر بندقه است و یا شیاف از داذی به شراب حمول نمایند و ایضاً بگیرند میعهٔ سائله سه اوقیه فلفل و کندر هر واحد اوقیه پیه بط دو اوقیه تخم انجره چهار مثقال فتیله ساخته بردارند و ایضاً حقنه‌ها و شیافات معمول از آن چه مسخن و مدر باشد و اسهال اخلاط غلیظ و تحلیل ریاح نمایند استعمال کنند و اگر سبب او احتباس منی باشد باید که تدبیر تزویج نمایند و تا آن وقت ریاضت و مجففات منی مثل سداب و پودینه و تخم فنجنکشت و جوارش کمونی استعمال باید کرد و طبیخ اصول میل کنند و باید که قابله انگشت به روغن سوسن یا ناروین یا روغن غار چرب کرده در فرج داخل کند و به آب فرج و باب رحم را دغدغه بسیار نرم نماید و ضرور است که با وی لذت بود و مثل حال جماع بود که از آن گاهی شی بارد خارج می‌شود و صحت می‌یابد همچنین اگر حمول اشیای لاذعه مدغدغه مثل سنجرینیا به روغن غار و مثل زنجبیل کنند و فلفل و کرمدانه در این باب عجیب است و در مثل این حال از فصد حذر کنند بلکه در این قسم آن چه تنبیه حرارت کند استعمال نمایند و معالجه به علاج طمثی کنند و این را و اعراض رویهٔ آن را معجون نجاح منفعت شدید نماید و سنجرینیا و

شرویطوس در تحریک منی و تقویت او به قلب و طبیعت بر دفع مقاومت آن کند و غالب آید و کاسکینج و قرنفل در این باب نیز عجیب است تدبیر ایشان وقت هیجان باید که بر سر روغن خوشبو قوی مسخن بسیار مثل روغن ناردین یا روغن بان بریزند و به دغدغهٔ مذکوره مبادرت کنند و خصوصاً به حاکات لاذعهٔ و شیافات مـدر و حمـولات جـاذب رحم به سوی اسفل مثل غالیه و روغنهای خوشبو مثل بان و یاسمین و مثل روغن اقحـوان و روغـن سـاذج و سـائر عطر حاد که رحم به سوی آن میل کند و مع ذلک در آن تلطیف و او را بود حمول نمایند و کذلک زیر او به مـشک و عود تبخیر کنند و میوسن بر سنگ گرم اندازند و زیر او نهند و به خلوق و غالیه طلا کنند و نفس او بنـد کننـد و قی به پر مرغ در حلق داخل کرده آورند که آن بقی خفت یابد و عطسه آورند و بوی ناخوش ببویانند و بـر اسـافل او محاجم بسیار کشند تا خون و رحم را به اسفل کشد خصوصاً بر حالبین و فخذین یا بر محاذی جهت میل رحم اگـر باشد و پای او به قوت بمالند و لزوم سرین و عانه و ران و ساق او کنند و ران‌ها از بالا به زیـر بندنـد و ممزجـات بـه مثل روغن رازقی و ادویهٔ حاره محمره بود و در آن مثل فرفیون باشد و در مقعد حمول مخرج ریاح بردارند و طـلای مقعد نیز بدان کنند و آواز قوی دهند و بجنبانند و چون این همه تدابیر به کار برند و نفس او رجـوع نکنـد پـس از ریختن روغن گرم جوش داده بر سر اولا به دسـت ریـافوخ او را بـدین داغ نهنـد و گـاهی بـه فـصد افاقـه یابـد و از نوشانیدن شراب حذر کنند پس آب ایشان را موافق‌تر بود و از لحوم غلیظ و آن چه لحم منی را زیـاده کنـد احتـراز نمایند ابن عباس گوید که هر گاه غشی حادث شود وعضل ساقین و بازو به بندنـد و قـدمین و سـائر بـدن را نیـک بمالند و منخرین بند کنند و گلاب سرد کرده بر او زنند و آواز سخت دهند و به نـام مریـضه یـاد کننـد و بـه جنـد بیدستر و خردل و کندش و فلفل عطسه آورند و اشیای بدبو مثل حراق و قطران و نفط و جندبیدستر و بول عتیق و زبل ببویانند و این همه بهر آن است که بوی این‌ها به دماغ رسد و آن را گرم سازد و بخـارات بـارده تحلیـل کنـد و تلطیف آن نماید و رحم را به سوی اسفل فرود آورد و بسط او وارخای قبض عارض او گرداند چه از شان رحم اسـت که از اشیای بدبو می‌گریزد و از آن اذیت می‌یابد و به سوی اشیای خوشبو مائل می‌شود و لهذا می‌باید که در این جا قریب رحم چیزهای خوشبو کنند و به روغن یاسمین و روغن خلـوق معـشوق و میـسوسن و مانـدن آن کـه در آن

مشک حل کرده باشند حقنهٔ رحم کنند و ؟ بخور نمایند تا رحم نازل شود و انقباض او را مسترخی سازد و تحلیل و تذویب منی جامد در این جا کند و ایضاً جاوشیر نیم درم جندبیدستر یک درم قنه سه درم به شراب ریحانی بنوشانند و اگر در این جا براز محتبس باشد باید که حقنهٔ ملینه که در آن زیره و سداب و غیر آن چه محلل ریاح و ملین طبیعت بود جوشانیده باشند استعمال نمایند تا رودهٔ رحم را مقنظ نسازد و اگر از این تدبیر افاقه نشود محاجم ناری به غیر شرط زیر ناف و بیخ ران نهند و فرزجات معمول از بورق و زیره هر دو کوفته به عسل سرشته استعمال نمایند و آن جا که سبب حدوث این علت عدم جماع یا بعدالعهد از آن باشد باید که قابله را بفرمایند که انگشت خود در بعض روغن‌های خوشبو فرو برده در رحم داخل کند و حرکت دهد و آن موضع را بخارد که این قائم مقام جماع باشد و تسخین و تلطیف منی و انزال آن نماید و زن بدان راحت و تسکین یابد پس اگر زن از غشی افاقه یابد شراب ممزوج به آب مطبوخ افسنتین یا شراب افستین یا اندک میسوسن بنوشانند و در آبزن که اندر آن بابونه و اکلیل الملک و برنجاسف و صعتر و برگ غار و مرزنجوش و شیح و شاهدانه پخته باشن بنشانند بعد از آن که روغن زنبق که در آن جند بیدستر و فرفیون حل کرده باشند بر قطن و خاصره و نواحی ناف مالیده باشند بعد از آن از آب بردارند و چون ساکن شود به اندک مغز نان خشکار که در شوربای تیهویا دراج مدقوق که در آن زیره و خولنجان و دارچینی و مانند آن انداخته باشند ثرید کرده بخورانند و چون بعد نوبت سه یا چهار روز بگذرد و قوت عود کند باید که علاج تام او نمایند و آن این است که تنقیهٔ بدن او به حسب منتن یا به حب اصطمفیقون و ایارج لوغاذیا و ایارج روفس و بثادریطوس کنند و گاه گاه امر لقی کنند در آبی که در آن شبت پخته و عسل حل کره باشند بعد امتلای طعام و چون دانند که تنقیهٔ بدن او گردید یک روز در میان غرغره به یارج فیقرا و ماء العسل یا سکنجبین عنصلی کنند و بعد از آن دحمرثا یک مثقال و معجون غیاثی یا کاسکینج به آبی که در آن تخم کرفس و انیسون و بادیان جوشانده باشند بدهند و گاهی مشرودیطوس یک درم و گاهی تریاق کبیر نیم مثقال دهند و اگر ماءالاصول که در باب احتباس طمث بیاید بادحمرثا و روغن بید انجیر آن را بدهند منفعت بین نماید و با این فرزجات و اضمده مسخنه ملینه استعمال کنند و احیاناً حقنه‌های مسخنهٔ ملطفهٔ محلله به عمل آرند و صاحبان این

مرض را به ریاضت و مالش بدن و نشستن در آب کبریتیه و قبریه امر کنند و تدبیر تلطیف نمایند و غذا لحوم طیور و پایچهٔ بره بطورا سفید باج و زیرباج و مطبخن و مشوی و آن چه با مصالح لطیف مثل زیره و کرویا و دارچینی و خولنجان ساخته باشند بدهند و از اغذیهٔ غلیظه و بارده منع کنند و چون این مرض طول کند و با وی احتباس حیض باشد باید که فصد صافن کنند و فصد در ابتدای مرض هر گاه آثار غلبهٔ خون مثل عطم نبض و امتلای عروق و سرخی رو و بدن ببینند به عمل آرند و امر به فصد صافن یا باسلیق و حجامت بر قطن و مراق البطن و ساقین کنند و در اسخالت از تناول اشیای مسخنه منع کنند و هر گاه این مرض عورت حامله را عارض شود و اسهال و قصد استعمال نباید کرد لیکن هر گاه در آن جا حرارت نباشد امر به مالش روغن‌های گرم محلل مثل روغن سوسن و بان و خلوق و مانند آن کنند و چون زن بکر باشد باید که تزوبج او نمایند و اگر به بعدالعهد از جماع باشد امر به جماع کنند که جماع منی محتقن در ادعیه خارج کند و سدد عارض از آن بگشاید و مرض بدان زائل گردد و این فرزجه نافع این مرض است پیه بط و موم هر واحد شش اوقیه باقی اجزای این همان است که در قول ابوسهل گذشته مگر در این جا پیه ماکیان در روغن بلسان هر واحد سه اوقیه عوض روغن سنبل است و نسخهٔ فرزجهٔ دوم نیز همان جا مرقوم شد مگر در این جا روغن به آن شش اوقیه در آن زیاده است و این ضماد نافع این مرض است زیرهٔ سیاه قرومانا تخم کرفس هر واحد یک جزو بورهٔ ارمنی و فلفل سیاه هر واحد نیم جزو باریک سائیده موم پنج درم روغن یاسمین پیه ماکیان هر واحد یک اوقیه گداخته ادویهٔ مسحوقه آمیزند و مرهم ساخته بر عانه ضماد نمایند و ایضاً مقل ازرق و صبر و میعهٔ سائله و لادن و حب الغار و سیسالیوس هر واحد پنج درم حماما و مصطکی و سنبل و زعفران هر واحد دو درم اشق و مر هر واحد سه درم ادویهٔ سائیدنی را سائیده و گداختنی را به روغن ناردین یا روغن یاسمین گداخته بیامیزند و بر عانه و زیر ناف ضماد کنند و ضماد فلیسر عنس در این باب نافع است چون به روغن بابونه یا روغن شبت یا روغن سوسن مخلوط سازند و این حقنه در این علت نافع است اکلیل الملک و بابونه و برنجاسف و مرزنجوش و شیح و افسنتین رومی و پودینهٔ کوهی و شبت و حند قوقی و نمام و تخم کرفس و انیسون و بادیان و حلبه و تخم کان هر واحد کف در آب زیاده از آن که ادویهٔ را بپوشاند خوب بجوشانند و از آن آب

چهار اوقیه بگیرند و بر آن روغن خلوق و روغن بابونه و روغن شبت هر واحد نیم اوقیه انداخته نیم گرم بدان حقنهٔ رحم نمایند جرجانی و ایلاقی می‌نویسند که نگاه کنند اگر علامات غلبهٔ خون ظاهر بود رگ باسلیق و رگ صافن کشایند و در باطن ران و بر ساق حجامت نمایند و در طبیخ بابونه و بنفشه و اکلیل الملک و مرزنجوش و لیلاب نشانند و روغن بنفشه و روغن سوسن به هم آمیخته بر زهار و حوالی آن مالند و به پشم پاره بردارند و رحم را به بخور خوشبو به قمع دود کنند و آب تخم‌های مدره دهند و اگر سبب مرض خلط غلیظ و نایافتن جماع باشد تدبیر لطیف کنند تا طبیعت ماده را تحلیل کند و اعضای اسفل ببندند و بمالند و اطراف به طبیخ بابونه و شبت و اکلیل الملک و غیر آن بشویند و در حالت حرکت مرض از این ران تا به قدم بربندند و پای‌ها در آب گرم نهند و نمک و خردل بمالند و بوی ناخوش چون جاوشیر و سکنبیج و غیر آن که مذکور شد و بخورهای ناخوش چون قیر و تخم گندنا و سم اسپ و مانند آن بسوزند و در طبیخ انجدان و قیصوم و حلبه و کرنب و سپند و شبت و اکلیل الملک و تخم کرفس و سعد و محلب و قسط و برگ غار و بابونه و اذخر و سداب و نانخواه و عاقرقر و سلیخه و پودینه و مانند آن نشانند و بدان تکمید کنند و نطول نمایند ابن الیاس گوید که هر صبح جلاب از باد رنجویه و بادیان هر واحد سه درم و از گلقند عسلی ده درم بدهند و غذا مزورهٔ نخود سازند و اگر قبض باشد تلیین طبیعت به سنا و شکر سرخ کنند و چون اثر نضج ظاهر شود و تنقیهٔ بدن به این حب کنند ایارج فیقرا یک درم حب النیل نیم درم غاریقون نیم درم شحم حنظل مقل مصطکی هر یک یک دانگ تربد یک درم انیسون نیم درم صبر سقوطری یک درم کوفته بیخته به آب بادیان سرشته حب سازند و صبح فرو برند و تا آخر روز بر آن صبر کنند تا اسهال نیک کند و اگر از این معالجه علت زائل نشود و مکرر اعادهٔ مسهل کنند و تنقیهٔ بدن با ایارجات کبار نمایند و فرزجهٔ بورق که در قول ابن عباس گذشت به کار برند بعده تریاق و دحمرثا خورانند و اگر سبب این مرض عدم جماع باشد تزویج نمایند و هر صباح جلاب از تخم سداب و تخم فنجنکشت هر واحد سه درم و از برند بعد تریاق و دحمرثا خورانند و اگر سبب این مرض عدم جماع باشد تزویج نمایند و هر صباح جلاب از تخم سداب و تخم فنجنکشت هر واحد سه درم و از شکر سفید ده درم بدهند و یا هر صبح شربت افسنتین ده درم در آب گرم حل کرده بنوشانند و مریضه را

در آب مطبوخ شبت و برگ نمام و حسک و غیره که در قول ؟ مسطور شد بنشانند و بر قطن و عانه و خاصره و نواحی ناف روغن خیری و نرگس و نمام بمالند و غذا به مزورهٔ نخود مع لحوم قدرج و کبک و ماکیان به دارچینی و زیره سازند و یا هر صباح باح ماءالاصول با یک درم شرویطوس بخورانند و یا معالجه بقی نمایند و از آب گرم که در آن شبت و تخم ترب و کنکرزو و تخم خربزه پخته باشند و بعد فراغ از قی و تنقیهٔ قلایای متوبلهٔ مبرزه یا مطبخنه از کرویا و دارچینی و خولنجان و از فواکه تر و شیره و دوغ و ترشی و بقول و جمیع اغذیهٔ بارده غلیظه احتراز کنند و اگر سبب حدوث این مرض احتباس حیض باشد هر صبح جلاب از پر سیاوشان و مشکطرامشیع و بادیان و تخم سداب هر واحد سه درم با شکر سفید ده ردم بنوشانند و فصد صافن و باسلیق کنند و این فرزجه به عمل آرند میعهٔ اشق صمغ بادام مصطکی هر واحد پنج درم زعفران نیم درم پپیه مرغابی روغن ناردین هر واحد ده درم پیه را به روغن گداخته ادویه کوفته بیخه بدان آمیزند و یا این ضماد به کار برند سنبل مصطکی مقل میعهٔ سائله لادن هر واحد پنج درم سیسالیوس حماما هر واحد سه درم روغن ناردین ده درم ادویه را سائیده به روغن آمیزند و بر عانه و اسفل ناف ضماد کنند و یا این حقنه به عمل آرند چون مرض ثابت بود و به این علاجات زائل نشود تخم کرفس انیسون بادیان هر واحد سه درم تخم نمام بزر کتان هر واحد ده درم همه را خوب بجوشانند که آب او پنجاه درم بماند و از آن بیست درم گرفته روغن خلوق و روغن بابونه و شبت هر واجد پنج درم در آن ریخته نیم گرم بدان حقنهٔ قبل نمایند خجندی گوید که چون از غشی افاقه شود غرغره به سرکهٔ عنصل ناشتا کنند و فصد صافن نمایند و اگر عالقی نباشد و هر صبح طبیخ بادرنجویه و بادیان گاو زبان هر یک یک درم با ده درم گلقند بنوشانند و این فرزجه نافع این مرض است کمون بورق فلفل مساوی سوده به عسل سرشته بردارند و مریضه را در آبزن بنشانند و روغن بان مخلوط به سلیخه و عاقرقر و فلفل گرد ناف اول بمالند و از اشربهٔ نافعه در این علت شربت اصول یا ماءالاصول است و شرب شراب مسک یا غاریقون نافع بود و اگر سبب این مرض احتباس حیض باشد به مدرات علاج کنند و فصد صافن کنند نه باسلیق ثابت گفته که فصد صعلب اختناق الرحم نکنند و اگر فصد واجب بود فصد از ساعد نکنند که این در جمیع امراض رحم روی است بقراط گوید که اختناق رحم زنان حامله را عارض

نشود و گفته عطاس حل اختناق الرحم کند و این ماسویه گفته که یکی از علاجات اختناق رحم بعد نوبت حجامت قطن است که استیصال آن کند و یا نهادن محجمه زیر ناف که این جذب رحم به اسفل کند و جالینوس گوید که گاهی این مرض به ندرت مردان را عارض گردد و محمد ذکریا گفته که چون انسان را بینند که تغییر التواصرع کند و نفس او مفقود گردد و آن همین باشد پس امر به جماع کنند و چنان دائم کـه کودکـان را بسیار حـادث شـود و گویند که اگر به این ادویه افاقه نشود در حلق او پر مرغ انداخته حرکت دهند که به هوش آید ابومنصور گوید که وقت هیجان مرض بر پستان محجمهٔ بزرگ نهند و دواءالکرکم به آب کرفس مطبوخ دهند و هر گـاه وسوسـه بـدان هیجان کند به مقل و حرمل و علک الانباط مساوی تبخیر نمایند و قی کنانند و به سـرکهٔ اسـقیل غرغـره نماینـد و دحمرثا یک مثقال به آب مربا خورد و فنجنکشت بخورانند و بعد تنقیهٔ روغن بید انجیر به این ماءالاصول دهند بیخ کرفس بیخ بادیان بیخ اذخر برنجاسف انیسون مصطلکی حدبه خارخسک جوشانیده استعمال کنند انطاکی گوید که در حال نوبت حلتیت ببویانند و از چیزهایی که آن را نافع بود خوردن ارزو و نـشتن در آب اوسـت و کـذا سـداب و شحم خردل و حمول زیاد و بخور به موی بز و گویند که چون وقت جماع زن بالای مرد برآید از اختناق صحت یابد و از تدابیری که از آن خلاص گرداند گهواره است و جلوس بر مثل کرسی و نزول از نردبان و امثـال آن و از آن چـه زن را در این مرض اندازد و جماع بلاملاعبت و اخراج ذکر قبـل از انقـضای شـهوت زن اسـت و بـر کـسی کـه ارادهٔ خلاصی از این مرض نماید لزوم ایارج کبار و مثرودیطوس و دواء المسک واجب است مؤلف اقتباس می‌نویسد که اگر از احتباس حیض باشد در حالت عروض مرض دست و پا را از نوار محکم بربندد و بوهای بد ماننـد مـشعل خـاموش کرده پیش بینی دارند و کذا بوی رفت و قنه و جاوشیر و بلوط الارض و جندسیاه ببویانند و از دار شیـشعان شـونیز فلفل شیه خربق سیاه هر یک سه ماشه عطسه آورند. و بخور از ناخن و استخوان گاومیش و موی سر انسان نمایند و فرزجه از قنه و بورهٔ ارمنی و زیرهٔ کرمانی هر یک سه ماشه سازند و محجمهٔ ناری زیر ناف نهادن عجیب الاثر است و چون به هوش آید به تدبیری پردازند که در علاج احتباس حیض خواهد آمد و زنی را ایـن مـر عـارض شـد لخلخهٔ حلتیت و بارز و جند سیاه و مقل ارزق هر یک سه ماشه در آب صنوبر الارض سه توله استعمال کردم و بعد هفته باز

عود کرده پس فصد صافن کرده مطبوخ مشکطرامشیع در ریوند خطائی و دیگر ادویهٔ مسهله و حب غـاریقون تنقیـه کردم از آن ادرار حیض بسیار شد و صحت کلی یافت و اما در حالت احتباس منی استفراغ آن به جماع کردن شوهر او باید کرد و یا قابله را بفرمایند که فتیله به مقدار شش انگشت مضموم از بافته کاغذ ساخته به روغن قاوندی علوی خان آلوده به ملایمت تمام بگرداند تا دیر پیش بیرون آورده تجدید فتیلهٔ دیگر نماید فی الفور به هوش می‌آرد و کذا استعمال بخور کبریت و زرنیخ و رال وسیر و غیره بعد افاقه تنقیهٔ بدن به حسب سکنبیج و لوغـاذ یـا و اصـطحقیون نمایند بعد سنجرینیا بورق بندقه با یک اوقیهٔ روغن بادام تلخ دهند و تجفیـف و تقلیـل منــی کوشـند بـه اسـتعمال آبزنات و غیره و این آبزن نافع است برگ پنبهٔ یاغی و فنجکشت صحرایی و شبت و شنبلیله و سـرد و گـز هـر یـک شش توله گل عاشقانه و بابونه و برگ و بیخ صد برگ هر یک هفت توله برگ ککرونده نه توله تخم انجدان و اکلیـل هر یک چهار توله مقل ازرق هفت و نیم توله حل کرده به کار برند بعضی از متأخرین می‌نویسند که در وقـت نوبـت ادویهٔ گرم و دغدغه آور چون نمام و زنجبیل و فلفل با روغن زنبق امیخته حمول سازند و در ایـن وقـت اگـر جمـاع میسر آید نفع تمام دهد و آن را که احتباس حیض سبب باشد فرفیون و فلفل حمول ساختن به غایـت سـود دارد و در حالت افاقه بهتر آن است که در هر هفته یک بار ایارجات دهند و یک روز در میان معجون نجاح بـه کـار برنـد و استحمام سود دارد و به آب گوگرد نشستن مفید است و تاین دوا نـافع اسـت غـاریقون یـک درم و یـا نـیم درم بـه دواءالمسک یا به عسل سرشته بخورند و این همه در آن جا مفید است که ماده غلیظ بود و بی حرارت باشد و نشان برودت پیدا بود اما اگر حرارت بود در این صورت استعمال مسخنات جائز نیست بلکه وقت افاقه فصد باسلیق کنند و بر ساق حجامت با شرط نمایند و به مطبوخ افتیمون تلیین طبع سازند و بر شکم سیری طبیخ شبت نوشانیده و قی آورند و ادویهٔ بارد مقلل منی و کاسر شهوت مثل شربت نیلوفر و شـیرهٔ خرفـه بنوشـاندن و در وقـت نوبـت کـافور و صندنل و نیلوفر ببویانند و اگر این مرض زن حامله را افتد پس اگر ایام وضع نزدیک باشد توقف کنند که بعـد تولـد بچه خود به خود زائل خواهد شد و اگر ایام وضع دور باشد تلطیف غذا و مالش روغنها بسند کنند مع مراعات مـزاج در حرارت و برودت و در حالت نوبت جهت افاقه به بستن اطراف و شـمومات و جـز آن کـه جنـین را مـضر نباشـد

قناعت ورزند و گلقند در حالت افاقت نفع تمام دارد که هم حافظ جنین است و هم دافع مرض و آن جا که غلبهٔ خون مفرط باشد نوبت مرض زود زود شود فصد توان کرد و مسهل خفیف توان داد خاصته که حمل از ماه سوم گذشته باشد و به ماه هفتم نرسیده و غذا در این مرض به حسب مزاج به کار برند و مثلاً اگر حارت غالب باشد قلیهٔ کدو با اسفاناخ و کهچری ماش مقشر و برنج مناسب است و اگر برودت غالب باشد گوشت کبک و گنجشک و تیهو و دراج به زیره و دارچینی موافق و گویند که این حب مفید اختناق رحم است تخم حنظل دو ثلث درم سمقونیا دو دانگ مصطکی سه دانگ جمله یک شربت است

احتباس طمث

یعنی بند شدن حیض و عام است که حیض مطلقاً موقوف شود یا اندک آید و یا ادوار او بطی گردد و زیاده از دو ماه و به قول صاحب کامل حیض طبیعی زنان از سن ده سال و اکثر از چهارده سال شروع می‌شود و انقطاع او در بعضی در سن سی و شش سال و در بعضی بعد از آن تا شصت سال می‌گردد و زن خنثی را حیض نباید و اما ایام ادرار حیض زن صحیحه کمتر آن دو روز است و اکثر آن تا هفت روز و آن چه زیاده از این آید طبیعی نباشد و بدن زن هنگام قرب نوبت حیض گران می‌شود و زنی که حیض او در اوقات بعیده آید آ را اذیت شدید عارض شود و زمانه‌ای که میان هر دو دوره بود از بست روز و زیاده بر آن تا دو ماه باشد و آن چه حدوث او بعد از این بود آن خارج از مجرای طبیعی باشد و آن را احتباس الطمث گویند بالجمله احتباس حیض بر دو گونه است یکی آن که سببش خاص در رحم باشد و آن سده است و سده یا از اورام رحم و یا میلان مفرط آن و یا از رتق و زیادتی لحم و یا از اندال قروح رحم و فساد فوهات عروق ظاهر آن و از انقلاب رحم یا از قصر عنق رحم و یا عقب اسقاط حمل و یا از رسیدن ضربه و سقطه بر رحم که افواه عروق را بند سازد و یا از حرارت مجفف مقبض در رحم و یا از برودت مکثف این اکثر از کثرت شرب آب افتد و مودی بعقر گرد و یا از یبوست مکثف عارض رحم و یا از کثرت شحم یا از غلظ خون به سبب برودت و یا به سبب کثرت مخالطت اخلاط غلیظهٔ لزجهٔ بدان باشد و دوم آن که به سبب مشارکت اعضای دیگر باشد و آن یا به سبب تپ یا سوء مزاج بارد یا یابس یا حار یابس یا بارد یابس بود و بارد با

مادۀ بلغم یا سودا باشد و یا به غیر ماده و یا به سبب فساد مزاج و استسقا و یا سد دور جگر و در جمیع بدن و یا فربهی مفرط الحدث سدد بنا بر تنگی گذرها از مزاحمت و یا به سبب لاغری بنا بر تنگی از خشکی و به باعث قلت خون از عدم اغذیۀ و تقلیل آن و یا از شدت قوت هاضمه و اگر چه غذا کثیر بود و عدم بقای فضلۀ آن بهر حیض و یا از ضعف جگر موجب قلت تولد خون و یا از کثرت استفراغات به ادویه و خصوصاً استفراغات خون از رعاف یا بواسیر یا جراحت و غیر آن و یا از کثرت ریاضات محلل مفرط و امراض طویل و یا به سبب مرض که در صدر یا مقعد یا طحال و جز آن باشد الحاصل اکثر سبب این مرض سده می‌باشد و گاهی قلت خون و اسباب این هر دو همان است که مذکور شد شیخ الرئیس و تابعان او می‌نویسند خون حیض که برای خروج به سوی رحم رود چون منفذ نیابد عود کند و چون تکرار این شود در بدن منتشر گردد و امراض بسیار پیدا کند امراضی که از احتباس حیض عارض شود از آن جمله اختناق رحم است و میلان رحم و اورام رحم حار و صلب و عقر و اورام احشا و امراض معده مثل ضعف و. هضم و سقوط اشتها و فساد آن و غثیان و تشنگی سخت و سوزش فم معده و امراض راس و عصب مثل صرع و صداع و مالیخولیا و فالج و امراض صدر مثل سرفه و ضیق النفس و اکثر امراض جگر مثل استسقاء غیر آن و بدان رنگ روی و سحنه متغیر شود و ایضاً عسر بول و احتباس آن و درد کمر و گردن عارض شود و بدن گران گردد و لاغر شود و قشعریرات و حمیات محرقه و درد چشم و گوش و بینی و خراج در کنج ران به هم رسد و گاهی کلام متعسر گردد و قلق و کرب عارض شود و گاهی جمیع بدن و قطن ورم کند و گاهی زنی که حیض او محتبس شود چون در مزاج قوی الخلقت باشد مشابه مرد گردد و موی او زیاده گردد و مثل ریش بیرون آید و آواز او خشن و غلیظ گردد پس بمیرد و گاهی قبل موت حالی به هم رسد که با وی ادرار و حیض او ممکن نبود پس واجب است که در علاج این مرض به سرعت کوشند تا از آفات دیگر مصون باشند طریق تشخیص اسباب این مرض اولاً از مریضه حال وجود مرضی از امراض مذکوره مثل ورم و میلان و رتق و انقلاب رحم ضعف جگر یا سدۀ آن یا مرضی سینه یا مقعد یا طحال بپرسند اگر اقرار یکی از اینها نماید سببش همان مرض باشد و الا حال تقدم حدوث قرحۀ رحم و یا استسقاء حمل و یا رسیدن ضربه و سقط بر رحم و یا تقلیل غذا و یا کثرت استفراغ

خون و یا کثرت ریاضت سوال کنند اگر تقدم یکی از این اسباب بیان کند سببش همان باشد و اگر این هم نباشد پس دریافت نمایند اگر به طور تفاوت نبض و کثرت بول و سفیدی و غلظ آن بلغمیت براز و خواب گران و تحیر در آن و سفیدی رنگ بدن و ترهل آن و سبزی رگ‌ها و سردی آن و کثرت آب دهن بود سببش برودت یا غلظ خون باشد و اگر التهاب و تغیر رنگ و کرب و خفقان و ثقل عانه و انتفاخ عروق و جفاف رحم و دیگر علامات حرارت مدرک گردد و سببش حرارت باشد و اگر هزال بدن و خلای عروق و خشکی فرج و رحم و دیگر آثار یبوست یافته شود و سببش یبوست باشد و اگر با وجود سخافت بدن ضعف و زردی رنگ و تقدم اسباب قلت خون معلوم شود و سببش قلت خون باشد و اگر زن بسیار فربه بود سببش فربهی مفرط باشد علاج آن چه از مرضی دیگر باشد علاج امراض نمایند بدان چه در باب هر یک مسطور است و به ازالهٔ سبب دیگر پردازند و اگر از برودت و غلظ خون و فربهی مفرط بود ماءالاصول و ادویهٔ مدره حاره بدهند و این مطبوخ معمول است پوست خیار شنبر مشکطرامشیع پرسیاوشان قند سیاه کهنه در آب جوشانیده صاف نموده بنوشانند و نوشیدن مدرات دیگر نافع بود و قرص مرور تسخین رحم قوی‌تر است و مادهٔ غلیظ را بقی و مسهل بلغم و حب ایارج خارج نمایند و رگ صافن و مابض کشایند و ملطفات استعمال کنند و به طبیخ ادویهٔ ملطفه مثل شبت و مرزنجوش و پودینه و سداب و بابونه و اکلیل الملک و صعتر آبزن سازند و اگر به سبب حرارت باشد مدرات بارده دهند و شیرهٔ خرفه با شربت بزوری بارد سود دارد و از شیر خشت و سماق و نبات و مغز تخم کدو و خیارین و بادیان کوفته به عسل و زردهٔ تخم مرغ فرزجه سازند و چند روز بردارند و اگر به سبب یبوست باشد مرطبات استعمال نمایند و ماءالجبن و عرق شیر نعم المرطب است و اگر سببش قلت خون باشد اغذیهٔ جیدالکیموس چون بیضهٔ نیم برشت و شوربای گوشت مرغ فربه و گوشت بزغاله خوراند و شیر و شیرینی بیشتر دهند و در عیش عشرت مشغول دارند و خواب و راحت و سکون اختیار نمایند و حمام مرطب فرمایند ذکر ادویهٔ مفرده و مرکبهٔ یونانیه که مدر حیض اندر گزر دشتی شرباً و حمولاً و کذا پنج عدد تخم بید انجیر باریک سائیده در شب بر ناف ضماد کردن و کذا شرب سرکه و ثمر فاوانیا و کذا خوردن قفرالیهود و جند بیدستر مساوی دو درم و کذا شراب کهنه و جندبیدستر و کذا شرب و حمول کبابه باریک سوده به شراب یک

ساله سرشته و كذا فرزجهٔ مغز جوز سوخته به شراب سرشته كذا جند بيدستر نيم درم پودينـه بـرى يـک درم بعـد تنقيهٔ بدن از مسهل خوردن هر واحد براى ادرار حيض مجرب سويدى و غيره است و اكل سقنقور و بقلهٔ حند قوقا و كرنب و لوبياى سرخ و شلجم و نخود سرخ يا سفيد و حب الصنوبر كبار و حب البطم و جيرجير و شرب كرويا و كـذا حلتيت به مرو فلفل و كذا تخم ترنج دو درم و كذا نقوع كنجد مع پوست

و كذا دو درم روغن بيد انجير به ماءالعسل و كذا مثقال تخم حنا و كذا سندروس به ماءالعسل و كذا طبيخ بـرگ طرفا و شرب و حمول كاشم از يک درم تا دو درم و كذا غاريقون يک مثقال و كذا بابونه يـک درم و كـذا فـو و كـذا سنبل رومى و كذا ميعهٔ سائله و كذا آب حندقوقا و كذا پوست بيخ كبر و تمر و برگ آن و كذا ترمس تلخ به عسل و كذا سيساليوس و كذا نمام و تخم او و كذا تخم انجدان و كذا روغن بادام تلخ و كذا شبح جبلى و رومى و كذا زربناد و كذا كمافيطوس و كذا كماذريوس و كذا مرزنجوش و كذا طبيخ كرنب و تخم او و كذا تخم گندنا و كذا تخم شلجم و كذا غافث و كذا قصب‌الزريره تنها و به عسل و كذا سورنجان و كذا جنطيانا و كذا كرسنه به عسل و ترنجبين و كذا فراسيون و ايرسا و كذا نفط سفيد و كذا لاجورد غير مغسول و كذا مغز حب المحلب و كذا مر تنها و به سداب يا بـه دارچينى يا تبرمس تلخ و كذا بندق هندى و كذا ساذج هندى و كذا پياز بريان و كذا سـركهٔ عنـصل و كـذا عنـصل بريان به عسل و كذا خولنجان و حمول آب اطراف از او و درخت و كذا اظفار الطبب و كذا بـادام تلـخ و كـذا زوفـاى رطب بزبد و اكليل الملک و كذا حلزون خرد يا صـدف مـع لحـم او كوفتـه و كـذا آب كرنـب بـه آرد شـليم و كـذا دارشيشعان و كذا فلفل سياه و سداب و ترمس تلخ آميختـه و بخـور راسـن و فـو و ميعـهٔ سـائله و قنـه و نـانخواه و مشكطرامشيع و حلزون با قنه و بيخ سوسن هر سه كوفته و تخم گندنا و قسط و قفراليهود و شيخ ارمنـى و جلـوس در طبيخ فو و ترمس تلخ و حماما و برگ و شاخ سير و لوبيا و كنجد و درخت آن و شـلجم و بادرنجبويـه و قـصب-الزريره و نبات خيرى زرد يا گل او و يا دروج و ترب و اشنه و ضماد قيصوم به مقدار صالح بر عانه و كذا مقـل و كـذا برنجاسف و كذا كرسنه و كذا شاخ گوزن سوخته بر پستان و عانه هر واحد مدر حيض است و باقى ادويـهٔ مفـرده در اقوال حكما خواهد آمد آبزن كه مدر حيض است پودينهٔ خـشک سـداب مشكطرامـشيع قنطوريـون سـنبل الطيـب

مرزنجوش ابهل هر یک بست درم کوفتنی را کوفته در آب جوشانیده تا ناف بنشانند بخور که جهت دفع احتباس حیض نافع است مشک زعفران هر یک ربع جزو عنبر اشهب نیم جزو شحم حنظل شونیز کندش میعه علک البطم هر یک جزوی به روغن زیتون یا زنبق سرشته نبادق سازند و بر آتش انداخته تبخیر نمایند دوائی که مدر حیض و مسقط جنین است پوست فلوس خیار شنبر دو توله زیرهٔ کرمانی سه ماشه تخم خرپزه شش ماشه افسنتین چار ماشه شاهتره شش ماشه جوشانیده گلقند سه توله داخل کرده بدهند ایضاً گل خطمی تخم ترب مشکطرامشیع پرسیاوشان عنب‌الثعلب هر یک پنج ماشه جوشانیده جواکهار دو ماشه سوده پاشیده بدهند دیگر دورهٔ کپاس نه ماشه پوست سیاه فلوس خیار شنبر توله بیخ بادیان شش ماشه بیخ نی نه ماشه تخم خرپزه دو توله خارخسک نه ماشه در عرق شاهتره و عرق عنب‌الثعلب شب تر کرده صبح جوشانیده صاف کرده شربت بزوری معتدل آمیخته بنوشانند دافع درد و مدر حیض است ایضاً اصل السوس خطمی بادیان هر یک چار ماشه انجیر زرد سه عدد جوشانیده شهد یک توله و اگر خواهند اسطوخودوس چار ماشه افزایند دیگر اسطوخوددوس اصل السوس بنفشه پرسیاوشان دارچینی وج ترکی هر یک چار ماشه جوشانیده با نبات بدهند ایضاً پوست خیار شنبر دو توله بیخ کاسنی بیخ بادیان تخم خرپزه هر یک شش ماشه بادیان تخم کرفس فوه‌الصبغ هر یک چار ماشه جوشانیده بنوشند ایضاً تخم کاسنی نه ماشه دوقو تخم مرو فوه‌الصبغ هر یک چار ماشه تخم خیارین عنب‌الثعلب هر یک شش ماشه جوشانیده بدهند ایضاً که مدر قوی است نانخواه بادیان وج ترکی هر یک چار ماشه جوشانیده شکر سرخ چار توله ایضاً بادیان چار ماشه انجیر زرد سه دانه شاهتره قصب الزریره تخم کاسنی هر یک شش ماشه ریوند چینی سه ماشه جوشانیده شکر سرخ دو توله ایضاً مطبوخ قرطم که مئل به اعتدال و مدر حیض است حب قرطم بادیان گاوزبان تخم خرپزه مساوی نیم کوفته قدر هفت درم از مجموع در یک نیم رطل آب شب تر کنند و صباح بجوشانند و هر گاه نیم رطل بماند صاف کرده به شکر شیرین ساخته بنوشند حب که ادرار طمث کند حب الغار یک جزو سائیده با قنه نیم جزو سرشته حبها بندند و یک مثقال تا دو درم به ماءالعسل بدهند و دیگر مقل و مرو ابهل مساوی حب ساخته سه درم بخورند بچهٔ مرده نیز بیرون آرد دیگر جندبیدستر نیم درم بیخ سوسن کبود دو مثقال آب پودینه دو

قاشق عسل هفت مثقال به دو دفعه استعمال نمایند حیض براند دیگر سعد فوه اسارون سلیخه دارچینی افسنتین مشکطرامشیع کوفته بیخته دو مثقال به آب فوه بدهند ایضاً اسارون یک درم سداب نیم درم بادیان دو درم لوبیای سرخ پنج درم عسل ده درم بجوشانند و صاف کرده سه روز متواتر بخورند و سه روز موقوف داشته باز بخورند و همین دستور چند مرتبه به عمل آرند و خوردن دواءالکرکم با سکنجبین بزوری بعد فصد صافن نیز ادرار حیض نماید و خمول تخم انجره و مرو شرب ابهل به عسل به مداومت در ادرار حیض منقطع مجرب است دوائی که برای ادرار حیض قوی است مشکطرامشیع ابهل فوه هر یک یک جزو تخم کرفس بادیان قاقله قنه سکنبیج جاوشیر مصطکی هر یک نیم جزو همه را جمع نموده یک مثقال به آبی که در آن ترمس و لوبیای سرخ جوشانیده باشند عسل داخل کرده بخورند شیاف که مدر حیض است ابهل مشکطرامشیع سداب هر یک یک درم پودینۀ خشک نیم درم پنیر مایۀ خرگوش ربع درم کوفته بیخته شیاف ساخته بردارند فوزجه مدر حیض جاوشیر کندش هر یک دو ماشه میعۀ سائله اظفارالطیب عود قصیلب هر یک سه ماشه فرزجه سازند و به روغن گل چرب کرده بردارند ایضاً که مجرب است سداب مر صاف ابهل بادیان تخم مورد مساوی به زهرۀ گاو فرزجۀ سازند قرص که در مزاج گرم حیض بکشاید مغز تخم خیار بادرنگ مغز تخم خرپزه هر یک پنج درم روناس مشکطرامشیع دوقو سلیخه هر یک و درم قرص سازند مطبوخ برای احتباس حیض که از ریح و اخلاط غلیظه باشد بعد فصد صافنین و استعمال آبزن بگیرند پوست خیار شنبر پوست جوز هر یک سه توله فوه ریوند چینی بنفشه ابهل ترمس خار خسک تخم قرطم تخم خرپزه مشکطرامشیع عنب‌الثعلب تخم کرفس هر یک هفت ماشه در عرق خارخسک و مکوه هر یک پاوسیر جوشانیده شربت دینار سه توله داخل کرده بنوشند و اگر از این نکشاید تنقیه به ایارجات کبار نمایند و بعد تنقیه سفوف از پوست خیار شنبر سه درم نبات برابر آن با مطبوخ لوبیا دهند ایضاً برای احتباس طمث که با سوداویت مزاج بود گاوزبان شاهتره بادیان انیسون تخم کثوث تخم کرفس حلبه خسکدانه مشکطرامشیع مغز خستۀ آلوبالو اصل السوس بیخ بادیان بیخ کاسنی عنب الثعلب خار خسک پرسیاوشان هر یک چار ماشه جوشانیده صاف کرده سکنجبین افتیمونی دو توله اضافه کرده بدهند بعد دو روز کمافیطوس کماذریوس حاشا هر یک چهار ماشه مغز

فلوس خیار شنبر ترنجبین هر یک پنج توله روغن بادام شش ماشه اضافه نمایند روز چهارم حب لاجورد شش ماشه سوده به روغن بادام چرب کرده به جوارش کمونی سرشته حب سازند و به ورق نقره پیچیده در آخر شب فرو برند و عقب و عقب آن نبات سفید سه توله به گلاب و عرق بید مشک حل نموده گرم کرده چون قهوه بنوشند و صبح بنفشه گل سرخ هر یک چهار ماشه سنای مکی نه ماشه گاوزبان شاهتره بادرنجبویه اسطوخودوس بسفائج قنطوریون دقیق حلبه خسکدانه مشکطرامشیع عنب‌الثعلب پرسیاوشان زوفای خشک بیخ کاسنی اصل‌السوس بیخ بادیان تخم خیارین تخم کاسنی تخم خرپزه گل نیلوفر هر یک دو ماشه هلیلجات ثلاثه هر یک سه ماشه تمر هندی توله زرشک چار ماشه عناب پنج دانه سپستان نه دانه جوشانیده صاف نموده ترمجبین مغز فلوس خیار شنبر هر یک پنج توله گلقند چهار توله روغن بادام چهار ماشه ریوند چینی سه ماشه سرد نموده بنوشند روز پنجم آملهٔ مربی به گلاب شسته کشنیز مقشر طباشیر یک یک ماشه سوده آمیخته به ورق نقره پیچیده تناول نمایند بالایش لعاب اسپغول شیرهٔ تخم خرفه شیرهٔ دانهٔ هلیل هر یک چهار ماشه شربت آلوبالو یک نیم توله عرق بیدمشک گلاب داخل کرده بنوشند باز روز ششم نسخهٔ اول و روز هفتم نسخهٔ روز سوم و شب هشتم نسخهٔ چهارم و روز نهم نسخهٔ روز پنجم دهند دیگر اگر احتباس حیض مزمن به سبب حرارت جگر بود که به رحم رسیده باشد و فصد صیف و مریضه صفراوی مزاج بود خارخسک شاهتره هر یک شش ماشه گل نیلوفر چار ماشه آلو بخارا هفت دانه جوشانیده سکنجبین ساده دو توله داخل کرده بدهند روز دوم شیرهٔ تخم کاسنی افزایند باز قرص زرشک صغیر سوده پاشیده افزایند و دیگر اگر حبس حیض با درد شکم بود تخم کثوث زیرهٔ سفید مشکطرامشیع هر یک چهار ماشه خیارین کوفته شش ماشه جوشانیده نبات دو توله دهند باز اگر قبض هم باشد سنای مکی پنج ماشه تربد سفید چهار ماشه زنجبیل یک ماشه سوده به گلقند دو توله سرشته همراه عرق بادیان و گلاب دهند و اگر با صلابت رحم باشد اول چند روز شربت اصول باز مسهل به دستور دهند بعده شیر شتر تجویز کنند و دیگر اگر احتباس با تپ مزمن بود اول مسهل در ماءالقرع و فصد صافن و غیره تدابیر کنند باز اگر اندک جاری باشد تپ آید زرشک منقی هفت ماشه شب در عرقیات ده توله گرم کرده خیسانند و صبح خام مالیده صاف کرده شربت بزوری بارد دو توله داخل کرده بدهند

ایضاً برای ادار حیض ابهل سه ماشه مشکطرامشیع چهار ماشه خارخسک تخم خرپزه هر یک شش ماشه به عرق شاهتره و عرق عنب الثعلب جوشانیده شربت بزوری بارد داخل کرده بدهند باز دوقو اصل‌السوس هر یک چهار ماشه خیارین کوفته شش ماشه شیرهٔ تخم ترب چهار ماشه افزایند ایضاً مویز منقی ده دانه گل خطمی سه ماشه پرسیاوشان بادیان هر یک چهار ماشه جوشانیده گلقند سه توله دهند باز فوه‌الصبغ اسطوخودوس هر یک چهار ماشه تخم خرپزه شش ماشه افزایند باز سنای مکی نه ماشه افزاین آخر روز اطریفل صغیر یک توله عرق بادیان ده توله دهند و اگر عرق بادیان عرق نانخواه عرق عنب‌الثعلب هر یک نیم پاو شربت بزوری حار سه توله آمیخته یک هفته بنوشند نیز ادرار حیض کند و علاوه از این از مرکبات قرص ابهل و معجون بهل و شربت بزوری و شربت کثوث و شربت جعده و شربت برنجاسف و شربت سلیخه و نقوع بزور هر واحد مدر حیض است ذکر ادویهٔ مفرده و مرکبهٔ هندیه که ادار حیض کند بادرنگ جوشانیده با قند سیاه بنوشند و ا مغ تخم بید انجیر یک عدد قریب ایام حیض هر روز بخورند حیض به فراغت آید دیگر برگ گل پنبهٔ باغی که زمه گویند نیم پاو در یک سیر آب بجوشانند چون به چهارم حصه رسد صاف کرده چهار دام قند سیاه آمیخته بنوشند حیض براند دیگر سبوس اجواین پنج ماشه شب در نیم پاو آب تر کرده قند سیاه کهنه با شهد یک توله افزوده بنوشند و پپتیا برای ادرار حیض مجرب نوشته‌اند و دیگر در بیاض استاد مرحومی مسطو است که بیربهوئی بر تمام لیمو مالند و بعده زن را بدهند تا ببوید و در حال حیض جاری شود دیگر تخم ترب یا تخم زردک یا اجواین یک کف بخورند و چند روز مداومت نمایند حیض بگشاید و همچنین پوست پنبه که در میان او پنبه می‌باشد جوشانیده تا سه روز بنوشند دیگر پوست درخت نیب کهنه کوفته دو توله زنجبیل چهار ماشه قند سیاه دو توله در یک نیم پاو آب بجوشانند هر گاه نیم پاو آب بماند صاف کرده بنوشند ادرار حیض کند و کذا کنجد سیاه گوک هر واحد توله شب در آب تر نموده صبح شیره برآورده قدری شکر شیرین کرده نوشیدن دیگر تخم ترب حلبه تخم زردک مساوی کوفته بیخته کف دست به آب نیم گرم بنوشند و بعضی مجلیمهٔ سوده می‌دهند ایضاً فتیله حیض به فراغت ارد قند سیاه اندک روغن زرد در ظرفی بر آتش گذارند تا فتیله توان بست و پس قدری بهروزهخ خشک سائیده امیخته فتیله ساخته در فم رحم رسانند و بخور نکهه و کذا

گنده بهروزه در زیر زن چند بار حیض براند دوائی که حیض براند پودینـهٔ خـشک صـعتر ؟ هـر واحـد چهـار ماشـه بادرنگ هر واحد پنج ماشه اجواین ساده شش ماشه پوست اخروت تخم خرپزه هر یک توله بادیـان نـیم کوفتـه نـه ماشه تخم سویه چار ماشه جوشانیده صاف نموده شکر سواری چهار توله حل کرده بنوشدن ایضً مطبوخ که حـیض بسته شاید لوبیای سرخ مجیهه تخم میتهی تخم گاجر تخم سویه تخم ترب پوست پهلی املناس ؟ اج بادرنگ کوفته جمله مساوی نه ماشه قند سیاه و چند ادویه جوش داده بنوشند و بعضی کلونجی و پوست گنبه نیز می‌افزایند ایضاً مدر قوی و سقط جنین بادیان دو توله زنجبیل تخم شبت زردک هر یک چهار توله تخم بادنجان اجواین هر یک دو توله جوشانیده قند سیاه چهار دام آمیخته بنوشند ایضاً منقول از بیاض اوستادی مرحوم بیخ بانس تخم گزر هر یک به وزن دو فلوس تخم ترب پنج بهاگ یک فلوس تخم سویه قند سیاه هر یک پنج فلوس همه را جوشانیده سـه روز دهند و در ابتدای ایام حیض ایضاً که در هند برای احتباس طمث مروج است بادیان تخـم شـبت تخـم تـرب تخـم زردک تخم حلبه تخم نر انبزک کلوکنجی بادرنگ در ایام حیض تا سه روز جوشانیده بدهدن دیگر گوگل دار فلفـل چوک مینهپل مغز تخم کدو تلخ برابر کوفته شیاف ساخته بردارنـد حـیض برانـد ایـضاً اسـپند چـوب کنجـد سـیاه جوشانیده بنوشند و دیگر ؟ بادرنگ مرج کنوکول هر یک یک جزو اجمود بادیان دانـه الایجـی کـلان اسـت بهـروزه مصطکی هر یک نیم جزو سفوف کرده دو چند شهد امیخحته به قدر مناسب نوشند اقوال مهر و مسیحی گ.ید کـه هر گاه احتباس حیض از ورم رحم یا میلان او اشد اولاً اعتنا به اصلاح آن نمایند و اگـر احتبـاس او از انـضمام افـواه عروق به سبب برودت باشد افادیه مثل سلیخه و اسارون و قسط و سنبل و حماما و حب بلسان و زعفران و دارچینی و فقاح و اذخر استعمال کنند و اگر به سبب غلظ خون و سردی او قوی شدید بـود در ازالـهٔ اسـتعمال ایـن چیزهـا کفایت نکند جز آن که اولاً تلطیف تدبیر و تنقیهٔ بدن از اخلاط غلیظ نمایند بعد از آن ادویهٔ ملطف و مفتح بنوشـند و اگر احتباس حیض از فرط فربهی باشد باید که استفراغات و ریاضت تعب و اغذیهٔ ملطفـه و حقنـه‌هـای حـاده بـا ضمادات ملطفه و حمولات جاذب خون حیض استعمال کنند و اگر تحتباس خون حیض از لاغری به سـبب امـراض متاوله بشد بعد زوال اماض استحمام به آب شیرین و مالش به روغن‌های ملین و طعام کثیر المقدار . عیش راحـت .

فرزجات ملینه معمول از ؟ و شحوم استعمال باید کرد و اگر احتباس حیض به سبب ؟ و انفجار خون از موضع دیگـر باشد جذب خون به سوی اسفل به وضع محاجم بر ساقین بالای کعبین کنند و فصد فوق کعب مایند و ادویـل مـدر حیض دهند و آن فرفین و افتیمون و جند بیدستر و فلفـل و انیـسون و خـردل و فطراسـالیون و حـرف و شـونیز و پودینۀ حلبی و پودینۀ نهری و سیر صحرائی و وج و اساون و بیخ سوسن و اسمابخوی و سعد و فقاح و اذخر و سنبل و سلیخه و دارچینی و مومودراسن و مشکطرامشیع و اشق و سکنبیج است بالجمله جمیع آن چه مفتح سدد و مدر بول و ملطف اخلاط غلیظ بود آن همه حیض را براند و چون بنوشند یا حمول به صوف نماید یا بدان ضماد کننـد و این دو حیض فرود لرد لوبیای سرخ حلبه هر واحد یک مشت انیسون پنج درم سداب خشک سه درم فـوه پـنج درم در سه رطل اب بجوشانند تا یک رطل باقی ماند صاف کرده ثلث رطل نیم گرم بدهند دیگر لوبا یک مشت کاشم ده درم تخم سپند پنج درم فطراسالیون هفت درم در شش رطل آب بجوشانند تا آن که یک رطل بماند صاف کره سی درم از آن با یک درم وحمرثا بدهدن دیگر که تنقیۀ حیض کند فوه دو جزو لوبیا یک نیم جزو هر دو را بپزند تا مهرا شود و بعده آب او به قدر یک سکرجه گرفته و عصارۀ سداب تر نـیم سـکرجه و روغـن یاسـمین پـنج درم امیختـه بنوشاند و دیگر که رحم را گرم کند و حیض فرود ارد افتیمون فرفیون و انیسون غـاریقون فلفـل دوقـو فطرسـالیون مساوی کوفته به عسل سرشته دو درم به مطبوخ ممزوج بدند و دیگر جوز با سداب بسایند و به خمر صرف بـر نهـار مقدار پنج درم بدهند و دیگر پودینۀ کوهی سوده مقدار ملعقه به طلا ممزوج بعد استحمام بدهند دیگر جند بیدستر سوده به آب انیسون و فطراسالیون بدهند و دیگر حلتیت یک درم به شراب عسل یا ماءالعسل بدهنـد دیگـر فـرفین فطراسالیون مساوی از نیم تا یک درم به آب طبیخ اسارون بدهند دیگر شونیز خردل نیم ردم کوفته بیختـه بـا طـلا ممزوج بدهند دیگر جاوشیر افسنتین هر واحد یک درم به خمر بدهند دیگر سلیخه قسط مساوی کوفتـه بیختـه دو ئدم به شراب بدهند دیگر که به قوت ادرار کند سلیخه سوده یک مثقال به آب طبیخ اسارون بدهن دیگر شونیز یک درم خردل نیم درم کوفته بیخته با طلا ممزوج دهند دیگر جاوشیر افسنتین هر واحد یک درم بدهند دیگر سـلیخه مساوی کوفته بیخته به شراب بدهند دیگر که به قوت ادرار کند سلیخه سوده یک مثقال به آب فوه بخونـد و دیگـر

جند بیدستر نیم درم به اب پودینل نهری دو اوقیه بخورانند دیگر بیخ فاوانیا یک مثقال به ماءالعسل مطبوخ بدهند مطبوخ نافع مدر حیض تخم فنجنکشت پنج درم پودینهٔ نهری یک درم افسنتین سنبل لاطیب هر واحد سه درم در چهار رطل آب بجوشانند تا آن که یک رطل بماند صاف نموده هر روز ثلث رطل با عسل یفید یک اوقیه آمیخته نیم گرم بنوشند دیگر زراوند طویل پنج درم ابهل شش درم انیسون چهار درم کوفته بیخته به عسل سرشته مقدار حاجت بدهند دیگر پوست بیخ توت ده درم تخم گزر هفت درم تخم کرفس بادیان هر واحد پنج درم نانخواه سه درم جوشانیده آب او به عسل بدهند فرزجه که خون حیض بکشاید جند بیدستر هر دو به روغن بان سرشته در صوف آلوده حمول کنند دیگر خربق سیاه بیخ حنظل کندش مساوی کوفته بیخته به زهرهٔ گاو نر یا به آب سداب سرشته در صوفی که به روغن بلسان تر کرده باشند بردارند دیگر پودینه هر واحد چهار درم سداب شونیز هر واحد دو درم انجیر در سفیحج مطبوخ تر کرده هشت درم سائیده بسشرند شیافات دراز ساخته استعمال کنند و دیگر حشیش افسنتین شیح ترمس سداب تر مساوی انجیر در می پخته مطبوخ تر کرده مقدار سرشتن ادویه آمیختن شیاف سازند و به عمل آرند دیگر خربق سیاه عصارهٔ افسنتین هر واحد دو درم مر چهار درم اشق یک درم سائیده به زهرهٔ گاو نر بسرشند و اگر تر به دست نیاید خشک ان را در شراب تر کرده شیاف دراز سازند و استعمال نمایند دیگر عصارهٔ قثاءالحمار زیرل سیاه مساوی در زهرهٔ گاو نر یا آب پیاز یا آب گندنا سرشته استعمال کنند دیگر سداب تازه تخم حنظل افسنتین مساوی سائیده به مرارهٔ نر گاو یا به آب مذکور سرشته به عمل آرند دیگر که تفتیح رحم منضم نماید بان سداب خک بورق برگ حنظل و شحم شونیز مر جاوشیر بهروزه مقل هر واحد دو درم زهٔ شبوط زهرهٔ گاو نر هر یک چهار درم ادویهٔ خشک را کوفته بیخته و صموغ را در می پخته گداخته با هم سرشته به صوف بردارند و دیگر که تفتیح دهن رگ‌ها و سدد مزمنه کند و حیض فرود آرد شحم حنظل افسنتین شونیز اسارون کندش وجع ؟ پودینهٔ کوهی بیخته بیخ سوسن اسمابخونی سداب خشک فلفل هر واحد دو درم اشق مر مقل حلتیت هر روزه هر واحد یک درم زهرهٔ شبوط زهرهٔ ماکیان آب پیاز اب بادیان هر واحد ملعقه ادویهٔ خشک ا سائیده دیگر اجزا حل کرده و علک البطم سه درم به عسل گداخته ادویه امیزن و به صوف استعمال کنند و دیگر دارچینی

سائیده یا بهروز بسرشند و در صوف که به روغن ناردین تر کرده باشند الوده بردارند دیگر کـه حجـیض را بـه قـوت

فرود آرد مر پودینه کوهی هر واحد چهار درم مویز منقی بست ردم سداب تازه چهل درم ابهل پـنج درم کوفتـه بـه

زهرهٔ گاو نر سرشته استعمال نمایند و دیگر زهرهٔ گاو نر شونیز هر واحد دو ثلث درم فرفیون مـازریون جاوشـیر هـر

واحد سه درم به صوف استعمال نمایند دیگر عصارهٔ قثاءالحمار نه قیراط به زهرهٔ گاو نر آمیخته استعمال نایند دیگـر

برای زنی که حیض او بند شود و گمان حمل آن گردد پس اگر حامله باشد جنین را نفع کند و اگـر حاملـه نباشـد

حیض ا فرود آرد جندبیدستر انیسون تخم کرفس هر واحد یک درم کوفته بیخته با شراب ممزوج بنوشـانن و چـون

به جاوشیر و کندش و اظفارالطیب و عود میعهٔ خشک بخور سازند حیض را فرود آرد و گاهی تکمید مـی‌نماینـد بـه

طبیخ شبت و بابونه و اذخر و مرزنجوش و سلیخه و قسط و اکلیل الملک و کرنب و گندنا و سداب و. پودینه و شونیز

و کرفس و صعتر و حاا و قیصوم و قرومانا باید که مریضه را در این طبیخ بنشانند و گرم گرم در ابریق انداخته سر او

بسته ؟ ؟ نزد فرج بدارند به نوعی که بخار آب در فرج داخل شود و سرد نگردد بوعلی می‌نویسد که آن چـه متعلـق

به تسخین و تبرید و تولید خون و ترطیب بد نسبت و علاج اورام و علاج رتق و مانـدن آن از اصـول منکـرره معلـوم

است و احتباس حیض حادث از قسم رتق لاعلاج و از انسداد دهن رگ‌ها به سبب التجام قروح مایوس العلاج است و

علاج آنها اخراج خون است تا کثرت نماید و تنقیهٔ بدن و استعمال ریاضت و الحال ذکر معالجات مـدر حـیض مـی-

کنیم و او آن است که تحریک خون به سوی رحم نابد و ان را در مسام نافذ گرداند و مسام را بکشاید و ایـن چنـین

به ادویه در مفردات و ایضاً در قرابادین ذکر کرده‌ایم در این جا ارادهٔ ذکر تدابیر و مداومت که لائق-تر به ایـن مکـان

است می‌نماییم و تدبیر در این تحریک خون به قوت به سوی حیض است و آن چه این عمل کند فـصد رگ صـافن

در رگ پس عقب و فصد رگ زانو است و مابض از آن قوی‌تر بود و حجامت بر ساق و کعب و خصوصاً در زنان وفربـه

موافق‌تر است و گاهی به تکرار فصد صافن از پای دوم احتیاج شود و ادامت بستن اعـضای سـافله و کـذلک تـرک او

چند روز بعد از استعمال ادویهٔ مفتح مسام و مسهل رطوبات لزجه اگر سـببش رطوبـت باشـد پـس از آن اسـتعمال

ادویل خاص بارد دارد و این‌ها ملطف خون مفـتح سـدد انـد بعـضی از آن مـشروباتند مثـل پودینـه و طبـیخ او بـه

ماءالعسل و پاشیدهٔ او بر ماءالعسل و ابهل از این قوی‌تر است و مشکطرامشیع و ارچینی و ایـارج فیقـرا و سـکنبیج و جاوشیر و ثمر او و جند بیدستر و قرومانا و طبیخ راسن ئو طبیخ اشنان و طبیخ لوبیای سرخ و محدوث و اشـترغاز و تخم مرزنجوش و بعضی از آن حمولات اند مثل خریق سفد و تخم حنظل و میعل سائله و قنطوریون و صمغ زیتـون بری و جاوشیر و جندبیدستر و حلتیت و سکنبیج و قروماناً عصارهٔ افسنتین و گاهی فرفیون سـوده بـا پنبـه حمـول کنند و بر آن تا زمانی اندک به غیر افاط صبر نمایند و این حمول جیدالاثر است مرو پودینـه هـر واحـد چهـار درم ابهل هشت درم سداب خشک ده درم مویز منقی بست ردم به زهرهٔ بقر سرشته از آن فرزجات سازند و ایضاً بگیرنـد جندبیدستر و مر و مشک و به روغن بان بلوط ساخته بردارند و حمول روغن اقحوان مدر طمث است و آب شقائق و نسرین ایضاً اشنان فارسی و عاقرقرحا و شونیز و سداب و رطب و فرفیون مساوی باریک سائیده بـا بهـروز سرشـته و رجوف صوف که در روغن زنبق تر کرده باشند نهاده در داخل رحم حمول کنند و بعضی از آن مادات و کمادات انـد و تکمید به فاویه مدر حیض است و بعضی از آن بخورات‌اند به مثل خطـل تناهـذ کـه ایـن ادرار فـی الفـور کنـد و همچنین جاوشیر و حلتیت و سکنبیج و قروماناً و بعضی از آن آبزنات انداز ابی که اندر ان ملطفات مدر حـیض مثـل پودینه و سداب و مشکطرامشیع و مانند آن جوشانیده باشند صاحب کامل گوید که اگر احتباس بهسبب ورم یـا ؟ او باشد علاج ان نمایند و اگر به سبب غلظ خون باشد و حادث از خلط غلیظ یا از بودت مضیق عروق باشد مـداوای او بدانچه مسخن و ملطف و مفتح سدد و مرقق خون باشد باید کرد مثـل ان کـه تخـم کـرفس و انیـسون و بادیـان و پودینه کوهی و نهری باریک سائیده اندک از آن به اًلعسل یا اب نخود سیاه بخورند و اگر این ادویه جوشانیده اب او به ماءالعسل یا به آب نخود سیاه و ابی که ترمس به اندک مشکطرامشیع در آن جوشانیده باشند بنوشند نفع بخـشد و زن را در آبزن که اند آن آب کرفس و کرنب و بادیان و بابونه و سداب و برنجاسـف و ابهـل و گودینـه وماننـد آن جوشانیده باشند بنشانند و بر عانه و ناف با فاویه کماد نمایند و بهر آن که بقراط گفته که در ایـن بهـر ادرار حـیض منفعت عجیب است و این قول اوسیت که تکمید به فاویه جلب خون حیض کند و در مواضع کثیر نفع کند اگـر آن در سر گرانی پیدا نکند و این افاویه سنبل و دارچینی و لیخه و عود بلسان و حب آن و بسباسه و جـوز بـو و ابهـل و

قاقله و حمامه و قسط و نقاح اذخر و مانند آن است چون این همه یا به او بگیرند و ؟ کرده در ان مقدار اب که آن را

بپوشد بجوشانند و دو کیسهٔ صوف نهاده مکرر تکمید سرذه و عانه بدان نمایند و آن گرم باشد که ایـن ادرار حـیض

نماید و اگر آن فائده نکند و این دو استعما نمایند بگیرند مشکطرامـشیع و پوسـت سـلیخه هـر واحـد مثقـال تخـم

کرفس بادیان انسون زیره سیاه هر واحد یک نیم درم جند بیدسیتر و قنه هر واحد نیم مثقال باریک بسایند و قنه را

در آبی که اندر آن ترمس و ابهل جوشانیده باشند حل سازند و همه را مخلوط کرده حـب سـازند و یـک مثقـال بـر

ناشتا بخورند و عقب او آبی که در آن ترمس و لوبیای سرخ جوشانیده باشند اندک عسل حل کـرده بنوشـند و ایـن

سفوف آن را نافع است بادیان تخم کرفس انیسون تخم کرفس کوهی قرومانا مساوی باریک سائیده دو درم به شراب

کهنه بخورند و اگر وحمرثا نیم مثقال در آب لوبیای سوخ و زیره مالیده بنوشند ادرار حیض کند و این حب دیگر نیز

مدر حیض است حب الغار و بهروزه هر واحد یک جزو ابهل مشکطرامشیع هر واحد نیم جزو باریک سائیده با بهـروز

سرشته حب‌ها سازند شربت یک مثقال تا دو درم و بعد آن ماءالعسل بنوشند و این معجون ادرار حیض کند بگیرنـد

قسط و ریوند چینی و حماما و حرمل و سلیخه و مشکطرامشیع هر واحد یک جزو ابهل نیم جزو همه را سـائیده بـه

عسل کف گرفته بـسرشند شـربتی یـک مثقـال بـه آب لوبیـای سـرخ و ایـن معجـون دیگـر آن را نـافع اسـارون و

مشکطرامشیع و ابهل هر واحد دو درم انیسون و فطراسالیون و تخم کرفس و نانخواه و حرمل هر واحد سه درم میعهٔ

سائله یک نیم درم سکنبیج و اشق و جاوشیر هر واحد دو درم صموغ را به آب سداب و آب پودینهٔ نهری تر کننـد و

ادویهٔ خشک را باریک بسایند و همه را به عسل کف گرفته بسرشند شربتی از آن دو درم به شراب کهنـه و اگـر زن

اندک میسوسن با شراب بخورد ادرار حیض کند و با وجود این همه نگاه باید کرد پس اگر احتباس حـیض از سـدرهٔ

حادث از خلط غلیظ لزج باشد این ماءالاصول بدهند بگیرند پوست بیخ کرفس پوست بیخ بادیان فقاح اذخـر راسـن

قسط مشکطرامشیع هر واحد سه درم بیخ اذخر چار درم مـصطکی سـنبل‌الطیـب هـر واحـد یـک نـیم درم حمامـا

دارچینی سلیخه حب بلسان و عود آن هرواحد دو درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند تا به یک رطل آید صـاف

کرده هر روز چهل درم از آن با یک مثقال و حمرثا و یک درم روغن بادام تلخ بنوشند و اگر از این فائده نشود حـب

منتن بدهند پس بعض ایارجات کبارو قوی‌تر در فعل اندر این باب ایارج لوغاذیاست چون چهار درم از آن به آب مطبوخ زیرهٔ سیاه پودینهٔ نهری و مشکطرامشیع آمیزند و با وجود این که ذکر کردیم فرزجات نافعهٔ این استعمال کنند. فرزجهٔ نافع بگیرند آب سداب و آب پودینه نهری و در آن صوف تر کرده در ابهل و مشکطرامشیع و حرمل باریک سوه الوده زن بردارد دیگر بگیرند صوف در آبی که اندر آن افسنتین ترمس و سداب جوشانیده اندک قنه و میعهٔ سائله گداخته باشند آغشته بردارند و همچنین اگر مقل در هاون به آب سداب پودینه بسایند و در آن صوف تر کرده به اندک زراوند طویل طوث سازند نافع بود دیگر جندبیدستر نیم مثقال مشک دو حبه به روغن زنبق حل کرده پارهٔ صوف در آن آلوده بردارند و دیگر مرو پودینه ابهل و سداب خشک هر واحد یک جزو پوست حنظل و کندش هر واحد نیم جزو همه را باریک سائیده به آب پودینه یا آب سداب حل کرده و در آن صوف آلوده حمول کنند و دیگر بگیرند زهرهٔ نر گاو و در روغن بلسان حل کرده در آن صوف فرو برده بردارند و اگر زهرهٔ نر گاو گرفته اندر آن پارهٔ صوف تر کرده در خربق سیاه و شحم حنظل و ترمس و ابهل و افسنتین باریک سوده آلوده بردارند و ادرار حیض نفع کند و اگر قنه و جندبیدستر و مرو و ابهل مساوی به زهرهٔ نر گاو و آب سداب حل کرده به صوفهٔ آلوده بردارند به سرعت ادرار حیض کند بخور مدر طمث جاوشیر و کندش و غیره اجزا که در قول مسیحی گذشت به هر واحد یا جمیع آن بخور کنند به نحوی که مجمر زیر ظرف سوراخ دار نهند و عورت بر آن نشیند تا بخار آن به رحم برسد دیگر حرمل و شونیز و مقل و علک البطم مساوی به نفط سرشته حب مثل نخود سازند و وقت حاجت زیر آن بخور کنند و اگر به حقنه‌های مخصوص این حقنه قبل نمایند نفع کند و ادرار حیض نماید حقنه بیخ اذخر و فقاح او و مشکطرامشیع و ابهل و ترمس و سداب خشک و پودینهٔ نهری هر واحد پنج درم همه را در دو رطل آب بپزند تا نیم رطل بماند و از آن ربع رطل و روغن سوسن و روغن ناردین هر واحد نیم اوقیه گرفته مشک و عنبر هر واحد نیم دانگ جندبیدستر و زعفران هر واحد یک دانگ در آن گداخته نیم گرم حقنه کنند که به سرعت ادرار حیض نماید و اگر زن به روغن بان و روغن خلوق به اندک راسن و عنبر حقنه کند نفع کند و گاهی در احتباس حیض به فرزجهٔ معمول از اشنان فارسی و عاقرقرحا و شونیز و ابهل باریک سوده به آب سداب آمیخته به صوف

آلوده انتفاع یابد و اگر این به روغن یاسمین و اندک روغن ناردین آمیخته حقنه کنند نفع بخشد و باید که چیزی از حقنجات و فرزجات بعد دخول حمام استعمال نکنند و گاهی در احتباس حیض فصد صافن و حجامت بر ساقین لاسیما برای زنی که ادرار سبب احتباس طمث جریان خون او منحزین باشد نفع کند و اما آنجا که احتباس حیض به سبب اندمال قرحه بود تزرودهن دهن رگ‌هایی که از آن حیض جاری می‌شود و ازالهٔ آن دشوار است و آنچه استعمال او در این سزاوار بود فرزجات ملینهٔ متخذ از شحوم ماکیان و بط و مغز ساق بقر در روغن بنفشه و پیه خوک و مانند آن است و حقنه بدین اشیا پس علاج احتباس چون از قبیل رحم باشد همین اشیا بود و اما هر گاه احتباس به سبب علت در جمیع بدن باشد مثل حمیات و رداءت مزاج یا به سبب علت در بعض اعضا مثل سدهٔ کبد یا علتی در معده یا طحال یا در غیر آن از اعضا پس شفای او به علاج این امراض و استیصال آنها باشد به نحوی که در ابواب آن‌ها مذکور شد و اما هر گاه احتباس حیض به سبب فربهی بدن مفرط باشد در علاج آن مهزلات بدن که در مقام او مذکور می‌گردد استعمال نمایند مثل ریاضت قوی کثیر و روزه داشتن و تقلیل غذا و تلطیف آن و استعمال ادویهٔ مسهل بلغم بعده ادویهٔ مدر حیض از فرزجات و اضمده و حقنه‌ها و غیر آنها جرجانی و ایلاقی می-نویسند آن را که سبب حبس حیض و قلت خروج آن فربهی یا افراط یا غلظ خون و سردی مزاج بود اول بدن را از مادهٔ غلیظ بقی و مسهل پاک کنند و به ادویهٔ مفتح مسخن تکمید کنند و خون را به سوی مجاری حیض کشند و طریق این بعد تکمید فصد صافن کنند و مابض کشادن است و حجامت بر ساق زن فربه را و حجامت یک روز بر یک ساق کنند و دیگر روز بر دیگر ساق و گاهی رگ صافن و گاهی مابض دوباره از پای دیگر کشایند و از این ران تاشتالنگ هر روز ببندند و به عصابهٔ لطیف خاصته در آن هفته که وقت عادت حیض آمدن بوده باشد و ادویهٔ مفتحه و ملطفه و مسخنه بخورند و در طبیخ آن نشینند و از آن ضماد سازند و آن ادویه این است قرومانا و کرفس و حاشا و زراوند و حلتیت و دوقو و جاوشیر و جوز و سداب و زیره و فوه و میعهٔ خشک و افسنتین و بیخ لوف و مرو باقی همان است که در قول مسیحی گذشت جمله این ادویه با بعضی که حاضر باشد کوفته بیخته از یک مثقال تا دو مثقال به ماءالعسل یا طبیخ فوه بدهند حیض بسته را بکشاید و طبیخ ابهل و پودینه و مشکطرامشیع و نخود سیاه و

تخم مرزنجوش هر واحد با عسل مفتح حیض است و دارچینی چون سرمه سوده در پشم پاره که به شـراب انگـوری تر کرده باشند آلوده بردارند که حیض بکشاید لیکن اگر صاحب مرض را صداع باشد هیچ از این نوع استعمال نبایـد کرد و اگر شبت و بابونه و اذخر و غیره ادویهٔ آبزن که در قول مسیحی مـذکور شـد همـه را بعـضی از آن در آفتابـه بپزند و مریضه بر کرسی نشسته و انبوبه در دهن آفتابه نهاده و سر آن در فرج کند تا بخـار بـدان رسـد و چندانکـه تواند صبر کند سود دارد و. صاحب صداع را این تدبیر نیز نشاید کرد و اگر خواهند که در این آب نشینند روا باشد و اگر اسفنج یا پنبه بدان آب تر کرده بردارند سود دهد و ایارج فیقرا دادن سود دارد و لوبیای سرخ و کنجد سیاه هـر یک مشت و فوه و سلیخه و قرفه هر یک سه درم هر شب در آب تـر کـرده هـر صـبح آب آن بدهنـد و یـک رطـل بغدادی خرما و سه کف حلبه و یک کف فوه بپزند و بپالایند و سه اوقیه از این مطبوخ و یک نیم اوقیه آب سداب تر آمیخته دهند و نزدیک من تبخیر به شحم حنظل تنها از ادویاَ بخور دیگر صواب‌تر است بهر آن که او را بوئی نیست که صداع آرد ثابت‌بن قره می‌گوید زنی را از هفت سال احتباس تو و بدین شیاف کشاده شد نسخهٔ او همـان حمـول جید است که در قول بوعلی گذشت و بورهٔ ارمنی و مویز منقی و اشنان هر یک چار درم شونیز یک درم مـر دو درم انجیر خشک در شراب تر کرده هشت درم همه را بکوبند و شیاف سازند و دیگـر نـسخه‌هـای مـشروبات و فرزجـات همان است که در قول مسیحی و. بوعلی مسطور شد و آن را که به سبب احتباس حیض لاغری و خشکی و بـاریکی و تنگی رگ‌ها بود بنگرند اگر حرارت باشد سکنجبین ساده و کشکاب با روغن بادام دهند و تدابیر مرطبـه نماینـد و آبزن کنند و روغن بنفشه و روغن مغز تخم کدو و روغن بادام بمالند و طعام‌ها از مرغ فربـه و پیـه بـط و اسـفاناخ و ماهی تازه و مانند آن فرمایند و از بن ران تا به قدم ماند و هر چه در علاج قلت شیر مذکور شد در اینجا به کار برند اگر با لاغری و خشکی مزاج بود بارد بود اول تعدیل مزاج به علاج دق الشیخوخت نمایند و پای از بن ران تا به قـدم بمالند و از شیافات مذکوره آن چه لائق‌تر بود به کار برند و آن را که به سبب ریاضت و تعب بـود آسـایش و خـواب فرمایند و تدابیر معتدل نکنند و آن را که سبب ضعف جگر بود و قلت خون علاجش از امراض جگر اخذ کننـد و آن را که سبب قلت خون و امراض بود که سابق از آن بوده باشد تدبیر او به تدبیر نافهین کند و آن را که سبب احتباس

حیض رستن گوشت فزونی و اندمال جراحت قرحه بود صواب آن است که بدن را از اخلاط زائد بـه ادویـهٔ مـسهل و فصد پاک نمایند و ریاضت به وقت و اندازهٔ آن بکار برند و طعام‌های معتدل خورند و آن را که سبب انقلاب رحم یـا اختناق بود علاج آنها مذکور شد ابن الیاس گوید که اگر احتباس حیض به سبب ورم رحم باشد و با ثقـل و وجـع و تپ بود فصد کنند و هر صبح جلاب از عناب ده عدد پرسیاوشان تخم کاسنی هر واحد سـه درم و از شـکر سـفید و ترنجبین هر یک ده درم بنوشانند و غذا ماءالعشیر یا مزورهٔ ماشن به شیرهٔ مغز بادام سـازند و یـا هـر صـباح شـربت بنفشه و ترنجبین هر واحد ده درم بدهند و اگر به سبب قلت خون باشد هر صبح شـربت سـیب و شـکر سـفید هـر واحد ده درم و مفرح و مقوی قلب و معده یک مثقال دهند و سکون اختیار نمایند و تـرک ریاضـت و تعـب کننـد و خواب و حمام معتدل و جلوس در مساکن معتدل الهوادتوسیع در غذا و تناول اغذیهٔ غلیظه مولد خون مثل هریـسه و عصیصه و لحوم فاصله و حلویات و حلوای گزر معمول به نشاسته و لبوب نافع و اگر به سبب غلظ خون یا به سبب سردی مضیق حجاری خون به سوی رحم باشد هر صبح جلاب از تخم کرفس و انیسون و بادیان و پودینهٔ حلبی هر واحد دو درم و از گلقند عسلی ده درم بنوشانند و غذا مزورهٔ نخود با شیرهٔ حب القرطم دهند و یا هر صبح جـلاب از پرسیاوشان و مشکطراشیع هر واحد سه درم از شکر سرخ ده درم بدهند و زن را در طبیخ اکلیل و شبت و دیگر کـه در قول صاحب کامل گذشت بنشانند و به فاویه که در همانجا مسطور شد بر ناف و عانه مکرر تکمید نمایند کـه آن ادرار طمث کند و یا این معجون بخورند که ادرار حیض بلا توقف نماید مشکطرامشیع قسط ریونـد چینـی اسـارون حماما حرمل جعده هر واحد سه درم بادیان تخم کرفس انیسون هر یک دو درم کوفته بیخته به عـسل کـف گرفتـه بسرشند شربت یک مثقال به آب لوبیای سرخ و اگر نباشد به آب نخود سیاه یا سرخ و این فرزجه مدر حـیض اسـت مر پودینه جبلی هر واحد چهار درم سداب شونیز هر واحد درم ترمس افسنتین روم هر واحد یک درم کوفته بیختـه به روغن سنبل و سداب سرشته بردارند و این فرزجه قوی‌تر از اول است پودینه جبلی ابهل سـداب خـشک پوسـت حنظل کندش هر واحد سه درم مشک دو حبه در روغن زنبق حل کرده استعمال نمایند و اگر به سبب فرط فربهـی مضیق مسالک فصد صافن و اخراج خون بسیار و استعمال ریاضت و تعب رجوع کنند و هر صـبح سـکنجبین بـسیار

ترش ده درم بنوشند و غذا مزورهٔ سکباج به غیر لحوم خورند و دیگر اغذیهٔ ترش تناول کنند و حمام بر ناشتا استعمال نمایند و در آن عرق آورند و در آفتاب گرم نشینند و به زنجبیل و عاقرقرحا و دیگر ادویهٔ بخور که در قول مسیحی گذشت هر واحد یک درم کوفته تبخیر نمایند و با جاوشیر و غیره که در قول صاحب کامل گذشت بخور کنند و اگر به سبب سوء مزاج کل بدن یا به سبب مرضی در طحال و مقعد باشد علاج آن اعضا و تقویت آنها نمایند ابوالحسن گوید که اگر احتباس حیض تابع فربهی بدن و کثرت شحم ضاعط عروق مانع جریان خون باشد گلقند عسلی و انیسون بخورانند و شراب بنوشانند و غذا نخوداب دهند و تکمید به عانه به دارچینی و سنبل‌الطیب و مشک به روغن بان کنند و اگر به سبب برد مزاج رحم یا سدهٔ خلط غلیظ باشد علاجش به تنقیه از ادویهٔ ملطفه مثل ایارج و سرب ادویهٔ ملطفه مثل قرص مراب طبیخ ابهل کنند و اگر مشکل گردد و مریضه را یک مثقال سداب یا طبیخ افسنتین یا شربت او یا آب لوبیا سکنجبین بزوری دهند و مر به اب افسنتین یا شراب آن حمول سازند و تبخیر به حقنه نمایند و در طبیخ کرفس و سداب و بادیان و پودینه نشانند و تکمید بر عانه به سنبل‌الطیب و سلیخه و جوز بوا نمایند و یا مقل کوفته در آب پخته در لسهٔ صوف نهاده و گرم گرم تکمید عانه کنند و یا در رحم اندک روغن به آن یا قطران چکانند و یا سداب به حمول کنند خضر گوید که اگر از غلظ خون به سبب برودت و کثرت مخالطت اخلاط غلیظ باشد طبیخ اصول که در آن تخم کرفس و کثوث و انیسون و بادیان باشد شربت اصول و مطبوخ فوه و مویز و بیخ کرفس و پوست بیخ کبر دهند و در طبیخ بابونه و حلیله و اکلیل الملک نشانند و آبی که در آن کرنب و شبت پخته باشند و گویند که سفوف حلبه ادرار حیض کند و قرص انبر باریس به شربت اصول نیکو است خصوصاً اگر به مشارکت جگر باشد همچنین ؟ به ماءالاصول و مشکطرامشیع و پودینه به عسل سرشته یا جوشانیده و آنچه از حرارت باشد نوشیدن آب کاسنی یا آب عنب‌الثعلب به شکر آن را نافع بود خصوصاً اگر به مشارکت کبد باشد و آنچه از یبس باشد روغن سوسن و روغن بابونه و روغن بادام نفع کند و اگر با حرارت بود روغن بنفشه و پیه ماکیان و بط مناسب بود و از اغذیهٔ آنچه ادرار حیض کند لوبیا است چون در آب تر کنند و آب او بنوشند و اگر آن را کرفس و اندک سداب و خردل بجوشانند و نخودآب به زیت چون نخود سیاه باشد و سفید نافع بود و طبیخ حلبه با

خرما نوشیدن و زنجبیل مربی و این دوای مرکب ادرار حیض کند چون از برودت یا آمیزش اخلاط غلیظ به خون باشد لوبیای سرخ حلبه هر واحد یک کف انیسون پنج درم به سداب خشک سه درم فوه پنج درم تخم حرمل پنج درم تخم کرفس هفت درم جوشانده صاف نموده یک درم سنجرینیا در آن حل کرده بنوشند ابن نوح گوید که فصد صافن و حجامت بر ساق کنند و محاجم بلاشرط بر عانه نهند و در آب شیرین نیم گرم بنشاند و اصول غار و بارز هر یک مثقال به ماءالعسل بخورانند و یا جاوشیر و افسنتین و پوست سلیخه مساوی خیسانده به آب پودینه نهری یا آب فوه بنوشانند و این دوا ادرا حیض کند و ایضاً مردان را که منی ایشان محتبس شده باشد نافع بود افسنتین و شیح رطب و ترمس و سداب خشک و رطب و انجیر مساوی همه را کوفته شراب میفتخ بر آن انداخته بسایند تا مثل مرهم گردد و زن هر روز دو درم تا سه روز بخورد و سه روز استراحت نماید و همچنین تا آنکه خون نازل شود و حمول او نیز سازد و مرو به آب بادیان و کرفس بنوشند و بیخ سوسن و آسمابخونی دو درم به ماءالعسل سه اوقیه بدهند و این شیاف قوی است عروق خبازی خشک کرده سه جزو زنگار یک جزو سائیده با پیه گاو بسرشند و با جند بیدستر و قطران به صوفه بردارند و بیخ سوسن آسمابخونی به آب گندنای نبطی حمول کنند و از ادویه مفردهٔ مدر حیض فوه صعتر خشک افسنتین حاشا و غیره آن است که در قول مسیحی گذشت و روغن جوز بست درم به آب سداب بنوشند و غذا شوربای لوبیا به قنابر و نخوداب که در آن سداب قطع کرده اندازند و این فرزجه قوی است انیسون قرومانا نانخواه بورق زراوند پودینه مساوی سوده به روغن ناردین بسرشند و در صوفه بردارند و این شیاف جالینوس قوی‌تر است خریق سیاه بیخ حنظل هر دو سوده به آب سرشته شیف دراز سازند و حمول کنند که این دال بر رطوبت پس خون بیرون آرد و بقراط گفته که اگر حیض زن متغیراللون باشد و بر یک حال و یک وقت نیاید این علامت آن است که او محتاج تنقیه است و ایضاً گفته که اگر زنی خون قی کند پس حیض آید قی‌الدم از آن منقطع شود و اگر خون حیض او منقطع گردد پس از بینی او خون برآید این علامت خیرست و ایضاً گفته که بخور به اظفارالطیب حالب خون زنان و نافع این است و لاسیما بسیار مگر در آن که در سردرد هیجان کند و ایضاً گفته که اگر زن نه حامله باشد و نه مرضعه و در پستان خود شیر یابد این دلیل آن است که خون حیض او منقطع شده و

جالینوس گوید که چون زن به طبع مرد منتقل گردد چیزی از اشیا ادارر حیض او نکند این حال زنانی را عارض می‌شود که شبیه به مردان باشند و رگ‌های ایشان فراخ و قلیل‌الدم بوند و ؟ گوید که اگر زن را عادت رعاف یا خون بواسیر باشد در احتباس حیض او و قلت آن باک نیست و ثابت گوید ادویهٔ که ادرار حیض کند در اکثر آن همه تجفیف منی کنند و بعض محدثین ذکر کرده‌اند که زنی آب سه برگهٔ مطبوخ هر روز ده استار تا سه روز نوشید بر ناشتا پس حیض او جاری شد خجندی گوید که اگر سببش غلظ خون یا سردی باشد دو روز قبل از وقت نوبت حجامت ساقین کنند بعده هر صبح طبیخ انیسون و تخم کرفس و مشکطرمشیع هر واحد یک درم با ده درم شکر بدهند و یا پرسیاوشان و بادیان و پودینه هر یک یک درم با ده درم گلقند عسلی بنوشانند و غذا نخوداب دهند و گویند که جلاب متخذ از عسل و روغن الیه و تخم ریحان ادرار طمث می‌کند و از نطولات به آبی که در آن قیصوم و اکلیل‌الملک و شبت و بادیان و تخم کرنب و ابهل و برگ سداب پخته باشند نطول کنند و بقرنفل و ادویهٔ دیگر که در قئل مسیحی گذشت هر آنچه از آن یافته شود بر ناف تکمید نمایند و این فرزجه ادرار حیض کند پودینهٔ جبلی مرمکی هر واحد یک مثقال تخم کرفس شونیز سداب هر واحد یک درم باریک سائیده به روغن سداب سرشته بردارند انطاکی گوید که اگر سوءمزاج باشد علاجش حجامت بر ساقین است و فصد صافن قریب نوبت است و جماع و آشامیدن مدرات و بهترین آن‌ها کرفس و کرویا و شلجم و گرز و ترب و پیاز و نخود است و اکلاً و شرباً و حمولاً و جلوساًدر طبیخ آنها و کذا فوه و کنجد به اندک از حلویات و از آنچه تسهیل حیض کند تغمیزودلک به روغن‌ها و شرب حلبه و تخم کاسنی و حمول حلتیت است میر عوض می‌نویسد آنجا که احتباس حیض به سبب سده بود که از خلط غلیظ در رحم افتد علامتش میلان خون رقیق با مغص است و ظهور کلف و داغ‌های سیاه و سرخ بر بدن و چهره و علاجش تفتیح به شربت اصول و معجون نجاح است و بعد از آن استعمال مدرات و ماءالاصول که در قول صاحب کامل گذشت بدهند و بعد از آن اگر حاحت افتد حب منتن و ایارج لوغاذیا و فرزجه‌ها و بخور که در قول مذکور مسطور شد به کار برند و این نقوع در ادرار حیض از مجربات امین‌الدوله است تخم خرپزه پنج مثقال تخم کرفس انیسون هر کدام دو مثقال همه را نیم کوفته در سه رطل آب بجوشانند و سه شبانه روز خیسانده هر روز

سی مثقال با روغن بادام شیرین یک مثقال بدهند و این مطبوخ در ادرار طمث از تجارب انطاکی است مـویز منقـی انجیر خشک هر کدام بست درم گل سرخ قسط شیرین فوه الصبغ هر کدام سه درم حلبه کرفس انیسون تخم انجره تخم کاسنی هر یک ده درم جوکوب نموده در ده چند آن آب بجوشانند چون ربع بماند صاف نموده به شکر شیرین ساخته بدهند و این فرزجه را نیز از اعمال خود شمرده اشق حلتیت جندبیدستر جوزبوا هر کدام یـک جـزو قرنفـل زعفران شحم حنظل هر کدام ربع جزو به عسل سرشته پارۀ صوف را به مقدار یک درم از آن آلوده و اگر احتباس به سبب پیه باشد که در مجاری سده پیدا کند علامتش درد پشت و ناف و ثقل بدن در ایام حیض و طهور خون اندک به غیر رفق است علاجش به مجملات و مدرات چون تخم کرفس و تخم کاسنی و حلبه و نانخواه و اسـارون و فـصد صافن و حجامت ساقین قبل از ایام ظهور خون به دو روز یا سه روز تکمید به افاویه کنند و استعمال مطبـوخ انجیـر که مذکور شد در اکثر اقسام این مرض سودمند است

کثرت طمث

یعنی افراط سیلان خون حیض و این عام است که در ایام حیض خون بسیار آید یا بعد انقضای آن سیلان خـون باقی بود و یا در غیر ایام معتاد حیض پدید آید و دوام نماید و این را استحاضه گویند بالجمله کثـرت آن گـاهی بـر سبیل دفع طبیعت بود که فضول روی از بدن بدان دفع شود و این محمود است اگر به کمال افـراط و سـیلان غیـر محتاج الیه نینجامد و گاهی بر سبیل مرض بود و این دو نوع است یکی آن که سـببش در رحـم باشـد و ایـن یـا از ضعف رحم و رگ‌های او به سبب سوء مزاجی بود و یا از قروح و اکله و بواسیر و حکه و شقاق رحـم و یـا از کـشادن دهن رگها و گسستن یا شگافتن رگ به سببی بدنی چون سوء مزاج حار یابس یا بارد یـابس یـا رطـب و یـا سـببی خارجی چون ضربه یا سقطه و مانند آن یا سوء ولادت و عسر آن یا به سبب شدت حمل باشد دوم آن که سببش در خون باشد و این یا از کثرت خون و خروج به قوت او بود و یا به سبب ثقل خون بر بدن ضعیف و اگر چـه خـون در کمیت و کیفیت خود از اعتدال تجاوز نکرد، باشد و یا رقت و لطافت خون به سبب حرارت و حدت آن یـا بـه سـبب کثرت ماهیت و رطوبت با آن که هرنزف خون به هر سبب که باشد ابتدا به قلت و رقت کند بعـد از آن بـه کثـرت و

غلظ شروع نماید و چندی بر آن استمرار کند و بعد فرود آید و کمتر و رقیق شود و بدان که چون نزف افـراط کنـد امراض بسیار تولد نماید مثل ضعف اشتها و ضعف هضم و تهج اطراف بدن و ؟ رنگ روی و گاهی به استقسا انجامد و گاهی کثرت خروج خون به ؟ صفرا ادا کند و حمیات صفراوی سـوزان و قـشعریرات عـارض شـود و بـه سـبب ایـن حرارت سقوط اشتها از ضعف معده به سبب فقدان خون زیاده شود و درد پشت عارض گردد و خون حیض به کثرت باران بسیار آید و حمل بیشتر ساقط شود طریق تشخیص اسباب این مرض اولاً علامـات مخـصوصهٔ قـروح و اکلـه و بواسیر و حکه و شقاق رحم که در موضع هر یک مسطور است دریافت نمایند پس علامت هر مرض که یافتـه شـود سببش همان مرض باشد و الاحال تقدم وقوع ضربه یا سقطه یا عسر ولادت بپرسند اگر اقرار آن کند سببش همـان باشد و اگر از این اسباب هیچ نباشد نگاه کنند اگر بدن قوی و رنگ به حال خود بـود و بـه زردی و سـفیدی متغیـر نشود از آن مضرتی در بدن و قوت ظاهر نشود بلکه بدن سبک شود و زن از اهل تنعم بـود کـه غـذا نیـک خـورد و محنت نکند سببش دفع طبیعت بود و اگر امتلای چهره و بدن و سرخی آن‌ها و پری رگ‌ها و دیگـر علامـات غلبـهٔ خون ظاهر بود و گاهی با وی درد بود و گاهی بی درد باشد و تا آن که ضعیف نشود بند نگردد سببش کثرت خـون باشد و اگر رنگ چهره متغیر گردد حال قوام و رنگ خون دریافت نمایند پس اگر خون رقیق و زرد و گرم و سـوزان آید و به سرعت خارج شود انقطاع خروج او کمتر باشد و گرمی و ضعف بدن و زردی رنگ چهره و شـدت تـشنگی و تلخی دهن بود سببش حرارت و حدت خون از صفرا باشد و اگر خون مائی و سفید بود و گرم و سـوزان نباشـد و از قابضات ضرر یابد و کثرت آب دهن و قلت عطش و کسل و سفیدی رنگ باشد و گاهی با وی تهیج رود چشم بـود و گاهی مریضه مثل حامله شود و گاهی دردی مثل درروزه ظاهر گردد و رطوبت لزج از آن برآید و گوشت مریضه نرم و آویخته بود سببش رقت خون از مادهٔ مائی و رطوبت باشد و اگر خون غلیظ و سیاه آید و با نکافت و خشکی بدن و قلت آب دهن بود دیگر آثار احتراق خون یافته شود سببش انفتاح عروق از غلبهٔ سودای محترقه باشـد و ایـضاً اگـر خلطی با خون آمیخته بود و آثار آن به خوبی دریافت نگردد باید که خلط غالب را از حمول کشانیدن پارچه و رؤیت رنگ آن به نحوی که در تشخیص اقسام سوء مزاج رحم مسطور شد دریافت نمایند و سحنه و چهرهٔ مریضه و تدابیر

سابق نیز بر غلبه هر خلط دلالت کند و اگر خون صاف آید و بی درد بود و از غثیان و صداع خالی نباشد سببش ضعف رحم و کشادن رگ‌های آن باشد بعده بر علامات اقسام سوء مزاج رحم که در آغاز امراض رحم مذکور شد نظر کنند آثار سوء مزاج که یافته شود سبب ضعف رحم همان باشد پس اگر خون سیاه درآید از اورده باشد و اگر سرخ-تر و گرم‌تر و درخشان‌تر بود از شریان باشد علاج اگر از دفع طبیعت و کثرت خون باشد تا آن که ضعف در بدن و قوت و تغییر در رنگ ظاهر نشود به حبس آن نپردازند و چون به افراط انجامد فصد باسلیق نمایند و پستان محکم ببندند و محاجم ناری زیر پستان نهند و قرص کهربا و غیر آن که در علاج نفث الدم و بواسیر مذکور شد بدهند و شیاف از ادویهٔ حابس حیض مثل سرمه و گلنار و شب یمانی و تنکار و مازو و قشار کندره اقاقیا و آب مورد ساخته حمول نمایند و آبزن قابض به کار برند و اگر از حدت خون باشد سوای فصد همین تدبیر به عمل آرند و اشربه و ربوب قابضهٔ بارده مثل شربت انار و زرشک و حماض و ریباس و به و سیب بنوشانند و اقاقیا و صندل و گل سرخ و سماق و پوست انار و مورد بر عانه طلا کنند و شیاف کحل بردارند و اگر فائده نشود بعد نضج از مسهل صفرا تنقیه نمایند بعده بهر تسکین مبردات مثل آب برگ خرفه و بارتنگ با گل ارمنی و گلنار و قرص کهربا و غیر آن دهند و اگر از کثرت رطوبت باشد به دفعات قی کنانند و به مسهل بلغم و حب ایارج تنقیه کنند و اشربه و اغذیهٔ مجففه و آبزن و شیافات مناسب آن به کار برند و اگر از غلبهٔ سودا بود تنقیهٔ مسهل سودا و حب افتیمون یا ماءالجبن و سفوف لاجورد کنند و اگر مانعی نبود فصد باسلیق نیز بکشایند پس ادویهٔ حابسه مثل قرص گلنار و خشخاش با شیرهٔ خرفه و خشخاش و ریشهٔ انجبار هر یک هفت ماشه و شربت حب آلاس و گاو زبان استعمال نمایند و اگر سببش مرضی از امراض مذکوره باشد علاج آن مرض نمایند و بدانند هر گاه این مرض مزمن شود زائل نشود و چون با وی خفقان و غشی و سقوط یاقوت یار شود امر مشکل گردد و عرق عنبر در این وقت نفع عجیب بخشد و جمله حابسات که در علاج بواسیر و موی مذکور شد حابس طمس است و گاهی اسراف آن هلاک گرداند ذکر ادویهٔ مفرده و مرکبهٔ یونانیه که مفید اقسام کثرت حیض است نوشیدن آب فرنجمشک تازه یا آب طبیخ خشک آن یا عرق آن و کذا خاکستر بردی شرباً و حمولاً و حقنةً و کذا تعلیق بهمنی در پارچهٔ پشمینه سرخ بر مریضه و کذا حمول برگ

نیل و کذا تعلیق برگ اسبارشت نیم مثقال بر عانه و کذا خوردن بساط الراعی سه درم در بیضهٔ نیم برشت و کذا طلای سریش و همچندا و حنا و ؟ برداشتن آن تا نیم ساعت همچنین سه روز متواتر و کذا ذکر مرد آب شستهٔ آن آب را بی اطلاع زن نوشانیدن هر واحد در قطع خون حیض مجرب سویدی است و شرب آب مطبوخ برادهٔ چوب کنار و کذا طراثیث به شیر تازهٔ آهن تاب و کذا مغره یک مثقال در بیضهٔ نیم برشت و کذا مر نیم درم در آن و کذا آب کشنیز سبز سه درم به آب بارتنگ تازه و کذا آب به و کذا زمرد و کذا یاقوت و کذا مروارید دو درم و کذا زرشک با تخم کوفته تنها و به گِل ارمنی تا ده روز متواتر و کذا خرفه دو درم و. کذا زبرجد سدس مثقال و کذا پنیر مایهٔ اسپ و کذا گل شاموس یک درم و شرب و حمول پوست عدس و کذا خبث الحدید و کذا پست کنار بریان و کذا طراثیث و کذا طلق محلول به آب بارتنگ و کذا بیخ نیلوفر سفید و تخم او و کذا بیخ انجبار سه درم و کذا آب آهن تاب و کذا جماز نخل و کذا ؟ به و کذا مرجان سوده دو درم و کذا پنیر مایهٔ خرگوش و کذا برگ و خمر مغیلان و کذا حی العالم کذا آب بید و کذا نبل و کذا تخم انگور و کذا املج و کذا انفخهٔ خروف و کذا گل یاسمین خشک کرده و کذا عصفر و فرزجه پوست انار باریک سوده به آب پخته و کذا یبروج و کذا پشک بز کوهی به مثل او کندر برای مزمن و کذا ودع سوخته و کذا سنگ قبطی و کذا تخم نیلوفر هندی و کذا آب سرگین خر و کذا خبث الفضه و کذا سنگ سنباوج بر مس سبز سوده و کذا قسب قابض و پوست انار ترش و کذا اسرنج و کذا تخم حماض با چربی مرغابی و کذا پشک شتر و کندر و کذا قلقلدیس به آب گندنا و کذا خرنوب نبطی و کذا دخان قطران یا میعه یا کندر یا نفط یا طرفا و کذا زیتون سبز کوفته و کذا تانبول و ضماد عانه به دردی شراب سوخته و مورد و کذا جبسین به آب مورد و کذا حشیشیه الزجاج و کذا حنا قریش و کذا غرمی السمک به سرکه گداخته و حقنهٔ رحم به طبیخ بیخ لحیته التیس و کذا بارتنگ و دو درم درم مغره سه مرتبه و جلوس در طبیخ خرنوب شامی و کذا آب انار ترش معصور به شحم و مطبوخ و کذا جو مقشر بریان و برنج بریان و پست انار جمله پخته و استنجا بدان و اکل ثمر کنار و یا سماق و یا خرنوب تا ده روز متواتر هر روز سه مرتبه و یا بلوط یا بقلهٔ عنب الثعلب و یا سفرجل و یا بقلهٔ یمانی و یا قسب و یا بسرد و یا خرنوب نبطی و یا خشخاش تا بیست روز و دخان طرفه به قمع و کذا کبریت و کذا

سندروس و کذا عذبه و کذا سرگین ابن عرس و بخار سرکه بر سنگ آسیای گرم انداخته و تعلیق کهربا یک مثقال و کذا عقیق شربتی که بسیار سرخ نباشد و در آن خطوط سفید باریک بود و تخم آن و کذا سماق در صره بسته و کذا زمرد و کذا یاقوت و کذا مرجان و کذا بیخ سوسن هر واحد حابس خون حیض است دیگر زراقهٔ آب بارتنگ که در آن گل ارمنی حل کرده باشند کثیرالنفع است و آشامیدن آب برنج که در آن کندر حل کرده باشند و خوردن صدف سوخته و خرمهرهٔ سوخته مفرد مجموع مجرب سرهندی است و گویند اگر چرک بدن ادمی که در حمام جمع شود فرزجه سازند خون رحم ببندد و اگر پارچهٔ حیض سوخته حمول نمایند خون مفرط حیض و نفاس و بواسیر باز دارد و منع حمل کند و اگر بر زخم پاشند خون بند نماید و التحام او نماید و باقی ادویهٔ مفرده در مرکبات و اقوال حکما خواهد آمد دوائی که برای احتباس طمث مجرب است آملهٔ منقی یک توله ؟ یک توله شب در آب تر نمایند و صبح مالیده و صاف نموده شکر سفید یک توله اضافه کرده بنوشند ایضاً اگر با جراحت باشد قرص کهربا چار ماشه سوده با شربت انجبار یک دام سرشته اول بخورند و بالایش شرهٔ خرفه با نبات بنوشند و پوست انار گلنار سماق جفت بلوط زاج سفید کندر حب آلاس برابر سائیده به آب بارتنگ پخته زیر ناف ضماد نمایند ایضاً نسخهٔ علوی خان قرص کهربا سوده به یاقوتی بارد یا خمیرهٔ صندل سرشته اول بخورند و عقب آن شیرهٔ تخم خرفه شیرهٔ کشنیز خشک شیرهٔ صندل سفید شیرهٔ بیخ انجبار شیرهٔ بادیان خطائی هر یک یک مثقال در گلاب و عرق صندل هر واحد دوازده مثقال برآورده شربت سیب یا به داخل کرده بنوشند ایضاً که از مجربات حکیم علی است کهربا گل مختوم هر یک مثقال باریک سائیده با شیرهٔ خرفه بدهند هر صبح و شام چند روز متواتر و در نسخهٔ اتیس نیز داخل است ایضاً مجرب حکیم ممدوح فوفل طباشیرکات هندی پوست انار مساوی باریک سائیده از یک مثقال تا یک نیم مثقال به آب سرد بدهند دیگر اگر زنی را بعد اسقاط حمل افراط سیلان طمث به هم رسد و به هیچ دوا به نشود هر روز آب بارتنگ در فالوده پخته دهند که از مجربات حکیم موصوف است و اگر بعد چند روز باز عود کند فصد باسلیق کرده باز همین دوا دهند ایضاً اگر بعد سقوط کثرت حیض به هم رسد و به هیچ علاج چاق نشود بیخ انجبار اقاقیا نشاسته صمغ عربی بریان هر یک نه ماشه کوفته بیخته در آب مطبوخ برگ مورد که چهارم آب بماند صاف کرده در آن

قرص به قدر نه ماشه بسته هر روز نه ماشه با شیرهٔ تخم خرفه بریان خمیرهٔ صندل داخل کرده بخورانند و از زاج سفید مازو سوخته کندر گل ارمنی کزمازج هر یک چهار ماشه باریک سائیده قدری شال با پشم به آب آهن تاب از خانهٔ آهنگر طلبیده تر کرده بدان ادویه الوده فرزجه سازند و جفت بلوط کندر زاج گلنار پوست انار تخم مورد هر یک چار ماشه باریک سوده با سفیدی بیضهٔ مرغ یا در زردهٔ آن سرشته بر پارچهٔ کرپاس مالیده نیم گرم نموده بر کمر بندند که مجرب حکیم علوی خان است ایضاً بلیله مویز کشنیز خشک انار دانه هر واحد دو درم جوشانیده بنوشند که برای طمث حامله مجرب است ایضاً گل ارمنی کزمازج گل فوفل سنگ جراحت کوفته بیخته اول بخورند بعده شیرهٔ بارتنگ بنوشند دیگر که بعد درد رحم خون حیض به افراط آید دم الاخوین یک ماشه سوده به اطریفل صغیر یک توله سرشته همراه شیرهٔ بیخ انجبار چهار ماشه شیرهٔ تخم خرپزه شیرهٔ خارخسک هر یک شش ماشه نبات یک نیم توله سه چهار روز دهند ایضاً سفوف پکهان بید که در حبس خون حیض و بواسیر نیز معمول است پوست هلیلهٔ زرد به روغن گاو بریان کرده کهربا آمله رال نشاسته بریان پکهان بید هر یک پنج ماشه لک مغسول مرجان ریوند چینی تخم حماض زعفران هر یک چهار ماشه صدف سوخته یک توله عود خام گلنار فارسی صمغ عربی بریان اقاقیا حب آلاس طباشیر گل سرخ گل ارمنی حضض مکی هر یک ماشه دم الاخوین زرشک هر یک دو ماشه کندر بیخ انجبار مرمکی هر یک نیم ماشه کوفته بیخته سفوف سازند و یا با عسل معجون کنند و به قدر مناسب خورده بالایش گل خطمی سه ماشه جوشانیده شیرهٔ خارخسک شش ماشه شیرهٔ بیخ انجبار شیرهٔ تال مکهانه هر یک چهار ماشه خمیرهٔ صندل یک تله حل کرده بنوشند ایضاً بر جریان حیض از دو ماه بعد فصد قرص کهربا دهند اگر باز خون آید و سوزش بسیار و درد زیر ناف بود لعاب گل خطمی سفید سه ماشه آب برگ بارتنگ تازه ده توله شیرهٔ عناب پنج دانه شیرهٔ بیخ انجبار چار ماشه شیرهٔ مغز تخم هندوانه شیرهٔ تخم کاهو هر یک شش ماشه زهرمهره طباشیر یک یک ماشه سوده پاشیده بی شیرینی بدهند باز شیرهٔ کشنیز خشک چار ماشه عرق شاهتره دم الاخوین ماشه و یافوذا یک تله عوض آب بارتنگ و زهرمهره کنند باز قرص کهربا چار ماشه افزایند و به جهت آخر روز شیرهٔ تخم خرفه شش ماشه شیرهٔ بیخ انجبار چار ماشه لعاب ریشهٔ خطمی شش ماشه نبات یک نیم

توله بارتنگ چار ماشه پاشیده دهند و اگر گرمی زیاده شود لعاب گل خطمی لعاب بهدانه هر یک سه ماشه شیرۀ مغز تخم هندوانه شیرۀ تخم کاهو هر یک شش ماشه شیرۀ تخم خشخاش شیرۀ بیخ انجبار هریک چار ماشه ویاقوذا دو توله صمغ عربی طباشیر دم الخوین هر یک یک ماشه سوده پاشیده بدهند باز قرص کهربا چار ماشه به شربت و یاقوذا دو توله سرشته با شیرۀ مغز تخم هندوانه شش ماشه شیرۀ بیخ انجبار چار ماشه نبات یک توله کتیرا ماشه سوده پاشیده دهند و آخر روز دم الاخوین ماشه سوده به اطرفیل صغیر توله سرشته همراه عرق عنب الثعلب بخورانند آبزن که افراط حیض را بند کند اول قرص کهربا و رب حب آلاس بخورند و بعد از آن ثمرطرفا جوز السرو پوست انار نیم کوفته هر یک سه درم شب یمانی مازو نیم کوفته گلنار هر یک پنج درم گل سرخ برگ مورد هر یک ده درم در آب ده من بجوشانند تا پنج من بماند در ظرفی کرده اندر آن نشینند و همین آب را بر پشت ذهار چند مرتبه به تکرا ریزند و حجامت بی شرط زیر پستان به کار برند ایضاً که برای حبس کثرت طمث و برای بول الدم و حفظ جنین و زنان حامله که حیض آید و جهت سرعت انال از حدت منی مفید است گل سرخ برگ مورد و شب یمانی گلنار مازو و پوست انار جوزالسرد کزمازج اقاقیا ثمر طرفا عدس مسلم جفت بلوط خرنوب کشنیز لحیته التیس سماق عوسج کندر صندل سرخ کعک جاورس دم الاخوین از این ادویه طبیب هر چه مناسب بیند جوش داده آبزن نماید حب که نافع این مرض است مازو سبز کتیرا جند بیدستر افیون مساوی حب ساخته از نیم ماشه تا یک ماشه بدهند و از ماش و اقاقیا و مغاث و دم الاخوین بر عانه ضماد کنند و سفوف که در حبس خون حیض مجرب است صمغ عربی کتیرا مغز تخم کدو بیخ انجبار هر یک سه ماشه نشاسته گلنار دم الاخوین هر یک دو ماشه کوفته بیخته شش ماشه بخورند شربت که در این باب مجرب است برگ مورد حب آلاس هر واحد یک جزو کشنیز خشک نیم جزو و ابریشم گاو زبان هر واحد ربع جزو با شکر سه چند به قوام آرند شربتی تا چهار توله به آب سرد ضماد که مکرر به تجربه رسیده جنیانا سائیده هموزن آن حنا بیامیزند و در آب سرشته بر کف دست و پا ضماد نموده یک ساعت در تابش آفتاب نشینند حبس حیض و نفاس کند ایضاً ضماد علوی خان که مجرب است کندر گلنار مازو سبز اقاقیا سرمه بسد شب یمانی مساوی کوفته بیخته بر عانه ضماد کنند ایضاً که استحاضۀ حامله و غیر

حامله را معمول است گلنار بلوط جوزالسرو مازو سبز پوست انار کزمازج اقاقیا حب آلاس هر یک دو ماشه گل ارمنی چار ماشه کوفته بیخته در آب کوکنار سرشته زیرناف ضماد نمایند ایضاً عدس مقشر پوست انار ترش برگ مورد مازو مساوی کوفته بیخته به سرکه سرشته بر پشت و زهار ضماد کنند ایضاً ضمغ عربی گل ارمنی گل مختوم کهربا کندر مرو سنگ یمانی اقاقیا دم الخوین سائیده به آب بارتنگ سرشته ضماد نمایند طلا که افراط حیض بازدارد بلوط طباشیر هر یک یک درم اقاقیا گلنار صندلین هر یک سه درم گل ارمنی چهار درم گل سرخ عدس مقشر هر یک پنج درم کوفته بیخته به آب بر عانه و پشت طلا کنند فرزجه که در قطع خون حیض مجرب است صمغ عربی کافور هر یک یک درم گلنار سه درم کشنیز تازه هفت درم با لته بردارند ایضاً مجرب مازو سوخته دم الاخوین برگ مورد گل ارمنی گل سرخ مساوی از حریر گذرانیده پوست انار ترش نیمکوب کرده مهرا پخته قدری پشم را به آب او تر کرده به ادویهٔ مسحوقه آغشته بردارند ایضاً که در حبس خون و تقویت رحم آزموده است مومیایی صمغ عربی گل ارمنی هر واحد یک درم دم الاخوین دو درم باریک سوده به دستور پشم پاره در مطبوخ انار تر نموده آلوده بردارند ایضاً که در این باب قوی‌تر است برگ مورد مازو سوخته سرمه نشاسته هر یک پنج درم گل ارمنی سه درم زاج سوخته صمغ عربی هر یک دو درم به دستور لته را در آب مطبوخ پوست انار ترش تر کرده و به دوا آلوده استعمال نمایند و در حین استعمال اگر هر روز ثفل لک که زرگران زمورد گویند مثقالی کوفته با زردهٔ بیضه مرغ پخته تناول کنند تخلف نکند و مکر به تجربه رسیده ایضاً که معمول است پوست انار مازو سبز کاغذ سوخته کهربا گل ارمنی دم الاخوین سنگ جراحت گل ملتانی اقاقیا گلنار فارسی نرم کوفته بیخته در صره بسته زن در اندام نهانی بردارد و هر گاه افراط طمث با ضعف قلب و رحم باشد مفرح یاقوتی علوی خان بخورانند ذکر ادویهٔ مفرده و مرکبهٔ هندیه که نافع کثرت حیض است اگر ؟ گندمک آنوله سار نرم سوده با شیر گاو هر روز تا یک هفته بخورند حیض مفرط بازدارد و اگر سرگین خر خشک کرده در لته بسته بردارند فی‌الفور خون بند شود و نوشیدن آب برگ بانسه در این باب مجرب است و دمیدن خاکستر پشک بز در رحم و خوردن گل بابنی و نبات سفید برابر به قدر یک توله و کذا خاکستر بان چارپائی کهنه یا ؟ کهنه سوخته یا شکر برابر آمیخته یک کف دست به آب و کذا رال سوده با شکر

سفید سفوف کرده و کذا دانهٔ لاله و شکر را برابر سائیده به قدر کـف دسـت و کـذا مـازو سـوخته دو درم سـوده در ماست آمیخته و فرزجه زیره نصف بریان و نصف خام سوده به آب مطبوخ برنج سائهی هر واحد مجـرب اسـت دیگـر چراغ چرب کهنه در آتش اندازند تا آن که سرخ شود پس باریک سائیده و برابر آن لوده پنهانی سوده آمیزنـد و هـر روز هفت ماشه با غسالهٔ برنج سائهی بخورند حبس خون کند و کذا چهال کرا سائیده با شکر آمیخته هفت ماشه بـه آب خوردن نافع دیگر سریالا سوخته کف دست خوردن و کذا دودمهی خرد در سایه خشک کرده کوفته بیختـه هـر صبح کف دست خوردن و کذا اسگند کوفته بیخته با نبات به قدر توله به آب خوردن مفید و دیگر گـل ملتـانی نـیم پاو در آب تر نموده صبح آب صاف او نوشیدن و کذا کشنیز خشک یک کف دست جوش داده صاف نموده چنـد روز نوشیدن و کذا ریش برگز یک توله در نیم پاو آب شیره برآورده از نباشه شیرین کرده نوشـیدن نـافع دیگـر در غـذا خوردن گل کچنال و گوار سبزو ساگ خرفه و دال عدس و گل ختن بیخته با خشکهٔ برنج سرخ حابس خون حـیض است دیگر پشک بز خشک سائیده در پوئلی بسته بردارند و اگر قدری کندر بیامیزند قوی‌تر گردد و کذا ناسـپال بـه قدر یک توله جوش داده سه روز نوشیدن مفید است ایضاً سفوف غله که حابس خون حیض است عدس شافل یعنی ارهر نخود ماش هندی هر یک دو توله برنج سائهی یک توله همه را سوخته باریک سائیده یک کـف دسـت بخورنـد ایضاً نخود سوخته تج ؟ مساوی شکر برابر خوراک کف دست و کذا سنگ جراحت و گیـرو مـساوی سـفوف سـاخته شش ماشه صبح به آب خوردن ایضاً گوند ببول بریان گیرو مساوی سائیده هر صبح دو مثقال خوردن و کذا کونپل ؟ هفت عدد فلفل گرد هفت عدد در آب شیر برآورده نوشیدن نافع دوائی که استحاضه را مجرب اسـت خرمـا رسـوت تال مکهانه ؟ ؟ هر چهار برابر کوفته بیخته هر صبح نیم توله یا چهار ماشه شکر آمیخته به آب بـرنج بخورنـد دیگـر بیخ کنکهی و یا بیخ کهرنی و بیخ چولائی هر یک دو درم با ده درم آب برنج سائهی سـه هفتـه نهـار بخـورد افـراط حیض بازدارد ایضاً سفوف از تکملهٔ هندی که مفید است سنگ جراحت دو دام گوند چنیا یک دام مائین خـرد نـیم دام نبات دو دام سفوف ساخته یک کف دست با یک پاو شیر گاو تازه بخورند و دو سه روز نفع دهد ایضاً تخـم تمـر هندی بریان لوده پئهانی آرد بنوماش بریان چهال کناراشتی هر یک چهار درم مائین خرد مائین کـلان هـر یـک دو

درم شکر تری برابر همه ایضاً که مفید است سنگ جراحت مازو سبز کته سفید مائین هر یک دو ماشه سفوف کرده بخورند مجرب است ایضاً سفوف که برای حبس ادرار حیض معمول است تال مکهانه بریـان کراچهـال کهربـا انـیس گیرد مازو سبز مائین کلان لوده پئهانی رسوت مساوی شکر برابر کوفته بیخته دو مثقال به آب سـرد بخورنـد و اگـر سنگ جراحت گوند چنیا کاکراسنگی افزایند نیز قوی‌تر گردد ایضاً برای حامله که خون حیض آید گل نیلـوفر اصـل السوس لوه پئهانی آمله صندل سوده کات سفید تال مکهانه بریان هر یک دو جزو طباشیر یک جزو خوراک تـا یـک توله به آب برنج سائهی ایضاً که حیض مفرط و خون بواسیر و اسهال و دموی بازدارد سپیاری چهالیهٔ سوخته دو درم یک دو درم رال یک نیم درم باریک سائیده شش ماشه وقت خلو معده بخورند ایضاً حـابس خـون حـیض ملئهـی و اوجلاچندن و لوده پئهانی هم وزن سوده به آب زده بخورند ایضاً سفوف هندی که خون حـیض و بواسـیر و شـکم و سیلان رطوبت از رحم بازدارد و ممسک است مغز خستهٔ جامن مغز خستهٔ انبـه بـا پوسـت وخـت هـر دو و پوسـت دهاک رسوت موچرس سپستان لحیته‌التیس موتهه بیل گری لوده گیروکاپپهل صندل سرخ مـازو کزمـازج دهمایـه گل دهاوه ؟ چهال کورا برابر سائیده هم وزن آن شکر سفید آمیخته دو درم به آب شسته بـرنج بخـورد و در نـسخهٔ دیگر هتاجوری فلفل گرد و زنجبیل نیز داخل است ایضاً برای افراط طمث تخم تمر هندی سه توله تمر بکـاین سـه توله نبات سفید شش توله سفوف ساخته بخورند و مائین و سیراکسیس و سیتاسپاری و سنگ جراحت و موچرس و پوست انار ترش جوش داده لته بان تر کرده بردارند و نیز از این آب استنجا کنند ایضاً قرص که افراط حیض بازدارد گیرو رسوت صمغ عربی رال هر واحد یک ماشه فوفل چهار ماشه به آب قرص بندند و به قدر دو سه ماشه بخورند و گیرو تنها از دو ماشه خوردن و به تدریج تا یک درم رسانیدن بسیار مفیـد اسـت غـذا مـرغن خورنـد ایـضاً معجـون مسمی بسپاری پاک برای دفع خون و رطوبت فرج نافع است سپاری چکنی پاو آثار کوفته بیخته در شـیر گـاو پـنج آثار به آتش نرم بجوشانند تا مهرا شود پس شکر نیم آثار انداخته به قوام آرند و فرود آورده مائین خرد مائین کـلان هر یک دو نیم دام پخته گل سپاری گل دهاوه هر یک پنج دام پخته گوند چنیـا نـیم پـاو باریـک سـوده از پارچـه گذرانیده آمیزند از یک دام تا دو سه دام بخورند اقوال حذاق عیسی گویـد کـه نـزف دم حـیض اگـر از ضـعف آلات

حابسه بود معالجه به تقویت آنها از اغذیه و اشربه و ضمادات و حمولات قابضه باید کرد و اگر از حدت خون و لطافت آن باشد به اشیای مسکن و مغلظ و لزج علاج کنند و اگر از کثرت خون باشد نظر کنند اگر خون مختلط بـه خلـط دیگر بود فصد استعمال کنند و اگر خلط دیگر بر خون غالب باشد ابتدا به تنقیهٔ بدن از آن خلـط نماینـد بعـد از آن ادویه که برای انفجار دم نیکو است و آن ادویه‌ای است که تبرید و قبض کند مثل گل سرخ و عدس مقـشر و آس و عنب الثعلب و بارتنگ سماق و عصی‌الراعی و گلنار و جفت بلوط و مازو و اقاقیا و پوست انار و شب و عصارهٔ لحیتـه-التیس و این همه اگر بنوشند و یا در آب و شراب قابض بجوشانند و اندر آن نشینند و یا به صوف حمول کنند یا بـه طریق ضماد استعمال نمایند نزف الدم را حبس کند و ایضاً نزف الدم را ادویه‌ای که کشادن عـوق را سـودمند اسـت مثل صبر و کهربا و مرو زعفران و حضض و ماسیثا و نشاسته و سفیداب و مرداسنگ و قلقطار و گل مختوم و ارمنـی نفع می‌کند و آن چه از این قوی‌تر است مازو سوخته در سرکه سرد کرده و کاغذ سوخته و صـدف سـوخته و شـاخ گوزن سوخته است و این دوا در حبس حیض قوی است شادنج دم الاخوین کهربا بسد شب یمانی گلنار گل ارمنـی گل مختوم تخم خرفه مساوی کوفته بیخته دو درم به آب سماق یا به آب سرمه کوفته یک شبانه‌روز تر کرده یـا بـه آب بارتنگ بدهد دیگر زاج اساکفه و کاغذ سوخته و جفت بلوط مساوی کوفته بیخته به آب مورد تازه سرشته حب-ها سازند چند حب از آن بخورند و ایضاً به صوفه حمول کنند و در رحم به آب عصی الراعی و یا طبیخ پوست انار و برگ آس و پوست سرو و مازو و گلنار و گل سرخ و آب بارتنگ هفت وقیه حقنه کنند و اگر ؟ انفتاح یا انشقاق یکـی از آلات کبار باشد به آب باتنگ اقاقیا و گلنار و عصارهٔ لحیته‌التیس و ماو خام و زاج مخلوط و اگر مرض یکی از آلات صغار باشد به آب باتنگ صبر و گل مختوم آمیختن کفایت کند ایضاً ضمادات که بر کنج ران و پشت نهند مثـل آن که از ؟ و پوست انار و بلوط و برگ عوسج و برگ درخت مصطکی و گلنار و اقاقیا و لحیتـه للتـیس و مـازو و لادن و رامک و ملج و جفت بلوط حب بسازند نفع کند ایضاً فرزجات معمول از اقاقیا و لحیته التیس و قشار کندر و کهربا و جفت و زاج و مرو سوخته و لادن و دم الاخوین و مازو و عوسج و کافور رامک و کاغذ سوخته و شب نافع بود و ایـضاً فرزجه از اقاقیا و لحیته التیس و قشار کندر و سفیداب و گلنار به آب آس سرشته سوده دهد و ایضاً اگر اسفنج را در

زفت رطب آلوده بسوزند و خاکستر او به سرکه و آب مورد تازه آمیخته به پارهٔ پشم بردارند مفید گردد و این فرزجه حبس انفجار خون از رحم کند مازو خام شب یمانی اقاقیا دقاق کندر کوفته بیخته به آب آس سرشته بردارند فرزجه حابس خون شاخ گوزن سوخته کاغذ سوخته رامک الک مغسول صندل سفید شب یمانی خزف نوحضض مازو سوخته دم الاخوین قلقدیس سماق سرمه در زیت بریان شادنج اسفنج سوخته به سرکه سرد کرده صدف سوخته قشار کندر مساوی به آب سماق و به آب بارتنگ یا آب عصی‌الراعی سرشته استعمال کنند دیگر افیون پارچهٔ کتان سوخته شب یمانی به سرکه یا آب بارتنگ سرشته به عمل آرند دیگر کاغذ سوخته اقاقیا گلنار عصارهٔ لحیته‌التیس گل سرخ مازو حضض پارچهٔ کتان سوخته مساوی کوفته بیخته به آب آس سرشته استعمال نمایند دیگر اقاقیا کافور رامک لادن گل مختوم افیون مساوی کوفته به آب مورد سرشته به کار برند دیگر آب قرظ رامک کافور لادن به آب برگ عوسج یا به آب شوک تازه آمیزند و دیگر سرمه سوده گلنار جفت بلوط سائیده به آب آس رطب جمع کرده به صوفه بردارند و پس اگر این اشیا استعمال کنند و مرض تسکین نیابد زیر پستان محجمهٔ کثیر ناری نهند ابن سینا می‌نویسد که نزف الدم حادث بر سبیل دفع طبیعت و حادث از امتلا و ثقل خون بر بدن را حبس نباید کرد تا آن که خوف ضعف گردد و گاهی فصد غنی کند از انتظار این به سبب دفع کردن آن امتلا را و جذب ماده به سوی خلاف و چون سببش حدت صفراوی باشد تنقیهٔ صفرا کنند و خصوصاً به مثل شاهتره و هلیله بهر آن که در این قوت قابضه است و اگر سببش ماهیت باشد فرود آوردن و جذب کردن او به سوی خلاف کنند و صمغ عربی و کتیرا بخورانند و اگر سببش ضعف رحم باشد به ادویهٔ قابضه ادویهٔ مقویه به عطریت و خاصیت جمع کنند و اگر سببش قروح باشد معالجهٔ به ادویهٔ مرکبه از مغزیه و قابضه و مخدره نمایند و معالجهٔ به علاج بواسیر کنند و و تخم کتان به آب گرم و باید که رعایت اوقات راحت نمایند اگر در آن جا ادوار باشد آن وقت علاج کنند و در اوقات ادوار اعتماد بر تسکین نمایند و چون نزف افراط کند باید که دست‌ها از بیخ عضد و پای‌ها از بیخ ران نزد کنج ران بربندند و بعده محاجم بر اسفل پستان نهند و امتصاص نمایند و محاجم بزرگ اختیار کنند که آن حبس نفس در حال می‌کند بعده به سائر علاج پردازند و گاهی حبس نزف الدم وضع محاجم بر مابین در کین نماید و باید

که مریضه نزف به مثل زردهٔ بیضهٔ نیم برشت و بهر غذای سریع الهضم مقوی تغذیه کند گاهی احتیاج غذا به ماءاللحم قوی افتد که به سماق ترش کنند و اما کباب و گوشت بریان به مصالح خوشبو از لحم جیدلابد است و همچنین احبصل مطبه از سویق و نشاسته و شراب نو غلیظ شیرین اندک دهند و از رقیق کهنه اجتناب نمایند و گاهی بینند عسل تازه آن را موافق گرداند اما ادویهٔ مشترکه و خصوصاً برای نزف حاد حار بارتنگ بهترین ان‌ها است بلکه نظیر او نیست و بساست که قطع نزف شرباً و رزقاً نماید و در آن مزمن و غیر مزمن را نفع دهد و ایضاً شربی که و استعمال کافور شرباً و حمولاً و از چیزی که این را نف می‌کند شیر آهن تاب است و در آن خبث الحدید باشد و خوب پخته به بعض قوابض هر روز سه اوقیه بنوشند و رب ترشی ترنج خیلی نیکو است و همچنین صمغ عربی و بزر کتان و کتیرا به آب گرم قرص طباسیر کافوری آن را بسیار نافع است و قرص گلنار نیز و این دوا بالغ النفع است مومیایی و گل مختوم و گل ارمنی و شب و مازو و دم الاخوین مساوی از جمله وزن یک درم بگیرند و کافور دو حبه و مشک یک دانگ و در یک اوقیه شربت حب آلاس حل کرده بدهند و ایضاً اقاقیا و گلنار مازو عصارهٔ لحیته‌التیس و شادنج و سماق و منقی و کندر ومرو افیون با سرکهٔ تند بسرشند و شربتی نیم درم و ایضاً زاج کفش گران و جفت بلوط و مرو کندر و افیون برابر حب ساخته به قدر یک درم بخورند که بسیار نیکو است و ایضاً ودع سوخته دو درم به آب سماق و بهی یا ملخ بخورند و اغذیهٔ ایشان قبل از آن که محتاج ؟ قوت شوند هلام و قریص و مصوص و از لحوم جدی و طائر کوهی و مطبخات و عدسیات ترش است و سرد کرده بخورند و از هر طعام حار بالفعل و بالقوه اجتناب نمایند و از حمولات مشترکه حمولاتی است که از مرواسنگ و زاج و گلنار و گل مختوم و ارمنی و سرمه و غیر آن بسازند و این نسخه بعید است بگیرند قلقطار و اقاقیا و سرمه و قشار و کندر و از آن قرص سازند و پس بگیرند از آن یک مثقال و از گل ارمنی و صمغ عربی و کهربا هر واحد مثقالی در دو اوقیه از عصارهٔ قابضه به آب حل کرده حقنهٔ رحم کنند و یا بگیرند نیم درم شب یمانی و یک دانگ بزرالنبج و یک دانگ افیون و حمول سازند و این فرزجه جید است و خصوصاً برای تاکل و قروح خزف تنور عصارهٔ لحیته‌التیس اقاقیا به آب مازو خام از آن فرزجه سازند و ایضاً مازو خام گلنار نشاسته افیون شب یمانی ریوند چینی گل سرخ رب حب آلاس سبز سماق عصارهٔ

لحیته‌التیس حب حصرم قرطاس سوخته صندل سفید قشور کندر گل مختوم پوست انار شادنج خزف و کشنیز خشک همه را سوده به قدر چهار درم از این ادویه در پشم سبز آب مورد تر کرده آلوده بردارند و تمام شب بدارند و ایضاً گلنار و بیخ سفو و کاغذ سوخته و شب زاج زیره در سرکه تر کرده گل ارمنی رب قرظ همه را به آب بید و کشنیز سرشته تمام شب حمول نمایند و از آبزنات نافعه برای ایشان نشستن در طبیخ عوسج است که برگ و ثمر و بیخ او با مورد و گل سرخ به اقماع آن و پوست انار و خرنوب نبطی و گلنار و لحیته التیس و مازو سبز جوشانیده باشند و از اطلیه و مروختا نافعه برای ایشان طلای جبسین بر ناف است و مالش نواحی رحم به روغن‌های قابض قوی القیض و تفصیل علاج نزف حادث به سبب رقت خون و ماهیت آن را اعاده می‌کنیم و گوییم که وجه در این آن است که اسهال ماهیت او نمایند و ادرار و تعریق به مثل طبیخ اسارون و کرفس و فوه و مانند آن به عمل آرند و یک بار اسهال کنند و بار دیگر ادرار به رفق مدرات و عرق آورند و پستان را به پارچهٔ نرم پس درشت بمالند و بر بدن طلا به ماءالعسل و به اضمدهٔ مستقسیان کنند و گاهی قی ایشان را نفع کند و بالجمله واجب است که میل به دوا و غذای او به چیزی نمایند که تجفیف و تغلیظ خون کند و اما اگر سببش قروح باشد این مرهم نافع بود بگیرند گلنار و مرواسنگ و از این هر دو و از موم به روغن گل قیروطی سازند و بردارند

علاج استحاضه

قومی در علاج استحاضه یک باب جدا قرار داده‌اند و آن علاج مرکب از تنقیه و قبض و تقویت است و ادار حیض او در وقت معتاد آن نمایند تا تأخر نکند پس حرکت او اضطراب نماید و تنقیهٔ رحم او کنند و تقویت نمایند تا فضول خارج از واجب را قبول نکند و گفته‌اند که از ابهل ده درم و از بزر نفع یک درم و از ریاحیان و از بادیان دو درم در دیگ انداخته بر آن شراب صرف دو رطل اندازند و بجوشانند تا نصف بماند و بر آن انزروت و حضض هر واحد دو درم و روغن گاو و عسل هر واحد ملعقه اندازند و از آن بر ناشتا به قدر طعقه بخورند و تأخیر غذا تا وقت عصر نمایند این سه روز به عمل آرند و من گویم که این دا اگر چه در اکثر اوقات نفع می‌کند و لیکن گاهی استحاضه از اسباب دیگر می‌باشد که قبض صرف واجب می‌کند و تو میدانی از آن چه سابق مذکور شد مجوسی

گوید که اگر نزف از ضعف قوت ماسکه عارض شود باید که علاج به اشیای مجففهٔ قابضه از اغذیه و ادویه کنند و اگر نزف به سبب حدث خون و لطافت آن عارض گردد باید که معالجه آن به اشیای مبرده ملطفه نمایند و اگر به سبب رقت خون باشد به اغذیهٔ مائل به غلظ کنند و اگر از انخراق عروق و تاکل آنها باشد باید که در آن ادویهٔ ملحمهٔ خراجات مجفف قروح استعمال نمایند مثل صبر و انزروت و کندر و دم الاخوین و گل قبرسی و غیره آن چه در قروح مسطور است و اگر نزف از کثرت خون و امتلای عروق عارض شود باید که امر به فصد باسلیق نمایند و به قدر حاجت خون بیرون آرند و اگر خون خارج به نزف را به بعض اخلاط دیگر آمیزند و بر آن غالب شوند باید که تنقیهٔ بدن از آن خلط به دوای مخرج آن کنند و لاسیما بقی که آن ماده را به سوی فوق جذب می‌کند و چون این به عمل آرند معالجه آن به ادویهٔ حابس خون و قاطع نزف کنند و به تدبیر موافق آن از اغذیهٔ و غیره پردازند ادویهٔ که قطع نزف کند قرص کهربا یک مثقال گل قبرسی نیم درم باریک سائیده ناشتا به آب بارتنگ یا آب سماق یا آب خرفه یا آب عصی الراعی بخورانند و اگر شاخ گوزن سوخته یک مثقال گل قبرسی یک درم به سرکهٔ ممزوج به آب بخورانند و آن را نفع بخشد و چون آب طرقا و آب اثل معصور به قدر دو اوقیه بنوشانند نافع بود این دوا قاطع نزف است اقاقیا و عصارهٔ لحیته‌التیس و حضض هر واحد یک درم ودع سوخته و گل قبرسی هر واحد سه درم همه را باریک سائیده یک مثقال به آبی که در آن کشنیز خشک و سماق به قدر اوقیه جوشانیده باشند و یا به شراب قابض که در آن سماق و جفت بلوط تر کرده باشند بخورند دیگر ادویه این همان است که در قول عیسی گذشت لیکن در این جا گل قبرسی و شاخ گوزن سوخته و ودع سوخته عوض گل مختوم است دو درم به گلاب که در آن قدری سماق تر کرده باشند یا به آب بارتنگ یا به آبی که در آن زرشک جوشانیده باشند بخورند نافع است دیگر ودع سوخته شاخ گوزن سوخته خبث الحدید باریک سوده در سرکه تر کرده بریان نموده هر واحد پنج درم گلنار ده درم زیره و کشنیز هر دو در سرکه تر کرده بریان ساخته هر واحد سه درم گل قبرسی چهار درم جفت بلوط سماق زرشک تخم خرفه هر واحد دو درم همه ادویه را باریک سائیده یک مثقال از آن به آب آهن تاب که در آن سماق مالیده باشند بخورند مجرب النفع است دیگر خبث الحدید جید قشار کندر هر واحد یک جزو باریک سائیده در

شراب قابض سه روز تر کرده نهار بنوشند دیگر کندر ذکر دو مثقال شب در آب تر کرده صبح صاف کنند و بر آن آبی که برنج فارسی سرخ اندر آن پخته باشند انداخته ناشتا بخورند دیگر مازو بلوط در سرکه یک شبانه روز تر کرده مقل گلنار هر واحد یک جزو و ودع سوخته کهربا بسد هر واحد نیم جزو جند بیدستر ربع جزو باریک سائیده به آب سماق بخورند و پوست جوز هندی چون یکدرم باریک سوده با سرکهٔ ممزوج به آب که در آن سماق تر کرده باشند بخورد نافع بود و چون فلونیای فارسی یک درم با نیم درم گل قبرسی همراه آب سماق یا آب بارتنگ بخورند منفعت بین نماید و زن را در آب قمقم نشانند و صفت او این است بگیرند گلنار و پوست انار و جوز السرد و جفت بلوط و خرنوب نبطی و مازو و مورد و شب سرخ و قرظ و طراثیث و قشار کندر هر واحد یک کف و خوب جوشانیده زن را در آب آن نشانند و بر عانه و نواحی ناف به ثفل آن ضماد کنند و ایضاً بر عانه این ضماد نمایند پوست انار گلنار سماق جفت بلوط شب قشار کندر زیرهٔ سفید مساوی باریک سائیده به آب آس آمیخته ضماد کنند و فرزجهٔ مبلول به سرکهٔ ممزوج به آب یا به آب سماق ملوث و در چیزی از اقاقیا و حضض و ودقاق و کندر و شب یمانی و مازو و سوخته بردارند که نافع است دیگر سرمهٔ سوده تنکار گلنار سبوس سقود گل مختوم هر واحد یک جزو زیرهٔ سفید نیم جزو همه را باریک سائیده و پشم پارهٔ آسمابخونی در آب آس و آب سماق تر کرده بردارند بدین ادویه آلوده بردارند دیگر مازو سوخته شاخ گوزن سوخته کاغذ سوخته سک رامک قشار کندر صندل سفید شب یمانی خبث الحدید حضض قلقدیس قلقطار سوخته سماق سرمه اسفنج سوخته به سرکه سرد کرده صدف سوخته اجزا مساوی کوفته بیخته فرزجه به آب سماق تر کرده و در این ادویه آلوده بردارند دیگر زاج کاغذ سوخته جفت بلوط مساوی باریک سائیده و پارهٔ پشم در آب خرنوب الشوک تر کرده در این دوا آلوده بردارند و اگر این ادویه را به آب آس و آب خرنوب نبطی سرشته بلوطها سازند و بدان حمول کنند نفع دهد دیگر اقاقیا کافور باقی اجزا همان است که در قول عیسی گذشت حقنهٔ که نزف قبل را نفع کند بگیرند آب مورد و آب بارتنگ و آب عصی الراعی و آب خرفه هر واحد یک جزو در آب سماق جوشانیده صاف کنند و از جمله چهار اوقیه گرفته در آن گل مختوم و حضض و اقاقیا و عصارهٔ لحیته‌التیس و ودع سوخته وسک و رامک هر واحد یک جزو باریک سائیده دو درم تا سه درم از آن

گرفته آمیخته حقنهٔ رحم کنند و جالینوس ذکر کرده که در قطع نزف حقنهٔ آب بارتنگ صرف کفایت نموده و چون از این همه تدابیر خون منقطع نشود باید که محاجم زیر پستان نهند و اعضا را به عصاب‌ها محکم بربندند که ماده را به سوی بالا جذب کند و خون منقطع گردد ایلاتی و جرجانی گویند که بعضی اطبا گفته‌اند که بعد تنقیهٔ اثاناسیا که به جگر گرگ ساخته باشد باید داد و فلونیا به آب برگ مورد تر حمول سازند و اگر در احشام الم باشد اثاناسیا که در آن جگر گرگ نباشد بخورند و ثابت بن فره گوید سه روز هر روز صبح دو دانگ تا چهار دانگ بزرالنبج سائیده با شکر بدهند و حنین گوید آب برگ خرفه و آب بارتنگ با گلنار و گل ارمنی باید داد و شاخ گوزن سوخته به سرکهٔ ممزوج به آب و تخم خشخاش سیاه سوده و یا تخم گل با سرکه ممزوج و قرص کهربا و قرص شب بدهند و معجون بسد سود دارد بگیرند بسد مغسول کهربا شب یمانی شادنج عدسی مغسول دم‌الاخوین گل ارمنی گل مختوم گلنار مساوی به رب به بسرشند شربت از دو درم تا پنج درم به آب سماق یا آب بارتنگ یا آب برگ خرفه و در طبیخ ادویهٔ قابض نشانند و ضمادهای قابض و شیاف‌های قابض سود دارد وسک مازو اقاقیا کندر سعد فوفل مساوی کوفته به آب مورد تر سرشته شیاف سازند و هم بدین طلا کنند و از زنی حکایت می‌کنند که در سه روز سه استار کهربا بخورد و حیض او یکبارگی بند شد و اگر طبع قبض باشد به شربت درد و شربت نیلوفر تلیین باید کرد و اگر نرم بود قرص طباشیر بدهند و غذا در این مرض نیز چنان باید که خون را غلیظ کند و در آن قبض باشد چون غوره و سماق و زرشک و عدس و رمانی و فالودهٔ نشاسته و لوزینه و قطائف و کلچه و گوشت از کبک و دراج و تیهو و تدرد و آهو باشد و از میوه‌های تر بهی ترش و انار ترش و زعرور و عنبیرا سود دارد و اگر خون با بلغم آمیخته باشد تنقیه به حب سکنبینج و حب منتن باید کرد یا بقی از ادویهٔ مخرج رطوبت و بلغم لزج و اگر خلط سوداوی بود تنقیهٔ به حب اصطمفیقون و مطبوخ افتیمون کنند در جمله بعد تنقیهٔ بدن تدبیرهای دیگر نمایند و اگر به سبب انفتاح عروق و ضعف رحم باشد اول به آب عصی الراعی و یا به آب مطبوخ پوست انار و غیر آن که در قول عیسی گذشت چند بار حقنهٔ رحم کنند و از اقاقیا و عصارهٔ لحیته التیس و سنبل و عود و دقاق و کندر و مازو خام و شب یمانی شیاف سازند و حب آلاس و خرمای خشک و بهی ترش و پوست انار و جز آن که در قول مذکور مسطور شد

سائیده و به آب مورد تر یا به آب بهی سرشته بر شکم و زهار و پشت ضماد کنند و اگر به سبب انشقاق رگ باشد

از سوء مزاج بارد یابس بگیرند صمغ عربی و گل ارمنی و گل مختوم و کهربا و کندر و مرداسنگ و شب یمانی و

اقاقیا و دم الاخوین و همه را سائیده به آب بارتنگ سرشته شیاف سازند و نیز از آن ضماد کنند و حقنه و مرهم

بسازند و بردارند و اگر به سبب رقت خون و ماهیت آن باشد اول تنقیهٔ بدن از رطوبت کنند و این گلشکر مسهل در

این باب نافع است گلشکر هفت درم تربد مثقال زنجبیل دو دانگ همه را بسرشند و این یک شربت است و اگر

عوض گلشکر به اطریفل صغیر پنج درم بسرشند سخت نافع بود گاهی همین طور مسهل دهند و گاهی تدبیر ادرار

بول کنند و گاهی قی فرمایند و ریاضت و حمام و عرق آوردن و طعام‌های خشک و زود گوار خوردن سود دارد و بعد

تنقیه حقن‌ها و ضمادات قابض به کار برند و اگر به سبب ضربه یا سقطه بود اول فصد باسلیق کنند بعده تدبیر رحم

و سقطه او نمایند پس قرص کهربا دهند و ضمادات و حقن‌ها و شیافات قابض استعمال کنند صفت ادویه که جمیع

انواع افراط حیض را بازدارد و شیر تازه که در آن خبث الحدید پخته باشند و بعده آهن تاب کرده هر صبح سه اوقیه

با قرص طباشیر کافوری سود دارد و مرداسنگ زج گلنار گل مختوم گل ارمنی سرمه مساوی به آب مورد تر سرشته

فرزجه سازند که مجرب است و باقی ادویه همان است که در قول شیخ و غیره گذشت ابن الیاس گوید که سیلان

طمث اگر به سبب کثرت خون و امتلای عروق از آن باشد بعد فصد باسلیق و بستن پستان و نهادن محاجم ناری

زیر پستان هر صبح قرص کهربا مثقال گل ارمنی مثقال رب بهی ده درم بخورانند و غذا مزورهٔ سماق و گوشت

ماکیان دهند و یا صمغ عربی و تخم بارتنگ و تخم ریحان بریان هر واحد مثقال به روغن گل چرب کرده فرو برند و

یا این دوا بدهند گلنار کهربا گل ارمنی هر واحد سه درم صمغ عربی چهار درم تخم بارتنگ تخم ریحان هر واحد

سه درم بریان همه را سوای بزور بکوبند و آمیخته سه درم به رب آس یا رب بهی ده درم بخورند و محاجم ناری بر

ساق نهند و فصد صافن نافع بود و این فرزجه حبس حیض کند اقاقیا لحیته‌التیس قشار کندر کزمازج دم الاخوین

مازو رامک کاغذ سوخته مساوی کوفته بیخته به آب مورد سرشته به صوف استعمال نمایند و اگر از رقت خون و

حدت او باشد رب بهی یا سیب هر کدام که باشد ده درم با گل ارمنی و قبرسی یا قرص کهربا هر کدام که باشد

مثقالی بدهند و یا شیرهٔ تخم خرفه سه اوقیه به گل ارمنی و صمغ عربی هر دو بریان هر واحد مثقالی بنوشانند و غذا مزورهٔ زرشک یا سماق یا عدس به ماکیان و شیرهٔ مغز بادام بریان خورانند و این دوا قطع نزف و حبس خون رقیق صفراوی کند ودع سوخته گل ارمنی صمغ عربی هر دو بریان اقاقیا عصارهٔ لحیتهالتیس هر واحد سه درم کوفته بیخته یک مثقال به آب سماق یا آب بارتنگ یا آب عصی الراعی یا آب خرفه هر کدام که باشد بست مثقال بدهند و اگر از انخراق عروق و انفتاح آن باشد هر صبح قرص گلنار و گل ارمنی و صمغ عربی بریان هر واحد مثقال به رب بهی ده درم بخورانند و غذا مزورهٔ سماق به گوشت ماکیان و شیرهٔ مغز بادام بریان دهند و این فرزجهٔ ملحم حابس استعمال کنند کندر صبر انزروت هر واحد سه درم دم الاخوین گل قبرسی هر واحد چهار درم لحیته التیس دو درم کوفته بیخته به آب مورد یا به آب بارتنگ سرشته یکسان درم فرزجه سازند و این شیاف حبس خون حیض کند دم الاخوین گل قبرسی مساوی کوفته بیخته سرشته استعمال کنند و اگر به سبب غلبهٔ مائیت و رطوبت بر خون باشد هر صبح جلاب ازاصل السوس بادرنجبویه هر یک سه درم و از شکر سفید ده درم بنوشانند و غذا مزورهٔ نخود و شیرهٔ حب القرطم دهند بعده تنقیه بدن از بلغم به حب ایارج و به ایارج جالینوس کنند و یا بگیرند سنا پنج درم بادیان بادرنجبویه هر واحد سه درم شکر سفید ده درم جوشانیده صاف نموده در آن معجون خیار شنبر پنج مثقال حل کرده بنوشند و بر آن صبر کنند تا تنقیهٔ بلغم حاصل شود بعده معالجه به حابسات نمایند قرص گلنار و قرص کهربا و رب آس و رب بهی و صمغ عربی و تخم بارتنگ و غذا مزورهٔ سماق یا زرشک با گوشت تیهو و دراج دهند و یا این دوا به آب بهی و رب آس بخورند قشار کندر خبث الحدید گل ارمنی هر واحد چهار درم کوفته بیخته یک مثقال قبل طعام یا بعد او بدهند و یا برنج فارسی در آب خوب بجوشانند و آبش صاف نموده بر آن کندر و گل ارمنی هر واحد یک درم انداخته ناشتا بنوشند و اگر حیض افراط کند این فرزجه به کار برند سرمهٔ سوده تنکارالصناعته گلنار هر واحد سه درم گل مختوم زیرهٔ کرمانی هرواحد نیم درم کوفته بیخته در آب سماق یا آب لف گرم یا آب مورد تر آمیخته در آن پنبه آلوده استعمال کنند و اگر به سبب غلبه سودای محرقه بر خون باشد هر صبح جلاب از بادرنجبویه سه درم با شکر سفید ده درم بدهند و غذا مزورهٔ ماش و نخود به شیرهٔ بادام سازند و

تنقیهٔ به مطبوخ افتیمون یا به حب آن یا به معجون نجاح کنند و بعد تنقیه حابسات خون مثل ربوب قابضه و

اقراص مذکوره استعمال نمایند مصنف ترویج گوید که اگر سببش امتلای بدن از خون و دفع طبیعت آن را بود بعد

فصد باسلیق هر صبح شربت عناب و خشخاش با تخم بارتنگ و یک درم صمغ عربی یا شربت انجبار بدهند غذا

مزورهٔ عدس به شیرهٔ تخم خشخاش و مزورات حامضه مثل سماقیه یا زرشکیه به جوزهٔ مرغ اگر قوت ضعیف باشد و

یا چارتخم به روغن گل لت کرده سه روز فرو برند و گویند که چیزی نافع‌تر در قطع آن از شرب گل مختوم نیست

و بقراط گفته که اگر تابع نزف الدم امتداد و صغر نبض گردد روی باشد و این قرص نافع نزف است گلنار گل ارمنی

عصارهٔ لحیته التیس کهربا بسد اقاقیا جفت بلوط هر واحد یک جزو زرشک پوست انار ترش طباشیر حب آلاس هر

یک دو جزو بادیان بریان تخم کرفس افیون هر یک نیم جزو قرص ساخته دو درم با ربوب قابضه بدهند و اگر

سببش انخراق رگ یا انفتاح او باشد هر صبح ده درم رب بهی یا رب ریباس که در آن گل ارمنی و صمغ عربی و

گلنار سوده آمیخته باشند بخورند و بر این مداومت نمایند تا آن که محتبس گردد و غذا سماقیه به جوزهٔ مرغ یا

عدسیه به شیرهٔ بادام بریان و به سماق ترش کرده و این شیاف نافع است مازو شاخ گوزن سوخته پوست بیضهٔ

سوخته کاغذ سوخته سرمه اقاقیا دم الاخوین گل ارمنی مساوی سائیده به آب سرشته شیافات سازند و بردارند

ابومنصور گوید که علامت افراط طمث زردی رنگ و رو و ورم پای و اشتهای اشیای قذره مثل انگشت و گل است

علاجش گل مختوم به آب خرفه و گلنار است و یا یک قدح آب حلبهٔ مطبوخ به شراب قابض بالمناصفیه بنوشند و

یا جفت بلوط به شراب قابض که در آن تخم مویز تر کرده باشند جوشانیده استعمال کنند و یا دقاق کندر و اقاقیا به

سرکهٔ ممزوج بخورند و قی استعمال نمایند و معجون خبیثی این را نافع است و اگر در آن جا آثار حرارت باشد فصد

باسلیق کنند و دوای ثابت بن قره که در قول ایلاقی گذشت چند روز بدهند و یا خزف تنور سوده به آب حب آلاس

بخورانند و کحل و گلنار و تنکار و صناعت و جفت بلوط مساوی سوده پارهٔ صوف در آب مورد تر آغشته در دوا آلوده

روز و شب دائم حمول نمایند و یا بگیرند کندر و گلنار و سرمه و اقاقیا و شب مساوی و باریک سائیده حمول سازند

و بر عانه و پشت طلا کنند و یا تضمید قطن و پشت به سریش یا نشاسته نمایند و یا حضض در شیر حل کرده به

صوفه بردارند و در آب قمقم که در آن ادویه قابضه پخته باشند بنشانند و اگر امر مشکل گردد حقن‌ها که در باب اسهال الدم مذکور شد در قبل استعمال نمایند و غذا ترش قابض مثل ریباسیه و حصرمیه به دراج و چوجۀ مرغ و لحوم صید دهند و اگر آن چه سیلان کند بربود گنده بود حقن‌های حاده به عمل آرند ابن هبته الله گوید که اگر نزف تابع حدت خون و لطافت آن باشد علاجش به ادویۀ مبرد و مغلظ خون کنند مثل شیرۀ تخم خرفه و شیرۀ زرشک و آب بارتنگ به رب سیب و طباشیر و گل ارمنی و امقصاص انار میخوش و به میخوش نمایند و اگر بازنایستد قرص کهربا به رب ریباس بدهند و در آب مطبوخ آس و گلنار و گل سرخ و مازو و پوست انار بنشانند و ضماد عانه به اقاقیا و صندل و گل سرخ و کافور و سماق و پوست انار و گلنار به آب مورد کنند و حقنه به آب بارتنگ و گل مختوم و حضض و اقاقیا و عصارۀ لحیته‌التیس و دم الاخوین و شادنج به عمل آرند و غذا بچۀ ماکیان به آب سماق یا زردۀ بیضه به سرکه جوش داده بخورانند و اگر نزف تابع شگافتن رگ یا اسقاط یا عسر ولادت باشد علاجش به حقنه و ادویه منشفه و مراهم ملحمه نمایند ابن علی گوید که چون افراط کند قرص کهربا سوده در شربت انجبار دو اوقیه آمیخته استعمال کنند و هنگام خواب گلقند شکری شش درم بخورند و شیافات ممسک حیض بردارند و اگر به سبب رقت و حدت خون باشد تدبیر مذکور به عمل آرند و گاهی کتیرا به شیر تازه و شیرۀ خرفه و شربت انارین کفایت کند و اغذیۀ بارد یابس دهند مثل عدس و گوشت بز و ماکیان و حصرمیه و اشیای ترش بی حدت و حرارت و اگر قابض نیز باشد بهتر بود و اگر با عفوصت و حموضت جامع باشد اولی بود مثل غوره و مازو و سماق و اگر حرارت باشد به عصارات و بوار و سازند و الا ملجوم کبک و تیهو و اگر قوت ضعیف باشد ملجوم صید و بز بریان و مطبخن به ابازیر و کشنیز بسیار و شراب ترش ایشان را نافع بود و اگر در اصل قابض نباشد تخم مویز کوفته در آن تر کنند داود گوید که اگر از سوء مزاج افراط مخلطی باشد تنقیۀ آن خلط و اصلاح خون کنند و حابسات خون مثل کهربا و سندروس و گل مختوم و گل ارمنی و خاکستر شاخ گاو نر گاو و مروخولان شرباً و حمولاً استعمال نمایند و از مجربات این است که انجبار یک جزو سماق نیم جزو کشنیز ربع جزو خوب جوش داده مکرر بنوشند و از فرازج مجربه این است که رصاص در آب کشنیز سوده کبریت و تخم لفاح در آن سرشته حمول سازند و

چون افیون به سه چند آن موم سرشته اندکی از آن بردارند فی‌الفور قطع آن کند میرعوض می‌نویسد که آن چه به سبب امتلای بدن از خون باشد و به افراط آن جا مدرگ باسلیق زنند و بعضی اطبا از فصد باسلیق منع نموده چه فصد آن در احتباس حیض مستعمل است و امر به فصد اکحل می‌کنند و تا طبیب ماهر نباشد در امثال این مواضع به فصد جرأت نکند و قرص کهربا به شربت حب آلاس به غایت سودمند است و این دوا نافع است پوست هلیلهٔ کابلی بریان کرده شش درم تخم بارتنگ شادنج عدسی هر کدام سه درم کوفته بیخته دو درم از آن با سرکه ممزوج دهند خون بازدارد و دو دانگ بزرالنبج کوفته و نیم مثقال شاخ گوزن سوخته با قند سفید سفوف نمودن به غایت سودمند است خاصتهً که به آب بارتنگ و شیرهٔ تخم خرفه بریان بدهند و باشد که دوای خوردنی کفایت نکند و حاجت به احتمال فراج و ضماد افتد و این فرزجه در این کار ستوده است کندر گلنار مازو و سرمه شب یمانی اقاقیا صمغ عربی برابر سوده با گلاب سرشته استعمال کنند و اقاقیا و مازو و کندر با سرکه سرشته بر ناف و حوالی آن ضماد سازند و افیون در پیه ماکیان حل کرده قدری از آن براشتن در قطع خون از مجربات است و سرمه شب یمانی مساوی به گلاب سرشته شیاف ساخته برداشتن همین حکم دارد و هرگاه خون بند شود و قوت بازآید و اشتهای طعام پیدا گردد این سفوف هر صباح دو درم با شربت سیب یا شربت لیمو بدهند کشنیز بریان یک جزو گل ارمنی طباشیر بسند سوخته کهربا هر کدام نیم جزو اقاقیا ربع جزو دارچینی عود خام گل مختوم زعفران هر کدام ثمن جزو کوفته بیخته استعمال کنند که در حبس نفس الدم از هر گونه که باشد و منع رعشه و خفقان و اسهال عجیب الفعل است و آن چه به سبب غلبه بلغم یا غلبهٔ سوداوی تیز باشد علاجش تنقیهٔ آن خلط بعد از آن مداومت بر حابسات مذکوره نمایند و آن چه از حدت و رقت خون باشد تنقیهٔ به مطبوخ هلیله و شاهتره و تمر هندی با شیر خشت کنند و قرص کهربا با شربت زرشک و شیرهٔ تخم خرفه بریان با شربت عناب و شربت صندل و رب غوره و عصارهٔ زرشک و آب انارین و رب انجبار و امثال آن دهند

ضعف رحم

سببش هر سوء مزاج و سستی بافت آن و مقاسات امراض سابقه است و از ضعف رحم قلت شهوت باد و کثرت

سیلان حیض و منی و رطوبات و عدم حبل عارض شود و تشخیص اقسام سوء مزاج در آغـاز امـراض رحـم مـسطور شده و علاجش تعدیل سوء مزاج است و تدارک آفات معروفه که رحم را عارض شود و اگر در بدن ماده بود اول بدن را از آن ماده پاک کنند پس ادویه قابضه که در علاج کثرت طمث مذکور شد به کار برند و به ادویهٔ قابضه و دواهای خوشبو چون سنبل الطیب و مانند آن بیامیزند و در تهلهل نسج ان به علاج تهلهل نسج معده پردازند و مفرح علوی خان در این باب ناف است و در مقاسات اراض تدارک آفات عارض آن نمایند

سیلان رحم

گاهی از رحم زنان دائم رطوبات عفنه سیلان می‌نماید سببش کثرت فضول است در جمیع بدن و انصباب آن بـه طریق استفراغ و تنقیه به سوی رحم و این فضول بلغمی یا صفراوی یا سوداوی یا دمـوی بـود یـا تولـد رطوبـات در نفس رحم به سبب ضعف قوت غاذیهٔ رحم و عفونت مادهٔ حیض در عروق حیض از تعفن رحم طریق تـشخیص ایـن اسباب باید که نظر کنند اگر رنگ مریضه زرد قوت او ضعیف بود و رطوبت بادوار خارج شود و سببش ضـعف غاذیـه باشد و اگر آثار غلبهٔ خلطی از اخلاط اربعهٔ یافت شود سببش انصباب فضول از بدن باشد و استدلال بر غلبهٔ هر خلط چنان کنند که از مریضه رنگ رطوبت سائله بپرسند پس اگر رنگ آن سـرخ بیـان کنـد و بـا وی حـرارت و سـرخی قاروره بود از غلبهٔ خون باشد اگر زرد و بدبو گوید و یا تشنگی شدید بود از صفرا باشد و اگر سفید گوید و دیگر آثار بلغم پیدا بود از بلغم باشد و اگر سیاهی و غلظ رطوبت بیان کند و با خشکی لاغری بدن بود از سودا باشد و بهتـرین استدلال بر نوعیت خلط غالب این است که بفرمایید تا زن پنبهٔ نو بردارد و برآورده خشک کرده ببیند رنـگ آن بـه رنگ خلط غالب بود و بدا که مریضهٔ سیلان رحم را دم زدن دشوار بود و اشتهای طعـام سـاقط شـود و رنـگ او بـه ردائت متغیر گردد و ورم و نفخه در پشت چشم بی درد در اکثر و گاهی با درد آن را به هم رسد علاج جهت اخـراج فضول حسب غلبهٔ خلط تنقیهٔ بدن از فصد یا مسهل یا قی کنند و بعد از آن تنقیهٔ رحم نمایند به حقنه‌های منقیـه مثل طبیخ اصل السوس و اذخر و ایرسا و فراسیون و نخود سیاه که ایارج فیقـرا در آن آمیختـه باشـند اگـر حـرارت نباشد و الا به شیرهٔ تخم‌های بارد و مدر شرباً و حقناً علاج کنند و بعده تقویت رحم به حقنه‌های قابـضه و فرزجـات

حابسه که از مازو و مورد و پوست انار و سلیخه و سماق و جز آن ساخته باشند و آن چه در علاج افراط طمث مذکور شد باید کرد و بهر تقویت قوت غازیه ادویه و اغذیهٔ مقوی دهند و اگر مازوی سبز تخم حماض هر یک دو درم جوزالسرو خبث الحدید هر واحد یک درم بیخته و جفت بلوط و گلنار را در آب جوشانیده صاف نموده پارچه را به آن تر کرده ادویه سوده را بر آن پاشیده بردارد رطوبت رفتن از فرج بازدارد و اگر آب و سفید و آنها از رحم برآید با در کمر و کشن ران سفو ثعلب مصری آرد مونگ طباشیر تخم خرفه مصطکی کندر هر یک چار ماشه کوفته بیخته شش ماشه به آب بخورند و اگر با درد نواحی پهلو و پشت و تپ بدون عرق باشد ادویهٔ حارهٔ یابسه نباید داد و خمیرهٔ گاوزبان عرقیات شربت بزوری دهند و از کنجد تخم خشخاش هر یک دو توله سائیده در آب پخته روغن گل سفیدهٔ بیضه مرغ زعفران یک ماشه لک سوده چهار ماشه مثل مرهم ساخته لته بدان تر کرده بردارند ذکر ادویه مفرده نافع سیلان رطوبت از رحم جلوس در طبیخ قرظ و حمول آن و کذا شرب و حمول پنیرمایهٔ خرگوش در قطع رطوبات مزمنه مجرب سویدی است و حمول سنبل هندی به آب مورد سبز سرشته و کذا خولان و کذا آب حی العالم و کذا مازو سوخت در شراب تر کرده و کذا بیخ حماض خشک و کذا سماق به عسل و کذا برادهٔ چوب کنار و کذا آب عنب الثعلب و کذا سرگین بز کوه مثل او کندر و کذا اقاقیا و کذا طلع نخل و پوست آن و کذا طراثیث و کذا گلنار و کذا هر انفخه و کذا کرمدانه و کذا شب یمانی و کذا خشخاش سیاه تنها و به شراب کهنه آمیخته و کذا عصارهٔ لحیته التیس و شرب و حمول شاخ گوزن سوخته کذا برگ طرفا به شناب و کذا ملج کذا سماق و کذا آب عصی الراعی و کذا غذبه و نقوع آن و کذا حب آلاس و برگ آن و کذا کثوث و بریان و کذا عود بلسان و کذا ثمر و برگ مغیلان و کذا آب بارتنگ و کذا طبیخ برادهٔ چوب سرو و کذا سلیخه و کذا بیخ نیلوفر و تخم او و کذا حلبه به عسل و اکل و شرب ملج به سرکه یا شراب قابض و کذا حفض مکی به آب و کذا انبر باریس و کذا بیخ نیلوفر زرد به شیر تازه به مرات و کذا به سرکه و کذا تخم خرفهٔ بریان و جلوس در طبیخ طرفا یا حب آلاس یا برادهٔ چوب کنار یا سنبل رومی یا انار ترش کوفته با برگ درخت مصطکی و حقنه به طبیخ بلوط کوفته و کذا ناردین و بمخور خراما و کذا حب بلسان به قمع در رحم هر واحد قاطع سیلان رطوبات رحم است و اگر کاکرملا سنگی سائیده شکر سفید

آمیخته به آب یا به شیر گاو بخورند و بالای آن نان گندم با روغن بسیار بخورند و از گوشت و ترشی و بادی پرهیز نمایند و برای سیلان رطوبت از مجربات اهل هند است و کذا پوست مولسری خشک کرده سائیده برابر آن شکر آمیخته هر صباح به آب تازه کف دست خوردن دافع سیلان آب رحم است ذکر ادویهٔ مرکبه مفید سیلان رحم حمول که تنقیه رطوبت از رحم کند صبر به رنگ کابلی تخم شبت هر یک یک جزو مرمکی نمک سنگ کف دریا هر یک نیم جزو کوفته بیخته به شهد سرشته یا پنبه آلوده بردارند ایضاً که برای خشکی فرج زن نافع است مازو چهار ماشه عود دو ماشه حب آلاس فقاح اذخر مسک هر یک سه ماشه مشک نیم سرخ زعفران یک سرخ قرنفل سه عدد کوفته بیخته در پارچهٔ کتان بسته بردارند ایضاً که رطوبت فرج را نشف کند اقاقیا گلنار سک مازو هر یک دو درم شب یمانی سنبل الطیب هر یک یک درم شافه ساخته بردارند ایضاً که سیلان رحم را نافع قشور کندر بلوط زیرهٔ سیاه عذبه خاکستر چوب گز سنبل الطیب هر واحد یا مجموع را حمول سازند و دوا به جهت سیلان رطوبت از رحم سنگ راسخ مولسری هلیلهٔ سیاه کسیس گل پسته دارچینی زبدالنجر هر واحد یک توله همه را نرم سائیده نگهدارند و پیش از جماع به دو ساعت به قدر دو ماشه اندرون بمالند سفوف که دافع سیلان رطوبت است تال مکهانه بیجنبد گجرانی گل سپاری گل پسته پوست بیرون پسته فوه گل زهاره هر واحد چهار ماشه ثعلب مصری آرومونگ بریان تخم تمر هندی هر واحد یک توله مصطکی سه ماشه نبات مساوی مجموع کوفته بیخته هفت ماشه همراه عرق گاو زبان ده توله بدهند و ایضاً که برای سیلان رطوبت رحم و منی آن بی عدیل و معمول است خستهٔ تمر هندی را در آب تر نمایند پس مقشر نموده اگر آب آن باقی مانده باشد باز در آن آب تر نمایند تا تمامی آب خشک شود بعد از آن باریک بسایند و ربع وزن آن مغز تخم بکاین و ثمن وزن آن صندل سفید سوده آمیخته برابر جمله نبات سوده داخل کرده یک توله به آب خورانند سفوف دیگر به نسخهٔ داراشکوهی که از مجربات است گل سپاری گل دهاوه گل پسته طباشیر کهربا کزمازج هر یک دو مثقال صمغ عربی چهار ماشه شربتی دو درم ایضاً برای رطوبت نسارگل هرمزی کهربا هر یک پنج درم باریک سائیده به قدر نیم ماشه با زردی تخم مرغ نیم برشت هر دو وقت بخورند ایضاً که برای جریان رطوبت هر قسم و منی مجرب است گل انبه فوفل گل پسته یا عوض آن

پوست بیرون پسته صمغ پلاس هر یک سه ماشه شکر سفید یک توله سفوف سازند و هر روز به شیر گاو یـا بـه آب سرد بخورند ایضاً که در این باب بی عدیل است تج مجبیهٔ گل پسته گوگهر گوندوهاک مساوی شکرتری برابر همه کوفته بیخته یک کف دست بخورند و گاهی آرومونگ بریان اضافه کرده می‌شود فرزجه کـه منقـی رحـم از رطوبـت است بای کهنیه بای برنگ بهروزهٔ خشک قرنفل نرکچور مساوی کوفته بیخته به روغن کنجد آلـوده بردارنـد فرزجـه تألیف حکیم علوی خان به جهت افراط سیلان رحم نافع جفت بلوط خرنوب شـامی مـازو سـبز اظفارالطیـب اقاقیـا صندل سفید برگ مورد هر یک یک مثقال کوفته بیخته به روغن عود هندی دو دانگ به گلاب سرشته با پشم پـاره به قدر فندقی برگیرند و مرهم از بیاض اوستاد مرحوم که سیلان را نافع است مصطکی کنـدر تخـم شـبت مـساوی کوفته بیخته در موم و مغز ساق گاو و پیه گردهٔ بز گداخته صاف نموده حل کرده بردارند معجون که در منع سیلان آب از فرج مجرب است موچرش سپیاری طباشیر نشاسته گل مختوم مازو سبز گل سرخ حب آلاس هلیله بلیلهٔ آمله هر یک شش ماشه موصلی سیاه و سفید هر یک توله پوست انار نه ماشه در آب بهی و آب انار شـیرین هـر یـک دو دام نبات و عسل بالمتاصفه سه چند ادویه آمیخته به دستور مقرر معجون سازند و صبح یک توله بخورند و از ترشی و بادی پرهیز کنند و حلوای سپیاری پاک و معجون آرزو و ماسک البول نیز نافع است اقوال حکما شیخ مـی‌فرمایـد که در سیلان رحم باید که ابتدا به تنقیهٔ بدن از فصد و اسهال کنند و اگر حاجت این باشد پس حقنهٔ رحـم اولاً بـه منقیات مجففه مثل طبیخ ایرسا و طبیخ فراسیون کنند و مالش ساقین به روغنهای ملطف مع ادویه حار مثل روغن اذخر به عاقرقرحا و فلفل نمایند و بعد از آن قوابض محقونه و مشروبه استعمال کنند و محقونه بعد تنقیه عمل زیاده کند و آن آبی است که در آن مثل مازو و گلنار و پوست انار و اذخـر و آس جوشـانیده باشـند صـاحب کامـل گویـد چیزی که از رحم سیلان کند اگر دموی باشد فصد باسلیق باید کرد و اگر از بعض اخلاط دیگر باشد باید کـه تنقیـه به دوای مسهل آن خلط نمایند و بعد از آن فرزجات حابسهٔ افراط طمث که مـذکور شـد اسـتعمال کننـد و اگـر در سیلان بلغم و رطوبت غالب باشد باید که به ادویه فرزجه اندکی فلفـل و جنـد بیدسـتر مخلـوط سـازند و گـاهی در سیلان این دوا نفع بخشد بگیرند مر نیم درم و باریک سائیده در بیضهٔ نیم برشت آمیخته بلیسانند سه روز بر ناشـتا

که مجرب است جرجانی و ایلاقی می‌نویسند که در سیلان رحم اگر به سبب عفونت مادۀ حیض بود اول تنقیۀ معده و جگر به ایارج فیقرا و شربت افسنتین کنند پس معده را به معجون خبث‌الحدید و شربت پودینه و پودینه به شکر پرورده قوت دهند و طعامهای مجفف و زود گوارا چون تیهو و دراج و تدرر و کبک بریان کرده و به طریق شوربا پخته و نخود و دارچینی دهند و اگر حاجت باشد مثانه را به ماءالاصول و روغن بادام تلخ پاک کنند و اگر حرارتی باشد به شیرۀ بزور پاک کنند پس حقن‌ها و ضمادها و شیاف‌های قابض به کار برند مصنف حاوی گوید که اگر سببش ضعف قوت غاذیۀ رحم بود که از قبول غذا عاجز شود تقویت قوت غازیه به اغذیۀ لطیف سریع الانهضام و اشربۀ مقوی قلب و معده مثل شربت حماض و ترنج و سیب و بهی و معجون مفرح نمایند و غذا قلیۀ خشک ماکیان و کباب دهند و اگر به سبب اجتماع فضول در رحم باشد پس اگر غالب بر آن خون باشد فصد باسلیق و تقلیل غذا کنند و ربوب و اقراص حابسه بخورانند و غذا مزورۀ انار دانه به مغز بادام و ماکیان دهند و این فرزجه بردارند خرنوب جفت بلوط مازو سوخته مساوی کوفته بیخته به آب مورد سرشته استعمال کنند و اگر بر آن صفرا غالب باشد هر صبح آب انارین با شخم آن افشرده هر واحد سه اوقیه و شکر سفید ده درم و ترنجبین ده درم بیاشامند و غذا مزورۀ ماش به شیرۀ بادام و یا زرشک به مغز بادام خورند بعد از آن تنقیۀ بدن از صفرا به مطبوخ فواکه یا به مطبوخ هلیله کنند و بعد تنقیه ربوب قابضه به اقراص حابسه دهند و اگر بر آن سودا غالب بود هر صبح جلابی از بادرنجویه و تخم کاسنی هر واحد سه درم و از شکر سفید ده درم بدهند و غذا مزورۀ نخود به مغز حب قرطم و بعد از آن تنقیل بدن و رحم از سودا به حب افتیمون یا به معجون نجاح کنند بعده هر صباح رب بهی ده درم و صمغ عربی بریان چهار درم دهند و غذا به مزورۀ سماق مع تیهو و ماکیان سازند و این دوا در این علت نافع است شادنج مغسول دم‌الاخوین کهربا بسبد شب یمانی گلنار تخم خرفه گل رومی گل ارمنی هر واحد پنج درم کوفته بیخته به آب سماق سرشته قرص سازند و سه درم از آن به آب سماق یا آب بهی یا آب باتنگ یا آب عصی الراعی هر کدام که باشد ده دم بخورانند و این ضماد قطع رطوبات سائله از رحم کند قشور کندر پوست انار زیرۀ سیاه مساوی کوفته بیخته به آب مورد تر سرشته بر پشت و زهار ضماد سازند سعید گوید که علاج سیلان رحم به حسب نوع رطوبت سائله بود اگر

دموی باشد به فصد و تبرید مزاج و استعمال اغذیهٔ قابضه که در کثرت طمث مذکور شد علاج کنند و اگـر از دیگـر اخلاط باشد تنقیه به مسهل آن کنند و بعد تنقیه فرازج حابس خون حیض استعمال نمایند بهر آن که علاج سیلان رحم قریب از علاج کثرت حیض است انطاکی گوید که استفراغ خلط غالب کنند بعده تنقیهٔ رحم به حقنه و فرزجه جاذب نمایند و بهتین جواذب مرو شحم حنظل است پس زیره و زیت پس سـعد و سـنبل و زعفـران و کـذا شـرب انیسون و سنبل و ریوند و ماءالعسل بعضی از متأخرین می‌نویسند که در هند مشهور است که گاهی رطوبات رحم از خوردن صابون سائل می‌شود و چنان چه بعضی زنان بعض دیگر را بعد ؟ می‌خورانند و این حب جمیـع اقـسام آن را مجرب است شنگرف بلا در جو ماش مساوی بیش هچند همه باریک سائیده مثل ذره حب سازند و دو حب بخورند

سیلان منی از رحم

گاهی زنان را جریان منی عارض شود و اسباب او مثل اسباب سیلان منی مردان بود و کذا تشخیص اسباب آن و اگر بلا شهوت باشد سببش ضعف رحم و اوعیهٔ منی و استرخای آن بود و اگر با شـهوتی باشـد و لـذع و دغدغـهٔ آن کند سببش رقت منی و حدت آن بود و گاهی سببش حکهٔ رحم باشد پس دغدغهٔ او مؤدی به انزال گردد و فرق در سیلان منی و رطوبت آن است که منی سفید رنگ و غلیظ و بی عفونت بود به خلاف رطوبت فضیله که بـدون بـوی بد و خالی از رنگ نباشد و رقیق بود علاج مثل معالجهٔ سیلان منی مردان نمایند و گوینـد کـه اگـر از حـرارت بـود علامتش رقت منی و سوزش مجری هنگام انزل است و علاجش استعمال اشربه و اغذیهٔ بارده و اگـر از ضـعف قـوت ماسکه به سبب غلبهٔ برودت و رطوبت بود علامتش عدم آثار حرارت است و زیادتی آن از خوردن چیزهای بارد رطب و علاجش تنقیهٔ بدن از رطوبات به اسهال و قی بود و مالیدن روغن قسط بر عانه و فرج و اگر از ضعف اعضای رئیسه و معده و گرده یا جمیع اعضا باشد علامتش عدم رغبت به جماع است و علاجش تقویـت آن اعـضا و اگـر از ضـعف اوعیهٔ منی و وسعت مجاری آن بود علامتش حصول تخفیف به اشیای قابض است و علاجش استعمال اشیای قابـضه از معاجعین و اشربه و اطلعیه و ادهان و غیر آن دوایی که جریان منی و صدید از رحم زنان بازدارد و طباشـیر تخـم سروالی صمغ پلاس مغز تخم خرپزه خارخسک گل سرخ موصلی سیاه و سفید بهمن سرخ و سفید موچرس شـقاقل

صمغ عربی بیجبند گل مُندی نرکنۀی تخم اولنگن زعفران تخم خرفه زرد ادویه ؟ هر یک چهار ماشه شکر سفید برابر همه سفوف کرده بخورند و فرزجۀ فوفل چهالیه گلنار بهپکری مازو برگ مورد جوزالسرو کزمازج پوست انار هر یک چهار ماشه جوشانیده لته بدان تر کرده و سفیدآب و مرداسنگ هر یک سه ماشه سوده آغشته بردارند سفوف که معمول است ستاور موچرس خارخسک پهلی به بول تال مکهانه فوه الصبغ نرکچور موصلی سیاه است گلومیده چوب الایچی خرد طباشیر تخم خشخاش ثعلب مصری صمغ عربی کتیرا قلعی کشته هر یک چار ماشه تخم خرفه نه ماشه صندل سفید صمغ دهاک هر یک پنج ماشه کوفته بیخته شکر سفید برابر همه آمیخته شش ماشه خورده باشند و در نسخۀ دیگر سروالی سنگهارۀ خشک چهال سینبهل چهال مولسری کندر سنگها هوتی موصلی سفید کزمازج سمندر سوکهه سعد کوفی سورنجان هر یک چهار ماشه عوض ست گودمیده چوب والایچی و خشخاش و ثعلب و صمغ و کتیرا و قلعی و تخم خرفه و صندل و صمغ وهاک است ایضاً که حابس و مجفف منی است تال مکهانه خارخسک سنگهارۀ پوست کچنال موصلی سیاه و سفید هر یک چهار ماشه گوند کتیرا نشاسته تج ثعلب مصری اندرجو سنبل الطیب صندل سفید هر یک سه ماشه بهمنین تودریین مصطکی شقاقل مصری طباشیر پودینۀ خشک پوست مولسری پوست بیخ جمریری سعد کوفی بزرالنبج خشخاش پوست بیخ به بول موچرس هر یک دو ماشه کوفته بیخته شکر مساوی ادویه آمیخته یک توله با قدری آب بخورند و ایضاً تا مکهانه ببیجند گجراتی ثعلب مصری مصطکی رومی مازو سبز گلنار فارسی کهربای شمعی قلعی کشته سنگهارۀ خشک موصلی سفید و سیاه به بهوپهلی گاوزبان طباشیر اندر جو شیرین کوفته بیخته شکرتری برابر آمیخته کف دست همراه شیر ماده گاو بخورند و دو نسخۀ سفوف در بحث سیلان رحم پذشت ضماد منی زنان را که بی اختیار روان شود بازدارد صندل سرخ سفید و گل سرخ برگ نیلوفر بنفشه گل خیر و آرد جو تخم فنجشک کوفته بیخته به گلاب طلا کنند فرزجه که رحم را قوت دهد و سیلان منی و رطوبت را نشف کند سک رامک زعفران هر یک درم فقاح اذخر سعد لادن هر واحد نیم درم کزمازج مازو سبز هر یک دو دانگ کوفته بیخه به قند سفید و گلاب سرشته فتیله ساخته بردارند.

حکۀ رحم

گاهی خارش در رحم عارض شود به سبب اخلاط حاد صفراوی یا بلغم مالح بورقی یا اکال سوداوی و یا ثبور متولد در آن با منی بسیار حاد حار و گاهی حکه افراط نماید حتی قوت ساقط گردد و زن را حالتی عارض شود که از جماع سیر نشود و آن را فرمافیسموس نساج به هم رسد و هر قدر که جماع کرده شود شر او زیاده گردد و استدلال بر نوعیت خلط محدث آن از رنگ پنبهٔ نو که بردارند و خشک کرده ببینند توان کرد و عدم استفراغ منی زمانی طویل دلیل قوی بر حدت منی است و دیگر آثار مخصوصهٔ هر خلط مخفی نیست علاج فصد صافن یا باسلیق و تنقیهٔ سودا و غیر آن نمایند و در جمله اقسام اطلیهٔ بارده مثل صندل و مامیثا و حضض و آب کشنیز و کاهو و خرفه به کار برند و روغن‌های سرد مثل روغن گل و بنفشه و نیلوفر بمالند و آن را که سبب حدت منی باشد ادویهٔ مبرد و مرطب که اندکی تخدیر داشته باشد مثل کاهو و کافور و گشنیز و صندل نیلوفر و غیر آن که در بحث کثرت شهوت مردان مذکور شده سود دارد و کافور رباحی در گلاب سائیده اندر فرج مالیدن خارش و سوزش آن را مفید است و اگر سرب را به آب کاسنی بسایند و نیلوفر و تخم کاهو کوفته بیخته در آن بسرشند و به گلاب آمیخته در فرج طلا کنند خارش فرج را سود دارد و این فرزجه جهت حکه و اختلاج رحم از مجربات است نعناع خشک ناروین گل نسرین خشک گل نیلوفر برگ سرد برگ سدر لاجورد مساوی به روغن زیتون سرشته مثقالی از آن فرزجه کنند و مثقالی را به آب بابونه مطبوخ بر ناف ضماد نمایند و از آب و شراب اجتناب لازم است تا دوا مکث نماید و احسن آن که در ایام حیض این دوا به عمل آرند و اگر در حالت حمل عارض شود مرداسنگ در آب سرد یا در گلاب سوده بدان جا رسانند که فی‌الفور نفع می‌دهد و کذا حضض و کذا سفال کهنه بر چاه افتاده باشد و کذا گل سر شود و کذا گل ارمنی اقوال اطبا شیخ می‌فرماید واجب است که تنقیهٔ بدن به فصد هفت اندام کنند و اگر احتیاج فصد ثانی افتد سر و رو بکشایند و بعده تنقیهٔ هر خلط حاد به مسهلات آن نمایند چنان چه تنقیهٔ صفرا به حب سقمونیا و بلغم به حب اصطمفیون و سودالجب افتیمون و مطبوخ آن کنند و حدت منی را به ادویهٔ مفردهٔ یا به ادویهٔ محرقه او به حسب حاجت و مشاهده مزاج بشکنند و لطوخ فم رحم به مثل اقاقیا و عصارهٔ لحیته‌التیس و گل سرخ و صندل و شیاف مامیثا یا بوش دربندی و سرکه و روغن گل و ایضاً به مثل آب خرفه نمایند و گاهی با ادویهٔ بزر کتان مخلوط

کرده می‌شود و به آبی که در آن ادویهٔ قابض جوشانیده باشند نطول کنند و به ثفل آن ضماد سازند و اگر حاجت به دوای منقی باشد عسل به آب سرد بسیار بنوشد و این دوا حکه را مجرب است بگیرند برگ نعناع و پوست انار و عدس مقشر و در نبید پخته حمول سازند و ایضاً بگیرند زعفران و کافور هر واحد یک دانگ مرداسنگ و دو دانگ حب الغار نیم درم کوفته بیخته به سفیدهٔ بیضه و روغن گل و اندکی شراب سرشته بردارند و ایضاً بگیرند هلیله و گلنار هر واحد دو درم حضض نوشاد او در شراب کهنه کوفته بیخته آمیزند و خشک کرده اول موضع را به روغن گل چرب کنند پس این دوا بر آن بپاشند و از بخورات حفض و مغز تخم ترنج به کار برند ایلاقی و جرجانی می‌نویسند که فصد اکحل و صافن کنند اخراج خون به قدر قوت نمایند و تنقیهٔ بدن از مادهٔ محدث مرض کنند و کسر حدت منی به مقلات شهوت جماع باید کرد و پودینه و پوست انار و عدس مقشر در شراب قابض جوشانیده بدان شراب حقنهٔ رحم کنند و ثفل آن را کوفته شیاف و ضماد بدان نمایند و شب یمانی و قطران مساوی به هم سرشته بردارند خارش فرج و مقعد را بنشاند و هر چه در علاج حکهٔ مقعد و جرب آلات بول گفته شد در این باب نافع بود ابن الیاس گوید که تنقیهٔ بدن به مطبوخ فواکه یا به مطبوخ هلیلهٔ زرد کنند و هر صبح آب انارین به شحم افشرده سه اوقیه با شکر سفید و یا تمر هندی یا شربت آلو یا شربت غوره هر کدام که باشد ده درم بدهند و یا بگیرند تخم فنجکشت و تخم خشخاش و تخم کاهو هر واحد پنج درم کشنیز خشک سه درم کوفته بیخته سه درم به آب انار ترش یا سیب ترش یا بهی ترش هر کدام که باشد ده درم بخورند و یا صبح دوغ گاو پنجاه درم بخورند و غذا حصر میه به شیرهٔ بادام و کشمش دهند و خضر گوید که تنقیه به فصد و اسهال مازو شور به مثل هلیلهٔ زرد و خیار شنبر و یا تمر هندی و خیارشنبر کنند و در آبی که اندر آن خبازی و خطمی و ملوخیه و گل بنفشه جوشانیده باشند بنشانند و فم رحم را به مسکه و مرهم کافور و مرهم سفید آب لطوخ سازند و اوهان و لعابات بارده در رحم چکانند خجندی گوید که علاج حکهٔ بثوری به علاج بثور نمایند و از پیرزنان شنیده‌ام که لطوخ به طین راس در آب بسیار سرد یا اندک سرکه تر کرده و نافع‌ترین اشیا برای این مرض است

بواسیر رحم و ثآلیل و توت و مسامیر آن

گاهی در رحم بواسیر حادث شود و گاهی در آن ثولول مثل اعضای دیگر ظاهر شود و گاهی در آن توث پیدا گردد و مثل آن که در ذکر افتد و این از باسور بزرگتر باشد و از آن خون بسیار سیلان کند و گاهی بر آن بوایر مثل مسمار عقب شقاق رحم و بعد اورام صلبهٔ آن ظاهر گردد و بواسیر که در ظاهر خارج رحم باشد ازالهٔ او ممکن است و آن چه در عمق پیدا شود زائل شود و زنی که حیض او محتبس شده باشد از ظهور بواسیر در مقعد و ظاهر رحم او نفع یابد بهر آن که در آن امید کشادن حیض و به شدن آن است و بدان امان است از امراض صعب که از احتباس حیض پیدا شود و حدوث بواسیر رحم از خلط سوداوی بود چنان چه در مقعد و معرفت آن به لمس توان کرد و به جاسهٔ بصر نیز اگر فم فرج بکشایند و در آن نظر کنند چیزی بلند مانند باسور مقعد معلوم شود و گاهی دیدن آن در آیند که مقابل فرج باشد و ممکن بود و در هنگام هیجان وجع آن وقت امتلای باسور و احتباس خون در آن است با سوا ممتلی و رنگ آن سرخ دیده شود و در وقت سکون در انفتاح باسور زرد رنگ و پژمرده نماید و از آن رطوبت مائل به سیاهی مثل دردی سیلان کند و حیض یک روز ظاهر شود و گاهی خفقان غلبه کند و سوزش در دست و پا شود با عرق سرد و مدتی دراز این مرض بماند علاج تنقیهٔ بدن از خلط سوداوی کنند مثلاً اول رگ صافن یا مابض یا باسلیق زنند و ماءالجبن نوشانند و بنا بر تحلیل و تجفیف از پیه بط و مرغابی هر واحد یک توله موم سه توله روغن گل که از روغن خستهٔ شفتالو ساخته باشند نه توله گداخته ماميدان چینی سوخته زردچوب سوخته و مرداسنگ مغسول سفیدهٔ ارزیز هر واحد یک توله آمیخته به کار برند و سائر تدبیر از فصد و مسهل سودا و جز آن که در بواسیر مقعد مذکور شده به عمل آرند و اغذیهٔ مرطبه مثل گوشت بره بزغاله استعمال نمایند و اقلیمیای نقره و زردچوب و مرداسنگ مساوی سوده یا موم و روغن تخم کتان مرهم ساخته ضماد کردن نافع و مالیدن روغن نرگس و سوسن نیز فائده می‌کند و دیگر مجففات باسور که در بواسیر مفصل مذکور شد به عمل آرند و اگر کفایت نکند به آهن قطع نمایند و فرزجه از دم الاخوین و کنجد مقشر و حب آلاس برابر نیز نافع نوشته‌اند و اگر ثولول از خلط بلغمی باشد تنقیهٔ آن به مطبوخ ثرید و حب غاریقون علوی خان کنند و اگر از مادهٔ سوداوی بود به مطبوخ افتیمون تربدی ایشان و حب لاجورد تنقیه نمایند و روغن خستهٔ شفتالو بمالند و در طبیخ حلبه و کتان و اکلیل و

بابونه بنشانند و استنجاهم بدین آب کنند اقوال مهره سویدی تسوید می‌نماید که حقنهٔ تخم مشمش تلخ در فرج و فتیلهٔ سودهٔ آن و کذا قتیلهٔ ملوث بزیاد و حمول آن در فرج برای بواسیر رحم مجرب من است و شرب قاقلهٔ کبار به آب سداب تربستانی و فتیلهٔ شاخ سداب خشک کرده نرم سوده به روغن کوهان شتر و اکل گندنای پخته مطیب به روغن کنجد تازه و حمول جوش کردهٔ آن به روغن مشمش تلخ سوده هر واحد نافع بواسیر رحم است شیخ میفرماید که این بواسیر وقت انتفاخ یا ؟ آن درد به شدت کند پس واجب است که نرم و مهیا به اسالت گرداند و اگر این فائده نکند و بواسیر عریض واضح نباشد از استعمال آن به طریقی که در بواسیر مقعد استعمال می‌کنند چاره نباشد و این وقتی است که باسور خارج رحم باشد و چون قطع می‌کنند زاج و شب و قشار و کندر و مانند آن بر آن گذارند و چون ارادهٔ این کنند زن را در خانهٔ سرد داخل نمایند و قطع آن در آن جا کنند و پای‌های او تا دو ساعت به سوی حائط مائل دارند و عانه و پشت و کنج ران آن را به پارچهٔ مبلول در آب قابضات بر برف سرد کرده لزوم نمایند و پس اگر خون بند نشود بر عانه و پشت و قریب آن محاجم نهند و صوف در آب طبیخ قوابض که اندر آن اقاقیا و عصارهٔ لحیته التیس و حضض و مانند آن داخل کرده باشند تر نموده بردارند و در آب‌های قابضه نشاندن و اگر بواسیر عریض واسع باشد به قطع آن متعرض نشوند و لیکن بر آن مجففات قویهٔ حابسهٔ خون مثل پارچهٔ مبلول به آب زرشک یا حماض استعمال کنند و بر آن حضض و اقاقیا و مانند آن پاشیده باشند و اطراف او بربندند و بر شکلی که حافظ چیزهای حمول باشد امر به خواب آن کنند و تدبیر نزف پردازند و برای آن که وجع نیارد اسالت خون به اعتدال نمایند و از برای آن که قوت ساقط نشود و منع نزف مفرط کنند و بهر نرمی آن زن را در آبی که اندر آن ملینات مثل خطمی و بابونه و بزر کتان و حلبه و اکلیل الملک جوشانیده باشند بنشانند و بر آن از روغن-های مثل روغن زیتون و سوسن و روغن اکلیل الملک استعمال کنند و زنی را که مسامیر باشد در طبیخ حلبه ملینات مع روغن بنشانند و فرزجات مرتب از زوفا و نطرون و راتینج بردارند و مجوسی گوید که علاج ثآلیل و بواسیر عارض و فم رحم به تنقیهٔ بدن از خلط سوداوی به مثل مطبوخ افتیمون و غاریقون و حب اسطوخودوس نمایند و از اغذیهٔ مولد سودا اجتناب کنند و استعمال ادویه و تدبیر مسخن مرطب از غذیه و غیره مثل لحوم بره و بزغاله نیک

پخته و استعمال ادهان موافقه مثل روغن نرگس و سوسن فرمایند و بعده مرهم اقلیمیا که نسخهٔ آن مـذکور شـد و غیر آن از ادویهٔ و مراهم مجففه و تدخین به ادویهٔ مجففه مذکوره در علاج بواسیر و مقعد استعمال کنند و اگر بدین تدبیر قائده نشود قطع به آهن و خرم به عمل آرند که این موافقتر است و استعمال بـه ادویـهٔ محرقـه در مثـل ایـن موضع جائز نیست زیرا که الم شدید آرد و طبقهٔ فم رحم داخلی ا محترق گرداند جرجانی گویـد کـه فـصد باسـلیق کنند و بر کمرگاه و بر روی ران حجامت نمایند و تن او از مادهٔ سودا پاک کنند و گاهی قرص کهربـا و گـاهی حـب مقل دهند و مقل را در آب برگ گندنا پخته حل کرده و حقنه کنند و ایضاً به روغن جـوز و روغـن گـندنا و روغـن زردالو که مقل در آن پخته باشند حقنه سازند و صفت روغن گندنا این است بگیرند آب گندنای خـام مقـداری کـه خواهند و چهارم حصهٔ آن روغن کنجد آمیخته به آتش نرم بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند این روغن خـورد و طلا کردن و حقنه کردن صاحب باسور را نافع و مجرب است و این صفت روغن مقل است بگیرند مقـل چنـدان کـه خواهند و در شراب انگوری حل کرده روغن به مقدار آن اندازند و یا آتش نرم بجوشانند تا شراب برود و روغن بمانـد و اگر آن شراب شراب مویزی بود که به ادویه ساخته باشند بهتر بود خجندی گوید که تغذیه به ملحم چوزهٔ مرغ مع کشک جو و ماهی تازه و رضراضی و زردهٔ بیضهٔ و سفید باجات و ملوخیه و مزورات به ماءالشعیر و مغز مله و مـاش و اسفاناخیه و مانند آن سازند و اشربهٔ مذکوره در بواسیر مقعد بدهند و اسهال سودا به طبیخ افتیمون کننـد و روغـن بنفشه بمالند سعید گوید که علاج ثآلیل تنقیهٔ بدن است به مطبوخ افتیمون یا به جهت ایارج و از اغذیهٔ غلیظه مولد خلط غلیظ اجتناب نمایند و غذای محمود خورانند و به روغن سوسن یا بزر کتان ؟ و موم بر ثولول طلا سازند و بـه آب مطبوخ حلبه و بزر کتان و بابونه و اکلیل الملک بشویند و علاج بواسیر رحم گاهی به قطع از آهن یا بـه خـرم از ابریشم مثل بواسیر مقعد می‌کنند و بعده بر آن ادویهٔ خشک نهند و بعد از آن بـه مـراهم ملحمـه عـلاج کننـد و در علاج استظهار نمایند و حذر کنند تا بقیهٔ جرح باقی نماند و در آن لحم زیاده گردد و صلب شده ایذا دهد و محتـاج به علاج ثانی شود بعضی گویند که بعد قطع آن از بیخ تا هیچ باقی نماند و گل ارمنـی و کهربـا و شـاخ گـاو کـوهی کاغذ سوخته و بر آن بپاشند و یا به ابریشم محکم ببنندند و رها کنند و بعد از آن پارچـه را بـه روغـن بـادام آلـوده

سازند و بر آن گذارند و بعده لعاب تخم کتان و روغن بادام و روغن بادام و زعفران ضماد نمایند تا آن که ساقط شود و بواسیر مقعد را نیز بدین طریق توان برید

رتق

و وی آن است که چیزی زائد از قسم عضله یا غشای صلب بر فم فرج یا مابین فرج و فم رحم بروید پس آن چه بر فم فرج بود در آمدن قضیب کند و آن چه مابین فرج و فم رحم بود منع دخول تام نماید و آن چه بر فم رحم بود منع دخول نکند لیکن مانع حمل و خروج حیض گردد به شرطی که آن زائد عدیم المنفذ باشد که از اندمال قرحه این مواضع گوشت زائد بروید و مجری مسدود سازد و باشد که در اصل خلقت منفذ پیدا نباشد حتی که زن را نزد ابدای حیض سبب یافتن منفذ خون مطلقاً نیاید و از آن اوجاع شدید و آفات عظیم عارض شود پس گاهی به سبب رجوع خون به سوی جمیع بدن و اختناق روح و حرارت عریزی زن سیاه شود و هلاک گردد و آن جا که منفذی باشد به سبب در آمدن قدری منی در رحم زن حامله گردد و از ضیق منفذ آن و جنین هلاک شود علاج اگر ممکن بود دیتکاری نمایند پس اگر سببش التجام بود در طول شق کنند به الهٔ که از ان بواسیر را قطع می‌کنند و یا به بعض عریض مخفی که مثل میل نهان باشد و اگر سببش روئیدن گوشت بود آن گوشت زائد را به ضره بگیرند و به مبعض ببرند و بالجمله بعد ا آن قطع قالب مجوف سوراخ دارد و در صوف پیچیده به مکرهم آلوده در آن گدارند تا از التجام و انضمام منع کند و بعد به شدن جرح قالب را موقوف دارند و طریق شق و قطع این مفصلاً در مطولات مسطور است

لحم زائد و طول بظر و ظهور چیزی مثل قضیب و قرقوس

بدان که بعضی زنان را گاهی نزدیک فم رحم گوشت زائد بروید و گاهی فزونی که زنان را در دو جانب فرج باشد و آن را به عربی بظر گویند و بزرگ شود و سخت گردد و گاهی چیزی مثل قضیب ظاهر گردد چنان چه مانع جماع گردد و گاهی آن زن را بدین فزونی فعل مجامعت با زن دیگر حاصل شود و این زن را بظراء گویند و قرقس گوشتی است که در فم رحم بروید و گاهی در تابستان دراز گردد و در زمستان کوتاه گردد و اکثر عروض این در زنان غیر

مختونه بود و جماعتی از اطبا مثل ارجیحائس و جالینوس آن را مشاهده نموده و ابنا و قلس طبیب انکار آن کرده علاج معالجهٔ قضیب و بظر عظیم قطع است بعد القای آن بر قفای آن بظر او بردارند و از عمق و از بیخ آن را قطع کنند چه اگر لختی بماند خون بسیار رود و قوت ساقط شود و اما علاج لحم زائد گاهی به ادویهٔ اکاله ممکن بود و گاهی از قطع چاره نبود و در این هنگام قائم مقام بواسیر و قرقس باشد و گاهی به رشتهٔ محکم میبندند و دو سه روز می‌گذارند بعده قطع می‌کنند و گاهی همچنان میگذارند تا متعفن شود پس قطع نمایند تا سیلان خون کم شود.

انغلاق رحم

که آن را ارتیاق نیز گویند و آن انضمام فم رحم است که گاهی از رتق و گاهی به سبب اورام حاره یا صلبهٔ رحم عارض شود و علاجش علاج امراض مذکوره است و مقل و قطران و مرو میعه و قسط و عود و اکلاً و بخوراً و حمولاً نافع انضمام امتلا است و سویدی گوید که فرزجهٔ روغن مرزنجوش و کذا روغن بید انجیر به موم و زرد و کذا روغن سوسن سفید و کذا روغن نرگس و کذا افسنتین و مرو و کذا روغن زعفران و کذا برگ انجره و کذا پیه ماکیان و علک البطم و خطمی به شراب یک ساله پخته و جلوس در طبیخ به کراث نبطی به نمک و کذا طبیخ قیصوم و شرب و حمول و حقنهٔ آن و فرزجه و بخور بنگ و کذا سعد و جلوس و حقنهٔ حلبه و کذا خطمی و حقنه و فرزجهٔ روغن ایرسا و فرزجه و شرب روغن جوز و شرب طلا و تخم انجره کوفته و بخور جوز هر واحد مفتح انضمام فم رحم است

سعت فم رحم و فرج

اکثر به سبب فرط رطوبت و کثرت زائیدن وسیع گردد انطاکی گوید که سعت فم رحم به سبب ارتخای عصب بود پس اگر بادی رطوبت باشد علاج آن نمایند و الا به چیزی که مخصوص تنبیق است معالجه کنند و بهتر این است که خاکستر گرم و استخوان ماکیان و زجاج کیر با چرک کوایر بسرشند و این از اسرار مکتومه است و قریب این جلوس در طبیخ بادنجان است و کذا زهرهٔ نر گاو و کسی که در طبیخ مازو بنشیند و پارچه در آب او تر کرده

مکرر خشک نماید و وقت حاجت بردارد و نفع بلیغ نماید ذکر مضیقات پوست درخت ببول یک سیر نـیم کوفتـه در ده سیر آب تا دو شبانه روز تر کرده چندان بجوشانند که نصف آن بماند پس صاف نموده در شیشه‌هـا پـر کـرده در ایام حیض بعد از بول استنجا بدین آب کند که در تنگی فرج عجیب است و اگر کونپل پلاس نورسـته یـک آثـار در سایه خشک کرده بسایند و نبات همچند آن امیخه هر روز صبح یـک داام بخـورد دو سـه هفتـه نهایـت چهـل روز استعمال نمای نفع کلی بخشد و اگر گل کیوره را در ظرف چینی بر کاغذ افشاند و ان چـه غبـار ماننـد از آن برآیـد قدری از ان در فرج افشاند مجرب است و اگر بیربهوئی با وغ گاو سوده در فرج طلا کند همین اثر دارد و گویند کـه خوردن چهال سرجهور که به قدر دو سرخ در پان به غایت مضیق است و ایضاً در پیوسی شیر اسپ مـاده ه اول بـار بچه بزاید پارچهٔ نیم کهنه تر کرده خشک نماید و قدری از آن پارچه شیاف ساخته بردارد و بع تر شدن آن بـرآورده تنزدیکی مرو کندر چون بکر شود و اگر تخم تمر هندی کوفته بیخته اندکی در فرج افـشاند ضـیق تمـام آرد و اگـر پوست انار جوشانیده در آن ان جامه شسته نیم کهنه تا بست کرت تر کرده خشک نماید و قدری از آن جامه پـیش از جماع فرزجه کند و چون تر گردد براورده پیش شوهر در نهایت تنگ کند و رطوبت ببرد و کـذا پارچـه در شـیرهٔ پهلی ببول تر کرده خشک نموده همین حکم دارد و کذا حمول بادنجان خشک کره سائیده و اگـر صـدف سـوده در روزی دو بار اندر فرج بمالند تنگی ارد و اگر قطعهٔ اسفنج را بردارد و بعد یک پاس مثل بکـر شـود و اگـر مغـز تخـم هلیله کف دریا مساوی سائیده در فرج بمابلد ضیق تمام آرد و اگر مازو و هلیلهٔ سیاه هر یک دو دام در سه پاو شـیر گاو بجوشاند تا تمام شیر جذب شود و در سایه شک کرده سائیدن هم وزن آن شکر آمیخته یک کف دسـت بخـورد هر روز در بست روز و یک روز مثل باکره گردد و روز خشکی تالیف حکیم بقاخان که مقوی رحم و مضیق و مطیـب فرج است آمله نیم دانگ مشک یک دانگ عود نیم درم فقاح اذخر سعد قرنفل هر یک یک درم سـوده بـه کـار بـرد دیگر قدری مسی در پهول شرابی که از پیهه ساخته باشند سائیده خشک کرده قدری در فرج قبل از جماع نهد بـه غایت بی نظیر است حتی که دخول دشوار شود ایضاً ؟ سنگ جراحت وهاوه گل ؟ مائین خرد و کـلان دانـه الایجـی خرد برگ مورد و گل سرخ شب یمانی مازو آمله همه را باریک نموده قدری از این بردارد و بعد دوگهری بـه جمـاع

مشغول شود ایضاً برای خشکی و ضیق و اجمال نیز نافع مائین خرد و کلان مازو سبز خرد سمندر سوکهه گل وهاوه موچرس همه را کوفته بیخته قبل از جماع قدری استعمال کنند و بعد پنچ گهری مشغول شوند فرزجه برای ضیق قُبُل به غایت نافع موچرس همیراکسیس گوند چنیاگل وهاوه هر یک درم پهکوی بریان تخم جامن فوفل برا سوخته پوست تخم مرغ سوخته هر یک سه درم چهال کنچال مولسری سنبل الطیب هر یک هفت درم باریک سائیده ؟ پیش از جماع بردارد ایضاً که ضیق تمام آرد و گویند که بهتر از این دوائی نیست چنی گوند شش ماشه باریک بسایند و دو توله ؟ بریان سازند و در حالت بریان کردن چون آب بگارد و در آب آن گوند آمیزند و بعد سرد شدن باز بسایند و قدری گل دهاوه سوده آمیخته در فرج نهد عجائب است ایضاً مسک سه درم قرنفل یک درم مشک یک قیراط سائیده در شراب دو درم گرم کرده آمیزند و خرقهٔ کتان بدان آلوده برادرند ایضاً اقوی و نفع از آن اقاقیا عصارهٔ لحیتهاللتیس مازو بی سوراخ و پوست انار ترش عود هندی پوست ترنج هر یک نیم درم جمله را سائیده به شراب سرشته به دستور به عمل آرد و ایضاً گل سپیاری مازو پوست مولسری مائین خُرد و کلان پهلی ببول همه را باریک سوده در صره بسته بردارد ایضاً انار پوست بلیله پکهئری بریان جوکوب نموده در یک سر آب جوشانیده و صاف نموده پارچه در آن انداخته باز بجوشانند تا آن که آب خشک شود پس همین پارچه بردارد و ایضاً مجرب رامک اقاقیا سعد سنبل الطیب همه برابر سوده پارچه را در آب مطبوخ پوست انار تر نموده در ادویه آلوده بردارد ایضاً که در تنگ کردن فرج عجیب است و به قول حکیم علی بهتر از هر دوا راتینج مازو سبز هر یک یک جزو خبثالحدید آمله هر یک ثلث جزو مر قشیشا پوست هلیلهٔ زرد و پوست بلیله آمله هر یک خمس جزو مروارید ناسفته عشر جزو همه را مثل غبار سائیده اندکی بعد از ظهر در قبل برگیرد و ایضاً که در این باب سریع الاثر است عود هندی سعد کمونی رامک راس اقاقیا قرنفل مازو هر یک یک جزو مشک ترکی عنبر اشهب هر یک ربع با شراب قابض یا آب برگ مورد سرشته استعمال کنند ایضاً شب یمانی مازو سبز کوفی سنبلالطیب سک المسک هر یک یک درم قرنفل مشک ترکی هر یک نیم دانگ به پشم شیاف ساخته استعمال نمایند قطور جهت تنگی فرج مجرب است پوست بیخ گوندی پوست بیخ ببول باریک سوده در آب سنبل الطیب و مازو حل کرده در رحم قطور نمایند ایضاً مازو فوفل

چهالیه خستهٔ تمرهندی خوب سرمه سا نموده در آب حل کرده قطور نمایند و این دوا نیز نافع است بوندی کفپال

یک دام پوست انار موچرس هرواحد پنج ماشه پهلی ببول خام خشک کرده چهار عدد مازو یک عدد باریک سائیده

پارچه بیز نموده استعمال نمایند و ایضاً مضیق پاه گجراتی یک توله در پاؤ آثار گلاب بر آتش نرم بپزند تا تمامی

گلاب جذب شود بگیرند با مازو مساوی کهرل کنند و یک نیم ماشه افیون افزایند و در گلاب سرشته شیاف برابر

تخم کهرل بندند و یکی چهار گهری قبل از جماع حمول نمایند و بعده برآورده همان وقت پوئلی سبوس اسپغول

در گلاب تر کرده و بردارند پس دور کرده مقاربت کنند شیخ الرئیس و غیره می‌نویسند که عود سعد مورد راسن

قرنفل رامک هر واحد یک درم مشک یک دانگ همه را سائیده و صوف در شراب تر کرده بدان ادویه آلوده بردارند و

ایضاً مازو خام دو جزو فقاح اذخر یک جزو هر دو را باریک سائیده به پارچهٔ سفت بیخته در پارچهٔ مبلول به شراب

آمیخته بردارند یکی بعد دیگری که این اعادهٔ بکارت کند و ایضاً پوست صنوبر کوفته چهار جزو شب دو جزو سعد

یک جزو در شراب ریحانی بجوشانند و خرقهٔ کتان بدان آغشته بردارند و باید که در ظرف در بسته بدارند و از آن

مکرر استعمال نمایند که این خیلی جید است سویدی گوید تخم حماض سرمه نموده فرزجه ساختن و کذا بیخ آن

باریک سوده به شراب کهنهٔ قابض سرشته حمول کردن بالخاصیت در اعادهٔ بکارت مجرب است و چون شحم زرد انار

ترش مثل غبار سائیده در شراب قابض یک ساله سرشته خرقهٔ کتان در آن تر کنند و خشک ساخته بردارند و یا

پوست رقیق که بر مغز جوز می‌باشد مثل غبار سوده بردارند و یا گل انگور باریک سوده در شراب کهنهٔ قابض یک

شبانه روز تر کرده به فرزجه بردارند در تنگ کردن رحم واسع و اعادهٔ بکارت مجرب است و حمول مازو و سبز مثل

غبا سوده سه روز در آب تر کرده پارچهٔ کتان کهنه بدان تر کرده خشک نموده و به کبریت بخور داده و کذا سعد و

جفت بلوط بایک سوده و در خرقهٔ کتان کهنه صره بسته و کذا دم‌الاخوین و مازو سبز سوده و کذا سنبل رومی و

شب سوده به شراب قابض یک ساله سرشته و کذا اقاقیا و سعد و سنبل مثل غبار سائیده و کذا زعفران و سک در

شراب کهنه جوشانیده خرقهٔ کتان کهنه تر کرده خشک نموه کذا استخوان سوخته و بادنجان خشک و مازو سبز

جدا جدا باریک سوده به آب نبات خرنوب الشوک سرشته و جلوس در طبیخ آس و بلوط کوفته و کذا سلیخه کوفته

در شراب قابض یک ساله جوشانیده و نیز حمول بدان و کذا اشنهٔ کوفته در آب جوشانیده در تنگ کردن رحم واسع و اعادهٔ بکارت نافع است

نتن رحم و فرج

شیخ می‌فرماید که تعفن رحم شعبه از باب قروح است و سبب آن عسر ولادت یا هلاکت جنین یا استعمال ادویهٔ حریفه یا سیلان رطوبات حاد حریف یا تعفن خراجات بود و گاه قریب و گاه در عمق باشد با چرک و بی چرک بود و حادث در عمق از خروج رطوبات مختلفه خالی نباشد و بیشتر مشابه دروی بود علاج اگر با چرک یا با رطوبت باشد علاج قرحه و سیلان رحم کنند و الا به ادویهٔ مطیبه به کار برند و انطاکی گوید که برای ازالهٔ بدبوی رحم بعد تنقیه از مجربات این است که مرو خرامی به آب نعناع و مورد سرشته مکرر حمول نمایند و کذا عنبر و موم گویند که شرب و حمول و حقنهٔ رحم به قاقلهٔ کبار سوده به آب سداب بستانی حل کرده و شرب و حمول نانخواه و کذا خرما و حمول روغن حنا هر واحد مطیب رائحه رحم و مزیل نتن آن است و این فرزجه را تنگ گرداند و خوشبو نماید سک سنبل زعفران در شراب ریحانی آمیخته فرزجه سازند ایضاً که قبل را تنگ و گرم و خوشبو گرداند عنبر عود هندی هر یک دو دانگ جمله را سائیده در شراب صاف بجوشانند و صاف کرده به پشم آلوده به خود برگیرند مجرب است ایضاً که همان نفع دارد زعفران سعد کوفی عود هندی قرنفل هر واحد یک درم فقاح اذخر زرد هر واحد پنج درم مازو سبز یک عدد عنبر اشهب دو دانگ مشک خالص یک دانگ آملهٔ منقی یک درم کوفته بیخته به گلاب سرشته با پارهٔ پشمی فرزجه سازند و بعضی نسخه‌های مطیبه در مضیقات گذشت و بعض آن در برد رحم بیاید

برور رحم و فرج

به قول انطاکی این به مجامع ضرر دارد و قوت را ساقط کند و منی را فاسد نماید پس اگر این منسوب به فساد خلط عام باشد تنقیه واجب بود و الا بر فرازج مصلحه اقتصار کنند و بهترین آن این است که از خرامی و هیل و کبابه و مانند آن بسازند و شیخ گفته که سک و مشک و زعفران در شراب ریحانی جوشانیده و خرقهٔ کتان و ران تر کرده بردارد که فرج را گرم گرداند و مطیب نیز هست و کرمدانه در این باب عجیب است و جرجانی نوشته که اندک

کرمدانه کوفته بیخته با قدری روغن زنبق بردارند و این دوا بسیار به کار نبرند تا رحم را سخت گرم نکنند و گویند که این آبزن فرج را گرم و نرم و تنگ گرداند عاقرقرحا عصارهٔ لحیته‌التیس هر واحد یک درم جوز السرو پنج پنج درم جمله را کوفته در شراب صرف بجوشانند و صاف کرده در آن نشینند و این شیاف سردی و تری فرج ببرد میعهٔ سائله جند بیدستر قنه جاوشیر حب بلسان حب البان قسط تلخ سنبل الطیب مساوی صمغ‌ها را به شراب انگوری کهنه حل کنند و ادویه کوفته بیخته بدان سرشته شیاف سازند و شبی چند مرتبه پیش از مجامعت به چهار ساعت به کار برند و این فرزجه مسخن قبل و رحم است و ضیق تمام آرد و خوشبو سازد و سعد سنبل الطیب قرنفل بسبا سه دانهٔ هیل زرد و مشک هر یک ماشه شب یمانی بریان مائین کلان و خرد گلنار گل وهاده موچرس هیراکسیس چنی گوند مازو بریان در آرد پیچیده هر یک دو ماشه کوفته بیخته در پارچهٔ باریک متخلخل بسته فرزجه نمایند سویدی می‌نویسد که شرب و حمول سلیخه و کذا کبابه و کذا هال و فرزجهٔ مشک در شراب یک ساله حل کرده پنبه بدان آلوده در تسخین رحم مجرب من است و حمول روغن بلسان و شرب آن یک مثقال و حمول سعد تنها یا باریک سائیده در شراب جوشانیده و پنبه بدان آلوده و ضماد آن در شراب سرشته و فرزجهٔ جند بیدستر و کذا حلزون بری و سداب باریک سائیده به عسل آمیخته و کذا قطران و کذا حب بلسان و کذا سکنبیج و کذا تریاق فاروق به عسل حل کرده و کذا شابانک که آن خرنوب است و کذا مشروویطوس به عسل کرده و کذا نفط سیاه و کذا سنجرچنیا در عسل حل کرده و کذا قرومانا کوفته در شراب یک ساله جوشانیده و بدان صوف تر کرده و شرب و حمول نفط سفید و کذا عود بلسان و کذا درونج و اکل و حمول بقلهٔ حلبه و فرزجه و حقنهٔ روغن ناردین و فرزجهٔ مرزنجوش و جلوس در طبیخ آن هر واحد مسخن رحم و مزیل برد آن است

رجا

مرضی است که مشابهت به حبل و استقسا دارد و شیخ می‌فرماید که گاهی زن را احوال شبیه به احوال زنان حامله از احتباس حیض و تغییر رنگ به تیرگی و سقوط اشتها و انضمام فم رحم عارض شود و گاه با صلابت در جمیع رحم باشد و پستان و امتلای آن‌ها و گاهی ورم آن‌ها عارض گردد و در شکم او حرکت مثل حرکت جنین

محسوس شود و حجم مثل حجم آن گردد و از غمز به طرف راست و چپ منتقل شود و گاه تا چهار پنج سال این صورت باقی ماند و گاهی تا آخر عمر طول کند و علاج نپذیرد و گاهی مثل استقسا و انتفاخ شکم آن را عارض شود لیکن با صلابت نه به طبیعت که آواز طبل دهد و گاهی دروزه عارض گردد و مع ذلک بچه نباشد بلکه سبب او تمدد و انتفاخ در عروق حیض بو و چیزی نزاید و گاهی قطعهٔ لحم به صورتی که ضبط اقسام او نتوان کرد بزاید و گاهی ریح صرف خارج شود و گاهی فضول مجتمعه با خون بسیار که محتبس باشد بیرون آید و ؟ از جمیع اقسام این علت آن قسم ثانی است که در آن زن قطعهٔ لحم به صورتی زاید و این قسم به عینه مسمی به مولی است و غیر این را مولی نگویند و در فارسی بار دروغین نامند و تولد این قطعهٔ لحم را دو سبب است یکی کثرت مواد که به سوی رحم ریزد و مع شدت حرارت دوم جماع که در آن رحم بر منی زن فقط مشتمل گردد و به غذا مدد یابد و نمو گیرد و به سبب فقدان قوت فائله منی مرد پیدا نشود یا صورت ناقص الخلقت پیدا گردد و از علامات ممیزه میان این اصناف رجاحیان حمل حقیقی آن است که این شی وقتی متحرک شود و بعد از آن حرکت نکند و صلابت شکم بادی شدیدتر از صلابت شکم حامله به ولد حقیقی باشد و دست و پای او بسیار مترهل با دقت بود و علامات ممیزه میان اصناف دیگر مذکوره و میان رحا آن است که رحا موهم جنین باشد و به جسم مضموم در رحم احساس شود و بیشتر در رحا آن چه در ورم رحم از اعراض قولنج عارض شود پدید آید پس درد شدید حادث گردد با وجود آن که همراه رحا چیزی از اعراض قولنج بیشتر باشد و در قولنج رحائی تمری و شهریاران و مانند آن نفع بخشد و این درد را ساکن کند و مع ذلک اخراج رحا نماید و صاحب کامل گوید که علت معروف بر جا آن ورم صلب متحجر است که در فم رحم و یا در همه رحم عارض شود و بدان جهت رحم صلب و متحجر گردد و استدلال بر این علت به عروض سخافت بدن و زشتی و غیره کرده می‌شود حتی که در ابتدا گمان شود که صاحب این مرض حامله است و چون زمانی بر آن طول کند توهم شود که آن را استقسا است و فرقی در این علت و در استقسا یحساوت و صلابتی که در این باشد و به علاماتی که در انواع استقسا ظاهر شود در این علت چیزی از آن ظاهر نگردد و توان کرد با آن که این علت چون طول کند امر صاحب او به استقسا انجامد اما علتی که آن را قب گویند

آن انضمام شدید رحم است مع صلابت و این از ورم حار معروف به فلغمونی عارض شود چـون نزدیـک فـم رحـم از خارج هنگام تحلل لطیف او و بقایای غلیظ او حادث شود پس صلب و متحجر گردد و استدلال بر این علت به تقـدم ورم حار و به ظهور صلابت فم رحم و انضمام آن به لمس کرده می‌شود خجندی گوید که رجا لجیم نزد اطبا مشهور است از باب رجا بر جود آن را قب نیز گویند و آن انضمام شدید فم رحم مع صلابت است و آن را عین گوینـد و بـه فارسی بار دروغی ای حمل کاذب بعض محققین گفته‌اند که رحا به جای مهمله است بهر آن کـه ایـن مـرض را بـه طوری که شیخ الرئیس نقل آن کرده در یونانی مولی گویند و مولی رحا است و آن قطعـۀ لحـم اسـت کـه در رحـم متولد شود و حرارت غریبه آن را منعقد سازد و چنان چه این قف مسیحی در شرح کلیات قانون گفته و این مناقشه است و حق آن است که هر دو معنی صحیح است بهر آن که هر دو از لوازم این مرض است و آن را بـه فارسـی بـار دروغین گویند و اسباب او متعدد است قسمی از این آن است که سببش تولد قطعۀ لحم باشد و قسم دیگر آن است که سببش ریاح غلیظ بود و قسم دیگر آن که سببش ورم صلب در فم رحم باشد و ایـن مـسمی بـه قلـب اسـت و ابوسهل گوید که علت مسمی بر رجا آن است که در آن به سبب لزوم اعراض حمل گمان شود که زن حامله است و آن حامله نباشد لیکن ریح غلیظ بود که میان طبقات رحم محتبس شود و یا رطوبات غلیظ باشد و جرجـانی گویـد که اسباب این مرض سه نوع است یکی آن که ساره در رگ‌های رحم تولد کند و بدان سبب حیض بند گـردد و دوم آن که ریح غلیظ در رحم افتد سوم آن که منی زن در رحم ریخته شود و از خون مدد یابـد و قـوت مـصوره کـه در منی مردان است نباشد تا آن را صورتی دهد و چیزی چون گوشت تولد کند و ابن الیاس گوید که سـببش انـصباب مواد رویه به سوی رحم است مع شدت حرارت مزاج یا شدت حرارت رحم و آن یا ورم صلب بود و یا ریـاح غلـیظ و فرق در آن و در حمل حقیقی تجاوز وقت حرکت جنین است و صلابت شکم و سـوء هـضم و قراقـر و نفـخ شـکم و گاهی مشابه به استسقای طبلی گردد و فرق آن به صـلابت و جـساوت و سـوء خلـق و خبـث تـنفس تـوان کـرد و ابومنصور گوید که سبب حدوث رجا تولد ورم صلب است پس در صفاقات رحم ریاح بارد غلیظ جمـع شـود و در آن جا محتقن گردد و اگر مبادرت به علاج نکنند مؤدی به استسقا شود و در این علت جمیع اعراض حمل عارض شـود

مگر حرکت که در این جا حرکت مثل حرکت جنین نباشد و چون حرکت دهند از موضعی به موضع دیگر حرکت کند و چون نه ماه بگذرد از آن رطوبات و ریاح غلیظ خارج شود و گاهی زن به جهد و شدت قطعهٔ لحم که آن را صورتی نباشد بزاید و از این مرض خلاص یابد و سید هاشم می‌نویسد که رجا دو نوع ست یکی حقیقی و دومی آن است که در آن مشابهت به حمل از وضع جسم لحمی که در رحم متولد شود و حرکت جنین و مانند آن شدید باشد دوم غیر حقیقی و وی آن است که این مشابهت در آن قلیل بود و مختص به هیئت اعضا از انتفاخ شکم و تغیر رنگ و غیر آن باشد و در شکم حرکت مثل حرکت جنین نبود و رحم جسم لحمی نباشد تا بزاید بلکه در آن جسم ریحی باشد که حرکت به غیر حرکت جنین کند و نفیس گفته شنیدم که زنی اندر این مرض جنین به صورت سنگ پشت بزاد و چند ساعت حرکت همی کرد و دیگری به صورت خروسی که هر دو بازو داشت زائیده و مؤلف اقتباس مشاهده کرده که زنی نور باف بچه صورت بوزنه زاییده بود کذا قال ارسطاطالیس و کنیزکی به صورت فیل زائیده کذا قال فولس و ایضاً فولس به صورت سگ و ابو ماهر به صورت خنزیر و جالینوس به صورت بز و گربه دیده و در قریه قریب رامپور ؟ الله عن الشرور زنی چهار ماه زائیده بود بالجمله سختی شکم زیاده‌تر از شکم حامله و ورم دست و پا مثل صاحب سوء القینه و کثرت آروغ و سوء هضم و قراقر و احساس حرکت او پیش از حرکت جنین از علامات خاصهٔ این مرض است و وقت حرکت پسر بعد از سه ماه و دختر بعد از چهار ماه بود و سبب این مرض با کثرت انصباب مواد بود یا اشتمال رحم بر منی زن فقط و یا ورم صلب رحم موجب احتباس حیض و یا ریاح غلیظ محتقن در طبقات رحم طریق تشخیص این اسباب اگر در رحم صلابت محسوس شود پیش از آن اعراض ورم حار رحم از صداع و الم و تپ و غیر آن بوده باشد سببش ورم صلب باشد و اگر در نواحی رحم حرارت معلوم شود و پیش از حدوث رجا سوء مزاج حار در رحم واقع شده باشد سببش انصباب مواد بر رحم بود و اگر با انتفاخ و تمدد و علامات استسقای طبلی بود سببش ریاح غلیظ باشد و اگر هیچ یک از این علامات مدرک نگردد سببش جماع و اشتمال رحم بر منی زن باشد علاج بعد از نضج به منضج بلغم از مسهل آن و حب ایارج تنقیه کنند و معاجین گرم کاسر ریاح استعمال نمایند و تریاق اربعه با مدرات مثل طبیخ ترمس و ابهل و مشکطرامشیع و غیر آن که اخراج

جنین میت نماید مفید بود و یا مشکطرامشیع بادیان پر سیاوشان هر یک چهار ماشه تخم خرپـزه خارخـسک تخـم کاسنی هر یک شش ماشه جوشانیده شهد خالص یک نیم توله داخل کرده بنوشند و گاهی خار شتر فوه الصبغ هـر یک چهار ماشه عوض بادیان و تخم کاسنی و به جای شهد شربت بزوری دو توله کرده مـی‌شـود و اسـتعمال دیگـر مدرات حیض از مشروبات و حمولات و محللات ریح از کمادات معمول از خاکـستر و ریـگ گـرم کـرده و ضـمادات مرتب از زیره و صعتر و قردمانا و بابونه و جاوشیر به آب کرفس و مروخات مثل روغن یاسمین و خیـری و سـداب از جملهٔ تدابیر این مرض است و اگر سببش صلابت رحم باشد معالجهٔ آن به اشیای ملینه بعده بـه جملـه از آنچـه در علاج ورم صلب رحم گذشت باید کرد و اگر سببش انصباب مواد حار و امتلای دموی بود فصد باسلیق و صافن کنند و بعد زوال حرارت به دستور نضج ماده و تنقیهٔ مکرر نموده معاجین و ادویهٔ مذکوره به عمل آرند و اگر سببش ریـح غلیظ باشد شربت بزور به ماء الاصول دهند و ضماد و معجون و حقنه و شافهٔ کاسر ریاح استعمال نماینـد و آن چـه در علاج استسقای طبلی و قولنج ریحی و نفخهٔ رحم مذکور شد به کار برند و اگر سببش جماع باشد هر چـه بـرای اخراج مشیمه و جنین گفته آید به کاربرند ذکر بعض ادویهٔ نافع مرض رجا اگر دو درم ابهل بـا یـک قـدح آب یـک هفته زن بنوشد جنین و رجا را ساقط نماید و اگر به آب ابهل قرص مر بخورد همین نفع دارد و طبیخ ابهل یا طبیخ سداب یا طبیخ حلبه نیز مفید است و شب یمانی بر سفال نهاده بر آتش و گذارند در حین جوش آن زرنبـاد باریـک ساخته بپاشند و به هم آمیخته فرود آرند و مقدار طول خنصر و باریک‌تر از آن شـیاف سـاخته یکـی از آن در رحـم بدارند به طوری که سه حصه شافه در رحم بود و یک حصهٔ آن بیرون و تا سه روز نهاده دارند و از الم و وجع خـوف نکنند که روز سوم آن چه در رحم است بالکل برآید مجرب ست این حـب نـافع رجاسـت قنطوریـون مـاهی زهـرج عصارهٔ افسنتین هر یک دو دانگ غاریقون ایارج فیقرا هـر یـک چهـار دانـگ تربـد سـفید یـک درم شـحم حنظـل سمقونیای مشوی هر یک سه درم حب سازند و باقی ادویه در اقوال بیاید اقوال اکابر مصنف اقتباس می‌نویسد که بنا بر حصول نضج و تحلیل مواد ریحی غلیظ این ماء الاصول دهند پوست بیخ بادیان بیخ کاسنی هر یک نه ماشه بـیخ کرفس بیخ کبر بیخ اذخر بیخ مهک مقشر هر یک هفت ماشه انیسون قنطوریون دقیق صعتر هر یک سه ماشـه فـوه

مشکطرامشیع هزار اسفند تخم خرپزه تخم قرطم مصطکی سنبل الطیب هر یک نه ماشه مویز منقی سه توله انجیر زرد ده عدد در عرق خار خسک و جوانسه و ابریشم هر یک یک آثار شب خیسانیده صبح گلقند ده اوقیه اضافه نموده بجوشانند که سوم حصه بماند مالیده صاف نموده هر روز نه توله با نه ماشهٔ روغن بید انجیر مرکب تا پانزده روز بنوشانند و غذا شوربای مرغ با نان روه دهند بعده تنقیه نمایند به ایارجات کبار ماند ایارج جالینوس و روفس و لوغاذیا و ارکاغانیس و حب سکنبیج و منتن و حب ایارج علوی خان و بعد حصول تنقیهٔ تریاق اربعه و دواءالکرکم همراه مطبوخ ترمس و ابهل و مشکطرامشیع و خارخسک و حب النیل سفید و فوه الصباغین و کاکنج هر یک نه ماشه و شربت بزوری حار چهار توله تا دو هفته دهند و نواب علوی خان در عشرهٔ کامله قلمی فرموده‌اند که یک درم خاکستر بازوی مرغ سلیمانی با نه توله عرق جوانسه مخرج رجا و جنین مرده و زنده در یک ساعتست و عجیب-الاثرست که اصلاً تخلف نمی‌کند و اکثر به تجربه رسیده و همچنین قرص مربای به آب ابهل و باقی تدابیر احتباس حیض در این جا به عمل آرند و سفوف پوست خیار شنبر دو درم با مطبوخ پوست خیار شنبر که در احتباس طمث نوشته شد به اضافهٔ شربت آلهی چار توله که در قرابادین مسطورست نیز مفید می‌شود و غذا شوربای مرغ سلیمانی با نان روه یا خشکار و گاهی استعمال سفوف استخوان بازوی مرغ سلیمانی سه ماشه یا مطبوخ مذکور صبح و یا مطبوخ مشکطرامشیع وقت شام تا یک هفته نفع بخشیده مسیحی گوید باید که توقف در علاج او کنند تا آن که وقت حرکت جنین برسد اگر حرکت نکند و وقت او فوت شود بالضرور بدانند که در این جا جنین نیست پس معالجه نمایند به نوشانیدن ماءالبزور و روغن بید انجیر و شیافات مرتب از سداب و پودینه و ابهل بردارند و حب منتن بخورانند شیخ می‌فرماید که تدبیر در این مرض قلت حرکت و ترک ریاضت و خواب بر پشت مقبل به اسفل و منع مواد از جانب اسفل است و اگر احتیاج به فصد و اسهال و قی باشد به عمل آرند و معالجهٔ سایر آن به علاج اورام صلبه و به مرخیات ضماداً و کماداً و نطولاً و آبزناً باید کرد پس گاهی بعد از آن ساقط شود و گاهی مادهٔ فاعل رجا تحلیل یابد و گاهی آن را ساقط نماید و بیشتر در این کار خوردن لوغاذیا کفایت کند و روغن کلکلانج در این سخت سودمند است عباس گوید که هر گاه علت معروف به رجا و علت معروف به قب از صلابت عارض رحم و فم

آن بود در علاجش احتیاج به ادویهٔ محللهٔ ملینه باشد مثل ادویهٔ که در صلابت رحم ذکر کردیم پس اگر با این علت سیلان خون عارض شود معالجه به اشیای قاطع خون که گفتیم باید کرد و قومی ذکر کرده که رجا لحم است که در طبقات رحم پیدا شود و ایشان مکرر معاینه کرده‌اند که زن اسقاط قطعهٔ لحم کرد چنان که جنین ساقط می‌شود و چون دانند که این همچنان است معالجهٔ صاحب او به اشیایی که مخرج جنین میت باشد باید کرد و وحمرثا به آبی که در آن ترمس و ابهل و غیره جوشانیده باشند آن را بدهند و اما علت معروف به قب از فلغمونی افتد چنان چه سابق مذکور شد ایلاقی گوید که حب منتن و حب سکبینج شربات متوالیه خورانند و ایارج لوغاذیا آن را نافع ست و ماءالاصول به روغن بید انجیر و وحمرثا و تریاق ابعه و دواءالکرکم سود دارد و ضمادات و نطولات ملینه محلله استعمال کنند و احتباس حیض علاج این مرض است و غذا نخوداب به دارچینی دهند ابن الیاس گوید که هر صبح ماءالاصول بست درم بیاشامند و یا جلاب از بادیان و تخم کاسنی و تخم کشوث و انیسون هر واحد سه درم و از شکر سفید ده درم بنوشند و غذا مزورهٔ زیرباج و گوشت ماکیان و تیهو و کبک خورند و یا این دوا بدهند که صاحب این علت را نافع ست تخم کرفس زیره در سرکه یک شبانه روز تر کرده بریان نموده هر واحد ده درم نانخواه زنجبیل هر واحد چهار درم شکر همچند جمله کوفته بیخته شربتی دو درم ابن نوح گوید که نظر به وقت حرکت جنین کنند پس اگر در آن وقت حرکت نکند معالجهٔ آن به اشیای محلله نافع به عسر ولادت و اخراج مشیمه مثل قرص مر نمایند و این دوا بدهند مرو قنه و جاوشیر مساوی به آب کرفس و بادیان افشرده بخورانند و حب منتن به مرات دهند که بدین خلاص او به سرعت شود وزن شگوفهٔ کرنب و تخم آن ده درم و سداب و پودینه بردارد و مرو قضیب را به قطران طلا کرده مجامعت به آن نماید و نوشیدن آبی که در آن کنجد تر کرده باشند نافع بود و یا زراوند مدحرج و ابهل و حب الرشاد سائیده مفرد یا مرکب بخورانند و زن قنطوریون دقیق حمول کند و یا فلفل به آب مطبوخ لوبیا بنوشد و لوبیا بخورد و این شیاف برجا و عسر ولادت و اخراج جنین زنده و مرده مفید است مرو جاوشیر و خربق مساوی به زهرهٔ نر گاو سرشته شیاف سازند و خوردن کیل دارو با عسل نیز نافع و بدان چه در باب عسر ولادت بیاید معالجه نمایند سعید گوید که مبادرت به علاج این مرض کنند تا به استسقا نانجامد و در این علت

اعراض حمل می‌باشد لیکن با وی حرکت جنین نبود بلکه گاهی از جایی به جایی دیگر وقت غمز شدید منتقل گردد و پس اگر وقت حرکت جنین تجاوز کند مبادرت به استفراغ بدن از ایارج یا حب منتن کنند و بعد استفراغ اصلاح مزاج به ادویهٔ محلله مخرج اخلاط غلیظه مثل جوارش مصطکی بسکنجبین بزوری و قرص ورد به ماءالاصول نمایند و اگر بدین غرض حاصل نشود معجون وحمرثا به آب نیم گرم استعمال کنند و تکمید شکم به پارچهٔ گرم سازند و روغن قسط بر شکم مالند و اگر از این هم مرض زائل نشود قرص مر به آب طبیخ ابهل یا دواءالکرکم یا تریاق اربعه به روغن بید انجیر یا آب طبیخ بزور استعمال نمایند و غذا اسفیدباج گوشت بزغالهٔ یک ساله به ابازیر حاره و گوشت بریان و کبوتر بچهٔ مطنجن بدهند خضر گوید که شربت اصول و سفوف اصول و سفوف حاکمی استعمال کنند.

کثرت اسقاط

و او آن است که زن حامله شود لیکن حمل او ساقط گردد و آن را نگاه نتواند داشت و اسباب او پنج نوع ست عوارض خارجی و آن با استعمال ادویهٔ حاده یا مزلقه یا مسهله یا مدره بود و یا حرکتی قوی چون ضربه و سقطه و ریاضت مفرط و جستن سخت و خصوصاً به سوی خلف و قی و عطسهٔ قوی و سرفهٔ شدید و آواز بلند برداشتن و چیزی گران بلند کردن و یا فرط برودت و حرارت هوا و طول مقام در حمام و غسل مزلق مرخی رحم و شم بوی مأکولات و میلان طبع به خوردنش و نیافتن آن دوم آلام نفسانی مثل غضب شدید و خوف ناگاه و حزن عظیم و فرح شدید دفعتهً سوم آلام بدنی از اوجاع و امراض حامله مثل تپ‌های گرم و لرزه و انواع اسهال صفراوی و بلغمی و خصوصاً سحج و زحیر و لاغری زن و یا فرط خلو او از گرسنگی شدید و استفراغ خلط یا خون بسیار بد و یا فصد یا از خود و از سیلان حیض بسیار و هر قدر که بچه کلان‌تر باشد ضرر به فصد بیشتر بود و یا امتلای شدید یا تخمهٔ بسیار مفسد غذای بچه یا مسدد راه غذا به سوی آن و یا کثرت جماع و خصوصاً بعد ماه هفتم چهارم فساد حال جنین مثل موت او به سببی از اسباب مرگ آن و خصوصاً وقت جریان زداب از آن و لذع رحم و اذیت آن و یا مثل

ضعف و مرض او و یا به سبب انخراق یا استرخای اغشیهٔ محیط او و انصباب رطوبن موذی رحم و مزلق بچه از آن پنجم افات و امراض رحم مثل گشادگی فم رحم و قلت انضمام آن یا کثرت انصباب رطوبات مزلقه در رحم یا در افواه عروق یا سوء مزاج رحم از حرارت محرق یا برودت مجمد یا یبوست و قلت غذای جنین و یا کثرت ریح در رحم و یا ورم و صلابت و سرطان و قروح رحم و سائر امراض آن بالجمله اکثر سبب این مرض رطوبت رحم یا ریح غلیظ می‌باشد و گویند که گاهی احتباس حیض که لازمه حمل است به اسقاط می‌انجامد اگر خون بسیار جمع شود و جنین کمتر غذا کند پس آن خون ازلاق جنین نماید و به قول قرشی زن معتدل البدن که در ماه دوم یا سوم او را اسقاط شود نقر رحم او مملو از رطوبت مخاطی باشد که بر ضبط بچه قادر نبود و شیخ می‌فرماید که اکثر اسقاط حادث در ماه دوم و سوم از ریح بودو از رطوبات ممتلی در فوهات عروق رحم که نقر نامند و از آن عروق مشیمه منتسج باشد و گاهی به سبب سوءمزاج حار مجفف یا بارد مجمد بود و ایضاً آن چه در اول امر ساقط کند رقت منی در اصل بود و در ماه ششم و مابعد از او رطوبات مزلق جنین بود و قومی گفته که این اکثر از ریح بود و این قول صحیح‌ست و اما بعد مدت معلومه اکثر اسقاط از ضعف موذی بودو گویند که زن بسیار لاغر چون حامله شود قبل از فربر شدن اسقاط کند و در بلاد و فصول بارد بسیار اسقاط کثرت نماید و کذا عسر ولادت و کذا موت زنان حامله و در بلاد جنوبی اسقاط بسیار شود و کذا در هوای جنوبی و در شمالی کم شود مگر آن که سردی سخت موذی جنین باشد و چون زمستان جنوبی گرم باشد و ربیع شمالی سرد کم باران از پس او آید زنان حامله که هنگام ربیع بزایند بادنی سبب اسقاط کنند و بچهٔ ضعیف بزایند و اوجاع عارض هنگام اسقاط شدیدتر از اوجاع عارض وقت ولادت باشد بهر آن که زادن طبیعی است و اسقاط امر غیر طبیعی و علامت اسقاط به نفسه این است که پستان بعد اکتناز لاغر شدن گیرد و هر کدام از هر دو پستان که بعد اکتناز لاغر شود و حمل توام باشد بچه همان جانب ساقط شود و گرانی پشت و خاصره و سیلان طمث نیز نشان اسقاط است و افراط در ور شیر و تواتر آن حتی که پستان لاغر شود منذر است به آن که بچه ضعیف است و در معرض سقوط و همچنین کثرت اوجاع در رحم و چون در تپ چهره و چشم بسیار سرخ یا زرد شود و لرزه یا گرانی در سر پیدا گردد و ماندگی غلبه کند و در قعر چشم

درد محسوس شود دلالت بر متوافی بودن اسباب اسقاط کند و اول حیض آید پس اسقاط شود و همچنین اسباب قویهٔ اسقاط چون توافق نماید بر آن دلالت کنند طریق تشخیص اسباب اسقاط اولاً حال عوارض خارجی و آلام نفسانی دریافت نمایند پس هر کدام از ان که یافته شود سببش همان باشد و الا حال آلام و امراض بدنی و رحم معلوم کنند پس هر مرضی که باشد سببش همان مرض بوده ایضاً

اگر سیلان رطوبت از رحم و تهبج پلک و کثرت آب دهن و کسل و ترهل بدن بود سببش کثرت رطوبت رحم باشد و اگر تمدد به غیر تقل و با انتقال و ایذا به تناول منفخات و قراقر و نفخ و سوء هضم و انتفاخ عانه و اسقاط قبل از کبر جنین بود و سببش ریح باشد و اگر تقدم کثرت امراض حامله و بسیاری استفراغات و جریان حیض و درور در شیر در ابتدای حمل و عدم حرکت یا ضعف حرکت جنین بود سببش فساد حال جنین و ضعف آن باشد و اگر سوای سخافت بدن هیچ مرضی محسوس نگردد سببش هزال زن باشد و اگر علامات موت جنین که در علاج اخراج جنین میت خواهد آمد یافته شود سببش موت جنین باشد علاج اگر به سبب عوارض خارجی باشد باید که از آن احتراز کنند و اگر از اسباب بدنی بود به ازالهٔ آن کوشند به چیزهای موافقه مثلاً اگر به سبب رطوبت باشد قبل از حمل عادت قی کنند و بعد از نضج به منضج بلغم تنقیه از مسهل بلغم و حب ایارج نمایند و دواءالمسک حار و معاجین گرم بخورند و خوردن گلقند با مصطکی و عود نیز مفید بود و از روغن‌های گرم حقنه کنند و استعمال ماءالاصول و شربت بزور و حقنهٔ منقی رحم و مجفف رطوبات نیز نافع ست و از شوربا و فواکه و حمام مرطب پرهیز کنند و اگر به سبب ریاح غلیظ باشد جوارش کمونی و مانند آن که در علاج نفخهٔ رحم گذشت به کار برند و فرج و عانه و کمرگاه را به روغن سوسن و زنبق مالش نمایند و حقنه بدان کنند و بعد از نضج تنقیه از مسهل بلغم سازند و هر چه محلل ریاح باشد و ان چه سوء مزاج بارد رحم را نافع بود مثل وضع محاجم ناری و غیره از حقنه‌ها و فرزجات و اطلیه و مروخات گرم مفید باشد و اگر به سبب حبس حیض باشد علاجش به علاج احتباس طمث نمایند و اگر به سبب لاغری حامله باشد بعد از غذا حمام نمایند و هریسه در روغن گاو و شکر و شوربای چوجهٔ مرغ فربه خورند و اگر سببی دیگر باشد ازالهٔ آن مع رعایت فصل و مزاج نمایند تعلیم این جمله علاج که از قی و مسهل و

حقنه و غیره گفته شد قبل از حمل به عمل آرند تا بعد از آن که زن حامله گردد بچه به سلامت زاید و بعد از حمل تدبیری که برای حفظ جنین مسطور خواهد شد به کار برند و اگر احیاناً خون حیض جاری شود و دیگر اعراض اسقاط ظاهر گردد ادویهٔ حابس حیض که در علاج کثرت طمث گذشت به کار برند و اگر خون زیاده آید و عوارض اسقاط مثل درد کمر و غیره شدت کند در این هنگام اصلاً به حبس آن نپردازند که در آن خوف ضرر کثیرست بلکه مدرات حیض به عمل آرند تا خون به تمامه خارج گردد پس هر گاه اسقاط شود می‌باید که گره بانس پنج عدد فلوس هفت عدد پوست اخروت دو توله دورهٔ کپاس دو توله پوست پهلی المناس یک توله در ده آثار آب بجوشانند هر گاه سوم حصه بسوزد آب آن را به جای غذا و آب نوشانیده باشند و بعضی زنان پوست جوز و کلتهی و گل نرمه و بیخ نی جوشانیده استعمال می‌کنند و روز چهارم کلتهی در آب جوشانیده آب آن را بدهند و دال آن را که باقی مانده است وقت شام دهند و روز پنجم نان موئهه به قدر یک دو دام به خوردن دهند و به جای آب عرق بادیان و عرق عنب الثعلب یا عرق گاوزبان بنوشانند و بعد از چند روز نان گندم با دال موئهه خورانند و از روز بست و یکم اندک اندک روغن زرد شروع نمایند و به چهل روز پرهیز از همه چیز دارند و از اشیای بارده و هرکات متعبه نیز پرهیز واجب است و گاهی بعد اسقاط برای ادرار رطوبات باقیه تخم شبت تخم گزر تخم خرپزه تخم قرطم تخم خیارین کوفته هر یک شش ماشه ابهل مشکطرامشیع هر یک دو ماشه گره بانس کاکنج هر یک چهار ماشه در نیم آثار آب جوشانیده گلقند دو توله داخل کرده داده می‌شود و اگر بعد اسقاط خون بند نشود و به ادویهٔ که در علاج کثرت طمث مذکور شد علاج نمایند و اگر بعد اسقاط ورم زیر ناف محسوس گردد به سبب آن که بعد از اسقاط اکثر ورم در رحم می‌شود غذا موقوف داشته هنگام بیقراری اشتها آب گوشت بی روغن یا آب موئهه بدهند و به جای آب عرق مکوه و برگ شبت و برگ عنب الثعلب سبز پخته به روغن گل ضماد زیر ناف سازند و اگر تپ و ورم رحم عارض شود و دندان هم بند گردد فصد باسلیق کنند و عناب پنج دانه گل بنفشه پنج ماشه بهدانه سه ماشه جوشانیده شربت بنفشه دو توله خاکشی چهار ماشه دهندو به جای آب عرق مکوه و اگر تپ و جوشش دهن و تهبج چهره ظاهر شود خمیرهٔ گاو زبان هفت ماشه شیرهٔ تخم کاسنی شش ماشه شیرهٔ عناب پنج دانه شربت نیلوفر دو

توله خاکشی چهار ماشه بدهند ذکر ادویهٔ مفرده و مرکبه که جنین را از اسقاط نگاه دارد و تعلیق اکتمکت در جلد خروف بر عانهٔ حامله و کذا تعلیق مرجان بر حامله و کذا زهدالبحر و خوردن لبلاب که گل او سفید باشد هر واحد در حفظ ولد از سقوط مجرب سویدی است و تعلیق کهربا سه مثقال بر حامله و کذا فرفیون و کذا یاقوت و کذا چیزی شبیه به استخوان که در قلب نر گاو یافته می‌شود و کذا سنگ آسیا به قدر جوزه و کذا درونج در طول او سوراخ کرده و رشته ریسیده حامله در آن انداخته و کذا اصابع‌السفر و ادمان اکل برنج و فرزجه کسیلا نیم درم مثل غبار سوده به زیت خوشبو سرشته و جلوس در طبیخ آس و خوردن صمغ بادام هر واحد منع بچه از سقوط می‌کند آبزن مانع از اسقاط حمل صندل سفید نیم کوفته برگ نیلوفر تخم مورد اقاقیا هر یک سه درم گلنار چهار درم گل سرخ ده درم ایضاً قویتر از این و معین بر حمل گل سرخ هفت درم گلنار کزمازج هر یک پنج درم برگ مورد خشک چهار درم شب یمانی پوست انار مازو هر یک سه درم در آب به قدر حاجت بجوشانند تا نصف بماند در ظرفی ریخته بنشانند جوارش که در منع سقوط جنین و دفع ریاح رحم مجرب‌ست بسد یک درم دارچینی دو درم ابریشم مقرض دانهٔ هیل زعفران قرنفل هر واحد یک درم جندبیدستر یک نیم درم در جوارشی که در قول ابن الیاس خواهد آمد اضافه کرده حامله را استعمال کنانند ایضاً جوارش به جهت دفع ریاح و سقوط اشتها و منع اسقاط از سیلان حیض در رطوبات بلغمیه که به سبب ضعف معده کثرت آن می‌شود نافع ست مروارید ناسفته چهار ماشه عود غرقی مصطکی عود صلیب زرنباد قاقلهٔ صغار بیخ انجبار حب آلاس هر واحد یک نیم درم گل سرخ یک نیم توله پودینهٔ خشک ابریشم مقرض ورق نقره هر یک یک درم مازو سبز بی سوراخ آملهٔ منقی هر یک سه درم با سکنجبین ساده یک وزن شیرهٔ گلقند دو وزن به طریق مقرر معجون سازند معجون به جهت زنان حامله که عادت اسقاط داشته باشند همواره معمول است و اعانت بر حمل هم می‌نماید برادهٔ عاج فوفل شاخ گوزن سوخته گلنار ابریشم مقرض هر یک یک مثقال مروارید ناسفته مرجان بسد یشب سفید گل سرخ گل ارمنی کشنیز خشک عود هندی مصطکی زرنباد کبابهٔ چینی هر یک دو مثقال کوفته بیخته به شهد خالص و شیرهٔ آملهٔ مربی هر یک سی مثقال سرشته معجون سازند و اگر مانعی نباشد کافور قیصوری به قدر حاجت آمیزند و حامله را از شروع ماه دوم هر روز یک

مثقال بخورانند به حفظ الهی از اسقاط ایمن باشد و معجون حافظ الجنین علوی خان نیز در این باب مجربست و دواءالمسک که اطبا آن را ممسک الحمل گویند و شربت سیب و حلوای سپیاری پاگ هم نافع و اگر جنین از کثرت حرکت زن متحرک گردد و خوف سقوط آن باشد کندر دو درم باریک سائیده به آب برنج سائهی بخورانند که اعراض سقوط را ساکن گرداند و مجرب سرهندی است و گفته که اگر به سبب غم این عارضه شود باید که مفرحات قابضه خورانند و احتقان به قوابض و شرب شربت انجبار و تریاق فاروق و مثروديطوس و فلونیای نو به ماءاللحم نافع ست دوای هندی اگر هنگام خوف اسقاط حمل دهند از افتادن آن ایمن سازدسازد و ملئهی لوده پئهانی آمله مساوی کوفته بیخته به قدر نیم دام در سه دام شیر یز که نیم دام شهد آمیخته باشند بنوشانند اقوال حکما مسیحی گوید که اسقاط اگر از تسلط ریاح بر ارحام باشد باید که روغن بید انجیر به ماء الاصول بنوشانند و حب سکبینج و حرف بریان به ابهل و تخم کرفس و وحمرثا و سنجرینیا و جوارش مرتب از جند بیدستر و زرنباد و درونج و نانخواه خورانند و حقن‌ها و حمولات معمول از صعتر و نانخواه و روغن بلسان و شونیز و مقل به عمل آرند و اگر مرض از کثرت رطوبت مزلق جنین باشد اول تنقیهٔ جمیع بدن از رطوبات کنند بعده تنقیهٔ رحم به این حقنه نمایند بگیرند حنظل بری معتدل در بزرگی و سر او بریده تخم او بیرون کنند و روغن سوسن پر نموده پوست او بالای دهن نهاده به خمیر آرد و یا گل درگیرند و بر اخگر نهاده بپزند تا یک جوش خورد یا دو جوش پس برداشته روغن از آن برآورده صاف کنند و نیم گرم بدان حقنهٔ رحم نمایند و این دوا برای زنی که آن را امتلا و ریاح بسیار باشد و حامله نشود و اگر حامله شود اسقاط کند نافع ست روغن بلسان دو درم تریاق کبیر یک نیم درم بیخ جاوشیر یک درم زرنباد درونج زوفای رطب اظفارالطیب هر واحد دو درم جند بیدستر دو نیم درم مشک دو دانگ ادویه خشک را بسایند و تریاق به روغن بلسان حل کرده مخلوط سازند دور پارهٔ پشم مقدار بندقه بردارند و هر روز دو درم از آن تا پنج روز بخورانند و این سفوف برای حامله که معده و کبد او ضعیف باشد و در آن ریاح پیدا شود و اسقاط نماید نافع‌ست تخم کرفس زیره هر دو در سرکه تر کرده بریان نموده هر واحد اوقیه نانخواه زنجبیل خولنجان هر واحد چهار درم جند بیدستر دو درم شکر بست درم کوفته بیخته یک ملعقه یا دو به شراب ممزوج بدهند و این معجون

برای حامله که اسقاط کند مفید است زرنباد درونج جندبیدستر سک و مشک حلتیت هیل بوا مازو طباشیر هر واحد یک درم زنجبیل ده درم شکر بست درم به عسل قدر حاجت معجون سازند شربت یک درم به آب نیم گـرم و بـاقی نسخ‌ها در تدبیر حوامل بیاید شیخ می‌فرماید که حال تعلق بچه از رحم مثل تعلق میوه از درخت‌ست و چون خـوف سقوط میوه در ابتدای ظهور آن و در آخر نزدیک پختگی و رسیدگی بیشتر بود همچنان خوف سقوط بچه نـزد اول علوق و قبل از تولد شدیدتر باشد پس واجب است که در این دو وقت از اسباب مذکورهٔ اسقاط پرهیز کننـد و دوای مسهل و فصد منجملهٔ آن اسباب است باید که قبل از ماه چهارم و بعد از ماه هفتم از آن احتـراز نماینـد و فیمـابین این نیز الا در میان این سلیم‌تر است و هنگام ضرورت قوی به سوی آن رجوع شوند و گاهی در بعض ایـن اوقـات از اسهال و تنقیه خون آن چاره نباشد تا بچه به سبب سوء مزاج فاسد نگردد پس به رفق و تلطـف اسـتعمال نماینـد و ایضاً گاهی قبل حمل حیض خوب نیاید و فضول حیض آن محتاج به تنقیه در آن باقی ماند و در این وقت اگر تنقیه نکنند فساد او بچه را بکشد پس آن را نیز به لطف از منقیات ملایم پاک کنند و منقیـات مـشروبات نباشـد ولـیکن حمول باید و ماورای فم رحم حمول نکنند بلکه در گردن رحم نمایند و تنقیهٔ بـدان در یـک دفعـه نکننـد بلکـه در دفعات کثیر و چون بر عورت خوف سقوط به‌سبب سوء مزاجات و اورام و قروح و ریح و غیر آن باشد معالجهٔ هر یک بدانچه در بحث آنها مذکور شد باید کرد و اگر به سببی خارجی اسقاط کند و آن مزاج را نیز حرکت دهد تعدیل آن نمایند و اگر غیر آن باشد و مادهٔ حار را به سوی رحم مائل سازد و از آن خوف ورم باشد بر اوعات و بمالغـات اورام و بدان چه از اسهال ممکن بود معالجه کنند و اگر چنان نباشد بلکه از آن خوف لحوق الم و اذیت به بچه باشد که آن را ساقط کند یا بکشد معالجهٔ آن به ادویهٔ حافظ جنین که مذکور خواهد شد باید کرد و اما برای زلق بچه از رطوبات که آن اکثر بود باید که در وقت حمل حقنهٔ ملین مخرج زبل به عمل آرند بعده زراقات و مدرات بـول و حقـن‌هـای منقی رحم استعمال کنند و تدبیر جید بهر این آن است که ماءالاصول به روغن بید انجیـر یـا طبـیخ خارخـسک و حلبه به روغن مذکور بنوشانند و در هر ده روز اندک از حب منتن و ایارج جالینوس بخورانند و این حقنه برای ایـن و ریاح نیکوست بگیرند صعتر و ابهل و نانخواه و کاشم و شاخ شبت و بابونه و سداب و خارخسک و حلبـه هـر واحـد

یک مشت و در سه رطل آب بجوشانند تا نصف بماند و کمتر از رطل از آن بگیرند و بر آن هر یک استار روغن رازقی و سکرجه روغن کنجد انداخته حقنه کنند و هر روز مثل این تا چهار روز به عمل آرند و از این قبیل است حقنهٔ حنظل و روغن سوسن و آن در قول مسیحی گذشت و او برای ازلاق رطوبی عجیب است و بعد مثل این استفراغ باید که روغن‌های خوشبو گرم به طریق مالش و زراقه و حمول در صوف به کار برند و معاجین کبار و دوای کاسکینج و وحمرثا و سنجرینیا یک بار در هر سه یا پنج روز استعمال کنند و همچنین دواء المسک و دواء البزور و ایضاً بگیرند قشور کندر و سعد هر دو کوفته هر یک یک جزو و مر نیم جزو در سه اثار آب بجوشانند تا چهارم بماند صاف کرده به چهار ادعیه از آن در هر سه روز حقنه کنند بعد از استفراغ رطوبت چنان چه قبل آن گذشت و از بخورات جیده مقل و علک البطم و اشق و شونیز مجموع و مفرد است بعد تنقیه استعمال کنند و حمول سنبل و زعفران و مصطکی و مرومشک و جندبیدستر و مقل و مانند آن در روغن ناردین یا پیه مرغابی یا پشم سبز بردارند و بعد از آن چه تقدیم او واجب است پنیرمایهٔ خرگوش حمول کنند و ادویهٔ حافظ جنین در شکم مادر چون آفتی از مزاج حار دو درم و مانند آن نباشد آن ادویه قلبیه است مثل زرنباد و درونج و بهمنین و مفرح یاقوتی و دواءالمسک و مثرویطوس و این دوا منع اسقاط کند اجزای آن همان معجون است که در قول مسیحی گذشت بدون شکر و عسل خوراک یک مثقال به آب سرد از قبیل این و آن چه در آن صعتر و بابونه و حلبه و شبت و نانخواه و مانند آن افتد حقنه گرم کرده نمایند جرجانی و ایلاقی گویند که تا سخت ضرورت نباشد به دوای مسهل و فصد دلیری نشاید کرد و ضرورت آن وقت باشد که در تن و رگ‌های حامله اخلاط ردی بسیار بود و خون او فاسد شده و بیم بود که زحمت و بوی اخلاط به و خرابی غذا بچه را تباه کند بدین سبب ضرورت تقلیل اخلاط بد شود و لیکن به مدارا و تدبیر و شربت‌های لطیف و به تفاریق باید کرد و بهترین مسهل که بدان دلیری توان کرد خیار شنبر است و به تدبیرها و غذاهای لطیف تعدیل مزاج کردن و باید دانست که سبب قوی‌تر و بیشتر در اسقاط رطوبات افزونی است که بچه را بلغزاند و صواب آن بود که پیش از آبستن به ادویهٔ مسهل مقلل رطوبات چون حب منتن و حب سکبینج تنقیه کنند و به ادویهٔ مدره چون ماءالاصول به روغن بید انجیر و روغن بادام تلخ رحم را پاک کنند و حقنها نیز در

این باب سودمند بود و نسخهٔ حقنه همان است که در قول شیخ گذشت و بعد استفراغها و حقن‌های دیگـر رحـم را این حقنه کنند و نسخهٔ او همان نسخهٔ حقنهٔ حنظل است که در قول مسیحی گذشت و پنیرمایهٔ خرگوش پـیش از مجامعت بردارند و در حال آبستنی ادویهٔ حافظ جنین که در قول شیخ گذشت مرطوب را سود دارد و شـیاف کـه از روغن بلسان و صعتر و نانخواه سازند پیش از حمل نافع بود و روغن بلسان تنها و نفط سیاه سود دارد پشم پاره بدان تر کرده بردارند و دوای بیخ جاوشیر که در قول مسیحی گذشته سودمند است و بعد اسقاط به مقل و سپند و صعتر و خردل و علک البطم و زوفرا دود کنند تا خون که در رحم مانده باشد سائل شـود و غلـیظ و محتـبس شـده درد نیارد و باقی همان است که در قول شیخ گذشت مجوسی گوید که اگر اسقاط از اسباب خارجی بود باید که تحفظ و تحرز از اسباب مذکوره نمایند و اگر از اسباب داخلی باشد و این به سبب رطوبت مخـاطی در رحـم مزلـق و مخـرج بچه بود پس نگاه کنند اگر بدن از این اخلاط ممتلی باشد قصد تنقیهٔ بدن از آن به ادویـهٔ مفـرده و مرکبـهٔ مـسهل بلغم نمایند و ماءالاصول به روغن بید انجیر و روغن بادام تلخ برای تلطیف آن رطوبت بدهند و ایـضاً ایـن دوا دهنـد حلبه و خارخسک هر واحد یک جزو تخم کرفس بادیان هر واحد ده درم نانخواه پنج درم همه را در چهار رطـل آب بجوشانند تا به یک رطل آید صاف کرده چهار اوقیه از آن با دو مثقال روغن بید انجیر بنوشند و حب سـکبینج سـه روز در هر روز مثقالی بخورند و وحمرثا یک مثقال و سنجرینیا نیم مثقال بدهند و وحمرثا دهنـد تـا آن رطوبـات را فانی گرداند و حقنهٔ رحم به حقنهایی که مجفف این رطوبت باشد و فرزجات که همین عمل دارد بایـد کـرد و ایـن حقنه تنقیهٔ رحم از رطوبات و لزوجات ان نماید و ان همان حقنهٔ حنظل است که در قول مسیحی گذشت و این بـر درد رحم و رطوبت آن را نافع‌ست و ایضاً به روغن زنبق که در آن غالیه و خلوق حل کرده باشند حقنه کننـد و بعـد از آن حقنه به آب مورد و آبی که در آن مازو و گلنار جوشانیده سک و رامک و غالیه اندر آن گداخته باشند نافع بود و این فرزجه سودمند است روغن بلسان زرنباد درونج اظفارالطیب هر واحد دو درم باقی اجزا همان است که در قول مسیحی گذشته لیکن در این جا جاوشیر نیم درم عوض بیخ آن است و مقدار مشک یک دانگ و قدر شربت هر روز نیم درم و این دوا رحم را بر ضبط جنین قوی گرداند و از اسقاط به شراب ریحانی بخورند و این سوف نیز نافع‌ست

و نسخهٔ او همان سفوف است که در قول مسیحی گذشت لیکن وزن کـرفس و زیـره هـر واحـد هـشت درم و شـکر مساوی همه ادویه و شربت سه درم به شراب ریحانی‌ست و جوارش عنبر و جوارش بنداویقون دهند و ایـن جـوارش نافع ست زرنباد و درونج هیل قاقله جوز بوا قرنفل نانخواه زنجبیل تخم کرفس خولنجـان هـر واحـد سـه درم زیـرهٔ کرمانی یک شبانه روز در سرکه تر کرده شش درم جند بیدستر نیم درم همه را باریک سوده به عـسل کـف گرفتـه بسرشند شربت یک مثقال و اگر کثرت اسقاط به سبب ادرار طمث و افراط آن باشد باید که کهربا به گـل قبرسـی و سنبل‌الطیب و سعد مساوی شربتی یک مثقال ناشتا به آب سماق یا به شراب قابض بدهند و این دوا نافع ایـن نـوع-ست موم ده درم حرف تخم نعناع هر واحد درم بادیان دو درم باقی اجزای این همان‌ســت کـه در قـول مـسیحی در تدبیر حوامل خواهد آمد لیکن وزن روغن گاو و عسل هر واحد یک ملعقه است و شـربت ملعقـه مجـرب سـت ابـن الیاس گوید که اگر از رطوبت مزلقه مرخی فم رحم باشد تنقیهٔ رحم از آن به حبوب و ایارجـات مـسهله و مقیئـات کنند و ماءالاصول و ماءالبزور دهند و کمرگاه را به روغن بید انجیر و روغن بادام تلخ و روغن قسط مـالش کننـد تـا این رطوبات تلطیف پذیرد و هر صبح شربت بادرنجبویه ده درم بنوشانند و غذا قلیهٔ ناشف دهنـد و دواءالمـسک ؟ و مرو سنجرینیا مثقال آن را نافع ست و این جوارش حفظ جنین و تجفیف رطوبت ففیله نماید زرنباد درونج هر واحد دو درم مروارید کهربا عود خام هر واحد یک درم سرشته سنبل الطیب هر واحد نیم درم کوفته بیخته به عسل کـف گرفته بسرشند شربتی مثقال و یا سه روز متواتر صبح تریاق کبیر نیم درم بدهند و این سفوف حفظ جنـین و ازالـهٔ رطوبت فضلیه کند جند بیدستر نیم درم تخم کرفس بادیان انیسون نانخواه صعتر انجدان خولنجان هـر واحـد یـک درم کوفته بیخته یک مثقال تا دو درم بخورند و یا این جوارش بخورند تخم کرفس نـانخواه زنجبیـل خولنجـان هـر واحد سه درم زیرهٔ کرمانی یک شبانه روز در سرکه تر کرده شش درم همه را باریک کوفتـه بیختـه بـه عـسل کـف گرفته بسرشند شربتی یک مثقال و گاهی اسقاط به سبب ریح غلیظ ممد رحم می‌باشد باید که هر صبح ماءالاصول بست مثقال بنوشانند و یا جلاب از بادیان و تخم کرفس و انیسون هر واحـد سـه درم بـا گلقنـد عـسلی ده درم هـر صباح بدهند و غذا نخودآب با شیرهٔ حب قرطم و گوشت ماکیان و تیهو و دراج و کبک و کنجشک و اندک زعفران و

دارچینی سازند و این دوا برای زنان حامله که بچهٔ آنها به سبب ریاح رحم ساقط شود نافع ست نسخهٔ او همان معجون است که در آخر قول مسیحی گذشت لیکن وزن مشک یک دانگ و سک و هیل مطروحست و شربت یک مثقال و قبل و قطن را به روغن زنبق و سوسن و نرگس و خیری و شبت و ریحان و بادام تلخ و ناردین بمالند و تناول نارجیل با شکر خاصیت عجیب در حفظ جنین دارد و گاهی اسقاط به سبب شدت هزال زن بود پس بهر تسمین توسیع غذا نمایند و اطعمهٔ مسمنه مع هرائس و عصائد و آرد گندم سفید با روغن گاو و شکر دهند و روغن بادام و بنفشه بر بدن مالند و بعد تناول غذا در حمام داخل شوند و خواب و راحت و سکون و ترک تعب کنند و گاهی به سبب احتباس حیض بود پس هر صبح جلاب از پر سیاوشان سه درم مشکطرامشیع پنج درم بادیان تخم گزر هر واحد سه درم با شکر سفید ده درم بنوشانند و غذا نخودآب آب به شیرهٔ قرطم و دارچینی و زعفران سازند خجندی گوید که از ادویهٔ مقوی بر ضبط جنین این‌ست که نیم مثقال سنجرینیا با یک مثقال زرنباد و درونج بخورانند و این جوارش به ایشان نافع ست آمله ده درم قرنفل جوز بوا درونج زرنباد دارچینی نانخواه عود زیره در سرکه تر کرده خشک نموده تخم کرفس بادیان هر یک دو درم پودینهٔ هندی نعناع صعتر سعد هر یک یک درم عنبر نیم درم مشک دو دانگ زعفران یک درم همه را سایده به روغن بادام تلخ چرب کنند و به عسل قدر حاجت بسرشند شربتی از مثقال تا دو درم و جوارش لولوی شیخ الرئیس

که در تدبیر حوامل خواهد آمد برای زنی که بچهٔ او ضعیف باشد و بعد ولادت زنده نماند و برای زنی که آن را اسقاط بسیار شود نافع ست بقراط گفته اگر عرق زن حامله قطع کرده شود حمل ساقط شود سیما اگر بچه بزرگ باشد و گفته که اگر حامله را زحیر به هم رسد حمل او ساقط گردد و جالینوس گوید که زنان باردار از درد شدید و از تخمهٔ عظیم و از خروج خون بسیار و از شرب مسهل و از برداشتن دوا یا شیاف حمل را ساقط کنند و اگر حامله را سیلان حیض عارض شود قوابضی که در آن خوشبو نباشد بجوشانند و بنشانند و اشربهٔ قابضه یا ربوب آنها مثل شربت حب آلاس و انار و خشخاش و ربوب آنها با بیخ انجبار و صمغ عربی و گل مختوم و مانند آن بلیسانند ابن هبته الله گوید که اگر اسقاط تابع رطوبت مزلقه بود در غیر وقت حمل تنقیهٔ بدن به ادویهٔ مخرج بلغم مثل حب

ایارج کنند و به ادویهٔ مخرج رطوبات مثل طبیخ شبت به ماء العسل امر به قی نمایند و گلقند کهنه و جوارشات مجفف رطوبات مانند جوارش مشک و عنبر دهند و شیافات منشف رحم مرتب از شحم حنظل و مصطکی و زعفران و میعهٔ یابسه و سنبل الطیب و مشک به شراب سرشته حمول سازند و غذا قلایا و مطنجنات دهند و گاهی اسقاط تابع ضعف رحم بود و از خون خارج در زمانهٔ حمل بر آن استدلال نمایند و گل ارمنی و کهربا به آب سماق بدهند و شراب قابض بنوشانند انطاکی گوید که هر مفرح حافظ جنین و مانع اسقاط است و مرو زیره و مرجان و مروارید و گل مختوم در این باب بالغالنفع است شرباً و تعلیقاً و در خواص آمده که عقرب مقتول یا سراومع سرسرطان نهری بر حامله تعلیق نمایند از سقوط منع کند

ضرورت اسقاط

شیخ الرئیس می‌فرماید که طبیب در بعض اوقات محتاج به اسقاط می‌شود و از ان جمله وقتی است که حامله صغیر السن باشد و بر آن از ولادت خوف هلاکت بود و هنگامی که در فم رحم افتی و زیادتی لحم باشد که خروجبر مولود تنگ نماید و هلاک کند و همچنین هنگام موت بچه در شکم حامله بالجمله تا ضرورتی قوی نیفتد مرتکب این امر نباید شد خاصتهً اگر جان در بچه افتاده باشد علاج هر چه او را حیض به قوت نماید شرباً و حمولاً به کار برند و یا گل خطمی تخم ترب مشکطرامشیع پر سیاوشان خارخسک عنب الثعلب هر یک چهار ماشه جوشانیده صاف نموده و جواکهار چهار ماشه سوده پاشیده بنوشند غذا آب موئهه یا شوربا بی روغن و از سداب مرمکی ابهل بادیان مساوی به زهرهٔ گاو فرزجه سازند و یا دو قور پر سیاوشان تخم کرفس زیرهٔ سیاه هر یک چهار ماشه عنب الثعلب خارخسک هر یک شش ماشه پوست خیار شنبر دو توله جوشانیده شربت بزوری سه توله داخل کرده بنوشند و صبر سقوطری ننکار بریان قرنفل نریفی کلان خستهٔ مهوه هر واحد دو درم نوشادر بیخ بسکهپره هر واحد یک درم آب برگ بسکهپره سرشته فتیله ساخته به فم رحم رسانند و یا تخم خرپزه شش ماشه عنب الثعلب بادیان پر سیاوشان فوه الصبغ هر یک چهار ماشه جوشانیده صاف نموده جواکهار دو ماشه شورهٔ قلمی دو ماشه آمیخته بنوشند و بیخ بسکپره دو ماشه مغز تخم مهوه یک عدد بار بندال چوب چوکهه شیلم یعنی منمنه هر یک سه ماشه

مغز تخم بید انجیر چار ماشه مغز تخم کهرنی حلبه صبر زرد هر واحد یک ماشه باریک سوده شیاف ساخته استعمال نمایند و اگر حاجت به قوی‌تر از این افتد پوست خیار شنبر یک توله پوست اخروث پرسیاوشان به رنگ کابلی دورهٔ کپاس هر یک دو درم تخم گزر خار خسک تخم خرپزه تخم ترب شونیز هر واحد یک درم قند سیاه دو توله جوشانیده چند روز به عمل آرند و خسته مهوه ایلوه هر یک یک توله بیخ بسکهپره کتول هر واحد شش ماشه نوشادر پنج ماشه قرنفل نر شش عدد مرمکی سه ماشه شیاف ساخته بردارند و چون بول سرخ در قند سیاه ملفوف نموده بخورند و کئول را سائیده شیاف ساخته به عمل آرند در اسقاط مجرب ست و برداشتن لته در شیر زقوم تر کرده در این باب قوی‌الاثر است و اگر خاکستر هر دو باازوی مرغ سلیمانی سه ماشه نبات برابر به آب مطبوخ نخود سیاه یک پیاله بخورانند علقه و جنین مرده و مشیمه را در یک ساعت بیرون آرد و از مجربات علوی خان است و گویند که اول زن را به حمام برند و شکم او را به روغن بید انجیر با کنجد بمالند و شوربای چرب دهند و از قابضات منع نمایند بعده مسقطات به کار برند که از این تدبیر اسقاط به سهولت شود و هر گاه درد کمر و جریان خون که مشرف به اسقاط‌ست شروع گردد برای تسکین درد عرق بادیان پنج توله گلاب چهار توله نیم گرم بنوشانند و روغن گل گرم کرده بمالند و به جای آب عرق عنب‌الثعلب دهند و اگر درد تهیگاه تا پشت و پهلو صعود کند مشرف به ورم رحم باشد در این صورت فصد باسلیق کنند و هرگاه اسقاط شود تدبیری که در تعلیم بحث کثرت اسقاط حمل کند شرب و حمول عصارهٔ قنطوریون دقیق و کذا نمام به شراب کهنه و کذا جاوشیر و کذا ترمس تلخ و کذا سرخس تنها و با سمقونیا و کذا تخم گزر و کذا اشق و کذا مقل و کذا کبریت و کذا شحم حنظل و کذا عنصل بریان و کذا حرمل و کذا زراوند طویل و مدحرج و کذا حاشا به عسل و کذا حرف و کذا دارچینی و مر سرخ و کذا مر به آب سداب و کذا عصارهٔ قثاءالحمار و کذا جندبیدستر به آب پودینه و کذا ایرسا به عسل و کذا سکبینج به شراب و کذا قرومانا و کذا دارشیشعان و کذا روبیان و کذا انجدان و کذا حب الغار یک مثقال و پوست غار نیم مثقال و کذا پودینهٔ نهری و جبلی و کذا قنه به شراب کهنه و کذا شیخ جبلی و کذا سیسالیوس و کذا قنطوریون غلیظ و کذا شونیز و کذا سرکهٔ عنصل و کذا عسل و گلاب مخلوط با نیم درم ابهل و بخور مشکطرامشیع و لادن

و مرمکی و ابهل و مقل هر سه مساوی و کذا قنه و جاوشیر و کبریت هر سه مساوی بنادق ساخته و سرگین کبوتر و کرویا و قروماتا و زفت یابس و سلخ الحیه و موی سر و شرب کندش دو جزو و بیخ کبیر یک جزو سوده دو درم و کذا تخم ترنج یک درم فلفل سفید دو درم و کذا فرفیون و کذا آب سداب پنج درم و کذا شونیز سوده و حمول تخم کرفس به قطران سرشته و کذا آب بیخ کرفس حبلی و کذا رته و کذا کماشیر که بیعدیل گفته‌اند و کذا آب کرنب به آرد شلیم و کذا گل کرنب و تخم او و کذا مروترمس و سداب و عسل و کذا فلفل سیاه و سداب و ترمس مساوی و کذا شب یمانی و کذا نفط سفید و کذا سقمونیا و کذا بیخ نرگس چهار درم و کذا سرکه و ترمس و عسل و کذا شحم حنظل به زهرهٔ بقر و جلوس در طبیخ ترمس تلخ و کرسنه و عرطنیثا برنجاسف و کماذریوس و بابونه و حاشا و نخود سرخ و برگ سیر و قیصوم و گل خیری زرد و شجر او و درخت کنجد و قروماتا و فراسیون و پودینه جبلی و ریحان سفید و ضماد کندش به عسل و کذا برنجاسف بر عانه و ناف و شحم کندش در پارچه بسته و دخان چراغ و نفوخ تخم اطریلال در بیغی هر واحد مسقط جنین و مخرج آن است دیگر در بیاض استاد مرحوم نوشته که مازو سائیده بر ظرفی گرم کرده گذارند تا رطوبت او خشک شود باز سائیده چهار ماشه به آب بخورد تا سه روز بچه ساقط شود ایضاً تخم ترب دو دام کوفته در یک اثار آب بجوشانند به گاه یک پاو بماند صاف کرده دو دام گلاب قسم اول آمیخته بنوشند دو سه روز به عمل آرد خردل کف دست و به آب خوردن نیز مسقط است و اگر سقمونیا به آب سداب ساییده قدری بر قضیب مالیده مرد با زن حامله جماع کند اسقاط می‌شود ایضاً قطعهٔ جگر گرفته و یک مازو سوده بر آن پاشیده بر آتش بریان کرده زن بخورد بچه بیندازد و گویند که اگر عسل را با قدری کافور در زهره گاو حل کرده در گوش حامله چکانند حمل او ساقط شود حمول مسقط ابهل زراوند تخم کتان سلیخه فلفل به بوزیدان پرسیاوشان خربق سیاه آرد شلیم حمول کنند و فلفلمویه یا خربق سیاه باریک سوده بهروزه آمیخته بر ناف ضماد طلا کنند و خون پلنگ حمول کردن و ریوند یک ماشه در آب سوده نوشیدن مخرج جنین است دوایی که مسقط است فوه سلیخه قرحه هر یک سه درم کنجد سیاه نخود سیاه هر یک یک مشت حلبه سه کف خرما سه رطل بغدادی در آب جوشانیده صاف کنند و سه اوقیه آن با یک نیم اوقیه آب سداب تر آمیخته

بنوشند و یا آب سداب ده استار به یک اوقیه روغن جوز یا روغن بادام تلخ یا روغن بید انجیر آمیخته بنوشند سفوف که برای اسقاط جنین زنده و مرده مجرب است فوه الصبغ صبر سقوطری هر یک ماشه حلثیت دو سرخ مر پوست خیار شنبر دو ماشه ترمس شاهی غاریقون هر یک ماشه کوفته بیخته به روغن زفت رومی چرب نموده به آب نیم گرم فرو برده و بعد سه چهار گهتری خشکه با روغن بسیار بخورد.ایضاً برای اسقاط ادرار حیض و نفاس مجرب سداب قرومانا ابهل هر یک دو درم مرکی پنج درم شربت سه درم و اگر فتیله از کاغذ سخت بافته زنجبیل دو حصه نمک یک حصه به آب سوده بر آن مالیده در سایه خشک سازند و در درم رحم نهاده یک ساعت نجومی بگذارند و باز تجدید نمایند و در دو سه مرتبه حیض بکشاید و علقه را بیرون آرد. فرزجه که مسقط است اشنان فارسی عاقرقرحا شونیز سداب فراسیون خربق سفید صبر زرد کوفته بیخته به زهرهٔ گاو نر سرشته برادرند. ایضاً پنیرمایهٔ خرگوش نمک اندرانی مساوی به آب سداب بردارند. ایضاً مجرب خربق سیاه بیخ حنظل کندش مساوی کوفته بیخته به زهرهٔ گاو بردارند قرص که اسقاط حمل و ادرار حیض نماید پودینهٔ نهری مشکطرا مشیع فوه حلتیت سکبیج جاوشیر هر یک دو درم ترمس سه درم سداب خشک پنج درم قرص سازند شربتی دو درم با طبیخ ابهل و طبیخ لوبیای سرخ و حلبه هر یک یک کف در سه من آب بپزند تا به نیم من آید صاف کرده مقدار پنجاه درم بدهند معجون که مسقط قوی و مخرج بچهٔ مرده و شیمه است ابهل ترمس فوه مشکطرا مشیع مرشکوفهٔ کرنب زراوند حرج هر واحد یک مثقال حلتیت جاوشیر اشق عصارهٔ افسنتین دارچینی هر واحد دو مثقال کوفته بیخته اول سداب بستانی را در آب جوشانیده صاف نموده با عسل آمیخته به قوام آرند پس ادویه بسرشند خوراک از دو درم تا سه درم به آبی که در آن پر سیاوشان و پودینه جوشانیده باشند از خرما شیرین کرده بدهند. ذکر ادویه مفرده و مرکبه هندیه مسقط حمل در بیاض استاد مغفور مرقوم است که اگر منمنه یعنی دانهٔ سیاه که در غله می‌باشد سوده در پارچه صره بسته زن بردارد بچه بیندازد واگر تورئی تلخ را مع تخم سائیده شیاف سازد همین عمل دارد دیگر صابون را مثل شیاف تراشیده به فم رحم رسانده و یا در روغن تلخ سائیده پنبه بدان تر کرده به فم رحم رساند و دیگر تخم بتهوه یک نیم توله در نیم آثار آب بجوشانند و چون نصف بماند صاف نموده بنوشند که در اخراج جنین

بی‌نظیر است دیگر کنجد سیاه کوفته مقدار بست درم شب در آب تر کرده صبح صاف کرده بنوشند و نوشیدن مطبوخ برگ بانس نیز مفید است دیگر ضماد ؟ به شهد آمیخته بر ناف و شیاف بیخ ؟ و ایلوه و تخم مهوه کوفته با قند نیز مؤثر است شیاف که اسقاط حمل کند و ادرار حیض نماید صبر بندال بول سرخ مساوی در شراب تند صلایه کرده شیاف سازند و کذا شیاف منمنه و صبر مساوی و طلای بیخ اونث کناره به آب سائیده بر شکم نیز معین بر اسقاط است. دیگر منمنه و پوست بیخ آرند و پوست بیخ پنبه و پوست بیخ اکمه و پوست بیخ بسکمپره در دردی سرکهٔ کهنه و زهره گاو سائیده شیاف ساخته برادرند. شیاف که به جهت اسقاط معمول دایهٔ محل اعظم شاه است بیخ کتائی و بار سبز کتائی زرنیخ بسکمپره و شاخ برگ بید انجیر و ایلوه هر واحد یک توله نمک سنگ یک ماشه همه را به آب سائیده شیاف بندند و هر روز یک شافه بردارند و یا دو شافه روز دوم اسقاط شود و بچه مرده نیز افکند و این دوا نیز از وسعت تخم گزر تخم شملیت کلونجی کچور سپندان مغز جوز قسط موتمه اندر این نسوت ایلوه ماهی به رنگ جوبیراجواین هر واحد یک درم کوفته سه حصه کند هر روز یک حصه را در آب یک سر بجوشانند تا پاوسیر بماند صاف کرده قند سیاه و روغن کنجد هر یک پنج درم داخل کرده گرم گرم بخورانند شیاف که مسقط حمل است مغز بار بندال مغز تورئی تلخ مغز تخم بید انجیر مغز تخم کدو تلخ مغز اندرین کلونجی مغز تخم خربزه تلخ هر یک یک نانک باریک سائیده بهروزه تر انقدر که ادویه بدان سرشته شود آمیخته فتیلها بندند و یکی در فم رحم نهند و زن پایهای خود بر تکیهٔ بلند داشته راست بغلطد تا اثر دوا کما ینبغی درون رحم رسد و زود عمل کند و روز دوم فتیلهٔ دیگر به کار برند و اگر خربزهٔ تلخ به هم نرسد دیگر ادویه کافی است و اگر بیخ بسکمپره عوض مغز تورئی و اندرین و کلونجی داخل کرده هر یک یک درم بگیرند و باریک سوده سه حصه ده حصه یک ملته مخلوط کرده دایه در فم رحم بردارد و نیز اسقاط کند لیکن تا که به فم رحم نخواهد رسید اسقاط نخواهد کرد ایضاً مسقط کچله بلدی ؟ هر واحد یک درم ؟ ؟ ؟ ؟ ؟ هر یک نیم درم کوفته بیخته به آب سرشته شیاف سازند و بعد خشک شدن صبح و شام بردارند دیگر چوب چوکهه که برای خارش شتران می‌مالند یک جزو به آب سائیده سه جزو رسوت سوده در آن آمیخته شیاف مثل خستهٔ خرما ساخته خشک نمایند و یکی به دهان رحم رسانند و روز

دوم یا سوم اسقاط گردد و اگر جوانی فم رحم شش کند روغن زرد بمالند ایضاً مجرب ایلوه بیخ ؟ ؟ ؟ تخم را سائیده فتیله ساخته بردارند. دیگر برگ نورسته آرند یک درم ایلوه چهار ماشه مغز تخم کهنری چار ماشه باریک سائیده شیاف ساخته به فم رحم رسانند یکی صبح و یک شام مطبوخ که مسقط است تخم گزر تخم شبت تخم حلبه هر یک شش درم در ده سیر آب بجوشانند چون یک سیر بماند مالیده صاف نموده تا دو هفته همچنین بخورد و گاهی پوست اخروت پوست پنبه تخم ترب کلونجی عوض حلبه افزوده مساوی میگیرند و کوفته قند سیاه کهنه و چند آمیخته موافق مزاج در آب جوش داده وقتی که سوم حصه بماند صاف نموده می‌نوشانند و بعد اسقاط خار خسک شش ماشه تخم خرپزه بادیان هر واحد یک توله جوش داده صاف نموده نبات سفید داخل کرده بنوشانند و غذا هیچ ندهند و به جای آب و غذا آب غنچهٔ کپاس و گره بانس هر دو چهار درم جوش داده می‌داده باشند. اقوال مهره شیخ می‌فرماید که اسقاط گاهی به حرکات حاصل می‌شود و گاهی به ادویه و ادویه این فعل یا به قتل بچه کند و یا به ادرار حیض فوت و یا به ازلاق بچه و ادویهٔ قاتل بچه تلخ بود و حریف و مدر حیض نیز تلخ و حریف باشد و مزلقات ادویه لزج است به شرب و حمول استعمال نمایند و از حرکات فصد است و خصوصاً صافن بعد باسلیق و خصوص بعد بزرگ شدن بچه و گرسنه داشتن و ریاضت و جستن بسیار و برداشتن بار گران و تنقیه و عطسه آوردن و از تدبیر جید در این آن است که در فم رحم حامله کاغذ فتیله کرده یا پر مرغی یا چوب به قدر حجم رحم پر از اشنان یا سداب یا عرطنیثا یا سرخس تراشیده نرم کرده داخل کنند که این بالضرور ساقط کند و خصوصاً چون به دوای از ادویهٔ مسقطه مثل قطران و آب شحم حنظل و مانند آن آلوده کنند و ادویهٔ مسقطه بعضی مفرداند و بعضی مرکب و در این جا از هر دو طبقه هر آنچه در غرض اعمل است ذکر می‌کنیم اما از ادویهٔ مفرده که از شدت حرارت بعیدتر بود مثل افسنتین و شاهتره است و ادویهٔ مفرده حار تخم شیطرج است و آن مشابه حرف بود و بوی تیز دارد چون آن را بردارند اسقاط حمل کند و ایضاً تخم حرمل شرباً و حمولاً و ضماداً روغن بلسان را چون حمول کنند اخراج جنین و مشیمه کند و ایضاً حلتیت و قنه هر دو قولیست و ایضاً بخور مریم در این باب بسیار قوی است شربا و معمولاً حتی که قومی گفته که نهادن پای حامله بر آن مؤدی به اسقاط گردد و عصارهٔ او بر شکم طلا کردن بچه

را فاسد کند فکیف حمول او با پنبهٔ و کذلک عصارهٔ سائر عرطنیثات و اگر اشنان فارسی سه درم بخورد همان روز بچه بیندازد و چون کرمدانه دو دانگ تنوال کنند بچه بیفگند و حرارت و حرقت پیدا کند[1] و ایضاً اگر طبیخ شحم حنظل در زراقه که مذکر گردد و بچکانند و با در پشم پاره حمول سازند همین فعل کند و از ادویهٔ جیده دارچینی است چون با فوه مخلوط سازند که شرب و حمول او جنین را ساقط کند و مع ذلک تسکین غثیان نماید و از آنچه بالخاصیت نافع به تمیز سم خر است که جنین زنده و مرده را خارج کند و از سرگین او چون در قمع دود کند جنین میت را به سرعت خارج کند و کذلک تدفین به چشم ماهی شور و از ادویهٔ مرکبه مشروبه این دوا در اسقاط و اخراج بچهٔ مرده قولی است بگیرند حلتیت نیم درم برگ سداب خشک سه درم مر دو درم جمله یک شربت است با مطبوخ ابهل یک شربت صبح و یکی شام بخورانند و یا بگیرند زراوند طویل و خبطیانا وحب‌الغار و مرو و قسط بحری و سلیخه سیاه و فوه الصبغ و عصارهٔ افسنتین و قرومانای تازهٔ تیز و فلفل و مشکطرامشیع مساوی هر روز دو مثقال تا ده روز خورانند و از ادویه جیده و مسقط به سهولت مع تسکین غثیان این است که دارچینی و قرومانا ابهل هر یک ده درم مر پنج درم هر روز سه درم بخورند که گاهی مع ذلک تنقیبهٔ نفاس و اخراج مشیمه کند و تریاق اربعه در اسقاط و اخراج بچهٔ مرده و قولی است و از فرزجات مغز کرمدانه است و از آن و از اشق فرزجه ساخته بردارند و این فرزجه نیکو است بگیرنت عصارهٔ قثاءالحمار نه قیراط و در زهرهٔ نر گاو سرشته بردارند که بچهٔ زنده و مرده را خارج کند و این فرزجه قولوس است بگیرند خربق سیاه و مویز زراوند و حرج بخور مریم و تخم مازریون و تخم حنظل و اشق سوای اشق همه را سائیده و اشق را در آب حل کرده و بیامیزند و گاهی در این زهره گاو نر و خشک کرده یک جزو داخل کرده فرزجه‌ها سازند و این فرزجه بسیار قوی است بگیرند نوشادر و سوده ده درم در اشق محلول سه درم سرشته فرزجه ساخته بردارند و تمام شب بدارند و پایها بر تکیه بلند گذارند و ایضاً به مثل طبیخ افسنتین و مثل عصارهٔ سداب و مثل طبیخ ابهل و روغن بید انجیر به زراقه در رحم رسانند و زراقهٔ رحم باید که

---

[1]. نسخه معمول بخور مریم و اشنان کرمدانه هرسه از جالینوس منقول است به امنه عفی عنه

نوک او املس باشد و از گردن به قدر طول قرن رحم زنی که علاج او کنند و به نوعی که در فم رحم داخل شود زن احساس کند که آن در فضای داخل رحم رسیده و در آن چیزی که قاتل بچه و مزلق و مخرج آن باشد بچکانند. خجندی گوید که زر اسقاط جنین سائر ادویه دیدان و خربق و نوشادر و زراوند و حرمل شرباً و حمولاً به کار برند و طبیخ ابهل و افسنتین و فوه نافع و این دوا ساقط بچه و مشیمه کند ابهل برگ سداب پودینهٔ خشک هر یک ده درم مشکطرامشیع فوه الصبغ مرقرومانا هر یک پنج درم همه را سائیده به شیرهٔ انجیر یا به طبیخ او بسرشند و از آن صبح و شام مثل بیضهٔ بخورند ابومنصور گوید که سداب و فنجنکشت و جق نهری مجری مضر و مفسد حمل است و اشیایی که در رحم رود و منی را فاسد کند کرفس و فطراسالیون و بادیان است و اما آنچه بچه را ساقط کند حمول قطران و شاخ سداب و تخم حنظل و عرطنیثا و شرب آب سداب است و آنچه جنین را خارج نماید این است که ابهل سه درم هر روز تا سه روز متواتر بخورد و تا بوی ابهل در بول و عرق خود بیاید مگر آنکه تب کند که در آن حالت معالجه به علاج دیگر باید کرد و دواء الحلتیت که تب ربع را نافع است بدهند و این معجون[۲] در اسقاط بچه قولی است ابهل پنجاه درم باقی اجزای او همان است که در قول خجندی گذشت و هر چه در باب عسر ولادت بیاید و ادرا حیض اعانت بر اسقاط جنین کند. میر عوض می‌نویسد که نیم درم شورهٔ قلمی ناشتا خوردن و شاخ نرم بید انجیر به روغن بید انجیر آلوده در رحم شیاف کردن به زودی اسقاط کند و اگر کنجد سیاه شب در آب تر کنند و صبح آن آب را صاف نموده بنوشند اسقاط کند و حیض بسته را بکشاید و صبر سقوطری و پیتس و مرمکی و بندال همه را کوفته بیخته یا شراب صلایه نموده شیاف ساخته برداشتن و در نیباب مجرب است و اندک شیر عشر با پبه آلوده بر فم رحم نهادن بچهٔ مرده زنده را فی الفور بیندازد و حیض بسته بکشاید لیکن آماس می‌آرد و پوست آنجا می‌رباید تدارک آن ضرورت است و به نازک طبعان استعمال این نشاید.

عسر ولادت

---

[۲]. نسخهٔ معجون مجرب بعضی اطبا.

بدان که اسباب دشواری زادن هشت نوع است یکی آنکه به سبب حامله باشد که ضعیف بود امراض و گرسنگی کشیده باشد و یا ترمنده با غیر معتاد حمل و وضع آن بود بلکه زادن او دفعهٔ اول باشد پس خوف او بیشتر و درد او شدیدتر بود و یا پیرانه سال ضعیف باشد و یا کثیرالشحم بسیار فربه بود و یا کمتر صابر بر وجع باشد و یا حرکت بسیار کند و از شکلی به شکل دیگر برگردد و بدان سبب که بچه از شکل سهل الخروج متغیر شود دوم آنکه به سبب بچه بود و این یا به جنس او باشد چه ولادت مادینه فی الجمله دشوارتر از ولادت نرینه بود و یا به سبب بزرگی بچه یا بزرگی سر او یا غلظ جرم او باشد یا به سبب فرط صغر و خفت او له فرود نیاید و یا به سبب تغییر خلقت او از استوای سبیل لغزنده باشد مثل آنکه دو سر بچه باشد یا مزاحمت چند بچه بود و هر واحد را مجال حرکت نباشد چه گاهی در یک شکم پنج بچه بلکه گاهی بیشتر از این کوچک مختلف بود و گاهی چند بچه در یک کیسه بود و یا به سبب ضعف یا موت بچه باشد و معونت از حرکات او نباشد و یا به سبب شکل خروج او غیر طبیعی بود مثل آنکه از طرف پای یا پهلو و دست یا پیچیده یا به زانو و ران‌ها خارج شود و این به سبب فساد حرکت بچه یا به سبب کثرت تقلب والدهٔ او بود و آنچه از این امن دهد آن است که طلق و وجع مائل به اسفل باشد و نفس نیک بود سوم آنکه به سبب رحم بود مثلاً رحم کوچک باشد و یا خشک بسیار بود و رطوبت مزلق بچه در آن نباشد و یا در آن تنگی بسیار در خلقت یا از التحام قروح و سائر اسباب ضیق بود و یا در آن مرضی از امراض رویه مثل ورم یا قرح یا شقاق یا بواسیر رحم باشد و یا زن ؟ بود پس صفاق از فم رحم غیر مستولی بشگافد و حال او مثل حال ضیق رحم در خلقت بود. چهارم آنکه به سبب مشیمه بود و این چنان باشد که مشیمه غلیظ بود و بشگافد پس بچه مخلصی نیابد و یا رقیق بود و به سرعت بشگافد و رطوبات قبل از خروج بچه خارج شود و مادهٔ مزلق نماند. پنجم آنکه به سبب اعضای مجاور رحم باشد مثل آنکه در مثانه ورم یا آفت دیگر از حبس بول و غیر آن بود و یا در روده براز خشک بسیار یا ورم یا قولنج از جنس دیگر با بواسیر و شقاق مقعد بود. ششم آنکه به سبب وقت ولادت بود چنانچه به پیش از وقت ولادت قصد بیرون آمدن کند و رعایت اذیت خود ننماید و امر بر آن صعب گردد. هفتم آنکه به سبب قابله بود یعنی در امری که او را عمل باید کرد خطا کند. هشتم آنکه از اسباب خارجی باشد مثل آنکه

سردی سخت بود و انقباض اعضای ولادت مشتد گردد و لهذا در بلاد شمالی و ریاح شمالی و در بلاد و فصول بارد و عسر ولادت بسیار باشد و گاهی مثل این عسر ولادت به ترقیدن شکم و شگافتن مراق مؤدی گردد و یا گرمی شدید باشد و ضعف قوت اشتداد نماید یا غم و هم او ا به هم رسد و مثل آنکه زن استعمال عطریات و شمیدن خوشبو بسیار کرده باشد و بدان سبب رحم او دائم به سوی بال کشد و لهذا هنگام دشواری زادن و سقوط قوت و غشی خوشبو زیاده از حاجت در استرداد قوت بویانیدن نشاید و بدان که بیشتر عسر ولادت از اسباب مذکوره و از سردی مقبض مکثف به گسستن رگ‌های سینه و شش انجامد و به نفث الدم و سرفهٔ سگی مؤدی گردد و گاهی به انقطاع اعصاب و عضل به سبب عروض شدت تمدد انجامد و به کزاز زاد کند و گاهی امر در بعض ایشان به حدی رسد که مراق بطن ایشان بشگافد و این هنگام افراط تکاثف بود و علامت عسر و سهولت ولادت این است که اگر درد قبل از ولادت به سوی پیش و شکم و عانه مائل باشد ولادت سهل بود و اگر به سوی خلف و پشت میل کند ولادت صعب باشد و صاحب کامل گوید که در این همه اسباب چون زن را عطاس عارض شود ولادت او سهل گردد و چنانچه بقراط گفته که چون زن را مرض رحم و عسر ولادت باشد و آن را عطاس به هم رسد این دلیل محمود بود و قوابل ذکر کرده‌اند که طلق در ولادت دختران بسیار گردد الا ضعیف بود و در ولادت پسران حادتر و شدیدتر باشد و چون خون از زن قبل ولادت خارج شود ولادت او دشوار گردد و چون خروج خون تأخیر کند ولادت او آسان شود. طریق تشخیص اسباب مذکوره باید که اولاً به سوی اسباب خارجی نگاه کنند پس هر کدام از آنکه یافته شود سبب عسر همان باشد و الا از قابله حال ضعف و فربهی و غیره زن بپرسند اگر سببی از آن معلوم شود سببش آن باشد و الا حال کبر و صغر جنین و شکل خروج غیرطبیعی او و غیر آن و ایضاً حال تنگی رحم و امراض او و حال مشیمه و اعضای مجاورهٔ رحم و مدت ایام ولادت جدا جدا دریات کنند پس هر کدام از زن که موجود باشد سببش همان باشد. علاج مشکطرامشیع پرسیاوشان نخود سیاه هر یک شش ماشه پوست پهلی املتاس قند سیاه کهنه هر واحد یک توله در آب جوشانیده صاف نموده بنوشند و شکم و پشت و اطراف و فرج را به روغن بنفشه و روغن یاسمین بمالد و اگر پیه مرغ و پیه بط و مغز ساق گاو اضافه کنند بهتر باشد و به آب گرم تنها یا در آن بابونه و شبت و

مرزنجوش و اکلیل الملک جوشانیده و نطول کنند و در آن بنشانند چنانچه آب تا ناف باشد و از کندش شونیز و جندبیدستر عطسه آرند و به وقت عطسه دهن و بینی بند کنند و از سم اسب و استر و خر دود کنند و اگر سببش مطبری مشیمه باشد به زودی تدبیر آن کنند تا بچه از تعب حرکت و عدم حصول خروج هلاک نشود و دایه را بفرمایند که از پاکی آن را پاره کند و اگر سببش حرارت هوا و مزاج بود از تدابیر مسخنهٔ مذکوره احتراز نمایند و زن را در مکان معتدل بدارند و اگر از این تدابیر فائده نشود حسب سبب بدان چه در اقوال حکما خواهد آمد علاج کنند و هر گاه درد ولادت تا چهار روز بماند و دیگر علامات موت جنین که در تدبیر اخراج جنین میت بیاید دریافت شود به تدبیر اخراج آن پردازند بدانچه در آنجا مذکور گردد ذکر ادویهٔ مفرده و مرکبه که تسهیل ولادت کند تعلیق زعفران خالص ده درم در لته بسته بر آن زن و کذا تعلیق سر رخمه و کذا قطعهٔ شاخ گوزن بر آن زن و کذا حجرالنار در پارچه بسته بر ران و کذا حقنهٔ رحم به روغن ناروین و کذا تعلیق هفت عدد حب الکلی با گرفتن چوب شجرهٔ او در دست یا تعلیق او هر واحد مجرب سویدی است و گویند که تعلیق گشنیز سبز به سائر عروق او قلع کرده بر زن و کذا ؟ و کذا زمرد و کذا سنگ یشب و کذا میعهٔ یابسه و کذا شاخ راست بز بر ران چپ و کذا زبرجد و کذا دندان صبیان قبل از رسیدن آن بر زمین و در صفحهٔ نقره پیچیده و کذا پوست مار بر ران و کذا بیخ بخور مریم در رشته مثل قلاده بسته در گردن یا بر ران و کذا ایرسا و شرب و حمول ایرسا به عسل و کذا بوزیدان و کذا قنطوریون غلیظ و حقنهٔ رحم به روغن حلبه و شرب آب فراسیون تازه یا طبیخ او تنها یا با بیخ یاسمین و کذا حب النار از یک مثقال تا دو مثقال به شراب کهنه و کذا مغز سر خروس و یک حبه مشک در شراب حلو و کذا تریاق فاروق یک مثقال به جلاب و کذا طبیخ سیسالیوس به عسل و کذا آب نعنع ده درم و یا خشک آن به شراب یک سالهٔ خوشبو و کذا خراطین سوده به جلاب و فرزجهٔ زوفای رطب و زبدالبحر و اکلیل الملک همه مخلوط کرده و کذا بلبل به تمامه سوخته خاکستر او به زیت و کذا شحم حنظل سه قیراط سوده به زهرهٔ نرگاو سرشته و بخور سرگین اسپ و اکتحال به زهرهٔ ظبی و لطوخ آن حوالی عانه و جلوس در طبیخ سیسالیوس و گرفتن اذریون در دست و نهادن موی انسان سوخته به گلاب سرشته ؟؟؟ و کذا خاکستر چوب انجیر و شرب و بخور ساذج هندی و

نهادن بر بازوی رخمه میان هر دو پای زن هر واحد تسهیل ولادت کند و همچنین بخور تخم گزر و نوشیدن گل بابونه نه ماشه جوشانیده با قدری عسل و تعلیق نمک در پارچۀ سرخ بسته به طرف چپ و بستن بیخ سر پهو که در کمر و تعلیق دندان مار که در وقت حیات او گرفته باشند و فرزجۀ بیخ حنظل سوده به روغن گاو آمیخته هر واحد نافع است دیگر بیخ چرچۀ مسلم از زمین برآرند و یکشبر از او بگیرند و زیر ران زن گذارند یا بر آن یا بر عانه بندند که در این باب مجرب است و بستن دهنج فرنگی بر ران زن و به آب شسته نوشانیدن نیز مجرب نوشته‌اند. دیگر انشمونیل پودر که دوای انگریزی است به قدر گرین که نیم ربع سرخ می‌باشد در اندکی آب حل کرده بدهند که تسهیل ولادت می‌کند و دیگر ابهل را سائیده از حریر بگذرانند و نیم مثقال از آن بخورند و سه مثقال سبوس آن جوشانیده صاف کرده آن آب را عقب آن بنوشند در تسهیل ولادت و ادرار حیض از مجربات حکیم علی است. دیگر پوست خیار شنبر در قدری آب شیره کشیده با زعفران و گلاب و شکر دادن جهت عسر ولادت و اخراج مشیمه مجرب است دوایی که جهت عسر ولادت و وجع بعد ولادت و تمدد ثقل معمول است بادیان خارخسک هر یک شش ماشه مشکطرامشیع فوه‌الصبغ هر یک چهار ماشه ترمس سه ماشه پوست خیار شنبر چار توله جوشانیده صاف نموده شربت بزوری بارد یا حار حسب مزاج داخل کرده بنوشند و روغن بابونه نیم گرم در حوالی عانه بمالند و این نسخه مدر حیض است ایضاً پرسیاوشان یک توله به عرق عنب‌الثعلب عرق گاوزبان جوشانیده صاف کرده از تخم خرپزه خارخسک بادیان هر یک شش ماشه در همان آب شیره کشیده شربت جعده داخل کرده قرص ابهل چهار ماشه سوده بر آن پاشیده بنوشند. ایضاً نوشادر بریان؟ بریان مرداسنگ هر یک سه سرخ در پان داخل کرده بدهند که خون بردارد یک نیم برگ سداب قسط هر یک سه جزو به زهرۀ گاو سرشته بر ناف و زهار ضماد کنند بچه بلغزاند. قرص صموغ که تسهیل ولادت کند و بچۀ مرده زنده در ساعت بیرون آرد و جاوشیر سکبنیج بارزو هر یک یک درم حلتیت نیم درم جمله یک شربت است به آب سداب یا طبیخ حلبه بدهند و همین عمل نماید. غذا نخوداب دیگر غنچۀ یاسمین و مقل و سلیخۀ تخم حنظل و حلبه و تخم خشخاش و آب عنب‌الثعلب حمول کردن تسهیل ولادت می‌کند اقوال حکما مصنف اقتباس می‌نویسد که در همه انواع اول به حمام برند و روغن زنبق یا زیت

و یا سرشف با پیه بط و مرغابی و مغز ساق گاو آمیخته نیم گرم در آنجا نشسته بر پشت و تهیگاه بمالند و بعد از ساعتی در این آبزن نشانند اکلیل فنجنکشت بابونه حلبه بزر کتان عنب‌الثعلب مرزنجوش فوه هر یک سه توله بنفشه برگ نیم و کرنب و بستان‌افروز و و خبازی و شبت همه سبز هر یک هفت توله برگ پنبهٔ یاغی پازده توله جوش کرده به عمل آرند و همان وقت مطبوخ لوبیا و مشکطرامشیع نوشاند و یا این مطبوخ دهند. پوست خیار شنبر پوست جوز پوست بادام هر یک سه توله فوه قرطم ابهل بنفشه ترمس تخم کرفس تخم خرپزه هر یک نه ماشه انیسون هفت ماشه ریوند خطائی چهار ماشه در عرق مکوه و خارخسک و بادیان هر یک پانزده توله جوش کنند که به نیمه آید مالیده و صاف نموده شربت دینار چهار توله داخل کرده بنوشند و سفوف پوست خیار شنبر دو مثقال به نبات برابر با عرق گوکهر و نیم پاو سریع الاثر است و کذا شیر گاو نیم آثار روغن زرد هفت توله ترنجبین یا شکر سرخ نه توله و زن را بفرمایند که تا سی قدم مشی کند به زودی بعده بر پای‌ها نشسته نفس بند کرده زور کند به جانب اسفل و اگر دیر شود باید که لعاب بزر کتان و حلب و روغن کتان آمیخته نیم گرم بر فم رحم سخت بمالند و اندک از آن در رحم چکانند و کذا کنجارهٔ بادام تلخ و یا حستهٔ شفتالو با پیه بط و مرغابی به روغن گل و آب برگ گندنا و کذا کنجاره سرشف به روغن کتان و اگر به هیچ تدبیر برنیاید شوربای مرغ کلان مرغن شکم سیر نوشانیده و دو عدد خشت نیم گرم نموده زیر هر دو پا نهاده بر آن نشانده و بگویند که دم فرو کشد و سعوط و دارشیشعان ریوند خطائی گل پنبه تربد سفید هر یک هفت ماشه سنبل‌الطیب چار ماشه جندبیدستر سه ماشه و نیم به عمل آرند که فی الفور بچه را بیرون می‌آرد و اگر به مجرد شروع ماه چهارم از حمل هر شب شیر گاو نیم آثار عرق کیوژه سه توله نبات یک و نیم توله وقت شب نوشانند و صبح خمیرهٔ مروارید علوی خان نه ماشه ورق طلا یک عدد و شربت یاقوت سه توله عرق بیدمشک نه توله استعمال فرمایند تا ماه نهم بعده غذای شب موقوف کرده شیر هر روز به قدر طاقت افزایند و روغن بادام شیرین چهار درم شروع کنند و تا چهار پنج روز بر این اکتفا نمایند و اگر اسهال به هم رسد شیر و روغن را هرگز زیاده نکنند و الا هر روز همین قدر روغن بیفزایند تا نوبت بیست درم رسد. پس شیر و روغن تا به روز زاییدن باید داد و از این تدبیر بچه بی‌مشقت بزاید. مسیحی گوید که هر گاه عسر ولادت از

سدد نقطهٔ نفس جنین باشد ارخای عضو نمایند به ریختن روغن کنجد نیم گرم به طبیخ حلبه یا به آب مطبوخ خبازی یا آبی که در آن تخم کتان جوشانیده باشند مع ماءالعسل یا حامله را در آبزن آب مطبوخ بابونه و حلبه و بزر کتان و کرنب نشانند و گاهی دغدغهٔ قوی ؟ و به ادویهٔ معطسه و حبس نفس به قوت و دفع او به طرف مراق البطن نفع کند و اگر عسر ولادت به غشی و سقوط قوت انجامد باید که به شمانیدن اشیای خوشبو و نوشانیدن قدری ماءاللحم که بر آن اندکی شراب قوی انداخته باشند معالجه نمایند و اگر عسر ولادت از براز خشک محتبس در امعا باشد به حقنهٔ لین اخراج آن کنند و اگر به سبب شکل غیر طبیعی خروج جنین باشد قابله را باید که گاه آن را دفع کند و گاه بکشد و گاه پیچد و گاه فرود آرد و اگر سببی باشد که بچه زیاده از واحد بود یکی را دفع کند و یکی را بیرون آرد. پس دیگری را این همه تدبیر به ملایمت به کار برد به عده تلطف نماید بر موضع روغن نیم گرم به مرات کثیر بریزند و اگر عسر ولادت به سبب موت بچه باشد علاجش بیاید. بوعلی می‌نویسد که چون وضع حمل قریب شود باید که دوام استحمام و آبزن کنند و افضل آبزن آن است که خارج از حمام باشد تا ضعف وارد نیارد و عانه پشت و کنج ران به مثل روغن شبت و بابونه و خیری و غیره چرب کنند و بر اعضا و مفاصل او بمالند و بر حمول خوشبو ادامت نمایند و در ؟ و فم رحم او قیروطیات رفیقه و روغن‌های مرغیه لعابات مرغیه مثل شحوم ماکیان و مرغابی فربه نیم گرم ؟؟؟ اقرب است و خصوصاً چون قربح یا سمیه بدن ؟ ؟ خشک باشد استعمال نمایند و باید که ؟ آن را عسر ولادت باشد یک ماه پیشتر روز ناشتا باز لعابات مثل لعاب بهدانه مع لعاب تخم کتان بنوشد و کذلک در ایام مخاص آب حلبه بیاشامد و غذا از بقول ملینه و اسفیدجات لحوم فربه و ماکیان فربه سازد قوابض بر ایشان حرام ؟ به غیر فرج به مشک و عطر کنند و چون در روزه آغاز کند چیزی در مقدار کم و در غذائیت زیاده بخورد و بر آن شراب ریحانی بنوشد و پس باید که زن ساعتی بنشیند و پایها دراز کند بعده ساعتی بر پشت بخوابد بعد از آن دفعتهً برخیزد و بر نردبان بالا رود و فرود آید و آواز قوی دهد پس هر گاه اندک فم رحم بکشاید در کشادگی ازدیاد نماید باید که تزحر کند و تا ممکن باشد و خصوصاً هنگام شگافتن صفاق و تکلیف عطاس نماید و دهن خود حتی الامکان بکشاید و هوای بسیار داخل کند تا زیاده‌تر استنشاق آن نماید که این تدبیر اخراج جنین و مشیمه کند و

بهترین چیزی که بر آن هنگام وضع حمل بنشیند و کرسی و تکیه خلف او و این بعد انتفاخ رحم باید و اگر زن فربه باشد سرنگون باشد شود و سر فرود آرد و زانوی خود زیر شکم داخل کند تا فم رحم او با فرج او ستوری گردد. بعده فرج او را ملینات مذکوره بمالد و باید که به انگشت‌ها فراخ کند و بکشاید و چون این به عمل آرند و شکم او را پخش کنند به سرعت مثل چار پایه بزاید و چون مشیمه ظاهر گردد و معلوم کنند که بچه نزدیک است و مشیمه به سبب غلظت خود نشگافد باید که به ناخن یا به آله در انگشت گرفته به ملایمت بشکافد تا این‌چنین ایذا نرسد تا آنکه مشیمه بشگافد در رطوبت از آن سیلان نماید و بچه بلغزد و اگر انشقاق مشیمه جلدی کند و جنین غیر مواق منکب بر مخلص بود و مدت طول کند و فرج خشک گردد و مزلقات و قیروطیات رقیقه و لعابات و شحوم گداخته و سفیدی بیضه و زردی آن در فرج بریزند و تدبیر کسی که بر آن ولادت دشوار گردد به غیر سبیل ادویه این است که چون ولادت متعسر گردد و آن را خوشبوهای مطبوع قدری قلیل بشمانند اگر قوت ضعیف باشد ماءاللحم و اغذیهٔ قلیل القدر مثل نیمبرشت و مانند آن بخورانند و قدح‌های شراب ریحانی خوشبو بنوشانند بعده بنشانند و تعدیل مجلس او کنند و اگر زمستان باشد آتش بسیار روشن کنند و اگر تابستان بود ترویج آن نمایند و تا پهلو در آب نیمگرم مائل به اندک حرارت بنشانند و خصوصاً در آب قمقم که در آن ده جزو پودینه جوشانیده باشند و مثافه از مثل بردارند و عانه و اعضای ولادت و پشت او به قیروطیات و شحوم نیم گرم بمالند و خصوصاً اگر به سبب برودت باشد و کذلک لعابات و مزلقات استعمال کنند و گاهی احتیاج به حقنه در فرج او گردد به طریقی که زن به پشت بخوابد و تکیه زی سرین او نهند و پای‌های او بلند دارند و ران‌های او تا ممکن باشد کشاده دارند دور آن مزلقات و غیر آن به زرق بالغ و رانبوبهٔ که طول او زیاده از طول رحم باشد بریزند و ساعتی بگذارند تا آنکه زنان گواهی دهند که فم رحم او کشاده شد و سیلان رطوبات آغاز کرد پس در آن هنگام عطسه آورند و بردارند و بر کرسی نشانند و امر کنند که اسفل شکم او بیفشارند و تکلیف تزحر دهند و خاصرتین او غمز نمایند پس آن مستلد بود و گاهی احتیاج به کشادن فرج او از لولب افتد تا فم رحم او ظاهر شود و بکشاید و باید که بر آن اشکالی از این طاح و بروق و بر پشت خوابانیدن تجربه نمایند و تأمل کنند که در کدامی از این اشکال سر بچه از فرج قریب می‌گردد و ولادت

سهل گردد و حذر نماید از آنکه قابله سختی در قبول دور گذاشتن مزلقات به فرج او نماید و اگر این تـدبیر کفایـت نکند به ادویه و بخورات استعانت نمایند و چون از صبح ادویهٔ مسهله ولادت از حبوب و غیـره بخوراننـد و زن نزایـد پس می‌باید که وقت نیم روز مرق لوبیا و نخود به روغن کنجد بنوشانند و چون شام گـردد چیـزی از حمـولات کـه مذکور شود بردارند و بر آن خواب کنند و چون صبح شود به بعض بخورات و ذکر باید تبخیر نمایند و پس اعاده بـر آشامیدن دوا کنند پس اگر فائده نشود و طلا به آب سداب و آرد شیلم سرشته بر پـشت و نـاف کننـد و چـون درد اشتداد نماید و خصوصاً به سبب سردی در فرج روغن نهند. تدبیر زنی که پای بچه او قبل از سر خارج شود باید کـه تلطف نمایند و پای را بازگردانند و نقلب او بمدارا کنند تا ؟؟؟ بقعود گردد و ساقهای او اندک بلند کنند تا سر او فرود آید پس اگر چیزی از این ممکن نبود بچه را بعصابها بربند و بیرون آرند پس اگر سوای قطع نباشد به طریق جنین میت آن را به عمل آرند. تدبیر زنی که بچه او بر پهلو بیرون آمدن خواهد این قریب آن است که مذکور شد و به برداشتن به سوی بالا مستوی سازند و به نشاندن و بازگردانیدن به آهستگی تدبیر زنی که بزاید و در رحـم او ورم باشد بر آن قیروطیات و روغن‌ها استعمال کنند بعد از آن عملی که برای زن فربه از هیئت ولادت و عسر آن مذکور شد به عمل آرند. تدبیر زنی که ولادت او به سبب بزرگی بچه دشوار بود باید که قابله در مثل این جنین تمکن جید کند و تلطف در جذب او اندک اندک نماید و اگر از این خلاصـی نـشود بچـه را بـه حاشـیهٔ خرقـه بربنـدد و یـا بـه آهستگی اندک اندک بکشند و اگر این تدبیر سود ندهد کلالیب استعمال نمایند و بدان بیرون آرند و اگـر ایـن نیـز سودمند نشود به قطع خارج نمایند و تدبیر جنین میت به عمل آرند و تدبیر زنی که دشواری زادن او به سبب موت بچه بود با ببری شکل او که بادی امید حیات او نباشد بعد از این جدا مذکور گردد. تدبیر غشی آن بـر چهـرهٔ او آب بزنند اگر خوف بازگردیدن بچه نباشد و تقویت قوت او به شمانیدن خوشبو در دهن چکانیدن ماءاللحم بـه شـراب و افاویه باید کرد. ادویهٔ که زادن آسان نماید همه ادویه مخرج دیدان و حب‌القوع اخراج بچه نماید و چـون زن پوسـت خیار شنبر چهار مثقال به خوردنی الحال بزایـد و خورانیـدن حلتیـت و جندبیدسـتر بـسیار نیکـو اسـت و خـوردن دارچینی در تسهیل طلق و ولادت خیلی سودمند است و ایضاً طبیخ برگ خطمی رومی به آب و عـسل زادن بـسیار

آسان کند و آب حلبه نیز تسهیل ولادت نماید و ایضاً این دوا بالغ النفع است بگیرند پرسیاوشان سوده بـه شـراب و اندک روغن حل کنند و بنوشانند و همچنین مشکطرامشیع و این حب نیکو است دارچینی ابهـل هـر واحـد ده درم سلیخه هفت درم قرفه مرمکی زراوند حرج قسط تلخ هر واحد پنج درم میعه افیون هر واحد دو درم مشک ربـع درم حبها سازند و سه مثقال با دو اوقیه شراب کهنه بخورند و نزد من بهتر این است کـه وزن افیـون را کـم کننـد و بـر مقدار یک درم از آن اقتصار ورزند و این حب دیگر نیز خوب است ابهل ده درم سـداب پـنج درم حرمـل چهـار درم حلتیت اشق فوه هر واحد سه درم حب سازند و سه درم با طبیخ مدر حیض مثل طبیخ ابهل یا مشکطرامشیع و یا با طبیخ لوبیای سرخ یا به آب سداب بخورند و ایضاً حب جید ابهل دو درم حلتیت نیم درم اشق نیم درم فوه نـیم درم و این یک شربت است و ایضاً زراوند طویل و فلفل و مر مساوی حب سازند. شـربت سـه درم هـر روز بـه اوقیـهٔ آب ترمس و این مسقط مسهل ولادت منقی رحم به قوت است و مثل این است درد این باب مقل ارزق و مرو ابهل برابر از آن بنادق ساخه بخورند اسقاط و تسهیل ولادت کند و این معجون بسیار نیکو است گویند کـه مثـل ایـن چیـزی نیست بگیرند مرو و جندبیدستر و میعه هر واحد مثقال ابهل نیم مثقال به عسل بسرشند شربتی دو مثقـال و بهتـر این است که با شراب کهنه بخورانند به غایت مفید است. ضمادات و طلیه طبیخ تخـم حنظـل و آب رطـب او بهتـر است و بدان آب سداب بیامیزند و اندکی مرمکی در آن داخل کرده بر عانه تا ناف طلا کنند. حمولات قوی در فـرود آوردن چیزی که منفصل شود پشم پارهٔ در آب تخم حنظل و آب سداب آلوده بردارند و یا زراوند در صوف بردارند یا بخور مریم حمول کنند یا مویزج یا قثاء الحمار یا گندش و یا شیافه از خربق و جاوشیر زهرهٔ نر گاو مساوی سـاحته بردارند که بچهٔ زنده مرده را فرود آرد. ادویهٔ که بالخاصیت عمل کند باید که زنی را که به دشواری زاید بگوینـد کـه در دست چپ خود مقتاطیس بگیرد و یا به خاکستر سم خر طلا نماید که به غایت نافع است یا تبخیر بدان نماید و همچنین سم اسپ و کذلک تبخیر به چشم ماهی شور گویند که اگر بسد بر ران راسـت بندنـد عـسر ولادت را نفـع کند و گویند که اگر اصطرک افریقی بر ران ببندند و آن را درد بهم نرسد و گوینـد کـه اگـر زعفـران سـوده بـه آب سرشته از آن حرز سازند و تعلیق بر آن نمایند مشیمه بیندازد دخن تدخین آن عمر بسیار نیکو است و ایضاً به مـرو

و قنه و جاوشیر به زهرهٔ گاو سرشته از یک مثقال آن تبخیر کنند و یا بگیرند گوگرد زرد و مرو سرخ و زهرهٔ گاو و جاوشیر و قنه و بندقه ساخته بر آن بخور نمایند و تبخیر از پوست مار یا سرگین کبوتر تسهیل ولادت کند و گاهی تبخیر پوست مار بچه را هلاک کند و تبخیر به جاوشیر تنها و یا ؟؟ باز ولادت آسان کند. مجوسی گوید که عسر ولادت هرگاه به سبب فربهی زن یا صغر رحم یا از ضعف قوت وافصر باشد باید زن را امر به کوشش در تزحر و طلق نمایند و پشت و زیر ناف و شکم را به روغن شیری و روغن کنجد و زیت نیم‌گرم بمالند و در آب مطبوخ حلبه و تخم کتان و بابونه و اکلیل‌الملک که نیم گرم باشد بنشانند و در بینی فتیلهٔ کاغذ داخل کرده عطسه آورند و قدری آب پرسیاوشان مطبوخ که در آن عسل و اندکی زنبق حل کرده باشند بدهند و ایضاً مشکطرامشیع از یک درم تا یک مثقال تنها یا به آب حلبهٔ مطبوخ دهند و فرزجه که در آن اندک قطران باشد بردارند و اگر آشیاهٔ خطاف در آب گرم مالیده صاف کرده مقدار چهار اوقیه زن بنوشد زادن بر آن سهل گردد و گویند که هر گاه نسیم به سم بخور نماید ولادت او به آسانی شود و معهذا هر گاه عسر ولادت از شحم مفرط زن باشد آن را بر شکم بخوابانند و زانوی او زیر رانهای او بود بعده رحم و نواحی ناف و خاصره و پشت را به روغن و موم گداخته بمالند و قابله را امر کنند که انگشت به روغن و موم گداخته و روغن زردآلو در فم رحم داخل کرده و آن را اندک اندک بکشاید و اندرن آن روغن بمالد و اگر عسر الولادت به زن بکر باشد عذره به درهم یا با دخال نر انگشت شق نماید و اگر زن خائف باشد آن را دلیر گردانند و تقویت نفس او کنند و امر به شدت طلق و تزحر نمایند و پس اگر آن را غشی افتد و قوت او از طلق ضعیف شود و اشیای خوشبو مثل مشک و غالیه ببویانند و تبخیر عود و صندل کنند و به ماءاللحم و شوربای بچهٔ ماکیان غذا سازند و به اندک شراب ریحانی بنوشانند و اگر ورم نباشد و اگر در آنجا ورم باشد باید که تحلیل ورم به نشانیدن در آب مطبوخ بابونه و اکلیل الملک و پرسیاوشان و حلبه و تخم کتان نمایند و اگر عسر ولادت به سبب مرضی متقدم باشد پس می‌باید که قصد تسکین آن کنند و کنج ران و خاصره را بفشارند به آهستگی روغن موافق بمالند و اما هر گاه عسر ولادت به سبب برای بارد مکشف رحم باشد باید که زن را در حمام یا در جای گرم نشانند و کنج ران و نواحی ناف و پشت به روغن یاسمین بمالند و آب گرم که در آن حلبه و بزر کتان و بابونه و اکلیل

الملک جوشانیده باشند بر آن موضع بریزند و قدری شرب بـه روغـن زنبـق بنوشـاند و یـا انـدکی غالیـه یـا انـدکی جندبیدستر در شراب حل کرده بنوشانند و اگر عسر ولادت از هوای گرم و ؟ باشد که باید کـه زن را در جـای سـرد نشانند و از بادکش ترویج نماید و بر شکم و کنج ران به صندل و گلاب و کافور و آب مواد ضماد کنند و جلاب و آب انار و آب سرد اندک اندک بنوشانند و اگر عسر ولادت به سبب کبد جنین یا صغر او یا بودن او صاحب ؟ از خروج بر غیر شکل طبیعی باشد باید که در آن علاج بالید نمایند. ایلاقی و جرجانی می‌نویسند که علاج کلـی عـسر ولادت از هر سببی که باشد این است که طبیخ حلبه و خبازی و لعاب تخم کتان و روغن کنجد نیم گرم بـر پـشت و زهـار و پیغوله ران چکانند و در روغن بابونه یا شبت پرپشت و تهیگاه بمالند و به سوی اسفل مالندو در طبیخ حلبه و کرنب و بزر کتان و شبت تا ناف نشانند و بفرمایند که چند قدم راه رود و بعده بر پایهـای خـود بنـشیند و پـس یکبـارگی برخیزد و به مرات این فعل کند و نفس خود فرو گیرد و قوت به اسفل و تزحر نماید و ادویه معطـسه چـون فلفـل و کندش و عرطنیثا و غیره ببویانند تا عطسه کند و لعاب تخم کتان در رحم چکانند و موم روغن از پیه بط و پیه مرغ با لعاب تخم کتان به فم رحم طلا کنند و اسفیدباجات چرب با روغن پیه بط و پیه ماکیان بنوشـاند و چهـار مثقـال پوست خیار شنبر کوفته بیخته با جلاب یا شوربای مرغ فربه بدهند و طبیخ حلبه با روغن بادام خاصةً کـه بـا خرمـا پخته باشند یا با تخم کتان دادن تسهیل ولادت کند اگر بزر کتان کوفته در ماءالعسل و روغن کنجد بجوشانند و بـه زهار و تهیگاه ضماد کنند نفع بخشد و باقی ادویه همان است که در قول بوعلی مسطور شد و علاج خـاص هـر نـوع این است که اگر سبب ضعف و مرض زن بود تقویت او با شربه و ماء اللحم زردهٔ بیضه نیمبرشت و شوربای مرغ فربه نمایند و روغن‌ها که مذکور شد بمالند و اگر سببش فربهی زن باشد بر روی او بخوابانند و سینه و شکم او بـر تکیـه نهند و پای‌ها و زانوهای او فراهم آرند و فم رحم را به قیروطی چرب کنند و دوای معطس ببویانند و آنچه به سـبب رحم بود و در رحم آفتی یا ورم باشد معالجهٔ آن کنند و آنچه به سـبب تنگـی رحـم و کـوچکی و خـشکی آن بـود قیروطی و پیه بط و مرغ و روغن شبت و آبزن طبیخ مذکور و تعطیس به کار برند و آنچه به سبب غلظ مشیمه بـود قابله با انگشت‌های دست چپ آن را بگیرد و نگاهدارد و در روغن کنجد به لعاب تخم کتان در رحم ریزد و به نـاخن

دست راست یا به آهن مشیمه را بشگافد و آنچه به سبب رقت و زور و شـگافتن مـشیمه باشـد علاجـش بـه عـلاج خشکی رحم نمایند و آنچه به سبب مشارکات مثل ورم مثانه و معای مستقیم در رحم باشد اول عهلاجـش بدانچـه در جایگاهش گذشت باید کرد و روغن‌ها و لعاب‌های مزلقه به کار برند و عطسه آورند و اگر به سبب احتباس بـول و قبض طبیعت باشد حقنۀ لین به عمل آرند و شوربای خروس پیر که اندر آن نخود و شبت و بادیـان و بـسفایج نـیم کوفته و تخم قرطم پخته باشند بدهند و طبیخ حلبه و خرما و روغن بادام بنوشانند و روغن شبت بر عانـه بمالنـد و ادویۀ مدرۀ بول دهند تا مثانه تهی گردد و آنچه به سبب بچه باشد پس اگر بر غیر شکل طبیعی بود حیله نمایند تـا بر شکل طبیعی باز آید و آنچنان باشد که بچه را باز پس گرداند و مثلاً اگر پایها بیرون آمده باشد آن را باز پس برند و ساق‌های او برافرازند و چنانکه راست بنشانند و مادرش را بر روی بخوابانند و چنانکه زن فربـه را تـا بـه سـر بچـه فروسو گراید و اگر این حیله ممکن نبود از اخراج اعضای او مثل جنین است چاره نباشد و اگر به سـبب عظـم بچـه باشد به لعاب‌ها و روغن‌ها و عطسه آوردن و طبیخ حلبه و خرما و روغن بادام علاج کنند و اگر عظم بچه مفرط باشد یا سر آن بزرگ بود یا سر بچه باشد یا خلقتی عجیب بود علاجش نیست جز آنکه اعضای بچه قطع کنند و یک یـک عضو بیرون آرند و تدبیری که از تدبیر قبل ولادت برای تسهیل و قلت درد یک ماه پیش از ولادت به عمـل آرنـد از بردن در حمام و نشانیدن در آبزن و غیر آن همان است که در ابتدای قول بوعلی مذکور شد. ابن الیـاس گویـد کـه عسر ولادت اگر به سبب ضعف قوت دافعه باشد بر پشت و شکم روغن زنبق و کنجـد و زیـت بمالنـد و در آبـی کـه بابونه و شبت و اکلیل الملک و مرزنجوش و نمام و برگ کربن و چغندر و بزر کتان جوشانیده باشند بنشانند و پارچۀ کتان به کندش و جندبیدستر آلوده نزد بینی دارند و چون عطسه آید و دهن و بینی را به دست بگیرند و یا جـلاب از مشکطرامشیع و پرسیاوشان هر واحد سه درم و شکر سفید ده درم بنوشانند و یا بگیرند سم استر و چـشم مـاهی مساوی و بدان تبخیر نمایند و آنچه به سبب فربهی زن و کثرت پیه آن باشد به شکلی که در قول مجوسی گذشـت بخوابانند و در رحم و نواحی ناف و خاصره و پشت آن را به روغن چربی بط و مرغابی و ماکیان و بز و مغز سـاق گـاو که موم در آن گداخته باشند و روغن بنفشه بمالند و اگر به سبب بکر بودن زن باشد جندبیدستر و مـشک و شـونیز

ببویانند و بینی بگیرند و سعی در طلق و تزحر نمایند و اگر به سبب قوت و تزحر و طلق آن را غشی عارض گردند غالیه و گلاب ببویانند و اگر با وی حرارت مزاج باشد گلاب و صندلین و گل سرخ و بنفشه تر ببویانند و اگر به سبب هوای سرد باشد حوالی کمرگاه در انتهای او را بکمادت مسخنه تکمید نمایند و در حمام داخل کنند و آبی که در آن نمام و شبت و غیره که در قول مجوسی مذکور شد جوشانیده باشند بر پشت ریزند و اگر به سبب حرارت هوا باشد پشت و قطن و گنج ران آن را به روغن گل و روغن بنفشه و روغن صندلین و گلاب بمالند و آب انارین مع تخم افشرده با ترنجبین ده درم بنوشانند و غذا مزورهٔ ماش به شیرهٔ بادام و اسفاناخ دهند. کازرونی می‌نویسد که بطول و آبزن به آب گرم کنند و روغن‌های مزلقه در فرج بمالند و گاهی بدان حقنه رحم می‌کنند و ایضاً شوربای چرب بنوشانند و بالایش یک یا دو قدح شراب به اندک روغن بادام بدهند بعد از آن به سبب و بهی تنقل فرمایند و تا به عصر اعانت بر خروج بچه نماید و پوست[3] خیار شنبر چهار مثقال جوشانیده و آب او با شربت مدر بدهند و یا با خارخسک و پرسیاوشان و بیخ خطمی و تخم هلیلون و ابهل و مشکطرامشیع جوشانیده و به شکر یا عسل شیرین کرده بنوشانند انطاکی می‌گوید که از ادویه که تسهیل ولادت و اخراج مشیمه کند بعضی از آن به استعداد او از قبل باشد مثل شرب آب صعتر و حلبه و سه درم تخم نمام و پنج درم پوست خیار شنبر و دو درم زعفران هر کدام که میسر آید و کذا بخور به موی زن و گرفتن مغناطیس و تعلیق کف دریا بر ران چپ به دست زن طاهر در پارچه از لباس بکر بسته ده درم زعفران خرد کرده و بعضی از آن وقت تعسر حال به عمل می‌آرند مثل خوردن یک مثقال مقل و دو درم گل یاسمین و تعلیق میعهٔ و سر رخمه و پوست مار هر کدام که یافته شود. ابن نوح گوید که چون وقت ولادت قریب گردد در حمام داخل کنند و یا در آبزن هر روز یک ساعت بنشانند و شکم و پشت به روغن بمالند و اغذیهٔ لذیذه مثل شوربا و حلوای معمول به شکر و روغن بادام بخورانند و حتی که وقت وروزه برسد و باقی تدبیر همان است که آغاز قول ایلاقی گذشت و اگر امر طول کند شوربای چرب بچه مرغ با پیه ماکیان فربه و بط

---

[3]. جرب فصح

ساخته بنوشند و اندک شراب ریحانی بدهند و اگر خوف باشد آب حلبه و خرمای مطبوخ یک رطل گرفته و اندک روغن بادام شیرین بر آن چکانیده دو سه مرتبه بنوشانند تا آن را قی نکند و بعد از آن آب سداب تریا قرص مر بدهند و اگر امر مشتد گردد و حلتیت و جاوشیر مساوی دو درم بخورانند و اگر از بوی این اشیا کراهت کند یک مثقال غالیه در شراب ریحانی حل کرده و بنوشانند و در تقویت او به ماءالحم و شراب خوشبو کنند بقراط گفته زنی را که زادن او دشوار باشد چیزی مضر تر از کثرت تقلب او نیست بهر آنکه بچه را به انواع اشکال رویه منقلب می‌سازند. روفس گفته که زن باریک میان و تنگ فرج و آنکه بیشتر زاییده باشد و لاغر را وقت ولادت خطر باشد و گفته که چون زن بزاید و از خون پاک نگردد هلاک شود. جالینوس گوید که کثرت شرب آب برف و آب سرد زادن دشوار کند و صلابت بدن به دستور و گوید که حرکت کردن بچه قبل وقت ولادت علامت عسر ولادت است و علی بن زین گوید که اگر برگ خطمی بجوشانند و در آن آب اندکی روغن زرد و عسل داخل کرده و زن بخورد و جسم خود را نیز به آن طلا نماید عسر ولادت را نفع بخشد و گوید که چون زن را زادن دشوار گردد و رحم آب حلبه یا آب تخم کتان به زراقه رسانند بعد مالیدن رحم به روغن گل یا به بعض روغن‌های لین و اگر از مرو خربق و جاوشیر به زهرهٔ نر گاو بلوطها ساخته بردارد خوب است و زنی که قبل از پانزده سالگی حامله گردد بر آن خوف باشد و به مشقت بزاید میرعلی گوید که در آبزن حلبه و تخم کتان و خبازی تا ناف بنشانند و شوربای چرب با لعاب تخم کتان بدهند و دو درم زعفران و زردهٔ تخم مرغ حل کرده دادن مجرب است ابومنصور گوید که زنی حامله را بعد از آنکه در ماه نهم از حمل داخل شد هر روز به ناشتا سه درم روغن بادام شیرین دادم و از اغذیهٔ غلیظه و حریفه و حامضه و قابضه پرهیز کنانیدم و طعام‌های نرم چرب مقرر داشتم و در وقت خویش فرزندی در کمال نظافت به غیر احساس درد طلق بزاد و قابله ذکر می‌کرد که ایشان را مثل این عمل چیزی نیست.

احتباس مشیمه و جنین میت

گاه باشد که بچه پیدا شود و مشیمه یعنی پرده‌ای که در آن بچه پیچیده بود بیرون نیاید و گاهی بچه در شکم مادر بمیرد و خرج نشود و نشان عدم خروج مشیمه از قابله معلوم می‌شود و علامت موت بچه این است که بچه در

شکم سخت گران گردد و هر گاه مادرش از پهلو به دیگر پهلو گردد مثل سنگ از جانبی به جانب دیگر منتقل شود و ناف سرد گردد و پیش از آن گرم بوده باشد و پستان لاغر و اهی شود و گاهی زردآب بدبو سیلان کند و اگر حامله را امراض حادهٔ موذی شدید به حرارت عارض شده باشد بر مردنش تأکید نماید و گاهی هنگام موت جنین و قبل او چشم حامله به عمق فرو رود و سفیدی چشم تیره گردد و گاهی گوش و سر بینی سفید شود مع سرخی لب‌ها و حال او مشابه به استسقای لحمی گردد و بالجمله چون حرکت بچه در شکم محسوس نشود و دست و پای حامله سرد گردد و نفس متواتر شود و تا چهار روز درد ولادت بماند باید دانست که بچه مرده است. علاج به زودی تمام در اخراج آن کوشند تا به عفونت مودی نشود و زن را هلاک نگردد و مشکطرامشیع پرسیاوشان ابهل هر یک سه درم ترمس پودینه هر یک دو درم نبات سفید ده مثقال در آب جوشانیده صاف نموده بنوشانند و عطسه آوردن به طریقی که در علاج عسر ولادت گفته شد مفید بود و مرو جاوشیر و خربق سفید مساوی کوفته بیخته در زهرهٔ گاو سرشته بردارند و سداب خشک و تخم حنظل و قسط هر یک سه درم مرمکی یک درم سائیده بر ناف و عانه ضماد کنند و از پوست مار و سرگین کبوتر زیر زن دود کنند و اگر بدین تدبیر بیرون نیاید باید که قابله دست در فرج انداخته بیرون آرد و یا بچه را پاره پاره کرده و بیرون آرند و این عمل خطرناک بود. ذکر ادویه که اخراج مشیمه و بچهٔ مرده کند تعلیق حب الکلی هفت عدد و یا چوب آن و بعد سقوط مشیمه به زودی جدا کردن آن و فرزجه ترمس تلخ و مرو عسل در اخراج مشیمه مجرب سویدی است و حمول گل شفتالو دو دانگ در اخراج جنین میت مجرب است ابن ماجه است و شرب فراسیون تنها و مطبوخ به ایرسا و کذا دماغ خروس به ماءالعسل و کذا تخم قطف کوفته نیم اوقیه در آب یک رطل جوشانیده تا نیم رطل بماند و کذا پیاز نرگس چار درم و کذا بابونه و کذا پرسیاوشان و بخور ابهل یا عود بلسان یا برگ سیر و پوست او و ساق او یا سرگین گاو یا پشک بز یا شونیز با آرد شلیم به شراب سرشته بنادق ساخته خشک کرده یا شیح کوهی یا نیل هندی و حمول قطران و کذا پودینه و جندبیدستر مساوی و کذا گل خیری زرد به عسل و کذا آرد شلیم و کذا نقطه سفید و کذا قند و شرب و حمول جندبیدستر به عمل و کذا حب الکلی یک درم و کذا بیخ سوسن و کذا تخم خیری زرد به عسل و کذا ماشابه عسل

و كذا فطراساليون و كذا برنجاسف و كذا قنطوريون دقيق به آب سداب و كذا شيح جبلی و كذا سليخه و كذا شـونيز و كذا مرو و كذا نيل هندی و كذا فوه الصبغ و كذا روغن قيصوم و طبيخ او و جلـوس در طبـيخ قيـصوم و كـذا بـيخ فاشرا و كذا برگ ثوم و ساق او و كذا شجرهٔ خيری زرد و گل آن و كذا برنجاسف و كذا قنطوريون غلـيظ و فرزجـه و بخورلين بلسان و كذا لادن و كذا پشک موش يک درم ماذريون يک درم به آب سرشته و تعليق دندان نـاب اسـپ و كذا بسد و قطور خون مرغابی در رحم و شميدن كندش باريک سوه در خرقهٔ كتان بسته و ضماد بخور مريم بر نـاف و عانه هر واحد مخرج مشيمه است و حمول تخم كتان و كذا نمام به شراب و كذا پياز نرگس چهار درم بـه عـسل و كذا جاوشير و كذا گل خيری زرد سوده به روغن خيری سرشته و كذا هليـل تيمامـه سـوخته خاكـستر او بـه زيـت سرشته و كذا قنه و كذا گل سوسن سفيد و تخم او و كذا زهرهٔ نر گاو به عسل و كـذا بـيخ سوسـن آسـمابخونی بـه عسل و كذا روغن او و كذا دارشيشعان و كذا خربق سياه و كذا كماشير به قوت قوی و كذا شير بتوع و كذا سم اسپ سوخته به طلا سرشته و كذا كندش سوده به عسل موم فتيله ساخته و كذا برگ پودينهٔ نهری و كذا حرمل يک درم و شرب احمول مشكطرامشيع و كذا ابهل و كذا عرطنيثا به عسل و كذا سرخس چار درم و كـذا جندبيدسـتر و كـذا دارچينی و مرو و كذا قنطوريون غليظ و كذا قطران و كذا قرومانا و كذا قنطوريون دقيق و مرو عسل و كنـدر و كـذا اشق و كذا شونيز و كذا ؟؟؟ سفيد و كذا سليخه و كذا حاشا و كذا بسد و كذا پرسياوشان و شرب اشـنان پـنج درم و كذا طبيخ گل خيری زرد و كذا طبيخ گل صنوبر كبار و بخور مشكطرامشيع و كذا ابهل و كـذا زفـت خـشک و كـذا سرگين ماده گاو و كذا قرومانا و كذا قنه و جاوشير و گوگرد و بنادق ساخته و كذا پشک شتر عربی و كذا پشک بز و حمول و بخور مازريون و كذا لبن بلسان مخلوط به روغن سوسن و ضماد كندش سوده به عسل سرشـته بـر عانـه و سره و حقنه رحم از مرمكی به آب سداب و شرب و جلوس در طبيخ لوبيای سرخ و طلای پيه مرغابی و علک البطم در رحم هر واحد مخرج جنين ميت است و به قول اطبای هند هالون ميتهی و كلونجی سونف اجوائن اجمود بابرنگ تخم من تخم گاجر تخم پياز مجموع يا هر چه از اينها ميسر آيد جوشانيده با قند سياه بدهند كه بچهٔ مرده و زنـده و مشيمه را برآرد و نكهه يا گوگل يا بهروزه را سوخته دود آن به فرج رسانند و پنبه به روغن بيد انجير آلوده بردارند

و یا پوست رئیهه را به آب سائیده با پنبه بردارند که از این ادویه حیض بسته هم بکشاید. آبزن که بچهٔ مرده و زنـده و مشیمه را بیرون آرد و مشکطرامشیع برنجاسف وج ترکی قسط سلیخه ناخواه پودینه مرزنجوش تخم هلیون حلبـه فراسیون جعده عود بلسان آسارون هر یک جزوی بجوشانند و زن را در آن نشانند بخور مخرج جنـین میـت و زنـده سداب تخم گزر و سم اسپ و موی آدمی و جاوشیر و سرگین باز مرمکی مقل سکبینج سم خر حلتیت دو قـو تخـم حنظل فرفیون خربق کندش از این ادویه هر چه مناسب باشد به زهرهٔ گاو سرشـته بخـور نماینـد حـسب نـافع مـر جاوشیر سکبینج مساوی گرفته حب سازند و سه درم بخورند اخراج ما فـی الـرحم نمایـد. فرزجـه اخـراج جنـین و مشیمه کند و قاتل جنین و مدر حیض است اشنان و عرطنیثا قطران شحم حنظل قثاءالحمار خربق سـیاه مـوی زج نوشادرزراوند مازریون جاوشیر مر صاف سکبینج روغن بیدانجیر زهرهٔ گاو مفرد و مجموع به دستور استعمال کننـد و قرص فموغ که در عسر ولادت گذشت به کار برند. اقوال حذاق شیخ می‌فرماید بدان کـه چـون ولادت تـا چهـار روز دشوار گردد بچه بمیرد پس به خلاصی مادرش مشغول شوند و به حیـات بچـه اشـتغال ننماینـد بلکـه در اخـراج او کوشش کنند و چون روغن بلسان حمول کنند اخراج بچه و مشیمه نماید و سرگین خر را به نوبـه دود کـردن بچـهٔ مرده را به سرعت بیرون آرد و کذلک تدخین به چشم ماهی شور و ابضاً برای بچهٔ مرده بگیرند سه اوقیه آب سـداب و مثل او آب حلبه مطبوخ به انجیر خوب جوش کرده و سه درم صعتر و بنوشانند که بچهٔ مـرده را بلغزانـد و گـاهی آب سرد مصفی مقدار رطل که بر آن یک اوقیه خطمی پاشیده باشند می‌نوشانند و یا قی کنند و عطسه آورند و آب سداب بسیار به روغن حلبهٔ مطبوخ به خرما برای مشیمه نیکو است و باقی ادویه در بحث ضـرورت اسـقاط در قـول شیخ گذشت و تدبیر بعضی قدما در اخراج جنین میت و قطع ا به آهن این است که چون ولادت حامله دشوار گردد نگاه کنند که آن سلیم است یا غیر سلیم پس اگر سلیم بود اقدام به علاج آن نمایند و الا از آن بازدارنـد و زنـی کـه حال او ردی باشد آن را غشی مع سهرو نسیان و استرخا و خلع عارض شود و چون آن را آواز دهند جـواب ندهـد و اگر ندا به آواز بلند دهند جواب ضعیف دهد بعده بر آن غشی افتد و بعضی را از ایشان تشنج مع تمدد افتد و عـصب آن مضطرب گردد و از غذا باز ماند و نبض آن صغیر متواتر بود و زنی که سـلیم باشـد آن را چیـزی از ایـن اعـراض

عارض نشود پس در آن اخراج جنین و قطع آن به عمل آرند و طریقش در قانون و کامل الصناعهٔ مفصل مسطور است اگر ضرورت باشد در آنجا مطالعه نمایند و بعد استعمال عمل بالید انواع علاج اورام حار رحم به عمل آرند و اگر نزف الدم عارض شود هر چع در بحث کثرت طمث گذشت بدان معالجه نمایند و حیله که در اخراج مشیمه به غیر دو استعمال می‌کنند این است که اگر به چیزی معطس عطسه آورند و منحزین و دهن را بگیرند و شکم توتر و تمدد نماید و مشیمه بلغزد و چون مشیمه ظاهر شود قابله آن را اندک اندک به آهستگی بکشد و اگر خوف انقطاع آن باشد آنچه به دست آید آن را بر ران زن به اعتدال بندند و به تعطیس مشغول شوند و چون در سقوط مشیمه دیر گردد و آن را نکشند بلکه بر آنها از بالا بندند و تا به بالا زود و اگر به قعر رحم چسبیده باشد در جدا کردن آن تلطف و مدارا نمایند به تحریک خفیف از هر جانب تا رباطات مسترخی گردد و در این امر اصلاً سختی نکنند و اگر احتباس او به سبب شدت انسداد و انقباض فم رحم باشد حیله در توسیع آن نمایند و یا به انگشت فراخ کنند و یا قیروطات حار مرخی در آن ریزند بر اقرب شکل زن که رسیدن آن در آن ممکن باشد و گاهی خوابیدن او بر پشت این را موافق تر بود بر این مالش روغن‌ها و تضمید به اضمدهٔ ملینه و زیر ناف و کمرگاه اعانت کند و گاهی لطخ انگشت قابله کفایت کند بعده تدابیر معطسه و بخورات و آبزنات و مشروبات به کار برند و هر حیلهٔ آن به عمل آرند چه مشیمه در اندک مدت متعفن و بدبو می‌شود و استعانت به مدرات قویه نمایند و آبزن طبیخ اشنان استعمال کنند که آن مشیمه را ساقط کند و ریختن مرهم باسلیقون در رحم نیز تعفین و اخراج آن نماید و چون خارج شود روغن گل و مانند آن استعمال کنند و این دوا از مزلقات آن است آب رماد تازه که بر آن خطمی پاشیده باشند بنوشند و با قدری پنجال باز بخورانند یا حمول نمایند و بر آن ادویه‌ای که در باب ضرورت اسقاط مذکور شد و فرزجات و بخورات استعمال کنند و از بخورات جید بخور به خربق سفید یا سرگین کبوتر یا زراوند است و بعضی قدما امر کرده‌اند که قابله دست را به خرقه پیچیده و در فرج داخل کرده مشیمه را اخذ کند و این علاج مولم است و چون مشیمه بیرون نیاید متعفن گردد و بعد چند روز خارج شود لیکن زن را حالت خبیثه به سبب صعود ؟؟؟ رویه از مشیمه به سوی دماغ و قلب و معده عارض گردد و پس باید که جهت رفع اذیت آنها به بخورات خوشبو

استعانت نمایند و میسوسن و دواءالمسک بخورانند و بر قلب و معده طلا به ادویهٔ قلبیهٔ خوشبو استعمال کنند و بعض قدما در اخراج مشیمه قولی بیان کرده‌اند آن را به لفظه حکایت می‌کنیم. اونیدوس گفته که اگر مشیمه در رحم بعد خروج بچه باقی بماند پس اگر فم رحم کشاده باشد و مشیمه پیچیده شود و مثل کره شود در جانب رحم بماند خروج آن سهل بود باید که قابله دست چپ گرم کرده به روغن چرب نموده در عمق رحم داخل کند و بدان تفتیش نماید حتی که مشیمه در گردن رحم پیچیده یافته شود و آن را راست نکشد که از آن خوف انقلاب رحم است و به سختی هم نکشد بلکه اولاً به آهستگی به سوی راست و چپ بجنباند بعده در کمیت جذب افزاید که در آن هنگام از چسبیدگی جدا شود و اگر فم رحم بند باشد انواع علاج که برای این ذکر کرده‌ایم استعمال نمایند ئو اگر قوت ضعیف نباشد اشیای محرک عطاس و بخورات به افاویه استعمال کنند پس اگر فم رحم کشاده گردد دست داخل کرده به نوعی که گفته شده بیرون آرد و اگر مشیمه به این اشیا خارج نشود قلق بر دل نیارند که بعد چند روز تحلیل گردد و مثل ماهیت خون سائل شود لیکن بدبوی او دردسر آرد و معده را فاسد کند و کرب پیدا نماید پس در اخراج آن استعمال نمایند و در استعمال دخنه به اشیای موافقه آن اقتصار نکنند و گفته که در این باب دخنهٔ حرف و انجیر خشک ازموده‌ایم و غیر او قولی گفته بر وجه او نیز می‌نویسیم و او امر کرده که ادویهٔ حریفه مثل سداب و فراسیون و قیصوم روغن سوسن و روغن حنا به قدری که ادویه تر شود و در دیگ نو جمع کرده سر تو بند نمایند و در آن سوراخ کوچک کنند و در ثقبه انبویه داخل کرده زیر او آتش کنند چون یک جوش آید فرود آورده بر اخگر نهند و نزد یک کرسی که بر آن زن نشیند بیارند و انبوبه در فرج او گذارند و نواحی آن از پارچهٔ بسیار بپوشند تا بخار آن برنیاید و بر این هیئت تا دو ساعت بگذارند تا آنکه مشیمه فرود آید و اگر این کفایت نکند و بخار از اخراج آن ضعیف شود ضمادات مسقط جنین به کار برند که استعمال آن بعد تبخیر در قوت قویتر و نافذتر باشد. ایضاً شیخ می‌نویسد که تدبیر زنی که زادن او به سبب موت جنین یا سوء شکل آنکه در آن امید حیات نباشد دشوار گردد این است که ادویهٔ مخرج جنین میت استعمال کنند پس اگر از این فائده نشود بصنانیر گرفته پاره پاره کرده و بیرون آرند و در اخراج و استعمال نمایند قبل از آنکه فاسد گردد و اگر سر بچه بزرگ باشد و شکستن یا

بریدن او ممکن بود تا آنچه دردی باشد سائل شود به عمل آرند. ابن عباس گوید که هر گاه مشیمه محتبس شود یا در رحم بچه مرده باشد باید که چیزی از ابهل و مشکطرامشیع با ؟ مطبوخ ترمس و پودینه بخورانند و ایضاً ایـن دوا دهند. ابهل زراوند طویل آسارون میعهٔ سائله عسل لبنی هر واحد یک جـزو باریـک سـائیده بـه عـسل کـف گرفتـه بسرشند شربتی دو درم به آب گرم و اگر مشیمه خارج نشود اندک جاوشیر و ابوال اهل به شراب یا به آبی که در آن پودینه جوشانیده باشند بخوراند و یا بگیرند مرو قنه و جاوشیر و زهره گاو هر واحد یک جزو جندبیدستر نـیم جـزو باریک ساخته یک درم به آب مطبوخ بادیان و ابهل بدهند و از آنچه این فعل کند خوردن شگوفه کرنب و تخم او به شراب است و یا مرو قطران را بر ذکر طلا کرده با زن مجامعت نماید و زراوند مدحرج و ابهل و حرف هر واحـد یـک جزو باریک سائیده به زهرهٔ گاو شیاف ساخته بردارد. جنین میت و مشیمه را بیرون آرد و ایضاً حرمل ابهـل تـرمس هر واحد یک جزو مر جاوشیر هر واحد نیم جزو جندبیدستر ربع جزو همه را باریک سائیده یـک درم بـه آب طبـیخ کرنب و پودینه بخورانند و فرزجات که در احتباس طمث مذکور شد زن بردارد و لاسیما قطـران و بایـد کـه هرگـاه مشیمه محتبس گردد در معالجهٔ او تأخیر نکنند و در اخراج آن مبادرت نمایند و الا از آن هلاک شـود. ابـن الیـاس گوید که جلب از مشکطرامشیع و غیر آنکه در علاج این مذکور شد بدهند و بـه کنـدش و شـونیز و مـشک عطـسه آورند و هنگام عطسه دهن و بینی بند کنند و یا این دوا دو درم به آب نیم گرم بدهند و نسخهٔ او همان است که در قول ابن عباس گذشت لیکن مشکطرامشیع پرسیاوشان عوض میعهٔ سائله است و از ترمس و زراونـد و غیـره کـه در قول شیخ مذکور مسطور شد شیاف سازند و دوای مرو قنه و غیره که همانجا گذشت بخورانند. سعید گویـد کـه بـه مرمکی بخور کنند و شوربا و شراب و طبیخ حلبه و خرما سداب بنوشانند و اگر دهن رحم تنگ باشد در رحم روغن گرم چکانند و در آب نیم گرم نشانند. انطاکی گوید بهترین ادویه که اخراج جنین و مشیمه کند نشـستن در طبـیخ بابونه و سیر است و حمول مرو حلتیت و بخور بدان و شرب آب کرفس و حمول تخم او قطران و کذا تخم حنظل به زهرهٔ گاو و طبیخ کنجد و بیخ آن و کذا ترمس شرباً و جلوساً و لاون بخوراً و کذا نسرین و کرنـب و تخـم او بـه هـر طریق استعمال نمایند و کندش طلاً و بخوراً و حمولاً و تخم رشاد بخورند و بالایش آب سداب بنوشند و مویز جبلی

مطلقاً نافع خجندی گوید که این شربت مزلق جنین میت است انجیر ده عدد حلبه یک قبضه هر دو جوش کرده سی درم از آب آن بگیرند و کذا سه اوقیه آب سداب و سه درم صعتر و کذا خطمی اوقیه و این فرزجه مخرج بچهٔ مرده است خربق سیاه مویزج زراوند حرج اشق عرطنیثا زهرهٔ نر گاو و شحم حنظل تخم مازریون مساوی اشق را به آب حل کرده و ادویه دیگر سوده سرشته از آن فرزجه سازند.

احتباس نفاس

خونی که بعد تولد بچه برمی‌آید مدت او در تولد پسر از بست و پنج روز تا سی روز بود و در دختر سی و پنج روز تا چهل روز باشد و این در اکثر بود و احتباس آن مودی به حمیات صعبه و به اورام صعب گردد و از آن خوف حدوث همان امراض رویه است که از احتباس طمث عارض شود. خصوص زنی که قوی و توانا بود و خون بسیار داشته باشد و اگر زن ضعیف و لاغر بود و بعد ولادت خون کمتر آید این ضرر کمتر دارد و محتاج تدبیر نیست. علاج: آنچه در علاج احتباس طمث مذکور شد به کار برند و یا مطبوخ تخم کرفس و بادیان و پرسیاوشان و مشکطرامشیع هر واحد یک درم با شکر سفید ده درم بدهند و یا بادیان خارخسک انیسون خطمی خبازی هر یک شش ماشه قرطم نه ماشه پوست املتاس یک توله جوشانیده صاف نموده شربت بزوری حار سه توله داخل کرده بنوشانند و نوشیدن مطبوخ قرورهٔ کپاس در عرق عنب‌الثعلب ده توله جوشانیده و کذا گره بانس تا سه روز نیز مفید است و اگر احتباس نفاس با تپ کثرت تشنگی باشد تخم خطمی خبازی تخم خيارين نیم کوفته هر یک شش ماشه تخم خرپزه نیم کوفته نه ماشه خیسانیده لعاب اسپغول شش ماشه نبات یک نیم توله داخل کرده بدهند و زنی را از احتباس انفاس تپ و سوزش دست و پا و ورم اطراف ظاهر شد والد ما جد ؟ خطمی بادیان عنب‌الثعلب اصل السوس مقشر تخم خرپزه هر یک شش ماشه جوشانیده خمیرهٔ بنفشه دو توله مالیده صاف نموده دادند همه عوارض برطرف شد و اگر حبس خون نفاس موجب ورم رحم گردد و از فصد نجات حاصل شود و گاهی برای احتباس نفاس که با تپ باشد گاوزبان خارخسک تخم خرپزه به عرق عنب‌الثعلب جوشانیده گلقند شربت بزوری نوشانیدن و عوض آب عرق عنب‌الثعلب دادن در دو سه روز ادرار نفاس می‌کند و غذای روز ؟ ملایم و غذای شب آب گوشت بی‌روغن دهند

و اگر از حبس خون نفاس پیچ شکم باشد عنب‌الثعلب شاهتره هر یک شش ماشه فوه الـصبغ پرسیاوشـان هـر یـک چهار ماشه پوست خیار شنبر دو توله خارخسک تخم خرپزه هر یک شش ماشه جوشانیده گلقنـد سـه تولـه داخـل کرده دهند. اقوال اطبا سویدی گوید که چون خاکستر چوب بلوط به زیت خوشـبو آمیختـه سـه مرتبـه بلیـسند در ابرای خوالف بعد نفاس و تسکین وجع آن مجرب من است و شرب و حمول غالیه و کذا شـرب طبـیخ پوسـت پیـاز برای تنقیهٔ رحم از نفاس بالخاصیت مجرب است و شرب و حمول حب بلسان و کذا مشکطرامشیع و کذا زراوند حرج و طویل و کذا آسارون مخلوط به عسل و کذا فرفیون و کذا نانخواه و کذا خود کـذا قنطوریـون دقیـق و حمـول آب قیصوم و مرو کذا دو قوه شرب فاوانیا به قدر بادام و کذا راوند طویل به فلفل و کذا طبیخ لوبیا و اکل جرم آن و کـذا کما فیطوس صنوبری به عسل و کذا طبیخ برگ بادیان و کـذا فطراسـالیون و کـذا حـب الغـار و جلـوس در طبـیخ فاشرای کوفته و اکل کرنب هر واحد منقی خون نفاس است. شیخ می‌فرماید که هر گاه زن بزاید یـا اسـقاط کنـد و معلوم شود که خون آن کم آمده یا نیامده صواب آن است که در ادرار و ترقیق خون آن کوشند بهـر آنکـه اگـر بنـد شود اورام حادث کند و تعطیس در این نیز نافع است و از اوخنه در این آن است که به حرمل و مرو خـردل و مقـل بخور کنند و ایضاً تدخین به چشم ماهی شور یا به سم اسب یا خر نمایند و اگر از این غنا حاصل نشود فصد صـافن لابد است تا خون را خارج کند و ضرر امتلا و توریم را منع نماید و گاهی فصد مابض رکیه او را قوی‌تر کند. مجوسی گوید که چون خوف نفاس بند شود و زن پاک نگردد آبی که در آن کرنب و پرسیاوشان و مشکطرامشیع جوشـانیده باشند در آن اندک روغن زیت غسیل حل کرده بنوشند و شوربای گوشت مطبوخ بـه آب کرنـب و شـبت بیاشـامند. سعید گوید که بخور به مرمکی نمایند و آب مطبوخ پرسیاوشان به شکر بنوشانند و شوربای گوشت کبوتر یا نخـود و شبت و دارچینی پخته بدهند. انطاکی گوید که آنچه خوالـف و ریـاح و مـابقی از خـون فاسـد ببـرد بهتـرین آن در زمستان تخم کرفس و زنجبیل و زرنباد و شونیز و قرطم است که بجوشانند و به عسل و روغن بنوشند و در تابستان خطمی و انیسون و بادیان و اشنه به شکر است و مرو روغن بان از اجود فرازج در هر وقت است. مؤلف اقتباس گوید که در احتباس نفاس فصد هر دو صافن کنند و این ماءالاصول دهند پوست بیخ بادیان پوسـت بـیخ کاسـنی و بـیخ

اذخر و بیخ کرفس و بیخ کبر و بیخ مهک مقشر هر یک پنج ماشه بادیان بادرنجبویه مکوه بنفشه هر یک هفت ماشه قنطوریون دقیق ترمس انیسون هر یک چهار ماشه گلقند سه توله تا یک هفته و غذا شوربای بچۀ مرغ که نخود کابلی در آن افتاده باشد تنها یا با نان خورانند و اگر حاجت افتد تنقیه به ایارجات کبار کنند مع اضافۀ بعضی ادویۀ مسهله مانند ریوند خطائی و تربد سفید هر یک هفت ماشه سنا یک توله ترنجبین چار توله خیار شنبر شش توله شربت دینار چهار توله روغن بادام پنج ماشه در ماءالاصول مذکور و غذا به دستور و روز دیگر دواءالمسک معتدل علوی خان هفت ماشه جدوار یک ماشه ورق نقره پیچیده بلیسانند و بالای آن مشکطرامشیع بادیان تخم خرپزه هر یک نه ماشه انیسون صغر هر یک چهار ماشه جوش کرده شربت بزور چهار توله تودری و یا حرف هفت ماشه پاشیده بنوشاند و همین نمط چهار پنج روز مسهل داده جهت تعدیل مزاج دواءالمسک تلخ هفت ماشه با عرق بتنا کوشش توله استعمال نمایند.

کثرت نفاس

هر گاه خون نفاس زیاده آید در آن خوف سقوط قوت است تدبیر حبس آن باید کرد. علاج: هر چه در علاج کثرت طمث مذکور شد حسب رعلیت مزاج استعمال نمایند و یا هر صبح قرص کهربا دو مثقال گل مختوم یا گل ارمنی گلنار نیم نیم مثقال با هم ممزوج کرده همراه رب بهی بخورند و قرص کهربا یا قرص گلنار کوفته در پارچه باریک پوئلی بسته در فرج نهند و یا گل ارمنی و دم الاخوین کهربا صدف سوخته سنگ جراحت هر واحد یک ماشه کوفته بیخته بخورند بعد آن شیرۀ بیخ انجبار چهار ماشه در گلاب دو توله عرق گاوزبان ده توله برآورده تخم بارتنگ شش ماشه پاشیده بنوشند و گاهی فصد نیز مفید می‌شود بوعلی می‌نویسد که چون خون نفاس کثرت پذیرد باید که دست‌های زن به عصابه بندند و بر شکم او پارچه به سرکه تر کرده نهند و شیافات از مثل گلنار و کهربا و گل سرخ و کندر با شراب عفص بردارند و باید که از ادویۀ کاویه اجتناب نمایند که آن رحم را به سبب عصبانیت ادرو بست و گویند که تعلیق سرگین خوک در صوف بر ران آن در این باب بالخاصیت نافع است. ابن هبۀ الله گوید که اگر خون نفاس زیاده آید تقویت قوت به ماءاللحم و شراب در روائح طیبه کنند و به ادویه و اغذیه و اشربۀ ممسک

حیض معالجه نمایند.

عقر و عسر حبل

یعنی زنی که آبستن نشود یا به دشواری آبستن شود و این یا از جانب زن باشد و یا از جانب مرد یا از جانب هر دو و اسباب مانع حمل مشترک در مردان و زنان شش نوع است. نوع اول آنکه سبب در منی مرد یا زن باشد و آن مثل قلت منی یا سوء مزاج مخالف قوت تولید است حار باشد یا بارد برودت طبیعی یا از برودت طول احتباس و یا رطوبت و یا یبوست و سبب این اغذیه غیر موافقه و ایضاً حمضات باشد که آن منجمله اشیای مبرد و ؟؟؟ است و گاه سوء مزاجی که در منی باشد مانع تولید نبود بلکه موجب عسر حبل یا مفسد غذای بچه بود که به سوی رحم آید و گاهی سبب در منی چنان باشد که منی مرد در تأثیر مخالف منی زن بود چنانچه منی یکی از آن هر دو حار محرق یا بارد و مجمد یا رطب سیال غیر ملیث و رحم یا یابس غیر منبسط در رحم باشد و از آن هر دو بچه پیدا نشود و اگر هر کدام از مرد و زن مبدل شود از هر دو بچه پیدا گردد و به قول صاحب کامل هر گاه مزاج منی زن مضاد مزاج منی مرد باد تولید کثیر بود بهر آنکه چون منی حار با منی بارد و یا رطب با یابس ممتزج شود هر دو اعتدال یابند و از آن تولید شود و شیخ می‌فرماید که گاهی متخالف هر دو منی به سبب سوء مزاج در هر واحد از مرد و زن اعتدال از یک دیگر نیابد بلکه از آن فساد زیاده گردد و چون تبدیل مرد و زن کنند هر واحد از آن هر دو تعدیل به تضاد نماید و هر دو منی اعتدال یابد و قرشی گوید که گاهی عقر به سبب فساد منی هر دو معا باشد بر وجهی که هر دو تعدل نیابند و چنانچه منی مرد و زن هر دو حار یا بارد یا رطب یا یابس مثل منی استران باشد و چون اتفاق افتد تبدل شخصی دیگر شود و خروج او از اعتدال تعدیل یا به حمل پدید آید مثلاً منی زن در غایت بروت و رطوبت باشد و آن را با زوج که منی او حار یابس بود اتفاق افتد پس این منی آن را تعدیل دهد و زن حامله گردد و از جنس منی گه مؤلد بچه نباشد منی کودک و نشأ کننده و صاحب تخمه و پیر است و منی کسی که به کثرت جماع کند و کسی که بدن او صحیح نباشد بهر آنکه منی از هر عضو سیلان می‌کند و از سلیم سلیم و از سقیم سقیم بود چنانچه بقراط گفته و این همه احوال گاهی در هر دو منی موجود باشد و گفته‌اند که از اسباب فساد منی

مروایتان زنان غیر بالغه است و این از قبیل خواص است. نوع دوم آنکه سبب در رحم باشد و آن سوء مزاج رحم مفسد منی باشد و اکثر آن برودت مجمد منی بود چنانچه از نوشیدن آب سرد زنان را به سبب تبرید آن عارض شود و همچنین مردان را و سبب تغییر اجرای حیض و به سبب تنگ کردن منافذ حیض و عدم ریختن آن به سوی بچه بود و گاهی سوء مزاج با مادهٔ صفراوی یا سوداوی یا رطوبت بلغمی بود که منی را نیز از مخالطت فاسد کند و یا سوء مزاج خشک مجفف منی بود یا حار محرق محلل یا رطب مزلق مضعف ماسکه و این اکثر باشد و قوت جاذبه منی را نیز ضعیف کند پس رحم منی را به قوت جذب نکند و یا سوء مزاج مضیق مجاری غذا بود و از برودت یا حرارت یا یبوست و یا مفسد غذای بچه بود و یا مانع از وصول آن در آنجا باشد به سبب انضمام شدید رحم از یبوست یا برودت یا التحام قروح یا لحم زائد ثولولی یا از یبوست مستولی بر مشیمه مفسد منافذ غذا چه گاهی مشیمه از یبس به حدی رسد که مشابه جلو و یابسه گردد و منی را در رحم بارد رطب فسادی عارض شود که تخم را در زمین نمناک بسیار آب دور حار یابس فسادی محرق لاحق شود که در زمین نوره گسترده و یا به سبب انقطاع ماده بود و آن خون حیض است چون رحم از جذب و ایصال او به سوی بچه عاجز باشد و یا به سبب میلان رحم یا انقلاب آن یا شدت انضمام فم رحم قبل از حمل به سبب سده یا صلابت یا لحم زائد یا التحام قروح یا برودت مقبض و غیر آن از اسباب سده و یبوست باشد پس منی در رحم نافذ نشود و یا ضعف انضمام بعد از حمل بود پس آن را نگاه نتواند داشت و یا کثرت تخم مزلق بود و گاهی این پیه به شرکت همه بدن بود و گاهی در رحم و ؟ خاصهٔ یا در رحم تنها باشد و چون پیه بر ثرب کثرت پذیرد مجاری منی را می‌فشرد و بر منی تنگی کند و آن را به عصر خارج نماید و یا به سبب شدت لاغری همه بدن یا رحم یا آفتی در رحم از ورم و قروح و بواسیر یا زوائد لحمی مانع باشد و گاهی در فم رحم او چیزی سخت مثل قضیب مانع دخول ذکر و منی بود یا اندمال قروح ملمس رحم و مسدود دهن عروق طمث و یا خشونت رحم ماریج غلیظ در رحم باشد. نوع سوم آنکه سبب در اعضای تولید منی بود پس یا ضعیف ادعیهٔ منی باشد یا فساد عارض مزاج او یا مثل آنکه عروق هر دو پس گوش مرد قطع کنند و یا مثانهٔ او در سنگ مثانه بشگافند پس ضرر به اعضای تولید سرایت کند و گاهی قدری عصب آن بریده شود و مورث ضعف در

ادعیهٔ منی و در قوت مولده منی و زراقهٔ او گردد و همچنین کسی که خصی کرده یا خصیهٔ او کوفته یا بـه شـوکران ضماد کرده شود و یا کافور بسیار خورده باشد. نوع چهارم آنکه سبب در قضیب باشد مثل آنکه در خلقت کوتاه بود و نطفه را به جایگاهش نرساند و یا به سبب فربهی مرد یا زن باشد که تا به رحم نرسد یا از فربهی هر دو باشد و یا بـه سبب کبر ذکر باشد پس رحم متقلص شود و منی بلغزد و یا به سبب کجی آلت یا کوتاهی و تر او بود پس مجری از محاذات کج گردد و منی به حاق فم رحم نیفتد. نوع پنجم آنکه سبب در مبادی یعنی اعضای رئیس و شریف باشـد مثل اعراض خوف و غم و اوجاع سر و ضعف هضم و کثرت تخمه و ضعف دماغ و قلب و جگر بهر آنکه لابد است کـه اعضای هضم و اعضای ارواح قوی باشند تا علوق به آسانی گردد. نوع ششم آنکه سـببش خطـای طـاری بـود و ایـن هنگام انزال قبل اشتمال بود چنانچه زمانه انزال مرد و زن مختلف باشد و مدام انزال یکی از آن هر دو سابق بود و یا بعد اشتمال باشد مثل حرکت سخت از جستن و صدمه و سرعت برخاستن زن بعد انزال و مانند آن پس منی بلغـزد و یا چیزی از اغراض نفسانی مثل خوف یا فزع دفعهٔ یا غضب شدید یـا حـزن یـا هـم مفـرط و یـا آلام بـدنی مثـل گرسنگی مفرط یا تپ سخت یا صرع یا سکته یا فالج یا وجع شدید مثل قولنج یا تناول مـسهل یـا فـصد یـا کثـرت جماع یا کثرت استحمام مزلق مرخی یا گرمی یا سردی مغافص یا شمیدن بوی شدید الکیفیت یا استعمال ادویه بـر غیر قواعد طبیه که زنان برای حمل یا ادرار یا تنگی فرج استعمال کنند و امثال اینها از سائر اسباب اسـقاط کـه در بحث کثرت اسقاط مذکور شد. بقراط گوید که مرد البته از زن باردتر نبود یعنی در مزاج اعضای رئیسه و مزاج اول و مزاج منی صحیح او بدون آنکه از امزجهٔ طاریه عارض شود و بدانند زنی که بزاید و آبستن شود در امـراض کمتـر از عاقر بود مگر آنکه در بدن ضعیف‌تر از این باشد و به سرعت پیرانه سال گردد و اما عاقر را امراض بسیار افتد و به دیر پیرانه سر گردد و در اکثر عمر خود مثل جوان باشد. خجندی گوید که نوعی دیگر عقر از مرد و زن خلقـی بـود کـه سببش از خارج غیر اسباب مذکوره باشد بلکه آن سبب سماوی مقدر از رب قدیر بود مثل درختی که ثمـر نیـارد و این لاعلاج است و همچنین آنچه سببش قصر قضیب باشد و عقم از جانب مردان در اکثر از سوء مزاج اعضای اصلی و بروت منی و فجاجت و رقت یابس او بود و یا برد مزاج انثیین یا ضعف گروه و تعویج رحم خلقی و مانند آن از رتق

تلافی او ممکن نیست و این همه به تقدیر العزیز الحکیم است. بالجمله اسباب عقر بسیار است چنانچه بقراط گفته که هیچ مرضی را اسباب زیاده‌تر از این علت نمی‌دانم و انطاکی تا یکصد سبب این مرض شمار کرده لیکن اکثر به سبب برودت یا رطوبت رحم می‌باشد کما یظهر من کلام الشیخ ایضاً طریق تشخیص اسباب مذکوره اولاً این امتحان نمایند که سبب عقر بالخاصیت منی مرد است یا منی زن و این چنان باشد که هر دو منی را جدا جدا در آب اندازند پس هر که بر آب بایستد نقصان در آن باشد و یا بول هر دو را گرفته هر یک جدا بر بیخ درخت کدو یا کاهو و مانند آن اندازند پس هر بول که آن را خشک کند در آن قصور بود و بر آب ایستادن منی از جهت خامی آن باشد و خشک کردن بول بیخ مذکور را از جهت گرمی و احراق بود و گفته‌اند که هفت دانهٔ گندم و هفت دانهٔ جو و هفت دانهٔ باقلا بگیرند و در طرف گلی نهند و همین قدر در ظرف دیگر کنند پا در گل خالص دفن کنند و مرد و زن بر آن تخم‌ها بول کنند و هر یک ظرف را جدا دارند و هفت روز بگذارند پس هر بولی که آن دانه را برویاند از طرف آن قصور نباشد. بعده اگر قصور از جانب زن دریافت گردد باید که زن را در خلو شکم به بخوری خوشبو در قمع تبخیر رحم نمایند چنانکه دود و بوی او هیچ بیرون نرود و پس اگر بوی به دهان یا بینی او برآید سبب عقر سده نباشد بلکه مانع حمل دیگر باشد و اگر بوی نیاید معلوم کنند که در رگ‌های او سدد و اخلاط رویه است.

که بوی بخور را منع یا فاسد می‌کند و گویند که یک دانهٔ سیر مقشر مسلم زن در حلو معده و اندر رحم بردارد و یک بر نگاه دارد و اگر طعم و بوی بد آن از بالا دربیاید سده نباشد و الا سده بود عقر به سبب آن باشد بعده قور از هر جانب که باشد علامات مزاج منی و اعضای او از حرارت و برودت منی به احساس غلظ و رقت منی و از رنگ و بوی آن و از سرعت نبض و بطوی آن و از رنگینی قاوره و قلت رنگ آن معلوم کنند و ایضاً اگر منی گرم و سوزان و اندک برآید و رنگ ا زرد بود مزاج گرم باشد و اگر می سرد و کبود یا سفید و غلیظ بود مزاج سرد باشد و از کثرت منی مع رقت و سفیدی به رطوبت منی و از قلت مع غلظ و لزوجت مثل صمغ بر یبوست منی استدلال نمایند و منی صحیح مولد آن است که سفید و لزج و براق باشد و مگس بر آن نشیند و آن را بخور و بوی آن مثل بوی طلع و یاسمین باشد بعده علامات مزاج طمث و اعضای او دریافت نمایند چنان چه در شرح امراض رحم در تشخیص

اقسام سوء مزاج آن مذکور شد و ایضاً احساس گرمی طمس رحم و سوزش آن در حالت مجامعت و گرمی خون حیض در ایام آن و زردی با سیاهی رنگ آن و لاغری و زردی چهره دلیل حرارت آن بود و احساس سردی فم رحم وقت مجامعت و سردی خون حیض و قلت سرخی آن و بطوی رنگ آن و لاغری و زردی چهره لیل حرارت آن بود و احساس سردی فم رحم وقت مجامعت و سردی خون حیض و قلت سرخی آن و بطوی زمانۀ جریان آن و صلابت نبض و سفیدی رنگ بر برودت دلالت کند و کثرت خون حیض مع رقت آن دلیل رذطوبت و قلت او مع غلظ و قلت منی نشان یبوست آن است و هر زنی که بعد پاک شدن از حیض فم رحم او خشک نشود بلکه در آن تری باقی بماند رحم او مزللق باشد و بدان سبب حامله نشود و تهیج چشم از ررطوبت غلیظ نشان هدهد و اگر این علامات یافته نشود و حال فربهی و لاغری مریض و کوتاهی و کجی قضیب و فطر وتر آن و قطع عروق پس گوش یا شگافتن مثانه یا کوفتن خصیه و حال تقدم و تأر انزالین و امور طاریه و علامات ضعف اعضای رئیس و شریف و علامات رتق و لحم زائد اورام و قروح و بواسیر رحم و میلان و انقلاب رحم و احتباس طمث دریافت نمایند پس هر کدام از اینها که یافته شود و سب قعر همان باشد علاج اگر عقر به سبب برودت و رطوبت رحم باشد بعد از نضج به نمضج بلغم تنقیه از مسهل آن و حب ایارج کنند و تریاق فاروق و مشروویطوس و سنجرینیا و فلاسفه و دواءالمسک حار دیگر معاجمین و جوارشات گرم بخوراند و زعفران سنبل الطیب شب یمانی عود ساذج هندی از برودت مساوی با پیه مرغابی و زردی بیضۀ مرغ حسب حاجت سرشته فرزجه سازند و اگر جوز بواکزمازج ؟ بریان پوست انار هر واحد یک مثقال کوفته بیخته در آب سرشته شیافها سازند و بعد از ظهر استعمال نمایند بعد آن مجامعت کنند در این باب مجرب است و آن جا که برودت و رطوبت بی ماده باشد سوای تنقیه ادویۀ مذکوه به کار برند و مسخنات که در شروع امراض رحم مسطور شد استعمال کند و محجمۀ ناری بر عانه گذاشتن نفع تمام دارد و بهترین غذا قلیه و مطبخن گوسشت طیور است با مصالح گرم و زردۀ نیمبرشت دارچینی یا تخم سوده بر آن پاشیده و اگر به سبب حرارت باشد جهت تبرید شربت سیب و صندل و لیمو و فواکه و دیگر مبردات رحم که در ابتدای امراض رحم مسزور است بدهند و گوشت بچۀ مرغ و بز و بزغاله و کدو و اسفاناخ غذا سازند و زردۀ بیضه و پیه بط و ماکیان به

روغن بنفشه آمیخته فرزجه کنند و آن جا که صفرا غالب باشد به مسهل آن تنقیعه نمایند و اگر به سبب یبوست باشد مرطباتی که در سو< مزاج رحم گذشت به عمل آرند و در غلبهٔ سودا به تنقیهٔ آن پردازند و همان معتدل در حرارت و برودت و لعابات و استحمام اختیار نمایند و اگر به سبب کثرت فربهی باشد فصد و استفراغ کنند و گرسنه دارند و ریاضت کنانند و اطریفل صغر مغسول و با جوارش کمونی آمیخته و دوائالملک بخورند و جماع بر هیئت اکع نمایند و اگر به سبب قصر آلت باشد اندک عطریات به طرف رانها و خارج فرج بمالند و اطلیهٔ معظم قضیب در باب ضغر قضیب مذکور شد استعمال نمایند و اگر به سبب فرط لاغری باشد اغذیه داوودیه مسمنه که در بحث هزال خواد امد استعمال نمایند و دعت و سکون اختار کنند و اگر به سبب احتباس طمث یا ورم یا بواسیر آن یا قروح یا نفخهٔ رحم یا رتق یا لحم زائد یا میلان رحم یا اسباب اسقاط حمل یا اسباب اسقاط حمل یا قضیب باشد علاج هر واحد در مقامش مسطور شد بدان توجه نمایند ذکر ادویه مفرده معین حمل اکتمکت را با شیر زن سوده در پنبه الودده حمول کردن در سرعت ؟ عاقر مجرب عافقی است و اگر شیر اسپ ماده زن را بنوشاند بی اطلاع آن که این شیر اسپ ماده است و بعد از آن مجامعت نمایند در اعانت حمل مجرب ابن هیثم است و حمول عصارهٔ بارتنگ بعد از ظهر در اعانت عمل بالخاصیت مجرب نوشته‌اند و اصابع صفر بعد پاک شدن از حیض سه روز متواتر حمول کردن در سرعت حمل مجرب سویئدی است و چون ؟ صغیر بعد طهر سه روز مکتصل حمول کند به خاصیت مجرب است و بخور حب بلسان یا عود بلسان یا شلیم تنها و یا صعتر و یا به مرو سویق جو و یا به زعفران و مو یا کندر و سویق جو یا گندم و دو زن آن شلیم هر و.احد بعد طهر و حمول لبن بلسان در صوف بعد طهر و کذا زهرهٔ شبوط و کذا همه ؟ و کذا سرگین با و کذا شحم مرغابی و بادیان و بطم آمیخته و کذا غالیه و کذا مغز ساق شتر و کذا لعاب خطمی و کذا برگ لبلاب ذکر بای تولد پسر و انثی برای تولد دختر و کذا لاجورد خام نیم درم با یک درم زیت خوشبو و شرب تخم حرمل ده درم کوفته در یک صد و پنجاه درم ؟ جوشانیده تا پنجاه درم آب بماند و هر روز ده درم از آن ناشتا بعد طهر و کذا شرب پنجال باز به شراب بعد طهر و کذا فاوانیا مقدار لوزه و کذا انفخهٔ ارنب ذکر و خصیصهٔ آن برای تولد پسر و انثی از آن برای تولد دختر سه روز متواتر و کذا زهرهٔ گرگ نر به قدر باقلا

برای پسر و ماده برای حمل دختر و کذا ؟ بعد طهر به مرات و کذا خصیصهٔ خرس سه روز در مـدت حـیض قبـل از طهخر و کذا برادهٔ شاخ بز بعد طهر سه روز متصل و کذا کباش قرنفـل ؟ هـر روز سـه درم تـا سـه روز و کـذا رحـم خرگوش خشک کرده به شراب سه روز متواتر بعد طهر و شرب و فرزجهٔ تخم انجره بعد طهر و کـذا تخـم بـستانی و کذا براده عاج و اکل گز و کذا قلب شتر و کذا خصیصهٔ مرغایی چون مرد بخورد و با زن جماع کنـد و کـذا ملازمـت اکل هلیون و جلوس در آب کبریتی بعد طهر به مرات و کذا ددر آب مطبوخ خطمی و تعلی پوست بیخ علیق بر ران راست زن و بر ران چپ مواشی هر واحد اعنت بر حمل مینماید و دیگر گویند کـه اگـر مـرد زمـانی ؟ بـول خـود را حبس کندد و بعده بول کند و بعد فراغ از آن جماع نماید زن حامله گردد و دیگر زن غوک آبی را گرفته و دهـن او را بکشاید و آب دهن خود را در ئهان او اندازد و آن را در آب اندازد و بعد از آن با زوج خود جماع کند حمل گیرد و دیگر حمام استعمال کردن فرزجه مغز گنجشک به روغن یاسمین و یا به شیر اسپ مـاده و جمـاع نمـودن بعـد آن برای عقر مجرب است و دیگر زهرهٔ خرگوش بر قضیب بمالند جماع کند یا زن حمول سازد و نافع بـود و کـذا بخـور سداب خشک کوفته با موم گداخته و پشنم خرگوش سرشته دیگر از بیاض استاد مرحوم اگر بادهٔ عـاج شـکری هـر یک دو توله سه خوراک نموده با شیر گاو پاو آثار بعد از فراغ حیض تا سه روز بخورد نفع بین کند و بعضی دو درم و بعضی دو مثقال برادهٔ مذکور بدون شیر تا هفت روز خوردن و روز هفتم جماع کردن نوشـته‌انـد دیگـر بـول فیـل و پانزده درم پیش از جماع یا وقت جماع آشامیدن عجیب الفعل است دیگر فاوزهر حیوانی با دوغ خـوردن معـین بـر حمل است و کذا خون گربهٔ سیاه به پنبه شافه ساخته بردارد تا سه روز دیگر ؟ سه ماشـه در سـه تولـه روغـن گـاو مخلوط ساخته از روز طهر تا سه روز تناول نماید و غذا شیر برنج سازد از اشیای حاره پرهیزد و به مباشرت نمایئـد حامله به پسر شود دیگر در تکمله نوشته که اسگندر کوفته بیخته از شروع حیض یک درم تا دو درم بـا نبـات یـک درم و روغن گاو یک درم آمیخته خورده باشد غذا شیر و خشکه و بعد طهر جماع کند حمل براند و دیگر جـوز بـوا هفت ماشه در شیر مادهٔ گاو سگ ساییده سه روز فرزجه سازد مجرب است دیگر به ابهل کوفتـه بیختـه شـکر برابـر آمیخته کف دست بعد طهر تا سه روز خورند غذا شیر برنج و جماع کنند دیگر بیخ ؟ به قدر نیم درم آب ساییده بـا

قدری شیر گاو بخورندو به زن تا سه روز بعده جماع کنند دیگر گل دستورهٔ سیاه ساییده به عسل و روغنئ آمیخته سه روز قردی از آن خورد نافع عقر است دیگر خوردن یک عدد سمند ریهل با قدری جغرات بالخاصیت فائده ادرد ذکر ادویهٔ مرکبه که اعانت بر حمل نماید بخور معین بر حمل پست جو و مرو کندر و شلیم و زعفران باریک سوده به آب بنادق ساخته خشک کنند و بعد طهر به قمع بخور گیرند حب که برای عقیم فوائد عظیم دارد مشک دو سرخ افیون جوز بوا زعفران هر واحد یک ماشه برگ قنب دو ماشه قند سیاه کهنه یک نیم درم فوفل گجرتی سه عد قرنفل نر چهار عدد ادویه کوفه بیخته با قند آمیخته حبها به قدر کنار بسته بعد پاک شدن از حیض اول روز شروع کنند و تا سه روز بخورند ایضاً که معین بر حمل است مرمکی نوشادور را سائیده به وزن چهار برنج حب بندد و هر روز در ایام حیض یکی بخورد و بعد پاک شدن نزدیکی مرو کند ایضاً از بیاض استاد علیه الاعتماد پوست هلیله پوست هلیله امله شکر سرخ زیرهٔ سفید هر یک پنج توله و دو ماشه سوای زیره در یک آثار آب به شب تر کنند و صبح در ظرف قلعی دار جوش داه صاف نموده باز جوش دهند تا غلیظ شود پس زیره ساییده آمیخته به قدر سه سه ماشه حب بندد و بعد حیض سه روز حب هر روز نهار بخورد و هر تا نه ماه ایضاً که مجمل عقیمه است انگوزه کیوری بخ خاسانی به رنگ کابلی زربناد زنجبیل فلفل گرد فلفذ سنگ بصری زیرهٔ سیاه هر واحد یک ماشه باریک سوده در آب تازه به قدر نخود حب بسته نگاه دارد پس تخم شبت سه دام پخته قند سیاه کهنه هشت هفت ساله نه دام گرفته درد دیگ ؟ آب نارسیده با بست و هفت تگه آب بجوشانند و فرود آورده بنوشند و تخم شبت که در دیگ مانده است با نه دام قند وقت شام جوشانیده بنوشند همچنین سه روز در ایام حیض به عمل آرد غذا دال مونگ و برنج و نمک سنگ و روغن زرد و نان گندم و بعد پاک شدن از حیض غسل کند و از حب مذکور دو عد بخورد و سه جرعه آب به گیسوی راست شپلیده بالایش بنوشند و روز دیگر دو حب به آب از گیسوی چپ شلپیده بخورد و دو روز دیگر آب بخورد و روز چهارم شوهر جماع کند اگر در این ماه حامله نگردد در حیض دوم یا سوم ضرر گردد غذا در آن ایام برنج سامهی و اگر نباشد برنج هر قسم که باشد با شیر گاو هر وقت اول روز زن و شوهر در یک رکابی بخورند بعده زن تنها بخورد در سه حیض همین طور خورد باشد مجرب است دوایی که مهبل است تخم زردک

بادیان تخم ترب بای برنگ زنجبیل نرکچور آبنه هلدی هر یک د دام جوکوب کرده سه حصه نمایند و یک حـصه را

در دیگ گلی با یک آثار آب بجوشانند به آتش ملایم تا نیم پاو بماند قند سیاه کهنه چهار و نیم دام ادازند تا بگدازد

صاف کرده یک آدم روغن گاو غیر آن آمیخته بنوشـانند و بـاز در آن ادویـه نـیم آثـار آب انداختـه بدارنـد و شـام

بجوشانند چون کم از نیم پاو بماند قند سیاه کهنه یـک نـیم دام در آن گداختـه صـاف نمـوده نـیم دام روغـن زرد

آمیخته بنوشانند همیسان سه روز هر وقت بدهند و باید که سه روز قبل از طهر این دوا شروع نماینـد مـثلاً زنـی را

که شش روز حیض آید روز چهارم از شروع حیض این دا شروع نماید و آن را که سه روز معتاد حیض بود از روز اول

حیض دوا شروع کنند و تا حامله شود از بادی و ترشی پرهیز نماید مجرب است ایضاً اگر از مجزبی به هم رسید بیخ

ستار نو یکسیره در سبوی نو پر آب انداخته بعد از سه روز آب آن در غسل و نوشیدن و خوردن صرف نماید اگر آب

کم شود دیگر اندازد همچنین تا پانزده روز به عمل آرد بعده قند سیاه کهنه به وزن پنج فلوس و ؟ لوده به قدر یـک

فلوس گرفته سه حب بندد و بعد سه روز از فراغ حیض به خوردن دهد ایضاً مجل کوکنار مـازو تخـم دهتـوره قنـد

سیاه کهنه برابر حب بسته دو روز قبل از طهر در ایام حیض و یک روز بعد از طهر بردارد و بعد گهری صحبت کنـد

ایضاً مجرب جوز بوا نیم عدد هلیلهٔ زرد یک عد وزن نیم دانگ فرزجه سازد و ایضاً که مجرب نوشته جوز بوا سـه رم

تخم پیاز تخم جیرجیر تخم شبت بسباسه لسان العصافیر هر یک نیم درم مشک عنبر هـر کـدام کـه باشـد قـدری

گرفته به عسل سرشته زن عد طهر در صوف الوده تا سه ساعت بردارد و بعد از آن بیرون آورده صحبت نماید دیگر ؟

پنج درم مازو پهل د نیم درم زیرهٔ سفید چهار درم کوفته بیخته سه حصه نموده هر روز یک حصه تا سه روز بخورند

سفوف هندی مقوی رحم و معین حمل است گل دهاوه گل نیلوفر بیخ بیابانسه بیخ اسکندر مساوی سفوف سـازند و

بعد پاک شدن از حیض پنج روز بلافاصله یک توله با شیر گاو بخورانند ایضاً از مجربی منقول موصلی سیاه و سـفید

گوگرد تخم ؟ پوست بیخ سنبل ه یک د تله کوفته بیخته بعد فراغ حیض زن و نیز مرو به قدر یک توله با شیر مـاده

گاو تا پنج روز بخورند ایضاً ؟ جوز بوا پوست گوندی سرخ هر یک دو دام پوسـت را در سـایه خـشک نمـوده کوفتـه

بیخته بعد طهر یک کف دست سه روز بخورد در این سه روز در مباشـرت مـشغول شـود فرزجـه از شـکر و سـنبل

الطیب خصیصته الثعلب و روغن بلسان و بان و سوسن و معین بر حمل است و کذا مشک و زعفران به زردۀ گاو سرشته با پشم پاره برداشتن نافع و اگر مرد بسباسه افزایند و ؟ عوض زهره به عمل ارند جائر است و باید که جمیع فرزجه بعد ؟ بلافاصله به کار برند و اقل مدت داشتن آن یک ساعت است و اکثر آن سه ساعت و عقب برآوردن آن مجامعت شرط است کذا قال الانطاکی ایضاً که مجرب است جند بیدستر یک مثقال شب یمانی زعفران لسان العصافیر هر واحد یک درم عود نیم درم مشک ربع درم کوفته بیخحته به عسل شربتی سه شب در ایام حیض بردارند و شب چهارم مجامعت نمایند ایضاً که اعانت بر حمل کند سرگین بز کوهی پنیر ایل خرگوش هر یک قدری سوده به عسل گرم کرده بسرشند و به پشم پاره بردارند ایضاً که همین عمل دارد پنیر مایۀ خرگوش دارچینی عنبر زاج مساوی سوده به گلاب سرشته استعمال نمایند یا شب مشک و عود هندی مثل غیبا سوده به مرات بردارند که مجرب سویدی است دیگر شونیز و شلیم کندر و زعفران مساوی باریک سوده بلوطها سازند و بعد طهر بردارند که به سرعت حامله گرداند دیگر گل یاسمین و مصطکی و شاه عینی و لادن مثل غبار ساییده به عسل سرشته بعد طهر سه روز متواتر زن بردارد و بعد از آن شوهر او جماع کند که بالخاصیت مجمل است دیگر را تیج و بطم و پیه مرغابی بعد طهر سه روز متصل در فرج نطول کند یا فرزجه سازد و حامله به پسر گرداند معجون جاویدی و معجون مهبل که در آن زهرۀ بز نر داخل است و جوارش معین و حمل نیز در این با نافع است مطبوخ گویند که این دا حضرت شاه بدیع الدین مدار صاحب قدس سره شخصی را که زنش عقیمه بود به استعمالش در خواب ارشاد فرمود و زن او پسر در همان سال زایید بگیرند پوست دذخت گلپکهان سه پاو و در دو چند آب بجوشانند تا یک گاو بماند صاف نموده قرنفل کلهدار و فلفل سیاه و قاقلۀ صغار هر یک چهار عدد ساییده شکر برابر همه آمیخته هفت حصه سازند و یک حثۀ این اول خورده بالایش آب مطبوخ مذکور بنوشند ایضاً مطبوخ که در ازالۀ عقز مفید است اول تنقیۀ مواد رحم به مسهلات و مقیات نموده بعده بادیان زنجبیل نانخواه نرکچور چاکسو به ؟ زردچوب بابرنگ تخم سویه پوست درخت سیب هر واحد یک درم قند سیاه پاو اثار همه را جوشانیده چهار دام از آن بنوشند و باقی ا در آفتابه پر کرده لولۀ او در فرج نموده بخار آن به رحم رسانند و چون سرد شود قدری ثفل آن   بردارد تا سه روز این عمل کرده روز

سوم دو پاس پیش از مجامعت دو نیم عد برگ خرده توره بر یکدیگر میپیچد فتیله ساخته حمول نمایند بعد دو پاس برآورده مجامعت نماید و اگر مغز تخم مهوه و ایلوه کمانگران مقدار خستهٔ خرما شیاف ساخته بعد طهر بردارد بعده مقاربت نماید در اجمال عقیمه به غایت نافع است مسهل برای عقر که از رطوبت رحم و احتباس حیض باشد نافع است عناب پنج دانه گل بنفشه خارخسک هر یک شش ماشه بادیان پرسیاوشان اصل لاسوس عنب الثعلب فوه الصبغ هر یک چها ماشه مویز منقی ده دانه گل خطمی سه ماشه سنای مکی یک توله جوشانیده گلقند ترنجبین هر یک چار توله مغز خیار شنبر شش توله رئیسه و معده بخوراند و اگر از استعمال ادویهٔ این مرض تپ آید و ورم رحم پیدا شود فصد باسلیق و صافن کرده خاکشی شش ماشه در عرق عنب الثعلب ده توله یک جوش داده شربت بنفسه دو تله اخل کرده بنوشانند و ضماد معولی ورم رحم به کار برند ایضاً اگر عقر از حبس طمث باشد اول فصد بسلیق کرده میهل دهند و بعد از آن جهت تنقیهٔ رحم این مدرات دهن فوه الصبغ مشکزرامشیع جعده بیخ کاسنی عنب الثعلب شاهتره خرپزهٔ نیمکوفته خارخسک تخم خطمی بزر کتان بابونه تم خیارین جوشانیده شربت بزوری داخل کرده بنوشند بعده جوارش معین حمل بخورانند اقوال مهره مسیحی گوید که اگر امتناع حبل زن از سوء مزاج رحم باشد معالجهٔ آن چیزی که معدل مزاج بود از طعام و شراب و ضماد و حمول نمایند و اگر با سوء مزاج امتلا در بدن باشد اولاً تنقیه بدن کند بعده تنقیه رحم و تعدیل مزاج او نمایند و اگر امتناع جل از درم یا قرحه و یا تغییر شکل رحم در خلقت باشد علاج به چیزی مضاد مرض و برد آن به سوی حال طبیعی کنند و این فرزجه زن عقیمه را نافع است زعفران نمامه سنبل لطیب اکلیل الملک هر واحد سه درم و نیم ساذج قرومانا هر واحد نیم ادقیه موم زردهٔ یضه بریان هر واحد اوقیه پیه بط و ماکیان و بز هر واحد دو اوقیه روغن سنبل دو درم اویهٔ خشک را سوده و تر را گداخته آمیزند و صوف آسکابخونی بعد طهر سه روز بردارد پس مجامعت کند دیگر زعفران سنبل الطیب مصطکی میعه هر واحد دو درم ساذج یک درم موم هشت درم روغن سنبل مقدار حاجت آمیخته استعمال کند دیگر که مجل و مدر حیض است مقل چهار درم روغن بلسان دو درم بیخ جاوشیر پیاز نرگس موم هشت درم روغن سنبل مقدار حاجت آمیخته استعمال کنند دیگر که مجل و مدر حیض است مقل چهار درم روغن بلسان دو درم

بیخ چجاویر پیاز نرگس هر واحد یک درم عسل نیم ملعقه را در شراب حل کـرده اودیـه دیگـر آمیزنـد پـس روغـن بلسان بر آن چکانیده استعمال نمایند دیگر که مجل و مسکن اوجاع رحم است مغز ساق گوزن زوفای رطـب پـشک صمغ بادام تلخ میعهٔ سائله اکلیل الملک هر واحد اوقیه روغن بلسان دو اوقیه مازو سنبل الطیب مصطکی هـر واحـد دو درم ادویهٔ خشک را ساییده و رطب را گداخته با هم آمیخته با پشم پاره سه روز بردارد دیگر کـه عـاقر را حاملـه گرداند پنیر مایهٔ خرگوش و پشک آن سوده در عسل آمیخته و در صوفه سه روز زن به خـود بگیـرد دو بـرادهٔ عـاج یک درم تا سه روز بخورد و این مرض را فرزجات خوشبو مرتب از طیبـات نفـع عظـیم دارد و همنـین ایـن فرزجـه پنیرمایهٔ خرگوش دو جزو شب یمانی یک زو به عسل آمیخته بعد طهر اسـتعمال نمایـد دیگـر مـر چهـار درم بـیخ سوسن آسمبخونی پشک خرگوش صمغ هر یک دو درم به آب سرشته فتیلهٔ دراز ساخته بعد طهر استعمال مایند و دیگر که محبل و مقوی رحم است شب یمانی دو درم سماق مر زعفران عود هر واحد یک درم عل بـه قـدر حاجـت آمیخته به صوف استعمال کند دیگر زهرهٔ ماهی در پشم پاره الوده حمول کند و دخن که ابـستن کنـد دارشیـشعان موی خرگوش سداب خشک مشاوی ساییده به روغن زرد آمخته و اقراص سازند و بعد طهـر تبخیـر بـدان نماینـد و دیگر زرنیخ احمر جوز السرور و میعه مرمکی بارز حب الغار مساوی ساییده به شراب سرشته حبها سازند و بعد طهـر دود آن دهند و دیگر برادهٔ شاخ بز به روغن بلسان سرشته بعد طهر سه روز و آن بگیرند و این فرزجهٔ زنی را کـه بـه سبب فربهی ابستن نشود بعد اهمال و اخراج خون و تلطیف تدبیر استعمال نمایند عسل و روغن سوسـن و مـر هـر واحد یک جزو و سکنبیج مقل هرواحد نیم جزو امیخته در صـوفه بردارنـد و دائـم رحـم را بـه آب مطبـوخ حنظـل بشویند و یا بگیرند کنکرزه و بسوزند و بان حمول کنند که قطع رطوبت رحم و تقهٔ آن کند و این حقنه بـرای زنـی که رطوبت بسیار بود نافع است و تنقهٔ رحم و تقویت آن کند قشار کندر سیزده درم سعد کوفته سی درم مر ده درم در سعه رطل آب بجوشاند تا یک رطل بماند صاف کرده تا سه روز هر روز ثلث رطل از آن نیم گـرم حقنـه کننـد و اگر امتناع حمل از قروح رحم باشد این فرزجه استعمال کنند آب مازو زردچـوب زعفـران آمیختـه در صـوف آلـوده بردارند شیخ الرئیس می‌فرماید که تدبیر این باب دو وجه میشود یکی از آن برای هر دو بـرای احتیـاج و تلطـف آن

است و دوم معالجه اسيباب مانع از حمل عاقر و عقيم خلقى مزاج صاحب او محتاج به تبديل كوتاه و قضيب را علاجى نيست همچنين زنى كه دهن عروق حيض او از اندمال قروح بند گردد و آن كه محتاج به تبديل زوج باشد علاجش متعلق به طب نيست و اما ديگر اقسام او را تدبير هست اما تفصيل و همه اول اين است كه فق اوقات جماع كه در كليات ذكر كرديم اختيار بايد كرد و بعد از حبض و در وقتى كه مجامعت در آن واجب بود جماع كنند و بايد كه هر دو طولات ترک جماع نمايند كه هر دو منى در آن به برودت فاسد نشوند و اگر اين عارض شود هر دو جماع بر وجى نمايند كه عوق از ايشان بعده ترک نمايند تا آن كه معلوم شود كه منى جند بيدستر مجتمع شده و رعايت اين امر كنند كه اين حماع در وقت اول طهر زن باشد و همچنين در هر بدن ؟ ديگر است بعد از آن لعب را طول دهند و خصوصاً با زنانای كه مزاج آنها روى نباشد و مرد پستان زن را به آهستگى لمس كند و عانۀ او را دغدغه نمايد و به غير مخالطت به اختلاط حقيقى آن را بچسباند و چون آن را شهوت و نشاط عارض شود به حک ذكر مابين به ظد آن از فوق كه اين وضع لذت اوست مخالطت بان مايد و ساعتى كه در آن لزوم اشتداد كند و چشمهاى او به سرخى و نفس او در ارتفاع و كلام او در تبلبل شروع كند رعايت آن نمايد و در اين هنگام مى محاذى فم رحم برساند به نوعى كه در آن جا مكان او را اندک وسيع كند و آن را اثر هواى خارج نذرسد كه آن فى الحال منى را فاسد كند و صلاحيت براى توليد ندارد و بدان كه چون نمى را در شعبۀ قليل رساند ليكن قضيب او لازم جدار مقابل باشد بسا است كه مى ضايع ميشود بلكه واجب است كه فم رحم را به زرق برسد و مخرج بر اعليل فاسد نشود و بعد از آن ساعتى لزوم زاج نمايد و بعد آن خلط به استقساى تمام كرده باشد تا آن كه معلوم كنند كه نقرات فم رحم و متنفسات او بالكل ساكن شده و بعد از آن اندک مدت نيز و زن فاحجه بود و سرين او بلند و پشت او پست باشد بعده از آن جدا شود و زن را همچنان بر ؟ پاى او منضم بود و حابس تنفس باشد بگذارد و اگر بعد از اين به خاب رود و آن مؤكدتر بر آبستن گردد و اگر خواهد بر آن بخورات موافقه اين شان استعمال كند اوفق باشد و يا حمولات و خاصته صموغ كه شديدالحرارت نيست مثل مقل و مانند آن قبل جماع حمول او نمايد و از عجاييب اعمال اين است كه زن زير رحم به تبخير خوشبوهى گرم كند و شم آن از فوق نمايد و بعده ؟ طويل گرفته يک

طرف آن در خاکستر گرم نهد و طرف دیگر در فم رحم گذارد و آنقدر بدارد که حرارت آن بـه قـدر تخحمـل رحـم برسد و بر مین هیئت بخوابد و یا تا زمانی که قدرت باشد بنشیند بعد آن مجامعت نماید و اا تفصیل وجـه دوم ایـن است که اگر سبب عقر حرارت و اخلاط حاره باشد تنقیهٔ آن کنند و تعدیل مزاج به اغذیهٔ و اشربهٔ معلومـه نماینـد و بر رحم قیروطات معدلهٔ حرارت او از عصارات و لعابات و ادهان بارده استعمال نمایند و اگر سببش برودت و رطوبـت باشد بدان چه عنقریب خوایم گفت معالجه کنند و این در اکثر میباشد و اگر سببش زوال فم رحم باشد معلجـه بـه علاج میلان رحم و به محاجم و فصد صافن از جهت محاذی مائل چنمان چه مذکور شـد بایـد کـرد و اگـر سـببش کثرت شحم باشد ریاضت استعمال کنند و تلطیف غذا نمایند و استحمام رطب ترک کنند مگر بـه آبهـای حمـات و استفراغ به فصد و حقنهای حاده و به مجففات مسخنه مثل تریاق و بثاوریطوس سازند و باید که شراب رقیق ابـیض بگذارند و احمر قوی صرف ندک استعمال نمایند و از فرزجات جیده برای ایشان عسل ماذی و روغن سوسـن و مـرو است و اگر سببش ریاح مانع از جودت تمکن منی باشد معالجه مثل کمونی و خورانیدن انیـسون و تخـم کـرفس و تخم سداب و لاسیما تخم سداب در ماءالاصول و شربت آن و به فرازج متخـذ از آن و از محلـلات ریـاح مثـل جنـد بیدستر و تخم سداب و تخم فنجشکت نمایندو اگر سببش شدت یبس باشد و حقنهای مرطوب و حمـولات شـحوم لینه استعمال کنند و شیر و خصوصاً شیر بز و شوربایهای چرب بنوشند و اگر سببش تنگـی فـم رحـم باشـد در آن دائماً میل سرب نهند و به تدریج آن را سطر نمایند و مراهم لینه بمالند و انکثار جماع کنند و خـوردن کرنـب آن را انفع بود و کرفس و زیره و انیسون و مانند آن استعمال نمایند و اکثر اسباب امتناع حمـل قابـل عـلاج آن بـرودت و طوبتن است و اکثر ادویهٔ محبله متوجه به تلافی آن است و لابد است از استفراغات رطوبـت اگـر رطوبـت باشـد بـه ایارجات و به حقنها و حمولات و از مشروبات معاجین حاره مثل شـرویطوس و تریـاق و بثـاوریطوس و دواءالکـاکنج دهند و از مشروبات ذوالحاصیت این است که زن را بول فیل بنوشاند که آن در اجمال عجیب است و ایـن بـه قـرب جماع برارند و همچنین خوردن برادهٔ عاج حاضر النفع است و تخـم سیـسالیوس مجـرب اسـت و گـاهی ایـن را بـه مواشی ماده بای کثرت تولید خوراند و از فرزجات آن چه به روغن بلسان و روغن بان و روغن سوسن سازند و فرزجه

از نفط سیاه و ایضاً پیه مرغابی در صوف و از اظفارالطیب و مشک و سنبل الطیب و سعد و شب و صعتر و نـانخواه و زوفا و مقل و خصیصته الثعلب و دارشیشعان عجیب است و جوزالسررد و حب الغار و سک و حماما و ساذج و قروماناو از هر دوای مسخن قابض خصوصاً برای زلق و حمول پنیر مایه و خصوصاً پنیرمایهٔ خرگوش به مسکر یا بـه روغـن بنفشه بعد طهر اعانت بر حمل مینماید و کذلک حمول پشک و حمول زهرهٔ ظبی نـر و خـصوصاً اگـر بـا وی انـدک خصیصتاً الثعلب و عسل امیزند و حمول پشک او یا حمول زهرهٔ گرگ یا خرگوش یا شیر به قدر دو دانگ شیافهٔ بید سنبل الطیب و زعفران و مصطکی و مرو و مشک و جندبیدستر به روغن ناروین و ایضاً بگیرند مزو چهار درم و ایرسا و پشک خرگوش دو درم و از آن فرزجهٔ بلوطی مهیا ساخته بردارد و هر سه روز تبدیل آن کنند و ایضاً غسل مصفی و سکنبیحج و مقل در روغن سوسن و فرزجهٔ جیده و ساذج هندی و قروماناهر واحد اوقیه شح مرغابی و زرده بیضه دو اوقیه روغن ناردین نیم اوقیه باق اجزای این مع او زان همان است که در قول مسیحی گذشت و هـر روز تجدیـد آن کنند و ایضاً بگیرند سیر خشک یا تر و بر آن مثل او در روغن کنجد انداخته تا مهـرا شـود و ماهیـت بـرود و بـه صوف بردارند که این نیکو است و گاهی قبل استعمال فرزجات به حقنها که در آن قوت شحم حنظل باشد احتیـاج افتد و رطوبات را خارج نکد و یا حمول در فرج به مثل صمغ کنگر نمایند که از آن اخراج رطوبات کند و از بخـورات اقراص متخذ از مرو و میعه سائله قنه حب الغار است هر روز از آن بخور نماید و ایضاً زرنیخ سرخ جوز السرو به میعهٔ سائله سرشته در قمع بعد طهر سه روز متواتر بخور نمایند و همچنین مر میعهٔ سائله قنه حب الغار و شـونیز ایـضاً و مقل و زوفا صاحب کامل گوید که هر گاه عدم حبل از سوء مزاج بود باید که تدبیر زن بـه تـدبیر مـضاد آن نماینـد مزاج از اغذیل و ادویهٔ مشروبه و مصبوبه در رحم از ادهان و غیره کند و از اشییا مزید آن مزاج اجتناب نمایند و اگـر به سبب بعض اخلاط کائن در تجویف رحم باشد به استفراغ آن خلط و تقیهٔ بدن از ادویهٔ مسهله علاج کنند و اغذیهٔ مولد خلط صالح و حقنهٔ منقی آن خلط از رح استعمال نمایند و هر گاه عدم حبن بـه سـبب ؟ بـود اغذیـه و ادویـه مفتح سده و مدر حیض استعمال کگنند و اگر به سب فربهی زن باشد به تدبیر مهزل پردازنـد تـا آن کـه بـه حـال اعتدال گراید و اگر عدم ؟ از قبل رحم باشد حمولات نافعه آن زن بردارد و این فرزجه مقوی رحم و معین بر حمـل

است شب یمانی دو درم باقی اجزای همان است که در قول مسحی گذشت و باید که صوف را ر روغن گل تر کـرده

بیفشرند و بعده به دوای مذکور آماده زن بعد غسل از حیض سه روز استعمال کند و مجامعت نمایـد و دیگـر زهـرهٔ

گرگ یا زهرهٔ شیر یا زهرهٔ ماهی هر چه حاضر باشد فرزجه آلوده به اندک روغن بلسان یا روغن ناردین بردارند و اگر

علمک البطم به اانندک پیه بط و یا مرغابی گداخته زن به مرات بردارد ؟ یابد و سه نسخهٔ دیگر همـان اسـت کـه در

قول مسیحی گذشت دیگر مر یک جزو و بیخ سوسن و سرگین خرگوش و به صمغ و سرگین خرگوش هر واحـد دو

جزو بارایک ساخته به روغن بان بیامیزند و فرزجه را در آن آلوده بردارند و در هر روز سـه دفعـه تـا نـه روز تبـدیل

نمایند و این دوا را جالینوس برای عدم حبل ستوده صبر سقوطری مقل ارزق شحم حنظل غاریقون سمقونیا مساوی

باریک سائیده به آب حبها سازند شربت نیم مثقال و نـسخهٔ بخـور و یـک حقنهـیٔ در قـول مـذکور مـسطور شـد و

استعمال جماع بعد طول عهد زن از حماع هنگام شدت شهت و عقب طهر از حیض باید و اما هر گاه عـدم حبـل از

جانب مرد باشد و این از قلت موافقت منی او حیض زنان بود باید که تبدیل زن نمابند تا بر زنی که آن را مزاج منی

موافق بود واقع شود و اگر این از سدهٔ مجرای قضیب باشد به تفتیح سده علاج کنند و اگراز التـوای مجـرای قـضیب

باشد در آن علج به اهن نمایند جرجانی و ایلاقی مینویسند که اگر به سبب کوتاهی قضیب بود وقت مجامعت سرین

زن بر بالش باید نهاد تا برداشته شود و یبعد انزلا مرد منی اورانیک به خویشتن در کشد و هر گاه بـه سـبب کجـی

قضیب بود علاجی نیست جز آن که اگر ممکن بود و ترکه زیر سر قضیب است اانندکی قطع کنند و به مـرهم طـزلا

نمایند و قضیب بر چیزی مستوی بنددند تا رست مندمل شود و اگر بریدن آن ممکن نبـود بـه روغـن بمالنـد و بـر

تختهٔ راست بسته دارند تا است گردد و اگر سببش میلان رحم و قرحهٔ با سور درم باشد علاج هر یک در جایگـاهش

مذکور شد و اگر سببش ریاح غلیظ باشد ماءالاصول و روغن بید انجیر و ضماد آبزن که در میلان رحم گفته شد بـه

کار برند و از اغذیهٔ مولد ریاحج و فواکه پرهیز کنند و باقی علاج در ریح المثانه یاد کـرده امـد و اگـر سـبب ضـعف

مباذی بود چون دل و جگر و دماغ و گروه علامات ضعف آن پیدا بود و علاج هر یک در مقامش مـذکور شـد و اگـر

سببش سردی مزاج الت و نمی مرد بود علاجش مذکور شد و اگر به سبب سردی مادهٔ زن بود و اگر در بـدن امـتلا

باشد اول تنقیه نمایند پس به تبدیل مزاج به معاجمین بزرگ کنند و شیافها به کاربرند و ایـن تـدبیر رحـم را گـرم

کند عود هندی بسوزند و بابنویه در رحم دود کنند چنان که بوی آن بیرون نشود و به بینی نرسـد بعـده انبوبـه بـر

خاکستر گرم نهاده به طریقی که در قول شیخ گذشت استعمال کنند و این فرزجه رحم را گرم ند مـشک و زعفـران

مصطکی سنبل لاطیب میعه هر یک دو درم ساذج هندی قرومانا هر یک اوقیه پیه بط و مرغ پیه بز هر یک د اوقیـه

روغن ناردین سه اقیه زردل تخم مرغ یک عد به دستور مرهم ساخه به کار برد باقی همان است که در قول شـیخ و

غیره کذکور شد ابن الیاس گوید که عقر اگر به سبب سردی رحم باشد تبدیل مزاج زن کنند و تنقیهٔ بدن اگر در آن

جا خلط بارد و بلغمی یا سوداوی بود به این طور که هر صبح جلاب از بادیان و بادرنجبویـه هـر یـک یـک درم و از

گلقند عسلی ده درم بنوشند و غذا نخوداب با شیرهٔ حب قرطم و چند روز پرهیز کنند تا آن کـه اثـر نـضج قـاروره

ظاهر شود بعده تقیهٔ بدن به حب صبر یا به حب ایراوج نمایند و یا به مطبوخی که در آن تربد و ؟ هـرج و ایـسون و

بادیان و تخم کرفس و مانند آن از ادوی مسهله بلغم و سودا باشد و فرزجات را نافع این مرض استعمال کنند و ایـن

فرزجه قویتر است پنیر مایهٔ خرگوش زهرهٔ ماهی زهرهٔ گرگ زهـرهٔ شـیر همـه را جمـاع کـرده صـوف در آن الـوده

استعمال کنند و تریاق اربعه یا ثمانه هر چه از ایـن هـر حاضـر باشـد یـک درم بـه شـربت بادرنجبویـه ده درم از

مشرویطوس یا تریاق فاروق هر کدام باشد یک درم به جلاب گرم از شکر سفید ده درم بدهد غذا مزورهٔ نخـود مغـز

قرطم و دارچینی و فلفل و زعفران خوراند و طن و عانه را به روغـن نـاردین و زنبـق و نـرگس و ؟ بمالنـد و فرزجـهٔ

مسخن رحم مثل قرومانا و ساذج هندی و اکلیل و زعفران بردارند و بخور میعهٔ خشک حب الغار زرنـیخ سـرخ ؟ یـا

سداب مساوی کوفته آمیبخته به آب سداب اراص ساخته در این علت به غایت نافع است و یا بخور از پشم خرگوش

و سداب و پیه بط و مرغابی سازندو اگر به سبب حرارت رحم باشد بهر تبدیل مزاج هر صبح شیرل تخم خرفه پنجاه

درم شکر سفید ده درم با شربت سیب یا سکنبیج و گلاب و آب بارتنگ هر واحد ده درم بنوشند و غذا بـه شـوربای

یا زیرباج لحوم بره و حملان و هر چه بدن را فربه کند بخورند و این فرزجه نـافع اسـت پیـه بـط پیـه مرغـابی پیـه

ماکیان گداخته علک الانباط پنج درم در آن حل کرده پشم پاره در آن آلوده استعمال کنند و اگـر از یـبس مفـرط

باشد ترطیب مزاج به اغذیهٔ و اشربهٔ مرطبه کنند و هر صبح شربت بنفشه یا شربت خشخاش ده درم یا جلاب شکر سفید و گلاب و تخم باارتنگ و تخوریحان بنوشند و غذا ماءاللحم و ماهی تازه خورند و حمام در روغنهای مرطب مثل روغن بنفشه و کدو و نیلوفر استعمال کنند و یا در این روغنها پیه بط و مرغابی و ماکیان و مغز ساق گوسفند و در آن صوف آلوده استعمال کنند و اگر به سبب رطوبت مزلقهٔ منی باشد هر صبح جلاب از گلقند و عسلی ده درم و بادرنجبویه و بادیان هر واحد بدان که اسباب دشواری زادن هشت نوع است یکی آن که به سبب حامله باشد که ضعیف بود امراض دگر سنگی کشیده باشد و یا ترمند با غیر معتاد حمل و وضع آن بود بلکه زادن او دفعهٔ اول باشد پس خوف او بیشتر و درد او شدیدتر بود و یا پیرانه سال ضعیف باشد و یا کثیرالشحم بسیار فربه بود و یا کمتر صابر بر وجع باشد و یا حرکت بسیار کند و از شکلی به شکل دیگر برگردد و بدان سبب که بچه از شکل سهل الخروج متغیر شود و ابن نوح گوید دوم آن که به سبب بچه بود و این یا به جنس او باشد و چه ولادت مادینه فی الجمله دشوارتر از ولادت نرینه بود و یا به سبب بزرگی بچه یا بزرگی سر او یا غلظ جرم او باشد یا به سبب فرط ضغر و خفت او له فرود نیاید و یابه سبب تغییر خلقت او از استوای سبیل لغزنده باشد مثل آن که دو سر بچه باشد یا مزاحمت چند بچه بود و هر واحد را مجال حرکت نباشد چه گاهی در یک شکم پنج بچه بلکه گای بیشتر از این کوچک مختلف بود و گای چند بچه در یک کیسه بود و یا به سبب ضعف یا موت بچه باشد و معمونت از حرکات او نباشد و یا به سبب کثرت تقلب والدهٔ او بود و آن چه از این امن دهد آن است که طلق و وجع مائل به اسفل باشد و نفس نیک بود سوم آن که به سبب رحم بود مثلاً رحم کوچک باشد و یا خشک بسیار بود و رطوبت مزلق بچه در آن نباشد و یا در آن تنگی بسیار در خلقت یا از التجام قروح و سائر اسباب ضیق بود و یا در آن مرضی ازامراض رویه مثل ورم یا قرح یا شقاق یا بواسیر رحم باشد و یا زن بود پس صفاق از فم رحم غیر مستولی بشگافد و حال او مثل حال ضیق رحم در خلقت بود چهارم آن که به سبب مشیمه بود

منع حمل

بدان که طبیب را واجب است که دوای منع حمل و کذا دای مدر حیض و مسقط جنین پیشزنان و عوام بیان

نکند بهر آن که در تعلیم او به ایشان شر و فساد است لیکن گاهی طبیب ر احتیاج میشود به تدبیر سرخی زشت و فاحش است مشابه سرخی کسی که آن را جذام شروع گردد و بر چهره و اطراف ظاهر شود و خصوصاً در سرما و سردی و گاهی با آن قروح بود و سبب و بند کردن سر دست بخار کثیر و موی را زیر جلد و چون فاسد شود در جلد قروح پیدا کند و اکثر عروض این مرض به کسی باشد که خون او گرم سوداوی بود و لهذا معالجهٔ او به علاج کسی باشد که آن را جذام ابتدا کرده باشد علاج اول فصد سرور کنند و اسهال مسهل بارد یا مطبوخ هلیله نمایند و ماءالجبن نوشانند و یا آب شاهترهٔ مروق با سکنجبین افتیمونی علویخان دهند بعده اطریفل شاهترهٔ علویخان خورانند و نخود سوده در آب کشنیز سبز سرشته ضماد کنند و در تفتیح مسام کوشند به حمام و این بخور برگ شاهتره و نیم سبز و گزو سرو و بادیان و گل گز هر یک سه توله و اگر فائده نشود تدبیر و به تدبیر ابتدای جذام کنند و بر عضو حجامت نمایند و زلو بچسبانند و عقب آن چیزی درشت بخراشند تا از آن خون بسیار سیلان کند بعده نمک بمالند تا خون باقی بگذارد و تحلیل شود و موضع خراش و قرحه را به مرهم احمر و مرهم خل طلا کنند و نافعترین اشیا برای انجذاب خون باقی مانده در عضو آن است که صابون طلا کنند و بگذارند تا خشک شود و خون را گداخته بر کشد بعده با آب گرم بشویند و در روزی بمرات اعادهٔ آن نمایند تا آنکه ماده به تمامه بیرون آید و جلد پاک بماند و مولودی هرگز علاج نپذیرد و ابن الیاس و خجندی می‌نویسند که علاجش اخراج خون است و زلودرین بهتر از حجامت است و ام ااز فصد برای ازالهٔ اهتلای عام چاره نیست و صاحب او از نوشیدن آب سرد و نشستن در خسخانه و مسکن درب شمال و هوای بارد حذر کند و هر صبح ماءالجبن به سکنجبین ساده یا دیناری بنوشانند و تنقیهٔ به مطبوخی کنند که در آن هلیلجات و شاهتره و افتیمون و تربد باشد و مفرح بارد ویاقوتی آن را نفع بلیغ کند گیلانی گوید که در این مرض شدت تبرید مع تقویت نمایند خاصه نامع تبرید مسکن مانع از متجز باشد دورین مفرح بارد و یاقوتی استعمال کردم و نفع بین نمود و فصد رگ بینی بعد فصد قیفال کثیرالنفع است و از خواص فصد ازئبه است که ان ازالهٔ حمرت کرئیهٔ حادث بر وجه نماید و چون فصد این رگ کسی نماید که این سرخی آن را نباشد این مرض و حمرت آن را پیدا شود و این از خواص است و امازلو کمتر درین سرخی می‌چسبانند بنابر

رداءت ماده وحدت آن پس باید که اولا به صابون و انجیر طلا نمایند و ترک کنند حتـی کـخ امتـصاص آن نماینـد بعده با آب گرم بشویند بغیر آنکه بسوزد و بمرات اعاده بر آن نمایند. این چنان باشد که مشیمه غلیظ بود و بشگافد پس بچه مخلصیب نیابد و یا رقیق بود و به سرعت بشگافد و رطوبات قبل از خروج بچه خـارج شـود و مـادهٔ کزلـق نماند پنجم آن که به سبب اعضای مجاور رحم باشد مثل آن که در مثامه ورم یا افت دیگر از حبس بـول و غیـر آن بود و یا در روده براز خشک بسیار یا ورم یا قولنج از جنس دیگر با بواسیر و شقاق مقعد بود شـشم آن کـه علامـات حمل و احکام آن بدانکه بر حمل دلالت میکند توافق انزالین وقت جماع به سبب وقت ولادت بود چنان چه به بیش از وقت ولادت قصد بیرون آمدن کند و رعایت اذیت خود ننماید و امر بر آن صعب گردد هفتم آن که به سبب قابلـه بود اثری که بر بدن بعد از قرحه و آبله بماند اگر غائر بود محتاج به اشیای مـسمن بـدن باشـد و اگـر مـستوی بـود مرداسنگ را سفید کنند و بر روغن گل آمیخته ضماد نمایند و یا مرداسنگ و سفیده با سرکه و زهرهٔ گاو طلا کننـد و اگر اثر قرحه مانند و شبذ باقی ماند چربی بط به مرهم و اخلیون آمیخته طلا کردن مفید بود و طریق سفید کردن مرداسنگ در بحث جدری در قول خجندی گذشت سویدی گوید که ضماد افسنتین به عسل و کذا پودینهٔ نهری به شراب پخته و کذا لادن در روغن گل یا شراب حل کرده و کذا بادام تلخ و کذا نانخواه به عسل آمیخته و کذا قطـران و کذا بیخ نی فارسی و کذا مر و کذا بیخ قثاءالحمار خشک به سرکه و کذا آب بـیخ شـقائق النعمـان و کـذا عـصارهٔ کرنب به شراب و کذا قشار کندر و کذا فاوانیا و کذا ریوند به سرکه هـر واحـد ؟؟؟ آثـار قـروح نمایـد و ضـماد گـل خشخاش آثار داغ را ببرد ابوسهل گوید که برای قلع آثار قروح بر مرداسنگ سفید مع روغن گل مداومت نمایند و یا بدان و یا خلیون بچسبانند و ؟؟؟ میده به خرمـا سرشـته بـرآن چـسبانند و بـرای دور کـردن آثـار جـدری و قـروح مرداسنگ مربی بیخ نی خشک آرد نخود استخوان کهنه یا سوخته آرد برنج مغز تخم خرپزه حب البان قسط تلخ به لعاب حلبه و تخم کتان امیخته طلا کنند شیخ می‌فرماید که همه ادویهٔ قویه از آنچه مذکور شد ضـعیف از آن آثـار قروح را نفع کند و از ادویهٔ مذکوره برای این مجرب پیه جزو آب بیخ نی تربد اندک عسل و حبق به نمک طعـام بـه عسل سرشته است و فاشرا را و زیت بپزند تا غلیظ گردد و این مجرب است و همچنین ضماد به این صـفت بگیرنـد

ایر ساو قسط و مرداسنگ مغسول و شاخ گوزن سوخته و بورق و اشق ساییده استعمال کنند حتیکه نمش و کلف را

نافع و ایضاً بگیرند پشک شتر یا گوسفند کهنه سفید و استخوان بوسیده و خزف نو ونشاسته و مغـز تخـم خرپـزه و

آرد نخود هر یک ده جزو بیخ نی خشک بست جزو ترمس پنج جزو حب البان پانزده جزو و جاءالشعیر سرشته طـلا

کنند و اگر در این قسط و مرو زراوند بهر واحد ده جزو داخل کنند بهتر باشد و بعـده الجـد؟؟؟ ایـن آثـار در بحـث

جدری اشاره کرده‌ایم مجوسی گوید که در آثار قروح و جدری مرداسنگ مربی و غیر آن که در قول ابوسهل گذشت

به آب تخم خرپزه یا به آب باقلا طلا کنند دیگر بگیرند طحلب و در زیت بپزند تا آنکه غلیظ گردد و بر موضـع طـلا

نمایند و یا بگیرند پیه گورخر و پیه بط و بر موضع اثر بمرات بمالند که قلع آن کند و یا بگیرند زهرهٔ بز و زهرهٔ بقر و

براثر طلا کنند و یا بگیرند عصارهٔ کرفس و فراسیون و باریک ساییده به عسل آمیخته طلا نمایند.یعنی در امری کـه

او را عمل باید کرد خطا کند هشتم آن که از اسباب خارجی باشد مثل آن که سردی سخت بـود و اقبـاض اعـضای

ولادت مشتد گردد و لهذا در بلاد شمالی و ریاح شمالی و در بلاد و فضول بارد و عسر ولادت بـسیار باشـد و گـاهی

مثل این عسر ولادت به ترقیدن شکم و شگافتن مراق مردی گردد و یا گرم شدید باشد و ضعف قوت اشـتداد نمایـد

یا غم و م او ا به هم رسد و مثل آن که زن استعمال عطریات و شمیدن خوشبو بسیا کرده باشد و بدان سب رحم او

دائم به سوی بال کشد و لهذا هنگام دشواری زادن و سقوط قوت و غشی خوشبو زیاده از حاجـت در اسـترداد قـوت

بوباندن نشاید و بدان که بیشتر عس ولادت از اسباب مذکوره و از سردی مقبض مکثف به گسستن رگهـای سـینه و

شش انجامد و به نفث الدم و سرفهٔ سگی مؤدی گردد و گاهی به انقطاع اعصاب و عضل به سبب عروض شدت تمدد

انجامد و به کزاز زاد کند و گاهی امر در بعض ایشان به حدی رسد که مراق بطن ایشان بشگافد و این هنگام افـراط

تکاثف بود و علامت عسر و سهولت ولادت این است که اگر درد قبل از ولادت به سوی پـیش و شـکم و عانـه مائـل

باشد ولادت سهل بود و اگر به سوی خلف و پشت میل نکد ولادات صعب باشد و صاحب کامل گفته که در این همه

اسباب چون زن را عطاس عارض شود ولادت او سهل گردد و چنان چه بقراط گفته کـه چـون زن را مـرض رحـم و

عسر ولادت باشد و آن را عطاس به هم رسد این دلل محمود بود و قوابل ذکر کرده‌اند که طلق در ولادت دختـران

بسیار گردد و لا ضعیف بود ودر ولادت پسران حادتر و شدیدتر باشد و چون خون از زن قبـل از ولادت خـارج شـود ولدت او دشوار گردد و چون خروج خون تدخیر کند ولادت او آسان شود طریق تشخیص اسباب مـذکوره بایـد کـه اولاً به سوی اسباب خارجی نگاه کنند پس هر کدام از آن که یافته شود سبب عسر همان باشـد و الا از قابلـه حـال ضعف و فربهی و غیره زن بپرسند اگر سببی از آن معلوم شود سببش آن باشد و الا حال کبر و صغر جنین و شـکل خروج غیر طبیعی او و غیر آن و ایضاً حال تنگی رحم و امراض او و حال مشیمه و اعضای مجاورهٔ رحم و مدت ایـام ولادت جد اجداد دریات کنند پس هر کـدام از زن کـه موجـود باشـند سـببش همـان باشـد عـلاج مشکطرامـشیع پرسیاوشان نخود سیاه هر یک شش ماشه پوست ؟ املتاس قند سیاه کهنه هر واحد یک توله در آب جوشانیده صاف نموده بنوشند و شکم و پشت و اطراف و فرج ا به روغن بنفشه و روغن یاسمین بمالد و اگر پیه مرغ و گیه بط و مغز ساق گاو اضافه کنند بهتر باشد و به آب گرم تنها یا در آن بابونه و شبت و رزنجـوش و اکلیـل الملـک جوشـانیده و نطول کنند و در آن بنشانند چنان چه آب تا ناف باشد و از کندش شونیز و جنـد بیدسـتر عطـسه ارنـد و بـه وقـت عطسه دهن و بینی بند کنند و از سم اسپ و استر و خر ؟ کنند و اگر سببش مطبری میمه باشد به زودی تدبیر آن کنند تا بچه از تعب حرکت و عدم حصول خروج هلاک نشود و دوایه را بفرمایند که از پاکی آن را پـاره کنـد و اگـر سببش حرارت هوا و مزاج بو از تدابیر مسخنهٔ مذکوره احتراز نمایند و زن را در مکان معتـدل بدارنـد و اگـر از ایـن تدابیر فائده نشود حسب به سبب بدان چه در اقوال حکما خواهد آمد علاج کنند و هر گـاه در ولادت تـا چهـار روز بماند و دیگر علامات موت جنین که در تدبیر اخراج جنین میت بیاید دریافت شود به تدبیر اخراج آن پردازند بـدان چه در آغاز مذکور گردد ذکر ادویهٔ مفرده و مرکبه که تسهیل ولادت کند تعلیق زعفران خالص ده درم در لته بسته بر آن زن و کذا تعلیق سر زحمه و کذا قطعل شاخ گوزن به ران زن و کذا حجرالنار در پارچـه بـسته بـر ران و کـذا حقنهٔ رحم به روفغن ناروین و کذا تعلیق هفت عدد حب الکل با گرفتن چوب شجرهٔ او د دست یا تعلیق او هر واحـد مجرب سویدی است و گویند که تعلیق گشنیز سبز به سائر عروق او قطع کرده بـر زن و کـذا ؟ و کـذا زمـرد و کـذا سنگ یشب و کذا میعهٔ یابسه و کذا شاخ رست ؟ ران چپ و کذا زبرجد و کذا دندان صبیان قبـل از رسـیدن آن بـر

زمین و در صفحه نقره پیچیده و کذا پوست مار بر ران و کذا بیخ بخور مریم در رشته مثل قلاده بسته در گردن یا بر ران و کذا ایرحا و شرب و حمول ایرسا به عسل و کذا بوزیدان و کذا قنطوریون غلیظ و حقنهٔ رحم به روغن حلبه و شرب آب فراسیون تازه یا طبیخ او تناه یا به ابخ یاسمین و کذا حب النار از یک مثقال تا دو مثقال به شراب کهنه و کذا مغز خروس و یک حبه مشک در شراب حلو و کذا تریاق فاروق یک مثقال به جلاب و کذا طبیخ سیسالیوس به عسل و کذا آب نفغ ده درم و یا خشک آن به شراب یک سالهٔ خوشبو و کذا خراطین سوده به جلاب و فرزجهٔ زوفای رطب و زبدالبحر و اکلیل الملک همه مخلوط کرده و کذا بلبل به تمامه سوخته خاکستر او به زیت و کذا شحم حنظل سه قیراط سوده به زهرهٔ نرگاو سرشته و بخور سرگین اسپ و اکتحال به زهرهٔ ظبی و لطوخ آن حوالی عانه و جلوس در طبیخ سیایوس و گرفتن اذریون در دست و نهادن موی انسان سوخته به گلب سرشته ب بانوخ و کذا خاکستر چوب انجیر و شرب و بخور ساذج هندی و نهادن بر بازوی زخمه میان هر دو پای زن هر واحد تسهیل ولادت کند و همچنین بخور تم گزر و نوشیدن گل بابونه و نه ماشه جوشانیده با قدری عسل و تعلیق نمک در پارچهٔ سرخ بسته به طرف چپ و بستن بیخ ؟ که در کمر و تعلیق دندان مار که در وقت حیات او گرفته باشند و فرزجهٔ بیخ حنظل سوده به روغن گاو آمیخته هر واحد نافع است دیگر بیخ چرچهٔ سلم از زمین بردارند و ؟ از او بگیرند و زیر ران زن گذارند یا بر آن یا بر عانه بندند که در این باب مجرب است و بستن ؟ فرنگی بر ران زن و به آب شسته نوشانیدن نیز مجرب نوشته‌اند دیگر انئونیل ؟ که دوای انگریزی است به قدر گرین که نیم ربع سرخ میباشد در اندکی آب حل کرده بدهند که تسهیل ولادت میکند و دیگر ابهل را سائیده از حریر بگذرانند و نیم مثقال از آن بخورند و سه مثقال سبوس آن جوشانیده صاف کرده آن آب را عقب آن بنوشند در تسهیل ولادت و ادرار حیض از مجربات حکیم علی است دیگر پوست خیار شنبر در قدری آب شیره کشیده با زعفران و گلاب و شکر دادن جهت عسر ولادت و اخراج مشیمه مجرب است دوایی که جهت عسر ولادت و وجع بعد ولادت و تمدد ثقل معمول است بادیان خارخسک هر یک شش ماشه مشکطرامشیع فوه الصبغ هر یک چهار ماشه ترمسه ماشه پوست خیا شنبر چار توله جوشانیده صاف نموده شربت بزوری بارد یا حار حسب مزاج داخل کرده بنوشند و روغن

بابونه نیم گرم در حوالی عانه بمالند و این نسخه مدر حیض است ایضاً پرسیاوشان یک توله به عرق عنب الثلب عرق گاوزبان جوشانیده صاف کرده از تخم خرپزه خارخسک بادیان هر یک شش ماشه در همان آب شیره کشیده شربت جعده داخل کرده قرص ابهل چهار ماشه سوده بر آن پاشیده بنوشند ایضاً نوشادر بریان ؟ بریان مرداسنگ هر یک سه ؟ در داخل کرده و بدهند که خون بردارد ؟ ؟ ؟ ؟ برگ سداب قسط هر یک سه جزو به زهرهٔ گاو نر سرشته بر ناف و زهار ضماد کنند بچه بلغزاند قرص صموخ که تسهیل ولادت کند و بچهٔ مرده زنده در ساعت بیرون آرد و جاوشیر سکنبیج بارزو هر یک یک درم حلتیت نیم درم جمله یک شربت است به آب سداب یا طبیخ حلبه بدن و سنجرینیا همین کار نماید غذا نخوداب دیگر غنچهٔ یاسمین و مقل و سلیخهٔ شحم حنظل و حلبه و تخم خشخاش و آب عنب الثعلب حمول کردن تسهیل ولادت میکند اقوال حکما مصنف اقتباس مینویسد که در همه انواع اول به حمام برند و روغن زنبق یا زیت و یا سرشف با پیه بط و مرغابی و مغز ساق گو آمیخته نیم گرم در آن جا نشسته بر پشت و تهیگاه بمالند و بعد از ساعتی در این آبزن نشاند اکلیل الملک بابونه حلبه بزر کتان عب الثعلب مرزنجوش فوه هر یک سه توله بنفشه برگ نیم و کرنب و بستان افروز و ؟ و خبازی و شبت هر یک هفت توله برگ پنبهٔ یاغی پازده توله جوش کرده به عمل آرند و همان وقت مطبوخ لوبیا و مشکطراشیع نوشاند و یا این مطبوخ دهند پوست خیا شنبر پوست جوز پوست بادام هر یک سه توله فوه قرطم ابهل بنفشه ترمس تخم کرفس تخم خرپزه هر یک نه ماشه انیسون هفت ماشه ریوند خطائی چهار ماشه در عرق مکوه خار خسک هر یک پانزده توله جوش کنند که به نیه آید و صاف نموده شربت دینار چهار توله داخل کرده بنوشند و سفوف پوست خیا شنبر دو مثقال به نبات برابر با عرق گوکهر و نیم پاو سریع الاثر است و ذا شیر گاو نیم اثار در روغن زرد هفت توله ترنجبن یا شکر سرخ نه توله و زن را بفرمایند که تا سی قدم مشی کند به زودی بعده بر پایها نشته نفس بند کرده زور کند به جانب اسفل و اگر دیر شود باید که لعاب بزر کتان و حلب در روغن کتان آمیخته نیم گرم بر فم رحم سخت بمالند و اندک اندک آن در رحم چکانند و کذا کنجارهٔ بادام تلخ و یا حستهٔ شفتالو با پیه بط و مرغابی به روغن گل و آب برگ گندنا و کذا کنجاره سرشف به روغن تان و اگر به هیچ تدبیر برنیاید شوربای مرغ کلان مرغن شکم سیر نوشانیده و دو عدد

خشت نیم گرم نموده زیر هر دو پا نهاده بر آن نشانند و بگویند که م فرو کشد و سعوط و دارشیشعان ریوند خطائی گل پنبه تربد سفید هر یک هفت ماشه سنبل الطیب چار ماشه جند بیدستر سه ماشه و نیم به عمل آرند که فی الفور بچه را بیرون می‌آرد و اگر به مجرد شروع ماه چهارم از حمل هر شب شیر گاو نیم اثار عرق کیوژه سه توله نبات یمک و نیم تله وقت شب نوشاند و صبح خمیرهٔ مروارید علوی خان نه ماشه ورق طلا یک عدد در شربت یاقوت سه تله عرق بیدمشک نه توله استعمال نمایند تا ماه نهم بعده غذای شب موقوف کرده شیر هر روز به قدر طاقت افزایند و روغن بادام شیرین چهار درم روع کنند و تا چهار پنج روز بر این اکتفا نمایند و اگر اسهال به هم رسد شیر و روغن را هرگز زیاده نکنند و الا هر روز همین قدر روغن بیفزاید تا نوبت بست درم رسد پس شیر در روغن ا به روز زاییدن باید داد و از این تدبیر بچه بی شفقت بزاید مسیحی گوید که هر گاه عسر ولادت از سوء ؟ نفس جنین باشد ارخای عضو نمایند به ریختن روغن کنجد نیم گرم به طبیخ حلبه یا به آب مطبوخ خبازی یا آبی که در آن تخم کتان جوشانیده باشند مع ماءالسل یا حامله را در آبزن آب مطبوخ بابونه و حلبه و بزر کتان و کرنب نشانند و گاهی دغدغهٔ قوی و ؟ ادویهٔ معطسه و حبس نفس به قوت و دفع او به طرف مراق االبطن نفع کند و اگر عسر ولادت به غشی و سقوط قوت انجامد باید که به شمانیدن اشیای خوشبو و نوشانیدن قدری ماءاللحم که بر آن اندکی شراب قوی انداخته باشند معالجه نمایند و اگر عسر ولادت از براز خشک محتبس در امعا باشد به حقنهٔ لین اخراج آن کنند و اگر به سبب شکل غیر طبیعی خرئج جنین بشد قابله را باید که گاه آن را دفع کند و گاه بکشد و گاه پیچد و گاه فرود آرد بر موضع روغن نیم گرم به مرات کثیر بریزند و اگر بود یکی را دفع کند و یکی را بیرون آرد پس دیگری را و این همه تدبیر به ملایمت به کار برند بعده تلطیف نماید و ب موضع روغن نیم گم به مرات کثیر ریزند و افضل عسر ولادت به سبب موت بچه باشد عاجش بیابد بوعلی می‌نویسد که چون وضع حمل قریب شود باد که دوام استحمام و آبزن کنند و افضل آبزن آن است که خارج از حمام باشد تا ضعف وارد نیارد و عانه پشت و کنج ران به مثل روغن شبت و بابونه و خیری و غیره چرب کنند و بر اعضا و مفاصل او بمالند و بر حول خوشبو ادامت نمایند و در ؟ و فم رحم او قیرویات رفیقه و روغن‌های مرغیهٔ لعابات مغریه مثل شحوم ماکیان و

مرغابی فربه (ناخوانا) ؟ ؟ ؟ ؟ اقرب است و خصوصاً ؟ بدن ؟ ؟ خشک باشد استعمال نمایند و باید کـه ؟ آن را عـسر ولادت باشد یک ماه پیشتر روز ناشتا باز لعابات نمثل لعاب بهدانه مع لعاب تخم کتان و کذلک در ایـام مخـاص آب حلبه بیاشامد و غذا از بقول ملینه و اسفیدباج لحوم فربه و ماکیان فربه سازد قوابض بر ایشان حرام ؟ به غیر فرج بـه مشک و عر کنند و چون در روزه افاز کند چیزی در مقدار کم و در غذائیت زیـاده بخـورد و بـر آن شـراب ریحـانی بنوشد و پس باید که زن ساعتی بنشیند و پایها دراز کند و بعده ساعتی بر پشت بخوابد بعد از آن دفعتـهً برخیـزد و بر نردبان بالا رود و فرود آید و آواز قوی دهد پس هر گاه اندک فم رحم بکشاید در کشاگی ازدیـاد نمایـد بایـد کـه تزحر کند و تا ممکن باشد و خصوصاً هنگام شگافتن صاف و تکلیف عطاس نماید و دهن خود حتی الامکان بکـشاید و هوای بسیار داخل کند تا زیاده‌تر استنشاق آن نماید که این تدبیر اخراج جنین و مشیمه کند و بهترین چیزی که بر آن هنگام وضع حمل بنشیند و کرسی و تکلیف خلف او و این بعد انتفاخ رحم باید و اگر زن محربه باشد سرنگون باشد شود و سر فرود آرد و زانوی خود زیر شکم داخل کند او با فـرج او سـتوری گـردد و بعـده فـرج او را ملینـات مذکوره بمالد و باید که به انگشتها فراخ کند و بکشاید و چون این به عمل آرند و شکم او را پخش کنند بـه سـرعت چار پایه بزاید و چون شیمه هر گرد و و معلوم کنند که بچه نزدیک است و مشیمه به سبب غلظت خود نشگافد باید که به ناخئ یا به الخ در انگشت گرفته به ملایمت بشکافد تا اینچنین ایذا نرسد تا آن که مشیمه بشگافد و رطوبت از آن سیلان نماید و بچه بلغزد و اگر انشقاق مشیمه جلدی کند و جنین غی مواق مکنکب بر مخلص بود و مدت طول کند و فرج خشک گردد و مزلقات و قیروطات رقیقه و لعابات و شحوم گداخه و سـفیدی بیـضه و زردی آن در فـرج بریزند و تدبیر کسی بر آن ولادت دشوار گردد به غیر سبیل ادویه این است که چـون ولادت متعـسر گـردد و آن را خوشبوهای مطبوع قدری قلیل بشمانند اگر قوت ضعیف باشد ماءاللحم و اغذیهٔ قلیل القدر مثل نیمبشت و مانـد آن بخوراند و قدرحهای شراب ریحانی خوشبو بنوشانند و بعده بنشانند و تعدیل مجلس او کننـد و اگـر زمـستان باشـد اتش بسیار روشن کنند و ار تابستان بود ترویج آن نمایند و تا پهلو در آب نیمگرم مائل به اندک حـرارت بنـشانند و خصوصاً در آب قمقم که در آن دهجزو پودینه جوشانیده باشند و مثافـه از مثـل بردارنـد و عانـه و اعـضای ولادت و

پشت او به قیروطات و شحوم نیم گرم بمالند و اگر به سبب برودت باشد و کذلک لعابات و مزلقات استعمال کنند و گاهی احتیاج به حقنه در فرج او گردد به طریقی که زن به پشت بخوابد و تکیه زی سرین او نهند و پایهای او بلند دارند و ران‌های او تا ممکن باشد کشاده دارند دور آن مزلقات و غیر آن به زرق بالغ و رانبوبۀ که طول او زیاده از طول رحم باشد بریزند ساعتی بگذارند تا آن که زنان گواهی دهند که فم رحم او کشاده شده و سیلان رطوبت آغاز کرد پس ئدر آن هنگام عطسه اورندو بردارند و بر کرسی نشانند و امر کنند که اسف شکم او بیفشارند و تکلیف تزحر دهند و خاصرتین او غز نمایند پس آن مستلد بود و گاهی احتیاج به کشادن فرج او از لولب افتد تا فم رحم او ظاهر شود و بکشاید و باید که بر آن دهند و خاصرتین او غمز نمایند و پس ظان مستلد بود و گاهی احتیاج به کشادن فرج از لولب افتد تا فم رحم او ظاهر شود و بکشاید و باید که بر آن اشکالی از این طاح و بروق و بر پشت خوابانیدن تجربه نمایند و تدمل کنند که در کدامی از این اشکال سر بچه از فرج قریب میگردد و ولادت سهل گرد و حذر نماید از آن که قابله سختی در قبول دور گذاشتن مزلقات به فرج او نماید و اگر این تدبیر کفایت نکند به ادویه و بخورات استعانت نمایند و چون از صبح ادویۀ مسهله ولادت از حبوب و غیره بخورانند و زن نزاید پس می-باید که وقت نیم روز مرق لوبیا و تخود به روغن کنجد بنوشاند و چون شام گردد چیزی از حمولات که مذکور شود بردارند و بر آن خواب کنند و چون صبح شود بیض بخورانند و ذکر باید تبخیر نماید و پس اعاده بر آشامیدن دوا کنند پس اگر فائده بالا مستوی سازند و به نشاندن و بازگردانیدن به آهستگی تدبیر زنی که بزاید و در رحم او ورم باشد بر آن قیروطات و روغن‌ها استعمال کنند بعد از آن عملی که برای زن فربه از هیئت ولادت و عسر آن مذکور شد به عمل آرند تدبیر زنی که ولادت او به سبب بزرگی بچه دشوار بود باید که قابله در مثل این جنین تمکن جید کند و تلطف در جذب او ندک اندک نماید و اگر از این خلاصی نشود بچه را به حاشیۀ خرقه بندد و یا به آهستگی اندک اندک بکشند و اگر این تدبیر سود ندهد کلالیب استعمال نمایند و بدان بیرون آرند و اگر این نیز سودمند نشود به قطع خارج نمایند و تدبیر جنین میت به عمل آرن و تدبیر زنی که دشواری زادن او به سبب موت بچه بود به ابدی که شکل او که بادی امیبد حیات او نباشد بعد از این جدا مذکور گردد تدبیر غشی آن بر چهرۀ او آب بزنند

اگر خوف بازگردیدن بچه نباشد و تقویت قوت او به شکانیدن خوشبو در دهن چکانیدن ماءاللحم به شراب و افاویه باید کرد و ادویه که زادن آسان نماید همه ادویه مخرج دیدان و حب القوع اخاج بچه نماید و چون زن پوست خیار شنبر چهار مثقال به خوردنی بزاید و خورانیدن حلتیت و جند بیدستر بسیار نیکو است و خوردن دارچینی در تسهیل طلق و ولادت خیلی سودمند است و ایضاً طبیخ برگ خطمی رومی به آب و عسل زادن بسیار آسان کند و آب حلبه نیز تسهیل ولادت نماید و ایضاً این دوا بالغ النفع است بگیرند پرسیاوشان سوده به شراب و اندک روغن حل کنند و بنوشانند و همچنین مشکطرامشیع و این حب نیککو است دارچینی ابهل هر واحد ده درم سلیخه هفت درم قرفه مرمکی زذاووند حرج قسط تلخ هر واحد پنج درم میعه افیون هر واحد دو درم مشک ربع درم حبها سازند و سه مثقال با دو اوقیه شراب کهنه بخورند و نزد من بهتر این است که وزن افیون را کم کنند و بر مقدار یک درم از آن اقتصار ورزند و ین حب و دیگر نیز خوب است ابهل ده درم سداب پنج درم حرمل چهار درم حلتیت اشق فوه هر واحد سه درم حب سازند و سه درم با طبیخ مدر حیض مثل طبیخ ابهل یا مشکطرامشیع و یا با طبخ لوبیای سرخ یا به آب سداب بخورند و ایضاً حب جید ابهل دو درم حلتیت نیم درم اشق نیم درم فوه نیم درم و این یک شربت است و ایضاً زراوند طویل و فلفل و مر مساوی حب سازند و شربت سه درم هر روز به اوقیهٔ آب ترمس و این قسط مسهل ولادت منقی رحم به قوت است و مثل این است درد این باب مقل ارزق و مرو ابهل برابر از آن بنادق ساخه بخورند اسقاط و اسهیل ولادت کند و این معجون بسیار نیکو است گویند که مثل این چیزی نیست بگیرند مرو و جند بیدستر و میعه هر واحد مثقال ابهل نیم مثقال به عسل بسرشند شربتی دو مثقال و بهتر این است که با شراب کهنه بخورانند به غایت مفید است ضمادات و طلیعه طبیخ شحم حنظل و آب رطب او بهتر است و بدان آب سداب بیامیزند و اندکی در آن داخل کرده بر عانه تا ناف طلا کنند حمولات قوی در فرود آوردن چیزی که منفصل شود پشم پارهٔ در آب شحم حنظل و آب سداب آلوده بردارند و یا زراوند در صوف بردارند یا بخور مریم حمول کنند یا مویز یا قثاء الحمار یا گندش و یا شیافه از خربق و جاوشیر زهرهٔ نر گاو مساوی ساحته بردارند که بچهٔ زنده مرده را فرودظارد و ادویهٔ که بالخاصیت عمل کند باید که زنب را که به دشواری زاید بگویند که در دست چپ خود

مقتاطیس بگیرد و یا به خاکستر سم خر طلا نماید که به غایت نفع است یا تبخیر بدان نماید و همچنین سم اسپ و کذلک تبخیر به چشم ماهی شور گویندکه اگر بسد بر آن راست بندند عسر ولادت را نفع کند و گویند که اگر اصطراک افریقی بر ران ببندند و آن را درد بهم نرسد و گویند که اگر زعفران سوده به آب سرشته از آن حرز سازند و تعلیق بر آن نمایند مشیمه بیندازد و دخن تدخین آن عمر بسیار نیکو است و ایضاً به مرو و قنه و جاوشیر به زهرهٔ گاو نر سرشته از یک مثقال آن تبخیر کنند و یا بگیرند گوگرد زر و مرو سرخ و زهرهٔ گاو و جاوشیر و قنه و بندقه ساخته بر آن بخور نمایند نمایند و تبخیر از پوست مار سرگین کبوتر تسهیل ولادت کند و گاهی تبخیر پوست مار بچه را هلاک کند و تبخیر به جاوشیر تنها و یا ؟ به کوشش در تزحر و طلق نمایند و پشت و زیر ناف و شکم را به روغن فتیلهٔ کاغذ کاغذ داخل کرده عطسه آورند و قدری آب پرسیاوشان مطبوخ که در آن عسل و اندکی زنبق حل کرده باشن بدهند و ایضاً مشکطرامشیع از یک درم تا یک مثقال تنها یا به آب حلبهٔ مطبوخ دهند و فرزجه که در آن ندک قطران باشد بردارند و اگر آشیاهٔ قطاف در آب گرم مابیده صاف کرده مقدار چهار اوقیه زن بنوشد زادن بر آن سهل گردد و گویند که هر گاه نسیم ؟ بخور نماید ولادت او به آسانی شود و معهذا هر گاه عسر ولادت از شحم مفرط زن باشد آن را بر شکم بخوابانند و زانوی او زیر رانهای او بود بعده رحم و نواحی ناف و ؟ و پشت را به روغن و موم گداخته بمالند و قابله را امر کنند که انگشت به روغن و موم گداخته و روغن زردآلو در فم رحم داخل کرده و آن را اندک اندک بکشاید و اندرن آن روغن بمالد و اگر عسر ولادت به زن بکر باشد عذره به درهم یا با دخال نر انگشت شق نماید و اگر زن خائف باشد آن را ؟ گرداند و تقویت نفس او کنند و امر به شدت طلق و تزحر نمایند و پس اگر آن را غشی افتد قوت او از طلق ضعیف شود و اشیای خوشبو مثل مشک و غالیه ببویانند و تبخیر عود و صندل کنند و به ماءاللحم و شوربای بچهٔ ماکیان غذا سازند و به اندک شراب ریحانی بنوشاند و اگر ورم نباشد و اگر در آن جا ورم باشد باید که تحلیل ورم به نشانیدن در آب مطبوخ بابونه و اکلیل الملک و ر سیاوشان و حلبه و تخم کتان نمایند و و اگر عسر ولادت به سبب مرضی متقدم باشد پس می‌باابد که قصد تسکین آن کنند و گنج ران و خاصره را بفشارند به آهستگی روغن موافق بمالند و اما هر گاه عسر و.لادت به سبب برای بارد مکشف رحم باشد

باید که زن را در حمام یا در جای گرم نشانند و کنج ران و نواحی ناف و پشت به روغن یاسمین بمتلند و آب گرم که در آن حلبه و بزر کتان و بابونه و اکلیل الملک جوشانیده باشند بر آن موضع بریزندو قدی شرب به روغن زنبق بنوشاند و یا انکی غالیه یا اندکی جند بیدستر در شراب حل کرده بنوشانند اگر عسر ولادت از هوای گرم و ؟ باشد که باید که زن را در جای سرد نشانند و از بادکش ترویج نماید و بر شکم و کنج ران به صندل و گلاب و کافور و آب مواد ضماد کنند جلب و آب انار و آب سرد اندک اندک بنوشانند و اگر عسر ولادت به سبب که جنین یا صغر او بودن او صاحب ؟ از خروج بر غیر شکل طبیعی باشد باید که در آن علاج نمایند ایلاقی و جرجانی مینویسند که علاج کلی عسر ولادت از هر سببی که باشد این است که طبیخ حلبه و خبازی و لعاب تخم کتان و روغن کنجد نیم گرم بر پشت و زهار و پیقوله ران چکانند و در روغن بابونه پرپشت و تهیگاه بمالنمد و به سوی اسفل مالندو در طبیخ حلبه و کرنب و بزر کتان و شبت تا ناف نشانند و بفرمایند که چند قدم راه رود و بعده بر پایهای خود بنشیند و پس یکبارگی برخیزد و به مرات این فعل کند و نفس خود فرو گیرد و قوت به اسفل و تزحر نماید و ادویه معطسه را چون فلفل و کندش و عرطنثیا و غیره ببویانند تا عطسه کند و لعاب بزر کتان و تخم حلبه در رحم چکانند و موم روغن از پیه بط و پیه مرغ با لعاب تخم کتان به فم رحم طلا کنند و اسفیدباجتا چرب با روغن پیه بط و پیه ماکیان بنوشاند و چهار مثقال پوست خیار شنبر کوفته بیخته با جلاب یا شوربای مرغ فربه بدهند و طبیخ حلبه با روغن بادام خاصته که با خرما پخته باشند یا با تخم کتان دادن تسهیل ولادت کند اگر بزر کتان کوفته در ماءالعسل در روغن کنجد بجوشاند و به زهار و تهیگاه ضماد کنند نفع بخشد و باقی ادویه همان است که در قول بوعلی مسطور شد و علاج خاص هر نوع این است که اگر سبب ضعف و مرض زن بود تقویت او با شربه و زردهٔ بیضه نیمبرشت و شوربای مرغ فربه نمایندو روغنها که مذکور شد بمالندو اگر سببش فربهی زن باشد بر روی بخوابانند و سینه و شمک او بر تکیه نهند و پایهاو زانوهای او فراهم ارندو فم رحم را به قیروطی چرب کنند و دوای معطس ببویانند و آن چه به سبب رحم بود و درر رحم افتی یا ورم باشد معالجهٔ آن کنند و آن چه به سبب تنگی رحم و کوچکی و خشی آن بود قیروطی و پیه مرغ و پیه بط و روغن شبت و آبزن طبیخ مذکور و تعطیس به کار برند و آن چه به

سبب غلظ مشیمه بود قابله با انگشتهای ئدست چپ آن را بگیرد و نگاهدارد و در روغن کنجد به لعاب تخم کتان در رحم ریزد و به ناخن دست راست یا به اهن مشیمه را بشگافد و آن چه به سبب رقت ورزد و شگافتن مشیمهباشد علاجش به علاج خشکی رحم نمایندو آن چه به سبب مشارکات مثل ورم مثانه و معای مستقیم در رحم باشد اول عهلاجش به دانچه در جایگاهش گذشت باید کرد و روغنها و لعابهای مزلقه به کار برند و عطسه ارند و اگر به سبب احتباس بول و قبض طبیعت باشد حقنۀ لین به عمل آرند و شوربای خروس پیر که اندر آن نخود و شبت و بادیان و بسفایج نیم کوفته و تخم قطم پخته باشند بدهندو طبیخ حلبه و خرما و روغن بادام بنوشانند و روغن شبت بر عانه بمالند و ادویۀ مدرۀ بول دهند تا مثانه تهی گردد و آن چه به سبب بچه باشد پس اگر بر غیر شکل طبیعی بود حلبه نمایند تا بر شکل طبیعی باز آید و آن چنان باشد که بچه را باز پس گرداند و مثلاً اگر پایها بیرون آمده باشد آن را باز پس برندو ساقهای او برافرازند و چنان که راست نشاند و مادرش را بر روی بخوابانند و چنان که زن فربه را تا به سر بچه فروسو گراید و اگر این حیله ممکن نبود نه اخراج اعضای او مثل جنین است چاره نباشد و اگر به سبب عظم بچه باشد به لعابها و روغنها و عطسه اوردن و طبیخ حلبه و خرما و روغن بادام علاج کنند و اگر عظم بچه مفرط باشد یا سر آن بزرگ بود یا سر بچه باشد یا خلقتی عجیب بود علاجش نیست جز آن که اعضای بچه قطع کنند و یک یک عضو بیرون آرند و تدبیری که از تدبیر قبل از ولادت برای تسهیل و قلت درد یک ماه پیش از ولادت به عمل آرند از بردن به حمام و نشانیدن در آب و نشانیدن در آبزن و غیر آن همان است که در ابتدای قول بوعلی مذکور شد ابن الیاس گوید که عسر ولادت اگر به سبب ضعف قوت دافعه باشد بر پشت و شکم روغن زنبق و کنجد و زیت بمالند و در آبی که بابونه و شبت و اکلیل الملک و مرزنجوش و نمام و برگ و بزر کتان جوشانیده باشند بنشاند و پارچ کتان به کندش و جند بیدستر الوده نزد بینی دارندو چون عطسه آید و دهن و بینی را به دست بگیرندو جلاب از مشکطرامشیع و پرسیاوشان هر واحد سه درم و شکر سفید ده درم بنوشاند و یا بگیرند سم استر و چشم مای مساوی بدان تبخیر نمایند و آن چه به سبب فربهی زن و کثرت پیه آن باشد به شکلی که در قول مجوسی گذشت بخوابانند و در رحم و نواحی ناف و خاصره و پشت آن را به روغن چربی بط و مرغابی و ماکیان و بز

و مغز ساق گاو که موم در آن گداخته باشند و روغن بنفشه بمالند و اگر به سبب بکر بودن زن باشد جند بیدستر و مشک و شونیز ببویاند و بینی بگیرند و سعی در طلق و تزحذ مایند و اگر به سبب قوت و تزحر و طلق آن را غشی عارض گردند غالیه و گلاب ببویانند و اگر با وی حرارت مزاج باشد گلاب و صندلین و گل سرخح و بنفشه تر ببویاند و اگر به سبب هوای سرد باشد حوالی کمرگاه در انتهای او را به مادات مسخنه تکمید نمایند و در حمام داخل کنند و آبی که در آن نمام و شبت و غیره که در قول مجوسی مذکور شد جوشانیده باشند بر پشت ریزند و اگر به سبب حرارت هوا باشد پشت و قطن و گنج ران آن را به روغن گ و روغن بنفشه و روغن صندلین و گلاب بمالند و آب انارین مع تخم افشرده با ترنجبین ده درم بنوشاند و غذا مزورهٔ ماش به شیرهٔ بادام و اسفامناخ دهند کازرونی می-نویسد که نطول و آبزن به آب گرم کنند روغن‌های مزلقه در فرج بمالند و گاهی بدان حقنه رحم مکنند و ایضاً شوربای چرب بنوشانند و بالایش یک یا دو قدح شراب به اندک روغن بادام بدهند بعد از آن به سیب و بهی تنقل نمایند و تا به عصر رحم میکنند و ایضاً شوربای چرب بنوشانند و بالایش یک یا دو قدح شراب به اندک روغن بادام بدهند بعد از آن به سیب و بهی تنقل نمایند و اعانت بر خروج بچه نماید و پوست خیار شنبر چهار مثقال جوشانیده و آب او با شربت مدر بدهند و یا بار خارخسک و پرسیاوشان و بیخ خطمی و تخم هلیلون و ابهل و مشکطرامشیع جوشانیده و به شکر یا عسل شیرین کرده بنشند انطاکی گوید که از ادویه که تسهیل ولادت و اخراج مشیمه کند بعضی از آن به استعداد او از قبل باشد مثل شرب آب صعتر و حلبه و سه درم تخم نمام و پوست خیار شنبر و دو درم زعفران هر کدام که میسر آید و کذا بخور به م.ی زن و گرفتن مغناطیس و تعیق کف دریا ب ران چپ به دست زن طاهر در پارچه از لباس بکر بسته ده درم زعفران خرد کرده و بعضی از آن وقت تعسر حال به عمل می‌آرند مثل خوردن یک مثقال مقل و د درم گل یاسمین و تعلیق میعه و سر زخمه و پوست مار هر کدام که یافته شود ابن نوح گوید که چون وقت و.لادت قریب گردد در حمم داخل کگنند و یا در آبزن هر روز یک ساعت بنشانند و شکم و پشت به روغن بمالند و اغذیهٔ لذیذه مثل شوربا و حلوای معمول به شکر و روغن بادام بخورانند و حتی که وقت دروزه برسد و باقی تدبیر همان است که آغاز قول ایلاقی گذشت و اگر ار طول کند شوربای چرب بچه مرغ با پیه

ماکیان فربه و بط ساخته بنوشند و اندک شراب ریحانی بدهند و اگر خوف باشد آب حلبه و خرمای مطبوخ یک رطل گرفته و اندک روغن بادام شیرین بر آن چکانیده دو سه مرتبه بنوشانند تا آن را قی نکند و بعد از آن آب سداب تریا قرص مر بدهند و اگر امر مشتد گردد و حلتیت و جاوشیر مساوی دو درم بخورانند و اگر از بوی این اشیا کراهت کند یک مثقال غالیه رد شراب ریحانی حل کرده و نوشاند و در تقویت او به ماءالحم و شراب خوشبو کنند بقراط گفته زنی را که زادن او دشوار باشد چیزی مضر تر از کثرت تقلب او نیست بهر آن که بچه را به انواع اشکال رویه منقلب میسازند روفس گفته که زن باریک میان و تنگ فرج و آن که بیشتر زاییده باشد و لاغر را وقت ولدت خطر باشد وگفته که چون زن بزاید و از خون پاک نگردد هلاک شود و جالینس گوید که کثرت شرب آب برف و آب سرد زادن دشوار کند و صلابت بدن به دستور و گوید که حرکت کرد بچه قبل از ولادت عامت عسر ولادت است و علی بن زین گوید که اگر برگ خطمی بجوشانند و در آن آب انندکی روغن زرد و عسل داخل کرده و زن بخورد و جسم خود را نیز به آن طلا نماید عسر ولادت را نفع بخشد و گوید که چون زن را زادن دشوار گردد و رحم آب حلبه یا آب تخم کتان به زراقه رسانند و بعد مالیدن رحم به روغن گل یا به بعض روغن‌های لین و اگر از مرو خربق و جاوشیر به زهرهٔ گاو بلوطها ساخته و بردارد خوب است و زنی که قبل از پانزده سالگی حامله گردد بر آن خوف باشد و به مشیقت بزاید و مر علی گوید که در آبزن حله و تخم کتان و خبازی تا ناف نشانند و شوربای چرب با لعاب تخم کتان بدهند و دو درم زعفان و زردهٔ تخم مرغ حل کرده بر آن مجرب است ابومنصور گوید که زنی حامله را بعد از آن که در ماه نهم از حمل داخل شد هر روز به ناشتا سه درم روغن بادام شیرین دادم و از اغذیهٔ غلیظه و حریفه و حامضه و قابضه پرهیز کنایدم و طعامهای نرم چرب مقرر داشتم و در وقت خویش فزندی در کمال نظافت به غیر احساس درد طلق بزاد و قابله ذکر می‌کرد که ایشان را مثل این عمل چیزی نیست و ریاضت قوی و ذلک قوی شدید گرداند و به اغذیهٔ کثیرالغذا تغذیه سازند و مدام همچنین به عمل آرند تا آن که به سن شباب رسند.

كتاب

اکسیر اعظم

(جلد چهارم)

تألیف

حکیم محمد اعظم خان چشتی

معروف به ناظم جهان

امراض ظهر و اطراف یعنی بیماری‌های پشت و دست و پا و آن سیزده مرض است

امنی حدبه و ریاح‌الافرسه و وجع‌الظهر و وجع خاصره و دوالی و داءالفیل و وجع مفاصل و نقرس و عرق‌النساء و وجع و رک و وجع‌الرکبه و وجع ساقین و وجع عقب و وجع کف پا

حدبه و ریاح‌الافرسه

حدبه عبارت است از زوال فقرات پشت و آن اگر به جانب داخل پشت یعنی به سوی پیش باشد حدبهٔ‌المقدم و تقصع گویند و آنجا که تقصع با شرکت استخوان‌های سینه باشد قفس گویند و اگر به جانب خارج یعنی به سوی پس پشت باشد حدبهٔ‌المؤخر خوانند و حدبه حقیقی همین است و اگر به جانب راست یا چپ باشد آن را التوا نامند و ریاح‌الافرسه قسمی از حدبه است که به سبب ریاح غلیظ حادث شود و اسباب حدبه به قول شیخ یا با وی بود مثل ضربه و سقطه و مانند آن و یا بدنی از رطوبت مائی فالجی مزبق مرخی رباطات یا رطوبت غلیظ‌الزج مشیخ رباطات فقار و اکثر آنچه از رطوبت فالجی افتد حدبهٔ التوائی باشد نه به سوی قدام و خلف و یا از ریح غلیظ محتبس زیر فقار ممد و مفتح فقرات باشد و یا از ورم عضلات فقار و خراج و تمدد غشا در طرفی بود و بیشتر ورمی به اسهال و مرضه دال بر نضج ورم و انفجار او صحت یابد و کذلک آنچه از ورم صلب بود و آنچه از تشنج مادی یا یبسی افتد قلیل‌الوقوع سریع‌القتل است و این همه یا به اشتراک میان چند فقرات و به تدریج بود و یا چنین نباشد و حدبه و خصوصاً آنچه به سوی داخل باشد بر ریه مکان را تنگ کند و سوءتنفس حادث شود و چون در صبی حادث گردد سینه را از حسن انبساط و اتساع او منع کند و اعضای نفس مؤف باقی مانند و بدان سبب نفس تنگ گردد و لهذا **بقراط** گفته کسی را که حدبه از ربو و یا سرفه قبل از بلوغ به هم رسد هلاک گردد و صبیان را حدبه و ریاح افرسه بیشتر حادث شود چون طعام قبل از وقت او بخورانند و صاحب حدبه را ساق‌ها باریک شود و **انطاکی** و غیره می‌نویسند که اوجاع پشت و حدبه و امثال آن از توازن بود و بر مادهٔ آنها اصالَةً سردی غالب باشد و گاهی از غیر او بود و تقریر اصل این آن است که دماغ بدن را مثل قبهٔ حمام است که دائم‌الخبره به سوی آن متصاعد شود و متکاثف گردد پس سرد شود و به سبب قلت تنقیه و طول زمان کثرت پذیرد و در آن جمع گردد و قوت از تصرف

طبیعی در وی عاجز آید و در این هنگام مکان بر آن تنگ شود و سیلان کند پس اگر چیزی از مناخر مندفع گردد و زکام شود و یا در یک جانب آن بند شود مثل شفیقه و لقوه افتد و یا به سوی بدن نافذ گردد پس اگر خاص به یک جانب بود مثل فالج افتد و اگر عام به مفاصل بود تعقد و تهیج و وجع مفاصل افتد و اگر فقرات را زائل کند التوا و حدبه افتد و یا مختص به استخوان‌های مجوف بود پس ریاح افرسه افتد و اگر به سوی نصف اسفل نازل شود وجع ورک و خاصره افتد و یا یک پای را عام باشد پس عرق‌النسا افتد و یا در ابهام خاصةً متحیر گردد پس نقرس افتد و یا ساق را مع ورم قرحه کند پس داءالفیل افتد و یا عروق ذات تلافیف حادث کند پس دوالی افتد **طریق تشخیص** اسباب مذکوره اول تقدم اسباب بادی مثل وقوع ضربه و سقط دریافت کنند اگر یافته شود و سببش همان باشد و اگر به لمس ورم محسوس گردد و وجع ناخن شدید و تب حاد و تشنگی و عظم نبض وزروی قاروره و ناریت آن باشد سببش ورم حار بود و اگر ورم و دیگر اعراض او نباشد و گاهی درد زیاده شود و در آخر کم گردد و بعد درد پشت حادث شود و سببش ریاح باشد و اگر این آثار یافته نشود روغن در آنجا بمالند پس اگر روغن بدیر جذب شود و تقدم تدابیر مرطب و وجود دیگر علامات رطوبت مثل سفیدی رنگ و سردی ملمس نیز بود سببش رطوبت باشد و اگر روغن به سرعت نشف کند و دلائل یبوست بدن و مقاسات حمیات حاده و استفراغات یافته شود و سببش یبوست باشد و علاج اگر از ضربه و سقطه باشد فصد کنند درد فقره از دست به موضع آن نمایند بعد آن به ادویهٔ قابضه مانند قسط و سنبل‌الطیب و مر و سلیخه با سرکه ضماد کنند و اگر زوال فقره به سوی داخل یا به جهت راست یا چپ باشد آن را بمص محاجم خالی یا بوضع محجمهٔ ناری بیرون کشند و طلای زفت و مقل به اندکی عاقرقرحا جهت جذب فقره سود دارد و بعد قرار گرفتن فقره به موضع خود ادویهٔ قابضه ضماد نمایند تا آن را بر آن شکل قائم دارد و اگر به سبب ورم باشد فیصد باسلیق کنند و بعد از نضج به منضج صفرا از مسهل آن تنقیه نمایند و در مسهل دوم یا سوم سنای مکی یک توله سورنجان پنج ماشه اضافه کنند و اضمدهٔ ملینه مثل لعاب جلیه و تخم کتان و گل بنفشه و تخم خطمی و پیه مرغ و پیه بط و مغز ساق گاو ضماد کنند و روغن گل نیم‌گرم کرده بمالند و اگر به سبب ریاح غلیظ باشد بعد از نضج به منضج بلغم از مسهل آن که در آن هلیلجات ثلثه هر یک شش ماشه سورنجان پنج ماشه بوزیدان سه ماشه نیز اضافه کرده باشند تنقیه کنند بعد از آن حی سورنجان بطریق حب ایارج

خورانند و فقرات را به روغن قسط و روغن بید انجیر بمالند و بر موضع متقصع محاجم ناری نهند و اگر به سبب رطوبت فالجی یا تشنجی افتد علاج فالج و تفتنج از تنقیه و تعدیل مزاج و کمادات و مروخات و اضمده و غیره نمایند و ایضاً در ریاح‌الافرسه ماءالاصول زیر پوست پنج بادیان و کاسنی هر یک هفت ماشه اصل‌السوس بیخ کرفس سداب تخم کرفس بادیان هر یک پنج ماشه اذخر انسیون هر یک چهار ماشه انجیر زرد چهار عدد مویز منقی دو توله و گلقند عسلی چهار توله بدهند و غذا یک وقت نخوداب مرغ تنها و دیگر وقت نان یا شوربای مرغ و بعد حصول نضج بهر تنقیهٔ بدن از کندر سکبینج صبر غاریقون مقل برابر حب ساخته دو درم تا سه درم بخورانند یا حب سورنجان که در قول ابن‌الیاس بیاید بدهند و بعد تنقیه روغن‌هایی که در قول شیخ بیاید بمالند و ضمادی که برای حدبهٔ ریحی در همان قول مسطور گردد و اجزای آن مساوی گرفته به اضافهٔ آب بادیان و سداب و روغن بابونه به‌کار برند و از اذخر و سداب و قیصوم و حمام و مرزنگوش و اکلیل و بابونه هر واحد یک توله مغز تخم بیدانجیر سه توله جوش کرده در حمام نطول سازند به عده روغن بیدانجیر بمالند و بدانند که ریاح افرسه و حدبه در ابتدا علاج پذیرد و مزمن و آنچه از هرم یا تشنج یبسی باشد لاعلاجست **اقوال حذاق** سویدی می‌نویسد که خوردن سرطان نهری در قرن بریان کرده و کذا خوردن کرنب مسلوق مطیب بسیر و جوز و زیت برای ریاخ افرسه مجرب من است و سنبل‌الطیب و کذا سنبل رومی نافع مرض مذکور است **شیخ** می‌فرماید که علاج حدبهٔ رطب و یابس علاج فالج و تشنج رطب و تشنج یابس‌ست در وجوب استفراغ و ترک آن و کیفیت ضمادات و نطولات و مانند آن و قانون ادویهٔ حدبه که یابس نبود این است که قابض و مسخن و محلل باشد و چون اقتصار بر قوابض کنند ممکن است که روابط قوی گردد ولیکن چون ماده تحلیل نشود جائزست که بعضو دیگر منتقل گردد و اکثر آن به اسفل مثل پایها انتقال کند و در آن فالج حادث شود یا درد و ورم و مانند آن و چون تنقیه سابق شده باشد در استعمال قوابض باک نیست و گاهی قبض و تسخین و تحلیل در یک چیز مجتمع بود چنان چه در جوزالسرو و برگ آن و برگ غار و قصب‌الزریره و ابهل و اشنه و راسن مجتمع است و گاهی ترکیب داده می‌شود ادویهٔ قابضهٔ بارده مثل گل سُرخ و اقاقیا و گلنار را به ادویهٔ حارهٔ مسخنهٔ محلله مثل حب‌الغار و جندبیدستر و برگ دفلی و وج و اما روغن‌های نافعه برای حدبهٔ رطب روغن اشیای حارهٔ قابضه است مثل روغن سرو و مثل روغن سداب و در اضمده ادویهٔ محللهٔ

قوی‌التحلیل مثل برگ خرزهره و وج و جندبیدستر و سداب اضافه کنند و از روغن‌ها روغن سداب و روغن جندبیدستر و روغن عاقرقرحا و فرفیون متخذ بدین صورت فلفل جندبیدستر عاقرقرحا شخم حنظل فرفیون حلتیت جمله یک اوقیه کوفته در روغن سداب یک رطل انداخته در آفتاب گذارند و هر روز دو بار حرکت دهند و بعد هفته صاف نموده تبدیل ادویه مذکوره کنند و به مرات همچنین به عمل آرند و کمتر آن سه مرتبه این تدبیر کنند پس استعمال نمایند **روغن قوی** برای رطوبی و ریحی هر دو بگیرند ابهل و شیح و آس و مرزنجوش و جوزالسرو و عاقرقرحا و اکلیل‌الملک و قردمانا و اذخر و سلیخه نیمکوفته و در آب خوب بجوشانند و صاف کرده به قدر نصف آب روغن آمیخته باز بجوشانند و چند بار چنین تکرار نمایند و در آن جندبیدستر و فرفیون و ابهل سوده آمیخته استعمال نمایند که این مقوی عضو و مفشش ریاح و محلل رطوبات غریبه غلیظه است **ضماد** برای حدبهٔ ریحی بگیرند میعهٔ سائله قسط قصب‌الزریره ابهل مکد اوقیه فرفیون درم روغن ناردین قدر حاجت و اما علاج حدبه ورمی علاج اورام عسرهٔ‌النضج و انفجار با تحلیل خاص به اورام صلبه کنند **ذکر ضمادات** برای حدبهٔ رطبه این ضماد وجیدست بگیرند وج و راسن و کوفته هر دو در آب برگ سرد بجوشانند و بر موضع ضماد کنند و این ضماد نافع رطب و ریحی است بگیرند راسن و ابهل و وج و کوفته در شراب مهرا بیزند و مقل حل کنند تا مثل مرهم گردد و استعمال نمایند و چون معالجات به مشروبات و ضمادات و مانند آن فائده نکند داغ استعمال نمایند تا استرخا زائل شود و موضع سخت گردد **اسمعیل** و **یوسف** می‌نویسند که اگر به سبب علت مادهٔ غلیظ باشد علاج آن علاج فالج است اول تنقیه به ادویهٔ مسهل که در علاج فالج مذکور شد باید کرد و لعوقات جالیه مثل لعوق کرنب و لعوق اسقیل و سکنجبین عنصلی همه و علاج ربو آن را سود دارد ما ادویهٔ اضمدهٔ گرم و محلل چون جاوشیر و مقل و اشق و سکبینج و حلبه و اکلیل‌الملک است و ادویهٔ مقویه قابضه و ادویه که هم گرم و هم محلل و هم مقوی است مع نسخهٔ روغن همان است که در قول شیخ گذشت لیکن در روغن مذکور روغن سداب ربع وزن آب مطبوخ ادویه است و اولی‌تر آن است که ادویهٔ محللهٔ مقویه چون جوزالسرو و مانند آن به‌کار برند تا منفعفت تحلیل و تقویت یافته شود و آنچه به سبب ریاح غلیظ باشد حب سکبینج و روغن بیدانجیر به ماءالاصول و البزور که مسخن ملطف

باشد بدهند و این دو آن را مخصوص‌ست وج ناردین اسارون مصطکی دارچینی هر یک پنج درم مر ده درم زرنباد درونج هر یک سه درم تخم کرفس تخم حرمل هر یک چهار درم ساییده به عسل بسرشتند شربتی یک درم به ثلث رطل آب شیر گرم و ضمادات همآن است که در قول شیخ مسطور شد و آنچه از ضربه و سقطه بود علاج آن در جایگاهش مذکور گردد و **ابن‌الیاس** گوید که اگر ورم حار بود بعد فصد و اخراج خون به قدر قوت هر صبح جلاب از عناب ده عدد عنب‌الثعلب سه درم با شکر سفید و ترنجبین هر یک ده درم بنوشند و غذا ماءالشعیر به عده تلئین طبیعت به این مطبوخ ملین نمایند سنای مکی هفت درم بنفشهٔ نیلوفر تخم کاسنی اصل‌السبوس کوفته هر واحد سه درم عنب‌الثعلب پنج درم تربد محکوک کوفته یک‌درم در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید صاف نموده فلوس خیارشنبر و ترنجبین هر واحد پانزده درم مالیده صاف کرده سحرگاه بنوشند و چون درد تسکین یابد و ورم زائل گردد اضمد قوی‌التلئین مثل این ضماد نهند کنجد مقشر بیست درم باریک سائیده برگ مرزنجوش تازه سوده پنج درم آمیخته بر پارچهٔ مالیده بر آن موضع نهند و این ضماد دیگر از اول بیشتر تلئین وارد مقل ده درم پیه ماکیان و بط و مرغابی و مغز ساق گاو سی درم مقل را در آب گرم حل کرده و شخوم مذکوره گداخته خوب حل کنند و استعمال نمایند و بر فقار ادهان حاره مثل این روغن قسط بمالند قسط تلخ مرماحوز هر واحد ده درم سلیخه شش درم همه را نیم‌کوفته در آب گرم چهار رطل یک شبانه‌روز تر کرده بر آتش ملایم بجوشانند تا بیک رطل آید صاف نموده روغن کنجد یک رطل آمیخته بر آتش نرم گدازند تا آب فانی شود و روغن بماند بر فقار بمالند و اگر از ریح غلیظ باشد هر صباح جلاب از بادیان و انیسون و اصل‌السوس مقشر کوفته هر واحد سه درم و گلقند عسلی ده درم بدهند و غذا مزورهٔ نخود با شیرهٔ بادام سازند و یا هر صبح این شربت اصول دهند اصل‌السوس بیخ بادیان بیخ کرفس بیخ کبر بیخ غافث هر واحد بیست درم بادیان تخم کرفس انیسون تخم شبت هر واحد پنج درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند تا دو رطل بماند صاف نموده عسل سرخ پنجاه متقال در آن آمیزند و به قوام آورند و ده درم از این گرفته و ده درم از این گرفته در آب گرم حل کرده بنوشند و بر فقار روغن بیدانجیر یا این روغن بمالند زنجبیل چهار درم خارخسک کوفته ده درم در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید و صاف کرده بر آن یک رطل روغن کنجد انداخته بار دیگر به آتش ملائم بجوشانند تا آب فانی شود و روغن بماند و به تلئین

طبیعت به مطبوخ سورنجان یا به این حب سورنجان کنند این حب سورنجان در امراض پشت و مفاصل برای حب ایارج معمول است سورنجان یک مثقال تربد مجوف مصمغ یک مثقال حب‌النیل غاریقون انیسون هر واحد نیم درم صبر سقوطری یک‌درم مثل مصطکی هر واحد یکدانگ همه را باریک سائیده بحریر بپزند و به آب کرفس سرشته حب سازند و این یک شربت‌ست و صبح خورده تا آخر روز بر آن صبر کنند تا اسهال نیک کند و در آخر روز غذا نخودآب و شیرهٔ حب‌القرطم و گوشت ماکیان دارند و اگر چیزی از مرض باقی ماند نطولات مغشیه ریاح مثل این نطول استعمال نمایند بابونه اکلیل شبت نمام مرزنجوش برگ کرنب برگ بیدانجیر برگ ریحان برگ خطمی هر واحد یک کف همه را در آب خوب بجوشانند و نطول کنند و بر موضع محاجم ناری نهند و اگر سبب او ضربه یا سقطه باشد به مسح دست و فقار به موضعش نمایند و اطلیهٔ حار جاذب خون مثل این طلا مر و قسط و کبر و سنبل و سلیخه مساوی کوفته بیخته به سرکهٔ خمر حل کرده استعمال کنند و اگر سبب آن تشنج رباطات به سبب حرارت شدید موذی یا برودت شود مشخی باشد این قلیل‌الوقوع سریع‌القتل و

..............ریاح غلیظ و رطوبات به استفراغ ...... از حب منتن یا حب سکبینج کنند و در ایام راحت گلقند عسلی تنها یا مع مصطکی و انیسون استعمال کنند و آب گرم بنوشند و به روغن بان و زنبق بر موضع بمالند و به طبیخ مرزنجوش و نمام و قیصوم و اذخر و سداب بشویند و غذا گوشت بریان سازند و بالجمله علاج این هر دو نوع مثل علاج تشنج امتلائی کنند و این ضماد حدبهٔ رطوبی نافع است سنبل رومی و قسط و صبر هر واحد مثقال هر نیم درم لادن و قصب‌الزریره و اقاقیا هر دو واحد پنج درم گل ارمنی گل سُرخ هر واحد ده درم جوزالسرو شش درم ادویهٔ سائیده به آب مورد بر پشت ضماد کنند و اگر به نشود بر موضع داغ صلیبی نهند **ابومنصور** گوید که حدبه اگر از ضربه یا سقطه افتد اضمدهٔ مقویه مثل ضماد مرتب از گل سرخ و برگ مورد مغاث روغن گل و مانند آن سازند و اگر رطوبت لزج باشد حب شیطرج یا حب سورنجان بخورند و روغن بیدانجیر بماءالاصول یا ماءالبزور لازم گیرند و تعاهد این دوا نمایند و نسخهٔ آن همآن است که در قول یوسف گذشت لیکن در اینجا گل سرخ عوض وج است و روغن زنبق که در آن میعه و جندبیدستر و فرفیون حل کرده باشند بمالند و به آب پودینه و مرزنجوش و شیح

مطبوخ نطول کنند و به اضمدۀ گرم که در باب عرق‌النسا خواهد آمد ضماد سازند و غذا نخودآب و آب و روغن جوز و توابل کنند و از اغذیۀ بارده غلیظه حذر نمایند و ایضاً حدبه از خراج که در فقار پشت برآید حادث می‌شود و علاجش اولا فصد باسلیق است و ضماد به ادویۀ مقویه مثل گل سرخ و آس و مانند آن و روغن گل و شرب ماءالبه قول به مغز خیارشنبر و اگر این مرض طفل را افتد بر پرهیز و مالش روغن و ضماد او اقتصار کنند چنان چه مذکور شد **انطاکی** گوید که حدبۀ خلقی را علاجی نیست و غیر آن را معالجه به تنقیه و ادهان و اطلیه نمایند و حقنها و فتیلها در اوجاع پشت بهتر از مشروباتست و از ریاح بعضی آن است که غلبه کند و استخوان را بشکند و بعضی آن است که از عضوی بعضو دیگر منتقل شود و علاجش همه مفشش و محلل از مشروبات و غیره است و آنچه برای هر ماده از دواست معلوم شده پس به اعادۀ آن طول نمی‌دهیم مگر آن‌که به این مرض مختص است از آنجمله مثل غاریقون است و ریوند و زنجبیل و تربد اگر این مساوی سوده جمع کند و از این یک‌درم بخورد و تکرار نماید از حدبۀ رطوبی خلاص یابد و از مجربات است و و همچنین دارفلفل و سعد و انیسون چون بخورند و عصارۀ کرفس یا طبیخ حی‌العالم و بیخ توت و از مجربات طلا روغن عاقرقرحا و بیدانجیر و سداب و خردل و جوز و بادام است مجموعا و مفردا این وقتی است که ماده بارد باشد و اما در مادۀ حار لابدست از فصد و شرب شربت درد و به آرد جو مع پشک بزور سرکه سرشته طلا کنند و کذا آب گشنیز به روغن بنفشه و بادام و از مجربات انجیر و قرطم و صنوبر مطبوخ اولی است و از آنچه برای اخراج اخلاط لزجه پشت و سرین مجرب است آن روغن نفط و زقوم است شربا و طلاء و مثل این است علاج درد پهلو و خاصره ایضاً در تذکره نوشته که اسباب حدبه جماع در حالت ضعف دماغ و امتلاست و حرکت سخت بعد تغذیه به مثل هریسه و بعد استفراغ و علامتش درد اعصاب و ارتخا و فرط یبس مع امتلا و کثرت اغذیۀ مولدۀ خلط غلیظ و بخار غلیظ است و علاجش این است که چیزی بهتر از قی به ترب و شبت و عسل و بورق نیست بعد آن فصد باسلیق و وضع محاجم بر جهت منجذبه و اگرچه ناری باشد و استفراغ به ایارجات کبار و تناول مثرودیطوس و تریاق اربعه و معجون هرمس به عده معاودت استفراغ و معاجین همچنین مع ملازمت

اضمده و نطول بهر محلل مقطع مثل اشق و حرف و زنجبیل و میعه ممزوج بلعابات متبوع به ادهان حاره مثل روغن قسط و بابونه و غار و ناردین و نرگس و این ضماد مجرب از تراکیب ماست ترمس حلبه باقلا جو مساوی کوفته بیخته نصف این حنظل کوفته و ربع آن انجیر خشک و ربع انجیر هر واحد از تخم کرفس و اشق و میعه و زعفران و بیخ کبر به عسل سرشته به‌کار برند و این معجون در هر سه روز دو مثقال استعمال کنند و سه روز بگذارند که مجرب است از روزی که ترکیب این داده‌ام در نفع بسائر امراض عصب خطا نکرده غاریقون تربد مغاث سورنجان هر واحد هفت درم هلیلهٔ کابلی بسفایج فستقی خولنجان هر واحد پنج درم سکبینج اشق قسط دارچینی هر واحد چهار درم صبر مصطکی عاقرقرحا جنطیانا حب‌الغار قرنفل فلفل هر واحد سه درم در سه چند آن عسل معجون سازند و بردارند و از علاجات جید آن به بستن رصاص است یک بار پس نان گرم پس جاورس گرم پس نمک گرم پس رصاص و به همین طور **سرهندی** گوید که آنچه از دوای غاریقون و غیره در قول انطاکی گذشته مجرب صحیح است و چون خلط لزج طبیب را مانده گرداند و از پشت و سرین و غیره خارج نشود پس روغن نفط و زقوم استعمال نماید و این حب هندی ریاح افرسه و حدبهٔ رطوبی را بعد تنقیه مغنی از ادویهٔ دیگر است و بسیار کسان از این به شده‌اند تخم کرفس فلفلمویه فلفل دارفلفل بادیان نمک طعام شیطرج هر واحد یک‌درم بدهاره ده درم زنجبیل یازده درم هلیلهٔ زرد تربد مقشر مجوف هر یک پنج درم کوفته بیخته قند سیاه سی درم به قوام آورده در آن حبها به قدر بادام سازند و یکی از آن بخورند و این به مرات تجربه کرده‌ام و صحیح یافته شده و خطا نکرده یاد دارند و مداومت دوایی که در قول ابومنصور گذشت نیز به تجربه رسیده

وجع ظهر یعنی درد پشت

شیخ می‌فرماید که وجع پشت در عضل و اوتار داخل و خارج مطیف صلب می‌باشد پس اگر از لمس دست درد کند سبب در خارج باشد والا در داخل بود و هر چونکه باشد یا به سبب برودت مزاج ساذج واقع در پشت یا بلغم خام متولد در عضلات و فقرات پشت یا انصباب آن از بدن در عضلات و رباطات و اوتار پشت و یا دخول ریح در اعضای

مذکوره حادث شود و یا به سبب کثرت تعب و برداشتن بار گران و حرکت سخت و پشت خم کرده نشستن و یا به سبب کثرت جماع و گاهی از اسباب حدبه افتد چون هنوز مستحکم نشده باشد و یا به سبب مشارکت بعض اعضا بود چنان چه به سبب ضعف گرده هزال و ورم آن و یا به سبب امتلای شدید رگ بزرگ موضع بر طول پشت از خون و یا به سبب ورم و جراحت در قصبۀ ریه و گاهی به مشارکت رحم باشد چنان چه قریب ایام حیض یا در اختناق رحم و هنگام درد زه و گاهی درد پشت از علامات بحران بود **طریق تشخیص** این اسباب اگر درد بی ثقل به تدریج حادث شود و مزمن گردد و از مشی و ریاضت و مالش و چیزهای گرم تسکین یابد و هنگام سکون و در شب و در سرما اشتداد نماید و در پشت سردی محسوس گردد سببش برودت مزاج باشد و اگر درد مع ثقل و تقدم تناول چیزهای سرد مؤلد بلغم و افزونی درد و ثقل روزبروز دیگر علامات مذکوره برودت مزاج یافته شود و سردی ملمس موضع وجع بود و سببش تولد بلغم باشد و اگر درد تقلیل لازم بر یک وتیره بود و بعد غضب و تعب و جماع متعب و جز آن که تحریک ماده کند حادث شود و سببش انصباب بلغم باشد و اگر درد تمددی و منقل باشد و ثقل کمتر بود و از چیزهای گرم و تکمید و تدهین راحت و از اغذیۀ منفخه ضرر یابد سببش دخول ریح در پشت باشد و اگر التهاب و لذع مع خفت بدن و عدم ضربان و رنگینی قاروره و تشنگی و سکون به اشیای میروده بود و سببش حرارت ساده باشد و اگر در مع ضربان در تمام پشت از ابتدای فقرات پشت آن آخر فقرات قطن بوده و حرارت آن موضع و سرخی رنگ آن باشد و هنگام حرکت درد شدت کند و شدت تشنگی و سائر علامتها غلبۀ خون موجود بود سببش امتلای رگ باشد و اگر تقدم تعب و برداشتن چیزی گران و مانند آن و کثرت جماع و یا علامات اسباب حدبه و یا آثار ضعف و هزل و ورم گرده و یا ورم و جراحت قصبۀ ریه و یا قرب حیض و یا اختناق رحم و طلق و یا علامات بحران معلوم شود سببش یکی از این اسباب باشد **علاج** اگر به سبب سردی مزاج یا بلغم خام یا ریح باشد علاج ریاح افرسه کنند و یا منضج از مطبوخ پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی سورنجان مکوه بادرنجبویه هر یک هفت باشد بسفائج پنج ماشه اذخر چهار ماشه انجیر زرد چهار عدد و مویز منقی دو توله با گلقند عسلی سه توله

بدهند و بعد نضج تنقیه بحب سورنجان و حب منتن کنند و جهت تعدیل مزاج معجون چوب چینی با عرق چوب چینی و هند و روغن شتا و سداب و بابونه بمالند و معاجین حاره و ماءالعسل دهند و در روغن‌های گرم جندبیدستر آمیخته بمالند و اضمدهٔ حاره مثل مقل اشق حلبه بابونه حب‌الغار بلعاب تخم کتان و روغن بیدانجیر آمیخته ضماد سازند و غذا نخودآب وگوشت طیور با مصالح گرم دهند و تقلیل غذا سازند و جائیکه ماده نباشد صرف تعدیل و مالش روغن‌های گرم در بارد و سرد در حار کفایت کند و ایضاً در ریحی هرچه در ریح‌البواسیر گذشت به‌کار برند و اگر به سبب امتلای رگ بزرگ باشد فصد باسلیق کنند و بعد از نضج به منضج صفرا تنقیه از مسهل صفرا نمایند و اگر به سبب تعب و کثرت جماع باشد روغن‌های گرم بمالند و ترک سبب کنند و اگر از اسباب حدبه یا به سبب ضعف گرده هزال و درم آن و یا به سبب ورم و جراحت قصبهٔ ریه و یا بمشارکت رحم باشد علاج هر واحد مذکور شد بدان توجه نمایند ذکر بعض ادویهٔ مفرده و مرکبه نافع درد پشت خوردن بوصیر سه درم و کذا پوست زرد رقیق نارنج که در آن مغز سفید نباشد در شیشه کرده در روز یکشنبه سه هفته در آفتاب آویخته و کذا مداومت خوردن جوز و انجیر و کذا خوردن پوست سنگدان سپرز و کذا جمله قوابض هر واحد و مرجع ظهر بار و مجرب سویدی است و شرب نانخواه و کذا ماهیزهرج و پوست بیخ آن سه درم و کذا راسن و کذا مومیائی به قدر نخود بماءالعسل و کذا آب کرفس تازه به عسل و کذا بندق هندی به قدر نخود و کذا تربد و کذا دارفلفل به عسل و کذا انیسون و کذا جدوار و کذا فوه‌الصبغ به عسل و کذا حب‌الغار و کذا طبیخ برگ سبز او و کذا فاواینا و کذا فراسیون و کذا حلتیت و کذا جاوشیر و کذا زعفران و کذا زراوند مدحرج و شرب و ضماد سنا و کذا مغرحب محلیف به عسل و کذا مرزنجوش و کذا پیه گورخر و کذا سیسالیوس و کذا روغن تخم ترب و کذا کمافیطوس و کذا روغن بطم و کذا سعد و کذا روغن فندق و کذا تخم حرمل و کذا تخم یا گل شبت به عسل پخته و کذا روغن آجر و خوردن نارجیل و کذا بقله حلبه و کذا مغز صنوبر کبار بمویز سرخ و یا یکشبانه روز به آب تر کرده و به عسل و کذا گوشت گورخر و کذا کرنب پخته و کذا لحم سقنقور و کذا مارماهی و کذا لحم گوزن و کذا ملازمت این بنعنع بستانی و مالش روغن نارجیل کهنه و کذا روغن خردل و کذا روغن حب اترج و کذا روغن جوز کهنه و کذا روغن تخم انجره و کذا روغن قرطم و

گذا پیه گورخر بر روغن قسط و کذا روغن جندقوقا و کذا روغن قنفذ و کذا پیه شترمرغ و ضماد برگ خرزهره و کذا گل آن و کذا مرزنجوش سوده به موم و زیت آمیخته و کذا قصب‌الزریره به سرکه سرشته و کذا نسرین و کذا پشک بز و آرد و جو مساوی به سرکه سرشته و کذا بیخ قثاءالحمار سوده و میفختج پخته و کذا آرد ترمس پخته و کذا زفت یابس گداخته حرف سوده بدان آمیخته و بر پارچه مالیده و کذا لحم ابن عرس و کذا سرگین کبوتر و حرف و شرب و حقنه سکبینج و کذا روغن خسک و پوشیدن مرغری و کذا پوست و شق و نطول شوربای گوشت گوزن هر واحد نافع درد پشت باردست و خوردن گشنیز خشک یا شکر و کذا اسفاناخ درد پشت حار را نافع بود **دیگر** ماهودانه نیم درم با عسل و یا با اشق و قرفیون هر واحد نیم درم بیامیزند و از یک مثقال تا دو مثقال بخورند اخراج بلغم و تسکین درد پشت نمایند و کذا غاریقون دو درم ریوند یک و نیم درم درد پشت بلغمی را مفید است **دیگر** خوردن لوبان برای وجع ظهر مجرب است و اگر شاخ آهو در آوند کرده به گل حکمت گرفته در آتش بسوزند پس سوده قدری از آن با روغن گاو بخورند درد پشت ریحی و بلغمی را سود دارد و **دیگر** اول پشت را به روغن چرب کنند بعد سپندان یعنی هالون به آب سائیده طلا نمایند و در آفتاب نشینند درد پشت و تهیگاه دفع گردد و کذا جدوار به آب سوده طلا کردن و در آفتاب نشستن دوایی که درد پشت بلغمی را مجرب است غاریقون یک‌درم ماهودانه سکبینج اشق مقل ازرق هر واحد نیم درم فرفیون شحم حنظل حجازی مقرص به روغن بادام چرب کرده هر یک ربع درم با هم آمیخته بخورند **روغن** که دافع درد پشت و کمر است شحم حنظل مغاث سورنجان زیرهٔ سیاه فرفیون ایرسا جندبیدستر هر کدام سه مثقال جدوار دو مثقال نیمکوب کرده در سه رطل آب و یک و نیم رطل روغن زیت و اگر نباشد روغن بیدانجیر بجوشانند آن قدر که آب فانی شود و صاف نموده نیم‌گرم بر پشت و ورک و عانه بمالند **ضماد** که بعد تنقیه بسیار مفید است در آب برگ حنا نیله تهوتهه و صابون حل کرده نیم‌گرم ضماد کنند **حب چهار برگ** که برای درد پشت ریحی و وجع مفاصل و ورک و تهیگاه و گردن و شانه و همه درد پای ریحی را بسیار نافع برگ تنباکو سبز نازک که آن را به هندی کونپل گویند و برگ نازک بیدانجیر سرخ و برگ نازک

تاتوره و برگ نازک عشر و نمک طعام هر یک چهار توله سائیده حبها به قدر نخود سازند شربتی یک عدد صبح و یکی شام و روغن زیره دهشت برگه بمالند و جوارش اسقف و روغن دفلی و معجون مسیحی و معجون تربدی و فلاسفه و حب اذراقی هر واحد نافع درد پشت است **اقوال اکابر** شیخ می‌فرماید واجب است که در علاج درد پشت به سوی معالجات اوجاع مفاصل و معالجات حدبه و ریاح افرسه رجوع کنند چه طریق علاج همه واحدست اما معالجه بارد به مشروبات و ضمادات و مروخات ...... در ابواب گذشته باید کرد و آنچه از بلغم خام باشد باید که استفراغ به مثل ایارج شحم حنطل و حب منتن نمایند و معالجه آن‌که از تعب و مانند آن باشد بغذای جید و مروخات معتدله و روغن‌های نیم‌گرم باید کرده آنچه از جماع باشد علاجش علاج کسی است که از جماع ضعیف شده باشد و آنچه به سبب گرده باشد علاجش علاج ضعف گرده است و علاج کائن به سبب امتلای رگ بزرگ فصد مابض رکبه نیز هست که این فی‌الحال تسکین او نماید خصوصاً چون اتباع بمروخات از روغن گل و مانند آن کنند و آنچه به سبب حدبه باشد علاجش علاج حدبه است و اکثر درد پشت به سبب برودت یا به سبب ضعف گرده بود پس می‌باید که اکثر علاج از این در جهت باشد و کلام **مستوفی** در علاج گرده و ایضاًدر تسخین پشت در باب حدبه ذکر کردیم لیکن معالجات خاص بوجع پشت بارد استعمال روغن فرفیون تنهاست و از مشروبات مجربه برای آن تریاق اربعه است یا روغن بیدانجیر به آب کرفس و اینکه نقوع نخود سیاه و وج بسیار بچهار درم روغن گاو و یک‌درم عسل بنوشند این تا چهارده روز استعمال کنند و خوردن هلیون و ادهان او خیلی سودمند است و حبوب مسهله بارد مزاج را از اصحاب این درد حب منتن است و اما ضمادات پس تضمید بخرزهره درد کهنه را به کند و تضمید به مثل جاوشیر و مقل و اشق و سکبینج و جندبیدستر و فرفیون مفرد و مرکب به روغن غار و حب او و روغن سداب و تخم او و روغن بیدانجیر و روغن میعه بسیار نافع است و از مروخات روغن فرفیون و روغن قسط و روغن سداب است و روغن سوسن را خاصیت عجیب است و اولی آن است که اولاً پشت را گرم کند و بپارچه درشت بمالند پس تمریخ نمایند **جرجانی** و **ایلاقی** گویند که اگر به سبب درد پشت مادهٔ خام بود علاجش پزانیدن ماده

باشد بماءالاصول و روغن بیدانجیر و استفراغ بقی و دوای مسهل چون حب منتن و حب سکبینج و ایارج فیقرا مرکب با شحم حنظل و اگر وج را نیم کوفته شب با نخود تر کنند و صبح جوشی دهند و صاف کرده عسل و روغن گاو آمیزند صواب بود اگر سببش ریح غلیظ باشد و اکثر درد پشت و خاصره از این می‌باشند معالجه بماءالاصول مع روغن بیدانجیر کنند و این حب سکبینج درد پشت و تهیگاه را سود دارد بگیرند حلبه و حب‌الرشاد و تخم کرفس و نانخواه و زنجبیل برابر سکبینج برابر همه کوفته بیخته با هم سرشته حب سازند و صبح دو درم بخورند و اگر به سبب سوءمزاج سرد ساده باشد تبدیل مزاج کنند و سنجرینیا و مثرودیطوس سخت نافع است و اگر سببش رنج و ماندگی باشد آسایش جویند و طعام سبک و لطیف خورند و گرمابه و روغن شبت و بابونه به‌کار برند و اگر سببش امتلای رگ پشت بود رگ باسلیق و مابض زنند و روغن گل بمالند و طعام سبکتر کنند **محمود** گوید که درد پشت اگر از برودت مزاج یا کثرت بلغم خام باشد علامتش سفیدی رنگ و قاروره و بطوی نبض و تقدم تناول اغذیهٔ غلیظ یا لزجه و سن و بلد و عادت و رطوبت زبان و قلت تشنگی و شدت درد بعد بیداری از خواب غرق و ایذا از تناول فواکه رطب و آب سرد و امتلاست پس هر صبح جلاب از بادیان و انیسون و اصل‌السوس هر واحد دو درم و گلقند عسلی ده درم دهند و غذا نخوداب به شیرهٔ بادام و بعد ظهور نضج در قاروره تنقیهٔ بدن از اخلاط بلغمی غلیظ لزج بحب سورنجان یا بحب صبر یا بحب قوقایا یا به مطبوخ سورنجان کنند و در هر هفته یک بار قی به مقیات که در باب داءالفیل دوالی بیاید استعمال نمایند و بر پشت روغن‌های گرم مثل روغن زنبق و خیری و نمام بمالند و از جماع و طعام شب و فواکه و آب سرد حذر کنند و بر شیطرج سکبینج هر واحد یک و نیم دانگ صبر جندبیدستر هر واحد یک‌درم مقل ازرق یک و نیم درم سورنجان یک مثقال کوفته بیخته به آب گندنا حب سازند و این یک شربت است و اگر از تعب و کثرت جماع باشد ترک آن کنند و راحت و خواب و حمام نمایند و هر صبح جلاب از عنب‌الثعلب سه درم و شکر سفیده ده درم بنوشند و غذا مزورهٔ ماش و شیرهٔ بادام سازند و پشت را به روغن زنبق و خیری زرد و بنفشه ممزوج بمالند و اگز ار امتلای رگ باشد هر صبح جلاب از عناب ده عدد و شکر سفید ده درم و

عنب‌الثعلب سه درم بنوشند و غذا مزورهٔ مذکور و اسفاناخ خورند و یا آب انارین سه اوقیه با شکر سفید ده درم بنوشند و اگر فائده نشود و فصد باسلیق کنند و یک لحظه در آب سرد داخل شوند و در مکان بارد و زیر بادکش نشیند و در جای نمناک خواب کنند. **خجندی** گوید که درد پشت و خاصره نیز از اجناس اوجاع مفاصل است و اکثر این علت از خلط ردی غلیظ بلغمی بود و پس اگر سببش برودت مزاج و بلغم خام منصبب در مفاصل باشد و این اکثری است قی به آب اصل‌السوس یا شبت کنند و هر صبح شربت اصول بنوشند و چون نضج ظاهر شود تنقیه بحب سورنجان و حب منتن و حقنهٔ قوی کنند و روغن‌های گرم بمالند و از به قول بارد رطب پرهیز نمایند و معجون فلاسفه نافع است و تضمید بصموغ منتنه و آن در قول شیخ گذشت و تحلیل به آب شیح و قیصوم و مرزنجوش و اکلیل و پودینه و بعد خروج از آبزن مالش به روغن سداب مفید و بدانند که استعمال ادویهٔ نافع اوجاع مفاصل از رطوبت مدر بول اوجاع پشت از برودت و رطوبت را صحت بخشد و اگر سببش کثرت تعب و کثرت جماع یا سوءمزج حار یابس باشد هر صبح آب عنب‌الثعلب به شکر و شربت آلو و تمرهندی بنوشانند و اگر سببش امتلای رگ باشد هر صبح شربت عناب یا شربت انار یا شربت تمرهندی به آب عنب‌الثعلب یا به شیرهٔ خرفه دهند و غذا مزورات مطبوخ بحموضات به شیرهٔ بادام و خشخاش و اسفاناخیه و قرعیه خورانند و اگر سببش حمیات بلغمی باشد علاجش بعلاج اوجاع مفاصل بارد کنند **قرشی** گوید که در بلغمی بعد نضج تنقیه کنند و سکنجبین بزوری به آب اصل‌السوس و سکنجبین عضلی و شرب اصول و یا آب کرفس به سکنجبین بزوری و یا نخود سیاه و هلیون و وج در آب گرم تر کرده یا جوشاینده صاف نموده سکنجبین عنصلی داخل کرده بدهند و غذا چوزه مرغ و کبک و کبوتربچه بشبت یا نخود سیاه و هلیون سازند و شحم قاوندی بمالند و بدان چه مناسب بود بخورانند و پشت را بخرقهٔ خشن مالیده ببعض شحوم و ادهان حاره بمالند و آنچه از امتلای رگ بزرگ باشد چنان چه هنگام احتساب حیض یا خون نفاس یا منی از طول مدت بجماع عارض شود آن را فصد فی‌الفور زائل کند و جماع اگر به سبب احتباس منی بود و آنچه از فرط جماع باشد هرچه در تدبیر افراط جماع ذکر کردیم به عمل آرند فقط **سعید** گوید

که علاج درد پشت تابع برودت بخوردن گلقند و نوشیدن آب مطبوخ عود و اسهال طبیعت بدان چه مخرج خلط بارد باشد مثل حب سورنجان کنند و مالش پشت به زیت و ریختن آب نیم‌گرم بر آن و غذا نخوداب و حذر از امتلا نمایند و علاج در پشت تابع حرارت به فصد باسلیق در ابتدا و شرب شیره تخم خرفه به سکنجبین و نوشیدن آب انارین و استعمال شربت آلو و تبرید موضع به صندل و گلاب کنند و غذا مزورۀ سماق یا غوره سازند و در موضع سرد بخوابند و بر پشت آب سرد بریزند **خضر** گوید که آنچه به سبب برودت و بلغم باشد تنقیۀ بلغم به مثل حب ایارج یا قی یا حقنۀ مخرج بلغم مفشی ریاح کنند و معجون وج و معجون نجاح خورانند و ماءالاصول به روغن بادام تلخ یا روغن خروع استعمال کنند و اگر ماده بسیار باشد بر مثل شوربای نخود به عسل اقتصار نمایند و روغن بلسان بمالند و پشت را بخرقه درشت مالیده بعض شحوم حاره مثل پیه بلسون یا پیه نهنگ چرب کنند و این دوا نیکو است بگیرند روغن قسط و روغن ناردین و روغن غار و در آن جندبیدستر و کندر و تخم انجره هر واحد سه درم فرفیون یک مثقال حل کرده بر پشت بمالند و اگر در یک رطل زیت برگ غار بپزند و شب بر پشت بمالند و صبح حمام نمایند درد پشت کهنه را مفید بوده یا سلق و برگ خرزهره ببعض روغن‌های گرم مثل خاگینه پخته ضماد کنند و یا روغن زنبق ده جزو بگیرند و فرفیون و جندبیدستر و میعه هر واحد یک جزو حل کرده بمالند و قی بترب لازم گیرند و گاهی از ورم پشت یا وجع دیگر عارض شود و علاجش ازالۀ سبب است **میرعوض** می‌نویسد که در درد پشت حادث از سروی مزاج و بلغم خام بعد قی و اسهال تریاق اربعه یا طبیخ بزور و اصول و آب نخود سیاه و اطریفلات و مربای وج دهند و حلبه را بکوبند و به آب بپزند و بر پارچه مالیده بر موضع درد نیم‌گرم ببندند و چون خواهند که جدا کنند بحمام روند و خرقه را جدا سازند و این حب در تسکین اوجاع ظهیر عجیب‌الفعل است شحم حنظل صبر سکبینج هر کدام دو جز و جندبیدستر مقل هر کدام نیم جزو شربتی دو درم و آنچه از تعب و کثرت مجامعت باشد ترک سبب کنند و روغن بنفشه و روغن بابونه با هم آمیخته بمالند

وجع خاصره یعنی درد تهیگاه

اسباب این مثل اسباب درد پشت باشد و کذا اعلامات آن علاج علاجش بعلاج درد پشت کنند و خوردن حلوای تخم تمرهندی مزیل درد کمر و مغلظ منی است و اگر از ریح البواسیر باشد علاج آن نمایند و خوردن مقل به قدر دو سرخ وقت خواب و کذا حبوب مقل و معجون آن مجرب است و بستن نان به آش هندی که در آن حلیتت و زنجبیل و تخم شبت داخل کرده باشند نافع و این ضماد برای درد کمر و زانو به تجربه رسیده افیون یک توله شنگرف قسط تلخ صبر زرد از هر واحد توله در آب ادرک حل کرده طلا کنند و در آفتاب یا نزد آتش عضو را خشک کنند و دو سه روز همچنین به عمل آرند و به قول اهل هند برای درد کمر این حلوا نافع است سونهه مغز تخم ارند هر یک شش دام روغن زرد شکر هر یک دوازده دام شیر گاو نیم آثار اول مغز ارندی سوده در روغن بریان نمایند پس شیر آمیخته بجوشانند چون غلیظ شوند شکر انداخته حلوا سازند و به حسب مزاج خورند و ایضاً تخم از نمک لاهوری میده چوب هر واحد توله انگیزد نیم توله آرد گندم نیم پاو بگیرند و از این نانی از یکطرف پخته بربندند مفید بود **شیخ** می‌فرماید که اکثر این درد ریحی و بلغمی بود و علاج این بعلاج درد پشت قریبست و از علاج خاص به این درد این است که بگیرند حلبه و حب‌الرشاد و باقی اجزا همان حب سکبینج است که در وجع ظهر در قول جرجانی مذکور شد و اگر به سبب ورم در عضو یا در آنچه مشارکت او باشد عارض شود علاجش علاج آن بود و به سبب سوءمزاج حار ساده یا مع ماده کمتر افتد مگر بر سبیل مشارکت اعضای بول و امعا و علاج و علامت آن ظاهر است **کرمانی** گوید که در بلغمی و ریحی حمول شیافات مسخنه مرتب از مقل و اشق و انیسون و زنجبیل و تخم کرفس و شحم حنظل و سورنجان و ماهیزهرج و امثال آن سریع‌التاثیر است بنابر قرب موضع علت **خضر** می‌گوید که حقنه‌های مفشش ریاح و مخرج بلغم به عمل آرند **ابومنصور** می‌نویسند که بنادق تخم کرفس و سکبینج و فانیذ ساخته بخورند و یا حب‌الرشاد سه درم به عسل استعمال کنند تا آن‌که درم کند به عده این فتیله به‌کار برند که عرق‌النسا را نیز نافع است بگیرند حب‌الرشاد بورق سکبینج پودینه و از آن فتیلها سازند **مؤلف اقتباس** گوید که اگر به سبب کثرت جماع باشد ترک آن نمایند و روغن لبوب سبعه مالند و دو سه روز حمام مستواتر کنند و

دواءالمسک جواهر و از علویخان با ماءاللحم ساده ممزوج با چهارم حصه شراب دهند و غذا قلیه نرگسی و خاگینه با نان خشکار خورانند و خوردن زردی بیضه مرغ با مصطکی عظیم‌الاثر است

دوالی

عبارت است از فراخ شدن رگهای ساق و قدم به سبب کثرت نزول خوردن سوداوی به سوی آن و گاه از خوردن صرف غیرسوداوی و گاهی از خون بلغمی غلیظ افتد و هر چونکه باشد مادهٔ این مرض در اکثر خونی بود که در آن عفونت نباشد والا در آن پای از تقرح و اورام خبیثه سالم نماندی و اکثر پیکان و پیاده‌روان و حمالان و کسانی را که بر پایهای بسیار ایستند چنان چه خدام اهراء و سلاطین و از رکوب طویل عارض گردد و خاصهً چون ایشان استکثار اغذیهٔ مولد سودا نمایند و در بلدان حار رطب مثل بنگاله بسیار افتد و بیشتر عقب امراض حاده واقع شود به سبب انتقال ماده به سوی آن در مستعدین مذکورین آن و گاهی ابتداً افتد چنان چه اوجاع مفاصل ابتداءً عارض شود و صاحبان طحال را از کسان مذکورین بسیار عارض گردد و دوالی گاهی علاج نپذیرد و گاهی آن را قطع کنند و از قطع آن به سبب آن راه غذا عضو و لاغر شود پس در سوداوی از ایشان چون قطع و منع کنند امراض سوداوی و مالیخولیا از آن عارض گردد و چون خون صاف باشد از قطع آن خون عروض مالیخولیا نبود و گاه در دوالی جهت حرارت مزاجی یا عارضی ماده متعفن شود و بقروح انجامد **گیلانی** در شرح قانون می‌نویسد که مردی را مرض قریب این علت در پای بود و عقب زوال او مالیخولیا عارض شد بعد از آن باز مرض در پای او عارض گردید و مالیخولیا زائل شده تکرار این هر دو حال برای قریب ده بار مشاهده کردیم و دوره این هر دو مرض در یک سال بر آن می‌گردید و اکثر دیده شد کسی را که مالیخولیا بود به حدوث دوالی در ساقهای او از آن خلاص یافت **بالجمله** تشخیص این مرض همین است که رگهای سنبله گرداگرد ساق و قدم ظاهر شود و گره گره در آن پدید آید و حرکت پا ثقیل در رفتار بسیار و سریع و دشوار گردد و تمییز نوع مادهٔ آن از علامات مخصوصه هر واحد از آن و رنگ عضو و تدبیر سابق و از وقت حاضر پوشیده نیست چنان چه رنگ سرخ قانی دلیل خون صرف بود و این اسلم

است و رنگ تیره مائل بغبرت یا سبزی بر خون سوداوی دلالت کند و این در تشقق و تقرح سرعت نماید و رنگ مائل بسفیدی و شفافیت و نرمی عضو بر خون بلغمی گواهی دهد **علاج** فصد باسلیق کنند بعد از آن فصد عروق ممتلی نمایند و از دست بمالند و بیفشارند تا خون به تمامه بیرون آید و تنقیه سودا به مسهل و ماءالجبن کنند و ترک ریاضت نمایند و از اغذیهٔ مولد سودا احتراز کنند و به قول اقناع و ابن جزله علمای قطران و کذا زهرهٔ بز نر مفید بود و در علاج مهلت روا ندارند و معالجهٔ این دواءالفیل واحد شناسند **اقوال حکما** مصنف اقتباس گوید که بعد فصد باسلیق یا صافن تا دو هفته قی فرمایند بفاصلهٔ یک روز به عده تنقیه بماءالجبن و مطبوخ افتیمون فواکهی علویخان و سفوف لاجورد و حب لاجورد و معجون بخاع کنند و یا به ایارج فیقرا و جحر ارمنی و لاجورد مغسول و مطبوخ افسنتین تربدی و حب غاریقون علویخان پس روغن‌های محللهٔ قابضه مقوی عضو بمالند و چون مستحکم و کهنه گردد عروق را بشکافند بطرفیکه در قول شیخ بیاید و اگر از عود آن ترسند بعد بریدن رگ داغ دهند به عده ادویهٔ قابضهٔ بارده مثل مورد و مازو و جوزالاسرو و اقاقیا و عصارهٔ لحیهٔالتیس درامک و انتباه آن ضماد کنند تا باز عود نکند و ساق و قدم را قوت دهد و ضعیف و لاغر شدن ندهد **شیخ‌الرئیس** می‌نویسد که اما تدبیر دوالی این است که استفراغ خون از عروق دست و تنقیهٔ سودا و اخلاط غلیظ و اصلاح تدبیر باید کرد و ترک هر مغلظ و حرکات متعبه و قیام طویل کنند بعد از آن به فصد این عروق متوجه شوند و همه خون سوداوی که اندر آن باشد بیرون آرند و در آخر آن فصد صافن نمایند به عده در هر اندک مدت تعاهد تنقیهٔ بدن به مثل ایارج فیقرا به اندک حجر لاجورد کنند و حتی‌الامکان ادامت نمایند و شرب افتیمون در ماءالجبن لازم گیرند و حرکت اصلا ترک کنند و استعمال رباط بر پای به بستن آن از اسفل به سوی فوق و از عقب تا زانو سازند و معذلک اطلیهٔ قابضه خصوصاً زیر رباط استعمال نمایند و اولی آن است که حرکت نکنند و مشی ننمایند مگر بعد بستن پایها و بر موضع خصوص بعد تنقیه به فصد دستها و پایها و نفس عروق دوالی خاکستر چوب انگور و روغن زیت که بر آن طرفه پاشیده باشد طلا کنند و طلای ترمس مطبوخ و نطول به آب و پشک بز و آرد حلبه و تخم ترب و تخم جرجیر از این قبیل است و

اگر سوای قطع تدبیری سود ندهد جلد را بشکافند و دوالی را ظاهر کنند و در طول آن شکاف دهند نه در عرض دوراب و همه خون که اندر آن باشد بیرون آرند و تا ممکن باشد آن را سائل شدن دهند به عده تنقیهٔ آن بشق کردن در طول نمایند و گاهی سل و قطل اصلا می‌کنند و در آن هنگام باید که استیصال آن نمایند والا ضرر دهد و افضل سل بداغ است و جائز است که سل رگهای سرخ سودای سیاه کنند و اما با سیاه آنچه از تنقیه نوشتیم اولاً به عمل آرند و گاهی قرحه به نشود تا مبالغه در تنقیه نکنند و بعد آن اسهال اخلاط سوداوی و غلیظ ننمایند و بعد قطع و سل و داغ واجبست که مؤلدات خلط سوداوی ترک نمایند و مداومت تنقیه بدن کنند تا فضول سوداوی پیدا نشود و دوالی معاودت نکند اگر توجه ماده به سوی آن غیرمسدود باشد و یا حرکت کند آنچه معتادالحرکه از پای به سوی اعضای اشرف بود با آن‌که در بط و شق خطر و ماده مندفع از عضو خسیس به سوی اعضای حالیه است فلهذا صواب آن است که بط و سل و غیره به عمل نیارند مگر بعد تنقیه مادهٔ باقی **ایلاقی** و **جرجانی** گویند که علاج دوالی نیز همین است که اول تنقیهٔ بدن و ترک مشی کنند بعهده رگها بگشایند و خون فاسد از آن بیرون کنند و بعضی را جلد شق کنند پس رگهای سطبر در طول بشکافند و اخراج ماده که اندر آن باشد بکنند و بعضی را رگها چندآن‌که توانند کشید بیرون کشند و ببرند و این را بتازی سل گویند و باید که جمیع عروق قطع کنند والا زود معاودت کند و داغ کردن صواب‌تر از سل بود و تا تنقیهٔ بدن نکنند دستکاری نشاید کرد بهر آن‌که جراحت مندمل نشود و پیوسته از آن رطوبات سیلان کند **ابن‌الیاس** گوید که فصد باسلیق و اخراج خون به قدر قوت و حسب واجب کنند و هر صبح جلاب از عناب ده عدد و عنب‌الثعلب سه درم و شکر سفید ده درم بنوشانند و غذا مزورهٔ ماش و نخود به شیرهٔ بادام سازند و بعد ظهور نضج در قاروره تنقیهٔ خلط سوداوی به مطبوخ افتیمون یا بحب آن کنند و چون تنقیهٔ بدن گردد بعد چند روز فصد آن عروق کنند و بملائمت بمالند تا باریک شوند و عصابهٔ حکم بربندند و صاحب این مرض از اغذیهٔ غلیظهٔ مولد سودا مثل کرنب و بادنجان و عدس و گوشت نمکسود و لحوم نر گاو و بز نر و مانند آن احراز کند و در رفتار و ماندگی پایها تقلیل نماید **خجندی** گوید که بعد فصد باسلیق و ترک

اغذیهٔ مولد سودا مثل لحوم بقر و اسپ و شتر و امثال آن و ترک مشی و برداشتن کار گران و تعلق پایها در رکوب هر صباح شربت عناب به آب عنب‌الثعلب دهند و بعد تنقیهٔ سودا فصد مابض رکبه یا حجامت بر ساق نمایند و بر آن عصابهٔ عریض حکم غیرمولم بندند و گاهی معالجه بدستکاری می‌کنند که جلد را شق کرده و دوالی را ظاهر ساخته در طول میشکافند و خون از آن بیرون می‌آرند **قرشی** و **سدید** و **خضر** گویند که از هر چیز مولد مادهٔ غلیظ پرهیز کنند و فصد از هر دو دست به تدریج و قی بالغ و استفراغ سوداه بلغم بعد نضج نمایند و ایارج فیقرا بحجر ارمنی بلیغ‌النفع است و کذالک طبیخ افتیمون یا حب او بماءالجبن یا به شیر تازه و اگر به این تدبیر زائل نشد احتیاج به اظهار عروق متسعه از زیرجلد و شق آنها در طول و سائل کردن خون و یا قطع آنها به تمامه و داغ آنها افتد بعد از آن ادویهٔ قابضه مثل گل سرخ و گلنار و مورد استعمال کنند تا تولد ماده را بار دیگر منع کند و گاهی از این خوف حدوث مالیخولیا و امراض سوداوی مثل قطرب و داءالکلب و غشی و خفقان گردد و چون این علت مستحکم شود و علاج نپذیرد و غذا قابض سبز مثل چوزهٔ مرغ به آب سماق و مزورات دهند و براحت امر کنند و در حمام داخل نمایند و بر عضو آب نیم‌گرم ریزند **انطاکی** در نزهته گوید که تنقیهٔ مادهٔ آن به فصد و قی و اسهال کنند و آنچه در نقرس و داءالفیل مذکور گردید بدان طلا نمایند مع لزوم راحت و در تذکره نوشته که در قسم سوداوی و بلغمی علاج داءالفیل بعینه کنند و علاج قسم دموی به فصد باسلیق از طرف مخالف کنند اگر مرض در یکپای بالد والا از هر دو جانب گشایند و ابتدا به فصد خلاف خلاف پای علت متأخر کنند اگر تولد مرض متعاقب باشد والا ابتدا بدست راست نمایند و خون به تدریج به حسب احتمال قوت خارج کنند و چون بدن پاک گردد جلد بشکافند و عروق قطع کنند تا خون آن بیرون آید و اگر بعد تضمید قوابض خون عود ماده باشد قطع عروق به الکلیه نمایند و علاج قسم مرکب از جمیع اخلاط مذکور یا بعض آنها بدان چه مذکور شد به حسب غالب مرکب نمایند و از صفرای صرف این مرض نیفتد لیکن از آن مرکب می‌باشد چنان چه از زردی عروق متلویه مشاهده می‌شود و پس اگر چنین باشد در علاج آن را نیز مرعی دارند **ابن نوح** گوید که ابتدا فصد باسلیق و اسهال سودا کنند و این متواتر نمایند و

از جمیع چیزها که صاحبان مالیخولیا از آن پرهیز کنند احتراز سازند و چون این تدبیر مدتی به عمل آرند بعد از آن از عروق دوالی یکی یا دو هر کدام که بزرگتر در آن باشد بگشایند و همچنین یکی بعد دیگری گشاده باشند و آن را بمالند تا همه خون برآید و بعد از آن بتعاهد فصد و اسهال سودا و پرهیز از مؤلدات سودا امر کنند **گیلانی** می‌نویسد که اولی در علاج دوالی این است که بیش از هر چیز هر روز صبح ناشتا مسکه گاو در آب شدیدالحراره که قریب بجوش باشد تا اجزای لبنیهٔ مسکه را ببرد بگدازند و بنوشند و مقدار مسکه اندک اندک هر روز افزوده از یک دقیقه تا دو اوقیه و زیاده از آن کنند و بر آن مداومت نمایند از چهار ماه تا شش ماه یازده یا ده از آن مع ترک اغذیهٔ رویه بعد از آن در تنقیه شروع کنند که این مواد بدن او را نضج و اصلاح دهد و در این نفع بسیار است

داءالفیل

مرضیست که در آن ساق و قدم مانند پای فیل بزرگ شود و اکثر به سبب ریختن خلط سوداوی بود و گاهی به سبب خلط بلغمی غلیظ افتد و گاهی از خون جید عارض شود چون بسیار نازل شود و پای بدان اغتذا نماید و اول پای سرخ شود پس تیره و سیاه گردد و سبب این شدت امتلا و ضعف عضو است به جهت کثرت حرارت و شدت جذب او به سبب شدت حرارت هایج از حرکت و احوال معین بر دوالی بر این اعانت کند و گاهی متقرح شود و از آن خوف آکله بود و این مرض ردی‌تر از دوالیست و مستحکم از آن که حس عضو را باطل کند به نشود و خفیف از آن محتاج بعلاج قوی دوالی بود **انطاکی** گوید که حقیقت او انصباب یکی از دو خلط بار و یعنی سودا یا بلغم بر پای باشد پس در مجاری آن از قریب زانو تا نهایت پای غلیظ شود و مادهٔ او کثار از هر چیز مولد سوداوی غلیظ مثل لحم بقر و ماهی بزرگ است و معذلک مشی و برداشتن بار گران و نوشیدن آب قبل هضم و خوردن چیزی که قبل از انخلاع صورت غذا منهضم شود و جماع بر امتلا آن را زیاده کند و علامت سوداوی آن التهاب و احتراق مع تیرگی عضو است پس اگر حراقت ماده زیاده شود قرحه کند و بگشاید و اگر کف پای با ساق متساوی گردد و معذلک عضو سست شود در علاجش امید صحت نیست و اگر فعل آکله از سعی و تقریح و سیلان کند قطع عضو واجب بود بنابر

حفظ باقی بدن والا علاج خفیف آن کنند و علامت بلغمی سردی عضو و سستی ملمس آن و عدم تقریح و قلت وجع آن است **بالجمله** تشخیص اسباب مذکوره مثل دوالی کنند و صلابت ورم و حرارت ملمس عضو و کمودت رنگ آن و خشونت و شقاق خفیف یا تقرح بر ماده سوداوی و عدم این آثار بر مادۀ بلغمی دلالت کند **علاج** مانند دوالی علاج کنند و تنقیه بکرات و مرات و بتقاریق و برفق نمایند و بعد از تنقیه در اینجا فصد مابض و حجامت ساق و چسبانیدن زلو بسیار مفید بود و ادویۀ محللۀ مقویه قابضه مثل اقاقیا درامک و عصاره لحیۀالتیس و مانند آن استعمال کنند و ساق را تا زانو بعصابه مستحکم بندند و اگر به سبب خلط بلغمی باشد بعد از نضج به مسهل بلغم و حب سورنجان تنقیه کنند و در هر هفته یکمرتبه قی نمایند و تقلیل غذا کنند و از اغذیۀ غلیظه و به قول و فواکه بارده احتراز نمایند و کندر یک ماشه زنجبیل نیم باشه سائیده در اطریفل صغیر آمیخته بخورانند و صبر و مر و اقاقیا و پوست انار به سرکه سرشته طلا کنند و در این مرض ادویۀ گرم قوی الاسهال زنهار استعمال نکنند و شرب و ضماد پودینه نهری و سنای مکی و حرمل و بارتنگ و مغز تخم بیدانجیر به عسل و قطران و شیح جبلی و تخم نمام و ضماد زهرۀ بز نر و گل شاهسفرم و زهرۀ غزال و علک‌البطم مخلوط بگوگرد و خوردن لحم خارپشت بستانی خشک و مرطبات کثیر و جگر خشک آن و کذا شحم حنظل یا برگ آن به نشاسته با کتیرا اصلاح کرده و کذا سکبینج و شرب ماءالجین هرواحد نافع داءالفیل است و این دوا معروف به مطبوخ سبعه ادویۀ را با حبوب مسهله ستوده‌اند هلیله سیاه هلیله زرد افسنتین افتیمون اسطوخودوس حشیش غافت اسقولوقندریون به دستور مقره بجوشانند و صاف کرده بنوشند و از معاجین نافعه برای این مرض این است که هلیلجات ثلثه پانزده درم زنجبیل فلفل سیاه کندر هر یک دو درم کوفته بیخته به عسل قدر حاجت سرشته بعد تنقیه تام سه درم از آن بخورند و نزد اطبای هند بعد فصد و قی مکرر ضماد ایلوه و بول و لوبان و تخم سویه به سرکه سائیده مفید و ایضاً کهچری مستیهی خورده به آلایش ادویۀ منقیه و شهد نوشیده بمبالغه قی کردن و بابونه سیاه اجمود تخم سویه چوب چینی با به رنگ چوب نی برابر سائیده شهد آمیخته نیم‌گرم ضماد کردن نیز نافع است **اقوال حذاق** شیخ می‌فرماید که داءالفیل مرض

خبیث است کمتر به می‌شود و باید که بحالش بگذارند اگر ایذا ندهد اگر موردی بتقرح گردد و خون آکله بود سوای قطع آن از بیخ علاج نبود و چون در ابتدای آن تدارک کنند ممکن است که استفراغات و خصوصاً بقی سخت نفع کند و گاهی اخراج بلغم و سودا و فصد کنند اگر احتیاج آن باشد بعد از آن قوابض بر پای ضماد نمایند و اما چون مستحکم گردد امید رفع آن بعلاج کمتر است و بدآن‌که جمله علاج این مرض که در آن امید صحت بود مبالغه در علاج دوالی است و استعمال محللات قویه و گویند که لیسیدن قطران آن را نفع می‌کند و گاهی سلعه در پای تولد کند و بزرگ شود و مشابه داءالفیل گردد و علاجش به آهن کنند **جرجانی** می‌نویسد داءالفیل اگر سرخ باشد علاج داء آسان بود و هرگاه که رنگ متغیر شود و درشت گردد و علاج کمتر پذیرد و علاجش قی متواتر بود به ادویه که بلغم غلیظ و سودا را از جای او برکند و اگر به فصد حاجت آید رگ باسلیق زدن صواب باشد و آرام گرفتن و نارفتن و پای بر بالش نهاده داشتن و اگر ضرورت حرکت باشد عضلها را از قدم و زانو تا بن ران ببندند و گام آهسته نمودند و در هر هفته شربتی ایارج فیقرا با حجر ارمنی آمیخته بخورند و پیوسته ماءالجبین به سکنجبین افتیمونی ساخته به افتیمون و اندکی نمک لطفی خورند و هرگاه که برخاستن و رفتن خواهند اول ادویهٔ قابض بر ساق و قدم طلا کنند و بعصا ببندند و بعد از آن‌که قی بسیار کرده باشند و تنقیهٔ به مسهلات کرده و خاکستر کرنب به زیت انفاق بیامیزند و ثمر طرفا و پشک بز و آرد حلبه و تخم ترب و تخم جرجیر کوفته بیخته بدان سرشته طلا کنند و ترمس پخته طلا کردن و در طبیخ آن نشستن و بدان نطول کردن سخت سودمند است **محمود** گوید که سببش اگر خون سوداوی باشد فصد باسلیق کنند و به حسب سن و وقت خون برآرند و تنقیهٔ بدن از سودا به مطبوخ افتیمون یا بحب آن نمایند و در هر هفته قی دو سه مرتبه استعمال نمایند و یا این حب بخورند که در این علت نافع است قنطوریون دقیق شحم حنظل هر واحد یک و نیم دانگ تربد یک و نیم درم مقل کتیرا مصطکی هر واحد یک دانگ کوفته بیخته به آب بادیان سرشته و حبها سازند و این یک شربت است و بعد تنقیه فصد مابض کنند و پای را بعصابه بربندند و در بستن از پشت پای آغاز کنند و تا ببالای زانو برسانند و چون تنقیهٔ تام بدن نمودند و خاکستر

کرنب و بورهٔ نان و آرد شیلم که به آب شاخهای انگور یا چوب انجیر یا به روغن شبت و آب برگ کرنب سرشته باشند طلا کرده بربندند و تا یک دو روز نگشایند به عده اعادهٔ طلا بر آن نمایند و ببندند و به دستور اول بگذارند و صاحبان این مرض از طول قیام و کثرت مشی و تعلیق پایها در رکوب و اغذیهٔ غلیظهٔ مولد سودا اجتناب کنند و اگر خلط غلیظ بلغمی باشد هر صبح مطبوخ اصل‌السوس و بادیان هر واحد سه درم با گلقند عسلی ده درم بنوشند و غذا نخودآب به شیره تخم قرطم خورند و بعد ظهور نضج در قاروره تنقیهٔ بدن بحب صبر یا بنقوع آن یا بحب سورنجان یا بمعجون آن کنند و ادمان قی در هر هفته سه مرتبه به این مقی نمایند اصل‌السوس بیخ خربزه و تخم او و تخم شبت تخم ترب و برگ و بیخ او بادیان تخم سرمق کنکرزد هر واحد پنج درم در آب خوب بجوشانند و صاف کرده در آن نمک یک‌درم عسل سرخ ده درم آمیخته بنوشند و پر مرغی به روغن کنجد آلوده در حلق اندازند و بعد فراغ از قی گرسنه مانند و اطریفل صغیر یک مثقال استعمال کنند و در هر روز یک بار غذا خورند و از اغذیهٔ غلیظهٔ مولد بلغم حذر کنند و از فواکه تر و به قول و آب سرد اجتناب نمایند و این سفوف نفع کند فلفل سیاه و زنجبیل و کندر هر واحد سه درم قردمانا تخم کرویا هر واحد چهار درم همه را باریک سائیده هر صبح یک مثقال بخورند و بصبر و کندر و مر و اقاقیا و تخم رطبه به آب برگ سرد یا به شراب قابض بر پای طلا کنند و ترک مشی به الکلیه نمایند **سعید** گوید که علاج داءالفیل به فصد باسلیق از دست مقابل پای علیل و تنقیهٔ بدن به مطبوخ افتیمون کنند و ماءالجبن بنوشانند و از اغذیهٔ رویهٔ مولد سودا پرهیزند و بگوشت چوزهٔ مرغ و حملان صغار زردهٔ بیضه غذا سازند و از این علت مریض را بترسانند بهر آن‌که چون مستحکم شود به نگردد چه سرطانی است و بهر تقویت عضو مر و اقاقیا و صبر و عصارهٔ لحیۀالتیس و شب یمانی به سرکه سرشته بر آن طلا کنند و از اسفل تا فوق بعصابه قوی بربندند بعد طلا **ابن قمری** گوید که اگر در ابتدا یابند و علاج کماینبغی نمایند به شود یا بر آن حال بایستد و زیاده نشود و علاجش لزوم قی و حذر از مشی و قیام است بعد از آن حب سورنجان کبیر مسمی مقیم‌الزمنی نفع کند به عده اعاده قی و اسهال به مرات متوالیه نمایند و اغذیهٔ لطیف سریع‌الانهضام خورند و اگر

عهد قی کردن قریب باشد از تخم کرنب و شوره و خاکستر کرنب و تخم کرفس و نطرون و پشک بز و آرد و حلبه به آب انار طلا نمایند و یک دو روز بدارند که تحلیل بسیار کند. یا تخفیف از آن بخشد و **جالینوس** گفته که هرکه طحال او روی ممتلی از خون سوداوی باشد بعد رفتن پیاده پا بسیار دوالی یا داءالفیل پدید آید بهر آن‌که آنها تحمل اسهال بداوی حاد ندارند **خضر** گوید که آنچه از خون غلیظ بلغمی بود ادمان قی در هر هفته و روز متواتر و استفراغ بلغم کنند و دو درم اطریفل صغیر با نیم درم کندر و نیم درم زنجبیل هر روز استعمال نمایند و بصبر و مر و اقاقیا و شراب قابض و آب برگ سرد و جوز آن بر پای کنند **انطاکی** در نزهته می‌نویسند که داءالفیل از خون یا بلغم افتد و علاجش فصد باسلیق پس مابض پس حجامت ساق بود و تنقیه به مثل غاریقون و صبر و ادمان قی و ترک هر مالح و غلیظ و حامض و طلا بمر و اقاقیا و سرو و مامیثا و برای حنظل در این خصوصیت است اکلا و طلاءً و کذا قطران و حرمل را و در خواص است که پیاده رفتن در حال حذر شدن پای داءالفیل پیدا کند و اگر عاج بخورند آن را ببرد و طلا بخاکستر پشک بز و چوب انگور به سرکه در آن بلیغ‌النفع است و در تذکره می‌گوید که در سوداوی اولاً فصد باسلیق از جانب مقابل کنند به عده سفوف سودا بماءالجبن یک هفته بخورند به عده همچنین مطبوخ افتیمون نوشند به عده این حب که در این باب و در دوالی از مجربات من است افتیمون بسفایح گل بنفشه هر واحد یک جزو شحم حنظل مغز بادام تلخ سقمونیا هر واحد نیم جزو لاجورد مروارید مرجان هر واحد ربع جزو در آب شاهتره سرشته حبها سازند شربت دو مثقال به سکنجبین بزوری در هر هفته دو بار استعمال نمایند به عده فصد مابض کنند و استعمال ضمادات و نطولات محلله مثل بابونه و اکلیل و سبوس و حلبه نمایند و بعد تنقیهٔ ماده به تمامه ادویهٔ قابضه مانع از عود ماه مثل مورد و کرنب و چقندر و مازو و جوزالسرو و قطران و شیلم و زجاج به‌کار برند این همه با بستن پای و قلت قیام و حرکت به عمل آرند و علاج داءالفیل حادث از بلغم اولاً بملازمت قی از آب ترب و شبت و عسل و سرکه و ماهی شور به مرات کنند بعد از آن ملازمت اوغاذیا یا ارکاغانیس چند روز نمایند و در ضمادات در اینجا خردل و مویزج افزایند و در اینجا حجامت در پای بدل فصد کنند و این همه به اقتصار اغذیه

در قسم اول بر چیزی که مولد خون جید بود مثل چوزهٔ مرغ و شکر و پسته و مویز و در قسم ثانی بر لحم و بنهٔ بریان مبرز ودر هر دو قسم بر زرده بیضه و بادام و ادمان اطریفلات در این باب نیکو است **مولف اقتباس** گوید که بعد فصد باسلیق از جانب موافق و قی و اسهال بمیقات و مسهلات بلغم و سودا بکرات و مرات و اضمده و نطولات محلله و فصد مابض باید که بهتر تنقیه نفس عضو زلو بچسبانند و یا شرط بسیار زنند و بالایش برگ بهت و یا بیدانجیر به روغن گل چرب کرده بربندند تا رطوبت بسیار از آن بیالاید و در هر هفته چهار با شرط یا زلو به‌کار برند و برگهای مذکور بندند تا چهل روز پس به مراهم مندمله علاج کنند و اگر به نشود داغهای بسیار و مکرر بر رگها و محلهایی که ابتدا از آنجا شده باشند بنهند و اگر به آکله منجر گردد و پای را از بندگان قدم ببرند و آن را در روغن تلخ گرم کرده بنهند تا خون بند گردد

اوجاع مفاصل

بدآن‌که وجع مفاصل عبارت است از دردیکه در پیوندهای اعضا حادث گردد پس اگر این درد مختص بعضوی خاص نباشد و در پیوندهای دست و پا بود آن را علی‌الاطلاق وجع‌المفاصل گویند و اگر مخصوص در مفصل ورک یا کعب و اصبع یا زانو باشد آن را به اسم خاص مثل وجع‌الورک و عرق‌النسا و نقرس و وجع‌الرکبه خوانند و این جداجدا مسطور گردد و به قول **صاحب کامل** گاهی این مرض در مفاصل لحیتین و اذنین و فقار و کبد و طحال و غیر آن حادث شود حتی که سبب مولد این علت معلوم نگردد **بالجمله** سبب کلی فاعل این اوجاع سوءمزاج حار ملتهب یا بارد مجمد یا یابس مقبض است که در تمام بدن یا در عضوی از اعضای رئیسه افتد و آن ساذج باشد یا مادی و ماده ذی قوام بود مثل خلط یا غیر ذی قوام همچون ریح غلیظ و مفرد باشد یا مرکب و اکثر از مادهٔ مرکب از بلغم و صفرا و یا از سودا و صفرا و یا از بلغم خام می‌باشد و از خون صرف و خون صفراوی و خون بلغمی و خون سوداوی نیز حادث شود و از صفرای صرف و ریح بسیار کم می‌باشد و از سودا نادر افتد و به قول **شیخ** گاهی مادهٔ این چیزی از جنس ریم باشد **خجندی** گوید می‌تواند که این مرض از ماده افتد که از ورم قریب از مفصل بگشاید و طبیعت به

سوی آن دفع کند و عام است که وجع مفاصل بی‌ورم باشد چنان چه در جمله اقسام ساذج و یا با ورم بود چنان چه در اکثر انواع مادی و حدوث این مرض از سوءمزاج ساده بغایت کمتر بود و بیشتر از ماده افتد که در گوشت گرداگرد مفاصل درآید و باشد که آن ماده برباطات نیز نافذ شود اما در اعصاب و اوتار در نمی‌آید از آن است که این مرض بی‌تشنج بود و خاصه این ورم است که پخته نشود و ریم نگردد مثل اورام دیگر و **ابن الیاس** گوید که وجع مفاصل و نقرس از خلط واحد بدون اختلاط صفرا برای ترقیق ماده و استعداد آن بنابر انصباب کم افتد و لهذا این مرض صبیان و خواجه سرایان و زنان را به سبب قلت صفرا در ابدان ایشان حادث نشود و **صاحب شفاءالاسقام** می‌نویسد که گاهی ماده اوجاع مفاصل فاسد گردد و حکه و الم و لذع حادث شود و مریض از هر چیزی که آنجا را مس کند حتی که از جامه پوشیدنی ایذا یابد و ممکن است که ماده در حدت و حرارت آنچنان گردد که در استخوانها نفوذ کند و آن را بشکند و اطبا آن را ریح‌الشوکه گویند و بدانند که سبب کلی اوجاع مفاصل مادی ضعف مفاصل است و اجتماع یا انصباب ماده در آن و موجب ضعف مفاصل یا سوءمزاج مستحکم است و خصوصاً بارد رکوب دائم مضعف مفاصل پایها یا ضربهٔ موضع مفصل یا وضع او زیر اعضای دیگر حرکت مواد بالطبع به سوی آن و لهذا در پایها و سرین اکثر افتد و باعث اجتماع و انصباب ماده در مفاصل بسیار است چنان چه دعت و سکون و ترک ریاضت معتاد و استحمام و ضعف هضم و تداخل طعام و تناول اغذیهٔ غلیظ مثل لحم بقر و مولد جنس مواد محدث این وجع و اکل اطعمه تا موافق بغیر ترتیب و تواتر تخمه‌ها و شرب شراب به افراط و ریاضت و جماع کثیر و خصوص بر امتلا و نوشیدن آب بر نهار و در حمام و ادمان حوامض و استحمام بر شکم سیری و کثرت زکام و نزله و ترک استفراغات معتاده مثل قی و اسهال و فصد و حبس خون حیض و بواسیر و معالجه قولنج بنحویکه روده قوی گردد و فضلات معتاد را به اطراف دفع کند و آن را قبول نکند پس به اطراف مندفع گردد یا حرکات بدینه و نفسانیه اخلاط را در جوش آرد و به مفاصل افکند و احداث مرض مذکور نماید و اکثر غضب شدید مثور حرارت در بدن و ندیب مواد ساکنه باعث این مرض می‌شود بالجمله آرام و سکون و ریاضت بعد امتلا و کثرت جماع بر امتلا

قوی‌ترین اسباب این مرض است و **شیخ** و **جرجانی** می‌نویسند که هرگاه اخلاط خام در بدن جمع شود پس بقی یا اسهال یا ادرار بول بالطبع یا بعلاج مستفرغ نگردد ضرور مودی گردد به اوجاع مفاصل اگر به سوی مفاصل مندفع شود و یا بحمیات عفنی اگر در رگها باقی ماند و عفن گردد و یا بورم و خراج چنان که در کنج ران و بغل مواد جمع شود و خراج گردد و اگر در گوشت نرم درآید و اما اگر طبیعت آن را در اسهال یا بول دفع کند و بول غلیظ دائم غیررقیق باید ممکن است که از غائله آن ایمن گردد و این علت بدان دفع شود و اگر چنان نباشد یکی از علل مذکوره پدید آید و اگر این مواد خام را اعانت کند حرکت مفاصل متعب یا ضربه یا سقط یا غضب و هم و سهر مضعف قوت مواد خام منجذب گردد و نافذ شود اوجاع مفاصل حادث شود و اکثر این اخلاط فضله هضم ثانی و ثالث می‌باشد و این علت پیران را و اصحاب امراض مزمنه را و ناقهین را که تدبیر و علاج ایشان بصواب نشده باشد بسیار افتد زیرا که قوت ایشان از هضم جید ضعیف شود خصوصاً اگر معالجه آنها بمسکنات سوای استفراغ دافی و دفع بالغ کرده شود و همچنین کثرت می‌پذیرد اوجاع به مفاصل به سبب آن‌که خالی‌تر از سائر اعضا و حرکت او اکثر و مزاج او اضعف و ابرد وضع او در اطراف بعید از مدبر اول است و بسیار باشد که مواد میان پیوندها متحجر شود مثل گچ گردد و خصوصاً خام از آن و بیشتر لحم در مفاصل صاحبان این علت بروید و خصوصاً میان انگشتان پس انگشتها به هم پیچد و کج شود و گاهی درد اشتداد کند و گاهی ساکن گردد و مثل این صاحبان مزاج گرم را بیشتر افتد و اکثر آنچه میان انگشتان و در پیوند گاه گوشت فزونی بروید و از ماده و موی بود و کسی را که اوجاع مفاصل عارض شود بیشتر او را اولاً نقرس عارض گردد و اجاع مفاصل از جمله امراض متوارثه است بهر آن‌که بینی بر مزاج والدین بود و بسیار باشد که معالجه وجع مفاصل و تقویت آن و دفع مواد از آن به ادویهٔ مقویهٔ و رادعه سبب هلاکت شود زیرا که فضولی که بفاضل ماندن و به مفاصل آمدن معتاد بود بازگردد و به اعضای رئیسه برسد پس اگر بار دیگر به مفاصل جذب نکنند صاحب آن را در خطر اندازد و اولی فصول که در آن اوجاع مفاصل و نقرس حادث شود فصل ربیع است به سبب حرکت خون و اخلاط دیگر اندر آن و فصل خریف نیز بواسطه روات اخلاط در آن و هرگاه که

صاحب اوجاع مفاصل و نقرس را داءالفیل و دوالی پدید آید از مرض اول خلاص یابد و گاهی اوجاع مفاصل در حمیات هیجان کند و **صاحب خلاصه** گوید که چون روزگار بر این علت دراز گردد و ماده فاعله اندر مفصل محتبس ماند لطیف آن تحلیل شود و غلیظ آن بتحجر گراید و به شکلی که مناسب آن خلط باشد مستحیل گردد پس ماده بلغمی بصورت گچ گردد و مادهٔ صورت لحمی پذیرد و سوداوی مثل انگشت گردد و **گاذرونی** می‌نویسد که مادهٔ مفاصل بیشتر متحجر گردد و این یا به سبب خطای طبیب بود در استعمال محللات قبل نضج ماده و اعتدال قوام آن پس لطیف تحلیل پذیرد و کثیف آن باقی ماند و متحیر گردد و یا افراط در استعمال محذرات برای تسکین وجع کند و یا آن‌که در اصل ماده غلیظ بارد و لزج باشد و **مصنف شفاءالاسقام** می‌گوید که وجع مفاصل را مرض‌العمر نامند از برای آن‌که یا مبتلای آن به الکلیه خلاص از آن نمی‌یابد بلکه بقیه آن تا مدت عمر او می‌ماند و یا عمر صاحب او دراز بود به سبب اندفاع مواد روی از اعضای رئیسه و شریفه به سوی اطراف و **انطاکی** گفته که این مرض بمترفهین به سبب کثرت مواد بسیار افتد و از این جهت نزد اکثر به مرض ملوک معروف است **طریق تشخیص** اسباب اوجاع مفاصل اولاً این امر دریافت کند که سببش سوءمزاج ساذج است یا مادی و این چنان باشد که نظر کنند که موضع درد بلا انتفاخ و تورم و بدون تغیر رنگ است یا به انتفاخ و ورم و تغیر لون و از مریض بپرسند که درد به تدریج عارض شده یا دفعه و با درد سبکی در آنجا معلوم می‌شود یا گرانی پس اگر جای درد بلاانتفاخ و ورم و بی‌تغیر رنگ محسوس شود و مریض گوید که مرض اندک اندک عارض شده و در بلاثقل است باید دآن است که سببش سوءمزاج ساذج است پس اقسام او از کیفیت موضع الم بملمس دریافت کنند اگر ملمس گرم معلوم شود و سرعت نبض و رنگینی قاروره و سن و مزاج و فصل و تدبیر متقدم و غیره آثار حرارت دریافت گردد بدانند که سببش حرارت ساده است **و اگر** ملمس سرد بود دیگر علامات برودت مزاج مدرک گردد سببش برودت ساده درافتد و اگر یبوست موضع و دیگر آثار خشکی معلوم شود سببش یبوست باشد **و اگر** با وجود عدم گرانی انتقال درد از جای بجای دیگر و تمدد شدید بود. صاحب مرض میوها و طعامهای مولد ریاح بسیار خورده باشد

سببش ریح باشد **و اگر** موضع درد منتفخ و متورم و با تغیر رنگ باشد و بیمار عروض مرض دفعةً و درد باثقل گوید باید دآن است که سببش ماده خلطی است پس می‌باید که نوع خلط دریافت کنند به این طور که ملمس و رنگ موضع و ورم و انتفاخ آن ملاحظه کنند و شدت و خفت وجع بپرسند و بمزاج و سن مریض و فصل نظر کنند پس اگر ملمس گرم نماید وسخت سوزان نباشد و رنگ جایگاه سرخ باشد اگر ماده غائرتر نبود و انتفاخ و ورم زیاده بود درد با ضربان و تمدد شدید و گرانی گوید و مزاج بیمار دموی و فصل ربیع و عمر شباب و بدن لحیم شحیم بود و تقدم تناول اغذیه و اشربه مولد خون بر آن گواهی دهد سببش ماده دموی باشد و اگر طمس سخت گرم و سوزان‌تر و با زردی رنگ و یا سرخی اندک بود و گرانی و ضربان و تمدد کمتر و درد شدیدتر و سوزان‌تر و خلنده و مائل‌تر بظاهر گوید و ورم و انتفاخ بدان بزرگی نباشد و از ادویهٔ بارد تسکین بسیار یابد و با عطش و سرعت نبض و ناریت بول و اکثر با تب باشد و مزاج مریض صفراوی و فصل گرم و تدابیر سابق مولد صفرا بود سببش ماده صفراوی یا خون صفراوی باشد و اگر ملمس گرم نبود و رنگ آماس همرنگ بدن باشد یا برصاصیت مائل بود و ورم اندک و نرم منبسط باشد و کثرت ثقل و قلت التهاب و لزوم وجع متوسط مائل در عرض و عمق و فقدان علامات خون و صفرا بود و بچیزهای گرم نفع یابد و بدن اگر فربه باشد لحیم نبود بلکه شحیم بود و بیاض و غلظ قاروره و بطوء و اختلاف نبض و دیگر دلائل مزاج بلغمی یافته شود و مزاج و سن و هوا و تقدم تدابیر بلغم‌افزا مثل اغذیهٔ بارد رطب و راحت و قلت ریاضت و ترک استحمام وغیره مولد فضول بلغمیه بر آن گواهی دهد سببش مادهٔ بلغمی باشد و اگر موضع ملمس سرد و خشن و با عدم ترمل باشد و رنگ ورم غیرمشرف بود یا بسبزی یا کبودی یا سیاهی زند و تمدد و درد اندک و خفیف و آماس کوچک و باصلابت و قلت انتفاع بعلاج بود و چیزهای گرم‌تر مفید شود و صلابت نبض و بطوء و تفاوت آن و خلل طحال و کثرت اشتها و سائر علامات مزاج سوداوی و فصل و تدبیرهای گذشته مولد سودا بر آن گواهی دهد سبب مرض مادهٔ سوداوی باشد **و اگر** علامات دو خلط یا بیشتر مدرک گردد و قلت انتفاع بمعالجات حار صرف و بارد صرف و گاهی از چیزی گرم و گاهی از سرد نفع یابد سببش ماده مرکب باشد و این اکثر

به ابدان حاد صفراوی که تدبیر مرطب مبرد مولد بلغم خام از اغذیه استعمال کرده باشند و از حرکات بر امتلا عارض شود و اوجاع این کسان تسکین یابد بمعجزه ملایم به دستهای بسیار و ایشان انتفاع یابند بمروخات معتدل‌الحراره مع سکون چه حرکت مانع نضج است و سفیدی رنگ مفاصل و ورم مائل بزردی بر ماده مرکب از بلغم و صفرا و زردی آن مائل بسیاهی بر مادهٔ مرکب از صفرا و سودا نیز دلالت کند و اگر حرارت ملمس شدید و درد با خارش و سوزش باشد و از چیزهای گرم یا پوشیدن جامه بر موضع درد تکلیف بسیار یابد و از هوای سرد و ادویه بارد با قبض راحت یابد سببش ماده مدی یعنی همچون ریم باشد

علاج کلی اوجاع مفاصل

بدآن‌که سورنجان که خصوصیت بیسار به مفاصل دارد داخل کردن آن در مسهل و ضماد اوجاع مفاصل حار و بارد انسب است و ضماد بعد از تنقیه مناسب بود و اگر ماده قلیل باشد پیش از تنقیه هم مضائقه ندارد و استخوان آدمی سوخته باریک سوده به گلاب حبها سازند و قدری بدهند که جهت تسکین درد مفاصل مجرب نوشته و **صاحب تحفه** گوید که خوردن استخوان سوخته انسان سه روز هر روز یک مثقال با مثل او شکر سفید آمیخته جهت وجع مفاصل و عرق‌النسا و صرع بغایت آزموده است و **شیخ** می‌فرماید باید قومی ذکر کرده‌اند که از مجرباتی که تخلف می‌کنند البته خوردن استخوان آدمی سوخته است شخصی از یهودیان استعمال می‌کرد و از آن انتفاع می‌یافتند برای نقرس و اوجاع مفاصل البته و **جرجانی** گوید که این دوا بوقت ضرورت و درد صعب باید داد و منفعت وی آن است که ماده را غلیظ کند و از سیلان و نزول در مفاصل باز دارد و بدین سبب استفراغها بدهند تا خلط را باز آمدن ندهند و **محمد زکریا** استخوان سوخته را در این باب می استاید لیکن استخوان آدمی را شرط نمی‌کند آنچه من در این آزموده‌ام سورنجآن است و شکر طبرزد هر یک سه درم بعد استفراغها بدهند اخلاط را از سیلان بازدارد و **خجندی** گوید که من در اوجاع مفاصل استخوان سوختهٔ بز را تجربه کرده‌ام هر روز یک مثقال با سورنجان و از آن بسیار کسان به شدند و **رازی** گفته که ماده این علت از اخلاط اربعه اکثر خالی از ریح نباشد پس در معالجه این

مرض رعایت ریح کردن مناسب هر خلط واجب دانند لهذا بیشتر سورنجان و اسارون در علاج این علت داخل است وقتی در جمیع انواع آن کثیرالنفع است بلکه اکثر از اسهال مستغنی می‌سازد و چون ماده بقی و اسهال مندفع نگردد پس باید که مدرات قویه دهند چون استخوان محرق انسان و یا از هر حیوان که باشد و اگر کسی عادت بنوشیدن شراب و یا بنک و یا بخوردن افیون داشته باشد وقت معالجه این علت در استعمال منضجات و مسهلات منع از آن نباید کرد و اگرچه استعمال مبخرات مطلقاً در وجع مفاصل و همچنین در مسهلات منع آمده لیکن می‌باید که شراب را در عرقیات مفرحۀ مقویۀ اعضای رئیسه چهارم و یا سوم حصه ممزوج نموده بدهند مانند عرق کیوره و گاوزبان ساده و عنبری و بادرنجبویه و صندل و ابریشم و عرق عنبر و تنبول مرکب و ابریشم مرکب و عرق زردک مرکب مناسب مزاج به عمل آرند و افیونی راجندبیدستر و یا زراوند طویل و یا زعفران و یا دارچینی و یا اظفارالطیب چهارم حصۀ افیون ضم کنند و بنگی را بنگ در عرقیات مذکوره بسایند و بوزن سه ماشه زرنب و یا کپور کچری و یا اطفاءالطیب و یا تخم گاوزبان و یا قاقلۀ کبار و یا بادیان رومی و یا هندی و یا خطایی و یا برگ تنبول پخته سه چهار عدد اندازند تا منع از تبخیرکننده تقویت مفاصل و اعصاب نماید و و قبل از نضج و تقلیل ماده مقویات عضو و ملینات و محللات به‌کار بزند و جائیکه ماده بسیار و قوی‌الحرکه بود بلاتوقف و بی‌انتظار نضج آن را استفراغ سازند و استعمال مدرات پیش از تنقیه نباید کرد و آنچه به اعصاب ضرر دارد مثل حموضات و لبنیات و مبردات و مخدرات بدون مصلحات بی‌ضرورت شدید به‌کار نبرند **ابوسهل** گوید که معالجه جمیع اقسام وجع مفاصل به استفراغ خلطی که مادۀ مرض باشد باید کرد و آن خلط خون بود یا بلغم یا صفرا یا سودا بعد از آن تبدیل مزاج کنند تا در بدن فضلات بار دیگر پیدا نشود و مع‌ذلک تقویت عضو نمایند تا آنچه از فضول متولد شود و منصب گردد قبول نکند پس اگر مادۀ این مرض خون باشد فصد کنند مادام که مرض در تکون باشد از جانب مخالف و هرگاه مرض متکون و متمکن گردد از طرف موافق و در نقرس قصد باسلیق و در عرق‌النساء و وجع‌الورک رگ کعب بگشایند و در وجع مفاصل از هر دو جانب و اگر بعض احشا مثل کبد و طحال و غیر آنها علیل باشد مع‌ذلک فصد

رگی باید کرد که منفعت آن مخصوص به آن عضو باشد واگر خلط موذی خون نباشد بلکه یکی از اخلاط باقی باشد باید که استفراغ به ادویهٔ موافق آن غلط مودی از فوق و اسفل نمایند و اولاً آنچه اندک تحریک قی کند و آنچه اسهال طبیعت بنرمی نماید بدهند تا آن‌که اخلاط نبضج ابتدا کنند پس آنچه استفراغ بقوت کند استعمال نمایند و حذر کنند از آن‌که ادویهٔ قوی‌الاستفراغ قبل از نضج خلط و استعداد آن بخروج استعمال کنند بهر آن‌که دوا استفراغ اجزای لطیف رقیق کند و غلیظ بگذارد و خلط او بیفزاید و قلع او متعسر یا غیرممکن شود و ایضاً حذر از استعمال ادویهٔ قوی‌القوه در تسخین یا تبرید کنند زیرا که دوای مفرط‌الحراره خلط را مشوی و متحجر می‌گرداند و بعد از آن مستفرغ و منحل نمی‌گردد و مفراط‌البروده اجماد و تبرید خلط می‌کند و عضو کسب خدر و جمود می‌نماید و واجب است که رعایت این قوانین در این امراض نمایند از برای آن‌که خلط آنها محصور در قعر اعضا و میان مفاصل و عظام می‌باشد و خاصه در مواضع مفصل ورک که خلط محتبس در عمق بود و هرگاه رقیق لطیف سهل‌الحراکه نباشد مستفرغ نشود پس در هر مرض مادی جهد کنند که خلط رقیق و مهیا به استفراغ گردد و مجاری عضوی که از آن مستفرغ شود گشاده گردد و البته چیزی که تبلید آن یا تصلیب یا تسدید نماید استعمال نکنند و اما موادی که برای آن ترکیب و دوا کنند باید که به حسب کیفیات مواد مرض اختیار نمایند پس اگر ماده مرض خون باشد دوایی که تبرید بیشتر از ترطیب کند استعمال نمایند و اگر صفرا بود بچه ترطیب اکثر از تبرید کند به عمل آرند و اگر بلغم باشد آنچه مسخن و مجفف باشد به‌کار برند و اگر سودا بود آنچه تسخین و ترطیب نماید استعمال کنند و این فعل در دوا نکنند فقط بلکه در همه تدبیر مثل مطعم و مشرب و خواب و بیداری و حرکت و سکون به عمل آرند و واجب است که اولاً در نقرس و اوجاع مفاصل نظر کند که از کجا خلط منصب می‌گردد و آن خلط کدام است و آیا آن هنوز در انصباب است و یا منصب شده و متمکن گشته پس اگر هنوز در انصباب باشد معالجه به قطع آنچه جاری می‌شود و منع او بتقویت عضوی که به سوی آن می‌ریزد باید کرد تا آن را قبول نکند و قطع آنچه جاری می‌شود به امتناع از اغذیه و تدبیر مولد آن خلط بود و آنچه منصب و متولد شده استفراغ آن به اشائیکه در استفراغ موافق آن خلط بود باید کرد خصوصاً از مواضع موافقه **شیخ** می‌فرماید که چون تدارک اوجاع مفاصل در ابتدای

ظهور کرده شود علاجش سهل بود و اگر تمکن و اعتبار یابد خصوصاً متولد از اخلاط مختلفه علاج او مشکل باشد و چون معلوم شود که سببش مزاج ساذج است تدبیرش آسان است زیرا که آن اکثر التهاب ساده بلاورم می‌باشد پس تبدیل مزاج کفایت می‌کند و اعظم چیزی که در آن احتیاج به سوی آن می‌شود تنقیهٔ صفرا و خون است و همچنین گاهی جمود و سردی سبب الم می‌شود و پس تبدیل مزاج کفایت می‌باشد و بزرگترین مایحتاج الیه در آن تنقیه بلغم بود تا خون را گرم کند و گاهی یبوست منتجه سبب وجع گردد و این محتاج بترطیب است و چنان چه معلوم شده و اما چون سببش ماده باشد باید که ماده را که انصاب می‌کند بجذب آن به سوی خلاف جهت و بتقلیل آن منع کنند و تقویت عضو نمایند تا آن را قبول نکند و ماده موجود را تحلیل کنند تا معدوم گردد و در این جمله بقوانین کلیه رجوع کنند و بدانند که صواب آن است که در ادویه تبدیل تبدیل نمایند چه گاهی دو عضوی را نفع کند و گاهی در وقتی فائده نماید و بعد از آن ضرر کند و تحریک درد نماید و واجب است که شراب اصلا ترک نمایند تا آن‌که صحت تام یابند و بعد آن تا چهار فصل بگذرد استعمال آن نکنند و اگر معتاد آن باشند به تدریج ترک آن باید کرد و شراب عسل به مدرات ایشآن را نفع کند وباید که ایشان ترک لحم کنند حتی که در مفاصل بارد و اگر از آن ر استگاری نباشد گوشت طیور کوهی و خرگوش و غزال و هر لحم قلیل‌الفضول خورند و اگر اولاً درد در پشت حادث شود به عده به سوی دستها منتقل گردد فصد از دست گیرند تا خون و خلط از طرف مسیل آن خارج گردد و باقی فوائد در علاج مفاصل حار و بارد مسطور گردد **ایضاً** شیخ در باب تحرز از اوجاع مفاصل می‌نویسد کسی که معتاد این اوجاع باشد استعمال فصد و اسهال هنگام ربیع و عند قریب نوبت او را واجب است و تدبیر معتدل در لطافت استعمال کند و بالجمله واجب است که اگر سبب عروض این مرض کثرت اخلاط بود نگذارند که آن کثرت پذیرد به لکه به استفراغ و تقلیل غذا و استعمال ریاضت جید آن را کم کنند و اگر سببش فساد اخلاط باشد مقابلهٔ آن به استفراغ آنچه مجتمع گردد و مضارت تدبیری که او را متولد نماید باید کرد زیرا که بلغم متولد می‌شود و بموهنت مبردات و طبیب آن را و مقابله آن را می‌داند و همچنین سودا از آنچه متولد می‌گردد

و مقابلۀ تولد آن می‌داند و چون تنقیه کرده شود صواب آن است که تقویت عضو بقوابض نمایند تا فضول را قبول نکند و خصوصاً وقتیکه خون انصراف ماده به سوی اعضای رئیسه به سبب تقدم تنقیه نباشد و آن مثل اقاقیا و گلنار و آب عصی‌الراعی و حضض و مامیثاست و ایضاً مالش مواضع به نمک سوده به زیت مگر آن‌که بیش شدید باشد و اگر ورم بلغمی باشد صاحب او زراوند مدحرج دو درم به مرات در ربیع و شتا بخورد و ریاضت معتدل و رکوب استعمال نماید و در آنچه نقرس و اوجاع را برانگیزد و افراط نکند و آنچه عادت او نبود یک بارگی بلاتدریج ندهند و اگر اتفاق آن افتد مالش روغن‌های معتدل و رکوب استعمال نماید و در آنچه نقرس و اوجاع را برانگیزد افراط نکند و آنچه عادت او نبود یک بارگی بلاتدریج ندهند و اگر اتفاق آن افتد مالش روغن‌های مقویه استعمال کند و باید که اجتناب از لحوم غلیظه و ماهی شور و نمک سوده و از به قول مثل چقندر و گرز و خیار نماید و اما خربزه بتولد خلط رائی مضر بود و به ادرار نفع کند و حال او در ابدان مختلف باشد و از شراب بسیار و غلیظ بلکه جمله شراب احتراز کند و بچیزی جیدالهضم سریع‌الهضم اغتذا نماید و واجب است که از امتلا و ترک ریاضت و مع‌ذلک از افراط در تعب و ریاضت خصوصاً بر امتلا و از اجماع اجتناب کند و از استحمامات کم کند که آن تذویب اخلاط و تسییل آن به سوی مفاصل کند و اما آب چشمها آن را نافع بود در وقت مرض و آنچه در ابتدای حمامات و بعد فراغ از آن و در وسط دخول ایشان در آن نفع کند ریختن آب سرد بر مفاصل است اگر مانع آن ضعف عصب نباشد و گاهی این ضرر حمامات دفع کند و باید که بر طعام البته خواب نکنند که آن مضرترین اشیاء برای ایشان است **مجوسی** گوید که اوجاع مفاصل در اکثر امر حادث می‌شود از لوبان امتلای اغذیه و اشربه و تواتر تخمها و سکر و استعمال جماع و اتم لاسیما بعد امتلا از طعام و شراب مع سکون و راحت و ترک از ریاضت و استحمام و مانند آن از اسبابی که از آن فضول در بدن کثرت پذیرد و لهذا جالینوس منع کرده است از معالجۀ کسی که از صاحبان این مرض حریص به شراب و فواکه و جماع باشد و هرگاه امر چنین باشد برای کسی که معتاد این مرض باشد سزاوار آن است که اجتناب کند از استکثار اطعمه و اشربه غلیظه لاسیما آنچه از آن غلیظ عسرالانهضام باشد و از سکر احتراز نماید و از

جماع منع کنند و اگر به استعمال آن در اوقات متباعده مضطر باشد و در حالت خفت معده به عمل آورد و از جمیع فواکه لاسیما رطب اجتناب کند و اگر اراده استعمال آن کند مویز و انجیر خشک بخورد و از آن استکثار ننماید و حلوا ترک نماید و ریاضت قبل از غذا و بعد هضم آن و استحمام بعد اندک ریاضت بدلک و مالش بدن به روغن مقدار حاجت استعمال نماید و بعد استحمام بساعتی غذا تناول کند و از تناول غذا هنگامی که بقیه غذای سابق در معده باشد حذر نماید و این تدبیر مقلل اجتماع فضول در بدنست و تعاهد تنقیه بدن بقی و به ادرار بول نماید بعد از آن معذلک نظر کنند اگر وجع مفاصل از سوءمزاج حار یا مادۀ حار عارض شود غذا به لحوم سهل‌الانهضام قلیل‌الفضول مثل لحم ماکیان و به آن و تیهو و عدس و بنوماش و کدو و بادرنگ و خبار و بوار و معمول به آب انار و غوره و زیت و مانند آن دهند و انار بخورانند و تعاهد فصد قبل از وقت ظهور علت و شرب مطبوخ فواکه و خیارشنبر و آب لبلاب و لعوق اجاص و بنفشه به شکر نمایند و اگر از سوءمزاجع بارد یا ماده بلغمی عارض شود تغذیه به لحوم حیوان کوهی و دشتی از طیور و مواشی معمول بتوابل گرم سازند و تنقل و بحب بطم و حبۀالخضرا و پسته به شکر و و مویز شیرین فرمایند و تنقیه بدن بحبوب مثل حب اصطمخیقون و حب سورنجان و حب شیطرج و حب منتن و مانند آن کنند و صاحب او را باید که قریب جماع اصلا نشود و اگر از سوءمزاج یابس یا ماده سوداوی عارض شود و باید که استفراغ بدن به مطبوخ افتیمون کنند و اغذیه مسخنه مرطبه و معتدله دهند به این تدبیر باید که تدبیر کسی که معتاد اوجاع مفاصل و نقرس و عرق‌النسا باشد قبل از نوبت حدوث آن کنند که از استعمال این آنچه عارض می‌شود عود نکند و اگر عود کند خفیف قلیل‌الوجع باشد و اما هرگاه این مرض ابتدا در حدوث نماید باید که در آن تدبیری که در هر قسم از اقسام او در اینجا مذکور گردد استعمال نمایند

علاج اوجاع مفاصل ساذج

یعنی آن‌که بی ماده باشد و سوءمزاج ساذج محدث وجع مفاصل حار باشد یا بارد یا یابس چه رطب ساذج موجب الم نمی‌شود پس در اینجا تعدیل کافی بود با آنچه در اقسام مادی مذکور گردد و **ایضاً** اگر حار باشد جهت تبدیل

مبردات دهند و شربت لیمو و سکنجبین رمائی نافع گفته‌اند و گاهی در این به شرط خون انصباب ماده تقدما للحفظ احتیاج به استفراغ اندک خون و صفرا افتد پس فصد کنند و قدری خون برآرند و مسهل صفرا دهند تا ماده که مستعد انصباب بود مستفرغ شود و موضع الم که مفاصل است از ریزش ماده محفوظ ماند بهر آن‌که الم جاذب موادست **و اگر** بارد باشد در تسخین کوشند به استعمال او حاره و تدابیر مسخند و اگر خواهند اندکی بلغم به مسهل یا حقنه مخرج آن مستفرغ سازند در اینجا ترک استفراغ اولی است به سبب احتمال خروج صفرا با بلغم **و اگر** یابس باشد و این کمتر افتد باید که بترطیب پردازند و روغن بادام و کدو و گل و قیروطی پیه مرغ و بط و مغز ساق گاو مالیدن و اغذیهٔ مرطبه چون شیرگاو خوردن سودمند است

علاج اوجاع مفاصل دموی

اول فصد باسلیق از جانب درد کنند و اگر در هر دو جانب درد باشند از هر دو جانب نمایند بعد آن تبرید دهند و شیرجات مدره چون شیره کاهو و کاسنی و خیارین و تخم خربزه و خارخسک و مغز تخم کدو و هندوانه و یا شاهتره عناب گل بنفشه گل نیلوفر تخم کاسنی بیخ کاسنی عنب‌الثعلب خیساینده سورنجان سوده پاشیده دهنده و تخم خطمی در این خیلی مفید است و بعد از نضج از مسهل صفرا که در آن هلیلجات و سورنجان باشد تنقیه کنند و بعضی سنای مکی نیز داخل می‌کنند و احتیاط کنند که شرب مسهل روز بحران اتفاق نیفتد و آنجا که حرارت و التهاب شدید بود و بیش از فصد مابعد آن آب کشک جو به آب انارین و روغن بادام و آب تمرهندی و آلوبخارا و سکنجبین ساده و بزوری بارد سودمند است و تا که مرض در ابتدا و تزاید باشد جهت ردع ماده طلای نرود یا صندلین گل سرخ فوفل ماميثا اقاقيا و مانند آن از ادویهٔ رادعهٔ قابضه با سرکه و آب گشنیز سبز آمیخته ضماد کنند و اگر درد شدید باشد باشد افیون و زعفران و بیخ لفاح و مانند آن از ادویهٔ مخدره اضافه کنند و در انتها اندکی ادویهٔ محلله مانند خطمی و نهفته داخل نمایند بعد از آن اکلیل‌الملک بابونه بیفزایند و ضماد و سورنجان سه

ماشه عنب‌الثعلب چار ماشه کوفته پخته به روغن گل شش ماشه و سفیدهٔ بیضه سرشته نیز مفید است و در انتها حلبه یک توله سرکه یک و نیم توله عسل نیم توله پخته ضماد کردن بسیار نافع.

ذکر ادویهٔ مفرده نافع اوجاع مفاصل حار ضماد حجر یهودی محکوک بر مسن یعنی حجر نر برای مرد و حجر ماده برای زن و کذا عصاره کاهو و کذا اندریون و کذاحی‌العالم و کذا آب درخت بیخ مخلوط به آرد جو و کذا خولان هندی به آب کاسنی و کذا عصاره مامیثا در آب کاسنی حل کرده و کذا آب حشوشته‌الزجاج و یا خشک آن به آب بارد و اندک سرکه سرشته و کذا آب عنب‌الثعلب و بوش دربندی و کذا برگ بنفشه سبز و آب او و آرد جو و کذا حضض مکی و آب کاسنی و گرفتن حجر مغنیطس در دست و نهادن عضو در آب سرد و تسکین اوجاع مفاصل حار هر واحد مجرب سویدی است و از اطبای دیگر منقول است که شرب و ضماد روغن سفرجل و کذا صبر و کذا عسل خیارشنبر و ضماد بزرقطونا و سرکه و کذا آب برگ صفصاف و عصاره طحلب و کذا آب بقله شوکران تازه و کذا شنبلید که آن گل سورنجان است و کذا آب برگ جو و کذا طحلب و کذا بیخ یبروج به سویق و کذا آب برگ عوسج و کذا بوش دربندی و کذا قنطوریون دقیق و آرد جو و کذا آب جراده کدو و کذا آب کاسنی و روغن گل و آرد جو کذا مغاث و آب حی‌العالم و کذا آب برگ پنبه سبز و کذا آب برگ خرفه و کذا بیخ قصب فارسی سوده به سرکه سرشته و کذا بیخ قنب کوفته بعد طبخ و گرفتن حجر ارمنی در دست هر واحد نافع و به قول **حکیم علی** روغن گل در صلایه به دستهٔ اسرب حل کرده بر مفاصل طلا کردن نافع وجع است و کذا ضماد سورنجان به آب گشنیز سبز سوده

ذکر بعض تراکیب برای وجع مفاصل حار از مطب استائذه کبار شیره کاسنی شیره خارخسک هر یک شش‌ماشه گلاب عرق کیوره شربت بزوری بارد هر یک دو توله داخل کردن بنوشند در سوت سه ماشه صندل سرخ دو ماشه سورنجان یک ماشه به روغن گل سرشته ضماد نمایند **ایضاً** سورنجان یک ماشه سوده به اطریفل صغیر یک توله سرشته بخورند و شیره کاسنی نه ماشه نبات یک توله بنوشند و گاهی شیره خارخسک شش‌ماشه عرق شاهتره ده

توله عوض کاسنی می‌کنند **ایضاً** سورنجان یک ماشه سوده به گلقند دو توله سرشته بخورند بالایش عرق عنب‌الثعلب عرق خارخسک هر یک پنج توله شربت بزوری بارد دو توله بنوشند **ایضاً** که با تب باشد خاکشی شش‌ماشه به عرق عنب‌الثعلب ده توله یک جوش داده شیره تخم خیارین شش‌ماشه شربت بنفشه دو توله داخل کرده بدهند

ایضاً سورنجان چار ماشه گل بنفشه هلیلۀ سیاه تخم کاسنی هر یک شش‌ماشه جوشانیده نبات یک و نیم توله **ایضاً** سورنجان سوده یک ماشه به اطریفل صغیر یک توله سرشته تناول نمایند بعد آن شیره تخم خربزه شیره تخم کاسنی هر یک شش‌ماشه عرق عنب‌الثعلب توله نبات یک و نیم توله خاکشی پنج‌ماشه داخل کرده بنوشند و گاهی در قبض سنای مکی چارماشه هم افزوده می‌شود **ایضاً** تخم خیارین کوفته نه ماشه عنب‌الثعلب تخم کاسنی هر یک شش‌ماشه گل سرخ سورنجان تخم تخمی هر یک چهار ماشه جوشانیده و صاف نموده گلقند دو توله خاکشی پنج ماشه غذا شوربای قلیه با نان یا خشکه یا کهچری.

ایضاً سفوف سورنجان بارد که بعد فصد و تنقیه به‌کار آید و مجرب است سورنجان مصری بوزیدان پوست هلیله زرد مغز تخم هنداونه مغز بادام مغز تخم بادرنگ مغز تخم خیار گشنیز مقشر تخم خشخاش مساوی کوفته بیخته شکر سفید هم چند هم آمیخته هر روز شش ماشه با عرق خارشتر ده توله بخورند **ایضاً** مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه مغز تخم هندوانه تخم خشخاش تخم کاسنی تخم خرفه هر یک دو توله سورنجان بوزیدان هر واحد یک توله کوفته بیخته با شیرجات استعمال نمایند **ایضاً** ضماد مخدر نافع شدت درد مفاصل حار و نقرس افیون دو درم خطمی دو درم آرد جو بیست درم به آب عنب‌الثعلب سبز ضماد نمایند **ایضاً** عنب‌الثعلب تخم کاسنی تخم خطمی حضض گشنیز بنفشه هر یک دو درم آرد جو چهار درم تخم کاهو پوست خشخاش گل سرخ فوفل سورنجان تلخ گل ارمنی اقاقیا زردچوب صندل سرخ هر واحد یک درم افیون نیم درم به آب سائیده ضماد کنند **ایضاً** که در وقت هیجان درد تسکین الم کند و مجرب است افیون زعفران مساوی در شیرگاو سائیده روغن گل آمیخته ضماد کنند و

بعضی موم هم داخل می‌کنند و اگر مغز نان میده عوض زعفران کنند و بعد گرم شدن ضماد تبدیل آن نمایند نیز در تسکین وجع بی عدیل است **ایضاً** که در ابتدا معمول صندل سرخ گل خطمی حضض مکی حضض هندی هر یک شش‌ماشه به آب عنب‌الثعلب تازه ضماد نمایند و در انتها برای تحلیل ورم مغز فلوس دو توله بیفزانید و گاهی بعد فصد باسلیق عنب‌الثعلب شش ماشه آرد جو گل خطمی هر یک سه ماشه افیون سورنجان زعفران هر یک ماشه به آب مکوه سبز ضماد کرده می‌شود و اگر خواهند زنجبیل عوض زعفران کنند **ایضاً** اگر از ساعد تا انگشتان درد ضربان باشد شیرهٔ تخم خیارین شیرهٔ خارخسک شربت بزوری بنوشند و اکلیل‌الملک آرد جو گل ارمنی صندل سرخ در آب مکوه سبز سائیده ضماد نمایند و اگر درد شانه باشد بعد فصد باسلیق اطریفل با عرق شاهتره بخورانند و گاهی بعد مسهل برای درد سورنجان بیخ نی به آب عنب‌الثعلب تازه ضماد می‌کنند **ایضاً** بعد فصد سورنجان دو ماشه کاسنی کوفته شاهتره هر یک شش ماشه گل سرخ چار ماشه به عرق عنب‌الثعلب و عرق شاهتره هر یک نیم پاو جوشانیده شربت بزوری دو توله **ایضاً** بعد تنقیه عناب شاهتره کاسنی کوفته گل سرخ سورنجان جوشانیده شربت بزوری غذا نان و شوربا **اقوال حذاق** سویدی گوید که اگر قبل دخول حمام در بیت اول به آب سرد اطراف را بشویند مجرب‌النفع است و اگر فوفل و صندل سفید مساوی به گلاب سرشته و یا برگ مورد تازه یا خشک و صندل سرخ و زرد و سوده و یا صندل سرخ و سفید و اقاقیا به آب کاهو سرشته و یا آب حی‌العالم صغیر و صندل سرخ و فوفل و گلنار با هم سرشته و یا آب خرفه و زرور دو صندل سفید و سرخ و یا آب عنب‌الثعلب و فوفل و زرور دو یا آب بارتنگ تازه و طراثیث و عذبه فوفل و زرور دو یا آب برگ بنج سفید و زرور دو فوفل و یا عصاره لحیۀالتیس و زرور دو اقاقیا و عذبه گل به گلاب سرشته و یا گل خشخاش و گلنار و اقاقیا و مصطکی به گلاب سرشته و یا آب برگ علیق و آب لف گرم عوض گل خشخاش و گلاب و یا عذبه و اقاقیا و بزرالبنج سفید و مصطکی و گلنار به آب کاسنی و گلاب سرشته هر کدام از این ضمادات وقت احساس وجع چهار انگشت بالاتر از موضع درد ضماد نمایند در منع حدوث وجع مفاصل مجرب من است **مسیحی** می‌گوید که اگر خلط خون گرم کثیرالکمیت باشد به فصد

مقدار فاضل آن اخراج نمایند و باقی را به مطبوخ هلیلهٔ زرد و کابلی و افسنتین و شاهتره و مویز منقی و آلو بخارا و تمرهندی تعدیل کنند و اگر آنجا تب باشد آب عنب‌الثعلب و آب کاکنج و آب کاسنی بخیارشنبر و یا آب لبلاب مع بنفشهٔ خشک و شکر بنوشانند و اگر تب ساکن شود و در مفاصل مادهٔ خام باقی ماند در این آبها آب کرفس و آب بادیان افزانید بعد از آن‌که در این یک مثقال ایارج فیقرا یک شبانه‌روز کرده صاف نموده باشند و اگر بعض اعضا مولد ماده منصب به سوی عضو آلم باشد صرف عنایت کنند تعدیل و اصلاح سوءمزاج آن که به سبب از ماده متولد می‌شود و انصباب می‌کند بعد از آن اعاده نمایند بتقویت نفس عضو آلم به اطلیه و اضمدهٔ که از شان او تقویت عضو و تحلیل باشد تا تجفیف ماده حاصل شده در عضو نماید و آن مثال حی‌العالم و پوست انار و سماق و جوست چون پوست انار را در طلا یا سرکه بجوشانند تا مهرا شود پس سماق و حی‌العالم سوده و آرد جو بدان آمیزند بر عضو آلم نیم‌گرم در زمستان و سرد در تابستان ضماد کنند و گاهی تقویت عضو بطلای مرتب از اقاقیا و حضض و صندل سرخ و شیاف مامیثا و فوفل و گل ارمنی به آب عنب‌الثعلب کرده می‌شود و چون ارادهٔ تبرید قوی باشد صندل و عدس مقشر سوده به آب گشنیز کافور طلا کنند **بوعلی سینا** می‌نویسد که اگر ماده مومی باشد یا با غلبهٔ دم باید که مشغول به فصد شوند از طرف مضاد و اگر مرض عام به مفاصل بدن باشد پس از هر دو طرف رگ زنند بعد از آن استعمال قی کنند و خصوصاً اگر درد در اسافل بدن باشد چه قی برای آن اسهال نافع‌تر است بعد از آن به اسهال متوجه شوند و ابتدا بدوای قوی نایند اگر عدم نضج و غلظ ماده مانع نباشند با وجود آن‌که رفق اسلم و تدریج اوفق است به عده اتباع به مسهلات منقی به تدریج کنند و **بعضی اطبا** زعم کرده‌اند که ابتدا برفق بعد رفق کنند و ختم بر قوی هنگام نضج نمایند و صواب در این آن است که اگر ماده رقیق صفراوی باشد تعجیل استفراغ نمایند چون نضج ببینند و اگر غلیظ باشد بتقدیم چیزی که ترقیق و نضج آن کند و آن را مهیا به اندفاع به سوی جهت استفراغ گرداند باقی نیست و فیمابین آن تخفیف به اطلاق ملائم کنند و لزوم ماءالشعیر نمایند تا آن‌که نضج ظاهر شود و امتلا محتاج‌تر بنفض است لیکن به چیزی که یکدو مجلس اجابت کند از مشروب مثل آب کاسنی و عنب‌الثعلب

بخیارشنبر و یا از حقنه و این صواب‌تر است و چون ابتدا به انحطاط نماید به استفراغ غیرمدبر تحریک نکنند که گاهی تحریک اخلاط از مواضع آن به سوی مرض کند و رعایت بحرانات در روز چهارم و هفتم و یازدهم نمایند و وقت بحران فاضل برای ایشان چهاردهم است پس اگر ممکن بود مدافعت استفراغ تا نضج کنند و اقتصار بر تنظیلات به آب سرد یا گرم یا نیم‌گرم کنند و اول آب سرد بریزند و اما اطلیهٔ حاره و مخدرات همه مضراند حار به سبب جذبه ماده و مخدر بباعث حبس و خام کردن آن و ایضاً اطلیهٔ مبرده غلیظ را خام می‌کند و رقیق را غلیظ می‌نماید و اطالت مرض می‌کند و ماسوای آن ایشان را مضر است زیرا که ترطیب مفاصل می‌نماید و سکنجبین به سبب ترشی خود غیرکثیرالموافقت است و بزوری قوی‌البزور مثل بادیان و کرفس گاهی احتراق فضول می‌کند و تحجر او می‌نماید و چون نضج تام شود استفراغ به مثل سورنجان و بوزیدان و حبوب آن نمایند و فصد برفق کنند و در این هنگام ایضاً طلا به مثل طحلب و مانند آن نمایند و حذر کنند از آن‌که در اول امر دوای مسهل ضعیف نوشانند که آن تحریک ماده ساکن کند و معتدبه اسهال نکند بلکه گاه ترقیق مواد جامد دیگر نماید و سیلان او به سوی عضو کند و واجب است برای کسی که ارادهٔ تناول دوا کند آن‌که تا خیر غذا نماید و بعد سه ساعت تناول کند ده مثقال نان به شراب و اندک آب و بعد شش ساعت در حمام داخل شود و غسل کند بعد از آن بدان چه موافق بود اغتذا نماید به عده او را استعمال کند چه ادرار ماده اوجاع مفاصل را پاک کند بهر آن‌که او از فضله هضم کبد و عروق است و خصوصاً در نقرس حار با وجود آن‌که اکثر از اهل اوجاع مفاصل حار و بارد او امزجهٔ رطب به اسهال کثیر از مشروب و حقنه انتفاع نمی‌یابند و چون معالجهٔ ایشان به مدرات می‌کنند صحت می‌یابند و از ابدان نحیف بعضی محتمل‌الاسهالات و ادرارات بسیار نمی‌باشند و ایشآن را از آن احتراق خون به هم می‌رسد پس رعایت این جمیع امور نمایند و اما ردع ماده از عضو در حالی که ماده قوی‌الانصباب کثیرالحرکت باشد نباید کرد زیرا که آن دو امر روی پیدا می‌کنند یکی آن‌که ماده را بفشارد و از حرکت او را باز دارد پس درد عظیم پیدا گردد و چون مثل این واقع شود و استعمال ملینات کنند دوم آن‌که اکثر ماده را به سوی اعضای رئیسه بازگرداند و در خطر اندازد و اما اگر ماده بسیار نباشد یا قلیل‌الحرکت بود بردع او باک نیست الا آن‌که در عرق‌النسا باشد که روع در آن حبس ماده‌اند و

عمق می‌کند پس واجب بود که اندک و ضعیف باشد و یا ترک کنند و مشغول به استفراغ شوند و اما در آخر آن واجب است که مشغول شوند بدان چه محلل و ملطف و مخرج ماده از غور به سوی ظاهر باشد و اگرچه به محاجم از شرط و مص و بداغ و به‌محجرات و به منفطات باشد که بدان سیلان مواد کنند و تا زمانی مندمل شدن ندهند و از منفطات سیر و پیاز عنصل و بلا در است و به عده شیر یتوع و شیر انجیر و باید که بمحلل و منفط دوای ملین آمیزند والا مؤدی بتحجر مفاصل گردد بهر آن‌که تنفیظ نیز مثل تحلیل است در تجفیف غلیظ و آمیختن شحوم به ادویهٔ محلله و منفطه نفع می‌کند و از سردی اجتناب نمایند و نزدیک او محللات قویه در اول امر قبل از تنقیه نباید برد که جذب مواد بسیار تحلیل لطیف آن و تکثیف باقی و حبس آن خواهد کرد **ایضاً** باید که رعایت این در اکثر امر کنند خصوصاً اگر ماده لزج یا سوداوی باشد و هرگاه اوجاع اشتداد نماید و متحمل آن نباشند از مسکن وجع به مشروب و مطلیه ر استگاری نباشد و مطلیه تسکین و به لطف تحلیل ماده کند یا به تخدیر مخدر استعمال نکنند مگر عندالضرورت و مقدری‌که تسکین حدت درد نماید و استعمال او در حار بجرأت و اقدام بیشتر نمایند و بسیار باشد که تخدیر نفع کند از جهت آن‌که تغلیظ ماده متوجه کند پس محتبس گردد و از نطول مسکن نافع این است که وجود کاهو در سرکه بپزند تا مهرا گردد و بدان نطول کنند و از مسکنات وجع مخدره این است که بگیرند افیون چهار مثقال زعفران یک مثقال در شیرگاو بسایند مغز نان سمید بدان آمیخته ضماد نمایند و **ایضاً** تخم شوکران شش درم افیون یک‌درم زعفران یک‌درم به شراب حلو سرشته به قیروطی مخلوط سازند و **ایضاً** بزرالبنج و افیون و اسبغول و اقاقیا و مغاث به شیر گاو طلا کنند و برگ آن بپوشند و ایضاً صبر ده درم افیون ده درم عصارهٔ بیخ شش درم شوکران چهار درم عصارهٔ لحیهٔالتیس شش درم بیخ لفاح بیست مثقال زعفران چهار مثال لفاح را در سرکه بپزند تا مهرا شود و به ادویه آمیخته طلا کنند و **ایضاً** یبروج سوده در روغن گاو آمیخته بر موضع درد مالش نمایند و **ایضاً** از میعه و افیون طلا سازند و از مخدرات ریختن آب بسیار است اگر قروح نباشد و **ایضاً** بزرقطونا را به آب

گرم‌تر کنند چون منتفخ گردد به روغن گل به هم زده سرد کرده طلا کنند و یا یبروج دو دانگ بطلا و عسل بخورند.

صاحب کامل گوید که اگر حدوث وجع مفاصل و نقرس از مادهٔ دموی باشد و مفصل آلم مائل بحمرت ببینند باید که مبادرت به فصد باسلیق نمایند و به حسب احتمال قوت و سن و فصل خون بیرون آرند و روز فصد بشوربای بچه مرغ بطور زیرباج و یا آب انار میخوش غذا سازند و بعد از آن آب کاسنی و آب عنب‌الثعلب و آب کاکنج مجموع چهار اوقیه جوش داده کف گرفته فلوس خیارشنبر پنج درم مالیده بنوشانند و اگر تب باشد ماءالشعیر به شکر و آب انارین بنوشانند و به تدبیر امراض حاده پردازند و بر موضع درد طلای نرد یا صندلین به آب کاسنی و آب گشنیز و آب عنب‌الثعلب طلا کنند و بر آن جرادهٔ کدو و پوست تربز و پوست خیار نهند و یا خرقه مبلول به گلاب و سرکه به اندک کافور سرد کرده بگذارند و تبدیل آن کنند و یا آب کاهو و آب حی‌العالم به مغز نان و آرد جو اندک روغن گل سرشته و یا اندک آرد جو بعلاب بزرقطونا سرشته برنهند و مفصل علیل را از اسبغول به سرکه ضماد کردن مسکن وجع است و قیروطی مبرد معمول از آب خرفه و آب حی‌العالم و آب کاسنی و آب کاهو و روغن گل و موم سفید به اندکی سرکه و غیره اشیای مقوی مفصل و مانع انصباب ماده به سوی عضو به‌کار برند و اگر در آغاز مرض آب سرد بر عضو ریزند لاسیما در مرض نقرس درد را ساکن کند و همچنین اگر آب عنب‌الثعلب و آب کاسنی و آب کاهو سرد کرده بریزند که این را خاصیتی است در این باب و چون درد اشتداد نماید باید که بر عضو اضمدهٔ مخدره نهند و بگیرند مغاث پنج درم اسبغول آرد جو هر واحد سه درم پوست بیخ لفاح دو درم افیون یک‌درم زعفران نیم درم همه را باریک سائیده به آب برگ کاهو و آب حی‌العالم سرشته ضماد کنند و اگر ساکن نشود این ضماد استعمال کنند که تسکین اوجاع بسیار می‌کند صفت آن افیون یک‌درم زعفران و مرمکی هر واحد چهار درم باریک سائیده به شیر بز یا به شیر گاو سرشته مغز نان آمیخته و روغن گل که در آن موم سفید گداخته باشند بر آن انداخته خوب صلایه کرده بر مفصل ضماد نمایند و بالایش برگ کاهو نهند.

صفت ضماد برای نقرس و وجع مفاصل حار بگیرند خطمی و بزرقطونا و آرد جو و زردهٔ بیضه و دردی شراب و روغن گل و بدان ضماد سازند **دیگر** آرد جو ده درم گل سرخ و برگ سوسن و برگ نیلوفر و بنوماش هر واحد پنج درم خشخاش مع تخم آن بیست درم بنفشه ریحانی و طحلب و خطمی هر واحد هفت صدم عدس مقشر سه درم حنا و کفک هر واحد دو درم زعفران و کافور هر واحد نیم مثقال همه را با باریک سائیده بزردهٔ پنج بیضهٔ و روغن گل و روغن بنفشه یا روغن نیلوفر آمیخته بر عضو دردناک ضماد کنند و اگر موضع را به عدس مقشر در آب گشنیز رطب به اندک کافور سوده ضماد نمایند نفع کند **دیگر** بگیرند مغاث و خطمی و اسبغول و آرد جو و سورنجان سفید و صندل سفید مساوی و کوفته بیخته به روغن کنجد و زردهٔ بیضهٔ و اندکی سرکه سرشته بر مفصل ورم ضماد کنند اگر از حرارت باشد و باید که در استعمال اطلیهٔ مبرده اسراف نکنند که آن تبرید و تغلیظ ماده کند و در این هنگام تحلل و استفراغ آن مشکل گردد اگر در آنجا ورم باشد در آن صلابت پیدا کند لاسیما اطلیهٔ مخدرهٔ مسکنهٔ وجع که آن عضو را خدر و نقصان در حس او عارض نمایند و لهذا سزاوار آن است که هرگاه به بینند که حرارت اندک تسکین یافت و بعد آن درد ساکن شد با ادویهٔ مقویهٔ اشیای محلله بغیر اسخان مثل آرد جو و خطمی و بنفشه اضافه نمایند و بدان اندک اکلیل‌الملک افزایند و **ایضاً** آرد جو به آب گشنیز یا به آب سفرجل سرشته ضماد کنند و اگر احتیاج به تحلیل قوی‌تر از این افتد این ضماد استعمال کنند **صفت آن** بگیرند آرد جو باقلا و بنفشهٔ خشک و خطمی هر واحد یک جزو صندل سفید اکلیل‌الملک هر واحد نیم جزو باریک سوده به آب کرنب و آب گشنیز به سرشند و هرگاه حرارت ساکن شود و درد زائل گردد و مادهٔ غلیظ باقی ماند باید که این ضماد کنند **صفت آن** بابونه اکلیل‌الملک و آرد جو و خطمی و بنفشه خشک هر واحد دو درم زعفران یک‌درم همه را باریک سائیده به آب کرنب بیامیزند و بر عضو آب نیم‌گرم که در آن بابونه و اکلیل‌الملک و مرزنجوش و برنجاسف به حسب مشاهده حاجت به سوی تحلیل جوشانیده باشند نطول کنند **ایلاقی** و **جرجانی** می‌نویسند که اگر علامات خون ظاهر باشد ابتدا به فصد کنند اگر وجع در مفاصل دست راست بود فصد هفت اندام از دست چپ گیرند و اگر در

دست چپ باشد از دست راست گشایند نه در قطر تا خلاف در محاذات باشد و اگر پیوند پای راست بود فصد باسلیق از دست راست کنند و اگر در پای چپ باشد از دست چپ گشایند و اگر در هر دو پای یا هر دو دست بود رگ از هر دو دست زنند یک بار در حالت واحد خون بمقدار قوت بیرون آرند و چون از فصد دو سه روز بیاسایند امر بقی نمایند پس اگر قی کفایت کند بعد قی کردن دوای مسهل دهند و اول نطولات و اضمدهٔ مسکنه به‌کار برند و اگر دفع مسهل تا ظهور اثر نضج در قاروره ممکن بود دفع باید کرد و مسهل بعد ایام بحران دهند و در مسهل دادن آنوقت مدافع کنند که حرکت ماده سخت قوی نبود و درد مقلق نباشد والا فلا و ضماد حار و مخدر در ابتدای مرض هر روز زیان دارد و استعمال آب گرم بسیار عصب و مفاصل را نرم و تر و ضعیف کند و اول نگاه کنند که ماده به تمامه در مفاصل ریخته شد و از حرکت ساکن شد یا هنوز در انصباب است پس اگر متحرک باشد و حرکت او قوی بود استعمال ادویهٔ رادعهٔ قویه به‌کار نبرند از بهر دو سبب که در قول بوعلی گذشت و اگر این خطا کرده شود و درد زیاده گردد یا اعراض واله بر میل ماده به سوی اعضای رئیسه پدید آید زود ادویهٔ ملینه بر آن گذارند تا آنچه از ماده فرود آمدنی است فرود آید و ریختن آب گرم و نیم‌گرم در این حالت سود دارد خاصه که بابونه و بنفشه در آن پخته باشند و مفرحات یاقوتی بخورانند و صواب‌تر آن باشد که هرگاه ماده بسیار بود و هنوز در حرکت باشد و حرکت او قوی بود زود به استفراغ مشغول شوند واگر علامات صفرا ظاهر شود اول قی فرمایند پس هرگاه آثار نضج ظاهر گردد مسهل قوی تنفیذ کنند و در علاج صفراوی میل بچیزهای سردتر باید کرد و در علاج دموی به اشیای یارد کنند و تری کمتر از آن باید که در صفراوی و در امراض دموی و صفراوی سکنجبین سودا ولیکن در این مرض سکنجبین ترش جائز نباشد از بهر دو امر یکی آن‌که ترشی سرکه مضعف عصب است دوم آن‌که قوت ترشی تلطیف و تحریک مادهٔ ساکن نماید و بماده مرض بیامیزد و در رگها جاری گرداند و بجایگاه درد رساند و در اوجاع مفاصل و نقرس و موی اول استفراغ به مطبوخ هلیلهٔ زرد و غیره که در قول مسیحی گذشت باید کرد در آن مطبوخ مبلغ تام بنوشانند چنان که استفراغ تمام کند و اگر با این اوجاع تب بود آبهائی که در همان قول مذکور شد بدهند و اگر حرارت کمتر باشد ده درم هلیله زرد در صد درم هم جلاب یک شبانه روز تر کرده مالیده صاف نموده ده درم لعاب

اسبغول با وی بیامیزند و بدهند و اگر مزاج سالم بود یعنی از اعتدال خارج نشود استفراغ به مطبوخ سورنجان و بوزیدان و حب سورنجان باید کرد و بعد مسهل ادویهٔ مدر بول سخت سودمند بود از بهر آن‌که مادهٔ این مرض فضله هضم ثانی و ثالث است ادرار بول آن را پاک کند باقی همآن است که در قول بوعلی مسطور شد **ابن الیاس** گوید که اگر دموی باشد اولا فصد کنند به دستوری که در قول ایلاقی گذشت و بر موضع درد خرقه کتان به آب برد سرد کرده نهند و یا این طلا به‌کار برند صندل سفید شیاف مامیثا فوفل سفید آب ازریر گل ارمنی بوش ترگل گل سرخ همه را در سرکه و گلاب سوده و طلا کننده هرگاه چیزی از این حاضر نباشد طحلب در سرکه تر کرده ضماد نماید و برگ قصب تر در سرکه سوده ضماد کردن نفع کند و یا آب سخت سرد بر آن ریزند که فی‌الحال تسکین بخشد و هر صبح جلاب از عناب ده عدد عنب‌الثعلب تخم کاسنی هر واحد ده درم به شکر سفید ده درم بنوشانند و غذا مزوره بنوماش به شیره بادام دهند و اگر با وی تب و التهاب باشد غذا ماءالشعیر تخم کاسنی و جلاب و با آب انارین معصور شحم آن سه اوقیه با شکر سفید ده درم بدهند و بر موضع درد نرد به صندل سفید و سرخ و گلاب و آب خرفه و آب حی‌العالم و آب کاهو طلا کنند و بر مفصل آب گشنیز تر و آب حی‌العالم و پوست خربزه و پوست خشخاش و پوست خیار ضماد کنند و یا اسبغول را به سرکه خوب با هم زنند و بر موضع ضماد نمایند و بعد ظهور نضج در قاروره تلئین طبیعت به این مطبوخ نمایند سنای مکی پنج درم عنب‌الثعلب بنفشه خشک یا تر نیلوفر تخم کاسنی تخم خبازی و خطمی هر واحد سه درم سورنجان سفید دو درم هلیله زرد و سیاه هر واحد هفت درم گل سرخ پنج درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا به یک رطل آید و در آن خیارشنبر پانزده درم ترنجبین ده درم مالیده صاف کرده بنوشند و تا آخر روز صبر کنند بعد به مزوره بنوماش و شیرهٔ بادام غذا سازند و اگر درد سخت باشد چندآن‌که مریض متحمل آن نباشد تضمید عضو به اضمدهٔ مخدره مثل این ضماد کنند بیخ لفاح تخم خشخاش سیاه هر واحد دو درم افیون یک‌درم زعفران نیم درم اسبغول سه درم همه را باریک سائیده با آب برگ کاهو یا آب برگ حی‌العالم ضماد سازند **خجندی** گوید که اولاً فصد کنند به طریق مسطور و برادعات طلا نمایند

مثل خرقهٔ مبلول در گلاب سرد کرده و یا اقاقیا و غیره ادویه که در قول ابن الیاس گذشت هرچه از آن حاضر باشد یا مجموع مساوی گلاب و آب کاسنی و اندک سرکه ضماد نمایند و یا بزرقطونا مضروب به ماست و سرکه یا آب خرفه یا حی‌العالم و هر صباح شربت و خیار یا عناب یا شربت انار و سکنجبین رماق بنوشانند و از آنچه صاحب این علت را نفع می‌کند آب عنب‌الثعلب و آب کاسنی است و غذا مزورات مطبوخ به شیرهٔ خشخاش و بماش که به آب انار میخوش و تمرهندی ترش تر کرده باشند یا زیرباج دهند و اگر تب باشد ماءالشعیر بدهند و تلئین طبیعت بحقنه لین به مثل بنفشه و عناب و سپستان و سنا و ترنجبین کنند و چون آثار نضج در قاروره پدید آید اسهال به این مطبوخ بعد مراعات ایام بحران نمایند پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه هر یک ده درم سنای یکی پنج درم سورنجان سفید مثقال تخم کاسنی دو درم ریوند چینی یک‌درم گلقند بغدادی پانزده درم فلوس خیارشنبر ده درم ترنجبین پانزده درم به دستور مقرر مرتب ساخته سحرگاه بنوشند و گفته‌اند سزاوار آن است که در اضمده همه اوجاع مفاصل حار و بارد و در مسهلات آن نیز سورنجان داخل کنند به سبب خصوصیت آن به این مرض و تسکین آن وجع را و تقویت مفاصل و تنقیهٔ آنها از مواد و تنگ کردن مجاری و مسالک آنها تا مواد به سوی آنها بار دیگر نریزد و هنگام انتها به اضمدهٔ که در آن تحلیل باشد مثل بنفشه و خطمی و آرد جو ضماد سازند بعد از آن بدان چه قوی‌التحلیل باشد مثل بابونه و اکلیل و شبت و زردهٔ بیضهٔ و پیه ماکیان و پیه بط و میفختج و مغز نان و زعفران که آن کثیرالتحلیل است ضماد کنند و اگر حاجت بچیزی افتد که از آن قوی‌تر در تحلیل باشد به این اضمده مقل و میعه و مر و اشق در روغن‌های لطیف مخلوط نمایند و حذر کنند از آن‌که در تحلیل درم اسراف نمایند تا ماده متحیر نگردد بلکه گاه تلئین اختیار نمایند و گاهی بتحلیل پردازند تا اثر او به استقصا گردد **سعید** گوید اگر وجع مفاصل و نقرس حادث از دم باشد فصد باسلیق کنند و بعد از آن تبرید مزاج به آشامیدن ماءالشعیر نمایند اگر جسم لاغر باشد روغن بادام بدان مضاف سازند و اگر لاغر نبود جلاب بیفزایند و آب انار نوشانند و تعدیل طبع به آلو بخارا و جلاب و تمرهندی بشربت نیلوفر و آب عناب به سکنجبین کنند و آب کاسنی به شکر و لعاب

اسبغول و بجلاب بنوشانند و غذا بمزورهٔ زیرباج یا آب انار سازند و از اغذیهٔ حاره حذر کنند و تبرید موضع به صندل و آب حی‌العالم و آب عنب‌الثعلب و آب کاهو و جرادهٔ کدو و آب خیار و اندک سرکه و کافور نمایند و در ابتدای مرض بر عقبه آب سرد بریزند و از حمام منع کنند و هرگاه مرض بایستد مبردات کم کنند و بر موضع آب ریاحین ریزند و جمله قول در تدبیر این آن است که ماده اگر در سیلان باشد علاجش به چیزی که ردع کند باید کرد و اگر منقطع گردد علاج آن به اشیای محلل نمایند.

خضر گوید که در دموی فصد از جانب مخالف گیرند و افضل آن است که دو سه روز در فصد تأخیر نمایند تا ماده اندک نضج یابد و تلئین طبیعت به مثل شربت بنفشه مکرر و آلو بخارا و تمرهندی و آب عناب و انار و بفتائل و حقنه‌های لینه کنند و اشربهٔ که در تب دموی بیاید استعمال نمایند و از اغذیه در ایام ابتدا ماءالشعیر به شکر یا شربت نیلوفر به روغن بادام یا سویق به شکر و هند و هرگاه اشتها برانگیزد اسفاناخ یا بقلهٔ سیمانی یا خرفه یا ملوخیا یا مزورهٔ رشتا با کدو و عدسیه و آنچه از غوره و سماق و ریباس و انار ترش سازند و قرائص و دهال و سرکه به زیت بخورانند و از لحوم یالکلیه اجتناب کنند و به ادویهٔ رادعه که در آن قبض باشد مثل صندلین و گل سرخ و گلاب و آبهای بارد که در اقوال سابق مذکور شد و طلای نرد و فوفل و مامیثا و اقاقیا و خولان و مانند آن به اندک سرکه ضماد سازند و اگر به شدت درد مضطر شوند اضمدهٔ مخدره مثل افیون و بیروح و بزرالبنج و غیره به آب کاهو ضماد کنند و این هنگام ابتدای مرض و تزاید آن به عمل آرند و اما وقت انتها واجب است که به اضمدهٔ که در آن اندک تحلیل باشد مثل بنفشه و خطمی ضماد کنند به عده بدان چه در تحلیل قوی‌تر از آن باشد مثل اکلیل‌الملک و بابونه ضماد کنند **انطاکی** گوید که در مفاصل حار اول فصد پس تنقیه به حسب ماده کنند بعد از آن طلا اولا بر دادع مثل آب گشنیز و حی‌العالم و العبه نمایند به عده به محللات مثل آرد جو باقلا و بعد انحطاط به مثل بابونه و اکلیل‌الملک بنابر قوت تحلیل آن نمایند و اگر در اینجا ضربان مانع خواب باشد بدایت به تسکین آن واجب بود به مثل طلای استخوان سوخته و عدس و لفاح و افیون و زعفران و بنج و از واجبات است که دوائی در این علت از

سورنجان غالی نگذارند که بر اختصاص او بدان و تضیق آن مجاری را و منع آن مادهٔ نازل را بار دیگر اجماع واقع شده و آنچه در حار بالطبع نافع است بزرقطونا به سرکه در روغن گل و خطمی به آرد جو و گل سرخ و مورد و کدو و کاهو و خشخاش است مطلقاً **میرعوض** می‌گوید که اول فصد باسلیق ابطی کنند خاصه آنجا که درد اندام اسافل بدن باشد و اگر در اعالی بود فصد قیفال مناسب است و تدبیری که در قول صاحب کامل گذشت به عمل آرند و چون وجع اشتداد کند و هیچ یک از آن تدابیر تسکین نپذیرد از استعمال ادویه مخدره چاره نباشد و ضماد به مغز استخوان ساق گاو و گل سرخ و افیون و زعفران نیز مخدر و مسکن وجع است و چون درد تسکین یابد مخدرات را بردارند و به مرزنجوش و گل خطمی و اسبغول و آرد جو و سورنجان مساوی با زردهٔ تخم مرغ و روغن گل ضماد سازند و این مسهل در اوجاع مفاصل حار مستعمل است پوست هلیلهٔ زرده ده درم گل بنفشه تخم کاسنی تخم کشوث سنای مکی افسنتین هر کدام پنج درم تمرهندی بیست درم آلوبخارا دو اوقیه همه را در چهارصد درم آب بجوشانند تا بربع آید صاف نموده بنوشند و شربت ورد مکرر و شربت سفرجل با سمقونیا سودمند است و این ضماد فائده تمام دارد اسبغول سه اوقیه در یک رطل آب بجوشانند به آتش ملائم پس در پارچه بفشارند تا لعاب آب به الکل بیرون آید آنگاه سه اوقیه موم سفید و شش اوقیه روغن زیت آمیخته ضماد نمایند **شریف خان** در حاشیه شرح اسباب می‌نویسند که بعض اطبا گفته‌اند که اگر درد عام در مفاصل باشد فصد هفت اندام کنند و اگر مختص به اسافل باشد باسلیق گشایند و چون مختص به اعالی بدن بود رگ سر رو زنند و گاهی به تکرار فصد می‌شوند و بسیار باشد که فصد فی‌الحال صحت بخشد چنان چه **حکیم عابد سرهندی** نوشته که این مرض به مولانا ماجد عارض شد و دست و پای او به یکار و انگشتها کج گردید و بر شکلی قرار نبوده از زندگی یاس شده بود پس فصد هر دو باسلیق یک بار گرفتیم چون شربت نیلوفر بی‌حساب نوشانیدم و در یک روز از مرض اثری باقی نماند و بعض اطبای احمق علاج بعضی مرضی به همین تدبیر بر قیاس عمل من کردند و بیمار را هلاک ساختند چه هر قیاس صحیح نمی‌باشد بالجمله بعد فصد به مطبوخ مناسب نضج ماده کنند و هرگاه در بول نضج ظاهر گردد حبوب

موصوف برای این علت دهند و این حب مجرب است هلیله آبله هلیله زنجبیل شیطرج هر یک چهاردرم سورنجان بیست درم فانید چار درم کمک و درم مقل پانزده درم به آب کرنب سرشته حبها سازند شربت از آن از یک و نیم درم تا سه درم و باید که مسهل به حبوب مخصوصهٔ مفاصل بعد مسهل عام به مثل مغز فلوس محلول در مطبوخ یا نقوع دهند و بعد تنقیه طلای نرد ضماد کنند **صفت آن** صندل سرخ گل ارمنی فوفل اقاقیا حضض مکی مرداسنگ سفیدآب مساوی سائیده در آب خالص یا آب گشنیز یا عنب‌الثعلب تازه بندقها به شکل نرد سازند و واجب است که در موی اهتمام به تبرید بیشتر از ترطیب کنند و در صفراوی مبالغه کردن در آن هر دو باک ندارد و چون خون صفراوی باشد ادویه به سکنجبین قلیل‌الحموضت دهند و گویند که چون در دموی احتیاج به مسهل شود اول مطبوخی که در قول مسیحی گذشت بدهند و چون سه روز بگذرد و نضج زیاده ظاهر گردد در آن سنا هفت درم مغز خیارشنبر ده درم افزایند و روز چهارم بنوشانند و چون در این معالجه و معالجهٔ این زمان نوعی تفاوت است دستور اوستاد ذکر می‌کنیم تا در ذکر این هر دو علاج ناظر را بصیرت حاصل شود چنان چه آن مرحوم در دموی و مرکب از آن و از مادهٔ غیر آن حسب مراعات مزاج و خلط غالب بعد فصد و تسکین این مطبوخ یا نقوع در آب سرد یا گرم استعمال می‌فرمودند نسخه آن عنب‌الثعلب سپستان اصل‌السوس مقشر گل نیلوفر گل بنفشه گل سرخ گاوزبان گل گاوزبان تخم خطمی خبازی شاهتره و هنگام زیادتی سودا افتیمون و به سفایج افزوده می‌شود و در آن گلقند یا ترنجبین چهار توله حل کنند و گاهی کاسنی و پرسیاوشان می‌افزایند و اوزان ادویهٔ هر یک دو درم یا سه درم کنند و بعد دو دو سه روز یک هلیله یا هر دو مغز خیارشنبر هفت توله و روغن بادام دو درم افزایند و گاهی شیرخشت و خمیرهٔ بنفشه هر یک چهار توله و گاهی تربد سفید نیز به قدر درم یا مثقال زیاده می‌کنند و این مسهل دو یا سه مرتبه استعمال نمایند و گاهی میان دو مسهل راحت می‌دهند و منضجات استعمال می‌کنند به عده تنفیه می‌نمایند و گاهی مسهلات یک روز در میان بدون منضجات میان آنها استعمال کرده می‌شود و در ایام راحت از مبردات و لعابات و اشربه به عمل می‌آید و بعد از مسهلات سفوف سورنجان معمولی چند روز متواتر

استعمال می‌کنند و گاهی معجون سورنجان و غیره از مرکبات به‌کار می‌برند **مصنف اقتباس** نوشته که فصد باسلیق نمایند به دستوریکه در قول ایلاقی و میرعوض مسطور شد و اگر از فصد مانعی باشد باید که فروتر از جای درد حجامت با شرط نمایند و در غلبه درد بر آن موضع پاکی زده محجمه نهاده بزور بمکند که فی‌الفور درد را دور می‌کند و اگر اندکی باقی ماند برانجا همان زمان زلو اندارند و آب مروق کاسنی و مکوه هر یک یک و نیم اوقیه با نیم اوقیه شربت عناب نوشانند و این طلای نرد علوی خان ضماد کنند **صفت آن** مغاث بغدادی و هندی تخم خطمی و مورد و آرد جو و سورنجان و گل ارمنی هر یک چهار درم کوفته بیخته در آب برگ مکوه سبز و گشنیز آمیخته به شکل نرد ساخته وقت حاجت به آب گشنیز سبز و حی‌العالم و پوست تربز و خیار و بادرنگ هر واحد یک‌درم و صندلین یک و نیم درم و گلاب دو درم استعمال نمایند و همچنین طلای نرد حکیم ابن رضوان جمیع اورام حاره را در ابتدا و خصوص وجع مفاصل را نافع **صفت آن** صندل سرخ گل قیمولیا هر یک پنج درم صندل سفید عصارهٔ مامیثا هر یک سه درم گل ارمنی ده درم فوفل اقاقیا حضض هندی هر یک دو درم مرداسنگ سفیداب ارزیز توتیای کرمانی هر واحد یک‌درم کوفته بیخته به آب کاسنی سرشته نردها سازند وقت حاجت به آب گشنیز سبز و کاهو به‌کار برند و یا تراشه کدو و تربز و خیار بادرنگ هر یک دو درم برگ کاهو برگ کاسنی برگ گلاب و برگ خرفه هر یک سه درم در سرکه و گلاب سرشته ضماد نمایند و در اشتداد درد مخدرات در ضماد افزایند و این ضماد نیز همین اثر دارد صندل سفید در گلاب سوده لعاب اسبغول با حضض مکی هر یک دو درم در آب گشنیز سبز و مکوه و کاسنی و کاهو و بستان افروز و خرفه و پوست خشخاش و شیاف مامیثا هر یک دو نیم درم سرکه سه درم و آب انار کوهی و برگ پنبه باغی همین اثر دارد و غذا بنوماش و آش جو دهند و به فاصله سه روز از فصد به سکنجبین ساده در آب گرم یا در آب برگ ترب و خیار حل کرده قی کنانند و بعد از آن دوامی سابق نوشانند و یا آب معصور انارین و اوقیه یا ترنجبین یک اوقیه و تا یک هفته بر این تدبیر ثابت مانند و روز هشتم در مروقات مذکوره مغز خیارشنبر هفت توله ترنجبین شش توله شربت آلو مسهل چهار توله روغن بادام هفت ماشه اضافه

نموده تلئین طبع نمایند و روز نهم شیره خیارین و مغز کدوی شیرین و مغز تخم پزد به هر یک هفت ماشه لعاب بهدانه سه ماشه در گلاب پاوسیر برآورده شربت انار .... شربت عناب هر واحد یک و نیم توله اسبغول پنج ماشه کف زده بنوشانند و همین نمط تا پانزده روز بگذرانند و روز شانزدهم این مطبوخ منقول از حاوی کبیر بدهند و نسخه این همآن است که در قول ابن الیاس گذشت لیکن در اینجا عناب نیم اوقیه و گلقند درم و شربت آلو مسهل علویخان ده درم روغن بادام ماشه اضافه نموده و روز هفدهم تبرید سابق دهند مع اضافه شربت بزوری بارد چهار توله و همین سان و مسهل دیگر داده جهت تعدیل گشنیز خشک دو ماشه سورنجان شیرین یک و نیم ماشه گل سرخ یک ماشه در شربت بزوری بارد و توله آمیخته بلیسانند و گلاب سفید توله بنوشانند و پوشیده نماند که پیش از فصد استعمال اطلیهٔ بارده سخت ممنوع است خصوصاً که مادهٔ قوی‌الحراره باشد

علاج اوجاع مفاصل صفراوی

مانند علاج اوجاع مفاصل دموی نمایند مگر آن‌که در این قسم تبرید و تسکین زیاده باید کرد و به ادویهٔ بارده که در آن قبض نباشد مانند جرادهٔ کدو و کاهو و کافور با سرکه و آب گشنیز سبز سرشته ضماد کنند و در اینجا احتیاج ادویهٔ محلله نمی‌باشد و این ضماد برای اورام حارهٔ مفاصل از مجربات است اسبغول کوکنار هم وزن کوفته بیخته در آب بپزند تا مهرا شود و روغن گل به قدر حاجت آمیخته ضماد نمایند و اگر تسکین حرارت زیاده مطلوب باشد اسبغول را ناکوفته داخل نمایند و ضماد اسبغول با سرکه آمیخته نیز مفید بود و آب کدو و آب خیار و آب حی‌العالم و آب کاهو و مانند آن ضماداً و نطولاً به‌کار برند و هنگام غلبهٔ درد و خون غشی ادویهٔ مخدره به قدر تسکین درد ضماد کردن و ادویهٔ مسکنهٔ اوجاع خوردن لازم دانند و چون وجع مفاصل از صفراوی صرف کمتر حادث می‌شود و از دم صفراوی اکثر می‌افتد در اینجا نیز ابتدا به فصد لازم است و بعد ظهور نضج تنقیهٔ صفرا به مسهل آن یا به مطبوخ هلیله کنند و اگر طبع نرم باشد بر منضجات اقتصار ورزند و ماده را تحریک ندهند و بعد اسهال مدرات بارد چون کاسنی و خیارین و مانند آن با شربت بزوری بارد یا با سکنجبین بدهند و آنجا که مادهٔ مرض صفرا صرف باشد قی

کردن نفع تمام دارد و به فصد حاجت بنا شد و از ادویهٔ مسکن وجع عدس مقشر و استخوان سوخته و سورنجان و خشخاش سفید و بلوط در سرکه تر کرده و تخم کاهو و گشنیز خشک است تنها یا مرکب به حسب حال مریض بخورانند و عند استعمال سورنجان مراعات مفاصل بتدهین آن باید کرد و ریختن آب سرد بسیار بر مفاصل و ضماد اسبغول در آب گرم لت کرده روغن گل آمیخته تسکین درد می‌کند و همچنین سورنجان سفید و نبات مساوی سه درم به آب سرد خوردن مسکن درد شدیدست و کذا استخوان سوخته سورنجان هر واحد یک‌درم عدس مقشر دو درم باریک سوده هر روز یک‌درم به گلقند یا شربت بزوری تناول نمودن درد بنشاند و اگر گشنیز خشک سه درم با هم چند آن شکر بخورند درد بنشاند و شکم قبض نماید واگر تخم خشخاش سفید دو درم با هم وزن شکر بدهند درد ساکن کند و قبض دفع نماید و این دوای مخدر هنگام درد شدید توان داد تخم کاهو بزرالبنج سفید هر یک پنج ماشه شیطرج افیون هر یک یک ماشه مثل چلغوزه حبها ساخته یکی از آن بدهند و اگر کوکنار به قدر حاجت در آب تر کرده مالیده صاف نموده در شب بنوشند آنقدر که کیف کند در وجع مفاصل و عرق‌النسا شدید که هیچ دوا سود ندهد تسکین درد نماید و باقی ادویهٔ مفرده و مرکبه در علاج اوجاع مفاصل دموی مسطور شد حسب حاجت از آنجا اخذ نمایند **اقوال اکابر** شیخ می‌فرماید که در علاج مفاصل حار واجب است که معالجه بچیزهای مبرد و مرطب از به قول و لحمان و اغذیه و فواکه و لطوخات و نطولات و قیروطیات کنند و ریاضت به اعتدال نمایند و استحمام به آب شیرین سازند بعد از آن‌که بر اطراف آب سرد در خانهٔ اول حمام ریخته باشند و آبزن نیم‌گرم استعمال کنند به عده در آب سرد دفعه درآیند و بر پای آب سرد بریزند و باید که اسهال و ادرار به چیزی نمایند که در آن گرمی بسیار نباشد مثل شربت ورد و سفرجلی مسهل و این دوا جید است و در آن ادرار و تسکین وجع است بگیرند مغز تخم خربزه و مغز تخم خیار و مغاث و سورنجان سفید هر واحد یک جزو افیون ثلث جزو همه را سوده آمیخته چهار درم با شکر چهار درم بخورند که حاضرالنفع است **اطلیه** بدآن‌که اطلیهٔ مبرد قابض مثل صندل گاهی الم پیدا کند بلکه احتیاج بمفتر و ملین بود و ایذا مبردات به سبب تمدید آن بود آنچه مرخی باشد مثل

میفختج و روغن گل و قیروطی استعمال نمایند و گاهی بر موضع خرقهٔ مبلول به سرکه می‌نهند و از مجربات آب برگ نی تازه است که چون بدان طلا کنند در ساعت درد ساکن گردد و ایضاً بلوط را باریک سائیده خوب بجوشانند و ساعتی طویل بدان نطول سازند و اگر محتمل مبردات باشد و بتکثیف و تمدید درد نکند مثل آب کاسنی و آب عنب‌الثعلب و آب حی‌العالم و آب بقلهٔ یمانی و خیار و کدو و مانند آن به عمل آرند و همچنین تضمید بشحوم و امثال آن و بخربزه که آن تبرید و تلئین هر دو کند و لعاب اسبغول در تبرید قوی است و ایضاً صندل و مامیثا و مانند آن و هرگاه درد ساکن شود باید که بردارند و دور کنند و آنچه در آخر بقایای اوجاع مفاصل و نقرس حار نافع بود این است که بگیرند صبر و زعفران و مرمساوی و به آب کرنب یا آب کاسنی به حسب مقدار حرارت طلا کنند و ایضاً قیروطی به روغن بابونه و ایضاً خیلون و روغن بابونه گداخته و استحمامات حار مضر ایشان است و اما بارد گاهی نفع کند و ردع و تقویت و تسکین وجع نماید مسهلات بگیرند هلیله زرد ده درم و سورنجان و بوزیدان هر یک سه درم تخم کرفس و انیسون هر یک دو درم به شکر مقوم به سرشند شربت هر روز دو درم و ایضاً سورنجان ده درم سقمونیا کدرم و یکدانگ کبابه .... درم شکر .... شربتی سه درم و ایضاً سمقونیای محرق مطبوخ در مثل آب به ترش یا سیب .... از آن ده درم و از شکرطبرزد بیست درم و از کبابه سرمه‌سا نموده دو درم و همه را در جلاب آمیخته حبها سازند و در سایه خشک کنند شربت از آن هر روز و سه حب هر وقت و اگر در آنجا ترکیب ماده باشد ایارج فیقرا استعمال کنند و شربت ورد به این ترکیب ایشان را نافع است بگیرند عصارهٔ گل سرخ و رطل عسل چهار رطل سقونیای مشوی اوقیه و بپزند تا به قوام آید شربتی از دو فلنجار تا سه فلنجارات **ایضاً** تمرهندی یا خیارشنبر در آب کاسنی و بادیان بخیسانند و اگر تب نباشد مطبوخ از هلیله و شاهتره و آلو و تمرهندی و افسنتین به حسب مشاهدهٔ حال بسازند و **ایضاً** بوزیدان و سورنجان **اغذیهٔ** بارده غلیظه مثل عدسیه به سرکه و سائر اغذیهٔ مبرده مغلطهٔ دم مثل حماضیه و بطون محمضه و سکباج لحم بقره به اغذیهٔ مجففه مثل کرسنه انتفاع یابند و واجب نیست که گرسنگی بسیار کنند و از فواکه به امرودخاصةً و آلو و سیب و انار و شفتالو ایشان را

رخصت داده‌اند ولیکن من مثل شفتالو و مشمش و آنچه در خون مائیت بسیار پیدا کند مکروه می‌دارم **مجوسی** گوید که اگر وجع مفاصل از زمره صفرا باشد باید که استفراغ مریض اولاً بقی نمایند عقب امتلا از طعام و شراب که از شان او تنقیه صفرا باشد مثل خربزه و سرمق و ماءالشعیر و ترب در سکنجبین تر کرده و سکنجبین به آب گرم و نمک و ادخال پرمرغ و انگشت به روغن کنجد آلوده در حلق و در قی چندان مبالغه نمایند که در معده چیزی از طعام ماکول باقی نماند و بعد آن اخلاط صرف بغیر آمیزش چیزی از غذا خارج شوند و این روز اول و سوم استعمال کنند و بعد از آن مطبوخی که در آن هلیلۀ زرد و گل سرخ و عناب و سپستان و مویزه و تمرهندی و بنفشه و سنا و شاهتره و تخم کشوث و کاسنی و فلوس خیارشنبر افتد به اندکی سمقونیای مشوی و سورنجان و صبر هر واحد به قدر حاجت و مانند آن استعمال کنند و یا شربت ورد مکرر به سکنجبین ساده به آب برف بدهند و به اضمده که در نوع دموی مذکور شد طلا نمایند و تغذیۀ علیل به اغذیۀ مثل مزورات معمولی بکدو و بنوماش و اسفاناخ و قطف و بقلۀ یمانی سازند و اگر در آنجا تب باشد باید که در تبرید و تطفیه بنوعی که در تب صفراوی و امراض حاده مسطور است بکوشند و مثل ماءالشعیر آب انار و ماءالخیار و آب هندوانه و مغز تخم خیارین و لعاب اسبغول و شیرۀ تخم خرفه بدهند تا آن‌که حرارت تسکین یابد بعد از آن آب شاهتره و آب کاسنی و آب کاکنج و آب عنب‌الثعلب با مغز فلوس باید داد و چون مرض از چهارده روز تجاوز کند به آبهای مذکور آب بادیان بیفزایند و چون بیست روز بگذرده حرارت زائل شود در آب به قول مذکور و مغز فلوس یک‌درم ایارج فیقرا اضافه نمایند و چون یک ماه تمام شود و هنوز چیزی از مرض باقی باشد مطبوخی که مذکور شد و ایضاً این حب دهند **صفت آن** صبر و هلیلۀ زرد هر واحد یک و نیم درم شحم حنظل چهاردانگ سقمونیا یک و نیم دانگ زعفران یک دانگ سورنجان و تربد هر واحد یک‌درم کوفته بیخته حبها سازند شربتی دو نیم درم و اگر معده ضعیف باشد جوارش سفرجلی ساده مسهل بدهند **صفت آن** بگیرند سفرجل بلخی یا اصفهان معتدل در تخم پنج عدد و کاویده تخم آن دور کنند و در آن یک اوقیه سقمونیای انطاکی پر کرده قطع جدا کرده آن را بپوشند و بخلال مشبک سازند و بالایش خمیر آرد پیچیده در تنور

معتدل الحراره بریان نمایند تا خوب پخته شود و خمیر از وی دور کرده در هاون سنگین باریک ساخته به عسل کف گرفته به سرشند و در ظرفی برداشته وقت حاجت دو یا سه لقمه به مقداریکه در یک شربت آن سقمونیا از دانگی تا دو دانگ باشد به قدر قوت مریض بدهند و همین تدبیر استعمال نمایند تا آن‌که چهل روز به اتمام رسد چه امراض حار از چهل روز تجاوز نکنند **ابن الیاس** می‌نویسد که اگر وجع مفاصل و نقرس صفراوی باشد تنقیهٔ بدن از صفرا بقی از اشیای مقی صفرا مثل تخم خربزه و برگ سفرجل و سکنجبین و آب گرم نمایند بعد از آن تلئین طبیعت به این مطبوخ کنند سنای یکی پنج درم عناب سپستان آلوبخارا هر واحد بیست عدد بنفشه شاهتره تخم کاسنی هر واحد پنج درم هلیلهٔ زرد شش درم تمرهندی ده درم تخم کشوث سه درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا به یک رطل آید مغز خیارشنبر و ترنجبین هر واحد پانزده درم مالیده بنوشند یا بحب بنفشه یا به مطبوخ فواکه یا مطبوخ هلیله تنقیه کنند و هر صبح جلاب از تخم کاسنی و بنفشه هر واحد سه درم عناب ده عدد با شکر سفید ده درم بدهند و یا بگیرند تمرهندی و شکر و ترنجبین هر واحد ده درم و یا آب انارین به شحم آن افشرده هر واحد سه اوقیه شکر سفید ده درم ترنجبین مثل آن دهند غذا مزورهٔ بنوماش و شیرهٔ بادام و اسفاناخ سازند و تضمید به اضمدهٔ بارده مثل این ضماد کنند اسبغول آرد جو زردهٔ بیضه دردی شراب روغن گل مساوی خوب آمیخته ضماد نمایند **ضماد دیگر** نافع این مرض بنفشه طحلب خطمی هر واحد هفت درم باقی اجزا همآن است که در علاج مفاصل دموی در قول صاحب کامل گذشت لیکن در اینجا اصل‌السوس عوض برگ سوسن است و وزن زردهٔ بیضه هفت عدد و روغن کدو نیز داخل و سزاوار آن است که در استعمال اضمدهٔ مبرده اسراف نکنند و اما عندالشتداد وجع و قوت مریض در تبرید و استعمال مخدرات باک نیست زیرا که ضرر وجع بیشتر از ضرر مبرد مخدر است و چون درد مبرج باشد به اضمدهٔ مخدره مثل برزقطونای مضروب به سرکه و جرادهٔ کدو و آب خیار و آب حی‌العالم ضماد کنند یا به قدر درم فلونیای رومی یا برشعثا بخورانند و تضمید موضع به استخوان کهنه سوخته و سورنجان و عدس و تخم خشخاش و برگ آن و تخم کاهو و بیخ آن نمایند هرگاه درد به الکل ساکن شود و

حرارت زائل گردد این ضماد استعمال کنند آرد جو آرد باقلا خطمی بنفشه خشک اشت اکلیل‌الملک صندل سفید هر واحد ده درم همه را کوفته بیخته ضماد کنند و اگر بعد زوال درد و حرارت غلظی باقی ماند بشبت و اکلیل و بابونه و خطمی ضماد نمایند و بعض اطبا در ابتدای این علت نوشیدن شربت ورد مکرر چهل درم با سکنجبین ساده بیست درم و برف دو من نافع دآن استه‌اند ولیکن احدی را ندیدم که از این معالجه شاکر باشد بلکه شکایت زیادتی مرض می‌کنند پس اگر از تبرید قوی در ابتدا به سبب حرارت مزاج چاره نباشد آب هندوانه و شیرهٔ خرفه و خیارین و سکنجبین به گلاب بدهند و غذا ماءالشعیر ولیکن این مرض از صفرای صرف کمتر حادث می‌شود **خجندی** گوید که اگر از صفرای صرف نباشد فصد کنند و تنقیهٔ صفرا بمقیات آن نمایند و هر صبح شربت نیلوفر یا بنفشه یا شربت حصرم یا سکنجبین بنوشند و غذا مثل ماءالشعیر یا بنوماش به شیرهٔ خشخاش از تمرهندی ترش کرده با آب غوره باسفاناخ یا کدو یا خیار و بعد نضج تلئین طبیعت بحقنهای لینه به مثل ترنجبین و بنفشه و عناب و سپستان و جو کوفته نمایند به عده تنقیه به مطبوخات یا نقوعات که در آن سنای مکی و هلیلهٔ زرد و عناب و سپستان و تمرهندی و شاهتره و کاسنی و آلو مشمش و شیرخشت و ترنجبین باشد و یا به آب انارین مشحوم و شیرخشت کنند و ادویهٔ مسکن وجع مثل عدس و استخوان سوخته و سورنجان مساوی سوده سفوف سازند و سه درم بخورانند و این طلای مخدر مسکن الم است مغز نان زرد بیضه به اندک تخم شوکران و افیون و یا بزرالبنج مع زعفران طلا کنند باقی همآن است که در قول ابن الیاس گذشت **ابن هبةالله** گوید که علاج مفاصل و نقرص حادث از مره صفرا به اسهال در ابتدای وجع به مطبوخ یا شربت ورد مع سکنجبین و برف کنند و تبرید مزاج بشرب ماءالشعیر و آب انار و شیرهٔ تخم خیار و شیرهٔ خرفه و لعاب اسبغول نمایند و از فصد حذر کنند و فصد و ترطیب بدن باید کرد و طلای عضو به آب بارتنگ و صندل و شیاف مامیثا و فوفل و سفیداب و کافور و گل ارمنی و گلاب و آب حی‌العالم کنند و اگر درد قوی باشد به ادویهٔ افیون یا یبروح اضافه نمایند و با طحلب به سرکه آلوده نهند و غذا مزروهٔ ماش و اسفاناخ یا کدو و هندو و کاهو بخورانند و اگر تب باشد از غذا منع کنند و بتبرید ملائم به امراض حاده پردازند و چون از دو

هفته بگذرد مبردات کم کنند زیرا که علاج در آخر مرض مخالف اوائل آن می‌باشد **قرشی** و **خضر** می‌نویسند که مفاصل صفراوی چون اکثر از دم صفراوی می‌باشد لذا واجبست که در علاج آن نیز ابتدا به فصد کنند پس اسهال به مطبوخ فواکه مقوی به سورنجان و بوزیدان نمایند و از اطلیه در ابتدا بر مثل آب عنب‌الثعلب و آب گشنیز اقتصار کنند و در استعمال رادعات بارده افراط نکنند که گاهی کثرت آن به هلاکت انجامد و چون مرض از چهارده روز تجاوز کنند وحدت ساکن گردد تنطیل اعضا به طبیخ خطمی و سبوس گندم و بابونه و روغن بنفشه سازند و اغذیه و اشربه آنچه در دموی گذشت و هرچه در تب صفراوی بیاید باید داد و صبح و شب شربت آلو و بنفشه بلعاب بهدانه یا لعاب اسبغول دادن نیکو است و از مقیات دو درم بیخ خربزه به سکنجبین استعمال کنند و از مدرات تخم خربزه و خیارین در آبی که پرسیاوشان و فواکه الصبغ جوشانیده باشند شیره برآورده سکنجبین با شربت نیلوفر داخل کرده بدهند **محشی** شرح اسباب نوشته که تقدیم تنقیه بقی نمایند که به قول قرشی ایشآن را معتبر از اسهال است زیرا که قلع ماده بغیر تحریک سخت کند و در آن شرط نضج هم نیست و اطلیهٔ رادعه در اینجا خوب نیست به سبب قبض و حبس مانع از تحلل و آنچه قرشی گفته که تقویت عضو بروادع کنند تا ماده را قبول نکند مخصوص بر آن است که اگر ماده قلیل باشد و این ضماد **جالینوس** ذکر کرده حضض صبر صندل سفید شیاف مامیثا زعفران هر واحد یک‌درم کرنب سوخته چهار درم در آب عنب‌الثعلب و آب کاسنی سبز سائیده استعمال کنند و دیگر مسکن وجع سفیداب ارزیز و شیرگاو سوده طلا کنند **دیگر** کاهو در آب عنب‌الثعلب سبز سائید طلا سازند و کذا طحلب در آب کاسنی و کذا عدس مقشر در گلاب و آب گشنیز ترسوده نافع و هر واحد از این در تابستان سرد استعمال نمایند و هرگاه گرم شود تجدید آن کنند و در زمستان گرم گرم و هرگاه سرد شود بتدیل آن نمایند و دیگر که در آخر مرض مستعمل است برگ کرنب طبخ کرده در هاون بسایند و زردهٔ بیضه و اندکی سرکه و آرد جو و روغن گل اضافه کرده بر مفاصل نهند و از لحوم اجتناب کنند الا بضرورت ضعف و در ابتدا بر آش جو به شکر یا پوست جو اقتصار ورزند و قریب شراب نگردند **مولف اقتباس** می‌نویسد که اول مثل دموی فصد کنند و حجامت با

شرط نمایند و بالای آن زالو چسبانند و به فاصلهٔ دو سه روز به مقیئات صفرائی فرمایند و ضماد سبزی که در تالابها بر سر آب می‌باشند و کذا سواد و کافور و همچنین برگ گلاب و کاسنی و کاهو با لعاب اسبغول و سرکه و کافور نمایند و نقوع آلو دهند و یا آب انارین معصور بشحم آن دو نیم اوقیه با شربت آلو یک اوقیه و یا ماءالقرع و یا ماءالخیار و یا آب هندوانه و شربت انارین چهار توله غذا آش جو با شربت نیلوفر دهند و یا اسفاناخ و قطف با برنج و روز هشتم جهت تلئین خیارشنبرشش توله ترنجبین پنج توله گلقند چهار توله تمرهندی شش توله در آبهای مذکور مالیده روغن بادام داخل کرده بدهند و روز نهم شیرهٔ تخم کاسنی و مغز تخم تربز و تخم خیارین هر یک هفت ماشه لعاب بهدانه و ریشه خطمی هر یک سه ماشه در گلاب و عرق بیدمشک و شاهتره هر یک شش توله برآورده شربت بنفشه سه توله حل کرده اسبغول هفت ماشه خورده بنوشانند و وقت دو پاس روز شلهٔ بنوماش اسفاناخی خورانند و همین نمط تا روز پانزدهم دوا و غذا دهند تا سه مسهل تمام شوند و تب نیز رفع گردد و بروز شانزدهم مطبوخ هلیلهٔ زرد به اضافهٔ سورنجان دو درم و شربت ده درم بدهند و روز هفدهم سورنجان دو ماشه در گلقند یک توله آمیخته بلیسانند و شیرهٔ گشنیز و کاسنی و خیارین هر یک هفت ماشه لعاب ریشه خطمی چهار ماشه در گلاب نیم پاو و عروق شاهتره چهار توله و عرق بیدمشک سه توله برآورده شربت بزوری بارد و نیلوفر هر یک دو توله تخم ریحان هفت ماشه دهند و روز هژدهم وقت شب این حب دهند سورنجان سه درم گل سرخ پنج درم سنا چهار درم سقمونیای مشوی گل بنفشه هر یک سه درم و نیم کتیرا یک‌درم شربتی سه درم به همین نهج سه چهار مسهل دهند تا نوبت روز بیستم برسد پس اگر در وی باقی ماند وقت شب این حب دهند پوست هلیلهٔ زرد سنای مکی گل سرخ تر بد سفید سورنجان هر یک پنج درم صبر مغسول به آب کاسنی سبز یک و نیم درم سقمونیای بریان چهار درم ایارج فیقرا دو درم کوفته بیخته به مغز تمرهندی حبها سازند شربتی از دو درم تا سه درم و صبح در شیرهٔ قرطم سه توله و مغز بادام شیرین پانزده عدد خیارشنبر بیست درم شربت ورد سنا پانزده درم روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده بنوشانند و فردای آن تبرید دهند بدین نوع طباشیر دو ماشه در شربت سیب یک توله آمیخته بلیسانند و بالای آن شیرهٔ تخم خربزه قرطم هر یک هفت ماشه شربت بزوری معتدل سه توله تخم

ریحان هفت ماشه و بفاصلهٔ دو روز به همین نمط هر شب حبها خورانند و صبح شیرهٔ قرطم و غیره دهند چهار پنج مرتبه تنقیه کامل حاصل شود و در دفع گردد و اگر اندکی درد باقی ماند و ضعف بسیار بود این دوای علویخان دهند سورنجان یک ماشه زهرمهره خطائی عود صلیب گشنیز خشک گل کاسنی هر یک سه حبه مروارید به عرق کیوره سوده طباشیر هر یک چهار حبه زعفران یکبحه در شربت بزوری بارد و توله آمیخته بلیسانند و شیرهٔ تخم خرفه و خیار و گشنیز طباشیر و صلیب دارچینی هر یک سه حبه مروارید و زمرد و مسحوق هر یک چهار سرخ زعفران یک حبه در شربت غوره دو توله بلیسانند و شیرهٔ تخم کاسنی تخم خربزه و بادیان هر یک پنج ماشه در گلاب و کیوره هر یک شش توله شربت فواکه سه توله بدهند و روغن گل بادامی مالیدن انفع اشیاست و همچنین سورنجان دو ماشه در جوارش عود ترش و یا جوارش فواکه ترش علویخان نه ماشه خوردن و بدرقه به گلاب شش توله نمایند

علاج اوجاع مفاصل بلغمی

در ابتدا به طبیخ شبت و اصل‌السوس عسل آمیخته قی کنانند به عده نضج ماده بنضج بلغم نمایند و یا از اصل‌السوس تخم کاسنی مویز منقی تخم خربزه تخم خطمی سورنجان بوزیدان جوشانیده گلقند داخل کرده منضج دهند و انیسون بادرنجبویه پرسیاوشان فوه‌الصبغ نیز به حسب حال در منضج می‌افزایند و بعد نضج از مسهل بلغم و حب سورنجان تنقیه نمایند و یا در منضج مذکور سنا تربد زنجبیل به رنگ کابلی خیارشنبر افزوده مسهل دهند و در مسهلات این ادویهٔ مخرج بلغم و مخصوص به مفاصل مثل لحم حنظل و سورنجان و بوزیدان و تربد و ماهیزهرج و قنطوریون و حجر ارمنی و حب‌النیل داخل کنند و اگر وجع مفاصل نزلی باشد و بعد خواب و تحریک نزله اشتداد نماید با مسهل حب ایارج استعمال نمایند و اسطوخودوس و گل بنفشه که منقی دماغ‌اند ضرور داخل کنند و بعد تنقیه استعمال معجون سورنجان به نسخه یحیی ابن خالد همراه مدرات و مالش روغن تاتوره و روغن حنا و روغن اوراق معمول است و معجون عشبه و اذاراقی و سفوف سورنجان نیز مفید و سورنجان حضض حلبه تخم خطمی

عنب‌الثعلب و غیره و در انتها محللات چون گل بنفشه و آرد جو و بابونه و اکلیل‌الملک و جدوار و غیر آن ضماد کنند و دیگر اضمدهٔ محلله مرتب از اکلیل‌الملک و بابونه و شبت و خطمی و میعه و مرمکی و صبر و جندبیدستر و فرفیون و لعاب حلبه و بزرکتان و مانند آن آنچه جامع تلئین و تحلیل سودمند است **ذکر ادویهٔ مفرده** مفید وجع مفاصل بارد **سویدی** می‌نویسد که ضپان که آن یاسمین بری است و اختلاط مری شعیر بطعام صاحب اوجاع مفاصل بلغمی و خوردن تخم ماهودانه نیم درم به عسل و ضماد زیت که در آن پوست نارنج پخته باشند و شرب مرقهٔ ضبع و جلوس در طبیخ آن و شرب تربد و طلای روغن تخم حرمل و کذا روغن تخم عودالقرح مخلوط به مغز بادام و شرب برگ گل نارجیل و طلای روغن آن هر واحد مجرب من است و **اطبای دیگر** نوشته که شرب روغن بیدانجیر دو درم بماءالعسل و اکل خردل مطبوخ به مغز بادام و شرب برگ ماهودانه در شوربای خروس پیر پخته و کذا راسن مربی به سرکه و کذا فاشره و کذا اسارون و کذا سنا که انفع‌الادویه در اوجاع مفاصل است چه اخراج مواد از عمق اعضا می‌کند و کذا غاریقون سه اوثولوثات با سکنجبین و کذا شوربای خروس پیر بشبت و مصطکی و دارچینی و یا بقرطم و بسفایج پخته و کذا اکل ثوم و کذا سکنجبین عسلی و کذا حلتیت نیم درم سکبینج نیم درم صبح و وقت خواب تا پنجروز و کذا عصارهٔ چقندر یک اوقیهٔ عراقی و یک مثقال غاریقون از پشت غربال بیخته و کذا فرفیون مربع درم با سکبینج و مقل ازرق هر یک نیم درم و کذا طبیخ بیخ اذخر تا ایام کثیر و ضماد برگ بیدانجیر کوفته به اصلش پخته و کذا میعه سائله و کذا سندروس محلول به روغن کتان و کذا سرگین کبوتر و کذا پیاز نرگس تنها یا به عسل و کذا بیخ قصب فارسی کوفته به سرکه سرشته و کذا جاوشیر و مویز سرخ منقی سوده و کذا بیخ قثاءالحمار مطبوخ در میفختج و کذا قثاءالحمار و مثل او سورنجان و کذا عصارهٔ او به سرکه و کذا بیخ او به سرکه پخته و کذا تخم سداب به مثل آن کندش و یا به عسل و کذا حنظل سبز و کذا عصارهٔ حندقوقا و کذا روغن آن و کذا قنبیط و دو جز و بادیان یک جزء و به آب صبر تازه سرشته و کذا پشک شتر و کذا آب برگ خرزهره و کذا راتینج و کذا ابن عرس سوخته به سرکه آمیخته و کذا عصارهٔ ترنجان با نمک و کذا خطمی و پیه مرغابی و کذا

حرف کوفته به آرد خشکار آمیخته به شراب سرشته و کذا آرد جلسه به آب کرنب و سرکه سرشته و کذا مقل ازرق و شحم بط و علک‌البطم و کذا استخوان سوخته و اشق و کذا مغاث با خطمی و سورنجان و آرد جو یا با سرکه و کذا زردهٔ بیضه و روغن گل و شحم حنظل و روغن بادام تلخ و کذا روغن زقوم و موم زرد و کذا پشک بز با نمک طعام یا با عسل و کذا ترمس سوده به سرکه سرشته و کذا شونیز و کذا عصاره قنطوریون دقیق و آرد ترمس و کذا ثافسیا و کذا عسل و سداب و کذا دماغ نر گاو به روغن گل آمیخته و کذا نمک طعام و آرد گندم و عسل و **شرب و ضماد** زراوند مدحرج و کذا مرمکی و کذا مقل‌الیهود دو درم و کذا جاوشیر و کذا سداب تنها یا با شبت پخته و کذا ریوند و کذا اشق یک مثقال و کذا شبت تنها یا مطبوخ به زیت و کذا شیطرج تنها یا با عسل و کذا به رنگ کابلی که مخرج رطوبت فضلیه از مفاصل است و کذا زفت رومی و کذا پیه روباه و کذا قند به عسل و کذا عنبر و کذا علک‌البطم و کذا دارشیشعان و کذا انجدان و کذا انزروت و کذا عود صلیب و **نطول** طبیخ کرنب و کذا آب کبریتی و کذا طبیخ کشوث و کذا طبیخ کمون و جلوس در طبیخ خرگوش زنده در آب گرم انداخته مهرا پخته و تعلیق بسد در گلو یا دست یا پای و امساک حجر مغنیطس در دست و لبس فنک هر واحد نافع اوجاع مفاصل باردست **ذکر بعض تراکیب** از تصانیف متأخرین خوردن روغن بیدانجیر سه چهار ماشه با مطبوخ مناسب و یا با عرق بادیان به جهت وجع مفاصل بلغمی به تجربه رسیده **دیگر** بادنجان را بریان کنند و شق نموده قدری زردچوب و نمک سوده بر آن پاشیده به بندند که درد و ورم را زائل کند و ثوم بریان به روغن گاو نیز مجرب است **دیگر** ضماد حنا به آب برگ بیدانجیر برای مفاصل و وجع رکبه مجرب است **دیگر** خوردن ساگ پنوار در روغن پخته مجرب نوشته و کذاست لوبان یک ماشه خوردن مجرب **دیگر** خوردن سنای مکی سه ماشه بر سبیل مداومت جهت مفاصل درياح بواسیر سود دارد بعضی استعمال او با عسل مجرب نوشته‌اند **دیگر** که در تسکین اوجاع بارد قوی‌الاثر و معمول است لوبان به آب سائیده نیم‌گرم بر عضو بمالند و به آتش تکمید کنند **دیگر** برای وجع مفاصل که حس و حرکت باطل شده باشد بسیار مفید است بول سیاه اول روز یک سرخ در برگ تنبول بخورند روز دوم دو سرخ و چند روز بر این ادامت

نمایند **دیگر** سورنجان بوزیدان مصطکی گل سرخ هر واحد یک ماشه سنای مکی سه ماشه سوده بخورند بالایش شاهتره تخم کاسنی بیخ بادیان هر یک شش ماشه جوشانیده گلقند سه توله داخل کرده بدهند **دیگر** برای درد پای و جمود صدر از نزلهٔ بلغمی اسطوخودوس چارماشه سورنجان دو ماشه اصل‌السوس سیاوشان هر یک چارماشه به عرق شاهتره پاو آثار جوشانیده گلقند دو توله **دیگر** بعد تنقیهٔ برگ سداب بادیان دانهٔ الایچی کلان سورنجان پودینه جوشانیده گلقند **دیگر** سورنجان بوزیدان خارشتر بابونه هر یک چار ماشه جوشانیده شربت دینار دو توله **دیگر** تخم کرفس انیسون گاوزبان عنب‌الثعلب هر یک چهار ماشه سورنجان گل سرخ هر یک دو ماشه جوشانیده گلقند دو توله داخل کرده **دیگر** معجون سورنجان خورده بعد آن بادیان شش ماشه اصل‌السوس چار ماشه پرسیاوشان شش ماشه گل سرخ چهار ماشه جوشانیده گلقند دو توله داخل کرده بنوشند **دیگر** که بعد تنقیه معمول است سورنجان نیم مثقال بوزیدان مصطکی هر یک نیم درم هر سه را سائیده در گلقند دو توله آمیخته با عرق خارخسک و عرق گاوزبان و عرق خارشتر هر یک هفت توله شربت اصول دو توله تا هفت روز بخورند **دیگر** که بغایت مجرب نوشته سورنجان هفت درم زیرهٔ سیاه بریان پودینه هر یک دو درم فلفل یک‌درم قند سفید دوازده درم کوفته بیخته شربتی سه درم به گلقند دو توله دیگر که در ساعت نفع کند زنجبیل سورنجان هر یک یک درم صبر دو درم شربتی دو درم **دیگر** برای مفاصل بعد تولد بچه بادیان اسطوخودوس سورنجان هر یک چار ماشه مویز منقی ده دانه جوشانیده گلقند دو توله دهند و برای شیربچه دایه مقرر کنند **دیگر** مسهل بعد نضج در مفاصل بارد بدهند بادیان بیخ بادیان بیخ کاسنی سورنجان پرسیاوشان تربد موصوف هر یک چهارماشه عنب‌الثعلب پنج ماشه مویز منقی ده دانه زنجبیل دو ماشه سنا نه ماشه جوشانیده فلوس خیارشنبر شش توله گلقند چارتوله روغن بادام چارماشه مویز منقی ده دانه جوشانیده گلقند دو توله داخل کرده دهند و بعد دو مسهل بجای سورنجان گل خطمی کنند اگر اسهال زیاده شود و اگر بعد سه مسهل قبض طبع باشد سورنجان بوزیدان سوده به گلقند سرشته بخورند بالایش عرق عنب‌الثعلب عرق خارشتر عرق شاهتره بنوشند صبح و وقت شام خواب شب حب برء‌الساعه بخورند

حب برءالساعه که مسهل اخلاط یا غلیظ از مفاصل .... و در وجع مفاصل و نقرس و عرق‌النسا و وجع‌الورک بیعدیل صبر سقوطری سورنجان پوست هلیله زرد سنای مکی مصطکی رومی مساوی کوفته بیخته به روغن بادام چرب کرده حبها سازند شربتی دو درم وقت خواب به آب نیم‌گرم **حب هندی** جهت درد مفاصل و نحو آن هلیله بلیله آمله راسنه هر یک پنج ماشه گوگل هم وزن همه بکوبند و چهارده گولی ساخته یکی از آن هر روز بخورند و روغن زیاده خورند و **حب مسهل هندی** که امراض اعضای سفلی و درد مزمن دور کند در ذکر ادویهٔ هندیهٔ فالج بلغمی مسطور شد **دیگر** که وجع مفاصل و ضربه و باد دفع کند از **بیاض قبله گاهی** مرحوم سبوس اجواین بیخ سبحه و میدهٔ ماش مقشر و قند سیاه کهنه هر یک چهار دام حبوب به قدر نیم دام بسته یک حب نهار بخورند و مرچ سرخ نخورند و بر آتش دست نگذارند تا هفت روز **حب کچله** که برای اوجاع باردهٔ مزمنه مجرب است و مشهی و دیگر امراض بادی و بلغمی مثل فالج و لقوه را سخت نافع کچلهٔ مدبر بیخ حنظل فلفل گرد هر یک دو دام کوفته بیخته در عسل یا شکر نیم پاو قوام نموده به سرشند و به قدر نخود یا قدری کلان از آن حبها سازند و یک حب یا دو هر روز به آب بخورند و طریق مدبر کردن کچله این است که کچله را اول در آب یا شیر تر کنند چون نرم شود مقشر کرده به قدر ناخن بتراشند و خشک ساخته بکوبند و به‌کار برند **حب اسگند** معمول و مجرب اطبای هند جهت وجع مفاصل و درد زانو و پشت بعد تنقیه بر این ادامت نمایند سورنجان موصلی سیاه دارفلفل اجواین پیپلامول مغز کرنجوه هر کدام یکدام ستاور بدهاره زنجبیل اسگند تاگوری هر یک دو دام کوفته بیخته با قند سیاه کهنه برابر ادویه حبها به قدر کنار باغی بنددد خوراک یکحب یا زیاده علی قدر شخص **حب بدهاره** برای درد مفاصل و زانو و پشت فلفل اجمود دارفلفل بای برمگ دیودار سورنجان شیرین چیته بادیان نمک سنگ فلفلمویه هر یک دوازده درم تربد موصوف بدهاره پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیله آمله زنجبیل هر یک هشت درم کوفته بیخته با جلاب قند سیاه کهنه حب به قدر سه درم بندند و هر روز یکی از آن بخورند **ایضاً** برای درد مفاصل سورنجان شیرین به رنگ کابلی هر واحد یک توله زنجبیل مقل اسگند بوزیدان بدهاره موصلی سیاه هر یک شش ماشه

شیطرج فلفل گرد زیرۀ سیاه هر یک سه ماشه مویز منقی برابر ادویه همه را کوفته بیخته با مویز صلایه کرده حب به قدر کنار دشتی بنبدند و یک صبح و یک شام خورند **ایضاًله** بدهاره اسگند تربد موصوف هر واحد یک و نیم توله فلفل دارفلفل فلفلمویه هر واحد یک توله زنجبیل سورنجان شیرین بادیان هر یک نه ماشه شیطرج نانخواه هر یک شش ماشه قند سیاه کهنه پاو آثار حب سازند خوراک حسب مزاج **ایضاً** از عمل اطبای هند برای درد بندها و تمام اعضا و استخوانها که بهندی هرپهوبن گویند پوست هلیلۀ زرد هلیلۀ سیاه بادیان فلفل دارفلفل کانی زیری مغز کرنجوه هر واحد یک جزو مویز منقی پنج جزو حب سازند و دو درم هر روز بخورند **حب سم‌الفار** به جهت وجع مفاصل معمول بعضی اطبا سم‌الفار سفید شش ماشه سورنجان سفید شیرین یک توله به آب لیموی کاغذی هفت دام کهرل کنند باز در شیرۀ کئائی خرد کهرل نموده حب به قدر فلفل گرد بسته یکی هر روز بخورند تا بیست و هفت روز و از آب سرد و دال مونگ پرهیز نمایند **حب مفاصل** از مجربات حکیم فرزند علیخان که در مفاصل بلغمی نفع آن بصحت به تجربه پیوسته سورنجان تلخ ایلوه تربد سفید سنای مکی افسنتین نرک سابنهر شحم حنظل اجمود هر یک شش ماشه اول اجمود را در آب گرم انداخته مالید در آب او جمله ادویه کوفته بیخته حب برابر موتهه بندند اگر مفاصل از چهار سال بود جمله نسخۀ بخورند و اگر از دو سال باشد نصف خوراک آن بوقت شب قدر سه ماشه به آب گرم **دوائی** که در هندی جوگراج نامند و در ازالۀ وجع مفاصل بارد مجرب است دارفلفل چوک پیپلامول چترک سندهی پایه با به رنگ اندر جوهینگ زیرۀ سفید بهارنگی بچ سرشف جو اکنار گج پیپل اجمود فلفل گرد مور یا زیرۀ سیاه هر یک چهارده درم ترپهلاسی و شش درم گوگل یک سیر جمله را کوفته به قدر سه درم غلولها بندند و یکی صبح و یکی شام بخورند و از جمیع ترشی‌ها و چیزهای بادی پرهیزند **روغن اوراق** که برای درد مفاصل بارد مجرب و معمول است برگ حنا و نازبو و دهتوره و آگ و سهجنه دارند و سنبها لو و مکو و گاهی برگ زقوم عوض مکو کرده می‌شود همه برابر گرفته آب برآورده و هم چند آن روغن کنجد آمیخته بجوشانند و آب برگها در روغن کنجد اگر هر یک پاو آثار باشد اسپند و تخم شبت هر واحد یک توله اجواین شش‌ماشه در آن

انداخته بسوزند وقتیکه روغن بماند و آب بسوزد صاف کرده افیون دو ماشه سورنجان تلخ یک توله سائیده آمیخته نگهدارند و نیم‌گرم بمالند **سفوف سورنجان** که برای درد مفاصل اکثر به عمل آمده سورنجان هفت درم گل سرخ سنای مکی هر یک پنج درم پوست هلیلۀ زرد تربد موصوف مغز بادام شیرین مصطکی رب‌السوس هر یک دو درم زعفران یک و نیم دانگ قند سفید ده درم شربت از دو درم تا چهار درم و گاهی وزن هلیله و تربد هر یک چهار درم کرده می‌شود و در نسخه حکیم اکمل خان پوست هلیلۀ کابلی بوزیدان هر یک پنج درم پوست بیخ کبر برگ حنا هلیلۀ سیاه هر یک سه درم سقمونیا یک‌درم عوض هلیلۀ زرد و تربد و مصطکی و رب‌السوس است ووزن سنای مکی ده درم و مغز بادام و قند سفید هر یک پنج درم و زعفران سه درم شربت دو درم **دیگر** که جمیع اقسام مفاصل را نفع بخشد سورنجان بادیان هر واحد یک و نیم زعفران ربع سرخ قند سفید سه ماشه به آب سرد بخورند شربت مفاصل پوست بیخ بادیان هر یک بیست مثقال تخم کرفس بادیان انیسون نانخواه ماهیزهرج سورنجان هر یک ده درم پوست بیخ کرفس بیست درم قند سفید یکمن به طریق معلوم بپزند **ضماد** نافع درد مفاصل بارد و بعد تنقیه معمول زنجبیل قسط تلخ سورنجان هر یک دو درم جوزبوا نصف عدد افیون یک ماشه ادویه کوفته بیخته به روغن بابونه یا روغن حنا و اگر نباشد به روغن کنجد آمیخته بمالند و ضماد کنند و اگر غدبه و گلنار و قرظ در آب قیصوم تازه سرشته و یا برگ مورد تازه و مصطکی و کندر و اقاقیا و عصارۀ طراثیث هنگام احساس بمبادی وجع چهار انگشت بالاتر از موضع آن ضماد نمایند در منع حدوث وجع مفاصل بلغمی مجرب سویدی است **ضماد هندی** که به جهت وجع مفاصل مجرب مغز تخم ارند ماش سیاه میده چوب پهکرمول کوت تلخ دیودار مغز پنبه دانه کلتهی کنجد سیاه سروالی ات است جو مقشر تخم سن مساوی کوفته بیخته به آب پخته ضماد نمایند **ضماد** مجرب حکیم کمال الدین حسین جهت درد مفاصل و عرق‌النسا و وجع‌الورک بار بگیرند پشکل بز سرخ یکرنگ که چند روز اول اورا دانه حلبه خورانیده باشند و با روغن سداب و روغن زیتون حل کنند و اگر روغن‌های مذکور موجود نباشد بدل آن روغن بیدانجیر کنند و قدری آب و سرکه اضافه نموده بجوشانند که چون مرهم شود بعد از

آن برموضع وجع ضماد کنند و برگهای بیدانجیر را به روغن مذکور آلوده بربندند و صبح بحمام رفته بشویند **عرق** موصوف قندر علیخان که جهت اوجاع مفاصل و هضم و باه یکتاست منقول از بیاض استاد علیه الاعتماد بادیان اجواین پوست هلیلۀ زرد برگ پیابانسه هر یک آثار پاو بالاپوست هلیلۀ کاکرا سنگی هیل تج پترج هر یک نیم آثار کهیلاکهیلی یک آثار تلسی پاوسیر در بیست و چهار آثار آب تر کرده بعد یکشبانه روز چهارده آثار عرق کشند شربت یکدام پخته و در نسخه دیگر پهکرمول بجای پوست هلیله است و ملهی عوض تلسی **مطبوخ** منضج مادۀ وجع مفاصل و عرق‌النسا بارد از بیاض والد ماجد سورنجان بوزیدان هر یک سه ماشه زنجبیل دو ماشه بادیان بیخ بادیان بادرنجبویه گاوزبان هر یک پنج ماشه مویز منقی بیست عدد انیسون چار ماشه گل بنفشه هفت باشه حب قرطم نه ماشه نیمکوفته جوش داده گلقند چهار توله مالیده صاف نموده بنوشند و بعد نضج اجزای مسهله افزایند یا مطبوخ سورنجان دهند **مطبوخ سورنجان** که در اوجاع مفاصل مستعمل سورنجان بادیان پوست بیخ بادیان تخم کرفس انیسون قنطوریون دقیق هر یک دو درم پرسیاوشان گاوزبان بادرنجبویه هر یک سه درم گل سرخ هلیلۀ زرد هر یک چهار درم سنای مکی هفت درم جوشانیده صاف نمده گلقند ده مثقال ترنجبین بیست مثقال در آن حل کرده صبح بنوشند **نوع دیگر** اصل‌السوس بادیان بیخ بادیان تخم کاسنی هر یک سه درم تربد سفید سورنجان هر یک دو درم همه را در دو رطل آب بجوشانند تا سوم حصه ماند صاف کرده سی درم ترنجبین مالیده باز صاف نموده بنوشند **مطبوخ هندی** نافع اوجاع مفاصل بلغمی مزاج و هم مفید باه فرنگ است بدهاره اسگند هر یک یک توله چوب چینی سه ماشه نبات یکتله در نیم آثار آب بجوشانند هرگاه چهارم حصه بماند صاف کرده صبح بنوشند و همین قدر شام **معجون سورنجان** به نسخۀ یحیی ابن خالد که در اوجاع مفاصل همواره معمول است سورنجان ده درم سنای مکی پنج درم اسارون زنجبیل زیرۀ سیاه دارفلفل هر یک دو درم با عسل سه وزن به سرشند شربتی پنج ماشه **نوع دیگر** به نسخۀ هندی نافع اوجاع مفاصل و بعد تنقیه سریع‌التاثیر است سورنجان شیرین هفت درم سنای مکی پوست هلیلۀ زرد هر یک سه درم اسگند تربد موصوف هر واحد دو درم زیرۀ سیاه شیطرج اسارون زنجبیل

دارفلفل برگ حنا بدهاره هر واحد یک‌درم عسل سه چند ادویه **معجون سنا** مجرب برای اوجاع مذکوره سنا نیم رطل انیسون بادیان هر واحد هفت درم کوفته بیخته به روغن گاو دوازده درم لت کرده به یک نیم رطل عسل و شکر بالمناصفه به قوام آورده به سرشند خوراک سه درم **معجون عشبه** که اوجاع مفاصل و علل اعضای تناسل و جمیع امراض بارد دماغی را نافع است عشبهٔ مغربی بیست و هشت درم دارچینی سورنجان هر یک دو مثقال شقاقل عود هندی اندرجو مصطکی زعفران عاقرقرحا هر واحد یک مثقال جدوار قاقلهٔ صغار و کبار قرنفل خولنجان زنجبیل بوزیدان اسارون سنبل‌الطیب وج ساذج کبابه دارفلفل به همن سفید درونج بسباسه جوبوزا فلفل گرد هر یک دو درم عنبر اشهب مشک خالص هر واحد یک درم ورق طلا ده عدد ورق نقره بیست عدد نصف عشبه را در دوازده رطل آب بجوشانند تا چهارم بماند صاف نموده نصف باقی را به ادویهٔ دیگر کوفته بیخته با سه چند آن عسل مصفی مقوم به آب مذکور به سرشند شربت از یک‌درم تا دو درم و در نسخهٔ دیگر از عود تا عاقرقرحا نیز هر یک دو مثقال است و عشبه بیست و هفت توله **معجون چوبچینی** تالیف حکیم علی که بعد تنقیه نافع درد مفاصل بارد و دافع ضعف قوی و کسل و محسن رنگ وجه است چوب چینی بیست توله مصطکی عود غرقی زعفران هر یک پنج توله دارچینی سنبل‌الطیب سورنجان شیرین ساذج اشنه قرنقل دانه هیل فلفل گرد دارفلفل بوزیدان جندبیدستر زنجبیل شیطرج گل سرخ ریزهٔ سیاه انیسون خولنجان جوزبوا به همین هر یک سه توله مشک یک توله عسل سه چند و اگر جندبیدستر اصیل پیدا نشود بدل آن جدوار اندارند خوراک تا دو مثقال **اقوال افاضل** مصنف اقتباس نوشته که اول به طبیخ تخم شبت و ترب و پوست سیاه که بالای اصل‌السوس می‌باشد و جوزالقی هر یک نه ماشه نمک طعام سه توله نوشاینده قی کنانند چهار روز متواتر تا حاجت به مسهل نشود والا این منضج دهند اصل‌السوس انیسون اذخر هر یک پنج ماشه سورنجان شیرین عنب‌الثعلب بادرنجبویه بسفایج هر یک هفت ماشه قنطوریون دقیق صعتر تخم کرفس هر یک سه ماشه انجیر زرد پنج عدد مویز منقی دو توله گلقند عسلی سه توله و غذا در نیمروز نخوداب مرغ فقط و وقت شام نان یا شوربای مرغ دهند و بعد چهار پنجروز اگر اثر نضج در قاروره پدید آید تنقیه بحب سورنجان

و یا منتن و یا صبر یا شیطرج فرمایند مع اضافهٔ بعض ادویهٔ مسهله در مطبوخ والا جهت حصول نضج شربت اصول چهار توله و روغن بیدانجیر مرکب نه ماشه و ماهیزهرج و اسارون هر یک سه ماشه در منضج اضافه نموده سه چهار روز دیگر نوشانند تا حصول نضج پس تنقیه نمایند و حبی که در قول صاحب حاوی بیاید نیز جهت تنقیه ستوده است و بدفعات تنقیه نمایند و پی‌درپی نکند تا ضعف پدید نیاید و منضجات میان مسهلات می‌داده باشند و جهت تحلیل این ضماد گذارند تخم شبت بابونه تخم بادیان خطائی تخم خطمی میعه مر صبر جندبیدستر فرفیون لعاب حلبه و کتان هر یک دو درم در روغن‌های گرم مانند روغن بابونه و شبت و غیره بمالند و از خوردن فواکه رطبه و لبنیات و نوشیدن آب سرد و از جماع و امتلای شب اجتناب ورزند و بعد یک ماه این ماءالاصول دهند پوست بیخ بادیان و کاسنی و کرفس و اذخر هر یک نه ماشه پوست بیخ کبر بیخ مهک هر یک هفت ماشه انیسون بادیان خطائی قنطوریون صعتر بوزیدان ماهیزهرج هر یک چهار ماشه سورنجان شیرین یک توله گلقند عسلی چهار توله قرطم تخم خربزه هر یک یک و نیم توله در گلاب سه پاو بجوشانند که سوم حصه بماند مالیده صاف نموده روغن بیدانجیر ساده نه ماشه داخل کرده هر روز صبح تا ده روز بنوشند که باز نضج خوب حاصل شود پس وقت شب حبی از حبوب مذکوره بخورانند و صبح در ماءالاصول برگ سنا یک و نیم توله تربد سفید اکبرآبادی ریوند خطائی هر یک نه ماشه زنجبیل سه ماشه مویز منقی سه توله مغز خیارشنبر هفت توله ترنبین شش توله شربت دینار چهار توله روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده بنوشانند و وقت شام غذا نان با شوربای مرغ دهند و صبح این تبرید دهند مصطکی سه ماشه در معجون سورنجان نه ماشه آمیخته بلیسانند و بالای آن بادیان بادرنجبویه هر یک سه ماشه اصل‌السوس پنج ماشه در گلاب یک و نیم پاو بجوشانند که به خیمه آید مالیده و صاف نموده شربت بزوری حار سه توله تودریین نه ماشه کف زده بنوشانند و وقت دو پهر غذا به دستور داده همین نمط چهار پنج مسهل دهند تا تنقیه از عمق بدن حاصل شود پس معجون سورنجان کبیر و یا معجون چوبچینی حکیم معصوم علیخان با عرق چوبچینی و یا ماه فرفین دهند و در آبزن راقم نشانند و یا در آبزن علوی خان و یا صاحب کامل و ضماد راقم و روغن حواصل بمالند و روغن زرد علوی خان و روغن سرخ حکیم اکمل خان که به تجربه بنده هم آمده بمالند و

انکباب و تکمیدات و سفوفات به‌کار برند **صفت معجون** چوبچینی است هلیلهٔ کابلی و زرد و هلیلهٔ سیاه و آمله دارچینی بسباسه و سنبل‌الطیب و اسارون و زعفران و قرفه و سورنجان شیرین و سعد کوفی و کندر و دارفلفل و زنجبیل و بادیان رومی و نانخواه و تخم شلجم و تخم زردک و بوزیدان و شقاقل و عود هندی همه برابر و چوبچینی برابر تمام اجزا کوفته بیخته با سه چند عسل قوام شربتی سه مثقال **صفت عرق** چوبچینی بگیرند چوبچینی سه صد مثقال و ریزه ریزه نموده در پنجاه رطل آب صاف طبخ نمایند تا سی رطل بماند پس بگیرند سنبل‌الطیب و گل سرخ و زرنباد و عود ترکی و خام و گاوزبان و فرنجمشک و بادرنجبویه و قاقله و لسان‌العصافیر و عشبه ساذج هندی و خارخسک کبابه چینی هر یک پنج مثقال بادیان نانخواه دارچینی قرنفل جوزبوا بسباسه تخم زردک به همنین شقاقل خصیهٔ‌الثعلب هر یک ده مثقال پوست ترنج سعد کوفی خولنجان قرفه عاقرقرحا هر یک شش مثقال صندل سفید تخم کرفس فلفلمویه هر یک پنج مثقال نعناع تازه برگ ترنج هر یک یکقبضه ریحان تازه یکدسته مصطکی زعفران هر یک دو مثقال مشک تبتی یک مثقال عنبر اشهب دو مثقال نبات مویز طائفی هر یک یک رطل همه اجزا را یک شب در طبیخ چوب چینی بخیسانند پس عرق کشند شربتی هر صباح و شام و پیاپی نیم‌گرم آشامند و دو سه قدم راه روند که حرارت غریزی افروخته شود **صفت عرق** ماه فرفین تالیف حکیم عین الملک ماه فرفین ربع سیر خولنجان تالیسر بسباسه هر یک نیم آثار چوبچینی یک آثار دانه هیل دو آثار سنای مکی سه آثار فرقه خصیهٔ‌الثعلب هر یک پاوسیر در عرق قندی سه سبو تر کرده بعد بیست پاس صندل سفید پوست ترنج هر یک پنج آثار زعفران دارچینی هر یک سه مثقال عود هندی قرنفل عنبر اشهب مشک هر یک دو مثقال شربتی یک گلاس **صفت آبزن** بزرالبنج سیاه و سفید وج ترکی سورنجان بیخ کبر اکلیل زنجبیل سداب صعتر مرزنجوش پوست خشخاش مغز تخم بیدانجیر زیرهٔ سیاه نمک هندی برگ گندنا هر یک نه توله برگ شبت و کرنب و انگور و عشر هر یک پاو آثار در آب شیرین اندر دیگ کلان بجوشانند که خوب مهرا گردد پس کفتار نر زنده دست و پا بسته بیندازند تا پخته شود صاف نموده روغن بیدانجیر مرکب بیست بیخ توله روغن راحت سی توله اضافه نموده در دیگ

کلان بنشانند که آب او تا گلو باشد تا یکپاس نشسته دارند و سه روز متواتر به عمل آرند و چون از دیگ بیرون آیند روغن حواصل بمالند **صفت** روغن حواصل که بنابر فیض فیض‌الله بیگ تالیف نموده شد بسیار مفید افتاده بود حواصل یکعدد خفاش هفت عدد هر دو را در گلاب و آب باران بجوشانند که تب به تمامه بالا آید از دست بردارند و بگیرند روغن قسط و بابونه هر یک بیست و پنج توله آب به قدر حاجت بابونه بسباسه سنبل‌الطیب بوزیدان خولنجان زرنب کپورکپری زراوند طویل دارچینی عود صلیب زیرۀ سیاه بیخ نی کهنه فوه زردچوب دارهلد هر یک دو توله قسط تلخ زنجبیل هر یک سه توله مغز تخم بیدانجیر سرخ سورنجان تلخ هر یک هفت توله نیکوفته یک شبانه روز خیسانیده بجوشانند که بچهارم حصه آید مالیده صاف نموده زعفران یک توله مصطکی سه توله جدوار یک و نیم توله جند سیاه میعه سائله هر یک نه ماشه حل کرده به‌کار برند **صفت آبزن** علوی خان بگیرند آب کبریت بیست من و اگر نباشد آب خالص و در آن بابونه اکلیل مرزنجوش برگ غار اذخر برگ نارنج بهار نارنج اسطوخودوس بیخ نمام گل یاسمین سفید و ج ترکی فوه‌الصباغین پودینۀ بری و کوهی برگ صنوبر عشبۀ مغربی برگ سداب هر یک دو کف بجوشانند تا ثلث آب برود صاف نموده ثلث وزن آن روغن زیت داخل کرده گرگ و یا روباه و یا کفتار و یا بز کوهی هر کدام که باشد زنده بسته در عین جوش در آن اندازند تا مهرا شود پس به عمل آرند **صفت** ضمادی که درد و ورم را در اول مرتبه نفع بخشد سورنجان تلخ زعفران جدوار خطائی هر یک چهار ماشه در آب برگ مکوه جدا جدا سائیده در سفیدی بیضۀ مرغ آمیخته نیم‌گرم نموده بر مفاصل گذارند و برگ شبت سبز گرفته در ماهی تابه نهاده بالایش سرپوش پوشیده بر آتش نهند تا پخته شود پس به روغن گل چرب نموده نیم‌گرم بربندند صبح و شام **صفت** روغن زرد نواب علوی خان زردچوب یک اوقیه اصل‌السوس سورنجان تلخ هر یک نیم اوقیه دارهلد ربع اوقیه ریوند خطائی یک و نیم استار در چهار آثار آب شیرین خیسانیده صبح بجوشانند که یک آثار آب بمالند فرود آورده بدست مالیده صاف نموده روغن گل و بابونه هر یک صد درم داخل کرده باز بجوشانند تا آب به تمامه بسوزد و روغن بماند قرنفل سه درم سنبل‌الطیب دو درم ماميران چینی پنج درم سوده آمیخته نیم‌گرم

به‌کار برند **صفت** روغن سرخ فوه‌الصباغین پاوسیر وج ترکی زرنباد سلیخه سعد زنجبیل بی ریشه اذراقی دارشیشعان جوزبوا قرنفل ساذج هندی هر یک هشت توله نیمکوفته یکشبانه روز در چهار آثار آب شیرین بخیسانند و روز دیگر بجوشانند که به نیمه آید مالیده صاف نموده روغن کنجد روغن سرشف هر یک دو استار داخل کرده باز بجوشانند تا آب به تمامه بسوزد و روغن بماند صاف نموده در شیشه نگاهدارند **صفت** روغن علوی خان مغز قلم گاو پیه بز هر یک سه اوقیه بزرگ شملیت هر یک چهار درم کوفته بیخته آمیخته بر سنگ سماق صلایه کرده روغن گل دو اوقیه را بر آتش گذارند در راوند طویل و بز رالبیخ سفید هر یک یک کف نیمکوفته به ادویهٔ مسحوقه آمیخته در روغن انداخته به آتش ملائم بپزند تا سوخته نگردد و چهارم حصه روغن بسوزد پس فرود آورده فرفیون صبر هر یک یک کف سوده پاشیده کفچه بزنند تا یکسان شود پس به‌کار برند **صفت** روغن حواصل نواب علوی خان حواصل یک عدد سنبل‌الطیب بسباسه سورنجان تلخ بوزیدان خولنجان زردنباد جوزبوا زراوند طویل عود صلیب زیرهٔ سیاه هر یک دو درم قسط بحری قرنفل بیخ نی هر یک سه درم زعفران پنج درم خفاش زنده دو عدد روغن زیتون در دیگ مسی قلعی دار کرده گلاب نیم من آب دو من بر سر آن ریخته آتش زیر آن کنند تا روغن بالا آید بگیرند و استعمال نمایند و نسخهٔ انکباب در قول شیخ بیاید **صفت** کماد راقم جادرس پنبه دانه کنجد هر یک نه توله نارجیل کهنه پنج توله در پارچهٔ سفت دوتا بسته به‌کار برند **صفت** سفوف سورنجان علوی خان در علاج وجع مفاصل مرکب خواهد آمد و این نسخه نیز از دست سورنجان شیرین یک ماشه گشنیز دو ماشه مصطکی نیم ماشه نبات برابر بخورند بعد از آن شیرهٔ تخم خربزه یک توله شربت گاوزبان دو توله بنوشانند **ایضاً منه** سورنجان دو ماشه بسفایج زنجیل تربد سفید رب‌السوس هلیلهٔ زرد هر واحد یک ماشه سنا مغز بادام شیرین هر یک دو ماشه شحم حنظل نیم ماشه سقمونیا یک و نیم ماشه کتیرا گل سرخ هر یک یک ماشه جمله یکشربت است و بالای آن شیرهٔ قرطم یک و نیم توله تخم خربزه یک توله شربت ورد مکرر سنائی چهار توله بنوشند **صفت** دوای نواب علوی خان که بنابر میرزا صادق علی خان تالیف نموده بود و مومی الیه همیشه در شب شراب می‌نوشید و صبح بنگ و افیون مقطر و حرارت

در مزاج از طفولیت می‌داشت یک به یک درد مفاصل با ورم در هر دو دست و پا پیدا شد اول تنقیه به فصد باسلیق هر دو دست کردند و بفاصلهٔ یک هفته مسهل دارند به عده اندکی با ضعف باقی مانده بود از استعمال این دوا در یک هفته صحت کلی یافت سورنجان شیرین یک‌درم طباشیر دانهٔ هیل عود صلیب گشنیز خشک دارچینی هر یک نیم درم کوفته بیخته در شربت انناس نیم اوقیه ورق طلا یکعدد ورق نقره دو عدد آمیخته بلیسانند و بدرقه به شیرهٔ تخم کاسنی و تخم خربزه هر یک دو درم در گلاب و عرق بیدمشک هر یک هفت توله شربت فواکه و شحم حنظل نوشانند **ابوسهل** می‌نویسد که اگر این مرض از خلط بلغمی باشد بعد تلطیف آب بحب شیطرج و حب منتن و حبه یکه از تربد و غاریقون و ایارج فیقرا و شحم حنظل و سورنجان و ماهیزهرج و بوزیدان و شیطرج و صبر و حرمل و فوه و نمک هندی و اشق و جاوشیر و سکبینج ساخته باشند تنقیه نمایند به عده ضماد از بابونه اکلیل‌الملک و حلبه و بزرکتان و برگ غار و حرمل و برگ کرنب و بیخ مغاث و صمغ بطم و روغن سنبل ساخته به‌کار برند و طلا مرتب از صبر دو درم و مرسه درم زعفران یک‌درم برگ غار پنج درم قسط زراوند مدحرج هر واحد سه درم کوفته بیخته بمیفختج سرشته به عمل آرند و ایضاً طلای نخود تنها سوده به آب کرنب سرشته نیکو است **شیخ** می‌فرماید که در مفاصل بارد تریاق نیز نافع است و خصوصاً بعد استفراغ که آن تنقیهٔ مواد باقی به آهستگی و تحلیل آن نماید و تقویت جمیع اعضا کند و واجبست که اسهال ایشان ببلغم تنها نکنند بلکه مع صفرا زیرا که اگر اسهال بلغم صرف کنند فی‌الحال انتفاع یابند و صفرا عود نماید و سیلان بلغم به سوی عضو بار دیگر کند و باید که مسهلات ایشان شدیدالحراره بسیار قوی نباشد که اخلاط را بگدازد و به سوی عضو رو کند مثل آن‌که از آن دو چند اخذ کند و سورنجان در این معتمد و کثیرالنفعست به سبب اسهال او خلط بارد را فی‌الحال و در آن نفعی دیگر است که عقب اسهال قبض و تقویت کند پس با این نفع ممکن نیست که فضول مجذوبیه دوایی که آن را اتفاق استفراغ نشود رجوع کند و ایضاً بقوت دوای مسهل از سیلان در مجاری منع نماید و این فعل سورنجان خلاف سائر محللات و مستفرغات حاره است چه اکثر آنها توسیع منافذ کند و آن را واسع فراخ بگذارد لیکن سورنجان مضر معده است

پس واجب بود که با مثل فلفل و زنجبیل و زیره مخلوط سازند و گاهی با وی مثل صبر و سقمونیا برای تقویت اسهال او می‌آمیزند و **بعضی** ذکر کرده‌اند که در رجل‌الغراب فعل سورنجان است و حد آن ضرر به معده نیست و حجر ارمنی نافع اوجاع مفاصل است و از مسهلات معروفه حب نجاح و حب منتن است و ایارج روفس عظیم‌النفع به عرق‌النسا و نقرس است و حب‌النیل نیز نافع بود و **ایضاً** حب‌الملوک و بوزیدان و ماهیزهرج و رعی‌الحمام و قنطوریون و حنظل و صبر و فاشرا و فاشر استین و حرمل و اشق و انزروت و مقل و تربد و عاقرقرحا نسخهٔ مسهل برفق زنجبیل یک‌درم فلفل نیم درم غاریقون نیم درم مغز قرطم دو درم بیخ رجل‌الغراب سه درم شربت هیژده قیراط تا بیست و چهار قیراط شش یا هفت مجلس اجابت کند **ایضاً** زیرهٔ سیاه زنجبیل سورنجان هر واحد یک‌درم صبر دو درم کوفته بیخته دو درم و نیم به طبیخ شبت بخورانند که فی‌الفور نفع کند **ایضاً** بگیرند روغن جوز انزورت و یا روغن بیدانجیر و انزورت یک روز به ایارج فیقرا و یک روز تنها تا هفت روز و گاهی به آب شکوهنج و شبت مطبوخ اخذ کنند **ایضاً** بگیرند سورنجان بوزیدان و ماهیزهرج و فلفل و زنجبیل و انیسون و دو قوه و به عسل سرشته هر روز بخورند **ایضاً** بگیرند سورنجان سی درم شحم حنظل ده درم و هر دو را در پانزده سه درم سورنجان سه درم سوده به روغن صد جوز آمیخته به آب شبت بخورند که بغیر عنف اسهال کند و تخفیف بخشد دوایی که هر روز استعمال نمایند تنقیه به ادرار کند کمافیطوس کماذریوس جنطیانا تخم سداب هر واحد نه اوقیه کوفته بیخته هر روز یک ملحقه بعد هضم طعام سابق با سه اوقیهٔ آب سرد ناشتا بخورند و ایارج هرمس عجیب و عظیم‌النفع است کسی که در ربیع چند روز آن را بخورد مفاصل او را تقویت دهد و آن اخراج فضول کند اکثر بتعریق و ادرار پس عرق‌النسا به شود چون اورام و اوجاع مفاصل مزمن گردد به این تدبیر منسوب بجنین انتفاع یابند بگیرند ابهل خشک ربع کیلجه و در آب آنقدر که بپوشد به آتش ملائم بجوشانند تا آب سیاه گردد صاف کرده یک رطل از آن گرفته سه اوقیه روغن کنجد بر آن انداخته بنوشند و بر آن غذا حصرمیه بخورند **ضمادات** تضمید بسرگین گاو بسیار قوی است در اوجاع مفاصل و پشت و زانو و گویا که او از بسیار ضمادات افضل است ضماد قوی بگیرند زیت

کهنه یک و نیم رطل نطرون اسکندرانی یک رطل علک‌البطم فرفیون هر واحد اوقیه ایرسا ده اوقیه آرد حلبه یک و نیم رطل و از آن ضماد مرتب سازند و **ایضاً** مقل و جاوشیر و پیه گداخته بسیار نافع است برای آن‌که از مادهٔ خام در کبد و مفاصل باشد **ضماد مصاص** نطرون و بق اشق نوره از آن ضماد بسازند و یا بگیرند فرفیون و به روغن سوسن سوده طلا نمایند **ضماد قوی** بگیرند بورق و عاقرقرحا و مسک و مویزج و نوره و همه را آمیخته به عسل و اندکی سرکه بر مفاصل طلا کنند **ضماد جید** محلل افق و حضض مساوی به شراب کهنه و زیت انفاق به آرد باقلا سائیده ضماد سازند و ضماد بخاکستر عرطنیثا به سرکه و عسل بسیار عجیب است و از اضمده نوعی جیدست که احتیاج به سوی آن برای تقویت عضو و تحلیل بقایا افتد و حاجت بدان بعد استفراغ تام باشد و از آن جمله این ضمادست بگیرند ابهل و جوزالسرو و استخوان سوخته مساوی هر واحد یک جزو و شب یمانی سدس جزو دراج سدس جزو و غری‌السمک به قدر کفایت برای همه دیگر که در بسیار امراض به‌کار آید و تفتیح و جذب خار و استخوان پوسیده از عمق کند و استرخا را منفعت بین نماید بگیرند تخم انجره پاک کرده و زبد حلبه و فلفل و دارفلفل هر واحد ده مثقال اشق دوازده مثقال مقل و قردمانا و عود بلسان و کندر و پیه بزور راتیانج هر واحد ده مثقال موم سد رطل زیت بهشت رطل شیر انجیر دشتی هشت مثقال روغن سوسن مقداری که در گداختن ادویهٔ رطبه کفایت کند شراب فائق به قدریکه در سرشتن ادویهٔ خشک کفایت باشد همه را آمیخته حل کرده استعمال نمایند **دیگر** که عرق‌النسا و درد دست و پا و وجع سائر مفاصل را فی‌الفور نفع بخشد بگیرند حلبه و در ظرف گلی اندخته بر آن عسل مقدار کفایت ریزند و بر آتش بجوشانند تا مهرا شود و نگهدارند دیگر مثل آن زفت معدنی رطل دردی سرکه خشک کرده سوخته دو رطل بورق یک و نیم رطل صمغ صنوبر و موم و کبریت و مویزج هر واحد یک رطل عاقرقرحا نیم رطل قردمانا یک قسط **مروخات** در مثل این معنی مذکور روغن حنظل و روغن جندبیدستر و روغن خردل و روغن جوز رومی است و روغن قسط بغایت نافع و خصوصاً با میعه و روغن حنظل ماخوذ از طبیخ عصارهٔ او به روغن گل تا آن‌که آب برود یا روغن قسط با حلتیت و از مورخات نافعه روغن زیت است که در آن افعی

پخته باشد و این صحت تام بخشد و از این قبیل است روغن خنافس بگیرند خنافس مذبوح دوازده عدد و آب برگ مرماحوز و زیت کهنه یک یک رطل زراوند چهار درم جندبیدستر سه درم قسط سه درم همه را با هم بپزند تا آب برود و روغن بماند **و از نطولات** در این باب این است که مرزنجوش و شبت و برگ غار و سداب و زیره جوشانیده و نطول کنند و ایضاً آنچه نفع بدان نماید بتبخیر مفاصل و رکبه است ببخاریکه در هر جزو این سدس جزو حرمل کوفته داخل کنند و در آن سنگ گرم کرده اندازند تا منضج گردد و آب صاف کرده در آن نشینند و یا بر این آب زیت اندازند و بپزند تا آن‌که ممزوج شود و یا حتی که آب برود و روغن بماند و در آن بنشینند و استحمامات مرطبهٔ حاره ایشان را مضر است به سبب آن‌که اخلاط را بگدازد و توسیع منافذ کند مگر در آب چشمه‌ها **و اما استحمامات** یابس مع مالش بنطرون و نمک و اندفان در ریگ گرم و عرق آوردن برای ایشان نافع است **مسکنات حارهٔ لینه** بگیرند حلبه و در سرکهٔ ممزوج به آب بسایند و مهرا بپزند پس عسل بر آن ریخته طبخ دهند تا منعقد گردد و بر صلایه مثل غالیه سوده و طلا نمایند و خرقهٔ کتان بر آنموضع بسته دو سه روز بگذراند و تدارک خشکی آن به روغن گل سازند و این ضماد در ابتدای مرض و تزاید آن نیکو است و **ایضاً** در اوایل و در بقایا لعاب حلبه و بزرکتان به روغن کنجد با هم زده مثل عسل غلیظ کرده طلا کنند و اگر درد شدید بسیار نباشد بکرنب رطب و کرفس ضماد کنند و اگر قوی‌تر باشد به آرد ایرسا و آرد حلبه و آرد نخود به شراب عسل قلیل و به روغن حنا اندک ضماد نمایند و **ایضاً** خاکستر کرنب با قیروطی چربی و روغن بابونه بسیار نیکو است **صاحب کامل** گوید که هرگاه وجع مفاصل از برودت و مادهٔ بلغمی باشد باید که اولا مریض را سه روز گلقند عسلی به آبی که در آن زیرهٔ سیاه جوشانیده باشند بدهند و غذا از نخودآب به زیت غسیل سازند و تقلیل غذا کنند و از فواکه منع نمایند و روز چهارم بقاروره نگاه کنند اگر آن را خام ببینند به ایارج فیقرا و تربد سفید هر واحد یک مثقال کوفته بیخته با عسل سرشته تلثین نفیع نمایند بعد از آن این ماءالاصول دهند **صفت آن** پوست بیخ کرفس و بیخ بادیان و قنطوریون هر یک ده درم انیسون تخم کرفس بیخ اذخر فقاح اذخرسورنجان پوست بیخ کبر کماذریوس بوزیدان حب بلسان عود بلسان

پوست سلیخه هر واحد سه درم حلبه پنج درم مصطکی سنبل‌الطیب فوه هر کدام دو درم شیطرج یک و نیم درم مویز منقی بیست درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند تا به یک رطل آید صاف نموده مقدار چهار اوقیه از آن با یک مثقال روغن بیدانجیر چند روز بدهند تا آن‌که آثار نضج پدید آید و خلط تلطیف پذیرد و دو روز راحت دهند و در آن هر گلقند اقتصار نمایند و بروز سوم بحب شیطرج یا حب سورنجان تنقیه فرمایند به عده اسهال به اسفیدباج گوشت دراج و تیهو تغذیه کنند و چند روز راحت دهند و در آن ایام بر گلقند شکری به آب نیم‌گرم قناعت نمایند و اگر فصل تابستان باشد بعد غذا به اشیای ملطفه مقطع بلغم مثل آب شبت و ترب و سکنجبین عسل قی آورند و بعد تنقیهٔ بدن اضمدهٔ نافعه استعمال کنند و باید که از استعمال ادویهٔ قوی‌الاسهال قبل از ظهور علامات نضج حذر نمایند زیرا که اگر چنین اتفاق افتد اجزای لطیف را خارج کند و غلیظ باقی ماند و در آن هنگام نضج او مشکل گردد و مدت مرض دراز شود و گاهی در آن امر بعد صحت انجامد چه در این حالت غلط متحجر و حذف می‌گردد **صفت ضماد** نافع وجع نقرس و مفاصل بارزد زراوند طویل حب‌الغار جنطیانای رومی قفرالیهود هر واحد ده درم اشق زیره تخم کرفس هر کدام دو درم همه را باریک سوده به آب کرنب سرشته ضماد کنند **طلای دیگر** بگیرند لعاب تخم و لعاب تخم ریحان هر واحد بیست درم لعاب تخم کتان ده درم اشق صبر مرمکی زیرهٔ تخم کرفس هر واحد دو درم باریک سائید و به آب کرفس سرشته ضماد نمایند **طلای دیگر** بگیرند لعاب تخم مر و ثعلب تخم شاهسفرم هر واحد بیست درم لعاب بزرکتان ده درم افتیمون زیرهٔ ناقدیس مغز قرطم سلیخه مغاث هر واحد یک‌درم زنجبیل چهاردانگ فرفیون نیم درم عدس یک و نیم درم زعفران سه درم همه را باریک سائیده بزردهٔ بیضه و روغن سوسن و روغن قسط و روغن ناردین هر واحد اوقیه پیه کبوتربچه پیه خرس پیه شتر هر واحد اوقیه سرشته به موضع درد طلا کنند و اگر موضع را به آرد شلیم و آرد کرسنه به شراب سرشته ضماد کنند نفع کند و **ایضاً** بحفض و اشق مساوی به شراب کهنه سوده به زیت سرشته ضماد کنند و یا ضماد بسرگین گاو به شکل بز و خاکستر کرنب باریک سوده به عسل سرشته استعمال نمایند و هرگاه ضماد از عضو دور کنند آن را بشویند و آبی که در آن بابونه و

اکلیل‌الملک و شبت و قنطوریون و پوست بیخ کبر و حاشا و صعتر و پودینه و حندقوتی جوشانیده باشند بر آن نطول کنند و اگر این ادویه بسرکهٔ بسیار تند جوشانیده باشند و بر موضع طلا کنند نافع بود پس اگر مرض به استعمال این تدبیر ساکن شد فبها والا بقاروره نظر کنند اگر در آن نضج ظاهر باشد حبوب موصوفه برای این مرض که مذکور گردد بدهند و اگر علامت نضج ظاهر نباشد اعادهٔ ماءالاصول نمایند ولیکن در آن اشیای مسخنه ملطفه به حسب طاقت و مزاج مریض داخل کنند و همچنین روغن‌های گرم به حسب مقدار کیفیت بارد و کمیت خلط غلیظ بر آن اندازند و آن روغن‌ها مثل روغن بادام تلخ و روغن بیدانجیر و روغن قسط و روغن ناردین و روغن بان است و هرگاه خلط نضج و تلطیف پذیرد حبوب استعمال کنند و اگر این کفایت نکند معجونات مسهله و ایارجات کبار به‌کار برند و بعد از آن معاجین مسخنه چون تریاق و مثرودیطوس و مانند آن به عمل آرند و سزاوار است که تبدیل ادویه نمایند و این بهر آن است که من اکثر در این امراض اعنی اوجاع مفاصل و نقرس و عرق‌النسا بعض ادویه را استعمال کردم و از آن منفعت بین ظاهر شد و درد تسکین یافت و بار دیگر در وقت دیگر آن را استعمال با موم و فائده نکرد تا آن‌که مرا احتیاج استعمال دوای دیگر افتاد و این امر دلالت می‌نماید بر آن‌که گاهی مادهٔ مرض مرکب از اخلاط مختلفه می‌باشد پس بعض ادویه آن را موافق می‌افتد و بعضی از آن موافق نمی‌آید و لهذا اصناف این ادویه در اینجا و در مقام ذکر ادویهٔ مرکبه به حسب کفایت بیان خواهم کرد و ادویه و معجونات مسنخهٔ ملطفه قبل از نضج و تنقیه نباید داد والا خلط سفال و عسرالانحلال گردد و اما بعد نضج و تلطیف خلط و تخلخل عضوی که در آن مادهٔ محتقن باشد و حصول تنقیهٔ بدن و قلت خلط ادویه مسخنه و معجونات قویه استعمال نمایند که آنها استفراغ بقایا و تحلیل کنند و اگر سن و مزاج مریض و فصل موجود استعمال آنها واجب کند از غائله آنها ایمن باشند و مع‌ذلک اسراف در استعمال آنها نشاید بهر آن‌که مثل آن پیدا کند و اعضا را گرم و خشک نماید و گاهی تشنج و حمیات حاده انجامد و همچنین ادمان استفراغ نباید کرد لاسیما چون مدت مرض دراز گردد که این اتدمان و ابطای آن زیاده کند زیرا که استفراغ دائم اخراج اجزای لطیف غلط نماید و غلیظ آن باقی بماند و در مفصل متحجر گردد و تحلل نپذیرد **بیان حبوب** نافع وجع مفاصل از مادهٔ بارد بلغمی **صفت حب** سورنجان ایارج فیقرا

هلیلۀ زرد هر واحد شش درم سورنجان بوزیدان ماهیزهرج هر واحد سه درم تربد هشت درم مقل هفت درم مقل را در آب گندنا تر کرده ادویه بدان سرشته حبها سازند شربت دو درم و نیم **صفت حب** شیطرج نافع اوجاع مفاصل و نقرس بارد و قولنج را سودمند است هلیلۀ زرد و ایارج و شیطرج هر واحد پنج درم تربد هفت درم شحم حنظل فوه هر واحد چهار درم سورنجان و بوزیدان و ماهیزهرج هر واحد سه درم خردل و زنجبیل و وج و صعتر و فلفل سفید هر واحد یک و نیم درم تخم کرفس و نانخواه و انیسون هر واحد یک‌درم صموغ را در آب کرنب تر کنند و بر آن پنج درم فانیذ انداخته و در هاون خوب بسایند و ادویه بدان سرشته حبوب سازند شربتی از دو نیم درم تا سه درم **صفت حب** مفاصل سورنجان بوزیدان حنظل هر واحد یکدانگ غاریقون صبر هر واحد نیم درم تربد مقل هر واحد یک‌درم ادویه بسایند و مقل به آب گرم تر کرده بسایند و ادویۀ سرشته حبها سازند و به آب گرم بخورند **حب دیگر** هلیلۀ زرد پنج درم صبر سقوطری وج خردل زنجبیل هر واحد نیم مثقال و دارفلفل و فلفل و شیطرج سقمونیا و نمک هندی هر یک ربع مثقال باریک سائیده به آب عنب‌الثعلب سرشته حبها سازند شربتی دو درم یا تخم تا سه درم به آب گرم حب دیگر نافع وج مفاصل از ماده بارد و ایارج فیقرا چهار درم غاریقون دو درم فوه زراوند شیطرج سکبینج هر واحد یک درم سورنجان بوزیدان ماهی زهره هر واحد نیم درم تربد پنج درم کوفته بیخته به آب کرنب سرشته حبوب بندند **حب** نافع اوجاع مفاصل و نقرس آن از مادۀ بلغمی باشد و قولنج و درد پشت را مفید هلیلۀ زرد و سیاه و آمله و سکبینج هر واحد چهار درم اشق تخم کرفس بادیان نانخواه صعتر شاهتره در آن حرمل سورنجان سفید شحم حنظل نمک هندی هر واحد یک درم جندبیدستر دو دانگ دارچینی زنجبیل قاقله وج زعفران سعد سلیخه هر واحد یک‌درم و ثلث درم صعتر دوازده درم فانیذ سنجری تربد هر واحد درم سقمونیا سه درم همه را باریک سوده به آب گندنا که در آن اشق و سکبینج را حل کرده باشند سرشته حبها سارند شربتی از دو نیم درم تا سه درم به آب گرم **صفت حب** نفط نافع اوجاع مفاصل و عرق‌النسا و وجع ظهر و بواسیر هلیلۀ زرد صبر شحم حنظل حرمل ماهی زهره انزورت جندبیدستر مقل سکبینج صمغ سداب جاوشیر نفط سفید هر واحد یک‌درم ادویه

باریک کوفته بیخته صموغ را به آب گندنا تر کرده در هاون سوده با نفط بیامیزند و ادویهٔ خشک بدان سرشته حبوب سازند شربت دو درم و نصف به آب گرم **صفت حب** برای وجع مفاصل هلیله هلیله آمله زنجبیل صعتر فارسی هر واحد چهار درم ساذج هندی سیزده درم نمک هندی دو درم سورنجان سفید فانیذ سنجری هر واحد ده درم مقل پانزده درم مقل را در آب عنب‌الثعلب یا به آب کرنب حل کرده حبها به قدر فلفل سازند شربتی دو مثقال **حب دیگر** که وجع مفاصل و نقرس بارد را نفع دهد سورنجان چهار درم فلفل دو دانگ زنجبیل برگ پودینهٔ کوهی زیره هر واحد یک دانگ کوفته بیخته بماءالعسل به سرشند شربتی مثقال **حب سورنجان** نافع این مرض سورنجان ماهیزهرج فوه شحم حنظل برگ کبر و حنا شیطرج دارفلفل هر واحد دو درم غاریقون چهار درم تربد صعتر هر واحد ده درم نمک یک و نیم درم انیسون مصطکی هر واحد یک‌درم فانیذ سنجری چهل درم همه را باریک سائیده به آب کرنب حب سازند شربت سه درم **حب دیگر** مجرب هلیلهٔ سیاه هلیله آمله زنجبیل شیطرج فانیذ هر واحد چهار درم صعتر فارسی شش درم سورنجان بیست درم نمک هندی دو درم مقل پانزده درم به آب کرنب سرشته حبها سازند شربتی از دو نیم درم تا سه درم **نوع دیگر** هلیله زرد صبر سقوطری هر واحد دو نیم درم افیتمون چهار دانگ و نیم شحم حنظل دارفلفل خردل سفید زنجبیل سورنجان هر واحد چهاردانگ وج نمک هندی فلفل سیاه هر واحد یک و نیم دانگ شیطرج هندی نیم مثقال سقمونیا یک‌درم فانیذ سنجری یک‌درم همه را باریک سائیده به آب کرنب سرشته حبها سازند و در سایه خشک کنند شربتی سه درم به آب گرم **حب شیطرج دیگر** نافع صبر سقوطری پنج درم هلیلهٔ زرد سه درم زنجبیل فلفل خردل دارفلفل هر واحد یک و نیم درم حرمل هندی وج شیطرج هر واحد دو درم فانیذ سنجری چهار درم همه را باریک سوده به آب کرنب یا به آب عنب‌الثعلب سرشته حب سازند شربت سه درم **حب دیگر** تربد هلیلهٔ زرد هر واحد هفت درم هلیلهٔ کابلی چهار درم سنای مکی ده درم قصب‌الزریره کتیرا غاریقون نمک هندی هر واحد یک‌درم تخم کرفس انیسون هر واحد چهاردانگ سورنجان دو درم افیتمون یک‌درم و ثلث حب‌السلاطین هفت عدد و اگر یافته نشود سقمونیای مشوی یک‌درم بگیرند کوفته بیخته

حبها ساخته خشک سازند شربتی دو درم و نیم به آب گرم و شربت بنفشه **صفت معجون** نافع اوجاع مفاصل بارد سورنجان شش درم پوست بیخ کبر حنا دارفلفل زیرهٔ سیاه هر واحد چهاردانگ نوشادر نمک سیاه کف دریا میعهٔ یابسه هر واحد دو دانگ قرنفل زنجبیل هر واحد یک‌درم سائیده به عسل کف گرفته به سرشند شربت در ابتدای مرض سه درم و چون علت قوی گردد پنج درم **معجون دیگر** سورنجان ده درم زنجبیل حرمل حنا فلفل بیخ کبر هر واحد دو درم باریک سوده به عسل کف گرفته به سرشند شربتی سه درم **جرجانی** و **ایلاقی** می‌نویسند که اگر علامات بلغم و خلط خام ظاهر گردد اول نضج ماده به گلقند عسلی و آب مطبوخ بادیان یا آب بادیان رطب نمایند و یا چند روز ماءالاصول دهند به عده بحب منتن و غیره تنقیه کنند پس از آن باقی ماده را به مدرات و ماءالاصول پاک کنند و اگر فصل تابستان باشد و از قی مانعی نبود اول از همه تدبیر بقی کردن امر کنند و اگر به مسهل حاجت بینند پس از آن مسهل دهند بترتیبی که در قول صاحب کامل گذشت و اگر مادهٔ علت دراز بود و سختی صفرا با بلغم آمیخته بود و بیشتر چنین باشد مسهل سخت گرم نشاید داد و هیچ مسهل از ادویهٔ مخرج صفرا خالی نباشد به سببی که در قول شیخ گذشت و باید دآن است که در جمله ادویهٔ مستعملهٔ این علت سورنجان را خاصیتی و منفعتی نیک است و آن این است که ادویهٔ دیگر منافذ ماده بگشاید و فراخ کند تا مادهٔ مرض بدان بگذرد و دفع شود لیکن آن منفذها همچنان گشاده بماند و فضله که در بدن باشد دیگر بار در آن منافذ فرود آید و سورنجان بعد استفراغ منفذها را قوت دهد و تنگ کند خلط فزونی و خلط رقیق را از سیلان بازدارد ولیکن در آن دو مضرت است یکی آن‌که معده را زیان دارد و دیگر آن‌که عضلهای مفاصل را صلب کند پس مضرت او به اختلاط زیره و زنجبیل و فلفل از معده بازدارند و از پس او به ادویهٔ هلیه و محلله چون پیه مرغ و بط بر عضلها طلا کنند و بعضی اطبا استعمال جرم سورنجان نیکو ندارند لیکن نبات او را با زیره و مانند آن پزند و استفراغ به طبیخ آن کنند **صفت مسهل** سورنجان درم بوزیدان سه درم ماهیزهره درم تربد چار درم فوه دو درم کرفس انیسون پوست حنظل هر یک دو درم همه را در یک و نیم رطل آب بپزند تا به نیم رطل باز آید صاف کنند این شربت قوی باشد **صفت**

حب قوی بگیرند تربد درم شحم حنظل عصارهٔ قثاءالحمار ماهیزهره هر یک دانگی و نیم قنطوریون دقیق سورنجان مقل هر یک دو دانگ فرفیون یک دانگ این یک شربت بود **صفت حب ضعیف** سورنجان نیم درم صبر یک‌درم سقمونیا یکدانگ **صفت حب** سورنجان بزرگ بگیرند ایارج فیقرا سه درم سورنجان چهاردرم شحم حنظل ده درم و نیم شیطرح ماهیزهره هر یک دو درم بوزیدان نمک نفطی مقل هر یک سه درم غاریقون پنج درم سپند عاقرقرحا اشق جاوشیر سکبینج هر واحد یک‌درم به آب سداب حب کنند شربتی سه درم تا چهار درم **صفت حب قوی** هلیلهٔ کابلی هلیله آمله شیطرج قاقله ماهیزهره سقمونیا برابر شربت سه درم تا چار درم و صفت حب منتن و حب شیطرج در علاج فالج مذکور شد **صفت ماءالاصول قوی** بگیرند پوست بیخ کبر پوست بیخ کرفس پوست بیخ بادیان هر یک ده درم تخم کرفس بادیان انیسون نانخواه سورنجان بوزیدان ماهیزهرج پوست حنظل شیطرج قنطوریون دقیق هر یک پنج درم همه را در سه رطل آب بپزند تا به نیمه آید صاف کنند شربتی ده درم با یک‌درم یا یک مثقال روغن بیدانجیر و معجون را مهران ضعف اعصاب و اوجاع مفاصل را سود دارد نسخهٔ آن در قرابادینات مسطور است **صفت طبیخ** کفتار و کفتار را بتازی ضبع گویند و لنگ را بتازی عرج نامند و گفتار که در طبیخ به‌کار آید پیر و ماده باید و آن را ضبعهٔالعرجا گویند از بهر آن‌که کفتار چون پیر شود لنگ گردد و طبیخ او بر این گونه سازند که بگیرند کفتار پیر و آن را ذبح کرده در دیگ پر آب همچنان در است با پوست شکم ناشکافته اندازند و شبت و نمک نیز در آن انداخته چندان بجوشانند که مهرا شود و آن آب را صاف کرده در آبزن اندازند چون نیم‌گرم شود چنان که دست در آن توان داشت بیمار را در آن سه روز نشانند هر روز دو بار صبح و شام و هر بار دو ساعت در آن بنشینند و چون از آن بیرون آیند به آب گرم بدن را بشویند و پارچه بپوشند و از هوای سرد محفوظ مانند و اگر این علاج در اول ماه کرده باشند در میان ماه دیگر بار این مطبوخ تازه کنند و سه روز دیگر هم بر این ترتیب به‌کار برند و همچنین در آخر ماه و اگر کفتار بدست نیاید روباه یا گوشت گورخر بدل آن باشد **ابن‌الیاس** گوید که اگر وجع مفاصل و نقرس بلغمی باشد هر صبح جلاب بادیان و انیسون و اصل‌السوس هر واحد سه درم و از گلقند عسلی ده

درم بنوشند و غذا مزورهٔ نخود شیرهٔ قرطم بفلفل و دارچینی و زعفران سازند و این دوا تا روز ششم یا هشتم بدهند و چون نضج در قاروره ظاهر شود اسهال به این حب آورند **صفت آن** صبر سقوطری سورنجان تربد خراشیده به روغن بادام چرب کرده هر واحد یک‌درم بوزیدان ماهیزهرج هر واحد نیم درم غاریقون نصف درم شحم حنظل دو دانگ نمک هندی یک و نیم دانگ مقل مصطکی هر واحد یکدانگ همه را باریک کوفته به آب کرفس سرشته حبها سازند و صبح بخورند و صبر کنند تا آن‌که استفراغ نیک کند به عده در آخر روز بنخودآب و لحوم تیهو و دراج غذا سازند و دو سه روز راحت داده این مقی بدهند تخم ترب و برگ و بیخ آن و تخم شبت و بادیان و اصل‌السوس و بیخ خربزه هر واحد ده درم به آب خوب بجوشانند و صاف کرده نمک و عسل بر آن انداخته بنوشند بعد نوشیدن نخودآب نمکین و قی کنند و بعد فراغ از قی گلقند عسلی ده درم با بادیان سه درم آمیخته بخایند و فرو برند و از فواکه رطب حذر کنند و در ایام راحت هر صبح جلاب از سکنجبین عسلی ده درم یا از گلقند عسلی ده درم بدهند و غذا مزورهٔ نخود به شیرهٔ مغز قرطم سازند و اقسام تنقیهٔ بدن صاحب این مرض کنند چه بلغم عسرالنضج و تحلل است به یک مسهل یا دو مسهل منقطع نشود در ابتدا بحبوب قوی‌الاسخان و اسهال جسارت کنند که آن گاهی رقیق را تحلیل کند و کثیف از اخلاط باقی ماند و تحلیل نشود و مرض طول کند و تضمید موضع به اضمدهٔ مسخنهٔ ملطفه سازند مثل این ضماد **صفت آن** زراوند طویل حب‌الغار جنطیانا هر واحد ده درم اشق صبر زیره هر واحد پنج درم همه را باریک سوده ضماد نمایند **ضماد دیگر** نافع این مرض بزرکتان لعاب تخم مر و لعاب تخم شاهسفرم هر واحد بیست درم مغز حب‌القرطم سلیخه مغاث هر واحد یک‌درم زنجبیل زعفران هرواحد نیم درم همه را باریک سوده به روغن سوسن و قسط و ناردین آمیخته بجای درد طلا نمایند که نفع این زود ظاهر شود یا ضماد سرگین گاو و غیره که در قول صاحب کامل گذشت به‌کار برند و موضع را به آبی که در آن مرزنجوش و قیصوم و غیر آن که در همان قول مذکور شد جوشانیده باشند بشویند و به روغن‌های گرم مثل روغن قسط و ناردین و بان مالش نمایند و تناول تریاق کبیر و مثرودیطوس نافع است و یا حب شیطرج بخورانند **صفت آن** هلیلهٔ زرد تربد هر واحد یک‌درم

ایارج فیقرا یک مثقال شحم حنظل یک دانگ شیطرج هندی خردل زنجبیل هر واحد نیم درم نانخواه تخم کرفس انیسون سکبینج مقل هر واحد یکدانگ باریک بسایند و مقل را در آب کرنب حل کرده ادویه بدان سرشته حبها سازند و این ده خوراک است **صفت حب** نافع این علت سورنجان یک مثقال هلیلهٔ سیاه بلیله آمله زنجبیل شیطرج هندی هر واحد سه درم کوفته بیخته آب کرنب یا کرفس سرشته حبها سازند شربتی از آن دو درم **خجندی** گوید که هر صباح شربت از بادیان و اصل‌السوس و تخم کرفس با گلقند عسلی یا شربت اصول یا سکنجبین بزوری بنوشند **صفت** ماءالاصول نافع برای اصلاح مواد بلغمی پوست بیخ کبر و بادیان و کرفس بیخ اذخر هر یک پنج درم پرسیاوشان حلبه حب بلسان اصل‌السوس بوزیدان هر یک چهار درم انیسون مصطکی سنبل فوه هر یک شش درم کمافیطوس کماذریوس قنطوریون هر یک درم عناب بیخ عدد مویز بیست درم در سه رطل آب بجوشانند تا آن‌که صفت او باقی ماند صاف کنند شربتی از آن پنجاه درم یا پنج درم گلقند یک مثقال سورنجان و غذا مزورهٔ نخود نجیرهٔ قرطم و زعفران دواچینی و تا روز هشتم بر این مداومت نمایند و هرگاه آثار نضج بنگرند بحب ایارج یا حب شیطرج یا حب سورنجان یا معجون آن اسهال آورند **نسخه معجون سورنجان** بگیرند سورنجان سفید شش درم بوزیدان ماهیزهرج پوست بیخ کبر زیرهٔ سیاه شیطرج هندی هر یک دو درم پوست هلیلهٔ زرد هفت درم تخم کرفس بادیان فلفل سفید صعتر نمک هندی برگ حنا کف دریا هر یک یک و نیم درم گل سرخ جلجلان هر یک سه درم تربد سفید پانزده درم زنجبیل سه درم سقمونیا سه درم عسل یکصد و پنجاه درم روغن بادام یک استار شربتی از آن یک استار به آب گرم و علی‌الدوام سه درم و این معجون ضعیف‌الاسهال متقابل‌القوی است زیرا که طبیعت هر دوای او مخالف دیگر است در فعل و مضعف یکدیگر مانع از تمام فعل اوست و باید که بر شرب ادویه مسهله که اثر قوی دارد تقدم قی به آب گرم کنند پس به آب اصل‌السوس پس به آب شبت یا تخم ترب که آن را اثر قوی است و تقدم بمقیئات قویه نکنند و از استفراغ مادهٔ غلیظ و خام حذر کنند ورنه رقیق خارج گردد کثیف غلیظ باقی ماند و از تحجر او در مفاصل امن نباشد و صواب آن است که اول تلطیف و نضج کنند پس استفراغ بدوای مخرج بلغم

نمایند مع اعتماد در ضمن این از تسخین و تبدیل مزاج خارج از اعتدال و باید که تکرار مسهل به حسب احتمال قوت و نضج ماده نمایند و این ضماد سریع‌النفس است لعاب بزرکتان لعاب تخم مر و لعاب تخم ریحان مغز حب قرطم هر یک ده درم سلیخه مغاث هر یک درم زنجبیل زعفران هر یک نیم درم روغن سوسن یا روغن قسط ده درم ادویه سوده بلعابات و روغن آمیخته ضماد کنند و نطول به آب مطبوخ بابونه و اکلیل‌الملک و قیصوم و مرزنجوش و حاشا و صعتر و پودینه هر واحد یک جزو نافع است **حب** نافع این نوع ایارج فیقرا سورنجان هر یک یک‌درم شحم حنظل کتیرا انیسون شیطرج ماهیزهره بوزیدان زنجبیل هر یک دو دانگ سقمونیا نیم دانگ به آب کرفس حب سازند و این شربت است **مطبوخ** نافع وجع مفاصل بارد هلیلجات ثلثه هر یک سه درم قنطویون دو درم سورنجان دو درم افسنتین تخم کرفس انیسون بادیان هر واحد یک‌درم سنای مکی سه درم جوشانیده صاف نموده با پانزده درم گلقند و ده درم فلوس خیارشنبر و ثلث درم غاریقون و یک مثقال روغن بادام به دستور معمول مرتب ساخته سحرگاه بنوشند باقی همآن است که در اقوال سابقه گذشت **سعید** گوید که اگر مادهٔ فاعلهٔ نقرس و مفاصل بلغمی باشد نضج ماده به گلقند عسلی و سکنجبین بزوری کنند و غذا نخودآب سازند و هرگاه ماده نضج یابد اسهال او به ایارج یا بحب سورنجان نمایند و تقویت قوت به اسفیدباج دراج کنند و به آب شبت قی آورند و از ادویهٔ قویه و اسهال در ابتدای مرض حذر کنند بهر آن‌که تحلیل لطیف و ابقای غلیظ نماید و خروج او مشگل گردد و تضمید عضو بحضض و سرگین گاو و پشکل بز به عسل سرشته باید کرد و عضو را به آب ریاحین یا بسرکهٔ کهنه که در آن پودینه جوشانیده باشند بشویند **خضر** و **قرشی** می‌نویسند که علاجش قی و اسهال است بعد نضج تام چه انظار نضج در این واجب است و خصوصاً چون ماده غلیظ باشد و اشربهٔ مغلی حلو به شکر یا گلقند یا خمیرهٔ بنفشه دهند و یا شربت لیمون به آب مطبوخ اصل‌السوس با تشنگی و میل بحرارت باشد و یا شربت اصول و سکنجبین عنصلی یا بزوری به آب اصل‌السوس یا طبیخ اصول بسکنبین عنصلی نوشانند و در هر شب معجون زبیب یا معجون ورد یا معجون وج یا معجون فلاسفه بخورند و در بعض شبها دوایی که در آن کمافیطوس است و در قول شیخ گذشت دو

درم استفاف نمایند که آن برای ادرار در تحلیل عجیب‌النفع است **اغذیه** از لحوم منع کنند مگر بضرورت لحم طیور دهند و حیوان دشتی بهتر از غیر اوست و در ایام ابتدا آب نخود به شکر یا به عسل یا عسل تنها دهند و بعد چند روز و استفراغ ماده غذا کبوتربچه با نخود پخته یا شوربای خروس بشبت و دارچینی پس عصافیر مبرز به ابازیر حاره دهند و حتی‌الامکان غذا کنند و تنقل به مغز جوز و مغز چلغوزه نمایند **مستفرغات** حب مفاصل یا مطبوخ سورنجان یا ایارج لوغاذیا یا حب منتن یا ایارج فیقرا تنها مقوی بغاریقون و تربد دهند اگر مغلی حلو که در آن تربد و مویز و ایرسا و فاوانیا افتد یک هفته قبل از استفراغ استعمال نمایند اولی است **مقئیات** تخم ترب یا آب برگ آن به سکنجبین عنصلی یا ترب در سکنجبین مذکور **ادویهٔ موضعیه** نطول که در قول گذشت استعمال کنند و از ادهان و مروخات روغن حنظل روغن قسط و روغن خردل است و از مرکبات نافعه زیت که در آن دفاعی پخته باشند و این صحت کلی بخشد و تمریخ به عسل بعد حمام نافع بود و پیه شیر و پیه بلسون بالغ‌النفع است ضماد حلبه و اکلیل‌الملک و بزرکتان و کندر و راتینج سوده موم اضافه نموده نیم‌گرم استعمال نمایند و بسرگین گاو در ساعتی که گرم باشد و نطول محلل مرتب از بابونه و اکلیل‌الملک و حلبه و آرد فول یا ترمس و مرزنجوش و اسطوخودوس و برگ غار و شبت و خطمی و بزرکتان و انیسون و برگ کرنب نافع است و چون به طبیخ اسطوخودوس ضماد کنند اوجاع مفاصل را ساکن کند **استحمامات** حمام رطب به آب شیرین ایشان را مضر است و اما حمام بجفف به سبب فرط تعریق چون در آن نمک و اشنان و نطرون بمالند نافع بود و حمامات به آب نفطیه و زاجیه و نطرونیه و آب دریای شور سودمند است یا بگیرند گوگرد نطرون و نمک و بورق و برگ غار و مرزنجوش و جوشانید و به آب آن استحمام نمایند بعد تعریق کثیر و آبزن معمول به آب مطبوخ ادویهٔ مذکوره یا به زیت که در آن کفتار یا گورخر یا خرگوش یا روباه پخته باشند یا به آبی که در آن این حیوانات جوشانیده باشند نافع است و زیت از آب قوی‌تر است ولیکن این بعد تنقیهٔ بدن باید تا به سبب قوت حذب و تحلیل دو خلط به سوی مفاصل منجذب نگردد و اگر چیزی جذب کنند اندک باشد و طبیخ این حیوانات زنده بهتر است و تضمید بشحوم آنها نیز

تسکین وجع مفاصل و تحلیل مادهٔ آن کند و تعقد مفاصل و صلابت آن ببرد و همچنین تنطیل آب آنها و تمریخ به زیت مذکور آنها و تریاق فاروق در این عظیم‌النفعست و همچنین تریاق اربعه و اگر در این علاج اصلا اثر نکند سه روز هر روز صبح دو درم نفط سفید یا مثقال به شراب بخورانند که آن خلاص نمایند **انطاکی** گوید که در مفاصل بارد بعد تنقیه ضماد بزعفران و فرفیون و جندبیدستر و عاقرقرحا کنند و آنچه نفع می‌کند در این نوع گلقند عسلی و ماءالعسل به طبیخ قرطم و ماهودانه و دارچینی و شبت و حلیه است اکلا و طلاء و نطولاً و صبر عاقرقرحا هر واحد ربع جزو صبر مصطکی هرواحد تمن جزو با سه چند آن عسل به سرشند شربتی از آن سه درم و نفع می‌کند این را معجون سورنجان و حب آن و معجون هرمس و نجاع و شربت او خاصه آنچه بنظر طبیب تالیف یابد از غاریقون و زعفران و حنظل و مر و مقل و همچنین مالش بدان و روغن قثاءالحمار آرد جو بسمقونیا و طبیخ صعتر و گاه گندم **مؤلف خلاصه** گوید که جمعی از قدما در ازالهٔ این مرض به اشیای مدره اعتماد کرده‌اند و شک نیست که این قول نزدیک بصواب است چه هرگاه در قارورهٔ خداوند این علت رطوب غلیظ و لزج پدید آید نظر بر انفاع خلط خام بمجاری بول علامت زوال مرضست **صفت** دوای مدرکه محمدزکریا در استیصال نقرس و اوجاع مفاصل بارد بغایت همی ستاید نانخواه برگ سداب خشک ابهل تخم کرفس بادیان دو قو هر کدام یک جزو فوه‌الصبغ مغز بادام تلخ سنبل‌الطیب قسط زراوند مدحرج هر کدام نیم جزو کوفته بیخته یک‌درم از آن استعمال نمایند و از ایام زمستان شروع کنند و تا وسط ربیع رسانند و بعد مر در چهار ساعت از خوردن دوا غذا خورند و تنقیه استیصال ماده در استعمال ضمادات و مروخات لازم است و از جمله تدبیری که در این علت فائدهٔ عظیم و اثری عجیب دارد استعمال آبزن به طبیخ ضبعهٔ عرجاست و طریق آن در علاج .... مفاصل در قول صاحب کامل مسطور خواهد شد و اگر بجای ضبعه عرجا روباه بگیرند و یا آن را در آب و روغن زیت چندان بجوشانند که آب بسوزد و روغن بماند به حسب صرف حاجت و به همان طریق عمل کنند همین اثر دارد و هیچ دوا برابر این نیست مگر آن‌که به سبب شدت عفونت مترفهان و آسودگان را احتمال این نمی‌تواند شد

علاج اوجاع مفاصل سوداوی

فصد باسلیق و یا صافن کنند و رگ فراخ زنند پس اگر خون غلیظ و سیاه برآید وافر گیرند و اگر سرخ و صاف آید فوراً بند کنند و بنضج و تلطیف ماده پرداخته به عده فصد نمایند و بعد نضج ماده بنضج سودا مسهل آن دهند و یا جهت نضج ماده این مطبوخ بدهند اصل‌السوس بیخ کبر بسفایج هر یک پنج ماشه بادرنجبویه عنب‌الثعلب بادیان هر یک هفت ماشه سورنجان چهارماشه گلقند سه توله غذا نخودآب کبک و دراج و بچهٔ مرغ دهند و وقت شام نان با شوربا و بعد حصول نضج تنقیه بدن به مطبوخ افتیمون تربدی علوی‌خان که بدان سورنجان اضافه کرده باشند باید کرد و وقت شب حب لاجورد خورانند و بکرات و مرات تنقیه نمایند و به عده جهت تعدیل سورنجان سه ماشه در معجون نجاع و یا افتیمون یک توله آمیخته بخورانند و بدرقه به گلاب کنند و یا معجون عشبه و چوب چینی به‌کار برند و از ترطیب بدن غافل نباشند و در تحلیل افراط نکنند و به اضمدهٔ طینهٔ محلله چون بابونه و آرد حلبه و تخم کتان و مقل و جاوشیر و راتینج هر یک دو درم انجیر هفت عدد سائیده با پیه بزوروغن زیتون و روغن گاو آمیخته ضماد کنند و قیروطی که از روغن سوسن و قسط و بیدانجیر و قرطم و بابونه و موم و پیه گردهٔ بز و پیه ماکیان و پیه بط ساخته باشند نافع بود و روغن‌های گرم و تر بمالند و آبزن و نطولات مناسبه به‌کار برند و حمام و ریاضت معتدل پیش از تناول غذا سودمند است و باید که اول موضع اورام را به روغن یاسمین و یا روغن گل چرب نمایند و یا به مغز ساق گاو که در روغن یاسمین گداخته باشند بمالند و ضماد را بر کاغذ سفت نهاده بر آن گذارند و این حب برای وجع مفاصل که از خلط غلیظ سوداوی باشد سود دارد ایارج فیقرا نیم درم غاریقون بسفایج هر یک نیم مثقال تربد موصوف ثلث مثقال سورنجان بوزیدان نمک هندی سکبینج هر یک ربع ورم کوفته بیخته حبها بندند و ایضاً برای مفاصل سوداوی و تقویت قلب زرنبادگل گاوزبان گل سرخ سورنجان ابریشم مقرض هر یک نیم ماشه سوده هلیلهٔ مربی یکعدد سرشته بخورند بالایش عرق کیوره و عرق عنب‌الثعلب بنوشند و این سفوف چوبچینی جهت مفاصل و نقرس و آتشک و دیگر امراض سوداوی مجرب و عظیم‌النفع است چوبچینی تراشیده چهار درم

عشبهٔ مغربی دو درم سورنجان افتیمون هر واحد یک‌درم بسفایج هفت ماشه سنای مکی دو نیم درم گل سرخ صندل سفید هر واحد یک‌درم کوفته بیخته سفوف سازند و شش‌ماشه به آب بخورند **اقوال حکما** شیخ می‌فرماید که در اصحاب مفاصل سوداوی واجبست که اصلاح طحال ایشان کنند و استفراغ سودا نمایند و ترطیب بدن کنند و تلئین به اغذیه و بمروخات و مانند آن سازند و الحاق بتحلیل صرف بدون تلئین کثیر نباید کرد چنان چه در اصول کلیه معلوم شده **ابن الیاس** گوید که در وجع مفاصل و نقرس سوداوی هر صبح جلاب از اصل‌السوس و بادرنجبویه و گاوزبان و بادیان هر واحد سه درم و از شکر سفید ده درم بنوشند و غذا مزورهٔ نخود و شیرهٔ مغز قرطم و لحوم تیهو و کبک و دراج خورند و بعد ظهور نضج در قاروره تنقیهٔ بدن بحب سورنجان یا به مطبوخ آن یا بحب شیطرج کنند و یا تلئین طبیعت و استفراغ خلط به این حب نمایند **صفت آن** هلیلهٔ زرد و سیاه صبر سقوطری بادیان هر واحد یک‌درم فلفل دارفلفل زنجبیل خردل هر واحد نیم درم شیطرج نمک هندی مقل هرواحد یکدانگ همه را باریک سائیده به آب کرفس یا کرنب سرشته حبها سازند و این دو شربت است و یا غلط سوداوی را به این مطبوخ مستفرغ سازند سنای مکی هفت درم هلیلهٔ زرد و سیاه و کابلی هر واحد پنج درم مویز طائفی ده درم شاهتره هفت درم هلیله آمله اسطوخودوس هر واحد چهار درم غاریقون نیم درم سورنجان کوفته یک مثقال قنطوریون اصل‌السوس بادرنجبویه گاوزبان افتیمون هر واحد سه درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا به یک نیم رطل آید افتیمون در صره بسته در آن اندازند و ساعتی صبر کرده از آتش فرود آرند و در آن فلوس خیارشنبر و ترنجبین هر واحد ده درم مالیده صاف نمایند و ایاج فیقرا یک‌درم بر آن انداخته سحرگاه بنوشند و بر آن صبر نمایند چندآن‌که استفراغ جید کند به عده در آخررو مزورهٔ نخود و مغز قرطم و لحوم ماکیان و تیهو غذا سازند و بر این معجون مداومت و نمایند که نافع در این علت است هلیلهٔ زرد و سیاه و کابلی هر واحد پنج درم مویز منقی ده درم فلفل دارفلفل بیخ کبر هر واحد دو درم همه را کوفته بیخته به عسل کف گرفته به سرشند شربتی از آن یک مثقال و مفاصل را به روغن‌هائیکه در بلغمی مذکور شد مالش نمایند و این طلا کنند برگ غار ده درم عاقرقرحا پنج درم

قسط تلخ سه درم حرف چهار درم نطرون سه درم باریک سائیده به روغن یا همین آمخته بر کاغذ طلا کرده بر موضع بچسپانند و یا موضع را با مخاخ و شحوم و ادهان حاره ضماد کنند **خجندی** گوید که فصد کنند اگر احتیاج آن بود بعد احتیاط تام به قدر قوت و سن و فصل و بعد نضج به این مطبوخ مناسب تنقیهٔ بدن نمایند و نسخهٔ او همآن است که در قول ابن الیاس گذشت لیکن وزن سنا پنج درم و هلیلجات ثلثه هر واحد سه درم و شاهتره یکمشت و از هلیله تا اسطوخودوس هر یک سه درم و از قنطوریون تا افتیمون هر یک دو درم و ترنجبین پانزده درم و و روغن بادام یک‌درم است باقی به دستور واگر ارادهٔ قوی‌تر کردن آن باشد یک مثقال ایارج فیقرا افزانید و تمریج مفاصل به روغن‌های گرم تر کنند و تنطیل به آب ادویهٔ محلل مثل اکلیل‌الملک دو بابونه و خطمی و شبت و بزرکتان و مانند آن نمایند **خضر** گوید که استفراغ سودا به فصد و اسهال بعد انضاج به طبیخ افتیمون کنند و حجر ارمنی نافع است و از اشربه جلاب بارد دهند یا حار اگر تشنگی و خون از حرارت نباشد و گاهی در آن اصل‌السوس زیاده کرده می‌شود و یا ماءالشعیر به شکر دهند و تغذیه به اغذیهٔ صفراوی و دموی سازند مثل آش جو و ملوخیا و اسفاناخ مع تسخین آن به مثل عسل و ابازیر قلیل‌الحراره و خصوصاً در سودای احتراقی و به اضمدهٔ محللهٔ ملینه ضماد سازند و به قیروطیات و شحوم و ادهان حار رطب مثل پیه ماکیان و بط و روغن کنجد و لعاب حلبه و تخم کتان مالش کنند و این نطول قریب به اعتدال و نیکو است بابونه اکلیل‌الملک گل بنفشه خطمی خبازی جوشانیده به آب آن نطول کنند و بثفل آن ضماد نمایند **حکیم شریف‌خان** می‌نویسند که اسهال بعد انضاج تام کنند به مثل ماءالاصول مقوی افتیمون و بسفایج و مانند آن و علامت نضج سکون وجع است و اسهال بحب افتیمون و سورنجان مع طبیخ آن نمایند و معجون نجاح نافع است و تراکیب مسهل و غیره نافع سودا در مالیخولیا مذکور شد و زنی را وجع مفاصل سوداوی عارض شد و امتداء نمود و معالجه بسیار کرد و نفع ظاهر نشد پس علاج او استاد نودعی بماءالجبن مع ادویهٔ مناسبه فرمودند و صحت یافت و سودا حار احتراقی بود **مولف** گوید که در زمانهٔ من نیز زنی را وجع مفاصل در بلدهٔ بهوپال عارض شده بود و اطبا انواع علاج به‌کار بردند حتی که حب سم‌الفار هم دادند و هیچ

فائیده مترتب نگشت بلکه از آخر روز تا تمام شب دورهٔ اشتداد وجع در جمیع اعضا هر روزه معین شد چون اعزهٔ او به احقر رجوع کردند دآن استم که سبب مرض مذکور مادهٔ سوداوی است و علاجش بمنع شرب آب و نوشانیدن عرق عنب‌الثعلب و گاوزبان عوض آن و دادن ماءالجبن با سفوف سودا نمودم و باذن‌الله تعالی از آن نجات یافت و این علاج نزد اکثر دلیل بر فرط مهارت من در این فن گردید **مصنف اقتباس** نوشته که گاه وجع مفاصل بعد زوال سوزاک و آتشکه افتد و این در هندوستان کثیرالوقوع می‌باشد و علاج بدشواری می‌پذیرد و علامتش آن است که دردی شدید بود با ورمی مائل بسیاهی و سوزشی و طاوسی رنگ و فستقیت بول و خروج آن با حرقت علاجش اول فصد باسلیق و یا هفت اندام گشایند و بفاصلهٔ سه چهار روز حجامت با شرط کنند و به فاصله یک هفته ماءالجبن نوشانند با سفوف سورنجان و حب سورنجان علوی‌خان و سفوف لاجورد و حب آن که در مالیخولیا گذشت **صفت حب** سورنجان علوی‌خانی سورنجان شیرین پنج درم تربد سفید غاریقون سفید گل سرخ بسفایج سنای مکی هر یک سه درم سقمونیای مشوی بوزیدان کتیرا درونج عقربی لاجورد مغسول هر یک درم شحم حنظل یک‌درم حب‌النیل مدبر یک و نیم درم شربتی سه درم و سفوف سورنجان ایشان در علاج مفاصل از مواد مرکب خواهد آمد و بعد انفراغ ماءالجبن اگر دردی و ورمی باقی ماند و یا دوره افتد باید که در فصل بهار و موسم مناسب تنقیه به فصد و بسهلات سودا کنند به عده بفاصلهٔ یک هفته چوبچینی بند خورانند و شخصی از مدت هفت هشت سال مرض فاصل بعد زوال آتشک می‌داشت و هر دو پای او شل شده بود و در آن راست به قدر روپیه سوزشی بود که در روزی سه چهار مرتبه نوبت بغشی رسیدی و من معالجهٔ آن بچوبچینی بند کردم و در هفته دوبار بتبخیر آن نمودم و به همین تدبیر در ایام معهوده صحت کلی یافت و بعد از بیرون آمدن این معجون همراه عرق چوبچینی خورانیدم برادهٔ چوبچینی ده توله سنبل‌الطیب گل سرخ کپور کچری کبابه عود خام گل گاوزبان برگ فربمشک بادرنجبویه اندر جو شیرین ابریشم مقرض مغز قرطم سعد کوفی صندل سفید دارچینی سورنجان شیرین خصیهٔ‌الثعلب بوزیدان هر یک دو مثقال زعفران دو درم مشک عنبر هر یک یک درم بمربای آمله و سیب و عسل مقوم به سرشند شربتی دو مثقال

صفت عرق چوبچینی بگیرند چوبچینی سه صد مثقال سعد زرنب ساذج هندی وج ترکی عود هندی گاوزبان درونج عقربی بسفایج خیربوا برگ فرنجمشک بادرنجبویه گل سرخ اشنه خولنجان شیرین اسارون اندر جو شیرین هر یک ده توله خارخسک بادیان تخم فرنجمشک هر یک پانزده توله تخم بادرنجبویه و شاهتره هر یک بیست توله ناگکنیسه به همنین تودریین پوست بیرون پسته پوست ترنج شقاقل بوزیدان هیل بوا جوزبوا بسباسه دارچینی هر یک سه توله چای خطائی بادیان خطائی پوست بیخ گوکهرو هر یک چهار توله سیب ولایتی پنجاه عدد ریحان تازه نعناع برگ ترنج هر یک دو قبضه در عرق شاهتره و بادرنجبونه و دارچینی هر یک سه شیشه گلاب پنج شیشه مشک عنبراشهب هر یک یک و نیم درم شربتی از ده توله تا بیست توله دیگر امراض را هم نفع بسیار دارد چنان چه نزله و ضیق و رطوبات معده و آبلهٔ فرنگ و داءالحیه و داءالاسد و قوبا و جرب و وجع‌الورک و زانو و پشت و عرق‌النسا و ریح‌البواسیر و نفخ معده و سپرز و سوزاک کهنه و قرحه رحم و قروح خبیثهٔ عسرالاندمال و مفتت حصات کلیه و مثانه است و دیگری را به سبب آتشک وجع مفاصل شده بود و تمامی انگشتهای هر دو دست و پای مانند ثمر خیار نیم پخته شده بودند به اندکی خمیدگی و در مفصل دست و پا ورم مانند سیب کوچک به رنگ بادنجانی بود و از مدت دو سال می‌داشت و حکیمی ماءالجبن هم داده بود و هیچ فائده از آن بظهور نیامده من او را تا سه ماه حبوب حب‌السلاطین معمولی بفاصلهٔ یک روز دو عدد خورانیدم و غذا شوربای مرغ حق‌گو با نان خشکار تنوری مقرر داشتم و بجای آب عرق کمافیطوس و بادیان دادم و در مدت معهوده چهارم حصه ورم باقی ماند پس حبوب مذکوره را موقوف داشته خاکستر استخوان بازوی مرغ سلیمانی سه ماشه سهاگه یک ماشه نبات برابر سوده در مسکهٔ گاو تازه یک و نیم توله آمیخته لیسانیدم و بالایش عرق جوانسه نه توله و شربت بزوری چهارتوله نوشانیدم و آب و غذا به دستور معین داشتم در مدت سه هفته به همین تدبیر صحت یافت **حکیم علوی‌خان** می‌نویسند که یکی از اطبای عمر را از مدت بیست سال درد مفاصل به سبب آتشک بوده و از این معجون چوب چینی با عشبه دفع مرض مغزی الیه بکلی گردیده عشبهٔ مغربی پانزده درم چوب چینی موصوف به همه صفت هفتاد درم گل

گاوزبان بسفایج فستقی بادرنجبویه هر یک ده درم مویز منقی یک و نیم رطل مجموع را در پنج من و نیم گلاب و عرق بیدمشک یک شب بخیسانند و روز دیگر در دیگ سنگی یا مسی تازه قلعی کرده انداخته سر آن را بطبق سفالی پوشانیده و اطر اف آن را به خمیر و گل حکمت محکم نموده مقدار پنج من و نیم هیمه قلم باریک دو شاخ دو شاخ در زیر آن بسوزانند تا به اتمام رسد پس دیگر را فرود آورده بمالند و بپالایند و نبات سفید یک من تبریز عسل مصفی یک رطل و نیم عراقی داخل نموده در قدر مضاف بجوشانند و کف آن را گرفته صاف نموده به قوام آورند پس بگیرند دارچینی سیلانی به همن سرخ به همن سفید سنای مکی خولنجان سورنجان دانهٔ هیل مصطکی رومی از هر یک ده درم چوب چینی اعلی سی و پنج درم عنبر اشهب نیم مثقال زعفران چهاردانگ پوست هلیلهٔ کابلی پانزده درم کوفته بیخته معجون سازند و هر روز دو مثقال و نیم صبح و همین قدر شام تناول نمایند و در نسخهٔ دیگر درونج عقربی بادرنجبویه راتینج گل گاوزبان از هر یک ده درم لاجورد مغسول دو نیم درم اضافه شده و وزن چوبچینی چهل و پنج درم نموده بسیار مفید آید **حکیم غلام امام** در قرابادین معمولی نوشته که این حب درد بندها که به سبب آتشک باشد ببرد سیماب اجواین خراسانی بلادر کلاه دور کرده اجمود اسبند هر واحد سه ماشه قند سیاه دو دام کوفته به قدر کنار دشتی حب سازند و هر روز یک حب صبح و یک شام خورند بحلق ریخته فرو برند که بدندان نرسد غذا کهچری و دال مونگ و خشکه و نان گندم پرهیز از ترشی و بادی در پنجروز صحت می‌شود و اگر دهن جوش کند مضمضه به عمل آرند و اگر بعد مسهل نخورند مفید زیاده شود و این معجون چوب چینی در اکثر امراض و امزجه بارده و اواجع مفاصل خصوص که به سبب آتشک باشد نافع است چوبچینی مثقال قرنفل جوزبوا بسباسه گل سرخ زعفران زرنباد خولنجان سعد کوفی هر واحد یک مثقال دارچینی قاقله فلفل سیاه مصطکی سورنجان بوزیدان سنای مکی لسان‌العصافیر هر یک پنج مثقال زنجبیل دارفلفل عاقرقرحا جدوارخطائی هر یک دو مثقال با عسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند قدر شربت در امزجهٔ ضعیفه یک مثقال و در امزجهٔ متوسطه دو مثقال و در امزجهٔ قویه سه مثقال بلاماخطهٔ پرهیز کمتر دارند و در نسخهٔ دیگر **حکیم شریف خان**

صاحب وزن چوبچینی چهاردام و از قرنفل تا سعد هر یک سه ماشه و از دارچینی تا لسان‌العصافیر هر یک پنج ماشه و از زنجبیل تا جدوار هر یک دو ماشه نوشته و عوض قاقله به همنین ده ماشه دانهٔ هیل سه ماشه گشنیز خشک چهار ماشه افزوده و در وصف آن قلمی نموده که برای تقویت باه و وجع مفاصل که از سبب آتشک به همرسیده باشد بی‌نظیر است و مجرب **میربهاءالدین** در خلاصهٔالتجارب می‌نویسد که شخصی علت مفاصل کهنه داشت و انگشتهای دست او هر یک مقدار بادرنگی کوچک شده و اندک کوژ گشته و رنگ آن بسیاهی مائل بود و مادهٔ آن از سوداویت خالی نبود بمداومت مالیدن دهن‌المفاصل و گاه‌گاه استعمال مسهل صحت یافت و انگشتان او بحال اصلی رسید و او مردی دائم‌الخمر بود و اکثر اوقات اغذیه غلیظ خوردی اما در اوقات علاج از آنها پرهیز نمود **صفت روغن** مذکور مار سیاه را سر و دم بیفکنند و شکم او پاک نموده پاره پاره کرده در آب برگ شبت سبز انداخته بجوشانند و بپالایند و روغن کنجد و چندان اضافه نموده بجوشانند تا آب سوخته روغن صرف بماند پس به‌کار برند واین روغن در تحلیل اکثر اورام خبیثه سودمند است

علاج اوجاع مفاصل مرکب

و پیش از این معلوم شده که این اکثر از مادهٔ مرکب از بلغم و صفرا و یا از سودا و صفرا افتد باید که سورنجان مصطکی بوزیدان هر یک یک ماشه سوده در گلقند یک توله آمیخته بخورند بالایش شیرهٔ بادیان شیرهٔ تخم خیارین شیرهٔ خارخسک شیرهٔ تخم خربزه در عرقیات برآورده صاف نموده شربت بزوری داخل کرده بنوشند و معجون سورنجان همراه تبرید مذکور بسیار فائده می‌کند و معجون عشبه نیز در این باب مجرب است و از ادویهٔ محللهٔ ملینه مانند اکلیل‌الملک و بابونه و شبت و خطمی و صبر و لعاب حلبه و تخم کتان ضماد کنند و روغن گل و روغن بیدانجیر و روغن حنا بمالند خصوصاً که سورنجان تلخ و بیخ نی و جدوار در آن انداخته باشند و صابون و حنا در آن سائیده نیم‌گرم ضماد کردن نیز نفع می‌کند و اگر مواد بسیار باشد می‌باید که بعد از نضج از منضج مرکب به حسب ترکیب مواد از مسهل مرکب به حسب غلبهٔ خلط تنقیه کنند اکنون بعض تراکیب مفید این نوع مسطور می‌گردد

حسب حال به عمل آرند مثل **اگر** با تب باشد سورنجان گل بنفشه پرسیاوشان بادیان هر یک چهار ماشه جوشانیده صاف نموده شربت بزوری معتدل دو توله حل کرده خاکشی پنج ماشه پاشیده بنوشند غذا شله روز دوم شاهتره شش ماشه افزایند و گلقند بجای شربت کنند و اگر با سرفه و تب باشد اصل‌السوس گل بنفشه هر یک چهار ماشه مویز منقی ده دانه خیارین کوفته پنج ماشه جوشانیده گلقند و توله خاکشی شش ماشه دهند و یا معجون سورنجان خورده گل بنفشه اصل‌السوس هر یک چار ماشه بهدانه سه ماشه جوشانیده گلقند دو توله حل کرده خاکشی چار ماشه پاشیده بنوشند غذا کهچری **و اگر** با قبض باشد سورنجان بوزیدان مصطکی گل سرخ هر واحد یک ماشه سنای مکی سه ماشه کوفته بخورند بالایش شاهتره تخم کاسنی بیخ بادیان هر یک شش ماشه جوشانیده گلقند سه توله داخل کرده بنوشند **و اگر** درد کش ران و بواسیر و درد مقعد و ریاح و عسر بول باشد میز منقی گل خطمی گل بابونه خیارین جوشانیده نبات داخل کرده اسبغول پاشیده بدهند و اگر وجع در اعضای اسافل و اعالی و بیخوابی و سرفه باشد بادیان اصل‌السوس هر یک چار ماشه شاهتره قصب‌الزریره هر یک ششماسه پرسیاوشان گاوزبان هر یک چارماشه گلو شش‌ماشه جوشانیده صاف کرده شهد داخل کرده بنوشند و **ایضاً** معجون سورنجان بخورند بالایش عنب‌الثعلب هفت ماشه گل خطمی گل سرخ گل نیلوفر تخم کرفس هر یک چارماشه تخم کاسنی شش‌ماشه جوشانیده گلقند دو توله **ایضاً** در مفاصل مرکب شیره تخم خربزه شیره تخم خیارین هر یک شش ماشه شیرۀ اصل‌السوس شیره زیرۀ سفید هر یک چارماشه نبات دو توله دهند باز تخم کاسنی خارخسک بادیان گلقند بدل خیارین و خربزه و نبات کنند **ایضاً** سورنجان مصطکی هر یک نیم ماشه سوده در گلقند یک توله آمیخته اول بخورند به عده شیرۀ خارخسک شیرۀ بادیان هر یک پنج ماشه در آب برآورده این شربت بزوری دو توله داخل کرده بنوشند **نسخۀ شربت** این است تخم خیارین خارخسک تخم کاسنی بیخ کاسنی گل بنفشه بادیان هر یک دو توله در سه پاد آب تر کنند صبح جوش داده صاف کرده با شکر سفید نیم آثار به قوام آرند و بعد سه چهار روز که درد کمی پذیرد منضج و مسهل دهند **ایضاً** بعد مسهل گلقند دو توله در عرق گاوزبان چهار توله عرق مکوه پنج توله

مالیده صاف کرده شربت بزوری بارد دو توله داخل کرده تخم ریحان چارماشه پاشیده بنوشند به عده عنب‌الثعلب بنفشه گل سرخ پرسیاوشان هر یک هفت ماشه اصل‌السوس چارماشه تخم خیارین یک توله بیخ بادیان خارخسک هر یک نه یا شه شب در آب گرم تر کرده صبح صاف نموده شربت بزوری بارد دو توله داخل کرده بنوشند **ایضاً** سورنجان ماشه سوده به گلقند دو توله سرشته شیرهٔ تخم کاسنی شیرهٔ تخم خیارین هر یک شش‌ماشه شربت بزوری بارد دو توله خاکشی شش‌ماشه دهند به عده اگر قبض باشد سنای مکی سه ماشه سوده و شیرهٔ بادیان هفت ماشه افزایند به عده سورنجان بوزیدان هر یک چهار ماشه تخم کاسنی کوفته خیارین کوفته هر یک شش‌ماشه جوشاینده گلقند دو توله داخل کرده دهند باز گل سرخ قصب‌الزریره هر یک چهارماشه افزایند به عده معجون فلاسفه چهارماشه خارخسک شش‌ماشه افزایند **حب سورنجان** مسهل خلط از مفاصل نسخه حکیم صالح خان خال حکیم علوی‌خان سورنجان انیسون پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی بوزیدان هر یک دو مثقال صبر سقوطری تربد سفید مدبر هر یک هشت مثقال سقمونیای مشوی مقل ازرق هر یک یک مثقال مقل را در آب گندنا حل کرده باقی ادویه را کوفته بیخته به آن سرشته حبوب سازند شربتی یک‌درم **نوع دیگر** که مفاصل بلغمی و صفراوی را بسیار مفید به نسخهٔ ذکاءالله خان سورنجان صبر سقوطری پوست هلیلهٔ زرد هر واحد یک و نیم درم شحم حنظل ثلث درم سقمونیای اصیل یک و نیم دانگ زعفران یکدانگ خوراک دو نیم درم تا سه درم **روغن حنا** که موی را سیاه کند و در اوجاع مفاصل و عرق‌النسا معمول است برگ حنا نیم آثار در دو آثار آب بجوشانند تا به نیمه رسد صاف نموده با نیم آثار روغن کنجد بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند و اگر برگ حنا یا گل آن تازه گرفته بکوبند و آب آن صاف کرده اگر پاوسیر باشد با روغن کنجد نیم پاو بجوشانند تا روغن بماند و نیم‌گرم مالش سازند نافعتر باشد **روغن مفاصل** حکیم اجمل خان که در اوجاع مفاصل مجرب است افیون هشت دام روغن کنجد یک آثار شیر گاو یک آثار کچله بیست عدد افیون را در شیر حل کرده پس روغن و کچله داخل کرده در ظرف آهن بجوشانند به آتش ملایم تا شیر برود و روغن بماند فرود آرند و صاف نموده استعمال کنند **سفوف سورنجان** معمول حکیم

شریف خان در مفاصل و نقرس و عرق‌النسا و مسهل اخلاط و مستعمل بعد نضج ماده و استعمال مطبوخ منضج تا پنجروز سورنجان مصری ده درم سنای مکی هفت درم پوست هلیلۀ زرد مغز بادام مقشر هر یک سه درم زعفران نیم درم سثمونیای مشوی یک‌درم گل سرخ شش درم قند سفید سی درم و اگر ماده بلغمی بود تربد سفید پنج مثقال اضافه کنند و وزن سقمونیا نیم درم نمایند خوراک یک مثقال به آب سرد و در نسخۀ حکیم غلام امام وزن هلیله چهار درم است و تربد سه درم و برگ حنا دو درم عوض سقمونیا و گل سرخ نوشته و قند نیم وزن ادویه شربت تا پنج درم **نوع دیگر** از اختراع حکیم علوی‌خان که برای جمیع اقسام مفاصل و نقرس و درد پشت و عرق‌النسا مجرب‌النفع است و تشنج را که از مواد غلیظ باشد نیز مفید و این سفوف را منافع بسیار است و معمول سورنجان هفت مثقال غنچۀ گل سرخ سنای مکی هر یک پنج مثقال پوست هلیلۀ زرد تربد مجوف خراشیده به روغن بادام چرب نموده مغز بادام شیرین هر یک چهار مثقال بوزیدان بسفایج فستقی مصطکی رومی رب‌السوس هر یک دو مثقال سقمونیای مشوی لاجورد مغسول هر یک یک مثقال زعفران دو دانگ قند سفید ده مثقال کوفته بیخته در شیشه نگاهدارند مقدار شربت دو درم به آب سرد **شربت منضج** که برای نضج مواد بلغمی و سوداوی در مفاصل و نقرس و وجع ظهر و تهیج اطراف مستعمل عناب پانزده دانه آلوبخارا دوازده عدد مویز منقی یک توله انجیر بیست عدد پوست بیخ کاسنی پوست بیخ بادیان عنب‌الثعلب تخم خبازی اصل‌السوس قنطوریون دقیق گاوزبان زنجبیل بادرنجبویه هر واحد دو توله پوست بیخ کرفس نانخواه انیسون تخم کثوث پوست بیخ کبر گل سرخ هر واحد یک توله تخم کاسنی چهار توله بادیان یک و نیم توله سورنجان یک اوقیه بوزیدان دو نیم توله جلنجبین تخم خیارین هر یک پنج توله تربد موصوف شش توله نبات سفید یک من ترنجبین بیست توله به دستور شربت بسازند خوراک دو اوقیه به عرق گاوزبان و بادیان برای تهبج و بحب سورنجان یا سفوف سورنجان برای وجع مفاصل فائده کلی دارد **ضماد محلل** گل بابونه گل خطمی سورنجان بیخ نی اکلیل‌الملک حضض مکی کوفته بیخته به آب عنب‌الثعلب و روغن حنا نیم‌گرم طلا نمایند **منضج** عنب‌الثعلب اصل‌السوس هر یک چارماشه بنفشه تخم کاسنی پرسیاوشان بیخ

بادیان هر یک پنج ماشه سورنجان نیمکوفته سه ماشه تخم خطمی شاهتره هر یک شش‌ماشه شب در آب تر نموده صبح جوش داده گلقند داخل کرده بنوشند به عده مسهل دهند **مطبوخ سورنجان** نافع درد مفاصل نقرس مسهل بلغم و صفرا سورنجان شیرین پنج درم گل سرخ پوست هلیلهٔ زرد هر یک چهار درم بنفشه گاوزبان پرسیاوشان اصل‌السوس هر یک سه درم تربد موصوف بادیان هر یک سه دو درم زنجبیل نیم درم انجیر پنج عدد سپستان مویز منقی هر یک بیست دانه سنای مکی شش درم ترنجبین فلوس خیارشنبر هر یک ده درم به دستور به عمل آرند **منضج و مسهل** که برای اوجاع مفاصل معمول و مجرب است بادیان پنج بادیان عنب‌الثعلب پرسیاوشان گاوزبان سورنجان گل بابونه بادآورد خطمی خبازی شاهتره هر یک شش‌ماشه گل سرخ نه ماشه تخم کاسنی بیخ کاسنی اصل‌السوس هر یک هفت ماشه قنطوریون دقیق و انیسون تخم کرفس بیخ کرفس پوست بیخ کبر زنجبیل هر یک سه ماشه مویز منقی بیست دانه آلو بخارا هفت دانه در آب جوشانیده گلقند چهار توله مالیده صاف کرده بنوشند و بعد از یک هفته بنفشه نه ماشه سنای مکی یک توله را فرمایند فردای آن مغز فلوس شش توله روغن بادام شش‌ماشه و اگر مناسب دانند تربد سفید هم داخل نمایند و به همین نهج یک روز در میان دو مسهل دیگر بدهند پس سفوف سورنجان مسهل تا سه روز متصل بدهند و بعد از تنقیهٔ کامل بمعجون سورنجان مداومت نمایند بعد از آن تدهین به ادهان مناسبه به عمل آرند **نوع دیگر** از مطلب علوی خانی شاهتره بادیان بیخ کاسنی بیخ بادیان هر یک شش‌ماشه سورنجان اسطوخودوس پرسیاوشان عنب‌الثعلب گل نیلوفر گل سرخ هر یک چهار ماشه جوشانیده گلقند آفتابی سه توله داخل کرده بدهند و گاهی اصل‌السوس پنجماشه عوض شاهتره و سورنجان و اسطوخودوس و گل نیلوفر می‌کنند به عده مسهل دهند دیگر گل بنفشه هفت ماشه تخم کاسنی کوفته گل سرخ خارخسک عنب‌الثعلب گاوزبان پرسیاوشان تخم خربزه هر یک شش‌ماشه بادیان چارماشه مویز منقی دوتوله جوشانیده گلقند داخل کرده بنوشانند و بعد ظهور نضج سنای مکی پوست هلیلهٔ زرد حب قرطم هر یک نه ماشه در مطبوخ داخل کرده فلوس خیارشنبر شش توله گلقند چهار توله روغن گاو سه ماشه افزوده مسهل دهند **نطول** که به جهت

مفاصل مفید بیخ بادیان نیمکوفته پوست بیخ کاسنی تخم خیارین نیمکوفته تخم خربزه نیمکوفته سورنجان نیمکوفته پرسیاوشان عنب‌الثعلب گل بابونه در آب جوش داده صاف کرده نطول نمایند و نیز در آب آن نشینند و بعد خروج از آن روغن سورنجان مالش فرمایند **دیگر** که در وجع مفاصل حکم تریاق دارد امربیل و قدری عنب‌الثعلب در آب جوشانیده صاف کرده آبزن نمایند و نطول سازند و بعد فراغت روغن گل یا حنا که در آن ابهل خشک سائیده آمیخته باشند مالیدن مفید است **اقوال اطبا** مسیحی گوید که هرگاه ماده مرکب از بلغم و صرفا با رطوبت صدیدیه باشد به این دوا طلا کنند حضض صندل زعفران صبر مر شیاف مامیثا هر واحد دو درم کرنب سوخته چهار درم کوفته بیخته به آب عنب‌الثعلب و آب کاسنی سرشته به‌کار برند **مجوسی** گوید که این مطبوخ نافع وجع مفاصل است اگر از بلغم و سودا باشد هلیلۀ زرد و کابلی و سیاه هر واحد پنج درم مویز ده درم شاهتره هفت درم بسفائج غاریقون کوفته هلیله آمله اسطوخودوس هر واحد دو درم پوست بیخ کبر برگ حنا هر واحد یک‌درم قنطوریون سه درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا به یک رطل آید بر آن سه درم افتیمون انداخته بمالند و صاف کرده نیم رطل از آن گرفته در آن تربد یک مثقال ایارج فیقرا یک‌درم نمک نفطی نیم درم داخل کرده بنوشند **ایلاقی** و **جرجانی** می‌نویسند که اگر ماده مرکب از صفرا و بلغم باشد تنقیه بحب سورنجان کنند **صفت آن** صبر یک‌درم سورنجان دو ثلث درم یعنی چهار دانگ هلیلۀ زرد چهار دانگ سقمونیا یکدانگ گل سرخ مصطکی هر یک دانگی همه یک شربت است و اگر عوض صبر ایارج فیقرا کنند بهتر بود **دیگر** هلیلۀ زرد تربد هر واحد یک جزو مقل نیم جزو شحم حنظل سقمونیا هر یک ثلث جزو کتیرا عشیر جزو شربتی سه درم **دیگر** هلیله زرد یک‌درم صبر چهاردانگ ماهیزهرج بوزیدان هر یک دو دانگ سقمونیا یکدانگ جمله یکشربت است **صفت** مطبوخ سورنجان بگیرند هلیلۀ زرد بیست درم بنفشه گل سرخ هر یک پنج درم تخم کاسنی سه درم سورنجان نیمکوفته دو درم پودینۀ ترشافعی چند و اگر پودینه نباشد یک‌درم مصطکی افکنند در سه رطل آب بپزند تا بیک رطل آید صاف کنند شربت دو ثلث رطل با دو اوقیه شکر **صفت حبی** که مرض مرکب از صفرا و بلغم را سودا ایارج

فیقرا شش درم سورنجان بوزیدان ماهیزهرج هر یک سه درم هلیلهٔ زرد هفت درم مقل هشت درم خربق سیاه دو درم شحم حنظل سه درم به آب گندنا حب سازند شربتی سه درم **صفت** مطبوخ سورنجان دیگر که صاحب صفرا و بلغم را سودا دارد بگیرند هلیلهٔ زرد پانزده درم تربد بسفایج شاهتره هر یک چهار درم سورنجان دو درم تخم کاسنی بادیان تخم کرفس هر واحد یک‌درم گل سرخ سه درم همه را در یک و نیم من آب بپزند تا هفتاد درم باقی ماند صاف نموده بدهند **حکیم بایزید** می‌نویسد که اگر ماده مرکب از بلغم و صفرا بود اول قی کنند دو سه روز متواتر به عده جهت نضج مواد مطبوخ سورنجان دیگر که در قول ایلاقی گذشت بدهند و پس از حصول نضج تنقیهٔ بدن نمایند بحب سورنجان مع اضافهٔ بعضی ادویهٔ مسهله در مطبوخ مذکور چنان چه برگ سنا یک و نیم توله مویز منقی و دو توله ریوند خطائی نه ماشه بنفشه یک توله خیارشنبر هفت توله گلقند چهار توله شیرخشت پنج توله ترنجبین پنج توله شربت سنا و دینار هر یک دو توله روغن بادام پنجماشه اضافه نمایند غذا وقت شام شلهٔ اسفاناخ دهند و روز دیگر این تبرید دهند شیرهٔ بادیان و کاسنی هر یک هفت ماشه لعاب ریشهٔ خطمی سه ماشه و گاوزبان چهارماشه شربت سه توله اسبغول و تخم ریحان هر یک سه ماشه و همین نمط چهار پنج مسهل داده جهت تعدیل مزاج سورنجان شیرین دو ماشه گل بنفشه یک و نیم ماشه سوده در اطریفل گشنیز یک توله آمیخته بلیسانند و شربت بنفشه و بزوری معتدل هر یک دو توله در عرق مکوه و کاسنی هر یک هفت توله بدرقه نمایند و اگر ماده مرکب از خون و بلغم باشد نخستین فصد باسلیق کنند به عده منضج و مسهل مرکب از ادویهٔ مطفیات خون و مخرج بلغم دهند ولیکن باید که دو سه روز قی کنند و سورنجان سه ماشه در شربت نیلوفر و بزوری معتدل هر یک دو توله بلیسانند و بالایش گلاب نه توله بنوشانند

علاج اوجاع مفاصل ریحی

گلقند چهارتوله در گلاب و عرق بادیان هر یک نیم پاو جوش داده صاف نموده بنوشانند و غذا شوربای دراج واره با نان دهند و بجای آب عرق بادیان بدهند و بعد از نضج تنقیه به مسهل بلغم و یا بنهجی که در ریح‌البواسیر گذشت

به اضافهٔ سورنجان نمایند و بعد از تنقیه مقل یک ماشه در معجون سورنجان نه ماشه آمیخته بلیسانند و بالای آن عرق صعتر پنج توله نوشانند و جوگراج را در این باب اثر عظیم است و نسخهٔ آن در علاج وجع مفاصل بلغمی گذشت و معجون سورنجان همراه مدرات حاره مثل شیرهٔ بادیان و انیسون و تخم کشوث و زیرهٔ سیاه و شربت بزوری حار معمول است و روغن‌های مقوی محلل مانند روغن گل و بابونه شبت بمالند و خوردن معجون کاسر ریاح نیز مفید و در بیاض اوستاد مرحومی مرقوم است که اگر برگ و شاخ آگ صاف کرده در ظرف گلی زیر و بالا نهاده در میان آن قدری گندم نهاده به آتش نرم بپزند چون پخته شود گندم برآورده خشک نموده آرد نمایند و به قدر کف دست به آب خورده باشند برای درد ریحی هرجا که باشد نافع و این انکباب برای درد ریحی نیز مفید است برگ سرس سنبهالو برگ کرنجوه برگ سهجنه جوش داده انکباب نمایند و اگر عود غرقی سنبل‌الطیب زرنباد اسگند تاگوری بهنگر و مشک کوت زردچوب دارهلد آرد دال عدس جمله سوده خشک بمالند و یا در روغن بابونه آمیخته مالند و بالای آن پنبه کهنه بندند برای درد ریحی در هرجا که باشد مجرب است و **ایضاً** برای درد ریحی که در جوف یا پیوند عضو دفعةً درآید و درد شدید پیدا کند زنجبیل ریشه‌دار باریک سوده خشک مالش کنند و اگر نصف وزن آن گل بابونه آمیخته بمالند نافعتر بود و اگر به روغن بابونه آمیخته بمالند اولی‌تر باشد و بعد مالش از پنبه یا پارچه به بندند و اگر کایپهل اجمود برابر سائیده همچنان خشک بمالند و بالای آن پهنه کهنه به پیچند جهت درد مفاصل مفید است و برای درد ریحی که از آن دست و پا می‌ماند مرحیاگند و نمک شور هر دو به آب سائیده جوش داده لیپ سازند و بر آن برگ ارند نهاده پنبه پیچیده ببندند و در هوا گشاده نسازند و تا سه روز به عمل آرند که مجرب حکیم ارزانی است **روغن زنجبیل** که جهت وجع و صلابت مفاصل و در ریاح غلیظ مجرب است روغن کنجد پاوسیر به آب زنجبیل تازه یعنی ادرک دو سیر بجوشانند تا که آب جذب شده روغن بماند **روغن دیگر** که باد گرفته و معطل شده را مجرب است روغن السی روغن سرشف روغن بیدانجیر روغن کنجد هر یک نیم پاو آب دهتوره با بیخ و برگ و بار کوفته گرفته برابر جمله یعنی نیم آثار به هم آمیخته به آتش نرم بجوشانند تا روغن بماند

بر عضو ماؤف سه صد کرت بمالند و بالای آن برگ دهتوره یا برگ ارند یا برگ آگ بربندند **ضماد** برای درد ریحی عاقرقرحا کایپهل اجواین خراسانی زنجبیل نرکچور سائیده به روغن بیدانجیر ضماد کنند **دیگر** که اوجاع اورام ریحی مفاصل را نافع است جدوار بیش اتیس بیخ کدوی تلخ که بهندی بکهمه نامند کالی زیری جوزبوا افیون زنجبیل کچله مساوی کوفته بیخته کچله را سوده به آب برگ دهوره سرشته ضماد نمایند و اگر توانند در آفتاب نشینند تا خشک گردد بهتر والا شب مالیده برگ بیدانجیر گرم کرده بر آن بسته بخوابند و بعد از خشک شدن به آب گرم بشویند **دیگر** درد اعضا را که به سبب باد بواسیر به همرسد و جهت کزاز مجرب است فلفل دو جزو قاقله نوشادر هر یک سه جزو زنجبیل یک جزو سورنجان پانزده جزو روغن گردکان بیست جزو موم زرد بیخ جزو در نسخهٔ دیگر حلیه پنج جزو نیز داخل است و هرچه در علاج وجع مفاصل بلغمی مذکور شد حسب حاجت استعمال نمایند و علاج ریاح افرسه جدا مسطور گردید **شیخ** می‌فرماید که علاج مفاصل ریحی مثل علاج حدبهٔ ریحی باشد و آنچه در آن مع مانع تسکین درد به تخدیر است این است که بگیرند فوه و نانخواه و جنطیانا و زراوند و پودینهٔ و تخم حنا و سورنجان و بوزیدان و ماهیزهرج و مغاث اجزای مساوی افیون نصف یکجو شربتی تا دو درم

علاج تحجر مفاصل

بدآن‌که چون بر اصحاب مفاصل زمانهٔ دراز گردد ماده اندر پیوندها متحجر شود و تعقد و صلابت پدید آید و این یا به سبب رداءت ماده منصبه چون غلیظ بارد لزج می‌باشد و یا از سوء تدبیری معالج که در ابتدا اضمدهٔ بارده و مخدره و یا محلله و یا مدرات و یا مسهلات قویه پیش از نضج ماده استعمال کرده باشد و گاه این تحجر بمرتبهٔ می‌رسد که بیمار حرکت مطلقاً نتواند کرد و اگر خلط اصلی که بعد زوال آن آتشک افتد تحجر در آن پدید می‌آید بالجمله بعد تنقیه موضع را به ادهان و شحوم و لعابات گرم بمالند و یا انجیر مطبوخ و آرد حلبه و اکلیل و بابونه طلا کنند و یا اول حمام مرطب متواتر استعمال نمایند و در آنجا نشسته روغن‌های مرطبه و محلله مانند روغن زیت و زنبق و سورنجان بمالند و جهت حصول نضج مواد این مطبوخ دهند سورنجان شیرین گل بنفشه گل گاوزبان

بسفایج افتیمون بادرنجبویه عنب‌الثعلب برگ شاهتره گل سرخ هر یک هفت ماشه بوزیدان انیسون درونج عقربی هر یک چهار ماشه گلقند چهار توله و غذا صبح نخودآب مرغ تنها دهند و وقت شام نان با شوربا خورانند تا پانزده روز و روز شانزدهم بعضی ادویه مسهله مانند برگ سنا و هلیلهٔ سیاه هر واحد یک و نیم توله مویز منقی دو توله تربد سفید ریوند خطائی هر یک نه ماشه زنجبیل سه ماشه خیارشنبر هفت توله ترنجبین شش توله روغن بادام هفت ماشه در مطبوخ اضافه نمایند لیکن وقت شب حب سورنجان و یا ایارجات کبار نه ماشه خورانند و عوض آب بر عرق گاوزبان اکتفا ورزند و وقت دوپهر نخودآب چوجه مرغ دهند و وقت شام نان با شوربا خورانند و روز هفتدهم این تبرید نوشانند سورنجان شیرین دو ماشه مصطکی یک ماشه در جوارش عود شیرین و خمیرهٔ ابریشم ساده هر یک شش‌ماشه آمیخته بلیسانند به عده سورنجان شیرین بادرنجبویه هر یک هفت ماشه گاوزبان انیسون هر یک پنجماشه تخم کشوث درونج عقربی هر یک سه ماشه در عرق گاوزبان و جوانسه هر یک نیم پاو بجوشانند که به نیمه آید مالیده صاف نموده شربت بزوری سه توله تخم فرنجمشک و تودریین هر یک سه ماشه کف زده بنوشند و غذا به دستور خورانند و همین نمط هفت هشت مسهل و یا کم زیاده داده به فاصله هشت روز چوب چینی بند خورانند و تبخیر چوب چینی یک روز در میان کنند و روغن چوب چینی بمالند تا بصحت انجامد و اگر مریض مفلوک باشد تا چهل روز متواتر این سفوف و ضماد استعمال نمایند **صفت** سفوف سورنجان شیرین هلیلهٔ سیاه برگ سنا هر یک پنج درم تربد سفید ده درم زنجبیل اسارون شیطرج هندی دارفلفل بادیان هر یک دو نیم درم حب‌النیل مدبر سه درم ریوند خطائی چهار و نیم درم نمک لاهوری به قدر ذائقه شربتی دو مثقال **صفت** ضماد پیه بط مرغابی و مغز ساق گاو هر یک یک و نیم توله موم سه توله تخم کتان حلبه هر یک دو توله میعه سائله و مر و مصطکی و مقل و سورنجان هر یک پنجماشه به دستور مقرر بسازند و بتبخیر برگ رواسن و بستن آن گرماگرم فی‌الفور تسکین درد و تحلیل ورم می‌کند و همچنین اشنه و برگ سنبهالو و برگ سهجنه و برگ بکاین و برگ کریله و برگ عشر هر واحد نافع و صاحب دار اشکوهی بخور برگ جهاد و برگ ارنی را از مجربات نوشتند **ذکر بعض ادویه** نافع

صلابت مفاصل و تعقد آن گویند که ضماد اشق مخلوط به زیت و عسل یا محلول بسرکهٔ تند کذا مغاث و کذا حب آن و کذا انجیر مطبوخ و کذا پشک بز سوخته به سرکه سرشته و کذا پشک بز کوهی به سرکه کذا اکلیل‌الملک و کذا انجدان به روغن سوسن و کذا جوزالسرو تازه با انجیر خشک سوده و کذا کمافیطوس و کذا نفط و کذا موم و زفت و اشق هر سه بر آتش گداخته و کذا دبق و راتینج و موم مخلوط و کذا خیری زرد و کذا روغن آن به موم زرد و کذا کنجد و کذا خاکستر گرم به سرکه و زیت و کذا چرک بدن که در حمام برمی‌آید و کذا موم و کذا پیه خرس و کذا جاوشیر و کذا عنبر خام **و جلوس** در زیت که روباه زنده در آن مهرا پخته باشند و کذا در آب کبریتی **و شرب** و ضماد خطمی و بیخ آن در آب مطبوخ و کذا مسکیه هر واحد نافع است و مکرر خوردن گوشت خارپشت صحرائی مسمی دلدل تعقد مفاصل و صلابت آن را مجرب نوشته و گویند که بستن قطعهٔ اسرب بر تعقد مفاصل و بخار طبیخ تخم شبت نیمکوفته در آب پخته کثیرالنفعست و کذا تضمید انجیر و کنجد و اشق **ضماد** که به جهت تعقد مفاصل مجرب است کنجد مقشر مقل روغن بابونه به آب مرزنجوش بسائید تا مثل مرهم شود ضماد نمایند **دیگر** که تحجر مفاصل را نافع و محلل صلابت است حلبه مغز بادام تلخ سوده اشق و مقل به روغن کنجد یا حنا یا سوسن حل کرده با هم آمیخته ضماد کنند **اقوال حکما** شیخ می‌فرماید که این ضماد برای مفاصل که در طریق تجربه باشد نیکو است بگیرند مغز تخم بیدانجیر سه اوقیه و با یک اوقیه روغن گاو باریک بسایند و بر آن یک اوقیه عسل انداخته بر مفاصل ضماد کنند و گاهی در این سرکهٔ کهنه یک اوقیه داخل می‌کنند و **ایضاً** او می‌نویسد که ارباب مفاصل متحجره متجففهٔ صاحبان امزجهٔ حاره و مواد غلیظه‌اند و واجب نیست که تحلیل ایشان بلاتلئین کنند بلکه واجب است که ملینات و محللات معاً استعمال نمایند و از آنچه بدان حراست از تحجر کنند اضمدهٔ معمول از آرد کرسنه و ترمس به سکنجبین است و از انجدان و فاشرا با پنیر و از حضض و اشق به شراب کهنه و زیت اتفاق و گاهی در این آرد باقلا داخل کرده می‌شود و آنچه تحجر مفاصل را یا آن را که در طریق تحجر باشد نافع بود اضمده و مروخات و نطولاتست که در علاج اوجاع مفاصل بلغمی غلیظ‌الاخلاط ذکر کردیم و آرد ترمس به سکنجبین یا

بسرکهٔ ممزوج به آب ایشان را نافع است و **ایضاً** بیخ محروث و **ایضاً** تضمید ببلبوس در آب حل کرده که این تحجر مبتدی را منع کند و همچنین نطولات به آبی که در آن پودینه و حاشا پخته و یا به سرکه جوشانیده باشند و پنیر کهنه مطبوخ خاصهً در مرقهٔ خیارشنبر و نطرون و فرفیون و آب خاکستر و کرنب سوخته **صاحب کامل** گوید که هرگاه مفاصل را صلابت و تعقد عارض شود بگیرند روباه زنده و در زیت انفاق پخته در آن زیت نیم‌گرم مریض را بنشانند که این تعقد عصب را تحلیل کند و روغن بنفشه و پیه بط و ماکیان و لعاب حلبه و لعاب بزرکتان و خطمی سفید بمالند و اگر مقل در لعاب حلبه گداخته در هاون سوده بر تعقد طلا کنند نرم و تحلیل نماید و ضماد کنجد در آب مرزنجوش باریک سائیده نافع تعقدست **ضماد دیگر** موم و تخم کتان هر واحد یک جزو حلبه نیم جزو باریک سائیده در الیه گداخته به سرشند و بر تعقد طلا کنند که آن را نرم و تحلیل کند و هرگاه مدت نقرس و وجع مفاصل طول کند و عضو لاغر گردد و در آن از هیچ علاج منفعت ظاهر نشود طبیخ ضبعه عرجا ستوده است **صفت آن** بگیرند ضبعه عرجا و دست و پای او را محکم بربندند و آن را زنده در دیگ پر از آب شیرین اندازند و با آن گوشت گورخر به قدر صالح و نخود سیاه و سفید هر واحد یک کف کبیر و تخم گزر و جرجیر و شلجم و سداب و لبلاب و بادیان و برگ کرفس و گندنای نبطی هر واحد پنج درم زیت خوشبو یک رطل کرنب نبطی هفتاد درم پیاز یکصد درم انداخته خوب بجوشانند تا آن‌که سوم حصهٔ آن آب باقی ماند صاف نموده بیمار را اندر آن بنشانند و آن آب نیم‌گرم باشد بنحویکه در آن تا یکساعت نشستن ممکن بود و همچنین تا سه روز استعمال کنند و هر روز مطبوخ را تازه نمایند و ایضاً در این علت در زیت که اندر آن افعی پخته باشند نشستن منفعت بین نماید **ابن‌الیاس** گوید که علاج تعقد مفاصل این است که هر صبح جلاب از بادیان و اصل‌السوس هر یک سه درم و گلقند عسلی ده درم بنوشانند و غذا مزورهٔ و مغز حب قرطم دهند و تنقیه بدن بحبوب و مطبوخات مذکوره در علاج وج مفاصل بارد کنند و موضع را به روغن کنجد و پیه بط و غیره که در قول صاحب کامل گذشت بمالند و یا روباه زنده و یا ضبعه عرجا را در زیت اتفاق پخته و آن زیت را در آبزن انداخته مریض را در آن بنشانند که این تعقد و صلابت را ببرد و یا

بر عضو این ضماد کنند **صفت آن** حلبه بزرکتان کنجد هر واحد ده درم سوده بنفط یا به روغن سوسن به سرشند و تناول لحوم گورخر مطبوخ بنخود سیاه و اگر نباشد سرخ نافع بود و یا دست و پا و موضع تعقد را در آب مطبوخ شبت و اکلیل و بادیان و حاشا و برگ غار و برنجاسف و نمام و شاهسفرم نهند و مدام پیه بط و مغز ساق گاو در روغن زیت یا کنجد یا یاسمین گداخته بمالند و صاحب این علت از تناول شیر و ترشی‌ها و میوهای تر و جماع و تخمه و نشستن در آب سرد و طعام شب احتراز کند و تعاهد قی نماید اگر زمانه تابستان باشد و مداومت تناول اطریفلات و معاجین و مربیات گرم باید کرد **خجندی** گوید که در تعقد و تحجر یکمربته دوای ملین و مرتبهٔ دیگر محلل استعمال کنند و جلوس در نطولات محللهٔ ملینه ایشان را نافع بود و در استفراغات مانع از اجتماع مواد استقصا نمایند و این ضماد تحجر را نفع کند حلبه تخم کتان کنجد کوفته لعاب خطمی مقل پیه ماکیان در وی زیت وردی روغن سوسن به دستور مقرر مرتب ساخته بر موضع ضماد کنند دیگر آرد حلبه ترمس بزرکتان انجیر الیه همه را علی‌الرسم جمع کرده ضماد نمایند و کثرت جلوس در آبزنات **نقرس** و آن عبارت است از درد و ورم مخصوص در مفصل کعب و انگشتهای پا خصوصاً در سرانگشت لهذا **ابن‌هبل** گفته که مفصل ابهام پا را نقوروس گویند و از این اسم اسم نقرس اخذ گرداند از وی تسمیهٔ حال به اسم محل و **بعضی** گویند که اگر در بند دست و انگشتان او درد درم افتد آن را نیز نقرس گویند و **شیخ** می‌فرماید که نقرس از جمله اوجاعی است که گاه ابتدا از اصابع وسیما از ابهام کند و گاهی از عقب و گاهی از اسفل قدم و گاهی از جانب آن و بعد دعام گردد و گاه تا ران صعود کند و گاهی ورم کند و مادهٔ این در اوتار و عصب نباشد بلکه در رباطات و اجسام محیط مفاصل از خارج بود چنان چه جالینوس گفته و لهذا چنان اتفاق نیفتد که اورام و اوجاع صاحبان نقرس مودی به تشنج گردند و چنان عارض شود که جلد خصیتین اصحاب نقرس دراز گردد و نقرس صفراوی بیشتر بمرگ مفاجات کشد و خصوصاً عقب تبرید **صاحب کامل** می‌نویسد که درد نقرس شدیدتر از سائر اوجاع مفاصل می‌باشد زیرا که ماده در نقرس بمفصل ابهام می‌ریزد و آن مفصل صغیر است وسعت آن ندارد و بدین سبب تمدید شدید مفصل می‌نماید و به همین جهت

هرگاه ماده بسیار بوده و اندفاع او بمفصل صغیرش نر انگشت باشد ردی بود و هرگاه اندفاع آن بمفصل کبیر مثل سرین باشد محمود بود بهر آن‌که این در مفصل متفرق گردد و تمدید او نکند و جماع لاسیما بعد امتلا از طعام قوی‌ترین اسباب این مرض است و لهذا **بقراط** گفته که صبیان و خواجه سرایان را نقرس لاحق نمی‌شود و **جالینوس** در تفسیر این قول نوشته که اگرچه خواجه سرایان جماع استعمال نمی‌کنند اما گاهی تدبیر ملائم ابدان خود از روی فضول مثل اغذیهٔ بسیار و سکر مفرط و حضض ردعت و ترک ریاضت و استحمام استعمال می‌نمایند و بدین سبب هنگام استعمال این تدبیر ایشان را نقرس حادث می‌شود و اما از صبیان احدی را ندیدم که آن را این مرض عارض شود مگر هنگامی که آن را وجع مفاصل در دست و زانو حادث می‌شود بدانسبب فی‌الجمله درد در مفصل قدمین پیدا می‌گردد و ایضاً **بقراط** گفته زن را نقرس عارض نمی‌شود مگر آن‌که حیض او ممقطع گردد و سببش آن است که فضول مجتمعه در بدن آن بجریان حیض از آن خارج می‌شود و **جالینوس** ذکر کرده که بعضی زنان را دیدم که نقرس ایشان را حادث شد و حیض آنها منقطع نشده بود زیرا که ایشان کثرت تناول اغذیهٔ ردیهٔ کرده بودند و ایضاً **بقراط** گفته که مرض نقرس در ربیع و خریف در اکثر امر حرکت می‌کند و گاهی وجع نقرس موروثی بود به سبب ضعف عضوی که در بدن والد او ضعیف باشد و گاهی نقرس و وجع مفاصل از هم و غم یا سهر و غیره از اعراض نفسانی هنگام حرکت فضول در باطن بدن و ریختن آن بمفصل عارض شود و اکثر این مرض و وجع مفاصل و عرق‌النسا کسی را عارض گردد که کثرت امتلا از اغذیهٔ و اشربه کند و آرام و راحت استعمال نماید و ادمان جماع لاسیما بعد طعام کند و استعمال ریاضت کم نماید و مفاصل و ضعیف بالطبع و یا بالعرض گردد و موادی که به مفاصل ریزد یا دموی باشد یا صفراوی و یا سوداوی و یا بلغمی باشد و گاهی این علت که از خلط بلغمی لزج متولد شود هرگاه مکث او در مفصل طول کند غلظ و لزوجت او بیفزاید حتی که از آن سنگریزه متولد شود مثل آن‌که در مثانه پیدا می‌شود و هرگاه چنین باشد بصحت مفصل سبیل نباشد و یا ماده محدث این مختلط از مواد اربعه بود و بر آن از ظهور اختلاف علامات استدلال نمایند و آنچه حدوث آن از مثل این ماده باشد وقوف بر

آن عسرتر باشد و هرگاه با درد نقرس ورم بود اکثر مدت او طول کند و در چهل روز تسکین یابد و این وقتی باشد که ماده غلیظ بود و هرگاه لطیف باشد در کمتر مدت از آن ساکن شود و **ابن الیاس** گوید که سبب شدت درد نقرس تنگی موضع ورم و کثرت اعصاب حس متصل آن و کثرت احتوای آن از رباطات و کثافت جلد این مواضع است که ماده آن به سرعت تحلیل نمی‌پذیرد و **اقسرائی** گوید که درد این شدیدتر از باقی انواع مفاصل بهر آن باشد که این مرض در اکثر امر مادی می‌باشد و از سوءمزاج ساذج نادر افتد ماده منصبه به سوی این عضو بقیاس او بسیار بود و مفصل آن تنگتر است و ایضاً مواد محدث نقرس از مخالطت صفرای حاد خالی نمی‌باشد و به همین جهت این مرض خواجه‌سرایان و زنان و کودکان را عارض نمی‌شود و **صاحب تریح** گوید که این مرض از امراض متوارثه و مزمنه است و از خواص اوست که موضع سرخ و متمدد گردد و الم شدید کند و گاهی وجع از ماورای کعب و عقب ابتدا کند الا آنچه از مفصل ابهام آغاز نماید کثیرالوقت است و **ابومنصور** گوید که سبب نقرس انصباب مواد به اطراف است و این به سبب قوت اعضای رئیسه و ضعف اطراف در ترکیب بود و سبب تولد این فضلات تخمه متواتر و شسوءهضم طعام و جذب کبد کیلوس غیرمنهضم را به سبب تولد حرارت عرضی در کبد از جماع یا حرکت سخت یا استحمام و مانند آن است **بقراط** گفته که درد نقرس در صیف و ربیع اصحاب مرۀ سودا را هیجان کند **جالینوس** گفته که درد نقرس در مشائخ کمتر بود و از آن صحت نیابند **ثابت** گفته که اگر نقرس در جانب راست بود بهتر و خفیف‌تر باشد از آن‌که در درجات چپ بود بالجمله نقرس نیز از سوءمزاج ساذج و مادی مثل وجع مفاصل حادث شود و اسباب او و طریق تشخیص و علاج هر سبب این همان است که در اوجاع مفاصل مفصل مسطور شد و در اینجا نیز بعض علاج آن حسب اقوال اطبا مذکور می‌شود و دو تذکره از خواص مجربه نوشته که تعلیق موی کودکی که سن او از چهل روز تا سه ماه رسیده باشد بر صاحب نقرس مسکن درد آن است و **رازی** گفته که تعلیق ساق راست نسر از جانب راست نقرس و ساق چپ آن از جانب چپ نقرس تسکین درد نماید و مکرر تجربه کرده‌ام و تعلیق زنبور در پارچه سرخ بسته نیز بالخاصیه نافع نقرس حار و بارده نوشته‌اند

علاج نقرس حار

بدآن‌که در اینجا افراط تبرید به اشربه و اطلیه نشاید اگرچه صفراوی بود زیرا که در آن خوف اعادۀ ماده از مفاصل به سوی اعضای رئیسه است و این موجب هلاکت گردد و اگر اینچنین خطا رو دهد و تغیری در اعضای رئیسه ظاهر شود و غشی و خفقان و غیره رو نماید بزوری آب نیم‌گرم یا طبیخ حشایش مرخیه و جاذبه چون بنفشه و بابونه و مانند آن بر مفصل ماوفه بریزند و مفرحات یاقوتیه خورانند **سویدی** گوید که ضماد عصارۀ گشنیز سبز و کذا فوفل به سرکه سرشته و کذا سویق شعیر به آب حی‌العالم صغیر سرشته و کذا عصاره خیار سفید یا هشتم حصه آن سرکه آمیخته و شرب نیم درم ماهودانه و کذا طبیخ برگ آن هر واحد برای نقرس حار مجرب من است و ضماد عصارۀ حی‌العالم تنها با صندل سفید و کذا عصاره مامیثا به آب گشنیز سبز و کذا اطحلب تنها و به سویق و یا به سرکه و کذا آب عنب‌الثعلب به صندل سفید و یا با بوش دربندی و یا به روغن بنفشه و کذا عدس مطبوخ و سویق و کذا آرد جو و سفرجل بریان و سرکه و کذا شوکران و کذا سخالۀ مسن مخلوط به روغن گل و موم و کذا افیون و زردۀ بیضۀ بریان و شیر زن و کذا صدف مع لحم او کوفته و کذا از زعفران‌الحدید به گلاب و سرکه سرشته و کذا سفیداب و آب حی‌العالم و روغن گل و کذا آب کاسنی به آب گشنیز و اندک سرکه یا به سویق و کذا شیر زن بربع درم زعفران و خرنوبه افیون و کذا آب خرفه و صندل سفید و طحلب و کذا باقلا مطبوخ سوده با پیه گوساله سرشته و کذا مغاث و بیخ حی‌العالم و کذا دماغ یا خون ابن عرس در دیگ سوخته به سرکه آمخته و کذا خشخاش سیاه و کذا آب کرنب و آرد حلبه و سرکه و کذا صندل سرخ به گلاب سوده و اندک سرکه و آب خرفه افزوده و کذا خبث‌الحدید و روغن گل و کذا زعفران دو درم افیون یک درم در شیر زنان حل کرده **و بلع** عدس بریان سی دانه بر ناشتا **و نطول** طبیخ کرنب و عصارۀ آن **و تعلیق** حجر مغنتیس و کذا پای خرگوش راست بر پای نقرس راست و پای چپ آن بر پای نقرس چپ و کذا پای راست ضفدع بر پای راست و پای چپ آن بر پای چپ صاحب نقرس هر واحد نافع نقرس حار است **مسیحی** گوید که اگر نقرس دموی باشد باید که ابتدا با خراج خون نمایند بعد از آن نظر خلط غالب کنند اگر

صفرا باشد ادویهٔ مسهل صفرا مثل هلیلهٔ زرد و آلو و تمرهندی و شاهتره و افسنتین و صبر و سقمونیا استعمال نمایند و اگر بلغم بود به ادویهٔ مسهله آن مثل تربد و غاریقون و حب‌النیل و حنظل و مقل و اشق و سکبینج و صبر تنقیه کنند و ضمادات مبردهٔ مطفیه مثل ضماد معمول از برگ کرنب جوش داده و بزرده بیضه خام سوده و دردی سرکه به روغن گل است و یا روغن گل بر آرد جو آمیخته و اگر احتیاج بچیزی افتد که تبرید زیاده‌تر کند از عصی‌الراعی و عنب‌الثعلب و بگ خشخاش و آرد جو و روغن گل و گلنار و سرکه مرتب سازند و سردتر از این آن است که بزرقطونا در سرکه با هم زنند و روغن گل آمیخته بر برف سرد کرده استعمال نمایند و هرگاه گرم شود تبدیل آن کنند و اگر حاجت بضمادی باشد که در تبرید کمتر از این بود خطمی را به سرکه بر هم زده استعمال کنند و اگر درد شدید بود چندآن‌که طاقت برداشت آن نباشد حاجت بضماد مخدر آید مثل کاهو و لبن و خشخاش و گشنیز تر و لفاح چون هر واحد به آرد جو بیامیزند و بر موضع گذارند و قوی‌تر از این افیون است و باید که کثرت استعمال این اشیا نکنند که آن ضرر دارد و هرگاه استعمال نمایند تا آن‌که اندک درد تسکین یابد استعمال آن ترک باید کرد زیرا که آن تخدیر عضو و اخماد حرارت غریزی او می‌کند و اگر اتفاق استعمال آن به افراط و غیرواجب گردد بر عضو مرهم لعابات محلول به روغن بابونه نهند که این نضج و اعاده حرارت غریزی به سوی عضو نماید **و هرگاه** نقرس از خلط صفراوی حاد باشد واجبست که تنقیه آن خلط کنند به عده تبرید و ترطیب و استعمال چیزی نمایند که تعدیل حدت و لذع کند و استفراغ به ادویهٔ لینه کنند که در آن لذع و حدت نباشد و آن مثل بنفشه و هلیلهٔ زرد و ترنجبین و خیارشنبر است و اگر احتیاج بقوی‌تر افتد با این ادویه سقمونیا استعمال کنند و حدت او بکتیرا و لعاب اسبغول بعاب بهدانه بشکنند و بر عضو خرفه و طحلب و کاهو و اسبغول و جراده کدو و برگ بید و نیلوفر و آب کدو و آب عصی‌الراعی و آب کاهو نهند و اگر درد شدید باشد و حاجت بچیزی افتد که تبرید و تطفیه بیشتر کند به این قیروطی اندکی افیون و عصارهٔ لفاح آمیزند و ادامت ریختن آب سرد بر عضو کنند که این عظیم‌النفع است **حب** که اسهال در نقرس صفراوی کند صبر یک‌درم سقمونیا راج درم گل سرخ دو دانگ سورنجان

سفید نیم درم حبها سازند و این یکشربت است **طلا** برای نقرس حار صندل گل سرخ شیاف مامیثا فوفل بوش دربندی هر واحد یک جزو افیون سریع جزو به سرکه و آب طلا کنند دوا که تحلیل نقرس حار بعد سکون حرارت و لهیب او کند موم را به روغن سوسن گداخته لعاب حلبه و لعاب اسبغول و بزرکتان و خطمی به آن حل کرده ضماد نمایند **ابومنصور** گوید که اگر نقرس از حرارت باشد و آثار خون ظاهر بود فصد باسلیق از دست محاذی مرض گیرند به عده آب آلو و ترنجبین بنوشانند و اگر از این طبع نرم نشود شربت ورد مقوی یا ترنجبین محلول به گلاب یا سکنجبین معمول از تخم کاسنی و خیار یا شربت آلو که در هر کدام از اینها سقمونیا به قدر حاجت حل کرده باشند بدهند بعد از آن در آخر امر مطبوخ سورنجان بنوشانند پس اگر آثار صفرا بینند مطبوخ یکدفعه یا دو دفعه بنوشانند به عده فصد کنند و آنچه تبدیل مزاج کند استعمال نمایند مثلاً ماءالشعیر سرد کرده به آب انار دهند اگر التهاب شدید باشد پس اگر مریض نحیف بود بر آن روغن بنفشه یا کدو به قدر یک‌درم یا روغن بادام دو درم چکانیده بدهند و اگر التهاب شدید نباشد با جلاب مبرد دهند و اگر نحیف نبود ماءالشعیر و شکر صرف بدهند و آب آلو و عناب و تمرهندی و جلاب و سکنجبین معمول از تخم خیار و کاسنی و تخم کشوث بنوشانند و یا لعاب اسبغول و لعاب بهدانه بجلاب یا روغن بنفشه و روغن بادام حسب حال بدهند و برای مرض که در پای باشد بهتر و افضل آن است که قی کنند بعد امتلا از اطعمه و اشربهٔ معین بر قی به عده آب خیار افشرده به سکنجبین یا آب چقندر یا سفوف تخم آن یا کنکرزد خورده قی آورند و در ابتدای امر به ادویهٔ لینه مثل عدس به آب عنب‌الثعلب طلا کنند و پارچهٔ مبلول به سرکه و گلاب و کافور سرد کرده بر آن گذارند و تبدیل نمایند هرگاه گرم شود و از ادویهٔ مسکن درد این است که بگیرند سورنجان و عدس مقشر هر واحد یک جزو استخوان سوخته ربع جزو شکر هم وزن همه و از دو درم تا سه درم بخورانند و در اول امر آن را نفع می‌کند ریختن آب بسیار سرد بر عضو و یا آبی که در آن مورد یا پوست درخت نبق یا پوست انار یا برگ شاخهای گل سرخ جوشانیده باشند و یا در آب قدری اقاقیا سوده حل کرده سرد کنند و بر عضو ریزند چون مدتی بر مرض بگذرد عضو را در آب گرم یک لحظه بنهند پس

برآورده در آب سرد گذارند که نفع کند و هرگاه تنقیهٔ بدن بصد و استفراغ کرده باشند این طلا نمایند **صفت آن** گل سرخ صندلین گل ارمنی هر یک بیست درم شیاف مامیثا ده درم فوفل و سفیدآب و بوش دربندی هر یک پنج درم به آب کاهو سرشته خشک کنند و به سرکه یا گلاب طلا کنند و اگر درد قوی باشد چیزی از ادویهٔ مخدره مثل بیخ و افیون و یبروج و شوکران بدان مخلوط سازند و آنچه تسکین عجیب وجع کند این است که بزرقطونا را در سرکه با هم زنند و سرد کرده بر عضو نهند زیرا که سرکه در عضو غوص کند پس تبرید مادهٔ راسخ در آن نماید و از انصباب او بر آن منع کند و بزرقطونا سرکه را از تلذیع مانع آید **دیگر** عدس مقشر را به آب گشنیز تر سوده و اندکی کافور داخل کرده طلا نمایند و یا برگ نی تازه با بیخ آن به سرکه سائیده ضماد کنند و چون درد اندک تسکین یابد باید که به اطلیه چیزی از ادویهٔ باردهٔ محلله که تسخین نکند مثل آرد جو و خطمی سفید و بنفشه خشک آمیزند و یا سفرجل را بپزند تا مهرا شود پس سائیده به آرد جو سرشته ضماد کنند ضماد محلل ورم حار و در آخر مرض بدان ضماد کنند موم در روغن سوسن گداخته لعاب حلبه و لعاب تخم کتان آمیخته طلا نمایند و اگر لوبیا بپزند تا مهرا شود و سائیده نیم‌گرم ضماد کنند تحلیل قوی بدون تسخین نماید و همچنین سویق شعیر به آب به سرشته ضماد کردن و قوی‌تر از این آن است که این سویق را به آب گشنیز تر به سرشند و یا بگیرند خطمی سفید و آرد جو و بنفشهٔ خشک و اندک بابونه و اکلیل‌الملک و به آب کرنب سرشته ضماد سازند و اگر در عضو تشنج و یبس ظاهر گردد مرهم به روغن بنفشه و موم و آب کاسنی و عنب‌الثعلب بسازند و حقنهٔ لین به عمل آرند و غذا خل زیت و لحوم طیور کوهی و دشتی و کبک به طریق سماقیه در بباسیه و حصرمیه پخته بدهند و از لحم دیگر و شیرینی و شراب اجتناب سازند **انطاکی** گوید که علامت و علاج نقرس مثل وجع مفاصل است الا آن‌که نقرس حار را نفع می‌کند طلا بحی‌العالم و گشنیز و حنا و سرکه و آرد و جو و در خواص آمده که تعلیق موی کودک تسکین آن کند و همچنین فرو بردن چهل دانهٔ عدس هر روز تا چهل روز و طلا بر زردهٔ بیضه و افیون نیز مسکن درد آن است

علاج نقرس بارد و مرکب

هرچه در علاج مفاصل ساذج و بلغمی و سوداوی و مرکب مسطور شد بعد تشخیص سبب به حسب سبب محدث مرض بدان علاج کند **سویدی** گوید که طلای روغن گل حندقوقا و ضماد صعتر مخلوط بگندم بر ناشتا خائیده و نطول طبیخ شحم بکرات هر واحد برای نقرس بارد مجرب من است **و ضماد** شیر انجیر و آرد و جو کذا مغاث به سرکه و کذا قفرالیهود و آرد جو و نطرون و کذا بیخ قشاءالحمار به سرکه پخته و کذا گوگرد بنطرون و یا به سرکه که گرم کرده و کذا آب کرنب بحلبه و سرکه و کذا بزرالبنج سفید کوفته در شراب کهنه پخته و کذا سرگین کبوتر و کذا مقل ازرق و کذا حنظل سبز و مالش بدان و کذا جاوشیر به زیت خوشبو یا بگوشت مویز و کذا زبدالبحر و مغز پنبه دانه آمیخته و کذا حب‌البان به سرکه یا به آرد شیلم و کذا پشکل شتر و کذا ترمس و سرکه و کذا مغز خیارشنبر به روغن بان و کذا پوست بیخ کبر و کذا لحم صدف و کذا سرگین گاو سوخته تنها یا به زیت خوشبو و کذا پیه روباه به زیت و کذا صمغ سداب و کذا خزف تنور که مجرب رازی است و کذا باداورد به آرد باقلا آمیخته و کذا زعفران و پیه بز نر و پشکل آن و کذا روغن قوم به موم زرد و کذا برگ بیدانجیر سوده پخته و کذا صدف کلان در سکورهٔ دهن بسته سوخته و کذا روغن بیضه و کذا حجر اسیوس به آرد باقلا آمیخته به آب گرم و کذا مامیران چینی و کذا خطمی به سرکه سرشته و کذا خون فهد به سرکه حل کرده و کذا خون ماکیان سفید و کذا زنگار به سرکه حل کرده **و شرب** ماهودانه نیم درم بماءالعسل و کذا برگ اوبخروس پیر یا بلحم شوربا پخته و کذا شحم حنظل و کذا دارفلفل و کذا زنجبیل و مربای آن و کذا آب نخود یکشبانه روز تر کرده صاف نموده یک رطل بغدادی به عسل شیرین کرده هر روز تا سه روز متواتر و کذا پوست بیخ کبر سوده بماءالعسل گرم و کذا مطبوخ هلیون و کذا سم بز سوخته و انیسون و بادیان مساوی هر روز نیم اوقیه تا سه روز و کذا سرکهٔ عنصل و کذا آب پودینهٔ نهری **و شرب و ضماد** قفرالیهود دو درم و کذا طبیخ فاوانیا و کذا اشق و کذا جاوشیر و کذا صبر و کذا دوقو و کذا مغز محلب و کذا حب‌النیل و کذا مغز پنبه دانه به عسل و کذا قنطوریون دقیق و کذا راسن و کذا پیه روباه و کذا عسل خیارشنبر و کذا دارشیشعان و کذا ایرسا و کذا برگ سرو و کذا زفت رومی و کذا سداب بستانی و کذا شیطرج به

عسل و کذا به همن سفید و سرخ و کذا نفط سفید و کذا نانخواه و کذا وجع و کزاز راوند طویل در کذا حلتیت و کذا سکبینج و کذا پودینه نهری **و نطول** و ضماد طبیخ شلجم و بخور قفرالیهود و تعلیق طلاء خالص و کذا مرجان بر پای و جلوس برجلد خرس و کذا بر جلد شیر و کذا در طبیخ حماما و غسل عضو به طبیخ کشوث هر واحد نافع نقرس باردست **ابوسهل** گوید که اگر نقرس از خلط غلیظ بارد باشد باید که اول دریافت نمایند کمیت و کیفیت او و آن‌که او در جمع بدن است یا به سوی عضو آلم از عضوی دیگر ریخته پس اگر در جمیع بدن باشد باید که اولاً تنقیهٔ جمیع بدن بقی فرمایند به این نمط که طعمهٔ کثیر مختلف بخورانند و طلای حلو نوشانیده قی کنانند سه مرتبه در شش روز به عده بترب که در سکنبین عضلی تر کرده و خربق در آن خلانیده باشند خلانیده قی آورند و بعد از آن حقنه مرتب از قنطوریون دقیق و زراوند طویل و نطرون و روغن سنبل و عسل استعمال کنند و اگر خلط سخت غلیظ باشد در حقنهٔ عصارهٔ قثاءالحمار و حنظل اندازند به عده حب منتن و حب شیطرج و حب سورنجان دهند و این ادویه را مکرر بخوراند تا آن‌که تنقیهٔ بدن نمایند بعد از آن تبدیل مزاج کنند تا مثل این ماده بار دیگر پیدا نشود مثلاً مثردویطوس و معجون هرمس و تریاق کبیر استعمال نمایند و بر موضع درد ضمادات به لطفهٔ محلله مثل ضماد معمول از کرنب سوده بزعفران و ضماد مرتب از زردهٔ بیضه و مغاث و زعفران و کعک سوده و طلا و روغن سنبل و روغن غار و روغن سداب به عمل آرند و در انحطاط مرض ضماد از برگ غار و بابونه و حرمل و اکلیل‌الملک و نمام و مرزنجوش سازند و قیروطی از فرفیون و عاقرقرحا و نطرون مرتب کنند و اگر درد به این اشیا ساکن نشود بگیرند سرکهٔ بسیار ترش و در آن حاشا و صعتر و پودینه و حرمل و برگ غار و بابونه و اکلیل‌الملک و شبت و بیخ کبر و قنطوریون جوشانیده هر روز چند بار بر عضو نطول کنند و اگر خلط سوداوی غلیظ باشد باید که ادویه مجفف بسیار استعمال نکنند بلکه دوایی که تسخین به اعتدال و تلئین نماید مثل خردل و بزرکتان و قطف و میعه و طلا و تنقیهٔ بدن از سودا به افتیمون و بسفایج و خربق سیاه کنند و اگر خلط مرکب باشد دوا و تدبیر موافق ترکیب آن استعمال نمایند و به این مطبوخ اسهال در نقرس مرکب مادی کنند هلیلهٔ زرد پانزده درم تربد سفید بسفایج سنای

مکی شاهتره هر واحد چهار درم سورنجان سفید تخم کاسنی و کرفس و بادیان و گل سرخ هر واحد دو درم در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند صاف کرده باده درم نبات سفید بنوشند **حب سورنجان کبیر** برای نقرس بارد ایارج فیقرا ده درم شحم حنظل قنطوریون هر واحد پنج درم فرفیون دو درم سورنجان بوزیدان ماهیزهرج هر واحد پنج درم تربد سفید ده درم زنجبیل شیطرج خردل فلفل جندبیدستر جاوشیر سقمونیا حلتیت قنه مقل هر واحد نیم درم حب ساخته دو نیم درم تا سه درم از آن بخورند **طلای** برای نقرس بارد میعهٔ سائله جندبیدستر فرفیون مرککی صبر اقاقیا مساوی به شراب کهنه طلا نمایند و به آبی که در آن بابونه پخته باشند نطول کنند و به روغن سوسن مالش نمایند و بمقل و میعه و جاوشیر و حلبه و تخم کتان و اشق ضماد نمایند **ابن نوح** گوید که اگر نقرس از مادهٔ بلغمی باشد ابتدا بقی کنند بعد مبتلا از طعام به آب ترب که در آن خربق خلاینده باشند و بترب در سکنجبین تر کرده باشند بعد از آن حب سورنجان معروف بلقیم‌الزمنی یا حب شیطرج یا حب ماهبانی بخورانند و حقنه حاده که در علاج عرق‌النسا بیاید یا حقنه که در قول ابوسهل گذشت به عمل آرند و ادویهٔ مبدل مزاج مثل قبادالملک و تریاق خورانند و شیلم با آرد کرسنه به شراب پخته به روغن آب آمیخته ضماد کنند و در انحطاط بمقل یهود محلول که در آن اندک خطمی سفید و قدری عقید انگور سرشته باشند ضماد سازند و یا بگیرند کنجد بیست درم برگ مرزنجوش تر ده درم و هر دو را سائیده بلعاب حلبه آمیخته نیم‌گرم ضماد نمایند و چون درد شدت کند طبیخ ضبعهٔ عرجا یا ثعلب که در علاج وجع مفاصل بلغمی در قول ایلاقی مسطور شده به‌کار برند و غذا نخوداب از گوشت طیور کوهی و آنچه تغلیظ خون کند مثل لحوم براز این و ارانب دهند و از جمیع مضرات و **جالینوس** گفته که نقرس را دوای ملطف و مدر نافع بود و آنچه تلطیف قوی کند ملح افاعی است لیکن در اصحاب ابدان صلب پرگوشت استعمال کنند که نقرس از ایشان ببرد و متوسطین و مهزولین به استعمال آن هلاک می‌شوند و مدرات بول غلیظ مثل تخم سداب بری و زراوند مدحرج و جنطیانا و جعده بدهند و تریاق‌الافاعی قلع این مرض می‌کند چون در زمستان هر روز بعد هضم طعام بخورند و هم او گوید که ابن عرس را به تمامه بسوزند و خاکستر

او به سرکه بر نقرس طلا کنند که نفع بسیار نماید و منقرسین را ادویهٔ مانع انصباب ماده به سوی قدم نباید و او زیرا که برگشته بر ریه می‌ریزد و مرض مختنق گردد بلکه لزوم تریاق کبیر نمایند که خلقی کثیر از آن صحت یافته و حمام خشک و آب چشمه‌ها نقرس را سودمند بود و **یهودی** گفته که در نقرس چیزی نافعتر از روغن کلکلانج ندیدم چون سه درم روغن بادام شیرین بدان آمیزند و **ابن سرابیون** گوید کسی که ارادهٔ تحرز از نقرس کند باید که تلطیف غذا نماید و اعتنا بهضم کند و اغذیهٔ غلیظه نخورد و کسی که استعمال ریختن آب نمک بر پای خود مدام بکند از نقرس محفوظ ماند و همچنین اگر نمک بر آن ضماد کند و **ابن ماسویه** گفته که صاحب نقرس را اسهال به ایارج فیقرا با روغن بیدانجیر نافع است و **ثابت** گوید که در نقرس از استعمال ادویهٔ شدیدالقبض مثل آب انار و انگور و مانند آن و ایضاً از قوی‌التحلیل حذر کنند و بگذارند تا آبله افتد به عده دور کرده به آب نمک بشویند که این نیکو است و چون نقرس هیجان کند این دوا بخورانند سورنجان و مصطکی و شکر سفید مساوی وقت خواب سه درم به آب گرم بدهند و اگر باردالمزاج باشد زیره و زنجبیل در آن زیاده کنند و تعاهد ادویهٔ مدره قلع تام نقرس و اوجاع مفاصل کند الا در نوع حار آن و اسهال در اوجاع اسافل بدن استعمال نکند مگر بعد قی ورنه اکثر مرض زیاده گردد **صفت** حب ماهبانی سکبینج و اشق و جاوشیر و حرمل و شحم حنظل و صبر و هلیلهٔ زرد هر یک هشت مثقال شیطرج و تربد و افتیمون و شبرم و مقل و قرنفل و سقمونیا هر یک چهار مثقال فرفیون و جندبیدستر و مصطکی هر واحد یک و نیم مثقال صموغ را در آب تر کنند و ادویه بدان سرشته حبها سازند شربت سه درم **داود** گوید که از مجربات برای نقرس بارد طلا و نطول ببول انسان و سرکه و کبریت و نطرون دوم حیض گرم‌است و گاهی بدان آرد ترمس و حلبه سرشته می‌شود مع مراعاتیکه در مفاصل گذشت زیرا که مادهٔ هر دو یکی است و بدانند که ثوم و کرنب از انفع ایشای است که در این علل غذاءً و طلاءً استعمال کنند چنان چه سنا و سورنجان از اجل دوای آن است و آنچه تسکین اوفی‌الحال نماید نهادن کبوتر ذبح کرده گرماگرم است و طلا بخون آن و از اجل ادویهٔ معجون هرمس است و نطولات او کاهو و زیت کهنه و زعفران است **سرهندی** می‌نویسد که این روغن حنظل

مجرب است و **جالینوس** گفته که آن نافعترین چیزها و علاج نقرس و وجع مفاصل است حنظل را مع پوست و شحم و تخم آن بکوبند و در آب بجوشانند تا آن‌که قوت او در آب آید و صاف کرده روغن آمیخته باز بجوشانند تا آب فانی شود و روغن باقی ماند و بردارند و استعمال کنند

عرق‌النسا و وجع‌الورک

عرق‌النسا دردی بود که از مفصل درک ابتدا کند و از طرف وحشی جانبها بیرون بدن و گویند خلاف آن جانب ران نزول نماید و تا انگشتهای پا رسد و وجع‌الورک دردی بود در سرین و چون این دیر بماند اکثر به عرق‌النسا منتقل گردد و **شیخ** می‌نویسد که عرق‌النسا منجمله اوجاع مفاصلست و آن دردی است که از پیوند سرین آغاز کند و از پس بر آن نازل شود و گاهی تا زانو و تا کعب کشد و هر قدر که مدت او دراز گردد نزول و زیاده شود به حسب قلت و کثرت مادهٔ آن و گاهی تا انگشتها رسد و از آن پای در آن لاغر شود و رکوع و استوای قامت دشوار گردد و گاهی به انخلاع طرف فخذ یعنی حق درک انجا مدد هر عضو که در آن وجع مفاصل بود اگر مادهٔ آن مستاصل شود به سرعت عود نکند و اما عرق‌النسا و نقرس به سرعت عود نمایند از ادنی سبب و این بنابر وضع عضود بود در اسفل و این علت موروثی بود خصوصاً نقرس و مادهٔ عرق‌النسا اکثر در مفصل باشد به عده در عصبهٔ عریضه درآید و چون درد کند مهیا بانصباب مواد از جمیع بدن از فوق به سوی آن گردد غیر از مواد محقنه در اول امر و گاهی اتفاق افتد که در مفصل نبود بلکه در عصبهٔ عریضه باشد و بساست که رطوبت مخاطی در حق ورک بود رباطی را که لیان زائده و حق است مسترخی گرداند ورک را مخلع سازد و قبل آن حال او میان ارتکاز و انخلاع عارض شود و آن سریع‌الخروج باشد و عرق‌النسا اشد اوجاع مفاصل است و داغ کردن از آن ایمن گرداند و اما وجع‌الورک آن است که در آن درد ثابت در سرین باشد و نازل نشود مگر آن‌که چون منتقل به عرق‌النسا گردد و اکثر از لحوق ضعف و ورک به سبب طول جلوس بر اشیای صلب یا به سبب ضربهٔ لاحق سرین یا به سبب ادمان رکوب عارض شود و اسباب این همان اوجاع مفاصلست اما اکثر این از بلغم خام افتد و بیشتر انتقالی بود از اوجاع رقم مزمن باقی مدت طویل

قریب ده ماه و گاهی از مواد حار و مختلف نیز واز امتلای عروق و رگ از خون و از اورام باطنی در غور موضع افتد مگر آن‌که اورام مذکوره به سبب غور خود مثل ظهور اورام سائر مفاصل ظاهر نباشد و گفته‌اند که اگر بر ران صاحب وجع‌الورک سرخی به قدر سه انگشت بدون درد ظاهر شود و در آن خارش سخت عارض گردد و صاحب آن خواهش به قولات کند در بیست و پنج روز بمیرد و **مجوسی** گوید که فرق میان عرق‌النسا و وجع مفاصل آن است که درد در این مرض اندر ظاهر استخوان ران بود و تا مفصل زانو و گاهی تا کعب تا طرف پای از جانب وحشی منتهی گردد و حدوث آن یا از خلط و موی غلیظ باشد و یا از خلط بلغمی غلیظ محتقن در مفصل سرین و گاهی در این علت به سبب لزوجت این خلط ورک مخلع گردد و چون زمانه به این علت دراز شود پای لاغر گردد و از آن لنگی حادث شود زیرا که به سوی پای غذا کماینبغی نرسد و لاغر شود و لهذا **بقراط** گفته کسی را که وجع ورک عارض شود و مزمن گردد و پای او متخلع شود تمام پای او لاغر شود و لنگ گردد و شدیدتر این علت آن است که در جانب چپ عارض گردد و **جرجانی** گوید که نسارگی است که از سرین تا شتالنگ و تا انگشت کوچک فرود آمده و چون مادهٔ این علت در این رگ واقع می‌شود و وجع در طول آن می‌رود لهذا عرق‌النسا گویند و اسباب عرق‌النسا و درد سرین همآن است که در باب اوجاع مفاصل مذکور شد و علاج نیز یکی است لیکن از بهر آن‌که این پیوند غائرتر است و در میان گوشت بسیار است و مادهٔ مرض غائرتر بود علاج هر دو جداگانه یاد کرده می‌آید و علامات اینها نیز همآن است که در باب مذکور یاد کرده شده و علامت مختصه به عرق‌النسا آن است که در براز صاحبان او رطوبتی مخاطی بود و قامت بدشواری راست تواند کرد بالجمله علاج درد ورک و عرق‌النسا حسب سبب بعد تشخیص آن مثل اوجاع مفاصل نمایند و اگر از آن فائده نشود عسل بلادر طلا کنند و همچنین به شیر زقوم و جندبیدستر یا شیر انجیر ضماد نمایند که تا آبله افتد و مواد از آن جاری شود و باید که جراحت را مندمل شدن ندهند و اگر از این تدبیر هم به نشود داغ دهند

علاج عرق‌النسا و وجع‌الورک حار

هرچه در علاج اوجاع مفاصل دموی و صفراوی مذکور شد حسب سبب به‌کار برند لیکن بعد فصد باسلیق فصد عرق‌النسا نمایند و در ابتدای مرض نیز بمرخیات ضماد کنند و ایضاً در دموی بعد فصد منضج از عناب ده دانه شاهتره گل بنفشه تخم کاسنی بیخ کاسنی پرسیاوشان خیارین کوفته گل سرخ هر یک شش‌ماشه بادیان بیخ بادیان گاوزبان تخم خطمی هر یک چهار ماشه مویز منقی دو توله جوشانیده گلقند سه توله مالیده صاف نموده بدهند و بعد چهار پنجروز هلیلۀ سیاه افتیمون تربد موصوف هر یک شش‌ماشه غاریقون سه ماشه زنجبیل دو ماشه سنای مکی تخم قرطم هر واحد یک توله داخل کرده مغز فلوس خیارشنبر شش توله ترنجبین چهار توله روغن بادام پنج ماشه افرموده مسهل دهند و بعد مسهلات سفوف سورنجان استعمال نمایند و یا سورنجان سوده ماشه به اطریفل صغیر توله سرشته با عرق مکوه و یا شاهتره بخورند و مقل به روغن گل سوده ضماد سازند و گاهی سورنجان و اطریفل با شیرۀ تخم خیارین شش‌ماشه شیرۀ خارشتر چهار ماشه نبات دو توله و گاهی با شیرۀ خارخسک و شیرۀ تخم خربزه هر یک شش‌ماشه نبات یک و نیم توله داده می‌شود و گاهی در عرق‌النسا شدید و بیخوابی فصد صافن یا عرق‌النسا از جانب مخالف نموده شیرۀ خیارین شیرۀ کاسنی عرق عنب‌الثعلب شربت نیلوفر می‌نوشانند و صندل سرخ به آب گشنیز سوده ضماد می‌سازند و گاهی در وجع شدید فصد باسلیق کرده لعاب بهدانه شیرۀ تخم خربزه شیرۀ خیارین شیرۀ خارخسک شیرۀ بادیان شربت بزوری داده افیون به روغن حنا مالیده می‌شود و بهتر آن است که در اینجا رادعات و قابضات زنهار طلا نکنند و در ابتدا چیزهای مرخی غیرشدیدالحراره مثل تخم کتان و بابونه در روغن شبت و مانند آن ضماد کنند و اگر از خطا ضماد رادع کرده باشد و در آن خوف خلع مفصل بود تدارک آن ببردن مریض در حمام گرم و ریختن طبیخ ادویۀ مرخی نیم‌گرم بر عضو و نشانیدن بیمار در شیر تازه یا روغن کنجد نیم‌گرم باید کرد **اقوال مهره** مسیحی گوید که در عرق‌النسا اولا فصد باسلیق باید کرد به عده خلط غالب اگر صفرا باشد بصبر و آب بادیان و آب کاسنی و هلیله تنقیۀ آن کنند و ایضاً قی کردن بعد طعام آن را نافع بود **بوعلی** می‌نویسد که در علاج عرق‌النسا و اوجاع ورک و رکبۀ راسخه باید که بقوانین مذکوره در اوجاع مفاصل رجوع کنند و

بدانند که فرق در علاج اینها از سائر اوجاع مفاصل آن است که در اینجا دوای رادع در ابتدا گاهی ضرر شدید کند زیرا که مادۀ عمیق بود رادع در آنجا حبس آن نماید و ماده را چنان گرداند که تحلیل آن دشوار گردد و نجاح مفصل مهیا سازد چه آن بغیر روع مهیا بخلع است بلکه واجبست که اگر ارادۀ تسکین درد اندر ابتدا باشد تسکین آن بمرخیات ملینه کنند مگر آن‌که چنان اتفاق افتد که ماده بسیار رقیق باشد و علاج اینها در بلد بارد و فصل بارد و در مردم عزبه دشوار بود و در شق چپ دشوارتر است و اما در دموی نافعترین چیزها فصد است و فی‌الحال از آن انتفاع یابند اولا فصد از دست گیرند به عده از پای و فصد پای نکنند مگر بعد فصد دست و قی کردن در آن نافع بود و اما اسهال گاهی ...... و اقتضا بر قی قوی کنند تا اسهال ماده را به سوی اسفل جذب نکند مگر آن‌که معلوم شود که ماده قلیل است و بهتر آن است که دو روز افاقه کنند پس فصد پا گشایند و بدآن‌که فصد عرق‌النسا در عرق‌النسا نافعتر از صافن است مگر آن‌که درد ممتد و جانب وحشی نبود بلکه نوع دیگر باشد که امتداد او در طرف انسی بود که در آن صافن نافعتر از عرق‌النساست با آن‌که این هر دو شعبه رگ واحداند و مثل باسلیق و قیفال دست نیستند لیکن جالینوس ذکر صافن و رگ مابض می‌کند فقط و فصد رگ مابض نافعتر از عرق‌النسا و صافن هر دو است و فصد رگی که میان حنضر و نبصر پاست بگشایند و بعد آن فصد عرق‌النسا گیرند و گویند که فصد این رگ نافعتر از عرق‌النساست چنان چه اسلیم نافعتر از باسلیق در امراض کبد و طحال است **صاحب کامل** گوید که اگر عرق‌النسا حار باشد ابتدا به فصد باسلیق از جانب علیل کنند و حسب مساعدت قوت و سن و فصل اخراج خون به قدر حاجت نمایند و به اغذیۀ سهل‌الانهضام مثل لحوم بچه مرغ و ماکیان و تیهو و مانند آن به اسفاناخ یا خبازی یا چقندر پخته غذا سازند و از اغذیۀ کثیرالغذا بطی‌الانهضام و ایضاً از استعمال اغذیۀ حریفه و شیرین و سائر فواکه که حذر کنند و بر عضو آب معتدل‌الحراره بریزند و به روغن کنجد مالش نمایند و اشیای مبردۀ قابضه نزدیک آن نبرند که آنها منع از تحلل کنند و فضول را به سوی داخل عضو منعکس سازند پس انحلال او دشوار گردد بهر آن‌که این عضو کثیراللحم است و قوت ادویۀ مبرده تا مفصل علیل نرسد بلکه ماده را در آنجا محتقن نمایند و از تحلل آن

را بازدارند و آفت زیاده گردد و درد اشتداد کند و لهذا می‌باید که مسح عضو به روغن کنجد کنند که آن را در هاون کوفته روغن او برآورده باشند و مریض را در خانه اوسط حمام داخل کرده به آب معتدل معتدل‌الحراره نطول کنند هر روز تا یک هفته بعد از آن بعض ادویهٔ مسهله دهند مثل حب سورنجان که در آن صبر و هلیلهٔ زرد و سورنجان مساوی افتد بوزن سه درم بخورانند و عقب آن مطبوخ فواکه مقوی به شکر و سورنجان بدهند و بعد از آن در ابتدای مرض کرنب نبطی کوفته به قدری مغاث و زردهٔ بیضه و اندکی زعفران حل کرده بر عضو ضماد کنند **صفت** مطبوخ فواکه بگیرند هلیلهٔ زرد و کابلی شاهتره هر واحد هفت درم هلیله و آمله هر واحد چهاردرم آلوبخارا بیست عدد و مویز طائفی بیست درم تمرهندی پانزده درم سناد ده درم بنفشه پنج درم کماذریوس پنج درم تربد کوفته سورنجان هر واحد سه درم غاریقون کوفته دو درم تخم کرفس بادیان انیسون هر واحد یک و نیم درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند تا به یک رطل آید صاف کرده پانزده درم فلوس خیارشنبر داخل کرده نیم‌گرم صبح بنوشند و بعد از آن سبوس باریک سوده به سکنجبین سرشته ضماد کنند و در اول امر ضمادی که سابق مسطور شد استعمال نمایند و چون مرض انحطاط پذیرد این ضماد به‌کار برند **صفت آن** بگیرند گل بابونه و اکلیل‌الملک و مرزنجوش و برگ غار هر واحد ده درم تخم خرمل پنج درم باریک سائیده به آب مقل محلول سرشته ضماد کنند و هر گاه ضماد را جدا نمایند به آب نیم‌گرم آن را بشویند و آبی که در آن بابونه و اکلیل‌الملک و قنطوریون و پوست کرفس و حاشا و شبت و صعتر و حندقوقی جوشانیده باشند بر آن نطول سازند و اگر این ادویه را در سرکه پخته بر عضو طلا کنند منفعت بین نماید و **فولس** ذکر کرده باید که در اول امر حقنهٔ لینه به عمل آرند به عده فصد باسلیق کنند و اگر درد شدت کند روغن جند که در آن اندک نطرون آمیخته و قدری صوف ازرق در آن تر کرده باشند بر عضو تمریخ نمایند نافع بود **ابن هبةالله** گوید که چون عرق‌النسا از کثرت خون غلیظ حادث شود اولا فصد باسلیق از طرف مرض بگیرند و بعد فصد آنچه تسکین حدت خون کند مثل شربت آلو به سکنجبین و لعاب اسبغول بجلاب و آب انار چاشنی‌دار بنوشانند و اسهال طبع بحب سورنجان کنند و اگر زمانه مساعدت نکند حقنهٔ لینه به‌کار برند و از بیخ

نی سوده به سرکه سرشته ضماد نمایند و آب ریاحین بر عضو ریزند و چون زمانهٔ مرض متوسط گردد به روغن نیلوفر مالش عضو نمایند و امر بدخول حمام کنند و بمزورات غذا سازند و اگر به نشود فصد عرق‌النسا گشایند و از مالش عضو به روغن قبل تنقیهٔ بدن حذر کنند و چون صلاح باید از بچه مرغ بریان یا اسفیدباج آن آن غذا دهند و از حلو پرهیزند و اگر عرق‌النسا حادث از خون صفراوی باشد اسهال مریض به طبیخ هلیله کنند و شیرهٔ تخم خیارین بشربت نیلوفر و آب تمرهندی به سکنجبین و نقوع بشربت بنفشه بنوشانند و بعد چند روز از اسهال چون قوت عود کند فصد باسلیق و یا هفت اندام کنند و تبرید مزاج نمایند و غذا مبرد مثل بادرنگ و خیار و کاسنی و کدو سازند و تبرید عضو بطحلب و سرکه نمایند و فصد عرق‌النسا گیرند و هنگام صلاح غذا بچه مرغ به آب غوره یا به آب سماق دهند **ابومنصور** گوید که عرق النسا اگر از حرارت بود باسلیق از دست محاذی وجع گشایند به عده فصد عرق‌النسا کنند بعد از آن قی کنانند پس از آن مطبوخ سورنجان بنوشانند صفت آن هلیلهٔ زرد بیست درم بنفشه خشک گل سرخ هر یک هفت درم تخم کاسنی تخم کرفس هر یک سه درم سورنجان سفید کوفته دو درم در دو رطل آب بجوشانند تا ده ثلث در رطل باقی ماند صاف کرده ده درم شکر سفید آمیخته بنوشند و از مجربات در این آن است که ترطیب مزاج به استحمام از آب شیرین و اغذیهٔ مرطبه کنند و از برگ طحلب تازه سوده یا اصول قصب سوده به سرکه سرشته ضماد کنند و کسی که از مطبوخ کراهت کند این حب دهند **صفت آن** صبر یک‌درم سقمونیا ربع درم گل سرخ یکدانگ سورنجان سفید یک‌درم تخم کاسنی و کرفس و بادیان هر یک نیم درم حبها سازند و این یکشربت است و **ثابت** گفته که در عرق‌النسا به ادویهٔ مقویه مثل گل سرخ و صندل و مامیثا و بیخ و افیون و مانند آن ضماد نباید کرد که آن خلط را بطرف بدن و عمق آن دفع کند پس انحلال او متعسر گردد و چنین گفته که عرق‌النسا چون از امتلای دم بود بر صاحب او ضربان اشتداد کند و **محمدبن زکریا** گوید که عظیم‌ترین اشیا در ضرر آن است که در عرق‌النسا اضمدهٔ قبل از تنقیه به فصد و قی و اسهال هرچه در آن واجب بود استعمال نمایند و **ابن سرافیون** گفته که مریض متحمل باشد بهتر آن است که دو روز حقنه کنند پس فصد او

بگشایند که این در جذب خلط از عمق قویتر است **محمداکبر** می‌نویسد که مجرب‌ترین حیله‌ها در عرق‌النسا دموی آن است که در حمام به آب گرم غسل کنند و غذای مرطب خورند و روغن پیه مرغ و بط و مانند آن بمالند تا یک هفته بعد از آن رگ عرق‌النسا میان حنضر و بنصر پای مقابل درد گشایند به عده فصد باسلیق نمایند و آنجا که درد قوی بود روغن شبت و روغن گل و کنجد گرم کرده بمالند که درد بنشاند و بسیار دیده شد که بعد تنقیه داغ دادند و صحت کلی رو نمود و طریق داغ در این آن است که سیخ آهنی گرم کنند و بالاتر از شتالنگ به هشت انگشت مضموم برگ عرق‌النسا داغ نهند و این رگ گره‌دار باشد و بعد بستن ران تا زانو بیشتر ظاهر نشود و اگر در ساق ظاهر نشود میان انگشت حنضر و بنصر پای داغ بخط عریض دهند و بهتر آن است که هم در اینجا داغ دهند و هم در ساق بالاتر از کعب به هشت انگشت صاحب او و اگر این داغها سود ندهد میان ساق بشکافند و آن رگ را بصناره برداشته ببرند و داغ دهند که البه ازالهٔ مرض گردد احتراز از جماع و ترشی لازم دانند

علاج عرق‌النسا و وجع‌الورک بارد و مرکب

هرچه در علاج اوجاع مفاصل بلغمی و سوداوی و مرکب مسطور شد حسب ماده به عمل آرند و آنچه در اینجا بقلم می‌آید موافق حاجت به‌کار برند **ذکر ادویهٔ مفرده** نافع عرق‌النسای بارد بعد تنقیهٔ تام و فصد صافن ضماد کردن تریاق فاروق متواتر و خوردن آن هفت بار بعد هر سه روز یک بار به قدر یک مثقال در هر مرتبه مجرب سویدی است و کذا بیخ کبر بکشوث جهت عرق‌النساء بلغمی و شرب و ضماد قنطوریون دقیق و کذا علک‌البطم و کذا میعه سائله یک مثقال و کذا شحم حنظل و کذا بیخ او که انفع ادویه است و کذا حرمل و کذا قفرالیهود دو درم و کذا حب بلسان و کذا عود بلسان و کذا لبن بلسان و کذا فرفیون و کذا سداب به عسل و ضمغ آن و کذا شیطرج به عسل و کذا دوقو و کذا حلتیت و کذا زرنباد و کذا پودینه کوهی و کذا بیخ سوسن سفید و کذا سرکهٔ عنصل و کذا کندش و کذا قردمانا دو درم و کذا مقل ازرق و کذا نانخواه و کذا انیسون به عسل و کذا خولنجان دو درم و کذا حروف کذا شحم **و ضماد** برگ راسن کوفته به شراب پخته و کذا خاکستر بخور مریم به سرکه و کذا حنظل سبز و دلک بدان و

کذا حاشا و سویق به زیت کهنه و کذا چرک بدان که در حمام جمع شود به زیت و کذا انجدان مخلوط به روغن ایرسا و موم و یا روغن حنا و کذا شیلم بماءالعسل و کذا شیطرج و بیخ راسن آمیخته تا نیم ساعت و کذا برگ هر دو مساوی سوده تا ربع ساعت داشتن و کذا قسط هندی و جزو بادیان یک جزو صبر یک جزو به آب صبر تازه سرشته و تنها به آب صبر تازه یا به زیت کهنه سرشته و کذا مغز پنبه دانه به عسل و کذا زفت و به آرد جو و کذا زاج به شراب کهنه و کذا پودینهٔ دشتی و کذا ماميران چینی و کذا گل یاسمین و برگ آن **و شرب** فوهالصبع بماءالعسل و کذا هوفاریقون دو درم چهل روز متواتر و کذا کمافیطوس به عسل تا چهل روز و کذا قسط هندی به عسل و کذا زوفای خشک به عسل و کذا زنجبیل و کذا کبر محلل به عسل و کذا کرفس رومی و کذا فرفیون بمصطکی و دارچینی و کذا تخم سداب از درم تا دو درم هفت روز متواتر و کذا حب ماهودانه نیم درم و کذا دارفلفل و کذا حبالنیل و کذا پوست هلیلهٔ کابلی و کذا سم بز سوخته دو جزو انیسون یک جزو بادیان یک جزو هر روز نیم اوقیه سه روز متواتر **و حقنه** مطبوخ بیخ راسن و کذا به طبیخ ایرسا و کذا قوم که مقوی فعل حقنه است و کذا آب برگ کبر و اطراف نرم او و کذا روغن قرطم و مری شعیر **و تمریخ** فرفیون یکدرم به زیت کهنه ده درم و کذا قسط هندی به زیت کهنه و کذا روغن قسط و کذا زیت کهنه و کذا خفاش در آب و زیت پخته تا مهرا شود صاف نموده بار دیگر جوشانیده تا آب فانی شود و روغن باقی ماند و کذا خنفسا به زیت پخته **و حمول** فتیلهٔ معمول از پشکل بز **و تعلیق** و شرب ذهب هر واحد نافع عرقالنساست **ذکر ادویهٔ مفرده** که مفید وجعالورک است بیخ کبر ممزوج بکشوث در تسکین وجعالورک بارد مجرب سویدی است و کذا شرب هلیلهٔ کابلی در بلغمی و کذا شرب و ضماد ریوند و کذا شرب سکنجبین عنصلی و کذا شرب و ضماد دارچینی و کذا شرب تخم ماهودانه نیم درم بجلاب یا به عسل و کذا شخم قاوندی چون سه درم از آن در شوربای گندم یا در مرقهٔ گوشت بنوشند و بعد شرب آن قدری از شحم مذکور در مغرقه آهنی بر آتش گرم کرده بر درک بمالند از مجربات اوست **و شرب** تخم هلیون و کذا فرفیون نیم درم به ادویهٔ مسهله و خوشبو و مقل ازرق و کذا زراوند مدحرج به عسل و کذا زعفران و کذا طبیخ سرشته **و**

شرب و ضماد سنا و کذا نمام و کذا سکبینج و کذا پودینهٔ بری و کذا اسارون و کذا صعتر بری و کذا اشق دو مثقال به عسل و کذا جوز هندی و کذا زفت رطب و کذا مرمکی و کذا سورنجان و کذا دارچینی و کذا جنطیانای رومی و کذا شیح ارمنی و کذا روغن بیدانجیر و کذا افسنتین رومی و عصارهٔ آن که قوی از آن است و کذا برگ سرو به عسل و کذا فقاح اذخر و کذا حسک و کذا غاریقون **و ضماد** حرمل و کذا برگ کبر و کذا آرد ترمس به سرکه پخته و کذا سقمونیا و آرد جو و سرکه و کذا صدف بحری سوخته و کذا آرد شیلم به سرکه سرشته و کذا حب‌البان به سرکه سرشته و کذا کندش و کذا روغن زنبق که آن روغن یاسمین سفیدست به موم زرد آمیخته و کذا سرگین کبوتر و کذا عصارهٔ حندقوقا و روغن آن و کذا روغن حب‌الغار **و حقنه** سکبینج و کذا مطبوخ اشنان هر واحد نافع است و باقی اکثر همآن است که برای عرق‌النسا مسطور شد **اقوال اکابر** مصنف اقتباس می‌نویسد که سبب عرق‌النسا مادهٔ فضلیهٔ بلغم خام بود لیکن از دمویت و سوداویت هم خالی نباشد پس فصد باسلیق کنند و بفاصلهٔ سه چهار روز عرق عرق‌النسا گشایند و باید که دو روز روزه بدارند و غذا کمتر خورند به عده فصد کنند و پس از آن این منضج دهند اصل‌السوس انیسون تخم کرفس هر یک پنجماشه بادیان بادرنجبویه مکوه برگ شاهتره سورنجان هر یک هفت ماشه بیخ کبر بسفایج هر یک سه ماشه گلقند سه توله و غذا نخوداب بچهٔ مرغ بدهند و بعد حصول نضج به دستوریکه در وجع مفاصل گذشت مسهل دهند و روغن شبت و گل کنجد بمالند و اگر باقی ماند داغ دهند به طریقی که در قول محمداکبر مسطور شد و باید که در معالجه این علت تساهل نکنند تا لنگی نیارد و تنقیهٔ ماده بکرات باید کرد و میان دو استفراغ بسیار فاصله نباید داد تا ماده عود نکند زیرا که مادهٔ عرق‌النسا بخلاف سائر اوجاع مفاصل به سرعت عائد می‌گردد و از جماع و حموضات و لبنیات و روادعات بپرهیزند و حب چهاربرگ که در علاج درد پشت نوشته شد در اینجا نیز نفع دارد و همچنین روغن هفت برگ بسیار مفید **صفت آن** آب برگ کریله باره ماسی و شبت و نیب و تنباکو و تاتوره و عشر و سنبهالو هر یک چهار و نیم توله روغن کنجد برابر و آب باران نیمه همه بجوشانند که روغن بماند صاف نموده روغن گل نیم پاو آمیخته باز بجوشانند که به نیمه آید پس سورنجان تلخ

بزرالبنج قسط تلخ گل بابونه هر یک یک و نیم توله مصطکی یک توله میعۀ یابسه وجند هر یک هفت ماشه سوده داخل کنند و اضمده و اکمده و حبوب که در علاج وجع‌الورک بیایند در اینجا هم نفع می‌دارند و علاج وجع‌الورک این است که اول فصد باسلیق کنند و بفاصلۀ دو سه روز بمقیئات بلغم قی نمایند و باقی علاج بنهجی کنند که در علاج وجع المفاصل بلغمی نوشته شد و این ضماد نافع است بیخ کبر پودینه عاقرقرحا تخم شبت حلبه هر یک دو درم زردچوب چهار درم مال کنکنی قثاءالحمار خشک هر یک شش درم پوست درخت عشر کهنه مغز تخم بیدانجیر هر یک هژده درم در آب مذکور شور شب خیسانیده صبح بجویانند تا خوب مهرا گردد بدست مالیده آب غلیظ گرفته کبریت کندر هر یک هشت درم سورنجان تلخ بیخ کبر مصطکی هر یک ده درم در آب مذکور انداخته شراب دو آتشه اضافه نموده تا سه پاس متصل کهرل کنند که مانند مرهم شود بر پارچۀ سفت مالیده برجای درد گذارند **دیگر** قوی‌تر از اول آرد باجرا و منده‌وا هر یک نه توله قند سیاه نیم پاو در روغن بیدانجیر چهارتوله حلوا بپزند به عده بزرالبنج بزرکتان حلبه تخم شبت زنجبیل هر یک چهار درم بابونه سورنجان تلخ کپورکچری قسط تلخ هر یک سه درم شراب کهنه چهار توله آمیخته جای درد را به روغن چرب کرده گرماگرم بربندند **حب** که درد سه ساله را در مدت دو ماه زائل می‌کند پوست ببول کهنه اسبند لاهوری ابهل وج ترکی بدهاره گلوسبز گوکهرو زنجبیل نرکچور سیندهی دارهلد دارفلفل سورنجان شیرین هر یک نه ماشه برگ راسن یک توله کوفته در آب مطبوخ این ادویه آمیخته حبها سازند به قدر کنار صحرائی برگ سنا تربد سفید پوست هلیلۀ زرد هلیله سیاه هر یک سه توله زنجبیل بیخ کبر هر یک یک نیم توله مکوه چهار و نیم توله مقل ازرق نه درم مصطکی پنج درم سوده به آب ادویۀ سابقه ضم نموده حبها بندند و یک حب صبح و یکی شام بدهند و آنجا که هیچ تدبیری سود ندهد باید که در آب مطبوخ روباه و یا زاغ سیاه صحرائی و عقعق و هدهد و ضفادع صحرائی و بچه کرکس و کلس اگر همه بدست آیند بهتر والا یک یا دو هرچه به همرسد تا دیرنشانیدن نفع کثیر می‌دهد و اگر از این هم نفع ظاهر نشود باید که چوب چینی بند خورانند و بعد انفراغ از چوب چینی اگر باقی ماند داغ دهند و زخم آن را تا چهل روز سائل دارند به عده

بمراهم مدمله مثل مرهم ابیض و اصفر علاج کنند و اما آنچه از انتقال مادهٔ وجع رحم افتد اول در اصلاح رحم کوشند پس بمعالجه وجع‌الورک پردازند و روغن راحت و حلتیت بمالند و به قول **محمدزکریا** عرق‌النسا هم از انتقال مادهٔ رحم افتد و اگر زنی را بعد اسقاط حمل درد رحم منتقل به عرق‌النسا گردد اول رگ عرق‌النسا نزد شتالنگ جانب وحشی باید زد و خون بوزن نیم پاو گیرند و وقت خواب اسپند لاهوری سه ماشه به آب گرم بخورانند و صبح مطبوخ مشکطرامشیع دهند با یکعدد حب چهاربرگ که در علاج درد پشت مرقوم شد تا یک هفته غذا مرغ حق‌گو با نان خشکار دهند **ابوسهل** می‌گوید که اولاً در عرق‌النسا فصد باید کرد به عده اگر خلط غالب بلغم باشد تنقیه بحب شیطرج و حب منتن و حب سورنجان کنند و حقنهٔ مرتب از قنطوریون و حنظل و شبت و سبوس گندم و انجیر و قرطم کوفته و مقل و مری و عسل و روغن ناردین و روغن قسط به عمل آرند و اقوی از این حقنهٔ معمول از ماهیزهرج و قنطوریون و زراوند و بیخ کبر و خربق سیاه و سفید و حرمل و سورنجان و عاقرقرحا و حنظل و ماذریون و مغز قرطم و تخم شبت است همه را به آب خوب بجوشانند و از آن آب یک رطل گرفته روغن ناردین یا روغن بان به قدر دو اوقیه بر آن انداخته نیم‌گرم حقنه کند و اگر عقب این حقنه التهاب و کرب به همرسد بعد آن حقنهٔ مطفیه استعمال نمایند و مدام حقنهٔ قویه به عمل آرند تا آن‌که رطوبت لزج منعقد که آن موذی است خارج گردد به عده از استعمال آن حقنه بازایستد و بر عضو آلم این دوا نهند برگ غار بیست درم عاقرقرحا پنج درم قسط هفت درم حرف چهاردرم نطرون سه درم کوفته بیخته پس بگیرند زفت رومی نیمرطل و در روغن یاسمین دو اوقیه بگدازند و بر آن ادویه انداخته حل کنند تا مستوی گردد و بر کاغذ طلا کرده بر موضع درد بچسبانند **دیگر** بگیرند صوف و در روغن سداب یا روغن حنا یا روغن قثاءالحمار تر کرده نطرون و عاقرقرحا و سرکه بدان آمیخته بر موضع نهند و اگر مرض به این علاجات زائل نشود باید که ملول نشوند بلکه مریض را چند روز راحت داده بار دیگر علاج شروع کنند و این فعل به مرات کنند که لامحاله بنجارح رساند و ایضاً این را قی نفع کند اما در ابتدای مرض بعد طعام کنند و اما بعد از آن به ادویهٔ منقی مثل کنکرزد و جوزالقی و تخم ترب و تخم سرمق به آب مطبوخ شبت مع

نمک و سکنجبین عنصلی و اگر حاجت بقوی تر افتد بخربق سفید کنند و هرگاه مفصل درک قریب خلع گردد و مرض مزمن شود باید که بر حق ورک داغ نهند در سه چهار موضع و جراحت آن را به سرعت مندمل شدن ندهند بلکه بسیار روزها ادویهٔ مقیحهٔ اکاله بر آن نهند تا آن‌که جمیع مادهٔ عضو از آن خارج گردد به عده علاج آن بمعالجهٔ قروح نمایند و مریض را غذا به اطعمه سریع‌الانهضام معتدل‌الغذا دهند و از جمله تدابیر مولد امتلا از اخلاط خام مثل تداخل طعام و پری شکم متواتر و سکر و جماع و حرکت بر طعام بغیر ترتیب احتراز نمایند **شیخ** می‌فرماید که عرق‌النسا و وجع‌الورک و وجع رکبه راسخ قائم مقام اورام غلیظ در استحقاق علاج‌اند و اقدام بر استعمال محللات قویه قبل از تنقیه نباید کرد و قی انفع از اسهال است به سبب تحریک اسهال ماده را بطرف در دو قی تحریک او از آن طرف کند و بهتر آن است که از بورق و حل بود و اگر بمقئیات قویه محتاج الیه برای اخلاط غلیهٔ بارده تنقیه کنند باید که تبعیت این به ادویهٔ ملطفهٔ مسخنه کنند و ایضاً در بلغمی احیاناً بلکه اکثر به فصد احتیاج افتد و بعد تنقیه مدرات و مشروبات نافع اوجاع مفاصل و دوای هرمس خاصهً استعمال نمایند و این دوا بسیار عجیب است کماذریوس جنطیانا هر واحد نه اوقیه زراوند مدحرج دو اوقیه تخم سداب خشک یک رطل کوفته باریک بیخته یک ملعقه بخورند و ایضاً ضمادات و نطولات محلله و آب چشمه‌ها استعمال کنند و اگر کفایت نکند حقنه‌ها به عمل آرند بعد از آن محاجم به شرط و بغیرشرط بر سرین استعمال نمایند و محمرات و منفطات بر آن نهند و تا حصول صحت مندمل شدن ندهند و در ضمادات مستعملهٔ اندرین باب حدت آن برای دو غرض می‌افزایند یکی برای تحلیل ماده و دیگر برای جذب آن به سوی خارج و حدت آنها برای غرضی مکروه بود و او آن است که گاهی تجفیف ماده کند و تحجر آن نماید و غیرقابل علاج گرداند فلهذا واجب است که از امر تلئین غافل نباشند و گاهی احتیاج بمحاجم و وضع آن برای جذب افتد **نطولات** و آبزنات بگیرند روغن حنا یک رطل و سرکه نیم رطل و نطرون ربع رطل و قاقله یک و نیم اوقیه و در آن صوف زوفا تر کرده تکمید مضع نمایند و آبزنات از میاه ادویهٔ مفردهٔ محللهٔ مذکوره در این باب استعمال کنند و اما مروخات مثل روغن قسط و روغن فرفیون و روغن عاقرقرحا و روغن حنا و

روغن جندبیدستر است و بعد تنقیه استعمال نمایند و قیروطیات بجاو شیر و فرفیون و ادهان مذکوره به عمل آرند **اطلیه** و ضمادات این ضماد محلل جذاب ماده به سوی ظاهر از عمق است تخم سداب بری حب‌الغار انجدان نطرون شیح ارمنی قردمانا شحم حنظل نانخواه هر واحد چهار مثقال سداب تازه زفت موم اشق هر یک ثمن من بارزد شش مثقال جاوشیر چهار مثقال کبریت چهار مثقال به دستور مرهم بسازند و اگر بر عرق‌النسا پشک بز بسرکهٔ کهنه طلا کنند مثل دواءالخردل و افضل از آن باشد و مراهم محمره و منفطه بسیار نیکو است و باید که نفاطات را بگشایند به عده دوای مجفف بر آن بپاشند و باز اعادهٔ تنقیط کنند تا آن‌که صحت یابند ایضاً بورق یک رطل زیت یک رطل از آن طلا سازند و **ایضاً** ضماد نافع مویزج یک و نیم رطل دردی سوخته دو رطل عاقرقرحا نیمرطل حرف یک و نیم رطل بارزد کبریت بورق هر یک نیم رطل زیت سه قوطولات صمغ صنوبر بارزد گداخته همه را به دستور مرهم جمع نمایند و استعمال کنند و **ایضاً** بگیرند یک جزو گوگرد سوده و یک جزو زفت و بر سرین طلا نمایند و بالایش کاغذ نهاده بگذارند تا آن‌که از خود آبله افتد و از مجربات این است که بگیرند نبات شیطرج سبز در تابستان و باریک بسایند و با پیه جمع کرده بر سرین و موضع درد نهند و ببندند و چهار ساعت تا شش ساعت بگذارند پس در حمام داخل کنند و چون اندک عرق کند در آبزن داخل نمایند و ضماد از آن جدا کرده بر موضع صوف بزاج هفته تا ده روز نهند و اعاده کنند که این از خردل و ثافسیا غنی کند و ایضاً مویزج و ذراریح و ایضاً ثافسیا و موم و روغن سداب و ایضاً عاقرقرحا و دبق و زهراسیوس و بورق و مویزج و از آن مرهم سازند و گاهی در آن حرف زیاده کرده می‌شود و آنچه این مرض و درد زانو را نفع کند قیروطی فرفیون است و ایضاً روغن حنا هشت اوقیه سرکه چهار اوقیه نطرون دو اوقیه عاقرقرحا یک اوقیه اول عاقرقرحا را کوفته در روغن حنا تا سه روز بخیسانند و جوش خفیف داده بر آن سرکه و نطرون اندازند و در آن صوف آلوده بر موضع درد نهند **دیگر** مثل این از اطلیه بگیرند موم مصفی صد مثقال علک‌الانباط بیست و پنج مثقال تخم ریحان و سوسن و بارزد و مر هر واحد شش مثقال قطران پنج مثقال و مرهم بسازند و بر موضع درد و حق ورک طلا کنند لاسیما اگر مادهٔ محدث آلم خون راسخ در نفس مفصل یا بلغم غلیظ

زجاجی متشرب حق مفصل باشد **مرهم** مسکن عرق‌النسا بگیرند زیت کهنه هژده اوقیه برادهٔ اسرب و نمک طعام و علک‌الانباط هر واحد صد مثقال براده مس سه اوقیه زنگار و کندش و بیخ ماذریون سیاه و زراوند و خردل هر واحد دو اوقیه و گاهی در این عاقرقرحا یک اوقیه انداخته می‌شود **دیگر** بگیرند انجدان و تخم سداب دشتی و حب‌الغار و بورق و حنظل و شیح و نانخواه و قردمانا هر واحد چهار مثقال سداب تر بستانی و زفت خشک و علک‌الانباط و رایتانج و اشق و پیه گوساله هر واحد شاهتره مثقال جاوشیر شش مثقال گوگرد غیرسوخته چهارمثقال روغن حنا هژده اوقیه دیگر بگیرند زفت رطب هژده اوقیه زراوند ده اوقیه و نیم موم یک رطل صمغ صنوبر چهل مثقال کبریت غیرمحرق یک رطل بورق یک و نیم رطل مویزج یک قسط عاقرقرحا نیم رطل قردمانا یک رطل قسط بارزد نیم رطل گداختنی را گداخته و خشک را سائیده جمله مخلوط سازند و بمالند مسهلات اما مسهل نیک بالغ‌النفع حب سورنجان و حب منتن و حب شیطرج است و مثل حب‌النجاح و مثل معجون هرمس که در ربیع بخورند چیزی نیست و کسی که آن را بخورد مفاصل دردناک او عرق کند و در آن اسهال بسیار نیست بلکه تنقیه بتلطیف کند و اجزای ادویهٔ مسهله شحم حنظل و قنطوریون و صموغ و ماهیزهرج و شیطرج و عصارهٔ قثاءالحمار است و بگیرند حنظل دو عدد و سوراخ کرده آنچه در جوف آن از شحم و لحم باشد بیرون آرند و در هر دو روغن کنجد پر کرده بپوشند و یکشب بگذارند و صبح آن را مع روغن در دیگ کرده بر آن یک کیل روغن و نصف آب انداخته بپزند تا آن‌که حنظل پخته شود پس آن را دور کرده آب و روغن را بجوشانند و بر آن نان پاکیزه کوفته بیخته به قدریکه انقعاد بدان گردد مثل خاگینه شود انداخته از آن بنادق به قدر بندقه سازند و از آن هژده عدد مریض بعد استحمام بخورد و وجه دیگر طبیخ روغن بعصارهٔ حنظل است و چون تنقیه به اسهال و قی کرده شود و مرض طول کند حمولات و حقنه‌ها از ادویهٔ مسحجه مسهلهٔ خون مثل طبیخ قثاءالحمار و حنظل و زهرهٔ گاو و عاقرقرحا و قنطوریون و حرف و شیطرج و طبیخ سمک مالح به عمل آرند که این همه در این وقت ایشان را نافع بود و گاهی به کند و گاهی در حقنه فرفیون داخل کرده می‌شود و قبل از تنقیه بسیار مضر است از سائر علاج منع کند و اما در آخر آن

نافع است و خصوصاً هرگاه تنفیط نفع نکند و بیشتر سحج خودبخود عارض شود و با وی علت مندفع گردد **صفت** حقنهٔ مسحجه حنظل و حرف و بیخ کبر و قنطوریون و قثاءالحمار و شیطرج و فوه جوشانیده به آب آن حقنه کنند و بتقل آن بر درک ضماد نمایند و از حقنه‌های نافعه برای آن این حقنه است و ایضاً به سرکه و سبوس گرم کرده ضماد سازند و اگر در آنجا خون میت باشد بذهب احمر بر موضع خون داغ سخت دهند تا خون از آن جاری گردد **مجوسی** گوید که هرگاه عرق‌النسا از رطوبت و بلغم باشد باید که امر به استعمال قی کنند به عده ادویهٔ مسهله مثل این حب دهند **صفت آن** غاریقون و تربد هر واحد چهاردانگ صبر و سورنجان و شیطرج هر واحد نیم درم شحم حنظل دو دانگ همه را باریک سائیده حبها سازند شربتی از دو نیم درم تا سه درم و حب شیطرج نیز دهند و بعد تنقیهٔ بدن تضمید ورک برایتانج و مویزج و عاقرقرحا سوده به سکنجبین یا به شراب عسل سرشته بر سرین ضماد به عمل آرند **صفت آن** پوست بیخ کبر پودینه عاقرقرحا هر واحد یک جزو عصارهٔ قثاءالحمار وحب‌الغار هر واحد نیم جزو همه را باریک سائیده به شراب عسل سرشته بر سرین ضماد کنند **ضماد دیگر** عاقرقرحا و نطرون هر واحد دو درم قسط و حب‌الرشاد هر واحد یک‌درم زفت رومی پنج درم زفت را در روغن زنبق یا زیت گداخته ادویه آمیخته ضماد سازند **دیگر** در این باب نسخهٔ این همآن است که در قول ابوسهل گذشت **دیگر** حرف و خردل و پوست بیخ کبر هر واحد یک جزو به آب مرزنجوش باریک سائیده بر سرین ضماد کنند و باید که بر موضع روغن حنا یا اندک بورق و عارقرحا و مویزج سوده و روغن مصطکی و مانند آن بمالند ضماد مولف فولس موم صد درم علک‌البطم بیست و پنج درم زنگار و مر و قنه و قطران و بیخ سوسن هر واحد پانزده درم ادویه را سائیده موم و قطران گداخته بیامیزند و بر ورک ضماد کنند و اگر مرض به این تدبیر ساکن نشود چیزی از حبوب مسهلهٔ نافعه این بدهند و اگر فصل تابستان باشد باید که در اثنای این قی بماهی شور استعمال کنند به عده اضمدهٔ مذکوره به عمل آرند و در آبزن آبی که در آن بابونه و اکلیل‌الملک وبرجاسف و قنطوریون و پوست بیخ کبر و سداب و کرنب جوشانیده باشند بنشانند بعد از آن که قطن و ورک را به روغن ناردین یا روغن قسط یا روغن نارجیل و مانند آن

مالش کنند تا آن‌که مرض نقصان پذیرد و اگر علت به این تدبیر تسکین نیابد می‌باید که در آن حقنه‌های نافعه عرق‌النسا استعمال نمایند و منجملهٔ آن این حقنه است **صفت آن** خارخسک و شبت و بابونه و اکلیل‌الملک و سداب هرواحد یک کف قنطوریون دقیق ده درم حنظل کوفته دو عدد قثاءالحمار کوفته پنج درم عاقرقرحا کوفته سه درم پوست بیخ کبر و قرطم و مغز تخم بیدانجیر کوفته هر واحد پنج درم حلبه چهاردرم همه را در هفت رطل آب بپزند تا به یک نیمرطل بازآید و دو ثلث رطل از آن گرفته بر آن مری و عسل و روغن سوسن و زنبق هرواحد یک اوقیه سکبینج یک‌درم مقل دو درم جندبیدستر نیم درم آمیخته همه را در هاون بسایند باندک آب مطبوخ و روغن تا مخلوط شود و بدان حقنه کنند و عقب حقنه بر پشت و سرین روغن قسط و سوسن مالش نمایند دیگر بیخ سوسن آسمابخونی نیم رطل کوفته در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید و صاف کرده چهار اوقیه از آن گرفته روغن زنبق و مری و عسل هر واحد یک اوقیه انداخته خوب حل کنند و نیم‌گرم حقنه نمایند که نافع است **دیگر** قوی‌تر از اول شبت و بابونه و خارخسک و سداب هرواحد هفت درم قنطوریون و پوست بیخ کبر هر واحد ده درم حلبه و قرطم و بزرکتان و بادام مقشر هر واحد پنج درم حنظل کوفته پنج عدد سکبینج و راتینج و جاوشیر و کمون نبطی هر واحد سه درم شیطرج هندی دو درم سبوس گندم یک کف همه را در شش رطل آب بجوشانند تا یکینم رطل بماند و نصف رطل از آن گرفته و روغن قسط و ناردین و سوسن هر واحد اوقیه بورهٔ ارمنی یک و نیم درم آمیخته نیم‌گرم حقنه کنند دیگر خارخسک و قرطم کوفته و تخم بیدانجیر کوفته و مغز خسته مشمش کوفته هر واحد یک کف حنظل کوفته دو عدد سداب و گنداب هر واحد یک دسته در شش رطل آب بپزند تا یک و نیم رطل بماند روغن بیدانجیر یک اوقیه آمیخته در سه دفعه بدان حقنه نمایند که عرق‌النسا را نافع است و ایضاً حقنه بحب‌الرشاد در آب پخته صاف کرده روغن زیت اندک آمیخته در عرق‌النسا و در وقطن را نفع می‌کند **حقنهٔ دیگر** بگیرند یک اوقیه زیت و دو اوقیه عسل و یک اوقیه نطرون و نیم اوقیه علک‌البطم و سه اوقیه آب شیرین خوب جوش داده حقنه کنند و بر آن صبر نمایند که اسهال اخلاط مخاطی کند و گاهی اسهال خون نماید و اگر درد طول

کند باید که استعمال این حقنه متواتر نمایند و در ادویه قنطوریون و عصارهٔ قثاءالحمار و روغن قثاءالحمار افزایند

صفت **حقنهٔ دیگر** بگیرند ماهیزهرج و زراوند طویل و قنطوریون دقیق و پوست بیخ کبر و خربق سفید و سیاه و حرمل و سورنجان و حنظل و عاقرقرحا و نادریون و مغز قرطم و شبت هر واحد به قدر حاجت همه را در آب خوب جوش دهند و هشت اوقیه آب صاف کرده روغن ناردین و روغن زنبق هر واحد ده درم آمیخته نیم‌گرم حقنه کنند و بر آن صبر نمایند و تکمید مقعد بپارچهٔ گرم سازند و اگر از این حقنه التهاب عارض شود باید که حقنهٔ لین که در آن عناب و سپستان و جو کوفته و بنفشه خشک و پرسیاوشان و خطمی و سبوس گندم و برگ خبازی و روغن بنفشه داخل بود به عمل آرند تا تا حدت عارض از آن حقنه تسکین یابد و چون این علاج استعمال کردند و درد ساکن نشد باید که فصد عرق‌النسا قریب عقب کنند و اگر یافته نشود فصد رگ مشط قدم یا رگ باطن زانو نمایند و چون درد اشتداد کند فلونیای رومی دهند که آن تسکین درد و تخدیر عضو نماید و به ادویهٔ که مذکور شد اندک افیون با پوست بیخ لفاح آمیخته بر موضع درد طلا کنند و باید که از ادویهٔ مخدره حذر نمایند و استعمال آن نکنند مگر هنگام ضرورت چون درد شدت کند زیرا که ادمان استعمال آنها ابطال حس عضو و اجماد ماده نماید پس در آن هیچ علاج سود ندهد و از چیزی که صاحب این مرض بدان انتفاع یابد خوردن این سفوف است که آن را نافع یافته‌ام **صفت آن** بگیرند سنای مکی ده درم سورنجان پنج درم شیطرج هندی سه درم زعفران نیم درم ادویه را باریک سائیده شکر سفید هم وزن آن آمیخته دو درم تا سه درم بخورند به آب نیم‌گرم و چون مرض طول کند باید که ایارجات کبار استعمال نمایند و به آبها مثل آب ماهی شور و کبریتی و نفطی و آب زیتون و روغن قثاءالحمار حقنه کنند و عصیده که در آن شحم حنظل سرشته باشند بخورانند و در آب چشمهٔ کبریتی و نفطی و آب دریای شور و مانند آن نشانند پس اگر تسگین نیابد محاجم نازی بر حق ورک نهند و زلو نیز بر آن موضع چسپانند که این اکثر نفع می‌کند و ماده را ار نفس مفصل به سوی ظاهر ورک جذب می‌نماید و چون این ادویه سود ندهد وگاهی شرب نفط سفید یک‌درم تا یک مثقال به شراب ده درم تا سه روز فائده کند و ایضاً حب معمول بنفط نافع

عرق‌النساء وجع قطن است و چون علت مزمن شود و قریب بود که مفصل از مکان خود خارج گردد باید که داغ استعمال کنند تا رطوبت فاسد فانی شود و آن را به سوی خارج جذب نماید **جرجانی** و **ایلاقی** می‌نویسند که در عرق‌النسا و وجع‌الورک اگر علامات بلغم ظاهر بود اول قی فرمایند پس اسهال بحب منتن و حب شیطرج و مانند آن کنند و حقنه کردن بدون قنطوریون باریک و شحم حنظل و شبت و آبکامه وماننند آن سود ندارد و اگر حقنه قوی باید سورنجان و بوزیدان و ماهیزهرج و عاقرقرحا افزایند و اول حقنه‌ها نرم کنند پس تیزتر و گاهی برگهای پا زدن حاجت بود و بعد قی و اسهال دوای مدر باید داده نسخهٔ آن در قول شیخ گذشت سه درم از آن با سه درم شکر بدهند و مجممهٔ ناری نهادن سودمند بود و گاهی محاجم با شرط و اخراج خون بسیار سود دارد و درد سرین را داغ کردن صواب باشد و داغ آن دائره باشد گرد حقنهٔ ورک و سر استخوان که در آن داخل است **ضمادات** اول ضمادهای لینه باید نهاد بر این گونه بگیرند کرنب نبطی و پخته بکوبند و زردهٔ تخم و اندکی زعفران سرشته نیم‌گرم به‌کاربرند **دیگر** اکلیل‌الملک و بابونه و حلبه و خطمی هر یک بیست درم مقل و اشق و جاوشیر هر یک ده درم پیه گردهٔ بز و پیه مرغ و مغز ساق گاو و موم هر یک ده درم سرکه سی درم روغن به قدر کفایت ادویهٔ خشک را کوفته و صموغ را در سرکه تر کرده حل نموده و موم را با پیه و روغن گداخته همه را به سرشند و هرگاه ضماد جدا کنند به آب گرم یا به طبیخ بابونه و اکلیل‌الملک و شبت و صعتر و بیخ کرفس بشویند و اگر این ادویه به سرکه پخته طلا کنند سود دارد **دیگر** ضماد مقرح خردل و هم وزن او سرگین کبوتر نرم سوده به طبیخ انجیر و یا شیر آن سرشته ضماد کنند تا آن‌که ریش گردد و زرداب جاری شود و چند روز بگذارند تا ماده پاک گردد و یا خردل و ثافسیا با هم کوفته طلا کنند و همچنین مویزج و بوره و فرفیون و عاقرقرحا به روغن سداب سرشته جاذب ماده بظاهر و مقرح است **ابن سرابیون** گوید اگر بیمار احتمال کند صواب آن است که دو روز متواتر حقنه کنند پس رگ زنند و **قسطابن لوقا** گوید که بگیرند عصارهٔ قثاءالحمار دو جزو و روغن زیت کهنه یک جزو و بجوشانند تا روغن بماند و هر کجا ریح و درد عسر باشد طلا کنند که ورم کند پس صلاح یابد **محمدزکریا** گوید اگر قثاءالحمار نباشد حنظل

بدل آن است و بسیار باشد که صاحب عرق‌النسا و درد سرین را اسهال خون افتد و مرض زائل شود **صفت** شیاف که درد سرین و پشت را سودا دارد سکبینج جاوشیر مقل اشق زنجبیل انزروت سورنجان شقاقل شحم حنظل نمک هندی جندبیدستر زرنباد قسط ماهیزهرج برگ سداب انیسون بادیان بورهٔ ارمنی فانیذ مساوی و بعضی میعه و جبلهنگ در آن زیاده می‌کنند و ایارج هرمس بسیار نافع است در فصل ربیع چند روز متواتر دهند کمتر آن یک هفته و در طبیخ کفتار و طبیخ روباه نشستن سود دارد و آن را که هیچ علاج فائده نکند نفط سفید از درمی تا مثقالی سه روز با شراب دهند **ابن الیاس** گوید که در عرق‌النسا هر صبح جلاب از بادیان و انیسون وتخم کرفس هر واحد سه درم و گلقند عسلی ده درم بنوشانند و غذا مزورهٔ نخوداب به مغز قرطم دهند و یا هر صباح جلابی از خشکنجبین ده درم و اصل‌السوس سه درم بخورانند و صاحب این مرض از تناول اطعمهٔ کثیرالغذا بطی‌الانهضام و سائر فواکه و شب خواری و آب سرد احتراز کند و به اشیای لینته‌التحلیل و یا بارد ضماد نکنند زیرا که این عضو کثیراللحم است قوت دوا تا مفصل نرسد بلکه عضو را صلب کند و از تحلیل منع کند و هرگاه نضج در قاروره ظاهر شود تلئین طبیعت به مطبوخ سورنجان یا بحب صبر یا بنقوع آن نمایند و ملینات و مسهلات و حبوب منقی بلغم استعمال نکنند مگر بعد نضج تام تا ماده رقیق تحلیل نشود و کثیف آن متحجر نگردد پس درد اشتداد نماید و بعد تنقیهٔ تام این ضماد نطول به‌کار برند و نسخهٔ این هر دو در علاج عرق‌النسای حار در قول صاحب کامل گذشت و در هر هفته سه مرتبه قی کنند و یا این ضماد کنند که در شقای این مرض از ضماد مذکور قوی‌تر است **صفت آن** پوست بیخ کبر پودینه عاقرقرحا هر واحد ده درم عصارهٔ قثاءالحمار حب‌الغار هر واحد پنج درم نطرون قسط تلخ هر واحد ورم حب‌الرشاد یک‌درم همه را باریک سائیده بجریز بیخته زفت پنج درم را به روغن زنبق یا زیت گداخته ادویه بدان آمیزند و ضماد کنند و اگر مرض به این معالجه زائل شود فبها والا از معالجه ملول نشوند زیرا که مفصل ورک عمیق غائر است مادهٔ غلیظ از آن به تمامه خارج نمی‌شود و این حقنه به عمل آرند خارخسک و قرطم هر دو کوفته هرواحد یک کف شبت و بابونه و سداب هر واحد هفت درم قنطوریون دقیق و پوست بیخ کبر هر واحد ده

درم حلبه و بزرکتان هر واحد چهار درم سنای مکی ده درم سبوس گندم یک کف زیره سه درم همه را در شش رطل آب بپزند تا به یک نیمرطل بازآید صاف کرده مری و روغن قسط و ناردین و سوسن هر واحد ده درم بورهٔ ارمنی نیم درم فلوس خیارشنبر پانزده درم آمیخته در محقنه انداخته نیم‌گرم حقنه کنند و اگر مرض مزمن گردد و طول کند باید که قی و حقنه متواتر کنند و در مسهلات قنطوریون دقیق و سورنجان و بوزیدان زیاده نمایند که این ادویه را با وجود استفراغ بلغم خاصیت شریفه در عرق‌النساست و در علاج این اهمال نورزند که به سرعت به سوی لنگی می‌انجامد و اگر درد اشتداد نماید مریض را طاقت برداشت آن نباشد مخدرات مثل فلونیای رومی و برشعثا بدهند تا مریض زمانی استراحت نماید و قوت او رجوع کند بعد از آن اعادهٔ علاج کنند و بدون احتیاج شدید دوای مخدر استعمال نکنند و این سفوف صاحب این مرض را نافع است **صفت آن** سورنجان پنج درم بادیان مغز بادام مقشر هر واحد سه درم زعفران نیم درم سنای مکی ده درم شکر برابر همه شربتی سه درم به آب و مالش عضو به روغن قثاءالحمار و روغن قسط و زنبق و خیری زرد نمایند و در آب کبریتی و نطرونی و زاجی و نفطی و آب دریای شور و مانند آن نشانند و اگر به این معالجات تسکین نیابد برحق درک محاجم ناری نهند و تعلیق علق نمایند والا بحکم آخرالدواء الکی داغ بر آن موضع گذارند **ابن نوح** گوید که اگر عرق‌النسا از خلط بارد خام باشد اولا قی استعمال کنند به عده حب سورنجان کبیر معروف بمقلم الزمنی بخورانند **صفت آن** ایارج فیقرا تربد مدبر هر یک ده درم شحم حنظل قنطوریون دقیق سورنجان بوزیدان ماهیزهرج هر یک پنج درم فرفیون دو درم زنجبیل شیطرج خردل فلفل جندبیدستر هر واحد یک‌درم حبها سازند شربتی از دو نیم درم تا سه درو و حقنه به ادویهٔ حاره کنند و آنچه مخصوص به این مرض است حقنهٔ بیخ سوسن است که در قول مجوسی گذشت و یا حذف به آب پختهٔ زیت در آن انداخته حقنه نمایند و چون درد شدت کند ایضاً یک مثقال از آن به روغن یا به شیر بخورند و یا شیاف عرطنیثا شحم حنظل و سکبینج بردارند و فتیلهٔ معمول از راسن مجفف و انزروت یا خربق معقود به عسل نافع است و بعد تنقیه مالش روغن فرفیون نفع کند و یا مغز تخم بیدانجیر به سرکه بسایند و به عسل سرشته ضماد کنند و

همچنین ضماد پودینه که آن را در جذب ماده از عمق خاصیتست و لفظ را نیز این خاصیت است و همچنین فقاح اذخر را چون امر مضطر گردد ادمان حقنه‌ها کنند تا که سحج پیدا نماید که ایشان از سحج به شوند و چون مرض مزمن شود و طول کند ضماد مقرح که در قول جرجانی گذشت به‌کار برند تا آن‌که آبله افکنده از آن آب بسائل شود و تکمید به آب گرم نمایند و چند روز بگذارند و اگر مرض زائل نشود اعادهٔ آن کنند و مریض را گرسنه دارند تا اخلاط اوقلت پذیرد و اگر طول کند و خوف خلع راس ورک باشد بر سر ران داغ مثل دائره نهند و صاحبان این مرض در صحت خود مداومت قی نمایند و تلطیف تدبیر کنند و از اغذیهٔ غلیظه و تواتر سکر اجتناب ورزند و **جالینوس** گوید که سواری برای وجع‌الورک مضر است زیرا که به سوی آن فضلات بریزد و **نیازوق** گوید که علاج عرق‌النسا مشکل است چون زنان و امزجهٔ رطبهٔ لحمیه را و در سرین چپ افتد و **محمدبن زکریا** گفته که چون ارادهٔ داغ سرین باشد باید که بمکان او رد کنند تا مستوی گردد به عده داغ کنند والا روا و بعد داغ غیرممکن است و گفته که وجع‌الورک را نوشیدن روغن بیدانجیر به ایارج و آب خسک تا یک هفته نفع می‌کند و گفته بهترین چیزی که حق تعالی در این موضع آفریده آن است که بر سرین عسل بلاد را طلا کنند تا آبله به همرسد و بگذارند تا آن‌که آب جاری گردد و مدتی مندمل شدن ندهند و این قائم مقام داغ است و گفته که مردی بر سرین افتاد پس ورم کرده و همیشه درد می‌شد تا آن‌که بر آن جبر بمرمکی و زعفران و صبر بسته شد و صحت یافت **انطاکی** گوید که علاج وجع‌الورک مخالف وجع‌المفاصل نیست مگر در منع روادع اولا اینجا بلکه ابتدا به محللات کنند و فصد دست مقابل نمایند و مبالغه در تلطیف نمایند اگر ماده رقیق نباشد و آنچه مخصوص به عرق‌النساست اکثار تناول حب ذهب است یکمرتبه و حب سورنجان بار دیگر و همچنین صبر و هلیله و خوردن الیه آن را بسیار نافع بوده کذا نطول از بیخ کبر و حلبه و گرسنگی در آن مجرب است به سبب تجفیف ماده و فصد عرق‌النسا کنند و از حقنه مجربه طبیخ بیخ حنظل و بیخ کبر و قنطوریون و شرب حب‌الرشاد و میعه است و کذا سداب مطلقا و تخم آن شرباً و تریاق بعد تنقیه و داغ آن را به کند اگر در طریق ماده افتد **سعید** گوید که اگر عرق‌النسا حادث از بلغم باشد

تنقیهٔ معده بقی از سکنجبین و ترب کنند و حقنه بحقنهای قویه و اسهال او به ایارج نمایند و مبدلات مزاج مثل شربت عسل و گلقند عسلی بدهند و غذا نخوداب و یا زیرباج سازند و پرهیز سخت کنند زیرا که چیزی نافعه برای خلط غلیظ از گرسنگی نیست و بر سرین آرد ترمس به شراب سرشته ضماد نمایند و مالش عضو به روغن ناردین سازند پس اگر ساکن نشود فصد رگی باید کرد که بالای کعب است از طرف پای علیل و اگر یافته نشود فصد صافن گشایند و اگر زمانه طول کند در آب چشمه‌های کبریتی و نفطی و آب دریای شور نشانند و اگر خوف از خروج مفصل باشد داغ ران نهند **و اگر** خلط سوداوی باشد اسهال مریض به طبیخ افتیمون کنند و گلقند شکری دهند و آب نیم‌گرم بنوشانند و شیرهٔ عناب بجلاب و آب نقوع بشربت نیلوفر بدهند و غذا مزورهٔ زیرباج و بر عضو برگ چنار تازه سوده ضماد کنند و موم روغن بمالند و آب ریاحین بر آن ریزند و در آخر فصد عرق‌النسا گیرند و اگر در صلاح آن تأخیر گردد حقنهٔ قوی به عمل آرند که بدان به شود انشاءالله تعالی **مؤلف خلاصه** و دیگر متأخرین می‌نویسند که بعد تنقیه این ضماد عرق‌النسا مفاصل مزمن را سودمند است داراشکند که سلیمانی نامند و سیماب هر کدام سه مثقال هر دو را با هم سائیده به آب دهان حل کنند تا سیماب کشته شود و ده مثقال صابون در آب گرم گداخته اضافه نموده ضماد کنند واین سفوف در تنقیهٔ اصحاب مفاصل و عرق‌النساء نقرس بغایت سودمند است و از مجربات بر اکلسوس و جمع کثیر به این دوا از امراض مذکوره نجات یافته‌اند سورنجان تربد سفید رب‌السوس سقمونیا سنای مکی استخوان محف آدمی شکر سفید مجموع مساوی کوفته پخته بیخ درم به آبی که در آن کمافیطوس جوشانیده باشند بدهند و این مسهل در تنقیهٔ مفاصل کافیست صفت مرهمی که در این باب سخت سودمند است و از مخترعات اوست گل سرخ دو قبضه پوست بیخ قنب تازه شش قبضه هر دو را با دو رطل شراب نیکو بجوشانند تا مهرا شود آنگاه صاف نموده بر آتش ملائم بدارند تا شراب حل جمله بسوزد و در ته ظرف چیزی غلیظ همچون عسل بماند بستانند دو رطل پیه خنزیر با وی بیامیزند و برهم زنند تا مثل مرهم شود آنگاه یک اوقیه افیون با شراب حل کرده و یک‌درم زعفران و یک اوقیه زهر کرنب اضافه نموده لت کنند و نگاهدارند و عندالحاجت استعمال نمایند

که در تسکین اوجاع مفاصل بی‌نظیر است و گویند که خوردن اسبند به قدر چهارماشه تا دوازده شب برای عرق‌النسا مجرب است و بعضی گویند که از یک ماشه شروع کنند و به تدریج بیفزایند و هرگاه حرارت زیاده محسوس شود باز اندک اندک بکاهند و همچنین تا چهل روز هر شب وقت خواب بخورند که در این باب از مجرباتست و در حدیث شریف واردست که برای عرق‌النسا بگیرند الیهٔ گوسفند اعرابی و گداخته سه حصه سازند و هر روز بر ناشتا یکحصه بخورند و بعضی نهادن الیهٔ شکافته بر سرین در وجع‌الورک تا آن‌که متعفن گردد واجده از آن جدا کردن مجرب دآن استه‌اند **صفت حبی** که به قول **رازی** در ساعت تسکین درد عرق‌النسا کند و پنج شش بار اطلاق می‌کند صبر سقوطری پوست هلیلهٔ زرد سورنجان هرواحد یک‌درم حبها سازند مجموع یکشربت است و او است بر این حب کردن مجرب راقم است **حب سعد** که در قلع بلغم از مفصل ورک قوی العمل است سعد سورنجان بوزیدان هر یک نیم درم ماهیزهرج دودانگ تربد دو ثلث درم شحم حنظل ربع درم فرفیون دانگی و این یکشربت است **دوای هندی** که مسمی بچاردانه و دوای‌ها کم است جهت وجع‌الورک و وجع‌الرکبه مجرب هالون اجواین کلونجی منتهی هر چهار برابر بدون کوفتن یکجا کرده هر صباح آنقدر که در گرفتن سه انگشت آید به آب بخورند و در کاستن و افزودن حسب مزاج مختاراند و بعضی مال کنکنی و تخم پنوار اضافه می‌کنند **صاحب تکمله هندی** گوید که این شش تخم انفع از چهاراند **دیگر** که عرق‌النسا را مجرب نوشته زنجبیل ستوده یکپا و باریک کوفته بیخته یک توله سیماب در آن اندازند و با هم حل کنند چندآن‌که هر دو یکذات شود بردارند و قدری از آن می‌مالیده باشند روزی دو سه دفعه **روغن خفاش** نافع عرق‌النسا و نقرس و جمیع اوجاع مفاصل جندبیدستر قسط تلخ هر یک سه درم زراوند چهاردرم آب مرزنجوش روغن زیت هر واحد یک رطل شپرک ذبح کرده دوازده عدد آب خالص به قدر ضرورت همه را یکجا کرده بپزند چندآن‌که آب برود و روغن بماند **ضماد** که مادهٔ عرق‌النسا را تحلیل کند از بیاض والد مرحوم سوسن خطمی بابونه شبت آرد حلبه تخم کتان سوده به آب کرنب سرشته ضماد سازند **مطبوخ** قوی‌الاثر برای استیصال مادهٔ وجع‌الورک و عرق‌النسا معمول و مجرب مصطکی انیسون هر یک دو درم زنجبیل بیخ اذخر هر یک

سه درم قوه شیطرج سورنجان بوزیدان هر یک پنج درم بیخ کرفس و بادیان هر یک هفتدرم حلبه مویز منقی هر یک ده درم همه را در چهار رطل آب جبوشانند تا چهارم حصه آب بماند صاف نموده ثلث رطل هر روز با روغن بیدانجیر به قدر تحمل طبیعت بنوشند **نطول** که به جهت عرق‌النسا مفید است بابونه اکلیل‌الملک بنفشه گل خطمی کنجد به قدر حاجت در آب جوش داده و صاف کرده نطول فرمایند بعد از آن روغن بالیدن بسیار فائده می‌کند

وجع‌الرکبه

یعنی درد زانو اسباب و طریق تشخیص و علاج آن بعینه همآن است که در اوجاع مفاصل مسطور شد لیکن این بیشتر از ریح حادث می‌شود و ایضاً در حار تبرید شیرهٔ خارخسک شیره خیارین نبات سفید بدهند و برگ چنار سوده ضماد نمایند و یا آرد جو یک جزو پشک بز دو جزو به سرکه در روغن زیت ضماد کنند که در دو درم آن را نافع بود و یا فصد باسلیق کنند و اطریفل صغیر یک توله خورده تخم کاسنی نیمکوفته نه ماشه سورنجان سه ماشه به عرق بادیان و عرق عنب‌الثعلب هر یک هفت توله جوشانیده صاف نموده نبات یک و نیم توله داخل کرده بنوشند و ایضاً در ورم زانو و حرارت ملمس آن سورنجان بوزیدان هر یک ماشه سوده به اطریفل صغیر توله سرشته بخورند بالایش عرق شاهتره هفت توله گلاب سه توله بنوشند و یا صرف سورنجان به اطریفل سرشته همراه شیرهٔ تخم کاسنی شش‌ماشه عرق شاهتره و نبات می‌کنند و اول فصد باسلیق می‌گیرند و اگر فائده نشود مسهل دهند **و اگر** ماده بارد باشد شیرهٔ تخم قرطم و بادیان و نبات بدهند و روغن تخم سهجنه طلا کنند و ساگ پنوار در روغن پخته بخورند و یا برگ دفلی بجوشانند و کوفته به روغن‌های گرم آمیخته ضماد نمایند و اگر صابون سورنجان تلخ حنا برابر به آب سرشته ضماد کنند نیز مفید بود و این منضج نافع اصل‌السوس بادیان پرسیاوشان تخم خطمی سورنجان هر یک چهارماشه بیخ بادیان بیخ کاسنی بیخ کرفس هر یک شش‌ماشه انجیر زرد پنج عدد مویز منقی ده دانه سپستان بیست دانه گلقند سه توله و بعد مسهل معجون سورنجان صغیر خورانند و این حب مسهل نیز برای درد

رکبه نافع است سورنجان پوست هلیله زرد شحم حنظل مقل تربد موصوف مساوی کوفته بیخته حب سازند و یک مثقال به آب گرم بخورند و این طلا برای وجع رکبه معمول حکیم اجمل خان است حنظل کلان دو عدد را در نیم سیر آب بجوشانند که نصف بماند صاف نموده با روغن زیتون بیست و پنج درم بجوشانند تا که نصف آب برود به عده حب‌الغار سوده در آن انداخته بجوشانند تا که تمام آب بسوزد و روغن بماند فرود آورده سورنجان و بیخ بنفشه و حنای خشک هر یک سه مثقال کوفته بیخته حل کنند و در محل درد طلا نمایند و مطبوخ بوزیدان نیز درد زانو و پشت و مفاصل را سود دارد و نسخهٔ آن همان مطبوخ قوی‌الاثر است که در عرق‌النسا بارد در قول مولف خلاصه عنقریب مسطور شده لیکن در اینجا ماهیزهرج سه درم عوض مصطکی و انیسون است و وزن بیخ اذخر پنج درم و شربت چهار اوقیه با دو مثقال روغن بیدانجیر و این نطول وجع رکبه مفاصل را مفید است سداب پوست بیخ کرفس سورنجان بوزیدان شکاعی باداورد بابونه اکلیل‌الملک فیصوم در آب جوش داده صاف کرده نطول فرمایند و بعد فراغت از آن مالش روغن حنا ضرور است **اقوال اطبا** سویدی می‌نویسد که ضماد فرفیون یک‌درم زیت خوشبو ده درم موم دو درم و کذا شرب سندروس محلول به روغن کتان پنج درم و ضماد بدان برای وجع رکبه مجرب من است و ضماد برگ خرزهره سوده و کذا گل آن و کذا پشک بز تنها و یا به مثل آن آرد گندم اشراب یا سرکه سرشته و کذا حندقوقا و کذا سرگین گاو به سرکه و به آرد جو و سرکه و کذا گوگرد یک جزو زیت دو جز و بخرقه آلوده و کذا عصارهٔ سداب بستانی و شرب تربد با زنجبیل که مخرج مادهٔ بلغم لزج غلیظ از رکبه است و کذا شحم حنظل و کذا فراسیون و کذا شنبلیذ که آن گل سورنجان است با زنجبیل و کذا مطبوخ کمافیطوس با عسل و کذا مطبوخ هلیون **و شرب و ضماد** حلتیت و کذا جاوشیر و کذا قند به عسل و کذا روغن بطم و کذا نانخواه و کذا شیطرج هندی و کذا مقل ازرق و کذا پیه کفتار و کذا تخم کرنب نبطی و کذا مرقه کرنب و کذا شبت **و اکل** جوزهندی و کذا لحم گورخر و کذا شاخهای هلیون مطبوخ تعلیق جرادهٔ عظم نسر بر جانب موف هر واحد نافع وجع‌الرکبه است **انطاکی** گوید که اوجاع رکبه مثل وجع‌الورک است در انحصار ماده و سائر احکام لیکن از مجربات در این شرب

انگزدست و انزروت به روغن جوز و از اطلیهٔ این روغن تخم ترب است و برگ دفلی به آرد ترمس و عسل و کذا ضماد صابون با هم چند آن حنا **صاحب خلاصه** گوید که درد زانو را به دستور نقرس علاج نموده بعد از تنقیهٔ بدن ضماداتیکه مذکور شد استعمال نمایند و معجون سورنجان موافق نسخهٔ یحیی بن خالد که در علاج اوجاع مفاصل بلغمی مذکور شد مجرب است و ضمادی که در آن افیون و شنگرف است و در علاج وجع خاصره گذشت در نوع ریحی بغایت سودمند است و این ضماد برای درد زانو و ساق و کمر و پشت و ساعد بغایت نافع است مصطکی رومی یک اوقیه موم زرد یک‌درم هر دو را با چهار اوقیهٔ روغن زیت برای آتش ملائم بجوشانند تا همه گداخته یکسان شود برداشته نگاهدارند و عندالحاجت نیم‌گرم بمالند **مصنف اقتباس** می‌نویسد که علاجش بنجهی نمایند که در وجع مفاصل ذکر یافته و مالیدن روغن قاوندی مرکب و روغن اسقیل مرکب و روغن جند و روغن جنطیانا از مخترعات نواب علوی‌خان بسیار نافع است و برگ آکهه تنها به روغن سرشف چرب کرده بستن عظیم‌النفع است و کذا برگ بر و کذا برگ سلطان‌الاشجار

وجع الساقین

گویند که از اسباب این یکی ضعف هضم و خصوصاً هضم ثالث است دوم بدگواری طعام از خوردن غذا بر طعام غیرمنهضم و از اکل زائد بر قوت هاضمه و عجز آن از تجوید هضم سوم کثرت خروج خون از بواسیر یا حیض یا اسهال و موی و یا مطلق اسهال و زحیر و یا کشیدن مرض طویل چهارم غلبهٔ خلطی از اخلاط اربعه و علامت هر سبب از تقدیم آن وجود آثار غلبه اخلاط بنحویکه در تشخیص اسباب اوجاع مفاصل گذشت پوشیده نیست و گویند که گاهی صاحب آن را اندرون گوشت ساق بلکه در استخوان آن چنان سروی محسوس شود که گویا در برف دفن کرده است و بر ظاهر جلد گرمی بدرجه باشد که گویا اخگر نهاده است مع کرب **علاج** در قسم اول و دوم بهجی علاج نمایند که در محلش مذکور شده و حتی‌الامکان مریض را گرسنه دارند و اگر متحمل آن نباشد تقلیل غذا و تلطیف آن کنند و بر مثل نخوداب اقتصار نمایند و در سوم بتقویت اعضای رئیسه کوشند بلوقیاتی که در امراض

قلب و جگر و غیره مرقوم گشته و در چهارم اول تشخیص ماده کرده به حسب آن بدان چه در اوجاع مفاصل مذکور شده تنقیه نمایند به عده روغن گل تنها و یا سورنجان تلخ و بزرالبنج و مصطکی هر یک سه ماشه سوده آمیخته بمالند و همه آنچه در وجع‌الظهر و غیره مفید است در اینجا هم نفع دهد و گویند که چون بمجرد احساس درد فصد سر رو نمایند و بفاصلهٔ سه چهار گهری قی کنند فی‌الحال فائده می‌دهد و از مسهل مستغنی می‌سازد در هر چهار خلط و ایضاً برای درد و درم ساق کهنه سفید صندل سرخ پوست کچنال مرداسنگ به آب گشنیز سوده ضماد کردن و سورنجان سوده به اطریفل صغیر سرشته همراه گل بنفشه تخم خربزه کوفته خارخسک کوفته جوشانیده گلقند حل کرده خوردن نافع است ایضاً برای درد ساق که گویا شکاف می‌شود شاهتره گل سرخ هر یک شش‌ماشه سورنجان سفید ریوندچینی هر یک دو ماشه جوشانیده شربت بزوری حل کرده بنوشند و سورنجان و بیخ نی به گلاب سود و ضماد کنند و ایضاً برای درد ساق سورنجان بادیان جوشانیده نبات داخل کرده بدهند و **صاحب تخلیص** گوید که در معالجه این علت تسهیل روا ندارند که منجر به استسقا می‌گردد و یا بفالج و بمرگ مفاجات می‌کنند

ریح‌الشوکه

و این دردی شدید بود که اکثر در ساق پای و یا ران و یا بازو افتد سببش ریحی غلیظ تیز باشد و مادهٔ آن از اخلاط چهارگانه بیرون نباشد و بیشتر از خون و یا صفرا و یا سودا بود و از بلغم بغیر ترکیب اخلاط مذکوره نمی‌افتد و **شیخ** در شرح قانون می‌نویسند که سبب ریح‌الشوکه اخلاط حار روی لذاع اکال و بسیار رقیق صفراوی بود که در استخوان حاصل شود و مزاج و جوهر او را فاسد گرداند و **جرجانی** در وجع مفاصل نوشته بسیار باشد که مادهٔ این علت در گرمی و تیزی بدان حد بود که در استخوانها بگذرد و استخوانها را تباه کند و بشکند و این مرض را بعربی ریح‌الشوکه گویند و فرق میان اوجاع مفاصل و نقرس و ریح‌الشوکه آن است که در اوجاع مفاصل و نقرس ماده در گوشت و فضای بندگاه بود و در ریح‌الشوکه در استخوان باشد بالجمله علامتش آن است که درد شدید با تمدد و

خارش و سوزش اعضا باشد و از رسیدن پارچه و دیگر چیزها با درد زیادت پذیرد و درد اندر طول عضو بود و باشد که مادهٔ خبیثه بدرجهٔ رسد که استخوان آن را بشکافد **علاج** اول بزودی تمام فصد باسلیق کنند اگر در پای باشد والا رگ صافن زنند و حسب خلط غالب تنقیهٔ بدن مشغول شوند و در صورت مرکب بودن از صفرا و بلغم و یا دیگر خلط مناسب آن ترکیب ادویه نموده علاج کنند چنان چه در انواع علاج اوجاع مفاصل مفصلاً مسطور شده و بعد تنقیه روغن‌های محلله و آبزنات و اضمده و معجونات که در آنجا مذکور گشته حسب ماده به عمل آرند و بدانند که در جمیع امراض اطراف نشستن در آبزنات عظیم‌الاثر است و شخصی را در ساق پای راست این مرض عارض شد و هنوز نوبت بعلاجش نرسیده بود که در این اثنا ساقش در طول تبرقید و همانوقت بمرد

وجع‌العقب

یعنی درد پاشنه اگر به سبب صدمه از ضر به پا سقطه یا ضغطهٔ موزه و مانند آن افتد آب سرد بسیار ریزند و طلای نرود و یا گل ارمنی و ماميثا در آب یا گلاب طلا کنند و آرام کردن و دوای مخدر دادن و محجمه گذاشتن نیز نافع بود و اگر به سبب انصباب مواد سیال از اعالی بدن برانجا باشد در مادهٔ دموی فصد کنند و روغن گل بمالند و در بلغمی قی متواتر به عده تنقیه به مسهلات بلغم نمایند و روغن بابونه و فرفیون و زنبق و قسط بمالند و چون کهنه گردد تیزاب فاروقی مالیدن کثیرالنفع بود و اگر پخته منفجر شود و ریم خارج گردد باید که دهان زخم را وسیع کنند خواه از آله و خواه از ادویهٔ اکاله پس هرگاه عضو از مده پاک شود و حنا و مازور را در سرکه سائیده بربندند و یا خاکستر بلوط را با پیه مخلوط نموده بنهند و اگر در انفجار درنگ کند برای نرم کردن جلد ملینات نهند یا چکتی دنبه بر آن بندند تا آن‌که نرم گردد به عده بشکافند و معالجه بمراهم مدبله نمایند

ضعف رجل و بطوی مشی اطفال

ضعف پای گاهی خلقی بود و این لاعلاج است و گاهی از تعب کثیر از استرخای ساق و یا از انسداد طرق غذا به سوی آن باشد چنان چه مردم بسیار فربه را عارض شود پس در تعبی علاج اعیار نمایند بدان چه در آخر کتاب

گفته آید و در استرخایی هرچه در باب استرخای مطلق مسطور شد به‌کار برند و در انسدادی تقلیل غذا کنند **انطاکی** گوید که برای مشی اطفال چون بطی گردد بهتر آن است که نیم درم بادنجان بکلاه آن در سایه خشک کرده سوده تا یازده روز بخورانند و کرنب و اکلاً و نطولاً جوز و ثوم و کذا خردل مطلقاً و مورد و گل سرخ و مازو و عدس در جله ضماداً و روغن غار در زیت کهنه پخته مجرب است و کذا مالش به روغن زبد و نارجیل و شستن اطراف در حمام به آب سرد و **سویدی** جهت اطفالی که رفتار ایشان از وقت خود برکند می‌نویسد که اگر کرنب جوش کرده تنها و یا بجوز زیت و سیر خوشبو ساخته بخورانند به سرعت در رفتار آیند و مجرب صحیح است و مالش مفاصل ایشان به روغن حندقوقا نیز بالخاصیت مجرب و نشانیدن در طبیخ تخم لیسان و کذا در طبیخ حندقوقا و کذا تدهین مفاصل به روغن آس‌بری که آن را خوب کوفته در آب و زیت جوش دهند تا آب فانی گردد و روغن بماند برای سرعت مشی ایشان نافع است

حمیات

یعنی تنها حمیات جمع حمی است که آن را بفارسی تب گویند و آن در اصطلاح اطبا حرارت غریبی است که در دل مستعمل شود یا در عضوی دیگر افروزد و از آنجا بدل آید و از دل بواسطه روح و خون به طریق شرایین و عروق در تمامی بدن منتشر گردد و آن را گرم گرداند به حدیکه افعال طبیعی را ضرر رساند نه مثل حرارت غضب و تعب چون نوبت آن تشبت و آفت افعال نرسد بدآن‌که حرارت که ببدن حیوان تعلق دارد سه قسم است **اول** حرارت غریزی و آن نزد جالینوس حرارت ناری عنصری است که از مزاج و قوام بدن مستفاد می‌شود و از اله برودت و حرارت عارضی از آن حاصل می‌گردد تا زمان حیات در بدن می‌ماند و بر این تقدیر تغایر میان او و حرات غریبی بماهیت نیست بلکه تفاوت بنهما از آن جهت است که عزیزی مصلح بدن است و غریبی بضد آن است و ارسطو و دیگر محققین برآنند که حرارت غریزی فائز می‌شود بر مرکب مستعد نزد فیضان نفس ناطقه بسان فیضان نفس و قولی و آن مقوم یعنی محصل وجود بدن انسان است و مادام که حیوان زنده است موجود می‌باشد و به قول **ابن ابی**

صادق آن جوهر حار رطب لذیذ هوائی است که آن را حدت و لذع نیست و **شیخ‌الرئیس** در حیوان الشفا گفته حرارتی که بدان قبول می‌کند بدن علاقهٔ نفس از جنبس حرارت اسطقسی نیست که آن ناری است بلکه از جنس حرارتی است که از اجرام سماوی فائض می‌شود و بر این تقدیر میان حرارت غریزی و دیگر حراتها مغایرت نبوغ و حقیقت ثابت می‌گردد **دوم** حرارت اسطقسی و آن حرارت عنصری است که جزو ماهیت بدن انسان است و در حیات و بعد ممات تا بقای بدن موجود می‌باشد از آن است که بدن مرده سیاه و متعفن می‌شود اگرچه او را در برف دفن کنند **سوم** حرارت غریبی و آن حرارت ممرضه موذیه مضر به افعال است یعنی حرارت غیرطبیعی که در بدن زنده حادث شود و ازشان اوایذای ابدان است و آن نه مقوم وجود بدن است و نه جزو ماهیت بلکه مغایر هر دو قسم اول و ثانی است و به قول بعضی آن حرارت اسطقسی است و آن غریبی نامند چون مشتعل شود و کیفیت او حدت پذیرد و در بدن منتشر گردد و نه جز دهیت رساند **و مراد** از افعال طبیعی منسوب بطبیعت مدبر بدن است از افعال حیوانی و نفسانی و طبیعی صادر از قوای بدنی و آن اشتهای طعام است و خواهش آب و هضم غذا و نشست و برخاست و رفتار و گفتار و خواب و بیداری و جماع و مانند آن و از امور طبیعه که بر وفق مجرای طبیعی باشد **اکنون** بدانند که **جالینوس** اقسام تب را بدو قسم تقسیم نموده یکی حمای مرض دوم حمای عرض و حمیات اورام را از جنس حمی عرض گردانیده و مراد آن از حمای عرض آن است که میان آن و میان سبب آن که مرض نبود واسطه نباشد مانند حمای عفنی که عفونت سبب آن بلاواسطه است و عفونت خود مرض نیست بلکه آن سبب مرض است و از حمای مرض آن‌که تابع مرض باشد مانند حمای درم که آن عرض درم است و با وجود درم تابع آن بود و درم فی‌نفسه مرض است و اکثر مستقدمین انحصار اقسام حمیات در سه جنس کرده‌اند یعنی حمای یومی و خلطی و دقی چه حال بدن را مع تب بحمام تشبیه داده‌اند چنان چه **شیخ** می‌فرماید که همه آنچه در بدن انسان است از سه جنس خالی نیست یکی اعضای حاوی رطوبات و ارواح و آن بمنزله دیوارهای حمام است دوم رطوبات محوی و آن مشابه آب حمام است سوم ارواح نفسانی و حیوانی و طبیعی و ابخره که در بدن پراکنده است و آن

همچون هوای حمام است پس مشتعل بحرارت غریبی از روی اشتعال اولیه یکی از این اقسام ثلثه باشد که در بدن انسان جنس جسمانی خارج از آن یافته نمی‌شود و پس اگر حرارت تب به اعضای اصلی از روی تشبت اول متشبث گردد چنان که حرارت آتش مثلاً بدیوارهای حمام یا بمناخ حدا و یا بدیگ طباخ متشبث شود آن را حمی دق نامند و اگر حرارت به اخلاط متشبث گردد از روی تشبث اولی پس از آن در اعضا منتشر شود و مانند آن‌که آتش آب حمام را گرم گرداند و آب گرم در حمام بریزد و به سبب آن دیوارهای حمام گرم شود یا شوربای گرم در دیگ بریزند و به سبب آن دیگ گرم گردد آن را حمی خلطی گویند و اگر حرارت به ارواح و ابخره تشبث اول تشبت گردد پس از آن در اخلاط و اعضا پراکنده شود چنان که آتش در حمام افروزند و هوای آن گرم شود به عده گرمی آن به آب و دیوارهای آن متعدی گردد آن را حمی یوم خوانند و مراد از اشتغال اولی هر جنس آن بود که از سرد شدن یک جنس مشتعل سرد شدن مجاور آن که دو جنس باقی است واجب باشد و از سرد شدن هر دو جنس باقی سرد شدن آن واجب نباشد و ایضاً **مراد** از اشتعال اولی و تشبث اول حرارت تشبث آن است بر سبیل استقرار در نه حرارت که مشتعل روح و تشبث و متعلق بدان باشد در اخلاط و اعضا نیز متعدی گردد اما تا وقتیکه در متعدی الیه متشبث و مستقر نشود بدان نام مسمی نگردد و مثلاً حرارت که به اخلاط متعلق نگردد و اعضا را نیز گرم سازد حال آن‌که حمی خلطی است فقط لیکن چون در اعضای راسخ و قائم شود دق باشد و دیگر را نیز بر این قیاس کنند بالجمله این قسمت حمیات بوجه قریب است و گاهی تقسیم حمیات از جهات دیگر کنند پس گویند که بعضی از آن حاده است و بعضی غیرحده و بعضی مزمنه و بعضی غیرمزمنه و بعضی لیلی و بعضی نهاری و بعضی سلیم مستقیم و بعضی ذی اعراض منکره و بعضی مفتره و بعضی لازمه که آن را اشتدادات و سورات باشد و بعضی از آن متشابه بود و بعضی حار و بعضی بارد بالزره یا قشعریره و بعضی بسیطه و بعضی مرکبه

بیان مستعدین حمیات

بعضی شراح قانون می‌نویسند که ساکنان مواضع غائر و مترفهین و کثرت کنندگان از فواکه رطب مائی و کثیرالامتلا و تخمها از عادت و کثیرالمرار و ضعیف لبدن و پیران و طفلان این همه کثیرالاستعداد بحمیات از سکان کوهستان و اهل ریاضت و اقتصارکنندگان بر اغذیهٔ جیده و معتدل‌الاخلاط و قلیل‌المراد قوی‌البدن و کهول اند و چون این امور مذکوره تا که حرارت و رطوبت در بدن پیدا نکنند آن را شداالابدان از روی استعداد بحمیات نگردانند پس شیخ‌الرئیس می‌فرماید که شدیدترین ابدان از روی استعداد برای حمیات ابدان حار رطب‌اند خصوصاً چون رطوبت قوی‌تر از حرارت باشد و این کسان را عرق و بول و براز بدبو بود و ایضاً بدان حار یابس مستعد برای حمیات حاده می‌باشد از تب یومی ابتدا کند پس به عفونت و احتراق سرعت نماید و بساست که به سبب یبس مزاج در دق افتند و قریب این هر دوست ابدانی که در آن رطوبت و یبوست متساوی بود و حرارت مستولی باشد و این بدن از آن جنس است که در آن حمی بخار حار ابتدا کند به عده بحمای خلطی منتقل گردد بعد از آن آنآن‌که در ایشان حرارت و برودت متساوی بود و رطوبت بسیار باشد و ایشان را بیشتر حمیات عفنی در ابتدا عارض می‌گردد و ابدان بارد رطوبت و بارد یابس بعیدترین ابدان از عروق حمیات‌اند و خصوصاً از حمیات یومیه

بیان اوقات حمیات

شیخ می‌فرماید که حمیات را اوقات اربعه است مثل اکثر امراض از ابتدا و صعود یعنی تزید و وقوف نزد منتهی و انحطاط یعنی کمی مرض و گاهی این اوقات کلی می‌باشند به حسب کلی حمی از اول تا آخر او و گاهی جزئی به حسب نوبت و خطره از ابتدا تا آخر انتهاست و اما نزد انحطاط مریض از تنفس حمی هلاک نمی‌شود به سبب استیلای طبیعت بر ماده بدفع الا به سببی از خطای طبیب و عصیان مریض و غیر آن که ذکر آن خواهم کرد **و ابتدای** جزئی وقت اختناق حرارت غریزی از مادهٔ غامره در عضو است و ابتدای کلی وقتیست که نضج یا خلاف مضاد نضج را اثری ظاهر نشود و ابتدا در هر مرض موجودست بخلاف دیگر اوقات ولیکن گاهی خفی می‌باشد چنان چه در سونوخس که از اول روز ظهور او شدید ظاهر می‌باشد و در صرع و سکته که به سبب سرعت استیلای ماده

در این هر دو زمانهٔ ابتدا خفی می‌باشد و چون ابتدا خفی قلیل‌الاعراض باشد گمان می‌شود که ابتدا در آن نیست و همچنین گاهی در روز اول از حمیات حاده غمامه در قاروره یا علامت دیگر نضج مثل رنگ بول معاینه می‌گردد پس گمان می‌شود که آن را ابتدا نیست و حال آن‌که چنین نیست بلکه وقت ابتدا در آن موجود بود لیکن خفی باشد **و تزید** وقتی است که در آن حرارت غریزی برای مقاومت ماده حرکت ظاهر کند پس علامات نضج یا علامات مضاد نضج ظاهر گردد **و انتها** وقتی است که در آن قتال میان طبیعت و ماده اشتداد نماید و حال غلبهٔ یکی بر دیگری از آن هر دو در زمانهٔ مستقبل ظاهر گدد و این وقت جنگ و جدال است میان هر دو و مدت او در حمیات ذی نوائب حاده در نوبت واحدست و این شناخته نمی‌شود مگر نبوبتی که مابعد اوست به این نوع که مابعد خفیف‌تر از سابق بود و یا بدد نوبت و این شناخته می‌شود در نوبت سوم از آن هر دو اگر این سومی سبکتر و سریع‌الزوال از آن هر دو نوبت باشد و بر دو نوبت زیاده نمی‌شود و در اکثر زیرا که مقتضای امراض حاده همین است و طبیعت متحمل نمی‌شود و در مدافعت و مقاومت جلدی می‌کند مگر در امراض مزمنه که منتهای آنها بعید باشد پس گاهی در حمیات مزمنه مشابه می‌شود نوائب بسیار در خفت و شدت و غیرجمیع احکام خود و اینجا نزد منتهی آثار نضج و ضد او تمام ظاهر می‌شود **و انحطاط** وقتی است که در آن حرارت غریزی بر ماده مستولی می‌شود و آن را مقهور می‌سازد و آن حرارت تفریق جمیع او اندک اندک می‌نماید و در این وقت حرارت باطن خفیف می‌شود و به سوی اطراف مندفع می‌گردد تا آن‌که تحلیل می‌پذیرد و بساست که طبیب غلطی می‌کند در این حلات در امثال این حمیات از خفت حادث در حرارت باطن پس گمان می‌نماید که مرض انحطاط نمود و طبیعت مستولی گشت و چنین نباشد بلکه مرض طبیعت را مقهور می‌کند بقهر تام حتی که ناامید می‌شود از مقاومت پس از آن اعراض می‌کند و اعراض مرض خفت می‌پذیرد به سبب ترک مقاومت پس عقب او موت رو می‌نماید و این را در عرف عام افاقت الموت نامند بدآن‌که منتهی مختلف می‌باشد در امراض اندر قرب و بعد پس امراض حاده جداً یعنی در کمال حدت بعیدترین منتهای آنها تا چهارم روزست و حمیات یوم از این قبیل است مگر آن را در اصطلاح اطبا از امراض

حاده نشمارند زیرا که در حاد بودن مرض کفایت نمی‌کند آن‌که منتهای او قریب باشد فقط بلکه مع‌ذلک از جمله امراض ذی خطر بود و قریب حاده جداً در قرب منتهی و در خطر امراض حاده مطلقاً است و او دآن است که منتهای او تا هفت روز می‌باشد چون محرقه و غب لازمه و بعضی از امراض حاده آن است که در حدت کمتر از این است و او آن است که منتهای او تا چهارده روز می‌باشد و ما بعد این حادهٔ مزمنات است تا بیست و یک روز پس مزمناتست تا چهل و شصت روز و زیاده بر آن تا سالها و معرفت اوقات امراض حاده در مراتب آنها و مزمنه نافع است طبیب را در تدبیر غذای مریضان چنان چه عنقریب آن را ذکر کنیم و بسیار حمیات است که ابتدا او تزید و انتهای آنها در نوبت واحد مستوفی می‌باشد به سبب فرط حدت ماده پس اوقات جزئیه در آن بعینه اوقات کلیه باشد و نوبت دیگر به انحطاط می‌کنند اگر مؤل بصحت گردند و ایضاً حمیات مختلف می‌باشد در این ازمنهٔ اربعهٔ کلی باشد یا جزئی پس بعضی از آن آن است که ابتدای او طول می‌کند چون غب که ابتدای او به سبب خامی و حدت و وقت قوام ماده طویل بود و در باقی اوقات به سبب انکسار سورت ماده و غلظ قوام او مدت آن کمتر باشد و بعضی آن است که تزید آن طویل می‌باشد مثل مواظبه به سبب غلظ و کثرت مادهٔ آن و بعضی آن است که انحطاط آن طول می‌نماید مانند محرقه که به سبب حدت و لذع مادهٔ آن حرارت غریبه بعد مفارقت آن باقی می‌ماند و انحطاط آن دراز می‌گردد

معرفت اوقات مرض و خصوصاً منتهی

بدآن‌که شناخته می‌شود اوقات کلیهٔ مرض گاهی از نوع مرض پس تشنج یابس و صرع و سکته و خناق از امراض حادهٔ جداً است و غب خالصه و محرقهٔ حاده لاجداًست و ربع و فالج از امراض مزمنه است **و گاهی** از حرکت مرض پس اگر نوبتهای او کوتاه باشد دلالت می‌کند بر آن‌که منتهای او قریب است مثل غب خالصه زیرا که زمانهٔ نوائب او از سه ساعت تا چهارده ساعت می‌باشد و اگر نوبتهای او دراز باشد دلالت نماید بر آن‌که مادهٔ غلیظ است پس مرض غیرحاد باشد **و گاهی** از سحنهٔ مریض پس اگر او به سرعت لاغر گردد چهره پهلوها باریک شود مرض حاد باشد و

اگر بحال خود باقی ماند مرض چندان حاد نباشد **و گاهی** از قوت پس اگر ضعف در آن سرعت نماید مرض حاد باشد و اگر ضعف ظاهر نگردد مرض غیرحاد باشد و گاهی از سن و فصل پس در سن حار مثل شباب دور هر دو فصل حار چون صیف و ربیع منتهای امراض سرعت می‌نماید و در اسنان بارد مانند کهول و مشائخ و در هر دو فصل باردمثل خریف و سرما منتهای امراض بطی می‌شود و همچنین حال بلدان است که در بلد حار منتهی سرعت می‌نماید و در بارد بطو و گاهی از نبض پس اگر او سریع متواتر عظیم است مرض حاد بود والا غیر حاد باشد **و گاهی** از لرزه پس اگر مدت مکث آن طویل باشد مرض مائل با زمان و غیرحاد بود و اگر فقیرالمده باشد مرض مائل به حدت باشد و اگر لرزه البته نباشد آن اقصر مدت و حادتر در جنس او باشد **و گاهی** اوقات مرض شناخته می‌شود از جهت اوقات نوائب پس اگر این مستمر باشد بر تقدیم متفاضله که تقدم نماید به طریق تفاضل که از اول شروع باز یاد نماید مرض در تزید باشد زیرا که از بعض امراض آن است که تا آخر اوقات او یعنی انحطاط بر تزید جاری شود به حسب نوبت نوبت و این امراض آن است که تقدم تزید در آن مستمر باشد گاهی از جنس غب بود و گاهی از جنس مواظبه و اگر واقف شود بر وقت واحد بعد تقدم و فضول یعنی زیادتی‌های او نیز وقوف یابد پس مرض در منتهی باشد به سبب دلالت او بر وقوف ماده و عدم حرکت آن و اگر تأخیر نماید پس مرض در انحطاط بود و نوبت حفاظ ساعت واحد را بنحویکه هر روز در همان ساعت بیاید طویل‌المدت باشد و همچنین شناخته می‌شود حال اوقات از تزاید اعراض حمی که دلالت بر تزید دارد و قوت آنها که دلالت بر وقت انتها دارد و نقصان آنها که دلالت بر انحطاط کند و از تزایدی نوائب آن در طول او در قصر او چه مقدار زمانۀ نوائب اگر به دستور سابق باشد پس مرض در ابتدا بود و اگر کم گردد پس در انحطاط بود و اگر زیاده شود غالباً در تزید باشد و گاهی در انتها و گاهی نوائب تخالف نمایند و متشابه نباشند در شدت و در زیادت مدت **و گاهی** شناخته می‌شود از حال استفراغات پس اگر در نوبتی عرق یا اسهال عارض شود و نوبتی که بعداد باشد در شدت مثل اولی و یا فوق آن بود استفراغ کثرت ماده باشد نه به سبب قوت طبیعت بر دفع ماده و مرض گواهی دهد بطول مدت **و گاهی** شناخته می‌شود از جهت نضج

و ضدنضج چنان چه در وقت ابتدای کلی ذکر نمودیم و مثلاً چون نفث باندک نضج یا بول که در آن غمامه باشد ظاهر گردد پس آن اول تزید باشد به عده اگر آن یا ضد آن کثرت نماید پس آن منتهی باشد و ایضاً چون نضج یا خلاف او به سرعت او نفث یا غمامه ظاهر شود بدانند که منتهی قریب است و اگر تأخیر نماید بدانند که منتهی بعید است **و اما** شناخت اوقات جزئیه پس وقت ابتدای نوبت هنگامی است که در آن نبض منضغط و فشرده گردد و معنی او در علامات حمیات عفنی معلوم شود و او آن است که در حرکت او نوعی فتور و ضعف و صغر و بطو ظاهر شود و رنگ دست و پا میل به تیرگی نماید و اطراف سرد گردد خصوصاً طرف گوش و بینی تا وقتیکه در آن انتشار حرارت ظاهر گردد و گاهی همراه ابتدا تغیر رنگ و کسل و غم و بطوی حرکات و سبات و استرخای پلک و تقل کلام و قشعریره میان هر دو شانه و پشت می‌باشد و گاهی در ابتدا لرزهٔ قوی و گاهی سیلان آب دهن و اختلاج صدغین و طنین گوش و عطاس و کشیدگی اعضای بدن عارض می‌شود و در وقتیکه قوت بیشتر ضعیف می‌گردد آن ابتدا و انتهاست و وقت تزید نصف اول آن وقتی است که نبض در ظهور و عظم و سرعت شروع می‌نماید و حرارت در جیمع بدن بتساوی متبخر می‌گردد و نصف اخیر آن وقتی است که همیشه آن حرارت منتشره به استوا در تزاید باشد و وقت انتها وقیت است که در آن حرارت و اعراض بحال خود باقی باشد نه ناقص و نه شدید و نبض عظیم‌تر از آنچه باشد و سریع‌تر و متواتر بود و وقت موت حالت مثل انحطاط عارض شود و گویا که مریض کنند و نبض به اعتدال و استوا شروع نماید به عده بدن در آن به عرق آغاز کند و با قلاع مودی گردد و بسیار باشد که نزد موت حالت مثل انحطاط عارض شود و گویا که مریض اقبال بحصت نماید و لازم است که بدین اشتغال ننمایند بلکه شناخت حال نبض کنند که آیا عظیم و قوی است یا ضد آن زیرا که عظم و قوت دلالت بر بقای قوت و اعتدال دارند و صغر و ضعف بر قرب موت و چون صلاح خود در آن بینی که بزنیم برای تو مثلی یعنی بیان نمایم مثالی از اوقات جزئیه اربعه غب پس تامل باید کرد که در غب اندر اکثر احوال قشعریره ابتدا کند به عده سردی و لرزه پس لرزه ساکن شود و سردی کم گردد و در گرم شدن آغاز نماید بعد از آن گرمی مستوی شود و تا این هنگام زمانهٔ ابتدا

باشد به عده گرمی زیاده گردد و این زمانهٔ تزید بود پس گرمی بایستد و آن منتهی باشد بعد از آن گرمی شروع بنقصان نماید تا آن‌که منقلع گردد و این زمان انحطاط است و بدانند که مدت مرض طول می‌کند یا به جهت کثرت ماده و یا به سبب غلطت و یا برودت آن و گاهی بر طول مدت مرض فصل بارد و بلد بارد ضعف حرارت غریزی و درشتی جلد و تنگی مسام اعانت کند و دیگر اسباب طول مرض در علامات طول مرض مسطور گردد **ابوسهل** گوید که وقت ابتدای تب وقتی است که در آن اندر بدن اضطراب و اثر از مرض ظاهر شود و از این وقت تا آن‌که ظاهر شود چیزی از علامات نضج و اگرچه خفی باشد پس آن زمانهٔ ابتداست و از اول ظهور نضج تا آن‌که نضج کامل گردد آن زمانهٔ صعودست و از این وقت تا ظهور نقصان مرض و خفت اعراض آن زمان انتهاست و مابعد این وقت آن زمان انحطاط است و بیشتر آنچه به سوی آن اضطرار از معرفت این ازمنه باشد آن زمانهٔ منتهی است خصوصاً در مرض حاد زیرا که تقدیر غذا به حسب آن می‌باشد و بحران در آن حادث می‌شود و بر مریض در آن خون می‌باشد و مریض بعد انتها نمی‌میرد مگر از علت دیگر بهر آن‌که محال است که آن را مرضی هلاک کند بعد از آن‌که انتها کند و با لحاظ رسد و گاهی استدلال کرده می‌شود بر ازمنه حمیاتیکه آن را افترات باشد از نوائب آنها پس هرگاه نوبت از وقت خود تقدم نماید و یا طول کند زیاده بر آنچه سابق آن بوده و اعراض او قوی‌تر باشد دلالت بر تزید نماید و اضداد این حالات دلالت بر انحطاط کند و هرگاه نوائب و اعراض آنها متساوی باشد دلالت بر انتها کند و مرض طویل‌المدت طویل‌الاوقات قصیرالمدت قصیرالاوقات می‌باشد بهر آن‌که درحمی ربع و بلغمی گاهی نوائب بسیار مستوی یافته می‌شود و در رغب خالص گاهی دلائل صعود در یک نوبت ظاهر می‌شود پس دلائل انتها در نوبت دوم ظاهر یافته می‌شود پس دلائل نضج و انحطاط در نوبت سوم ظاهر می‌گردد و شناخته می‌شود اوقات حمی مطبقه از تزید اعراض آن و نقصان آن و ثبات آن بر حالت واحد زیرا که آن را افترات نباشد و در آن اعتماد برنضج و احوال او کرده می‌شود و هر قدر که مرض حادتر باشد حرکت او سریع‌تر بود پس اوقات او تنگ‌تر گدد و در تعرف ازمنهٔ او به سوی ذکا و حدس قوی احتیاج افتد و شناخت قصر مدت مرض و طول او از شدت اذیت و نکایت او و خفت آنها

کرده می‌شود زیرا که ممکن نیست که امراض شدیدالنکایت مزمن گردند بلکه یا بزودی هلاک کنند و یا قوت دافعه آن را هجران دفع نماید و گاهی مرض قلیل‌النکایت و اذیت می‌باشد و مع‌ذلک مدت او طول نکند مثل حمی یوم و در قصر زمان مرض مزاج و سن و بلد و فصل حار و تدبیر ملطف و غذا قلیل لطیف و بدن مخلخل کم قربه و کم لحم و فراخی رگها اعانت کند و اضداد این اشیا معین بر طول زمانهٔ مرض باشد و شدت حرارت تب و قوت اعراض او و اطباق او دلالت بر قصر زمان او دارد و اضداد این چیزها دلالت بر طول زمانهٔ او کند خصوصاً اگر در اینجا نضج نباشد و مبادرت نوائب بکثرت تزید در اعراض و تقدم در ورود بر قصر مدت مرض دلالت دارد و بالضد آن بر ضد آن و نوع حمی نیز دلالت بر مدت زمانهٔ او کند زیرا که حمیات یوم لامحاله اکثر در یک روز تا چهارم روز منقضی گردد و غب خالصه از چهارده روز تجاوز نکند و در اکثر امر منقضی شود در مدت یک هفته اگر سلیم باشد و اما غیرخالصه که اعراض او به اعراض بلغمی مخلوط می‌باشد آن به حسب مخالطت مادهٔ بلغمی باوی طول کند حتی که گاهی تا یک فصل و زیاده از آن باقی ماند و آن حمی روی غیرسلیم است زیرا که با وی حدت و عسر نضج و افساد احشا بود و حمیات لازمه همه در مدت کوتاه تراز ذی‌فترات می‌باشد مگرتپ دق که آن طویل است و هرگاه حرارت در دق از روی اندفان و خفا شدیدتر بود طویل‌تر باشد و بالضد و اما حمیات مطبقه قوی‌الحراره و احراق مثل غب دائمه دو موی که آن را امراض حاده نامند از چهارده روز تجاوز نکنند و این وقتی باشد که در غایت قوت حرارت و احراق نباشند و اما هرگاه در غایت آن باشند در روز سوم و چهارم منقضی شوند و هرگاه متوسط میان این طرفین باشند در یک هفته تا دو هفته منقضی گردند و در این حمیات خطر بسیار عظیم است و اما بلغمی و ربع طول می‌کنند مگر آن‌که ربع سلیم است و بلغمی غیرسلیم و حمیات وبائی قصیراند و حمیات لیلی طویل **ابومنصور** گوید که ابتدا نزد اجتماع حرارت به سوی قلب و صدر باشد و صعود هنگامی که حرارت منبسط در بدن شروع کند و انتها وقتیکه حرارت در جمیع بدن متساوی منبسط گردد و انحطاط چون حرارت از جمیع بدن متساوی منحل گردد و مواضع وسطی از آن خالی شود و گویند که ابتدا عروض تب است و صعود وقتیکه در آن بقوت و شدت زیاد

قی نماید و انتها وقتی است که واقف شود نه زیاده گردد و نه کم و انحطاط آن است که طبیعت قهر کند و آن را به سوی خارج دفع کند و خوف بر مریض تا انتها بود و طول مدت نوبت و حال اعراض آن در قوت و ضعف هر دو دلیل قوی بر تعرف اوقات حمی است لاسیما اعراض زیرا که اگر ابتدای نوبت تاخر نماید و اعراض قوی‌تر باشد دلالت کند بر آن‌که در صعود صحیح است و جاری نمی‌شود حکم بتاخر وقت نوبت و اگر نوائب متساوی باشند تب در آنها بود و هرگاه تب حادتر بود اوقات او اقل و اقصر باشد حتی که او گاهی در صعود قتل کند و در حمیات سلیمه اوقات اربعه مستوی می‌باشد و ایضاً هر مرض را مثل این اوقات می‌باشد مگر آن‌که بعض او خفی‌تر و دقیق‌تر از بعض دیگر است **صاحب کامل** گوید وقتی که مریض در آن احساس نماید بتغیر و ضرر فعل و تاذی بدان تا وقتیکه در آن مرض ابتدا بنضج نماید آن وقت ابتداست بر قول صحیح و اما وقت تزید وقتی است که در آن طبیعت به انضاج مادهٔ مرض شروع نماید و مرض در قوت زیاده شود و قوت ضعیف گردد و اما وقت منتهای او وقت کمال نضج است و آن وقتی بود که در آن مرض بایستد و زیاده نگردد و اعراض سخت‌تر باشد و اما وقت انحطاط بعد وقتی منتهی باشد نزد سکون اعراض و اخذ در نقصان و قهر قوت مرض را و استراحت مریض تا آن‌که مرض او منقضی گردد و استدلال کرده می‌شود بر این اوقات از سه چیز و آن طبیعت مرض و اعتراض لاحقهٔ او و نضج و عدم اوست اما از طبیعت مرض پس نظر کنند در اشیائیکه به اجتماع آنها مرض حادث شود و آن اعراض خاصه اوست مثل ذات‌الجنب که اعراض خاصهٔ او تب و وجع ناخس و سعال و ضیق‌النفس است پس اگر این اعراض از ابتدای مرض متغیر و زیاده نشود مرض در ابتدا باشد و اگر قوت و عظم آنها زیاده گردد و بر بدن مریض ثقل آرد و قوت او کم گردد مرض در تزید باشد و اگر در قوت و عظم به انتها رسد و بر آن واقف گردد و مرض بمنتهای خود رسد و اگر سابق کم شود و مریض معذلک راحت و خفت یابد مرض انحطاط نماید و اما از اعراض لاحقه چنان بود که در بعض حمیات صداع و در بعض آن اختلاط ذهن و در بعض آن سهر و غیر آن از اعراض حادث می‌شود پس این اعراض هرگاه در قوت بیفزایند مرض در زیادتی باشد و هرگاه در قوت به انتها رسند و برحال واحد بایستند و در آن زیادتی ظاهر نشود بر

منتهای مرض دلالت کنند و اگر کم شوند و معذلک حال مریض نیک گردد دلالت بر انحطاط مرض نمایند **و اما** از نضج پس اگر در مرض ظاهر نشود چیزی از علامات نضج نه در بول و نه در براز و نه در نفس مرض در ابتدا باشد و هرگاه چیزی از این علامات نضج ظاهر گردد مرض در تزید باشد و هرگاه نضج کامل گردد مرض بمنتهای خود انتها نماید و در این هنگام در انحطاط شروع کند و نزد استراحت مریض و خفت مرض انحطاط ظاهر شود پس اگر مرض از حمیاتی باشد که به ادرار نوبت می‌کنند نظر کنند در اعراض لاحقهٔ آنها در اوقات نوائب در زیادتی و نقصان آنها و در نضج و عدم آن چنان چه مذکور شد و در تقدم نوبت تب و تاخر او و طویل او و قصر او و طول مدت سکون او و راحت بدن از آن و در مساوات او در تقدم و تاخر و اعتدال او در طول و قصر پس هرگاه نوبت تب از وقتی که در آن نوبت می‌کرد تقدم نماید این دلالت در تزید حمی کند و اگر نوبت از وقت خود تاخر نماید تب در انحطاط و نقصان باشد و در این باب سزاوار آن است که در نظر چند نمایند زیرا که بسیاری از حمیات است که آن را در طبع او باشد که نوبت او از وقت معین در هر دور تقدم نماید و بسیاری از آن است که تاخر کنند پس نگاه باید کرد اگر تب تقدم نماید از وقتیکه ازشان اوست تقدم در آن او در زیادت باشد و اگر تاخر کند از آن وقت حمی در انحطاط باشد و اما زیادتی در طول نوبت و قصر او پس هرگاه زمان نوبت تب درازتر از سابق بود تب در تزید باشد و اگر کوتاه‌تر بود تب در انحطاط باشد و اما تساوی در نوبت پس هرگاه نوبت تب در وقت واحد بود و زمانهٔ اخذ او متساوی باشد تب به انتهای خود برسد و اگر در طبیعت حمی چنان باشد که تقدم نماید یا تاخر و تقدم و تاخر بمقدار واجد باشد تب بمنتهای خود برسد و اما طول مدت سکون آن و راحت از آن پس هرگاه مدت سکون نوبت تب و فطرهٔ طویل بود و معذلک بدن پاک از حرارت و سبک باشد این دلالت دارد بر آن‌که تب در انحطاط است و اگر مدت زمان ترک او قصیر و بدن غیرنقی و غیرخفیف بود تب در تزید باشد و اگر زمانهٔ نوبت تب متساوی بزمانهٔ ترک او باشد و برحال واحد باقی ماند و مریض را در وقت فتور حمی خفت و راحت به هم نرسد تب بمنتهای خود رسیده باشد **و باید دآن است** که مدت زمان هر واحد از این اوقات اربعه به حسب طول مرض و قصر او باشد بهر آن‌که زمانهٔ ابتدا و

تزید در امراض حاده قصیر می‌باشد و همچنین زمانهٔ انتها و انحطاط زیرا که خلط محدث این امراض لطیف و حرارت قوی می‌باشد پس او در نضج مادهٔ مرض سرعت می‌کند و اما امراض متطاوله پس هر زمانهٔ او از اوقات اربعهٔ طویل می‌باشد بهر آن‌که خلط محدث این امراض غلیظ و حرارت ضعیف می‌باشد پس نضج در آن تأخیر می‌کند و بدان سبب زمانهٔ او طول می‌نماید و لهذا امراض متطاوله در فصل تابستان قصیرالمده می‌باشد جهت معاونت حرارت تابستان بر نضج ماده و تلطیف خلط و مدت امراض حاده در زمستان اندک طول می‌کند زیرا که سردی هوا اخلاط را خام می‌کند و نضج تأخیر می‌نماید و دلیل بر این کوتاهی نوبت حمی ربع و مواظبه در زمان تابستان و اوقات حاره است و طول آن هر دو در خریف و زمستان و اوقات بارده و هرگاه بصاحب حمیات مطلقه عرق حادث شود و بدان بحران تام نشود پس مدت آن طول کند زیرا که این دلالت می‌کند بر کثرت اخلاط

تدبیر کلی حمیات

بدآن‌که تب مرضی است کثیرالوقوع و متوافرالاصناف و تدبیر اکثر انواع او با هم تباعد تمام دارد پس در معالجه آن تنقیح و عدم تساهل واجب‌تر از سائر امراض باشد و تا که سبب بر جنس و نوع و فصل حمی و بر معرفت ایام بحران و شرائط استفراغات و جمیع جزئیات متعلقهٔ آن و از اجتناب تشرب مسهل روز بحران خصوص روز ششم و امثال آن واقف نباشد بعلاج تب اقدام ننماید و صاحب مزاج حار یابس کثیرالاستعداد و جدوث تب دق است در علاجش نهایت احتیاط نمایند که در اندک حراره بحمی دق می‌انجامد و جمیع اشربهٔ غیرحامضه در مزاج صفراوی احتمال استحاله بصفرا دارند بخلاف شربت نیلوفر که این بالخاصیت مستحیل بصفرا نمی‌شود و آمیختن آب بسیار در این اشربه نیز مانع استحال است برابر استیلای مائیت بر صفرا و شیرها و ترنجبین نیز مستعد استحاله بصفراست و سکنجبین و سائر حموضات مصلح آن است و آب سرد در حمیات شدیدالحرارت مفید است مخصوصاً کسی که معتاد بود بشرب آب سرد و قوی‌المزاج باشد مگر آن‌که احشا ضعیف یا در آن ورم بود یا آن‌که خلط غلیظ و خام باشد و متأخرین در خاکشی خاصیت عجیب برای دفع حمیات یافته‌اند و آن را در اکثر حمیات استعمال می‌کنند و

هرگاه در احشا ورم بود سکنجبین استعمال نباید کرد و تقلیل غذا در جمیع حمیات مفید بود و خوردن روغن در حمیات باعث ازدیاد عفونت است و روغن بادام از این مضرت خالی بود لیکن در این هم تقلیل اولی‌تر و در حمی نزلی چند بادام خوردن مضالقه ندارد و خوردن عدس بعد زوال حمیات مانع نکس گفته‌اند و هرگاه با تب قولنج عارض شود تا سده نگشاید ماءالشعیر ندهند و در این وقت حقنهٔ مناسب به‌کار برند **و بدانند** که در اکثر مردم یابس مزاج در اندک حمی و استیلای حرارت غریبه لعاب از دهن جاری می‌شود و این دلالت دارد بر رطوبت غریبهٔ فضلیه که در ابدان ایشان است و حرارت غریبه آن را گداخته بلکه عدم تشنگی در گاهی با وجود حرارت مفرط مزاج می‌باشد بنابر آن‌که رطوبت ذائبه بجای آب صرف می‌گردد و حاجت آب نوشیدن نمی‌شود پس در چنین مزاج بنابر خوف ذوبان تبرید واجب است و طبیب ناقص بگمان غلبهٔ رطوبت ادویهٔ حاره داده مریض را در معرض هلاکت می‌اندازد **انطاکی** در تذکرهٔ اولی‌الالباب می‌نویسد که برای حمیات مجربات بسیار است بعضی از آن متعلق بحروف و کتابات است و بعضی از آن متعلق بخواص نباتیه و معدنیه و حیوانیه است چنان چه بخور به موم و زهرهٔ حجل و تعلیق طلق در قصبهٔ سبز که در روز شنبه اخیر از ماده بریده باشند و بخور به استخوان ماهی و دندان فیل و شرب سه قیراط از آن با دو چند آن آبنوس و خضاب کردن دست و پای را بحنا و معصفر و زعفران به آب گشنیز سرشته در مطلق حمیات مجرب است و کذا تعلیق هفت درم برگ مورد و یک‌درم حلتیت بر ران چپ در خرقهٔ ازرق برشتهٔ ارجوان و از خواص است که در شب به سوی قبر مقتول برد و از آن یک کف خاک بدست چپ بگیرد و خاموش باشد و به جانبی التفات نکند تا آن‌که در راه بجا می‌رسد که از آنجا راه دیگر متفرق شده باشد و خاک آنجا بدست راست بردارد و هر دو را جمع کرده صاحب تب بنوشد و گرداگرد خود بپاشد و بخور او کند و کلام نکند تا آن‌که عمل تمام شود پس تب زائل گردد باذن الله تعالی **تعلیم** اکنون بدانند که چون اجناس کلی حمیات سه جنس است یعنی حمای یومی و خلطی و دقی پس هر یک از آن و اقسام آن جدا جدا تنفصیل تمام و بسط تام برای افادهٔ خاص و عام بتوفیق خلاق نام بمعرض تحریر و تسطیر می‌درآید

حمیات یومیه

بدآن‌که حمی یوم عبارتست از آن‌که اول روح طبیعی یا حیوانی یا نفسانی بحرارت غریزی گرم شود آنگاه آن حرارت بقلب رسد و در آن افروزد و بتوسط شرائین بدیگر اعضا و اخلاط ساری گردد و آنها را گرم سازد و چون حرارت در این تب متعلق و متشبث بروح می‌باشد پس اگر متعلق بروح طبیعی باشد که در جگر است حمی یوم طبیعیه گویند و تقدم تخمه و سوءهضم و تناول اغذیه و اشربه و ادویهٔ گرم نشان اوست و اگر بروح حیوانی که در قلب است متعلق بود حمی یوم حیوانی خوانند و تقدم غم و فرح و فزع و غضب و غشی و حرارت حمام شاهد ویست و اگر بروح نفسانی که در دماغ است تعلق دارد حمی یوم نفسانی گویند و تقدم هم و فکر و سهر دلیل آن است و از این معلوم شد که حمیات یوم به حسب انقسام ارواح ثلثه منقسم بسه قسم باشد یعنی حمی یوم طبیعیه و حیوانیه و نفسانیه و حمی یوم را حمای روح نیز گویند به سبب تعلق او بدان و در زبان یونانی سقیماروس و به قول بعضی فیمارس نامند بنابر اشتقاق او از اسم حیوان دریائی که متولد می‌شود و در یک روز می‌میرد و آن را نبات‌الیوم گویند و این تب را حمی یوم از آن نامند که تب مذکور به سبب تشبث آن بشی لطیف یعنی ارواح که به سرعت تحلیل می‌شود کمتر است که از یکشبانه روز تجاوز کند به شرطیکه بحمیات دیگر منتقل نگردد و آن کثیرالخطر نیست و نه رداءت دارد غیر آن‌که گاه بحمیات دیگر ردی و قی و یا عفنی منتقل می‌گردد اگر در تدبیر آن خطا کنند

اسباب حمیات یوم

بدآن‌که حدوث آن از اسباب بادیه یعنی خارجیه و یا بدنیه و یا تفسیر یعنی لاحق بروح اولا مثل غضب و غم باشد و **شیخ‌الرئیس** و بعض اشراح قانون می‌نویسند که اسباب جمیع اصناف حمای یوم اسباب بادیهٔ مسخنه بالذات و یا بالعرض است مجمله ملاقیات بدن از خارج مثل گرمی آفتاب و حمام و غیره متناولات از اغذیه و ادویهٔ حاره و انفعالات بدنیه مثل ریاضت متعبه و نفسانیه چون غضب و از اوجاع عود و اورام ظاهری زیرا که تسخین اورام باطنی از ادواج تجاوز می‌کند و گاه بعضی از آن حادث از سدد و تخمه می‌باشد و آن حمی یوم است که سبب آن بادی

نیست بلکه بدنی است و اسباب آن بادی بود یا بدنی در اشتداد بدان حد نمی‌رسد که تجاوز نماید از آنچه روح بدان مشتعل شده و اگر از آن حد تجاوز نماید در ورق و یا در یکی از حمیات خلطی اندازد زیرا که اسباب بادیه گاه اسباب متقادمه یعنی سابقه را بحرکت می‌آورند پس اگر تحریک آن به عفونت کند حمیات عفونیه پیدا شود و اگر این تقاوم نماید حمی دق گردد بعضی مردم گمان کرده‌اند که حمامی یوم نمی‌باشد مگر از تعب بدن و روح و این غلط است زیرا که گاهی از فرح مفرط نیز حادث شود و این حمیات در اکثر امر زائل می‌گردند در یک روز و گاه از سه روز تجاوز می‌نماید و اگر از این قدر تجاوز کنند باید دآن است که آن انتقال بجنس دیگر از حمیات نموده و معنی انتقال آن است که تشبث حرارت از روح به سوی اعضا و یا اخلاط تجاوز نموده و این قوم محقق نیست چه **جالینوس** گفته بساست که حمای یوم تا شش روز باقی می‌ماند و بعد از آن اقتضای تام می‌یابد و غیر آن از حمیات مثل این نمی‌باشد هرچند انتقال جنسی دیگر نماید زیرا که بعد آن اثری البته می‌ماند و انقضای حمی یوم چنان باشد که اصلا اثری از آن باقی نمی‌ماند و ین تب یعنی حمی یوم سهل‌العلاج به سبب قبول روح برای تطفیه و صعب‌المعرفت است و همچنین ابتدای دق که اصعب است به سبب عدم ظهور علامات و اسرع مردم از روی وقوع در حمیات یوم و اشد ایشان از روی ضرر بدان اگر تدبیر غلط برایشان در این حمیات کرده شود کسی است که بر مزاج آن حرارت یبس غالب باشد پس به سرعت از اندک مسخن مودی بحمای دق می‌گردد و اگر اعضای اصلی گرم گردند یا بغب انجامند اگر خلط گرم شود و بعد او بدنی که بر آن حرارت و رطوبت غالب‌تر باشد و آن بزودی مودی کمیات عفنیه می‌گردد و بعلاوه کسیکه در آن حرارت بیشتر باشد پس بدنی که یبوست در آن بیشتر باشد و کسی که مزاج او حار یابس باشد چون او را گرسنگی و تشنگی به هم رسد و مقارن او بیداری کند و یا تعب نفسانی و یا تعب بدنی بزودی او را حمای یوم به هم می‌رسد به اندک قشعریره و چون تدارک آن ننمایند و فی‌الحال طعام خورانند بزودی او را حمای عقنی عارض گردد به سبب هیجان صفرا و گرسنگی غذا بر آن کنند و تلطیف تدبیر نمایند دموی بحمی دق شود **صاحب کامل** گوید که حمی یوم از اسباب بادیه حادث می‌شود و اسباب بادیهٔ محدثهٔ

حمی یوم چهار قسم است **یکی** جنس اشیای که بدن را از خارج ملاقی شوند با آنچه مسخن او با تعقل باشد مثل حرارت آفتابی آتش و هوای حمام چون در آن مکث را طول دهند و یا آنچه تسخین او بالقوه نماید و آن استحمام به آبهائیست که قوت ادویهٔ حاره بدان مخالط باشد مثل آب قیر و آب گوگرد و یا آنچه تکثیف مسام نماید بالفعل مثل غسل آب سرد که فضول و خانی را در باطن بدن متحقن سازد و یا آنچه تکثیف آن بالقوه نماید مثل اغتسال به آب شب و جمله ابدان چنان نیستند که هرگاه متکاثف شوند حمی یوم به آن حادث شود لیکن ابدانی که از آنها بخارات حار رطب و حار یابس منحل گردد پس هرگاه کثیف شوند آن بخارات را از تحلل منع کنند و حرارت در آن مجتمع گردد پس اگر موادی که اندر آن است غیرمستعد به عفونت باشد از آن حمی یوم حادث شود و اگر مستعد به عفونت باشد از آن حمی عفنی به حسب نوع خلط موجود در بدن پیدا گردد و حمی حادث مطبقه حار صعب ذی‌خطر باشد **دوم** جنس اشیای که بداخل بدن وارد شوند بمنزلهٔ اغذیه و ادویهٔ حاره **سوم** جنس حرکت مفرط یا برای بدن مثل ریاضت متعبه و یا برای نفس مثل غضب و غم و هم و بیداری **چهارم** جنس امراضی که در اعضای ظاهری از اسباب بادیه عارض شوند همچون ورم حار حادث در کنج ران به سبب قرحهٔ یابس حرارت از کنج ران بعضو بعد عضو متادی گردد تا آن‌که بقلب رسد و از آن در شرایین به سوی سائر اعضا نافذ شود

علامات خاصهٔ حمیات یوم

ممیز از حمیات دیگر به قول **شیخ** از خواص حمی یوم است که آن از اسباب متقاومه بدنیهٔ سابقه نمی‌باشد بلکه اسباب آن واصله می‌باشد و مبتدی بتضاغط نبود و آن در اکثر امر ابتدا بلرزه و سردی دست و پا و فرو رفتن حرارت و میل بکسل و خواب و فرو رفتن نبض و اختلاف و صغر آن نمی‌کند بلکه گاهی در ابتدای او شبیه بسردی و یا اندک قشعریره و نخس به سبب رسیدن بخار کیموس ردی به اعصاب عارض می‌شود و به سرعت زائل می‌گردد و گاهی در آن بندرت لرزه عارض می‌گردد به سبب کثرت ابخرهٔ موذیهٔ عضلات بنحش آن و اشتغال آن غیرلاذع مقشف باشد بلکه اندک خوش آینده بود مثل حرارت بدن تعب کشیده و صاحب سکر و هرگاه در روز اول بول نضیج

و نبض نیک باشد پس حکم باید کرد که حمای یوم است زیرا که بول در این متغیر نمی‌گردد از حیتیتی که حمامی یوم است و همچنین براز او نضیج غیرمائل به رنگی از رنگهای اخلاط بود و گاه در بول عمامه متعلق و گاه طافی می‌باشد با نیکوئی رنگ و اگر اتفاق افتد که رنگ آن به رنگ اعتدال نباشد قوام آن البته معتدل باشد و رنگ آن مع اعتدال قوام بدان جهت متغیر می‌گردد که سبب تغیرلون مقارنت آن می‌کند و اگرچه به آن تب نباشد چنان چه در حمامی تعبیه و مانند آن گفته آید و نبض در آن مائل بتواتر و قوت و عظم می‌باشد به سبب شدت حاجت و عدم ضاغط مگر در رحمی که از انفعالات مضعفه باشد مثل هم و حزن که در آن هنگام نبض ضعیف باشد و یا در فم معده خلطی ذاع یا برودتی موذی باشد و یا سببی دیگر از اسباب مصغر نبض غیر تب بود و کم است که به آن نبض مختلف باشد به سبب عدم آفت در قوت و اگر باشد با نظام بود به سبب ضعف سبب و اگر مخالفت این نماید پس به سببی دیگر خواهد بود و مقدم بر حمی و یا مقارن آن مثل تعب شدید و یا لذع شدید درم ثاو مانند اینها و گاه نبض صلب می‌گردد و به سبب به همرسیدن برودت شدید مکشف مبرد یا حرارت آفتاب تیز مجفف و یا تب شدید مجفف و یا گرسنگی و یا بیداری و یا غم و یا استفراغ و غیر آن که موجب تجفیف گردد و گاه حرکت انبساط آن سریع و انقباض آن بطبع می‌باشد و سریع نمی‌گردد زیاده‌تر از نبض طبیعی مگر بندرت و سرعت آن قلیل می‌باشد زیرا که در آن حاجت بترویح زیاده‌تر از حاجت به اخراج بخار فاسد بود به جهت آن‌که بخار در آن فاسد نبود بقیاس معتدل بلکه گرم بقیاس آن بود و چون شناخت حال نبض و انقباض او مشکل گردد و از نفس حال او را دریافت نمایند و نبض بعد از زوال حمی یوم بعادت طبیعی آن بدن عود می‌نماید واین علامت جیدست و بدآن‌که هرچند بول و نبض در آن نیکوتر باشد دلالت بر حمای یوم گند و اگر چنین نباشد لازم نیست که حمی یومیه نباشد زیرا که در بعضی حمیات یوم مثل تعبی و تخمی و وجعی اکثر بول رنگین و نبض مختلف یا ضعیف یا صغیر می‌باشد **و از دلائل** حمی یوم آن است که ابتدای آن سبک ملائم باشد و زمانهٔ تزید آن از دو ساعت زیاده نباشد و به انتهای آن اعراض شدید مصاحب نبود و حمی غصه بضد این بود و ایضاً در آن اعراض صعب و حدت حرارت

شدید نمی‌باشد و با آن اوجاع راس و پشت و مانند آن کم می‌باشد و اگر با آن صداع یا وجع باشد ثابت لازم نباشد بعد زوال آن و این دلالت می‌نماید بر آن‌که حمی یومیه است و اکثر زوال آن به عرق و بندائت و تری بدن شبیه به عرق طبیعی می‌باشد نه مثل خلطی و ایضاً نه شدیدالافراط در کمیت بود به سبب عدم ماده بلکه قریب از عرق طبیعی می‌باشد در مقدار او چنان که او قریب از آن است در کیفیت آن پس اگر عرق بسیار بینند حمای یوم نخواهد بود بلکه خلطی بود **و از آنچه** تجربهٔ حمی یوم بدان می‌کنند این است که صاحب او را در حمام داخل کنند پس اگر مکث در آن مثل قشعریره غیرمعتاد پیدا کند معلوم کنند که آن تب حمی عفیفه است و صاحب او را از حمام فی‌الفور بیرون آرند و اگر حال او مطلقاً متغیر نگردد آن حمای یوم باشد

اسباب انتقال حمی یوم

بدآن‌که حمای یوم بساست که منتقل می‌شود و بحمیات دیگر به قدریکه بر آن اعضا و اخلاط را در استعداد دریابد و به قدریکه مقارن گردد به سوی آن از اسباب دیگر مثل جوع یا سیر و غیر آن و از خطا در تصرف غذا مثل آن‌که اگر حال اقتضا نماید که صاحب او را غذا داده شود یعنی اگر مزاج آن حار یابس و اخلاط صفراوی یا دموی حار باشد و طبیب خطا کند و آن را غذا ندهد بزودی انتقال نماید در ابدان صفراوی و لاغر بحمای دق اگر اعضای اصلی گرم گردند و یا بحمای محرقه اگر در صفرا حدت و احتراقی به همرسد و در ابدان لحمی دموی بسونوخس که آن حمای دموی غلیانی بلاعفونت است و بساست که انتقال می‌نماید بحمای عفونی و همچنین اگر حمی یومیه محتاج بمعاونت در تفتیح مسام و تخلخل جسم باشد و نفرمایند حرارت مشتعل گرداند و اخلاط و محتسبه در بدن به اشتعالی که بقوت گرم کند و متعفن سازد

علامات انتقال حمی یوم بحمیات دیگر

دلیل آن این است که حمای یوم بدون عرق و یا تری دائمی بدن و یا به عرق اندک بغیر......... به عرق فروکشند و مدت انحطاط آن طویل متعسر باشد بغیر آن‌که نبض به حالت اصلی آید بلکه در نبض اثری از تب باقی بود و اگر

صداع باشد باقی ماند و این همه آثار دلالت بر انتقال آن بحمای عفنی خلطی یا دق می‌نمایند و اگر اسباب شدید باشند و لبث آن طول کند انتقال بدق نماید پس اگر منتقل بدق گردد محبس شریانها بسیار گرم معلوم شود و حرارت تب یکسان و آهسته در همه اعضا نماید و بر امتلا نزد تناول طعام زیاده‌تر گردد و نبض حافظ استوا باصلابت و صغیر یابند و سائر علامات دق که مذکور گردد نمایان باشد و چون انتقال نماید بحمای دموی غیرعفنی که سونوخس نامند عروق بدن ممتلی و برخاسته و نبض عظیم و ازدیاد حرارت و انتفاخ چهره نماید و چون منتقل بحمیات عفونی گردد اقشعرار و فشار بدن و اختلاف نبض و صغر و تضاغط آن ظاهر شود و حرارت سوزان یابس بود و اعراض اشتداد نماید اما بول پس گاهی در آن نضج قدیم باقی ماند و در اکثر نضج ظاهر نگردد

اصناف حمیات یوم

بدآن‌که این تب به اعتبار وقوع انتساب آن به اسباب ثلاثه نیز سه قسم است چنان چه **شیخ** می‌فرماید که از انواع حمیات یوم بعضی منسوب به احوال نفسانیه و بعضی منسوب به احوال بدنیه و بعضی منسوب به امور خارجیه است اما منسوب به احوال نفسانیه منجملهٔ آن حمای یوم غمیه و همیه و فکریه و غضبیه و سهریه و نومیه و فرحیه و راحیه و عزعیه است که از کثرت هر یک از اینها عارض گردد **و اما** منسوب به احوال بدنیه بعضی از آن منسوب به افعال و حرکات بود و آن تعبیه و استفراغیه و وجعیه و غشیه وجوعیه و عطشیه است و بعضی از آن منسوب بغیر افعال و حرکات باشد و آن سدیه و تخمیه و ورمیه و قشفیه و غذاییهٔ و شرابیه است و اما منسوب به امورخارجیه مثل احتراقیه بحرارت آفتاب و سموم و آتش است و مثل بردیه و استحصافیه و اغتسالیه **مسیحی** گوید که اصناف حمی یوم از ملاقات چیزی که تسخین بدن از خارج کند مثل احراق شمس و سمائم و یا از امتناع چیزی که تحلل بخار حار از بدن کند چنان چه از استحصاف جلد به سبب سردی و استحمام به آبهای قابض عارض شود و یا از تعب مفرط و یا از تناول چیزی حار از طعام و شراب و دوا و یا از ورم حار در کنج ران و بغل و یا از سهر و یا از غضب و یا از غم و هم حادث گردد **طریق تشخیص** حمی یوم و اقسام آن اگر کسی شکایت تب کند و سببی از اسباب

بادیه بر آن مقدم باشد و در آن روز اول قاروره و نبض و رنگ روی مریض بسیار متغیر نبود و تب نرم ساکن الحراره غیرسوزان باشد و بغیر لرزه و سردی اطراف شروع کند و بدون عرق شائع بلکه به اندک تری بدن شبیه به عرق صحیح مزاجان به سرعت زائل گردد با وی اعراض قویه مثل خشونت زبان و تواتر نفس و غیرآن که از لوازم حمی عفنیه است هیچ پیدا نباشد و نوبت واحد بود و معاودت نکند و گاه میل بصلابت کند و بول اصفر ناری با سوزش و حرکت چشم بغموض و غور و مع سکون حرکت آن و چهره مائل بزردی و خشک و کسل اعضا با ضعف اعضای رئیسه بود حمی یوم غمیه یا فزعیه باشد و فرق میان هر دو از تقدم غم یا فزع و اختلاف نبض باید کرد **و اگر** این اعراض غمیه موجود بود الا حرکت چشم مع غور و آن به سوی خارج و مائل بحمار باشد و نبض خامل مشخص نبود بلکه در این مع ضعف مائل بعظم بود و بدان اندک شهوق باشد حمی یوم همیه باشد **و اگر** آثار مذکوره موجود بود الا حرکت چشم معتدل باشد نه مائل بغموض و نه بخروج بود و مائل بغور باشد و نبض مختلف در شهوق و غموض و اکثر معتدل بود و چهره مائل بزردی باشد حمی یوم فکر باشد **و اگر** چهره سرخ یا زرد و منتفخ باشد شبیه به انتفاخی که در سهریه بود چشم سرخ و بیرون خاسته باشد و گاهی لرزه عارض شود و قارورۂ سرخ حاد محسوس گردد و به اندک درخشندگی باشد و نبض ضخیم ممتلی شاهق متواتر بود حمی یوم غضبیه باشد **و اگر** تقدم بیخوابی و تقل جفان و تیهج آن و فرو رفتن چشم باشد و کدورت بول و براز وی یا سفیدی آن و ضعف و صغر نبض و زردی چهره و انتفاخ آن بود و کسر و ماندگی در اعضا گوید حمی یوم سهریه باشد **و اگر** سبوق خواب و راحت بسیار و خصوصاً خلاف عادت باشد و امتلای بخاری در نبض بود حمی یوم لومیه و راحیه باشد **و اگر** علامت او قریب بعلامات غضبیه باشد مگر آن‌که سحنه چشم او مثل سحنۂ چشم صاحب فرح باشد غیر سحنۂ چشم خداوند غضب و تواتر در نبض کمتر بود حمی یوم فرجیه باشد **و اگر** علامت آن قریب از علامت غمیه باشد اختلالات در نبض شدیدتر و سحنۂ چشم سحنۂ مرعوب بود در اضطراب آن و گشاده ماندن آن حمی یوم فزعیه باشد **و اگر** تقدم تعب و زیادتی گرمی مفاصل از دیگر اعضا بود و ماندگی و یبس در بدن محسوس شود و گاهی در آخر آن نداوت

عارض گردد اگر تعب معتدل بود و حرارت مجفف یا برودت مانع عرق نباشد **و اگر** تعب مفرط بود مداومت و عرق کمتر باشد و جلد خشک گردد و گاهی تابع او سرفهٔ خشک بود و نبض صغیر ضعیف و گاه مائل بصلابت باشد و بول زرد حاد رقیق بود حمی یوم تعبیه باشد و ملمس جلد در تعب بحب هوا باشد پس اگر هوا گرم بود ملمس گرم شدیدالیبس نماید و اگر هوا سرد باشد ملمس جلد سرد قلیل‌الیبس بود **و اگر** وجع در سر پا چشم یا گوش یا دندان یا مفاصل و اطراف یا قولنج یا بواسیر و غیر آن از اوجاع دملها باشد حمی یوم وجعیه باشد **و اگر** مقارنت غشی و سقوط قوت بغیر علامات حمیات یوم دیگر باشد و نبض در آن مختلف الاحوال بود که گاهی ساقط و باطل گردد هنگام غلبهٔ برودت و گاهی سریع و ظاهر شود نزد استیلای حرارت و مشابه نبض اصحاب و بول خشک بصلابت مع دودیت باشد حمی یوم غشیه بود **و اگر** گرسنگی یا تشنگی بسیار کشیده باشد و لب خشک و نبض ضعیف صغیر بود و گاهی میل بصلابت کند حمی یوم جوعیه یا عطشیه باشد **و اگر** حمی یوم بدون ظهور سببی از اسباب بادیه عارض شود و طویل‌الانحطاط باشد و خصوصاً چون بدون استفراغ و نداوت و تری بدن انحطاط‌پذیر و باید دآن است که حمی یوم سدیه است و علامات امتلا در ابدان کثیرالدم مثل جوان و دموی مزاج و مولد آن یا غلیظ‌الاخلاط و لزج تاکید بر تشخیص این تب نماید و فرق میان امتلای دموی و خلطی دیگر چنین کنند که در این تب آنچه سدد به سبب غلظ الاخلاط و لزوجت آنها باشد بر آن علامات معلومه برای آنها دلالت کند و کسل و تهیج و تربل و سفیدی رنگ و کثرت آب دهن و امثال آن در بلغمی و لاغری و خشکی و عظم و طحال و سوداویت مزاج در سوداوی باشد و در آنجا انتفاخ بدن و تمدد و سرخی و غیره علامات کثرت خون نباشد و آنچه سبب در آن امتلای خون باشد علامات امتلای آن از سرخی چهره و پر شدن رگها و انتفاخ و تمدد غیرآن در بدن ظاهر بود و اگر سدد افراط کند نبض صغیر باشد و اگر مفرط نبود صغر نبض واجب نباشد **و اگر** تغیر آروغ بدخانیت و بول عدیم‌النضج مائی باشد و وجود تخمه و فساد هضم و عطش و لهیب یافته شود و اگر سبب تخمه سهر باشد در روی تهیج و در پلک ثقل نیز بود حمی یوم تخمیه باشد و هرگاه اروغ متغیر بصحت گردد بشفای او حکم باید کرد **و اگر**

تقدم اورام ظاهری باشد و چهره سرخ و منتفخ زائد از حال صحت بود و لذع حرارت شدید نباشد مگر آن‌که تابع همراه بود و نداوت از بدن ترشح کند و نبض عظیم سریع متواتر باشد و بول مائی سفید بود حمی یوم ورمیه باشد **و اگر** تقدم ترک حمام معتاد و غلبهٔ چرک و نشستن گرد و غبار بر جلد و با خشکی و درشتی پوست بدن و سرعت و صغر نبض و سفیدی بول بود حمی یوم قشفیه باشد **و اگر** تقدم سیر در هوای گرم یا در آفتاب یا در حمام گرم اتفاق افتد و شدت التهاب سردگاه با ثقل و امتلای سر بود و یا نفس عظیم باشد و ظاهر بدن بسیار گرم از داخل آن بود و تشنگی کم و گرمی و سوزش چشم و یبوست جلد وجه و گرمی آن و صغر و سرعت نبض بود حمی یوم حریهٔ سمومیه یا شمسیه یا حمامیه باشد **و اگر** تقدم رسیدن سردی یا غسل به آب سرد اتفاق شود بدن در ابتدای لمس غیرشدیدالحراره معلوم شود و بعد طول لبث دست بر بدن حرارت زیاده محسوس گردد نبض مثل غمیه و همیه و جوعیه در صغر زیاده نبود بلکه سریع باشد مگر آن‌که سردی شدید بود و گاهی میل بصلابت کند و چشم غائر نباشد بلکه گاهی منتفخ بود و قاروره گاه سفید و گاهی رنگین باشد حمی یوم استحصافیه از سردی باشد **و اگر** تقدم اغتسال به آبهای قابض بود چسپیدن جلد بر استخوان مثل جلد خشک کرده شده و باعث آن در مثل آب زاج و پوست انار وغیره داده شده مشاهده گردد و بعد زمانی از مس دست حرارت زیاده محسوس گردد و نبض ضعیف‌تر و صغیرتر و سریع‌تر باشد و بول شدیدالبیاض و رقیق‌تر مثل بول بز بود و در بدن لاغری و در چشم غور نبود حمی یوم استحصافی از میان قابضه باشد **و اگر** چهرهٔ چشم سرخ و گرم و قاروره سرخ و دهن خشک و ذائقهٔ آن تلخ و حرارت و لهیب در موضع جگر و معده باشد حمی یوم شرابیه یا غذائیه یا دوائیه و فرق میان هر سه از تقدم تناول هر یک از آن ظاهر گردد **و اگر** با علامات نزله و زکام حار و ضعف دماغ بود حمی یوم نزلی و زکامی باشد

معالجات حمی یوم به طریق کلی

باید که بعد تشخیص سبب به ازالهٔ سبب موجب آن پردازند چنان چه در غمی و همی و فزعی و فکری ازالهٔ هر واحد کنند و مفرحات بارده دهند و تبرید قلب و ازالهٔ غم نمایند و همچنین در غضبی و سهری و بقی و وجعی و

جوعی و عطشی و تخمی نیز ازالهٔ هر واحد نمایند و اگر از این تدبیر نرود علاج تب بلغمی کنند یعنی تبرید خفیف دهند بالجمله در همه تبرید به اشربه و تدهین و استحمام خاصةً نمایند و در این حمی حاجت به فصد و حجامت کمتر افتد و به قول قرشی علاجش مقابلهٔ سبب است مثل تفریح و تسلی در غضبیه و غمیه و مثل استهانت فرح در فرحیه و مثل تغذیه در جوعیه و مثل استفراغ در امتلائیه و مثل تفتیح در استحصافیه و سدیه و مالش ملائم در آن و سکنبین در این هر دو بالغ‌النفع است و گاهی با وی حاجت به شیرهٔ تخم خیار افتد و تبرید و ترطیب در اکثر حمیات یوم بلاسختی به اغذیه و اشربه و مشموم و مسکن بارد پس حمام مرطب معتدل‌الهوا نمایند **شیخ** می‌فرماید واجبست که جمیع اصحاب حمیات یومیه را غذای جید سریع‌الهضم بخورانند بهر آن‌که مجموع علیل است و علیل ماؤف و آن قادر بر اصلاح غذای ردی و بر هضم غذای بطی‌الهضم نباشد لیکن بعضی را مانند صاحب حمای یوم تعبی و غمی و جوعی و کسانی که در ابدان ایشان صفرا بسیار باشد و کسی که شکوه از قشعریره در ابتدا نماید بتناول لقمهٔ نان در آب یا در شراب تر کرده رخصت داده‌اند تا نافذتر باشد و این چنین کسان را غذا دهند و اگرچه در ابتدای تب باشند و بعضی را منع ترفه یعنی توسع در غذا نموده‌اند و اشاره به تلطیف یعنی ضدترفه کرده‌اند مثل حمی سدی و استحصافی و ورمی و اولی آن است که تأخیر تغذیه تا انحطاط نمایند سوای آنچه استثنای آن کرده شد و آن تعبی و جوعی و غمی است و در آنها تأخیر غذا مناسب نیست و آب سرد را واجب است که اول امر منع نکنند زیرا که قوت قوی است و خوف ضعف این است و آن افضل علاج است در تبرید روح و اعضا لیکن اگر در آنجا ضعف در احشا باشد و یا تب امتداد نماید و یا حمی سدی بود بهتر آن است که اکثار در آن ننمایند و کثرت امر بحمام برایشان نزد انقضای نوبت در حمیات یوم برای چند اغراض است یکی ترطیب و دیگر تعریق و تخلخل مسام و دیگر تبرید در ثانی‌الحال لیکن هنگامی که خوف وقوع عفونت خلاط باشد منع کنند و باید که صاحب حمی سدی از حمام اجتناب نماید بهر آن‌که بسیار باشد که حمام ثوران مرض عفونی نماید و همچنین تخمی مگر در آخر امر و نزد اتساع مسام و انحدار تخمه که در انجا نیز حمام کردن واجب است و صاحب زکام حمام نکند مگر

آن‌که احتراقی باشد و جمیع صاحبان حمیات یوم را واجب است که جلوس را در هوای حمام طول ندهند بلکه در آب آن چندآن‌که برای ترطیب و تبرید بخواهند مگر صاحب حمی استحصافی و تکاثفی که ایشان طول دهند جلوس را در هوای حمام حتی که عرق کنند و اما تمریخ اگر به طریق انصباب یا طلا باشد تسدید مسام نماید پس سخونت زیاده کند و آخر هر حمی یوم حادث از سدهٔ ظاهری مثل استصحافی و قشفی یا سدهٔ باطنی مثل سدی پس اگر با تمریخ دلک را شریک کنند تفتیح مسام نماید به عده اگر رطوبت بسیار را ملاقی گردد تحلیل آن کند و اگر ملاقات به رطوبت اندک کند تخفیف بدن نماید و اما استفراغ پس به سوی آن اصحاب حمی یوم را احتیاج نیست مگر صاحب حمای سدی امتلائی و تخمی و لسی را که در حمای استحصافی بدن آن از مواد ممتلی باشد **ابوسهل** گوید که معالجهٔ جمیع اقسام حمی یوم علی‌العموم بحمام و بغذا کرده می‌شود و معالجهٔ هر واحد از آن خصوصاً به این طور کرده می‌شود که استعمال حمام و غذا به طریق دیگر به حسب طبیعت سبب فاعل آن گردانند مثلاً کسی را که این تب از قبیل استحصاف بدن و از قبیل درم در لحم رخو باشد آن محتاج بود بلبث کردن در هوای حمام زیاده تر خاصه کسیکه تب او از قبیل استحصاف بدن باشد و اما کسی را که این تب از قبیل هم یا تعب یا سهر یا غم یا سموم باشد آن بلبث در آب گرم محتاج تر بود و این برای ترطیب بدن او بود لاسیما کسیکه حمای او از تعب یا از سمائم یا از احراق باشد و اما روغن پس کسی را که حمی یوم از قبیل تعب باشد تکثیر آن نمایند و بدان مالش به آهستگی و نرمی بسیار کنند چنان که ترطیب او نماید و اما سائر اشخاص که ایشان را به مس لاحق شود به سببی از اسباب دیگر باید که استعمال روغن کمتر از صاحب تعب نمایند و کسی را که حمی یوم از قبیل ورم در لحم رخو باشد پس حاجت او به روغن کمتر از حاجت صاحب حمای استحصافی بود و باید که مقدار طعام برای اصحاب حمی یوم به حسب سبب فاعل تب مقرر کنند پس کسی که تب او از تعب باشد می‌باید که طعام او بسیار و سهل‌الانهضام در مرات کثیره باشد و کسی که تب او از بیداری یا از عوارض نفس باشد باید که اغتذا بعد استحمام بغذای مرطب و مولد خون محمود کنند و کسی که تب او از استحصاف بدن یا از ورم در لحم رخو باشد

باید که در آن تدبیر ملطف استعمال نمایند و اما شراب کسی که تب او از تعب و سهر و هم و غم باشد انتفاع بدان یابد هر ترطیب و تسخین او چون مقدار معتدل استعمال کنند و اما کسیکه تب او از استحصاف جلد یا درم در لحم رخو باشد آن را شراب مضر بود زیرا که در مادۀ او افزاید و اما کسیکه تب او از غضب یا تناول چیزی حار یا احراق شمس یا سموم باشد آن را شراب صالح نبود زیرا که حرارت او زیاده کند و می‌باید که معذلک قصد معالجۀ هرحمی یوم بضد سبب فاعل آن نمایند مثل آن‌که معالجۀ حمی سهر به بخواب و آنچه از تعب باشد براحت و آنچه از هم بود مبتلی کنند و هرچیز که خاطر را مشغول دارد و نفس را سرور آرد نافع است برای حمیاتی که اسباب او عوارض نفس باشد و آنچه از ورم لحم رخو باشد معالجه بعلاج آن ورم نمایند **جرجانی** گوید که چون مدار علاج جمیع امراض بر دادن غذا و آب سرد و ندادن آنها کردن استفراغ و نکردن آن و رفتن در حمام و نرفتن در آن است در علاج این تب تدبیر این امور ظاهر کرده می‌شود اما غذ پس هیچکس را از صاحبان حمی یوم از غذا باز ندارند مگر کسی را که سبب تب او تخمه باشد و دیگران را غذای لطیف و زودگوار باید داد تا از آن خلط نیک تولد کند خاصۀ مردم صفراوی را و کسی را که در ابتدای تب فراشا یافته باشد اگر در آغاز تب هم باشد نواله چند نان در آب خالص یا در گلاب یا در آب انار یا در آب سرد ممزوج بشربت نیلوفر بدهند و اگر سبب تب ریاضت و رنج و نایافتن غذا بوده باشد آسایش گزینند و اگر سببش سده انسداد و مسام و کثافت جلد باشد ریاضت معتدل و مالش و بخرقهای درشت یا به دستهای مختلف فرمایند به عده در حمام فر استند تا اخلاط لطیف گردد و مسام بگشاید و عرق بسیار آید و ابخره تحلیل پذیرد و صاحب حمی استحصافی و تکاثفی را حمام سودمندترین چیزهاست باقی در قول شیخ گذشت **انطاکی** گوید که آنچه از سبب معلوم مثل وجع ناخس و ورم باشد تدبیرش تدبیر آن فرض است یا از قلت غذا بود علاجش تناول غذاست و همچنین قطع اسباب ممرضه اولا پس تدبیر بدن پس اگر از حرارت باشد تبرید پوشیدن پارچۀ کتان و مصقول و شمیدن مثل گل سرخ و بنفشه و نیلوفر و مورد و خواب بر آنها و تدهین به روغن‌های آنها و تبرید اولا به آب اگر فصل گرما باشد والا تقدیم نشستن در آب نیم‌گرم کنند تا مسام متخلل گردد

و به عده آب سرد برای تسکین حرارت و حبس آن پرهیزند و خوردن اغذیهٔ رطبه خصوصاً بارد مثل کدو و خرفه و شرب ماءالشعیر بعناب و آلو و تمرهندی و از مجربات در آن قی کردن به آب هندوانه و سکنجبین ساده است و همچنین نوشیدن شربت فواکه به ماءالشعیر یا دوغ و مکیدن انار به عده اگر قشعریره یا صداع احساس نمایند پس مجرب این است که بگیرند گلقند سی درم عناب بیست عدد خمیره بنفشه تمرهندی سپستان هر واحد دواده درم و اگر قبض شدید باشد برگ سنا شش درم و اگر صداع قوی باشد جو مثل گلقند اضافه کنند و همه را در شش صد درم آب شیرین بجوشانند تا یکصد درم باقی ماند صاف کرده بنوشند و این مجرب است احتیاج به تکرار او کمتر افتد و هرگاه سبب حمیات یوم برودت باشد یا بدن مائل به سوی آن یا مزاج بارد یا موجب او غذای باردباشد از مجربات این است که قی به شکر گرم کرده فرمایند و تجربه کرده‌ام در علاج حمی یوم نفسیه استعمال گلاب و صندل شرباً و طلاءً و در قلبیه آب سیب و امرود و گلاب که در آن عنبر حل کرده باشند و در کبدیه آب عناب و گلاب بکافور در گرما و جوانی والا بنفشه و صندل **انتباه** تا اینجا علاج کلی حمیات یوم مذکور شد اکنون علاج جزئی هر قسم آن جداجدا بقلم می‌آید حسب سبب به‌کار برند

علاج حمی یوم غمیه

که از حرکت روح به سوی داخل و احتقان او در آن به سبب فرط غم عارض می‌شود ازالهٔ غم به اقسام کلام و حیلها نمایند و نغمهای سرورآور و حکایات نادر بشنوند و یاقوتیها و مفرحات بارده بخورند و از مشروبات عرق بیدمشک و کیوره و گلاب و عرق گاوزبان و عرق نیلوفر و شربت انار و سیب و نیلوفر و مانند آن بنوشند و گاهی احتیاج به استعمال شیرهٔ خرفه و کاهو و مغز تخم کدو و مانند آن افتد و صندل سفید و آب کاسنی سبز و گشنیز تر و کاهو و کافور و گلاب بر سینه طلا نمایند و لخلخهٔ خوشبو ببویند و روغن‌های سرد خوشبو مثل روغن بنفشه و نیلوفر بمالند و فواکه بارده مثل خیار و تربز بخورانند و یا خمیرهٔ مروارید ساده یا ترش یک توله لاجورد مغسول طباشیر هر یک یک ماشه آمیخته ورق نقره یکعدد پیچیده بخورند بالایش شیرهٔ خرفه و خیارین و مغز تخم کدو هر یک

هفت ماشه لعاب گاوزبان پنجماشه در عرقیات مذکوره برآورده شربت یا قوت علیوخان سه توله یا شربت نیلوفر داخل کرده تخم شربتی پنجماشه یا تخم بالنگو پاشیده بنوشند و هر روز لباس نو بپوشند و از چیزهای مسخن و مجفف پرهیزند و شراب ممزوج به آب سرد و گلاب و عرق بیدمشک دهند و قلیهٔ اسفاناخ بخورند و آب سخت سرد بنوشند **اقوال حکما** شیخ می‌فرماید لازم است که تکثیر دخول آبزن نمایند و اکثر قصد آن در استحمام به آب حمام گردانند سوای هوای او و بعد از آن کثرت تمریخ کنند که روغن برای آن نافعتر از حمام است و بمفرحات و عطر بارد اشتغال ورزند و بر سینهٔ او اطلیهٔ مبرده از لعابات و عصارات و عرقیات خوشبو نهند و شراب ممزوج به آب بسیار بنوشانند که آن برای ایشان بهترین دواست **صاحب کامل** گوید کسی را که این تب از غم و هم حادث شود باید که حیله کنند در تسکین غم و سرور نفس او بدان چه ممکن بود و اصناف آوازهای سرورآور مثل نواختن عود و طنبوره و نغمهای حسنه سجیه بشنوند و مالش بدن برفق و اندک کنند و در خانهٔ اول حمام داخل کنند و در آبزن معتدل‌الحرارت درآرند تا بدان حرارت به سوی ظاهر بدن به اعتدال منجذب گردد و اغذیه معتدله مثل لحوم بره و بزغاله و چوجهٔ مرغ و ماکیان و ماهی رضراضی و بادرنگ و خیار و آنچه مرطب بدن باشد بخورانند و در یک دفعه کثرت غذا نکنند و شراب ریحانی ممزوج به آب دهند به حسب وجوب عادت و سن و فصل موجود و اگر موسم تابستان باشد در جاهای سرد نشانند و اگر زمستان بود در مواضع معتدل و استکثار خواب ننمایند و ایام متوالی این تدبیر به عمل آرند تا حرارت در ابدان ایشان منتشر گردد **ایلاقی** و **جرجانی** می‌نویسند که در علاج حمی یوم غمی عنایت بدل بیشتر مصروف دارند و بحکایات خنده‌آور و بازیهای عجیب و الحان خوش و مانند آن مشغول باید کرد و اغذیهٔ لطیف سریع‌الهضم و مرطب چون بیضهٔ نیمبرشت و ماهی تازهٔ خرد و قلیهٔ کدو و خیار و اسفاناخ و ماش مقشر و کشک جو و دوغ تازه صاف کرده بتفاریق و اندک اندک باید داد تا بر معده گران نشود و چون از گرمابه و آبزن فارغ شوند روغن بنفشه و نیلوفر و کدو بر همه بدن به آهستگی بمالند و شراب ممزوج به آب بالمناصفه دهند و بر بستر نرم خوابانند و عطرها و گلهای بارد رطب ببویانند و از جماع اجتناب نمایند و بر سینه اطلیهٔ بارد رطب

چون لعاب اسبغول و آب برگ خرفه و برگ بنفشه و گلاب و صندل و اندک کافور طلا نمایند و چند روز بدین تدبیر مشغول باشند تا ایمن شود و حمی یوم جنسی دیگر از اجناس تپها نگردد **ابن الیاس** گوید که تضمید سینه به صندلین و گلاب کنند و صبح شربت سیب یا شربت به یا شربت نارنج هر کدام که باشد ده درم و گلاب ده درم بر برف سرد کرده یا مفرح بارد یک مثقال بنوشند و بخربزه هندی و غیره غذا سازند و شغل ببازی و شطرنج و سیر بستانها و جلوس نزدیک آب جاری ایشآن را نفع کنند

علاج حمی یوم همیه

که در این از کثرت اهتمام بشی مطلوب حرکت سخت برای روح مسخن موقع در حمی عارض می‌شود و علاجش مثل علاج غمیه نمایند لیکن چنان چه در غمی بیشتر به اعانت دل می‌کوشند در اینجا به اعانت دماغ کوشند زیرا که الم و فکر بروح نفسانی تعلق دارد و معدن او دماغ است و آنچنان باشد که عطریات در روغن‌ها و ریاحین تازه خوشبو ببویانند و به استماع افسانها و مهرها و کتابها و سرود زنان جمیله مشغول دارند و بالجمله هرچه مزیل اندیشهٔ او بود به عمل آرند

علاج حمی یوم فکریه

گاهی از کثرت فکر و رامور حمی مشابه غمیه و همیه عارض شود و علاجش بعلاج غمیه و همیه مع زیادتی تبرید نمایند و اگر تفکر از بهر کاری باشد که شادی افزاید گاهی بسخنان امیدوار و گاهی بسخنان شرعی و دینی و اخروی مشغول باید کرد و گاهی شراب ممزوج با عرق بیدمشک و یا عرق صندل ساده از علاج دیگر مستغنی می‌سازد

علاج حمی یوم غضبیه

که گاهی به سبب فرط حرکت روی به سوی خارج در حال غضب سخونت مفرط متشبث بروح و تب حادث می‌شود باید که گلاب و آب سرد هر دو برابر سر و سینه ریزند و صندل و کافور بر سینه ضماد نمایند و اشربهٔ بارد مقوی

قلب مثل شربت سیب و انارین در یباس و ترنج و صندل با گلاب و بیدمشک و عرق گاوزبان بنوشانند و غذا معمول به شکر و سرکه و روغن بادام و بدوغ سازند که آن در این باب نیکو است و اگر از شراب چاره نباشد به آب انار بیامیزند و یا بر برف سرد کرده دهند و آب سرد بسیار بنوشند و بر آن انار ترش گلاب پاشیده تنقل نمایند و **ابن‌ماسویه** در این تب از حمام منع کرده و از بنفشه و صندل سفید و تخم کاهو هر یک هفت ماشه گلاب عرق بیدمشک هر یک سه توله کافور یک ماشه لخلخله سازند و اندکی از این بر سینه و دل ضماد کنند و از تعب و اشیای گرم پرهیزند و در غذا ترشی انبه داخل کنند **اقوال حذاق** شیخ می‌فرماید که تسکین و شغل ایشان بمفرحات از حکایات طیبه و سماع طیب و لعب عجیب نمایند و حمام به آب نیم‌گرم غیر کثیرالاحرارت کنند و مالش بسیار به روغن مفرط برای ایشان موافق‌تر از آب گرم است و تغذیهٔ ایشان بمبرد و مرطب سازند و از شراب مطلقاً منع نمایند که سبیل برای ایشان به سوی آن نیست به سبب خون استحالهٔ آن بصفرا و انتقال آن بحمی صفراوی **مجوسی** گوید کسی را که حمی یوم از غضب حادث شود می‌باید که به آرام و سکون و طیب نفس او پردازند و چون تب در انحطاط افتد در آبزن آب شیرین نیم‌گرم نشانند و مکث معتدل در آن نموده از آن بیرون آرند پس اگر فصل تابستان باشد بر آن آب سرد بریزند و آرام و تسکین نفس او کنند و صندل و گلاب و کافور نزدیک او دارند و بر سینهٔ او ضماد نمایند و قدری جلاب و آب انار چاشنی‌دار ببرف بنوشانند و بغذای بارد رطب مثل سرکه و زیت و بوار و معمول به آب غوره و انار و ماهی رضراضی به طریق سبکباج پخته غذا سازند و قریب شراب نگردند که آن در غضب می‌افزاید و در آسایش و سکون و خواب تکثیر نمایند که این شفای این تب و ازالهٔ آن می‌نماید **جرجانی** گوید که نخست برفق و مدارا عذرها و سخنهای خوب خشم او را ساکن کنند و بحکایات خنده‌ناک و بازیهای طرفه و سماع آهسته و آواز نرم مشغول دارند و بعد انحطاط حرارت تب در گرمابهٔ خوش آب که سخت گرم نباشد داخل شوند و در آبزن معتدل نشینند و اگر موسم گرما بود و مزاج و سحنه متحمل باشد چون از آبزن برآیند خویشتن را یک بارگی در آب سرد اندازند و زود برآیند و بنفشه و نیلوفر و غیره ببویند و بر سینه نهند

و شربت انار میخوش سرد کرده بخورند یا شربت غوره یا شربت سیب ترش یا شربت لیمو بنوشند و غذا از ترهای سردتر سازند چون کاهو و کاسنی و اسفاناخ و کدو و خیار و بادرنگ و مزوره‌ها از غوره و ریباس و ترشی ترنج و ماهی تازه مصوص کرده **ابن الیاس** گوید که آب تمرهندی و شکر هر واحد ده درم بر برف سرد کرده بنوشانند و پارچهٔ صندلی به گلاب تر کرده بپوشانند و باقی همآن است که در قول مجوسی مسطور شد

علاج حمی یوم سهریه

که از سهر مفرط مسخن روح عارض شود پس برای خواب روغن بنفشه یا روغن کدو در بینی چکانند و بر دست و پا بمالند و به ادویهٔ سردتر مثل بنفشه و نیلوفر و خشخاش بر سر نطول سازند و جلاب معمول از نبات سفید و گلاب و عرق بیدمشک بنوشانند و غذا خرفه و اسفاناخ با برنج خورانند و یا شیربرنج دهند **شیخ** می‌فرماید که علاجش آرام و شکون و خواب و تنطیل راسن بمبردات و مرطبات و حمام رطب و اغذیهٔ جیدالکیموس و مروخات مرطبه است و شراب نافعترین اشیا برای ایشان است بلاخوف بنوشانند مگر آن‌که با وی صداع باشد **ابن عباس** گوید کسی را که تب یومیه او سهر پیدا شود باید که حیله در تتویم صاحبان آن نمایند و استنشاق روغن بنفشه در روغن کدو در بنفشه پرورده به عمل آرند و تکمید سر به آب مطبوخ بنفشه و نیلوفر و خشخاش و پوست آن و جو کوفته نمایند تا آن‌که خواب بکثرت آید و دماغ ایشان ترطیب یابد و هرگاه تب اندک ساکن شود در خانهٔ اوسط حمام دخل کنند و بر سر آب نیم‌گرم شیرین و بر سائر بدن بریزند و به روغن مالش خوب کنند و در آبزن که آب آن نیم‌گرم و شیرین باشد درآیند و بر بدن متواتر بریزند و پارچه بپوشند و ساعتی آرام نموده به اغذیهٔ محمودهٔ لطیفه مثل بچهٔ مرغ و کبک غذا سازند و اگر معتاد شرب شراب باشند اندکی از آن ممزوج به آب بسیار دهند تا بدان انهضام غذا به سرعت گردد چه از شان سهر ابطاء هضم است و شراب ممزوج به آب بسیار ترطیب بدن نیز می‌کند و از جماع منع نمایند که آن مجفف بدن است **ایلاقی** و **جرجانی** می‌نویسند که حیلهای خواب‌آور کنند و اگر خواب نیاید نطول از بابونه و بنفشه و نیلوفر و کشک جو نیم کوفته و کوکنار سازند و آن را در طاسی ریخته

روغن بنفشه یا روغن تخم که در آن چکانند و چادر بر سر کشیده سر را بر بخار آن دارند و بعد انحطاط تب اگر در آبزن نشینند اولی‌تر باشد اما زود برآیند تا هیچ عرق نکنند **مصنف حاوی صغیر** می‌نویسند که شربت بنفشه یا شربت خشخاش هر کدام که باشد ده درم و یا شربت سیب و گلاب هر واحد ده درم ببرف سرد کرده بنوشند و غذا ماءالشعیر به روغن بادام یا مزوره ماش به مغز بادام و کدو دهند و روغن بنفشه یا کدو و یا نیلوفر بر سر مالند و نطولات بارده که در آن حشائش بارد مثل بنفشه و نیلوفر و خشخاش و برگ سفرجل و مانند آن پخته باشند بر سر ریزند و در ریاحین بارد مثل بنفشه و نیلوفر و گل کدو و بید ببویند

علاج حمی یوم نومیه و راحیه و فرحیه

چنان که بخارات حاره که در بیداری و حرکت از روح تحلیل می‌شود چون خواب و راحت طول کند تحلیل نشود و از آن تسخین روح و تب عارض شود و گاه تب از فرح شدید حادث گردد مثل آن‌که از غضب عارض می‌شود پس در نومیه و راحیه تعریق در هوای حمام و غسل معتدل به آب گرم و مالش بدن به دستهای مختلف و تقلیل غذا و امالهٔ او بچیزی که مبرد و مرطب باشد و ریاضت معتدل کنند و واجب نیست که شراب بنوشند و روغن خیری و بابونه گرم نموده بر همه بدن بمالند تا دیر به عده به آبی که در آن سبوب گندرم و پوست تخم خربزه و گل بابونه هر یک دو مشت جوشانیده باشند غسل نمایند و غذا لطیف سریع‌الهضم مثل چوجهٔ مرغ و نان روه دهند و علاج فرحیه قریب از علاج غضبیه است و عمده تدبیر در آن اهانت سرور و تحقیر اوست **ابن الیاس** گوید که اگر از خواب مفرطه و راحت مفرط تب آید صبح جلاب از اصل‌السوس سه درم و شکر سفید ده درم بدهند و غذا بمزورهٔ ماش و مغز بادام و یا به ماءالشعیر مع نخود سازند و در حمام عرق آورند و به آب گرم که در آن قیصوم و نمام و اکلیل و شبت پخته باشند غسل نمایند و از شرب و آب بسیار احتراز کنند

علاج حمی یوم فزعیه

گاه از فزع تب عارض شود بر سبیل آن‌که از غم عارض می‌شود و علاج او قریب از علاج غمیه است و باید که از خوف ایمن سازند و بشارات دهند و شربت سیب و شربت صندل و عرق بیدمشک و شراب آن را نافع است و به قول **صاحب حاوی** هر صبح شربت سیب و گلاب هر یک ده درم بنوشانند و غذا ماءالشعیر یا چوجهٔ مرغ دهند و صندلین و نیلوفر و گلاب و گل ارمنی بر سینه طلا کنند و یا شربت حماض ده درم و مفرح یاقوتی بارد یک مثقال دهند و غذا بمزورهٔ زرشک یا اناردانه یا سماق به لحوم ماکیان و تیهو و دراج سازند

علاج حمی یوم تعبیه

گاهی ماندگی بدن در تسخین روح بدان حد رسد که تب مضر افعال به همرسد و اکثر مضرت آن بر افعال حیوانی و نفسانی باشد باید که به آب شیرین نیم‌گرم غسل کنند و غمز لین به عمل آرند و عضلات را به روغن گل یا بابونه بمالند و شربت نیلوفر به گلاب نوشانند و غذا کله پایچهٔ بزغاله با برنج خورانند **شیخ** می‌فرماید که علاج ایشان راحت است و استحمام و آبزن و تمریخ بعد آن خصوصاً بر مفاصل و تناول طعام حسن‌الکیموس مرطب مقدار هضم ایشان از جنس لحوم بچهٔ مرغ و بره و بزغاله و ماهی رضراضی زیرا که قوت ایشان ضعیف است پس واجب نیست که توقع هضم غذائی کنند که آن در حالت صحت هضم می‌کردند بلکه کمتر از آن و لهذا اگر اغتذا نمایند بچیزی که اندک از آن غذای بسیار دهد مثل اغذیهٔ مذکوره و مانند زردهٔ بیضهٔ نیمبرشت و مرغ خصی بهتر باشد و **بعضی** زعم کرده‌اند که تلطیف تدبیر صاحب اعیا بیشتر از غیر آن باید کرد واین صواب نیست و باید که فواکه رطب تناول نمایند و شراب ممزوج به آب بسیار بنوشند اگر معتاد آن باشند و یا جلاب و مانند آن اگر معتاد شراب بنوشند و تمریخ آن بیشتر از تمریخ دیگر صاحبان حمی یوم به روغن باید کرد و روغن بنفشه بهترین ادهان است و واجب است که تمریخ عام بدن نمایند و خصوصاً سر وگردن و فقرات پشت و همه مفاصل را و خصوصا بعد استحمام و باید که بستر او نرم کنند و پارچه او و مجلس او معطر گردانند و اگر احتیاج بمعاودت حمام افتد به سبب بقیه تمدد و ماندگی اعادهٔ آن نمایند با همه چیزهایی که در باب آن نوشته شد از آبزن و تمریخ و مالش **صاحب کامل** گوید

کسی را که این تب از تعب باشد باید که سکون و راحت در مواضعی که فصل آن را واجب کند و خواب بسیار استعمال کنند تا آن‌که تعب او سکون یابد و تب به انحطاط شروع کند بعد از آن در حمام اندر خانه اوسط داخل شوند و در آب شیرین نیم‌گرم درآیند و اگر آبزن نباشد آب متواتر بر بدن ریزند تا از آن بدن از یبس عارض از تعب ترطیب یابد و بعد خروج از آب روغن بنفشه و نیلوفر بدلک کثیر معتدل ولاسیما مواضع مفاصل بمالند و استکثار روغن نمایند تا اعضا نرم شدید باشد این عمل دو یا سه یا چهر مرتبه کنند و اگر اندک باشد یک بار یا دو بار کفایت کند بعد از آن از حمام بیرون آیند و ساعتی آرام کنند و غذا به لحوم چوزهٔ مرغ و یا بچهٔ بره سازند و خوب پخته باشند و یا کاهو و کاسنی و خرفه بخورند و تکثیر غذا بدفعات بسیار کنند و شراب به حسب مزاج و سن و فصل و بلد و عادت بنوشند پس اگر مزاج این اشیا یا اکثر آن بارد باشد و عادت مریض بشرب شراب بسیار بود باید که شراب مقدار معتدل در کیفیت و کمیت یا زیاده اندک از بمقدار معتدل استعمال کنند و اگر اشیای مذکوره یا اکثر آن حار باشد و عادت او بشرب شراب نبود یا عادت شراب قلیل باشد پس شراب اندک ابیض رقیق ممزوج به آب بسیار دهند و استکثار از خواب و راحت و سکون نمایند و اگر بعد از آن بقیهٔ تب باقی ماند اعادهٔ تدبیر مذکور از استحمام و غیره کنند **سعید** و **ابن الیاس** می‌نویسند که سکنجبین و گلاب هر واحد ده درم بنوشند و غذا ماءالشعیر یا مزورهٔ ماش بکدو و یا کاهو و کاسنی و خرفه بخورند و انار میخوش امتصاص نمایند و بعد انحطاط لازم است که در حمام داخل کنند و امر بجلوس در آب نیم‌گرم نمایند و بر مفاصل آب متواتر بریزند و بدن را به روغن بنفشه و کدو به اعتدال بمالند و از مقام کردن در هوای حمام منع باید کرد تا عرق نیاید بعد اعادهٔ آبزن نمایند و اگر زمانهٔ زمستان باشد روغن خیری یا روغن بابونه بمالند و بعد خروج از حمام ببه قولات مذکوره غذا سازند و هنگام صلاح تام بخوردن بچه مرغ و اطراف جدی اجازت دهند و از همان مجففات و خاصهً جماع حذر کنند

علاج حمی یوم استفراغیه

و در این عارض می‌شود از اضطراب اخلاط نزد اسهال قوی حرکت روح مفرط که از آن حمی مستقل شود و اکثر اشتغال به سبب ماندگی باشد که تابع اسهال بود و گاهی ادویه مسهله به سبب آن‌که تسخین کنند این تب آرند و گاهی این تب تابع فصد بود بهر آن‌که فصد زائل کند از بدن رطوبت ابخره و دمویت آنها تا آن‌که آن را دخانیه مراریه گرداند به سبب غلبهٔ صفرا بالجمله اشربه باردهٔ قابضه مثل شربت سیب و به و شیرهٔ تخم خرفه دهند و اضمدهٔ باردهٔ مقویه مثل صندل و گل سرخ و اقاقیا و سک به آب مورد و گلاب بر دل و جگر نهند و اغذیهٔ قابضهٔ بارده مثل برنج با زرشک و اناردانه دهند و فادزهر با دوغ گاو در این باب اثری عظیم دارد و همچنین قرض خشخاش و قرص طباشیر قابض و در باقی استفراغات مثل فصد و جماع و غیره ضعف زیاده باشد پس برای رفع ضعف و تب شربت سیب و نیلوفر هر یک دو توله در ماءاللحم ساده نه توله دهند و اگر قویتر خواهند شراب رقیق نو چهارم حصه بماءاللحم آمیخته بنوشانند و خمیرهٔ مروارید و زمرد و گاوزبان عنبری و شربت یاقوت با عرق عنبر و زردک استعمال نمایند و غذا قلیهٔ نرگسی و خاگینهٔ بیضهٔ مرغ و شیر برنج بادامی دهند **شیخ** می‌فرماید که تلطف در حبس طبیعت باید کرد بدان چه در ابواب آن معلوم شده و تغذیهٔ علیل بدان چه تقویت بیشتر نماید بمقدار هضم به اغذیهٔ مبرده و مرطبه کنند و در آن قوابض داخل کرده باشند و بر معده ضمادات و نطولات مقویهٔ مسخن بالفعل غیر نیم‌گرم استعمال نمایند چه هر چیز نیم‌گرم ارخاء تحلیل قوت کند و از آنجمله است صوف که در روغن ناردین یا روغنی که سرد زیاده از آن و خوشبو باشد تر کرده بیفشارند تا آن‌که اکثر اجزای روغن از آن جدا شود و بر قلب و جگر مبردات نهند **ابن الیاس** گوید که برای حبس شکم هر صبح سفوف حب‌الرمان پنج مثقال برب به ده درم بدهند و یا پوست جو چهار درم برب سفرجل ده درم بخورانند و یا بگیرند اسبغول و تخم بارتنگ و تخم ریحان و صمغ عربی هر واحد یک درم و بریان نموده به روغن بادام چرب کرده فرو برند و غذا مزورهٔ سماق بلحم ماکیان و دراج و تیهو دهند اگر با وی خون و پیچش نباشد و اگر با اسهال خون و پیچ باشد بگیرند سفوف نشاسته پنج درم و به روغن بادام چرب کرده در گلاب آمیخته بخورند و غذا مزورهٔ جاورس مقشر بریان به مغز بادام بریان و لحوم دراج

و تیهو دهند و بر معده و جگر صندلین و گل ارمنی و اقاقیا مساوی کوفته بیخته به گلاب و یا آب گشنیز سرشته ضماد کنند و یا پارچه به گلاب و روغن گل آلوده بر معده و جگر نهند **جرجانی** و **ایلاقی** می‌نویسند که آنچه به سبب ادویه مسهل باشد بحبس شکم معالجه کنند و غذائیکه قوت و رطوبت افزاید بدهند و این ماءاللحم سخت سودمند است بگیرند گوشت تازه پشت گوسفند که همان ساعت ذبح کرده باشند و از چربی پاک کرده پارهٔ تنک سازند و در پاتیله کرده پنج درم گلاب و پنج درم آب سیب ترش یا آب به ترش بر آن افکنند و چندان بگذارند که گوشت گرم شود و آب خویش بگذارد و پس آن آب از کفچه بردارند و دیگر بار آبهای مذکوره برافکنند و بگذارند تا باقی قوت و آب گوشت از آن جدا شود و رنگ گوشت گونه سفید گردد و باقی آب از وی بردارند و جمله را دیگر بار در پاتیله کرده اندکی آب کاهو و آب گشنیز بریان و آب کدو سبز و بسیار اندکی نمک انداخته جوش دهند تا پخته شود پس اندکی صمغ عربی و نشاستهٔ بریان و طباشیر سوده آمیزند و بدهند و اگر قوت سخت ضعیف شده باشد عوض آب فواکه اندکی شراب یکانی کنند که قوت زیاده کند و اگر پشم پاره به روغن مصطکی یا روغن سنبل تر کرده گرم بر معده نهند سخت نافع باشد و اگر تب سخت گرم باشد و تشنگی همی آرد بر دل و جگر ضماد بارد نهند و روز دوم حمام و آبزن به‌کار برند و غذا سرد و تر و سبک دهند و آنچه بعد فصد حادث شود همین علاج باشد لیکن بچیزهای قابض که قبض طبع نمایند حاجت نباشد و هرچه مبرد و مرطب باشد و آنچه مسکن صفرا بود سود دهد و گویند که گاهی در فصد خون از مقدار واجب کم گیرند و بدانسبب ابخره ساکنه و اخلاط متحرک شده و روح را گرم ساخته حمی یوم پیدا کند و در این صورت باز به سرعت فصد کنند و خون زیاده گیرند تا حمی یوم بحمی عفیفه انتقال ننماید

علاج حمی یوم وجعیه

بدآن‌که گاهی درد شدید تسخین روح کند تا آن‌که تب مشتعل گردد و پس تدبیر تسکین وجع نمایند بدان چه در باب هر یک مسطور شد بعد از آن معالجه بعلاج حمی یوم تعبیه از آسایش و غمز این و حمام و تمریخ و تغذیه به اغذیهٔ بارد رطب و نوشیدن جلاب و غیره نمایند و اگر از نوشیدن شراب خون حرکت وجع باشد نباید نوشید

علاج حمی یوم غشیه

گاهی صاحب غشی را به سبب اضطراب حرکات روح سخونتی که منقلب به تب گردد عارض شود و بساست که از تب بقیه باقی ماند بعد زوال غشی و علاجش بعلاج غشی نمایند از پاشیدن آب بر روی و کشیدن اطراف و کندن موی و چکانیدن و دواءالمسک محلول به گلاب در حلق و مانند آن و غذا شوربای چوزهٔ مرغ به آب انار میخوش و نان پاکیزه و برنج خورانند و دیگر اغذیه سریع‌الهضم حسن‌الکیموس دهند و اگر برای انعاش حرارت و تقویت قلب و روح احتیاج بنوشانیدن شراب افتد ممزوج بماءاللحم به عمل آرند و بگرمی شراب خوف از تب نکنند و چون از غشی خلاص یابند و تب شبیه بذبولیه وقیه باقیماند بقانون آن از تبرید و ترطیب مثل ماءالشعیر و شیر بز و قرص کافور معالجه نمایند **ابن الیاس** گوید که شربت حماض و گلاب و عرق گاوزبان هر واحد ده درم و مفرح یاقوتی یک درم بدهند و غذا مزورهٔ زیرباج به گلاب و زعفران و لحوم ماکیان و کبک و تیهو خورانند اگر تب با قی نبود و اگر با قی باشد ماءالشعیر بچوزهٔ مرغ دهند و بر سینه از صندل و گلاب طلا سازند و یا شربت سیب یا شربت به یا شربت نارنج هر کدام که باشد ده درم و گلاب و عرق گاوزبان و عرق بیدمشک هر واحد ده درم بمفرح یاقوتی یک درم بنوشانند و یا بگیرند گشنیز خشک نیم درم طباشیر یک دانگ گل نیلوفر یک دانگ مروارید ناسفته نیم دانگ و همه را باریک سوده بشربت سیب ده درم سرشته بخورانند

علاج حمی یوم جوعیه

گاهی بخارات در بدن حدت پذیرند چون غذا نیابند پس تب پیدا گردد باید که طعام دهند اما در حالت تب ماءالشعیر و سویق و غیره اغذیهٔ بارده رطبه مثل مزورات معموله از کدو و اسفاناخ به روغن بادام و مثل حریرهٔ

معمول از کشک جو مع به قول و بعد از آن اغذیهٔ جیدالکیموس قویه مثل شوربای لحم جدی و کاهو و بنوماش و برنج و مانند آن و شربت نیلوفر و چهار توله در عرق کاسنی و مکوه و بیدمشک هر یک شش توله بنوشانند و به قول ابن الیاس شربت سیب ده درم گلاب دو درم و یا رب به یا سیب یا حماض هر کدام که باشد ده درم به گلاب ده درم بنوشانند و به قول بارد مثل کاهو و اسفاناخ و خیار و بادرنگ بخورانند و به آب نیم‌گرم استحمام نمایند و بر سر آب بسیار نیم‌گرم بریزند و روغن بنفشه یا بادام یا کدو یا خشخاش بر بدن بمالند برای ترطیب

علاج حمی یوم عطشیه

سبب این قریب از سبب جوعیه است و این اولی به این امر است که به سبب فقدان آب مسکن حرارت قوی در ابخره حدت پیدا شود باید که نخست به آب سرد مضمضه و غرغره فرمایند پس آب سرد اندک دهند تا آن‌که تشنگی ساکن شود و دست و پا در آب سرد نهند و شیرهٔ بزور بارده با شربت نیلوفر دهند و از تخم کاسنی و گشنیز سبز و گل سرخ و صندل سفید هر یک نه ماشه در آب برگ کاسنی و مکوه و کاهو سرشته بر جگر و معده ضماد کنند و خوردن و بوئیدن فواکه بارد بسیار نافع و غذا دوغ گاو که خیار با کدو یا کدو تراش کشیده در آن داخل کرده باشند بنان خشکار ثرید کرده خورانند و شیرهٔ خرفه و آب تمرهندی و آلوبخارا و آب انارین و آب خیار و امرود و مشمش بر برف سرد کرده و ربوب بارده مثل رب انار دریباس و زرشک نوشانند و استحمام به آب نیم‌گرم کنند و خواب و آسایش در مکان سرد اختیار نمایند و غذا سرد و تر خورند **شیخ** می‌فرماید که آب سرد و آب فواکه بارد خصوصاً آب انار بنوشانند و ترطیب بدن به آبزن کنند و اگر استحمام به آب سرد ممکن بود یعنی قوت قوی و سن و فصل گرم باشد به عمل آرند **ابن الیاس** گوید که آب شدیدالبرد و آب فواکه بارد بنوشانند و یا آب انار میخوش سه اوقیه سکنجبین ساده ده درم و یا آب خرفه پنجاه درم و شکر سفید ده درم بدهند و غذا بماءالشیر سازند و ترطیب بدن بدخول آبزن و حمام نیم‌گرم آب شیرین نیم‌گرم بر سر نمایند و بر بدن روغن بنفشه و کدو و با دام شیرین بمالند و در آب سرد در آیند

علاج حمی یوم سدیه

و سدد گاه در مسام جلد به سبب قشف او یا قلت اغتسال او و یا کثرت نشستن گرد و غبار بر بدن و یا به سبب رسیدن سردی مکشف و یا به سبب اغتسال به آبهای قابضه مثل شبیه و زاجیه و یا به سبب احتراق شمس باشد و گاهی در لیف عروق و سواقی و فوهات و مجاری آنها بود و چون حمی سدیه می‌گویند اشاره به این قسم دوم می‌کنند و این عارض می‌گردد و از قلت تحلل و کثرت امتلا و احتقان و عدم تنفس و اجتماع بخار کثیرگرم که منحل نشود پس حرارت مفرط عادت شود و مادام که اشتعال آن در الطف اجرام بود که آن روح است حمی یوم باشد و اگر در خون مشتعل شود حمی سونوخس افتد و اگر این اشعال مؤدی به عفونت گردد که سده و عدم تنفس آن را واجب کند منتقل بحمیات عفونت گردد و مثل این سده یا از کثرت اخلاط خون بود یا از غلظت و یا از لزوجت آنها و یا به سبب وقوع چیزی از اسباب سده در آله نه در مجاری مثل برودت مقبض مجمد یا ورم مضغط یا روئیدن گوشت یا غیر آن که در کلیات از موجبات سده مذکور است و این تب منجمله حمیات یوم کم است که منتقل بدق گردد زیرا که در این ماده مستعد بتفعن و فساد در بدن بسیار بود و ایضاً در این تب عطش و التهاب و لزوم حرارت و قارورهٔ متوسط میان ناریت و قتمیت باشد و این تب عرق بمشکل کند به سبب انسداد مسالک آن و قریب المشابهت بحمیات خلطی بود در طول مدت چنان چه گاهی تا سوم روز و ما بعد آن باقی ماند اگر سدد بسیار قوی باشند و بتکاثفیت و استحصانیت از خارج نباشد و اگر سه دانک باشند زوال آن سرعت کند اگر در تدبیر خطا واقع نشود و این حمی میان حمیات یوم گاه منقطع شود و عود کند به سبب ثبات سدد که آن سبب اوست پس گویا که آن را نوائب باشد و این تب اکثر منتقل ببرد و اقشعرار گردد پس دلالت کند بر آن‌که آن عفونیه شده و حمی سدیه چون وجع بعد فصد در جانب راست بدن پیدا کند از اعاده فصد چاره نبود لاسیما چون تب ساکن شود و وجع دوام نماید بالجمله در خلط غلیظ سکنجبین بزوری حار سه چهار توله در گلاب و عرق بادیان هر یک هفت توله بنوشانند و غذا کشکاب یا بادیان و بیخ آن و بیخ کرفس پخته بدهند و مغز خیارشنبر هفت توله در مروق

بادیان و عرق بادرنجبویه و گلاب هر یک هفت توله گلقند و شربت دینار هر یک چهار توله روغن بادام پنج ماشه نوشانند و غذا وقت شام نخوداب بچهٔ مرغ بدهند و صبح شیرهٔ بادیان و تخم خربزه و قرطم و هر یک هفت ماشه در گلاب پاو آثار برآورده شربت کشوث علوی‌خان چهار توله تخم کنوچه هفت ماشه بنوشانند و بعد از تلئین بحمام معتدل برند و روغن بنفشه بمالند به عده آرد جو و باقلا و سبوس گندم وتخم خربزه خوب مالند و غسل کنند و هرگاه تب باز عود کند و بنوبت آید باید که قبل از نوبت بچهار ساعت حمام به دستور نمایند به عده جامه پوشیده خواب کنند تا عرق آید و اما در امتلای دموی نخست فصد کنند و به تدبیر سونوخس پردازند و در ورمی به تدبیر عضو موف کوشند **شیخ** در علاج این تب می‌نویسد که آن کان السبب کثرۀالاخلاط والامتلاء فجیب آن یبادر الی‌الفصد والاستفراغ و لان یفصد ولم یحم بعد فهو خیرو اذا حمی فالتوقف او یکون ضروره اوفق فان الفصد قدیجری‌الاخلاط و یخلط بینها فان لم یکن بد فلایجب آن یوخرالفصد والاستفراغ **مؤلف** گوید که قوله آن کان السبب کثرۀالاخلاط شرط است و قوله و الامتلاء عطف بر اخلاط است و قوله فجیب آن یبادر الی‌الفصد جزای آن است و قوله والاستفراغ عطف بر فصد است و قوله و لان به فصد شرط است و قوله فهو خیر جزای آن است و قوله و لم یحم بعد جملهٔ حالیه میان آن هر دوست و قوله و اذا حمی شرط است و قوله فالتوقف مبتداست و قوله افق خبر آن است و جملهٔ اسمیه جزای شرط است و قوله او تکون ضروره بمعنی الا ان یکون ضرورۀ و تکون تامه است پس معنی این عبارت آن است که اگر سبب این تب کثرت اخلاط و کثرت امتلا باشد نه غلط و لزوجت پس واجب است که مبادرت به فصد و استفراغ کنند و هر آئینه اگر فصد کرده شود و هنوز تب نیاید آن بهتر است به سبب کم شدن چیزی از ماده و خلاص یافتن طبیعت از ثقل آن پس طبیعت طرف مادهٔ باقی متوجه شود و انضاج و تحلیل آن نماید و چون تب آید بعد فصد پس اقف در فصد و استفراغ از جهت انتظار نضج موافق‌تر است در تدبیر آن زیرا که حدوث تب در این صورت غالبا وقتی باشد که چون فساد در رطوبات دیگر سوای خون نیز حادث شود و مخفی نیست که فصد انتشار و تفرق آن نماید پس بمواد صالح مختلط خواهد شد و آن را فاسد خواهد کرد و در آن

مضرت عظیم است چنان چه **شیخ** بعد این می‌فرماید که فصد اخلاط را جاری می‌کند در میان اخلاط صالح و فاسد مخلوط می‌سازد فلهذا توقف اوفق باشد الا اگر ضرورتی داعی به فصد بود مثل انصباب مواد به سوی قلب یا حدوث وجع بعد فصد در جانب چپ به سبب کثرت ماده که از فصد اول خارج نشود پس در این صورت از اعادهٔ فصد چاره نباشد بهر آن‌که این دلالت می‌کند بر آن‌که ماده بسیار بود و فصد تحریک آن نمود و آن را به تمامه دفع نکرد به سبب کثرت آن پس معاودت به فصد واجب بود **اکنون** بدانند که این معنی بر تقدیریست که لفظ و لان بکسرهمزه خوانند و اگر و لان مصدریه خوانده شود پس قوله و لان به فصد مبتدا باشد و قوله فهو خیر جمله اسمیه خبر آن و قوله و لم یحم بعد جملهٔ حالیه است پس معنی آن چنین باشد که فصد ممتلی و صاحب سدد خیر است در حالی که عاری از تب باشد یعنی قبل نوبت و اگر آن را تب قبل از فصد لاحق شود توقف اوفق باشد از روی انتظار بنضج مگر آن‌که ضرورت مثل انصباب مواد به سوی قلب و غیره باشد پس توقف نباید کرد ایضاً بعد جملهٔ مذکوره **شیخ** می‌فرماید که بعد تنقیه به چیزی که مفتح سدد و منقی مجاری باشد مشغول شوند و قبل استفراغ مبادرت بتفتیح مجاری ننمایند زیرا که این گاهی سبب انجذاب اخلاط دفعهً به سوی بعض مجاری و چسپیدن در آن می‌شود و در این اخطار بسیار است و گاه ادویهٔ مفتح در سده می‌افزاید اگر مواد غلیظ باشد و خاصهً اگر منافذ در خلقت خود تنگ باشند یا آن‌که ایضاً تقدیم فصد و استفراغ بر استعمال مفتحات گاهی فضول دخانیه فاعله به احتقان آنها از این تب اخراج می‌نماید و از انتقال او به عفونت منع می‌کند و خصوصاً اگر در فصد و استفراغ مبالغه نمایند و قریب بغشی گردد و اگر کثرت اخلاط محسوس نگردد بلکه سدد معلوم شود و آن از غلظ و لزوجت آنها حادث شده باشد پس بساست که به زیادتی فصد و استفراغ احتیاج نشود بلکه حاجت بتفتیح افتد تفتیح بجالیات از ادویه و از اغذیه بود و چون مرض حمی است در تفتیح رجوع کردن بجوالی حاره ممکن نیست زیرا که تب را افزایند بلکه مابین سکنجبین ساده تا سکنجبین بزوری و از آب کاسنی تا آب بادیان تدریج نمایند و غذا از چیزی که در آن غسل و جلا باشد و در آن لزوجت نبود مثل کشک جو و شکر دهند با آن‌که شکر قریب از غذاست به سبب بودنش غذای

دوائی و در آن تفتیح و جلاست مخلوط کردن آن با کشک شعیر باک نیست به عده چون استفراغ کردند اگر استفراغ او واجب باشد و تفتیح نمودند به مثل جوالی غیرحاد که مذکور شد واجب است که نظر کنند اگر تب کم شد و شدت او زائل گردید و اگر نوبت می‌کرد نوبت ثانی او از اول ضعیف شد و نظر بقاروره کنند اگر آن را عدیم‌النضج نیافتند بلکه مائل به اعتدال قوام و رسوب و لون یافتند و ملاحظه نبض نمایند اگر آن را اول بر عفونت به سرعت او و اختلاف و انضغاط او نیافتند استمرار بر این تدبیر مذکور یعنی سکنجبین و غیره نمایند و در روز دوم بعد نوبت مریض را در حمام داخل کنند در وقت تراخی نوبت آینده اگر آن تاپنج ساعت باشد و تمریخ و دلک به اشیائی که در آن جلای معتدل باشد مثل مابین آرد باقلا تا آرد که سینه و آرد اصل‌السوس و زراوند سوده به اندک عسل و آب باید کرد و اگر بر قوی‌تری از این جسارت کنند کف بورق است و اگر معلوم شد که حمام چیزی تغیر طبع او می‌نماید و قشعریره پیدا می‌کند در آن یک لمحه توقف نکنند زیرا که این سده از جنسی نباشد که تفتیح او حمام کند و چون از حمام برایند لازم نیست که قریب طعام و شراب شوند مگر بعد امن از نوبت و اگر حال واجب کند که چیزی طعام بدهند و به سبب ضعف طبیعت بر گرسنگی صبر نکند و آنچه در آن تفتیح باشد مثل ماءالشعیر رقیق که در آن آب بسیار و جو اندک باشد و با کرفس نیک پخته باشند بنوشانند و اگر نوبت او معاودت نکند مرتبهٔ دوم حمام کنند اگر خواهش او باشد یعنی از حمام اول راحت و خفت حاصل شده باشد و بعد سکون حرارت حمام غذا دهند و اگر نوبت ناقص از نوبت اول آید و قاروره در قوام و رنگ نیکو باشد پس وثوق بصحت علاج و قلت سدد نمایند و بعد اقلاع نوبت ناقص معالجه به مثل معالجه سابق دوا و حمام کنند و غذا بدهند و اگر نوبت مثل اول یا قوی‌تر از آن آید و بول به حسب واجب نبود بلکه رنگین غیرنضیج‌القوام باشد انتقال بحمی عفنی نماید و علاجش علاج تب عفنی است **صاحب کامل** می‌نویسد که **جالینوس** گفته که امر این تب اکثر بحمی مطبقه مؤل می‌گردد پس می‌باید که هرگاه قوت و سن و فصل از فصد منع نکند مبادرت به فصد نمایند و بمقدار حاجت خون برآرند و اگر قوت قوی باشد اخراج خون به حدی نمایند که غشی ظاهر گردد زیرا که صاحب این تب محتاج به

فصد بیشتر از حمیات دیگر است به سبب احتقان فضول و امتناع او از تحلل و بعد از آن غذای مریض به ماءالشعیر که در آن بادیان یا پوست بیخ آن پخته باشند باید کرد و بعد سه یا چهار ساعت سکنجبین یا شربت افسنتین یا شربت لیمون بدهند بهر آن‌که این تدبیر نافع در تفتیح سدد و تقطیع اخلاط لزجهٔ محتقنه در داخل بدن و تنقیه آن است و نشاید که مریض را اشیای مفتح سدد قبل استفراغ دهند زیرا که چون سدد بگشاید و اخلاط در مجاری جاری گردد ایمن نباید بود از انها جذب شود با وی چیزی دیگر از اخلاطیکه در عروق است و در مجاری بچسپد به سبب کثرت آن و یا به سبب غلظ آن و لزوجت آن ولاسیما اگر مرور آنها در مجاری ضیقه باشد پس سده شدیدتر و قوی‌تر شود و تب عفونت لامحاله حادث گردد و مقدار شدت سده از قوت تب و شدت آن شناخته می‌شود و چون استفراغ به فصد کردند و آنچه در روز اول برای دادن گفته شد دادند در روز دوم نیز سکنجبین یا شربت لیمو یا شربت افسنیتن بدهند و بعد از آن بدو ساعت یا سه ساعت به ماءالشعیر مع ثقل آن غذا سازند و یا مزورهٔ زیرباج دهند اگر ماءالشعیر نخورند یا حریرهٔ معمول از آب سبوب گندم بدهند و چون روز سوم در تب نقصان بین ظاهر گردد و در نبض چیزی از علامات حمی عفن نباشد و نه در قاروره دلالت برسده و عدم نضج بود باید که مریض را امر بدخول حمام نمایند و بدن او به اشیای جالی و منقی و مفتح مثل آرد جو و آرد باقلا و اشنان بمالند و می‌باید که چون تب را وقت اشتداد او ملعوم کنند حمام قبل آن وقت استعمال کنند و کمتر آنچه باید میان هر دو نوبت فرق چهار ساعت باشد و هرگاه از حمام خارج شوند سکنجبین یا شربت لیمو یا شربت افسنتین بدهند و غذا بدان چه روز دوم داده‌اند بدهند و صاحب او را چیزی از شراب ندهند البته که آن تب را قوی کند و در روز چهارم اگر در نبض و بول چیزی از دلائل حرارت و سده باقی ماند باید که اعادهٔ مریض بدخول حمام نمایند و تدبیر او به مثل تدبیر مذکور بعینه سازند که حمی زائل و منقضی خواهد شد و در روز پنجم سکنبین و جلاب بدهند و غذا بچوزهٔ مرغ و دراج و مانند آن سازند و بعادت او در غذا به تدریج رجوع کنند **جرجانی** و **ایلاقی** می‌گویند که چون تدبیر گشادن سده و لطیف کردن خلط غلیظ یک نوع است علاج این تب از آنچه از سده تولد کند و آنچه از خلط غلیظ

متولد شود یکی است و فرق در علاج هر دو بیش از این نیست که اگر سبب این تب سدهٔ امتلائی باشد اول فصد کنند و اگر امتلا بافراط باشد بعد فصد استفراغ به مسهل موافق مادهٔ امتلا کنند و اگر امتلا سخت مفرط نباشد تلئین طبیعت بماءالفواکه و سکنجبین ساده نمایند بعد از آن تدبیر گشادن سده مشغول شوند و تا استفراغ نکنند بتدیر تفتیح سده پردازند و وجه آن در قول شیخ و صاحب کامل گذشت اما تدبیر گشادن سده آن است که بعد انحطاط تب یا زوال نوبت در حمام داخل شوند و آب نیم‌گرم بر بدن بسیار ریزند و در آبزن نشینند و در آن تا دیر بمانند و روی و بدن را به آرد جو و باقلا و سبوس گندم و تخم خربزه کوفته و اصل‌السوس و اشنان اصفهانی بمالند و اگر سده و قوت هر دو قوی باشد زراوند کوفته بیخته به عسل سرشته به آب حل کنند و بر بدن بمالند پس بشویند و اگر این تب معاودت کند و نوبت قوی ظاهر گردد و نوبت قوی باشد بچهار ساعت قبل از نوبت تب در حمام درآیند و در آبزن نشینند و چون از حمام بیرون آیند در خانه پارچه پوشیده بخسبند تا عرق آید و این تدبیری خوب است و در علاج این تب و بدین تدبیر از تب مطبقه خلاص یابند و سده‌های اندرونی را به اشربهٔ ملطفه مفتحه باید گشاد چون سکنجبین ساده و بزوری و آب کاسنی و آب بادیان و کشکاب مطبوخ به تخم بادیان یا پوست بیخ آن و پوست بیخ کرفس و شربت افسنیتن و غذا هم از کشک جو به اندکی بادیان پخته و آب سبوس و روغن بادام سازند و اخلاط غلیظ را هم بدین اشربه و به این تدابیر لطیف توان کرد و اسباب مولد سده ظاهر و باطن از خویشتن بازدارند و مالش بسیار در حمام به روغن بنفشه و غیر آن سخت سود دارد و **جالینوس** می‌گوید که اگر خداوند این تب را علاج طبیب جاهل اتفاق افتد و او را از غذا بازدارد بعد سه روز حمی یوم تب حاد گردد بهر آن‌که منع کردن از غذا در این تب اخلاط را تیز کند و هرگاه که این تب از پس سه روز نگسارد نشان آن باشد که حمی عفونی گشت **ابن الیاس** گوید که اگر از سده در فوهات مسام جلد باشد جلاب از تخم کاسنی و گل نیلوفر هر واحد سه درم عناب ده عدد شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشانند و غذا ماءالشعیر دهند و تلئین طبیعت بماءالفواکه یا به مطبوخ آن مع فلوس خیارشنبر و ترنجبین یا شیرخشت هر واحد ده درم و یا به آب انار سی درم به

شیرخشت ده درم نمایند و اگر با ی علامات امتلای خون مثل سرخی چهره و چشم و گرانی سر باشد فصد کنند و خون به قدر قوت و واجب برآرند و هر صبح جلاب از عناب ده عدد بنفشه تخم کاسنی هر واحد سه درم شکر سفید ده درم و ترنجبین ده درم بدهند و غذا به ماءالشعیر سازند و بعد انحطاط در حمام داخل کنند و در آن مالش بدن به آب نیم‌گرم و سبوس گندم سازند و تلئین طبیعت به آب فواکه و آب آلو و تمرهندی و ترنجبین و شیرخشت نمایند

علاج حمی تخمیهٔ امتلائیه

شیخ می‌فرماید که گاهی از تخمه‌ها ابخره ردیه پیدا شود و حرارت مشتعل گردد و تلهب روح کند پس تب حادث شود و خصوصاً در ابدان صفراوی و آنآن‌که وسیع‌المسام نیستند بهر آن‌که اکثر فضول ایشان ابخرهٔ دخانیه گردیده متبخر می‌شود و در آن آروغ ترش کم باشد و شدیدترین مردم از روی استعداد برای این تب کسانی است که بعد تخمه در ریاضت و حرکت و آفتاب و استحمام شروع کنند پس بخارات دخانیه در ایشان کثرت پذیرد و خصوصاً چون در ابتدان ایشان وجع و لذع وسیما در شکم باشد و اما از مادهٔ آروغ ترش و در صاحبان آن کمتر اتفاق تولد حمی شود و اگر پیدا گردد ضعیف باشد بلکه پیدا نشود و از متولد به آروغ ترش گمان می‌شود که آن به سبب غیرتخمه است از استعمال دوای گرم و اسهال شدید یا وجع که اتفاق مقارنت او بدان افتد و چون طبائع ایشان منطلق گردد انتفاع یابند و تب ایشان زائل گردد به سبب خروج فضول دخانی به استفراغ غذای فاسد و علاج کسیکه طبیعت او از ایشان محتبس باشد و کسیکه مستطلق باشد مختلف بود بهر آن‌که در اول تلئین طبیع و در ثانی حبس شکم بعدد وثوق بنقای بدن از غذای فاسد کرده می‌شود و کسیکه از تخمه تب کند و طبیعت او دو سه مجلس نرم شود پس او را فصد کنند اسهال بر آن قوی گردد و گاهی کبدی شود و خفقان و سیاهی زبان بر آن دلالت کند و اعراض حمی یومیهٔ امتلائی مشابه اعراض حمی مطبقه گردد پس چشم و روی بسیار سرخ شود و التهاب شدید بود و نبض عظیم و سریع و قاروره سرخ گردد و اکثر تا سه روز باقی مانده بدانند که حمی تخمیه گاه

بچهار یا هفت دوره آید و معذلک حمی یوم باشد ولیکن نبض او صحیح بود به سبب عدم انتقال او بحمی عفنی **مجوسی** گوید که با تب حادث از تخمه گاهی لین طبیعت بود و گاهی احتباس آن و آنچه با نرمی طبیعت باشد رداءت کمتر دارد و آنچه با احتباس بود صعب‌تر باشد به سبب احتباس کیموس ردی بالجمله علاجش علاج تخمه است اگر طعام در معده باشد بقی اخراج آن کنند و اگر در امعا بود به اسهال و تلئین به گلقند محلول در گلاب و عرق کاسنی و عرق عنب‌الثعلب و گاهی شیرخشت و ترنجبین حل کرده می‌شود و گاهی احتیاج بقوی‌تر از این می‌افتد و چون اشتهای طعام ضعیف گردد و تب قائم بود ادیوه مشهی ندهند مگر بعد زوال تب و اشیای خوشبو بیشتر بوبانند و اگر طبع نرم بود آب گرم به گلاب آمیخته جرعه جرعه بدهند و گلاب گرم کرد هوا درنیجا تاثیر و نفع عظیم است و اگر غذای فاسد بخوبی خارج نگردد گلقند زیاده کنند و یا اول بمقیئات صفرا مکرر قی کنند و بعد نقای تام شربت لیمون کاغذی و گلقند هر یک دو توله بلیسند و سکنجبین تفاحی لیمونی علوی‌خان سه توله در عرق زرشک و گلاب هر یک شش توله بنوشانند و بجای آب گلاب دهند و غذا یک روز ندهند و صبح شوربای بزغاله زرشک و آلوسیاه داخل کرده بدهند و بالایش جوارش عود ترش نه ماشه بلیسانند و وقت شام نان تنک با شوربا دهند **اقوال مهره** شیخ می‌فرماید که صاحب این تخمه خالی از آن نبود که طبیعت او قبض باشد و یا نرم بود پس اگر قبض باشد اسهال او کنند اگر غذای فاسد در امعا باشد و اگر چیزی از طعام و اتقل در معده باقی بود واجب است که قی کنانند پس اسهال آورند و نظر کنند که مریض کدام جا ثقل می‌یابد پس معلوم نمایند که آیا صواب‌تر استفراغ او بحقنها و حمولات است و یا به اشیای مشروب از فوق تا اسهال آورد یا انحدار غذای فاسد از معده به امعا نماید یا هضم کند دلالت بر صواب از جمیع این تدابیر حال آروغ است پس اگر طعام واقف بفوق باشد و قی متعذر بود محتاج گردند به سوی آن‌که التفات بحمی نکنند و فلافلی استعمال نمایند تا انحدار و انحطاط مع‌الهضم حاصل شود و یا آنچه ضعیف‌تر از آن باشد مثل کمونی به‌کار برند و یا نطولات و اضمده با ضم مذکور در باب ضعف هضم و اضمدهٔ مسهل معروف برای اسهال استعمال نمایند و چون منحدر گردد یا بنفسه خارج شود و یا اعانت محمول

کنند و بر آن گرسنگی کشند تا آن‌که شبهه در بطلان آثار تخمه نماند به عده غذای خفیف سریع‌الهضم جیدالکیموس تناول نمایند و التجا بخواب رجوع کنند از آنچه مؤف را در امتلای خفیف کفایت کند و اگر طبیعت نرم باشد نظر کنند اگر شی مستفرغ غذای فاسد باشد حبس نکنند تا به تمامه مستفرغ شود و انتظار انحطاط نوبت کنند و در آن هنگام در حمام داخل نمایند و غذا دهند مگر آن‌که در آنجا بسیار کار دشوار بقوت گردد در آن حالت اندر حمام داخل نکنند بلکه غذا دهند و تقویت معدهٔ او به اشیائیکه معلوم است و بعضی آن در باب اسهال مسطور شده باید کرد و از این قبیل است پشم پاره در زیت مقوی به افسنتین یا در روغن ناردین تر کرده چندان افشرده که اکثر روغن از آن جدا گردد بر معده نهادن و اگر اسهال دوام کند و آنچه خارج شود غیرجنس غذای فاسد یافته شود روغن سفرجل فائق تازه و روغن مصطکی به طریق مذکور به عمل آرند و ایضاً در روغن ناردین برای ایشان مضرت نیست و گاهی استعمال این روغن‌ها به طریق قیروطی کرده می‌شود و خصوصاً چون حال احتمال بستن آنها بر شکم ایشان نکند و گاهی احتیاج افتد به اضمدهٔ قوی‌تر از اضمده مذکور در هیضه و آب فواکه بنوشانند اگر آن خوش آید و تغذیهٔ ایشان بچیزی نمایند که غذای او سبک و هضم او سهل باشد مثل خروس خصی و ماهی رضراضی دیر اغذیه تقدیم چیزی از فواکه و عصارات و ربوب قابضه نمایند و اگر اشتهای ایشان منقطع گردد تحریک آن از اشیای معلومه کنند و خصوصاً بسفرجلیات و چون از این تدبیرات فارغ شوند و معده صلاح نیابد استعمال جوارشها که هاضم و مقوی معده و مفتح سدد است باک ندارد و آن بعد زول تب و اعراض به‌کار برند و سبیل فصد در این آن است که در آن تعجیل نکنند تا آن‌که امتلای تخمی بکاهد پس استعمال نمایند اگر ضرورت آن به سبب کثرت خون مخوف حمی عفنی داعی باشد و اولی چیزی که نزد ارادهٔ فصد بنوشانند ماءالشعیر است و غذا مثل حصرمیه بکدو و اندک بادام و خوابگاه او را سرد نمایند و شمومات بارده به‌کار برند و اقراض کافور که در آن ریوند داخل نکرده باشند بدهند تا زبان را سیاه نکند **صاحب کامل** گوید که اگر این تب با نرمی طبیعت باشد نظر کنند اگر شی خارج غذای فاسد بود بعد سکون تب مریض را در حمام داخل کنند بعد از آن بنان سمید مبلول در آب انار

یا آب غوره یا در شوربای معمول از آن غذا سازند و اندک آب سیب و امرود قبل از غذا امتصاص نمایند و پوست جو و کعک به آب انار یا آب سیب میخوش تر کرده بدهند و هرگاه اسهال مفرط باشد حتی که از آن غشی عارض شود باید که معالجهٔ آن بعلاج غشی حادث از استفراغ نمایند بپاشیدن گلاب سرد کرده بر چهره و مالش دستها و غیر آن که در علاج غشی مذکور است و چون افاقه حاصل شود به اغذیهٔ مذکوره غذا دهند بغیر آن‌که در حمام داخل نمایند و اگر اسهال دوام کند سفوف حب‌الرمان دهند و روغن سیب و روغن سفرجل بر معده بمالند و طریقش این است که روغن گل به آب سفرجل قابض یا آب سیب که سه چندان باشد بجوشانند تا تا آب برود و روغن باقیماند و به اضمدهٔ معمول از صندل و گل سرخ و اقاقیا و سک و رامک و عصارهٔ لحیهٔ‌التیس و آب مورد و آب برگ انگور و آب عصی‌الراعی و مانند آن بر معده ضماد کنند و هرگاه اسهال منقطع شود روغن افسنتین بر معده بمالند و اگر در معده درد و ضعف باشد باید که تکمید معده بپارچهٔ گرم تنها یا مبلول به روغن زنبق گرم کرده یا روغن جوز یا سوسن یا مستطرق و غیر آن از روغن‌های خوشبو کنند و چون الم ساکن شود و اسهال منقطع گردد غذا بچوزهٔ مرغ یا تیهو بریان تنها یا در روغن یا کروناج به آب غوره یا آب انار و ماهی رضراضی مشوی و مقلو باید داد و اگر اشتها ضعیف گردد جوارش سفرجل و جوارش تفاح ممسک مطیب و جوارش خوزی به قدر حاجت بدهند و صبح در حمام داخل کنند و برغنهای خوشبو مالش نمایند و در حمام تا دیر ننشینند **و اما** آنجا که طبیعت قبض باشد باید که تمام شکم را مس نمایند و نظر کنند که آیا طعام به سوی امعای دقاق یا به سوی امعای قولون منحدر شده یا نه و از مریض سؤال کنند که در شکم او بکدام جا گرانی یا سوزش محسوس می‌شود و مزه آروغ چگونه است پس اگر معلوم شود که طعام فاسد در اعلای شکم است باید که جوارش کمونی که در آن بورهٔ ارمنی دو چند از وزنی باشد که در نسخهٔ آن است بدهند و آب گرم بر شکم متواتر بریزند و اگر طعام فاسد به سوی امعای سفلی منحدر شده باشد آب گرم بر اسفل شکم نطول کنند و چون طعام به اسفل تحریک بین نماید باید که شافه بردارند یا حقنهٔ لین به عمل آرند پس اگر مریض در امعا سوزش دریابد حقنه از عناب و سپستان و جو مقشر و بنفشه و روغن بنفشه و

پیه بط و ماکیان بسازند و اگر نفخ و ریاح دریافت کند حقنهٔ که در آن چیزی مفشی ریاح مثل کرفس و بادیان و زیره و بوره و مانند آن داخل بود به‌کار برند و بعد تنقیه بحقنه غذا بمزورهٔ معمول از چقندر به طریق اسفیدباج پخته یا از اسفاناخ سازند اگر سوزش دریابند و اگر ریاح محسوس گردد و نخوداب به زیت و زیره و دارچینی دهند و صباح آن مریض را در حمام داخل کنند و در آبزن نشانند پس اگر مریض چیزی گرانی در امعا احساس نماید فلوس خیارشنبر و گلقند آب گرم مالیده بدهند و بعد تلئین طبیعت غذا بشحم‌های چوزهٔ مرغ به طریق زیرباج پخته باید داد و امر بخواب کنند و چون خواب تام آید و تب و الم او ساکن شود اعادهٔ غذای او به تدریج نمایند **ایلاقی** و **جرجانی** می‌نویسند که اگر طبیعت نرم باشد و سوای طعام فاسد چیزی دیگر برنیاید بهیچ علاج مشغول نباید بود جز آن‌که آب گرم جرعه جرعه بخورند تا معده و امعا را از باقی طعام فاسد بشوید و پاک کند و بعد انحطاط تب استحمام نمایند مگر آن‌که به سبب استفراغ ضعف ظاهر شده باشد و بعد برآمدن از حمام تقویت معده به گلقند یا میبهٔ ساده یا سکنجبین سفرجلی نمایند و اگر در اسهال اخلاط دیگر برآید و قوت ضعیف باشد از حمام منع کنند و سفوف اناردانه دهند و به تدبیر امساک طبع مشغول شوند و اغذیهٔ بارد که فساد کمتر پذیرد مثل سماقیه و زرشکیه و رمانیه و اشربه نیز مثل شربت لیمون و غوره و انار و سماق و زرشک باید داد و لزوم آسایش کنند و پوست جو به آب انار ترش و نان که خمیر آن به سرکه کرده باشند بخورانند و قبل غذا شربت به یا انار ترش یا میبهٔ ساده بدهند و اگر طبیعت قبض باشد و قی دشوار بود تدبیر هضم طعام و دفع آن باید کرد بحب افاویه یا معجون راحت و کسی که طعام غیرمعتاد یا طعام غلیظ یا بیشتر خورد و از آن تب پیدا شود انتظار گساریدن تب نکنند بلکه تدبیر هضم طعام و دفع آن باید کرد بهر آن‌که این تب مثل تب مطبقه چند روز پیوسته باشد و نظر کنند اگر طعام حاره مزاج حار بود تلئین طبیعت بماءالفواکه و به آب انارین و شیرخشت کنند و اگر طعام بارد و مزاج بارد باشد تلئین بکمونی و حب افاویه و معجون راحت نمایند **صفت** حب افاویه دارفلفل دارچینی قرنفل مصطکی زنجبیل نارمشک مساوی کوفته بیخته ده درم از این جمله با دو درم سقمونیا و ده درم شکر طبرزد و یک درم کتیرا آمیزند و به آب انار

شیرین یا به گلاب حبها به قدر نخود سازند یک حب یک مجلس اجابت کند و طعام بگوارد و ریاح بشکند **صفت** معجون راحت مصطکی قرنفل زنجبیل فلفل دارفلفل جوزبوا مساوی کوفته بیخته از این همه ده درم سقمونیا ده درم اضافه کنند و جلاب از آب به شیرین و شکر عسکری به قوام آورده ادویه بدان به سرشند شربتی دو درم و برای ضعیف یک درم باقی در قول شیخ و صاحب کامل گذشت **ابن الیاس** گوید که اگر طبیعت محتبس باشد تنقیهٔ معده بقی کنند به این طور که سکنجبین در آب نیم‌گرم حل کرده بنوشند و یا تخم شبت و اصل‌السوس هر واحد سه درم در آب جوشانیده صاف نموده روغن کنجد و سکنجبین هر واحد ده درم نمک دو درم انداخته بنوشند و قی کنند و تلئین طبیعت بمطبوح فواکه یا معجون خیارشنبر نمایند یا حقنهٔ لین معمول از سنا و بنفشه و عناب و نیلوفر و سبوس گندم و خطمی و روغن کنجد و فلوس خیارشنبر و مانند آن از اشیای ملین برفق حقنه کنند و بعد تنقیهٔ معده و امعا بقی و اسهال سکنجبین ساده و سفرجلی هر کدام که باشد ده درم و گلاب ده درم بدهند و غذا مزورهٔ اناردانه یا زرشک یا سماق بچوزهٔ مرغ و تیهو و دراج سازند و اگر از این معالجه طعام از معده و امعا منحدر نشود و به اعلی متوقف باشد و قی متعذر بود بحمی التفات نکند و جوارش سفرجلی مسهل پنج مثقال در آب گرم حل کرده بدهند و نطولات محلله مثل بابونه و شبت و اکلیل‌الملک و برنجاسف و نمام بر شکم ریزند و هرگاه معده و امعا از اخلاط فاسده پاک شود در حمام داخل کنند و به اغذیهٔ لطیف سریع‌الهضم غذا سازند و بر معده روغن سفرجل و مصطکی و ناردین بمالند و اگر از اکثار طعام ثقیل به سبب مزاحمت حجاب و معده و قلب و ریه تب حادث شود به ادویهٔ مذکوره قی کنند و از بورهٔ ارمنی و شحم حنظل هر واحد دانگی خطمی و بنفشه هر واحد پنج درم باریک سائیده به شکر منعقد سرشته شیاف سازند و استعمال نمایند و یا حقنهٔ لین به عمل آرند و تقلیل غذا نمایند و خواب کنند **ابن هبهٔ‌الله** گوید که علاج بقی از سکنجبین و آب گرم کنند و بعد تنقیه اگر طبیعت قبض باشد تحریک طبع به آب تمرهندی و سکنجبین یا آب آلوبخارا بجلاب کنند و اگر تشنگی شدت کند آب انار بنوشند و اگر طبیعت نرم باشد و قی مفرط بود تقویت معده به آب انار دانه مع رب به و آب سفرجل مطبوخ سرد

کرده بطباشیر نمایند و اگر سرخی بول اشتداد نماید و اعراض تب قوی گردد و قوی و اسهال نباشد و قوت قوی بود فصد مریض بگشایند و اگر تشنگی شدید باشد بر دست و پای او آب سرد بریزند و آب سرد بنوشانند رب انار به آب سرد بدهند و بر احشای او گلاب مسح کنند و هرگاه تب ساکن شود در حمام داخل کنند و آب نیم‌گرم بر بدن ریزند و بخواب امر کنند بعد آن و غذا بمزورات دهند و در آخر چون تب زائل شود و اشتها قوی گردد بچوزهٔ مرغ مع آب انار یا آب سماق غذا سازند

علاج حمی یوم ورمیه

بدآن‌که حمیات تابع اورام باطنی عفونیه باشد و گاهی با وی دق بود و آن تپها در شمار حمی یوم نباشد و اما اورام ظاهری مثل دمامیل و خراجات که در اعضای ظاهر افتد و خصوصاً اورام بزرگ که در اعضای غذوی و در لحوم مسمی برخوانند مثل آن‌که در بن ران از فضول جگر و در بغل از فضول دل و زیر گوش از فضول دماغ افتد پس تابع آن حمیات باشد و خالی نبود از آن‌که آنچه از آن اورام به سوی قلب متادی گردد حتی که قلب را گرم کند آن سخونت تنها باشد یا مع عفونت بود پس اگر سخونت تنها باشد آن از جنس حمیات بود و اگر سخونت با عفونت باشد آن از جنس حمیات اورام باطنی بود و اکثر آنچه عارض می‌شود از این حمیات تابع اورامی که آن تابع اسباب بادیه مثل قروح و جرب و اوجاع و ضربه و سقطه بود و مواد به سوی آن مندفع شود و در راه آن نزد لحوم رخو محتبس گردد آن حمیات از جنس حمیات یوم می‌باشد و اکثر آنچه عارض می‌شود از این حمیات تابع اورامی که اسباب آن متقاومه مثل امتلاهای سابقه بود آن حمیات عفونیه می‌باشد و اکثر حمیات تابع اورام حمی یومیه باشد چون حمیات تابع و اورام اصول و مقدم بود و اکثر حمی عفونیه باشد هر دو حمیات اصول و اورام تابع بود یا آن‌که گاهی بخلاف این باشد و **بقراط** این حمیات را حمیات خبیثه نامیده آنچه از آن یومیه و غیریومیه باشد و اکثر این حمیات یوم تابع اورام و موی بود و گاهی به تبع حمره و مانند آن عارض شود بالجمله مبادرت کنند به فصد از رگی که مرآن موضع ورم را مناسب‌تر بود به عده بقیهٔ مادهٔ ورم به اسهال از نقوع حامض و یا حلو پاک کنند و غذا

اسفاناخ و بنوماش و برنج دهند و علاج فلغمونی یا حمره نمایند و در علاج این تب **شیخ** می‌فرماید واجب است که در آن تقدم فصد و اسهال نمایند و علاج ورم کنند بدان چه در باب او واجب بود و تلطیف تدبیر نمایند و شراب البته نباید نوشید و اغتذا بغذای کثیرالتغذیه ننمایند مگر بعد انحطاط تام و در آن از مطفیات مبردهٔ مرطبه چاره نباشد و اضمدهٔ مبرده ببرف بر عضو علیل و ورام نهند بنحویکه ورم را ضرر نرساند و مادهٔ آن خام نکند بلکه طریق میان او و میان قلب را از روی تبرید منفذ در قعر سرد نماید **مجوسی** گوید کسی را که حمی یوم از ورم حالب و غیره از اورام حاره حادث شود باید که فصد از رگ موافق عضو دارم کنند و به اطلیه موافقه طلا نمایند مثل اطلیهٔ مبرده و قابضه که دفع و منع از انصباب مواد نماید و اشیای مطفیهٔ مبرده چون ماءالشعیر و آب انار وجلاب و لعاب اسبغول و شیرهٔ تخم خرفه بنوشانند و غذا بمزورات معمول بکدو و ماش واسفاناخ و قطف به آب حصرم و آب انار و مانند آن سازند و آسایش و راحت در مواضع بارده استعمال نمایند تا آن‌که این ورم ساکن شود و تحلیل و نضج یابد و آنچه در آن باشد مستفرغ گردد و از دخول حمام و شرب شراب حذر کنند تا انقضای ورم **صاحب حاوی** گوید که علاجش فصد و اسهال به مطبوخ فواکه و آب آلو کنند و هر صبح جلاب از عناب و آلوبخارا هر واحد ده عدد تخم کاسنی گل نیلوفر هر واحد سه درم ترنجبین ده درم بنوشند و تلئین طبیعت به این مطبوخ نمایند سنای مکی پنج درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی گل سرخ هر واحد سه درم آلوجبلی و سیاه هر واحد بیست عدد سیستان سی عدد هلیلهٔ زرد پنج درم تمرهندی ده درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا به یک رطل آید در آن فلوس خیارشنبر یا شیرخشت و ترنجبین هر واحد ده درم مالیده بنوشند و غذا ماءالشعیر دهند و نگذارند که طبیعت قبض گردد بعد از آن تدبیر درم به اضمده و اطلیهٔ موافقه کنند و به آب انار ترش غذا سازند و آرام و سکون لازم گیرند و از تناول لحوم اجتناب ورزند **جرجانی** و **ایلاقی** می‌نویسند که رگی که فصد آن مرآن عضو را موافق‌تر باشد می‌گشایند پس مادهٔ ورم و اسهال از بدن پاک نمایند و چند روز غذا باز گیرند و بعلاج آماس که در مقامش یاد کرده آید مشغول شوند و هنگام استعمال ضمادات بارد مقوی بلاافراط اشربهٔ مبرده مقویه چون شربت انار و سیب ترش و لیمو و ترنج

و آب فواکه برای تقویت دل و فم معده دهند **سعید** گوید که علاج حمی حادث از ورم حالب اولا به فصد باسلیق ا

زجانب مخالف محاذی ورم کنند و اخراج خون در چند دفعه به حسب اقتضای حاجت و مساعدت قوت نمایند و بعد

فصد تبرید مزاج بنوشیدن ماءالشعیر و بعد آن سکنجبین و شرب آب انار میخوش و شیرهٔ تخم خرفه با سکنجبین

سازند و اگر طبع قبض باشد به آب نقوع مع شربت نیلوفر تلئین آن کنند و تبرید ورم به اشیای قابضهٔ مالغهٔ مواد

مثل صندل و شیاف ماميثا و آب حی‌العالم و گلاب نمایند و بعد سکون ورم و تحلل آن مریض را در حمام داخل

کنند و در هوای او بنشانند تا مادهٔ مجتمعه در بدن تحلیل یابد و مالش معتدل بغیر روغن کنند و بعد اصلاح به

اغذیهٔ لطیفهٔ مبرده مثل مزورات به قول بارد غذا دهند و از امتلا خوف کنند و اگر در بدن خلطی زائد باشد تنقیهٔ آن

نمایند و بعد تنقیهٔ بدن توسیع در غذا نمایند بخورانیدن بچهٔ مرغ معمول به آبهای سرد مثل غوره و آب انار و آب

سماق و تفقد از تلئین فرمایند تا در آن بقیهٔ صلابت باقی نماند پس اگر صلابتی دریابند بر آن آب مطبوخ ادویهٔ

محلله بریزند و تقلیل غذا کنند تا آن‌که عضو به حالت طبیعی عود کند و در اغذیه و اشربه اندک اندک تدریج

نمایند تا از رجوع ورم ایمن گردند

علاج حمی یوم قشفیه

یعنی آنچه از خشکی و درشتی پوست بدن افتد و این تب نیز مثل سدیه تابع عدم تحلل به سبب سدد غیرخالص

حاصل از چرک بود و اکثر مردم چون عادت خود را از حمام ترک نمایند تب کنند و بیشتر ایشان کسانی باشند که

در ابدان آنها بخار صفراوی پیدا شود و به سبب مزاج ابدان ایشان و اغذیه و آبهای ردیه و به سبب احوال عارض

ایشان از سهر و تعب موجب سخونت پس جلاب گرم از شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم صبح بنوشانند و

اشربهٔ بارد رطب و روغن‌های سرد و تر که در علاج حمی غمیه مسطور شده استعمال نمایند و عرق آوردن بلاعنف

واجب بود و فواکه سرد و تر مفید آید و غذا ماءالشعیر دهند و به قول **شیخ** علاجش تنظیف بدن و استعمال حمام و

تعریق در آن بعد انحطاط تب است و مالش به مثل سبوس گندم و آرد باقلا و از بادام تلخ و تخم خربزه و قدری

اشنان و بورهٔ ارمنی و غذای او مطفی مرطب .... و شراب ممزوج به آب بسیار دهند و معاودت حمام به مرات نمایند

علاج حمی یوم حریه

گاهی از حرارت هوا و از گرمی حمام و مانند آن حمی یوم عارض شود به سبب گرم شدن روح قلبی بحرارت هوای مستنشق و اکثر این تب از شدت حرارت آفتاب باشد و اول تعلق آن بروح نفسانی بود اگر اول سر ایذا یابد و هوای او گرم گردد پس متادی بقلب شود و حمی گردد بعد در بدن منتشر گردد و گاهی اول تعلق آن بقلب بود بحرارت هوا وقتیکه حفظ سر از حرارت کرده شود لیکن اکثر حرارت شمسیه در دماغ و سر اثر کند و همچنین اگر بدن پاک نبود سر او ممتلی گردد و غیر شمسیه از قیظیه و حمامیه و غیر آن در قلب اثر کند **بالجمله** اگر کسی را تلوم زند دست و پای او را به آب سرد بشویند یا در آب سرد نشانند که مجرب است و از جماع اجتناب ضرور بود و روغن گل و آب بید و کدو ...... سر بمالند و خرفه و کاهو و کدو و خیار خورانند و اگر تشنگی غلبه کند به آب سرد مضمضه کنند و اگر چاره نباشد اندک اندک آب بنوشند و شراب رقت‌المزاج سودمند بود و افشردهٔ فانسه که با قند و گلاب مرتب سازند نیز مسکن تشنگی است و اگر انبهٔ خام را پوست و تخم دور کرده لحم آن را ریزه ریزه تراشیده یک دو گهری در آب بگذارند تا که آب ترشی بردارد و بعد از آن صاف نموده با نبات سفید شیرین ساخته بخورند رفع اذیت باد سموم می‌نماید و ایضاً اگر انبه خام را در خاکستر گرم پنهان سازند تا که گداز شود پس برآورده پوست او دور کرده در آب بمالند و به دستور شیرین ساخته بخورند در ازاله سمیت هوا بیعدیل است و ایضاً تمرهندی واقع ماندگی راه و مسکن تشنگی است و رفع سمیت هوای حار می‌نماید و افشردهٔ آن به سبب اقبال طبیعت در خواص قوی‌تر است و اگر کسیرو سائیده در گلاب نبات حل کرده صاف نموده بخورند مسکن تشنگی و رافع سمیت هواست **اقوال حکما** مصنف اقتباس می‌نویسد که اول این لخلخه بویانند گلاب و سرکه و عرق بیدمشک و روغن گل همه برابر آب گل سداگلاب دو چند صندل سفید چهارماشه کافور یک ماشه و خرقهٔ باریک در این تر کرده بر سینه و

دل و پیشانی گذارند و ببادکش سرد سازند و شربت نیلوفر با شیرجات مبرده نوشانند و بوئیدن ریاحین و گلها مانند برگ نازبو و برگ نارنج و لیمون کاغذی و گل سیب و به و بادام و نیلوفر و بنفشه و یاسمین نافع است و این پاشویه کنند برف بید ساده و گل چاندنی و نیلوفر و سبوس گندم و نمک شور هر یک دو مشت و درجای سرد پوشیده تن و گشاده روی و دست و پای نشستن مناسب بود و نوشیدن آب سرد و فواکه ترش نافع است و غذا کشکاب با شربت نیلوفر دهند و جغرات گاوی که در آن کدو یا خیار یا بادرنگ بکدو تراش تراشیده انداخته باشند با نان تنک و یا برنج دهند و یا اسفاناخ و بقلهٔ یمانیه همراه اچار آمله و یا لیمون کاغذی و یا مربای تمرهندی بدهند و آب سرد با گلاب بالمناصفه نوشانند و خشکهٔ گیلانی با مربای کرونده بسیار مفید است **شیخ** می‌فرماید که در علاج این تب ابتدا نمایند بمبردات از نطولات بر سر و سینه از روغن‌های بارد و خصوصاً روغن گل بر برف سرد کرده بر سر و سینه از جای دور متواتر بریزند و آب سرد و مانند آن از آبهای فواکه بارد بنوشانند و مدام این تدبیر به عمل آرند تا آن‌که تب انحطاط نماید و چون تب مفارقت کند در حمام داخل نمایند و از نزله خوف نکنند اگر با وی باشد و استحمام به آب نیم‌گرم کنند و هوای حمام را گرم شدن ندهند و از ریختن آب گرم بر سر او خوف نکنند که آن ترطیب و تحلیل حمی نماید و حاجت او بحمام بیشتر از حاجت او بتمریخ بود و چون از حمام خارج شود سر او را در روغن‌های سرد مثل روغن گل و نیلوفر غرق دارند **صاحب کامل** می‌گوید که علاج حمی یوم حادث ا زحرارت شمس و سمائم بجلوس در مواضع بارد نمایند که در آن باد شمالی آید و به اشمام صندل و گلاب و کافور و نیلوفر وگل سرخ زیرا که اکثر ضرر واقع بصاحب این تب در سر می‌باشد و باید که بر سر او گلاب یک جزو و روغن گل نیم جزو و سرکه ربع جزو بر برف سرد کرده متواتر به مرات ثکیر از فاصله بریزند بعد از آن در این نطول صندل سفید آمیخته پارچهٔ کتان بدان آلوده سرد کرده بر سر نهند و پارچه را ساعت بساعت تبدیل نمایند تا آن‌که تب انحطاط نماید در آن هنگام اندرخانه اوسط حمام داخل کنند و بر سر و سائر اعضا آب شیرین نیم‌گرم متواتر بریزند تا بدین ترطیب بدن و تحلیل خلط روی حاصل شود و اگر در آن آب بنفشه و نیلوفر و بابونه جوش دهند بهتر و

نافع‌تر در ترطیب بدن باشد چون بدن از حرارت آفتاب و سمائم یبس اکتساب کرده باشد و همچنین می‌باید که بعد استحمام برای ترطیب سر اندک روغن بنفشه و نیلوفر یا روغن کدو بر سر ریزند تا از این ترطیب جید اکتساب نماید و چون از حمام برآیند ساعتی استراحت نموده ماءالشعیر سرد کرده به شکر بنوشند اگر حاضر باشد والا نان را به آب سرد برف تر کرده بخورند و یا پوست جو به آب گرم شسته بر برف سرد کرده با شکر طبرزد بدهند و یا سرکه و زیت به مغز خیار وخرفه یا مزورهٔ کدو و ماقین بغیر توابل گرم دهند و اگر خواهش چیزی از فواکه باشد قبل غذا توت و آلو و انار و انگور که بسیار شیرین نباشد بر برف سرد کر ده بخورانند و بغد غذا امر بخواب و سکون نمایند **ایلاقی** و **جرجانی** می‌نویسند که ده درم سرکه و بیست درم گلاب و پنج درم روغن گل در شیشه کرده خوب جنبانیده بر برف سرد کنند و پارچه بدان تر کرده بر سر سینه نهند و صندل و کافور در این افزوده ببویند و ریاحین بارده مثل بنفشه و نیلوفر و نازبو سرد کرده ببویند و خیار بادرنگ را در برف سرد کرده بشکنند و ببویانند و پای در آب گرم نهند و بمالند و اگر در این آب بابونه و اذخر و بنفشه و نیلوفر و شاهسفرم و شکوفه بید پخته باشند نافع‌تر باشد و در خانه آب سرد باشند و یخ بسیار و بنفشه و نیلوفر و صندل و کافور و ریحان نهند و در آن بنشینند و بر بستر نرم بخوابند و در راه باد از آن خانه بازدارند تا باشد که عرق کنند و آب سرد بسیار ننوشند تا بر معده گرانی نکند لیکن یک شربت تام بخورند چنان چه خوش گردند و از اشربه شربت بنفشه و نیلوفر و غوره دریباس و ترنج و آب انارین سرد کرده‌اند و اندکی روغن گل بر آن چکانیده بنوشند تا تشنگی و درد سر بنشاند و بعد انحطاط تب حمام نمایند و از نشستن در خانهٔ گرم و هوای گرم اجتناب کنند و اگر در آبزن نیم‌گرم نشانند سودمند باشد و اگر اثر زکام باشد روغن از وی دور دارند **ابن الیاس** و **خجندی** گویند که در تب یوم حادث از حرارت آفتاب زیر بادکش مبلول به گلاب بنشانند و آب سرد و گلاب بر سر ریزند و خرقهٔ کتان در سرکه و گلاب بر برف سرد کرده تر نموده یکی بعد دیگری بر سر نهند و هر صبح جلاب از تمرهندی و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم و یا سکنجبین و گلاب هر واحد ده درم ببرف سرد کرده بنوشانند و غذا ماءالشعیر دهند به آب انار ترش یا تمرهندی یا

لیموترش کرده و بعد انحطاط مرض در حمام داخل کنند بعد یک ساعت راحت داده روغن‌های سرد بر بدن بمالند و بکاهو و حشایش رطب دهند دانه و توت ترش بر برف سرد کرده تنقل نمایند و اگر این تب از کثرت استحمام به آب گرم و حرارت هوای حمام عارض شود شیره تخم خرفه پنجاه درم به سکنجبین ساده ده درم بنوشانند و غذا به ماءالشعیر سازند و آب هنداونه سه اوقیه و شکر سفید ده درم و یا تمرهندی و ترنجبین هر واحد ده درم بدهند

علاج حمی یوم استحصافیه

و این دو قسم است **یکی** آن‌که از سردی و غسل به آب سرد مسام ظاهری کثیف گردد و بخار دخانی حاد در باطن محتقن شود به طریقی که در قشفیه گفته شد پس تب یومیه پیدا شود و بسیار است که به عفونت مؤدی گردد **دوم** آن‌که از غسل آبهای قابض مثل شبیه و زاجیه تکاثف مسام ظاهری به شدت عارض شود پس ابخره محتقن گردد و روح گرم شود و تب آرد و این بیشتر مؤدی به عفونت گردد و **بالجمله** به قول **شیخ** علاج قسم اول آن است که در حالت اشتداد این تب پارچها بپوشانند تا عرق کنند و چون تب انحطاط پذیرد در حمام داخل کنند و استحمام به آب مائل بگرمی و به هوای گرم نمایند و بر بدن آبی که در آن مثل مرزنجوش و شبت و نمام جوشانیده باشند نطول سازند و اشیای جالی مسام و مرخی آن که در علاج حمی یوم قشفیه مذکور شد بمالند و در مالش روغن تأخیر کنند تا آن‌که عرق آید و دلک و استحمام به آب گرم بسیار نمایند و باید که تقدم استحمام به آب بر استحمام بهوا کنند بعد از آن روغن‌های موسع مسام بمالند و ایضاً بر سر ایشان مثل روغن شبت و خیری و بابونه بریزند و به اغذیهٔ خفیفه غذا سازند و تعطیر و تشمیر خوشبو نمایند و شراب ابیض رقیق یا ممزوج به آب بنوشند و این از آب برای ایشان بهتر است بهر آن‌که در آن تعریق و ادرار است و مالش به روغن برای اصحاب تعب نافع‌تر از ارباب استحصاف است و علاج قسم دوم قریب از علاج قسم اول باید کرد الا شراب نخورند مگر بعد تقین شدت توسع مسام الا آن‌که استحصاف اندک بود که گاهی آن را شراب می‌گشاید و باید که تلطیف تدایر ایشان بیشتر بود و سکون ایشان در هوای حمام واستحمام آنها به آب گرم اکثر باشد و در مالش روغن تأخیر بسیار باید کرد

مجوسی گوید که هرگاه حمی یوم از سدری و برف عارض شود و بدن مستحصف گردد باید که مریض را در موضع گرم نشانند و بخرقهای نرم بپوشند و بدن او را مالش بملایمت نمایند پس بعد انحطاط تب در حمام داخل کنند و تا دیر اندر آن نشانند و مالش معتدل نمایند تا مسام بگشاید و حرارت محتقن به سبب سردی تحلیل یابد و بعد آمدن عرق مالش اندک روغن خیری یا شبت یا بابونه یا سوسن یا اقحوان هر کدام که حاضر باشد استعمال نمایند و بعد خروج از حمام ساعتی بپارچها خوب بپوشند بعد از آن غذای لطیف مثل چوزۀ مرغ و تیهو دراج و مانند آن به طریق اسفیدباج یا زیرباج یا مشوی یا مطنجن بخورانند و مرزنجوش و نمام و شیح ببویانند و شراب ریحانی بنوشانند اگر استحصاف اندک باشد تا بحرارت خود تنقیح مسام و تحلیل حرارت محتقن نماید و هرگاه استحصاف شدید بود شراب استعمال نکنند و اگر بقیه تب بماند معاودت حمام و سائر تدابیر مذکوره صباح دیگر نمایند **و اما** آنجا که استحصاف از آب شب یمانی یا بعض آبهای قابض دیگر باشد باید که تدبیرش مثل تدبیر مذکور نمایند مگر آن‌که استکثار مالش به روغن بنفشه بسیار در روغن نیلوفر و روغن تخم کدو در حمام باید کرد و آب شیرین نیم‌گرم بیشتر ریزند و هرگاه نوبت این تب طول کند و ابتدای آن شبیه به ابتدای تب مطبقه باشد و خوف تادیۀ آن به همی عفن بود و باید که مبادرت نمایند در علاج آن به فصد و غیره که در علاج حمی یوم سدی مسطور شد **جرجانی** گوید که در علاج قسم دوم صواب‌تر آن باشد که ترتیب علاج قسم اول نگاهدارند لیکن هرگاه در گرمابه شوند یک ساعت اندر هوای آن صبر کنند پستر در آبزن نشینند و در آب آبزن مرزنگوش و شبت و بابونه و اکلیل‌الملک و قیصوم پخته باشند تا جلد ببخار این آب نرم و تر شود و مسام گشاده گردد و عرق کند و بعد آمدن عرق بسیار اعضا را به روغن حب‌الغار یا شبت یا مرزنجوش یا بابونه چرب کنند و طعام نرم و معتدل چون حسو چقندر و نخود در است در آن پخته و توابل آن شبت و زیره و دارچینی و صعتر و آبکامه و روغن کنجد تازه و ماش و اسفاناخ نیز موافق باشد و بعد گساریدن تب یک هفته بر این ترتیب بگذرانند و بر این نوع غذا قناعت کنند **ابن الیاس** گوید که علاج هر دو قسم دخول حمام و تعریق و دلک و تدثر است و هر صبح شربت بنفشه و ترنجبین هر

واحد ده درم نوشیدن و غذا ماءالشعیر دادن و به مطبوخ شبت و اکلیل و خطمی نطول کنند و روغن بابونه بر سر ایشان ریزند و چون تب زائل شود اغذیهٔ لطیفه مثل زیرباج ماکیان و تیهو و دراج بدهند

علاج حمی یوم شرابیه

هرگاه از شرب شراب صفر قوی به سبب گرمی دل و جگر و دماغ و صعود بخارات گرم و اشتعال حرارت حمی یوم حادث شود شراب را موقوف نمایند و تبرید و تسکین حرارت کنند و بعلاج صداع خماری پردازند و نوشانیدن آب انار و شربت غوره بر برف سرد کرده و مالش دست و پا به روغن بنفشه و نیلوفر و روغن گل و آرام و خواب و نطول به آب نیم‌گرم بر سر سودمند است و گویند که شربت حب‌الاس را خاصیت عجیب است اکثر تسکین و قلع آن فی‌الفور می‌کند و اشربهٔ ترش مثل شربت ریباس و انار و سیب و مانند آن به آب و اندک اندک بدهند و یا خمیرهٔ صندل ترش نه ماشه و شربت انارین یا سکنجبین تفاحی لیمونی علوی‌خان چهار توله در گلاب و بیدمشک و کیوره و عرق زرشک هر یک چهارتوله بر بدن سرد کرده نوشانند و اگر درد سر شدید باشد قی کنند بکرات و مرات و یا تلئین طبع به مثل آب آلو و زردآلو و تمرهندی و شیرخشت در گلاب و بیدمشک و تغذیه از بوارد و مزورات و بچهٔ مرغ به آب غوره و آب انار سازند و گاهی احتیاج بتلئین از ماءالفواکه و مانند آن و به فصد و قی افتد و خصوصاً چون صداع ایشان دوام نماید و باید که در حمام بعد انحطاط تب داخل کنند و آب نیم‌گرم بسیار بر سر ریزند و روغن بنفشه در بینی چکانند و چون از حمام داخل خارج شوند و یک ساعت آرام کنند اغذیهٔ مذکوره دهند و استکثار خواب نمایند و هرگاه از خواب بیدار شوند اعادهٔ تدبیر نمایند و ربوب فواکه بنوشانند

علاج حمی یوم غذائیه و دوائیه

گاهی اغذیه و ادویهٔ حاره حمی یوم آرد و نوعی که حمی یوم شمسیه در اکثر امر دماغیه و در روح نفسانی وحمی یوم حمامیه قلبیه و در روح حیوانی می‌باشد حمی یوم غذائیه کبدیه و در روح طبیعی بود و علاجش ادرار بمبردات معروفه مثل لعاب اسبغول و شیرهٔ تخم خرفه و خیارین و خربزه و سکنجبین ساده و آب سرد ببرف است و تلئین

طبیعت به مثل شیرخشت و تمرهندی و یا آب انارین و شیرخشت و یا شربت ورد مکرر و یا شربت آلو مسهل نمایند و اصلاح جگر اول اشیاست به مثل آب کاسنی و به قول بارده دیگر چون کاهو و خرفه و سکنجبین و ضمادات مبرده از صندل و کافور و گلاب و عصارهٔ گل سرخ و عصارهٔ به قول بارد سرد بالفعل و تطفیه به اغذیهٔ باردهٔ رطبهٔ مثل ماءالشعیر به شکر و روغن بادام شیرین و مزوره معموله بکدو و اسفاناخ و سرمق به روغن بادام کنند و هرچه در علاج یوم حریه مسطور شد در اینجا سودمند باشد **صاحب کامل** گوید که علاج حمی حادث از تناول غذای حار و اشربهٔ حار بخورانیدن مریض در جای سردست اگر فلفل گرما باشد و مقال باد شمالی باشند و بادکش بجنبانند و لعاب بزرقطونا و شیرهٔ تخم خرفه مع جلاب و آب انار بر برف سرد کرده بنوشانند و اگر خواهند غذا پوست جو یا گندم به آب سرد و شکر دهند و هنگام خواب شب لعاب اسبغول و بهدانه با نبات و یا جلاب و روغن تخم کدو یا روغن بادام بدهند و اگر فصل سرما باشد کاهو مربی و کاسنی وخبازی بخورانند و در موضع معتدال‌الهوا بخوابانند و اگر موسم گرما باشد خرفه و مغز خیار و بادرنگ دهند و انار بمکند و آلوبخارا و توت و شفتالو پخته نرم بخورند و تضمید کبد و معده به صندل و گلاب و قیروطی بارد معمول به گلاب و آب گشنیز و آب کاهو و آب خرفه به روغن بنفشه و روغن گل و موم سفید نمایند و صاحب این مرض نزدیک شراب نگردد و در حمام داخل نشود مصنف حاوی گوید که اگر بسب تناول اغذیه با ادویهٔ حاره یا شرب شراب صرف قوی باشد جلاب آلوبخارا و عناب هر واحد بیست عدد تمرهندی و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشند و غذا ماءالشعیر یک بار در آخر روز دهند و تلئین طبیعت بنقوع فواکه نمایند و یا آب انارین بشحم آن افشرده سه اوقیه به شکر سفید ده درم دهند و یا شیرهٔ تخم خرفه سه اوقیه به سکنجبین ساده ده درم بنوشانند و اگر ماءالشعیر کراهت باشد غذا بمزورهٔ ماش و شیره بادام و کدو سازند و یا جلاب شکر سفید ده درم و گلاب ده درم پوست جو سه درم ببرف سرد کرده دهند و تناول مغز خیار و بادرنگ و بهدانه و شرب شربت غره آب انار و قوت سرخ خام و نوشیدن آب برف و مالش اطراف و آرام و

خواب و تغذیه باردۀ غوره یا ریباس با زرشک یا انار دانه معل انار میخوش و ریباس و بعد انحطاط استحمام به آب نیم‌گرم نافع است

علاج حمی یوم زکامیه و نزلیه

هرگاه از زکام یا نزلۀ حار به سبب انعکاس ابخره حادۀ ناریه و احتباس آن در دماغ باعث انسداد مسامات راس و تکاثف آنها از سردی یا از امتلای اخلاط حمی یوم عارض گردد علاجش بعلاج نزله و زکام کنند و فصد نمایند و اگر مانعی بود بر فقرۀ گردن حجامت کنند و خمیرۀ بنفشه و شربت آن در عرق مکوه بکرات دهند و اسهال به مطبوخ نرم فرمایند و به تسکین سرفه توجه نمایند و از گوشت و شراب منع کنند و بعد نضج نزله و تسکین تب و سعال در حمام گرم داخل کنند و در علاجش تساهل نکنند تا مؤدی ببرسام و ذات‌الجنب نگردد **ابن الیاس** گوید که اگر زکام و نزلۀ حار باشد جلاب از بنفشه سه درم و عناب سپستان هر واحد ده عدد شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشند غذا ماءالشعیر سازند و یا شربت بنفشه و یا شربت ...... هر گدام که باشد ده درم بنوشند و تلئین طبیعت به مطبوخ فواکه نمایند و اگر قوت قوی و علامت خون ظاهر باشد فصد کنند و اخراج خون به قدر قوت واجب نمایند

علاج حمی یوم زحیریه

و سبب این همآن است که در وجعیه گفته شد اول بمعالجۀ زحیر متوجه شوند که بزوال آن حمی خود بخود زائل گردد و سفوف‌الطین و سفوف نشا در این باب اثر عظیم دارد

حمیات خلطیه

و مراد از خلط در اینجا عام رطوبات بدنست زیرا که تب گاهی از عفونت منی و مانند آن از اقسام رطوبات ثانیه حادث می‌شود **بالجمله** حدوث تب از اخلاط بر دو گونه است **یکی آن‌که** حرارت غریبه خلط را گرم‌تر از مقدار طبیعی کند و آن خلط جوش زند و تب آرد و این نمی‌شود مگر در خون فقط زیرا که سودای خون غلط دیگر به

سبب سردی مزاج یا قلت مقدار احداث تب از مرارت غلیانی خود بدون حدوث عفونت در آن نمی‌تواند کرد بخلاف خون که آن گرم مزاج و کثیرالمقدار است هرگاه زیاده گرم شود و جوش زند تمام اخلاط و ارواح و اعضا را گرم می‌سازد و این نوع را حمامی غلیانی و سخوفی نامند و بقراط آن را سونوخس نامیده یعنی تب دائمه و لازمه و لزوم این تب نسبت بحمی یوم بود جهت اشتراک در اکثر علامات تا مدت مر ض **دوم آن‌که** حرارت غریبه خلط را متعفن سازد یعنی گنده کند و بدان سبب تب آید زیرا که اخلاط چون عفونت پذیرند گرم شوند و عضوی را که در آن عفن گردید گرم سازند پس عضوی که متصل آن است بمجاورت او گرم شود و همچنین عضوی بعد عضو دیگر بمجاورت گرم گردد تا آن‌که حرارت بقلب منتهی شود و بتوسط شرائین بجمیع بدن تشبث نماید و این قسم را حمی عفنی و عفونی گویند و تعریف آن چنین می‌کنند که عبارت از آن است که نخستین اخلاط به سبب عفونتی که اندران حادث شود گرم گردند و به عده آن گرمی بروح وجرم قلب متادی گردد و آنگاه بسائر اعضا رسد و تعریف عفونت چنین کرده‌اند که آن فسادی است که جسم رطب را عارض شود از فعل حرارت غریبه و آن جسم بدان سبب از استعداد و خاصیت خود برآید و نوعیت او باقی باشد یعنی به اسمی که پیش از حدوث این فساد مسمی بود بعد وقوع تعفن نیز به همان اسم مسمی باشد و بعضی گویند که تعفن گندگی و پوسیدگی را گویند که صلاحیت هضم از آن منقطع شده باشد ولیکن قابل نضج و تحلیل بود و حدوث عفونت چنان بود که حرارت غریب قلیل اندر رطوبت کثیر و خام آویزد و آن را نتواند پختن و نتواند تحلیل کردن و بدان سبب جوهر آن را فاسد سازد و بپوساند و لازم نیست که آنچه تعفن پذیرد بالطبع یعنی بالقوه نیز رطب باشد بلکه رطوبت جسمیه یعنی با تعفل کافیست و اگرچه بالقوه خشک بود چون صفرا و سودا یا برگ مورد تر و برگ گل تر بر هم نهاده دارند اگرچه بالقوه خشک است لیکن گنده می‌گردد و اسباب عفونت به قول شیخ‌الرئیس و غیره سه نوعست **اول آن‌که** از غذای روی حادث شود چون مادهٔ متولد از آن مهیا به عفونت باشد و این یا به سبب رداءت جوهر آن بود مثل صحنای مصری که از ماهی ساخته می‌شود و مثل گوشت خشک کرده و یا به سبب سرعت قبول آن برای فساد و اگرچه جیدالجوهر باشد

مثل شیر که به سبب لطافت خود و مثل ماهی که به سبب کثرت رطوبت و قلت حرارت خود به سرعت متعفن می‌شوند و یا به سبب آن‌که خون مائی رقیق از آن پیدا شود و بدان سبب به اندک حرارت بجوشد و عفونت پذیرد مثل فواکه و به قول بسیار رطب آبناک و یا به سبب آن‌که مستحیل بخون نیک نشود بلکه خلط روی بارد خام باقی ماند و حرارت غریزی از طبخ و اصلاح آن عاجز آید و حرارت غریبی آن را متعفن سازد مثل آن‌که از خیار و بادرنگ و امرود و شفتالو و زردآلو و سیب و بهی و شریفه و مانند آن متولد گردد و یا به سبب ردایت صنعت آن بود اگرچه اصل جوهر آن ردی نباشد مثل آن‌که گوشت خام بپزند یا نان فطیر بسازند و یا در طنج سوخته باشد و یا آفتی دیگر رسیده باشد و یا به سبب وقت آن باشد مثل خوردن طعام قبل از اشیای صادق یا به سبب بی ترطیب خوردن آن باشد مثل آن‌که اشربه و فالودجات و فواکه بالای طعام خورند یا طعام لطیف بالای غلیظ تناول نمایند و مانند آن از تناول اقسام اغذیهٔ مختلف با هم در یک وقت تناول **دوم آن‌که** سببش سده باشد که مواد در مجاری بند کند و مانع تنفس از مسام و ترویج گردد به سبب مزاج روی بدن چون طاقت هضم جید باعث آن مزاج نبود و ایضاً در فعل قویتر از آن باشد که در غذا و خلط هیچ فعل و اثر نکند و آن را خام گذارد و مثل این مزاج یا اخلاط روی پیدا نماید و یا آنچه پیدا کند آن را فاسد سازد و به سبب تقصیر آن مزاج در هضم و به سبب تحریک او بتحریک قاصر آن مادهٔ متولد را و این اسباب معین در تولد سدد مولد عفونت‌اند **سوم آن‌که** سببش امور خارجی از هواهای ردی مثل هوای وبائی و هوای بیشه باد آبهای ایستاده و متعفن شده و جلود مستعفه باشد که از راه مسامات و تنفس به اخلاط و ارواح رسد و مواد را متعفن سازد و گاهی چند امور از این اسباب جمع می‌شوند و اکثر سبب عفونت سده می‌باشد و سده حادث می‌شود یا به سبب کثرت خلط و یا به سبب غلظت آن یا لزوجت آن پس هرگاه سده حادث شود عفونت در اخلاط پیدا گردد به سبب عدم ترویج و خاصهً اگر عقب سدهٔ حرکات و استحمامات در غیر وقت حرکت و استحمام بر امتلا و تخمه کرده شود و یا سیر در آفتاب یا تناول مسخنات بر امتلا یا ترک مراعات هضم معده و جگر و ترک تلافی تقصیر اگر آن تقصیر بتسخین معده و کبد به اطلیه و کمادات مسخنه برای تدارک قصور

هضم واقع شود یا استعمال طعام قبل از آن‌که طعام سابق هضم شود که اینهمه مورد رسده می‌افزایند و گرمی پیدا می‌کنند و مادهٔ عفن از دو حال بیرون نیست یا عام در تمام بدن باشد و یا در یک عضو به سبب ضعف آن یا به سبب شدت حرارت غریبه و حدت آن یا به سبب درد آن که گرم‌تر شده و ماده اندر آن گرد آمده در آنجا عفن شده باشد **صاحب کامل** گوید اسبآبی که از آن اخلاط متعفن شوند پنج است و آن کثرت مقدار خلط و غلظ آن و لزوجت آن و سدد عارض از آن و عدم تنفس تابع سدد بود بهر آن‌که خلط را چون تنفس معدوم گردد عفن شود چنان چه رطوبات خارجی را عارض می‌شود هرگاه هوا بدان نرسد و انواع عفنی بسیار است بعضی از آن بسیط و بعضی مرکب بود اما انواع بسیط که آن معروف بخالصه است چهار است به حسب عدد اخلاط اربعه یکی حمی مطبقه و آن را سونوخس گویند و حدوث آن از عفونت خون بود و به آن خطر باشد زیرا که مریض را راحت ندهد دوم حمی حادث از عفونت صفرا و آن را غب گویند سوم حمی حادث از عفونت مرۂ سودا و آن را ربع گویند چهارم حمی حادث از عفونت بلغم و آن را حمی مواظبه گویند و هر واحد از این حمیات اربعه منقسم می‌شود به اصناف دیگر چنان چه حمی دموی سه قسم است و تفصیل هر یک در مقامش خواهد آمد اما حماییکه از عفونت اخلاط ثلاثۂ دیگر افتد هر واحد از آن منقسم بدو صنف می‌شود یکی آن‌که دائمه بغیر فتور باشد و دوم آن‌که آن را اوقات نوبت باشد و این بهر آن است که اگر خلط داخل عروق عفن شود حمی دائمه پیدا کند و اگر خارج از عروق عفن گردد حمی ذی فترات حادث نماید و لهذا حادث از عفونت خون مطبقه می‌باشد زیرا که خون داخل عروق است چون یک جزو آن عفن می‌شود او در جمیع خون ساری می‌گردد و حرارت در آن مساوی مشتعل می‌شود و مدام تب دائمه بود تا آن‌که این شی عفن به تمامه فانی گردد یا نضج یا اصلاح یابد یا آن را هر دو امر لاحق شود اما تب اخلاط دیگر دائمه و بهر آن می‌باشد که چون خلط داخل عروق متعفن شود از تحلیل و استفراغ بوجهی از وجوه به عرق و غیر آن به سبب کثافت و تلرز جرم رگها باز ماند و بدین جهت حرارت بعد انقضای نوبت اول باقی ماند و دوام کند تا آن‌که نوبت ثانی لاحق شود و همچنین حرارت از آن نوبت باقی ماند و بحرارت نوبت ثالث متصل گردد و

کذلک در سائر نوائب تا آن‌که مثل مطبقه شود و اما اخلاط متعفن خارج عروق احداث تب بنوائب بهر آن می‌کند که خلط متعفن به تمامه در یکجا نیست بلکه اندک اندک بجائیکه در آن متعفن شده جمع می‌شود و اجتماع او در مدتی که میان هر دو نوبت از نوائب حمیات است بظهور می‌رسد و گاهی اتفاق افتد که خون خارج عروق متعفن گردد و حمی مطبقه پیدا شود و این بهر آن است که چون در عضوی از اعضا مقدار کثیر از خون جمع شود ورم پیدا کند و به سبب انسداد منافذ آن عضو از ورم عفن گردد و بدانسبب خون متعفن گرم شود و آن عضو وارم به سبب آن گرم گردد و این گرمی از آن عضو بمجاورت از عضوی بعضوی و در شرائین عائد آن عضو برسد تا آن‌که گرمی بدل واصل شود بعد از آن حرارت از قلب بتوسط شرائین به همه بدن برسد و دائم تب لازم گردد تا آنوقت که ورم پخته شود و مادهٔ عفن از آن برآید و بدین اسباب بعض حمیات مطبقه گردد و بعضی از آن بنوائب درددار آید **انطاکی** گوید که حقیقت حمی عفنی آن است که اخلاط متراکم می‌شوند و مجاری حرارت را بند می‌سازند پس عفونت بقهر حرارت غریزی واقع می‌شود و چنان چه در البان و حلاوات چون آب به آنها رسد مشاهده می‌گردد و گاهی عفونت حادث می‌شود به سبب فساد خلط از روی کیفیت که لزج یا غلیظ شود و حبس کند و هر چونکه باشد چون نفوذ منع گردد تفعن به همرسد و احتراق و اشتعال واقع شود یا عط درد داخل عروق و در آن هنگام تب را دائمه نامند و این درحقیقت منفک نمی‌شود و آن را فوصل در زمان می‌باشد که زیاده می‌شود و انحطاط می‌پذیرد یا محفوظ الادوار بود به سبب بقایای صحت در قوتها که بدان نسبتها محفوظ ماند و یا مختلط باشد اگر فساد آن اجزای اخلاط را مستغرق کرده باشد پس دائمه شدیدترین انواع در عصیان تحلیل است به سبب احتجاب ماده در اجرام عروق و در این هنگام ماده متعفن می‌شود و اندک اندک مشتعل می‌گردد و گاهی ماسوای خون را تعفین کلی واقع شود بخلاف خون چه در تعفین او به تمامه لزوم موت است و یا خارج عروق و این را به قول مطلق حمی دائره گویند لیکن هر خلط که خارج عروق تعفن پذیرد لازم نیست که تب او دوری باشد چنان چه از کلام اطبا مفهوم می‌شود بلکه اغلب بود و تب دموی را دور نمی‌باشد بهر آن‌که نوبتها برای خلطی باشد که در خارج

عروق متعفن شود فقط و خون در آنجا متعفن نمی‌شود مگر در اورام بزرگ و در آنوقت حمی مطبقه باشد مثل حمی داخل عروق و ملخض آن است که هر خلطی باشد که در خارج عروق متعفن شود فقط مطبقه باشد و کذا دموی که مادهٔ آن در خارج عروق مع اورام متعفن گردد و اسباب حمیات علی‌الاطلاق فساد هوا و تناول فواکه ولاسیما انگور و استعجال شرب آب بر آن است و خلط آن به ادهان قبل هضم سابق از آن هر دو و گویند خوردن شیر و سرکه در یک روز و امتلا و سدد و مالحات و آنچه لطیف و فساد او سریع‌تر باشد **شیخ** می‌فرماید که خلط قابل عفونت با صفراست و متبخر شود از آن دخان لطیف حاد و یا خون که متجبر گردد از آن بخار لطیف و یا از آن بتبخر نماید بخار کثیف و یا سودا و از آن متبخر شود دخان کثیف غباری و عفونت صفرا تب غب یعنی یک روز در میان و عفونت خون تب مطبقه یعنی اطباق نوبت بر نوبت بدون ظهور فوه و عفونت بلغم در اکثر امر تب نائبه یعنی ذی نوبت در هر روز و عفونت سودا تب ربع یعنی دو روز در میان واجب می‌کند و مکان خون داخل عروق است پس عفونت او داخل عروق باشد مگر در اورام عظیمهٔ باطنیه و اما صفرا و بلغم و سودا گاه در داخل عروق متعفن می‌گردند و گاه در خارج عروق و آن دماغ و معده و جگر و ماساریقا و امعا و مراره و طحال و سینه و ریه و غیر آن است و چون در خارج عروق عفن شده باشد و سببی دیگر نباشد مثل عفونت ورم اعضای باطنی که بخار عفونت آن بقلب رسد واجب می‌کند و ردی و نوبتی که برای هر واحد از اخلاط ثلاثه مذکور شد پس تب هر یک بنوبت عارض می‌شود و می‌گسارد و مگر تب بلغمی که اگرچه بگسارد اما در بدن بقیه خفیف از آن باقی می‌ماند و ایضاً خلط مورم که اگرچه در خارج رگها متعفن گنده شود تب او لازم باشد و چون در داخل عروق عفونت پذیرفته باشد لزوم تب واجب کند و نگسارد یا که دائمه لازمه باشد لیکن آن را اشتدادات بود که گاهی گرم‌تر می‌شود و گاهی آهسته‌تر از آن نوائب او شناخته می‌شود اما اگر عفونت خلط داخل عروق اندر جمیع عروق رسیده باشد یا در اکثر عروق که قریب از قلب است بوده باشد اشتدادات و نقصانات آن ظاهر نشود و تب لازم بر یک و تیره باشد نه کم شود و نه زیاده و اما چون خلاف این باشد و یا ماده هم اندر داخل رگها و هم در خارج آنها عفن شود و از یک جنس باشد یا

مختلف در جنس بود تغیرات ظهور بین نماید و عفونت خارج عروق منطقع می‌شود و باز از سر نو عود می‌کند و تب نائیه می‌باشد بهر آن‌که ماده که در بعض مواضع خارج بدن در افضیه متعفن شود در مدت نوبت بر آن حرارت عفونت می‌آید پس رطوباتی که بدان حرارت معفنه متعلق باشد به سرعت فانی و تحلیل گردد و از بدن خارج شود به عرق و بخار وغیره استفراغات زیرا که محبوس در عروق نیست تا مانع از تمام تحلل و خروج آن باشد پس رمادیت و ارضیت آن که حامل آن که حامل تب و حرارت نیست باقی ماند بهر آن‌که حامل حرارت و عفونت را بودن جسم رطب لابدست چنان چه دیده می‌شود و از حال عفونت اکراس و مزابل که اندک اندک مشتعل می‌شود تا آن‌که جمله خاکستر می‌گردد و در آن حرارت باقی نمی‌ماند و چون در خلط محترق به عفونت حرارتی باقی نماند تب باطل شود تا آن‌که بار دیگر اندک ماده در جای عفونت جمع شود و در انجا بقیهٔ حرارت از عفونت اولی باقی ماند و اگرچه عفونت باقی نماند و یا موجود باشد هنوز علت تعفن اولی در مادهٔ اولی پس در مادهٔ ثانی که بر آن دارد شود بر سببل تعفین مشتعل گردد و امر عفونت بر وجود حرارت مقصر از نضج دور کند و رطوبات متعفن و تحلیل و خاکستر شود و بمجاور خود متعدی گردد تا آن‌که حد مشترک میان مشتعل و قابل اشتعال منطقع شود و ماده فانی گردد و مجاور دیگر نیابد و بقیهٔ تب باقی نماند تا انتظار بجلب مادهٔ دیگر به سوی موضع آن باشد و اما چون عفونت داخل عروق باشد قلع مادهٔ آن به سرعت نشود و تحلل تام متعذر بود به سبب کثافت جرم عروق و تنگی آن و به سبب دور و سرایت عفونت از یک ماده بدیگر باعث اتصال بعض ماده که در عروق است بعضی دیگر پس هر آنچه مجاور آن باشد متعفن شود به عده بر مجاور دیگر دور کند و ایضاً هر آنچه محصور در عروق است اتصال بسیار بقلب می‌دارد پس وصول بخار از آن به سوی قلب و می‌نماید و از قلب بتوسط شرائین به سوی جمیع بدن می‌رسد و فتره حاصل نمی‌شود لاجرم تب دائم و لازم باشد **ابن عباس** گوید اسبآبی که بدان ادوارحمیات نائبه مختلف می‌گردد سه گونه است یکی سرعت اجتماع خلط متعفن و ابطای آن دوم سهولت تعفن خلط و عسر آن سوم سرعت استفراغ او و بطوی آن پس بلغم تب نائبه هر روزه حادث می‌کند بنابر سرعت اجتماع او بجائیکه در آن عفن شود به

سبب کثرت مقدار او در بدن و سهولت تعفن او به سبب رطوبت او و بطوی استفراغ او به سبب لزوجت او مرۀ سودا تپی حادث می‌کند که یک روز نوبت کند و دو روز نه بهر آن‌که بطی الاجتماع است به سبب قلت مقدار آن و عسر تعفن است به سبب برودت و یبس آن و سریع‌الاستفراغ است به سبب آن‌که لزج نیست و اما مرۀ صفرا تب یک روز در میان حادث می‌نماید زیرا که متوسط است مابین سودا و بلغم در احوال مذکوره یعنی اقل مقدار از بلغم است و اکثر مقدار از سودا و یبس مزاج از بلغم است و ارطب مزاج از سودا و آن الطف جوهر از هر دو نوع است پس به همین اسباب ادوار نوائب حمیات مختلف می‌باشد و برای همین اسباب بعینه مدت زمانۀ نوبت حمیات مختلف می‌شود زیرا که حمی مواظبه در اکثر امر نوبت او هژده ساعت می‌شود به سبب غلظ بلغم و لزوجت آن که به سرعت تحلیل نمی‌گردد و حمی ربع در اکثر امر بیست و چهار ساعت می‌ماند و این به سبب غلظ خلط و یبس او بود که آن به سرعت متعفن نمی‌شود و چون عفن گردد به سرعت تحلیل نشود این بهر آن است که امثال او مثال اجسام صلب همچون سنگریزه و آهن است که آتش در آن هر دو به سرعت عمل نمی‌کند و چون عمل کرد به سرعت منطفی و سرد نمی‌گردند و اما حمی غب خالصه اکثر دوازده ساعت مکث می‌نماید و این به سبب لطافت خلط محدث آن و قلت لزوجت اوست که به سرعت متعفن می‌شود و به سرعت از عرق مستفرغ می‌گردد و گاهی مدت زمانۀ نوبت هر واحد از این حمیات یک بار کوتاه‌تر از زمان مذکور و یکمرتبه درازتر می‌شود و این را سه سبب است **یکی** طبیعت خلط و این چنان باشد که هرگاه خلط غلیظ‌تر باشد لزوجت و ابردمزاج باشد زمانۀ نوبت تب او درازتر خواهد بود و هرگاه اقل و الطف احر مزاج و اقل لزوجت بود مدت نوبت آن کوتاه‌تر باشد **دوم** مقدار قوت مریض و این بهر آن است که هرگاه قوت مریض قوی باشد تا آن‌که خلط را دفع کند و اخراج آن به عرق نماید مدت نوبت اقصر بود و اگر ضعیف بود مدت نوبت اطول باشد **سوم** سحنه بدن زیرا که چون بدن متخلخل واسع‌المسام بود زمان نوبت حمی قصیرتر باشد بهر آن‌که خلط از آن بسهولت و سرعت تحلیل می‌یابد و چون بدن کثیف تنگ مسام باشد نوبت تب طویل‌تر بود چه خلط به سرعت تحلیل نمی‌شود و هرگاه جمیع اسباب قصر نوبت تب مجتمع گردد مدت

نوبت حمی کوتاه‌تر باشد از آن‌که می‌باشد و هرگاه مجتمع شود اسباب طول نوبت حمی مدت زمان نوبت تب درازتر بود از آنچه می‌باشد و چون مدت نوبت تب کوتاه‌تر بود صاحب تب بدان ...... وقت انقضای نوبت حمی تا وقت نوبت ثانی پاک بدن از تب باشد و راحت یابد و هرگاه مدت آن درازتر بود محموم از حمی پاک نشود تا آنه نوبت ثانی آن را لاحق گردد پس میان هر دو نوبت وقت راحت نباشد حتی که بدین سبب تب شبیه ...... می‌گردد و باید دآن است که ادوار نوائب حمیات دائم لازم انظام و ترتیب بود مادام که خلط عفن متغیر از حال خود نگردد و نوعدیگر از اخلاط بدانمخلوط شود ودر تدبیر .... هرگاه خلط عفن از حال خود متغیر گردد و مستحیل بنوعدیگر شود مثل آن‌که خون مستحیل گردد هنگامی که آن محترق و متعفن شود پس اجزای لطیف او مستحیل بصفرا گردد و اجزای غلیظ و استحاله بسودا نماید و هرگاه آن را خلط دیگر عفن مختلط گردد یا خلط دیگر را عفن سازد و برانگیزد که به حسب طبیعت آن نوبت کند و اگر مریض تدبیر روی که از آن اخلاط دیگر در بدان او متولد شود استعمال نماید حمیات مختلفه به حسب طبیعت هر واحد از آن برانگیزد و بدانسبب نظام ادوار حمیات فاسد گردد یا قبل وقت آن تقدم نماید یا ادوار دیگر غیر ادواری که قبل آن بود حادث شود و زیادتی و کمی در آن به حسب مقدار تغیر اخلاط و مقدار حدوث آن باشد **ابن هبۀالله** گوید بدآن‌که بعضی اطبا گویند که سبب در اختلاف ما و حمیات اختلاف کیفیات اخلاط است پس مزاج صفرا حار یابس است و حرارت اقوی کیفیات فاعله و یبوست اقوی کیفیات منفعله است پس هرگاه حرارت در ماده یک روز اثر کند یبوست روز دیگر مانع آن گردد و بلغم چون بارد رطب است و برودت اضعف فاعلتین و رطوبت اضعف منفعلتین است منع او یعنی فترۀ او اندک وقت باشد و آن شش ساعت است و مکث او هژده ساعت باشد و چهار ساعت بوده **بوعلی** می‌نویسد حمیاتی که آن را نوائب اقلاع و تفتیر می‌باشد گاهی نظام آن در مقدار دو زمانۀ نوبت و راحت و در ازمنۀ اشتداد و انتقاض شکسته می‌شود و به سبب اختلاف مواد در کثرت و قلت و غلظ و رقت و یا به سبب اختلاف آن در جنس بطوریکه بعض مواد منتقل شود پس جنس مادۀ دیگر مخالف آن در نوع به همرسد در کثرت و قلت و غلظ و رقت فقط بلکه در جنس و طبیعت چنان

چه تب بلغمی بصفراوی منتقل شود چون تسخین بسیار استعمال کنند و تب صفراوی ببلغمی انتقال نماید چون افراط تبرید و تغلیظ کنند و گاهی ترک نظام آن از سوء تدبیر مریض بود بنحویکه تغلیظ غذا و تکثیر آن کرده شود پس غلظ ماده زیاده گردد و این موجب عسر تحلیل آن شود پس نوبت طول کند و یا به سبب ضعف مریض زیرا که هرگاه قوتها ضعیف گردد بر سرعت تحلل ماده قادر نباشد پس نوبت طول کند و فتره کوتاه گردد و یا به سبب کثرت حس مریض زیرا که چون حس قوی بود و نوبت را از ابتدای حرکت یا ده تا آخر آن ترک نماید پس نوبت اطول محسوس گردد و بدانند که نوائب تب مقلعه در اکثر امر ابتدا بقشعریره یا سردی یا لرزه می‌کنند و به عرق تحلل می‌پذیرند به سبب قشعریره و سردی و لرزه علیحده در نافض و برد مسطور گردد و سردی که از سوزش حرارت بود نسبت آن بقشعریره کردن اولی از آن است که نسبت آن بسردی کنند و اکثر آنچه از سوزش عارض شود مثل خلش سوزن در هر عضو بود و اما متحلل ماده به عرق بهر آن است که حرارت مسخفه رطوبت ماده را می‌گدازد و تحلیل می‌کند و دمایت آن باقی می‌ماند و چون این رطوبت غیرمحصور در عروق است آن دفاع او در مسام از عرق سهل می‌باشد و نوبتهای تب لازمه که تفتر می‌کنند و منطقع نمی‌گردند ابتدا بسردی نمی‌کنند مگر به سبب ضعف قوت یا به سبب میل حرارت غریزی به سوی باطن بباعث ماده پس دست و پا سرد گردد و این علامت ردی است بنابر دلالت او بر عجز قوت و بر کثرت و غلظ ماده و عدم نضج ماده هنوز و گاهی در بعض حمیات سردی و قشعریره هر دو جمع شوند بهر آن‌که ماده متعفن مرکب از بارد و از لاذع بود و گاهی بعض حمیات عفونت ترکیبی یابند که در هیئت تب لازمه شوند و این مثلاً چنان باشد که چون خلط ابتدای تعفن در موضعی نماید پس هرگاه بر آن عفونت آید خلطی از جنس او یا از غیرجنس او در موضع دیگر متعفن شود پس این عفونت ثانی بزمانه اقلاع نوبت عفونت اول ملاقی گردد به عده امر متصل شود همچنین حتی که تب واحد لازمه معلوم شود و گاهی حمیات عفنه به اقسام دیگر از تراکیب که در باب احوال حمیات مرکب مفصل مذکور گردد ترکیب می‌یابند و بدآن‌که ادوار حمیات گاه دراز می‌شوند و گاهی کوتاه و طول آن به سبب غلظت ماده یا لزوجت آن به سبب کثرت آن یا سکون آن یا به سبب ضعف و قوت یا به سبب ضعف حس یا به سبب انسداد مسام می‌باشد پس خلط تحلل

نمی‌پذیرد و قصر آن بسب اضداد این اسباب می‌باشد پس آنجا که اسباب درازی بیشتر جمع شوند بر طبق آن تب نیز دیرتر گذرد و آنجا که اسباب کوتاهی بیشتر گرد آیند به حسب او تب نیز زود درگذرد و گاه نوبتها سریع و بطی می‌شوند و بطوی آنها یا به سبب آن است که مادۀ قلیل یا بطی‌الحرکت به سوی معدن عفونت گردد و یا ماده لطیف بود مثل صفرا بهر آن‌که سریع‌الحرکت به سوی معدن عفونت است و ردی‌ترین حمیات عفونیه حمای لازمه است که عفونت در آن داخل عروق می‌باشد بعد از آن حمای مقلعه که عفونت در آن در جمیع بدن یا در نواحی قلب بود و مشائخ را حمای صالبه یعنی تپی که دوام نماید اشتداد کند کمتر غب عارض شود به سبب سردی مزاج آنها و قلت تخمها در ایشان **و اما** نبض پس احوال آن در حمیات عفنه مختلف می‌باشد به حسب اختلاف آنها در اجناس آنها و به حسب اختلاف نوع واحد از آنها در شدت و در ضعف و در قوت اعراض و ضعف آنها به حسب اختلاف ماده در غلظ و لطافت و قلت و کثرت و گاهی نبض را صلابت در نبضات عارض می‌شود به سبب ورم حار شدیدالتمدید یا ورم حار در عضو عصبی یا ورم صلب یا به سبب شدت یبس یا هنگام استیلای سردی در ابتدای آنها و گاهی نبض لین می‌باشد به سبب مادۀ رطبۀ لینۀ بلغمیه و دمویه و به سبب ورم در عضو لین مثل ذات‌الکبد و ذات‌الریه و لیثرغس و یا به سبب تری متوقع‌تر و ارادۀ حمی بقاع از عرق و نبض در ابتدای نوائب ضعیف منغط می‌باشد به سبب اقبال قوت بر ماده و اشتغال آن به تنقیه و ترویح

قول کلی در علامات حمیات عفنیه

مسیحی گوید که طبائع حمیات شناخته می‌شود و از خلطی که آن مادۀ اوست و این چنان باشد که نگاه کنند بزمانۀ فترات و سهولت آن که او چه قدر است پس واقف شوند بر نوع تب و معرفت تب لازمه چنان باشد که در هر نوبت ابتدا بلرزه نکند و به تمامه قلع نشود بلکه آهسته گردد فقط و حمی نائبه را چنان دریافت کرده شود که به تمامه منقلع شود به عده در نوبت دیگر بلرزه ابتدا کند و اما اقلاع به عرق در بعض نائبه بود و در بعض آن نباشد و اما در لازمه اصلا نباشد **علامه** می‌نویسد علاماتی که حمیات را یک دو روز تقدم نماید و منذر آنها باشد آن بیخوابی

و هلیله و کرب و گرمی بدن کمتر از حرارت تب و تمطی و تشاؤب و کسل و گرانی دست و پا بعد خواب و تمدد شیراسیف و گردانی سر و ضربان صدغین و گرمی گوش و چشم و غیر آن است که در قول شیخ بیاید پس اگر تدارک این علامات به سرعت نکنند اما محاله آن را تب لاحق شود **شیخ** می‌فرماید که گاه دلالت می‌کند بر حمیات عفونت تقدم اسباب سابقهٔ آن و خصوصاً چون آن را سبب بادی نباشد و ایضاً نبض و نفس که حرکت انقباض آنها سریع باشد بهر آن‌که حاجت به تنقیه و دفع بخار دخانی شدیدتر بود و نسبت بجذب هوای سرد در این حمیات حرارت سوزان بود نه ملائم مثل حرارت حمی یوم و اکثر حمیات عفونی را هلیله تقدم کند و هلیله حالتی است که آن را مخالطت کند حرارتی که به حد تب نرسد یعنی میان تب و اعتدال مزاج بود و مصحوب آن ماندگی و تکسر و کسل و خمیازه و فازه و اضطراب نوم و بیداری و گاهی تنگی نفس و کشیدگی رگها و استخوان پهلوها و صداع و ضربان سر باشد پس هرگاه طول کند در حمیات عفنیه افکند و بضعف و زردی رنگ پیدا کند و گاهی همراه هلیله متقدم به حمیات کثرت آب دهن و بینی و غثیان و کثرت بول و براز بسیار عفن و گرانی سر و تهبج و انتفاخ سحنه بود و تواتر در نبض عارض شود نه از سبب خارجی مثل ماندگی راه یا غضب و غیر آن از گرمی آفتاب و بیداری و چون انضغاط نبض در آن عارض شود نوبت بیاید و علامت آغاز تب باشد و انضغاط نبض فشاردن نبض و صغر مختلف است که در آن نبضات کبار قوی واقع شود و سرعت قوی نباشد و اما اختلاف نبض و زمانهٔ ابتدا و تزید از خواص دلائل حمی عفنی است و اگرچه در تب غب بسیار ظاهر نمی‌شود بسب خفت مادهٔ آن که صفراست و در زمانهٔ انتها و انحطاط نبض مستوی گردد و از علامات حمی عفنیه خالی بودن دورهٔ اول از عرق و تری بدنست و حمی یومیه بخلاف این می‌باشد و زمانهٔ تزید آن مختلط غیرمتناسب وغیرمتشابه بود و طول زمانهٔ تزید نیز دلالت می‌کند بر آن‌که حمی عفنیه است و ازدیاد عظم نبض بر استمرار دلالت بر تزید می‌نماید به عده از علامات اوست کهاگر تب مقطعه باشد یعنی تپی که می‌گسارد و بنوبت باز می‌آید ابتدا بلرزه یا قشعریره کند و در اکثر امر به عرق یا تری جلد بگذارد و بنوبتها دور نماید و اگر تب لازمه باشد مع تفتیر یا غیرتفتیر مشابه حمی یومیه در نبض و

بول و تمام نقاط سکون اعراض نبود و اکثر با تب عفنی اعراض بسیار از تشنگی و صداع و سیاهی زبان و خصوصاً نزد زمانهٔ انتها بود و قلق کثرت پذیرد از کرب و اضطراب شدید که مقابلهٔ ماده و قوت آن را واجب کند پس گاهی ماده و گاهی قوت غالب شود و همچنین نبض گاهی بعظم و قوت و گاهی بصغر و ضعف اخذ کند و اما صلابت نبض گاه می‌باشد و دائم بودنش واجب نبود مگر آن‌که با تب ورم صلب در عضوی بود و یا ورم در عضو صلب مثل غشا و عضله و عصب و رباط باشد و اگرچه ورم صلب نبود و یا اتفاق شرب آب سرد افتد یا یچزی دیگر از اسباب صلابت نبض مثل یبس جرم رگ و مجاهده بحرانی باشد و تا وقتیکه نبض قوی نگردد و به سرعت قوی سریع نشود هنوز حمامی یومیه بود و بهای عفنی منتقل نگردد و بول در ابتدای تب خام بی‌نضج بود یا قلیل‌النضج و این نشان قلت و ضعف ماده باشد و گاهی بول بدبو غلیظ و گاهی حاد بود و **بدآن‌که** از حمیات حادهٔ مهلکه کمتر خلاص یابند مگر بزمانت عضو به سبب انتقال مادهٔ آن در مفصل آن عضو و چون تب بعد سکون ورم در ذات‌الجنب و مانند آن مثل ذات‌الریه و ذات‌الصدر باقی ماند باید دآن است که بقیه مادهٔ ورم هنوز باقی است و ماده به سوی موضعی میل کند که در آن درد ظاهر شود

علامات حمیات لازمه

در حمی دائمه اختلاف نبض یعنی آن‌که یک حرکت آن سخت سریع از دیگر باشد به حسب تب بسیار ظاهر بود و در اکثر آن غیر منتظم و بی‌وزن باشد و تب دوام کند و منقطع نشود بعد بیست و چهارساعت که آن مدت اطول حمیات دائره اعنی ربع و دائره است و همراه او از احوال مذکوره حمی مقلعه مثل تقدم لرزه و غیر آن نباشد و آنچه دلالت می‌کند بر آن لزوم اوست زیاده‌تر از یکشبانه روز و شدت اختلاف حال آن نزد زمانهٔ تزید که گاه کم شود و گاه اشتداد نماید **ذکر امور فارق حمیات عفنیه و مشترک در بعض آن** آنچه از حمی به سبب عفونت صفرا بود حرکت آن یک روز در میان باشد خواه آن حرکت ابتدای نوبت بود چنان چه در غب نامهٔ نائبه و یا ابتدای اشتداد باشد چنان چه در غب لازمه مگر قسمی از آن که معروف بمحرقه است حرکت آن بسیار خفی بود و آن مثل لازمهٔ

مطبقه باشد و غب خالصه که مادهٔ او صفرای خالص بدون آمیزش بلغم و غیره می‌باشد حاد بود به سبب لطافت ماده و حرارت آن عظیم سوزان باشد بسب قوت صفرا لیکن او سلیم است آن‌که صفرا سبک بر طبیعت است و به سبب آن‌که آن را یک روز زمان راحت هم بود و مدت نوبتهای او کوتاه‌تر از مدت دیگر تپها باشد بهر آن‌که مادهٔ که لطیف‌تر بود زود پخته شود و زودتر تحلیل پذیرد و غب غیرخالص اطول مدت از خالصه بود به سبب غلظ ماده و خالصه کم است که تجاوز از هفت نوبت مگر از خطا مثل استعمال لعابات و غذای سرد بسیار و غب دائمه اکثر در یک هفته منقضی گردد **و آنچه** از عفونت خون باشد آن تب دائمه لازمه بود و حرارت آن بسیار و عام باشد مع نرمی که در لذع مثل صفراوی نباشد و اکثر در چهار روز به انتها رسد اما این تب باخطر باشد از بهر آن‌که لازم بود کدامی روز از آن بیمار آسایش نیابد **و اما** تب بلغمی مواظبه در حرارت نرم بقیاس صفراوی باشد و مدت او طویل بود بسب لزوجت ماده غلظ و سردی و کثرت آن و بدان سبب نضج و تحلیل بدیر یابد و عظیم‌الخطر است بهر آن‌که مدت اقلاع یا تفتیر او اندک بود و مصحوب آن فساد و ضعف در فم معده لابد باشد و این اعراض ردی از غشی و خفقان و سقوط اشتها آورد و بلغمی لازمه مشابه‌تر بدق بود در لزوم تب و نرمی حرارت و لاغری اعضا به سبب ازمان مرض و قلت تغذیه اگر نبض لین نباشد یا آن‌که گاهی در بلغمی نیز مثل دق نبض صلب می‌گردد به سبب برد مجمد مصلب آله و در آن هنگام اعتماد در فرق هر دو بر علامات خاصه بدق بود و هر قدر که ماده تب بلغمی بلغم خالص کمتر بود نوبت آن کوتاه‌تر باشد مگر آن‌که قلت خلوص او مائل بسودا بود پس مدت او درازتر باشد **و اما** تب ربع غیرحاد بود بسب برودت ماده و غلظ و یبس آن و دشواری نضج و تحلیل آن و طویل باشد بنابر اسباب مذکوره و گاهی خالص آن تا یکسال بکشد و غیرخالص آن در مدت کوتاه‌تر باشد لیکن در ربع خطری نیست زیرا که زمان راحت آن طویل می‌باشد و بهر آن‌که حاد نیست بنحویکه تابع او اعراض شدید مثل صفرا باشد و سلیم‌تر از بلغمی باشد به سبب آسایش مریض تا دو روز و ربع و غب دائره مفتره منقضی می‌گردند بقی یا اسهال یا عرق به ادرار بول و اما محرقه منقضی می‌شود به مثل این استفراغات و بر عاف و بدآن‌که زمانهٔ ابتدا در غب طول کند و انتها در

مطبقه و انحطاط در محرقه و انتها و انحطاط در مواظبه با آن‌که ربع لازمهٔ دائمه و مواظبه تام‌الاقلاع کمتر یافته می‌شود و ربع جمیع اوقات آن طویل بود و مواظبه عسرالانحلال باشد و چون معالجهٔ حمیات بطوریکه سزاوار آن است نکند و خصوصاً حمیات ورمیه حال مریض بذبول و دق مودی گردد و خصوصاً در حمیات حاده که در آن تغذیهٔ صاحب او واجب بود و غذا ندهند به سبب غرض اقبال طبیعت بر نضج ماده یا نوشانیدن آب سرد واجب باشد و آب ندهند به سبب غرضی که ماده را خام نگرداند وتدارک عدم نوشانیدن آب بتطفیهٔ دیگر نسازند پس اشتعال زیاده شود و بدن خشک گردد و بدق انجامد بالجمله اگر غرض در غذا دادن و آب نوشانیدن بمراعات امر قوت و تطفیه قوی‌تر از هر دو غرض مذکور یعنی نضج ماده و عدم خام شدن آن باشد اقدام بر دادن غذا و آب سرد کنند و از این هر دو منع ننمایند و از مراعات آن هر دو غرض مذکور غفلت کنند

دلائل اعراض حمیات

.... **یکی** ...... متقدم که او در زمان صحت چگونه بوده است مثلاً اگر مریض اغتذا بمولدات صفرا مثل عسل و خربزه و خرما و حلویات نموده باشد دلالت کند بر آن‌که تب صفراویست چنان چه کثرت اکل و شرب و راحت و سکون واستحمام بعد طعام دلالت بر تب بلغمی نماید و تغذیه به عدس و کرنب و قنبیط دال بر تب سوداوی بود **دوم** از احوال و اعراض موجوده که مذکور گردد **سوم** از حال بلدان و فصول و سن و مزاج و سحنه و نبض و قاروره و قی و براز و رعاف **چهارم** از حال تب در لرزه و عرق و کیفیت حرارت و از نوبتهای او **پنجم** از حال اشتها و تشنگی و از حال تنفس **ششم** از مقارنات مثل صداع و سهروندیان و قلق و غیر آن به جهت آن‌که حمیات را اعراضی چندست که دلالت می‌کنند براحوال آن پس بعضی از آن اعراضی است که دلالت می‌کنند بر عظم و صغر حمیات مثل کیفیت حرارت و یکست آن زیرا که بعضی از آن آن است که لذاع شدید از اول اخذ تا آخر آن بود به سبب حدت ماده و بعضی آن است که اول لذع کند به عده ضعیف شود به سبب تحلل ماده و حرارت نرم گردد و بعضی آن است که لذع نکند به سبب سردی ماده و غلظ آن و بعضی آن است که حرارت او رطب بود مثل تب

بلغمی و بعضی آن است که حرارت او یابس باشد مثل تب صفراوی و اعراضی است که دلالت بر جنس حمی می‌نماید مثل اعراض خاصه بحمای غب چون ابتدای نوبت آن بنحس و قشعریره و لذع حرارت در آن و اعراضیست که دلالت می‌کند بر خباثت حمی مانند قلق و هذیان و سهر و تشنگی سخت و شدت حرارت و اعراضیست که دلالت بر نضج ماده و غیرنضج آن می‌کنند به مثل احوال بول که اگر آن در قوام و لون در آنچه و رسوب معتدل باشد دلالت بر نضج مادهٔ تب کند و اگر کدر یا غلیظ احمر و اصفر و ابیض باشد دلالت بر خلاف نضج کند و اعراضیست که دلالت بر بحران می‌نمایند و در مقامش مذکور گردد و اعراضیست که دلالت بر سلامت حال یا ضد آن می‌کنند و آنهمه عنقریب مذکور شد **و بدآن‌که** برای سحنه احکام بسیار است مثلاً چون رنگ او متغیر گردد و برصاصیت یعنی سفیدی و سبزی دلالت کند بر برودت اخلاط و قلت حرارت غریزی و یا بر تهیج و انتفاخ چنان چه عارض می‌گردد کسی را که سبب حمای او تخمه باشد و مانند سرعت ضمور وجه و لاغری و کشیدگی و باریکی بینی که دلالت بر شدت حرارت و یا بر رقت اخلاط و سرعت تخلل آنها به سبب و سعت مسام می‌نماید و برای حرکات فی نفسها یعنی جریان آنها بر مجرای طبیعی و خروج آنها از عادت یعنی تشویش آنها یا سقوط آنها دلایلی است بر احوال حمیات پس بودن آنها بر مقتضای طبیعت دلالت کند بر خفت مرض و سلامت او و تشویش آنها بر حرارت او و سقوط آنها بر هلاکت یا بر سبب بارد و برای اشیای دیگر نیز که عنقریب مذکور گردد و از اعراض حمیات بعضی آن است که در وقت منتها می‌باشد مانند هذیان و اختلاط ذهن به سبب التهاب راس و بعضی آن است که در هنگام ابتدا می‌باشد مثل قشعریره و سردی و سبات که اکثر در اوائل حمیات لاحق می‌گردد به سبب ضعف دماغ و میل حرارت به سوی باطن جائیکه ماده است و کثرت صعود بخارات از اضطراب مبتدی در بدن تا آن‌که اشتعال آن را تحلیل نماید و اعانت این سبات و قشعریره برودت نفس دماغ کند و برودت خلطی که در سدد عفونت و حرارت است و اشیایی که از آن حال تب و آن‌که او از کدام نوع است شناخته می‌شود آن حال تب است در حدت او و لین او و حال تب در وقوع آن از اسباب بادیه یا سابقه بر شرائط مذکور یعنی حمی حادث از اسباب بادیه

اکثر از قبل حمیات یوم می‌باشد و از اسباب سابقه حمیات عفونت و حال تب در لزوم آن و اقلاع آن دفترات آن و حال تب در اخذ آن بلرزه و سردی و قشعریره که دلالت بر مادهٔ خارج عروق می‌کند و یا خلاف آن و این دلالت بر مادهٔ داخل عروق می‌نماید و کدام وقت می‌باشد چیزی که می‌باشد از لرزه زیرا که لرزه و قشعریره چون در ابتدا می‌باشد دلالت می‌کند بر بساطت حمی و اگر در غیر آن می‌باشد و دلالت می‌نماید بر ترکیب آن و حال تب در ترک آن به عرق بسیار و اندک یا خلاف آن بهر آن‌که تب صفراوی ترک می‌کند به عرق بیسار بخلاف بلغمی و سوداوی و گویند که در دموی عرق تا تمام انقضای آن نمی‌باشد و حال تدبیر سابق و سن و سحنه و فصل و صناعت و حال نبض و قاروره

کلام در نافض و برد و قشعریره و تکسر

بدآن‌که قشعریره که آن را بفارسی فراشا و در هندی پهریری گویند حالتی است که در می‌یابد مریض در بدن خود از آن اختلاف در سردی و خلش بعض آن در ظاهر یعنی در جلد و بعض آن در داخل اعنی در عضلات دموی بر تن خیزد و تکسر یعنی شکستگی اعضا که آن را در هندی هرپهون گویند آن است که دریابد آدمی در خود حالتی که گویا پیوند اعضا و استخوان او را بچیزی گران کوفته‌اند و او مقدم بر قشعریره بود و گویا که تکسر قشعریره ضعیف است و نوعی از آن است چنان چه نافض قشعریره قوی شدیدست و اما برد یعنی سردی آن است که مریض در اعضا و متون عضلات خود سردی صرف احساس نماید یعنی در این شرط نیست که بادی خلش و جنبش باشد و اما نافض یعنی لرزه آن است که علیل نتواند که اعضای خود را نگاهدارد از جنبش و لرزش و حرکات غیرارادیه که در آن واقع شوند و به تسکین ساکن نشوند و گاهی مریض سردی بغایت احساس کند و گمان کند که او در برف است و گرم نشود و گاهی چنان اشتداد نماید که بیمار دریابد که مفاصل اعضای او از یکدیگر جدا می‌شوند با قرع اشنان و گاهی آواز دندان شنیده می‌شود و گاهی انسان از چارپائی بر زمین می‌افتد به سبب اضطرار و لهذا مریض را ضبط می‌نمایند پس نافض مرکب از دو چیز باشد که یکی حرکت ارتعادیه دیگر برد بود بالجمله صعوبت و سهولت و

سرعت بطوی نافض به حسب اشتداد و انتقاص و رقت و غلظ ماده بود پس آنجا که ماده غلیظ بارد یا رقیق بارد یا حار بود و دافعه قوی باشد نافض بغایت قوی افتد و بالعکس اما اگر ماده سوزنده و گرم بود چنان چه در غب خالص اگرچه نافض در آن قوی باشد لیکن به سرعت زائل شود و اگر ماده غلیظ و لزج بود چنان چه در مواظبهٔ نافض بطی‌الزوال باشد و گاهی برد قوی باشد و با وی نافض قوی نبود در مثل حمیات بلغمی و ربع و سببش عدم مادهٔ سوزان و ضعف قوت دافعهٔ عضلها باشد و از اسباب اشتداد لرزه شدت دفع قوت دافعهٔ عضلات که از خود دفع موذی نماید لهذا هرچند سبب نافض قوی‌تر و سریع‌تر باشد نافض شدید و مفرط گردد و همچنین هر قدر که سبب لرزه‌آور لاذع‌تر باشد لرزه شدیدتر باشد و خون در حالت لرزه بداخل فرو می‌رود و سبب فراشا و برد و لرزه به قول **جرجانی** و **شیخ** پنج گونه است یکی تیزی و سوزش خلط که بر عضلها بگذرد و بسوزاند دوم عجز قوت و ضعف حرارت غریزی سوم سردی هوا چهارم سردی خلط و آن بلغم و سوداست پنجم میل حرارت بباطن و توجه آن به سوی ماده از جهت آن‌که ماده در باطن باشد و فرق میان آن‌که سبب فراشا و لرزه تیزی و سوزش خلط باشد و آن‌که سببش سردی خلط باشد آن است که اگر به سبب تیزی و سوزانی خلط باشد بیمار با آن‌که سردی نمی‌یابد پندارد که سوزن اندر اعضای او می‌زنند و اگر دست بر آن گذارند گم باشد و به سبب گرمی باطن تشنگی غلبه کند و اگر به سبب سردی خلط باشد بدان ماند که تن او در میان برف نهاده است و اگر دست بر آن نهند گرم نباشد و فرق میان نافض و قشعریره آن است که قشعریره زیاده از این نباشد که بظاهر سرما همی‌یابد و بباطن گرم باشد و حرکات غیرارادیه چون لرزیدن اندامها و برهم زدن دندانها پیچ نباشد و نافض خالی نباشد از آن‌که بیمار اعضای خود را از حرکتهای بیمراد فرو تواند داشت و همه اعضا را چنان بلرزاند که پندارد که استخوانها از هم گشاده می‌شود بالجمله فرق میان هر دو در مقدار قوت است یعنی نافض قشعریره قویست چنان چه قشعریره نافض ضعیف است و سبب احساس لرزه در نوبت تب و عدم ادراک آن هر وقت با وجود بودن ماده موجب لرزه در عضو آن است که هرگز خلط حار یا بارد اندر بدن ساکن بود عضوی که آن خط اندر دآن است با وی الفت گیرد و بمجاورت آن

عادت کند و از آن منفعل نگردد و احساس حرارت یا برودت افکند زیرا که سوءمزاج حاصل از آن خلط در آن عضو مستولی شده بنحویکه مزاج اصلی را باطل کرده و مقاومت باقی نمانده پس هرگاه آن خلط بحرکت درآید متفرق و پراکنده گردد خواه بسیار باشد یا اندک به سببی از اسباب مثل حرارت متفرقه یا غیر آن منفعل گردد از آن عضوی که غیرملاقی آن است و احساس حرارت یا برودت آن به سبب سوءمزاج مختلف خود نماید و انسان نزد حرکت او و مرور او بر اعصاب و عضلات بلرزد چنان که نزد ریختن آب گرم یا سرد بر جلد او لرزه می‌کند تا آن‌که سوءمزاج مختلف بر آن مستولی گردد و مالوف آن شود پس اذیت ساکن گردد و اعضا از حرکت بایستد و بساست که نافض عارض می‌شود از بلغم زجاجی منتشر در بدن و مؤدی بحمی نمی‌گردد و گاه او را ادرار می‌باشد و قوت آن مانند قوت نافض مؤدی بحمی نمی‌باشد و مادهٔ که احداث اعیا بقلت خود می‌نماید لرزه بکثرت خود قبل از تعفن پیدا می‌کند پس اگر متعفن نگردد مؤدی به تب نشود و گاهی برد و نافض عارض می‌گردد بنابر فرو رفتن حرارت به سبب غذا و مانند آن آنچه توجه طبیعت به سوی داخل و غور حرارت واجب کند مثل ورم باطنی و نافض و برد بر حمیات بهر آن مقدم می‌باشد که خلط خام اولا به سوی عضلات می‌ریزد و آن ببرودت خود نسبت بعضلات موذیست به عده چون به عفونت شروع کرد بگرمی ابتدا می‌نماید پس برودت او محسوس نمی‌گردد و گاهی لرزه بر حمیات مقدم می‌باشد به سبب لذع خلط و قوت دفع قوت دافعه عضلات چنان چه لرزه می‌کند انسان از ریختن آب بسیار گرم بر جلد او و خصوصاً چون آب شور باشد و گاهی اولی شی لاذع سبب گریختن حرارت غریزی به سوی باطن می‌شود پس سردی مستولی می‌گردد و با لذع حار سردی می‌باشد گویا که سردی مشتمل بر ظاهر بدن بود و لذع حار نزد غشای باطن باشد و گاهی لرزه به سبب گریختن حرارت به سوی باطن می‌باشد چنان چه در اورام باطنی بنابر توجه طبیعت به سوی آن مع خون و روح برای اصلاح آن پس ظاهر بدن سرد می‌گردد و بدان سبب بیمار لرزه و سرما می‌یابد و گاهی نافض و قشعریره دلالت می‌کند بر صحت درحمیات لازمه و این در منتهای حمیات محرقه یافته می‌شود بهر آن‌که دلالت می‌نماید بر آن‌که مادهٔ صفرا محتبس در داخل از عروق خارج شده لیکن اگر آن با نضج و در وقت بحران نباشد و تابع او خفت نبود دلالت می‌کند بر آن‌که این قدر لرزه به سبب غلبهٔ

قوت نیست بلکه به سبب کثرت مادهٔ موجب لرزه است و قسمی از لرزه است که دلالت می‌نماید بر موف و او آن است که تابع ضعف قوت و سقوط حرارت غریزی و تنفس باشد و **بقراط** گفته که هرگاه لرزه چند مرتبه در تب غیرمفارقه بر مریض ضعیف معاودت نماید این از علامات موت است **و اما** اسباب قشعریره کمتر از اسباب لرزه می‌باشد **انطاکی** گوید که گاهی نافض به حسب کثرت خلط کثرت می‌پذیرد و لهذا نافض بلغمی عظیم می‌باشد و در صفرا ضعیف بود و به همین جهت آن را قشعریره می‌نامند همچنین اکثر اطبا تقریر نموده‌اند و قومی بعکس این گفته‌اند یعنی نافض صفراوی قومی‌تر می‌باشد به سبب حدت آن و **گازورنی** هر دو قول را جمع کرده و گفته که نافض در صفرا حادتر و در زمانهٔ کوتاه‌تر می‌باشد و در بلغم بالعکس پس صعوبت در صفرا به حسب کیفیت و در بلغم به حسب کمیت بود و این قول نیکو است و اما نافض در صفرا اولاً بقوت ابتدا می‌نماید و در ضعف تدریج می‌کند به سبب لطافت ماده و در هر دو خلط بارد بعکس این می‌باشد لاسیما سودا به سبب کثرت تحلل در آخر هنگامیکه تلطیف می‌پذیرد **مجوسی** گوید که آنچه سزاواراست دآن استن آن از امر نافض در سائر حمیات آن است که در زنان ابتدا از پشت می‌کند و در مردان ابتدا از اطراف دست و پا می‌نماید **فائده** به قول شیخ هیجان تحیر و دوار منذر بدوست و حمیات مشائخ مدفون غیرظاهر می‌باشد و بساست که سبب طول حمی غلظ در حشا می‌باشد پس مریض را بر پشت بخوابانند و پای او کشیده دارند و احساس احشای او نمایند تا موضع غلظ ظاهر شود و معلوم گردد که آیا در آنجا ورم است یا نه و چون زبان محموم با وجود خفت حمی سیاه گردد دلیل آن است که حمای او مدفون در باطن است و تراشیدن موی سر باعث تکثیف جلد آن و عدم تحلیل ابخره می‌گردد پس بخارات بداخل برگشته اشتداد حمی می‌نماید **قرشی** گوید که نفس حلق شعر موجب تکثیف جلد نمی‌شود بلکه انفتاح مسام و تحلل ابخره که محتبس در سر باشد واجب می‌کند فلهذا گاهی از آن ذهن صحیح می‌شود دفعه و گاهی بدان تب نیز خفت می‌پذیرد و موجب آن این است که بعد حلق شعر سر را هوای سرد برسد پس باید که اختصاص آن بحلق شعر در سرما و عدم پوشیدن سر بجامه باشد **حکیم شریف‌خان** می‌نویسند دیده‌ام که در اکثر از ستردن موی سر

مرض نکس کرده و عود نموده و ایضاً دو کس که معتاد بحلق راس در هر دو سه روز بودند می‌گفتند که حمیات ما زائل می‌شود و تخفیف می‌یابد بتراشیدن موی سر و زیاده می‌شود و اذیت و قلق حاصل می‌گردد و هنگام ترک آن و باشد که این به سبب عادت بود و احوط آن است که ترک حلق راس در حمیات و بعد آن چند روز نمایند مگر کسیکه معتاد آن باشد

طریق تشخیص حمیات خلطیه

هرگاه در تب حرارت قوی‌تر از حرارت حمای یوم باشده نبض و نفس و بول شدیدالتغیر بود و در نبض و نفس اختلاف و تواتر و حرکت انقباض سریع باشد و نبض گاهی بعظم و قوت و گاهی بصغر و ضعف اخذ کند و قاروره بی‌نضج و گاهی بدبو غلیظ باشد و زمانهٔ تزید تب طویل بود و تشنگی و درد سر در اکثر و ضعف و تغیر رنگ بدن و زبان و ذائقهٔ دهان و نوبت اول از عرق و تری بدن اکثر خالی بود و حمای خلطی باشد به عده از مریض سؤال کنند که تب به وقت می‌ماند یا گاهی می‌آید و گاهی می‌گسارد **اگر** گوید که همیشه می‌ماند باید دآن است که مادهٔ آن داخل عروق است پس نظر کنند اگر با آن سرخی رو و چشم و انتفاخ و تمدد رگها و شیرینی دهن و تشنگی و تقل و کسل بدن بود و نبض عظیم لین قوی ممتلی سریع متواتر غیرکثیرالاختلاف و بول سرخ و غلیظ باشد و عرق نکند و گرمی او کمتر از محرقه و غب خالص باشد و در اکثر حلق و کام و لهات و لوزتین ورم کند و یا تنگی نفس و خارش بینی و حوالی چشم و جایگاه حجامت و فصد و سبات و عسر کلام و سیلان اشک بود و بغیر لرزه و قشعریره ابتدا کرده باشد و سائر علامات غلبهٔ خون یافته شود سونوخس باشد و این تب دموی است که از غلیان خون افتد و اگر این اعراض به شدت باشند و تب گرم‌تر از سونوخس و مشابه‌تر بمحرقه بود و با قلق و کرب و لهیب و ضیق و عظم و سرعت و تواتر نفس باشد و نبض سخت مختلف غیرمنتظم و بول احمرقانی و کدر و بدبو بود حمای مطبقه باشد و بادهٔ این خون متعفن داخل عروق است **و اگر** به اعراض مذکوره درد پشت و خارش بینی و ترسیدن در خواب و سوزش و خلش در جلد و کثرت خمیازه و فازه و کثرت تهوع و کرب و اشتعال شدیدتر و غیر آن از علامات

جدری و حصبه باشد **و اگر** با تلخی دهن و تشنگی شدید و غثیان و قی یا اسهال صفراوی یا قبض شکم و کرب و قلق و التهاب و هذیان و صداع و بیخوابی و خشکی و تشقق لبها و سقوط اشتها و سرعت نبض و رقت و ناریت بول بود اگر صفرا متوجه بدماغ نبود والا قاروره سفید و رقیق بود و این منذر بسرسام باشد به شرطیکه ماده برعاف مندفع نشود و تب یک روز در میان شدت کند و بی‌لرزه و سرما آید مگر بر سبیل بحران و عرق نیاید مگر در آخر یا در بحران و زمان شدت آن از چهار ساعت تا دوازده ساعت بود غب لازمه باشد و آن تب صفراویست که مادهٔ آن داخل عروق متعفن گردد **و اگر** این عوارض به شدت باشند حتی که زبان خشن و زرد به عده سیاه گردد و سرعت و تواتر نبض و غور عینین و ضربان صدغین و اسهال صفراوی کراثی و با اختلاط عقل و ذهن و خفقان و غشی و افراط‌گرمی در سینه بود حمی محرقه باشد و مادهٔ آن صفرا یا بلغم شور است که در داخل عروق قریب قلب یا بقعر جگر یا ریه یا فم معده متعفن شود **و اگر** تب هر روز شدت کند بی‌لرزه و سرما آید و شدید نباشد و نبض سریع و قاروره غلیظ و کدر بود و در شب و روز که بیست و چهار ساعت مقرر کرده‌اند شش ساعت فتره کند و اقل زمان شدت آن هشت ساعت بود و دیگر علامات حمی مواظبه سوای لرزه یافته شود و تب لثقه باشد و آن تب بلغمی است که مادهٔ آن داخل عروق متعفن گردد **و اگر** روز چهارم شدت کند و با آن سردی و لرزه و عرق نباشد و زمان شدت تب بیست و چهار ساعت بود و دیگر علامات ربع دائره سوای لرزه موجود بود ربع دائمه باشد و این تب سوداویست که مادهٔ آن داخل عروق متعفن شود **و اگر مریض** گوید که تب گاه می‌آید و گاهی زائل می‌شود باید دآن است که مادهٔ آن خارج عروقست و در این صورت نگاه کنند اگر مریض از درد سر بسیار شکوه کند علامت تعفن ماده در دماغ بود و اگر با تب قی و درد معده باشد علامت تعفن ماده در معده باشد و اگر با اسهال بود علامت تعفن آن در احشاء امعا و ماساریقا باشد و اگر با ادرار باشد علامت تعفن در جگر بود و اگر با سرفه باشد تعفن درصدر بود و علی هذا القیاس پس بپرسند که تب هر روز می‌آید یا یک روز یا دو روز در میان یا زیاده بر آن و در شب می‌آید یا در روز و گرمی یا سردی در باطن زیاده محسوس می‌شود یا در ظاهر **اگر گوید** که هر روز می‌آید و

با لرزه و سرمای شدید در اطراف باشد و تا دیر بماند وحرارت او قوی نبود و گاهی در ابتدا حرارت قوی ظاهر شود و در آخر کم گردد و چون وقت نوبت تب بدن را لمس نمایند حرارت در اول امر نیک ظاهر نشود مگر بعد از آن‌که موضع دست گرم شود و مسام گشاده گردد و تری بر بدن بسیار بود و عرق کمتر آید و اگر آید اندک بود و بر تمام بدن شائع نباشد و با وی عطش بسیار نباشد و نه عظم نبض و اشتها کم شود و اکثر در فم معده درد محسوس گردد و نفخ در شکم بود و ترهل بدن و تهیج چهره و زردی رنگ و قی و اسهال بلغمی و رطوبت دهان باشد و نبض ضعیف صغیر مختلف و در ابتدا متفاوت بود و در آخر متواتر گردد و بول گاه رقیق سفید و گاهی غلیظ کدر سرخ بود و براز نرم رقیق بلغمی باشد و تب با ثقل و سبات و کسل شروع کند و نوبت تب طویل باشد حتی که حرارت در بدن تا ابتدای نوبت ثانی باقی ماند و شش ساعت زائل گردد و اقل زمانهٔ نوبت آن هشت ساعت و بیشتر هژده ساعت بود و گاه غشی به سبب ضعف فم معده و سقوط اشتها عارض شود مواظبه باشد و آن تب بلغمی است که مادهٔ آن خارج عروق متعفن گردد و ایضاً این تب در مزاج بارد رطب بلغمی و سن صبیان و مشائخ و فصل سرما و و هوا و بلد سردتر و مردم بسیارخوار و اهل راحت و سکون و کثیرالاستحمام و ریاضت بعد طعام اکثر عارض شود **و اگر** گوید که تب یک روز در میان آید پس اگر قشعریره و لرزهٔ شدید و سرما قلیل مع لذع و تحقق ابتدا کند و بدن زودتر گرم می‌شود و حرارت از لمس بدن قوی حاد لذاع محسوس گردد و با صداع و سهر و کرب و قلق و بغض کلام و غضب و خشکی دهن و زبان و تشنگی شدید و غثیان و قی صفراوی یا اسهال آن بود و نبض در ابتدای نوبت صغیر ضعیف متفاوت و بعد اندک مدت عظیم قوی سریع متواتر مختلف گردد و بول ناری و بدبو و تیزبو باشد و تب به عرق کثیر مفارقت کند و اکثر در امزجهٔ حار یابس صفراوی و سن شباب و فصل گرما و هوای گرم و خشک و کسیکه اغذیه و اشربهٔ حار یا بس خورده باشد یا او را غم یا سهر یا تعب شدید لاحق شده باشد یا روزه بسیار داشته باشد یا صناعت او به آتش باشد مثل حداد و وقاد و لاغر را عارض شود مدت نوبت تب از چهار ساعت تا دوازده ساعت بود و اکثر درد دورهٔ چهارم منتهی شود و اگر تا دورهٔ هفتم امتداد نماید از آن تجاوز نکند غب خالصهٔ دائره باشد و آن تب

صفراویست که ماده آن خارج عروق متعفن شود و اگر در این تب مدت سرما و لرزه درازتر باشد و حرارت در حدت کمتر از آن بود و وقت نوبت بلانظام و مدت نوبت از دوازده ساعت افزون باشد و تا بیست و چهارساعت یا سی ساعت مریض اندر تب ماند و زمانهٔ آسایش نیز دراز بود و باشد که تا چهل و هشت ساعت آسوده ماند و از آن گمان تب ربع شود و عدد نوبتهای او از هفت نوبت البته افزون باشد و نضج ماده بدیرتر ظاهر شود و عرق کمتر از غب خالصه آید و در سرگرانی بود و سحنه زود گداخته نشود و کرب و کاهلی و بیخوابی غیرمفرط و ضعف معده و بدمزگی دهن یار بود و بول غلیظ و رنگین و گاهی به سبب صعود ماده بدماغ کم‌رنگ یا سفید باشد و نبض در آخر نوبت مختلف بود لیکن در عظم و قوت چندان نباشد که در غب خالصه بود غب غیرخالصه باشد و مادهٔ این صفرا مخلوط به رطوبت است پس اگر صفرا بر رطوبت غالب بود علامات او قریب بعلامات غب خالصه باشد در قصر نوبت و شدت لرزه و کثرت عرق و زردی بول و براز و تلخی و خشکی دهن و تشنگی لیکن شدت این اعراض بخالصه هرگز نرسد و اگر رطوبت بر صفرا غالب باشد علامات او بعلامات تب بلغمی قریب بوده و اگر هر دو ماده برابر باشند در قوت و علامات نیز همچنان میان این و آن باشد **و اگر** گوید که تب دو روز در میان می‌آید و با لرزه و سرما باشد و زمان نوبت آن بیست و چهار ساعت بود و با ثقل و تکسر شدید و سردی قوی در سائر ابدان و وجع در مفاصل و نبض در ابتدای نوبت صغیر بطی متفاوت غدیدالاختلاف باشد و چون بدن گرم گردد حرارت او غیرحاد و غیرلذع بود نه مثل غب بلکه فوق حرارت مواظبه و نبض سریع و متواتر گردد و در عظم بیفزاید لیکن بقیاس حمی غب صغیر متفاوت باشد و تشنگی اندک و بول بدبو بی‌نضج و در ابتدا سفید مائل بسبزی و خام بود و بعد ابتدا حال او مختلف شود و رنگین گردد و عرق بقیاس تب بلغمی بسیار بود و بقیاس حمی صفراوی بسیار نبود و در وقت انحطاط حمی سردی قلیل‌تر از حمی غب باشد و بول سیاه شود و در وقت انقضای آن نبض بطی متفاوت مختلف و بول مختلف‌اللون غیرنضج بود و حمیات مختلطه و صلابت طحال بر این تب تقدم نماید و مزاج مریض بارد یابس و سن کهولت و فصل خریف و هوا بارد یابس و تقدم تناول اغذیهٔ مولد سودا مثل عدس و کرنب و قنبیط و لحم بقر و تیس و

نمکسود و غیره به افراط بود ربع دائره باشد و آن تب سوداویست که مادهٔ آن خارج عروق متعفن گردد و این علامات وقتی است که این تب از تعفن سوداوی طبیعی باشد اما هرگاه از عفونت سودای غیرطبیعی عارض شود پس اگر از احتراق بلغم باشد نوبتهای او دراز بود و اکثر عقب مواظبه افتد و عرق بطی‌تر و نبض مائل بلینت و لهیب اندک و بول سفید و غلیظ و آثار بلغمیت مزاج بود و سردی ملمس و کاهلی و قلت عطش و کثرت خواب و جز آن که از لوازم بلغم است پیدا باشد و اگر از احتراق خون بود وجود علامات غلبهٔ خون و شیرینی دهن و سرخی بول و غلظ آن بود و سحنه و سن و مزاج و موی و فصل گرم و عادت اشیای گرم‌تر بر آن دلالت کند و اکثر بعد مطبقه و حمیات اورام دموی عارض شود و بنض در آن عظیم متواتر و نفس عظیم شدید و تشنگی سخت و لرزه و سرما اندک و تری بدن بسیار باشد و اگر از احتراق صفرا بود نوبت قصیرتر و کثرت عرق و نبض سریع متواتر و عطش شدید و کرب و لهیب و قلق و اضطراب بسیار باشد و با قشعرار و برد ابتدا کند و تواتر نفس و تلخی دهن بود و سن و فصل و مزاج و سحنه حار یابس بر آن دلالت کند و اکثر عقب حمیات صفراوی افتد و اگر از احتراق سوداوی طبیعی باشد علامات تعفن سودای طبیعی که مذکور شد با خبث نفس و صلابت نبض و کدورت قاروره بود و افکار ردیه و خواب پریشان و وسواس و کبودی و لاغری بدن و تیرگی رنگ و کثرت اشتها باشد **و اگر** گوید که تب دو روز می‌آید و یک روزنه ربع معکوس باشد و آن تب سوداویست مرکب از دو ربع **و اگر** گوید که تب روز پنجم یا ششم یا هفتم یا زیاده بر آن می‌آید و با آن علامات ربع یافته شود حمی خمس یا سدس یا سبع و جز آن باشد **و اگر** گوید که تب بشب می‌آید و بروزها می‌کند تب لیلی باشد **و اگر** گوید که تب بروز می‌آید و بشب رها می‌نماید تب نهاری باشد و مادهٔ این هر دو تب بلغم باشد **و اگر** گوید که تب را دوری و نوبتی معین نیست و علامات آن مختلط بود حمیات مختلطه باشد **و اگر** گوید که در باطن سردی و در ظاهر گرمی محسوس می‌گردد و علامات حمی بلغمی یافته شود و بول بارد خام کم حرارت از بول تب بلغمی و نبض بطی متفاوت بود و در اکثر هر روز شدت کند لیکن گاهی به سبب غلظ و قلت ماده مستحیل بربع و غب گردد و مدت نوبت او از چهار ساعت تا بیست

و چهار ساعت بود و در اکثر قبل از این منقضی شود حمی انقیالوس باشد **و اگر** گوید که در باطن حرارت و در ظاهر برودت معلوم می‌شود و در اکثر تب بنوبت آید تب لیفوریا باشد پس اگر بلغمی بود بول خام و نبض بطی و متفاوت باشد و تب نرم بود و بنوبت بلغمی آید و اگر صفراوی بود تب لازم باشد و برد در غب اشتداد کند و دیگر آثار صفرا پیدا بود و اگر وقت آمدن تب غشی حادث شود حمی غشیه باشد پس اگر بدور تب بلغمی هر روز دوره کند و یا ترهل بدن و تهیج رو بود و رنگ روی صاحب او بریک حال نماند اکثر رصاصی بود و گاهی زرد و گاهی مائل بکبودی و سیاهی و گاهی بسبزی و چشمها تیره گردد و بیرون خاصةً بود وقت هیجان و لب او سیاه مثل لب کسی نماید که شاتوت خورده باشد و در سرهای پهلو درد نفخ پدید آید و اگر قی آید ترش باشد مادۀ آن بلغم خام باشد و اگر با وی صفرا غلیظ مخلوط شود ادوار او اکثر مثل بلغمی باشد اما سوزش احشا و قی صفراوی و دیگر آثار ترکیب صفرا بر آن گواهی دهد و اگر دورۀ او در اکثر بدور غب آید یا لازم باشد و به آن تشنگی شدید و تعب و لهیب و غم بوده در ابدان حار یابس مزاج حادث شود و بدان به سرعت گداخته شود و نبض صغیر متواتر بود و در یک دو نوبت سقوط قوت و نبض پدید آید و در مدت اندک مریض بیمار سالها نماید مادۀ آن خلطها و سمی صفراوی کراثی یا زنگاری باشد **و اگر** تب عام بود و بخلق کثیر حادث شود و علامات و یا ظاهر بوده و ظاهر بدن سخت گرم نباشد و در باطن سوزش و بیقراری و حرارت قوی بود و با وی عظم و تواتر و تنگی نفس و بدبوی آن و شدت تشنگی و خشکی زبان باشد و گاهی با غثیان و سقوط اشتها و وجع فواد و عظم طحال و کرب شدید و تحلیل بود و گاهی سرفۀ خشک و سقوط قوت و اشراف بر غشی و اختلاط عقل و تمدد شکم باشد و با آن سهر و استرخای بدن و فتور در حرکات بود و گاهی با وی بثور اشقر و احمر عارض شود که گاه به سرعت ظاهر شود و جلد غائب گردد و قلاع و قروح حادث شود و در اکثر نبض متواتر صغیر بود و تب در اکثر بشب اشتداد نماید و گاهی صاحب او را حالتی مثل استسقا حادث گردد اسهال مراری و غیره افتد و براز او نرم بدرنگ و گاه سیاه و اکثر کفناک بدبو باشد و در آن اعضا و اخلاط گداخته برآید و بول مائی مری سوداوی بود و اکثر صفرا یا سودا بقی برآید و عرق بدبو

آید و تب یا اعراض مذکور و بقوت آنها ابتدا کند و بغشی و سردی دست و پا و لیثرغس و تشنج و کزاز مودی گردد حمی و یائی باشد **و اگر** تب تابع اورام بود و درد یا ثقتل در عضوی باشد و آن عضو گرم‌تر از سائر اعضا بود و نبض در ابتدا صغیر و در انتها سریع الانقباض باشد به عده عظیم و سریع و متواتر گردد و به حسب عضو و ماده پس منشاری یا موجی گردد به حسب عضو در عصبیت و لحمیت و بول در اکثر کم رنگ بود به سبب میلان ماده به سوی ورم حمی ورمی باشد **و اگر** علامات مخصوصه حمیات بعضی با بعض مرکب و مجتمع یافته شود و هرگاه در تب اول لرزه آید پس لازم گردد و هیچ عرق نکند و یا در میان تب هر وقت سرما و لرزه معاودت کند و از پس دو سه لرزه یک بار عرق کند و ایضاً هرگاه در تب لازم گردد و هیچ عرق نکند و یا در میان تب هر وقت سرما و لرزه معاودت کند و از پس دو سه لرزه یک بار عرق کند و ایضاً هرگاه در تب لازمه لرزه قوی باشد و مدت سرد ماندن دست و پا سخت دراز گردد تب مرکب باشد پس اگر نوبت تب یک روز درازتر و آهسته‌تر از غب بود و یک روز کوتاه‌تر لیکن گرمتر باشد و اکثر در یک نوبت دو سه دفعه قشعیره ظاهر شود و گاهی اعضا گرم شوند و قشعریره هنوز ثابت باشد و ابتدای تب و تزید آن شدیدالاضطراب بوده انتها طویل باشد و هرگاه معلوم کنند که بدن گرم می‌شود و تب عنقریب به انتها می‌رسد قشعریره معاودت کند و منتهای او و اوقات جزئیه و کلیه قبل منتهای حمی بلغمی و سریع‌تر از آن بوده بطی‌تر از منتهای حمی صفراوی باشد و همچنین انحطاط طویل بود و کمتر به عرق فتره کند و روز سوم تب مشابه روز اول در نوائب بود و چهارم مثل دوم در تفتر باشد و در نبض عظم و سرعت و تواتر از غب کمتر بود و در اضداد آن یعنی صغر و بطو و تفاوت قلیل‌تر از تب بلغمی باشد و بول بطی‌النضج بود و قی مختلط از صفرا و بلغم و همچین براز باشد شطرالغب باشد و این تب مرکبست از مادهٔ بلغم و صفرا پس اگر بلغم غالب بود نوبتها درازتر باشد و قشعریره ضعیف‌تر و نضاغط نبض قوی‌تر بود و اطراف به سرعت سردی قبول کند و دیرتر گرم گردد در ابتدای مرض و تشنگی اقل و قی صفرا کمتر و بول شدیدالبیاض و خام و عرق کمتر و سن کودکی یا پیری و مزاج بارد بلغمی و همچنین عادت بخوردن اشیای بارد رطب و فصل و بلد و صناعت بارد باشد **و**

اگر صفرا غالب بود نوبتها کوتاه‌تر باشد و اطراف زودتر گرم گردد و تشنگی و قی صفراوی زیاده‌تر باشد و عرق بسیار کند و قشعریره بلرزه مائل باشد و قوی‌تر بود و زودتر درگذرد و بول رنگین‌تر باشد و سن شباب و مزاج گرم و عادت بخوردن اشیای گرم و مانند آن از فصل و بلد حار باشد **و اگر** صفرا و بلغم هر دو برابر بود اعراض و دلائل نیز برابر پدید آید و قشعریره صرف نام غیر نافض و نه متعدی بنفض باشد و چون ترکیب این تب از دائره صفراوی و لازمه بلغمی باشد و او آن است که اکثر اطبا به اسم شطرالغب خالص مخصوص نموده‌اند لرزه ضعیف باشد و گاهی بر دو قشعریره در آن تکرار کند تا آن‌که مادهٔ خارج عروق که آن صفراست در منتهی غلیظ گردد و در آن حرارت احشا و شکم مع برد اطراف کثرت نماید و نبض بسیار صغیر و متفاوت باشد پس اگر لازمهٔ صفراوی بود لرزه نباشد و نه بسیار قشعریره و نبض اعظم و سریع و کرب شدیدتر باشد و اگر هر دو دائمه ترکیب یابند نافض البته نبود و غب لازمه را عارض شود که قبل خفت بلغمی تخفیف یابد و اگرچه غب لازمه در شدت راجع نبود قبل از رجوع بلغمی در شدت به سبب قلت صفرا و کثرت بلغم

معالجه کلی حمیات عفونیه

بدآن‌که تب صفراوی لازمه و خصوصاً محرقه محتاج تبرید زیاده می‌باشد بعد آن تب دموی بعد آن تب بلغمی بعد آن تب سوداوی و هرگاه تب عارض شود باید که اول از علامات مادهٔ آن دریافت کنند بعد آن به حسب احتیاج تبرید و تسکین نمایند و بهتر آن است که هلیلجات را در حمیات ندهند و خوردن لبنیات در حمیات باعث ازدیاد عفونت بود و گویند که علاج حمیات عفنی حادث از عفونت خون یا صفرا یا سودا یا بلغم داخل عروق قریب از علاج آن است که مواد او خارج عروق باشد زیرا که اخلاط آن بعینه همان اخلاط است جز آن‌که این محتاج بمفرط تبرید و تطفیه باشد و اگرچه تبرید بسیار نضج ربطی سازد الا آن‌که تسکین سورت آن می‌کند زیرا که در حدت زیاده بود به سبب انحصار مواد آن در عروق و در خطر شدیدتر باشد به سبب کثرت کمیت آن و فائده جلیله که در آخر حمیات اطفال مسطور گردد آن را نیز ملاحظه نمایند **مسیحی** می‌نویسد که حمی عفنیه علی‌الاطلاق سوءمزاج مع

ماده است و لهذا احتیاج به تبدیل کیفیت و نقصان ماده می‌شود و کیفیت حمی حرارت و یبوست است پس حاجت در ازالهٔ او به اشیای مبرد و مرطب می‌افتد و مادهٔ حمی مختلف می‌باشد و اگرچه در جمله عفن است چنان چه در غب صفرای عفن است و در بلغمی بلغم عفن و در ربع سودای عفن پس در استفراغ هر واحد از این اخلاط حاجت می‌افتد به ادویهٔ که از شان آنها استفراغ آن خلط بود و از حمیات بعضی آن است که سوءمزاج در آن قوی‌تر از مقدار ماده می‌باشد مثل حمی غب پس آن محتاج به تبرید و ترطیب بیشتر از استفراغ است و بعضی آن است که ماده در آن بیشتر از مقدار سوءمزاج بود مثل حمی ربع و حمی بلغمی و در آن حاجت به استفراغ زیاده‌تر از تبرید و ترطیب باشد و هرگاه چیزی یابند که هم تبرید و ترطیب کند و هم استفراغ ماده بهتر باشد و هرگاه یافته نشود باید که ترکیب دهند و برای هر واحد از این اغراض ثلثه آنچه موافق باشد استعمال نمایند **شیخ‌الرئیس** می‌فرماید بدانند که غرض در معالجهٔ حمیات عفنی گاهی متوجه می‌شود و به سوی تب به تبرید و ترطیب مزاج احتیاج افتد و گاهی متوجه می‌گردد بطرف ماده هنگامیکه احتیاج به انضاج یا استفراغ مواد بود و انضاج در مادهٔ غلیظ تعدیل اوست بترفیق و تلطیف و در مادهٔ رقیق تعدیل و بتغلیظ و تکثیف و بساست که مابین هر دو غرض مذکور تناقض واقع می‌گردد چه ذات تب مستدعی تبریدست و خلط مقتضی انضاج و استفراغ و تحلیل و این در اکثر امر بی‌استعمال دوای حار صورت نبندد پس در این هنگام رعایت اهم از هر واحد امر واجبست و گاهی تناقض می‌کند مقتضای شدت حرارت تب از تبرید به مثل آب هندوانه و ماءالقرع و ماءالخیار و سائر به قول و مقتضای ماده از تقلیل و انضاج پس این تناقض منع می‌کند از نوشیدن آب فواکه و به قول الا آن‌که ماده به کمیت و کیفیت قوی نباشد و بالجمله حزم و احتیاط آن است که تأخیر آب فواکه تا یک هفته نمایند و اقتضار بر ماءالشعیر کنند و جمیع فواکه به اصحاب تب عفنی مضر است به سبب غلیان و فساد آنها در معده و بساست که در یک چیز انضاج و تلطیف و استفراغ و تبرید نیز یافته می‌شود و چون سکنجبین **و بدآن‌که** گاهی شدت وحدت تب بدرجهٔ رسد که در تدبیر سبب از انضاج و استفراغ رخصت ندهد بلکه مقتضی تبرید خلط از انضاج کنند و غذا را قطع سازند قوت را طاقت

مقاومت و صبر به شدت نیابند و اگر قوت را مقاوم و صابر آن یابند قطع سبب نمایند و تدبیر خلط از انضاج کنند و غذا را قطع سازند و تبریدی ننمایند که مانع تحلیل باشد و اگر قوت را قاصر یابند مشغول تبعدیل مضاد آن گردند به تبرید و انعاش قوت بغذا و چون تقویت قوت به انعاش آن و قهر مضاد آن نمایند متوجه به مرض شوند و به نضج و استفراغ پردازند و چون در این حمیات تبرید نمایند باید که بچیزی نکنند که در آن قبض و تکثیف باشد مانند اقراص مبرده که در ابتدای این حمیات موافق نبود مگر بعد نضج و استفراغ و اقراص موافق‌تر برای کسی است که تب او تشبث به معده و جگر او باشد گویا که تب دق بود در لزوم و تشبث **و بدانند** که علاج حمای عفونت مخالف علاج دق است زیرا که علاج دق منحصر بر مضادت مرض است و علاج حمی عفونیه مقصور بر مضادت مرض تنها نیست بلکه بر آن و بر قطع سبب آن و اگرچه بمشاکل مرض نباشد و تغذیه صدیق قوت است از جهت نعض آن و دشمن قوت است از جهت آن‌که دوست دشمن آن است و آن ماده است زیرا که آن معین هر دوست و از اینجهت معالج محتاج است در تدبیر او بقانون که جدا مذکور گردد **و باید دآن است** که ممکن نیست معالجۀ تب مگر بعد از معرفت آن پس اگر نشاسند جنس و نوع حمی را باید که تلطیف تدبیر نمایند و جهد کنند که مریض را نوبت ملاقی نگردد مگر آن‌که شکم او خالی باشد و تحریک طبیعت در روز نوبت بهیچ چیز حتی‌الامکان نکنند و معالجه به استفراغ و مانند آن ننمایند و باید که مراعات حال قوت و جمیع آن از تدبیر غذا و استفراغ نمایند پس اگر قوت قوی باشد و غالب در بدن خون بود و یا با خلط غالب خون باشد فصد واجب‌ترین چیزیست و خصوصاً چون بول سرخ غلیظ باشد و اصفر ناری نبود که بادی نزد فصد خون غلبۀ صفرا و حدت آن است و بعد از فصد اسهال لطیف فرمایند خصوصاً اگر در ـنجا طبع یابس محتبس باشد به مثل ماءالشعیر و شیرخشت اندک و یا ماءالشعیر و سکنجبین اگر طبیعت نرم نشود در مثل شیرخشت مانند شربت بنفشه زیادی نمایند و غایت غرض از آن تلئین باشد نه اسهال و اطلاق ضیف و......... استعمال حقنه‌هاست به قدریکه محتاج الیه در قوت باشند و از حقنه‌های مشترک‌النفع خفیفه حقنۀ مرتب از روغن بنفشه و آب برگ چقندر و زرده بیضۀ و شکر سرخ و بوره است و چون

این تلئین در ابتدا به‌کار برند بساست که در انتها محتاج با ضعیف‌تر از آن باشند که در ابتدا احتیاج بدان بوده است و این هنگامیست که طبیعت محتبس باشد بعد از آن متوجه به ادرار شوند به مثل سکنجبین مطبوخ با بیخ کرفس و مانند آن به عده تعریق و تفتیح مسام نمایند چیزی که بسیار گرم نباشد مثل مالش به روغن بابونه و تنظیل به شراب ابیض و به آب شیرین نیم‌گرم پس اگر تب محتد بسیار باشد هیچ تمریخ و تنظیل جائز نیست و چون دریابند که خلط در اول امر مائل به معده است قی فرمایند به چیزی که در آن مخالف از عادت نباشد بلکه به مثل سکنجبین به آب گرم اگر خلط طبیعت تحریک بقی نماید و در تحریک قی مخالفت طبیعت نکنند اگر آنجا میل خلط به جانب امعا باشد و احساس بقراقر و انحدار سفل یا مانند آن نمایند بلکه در این هنگام تحریک به اسفل کنند و تدبیر خواب و آب و استفراغ جدا مذکور گردد و هنگام انحطاط تب و ظهور علامات نضج و بعد استفراغ اخلاط در استعمال حمام و شراب رقیق ممزوج به آب و مالش بروغهای محلله باک نیست **و بدآن‌که** چون صداع و تب با هم مجتمع گردد اولا علاج تب کردن اولی است و بدانند که گاهی صداع تب را که رو به انحطاط آورده باشد و تمدید باز می‌آرد و به سبب وجع و ماده پس لازم است که اولا به تسکین صداع پردازند و چون طفل شیرخوار تب به هم رساند واجب است که اصلاح شیر مادر را نمایند به ادویهٔ مناسبه و چون قارورهٔ یرقانی باشد در تب دلالت بر ورم کبد می‌نماید و علاجش آشامیدن ماءالشعیر و سکنجبین است پس هرگاه حدت تب ساکن گردد به تدبیر مذکور قصد ورم نمایند به تحلیل و تلئین و چون با تب قولنج ماءالشعیر رقیق نوشانند اگر ضرور باشد و گاهی با تب فالج به هم می‌رسد پس اولا معالجه تب نمایند و سکنجبین ممزوج به گلقند و نخوداب به زیت برای ایشان نیکو است اگر تب احتمال آن نماید و ترک کنند و عادت در تدبیر خود گاه‌گاهی تب در خود احساس می‌نماید و آن را مضر نیست زیرا که سببش ترک عادت در تدبیر است و عود به سوی آن اکثر در علاج او کفایت می‌کند **صاحب کامل** گوید می‌باید که در علاج عام حمای عفونت سه چیز استعمال نمایند یکی تسکین حرارت تب و مقاومت آن دوم استفراغ خلط عفن سوم تدبیر بغذا و اختیار آن اما تسکین حرارت تب باید که به اشیای مبردهٔ مرطبه از اغذیه

و اشربه و ادویه کنند الا سزوار نیست که ایشای بارد رطب مطلقاً استعمال نمایند لیکن به حسب آن‌که مقدار مزاج مرض آن را واجب کند و به حسب مزاج طبیعی بدن و به حسب سن مریض و فصل موجود و به حسب مزاج بلد اما به حسب مقدار مزاج مرض چنان باید که هرگاه تب قوی‌الحرارت و حدت بود احتیاج بتکثیر استعمال اشیای مبردهٔ مطفیه افتد و اگر حرارت تب قوی نباشد در استعمال چیزهای سرد تقلیل نمایند و باید که استعمال اشیای مبرده به حسب مقدار خروج بدن از اعتدال در حرارت باشد و این حکم عام است در جمیع امراض حادث از سوءمزاج مقدر باید کرد لیکن بدانند که معرفت حقیقی این چیز طبیعت را ممکن نیست مگر به حدس و تخمین صناعی زیرا که اگر طبیب را معرفت مقدار کیفیت مرض و کمیت آن ممکن بود علاج آن به اشیای که بمقاومت مرض وفا کنند خواهد کرد بدان صحت حاصل خواهد شد و این به حدس و تقریب و طول عادت و ریاضت در مزاولت امراض دریافت گردد **و اما** علاج آن به حسب مزاج طبیعی بدن چنان باشد که هرگاه مزاج طبیعی بدن بارد بود احتیاج در تب به استعمال اشیای قوی‌التبرید باشد و اگر مزاج طبیعی بدن حار باشد حاجت به استعمال چیزهای قلیل‌التبرید افتد و همچنین امر جاری می‌شود در سائر علاج امراض حادث از اصناف سوءمزاج بر این مثال **و اما** استعمال اشیای مبرده به سبب سن مریض و فصل حاضر و بلد مسکن مریض چنآن است که اگر این همه اشیا یا اکثر آن حار باشند واجب است که تطفیه حرارت حمی و تبرید آن بسیار باشد و اگر همه یا اکثر آن بارد باشد باید که تبرید و تطفیهٔ اندک بود و علی هذا القیاس می‌باید که علاج سائر اقسام سوءمزاج باقی اعنی برودت و رطوبت و یبوست بر همین قانون باشد که ذکر کردیم و تدبیر استفراغ و غذا جدا مسطور گردد

تدبیر خواب

شیخ و **جرجانی** می‌نویسند که بیمار را در ابتدای نوبت تب از خواب منع کنند خصوصا اگر اندر مقدمه تب فراشا یا سردی یا لرزه باشد و اما نزدیک انحطاط سود دارد و بساست که در وقت انتها ضرر نکند و خداوند تب گرم را در تابستان در خسخانه و سردابه خفتن نشاید و اولی‌تر آن‌که تن بجامه پوشیده دارند و هوای خانه سرد کنند تا هوا که

بنفس می‌گیرند خنک بود **تدبیر آب سرد** به قول شیخ صاحب تب را از آب سرد منع نباید کرد لیکن چون ماده خام و غلیظ باشد و ترسند که غلیظ‌تر و خامتر گردد و منع نضج نماید و مکث حمی طول کند باز باید داشت و بدانند که چون فصد نفع کند به عده استعمال آب به طریق بد نمایند شفا حاصل نشود یعنی استعمال آب سرد در کمیت و کیفیت آنچنان نمایند که خلط را خام کند و اخماد حرارت غریزی نماید در آن شفا نبود و اگرچه پیش از آن فصد نافع کرده باشند و اما خلط رقیق صفراوی را آب سرد بهترین چیزهاست لیکن اگر معده یا جگر ضعیف باشد یا هر دو بارد باشند یا در اعضای شکم مریض درم بود یا در اندام او درد باشد یا مزاج او قلیل اکرم باشد یا حرارت غریزی او ضعیف بود یا بیمار و عادت شرب آب سرد مانند مثل مردم بلاد گرم یا سخت لاغر باشد آب سرد نباید و او چه ایشان را سرعت تشنج می‌کنند و فواق به هم می‌رساند و اما از این حیثیت که مادهٔ حار بود یا غلیظ که نضج یافته باشد و بدن فربه و حرارت غریزی وافر و قوت قوی و احشا سالم از آفتاب باشد و مزاج اصلی بارد و نبود و عادت آب سرد خوردن بوده باشد پس آب سرد افضل شی بود و گاه طبیب در حمیات محرقه آب سرد کثیرالمقدار تا یکمن و نیم بمریض بدهد چنان چه رنگ او بسبزی گراید و لرزه بر آن برافتد پس اکثر تب صفراوی مستحیل به بلغمی گردد و گاهی طبیعت قوی شود و مادهٔ را به عرق و بول و اسهال دفع کند و عافیت حاصل گردد و ایضاً چون در بعض مواضع ورم باشد و خوف مضرت حرارت تب و تشنگی بود و گمان شود که تب از تشنگی مودی بذبول گردد از آب سرد منع نکند و سکنجبین گاهی تشنگی را ساکن کند و تقطیع نماید و اطلاق آورد و مضرت او بسیار بورم مثل مضرت آب سرد نیست و در آن جمیع ماده و تکثیف آن نبود و همچنین جلاب ممزوج به آب بسیار پس اگر یکی از این هر دو به آب سرد ممزوج کرده بدهند مضرت او در تغلیظ و صلب کردن ماده کمتر باشد و چون شرب آب سرد جائز نبود به سبب بودن بدن مستعد به انسداد مسام و بر آن اقدام نمایند خوف آن باشد که قبض مسام احداث نماید و سبب تب دیگر شود و بنابر حدوث سده دیگر جدید و گاهی این سده و تب شدیدتر از اول باشد و چون آب سرد بعضوی ضعیف رسد فعل آن عضو را فاسد کند و اکثر فرو بردن طعام و شراب

دوم زدن دشوار گردد و رعشه و تشنج و ضعف مثانه یا گرده یا قولون پیدا کند و اکثر کسی را از صاحبان تب منع آب سرد واجب است که در صحت خود از آن ضرر یابد بلکه چون ببینند که سحنه قولیست و عضلات غلیظ و مزاج حار یابس و استفراغ ماده کرده باشند احیاناً در اکثار آب سرد رخصت دهند **مجوسی** گوید که از شان آبست تبرید و ترطیب پس اگر تپی از تپهای مطبقه و محرقه باشد و علامات نضج ظاهر و قوت قوی و عادت مریض شرب آب سرد بود و عضوی از اعضای شریفه ضعیف دوام نباشد صاحب او را از شرب آب شدیدالبرد منع نه باید کرد و الا شرب آن ممنوع است و اگرچه فصل گرما و تب در غایت حدت باشد لاسیما هرگاه معده و جگر ضعیف بود بلکه آب معتدل‌البرد بدهند و هرگاه تب نائبه به ادوار باشد باید که صاحب او را آب سرد در وسط نوبت تب بنوشانند لیکن در وقت ابتدای نوبت آب سرد ندهند و همچنین هرگاه تب غیرحاد باشد و خلط خام بود از شرب آب سرد منع باید کرد و اکثار شرب آب مضرتهای بسیار دارد چنان چه **بقراط** در کتاب امراض حاده ذکر کرده که نفوذ و انحدار او بطی گردد و نضج او مشکل شود و در معده دیر بماند و در اکثر امر قراقر پیدا کند و طعامی را که در معده باشد فاسد کند و اگر اتفاق افتد که در معده صفرا غالب بود آب در آن فاسد گردد و مستحیل بصفرا شود و چون بعد طول مدت از معده به سوی رودهٔ صائم منحدر گردد از آن به سوی جگر و گروه و صدر و ریه بسهولت نافذ نشود و هرگاه امر چنین باشد او را بول و تسکین عطش در این حال نتواند کرد زیرا که از معده به سرعت نافذ نشود و بعمق بدن نرسد و لهذا نشاید که آب نوشند مگر با بعض اشربه مثل سکنجبین و جلاب تاز دوتر از معده فرو رود و مضرت غسل آن است که مزاج گرم کند و صفرا را تیز نماید

تدبیر سکنجبین

جرجانی و **ایلاقی** می‌نویسند که سکنجبین شربتی است مرکب از سرکه و عسل و آب و یا از سرکه و شکر و گلاب در جمله ترکیبش سخت نیکو است از بهر آن‌که سرکه بطبع سرد و خشک است و یا سردی تیز و نفوذکننده است مضرت او در اعصاب و اعضای عصبی چون معده و رحم عظیم باشد هیچ جزوی از وی نماند که مضرت سرکه بدر

نرسد و منفعت او آن است که ریاح را تحلیل کند و رطوبت غلیظ و لزج را لطیف گرداند پس هرگاه از آن سکنجبین سازند مضرت سرکه به عسل شکسته شود و مضرت عسل به سرکه و منفعت هر دو بمنفعت آب حاصل شود و او آن است که تشنگی را بنشاند و صفرا را ساکن کند و کام و دهان را تر دارد و رطوبت غلیظ و لزج را که در مجاری نفس و مجاری اخلاط باشد لطیف کند و رطوبتی را که بسرفهٔ صعب و بدشواری برآید به آسانی بیرون آرد و سده‌های اندام اندرونی بگشاید و خلط رقیق را به ادرار بول و عرق بیرون آرد و گاهی تلئین طبع کند و اسهال آورد لیکن باید که بسیار ترش نباشد تا این منفعتها بی‌مضرت باشد از بهر آن‌که سکنجبین ترش اثری قوی کند منفعت و مضرت او به سرعت بود و کسیکه از سکنجبین ترش بزودی منفعت نیابد علامتش آن است که مرض با خطر است و ماده نضج‌پذیر نیست و در خامی و غلظت به حدیست که سکنجبین آن را لطیف نمی‌تواند کرد بلکه غلیظ‌تر می‌کند زیرا که اجزای لطیف آن تحلیل می‌شود و با قی لزج‌تر می‌گردد و بسیار باشد که قوت قوی بود و سکنجبین رطوبت لزج را لطیف کند و به آسانی آن را بسرفه برآرد و آلات تنفسی را پاک کند و اگر قوت ضعیف باشد رطوبت بسرفهٔ بیرون نتواند انداخت و خناق پیدا کند پس بر طبیب واجب است که اندر حال ماده از کمی و بیشی و رقت آن نگاه کند تا ماده نضج یابد .... بیمار امید خلاص است اگر امیدی بیند در فصل زمستان باشد سکنجبین معتدل نیم‌گرم دهد تا خلط را بپزاند و لطیف گرداند و اگر تابستان باشد به آب سرد بیامیزند تا تشنگی بنشاند و قوت تب را بشکند و حرارت ناری را ساکن نماید و سده‌های باطنی را بگشاید و بی یخ و بدون برف دهند تا خلط را لطیف تواند کرد و بگدازد و لعاب دهان بیمار لزج نشود بدین سبب در حمیات محرقه و مطبقه و غب سکنجبین معتدل به آب یا گلاب آمیخته سخت موافق بود در حمیات بلغمیه سکنجبین بزوری یا سکنجبین که از سرکهٔ عنصل یا از سرکهٔ کبر سازند موافق باشد و فعل بزوری قوی‌تر از فعل ساده باشد در انضاج و تلطیف و تفتیح سده باید دآن است که در سکنجبین ترش دو مضرتست یکی آن‌که خداوند سرفه رازیان دارد دوم آن‌که به سبب زودایندگی خوف بود که اگر در بدن صفرا یا خلطی شود تیز باشد آن را بزداید و به امعا فرود آرد و گذر آن بر امعا سبب سجح گردد و خاصه اگر امعا ضعیف باشد بدین سبب سکنجبین معتدل دادن صواب‌تر باشد تا از این مضرتها ایمن‌تر باشد **صاحب**

کامل گوید که از اشربه دوائیه سکنجبین است و آن شربتی است موافق برای صاحبان تب اما سکنجبین ساده موافق اصحاب حمیات صفراوی و محرقه است زیرا که مبرد و مطفی و مقطع لزوجت خلط و ملطف و منفذ در عروق و مفتح سدد و مخرج خلط عفن با بول است الا آن صالح نیست برای سرفه و امعا که به سوی آن خلط حاد بریزد زیرا که آن را بخراشد و در آن جراحت کند و اما اگر معمول از بزور باشد آن نیکو است برای حمیات بلغمی بهر آن‌که قوی‌تر است در تلطیف و تنفذ و ادرار بول **شیخ** می‌فرماید که بهترین سکنجبین نزدیک من آن است که شکر را در پاتیله هموار فرش کنند به عده سرکه تند شرابی آنقدر بر آن ریزند که بالای شکر نیاید بلکه آن را مکشوف بگذارد پس آن را بر انگشت که آتش او نرم باشد یا بر خاکستر گرم نهند تا شکر در سرکه بدون آن‌که جوش زند بگدازد پس کف او بردارند و ساعتی بگذارند و حرارت بسیار نباشد تا آن‌که سرکه و شکر مخروج گردد به عده آب به قدریکه دو انگشت بالای آن باشد بر آن ریزند و جوش دهند تا به قوام آید

تدبیر جلاب و ماءالعسل

صاحب کامل می‌نویسند که جلاب مطفی و مبرد و مسکن تشنگی است و ماءالعسل و مقطع بلغم بغیر تبرید شدیدست و از جمله اشربهٔ شربت بنفشه ملین طبع و مملس خشونت قصبه ریه ...... و مسکن تشنگی است **ایلاقی** و **جرجانی** گویند که هرگاه یبوست غالب بود جلاب رطوبت بیشتر از ماءالشعیر دهد پس در مزاج یابس عوض سکنجبین جلاب باید داد و در تپهای حاده اگر قوت قوی باشد و علامت دلالت نماید بر آن‌که انتها روز پنجم خواهد بود سوای جلاب چیزی دیگر نباید داد و اگر صفرا سخت غالب باشد و خون استحالهٔ جلاب در معده بصفرا بود و چندان آب با وی آمیزند که غلبه آب را بود تا تشنگی بنشاند و صفرا نیفزاید و اینچنین جلاب از آب بهتر باشد زیرا که زودتر منحدر گردد و اگر آب کمتر باشد طبع را بیشتر نرم کند و جلاب پخته بهتر از خام باشد و غذا بیشتر دهد لیکن در تلئین طبع ضعیف‌تر باشد و ماءالعسل همچنین باشد و چون خون کنند که ماءالعسل در معده مستحی ل بصفرا گردد ایضاً به آب بسیار آمیزند چنان که آب بر عسل غالب بود تا تشنگی نیارد و اگر در نواحی گرده خلطی

باشد به ادرار بول آن را بیرون آرد و اگر در نواحی سینه و شش رطوبتی باشد به آسانی براندازد لیکن در انضاج رطوبت سکنجبین قوی‌تر از آن باشد و هرگاه خلط غلیظ‌تر و لزج در نواحی صدر و ریه جمع شود و علاج آن بچیزی ملطف باید کرد تا قوت او در غشای صلب که استر پهلوها و دقایه و غلاف اعضای باطنی است بتواند گذشت و خلط را لطیف تواند کرد و قوت ماءالعسل بیش از آن نیست که بلغم را که سخت غلیظ نباشد لطیف کند مردم مرطوب و سرد مزاج را سودمند بود زیرا که در پاک کردن سینه و شش سکنجبین قوی‌تر از ماءالعسل باشد و بدانند که اگر در اعضای اندرونی چون جگر و سپرز ورم صلب یا نرم باشد ماءالعسل مضر بود و صاحب سدد را هم مضر است بهر آن‌که جگر و طحال آن را به سبب شیرینی زودتر و بیشتر جذب کند پس زیاده از مقدار طبیعی بکشد به حدیکه در مجاری نگنجد و سده زیاده گردد و دهن رگها تنگ شود و در سکنجبین قوت شیرینی به سرکه شکسته می‌شود و جگر و سپرز را در جذب آن چندان شوق نمی‌باشد و بقوت سرکه ماده زودتر لطیف می‌گردد و سده گشاده می‌شود و گاهی ماءالعسل ساده انسان تندر است را یکدو مجلس صفرای کفناک می‌آرد پس اگر احساس چیزی از اینها نمایند از نوشیدن ماءالعسل احتراز کنند و گاهی در حمیات وبائی استفراغ صفرا بسیار افتد و هرچند استفراغ نمی‌شود و حرارت و کرب زیاده می‌گردد و این علامت غایت حرارت .... آن است که روده را بخراشد و سحج توله که یابس نه ماءالعسل باید داد و نه جلاب و نه سکنجبین بلکه آب بسیار سرد دهند و نوشیدن ماءالعسل عقب ماءالشعیر موافق نباشد بلکه صواب آن است که ماءالعسل پیش از ماءالشعیر خورند تا زود فرو گذرد و راه ماءالشعیر گشاده کند اما چون طبع قبض باشد و حرارت مفرط بود عوض جلاب و ماءالعسل آب تمرهندی بجلاب آمیخته باید داد تا سودمند آید

تدبیر ماءالشعیر

اطبای قدیم کشکاب را اندر علاج تپها بهر آن اختیار کرده‌اند که علاج جمله امراض بضد آن باید کرد و در حمیات محرقه و مطبقه و تب غب حرارت غریزی ناری می‌شود و مادۀ تپهای عفونی بعضی سوخته و نضج نایافته و بعضی

خام باشد و تدبیر دفع آنچه سوخته باشد و تدبیر نضج آنچه خام باشد هر دو با هم باید کرد و قوت بیمار در بدن نگاه باید داشت و قوت را به تبدیل مزاج و غذا نگاه توان داشت و آنچه مزاج آن را بدل کند و بگرداند اشربهٔ باردست و آنچه قوت را نگاهدارد و چیزی غذائیست و معدهٔ مریض را از شربت و غذا ممتلی نشاید کرد بهر آن‌که طبیعت را بسه کار مشغول کرده باشد یکی هضم شربت دوم هضم غذا سوم نضج ماده این مشکل باشد و با این همه عوض رطوبت که حرارت تب از بدن بیمار گداخته و تحلیل کرده باشد بدان باز باید رسانید از بهر این کار شربتی چند که این منفعتها و ردی یافته شود هیچ مثل کشکاب نیافته آن را اختیار کردند و **بقراط** در ستایش ماءالشعیر می‌گوید که اندر آن جلا و لزوجتی است و آن معتدل در لینت و جلا و ازلاق و استوای قوام و رطوبت بود و در معده ثقل زیاده نکند و نفخ پیدا نه نماید و به سبب آن‌که طبع او تر است تشنگی بنشاند و بنابر لینت و استوای قوام او تعدیل ماده و تلطیف آن و تلئین صلابت آن کند واز بهر آن‌که سردتر است تعدیل گرمی و خشکی نماید و به جهت آن‌که تمام پخته باشد زود هضم شود و بدان سبب حفظ قوت نماید و تن را غذا دهد و بنابر آن‌که با لزوجت مزلق و جالیست بزودی در عروق گذرد و غسل آن کند و اندر آن نچسپد و این خاصیت در چیزی سوای کشکاب نیست از بهر آن‌که از چیز لزج زلق و جلا کم آید نه بینی که در چیزهای دیگر که به قوام کشکاب سازند لزوجت و نرمی و همواری قوام باشد لیکن انضاج و جلا نباشد و از آن در رگها آلودگی بسیار بماند ودر بیضهٔ مرغ نیمبرشت همچنین لزوجت و لینت است لیکن بر فم معده درنگ بسیار کند و منضج نیست و از فم معده ناگواریده فرو رود زیرا که فعل فم معده اشتهاست و هضم کردن نیست و به سبب بسیاری درنگ کردن بر فم معده غثیان آرد و از این جمله معلوم گردد که خاصیت لزوجت و جلا در ماءالشعیر است و سوای این کشکاب را دو خاصیت دیگر است یکی آن‌که قوت او یکسآن است و اندر آن قوتهای متضاده نیست چنان که در بعض خوردنیهای دیگر است مثلاً عدس که جرم اوقابض است و آب مسهل است و ماءالشعیر به سبب آن‌که قوت او یکسآن است غذائی که او دهد بغایت نیک بود و قوت افزاید دوم آن‌که تن را غذا دهد و قوت را نگاه دارد اینهم خاصیتی در آن یافته شود نبینی که منفعتهای کشکاب

یک یک در اشربۀ دیگر یافته می‌شود چنان که اگر غرض تسکین حرارت و تلطیف ماده بود آن در سکنجبین یافته شود و اگر غرض ترطیب بدن باشد و جلاب رطوبت از ماءالشعیر زیاده کند و اگر غرض اعتدال قوام خلط رقیق باشد از آب سرد این غرض حاصل شود لیکن منفعت تغذیه و حفظ قوت با دیگر منافع که جز بکشکاب یافته نشود بناء غلبه اگر تلطیف تدبیر مطلوب باشد کشکاب بدهند تا طبیعت مشغول به هضم چیزی غذایی کرده نشود و بدانند که هرچه با ماءالشعیر بنوشند منفعت ماءالشعیر باطل کند و سبب اضطراب گردد زیرا که هرگاه چیزی با وی در معده جمع شود قوتهای مختلف ظاهر گردد و طبیعت در هضم و تصرف آن متحیر شود خاصه طبیعت بیمار که هضم نیک ممکن نباشد و بدترین چیزها با کشکاب سکنجبین است بهر آن‌که کشکاب را فاسد کند و همواری قوام او باطل نماید و او را قبل از هضم از معده فرود آرد پس صواب آن است که چون ماءالشعیر بدهند پیش از کشکاب بدو ساعت سکنجبین دهند تا تلطیف خلط کند و مستعد دفع طبیعت نماید و معده را در است کند بعد از آن ماءالشعیر دهند تا در معده زیاده از دو ساعت درنگ نکند و معده مستعد هضم آن باشد آن را نیک قبول کند و زود هضم نماید و خلطی را که سکنجبین لطیف کرده باشد بشوید و دفع کند و عروق و مجاری اخلاط را پاک کند و گاه دفع به ادرار بول و گاه به عرق نماید و اگر بعد از ماءالشعیر بچهار ساعت شربتی دیگر از سکنجبین بنوشند هرچه کشکاب آن را تعدیل کرده و نضج داده باشد زود دفع شود و سردی و تری که از کشکاب حاصل شده باشد به همه تن رسد و ترتیب دادن چنان باید که در ابتدا ماءالشعیر رقیق دهند و نزدیک انتها از آن منع کنند و اگر بچیزی حاجت آید برجلاب با سکنجبین قناعت کنند و آنجا که حاجت حفظ قوت باشد ماءالشعیر غلیظ دهند و در انحطاط کشکاب بدهند و آنجا که در دو ورم یا اعراض صعب باشد عوض کشکاب جلاب با سکنجبین بدهند و کشکاب که نیک پخته نباشد نه غذا را شاید و نه علاج را **شیخ‌الرئیس** و شارح قانون می‌نویسند که قسمی از ماءالشعیر آن است که در آن جرم شعیر نباشد لیکن مثل قوت و صورت باشد یعنی اجزای لطیف آن در آب آید و این قسم را مدخل در علاج و مطمع در نفعست اگر نیک پخته باشد و بهتر آن است که در آن آب به قدر بیست سکوره و جو

یک سکوره باشد و بعد پختن قریب بدو خمس آب باز آید پس آب سرخ رقیق از آن بگیرند و این است قسم رقیق ماءالشعیر که غذای آن کمتر و ترطیب او و غسل او و اخراج فضول و انضاج او بسیار و تبرید او معتدلست و زودتر هضم شود و کمتر ترش گردد و قسم دیگر ماءالشعیر آن است که در آن چیزی از جرم جو و آرد آن باشد و بهتر نزد ما در این قسم آن است که طنج او بغایت مفرط نباشد بلکه آنقدر باشد که نفخ او دور شود و به حد لزوجت شدید نرسد و این قسم غذا بیشتر دهد و غسل و انضاج کمتر کند و بسیار باشد که این ترش گردد در معدهٔ بارد در جوهر خود و اگر چه آن را حرارت غریب از باب سوءمزاج بسیار عارض شده باشد و ماءالشعیر را گاهی مطبوخ می‌سازند از جو مع پوست آن اگر اراده تقلیل غذا و فرط غسل و اخراج فضول باشد و جمع کردن میان سکنجبین و ماءالشعیر با هم مکرب و مفسد ماءالشعیر در اکثر است و واجب نیست نوشیدن ماءالشعیر بر قبض شکمی که نخست قبل او بحقنه یا شیاف طبع را نرم کنند پس کشکاب دهند و اگر کسی را در معده ماءالشعیر ترش گردد کشکاب رقیق‌تر نوشانند و اگر از ترش شود بیخ کرفس و مانند آن آنچه مسخن معده و مقوی حرارت آن باشد با وی بپزند و اگر از این نیز ترش گردد ناچار قدری فلفل بدان آمیزند خصوصاً اگر ماده سخت رقیق و گرم نباشد و اگر ماءالشعیر در معده نفخ کند محرور مزاج اندک سرکهٔ خمر بدان ممزوج سازد و اگر سکنجبین صبح بنوشند و تقطیع اخلاط کند و فضول را برای دفع آماده سازد عقب او بعد ده ساعت ماءالشعیر رقیق مذکور بخورانند تا آنچه که سکنجبین آن را قطع کرده غسل و جلا دهد و به عرق و ادرار اخراج آن نماید و خوف نیست در نوشیدن سکنجبین هنگام عشا که غذا از معده مفارقت کرده باشد و گاهی حاجت به تقدم جلاب بر ماءالشعیر افتد تا در ترطیب افزاید و این هنگامیست که غلبهٔ یبوست بر بدن و زبان بینند و گاهی احتیاج شود بتقدم قبل آن برای تلئین طبیعت چیزی از آب تمرهندی و تقدم این همه بدو ساعت باشد تا میان دو عمل مزاحمت واقع نشود **حکیم شریف‌خان** مینویسد که اجماع واقع شده است بر آن‌که هیچ غذای دوائی کثیرالمنافع مثل ماءالشعیر نیست و مشتمل بر ده خصالست یکی آن‌که باردست دوم منضج سوم مستفرغ مواد محترقه چهارم منقی معده پنجم سهل‌النفوذ در تمام بدن ششم

لذیذ هفتم معتدل‌الغذا هشتم مسکن عطش نهم هیجان اخلاط فاسد نمی‌کند دهم منفخ در معده نمی‌شود اما مرخی معده و مضر احشای بارد و نفاخ است و مصلح آن گلقند و در مقدار آب که اندر آن جو بپزند حکما را اختلاف است نزد بعضی ده چند جو آب باید و نزد بعضی بیست چند و نزد دیگر چهارده حصه آب و یک حصه جو و نزدیک دیگر پانزده حصه آب و بهتر طریق ساختن آتش جو این است که جو مقشر جید در ظرف مس قلعی دار کرده آب صاف که ده چند جو باشد بر آن ریزند و به آتش ملائم بپزند و در اثنای پختن تبدیل آب سه چهار بار نمایند و بهتر آن است که هفت آب تبدیل کنند بعد از آن مالیده صاف نموده همراه گلاب عرق کیوره شربت انار یا نبات سفید استعمال کنند و علامت جودت جو آن است که در هنگام پختن بالیده شود و آب که در آن جو پخته می‌شود سرخ گردد و فربهی جو نیز علامت جودت آن است بر سبیل اکثری و هرگاه تقویت منظور بود بمریض ماءالشعیر ملحم دهند و طریق پختن آن این است که گوشت بپزد تا گداز شود و بعد از آن همراه کشک جو نپزند و صاف نموده به‌کار برند و طریق دیگر آن است که هرگاه ماءالشعیر را خواهند کرد فرو دارند آب یخنی گوشت اضافه نمایند و طبخ جید دهند تا ماءالشعیر به قوام ستوی آید پس صاف نموده به‌کار برند و ماءالشعیر محمص قابض شکم است و طریقش این است که جو را مقشر ساخته بریان نمایند به عده چنان رسم است بپزند و اگر خشخاش و دیگر ادویهٔ قابضه مناسبهٔ اضافه نمایند صواب‌تر باشد

تدبیر استفراغ خلط متعفن

در قانون و شروح آن است که چون قوانین مذکوره در اول عروض تب استعمال کردند بعد مراعات آن واجب است که مشغول شوند به انضاج و استفراغی که در بر سبیل تقلیل و تخفیف باشد و آن مذکور شد بلکه بر سبیل قطع سبب بود دماده را چه حار و چه بارد تا نضج نیابد بی‌ضرورت استفراغ نکنند چه گاهی استفراغ خلط خام به سبب هیجان و عدم استفراغ تام عائد بکثرت آن خلط می‌گردد و موجب استحالهٔ سائر اخلاط به سوی آن خلط می‌شود و گاهی به سبب استفراغ قبل از نضج خلط بد با خلط نیک مخلوط می‌شود بباعث تحریک خلط خبیث از عدم انضاج

او پس بخروج خلط طیب عائله کثرت می‌پذیرد و غرض در انضاج خلط تعدیل قوام ماده است تا آن‌که مهیا و قابل دفع به آسانی گردد و خلط رقیق متشرب و غلیظ تا شب و لزج چسپنده هر یک از این مستعد برای دفع سهل نیست بلکه محتاج آن است که رقیق اندک غلیظ و غلیظ اندک رقیق گردد لذج تقطیع پذیرد پس بر طبیب مزاول این صناعت واجبست که بداند که استفراغ خلط قبل از وقتیکه در آن نضج در قاروره ظاهر شود ممتنع یا متعسر صعب است و بساست که استفراغ بی‌نضج بحرکت می‌آرد و مواد را و فعل کامل نمی‌نماید و بساست که مادۀ خبیث را با طیب خلط می‌نماید پس باید که بعد از نضج متوجه استفراغ آن گردد تا به آسانی و بی‌غائله خارج شود و اما اگر ماده بسیار متحرک منتقل از عضوی بعضوی باشد و بدانند که مهلت تا نضج نمی‌دهد یا از آن اورام سرسامیه و غیر آنها حادث گردد یا اگر آن ماده را در بدن گذارند قبل از زمانی که در آن نضج او متوقع باشد در خطر اندازد چه زمانه نضج خلط رقیق لامحاله لطول از زمانۀ باشد که در آن توقع نضج خلط معتدل بود پس بزودی استفراغ آن نمایند و انتظار نضج نکشند زیرا که خطر در این کمتر از خطر آن است و با وجود این طبیعت متحرک و متوجه بدفع آن است به سبب کثرت اذیت آن و چون طبیعت در دفع آن اعانت جوید از استفراغ چاره نباشد **و بدآن‌که** فصد از قبیل چیزی نیست که در آن انتظار نضج مثل انتظار او در مسهلات کشند و انتظار نضج در اخلاط دیگر کرده می‌شود تا خلط منفرد دفع شود و چون تأخیر فصد از ابتدای مرض شود در انتهای آن فصد نباید کرد زیرا که بی‌فائده است بلکه بساست که هلاک کند بباعث موافات او ضعف قوت را و همچنین اگر خوف حرکت و غلبۀ خلطی از اخلاط باشد و احتیاط واجب کند استفراغ را و اگرچه نضج نیافته باشد باید که آن را حرکت ندهند مگر در ابتدا و اما نزد انتها مطلقاً هیچ خلطی را بحرکت نیاورند تا آن‌که طبیعت غلبه نماید و نضج دهد و اگر بحرکت نیاید خود بخود چندآن‌که بدان مادۀ مرض مندفع شود حرکت دهند آن را بر وفق تحریک طبیعت پس اگر آن بنفسه حرکت کند یا حرکت دادند آن را با فعل او بگذارند و معاوضه بدان نکنند چه طبیب معین است نه منازع و این آن است که بقراط آن را هائج نامیده است چنان چه گفته می‌باید که دوای مسهل بعد نضج مادۀ مرض استعمال کنند تا مادر

ابتدای مرض استعمال آن نباید کرد مگر آن‌که مرض مهیاج یعنی کثیرالهیجان باشد و قریب نیست که در اکثر امر مهیاج باشد و مثل این استفراغ ضروری که در وقت او نیست و آن وقت حصول نضج تام است مثل تغذیهٔ ضروریه است که در وقت خود نباشد و آن وقت فراغ طبیعت از شغل بماده است و نسبت این استفراغ بمنع کردن از عادیت ماده نسبت این تغذیه است بمنع سقوط قوت و هرگاه استفراغ استعمال نمایند مراعات وقت اقلاع تب یا وقت فتره یا وقت سردی نمایند و استفراغ به اسهال روز نوبت نکنند و نه فصد گشایند و به استفراغ صناعت مضادت در سمت میل استفراغ طبیعت نکنند و ثوران اخلاط بچیزی از تحریک روز نوبت ننمایند و حال آن‌که حرکت نوبت نیز مثور اخلاط است پس دو تحریک جمع شده کار مشکل گردد و بالجمله پرهیز نمایند از تدبیر غلیظ در وقت نوبت تا آن‌که در ماءالشعیر شکر نخورانند و نه جلاب تا تدبیر غلیظ نوبت را بثوران نیارد به سبب تنگ کردن مجاری و در آن خطر است بلکه اعانت طبیعت به تلطیف غذا نمایند مگر آن‌که ضعف مفرط گردد زیرا که طبیب معین و حافظ طبیعت است نه منازع و معاند آن **و بدآن‌که** بساست که احتیاج بدوای قوی ضعیف افتد تما قوت او از جهت آن‌که اسهال خلط غلیظ لزج نماید اما ضعف او از حیثیت آن‌که اسهال یک مجلس یا دو مجلس آرد و استفراغ کثیر با هم نکند تا باعث سقوط قوت نگردد و رای در فصد آن است که تا ممکن بود یعنی امتلا خفیف باشد بدفع آن کوشند و اگر ممکن نباشد تکثیر عدد مرات فصد که هر مرتبه قدری خون بگیرند بهتر است از تکثیر مقدار که به یک دفعه خون بسیار برآرند و واجب است که استفراغ خون بسیار نکنند پس از چیزی که احتیاج به استفراغ آن نیست مثل ارواح و اخلاط صالح بسیار مستفرغ کردند و در خون سامان برای استفراغات نبود بساست که حاجت آن افتد هنگام مصارعت با مرض و قوت ضعیف گردد از مصارعت بحرانات منتظره و بهترین مسهلات خیارشنبر است و گاهی بر آن سقمونیا انداخته می‌شود و گاهی سمقونیا تنها در جلاب داده می‌شود و گاهی احتیاج به استعمال مثل صبر می‌شود چون ماده غلیظ باشد و بهتر آن است که غسل و تربیت صبر در آب کاسنی و آب عصید کنند پس حب بسته استعمال نمایند و اما هلیله زرد را قومی استعمال می‌نماید و مادام که از استعمال او ذهاب و فرار یافته شود دیگر

بینند زیرا که هلیله بعد اسهال مقبض مسام و مخشن احشاست و اگر از آن چاره نباشد بعد نضج تام استعمال نمایند و آب انارین عظیم‌النفع است و خاصه بشحم آنها افشرده یا در اوقات غلبهٔ یبوست و صفرا و حاجت بترطیب و از مسهلات بعضی مرتب از بنفشه و سقمونیاست بنفشه به قدر یک مثقال و سقمونیا تا یک قیراط باشد و گاهی در آن اندک نعناع داخل کرده می‌شود و گاهی از مبردات مطفیه که در آن سقمونیا داخل کرده شود دوا مرتب می‌کنند مثل حب به این صفت بگیرند گشنیز و طباشیر و گل سرخ هر واحد نیم درم کافور یک طسوج سقمونیا از نیم دانگ تا یک دانگ و بخورانند و یا بگیرند شیرخشت پنج درم و ترنجبین پنج درم و آب سیب شامی و آب سفرجل مساوی از هر یک ده درم و آب گشنیز تر سدس نسخه جزو آبها را جمع نموده در آن شیرخشت و ترنجبین تر کرده صاف نموده به قوام آرند تا قریب به انعقاد رسد پس از آتش فرود آورده بگذارند تا گرمی آن فاتر گردد و به عده کافور یک نیم دانگ سقمونیا یک درم سوده بر آن پاشیده برهم بزنند و در مکان معتدل یا مائل ببرودت نگاه دارند تا از حرارت محل تحلیل نشود شربتی از آن از دو درم تا دو نیم درم و ممکن است که گاهی از شیرخشت و ترنجبین و شکر طبرزد ناطف یعنی برفی سازند و سقمونیا و کافور در آن بمقداری داخل کنند که در یک شربت آن مقدار کافور تا یک طسوج و سقمونیا تا نیم دانگ آید پس مرغوب طبیعت باشد به یکراهت ابن عباس گوید که ما استفراغ خلط عفن باید که به ادویهٔ کنند که از شان آنها استفراغ آن خلط خدث حمی باشد و این چنان باشد که اگر آن تب غب جو و به ادویهٔ که از شان و استفراغ خلط صفراویست و اگر ربع باشد به ادویهٔ که از شان آن استفراغ خلط سوداوی بود و اگر مواظبه باشد به ادویه که از شان وی استفراغ بلغم باشد و اگر تب دموی بود به فصد و اگر تب مرکب باشد به ادویهٔ که ازشان او استفراغ خلط غالب در ترکیب بود چنان چه عنقریب مذکور گردد و باید که از سائر ادویهٔ مسهله آنچه استفراغ بدن بمقدار محدث مرض کند داده شود و گفتیم که این چیزیست که طبیب را معرفت حقیقی او ممکن نیست و جز این نیست که شناخته می‌شود این به حدس تخمین صناعی بتقریب و این امریست که آن را می‌شناسد کسی که ریاضت در صناعت طب و مزاولت امراض مدت طویل کرده باشد و نشاید که دوای مسهل در ابتدای مرض دهند و خلط نضج نیافته باشد مگر آن‌که خلط بائج باشد پس هرگاه خلط را

هائج بینند و آن از جایی بجائی انتقال کند و مریض را ایذا رساند و قلق آرد می‌باید که در آن هنگام استفراغ خلط در اول امر نمایند و انتظار نضج نکشد تا مریض استراحت یابد و با آن‌که ذکر کردیم سزاوار نیست که استدلال نمایند بر مقدار چیزی که احتیاج به استفراغ او باشد از کمیت خلط مستفرغ بلکه می‌باید که نظر به کیفیت او کنند پس اگر آنچه استفراغ یابد آن خلط محدث حمی باشد باید که استفراغ آن بمقدار محتاج الیه نمایند چون قوت قوی باشد و اما هرگاه آنچه استفراغ یابد آن خلط کنند و منع از استفراغ او نمایند زیرا که این ازدیاد مرض می‌نماید و قوت مریض احتمال آن نمی‌کند به سبب آن‌که چیزی که در این حال خارج می‌شود آن خلطی است که احتیاج به سوی آن است و سزاوار است که هنگام استفراغ خلطی که حاجت به استفراغ آن باشد در شش امور نظر دارند و آن قوت مریض و سن او فصل و بلد مسکن مریض و عادت مریض در استفراغ و نظر بمیل خلط است و تفصیل این دو ر استه مع پنج امر دیگر در قول جرجانی می‌آید **جرجانی** و **ایلاقی** می‌نویسند که هرگاه طبیب خواهد کرد که در تپهای عفونی استفراغ فرماید نخست یازده چیز نگاه باید داشت یکی وقت نوبت تب دوم قوت بیمار سوم مزاج آن چهارم سحنه مریض پنجم معرفت ماده تب ششم حال خامی و نضج ماده هفتم جانب میل ماده هشتم سالهای عمر بیمار نهم هوای شهر مسکن بیمار دهم فصل سال یازدهم عادت بیمار اما آنچه تعلق بوقت نوبت دارد آن است که بنگرند اگر نوبت تب مستوی بدور معلومه باشد روز نوبت هیچ استفراغ نکنند و اگر بضرورت حاجت استفراغی باشد تا انقضای نوبت تب توقف باید کرد و اگر تب لازم باشد وقتیکه تب آهسته شود یا در روز و شب آنوقت که هوا خوشتر باشد به عمل آرند و آنچه تعلق بقوت بیمار دارد آن است که اگر قوت مریض قوی باشد خلط که خارج می‌باید کرد به یک دفعه بیرون آرند تا بدن بیک بار پاک شود و اگر قوت ضعیف باشد استفراغ نباید کرد ولیکن بهر تعدیل مزاج اشربه بارده و مسکنه استعمال نمایند تا هر وقت که مزاج به اعتدال بازآید قوت نیز به بدن رجوع کند پس در آن هنگام استفراغ خلطیکه احتیاج به استفراغ آن باشد باید کرد و اگر قوت سخت قوی نباشد و نه سخت ضعیف استفراغ به تفاریق یعنی اندک اندک به دفعات کثیر باید کرد تا قوت بز حال خود بماند و ساقط نگردد و

مدت میان هر استفراغ چندان باید که از خلط خام بعضی پخته شود و قوت که به استفراغ اول کمتر شده باشد اندران مدت بجای خود بازآید به عده استفراغ بار دیگر کنند و حکم فصد بلاانتظار نضج و غیره همآن است که از قانون منقول شده‌اند بیشتر وقتها طبیعت چون نضج تمام کرده باشد خلط را دفع کردن آغاز کند پس نگاه کنند اگر طبیعت کار خویش می‌کند بر آن باید گذاشت و اگر اندر کار خویش تقطیه می‌کند طبیعت را بچیزی لطیف اعانت باید کرد و اگر چنان باشد که طبیعت هیچ دفع نمی‌کند طبیب تدبیر استفراغ کند و امداد طبیعت به حسب وجوب حال نماید **و بدآن‌که** هر استفراغیکه بضرورت کنند و نه در وقت او نمایند از برای آن کنند که تا پیش از آن‌که اخلاط بحرکت آیند و روی بعضوی نهند آن ماده را سختی کمتر کرده باشد چنان چه مریض را غذا دهند در غیر وقت غذا مثلاً در انتها که آن بدترین وقتهای تغذیه است تا قوت او ساقط نشود و آنچه تعلق بمزاج بیمار دارد آن است که بنگرند اگر مزاج گرم است و مرض هم گرم استفراغ به تمرهندی و شیرخشت و بنفشه و مانند آن کنند و اگر مرض سخت گرم نباشد و خواهند که استفراغ کنند هلیله و شاهتره و امثال آن جائز بود و آنچه تعلق بسحنه مریض دارد آن است که بنگرند اگر بیمار لحیم و فربه باشد کثیرالاخلاط بود به استفراغ کردن دلیر باشند و اگر خشک و لاغر باشد بتعدیل مزاج مشغول شوند و از استفراغ بازدارند **و آنچه** تعلق بماده مرض دارد آن است که نگاه کنند که اگر ماده بیماری خون یا خلطی مساوی خون باشد فصد اولی‌تر است خاصهً اگر بول سرخ غلیظ بود به عده اگر طبع قبض باشد بچیزی لطیف نرم کنند چون شربت بنفشه و شربت آلو و غیر آن که در آغاز علاج کلی در قول شیخ‌الرئیس گذشته داند و وقت استفراغ نگاه باید کرد تا خلطیکه بیرون می‌شود مادهٔ مرض هست یا نه اگر قوت قوی و ماده ماده مرض باشد چندان رها کنند تا مقدار حاجت بیرون آید وگرنه استفراغ منع باید کرد تا مرض زیاده نشود قوت ضعیف نگردد و بسیار باشد که ماده غلیظ و لزج باشد و قوت سخت قوی نبود و طبیب را حاجت استفراغ باشند پس به مسهل قوی که نحل او اندک باشد اسهالی کنند تا قوت دارو خلط غلیظ را بجنباند و دفع کند و کم فعل و استفراغ بسیار نکند تا ضعف نیارد و در چنین حال از مسهل قوی مقداری اندک باید داد یا مسهل باید

ساخت به این صفت تربد نیم درم سقمونیا یک طسوج با هفت درم گلقند به سرشند یا غاریقون نیم درم و سقمونیا به دستور مذکور و اگر این ادویه با عصارهٔ گل سرخ تازه یا با شربت درد خورند جائزست و آنچه تعلق بخامی و پختگی ماده دارد آن است که استفراغ قبل از نضج نکنند الا اگر در بدن اخلاط بسیار بینند و یا خوف تحرک اخلاط و انصباب آن به سوی عضوی شریف باشد و استفراغ که پیش از نضج کنند از بهر آن کنند تا ماده لختی کمتر گردد و طبیعت را سبکباری حاصل شود و انضاج باقی سهل گردد و هر استفراغ که بهر تنقیه بدن کنند بعد ظاهر شدن علامات نضج باید گردد گروهی پنداشته‌اند که مقصود در پختن خلط آن است که خلط رقیق شود از بهر آن‌که خلط صفراوی رقیق باشد گویند که آن را بپزانیدن حاجت نیست و این پنداشت باطل است و هم از اینجا معلوم شد که طبیب هرگاه ارادهٔ استفراغ کند نخست انتظار نضج نماید بعد به استفراغ پردازد اما اگر در تن اخلاط بسیار و متحرک باشد چنان که بقراط آن را هایج می‌گوید اگر استفراغ آن کنند واباشد تا طبیعت سبکبار شود و علامت کثرت اخلاط هیجان آنها آن است که خلط در بدن بیمار از جائی بجائی می‌گردد و صاحب او بیقرار باشد و در این حال طبیعت ارادهٔ معونت از طبیب در دفع آن به طریق آن می‌کند پس اگر استفراغ کنند دفع بواجب کند و خلط کمتر گردد و ممکن باشد که از آن راحتی تمام پدید آید **و آنچه** تعلق بمیل ماده دارد آن است که بنگرند اگر میل ماده به سوی معده است استفراغ بقی کنند و از بهر قی چیزی دهند که از عادت بس دور نباشد و بر سکنجبین و آب نیم‌گرم و مانند آن قناعت کنند و آنچه میل به سوی امعا دارد استفراغ به اسهال کنند و اگر میل ماده به جانب حدبهٔ جگر بود استفراغ به ادرار بول کنند و آنچه میل و به جانب مقعر دارد استفراغ به اسهال کنند بداروهائی که جگر را موافق بود و اگر میل بر دو پای سفلی داد استفراغ بحقنه یا شیاف کنند و علامات این میلها هر یک در مقامش گفته آید **و آنچه** تعلق بسالهای عمر بیمار و شهر مسکن او و فصل سال دارد آن است که بنگرند اگر سن شباب است و شهر معتدل و فصل ربیع یا خریف استفراغیکه حاجت آن باشد یک بارگی بفرمایند و اگر سن طفلی یا پیری و شهر گرم چون بلاد جنوبی و سودان یا سرد چون شهرهای شمالی و سقالبه و فصل تابستان یا زمستان باشد

از استفراغ بازدارند و اگر ضرورت باشد استفراغ اندک اندک بدفعات و برفق نمایند و ایضاً اندر تابستان مسهل کمتر و به احتیاط فرمایند و در ساعتی بفرمایند که در آن هوا خوشتر و حرارت غریزی قوی‌تر باشد و اندر زمستان نیز مسهل قوی کمتر فرمایند و آن را که ضرورت قوی باشد وقت چاشتگاه یا نزدیک نیمروز فرمایند که حرارت غریزی اندر تن پراکنده‌تر باشد **و آنچه** تعلق بعادت بیمار دارد آن است که نظر کنند اگر مریض عادت خوردن دوای مسهل داشته باشد و احتیاج به استفراغ آن افتد باید که استفراغ به مسهل بمقدار احتیاج بغیر احتیاط و خوف نمایند و اگر عادت آن نداشته باشد در مسهل دادن احتیاط کنند و اگر عادت قی کردن داشته باشد و عادت مسهل نباشد و یا اگر عادت مسهل خوردن داشته است و قی کردن عادت نداشته استفراغ از جهتی فرمایند که آن عادت داشته باشد و همچنین در استفراغ به فصد نیز عادت نگاه باید داشت اگر بیمار عادت فصد کردن داشته باشد و حاجت فصد بود اخراج خون به قدر حاجت کنند و اگر عادت آن نه داشته است فصد کنند لیکن خون کمتر از حاجت و اندک اندک بیرون نمایند تا برخلاف عادت برطبیعت حمل شی قوی نکرده باشد **اما ادویهٔ** که در تپهای گرم بدان استفراغ کنند این است که اگر عمر جوان و تب صفراوی باشد استفراغ به آب تمرهندی و شیرخشت یا به آب آلو و شیرخشت یا به آب لبلاب و شیرخشت و اندک خیارشنبر باید کرد و اگر با سقمونیا حاجت آید اندکی اندرین آبها حل کنند و اگر در جلاب یا در آب آلو حل کنند و بی‌شیرخشت و غیر آن بدهند روا باشد و شربت بنفشه و حب بنفشه به این نسخه اندرین باب نافع بود بنفشه یک درم سقمونیا نیم دانگ یا یک دانگ کتیرا یک دانگ و اگر مراعات فم معده کنند سقمونیا مشوی کنند و کتیرا در گلاب یا در آب سیب یا آب به حل کنند و بنفشه و سقمونیا بدان سرشته حب کنند و اگر مراعات فم معده قوی‌تر باید نیم دانگ پودینه داخل کنند و حب مسهل که در قول شیخ گذشت جز مرد جوان را که حرارت بر آن سخت غالب باشد نشاید داد و اگر بیست درم جلاب و بیست درم آب آلو یا آب تمرهندی بگیرند و دانگی سقمونیا در آن حل کنند مسهل تام باشد و کسی را که غثیان ایذا دهد سقمونیا به آب انار یا در آب سیب یا در آب بهی حل کنند و اگر در تپهای یرقانی برای جگر گرم خواهند هر روز سقمونیا نیاور

ماءالجبن حل کرده بنوشند صواب باشد **صفت** معجونی که اسهال کند و حرارت را ساکن گرداند بگیرند مغز تخم خیار و مغز تخم کدو شیرین از هر یک پنج درم ربالسوس یک نیم درم ترنجبین یا شیرخشت بیست درم در آب به گداخته به قوام آرند و یک درم سقمونیا با دیگر اجزا در آن به سرشند جمله شش شربت است **صفت** قرص طباشیر مسهل معده را قوت دهد و حرارت ساکن کند بگیرند طباشیر و عصارهٔ زرشک هر یک یک درم سقمونیا گل سرخ کتیرا هر واحد یک دانگ جمله را به آب کسانی سرشته قرص سازند و اگر خواهند به آب عنبالثعلب یا آب کاکنج قرص بسته خشک سازند و بدست شکسته وقت حاجت بخورند **صفت** حبی که در تپهای گرم و درشتی سینه باید داد بنفشه یک دام شیرخشت یک دام هر دو به عسل خیارشنبر سرشته حب سازند و آن را که حاجت باشد که هر روز طبع اجابت کند بفرمایند تا هر شب پنج درم شیرخشت نجاید

تدبیر تغذیهٔ صاحبان حمیات خلطیه

ابوسهل می‌گوید که تدبیر حمیات عفنیه سه نوعست یکی تدبیر غلیظ و آن در قوت و مرض هر دو را کم کند سوم تدبیر متوسط و او حفظ قوت بر حال خود نماید و در مرض زیاده نکند و از آن کم ننماید و تدبیر عام برای حمی عفنیه استخراج کرده می‌شود از مرض و قوت مثل آن‌که اگر مرض قریبالمنتهی است داده و او آن است که در چهار روز منقضی گردد باید که تدبیر او از ابتدا لطیف باشد و اگر بعیدالمنتهی باشد باید که تدبیر در اول امر غیرلطیف بود تا قوت ضعیف نگردد و هرگاه بمنتهی رسد تدبیر لطیف استعمال نمایند تا طبیعت مغیره بهضم غذا از انضاج مادهٔ مرض مشغول نشود اما قوت اگر صحیح قوی باشد باید که تدبیر از اول امر لطیف بود و اگر ضعیف باشد باید که از لطافت تدبیر در اول امر تقلیل نمایند و در لطافت او نزد حضور منتهی زیاده کنند و در آن به حد غایت لطافت نرسانند و اما تدبیر خاص بهر مرض پس معرفت آن از نوائب جزئیه استخراج کرده می‌شود و این چنان باشد که واجب است که منع کنند از غذا در اوقات هیجان تب و اندکی قبل از آن و اما در اوقات فترهٔ مرض و سکون آن باید که تدبیر غذا به حسب وجوب مرض و قوت قویست آن کنند و حاصل این تقریر آن است که اعراضی که بدان

استدلال بر امر تدبیر کنند با بیمعنی که آیا لطیف باید یا غلیظ سه گونه است یکی قوت که آیا آن قویست یا ضعیف دوم مرض که آیا او قریب‌المنتهی است یا بعیدالمنتهی سوم نوائب تب که آیا هر روز نوبت می‌کند یا بطور ربع یا غب پس مادهٔ غذا شناخته می‌شود ازحال مرض در حدت و تطاول آن که آیا لطیف می‌باید یا غلیظ یا میان هر دو و وقت تغیه دریافت می‌گردد از نوبتهای مرض و اقلاع آن در بعض اوقات یا آهستگی آن که این وقت تغذیه است **بوعلی سینا** می‌نویسد که موافق‌ترین اغذیه برای صاحبان تب اغذیهٔ رطبه است و خصوصاً برای کسیکه مزاج او رطب باشد مثل صبیان و صاحبان سکون و زنان و معتادین اغذیهٔ رطبه پس موافق می‌آید از اینجهت که او شبیه بمزاج اصلی اینچنین کسان است و از این حیثیت که ضدمرض است و چون تب شروع کند و طبیعت قبض باشد تا ثقل به تمامه خارج نشود غذا ندهند البته و واجب است که ملاقی شود ایشان را نوبتهای دائره در تب مقلعه یا نوبتهای مشده در تب ذی فتره در حالی که شکم ایشان خالی از غذا باشد البته زیرا که اگر ایشان در این وقت غذا خورده باشند طبیعت بهضم مشغول شود و از نضج و دفع بازماند و مرض مستحکم گردد و از اینجهت واجب است که تأخیر تغذیه تا انحطاط و بعد آن نمایند و اگر اتفاق توافق وقت انحطاط با وقت عادت غذا افتد آن بهتر است **و بدآن‌که** از تغذیه و تدبیر بعضی آن است که کمال لطیف باشد یعنی خون رقیق از آن متولد شود و قلیل‌التغذیه بود و بعضی آن است که غلیظ بسیار بود یعنی خون غلیظ از آن پیدا گردد و کثیرالتغذیه باشد و بعضی آن است که مابین هر دو باشد پس بعضی آن مائل بلطافت بیشتر و بعضی مائل بکثافت اکثر بود و لطیف کامل در لطافت منع غذاست و غلیظ در کمال غلظت استعمال اغذیهٔ اصحا در حالت مرض است و اغذیهٔ متوسط مائل به لطافت آن است که از غذا اقتصار کنند بر آب انار وجلاب بسیار رقیق و بعد آن ماءالشعیر رقیق و به عده ماءالشعیر غلیظ و به قول بارد رطب مثل سرمق و اسفاناخ و بقلهٔ یمانی و مانند آن و بعد آن کشک شعیر بغیر آن‌که صاف کنند و آن متوسط است و متوسط مائل بغلظ گوشت مرغ و پایچهٔ بره و بزغاله است و الطف از آنها کبک و بچهٔ مرغ و الطف از آنها تیهو و ماهی تازه و دراج و الطف از آنها بازوی بچه مرغ و تیهو و بیضهٔ بینمبرشت رقیق‌القوام و ماهی بسیار کوچک و

الطف آنها کشک شعیر و الطف از آن نان سمید محلول در آب سرد به حدیکه رقیق باشد و اما غلیظ آن غذای قوی است و کشکاب بهترین غذا برای صاحبان تب است زیرا که آن جامع بغلظ قوام و اتصال اجزا از روی ملاست و ازلاق و جلا و تر طیب و لینت و مضادت بحمی و تسکین تشنگی و سرعت نفوذ و غسل و بدون قبض است و از اینجهت رسوب نمی‌کند دور منافذ متشبث نمی‌شود و اگرچه تنگ باشد و در آن لصوق بممر او و بمری نیست و گاهی جلا مثل بلغم می‌نماید و چون خوب پخته شود البته نفخ نمی‌کند و قدما هرگاه محتاج می‌شدند به سوی تلطیف الطف از تدبیر بکشک و آب آن استعمال می‌کردند ماءالعسل رقیق کثیرالماء زیرا که غذائیت آن اندک از ماءالشعیر و تنفیذ و برای آب و ترطیب او بدان و جلای او و تفتیح او و ادرار او بسیار است و حرارت او مکسور به آب و آن لامحاله زیادتی قوت می‌نماید و اگرچه کم باشد و متصل آن سکنجبین عسلی است زیرا که او غلیظ‌تر و غذائیت آن بیشتر و تقطیع و جلا و تفتیح آن قوی‌تر است و در آن تسخین و مضرت به احشای حار مثل عسل نیست و اما الآن فی زماننا عسل‌القصب که آن شکر است خصوصاً صاف آن افضل از عسل زنبور است و اگرچه جلای او کمتر از جلای عسل است و همچنین سکنجبین شکری ولیکن اقتصار بر سکنجبین تنها گاهی مورث سحج می‌گردد و این در امراض حاده مخوف است و ما برای نوشیدن ماءالشعیر و سکنجبین رساله جدا نوشته‌ایم **و بدانند** که مقتضی تلطیف تدبیر طبع مادهٔ مرض و تمکین طبیعت آن را نضاج آن و تحلیل آن و استفراغ آن است و اولی اوقات برای تلطیف وقت منتهی است زیرا که در آن هنگام اشتغال طبیعت برای جنگ ماده اشتداد می‌نماید پس نشاید که طبیعت از ماده بچیزی دیگر که آن هضم غذاست مشغول گردد و خصوصاً نزدیک بحران و اما قبل از آن قتال مستحکم نمی‌شود پس در آن وقت در غذا دادن ضرر بسیار نمی‌باشد و از آنچه مقتضی تلطیف تدبیر است آن است که به فصد یا اسهال شکم یا حقنه یا تسکین درد حاجت بود پس در این حالت باید که از اقتضای آن حاجت فارغ شوند به عده غذا دهند اگر غذا واجب بود و مانعی دیگر مثل احتباس ثقل یا ورم معده و غیره نباشد و مقتضی تغلیظ تدبیر قوتست و بهترین اوقات برای تغلیظ وقتی است که در آن قوت مشغول بسیار بمادهٔ مرض نباشد و آن

اوائل مرض است و واجب است که تدارک ضرر تغلیظ بدادن غذا در دفعات نمایند که تفریق غذا نیز باعث خفت بر قوت مثل تلطیف می‌گردد و فصل تابستان به جهت زیادتی تحلیل او حاجت به زیادتی تغذیه و تفریق آن دارد زیرا که در آن قوت بهضم بسیار دفعه وفا نمی‌کند و بهر آن‌که تحلیل در آن بتفاریق می‌باشد پس واجب است که بدل نیز بتفاریق باشد ودر فصل زمستان امر بالعکس بود زیرا که در آن به جهت قلت تحلیل آن احتیاج ببدیل بسیار نمی‌باشد پس اگر بدل یعنی غذا یک بار دهند بقوت وفا کند و از غذا در یک دفعه فراغت یابند یعنی اندک غذا به یک دفعه کفایت کند و حاجت بتفریق آن مثل تابستان نباشد و فصل خریف زمانهٔ ردی است موجب ضعف در قوت و زیادتی رداءت در ماده می‌شود و از اینجهت در آن احتیاج بتلطیف میان حفظ قوت و میان قهر ماده نباشد به سبب وجوب رعایت هر دو امر زیرا که اگر تلطیف بسیار کنند قوت ضعیف گردد و اگر تغلیظ نمایند ماده در مقدار فساد زیاده شود پس در آن تدبیر معتدل و تفریق اندک اندک اولی بود و بالجمله تفریق با ضعف قوت اولی است **و بدآن‌که** اگر تقاضای قوت بغذا برای حفظ و بقای او نمی‌بود هر آئینه واجب‌تر آن بودی که تلطیف غذا بکمال تلطیف کرده می‌شد لیکن قوت متحمل آن نیست و ضعیف شود و چون قوت ضعیف شد علاج نفع نکند زیرا که معالج قوت است نه طبیب و اما طبیب خادم است که آلات یعنی تدبیرات به ادویه و اغذیه به سوی قوت می‌رساند و چون این دآن استند باید که نگاه کنند اگر مرض بسیار حار باشد داد آن است که منتهای آن قریب بود در روز چهارم یا هفتم و معلوم کردند که قوت در این مدت که میان ابتدای آن تا منتهای آن است ضعیف نخواهد شد تخفیف هر شغل بر قوت و تسلط این بر ماده نمایند و شغل او بغذای بسیار نکنند بلکه تلطیف تدبیر نمایند و هرچند تبرک طعام مطلقاً باشد و خصوصاً در روز بحران و اگر ببینند که مرض حاد است لیکن نه در کمال حدت بلکه حاد مطلقاً باشد لازم است که تلطیف تدبیر نمایند لیکن نه در کمال لطافت مگر نزد منتهی در روز بحران خاصهً مگر به سببی عظیم مثل شدت ضعف قوت که در آن هنگام تغذیه واجب بود و اگرچه بحران باشد و اگر مرض مزمن یا قریب از مزمن در طول منتهی باشد تلطیف تدبیر ننمایند زیرا که قوت تا منتهی با وجود تلطیف

تدبیر سالم نخواهد ماند لیکن با اینهمه در جمیع اصناف لازم است که اول تدبیر غلیظ‌تر کنند تا قوت باقی ماند و در آخر تدبیر موافق منتهی الطف نمایند تا طبیعت به تمامه مشغول بدفع مرض گردد و در میان ابتدا و انتها به تدریج از اغلظ با لطف روند تا آن‌که قوت محفوظ ماند تا قریب منتهی پس آن هنگام طبیعت را بر ماده واگذارند و مشغول بغیر آن نگردانند و چون معلوم کنند که قوت قویست بساست که حال واجب کند که اقتصار بر جلاب و مانند آن تا یک هفته نمایند و خصوصاً در حمیات اورام پس اگر خوف ضعف از تلطیف باشد اقتصار بر ماءالشعیر کنند و چون بر طبیب حال مرض مشکل گردند و نداند که آن حاد یا مزمن یا متوسط است پس میلان بتلطیف اولی است از میلان به زیادتی با مراعات قوت و احتمال و کسی که گمان کرده که تغذیه و تقویت در مرض حاد اولی است به جهت آن‌که در آن نضج را معنی نیست و در دست طبیب استفراغ است هرگاه خواهد به عمل آورد یا به عمل نیاورد خطای او معلوم شده بالجمله چون خوف از سقوط قوت کنند تغذیه اولی است و ابدان صفراوی مقتضی تدبیر مخالف انداز آنچه گفته شد از تلطیف و ترک غذا و خصوصاً چون معتاد بخوردن بسیار باشند زیرا که ایشان را اگر غذا ندهند و اگرچه در ابتدای تب باشند بلکه در اصعب وقت از آن که آن وقت منتهی است حال ایشان خالی نیست از دو امر به جهت آن‌که اگر ضعیف‌القوه‌اند غشی برایشان طاری گردد و بزودی هلاک گردند اگر مبادرت بغذا نکنند و اگر قوی‌اند دردبذول افتند و علامات ذبول بر ایشان ظاهر گردد و از باریکی بینی و فرو رفتن چشم و لصوق صدغ و بساست که غشی بر ایشان قبل از ذبول افتد به جهت انصباب صفرای لاذع بمعدهٔ ایشان و از بعضی مردم کسی است که گوشت در بدن او بسیار باشد لیکن چون غذا از آن منقطع گردد ضعیف و لاغر شود و متحمل منع غذا نبود و هر کسیکه حرارت غریزی او در کمال قوت و کثرت و یا ضعیف در کمال ضعف و قلت باشد بر ترک غذا صبر نتواند کرد و از ایشان کسی است که او را به هم می‌رسد دائم وجع در معده به سبب انصباب صفرا و صداع بمشارکت معده و صعود ابخره و ایشان از همان قبیل‌اند در عدم صبر بر ترک غذا و ایشان بساست که قناعت می‌نمایند به ماءالشعیر و بساست که محتاج می‌شوند به آمیختن آب انار و مانند آن بدان برای تقویت فم معده و بساست که احتیاج قی بسهولت قبل از طعام ایشان را می‌شود و اکثر از ایشان چون ضعیف می‌شوند قریب

بغشی می‌گردند و سببش شدت ضعف نمی‌باشد بلکه انصباب صفرا به هم معده می‌باشد و چون سکنجبین ممزوج به آب بسیار یا شراب ممزوج به آب بسیار بنوشانند اخلاط صفراوی قی نمایند و حال ایشان بحال آید و چون بعضی از ربوب قابضه بنوشند تسکین یابند و پیران و ضعیفان و صبیان از آن قبیل‌اند که صبر بر گرسنگی نتوانند کرد اما کهول بسیار صبر می‌توانند کرد و قریب آنها جوانان‌اند و خصوصاً که متلرز اعضا و فراخ عروق باشند و در هوای سرد و بسیار باشد که اطبا خطا می‌نمایند در امثال این مرغی از وجه دیگر زیرا که منع می‌نمایند از ایشان غذا را در اول امر و چون قریب به انتها می‌رسند و معلوم می‌کنند که قوت ساقط می‌شود در آنوقت غذا می‌خورانند بضرورت پس خطا بنمایند از دو وجه و اگر ایشان را غذا می‌دادند در ابتدا آن خطا و خلطی کمتر از این غلطی بودی و عارض می‌شود برای این مرضی که ایشان را نزلات خام و صفراوی و بیداری به سبب قلق عدم نضج به هم می‌رسد و قلق و تملل می‌کنند و هذیان می‌گویند و مواد قوتهای ایشان را منضغط می‌سازد و بخارات ایشان کثرت می‌نمایند پس می‌شوند صداهایی که در خارج نباشد و بر بستر از پهلو به پهلو می‌گردند و تخیل می‌نمایند امور غیرواقعه را و رعشه می‌شود و لب زیرین ایشان احتلاج می‌کند به سبب وجع فم معده و نفوس ایشان محزون می‌باشند به سبب ثقل معده و صعود ابخرهٔ ردیه به سوی قلب **ابن عباس** گوید که تدبیر غذا و حمیات باید که به حسب طبیعت مرض و به حسب اوقات او و به حسب قوت مریض و به حسب اوقات سال و به حسب عادت مریض و به حسب سحنهٔ بدن و به حسب میل اشتها و به حسب اوقات نوائب تب و به حسب عروض اسباب مانع از تناول غذا بمریض باشد اما به حسب طبیعت مرض چنان بود که چون حمیات و غیره امراض بعضی از آن حاد و بعضی متطاوله می‌باشند واجب است که تدبیر مریض بغذا حسب حدت مرض و تطاول آن بود از بهر آن‌که امراض حاده را اقسام است بعضی از آن در غایت حدت باشد و او آن است که در روز دوم و سوم و چهارم و پنجم منقضی گردد و بعضی از آنها حاد به قول مطلق است و او آن است که در روز هفتم و نهم و یازدهم تا چهاردهم منقضی گردد و بعضی آن حاد است که در آن ابطا بود او آن است که از چهاردهم تا بیستم تجاوز کند و بعضی آن از این هم بطی باشد پس اگر مرض در غایت

حدت باشد باید که غذا در غایت لطافت بود مثل آب خالص ممزوج بجلاب و یا جلاب و یا ماءالعسل و سکنجبین و اگر آن قبیل باشد که در روز هفتم منقضی شود باید که ماءالشعیر به شکر یا جلاب یا شربت بنفشه دهند و اگر از آن نوع باشد که در روز نهم تا چهاردهم منقضی گردد ماءالشعیر با ثفل او دهند و یا ماءالشعیر مصفی در روزی دو مرتبه یا ماءالشعیر در اول روز و بعد نیمروز مزورهٔ کدو با اسفاناخ یا غیر آن و همچنین امر جاری می‌شود در تدبیر امراضی که آن کمتر در حدت از این می‌باشند بدان چه غلیظ‌تر از این تدبیر باشد و هر قدر که مرض در حدت شدیدتر بود باید که غذا لطیف‌تر باشد و هر قدر که مرض درازتر باشد غذا غلیظ‌تر بود تا آن‌که در بعض امراض حاده ماءالشعیر رقیق بدهند و آنچه درازتر از آن باشد ماءالشعیر غلیظ و ماءالشعیر بثفل آن دهند و اما امراض متطاوله مثل حمی غب غیرخالصه و حمی مواظبه و حمی ربع و مانند آن از امراض متطاوله باید که اندر آن تغلیظ غذا کنند و تلطیف ننمایند و در مقدار غذا افزایند تا آن‌که مرض بمنتهی رسد پس هرگاه تلطیف غذا در مثل این امراض کنند از سقوط قوت نزد منتهای مرض ایمن نباشند و مریض را چندان قوت نباشد که بدان مقاومت مرض کند چون مرض قوی‌تر نزد منتهی باشد و از اینجهت می‌باید که تلطیف غذا یا تقلیل او در امراض متطاوله هنگام منتهی بود تا قوت بمقاومت مرض از هضم غذا مشغول گردد تا او را هزیمت دهد و مقهور گرداند و قدما تشبیه داده‌اند قوت مریض را بزادراه و مرض را بسفر و طبیب را بمسافر بهر آن‌که مسافر اندازهٔ زا و برای سفر به حسب قرب و بعد سفر می‌گیرد همچنین طبیب اندازهٔ قوت برای مقاومت مرض به حسب کوتاهی و درازی مرض می‌کند پس اگر بیند که مدت مرض کوتاه است و منتهای آن قریب تلطیف غذا و تقلیل آن نماید مثل مسافری که همسفر او قریب باشد آن محتاج بز او قلیل بود و اگر مرض دراز بیند حفظ قوت از ابتدای مرض کند تا قبل از منتهی ساقط نشود و چون بوقت منتهی رسد قوت قوی باشد همچنین مسافر را اگر سفر بعید باشد مقدار کثیر از زاد مهیا سازد تا قبل از رسیدن او بمنزل مقصود خرج نشود و قوت او ضعیف و ساقط نگردد **و اما** تدبیر غذا به حسب اوقات مرض چنان باید که در ابتدای مرض مائل بغلظ باشد تا نقل مریض از غذای غلیظ بعذای لطیف یک بارگی نشود که این آن را

مصر بود و قوت او تحلیل و ضعیف گردد بعد از آن از غلظ غذا کم کنند و اندک و اندک به تدریج تلطیف آن نمایند تا آن‌که مرض بمنتهای خود منتهی گردد پس در آن هنگام باید که غذا در غایت لطافت بود مثل ترک غذا و اعتماد بر جلاب و ماءالعسل و شربت بنفشه تا قوت بهضم غذا مشغول نشود و عنایت او بمقاومت مرض و مدافعت آن مصروف گردد و چون مرض در انحطاط شروع کند باید که تغلیظ غذا کنند و تدبیر مریض بتدیر نافهین نمایند **و اما** تدبیر غذا به حسب قوت مریض چنان باید که نگاه کنند اگر قوت مریض قوی بود و مرض بسیار حاد باشد و مرض بمنتهای خود رسیده باشد تدبیر بغذای بسیار لطیف نمایند یا بترک غذا و یا بجلاب و شربت بنفشه ممزوج به آب و اگر قوت ضعیف بود و مرض حاد نباشد و منتهی بعد باشد تغذیهٔ مریض به اغذیهٔ مائل بغلظ در دفعات کثیر اندک اندک کنند تا بدین تدبیر قوت او تا وقت منتهی محفوظ ماند و اگر قوت قوی و منتهی بعید بود غذای مریض به اغذیهٔ معتدله در یک بار نمایند و اگر قوت قوی و منتهی قریب باشد تغذیهٔ مریض بغذای لطیف کنند چنان که غذا ندهد یا بماءالعسل و جلاب غذا سازند و اگر قوت معتدل و منتهی بعید باشد غذای مریض بغذای معتدل در یک دفعه نمایند و اگر قوت معتدل و منتهی قریب باشد تغذیهٔ مریض بغذای لطیف در دفعات کثیر سازند بهر آن‌که زیادتی در غذا و تغلیظ او در قوت افزاید و دور مرض نیز زیادت کند و تلطیف غذا و کمی آن قوت و مرض هر دو را کم کند و غذا معتدل در جوهر خود و نکیت خود و حفظ قوت بر حال خویش نماید و لهذا سزاوار است که هرگاه مرض از امتلا باشد و قوت قوی بود تلطیف غذا کنند و کم نمایند و هرگاه مرض از استفراغ و قوت ضعیف باشد تغلیظ غذا کنند و از کمیت او بکاهند و آن را بدفعات بسیار دهند و هرگاه قوت ضعیف و مرض از امتلا بود و یا قوت قوی و مرض از استفراغ باشد غذا معتدل در جوهر و کمیت خود باشد **و اما** تدبیر غذا به حسب اوقات سال باید که غذا در تابستان قبل از نیمروز دهند در وقتی که حرارت غریزی در آن قوی باشد و سائر اغذیه که مریض بدان غذا کند بارد بالفعل بود تا نفس آن را نیک قبول و به سوی آن ساکن‌تر باشد و اگر فصل زمستان باشد باید که غذا نزد نیمروز کنند در وقتی که اندر آن حرارت عزیزی قوی بود و در جمیع بدن منتشر شده باشد و آنچه از غذا و دوا

دهند حار بالفعل بود و همچنین می‌باید که در سائر امراض به عمل آرند **و اما** تقدیر غذا به حسب عادت باید که نظیر کنند اگر عادت مریض در صحت او اکثار غذا باشد باید که از آن غذا قطع نکنند و منع ننمایند و اگرچه طبیعت مرض آن را واجب کنند و اگر عادت او تقلیل غذا بود باید که از غذا منع نمایند و به الطف اغذیه غذا دهند **و اما** تدبیر غذا به حسب سحنهٔ بدن چنان باشد که اگر بدن متخلخل کثیرالتخلخل باشد باید که صاحب او را از غذا منع نه کنند و به حسب وجوب طبیعت مرض غذا دهند و اگر بدن مریض مستحصف باشد باید که تقلیل غذا و تلطیف او کنند و از آن منع نمایند اگر آن را واجب بینند **و اما** تقدیر غذا به حسب اوقات نوائب چنان باید که نگاه کنند اگر تب نائبه باشد و ادرار او مختلف نبود باید که از غذا منع کنند در وقت نوبت و قبل آن به شش ساعت تا آن‌که حرارت بکاهد و نوبت منقضی گردد پس اگر مریض تا انقضای تام نوبت تب صبر نکند باید که تا بودن حرارت در اعلای بدن یا منسبط بودن آن در سائر بدن غذا ندهند لیکن بعد انحطاط حرارت غریبه از سینه و شکم و خفت آن از این مواضع و رسیدن آن به سوی اطراف و اما در حمیات مطبقه باید که از غذا در اوقات صعوبت حمی منع نمایند که این اوفق و اوجود در انهضام و اسرع برای انحدار او به سبب خفت حرارت باشد و اما هرگاه نوائب تب مختلف غیرمنتظم باشد باید که مریض را اغذیهٔ کثیرهٔ متتابعهٔ نافعه موافق باشد مگر بعض آن در منفعت کمتر از بعض بود و مریض میل به غذای اقل منعفت کند باید که اتباع اشتهای مریض نمایند و او را غذای که نفس او بدان مائل باشد بدهند که این او را موافق‌تر از کثیرالمنفعت باشد به سبب قبول نفس او و آن را و همچنین حکم در سائر اشیا که بدان معالجهٔ مریض و تدبیر او نمایند جاری می‌گردد **و اما** تقدیر غذا به حسب اسباب مانع از غذا که مریض را عارض شود چنان باشد که بنگرند اگر در معدهٔ مریض فضلهٔ غذا یا در امعای او چیزی از ثقل باشد باید که بچیزی البته غذا ندهند تا آن‌که معدهٔ او پاک نگردد و امتقال از امعای او خارج نشود و همچنین اگر مریض محتاج به استفراغ بدوای مسهل یا حقنه یا شافه یا به فصد یا غیر آن باشد باید که غذا ندهند تا آن‌که استفراغ بدن و تنقیه آن کنند پس بر این قیاس باید که تدبیر بغذا در سائر امراض باشد و این را دستوری گردانند که در به آب اعطای

غذا بمریض بر آن بنا کرده شود **جرجانی** و **ایلاقی** می‌نویسند که هرگاه طبیب ارادۂ حفظ قوت مریض نماید از چیزی غذا چاره نباشد لیکن اول در آن رعایت ده چیزند نظر دارد و از آنجمله نه چیز همآن است که در قول ابن عباس گذشت و دهم سن مریض است و سوای آن مسائل که در قول بوعلی سینا و ابن‌عباس مسطور شد در اینجا مرقوم می‌گردد چنان چه گویند **اما آنچه** تعلق به طبیعت مرض دارد آن است که حال مریض در تیزی و آهستگی و میانگی بنگرند زیرا که مرض یا حاد بود یا مزمن یا متوسط میان این هر دو پس تدبیر غذا به حسب طبیعت مرض و به حسب درجه آن اندر آشفتگی و آهستگی باید کرد و حال درجات مرض نیز در قول سابق مذکور شد اما در مرض که فی غایت‌الحدت باشد اگر قوت قوی بینند از غذا منع کنند و هیچ غذا که در آن کثافت باشد ندهند بلکه یک بار غذا باز گیرند تا طبیعت بر مرض مستولی گردد و روی بمادۂ مرض آرد و آن را نضج دهد و دفع نماید و اندکی جلاب شکری به آب بسیار آمیخته بدهند چنان که رنگ و مزۂ جلاب سخت ظاهر نباشد و اطبا این را تدبیر فی الغایت اللطافت نامند و اگر مزاج مریض یا فضل سخت گرم باشد بعد این جلاب اندکی سکنجبین معتدل ممزوج به آب یا گلاب بسیار بدهند و یا عضو جلاب سکنجبین دهند و در مرض حاد مطلق آب انار و غیره سخت اندک باید داد و اگر صفرا سخت غالب باشد آب انار ترش و شیرین باید داد مگر روز ششم که جلاب بلاماءالشعیر باید داد یا آب انارین اندک و روز هفتم که بحران باشد هیچ نباید داد و اگر تشنگی غلبه کند گلاب سرد کرده بدهند و این را طبیان تدبیر لیس فی الغایت اللطافت گویند و اگر مرض از آن نوع باشد که روز نهم یا چهاردهم یا در میان آن بحران کند هر روز دو بار ماءالشعیر غلیظ یا با ثفل او باید داد و این را تلطیف تدبیر مطلق گویند و هر چند مرض آهسته‌تر باشد تدبیر غلیظ‌تر باید کرد و آب مرغ و بازوی تیهو و دراج و غیر آن چون ماهی تازۂ خرد و زردۂ بیضۂ مرغ نیمبرشت باید داد و این را در مرض تدبیر غلیظ گویند و در صحت تدبیر لطیف **و آنچه** تعلق به اوقات مرض وارد آن است که یک بار ناگاه تغیر تدبیر تندر است را زیان دارد فکیف بیمار را بدین سبب در ابتدای امراض که تغیر تدبیر باید کرد چیزی غذا داده شود و نه اندر وقت نوبت حمیات عفونی و نه نزدیک آن و نه در وقت تزاید نوبت

هیچ چیز که بغذ ا ماند نشاید و او تا آن‌که کشکاب رقیق هم نباید داد **و آنچه** تعلق به اشتهای مریض دارد باید دآن است که در اکثر احوال اشتهای بیمار ساکن باشد پس اگر چیزی آرزو کند و طبیعت آن را نیابد اشتها یک بارگی ساکن شود و قوت ساقط گردد و اگر بعوض آن چیزی دیگر دهند که نافع باشد و طبع بیمار و آرزو بدان نگراید آن چیز سودمند و در معدهٔ او چنان که باید هضم نشود زیرا که طبیعت او آن را قبول نکند و قوت را در آن خطی نباشد بلکه خلط ردی از آن تولد کند و مرض او درازتر گردد و مضرت آن بزرگ باشد بدین سبب اولی‌تر آن باشد که طبیعت متابعت اشتهای مریض کند و اگر داند که آنچه آرزو کرده سخت مضر نیست و اصلاح آن بچیزی دیگر ممکن باشد تا از آن نوع که آرزو کرده چیزی تواند ساخت بسازد و آرزو را باز ندارد و بداند که مضرت اندر متابعت اشتها بیشتر است یا در اشتها بازداشتن پس در هر کدام از این هر دو که ضرر کمتر باشد آن را اختیار نماید **و آنچه** تعلق بفصل سال دارد آن است که فصل ربیع اگرچه فصل اعتدال است لیکن از بهر آن‌که اندرین فصل اخلاط اندر تن بحرکت آید و بگدازد و زیاده شود غذا اندک‌تر و دیرتر از آن باید که در زمستان تا امتلا بدان نیاید و آنچه تعلق بسالهای عمر دارد آن است که بنگرند اگر بیمار کودک است غذا باز نگیرند و اگر مریض پیر بود هم منع غذا نشاید و اگرچه بر نایافتن غذا صابرتر از کودک باشد و بعدم غذا مثل کودک بدان مضرت نرسد و هر وقت بغذا و مدد به تفاریق محتاج بود تا حرارت او خرج نشود و خامد نگردد و غذا بسیار یک بار هم نشاید از بهر آن‌که حرارت او را فرو گیرد بمیراند چنان که هیزم بسیار آتش اندک را فرو گیرد و بمیراند و حال مردم جوان و کهل اندرین باب میان حال کودکان و پیران باشد تدبیر **خمر مجوسی** گوید که شراب تسخین و تلطیف و تقویت بدن و تجوید هضم می‌کند لیکن در باب حمیات صفراوی را و در حمیات حاده نباید داد اما در حمیات متطاوله مثل غب غیرخالصه و تب رابع و مواظبه چون آثار نضج ظاهر شود شراب سفید رقیق که نه کهنه و نه نو باشد با قدری آب ممزوج کرده مقدار معتدل بدهند که اعانت طبیعت بر انضاج ماده و تلطیف آن نماید و بر هضم یاری دهد و طبع را نرم کند و او را ذبول نماید و خواب آورد و شخصی را که در سر خود گرانی دریابد نباید داد زیرا که از شان شراب است امتلای

راس از فضول به جهت آن‌که حرارت او ارتفاع آن به سوی سر بزودی کند و با وی اخلاط بدن مرتفع گردد و صاحبان حمیات ضعیفه چون قوت ایشان ضعیف باشد و علامات نضج ظاهر بود از نوشیدن شراب مائی رقیق نفع یابند **جرجانی** گوید که شراب شیرین از بهر آن‌که بیشتر غلیظ باشد سده آرد و خداوند تب صفراوی و دموی را سخت زیان دارد لیکن آنچه بطعم و قوام معتدل او صاحب سرفه را سود دارد و منافذ تنفس را پاک کند مگر خلط غلیظ و لزج را پاک نتواند کرد زیرا که آن را قوت منفجه و جالیه بارد و ماءالعسل و سکنجبین معتدل و کشکاب اندرین باب برای این کار گزیده‌اند

معالجات حمیات حاده

شیخ می‌فرماید که آنچه ذکر یافت که از تدبیر تلئین و ادرار و تعریق و انضاج پس استفراغ بدوا بعد از آن و آنچه گفته شد از تغذیه این همه از آنجمله است که حفظ آن در اینجا واجب بود و اما وجوه تسکین شدت حرارت به تبرید هوا و تبرید غذا و اطلیه و ضمادات و به ادویه باشد و به امساک مثل لعاب اسبغول و لعاب بهدانه و آب برگ خرفه و رب‌السوس و دهن تسکین عطش نمایند بهر آن‌که نگاه داشتن حلق صاحب مرض حاد تا تر بماند و خشک نگردد از مهمات نافعه بسیار است و گاه انتفاع یابند به استعمال حقنه‌های معمول از آب هندوانه و خیار و کدو و برگ خرفه به روغن گل و اندکی کافور انتفاع بسیار و باید که مهما اتکن هوای مسکن سرد کرده باشند و تبرید او بمنع عفونت و بدبو و به تعلیق بادکش بسیار کنند و یخ بسیار تبرید نشانند که آن تبرید هوا کند و اگر خانه قریب‌العهد به کهگل از گل خالص باشد و خصوصاً آن‌که اندر آن بجای کاه قطن بر وی یعنی گوندل داخل کرده باشند بهتر است و چون در آن فوارها در شاشات بریزند و آب شیرین در آن سیلان کند و بستر بر حوض بشبکه پوشیده بود و فرش که بر آن خواب کند از بوریای طبر استان و مانند آن باشد و سائر فرش از اطراف بید و به و ریحان بر آن گلاب پاشیده و سیب و نیلوفر وگل سرخ و بنفشه بود و اگر و فرش او طبقه‌هائیکه در آن خوشبوها باشد از ورق باریک فواکه خوشبو بارد مثل سیب و به اقسام امرود خوشبو به گلاب پاشیده و نیلوفر و بید که بر آن

صندل و کافور ذرور کرده و اندکی شراب خوشبو یا سرکه پاشیده نهاده باشند بغایت مفید بود این بود تدبیر هوا **و اما** تدبیر غذا آن است که معلوم شده از شرب ماءالشعیر و جلاب و غیره و اگر با تبرید ارادهٔ تلئین باشد ماءالقرع و آب هندوانه و قند مشوی خاصه و اما ماءالخیار و کاهو با سرکه بغایت نافع و از آنچه مصلح تسکین عطش ایشناست بقاع معمول از نان میده یا ماءالجبن مرتب از دوغ بعد تصفیهٔ شدیدست و اگر با تبرید ارادهٔ قبض باشد آب انار میخوش و ترش و آب غوره و آب قوت سیاه و آب ترشی لیمو غیرنمکین و آب ترشی ترنج و آب زرشک و مانند آن مثل آب سماق بدهند **و اما** اطلیه و ضمادات از عصارات مذکوره و خصوصاً گلاب یا عصاره برگ گل سرخ تازه به صندل و کافور سازند و آب گشنیز و آب کاسنی را با اینها تبرید بسیار است و لعاب اسبغول با سرکه و گلاب از این قبیل است و نطول کردن بر جگر بمبردات اعظم و انفع چیزیست به جهت آن‌که چون مزاج جگر اعتدال یابد در آن صلاح اکثر اعراض بود و بساست که به آب صلاح یابد و اگر آنجا نزله و سرفه و یا در سر او گرانی یا تمدد باشد هر واحد دلالت بر کثرت بخارات کند پس لازم است که بر سر ایشان آب یا سرکه نریزند بلکه مشغول به انکباب بر بخار آبهای مطبوخ بابونه و گل نیلوفر و امثال آن به حسب وجوب حال شوند بعد جذب مواد به سوی اسفل و منع تصاعد آن به مثل حقنه‌ها و محجمه و پاشویها و اگر نزله و گرانی سر و غیره نباشد از نطولات و طلا آنچه بخواهند استعمال نمایند و مضرترین نطول در مثل حال امتلای سر دوشیدن شیر بر سر است زیرا که بساست که احداث درم در سر می‌نماید و هلاک می‌گرداند و سالم‌ترین اوقات تنطیل راس به امتلای او آن است که بخارات صفراوی خشک باشد نه تر بلکه در مثل این وقت بساست که ضرر نکند بلکه نفع نماید و بخارات صفراوی شناخته می‌شود از حال خواب و بیداری و رطوبت منخزین و یبوست آن پس اگر خواب یا سبات یا تری خیشوم دریابند از تنظیل و تمریخ حذر کنند و کوشش در جذب ماده به سوی اسفل نمایند و اگر سرخی در چهره و بینی بسیار یابند و در اجرای خون از منخرین و تبرید جگر به اضمدهٔ باکی نیست و هرگاه تبرید کنند از ملاقات تبرید شدید هنگام تعرق و تحلل پرهیز نمایند بلکه رعایت آن واجب است زیرا که بساست که سبب طول مرض می‌گردد با وجود آن‌که اکثر

طول مرض سالم‌تر از حدت آن بود و واجب است که در حمیات حاده از وقوع سحج حذر نمایند زیرا که آن ضعف قوت زیاده می‌نماید و طبیعت از ریختن فضول به سوی امعا و دفع او از آن نفرت می‌کند مگر آن‌که به سبب غلبهٔ فضول باشد و گاه بفضول به سوی اعالی رجوع می‌نماید و در شراسیف و نفخ در آن و درد سر می‌آرد و گاهی شربت خشخاش را در تغلیظ مادهٔ رقیقه برای انضاج و در تنویم موقع عجیب می‌باشد **انتباه** ذکر اعراضی که در حمیات حاده اشتداد می‌نماید و در آخر بحث حمیات مسطور گردد انشاءالله تعالی

حمیات دموی

و آن را مطبقه گویند بدآن‌که متقدمین حمای مطبقه تب دائمه را گویند از هر خلط که باشد و تب دموی را نیز نامند به سبب دوام و اشتمال و عدم فتور آن شب و روز و به سبب اطباق نوبت بر نوبت بنوعی که فتره ظاهر نشود لیکن اکثر اطلاق مطبقه بر حمای دموی عفنیست و گاهی بر دموی غلیانی نیز اطلاق کنند بالجمله حمای دموی بر دو قسم است **قسم اول** آن‌که از گرمی و جوش خون در حوالی دل و جگر و اجتماع بخارات گرم از آن اندر فضای سینه بدون عفونت حادث شود چنان چه حمای یوم از گرمی روح و حمای یوم از گرمی روح و حمای دق از سخونت اعضا بغیر عفونت افتد و این قسم را در یونانی سونوخس گویند و سبب گرمی خون و جوش آن سده است که از کثرت خون حادث شود پس حرارت غریزی محتقن گردد و حرارت غریبی ناری مشتعل شود و خون را گرم گرداند و بجوش آرد چون حرارت بر تعفین آن قوی نبود و گاهی سخونت و غلیان خون به سببی قوی از اسباب حمای یوم افتد که اشتداد نماید زیاده‌تر از اشتداد اسباب حمای یوم بنوعیکه از اشتعال روح تجاوز کند و این قسم حمای دموی از انواع حمیات عفنیه نیست زیرا که در این عفونت نیست و بدین جهت حرارت و اعراض از خفیف‌تر و سوزش و اذیت او کمتر و مدت او کوتاه‌تر از عفنیه می‌باشد و از اقسام حمیات یوم هم نیست زیرا که سخونت اول در این اندر خلط می‌باشد و بدین سبب در یک روز منقطع نمی‌شود بلکه در اکثر تا هفت روز می‌کشد و ایضاً بغیر تنقیهٔ ظاهر مثل فصد و رعاف زائل نمی‌گردد ولیکن جالینوس آن را از جنس حمای یوم شمرده و تابع او ابن

سرافیون است و از قسم حمای دق نیز نیست زیرا که در این تشبث حرارت اولاً در اعضای اصلی نمی‌باشد و از اینجهت بمجرد تبدیل مزاج بغیر استفراغ منقطع نمی‌شود و بعد تناول طعام قوی نمی‌گردد و مزمن نمی‌باشد و ایضاً در این حرارت حادهٔ ناریه و سحنه ممتلی منتفخ می‌باشد نه منخر نحیف و **شیخ** و **جرجانی** می‌نویسند که حمی سخونت و غلیانی آن است که بقراط آن را سونوخوس نامیده یعنی مطبقه به سبب اطباق او و دوام او و سوای غیر آن از حمای عفونت و گاهی سونوخس را مثابهٔ قویه نامند و آن از جملهٔ حمیات است که میان حمیات عفونت و حمیات یوم باشد و نه این است و نه آن و فرق میان این تب و حمیات یوم آن است که سبب این تب اولاً گرم شدن خونست و سبب حمای یوم گرم شدن روح و فرق میان این تب و حمیات عفونت آن است که سبب تب عفونی عفونت اخلاط است و سبب این تب عفونت خلطی نیست بلکه این حمای حاده است نه حمای یوم و نه حمای دق و نه حمای عفونت لیکن بیشتر منتقل می‌شود بحمای عفونت و بحمای دق و جالینوس آن را مثل حمیات یوم دآن استه به سبب خفت احوال و سهولت علاج و قلت اعراض آن نسبت حمای عفنیه و به سبب آن‌که گاهی در دو روز زائل شود چون فصد کنند و از خون مقدار کثیر اخراج نمایند و سونوخس غلیانی در ابتدا مشابه‌تر حمای یوم بود لیکن حرارت حمای یوم در سوزش و اذیت کم باشد و اکثر تاثیر این بقرب قلب بود و از آن تلهب و ربو یعنی تنگی نفس حادث شود و لهذا بعضی آن را حمای ربویه گویند و به هلاکت می‌رساند و حرارت آن رطب بخاری حمامی باشد یعنی اگر دست بر اندام او نهند گرمی او مانند گرمی کسی باشد که از حمام بیرون آید و حرارت قشفیه نبود چنان که در محرقه به سبب یبس ماده می‌باشد و وقوع سبات و عسر کلام برایشان ردیست و مورث سرسام و تب دموی بیشتر اندر بلاد گرم و تر و در سن کودکی از ده سالگی تا چهارده سال و در جوانی تا سی سال ودر فصل ربیع و کسانی را که فربه و فراخ رگها باشند خاصهً گوشت و شیرینی و شراب‌خواره را عارض شود و ممکن است که در سونوخوس خون از حرارت تعفن پذیرد و بمطبقه منتقل گردد و یا بسرسام و جدری و حصبه جهت رقت و غلیان خون انتقال نماید **قسم دوم** آن‌که از عفونت خون حادث گردد و این بر دو نوعست **نوع اول** آن‌که از عفونت خون

در داخل عروق افتد و مطبقه حقیقی همین است و این تب به حسب قلت و کثرت تعفن اجزای خون سه صفت است و هر یک را نامیست **یکی** متزائده که آن را زائد فی‌الصعوبت نیز گویند و او آن است که در ابتدا ضعیف بود به عده هر ساعت قوت و صعوبت او همی افزاید تا آن‌که در آخر صعب‌تر گردد و منقضی بصحت شود یا هلاک کند یا بحمای دیگر انتقال نماید و این بدترین انواع است و علاج آن مشکل‌تر باشد زیرا که دلالت کند بر آن‌که اجزای خون بیشتر از آنچه تحلیل می‌یابد عفن می‌گردد و این یا به سبب کثرت مقدار خون بود که چون یک جزو از آن عفن شود عفونت در اکثر اجزای آن ساری گردد پس تب از روی تزائد دوام کند و یا به سبب کثرت رطوبت و غلبهٔ مائیت خون پس عفونت از یک جزو آن به سوی اجرای کثیر آن بسهولت سرعت کند و یا به سبب ضعف قوت مدبرهٔ بدن از حفظ خون چنان که باید پس عفونت به سوی آن سرعت نماید و ایضاً در آن هنگام قوت بر تحلیل آنچه از خون متعفن شد و قوی نباشد پس متعفن به متخل زیاده گردد یا به سبب تلرز بدن و کثافت آن پس جزو متعفن از آن به سرعت تحلیل نشود به اجزای دیگر که در آن عفونت ساری شده منضم گردد و ایضاً نزد این حالت ترویج کم شود به سبب تنگی منافس پس جزو متعفن بر جزو متحلل زیاده گردد **دوم** متناقصه که آن را سخطه نیز نامند و این آن است که ابتدا به شدت کند بعد آن همواره اندک اندک نقصان پذیرد تا آن‌که در آخر ضعیف گردد و این سالم‌ترین انواع است و اعراض او در غایت شدت نبود زیرا که دلالت کند بر آن‌که تحلیل اجزای خون در آن بیشتر می‌شود از آنچه متعفن می‌گردد بنابر اضداد اسباب مذکوره یعنی به سبب قلت مقدار خون و رطوبت آن و فوت قوت و تخلخل بدن **سوم** متساویه که آن را متشابه و واقعه نیز گویند و او آن است که از اول حدوث آن تا آخر آن بر یک حال واقف بود و حال او در صعوبت و سهولت میان هر دو نوع مذکور باشد زیرا که دلالت کند بر آن‌که آنچه تحلیل می‌شود مساوی آن است که تعفن می‌پذیرد به سبب توسط اسباب مذکوره یعنی توسط خون در کمیت و کیفیت و توسط قوت در صحت آن و ضعف آن یا به سبب اجماع بعض اسباب تزائد مع بعض اسباب تناقص و بسیار باشد که این تا هفت روز بر یک حال متشابه باشد به عده در آن تفاوت و نقصان ظاهر شود و کندی در مقالات خود گفته که

این تب در اکثر تجاوز از ده دوازده روز نمی‌کند زیرا که از امراض حاده است و بدانند که همگی خون بدن به یک دفعه عفن نشود والا آن‌که موت بر آن سبقت کند **بوعلی** می‌گوید که جالینوس گمان نموده که تب دموی از عفونت خون نمی‌باشد به جهت آن‌که خون چون عفونت می‌پذیرد آن عفونت تلطیف او می‌نماید و در آن غلیانی پیدا می‌کند و بدان سبب صفرا می‌گردد و خون نمی‌ماند پس در آن هنگام تب صفراوی باشد نه دموی و محرقه بود یا غب و معالجهٔ آن بعلاج این هر دو باشد و این قول او خلاف قول بقراط است و حق صحیح قول بقراط است که گاهی از عفونت خون تب پیدا می‌شود و **جالینوس** گوید که تب دموی با سائر حمیات مرکب نمی‌شود زیرا که عفونت چون در خون بود عام و شامل بهر خلط باشد در عروق و در این هنگام ترکیب متصور نمی‌شود بحیثیتی که خلطی غیر او نیست و در این قول تناقض است به بغض مذهب او که مذکور شد بالجمله سبب این تب امتلای خون و سده است و اکثر حدوث آن از ریاضت و تعب بود و خصوصاً غیرمعتاد و ترک استفراغ خون و بعد آن استعمال ریاضت سخت و گاهی عفونت در خون واجب می‌کند کثرت مائیت خون از بسیار خوردن فواکه مائیه رطبه پس خون مستحیل به عفونت گردد و یا کثرت خلط خام پس آن را مهیا به عفونت گرداند مثل آن‌که متولد شود از خیار و بادرنگ و امرود و مانند آن و این تب لازم بود زیرا که مادهٔ آن داخل عروق است و فتره نکند به سبب عموم ماده و انتشار او در جمیع بدن به توسط عروق و انقضای آن یا بحران نیک باشد یا بمرگ و اقسام او سه است چنان چه مذکور شد و بدترین آنها متزائده است زیرا که تحلل در آن کمتر از تعفن بود و بحران آن در اکثر تا روز هفتم باشد و انقضای آن به استفراغ محسوس مثل رعاف یا غیرمحسوس مثل تحللات خفی بود و گاهی بمحرقه و بسرسام منتقل گردد و گاهی از تبرید بسیار بلیثرغس منتقل شود و گاهی بجدری و حصبه انتقال نماید و هرگاه در آن سبات و نفخ شکم که از آن مثل آواز طبل آید و با ثملل عارض شود و اسهال نفع ننماید به عده بر بدن او بثور سبز عریض بیرون آید آن از علامت موت است و علاج این تب صعب‌تر بود و اما رقت خون و غلظ آن شناخته می‌شود از آنچه خارج می‌شود از آن در بول و براز و عرق و نفث و مانند و ایضاً دموی عفنی در تمام بدن مستوی یا شبیه

بمستوی در اکثر می‌باشد و اما علامات انتقال آن بخناق و جدری و سرسام و صداع و اختلاط ذهن ظهور علامات آن در مدت تزید و انتها و نقصان آن حتی که آن مثل مفتره باشد گاه ساکن شود و گاهی شدید گردد و این اختلاف دلیل است بر آن‌که بدن مملو از خلط خام است و اما بر مدت بحران آن دلالت می‌کند ظهور علامات نضج اگر در روز سوم و چهارم اثر نضج ظاهر نشود روز هفتم بحران نه کند و همچنین اگر روز هفتم اثر نضج و بحران پدید نیاید علامات طول مرض و آمیزش خلط خام با خون باشد و آنجا که غلط خام آمیخته نباشد ممکن است که روز چهارم بحران کند **نوع دوم** آن‌که از عفونت خون در خارج عروق بیافتد و آن تپی است که از اورام دموی عارض شود و حمیات اورام دمویه مثل حمیات حادث از ورم غشای دماغ و از درم آلات تنفس یا ورم معده یا جگر یا مراره یا طحال یا امعا یا گروه یا غیر آن از اعضاست و این نوع را حمای ورمیه عرضیه گویند و علاج این همه در مقام هر یک مذکور شد و حمیات ورمیه علحده نیز مسطور گردد

علاج تب دموی

در سونوخس فصد هفت اندام یا باسلیق کنند و گفته‌اند که چندان خون برآرند که مریض غش کند و بعد فصد علاج تب صفراوی نمایند و ایضاً لعاب بهدانه سه ماشه شیرهٔ عناب پنج عدد و در عرق شاهتره و عرق عنب‌الثعلب هر یک شش توله برآورده شربت بنفشه دو توله داخل کرده خاکشی پنج ماشه پاشیده بدهند و به جهت شام لعاب بهدانه یا اسبغول عرقیات شربت نیلوفر خاکشی بنوشانند و ایضاً که با نیکی و کندی حواس و قلت اشتها باشد سکنجبین ساده به عرق عنب‌الثعلب و شاهتره حل کرده بخورانند و ایضاً اگر بعد سوزش کف پا باشد عناب پنج دانه شاهتره شش ماشه به عرق شاهتره ده توله خیسانیده یا جوشانیده شیرهٔ خیاریان هفت ماشه شربت نیلوفر و دو توله خاکشی پنج ماشه داخل کرده بنوشند و ایضاً شیرهٔ تخم کاسنی شیرهٔ تخم خرفه هر یک شش ماشه عرق شاهتره پنج توله گلاب چهار توله شربت نیلوفر دو توله بدهند و یا عناب هفت دانه تمرهندی سه توله در عرق شاهتره مالیده شربت نیلوفر داخل کرده خاکشی پاشیده دهند و یا شاهتره شش ماشه عناب هفت دانه بنفشه شش ماشه

تمرهندی دو توله اگر بر مزاج گرمی زیاده باشد خیسانیده والا جوشانیده نبات خاکشی داخل کرده دهند و یا زرشک و تمرهندی در عرق شاهتره خیسانیده یا شربت عناب و غوره و ریباس و انار ترش دهند و باشد که به ماءالشعیر وبماءالقرع حاجت افتد و اگر با سوزش بول باشد عناب پنج دانه بهدانه سه ماشه جوشانیده شیرهٔ خیارین شیرهٔ خارخسک هر یک شش ماشه شربت نیلوفر دو توله دهند روز دوم اصل‌السوس بنفشه هر یک چار ماشه افزایند و اگر با درد مثانه باشد بعد فصد لعاب اسبغول یک توله شیرهٔ تخم کاهو شیرهٔ تخم خیارین هر یک شش ماشه در عرق شاهتره نه توله گلاب چهار توله برآورده شربت لیمو چارتوله داخل کرده خاکشی پنج ماشه پاشیده بنوشند روز دوم آب آلوبخارا هفت دانه افزایند روز دوازدهم مسهل خیارشنبر دهند پس اگر بول اندک اندک آید و صلابت مثانه محسوس شود و عنب‌الثعلب پخته به روغن گل آمیخته قرص بسته بر موضع مثانه بر بندند **بالجمله** در این تب گاهی فصد تنها کفایت می‌کند و به تدبیر دیگر حاجت نمی‌افتد و گاهی با وجود فصد به تبرید و تطفیهٔ خون به مثل شیرهٔ کاسنی و کاهو گشنیز و شربت عناب و صندل و بنفشه و نیلوفر و انار و آلو و مانند آن هرچه سرد باشد و لعاب اسبغول و آب آلو که هر واحد مطفی خونست و ترک لحوم و اقتصار بر مزورات ترش و تلئین طبیعت به مثل آب انارین و تمرهندی و شیرخشت احتیاج می‌شود و گاهی بصورت اختلاط صفرا به مسهل خفیف صفرا مثل فقوع مقوی و یا آب انارین مع هلیلهٔ زرد محتاج می‌شوند و شاهتره و عناب در تب دموی دخل تمام وارد استعمال آن ضرورت و در چنین تب عرق آوردن نیز مفید بود و تدبیر معرقه در حمیات اطفال خواهد آمد و آب گرم زیر پشت داشتن نیز عرق می‌آرد و پاشویه به دستور و تا که منظور آوردن عرق باشد بدن را نشف کرده باشند و خود را از پارچها پوشیده دارند و **بعضی** متأخرین می‌نویسند که در تب سونوخس بعد فصد اکحل مطفیات خون مثل شیرهٔ کاسنی و خرفه و خیارین و زرشک هر یک هفت ماشه و تخم کاهو شش ماشه و عناب کلان و آلوبخارا هر یک هفت عدد در گلاب و عرق کاسنی و بید ساده هر یک شش تله برآورده تمرهندی سه توله مالیده صاف نموده سکنجبین ساده چارتوله داخل کرده بنوشانند و یا ماءالقرع با شربت نیلوفر دهند و غذا آش جو با شربت نیلوفر و یا کهچری

مونگ و نان با کدو و اسفاناخ و گشنیز سبز که در آن عدس یا بنوماش پخته باشند از آلو و غیره ترش کرده بخورانند و اگر حاجت تلئین باشد مغز خیارشنبر شش توله ترنجبین گلقند هر یک چهار توله آلوسیاه نه عدد در گلاب یک رطل مالیده صاف کرده روغن بادام پنج ماشه اضافه نموده بدهند و صبح تبرید سابق به اضافهٔ لعاب بهدانه و ریشه خطمی هر یک سه ماشه اسبغول هفت ماشه پاشیده بنوشانند و دو روز داده جهت تعدیل مزاج شربت نیلوفر و سکنجبین ساده با شیرهٔ تخم خیارین کنند و اگر در فصد خون غلیظ برآید سکنجبین و آب آلو زرشک و تمرهندی و آب شاهتره و آب بادیان و طبیخ اصل‌السوس و بیخ کاسنی و مانند آن از حموضات و ملطفات دهند و اگر خون رقیق آید شربت عناب و انار و آب کاسنی و جز آن از مبردات مطفیات استعمال نمایند و بعد فصده اصلاح قوام خون آب انارین و آب تمرهندی و شربت خشخاش و نقوع آلو و نیلوفر و کاسنی و تمرهندی و بنفشه و شربت آلو و نیلوفر و عناب و مانند آن به حسب حاجت و ملاحظهٔ قبض و لینت طبع هر کدام که مناسب باشد استعمال نمایند و آب هندوانه با شیرخشت جهت تطفیهٔ خون و تلئین طبع نفع تمام دارد و آبی که عناب بسیار در آن جوشانیده باشند صاف کرده وسرد ساخته بجای آب گلاب دادن در حمیات دموی عظیم نافع بود و تشنگی و ضعف را کم کند و مجرب صاحب خلاصهٔ‌التجارب است و آب سرد در او ر تسکین حرارت و دفع عفونت و تغلیظ خون و حل عظیم است و تلطیف غذا و ترک آن دو سه روز نمایند و اسهال الطف صفرا به مثل نقوع مسهل یا مطبوخ فواکه یا آب انارین مع هلیله آورند و یا به تمرهندی و عناب آلوی بخارا تلئین نمایند و گاهی بقرص کافور حاجت افتد و به قول **مصنف اقتباس** در مطبقه تا هفت روز همان تدبیر که در سونوخس مذکور شد به عمل آرند و ترک غذا تا سه روز اگر تواند بقائت نافع بود والا اندک از اغذیهٔ مطفیه بدهند و روز هشتم به مطبوخ آلو و یا نقوع آن و مطبوخ شاهتره تلئین طبع نمایند و روز نهم شیرهٔ کاسنی و مغز تخم کدو و تخم خیارین هر یک هفت ماشه لعاب اسبغول و بهدانه هر یک سه ماشه در گلاب و عرق کاسنی و شاهتره و نیلوفر عنب‌الثعلب هر یک چهار توله برآورده شربت نیلوفر سه توله داخل کرده تخم نیلوفر چهار ماشه پاشیده بنوشانند و غذا برنج و بنوماش مقشر یا

عدس و یا شله اسفاناخی دهند و همین نمط تا روز دوازدهم سه مسهل داده تبرید تا روز پانزدهم به دستور دهند پس اگر اندکی تب باقی مانده باشد باید که بروز شازدهم در مطبوخ مذکور پوست هلیلهٔ زرد هلیلهٔ سیاه هر واحد یک توله شربت ورد مکرر و اهلیلچی چهار توله اضافه کرده بنوشانند و غذا به دستور دهند و روز هفدهم قرص طباشیر ملین چار ماشه لعاب بهدانه سه ماشه در آب کاسنی مروق و یا آب بید سادهٔ مروق نه توله برآورده شربت بزوری بارد یا معتدل سه توله تخم شربتی هفت ماشه بدهند و شوربای بزغاله با نان تنک و یا برنج خورانند و اسفاناخ در قلیه اندازند **اقوال حذاق** مسیحی گوید که در حمیات مطبقه نیز حفظ اغراض عامه که در علاج کلی حمیات عفنیه مذکور شد اعنی استفراغ ماده و تبدیل سوءمزاج و تدبیر غذا باید کرد و مادهٔ این حمیات داخل عروق محصور است می‌باید که در علاج کلی حمیات عفنیه مذکور شد اعنی استفراغ ماده و تبدیل سوءمزاج و تدبیر غذا باید کرد و مادهٔ این حمیات داخل عروق محصور است می‌باید که در آن فصد نمایند بلااحتیاط و حذر تا عفونت بخروج خون کم گردد حتی که چون بر طبیعت حل هر آنچه ثقل آن می‌کرد آسان شود بر انضاج باقی و تحلیل آن و تغیر آن بجودت قادر گردد سوءمزاج در اینجا حرارت تب و یبس آن است پس باید که همه تدبیر آن مبرد مرطب باشد الا آن‌که رطوبت آن اشیا دائم طلب باید کرد زیرا که استعمال اشیای رطبه در هر تب مامون‌العاقبت است و اما برودت آنها دائم طلب نباید کرد بهر آن‌که استعمال اشیای بارد غیرمامون در عاقبت است در جمیع حمیات و لهذا اشیای بارد بالفعل مثل آب سرد در استعمال آن به تحدید و تحصیل کثیر احتیاج افتد زیرا که واجب است که آن را بعد نضج مادهٔ مرض و هنگامی که قوت قوی و عادت مطابق باشد و کدام عضو شریف ضعیف و وارم نباشد استعمال نمایند **شیخ** می‌فرماید که غرض در علاج تب دموی استفراغ خون کثیر است تا آن‌که بغشی قریب گردد و تغلیظ جوهر خون اگر بسیار رقیق آبی یا صفراوی باشد و تبرید آن و تنقیهٔ آن از خلط و ترقیق آن اگر غلیظ باشد به ترشی مکلف خون در کسی که مؤلدات خون غلیظ مثل عدس و ماش و مؤلدات خلط خام مثل خیار و بادرنگ و بیخ کاهو خورده باشد و انضاج ماده فاعل تب و تحلیل آن **اما** استفراغ مثل فصد گرفتن از دست نیست در هر فصل

که تب عارض شود انتظار بحران و نضج نباید کرد مگر آن‌که تخمه باشد که از آن حذر کنند و بگذارند تا طعام هضم گردد به عده فصد نمایند پس اگر تب دوام کند فصد کنند و مره بعد اخری فصد نمایند تا آن‌که قریب بغشی گردد یا در غشی افتد اگر بدن قوی باشد زیرا که غشی نیز بترید مزاج قوی مثل سائر مبردات می‌کند و اگر ضعیف باشد آن را هلاک می‌کند و بدآن‌که فصد و نوشیدن آب سرد بساست که از تدبیر دیگر غنی می‌سازد و تفریق در فصد اولی است آنچه که استعجال آن واجب کند مثل خوف انصباب خون به سوی مخانق نباشد زیرا که اکثر در آن که قریب غشی نرسد بلاغ بود و بساست که تابع فصد بالغ فی الحال اسهال صفرا و عرق باشد و باید که عرق را هر وقت نشف کنند تا بسیار آید که اکثر از آن صحبت حاصل شود و آنچه از ضعف و غشی به فصد بالغ عارض شده باشد تدارک آن بغذای لطیف و سکون نمایند و لازم است که مدام تلئین طبیعت کنند از مثل آب انارین و آب انار شیرین و میخوش تا به حد شیرخشت و تمرهندی و شیاف خفیف و گاهی نزدیک نضج احتیاج استفراغ به مثل هلیله و شاهتره و خیارشنبر و مانند آن می‌شود و اگر حال مریض احتمال فصد از دست نه کند فصد رگ پیشانی یا حجامت میان دو شانه کنند پس اگر چیزی از این سبب عارض مانع ممکن نباشد اسهال نمایند به طریقی که در محرقه می‌کنند و تبرید بچیزی کنند که مفتح باشد مثل ترشی‌ها و مقطع بود مثل سکنجبین بزوری بارد و مسکن غلیان باشد مثل شربت عناب دانه و اگر از فصد غشی عارض شود نان در آب غوره تر کرده بخورانند و اگر رعاف خود بخود عارض گردد و قطع نکنند مگر نزد مقاربت غشی **و اما** تغلیظ خون به مثل رب عناب کنند و آن این است که عناب یکصد عدد در آب پنج رطل بجوشانند تا سوم حصه بماند و مالیده صاف کرده با شکر به قوام آرند و هر قدر که شکر کم باشد بهتر است و ایضاً عدس خصوصاً معمول به سرکه ترش نیز از این قبیل است و از خوردن رب عناب یا جرم عدس اگر ماده غلیظ باشد حذر کنند **و اما** تبرید آن به مثل آب نقوع عدس سرد کرده و آب برگ کاهو افشرده سرد کرده و شرب آب سرد اگر مانعی نباشد مناسب بود و گاهی چندان می‌نوشانند که رعده می‌افتد و رنگ سبز می‌شود پس گاهی از آن صحت حاصل می‌گردد و گاهی منتقل بحمای بلغمی می‌شود و علاج بمقرص

گل و غیره کرده می‌شود و این علاج از بعض متقدمین است و بعض متأخرین نسبت آن بخود کرده‌اند و نوشیدن ماءالشعیر علاج برای آن است ولیکن در حالت نرمی طبع و بهترین اوقات نوشیدن آن وقت شدت غلیان و کرب و اشتعال و تواتر خفقآن است و بدانند که اقتصار بر تبرید و ترک فصد و اسهال در سدد حقن می‌افزاید و عفونت حرارت در ثانی الحال زیاده می‌شود **و اما** تنقیهٔ آن به مثل مسهلات صفرا به حسب اختلاف وجوب قوت و ضعف باید کرد و اما منضجات خلط خام که با خون باشد مثل عناب و سپستان و بنفشه و شاهتره و بادیان و گل سرخ و تخم کاسنی و کشوث و مویز منقی و آلوی بخارا دهند زیرا که گاهی خلط خام سبب عفونت خون می‌گردد و در آخر تب مثل قرص کافور و قرص طباشیر خورانند و این قرص نیکو است بگیرند طباشیر صمغ عربی کتیرا نشاسته هر واحد سه درم تخم خرفه بیخ درم مغز تخم چنار چهار درم مغز تخم کدو شش درم رب‌السوس هفت درم و از آن قرص سازند **نسخهٔ دیگر** و خصوصاً نزد ضعف جگر بگیرند گل سرخ درم عصاره زرشک دو درم مغز تخم بادرنگ و خیار و خربزه و تخم خرفه و طباشیر هر واحد یک درم صمغ و نشاسته و کتیرا هر واحد نیم درم ریوند چینی و زعفران و کافور هر واحد ربع درم قرص ساخته استعمال نمایند **و اما** اغذیه پس عنابیه و عدسیه ترش کرده و رمانیه و سماقیه دهند و اگر از چیزی از این خوف قبض شکم باشد کسر حموضات و به شیرخشت یا شکر کنند و به آلو و بقرعیه و حماضیه و فواکه امرود چینی و انار و سیب شامی و به قول کدو و خیار و بادرنگ و کاسنی و بقله مبارکه و حماض و گشنیز و مانند آن دهند پس اگر صداع یا خفقان یا سهر یا سبات یا رعاف مفرط مضعف قوت و غیر آن از اعراض صعب عارض گردد بدان چه در موضع آن در آخر این بحث مذکور شود معالجه نمایند **صاحب کامل** می‌نویسد که راس و افضل چیزی که احتیاج به سوی آن در علاج تب دموی در اول حدوث آن اعنی در روز اول و دوم و سوم می‌شود آن است که صاحب او را فصد اکحل و باسلیق کنند اگر قوت و سن و فصل مساعدت کند و از خون مقدار کثیر برآرند تا آن‌که او را غشی عارض شود زیرا که اگر این به عمل آرند یا تب قلع گردد و یا خفیف شود و مدت او کوتاه و صاحب او از خوف ایمن گردد اما آنجا که قوت و سن و مزاج مریض و فصل اخراج خون

بسیار یک بارگی واجب نکند باید که به حسب وجوب حال اخراج خون اندک اندک نمایند که این تخفیف تب کند و بعد فصد آب انار شیرین و ترش به اندک سکنجبین ساده یا آب تمرهندی بجلاب یا رب غوره درب آلو میخوش یا رب ترشی ترنج و مانند آن به آب سرد یا ببرف اگر فصل گرما باشد استعمال باید کرد و غذای او روز فصد اگر قوت قوی باشد بمزورۀ معمول از کدو و اسفاناخ یا بیخ کاهوی ا شاخ خرفه یا مغز با درنگ یا مغز خیار به آب غوره یا آب انار ترش یا آب ترشی ترنج یا آب عصارۀ زرشک بعدش دماش سازند و اگر قوت ضعیف باشد باید که مریض را روز فصد شوربای بچۀ مرغ و تیهو و دراج و مانند آن دهند و روز دوم از فصد باید که نظر کنند که آیا این مرض از امراض در غایت حدت است و یا از حادۀ مطلقه و یا از حاده که بطی باشد پس اگر از امراض حاده در غایت بود که از روز چهارم تجاوز نکند و قوت قوی باشد باید که صاحب او بر جلاب یا شربت بنفشه و آب انار میخوش یا رب غوره اقتصار نماید و اگر قوت ضعیف باشد ماءالشعیر به اندک آب انار میخوش دهند و اگر از امراض حادۀ مطلقه باشد که از روز هفتم تجاوز نکند و قوت قوی بود مریض در اوقات روز بر آب انار میخوش به شکر یا بجلاب یا آب ترشی ترنج به شکر یا به آب غوره اقتصار کند و با وی چیزی از قبض نباشد و بعد دو ساعت ماءالشعیر چهل درم باده درم نبات سفید بدهند و بعد چهار ساعت پانزده درم سکنجبین ساده به آب سرد دهند و وقت خواب شب لعاب اسبغول و لعاب بهدانه بجلاب یا به آب انار بدهند و اگر بر این شربت خواب نمایند منعفت بین یابند و **صفت آن** این است بگیرند آلو شیرین بزرگ سی عدد دو تمرهندی نیم رطل و هر دو را در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل باقی ماند صاف کرده بر آن آب انار میخوش و ترشی ترنج هر واحد یک رطل انداخته به آتش معتدل بپزند تا به نصف بازآید و بر آن یک رطل نبات و ربع رطل گلاب اندازند و جوش داده کف بردازند و از آتش فرود آورده سرد کنند و از آن هر شب پانزده درم تا بیست درم یا دو درم تخم خرفه باریک سوده بخورند و اگر حرارت قوی و تشنگی شدید باشد باید که اندک لعاب اسبغول بوزن نیم درم طباشیر اضافه کنند و اگر مریض ضعیف باشد یا در صحت خود معتاد بکثرت تناول طعام بود یا در هر روز و باز عادت غذا داشته باشد باید که ماءالشعیر دو مرتبه در هر

روز بدهند پس اگر نفس مریض بچیزی از این مائل نباشد مریض را در آخر روز کعک باریک کوفته به شکر و آب سرد یا پوست جو یا پست گندم مغسول به آب گرم و سرد کرده با نبات بدهند و اگر این واجب نبود سرکه و زیت به مغز بادرنگ و خیار و روغن بادام و شکر طبرزد که بر آن برف انداخته باشند و مانند آن دهند و اگر مرض از امراضی باشد که از شان او انقضا در چهارده روز یا هفده روز باشد صاحب او را قبل طلوع آفتاب آب انار یا شربت مذکور بماءالخیار و آب تربز باید داد و بعد طلوع آفتاب ماءالشعیر به شکر بدهند و در ساعت چهارم سکنجبین ساده به آب سرد بنوشانند و بغذای قلیل از مزورات معموله از به قول مذکوره به آب غوره و غیره دهند ولاسیما اگر قوت ضعیف و عادت مریض بخوردن دو بار در روز باشد و اما آنچه از امراض در بیشتر از این مدت انقضا نمایند باید که غذا زیاده‌تر از این و غلیظ‌تر که در تدبیر امراض گذشته بدهند و باید که معهذا تفقد حال طبیعت نمایند اگر قبض باشد تلئین بفلوس خیارشنبر و ترنجبین و تمرهندی و آلو و مشمش خشک و شیرخشت به حسب حاجت کنند و آلو بخارا در شربت بنفشه تر کرده بدهند و اگر احتمال این ننمایند شافه معمول از خطمی و بورهٔ ارمنی و شکر سرخ و اندک ترنجبین ساخته بردارند و اگر طبیعت از این چیزها اجابت نکند حقنهٔ لین معمول از شکر و روغن کنجد و آبکامه یا معمول از جو کوفته و بنفشه خشک و برگ چقندر و سپستان و روغن بنفشه و شکر سرخ و یا آب چقندر افشرده و روغن کنجد و مری و مانند آن استعمال نمایند و مریض را ماءالشعیر نباید داد اگر طبیعت قبض باشد مگر بعد استعمال چیزی که تلئین طبیعت نماید و اگر بدهند جنایت کثیر بر مریض کرده باشند و همچنین هرگاه مریض محتاج به فصد باشد بدون استعمال فصد ماءالشعیر نباید داد و همچنین اگر مریض در وی در بعض اعضای باطنی دریابد سزاوار نیست که ماءالشعیر یا غذا و یا تبرید دهند الا بعد سکون درد و چون زبان درشت یا سیاه گردد و بخرقهٔ کتان مبلول در لعاب اسبغول و روغن بادام شیرین و نبات مسح کنند و اگر تشنگی سخت باشد لعاب اسبغول و جلاب و روغن بادام شیرین بدهند و ماءالقرع به اندک آب انار و آب هندوانه بدهند **جرجانی** و **ایلاقی** می‌نویسند که در سونوخس مبادرت به فصد باسلیق و هفت اندام کنند **و جالینوس** می‌گوید آنجا که از

فصد و حجامت مانعی باشد و در احشا آفتی نباشد علاج آن به آب سرد کنیم و اگر در احشا آفتی باشد بنوعیکه تدارک آن توان کرد یا مضرت آن کمتر از مضرت تب باشد علاج آنهم به آب سرد کنیم و بعد از آن اگر قوت قوی باشد بگشادن سده و کم کردن امتلا مشغول گردیم و اندر هر دو آفتی در گشادن و کم کردن امتلا ادویهٔ بارد به‌کار بریم **محمدزکریا** می‌گوید بسیار باشد که اندر تب حاده آب سرد دهند و تب فی‌الحال ساکن شود لیکن بعد از آن تب آهسته‌تر آید و باشد که تا چهل روز یا بیشتر برسد و تا رعاف پدید نیاید یا عرق نکند زائل نشود و سبب این آن باشد که طبیعت در تپها مهیا بهجران باشد و به سبب آب سرد از آن بازماند و در آن تأخیر افتد پس بر طبیب واجب است که نیک تامل کند اگر هیچ علامت تهیه بحران بیند در آب سرد تأخیر کند والا اقدام بر شرب آن نماید زیرا که خطر در آب سرد دادن بیشتر از آن نباشد که بیماری دراز شود و اگر ندهد خطر آن بزرگ باشد چنان که در علاج تب محرقه یاد کرده آید و می‌گوید که من هر دو طریق را آزمودم نوشیدن آب سرد را کم‌خطرتر یافتم و بعضی طبیبان گفته‌اند که اندرین تب استفراغ همچنان کنیم که در تب محرقه دهم بدان ادویه کنیم و **جالینوس** می‌گوید هرگاه در سونوخس فصد کرده شود ممکن نیست که با تپی دیگر منتقل شود و بدین سبب اندرین تب هیچ علاجی نافع‌تر از فصد نیست خاصةً چندآن‌که به حد غشی رسد و اگر قوت چندان نباشد که متحمل غشی گردد خون بدو سه دفعه بیرون کنند و هم او گفته که اندرین تب بهیچ حال تأخیر فصد نشاید کرد زیرا که اگر فصد کرده نشود و مریض را اتفاق رعاف یا عرق نیفتد خوف آن باشد که بیمار بمفاجات بمیرد یا بسرسام منتقل گردد یا تب عفونی شود از بهر آن‌که طبیعت خون بسیار را که گرم شده از میل کردن بعضوی و از عفونت نگاه نتواند داشت بالجمله هرگاه در فصد تأخیر کرده شود بیم باشد که همه ابواب علاج باطل گردد زیرا که اندرین تب هم حرارت را تسکین باید کرد و هم امتلا را کم باید کرد و کم کردن امتلا به فصد بود یا به اسهال یا به ادرار بول و اندر تأخیر فصد حرارت خون زیاده گردد و قوی‌تر شود و قوت بدان سبب ضعیف گردد و با ضعف قوت فصد ممکن نبود و اسهال و ادرار هر دو حرارت زیاده کند یعنی به سبب تقلیل رطوبت التهاب واجب کنند و التهاب مقتضی تسکین

است و تسکین حرارت جز بچیزهای سرد نتوان کرد و سردیها سده زیاده کند و به سبب سده امتلا نیز افزاید و احتقان بخارات در داخل بدن زیاده شود پس تب اشتداد نماید بدین سبب تأخیر فصد با وجود مساعدت قوت خطای بزرگ است و هر وقت که طبیب بر سر بیمار رسد فصد باید کرد و اگرچه بعد هفت روز یاده روز بود و قوت مساعد باشد برای التفات نباید کرد که چند روز گذشته است خاصةً که علامات امتلا بر حال خود باشد و قوت مساعد بود و اگر قوت و فصل و سن و بلد و عادت بیمار بعضی موافق فصد باشد و بعضی نه عوض فصد حجامت باید کرد و اگر از این اسباب بیشتر مساعد فصد باشد فصد اولی‌تر باشد لیکن خون بتفاریق اندک اندک بیرون باید کرد و بعضی طبیبان گفته‌اند که فصد در ابتدای مرض باید کرد و در تزید و نزدیک انتها فصد نشاید کرد خاصةً اندر انحطاط و بسیار کس اندرین تب به فصد واقع در غیر وقت او هلاک شدند زیرا که قوت در تزاید مرض و در انتها و انحطاط مساعدت نکند چنان که در ابتدا کند بدین سبب طبیب را با وصف ضعف قوت در فصد دلیری نشاید کرد اگرچه همه اسباب دیگر موافق باشد و اگر قوت ضعیف بود در ابتدا نیز فصد جائز نباشد و اگر قوت قوی باشد و احوال دیگر موافق نبود اعتماد بر قوت کند و فصد یا حجامت به عمل آرد و هرگاه که قوت مساعد باشد مضرت ناموافقت اسباب دیگر اسهل باشد و بیمار خلاص یابد و بعد فصد آب هنداونه یا آب لیمو بجلاب دهند و شربت ریباس به شکر موافق است اگر فصل گرما باشد این اشربه به آب سرد یا برف سرد کرده باید داد الا شربت ریباس که آن را بی‌برف دادن صواب‌تر است زیرا که سردی آن سردی یخ و برف معده را برنجاند و اگر اندر احشا ورم باشد پنج درم فلوس خیارشنبر و سی درم ترنجبین و ده عدد عناب و ده عدد آلوی سیاه در یک نیم من آب بجوشانند تا سوم حصه بماند مالیده صاف نموده بدهند و فلوس خیارشنبر و ترنجبین در آب عناب و آب عنب‌الثعلب و آب کاسنی حل کرده صاف نموده هر بامداد موافق باشد و ماءالشعیر به آب انار شیرین دهند و پست و اسبغول و شکر در آب انار دهند و بر موضع ورم در ابتدا صندل و فوفل و گل ارمنی و آب کاسنی و آب عنب‌الثعلب و آب گشنیز تر ضماد کنند و در آخر صبر و زعفران به آب گشنیز ضماد سازند و یا برگ خطمی و اندکی اسبغول در آب عنب‌الثعلب و آب کاسنی تر نهند و در فصد تأخیر نکنند **صفت** ضمادی که در این موضع سودمند باشد موم روغن

از موم سفید و روغن گل یا روغن بنفشه و آب کاسنی و گشنیز تر و آب ساق و برگ خرفه و دو سه قطرهٔ سرکه با هم بزنند و بر خرقهٔ کتان طلا کرده بر آن موضع نهند و اگر ورم در جگر یا معده یا در فم معده باشد از آمیختن چیزی مقوی به این اشیا چون مصطکی و آب به و اندک سنبل چاره نباشد و اگر فصل تابستان باشد ضماد سرد برنهند و اگر زمستان باشد نیم‌گرم نهند و اندرین تپها این قانون نگاه باید داشت که نخست فصد کنند پس کشکاب دهند و اگر صفرای عفن با خون آمیخته باشد و تب تیز سوزان باشد و همچون تب محرقه بنوبت غب گرفته شود و اعراض قوی‌تر پدید آید هم اولی‌تر آن باشد که اول فصد کنند لیکن در فصد اعتماد بر قوت باید کرد و در تسکین حرارت بموجب قانون و اندازهٔ حرارت مباغله باید کرد باقی همآن است که در قول صاحب کامل در علاج حمای محرقه خواهد آمد **ابن الیاس** گوید که بعد فصد یا حجامت هر صبح جلاب از تمرهندی و شکر سفید یا ترنجبین هر واحد ده درم در آب سرد حل کرده بنوشند و یا بگیرند آب انارین بشحم آنها افشرده هر واحد سه اوقیه و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم و یا ربوب قامع خون مثل رب حصرم و ریباس و لیمو و به هر کدام که باشد ده درم و گلاب ده درم بر برف سرد کرده بنوشند و غذا ماءالشعیر سازند و تلئین طبیعت برب آلوی سیاه و به نقوع مشمش یا به نقوع فواکه مع ترنجبین و شیرخشت و ماءالفواکه نمایند و اگر قوت ضعیف گردد و به سبب استفراغ خون و اخراج آن غذا ماءالشعیر بچوزهٔ مرغ دهند و استفراغ بدن به این مطبوخ کنند **صفت آن** سنای مکی پنج درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی گل سرخ هر واحد سه درم تمرهندی ده درم آلوی سیاه عناب هر واحد بیست عدد سپستان آلوی کوهی هر واحد چهل عدد همه را در سه رطل آب بجوشانند تا به یک رطل آید و شیرخشت و ترنجبین هر واحد پانزده درم مالیده صاف کرده سحرگاه بنوشند و تا آخر روز بر آن صبر کنند تا استفراغ صالح نماید به عده در آخر روز به ماءالشعیر بیست درم غذا سازند و اگر حرارت قوی و تشنگی شدید باشد لعاب اسبغول و لعاب بهدانه هر واحد ده درم به روغن بادام پنج درم و طباشیر نیم درم بدهند و زبان و دندان را در هر روز سه مرتبه به سرکه و گلاب بشویند و به عده بر زبان او هر دو لعاب مذکور به روغن بنفشه مسح کنند و نفع می‌کند

ایشان را شربت عناب اگر با تب سرفه باشد و اگر نباشد شربت ریباس و حصرم و لیمو و ترنج و غذا ماءالشعیر مع عدس و سرکه دهند و زیر او برگ خلاف یا کدو فرش کنند و حوالی او کدو و خیار و به و سیب و ظروف پر از آب بنهند و مسکن او در مهب شمال یا زیر بادکش مبلول به گلاب باشد و باید که بدن را بپارچها پوشیده دارند تا استنشاق هوای سرد نمایند و سردی هوا مسام را بند نسازد و اگر با این تب سرفه و درد و پهلو و سینه باشد هر صبح جلاب از بنفشه و نیلوفر هر واحد سه درم عناب و سپستان هر واحد ده عدد و از شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشانند و تلئین طبیعت بشریت بنفشه و ترنجبین و شیرخشت یا فلوس خیارشنبر هر واحد بیست درم کنند و اگر با وی سهر باشد سحرگاه شربت خشخاش ده درم در آب گرم حل کرده بدهند و اگر قبض طبع باشد و از ملین و شیاف اجابت نشود این حقنهٔ لین به عمل آرند بنفشه خشک سپستان نیلوفر هر واحد سه درم جو کوفته یک مشت برگ چقندر یک دسته همه را درد و رطل آب بجوشانند تا نیم رطل بماند صاف کرده شکر سرخ ده درم آبکامه پنج درم روغن بنفشه ده درم بر آن ریخته حقنه کنند و بعد از آن تلئین طبیعت طبیعت به سکنجبین ساده و قرص طباشیر ملین نمایند و هرگاه در بدن بقیهٔ مرض باقی ماند و تحلیل نشود و ماده در عروق هنوز باقی باشد بگیرند تخم کاسنی سه درم پوست بیخ کاسنی پنج درم در آب جوش داده صاف نموده سکنجبین ساده ده درم داخل کردهب نوشند و یا هر صبح این سکنجبین بزوری ده درم بنوشند که آن ادرار بول و تلطیف اخلاط و تنقیهٔ عروق از بقایای اخلاط کند **صفت آن** تخم کاسنی تخم کشوث هر واحد سه درم پوست بیخ کاسنی پوست بیخ کبر هر واحد هفت درم تخم خربزه و تخم خیار و تخم بادرنگ هر واحد پنج درم همه را کوفته در دو رطل آب و نیم رطل سرکهٔ تند یکشبانه روز بخیسانند پس بجوشانند تا ربع آن برود مالیده صاف کرده شکر سفید یک من انداخته به قوام جلاب آرند **خجندی** گوید که بعد فصد هر صبح شربت تمرهندی یا شربت انار یا شربت عناب به آب شدیدالبرد یا با یخ یا ببرف بنوشانند و غذا بموزؤهٔ عدس محض به آب فواکه ترش و مزورات مطبوخ بزرشک یا سماق سازند و تلئین طبیعت به شیرخشت و تمرهندی یا بشربت ورد مکرر و شیرخشت یا به آب انارین

مشحومین و شیرخشت یا بشربت آلو مسهل یا بنقوع مشمش و عناب و سپستان و آلو و گل سرخ و ریوند چینی کنند و اگر حرارت قوی و تشنگی سخت باشد و با وی سرفه بود لعاب بهدانه یا بزرقطونا به اندک نبات که بسیار شیرین نگردد و به روغن بادام و طباشیر بدهند و اگر با وی سرفه نباشد اشربهٔ مذکوره و سکنجبین ساده به آب برف و لعاب اسپغول بنوشانند و آنچه نافع این مرض است آب کاسنی به سکنجبین و شربت صندل یا آب شاهتره یا آب هندوانه است سه روز یا پنج روز بدهند و اگر مریض ضعیف بسیار باشد کعک باریک سوده به شکر و آب سرد یا پوست جو به شکر بدهند و گاهی اقراص کافور و طباشیر داده می‌شود و ماءالقرع این تب را نافع بود و اگر قبض طبع باشد تلئین بحقنهٔ لین کنند و این ملین نافع این علت است آلوی بخارا عناب سپستان هر یک پانزده عدد مویز منقی ده درم تمرهندی ده درم گل سرخ سه درم شاهتره یک قبضه تخم خرفه کوفته تخم کشوث بنفشه بادیان تخم کرفس هر یک دو درم هلیلهٔ زرد سنای مکی هر یک پنج درم جوش خفیف داده در شیشه کنند و سه روز در آفتاب داشته بعد سه روز هر صبح چهل درم باده درم سکنجبین و ده درم خمیرهٔ بنفشه بنوشانند **ابومنصور** گوید که اگر حمی مطبقه در ابتدا باشد مبادرت به فصد کنند و خون بسیار برآرند و اگر زبان مریض سیاه گردد و اعراض تب محرقه عارض شود تدبیرش بدان چه در باب او بیاید باید کرد و فصد نکنند و ربوب حامضه بدهند و تقلیل غذا نمایند و چون فصد کنند و هنوز در ابتدا باشد ربوب مذکوره در اغذیه استعمال نمایند و آب سرد و قرص کافور نیز بخورانند و چون از تب خارج شوند از شراب و لحوم و شیرینی پرهیز کنند تا آن‌که خوب صحت یابند و بعادت خود رجوع کنند و **بقراط** گفته که کل تب دائمه اگر در روز سوم منقلع شود بهتر و امیدوارتر است و اگر روز سوم شدت کند دلالت بر شر و صعوبت نماید و **اصحاب صناعت** گفته‌اند که اصعب امراض و اعظم آنها حمیات و ائمه است و **ثابت** گفته که مریض را در جمیع امراض حاره بشب باجلاب اسپغول و بهدانه بنوشانند و بعد تنقیه یا ظهور نضج گل ارمنی از یک درم تا دو درم بدهند که خاصیت او تعدیل مزاج و منع ماده مائل بصدر است و **محمدبن زکریا** گوید که اگر در این تب تأخیر در فصد کنند لیکن اعتماد بر شرب آب سرد شدیدالبرد بمریض نمایند و چندان

بنوشانند که رنگ سبز گردد و ارتعاد کند پس اگر تب آهسته گردد کفایت باشد و اگر عود کند اعادهٔ آن نمایند تا آن‌که آهسته گردد و تب نرم شود و به عده تدبیر حمای لینه کنند و این تدبیر حمی بسیار نافع است و تجربه و امتحان آن کردم و از آن خلق کثیر از خطر عظیم خلاص یافته و نوشیدن آب سرد ترک نکنند و لزوم او نمایند مگر آن‌که تب با ورم معده یا جگر باشد و با وجود این نیز نوشیدن او نگذارند اگر حاجت به سوی آب شدید باشد و از ورم معده و کبد خون نکنند الا آن‌که ورم در رحم یا گرده یا مثانه و خاصةً در حجاب و ریه و صدر باشد و علامتش شدت التهاب تب و هیجان خفقآن است اگر بر این حال دوام پیدا کند آن را مطفیات تسکین ننماید و در آن نجات نبود زیرا که قلب چون مختنق گردد دلالت کند بر غلیان خون و در این هنگام آن را خلاص نبود مگر بنوشیدن آب سرد تا آن‌که رنگ سبزد گردد زیرا که اشیای بارد بالقوه در این بدان چه احتیاج به سوی آن باشد نرسد و اینچنین کسان اگر در این حال آب سرد ننوشند بعد اندک مدت ایشان را غشی افتد و عروق و رجوف آنها در اغشیهٔ دماغ بشکافد و رعاف یا قی خوفی نمایند و هلاک شوند و در نوشیدن آب سرد ضرری نیست الا تطویل مدت تب و تبلید آن و صلابت ورم در احشا و از این هلاک عاجل دفع گردد اما چون فصد و آب سرد استعمال کنند و بقیهٔ حرارت او باقی ماند به آب انار یا گلقند یا ماءالشعیر یا سکنجبین یا قرص درد علاج کنند و من طریق جالینوس در امراض حجاده اختیار نمودم و آن تبرید مع ترطیب است و اگرچه این نضج و بحران ربطی می‌سازد و زیرا که من این طریق را حریز دو دیگر را خطیر دیدم و نمی‌گویم که من طریق بقراط در انتظار بحران سلوک نمی‌نمایم و لیکن من آن را در معرفت انتها و نضج و هنگام اوفی ضعف که در قوت عارض شود و گفته که هرگاه در تب مطبقه فصد را تأخیر افتد رب ترشی ترنج و تمرهندی دهند که آن عفونت خون منع کند و تطفیه حدت او نماید **ابن هبه‌الله** گوید که علاج تب دموی فصد در ابتداست و خون مقدار کثیر خارج نمایند زیرا که اخراج خون در این تب علاج عظیم است و لازم نیست که به ایام سابق از ابتدای آن التفات نمایند چون اهتمام به فصد کنند بلکه رعایت قوت کند پس اگر قوت قوی باشد در سائر ایام فصد کنند و در استفراغ بروزی از روزهای بحران احتیاط نمایند تا قوت را از جهاد عائق

نشود و متأخرین تا روز سوم فصد می‌کنند و روز چهارم از فصد احتراز می‌نمایند زیرا که در آن توقع بحران به عرق یا برعاف است و محتاج‌تر از انواع ثلاثه این تب به سوی فصد متزائده است پس باقی انواع با آن‌که نوع اخیر محتاج به فصد بود بلکه حاجت در این هر دو از روی اضطرار شدیدتر است و بعد فصد مریض را ماءالشعیر و بعد آن سکنجبین بنوشانند و آب انار میخوش و آب تمرهندی وآلو بجلاب بدهند و شیرهٔ تخم خرفه و تخم خیار به سکنجبین و لعاب اسپغول بجلاب بنوشانند پس اگر التهاب زیاده شود ماءالقرع سر به صندل و گلاب و آب حی‌العالم نمایند و تبرید سینه به گلاب و کافور کنند و اگر سرفه حادث شود لعاب بهدانه و شربت خشخاش استعمال کنند و چون تب ساکن شود مزورات معمول بکدو و اسفاناخ و بیخ کاهو و شاخ خرفه خورانند و هرگاه صحت یابند در حمام داخل کنند و غذا بچهٔ مرغ به آبهای مطفی حدت خون مثل آب سماق و آب غوره سازند **خضر ابن علی** گوید که اولاً ابتدا به فصد و تطفیه و تلطیف غذا و تلئین طبیعت بحقنهٔ لین که در آن جو داخل بود و فتیله مسهل و آب نقوع آلو در روز دوم نمایند و همچنین در روز سوم طبیخ آلو و مشمش و عناب و سپستان و گل بنفشه و سنای مکی و خطمی و تخم خیار با شیرخشت و ترنجبین استعمال کنند و غذا پوست جو یا آش جو بشربت نیلوفر و استعمال نقوع تمرهندی و آب انار میخوش مشحوم مناسب پس اگر بتلئین قلع آن نگردد حال متوقف ببینند و قاروره سرخ غلیظ باشد و مرض بروز هفتم رسیده باشد و حال از تلئین و تدبیر تا روز دهم به دستور باشد در روز دهم ریوند خطائی طفل را ربع درم و بالغ را نیم درم و جوان را نیم مثقال در شربت آلو و عسل خیارشنبر در روغن بادام بدهند و عقب آن شوربای بچهٔ مرغ بجو مقشر پخته باید داد پس اگر تب در روز یازدهم زائل نشود تلئین طبیعت بحقنهٔ لین در روز دوازدهم کنند و اگر حقنه بمریض مناسب نبود شیرهٔ گل بنفشه و سنای مکی و نیلوفر شامی هر واحد یک جزو و اصل‌السوس ربع جزو در عرق گاوزبان عرق نیلوفر برآورده ترنجبین سه جزو حل کرده بشربت آلو و نیلوفر شیرین ساخته استعمال کنند و چون روز چهاردهم نیز تب منقلع نشود ریوند و غاریقون در عسل خیارشنبر بدهند و اگر نفخ و رفم معده بود تخم کشوث اضافه نمایند و غذا شوربای چوجه مرغ باشد تا آن‌که

تب قلع گردد و این معالجات از این حیثیت نیست که آن تب و مویست بلکه از انجهت است که آن تب عفونیه است و این وقتیست که تب دموی صرف نباشد بلکه مختلط بصفرا بود و بهتر علاج صاحبان تب اصلاح مزاج هوای واصل بقلوب ایشآن است و آن به صندل و گلاب و سرکه نمایند و اگر مناسب وقت باشد آب سرد بلغم العلاج است **انطاکی** در نزهته می‌گوید که علاج تب دموی فصد و اخراج خون به استقصاست و اگرچه بدفعات بود به حسب قوت بعد از آن استعمال مبردات مثل ماءالشعیر و ریباس و فواکه خصوصاً عناب و آلو و تدهین به مثل روغن بنفشه و سرکه و صندل و تغذیه به مثل بنوماش و عدس و زرشک و آنچه مخصوص بمطبقه است شربت عناب و مطبوخ فواکه و ماءالقرع و ماءالشعیر است این همه بعد از فصد استعمال کنند و در تذکره می‌نویسد که علاج سوماخس کائن از خون داخل عروق بلاتعفن فصد است تا بغشی رسد و اگرچه در دفعات باشد به عده تبرید بربوب فواکه و اشربۀ آنها و سکنجبین و تمرهندی و گاهی حاجت به ماءالشعیر افتد و بسیار باشد که بمحجر و فصد قلع گردد و بساست که بماءالقرع و مالش به روغن‌های که در غب مذکور گردد احتیاج شود و علاج مطبقه کائن از تعفن خون آن است که اگر اکثر خون یا بعض آن تعفن پذیرد مبادرت به فصد است اجماعاً و اگر کل متعفن گردد جالینوس و تابعین او از فصد اولاً منع می‌کنند و دلیلی برای ایشان نیست و بهرحال اصلاح خون واجب است تا صاف گردد به استعمال مولدات آن مثل شربت عناب و خشخاش و ریباس و اصول و تغذیه به چیزی که مولد آن باشد سوای لحوم و مثل بنوماش چیزی نیست و عدس با سرکه بالغ النفع است و مزورات آلو و انبرباریس دهند و این دو ابرای این تب مجرب و از تراکیب منست و نسخۀ آن همان مطبوخ از مجرباتست که در علاج سرسام دموی در قول مؤلف خلاصه مذکور شده و آن مطبوخ از خواص عجیبه است آن را یاد باید دآن است و مالش بدن خصوصاً دست و پا بمورد و گشنیز تر و سرکه کنند و بعصفر و حنا خضاب بر پای بندند و هرگاه تعفن خون از خلط دیگر باشد علاج مرکب نمایند و از مجربات شرب چهار مثقال از آب گشنیز به آب بادیان سبز در تب دمویست

حمیات صفراوی

شیخ‌الرئیس می‌فرماید که حمیات صفراویه سه قسم است غب دائره و غب لازمه و محرقه پس غب دائره یا خالصه باشد و آن از صفرای خالص بود و یا غیرخالصه و آن از صفرای غلیظ‌الجوهر باشد به سبب اختلاط صفرا با بلغم از روی اختلاط مازج موحد یعنی ترکیب او از آن گونه باشد که هر دو ماده یکی شده باشند و امتیاز میان هر دو نبود و **قرشی** در شرح قانون می‌نویسد که عفونت صفرا یا در خارج عروق باشد و آن یک قسم است که آن را غب دائره گویند و یا در داخل عروق باشد و آن دو قسم است زیرا که آن یا قریب از اعضای شریفه مثل قلب باشد و آن را محرقه نامند و یا چنان نباشد و آن را غب لازمه خوانند و محرقه نیز اگرچه لازمه است مگر آن‌که هرگاه او مخصوص به اسمی گردید این به اسم عام مخصوص شد به عده هر واحد از این سه نوع یا مادۀ آن صفرا تنها باشد و آن خالصه است و یا چنان نباشد و آن غیرخالصه باشد پس اقسام حمای صفراوی شش باشد اکنون هر واحد را در سه قسم بیان می‌نمایم **قسم اول** در غب دائره و این را در یونانی طریطاوس گویند و در هندی اکتره نامند و آن تب صفراویست که یک روز در میان آید با لرزه و سرما و مادۀ آن در خارج عروق متعفن گردد پس اگر آن ماده صفرای خالص باشد غب دائرۀ خالصه گویند و اگر صفرای محیه یا مرۀ صفرا باشد آن را غب دائره غیرخالصه نامند و چون مادۀ غب خالصه صفرای خالص است و اندر گوشت و مائل به پوست واقع امید سرعت قبول نضج و تحلیل در این بیشتر است اما به جهت وقوع خطا و مبالغه در تبرید ماده بی‌نضج و بی‌استفراغ ماند پس بسیار باشد که این تب بغیر خالصه منتقل گردد و بطول کشد و باشد که از جهت تدابیر گرمی و خشکی‌افزا به محرقه و به سرسام منتقل شود و در غب دائره لرزه در ایام ابتدا قوی‌تر و شدیدتر باشد و در ربع بخلاف این بود و ایضاً لرزه ابتدا بقوت کند به عده اندک اندک نرم گردد و به سرعت زائل شود و در ربع بعکس این باشد و حرارت غب سالم‌تر از حرارت محرقه بود و هر قدری که لمس دست را بر بدن مریض طویل دهند التهاب زیاده نگردد بلکه گاهی التهاب آن کم گردد و در محرقه التهاب زیاده شود و نبض او سریع غیرمستوی در انقباض و انبساط بلکه مختلف در آن هر دو باشد و در ابتدا تا وقت انبساط حمی از تضاغط نبض لابدست و خاصۀ این تب است که یکر وز در میان آید اما اگر دو غب

مرکب گردد نوبتهای او مانند تب بلغمی هر روز عائد شود پس کسیکه رعایت غب بنوبت کند در غلطی افتد بلکه واجب است که رعایت دلائل دیگر نمایند از نبض و قاروره و تدبیر سابق و دیگر علامات ماده صفراوی و نوبتهای آن مؤکد آن است و لهذا گفته‌اند که اعتماد کلی بر نوبت حمیات نکنند در دلالت بر نوع مرض بلکه باوجود آن لحاظ دیگر عوارض هم می‌باید که شدت عوارض دلالت بر حدت ماده می‌کند و ضعف بر برودت ماده و اگر سه غب مرکب شود در این صورت نیز تب هر روز آید اما یک روز کم و یک روز زیاده همچون شطرالغب که مادۀ صفرا و بلغم او خارج عروق متعفن شده باشد و وجه اشتداد یک روز در میان آن است که چون سه غب جمع می‌شود یک روز نوبت یک غب می‌شود و روز دوم نوبت دو غب و اجتماع دو غب باعث ازدیاد اعراض است و فرق در این و در شطرالغب مذکور از اعراض لازمۀ هر یک توان کرد و اصحاب غب را گاهی حسب خلوت عارض شود به سبب اذیت از روشنی و کلام و آواها بسیار باشد که غلیان صفرا نزد جگر احساس نمایند **و فرق** میان غب خالصۀ غیرخالصه آن است که مادۀ خالصه لطیف خفیف باشد و نوبت او در چهار ساعت تا دوازده ساعت منقضی گردد و اکثر بر آن زیاده نشود پس اگر از این بسیار زیاده گردد آن غیرخالصه باشد و در اکثر مدت نوبت خالصه تا هفت ساعت بود و گاهی از چهار تا هشت و تا نه ساعت باشد و در این صورت در چهار یا پنج دور منقطع شود و انقطاع او بخروج صفرا در اسهال یا بقی یا به عرق یا بهر دو باشد و همچنین خالصه از هفت دوره زیاده نگردد اگر در علاج غلطی واقع نشود و گاهی به سبب لطافت ماده در یک نوبت منقضی گردد و در آن ادرار به بول یا عرق یا قی یا اسهال منقی بدن از صفرا واقع شود و نضج در بول روز اول یا در سوم یا در چهارم یا در هفتم ظاهر گردد پس اگر از هفت دوره زیاده‌تر شود آن از جملۀ غیرخالصه باشد و همچنین اگر مدت لرزۀ آن طول کند غیرخالصه باشد و تزید نوائب خالصه و تقدم لرزۀ آن بر یک نمط محفوظ‌النسبت و متشابه باشد و در غیرخالصه مختلف غیرمضبوط بود و همچنین در خالصه تشابه نوائب بر حد واحد باشد و چون صاحب او آب زیاده نوشد از بدن آن بخار رطب برخیزد و تری بر پوست ظاهر گردد گویا عرق خواهد کرد و گاهی عرق آید و در غیرخالصه از آن گرانی بسیار و تمدد در سر دریابد و گاهی به عرق وافر

منقلع نشود و گاهی بلرزۀ قوی ابتدا نکند و تزید آن مستوی نباشد بلکه گویا زیاده شود پس تقدیم کند و نافض نماید و اعراض صعب در آن کم بود و ایضاً غیرخالصه اکثر از انتقال حمیات دیگر واقع شود و در آخر نوبت‌ها عرق کمتر از خالصه آید و بول در خالصه رقیق می‌باشد و در غیرخالصه غلیظ و فرق در غب غیرخالصه و شطرالغب آن است که شطرالغب را دو مادۀ متمائز که با هم ممتزج و متحد نباشند واجب کنند و موجب غیرخالصه مادۀ واحد بود که آن فی نفسه ممزوج از بلغم و صفرا باشد گویا که شی واحداند و بدین‌سبب فعل هر واحد از این دو خلط به انفراده محسوس نگردد و لهذا برای شطرالغب دو نوبت یکی نوبت صفرا دوم نوبت بلغم بود و برای غب غیرخالصه یک نوبت و غیرخالصه گاهی تا مدت طول کند و قریب شش ماه بماند و گاهی در آخر به تهیج رود پلک و ترهل و بغطم طحال مودی گردد **ثابت بن قره** گوید که تقدم نوبت در حمیات دلالت بر تزید مرض کند و تاخر آن بر انتقاض مرض دلالت نماید و **رازی** گوید که تقدم نوائب دلالت می‌کند بر رقت اخلاط و تاخر آن دلالت نماید بر غلظ و کثافت آن و **خجندی** گوید که گاهی بحران این تب به بثور لب می‌شود و آن را بفارسی بتخاله گویند و بدان تب زائل می‌گردد و آن را به مرات آزموده‌ام و **علی‌بن زین** گوید که این تب از حمیات سلیمه است البته هلاک نمی‌کند مگر آن‌که تب دیگر گردد و **قرشی** گوید که چون درد سر در روز اول عارض شود در روز چهارم قوی گردد و در روز هفتم مفارقت کند و اگر در روز سوم عارض شود در روز پنجم قوی گرددد و در روز نهم مفارقت نماید و در روز یازدهم بحران گردد **قسم دوم** در غب لازمه و دائمه و آن حمای صفرای لازم دائم است که یک روز در میان شدت کند و بی‌لرزه و سرما آید و سبب این تعفن صفراست در تمامی عروق بدن بعید از قلب و در این تب اعراض نسبت بغب دائره خالصه بیشتر باشد و نسبت بمحرقه کمتر و لرزه در آن نبود مگر بر سبیل بحران و عرق نیز نباشد مگر در آخر و یا در روز بحران و فرق میان غب دائم و محرقه از روی اعراض آن است که حرارت و سوزش در محرقه شدیدتر بود و فترات در این ظاهرتر باشد و کرب و غثیان و اختلاط عقل و خفقان و غشی و سیاهی زبان در این نباشد بخلاف محرقه و بدانند که ماده غب لازمه اگر صفرای خالص بود و خطا در علاج نشود از یک هفته تجاوز نه

کند و شدت و خفت اعراض به حسب خلوص و عدم خلوص مادهٔ آن است که صفرا باشد **و اهرن** گوید که گاهی حمای غب بعد سه یا چهار نوبت حمای محرقه می‌گردد **قسم سوم** در محرقه و آن را بزبان یونانی قاوسوس و قوسوس و قاریقوس و قاریقسوس و فاریطوس نامند به اختلاف نسخ و آن تب لازم حاد شدید بر یک وتیره و قوی‌الاعراض است و به قول **شیخ** محرقه از جنس غب لازمه است به سبب لزوم آن الا تفاوت اشتداد و فتور محرقه غیرمحسوس بود و اعراض این شدید باشد بسب حدت ماده و کثرت آن و یا وقوع آن به قرب قلب و در عروق فم معده یا در نواحی جگر خاصةً و بالجمله در اعضای شریفه قریب قلب و اما در غب دائره صفرا در لحم و به سوی جلد بود و در غب لازمه در عروق بدن بعید از قلب پراگنده باشد و هم او می‌نویسد که محرقه مثل غب دائره بر دو گونه است یکی محرقه صفراوی و آن مثل خالصه است در غب و سبب آن کثرت عفونت صفراست یا در داخل عروق تمامی بدن یا در عروق قریب نواحی قلب خاصةً یا در عروق نواحی فم معده یا در عروق نواحی فم معده یا در عروق کبد دوم محرقه بلغمی و آن مثل غیرخالصه است و از بلغم شور افتد که در عروق متصل نواحی قلب متعفن گردد چنان چه بقراط در ابیذیمیا گفته و بلغم مالح از مائیت بلغم مع صفرای حاد پیدا شود پس صفرا که متعفن شود در ماویت مخالط مائیت بسیار بلغمی باشد و **ملاسدید** گوید که بلغم شور در حکم صفراست در حدت و نفوذ و چون در عروق نواحی قلب و فم معده و کبد تعفن یا بد حدت و اشتغال عظیم مانند صفرا به هم رساند و چون محرقه در اعراض شدیدتر از غب است بدین‌سبب واجب بود که مدت این کوتاه‌تر از غب باشد و در این صورت یا بزودی خلاصی خواهد شد از مرض یا هلاکت رو نماید و پیران را حمیات محرقهٔ خالصه کمتر عارض شود و اگر عارض گردد اکثر هلاک شوند و اما کودکان و جوانان را بسیار افتد لیکن در صبیان خفیف‌تر و قلیل‌الخطر باشد به سبب رطوبت امزجهٔ ایشان و در شبان صعب‌تر بود و به سبب ناریت امزجهٔ ایشان و کثرت ابخرهٔ آنها معین آن و بساست که در صبیان مع سبات افتد بنابر آن‌که حرارت غریبه تثویر ابخره به سوی راس کند و **بقراط** ذکر کرده کسی را که تب محرقه رعشه عارض گردد اختلاط ذهن رعشه را از آن زائل کند و همچنین زوال اختلاط عقل برعشه گردد و

اکثر محرقه بقی یا اسهال یا رعاف منقضی شود و هم او گفته که اگر در محرقه سرفه اندک عارض گردد تسکین عطش نماید و حرارت در محرقه در اکثر امر قوی در ظاهر نبود و در باطن قوی باشد و تکسر اعضا در آن کمتر از غیر خود بود و چون صبیان را عارض شود از اخذ پستان کراهت کنند و آن را قبول ننمایند و شیر که مص کنند فاسد و ترش گردد و گویند محرقه که با شدت اعراض بود مسمی است بحاده و نکس در محرقه کمتر افتد و اگر افتد سبک‌تر از دیگر باشد به شرطیکه سوی تدبیری کرده نشود والا بروز سوم هلاک می‌کند و **رازی** فرموده که خدر بعضی اعضا با خفقان در همان روز مورث موت است و آنچه در فصل سرد افتد بدتر باشد و بحران این تب بیشتر اندر روز ششم یا هفتم بود و آنچه از ششم بگذرد امید خلاص پدید آید و آنچه از هشتم بگذرد غالب در آن خیره بود و آنچه از چهاردهم بلکه از دو از دهم بگذرد کم ضرر کند و آنچه از هفدهم بگذرد اگر خطائی در تدابیر نکنند هیچ خون جهت سرد شدن ماده فی‌الجمله و مقاومت قوت و تقلیل سبب و الفت دل با آن و گفته‌اند که در محرقه چون ناگاه راحت پدید آید بی‌آن‌که بحران ظاهر بوده باشد استفراغی یا انتفالی و بدون تسکین به اشربهٔ باردهٔ موافقه و بدون انتقال از هوائی بهوائی لائق‌تر و سرعت نبض آهسته شود و قوت ضعیف باشد زود بمیرد و در این تب نه قشعریره عارض شود و نه عرق مگر نزد انقلاع آن و سائر اعراض حمای غب در این تب قوی‌تر و شدیدتر باشد حتی که در این زبان یا سیاه شود و آن بدتر است و یا خشن گردد و این سالم‌تر است و یا زرد شود و آن متوسط میان هر دو باشد و غثیان بی‌قی نشان بودن ماده است در حوالی معده و محرقه بامطبقه بسیار مشابه است و فرق میان هر دو آن است که مطبقه بطور غب اشتداد ننماید و این را اشتداد از روی غب بود و قوی‌تر از آن باشد و بادی سرخی رنگ رود چشم مفرط نبود بلکه اندک باشد و نه پری رگها و نه تمدد در بدن بود و نه حالت شبیه بر بود ضیق‌النفس چنان چه در مطبقه باشد و **بقراط** گفته هر کرا حمای محرقه باشد به عده در آخر لرزه حادث شود تب او منحل گردد و اگر منحل نگردد و قوت مریض قوی باشد باخطر بود و اگر ضعیف باشد هلاک گردد **جالینوس** گوید که از خواص حمای محرقه هذیان و رعاف است و حمیات محرقه در زنان قلیل‌الخطر از آن است که در مردان

بود و بدآن‌که اگر محرقه در ایام ازواج یعنی جفت اشتداد نماید این علامت ردیست بیشتر در روز ششم هلاک کند و در روز چهارم بدان منذر باشد و در آن عرق سرد و غیر آن بود

علاج کلی حمیات صفراوی

شیرهٔ مغز تخم کدوی شیرین از دو درم تا سه درم تنها یا با شیرهٔ تخم کاهوی مقشر دو درم در عرقیات مثل عرق شاهتره و عنب‌الثعلب و نیلوفر و بید ساده هر یک چهار یا پنج توله برآورده شربت نیلوفر دو توله داخل کرده خاکشی از یک نیم درم تا دو مثقال پاشیده بنوشند و اگر قوت ضعیف باشد و یا با تب خفقان بود عرق بیدمشک گلاب عرق کیوره عرق گاوبان به قدرسه سه توله نیز اضافه کنند و صندل سفید را در گلاب سائیده پارچه بآن تر نموده بر جگر و دل نهند از برای قلق و اضطراب و خفقان بسیار مفید بود و عطر خس و صندل و گلاب و نیلوفر و گشنیز سبز ببویانند و در غلبهٔ هذیان روغن گل و سرکه و گلاب آمیخته پارچه بدان تر کرده بر سر نهند که صداع را نیز کثیرالنفع است و ایضاً هرگاه با تب درد سر بود پایها در آب گرم صرف نهند یا در آبه یکی ادویهٔ بارد در آن جوشانیده باشند و اولا محاجم بی‌شرط استعمال کنند اگر امر شدید باشد و لخلخهٔ بارد استعمال نمایند و گاهی محتاج شوند به فصد سر رو و گاه حاجت به فصد باسلیق افتد اگر ماده حوالی قلب بود و قوت و خون مساعدت آن کند بالجمله اگر صداع و سهر به سبب تصاعد ابخره یا عرضی دیگر لاحق شود تدبیر بدان چه در مقام هر یک مسطور است و نیز در ذکر اعراض حمیات حاده در آخر بحث حمیات مذکور گردد باید کرد و اگر سرفه باشد لعاب بهدانه در تبرید اضافه کنند و اگر درد گلو باشد شیرهٔ بعناب داخل کنند و غرغرهٔ مناسب نمایند و نزد به شدت حرارت شیرهٔ مغز بتخم تربوز زیاده کنند تا چهار روز بر شیرجات همین بزور اکتفا نمایند و روز پنجم شیرهٔ تخم خیارین را اضافه سازند مگر آن‌که روز پنجم روز قوت تب افتد که در آن بهیچ وجه تحریک خوب نیست و خیارین به سبب قوت ادرار محرک است و اگر حاجت تبرید زیاده باشد شیرهٔ تخم خرفه داخل نمایند و بروز هفتم تخم خیارین از نسخه دور کنند و دادن شیرهٔ تخم کاسنی بعد از هفتم مناسب بود به سبب قوت تفتیح و یبس آن و

حرارتی که در آن است در ابتدا استعمال نمی‌کنند مگر در تب یرقانی که قبل از روز هفتم نیز استعمال آن می‌نمایند و اگر حاجت باشد بوقت شام اندکی از مبردات مثل لعاب بهدانه که در عرقیات مذکوره برآورده باشند شربت نیلوفر و یا شربت انار و خاکشی افزوده باید داد و عند قبض طبیعت شربت بنفشه و بزرقطونا استعمال کنند و قرشی بوقت شام تخم خیارین را نیز حکم نموده لیکن استاد مرحوم در کمال شدت تب استعمال می‌فرمودند و از برای خشکی زبان مضمضه از لعاب اسپغول مفید بود و نیز اسپغول را در پارچه بسته در آب اندازند و بر هر دو لب بمالند از برای خشکی آنها مفید است و در تب صفراوی جمیع اشربهٔ غیرترش احتمال استحاله بصفرا دارند و اگر شربت نیلوفر که بالخاصیت مستحیل نمی‌شود و به شرطیکه مانعی نباشد دادن شیرهٔ آلوبخارا و شیرهٔ زرشک و سکنجبین مناسب باشد و غثیان و قی را هم نافع آید و گاهی عند کمال شدت تب بمبردات کافور یا قرص آن استعمال کرده می‌شود اما آنجا که ماده به نسبت حرارت غالب‌تر باشد نضج و تنقیه مقدم دارند مع رعایت تبرید و بعد تنقیه تبرید افزایند و در ابتدا مسهل قوی نباید داد بلکه قبل از هفتم بهیچ وجه تحریک خوب نیست اما اگر حاجت قوی باشد تلئین طبع آن فواکه نمایند و جائیکه تب شدید باشد احتیاج منضج نمی‌شود در روز هشتم و دهم و دوازدهم از مسهل بارد تنقیه کنند و ایضاً اگر تب زائل نشود یا بقیهٔ ماده دریافت گردد و روز هشتم مسهل داده روز نهم مبردات دهند ولیکن قلیل بنسبت مابعد مسهلات و عوض خاکشی اسپغول کنند و در روز دهم مسهل ثانی داده در یازدهم استعمال تبرید نمایند پس اگر بقیهٔ حمی باقی باشد مسهل سوم دهند به عده اگر از این تجاوز نماید و تب باقی ماند از ترید شدید باز ماند و بمعالجهٔ غیرغب غیرخالصه میل کنند و ایضاً بعد مسهلات و عدم زوال حمی اقراص طباشیر یا کافور مع بعض مبردات یا بماءالخیار مشوی و یا ماءالهند با به طریق مخصوصاً آنها می‌دهند و معمول آن است که بعد پنجروز از مسهل قرص طباشیر ملین یا قرص زرشک صغیر به آب کاسنی سبز عروق و شربت بزوری و خاکشی بدهند و گاهی عوض کاسنی مروق چکیدهٔ کاسنی کرده می‌شود و بعد از آن بعلاج تب مرکز پردازند و غذا در ابتدا آش جو و کچهری مونگ دهند و گاهی برنج جریش کوفته در آب پخته شربت نیلوفر و انار و امثال آن اضافه نموده بعد گذاشتن آن در آب سرد می‌نوشانند و اکثر مرضی از آن لذت می‌یابند و اگر

تب شدید نباشد در ماءالشعیر عوض اشربهٔ مذکوره شکر یا نبات اندک اندازند **صفت** قرص طباشیر ملین که بعد تنقیه اگر تب باقی باشد در حمیات صفراویه و مرکبه معمول است طباشیر چهار درم ترنجبین سه درم مغز تخم کدو تخم خیارین نشاسته صمغ عربی کتیرا تخم خشخاش هر یک یک درم بلعاب اسپغول سرشته اقراص سازند خوراک پنج ماشه **صفت** شربت بزوری به نسخهٔ معمولی بیخ کاسنی تخم خیارین تخم کاسنی تخم خربزه خارخسک هر واحد یک توله همه را نیمکوفته شب در آب تر کنند صباح جوش داده صاف نموده با نیم آثار شکر سفید به قوام آرند **میرزاعلی شریف** نوشته که در تب صفراوی اول عرق عنب‌الثعلب ده توله رئیس‌الاشربه دو توله شربت نیلوفر دو توله خاکشی چهار ماشه دهند و بجای شربت سکنجبین نیز خوب است به شرطیکه سرفه نباشد و در تزاید مغز تخم کدوی شیرین دو توله بر نسخهٔ اول بیفزایند و در شدت حرارت لعابات بارد علی سبیل البدلیت و شیره کاهو بیفزایند و تبرید دو وقت کنند در روز چهارم خیارین و پنجم روز مغز تخم هندوانه و ششم روز تخم کاسنی بر سبیل بدلیه بیفزایند و روز هفتم کاهو و روز هشتم مسهل از ترنجبین و شیرخشت و خیارشنبر و گلقند و تمرهندی و آلوی بخارا و گل سرخ برادویهٔ تبرید افزوده بدهند و اگر سرفه لاحق باشد خطمی خبازی داخل سازند روز دوم مسهل لعاب بهدانه و اسپغول شربت نیلوفر و به حسب حاجت شیرهٔ مغز تخم کدو بیفزایند و لعاب ریشه خطمی از پیچش ایمن سازد و اوستاد در نسخهٔ مذکور بعد مسهل تخم کاسنی نیز می‌دادند و اگر از امراض صدر مثل ضیق و غیره یار باشد سپستان اصل‌السوس گل بنفشه گاوزبان مویز منقی در مسهل داخل سازند و هلیلجات قبل از شانزدهم دادن ممنوع است و غب خالصه زیاده از چهارده روز نمی‌ماند اگر باقی ماند غیرخالصه باشد پس از پانزدهم شیرهٔ اصل‌السوس و عنب‌الثعلب افزایند و پس از آن در مسهل هلیلجات و سنا نیز اضافه کنند **سویدی** می‌نویسد که ضماد گل کدو نافع کرب و التهاب حادث در حمیات صفراوی و مجرب من است و شرب ماءالقرع با نبات و کذا ترشی ترنج و کذا آب غوره و کذا آب هندوانه و اکل جرم آن و کذا نقوع مشمش خشک و کذا گل نیلوفر و کذا گل بنفشه که ملین نیز هست و کذا آب لیمون و شربت آن که مسکن قی نیز هست و کذا خیارشنبر و کذا

سپستان که انفع ادویهٔ حرقت‌البول است و کذا تخم کشوث که مفتخ سده است و کذا سویق قرع و کذا پوست جو و ضماد و شرب صندل سفید و فرش برگ و شاخهای خلاف و کذا قصب فارسی در خانه صاحب تب و تغذیه بمزورهٔ خیار و کذا اسفاناخ که افضل اغذیهٔ صاحبان حمای صفراویست بعد چهاردهم و شرب و حقنهٔ تخم اسفاناخ هر واحد نافع حمای صفراویست **انطاکی** در تذکره خود می‌نویسد که غب یا خالصه باشد و او آن است که یک روز نوبت کند و روز دیگر زائل شود و یا کثیرالماده سریع التحلل باشد و او آن است که هر روز آید و یا لازمه بود و او آن است که منفصل نشود و اغبیا از اهل این صناعت قسم دوم را مرکب از دو غب می‌نامند و چنین نیست و از این معلوم شد که حکم کلی برحمی که هر روز آید بنحویکه آن بلغمی است خطاست و همچنین حکم بمطلق زمان دوری بر انواع حمیات و عده در این علامات خلطیه است بالجمله خالی نیست که اشعار واقع شود یا بقوت ماده از روی کمیت یا کیفیت یا هر دو معاً یا ضعف آن همچنین و همه از علامات معلوم شود پس در اول واجب است مبادرت بقی از آب و عسل و آب هندوانه تا آن‌که تلخی از دهن منقطع شود و آب در آن شیرین گردد بعد از آن در پنج اقسام باقی خالی نیست که طبیعت نرم باشد یا نه و در صورت اول سکنجبین به ماءالشعیر وعناب وشرب آب انار و ماءالقرع بشربت نیلوفر یا بنفشه کفایت کند و در صورت ثانی تمرهندی و آلو و گل بنفشه افزایند و مطبوخ را بخیارشنبر و ترنجبین و شربت ورد صاف کنند این مجموع در سه اقسام اول خصوصاً در قسم سوم و آنچه از این ادویه میسر شود در قسم اخیر سیما در قسم سوم نیز و واجب است مبالغه در تبرید در هفته اول بخوف انتقال این تب به سوی دق و اکثار از آب فواکه که بعد هفتهٔ مذکور و گفته‌اند بمنع آن اصلا اولاً و این احکام به حسب اقسام غب متغیر می‌شوند چنان که گفتیم به عده فصد بعد تلئین و نضج نه قبل آنها جائز بود هرگاه علامات امتزاج ماده آن با خون ظاهر باشد والا غب خالصه بشطرالغب منتقل شود چنان که محرقه به تشنج یا دق انتقال می‌نماید هنگام تقلیل تبرید و واجب است تازگی بدن به ادهان بارده مثل روغن کدو و بنفشه و مورد و بفرش گلها و قرب آب و لباس مصقول و غسل دست و پا به آب سرد و استنشاق و طلا بمورد دو صندل که هر دو در سرکه و گلاب و آب که وتر کرده باشند

خصوصاً که تب با صداع باشد و گاهی حاجت به استعمال کافور افتد چون اتفاق اسهال شود با شدت حرارت والا به آب خلاف و زرشک اکتفا نمایند و هرگاه قوت در نوائب ساقط شود استعمال مسلوقها روز راحت جائز بود خصوصاً در سردی والا اطریه یا مزورهٔ آلو و خرفه کفایت باشد و کدو را با سرکه در اینجا فائده اعظم است و این دوا از تراکیب من مجرب است **صنعت آن** سنای مکی گل بنفشه سپستان عناب هر واحد اوقیه گل سرخ تخم کاسنی مغز تخم کدو و خیار هر واحد نیم اوقیه همه را در چهارصد درم آب بپزند تا پنجاه درم بماند پانزده درم خیارشنبر و بیست درم ترنجبین مالیده صاف نموده استعمال کنند و سه مرتبه تکرار آن نمایند پس اگر از اقسام اول یا محرقه باشد بعد از آن این حبوب به قدر یک مثقال با شربت بنفشه و آب تمرهندی **صنعت آن** صبر رویند چینی پوست هلیله زرد هر واحد یک جزو سقمونیا گل سرخ مصطکی انیسون کتیرا هر واحد نیم جزو بماءالقرع یا خلاف حبها سازند و به تکرار استعمال کنند اگر تب زائل نشود و این از مجربات ما و عدیم‌الخطاست **صفت** ممسک الارواح که هنگام سقوط قوی از تواتر حمیات به‌کار آید و باقی احتراق و فتور و خفقان و آنچه بدماغ از نکایت تب واصل شود و لاغری و ادبار قوت شاهیهٔ زائل کند گلاب عرق بیدعرق نفخ هر واحد یک جزو که مجموع پنجاه درم باشد در آن مصطکی و ریوند و بادیان هر واحد یک درم بجوشانند تا نصف بماند صاف کرده در هر رطل این شربت سیب و شربت بنفشه و شربت ورد خوشبو هر واحد سه اوقیه داخل کنند و به قوام آورده استعمال نمایند **صفت** نقوع که در آخر حمیات مستعمل می‌شود و آن را مستاصل می‌سازد و ایضاً از مجربات ماست پوست هلیله زرد هلیلهٔ سیاه هر واحد اوقیه سنای مکی گاوزبان تخم کاسنی شاهتره زرشک گشنیز خشک هر واحد نیم اوقیه بکوبند و با مثل نصف آن هر واحد از مویز منقی و انجیر و سپستان تر کرده بعد شش ساعت از آن بنوشند و بعد چهل و هشت ساعت تبدیل آن نمایند بعد از آن در حمام داخل کنند و به مورد و مازو و عدس و اقماع گل سرخ سوده به سرکه سرشته مالش کنند و بعد آن بحنا و عصفر به سرکه سرشته و گشنیز سبز بر دست و پا خضاب نمایید و راحت لازم گیرند و مثل تخم ریحان و بزرقطونا و تخم مرو بخوراند و از مجربات شرب آب قطلب به شکر در غب است و تعلیق زعفران و

مرجان و بخور بموی بکر و خرقهٔ حیض اولا و **ایضاً** در نزهته می‌نویسد که تنقیهٔ صفرا نمایند به مسهلات مع اصلاح اغذیه و تبرید چنان که در علاج دموی مذکور شد مع مبالغه ماءالقرع و سکنجبین و آب هندوانه و تمرهندی و بحبوب صبر و آنچه اختصاص بغب دارد قرص بنفشه بماءالقرع و ماءالشعیر و آب تمرهندی بخیارشنبر است و کذا شربت لیمون و طبیخ هلیله و کذا صبر و باید که فرش ثمرحنا و صفصاف و برگ نی فارسی نمایند و بزور ذی لعاب مثل تخم مر و اسپغول بنوشند و آنچه تجربه کرده‌ایم قی کردن بهندوانه و آب و عسل است پس استعمال شربت ورد و بنفشه به سکنجبین و این علاج بعینه برای محرقه نیز هست **قرشی** و **سدید گاذرونی** می‌نویسند که اگر با غلبهٔ صفرا در خون کثرت یابند فصد بتمهل نمایند یعنی در ابتدا نکنند بلکه بعد اندک نضج و تنقیض صفرا بحقنه لین و اخراج خون اندک نمایند و خصوصا اگر غیرخالص باشد و در ایام اول سکنجبین ساده و شربت نیلوفر دهند و اگر تشنگی یابند با شیرهٔ تخم خیار و خرفه و مغز کدو بدهند تا تفتیح سده و تسکین عطش و ادرار و تبرید نماید و گویند که اولی آن است که مدرات را در حمیات بعد روز چهارم استعمال کنند و بعد اندک نضج اگر احتیاج تلئین باشد شربت بنفشه و نیلوفر و همچنین شربت دینار یا یکی از آن هر دو بشربت آلو و لعاب اسپغول یا شربت لیمو بشربت نیلوفر یا بنفشه یا حماض یا نیلوفر یا سیب بنوشانند و شربت سیب و لیمو و حماض وقتی باید که تب با ضعف قلب و معده باشد یا نقوع حامض یا حلو به شکر یا شربت بنفشه یا نیلوفر بدهند و اولی آن است که در دادن نقوع تأخیر دو سه روز نمایند زیرا که در نقوع قوت اسهالیه است و ایضاً در آن غذائیت است یا آب انارین بشربت بنفشه و اولی آن‌که بشریت درد مکرر یا هلیله دهند زیراکه آب انار اسهال بالعصر می‌کند پس واجب است که آنچه بادی جمع کنند ایضاً مسهل بالعصر باشد نه ملین مثل شربت بنفشه بلکه مانند شربت ورد و یا تمرهندی در آب گرم مالیده با شکر یا شربت بنفشه دهند و این اولی است بهر آن‌که شربت بنفشه مصلح تمرهندی است و این نیز اصلاح آن می‌نماید و آب هندوانه به شکر یا به سکنجبین بغایت نافع و ماءالقرع نیکو است و اولی تأخیر آب فواکه تا روز ششم و هفتم است و این وقتیست که بدان ارادهٔ تلئین قوی و اسهال باشد به جهت آن‌که خوف آن است که

غب خالصه بغیر خود منتقل گردد اگر در ابتدا کثرت آب فواکه نمایند و تلئین طبیعت هر روز دو سه مجلی بتلیه و حقنهٔ لین کنند اگر طبیعت به اشربهٔ مذکوره نرم نگردد و در آخر روز و در شب و هنگام احتیاج به اشربهٔ اضافه نمایند مدرات مثل تخم خیار و بادرنگ و خصوصاً اگر تب با تشنگی باشد و هرگاه عطش افراط کند شیرهٔ تخم خرفه تنها یا به مغز تخم و یا تخم خیار با سکنجبین و یا شربت آلو بدهند و گاهی در تب صفراوی خصوصاً خالصه احتیاج بخورانیدن کافور در بعض اشربهٔ مذکور افتد و اگر در آنجا غثیان و قی باشد آب زلال تمرهندی با شکر و یا ترنجبین دهند و گاهی برای تلئین ریوند چینی اضافه می‌کنند و در فعل قوی‌تر می‌گردد و یا بشربت نیلوفر و سکنجبین و اگر با مثل این اشربه شربت دینار افزایند نافع باشد و با نقوع از تمرهندی چهل درم عناب ده عدد گل نیلوفر پنج عدد بنفشه سه مثقال خیسانیده در آب آن بیست درم ترنجبین سفید حل کرده نیم درم ریوند چینی افزوده بنوشانند اگر طبع قبض بود یا شربت تمرهندی یا شربت آلوبالو در آن حل کنند و اگر طبیعت بسیار نرم باشد که موجب ضعف گردد پس شربت حماض یا شربت انار ترش منفع یا سکنجبین رمانی دهند و گاهی این قوابض نزد قبض طبع و امثال آن اگر معده ضعیف مسترخی باشد استعمال می‌کنند و تلئین طبیعت در آن هنگام بحقنهای لینه و فتائل مسهله می‌نمایند پس اگر قی و غثیان به مثل شربت انار منفع منقطع نشود بگیرند طباشیر و سماق و گشنیز خشک و زروردو باریک سائیده بشربت سیب استعمال کنند و گاهی نزد شدت غلیان صفرا و التهاب آن در این کافور افزوده می‌شود **مسهلات** نقوع مقوی به مثل شیرخشت و ریوند و یا آب انارین بهلیله دهند و هلیله را قبل از نضج تام تا دو هفته ندهند چنان چه شیخ فرموده که آن مسدد مقبض بعد اسهال است و ایضاً اگرچه آن مسهل صفراست لیکن در آن یبس و بجفیف بسیار است و از آن خوف ذوسنطاریاست پس احسن در این تب ترک آن است و یا چهل درم شربت ورد مکرر با بیست درم سکنجبین به آب بسیار سرد بدهند که مسهل بالعصر است و یا مغز خیارشنبر بشربت بنفشه و روغن بادام شیرین دهند و خصوصاً اگر با تب سرفه و خشونت در سینه باشد و یا تمرهندی و مغز خیارشنبر در آب گرم مالیده شکر و روغن بادام داخل کرده یا شربت بنفشه عضو شکر کنند و

اندک ریوند افز ایند و گاهی ترنجبین یا شیرخشت اضافه می‌کنند و اگر تب صفراوی غیرخالص باشد گلقند افزایند و اولی آن است که تأخیر مسهل تا نضج کنند الا آن‌که صفرا متحرک مهیاج باشد با وجود آن‌که خطر استفراغ قبل از نضج در غب و امراض صفراوی کمتر از آن است که در غیر اوست و روز نوبت و خصوصاً که روز بحران روز نوبت افتد مثل هفتم و یازدهم استفراغ نباید کرد و اولی ایام برای استفراغ هشتم و دهم و دوازدهم و شانزدهم است و اما در روز ششم خطر عظیم است زیرا که گاهی در آن بحران اضطراری متقدیم می‌آفتد چنان که در روز هشتم بر سبیل تأخیر اتفاق افتد الا بحران روز ششم رویست بهر آن‌که قبل از انتها بود پس اگر در آن روز اتفاق مسهل شود غالباً هلاک کند و خصوصاً اگر مسهل قوی و مواد بسیار باشد **اغذیه** باید که تأخیر غذا دو یا سه روز نمایند و بر اشربهٔ مناسبه اقتصار ورزند و بعد از آن بماءالشیر یا شیرهٔ مغز نان در آب سرد تر کرده و یا شیرهٔ پوست جو و خصوصاً اگر با غثیان باشد هر کدام از اینها با شکر یا شربت نیلوفر بدهند مگر آن‌که ضعف در نبض یابند که در آن هنگام شوربای بچهٔ مرغ واجب بود و اگر ضعف مدرک نشود به ماءالشعیر و مانند آن بدون بچهٔ مرغ غذا سازند و هرگاه ضعف به همرسد و مرض در انتها یا قریب به انتها باشد و شوربای بچهٔ مرغ دهند در معده فاسد گردد به سبب اشتغال طبیعت در آن هنگام بدفع مرض از غذا و کرب آرد و تشویش ذهن نماید و بدان تقویت معتدبه حاصل نشود پس هرگاه تب خفت پذیرد و اشتها بجنبد مزورهٔ اناردانه یا آلو یا زیرباج یا لیموئیه یا اسفاناخ یا خرفه یا ملوخیه یا بقلهٔ یمانیه دهند و اینها در روغن بادام شیرین بریان کنند و به سرکه یا آب لیموترش سازند اگر سرفه نباشد و بعضی کسان قناعت بمزورات نکنند بلکه محتاج بچوچهٔ مرغ در ایام ابتدا باشند بلکه در روز نوبت و ایشان متخلخل بدن‌اند و اما غیر ایشان را غذا در روز نوبت در حالت قبض طبیعت نباید داد **ادویهٔ موضعیه** تسکین صداع ایشان و تنویم آنها بچیزهائی باید کرد که در علاج صداع حار و در سهر که به سبب حرارت بودند مذکور شد مثل خشخاش و بنفشه و نیلوفر و مانند آن و ترطیب زبان ایشان بدان چه در جفاف اللسان گذشت مثل لعاب بهدانه و اسپغول و مغز خیارشنبر و تبرید جگر ایشان بنهادن خرقهٔ مبلول به گلاب و آب کاسنی یا آب خیار به اندکی سرکه

بر محل جگر نمایند و گاهی اندک کافور در آن اضافه کرده می‌شود و شستن دست و پا به آب گرم و آب سبوس گندم برای ایشان نافع بود به جهت تسکین صداع و کشیدن ابخرۀ متصاعده به سوی دماغ ایشان و واجب است که در ابتدای نوبت به آب گرم و سکنجبین قی کنانند و در وقت شدت حرارت شیره بزور بارد بشربت آلو یا سکنجبین استعمال کنند و نزد ابتدای عرق ادرار عرق ایشان از سکنجبین به آب هندوانه یا به آب سرد یا به شیرۀ تخم خیار نمایند و عرق را مسح کنند تا او را زیاده گردد و در مسکن آب بپاشند و در آن حرارت آب زیاده کنند و نزد ایشان از فواکه سیب و امرود و به زعرور خیار و از ریاحین برگ مورد و برگ بید و اوراق اشجار بارد خوشبو مثل برگ سیب و ریحان بر آن آب پاشیده و از گلها گل سرخ و نیلوفر و آب مورد ببویانند و اندک سرکه در آن افزایند الا اگر بیخوابی باشد قریب سرکه نگردند و گاهی حقنه به مثل آب هندوانه یا آب خیار ایشان را نفع کند **بعض متأخرین** دستورالعمل علاج تب صفراوی چنین نوشته‌اند که اول مسکنات مثل شربت بنفشه یا شربت نیلوفر یا شربت گاوزبان در عرق شاهتره و عرق نیلوفر و عرق کاسنی حل کرده خاکشی پاشیده دهند و یا از روز اول تب شربت نبات و آب گلاب و عرقیات ادویۀ سبک دهند و پاشویه کنند باز شیرۀ کاهو یا شیرۀ خرفه یا شیرۀ مغز تخم کدو به شرط تشنگی بسیاره گرمی زائد بیفزایند و شربت انار داخل کنند و بعد چهار روز اگر تب و تشنگی تسکین یابد و منضج صفرا خواهند نقوع دهند تا زد و نضج یابد اگر سرفه و نزله نباشد آلوبخارا زرشک تخم کاسنی گاوزبان شب در آب تر کرده صبح مالیده صاف نموده شربت بنفشه حل کرده خاکشی پاشیده دهند و اگر تب و تشنگی ساکن نشود تا هفت روز لعاب بهدانه و شیرۀ مغز تخم کدو و شربت بنفشه ادویۀ سبک دهند که همین نضج خواهند داد تا چهار روز چنان که مسهل مهلک است دوای قوی نیز ممنوع است مگر در یرقان بشرکت کبد که بحران او روز چهارم مشخص آلو و تمرهندی و آب کدو آب کاسنی و آب تربوز و غیره جائز داشته‌اند اما هرگاه غلبۀ صفرا بود و تب یک روز در میان یا هر روز آید شیرۀ تخم خرفه شیرۀ تخم کاسنی هر یک شش ماشه سکنجبین دو توله داخل کرده دهند و در شدت تشنگی و احتراق تبرید زیاده کنند و شیرۀ خیارین و شیرۀ تخم کاهو و لعاب اسپغول بیفزایند

بلکه قرص طباشیر کافوری سه چهار ماشه نیز دهند و اگر اسهال بود قرص طباشیر قابض هم بدهند و در محرقه کهنه آب کاسنی سبز مروق و سکنجبین نیز خوب است و برای اخراج صفرا قرص طباشیر ملین و شربت ورد مکرر و شربت دینار به حسب تقاضای وقت و مزاج دهند غرض تا روز هفتم که روز بحران است تسکین مزاج نموده باشند و در این اثنا اگر خودبخود اسهال شود قرص طباشیر افیونی چار ماشه و گشنیز خشک چارماشه و کافور قدری و تخم کاسنی بریان شش ماشه و شربت حب‌الاس یا شربت بهی یا رب آن دو توله دهند و در صورت بودن سرفه ترشی موقوف دارند و بهدانه سه ماشه اصل‌السوس چهار ماشه در نسخها ضم سازند بالجمله بعد از هفت روز که روز نوبت نبود مسهل از مغز فلوس شش توله و تمرهندی سه توله با لعاب اسپغول دهند و اگر قوی خواهند ترنجبین و شیرخشت هر یک چهار توله افزایند و اکثر در شدت گرمی و تشنگی در آب کدوی مشوی و شیرۂ تخم خیارین یک توله مغز فلوس وتمرهندی مالیده نیز می‌دهند و بعد از نقای ماده اگر حاجت شود برای تسکین حرارت زائد ماءالقرع با شربت نیلوفر یا سکنجبین یا قرص کافور دهند که برای تسکین صفرا و هیجان آن نافع است و مزیل حرارت و مسکن تشنگی و همچنین ماءالخیار و آب تر بوز و آب کاسنی در این باب با شربتها و قرصهای مذکوره نافع بود و اگر روز نوبت روز هشتم بود مسهل بعد زوال نوبت و تسکین بعد سه چهار ساعت دهند لیکن مسهل روز نوبت گاهی مضر و گاهی مهلک است و اگر غب دائم و لازم با کمی گرمی بود بعد سوم روز و بعد تسکین حرارت و عطش منضج بطور طبیخ نیز جائزست بنفشه نیلوفر کاسنی هر یک نه ماشه خیسانیده یا جوشانیده نبات یک نیم توله خاکشی چارماشه داخل کرده دهند واگر منظور باشد که هم تسکین تب شود هم نضج ماده حاصل آید کدام شیرۂ مناسب یک روز مثل شیرۂ کاهو یا شیرۂ مغز تربوز یا شیرۂ خیارین شش ماشه نیز آمیختن جائزست از روز پنجم منضج صرف دهند و بعد از گذشتن هفتم روز بحران به دستور مسهل بدهند و در میانه روزهای مسهل تبرید یا منضج باید داد به حسب تقاضای حال بیمار و اگر غب غیرخالصه باشد در ادویۂ ساقه بادیان و گلقند افزایند بلغم نیز نضج یابد و اگر عطش بود خیارین هم افزایند و غذا کچهری با آش جو یا کدو دهند **ایضاً** بعضی علاج آن به طریق کلی و

دستورالعمل چنین نوشته‌اند که تا روز سوم شیرهٔ مغز تخم کدو با لعاب اسپغول و شربت نیلوفر بدهند و روز چهارم شیرهٔ تخم کاهو و خیارین عضو تخم کدو نمایند و روز پنجم که روز نوبت است مسکن باید داد بجای شربت سکنجبین کنند و روز ششم که روز سکونست فی‌الجمله تحریک مناسب است شیرهٔ مغز تخم هندوانه و کاسنی و خیارین شیرهٔ مغز تخم کدو و هندوانه دهند و در این روز بهیچ وجه تحریک جائز نیست و روز هشتم مسهل از فلوس خیارشنبر و ترنجبین و شیرخشت و آب تمرهندی و خمیرهٔ بنفشه و گلقند با عرق کاسنی و نیلوفر و روغن بادام بنوشانند و روز نهم شیرهٔ تخم کاسنی و مغز تخم کدو و لعاب بزرقطونا و شربت نیلوفر و عرق بیدمشک بخورانند و سکنجبین بعد مسهل در این روز به سبب خوف حدوث سحج مناسب نیست و روز دهم مسهل روز هشتم بدهند و روز یازدهم که روز اندازد و روز نوبت است فی‌الجمله تحریک در مواد برای استعداد دفع بروز بحران آینده ضرور است شیرهٔ تخم خیارین بدهند و به اعتبار ضرورت تسکین شیرهٔ تخم کدو بلعاب بزرقطونا و برای تسکین حرارت مسهل و اخراج بقیهٔ ماده از مسهل با شربت انارین و یا شربت نیلوفر و عرق کاسنی و بیدمشک دهند اگر بقیهٔ تب باقی باشد روز دوازدهم نیز مسهل روز هشتم بدهند و روز سیزدهم هرچند روز نوبت است در این روز بقانون مقرر تسکین ضرور است ولیکن چون تنقیه شده از تحریک ضروری متصور نیست و از برای استعداد تحریک روز چهاردهم که روز بحران حقیقی این تب است فی‌الجمله تحریک ضرور است شیرهٔ تخم کاسنی و خیارین با لعاب بزرقطونا و شربت نیلوفر بدهند و روز چهاردهم که روز بحران است و استعمال محرک بهیچ وجه مجوز نیست شیرهٔ مغز تخم کدو و هندوانه با لعاب بزرقطونا و شربت بنفشه و عرق بیدمشک با ساده بدهند و روز پانزدهم به اعتبار آن‌که بعد از بحرآن است اعانت بر دفع بقیهٔ ماده که باقی مانده و از تحریک طبیعت دفع نشده محرک باید پس شیرهٔ خیارین و لعاب اسپغول و سکنجبین داخل نمایند و اگر تا پانزدهم تب زائل نشود در شانزدهم باز آن مسهل دهند و بعد از شانزدهم حکم حمیات مرکبهٔ صفراویه دارد بعلاج آن باید پرداخت

علاج غب دائره

هرچه در علاج کلی حمیات صفراوی نوشته شد به عمل آرند و روز نوبت غذا ندهند و در آغاز نوبت قی به سکنجبین و آب نیم‌گرم کنند و اگر در وقت شروع لرزه تشنگی غالب بود آب گرم جرعه جرعه بنوشانند و بعد رفع لرزه و سرما آب سرد بدهند و سکنجبین در این وقت نیز مناسب است و چون تب فرود آید پاشویه فرمایند و پایها در آب گرم نهند و بمالند تا بقیۀ حرارت از سر فرو کشد و عرق که آید از پارچه تشف کنند تا ماده از راه عرق مندفع گردد و در ابتدای نوبت خواب نباید کرد و روز راحت اشربی مطفیه مثل شربت آلو و تمرهندی و نیلوفر و لعاب اسپغول و ماءالشعیر بنوشانند و اگر حاجت بسیار باشد قرص کافور دهند و اسهال صفرا بماءالفواکه مثل آب آلو و تمرهندی و آب انار مع شحم آن افشرده و شربت ورد مکرر و شیرخشت و مانند آن که در آن تلئین اندک مع تسکین مفرط باشد باید کرد و غذا بمزورات ترش معمول از تمرهندی و مشمش و انار و نیشوق و از به قول بارد مثل کدو و کاهو و گشنیز سبز و خرفه و اسفاناخ سازند و گویند که آب کاسنی سبز با سکنجبین یا شربت دینار مجرب است و آب تمرهندی با نمک بوم راحت و بدون نمک روز نوبت انفع است و اگر پر اسپ که بر زانوی او می‌باشد به قدر چهار سرخ در گلوری پان نهاده قبل از آمدن لرزه به یک گهری بخورند برای دفع لرزه مجرب نوشته **ذکر بعض تراکیب** نافع تب صفراوی از مطب استائذه کرام لعاب اسپغول شیرۀ مغز تخم کدوی شیرین هر یک شش ماشه در عرق کاسنی و عرق عنب‌الثعلب و عرق شاهتره هر یک پنج توله برآورده شربت نیلوفر دو توله حل کرده خاکشی پنج ماشه پاشیده بنوشند و گاهی عوض تخم کدو و عرق عنب‌الثعلب و عرق شاهتره شیرۀ خیارین و لعاب بهدانه سه ماشه و عرق بید ساده کرده می‌شود و گاهی بجای خیارین و عرقیات شیرۀ کاسنی داخل کرده می‌شود **دیگر** تبرید آلوبخارا ده دانه به عرق شاهتره ده توله دست مالیده لعاب اسبغول یک توله نبات یک و نیم توله داخل کرده خاکشی چار ماشه پاشیده بنوشند دیگر آب تمرهندی سه توله شیرۀ تخم کاسنی شیرۀ مغز بتخم کدو هر یک شش ماشه لعاب بهدانه سه ماشه گلاب چهار توله گلقند دو توله بدهند دیگر سکنجبین لیمونی سه توله به عرق عنب‌الثعلب هفت توله گلاب چهار توله حل کرده خاکشی شش ماشه پاشیده بنوشند و گاهی شربت

لیمون دو توله و بجای عرق مکوه عرق شاهتره ده توله عرق کیوره چار توله کرده می‌شود و دیگر بعد مسهل لعاب بهدانه شیرهٔ تخم خیارین شربت بنفشه اسپغول پاشیده و گاهی تخم خرفه شش ماشه خمیرهٔ بنفشه دو توله عوض شربت بنفشه می‌کنند و گاهی بعد مسهلات آب تمرهندی سه توله شربت نیلوفر دو توله خاکشی پنج ماشه عوض شربت بنفشه و اسپغول کرده می‌شود **دیگر** خیساندهٔ گل سرخ گل بنفشه گل نیلوفر هر یک شش ماشه خیسانیده صاف نموده شیرهٔ تخم کاهو شیرهٔ خیارین هر یک شش ماشه نبات ده توله داخل کرده بنوشند **دیگر** عنب‌الثعلب هفت ماشه گل بنفشه شش ماشه گل نیلوفر هفت ماشه اصل‌السوس چهارماشه خطمی خبازی هر یک پنج ماشه شاهتره شش ماشه تخم خیارین کوفته نه ماشه در آب گرم تر کرده صبح مالیده صاف نموده نبات خاکشی داخل کرده بنوشند **دیگر** مسهل حمای صفراوی فلوس خیارشنبر شش توله ترنجبین چهار توله شکر سفید چارتوله به عرق شاهتره بیست و پنج توله مالیده صاف نموده روغن بادام داخل کرده بنوشند دیگر برای مراقی با رطوبت دهان گل بنفشه گل نیلوفر عنب‌الثعلب تخم کاسنی بیخ کاسنی بیخ بادیان به یک شش ماشه مویز منقی دو توله خطمی خبازی گاوزبان اصل‌السوس هر یک شش مارشه تمرهندی دو توله شب خیسانده صبح خام مالیده گلقند داخل کرده صاف نموده بنوشند **ذکر بعض ادویهٔ مرکبه** مفید تب صفراوی این حب زهرمهره در تب دقی صفراوی و تسکین حرارت معمول است زهرمهرهٔ خطائی سائیده دو جزو مروارید صلایه کرده یک جزو هر دو را باز با هم خوب صلایه کرده حب به گلاب بسته به قدر دو ماشه بدهند **حب** برای تب صفراوی و لرزه بنگ چهار جزو کافور یک جزو سائیده حب به قدر فلفل بندند و تا چهار عدد چهار گهری پیش از آمدن لرزه و تب بدهند و حب الشفا معمول علوی‌خان نیز مجربست **دوایی که** تب لرزه صفراوی را نافع است تمرهندی دو دام در آب گرم بمالند و شکر سرخ و دوام در آن حل کرده صاف نمایند و اول اسپغول به قدر دو وام در قدری آب انداخته بنوشند و بعد یک گهری شربت مذکور بنوشند و سه روز به همین طور به عمل آرند که مجرب و ملین طبع است غذا شربت تمرهندی با خشکه یا نان یا کهچری مونگ **دیگر** بگیرند است گلو و طباشیر هم وزن و هر دو را سفوف ساخته یک ماشه در

تب که با لرزه و سرمای شدید آید بدهند روز اول برطرف شود و اگر گلوی سبز را با قرص طباشیر سائیده یا خیسانیده دهند نفع بین کند **دیگر** برای تب غب معمول اطبای هند بیخ نیب و گل و برگ ببول و اندر جوهر یک دو دام در چهار سکورۀ آب جوشانیده شیر گرم بنوشند **دیگر** برای تب گرم مستعمل ایشان آمله برگ بهنگ بادیان هر سه ادویه سائیده در شیر بز که خام باشد بیامیزند در هر دو کف دست و پای خوب مالش کنند تب فرود آید **دیگر** شیرۀ تخم کاهو شیرۀ تخم خرقه هر واحد دو درم در آب برآورده آب تمرهندی دو توله افزوده اسپغول مسلم یک توله خورده بنوشند و با شیرۀ برگ شاهتره و تخم کاسنی هر واحد دو درم به آب سائیده سکنجبین ساده دو توله داخل کرده بنوشند **سفوف** که حمیات حاره را مجرب است قنب یک جزو تخم اسفاناخ دو جزو شکر مساوی خوراک دو درم صبح و شام به آب **دیگر** که تب و لرزه را عجیب است برگ خیال و کوکنار مساوی کوفته بیخته قبل از نوبت بدو ساعت هر قدر که در دو انگشت آید گرفته بخورند **مطبوخ آلو** که لطیف‌العمل است و در تب غب جهت دفع حرارت و تلئین شکم در حالت ضعف قوت و فصل گرما و عدم قدرت به استعمال مسهل قوی توان داد آلوبخارا بیست عدد تمرهندی ده درم هر دو را در دو رطل آب بجوشانند که مهرا شود پس صاف کرده قند سفید ده درم آمیخته بنوشند و چند روز بر این مداومت کنند **مطبوخ هندی** که برای تب لرزۀ صفراوی عجیب‌الفعل است خس صندل سرخ گشنیز پوست بیخ پد ماکهه گلوی سبز همه مساوی بگیرند و هر روز به قدر دو دام از این ادویه در یک سیر آب بجوشانند تا نیم پاو آب بماند صاف کرده بنوشند و در مجربات نوشته که این ادویه هر یک پنج ماشه گرفته جوکوب نمایند و در سرما و آب بجوشانند تا نیم پاو بماند صاف نموده بدهند تب گرم دور شود و هر مرض که از شرب شراب پیدا شود مفید بود تا پنج روز یا هفت روز به‌کار برند و **صاحب تکمله** سوای خس به جهت تب صفراوی مفید نوشته و گفته که اگر زیاده تبرید خواهند خس نیلوفر صندل سفید بیفزایند و اگر قبض مطلوب باشد دارفلفل یا زیرۀ سفید زیاده کنند و برای رفع نقص مویز منقی اضافه نمایند و در سرفه اصل‌السوس مناسب است **ایضاً** گلوی سبز دهتیه پت پاپرا گل نیلوفر خس صندل سفید و سرخ برگ بانسه به دستور جوشانیده

بدهند و اگر احتیاج تلئین افتد هلیله داخل سازند یا مغز فلوس بیفزایند و اگر مریض از خوردن ادویه تلخ کاره باشد از ادویهٔ مذکوره عرق کشیده دهند **نقوع** برای غب از مجربات حکیم علی عناب پنجاه عدد آلوبخارا بیست عدد تمرهندی دوازده توله در آب ترکرده قدری از آن آب اول شب صاف کرده بیاشامند و مداومت کنند و روز نوبت غذا ندهند مگر وقتیکه مریض طفل باشد یا وقت نوبت در اوائل روز باشد و بعد از نوبت هرگاه اشتها شود غذا برنج و شربت تمرهندی بدهند الا وقتیکه اسهال عارض شود پس بقوابض بارده مثل قرص کافور و قرص طباشیر قابض و یاقوتی بارد و شربت صندل و امثال آن علاج کنند و در این حال روز نوبت از افیون و ورق الخیال و کافور به حسب مزاج وقت غلبه ترکیب کرده بدهند **اقوال حذاق** سویدی گوید که شراب آب انار ترش هشت اوقیهٔ با دو اوقیهٔ سکنجبین و کذا تخم خیار به سکنجبین و کذا مغز تخم کدو در حمای غب مجرب منست و شرب طباشیر و کذا تمرهندی و کذا آب لبلاب سفید و کذا ماءالشعیر و کذا لعاب بهدانه و اختلاط بزرقطونا در مشروبت و مزورهٔ خیار و کذا برگ قطف به روغن بادام و اندک سرکه و فرش برگ و شاخ نرم صفصاف در مسکن و تعلیق چشم سرطان نهری بر صاحب غب و اختلاط کدوی کوچک مربی به سرکه در غذای مریض هر واحد نافع حمای غب است و فادزهر معدنی را چون در آفتاب نهند و عرق کند و آن را بصاحب حمای غب بلید کرب او زائل شود و تب بشکند **مولف اقتباس** می‌نویسد که در این تب تدبیر خفیف از آنچه در محرقه گفته شود به‌کار برند ولیکن چون در اینجا لرزه و نوبت و آسایش می‌باشد پس رعایت نه چیز واجب دانند **اول** آن‌که در ابتدای نوبت و در وقت شدت سرما و لرزه و اشتداد تب هیچ قسمی از اقسام غذا نباید و او و بعد از فرو شدن تب بوقت اشتها در دادن غذا و آب سرد مختاراند و در ابتدا دادن مسهلات قویه و هلیلجات منع نماید بلکه بخیارشنبر و ترنجبین و آلوی بخارا و گلقند تلئین طبع فرمایند و یا بنقوع فواکه و یا به مطبوخ که در قول ابن الیاس خواهد آمد و یا بقنوع مشمش که در قول صاحب تامل بیاید **دوم** آن‌که در شروع نوبت سکنجبین ساده چهار توله در گلاب و آب هندوانه هر یک یکینم پاو داخل کرده نوشانیده قی کنانند و سه چهار نوبت تکرار نمایند و پیه مرغ از خارج مدد کنند تا نقای تام حاصل شود به

عده طباشیر سه ماشه در شربت لیمون کاغذی دو توله آمیخته بلیسانند و شربت صندل ترش و سکنجبین مقطری هر یک دو توله در عرق بید ساده و نیلوفر و گلاب هر یک شش توله داخل کرده بدرقه نمایند و بعد از انقضای دوره جهت دردسر و رفع بیهوشی پاشویه کنند و ضماد جو مقشر در شیر بز سائیده بر پیشانی و صدغین نمایند که فی‌الفور درد را دور می‌کند و بهوش می‌آرد و همچنین ضماد و دال بنوماش مفشر در شیر بز سائیده و ایضاً دال نشگ و کذا ضماد برگ بید ساده تنها و کذا برگ گلاب چنان چه بسیار کسان بدین تدبیر بزودی صحت یافتند و حاجتی به تنقیه نیفتاد و غذا پالک و خرفه با دال بنوماش پخته با برنج و یا کدو و به لیمون ترش ساخته بنان تنک دهند **سوم** آن‌که در روز هفتم چون بحران تام نشود پس باید که بروز هشتم یا دهم و یا دوازدهم بملین مناسب اسهال صفرا نمایند چنان چه بعضی را از شیرهٔ گل سرخ و بنفشه یک توله برگ سنا یک نیم توله و آب آلوی بخارا پانزده عدد گلقند چهار توله شیرخشت چهار توله ترنجبین شش توله شربت ورد مکرر چهار توله سکنجبین ساده سه توله ده دوازده بار اجابت طبع بفراغت شده و بعضی را بخیارشنبر و ترنجبین هر یک شش توله گلقند و شربت ورد مکرر هر یک چهار توله سکنجبین سه توله تمرهندی هفت توله روغن بادام هفت ماشه پانزده مجلس بلکه زیاده اجابت شده و بعد از آن نوبت به اندک بروی و حرارتی یک دوره یا دو دوره آمده پس بمجرد مراعات غذا و کم خوردن نوبت بدوره سوم نرسیده و صحت تام یافتند و افضل آن است که ترنجبین را در تپهای حارهٔ صفراویه بی‌ترشی استعمال نباید کرد بنابر آن‌که این نیز مانند کدو مستحیل بصفرا می‌شود لیکن باید که بعد از نوبت سوم آنچه که بلغم‌افزا بود هرگز ندهند که بیم انتقال غب خالص بغیر خالصه و و تب بلغمی دارد و این هنگام سکنجبین بزوری معتدل و اصولی نفع عظیم کند و ساده مضر بود و انطاکی در ابتدای ظهور یاری اغتسال به آب سرد از مجربات خود نوشته و بعضی اشخاص به ایمای من در شروع دوره در حوض پر از آب سرد تا به گلو نشستند و منجملهٔ آنها بعضی در مرتبهٔ اول و بعضی در دوم و بعضی در سوم صحت یافتند **چهارم** آن‌که در روزهای آسایش آب سرد بسیار و دیگر مبردات و مرطبات و حامضات مضعف معده اصلا ندهند که در وقت غیرحرارت ضعف آوردن

آنها بسی مضر و نضج بطول می‌کشد و ممکن است که خلطی دیگر متولد شود و وحشت زیاده گردد و چون در این تب مجال آسایش بسیار است پس بدادن آب سرد بسیار و دیگر مبردات چندان دلیری نکنند کذا فی الاندیمیزیه **پنجم** آن‌که در قرب نوبت تن خود را پوشیده دارند و بامری مرغوب غیرمصعف مشغول نمانند و قی کنند و اگر نتوانند اندک ملین معدل صفرا مثل آب افشردهٔ انارین نه توله ترنجبین پنج توله دهند و در روز راحت نقوع فواکه و شاهتره به نسخه جامع الجوامع بدهند **ششم** آن‌که در وقت غلبهٔ تب و فرود آمدن لرزه اشربهٔ سرد که مقوی قلب باشند مانند شربت نیلوفر و لیمون کاغذی و سکنجبین تفاحی لیمونی علوی‌خان در گلاب و عرق بیدمشک داخل کرده بدهند و یا طباشیر در آن آمیخته و سکنجبین ساده و شکر تری به آب تربز و هند فی‌الفور حرارت و تشنگی و کرب را بنشاند و در انحطاط باید که دست و پا را در آب نیم‌گرم لمحه بدارند و بنابر رفع خشکی و درشتی زبان پیوسته آلوی سیاه و یا زردآلو و یا تمرهندی و یا بهدانه در دهن دارند و یا از لعاب اسپغول و بهدانه و ریشه خطمی در گلاب برآورده لمحه به لمحه مضمضه نمایند **هفتم** آن‌که روز سیزدهم از غذا مطلقاً بازدارند و اگر ضعف بسیار بود بر کشکاب و شربت نیلوفر به آب انار معصور قناعت ورزند تا بنوبت هفتمی که روز چهاردهم است بخیر بگذرد و کذا فی‌النبض الکبیر **هشتم** آن‌که چون نوبت از هفت زیاده شود معلوم گرایید که غب خالص بغیرخالص مبدل گشت پس ضرور بمعالجهٔ آن رجوع نمایند و در نضج مواد بیشتر اعانت فرمایند کذا فی‌اصول التراکیب الخجندی **نهم** آن‌که بعد از گذشتن روز چهاردهم ملاحظه فرمایند که ماده بکدام جانب متوجه است مثلاً اگر میل به اعلی بود مانند فم معده علامتش تلخی دهان و غثیان او لذع و قلت اشتها باشد پس باید که اول و گرامی بنوماش و برنج داده بمقیئات صفرا قی کنند به عده طباشیر سه ماشه در مربای سیب و یا به دو توله آمیخته با گلاب نیم پاو بدهند و اگر ماده به اسفل مائل بود علامتش پیچش شکم یا قبض و نفخ دال بود پس تنقیه به مسهلات مرکبه نمایند و اگر میل بمجذب جگر بود علامتش احساس ثقل بسیار به جانب راست در شکم بود به اندکی درد پس به مدرات بارده ادرار نمایند و برخلاف جانب میل ماده هیچ یکی را دفع ننمایند که آن باعث و آفت عظیم می‌گردد کذا فی‌الاکلیل

فائده **بدانند که** بعد از نضج و تنقیهٔ ماده جهت تحلیل مابقی آن در حمام معتدل برند در روز راحت که نفع عظیم دارد و تا دو سه روز بلکه یک هفته متواتر قرص طباشیر ملین سه ماشه در شربت کشوث علوی‌خان یک نیم توله با مروق کاسنی و مکوه هر یک هفت توله شربت بزوری معتدل چهارتوله بدهند کذا فی‌المفتاح **ابوسهل** گوید که گاه استفراغ کرده می‌شود ماده حمای غب را به اشیای مدر صفرا ببول اگر حرکت آن به سوی جگر باشد و استفراغ کرده می‌شود بقی اگر حرکت آن به سوی فوق بود و بر فم معده ریزد و استفراغ کرده می‌شود به اسهال از حقنه‌های لینه اگر حرکت او به سوی امعا باشد و استفراغ کرده می‌شود به عرق از مروخات اگر حرکت او به سوی ظاهر بدن باشد و گاهی تطفیه کرده می‌شود سوءمزاج حمای غب را به چیزی که تطفیهٔ آن بالطبع کند مثل کاهو و کشک شعیر و بشرب آب سرد و گاهی تطفیهٔ آن بچیزی کنند که مطفی او بالعرض باشد مثل چیزهائیکه استفراغ مادهٔ حار یابس او کند زیرا که هرگاه استفراغ کنند بدن سرد و تر گردد و گاهی اطفای آن بچیزی کرده می‌شود که جامع هر دو امر باشد مثل استحمام و استعمال روغن سرد در حمام تبرید و تلئین اعضا کند که تب تجفیف آن و لذع آن کرده است و باید که استعمال کنند از این اشیا آنچه مریض خواهش آن کند و آنچه معتاد آن بیشتر باشد پس اگر شهوت و عادت او به استحمام در یک روز دو مرتبه باشد اجازت آن دهند و اگر صاحب تب عفنی شراب قبل از نضج مادهٔ تب بنوشد حمی زیاده و قوی گردد ولاسیما غب به جهت آن‌که شراب مادهٔ تب را زیاده کند و تذویب و ترقیق آن نیز نماید پس سدد زیاده گردد و هرگاه بعد نضج بنوشند نفع کند از جهت آن‌که آب را که بدان ممزوج سازند به سوی اعضا برساند پس تبرید و ترطیب آنها کند زیرا که آب تنها عسرالنفوذ است و از جهت آن‌که تحریک استفراغ ببول و عرق کند و از جهت آن‌که تقویت کند و از جهت آن‌که غذای بدن شود و باید که شراب صاحب غب رقیق سفید ممزوج به آب بسیار باشد و طعام او چنان باید که کیفیت آن مبرد مرطب و کمیت او بمقدار امکان هضم مریض باشد و آن مثل کشک جو و زردهٔ بیضه و ماهی رضراضی و کدو و خیار و کاهو و بقلهٔ یمانی و خرفه و چوجهٔ مرغ و بازوهای دراج و کله پایچه جدی است پس بعضی از اینها ترطیب صرف کند چون زرداً بیضهٔ نیمبرشت و

بعضی تبرید و ترطیب هر دو کند همچون ماهی رضراضی و بعضی تغذیه و تبرید و ترطیب و تنقیهٔ ماده تب نماید مثل کشکاب جو و لهذا این افضل چیزیست که صاحب حمای غب آن را تناول کند **بوعلی‌سینا** می‌نویسد واجب است که یاد دارند اصولی را که ذکر کردیم در علاج کلی حمیات عفنی از اسهال و غذا و جمیع ابواب که مراعات او در حمی واجبست و بنابر آن است و التفات نکنند به سوی قول کسی که در ابتدا به مسهلات قویه و بهلیله و مانند آن رخصت داده الا بصفتی که مذکور شد بلکه لازم است مبادرت در ابتدا تلئین خفیف به مثل آن‌که در آنجا ذکر کردیم و به مثل تمرهندی که به قدر چهل ورم شب در آب گرم تر کرده صاف نمایند و شیرخشت یا ترنجبین بدان آمیزند و یا به آب انارین و شکر و به مثل طبیخ لبلاب بترنجبین و مویز منقی و یا نقوع آلو بترنجبین یا شیرخشت یا شربت بنفشه یا خمیرهٔ بنفشه و گاه لعاب اسپغول ببعض اشربه مثل شربت آلو ازلاق و تلئین می‌کند یا طبیخ عدس بلبلاب و یا حقنه‌های لینه مثل حقنه به طبیخ خطمی و عناب و سپستان و اصل‌السوس و روغن بنفشه و بعصارهٔ چقندر روغن بنفشه و بورق به دستور معلوم و این تلئین بحقنه و غیره وقتی باید که حاجت بدان مس کند بهتر آن‌که صواب آن است که ماءالشعیر و مثل آن از مشروبات غذایه از اغذیه و مزورات ندهند مگر هنگامیکه تلئین طبیعت کرده باشند بدان چه مذکور شد با وجود آن‌که اسهال در ابتدا در تب غب خالصه کمتر ضرر دارد از مثل او و در غیر آن و اگرچه آن را نیز ضرر بزرگست و اگر ممکن بود که فصد تا سه دوره نکنند عمل نمایند و کذلک چون خوف کنند که مرض مهیاج خواهد شد فصد کنند پس آنچه از خطا واقع شود کمتر از غیر این خطا خواهد بود و واجبست که تحریک بچیزی روز نوبت نکنند مگر بضرورت و غذا ندهند مگر نزد شرائط مذکوره و ادرار بول به شیرهٔ بزور نمایند و باید که در دو نوبت بر مریض در وقتی باشد که آن گرسنه بود و در معده او چیزی نباشد بلکه واجبست که هر صباح سکنجبین بنوشند و بعد از آن بدو ساعت ماءالشعیر دهند و روزیکه نوبت نباشد و سکنجبین بعد نوبت نیکو است همچنین نهادن پای در آب گرم تا بقایای حرارت را جذب کند و مستحب است که در سکنجبین خصوصاً در اواخر شیرهٔ بزور بارد و مدر باشد و یا قبل نوبت بسه یا چهار ساعت و بعد نوبت ماءالشعیر

دهند و چون تلطیف واجب گردد و این قریب منتهی باشد مثل آب انار و آب هندوانه و مانند آن بدل ماءالشعیر نوشانند و تدریج تدبیر او بر وجه مذکورهٔ سابق نمایند و هر قدر که منتهی قریب گردد تلطیف تدبیر کنند و در ایام اول بکشک جو و نان در آب سرد تر کرده یا بخبسه و یا شیرهٔ او در آب گرفته غذا باید ساخت و گاهی از بنوماش و عدس ساخته می‌شود هرگاه طعام در معدهٔ او ترش گردد سوای ماءالشعیر بسیار رقیق چیزی ندهند و اگر احتیاج بنوشیدن آن افتد به پختن بیخ کرفس اندر آن اندک قوی کنند و اگر معده سرد زیاده باشد و تب غیرشدید و غیرخالص بود در آن اندک فلفل داخل کنند حسب رای بقراط پس اگر علامات بر قرب بحران دلالت کند به ماءالشعیر و آب انار و سکنجبین اکتفا کنند و فواکه نیک برای ایشان انار شیرین و چاشنی دارد آلو پخته و خام است و اما هندوانه چیزی عظیم‌النفع است با وجود لذت آن تلئین و ادرار و کسر شدت حرارت کند و عرق آورد و دستنبویه کوچک مضرت نکند و از به قول کدو و خیار و بادرنگ و کاهوست **و بدآن‌که** مقصود در تغذیهٔ صاحب غب یا ترطیب است چنان چه در آخر آن اطراف تیهو و خروس خسی و مغز سر جدی بکسی که غثیان نباشد و زردهٔ بیضهٔ داده می‌شود و یا تبرید و ترطیب هر دو چنان چه مثل آب کشک جو می‌دهند و در تبرید بسیار افراط نکنند خصوصاً در ابتدا مگر آن‌که التهاب شدید دریابند و یا خوف انقلاب او بمحرقه یا غب لازمه باشد پس هرگاه بیمار بجبران برسد و نضج در قاروره به بینند و آن رسوب محمود یعنی سفید مستوی القوام متشابه الاجزاست پس اگر بحران در تنقیهٔ بدن از ماده غنی کند بهتر و الا در آن هنگام معالجه به چیزی که اعانت طبیعت بدان مناسب بود از ادرار اسهال یا قی یا عرق باید کرد نقیض طبیعت در این امر نکنند پس اگر میل طبیعت بمدفع ظاهرانه بینند استفراغ به مسهل کنند و از آنجمله سقمونیا به قدر یک دانگ در جلابست و یا طبیخ هلیله تمرهندی و ترنجبین و مویز و اصول کاسنی و بادیان و خیارشنبر به دستوریکه می‌دانند و مختاراند که آن را مقوی بشاهتره و سنا و سقمونیا کنند و ایضاً قرص طباشیر مسهل موافق ایشآن است و این نسخه مستعمل در این مرض است بگیرند پوست هلیلهٔ زرد چهار درم نبات سفید بیست درم سقمونیا یک دانگ به آب سرد بخورند و بعد از آن معالجه به

ادرار نمایند و اگر در انجا حرارت مفرط و التهاب عظیم باشد و استفراغ کرده باشند در نوشانیدن ایشان چیزی از مطفیات قویه که در تدبیر امراض حارفه گفته باشد باکی نیست و گاهی عوض آن بر اضمده که بر سینه نهند قناعت می‌کنند **و اما** حمام باید که قبل از نضج قریب او نگردند و بعد نضج و نزد انحطاط آن افضل علاج ایشان است و خصوصاً معتاد آن را و با وجود آن خطا در ادخال ایشان بحمام قبل نضج سالمتر از مثل این خطا در غیر غب خالصه است و واجبست که حمام ایشان معتدل در حرارت خوش هوا رطب باشد که در آن عرق برفق کنند بنحویکه قلب ایشان ملتهب نگردد و به روغن بنفشه و روغن گل مضروب به آب مالش کنند و در آن مقام را طول ندهند بلکه به سرعت بیرون آیند و معاودت موافق‌تر برای ایشآن است از اطالت مقام و نزد خروج از حمام در آب نیم‌گرم بنشینند و به قدر استلذاذ در آن مقام کنند که آن موافق بود به عده چون از آبزن بعد حمام خارج شوند شراب ابیض رقیق ممزوج به آب بسیار بنوشند و پارچه‌ها بپوشند تا عرق بسیار کنند و اگر مادهٔ مرض چیزی باقی باشد از آن نضج یابد و بعد از آن به اغذیهٔ مبردهٔ مرطبه و به قول بدین صفت غذا سازند و بعد انحطاط از نوشیدن شراب ممزوج به آب کثیر خوف نکنند و تدارک کند آب نافذ در اعضا بقوت شراب و مخالطت آن به آب چیزی را که در شراب از تسخین اندک باشد پس در این هنگام شراب ممزوج تبرید شدید و ترطیب کند و اگر در انجا اعراض از عطش و صداع و سهر و غیر آن باشند علاج آنها در ذکر اعراض مذکور گردد و چون بعد بحران چیزی از حرارت لازم باقی ماند سکنجبین به آبهای مدر مثل آب مروق کاسنی و عنب‌الثعلب یا سکنجبین که در آن بزور مدر مثل خیارین و اصول مدر مثل بیخ کاسنی پخته باشند استعمال باید کرد **صاحب کامل** گوید که چون ظاهر شده که علاج حمای عفنی بتطفیهٔ حرارت و به استفراغ خلط متعفن باشد پس حمای غب محتاج بهردو امر است مگر آن‌که چون حرارت در حمای غب خالصه قویتر و بیشتر از ماده است احتیاج در علاج آن بتطفیهٔ حرارت بیشتر از عنایت به استفراغ ماده باشد بهرحال چون این تب ابتدا کند باید که تلئین طبیعت به اشیائی کنند که با وجود تلئین آنها بترید نیز داشته باشد مثل آب انارین بشحم آن افشرده و شکر و مثل آب آلو و تمرهندی با خیارشنبر و یا آب لبلاب که در آن

خیارشنبر مالیده باشند یا به شکر و شربت ورد مکرر به سکنجبین یا برف یا به آب سرد هر واحد به قدر حاجت بنوشانند پس اگر با تب صداع و کرب باشد باید که حقنهٔ لینه که در آن ماءالشعیر و عناب و سپستان و بنفشه و نیلوفر و چقندر و خطمی و سبوس گندم و روغن بنفشه و شکر سرخ و آبکامه داخل باشد استعمال نمایند تا ماده را به اسفل جذب کند و مسکن مریض سرد باشد که بر آن باد شمالی گذرد اگر فصل گرما باشد و اگر موسم سرما بود در جای معتدل الهوا دارند و بعد از استفراغ روز دوم نگاه کنند اگر روز نوبت باشد آب انار چاشنی دارد و جلاب به اندک تخم خرفه باریک سوده و یا آب تمرهندی مالیده صاف کرده به اندک آب هندوانه و یا آب خیار به اندک تخم خرفه و طباشیر بنوشانند و در میان نوبت بعد رفع لرزه و سرما آب سردی قوی‌البرودت بنوشند اگر در معده و جگر و ضعف و ورم نباشد ولاسیما اگر خلط نضج یافته باشد چه آن را در شکستن تیزی حرارت فعل نیک است و حذر کنند از دادن آب سرد در وقت نوبت تب کسی را که تب او غب خالص نباشد یا غیر از او حمیات نائبه بافند تا آن‌که نضج ظاهر نگردد و در وقت لرزه هم ندهند و اگر روز نوبت نباشد ماءالشعیر چهل درم تا پنجاه درم با شکر یا شربت بنفشه ده درم بدهند و بعد چهار ساعت پانزده درم تا بیست درم سکنجبین ساده به آب سرد بنوشانند و انار میخوش بمکند و نباید که سکنجبین عقب ماءالشعیر دهند و نه با وی آمیزند تا آن را از معده قبل هضم آن نافض نکند و بدن را غذای جید نرسد و ایضاً ماءالشعیر تبرید و تنویم می‌کند مادام که در معده باشد قبل رسیدن آن بجگر و استحالهٔ آن بخون و اگر مریض را سکنجبین قبل از ماءالشعیر به یک دو ساعت بدهند باک نیست که این موافق نیکو است و ایضاً بعد ماءالشعیر بچهارساعت سکنجبین بدهند تا ماءالشعیر را از معده و امعای دقاق به سوی جگر بسهولت نافذ کند و بعد از آن به یکدو ساعت مزورهٔ معمول بکدو یا قطف یا اسفاناخ و بقلهٔ یمانی و خبازی و بیخ کاهو هر کدام از اینها که حاضر باشد به آب انار و آب غوره و روغن بادام یا سرکه و زیت به روغن بادام یا مغز بادرنگ و خیار و کاهو و خرفه به آب حصرم و آب انار و آب آلوی تازه یا آب زرشک ومانند آن از اغذیهٔ بارده که آنها صاحب این تب و سائر حمیات را موافق‌اند چنان چه **بقراط** در کتاب فضول خود ذکر نموده که اغذیهٔ مرطبه موافق

جمیع صاحبان تپ‌اند ولاسیما بکودکان و زنان و کسی که ارطب مزاج باشد و صبیان ارطب مزاج از جوانان‌اند و زنان ارطب مزاج از مردان پس ایشان محتاج‌اند در حمیات بترطیب زائدتر تا بحال طبیعی خود رجوع کنند و مع ذلک باید که اگر فصل گرما باشد اغذیهٔ ایشان ببرف سرد کنند و از این حذر نمایند در کسیکه معده یا کبد او ضعیف باشد ودر شب چیزی از شربت غوره یا آب انار و طباشیر و لعاب اسپغول و شیرهٔ تخم خرفه هر واحد به قدر حاجت به آب سرد بدهند و بر آن خواب کنند و روز نوبت ماءالشعیر ندهند و تأخیر غذا تا وقت انقضای نوبت یا وقت خفت آن کنند پس اگر نوبت در آخر روز باشد بدادن ماءالشعیر که بسیار رقیق باشد در اول روز باکی نیست و همواره تدبیر بر این حال به اشیای مبرد مسکن نمایند تا آن‌که علامات نضج در بول پدید آید پس این تب اگر خالص باشد اکثر بهفت دوره نوبت کند و هرگاه علامات نضج ظاهر گردد مریض را در حمام معتدل الحرارت داخل کنند و در خانه اوسط بنشانند و آب شیرین معتدل الحرارت بر آن ریزند تا ماده را تحلیل کند و نضج او کامل گرداند و اگر صاحب این تب خالصه را بحمام بعد روز هفتم داخل کنند و اگرچه علامات نضج ظاهر نشود باکی نیست لاسیما اگر مریض معتاد دخول حمام هر روز یا میان دو روز باشد یا نفس او میل به استحمام کند آن را موافق‌تر بود ولیکن دخول او در حمام بروز غیر نوبت باشد و معدهٔ او خالی از غذا بود و نشاید که مریض را دلک بسیار استعمال کنند تا آن را ماندگی پیدا نشود بلکه غرض طبیب در ادخال او بمام ریختن آب معتدل‌الحرارت بنرمی باشد تا بقایای صفرا تحلیل گردد و ترطیب خشکی بدن نماید و باید که ریختن آب گرم بر بدن به تدریج باشد یعنی اولا نیم‌گرم پس اندک گرمتر از آن به عده آب معتدل در حرارت و بعد از آن به تدبیریکه مذکور شد بپردازند و اگر نفس مریض مائل بچیزی از ماهی رضراضی یا هاربی یا بچه مرغ کوچک باشد در خورانیدن او باک نیست که آن ترطیب بدن او کنند و لیکن ماهی به طریق سکباج و بچهٔ مرغ به آب غوره و آب انار و مانند آن بپزند و اگر مریض را غثیان عارض شود و در دهن تلخی دریابد در استعمال قی به سکنجبین و آب گرم و پاک کردن معدهٔ او مضایقه نیست و بعد قی شربت انار یا شربت غوره به آب سرد و گلاب بنوشند و از سائر اشیا که در آن حدت و حرارت باشد از غذا و غیر آن اجتناب نمایند و سکون و راحت به عمل آرند و غضب نیاورند که این مقوی صفراست پس صاحب حمای غب خالصه چون

این تدبیر استعمال نماید تب او از هفت دوره تجاوز نکند و بسیار باشد که در چهارم و پنجم و ششم دوره منقضی گردد و **جرجانی** و **ایلاقی** می‌نویسند که سبب حمیات عفنی دوچیزست یکی اجتماع خلط عفن در بدن دوم حرارت و فساد مزاج که از عفونت تولد کند پس علاج بدفع خلط و تعدیل مزاج باید اما در تب غب حاجت به تسکین حرارت غریبه و تدبیر مزاج فاسد بیشتر از تنقیض ماده باشد لیکن اولی‌تر آن است که با تدبیر مزاج از تدبیر کم کردن ماده نیز غافل نباشند و موافق‌ترین چیزی برای آن آب انارین و غیر آن است که در قول صاحب کامل گذشت و شربت آلو و شربت بنفشه و مقدار پانزده درم خمیرۀ بنفشه به گلاب مالیده صاف کرده و مقدار دو درم اسپغول بشربت آلو آمیخته که این شربتها حرارت غریب را بنشاند و طبع را نرم کند پس اگر یا تب صداع و کرب باشد تلئین طبع بحقنۀ لین اولی‌تر باشد صفت حقنه بگیرند بنفشه و خطمی و سبوس گندم هر یک ده درم عناب بیست عدد سپستان عدد کشک جو سی درم همه را در چهار آثار آب بجوشانند تا به یک آثار آید صاف کرده مقدار پنجاه درم تا سه استار از این مطبوخ بستانند و سی درم شکر سرخ در آن بگدازند و پنج درم آبکامه آمیخته به عمل آرند دیگر بنفشه و نیلوفر و خطمی بابونه هر یک ده درم سبوس گندم ده درم انجیر پنج عدد سپستان پنجاه عدد جمله را به دستور سابق بپزند و دو استار از آن گرفته ده درم لعاب اسپغول و ده درم روغن بنفشه بیامیزند و دو درم بورۀ ارمنی در آن حل کرده به‌کار برند و اگر پنج درم آبکامه آمیزند قویتر گردد و اگر قوت مساعد باشد تا نخست طبع را نرم نکند چیزی غذائی مثل ماءالشعیر و غیره نشاید داد و اگر طبع هر روز یک مجلس یا دو مجلس اجابت کند حاجت تلئین نباشد و **بعضی طبیبان** گفته‌اند که در این تب دوائی که در آن حرارت و خشونت باشد نشاید داد زیرا که ایمن نباشند از آن‌که تب محرقه گردد یا بسرسام بازگردد لیکن هرچه تری و سردی می‌دارد و باید داد **محمدزکریا** گوید که اگر قوت مساعد باشد و تب غب خالصه بود بگیرند بیست درم پوست هلیلۀ زرد و در آب گرم شبانه‌روز تر کرده بدست مالیده صاف کنند و بیست درم ترنجبین در آن حل کرده روز راحت سحرگاه بنوشند و می‌گوید دانگی و نیم سقمونیا در بیست درم جلاب که به آب آمیخته باشند حل کرده بروز آسائش بدهند که تن را

به یکار از خلط صفرا پاک کند و بعد این شربت تب بازنیابد و اگر باز آید ضعیف باشد همچنین می‌گوید اگر فصل گرما باشد و بیمار از اهل تنعم یا ضعیف بود هر شب ده درم تمرهندی و بیست عدد آلوی سیاه فربه در یک آثار آب بپزند تا مهرا گردد مالیده صاف نموده ده درم شکر آمیخته بنوشد و بر آن خواب کند و بامداد پیش از طلوع آفتاب کشکاب دهند و اگر از آلوی پخته و مالیده کراهت کنند صبح آلو را به‌کارد بزنند و با تمرهندی در آب گرم تر کنند و شبانگاه بغیر مالیدن صاف کرده شکر آمیزند و بدهند خوشتر و لطیف‌تر باشد و قومی گفته‌اند که اگر در ابتدای مرض و در تزید آن حاجت تلئین طبع باشد هر روز دو استار ترنجبین در آب حل کرده بدهند و اگر بدین نرم نشود پنج استار تمرهندی در آب گرم شب تر کنند و صبح مالیده صاف نموده ده درم شیرخشت یا ترنجبین حل کرده بنوشند **چورجیس** می‌گوید سه استار ترنجبین در آب سرد حل کرده کسی را که بتلطیف تدبیر حاجت آید بجای کشکاب باشد و اولی‌تر آن است که در تپهای گرم دست از ترنجبین کوتاه دارند و اگر چاره نباشد بی‌تمرهندی و آب آلو ندهند و بعوض آن آنجا که ده درم ترنجبین خواهند داد هفت درم شیرخشت دهند بالجمله ترنجبین را در تب صفراوی بدون چیزی ترش چون آب غوره و آب انار ترش و آب آلو و تمرهندی نشاید داد زیرا که مستحیل بصفرا گردد و اگر در تب دهان خشک شود تشنگی غلبه کند پیش از کشکاب شربتی مرطب چون جلاب خام به آب آلو و آب تمرهندی و آب خیار ترش و ماءالقرع و آب هندوانه و آب برگ خرفه و شیرهٔ تخم او و لعاب اسپغول با شکر بنوشند و اگر مرطب دهان خشک نشود پیش از ماءالشعیر سکنجبین دهند و اگر بیمار از کشکاب کراهت کند ماءالقرع ممزوج به آب انار بجای کشکاب باشد و نوشیدن شیرهٔ بزور بهر ادرار بول اندرین تب موافق باشد و اصل در این تب آن است که در روز نوبت بجز شیرهٔ تخم خرفه و سکنجبین یا آب تمرهندی یا آب غوره به شکر آمیخته یا آب انارین یا آب خیار ترش و اندکی شکر چیزی دیگر نباید داد و اگر حرارت سخت قوی باشد در این شربتها قدری طباشیر سوده آمیزند و بالجمله در این روز هرچه بغذا ماند چون کشکاب و غیر آن دور دارند و روز راحت صبح سکنجبین سرد کرده خورند و بعد دو ساعت کشکاب و باز سکنجبین به عده مزورات بنوعی که در قول سابق

گذشت و مزورهٔ ماش مقشر یا طفشیل از ماش مقشر به آب غوره بدهند و بهتر آن باشد که مزورهٔ کدو به آب غوره بسازند و یا بعد آن چیزی ترش بخورند بهر آن‌که کدو بسیار لطیف است اگر در معده صفرا باشد بدان مستحیل گردد و مزورهٔ زرشک و آلو و نیشوق به مغز بادام و شکر موافق بود و سکنجبین بزوری که بروز نوبت پنجم یا ششم خورند به این صفت باید بگیرند شیرهٔ تخم خیارین و تخم خربزه هر یک بیست درم اول تخم کاسنی ده درم را کوفته در سی درم درم سرکه و سی درم آب بجوشانند تا به نیمه آید صاف کنند پس شیرهٔ تخمها و سی استار شکر آمیخته به قوام آرند و کف بردارند و چون عدد نوبتهای این تب هفت باشد و این هفت نوبت در چهارده روز منقضی گردد پس نظر کنند اگر مریض تخلیطی و طبیب غلطی نکرده باشد بعد از نوبت پنجم غذا کمتر و سبکتر باید داد و بعد از نوبت ششم که روز آسایش بود و از روز سیزدهم باشد آنروز غذا منع کنند و بر کشکاب یا آب انار قناعت نمایند تا در نوبت هفتم بحران تام گردد و تب منقضی شود و اگر بعد از روز چهاردهم حرارتی باقی مانده باشد سکنجبین بزوری که مذکور شد باید داد و اگر حاجت باشد اندکی بیخ کرفس در آن سکنجبین بپزند **ابن الیاس** گوید که علاجش سه گونه است اول تطفیهٔ حرارت غریبه و دوم استفراغ خلط عفن و سوم تدبیر بغذای اوفق و مختار و باید که هر صبح جلاب از تخم کاسنی و نیلوفر هر واحد سه درم و از ترنجبین و شکر سفید هر واحد ده درم بنوشند و یا تمرهندی بیست درم با شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم در آب سرد حل کرده و یا جلاب از آب انارین مشحومین سه اوقیه و از شکر و ترنجبین هر دو واحد ده درم و غذا ماءالشعیر یا هر صباح جلاب از آلوی سیاه ده عدد و از ترنجبین و شکر سفید هر واحد ده درم بدهند و به همین تدبیر تا روز ششم بگذارند به عده روز هشتم تلئین طبیعت کنند بنقوع فواکه یا مطبوخ آن یا بنقوع مشمش یا به این مطبوخ **صفت آن** سنای مکی گل سرخ هر یک پنج درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی تخم خبازی هر یک سه درم آلوی سیاه عناب هر واحد بیست عدد آلوی جبلی سپستان هر واحد سی عدد همه را در سه رطل آب بجوشانند تا به یک رطل آید در آن شیرخشت و ترنجبین هر واحد پانزده درم مالیده صاف کنند و سحرگاه بنوشند و تا آخر روز بر آن صبر کنند و بعد از آن به

ماءالشعیر چهل ورم غذا سازند و اگر مریض از مطبوخ کاره باشد و بر شراب او قادر نبود شربت ورد مکرر سی یا چهل درم با سکنجبین ساده بیست درم و آب برف در رطل بنوشد و این وقتیست که فصل تابستان قوی و مریض را تشنگی شدید باشد والا این حقنهٔ لین کنند **صفت آن** سنای مکی پنج درم یا هفت درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی هر واحد سه درم گل سرخ پنج درم عناب سپستان آلو بخارا هر واحد بیست عدد سبوس گندم یک کف لبلاب یکدسته برگ چقندر یک باقه خطمی یک کف کشک جو یک کف همه را در سه رطل آب بپزند تا یک رطل بماند در آن خیارشنبر و شکر سرخ و شربت بنفشه و روغن بنفشه هر واحد ده درم داخل کرده در محقنه انداخته به عمل آرند و چون استفراغ بدن و تنقیه از اخلاط صفراوی کردند تبدیل مزاج بجلابات مبرد مثل سکنجبین ساده و آب هندوانه و شیرهٔ تخم خرفه با شکر سفید ده درم نمایند و اگر با این تب سرفه و درد در ناحیه پهلو باشد هر صبح شربت بنفشه و ترنجبین و شکر سفید هر واحد ده درم بنوشند و یا جلاب از تخم کاسنی سه درم و بنفشه و نیلوفر هر واحد چهار درم و از شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم و غذا ماءالشعیر دهند و اگر از تب چیزی بعد این تدابیر باقی ماند مرتبهٔ دیگر به مسهل مذکور اسهال آورند و چون تب به الکل زائل شود باید که هر صبح سکنجبین ساده و گلاب هر واحد ده درم و قرص طباشیر ملین یک مثقال بدهند این دستور تا روز چهاردهم است و بعد انقضای چهاردهم هر صبح شیره خرفه با سکنجبین ساده دهند و اگر احتیاج تلئین زیاده افتد قرص طباشیر ملین به آب نقوع آلو سه اوقیه و ترنجبین بیست درم بدهند و غذا مزورهٔ آب انار میخوش یا آلوی کوهی یا تمرهندی با کدو و اسفاناخ با مزورهٔ ماش به اسفاناخ و کدو دهند صفت قرص طباشیر ملین نافع در این تب طباشیر دو درم ترنجبین مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ مغز تخم کدو هر واحد یک نیم درم کتیرا صمغ عربی خشخاش سفید نشاسته هر واحد نیم درم همه را باریک سائیده بلعاب اسپغول سرشته قرص سازند و در سایه خشک کنند شربتی از آن یک مثقال و بدانند که از شان حمیات تسخین ابدان و تجفیف آن بکثرت تحلیل است و آن محتاج است در رد او به حالت طبیعی به سوی چیزی که تبرید و ترطیب کند پس اگر فصل گرما و سن جوانی و مزاج اصلی حار یابس

و مزاج عرضی نیز همچنین باشد احتیاج به تبرید و ترطیب زیاده تر افتد تا به حالت طبیعی خود رجوع کند پس می‌باید که هر صبح شیرهٔ تخم خرفه چهل درم با سکنجبین ساده ده درم بنوشند و بر برف سرد کنند اگر جگر و معده ضعیف نباشد و شربت حصرم و آب انار و طباشیر و تخم خرفه ایشان را نافع است و چون مرضی منقضی شود و تب زائل گردد و بینند که ماده مرض منقلع شده مریض را در حمام داخل کنند و چون از حمام خارج شوند زمانی طویل استراحت کنند تا بشره بحال طبیعی عود کند پس سکنجبین ساده ده درم به گلاب و عرق بید هر کدام که باشد ده درم بنوشانند و غذا مزورهٔ زرشک و اناردانه و تمرهندی با مغز بادام و شکر سفید و لحوم بچهٔ مرغ و ماهی صغار ضراضی دهند **خجندی** گوید که هر صبح سکنجبین ساده بشربت نیلوفر نوشانند خصوصاً اگر با صداع باشد یا شربت تمرهندی یا شربت اجاص و شربت دینار و تلئین طبیعت روز فتره به آب انارین بشحم آن افشرده به شیرخشت و شربت ورد مکرر با شربت آلو مسهل یا نقوع مشمش نمایند و غذا ماءالشعیر یا بنوماش ترش به آب فواکه حامضه و بکدو و اسفاناخ و این مطبوخ نافع این تب است سنای مکی پنج درم پوست هلیلهٔ زرد سه درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی هر یک دو درم تمرهندی ده درم عناب سپستان هر یک ده عدد ریوند چینی نیم مثقال شیرخشت ترنجبین گلقند بغدادی هر یک ده درم برسم مقرر مرتب ساخته صباح بنوشند والا این حقنه لینه کنند و نسخهٔ آن همآن است که در قول ابن الیاس گذشت لیکن در اینجا عوض تخم کاسنی و آلو و گل سرخ و شکر سرخ و شربت بنفشه و روغن آن ترنجبین ده درم روغن کنجد درم است و وزن عناب سپستان هر یک پانزده عدد جو کوفته پنج درم باقی به دستور و چون این تب اشتداد نماید باید که تلئین طبیعت به اشیائی کنند که با وجود تلئین او تبرید نیز کند مثل تمرهندی و آلو و آب هندوانه به سکنجبین یا شیرهٔ تخم کدو یا تخم خیارین به اشربهٔ مذکوره و اگر با سعال یا وجع حوالی جنب باشد هر صبح شربت بنفشه و نیلوفر دهند **جالینوس** گفته که حذر کنند از تلئین شکم محموم در روز دور الا بحاجت عظیم **و اهرن** گوید که اگر تلئین شکم صاحب غب به سبب ضعف او یا به سبب عسر اجابت و شدت یبس او ممکن نباشد به آب فواکه مزلقه حقنه کنند و ثابت گفته که چون

احتیاج بخورانیدن قرص کافور باشد نباید خورانید مگر بعد ظهور نضج در قاروره و بعد تنقیه و چون ارادهٔ تبرید جگر بنهادن خرقهٔ مبرد نمایند بعد خلو معده از طعام به عمل آرند و **علی ابن زین** گوید که معالجهٔ غب بمردات شدید نکنند که آن تغلیظ ماده کند و تب طول نماید و اورام پیدا کند **سعیدابن هبةالله** گوید که چون حدوث این تب از سخونت مزاج و خروج او در حرارت و یبوست و امتلای بدن از صفرا بود واجبست که علاج او به استفراغ مادهٔ زائدهٔ عفنه و تبرید مزاج و ترطیب آن نمایند پس بدین سبب لازم است که ابتدا بتلئین طبیعت به آب آلو و آب تمرهندی به شیرخشت و آب انارین بشحم آنها با شکر یا بشربت ورد مکرر به سکنجبین و برف و گلاب کنند و اگر التهاب شدید باشد و قوت قوی و امتلا بسیار بود و حال به فصد اقتضا کند فصد مریض در روز راحت نمایند و روز دوره بر استعمال مبردات مثل ماءالشعیر قبل دوره بچهار ساعت اقتصار کنند تا مریض آن را قی نکند و مزاج او حدت نپذیرد و بعد آن سکنجبین و آب انار به آب سرد بنوشانند و در زمان لرزه آب انار چاشنی‌دار و آب تمرهندی بدهند و در زمانهٔ التهاب و شدت عطش شیرهٔ تخم خرفه و ماءالقرع به سکنجبین شکری و لعاب اسبغول به آب انار و جلاب بنوشانند و آخر روز ماءالشعیر بدهند و در شب استکثار مبردات کنند و سحرگاه قرص کافور به سکنجبین خورانند و اگر قوت ضعیف باشد در روز راحت غذا به مزوره سازند و اگر قوت بسیار ضعیف و خون حدوث غشی در روز دوره باشد قبل نوبت اندک از مغز نان مبلول به آب انار ترش بخورانند و اگر قی زیاده شود رب بهی یا رب غوره دهند و اگر عرق کثرت نماید قطع آن بمالش روغن مورد کنند و اگر خلفه اسراف نماید قرص طباشیر قابض به آب سیب استعمال کنند و شیرهٔ اناردانه برب بهی نوشانند و تبرید معدهٔ او به آب سماق و گلاب کنند پس اگر علامات نضج ظاهر شود در حمام داخل کنند و بر سر مریض آب شیرین معتدل الحرارت نطول سازند و چون تب مفارقت کند از بچهٔ مرغ کوچک به آب غوره یا به آب انار یا به آب انبرباریس غذا سازند و بدعت و سکون امر نمایند **ابومنصور** گوید که جوانی را دیدم که آن را حمای غب بود چون نوبت چهارم آید بایستاد و در وقتی که مفارقت می‌کرد جدا نشد و اعراض او در افزایش شروع کرد پس مبادرت به فصد او کردم و در دو دفعه خون او بسیار

برآوردم و تب منقلع شد و خروج تام از آن یافت و ایضاً در حمای غب خالصه نظر کنند اگر مریض قوی و طبیعت قبض و زمانه تنقیهٔ او بعید باشد اسهال به آب فواکه بارد کنند یا نقوع هلیله و غیره که از محمدزکریا در قول جرجانی مسطور شد به‌کار برند و اگر نوبت بصبح باشد ماءالشعیر بشب بنوشند چه اگر قریب نوبت دهند آن را قی کند و غذا ببه قول بارد سازند و مزوراتی که در آن شیرینی و ترشی باشد و نان سمید محلول در آب مصبوغ در آب انار میخوش و شکر بخورانند و پوست جو را در آب گرم تر کنند و بگذارند تا سرد گردد و به عده به آب سرد شسته با شکر بنوشند و اگر غذای قویتر خواهند زیر باج یا عدسیهٔ مزوره بکدو و سرکه و شکر و روغن بادام بلازعفران و یا سنبوسک به اسفاناخ و کدو به طریق مزوره و کاهو و شاخهای چقندر مسلوق به روغن بادام یا روغن کنجد شیرین یا بسماق ترش کرده یا مصل و بادام سوده آمیخته و یا مزورهٔ ماهی کوچک و کدو و شاخ خرفه و یا سرکه و بادام خورانند و از لحوم اجتناب نمایند و از مغزها خیار و بادرنگ بخورند و ماءالقرع و آب هندوانه بجلاب و سکنجبین دهند تا تعدیل مزاج کنند ولیکن تبرید و تطفیه قدر حرارت حمی باید و اگر طبیعت از خود دو سه مجلس هر روز آید مسهل ندهند و سائر تدبیر به عمل آرند و بدل آبهای مسهله آب انار میخوش بلعاب اسپغول هر شب بنوشانند و بر جگر او در شب و در اوقات خلو شکم خرقه در صندل و گلاب تر کرده سرد ساخته بر نهند و وقت غذای او قبل نوبت بسه ساعت و بعیدتر از آن نیز و نه کمتر از دو ساعت مقرر سازند زیرا که اگر بقرب نوبت باشد تب قویتر و گرمتر گردد و در ایام راحت و بعد انحطاط حمی از جمیع اشیای مسخن از اغذیه و تعب و سهر و حمام و نشستن در آفتاب حذر کنند و اگر تب با التهاب و حرارت شدید باشد و نوشیدن ماءالقرع یا ماءالخیار یا آب هندوانه یا لعاب اسپغول به آب انار میخوش یا جلاب تکثیر نمایند و ماءالشعیر بسیار دهند و اگر روز دراز یا در غذا کمی باشد بار دیگر ماءالشعیر بنوشانند و قرص کافور هر روز سحرگاه قبل از ماءالشعیر به قدر دو ساعت به سکنجبین ساده بخورانند واگر تشنگی و سوزش سخت باشد این حقنه که مسکن عطش و مطفی لهیب است به عمل آرند **صفت آن** بگیرند ماءالشعیر دو اوقیه لعاب اسبغول یک اوقیه روغن کدو یا روغن گل خام یک اوقیه سفیدی بیضهٔ خام دو

عدد همه را با هم آمیخته بدان حقنه کنند و هرگاه تب مفارقت کند و نوبت نکند بر همین تدبیر سه روز بمانند به عده بچۀ مرغ و بزغاله بخورانند بعد از آن بعادت او رد کنند **خضر** گوید که در وقت نوبت نقوع عناب و آلوی بخارا بشربت نیلوفر شیرین ساخته بنوشانند و **استاد** من گفته که واجب است احتراز از آن‌که محکوم را نوبت ملاقی شود و معدۀ او خالی باشد پس قبل از وقت نوبت شش ساعت غذا دهند تا وقت نوبت غذا هضم شود و قوت وقت جهاد او قوی باشد و در آن وقت باغتذا محتاج نبود و همچنین است امر در سائر حمیات نابغه پس اگر غلطی افتد و غذا بقرب نوبت داده شود قی کنند به آب نیم‌گرم که سکنجبین در آن حل کرده باشند و بعد قی تسکین نمایند و خواب آورند و شربت لیمون یا نیلوفر یا نارنج دهند و از شمیدن کافور و مورد در شب اجتناب نمایند زیرا که هر دو سهر آورند و بسیار باشد که اطراف صاحب تب سرو گردد به سبب غور حرارت آن به سوی باطن و تبخر حرارت غائره به سوی سرپس اطراف را در آب گرم نهند و شرب آب سرد ترک نمایند و گاهی کبد ایشان ضعیف می‌گردد پس تقویت آن بشربت اصل‌الهند به او گلقند کنند و تنقل به گلقند و شربت لیمون و بهی فرمایند

علاج غب لازمه

به دستور علاج غب دائره معالجه فرمایند اما در اینجا نسبت بغب دائره بیشتر بنضج ماده کوشند و بدادن مبردات شدید چندان مبادرت نکنند خاصةً که غیرخالص بود تا اثر نضج ظاهر نشود و تنقیه نفرمایند و در ابتدا جز بحقنۀ لین یا به آب فواکه و گلها و شربت بنفشه و مانند آن تحریک طبع نکنند و از حمام بازدارند و شربت لیمو و نارنج و شیرۀ تخم کاسنی و آب تمرهندی و آلوبخارا نافع است و یا تبرید با لعاب بهدانه سه ماشه لعاب اسبغول پنج ماشه شیرۀ تخم کاسنی شش ماشه در عرق عنب‌الثعلب و عرق شاهتره و عرق بید ساده برآورده سکنجبین بزوری یا ساده دو توله حل کرده خاکشی پاشیده بدهند و گاهی شیرۀ خیارین نیز افزوده می‌شود و یا خیساندۀ تخم کاسنی نیمکوفته عنب‌الثعلب گل سرخ گل نیلوفر هر یک شش ماشه اصل‌السوس مقشر پنج ماشه نبات یک و نیم توله بنوشند **و اگر** تب تجاوز از بیست روز نماید قرص طباشیر ملین سوده یک مثقال در سکنجبین دو توله آمیخته

بخورانند بعد از آن شیرهٔ زرشک شیرهٔ تخم کاسنی شیرهٔ تخم خیارین هر یک هفت ماشه در عرقیات مناسب برآورده شربت نیلوفر دو توله اضافه نموده بنوشند و اگر بلغمیت همراه باشد عوض قرص طباشیر قرص گل نمایند **و اگر** تب اول روز مع سرما آید و باز لازم گردد و با نزله سرفه باشد لعاب بهدانه شیرهٔ تخم کاهو در آب برآورده شربت نیلوفر خاکشی داخل کرده بنوشند روز سوم شیرهٔ تخم خیارین نه ماشه بجای کاهو کنند بعد دو سه روز عنب‌الثعلب خطمی هر یک هفت ماشه بنفشه شش ماشه نیلوفر اصل‌السوس مقشر هر یک چهار ماشه خبازی شاهتره هر یک نه ماشه سپستان پنج دانه جوشانیده شربت بنفشه و دو توله خاکشی شش ماشه داخل کرده بدهند و بعد دو سه روز که خلل نزله و سرفه کم شود گل سرخ تخم کاسنی اضافه کنند و روز دهم مغز فلوس شش توله گلقند چهار توله سنای مکی شش ماشه روغن بادام پنج ماشه افزوده و شربت و خاکشی موقوف کرده مسهل دهند و بجای آب عرق مکوه و غذا سه پهر شله دیگر روز تبرید لعاب بهدانه شیرهٔ تخم خیارین در آب برآورده شربت بنفشه اسپغول شش ماشه داخل کرده بنوشند و روز دوازدهم در مسهل گلقند یک توله سنای مکی شش ماشه زیاده کنند روز دیگر همان تبرید بدهند به عده اگر تب مفارقت نکند در منضج مذکور عناب بیخ کاسنی مویز منقی اضافه کرده دور وز دیگر داده روز شانزدهم اجزای مسهلهٔ مسطوره افزوده مسهل سوم دهند به عده همان تبرید بنوشانند **و اگر** با خلل جگر و اندک تهیج چهره باشد شیرهٔ تخم خیارین شیرهٔ تخم کاسنی در عرق مکوه عرق شاهتره برآورده شربت بزوری بارد خاکشی انداخته بنوشند غذا شله و آب آهن تاب برای نوشیدن دهند **و اگر** با سرفه و نرمی طبع باشد شیرهٔ تخم خرفهٔ بریان شیرهٔ اصل‌السوس عرق بارتنگ برآورده رب بهی داخل کرده بارتنگ پاشیده بنوشند **و اگر** با نزله و فصل گرما باشد بعد منضج و مسهل نکس گردد منضج مع تسکین مثل بهدانه سه ماشه جوشانیده شیرهٔ مغز تخم تربوز شش ماشه شربت نلوفر دو توله خاکشی شش ماشه دهند باز عناب ده دانه اصل‌السوس چار ماشه با بهدانه جوشانیده و بجای شربت نیلوفر شربت بنفشه داخل کرده بنوشانند به عده مسهل برعایت نزله دهند **و اگر** تب با صداع مراقی و قی باشد خاکشی شش ماشه به عرق عنب‌الثعلب ده توله گلاب چهار

توله اندک گرم کرده سکنجبین ساده دو توله حل کرده دهند دوم روز شیره مع تخم هندوانه شش ماشه افزایند باز برعایت نضج عناب پنج دانه گل بنفشه چار ماشه به عرق شاهتره و عرق مکوه هر یک پنج توله جوشانیده شیرۀ خیارین شش ماشه شیرۀ کاهو شش ماشه شربت بنفشه دو توله خاکشی شش ماشه داخل کرده دهند باز اگر تب کم شود تبدیل شیرجات چنان چه گاهی بجای خیارین شیرۀ مغز تخم هنداونه و گاهی مغز تخم کدو و گاهی بجای کاهو شیرۀ تخم کاسنی باز خیارین و کاهو کنند باز اگر اندکی دردسر مراقی و بخارات باقی بود شیرۀ کاهو شیرۀ مغز تخم هندوانه هر یک شش ماشه نبات دو توله اسبغول شش ماشه روز دوم عوض کاهو خیارین و عوض تخم هندوانه شیرۀ خرفه به همان وزن نمایند **و اگر** با پیش سر و سینه و تمام بدن از حدت بخارات و خفقان باشد فصد کنند و اگر خلل کم بود حجامت قفا فرمایند و عناب پنج دانه آلو بخارا هفت دانه جوشانیده صاف نموده شیرۀ تخم کاسنی شش ماشه شربت نیلوفر دو توله خاکشی چارماشه دهند **مصنف اقتباس** می‌نویسد که اول برای تسکین و تعدیل حرارت و صفرا تبرید مثل سکنجبین ساده چهار توله به آب هندوانه بیست و پنج توله داخل کرده صبح دهند و وقت شام سبوس اسبغول نه ماشه خورده شیرۀ خیارین نه ماشه با شربت آلو و یا لیمون چهار توله خورند و پاشویه از گل نیلوفر و خطمی و بنفشه و مکوه و برگ بید ساده و سبوس گندم و نمک شور هر یک دو قبضه سازند و از گل بنفشه و تخم کاهو و گل ارمنی و صندل سفید و گشنیز هر یک سه ماشه ضماد بر سر نمایند و لخلخه از گلاب عرق بیدمشک هر یک یک و نیم توله آب گل سدا گلاب آب کاوی آب کاهو هر واحد یک توله صندل سفید حضض تخم کاهو گل ارمنی هر یک چار ماشه ساخته ببویانند و غذا آش جو و یا برنج با پالک و ماش دهند و روز چهارم شیرۀ بنفشه یک توله در گلاب و عرق مکوه و نیلوفر هر یک شش توله برآورده آلو بخارا هفت عدد تمرهندی چارتوله مالیده شربت نیلوفر چارتوله داخل کرده بنوشانند و وقت شام آب انارین نه توله و نبات سه توله دهند و اگر اجابت طبع نشود بشیافات و حقنه‌های لینه بارده طبع را بگشایند و اگر فصل و سن نیز گرم بود فی الحال به اسهال صفرا پردازند بخیارشنبر و تمرهندی و ترنجبین هر یک شش توله آلوبخارا بیست عدد گلقند چهار توله شربت آلو

مسهل پنج توله روغن بادام هفت ماشه و انتظار نضج نکنند جهت آن‌که این علت از امراض حاده است در تلئین تعجیل باید کرد و الا بهلاک می‌رساند کذا فی اسرارالاطبا و وقت شام غذا شلهٔ اسفاناخی دهند و صبح شیرهٔ خیارین و کاسنی هر یک نه ماشه لعاب ریشه خطمی سه ماشه در گلاب و عرق بید ساده و نیلوفر هر یک شش توله برآورده شربت نیلوفر چارتوله داخل کرده اسبغول نه ماشه خورده بنوشند و غذا به دستور دهند و در خلاصه التجارب نوشته آب سرد هر ساعت تجرع کردن صفرا را نضج دهد و تسکین حرارت نماید و عرق بجنباند و این تب تا یک هفته بمرگ می‌کنند و یا به تمامه زائل می‌شود به سبب لطافت ماده کذا فی المحیطی **بعضی** گویند که نخست تدبیر تسکین حرارت و تعدیل و تسکین صفرا کنند به مثل سکنجبین در آب هندوانه و لعاب اسپغول و شیرهٔ تخم خیارین با شربت لیمو یا شربت آلو اگر ضعف در معده نباشد و همچنین بکشکاب و آب سرد و آش انار و زرشک و تمرهندی و تلئین طبیعت کنند هر روز دو سه مجلس بشربت بنفشه در آب آلو یا تمرهندی یا به اندکی شیرخشت اندرین آبها یا در سکنجبین قندی یا در آب انارین افشرده و اگر از این مقصود حاصل نشود بشیافات نرم و خنک مدد کنند مثل شکر و بنفشه و اشیاه آن و آلو رسیده بر یخ خنک کرده خوردن هم نفع عظیم کند و بعد ظهور آثار نضج به بینند اگر غلبهٔ خون یابند فی‌الحاق فصد کنند و خون بمقدار مناسب برآرند و فصد ناقص نیز نکنند و بعد فصد مراعات قوت و تسکین صفرا کنند بشربتها و غذای لائق و چون قوت باز آید بعد شبانروزی اقلاً اسهال صفرا کنند از ملینات مناسبه و اگر بعد نضج دو خون غلبه نباشد و سحنه و فصل و سن هم مقتضی آن نبود فی‌الحال به اسهال صفرا مشغول شوند و اگر بقی نیز لختی صفرا دفع کنند مفید بود و غذاها و شربتها خنک کرده بسیار مفید بود و آنجا که قوت ضعیف باشد بعد تنقیه مثل گوشت بچه خروس در آش داخل باید کرد و کباب آن آب انار زده یا اندک خشکه پلاو و افشرهٔ آلو بر یخ سرد کرده نافع باشد معتادآن را و آش آلو به اندک پودینه و چقندر در این مرض بسیار نیکو بود و همچنین آش انار و اگر به زیادتی علاج محتاج شوند خفیف علاجهای محرقه به‌کار برند **شیخ** می‌فرماید که علاج غب لازمه چون علاج غب دائره است لیکن مراعات به احوال نضج ماده بیش از آن باید

کرد که در غب دائره و تبرید به سکنجبین معمول از تخم خیار و تخم کاسنی خاصةً هر دو کوفته نمایند و بعد از آن بدو ساعت ماءالشعیر بدهند و تلطیف غذا کنند و حقنه‌های لینه در ابتدا استعمال نمایند و بادرار پردازند و باید که اسهال برفق کنند و مسهلات در ابتدا نباید داد الا مثل شربت بنفشه و آب فواکه مثل آلو و تمرهندی و حقنه‌های قویه استعمال نکنند مگر حقنه لینه

علاج حمای محرقه

طریق علاج این همآن است که در علاج کلی حمیات صفراوی مسطور شد و هرچه در علاج غب دائره و لازمه گذشت حسب حاجت به‌کار برند و نظر کنند که حرارت غالب تر است یا ماده اگر حرارت غالب‌تر باشد اول بستکین آن کوشند و در محرقه تسکین حرارت بیشتر از غب مطلوب است و افراط تبرید در اینجا ضروریست و جهت تسکین حرارت اشربهٔ قوی‌التبرید مثل شربت آلو و تمرهندی و سکنجبین ساده و لعاب اسبغول و شیرهٔ خرفه و آب بسیار سرد بدهند و برای اطفای حرارت قلب شربت صندل و شربت حماض اترج خوردن و خرقه به صندل و گلاب و اندکی کافور سرد ساخته بر سینه نهادن نفع تمام دارد و قرص کافور حرارت قوی بنشاند و قصر در تبرید و ترک تطقیه در این تب خطر عظیم دارد چه اکثر مؤدی بدق می‌گردد و **رازی** گفته اکثری را دماغ و معده و قلب از شدت حرارت بریان می‌گردد و اعصاب ایشان متشنج می‌شود هنگام تصیر در تطفیه برعایت تقریب بحران و اگر ماده برحرارت غالب‌تر بود اول بنضج او کوشند به منضج بارد به عده مسهل صفرا دهند و در آخر بستیکن حرارت رجوع نمایند و در ابتدا مسهل قوی نباید داد ود رحالت قبض ماءالفواکه دهند و در صورت لینت شکم آب انار مع تخم آن کوفته بنوشانند و اگر سرفه باشد آب عناب سرد کرده دهند که تسکین عطش و سرفه می‌کند و افشرهٔ آلو کم ترشی مفید می‌شود **ذکر بعض ادویه** نافع تب محرقه شیرهٔ تخم کاهو نه ماشه لعاب اسپغول نه ماشه لعاب بهدانه سه ماشه عرق مکوه عرق بید ساده عرق کاسنی گلاب هر یک پنج توله شربت نیلوفر دو توله **دیگر** که با نفث‌الدم باشد لعاب بهدانه سه ماشه تیرهٔ پوست بیخ انجبار بیخ ماشه شیرهٔ تخم خرفه شش ماشه در عرق مکوه عرق بار تنگ

برآورده شربت بنفشه دو توله خاکشی شش ماشه داخل کرده بنوشند و اگر سرفه بسیار باشد شیرهٔ اصل‌السوس سه ماشه افزایند **دیگر** که بعد سه روز از اسقاط حمل تب آید و سرفه هم بود لعاب بهدانه سه ماشه شیرهٔ اصل‌السوس پنج ماشه در عرق عنب‌الثعلب عرق شاهتره برآورده شربت بنفشه دو توله خاکشی شش ماشه داخل کرده دهند **دیگر** اگر تب و قی و غنودگی ذبول و براز هر دو موقوف از کثرت انصباب صفرا و حرکات مواد عجز طبیعت و ضخطه ماده باشد و عمر جوان و فصل گرما بود اول فصد باسلیق کنند و تبرید لعاب بهدانه سه ماشه عرق بید ساده عرق کاسنی عرق نیلوفر هر یک چهار توله گلاب دو توله شربت نیلوفر دو توله خاکشی شش ماشه وقت شام و شیرهٔ عناب پنج دانه شیرهٔ مغز تخم تربوز شیرهٔ تخم کاهو هر یک شش ماشه عرقیات ده توله شربت بنفشه دو توله خاکشی پنج ماشه به جهت صبح دهندد پاشویه کنند و شاخ بر پاها بکشند دیگر برای تب حاد تبرید دهند و هر روز یک شیره اضافه کنند تا روز سوم این دهند لعاب بهدانه شیرهٔ تخم کاهو شیره تخم خیارین شیرهٔ مغز تخم کدو شیرهٔ تخم کاسنی پنج ماشه آلو بخارا پنج دانه در عرق عنب‌الثعلب عرق شاهتره برآورده شربت نیلوفر دو توله خاکشی پنج ماشه داخل کرده بنوشند روز هفتم چون بیقراری زیاده بود و تشنگی به افراط و بول سوزان باشد شیرهٔ تخم کاهو و مغز تخم تربوز و خرفهٔ سیاه هر یک یک توله اضافه کنند و خیارین موقوف نمایند و روز هشتم این مسهل دهند شاهتره پنج ماشه عنب‌الثعلب گل سرخ هر یک هفت ماشه گل نیلوفر شش ماشه تخم خیارین تخم کاسنی هر یک یک توله شب در آب گرم‌تر نموده صبح مالیده صاف کرده مغز فلوس هفت توله تمرهندی چارتوله ترنجبین دو توله گلقند دو توله مالیده صاف کرده روغن بادام پنج ماشه لعاب اسپغول یک توله اضافه کرده بنوشند وقت تشنگی و بجای آب عرق مکوه بیاشامند وقت دو هر نخودآب و سه پهر شام ملائم بخورند روز دیگر تبرید داده فردای آن در مسهل سنای مکی هفت ماشه اضافه کنند **دیگر** اگر در تب محرقه از خیسانده هذیان عارض شود پاشویه و لخلخله و تبرید به‌کار برند و خیسانده موقوف کنند و پارچه در سرکه و روغن گل تر کرده بر تارک سر نهند **دیگر** اگر باسوءتنفس بنابر هیجان ماده بود انتظار نضج نکرده برای تنقیص مادهٔ مهیاج مسهل خفیف دهند

دیگر اگر با تهوع و تشنگی باشد لعاب اسپغول شیرهٔ کاسنی هر واحد یک توله در عرق بادیان ده توله برآورده گلاب دو توله سکنجبین دو توله داخل کرده خاکشی پاشیده دهند و نارنگی پخته جائز دارند **دیگر** اگر مرد منحنی صفراوی مزاج و از خون خالی عروق باشد فصد نکنند که مهلک است و عوض تبرید گل بنفشه گل سرخ هر یک چار ماشه در عرق عنب‌الثعلب ده توله جوشانیده شیرهٔ خیارین شش ماشه شربت بنفشه دو توله خاکشی چار ماشه دهند و اگر آثار نزله ظاهر شود گل سرخ موقوف کرده بهدانه سه ماشه اصل‌السوس چارماشه افزایند و عوض خیارین شیرهٔ مغز تخم هندوانه و شیرهٔ کاهو کنند **حب کافور** نافع تب محرقه دوق و مسکن حرارت صندل به گلاب سوده زهرمهره سوده کات سفید کتیرا تخم خرفهٔ مقشر تخم خشخاش هر یک یک درم کافور زعفران هر واحد نیم درم مغز تخم کدو مغز بهدانه هر واحد یک و نیم درم بلعاب بهدانه یا اسبغول حبها سازند و باقی نسخ حب کافور در حمای دق خواهد آمد **سفوف هندی** مفید تب محرقه است گلو طباشیر زهرمهره سوده صندل سفید سوده کات سفید مروارید سوده هر واحد یک مثقال کافور زعفران هر یک نیم مثقال سفوف ساخته به قدر مناسب بشربت نیلوفر آمیخته خورانند **قرص طباشیر** که در حمیات حاره مستعمل طباشیر یک توله زرشک دو توله تخم کاهوی مقشر مغز تخم کدوی شیرین مغز تخم تربوز مغز تخم خیارین هر واحد یک توله گل سرخ تخم کاسنی تخم خرفه هر یک شش ماشه کتیرا نشاسته هر یک سه ماشه صمغ عربی دو ماشه کافور یک ماشه زعفران دو سرخ کوفته بیخته بلعاب اسپغول اقراص سازند خوراک سه ماشه به آب کاسنی مروق یا چکیدهٔ آن **قرص طباشیر کافوری ملین** که در تپهای گرم مجرب رب‌السوس صندل سفید کتیرا صمغ عربی هر یک دو درم تخم کاسنی تخم خرفه تخم کاهو گل ارمنی هر یک سه درم مغز تخم کدو مغز تخم خیارین گرد سماق هر یک پنج درم زرشک طباشیر هر یک هفت درم ترنجبین ده درم کافور یک‌درم زعفران یک ماشه به دستور قرص سازند **قرص کافور** بعد مسهلات اگر حرارت باقی باشد و سرفه نیز بود معمول است طباشیر صمغ عربی کتیرا صندل سفید هر یک چهار ماشه و نیم نشاسته مغز تخم خیارین مغز بهدانه اصل‌السوس مقشر هر یک نه ماشه مغ زتخم کدو خرفه مقشر هر یک یک توله

بز را لبنج دو ماشه کافور سه ماشه زعفران یک و نیم ماشه کوفته بیخته بلعاب بهدانه قرص ساخته سه ماشه از آن سائیده در شربت نیلوفر سرشته بلیسند **اقوال حکما** صاحب اقتباس گوید که هیچ تدبیری نافعتر از تسکین حرارت نیست و آن به دستوری نمایند که در علاج غب لازمه مذکور شد لیکن در اینجا در تبرید مبالغه نمایند آنچنان باشد که وقت صبح ماءالقرع و ماءالخیار بوزن چهل درم گرفته شربت صندل چهار توله آمیخته بر برف سرد کرده و یا بشور پرورده اول قرص طباشیر که فوری سه ماشه در شربت لیمون یک و نیم توله آمیخته بلیسانند پس دوا بنوشند اگرچه اقراص بعد نضج و تنقیه به عمل می‌آید لیکن در اینجا جهت انتظار نضج در این امر هیچ قصور نباید کرد و از درازی مرض به سبب تبرید کثیر نباید ترسید و در خلاصه التجارب نوشته که سکنجبین که از شیرهٔ خیارین و تخم خرفه و کاسنی در آب هندوانه گرفته و از آب بود تمرهندی و اندک سرکه و اندک صندل و قند به قدر کفایت ترکیب داده باشند عظیم‌النفع است و نزد فقیر نقوع اشیر سه توله در گلاب و عرق بید ساده و نیلوفر هر یک هفت توله و شربت نیلوفر و سکنجبین مقطری هر یک دو توله اثری عظیم دارد و از صندل سفید و گل بنفشه و کنپ بید و گشنیز خشک و کاهو هر یک سه ماشه سوار یک توله بر پیشانی و صدغین ضماد نمایند و صندل سفید و گشنیز خشک و تخم مورد هر یک یک توله در گلاب و دوغ گاو سوده بر معده و جگر و دل نهند و نگذارند که خشک گردد بلکه بعد هر ساعت به گلاب و دوغ تردسازند و خیار و بادرنگ و تربز پاره کرده ببویانند و تخم و مغز آنها بر تارک سرد حوالی دل نهند و بر کف دست و پا بمالند و این لخلخه ببویانند آب برگ بید ساده و بیدمشک و طحلب و گشنیز سبز و عرق بیدمشک و گلاب هر واحد یک توله حضض مکی صندل سفید بوش دربندی هر یک چهارماشه گل ارمنی نه ماشه کافور یک ماشه و غذا آش جو با شربت نیلوفر دهند و یا اسفاناخ و بنوماش گشنیز سبز با نان و یا برنج خورانند و همیسان تا هفت روز بگذرانند و روز هشتم این مسهل دهند گل بنفشه گل نیلوفر عنب‌الثعلب تخم کاسنی گل سرخ هر یک نه ماشه آلوبخارا ده عدد شب در گلاب و عرق نیلوفر هر دو یک و نیم پاو خیسانیده صبح مالیده صاف نموده خیارشنبر هفت توله ترنجبین پنج توله گلقند چهار توله شیرخشت سه توله مالیده باز

صاف کرده شربت آلومسهل علوی‌خان چهار توله روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده بنوشانند و بجای آب بر عرق نیلوفر و بید ساده اکتفا نمایند و وقت شام شله اسفاناخی خورانند و روز نهم این تبرید دهند طباشیر دو ماشه سوده در خمیرۀ صندل ساده یک توله آمیخته ورق نقره یک عدد پیچیده بلیسانند و بالایش شیرۀ خیارین و مغز تخم کدو و تربز هر یک نه ماشه لعاب بهدانه و ریشه خطمی هر یک سه ماشه در گلاب و عرق بید ساده و کاسنی و نیلوفر هر یک هفت توله برآورده شربت نیلوفر چهار توله حل کرده اسپغول نه ماشه کف زرده بنوشند و وقت دو بهر غذا خشکۀ گیلانی با اسفاناخ دهند و همچنین مسهل دهند پس بنگرند اگر اندکی تب باقی باشد جهت رفع آن طباشیر سه ماشه در شربت نیلوفر دو توله آمیخته بلیسانند و بالایش ماءالقرع یک و نیم پاو و شربت صندل سه توله و شربت نیلوفر یک و نیم توله بدهند تا روز پانزدهم روز شانزدهم اگر تپی باقی مانده باشد باز مطبوخ هلیلۀ زرد و شربت ورد مکرر را هلیلچی چهار توله و سکنجبین ساده چهار توله بنوشانند و غذا وقت شام شوربای بچۀ بز شیرخواره با برنج دهند و روز هفدهم قرص طباشیر ملین سه ماشه در شربت انار شیرین دو توله سرشته با شیرۀ خرفه و کاسنی و خیارین و تخم خربزه هر یک نه ماشه لعاب اسبغول سه ماشه در گلاب و عرق بیدمشک و نیلوفر هر یک هفت توله برآورده شربت بزوری معتدل یا بارد چهار توله حل کرده تخم ریحان هفت ماشه پاشیده بنوشند و غذا به دستور دهند و بسا باشد که نوبت این تب تا یک هفته نمیرسد در خیر و شر و مفارقت و نادر باشد که بمبطوخ هلیله حاجت آید کذا فی الاکلیل و **میربهاءالدین** قلمی فرموده که هرگاه اثر نضج پدید آید و حرارت و اعراض هیجان بر جای باشد سحرگاه قرص کافور در سکنجبین باید داد و بوقت طلوع آفتاب کشکاب سرد کرده بعد از آن دیگر شربتها سرد کرده دهند و آب سرد به دستور تطفیه کند اگر در احشا بسیار آفتی نباشد و بعضی بعد ظهور نضج فصد فرموده‌اند و بعد از آن مسهل صفرا بحق آن است که در اینجا به فصد چندان جرات نتوان کرد که در مطبقه پس فصد در وقتی واجب شود که علامات امتلای خون ظاهر بود و قوت قوی والا استفراغ صفرا باید کرد بچهار شربت و اگر عمل آن ضعیف باشد سنای مکی داخل باید ساخت و سائر بلغمات قوی که گرم نباشد هم نیکو

بود و به مسهل قوی رخصت نیست و بعضی اندکی سقمونیا در ملینات با مصلح آن تجویز کرده‌اند جهت سرعت عمل و تبرید بالعرض امزجهٔ قویه را مناسب بود و بعضی در تنقیه تأخیر فرموده‌اند اگر طبع هر روز بشفقت خویش دو سه مجلس اجابت صفرا کند و این خلط است جهت آن‌که آن فعل دال بر غلبهٔ خلط بدست و میل کردن طبیعت بدفع آن و بلاشک چون مددی نباشد بزوری طبیعت از آن عاجز آید و تدارک نپذیرد و هنگامیکه مریض را از آن اجابت خفت عظیم حاصل شود و طبیب از علامات چنان دریابد که خلط کم و قوت وافیست و به همان مقدار نقا حاصل می‌شود اگر مددی نکند جائز باشد و استفراغ را از سوم و چهارم و پنجم روز تأخیر نباید کرد که بعد از آن قوت استفراغ کمتر باشد و ماده مهیاج هست کذا فی‌النیض الکبیر و آنچه از هفت روز بگذرد و قوت نیکو بود در روز هشتم استفراغ کنند و آنچه از هشت روز درگذرد و قوت وفا کند در روز دهم استفراغ جائز بود و اگر محتاج باشد و چون از دهم بگذرد به استفراغ حاجت نشود چه اگر قوت برجاست بر بحران نیکو قادر بود و مرض نیز فی‌الجمله خنک شده است و اگر قوت ضعیف است خود استفراغ نشاید کرد هیچ مرضی و **مولف قوانین العلاج** نوشته بسیاری مردمان را که حرارت این تب غالب داشتند و اشتهای طعام نداشتند و از شدت تشنگی رنج یافتند و احشای ایشان را هم از آفتی خالی بود بعد ظهور نضج که روز هفتم می‌باشد و در تب البته خفتی ظاهر گردیده بود دوغ گاهی بر یخ و یا ابقر سرد کرده دادم همراه طباشیر سه ماشه بنابر منع آن از عفونت و آنآن‌که معتاد هم بودند گاهی بی‌نان و گاهی با نان از جفرات گاوی بسیار میدادم و تبرید عظیم می‌بخشید چنان چه اندکی فراشا پیدا می‌کرد و بعد از آن هر روز همانوقت تا سه چهار روز فراشا به دستور می‌شد بلکه غثیان و تهوع و قی هم پدید آمدی و تب هم جانقدر برحال خود بود و فترهای ظاهر پیدا می‌کرد ولیکن جهت رفع فراشا و تب و دیگر عوارضات طباشیر و گرد سماق و دانه هیل و ست گلو هر یک یک ماشه سوده در شربت لیمون و نیلوفر هر یک یک و نیم توله آمیخته لیسانیدم و غذا چون میخواستی پلا و خشکهٔ گیلانی با جفرات مقرر داشتم از روز چهاردهم بخیر می‌گذشت و بروز هفدهم و هژدهم هم صحت کلی می‌یافتند و باید دآن است آنجا که از خشکی زبان و دهان و لبها بترقد و بیمار

برنج بود باید که پیوسته آلوبخارا یا زردآلو یا تمرهندی در دهان دارند و یا بهدانه و باید که لعاب از بهدانه و ریشه خطمی و اسبغول و تخم خطمی و گل خطمی و گاوزبان همه و یا هرچه بدست آید در آب شیرین برآورده لمحه لمحه مضمضه کنند که بسی مفید است **شیخ‌الرئیس** و **شراح قانون** می‌نویسند که علاج محرقه بعینه علاج غب خالصه است و چون محتاج استفراغ شوند به مثل آن‌که گفته شد یعنی از ملینات برای تنقیص ماده به جهت تجفیف بر طبیعت در انضاج باقی ماده و اخراج چیزی که در امعا و قریب او باشد تا بخار از آن به سوی سرد قلب صعود نکند و مورث قلق بیشتر نگردد و پس تعجیل در آن اولی است و اما استفراغ تام بعد نضج باید کرد و فصد گاهی التهاب پیدا می‌کند اگر در آن صفرا بسیار خارج نشود و گاهی نفع می‌بخشد اگر در آنجا قاروره کدر و سرخ باشد و محرقه محتاج بتلطیف تدبیر شدیدتر است زیرا که مرض حادتر و بحران و منتهای آن سریع‌تر بود و همچنین بتبرید بالفعل چیزی که آن را بخورند از غذا و دوا با وجود بودن آن بارد بالقوه و چون از سقوط قوت خوف کنند از تغذیه چاره نباشد و اگرچه اشتهای او نداشته باشند و خصوصاً در شخصیکه از آن چیزی بسیار تحلیل شود به سبب تخلخل بدن آن و ایضاً محتاج بود بتلئین در ابتدا قویتر مثل شربت ورد مکرر به سکنجبین و آب سرد برف یا شربت بنفشه یا حقنهٔ لینه تا مواد و ابخره به سوی اعلی متصاعد نشوند و ایضاً بمعالجات حمای حاده که مذکور شد بجمیع اقسام موصوفه از اشربه و ملینات و غیره و گاهی هنگام فتور قلیل از تب خواب کردن بر آب تمرهندی به شکر محلول نیکو باشد و گاهی اندکی کافور در آن داخل کرده می‌شود اگر احتیاج به تبرید قوی باشد و سکنجبین و شیرهٔ تخم خرفه و شرهٔ تخم کاسنی ایشان را خوبست دهند دانه یعنی مغز تخم آن و نزدیک کمال احتیاج آب و مغز او همراه سکنجبین و امثال آن تا مستحیل بصفرا نگردد برای ایشان بهتر است و در شرب آب سرد آنچه مذکور شد از نبودن ورم در جوف و نه ضعف در معده و کبد و نه ضعف حرارت غریزی معتبر دارند پس اگر مانعی از موانع مذکور نباشد چندان بنوشانند که نوبت بسبز گردیدن رنگ بیمار برسد و گاهی از اخلاط ذهن طلب آب را فراموش می‌کنند پس واجبست که هر وقت اندک اندک از آن بنوشانند بجرعه‌های بسیار تا خشکی بر

حلق و دماغ ایشان مستولی نگردد و خاصه شخصی را که زبان او خشک دیده شود و اعراض مفرط آن را بدان چه در ذکر اعراض مذکور گردد و هرچه در ابواب آنها مسطور شد معالجه باید کرد و باید که از افراط رعاف بر صاحب محرقه احتیاط کند که در آن خطر بزرگست و واجبست رعایت نفس ایشان هچه شدت و تواتر آن دلالت بر ضعف قوت و کثرت حرارت کند پس رعایت آن بلخلخهٔ بارد خوشبو و تدبیرات مقویه شرباً و طلاءً نمایند و نواحی صدر را تشنج شدن ندهند به سبب کثرت حرارت و یبوست و باید که حفظ رؤس ایشان نمایند به سرکه و روغن گل و صندل و گلاب و کافور و مانند آن آنچه تبرید راس وردع ابخره از آن و حفظ رطوبت آن کند و تنطیل به مطبوخات که در آن به قولات بارده جوش کرده باشند چنان چه سابق مذکور شد برای توسیع مسام و اخراج حرارت باید کرد و هرگاه بیداری بایشان اشتداد نماید معالجهٔ آن کنند بمنومات مثل شیرهٔ تخم خشخاش و مغز کدو و مانند آن و نوشیدن شربت خشخاش و اگرچه خشخاش سیاه ساخته باشند در مثل این حال بد نیست و در آخر محرقه یعنی در منتهی یا قبل آن اقراصی که برای آن نیکو است قرص کافور است و در آن وقت سکنجبین به شیرهٔ تخم خیار و کاسنی وتخم خرفه هر واحد دو درم به سکنجبین از بیست و پنج درم تا سی درم به حسب حاجت برای ایشان موافق بود و اگر آنجا اسهال باشد قرص طباشیر قابض نافع است **قرص کافور** که نیکو است طباشیر گل سرخ هر واحد دو درم و نیم تخم خرفه تخم کاسنی هر واحد سه درم مغز تخم کدو مغز تخم خیار هر واحد دو درم صندل سفید یک و نیم درب رب‌السوس نشاسته هر واحد یک‌درم کافور یک و نیم دانگ زعفران دو دانگ شربتی از آن دو درم **ایضاً** گل سرخ چهار درم مغز تخم خیار و خربزه و بادرنگ و تخم خرفه هر واحد دو درم صمغ عربی نشاسته کتیرا رب‌السوس هر واحد یک درم زعفران دو دانگ کافور یک و نیم دانگ شربت دو درم و هرگاه مریض انحطاط مریض انحطاط بین نماید بحمام که آب او مائل بسردی باشد باک نیست و حمام از صاحبان حمای محرقه برای کسی محبوب‌تر است که تب او از بلغم شور باشد **مصنف ملکی** گوید که هرگاه حمای مطبقه از عفونت صفرا باشد و قوی الحدت و حرارت بود و بغب اشتداد کند مثل حمای معروف بقوسوس و آن محرقه است پس می‌باید که

استکثار تبرید و تطفیه حتی‌الامکان نمایند که این تدبیر موافق‌ترین چیزی است که در این مرض استعمال آن کنند و اگرچه در نضج و بحران وی کند در آن ضرر نیست و هرگاه در این تدبیر قصر کنند مریض را خطر دارد و بدین جهت باید که مریض را در اول روز ماءالقرع سی درم و جلاب ده درم و طباشیر سوده نیم درم دهند و اگر با وجود آن عطش و کرب شدید باشد ماءالقرع با قرص کافور باید داد و بعد اندک زمان عقب آن ماءالشعیر به آب انار بدهند و وقت خواب ماءالخیار یا آب هندوانه به اندک جلاب یا شربت خشخاش یا شربتی که در تب دموی مسطور شد با نیم درم طباشیر و یک‌درم تخم خرفه و یک‌درم مغز تخم خیار و نیم درم مغز تخم کدو بدهند و این همه در فصل گرما یا ربیع بر برف سرد کرده باید داد و تبرید جگر و معده بخرقهٔ کتان مبلول در قیروطی مبرد معمول از آب کاسنی یا گشنیز و خرفه و گلاب مضروب به موم سفید که به روغن گل و روغن بنفشه و اندکی سرکه ساخته باشند باید کرد و سرد کرده نهند اگر فصل تابستان باشد و نیلوفر و بنفشهٔ تازه و صندل و گلاب و کافور ببویانند و مسکن او سرد باشد زیر بادکش که در آن باد آید و یا در مواضعی که در آن هوای شمالی آید و آب بپاشند از بید و گل سرخ و گل سیب و بهی فرش سازند و حوالی او ظروف گلی پر از آب سرد و برف باشد و در آن سنگریزه اندازند تا مریض در آن نظر نماید و اگر فصل زمستان باشد قیروطی نیم‌گرم نهند و مسکن معتدل‌الهوا باشد و اگر جایگاه مریض سرد باشد بجامه‌های معتدل پوشیده دارند و بگذارند تا هوای سرد استنشاق نماید و تطفیهٔ حرارت خارج از طبع کند و تقویت حرارت غریزی که در سینه و قلب اوست و دثار از حقن حرارت بداخل بدن منع نماید و از تحلل آن عائق نباشد و مریض را به کثرت کلام و آواز سخت اهل خانه و همسایه ایذا نرسد و همواره به این تدبیر ملازم باشند تا آن‌که مرض به منتهای خود برسد و وقت بحران حاضر آید پس در آن هنگام یابد که تلطیف غذا به غایت کنند و برجلاب و آب انار و آب سیب میخوش و شربت بنفشه اقتصار فرمایند تا بحران تمام شود و مرض به انحطاط افتد و باید که نظر کنند اگر بدانند که بحران به عرق خواهد شد و در آن شک نبود مریض را از جای سرد به موضع قلیل‌البرد ببرند و اگر بینند که بحران بنوع دیگر خواهد شد در مکان او بگذارند و چون بحران کامل شود و مرض رو به انحطاط آورد آنگاه تبدیر نافین پردازند و هرگاه در بدن بقیهٔ مادهٔ مرض باقی ماند و تحلیل نشود و در رگها

بقایای اخلاط محتاج بتلطیف و تنفیذ باشد باید که مریض را آب کاسنی و آب کشوث مروق هر واحد بیست درم با یک و نیم اوقیهٔ سکنجبین بزور سه یا پنج روز بدهند که این تلطیف بقایای مادهٔ غلیظ کند و تنفیذ آن از طرق و مجاری نماید و اصلاح جگر و ادرار بول کند و در آن منفعت کثیر در بقایای اخلاط است و اگر با وجود این حال قبض طبیعت باشد باید که نقوع مشمش استعمال نمایند که آن تنقیهٔ بدن و اخراج بقایای اخلاط حار از آن برفق و سهولت کند **صفت آن** بگیرند آلو بخارا و عناب و مشمش هر یک بیست عدد سپستان سی عدد مویز منقی بیست درم تمرهندی بیست درم گل سرخ هفت درم بنفشهٔ ریحانی تخم کاسنی تخم کشوث هر واحد چهار درم سنا شش درم شاهتره ده درم بادیان انیسون هر واحد دو درم پوست هلیلهٔ زرد کوفته پانزده درم و در شش رطل آب جوش خفیف دهند و در ظرف فراخ دهن بروز در آفتاب و بشب در خانهٔ گرم بدارند و بعد سه روز صاف کرده از آن هر روز چهار اوقیه با یک اوقیهٔ سکنجبین و یک اوقیه شربت بنفشه بنوشند و باید که تدبیر صاحب مرض حاد به این تدبیر نمایند و از خطا حذر کنند زیرا که ادنی خطا بر صاحب مریض حاد ضرر عظیم کند بغذا باشد یا بدوا چون در غیر وقت او استعمال نمایند و اما در امراض متطاوله مضرت خطای اندک ظاهر نشود مگر آن‌که از آن استکثار کنند و بر آن ادمان نمایند **ایلاقی** و **جرجانی** می‌نویسند که در این تب باطن گرمتر از ظاهر می‌باشد پس تدبیر تسکین حرارت در آن قویتر باید کرد و اصل تسکین حرارت چهارگونه است تبرید هوای خانه و خورانیدن اشربه و اغذیهٔ بارده و استعمال اضمده و نطولات بارد بر سر و سینه و جگر اما تبرید هوای خانه و تبرید غذا در معالجات حمیات حاده مذکور شد و از اشربه سکنجبین که از شیرهٔ تخم خیار و بادرنگ و تخم خرقه و تخم کاسنی ساخته باشند و آب آلو و آب تمرهندی سخت موافق باشد لیکن اگر طبع نرم بود آب اناردانه و پوست جو اولی‌تر بود و اگر نرمی طبع بیش از آن نباشد که هر روز یک مجلس یا دو مجلس اجابت کند چیزی که نرمی طبع زیاده نماید نباید داد و تدبیر بازداشتن نباید کرد و اگر لینت طبع زیاده‌تر گردد بقبض آن پردازند و شربت ریباس و شربت سیب ترش و انار و لیمون و شربت ترشی ترنج با گلاب هر ساعت باید داد و شربت صندل بسیار موافق بود و آب هندوانه و آب

خیار ترش و ماءالقرع به اندک آب غوره یا اندکی شکر یا سکنجبین باید داد و هر روز از این شربتها اندک اندک تجرع نمایند و هرگاه اثر نضج پدید آید و حرارت تب و اعراض آن برحال خویش باشد سحرگاه قرص کافور با سکنجبین ساده بدهند و وقت برآمدن آفتاب کشکاب سرد کرده خورانند و اگر در معده و جگر و در اعضای اندرونی ضعف و ورم و درد نباشد آب سرد سخت نافع باشد بالجمله در آب سرد و کشکاب سرد در آن انتظار نضج باید کرد **صفت** شربت صندل بگیرند صندل سفید سوهان کرده پنجاه درم و یکشبانه روز یا بیشتر در سرکه پنج استار و آب غوره پنج استار و آب یک رطل خیسانیده بجوشانند تا به نیمه آید مالیده صاف نموده با شکر و رطل به قوام آرند شربتی ده درم با شیرهٔ تخم خرفه و اگر کسی را سرفه باشد این شربت بی سرکه و آب غوره برای او بسازند و بسیار باشد که بیمار به سبب برآمدن ابخره بدماغ از خویشتن غافل شود و اگرچه تشنه باشد آب نخورد و نخواهد هرگاه اثر غفلت ظاهر شود هر ساعت در دهن او اندک آب بچکانند و اگر حاجت باشد لعاب اسبغول رقیق با جلاب خام یا آب انار باید داده در دهن آلوبخارا و دانه تمرهندی بدارند تا دهن تر دارد و تشنگی بنشاند و اگر مانعی از نطولات بر سر نباشد به روغن گل یا نیلوفر سرد کرده به آب یخ بر سر نطول کنند که تشنگی بنشاند و اگر مانعی مثل زکام و نزله و سرفه باشد یا در سر گرانی یابند دلیل صعود بخارات بر دماغ باشد با وجود این موانع هیچ از این نشاید کرد و مضرترین چیزی با این موانع دوشیدن شیر بر سر است از بهر آن‌که بیم بود که سرسام تولد کند لیکن اگر بخار صاعد به سوی سر بخار صفرا باشد این روغن‌ها و آب سرد و شیر همه سودمند بود و فرق میان بخار صفراوی و بخار بلغمی آن است که با بخار صفرا خواب نباشد و بینی خشک شود و بخار بلغم منخر را تر دارد و سر گران‌تر باشد و غفلت و سبات با آن باشد و اگر در این حال بینی و روی سخت سرخ باشد خون از بینی آوردن صواب باشد والا تدبیر امالهٔ ماده به جانب پایها باید کرد و بسیار باشد که سبب تشنگی گرمی و خشکی تب باشد پس بشرب شربت خشخاش به ماءالشعیر با حرارت و یبوست تب برابری کنند و بخواب روند زیرا که در خواب تری کشکاب و سردی دیگر شربتها به قعر بدن رسید و تشنگی زائل شود و اگر بیمار بر پشت باز خفتن عادت دارد تکلیف تغیر عادت

نمایند از بهر آن‌که خفتن بر آن شکل دهان را خشک گرداند و بیمار تشنه شود **صفت حبی** که تشنگی بنشاند مغز تخم خیار و خیار بادرنگ و تخم کاهو و رب‌السوس و اصل‌السوس و ترنجبین مساوی سائیده بلعاب اسپغول یا بهدانه حبها سازند و در دهن گیرند **صفت قرص طباشیر** که تشنگی بنشاند طباشیر پنج درم کتیرا صمغ عربی نشاسته هر یک سه درم رب‌السوس هفت درم تخم خرفه مغز تخم خیار بادرنگ مغز تخم کدوی شیرین هر یک چهار درم به لغاب اسبغول قرص سازند و هر صبح روغن بادام در دهان گیرند و ساعتی بدارند پس بریزند و زبان را بمندیل درشت بمالند تا بخار و درشتی از آن برخیزد و عقب آن اندکی لعاب اسپغول با جلاب آمیخته بدهند و در اکثر اوقات روز خرقهٔ کتان به گلاب و صندل آغشته بر سینه نهند تا نفس آن به اعتدال شود و سرکه و گلاب و روغن گل و اندکی کافور هر ساعت ببویانند و بر جگر نیز خرقهٔ کتان به گلاب سرد آغشته بدارند لیکن از این حاحتراز نمایند در وقتی که بیمار در آن عرق کند و بشرهٔ او را سرد نکنند تا تحلیل را که نزدیک است باز ندارد و مرض طول نکند و اگرچه در این تب درازی مرض سالمتر از تیزی تب بود **محمدبن زکریا** می‌گوید سحرگاه آب آلو دهند بامداد کشکاب و نیمروز آب خیار یا آب هندوانه و وقت خواب لعاب اسبغول و در فرو نشانیدن حرارت هیچ تقصیر نباید کرد و بسخن طبیبان جاهل که گویند مباغله کردن در تسکین حرارت در بحران تأخیر کند التفات نباید کرد که من هر دو طریق را آزمودم تسکین حرارت را بی‌خطر و سالمتر یافتم و تقاعد از تسکین حرارت باز سپردن مریض به مرض است تا احتراق حمی دماغ و معدهٔ او را بریان کند و اعصاب را بکشد و لقوهٔ خشک تولد کند و بسیار باشد که به سبب تشنج خشک حادث در اعصاب و عضله ضیق‌النفس پیدا گردد پس سینه و گردن او را به موم روغنی که از روغن بنفشه سازند چرب دارند و اگر در آن بنفشه و خطمی کوفته بیخته به سرشند سخت موافق باشد و بر سینه و گردن کدو تراشیده و برگ خرفه کوفته به روغن گل سرشته ضماد کنند و تدبیر غذا چنان که در غب خالصهٔ دائره مذکور شد باید کرد و اگر بیمار غذا نخواهد یا مانعی از آن بود در روزی دو بار کشکاب باید داد بار دوم آنوقت که قوت تب اندکی در آن ساکن شود دو روزیکه تب سوزان‌تر و صعب‌تر باشد کشکاب به آب آلو آمیخته

باید داد تا هر بار بیمار برای شربتی تعب نکشد و تا در صعوبت تب معدۀ او از شربتی سرد یا از چیزی که بغذا ماند خالی نباشد و جالینوس در این تب وقت صعوبت حرارت آن امر بطعام فرموده تا خوف سقوط قوت نباشد و اگر بیمار را اشتهای طعام نباشد تدبیر او در ذکر اعراض حمیات حاده خواهد آمد و اطعمۀ خوشبو که اشتهای طعام را بجنباند پیش او همی آرند چون مرغ ملفوف به خمیر و مشوی در تنور که پیش او بشکافند و بسیار باشد که به سبب فصد صفرا تیزتر شود و کذا تب سوزان‌تر گردد پس اول در قاروره نگاه باید کرد اگر قوام او غلیظ و رنگ او سرخ باشد فصد باید فرمود و اگر برخلاف این باشد فصد نشاید کرد بلکه تدبیر اسهال نمایند بنوعیکه در علاج غب خالصۀ دائره مذکوره شد و اگر طبیعت نرم باشد و بحبس آن حاجت آید قرص طباشیر قابض باید داد و از جلاب و سکنجبین حذر باید کرد **صفت قرص طباشیر ممسک** بگیرند طباشیر و گل سرخ هر یک دو درم و نیم تخم خرفه تخم کاسنی هر یک سه درم رب‌السوس نشاسته هر واحد یک درم کافور نیم درم زعفران دو دانگ شربتی دو درم و کشکاب از پست جو بسازند و در آن پنج درم حب‌الآس نیمکوفته و بهی پاره کرده بپزند و بنوشند و اگر در آن گل ارمنی یک‌درم و صمغ عربی نیم درم داخل کنند قویتر باشد و شربت سیب و بهی و ریباس آن را موافق باشد و این سفوف‌الطین آن را نافع بود **صفت آن** اسبغول بریان کرده گل قبرسی طباشیر هر یک دو درم صمغ عربی یک درم و اگر اسهال خونی باشد در این سفوف کهربا دم‌الاخوین ریوند چینی زیاده کنند و با شربت بهی دهند یا به آب سماق یا به آب برگ خرفه یا به آب برگ حماض و غذا مزورۀ اناردانه یا سماق یا زرشگ که در آن برگ خرفه و برگ حماض پخته باشند بدهند و کعک در آب بهی و آب سیب سماق نیک باشد **ابن الیاس** گوید که علاجش علاج غب خالصه است و هر صبح جلاب از تمرهندی و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم و آلوی سیاه ده عدد بنوشانند و غذا ماءالشعیر یا بنفشه و نیلوفر و تخم خشخاش دهند و یا آب انارین بشحم افشرده سه اوقیه و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشانند و تلئین طبیعت بماءالفواکه یا نقوع مشمش به مطبوخ فواکه نمایند و طبع را محتبس نگذارند و در نیمروز آب صادق‌البرد بیاشامند و لهذا نبی علیه‌الصلوۀ و السلام فرموده که لحمی

من قیح جهنم فابردهها بالماء باید که مبالغه در تبرید و تطفیه نمایند زیرا که تأخیر در تبرید و تطفیه در مثل این مرض خطرناکست و اگر تشنگی شدت کند و از مطبوخ کراهت نماید یا او را غثیان باشد باید که معالجه بشربت ورد مکرر چهل مثقال یا سکنجبین ساده بیست درم و برف دو من کنند و این وقتیست که با تب سرفه نباشد و هرگاه ایشان را سعال خصوصاً با سهر عارض گردد و هر صبح جلاب از شربت بنفشه و شربت خشخاش هر کدام که باشد ده درم با ترنجبین ده درم بنوشند و تلئین طبیعت به این مطبوخ کنند سنای مکی پنج درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی تخم خبازی هر واحد سه درم سپستان عناب هر واحد بیست عدد در سه رطل آب بجوشانند تا به یک رطل آید و در آن شیر خشت و ترنجبین هر واحد بیست درم مالیده صاف نموده سحرگاه بنوشند و تا آخر روز بر آن صبر کنند تا خوب اسهال کند به عده در در آخر روز غذا به ماءالشعیر سازند و در هرحال از تبرید و تلئین غافل نباشند و چون بینند که مریض هذیان می‌گوید باید که موی مقدم سر او بتراشند و خرقه کتان به سرکه و گلاب و صندلین و روغن گل آغشته بنهند تا روع ماده و تبرید مفرط کند و تقویت دماغ نماید و ساعت بساعت تدبیل آن نمایند و یا بگیرند صندلین و گلاب و سرکه و آب خیار و آب بید و شیر دختران و در شیشۀ فراخ سر انداخته خوب جنبانیده هر ساعت لخلخه سازند و اگر سهر شدید عارض شود لیسیدن شربت خشخاش در شب باکی ندارد و مسکن ایشان مهاب شمال و زیر خیشاب مبلول به گلاب باشد و زیر آنها برگ بید و برگ کدو فرش کنند و حوالی ایشان ظروف سپر پر از آب نهند و روبروی آنها خیار و کاهو و کدوی تبر و سیب و گل به و بنفشۀ تر و نیلوفر تر بدارند ببادکش که بر آن گلاب پاشند ترویح نمایند و بر سینه به گلاب و صندلین و کافور طلا سازند و این وقتیست که فصل گرما تیز باشد و اما هرگاه سرما باشد در مکان معتدل سکونت اختیار نمایند و خوشبوهای بارد مقوی دماغ مثل بنفشۀ تر و صندلین و گلاب ببویند و هرگاه تنقیۀ بدن کردند و عروق از صفرا پاک شد هر صبح شیرۀ تخم خرفه بسبت مثقال با سکنجبین ساده ده درم بنوشانند یا آب نقوع فواکه پنجاه مثقال یا آب هندوانه و ماءالخیار هر واحد پنجاه درم بقرص طباشیر ملین یک مثقال و غذا ماءالشعیر بتخم خشخاش و بنفشه و نیلوفر تا آن‌که چهارده روز بر مریض بگذرد و بعد انقضای این مدت سکنجبین یا شربت سیب یا شربت حماض به گلاب بدهند و غذا مزورۀ زرشک یا

آلوی جبلی یا تمرهندی یا اناردانه با مغز بادام و بچهٔ مرغ سازند و هرگاه حرکت کنند و قوت قوی گردد بعد بیست روز در حمام داخل نمایند و باید که هوای حمام معتدل باشد تا کرب نیارد و بعد خروج از حمام در مسلخ استراحت باید کرد زمانهٔ معتد به تا آن‌که بشره به حالت اولی عود کند و حرارت بشره ساکن شود و حمرت مکتبه از حمام زائل گردد به عده شربت سیب یا شربت بهی هر کدام که باشد ده درم با گلاب ده درم و یا از سکنجبین ساده و گلاب و عرق بید هر واحد ده درم بنوشانند و جامهٔ صندلی گلاب بر آن پاشیده بپوشند و امتصاص انار میخوش یا اناردانهٔ میخوش و سیب ترش و بهی و مغز خیار و بادرنگ و هندوانه و مشمش خشک و آلوی رطب یا خشک و شفتالوی خشک کرده و سکنجبین سفرجلی و شربت انار و شربت سیب و شربت لیموسازند **خجندی** گوید که هر صبح شربتی از سکنجبین ساده یا شربت نیلوفر یا شربت تمرهندی یا آلو و جلابات بلعاب اسبغول غیرصادق الحلاوت مبرد بنوشند و در مسکن بارد بنشینند و تلئین طبیعت بتمرهندی و شیر خشت و شربت ورد مکرر ببرف و یخ و یا نقوع مشمش و فواکه خشک آب هندوانه سازند و تنقل از انار و بهی کنند و آب انار بتخم کوفته با ترنجبین و شکر یا شیرخشت بدهند و غذا ماءالشعیر و به مغز بادام بکدو یا کاهو و اسفاناخ به آب غوره ترش کرده یا غیر ترش و مانند آن و یا نان مغسول پاک بجلاب شکری تر کرده بدهند و تلئین طبیعت بحقنه‌های لینه به مثل ترنجبین و عناب و سپستان و جو کوفته و بنفشه و خطمی و چقندر سازند و آب صادق البرودت سیما در نیمروز خصوصاً در فصل گرما منع نکنند و اگر احتیاج به زیادت تلئین باشد به مطبوخ هلیلهٔ زرد و فواکه خشک و ریوند نمایند و اگر از مطبوخ اکراه کنند تلئین طبیعت بشربت ورد مکرر مع شربت دینار یا شربت آلو مسهل نمایند و از حبس شکم حذر کنند تا ماده مرتقی نشود و سرسام حادث نگردد و چون سرفه خصوصاً با بیداری عارض شود هر صبح شربتی از شربت خشخاش یا بنفشه یا شربت عناب و نیلوفر بنوشانند و در هر حال از تبرید و ترطیب و تلئین غافل نباشند و این مطبوخ آن را نافع است و نسخهٔ او هماست که در قول ابن الیاس گذشت لیکن در اینجا وزن نیلوفر و غیره هر یک دو درم و عناب سپستان هرواحد پانزده عدد و شیرخشت ترنجبین هر یک پانزده درم است و

غذا بنوماش به مغز بادام و چون بینند که هذیان می‌کند حلق مقدم راس مریض نمایند و بخرقهٔ درشت بمالند و محاجم بر کتفین و فخذین و ساقین بغیر شرط نهند و پایها بشویند و به اشنان و به اشیای ختنه بمالند و در نهادن ادویهٔ بارده بر سر مضرتست پس ترک او نمایند و قرص کافور یک درم بشربت صندل یا به آب خیار یا هندوانه یا ماءالقرع برای ایشان نافع است و آنچه بر زبان او از صفرا یا سودا باشد بخرقهٔ کتان که در آن اسپغول و شکر باشد بمالند **ابن هبه‌الله** گوید که طبیب را می‌باید که در اول امر بدن را از عاج شدید مسهل قوی ننماید بلکه واجبست که مریض را آب آلو و آب تمرهندی به سکنجبین مرتب از تخم کاسنی بنوشانند و ماءالشعیر دهند و بعد دو ساعت آب انار میخوش بدهند و در بقیهٔ روز ماءالقرع بطباشیر و جلاب و شیرهٔ خرفه به سکنجبین و لعاب اسپغول بدهند و در آخر روز ماءالشعیر بنوشانند و در شب مبردات دهند و تبرید جگر به صندل و گلاب بخرقه آلوده نمایند و هرگاه علامات نضج ظاهر گردد و حدت باقی باشد باید که مریض را اقراص کافور دهند و صبح ماءالشعیر بنوشانند و آب انار میخوش بدهند و اگر تشنگی شدید و آروغ سالم و خلط نضیج بود مریض را بشرب آب برف سرد کرده در وقت التهاب افراط نمایند و در افراط آن قبل از نضج حذر کنند بلکه استکثار در شرب شیرهٔ تخم خرفه و لعاب اسبغول به سکنجبین خلط نمایند پس اگر طبع قبض باشد تحریک آن بشربت بنفشه کنند و اگر اسهال اشتداد نماید مریض را قرص طباشیر ممسک دهند و رب بهی بدهند و نیلوفر و صندل و کافور ببویانند و در خیوش ساکن کنند و بپارچه‌ها بپوشند اگر موضع شدیدالبرد باشد و بگذارند که استنشاق هوا نمایند تا مزاج قلب به اعتدال آید و خدام را امر کنند که از آواز قوی باز مانند و بعد انحطاط مرض غذا مزورات مرتب از آب غوره و سماق سازند و بعد صحت داخل حمام کنند و از بچهٔ مرغ معمول به آبهای مذکوره غذا سازند و اگر خوف رجوع مرض باشد آب کاسنی به سکنجبین یا نقوع مشمش بشربت بنفشه بنوشانند که آن اخلاط حار را بملایمت برآرد انشاءالله تعالی **ابن نوح** گوید که محرقه محتاج تدبیر در علاج به مثل آن است که در حمای غب گفتیم مگر آن‌که آن را قوی سازند به حسب زیادتی این تب در قوت و حرارت بر حمای غب و مریض را در این تب هر شب آب آلو و تمرهندی بنوشانند

الا اگر طبیعت هر روز و مجلس اجابت کند و سحرگاه قرص کافور لازم گیرند و بعد طلوع آفتاب ماءالشعیر و در روز هر ساعت ماءالقرع یا ماءالخیار یا آب تربوز دهند و غذا نان مغسول یا مفتوت مخبص به شکر سازند و در آب نوشیدنی اندک اسپغول اندازند و لعاب او بجلاب و آب انار بنوشانند و امر کنند که روغن بادام در دهان گیرند و آنچه بر زبان از خشونت و زردی یا سیاهی باشد بخرقهٔ کتان بمالند و لعاب بزرقطونا و شکر لعق کنانند و پارچه در صندل و کافور و گلاب آلوده سرد کرده بر جگر و سینه در اکثر اوقات بدارند و آب شدیدالبرد بنوشانند بنوعیکه در به آب حمای مطبقه مذکور شد تا آن‌که رنگ سبز گردد و رعده افتد که به این حدت تب را در ساعت ساکن نماید پس بیمار عرق کند و صحت یابد یا قریب بصحت گردد و اگر طبیعت به شدت انطلاق نماید آب پوست جو با قرص طباشیر قابض بدهند و جلاب و سکنجبین و شکر از آن دور دارند و رب انار و سیب و بهی ترش ساده بدهند و اگر هذیان شدید باشد کثرت دوشیدن شیر بر سر نمایند و به روغن بنفشه سعوط فرمایند و **جالینوس** گفته که اشیای قابضه در امراض حاده مثل امرود و بهی استعمال نکنند مگر آن‌که بمریض غشی یا ذرب باشد و جالینوس هرگاه مریض را ضعیف دیدی و در معدهٔ او صفرا بودی آن را طعام می‌خورانید در وقتیکه التهاب تب اندر آن بودی به جهت خوف ضعف طبع و ارادهٔ تعدیل معدهٔ آن **و اهرن** گفته که صاحب حمای محرقه را آب سرد ندهند مگر بعد ظهور نضج که آن تبلید حمی و تغلیظ ماده و احداث سدد می‌نماید و ثابت گوید کسیکه از اصحاب حمیات حاده در سر خود تقل دریابد و دوشیدن شیر بر آن نشاید و نه چیزی از روغن‌ها و آبها بر آن نهند و نه سعوط به‌کار برند ولیکن درینحالت استعمال انکباب به طبیخ بابونه باید کرد و دست و پای اندر آن باید نهاد و **ابن زکریا** گفته که در این تب مریض را منع نکنند اگر ارادهٔ نوشیدن آب سرد و ربوب فواکه ترش نماید و در تبرید آن قصور نکنند که در آن خوف هلاکت است چنان چه سابق مذکور شد و اهرن گوید که هرگاه در امر اض حاده احتیاج بنوشیدن سکنجبین و ماءالشعیر افتد ابتدا به سکنجبین نمایند و ماءالجبن نیز مثل اوست و در محرقه اسهال به چیزی که مخرج صفرا باشد بغایت نافع است

علاج غب غیرخالصه

در ابتدا سه روز یا پنج روز تبرید برای تسکین حرارت دهند لیکن اندازهٔ تبرید بر قدر اخلاط صفراوی و بلغمی و بر مقدار تیزی حرارت یابد و رعایت حرارت و اعانت نضج و تجویز مسهل به حسب حاجت توان کرد و اعتنا بتقویت معده بسیار باید کرد و لهذا شربت لیمو و سکنجبین ساده و بزوری بهتر از شربت آلو و تمرهندی باشد بعد از آن نقوع یا غیر آن در ایام مسهل استعمال کنند و در آن سنای مکی نیز داخل نمایند و هرگاه مسهل در روز هشتم یا دهم یا دوازدهم استعمال کردند پس بعد یک مسهل یا دو مسهل از استعمال منضجات چاره نباشد لیکن منضج بعد استعمال تبرید یک روز عقب مسهل بدهند و در آن هنگام منضج را قوی سازند بنحویکه در آن اصول و مانند آن داخل نمایند و چون معلوم کنند غلظ و لزوجت و کثرت در خلط و قوت مساعد باشد استعمال تربد و ریوند و غاریقون بد نیست و هرگاه از مسهلات فارغ شوند و تیزی تب بشکند لیکن هنوز باقی باشد قرص ورد صغیر و کبیر و قرص زرشک صغیر و کبیر مانند آن و شربت بزوری بارد و معتدل و حار استعمال باید کرد و گاهی هنگام قبض شکم شربت دینار نیز استعمال کرده می‌شود ولیکن استعمال اقراص با نقوع مناسب یا مطبوخ یا به آب کاسنی مروق یا با چکیدهٔ تخم کاسنی نمایند و گاهی نقوع و منضجات و مسهلات در آب کاسنی مروق استعمال می‌کنند و بعض تدابیر مناسبه در علاج شطرالغب خواهد آمد و بدانند که نیکوترین تدابیر آن است که بعد هر دو سه روز خصوصاً وقت آغاز نوبت قی فرمایند با رعایت حال مادهٔ غالب و استعمال مدرات مفید بود و شیرهٔ کاسنی و بادیان و خیارین و تخم خربزه با سکنجبین مدری موافق است و اگر روز نوبت ترک غذا ممکن نبود در آخر تب حریره یا آش جو یا اندکی پوست گندم توان داد و به قول حکیم ارزانی پارچهٔ نان خمیری با شربت نبات بهتر از پوست بود **صفت قرص طباشیر ملین** که در غب غیرخالص بعد تنقیه که احساس گرمی کنند معمول است طباشیر گل سرخ هر یک پنج درم تخم کاهو و مقشر مغز تخم خیار و بادرنگ مغز تخم کدوی شیرین هر یک سه درم رب‌السوس دو درم ترنجبین خراسانی ده درم قرصها سازند خوراک چارماشه و نیم **صفت** دوایی که برای غب غیرخالص کهنه مجربست

برگ انبه و برگ نی و برگ نیب و گل بابونه و اشنه هر یک سه توله انیسون یک و نیم توله در یک سبوچه جوش کرده قبل از نوبت بخور نمایند و گل بابونه و افسنتین هر واحد یک ماشه در شربت قنطوریون یک توله آمیخته بخورانند و بالایش شربت کشوث علوی‌خان چهار توله در عرق مکوه و شاهتره و کیوره هر یک چهار توله حل کرده بنوشانند غذا شوربای بچهٔ مرغ بنان خشکار و تا یک هفته استعمال نمایند **اقوال مهره** مصنف اقتباس می‌نویسد که نخستین ملاحظه فرمایند که تفاوت از خالصه چه قدر واقعست به حسب اعراض و لوازم چنان چه اگر صفرا بر بلغم غالب بود و بسیار دور از خالصه نباشد بمعالجه غب سه توله روغن گل هفت ماشه و روز نهم شیرهٔ بزور بارده در عرق کاسنی و نیلوفر و مکوه برآورده شربت نیلوفر و اسپغول دهند و به همین نمط تا دوازده روز بگذارنند و روز سیزدهم جهت نضج این مطبوخ دهند برگ شاهتره تخم کاسنی مکوه بنفشه گل سرخ هر یک هفت ماشه سپستان سی عدد تخم کشوث سه ماشه گل نیلوفر پنج ماشه آلوبخارا هفت عدد گلقند چهار توله تا روز پانزدهم و روز شانزدهم در مطبوخ پوست هلیلهٔ زرد هلیلهٔ سیاه سنای مکی هرواحد یک توله خیارشنبر هفت توله شربت ورد مکرر اهلیلجی چهار توله ترنجبین هفت توله روغن گل هفت ماشه اضافه نموده بنوشانند و غذا وقت شام شله با شوربای بچهٔ بز دهند و روز هفدهم قرص گل سه ماشه مروق کاسنی و مکوه هر یک هفت توله شربت بزوری بارد چهار توله تخم شربتی هفت ماشه بدهند و بر همین نهج تا انقضای تب ثابت مانند علوی‌خان در عشرهٔ کامله نوشته‌اند که طریق تدابیر فی‌الجمله آن است که ببینند اگر بول غلیظ و سخت رنگین باشد و علامات امتلای خون ظاهر بود فصد کنند به اعتدال بعد ظهور آثار نضج و در غیر روز نوبت و بحران قوی بعد از فصد بغذا و شربتهای جالی و مائل بگرمی نضج خلط دهند مثل کشکاب که اندر آن نخود اندک بادیان و یا صعتر و اشباه آن پخته باشند و آش حلیم جو که در آن نخود و اندک شبت و زیره و گشنیز و چوجهٔ مرغ پخته باشند و مانند سکنجبین بزوری و اصولی و نعناع شرف و اشباه اینها و بعد از نضج تام بتلئین ملایم دفع خلط فاسد باقی کنند **و اگر** بلغم بر صفرا غالب باشد پس بمعالجهٔ تب بلغمی نائبه پردازند و سردیها و ترشی‌ها ندهند و ملول نشوند که مدتی دراز می‌دارد و دفع آن بزودی نکوشند

بلکه در نضج مواد و تعدیل مزاج و تقلیل خلط فاسد برفق بعد از نضج و مراعات قوت بواجبی متوجه باشند و بالجمله احوط آن است که روز نوبت قبل از آمدن آن سکنجبین عسلی و یا عنصلی چهار توله در آب سرمق نیم آثار و نمک طعام یک توله آمیخته بدهند و قی کنانند و دو سه مرتبه تکرار نمایند تا تنقیه بقی خوب حاصل شود پس جهت تقویت و تسکین گلقند و سکنجبین لیمونی هر یک دو توله آمیخته بلیسانند و بالایش گلقند عسلی چهار توله در گلاب و عرق مکوه و بادیان هر یک نیم پاو جوش کنند که به نیمه آید صاف نموده نیم‌گرم بنوشانند و غذا نخوداب چوجهٔ مرغ دهند و یا نان بشوربای مرغ یا نان تنگ دهند و بعد از ده دوازده دوره جهت حصول نضج این مطبوخ دهند پوست بیخ کاسنی و بادیان برگ شاهتره بادرنجبویه مکوه گل سرخ هر یک هفت ماشه افسنتین انیسون هر یک سه ماشه مویز منقی یک و نیم توله بنفشه نه ماشه پرسیاوشان اصل‌السوس هر یک پنج ماشه گلقند سه توله و بعد از حصول نضج تنقیه بمعجون خیارشنبر کنند به اضافه بعضی ادویه در مطبوخ مثل ریوند خطائی هفت ماشه برگ سنا دو توله پوست هلیلهٔ زرد هلیلهٔ سیاه هر واحد یک توله خیارشنبر شش توله ترنجبین هفت توله شبت دینار چهار توله روغن بادام پنج ماشه و وقت شام غذا به دستور دهند و صبح قرص افسنتین سه ماشه در جوارش مصطکی نه ماشه سرشته همراه مروق مکوه و کاسنی هر یک هفت توله شربت بزوری سه توله بدهند و سه چهار روز استعمال نمایند به عده این مطبوخ دهند شکاعی باداورد تخم کشوث افسنتین غافث هر یک سه ماشه مکوه بادرنجبویه تخم خربزه قرطم هر یک هفت ماشه مویز منقی یک توله شربت افسنتین دو توله و چون بعد چهار یا پنج ماه بینند که بکدام تدبیر نمیرود در قاروره بسی غلیظ و رنگین است باید که فصد باسلیق و یا اسلیم کنند چنان چه گذشت و این دوا دهند شیرهٔ تخم کشوث سه ماشه گلوی سبز تخم خربزه هر یک نه ماشه گلوی سبز تخم خربزه هر یک نه ماشه در گلاب و عرق مکوه هر یک نیم پاو شربت بزوری حار سه توله و اول قرص افسنتین سه ماشه در شربت بزوری معتدل یک و نیم توله بلیسانند در نوبت اول یا دوم یا سوم موقوف می‌شود و اما آنجا که بعد از شش ماه صلابت در سپرز یا جگر پدید آید اگرچه رهائی از این دشوار است و خصوصاً که سرفه و یا اسهال هم یار باشد پس این دوا بدهند قرص کبر سه ماشه در جوارش مصطکی و خمیرهٔ گاوزبان هر یک هفت ماشه

آمیخته بلیسانند و تخم کشوث بیخ کبر هر یک پنج ماشه مکوه برگ شاهتره بادرنجبویه تخم خربزه هر یک هفت ماشه گاوزبان اصل‌السوس مقشر هر یک پنج ماشه عرق مکوه یک و نیم پاو جوش کرده شربت افسنتین دو توله خاکشی و تخم ریحان هر یک پنج ماشه داخل کرده بنوشانند **دوای** علوی‌خان که بعد هفت هشت ماه در این باب از مجرباتست قرص زرشک چهار ماشه جدوارخطائی جندبیدستر هر واحد به قدر یک نخود در شربت کشوث والد اوشان دو توله آمیخته بلیسانند به عده بادیان نه ماشه انیسون تخم کشوث هر واحد یک مثقال آمله عود قماری عود صلیب هر یک یک دانگ مکوه هفت ماشه در عرق مکوه و شاهتره و بادرنجبویه هر یک هفت توله جوش کرده مالیده صاف نموده سکنجبین بزوری چهار توله خاکشی هفت ماشه داخل کرده بنوشانند **دوای** که از مجربات حکیم شریف‌خان است و راقم هم اکثر جا استعمال کرده هرگز تخلف نکرده گلقند و سکنجبین ساده هر واحد یک و نیم توله آمیخته بلیسانند و شربت بزوری سه توله در گلاب و عرق کاسنی و مکوه هر یک پنج توله نیم‌گرم بنوشانند تا دو هفته و پوشیده نماند که در اکثر چون مدت این تب دراز گردد و ضعف ریه و جگر و ورم جگر و سپرز و ماساریقا عارض شود پس باید که بمعالجهٔ عضو ماوف کوشند به دستور یک هر یک بجای خویش بیان یافته لیکن منجر به استسقا گشته به هلاکت می‌انجامد کذا فی نبض‌الکبیر و بدانند که بعد زوال این تب تا حصول قوت تام از استعمال آب سرد و دیگر سردیها و تریها و ترشی‌ها اجتناب ورزند تا مورث امراض صعب نگردد **و اگر** بلغم و صفرا برابر بود پس در علاج حد اوسط اختیار نمایند و عنایت بر قوت مصروف دارند و اکثر در نضج و ادرار و تعریق و تفتیح مسام کوشند و آنچنان باید که بحمام برند و بخور معرق استعمال نمایند و به یه تنقیه کمتر مشغول شوند مگر آنجا که ضرورتی داعی باشد کذا فی‌التخلیص و قرص ورد که در اینجا نافع در قول جرجانی و ایلاقی خواهد آمد و امیری را که از مدت پنج ماه مبتلا بغب غیرخالص بود و اندک صلابت جگر و تهبج رو و اطراف می‌داشت این دوا دادم دواءالکرکم صغیر به نسخهٔ والد علوی‌خان هفت ماشه در ورق طلا یک عده پیچیده اول بلیسند به عده شیرهٔ تخم کشوث هفت ماشه تخم کاسنی و مکوه هر واحد یک توله در گلاب و عرق مکوه و شاهتره هر یک ده توله

برآورده صاف نموده در دیگچه قلعی‌دار انداخته زیر او آتش چوب کنار دو شاخه کنند و سفال آب نادیده مدور به شکل فلوس ساخته هفت عدد در آتش خوب سرخ نموده از دست پناه گرفته در آن اندازند و تا هفت یا نه بار تکرار نموده صاف کرده شربت کشوث علوی‌خان سه توله خاکشی هفت ماشه داخل کرده بنوشند و غذا قورمهٔ بچهٔ بز با نان خشکار مقرر داشتم و دو هفته همین دوا غذا دادم و بجای آب عرق مکوه نوشانیدم در مدت دوازده روز صحت کلی یافت و شخصی دیگر از هفت ماه غب غیرخالص داشت و در شروع ماه ششم زحیر بواسیری و درد تهیگاه و معالیق جگر و سپرز بدور ربع پیدا گردید و ضعف کمال و سقوط اشتها به همرسیده بود من بعد معاینه حال اول فصد اسلیم چپ کرده چون بمقدار شش توله گرفتم و این دوا دادم شیرهٔ بادیان و قرطم هر یک نه ماشه و بادیان خطائی چهار ماشه لعاب گاوزبان هفت ماشه لعاب تخم مرو چهار ماشه در گلاب و عرق کیوره و عرق بیدمشک هر یک هفت توله برآورده شربت گاوزبان و بنفشه هر یک دو توله داخل کرده تخم فرنجمشک چهارماشه تودریین و ماشه کف زده بنوشند و غذا پلاو بنوماش بقلیهٔ زردکی و شلجمی که به روغن گاو زیاده پخته باشد دادم همه اعراض نصف باقی مانده و صبح در اجابت سده‌ها بلغم و خون آلوده خارج شد و زحیره و درد موقوف گردید لیکن دوره تب بوقت مقرر اندک خفیف آمد جهت رفع تب روز دیگر این دوا دادم قرص گل صغیر سه ماشه در جوارش عود شیرین چهار ماشه و شربت بنفشه یک و نیم توله ورق طلا یک عدد آمیخته بلیسند و بالایش شربت بزوری اصولی علوی‌خان و شربت کشوث ایشان هر یک سه توله خاکشی یک توله در عرق مکوه و شاهتره هر یک پاو آثار داخل کرده بجوشانند که به نیمه آید صاف نموده بنوشند و غذا به دستور روز دوم آمدن عرق شروع گردید و تا چهار روز بعد از آمدن لرزه عرق بمعمول خود می‌آمد روز پنجم عرق موقوف شد و تب خفیف همان وقت می‌آمد و به همین تدبیر در سه هفته از دورهٔ تب هم نجات یافت و اشتها به حالت اصلی آمد **مسیحی** گوید که هرگاه حمای غب غیرخالصه باشد باید که مریض را طعام بحذر و احتیاط بخورانند پس لازم است که امساک از غذا کنند اگر قوت قوی و مرض عسرالنضج باشد و غذا به اعتدال استعمال نمایند اگر قوت ضعیف بود و مرض کثیرالبعد از نضج نباشد

و نشاید که صاحب غب غیرخالصه را در حمام قبل از نضج ماده داخل کنند و هرگاه صاحب این تب قوی باشد باید

که روز فتره غذا دهند و روز نوبت ترک غذا کنند تا روز غذا انتعاش قوت او گردد روز ترک غذا نقصان در مرض پیدا

کند به سبب افنای ماده و اگر قوت او متحمل این نباشد و عادت او این را واجب نکند باید که هر روز غذا دهند

ولیکن غذای او روز نوبت لطیف‌تر و خفیف‌تر باشد و واجب است که در این تب آرام و سکون اختیار کنند زیراکه

حرکت در مادهٔ تب ضرر بیشتر از آن کند که حمام می‌کند و ایضاً طبیعت را از انضاج ماده منع نماید و در سکون

ماده در موضع خود بقرار و سکون مائده طبیعت را امکان استیلا بر آن باشد و ایضاً گاهی صاحب این تب را تضمید

پوست شکم به اضمدهٔ منضج بلغم معده و شکم و مرخی تمدد حادث در شکم به سبب بلغم فائده بخشد و ایضاً

حسوهایی که به سرعت هضم شوند آن را نافع بود زیرا که هرگاه چیزی عسرالانهضام تناول کند قوت او ضعیف

گردد و مرض او بطول کند به جهت آن‌که اگر آن را هضم نکند مستحیل ببلغم گرداند و در مادهٔ تب و در عسر نضج

آن افزاید پس بدانسبب تب درازتر و دشوارتر گردد و آنچه استعمال حقنه‌ها در غب خالصه باید لین باشد چه مادهٔ

او لطیف سهل‌الاستفراغ است و در غب غیرخالصه حقنه‌های حاده می‌باید و هرگاه در این تب بدل در بدن بسیار و

قوت قوی و سن شباب و فصل ربیع باشد باید که فصد صاحب او کنند و هرگاه خلط بلغمی غالب باشد معالجه به

اشیای مقطع و مسخن باید کرد تا غلظ بلغم و لزوجت او قطع گردد و برودت او تسخین یابد پس سهل‌الخروج و

استفراغ گردد و در غب خالصه عنایت بتطفیهٔ سوءمزاج حمی بیشتر و به استفراغ خلط مادهٔ تب کمتر بود و در

غیرخالصه باید که اکثر عنایت به استفراغ خلطی که مادهٔ این تب باشد و اقل عنایت بتطفیه مصروف دارند و گاهی

مالجهٔ غب غیرخالصه به اشیای مدر بول گرده می‌شود و اگر اشیای مذکوره شدیدالحرارت و یبس نباشند والا در

حرارت تب بیفزایند و جزو رطب رقیق که در بلغمست فانی سازند و غلیظ‌تر باقی ماند و آن را غلیظ عسرالتحلل

گردانند پس می‌باید که ادرار بچیزهای حار یابس به اعتدال نمایند و مع ذلک اعنا بتقویت معده کنند و گاهی در

این علت استفراغ به ادویهٔ مسهل صفرا و بلغم برفق نفع می‌کند و همچنین قی بعد طعام مفید می‌شود و استفراغ در

غب غیرخالصه همچنین در تب بلغمی و در حمای سوداوی باید که بعد از نضج و بعد ترقیق خلط و استعداد او برای

خروج باشد **شیخ** می‌فرماید اموریکه بدان علاج غب غیرخالصه مخالف غب خالصه باشد آن اموریست که بدان مشارک بود حمیات بارده را از عدم ترخیصیکه گاهی گاهی بدان اصحاب خالصه را رخصت داده می‌شود و آن چند امر است یکی آن‌که در خالصه انتظار نضج در استفراغ نمی‌کنند دوم آن‌که در آن انتظار اکثر تا زمانهٔ انحطاط نمی‌کنند اگر انتظار نضج کنند بخلاف غیرخالصه که در آن با وجود نضج تا که زمانهٔ انحطاط نیاید تحلیل مواد و خروج آن به مسهل و حمام بوجه احسن نشود سوم حمام که آن بر صاحبان غب غیرخالصه حرام کرده شده چهارم تغذیهٔ هر روزه یا قریب تغذیه از آنچه ایشآن را مضر بود بلکه واجب است که یک روز غذا دهند و آن یوم راحت است و یک روز نه و آن یوم نوبت است و در اغذیهٔ ایشان آنچه جالی و گرم اندک باشد می‌باید و تغذیه در اوائل علت غلیظتر بود از آنچه در اوائل خالصه باشد به عده تدریج بتلطیف کنند فوق تلطیف غب خالصه و تلطیف در آن در اوائل بگرسنه داشتن بیشتر از تلطیف بغذای بسیار لطیف بود پنجم آن‌که تبرید کمتر باشد به سبب قلت حرارت مادهٔ آن ششم آن‌که در ابتدا حقنهٔ حادتر به عمل آرند اگر میلان ماده بمقعر کبد و امعا معلوم شود و بلغم غالب بود هفتم آن‌که انتظار نضج در اسهال قوی ایشان بیشتر کنند هشتم آن‌که در ماءالشعیر ایشان قوت منضجهٔ محلله باشد مثل آن‌که برای کسیکه در معدهٔ او ماءالشعیر ترش گردد بیان کردیم بلکه قویتر از آن باشد پس گاهی احتیاج می‌شود به آن‌که در آن زوفا و صعتر و پودینه و سنبل به حسب مزاج بپزند و چقندر ایشان را نافع است و خلط نخود به ماءالشعیر و در آخر آن نخودآب نافع بود و واجبست که در قرب غیرخالصه از خالصه و بعد او از آن نظر کنند و به حسب آن تخالف میان علاج او و علاج خالصه کنند پس اگر غب غیرخالصه قریب بسیار از خالصه باشد میان هر دو بمخالفت اندک خلاف ورزند و هرگاه قاروره ایشان غلیظ بینند فصد کنند و چون فصد نمایند احتیاج بحقنه نیفتد **و بدآن‌که** نافعتر برای ایشان از قی کردن بعد طعام چیزی نیست و از مسهلات و ملینات در اوائل آن آنچه قریب به اعتدال است آب گلقند مطبوخ و سکنجبین است و گاهی در این هر دو خیارشنبر داخل میک و نیم و قویتر از این آن است که در آن قدری تربد داخل کرده شود و حقنه‌ها در ابتدا نزد من بهتر از مسهلات دیگر است و

آن حقنه‌هاست که در آن قوت خارخسک و بابونه و چقندر و قرطم و بنفشه و سپستان و انجیر و اندکی تربد و در آن خیارشنبر و روغن کنجد و بورق باشد و گاهی حاجت بحقنۀ حادتر از این افتد به حسب بعد حمی از خالصه و اما معینات بر انضاج مثل سکنجبین مخلوط بچیزی از گلقند و سکنجبین اصولیست و بعد روز هفتم و حصول نضج مثل طبیخ افسنتین است که آن نافع ملطف مادۀ مقوی معده است و در آن قوت اسهالیه و ادرار و تفتیح نیز هست و همچنین آب بادیان و آب کرفس با سکنجبین نافع است و اگر از روز چهاردهم تجاوز کند بخوردن قرص درد صغیر باک نیست و اگر مرض طول کند از مثل قرص غافث و طبیخ آن و گرم کردن نواحی شراسیف بکماد چاره نباشد و ضماد از این قبیل است که از آن چاره نیست و ایضاً تضمید پوست شکم ایشان بدان چه انضاج نماید و ارخای تمدد کند اگر آنجا باشد و چون معلوم کنند که نضج حاصل شده استفراغ و ادرار نمایند و خوف نکنند و از مستفرغات جیده برای ایشان انیست که بگیرند ایارج پنج درم و تربد هفت درم و عصارۀ کاسنی و غافث هر واحد سه درم و تخم کرفس و هلیلۀ زرد و کابلی هر واحد پنج درم و به آب کرفس حبها سازند شربتی از آن دو درم و از این قبیل است این مطبوخ جیدتالیف ما بگیرند غافث و افسنتین و هلیلۀ کابلی هر واحد پنج درم تخم خربزه و تخم خیار و تخم بادرنگ و تخم کرفس و شکاعی و بادآورد هر واحد ده درم تربد سفید یک‌درم خیارشنبر شش درم مویز منقی بیست عدد و سپستان سی عدد دو انجیر ده عدد و گلقند فارسی پانزده درم و برسم متعارف در آب بجوشانند و از آن قدح بزرگ گرفته یک قیراط سقمونیا در آن داخل کرده بنوشند و گاهی احتیاج بدوای قوی من وجه و ضعیف من وجه می‌افتد اما قوت او به حسب استفراغ او خلط لزج را باید و اما ضعف او به حسب آن‌که استفراغ بسیار در یکدفعه نکند و این چنان باشد که از شربت دوای قوی کم کنند بلکه تدریج بدان نمایند پس استفراغ خلطیکه احتیاج به استفراغ آن باشد به تکرار باشد تا قوت ضعیف نشود و این دوائیست که تفریق و جمع آن ممکن بود تا قلیل او اسهال خلط روی اندک آرد و کثیر او اسهال آن بسیار نماید و اما ملاقات گاهی اندک آن هیچ فصل نمی‌کند و مثل این دوا به‌کار برند بگیرند تربد نیم درم یا کمتر یا زیاده‌تر از آن به حسب حاجت و سقمونیا قریب یک سطوح یا زیاده از آن به گلقند فارسی سرشته بخورند و یا بگیرند از غاریقون و سقمونیا بقیاس مذکور یعنی از

اول نیم درم و از ثانی یک سطوح و به گلقند به سرشند و بخورند و یا این دوا در آب گل سرخ تازه یک اوقیه یا در شربت ورد انداخته بنوشند **صاحب کامل** گوید که چون این تب از مخالطت بلغم یا صفرا می‌باشد و ماده در آن بیشتر از حرارت بود لهذا می‌باید که اکثر عنایت به استفراغ خلط باشد و بهرحال باید که بقاروره نظر کنند و نبض را ملاحظه نمایند اگر بول رنگین بینند و در نبض سرعت یابند اول مریض را ماءالشعیر به شکر باید داد و بعد سه یا چهار ساعت سکنجبین به آب سرد و غذا بشوربای بچهٔ مرغ معمول به آب غوره و انار و زیرباج سازند و این در روز غیرنوبت باشد و اما روز نوبت غذا به مزوره و مغز خیار و بادرنگ پخته بدهند که آن تبرید و ترطیب و ادرار بول کند و این بعد انقضای نوبت دهند و باید که بطبیعت نظر کنند اگر قبض باشد تلئین بفلوس خیارشنبر و ترنجبین و تمرهندی بمقداری نمایند که طبیعت به اعتدال آید بعد از آن ماءالشعیر دهند و عقب او سکنجبین این در روز غیر نوبت دهند و روز نوبت بر سکنجبین تنها به آب سرد قناعت کنند و بعد از بعد از انقضای نوبت بمزورات غذا سازند و چون بر مریض هفت روز بگذرد و علامات نضج پدید آید باید که در استفراغ به اسهال یا بقی یا به ادرار بول شروع کنند اما به اسهال از طبیخ افسنتین نمایند زیرا که به افسنتین در این تب از چند وجوه انتفاع یابند یکی آن‌که در آن قبض است و بدینجهت او مقوی معده است و چون معده در این تب ضعیف می‌شود به سبب بلغم پس باید که تقویت معده نمایند تا غذا را هضم گرداند و بلغم پیدا نکند چه تولد بلغم اکثر از ضعف معده شود هرگاه قادر بر هضم اغذیه نبود دوم آن‌که افسنتین ادرار بول کند بتلطیف خلط بلغمی و تفتیح مجاری سوم آن‌که در آن قوت جاذبه برای صفراست و آن اصل خلط محدث بهر این تب است و استعمال افسنتین نشاید الا بعد نضج ماده چه اگر قبل نضج آن را استعمال نمایند ضرر بین پیدا کند بهر آن‌که در افسنتین دو قوت متضاده است یکی از آن قابضه و دیگر مسهله پس هرگاه قبل از نضج استعمال کنند بقبض خود در ماده فجاجت و صلابت بیفزاید که تحلل آن دشوار گردد و قوت مسهله ارادهٔ اسهال آن خلط نماید و به سبب خامی و و متانت آن بر آن قادر نباشد و در آن حال طبیعت را اذیت و تعب حادث گردد و قوت او ضعیف گردد و اما هرگاه افسنتین را بعد نضج استعمال نمایند

قوت قابضه که اندر آن است تقویت اعضا و تشدید آنها نمایند و اعانت او بر دفع مواد و اخراج آن کند و ماده به سبب لطافت خود بغیر اذیت و کلفت طبیعت به سرعت خارج گردد و ایضاً در بعض اوقات استعمال کنند آب لبلاب به اندک تربد و بسفائج به شکر یا فلوس خیارشنبر به حسب ادعای حاجت از کمیت و ایضاً این قرص بنفشه استعمال کنند **صفت آن** بگیرند بنفشۀ ریحانی جید دو درم تربد سفید یک درم سقمونیا نیم دانگ رب‌السوس نیم درم باریک سائیده شکر سرخ پنج درم آمیخته به آب گرم بخورند که این دوا نیک در این تب است چه از شان این قرص اسهال صفرا و بلغم است و سزاوار نیست که دوای مسهل در اول مرض استعمال نمایند مگر بعد از آن‌که خلط نضج یابد و علامتش ظاهر گردد والا آن‌که مرض مهیاج باشد و ماده منتقل از موضعی به موضع دیگر باشد و مریض را قلق بود که در آن هنگام استفراغ خلط کنند و در آن تأخیر ننمایند و اما اگر خلط بائج نباشد و علامات نضج ظاهر نگردد دوای مسهل استعمال نکنند زیرا که اگر استعمال آن کنند لطیف خلط مستفرغ گردد و غلیظ او تنها باقی ماند و نضج او متعسر شود و ایضاً استعمال حقنه باید کرد هرگاه ماده مائل به جانب مقر کبد یا عروق یا امعا بینند پس اگر خلط بلغمی غالب‌تر باشد حقنۀ حاده که غسل امعا از بلغم کند استعمال نمایند و اگر خلط صفراوی غالب‌تر باشد حقنۀ معتدل میان لینه و حاده به عمل آرند و اگر خلط مائل بفوق و ناحیۀ فم معده باشد و مریض تلخی در دهن یا لذع معده یا غثیان دریابد باید که استفراغ بقی بعد غذا استعمال نمایند که او سهل‌تر برای خروج اوست پس اگر خلطی بلغمی غالب باشد بدان اشیا چیزی ملطف مقطع مثل پودینه و ترب و صعتر آمیزند و اگر صفرا غالب بود مریض را کشک جو و ماهی تازه و سرکه و کاسنی و سرمق و مانند آن خورانند و چون استفراغ بقی کنند باید که معده را پاک نمایند و مع ذلک سکنجبین و آب گرم استعمال کنند و در معده چیزی از غذا و غیر آن باقی نماند پس هرگاه دانند که معده پاک شده شربت سیب ساده یک شربت بدهند و هرگاه ماده مائل به جانب محدب جگر بینند و قریب شراسیف جانب راست تقلی به همرسد ادویۀ مدر بول و اغذیۀ مدره استعمال نمایند و لیکن دوای مدر بول قوی‌الحرارت نباشد بلکه مثل طبیخ کرفس و بادیان بود و اگر مغز تخم خربزه و بادیان و دوقو

مساوی باریک کوفته بوزن دو درم بجلاب یا به سکنجبین وقت خواب به آب سرد بخورند سخت موافق باشد و چون این تب طول کند و از سه هفته درگذرد و اگر علامات غلبهٔ خون مثل سرخی رنگ و عظم نبض و غیر آن ظاهر بینند فصد هفت اندام نمایند و به حسب حاجت و قوت خون بگیرند به عده تطفیه و تغذیه بچوجهٔ مرغ و تیهو استعمال کنند و هر روز قرص طباشیر ملین یک مثقال با سکنجبین یک و نیم اوقیه و آب سرد بدهند و اگر علامات غلبهٔ خون ظاهر نباشد فصد نباید کرد پس اگر علامات غلبهٔ بلغم ظاهرتر بود ادویهٔ که استفراغ بلغم به اسهال و قی کنند بنوعیکه در علاج تب بلغمی مذکور گردد استعمال باید کرد و فیمابین استفراغات زمانه بقمداری باید که بدن در آن قوی بود و خلط نضج یابد و قوت را بتواتر استفراغات ضعیف نسازند که حفظ قوت اندر مرض ضرورترین تدابیر است و بعد استفراغ در این تب چون بطول انجامد قرص درد صغیر که بطباشیر ساخته باشند هر روز یک مثقال با یک و نیم اوقیه سکنجبین ممزوج به آب سرد بدهند و اگر قاروره رنگین و نبض سریع باشد ماءالشعیر که اندر آن بادیان پخته باشند استعمال نمایند و تغذیه بلحم طیور لطیف مثل بچهٔ مرغ و تیهو معمول به طریق زیرباج یا مطبخن یا اسفیدباج سازند و غذا روز غیر نوبت به‌کار برند اما روز نوبت ترک غذا کنند و تلطیف او بعد انقضای نوبت نمایند تا روز نوبت ترک غذا کنند و تلطیف او بعد انقضای نوبت نمایند تا روز ترک نوبت حفظ قوت و روز نوبت قوت را مشغول بمقاومت مرض و افنای ماده کرده می‌شود و اگر قوت مریض متحمل ترک غذا روز نوبت نباشد و آن را عادت بترک غذا نبود باید که در روز نوبت تغذیه بحریره مرتب از سبوس گندم و شکر و روغن بادام سازند یا کشک جو یا چیزی از پوست گندم به آب سرد به قدر میل نفس علیل دهند و این بعد انقضای نوبت یا انحطاط حرارت غریبه به سوی اسفل از سینه و شکم بدهند و باید که از اغذیه بطی الانهضام اجتناب نمایند و اگر عادت شراب باشد بعد ظهور علامات نضج در بول و بعد یک ساعت از غذا اندک شراب ابیض رقیق که نه کهنه و نه نو باشد به آب ممزوج بنوشانند که از آن انتفاع یابند و اگر شراب قبل از نضج استعمال کنند حرارت زیاده و قوی گردد به سبب ازدیاد صفرا و تذویب خلط و انتشار آن در جمیع بدن پس سده‌ها پیدا شود و با خلط نیک بیامیزد و آن را نیز فاسد گرداند بالجمله سزاوار نیست که شراب در این تب و در غیر آن استعمال نمایند مگر بعد ظهور علامات نضج و

باید که در این مرض تضمید معده بضماد مسخن و مقوی آن و منضج خلط بلغمی و مانع از تولد او اندر آن نمایند واین ضماد آن را نافع است بگیرند لادن سه درم و در روغن سوسن مخلوط به روغن گل هر یک هفت درم بگدازند و گل سرخ پنج درم و سک و رامک هر واحد دو درم باریک سوده آمیخته بر معده در حالت خلوی آن از غذا ضماد کنند و ایضاً استحمام به آب گرم که اندر آن بابونه و اکلیل‌الملک و مرزنجوش جوشانیده باشند استعمال نباید کرد مگر بعد از نضج زیرا که اگر استعمال آن قبل از نضج در مثل این حمیات کنند که مادهٔ آنها غالب‌تر از کیفیت و غلیظ بدون تلطیف بود سه مضرت پیدا کند یکی آن‌که این خلط اگر بگدازد و تحلیل نشود سیلان نماید و در سدد افزاید و بدان سبب عفونت زیاده گردد دوم آن‌که چون خلط عفن بحرارت حمام بگدازد در بدن منتشر گردد و به اخلاط جید مختلط شود و آن را متعفن سازد سوم آن‌که استحمام تحلیل لطیف ماده کند و غلیظ آن باقی ماند و نضج و تحلل آن دشوار گردد و صاحب این تب را می‌باید که راحت و سکون استعمال کند تا خلط ساکن ماند در موضع خود تا آن‌که نضج یابد و از حرکت و تعب اجتناب نماید که این اذابت خلط و انتشار او در بدن گرداند و به اخلاط جیده بیامیزد و آن را فاسد کند و احالهٔ آن بعفن نماید و در مادهٔ تب افزاید و مکث آن طول کند بهر آن‌که جالینوس ذکر کرده که این تب بمردی جوان عارض شده و بر آن شش ماه قیام نمود و من شخصی را دیدم که آن را این تب در آخر فصل تابستان حادث گردید و تا فصل ر بیع مکث نمود با وجود آن‌که تدبیر او نیک کردم بالجمله سزاوار آن است که در این تب تدبیری که ذکر نمودم استعمال کنند و از ماسوای آن اجتناب ورزند **جرجانی** و **ایلاقی** می‌نویسند که بعد این تب از غب خالصه بمقدار طول نوبت تب باشد پس بمقداری که از دوازده ساعت افزون باشد بعد او از غب خالصه بدان مقدار بود و علاج به اندازه درازی آن متغیر سازند پس اگر بخالصه نزدیک باشد علاج او اندکی بگردانند و اگر از آن دورتر باشد علاجش بیشتر متغیر سازند و اگر قاروره غلیظ و رنگین باشد نخست فصد اولی‌تر بود و اگر اتفاق فصد نیفتد از تلئین طبع بحقنه یا شربت چاره نباشد و حقنه نافعتر بود و بر اشربه و اغذیهٔ بارده چندان دلیری نشاید کرد که در غب خالصه باید کرد و اگر در هر چند روز طعام لائق قی

بخورند و قی کنند سخت سودمند باشد و بعد از نضج مسهل معتدل باید داد و کشکاب که از جو و نخود نیمانیم بپزند نافعتر باشد و اما آنچه اعانت بر نضج نماید سکنجبین بزوریست یا گلقند با سکنجبین سرشته یا آب بادیان گلقند در آن مالیده و اگر گلقند را در آب گرم بدست بمالند و اندکی بادیان در آن جوشانیده صاف کنند و سرکه آمیخته سکبنجین سازند شربتی لطیف منضج باشد و چون اثر نضج پدید آید به آهستگی تدبیر استفراغ باید کرد و چیزی که بعد نضج بدان تنقیه کنند گلقند گداخته است که سکنجبین آمیخته قدری خیارشنبر در آن حل کرده به اندکی تربد ترکیب داده باشند و شربت افسنتین مسهل موافق دابغ معده و مقوی آن است تا غذا هضم کند و از آن بلغم تولد نکند **صفت** شربت افسنتین بگیرند افسنتین رومی پنج درم تربد سفید تراشیده نیمکوفته دو درم سنبل‌الطیب یک‌درم گل سرخ پانزده درم در سه من آب بجوشانند تا یک من بماند صاف نمایند و هر صبح چهل درم با ده درم شکر یا به یک درم صبر بنوشند **نوع دیگر** افسنتین هفت درم مصطکی اذخر ساذج هندی سنبل صبر غاریقون گل سرخ هر یک دو درم زعفران نیم درم جمله را دارد و من آب بپزند تا بنصف آید صاف کرده یک من عسل یا شکر یا ترنجبین آمیخته به قوام آرند و در بعضی نسخه‌ها یک درم بیخ بادیان و یک درم بیخ کرفس و انیسون و نانخواه یا بادیان و اسارون هر یک نیم درم و نعناع یک درم زیاده کرده و قرص بنفشه در این مرض مسهلی نافع است و نسخهٔ آن در قول صاحب کامل گذشته لیکن در اینجا وزن سقمونیا دانگی نوشته و تا اثر نضج خوب ظاهر نباشد این مسهل نباید داد و گاهی در آن قرص یک دانگ پودینه و انیسون زیاده کنند و دانگی کتیرا در آب کرفس یا آب کاسنی یا گلاب حل کرده ادویه بدان به سرشند و حبها سازند و به‌کار برند نافع بود و مطبوخ شیخ بوعلی سینا که در قول او مسطور شد به قدر صد درم با نیم دانگ سقمونیا مسهل موافق است لیکن ده درم تخم کرفس در آن بسیار است گمان بر خطای ناسخ است اگر چنان بزرگی فکر بلیغ کرده باشد از دو درم تا پنج درم کفایت بود و بعد تنقیه قرص طباشیر و قرص گل و مانند آن موافق باشد و نسخهٔ قرص طباشیر همآن است که در ذیل علاج این تب مسطور شد و نسخهٔ دیگر که در تپها که با تشنگی و سرفه بود سودمند باشد این است **صفت**

آن طباشیر گل سرخ صمغ کتیرا هر یک چهار درم مغز تخم خیار و خیار بادرنگ تخم خرفه اصل‌السوس هر یک هشت درم زعفران دو درم نشاسته سه درم کافور یک درم سائیده و بلعاب اسپغول به سرشند و قرص سازند شربتی یک مثقال **صفت** قرص ورد برای غب غیرخالصه که در آن صفرا بر رطوبت غالب باشد نافع گل سرخ ده درم سنبل‌الطیب سه درم اصل‌السوس پنج درم تخم کاسنی مغز تخم خیار هر یک چهار درم قرصها سازند از هر یک مثقالی نسخهٔ دیگر در تب غب غیرخالصه که صفرا و رطوبت برابر بود نافع است گل سرخ ده درم سنبل دو درم مصطکی یک درم تخم کاسنی پنج درم شربت یک مثقال **صفت** قرص بنفشه اگر با تب سرفه باشد سودمند بود بنفشه گل سرخ هر یک پنج درم مصطکی یک درم مغز بادام مقشر پنج درم گل ارمنی نشاسته رب‌السوس هر یک سه درم صمغ عربی مغز تخم کدو مغز تخم خیار هر یک پنج درم شربتی یک مثقال **صفت** قرص بنفشه اگر با تب و سرفه طبع قبض باشد نافع بود بنفشه ده درم تخم خشخاش تخم کاسنی مغز تخم خیار هر یک پنج درم کتیرا رب‌السوس هر یک چهار درم قرص سازند و هر صبح یک مثقال با جلاب بخورند و اگر احتیاج به اسهال شود چهار درم سقمونیا و هفت درم تربد زیاده کنند و شربت دو درم نمایند **صفت** قرص غافث که در آخر تپهای کهن نافع و خداوند یرقان و درد جگر را مفید بود عصارهٔ غافث پنج درم گل سرخ سنبل‌الطیب هر یک دو درم طباشیر سفید سه درم ترنجبین ده درم شربتی یک مثقال **صفت** قرص ماذریون که در غب غیرخالصه که با تشنگی و دردسر بود و صبع قبض باشد سودمند بود ماذریون هفت روز سرکه تر کرده خشک نمود آرد جو هلیلهٔ زرد نبات سفید مساوی شربت یک مثقال **صفت** قرص قرظ در تپهائیکه با اسهال باشد سودمند بود قرظ و طراثیث و بلوط و حب‌الاس و تخم حماض برابر شربت مثقال دهند **صفت** قرص زرشک در تپهائیکه با تشنگی و گرمی و ضعف معده و جگر باشد سودمند بود زرشک چهار درم گل سرخ دوازده درم اصل‌السوس عصارهٔ غافث مغز تخم خیار و خیار بادرنگ نشاسته کتیرا صمغ عربی طباشیر زعفران تخم خرفه هر یک دو درم لک ریوند چینی سنبل‌الطیب هر یک یک درم کافور نیم درم ترنجبین چهار درم ترنجبین را در آب حل کرده ادویه سوده بدان به سرشند و هر قرصی بوزن یک مثقال

سازند شربتی یک قرص **صفت** نسخهٔ دیگر او که در تپهائیکه با ورم معده و جگر باشد نافع بود زرشک از دانه پاک کرده و رب‌السوس و گل سرخ و مغز تخم خیار و مغز تخم خربزه هر یک سه درم مصطکی و سنبل و عصارهٔ غافث هر یک دو درم فوه و ریوند چینی و زعفران هر یک دو درم تخم کشوث تخم کاسنی هر یک سه درم طباشیر یک و نیم درم ترنجبین شش درم قرصها سازند شربتی یک مثقال و بسیار باشد که خلط عسر باشد و حاجت بضماد کردن شکم آید و نسخه ضماد همآن است که در قول صاحب کامل گذشت لیکن در اینجا مصطکی دو درم زیاده است و اگر دو درم دارچینی دو درم اشنه داخل کنند قویتر باشد و اشیای مدر بول بعد ظهور نضج نافع بود و بهترین چیزها در این باب سکنجبین بزوری بود **ابن الیاس** گوید که علاج غب غیرخالصه و شطرالغب آن است که هر صبح جلاب از تخم کاسنی و اصل‌السوس هر واحد سه درم و شکر سفید ده درم بنوشند و غذا ماءالشعیر با نخود و بادیان پخته و یا هر صباح جلاب از سکنجبین ساده ده درم و گلقند ده درم بیاشامند و از شرب آب سرد و فواکه رطب و به قول حذر کنند و سزاوار نیست که در ابتدای مرض مبادرت به استعمال مسهلات قویه و افراط در اسهال کنند و چون علامات صفرا غالب باشد هر صبح جلاب از تخم کاسنی و اصل‌السوس هر واحد سه درم و نیلوفر چهار درم و آلوبخارا ده عدد و از شکرسفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشند و به همین طریق تا روز هفتم بگذرانند و هرگاه آثار نضج در قاروره پدید آید اسهال به این مطبوخ سازند **صفت آن** سنای مکی پنج درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی بادیان اصل‌السوس مقشر کوفته هر واحد سه درم اسطوخودوس بسفائج کوفته هر واحد چهار درم هلیلهٔ زرد و کابلی هر واحد پنج درم مویز منقی ده درم آلوی سیاه عناب سپستان هر واحد بیست عدد جمله را در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید در آن فلوس خیارشنبر پانزده درم ترنجبین بیست درم مالیده صاف نموده سحرگاه بنوشند و بر آن تا آخر روز صبر کنند تا تنقیه نیک گردد به عده در آخر روز به ماءالشعیر که در آن نخود پخته باشند غذا سازند به عده یک یا دو یا سه روز به حسب قوت و واجب راحت دهند بعد از آن قرص بنفشه بخورانند که آن اسهال صفرا و بلغم نیک کند و نسخه آن همآن است که در قول صاحب کامل گذشت لیکن در اینجا پوست هلیلهٔ زرد یک درم

عوض شکر است به آب خالص سرشته قرص سازند و آن همه یکشربتست صبح به آب گرم یا جلاب شکر سرخ ده درم بخورند و اگر در این تب بلغم غالب بود هر صبح جلاب از اصل‌السوس سه درم گلقند ده درم بنوشند و غذا ماءالشعیر با نخود و پودینه و دارچینی دهند و هرگاه خلط مائل به جانب محدب جگر محسوس گردد علامتش آن است که قریب شراسیف راست گرانی باشد ادویهٔ مدره مثل بادیان و شیرهٔ بزور ثلثه استعمال کنند و اغذیهٔ مدره مثل نخود و دارچینی دهند و اگر ماده به جانب مقعر کبد میل کند و علامتش احساس ثقل در معده و قی و تهوع است تلئین طبیعت بمعجون خیارشنبر هفت مثقال با سنای مکی هفت درم و شکرسفید ده درم کنند و اگر روز نوبت مریض متحمل ترک غذا نباشد ماءالشعیر با نخود پخته و اندکی از شکر سفید بدهند و افضل در این مرض آن است که هر صبح از شرب سکنجبین ساده و گلقند شکری هر واحد ده درم تجاوز نکنند و بر شرب ادویهٔ بسیار ملطف دلیری ننمایند تا ماده لطیف شده به سوی سر صعود نکند و از آن سرسام متولد گردد ولاسیما اگر بادی صداع یا صاحب مرض ضعیف‌الدماغ باشد و لهذا بقراط گفته که تب در مشایخ و بلغمی مزاجان لین می‌باشد و در ایشان ببلادت حمی و لین آن مغرور نشوند و بر تسخین اقدام ننمایند مگر بعد احتیاط و تثبیت و بعد تنقیه سکنبجبین بزوری و قرص و رد نافع بود اجزای قرص درد همآن است که در قول جرجانی گذشت همه ادویه را باریک سائیده به آب بادیان سرشته قرص سازند و در سایه خشک کرده هر صبح یک مثقال بخورند و اگر تب مسنن گردد قرص غاث دهند بعد از آن هر صبح سکنجبین ساده ده درم و گلقند ده درم مالیده بنوشند و غذا زیرباج از لحوم ماکیان و تیهو و کبک و دراج و نگذارند که طبیعت قبض شود بلکه در هر هفته به قدر قوت و طاقت تلئین آن نمایند و تضمید معده در این مرض بضماد مقوی معده و مسخن آن و منضج ماده که در معده باشد باید کرد مثل این ضماد **صفت آن** سک رامک مصطکی لادن علک‌الانباط گل سرخ مساوی لادن را گداخته و باقی را سوده بدان آمیخته در خلو ضماد سازند و در هر هفته بحمام داخل کنند و این نطول به عمل آرند بابونه اکلیل‌الملک مرزنجوش شبت در آب پخته آب گرم بر شکم بسیار بریزند و از معالجه این علت غافل نباشند که به

سرعت مودی بسده و استسقا می‌گردد **خجندی** گوید که تدبیر این نیز قریب از تدبیر غب خالص است الا آن‌که مداومت بر قی قبل از ادوار در روزهای نوبت باید کرد و قبل از آن ماءالشعیر و بعض اشربهٔ ملطفه مثل سکنجبین بنوشند به آب گرم قی کنند و اگر مرض طول کند ماءالشعیر که در آن پوست بیخ بادیان و برگ دو تخم او پخته باشند بنوشانند که آن تلطیف ماده و اخراج آن به عرق و بول کند و تعاهد به بخور بیخ بادیان و تخم آن کنند خصوص در وقت لرزه بر مجمر انداشته و چادر پیچیده زیر آن دود بگیرند تا آن‌که عرق آید و همچنین نهادن دست و پای در آب گرم زیر جامه تا گرمی و بخار آن بجمیع بدن رسد پس اگر زائل نشود و مدت دراز گردد قرص درد که در حمیات بلغمیه مذکور گردد و نقوع صبر در آب کاسنی و بادیان بدهند و اگر از سه هفته تجاوز کند به تدبیر اصحاب حمای بلغمی پردازند لیکن اصل مراعات احوال نضج است و تدبیر به سکنجبین مرتب از تخم خیارین و تخم کاسنی و استعمال حقنهٔ لین معتدل و این در اوائل بهتر از مسهل است و نوشانیدن مدرات و گفته‌اند که اگر قاروره غلیظ ببینند فصد کنند و ندانم که چگونه فصد در این تب نافع باشد چه آن مرکب از بلغم و صفراست و فصد در آن بچه طور مفید خواهد شد و روز نوبت غذا ماءالشعیر به شیرهٔ مغز بادام بعد انقضای نوبت بدهند و بعد ظهور علامات نضج پس از روز چهاردهم اسهال بافسنتین کنند و قرص بنفشه آن را نافع است و از اقراص نافعه برای این تب قرص ورد صغیر است **نسخهٔ آن** گل سرخ ده درم سنبل‌الطیب سه درم رب‌السوس یک‌درم مغز تخم خیار تخم کاسنی هر واحد یک درم جمله ادویه سائیده قرص سازند شربتی از آن یک مثقال و این قرص حمیات مرکبه را که در آن صفرا غالب باشد نیز نافع بود **ابن نوح** گوید که بهر اسهال قرص درد بخورانند گل سرخ ده درم مغز تخم کدو خیار هر یک پنج درم صندل سفید سقمونیا هر یک نیم درم کافور ربع درم به آب خرفه قرص سازند و به قدر قوت بخورند و در روز نوبت هیچ علاج نکنند مگر قی به سکنجبین و آب گرم و باقی همآن است که در قول خجندی گذشت

حمیات بلغمی

بدآن‌که از قانون و شروح آن مستفاد می‌شود که تب عفنی بلغمی که آن را در یونانی مقیماروس و لوومنس گویند بر دو قسم است **یکی** نائبه که هر روز نوبت کند مادۀ او خارج عروق یعنی معده و دماغ و ریه و جز آن بمواضع خالی در بدن متعفن گردد و آن را بعربی مواظبه و در یونانی امقریبوس و اصطرمایوس نامند **دوم** لازمه که مادۀ آن داخل رگها تعفن پذیرد و آن را لثقه گویند و تب بلغمی را اوقات کلیه مثل سائر حمیات بود کمتر اوقات ابتدای آن در اکثر هچده روز باشد و اقلاع آن در اکثر بجبران میان چهل و شصت روز بود و اسلم آن نقی الفترات باشد که بعد آن گرمی در بدن باقی نماند ولاسیما کثیرالعرق که آن دلالت کند بر رقت ماده و قلت او و تخلخل بدن و آن دفاع او از مسام به سبب غلبۀ طبیعت بر ماده و اطول اوقات این علت زمانۀ تزید باشد با وجود آن‌که انحطاط او نیز درازتر از غب بود و بلغم عفن گاه زجاجی باشد و گاه حامض و گاه حلو و گاه مالح و اکثر تب بلغمی عارض شود و به اصحاب امتلاها که نوازل آنها به سوی معده ریزد و در آن متعفن گردد **و بدآن‌که** اگر با تب سردی باشد نبض ضیق و صغیر گردد به سبب تکثیف برودت و تقبیض آن و علامات بلغمی دائره آن است که آنچه به سبب بلغم زجاجی و حامض باشد سردی در حامض کثرت نماید و لرزه در زجاجی شدیدتر بود لیکن در ابتدا اندک باشد و سردی در آن یک بارگی غلبه نکند بلکه اندک اندک در اطراف ظاهر شود بعد از آن به حدی رسد که اطراف مثل برف سرد گردد و گرم نشود مگر بدشواری و یک بارگی گرم نشود و نه به تدریج متصل بلکه اندک اندک مع عود سردی و گاهی سردی او را در ابتدا قشعریره مخالط گردد پس سردی به سبب مادۀ باشد که عفن نشده و قشعریره بباعث آن‌که متعفن گشته و اعظم سردی و لرزۀ آن در ادرار منتهی باشد و این تب از مادۀ نباشد که نحس پیدا کند تا سبب لره به طریق نفض یعنی دفع ابخرۀ دخانیه گردد زیرا که عفونت این عفونت چیزی نرم است و بسیار باشد که در نوائب اول بدون سردی و لرزه ابتدا کند بلکه تا مدتی تأخیر نماید و گاهی سردی بود و لرزه تا مدتی نباشد و اما آنچه از بلغم شور باشد قشعریره در آن تقدم نماید و سرما و لرزۀ او اشتداد ننماید و چون مدتی بگذرد سردی قویتر شود و اگرچه باندازۀ سردی زجاجی نباشد و اما آنچه از بلغم حلو باشد در اوائل آن تا اکثر نوائب قشعریره و سرما و لرزه

کمتر تقدم نماید و سردی آن کمتر از سردی همه انوع بلغم باشد و حرارت این تب در اکثر امر بدون التهاب و کرب و بلاعظم شوق به سوی هوای سرد و آب سرد و گشادن بدن و تحلل و نفس عظیم و نافخ باشد بخلاف سائر حمیات که مواد آن حار باشد و گاهی حرارت او در زمانۀ تزید به قدر ساعتی یا دو ساعت متوقف گردد و گمان شود که آن بانتها رسیده و آن هنوز در تزید باشد زیرا که با زور زیادتی شروع کند و همچنین آن را در زمانۀ انحطاط وقوفات باشد و رنگ صاحب تب بلغمی مائل بسبزی و زردی در میان سفیدی باشد تا آن‌که مجموع مثل رنگ ارزیز نماید حتی که در منتهای تب که در آن سرخی رنگ مثل منتهای دیگر حمیات نباشد و تواتر و صغر نبض او شدیدتر از تواتر و صغر نبض ربع و غب باشد لیکن سریعتر از نبض ربع نبود و گاهی بطی‌تر از آن یا مثل او در ابتدا باشد و شدیدالاختلاف مع عدم نظام بود و در صبیان و ضعیفان این تب اختلاف نبض بسیار بود و دلائل نبض بر تب بلغمی از صحیح‌ترین دلائل است و تقدم اغذیۀ هوا بلغم و تخمه‌ها و سحنۀ بلغمی و نرمی ملمس و ضعف فم معده و سقوط اشتها و گاهی عظم طحال و سبوق آروغ ترش بسیار در اکثر اوقات نیز بر تب بلغمی دلالت کند و تب لثقه مشابه‌ترین حمیات بدق است از جهت آن‌که حرارت او شدید نباشد و نه مقارقت کند بلکه ساکن لازم بود و مریض را نخافت بدن لابد باشد به سبب ضعف هضم که قلت اعتذا آن را لازم است و لهذا بعضی معالجه آن بعلاج این کنند و بموت مریض انجامد **و فرق** میان هر دو آن است که لثقه بعد تناول غذا اشتداد نمی‌کند و سحنه ممتلی و منتفخ و نبض لین می‌باشد و ایضاً تقدم تدابیر بلغم افترا چون کثرت اکل و شرب و عدم تنقیه و استحمام بر آن گواهی می‌دهد و تب برد در مواظبه مشتد می‌گردد و سن و بلد و فصل نیز شاهد او باشد بخلاف دق که نبض در آن صلب و ممتد بود و سحنه روز بروز بگذارد و عقب خوردن طعام حرارت اشتعال نماید و از آثار امتلا و عفونت هیچ پیدا نباشد و علامات جفاف پدید آید و گویند که تب لثقه بزنان و پیران و خواجه سرایان و به یکاران و نزلی مزاجان اکثر افتد و صاحبان تخمه و آروغ ترش و کسانی را که بر امتلای طعام حمام کنند یا حرکت عنیف نمایند کسانی را که میوهای سردتر خورند و بالایش آب سرد نوشند و یا اشربۀ ترش خوب سرد کرده و یا مضعفات معده خورده

باشند و بر آن حرکات عنیفه کنند و ایضاً کسانی را که چیزهای بلغم افزا بسیار خورند و استفراغات کمتر کنند و چون کهنه شود ورم روی و اطراف ظاهر می‌شود و منجر به استسقا می‌گردد و بحران این بعد روز چهاردهم بود و اکثر میان بیست و سی روز افتد و به عرق باشد یا به اسهال و اکثر ادوار تب بلغمی در آخر روز و هنگام شام و عشا آغاز کند و ضعف معده خاصةً لازم این تب است چنان چه عظم طحال لازم ربع و صداع لازم غب باشد و بعد نضج و تلطیف ماده عرق بسیار آید لیکن از آن تب زائل نشود و جالینوس گفته که ردی‌ترین حمیات دائره بلغمی نائبه است **خجندی** و **ابن الیاس** می‌نویسند که حمای بلغمی دائره تب طویل عسرالبرء مزمن است که به سرعت زائل نشود و بسیار باشد که تا ظهور باقی ماند و مع ذلک خطرناک است و منجر به استسقای حمی گردد لاسیما هرگاه در زمستان یا خریف حادث شود و اسلم او آن است که نوبت او قصیر و عرق در آن کثیر باشد و در لثقه نبض شدیدتر در سرعت و تواتر بود و قاروره بسیار غلیظ و رنگین و کدر باشد و در شش ساعت فتره کند و از بقیه حرارت خالی نباشد و صاحب این تب عرق نکند مگر نزد انقلاع کلی و از تب بلغمی آن است که در آن اعضا گرم نشود و آن را زمهریری نامند **انطاکی** گوید که در حمای مواظبه گاه حفظ ادوار بود و گاهی تقدم و تاخر نماید به حسب حرارت مزاج و برودت آن و اکثر بعد سه دوره متغیر شود و به تخدیر و کسل و خمیازه و فازه و قلت حرارت ابتدا کند به عده اعراض از لرزه و سرما و غیر آن زیادتی نماید و سببش ملازمت اشیای مولد بلغم مثل شیر و ماهی و غسل به آب سرد و جلوس بر سنگ و جماع عقب تناول چیزهای باردست و علامتش لین نبض و صغر آن اولاً و به عده اختلاف آن و سفیدی قاروره و رقت آن به سبب سددست و فساد معده و سوءهضم در اینجا مثل صداع در غب لازم بود و قلت عطش مگر آن‌که بلغم شور باشد و قلت حرارت الا آن‌که بلغم حلو یا مالح بود و فرق در بلغم خالص و حلو و مالح آن است که صلابت نبض در مالح باشد و فرط لین نبض در حلو مع شخوص و از علامات او اختلاف بدن در حرارت و برودت در یک وقت و قلت عرق و تدریج حرارت به زیادتی است **انتباه** حمیاتی که در اکثر احوال

از جنس حمیات بلغمی باشد مثل حمای انقیالوس و لیفوریا و تب لیلی و نهاری و حمای غشیه خلطیه همه جدا مذکور گردد

علاج حمای مواظبه

تا روز چهارم برای تسکین تبرید خفیف مثل عرق شاهتره و عرق عنب‌الثعلب و شربت انار و شربت نیلوفر و سکنجبین ساده و خاکشی هر یک بمقدار مناسب بدهند و یا گلقند به عرق عنب‌الثعلب و گلاب مالیده و صاف نموده و سکنجبین داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشانند و اگر تسکین نیابد شیرهٔ مغز تخم کدو یا تخم خیارین استعمال کنند و بعد دو سه روز چون حرارت ساکن شود جوشانده ادویهٔ مناسبه دهند و گاهی نزد حرارت هوا و بودن مریض جوان حار مزاج یا بودن تب شدیدالحرارت میان اقسام بلغمی خیسانده استعمال کرده می‌شود بالجمله چون مادهٔ این تب غلیظ است روز پنجم ادویهٔ قلیل الحرارت از منضج بلغم گرفته شب در آب گرم تر کنند در صبح مالیده صاف نموده شربت بنفشه خاکشی داخل کرده بدهند و بعد از نضج بروز مسهل از مسهل بلغم که از آن ادویهٔ شدیدالحرارت دور کرده باشند تنقیه کنند و در مسهل دوم یا سوم داخل نمودن سنای مکی و تربد سفید و غاریقون نیز حکم نموده‌اند و در مسهلات او مثل تمرهندی و آلو و عناب و غیره از ادویهٔ صفرا داخل نکنند مگر نزد مس حاجت بدان و قی کردن نزد آغاز نوبت نفع کثیر دارد تا آمدن تب معده را از غذا خالی دارند و در ابتدای نوبت خواب نباید کرد و اگر از این تدبیر تب نرود قرص زرشک یا قرص گل به آب کاسنی سبز مروق یا با چکیدهٔ کاسنی و شربت بزوری وخاکشی دهند و گلقند و سکنجبین هر دو ممزوج نموده و یا شربت ورد و سکنجبین با هم مخلوط نموده نیز نافع بود و غذا در این تب و در هر تپی که بدیر زائل می‌شود موقوف نباید کرد چون خاکشی یک توله را در عرقیات مناسبه روز اول یک جوش روز دوم دو جوش و همچنین تا هفت روز یک یک جوش زیاده داده با شربت بزوری و یا شربت بنفشه دهند و باز تا آخر هفته دوم هر روز یک یک جوش کم کنند برای تب بلغمی و مرکب بسیار مفید بود لیکن این نسخهٔ خاکشی مطبوخ مخصوص بحمیات داخل عروق است که نفوذ و تفتیح سدد از

جوشانیدن زیاده‌تر حاصل می‌گردد و لهذا در حمیات مذکوره عرقیات نیز به جهت لطافت مخصوص است و دستور بعض متأخرین در معالجهٔ حمای بلغمی نیست که بهر نضج بادیان اصل‌السوس هر یک چهار ماشه انیسون سه ماشه جوشانیده صاف کرده گلقند مالیده دهند و گاهی زرشک در منضج می‌افزایند تا گرمی ادویه را اعتدال دهد و اگر تفتیح نیز خواهند شربت بزوری یا سکنجبین بزوری داخل سازند و بعد از گذشتن هفته و ظاهر شدن نضج مواد پرسیاوشان پنج ماشه تربد سفید شش ماشه مویز منقی دو توله انجیر زرد سه دانگ برگ سنا یک توله در منضج افزوده جوشانیده صاف کرده مغز فلوس خیارشنبر شش توله گلقند چهار توله مالیده باز صاف نموده روغن بادام چارماشه اگر نباشد شیرهٔ مغز بادام هفت عدد آمیخته مسهل دهند و اگر بهر اخراج بلغم کثیر غلیظ مسهل قویتر خواهند بوقت چهار گهری شب باقی مانده حب ایارج هفت ماشه به آب گرم خورده خواب کنند و صبح مسهل مذکور بنوشند و بدانند که یک روز اول از مسهل قوی نیمچهٔ مسهل از بادیان بنفشه خطمی هر یک شش ماشه سناء مکی یک توله گل سرخ پنج ماشه مویز منقی دو توله تخم کاسنی نه ماشه سپستان یازده دانه گلقند یا شربت بنفشه دو توله دهند چون سده برآید روز دوم مسهل قوی که مذکور شد بدهند والا سده و قبض شود و همچنین تا از حب ایارج صبح یک دو بار اجابت نشده باشد صبح مسهل جوشانده ندهند که شکم دم گردد و نفخ شده حال تباه گردد و اگر بعد از آن تب مفارقت نکند و دو هفته بگذرد قرص گل صغیر با عرق بادیان و غیره دهند **ذکر ادویهٔ مفردهٔیونانیه و هندیه** که در تب بلغمی نافع است نوشیدن طبیخ غافث بکسنجبین برای حمای بلغمی و تفتیح سدد مجرب سویدی است و کذا آشامیدن آب کاسنی صحرائی لاسیما به سکنجبین مجرب اوست و شرب طبیخ بادیان به سکنجبین شکری و کذا آب باداورد یا طبیخ آن و کذا طبیخ ایرسا به سکنجبین و کذا طبیخ بیخ اذخر به سکنجبین و کذا تخم بادرنجبویه و کذا نانخواه و کذا قشار کندر کذا غاریقون و کذا ریوند به سکنجبین بعد نضج و کذا پوست شجر آزاد درخت با هلیلهٔ کابلی و سیاه و با شاهتره در ربیع و خریف بعد کمال نضج و قی کردن به قطعهای ترب در سکنجبین تر کرده یا آب ترب به سکنجبین آمیخته یا تخم ترب کوفته جوشانیده صاف کرده

سکنجبین آمیخته و تعلیق استخوان بازوی راست خروس سوراخ کرده بر صاحب تب بلغمی و کذا چشم راست خرس و خلط دارچینی در اغذیه داکل کرنب هر واحد نافع تب بلغمی است **دیگر** در بیاض استاد مرحوم مرقوم است که اگر خانۀ عنکبوت سفید صاف کرده نصف عدد تا یک عدد در قند سیاه پیچیده بی‌اطلاع مریض پیش از نوبت لرزه و تب لغمی و ربع بخورانند دفع شود باید که تا سه روز بدهند و چون گرم بسیار است در تب صفراوی زنهار ندهند **دیگر** شب یمانی نبات مساوی کوفته بیخته قبل نوبت از یک ماشه تا دو ماشه به آب سرد بخورند و اگر پهنکری را بریان نمایند بهتر است اما کسی را که سرفۀ خشک باشد او را نباید داد و این دوا بعضی کسان را شکم براند و فی‌الفور تب زائل شود **دیگر** که صاحب داراشکوهی به جهت تپهای باردۀ مزمنه از تجارب خود نوشته روز اول دارفلفل یک عدد شب در آب خیسانیده صبح دارفلفل با آب آن بنوشند و روز دوم دو عدد و روز سوم سه و به همین نوع تا چهارده روز بچهارده دارفلفل رسانند آنگاه یکیک همی‌کاهند تا به یکی آید انشاءالله تعالی شفا بخشد **دیگر** که تپهای مزمن را مفید است برگ شفتالو دو نیم عدد همراه یک عدد فلفل سیاه سائیده علی‌الصباح بنوشانند حتی که بمدقوق نافع است **دیگر** جهت حمیات مزمنه از حکیم ارشد تخم کشوث چهار ماشه در آب جوشانیده صاف نموده با سکنجبین بنوشند و اگر خواهند دو نیم ماشه تخم کشوث سائیده در سکنجبین آمیخته بلیسند و بالایش عرق عنب‌الثعلب هفت توله بیاشامند **دیگر** که حکیم علی گوید که در علاج حمای بلغمی خواه نائبه بود خواه لثقه نافعتر از این دوائی یافته نشده زنجبیل سفید بی‌ریشه با شش مثل آب نبات سفید کوفته بیخته سفوف کنند و هر شب یک مثقال بخورند **دیگر** نافع تب بلغمی کونپل کرنجوه سه عدد با یک دو فلفل گرد به آب سائیده بنوشانند و اگر مغز کرنجوه به آب سوده در بینی چکانند تب لرزه را فرصت دهد دیگر نافع حمای بلغمی برگ آگ زرد شده در انگشت خاکستر نمایند و وقت صبح به قدر چهار سرخ با شهد خورند **ذکر ادویۀ مرکبۀ یونانیه و هندیه** که مفید تب بلغمی است تبرید برای حمیات بلغمیه اول گلقند دو توله بخورند بعدۀ شیرۀ تخم کاسنی شیرۀ تخم خیارین هر یک چهار ماشه در عرق عنب‌الثعلب و عرق شاهتره هر یک پنج توله برآورده شربت بزوری بارد یا

شربت نیلوفر دو توله داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشند **دیگر** برای تب و درد شکم گلقند دو توله در گلاب چهار توله عرق مکوه عرق بادیان هر یک پنج توله مالیده صاف کرده خاکشی نه ماشه پاشیده بنوشند **دیگر** در حالت قبض طبع شربت بنفشه به آب گرم بدهند و اگر تشنگی بسیار نباشد شربت بسفائج یا شربت انجیر موافق بود و یا شربت از سپستان و بسفایج و انجیر و مویز منقی و اصل‌السوس و شکر و ترنجبین و گاهی سنا نیز داخل کرده بسازند و با شیره تخم خیارین و کاسنی بدهند **حب قرطم** برای حمای مواظبه مغز حب‌القرطم یک‌درم تربد موصوف یک‌درم غاریقون سفید تخم کرفس انیسون هر یک نیم درم نمک هندی دو دانگ کوفته بیخته حبها سازند به عرق بادیان جمله یک شربت است **حب هندی** جهت دفع تب مزمن اسبند بریان نیم توله سیاهدانه فلفلمویه دارفلفل هر یک یک توله کوفته بیخته در قند سیاه سه و نیم توله آمیخته بوزن نیم بهلولی غلوله بندند و به آب گرم نهار بخورند **نوع دیگر** به جهت تب و لرزه پهنکری بریان سهاگهٔ بریان نمک لاهوری اجواین خراسانی هر واحد یکدام کوفته بیخته به آب برگ و محتوا را سائیده حبها به قدر نخود سازند و دو گهری پیش از آمدن تب لرزه یک حب یا دو حب بخورانند **حب سم‌الفار** برای تب لرزه معمول حکیم غلام امام کات سفید چهار توله گل سرخ چهار ماشه سم‌الفار چهار سرخ هر سه را سائیده حب به قدر فلفل گرد سازند و چهار گهری پیش از آمدن تب یک حب بخورانند و از ترشی و بادی و روغن پرهیز کنند و حب آنند بهیرون و حب رام بان نیز در حمیات بلغمی نافع است **دوای هندی** برای تب لرزه از بیاض استاد مغفور دارفلفل و فلفل گردد قرنفل و سندهی هر واحد یک درم اجواین و نمک شور هر یک نیم درم سفوف کرده به قدر یک درم بخورند **ایضاً** برای تب هر روزه بلول جوانسه اندر جو ملیهی چهال نیب هر یک شش ماشه شب تر کرده صبح جوش داده شهد انداخته بنوشند **ایضاً** برای تب لرزه هرتال طبقی منسل کنیری هر دور را در آب گهیکوار چهار پاس کهرل نمایند به عده در سکوره نهاده گل حکمت نموده خشک کنند و در ده آثار با چک دشتی بسوزند پس خاکستر آن روز اول به قدر دو برنج در برگ تنبول با مصالح یا در تباسه یا جغرات بدهند روز دوم و سوم یک یک سرخ دهند غذا کهچری مونگ **دوای** نافع تب بلغمی برگ تلسی

شش ماشه فلفل گرد چهار عدد دارفلفل یک عدد نبات سفید یک توله در آب سائیده بنوشند **سفوف** نافع تب و لرزۀ بلغمی فلفل سیاه دانۀ قاقله کبار نبات سفید مساوی کوفته بیخته از سه ماشه تا شش ماشه خورده باشند **سفوف قنب** که جهت تب و لرزه معمول است فلفل گرد دارفلفل کلونجی چرائته گیرد هر واحد یک ماشه برگ قنب دو ماشه کوفته بیخته یک ماشه به آب سرد یک گهری پیش از نوبت تب بدهند و اگر مریض طفل باشد از یک ماشه کمتر دهند **شربت** که برای تب بلغمی با سرفه و ربو و سوءالقینه معمول است بادیان تخم کاسنی تخم کشوث بسفایج ساذج هندی سلیخه اسارون بیخ سوسن صعتر سنبل‌الطیب انیسون تخم کرفس شکاعی باداورد گل غافث زوفای خشک هر واحد یک درم بیخ بادیان بیخ کاسنی گل سرخ ریوند خطائی لک مغسول شکر تیغال پرسیاوشان گاوزبان عنب‌الثعلب هر یک دو درم اصل‌السوس تخم خربزه تخم خیارین هر یک سه درم مویز منقی چهار درم انجیر زرد هفت عدد قند سفید یک رطل به دستور شربت بسازند خوراک دو سه توله **نوع دیگر** معمول در تب بلغمی و مرکب بیخ بادیان بیخ کاسنی اصل‌السوس شاهتره باداورد شکاعی گل غافث هر یک سه مثقال تخم کاسنی تخم کشوث بادیان تخم خیارین تخم خربزه هر یک دو مثقال قند سفید یک و نیم پاو به دستور مرتب سازند **قرص افسنتین صغیر** حکیم عابد سرهندی نوشته که در این تب جدید و عتیق شدید و ضعیف حادث از بلغم حلو یا حامض یا زجاجی یا مالح در قوی معده و کبد و ضعیف آن و بسیط یا مرکب با تب دیگر این قرص را تجربه کرده‌ام افسنتین رومی که بغایت تلخ باشد تخم کرفس اسارون انیسون مغز بادام تلخ مساوی باریک سائیده به آب سرشته قرص سازند و در سایه خشک کرده به اندک آب استعمال نمایند **قرص انیسون** حکیم ممدوح می‌نویسد که مریضی را دیدم که از قرص افسنتین منتفع نشد و به استعمال این قرص انیسون نجات یافت انیسون افسنتین مغز بادام تلخ سنبل‌الطیب صبر زرد هر یک چهار درم عصارۀ غافث ساذج هندی اسارون هر یک سه درم مصطکی تخم کرفس هر واحد یک درم کوفته بیخته در گلاب قرصها سازند و به قدر یک درم با طبیخ افسنتین استعمال کنند **مطبوخ** که به جهت حمای بلغمی مفید بیخ بادیان گاوزبان انیسون اصل‌السوس عنب‌الثعلب شکاعی

باداورد مویز منقی تخم کشوث انجیر زرد در عرق گاوزبان و عرق عنب‌الثعلب و عرق بادیان جوش داده شربت دینار یا گلقند چارتوله حل کرده استعمال نمایند **ایضاً** بادیان یک‌درم بیخ بادیان اصل‌السوس گاوزبان بیخ کرفس هر واحد دو درم پرسیاوشان سه درم گلقند دو توله سکنجبین بزوری دو توله انداخته بنوشند **ایضاً** که با سرفهٔ نزلی باشد اصل‌السوس چارماشه دارچینی دو ماشه مویز منقی ده دانه به عرق بادیان ده توله جوشانیده شربت بنفشه دو توله خاکشی شش ماشه داخل کرده بدهند **نقوع** نافع تب و نزله گل بنفشه شش ماشه بهدانه سه ماشه زوفای خشک چهار ماشه شب خیسانیده صبح شیرهٔ خیارین شش ماشه نبات یک و نیم توله داخل کرده خاکشی شش ماشه پاشیده بنوشند **اقوال اکابر** عیسی بن یحیی گوید که حمای بلغمی را مواظبه نامند بهر آن‌که هر روز وارد می‌شود پس معالجهٔ آن بر امر کلی چنان باید کرد که تطفیه کمتر و استفراغ بیشتر نمایند و اما بر تفصیل باید که ترک کنند تا آن‌که از آن چهارنوبت بگذرد پس محموم را اشیای ملطف ماده و مرقق آن بنوشانند بعد از آن چون خلط لطیف گردد استفراغ به ادویهٔ مسهل بلغم نمایند و اعتنای کلی به معده کنند و خاصه بفم آن و عنایت به امر معده در وقت منتهای مرض به اشیائی کنند که اعانت در استفراغ ماده نماید و مع ذلک اشیای مقوی معده از داخل و خارج استعمال نمایند و باید که غذا قلیل التبرید قوی‌التلطیف و تقطیع باشد و از اغلظ ابتدا کنند مدام تلطیف برفق نمایند تا آن‌که نزد انتهای مرض لطیف گردد بعد از آن اعاده به تدریج به سوی غلیظتر کنند **شیخ‌الرئیس** و **شراح** قانون می‌نویسند که علاج تب بلغمی نائبه مختلف می‌شود به حسب اوقات اداعنی ابتدا و انتها و انحطاط و به حسب ظهور نضج و خفای او اندرین تب و به حسب مواد آن اعنی بلغمیهٔ حامضه زجاجیه و بلغمیهٔ مالحه و حلوه و علاج جمیع اصناف او مشترک می‌شود در وقت ابتدا اندر سه چیز یکی در وجوب تلئین معتدل به گلقند و غیره و قی سیما نزد نوبت و دوم در وجوب استعمال ملطفات و مقطعات و مدرات و چون بر تب سه روز بگذرد ماده در آن به سبب تب رقیق گردد پس اگر تأخیر مدر تا سه روز کنند انسب است و قبل آن تحریک ماده کند و ایذا رساننده هیچ نفع نکند و سوم در استنطهار بتلطیف تدبیر بر اعتدال و بساست که در سه روز اول بر ماءالشعیر به شکر اقتصار

کرده می‌شود به امید آن‌که منتهای او قریب‌تر بود یا به سبب رقت ماده و یا باعث قلت آن و اگر بیقین معلوم شود که منتهای او بعید است تلطیف تدبیر نکنند با وجود آن‌که گرسنگی و خواب و ریاضت بر آن اگر ضعیف نکند بغایت نافع است در این مرض بلکه در ابتدا تا هفتم روز بتغلیظ میل نمایند بعداز آن تدریج بتلطیف کنند لیکن استظهار تلطیف تدبیر اولاً واجب می‌کند پس اگر ظاهر گردد که منتهی بعید است ممکن بود که تلافی ضعف حاصل از تلطیف بتغلیظ تدبیر نمایند به عده به تدریج تلیطف تا وقت منتهی کنند و هرگاه از روز هفتم تجاوز کند بر تلطیف تدبیر قیام ننمایند چه این ضعف آرد و در ضعف فم معده افزاید و هر قدر که طول او بیشتر محسوس گردد تلطیف کمتر کنند با وجود آن‌که تلطیف در تب بلغمی بالجمله واجب‌تر است از آنچه در ربع واجب بود و لهذا لازم است که در خورانیدن او مثل بچهٔ مرغ سرعت نکنند بلکه نان بمزورات دهند مگر آن‌که خوف ضعف کنند یا انحطاط ظاهر گردد بعد از آن علاج مختلف می‌شود آنچه سببش بلغم شور و حلو باشد و آنچه سبب او زجاجی و حامض بود که از این حمی فروموریوس زمهریری که بدن در آن گرم نشود حادث می‌شود به آن‌که در اولیین یعنی حادث از شور و حلو احتیاج تلئین بدوای لین و با تبرید اندک می‌افتد و در ثانتیین یعنی زجاجی و حامض بدوای سخت‌تر حاجت می‌شود به سبب غلظ و لزوجت ماده در اولیین احتیاج می‌شود بتقطیع بملطفات مقطعت که در آن تسخین بسیار نباشد و اگرچه بتجفیف کثیر بود و در ثانیتین حاجت می‌باشد به چیزی که تلطیف بتسخین و تقطیع بحرافت خود نماید و خصوصاً هرگاه بلغم مختلط بسودا باشد در مثل اولا بدست از همچون کمونی و معجون کبریت و استعمال مملحات مثل مری **و اوفق ادویه** که در ابتدا استعمال کرده شود گلقند عسلی و شکری است تا روز هفتم و ایضاً استعمال آب بادیان و آب کاسنی و آب کرفس به حسب حاجت با گلقند بعد روز هفتم بد نیست و سکنجبین شکری یا عسلی شدیدالمنفعت است و ایضاً ماءالعسل بزوفا و ممکن است که بدین تدبیر برسند به آن‌که ارادهٔ تلئین زیاده باشد خیارشنبر و فانیذ بدان مخلوط سازند و ایضاً گلقند مرتب به شیرهٔ ترنجبین در آب لبلاب حل کرده و بر آن الحاح به مسهلات در ابتدا و بعد آن نکنند و خصوصاً اگر با مادهٔ بلغم صفرا باشد چه خروج آن مؤدی بفساد مزاج

خواهد شد و بسیار مردم در ابتدا مثل دواءالتربد در هر شب و مثل حب مصطکی در هفته دو دفعه و مثل حب بزور مدره می‌خورانند و نسخهٔ دواءالتربد این است که بگیرند زنجبیل و مصطکی هر واحد ده جزو تربد هم چند هر دو نبات سفید مثل مجموعه ادویه کوفته یخته هر شب به قدر یک مثقال یا کم و زیاده به حسب مزاج بخورانند و این وقتی می‌دهند که اگر طبیعت نرم نباشد و اگر هر روز دو مرتبه اجابت کند احتیاج آن نباشد و اما نزد من انتظار نضج بهتر است و تلئین بچیزهایی که اولاً ذکر آن نمودیم اولی است بلکه واجب است که اندکی از بلغم بیرون آرند و با قی تا نضج بگذارند و این بنرمی و اندک اندک بغیر تکلیف بود به عده به مدرات متوجه شوند تا بقیه او به ادرار برآید و همچنین کراهت کرده شود از دوایی که مشابه بود به آب آلو و تمرهندی و عناب و مانند آن آنچه مضعف معده به ارخا باشد و اسهال اجزای رقیق نماید و غلیظ باقی ماند و اگر مادهٔ مائل به زیادتی برودت باشد مغز قرطم آمیزند و اگر مادهٔ مائل بصفراویت باشد شربت بنفشه و خمیرهٔ بنفشه یا شیرخشت یا بنفشهٔ خشک سوده بیامیزند و استعانت بحقنهای لینهٔ معمول از عسل و نمک و آب چقندر و روغن کنجد و قی به آب ترب و ترب در سکنجبین بزوری تر کرده و مانند آن نمایند و اگر احتیاج به لقی کردن بیشتر باشد به سبب کثرت عروض غثیان و تغیر ذائقهٔ دهن تخم ترب سوده تا یک مثقال به آب سرد بخورانند و قی با وجود آن‌که .... به سبب تحریک سخت لیکن بسیار شدیدالمنفعت و قالع این علت به سبب اخراج مادهٔ آن است و لازم است که در قی تا روز هفتم برای نضج انتظار کنند تا در ابتدا از سختی آن ورم معده حادث شود و اگر بر مریض قی کردن متعذر باشد بر آن اجبار بسختی نکنند و اگر آن را قی خود بخود آید و خصوصاً در ابتدای دوره بند نکنند مگر در هنگامیکه افراط نماید و ضعیف کند به مثل میبه و شربت نعنع و آنچه بعد از این ذکر آن خواهم کرد بحبس آن پردازند و اگر درد سر عارض شود نطولات بابونجی مع نهادن دست و پاها در آب گرم و بستن ساقین بقوت استعمال نمایند و اگر احتیاج به ماءالشعیر افتد آن را به اصول مثل بیخ بادیان و کرفس بمقدار معتدل بپزند و استعمال نمایند و یا سکنجبین عسلی با وی دهند اگر ماءالشعیر در معده ترش نگردد و یا ماءالعسل بدان مخلوط سازند اگر ترش گردد و اولی وقت شرب ماءالشعیر آن است که در بول مریض از ابتدا رنگینی باشد پس واجبست که اولاً گلقند بخورانند و بعد دو ساعت

ماءالشعیر بنوشانند و لازم نیست مالش بدن بمورخات محلله و ریختن نطولات ملطفه اگر مرض در ابتدا بود یا در بدن خلط متحرک باشد که آن ارخای احشا بتسخین رطب خود نماید و از آب سرد اجتناب کنند و هرگاه بول غلیظتر و سرختر بینند فصد کردن بد نیست و واجبست که در آن هنگام سکنجبینات زیاده دهند و بدانند که مالش بدن از معالجات نافعه برای ایشان است و هر قدر که بلغم لزجتر و غلیظتر باشد مالش نافعتر بود و گویند که مالش بنسج عنکبوت مع روغن زیتون بسیار نافع است بالخاصیه **و هرگاه** مرض در تزید شروع کند و بعد او تزید باید که اکثر عنایت بفم معده مصروف دارند و آنچه تقویت آن کنند استعمال مضوعات متخذ از پودینه و مصطکی و انیسون است و استعمال قی بنحویکه مذکور شد بترب مع تقلیل غذا و گلقند که در زمانهٔ تزید و بعد روز هفتم دهند بدان ادویه مقوی فم معده که در آن ادرار بول بسیار بود مثل انیسون و مصطکی مخلوط سازند و به آب گرم دهند و خصوصاً در ابتدای دوره که آن مقاومت لرزه و سرما کند و مع ذلک تطفیهٔ عطش کاذب خواهد کرد اگر آن هیجان نماید و اکثر در استفراغ بلغم و خام در این وقت تزید رخصت می‌دهند و اولی آن است که انتظار نضج تام نمایند و هرگاه مرض به حدت شروع کند و شدت نماید این قرص انتفاع یابند بگیرند هلیلهٔ زرد و صبر و عصارهٔ غافث و عصارهٔ افسنتین هر واحد پنج درم زعفران و مصطکی هر واحد شش درم قرص سازند و هر روز یک‌درم و هر شب نیم درم از آن بخورند و چون نضج پدید آید اعانت نضج به مثل برگ کرفس و بادیان و بیخ اذخر و پرسیاوشان نمایند و اگر معلوم شود که ماده بسیار باردست به استعمال اندک فلفل در غذا و استعمال اندک شراب رقیق نه بسیار باکی نیست و گاهی اعانت کرده می‌شود بر انضاج و تحلیل از روی معونت قوی بمروخات محلله و این موافقتر است در این مرض از آن‌که در سائر حمیات بود و لازم است که در تدبیر بمروخات اعتبار قوت و تب و لرزه کنند پس اگر قوت قوی باشد و تب بسیار صعب نباشد در قوت مروخات افزایند والا روغن‌های لطیف مائل به اعتدال مثل روغن بابونه و خیری و سوسن و زیت استعمال نمایند و هرگاه مرض از روز چهاردهم تجاوز کند از استعمال دوایی که تلطیف بیشتر کند مثل آب بادیان و کرفس چاره نباشد و گاهی ببزور آنها و به انیسون و تا مثل سکنجبین

بزوری که در آن زوفا و حاشا افتد و تا استعمال قرص گل حاجت آید و گاهی در این قرص برای تقویت معده احتیاج بزیاده کردن کندر و مصطکی و سعد و افسنتین و مانند آن به حسب وجوب مشاهده یعنی اگر ارادهٔ تقویت معده بیشتر باشد مصطکی و سعد افزایند و اگر ارادهٔ تحلیل مع تجفیف بود کندر و افسنتین و امثال آن زیاده کنند و شراب رقیق ایشآن را بعد گذشتن چهارده روز نفع کند به سبب تلطیف خود و تقویت حرارت غریزی و ادرار و تعریق او و چون نضج و قوت طبیعت بینند اقراص افسنتین بخورانند و بعد آن چون دریافت کنند که سردی در آغاز نوائب ایذا می‌دهد و مرض در ابتدا نیست آب گرم که در آن مثل کرفس و انیسون و حبق جوشانیده باشند بنوشانند و ایضاً امثال او مثل تخم کشوث و بادیان و تخم گزر استعمال کنند و قویتر از اینها نطولات و بخورات و مانند آن مثل دلک و غیره است و گاهی در نافض شدید و مطبوخ به این نسخه می‌نوشانند بگیرند زنجبیل و صعتره و نانخواه هر واحد سه درم گشنیز چهار درم گل سرخ پودینه هر واحد سه درم مویز هفت درم بر سم مقرر بجوشانند شربت سه اوقیه **و هرگاه** نضج تام بنگرند استفراغ و ادرار نمایند به ادویهٔ که قوی باشند و مثل دواءالکبریت بخورانند و اگر ماده از بلغم باردتر مثل زجاجی و حامض باشد تریاق فاروق بدهند و ایضاً لازم است که بعد تنقیه قرص ورد کبیر به آب بادیان خورانند و هر شب دواءالتربد و حب صبر معمول بغافث یا مرتب به افاویه دهند و از قبیل این مستفرغات مطبوخ به این صفت است بگیرند ایارج هفت درم تربد ده درم هلیلهٔ سیاه غافث هر واحد پنج درم نمک هندی سه درم باداورد و شکاعی هر واحد چهار درم انیسون سه درم به آب کرفس بجوشانند و به قدر حاجت از سه اوقیه تا هفت بنوشند و قویتر از آن این قرص است بیخ بادیان بیخ کاسنی اصل‌السوس هر واحد ده جزو ایارج هشت عصارهٔ غافث پنج کرفس بادیان هر واحد چهار گل سرخ سنبل‌الطیب پودینه هر واحد هفت قرصها سازند و از درم تا دو درم استعمال کنند **مطبوخ جید** هر دو بیخ مذکور از هر واحد ده مویز منقی هفت انیسون مصطکی هر واحد سه شکاعی بادوارد غافث هر واحد چهار درم در سه رطل آب بپزند تا به یک رطل باز آید و چند روز برنهار بنوشند تا نضج ظاهر شود **قرص جید** نزد ازمان و اشتداد نافض بدهند بگیرند ارياج عصارهٔ غافث افسنتین شکاعی باداورد هر

واحد پنج تخم کرفس بادیان انیسون هر واحد سه نمک نفطی چهار تخم کشوث هلیلۀ کابلی هر واحد ده غاریقون پانزده قرص ورد بیست تربد سی و از آن اقراص سازند و این مسهل قویست **ایضاً** صبر هلیلۀ زرد ریوند مصطکی عصارۀ غافث افسنتین هر واحد یک جزو زعفران نصف جزو سائیده استعمال نمایند و این خفیف‌تر از اول است **ایضاً** ایارج هلیلۀ کابلی نمک هر واحد چهار تخم کرفس بادیان انیسون هر واحد یک و نیم درم افسنتین پنج قرص ورد سه شکاعی بادوارد هر واحد دو درم کوفته بیخته حبوب سازند و این در نفع قریب به نسخۀ سابق است **مطبوخ جید** غافث بیخ اصل‌السوس نانخواه هر واحد سه تخم کرفس بادیان هر واحد چهار گل سرخ پنج بجوشانند و هر روز سه اوقیه بنوشند نزد ارادۀ انضاج و تحلیل بقیه **ایضاً** اصول ثلاثه یعنی بیخ بادیان و بیخ کرفس و بیخ کاسنی هر واحد ده انیسون تخم کرفس هر واحد دو درم شکاعی بادوارد غافث افسنتین هر واحد پنج قنطوریون سه درم جوشانیده چهار اوقیه از آن بنوشند هرگاه در بلغم عذویت و غلظ باشد **ایضاً** حشیش غافث شاهتره شکاعی باداورد افسنتین هر واحد پنج مویز ده دلیلۀ زرد ده درم و این برای بلغم شور و آن‌که صفرا بر آن غالب باشد موافقتر است و اگر غاریقون تا یک درم و ثلث سفوف کرده یا به عسل آمیخته چند روز بخورند به آب گرم تطاول مرض را منع کند به اخراج بلغم غلیظ و تخم انجره مثقالی بعد نضج بسیار عجیب است سفوف کرده یا به عسل بدهند و اگر برای محکوم حبوب اسهال بسازند باید که در آن به سبب ضعف جگر ریوند و تخم کشوث زیاده کنند و به سبب ضعف معده مصطکی و انیسون و به سبب ضعف طحال و غلظ و بیخ کبر و اسقولو قندریون بهر آن‌که اکثر همراه این تب عظم طحال بود و گاهی برای آن بزیاده کردن سعد و حب‌البان و حلبه احتیاج شود و مع ذلک در استعمال مسخنات رعایت حال شدت تب کنند تا افراط تسخین واقع نشود **و اما مستفرغات** که آن قویتر محتاج الیه در این مرض هنگام نضج است از آنجمله این است که در شربت مذکورۀ سابق حب تربد زیاده کرده شود و حقنه‌های قویه استعمال کنند و از قبیل آن این حب است مصطکی یکدانگ عصارۀ افسنتین ربع درم شحن حنظل یک دانگ ایارج فیقرا نیم درم به سکنجبین عسلی حبها ساخته به آب گرم بخورند و منجمله آن حب مصطکی و صبر است و اگر

ماده مائل بحرارت باشد بگیرند از اقراص طباشیر مسهل سه قرص و تربد یک مثقال و سقمونیا نیم مثقال و عصارهٔ غافث دو مثقال و به قدر قوت بخورند که اخراج بلغم و صفرا کند و در حرارت نیفزاید و **ایضاً** غافث و افسنتین و پرسیاوشان و هلیله و شاهتره و مویز منقی مساوی جوشانیده بترنجبین یا گلقند شیرین کرده به قدر حاجت بنوشند که هرگاه در ماده شوریت از اختلاط صفرا باشد نفع بخشد و اگر بدن متحمل اسهال نباشد توجه بملطفات و به مدرات و بمعرقات از دثار و تبخیر آب حشائش و حمام نمایند و از جمله چیزی که هنگام عدم احتمال بدن به اسهال قوی احتیاج بدان افتد نقوع صبر به عسل است **و هرگاه** مرض رو به انحطاط آورد در این هنگام بدخول حمام قبل از طعام باک نیست **و اما اغذیهٔ** ایشان پس لطیف مثل سرکه و زیت است و گاهی در آن اندک مری می‌آمیزند و خصوصاً در آخر تب و اما غذای قویتر تیهو و بچهٔ مرغ و کبک و دراج است بعد انحطاط و لازم است که در آن خصوصاً نزد نضج چیزی که در آن تقطیع باشد مثل سرکه و خردل و مری داخل کنند و اگر بلغم حامض روی لزج باشد گندنا و نخوداب بهترین اغذیه برای ایشان بود چون در آن زیره و شبت و زیت داخل سازند و ایضاً بوارد معمول از چقندر و آبکامه و سرکه و زیت مغسول و کوامیخ مثل کامخ کبر و کامخ شبت و صعتر و انجدان و هلیون و اجتناب از به قول مبرد و مرطب نمایند و وقت غذا بعد خفت نوبت یا اقلاع آن است و قبل نوبت کمتر از چهار ساعت فاصله نباشد و اما اندازهٔ خواب ایشان باید که مساوی بیداری باشد تا که نضج موکول بخواب و تحلیل به بیداری باشد و حمام ایشان را شدید المضر است مگر بعد انحطاط **تدارک قی** ایشان چون افراط نماید باید که در این استعانت به مثل میبه و شربت انار نعنای معروف نماید و اگر حاجت بقویتر باشد بگیرند اناردانه میخوش ده درم کندر سفید مصطکی هر واحد پنج درم پودینهٔ خشک هفت درم در دو رطل آب بجوشانند و در آن چند شاخهای پودینهٔ تازه اندازند تا آن‌که آب بنصف آید **تدارک اسهال** ایشان هرگاه مفرط گردد اما حبس او بدان چه معلوم است از قوابض تدبیریه یعنی تصرف در اسباب سته ضروریه که منجمله آن غذاست و از قوابض دوائیه نمایند و اما تلافی ضعف آن بخورانیدن عقب آن چوجهٔ مرغ بریان یا مطبوخ و بخورات یا روائح منعض قوت مثل روائح

کباب و فواکه خوشبو چون سیب و بهی و امرود سازند **و اگر** تهیج در وجه و اطراف عارض شود به استعمال مثل این قرص انتفاع یابند بگیرند انیسون و لک مغسول هر واحد پنج درم بادام تلخ مقشر و زعفران و مربای خوز هر واحد چهار درم تخم کرفس و بادیان و فقاح اذخر هر واحد سه درم عصارهٔ غافث سه درم و نیم سنبل‌الطیب شش درم ایارج فیقرا هفت درم گل سرخ ده درم و از آن قرص ساخته استعمال نمایند و گاهی احتیاج به مثل امروسیا و دواءالملک و دواءاللوز افتد **قرص** برای طول حمی با سردی گل سرخ مصطکی سنبل‌الطیب بادیان تخم کرفس تخم کاسنی عصارهٔ غافث افسنتین هر واحد چهار درم طباشیر پنج درم قرص سازند و بوزن یک‌درم تا دو درم همراه ده درم گلقند که در طبیخ بادیان به قدر دو اوقیه مالیده باشند بدهند و نانخواه به عسل سرشته را منفعت عظیم است در حالت طول این علت و گاهی احتیاج افتد در طول سردی بمالش بدین طور که ابتدا از منکبین و اربتیین کنند و هرگاه در دست و پا حرارت منتشر گردد و گرم شوند پس اگر شبیه بماندگی محسوس گردد باز بدلک رجوع کنند و اگر سخونت بدلک اشتداد نماید مالش به روغن گرم مضایقه ندارد تا آن‌که عضو بسخونت محتاج الیه برسد پس آن را ترک نمایند و بعضو دیگر متوجه شوند و از روغن‌های نیک زیت شیرین است که در آن قبض نباشد و روغن بابونه و روغن شبت مطبوخ در ظرف مضاعف و چون از مالش روغن فارغ شوند روغن را نشف کنند تا کرب نیارد بتسدید مسام و اگر عقب دلک یابس دلک به روغن کنند باکی نیست و بدان چه حفظ معدهٔ ایشان از ضعف نمایند آن مالش فم معده به مثل روغن بابونه و روغن ناردین و روغن شبت است و قویتر از آن روغن رازقی است و از اضمدهٔ نافعه این است که بابونه و اکلیل‌الملک و افسنتین جوشانیده باشند ضماد نمایند **صاحب کامل** گوید که علاج حمای مواظبه مثل علاج سائر حمیاتست اعنی بتطفیهٔ حرارت غریبه و تنقیهٔ ماده و چون ماده در این تب بیشتر از حرارت بود باید که عنایت در آن اکثر به استفراغ خلط بلغمی مصروف باشد و لهذا سزاوار آن است که تدبیر صاحب او در آغاز حدوث آن به این طور نمایند که صبح سکنجبین دو اوقیه به اندک آب آمیخته بدهند و بعد گذشتن سه روز صبح گلقند شکری هفت درم دهند و بعد سه ساعت دو اوقیه سکنجبین در قدری آب آمیخته باید داد و اگر در آن

حرارت قوی لذاع و بول رنگین بود مریض تشنگی یابد باید که در سحرگاه پنج درم گلقند بدهند و بعد طلوع آفتاب ماءالشعیر که اندر آن بادیان پخته باشند چهل درم بدهند و بعد چهار ساعت دو اوقیه سکنجبین به آب سرد باید داد و باید که اگر ماءالشعیر دهند قبل از نوبت بشش ساعت بدهند و کمتر از چهار ساعت میان آن و ابتدای نوبت فاصله نباشد تا حاضر شدن وقت نوبت منحدر گردد و معده از آن خالی شود و چند روز همین تدبیر به عمل آرند تا حرارت منقضی گردد و اگر در اینجا حدت و حرارت نباشد باءالشعیر استعمال نباید کرد و گلقند و سکنجبین به طریق مذکور استعمال نمایند تا آن‌که علامات نضج پدید آید و غذا مزورهٔ معمول بچقندر و سرکه و مری و کرویا و دارچینی باشد و اگر فصل تابستان بود سرکه و زیت معمول به شکر و نعناع و طرخون و کرویا دهند و اگر قوت ضعیف باشد تیهو و دراج مطنجن و مشوی و بکب خورانند و توابل او بفلفل و زیره و دارچینی باشد و هرگاه علامات نضج ظاهر گردد تنقیه ببعض ادویهٔ مسهل بلغم مثل تربد و غاریقون و مغز قرطم باید کرد و این حب مسهل بلغمست **صفت آن** بگیرند تربد یک‌درم غاریقون چهار دانگ حب‌النیل نیم درم ایارج فیقرا چهار دانگ نمک هندی یکدانگ همه را حب مسهل باریک سائیده حبها سازند و آب نیم‌گرم سحرگاه بخورند نافع است باذن الله تعالی و یا بگیرد تربد سفید و مغز قرطم هر واحد یک درم غاریقون چهار دانگ نمک نفطی دو دانگ تخم کرفس انیسون هر واحد یک و نیم دانگ همه را باریگ سائیده حب بندند و در سحر به آب گرم بخورند و در هر هفته یک بارگاه در وسط او و گاهی در اول آن استعمال او نمایند و قی به عمل آرند به سکنجبین که در آن ترب خیسانیده باشند اول ترب را بخورند و بعد آن سکنجبین به آب گرم مع اندکی نمک جریش بنوشند که این تقطیع بلغم و تلطیف او کند و خروج او مسهل گردد و اگر قی وقت نوبت استعمال کنند بهتر باشد و اگر قی بر خلو معده آسان نبود اندک ماهی شور مع ترب بخورند و ایضاً استعمال قی بتخم ترب و تخم سرمق به سکنجبین عسلی سرشته و آب گرم که در آن شبت جوشانیده باشند بان نمک جریش باید کرد و ایضاً در این تب گاه گاهی اشیای مدر بول مثل کرفس و بادیان تازه استعمال کنند و این به اغذیه مخلوط سازند و یا این طبیخ اصول بنوشند **صفت آن** بگیرند پوست بیخ کرفس

و پوست بیخ بادیان و تخم آن هر دو انیسون و حاشا هر واحد به قدر حاجت و در آب خوب پخته صاف نموده گلقند در آن مالیده نیم‌گرم بنوشند **صفت طبیخ دیگر** که قویتر است بگیرند هر دو بیخ مذکور و اصل‌السوس هر واحد ده درم حشیش غافث و حاشا و افسنتین هر واحد درم مویز طائفی بیست درم شکاعی بادارود هر واحد چهار درم مصطکی سنبل‌الطیب هر واحد یک و نیم درم هلیلۀ کابلی هلیلۀ سیاه هلیلۀ زرد هر واحدپنج درم در چهار رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید صاف کرده هر روز چهار اوقیه از آن با هفت درم گلقند شکری بخورند و هرگاه مدت این تب دراز گردد و بدان تمادی ایام شود باید که عنایت بفم معده و تقویت آن نمایند بنحویکه تضمید آن بضمادی کنند که در آن لادن و گل سرخ و رامک و سک باشد و این ضماد نافع است سک اصیل سه درم لادن دو درم گل سرخ قصب الزریره هر واحد پنج درم زعفران یک‌درم همه را باریک سائیده بنضوح و بمی سوسن یا آب مرزنجوش و نمام و مانند آن به سرشند و این دوا برای تقویت فم معده و تلطیف بلغم بدهند **صفت آن** قرص ورد یک‌درم مصطکی عود خام هر واحد دو دانگ همه را باریک سوده با هفت درم گلقند به سرشند و باید که گلقندر را خوب بخانید تا انهضام او به سرعت گردد و عمل او نیک شود و اگر قرص غافث با سکنجبین بدهند بسیار موافق بود پس اگر بلغم بسیار و قاروره سفید باشد سکنجبین عسلی بگیرند و هرگاه خوف حدوث سردد و در جگر و برودت مزاج آن باشد قرص افسنتین یا قرص لک به سکنجبین بزوری بدهند و از کثرت شرب آب ولاسیما آب بر یخ سرد کرده منع کنند و هرگاه این تب طول کند و بول سفید و فصل سرما و سن پیری و مزاج مریض بارد رطب باشد باید که مریض را تریاق کبیر یک روز در میان بوزن دو دانگ تا نیم درم بآبی که در آن زیره و حاشا یا قدری اسارون جوشانیده باشند بدهند و اگر معجون فلافلی و غیرآن از معجونات حاره مثل مثرودویطوس و سنجرینیا به قدر بندقه بدهند نافع باشد و اما هرگاه فصل گرما و مزاج علیل حار و سن شباب باشد تریاق و چیزی از معجونات حاره نباید داد و بر اقراص که ذکر آن کردیم به سکنجبین شکری یا عسلی یا گلقند به حسب مشاهدۀ قوت مریض و ضعف آن و سائر اشیائیکه بموافقت آن استدلال بر احتیاج به سوی آن کرده شود اقتصار نمایند و باید که صاحب این مرض را

از همه فواکه تر و جمیع اشیای مؤلد بلغم مثل شیر و ماهی و غیر آن منع کنند و مویز سفید که در آن اندکی قبض باشد و شکر و عسل به اندک مغز قرطم و پسته و حبةالخضرا بخورند و در بعض اوقات جوارش شکر بدهند که بدان انتفاع یابند و از حمام منع کنند تا وقتیکه علامات نضج ظاهر نگردد و تب در انحطاط شروع نکند که آن ردیست و بعد ظهور آثار نضج حکم بحمام نمایند و به آب مطبوخ بابونه و اکلیل‌الملک و مرزنجوش و نمام و برنجاسف و شیح و مانند آن از اشیای ملطفه نطول و آبزن سازند **ایلاقی** و **جرجانی** می‌نویسند که در علاج تب بلغمی قوانین مذکورهٔ در ابواب گذشته فراموش نکنند و معالجه به حسب انواع بلغم نمایند پس اگر ماده بلغم شیرین باشد ادویهٔ معتدل در حرارت و تلطیف استعمال کنند و گاهی چیزی سرد بدان آمیزند مثلاً چون گلقند با سکنجبین سرشته و مانند آن و اگر مادهٔ بلغم ترش یا زجاجی باشد ادویهٔ قویتر و گرمتر و ملطف‌تر مثل فلافلی و کمونی و مانند آن دهند و اصل در علاج جمیع انواع بلغم آن است که در ابتدای مرض عنایت بسه چیز مصروف دارند یکی بتلئین طبع به قدر اعتدال دوم قی به اندازهٔ معتدل سوم تدبیر ادرار بول به ادویهٔ ملطف معتدل و اگر دانند که ماده غلیظ است از غذا در ابتدای مرض منع نکنند بلکه تدبیر معتدل کنند و آنجا که تدبیر مریض بطعام در اول مرض غلیظ کرده شود و عادت او همان باشد پس عادت او پیوسته جاری ندارند بلکه بعد یک هفته از آن برگردند و بالجمله تدبیر غلیظ در این تب جائز نیست چنان چه در تب ربع جائزست و اولاً مزوره تنها بی‌گوشت بدهند پس اگر از ضعف قوت ترسند مزوره بمرغ باید داد و بهترین تدبیر در علاج این تب آن است که در ابتدای مرض خاصه در ابتدای نوبتها قی فرمایند به سکنجبین عسلی و آب گرم و آنچه به آسانی برآید غنیمت شمارند و اگر چیزی بر نیاید تلطیف ماده کند و به امعا فرو برد و آنجا که ماده غلیظ باشد نخست چیزی ملطف چون سکنجبین ساده یا بزوری بدهند و قی به آب ترب و سکنجبین بزوری آورند و اگر ترب را در سکنجبین شب تر کنند و صبح برآورده آن سکنجبین بنوشند و بعد از یک ساعت ترب و تخم ترب و شبت در آب جوشانیده صاف نموده سکنجبین قدری آمیخته بیاشامند نیک بود و اولی‌تر آن باشد که قی بعد یک هفته فرمایند و بهترین اشیا برای تلطیف ماده گلقندست در آب

گرم حل کرده و بعد یک هفته اگر حاجت بچیزی ملطف‌تر افتد به آبی که در آن گلقند حل کنند بادیان یا تخم کرفس بجوشانند که لطیف‌تر شود و سکنجبین بزوری و سکنجبین ساده و ماءالعسل که در آن قوت زوفا باشد ملطف است و یوحنا ابن سرافیون برآن است که تا هفت روز نگذرد آب بادیان و مانند آن نشاید داد و بعد هفته سخت صواب باشد و چون از بیماری یک هفته بگذرد اگرچه اثر نضج ظاهر نشده باشد بشب دواءالتربد دهند اگر طبع نرم نباشد و صبح پنج درم گلشکر بخورند و عقب او ده درم سکنجبین عسلی بنوشند و آنجا که سرما و لرزه سخت قوی باشد شربت صعتر و شربت مرزنجوش سودمند بود **صفت شربت صعتر** بگیرند صعتر و نانخواه و زنجبیل و گل سرخ و پودینه و گشنیز خشک هر یک سه درم مویز منقی بیست عددد جمله را در ده صد درم آب بپزند تا سوم حصه باقی ماند صاف کنند و پیش از وقت نوبت به یک ساعت مقدار سی درم گرم کرده بخورند **صفت شربت مرزنجوش** بگیرند مرزنگوش و اذخر و پودینه و بابونه و عاقرقرحا نیمکوفته از هر یک پنج درم جمله را مثل شربت صعتر بپزند و هرگاه اثر نضج پدید آید به این حب اسهال آورند و نسخهٔ آن همآن است که در قول صاحب کامل گذشت لیکن در اینجا وزن تربد چهار دانگ حب النیل یک درم و نمک نفطی دو دانگ است و مقل یک دانگ افزوده و نوشته که حبها به آب کرفس سازند **صفت ماءالاصول** که بعد ظهور اثر نضج نافع است و ادرار بول کند بگیرند بیخ کرفس و بیخ بادیان و بیخ اذخر و پرسیاوشان و انیسون هر واحد یکمشت مصطکی تخم کرفس هر یک دو درم جمله را در یک من آب بپزند تا به نیمه آید صاف نموده هر صبح چهل درم گرم کرده ده درم گلشکر در آن مالیده صاف کرده بنوشند **صفت** مسهلی که تنقیهٔ بدن از مادهٔ تب بلغمی کند و از ترکیب محمدزکریاست ایارج فیقرا نیمدرم تربد یک درم شحم حنظل یک دانگ غاریقون نیم درم عصارهٔ افسنتین یک و نیم دانگ مصطکی یکدانگ جمله را سائیده و با سکنجبین عسلی بخورند و اگر فصل سرما و مریض باردالمزاج باشد تریاق اربعه به آب بادیان بدهند و اگر ماءالاصول که در قول شیخ گذشت و در آن قنطوریون دقیق سه درم داخل است اجزای آن در دو من آب بپزند تا نصف بماند و هر صبح سی درم با گلقند هفت درم بدهند نافع بود و اگر سه درم مصطکی در آن

داخل کنند بهتر باشد و اگر با وی صفر باشد این ماءالاصول دهند و نسخه آن همان نسخهٔ طبیخ دیگر است که در قول صاحب کامل گذشت لیکن در اینجا پوست بیخ کرفس و حاشا و سنبل‌الطیب و هلیلهٔ کابلی مطروح است و عوض آن بیخ اذخر هفت درم انیسون سه درم است و وزن مصطکی دو درم و باداورد پنج درم و هلیلهٔ زرده درم و هلیلهٔ سیاه هفت درم نوشته و این حب تنقیهٔ دماغ و معده کند و نسخهٔ آن همین مطبوخ است که در قول شیخ گذشت و در آن ایارج هفت درم است لیکن در اینجا وزن ایارج فیقرا هشت درم و عصارهٔ غافث چهاردرم است و گل سرخ چهار درم مقل سه درم افزوده مقل را در آب کرفس حل کرده ادویه سرشته حبها سازند شربتی یک و نیم درم تا دو درم و اگر از مسهل مانعی باشد اعتماد بر ماءالاصول و اشیای ملطفه باید کرد که هم عرق آرد و هم ادرار بول کند و قرص گل در اینجالت و بعد ظهور اثر نضج سخت نافع باشد **صفت قرص گل** به نسخهٔ ابن زکریا گل سرخ ده درم اصل‌السوس عصارهٔ غافث هر یک شش درم عصارهٔ افسنتین سه درم مصطکی اسارون سنبل‌الطیب عود خام فقاح اذخر هر واحد یک درم شربتی سه درم بماءالاصول و گلقند **نوع دیگر** اگر مرض طول کند و ماده سخت غلیظ باشد نافع بود انیسون تخم کرفس بادیان هر یک سه درم پودینهٔ خشک قاقله خیر بود هر یک دو درم عصارهٔ غافث عصارهٔ افسنتین فقاح اذخر ریوند چینی سنبل‌الطیب فطراسالیون مصطکی زعفران هر واحد یک‌درم گل سرخ ده درم شربتی سه درم بماءالاصول و اگر بر پشت پای و پشت چشم و روی تهبج و ورم ظاهر شود این قرص گل به ایارج فیقرا باید ساخت و نسخهٔ آن همآن است که در قول شیخ برای تهیج وجه و اطراف گذشت لیکن در اینجا پودینهٔ خشک چهار درم ریوند چینی شش درم عوض مرماحوز نوشته و جمله را به آب عنب‌الثعلب سرشته قرصها سازند و هر صبح یک و نیم درم بماءالاصول بدهند **صفت قرص گل** به نسخهٔ جالینوس که در تپهای کهنه که با لرزهٔ سخت و آماس پشت پای و روی باشد سود دارد انیسون گل سرخ صبر هر یک چهار درم ساذج هندی اسارون افسنتین مغ زبادام تلخ عصارهٔ غافث هر یک سه درم تخم کرفس یک‌درم به آب کرفس سرشته قرص سازند و به آب بادیان و سکنجبین بدهند و اگر نانخواه سوده به عسل سرشته سه درم بدهند در آخر تپهای که با لرزهٔ شدید باشد

و بدیر گرم شود نافع بود **ابن الیاس** گوید که در تب مواظبه اول آنچه می‌باید کرد تلطیف بلغم بجلابات ملطفه و ماءالشعیر مرکب با ملطفاتست و هر صبح جلاب از سکنجبین ساده ده درم گلقند شکری ده درم در آن مالیده بنوشانند و غذا ماءالشعیر که در آن بادیان سه درم پخته باشند بمقدار چهل درم بدهند و اگر حرارت قوی باشد و مریض لهیب و کرب و عطش دریابد هر صبح جلاب از تخم کاسنی سه درم و شکر سفید ده درم بنوشانند و غذا ماءالشعیر با نخود و بادیان پخته دهند و در نیمروز چون حرارت و تشنگی اشتداد نماید سکنجبین ساده ده درم به آب سرد بنوشند و یا هر صبح جلاب از تخم کاسنی و اصل‌السوس هر واحد سه درم و شکر سرخ یا گلقند ده درم بیاشامند و هرگاه آثار نضج در قاروره از قوام و رسوب بینند تنقیهٔ بدن به این مطبوخ کنند **صفت آن** سنای مکی پنج درم اصل‌السوس سه درم بادرنجبویه گاوزبان هر واحد چهاردرم تربد خراشیدهٔ کوفته دو درم گلقند عسلی ده درم بادیان افسنتین روی تخم کاسنی حاشا پوست بیخ کبر هر واحد سه درم سنبل رومی یک و نیم درم هلیلهٔ زرد و کابلی هر واحد هفت درم مویز طائفی ده درم حب القرطم پنج درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید فلوس خیارشنبر پانزده درم در آن مالیده صاف کرده بر آن سردارد از ایارج فیقرا یک مثقال انداخته سحرگاه بنوشند و تا آخر روز بر آن صبر کنند تا تنقیه نیک نماید ودر آخر روز به آب کشک جو که در آن دراج و تیهو پخته باشند غذا سازند اگر قوت ضعیف باشد والا ساده بدهند به عده دو یا سه روز راحت داده این حب سحرگاه بخورانند و نسخهٔ آن حب تربد و مغز قرطم است که در قول صاحب کامل گذشت و اگر وقت نوبت مقی که تلطیف بلغم نماید و قی آورد بدهند نافع باشد مثل آن‌که ترب را در آب خوب بپزند و صاف کرده در آن آب سکنجبین ساده دره درم و نمک طعام یک‌درم و انداخته بنوشانند و طبیب را می‌باید که در معالجهٔ این تب ملول نشود زیرا که بطی‌البرء و عسرالانقلاع کثیرالعودست و در هر هفته یکدو بار به حسب قوت تفقد امر طبیعت نماید پس اگر طبع قبض باشد تلئین آن بسنای مکی و معجون خیارشنبر وحب ایارج و حب لوغاذیا باید کرد و در ایام دیگر مدرات بول مثل بادیان و انیسون و تخم کرفس و تخم خربزه دهند و قرص ورد و قرص غافث آن را نافع است

و هرگاه مرض طول کند بهر تقویت فم معده گلقند با مصطکی بخایند و فرو برند و این ضماد و بر فم معده نمایند **صفت آن** قصب الزریره سک رامک گل سرخ هر واحد ده درم زعفران نیم درم همه را باریک سوده به آب مرزنجوش و تمام و قیصوم به سرشند و باید که غذا ماءالشعیر با لحوم تیهو و دراج و نخود و دارچینی و بادیان دهند و عقب آن گلقند ده درم با مصطکی یک‌درم خوب خائیده فرو برند و هر صبح قرص غافث یک‌درم با سکنجبین بزوری ده درم بخورند **صفت قرص غافث** بگیرند عصارهٔ غافث ترنجبین هر یک شش درم طباشیر گل سرخ سنبل‌الطیب هر واحد دو درم همه را باریک سوده به آب خالص سرشته قرص سازند **صفت سکنجبین بزوری** تخم کاسنی بادیان تخم کشوث هر واحد سه درم عصارهٔ غافث دو درم پوست بیخ کبر پوست بیخ کرفس پوست بیخ بادیان هر واحد پنج درم انیسون یک‌درم همه را نیمکوفته در سرکهٔ کهنه ربع رطل و آب دو رطل یک شبانه روز تر کرده بجوشانند تا بنصف رطل آید و صاف کرده شکر سرخ و فانیذ یک رطل داخل کرده به قوام آرند و اگر فصل گرما و سن شباب و تشنگی باشد بر سکنجبین ساده ده درم با گلقند شکری ده درم اقتصار کنند و غذا مزورهٔ ماش مع لحوم دراج و تیهو و ماکیان دهند و بمویز سرخ طائفی و کشمش و مغز فندق و مغز حب‌المحلب تنقل فرمایند و از حمام و درآمدن اندر آب سرد بازدارند باقی همآن است که در قول صاحب کامل گذشت **خجندی** گوید که اگر حرارت به شدت باشد سکنجبین ساده تنها یا شربت لیمو به آب سرد و آب برگ کاسنی و بادیان بنوشند و هرگاه آثار نشج پدید آید به مطبوخات یا حقنها تنقیه نمایند **نسخهٔ** مطبوخ مناسب آن بادرنجبویه گاوزبان هر یک سه درم تربد سفید یک مثقال بادیان افسنتین حاشا تخم کاسنی هر یک دو درم پوست هلیلهٔ کابلی پوست هلیلهٔ زرد هر یک سه درم فلوس خیارشنبر ده مثقال گلقند پانزده درم روغن بادام شیرین دو درم باقی اجزا مع اوزان همآن است که در قول ابن الیاس گذشت لیکن بیخ کبر و سنبل و حب قرطم ایارج مطروح است و اگر ارادهٔ اسهال مفرط باشد ایارج سر دارو کنند و هر قدر که خلط غلیظتر باشد دلک نافعتر باشد و اگر فم معده ضعیف باشد به اغذیهٔ ناشفه و نانخورش معمول از سرکه و مری و چقندر و زیت غذا سازند و فم معده را به روغن ناردین یا روغن بان

بمالند و مصطکی و کندر و مانند آن بدهند و چوناز چهارده روز تجاوز کند احتیاج به سکنجبین بزوری افتد و این قرص غافث ایشان را نافع است **نسخه آن** عصارهٔ غافث ترنجبین هر یک ده درم سنبل‌الطیب گل سرخ هر یک پنج درم طباشیر دو درم شربتی یک مثقال بماءالاصول و یا به این طبیخ پوست بیخ کرفس و بادیان هر واحد ده درم و تخم این هر دو و نانخواه و انیسون و زیره بادراورد و شکاعی هر یک پنج درم در چهار رطل آب بپزند تا دو رطل بماند صاف کرده دو اوقیه از آن با ده درم سکنجبین و یک‌درم قرص مذکور بدهند و شونیز با عسل سرشته سه درم خوردن از نانخواه نافعتر است چند روز بر آن مداومت نمایند **ابومنصور** گوید که علاج حمای بلغمهٔ دائره آن است که در ابتدای نوبت تب از سکنجبین عسلی اوقیه به آب نیم‌گرم قی کنانند و در قی بر مریض درشتی نکنند بلکه سکنجبین و آب بسیار بنوشانند و آنچه بسهولت براید غنیمت دانند و جهد به استنظاف و استقصا ننمایند و هر شب این دواء التربد بخورانند تربد مثل سرمه سوده ده درم مصطکی و زنجبیل هر واحد یک‌درم نبات هم چند مجموع شربت یک مثقال الا آن‌که طبیعت دو بار در روز و شب اجابت کند و چون صبح شود گلقند شکری پنج درم با انیسون و مصطکی بخورانند و عقب او سکنجبین عسلی یک اوقیه بنوشانند که این تدبیر ادرار قوی نماید و نفع بلیغ بخشد و وقت طعام او حتی‌الامکان بعیدتر از وقت نوبت کنند و به سکنجبین غرغره فرمایند و مالش سینه و فم معده به روغن ناردین یا روغن بابونه یا ببعض ادهان حارهٔ لطیفه کنند و تقویت فم معده و کبد بکندر و مصطکی و سعد و مانند آن نمایند و اگر حاجت حقنه باشد به آب شبت و بابونه وسپستان و اندک عسل و روغن کنجد گاه گاه به عمل آرند و گاه حاجت به ماءالشعیر مس کند با تخم کرفس و بادیان بپزند پس اگر در معده ترش گردد نباید داد و این تدبیر تا یک هفته به‌کار برند اگر در طول نوبت او و اعراض او یکی رو نماید و وقت نوبت تأخیر کند به همین تدبیر بگذرانند و اگر تب را زاید یا واقف ببینند اسهال قوی به این معجون آورند و نسخه آن همان مسهل است که در قول ایلاقی گذشت بعد از آن تعدیل تدبیر نمایند اگر مریض ضعیف باشد بچهٔ مرغ و لحوم بریان و قلیها و مطبخنات دهند و از شوربا و ثرید اجتناب کنند و اگر تب از چهارده روز بگذرد قرص درد با طبیخ پوست بیخ

کرفس و غیره که در قول خجندی مذکور شد بدهند و در هر دو شب یک بار بدواءالتبرید اسهال کنند و اگر هنوز تب قوی باشد معجون مذکور دهند و هرگاه در تب نقصان بین نماید لزوم حمام کنند و هر روز قبل از غذا عرق آورند و پرهیز از شرب آب سرد نمایند که آن تب را بغایت دراز می‌گردد به سبب تغلیظ خلط و تجمید او و اگر تشنگی باشد آب گرم تسکین او نماید به سبب گداختن خلط و تحلیل آن و اگر صداع عارض شود بر سر آب گرم مطبوخ مرزنجوش و اکلیل‌الملک و تمام بریزند و به روغن سعوط نباید کرد و اگر سرما و لرۀ تب اشتداد نماید وقت نوبت آب گرم که در آن مصطکی و حبق و غیره ادویه که در قول شیخ گذشت جوشایند و باشند بنوشند و زیر جامۀ او به آب طبیخ حبق و بابونه و اذخر و مرزنجوش و تمام و شبت و یا طبیخ عاقرقرحا تبخیر نمایند که آن منع سردی حادث در این تب و در ربع نیز کند و اگر ماده غلیظ جامد باشد و علامتش طول نوبت و شدت سماجت مزۀ دهن است سکنجبین ندهند که آن غلظ او می‌افزاید و اگر ماده رطب لین باشد و علامتش خروج او در قی یا برازست سکنجبین باید داد که آن جلای خلط بارد و تفتیح سدد جگر و گروه و انحدار خلط رطب نماید و شراب قوی کهنه صرف نافع بود و این قرص نافع سوءمزاج مبتدی در حمی بلغمی است بگیرند انیسون و صبر و گل سرخ هر یک چهار درم ساذج هندی و افسنتین و کره بره و تخم کرفس دو درم عصارۀ غافث و مصطکی و بادیان هر یک سه درم وج یک و نیم درم کوفته بیخته قرص سازند و هر روز یک‌درم به آب گرم و سکنجبین عسلی بخورانند **سعید** گوید که علاج حمای نائبۀ بلغمیه بچیزی باید که ملطف و مقطع باشد و بدین سبب باید که مریض را سحرگاه سکنجبین و آب بنوشانند و بعد آن گلقند شکری دهند و بعد صبح ماءالشعیر اندک قبل چهار ساعت از زمانۀ نوبت بدهند اگر حرارت قوی و بول رنگین و مریض شاکی تشنگی باشد پس سکنجبین بعد زمانی بدهند و تلئین طبع به آب تمرهندی و سکنجبین کنند و باید که تقویت فم معده به گلاب و آب مورد و رامک نمایند و اگر حرارت اندک باشد عوض ماءالشعیر گلقند دهند و آبی که در آن مصطکی جوشانیده باشند بنوشانند و هرگاه علامات نضج ظاهر گردد و قوت قوی باشد تنقیۀ بدن یا بارج یا به حسب صبر کنند و اگر قوت ضعیف بود قرص

بنفشه و شکر دهند و اگر قوت متحمل آن نباشد حقنه کنند و بتخم سرمق و سکنجبین و آب مطبوخ شبت قی آورند و اگر قوت ضعیف بود و تغذیه ممکن نباشد ماءالشعیر که در آن پودینه پخته باشند بیاشامند و سکنجبین بنوشانند و اگر در معده ترش گردد عوض آن بمزورهٔ زیرباج یا به سرکه و مری و شکر غذا سازند و اگر زمانه طول کند و خوف سقوط قوت باشد غذا بدراج و تیهو مطنجن کنند و امر بخائیدن مصطکی نمایند و اگر مریض را قی عارض گردد و بدن ممتلی باشد بحبس آن نپردازند و خاصةً در ابتدای نوبت و اگر قی کثرت نماید رب انار یا پودینه بدهند یا رب حصرم یا اناردانه که در آن پودینه جوشانیده باشند و اگر سردی عارض در ابتدای نوبت عظیم باشد آب مطبوخ انیسون بنوشانند و زیر مریض آب مطبوخ مرزنجوش نهند و شراب عسل بنوشانند و اگر زمانهٔ تب دراز گردد و تهبج وجه و اطراف به سبب برودت خلط غالب رو نماید قرص گل به سکنجبین بخورانند و اگر مزاج بارد باشد قرص لک دهند و تدریج در غذا و ریاضت و سائر عادات کنند تا آن‌که بدن قوی گردد **قرشی** و **خضر** می‌نویسند که علاج تب بلغمی انضاج بلغم است و تنقیهٔ آن و تقویت فم معده و قی در هر نوبت یا اکثر نوبتها **اشربهٔ** سکنجبین یا شربت لیمو یا شربت نیلوفر مع لیمو یا شربت قشر اصل هندباء همچنین شربت بنفشه و سکنجبین یا شربت دینار و شربت ورد یا سکنجبین بزوری یا عنصلی به آب گرم و یا جوشاندهٔ تخم خیار و بادرنگ و کاسنی و زرشک با سکنجبین ساده یا بزوری یا به شکر دهند و بزور با وجود تسکین تشنگی و تبرید حرارت تب انضاج بلغم بجلا می‌کنند و آب لیمو به شکر نافع است و شربت انار شیرین هنگام سرفه نیکو است و نزد تشنگی آب اصل‌السوس بشربت لیمون یا سکنجبین شیرین کرده جرعه جرعه بدهند و گاهی ماءالعسل حار یا جلاب گرم به آب اصل‌السوس استعمال کرده می‌شود اگر حرارت قوی نباشد و گاهی گلقند بشربت لیمون یا سکنجبین بزوری یا عنصلی بجوشاندهٔ بادیان و اصل‌السوس و تخم کرفس و پرسیاوشان استعمال می‌کنند هنگام غلظ بلغم یا شربت ورد سکنجبین یا شربت افسنتین اگر در معده ضعف باشد و قریب اقراض نگردند در همه حمیات عفنیه تا آن‌که مرض به بیست روز نرسد و هرگاه از بیست روز تجاوز کند و زمانهٔ او طول کند و زائل نشود احتیاج بقرص زرشک کبیر یا

قرص ورد کبیر افتد یا مثل قرص انبرباریس راوندی بشربت پوست بیخ هندبا و یا قرص گل بدهند و برای اقراص غافث فعل عجیب است در این تب و طبیخ غافث و شکاعی و باداورد و شاهتره و کاسنی و کشوث و اندک خطمی به شکر یا سکنجبین تنها یا گلقند بدهند و گاهی این ادویه به ادویهٔ ملین طبیعت مثل تمرهندی و آلوبخارا یا تمرهندی تنها ایشان را مضر است و آلو مضرتر است و ده درم گلقند و سی درم سکنجبین آن را نافع است و دواءالتربد از درم تا مثقال و تا دو درم ملین طبعست و اگر معلوم کنند که در جگر ضعف است شربت دینار به آب کاسنی مروق به اندک آب سماق و مروق به شکر تنها یا با ریوند اگر احتباس طبع معتاد بود و قوت متحمل باشد باید داد و ادرار و گرسنگی و مالش بدن و تقویت فم معده آن را نافع است **مستفرغات** منجمله آنها نقوع حلو با ترنجبین است و بعد روز هفتم و ظهور نضج در قاروره در مستفرغات ایشان غاریقون اندر مطبوخ و در لعوق داخل کنند و اگر در نضج دیرگردد سکبنجین بزوری و اصولی دهند و بعد ظهور آثار نضج در بول در روز شانزدهم این لعوق دهند غاریقون ریوند تخم کشوث غافث هر واحد نیم درم پوست هلیلهٔ کابلی یک‌درم در شربت اصول یک اوقیه آمیخته بلیسانند و از مستفرغات جیده این مطبوخ است سپستان سی عدد و تخم خیار و کاسنی و غاریقون و اصل‌السوس و زرشک هر یک دو درم بسفایج و قنطوریون و سنای مکی و هلیلهٔ کابلی وهلیلهٔ زرد هر یک پنج درم جوشانیده صاف کرده خیارشنبر از ده درم تا پانزده درم ترنجبین یا شکر یا گلقند بیست درم مالیده باز صاف نموده با تربد و ریوند هر یک نیم درم مقل زرد و کتیرا هر یک ربع دوم و یا حب ایارج یا ایارج فیقرا و یا حب زراوند و هلیلهٔ کابلی و غاریقون و مقل ازرق و کتیرا و تربد هر یک دو دانگ کوفته بیخته به روغن بادام چرب کرده بمغر خیارشنبر به سرشند و یا لعوق خیارشنبر به اندک غاریقون بدهند و اگر قوت ضعیف باشد اقدام بر استفراغ ایشان نکنند تا انعاش قوت آنها و تلئین طبیعت ایشان بریوند و سکنجبین یا بفتائل مسهله یا حقنهای لینه که در آن قرطم و بسفائج و قنطوریون افتد باید کرد و اعتنا نمایند هر شب به ادرار ایشان به مثل تخم خیارین و خربزه و تخم کرفس شیره برآورده سکنجبین ساده داخل کرده و خصوصاً اگر تب از بلغم شور باشد **مقیئات** تخم ترب به

سکنجبین عسلی و آب گرم یا سکنجبین به آب اصل‌السوس یا بیخ خربزه و اصل‌السوس جوشانیده صاف کرده به سکنجبین اغذیهٔ مادهٔ این مرض اگرچه غلیظ بلغمی است لیکن طویل می‌باشد پس محتاج بتکثیر غذا بیشتر از صفراوی بود و مادام که قوت متحمل باشد در دادن شوربا در این تب تأخیر نمایند تا روز چهاردهم و بعد از چهاردهم شوربای بچهٔ مرغ با دارچینی و شبت یا بقرطم استعمال کنند و در ایام اوائل نخوداب به شکر و روغن بادام یا ماءالشعیر به شکر یا به عسل و یا ماءالشعیر مرکب با ملطفات مثل نخود و قدری بادیان به‌کار برند و گاهی احتیاج می‌شود به زیادتی تسخین ماءالشعیر به مثل اندک فلفل یا بادیان یا مصطکی و باید که عقب آن سکنجبین بزوری یا ساده بنوشند تا انحدار آن کند و مغز نان با شربت لیمون و مزورهٔ رشتا یا زیرباج و مزورهٔ اناردانه به سرکه و شیرهٔ بادام به شکر و آب لیمو با شکر دهند **ادویهٔ موضعیه** مالش فم معده به روغن سفرجل یا روغن گل که در آن سنبل و مصطکی جوشانیده باشند باید کرد و بزوردو افسنتین به آب قرنفل ضماد سازند **انطاکی** گوید که در اینجا چیزی بهتر از شربت اصول اولا و سکنجبین عنصلی یا عسلی به عده امتلای شکم از ماهی و بر آن شرب طبیخ شبت و ترب مع بورهٔ ارمنی و عسل و قی کردن آن نیست که در سرعت ازالهٔ آن به تجربه صحیح یافته و در شرح اسبابست که در دواءالتربد عجیب است و قدر شربت آن ذکر نکرده باید که چهار مثقال بدهند و ملازمت گلقند عسلی وقت عشا نمایند و دادن شربت لیمون مضایقه ندارد و برای تقطیع و هنگام احساس به زیادتی حرارت شرب چیزی که تسکین عطش نماید مثل شربت نیلوفر و بنشه جائزست و هرگاه زمانهٔ تب طول کند قرص گل یا زرشک معین کنند و این حب در این تب مجرب است **صفت آن** ایارج فیقرا یک جزو تربد غاریقون مقل ازرق سکبینج هر واحد نیم جزو بورهٔ ارمنی نمک هندی انیسون هلیلهٔ کابلی هر واحد ربع جزو به آب کرفس حبها سازند شربتی مثقال به سکنجبین عسلی یا بشربت اصول و اگر حرارت زیاده باشد ریوند نیم جزو افزایند و در سرما و سن پیری اشق وحلتیت هر واحد ربع جزو اضافه کنند و آب مدبر بمصطکی و بادیان و کرفس و کشوث بنوشند و مالش بدن خصوصاً فم معده به روغن بهی یا زیت که در آن سنبل و ریوند و بورق و لادن و مصطکی جوشانیده باشند باید کرد

غذا آب نخود و در زیادتی حرارت ماءالشعیر دهند و هنگام سقوط قوت بچهٔ مرغ جائزست و ابازیر داخل کنند اگر تشنگی نباشد و از مجربات بخور افسنتین است و تعلیق سه مثقال بلور یک قطعه در جلد بز و بخور به استخوان سنگ پشت و تعلیق دندان مرده و پنیرمایهٔ خرگوش شرباً و بخوراً و اکل لحم فرس در مطلق تب بارد و در نزهت نوشته که در تب بلغمی ابتدا بقی نمایند پس اسهال آورند بعد از آن اکثار نمایند از سکنجبین بزوری و عسلی و آب نخود بشبت و بورق و تدهین بدن به مثل روغن بابونه و مرزنجوش که در آن بورق حل کرده باشند و علاج مختص تب بلغمی مطلقا قی کردن بماءالعسل و سکنجبین بزوری و طبیخ شبت و ترب و بورق است به عده شرب غاریقون و ریوند و آنچه در آن تربد و شحم حنظل افتد **مصنف خلاصه** می‌نویسد که چون از اول دریابند هر بامداد و اوقیه سکنجبین عسلی یا شربت اصول به اندک آب آمیخته بدهند و بعد سه روز گلقند و غیره دهند به دستوریکه در قول صاحب کامل گذشت تا هنگامیکه علامات نضج ظاهر شود و اگر هر شب وقت خواب دواءالتربد استعمال نمایند قائدهٔ تمام دارد و صبح گلقند هفت درم با مصطکی و انیسون بدهند و بعد از نظج مسهلی مرتب سازند از این نوع سنای مکی بسفائج تخم کاسنی هر یک چهار درم اصل‌السوس مقشر غاریقون تربد خراشیده هر یک یک مثقال تخم خطمی بنفشه غافث هر یک سه درم آلوبخارا و اوقیه عناب سپستان هر یک یک اوقیه مویز منقی شش درم بادیان انیسون هر واحد یک‌درم جوشانیده صاف نموده مغز فلوس خیارشنبر و اوقیه ترنجبین شش درم شکرسفید نیم اوقیه روغن بادام یک‌درم اضافه نموده ریوند چینی نیم درم سوده پاشیده بنوشند و حبی که در قول انطاکی گذشت در این به آب بغایت مجربست و حب صاحب کامل نیز ستوده است بعد از هر هفته یک بار دهند و به همین نوع تنقیه فرمایند و این معجون در این باب بغایت قولیست و نسخهٔ آن مسهلی است که در قول ایلاقی گذشت و باز به تدبیر نخستین رجوع نمایند و اگر بوقت نوبت قی بمقئیات بلغم کنند بغایت سودمند است و باقی تدبیر همآن است که در قول صاحب کامل مسطور شد **مؤلف اقتباس** گوید که گلقند عسلی تازه و سکنجبین ساده هر یک دو توله بلیسانند و بالایش گلقند شکری چهار توله در گلاب پاو آثار و عرق بادیان نیم پاو بجوشانند که به نیمه آید صاف

نموده نیم‌گرم بنوشانند و غذا نخودآب چوزهٔ مرغ و یا شوربای بچهٔ مرغ کم روغن با نان تنک دهند تا یک هفته در

قوانین العلاج مرقوم است که تلطیف غذا در اوائل لازم بود چون بنوماش و برنج و ماش مقشر و شوربای چوجهٔ مرغ

بعد نضج واجب باشد برای حفظ قوت و یا گوشت مرغ کلان بعد چهارهم و نخوداب بگوشت کبوتربچه بعد بیست و

یکم و بجای آب در ابتدا بر ماءالعسل اکتفا ورزند و بعد یک هفته بمقیئات بلغم قبل از نوبت قی کنند بکرات و مرات

و قید یک هفته جهت آن است که معده رنجانیده می‌شود و درم پیدا می‌نماید و روز نهم ملاحظه نمایند که بلغم از

کدام قسم است پس مناسب آن ادویه به‌کار برند چنان چه در بلغم زجاجی ادویهٔ قویه و گرم ملطف‌تر باشد مثل

شکاعی و باداورد و افسنتین و غافث و جعده و قنطوریون دقیق و برنجاسف و مانند اینها و در دیگر اصناف خفیف از

اینها بدهند و اغذیهٔ منضجهٔ گرم در اینجا بسیار دهند و بعد انقضای دوره غذا دهند و جهت تقویت معده این ضماد

کنند لادن سمک المسک مصطکی افسنتین سعد گل سرخ هر واحد یک توله به آب برگ ریحان و پودینهٔ سبز و تا

پانزده روز بر این تدبیر باشد ولیکن جهت حصول نضج این مطبوخ دهند اصل‌السوس مقشر انیسون پرسیاوشان هر

یک پنج ماشه بادرنجبویه شاهتره هر یک هفت ماشه مویز منقی یک و نیم توله انجیر زرد سه عدد گاوزبان پنج

ماشه خمیرهٔ بنفشه گلقند عسلی هر یک سه توله و یا مطبوخی دهند که در قول ابن الیاس گذشت و روز شانزدهم

وقت شب معجون مسهل علوی‌خان سه ماشه با معجون که مذکور گردد خورانند و صبح در مطبوخ مذکور برگ سنا

یک توله تا دو توله پوست هلیلهٔ زرد و هلیلهٔ سیاه هر واحد یک توله ریوند خطائی تربد سفید هر یک هفت ماشه

شام نان ترید بشوربا و یا شله بخورانند و روز هفدهم تبرید دهند بدین صفت قرص افسنتین سه ماشه در جوارش

مصطکی مرکب علوی‌خان نه ماشه آمیخته بلیسانند و اصل‌السوس مقشر گاوزبان هر یک پنج ماشه انیسون

چهارماشه بادیان بادرنجبویه هر یک هفت ماشه در عرق مکوه و گلاب و عرق شاهتره هر یک شش توله جوشانیده و

مالیده صاف نموده نموده شربت بزوری اصولی علوی‌خان سه توله تودریین یا حرف هفت ماشه اضافه کرده بنوشانند

و غذا به دستور و همینطور سه چهار مسهل داده بعد قرص غافث سه ماشه در شربت افسنتین یک توله آمیخته با

مطبوخ که در آن اصول ثلاثه است و در قول شیخ گذشت عوض افسنتین مصطکی سه درم و گلقند ده درم داخل

کرده دهند **صفت معجون مسهل** تربد سفید برگ سنا حب‌النیل بدر هر یک سه درم گلقند غاریقون هر یک دو درم سقمونیای مشوی یک توله مغز تمرهندی چهار توله در سه چند عسلی و قند قوام ساخته بیامیزند شربتی از یک‌درم تا دو درم و دواءالتربد هر شب یک مثقال دادن در این باب بسیار نافع است و بعد از حصول نضج باید که باز تکرار تنقیه نمایند به دستور سابق و اگر از این تدبیر هم مفارقت نکند پس بنگرند اگر قاروره رنگین و غلیظ باشد فصد باسلیق و اسلیم بگشایند و خون به قدر قوت بیمار بگیرند جهت اخراج بلغم غلیظ و مواد متعفنه عاجل النفع است و اگر از این تدبیر نیز باقی ماند مروق دواءالمبارک با بشربت بزوری دهند و هرگاه مرض طول کند قرص گل رازی دهند و نسخهٔ آن همآن است که در قول ایلاقی بعد قرص گل به نسخهٔ ابن زکریا بنوع دیگر مسطور شده و آنجا که بعد چهار پنج ماه یا کم و زیاده تهبج و آماس در پشت چشم و پای پدید آید باید که در قرص گل با ایارج فیقرا که در قول مذکور بحوالهٔ قول شیخ گذشته بدهند و تدبیر سوءالقنیه رجوع نمایند ولیکن بفاصلهٔ یک روز تا سه هفته وقت شب دوای رازی دهند اجزای آن همان مسهلی است که در قول ایلاقی گذشت با نبات مساوی آمیخته شب بدهند و صبح شربت دینار کبیر چهار توله در عرق عنب‌الثعلب و بادرنجبویه هر یک هفت توله دهند در روز دیگر دواءالکرکم کبیر نه ماشه شربت افسنتین و سکنجبین فوهی هر یک دو توله در عرق مکوه پاو آثار حل کرده بدهند و بخور برگ نیب و بادیان جهت عرق آوردن و رفع این تب معمول است و بخور عاقرقرحا همین اثر دارد و انطاکی گوشت قنفذ سه ماشه در شربت افسنتین یک توله لیسیدن در رفع این تب از مجربات خود ترقیم فرموده و همچنین بخور لثه حیض زنیکه اول بار او را حیض آمده باشد و در عشره کامله در حمای بلغمی دائره مرقوم است که بعد از گذشتن چهار ماه یک فنجانه کشکاب با نیم مثقال فلفل سیاه سه ساعت قبل از نوبت دادن در سه روز رفع این تب می‌کند به جهت کثرت ادرار و دفع تعفن و بقراط در فصول نوشته که آب گرم قبل از نوبت بر سر بیمار انکباب کردن از مجربات نیست و قاضی ثناءالله صاحب مرحوم در معالجات ثنائی ملمی فرموده‌اند که در

تب بلغمی دائره و لازمه تا چهل روز متواتر گلقند عسلی و سکنجبین ساده مساوی دادن بهتر از این چیزی دیگر نیست

علاج حمای لثقه

علاجش بعلاج حمای مواظبه نمایند مگر اقدام بر تسخین بملطفات در اینجا به احتیاط و تدریج نمایند زیرا که مادۀ این تب در عروق محصور است از اینجهت به سرعت تحلیل نشود بلکه به استعمال ادویۀ ملطفه متحرک و تبخر گردد و حرارت آن به سوی اعضای اصلیه خصوصاً قلب به طریق عروق برسد و آن گرم گردد و بدق مودی شود و ایضاً در آن خوف حدوث سرسام باردست چنان چه وجه آن عنقریب در اقوال مبین گردد و در دادن مبردات نیز آن دلیری نشاید که در تب صفراوی زیرا که ماده را خام کند و عرض بطول کشد و فساد آن بجگر رسد و منجر به استسقا شده علاج مشکل گردد و آنجا که سرفه باشد ترشی دور باید داشت و حبوب مسکن سرفه بدون مخدری ساخته در دهن دارند و آنجا که دماغ قوی بود و صداع نباشد تنقیۀ بلغم بقی گاه گاهی بعد طعام بمقی مناسب یا به اسهال برفق بعد ظهور نضج به مسهلی که سخت گرم و تیز نباشد مناسب بود و آنجا که صداع باشد بحقنه و شیاف شکر تلئین طبع اولی است و دیگر تدابیر که در غب غیرخالصه مذکور شد حسب حاجت به‌کار برند غیر از مخدرات بالجمله جهت تلطیف خفیف و تقویت معده سکنجبین و گلقند و عرق بادیان دهند و اگر دماغ ضعیف بود سکنجبین نباید داد و بر گلقند تنها خواه به عرق بادیان و امثال آن به حسب و چوب مشاهده حال اقتصار ورزند و تلئین طبع به مغز خیارشنبر کنند و بعد نضج تنقیه و ادرار بول نمایند و بعد تنقیه قرص گل سود دارد و آنجا که در سینه خشونت بود مطبوخ بنفشه و سپستان و پرسیاوشان و اصل‌السوس و خطمی فائده نماید و استحمام بعد نضج تام کثیرالنفع است به شرطیکه در دماغ ضعف نبود و صداع نباشد و اگر لثقۀ کهنه مشتبه بدق باشد طبیخ اصل‌السوس بادیان پرسیاوشان هر یک چهار ماشه مویز منقی ده دانه نانخواه دو ماشه قرنفل چهار عدد جوشانیده نبات یک توله داخل کرده دهند بعد از آن مسهل بدهند و دستورالعمل بعض متأخرین در علاج این تب آن است که

هفت روز نضج ماده بدین دوا کنند گل بنفشه اصل‌السوس بادیان هر یک چهار ماشه عناب هفت دانه جوشانیده و گاهی گلقند گاهی شربت بنفشه در آن حل کرده خاکشی پاشیده بنوشند و روز هشتم بدین مطبوخ مسهل دهند گل بنفشه بادیان عنب‌الثعلب اصل‌السوس هر یک نه ماشه پرسیاوشان شش ماشه عناب ده دانه جوشانیده صاف نموده مغز خیارشنبر ترنجبین هر یک شش توله گلقند چهار توله مالیده باز صاف کرده روغن بادام شش ماشه انداخته بنوشند روز نهم جوشاندهٔ مذکور روز دهم مسهل مسطور روز یازدهم دوای روز نهم روز دوازدهم هم مسهل مذکور روز سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم عنب‌الثعلب تخم کاسنی هر یک چهار ماشه گلاب پانزده توله در جوشاندهٔ مذکور داخل نمایند روز شانزدهم این مسهل دهند عناب ده دانه گل بنفشه گاوزبان بادیان مکوه اصل‌السوس هر یک نه ماشه پوست بیخ کاسنی شش ماشه سنای مکی یک توله جوشانیده فلوس خیارشنبر ترنجبین گلقند روغن بادام با وزان سابق افزوده بدهند و روز هفدهم هلیلهٔ عربی به گلاب شسته بخورند به عده دوای روز چهاردهم بدهند غذا شوربای قلیه خشکه روز مسهل میانه روز نخودآب و شب شوربا و خشکه روز هژدهم قرص گل صغیر با سکنجبین بزوری معتدل سرشته بخورند به عده شکاعی پوست بیخ کاسنی عنب‌الثعلب هر یک چار ماشه جوشانیده گلقند حل کرده بدهند بعد از آن همین ادویه استعمال نمایند تا خاطرجمع شود **اقوال افاضل** شیخ‌الرئیس می‌فرماید که علاج حمای بلغمیه لازمه مسمی بلثقه علاج بلغمیهٔ نائبهٔ هر روزه است و فرق فیمابین آن است که در این تب باید که استعمال ملطفات حاده به آهستگی نمایند و اگر اقتصار نمایند بر مثل سکنجبین و گلقند و جلاب عسل و ماءالعسل و آب بادیان و کرفس و اصول ثلثه یعنی بیخ کاسنی و بادیان و کرفس نفع کنند زیرا که این ادویه نضج ماده برفق نمایند و تحریک آن به سوی اعضای رئیسه نکنند و گاهی کامخ شبت و کامخ کبر ایشان را نفع نماید و خصوصاً در وقت ظهور آثار نضج در ماده و تدبیر غذای ایشان در مراعات زمانها یعنی بتوسیع در اغذیه کثیرالغذا و خلاف آن یعنی بتویجع و تلطیف و قوت قوه و ضعف آن مثل تدبیر مواظبه است که در سابق مذکور شد و از ادویهٔ جیده برای ایشان قرص عشره است که در آن داده ادویه است و در قرابادین نوشته و **ایضاً** از

ادویهٔ جیدهٔ مجربه برای ایشان این قرص گل است گل سرخ شش درم رب‌السوس شاهتره سنبل‌الطیب هر واحد چهار درم مصطکی کهربا هر واحد سه درم انیسون دو درم و **ایضاً** این قرص غافث نسخهٔ آن غافث چهار درم گل سرخ یک‌درم و ثلث طباشیر دو درم و نهم ادویه در سوده به آب قرص سازند و **ایضاً** غافث سه اوقیه گل سرخ نیم رطل سنبل‌الطیب نیم رطل طباشیر چهار اوقیه و **ایضاً** این قرص افسنتین نسخهٔ آن افسنتین اسارون تخم کرفس انیسون مغز بادام تلخ شکاعی باداورد عصارهٔ غافث مصطکی سنبل‌الطیب هر واحد دو درم **جرجانی** و **ایلاقی** می‌نویسند که علاج این تب همچون علاج تب بلغمی نائبه است جز آن‌که در علاج این تب باشربه و ادویهٔ منضجهٔ ملطفه چندان دلیری که در نائبه کنند در اینجا نتوان کرد خاصةً اگر با وی صداع یا ضعف دماغ بوده باشد زیرا که بیم آن باشد که در وقت تزاید ماده لطیف‌تر گشته بدماغ براید و سرسام آرد پس اولی‌تر آن باشد که معده را به گلقند قوت دهند و برای تلطیف خلط از سکنجبین ساده یا سکنجبین که در آن بیخ بادیان پخته باشد یا جلاب و اندک بادیان به آب کرفس جوشانیده تجاوز نکنند و از قرص گل نیز تجاوز نکنند و از بهر این بقراط گفته است که تب مردم پیر را نرم و آهسته‌تر باشد و بر نرمی و آهستگی تب ایشان غره نشاید کرد و بر چیزهای گرم دادن دلیری نباید کرد والا بعد احتیاط تمام واگر دماغ قوی باشد و صداع نبود و تب آهسته باشد بعد نضج تنقیهٔ بلغم بحبها کنند که در آن شحم حنظل باشد و ادرار بول بماءالاصول نمایند و قرص غافث و قرص افسنتین سودمند بود **صفت قرص غافث** بگیرند غافث سی درم گل سرخ شصت درم طباشیر چهل درم شربتی دو درم نوع دیگر عصارهٔ غافث شش درم گل سرخ سنبل طباشیر ترنجبین هر یک دو درم شربتی یک مثقال و صفت قرص افسنتین در قول شیخ گذشت یک مثقال از آن یا پنج درم گلقند و یا پانزده درم سکنجبین ساده بدهند و نسخهٔ قرص گل نیز در قول مذکور مسطور شد لیکن در اینجا عوض رب‌السوس اصل‌السوس نوشته و شاهتره و انیسون مطروح است و شربت آن یک مثقال و چون اکثر این تب در آخر مؤدی به استسقا می‌گردد پس هرگاه علامات آن پدید آید بعلاج آن مشغول باید شد و نسخهٔ ماءالاصول که ادرار بول نماید و مزاج را به اصلاح آرد همآن است که در علاج حمای مواظبه در

قول ایلاقی بحوالهٔ قول صاحب کامل مذکور شد **مصنف حاوی صغیر** نوشته که در تب لثقه هر صبح جلاب از تخم کاسنی سه درم و پوست بیخ آن پنج درم و از شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشانند و غذا ماءالشعیر به اندک نخود پخته بدهند و یا جلاب از سکنجبین ساده ده درم در آبی که گلقند شکری ده درم در آن مالیده باشند داخل کرده بنوشند و از آب شدیدالبرد منع کنند و در غذا تقلیل باید کرد و اقدام بملطفات قویه در اینجا به تدریج وحذر کنند و هرگاه اثر نضج در قاروره ظاهر شود تلئین طبیعت به این مطبوخ نمایند سنای مکی پنج درم تخم کاسنی اصل‌السوس مقشر نیمکوفته بادیان گل سرخ بنفشه نیلوفر هر واحد سه درم مویز سرخ طائقی ده درم آلوی سیاه عناب هر واحد بیست عدد همه را در سه رطل آب بپزند تا بیک رطل آید و در آن فلوس خیارشنبر و ترنجبین هر واحد پانزده درم مالیده صاف کرده سحرگاه بنوشند و تا آخر روز بر آن صبر نمایند هرگاه اسهال خوب نماید جلاب بارد از شکر سفید و عرق گاوزبان هر واحد ده درم و تخم ریحان دو درم بنوشند و در آخر روز غذا به ماءالشعیر که در آن نخود و لوبیا پخته باشند بدهند و دو یا سه روز راحت دهند پس قرص بنفشه مقوی بسقمونیا و تربد و یا معجون خیارشنبر پنج مثقال در آب گرم حل کرده بنوشانند و با قی علاج و تدبیر او مثل علاج مواظبه باشد غیر آن‌که قرص غافث دلک در این تب لائق نیست **ابن نوح** و **خجندی** بعد بیان امتناع به اقدام مسخنات می‌نویسند که توجه بر تقویت معده به گلقند و قرص ورد نمایند و اگر دماغ صحیح باشد و تب آهسته بود مدرات قویه مثل ماءالاصول و بزور و ماءالعسل و دواءالکرکم و کمونی و فلافلی دهند و از قی بمقطعات مثل سکنجبین و آب گرم بازنمانند و نان به عسل و کامخ کبر یا مرقهٔ معمول به انجدان و صعتر بخورانند **بقراط** گفته کسی را که تب بغیر صفرا باشد ریختن آب گرم بر سر او به مرات کثیر سود دارد و **شرک هندی** گوید که افضل علاج حمای بلغمی قی کردن است ولیکن بعد روز هفتم تا معدهٔ او درم نکند و **اهرن** گوید که اطبا حمای بلغمی را تشبیه داده‌اند بچوب ترکه در آتش انداخته باشد پس دخان او بسیار برخیزد و سوختن او کم باشد و **ابن سرافیون** گفته که صاحبان تب بلغمی را اجازت حمام ندهند مگر بعد ظهور نضج چه او ایشان را ضرر دهد و **علی بن زین** گوید

که در این تب از مالش روغن حذر کنند که ابطاء تحلیل او می‌کند و **محمدزکریا** می‌فرماید که در این تب اعتماد بر ادرار بول غلیظ باشد به مثل غافث و شاهتره و باداورد و شکاعی واشق و کندر و مانند آن وجوع طویل و خواب بر آن **انطاکی** گوید که علاج حمای مواظبه بعینه علاج حمای لثقه است لیکن در لثقه مزید اعتنا بتسخین واجبست زیرا که خلط در قعر عروق است و ایضاً بدلک خشن و خوردن چیزی که مفتح باشد مثل ماءالعسل و کرفس برای انضاج و ایضاً بتعریق زیرا که عرق در آن نمی‌آید مگر در اقلاع کلی **میرعوض** گوید که اگر در این تب دماغ ضعیف و رنجور باشد استعمال مسخنات جائز نیست و باعث احداث لیثرغس می‌گردد و معرقات در این باب فائده تمام دارد **صفت سفوفی** که در این کار آزموده است بیارند حلزون چند آن‌که خواهند و یکشب در سرکه تر کنند آنگاه آنچه اندر آن از گوشت باشد بیرون اندازند پس آن حلزون را بسوزانند چندآن‌که سپید گردد و بعد از تنقیهٔ خلط فاسد به قدر ثلث درم تا دو ثلث با شراب یا روغن گاه بوقت نوبت یا ظهور اشتداد بدهند و بدن بیمار را بپوشانند که از عجاب تجاربست و کم دیده شد که حاجت به تکرار عمل افتاده باشد **صفت مطبوخی** که علی‌بن زین در حمیات مزمنهٔ بارده می‌ساید صعتر گل سرخ زنجبیل هر یک سه درم گشنیز خشک چهار درم پودینهٔ نهری پنج درم مویز منقی هفت درم همه را در دو رطل آب بجوشانند تا بنصف آید صاف نموده ثلث رطل نیم‌گرم بنوشند **و دوای مجرب** صاحب داراشکوهی در ذیل ادویهٔ مفرده نافع حمای مواظبه مسور شد **مولف اقتباس** می‌نویسد که در اینجا بیشتر از مواظبه در ادرار کوشند و به استفراغ کمتر متوجه شوند و از استعمال مسخنات شدیده در ابتدا سخت اجتناب نمایند تا مورث سرسام گشته موجب هلاک نگردد کذا فی الاندمیزیا **دوای** نواب علوی‌خان که در رفع این تب بعد سه چهار ماه از مجربات است قرص گل سه ماشه در شربت بنفشه یک توله بلیسانند و بالای آن تخم کاسنی یک توله در عرق کاسنی و عروق مکوه و گلاب هر یک ده توله تر کرده در جهولی انداخته بطور رهنی بچکانند و هفت مرتبه تکرار نمایند به عده در ظرفی مسی قلعی دارکه بر آتش اخگر چوب کنار سرخ کرده باشند انداخته صاف نموده سکنجبین بزوری دو توله داخل کرده بنوشانند و در خلاصةالتجارت نوشته که بعد تنقیه این دوا بسی مفید

است نانخواه مقشر یک توله شب در آب شیرین خیسانیده صبح صاف نموده یک پیالهٔ آن به عسل شیرین کرده بدهند **دوائی** که حکیم بقاءالله خان از مجربات خود نوشته‌اند دارفلفل یک عدد قرنفل دو عدد در عرق کاسنی و مکوه هر یک یک نیم توله شب خیسانند صبح بدست مالیده قند یک توله افزوده صاف کرده دهند و هر روز قند نیم توله و دیگر اجزا به دستور بیفزایند تا چهارده روز پس هر روز بنحویکه اضافه کرده شد بکاهند تا هر یک بوزن روز اول برسد به عده بگذارند و چون هشت ماه بگذرد و سرفه و تهبج اطراف پدید آید این دوا دهند **صفت** شیرهٔ مکوه خشک شیرهٔ گلوی سبز هر یک یک توله و اصل‌السوس مقشر هفت ماشه و تخم کشوث سه ماشه در عرق مکوه و شاهتره هر دو پاو آثار برآورده مثل کوکنار هفت نوبت چکانده شربت بزوری حار و **شربت کشوث** والد علوی‌خان هر یک دو توله داخل کرده و هفت عدد پارهٔ سفال آب نادیده در آتش سرخ کرده هفت کرت از دست پناه گرفته در آن انداخته صاف نموده بدهند ولیکن باید که اول قرص افسنتین سه ماشه در شربت کشوث دو توله بلیسند و بالای طعام مصطکی سه ماشه در دواءالکرکم آمیخته بدهند صبح و شام تا یک هفته که عظیم الاثر است و سالی تا مدت نه ماه لثقه داشتم و هرچند تنقیه و تعدیلات بکرات و مرات به‌کار بردم سودی نمی‌کرد حکیم کبیر علی‌خان معاینه احوال و قاروره و نبض فرموده فی‌الفور امر به فصد اسلیم نمودند و این دوا دادند شیرهٔ فقاح اذخر هفت مانند شیرهٔ تخم کشوث سه ماشه در عرق مکوه و افسنتین هر یک هفت توله برآورده پاره‌های سفال آب نادیده در آتش سرخ کرده هفت مرتبه داغ داده شربت قنطوریون نواب علوی‌خان دو توله داخل کرده خاکشی و تخم بادرنجبویه هر یک سه ماشه کف زده بنوشند تا دو هفته استعمال این فرمود در مدت یک هفته از این تدبیر صحت یافتم

حمیات که اکثر از قسم بلغمیات بود

و گاهی از صفرا نیز باشد و از اقسام سودا البته نباشد و هر یک از آن مخصوص به اسما و احکام است و آن شش قسم است **اول** انقیالوس که آن را افیالوس و انفالیوس نیز گویند و در سریانی فرسولسوس نامند و آن تپی باشد که در آن اندرون بدن برودت محسوس شود و بیرون آن حرارت باشد و حدوث این تب از بلغم زجاجی بود که در باطن

وقعه بدن حاصل شود و آن موضع را به سبب برد خود سرد گرداند پس آنچه از آن عفن شود از آن بخار گرم در ظاهر بدن منتشر متفرق گردد و در ظاهر لهیب آرد و آنچه متعفن نشود در باطن سردی آرد و برودت او قبل از زمان نوبت بهر آن ظاهر نشود که تا وقتیکه آن ساکن باشد عضوی که او اندر آن است از آن الفت گیرد و از سردی او منفعل نشود و چون حرکت کند وقت نوبت و ملاقی گردد بعضوی از اعضای باطنی مجاور آن عضو که مالوف او نیست از آن منعفل گردد و سردی او احساس نماید و هرگاه عفونت در آن آغاز کند حرکت نماید و اندک متفرق گردد و به سبب غلظ و لزوجت خود در تمام بدن عام نگردد تا در ظاهر بدن نیز سدری از آن حادث گردد و این تب تا دیر می‌نماید و منجر به استسقای لحمی گشته بهلاک می‌رساند و پیران از این تب کمتر نجات می‌یابند **دوم** لیفوریا که آن را لنفوریا نیز گویند و آن تپی است که اندر آن در باطن بدن حرارت بسیار محسوس شود و در ظاهر آن برودت و این تب در اکثر بلغمی بود و گاهی صفراوی حادث از صفرای محیۀ بسیار غلیظ و آن از بلغم چنان عارض شود که بلغم در باطن چون مشتعمل شود و عفن گردد آن موضع را گرم گرداند و بهر آن‌که چیزی که ظاهر بدن را گرم کند به سبب غلظ و شدت برد او بسیار متحلل نشود پس ظاهر بدن به انتشار بخار آن بسیار نگردد و بهر آن‌که قوت مع خون و روح به سوی حیز اذیت که آن باطن بدن است متوجه شود پس ظاهر بدن از حرارت خالی شود و بارد گردد چنان چه در غشی و خصوصاً هرگاه در ظاهر بدن بلغم خام زجاجی بارد باشد که آن اعانت بر برودت ظاهر بدن کند و ایضاً بهر آن‌که بسیار باشد که از آن بلغم که در باطن بدن است بخار قلیل ضعیف الحرارت منحل گردد و به سوی ظاهر بدن صعود کند و آن به سبب حرارت منفصل گردد و اندک مدت حرارت همراه آن باشد به عده آن حرارت از آن بخار زائل شود مثل آن‌که از بخار آب گرم زائل می‌گردد پس هرگاه آن زائل شد و آن بخار و بلغم در اصل قبل از عفونت شدیدالبرد بوده پس سردی آن عود کند و ظاهر بدن را سرد سازد و این نوع در اکثر نائبه بود و اما این تب از صفرا چنان عارض گردد که هرگاه صفرا اندک و غلیظ در باطن باشد و عفن شود و آن موضع را گرم گرداند و از آن ابخره بسیار به سبب قلت و غلظ آن منحنل نشود که ظاهر بدن را گرم

سازد همان حالت که در بلغمی مذکور شد عارض شود یعنی سخونت باطن بحرارت عفونیه و برودت ظاهر به سبب عدم تحلل ابخره کثیره به سوی آن و این نوع صفراوی را بطیقودس نامند و اما لیفوریا اسم جنس است و صفراوی نوعی از آن است و لیفوریا در مدت طویل‌تر از شطرالغب می‌باشد به سبب اتحاد شدید صفرا با بلغم **انطاکی** گوید که قیاس مقتضی آن است که لنفوریا از صفرای محرقه داخل عروق و بلغم حصی قریب سطح جلد که حرارت به حدحل او نرسد عارض گردد و در این نوع اگر برودت ظاهر اشتداد نماید و حرارت باطن به حد تسوید زبان و آثار کرب و قلق و اختلاط عقل و ثقل رسد پس در علاج اوجای طمع نیست و این حالت را چند بار مشاهده کردیم که در همان هفته عقب او موت رو نمود و اگر چنان بنا شد بعلاجش پردازند **سوم** تپی که در آن هر واحد از حرارت و برودت معاً در هر یک از باطن بدن و ظاهر آن در حالت واحد یافته شود یعنی آن‌که حرارت در موضعی از ظاهر بدن و برودت در موضعی دیگر از ظاهر آن یافته شود و همچنین حرارت در موضعی از باطن بدن و برودت در موضعی دیگر از باطن آن یافته شود **شیخ** می‌فرماید که مثل این تب اگر باشد پس چنان افتد که دو مادهٔ بارد بلغمی باشد که به سبب تعفن یکی از آن در باطن بدن حرکت کند و دیگر در ظاهر آن و همه با یکی از آن هر دو در ظاهر و باطن بسیار منتشر نباشد به عده وقتیکه هر دو در تعفن شروع کنند هر یک از آن بخار حار لطیف بنواحی خود رساند و آن هر دو چون بار دست ببخار خودها گرم نمایند و بجرم خویش سرد سازند و سبب تبرید خلط بارد در حال حرکت معلوم شده و آن مرور مادهٔ بارد بر اعضاست که ببرودت آن انس نداشته باشند و گویند که حدوث او چنان بود که در خارج بدن یکی رطوبت صفراوی و دیگر بلغمی یا سوداوی باشد پس عفونت ضعیف حادث شود که بدن صفراوی بنابر سرعت قبول او تسخین را به سبب حرارت خود گرم گردد پس ظاهر بدن و باطن آن را گرم گرداند و اما رطوبت بلغمی و سوداوی پس بر تسخین او این عفونت قوی نگردد بلکه سیلان آن نماید پس بگدازد و سائل گردد و آن باردست ظاهر بدن و باطن آن را سرد سازد جائیکه برسد و جائزست که هر دو رطوبت متمیز باشند و یا مختلط باشند و با وی انفصال آنها بحرارت ضعیفه سهل باشد **چهارم** حمای غشیه و آن تپی است که

چون ابتدا کند غشی حادث گردد و بیمار در هر نوبت بیهوش و بی‌قوت و بی‌طاقت شود و در آن غشی به سبب مادهٔ آن افتد و آن در اکثر به سبب بلغم خام تخمی متفرق بسیار در بدن که از کثرت او قوت مقهور گردد و لختی از آن به جانب دل و فم معده بریزد عارض شود و در اکثر اعانت ضرر آن ضعف فم معده کند و آن بلغم چون متحرک شود و در عفونت شروع کند قوت حیوانی و طبیعی را اکثر مقهور گرداند و متحیر کند و از تدبیر غشی و تب عاجز شود چنان که اگر قوت را با ماده بگذارند به تدبیر ماده وفا نکند و اگر به استفراغ ماده به آهستگی مشغول شوند ماده عصیان نماید به سبب غلظ و کثرت خود و بحرکت خانق قوت و روح حرکت کند و اگر به استفراغ آن به اسهال یا فصد بسختی مشغول شوند قوت متحمل آن نباشد و چگونه تحمل نماید که در اینجا با وجود سکون ماده غشی افتد و با این همه حاجت ایشان به استفراغ بیشتر باشد به سبب غلبهٔ ماده بکیفیت و کمیت او و ایضاً حاجت ایشان بغذا شدید باشد زیرا که اخلاط ایشان خام بود در آن خونی نباشد که غذا ببدن دهد و انعاش قوت نماید و بدن بی‌غذا باشد به سبب تحلیل حمی و عدم وصول تغذیه و اگر تکلیف غذا دهند مادهٔ فاسد زیاده گردد و اگر غذا ندهند قوت قوت ساقط شود و در ابتدای آن چنان عارض شود که به سوی قلب چیزی از مادهٔ بارد محدث غشی بریزد پس نبض صغیر و بطی و متفاوت شود به سبب برودت ماده مصبوب به عده طبیعت در تسخین ماده و تلطیف آن جهد کند و عفونتی که بعض اجزای آن را به سوی قلب تحریک داده بر آن اعانت کند پس قلب از ضرر برودت آن خلاص یابد و در ضرر حرارت آن افتد پس نبض سریع و خصوصاً در انقباض آن گردد و مع ذلک صغر و بطو و تفاوت غالب بود و اگر با این تب در بعض احشای مریض ورم باشد امید صحت آن نباید داشت و سردی اطراف و عرق سرد غلیظ قبل از نوبت در انواع این تب مع انضغاط نبض و عدم زوال این عوارض بعد رفع غشی بیمار را بدورهٔ دوم و یا سوم هلاک می‌کند و اگر با این اعراض وقت دورهٔ شکم دم گردد آبله‌های سیاه بر همه بدن پدید آید عنقریب هلاک گردد و ایضاً این تب در بعض اوقات از صفرای غالب غلیظ عارض شود و گاهی از اختلاط رقیقهٔ ردیه افتد و اکثر آن صفراوی شدیدالرقت و غوص ردی‌الجوهر سمی باشد که آن را تعفن در ابدان بسیار حار یابس مزاج عارض شده باشد و این نوع حاد بود که نبض و قوت را در یک یا دو نوبت ساقط کند و با تهیج ذوبانی بود که در

بدن به سرعت حادث شود و گاهی با وی قوت تا روز چهارم وفا نکند و شیخ‌الرئیس این نوع را که از کیموسات صفراویه حادث شود حمای غشیه دقیه نامیده به سبب تغیر اعضا و انخراط آن به سرعت و عروض غشی و گاهی غشی در حمیات از اسباب دیگر افتد مثل درد شدید و سهر و استفراغ مفرط و حرکت مفرط و تدبیرش در ذیل تدارک اعراض حمیات حاده مسطور گردد **انطاکی** گوید که از حمیات مرکبه تپی است که آن را مغشیه نامند به سبب وقوع غشی در نوبت آن و این حادث شود به سبب کثرت تحلل مادۀ فاسد به سوی فم معده و قلب پس قوتها و حرکات ضعیف شود و وحش غالباً برود و با وی عجز قوت به سرعت و سقوط نبض ظاهر گردد و این گاهی از بلغم غلیظ مراری باشد و بنوبت آن آید و با وی علامات آن ظاهر شود و گاهی از صفرا بود و بنوبت غب آید و در هر دو حال وفای او بهرمرتبه شرط نیست بلکه اکثریه است و گاهی صفراوی آن نعل محرقه کند کند و انواع این تب عسر بعیدالبرءست بلکه اکثر اطبا گفته‌اند که صفراوی قطعاً هلاک کند و چرا نکند که شرب دوا بحرکت خود جذب اخلاط به زیادتی طرف لب و معده کند و ترک آن نیز موجب تراکم آن گردد و غذا مختلط بصفرا شود و فاسد گردد و ترک آن سقوط کلی قوت واجب کند پس از این جهت عسر گشت **پنجم** حمای نهاری و آن تپی باشد که نوبتهای در روز عارض شود و فترهای او بشب و این تب درازتر و ردی‌تر بود از تب لیلی زیرا که مادۀ او از مادۀ لیلی غلیظتر است والا به سبب حرارت روز تحلیل می‌شد و بسیار باشد که به سبب طول خود و عروض او در گرمی روز در تب دق اندازد و اگر این خبیث نبودی عروض از وقت انفتاح مسام و تحلل بخار نگردیدی پس عارض نشود مگر به سبب کثرت ماده و قوت آن و مع ذلک طبیب محتاج بود که صاحب آن را غذا بشب دهد و نگذارد که بر امتلای معده خواب کند پس تکلیف به بیداری خواهد داد و آن قوت را ساقط می‌کند و مقامات حمی در گرمی روزه بیداری در سردی شب ضرور در دق اندازد و بالجمله این از حمیات عسرالعلاج است **ششم** تب لیلی و این تپی باشد بعکس نهاری که بشب آید و بروز رها کند و این نیز مثل نهاری رویست و طویل المدت بلیدالحرکت غلیظ الماده

عسرالانفعال از فعل طبیعت و مادهٔ این هر دو تب بلغم زجاجی لزج است که در بدن منتشر گردد لیکن عفونت بسیار نیافته باشد

علاج انفیالوس

علاجش مثل علاج تب بلغمی نمایند و اول سکنجبین و گلقند با عرق کاسنی و بادیان و عنب‌الثعلب و خاکشی دهند به عده مطبوخات مناسبه از اصول و بزور و ادرار مناسبه استعمال کنند و بعد از یک هفته و یا زیاده از آن چون ماده نضج باید در همان مطبوخات سنا و تربد و غاریقون و خیارشنبر وگلقند و روغن بادام افزوده مسهل دهند و در استعمال ادویهٔ منضجه و مسهله و غیر آن و اختیار اغذیه و جز آن همان قاعده که در علاج مواظبه ولثقه گذشت مرعی دارند و این تب نیز مثل جمیع حمیات بلغمی محتاج بتقویت معده بود و گلقند با مصطکی و انیسون جهت تقویت معده در سائر حمیات بلغمی نفع تمام دارد و **انطاکی** گوید که در علاج این تب نزد من لابدست امتزاج چیزی از علاجات سودا و **بعضی** گویند که علاجش خفیف از شطرالغب نمایند بلکه بعلاج حمای غشیه بلغمیه پردازند چنان چه دلک متمادی و گرم داشتن بدن در اینجا مفید است و **صاحب خلاصه التجارب** نوشته که علاج این بعلاج حمای غشیهٔ خلطیه و مواظبه نزدیک است ولیکن دلک و گرم کردن ظاهر بدن در اینجا جائز نباشد و در وقت نوبت بیک بار اندر آب سرد غوطه خوردن اگر از فصل و سحنه و عمر مانعی نباشد علاجی نیکو بود و نفس گرفتن بمقدار امکان و تخویف مفید است و فلفل سیاه کوفته در عسل و سیر غالب در طعام بتفاریق و جندبیدستر به عسل آب نافع بود **شیخ** می‌فرماید که علاج انفیالوس و لیفوریا قریب از علاج حمای بلغمی است که سابق مذکور شده نائبه و لازمهٔ بلغمیه نیز هر دو در طریق علاج متفارب‌اند و لازم است که اولا ابتدا به سکنجبین عسلی و شکری کنند و ایضاً گاهی در این هر دو برب غوره مطبوخ به عسل و شربت ورد امر کرده می‌شود اگر عفونت شدید و حاجت به تسکین بسیار باشد بعد از آن تدریج از طریق نوشیدن بزور مثل بادیان و کرفس و آب اوراق آنها تا نقوع صبر و قرص ورد بمصطکی و حب صبر و ایارج فیقرا و حسب غافث نمایند و در هر دو اعتنا به

معده فرمایند و قی به آب لوبیا و ترب و شبت و پودینه و مدرات استعمال کنند و از مسهلات نافعه در این هر دو تب آن است که از هلیلهٔ سیاه و زرد و تربد و شکر سازند و از آنچه نفع بلیغ دارد حقنه‌های مائل به حدت است که در آن مغز قرطم و قنطوریون دقیق و شبت و بابونه و خارخسک و اکلیل‌الملک و مری و عسل افتد **مجوسی** گوید که ابتدا نمایند اولاً در علاج انفیالوس به استعمال گلقند در هر روز بخائیدن نیک بوزن هفت درم و بالایش آب نیم‌گرم بنوشند و بعد دو ساعت از آن دو اوقیه سکنجبین بزوری بیاشامند و اگر سردی شدید یا بول خام باشد گلقند و سکنجبین هر دو عسلی به‌کار برند و غذا بچهٔ مرغ بطور اسفیدباج یا زیرباج یا مطنجن بدارچینی و زیره و کرویا و مانند آن پخته بخورند و بعد هفت روز این دوا دهند **صفت آن** تربد یک درم غاریقون چهار دانگ صبر سقوطری نیم درم کوفته بحریر بیخته به سکنجبین به سرشند و سحرگاه خورده بالایش آب گرم بنوشند و بعد اسهال فردای آن صبح قرص گل با گلقند بدهند و اگر در معده ضعف باشد اندک مصطکی و عود بدان اضافه سازند و اگر در معده ضعف نباشد و در آنجا حرارت بود قرص گل به سکنجبین بخورند و هر روز در حمام داخل کنند و آب نیم‌گرم بر آن ریزند و در حمام زیاده قیام نسازند تا لطیف خلط نگدازد و غلیظ باقی ماند و مع ذلک دلک معتدل در سائر بدن او استعمال نمایند بعد از آن بسائر تدبیر اصحاب حمای بلغمیه پردازند **جرجانی** و **ایلاقی** گویند که علاج هر دو نوع یعنی انفیالوس و لیفوریا به یکدیگر نزدیک است و بیشتر عنایت بقی کرده و قی به سکنجبین و تخم ترب و مانند آن باید فرمود و از اول مرض تا هفت روز هر روز صبح هفت درم گلشکر نجاید و بعد دو ساعت سکنجبین ساده بیست درم بنوشد و بعد یک هفته نقوع صبر و ایارج فیقرا و حب صبر و شربت گل دهند **صفت حب صبر** صبر سقوطری دوازده درم هلیلهٔ زرد و چهار درم مصطکی سه درم گل سرخ انیسون زعفران هر واحد یک درم کتیرا مقل هر یک یک درم شربتی دو درم **صفت نقوع صبر** صبر سقوطری چهاردانگ سوده در آب کاسنی چهل درم حل کنند و یک شبانه روز گذاشته بنوشند و اگر عوض صبرا ایارج فیقرا کنند روا باشد **نسخهٔ دیگر** بادیان پنج درم در دو من آب بپزند تا به نیم من باز آید صاف کنند و دو درم ایارج فیقرا در آن حل کرده در

شیشه کرده در جای گرم بنهند و روز سوم سی درم از آن گرفته نیم‌گرم بنوشند معده را از خلط لزج پاک کند و صداع متولد از بخار معده را زائل نماید **صفت شربت گل** گل سرخ اقماع جدا کرده دومن بگیرند و در ده من آب بپزند تا به نیمه آید صاف کرده و یک من عسل دو من شکر انداخته به قوام آرند **صفت مسهلی** که بعد از نضج باید داد و نسخهٔ او همان است که در قول مجوسی گذشت و در آخر این حمیات کمونی و فودنجی و مانند آن سود دارد و **بعضی اطبا** گفته‌اند اگر این تب بمرد پیر باشد بعلاجش مشغول نباید شد زیرا که از آن خلاص نیابد و اگر مرد کسل و قوی باشد ادویهٔ ملطفه مثل دواءالمسک هر بماء الاصول بدهند و اگر فصل زمستان باشد شلیثا و مثردویطوس و تریاق کبیر نافع بود **ابن الیاس** گوید که بهر تلطیف بلغم در ابتدا هر صبح جلاب از بادیان و بادرنجبویه هر واحد سه درم و گلقند شکری ده درم بنوشانند و غذا مزورهٔ بنوماش و نخود و مغز بادام دهند و تلئین طبیعت به مطبوخ تربد و معجون خیارشنبر و قرص بنفشه کنند و سکنجبین بزوری با قرص غافث و لک و گل بخورانند و اگر سردی شدید یا بول غلیظ سفید خام باشد تخم کرفس و بادیان هر واحد سه درم با گلقند عسلی ده درم بنوشانند و غذا مزورهٔ نخود و مغز حب قرطم به لحوم ماکیان و تیهو و دراج دهند و یا هر صبح سکنجبین بزوری حار که در آن عصارهٔ غافث باشد ده درم با قرص غافث یک مثقال بخورانند و غذا نخوداب و مغز حب قرطم و دارچینی و زیره و کرویا و هرگاه نضج تام در قاروره بینند این حب دهند که آن را نافع است و قاطع بلغم زجاجی غلیظ از عمق بدن بقوت صبر سقوطری یک درم غاریقون نیم درم تربد سفید یک درم مقل یک دانگ باریک سائیده به آب کرفس سرشته حبها سازند و این یک شربت است سحرگاه بخورند و تا آخر روز بر آن صبر کنند و هرگاه اسهال نیک کند جلاب بارد از شکر سفید و عرق گاوزبان هر واحد ده درم تخم ریحان دو درم بنوشانند و غذا بنخوداب و گوشت ماکیان و دارچینی سازند و دو یا سه روز راحت دهند به عده به سکنجبین زوری ده درم با قرص گل یک مثقال بخورانند و باقی تدابیر اوقیه حمای بلغمی است

علاج لیفوریا

و قسم سوم که در آن حر و برد معاً محسوس گردد معالجهٔ این هر دو بعلاج انفیالوس کنند اما تدبیر لیفوریا محتاج برفق در استعمال ادویهٔ حادهٔ جالیهٔ مقطعه از تدبیر انفیالوس است و دلک بدن و تمریخ او به روغن‌های گرم بسیار کنند و رب غوره به عسل بنوشند و هرچه در علاج مواظبه مرقوم شده به‌کار برند لیکن بگرمیها اینجا آن جرات نتوان کرد و دلک متمادی و گرم داشتن تن اینجا عظیم نافع بود و باید که مصطکی یا کندر یا قاقله بخایند و **انطاکی** گوید که قیاس مقتضی آن است که علاج قسم سوم مذکور که مرکب از انفیالوس و لیفوریاست مرکب از علاج صفرا و بلغم باشد و اگر لیفوریا از صفرای غلیظ افتد علاجش نزدیک بعلاج غب غیرخالصه باشد و دلک در اینجا نیز بسیار نافع بود و به تدبیر مرکب از تدبیر بلغمی و صفراوی مثل شطرالغب پردازند و گلقند با سکنجبین بغایت نیکو است و به قول انطاکی اولاً بعلاج صفرا معالجه نمایند بعد از آن مالش بدن از بورهٔ ارمنی و قصب الزریرهٔ محلول در غالیه یا روغن بابونه و قی کردن به آب عسل و هندوانه در این نوع بغایت افعل محمود دارد بر آن اعتماد نمایند **ایلاقی** و **جرجانی** می‌نویسند که علاج تپی که حرارت در باطن باشد برفق باید کرد و در ابتدا سکنجبین ساده و گلشکر باید داد و در آخر مرض نقوع صبر و ایارج فیقرا و آب بادیان و آب کاسنی و قرص گلو مانند آن و قوانین که در علاج حمیات بلغمی مذکور شد مطالعه باید کرد **صاحب کامل** گوید که تدبیر صاحب حمای معروف بلیفوریا به تدبیر حمای بلغمی باید کرد و به حسب مشاهدهٔ نضج خلط و خامی آن پس اگر خام باشد تدبیر او به اشیای ملطف سازند مثل گلقند و مصطکی به آبی که اندر آن بادیان و تخم کرفس انیسون جوشانیده باشند و سکنجبین عسلی و عنصلی به آب حاشا یا آب پودینهٔ کوهی دهند و قرص افسنتین در بعض اوقات به سکنجبین و ایضاً معجون حلتیت احیاناً به حسب مشاهده حاجت به سوی آن و ایضاً معجون فلافلی و تریاق ولیکن این اشیا بعد نضج و تنقیه بدوای مسهل مرکب از تربد و غاریقون و ایارج فیقرا و شحم حنظل و حب‌النیل و غیر آن که اسهال بلغم کند استعمال نمایند و اگر فصل و مزاج و سن احتمال این ادویه ننمایند به مطبوخی که در آن هلیلهٔ کابلی و هلیلهٔ سیاه افتد تنقیه کنند و در حمام داخل نمایند و بر بدن او آبی که در آن بابونه و اکلیل‌الملک و حاشا و پودینه

پخته باشند نطول سازند و مالش بدن به روغنی که اندر آن بابونه و شیخ و قیصوم یا شبت مطبوخ بود و یا به روغن قسط نمایند **مصنف حاوی** و **خجندی** می‌نویسند که هر صبح جلاب از نیلوفر و بادرنجبویه هر واحد سه درم با گلقند شکری ده درم بنوشند و غذا مزورۀ ماش و نخود سازند و هرگاه حرارت و تشنگی افراط نماید و مریض را طاقت آن نباشد تخم کاسنی سه درم و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشانند و غذا ماءالشعیر با نخود و در معالجۀ این تب از ملطفات و مسخنات غیرشدید السخونت غافل نباشند زیرا که حدوث این تب از اخلاط بلغمیۀ لزجۀ غلیظه است و به اعراض لازمۀ او ملتفت نشوند و از قلق مریض و لهیب و کرب و عطش او خوف نکنند و هر روز جلاب از بادرنجبویه سه درم و گلقند شکری ده درم و از مصطکی نیم مثقال بدهند و یا بادیان و تخم کرفس هر واحد سه درم بجوشانند و صاف کرده سکنجبین بزوری ده درم داخل کرده دهند و تلئین طبیعت بحقنه‌هائیکه در حمای بلغمی گذشت باید کرد و هرگاه آثار نضج در قاروره ظاهر گردد اسهال به مطبوخی نمایند که در آن اسطوخودوس و تربد و غاریقون باشد و خوردن قرص افسنتین و معجون فلافلی و تریاق کبیر و شرطه ویطوس ایشان را نافع است و اگر مزاج و سن و فصل احتمال ادویۀ ملطفه و مسخنه و قوی الاسهال نکند مطبوخی که در آن آلو و عناب و سنا و شاهتره و هلیلۀ زرد کابلی و سیاه باشد با مغز خیارشنبر بنوشانند و هرگاه بدن پاک شود و اعراض هائله ساکن گردد و در حمام غیرشدید الحرارت داخل کنند و بر بدن او آب مطبوخ بابونه و اکلیل‌الملک و شبت و قیصوم گرم بریزند و بعد خروج از حمام روغن بابونه و شبت و مانند آن بر بدن بمالند و گاهی این نوع حمی از ماده صفرای غلیظه افتد پس هر صباح جلاب از تخم کاسنی و اصل‌السوس و نیلوفر هر واحد سه درم و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشانند و غذا ماءالشعیر با تخم کاسنی و اصل‌السوس دهند و اسهال به مطبوخ فواکه یا به مطبوخ هلیلۀ زرد و خیارشنبر نمایند و هر صبح نوشیدن شربت دینار وسکنجبین ساده نیز نافع است

علاج حمای غشیۀ بلغمیه

هنگام غش غشی نمایند و بعد از آن علاج تب بلغمی کنند و حقنهٔ لین که در آن اندک حدت باشد به عمل آرند و مالش بدن بپارچهٔ درشت سازند و خواب آورند و هنگام گرسنگی و نزد ابتدای نوبت به ماءالشعیر به شکر یا عسل شیرین کرده و بنان که در ماءالسکر تر کرده باشند غذا دهند و هر صبح یک مثقال تخم کرفس جوشانیده به سکنجبین عسلی بنوشانند و بادیان و گاوزبان و تخم کاسنی و گلقند حسب حاجت افزایند و وقت غشی استعمال یاقوتیها نافع است و اگر از صفرای غلیظ باشد بعلاج غب غیرخالصه نزدیک بود و این شربت اسهال برفق کند و نافع تب غشی و مرکب است آلوبخارا پانزده عدد سنای مکی شاهتره گل سرخ مویز منقی بیخ بادیان بیخ کاسنی تربد سفید هر واحد یک توله گاوزبان بسفایج بنفشه گل غافث هر یک دو درم تخم کشوث یک‌درم قند سفید یک نیم پاو و اگر عوض آلو دو توله تمرهندی تر کرده آب آن اندازند جائزست خوراک تا سه توله **اقوال حذاق** شیخ می‌فرماید که علاج این تب دشوار است چنان چه وجهش مذکور شد و طریق علاجش تنقیه به تدریج است از ادویهٔ لطیفه به سوی ادویهٔ قویه و خصوصاً اگر طبیعت بنفسه اجابت نکند پس حقنه ها تنقیهٔ ماده که در امعا و عروق قریب آن باشد از فضول نمایند و در مادهٔ باقی عروق بعید تلطیف بدلک استعمال کنند که آن بهترین مستفرغاتست و **جالینوس** گفته که من از استفراغ اکثر صاحبان این تب عاجز هستم مگر بمالش بدن و بهترین وجه در مالش ایشان آن است که اول ساقها را از بالا بریز فرود همی مالند بپارچهای درشت خراشندهٔ جلد پس رانها را از بالا بزیر بعد از آن دستها را از دوش تا کتف دست بنحویکه جلد سرخ گردد پس از آن پشت و سینه و شکم را از فوق بتخت و باز رجوع نمایند بمالش ساقها و رانه او غیر آن بترتیب اول و بمرتبه که پوست سرخ شود و چنان سازند که زمانهٔ مریض نیم در مالش بگذرد و نیم در خواب اگر ممکن باشد و بالجمله قانون علاج ایشان تلطیف ماده است بغیر تسخین بسیار و از ملطفات نافعه مثل ماءالعسل است و خصوصاً با قوت زوفا و یا تخم کرفس یعنی اندکی از آن در آب او پخته باشند و مانند آن چون سکنجبین و جلاب و صبح بدهند و اگر آنجا اسهال مفرط باشد ماءالعسل را زیاده‌تر طبخ دهند تا قریب انعقاد گردد که آن اسهال کم و معتدل و نافع کند و غذا بیشتر دهد و سکنجبین عسلی

نیز ایشان را نفع کند اما در تابستان و آن را که عادت شرب آب سرد باشد به آب سرد ممزوج کرده باید داد و در زمستان آب سرد البته نباید نوشید و بر آب گرم اقتصار نمایند و تناول جمله اشربه گرم کرده ایشان را اولی‌تر است مگر نزد ضرورت فصل سخت گرم و شدت بیقرار کردن گرمی و تشنگی سخت و موافقترین چیزی که برای تشنگی دهند سکنجبین عسلی است و شراب رقیق ایشان را در ابتدا نافع بود و خصوصاً اگر تب ایشان غیر قوی باشد و این کمتر بود و خصوصاً در پیران که اکثر تب قوی باشد و صاحبان این تب را بعد غذا از شراب چاره نباشد برای اعانت هضم و بر طبیب واجب است که نبض صاحب این مرض را دائم ملاحظه نماید پس هرگاه بینند که دفعةً در ضعف و سقوط شروع می‌کند را نان در شراب ممزوج به آب تر کرده بخوراند اگر ورم احشا مانع نباشد زیرا که اگر ورم مقارن این علت گردد نه علاج را وجهی باشد و نه امید خلاص را جای اعنی هرگاه مثل این تغیر در نبض حادث شود و ورم در اعضای اندرونی بود و این طعام از آنجمله است که به سوی آن محتاج‌اند نزد اشتداد غشی پس خورانیدن آن نفع نخواهد کرد و باید که عقب آن طعام مالش بدن استعمال نمایند و اما غذای که بر آن خواب کنند یعنی در شب بخورند و از پس آن بچسبند آن ماءالشعیر است و بر آن مزید نکنند مگر هنگام سقوط قوت و اگر زیاده کنند نان در جلاب یا ماءالعسل نماید بیسار نافع بود و بالجمله قی کردن برای حاجت برآوردن در آن خلط اولی است **جرجانی** و **ایلاقی** می‌نویسند صواب آن است که اولاً از شروع تب تا سه روز ماءالعسل دهند و هیچ چیز دیگر ندهند و اگر قوت ضعیف باشد اندکی کشکاب بدهند و آن از کشک جو و نخود نیمانیم و یا دو حصه کشک و یک حصه نخود به حسب مشاهدهٔ حال بپزند و اگر بچیزی دیگر حاجت آید اندکی نان در جلاب یا ماءالعسل ثرید کرده دهند و اگر در ابتدای مرض قبض طبع باشد نخست تنقیهٔ روده بحقنه از آب چقندر و اندکی بورهٔ ارمنی باید کرد و بدن او را به روغنی که در آن قبض نباشد چون روغن خیری یا روغن کنجد بمالند به دستهای مختلف و پارچهٔ درشت تا خلط لطف شود و در زمستان روغن خیری بهتر باشد و جای خواب او خشک باید معتدل در حرارت و برودت و خواب معتدل سود دارد و خلط را نضج دهد و خواب بسیار مضر بود و در اعضای باطنی گرانی پیدا کند و آب با سکنجبین

آمیخته بنوشند و از آب سرد پرهیز کنند و در سرما به آب گرم دهند و اگر آب گرم بدون سکنجبین بنوشند جائزست و اگر از ماءالعسل مدبر بزوفا و کرفس خوف گرمی ماده باشد ماءالعسل ساده صواب‌تر باشد و اگر طبیعت مجیب باشد تدبیر قبض نباید کرد مگر آن‌که خوف سقوط قوت باشد و اگر بیمار از ماءالعسل نفرت کند و یا اسهال از حد تجاوز کند عوض آن ماءالشعیر یا آب گندم باید داد و اگر حاجت باشد که اندک سماق و اناردانه و گندم با هم بپزند جائز باشد و فصد کرد بهیچ وجه جائز نبود **انطاکی** گوید که جالینوس در حیلةالبرء گفته که علاج این بفتیله‌های لین و حقنه‌های قلیل الحدت و قلیل الجذب برای تنقیۀ مادۀ امعا باید کرد پس اگر از بلغم باشد این فتیله به‌کار برند سنای مکی یک جزو سرگین موش نمک بورۀ ارمنی تخم خطمی تخم هلو خیا هر واحد نیم جزو شکر سرخ ربع جزو به عسل مقوم سرشته مثل خستۀ زیتون شیاف سازند و به روغن گل چرب کرده بردارند و بعد ساعتی تبدیل نمایند و یا این حقنه به عمل آرند خطمی سنای مکی هر واحد یک اوقیه عناب سپستان تربد سفید اذخر هر واحد نیم اوقیه تخم کاسنی رب‌السوس هر واحد سه درم شحم حنظل بورۀ ارمنی تخم کرفس هر واحد یک درم با چقندر و پایچه بپزند و نیم‌گرم بدان حقنه کنند به اندک زیت اگر سرما باشد والا روغن کنجد و تکرار نمایند اگر قوت متحمل باشد و ملازمت تغمیز بجهات اربعۀ بدن کنند و ابتدا بساقین شرط نیست پس هرگاه اعراض ساکن شود ماءالعصل بنوشانند و اگر شکایت حرارت کنند به ماءالشعیر آن را ممزوج سازند و جهد نمایند که آب مستعمل ایشان در شرب و اکل مدبر بتخم کرفس و مصطکی باشد و غذا آب کعک به شکر غالب سازند و اگر قوت ساقط گردد بچۀ مرغ در قزاز بپزند و آنچه از آن شیره برآید بنوشانند **ابن الیاس** گوید که ابتدا بپاشیدن آب سرد به گلاب بر روی صاحب این مرض کنند و شکم او بملایمت بمالند و دست و پای او بعصابها محکم بربندند تا ماده به اسفل منجذب گردد و دهن و بینی او بند کنند تا حرارت غریزی بداخل رجوع کند و به سکنجبین ساده به آب گرم در حالت غشی بنوشانند تا مواد را از فم معده باصل منحدر سازد و استفراغ بقی نمایند و هر صبح جلاب از تخم کاسنی و بادیان هر یک سه درم و گلقند شکری ده درم بنوشند و یا تخم کرفس سه درم جوشانیده صاف

نموده سکنجبین ده درم بر آن انداخته بنوشند و غذا ماءالشعیر به شکر سفید شیرین کرده بدهند و بحقنه لین که در آن ادنی حدت باشد حقنه سازند مثل این حقنه سنای مکی هفت درم اصل‌السوس بادیان بنفشه قنطوریون دقیق هر واحد سه درم برگ چقندر یک باقه سبوس گندم یک کف جوشانیده صاف نموده روغن زیتون و آبکامه و عسل و شکر سرخ هر واحد ده درم نمک و بورهٔ ارمنی هر واحد نیم درم بر آن ریخته حقنه کنند **قرشی** حکایت کرد که این تب والد او را عارض شد و از خوردن شفتالو و اغذیه غلیظه کثرت نموده بود پس تنقیهٔ او بعد نضج ده مرتبه نمودم به ادویهٔ که در آن غاریقون و تربد و مانند آن بود و غشی و سقوط نبض و فساد رنگ و اضطراب نفس و غیر آن در حالت این ماده بحال خود بود و این همه نزد فراغ از تنقیهٔ و هم برطرف گردید و از ابتدای مرض تا آخر آن شوربای بچهٔ مرغ از آن قطع نکردم و مشروب در غیر ایام تنقیه وقت صبح شربت لیمون تنها و بشربت سیب و یا شربت بنفشه و به اصل‌السوس در بعض ایام بود و در آخر روز شیرهٔ تخم خیارین به سکنجبین **مصنف اقتباس** گوید که در این تب هیچ چاره نبود جز آن‌که اندک اندک غذای تریاقی منضج بدفعات دهند مانند شوربای مرغ که نخود در آن افتاده باشد به اندکی اناردانهٔ کوهی و همچنین شوربای مرغابی قبل از نوبت و ایضاً دوایی که بالخاصیت حفظ قوت و تحلیل ماده و تقویت معده و اعضای رئیسه می‌نماید مانند فادزهر بزی و جواهر مهره و جدوار و عنبر و مشک و امثال اینها به قدر دو سه ماشه در شربت سیب و یا بهی و یا شربت یاقوت دو توله سرشته همراه عرق کیور او یا در مغلی حلو و اشباه اینها و قبض شکم را بشیاف تیز و حقنهٔ گرم در حالت غشی گشایند و عوض آب ماءالعسل دهند که در آن قوت بعض ادویهٔ ملطفه باشد مانند مصطکی و بادیان و بادیان خطائی و انیسون و مانند اینها و حجامت بر ساقین و میان کتفین نمایند که همان وقت بهوش می‌آمد و همچنین بستن را نهاد و دستها عظیم‌الاثر است و چون نوبت تب بگذرد و ضعف بسیار باشد ماءاللحم ساده را با شراب ریحانی چهارم حصه بنوشانند و غذا نان ترید اول در شراب ریحانی به عده در شوربای مرغ خورانند و باقی معالجه همه آنچه در مواظبهٔ بلغمی نوشته شد به عمل آرند مع رعایت ضعف

علاج حمی غشیه صفراویه

بعلاج حمی محرقه علاج کنند و اول گلاب و عرق بیدمشک بر یخ سرد کرده بر رو و سینه زنند و ربط اطراف و دلک و وضع محاجم به دستور بلغمی نمایند و این لخلخه ببویانند عرق بیدمشک و گلاب وآب سیب و بهی و خیار و گشنیز سبز هر واحد یک توله صندل سفید تخم کاهو گل ارمنی هر یک سه ماشه کافور یک ماشه و مویهای بدن را از موچنه برکندن فی‌الفور بهوش می‌آرد و همچنین ریختن آب شیرین تازه بر ناخنهای دست و پا از آفتابه و یا از مشک بفاصلهٔ یک وجب و همچنین بالیدن سرکه و گلاب و چون بهوش آید این دوا دهند شیرهٔ زرشک و مغز تخم کدو و خیارین و کاسنی هر یک نه ماشه در عرق نیلوفر و زرشک و کاسنی و بیدمشک هر یک شش توله برآورده شربت لیمون و صندل ترش هر یک دو توله داخل کرده بنوشند و یا آب معصور انارین نه توله با نبات سه توله دهند و غذا نان ثرید به آب انارین و عرق بیدمشک خورانند و یک گهری قبل از تب این دوا دادن در منع دورهٔ آن اثر عظیم دارد گل ارمنی هفت ماشه در آب در یا یک فنجانه برنج سرد کرده و عرق زرشک سه توله و شربت سیب ترش و شربت لیمون هر یک دو توله آمیخته بنوشانند و همچنین گل قبرسی و یا قیمولیا و یا نیشاپوری و یا داغستانی نافع است و همچنین نوشیدن مسکه در آب دریا و ایضاً مقطر سرکه و در قوانین العلاج مرقوم است که بدوره دوم قرص طباشیر کافوری علوی‌خان سه ماشه در شربت صندل ترش دو توله یا دوغ گاوی دادن و جامهٔ باریک کهنه در دوغی که صندل سفید در آن سائیده باشند آغشته بر سینه و دل نهادن عظیم‌الاثر است و غذا آش جو با شربت صندل و اندک عرق بیدمشک دهند و بر بستر بیمار برگ بید ساده و برگ ترنج و ریحان و سداگلاب فرش نموده بالایش در هر ملحه صندل سفید در گلاب سوده بپاشند و نگذارند که خشک شود و همچنین گل ترنج و سداگلاب و حنا و نیلوفر و گلاب و گورهل و یاسمین و چون دو سه نوبت از تدابیرند کوره بخیر بگذرد پس همگی بمعالجهٔ غب خالص پردازند و **مصنف اقتباس** نوشته که مریضی را که پیش از شروع دوره سرکهٔ مقطر سه توله در آب یخ یک فنجانه دادم و وقت شروع دوره طباشیر است گلو دانهٔ هیل هر یک یک ماشه سوده در شربت انارین دو

توله لیسانیدم و چهار سقا را امر کردم که آب چاه تازهٔ شیرین از مشک بر سر ناخنهای هر دو دست و پا بفاصلهٔ یک وجب بریزند هنوز نوبت ریختن آب هر چهار مشک به تمامه نرسیده بود که این نوبت سوم سبک‌تر از هر دو نوبت سابقه منقضی گشت و وقت عصر این دوا دادم زهرمهرهٔ بزی یک ماشه جواهر مهره دو ماشه در شربت لیمون دو توله آمیخته با شربت انارین و شربت زرشک دو دو توله در عرق بیدمشک و عرق زرشک و عرق صندل هر یک پنج توله بخورند و غذا قورمهٔ بچهٔ بز شیرخواره با نان روده و اچار مقطر که در آن لیمون کاغذی و کچومرانبه افتاده باشد و مربای کرونده و تمرهندی مقرر داشتم و در دورهٔ چهارم همه تدابیر سابقه به‌کار بردم و شیر بز دو حصه روغن گل خام یک حصه آمیخته بر تارک سر مالیدن امر کردم بفضل الهی بخیر گذشت و صحت کلی یافت و به قول **حکیم میرضیاءالدین** عبرت سکنجبین تفاحی علوی‌خان در کیوراو گلاب و عرق کاسنی دادن و پاشویه کردن و شاخها کشیدن نافع است **اقوال مهره** انطاکی گوید که اگر این تب از صفرا باشد پس اگر قوت ساقط بود آنچه آزموده‌ایم این است که یک قیراط فادزهر مع دو قیراط زیاد و سی درم گلاب هر روز صبح بدهند و یک قیراط عنبر با بیست درم سکنجبین و پنجاه درم ماءالشعیر وقت دو پهرو بر قلب و اطراف این لخلخه طلا سازند برگ مورد تازه جرادهٔ کدو یا خیار هر واحد یک جزو نعناع نیم جزو صندل ربع جزو سرکه مثل مجموع ادویه گلاب و آب سیب هر یک مثل سرکه و نصف آن به اندک کافور آمیخته استعمال نمایند این همه از مجربات ماست پس هرگاه قوت عود کند یا موجود بود این حقنه به عمل آرند **صفت آن** خطمی گل سرخ بنفشه هر واحد یک اوقیه تخم شاهتره و کاسنی و خبازی و سپستان و عناب هر واحد نیم اوقیه سبوس گندم رب‌السوس حنا سنای پاک کرده هر واحد ربع اوقیه جوشانیده صاف نموده آب بقله و روغن کنجد هر واحد سه اوقیه ترنجبین یک نیم اوقیه آمیخته حقنه نمایند و مکرر به عمل آرند اگر قوت احتمال نماید مع ملازمت شرب ماءالشعیر بکسنجبین و بعد سکون اخلاط مداومت آب انارین نمایند و قبل او خطاست زیرا که بجنس خلط مستحیل شود و هرگاه غشی تواتر کند کعک در شراب و شکر تر کرده بنوشانند که غذا نافع دهد و انعاش قوت به سرعت نماید و بلخلخه سابق طلا کنند **بوعلی** می‌نویسد که

تضمید سینهٔ او به صندل و گلاب باید کرد و انعاس قوت بغذای اندک اندک نمایند ولیکن غذای او مثل نان در آب انار تر کرده بر یخ سرد نموده می‌باید اگر مریض را اشتها باشد و همچنین در آب فواکه قابضهٔ دیگر و اگر برای قوت احتیاج بمصوصات معمول از بچهٔ مع به سرکه و آب غوره و به قول بارد و خصوصاً گشنیز سبز باشد نافع بود **ابن الیاس** گوید که هر صباح آب انارین بشحم آن افشرده سه اوقیه با ترنجبین ده درم و یا تمرهندی و شکر سفید هر واحد ده درم بنوشانند و یا بگیرند آلو سیاه ده عدد عناب پانزده عدد تمرهندی و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم و جلاب ساخته بنوشند و غذا ماءالشعیر که در آن نیلوفر و تخم کاسنی پخته باشند هر ساعت به آب انار میخوش آمیخته بدهند و تلئین طبیعت بماءالفواکه یا نقوع مشمش باید کرد و در استفراغ او مبالغه نکنند تا غشی مبادرت نکند به سبب سقوط قوت و مریض فواکه بارد مثل بادرنگ و خیار و سیب ترش همه بر برف سرد کرده بخورد و بر سینه به صندلین و گلاب و کافور و اقاقیا و آب بید ضماد سازند و زیرا و برگ خلاف فرش کنند و حوالی او ظرف گلی پرآب نهند و امر کنند که مریض هنگام گرسنگی نان در آب انارین مالیده بخورد **ابومنصور** گوید که مبادرت کنند و ماءالشعیر به آب انار میخوش و آب سیب ترش آمیخته بدهند و بیمار را در مکان هوا دارند و پیراهن او را به صندل و گلاب تر کرده بپوشانند و بدن او را صندل و گلاب بمالند و حوالی او برف بسیار نهند و تبرید هوا سازند و نزدیک او برگ بید و انگور و سیب و بهی و تربز فرش کنند و بنفشه و گل سرخ و نیلوفر ببویانند و در خانه گلاب بپاشند و هر ساعت اندک اندک نان میده در آب انار میخوش تر کرده بخورانند و بچهٔ مرغ معمول به آب حصرم و خیار و کدو بدهند و آب سرد بنوشانند و قبل نوبت اقدام نمایند و آب انار که در آن نان میده‌تر کرده باشند یا ماءالعشیر با شراب رقیق به آب بسیار آمیخته بنوشانند و اگر قبل از نوشانیدن این غشی افتد دهانش بگشایند و کعک سوده در آب سرد آمیخته یا ماءالشعیر چکانند و اگر غشی شدیدتر باشد کعک سوده به شراب رقیق که با هم چند آن آب سرد آمیخته باشند وجور سازند و به ماءالشعیر و ماءالقرع و روغن گل سرد کرده حقنه

کنند و از هوای گرم و حمام و تعب و سهر و از جمیع استفراغات پرحذر باشند و غسل به آب سرد کنند و در هر وقت و اگرچه در ابتدای نوبت باشد غذا بدهند و اگر حرارت تب او بغایت شدید باشد دوغ با قرص کافور بنوشانند

علاج تب لیلی و نهاری

آنچه در حمیات بلغمی مذکور شد به همان قانون استعمال نمایند و تلطیف تدبیر کنند و هرچه بلغم افزاید از آن منع فرمایند و ادرار به شیرهٔ بزور مدره و شربت بزوری و تفریق بحمام و ریاضت سود دارد و تنقیهٔ بلغم ضروری است و **ابن الیاس** گوید که در حمی نهاری هر صبح سکنجبین ساده به گلقند شکری ده درم بنوشند و غذا ماءالشعیر بنخود پخته و تلئین طبیعت بفلوس خیارشنبر کنند و باید که بشب غذا دهند و نگذارند که بر امتلا خواب کند و صاحب او را تکلیف بیداری نمایند و لیلی اسم و اقصر مدت است و بعلاج نهاری معالجه کنند غیر آن‌که غذای او در روز و وقت خلو نوبت باید داد

حمیات سوداوی

و این دو قسم است یکی ربع دوم خمس و سدس و مافوق آن و این جدا مسطور گردد پس اگر مادهٔ ربع خارج عروق متعفن گردد تب روز چهارم آید و آن را ربع دائره گویند و در یونانی ططراطاوس نامند و این اکثر افتد و اگر داخل عروق عفن شود تب لازم باشد و بروز چهارم شدت کند و آن را ربع دائمه خوانند و این کمتر افتد ربع مرکب شود و روز آید و یک روزنه و آن را ربع معکوس نامند و اسباب ربع تناول مؤلدات سود است مثل بادنجان و لحم بقر به عده آنچه تعفن او نماید و آن حرارت غریبی است و از اسباب تولد سودا یکی ضعف طحال است که بدان سبب سودا را بخود جذب نکند و از خون جدا نتواند کرد و در بدن بسیار گردد و سودای طبیعی در وی خون طبیعی است و غیرطبیعی حراقی در مادی است که از سوختن اخلاط حاصل شود پس آنچه از احتراق خون حادث شود آن را سودای دموی گویند و ربع که از تعفن آن افتد ربع دموی نامند و آنچه از احتراق صفرا متولد شود سوداوی صفراوی گویند و ربع که از عفونت آن افتد ربع صفراوی خوانند و آنچه از احتراق بلغم پیدا شود و سودای بلغمی

خوانند و ربع که از تعفن آن افتد آن را ربع بلغمی گویند و آنچه از احتراق سوداوی طبیعی تولد کند سودای سوداوی نامند و ربع که از عفونت آن عارض شود ربع سوداوی گویند و بعضی اطبا گمان کرده‌اند که ربع از سودای طبیعی متولد نشود و زیرا که آن متعفن نمی‌شود به سبب یبوست خود و عدم رطوبت و مثل این قول نباید شنید بهر آن‌که از شان هر رطوبت بالفعل آن است که تعفن پذیرد و اگرچه در استعداد عفونت متفاوت باشد زیرا که آنچه یابس بالقوه باشد بعیدالاستعداد برای عفونت از رطب بالقوه بود و اکثر ربع عقب امراض و حمیات مختلفه و عقب حمیات متفقه به سبب اختلاف اخلاط مولد آنها و از عفونت آن اخلاط حادث گردد زیرا که هرگاه مدت طول کند اخلاط خاکستر شوند به سبب عجز طبیعت از تدبیر آنها و متسفرغ نگردد به سبب عصیان آنها و سود اکثرت پذیرد پس وقتیکه آن عفن شود ربع عارض گردد و بسیار باشد که ربع عقب مرض طحال پیدا شود و مع ذلک آن در اکثر از وجع یا صلابت طحال خالی نبود و سالمتر ربع آن است که از ورم طحال یا غیر آن حادث نشود و نه با وی ورم طحال بود زیرا که ربع که از ورم طحال پیدا شود بیشتر به استسقای زقی و قیلۀ مائی مودی گردد و ربع سلیم از امراض ردیۀ سوداویه مثل مالیخولیا و صرع و سکته و فالج و نقرس و دوالی و اوجاع مفاصل و جذام و برص اسود و جرب و سرطان و مانند آن خلاص می‌گرداند و در آن امان از تشنج رطب است زیرا که در ربع خلط یابس است و آن در اکثر مرض سلیم و کم‌خطر بود بخلات حمی صفراوی و اگر در علاج آن خطا نیفتد مدت دراز آن بر یک سال زیاده نشود و اگر اندر علاج خطا کنند یا ماده بغایت غلیظ و سخت خام باشد تا دوازده سال لزوم نماید و فوق آن و **بعضی اطبا** گفته‌اند که مردی کهل را این تب تا بیست سال لزوم نمود و رازی گوید شخصی را دیدم که تا چهل سال تب ربع داشت و **انطاکی** گفته می‌گویند که اقل مدت این تب آن است که در نیم سال منقلع گردد و از معالجۀ من اکثر در چهل و پنج روز زائل شده و در دورۀ پانزدهم منقلع گردیده و گاهی بعد موقوف شدن سه دوره باز عود نموده و ربع طویل اکثر به استسقا می‌انجامد و ربع صیفی در اکثر قصیرالمدت بود و خریفی طویل باشد و **شیخ‌الرئیس** گفته که فصل خریف دشمن صاحب حمی ربع است و از علامات حمی ربع دائره آن است که اولا

بسرما و لرزه اندک شروع کند به عده در هر نوبت سرمای او بیفزاید بعد از آن نزد منتهی اندک کم شود و بعد آن به تدریج کمتر گردد چنان چه در بلغمی و چونکه ماده غلیظ و سرد باشد بدیر گرم شود و هرگاه بدن گرم گردد حرارت مشتمل بر تمام بدن نباشد بلکه در اینجا حرارت با قشعریره بود و این تب مؤدی بضعف بصر شود لیکن نزد نضج زائل گردد و نوبت ربع بیست و چهار ساعت آنگاه باشد که مادهٔ آن سودای خالص صرف بود و اگر از احتراق خون یا صفرا یا بلغم باشد مدت نوبت او از آن کم گردد و بسیار باشد که حمی غب در فصل تابستان افتد و به تب ربع در زمستان بازگردد و اکثر حمیات مختلف‌المواد بحمیات مختلطه که نوبتهای آن را نظام نبود مؤدی گردد به سبب اختلاف بقایای اخلاط باقی بعد حمیات پس هرگاه آن بقایا مستقر بر ترمد گردد بر ربع استقرار نماید و نبض در ربع مائل بضلاست بود به سبب یبوست خلط که آن شریان را به سوی داخل می‌کشد گویا که مثل نبض پیر باشد در تواتر ادو و مائل به استوار بود تا وقتیکه خلط سوداوی متحرک نشود و هرگاه حرکت کند نبض مختلف بسیار گردد و به سبب غلظ ماده و تفاوت او نزد فتره ظاهر باشد و این دلالت تام برربع است و اکثر در آن اتفاق افتد انبساط غیرمستوی و انقباض شدیدالسرعت برخلاف آن‌که در غب بود و نبض ربع اشد احساس از نبض بلغمی در صغر و تواتر باشد ولیکن مثل او در بطو بود و بول در ربع اندر جمیع اوقات مرض در عدم نضج متشابه بود به سبب برودت ماده و غلظت آن مگر نزد منتهای جید لیکن احوال او در رقت و غلظ و صفای و کدورت و الوان او مختلف باشد زیرا که سودا از اخلاط شتی متولد می‌شود و از علامات نضج مادهٔ ربع کمی سرما و لرزه است و غلظ و سیاهی قاروره و لینت نبض **و بدآن‌که** چون حدوث این مرض ابتداءً از سوداوی طبیعی بغایت کم می‌باشد و در اکثر بعد از تپهای عفنی دیگر به سبب احتراق آن خلط احداث می‌نماید پس علامات هر خلطی که از احتراق آن سودا حاصل شده باشد در ابتدا ظاهر بود و در وسط زمان علامات مرکب شود و به سبب انتهای احتراق و اضمحلال خلط اول بعلامات سودای خالص رجوع نماید

علاج کلی حمی ربع

بدآن‌که تب ربع مانند مالیخولیا برد و طریق می‌باشد یکی آن‌که سببش سودای طبیعی باشد و دوم آن‌که سبب او احتراق خلطی از اخلاط اربعه باشد پس علاج قسم دوم مشترک باشد بعلاج سودا و علاج آن خلط که از احتراق آن سودا حاصل شده باشد و به حسب غلبه خلط بدان چه در مالیخولیا مسطور شد و هرچه در اقسام این تب مذکور گردد علاج باید کرد و در این تب بسیار پرهیز نکنند و بعد از چهل روز که ماده نضج یابد تنقیه کنند و دستور استعمال هلیلجات ثلثه در مسهلات انواع حمی ربع این است که در ربع صفراوی پوست هلیلۀ زرد و نه ماشه و هلیلۀ سیاه و کابلی هر یک چهار ماشه و مساوات هم جائزست و در سوداوی بعکس آن و در بلغمی هلیلۀ زرد متروک و عوض آن غاریقون و تربد و زنجبیل داخل می‌کنند و در این تب اکثر ضرر بطحال و تغیر در حال کبدی باشد پس لازم که همیشه از احوال جگر و طحال باخبر باشند تا صلابت نیفتد و گاه گاهی جهت تقویت آنها در ابتدا سکنجبین و در وسط مرض و آخر آن بعد از نضج قرص زرشک و غافث و سکنجبین بزوری دهند و در روز نوبت غذا ندهند و در غیر روز نوبت غذا مانند غذای اصحا دهند لیکن مائل بترطیب باشد و از طعامهای غلیظ و میوه‌های سردتر و شیر و جغرات و از جمله مولدات ریح پرهیز باید کرد و آب در این مرض کم استعمال نمایند و نزد ضرورت اندک اندک بنوشند بر طریق مکیدن و معتدل در حرارت و برودت باشد بلکه عوض او عرق گاوزبان و شاهتره و یا عرق عنب‌الثعلب مناسب است مگر بعد خوردن طعام یک دو مرتبه آب خالص بدهند واگر آهن تاب یا طلا تاب بود بهتر است و در ابتدا هرچه ادرار قوی کند نشاید داد چون خربزه شیرین و بادیان و مانند آن که به جهت استفراغ رقیق ماده و بقای غلیظ در نضج تأخیر می‌کند و فصد در جمیع اصناف توان کرد مگر آنجا که خون سرخ و صاف آید که در این حالت البته خون نباید گرفت که ضرر دارد و در شروع هر ماه فصد اسلیم کردن و قدری خون گرفتن در جمیع اقسام ربع سود دارد و روز نوبت طحال را مالیدن و محاجم بلاشرط بر آن نهاده بسیار مکیدن مجرب حکیم ارزانی مرحوم است که بغایت نفع می‌دهد و اگر مجمۀ ناری نهند بهتر باشد **شیخ** می‌فرماید که در این مرض اولا نگاه کنند که ایا از سودای دموی است یا سودای بلغمی یا سودای صفراوی یا سودای سوداوی بعد از آن تدبیر

هر واحد بدان چه مخصوص آن است و مذکور خواهد شد باید کرد لیکن برای جمیع اصناف آن احکام علاج است که در آن مشترک‌اند و آن این است که مادۀ همه را کم کنند اندر ابتدا پس واجب است که تامل نمایند اگر غلبۀ خون بینند و خصوصا اگر ربع از سودای دموی بود در آن هنگام فصد کنند و خون به قدر حاجت بگیرند و گاهی کثرت خون و رداءت او واجب می‌کند اخراج خون بسیار و اگر حاجت فصد نباشد و فصد نمایند ضرر کند از جهت ضعف و از جهت اخراج ضد سودا که آن خون است و از جهت تحریک اخلاط به سوی خارج و در ابتدا از خلط محدث تب لختی استفراغ نمایند برای تجفیف نه برای تنطیف یعنی اخراج ماده به تمامه که این وقت نضج یابد ولیکن استفراغ بعد یک روز از نوبت باشد تا طبیعت از مجاهدۀ روز نوبت استراحت یابد و واجب نیست که در ابتدا ادرار قوی کنند و باید که مرخیات استعمال نمایند و اگر در مشروبات مرخیه صواب نباشد مثلاً به سبب ضعف معده بدل آن حقنه‌های موافقۀ مرطبه از مثل بنفشه و خطمی و خبازی به عمل آرند لیکن حقنه لین باشد چه در حقنۀ قوی آنگاه رخصت داده شود که مرض بمنتهی رسد و اگر طبیب دلیری کند و در ابتدا اسهال قوی سودا به مرات نماید و آن مرض را به تمامه منع کند صواب با خطا باشد بنابر خوف انصباب مادۀ غیرمنضجه بر عضوی شریف و واجب است که روز نوبت از خوردن طعام منع نمایند و تکلیف صوم دهند و آنروز از آب سرد باز دارند و در باقی ایام گوشت تیهو یا بچۀ مرغ تنها بهتر دوا در غیر روز نوبت گلقند در آب گرم مالیده در روز دو مرتبه صبح و شام بدهند و یا سه درم گلقند در ده درم سکنجبین دهند و طبیب می‌داند که واجب است استعمال ادویۀ مخرجۀ هر خلط محترق در ترکیبی که اسهال بدان در ابتدا کنند پس اگر سودای صفراوی باشد چیزی از جنس هلیله و بنفشه اگر بلغمی باشد چیزی که در آن قوت از تربد بود و اگر سوداوی باشد چیزی که در آن قوت از بسفائج و افتیمون و مانند آن بود استعمال باید کرد و **ایضاً** او می‌داند که ماءالجبن بهترین بدرقه برای استعمال قوای موجوده در ادویۀ مذکوره است و گاهی استعمال ماءالجبن تنها بنجاح می‌رساند خصوصاً هرگاه حرارت مسلط بود و گلقند خوب جوشانیده آب صاف او گرفته قائم‌مقام ماءالجبن است و خصوصاً هرگاه در معده ضعف باشد و یا خلط بارد غالب بود

و **ایضاً** قی از امور نافعه است در آن و خصوصاً قبل از طعام و بعد طعام دیگر نیز و خصوصاً روز نوبت قبل از نوبت خصوصاً اگر سودا بلغمی باشد و نفع او در هر وقت باشد و واجب است که در ابتدا و اوائل نضج تا قبول نضج کامل سختی نکنند در استفراغ فضول به چیزی که گرمی قوی نماید و نه به چیزی که خشکی قوی آرد از دوا و از ترک غذا و نه به چیزی که به اسهال ضعیف کند و ایضاً نه به چیزی که در ابتدا از تلطیف تدبیر ضعیف نماید **و بدآن‌که** چون ربع در فصل گرما ابتدا کند باید که اولا ماءالشعیر سکنجبین بنوشانند تا تفتیح طریق برای درد و فضول نماید و به سرعت منقضی گردد و این بعد فراغ نوبت مقدم بسله یا چهار ساعت باید و هرگاه ربع در سر ما عارض شود مدرات به‌کار برند زیرا که قی و اسهال در آن فصل متعسر می‌باشد و برای خوردن اقراص وجهی نیست **و بدانند** که اشیای بارد رطب سهل‌الانهضام جیدالکیموس موافق این مرض است از جهت تب و از جهت مضاوت یکی از دو کیفیت سودا که آن یبوست است پس واجب بود استعمال آنها نیز مثل استعمال اشیای حار رطب هنگامیکه خوف ضرر در نضج نباشد از جهت اطفای حرارت و خام کردن ماده و به قدریکه از آن ضرر بنضج نباشد و یا مخلوط سازند بدان چیزی که تعدیل برودت آنها کند و رطوبت آنها کم نکند و آن اشیای معدل برودت حار به اعتدال‌اند و از جمله اشیای بارد یابس احتراز نمایند و اشیای معدل برودت حار به اعتدال اند و از جمله اشیای بارد یابس احتراز نمایند و اشیای بارد رطب موافق این مرض مثل کاسنی است و کاهو و خربزه و شفتالو احیاناً و واجب بود اجتناب از امثال اینها یا به سبب شدت برودت و این در مثل کاهو موجودست و در خربزه شیرین نیست و یا به سبب شدت ادرار مؤدی بتلغیظ خون به انفصال مائیت و این در خربزه موجودست و یا به سبب تهیه جزو مخالط برای عفونت و این موجودست در شفتالو و باید که رعایت امثال این امور در اشیای بارد رطب کنند و اما اغذیۀ حار به اعتدال به اعتبار زائد در رطوبت بسیار نافع است خصوصاً چون ارادۀ تعدیل حرارت او هنگام عدم ارادۀ استعانت بدان بر انضاج ببارد رطب کنند مثل آمیختن انجیر بکاسنی و در ابتدا خوف نیست به تناول چیز یکه در آن ملوحت و حرافت و تقطیع باشد اگر خوف سورت حرارت نباشد و اما در آخر مرض از آن چاره نیست و قرص افسنتین تا آخر مرض نافع است

و آنچه بربع نفع کند نشستن در آب گرم و شیرین قبل از غذا هر روزست و استحمام که ترطیب کند و عرق نیاورد و هیجان حرارت ننماید و لزوم آرام و سکون و ترک ریاضت و حرکات بدنی و نفسانی مثل فکر و هم و غم و غضب کنند و جمیع حمیات سوداوی محتاج بمرطبات بود به عده مختلف باشند در اندازهٔ احتیاج به سوی تبرید یا تسخین به اختلاف خلط محترق و حاجت او به سوی مجففات بنابر آن باشد که در آن قوت تقطیع و جلاد اطلاق بود نه به سبب تجفیف که آن در اینجا بالذات مطلوب نیست و باید که رعایت امر معده نمایند به اضمدهٔ جیدهٔ مقویه مابین قوی‌الحراره و لطیف آن حسب وجوب حال سودا که بسیار بارد یا حار بحرارت احتراقی باشد و رعایت طحال و کبد و تدبیر آن کنند تا صلب نگردد و ورم نکند **و گاهی** در تنقیه بقی احتیاج به آب ترب و تخم آن مخلوط به سکنجبین افتد و گاهی استعانت کرده می‌شود بتقدیم خوردن چقندر و نمک و یا ماهی و خردل و مانند آن آنچه جلاد غسل کند قبل آن و گاهی استعانت می‌کنند بعد از آن بشرب آب بسیار پس عقب آن به سکنجبین می‌نوشند و قی می‌کنند و آنچه آن را نفع می‌کند تناول آن روز نوبت و قی کردن بر آن و از مضرت سرما و لرزه و حدت تب ایمن می‌سازد این است که ثوم و عسل بخورند و سکنجبین عسلی بنوشند و از طعام ممتلی شوند پس آب گرم نوشیده قی می‌کنند و هرگاه نوبت منقضی گردد بشب اندک غذا دهند و صبح استحمام نمایند و پنج ساعت قبل از نوبت طعام برای قی بماهی و ترب و شبت بخورند که این اکثر نفع می‌کند و اگرچه قی نیاید و قی کردن قبل از نوبت برای هر خلطی که باشد تجفیف نوبت و اقلاع آن می‌نماید **و تدبیر جید** این است که روز نوبت ترک غذا کنند اگر مانعی از ضعف و غیره نباشد و تا انقضای نوبت غذا نخورند و روز دوم در حمام داخل شوند اما اگر ماده نضج یافته باشد برسم مقرر حمام نمایند واگر نضج نشده باشد در حمام تا دیر ننشینند سوای ریختن آب گرم بر بدن بمقداری که از آن بدن لذت یابد و ترطیب نماید کمتر از آن‌که به حد ثوران خلط رسد و در روز سوم استعمال قی کنند برای دفع فضول طعام و برای آن‌که حمام آن را رقیق کرده و گداخته باشد و با وجود این برای صواب ربع سزواراست که استعمال قی در روز نوبت نیز کند **گیلانی** می‌نویسد که آنچه نزد ما به تجارب متواتره

صحیح یافته شد این است که روز نوبت قبل از آن به پنج ساعت تخمینا امر کنند بتناول قدر صالح از حلوای لذیذ ولاسیما آنچه به مغز بادام شیرین ساخته باشند به عده از اشربۀ لذیذه آنچه از آن لذت یابند اگر خواهند بنوشند و دوسه ساعت بر آن صبر کنند بعد از آن آب گرم ساده یا آبی که در آن چیزی از تخم رب کوفته و از شبت و قدری عسل و روغن گاو و نمک جوشانیده باشند بنوشند بمقداری که از آن شکم پر شود و بعد آن حرکت کنند تا آنچه خورده است فرو نشیند پس به استقصا قی نمایند که این تدبیر تجفیف در نوبت و تقلیل از مادۀ مرض می‌کند و عقب او نفی بلیغ حاصل می‌شود **قرشی** در شرح قانون نوشته که حاجت در علاج حمی ربع بترطیب در اشربه و اغذیه بیشتر است از آنچه در جمیع حمیات مادی باشد کمتر از حاجت تب دق و این بهر آن است که مادۀ آن شدیدالیبوست است و اما حاجت او تبرید کمتر بود و صاحب این تب بمسخنات خفیفه کثیرالرطوبت انتفاع یابد و حاجت در این تب به انضاج ماده زیاده‌تر از دیگر حمیات است زیرا که ترقیق مادۀ یابس ارضی دشوارتر است از ترقیق خلط رطب و لهذا نضج آن در مدت درازتر می‌شود و ادرار قوی بساست که اخراج رقیق ماده کند و غلیظ آن بگذارد پس اقدام بر آن نباید کرد مگر بعد نضج تام و باید که در این تب حقنه‌ها بسیار لین کثیرالدهن باشد برای تلئین امعا و ترطیب آن و ازالۀ ضرر یبس ماده و در این تب منع از آب سرد بیشتر از آن است که در تب صفراوی و دموی و کمتر از تب بلغمی و منع آن در غیر وقت نوبت اولی است و این بهر آن است که حرارت نوبت مضرت برودت آن را اندک تدارک می‌نماید

علاج ربع دموی

از فصد و مسهل و غیره هرچه در علاج مالیخولیای دموی مسطور شد به عمل آرند اما اگر در فصد خون سرخ و صاف برآید بند کنند و بدانند که ماده از شدت غلظ بر نمی‌آید پس آن را بحمام و دیگر تدابیر مرطبه به اصلاح آورده فصد نمایند و بعد فصد شوربای مرغ و تیهو و گوسفند جوان که در آن بنوماش مقشر و نخود نیمکوفته پخته باشند بافتق آب تمرهندی و آب انارین سود دارد و ایضاً اسهال سودا بماءالجبن مقوی به افتیمون و مانند آن آنچه

مخرج سودا بغیر تسخین باشد مثل بنفشه و شاهتره و هلیلهٔ کابلی و بسفایج و مغز خیارشنبر و ترنجبین نمایند و برای ادرار سکنجبین و ماءالشعیر بنوشانند و اگر بعد فصد باسلیق یا صافن تا چهل روز گلقند و سکنجبین ساده یا افتیمونی هر یک دو توله آمیخته بلیسانند و بالایش گلاب کهنه هفت توله بنوشانند بعد تنقیه سودا به مطبوخ افتیمون فواکهی حکیم علوی‌خان نمایند نیز سودمند است **اقوال حکما** شیخ می‌فرماید که اگر سودا دموی باشد به فصد رگ باسلیق انتفاع یابند بعد از آن استفراغ لطیف کنند بمسلهی که در آن منقیات خون از قوای شکاعی و بادوارد بسفایج و شاهتره و هلیلهٔ کابلی و عناب و آلو و گلقند افتد و این نوع ربع سریع‌القبول برای علاج است **مجوسی** گوید که در اول حدوث او نظر کنند پس اگر نبض عظیم بود و در آن اندک سرعت باشد و بول سرخ غلیظ بود و سن منتهای شباب باشد باید که مبادرت به فصد باسلیق یا هفت اندام از دست چپ نمایند و نگاه کنند اگر رنگ خون سیاه دردی باشد خون بمقدار حاجت خراج نمایند اگر قوت مساعدت کند و اگر خون سرخ بود باید که بند کنند و چیزی از آن بیرون نیارند و هرگاه فصد به طریق صواب واقع شود باید که تغذیهٔ مریض بغذای محمود الکیموس مثل لحم بچهٔ مرغ وماکیان و تیهو و خروس خصی فربه و بیضهٔ نیمبرشت و گوشت بزغاله و بره نیک پخته مثل زیرباج و طبایج و اسفیدباج و مطنجنه که در آن دارچینی و کرویا و شبت افتد باید ساخت و از اغذیهٔ مولد خلط غلیظ سوداوی مثل بز بزرگ و بقر کامل و کوامیخ و البان و کرنب و عدس و سائر حبوب مانند اینها منع کنند **ایلاقی** و **جرجانی** می‌نویسند که علاج ربع دموی که از کثرت درد خون طبیعی تولد کند آن است که اول رگ باسلیق یا اکحل از دست چپ گشایند اگر خون تیره و سیاه برآید مقدار حاجت بیرون آرند و رگ فراخ بزنند تا دردی خون بیرون تواند آمد و اگر سرخ جید باشد بهیچ بیرون نکنند و فصد و استفراغ روز نوبت نشاید کرد بلکه روز سوم از آن مثلاً اگر روز شنبه نوبت باشد روز دوشنبه فصد کنند و اگر روز دوم از نوبت در حمام معتدل داخل شوند و چندان بنشینند که رطوبت حمام در رگها و اعضا اثر کند و قبل از آمدن عرق بیرون آیند نفع کند و خلط نرم و پخته گردد و بعد فصد غذا دراج و غیره دهند که در قول مجوسی گذشت و در اول مرض عنایت بجگر و

طحال مصروف دارند و سکنجبین و ماءالشعیر بترتیبی که مذکور شد سود دارد و اگر به مسهل حاجت آید این مطبوخ شاهتره موافق باشد **صفت آن** شاهتره ده درم عناب آلوبخارا مویز منقی هر یک سی عدد تخم کاسنی پنج درم پوست بیخ بادیان و بیخ کرفس هر یک دو درم جوشانیده صاف نموده چهل درم ترنجبین در آن حل کرده باز صاف نمایند و این مطبوخ هلیله نیز نافع بود **صفت آن** هلیله زرد و کابلی مقشر هر یک هفت درم گل سرخ تخم کاسنی هر یک پنج درم مویز منقی آلوبخارا سپستان هر یک سی عدد پوست بیخ کرفس پوست بیخ بادیان انیسون هر یک یک درم برگ کرفس تر برگ کاسنی هر یک دستهٔ کوچک پودینهٔ ترده شاخ بنفشه پنج درم تمرهندی بیست درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند و در نیم رطل از آن سی درم ترنجبین حل کرده صاف نموده بنوشند و اگر قوی‌تر خواهند هفت شاهتره و پنج درم سنای مکی و پانزده درم فلوس خیارشنبر زیاده کنند و تا بیست روز از مرض نگذرد ازاین مسهلات هیچ ندهند و شربت بعید مسهلات آب کاسنی و سکنجبین دهند و با آب انارین و یا آب آلو و سکنجبین و اگر حرارت قوی نباشد سکنجبین به آب بادیان تر صواب باشد و قی کردن در جمیع انواع ربع نفع دارد **ابن‌هبه‌الله** گوید که این تب اگر حادث از احتراق خون باشد و بدن ممتلی و نبض عظیم و چهره سرخ بود فصد باسلیق یا اکحل نمایند و اگر علامات خون ظاهر نباشد فصد نکنند بلکه هر روز ماءالشعیر به سکنجبین بزوری بنوشانند و بعد آن سکنجبین ساده دهند و هنگام قبض طبع آب آلو و عناب به شکر باید داد و آب کاسنی و سکنجبین و آب انار میخوش و جلاب بنوشانند و وقت نوبت سکنجبین به آب گرم دهند و در ابتدای حدوث آن اشربهٔ ترش بدهند و اگر التهاب عظیم باشد اندک مبردات استعمال نمایند و غذا روز راحت اگر قوت ضعیف باشد زیرباج بچهٔ مرغ دهند زیرا که پرهیز سخت تحلیل قوت کند و در زمان انتها تلطیف تدبیر کنند و در روز دوره از غذا منع نمایند تا طبیعت بهضم آن مشغول نگردد پس هرگاه علامات نضج ظاهر شود و تنقیهٔ بدن بمبطوخ افتیمون کنند و وقت دوره به آب مطبوخ شبت قی کنانند و بعد آن ده درم گلقند شکری بخورانند و عقب او آب گرم بنوشانند و در تلئین طبیعت بحقنه حریص گردانند و هرگاه مرض از چهل روز تجاوز کند قرص غافث به

سکنجبین ساده بدهند و اگر تهبج در پایها ظاهر شود قرص افسنتین به سکنجبین بزوری بدهند و تا علامات نقا ظاهر نشود در حمام فسحت ننمایند و هرگاه خلط نضج یابد بحرکت اندک امر کنند و در حمام داخل نمایند تا آن‌که علامات نقا پدید آید و بدین تدبیر ملازم باشند تا آن‌که تب منقضی گردد **ابن‌الیاس** گوید که اگر در ابتدا علامات خون ظاهر باشد فصد باسلیق یا هفت اندام از جانب راست کنند و هر صبح جلاب از اصل‌السوس و تخم کاسنی هر یک سه درم و گلقند ده درم بنوشند و غذا مزورهٔ بنوماش و نخود و مغز بادام سازند و به عده ده روز تنقیهٔ سودا به این مطبوخ کنند **صفت آن** سنای مکی پنج درم بادرنجبویه گاوزبان تخم کاسنی بادیان اسطوخودوس بسفایج نیلوفر هر واحد سه درم گل سرخ چهار درم بنفشهٔ تر یا خشک پنج درم هلیلهٔ زرد و کابلی و افتیمون در صره بسته هر واحد هفت درم شاهتره یک دسته و اگر نباشد تخم آن سه درم آلوی سیاه عناب سپستان هر واحد بیست عدد تربد خراشیده دو درم هلیله آمله هر واحد سه درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند تا یک نیم رطل بماند فلوس خیارشنبر ترنجبین هر واحد پانزده درم مالیده صاف کرده سحرگاه بنوشند و در آخر روز بمزورهٔ نخود بنوماش و مغز بادام مع لحوم ماکیان و تیهو و کبک غذا سازند و در اول امر تلئین طبیعت به استعمال ملینات لطیفه مثل سنا و بنفشه و آلو و مویز و ترنجبین یا ماءالجبن کنند و اگر به مثل آن اشیا طبع نرم نگردد این حقنهٔ لین به عمل آرند سنای مکی پنج درم بنفشه نیلوفر هر واحد سه درم سپستان بیست عدد مویز سرخ ده درم سبوس گندم یک کف برگ چقندر یک دسته همه را در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند صاف کرده روغن کنجد و آبکامه هر واحد ده درم فلوس خیارشنبر پانزده درم داخل کرده به‌کار برند و روز نوبت غذا ندهند و امر بقی از سکنجبین و آب گرم و نمک و روغن کنجد نمایند **ابومنصور** گوید که اگر در این تب بول غلیظ و بدن سرخ و عروق ممتلی ممتد باشد ابتدا به فصد باسلیق کنند کنند از دست چپ بعد از آن بعض ادویهٔ مسهل سودای مذکور در به آب مالیخولیا بدهند و این مطبوخ بنوشانند **صفت آن** هلیلهٔ زرد و سیاه هر یک ده درم سنا و شاهتره هر یک پنج درم آلوبخارا بیست عدد عناب پنجاه دانه تخم کشوث تخم کاسنی بادیان بیخ بادیان هر یک سه درم درد و

رطل آب بجوشانند تا نیم رطل باقی ماند بر آن شش درم افتیمون انداخته از آتش فزود آرند و صاف کرده بنوشانند و قبل دورهٔ آن روز نوبت به سکنجبین و آب نیم‌گرم قی کنند و در دیگر روزها آب کاسنی و غیره که در قول ایلاقی گذشت بدهند **انطاکی** گوید که اگر از خون محترق باشد اولا فصد باسلیق از دست راست کنند اگر طحال صحیح باشد والا از دست چپ و از این تفصیل خلافیکه در اینجا واقع است رفع می‌گردد ودر خروج خون مادام که رنگ آن متغیر گردد استقصا نمایند و اگرچه بدفعات باشد اگر قوت از گرفتن آن در یک مرتبه قصور نماید و هرگاه فصد کنند و خون سرخ بیرون آید قطعاً ضرر کنند و قطع او واجب بود والا سودا غلبه کند و خطا کرده کسیکه فصد غیر باسلیق در اینجا نموده و این زلهٔ فاضل است و بعد از فصد ملازمت این نفوع واجب **صنعت آن** انجیر مویز هر واحد دو اوقیه عناب سپستان آلوبخارا تمرهندی هر واحد یک اوقیه انواع هلیلجات هر واحد نیم اوقیه به دستور مرتب ساخته بنوشند و در هر سه روز تبدیل نمایند و بعضی طبیخ این می‌نمایند پس اگر بعد این تدبیر طول کند تدبیری که در ربع سوداوی بیاید واجب بود **میرعوض** نوشته که اگر قوت و سن مساعدت کند اول رگ باسلیق زنند راست یا چپ به طریقی که در قول انطاکی گذشت اگر خون سیاه بیرون آید چندان بگیرند که رنگ آن متغیر گردد و هرگاه که خون سرخ ناصع برآید فی‌الفور بند کنند که اخراج این چنین خون مورث مضرت کلی است آنگاه نقوع اجزائیکه در قول مذکور مسطور شد در عرق گاوزبان و عرق شاهتره شسته تر کرده صبح صاف نموده بنوشند و این مضموع قرشی تخم بادرنگ و کاسنی و خیار و کشوث هر یک سه درم اصل‌السوس و زرشک هر یک دو درم گاوزبان پنج درم با شربت عناب و سکنجبین سودمند است و بعد از ظهور نضج مطبوخ مسهل که در قول ابن‌الیاس گذشت به اضافهٔ تخم کشوث سه درم مویز منقی ده درم هلیلهٔ سیاه پنج درم روغن بادام یک درم بنوشند و باز به تدبیر اول رجوع کنند و شربت عناب و ماءالفواکه و ماءالقرع و ماءالشعیر مناسب است و چون مدت دراز شود بنوعیکه در ربع سوداوی بیاید علاج نمایند

علاج ربع صفراوی

هرچه در علاج مالیخولیای صفراوی مسطور شد استعمال نمایند و ماءالشعیر ساده یا مبرز به شکر یا شربت نیلوفر نافع بود و اگر با شربت نیلوفر شربت بادرنجبویه و عرق گاوزبان اضافه نمایند احسن باشد و یا جلاب بارد نزد شدت تشنگی و پاحار هنگام عدم تشنگی و سکنجبین در بعض اوقات و یا شربت حماض یا شربت نیلوفر یا شربت سیب به عرق گاوزبان و عرق نیلوفر و تخم ریحان بدهند یا مطبوخ قرشی که در قول میرعوض مذکور شد استعمال نمایند و گاهی احتیاج به مثل شربت آلو یا نقوع آن افتد چنان چه حکیم علی گیلانی مبتلا به این مرض شده بود و شبی قرشی را در خواب دید که اشاره به استعمال آلوبخارا نمود پس استعمال او به طریق دوا و غذا و شرب او کرده و بعد یازده روز تب مفارقت تام نمود و به قول **ابن ماسویه** ترشی ترنج نافع حمای ربع حادث از احتراق صفراست و واجب است که در مسهلات این نوع مثل شاهتره و هلیلهٔ زرد و سقمونیا و افتیمون و سنا و تمرهندی و بنفشه داخل کنند و در اینجا حمام بعد نضج نفع دهد و غذا بنوماش و برنج با غوره بهتر است و اگر قوت ضعیف بود روز راحت گوشت طیور نیز توان داد **اقوال اطبّا** شیخ می‌فرماید که اگر سودا صفراوی باشد طبیب را لازم است استعمال تبرید و ترطیب بالغ از ادویه مثل شیرهٔ خرفه و خیارین و سکنجبین و اغذیه مثل ماءالشعیر و نشستن در آب معتدل و غسل کردن بدان و تلئین طبیعت در ابتدا به مثل آن‌که از بنفشه و سپستان و عناب و آلو و ترنجبین کنند و آن‌که از ماءالجبن نمایند بقوت بسفایج که بعد اخذ ماءالجبن در آن بجوشانند یا به سکنجبین افتیمونی و شربت ورد و آب لبلاب و خیارشنبر و اما اسهال تام بساست که بر بیست روز میسر آید زیرا که نضج در این مدت ظاهر شود اگر ماده سودای صفراوی باشد بعد از آن تدریج نمایند به چیزی که تلطیف و تقطیع نماید مثل افتیمون و تربد و بسفایج و سنا و اگر احتیاج باصلاح معدهٔ صاحب این نوع ربع افتد بمروخات از ادهان و اطلیه نمایند و در حرارت آنها از مثل بابونه و افسنتین و اکلیل‌الملک و مانند آن تجاوز نکنند و بسیار گرسنگی حتی که در روز نوبت گاهی آن را موافق نشود و اگرچه روز نوبت اقتصار از غذا بر اندک غذای تغه کنند و از منقیات نافعه در این نوع طبیخ هلیله است و افتیمون و سنا با سکنجبین که در آن بنفشه مطبوخ باشد و گاهی آن را حلتیت بر ناشتا می‌خورانند

خصوصاً روز نوبت نوبت و قی می‌کنانند اگر از خود غیثان شود **جرجانی و ایلاقی** می‌نویسند که علاج ربع صفراوی نزدیک دموی است اول فصد کنند و هر روز که نوبت تب نباشد در آبزن گرم نشینند و ماءالشعیر و سکنجبین و آب انار ترش و آب کاسنی و آب بادیان تر بنوشند بقانونی که در علاج ربع دموی مذکور شد هر یک بوقت حرکت خلط باشد قی کنند سودمند بود **صفت** مطبوخیکه بدان قی کنند هلیلهٔ زرد و کابلی هر یک هفت درم بنفشه افتیمون سنای مکی هر یک چهار درم تخم ترب تخم شبت تخم خربزه نیمکوفته بیخ خربزه هر یک پنج درم همه را بپزند و صاف کرده بمقدار صد درم یا کمتر از آن یا پنجاه درم سکنجبین آمیخته نیم‌گرم بنوشند و اگر مدت دراز شود این قرص استعمال کنند **صفت آن** غافث انیسون تخم کرفس زعفران هر یک سه درم ریوند چینی لک مغسول سنبل‌الطیب پوست بیخ کبر حب البان هر یک چهار درم گل سرخ تخم کشوث هر یک شش درم بادیان پنج درم کوفته بیخته به آب کرفس قرصها سازند شربتی دو درم با سکنجبین یا آب بادیان یا آب کاسنی **صفت قرص دیگر** ترکیب ثابت بن قره گل سرخ زرشک طباشیر هر یک سه درم تخم کاسنی تخم کشوث هر یک دو درم صمغ عربی نشاسته رب‌السوس هر واحد یک درم لک مغسول ریوند چینی عصارهٔ غافث هر یک نیم درم قرص سازند شربت یک درم **صفت** سکنجبین افتیمون که در ماءالجبن به‌کار آید افتیمون دو درم بسفایج ده درم گاوزبان پنج درم بادرنجبویه سه درم خربق سیاه دو درم بسفایج و خربق را نیمکوفته و افتیمون و خربق را جدا جدا در صره بسته جمله را درصد درم سرکه و صد درم آب بپزند تا به نیمه آید صرهٔ افتیمون انداخته مالیده صاف نمایند و یک من شکر داخل کرده سکنجبین سازند و طعام هر روز مزورهٔ ماش و کدو و قلیهٔ خیار و زیرباج به مغز بادام دهند و تا سه هفته نگذرد دراج و چوجهٔ مرغ ندهند الا اگر قوت ضعیف باشد و بعد از چهل روز گوشت بره و بزغاله دهند و از میوه‌ها انار باید داد **سعید** گوید که اگر تب ربع از احتراق صفرا حادث شود مریض را ماءالشعیر بنوشانند و بعد آن سکنجبین و تبرید و ترطیب مزاج کنند و اسهال بماءالفواکه نمایند و خون خارج نکنند بلکه قی در روز نوبت به سکنجبین و آب گرم کنند و غذا روز راحت بمزورات سازند و نزد اصلاح اجازت بچهٔ مرغ دهند و در حمام داخل

نمایند و از تعب و صوم و سهر حذر کنند **ابن الیاس** گوید که اگر از احتراق صفرا بود هر صباح جلاب از تخم کاسنی و اصل‌السوس هر واحد سه درم آلوی بخارا ده عدد و شکر سفید و ترنجبین هر یک ده درم بنوشانند و غذا ماءالشعیر بنخود و بچه مرغ و بعد نضج تام تنقیهٔ بدن از صفرای محترقه به این مطبوخ کنند **صفت آن** سنای مکی هفت درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی هر واحد سه درم هلیلهٔ زرد گل سرخ هر واحد پنج درم مویز سرخ ده درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا به یک رطل آید فلوس خیارشنبر و ترنجبین هر واحد ده درم مالیده صاف نموده بنوشند و در آخر روز بمزورهٔ ماش مع نخود و مغز بادام و اسفاناخ و سرمق غذا سازند و یا بگیرند سنا هفت درم و بادرنجبویه و گاوزبان هر یک سه درم و با شکر سفید ده درم جوشانیده صاف نموده معجون نجاح پنج مثقال داخل کرده صبح بنوشند **صفت معجون نجاح** مستعمل در این تب پوست هلیله و آمله و هلیلهٔ سیاه و کابلی هر واحد ده درم تربد سفید بسفایج افتیمون هر واحد پنج درم کوفته بیخته به عسل کف گرفته به سرشند شربتی از آن هفت درم و یا این حب بخورانند که اسهال سودا برفق نماید پوست هلیلهٔ کابلی بسفایج اسطوخودوس افتیمون هر واحد یک درم نمک هندی یک دانگ گل سرخ دو دانگ مصطکی نیم درم کتیرا یک دانگ کتیرا را در آب گرم حل کرده ادویه کوفته بیخته بدان سرشته حبها سازند و این یک شربت است **خجندی** گوید که در این نوع هر صبح سکنجبین ساده و شربت دینار بماءالجبن بنوشانند و علاجش قریب از علاج دموی است مگر فصد و سکنجبین افتیمونی آن را نافع بود و اکثر استفراغ او بقی در ابتدای نوبت باشد و بعد نضج تنقیه به این مطبوخ مناسب کنند تخم کاسنی بنفشه نیلوفر هر یک دو درم تمرهندی ده درم سنای مکی پنج درم هلیلهٔ زرد پنج درم عناب ده عدد فلوس خیارشنبر ترنجبین هر یک ده درم روغن بادام شیرین یک درم برسم مقرر طیار ساخته صبح بنوشند **محمدبن زکریا** گفته که ملاک علاج ربع اسهال سودا و ترطیب بدن است و گفته که برای حمیات مادی چیزی بهتر از اسهال نیست که آن آتش ملتهب در فضول است پس اگر فضول را نباید منطفی گردد **انطاکی** گوید که علاج ربع صفراوی به سکنجبین ساده و ماءالشعیر و ترنجبین و خیارشنبر و افتیمون به شیر است و هر نوع از انواع

ربع که طول کند علاجش بعلاج ربع سوداوی باشد به سبب تمحض سودا با ستحکام احتراق پس بعلاج آن باید پرداخت **مصنف خلاصه** بعد ذکر علاج قول ابن الیاس گفته که روز نوبت به سکنجبین و آب گرم یا به آب خرپزۀ هندی و عسل و آب گرم قی آورند و جهت تلئین شربت ورد مکرر و سکنجبین و شربت بنفشه استعمال نمایند **صفت مسهلی** که بغایت مناسب است سنای مکی پنج مثقال گاوزبان پرسیاوشان بادیان شاهتره تخم کاسنی هر یک دو مثقال عناب بیست دانه آلوی بخارا ده دانه در یک کاسه آب بجوشانند تا به نیمه آید صاف نموده شیرخشت چهارده مثقال فلوس خیارشنبر ده مثقال مالیده صاف نموده روغن بادام یک درم غاریقون سفید نیم مثقال اضافه کرده بنوشند

علاج ربع بلغمی

نضج و اسهال به دستور مالیخولیای بلغمی نمایند و در مسهل آن مثل هلیلۀ کابلی و تربد و بسفایج و غاریقون داخل کنند بلکه شحم حنظل اگر بلغم بسیار غلیظ باشد و یا به مطبوخ افتیمون تربدی و حب غاریقون علوی‌خان تنقیه نمایند و قی بمقطعات مثل طبیخ شبت مع سکنجبین که در آن ترب تر کرده باشند خصوصاً نزد ابتدای نوبت کنند به عده گلقند بخورانند و سکنجبین بزوری بنوشانند و آنچه در ربع سوداوی بیاید حسب حاجت به‌کار برند چنان چه مطبوخیکه در قول انطاکی خواهد آمد اولاً با گلقند به عده به سکنجبین بزوری و کذا آب کرفس با شکر و حب حلتیت خیلی سودمند است و قرص زرشک جهت تقویت جگر و قرص غافث برای تقویت طحال باید داد و آنجا که سرما و لرزه قوی باشد در ابتدای نوبت بخار طبیخ بنفشه و بابونه و گل خیر دو گل سرخ بعد گرفتن چادر بر سر ببدن رسانند **اقوال مهره** شیخ می‌فرماید که اگر سودا بلغمی باشد سکنجبین عسلی به آب کرفس و بادیان و مانند آن آنچه منضج و ملین طبع باشد و گرمی به اعتدال کند چون گلقند عسلی ده درم به یکی از هر دو آب مذکور هر روز بدهند و اگر احتیاج بتلئین زائد افتد در ابتدا اندک مسهل بلغم از قوت تربد و بسفایج آمیزند و اندک تدریج کنند تا بقوت غاریقون برسند و قی به سکنجبین بزوری عسلی و مانند آن مثل آب بیخ خربزه و تخم ترب و نممک

آورند تا آن‌که در نضج شروع کند و تکمید معده و تضمید آن بدان چه قویتر باشد حتی که بخرما و انجیر و مانند آن مثل حلبه و خطمی و مصطکی سازند و همچنین تمریخ آن به ادهان حاره به تدریج با روغن قسط و گاهی نزد زیادتی غلظ احتیاج افتد بقی کردن از سکنجبین که در آن قوت خربق سفید باشد چنان چه خربق را شب در سکنجبین تر کنند و صبح صاف کرده آن سکنجبین را در آب گرم بنوشند بلکه گاهی حاجت آید تا آن‌که خربق سفید در ترب خورند و یا قوت خربق در ترب باشد و یا خربق بذاته اگر خوف ضعف قوت نباشد و این قرص ربع بلغمی را نافع مرمکی پنج درم زعفران فطراسالیون هر واحد پنج درم سنبل‌الطیب چهار درم و نیم جندبیدستر سه درم انیسون سه درم و نیم تخم کرفس کرویا هر واحد چهار درم حماما پوست سلیخه میعه هر واحد دو درم و ثلث سیسالیوس اندر و خون معجون هر واحد یک درم و دو ثلث درم و ایضاً اگر ماده بلغمی باشد این حب مسهل بعد نضج در پنج روز یک مرتبه خوردن نافع بود افتیمون نانخواه غاریقون هر واحد هشت درم تخم کرفس بادیان انیسون هر واحد سه درم نمک نفطی پنج درم ایارج فیقرا تربد سفید هر واحد ده درم شربتی دو درم و نیم **ایلاقی** و **جرجانی** گویند که در ابتدای مرض هیچ استفراغ قوی نکنند به سبب خامی ماده که لطیف آن از استفراغ بیرون آید و غلیظ باقی ماند و عسرتر شود و هر روز ده درم جلجنبین در پانزده درم آب بادیان و ده درم آب کرفس جوشانیده صاف کرده بخورند و اگر ارادهٔ تلئین طبیعت باشد پنج درم مغز تخم قرطم و ده درم شکر در نیم من آب لبلاب آمیخته بخورند و اگر وقت لبلاب نباشد پنج درم هلیلهٔ سیاه کوفته و پنج درم مغز قرطم به آب نقوع مویز خورند و اگر جلنجبین مسهل هر هفته یک بار بخورند صواب باشد **صفت آن** تربد و ثلث درم یعنی چهاردانگ زنجبیل نیم دانگ بسفایج نیم درم گلنگبین ده درم آمیخته بخورند جمله یک شربت است و اگر مریض محرور و فصل گرما بود ماءالجبن به شکر دهند تا طبع نرم شود و اگر حقنهٔ نرم سازند صواب **بود صفت حقنهٔ نرم** انجیر شکری ده عدد حسک دو درم سبوس گندم ده درم بابونه پانزده درم شبت پنج درم در یک نیم من آب بپزند تا سوم حصه بماند صاف کرده پانزده درم روغن کنجد تازه و ده درم شکر سرخ و یک درم نمک در آن حل کنند و

به‌کار برند و طعام بهر نرم داشتن طبیعت برگ چقندر و اسفاناخ بپزند و با آبکامه خوشبو کنند و شوربای خروس پیر و گنجشک و از فواکه انجیر شکری و مویز دهند و اگر روز نوبت وقت سرما قی کنند به آب شبت و ترب و عسل و نمک صواب باشد و کسی را که قی دشوار بود ترب را چون درم ببرند و در دیک بگسترند و اندک نمک بر آن پاشند و بالای آن صف دیگر از ترب بنهند و بر آن نمک اندازند و همچنین سه چهار ته نهاده سکنجبین عسلی بر سر آن ریزند و یک شب بگذارند و صبح چندان که توانند از آن ترب بخورند و طعام ماهی شور با چقندر پخته و با خردل سوده بخورند و به عده آن سکنجبین به آب نیم‌گرم بنوشند و ریاضت و مالش آهسته هر دو سود دارد و مسام را بگشاید و اخلاط را نرم کند و هرگاه اثر نضج پدید آید مسهل قوی مثل مطبوخ افتیمون بنوشند و نسخهٔ آن در علاج ربع سوداوی در قول صاحب کامل خواهد آمد و اگر از آن کراهت کنند این حب دهند **صفت آن** افتیمون یک درم تربد نیم درم نانخواه دو دانگ بسفایج چهاردانگ انیسون تخم کرفس بادیان هر یک دو دانگ ایارج فیقرا یک درم غاریقون یک درم نمک هندی مقل هر یک نیم درم به آب پودینه حبها سازند شربتی یک نیم درم وقت خواب و مطبوخ صبح بنوشند و اگر این حب در هر هفته دو درم و نیم وقت خواب بخورند روا باشد و این سفوف بعد نضج در هر هفته یک بار بخورند و نسخهٔ آن نیز در قول مذکور بیاید و هرگاه مدت دراز شود و فصل سرما آید معاجین گرم مثل معجون حلتیت و فلافلی بخورند **صفت معجون حلتیت** بگیرند برگ سداب مرفلفل انگزد هر چهار برابر و کوفته بیخته در شهد مصفی به سرشند شربتی نیم مثقال **ثابت بن قره** و **محمدزکریا** می‌گویند که اگر وقت نوبت مثقالی از این معجون بخورد و خود را درجامهٔ گرم بپوشد تا عرق کند سخت نافع بود **نافع دیگر** زنجبیل فلفل نانخواه سلیخه هر یک سه درم حلتیت چهار درم سنبل‌الطیب ده درم پودینهٔ کوهی انیسون هر یک پنج درم عسل مصفی سه چند ادویه شربتی یک درم به آب بادیان و کرفس **صفت فلافلی** فلفل سیاه فلفل سفید دارفلفل هر یک بیست درم عود بلسان سیزده درم زنجبیل تخم کرفس سلیخه سیالیوس اسارون هر واحد شش درم پودینهٔ کوهی انیسون هر یک پنج درم سنبل‌الطیب حماما هر یک چهار درم عسل مصفی دو چند ادویه شربتی یک

درم تا یک مثقال **صفت قرص** که اندرین تب سود دارد برگ سداب حماما هر یک چهار درم افتیمون هفت درم انیسون سعد هر یک سه درم جندبیدستر یک درم ربالسوس هفت درم تخم خشخاش سفید شش درم کبریت سوخته و نیم درم کوفته به مثلث سرشته بعد ظهور نضج و استفراغ قبل از نوبت بسه ساعت مقدار دو درم به آب گرم بخورند و اگر هر هفته مثردویطوس و تریاق به قدر دو دانگ بخورند نیکو باشد **سعید** گوید که اگر تب حادث از احتراق بلغم باشد مریض را گلقند بدهند و آب بادیان به سکنجبین بنوشانند و هنگام ظهور علامات نضج تلئین طبیعت به آب عناب و هلیله کنند و از اغذیهٔ غلیظه پرهیز کنانند و بعد نضج اندک شراب بنوشانند و در آخر زیرباج بچهٔ مرغ بدهند و اگر معده ضعیف گردد قرص زرشک به سکنجبین خورانند و از افراط در غذا و امتلا از آن حذر نمایند **ابن‌الیاس** گوید که هر صبح جلاب از اصل‌السوس مقشر نیمکوفته و تخم کاسنی هر واحد سه درم گلقند عسلی ده درم جوشانیده صاف کرده بنوشند و غذا مزورهٔ نخود و مغز تخم قرطم بماکیان و تیهو و تدرو سازند و این تدبیر تا ده روز کنند بعد بقاروره نظر کنند اگر ماده نضج یافته باشد به این مطبوخ اسهال آورند **صفت آن** سنای مکی هلیلهٔ سیاه و کابلی افتیمون در صره بسته هر واحد هفت درم تربد خراشیدهٔ کوفته دو درم بادیان تخم کاسنی تخم کشوث افسنتین رومی اسطوخودوس بسفایج هر واحد سه درم بادرنجبویه گاوزبان هر واحد چهار درم مویز طائفی ده درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند تا یک نیم رطل بماند فلوس خیارشنبر و ترنجبین هر واحد پانزده درم در آن مالیده صاف کرده غاریقون نیم درم بر آن انداخته سحرگاه بنوشند در روز دوم از نوبت و بعد مسهل و بعد یوم نوبت قرص غافث یک مثقال به سکنجبین بزوری ده درم بخورانند و روز نوبت منع از غذا کنند و به آب گرم که در آن شبت و ترب و بیخ خربزه و نمک و عسل و اصل‌السوس جوشانیده باشند قی آورند زیرا که اخلاط در وقت نوبت در هیجان و ثوران می‌باشد وحرارت تب آن را مرتفع می‌سازد پس خلط بسهولت خارج می‌شوند **خجندی** گوید که هر صباح مطبوخ اصل‌السوس تخم کاسنی و بادرنجبویه با گلقند شکری بنوشند و بعد ظهور آثار نضج در قاروره به مطبوخات تربدیه استفراغ کنند و این مطبوخ نافع این نوع است سنای مکی هلیلهٔ سیاه

و کابلی بادرنجبویه هر یک پنج درم تربد یک مثقال گاوزبان افتیمون در صره بسته هر یک دو درم بادیان تخم کاسنی تخم کشوث هر یک دو مثقال عناب ده عدد غاریقون نیم درم فلوس خیارشنبر ترنجبین هر یک پانزده درم روغن بادام شیرین یک مثقال برسم معهود تیار ساخته بنوشند و این قرص غافث آن را نافع است **نسخهٔ آن** عصارهٔ غافث یک جزو سنبل‌الطیب نیم جزو طباشیر پنج جوز ترنجبین به قدریکه در آن ادویه جمع گردد و این قرص بحمیات کهنه و یرقان و درد جگر و طحال را نیز نفع کند و تفتیح سده نماید شربتی از آن یک مثقال است با ده درم سکنجبین بزوری **صفت آن** پوست بیخ کرفس پوست بیخ بادیان هر یک ده درم بادیان تخم کرفس پوست بیخ کبر هر یک سه درم در سه رطل آب سرکه یک شبانه‌روز تر کنند به عده صاف نموده مقابل هر رطل آن نیم رطل شکر اضافه نموده به قوام آرند

علاج ربع سوداوی

به طریق مالیخولیای سوداوی علاج نمایند و ایضاً علاجش نزدیک بعلاج ربع بلغمی است و گلقند دو توله اول بخورند به عده عرق نیلوفر عرق بید ساده عرق عنب‌الثعلب سکنجبین ساده دو توله آمیخته بنوشند و گاهی برعایت شکر طحال عرق کاسنی و عرق شاهتره و عرق بادیان عوض عرق گاوزبان و نیلوفر وبید ساده داخل کرده می‌شود و یا اصل‌السوس تخم کاسنی گاوزبان اسطوخودوس عنب‌الثعلب مویز منقی بادیان بیخ بادیان بیخ کاسنی تخم خیارین خیسانیده گلقند داخل کرده دهند و بعد نضج در مسهل ادخال افتیمون بسفایج سنای مکی ضرور است و هلیلجات به دستوریکه در علاج کلی ربع گذشت داخل نمایند و یا منضج سودا از بادیان چهار ماشه بادرنجبویه شش ماشه جوشانیده گلقند یک نیم توله داخل کرده بدهند و اگر خواهند شربت افتیمون یا افتیمون بصره بسته داخل سازند و در مسهل فلوس خیارشنبر شش توله و ترنجبین یا شیرخشت و افتیمون بصره بسته و بسفائج و اسطوخودوس داخل کنند لیکن بعد نضج کامل و یا این منضج بدهند شاهتره گاوزبان بیخ کاسنی اصل‌السوس مقشر افتیمون در صره بسته هر واحد ده درم سپستان مویز منقی هر یک بیست عدد بسفائج یک درم انجیر چهار عدد گلقند دو توله

بالجمله بعد ظهور نضج در قاروره و بعد سبک شدن لرزه و باقی ماندن قشعریره که اینهم دلالت بر نضج می‌کند مسهلات قوی و حبوب مخرج سودا و مالش بدن و ادرار بول و آوردن عرق نفع کند و استعمال این تدابیر قبل از نضج بغایت مضر بود و باید که در این تب اسهال بدفعات نمایند مع رعایت قوت فیمابین مسهلات زیرا که خلط سوداوی عسرالانفعال است در یک دو مسهل به تمامه بر نمی‌آید و نقای تام حاصل نمی‌شود بلکه لازم است که بعد هر مسهل ماده را مهیا به استفراغ به استعمال منضجات سازند بعد از آن به آهستگی و نرمی مستفرغ نمایند بکرات و مرات تا قوت ضعیف نگردد و ماده به تمامه مستاصل گردد و هیچ استفراغ روز نوبت جائز نیست مگر قی و بعد نضج اگر حاجت فصد باشد باسلیق گشایند و باشد که به فصد صافن حاجت آید و اگر مزاج ضعیف شده باشد اول خیساندهٔ سبک دهند و در ماءالجبن گاهی شربت نیلوفر و گاهی شربت بنفشه یا عناب و گاهی عرقیات و شربت انار تخم فرنجمشک بدهند چون ماءالجبن قریب نیم اثار رسد مسهل به این طور دهند افتیمون در پارچه بسته سنای مکی هر یک یک توله بسفائج پنج ماشه تربد سفید شش ماشه در عرقیات جوش داده صاف کرده مغز فلوس هفت توله گلقند چهار توله روغن بادام شش ماشه با ماءالجبن مخلوط کرده بنوشند و سفوف لاجورد و شربت سودا نیز استعمال کنند و تبرید صرف عرقیات و شربت انار و تخم ریحان دهند و دواءالمسک حلو و قرص انبرباریس بوعلی سینا نیز به‌کار برند و غذا کهچری در نخوداب و گاهی ماءالشعیر در نخوداب یا همراه شربت انار شیرین دهند **ذکر بعض** ادویهٔ یونانیه و هندیه که نافع تب ربع است **حب الشفا** از بیاص حکیم علوی‌خان که جهت صداع مزمن و جمیع امراض حاره و با راده نافع است و در تب ربع و سائر تپهای مزمن مستعمل زعفران دودانگ گل سرخ گل ارمنی زنجبیل هر یک دو نیم دانگ ریوند چینی پنج دانگ افیون تخم تاتوره هرواحد یک مثقال کوفته بیخته به آبی که در آن شیرخشت حل کرده باشند سرشته حبها به قدر نخود سازند پس برای تب ربع بیش از نوبت به یک ساعت به آب گرم سه حب فرو برند و برای امراض دیگر دو حب صبح بخورند مجرب است **حب هلیله** حکیم محمدجعفر علاج تب ربع محمود آقا به این حب بدین طریق نموده بود که در اول یوم راحت وقت طلوع آفتاب دو

مثقال از این حب تناول نمایند و بالایش قهوهٔ دارچینی یک پیاله بنوشند و غذا در این روز نخوداب گوشت خروس بچه سازند و روز دوم گلقند هفت مثقال سکنجبین هفت مثقال با عرق گاوزبان پاو آثار حل کرده بنوشند و غذا آنروز شوربای گوشت بره تناول نمایند و در جمیع احوال از حموضات و لبنیات و به قولات پرهیز سازند بگیرند پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه برگ سنا هر یک پنج مثقال ایارج فیقرا سه مثقال عصارهٔ افسنتین یک نیم مثقال سقمونیای مشوی شاهتره هر یک یک مثقال نمک هندی یک دانگ کوفته بیخته به روغن بادام چرب ساخته حبها سازند و دو مثقال با قهوهٔ مذکور یا گلاب بخورند و در روز نوبت این حب ذهب یک عدد صبح و یک شام فرو برند **صفت حب ذهب طلائی** مکلس فادزهر معدنی جدوار خطائی برگ قنب هر واحد یک مثقال جوزبوا مصطکی زعفران هر یک چهاردانگ دارچینی قرنفل هر یک نیم مثقال صمغ عربی دو دانگ کتیرا یک دانگ کوفته بیخته به گلاب سرشته حبها سازند به قدر نخود **حب حلتیت** که حمیات ربع را سوددارد هلیلهٔ زرد عصارهٔ غافث هر یک دو درم حرف یک درم حلتیت یک نیم درم ادویه را کوفته بیخته به آب حبها سازند و خشک کنند شربت یک درم به آب گرم **حبی** که برای تب لرزه مجرب است ریوند چینی یک ماشه تخم و قصوره یک نیم ماشه سونهر سه ماشه کوفته به آب ادرک یک پهرکهرل کنند و حبها برابر ماش هندی بندند و حسب مزاج بدهند و بعضی تا چهار عدد خوراک این برای تب صفراوی گفته‌اند **ایضاً** که به جهت تب ربع مجرب برگ و قصورهٔ سیاه برگ پان گنگیری فلفل گرد هر یک دو نیم درم باریک ساخته قدر فلفل سیاه حب سازند یک صبح و یک شام به آب گرم بدهند در دو سه نوبت دفع شود و یک حب دو گهری پیش از لرزه بدهند و اگر معلوم شود شیرهٔ بادیان نیم‌گرم بنوشند **ایضاً** که ربع را نافع است پلاس پاپره پوست سرخ از وی دور کرده مغز او و مغز تخم کرنجوه مساوی بسایند و قدری آب آمیخته به قدر فلفل حبها سازند و هر روز یک حب بخورند مجرب نوشته **دوائی** که تب ربع را دفع کند کلونجی چهار درم باریک سائیده با شهد خورند چهار روز متواتر روزیکه تب آید از صبح آن شروع کند **دیگر** که برای دفع لرزه و تب معمول است سمندر پهل یک عدد سائیده یک ساعت پیش از نوبت بخورند و بالایش آب

لیموی کاغذی نیم عدد افشرده بنوشند همچنین تا سه نوبت **ایضاً** برای تب ربع برگ تنبول مغز بادام هر یک سه عدد برگ قنب یک نیم ماشه نبات شش ماشه سائیده قبل شش گهری از آمدن تب بنوشند **دیگر** که در ازالۀ تب ربع مجرب نوشته انگزد یک ماشه نمک دو ماشه هر دو را در یک سیر آب بجوشانند هرگاه چهار دام بماند بنوشانند در دو روز دفع شود **ایضاً** که در جمیع انواع رب و تب مرکب مجرب آهک یعنی چونه مقدار سه چهار ماشه یا کم زیاده در آب حل نمایند و یک عدد لیمون کاغذی در آن افشرده بگذارند بخورند اگر یک بار کفایت نکند یک نوبت دیگر بدهند **دیگر** دافع تب ربع نوشادر سه سرخ فلفل گرد دو عدد کوفته بیخته روز نوبت خورانیده باشند **دوایی که** آن را جرانکس و قصوره گویند برای دفع تب لرزه مجرب تخم و قصوره در سکوره کرده دهن آن بند نموده گل حکمت کرده در آتش نهند که سوخته خاکستر گردد پس برآورده آن خاکستر به قدر یک سرخ و قوی مزاج را تا چهار سرخ با قدری آب دهند تا چند روز **ایضاً** مسمی بجرانکس دافع تب ربع و بلغمی و صفراوی نائبه توتیای سبز پنج مانگ هرتال ورقی ده مانگ چونۀ صدف پانزده مانگ باریک سائیده به آب گهیکوار چهار پاس کهرل نمایند و یک قرص بسته در دو سکوره نهاده گل حکمت کرده در چقر مربع یک درعه پاچک دشتی ته و بالا داده آتش دهند هرگاه سرد شود برآرند خوراک یک سرخ در بتاسه غذا شیربرنج در سه روز تب دفع می‌شود و در ربع روز نوبت از صبح دهند و این هر قدر کهنه شود تا شیراو زیاده می‌شود و در نسخه حکیم ارزانی جنت مکانی وزن نیله تهوته نیم دام و هر تال و چونۀ گهونگه هر یک دو دام است و نوشته که در شیرۀ کنوار تا دو پاس کهرل کرده در سفال خام تا پخته طلا نموده سفال دیگر بر آن پوشند و کنارۀ هر دو سفال که با هم پیوسته باشد از گل و پوست شالی محکم کرده در آوۀ کلال یا درپاچک دشتی آتش دهند لیکن آتش بسیار باید داد چون سرد شود برآرند و مرو کلان را تا دو نیم سرخ در شکر یا برگ تلسی کوفته باید داد از ترشی و بادی و روغن پرهیزند از این دوا تب ربع کهنه زائل می‌شود و بعضی کسان را که از این دوا قی شود نفع زودتر دهد و چونۀ صدف و گهونگه عبارت است از آن‌که صدف یا گهونگه را در آتش بسوزند تا سوخته سفید شود **ایضاً** آهک سفید چهار درم زرنیخ سرخ دو درم توتیای سبز یک

درم باریک سائیده در آب یک پاس کهرل به دستور آتش دهند خوراک یک سرخ غذا شیربرنج **دیگر** که بخاصیت عمل کند و در ربع اکثر تجربه شده زرنیخ سرخ اشخار آهک مساوی سحق کنند و در سفال کرده زیر او آتش دهند تا پخته گردد و اندازه پختگی او آن است که ریزه از چوب نی یا کاه در میان دو ایستاده کنند که سر چوب بسفال برسد و آتش متوسط کنند پس ریزۀ چوب بیرون آورده نظر کنند اگر سر او سیاه شده و آتش گرفته باشد درنگ دوا بگردد دوا پخته شده باشد پس فرود آورده باز سائیده به قدر یک سرخ در بتاسه پیش از نوبت بدهند و روز راحت هم دهند **دوائی** که تب ربع را مجرب نوشته و دیگر تپهای سرد را سود دهد سمندر پهل مرچ سیاه برگ تلسی هر سه برابر با هم کوفته به قدر یک یک ماشه یا کسری زیاده به حسب مزاج و سن مریض پری بندند و یکی از آن یک گهری پیش از آمدن تب به آب سرد بدهند و پرهیز هیچ نیست و سمندر پهل آنچه باریک سر و دراز همچون خستۀ خرما باشد بهتر است **شربت** که مصنف داراشکوهی به جهت حمیات سوداوی از مجربات خود شمرده گل بنفشه گاوزبان هر یک پنج مثقال در یک نیم پیالۀ آب بجوشانند تا هم پیالۀ بماند صاف نموده یا شصت مثقال قند سفید به قوام آرده هر صبح در هفت قاشق آب حل کرده و مثقال تخم ریحان و قدری گلاب اضافه نموده بنوشند **قرص** که در این تب مجرب سرهندی است بادیان زیرۀ سیاه هلیلۀ سیاه قرص ساخته استعمال نمایند که از نوبت سوم تجاوز نکند فاحفظه فانه من الفیوض **معجون ربع** از مجربات حکیم عمادالدین محمود چون روز نوبت قبل از تب بدو ساعت مقدار دو نخود تا نیم مثقال تناول نمایند البته در سه نوبت قطع کند و مسمی است بحب لولو جند حلتیت دارچینی قرنفل شونیز مرصاف میعۀ سائلۀ هر یک سه درم افیون سداب فلفل گرد هر یک یک درم عسل برابر جمله **اقوال حذاق** سویدی گوید که شرب غافث و کذا سرکه اشترغار و کذا لاجورد چهار قیراط که فعل عجیب دارد و کذا هوفاریقون در شراب و کذا پنیرمایۀ خرگوش به قدر باقلا و کذا پوست تخم پنجنکشت دو درم و کذا شونیز سوده به سکنجبین روز شنبه اگر تب بسیار طول کند و کذا خردل و کذا قسط و کذا آب کاسنی و کذا غاریقون و کذا پوست درخت آزاد درخت با هلیلۀ سیاه و شاهتره در ربیع یا خریف و کذا آب کاسنی صحرائی و کذا

کرفس باقه جوش شدید داده صاف نموده با سکنجبین و کذا نانخواه و کذا آب برگ با دراج و کذا برگ حندقوقا و تخم آن هر کدام چهار عدد و کذا پنیرمایهٔ بزغاله به قدر سه باقلا و کذا بابونه و کذا ریوند و کذا تخم لسان‌الحمل چهار عدد قبل شروع نوبت و کذا شوربای خروس پیر بقرطم کوفته و بسفائج پخته و کذا خاکستر شاخ نر گاو چون در نیم ماه بسوزد و سوزانندهٔ او کلام نکند تا انفراغ از سوختن آن و کذا طبیخ اسقولوقندریون و کذا طریفلن چهار برگ یا چهار تخم آن به شراب **و اکل** حرشف و کذا لسان‌الحمل مسلوق به روغن بادام و کذا گوشت خارپشت و کذا لحم افعی مدبر که در تریاق می‌اندازند و کذا عنصل بریان و کذا جرم طرخشقوق و کذا کرنب و کذا ترب و کذا لحم ناقه در روز راحت در چهار او دارکه مجرب مالقی است و کذا بچهٔ ماکیان که افضل غذای صاحب ربع است و کذا دراج و تیهو و زرزور و کذا نخوداب مطیب بدارچینی و مصطکی **و تعلیق** هدبه یک عدد در پارچه بسته بر صاحب تب و کذا حین‌الدیک در خرقهٔ کتان بسته و کذا کرم عکوب که آن حرشف است و در سر او می‌باشد چون در جلد مدبوغ ببندند و کذا خاکی که بر آن سگ سیاه رنگ بول کند بندقهٔ آن بسته و کذا قرن حیهٔ مقرنه و کذا فقرهٔ گردن بط و کذا استخوان غوک و کذا استخوان میت و کذا قطعهٔ لحم تیس و کذا ذراریح در پارچهٔ سرخ بسته و کذا عظم سوراخ‌دار بازوی خروس و کذا موی ریش بز نر در خرقهٔ کتان بسته و کذا چشم راست نمس و کذا دندان فک السیر تمساح و کذا جوزالطیب یک عدد که مجرب صحیح من است و کذا استخوان خوک و کذا نسج عنکبوت بر بازو بستن و کذا لب بالای موش کور و کذا جلد فیل و کذا اعظم طویل که در بازوی مرغابی باشد از جانب چپ گرفته **و بلع** فسافس در تقبهٔ باقلای کرم خورده داخل کرده و کذا سپشن سر در سوراخ باقلا کرده به موم بند نموده **و بخور** تخم ترنج و کذا عرن یعنی براسپ و کذا جلد خارپشت و کذا بیخ بقلهٔ‌الرمل و پوشیدن لباس زن صاحبهٔ نفاس و شرب و تعلیق قنه و کذا دو قو و کذا حلتیت و کذا بندق هندی و قطع چوبدستی از درخت پنجنکشت از دست خود و اتکا بدان هر واحد نافع حمای ربع است و اگر بگیرند شکر هفت درم سقمونیا ربع درم حجر ارمنی مغسول دو درم و در تب ربع بدان تنقیه کنند مجرب من است **ابوسهل** گوید که در حمای سوداوی

اعنی ربع اگر در صاحب او آثار غلبهٔ خون بینند و قوت قوی و سن و فصل محتمل باشد فصد از دست چپ باید کرد و به سوی خون نگاه کنند اگر سیاه باشد بیرون آرند و اگر سرخ باشد فی‌الفور بند کنند و قصد تلطیف خلط که آن مادهٔ تب است و تهیهٔ آن برای خروج سازند و هرگاه علامات نضج ظاهر گردد و ادویهٔ که اسهال سودا به آهستگی نماید بنوشانند تا قوت را ضعف کند و با فضول اخلاط نافعه خارج نگردد و اما غذا در تب ربع باید که .... باشد تا بحرارت و رطوبت خود مادهٔ این تب را اعنی سودائی که آن بارد یابس است مشهور سازد دانه و تعدیل آن نماید و ملطف محلل ریاح باشد و این بهر آن است که گاهی از خلط سوداوی در معده و طحال ارباح و نفخ غلیظ موذی پیدا می‌شود و ملین شکم باشد مثل ماءالجبن و عسل و حریره معمول از زیت و مری و به قول ملین شکم بهر آن‌که آنچه در بدن مجتمع شود به تدریج خارج گردد و غیر مولد خلط غلیظ باشد زیرا که غذای غلیظ را استفراغ منع کند و خلط سوداوی افزاید و همچنین مولد خلط ردی و خلط بارد و نفخ نباشد و قابض شکم نبود و در این تب اولاً حقنه کردن بحقنه‌های لینه نفع کند تا ترطیب یبوست این خلط نماید و آن را مهیا به استفراغ کند و بعد استعداد حقنه‌های قویه استعمال نمایند زیرا که این خلط به شدت خارج می‌شود و ایضاً در این تب در هر چند روز تناول چیزی حاد مثل خردل و فلفل و غیر آن از معجونات ملطفه نفع نماید و در این تب مشی معتدل و دلک معتدل سود دارد و باید که در آن حمام در ابتدای امر استعمال نکنند و چون تب ربع طویل‌المدت می‌باشد پس می‌باید که تدبیر غذا در آن اندر ابتدا غلیظ باشد تا قوت قبل از رسیدن مرض بمنتهای خود ضعیف نگردد بعد از آن هرقدر که مرض بمنتهای خود قریب گردد از تدبیر غلیظ کم نماید و در لطافت او بیفزایند تا آن‌که چون مرض بمنتهی رسد تدبیر بغایت لطافت رسد به عده چون مرض در انحطاط شروع کنند تدبیر را بغلظ اندک اندک باز آورند مانند آن‌که در تلطیف او عمل کرده باشند و این برای انتعاش قوت و بهر عود بدن بصحت بود و این تدبیریست عام در جمیع امراض مزمنه و هرگاه تب ربع بمنتهی رسد باید که تلطیف تدبیر نمایند و آرام و سکون اختیار نمایند تا ماندگی و حرکت فعل طبیعت را قطع نکند به عده چون مرض منتهی گردد و خلطی که آن مادهٔ مرض است نضج یابد دوای مسهل سودا بکرات و مرات بخورند و بعد از آن مریض را چیزی از تریاق بخورانند که آن تلطیف بقیهٔ این خلط و

تحلیل آن کند و تنقیهٔ بدن از آن نماید و بدل تریاق و دواءالحلتیت و مثرودیطوس جائزست و نشاید که مریض را چیزی از این معجونات قبل از نضج و رسیدن مرض بمنتهی و تنقیهٔ بدن به مسهلات بخورانند تا هیجان و تحریک خلطی که آن مادهٔ تب است ننماید پس به سوی اعضا بریزد و به اخلاط نیک که درانجاست مخلوط گردد و احالهٔ او بطبیعت خود گرداند و هرگاه این عمل در موضع واحد از بدن کند تب در شدت افزاید و سوءمزاج خبیث گردد و اگر عمل او در دو یا سه موضع بود به حسب آن حمیات ربع حادث شوند و تب مرکب گردد **شیخ‌الرئیس** می‌فرماید که اگر سودای سوداوی صرف از قبیل در وی خون باشد اسهال او در ابتدا هنگام قبض به آب لبلاب و فانیذ نیکو است و استعمال گلقند عسلی و شکری خوب است و در آخر آن استفراغ به مثل طبیخ هلیلهٔ زرد و سیاه و شاهتره و مویز نمایند و چون مادهٔ مرض نضج یابد در این هنگام نیز برای فصد موقع بهتر است از باسلیق فصد نمایند به شرطیکه غلبهٔ خون ظاهر گردد و بالای طعام قی بقوت یا به آهستگی حسب فصل و حاجت کنند و ادمان او نمایند که آن اصل بزرگ است و استفراغ به ادویه و حقنه‌های قویه سازند و ادویهٔ که در مثل این وقت استعمال کنند آن افتیمون و بسفائج و غاریقون و اسطوخودوس و حجر ارمنی و لاجورد هر دو مغسول و غیرمغسول و آب برگ بنطافلون بشربت عسل است و گاهی نزد عصیان ماده احتیاج بخربق سیاه افتد و گاهی در صفراوی سنا و شاهتره به افتیمون و قی به سکنجبین کفایت کند و بعد استفراغ برای ربع بلغمی و سوداوی آن تریاق و مثرودیطوس و دواءالحلتیت بخورند و فلفل تنها در آب و مثل خردل بخورند و این اشیای مدام استعمال نکنند بلکه در هر سه روز یک بار و در ابتدا و قبل استفراغ در مدت بعیدتر از آن و همچنین فلافلی و مانند آن از جوارشات حریفهٔ مقطعه و بچیزی از این چیزها قبل از نضج تعجیل نکنند زیرا که اگر طبیب تریاق و مانند آن در ابتدا بخوراند ربع را بربع دیگر مرکب کند و گاهی امراض دیگر آورد و خصوصاً در سرما و خریف و اگر در آخر این مرض فصد واجب گردد بر آن اقدام نمایند و جالینوس گفته که خلقی کثیر را از ربع به این تدبیر به ساختم که بعد نضج ایشان را مسهل نوشانیدم بعد از آن عصارهٔ افسنتین و پس از آن تریاق خورانیدم و گویم که حلتیت و فلفل هر دو مفرد

بسیار نافع است چون نضج ظاهر شود و وقت انتها برسد و صاحب تب ربع را صحنا و کامخ کبر و خردل و آبکامه و همه آنچه در آن قوت ملطفه قوی باشد بخورانند و گاهی طبیب را احتیاج افتد بعد چهل روز از تب بخورانیدن مثل دواءالحلتیت به قدر کنار هر صبح و همین قدر هر شب اگر تب حاد نباشد و اصل او صفرا نبود و از اقراص نافعه در این وقت یعنی بعد ظهور نضج و رسیدن منتهی و نزد انحطاط این قرص است **صفت آن** بگیرند عصارهٔ غافث و زعفران هر واحد سه درم اسقولوقندریون دلک و ریوند و طباشیر هر واحد پنج درم تخم حماض و تخم خرفه و گل سرخ و سنبل‌الطیب و تخم کشوث و انیسون و تخم کر فس و بیخ کبر و حب‌البان و بادیان هر واحد چهار درم به آب کرفس سرشته قرص سازند و به آب بادیان و کاسنی و کشوث بخورند و این دوا نافع از بسیار وجوه است چون ماده نضج یابد **بگیرند** مرمکی بیست و هفت درم سنبل‌الطیب سیزده درم فطراسالیون پانزده درم انیسون ده درم عاقرقرحا قسط فقاح اذخر هر یک پنج درم به شراب کهنه یا به عسل زنجبیل به سرشند و شربتی مثل جوزه و گاهی اطبا در آخر این مرض و برای قلت ایذا از آن و کثرت حرارت بتلیطف ماده ناقهین را دوائی به این صفت میخورانند بگیرند بزرالنج و بیخ لفاح یک قیراط و حلتیت قریب سه باقلا **و ایضاً** از این قبیل‌است چون بگیرند پودینهٔ بستانی چهار مثقال و تخم ابخره بیست مثقال و افیون یک مثقال و اقراص بسیار کوچک بسازند شربتی یک درم به عرق گاوزبان و بادرنجبویه و آنچه ایشان را استعمال او بعد ظهور اثر نضج تا آخر آن نیکو است این است که بگیرند مویز صنانی یا هردوی و ثوم دشتی و مورد تازه هر واحد یک جزو در آب خیسانیده خوب بجوشانند و صاف کرده یک اوقیه از آن بنوشند و **ایضاً** تخم کرفس و انیسون و قردمانا هر واحد پنج درم سعتر دشتی و غافث هر واحد هفت درم نانخواه چهار درم شکاعی سه درم مویز ده درم در سه رطل آب بجوشانند تا به یک رطل آید **و دوای جید** برای ایشان این است بگیرند نانخواه و سنبل‌الطیب و پودینه هر واحد ده درم کرویا و انیسون هر واحد هفت درم حلتیت پنج درم زنجبیل چهار درم سلیخه سه درم در عسل به قدر کفایت به سرشند شربتی یک درم به آب کرفس و بادیان و **ایضاً** قرص به این صفت عصارهٔ غافث ده درم اسقولوقندریون و طباشیر و بادیان و

سنبل‌الطیب و زعفران هر واحد پنج درم لک و ریوند هر واحد چهار درم تخم خرفه و تخم خیار هر واحد شش درم به آب کرفس قرص سازند و به سکنجبین بخورند و چون لرزه اشتداد نماید قی کردن به آب نیم‌گرم و سکنجبین آن را نفع کند و اگر این کفایت نکند بدان چه مذکور شد به حسب دقت آن را قوی سازند و بتخبیر بنطوتی که در آن شیح و بابونه و مانند آن پخته باشند پارچه پیچیده سخونت را جمع کند **ذکر مسهلات** که بعد نضج بدان محتاج گردند هلیلهٔ کابلی شش درم افتیمون افسنتین هر واحد پنج درم هلیلهٔ زرد عصارهٔ غافث آمله هر واحد چهار درم تخم کرفس انیسون بادیان هر یک دو درم جوشانده از آن بسازند و اسهال به آهستگی نمایند و **یا بگیرند** کشمش ده درم هلیلهٔ کابلی افتیمون هر واحد هشت درم شاهتره هفت درم شکاعی قنطوریون غلیظ هر یک شش درم غافث بیخ اذخر هر واحد پنج درم در پنج رطل آب بجوشانند تا به یک رطل باز آید **حب خفیف** چون در هر پنج روز یک بار استعمال نمایند در این تب نافع بود مجرب است افتیمون تربد سفید هر یک ده درم کرویا انیسون هر یک هفت درم نانخواه هشت درم تخم کرفس بادیان هر یک سه درم بسفائج شش درم غاریقون هشت درم نمک هندی پنج درم ایارج فیقرا یازده درم به آب پودینه حبها سازند شربت یک نیم درم و هرگاه با وجع طحال بود به این دوا انتفاع یابند و برفق اسهال کند اسقولوقندریون پانزده درم غاریقون دوازده درم هلیله سیاه ایارج فیقرا هر واحد ده درم هلیلهٔ کابلی افسنتین هر واحد هشت درم شکاعی باداورد کمافیطوس عصارهٔ غافث هر واحد هفت درم ثمر طرفا بیخ کبر هر یک پنج درم تخم کرفس انیسون بادیان هر یک سه درم از آن معجون یا حب سازند

تغذیهٔ ارباب ربع

صوابتر آن است که تدبیر ایشان در اول هفته تا سه هفته به قدری تلطیف مائل گردانند بغیر آن‌که قوت ضعیف گردد و این چنان باشد که از گوشت و زهوهات اجتناب نمایند زیرا که این تقلیل ماده و تخفیف اعراض برایشان و قصر مدت مرض ایشان نماید و بعد از آن لابدست از انعاش قوت به مثل ماهی رضراضی و بیضهٔ نیمبرشت و بچهٔ ماکیان و تیهو و هرگاه مریض بمدت مثل مدتی که در آن زهومات منع است برسد و آن سه هفته است و مرض کم

نگردد از مراعات قوت چاره نباشد و خورانیدن غذائیکه آن قویتر است مثل گوشت ماکیان و بره و بزغاله و پرندهٔ نرم گوشت مانند تدرو و دراج و ماهی جید که بزرگ جثه نباشد و بدآن‌که شرط در غذای صاحب ربع آن است که جامع چهار خصلت باشد یکی آن‌که نافخ نباشد بلکه محلل نفخ مولد از سودا بود دوم آن‌که غلیظ نباشد بلکه ملطف غلیظ بود سوم آن‌که قابض نبود بلکه ملین شکم باشد چهارم آن‌که خون متولد از آن محمود بود و اکثر غذا که چنین باشد آن است که در آن حرارت و رطوبت بود و کیفیت تغذیه قبل نوبت و اختیار ساعات و کمیت تقدیم در باب تدبیر غذا در علاج کلی حمیات عفنی معلوم شده و ایضاً معلوم کرده‌اند که گاهی احتیاج بغذا در وقت نوبت و قریب آن به سبب مذکور در انجا می‌شود ولیکن صواب آن است که تب بر خلو شکم ملاقی گردد تا طبیعت بمادهٔ غذا غیر مادهٔ مرض مشغول نشود تا آن‌که مادهٔ مرض را دفع کند و شراب سفید رقیق ربع را نافع بود **صاحب کامل** گوید که هرگاه علامات غلبهٔ خون یافته نشود فصد نشاید کرد و نه استفراغ بچیزی از ادویهٔ مسهله در بول امر کنند مادام که خلط خام باشد لیکن می‌باید که طبیعت معتدل بنرمی اندک به استعمال اغذیهٔ ملین شکم مثل به قول معمول بمری و سرکه و زیت باشد چون اسفاناخ و چقندر و سرمق و شوربای خروس و قنبره و مویز خراسانی و آلوی شیرین و انجیر خشک به اندک مغز قرطم و هرگاه طبیعت قبض شود تلئین او به آب آلوی شیرین و مویز و سنا و خیارشنبر و ترنجبین با ماءالجبن به شکر و مانند آن باید کرد و اگر به این دوا طبع گرم نگردد حقنهٔ لین به آب چقندر و روغن کنجد و مری استعمال نمایند و باید که تعدیل غذا در این تب کنند و در آن غذای غلیظ عسرالانهضام استعمال نکنند که در مادهٔ تب افزاید و غذای لطیف هم استعمال ننمایند که قوت را ضعیف کند فلهذا باید که تعدیل غذا نمایند تا حفظ قوت بوقت منتهای مرض کند و از غلظ او اندک اندک کم نمایند پس هرگاه تب بمنتهای خود برسد در آن هنگام تلطیف غذا باید کرد تا قوت بمدافعت مرض مشغول گردد و همچنین در سائر امراض و در هر روز بر گلقند شکری و سکنجبین متواتر اقتصار نمایند و روز نوبت تب از غذا منع کنند تا طبیعت بمقاومت مرض مشغول گردد و حمام در این تب البته استعمال نباید کرد مگر بعد منتهای آن در انحطاط و

استعمال مشی آهسته و مالش بدن بمقدار معتدل سزاوار است تا مسام بگشاید و ماده رقیق گردد و مدام مثل این تدبیر در این تب تا ظهور علامات نضج استعمال نمایند و هرگاه آثار نضج ظاهر گردد ادویهٔ مسهل سودا مثل این مطبوخ استعمال کنند **صفت آن** هلیلهٔ کابلی تدبیر در این تب تا ظهور ده درم هلیله آمله اصل‌السوس مقشر هر یک پنج درم آلوی بخارا بیست عدد مویز منقی بیست درم سنا پنج درم افسنتین رومی برگ بادرنجبویه بسفائج کوفته گاوزبان گل سرخ هر یک چهاردرم اسطوخودوس سه درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند تا به یک رطل آید هفت درم افتیمون انداخته از آتش فروده ساعتی صبر کرده افتیمون را خوب بمالند و آبش ده اوقیه صاف کرده غاریقون یک مثقال صبر سقوطری و نمک نفطی هر واحد نیم درم خربق سیاه دو دانگ باریک سوده بر آن انداخته نیم‌گرم بنوشند و مسهل در روز دوم از نوبت استعمال کنند و به عده قرص غافث و مثقال با دو اوقیه سکنجبین شکری ممزوج به آب بدهند و روز نوبت سکنجبین که در آن ترب تر کرده باشند به آب گرم مطبوخ شبت استعمال نمایند و قی آورند و باید که صاحب این تب بعد از نضج در هر هفته یک بار این دوا استعمال نماید **صفت آن** هلیلهٔ هندی و کابلی هر واحد هفت درم بسفائج افتیمون هر واحد سه درم همه را باریک سائیده سه درم از آن با مثل او شکر سلیمانی بخورند و بالایش آب گرم بنوشند و این دوا روز دیگر از روز نوبت بخورند و هرگاه زمانهٔ این تب متمادی شود و مدت او طول کند و فصل سرما بدان لاحق گردد و آثار نضج ظاهر گردد باید که در آن بعض معجونات حاره مثل معجون حلتیت یا حب حلتیت در هر سه روز نیم مثقال تا یک درم استعمال کنند و یا قدری از معجون فلافلی بخورند و نسخهٔ آن در علاج ربع بلغمی در قول ایلاقی مسطور شد و این معجون دیگر نیز حمای ربع را بعد نضج سود دهد و نسخهٔ او همان معجون حلتیت نوع دیگر است که در قول مسطور مذکور شد لیکن در اینجا وزن نانخواه و سلیخه هر واحد هشت درم است باقی به دستور و ایضاً در هر هفته معجون مثرودیطوس یا تریاق کبیر هر واحد به قدر حاجت و مقدار تحمل طبیعت مریض بدهند تا تلطیف خلط نماید و باید که از این معجونات قبل از نضج مادهٔ مرض حذر نمایند که از آن مضرت بسیار حاصل شود و باید که از آنها حذر کنند اصحاب مزاج حار

و در سن شباب و فصل تابستان و اگر این کسان را ضرورت خوردن آنها داعی گردد اندکی از آنها به احتیاط استعمال کنند و در اکثر امر در مثل این حال اقتصار نمایند بر قرص غافث به سکنجبین یا گلقند و بر استعمال قی در روز نوبت و بر تناول سکنجبین به آبی که در آن پودینهٔ نهری و افتیمون جوشانیده باشند و اما هرگاه فصل زمستان و سن مریض سن شیخوخت و مزاج او بارد رطب بود و خلط ابتدا بنضج کرده باشد پس بدادن این معجونات حاره باکی نیست و پرهیز مریض از اغذیهٔ بارد یابس و مؤلد سودا و غلیظالجوهر نمایند و باید که صاحب این تب را شراب بعد نضج مادهٔ مرض دهند ولیکن شراب کهنه نباشد و نه نو و ممزوج به اندک آب باشد و چون این تب بمنتهای خود برسد تدبیر غذای صاحب او به تدبیر لطیف کنند مانند تیهو و بچهٔ مرغ و مزورات در وقت منتهی یا بازوی طیور و گردن آنها و امثال آن تا قوت بمقاومت مرض مشغول گردد و مادهٔ او پاک شود و آرام و سکون و قلت حرکت اختیار نمایند تا طبیعت به مرض مشغول گردد و حرکت از مقاومت عائق نشود و باید که عنایت بجگر و طحال در این تب مصروف دارند و عنایت به این هر دو تا ضعیف نشوند و یا سد و در آن هر دو یا غلظ حادث نشود به این طور نمایند که صاحب او را قرص زرشک یا قرص غافث به سکنجبین در وسط مرض و آخر او بعد نضج بدهند و اما در ابتدای او سکنجبین از اوفق اشیائیست که استعمال کنند **ابن الیاس** گوید که اگر از عفونت سودا باشد هر صبح جلاب از گلقند ده درم و تخم کاسنی سه درم و پوست بیخ کاسنی پنج درم بنوشانند و غذا مزورهٔ بنوماش و نخود و مغز حب قرطم بدهند و هرگاه اثر نضج ظاهر نشود اسهال سودا بحبوب مسهل سودا که در ربع بلغمی مذکور شد یا به مطبوخ افتیمون یا بحب آن نمایند و یا تلئین طبیعت بمعجون نجاح و سنا و تخم شاهتره و بادرنجبویه و گاوزبان کنند و باید که در این تب اسهال متواتر نمایند و باید که کسر لرزه و فراشا در این تب بدلک و ادرار و تعریق نمایند و تناول شوربای خروس پیر با نخود و بسفائج چنان چه در باب قولنج گفته شد ایشان را نافع است و ایضاً تناول تریاق کبیر یا مثرودیطوس درهرماه یک دو مرتبه سودمند بود و تناول این معجون برای این تب نفع بین دارد سنبلالطیب وج هر واحد پنج درم فلفل زنجبیل هرواحد یک درم حلتیت دو درم نانخواه سلیخه هر

واحد چهار درم همه را باریک سائیده به عسل کف گرفته معجون سازند شربتی از آن یک مثقال به آب بادیان یا به آب کرفس و برای حفظ کبد و طحال قرص زرشک کبیر یا صغیر یک مثقال به سکنجبین بزوری یا ماءالاصول بدهند **ابن نوح** گوید که در این تب قصد تدبیر بیرآنکس نمایند که ارادهٔ فربه شدن بدن خود نماید و نگاه کنند اگر اعراض او کم نشود و در وقت او تأخیر نگردد به استفراغ قویتر بپردازند و اگر تب از چهل روز تجاوز کند و مریض فربه توانا باشد توسع غذا بر آن نمایند و هر صبح به قدر جوزه فلافلی یا بمقدار کنار دواءالحلتیت و همچنین وقت خواب بدهند و در غیر روز نوبت بحمام عرق آورند و شراب بنوشند و خاصیت دوای حلتیت است که آن تسکین برودت تب و منع لرزه کند و همچنین آب جرجیر افشرده عمل کند اگر به قدر دو یا سه اوقیه از آن بنوشند و کذلک اگر یک درم قسط یا عود بلیسان یا غاریقون یا بیخ سوسن آسمانجونی هر کدام که باشد بماءالعسل قبل از نوبت بخورند و ایضاً مالش به روغن که در آن قسط و عاقرقرحا یا شیح پخته باشند قبل از نوبت تسخین بدن و تسخین لرزه کند و ادرار بول نمایند و بعد انهضام غذا این قرص بخورند عصارهٔ غافث سه درم لک ریوند حب‌البان هر یک چهار درم بادیان سه درم زعفران دو درم به آب کرفس سرشته اقراص بوزن مثقال سازند و یکی از آن به سکنجبین یا به آب بادیان و کاسنی و کشوث بخورند و اما از اصحاب حمای ربع کسیکه نحیف بدن باشد و بر مزاج او یبوست غالب بود باغذیه و ادویهٔ حار یابس علاج نکنند که این در تب دق آن را می‌اندازد بلکه معالجهٔ او بمرطبات و مسخنات نمایند مثل استکثار دخول حمام بغیر آن‌که در آن عرق آید و ریختن آب بسیار بر بدن او نشستن در آبزن و مالش به روغن کنجد و خیری و شرب شراب رقیق به مثل او آب ممزوج و اعتماد در اسهال او بر ماءالجبن با نبات کنند و غذای او خرس پیر مع بسفائج نخود باشد و روز دوره قی به سکنجبین و کلاب و آب نیم‌گرم آورند و لزوخ این قرص نمایند **صفت آن** گل سرخ زرشک طباشیر هر یک دو درم تخم کاسنی و کشوث هر واحد یک درم ریوند عصارهٔ غافث هر یک نیم درم رب‌السوس سه درم اقراص بوزن یک درم سازند و یکی از آن بخورند و بگیرند افتیمون و سائیده در مویز منقی سرشته هر صبح بخورند و غذا بسرکهٔ زیت مع روغن کنجد و شکر

طبرزد سازند و هر روز گلقند بخورانند و دست و پا در آب گرم بدارند و اگر مع ذلک در دهن او رطوبت باشد سکنجبین معمول از تخم کاسنی و بادیان و کرفس بدهند و زردهٔ بیضه و انجیر در عسل تر کرده بخورند و تنقل به مغز بادام و پسته و فندق و مغز چلغوزه و شکر وفانیذ و حبۀالخضرا و کنجد مقشر و مویز طائفی سازند و گردو پیش او روز دوره طغارهای پرآب گرم که در آن بابونه و شیح و پودینه جوش داده باشند بنهند و بپارچها بپوشند تا بخار او ببدن رسد و زود گرم شود **خضر** و **قرشی** می‌نویسند که اگر در خون کثرت یابد بعد چند روز که نضجی حاصل شود فصد کنند پس اگر خون رقیق مائی برآید فی‌الفور بند نمایند و ابتدا به استفراغ خفیف کنند و بعد نضج تام به استیصال سودا پردازند به تدریج و بدفعات و بعد نضج و تنقیه در آخر آن تریاق فاروق و دواءالمسک حلو خوردن نیکو است و ایضاً بعد سه هفته قرص غافث و قرص زرشک ریوندی بدهند و معذا استعمال ریوند در اوقات متفرقه نمایند و از آب سرد منع کنند مگر در وقت دوره و روز نوبت ترک غذا نمایند مگر آن‌که نوبت در آخر روز آید و گرسنگی اشتداد نماید پس اولی آن باشد که معده را به مثل ماءالشعیر به شکر یا شربت نیلوفر یا بمزورهٔ ملوخیه یا اسفاناخ یا کاسنی یا خرفهٔ مطنجن به روغن بادام مشغول دارند و روز راحت غذا به مثل بچهٔ مرغ و ماکیان فربه و بره یکساله بطور اسفیدباج پخته یا به اناردانه و مویز و یا به آب لیمون و شکر سازند و از مسهلات این مطبوخ نیکو است عناب سپستان تمرهندی آلوی بخارا هر یک ده درم سفنای مکی بسفائج شکاعی باداورد تخم ریحان شاهتره هلیلهٔ سیاه و کابلی گل بنفشه گاوزبان هر یک پنج درم تخم خیار و کاسنی زرشک افتیمون هر یک سه درم جوشانیده صاف نموده پانزده درم مغز خیارشنبر و یک درم روغن بادام و پانزده درم گلقند داخل کرده بریوند چینی یک ورم و حجر ارمنی و لاوجورد و مقل ازرق و کتیرا و سقمونیا هر یک ربع درم تقویت داده بنوشند و مطبوخ افتیمون و حب آن هر دو نیکو است و کذا افتیمون به شیر نجاج و ایارج لوغاذیا و محموده و واجب است که اعادهٔ استفراغ مرهً بعد اخری نمایند تا بدن پاک گردد و سفوف مسهل سودا بماءالجبن مشکور است و کذلک آب شاهتره و شربت شاهتره مرکب تنها و با ریوند فائده دارد و باید که در ابتدای نوبت قی به سکنجبین و صمغ حرشف و

اصل‌السوس آورند و در غیر نوبت قبل از غذا و اگر بعد غذا باشد بهتر است و به عده بهر تقویت معده گلقند و شربت لیمون دهند و اعتنا به ادرار ایشان نمایند در بعض اوقات و خصوصاً نزد فدت حرکت و عطش به شیرهٔ خیارین و خربزه و کاسنی و روز دوم از نوبت در حمام داخل شوند و در آبزن آب شیرین نشیند و آب حمام بیشتر از هوای او استعمال نمایند و وقت ابتدای نوبت دریافت کنند که ابتدای وجع از کدام مکان است پس هرجا که معلوم شود بدانند که عسل ماده و مستوقد عفونت همآن است و آن موضع را به روغن بابونه و نمک چرب کنند و اطراف بمالند و در آب گرم نهند **انطاکی** گوید که آنچه از نفس سودا باشد واجب است که اولاً این مطبوخ بنوشانند که آن عجیب النفع کثیرا الفائده است من تالیف آن نمودم و به تجربه صحیح یافتم **صنعت آن** جو مقشر سی و شش درم آلوبخارا اسطوخودوس بسفائج تمرهندی هر واحد پانزده درم افتیمون عصی‌الراعی عناب تخم کرفس بیخ خطمی تخم شاهتره تخم کاسنی تخم خرفه مغز تخم خیار گاوزبان هر واحد هفت درم پوست بیخ کبر گل بنفشه گل سرخ هر واحد چهار درم همه را کوفته در ده چند آن آب بجوشانند تا چهارم حصه بماند صاف کرده نیم‌گرم با شکر یا شربت نیلوفر یا شربت بنفشه بنوشند و تا شش روز تکرار این در ایام راحت کنند اگر قلع آن نکند و تمام نضج ظاهر شود سفوف سودا بماءالجبن چند روز بدهند والا شیر شتر به افتیمون دهند تا نضج تمام گردد پس سفوف مذکور بدهند و اگر زائل نشود ایارج لوغاذیا دهند و دادن تریاق کبیر خطاست به سبب قبض پس از وی حذر کنند و واجب بود حمام در روز راحت و اندر آن نکثیر جلوس در آبزن و ترطیب به ادهان بارده نمایند و هرگاه یبوست زیاده شود احتقان بشوربای کله پایچهٔ جائز بود و اکثر آن زائل می‌شود بخوردن غاریقون یک درم و حجر ارمنی و مروارید هر واحد نیم مثقال و این مجرب است چند بار روز دوم از نوبت استعمال نمایند و بدل حجر ارمنی لاجورد کنند و اما اغذیهٔ به قول مثل اسفاناخ و کدو و ماکیان و برهٔ فربه بدهند و هرگاه نوبت بروز خود استیعاب نماید غذا ندهند والا جائزست اگر هضم وسعت کند و از مجربات مثل طیون اکلاً و شرباًست و کذا کرفس و بخور بافسنتین و تعلیق یاقوت و خلد و موش داکل طحال خارپشت و بخور بزهرهٔ او و در نزهت نوشته که شرب افتیمون و بسفائج و لاجورد

مخصوص بربع است و از مجربات مروارید محلول در ترشی ترنج است و بخور تخم او و شرب آب کرفس به شکر و در خواص آمده که پارچهٔ زن ذات نفاس قبل غسل او چون بپوشد ربع را زائل کند و کذا خوردن لحم قنفذ و تعلیق عظم مثقوب در بازوی خروس و هدهد **مولف اقتباس** و **خلاصهٔ التجارب** نوشته‌اند که چون زمانهٔ این مرض و نوبت آن درازست و زمان آسایش بسیار وخلط سوداوی بسی عاصی است تدابیر آن برفق باید کرد و در ابتدا غذاهای معتادهٔ لطیفه چون بچهٔ مرغ و گوشت بچهٔ بز شیرخواره که در آن زردک و یا شلجم و یا چقندر و یا اسفاناخ و یا گشنیز سبز افتاده باشد به روغن گاو پخته با نان تنوری خشکار دهند و استفراغات قوی نباید کرد و محرکات خلط و چیزهای گرمی و خشکی‌افزا دور باید داشت و در خریف طمع بزوال آن نباید کرد خصوصاً که اندر آن فصل عارض شده باشد و همچنین پیشتر از هفتاد روز در دفع آن نباید کوشید و اهتمام در نضج ماده در این تب بیشتر باید کرد از جهت یبوست و غلظت ماده در تعدیل مزاج بچیزهای مائل بگرمی و بسیار رطب باید کوشید و اگر در روز نوبت طاقت ترک غذا نداشته باشد قبل از نوبت بشش هفت ساعت اندکی از غذای سبک معدل سودا دهند و مدرات و معرقات و هرچه رقیق اخلاط را دفع کند همه مضر باشد و بدین جهت خربزه نفع نکند با وجود ضدیت طبع آن با سودا و آنجا که آفتی در سپرز باشد اول بمعالجهٔ آن پردازند که تب بزوال آن زائل می‌شود و اگر بیمار دسترس ماءالجبن نداشته باشد عوض آن آب شاهتره و یا آب گلوی سبز مروق با سکنجبین افتیمونی دهند که همان اثر دارد و در ذخیره نوشته است آنجا که ماده سخت غلیظ باشد هر بامداد هفت درم گلقند با ده درم سکنجبین ساده سرشته بدهند و مویز منقی با مغز پسته و بادام تنقل کنند و هرگاه غذا خواهند نخوداب بمرغ فربه جوان و یا زیرباج بمرغ بوقت اشتها به‌کار برند و از فعل متعب دور باشند و گوید که بدین تدبیر بسیار تپهای ربع زائل شده است و در اوائل این مرض اگر به اخراج مادهٔ غالب و نرم داشتن طبع حاجت آید حقنهٔ معتدل لین در هفته یک بار در غیر روز نوبت و شیاف ملین معتدل از شکر و بنفشه و مغز خیارشنبر و مانند آن به‌کار بردن در هفته یک دو کرت نافع بود و در آغاز نوبتها اگر قی کردن لازم گیرد عظیم نافع بود و قدری سکنجبین عنصلی به گلقند آمیخته صباحهای

غیرنوبت و یا سکنجبین افتیمونی با گلقند سرشته هرگاه طبع از حرارت خالی باشد عیم مفید آید و نضج و تحلیل سودا نیکو کند و پنیر تازه بی‌نمک با عسل خوردن غذای نافع بود در روز سوم از هر نوبت و بعد از تنقیه به مسهلات سودا تخدیر بحب‌الشفا و امثال آن لازم بود به دستوریکه در غب غیرخالصه مذکور شد و حب‌الشفا را در این باب اثری عظیم است چنان چه برادر استاد از یک سال این تب داشت و اطبا از علاج آن عاجز شده بودند از این دوا در دو نوبت خورد و صحت یافت بگیرند زنجبیل یک جزو ریوند چینی دو جزو تخم جوز ماثل سه جزو جمله را باریک سائیده با دو برابر آن عسل به سرشند و در خریف حضرت استاد اربع پیدا شد و چهار ماه کشید و نوبت آن در آخر روز قرار یافت و غذا نخوداب بمرغ فربه و قلیله و پلاو چرب بگوشت برۀ فربه و شوربای گوشت گوسفند فربه و جوان با برنج و امثال اینها و گاهی اندک سرکۀ کبری کم ترش باطعام و گاهی گلقند با سکنجبین عنصلی صبح خورندی و از سردیها و میوه‌های سرد و تر آب سرد و ادویۀ گرم و خشک حذر کردنی و تنقیه نیز کم فرمودی و چون نوائب ضعیف شد قبل از نوبت بدو ساعت مقدار باقلا مرمکی را با دو دانۀ فلفل سوده با یک قاشق آب گرم می‌خورند جهت منع تعفن خلط و دست و پا و تن را گرم نگاه می‌داشتند و آن روز طعام و شربت در صباح اندکی می‌خوردند تا بسیاری خلو معده اخلاط را زدود و در حرکت نیارد و قوت بر جای ماند چند نوبت چنین رعایت نمودند صحت یافتند و این دوا در اکثر ربعهای خفیف آزمودیم نافع آمد **بالجمله** اگر ربع از سودای طبیعی باشد چیزهای گرم و تر به‌کار باید دآن است و در نضج سودا محض کوشیدن و هیچ سختی نکردن و در جمله اقسام آن برفق مرض را کهنه باید ساخت آنگاه برفع آن به دستور کوشیدن و آنجا که آفت طحال سبب آن شده باشد اولاً علاج سپرز باید کرد و بسیاری را دیدم که علاج سپرز ایشان کردند و ربع ایشان بدان زائل شد و بعضی ترک طبیبان را دیدم که محض نبض را بر ساعد بفتیله داغ می‌کنند و ربع کهنه بدان زائل می‌شود و ربیعی را اندر خریف در جائیکه دوشاب می‌پزند نشانیدن دو سه شبانروز خود را گرم نگاهداشتن در آنجا بوی بخار دوشاب شمیدن و بخار و هوای آن را در یافتن بسی نافع آید و مجرب است با وجودیکه علاج ربع در خریف صعوبتی دارد لیکن آنچه سخت کهنه باشد

ممکن العلاج بود اندرین فصل بخلاف آنچه در این فصل افتد و نو باشد و آنجا که دوشاب مویزی پزند و غلبه باشد هوای آن انسب بود **میرعوض** می‌نویسد که استعمال مروارید محلول در اقسام تپهای سوداوی با عرق گاوزبان و امثال آن از مجربات است و این دوا باب بغایت مجرب است بیارند برگ صبر تر یک قطعه و پوست بالای آن تراشیده مغز او را بر آتش دارند و قدری زردچوبه و اندکی نمک سیاه بر آن پاشیده از آتش فرود آورند و در پارچه انداخته بیفشارند آبی که از روی بیرون آید مقدار یک فنجان بنوشند انشاءالله تعالی در سه روز زائل سازد **نوع دیگر** که در سه روز فائده تمام دهد پوست درونی درخت نیم پنج درم در نیم آثار آب بجوشانند و چون نیم پاؤ بماند صاف نموده سه چهار قطعه سنگ چقماق به آتش تافته اندر آن فرو برند چندآن‌که آب مذکور سه دام بماند سرد کرده بنوشند و من جوانی را دیدم که از مدتی بس دراز به این علت مبتلا بود هیچ دارو سودمند نمی‌آمد آخر برگ کرنجوه با بیست و یک دانهٔ فلفل سیاه به آب سائیده صاف نموده چند روز نوشید صحت کلی یافت و باید دآن است که در تپهای نائبه مزمنه که سخت بلرزاند گاهی استعمال ادویهٔ مخدره قبل از نوبت به سبب تخدیر طبیعت را از ورود نوبت آگاه نسازد و چون چند نوبت به این نوع بگذرد بیمار از علت پاک بیرون آید باذن الله تعالی **صفت** داروئیکه در این کار عجیب‌الاثر است ورق الخیال پوست خشخاش برابر کوفته بیخته قبل از ورود و نوبت بدو ساعت چندآن‌که بدو انگشت برآید بخورند لیکن باید که نخست بدن را از اخلاط پاک کرده باشند **نوع دیگر** افیون یک ماشه فلفل سیاه دو ماشه انکشت چون کیکر شش ماشه هر سه را با هم سائیده بدارند و مقدار یک ماشه یا کم و زیاده مریض قبل از ورود نوبت بدو ساعت رو به جانب قبله ایستاده فرو برد و باید که قبل استعمال این دوا بدو پاس غذا میل نموده باشد والا ناشتا قی آورده و فائده دوا فوت شود یک خوراک کافی است والا در سه روز زائل می‌کند باذن الله تعالی

علاج ربع لازمه

در اینجا نیز نخست بنگرند که مادهٔ مرض از کدام خلط حاصل شده پس در غذا و دوا و تنقیه مراعات آن کنند به دستوریکه در اقسام ربع دائره مفصل مسطور شده مع رعایت حرارت و برودت آنچه لائق حال باشد از آنجا اخذ نمایند و ایضاً اینجا در هر حال فصد باسلیق و یا صافن واجب بوده و ادرار بول نیز بعد از نضچ در اینجا بسی نافع است بماءالاصول معتدل و سکنجبین و امثال آن هرچه درگرمی و سردی معتدل باشد و اگر حاجت تلئین بود ملین مناسب یا مطبوخ افتیمون دهند و در ابتدا بحقنهٔ لین بسنده کنند و مسهل قوی بعد نضج تام باید داد و قی در روز نوبت به سکنجبین و آب گرم فرمایند و عقب قی به گلقند و شربت سیب و مانند آن تقویت معده نمایند و استحمام به آب شیرین و مالش ملائم نفع دارد **شیخ** می‌فرماید که قانون علاج در این قریب قانون ربع دائره است و در اشیا اندک مخالفت دارد از آنجمله این است که میل به سوی اعتدال در مسخنات و به سوی تبرید در این تب اولی بود به سبب لزوم تب پس واجب است که در علاج این مثل سکنجبین و گلقند بزوری و ماءالاصول معتدل و افشرجات به عسل استعمال کنند و منجملهٔ آن این است که فصد در این واجب‌تر بود زیرا که ماده در عروق محصور است خروج او به فصد سهل باشد و از آنجمله است که در غذا رخصت لحوم در این مرض کمتر بود به سبب کثرت اشتعال قلب در این و ازدیاد تشخیص لحم **ایلاقی** و **جرجانی** می‌نویسند که اتفاق ربع دائمه کمتر افتد و اگر باشد به سببش آن بود که ماده در دو یا سه عضو باشد و هر یکی بنوبتی دیگر آغاز کند و علاجش همان است که مذکور شد لیکن تدبیر طعام و شراب و داروها باید که همه مائل به اعتدال باشد و اولی‌تر چیزها سکنجبین سادهٔ شکری و گلشکر بود و اگر حاجت آید سکنجبین بزوری و گلنگبین و ماءالاصول معتدل و آب بادیان تر و آب کرفس استعمال نمایند و فصد باسلیق اندرین تب سود دارد و گاه باشد که به فصد صافن حاجت آید **ابن الیاس** گوید که هر صبح سکنجبین ساده یا بزوری معتدل به این نسخه بنوشانند **صفت آن** تخم کاسنی پوست بیخ کاسنی بادیان هر واحد سه درم تخم خربزه تخم خیار تخم بادرنگ هر واحد پنج درم نیمکوفته در دو رطل آب و نیم رطل سرکهٔ کهنه یک شبانه‌روز خیسانیده بجوشانند تا چهارم از آن فانی گردد از آتش فرود آورده صاف کرده شکر سفید یک رطل داخل

کرده به قوام آرند و بگیرند گلقند شکری ده درم و در این سکنجبین آمیخته بدهند و با قی علاج او مثل علاج ربع دائره است از تنقیهٔ خلط سودا و فصد باسلیق و هفت اندام در این تب اولی است اگر علامات خون ظاهر باشد و مریض به حسب سن و قوت و فصل متحمل آن بود **ابومنصور** گوید که معالجهٔ این به سکنجبین و گلقند و ماءالاصول بادیان و هندبا قی کنند و فصد باسلیق کنند بعد از آن صافن بگشایند پس از آن شروع به ادرار بول نمایند اگر بلیدالحرارت بود و غذا بنخوداب و سرکهٔ زیت سازند **انطاکی** گوید که علاج حمای ربع دائمه و اقسام او مثل ربع دائره است بغیر زیادتی مگر در دائمه حادث از خون که در آن فصد صافن در اواخر علاج کنند و در این انضاج بیشتر و قی باید کرد تا از آن تحلیل رو نماید و دیدم از علامت تحلیل آن تسوید موی سفید سبب شدت طبخ آن مواد را و عمل او در رطوبت غریبه پس سیاه می‌شود چنان چه شان حرارت غریبه اندر آن است و هرگاه اشتداد نماید مو سفید گردد به سبب فرط احتراق و بسیار باشد که از این تب ملازمت شرب بسفائج مطبوخ بمویز به شکر شیرین ساخته **مصنف اقتباس** می‌نویسد که نزد من بهتر آن است که اول رگ باسلیق و یا صافن زده جهت نضج تا چهل روز گلقند گل مشکی و سکنجبین هر یک دو توله بلیسانند و بدرقهٔ گلقند چهارتوله در عرق شاهتره بادرنجبویه هر یک هفت توله مالیده صاف نموده بدهند و به عده تا یک هفته این مطبوخ دهند برگ شاهتره بادرنجبویه بسفائج افتیمون گل سرخ هر یک هفت ماشه افسنتین سه ماشه تخم کشوث در لته بسته گاوزبان هر یک پنج ماشه مویز منقی یک نیم توله گلقند سه چهار توله و غذا نخوداب چوجهٔ مرغ بعد یک پاس از دوا و وقت دو پهر نان با شوربا و پلاؤ بچهٔ مرغ دهند و تنقیه به مطبوخ افتیمون غاریقونی نواب علوی‌خان نموده جهت ادرار سکنجبین افتیمونی بزوری ایشان در گلاب بدهند و جهت تقویت خمیرهٔ مروارید و ماءاللحم دهند **صفت خمیرهٔ مروارید** بگیرند مروارید ناسفته یک توله به عرق کیور و بیدمشک صلایه کرده بسد یشب سبز طباشیر گل گاوزبان هر یک نه ماشه بسفائج درونج عقربی تخم بادرنجبویه هر یک هفت ماشه کوفته بیخته آمله مربی کلان بیست و پنج عدد در کیوره یک شبانه روز خیسانیده مالیده یا سه چندان قند قوام ساخته ورق طلائی

محلول سه ماشه حل کنند شربتی هفت ماشه تا نه ماشه **صفت** ماءاللحم گوشت حلوان بز پنج آثار گوشت بچهٔ مرغ سه عدد گل سرخ پنج توله بسفائج تخم فرنجمشک بادرنجبویه شاهتره گاوزبان بستان افروز هر یک سه توله گل گاوزبان چهار توله برگ گاوزبان هفت توله ابریشم مقرض خام بیست و پنج توله صندل سفید سه و نیم توله مویز منقی سه توله زعفران سه ماشه ریحان سبز پودینه برگ ترنج هر یک نه توله گلاب پنج شیشه آب شیرین چهار شیشه به دستور مقرر بکشند شربتی از نه توله تا پانزده توله و قرص زرشک کبیر و قرص گل کبیر در اینجا بسیار نافع است و این صاحب راقم برای ربع دائره و لازمه از مجربات است در سه چهار دوره به می‌سازد هرگز تخلفی نمی‌کند ولیکن بعد از تنقیه پوست بیخ بقلهٔ یمانی صحرائی که آن را بهندی کهوجه گویند سه توله زنجبیل صبر سقوطری هر یک یک و نیم توله کوفته بیخته حبها به قدر نخود سازند شربتی یک حب قبل از نوبت به آب گرم و صاحبزاده مظفر علی‌خان را از نه ماه ربع لازمه بود و از ماءالجبن هم فائده نشده بود بلکه ضعف زیاده گردیده بنابر تقویت خمیره و ماءاللحم مسطور و جهت رفع نوبت حب مذکور دادم در سه چهار نوبت موقوف شد لیکن وقت نوبت تب خفیف می‌آمد پس جهت رفع دوره عوض حب سفوف طباشیر و ست گلو و دانه هیل هر واحد یک ماشه نبات برابر روز نوبت دادم و بنابر رفع تب هر روزه شربت افتیمون اصولی علوی‌خان سه توله در عرق شاهتره و گاوزبان هر یک هفت توله نوشانیدم و غذا پلاؤ و قورمه با نان تنوری مقرر داشتم و خمیره و ماءاللحم به دستور دادم در یک ماه صحت یافت **ایضاً** نجوخان بهادر را از مدت یک سال و سه ماه تب ربع می‌آمد و از ماءالجبن نیز فائده نشد و رنگ همه بدن سیاه شده بود و اندکی سختی در سپرز هم بوده از ضعف طاقت قیام و قعود هم نماند حکیم میرضیاءالدین عبرت معالجه به این طور فرمودند که وقت صبح قرص کبر سه ماشه در خمیرهٔ صندل ترش رازی یک توله ورق طلا یک عدد سرشته شربت سیب و شربت افتیمون هر واحد یک نیم توله در عرق شاهتره و عر ق ابریشم ساده هر یک هفت توله حل کرده دادند و غذا وقت دو پهر پلاو کبری با چار آمله و قورمهٔ بچهٔ بز با نان خشکار مقرر نمودند و وقت شام شربت یاقوت علوی‌خان دو توله شیر نه توله و تخم فرنجمشک هفت ماشه **صفت**

عرق شیر بسفائج درونج عقربی تخم شربتی تخم فرنجمشک گاوزبان هر یک پنج توله ابریشم خام بیست و پنج توله گل سرخ گل مشکی هر یک هفت توله آب لیمون شربتی آب انار ولایتی هر یک نیم آثار آب تربوز و آثار سیب ولایتی نیم آثار کسیرو یک آثار برگ خرفه نیم آثار و سه فلوس نبات یک آثار شیر بز پنج آثار عرق کشند شربتی از نه توله تا بیست توله و قبل از وقت دوره یک گهری دوای آهک پخته و لیمون که در ذکر ادویهٔ نافع ربع دائره مسطور شد نوشانیدند از این تدبیر در مدت یک نیم ماه لرزه موقوف گشت لیکن بروز دوره تب بمعمول خود می‌آمد برای دفع آن سفوف برگ بادرنجبویه سه ماشه با نبات برابر می‌دادند و هر روز شربت کشوث والد علوی‌خان و شربت افسنتین هر یک دو توله در گلاب و عرق بیدمشک هر یک هفت توله می‌نوشانیدند و به همین تدبیر در دو ماه صحت کلی یافتند لیکن سیاهی بدن باقی بود جهت رفع سیاهی و ضعف خمیرهٔ گاوزبان عنبری با عرق زردک علوی‌خان دادند در مدت سه چهار ماه سیاهی رفع شد **صفت عرق زردک** بگیرند زردک از پوست و استخوان پاک کرده پنج آثار گل گاوزبان گل فرنجمشک گل سرخ هر یک نه توله برگ گاوزبان بسفائج درونج عقربی هر یک هفت توله ابریشم خام چهل توله صندل سفید پنج توله اشنه سنبل‌الطیب هر یک چهار و نیم توله عود خام و عود غرقی هر یک سه و نیم توله زعفران نه ماشه مشک عنبراشهب هر یک سه ماشه شربتی از هفت توله تا پانزده توله با شربت تنبول نواب علوی‌خان چهار توله و تخم فرنجمشک نه ماشه

علاج ربع معکوس

و این هم نوعی از ربع است که دو روز می‌آید و یک روز نه و همه اسباب و علامات این مانند ربع دائره بود لیکن ربع اسلم است و این ارواء بلکه مهلک است کذا فی الاندیمیزا و علاجش به تمامه همان است که در ربع دائره مسطور شد ولیکن باید که در اینجا در تقویت و تفریح و تسکین بیشتر از اسهال و ادرار کوشند و سفوف بادرنجبویه و یا شاهتره در این باب از مجربات است و همچنین سفوف تخم هر دو با نبات مساوی شربتی سه ماشه و گاهی این نوع در آخر ربع دائره می‌آفتد و در دورهٔ چهارم بهلاک می‌انجامد و گاهی از ابتدا شروع می‌گردد و بدورهٔ ششم بعروض

غشی هلاک می‌نماید **قسطابن لوقا** گفته که نوعی از ربع است که آن را منعکسه گویند و او آن است که دو روز نوبت کند و یک روز راحت دهد و علاجش بتلطیف تدبیر در روز اول کنند تا غذا بر طبیعت ثقل نیارد و تنشیط بدن روز دوم بحمام و راحت نمایند و استعمال قی روز سوم کنند زیرا که حمام ترقیق اخلاط نماید و سیلان او به سوی معده کند

حمیات دیگر از انواع حمیات سوداوی

که آن خمس و سدس و سبع و ثمن و تسعه و عشر است هر یک بکسر اول و اسامی هر یکی از اینها به حسب دورهٔ او ماخوذست مثلاً اگر سه روز در میان آید خمس گویند زیرا که روز مع روز ترک آن پنجم روز باشد و همچنین اگر چهار روز در میان آید سدس خوانند و باقی را همچنین قیاس کنند تا عشر که هشت روز در میان آید و زیاده از عشر نیز اتفاق افتد چنان چه **قرشی** گوید مردی را دیدم که تب او را در هر هیجده روز یک نوبت می‌آمد و **حکیم ارزانی** می‌نویسد عورتی را دیدم که سیزده روز در میان او را تب می‌آمد و **محشی شرح اسباب** نوشته که شخصی را در هر ماه دو بار تب می‌آمد بالجمله به قول **شیخ** این حمیات را در یونانی فیماطوس نامند و قومی مثل این حمیات را دواره نامیده‌اند به سبب طول دوران آنها و **انطاکی** گفته حمای فائته و مشمی متراقبه و متعدیه از مجرای طبیعی و این مسمی به اسم ادوار آن است پس حمای خمس گویند اگر در پنجم روز واقع شود و همچنین دیگر اقسام آن و وجود خمس اجماعی است و اما مافوق آن را جالینوس منکر است و دیگران اثبات آنها می‌کنند چنان چه قول قرشی و غیره مذکور شد و سدس و سبع و مافوق آن را بقراط نیز ذکر کرده و **جالینوس** گوید که من در عمر خویش زین تپها هیچ ندیده‌ام و نه خمس جلی قوی را دیدم که آن حمی مثل خفی ضعیف است و می‌گوید بعید نیست که سبب این تپها تدبیری بود یعنی سببی از اسباب بادیه باشد چون حرکت و ریاضت قوی دفعةً با طعام و شراب و دوای ناموافق یا چیزی از اعراض نفسانی چون فرحت و غضب و غم و فکر که اندر مزاج اثر کند هر وقت که سببی ازاین اسباب تازه شود تب تولد کند یعنی سبب ادوار و عودات آنها عودات تدبیر و ادوار آن

باشد نه ادوار موادی که منصب گردد و می‌گوید که واجب است در امتحان این تپها رعایت کردن این معنی تا غلطی واقع نشود یعنی امتحان نمایند که آیا این حمیات از عودات تدبیر است یا از ادوار انصاب مواد و **شیخ‌الرئیس** می‌فرماید که جالینوس مثل منکر است برای وجود این حمیات یعنی دلیل ندارد زیرا که می‌گوید ندیده‌ام و نمی‌گوید که نمی‌تواند شد پس مانند منکر شد و مثل موجب است که برای امثال این تپها اصل دیگر یعنی سوءتدبیر گفته و چون بلفظ بعید نیست گفته و بالجزم نگفته که سبب این تپها آن است لهذا مانند موجب شد لیکن بقراط تحقیق قول در وجود سبع و تسع نموده این در ظاهر متعذر و مستحیل نیست تا احتیاج رجوع در آن به سوی تاویلی افتد که حدوث آنها از عودات تدبیر است و اقوالیکه بقراط در باب این حمیات گفته این است که سبع طویل المدت است و قتاله نیست و تسع در مدت درازتر از آن است و مهلک نیست و گفته که خماسی ردی‌ترین حمیاتست زیرا که از سل یا بعد آن افتد و این مبنی بر تجربهٔ اوست و **شیخ** گوید که ما بگمان میک و نیم که این قول بقراط را که خمس بدتر از همه است وجه این است که از سل مراد دق باشد و مراد از این خمس مطلق نیست بلکه مراد او از این آن است که بعضی از صنف خمس از بدترین تپهاست بهر آن‌که او قبل از دق و بعد آن بود زیرا که حمیات چون طول کنند و ایذا رسانند در اکثر اعضای رئیسه گرم شوند و بدق ادا کنند و ایضاً دق چون سبقت کند بعید نیست که در اخلاط اندر آخر دق رمادیت و عفونت عارض شود پس حمای خمس حادث گردد و واجب نیست که انکار از امراضی کرده شود که مشاهدهٔ آن در زمانی یا بلدی اتفاق نیفتد و ایضاً واجب نبود که گویند حمای خمس را مادهٔ خامس لابدست زیرا که ربع به سبب آن‌که ماده آن سوداست و دره به طریق ربع نمی‌کند بلکه بنابر آن‌که او قلیل و غلیظ است و بعیدنیست که در بعض ابدان سودا غلیظ‌تر و قلیل‌تر باشد و آن را عفونت عارض شود و هنگام تحرک او به سوی مستوقد اجتماع او در آن بطی‌تر باشد پس جائزست که نوبت بطور خمس نماید بغیر لزوم مادهٔ خامس و مروی ثقه از من گفته که حمای تسع را مشاهده کرده‌ام و اما خمس را ما به تکرار دیده‌ام و برای آن مضطر بگفتن این سخن نبوده‌ایم که در آنجا خلطی دیگر بود الحاصل این حمیات از قبیل

حمای ربع‌اند زیرا که مادهٔ این تپها از جنس مادهٔ ربع بود لیکن آن ماده غلیظتر و کمتر باشد و لهذا به سرعت مجتمع و متعفن نشود پس زمانهٔ راحت در آن طول کند و اکثر این تپها از سودای بلغمی باشند و بیشتر بعد حمیات دیگر عارض شود **علاج** معالجهٔ این تپها همچون علاج تب ربع باید کرد ولیکن چیزهای بغایت گرم و مسهل قوی نشاید داد مگر بعد از آن‌که نضج تام پدید آید و اگر استفراغ به حسب حال کنند صواب باشد مثلاً اگر صاحب تب لاغر خشک مزاج باشد تنقیه به ادویهٔ مرج سودای احتراقی نمایند و اگر لحیم شحیم بسیارخوار بود به ادویهٔ مخرج بلغم و روز نوبت قی بملطفات و مقطعات خلط غلیظ لازم گیرند و مراعات جگر و سپرز و معده مرعی دارند بدان چه در حمای بلغمی ذکر یافته و گلقند و سکنجبین قلیل‌الحموضت نفع دارد و اشربه و اغذیه به حسب حرارت و برودت مزاج اختیار نمایند بنهجیکه در اقسام ربع مفصل مذکور شد **شیخ** می‌فرماید که علاج اصناف این حمیات قریب از علاج ربع بلغمی است و احتیاج در علاج آنها به زیادتی صوم و تلطیف تدبیر و نوم هاضم بود تا مادهٔ غلیظ بدان تحلل و نضج یابد و ایضاً احتیاج بتلغیظ تدبیر افتد تا قوت ضعیف نگردد و این هر دو یعنی تلطیف و تغلیظ متضادتین است و تا وقتیکه این حمیات قوت را ضعیف نکنند خوف نمیک و نیم چنان چه تلطیف تدبیر و استعمال صوم تا مدتی بر مریض می‌نمائیم و تلافی ضرر تلطیف هر وقت که می‌خواهیم بتغذیهٔ اغذیهٔ جیدالغذا و سریع‌الهضم و مزید خون متولد از آن و غیرمغلظ ماده و غیرمزید آن میک و نیم و از نافعترین معالجات برای این قی کردن است بخربق و تخم ترب و ترب که در آن خربق خلاینده باشند و تخم سرمق و استفراغات به ایارجات و بعد از آن استعمال ترياق و مانند آن از معاجین کبار و در این هنگام نفع می‌کند تعریق به ادویه در حمام گرم بغیر استعمال آب و بغیر استعمال مرطبات **مجوسی** گوید حمیاتی که در هر پنج یا شش روز نوبت می‌کنند چون حدوث آنها از خلط سوداوی مفرط‌الغلظ باشد در علاج آنها احتیاج به تدبیر اصحاب حمای ربع می‌افتد از تلطیف خلط و استفراغ آن به ادویهٔ مسهل سودا و تلطیف غذا و ترک تخلیط و استعمال قرص غافث به سکنجبین و گلقند احیاناً و بصوم در روز نوبت و قی به سکنجبین که در آن ترب قطع کرده تر کرده باشند و به آب شبت و نمک هندی و عسل و همه

آنچه مانند اینها استعمال کرده می‌شود در علاج حمای ربع که چون مدت او طول کند **جرجانی** گوید که مرا غلامی بود او را این نوع تپها می‌آمد و من همچنان که جالینوس گفته گمان بردم که این غلام هر وقت تخلیطی می‌کند و بدان سبب هروقت این تب نو همی‌آید پس گوش بر آن داشتم و برورق تقویت وقت ابتدای نوبت تب او نشان کردم و مدت نوبت آن نگاهداشتم و روزهای راحت که بی‌تپ بود معلوم کردم و ابتدای نوبت دیگر نشان کردم و مدت نوبت آن نگاهداشتم چند نوبت همچنین نگاهداشتم معلوم شد که تب سبع است و مزاج او گرم بود او را دیگر روز بعد روز نوبت صباح سکنجبین به شیرهٔ تخم خرفه دادم و بعقب آن بعد چند ساعت کشکاب دادم و بروزهای دیگر گلشکر با سکنجبین ساده داد غذا زیرباج و شوربا بنخود و شبت و گوشت بره یا مرغ و دو روز پیش از روز نوبت نخوداب دادمی یا زیرباج مزوره به مغز بادام و روز نوبت جز سکنجبین بزوری سخت اندک به آب آمیخته هیچ ندادمی و این نیز جهت آن‌که تا آب ساده تنها نخورد و قبل از آمدن نوبت آن روز امساک غذا فرمودمی و از اجزای معجون نجاح حبی ساختم و بعد روز نوبت بدو روز مقدار دو درم دادمی و این حب دوبار بیش ندادم بدین طریق علاج تب او زائل شد **ابن الیاس** گوید که علاج او اخراج بلغم غلیظ از بدن است و اینکه هر صبح جلاب از بادیان و اصل‌السوس خراشیده کوفته هر واحد سه درم و گلقند عسلی ده درم بنوشانند و غذا مزوره نخود و مغز قرطم و لحوم دراج و تیهو و کبک دهند و تلئین طبیعت بمعجون خیارشنبر یا معجون نجاح کنند و روز نوبت امر بصوم و ترک غذا به الکل نمایند و قی به آب طبیخ تخم شبت و تخم خربزه و بیخ آن و تخم ترب و برگ و بیخ آن و نمک و غسل و کنکرزد آورند و باقی تدبیر آن مثل تدبیر حمای ربع است و در معالجهٔ این تب اهمال ننمایند چه مؤدی ربع به سرعت می‌شود اگر اخلاط بسیار و رطوبت مفرط گردد و اگر رطوبات وافر و اخلاط بسیار نبود بدق انجامد **ابن‌هبه‌الله** گوید که علاج حمیاتی که بنوبت خمس و سدس و مافوق آن آید بترک بد پرهیزی و اسهال و قی باشد زیرا که این حمیات حادث می‌شوند یا به سبب فرط احتراق یا به سبب رداءت تدبیر و بدین جهت واجب است که در علاج این تپها تمسک نمایند بدان چه در علامت حمای بلغمی و سوداوی مذکور شد اگر بدن نحیف

باشد اسهال سودا و تدبیر اصحاب ربع کنند و اگر فربه باشد تدبیر ارباب تب نائبه بلغمی نمایند **ابومنصور** گوید که تپی را دیدم که در هفت روز نوبت می‌کرد و مریض نحیف‌البدن حار یابس مزاج بود پس لزوم اسهال بماءالجبن نمودم و در تدبیر غذای او تلطیف کردم و در بیست و هفت روز نوائب او منقلع شد سدید و غیره **شراح قانون** می‌نویسند که مادهٔ این حمیات لابد شدیدالیبوست باشد والا عفونت را در زمانه بسیار بطی قبول نمی‌کرد و هرگاه چنین باشد تلطیف در تدبیر غذای او جائز نبود مگر در روز نوبت فقط و اما در ایام راحت حال بدن او مثل ابدان صحیح مزاجان می‌باشد پس واجب آمد که غذا در این ایام مثل آن باشد که در حالت صحت بود و مائل تر بترطیب یا اندک لطیف‌تر باشد زیرا که تغذیه از مرطبات است پس مثل معدل این ماده باشد **انطاکی** گوید که علاج این انواع بتسخین و تلطیف و استعمال ادویهٔ مخرج بلغم و سوداست مع جاری داشتن بدن در این همه بر مجرای صحت به اغذیه .... در این باب علاجی مجرب نیست زیرا که هیچ از ین تپها ندیده‌ام ولیکن میگویم که چون بسفائج بجوشانند و آب او گرم با اورمالی بنوشند علاج ناجح باشد به سبب تحلیل دوای اول سودا را و به سبب ثانی بلغم غلیظ را بنابر تلطیف آن و در نزهت گوید که مختص بدان انیسون و باداورد و کشوث است و سه برگ بیخ شربا و در خواص است که بخور سرگین فیل تب را ببرد **شریف‌خان** می‌نویسند که زنی را تب بود و معالجهٔ او اطبائی تامل می‌کردند هرگاه تب او طول نمود پس او نزد من آورد و چون در حال او غور کردم دآن استم که حمای خمس است پس علاج او به تنقیه و تطفیه نمودم زیرا که مادهٔ آن از صفرای محترقه بود بعد از آن ماءالجبن نوشانیدم و نفع بلیغ نمود و با ماءالجبن جز ادویهٔ خفیفه مثل قرص انبرباریس و غیره ممکن نبود و حدت ماده و ضعف مریضه از استعمال سفوف لاجورد و غیر آن از ادویهٔ قویه مانع بود و سن مریضه قریب شصت سال بود و صورت تب او این بود که یک روز به شدت می‌آمد و در روز دوم به شدت کم از آن و در سوم کمتر از شدت دوم و در چهارم کمتر از شدت سوم و در پنجم اشتداد مثل شدت روز اول می‌کرد به عده در ششم مثل ثانی و در هفتم مثل سوم و در هشتم مثل چهارم و در نهم مثل پنجم شدت می‌کرد و بر همین هیئت مدتی بود **مؤلف** گوید که از کلام این

اشرف‌الحکما مدرک می‌گردد که آن حمای خمس لازمه بود پس قول بعضی که این حمیات دائره می‌باشد اکثریه باشد

حمیات مرکبه

بدآن‌که ترکیب این حمیات ترکیب حقیقی نیست بلکه ترکیب اعتباریست و حمیات مرکبه از امراض مجتمعه است نه از مرکبه زیرا که مرض مرکب آن است که از اجتماع دو مرض یا زیاده بر آن مرض وحدانی پیدا گردد و احکام و علامات و علاجات او غیراحکام و علامات و علاجات مفردات او باشد چنان چه شیخ‌الرئیس مثال او به اورام و بثور داده زیرا که آن مرکب از سه مرض مفرد یعنی سوءمزاج مادی و تفرق اتصال و مرض و ترکیب است و آن را احکام و علامات غیر آن است که برای مفردات اوست مثل زیادتی مقرحه در حجم عضو و جمع ریم و انفجار و اما سل مرض مرکب بترکیب حقیقی نیست زیرا که آن را علامات غیرعلامات مفردات اداعنی قرحهٔ ریه و تب دق نیست و نه علاجات و احکام غیرآن‌که برای مفردات اوست و همچنین تب مرکب مثلاً شطرالغب که آن را علامات غیرعلامات مفردات او از غب و بلغمی نیست و نه علاج غیر از علاجات آنها پس تقسیم حمیات بمفرده مرکب مجرد اصطلاح است نه از امراض مرکبه از روی ترکیب حقیقی چنان چه آن معتبر در تعریف مرض مرکب است **بالجمله** حمیات با یکدیگر ترکیب می‌یابد و اقسام مرکبات او بسیار است و ضبط او ممکن نیست **گاهی** از انواع داخل در دو جنس بعید مرکب شود مثل ترکیب تب دق با حمای عفنی و حمای یوم با حمای غلیانی **و گاهی** از یک نوع داخل در جنس واحد مانند آن‌که از دو غب خالصه یا غیرخالصه مرکب گردد و بر دورهٔ نائبهٔ بلغمی هر روز نوبت کند اگر روز راحت غب اول روز نوبت غب ثانی خواهد بود و یا از دو ربع مرکب شود و دو روز اخذ کند و یک روز ترک نماید و آن را ربع معکوس گویند چنان چه سابق مذکور شد و یا سه ربع ترکیب یا بد و بنوبت بلغمی هر روز آید چون در هر دو روز راحت ربع اول روز نوبت ربع ثانی و ثالث باشد و یا سه غب مرکب گردد پس اگر به طریق مبادله آید نوبت روز سوم شدیدتر باشد به سبب اجتماع اعراض دو دوره زیرا که آن روز منتهای دوروز اول و ابتدای یوم ثالث

بود و همچنین روز پنجم و این ترکیب از سه غب مشابه شطرالغب باشد چنان چه ترکیب از دو غب مشابه نائبهٔ بلغمی می‌باشد و یا از دو خمس ترکیب پذیرد و روز آید و دو روز نه و یا سه خمس مرکب شود و سه روز آید و یک روز نه و یا از دوسدس ترکیب یابد و دو روز نوبت کند و سه روز ترک نماید و مانند آن و **گاهی** از دو نوع و یا اکثر از آن داخل در جنس واحد مرکب مثل غب با بلغمی چون حمای معروف بشطرالغب و مثل ترکیب حمیات اورام و مثل غب با محرقه و آنچه از این هر دو و از ورمیهٔ صفراویه ترکیب یابد **و گاهی** واقع می‌شود ترکیب حمیات بوجه دیگر و او آن است که از دائره یک نوع با لازمه همان نوع مرکب گردد مثل غب دائره بالازمه و مواظبه بالثقه و ربع دائره با دائمه و یا از دائره یک نوع با لازمه و نوع دیگر ترکیب یابد چون غب دائره با مطبقه و یا غب با لثقه و یا غب با ربع دائمه و یا مواظبه یا مطبقه و یا مواظبه با غب لازمه و یا دائره با لثقه و همچنین دائره یک نوع با دائرهٔ نوع دیگر مثل غب دائره با مواظبه و غب دائره با ربع دائمه و لثقه با ربع لازمه و سخن گروهی که گفته‌اند و تب لازمه مرکب نشود معتبر نیست **و گاهی** انواع ترکیب واقع میان حمیات بنوع دیگر بود مانند آن‌که در خلط ممتزج باشند یا منفرد مانند آن‌که هر دو متساوی در مقدار باشند یا مختلف و مانند آن‌که حمیات متداخله باشند و یا مبادله و یا مشابکه و تفصیل این آن است که صاحب کامل گفته که ترکیب بعضی حمیات با بعض دیگر بر دو وجه بود یکی بر جهت امتزاج پس اگر دو خلط محدث دو تب همه مختلط ممتزج باشند از آن ابتدای نوبت آن هر دو و انقضای آنها در زمانهٔ واحد بود دوم بر جهت مجاورت پس اگر هر واحد از دو خلط منفرد باشد در آن هنگام نوبت آن هر دو در دو وقت مختلف بود و همچنین انقضای آن هر دو و هر واحد از اخلاط مرکبه یا متساوی در مقدار باشد و یا بعض آن بیشتر و بعض آن کمتر باشد و **ابن هبه‌الله** گوید که ترکیب حمیات بر سه قسم است اول ترکیب ممازجه و این آنگاه باشد که مادهٔ هر دو تب یا خارج عروق بود یا داخل عروق و در این هنگام ابتدای نوائب و انقضای آن هر دو در زمان واحد باشد و ثانی ترکیب مشابکه و این وقتی باشد که هر واحد از دو خلط مفرد بود یعنی یکی از آن داخل عروق و دیگر خارج عروق باشد الا هر دو تب در یک وقت ابتدا کنند و ثالث ترکیب مقارنه و این وقتی باشد که

چون هر واحد از دو تب دورهٔ خود را تمام کند تابع او دیگر مقارن آن گردد و مادهٔ او داخل عروق باشد خواه خارج عروق و **شیخ** می‌فرماید که اصناف ترکیب حمیات سه گونه است یکی ترکیب بداخله و او آن است که هنوز یک تب در بدن باشد که تب دیگر داخل شود پس بالضرور اعراض مشتد گردد دوم ترکیب مبادله و این آن است که بعد گساریدن یک تب دیگری داخل شود خواه بمجرد مفارقت اولی خواه بعد زمانی پس دیگر بدل از اولی باشد در بقای حرارت بعد اقلاع آن سوم ترکیب مشارکه و او آن است که هر دو تب به یک دفعه درگیرند خواه ترک آن معاً باشد یا نه و مشارکه را مشابکه نیز گویند جهت شدت مداخلت و **مجوسی** گوید که گاهی سه نوع از حمیات مذکوره مرکب گردند و گاهی چهار نوع یا زیاده بر آن از اختلاف تراکیب مرکب شوند و **شراح اسباب** می‌نویسد که ترکیب حمیات عفنیه یا ثنائی بود و آن سی و شش قسم است و یا ثلاثی باشد و این یک صد و شصت قسم بود و یا رباعی باشد و آن پانصد و شصت قسم بود پس جملهٔ انواع این هر سه ترکیب هفت صد و پنجاه و شش می‌شود و گفته که خماسی و مافوق آن نیز بر این قیاس بود و از هزار قسم تجاوز کند و **حکیم ارزانی** نوشته که ترکیب حمیات گاه بر سبیل انتظام بود اگر از اقسام مرکبات به اوقات محفوظ آید و گاه بر سبیل اختلاط باشد چنان چه تپی لازم بود و بگسارد و بگیرد بالنظام و این چنین تب را مختلطه گویند و حمیات مختلطه جدا مذکور خواهد شد و **سمرقندی** گوید که از حمیات مرکبه کثیرالوقوع آن است که از ترکیب صفرا و بلغم افتد و لهذا این تب میان سائر مرکبات مخصوص به اسم خاص گردیده و آن شطرالغب است و این علیحده مسطور گردد **الحاصل** در معرفت حمیات مرکبه مهارت تمام در کار است تا در تشخیص نوع آن مغالطه نیفتد لهذا گفته‌اند که بر نوبتهای حمیات اعتماد کلی نباید کرد بلکه در اینجا می‌باید که بدیگر اعراض لازمهٔ مختصه بهر واحد استدلال نمایند زیرا که نزد ترکیب درهم اختلاط می‌افتد و اعتبار نوبت ساقط می‌گردد چنان چه گاهی تب مرکب دوره شبیه بدورهٔ مفرد یا بدورهٔ مرکب دیگر پیدا می‌کند مثل آن‌که از ترکیب دو غب دائره نوبت تب هر روز می‌آید و همچنین از ترکیب سه ربع دائره و این نوبت هر روز دورهٔ تب بلغمی است پس هرگاه معالجه به تدبیر تب بلغمی کنند مریض هلاک گردد و از اینجا

معلوم شد که دلالت نوائب بر نوع تب ضعیف است پس در معرفت نوع تب اعتماد بر آن نکنند بلکه لازم است که فرق نمایند میان این حمیات به اعراضی که لائق هر واحد از مواد باشد **شیخ** و **شراح قانون** می‌نویسند که اگر این حمیات از غب خالصه مرکب شوند چنان عارض گردد که نوبتهای او بقصر سرعت کند تا آن‌که اولاً ضعف از آن متلاشی گردد غب ثانی باقی ماند مثلاً چون صفرای خالص درد و موضع متعفن شود و در موضعی صفرا اندک و در موضع دیگر صفرا بسیار باشد بالضرور نوبت هر واحد از آنها به سوی قصر جلدی خواه کرد به سبب شدت حرارت و حرکت صفرا و بساست که نوبت تپی که مادهٔ آن اندک است خواهد رفت و گاهی بر ترکیب حمی معاودت قشعریره بعد سکون تب دلالت کند زیرا که باز آمدن قشعریره دلالت می‌کند بر اخذ نوبت تب دیگر بر تب اولی داخل شده و طبیب عالم بدلائل هر تب و اعراض او را عیب است که ترکیب تب را اول روز یا دوم دریافت نکند و این نزدیک طبیب مجرب که معالجه بدقت نظر می‌کند آسان است اما در این زمانه اگر در وسط هم دریابند غنیمت است و شناختن ترکیب حمای دق با تب عفونت سخت مشکل است خصوصاً چون مرکب شود تب دق همراه بلغمی لثقه که مادهٔ آن بلغم شور باشد زیرا که اطبا در این مرکب فترات و ابتداهای لرزه و قشعریره و معاودات عرق را ملاحظه نمایند اگر اوقات جزئیه برای این حمیات باشد و مفتره بود والا بر علامات آنچه اظهر بود و بر عفونت دلالت کند از تغیر بول و نبض و لزوم تب و لزع آن نگاه کنند و علامات دق را فراموش نمایند و گمان کنند که در اینجا حمیات عفونت است فقط لازمه یا مرکبه از لازمه و دائره و گاهی ترکیب حمیات متعدده متوالی گردد حتی که ظاهر شود تب واحد متصل متشابه که شبیه بسونوخس باشد در دوام آن و در آن هنگام از رجوع کردن به سوی دلائل چاره نباشد و عمده در این انتفاعی علامات سونوخس و غلبهٔ خون است که از نبض و قاروره و احوال مریض معلوم شود و هرگاه نوبتهای حمیات کوتاه باشد اتصال آن لاحق نشود بلکه فیمابین هر دو تب فتره ظاهر گردد مثلاً چون تب مرکب از دو غب خالصه باشد و هر یکی از این هر دو روز گیرد و یکی هفت ساعت ماند پس موقوف گردد و غب دوم از روز دوم هفت ساعت بگیرد البته اتصال نخواهد شد مگر به سبب امر عظیم از کثرت عدد حمیات خصوص کثرت

عدد در حمیاتی که فترات آن طویل باشند مثال آن چون چهار حمیات قصیره مرکب شوند پس یکی از اول روز تا نیمروز گیرد و دیگری از نیمروز تا مغرب و سومی از مغرب تا نیم شب و چهارمی از نیم شب تا اول روز به عده نوبت تپی که از اول روز شروع می‌شد خواهد آمد و باعث لاحق خواهد شد و هرگاه حمیات مختلفه در حدت و ازمان مثل شطرالغب مرکب شوند اولاً حادتر از آن منقلع شود به سبب سرعت تحلل مادهٔ او که صفراست و مزمنه صرف باقی ماند و اقلاع او متعسر گردد خواه هر دو دائره باشند یا لازمه یا دائره و لازمه و گاهی با شطرالغب مرکب شود غب دیگر یا بلغمی یا سوداوی پس اگر با غب باشد غب قلع گردد و به سبب حدت ماده و شطرالغب خالص بماند و اگر با بلغمی یا سوادی باشد شطرالغب منقلع شود و بلغمی یا سوداوی خالص باقی ماند زیرا که شطرالغب به نسبت بلغمی و سوداوی الطف است به سبب بودن صفرا جزوی از مادهٔ آن و هرگاه بینند که حمای مطبقه است و با وی لرزه بود و عرق نباشد و یا بینند که گاهی در لرزه‌های بسیار عرق یک مرتبه کند بر مرکب بودن آن گواهی دهند و همچنین هرگاه در تب لازمه افراط در سردی دست و پا و تقبض آن بینند و اما سردی و تقبض اندک گاهی در لازمه می‌باشد **صاحب کامل** گوید که آنچه از حمیات مرکبه ترکیب او بر جهت مجاورت باشد معرفت او سهل است از اوقات نوائب حمیات و مدت زمانهٔ آن پس اگر حمای دائمه با تب نائبه مرکب گردد استدلال نمایند بر حمای نائبه با لرزه که در وقت نوبت تب افتد و بر دائمه بدوام آن و اما آنچه ترکیب او بر جهت ممازجت باشد معرفت او عسرشاق است به سبب اختلاط علامات بعضی آن ببعض دیگر لاسیما اگر اخلاط ممتزجه متساوی باشند که این اعسر و اصعب بود و اگر یکی از دو خلط در ترکیب آنها غالب‌تر باشد معرفت او سهلتر بود زیرا که علامات خلط غالب ظاهرتر باشد و سزاوار آن است که در این باب جودت تمیز و حسن نظر استعمال کنند و در حمیات مرکبه بر نوائب آن در استدلال بر آن اعتماد ننمایند زیرا که گاهی حمیات غب نوبت در هر روز می‌کنند و اطبای ناقص مقرر می‌کنند که آن حمای مواظبه است و گاهی حمیات ربع نوبت غب می‌نمایند پس گمان می‌کنند که آن حمای غب است و در آن علاج ناموافق استعمال می‌نمایند و بدان سبب قوت تب زیاده می‌شود اشدت می‌کند تا آن‌که مریض

بدان علاج هلاک می‌گردد بهر آن‌که در آن ضدمحتاج الیه استعمال می‌کنند و لهذا می‌باید که استدلال بر تب از نفس طبیعت او و از اعراض خاصه بدان نمایند تا دلالت صحیح شود و علاج بموقع خود واقع گردد پس اعتبار نوائب حمیات نباید کرد **بعضی** گویند که در هر واحد از تراکیب غلطی واقع می‌شود لیکن در ترکیب مداخله و مشابکه اکثر غلطی می‌افتد و طریق تمییز رجوع به سوی اعراض هر واحدست و واقف نمی‌شود بر کیفیت حمیات مرکبه مکر کسیکه معرفت حمیات مفرده را محکم کرده و در آن بتجرد داشته باشد و لهذا نشاید که کسب معرفت نوع تب از دور آن نمایند زیرا که اتفاق افتد از حمای غب آنچه دورهٔ او در هر روز باشد و این به قدر آن باشد که در آن از صفرا و بلغم مشترک بود و گاهی مریض در یک روز و شب و دو یا سه مرتبه تب کند و آن تب از جنس واحد بود و گاهی از دو جنس مختلف باشد و گاهی تب کند بحمای غب پس حمای ربع یا بلغمی یادق و گاهی یک تب لازم بود و دیگر دائر بر آن و گاهی اوقات و نوائب مقاربت کنند و یا در یک وقت متفق شوند و گاهی متباعد گردند پس نظام ادوار فاسد شود و این مثل مریضی باشد که او را احمای غب و ربع آید پس یک روز غب نوبت کند و روز دیگر ربع بر آن نوبت نماید و در روز سوم غب آید و در روز چهارم فتره افتد و در روز پنجم اتفاق نوبت هر دو افتد و در آن امر مشتبه شود و بر اسباب او وقوف دشوار گردد و ایضاً گاهی به این مریض اتفاق افتد که روز چهارم او را حمای یوم آید بعارضی که او را از عوارض آن عارض گردد پس در نظم فساد زیاده شود **قرشی** در شرح قانون می‌نویسد که چون تب چند روز پی‌درپی درگیرند به عده یک روز یا چند روز بگذارد ممکن نیست که یک تب باشد زیرا که اگر یک تب بودی یا اقتضای اخذ در هر روز کردی و البته ترک نمودی و یا مقتضی ترک بودی و روزهای بسیار متوالی اخذ نکری پس لابد از حمیات مرکبه باشد و عدد تب به حسب عدد ایام اخذ بود و ضابطه در معرفت عدد حمیات نزد ترکیب و معرفت اسم نوع حمی آن است که ایام اخذ تب به ایام ترک آن ضم نمایند و یک روز بیفزایند و از حاصل آن اسم هر واحد از حمیات مشتق بود و عدد حمیات به حسب عدد نوبتها باشد مثال این آن است تپیکه چهار روز اخذ کند و سه روز ترک نماید پس این چهار تب باشد و حمای ثمن بود زیرا که ایام اخذ چهار است و اما

آن ثمن باشد بهر آن‌که ایام اخذ با ایام راحت هفت است و چون یک روز بر آن زیاده کنیم مجموع هشت روز باشد و مشتق از آن ثمن باشد و همچنین تپی که سه روز اخذ کند و شش روز ترک نماید این سه تب باشد و تب عشر بود اما سه حمیات بهر آن باشد که عدد ایام اخذ سه است و اما آن تب عشر بهر آن بود که سه با شش نه روز باشد و چون بر این یک روز افزودیم عشر باشد و مشتق از آن تب عشر باشد و غیر آن را بر این قیاس نمایند **علاج** اولا کیفیت ترکیب تب بغور دریافت نمایند به عده به حسب آن هرچه در حمیات مفرده مذکور شد ترکیب داده به عمل آرند با مراعات فصل و حال مریض و ابتدا و انتهای مرض و این جزئیات موقوف بررای طبیب است تا هرچه مناسب بود به عمل آرد و آنجا که تب از احتراق اخلاط باشد گاه گاه استفراغ فرمایند و بیشتر در تسکین کوشند و از شربه و اغذیه هرچه لطیف بود بدان امر نمایند تا ماده زیاده محترق نگردد و در جمله تقویت نگردد در جمله تقویت جگر و طحال لازم دانند و همه قوانین که سابق مذکور شد در اینجا نیز مرعی دارند و بعض ادویهٔ مفرده و مرکبه که در اینجا مسطور می‌گردد حسب حاجت استعمال کنند **ذکر ادویه مفرده و مرکبه** که نافع حمیات مرکبه است شرب باداورد و کذا ذوفرا که آن حزاست و کذا غاریقون و کذا ریوند بعد نضج تام و کذا گل بیخ سه یا چهار برگ آن و اکل سرطان نهری بریان به اندک فلفل سیاه و کذا لحم خارپشت چند مرتبه و بخور سرگین فیل و کذا سرگین طاوس و کذا دندان فیل و کذا ناخن دست راست قنفذ بستانی و تعلیق استخوان بازوی راست خروس سوراخ دارد و کذا چشم راست خروس و کذا کرم قز خشک کرده در خرقهٔ کتان بسته و کذا هر دو لب بالا و زیر کور موش و کذا قطعهٔ سرگین گوزن و قطعهٔ شاخ آن هر دواحد نافع حمیات مرکبه و مزمنه است و اختلاط انیسون در ادویهٔ حمیات مرکبه مقوی فعل آنهاست و نوشیدن طبیخ غافث بسکبنجین در حمیات مرکبه و مزمنه و تفتیح سدد مجرب سویدی است و استعمال بنفشه با گلقند در حمیات مرکبه بی‌عدیل است و راقم اکثر شیرهٔ او با شیرهٔ بادیان و شکر به عمل آورده و در حمیات مرکبه و بلغمیه مفید یافته و خوردن ریوند با شیرهٔ خرفه نیز برای اکثر اقسام تب مجرب نوشته‌اند و اگر تخم کشوث به قدر چهار ماشه در آب شیره برآورده یا جوشانیده صاف نموده سکنجبین داخل کرده

بنوشند تپهای مزمنه را نافع است و اگر خواهند دو نیم ماشه تخم کشوث سائیده در سکنجبین آمیخته بلیسند و بالایش عرق عنب‌الثعلب هفت توله بنوشند **دیگر** که در حمیات مرکبه و مزمنه کثیرالنفع و معمول است بگیرند گلوی سبز نیم دام تا یک دام و آن را از کارد پارچه پارچه نموده در طرف گلی انداخته آب خالص بر آن ریزند و زیر آسمان گذارند صبح در صافی انداخته اندکی افشرده آب زلال آن را به اشربۀ مناسبه بنوشند و گاهی همراه قرص زرشک و قرص گل نیز استعمال کرده می‌شود و اگر این دوا را سائیده یا خیسانیده یا جوشانیده با قرص طباشیر دهند نفع بین می‌کند و بدانند گلو که بر درخت نیب پیچد بهتر باشد و در این باب سریع‌النفع مشهود گشته حتی که بدق مفید یافته شد و گاهی درحالت بودن سرفه اصل‌السوس مقشر نیمکوفته نیز بدان خیسانیده و بصورت غلبۀ حرارت شیرۀ خيارين افزوده می‌شود و گاهی ادویۀ دیگر مثل کاسنی و بیخ کاسنی و بیخ بادیان و تخم خطمی و گل غافث و شکاعی و غیره حسب حاجت همراه آن خیسانیده داده می‌شود **دیگر** به قول اطبای هند دهمایه هفت ماشه را مساوی آن شهد در آب جوشانیده نوشیدن نافع حمای مرکب است **دوا** برای حمای مرکب و نزله اصل‌السوس بهدانه هر یک چهار ماشه پرسیاوشان بنفشه هر یک پنج ماشه جوشانیده صاف نموده شیرۀ تخم خيارين شش ماشه نبات یک نیم توله داخل کرده بنوشند **ایضاً** بنابر تب مرکب گل سرخ گل بنفشه اصل‌السوس تخم کاسنی نیمکوفته هر یک چهار ماشه جوشانیده نبات یک نیم توله آمیخته خاکشی پنج ماشه پاشیده بنوشند **ایضاً** نبفشه هفت ماشه اصل‌السوس چارماشه آلوبخارا پنج دانه تخم کاسنی نه ماشه در آب گرم تر کرده صبح گلقند داخل کرده مالیده صاف ننموده خاکشی پنج ماشه پاشیده بنوشند **ایضاً** اگر بعد مسهلات در جگر حرارت باقی ماند قرص ورد صغیر چار ماشه سوده بشربت انارین دو توله سرشته بخورند بالایش آب کاسنی سبز مروق ده توله شیرۀ تخم خيارين شش ماشه نبات یک و نیم توله بنوشند **فائده** چون تب عفنی بعلاج معمولی از ادویۀ منضج و مسهل زائل نشود توجه بحال احشا باید کرد و از مس کردن شکم اگر درد شود دلالت بر ورم کند و اگر تب نباشد بر ریح و اگر از مس کردن خفیف بدون غمز سوءتنفس گردد و آفت در عضلات باشد و اگر بی‌غمز کردن سوءتنفس

نشود و چون غمز قوی به انگشت کنند سوءتنفس یا درد پیدا شود باید دآن است که آفت در احشاست خواه در جگر باشد خواه در قعر معده و در نفس جگر درد نمی‌شود به جهت عدم حس الا بواسطهٔ غشای مجلل آن **ایضاً** اگر بعد مسهلات تب بدون تشنگی باشد و در شکم صلابت بود گلقند یک توله به سکنجبین ساده یک و نیم توله سرشته بخورانند بعد آن کاسنی شاهتره مویز منقی به عرق شاهتره جوشانیده شربت بزوری دو توله خاکشی چار ماشه بنوشانند دوم روز شیرهٔ مغز تخم هندوانه شیرهٔ تخم خربزه هر یک شش ماشه افزایند باز قرص گل صغیر چهار ماشه سوده پاشیده بدهند به عده اگر اسهال شود طباشیر یک ماشه سوده بشربت انارین سرشته بلیسانند بالایش شیرهٔ عنب‌الثعلب شیرهٔ تم خرفه هر یک شش ماشه نبات یک توله بنوشانند و اگر اسهال به دستور باشد بارتنگ چار ماشه دانهٔ هیل سه ماشه سوده به آب پخته شربت انار شیرین دو توله زهرمهره یک ماشه سوده داخل کرده بدهند به عده شیرهٔ خرفه شیرهٔ مغز تخم هندوانه شربت انارین شرین زهرمهره دهند اگر اسهال موقوف شود و صلابت رحم ظاهر گردد گل خطمی سه ماشه گل سرخ چار ماشه عنب‌الثعلب چهار ماشه در عرق عنب‌الثعلب پاو سیر جوشانیده گلقند دو توله داخل کرده بدهند **ایضاً** برای تب بعلاقهٔ کبد گلقند یک توله در عرق عنب‌الثعلب زتوله گلاب دو توله مالیده صاف کرده شربت بنفشه یک توله خاکشی پنج ماشه داخل کرده بنوشند باز اگر شکایت درد و قراقر شکم باشد عنب‌الثعلب گل بنفشه گل سرخ اصل‌السوس تخم کاسنی شب در آب گرم تر کرده صبح مالیده گلقند داخل کرده صاف نموده شربت بزوری خاکشی اضافه کرده بنوشند **ایضاً** اگر تب و سرفه و خلل جگر باشد عنب‌الثعلب اصل‌السوس گاوزبان در آب جوش داده مالیده صاف کرده شیره تخم خیارین شربت بنفشه خاکشی داخل کرده بنوشند باز تخم خطمی و خبازی و گل بنفشه افزایند **ایضاً** اگر بعد مسهلات وقت تب بدن از اندرون سوزان باشد قرص بنفشه که مذکور گردد با آب کاسنی مروق بدهند **ایضاً** برای حمای مرکب بعلاقه کبد اول تبریدات داده روز سوم چنان چه معمول است منضج از بنفشه خطمی عنب‌الثعلب گاوزبان هر یک چهار ماشه مویز منقی ده دانه و غیره جوشانیده گلقند دو توله داخل کرده بدهند و بعد نضج در مسهل سنای مکی یک توله گل

سرخ شش ماشه در طبیخ و مغز خیارشنبر پنج توله ترنجبین چهار توله روغن بادام شش ماشه به دستور معمول افزوده بدهند بعد از آن اگر تب مفارقت ننماید و از چهارده روز تجاوز نماید قرص زرشک خورده بالایش از کاسنی دو توله چکیده ساخته با شربت بزوری دو توله خاکشی شش ماشه پاشیده تا هفته بدهند **ایضاً** در حمای کهنه بعد تنقیه به جهت تفتیح سدد کبد و ادرار و دفع بقایای مواد رطوبی و تقویت جگر شیرهٔ خیارین شش ماشه شیرهٔ اصل‌السوس چار ماشه نبات یک توله خاکشی چار ماشه دهند باز شربت بنفشه دو توله در عرق شاهتره و عرق عنب‌الثعلب هر یک پنج توله حل کرده خاکشی پاشیده باز شیرهٔ عنب‌الثعلب شیرهٔ تخم کاسنی هر یک شش ماشه شیرهٔ بادیان چهار ماشه شیرهٔ خارخسک شش ماشه شربت بزوری معتدل دو توله خاکشی پاشیده باز بجای شربت گلقند دو توله شیرهٔ تخم خربزه شش ماشه افزایند باز آب کاسنی سبز مورق هفت توله شیرهٔ تخم خرفه شش ماشه لعاب بهدانه سه ماشه شربت بزوری بارد دو توله بدهند باز قرص طباشیر سوده افزایند غذا شله **ایضاً** چون بعد تنقیهٔ معمولی تب باز عود نماید آب کاسنی سبز مروق هفت توله لعاب اسپغول شیرهٔ خیارین هر یک شش ماشه شربت بزوری بارد دو توله خاکشی پنج ماشه غذا شله باز قرص زرشک صغیر چار ماشه سوده به گلقند سرشته همراه آب کاسنی دوازده توله شیرهٔ بادیان شش ماشه شربت بزوری دو توله باز شیرهٔ خیارین شش ماشه افزایند **ایضاً** حمای مزمن آب کاسنی سبز مروق چارتوله شیرهٔ اصل‌السوس چهار ماشه شربت بنفشه دو توله خاکشی چارماشه درم روز گلقند دو توله آب کاسنی ده توله شیرهٔ خیارین شیرهٔ عنب‌الثعلب هر یک چهار ماشه بزوری معتدل دو توله خاکشی پنج ماشه باز بجای خیارین شیرهٔ مغز تخم هندوانه شش ماشه و بجای عنب‌الثعلب اصل‌السوس چارماشه کنند باز همه شیرجات موقوف نموده آملهٔ مربی یک عدد بورق نقره پیچیده با شیرهٔ بادیان شیرهٔ خیارین شربت بزوری دهند **ایضاً** برای تب کهنه و سرفهٔ شدید و قی و صلابت معده شیرهٔ مکوه شیرهٔ اصل‌السوس شیرهٔ خیارین در عرق مکوه عرق شاهتره برابر شربت بزوری خاکشی داخل کرده بنوشانند و مکوه خشک و مغز خیارشنبر در آب مکوه سبز حل کرده نیم‌گرم بر شکم ضماد سازند بعد از آن عنب‌الثعلب گل بنفشه گل نیلوفر اصل‌السوس خطمی خبازی تخم

خیاری خیسانیده شربت نیم‌گرم خاکشی داخل کرده بدهند **ایضاً** بعد مسهلات برای بقیه تب و سده کبد و رعایت تب احشائی قرص زرشک صغیر چارماشه به سکنجبین ساده یک توله سرشته با شیرهٔ خیارین و شیرهٔ کاسنی هر یک شش‌ماشه عرق مکوه عرق شاهتره عرق گاوزبان عرق کاسنی هر یک چهار توله شربت بزوری دو توله خاکشی شش ماشه صبح و به جهت شام لعاب بهدانه دو ماشه عرقیات شربت بزوری خاکشی به عده اگر آثار نزله و زکام ظهور نماید دو سه روز نقوع خفیف نزله بهدانه سه ماشه خطمی شش ماشه اصل‌السوس گاوزبان هر یک چهار ماشه نبات یک توله بدهند اگر زائل نشود بهر نضج عنب‌الثعلب تخم کاسنی پرسیاوشان گل بنفشه بیخ کاسنی خطمی هر یک شش ماشه گاوزبان اصل‌السوس هر یک چهارماشه در آب کاسنی نیم آثار شب تر کرده صبح مالیده صاف نموده شیرهٔ خیارین شش ماشه شربت بزوری دو توله خاکشی پنج ماشه داخل کرده سه چهار روز داده روز مسهل سنای مکی یک توله فلوس خیارشنبر شش توله گلقند ترنجبین هر یک چهار توله روغن بادام شش ماشه افزوده مسهل دهند به عده تعدیل و تقویت نمایند **فائده** در اورام حارهٔ احشا و تپ‌های مزمن و مقاسات مرض ترکیبات آب کاسنی از استائذه ماثور است چنان چه مردم نحیف با حمی و سرفه و مسلولین را بوقت ضرورت ملین در ماءالقرع و ماءالخیار تر کرده معمول است و برای تعدیل بعد تنقیه به‌کار می‌برند **ایضاً** برای تب کهنه و کثرت تشنگی و عقب نوشیدن آب فی‌الفور بول کردن و سوزش بدن شیرهٔ خرفهٔ سیاه شیرهٔ گلو در عرق شاهتره برآورده شربت انار داخل کرده اسپغول پاشیده بنوشند و اگر از اسبغول طبیعت بر هم شود عوض آن خاکشی کنند **ایضاً** برای حمای مزمن موهم بدق و سل خاکشی چهار ماشه به عرق عنب‌الثعلب ده توله عرق کیور دو توله اندکی گرم کرده شیرهٔ اصل‌السوس چار ماشه شیرهٔ تخم کاسنی شش ماشه نبات یک توله باز شیرهٔ خیارین شش ماشه شربت بزوری دو توله و خاکشی شش ماشه پاشیده دهند **ایضاً** برای حمای مزمن مشتبه بدق و سل گاوزبان اصل‌السوس پرسیاوشان هر یک چهار ماشه جوشانیده شیرهٔ تخم خیارین شش ماشه عرق عنب‌الثعلب ده توله شربت بزوری شربت دیاقوذا هر یک یک توله حل کرده خاکشی چهارماشه پاشیده بنوشند و به جهت شام دیاقوذا یک توله و عرق مکوه هفت

توله بعد دو سه روز شیرهٔ اصل‌السوس شیرهٔ تخم خطمی هر یک چهار ماشه شیرهٔ خیارین شش ماشه شیرهٔ بادیان چار ماشه عرق عنب‌الثعلب پانزده توله شربت بزوری معتدل دو توله خاکشی چارماشه پاشیده دهند و به جهت شام سفوف است گلو دو ماشه طباشیر نیم ماشه مغز کهول گنه سه ماشه دانه هیل یک ماشه دارفلفل سه عدد نبات سوده همراه عرق عنب‌الثعلب نه توله دهند بعد از آن صبح در سفوف مذکور نانخواه یک سرخ سوده عوض نبات آمیخته همراه شیرهٔ اصل‌السوس شش ماشه عرق عنب‌الثعلب هفت توله نبات یک توله بدهند غذا شله به عده عوض اصل‌السوس شیرهٔ بادیان شیره عنب‌الثعلب هر یک چارماشه دهند و سنبل‌الطیب سوده در سفوف افزایند باز این نسخه سفوف به ادویهٔ مفتحهٔ حار و بارد مع تقویت معده باید داد دارفلفل سه عدد نانخواه دو سرخ مغز کنول گنه سه ماشه اصل‌السوس چارماشه ریوند چینی چار ماشه عنب‌الثعلب هشت ماشه سوده به قدر مناسب در گلقند یک توله سرشته تناول نمایند بالایش عرق مکوه عرق بادیان هر یک پنج توله بنوشند غذا پلاؤ کم روغن **ایضاً** حمای مزمن مرطوب مزاج شاهتره شش ماشه مویز منقی دو توله دارفلفل چاردانه به عرق بادیان هفت توله گلاب چارتوله جوشانیده شیرهٔ تخم خیارین شش ماشه شربت نیلوفر دو توله خاکشی چهار ماشه دهند باز شیرهٔ مغز تخم کدو شش ماشه عوض خیارین کنند باز شاهتره موقوف نمایند **دوایی که** در حمای مرکب از بلغم و صفرا خصوص بعد تنقیه معمول است سکنجبین گلقند هر یک چهار درم به هم آمیخته بخورند عقب آن شیرهٔ بادیان شیرهٔ تخم کاسنی شیرهٔ تخم خیارین هر یک سه درم در عرقیات مناسب کشیده شربت بزوری بارد هفت درم اضافه نموده بنوشند و گاهی خاکشی به قدر سه درم نیز اضافه کرده می‌شود **ایضاً** که برای تب مرکب از صفرا و بلغم مجرب نوشته کاسنی گشنیز خشک هر یک یک توله اجمود نه ماشه دارفلفل شش ماشه جمله را سه حصه نمایند و یک حصه در آب پنج توله شب تر کنند و صبح آب صاف آن بنوشند و چهار توله دیگر آب در آن انداخته بدارند در شام بنوشند و همچنین تا سه روز هر دو وقت به عمل آرند **دوایی که** برای حمای مزمن نافع اصل‌السوس مقشر شش ماشه گلوی درخت نیب نه ماشه الائچی کلان شش عدد نیمکوفته در آب جوش داده در شبنم نهند صبح صاف

نموده نبات دو توله انداخته بنوشند **سفوف هندی** که در حمیات مرکبه نافع است گلو طباشیر دانهٔ هیل هر یک نیم توله نبات سفید یک و نیم توله خوراک از چهار ماشه تا شش ماشه معمول است **سکنجبین بزوری معتدل** جهت تپهای مرکب و تفتیح سدد جگر و سپرز نافع و ادرار بول می‌کند تخم کاسنی بادیان تخم کرفس هر یک سه درم تخم خیارین تخم خربزه هر یک پنج درم پوست بیخ کاسنی پوست بیخ بادیان هر یک هفت درم همه را نیمکوفته بسرکهٔ تند بیست درم و آب سه رطل یک شبانه روز تر نمایند و بجوشانند و صاف کرده با یک من قند سفید به قوام آرند و به‌کار برند **شربت کشوث** در تپهای کهنه که قریب بدق باشد همواره مجرب و معمول است تخم کاسنی بادیان هر یک پنج مثقال بیخ کاسنی اصل‌السوس تخم کشوث تخم خیار بادرنگ هر یک ده مثقال تخم خیارگل کشوث ریشهٔ کشوث تخم خربزه بیخ بادیان رب‌السوس هر یک هفت مثقال قند سفید هشتاد مثقال شیرخشت سی مثقال به دستور مرتب نمایند **ایضاً** مسمی به شراب‌الحیات که بعد از بیست روز در جمیع حمیات جهت اصلاح مزاج احشا و دفع و تحلیل بقایای مواد از سکنجبین بزوری بسیار نافع است زرشک سی مثقال تخم کشوث پنج مثقال تخم کاسنی چهار مثقال گل کشوث ریشهٔ کشوث هر یک سه مثقال گل سرخ بادیان کرنازخ هر یک دو نیم مثقال جوشانیده صاف کرده با قند و یا شکر پنجاه درم به قوام آورند و هر روز از پنج مثقال تا هفت مثقال در تب صفراوی و دموی با شیرهٔ خیارین و کاسنی و اگر حرارت غالب‌تر باشد با قرص کافور و درحمای بلغمی و سوداوی و حمیات مرکبه با قرص زرشک صغیر و یا قرص ورد صغیر هر کدام که مناسب دانند به اشربهٔ تخم کاسنی و بادیان و یا بدون اقراص بنوشند **شربت بزور** بهترین نسخه است و مکرر به عمل آمده برای تب مرکب و حمیات کهنه و ادرار بول و حیض و اخراج سنگ گرده و مثانه و دفع یرقان و تفتیح سدد جگر و سپرز نافع است تخم کاسنی بادیان تخم خربزه تخم خیارین مغز تخم کدو حب قرطم هر یک پنج مثقال پوست بیخ کاسنی گل غافث تخم خطمی اصل‌السوس سنبل‌الطیب بنفشه انیسون گاوزبان هر یک سه مثقال کوفتنی را نیمکوفته جمله را یک شبانه روز در پنج رطل آب تر نمایند و مویز منقی بیست درم آمیخته بجوشانند تا دو رطل بماند صاف نموده

قند سفید یکمن اضافه کرده به قوام آرند شربت یک اوقیه و اگر غافث نباشد عوض آن شاهتره یا افسنتین اندازند هرگاه چهار مثقال ریوند خطائی باریک سوده بعد قوام آمیزند در اخراج سنگ نافع‌تر گردد **شربت** برای تب مرکب از صفرا و بلغم بیخ بادیان بیخ کاسنی اصل‌السوس شاهتره مویز منقی هر یک چهار درم تخم خربزه تخم کشوث شکاعی باداورد گل غافث هر یک سه درم تخم خیارین تخم معصفر تخم کاسنی بادیان برادهٔ صندل سفید گل سرخ گل نیلوفر هر واحد دو درم قند سفید سه چند ادویه **ایضاً** برای تب مرکب که قریب بدق بود نافع است تخم کاسنی بادیان بیخ کاسنی تخم خطمی اصل‌السوس گاوزبان هر یک سه مثقال مویز منقی بیست و پنج مثقال سنبل‌الطیب گل بنفشه باداورد شکاعی هر یک دو نیم مثقال قند سفید نیم سیر ترنجبین پاوسیر به قوام آرند **ایضاً** که برای تب با تهبج اطراف مجرب است بیخ بادیان بیخ کاسنی هر یک چهار درم مویز منقی دو توله بادیان تخم خیارین تخم خربزه بنفشه شاهتره اصل‌السوس گل نیلوفر تخم کشوث برادهٔ صندل گل سرخ عنب‌الثعلب گاوزبان ریوند خطائی لک مغسول هر یک دو درم قند سفید یک و نیم رطل **شربت بزوری معتدل** برای حمیات مرکبه و امراض جگر معمول تخم کاسنی تخم خیار تخم بادرنگ تخم خربزه بهر واحد یک مثقال و ربع آن بیخ کاسنی دو مثقال و نیم بیخ بادیان یک مثقال و ربع آن قند سفید دوازده مثقال به طریق متعارف تیار سازند **طبیخ افسنتین** که در تب مرکب به‌کار آید انیسون تخم کرفس افسنتین رومی اسارون بادیان بیخ اذخر هر کدام به قدر حاجت جوشانیده صاف نموده استعمال نمایند **عرق نمک** معمول اهل فرنگ برای رفع تب کهنه و استسقا و یرقان نمک سابنهر بریان نمایند که سرخ شود هم وزن آن گل که از آن ظرف می‌سازند ممزوج کرده باریک سائیده حبها بسته در شیشه گل حکمت کرده انداخته عرق چکانند شربتی دو سرخ تا چهار سرخ **قرص زرشک** نافع از برای حمیات مرکبه و سده‌های جگر و استسقای حار زرشک لک مغسول دارچینی گل سرخ کشوث هر یک دو مثقال ریوند چینی یک مثقال کوفته بیخته اقراص سازند شربتی دو درم با سکنجبین و آب کاسنی و عنب‌الثعلب مروق **قرص گل** که جهت تپهای مرکبه و کهنه همواره معمول است گل سرخ اصل‌السوس مقشر هر یک چهار درم طباشیر سنبل‌الطیب

افسنتین هر واحد دو درم ترنجبین سه درم به گلاب قرص سازند و پنج ماشه همراه چکیدهٔ کاسنی و شربت بزوری دهند **قرص بنفشه** که تب کهنهٔ با سرفه را نافع است بنفشه مغز بادام مغز تخم کدو مغز تخم خیار کتیرا هر یک پنج درم رب‌السوس گل ارمنی نشاسته هر یک سه درم مصطکی یک مثقال سنبل‌الطیب یک‌درم کوفته اقراص سازند شربتی یک مثقال مطبوخ که در حمای مرکب به‌کار آید بادیان باداورد عنب‌الثعلب گل بنفشه گل سرخ گل نیلوفر تخم کاسنی تخم کشوث بیخ کاسنی هر یک سه درم آلوی بخارا هفت دانه همه را در نیم آثار آب بپزند هرگاه سوم حصه بماند صاف نموده سکنجبین ساده یا بزوری یا گلقند به قدر هفت درم اضافه نموده بنوشند **مطبوخ** که برای تب مرکب بیعدیل است گلوی سبز شاهتره تخم کاسنی هر واحد یک توله شب در آب تر کرده صبح جوش داده صاف نموده دو توله شربت بزوری آمیخته نوشانند و اگر بلغم غالب باشد عوض کاسنی نائی که دوای هندیست داخل کنند و شربت بزوری معتدل آمیخته دهند و اگر سرفه هم باشد اصل‌السوس مقشر نیمکوفته دو درم افزایند و اگر تب مزمن بود مثل تخم کشوث و گل غافث و افسنتین و شکاعی و باداورد و بیخ کاسنی و تخم خربزه افزایند **مطبوخ هندی** برای تپهای کهنه و تب لرزهٔ مزمن خس صندل سرخ گشنیز تر کچور و زنجبیل گلوی سبز هر یک یکدام کوفته سه حصه سازند و یک حصه در هشت سکورهٔ آب بجوشانند هرگاه یک سکوره باقی ماند صاف نموده بخورانند اگر طفل باشد موافق سن او کم کنند **ماءالهندباء الیابس** که عبارت از چکیده کاسنی است در حمیات مرکبه که بلغمیت در آن زیاده باشد از آب برگ کاسنی نفع بسیار می‌نماید و بارها به تجربه رسیده بگیرند تخم کاسنی چهار توله و نیمکوب کرده شب در آب یا در عرقیات مناسبه مثل عرق بادیان که به قدر نیم رطل باشد تر نمایند و از دو گهری شب باقی مانده در صافی گنده که هر چهارگوشهٔ آن را بچهار چوب بسته باشند داخل نموده هفت مرتبه مثل رهنی رنگریزان قطره قطره بچکانند بعد از آن آب صاف گرفته با شربت مثل شربت بزوری و با اقراص مثل قرص گل به‌کار برند و دادن چهل روز یا بیست روز یا کم و زیاده مفوض بر رای طبیب است و از ابتدای شروع تا انتها مقدار تخم کاسنی همین‌قدر باشد و در امزجهٔ ضعیفه و در صبیان از دو توله شروع نمایند

اقوال حذاق صاحب کامل گوید که علاج حمیات مرکبه باید که مرکب از علاج تب مفرد بود و این چنان باشد که در این تب نظر کنند وجودت تمیز و حدس و تخمین صناعی استعمال نمایند و بدان دریافت کنند که آیا حمی مرکب از دو خلط است یا از سه یا بیشتر از آن اگر دو خلط باشد نظر کنند که آیا آن هر دو با یکدیگر ممتزج است و یا هر واحد از آن هر دو منفرد در موضع از بدن پس اگر چنین باشد باز نظر نمایند که آیا دو تب مرکب متساوی در قوت است و یا یکی از آن قوی‌تر از دیگری و یا شدیدتر در خط پس هرگاه دو تب متساوی باشد در علاج آن احتیاج افتد به امتزاج تدبیر از ادویه و اغذیهٔ موافقه هر واحد از آن هر دو با یکدیگر مزاج متساوی و اگر یکی از آن هر دو قوی‌تر از دیگر باشد استعمال تدبیر موافق حمای قوی زائدتر و قوی‌تر باید و موافق حمای ضعیف کمتر و ضعیف‌تر و هرگاه از دو تب یکی شدیدالخطر از دیگر باشد باید که توجه علاج و تدبیر به سوی تب شدیدالخطر بود تا از آن مریض ایمن گردد و همچنین می‌باید که در سائر حمیات مرکبه بر این قیاس عمل نمایند و از آنجا که حمیات مرکبه کثیر بعدد و مختلف‌الترکیب به زیادت و نقصان است ممکن نیست که برای هر واحد از آن ترکیب خاص و کلام مفرد وضع نمائیم زیرا که شرح آن طویل گردد لیکن برای متولی علاج این حمیات باید که در علاج حمیات مفرده مرتاض باشد و صورت هر واحد از آن و علاج آنها به انفراد شناخته باشد زیرا که اگر عارف آن باشد ممکن بود که سائر حمیات را که از آن ترکیب باید بجودت قیاس علاج نماید مثال این حمای شطرالغب است که عنقریب مسطور گردد **جرجانی** گوید که همچنان که تبهای مرکب ممتزج بود از حمیات صفراوی دموی و بلغمی و سوداوی علاج نیز آمیخته باشد و بر طبیب واجب است که بنگرد تا علامات کدام تب قوی است و ترکیب آن از چه ماده است پس تدبیر علاج به حسب آن نماید و در تبهای مرکب و حمیات خمس و سدس و غیر آن اولی‌تر آن باشد که استفراغ کمتر کند تا اخلاط کم نشود و حرارت به اعضای اصلی متعلق نگردد و بدق ادا نکند و تا قوت به سبب کثرت استفراغ ضعیف نشود و مقاومت مرض نکند و مادام که قوت بر حال خود باشد از طول مرض اندیشه نباید کرد و آنجا که حرارت قوی باشد قرص کافور دادن صواب باشد لیکن ترکیب قرص از چیزهای بارد رطب باید

کرد چون مغز تخم خیار و بادرنگ و تخم خرپزهٔ هندی و تخم کدوی شیرین و بهدانه و تخم خشخاش و تخم کاهو و مغز بادام و کتیرا و غذا باید که میل بسردی و تری داشته باشد و چیزی باید که عفونت کمتر پذیرد چون زیرباج و حصرمیه و مزورهٔ پالک و آلوی بخارا و در همه ترشی‌ها و کدو و خیار و اسفاناخ داخل کنند زیرا که کدو اسفاناخ سردتر است و اگرچه نازک است چون در ترشی‌ها باشد از عفونت دور بود **ابن الیاس** گوید که اولاً دریافت نمایند که آیا امتزاج دو خلط امتزاج متحد مستحکم است یا غیر متحد غیرمستحکم چنان چه در غب غیرخالص و شطرالغب و باید که نظر کنند و به حدس دریابند که آیا آن هر دو خلط داخل عروق است یا در خارج آن و بنگرند که آیا یک ماده از آن هر دو شدیدتر در حدت و بیشتر خطرناک است چنان چه در حمی معروف بشطرالغب می‌باشد یا نه پس علاجش گاه به استفراغ کنند و گاهی بتطفیه به اینطور که هر صبح جلاب از تمرهندی و شکر و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشانند و غذا ماءالشعیر بخشخاش دهند تا اخلاط به سرعت محترق نگردد و از استکمال احتراق منع کند و یا جلاب از سکنجبین ساده ده درم و گلاب و آب کاسنی هر واحد پانزده درم با یک مثقال قرص طباشیر ملین بیاشامند و اگر قوت قوی باشد و مریض لاغر و خشک بدن نبود اسهال بملین خفیف مثل این ملین کنند سنای مکی بنفشه هر واحد هفت درم گل سرخ پنج درم تمرهندی ده درم کاسنی سه درم تربد سفید خراشیده یک‌درم فلوس خیارشنبر ده درم ترنجبین پانزده درم ولیکن تدبیر این تپها به حسب غلبه یکی از دو خلط و دو تب باشد پس اگر صفرا غالب بود و تشنگی شدید و کرب و لهیب قوی باشد بتطفیهٔ حرارت و استفراغ صفرا پردازند و اگر بلغم غالب باشد و بادی عطش و لهیب و کرب نباشد تلطیف خلط و استفراغ بلغم نمایند و اگر بیشتر از دو خلط باشد سه بود و یا چهار تدبیر به حسب واجب و غالب و آنچه در نکایت و خطر شدیدتر باشد باید کرد و اگر بینند که جمیع اخلاط متعفن محترق شده‌اند باید که صرف عنایت بتقویت قوت نمایند تا مقاومت وقوع این بلیهٔ کبری و واقعه عظمی نماید و اگر مع ذلک حرارت قوی و تشنگی شدید و کرب و لهیب قوی و بول ناری بد بود بنبض دقیق صلب بود و بدن در خشکی و ذبول شروع کرده باشد سکنجبین ساده به آب کاسنی و قرص کافور و

ماءالشعیر بسرطانات نهری بدهند و مبالغه در تبرید بدن و ترطیب آن نمایند **خجندی** گوید که به حدس صناعی دریابند که تب مرکب دائمه است یا دائرهٔ خلطیه است یا بدقیه و لازم است که تفتیش اسباب و اعراض نمایند به عده معالجه با هم کنند یابد آنچه زوال تب دوم بدون زوال اول نشود و محمدزکریا یا گفته که ممکن نیست قصور حمیات مرکبه بعلاج مخصوص بدان بلکه معالجه بترکیب علاج مفردات آن کنند و بالجمله شربت تمرهندی و سکنجبین ساده به عرق کاسنی و گلاب بدهند و از اقراص ارفعه در مثل این حمیات قرص طباشیر یک مثقال با ده درم سکنجبین است و اگر قوت قوی باشد اسهال بحقنهٔ لین نمایند و یا به مسهلات خفیفه مثل سنا و تمرهندی و شیرخشت و ترنجبین و خیارشنبر و گلقند و مانند آن و اگر در ذبول شروع کند و با سرفه باشد قرص کافور بشربت خشخاش بخورانند **ابن نوح** گوید که طبیب را سزاوار آن است که التفات بنظام ادوار نکند و بر آن حکم ننماید بلکه امعان نظر در اعراض و دلائل آن کند پس از آن معالجه به حسب آن در قوت و ضعف و خلوص و اختلاط او نماید و بر کسی که هر روز تب کند اقدام بعلاج تب بلغمی نکند چون اعراض بدان شهادت ندهند و نه بر کسی که یک روز در میان او را تب آید بعلاج حمای غب بلکه به اعراض و دلائل او باید کرد و علاج حمیات مرکبه از علاج حمیات مفرده امتزاج نمایند و هرگاه مریض را دو یا سه تب آید و یکی از آن خطرناک باشد علاج تب خطرناک نمایند و از دیگر خوف نکند و مثال این آن است که شخصی را تب ربع باشد پس آن را از ورم معده یا جگر یا در بعض آلات تنفس او تب حادث شود درینصورت همگی قصد به این در می‌کند و ربع و نوبت او را بگذارد و اگرچه قوی باشد و چون بیند که شخصی را تب غب می‌آید و نوبت تب بچهارده ساعت رسد و جمیع اعراض حمای غب در آن معلوم شود لیکن آن سخت قوی نباشد چنان که در غب خالصه می‌باشد پس علاجش بعلاج تب بلغمی به قدر مشاهدهٔ قوت اعراض و ضعف آن مرکب باید کرد **بهاءالدین** گوید که در حمیات مرکبه علاج هر یکی بتدابیر معلومهٔ مفردات آن باید کرد با زیادتی اهتمام در مراعات قوت بواسطهٔ بودن مریض هر روز اندر تب و بعد از نضج و کهنگی مرض چون بدادن مخدری رفع نوبت یکی کرده شود به همان دستور هر روز آن دوا باید داد و رفع نوبت دیگری نمودن

اگرچه ممکن بود که برفع یک نوبت رفع جمله شود جهت قادر شدن طبیعت بر تحلیل مادۀ فاسد و اگر ازالۀ بعضی مشکل‌تر بود اسهل را رفع باید کرد و نوائب خلط عسیر را گذاشتن تا نضج بیشتر شود و مریض و می‌برند و قوتی با تن او باز آید و مزاج علاج را قابل‌تر شود آن هنگام ازالۀ آن نیز آسان باشد و اشتباه میان مرکب از غب خالصه و غیرخالصه و شطرالغب عظیم بود لیکن در علاج به یکدیگر قریب باشند و در خمس و سدس و غیره اگر ترکیب واقع شود علامات و معالجات اینها قریب بعلامات و معالجات ربع باشد و اما در مرکب از حمای دق و حمای خلطی عفنی علاج آن است که خلط فاضل فاسد را برفق استفراغ کنند بعد نضج تام و به عده قانون علاج دق مرعی دارند و آنجا که دق با حمای سوداوی افتد که از احتراق بلغم افتاده باشد و کهنه بود علاج آن سخت مشکل باشد جهت آن‌که با وجود یبس غالب تدبیر هر یکی ضد تدبیر دیگری باید و ایضاً چون با حمای بلغمی به سببی قوی اتفاق افتد و در چنین محلها جز توسل بخواص اشیا چاره نباشد و اما مرکب از غب لازمه دوائره علامات و معالجات این تب قریب بعلامات و معالجات مفردات آن باشد و چون طبع را اینجا تحیر بیشتر واقع است تدبیر به احتیاط‌تر و به اهتمام‌تر باید کرد

شطرالغب

به قول **شیخ** و **شراح قانون** این تپی است مرکب از دو تب که یکی غب و دیگری بلغمی باشد و مادۀ او مرکب از صفرا و بلغم بود که علیحده متعفن شوند چه اگر یکجا متعفن شوند غب غیرخالصه حادث شود پس شطرالغب هر روز نوبت کند بنوبت بلغمی و در یک روز نوبت غب و بلغمی هر دو باشد و این یا بر سبیل مشابکه و توافق بود که هر دو تب یک بارگی اخذ کنند و یا بر سبیل مبادله و جوارکه یکی بعد اقلاع دیگری درگیرد و یا بر سبیل مداخله و طرۀ که یکی بر دیگری در اثنای آن داخل شود و دشوارترین اقسام در معرفت نوع اول است پس ثانی و در شطرالغب گاهی هر دو تب لازمه باشند اگر عفونت هر دو خلط داخل رگها باشد و گاهی هر دو اهره باشند که منقلع شوند اگر عفونت هر دو خلط در خارج عروق بود و گاهی صفراوی لازمه باشد اگر عفونت او داخل عروق باشد و

بلغمی بخلاف آن بود یعنی مواظبه دائره و گاهی این هر دو بالعکس باشند و اطبا شطرالغب خالص تب مرکب از غب دائره و بلغمی لازمه را گویند و ماسوای آن هر سه قسم مذکوره را غیرخالص شمارند واین سزاوار فضل اشتغال نیست زیرا که مجرد اصطلاح است و در معالجه بحقیقت نمی‌بخشد بالجمله شطرالغب چهار قسم باشد یکی خالص و سه غیرخالص و گاهی در این تب سابق به سوی عفونت صفراوی بود و گاهی هر دو معاً متوافق باشند و ایضاً گاهی مادهٔ فاضل حمای بلغمی غالب‌تر بود و گاهی مادهٔ فاعلهٔ حمای صفراوی غالب‌تر باشد و هر چونکه باشد مادهٔ بلغمی نوبت‌های صفراوی را درازتر گردد و در بحران بطی‌تر سازد و مادهٔ صفراوی نوائب بلغمی را کوتاه کند و گاهی شطرالغب مدت طویل بماند و تا نه ماه در فوق آن .... آن علاج هر دو ماده و تحیر طبیعت و گاهی از شطرالغب گرم حاد پیدا شود و گاهی از قاتل‌ترین حمیات بود زیرا که مؤدی بدق و به امراض مرضیه عسرالبرء ...... بدن و گاهیاستدلاج شیطرالغب .... مختلفه بود ..... و گاهی .... واقع شود و گاهی از امراض و وقوع از عادات مثل آن است که انسانی را در بدن او تولد صفرا بسیار گردد و عفونت زودتر پذیرد و به عده آرام کند و ریاضات معتاد ترک نماید و اغذیه و اصناف تدابیر مؤلد بلغم استعمال کند و بلغم بسیار شود پس هر دو خلط متعفن شوند مرض او شطرالغب باشد و یا انسانی باشد که در بدن او تولد بلغم و عفونت آن بسیار گردد بعد آن ریاضت بسیار نماید و مؤلدات صفرا از اصناف تدابیر مسخنه استعمال کند و صفرا کثرت نماید و هر دو متعفن شود مرض او نیز شطرالغب باشد و یا سن او تولد صفرا و بلغم واجب کند بنحویکه جوان گردد بعد کودکی و غلبهٔ رطوبت و یا کهل شود بعد جوانی وحدت مزاج پس حال کودکان که از سالها کودکی بسالهای جوانی برسند همچون شخصی باشد که در بدن او تولد رطوبت بسیار باشد و ریاضت و تدبیرهای گرم کننده استعمال کند و حال جوان که از جوانی بکهولت رسد همچون شخصی باشد که در بدن او صفرا بسیار بود و بریاضت معتاد باشد پس از ریاضت بازایستد و تدبیر رطوبت‌افزا استعمال نماید بدین سبب در بیشتر حالها امراض هر دو شطرالغب باشد و اما از اعراض مثل نبض و بول و بروز چیزی از قی و براز وحال نضج و علامات او و حال تشنگی در قلت و کثرت و حال لمس در اختلاف و حال قشعریره و لرزه در تکرار و احوال اوقات و نوائب در عدم انضباط بود **صاحب کامل** گوید که از حمیات مرکبه که آن

را اسم خاص است آن تب را امطریطاوس نامند و آن شطرالغب است و او خالص باشد یا غیرخالص چنان چه سابق مذکور شد و گاهی این تب از دو حمای متساوی در قوت مرکب شود و گاهی از دو تب که یکی قوی‌تر از دیگر باشد پس بر شطرالغب خالص استدلال نمایند بچهار دلائل یکی آن‌که دائمه بود به سبب حمای بلغمی دائمه دوم آن‌که آن را بنوتها در هر روز باشد لیکن نوبت یک روز خفیف سهل و یک روز شدید صعب بود سبب خفت او حرکت بلغمی دائمه است در یک روز مفرد و بدون لرزه بنابر بودن مادهٔ او داخل عروق و سبب صعوبت او در روز دیگر بنابر بودن روز نوبت غب دائره است و حدوث لرزهٔ شدید که با غب می‌افتد و با وجود آن حرکت تب بلغمی که هر روز نوبت می‌کند سوم آن‌که اندر آن در اوقات نوائب صعب لرزهٔ شدید حادث گردد و گاهی لرزه و قشعریره در آن دو سه یا چهار مرتبه در یک روز تکرار نماید چهارم آن‌که نوبت متساوی در قوت بود شدید متساوی شدید و ضعیف متساوی ضعیف باشد و اما امریطاوس غیرخالص بعضی از آن آن است که مرکب از حمیات متساوی در قوت باشد و بعضی آن‌که یک تب غالب‌تر در ترکیب آن از دیگر باشد اما آنچه متساوی در ترکیب باشد پس آنچه از آن مرکب از غب دائره و مواظبه باشد در آن لرزه هر روز آید لیکن روزی ضعیف با قشعریره و سردی اطراف باشد و روز دیگر با لرزهٔ شدید و رعده و سوزش و تیزی بود و یک روز از اعراض تب بلغمی تنها ظاهر گردد و روز دوم اعراض بلغمی مع اعراض صفراوی ظهور نماید و آنچه از آن مرکب ازغب لازمه و لثقه باشد در آن لرزه و قشعریره نبود آنچه از آن مرکب از غب دائمه و مواظبه باشد آن شبیه بخالصه بود الا آن‌که مخالف او باشد در آن که لرزهٔ آن شدید نبود زیرا که لرزه در این نوع به سبب تب بلغمی بود و آن شدید نباشد بلکه شبیه بقشعریره بود و با وی نخس نبود بلکه مشابه به امتلا باشد و هرگاه ترکیب این تب از حمیات غیرمتساوی باشد اعنی اخلاط محدثه آن غیرمتساوی بود پس علامات تب غالب‌تر ظاهرتر باشد و علامات تب ضعیف‌تر خفی‌تر بود **سیداسمعیل** در ذخیره گفته که گاهی در شطرالغب مادهٔ بلغمی مادهٔ صفراوی را عسرتر کند و بدان سبب نوبتهای تب صفراوی درازتر گردد و بحران دیرتر کند و گاهی مادهٔ صفرا مادهٔ بلغم را لطیف کند و زودتر نضج دهد و بدان سبب نوبتهای تب بلغمی سبک‌تر شود و

بحران زودتر کند لیکن بهرحال تپهای مرکب عسرتر بود و دیرتر گذرد و بالجمله در این تب عرق کمتر آید و **درخف اعلائی** نوشته که اگر تب یک روز آید و دوم روز هیچ اثر آن نباشد غب خالصه بود به شرطیکه خالصه مرکب با خالصهٔ دیگر نباشد و اگر دوم روز تب نیاید اما اثری ضعیف از آن پیدا شود غب غیرخالصه بود و اگر یک روز تب به شدت آید و دوم روز نیز آید اما کمتر از آن شطرالغب باشد و گاه باشد که سه غب خالص مرکب شود و مانند شطرالغب یک روز کم و یک روز زیاده همی آید به سبب آن‌که یک روز نوبت یک غب می‌شود و روز دوم نوبت دو غب و نزد راقم فرق بینهما از عدم آثار بلغم در غب مرکب و وجود آن در شطرالغب توان کرد **مصنف خلاصةالتجارب** گوید که بسیار باشد که شطرالغب بعد بیست روز علاج پذیرد و مخفی نماند که چون این مرض از دو مادهٔ متخالف فی الغایت واقع می‌شود طبیعت را در تدبیر آن تحیری عظیم حاصل می‌گردد و اسلم اصناف شطرالغب آن بود که از هر دو تب نائبه افتد و فرق آن در نوبتها ظاهر و با مهلت باشد و در غیر مرکب از دو نائبه اشتباه بیشتر واقع شود و احتیاط عظیم در تشخیص آنها واجب بود **سمرقندی** گفته که این تب دراز بود و بسیار روزها کشد گاهی تا یکسال امتداد نماید دردی باشد احشا را فاسد کند **علاج** معالجه آن متوسط در تبرید و تسخین میان حمای صفراوی و بلغمی مفرد نمایند و عمده در علاج اکثر تنقیهٔ بلغم و صفرا باشد بقی و اسهال و ادرار و تعریق به حسب غلبهٔ خلط بعد ظهور نضج و تعاهد قی روز نوبت نمایند و سکنجبین ساده یا بزوری بنوشند به حسب شدت حرارت و قلت آن و غلبهٔ یکی از هر دو خلط بر دیگر و گلقند و قرص گل و قرص غافث بخورند بالجمله طریق دوا و غذا در این تب نیز همآن است که در علاج غب غیرخالصه مذکور شد مع مراعات اوقات و حسب غلبهٔ اخلاط و لهذا ابن الیاس علاج هر دو یکجا نوشته چنان چه در اقوال غب غیرخالصه گذشت و ادویهٔ که در علاج حمیات مرکبه مسطور شد حسب حاجت در اینجا استعمال نمایند و استفراغ به مسهل نشاید مادامیکه نضج ظاهر نشود اما اگر طبع قبض بود ملینات توان داد هرچند نضج ظاهر نشده باشد و دستورالعمل بعض استائذه در علاج شطرالغب این است که منضج از بادیان پرسیاوشان مویز منقی بهدانه در یک و نیم پاؤ آب جوشانیده چون

نصف بماند شربت گاوزبان آمیخته دهند و یا برنجاسف چهارماشه تخم کاسنی بنفشه هر یک شش ماشه بادیان چهارماشه عناب پنج دانه در عرق شاهتره یا عرق عنب‌الثعلب هفت توله و یا هر دو نیم نیم پاؤ جوشانیده صاف کرده شربت اصل‌السوس داخل کرده دهند و اگر سرفه یا نزله و زکام باشد حموضات ندهند و بادیان بنفشه عنب‌الثعلب گل نیلوفر زوفای خشک سه ماشه در نیم آثار آب بجوشانند هرگاه سوم حصه بماند شربت زوفا دو توله یا شربت خشخاش یک توله یا دیاقوذا داخل کرده دهند و اگر مواد به افراط باشد ادویهٔ منضجهٔ ماءالاصول داخل سازند مثل بادیان بیخ بادیان کاسنی عناب سپستان مویز منقی جوشانیده صاف کرده نبات یا گلقند حل کرده دهند و برای تلئین شکم بعد از گذشتن چهارده روز هلیلهٔ مربی یکعدد وقت شب نیز جائزست و هرگاه ماده نضج یابد ادویهٔ مسهل مثل خیارشنبر و روغن بادام افزایند و در مطبوخ مذکور گل سرخ و سنای مکی داخل کنند و هلیله زرد برای اخراج مادهٔ صفرا و هلیلهٔ کابلی برای اخراج مادهٔ بلغم و هلیلهٔ سیاه برای اخراج مادهٔ سودا نیز در مسهل داخل می‌کنند و اگر عادت قبض باشد هلیلجات خوب نیست و یا گل خطمی شش ماشه تخم خطمی پنج ماشه یا ریشه خطمی چهارماشه بنفشه شش ماشه و غیره برای اصلاح هلیلجات داخل کنند **ذکر بعض ادویهٔ** نافع تب و لرزه افیون چهار درم صندل سفید زعفران هر یک دو درم دارچینی یک‌درم فلفل سیاه و نیم درم کوفته بیخته حبها سازند به قدر یک سرخ و یک حب قبل از یکساعت بدهند و طفل را نیم حب و کیفی را دو نیم سه سرخ بدهند **حب هندی** که در ازالهٔ تب لرزهٔ صفراوی و بلغمی مشترک‌النفع و مجرب است دارفلفل قسم خرد که آن را مکه هیپل گویند مغز کرنجوه هر یک سه ماشه زیرهٔ سفید برگ مغیلان هر یک یک و نیم ماشه باریک سائیده به آب حبها به قدر نخود سازند و یک حب صبح و یک وقت ظهر و یک حب وقت شام بدهند همیسان سه روز بکنند **ایضاً** که تب و لرزهٔ مزمن را مجرب است پر اسپ مقدار نخود افیون یک سرخ برگ نیب دو نیم عدد برگ شفتالو یک و نیم عدد جمله را سوده در قند سیاه آمیخته سه حب سازند و سه گهری پیش از آمدن تب یک حب فرو برند چون تب شروع گردد یکی دیگر بخورند اغلب که بحب سوم احتیاج نیفتد و اگر مریض قوی باشد از جمله دو حب سازند

و افیونی را افیون بیشتر اندازند و نیم بیگ نیب و شفتالو باید که در طول بستانند نه در عرض **قرص غافث** که جهت شطرالغب و تپهای کهنه مجرب است عصارهٔ غافث شش درم طباشیر ده درم سنبل‌الطیب دو درم گل سرخ پنج درم به آب اقراص سازند شربتی یک‌درم **مطبوخ** به جهت بقایای شطرالغب صعتر مصطکی هر یک نیم درم اصل‌السوس بیخ بادیان بیخ کرفس هر یک دو درم شکاعی غافث هر یک سه درم گشنیز خشک گل سرخ هر یک چهار درم ترنجبین بیست درم بسه رطل آب بپزند تا به نیمه آید صاف کنند و هر روز نیم رطل بیاشامند **اقوال اطبا** شیخ می‌فرماید که در علاج شطرالغب واجب آن است که عنایت شدید به استفراغ ماده به طریق اسهال و قی و ادرار و تعریق بیشتر از تطفیه باشد و در مسهلات انتظار نضج لازم بود مگر آن‌که از جنس ملینات باشد و شکم براند و تشویش بتحریک قوی نیارد مثل آب لبلاب به گلقند اگر بلغم غالب باشد و مثل ترنجبین و شیرخشت و نقوع تمرهندی و شربت بنفشه اگر صفرا غالب بود و مثل مرکبات از این هر دو اگر هر دو خلط مساوی باشند و بعد ظهور نضج اگر استفراغ بدوای قوی کنند جائزست و ایضاً واجب است که قی به حسب مادهٔ غالب باشد یا به آب ترب به سکنجبین گرم نزد غلبهٔ بلغم و یا سکنجبین به آب گرم نزد غلبهٔ صفرا و باید که ادرار به ادویهٔ معتدل نمایند و اگر در نوشیدن مطبوخات قبل از نضج سرعت کنند خوف سرسام باشد **و اما** ادویهٔ نافعه در زمانیکه از تزید تا منتهی باشد برای اصلاح ماده و انضاج آن و تلافی آفات آن از مفردات افسنتین است که رومی و جید باشد ولیکن استعمال او بعد هفتم روز و ظهور نضج یابد و اگر در استعمال او جلدی کنند تحریک خلط نماید و اخراج او نکندو کرب و غم و غثیان پیدا کند بس بر ماده به سبب تلخی خود و خشک ند و به سبب قیض خویش تبلید ماده از تحلل نماید و جالینوس و اطبای سابق او به ماءالشعیر که در آن اندکی فلفل باشد معالجه مینمودند و بعضی اطبا گفته‌اند که جالینوس در سهو فرو رفته بنحویکه تعجب از آن لازم می‌آید و تامل نکرد که فلفل تب برافروزد و ماءالشعیر بتلید ماده کنند و این معارض خطائی کردکه این مختص باینمعنی نیست بلکه مختص بقانون مقرره در معاضدت طبیعت است که چون طبیعت برای مقابله مثل این مواد مجدد برخیزد و به ادویهٔ مرکب از مبردات و مسخنات باشد تا

طبیعت میان هر دو قوت دوای مرکب تمیز کند پس قوت مبرده را به سوی تب و ناحیه قلب برای اطفای حرارت و تبرید قلب مصروف گرداند و مسخنه را بماده برای تحلیل و انضاج آن و کسی که معالجهٔ شطرالغب بغیر این کند و طبیعت بر تمیز قوتین قوی نباشد بهرطور که علاج کند سود ندهد و این کس که اعتراض کرده می‌گوید که لازم آن بود که ملطفات بدون تسخین قوی مثل کرفس و شبت استعمال می‌نمود ندآن است که فلفل به سبب قلت خود بدان گرمی نباشد تا آن‌که تسخین او بشکند و تلطیف او از تلطیف کرفس بسیار کم نباشد و ماءالشعیر معاون او گردد در ایصال قوت او و استیصال افراط حرارت او و تر کردن مواد را تا نفوذ قوت او در مواد سهل گردد پس از عجب عجیب آن است که جالینوس را از کسانی شمار کرده که جاهل‌اند از اینمعنی که فلفل ملهب حمی است و آن را بجای شخصی شمرده که از این غافل است تا آن‌که فتوی بخلط فلفل با ماءالشعیر داده **و اما** مرکبات از ادویهٔ که استعمال آنها در وقت میان تزید و انتها واجب بود مثل اقراص افسنتین و اقراص در دست **قرص خفیف جید** برای شطرالغب نسخهٔ آن همان قرص گل است که در ادویهٔ حمیات مرکبه مسطور شد **دیگر** برای تب ملتهب گل سرخ شش درم تخم حماض صمغ عربی هر واحد چهاردرم نشاسته سه درم زرشک طباشیر تخم خرفه هر واحد دو درم کتیرا زعفران سنبل‌الطیب ریوند چینی هر واحد دو دانگ کافور یکدانگ قرص بسازند **قرص دیگر جید** برای صاحب این تب و خصوصاً اگر مع‌ذلک شکایت و اسهال و سعال کند سنبل‌الطیب عود زعفران زرشک یا عصارهٔ او هر واحد سه درک ریوند چهار درم طباشیر گل سرخ به اقماع او لک صمغ بریان کهربا هر واحد پنج درم تخم حماض بریان شش درم گل ارمنی هفت درم از آن قرص بسازند **نسخهٔ دیگر** که جیدست گل سرخ شش درم زرشک صمغ تخم حماض هر واحد چهار درم سنبل‌الطیب غافث طباشیر نشاسته تخم خرفه تخم خیار هر واحد دو درم تخم کاسنی تخم کشوث هر واحد یک و نیم درم رب‌السوس یک‌درم لک ریوند هر واحد نیم درم همه را جمع نموده قرص سازند **حب جید** برای این مرض و جمیع تپهای مزمنه و حمیات موذی احشا و خصوصاً هرگاه مادهٔ بلغمی غالب‌تر باشد صبر مصطکی هلیلهٔ زرد ریوند خطائی عصارهٔ غافث عصارهٔ افسنتین گل سرخ هر واحد یک جزو زعفران

نیم جزو به آب کاسنی حبها سازند شربتی دو درم به سکنجبین بخورند **ابن عباس** گوید که شطرالغب حمای صعب ذی‌خطر است است زیرا که بدن صاحب او از تب خالی نبود به سبب لزوم تب بلغمی بر آن و تکرار غب و در روز نوبت غب صعب باشد و لرزه در آن اشتداد نماید و حرارت در آن قوی گردد و بول رنگین بود و بدن نکایت قوی بردارد به سبب اجتماع دو تب بر بدن و بسیار باشد که امر این تب بدق انجامد به سبب شدت تکلیف او بدن را و افنای او رطوبات آن را پس در ابتدا باید که صاحب او را ماءالشعیر به شکر بنوشانند و بعد سه ساعت سکنجبین یا جلاب بدهند و روز نوبت بمزورهٔ معمول از کدو و بنوماش و قطف و اسفاناخ یک بار بزیرباج و یک بار به آب انار غذا سازند و روز خلو نوبت بچوزهٔ مرغ یا تیهو به طریق اسفیدباج یا زیرباج یا مشوی به آب انار و آب غوره و روز نوبت شیرهٔ تخم خرفه بجلاب و آب سرد و مغز تخم خیارین بدهند پس اگر بدن در این تب قوی باشد و آن را لاغری و خشکی عارض نشده باشد باید که در بعض اوقات اسهال بفلوس خیارشنبر و تمرهندی و اندک تربد نمایند و در بعضی اوقات حقنهٔ لین به عمل آرند و لیکن تدبیر در این تب بحث قوت یکی از دو تب باید کرد پس اگر حمای غب قویتر و شدیدتر در اذیت باشد قصد تطفیه حرارت و تنقیهٔ صفرا بیشتر کنند و اگر تب بلغمی قوی‌تر و شدیدتر بود قصد تلطیف خلط و استفراغ بلغم اکثر نمایند و اگر هر دو مساوی در قوت باشد قصد تعدیل علاج و استفراغ هر دو خلط مجموع باید کرد و هرگاه این تب طول نماید قرص طباشیر ملین به سکنجبین بدهند تا چند روز و اگر حرارت قوی و بول سرخ و در نبض وقت و صلابت و سرعت باشد و بدن را تب طول نماید قرص طباشیر ملین به سکنجبین بدهند تا چند روز و اگر حرارت قوی و بول سرخ و در نبض وقت و صلابت و سرعت باشد و بدن را تب نکایت رساند و در جفاف شروع کند باید که قرص کافور دهند و عقب آن ماءالشعیر نوشانند و تدبیر اصحاب دق به عمل آرند و در تبرید بدن و ترطیب آن بدان چه در علاج حمای دق مذکور گردد حتی‌الامکان حیله سازند **جرجانی** و **ایلاقی** گویند که طریق صواب در علاج این تب آن است که تدبیر تلئین طبع و قی و ادرار بول و تفتیح مسام و تعریق و تنقیهٔ بدن از ماده بچیزهای سهل‌تر و سبکتر و بدان طریق که آسان‌تر باشد فزون از تدبیر تسکین حرارت کنند و

استفراغ قوی بعد نضج کنند و اگر حاجت تلئین پیش از نضج باشد و ماده صفرا و بلغم هر دو برابر بود فلوس خیارشنبر به آب تمرهندی و قدری تربد جائزست و اشربه از آن نوع که در غب غیرخالصه مذکور شد و در این به آب گلقند و سکنجبین بزوری شکری و سکنجبین سادهٔ عسلی و شربت غورهٔ عسلی و نقوع صبر در آب کاسنی و آب بادیان موافق باشد و ادرار بول به آب نخود و شیرهٔ بزور در عرق بادیان کشیده باید کرد و غذا هم بر آن ترتیب باید که در غب غیرخالصه مذکور شد و روزیکه تب قوی‌تر باشد مزوره به آب غوره و آب انار ترش و اسفاناخ و مغز بادام و آنروز که تب آهسته‌تر باشد و دراج و تدرو بریان کرده به آب غور دهند و در طعام نخود و شبت و صعتر و آبکامه و اندک بادیان و زیره داخل کنند هر یک به حسب غلبهٔ بلغم و صفرا و تدبیر استفراغ نیز بر آن ترتیب و ادویه از آن نوع باید ساخت و بالجمله در علاج این تب باب علاج غب غیرخالصه مطالعه باید کرد **صفت حب مسهل** که بعد از نضج باید داد ایارج فیقرا یک‌درم شحم حنظل نیم درم سقمونیا ربع درم یعنی یک و نیم دانگ کتیرا دو دانگ مقل یکدانگ حبها سازند چنان چه رسم است و حبی که در آخر تپهای کهن هر شب دو درم بدهند سوای صبر اجزای همان حب جیدست که در قول شیخ گذشت و نوشته که در بعضی نسخه‌ها عوض هلیلهٔ زرد صبر سقوطریست و اگر عصارهٔ غافث و عصارهٔ افسنتین میسر نشود غافث و افسنتین عوض آن کنند و قرص گل که در آخر تپهای کهنه سود دارد و شربت آن دو درم بود همان نسخهٔ قرص خفیف است که در قول مذکور مسطور شد و دو نسخه قرص گل دیگر نیز همانجا مذکور است شربت نسخهٔ اول دو درم و شربت ثانی دو نیم درم **ابن هبةالله** می‌نویسد که انواع این تب سه است یکی آن‌که هر دو خلط در آن متساوی باشند و علاج او متوسط نمایند مثل گلقند و آب گرم و ماءالسکر و شرب سکنجبین و غذا مزورهٔ زیرباج دوم آن‌که غالب خلط صفراوی باشد و علامات او از قصر نوبت لرزه و عرق و قی ظاهر بود و علاج این فرع استعمال سکنجبین محلول در آب نیم‌گرم است و شرب ماءالشعیر بجلاب و استعمال سکنجبین به آب سرد بعد از آن و تنقیهٔ بدن به مطبوخ و تعدیل مزاج بجلاب و استعمال سکنجبین به آب سرد و شرب آب آلو و آب تمرهندی به شیرهٔ تخم خرفه و سکنجبین و هرگاه اعراض او

خفت یابد غذا بمزورات دهند و اگر قوت ضعیف باشد به استعمال شوربای بچه مرغ زیرباج یا به آب انار اجازت دهند و اگر قوت قوی باشد در اغذیه اسراف نباید کرد تا بدان امتلا نیفزاید سوم آن‌که بلغم غالب باشد و در این لازم است که گلقند بخورانند و بعد آن آبی که در آن مصطکی و عود جوشانیده باشند بنوشانند و سکنجبین بزوری استعمال کنند و تنقیهٔ بدن به حسب صبر نمایند پس اگر زمانهٔ تب طول کند قرص غافث به سکنجبین استعمال کنند و غذا بزورهٔ زیرباج سازند **خجندی** گوید که هر صبح شربت از سکنجبین ساده و تخم کاسنی و تخم خرفه بنوشانند اگر با وی تشنگی باشد و یا تخم خیارین اگر صفرا غالب بود و یا شربت لیمو و سکنجبین بزوری معمول از تخم خیارین و کاسنی و در ابتدا تلئین بحقنهٔ معتدل اولی از مسهلات مشروبه و شرب مدرات است و باید که تدبیر ملطف بگرسنگی بیشتر از تغذیه باشد و قی بعد غذا نافع است و سکنجبین ساده به گلقند این مرض را نفع کند و غذا ماءالشعیر بنخود و بادیان و بیخ آن و زوفا و سنبل و پودینه و زیره و صعتر و کرویا به حسب مزاج به مغز بادام یا بچوزهٔ مرغ اگر قوت ضعیف باشد بزیرباج و هرگاه آثار نضج ظاهر شود و آن استیلای طبیعت بر قهر مادهٔ مرض است و وقت آن انتها یا انحطاط بود پس اسهال بافسنتین و گلقند بغدادی مسهل نمایند که آن تقویت معده و تنقیهٔ آن نماید و خلط موجب مرض را اخراج کند و آنچه این مرض را نفع کند نهادن دست و پا در آب گرم و نهادن آب گرم زیر جامه و بخور از بادیان و بیخ آن زیر او تا عرق آید و بعد استفراغات و مسهلات پس از روز چهاردهم قرص افسنتین و غافث یا قرص گل صغیر به سکنجبین بزوری بخورانند **انطاکی** گوید که اگر قوت ساقط نبود نزد من واجب است قی به طبیخ شبت و عسل یک روز به سکنجبین و آب گرم روز دیگر تا آن‌که نقای اعالی بدن ظاهر شود بعد از آن ماءالعسل بغاریقون یک روز بخورند و شربت اصول یا سکنجبین بزوری روز دیگر و این حب صحیح مجرب در این تب از تراکیب منست **صنعت آن** صبر غاریقون هر واحد یک جزو تربد هلیلهٔ زرد هر واحد نیم جزو گل سرخ سقمونیا حلتیت سکبینج هر واحد ربع جزو مصطکی ثمن جزو به آب کرفس حبها سازند شربتی یک مثقال بشربت اصول مطلقاً و بماءالعسل در نائبه و به سکنجبین در هر دو دائره و در هفته دو مرتبه بخورند و ظاهر

است که اگر آنجا اقلاع باشد دوا و روز آن واجب بود والا قصد بدان روز خفت کنند و غذا باید که قبل نوبت باشد و اگر قوت ساقط بود در استفراغ بکاهند و در غذا بیفزایند **خضر** گوید که برای صاحب این مرض سزاوار آن است که لزوم سکون و راحت نماید تا خلط در موضع خود مستقر باشد تا آن‌که نضج یابد زیرا که حرکت و محنت اختلاط را رقیق گرداند و آن را در عروق منتشر نماید و با اخلاط نیک ممزوج گردد و آن را فاسد سازد و در مادهٔ تب بیفزاید و از معالجهٔ این تب غفلت نباید کرد که آن مؤدی بسدد و استسقا می‌گردد و **میربهاءالدین** در خلاصه التجارب نوشته که طریق اصوب در علاج اهتمام تمام است به استفراغ لیکن قبل از نضج تام قی باید فرمود و در اوقات لائقه بمقی که از هر خلطی لختی دفع کند و اگر قبل از هر نوب بمقی آن خلط استفراغ کنند نیکو بود و نرم داشتن طبع بحقنه و شیاف معتدل و ملینات خفیف باید تا از هر خلطی لختی دفع شود اما چنان باید که غلیظ و رقیق هر دو دفع شود واگر بستکین ضرورت احتیاج بسیار نبود اولاً در آن باید گویند بنوعیکه مانع نضج نشود و بعد نضج اسهال صفرا و بلغم باید کرد لیکن اگر غلبه بلغم باشند آنجا .... و فکر نیکو بود و اگر غلبهٔ صفرا باشد سنا و شیرخشت در منضج مناسب بود و اگر هر دو خلط غالب باشند فلوس خیارشنبر در آب سرد یا مقلی حامض و اندک تربد مناسب بود و شربتها و غذاها که در مطلق غب غیرخالصه مذکور شد اینجا موافق باشد لیکن در نوبت صفرا شربت و غذای صفراشکن باید داد و در نوبت بلغم مقطع و منضج بلغم به‌کار باید داشت و ادرار و تعریق بعد از نضج تام و بعد از استفراغ بمهلتی نیکو عظیم نافع آید و به دستورهای سابق مرعی باید داشت و جالینوس قبل از نوبت بلغمی به چند ساعت کشکاب به اندکی فلفل سائیده فرموده است و نافع یافته و من جوانی را که در فصل خریف در وی شطرالغب داشت از نابئتین و امراض بلغمی بیشتر رنجه می‌داشت بعد بیست و پنجروز که نوائب آن ظاهر و مقرر شده بود در صباح نوبت بلغمی بسه ساعت پیشتر از نوبت شربت کشکاب جو با نیم مثقال فلفل سائیده دادم و دیگر هیچ ندادم وآن نوبت بخیر گذشت و به همین صحت یافت و آنجا که مرکب از غیر نابئتین باشد چون طبع را مهلت آسایش نیست علاج به احتیاط بسیار باید کرد در استفراغات برفق تمام مرعی داشتن و هر خلط که غالب

باشد طریق نضج و تدبیر رفع آن بیشتر کردن و اگر مساوی باشند حد وسط نگاهداشتن عنایت برعایت قوت هرچه تمامتر باید نمود و قرص گل کافوری اندر آخر این تب از لازمتین نافع آید و مخدرات وقتیکه تب لازم باشد نباید داد مگر وقتیکه کهنه شده باشد آنگاه حافظ الصحت و امثال آن نافع آید **مصنف اقتباس** می‌نویسد که بسا باشد که این تب تا به یک سال می‌کشد پس باید که از معالجه بر طبع ملال نیارند و علاج خفیف از غب غیرخالصه نمایند ولیکن در اینجا بهر تقدیر در نضج و تفتیح مسام و تعریق بیشتر از غب غیرخالص کوشند به ادخال حمام معتدل و ببخور و هرگاه این تب کهنه گردد و مریض را سخت بلرزاند پس استفراغ به ادویهٔ قویه نماید اگر به تمامه صحت کلی حاصل گشت فبها والا باز منضجات حاره استعمال نمایند تا ماده پخته قرار نوبت گیرد پس آن را بمخدرات مانند حب‌الشفا و حافظ الصحت و قنب و غیره گذرانند و ملاحظهٔ کهنگی تب جهت دادن منضجات بعد از تنقیه برای آن است که چون مادهٔ این تب مختلط است و در اول غلبه بود و نوبتهای او غیرمضبوط هرگاه در اول مرض منضجات حاره و دیگر گرمیها داده شود صفرا را بیشتر بحرکت آورد و ماده را گرم تر سازد و فساد آن به اخلاط داخل عروق سرایت کند و تب لازم پیدا شود ولیکن چون تب کهنه شد و ماده سرد گشت و تخفیفی یافت و طبیعت به آن خوگر شد پس آن هنگام منضجات و گرمیها بزوری تحلیل آن کند و مجال آن فسادات نماند و ملاحظهٔ قرار گرفتن نوائب برای استعمال مخدرات بهر آن است که چون محل حرکت و قبول تعفن خلط مقرر شد مخدرات در قرب آن محل طبع را مشغول می‌سازند از انشای فعل مقرر واخلاط و بخارات را در وقت آن تسکین می‌کند چنان که آن وقت بگذرد و حرارت غریزی اخلاط مجتمعه را تحلیل کند و نگذارد که تعفن پذیرد و هرگاه آنوقت مقرر در گذشت برحسب اقتضای طبع مرضی تعویق در آن کیفیات و حالات پدید می‌آید تا بار دیگر بمحل نوبت می‌رسد انشای آن صورت می‌کند و چون محل نوبت مقرر نیست هرگاه که کیفیت مخدر بر طرف شده ماده بحرکت آمد و فعل خود تمام می‌کند برحسب مقتضای طبع مرضی و تأخیر استعمال مخدرات از تنقیه به جهت آن است که چون خلط بسیار در غلبه باشد به تخدیر تسکین آن مشکل بود و ممکن است که از مخدرات غلظ یابد و

بیفسرد و فسادات دیگر سخت‌تر از آن بظهور آیند که علاج آن مشکل گردد و در عشرهٔ کاملهٔ نواب علوی‌خان مرقوم است کسی را که تنقیه نکرده باشند و تب کهنه شده باشد و بتحلیل خفت یافته حاجت به تنقیهٔ دیگر نباشد و بی‌تکلف مخدرات به‌کار برند و دستور استعمال مخدرات آن است که قبل از نوبت بچهار ساعت دهند مقداری که دانند که آن مقدار بیمار را البته می‌گردد پس ببینند که اگر مزاج مریض ضعیف است آن را بشربت مقوی که غذایت محض در آن نباشد دهند مانند شربت سیب در عرق گاوی و بیدمشک و مانند آن و اگر به زیادتی چیزی نضج و تحلیل و تعدیل محتاج بود در سکنجبینات منضج حل کرده یا در شربت عسل یا در عسل تنها یا در عسل زنجبیل مربی یا در شربت دینار دهند و اگر مریض بمخدری معتاد بوده باشد و به جهت مرض ترک آن کرده از آن معتاد او مقداری دهند که تخدیر کند اگر تخدیر آن مضرتی نداشته باشد همچو افیون که تخدیر آن مضر بود والا بحب الشفا و امثال آن تخدیر اولی باشد و آنجا که مریض را در مدت گرفتن مخدرات امساک غذا مضر بود پس باید که قبل از آن غذای مناسب مزاج اندکی بخورانند آنگاه مخدرات به عمل آرند چنان چه اگر نوبت بعد ظهر آید باید که صباح غذا دهند و خصوصاً که بیمار نازک مزاج باشد و آنجا که با وجود تخدیر سرما و لرزه و حرارتی پدید آید در اثنای آن حذر واجب است از مسکنات سرما و لرزه و حرارت چیزی به‌کار داشتن و در اثنای راحت تدارک یبس و حرارت به ادویهٔ مقوی اعضای رئیسه که معتدل باشد باید کرد مانند شربت به و انارین و سیب و گاوزبان در عرق گاوزبان و بیدمشک و گلاب و امثال اینها و در روز نوبت قبل از مخدر و بعد از آن تا انقضای نوبت دست و پا و پشت مریض را گرم داشتن و آسایش جستن و تا ممکن بود از آب سرد و دیگر تریها و سردیها و ترشی‌ها اجتناب ورزند تا سه چهار نوبت به دستور مخدر به‌کار برند و هرگاه نوبتی بدین تدابیر بخیر بگذرد پس باید که تا سه روز دیگر نوبت را به همین دستور گذارند آنگاه چون صحت مزاج قرار یابد به تدریج از پرهیز بیرون آیند و اگر مخدر به‌کار نبرند و به اشربه و اغذیه علاج کنند آنجا که طبع را بعلبها و صنائع و غناهای مرغوبه مشغول دارند تا تفریح ازو حاصل گردد **فائده** بدانند که بیماریهای مهلکه که در این تب در ماه هفتم و هشتم و یا کم و بیش پدید آیند این است

صلابت جگر و طحال و اختلاج معده و دل و جگر و غشی متواتر و تهیج رو دست و پا و سدهٔ ماساریقا و اسهال کبدی **اما** در صلابت جگر و طحال این دوا دهند قرص کبر سه ماشه در سکنجبین بزوری دو توله بلیسانند و افسنتین اسارون انیسون هر یک سه ماشه تخم پنجنکشت بیخ کبر بیخ کرفس ریوند خطائی نفاح اذخر هر یک پنج ماشه برگ شاهتره پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی عنب‌الثعلب هر یک هفت ماشه جوش کرده گلقند سه توله سکنجبین عنصلی یک و نیم توله داخل کرده بنوشند و انجیر خام صحرائی چهل عدد برگ گز دو توله در آب شور بپزند که خوب مهرا شود مالیده صاف نموده مقل اشق هر یک چهار ماشه سهاگه گندمک هر یک سه نیم ماشه برگ سداب اشنه کزمازج هر یک یک و نیم مثقال گل گز برگ سرو هر یک سه ماشه سرکه دو نیم توله آمیخته موضع صلابت را اول به روغن گل چرب نموده ضماد سازند و غذا شوربای بچهٔ مرغ با نان روه دهند و بجای آب بر عرق مکوه و گزا اکتفا کنند **و اما** در اختلاج معده آب دریای شیرین هفت آثار آهن تاب کنند و همچنین بنقره و طلا و نیم آثار از آن گرفته مصطکی چهارماشه برگ تنبول پخته سه عدد الائچی کلان چهار عدد بادیان خطائی سه ماشه بجوشانند که به نیمه آید صاف نموده نبات سه توله داخل کرده بنوشانند و غذا شوربای سنگخواره با نان تنک دهند و جای اختلاج را بپارچهٔ درشت مالیده روغن جوز بمالند **و اما** در اختلاج دل خمیرهٔ گاوزبان عنبری نه ماشه با عرق عنبر هفت توله بدهند و یا انوشداروی لولوی علوی‌خان با عرق گاوزبان عنبری دهند **و اما** در اختلاج جگر جواهر مهره یک ماشه در جوارش آمله نه ماشه ورق طلا یک عدد شربت یاقوت علوی‌خان دو توله آمیخته با عرق سیب مرکب معصوم علیخان نه توله و عرق ابریشم ساده و تخم فرنجمشک نه ماشه بدهند و غذا پلاو و قلیهٔ زردکی و شلجمی بخورانند **دوایی که** هرسه اقسام اختلاج را نافع است لاجورد مغسول مصطکی پوست بیخ کبر هر واحد یک ماشه سوده در دواءالمسک معتدل نه ماشه ورق طلا یکعدد آمیخته بلیسانند به عده شربت یاقوت سه توله در عرق عنبر پنج توله عرق زرشک هفت توله تخم شربتی هفت ماشه بنوشند و هرگاه قسمی از اقسام اختلاج زیاده گشته احداث غشی نماید پس این لخله و ضماد به‌کار برند که فی‌الفور بهوش می‌آید **صفت لخلخه** گلاب و سرکهٔ

مقطر هر یک یک توله شونیز و سنبل‌الطیب و عود خام هر یک سه ماشه عطر عنبر و مجموعه هر یک سه ماشه مرتب ساخته پیش‌بینی دارند **صفت ضماد** دال بنوماش مقشر به شیر بز سوده سه توله عود خام سه ماشه روغن گل سه توله سفیدی بیضهٔ مرغ دو عدد و عطر گلاب سه ماشه و بعد بهوش آمدن این دوا دهند عرق کیوره و عنبر و گاوزبان عنبری هر یک پنج توله تخم فرنجمشک هفت ماشه **و اما** در غشی متواتر به دستوری علاج کنند که در غشی مطلق نوشته شد **و اما** در تهبج رو و اطراف ضماد از انیسون و برگ عنب‌الثعلب نمایند **و اما** در سدهٔ ماساریقا و اسهال کبدی علاج بنهجی نمایند که در مقام آنها مذکور شد **حکایت** نواب نظام علی‌خان را شطرالغب لاحق شد و از قدیم مراقیت در مزاج می‌داشتند در مدت یک و نیم ماه صحت یافتند لیکن بعد پانزده روز باز عارض شد چنان چه وقت خواب اندکی حرارت با لرزه خفیف سه چهار بار می‌آمد و تب تا چاشتگاه می‌ماند و هفت ماه بر آن منقضی شد و سقوط اشتها و لاغری بدن و اختلاج قلب و ضعف بدرجهٔ غایت شده بود و اطبا تب دق قرار داده مبردات شدیده مثل قرص کافور و ماءالقرع هر دو وقت می‌دادند و اندک تهبج رو و اطراف هم ظاهر شده بود چون رجوع علاج بمن فرمودند از فصد باسلیق دست راست خون بوزن دوازده توله گرفتم و این دوا دادم شربت یاقوت نواب علوی‌خان و شربت کشوث والد اوشان هر یک دو توله در عرق کیوره و عرق عنبر و ماءاللحم ساده هر یک سه توله حل کرده تخم فرنجمشک چهارماشه پاشیده و غذا مطنجن بالائی جغرات گاوی و شراب که وقت شام معمول قدیم بود از وزن معمولی چهارم حصه به عرق کیوره دو حصه ممزوج کرده دادم و عوض غذا دو عدد کباب شامی و یک توله کشمش دادم اختلاج بمجرد اخراج خون چهارم حصه مانده بود وقت شب دورهٔ تب هم به قدر نیمه آمده صبح قرص زرشک کبیر سه ماشه در دواءالکرکم صغیر چهارماشه شربت بزوری اصولی علوی‌خان یک توله ورق طلا یکعدد آمیخته لیسانیدم و بالای آن مروق گلوی سبز بوزن سه توله شیرهٔ انیسون سه ماشه شربت کشوث والد علوی‌خان دو توله نوشانیدم و گفتم که اکثر اوقات دانهٔ انار شیرین ولایتی که چهارم حصهٔ آن دانهٔ هیل باشد تنقل فرمایند و غذا به دستور و وقت شام جواهر مهره جدوار خطائی اظفارالطیب هر یک یک ماشه در شربت یاقوت و

کشوث هر یک یک توله ورق طلا یکعدد آمیخته شربت سیب ولایتی دو توله تخم شربتی چهار ماشه و هر روز مروق گلو یک توله و انیسون یک ماشه اضافه نمودم تا ده روز هر دو وقت دو از غذا به دستور داشتم و از روز یازدهم مروق و غیره به دستوریکه شروع کردم کاستن آغاز نهادم روز بستم اختلاج و تهبج و لرزه همه موقوف شد لیکن تپی خفیف معمول می‌آمد بروز بیست و یک تبدیل غذا کرده پلاو مرغ حق‌گو و شوربای مرغ سلیمانی و نان خشکار دادم و بعد یک ماه .... جواهردار هفت باشد ورق طلا یکعدد عرق عنبر .... و ماءاللحم ساده سه توله مقرر داشتم .... صحت کلی یافتند ایضاً .... شطرالغب عارض شد و تا مدت هفت ماه کشید و سختی جگر هم می‌داشت و در شروع ماه هشتم اسهال کبدی پدید آمد و بعد سه چهار روز وضع حمل شد وقت نیمروز ناگاه اختلاج قلب پیدا شده و وقت ظهر دوره آمده بیهوش گشت من لخلخله و ضمادی که سابق نوشته شد به عمل آوردم بعد یکپاس بهوش آمد پس این دوا دادم جواهر مهره لاجورد مغسول هر یک یک و نیم ماشه در شربت سیب و کشوث هر یک یک توله سرشته همراه شیرهٔ انیسون پنج ماشه و زرشک و ریشهٔ انجبار هر یک چهارماشه و بادیان هفت ماشه لعاب گاوزبان پنج ماشه شربت حب‌الآس و خشخاش هر یک یک و نیم توله لک مغسول دو ماشه تودریین سه ماشه فرنجمشک چهارماشه بخورند و جهت رفع دوره این بخور دادم برگ نی سبز نیم آثار بادیان نیم پاو سنبل‌الطیب اشته هر یک چهار و نیم فلوس در سبوچهٔ آب بجوشانند و وقت آمدن لرزه در سه عدد طشت گلی آب انداخته گرداگرد داشته همه تن را برضائی پوشیده بتبخیر کنند و چون عرق آید از پنبهٔ کهنه آن را پاک سازند و چون آب بسردی گراید سه عدد خشت در آتش سرخ کرده در طشتها اندازند تا باز آب گرم شود و عرق بسیار آید و همچنین دو سه مرتبه خشتها اندازند به همین تدبیر در مدت بیست روز صحت یافت **سرهندی** گوید که آنچه تجربه کرده‌ایم و این تب را قلع کند و نکس نشود اگر صفرا در آن غالب بود این است که تخم کاسنی نیمکوفته گل نیلوفر اصل‌السوس مقشر نیمکوفته هر یک سه درم آلوی بخارا ده دانه در یک رطل آب شب تر کند و صبح بجوشانند تا مهرا گردد و ربع بماند صاف کرده ده درم شکر سرخ و ترنجبین آمیخته باز صاف نموده نیم‌گرم بنوشند و هرگاه

نضج ظاهر شود حل طبیعت بقرص بنفشهٔ مسهل نمایند و نسخهٔ آن در علاج غب غیرخالصه در قول ابن الیاس مذکور شد صبح آن را به آب گرم بخورند و عقب او مطبوخ مناسب بنوشند و بهتر در این تب ترک غذا روز نوبت است به تمامه و اگر متحمل ذاقه نباشد ماءالشعیر با نخود پخته به اندک شکر سفید بدهند و بر ادویهٔ ملطفیه بسیار جسارت ننمایند تا بسرسام و غیره انجامد سیما اگر با وی صداع یا ضعف دماغ باشد و در علاج او تساهل نکنند زیرا که در اکثر مدی به استسقا و غیره از امراض سدیه می‌گردد و باید که روز نوبت صفراوی تبرید و روز بلغمی تلطیف نمایند و اگر صفراوی قوی باشد تبرید و اسهال بمخرجات صفرا و اگر بلغمی قوی بود اسهال بمخرجات بلغم و تلطیف اکثر کنند

حمیات مختلطه

بدآن‌که حمای مختلط که آن را مختلفه نیز گویند تب می‌باشد که آن را دوری و نوبتی معین و محفوظ نباشد چنان چه تپی لازم باشد بعد از آن بغب منتقل شود و یا تپی چند روز به طریق لزوم یا غیر آن آید پس برود و باز مرتبهٔ دوم آید و تقدم کند یا تاخر نماید و علی هذا القیاس و علامات این تپها مختلطه می‌باشد و سببش یا ورم بعض اعضا باشد و علامتش وجود ورم است و یا سوءتدبیر مریض در ماکل و مشرب و غیر آن پس سبب در ادوار و عودات آن عودات تدبیر روی داد دار آن باشد نه ادوار مواد که منصب شود و عودات آن و علامتش وجود تدبیر ردی است و یا احتراق اخلاط گردیدن آنها به سوی ترمد در اعضای متعدده و علامتش عدم سببی از اسباب مذکوره است و این نوع منتقل بربع گردد و یا استحالهٔ ماده بجنس دیگر بدون احتراق چنان چه اکثر حمای بلغمی بصفراوی منتقل می‌شود نزد استعمال کثرت تسخین و بعکس آن نزد افراط تبرید و با اختلاف مواد در کثرت و قلت و غلظت درقت چنان چه اگر مواد کم شود غلظ و یبس او بیفزاید و نوبت او از ربع بخمس یا سدس و غیر آنها منتقل گردد و یا ضعف مریض زیرا که قوای او چون ضعیف شود بر سرعت تحلیل ماده قوی نگردد پس نوبت طول کند و فتره کوتاه شود و بسا باشد که تب نائبهٔ دائمه گردد به سبب عدم تحلل مادهٔ منصبهٔ نوبت اولی و اقصال مادهٔ موجبه

نوبت ثانی به اولی و یا دیگر اسباب اختلاف او دارد طول و قصر نوائب که در ابتدای بحث حمیات خلطیه در قول ابن عباس و بوعلی و غیره مفصل مسطور شد **علاج در ورمی** علاج ورم کنند و در سوءتدبیری اصلاح تدبیر و در احتراقی گاه استفراغ و گاهی تطفیه نمایند تا از استکمال احتراق بازماند و استفراغ به سبب شدت رمادیت و استیلای تب متعسر نگردد و این تبرید برای تطفیه در این تب نافع نوشته‌اند لعاب بهدانه سه ماشه لعاب اسپغول پنج ماشه شیرهٔ تخم خرفه و خیارین هر یک نه ماشه شربت نیلوفر دو توله خاکشی چهار ماشه و گاهی بجای خرفه و خیارین شیرهٔ تخم کاسنی پنج ماشه و گاهی عوض خرفه شربت بنفشه و گاهی شیرهٔ مغز تخم کدو و کاسنی و عرقیات بارد و سکنجبین بزوری عوض خرفه و شربت نیلوفر وخاکشی داخل کرده می‌شود بالجمله طریق علاج این همآن است که در حمیات مرکبه مسطور شد مع رعایت خلط غالب و گویند که در اینجا در نضج و تقویت اعضای رئیسه بیشتر کوشند و در اسهال و ادرار کمتر توجه نمایند و **ابومنصور** گوید که اگر تپی محافظت بهیچ دور نکند و با وجود آن در عضوی از اعضا دردی و ضرری محسوس نباشد باید دآن است که ارادهٔ انتقال بربع همی‌کند والا از ورم خالی نبود پس در صورت اول لزوم استفراغ صفرا و بلغم معاً گاهی و تطفیه گاهی به‌کار برند تا احتراق را تمام نکند و در صورت دوم بعلاج تب مشغول نشوند و تمامی توجه بر علاج درم آن عضو مصروف داشته بنوعیکه در باب در باب آن مذکور است به عمل آورند

حمیات ورمیه

تپهائیکه تابع اورام بود به حسب حدوث ورم در ظاهر یا باطن ورم بر دو قسم است **اول آن‌که** برتبع اورام ظاهر بدن پدید آید و این نسخت از جنس حمیات یوم باشد زیرا که اکثر حرارت متولد از وجع در این اورام به سوی قلب متادی شود و سبب تب گردد بدون عفونت مادهٔ آنها و اسباب این اورام در اکثر اسباب بادیه باشند چون زخم و سقطه و ضربه و هرگاه این حمی یوم مستحیل بجنس دیگر حمیات شود سبب آن صعوبت ورم و کثرت و بدی آن ماده باشد و سبب کثرت ماده امتلا بود که از اسباب سابقه حاصل شده باشد چنان چه **شیخ** می‌فرماید که هرگاه

عفونت اورام ظاهر به سبب عظم ورم یا قرب او از قلب متادی به سوی قلب گردد تب از غیرجنس حمای یوم یعنی عفنی شود و اکثر امثال این حمیات عفنی از اسباب سابقهٔ بدنیه و امتلاآت باشد و گاهی از قروح بود که به سوی آنها مواد خبیثه متوجه شود و در لحوم رخو محتبس گردد و عفونت آن به سوی قلب متادی شود و **ابن نوح** گوید که اگر تب از ورم حادث از سقطه یا ضربه باشد آن از جنس حمای یوم بود و در آن خطر بسیار نیست و اگر ورم ابتداءً از غیرسقطه و ضربه باشد خطر او به حسب شرف عضو بود بالجمله علامات این تب آن است که بعد ظهور ورم در اعضای ظاهر چون بن ران و بغل و پس گوش تب عارض گردد و علاج این قسم در علاج حمای یوم ورمی بتفصیل مذکور شد **دوم آن‌که** برتبع اورام باطن افتد و این تپها عفنی باشند و سختی و آسانی این تب به حسب دوری و نزدیکی عضو متورم از دل باشد و نوبتهای تب به حسب ماده بود و به سبب قلت و کثرت و رقت و غلظت آن و تپهای تابع اورام باطنی به حسب کثرت اورام آن بسیار است و بعض اورام باطن را نامهای خاص است همچنین حمیات آن را اسمای مخصوصه است مثل قرانیطش که در یونانی اسم ورم حار حجاب دماغ با نفس دماغ است و تابع او تب بود که آن را حمای قزانیطسیه گویند و مثل سرسام که در فارسی اسم ورم راس است و تابع او تب باشد که آن را حمای سرسامیه نامند و مثل خناق که نام ورم نواحی حلق و حنجره است و تابع او تب به حسب ماده او بود و آن را حمای خناقیه خوانند و مثل برسام که اسم ورم غشای صدر و اضلاع و عضلات باشد و تابع او تب باسرفه و ضیق‌النفس باشد که آن را حمای برسامیه گویند و مثل شوصه که نام ورم غشاست و تابع او تب باشد که آن را حمای شوصیه نامند و مثل ذات‌الریه که اسم ورم حار ریه است و تابع او تب و سرخی چهره و تواتر نفس و سرفهٔ دائم بود و آن را حمای رئیسیه گویند و امثال اینها و اما اورامیکه آن را و حمیات آن را اسم مخصوص نیست مثل ورم جگر است و تابع او تب گرم با تشنگی و تنگی نفس و سقوط شهوت طعام و دردی در کتف و چنبر گردن و زیر پهلو و قبض شکم بود و مثل ورم معده است و تابع او تب و سقوط قوت و شهوت و درد استخوانهای صدر باشد و مثل ورم مریست و تابع او تب گرم باشد و عسر بلع و درد میان هر دو کتف و مثل ورم طحال و تابع او تب سوداوی

بود مثل ورم امعا و تابع او تب به حسب ماده ورم و درد پشت و قبض طبع باشد و مثل ورم گرده است و تابع او تب با درد کمرگاه بود و مثل ورم مثانه و تابع او تب گرم و اختلاط عقل و عسر بول باشد و مثل ورم رحم و تابع او تب همچون تب درم مثانه بود و بدانند که به مثل این اورام آنگاه تب پیدا شود که مادهٔ آن حار بنفشه باشد مثل خون و صفرا یا مرکب از این هر دو و یا حار به عفونت باشد مثل بلغم عفن و از اورام بارده حدوث تب ممکن نیست مگر به این وجه و گاهی حمیات اورام قوی بود و گاهی آهسته و گاهی از جنس غب و گاهی از جنس ربع و گاهی از جنس مواظبه و گاهی با وی قشعریره و لرزه باشد **شیخ** می‌فرماید که بدترین حمیات حادث از اورام باطن آن است که از ورم قسم حمره در بعض احشا باشد پس درد و تشنگی و التهاب اشتداد نماید و بر آن دلائل مخالطت صفرا بسیار با خون دلالت کند مانند سرعت نبض و تواتر او و ناریت بول و زردی رنگ و غیر آن و اورام باطنی مثل ورم صماخ و غیر آن است که سابق مسطور شد و گاهی مختلف می‌شود حمیات آنها در شدت و ضعف به حسب قرب از قلب و بعد از آن و ایضاً آنچه از آن در اعضای لحمیه باشد تب او شدیدتر باشد و آنچه در غشائیه و مانند آن بود تب او ضعیف‌تر باشد و آنچه در جوار شرائین بود تب او شدیدتر باشد و آنچه در جوار اورده تنها باشد تب او ضعیف‌تر بود و این حمیات از ادوار خفیفه خالی نبود و اگرچه لازم باشد به حسب مواد منصب به سوی اورام آن به ادوار و به حسب تولد آن و به حسب حرکت آن و به حسب جذب حرارت دالم در انجا پس برای هر خلط دور لائق او باشد و بدآن‌که بسیار باشد که ورم در ذات‌الجنب و مانند آن زائل شود و تب باقی ماند و این دلالت کند بر آن‌که نقای تام ماده واقع نشده و این حمیات چون طول کنند بدق مودی گردند و خصوصاً هرگاه اورام در جگر باشد و اما اورام حجابیه چون مستحکم شوند مهلت دق ندهند چه اگر خفیف باشند بلاامکان بمرضی دیگر زائل شوند و اگر قوی باشند ار اکثر بلاامکان هلاک کند و علامات و اعراض با حمیات ورمی باطنی سه نوع یافته می‌شود **یکی** علامات و اعراضی که دلالت بر عضو علیل کنند مثل نبض فشاری و وجع ناخس بر ورم نواحی صدر و همچنین سرفهٔ خشک اولاد سرفه‌تر ثانیاً و مانند آن از اعراض ذات‌الجنب دال بر ورم نواحی سینه و مثل تشنج که اکثر همراه اورام حار در اعضای

عصبیه باشد **دوم** علامات و اعراضیکه دلالت بر جنس ماده کنند مثل دلالت اشتداد تب بنوبت غب بر آن‌که مرض صفراویست و مثل حرارت ملائم و حالتی شبیه به بهجت و سرور بر آن‌که مادهٔ دمویست و مثل سفیدی رنگ بدن و موضع محاذی ورم بر آن‌که بلغمی است **سوم** علامات و اعراضیکه بر حال مریض دلالت کنند و آن احوالیست که بسلامت مریض بشارت دهند مثل نرمی ورم و سکون تب و اعراض و ظهور ریم بسیار در قاروره و احوالیکه به هلاکت مریض منذر باشد مثل عود تب بعد سکون آن و ظهور تفتیح و ثقل و حرقت در موضع دیگر با صفائی قاروره و خلو آن از ریم و گاهی مختلف می‌باشند اورام باطنی در ایجاب حمی و قوت آن و دوام آن و فترهٔ آن به حسب عظم ورم فی نفسه و عظم عروق آن و به حسب اعضای آن زیرا که از اعضای باطن بعضی آن است که قریب از قلب باشند مثل فم معده و حجاب و یا شدیدالمشارکت بقلب باشند مثل کبد و ریه پس در هر دو صورت تب قوی دائمه لازم باشد و بعضی آن است که بعید از قلب قلیل‌المشارکت بدان باشند مثل گروه پس آن به سبب اورام خود حمیات قویه و لازمه واجب نمی‌کند بلکه اکثر آن مفتره باشند و از جنس حمیات مختلط و حمیات غب و ربع و خمس و سدس بود و با وی لرزه و قشعریره باشد و امر آن مشکل گردد که آیا این حمیات اورام است یا حمیات مذکوره و ثقل در موضع گرده و ناحیهٔ کمرگاه و درد اختصاص حرارت بعضو زیاده از حرارت معتاد بر آن دلالت کند و چون ریم در عضوی مجتمع گردد و آن قریب از عضو رئیس باشد یا قوی المشارکت با وی و یا شدیدالحس بود و آن عضو عصبی باشد پس با وجود اشتداد حمیات تابع اورام آن را قلق عظیم و تشنج عارض شود و گاهی تابع آن اعراض غریبهٔ دیگر باشد مثل ورم رحم که همراه آن با تب صداع و درد گردن و حرارت بود و اگر حرارت در این اورام مشتعل گردد بسیار شدیدالحدت نباشد چنان که در محرقه مگر آن‌که امر عظیم باشد مثل آن‌که مادهٔ ورم بسیار خبث‌الجوهر حار بود و سبب در عدم شدت حدت در اینجا آن است که عفونت در اورام غیرناشی و غیرمتحرک به سوی خارج بدن باشد بلکه مختص بعضو واحد بود **علاج** بدآن‌که علاج این حمیات بعلاج حمیات حاده کنند از تسکین و تبرید و تنقیه بعد از علاج اورام از ردع و ارخا و تحلیل و انضاج و تفجیر و تنقیه و الحام زیرا

که اصل در این تپها علاج ورم است مع مراعات علاج تب از تبرید و ترطیب و این حمیات در علاج خود مخالف علاج حمیات ساذجهٔ حاده یعنی خالی از ورم‌اند به این نوع که در این حمیات بنوشیدن آب سرد و بدخول حمام رخصت نیست و اگر ورم صفراوی باشد نهادن پارچهٔ مبلول به اشیای بارد مبرد بالفعل از خارج بر ورم مثل آب کاهو و حی‌العالم و خرفه و گشنیز به اندک آرد جو سفید ملام بر برف سرد کرده و تبدیل آن جائز بود و گاهی زیت انفاق و روغن گل برای ارخا مع القبض بدان مخلوط کرده می‌شود و اگر کاهو مغسول مبرد خورند بدان انتقال یابند **بالجمله** احتیاج به بیان علاج مستقل برای این تپها هیچ نیست بهر آن‌که عرض ورم است پس باید که بعلاج ورم هر عضوی که بجای خویش مسطور شده متوجه شوند که بزوال آن ورم تب خود زائل گردد در اورام باطنی حاره فصد در ابتدا ضرور است و بعض ادویهٔ معمول استائذه نافع تب اورام احشا در علاج حمیات مرکبه ضبط یافته آن را نیز ملاحظه فرمایند

حمیات وبائی

بدآن‌که وبا تعفن و فسادست که در هوا عارض شود و از کیفیت اصلی متغیر گردد و هرگاه هوای ملکی متعفن شود از راه دهان و بینی و مسام وشرائین بدل رسد روح آن را فاسد گرداند و رطوباتیکه اندر دل است جملهٔ آن را متعفن سازد و از دل بدماغ و جگر رسد و ارواح و رطوبات آن هر دو را نیز فاسد و متعفن گرداند پس حرارت عفونی بسائر اعضا سرایت کند و تب عارض گردد و بدوام سبب لازم باشد اگر بزودی تدارک آن نشود هلاک گرداند واگر سمیت مفرط در آن باشد مهلت علاج ندهد و چون اثر هوا در ابدان و ارواح سریع‌تر است بنابر آن‌که ضرورت استنشاق او از سته ضروری باعث زندگی حیوان زیاده از همه امور ضروریه است که دمی و لحظه خالی از آن نمی‌تواند ماند به جهت کمال حرارت و لطافت روح حیوانی و دوام احتیاج او بتوریج و ایصال مدد بهوا پس هرگاه آن هوا عفن فاسد گردد اخلاط بدن خاصهً اخلاط نواحی دل را زود گنده سازد و چون سبب عام است مرض نیز عام گردد و اکثر خلق آن ملک را عارض شود مگر کسی را که بدن او از اخلاط باید پاک باشد و مسامات او گشاده نباشد و مزاج او قوی

بود و به تدبیر دافع آن فساد مشغول باشد و گاه باشد که ساد آن هوا بدل حیوانات دیگر نیز سرایت کند و حیوان بسیار هلاک گردد **و سبب وبا** سه گونه **است یکی** اسباب سماوی از اختلافات اوضاع کواکب با هم و تاثیر شعاع آن بر بعض راضی و تغیرات هوا و مولدات و احتقان ابخرهٔ ردیه در جوف زمین و صعود آنها و اختلاط بهوا و افساد جوهر آن و غیر اینها از اموریکه بر مردم مخفی باشد و سوای ذات عام السرد الخفیات احدی را بر آن اطلاع کماینبغی حاصل نیست **دوم** اسباب ارضی مثل جدال و قتال عظیم که در ملکی واقع شود و کشتگان را دفن نسازند و متعفن گردند و هوای آنجا نیز متعفن گردد و مثل آبهای ایستاده و آب نیستانها که متعفن گردند و یا مزابل و قاذورات و مستقعات جلود که تعفن بسیار یابند و باعث فساد هوا گردند **سوم** اجتماع اسباب سماوی و ارضی هر دو موجب فساد هوا و این بدترین وبا باشد **و علامت وبا** آن است که هوا به تنفس و استنشاق مردم را خوش نیاید و از آن تفریحی و راحتی نیابند بلکه متنفر و متاذی گردند و چون بر بلندی یا بر سر کوهی برآیند و در هوا نظر کنند آن را گردآلود و دردناک و غلیظ مکدر مشاهده نمایند و بر سر عمارت همچو دود فرو چسبیده نماید بی‌آن‌که دودی باشد و حیوانات ذکی‌الحس مثل لقلق و هدهد و خطاف بگریزند و آشیانه خود رها بلکه بیضه و بچه خویش گذاشته بملک بعید که هوای آن خوش باشد بروند و غوک و حیوانی که از عفونت پیدا شوند مثل مگس و دوزغ و هوام و حشرات بسیار شوند وحیوانات و حشرات که زیرزمین مسکن دارند مانند موش و روباه و مار و کژدم و هزارپا از سوراخ خودها بر زمین آیند و باز در آن نروند و آنچه برنیایند بمیرند اما از شواهد وقوع و با سبقت تغیرات هوا بود و در حرارت و برودت متوالی بغیر محل و زیاده از دستور و عادت و فصل و وقت و غبارناکی هوا و غلظت و تیرگی و رطوبتهای بی‌محل و ممتد یا تعاقب حر و برد و در اواخر تابستان شهب و رجوم و ستارهٔ دنباله‌دار و سرخیها بسیار ظاهر شوند و حال فصول سال از وضع طبیعی خود متغیر گردد و خصوصا تابستان و کثرت تیرگی هوا اندر آن فصل و بسیاری زرع نبات خبیثه و باران در موسم خود کم بارد ولیکن ابرهای غلیظ متراکم بسیار باشد و هوای خوش و صاف بی‌ابر کم باشد و غلات را در آن ملک نقصان عظیم رو دهد و خریف صیفی و ربیع شتائی گردد **و بدانند** که در بلاد حاره

و دامن کوهها وبا و فساد هوا نسبت بجاهای دیگر بسیار واقع می‌شود و در بلاد بارده و یا حارهٔ کثیرالارطوبت و درازکوه کمتر می‌افتد وبا که در فصل ربیع افتد ردی‌تر و خبیث‌تر باشد و فساد هوا ضرر نمی‌کند مگر کسی را که بدن او مستعد برای قبول اثر او باشد و استعداد صبیان و جوانان برای قبول وبا شدیدتر از استعداد کهول و مشائخ بود بالجمله حمای وبائی بدترین اقسام حمیات است و خصوصا اگر طاعون با وی یار بود و مردم از این بلا کمتر رهائی یابند اللهم احفظنا من شر کل بلاء وباء **شیخ‌الرئیس** می‌فرماید که گاهی عارض می‌شود و هوا را استحاله در کیفیات او به سوی حرارت و برودت و در طبیعت و جوهر او به سوی تغیر و عفونت چنان چه آب را عارض می‌گردد و متغیر در طعم و رنگ و بدبو و متعفن می شود و این را وبا نامند و همچنان که آب متعفن نمی‌شود در حال بساطت خود بلکه به جهت اختلاط او از اجسام ارضیه خبیثه که بدان ممتزج گردد و آن را از بساطت او خارج کند و جمله را کیفیت ردیه عفنه پیدا نماید همچنین هوا متعفن نمی‌شود در حال بساطت خود بلکه بنابر مخالطت او از ابخره ردیه که بدان ممتزاج گردد و برای جمله کیفیت ردی حادث کند و این اختلاط گاهی به سبب وزیدن بادهای بسیار باشد که به سوی موضع نیک خالی از فساد ابخرهٔ ردی رساند از مواضع بعید ردی که در آن مغاک آبهای بد و اجسام گنده در معرکهٔ جنگ یا در آن وبای قتاله بود که آن اجسام را دفن نکنند و نسوزند و گاهی سبب قریب ارضی از موضع حادث در آن باشد و گاهی عفونات و ابخرهٔ بد در باطن زمین پیدا شود به اسبآبی که بجزئیات آن شعور نداریم پس آن بظاهر برآید و مضرت او به آب و هوا پدید آید و هرگاه به سببی از این اسباب مذکوره هوا متغیر شود وبا تولد کند و حمیات حادث به سبب هوای یابس کمتر بود از حادث به سبب هوای رطب مگر صفرا در هوای یابس کثرت پذیرد پس آن نیز سبب حدوث حمیات صفراوی گردد و اما حمیات وبائیه از هوای کدر رطب افتد و حمیات در هوای رطب اکثر بود لیکن آن در حدت کمتر و در مدت درازتر و در تابستان خشک کم باران کمتر حادث شود و در حدت بیشتر دور صحت یا هلاکت سریعتر باشد و افضل فضول آن است که حافظ طبیعت خویش باشد و مبدای همه این تغیرات از استحاله در کیفیت و در طبیعت شکلی از اشکال فلک است که من موجب

او را نمی‌دانم و اگرچه قوم منجمین در آن چیزی غیرمنسوب به جهت صحیح می‌گویند لیکن واجب است دآن استن این امر که سبب اول بعید برای این تغیر واقع در عالم کون و فساد از وبا و غیره اشکال سماوی است و سبب قریب او احوال ارضی و در آن هنگام قوای فعالهٔ سماوی از قوای کواکب و غیره و قوای منفعلهٔ ارضی از مواد عناصر ترطیب شدید واجب کند در هوا به انگیبختن ابخره و ادخنه به سوی آن و انتشار او در آن و تعقیب آن بحرارت ضعیفه کائن در ادخنه و هرگاه هوا به این طور گردد و به سوی قلب رود مزاج روح را که در دل است فاسد کند و آنچه خاوی او رطوبت است عفن شود و حرارت خارج از طبع در آن حادث شود و او از طریق شرائین در همه بدن منتشر گردد حمای وبائی افتد و خلقی را از مردم عام گردد خاصهً که در نفس ایشان استعداد بود زیرا که فاعل تنها چون حاصل شود و منفعل مستعد نباشد فعل و انفعال حادث نشود و استعداد ابدان برای انفعال وبائی آن است که بدن ممتلی به اخلاط ردی باشد چه بدن پاک از فضول ردی از این کم منفعل می‌شود و ایضاً ابدان ضعیفه از آن منفعل گردد مثل کسانیکه کثرت جماع نمایند و همچنین ابدان واسع مسام رطب کثیرالاستحمام و گاهی در حمیات وبائی مریض وحاس قریب او حرارت زیاده معلوم نکنند و نبض و بول بسیار متغیر نشود و مع ذلک به سرعت مهلک باشد و اطبا در امر او متحیر شوند و اکثر کسی را که از صاحبان اقسام این تب نفس بدبو شود بمیرد زیرا که عفونت در قلب مستحکم شود و آن قوی‌تر سبب هلاک است

علامات وبا

چیزی که دلالت کند بر وبا از اشیائیکه قائم‌مقام اسباب اوست این است که رجوم و شهب در ابتدای خریف کثرت نماید و هرگاه هوای جنوب و مشرق در زمستان بسیار روزها وزد و خلط در هوا و ضباب دریابند و گمان یاران کنند و هوا را غبارناک خشک یابند و باران نیاید باید دآن است که مزاج زمستان فاسد شده و اما وبای تابستانی خبیث ردی بود و بر آن قلت باران در فصل ربیع مع سردی دلالت کند به عده چون هوای جنوب در تابستان کثرت نماید و روزی چند هوا مکدر گردد و باز مدت یک هفته یا زیاده بر آن صاف شود به عده سردی بشب و شدت گرمی ورزد و

ابرها و کدورت هوا و حرارت حادث گردد وبا بیاید و حمیات وبائی و جدری و غیره احداث نماید و همچنین هرگاه تابستان بسیار گرم نباشد و هوا بسیار تیره بود که اشجار را غبارناک کند و در خریف شهب و نیران و نیازک باشد این علامت وباست و همچنین هرگاه در فصلی بینند که هوا در روزی چند مرتبه متغیر شود روزی صاف گردد و آفتاب صاف برآید و روز دیگر مکدر شود و آفتاب در پردهٔ غبار طلوع کند حکم حدوث وبا باید کرد و اما علاماتی که بر سبیل مصاحبت برای سبب است مثل آن است که غوکان و حشرات متولد از عفونت بسیار بنظر درآیند و موش و دیگر جانوران که در قعر زمین سکونت دارند بر ظاهر زمین برآیند و چون مدهوش و متحیر و سراسیمه باشند و حیوان ذکی‌الحس مثل لقلق و مانند آن از آشیانهٔ خود بگریزند و گاهی بیضهٔ خود بگذارند **ایلاقی** و **جرجانی** می‌نویسند که معنی وبا فساد هواست همچنان که آب چون در آب روان دیر ماند و یا به سبب آن‌که چیزی از قوت نباتات بد با وی بیامیزد طبیعت او از حال خویش بگردد و عفونت پذیرد و هوا نیز به سبب آن‌که در میان درختان و میان مغاکها دیر بماند و یا به سبب ابخرهٔ ردیه یا دخان که با وی آمیزد و حرکت بادهای خوش معتاد به او نرسد و او را نجنباند طبیعت هوا بگردد و عفونت پذیرد و هیچ چیز با روح هر حیوان شدیدتر در امتزاج از هوا نیست و هرگاه که هوا ردی گردد ضرور مرض بحیوانات عارض شود و لهذا جانوران که حس آنها لطیف‌تر است مثل بر استوک و لک لک از جائیکه هوای آن ردی گردد بگریزند و وبا در هوای تر بیشتر از آن افتد که در هوای خشک و بدین سبب در تابستان گرم و خشک و یا کمتر باشد و هر فصل که بر طبع خویش باشد چنان که مثلا در خریف هوا سخت گرم و سخت سرد نباشد و باران معتدل آید و در فصل زمستان سرما و باران بیحد نباشد و بی‌سرما و باران معتاد نبود و فصل بهار بر غایت اعتدال باشد و بی‌گرما معتاد نباشد هرگاه که فصول سال بر این گونه باشد اندر آن سال وبا نباشد و بیماری کمتر باشد و باید دآن است که هرگاه وبا پدید آید هوای خانه بهتر از هوای صحرا باشد و تا در بدن خلط نباشد هوای بد در آن اثر نکند لیکن اگر شخصی باشد که جماع بسیار کند یا هر روز حمام نماید و مسام او بدان سبب گشاده باشند در مسام او هوای ردی درآید و اخلاط او را فاسد کند اگرچه در بدن خلط

ردی نباشد هوای بد در آن اثر کند و هوای بد میوه‌ها و نباتات را تباه کند و همه حیوانات را زیان دارد و هرکه از میوه‌ها و گوشت آن جانوران خورد که از آن نباتات خورده باشند مضرت آن بدو رسد و اکثر اوقات وبا در آخر تابستان یا در فصل خریف افتد و گاهی باشد که همه علامات تب وبائی در یک شخص پدید آید و گاهی بعضی از آن ظاهر شود و بعضی نه و قلت و کثرت ظهور آثار او به حسب کمی و زیادتی رواءت ماده است **انطاکی** گوید که تب وبائی پیدا می‌شود نزد تغیر آب و هوا و خروج آنها از بساطت با یکی از آن هر دو و این تغیر واقع می‌شود یا به اسباب علویه مثل قلت امطار و تناثر شهب و صواعق یا شروق ذی شعاع مثل مرنج که در آن هنگام اجزای سمیه در هوا و آب منفصل می‌گردد و از آن تعفن موجب فساد ابدان لازم می‌شود و یا به اسباب سفلیه مثل دخان و غبار و مثل مرده‌های گنده و روایح کریه و احتباس ابخره و کثرت زلازل و مثل منافع و مواضع برنج و کتان و شدیدترین وبا آن است که عقب جنگ افتد زیرا که بوی آدمیان قوی‌الفعل است و گفته‌اند که این تب مخصوص بسه علامات است **اول** تغیر چیزی که خارج شود پس از نفس بوی عفونت شمیده شود و کذا حال فضله بود مع کثرت تلون به سبب استنشاق هوای فاسد و شرب آب متغیر **دوم** عموم آن به اکثر مردم به سبب استنشاق ایشان هوا را و شرب ایشان آب را و اکل فواکه آن را فساد مذکور داخل شود و اکل لحم حیوانی که آن را همین فساد به هم رسد و از آن نجات نمی‌یابد مگر کسیکه بقوت مضاد عفونت مثل تنقیه و استعمال ادویه مانع از آن اختیار نماید **سوم** تقدیم چیزی که بر وبا دلالت کند مثل قلت باران و هرب حیوان ذکی مثل کبک و تعلق و کثرت ضباب و از علامات او که محتمل مشارکت است تواتر نبض و نفس و شهت کرب و غش مع خفت حرارت در ظاهر و خروج مواد بالوان مختلفه در قی اثر و صداع است **علاج** بعلاج تب دموی پردازند و چیزهای خوشبو ببویانند و دواءالمسک بارد مفرح بارد خورانند و یاقوتیها و تریاق الذهب و جوارش مرجان و معجون راحت را در این باب منفعت عظیم است و هرچه در علاج دق بیاید حسب حاجت به‌کار برند مگر حمام و شراب و شیر تازه که در اینجا نشاید و یا مجرد و ظهور تب اول فصد باسلیق کنند و خون بسیار گیرند و بعد آن قرص طباشیر کافوری سه ماشه در رب انار ترش یک توله

سرشته بخورند و بالایش شیرهٔ کاسنی و خیارین و مغز تخم کدوی شیرین و زرشک هر یک نه ماشه و تخم کاهو هفت ماشه و آلوی بخارا هفت عدد در گلاب و عرق بیدمشک و نیلوفر و بید ساده هر یک شش توله برآورده شربت نیلوفر و لیمون هر یک دو توله داخل کرده دهند و از گل بنفشه و صندل سفید و تخم کاهو و حضض هر یک سه ماشه بر صدغین و پیشانی ضماد نمایند و پارچهٔ باریک در دوغ و یا در آب صندل سوده تر نموده بر سینه نهند و نگذارند که خشک گردد و وقت ظهر آب افشردهٔ انارین نه توله با شربت صندل ترش و یا شربت سیب لیمونی علوی‌خانی دو توله دهند که بسیار نافع است و همچنین افشرهٔ لیمون کاغذی و تمرهندی و فالسه و کرونده و اناس و راحت جان هر واحد مفید و غذا خشکهٔ گیلانی و یا دیگر غذا که ذی تریاقیت باشد با مربای تمرهندی و کرونده و انبه و اچار مقطر که در آن آمله و کچومر و لیمو افتاده باشد خورانند و آب سرد ببرف و یا بشوره پرورده شکم سیر یک بار نوشیدن عظیم‌الاثر است و اندک اندک نوشیدن ضرر عظیم می‌رساند و کافور و گلاب و صندل و سرکه در گلاب پاش کرده ساعت بساعت در خانه بپاشند و برگ ترنج و لیمون کاغذی و سیب و ریحان و پودینه و گشنیز و کاهو و بیدمشک و بید ساده و گل نیلوفر تازه و گل چاندنی و گرهل توده توده در خانه گرد بستر بیمار نهند بلکه بر بستر هم ریزند و لمحه لمحه رشاشات به عرق بیدمشک و گلاب بر یخ سرد کرده بپاشند و بیمار را در خسخانه بدارند و عطر خس و یاسمین سفید ببویند و بر بدن خود مالند و نوشیدن گل ارمنی نه ماشه در آب سرد یک پیاله نافع است و کذا در سرکه به آب سرد ممزوج بالمناصفه و کذا همه گلها چون گل داغستانی و غیره و همچنین نوشیدن سرکه مقطر بوزن بیخ توله در یک پیالهٔ آب یخ و خمیرهٔ صندل ترش و عرق زرشک و عرق فواکه فی‌الفور نفع می‌دهد **دوایی که** در حمای وبائی مستعمل قرص کافور چهار ماشه بشربت انارین یک توله سرشته بخورند بالایش آب کاسنی تازهٔ مروق آب عنب‌الثعلب سبز مروق هر یک هفت توله سکنجبین ساده سه توله حل کرده بنوشند غذا در حالت حرارت یک وقت آش جو با نبات دهند و وقت ضعف گوشت بچهٔ مرغ و بزغاله و طیور خفیفه مثل تیهو و کبک بحموضات مثل زرشک و سماق و غوره اصلاح داده چه وقت ضعف مزاج لحم رواست و اگر گرمی

تب زیاده نباشد زردۀ بیضۀ مرغ جائز و یک وقت هرچه مناسب باشد و غذای غلیظ مثل گوشت و داب و شیر و فواکه ممنوع است **ایضاً** که در این تب و حالت قبض توان داد آلوی بخارا هفت دانه گل سرخ گل بنفشه هر یک شش ماشه تمرهندی سه توله عناب پنج دانه در عرق بید ساده و بید مشک و کیوره و عرق گاوزبان هر واحد سه توله عرق عنب‌الثعلب عرق کاسنی عرق شاهتره هر یک پنج توله گلاب چهار توله خیسانیده خام مالیده صاف کرده گلقند یا خمیرۀ بنفشه سه توله مالیده صاف نموده بنوشند و اگر حرارت کم بود بیخ بادیان شش ماشه بادیان چهار ماشه کشمش سبز دو توله داخل سازند و اگر در تلئین قوی‌العمل خواهند شربت ورد مکرر چارتوله فلوس خیارشنبر و خمیرۀ بنفشه هر یک سه توله و هلیلۀ زرد نه ماشه بیفزایند باکی نیست و گاهی برای دفع عفونت سکنجبین ساده نیز داخل سازند که نافع طحال است و عمل زودتر گردد و صرۀ سنای مکی نه ماشه و گل نیلوفر و شش ماشه اگر حدت نباشد جائز است **ایضاً** که درحال لینت طبع توان داد شیرۀ زرشک پنج ماشه شیرۀ عناب پنج دانه شیرۀ خرفه شش ماشه شیرۀ تخم حماض چارماشه در عرق صندل و کیوره هر یک دو توله عرق کاسنی عرق بارتنگ هر یک چهار توله گلاب آب پودینه آب لیموترش هر یک توله برآورده شربت سیب شربت انارین منفع شربت بهی شربت ترنج شربت غوره هر یک یک توله داخل کرده بارتنگ چارماشه پاشیده دهند و اگر حرارت زائد باشد قرص کافور قابض سه ماشه یا اجزای قرص مذکور چارماشه سوده همراه دوا دهند و برای تقویت قلب با شربت سیب سرشته دهند و گاهی شیرۀ دانۀ هیل سه ماشه اگر گرمی کم باشد و تخم ریحان بریان چهار ماشه پاشیده دهند **شربت** فواکه که جهت فساد خون و تب محرقۀ وبائی و حرارت گرده و قی صفراوی و اسهال مراری نافع است و در مرض حصبه و جدری که با غلبۀ صفراویت به هم رسد بسیار مفید و معمول عناب بیست دانه سماق انار دانۀ ترش گشنیز خشک هر یک پنج درم همه را کوفته در عرق صندل و عرق کاسنی هر یک نیم رطل شب خیسانیده صبح بجوشانند هرگاه نصف ماند صاف نموده آب انار شیرین آب بهی شیرین آب امرود و آب هندوانه آب نیشکر آب سیب شیرین هر یک ده درم عرق بیدمشک گلاب هر یک بیست درم قند سفید دو چند شربت ترشی ترنج یکچند

داخل کرده به قوام آرند و اگر آب آلو و آب حصرم و آب تمرهندی هم اضافه کنند قوی‌تر گردد **اقوال حذاق** شیخ می‌فرماید که جمله علاج ارباب حمای وبائی تجفیف و تقلیل موادست و این به فصد و اسهال باشد و لازم است که در آن مبادرت به استفراغ کنند پس اگر مادهٔ غالب دموی بود فصد کنند و اگر اخلاط دیگر باشد استفراغ آن نمایند و باید که تبرید خانهٔ ایشان و اصلاح هوای آن نمایند اما تبرید خانه به این طور کنند که گرداگرد فواکه و ریاحین بارده و برگ شجر بارد نهند و لخالخ و نضوجات معمول از فواکه باردالرائحه و از کافور و گلاب و صندل به‌کار برند و در خانهٔ او هر روز چند بار بپاشند و خصوصا گلاب و خلاف و نیلوفر و اگر در زمانه رشاشات آب باشد بهتر بود و اما اصلاح هوا عنقریب ذکر کنیم و برایشان استعمال کنند قرص کافور و ربوب بارد و آب رائب و رائب مسکه گرفته و گلاب که در آن مصل ترش خوشبو حل کرده باشند و ایضاً سرکه به آب سرد و نوشیدن آب سرد بسیار یک بار سخت سودمند است و اما اندک اندک گاهی هیجان حرارت کند پس اگر امر متمادی گردد به آن‌که شر اسیف بکشد و دست و پا سرد شود و بیداری و اختلاط عقل طول نماید و سینه بلند و پست شدن بنظرآید از استعمال پوشش گرم جاذب حرارت به سوی خارج چاره نباشد و چون اشتها ساقط گردد غذا بزور بخورانند زیرا که اکثر کسی که بر خوردن آن دلیری کند و با تفسیر بخورد طبیعت او بر طعام اقبال نماید و زنده ماند پس لابدست از جبر کردن ایشان برغذا و واجب است که اغذیهٔ ایشان از ترشی‌ها و مجففات باشد و قلیل‌المقدار بود بهر آن‌که اغذیهٔ ایام وبا نیز روی باشد پس کثرت او از جهت رداءت و ایضاً از جهت امتلا ضرر کند **جرجانی** و **ایلاقی** می‌نویسند که تدبیر کسی که او را تب وبائی بود آن است که اول بدن از خلط فزون پاک کنند و هوای خانه به یخ و میوه‌های خوشبو و به صندل و کافور و گلاب و ریاحین بارد چون بنفشه و نیلفور و برگ بید خوش کنند و هر ساعت اندک گلاب و سرکه به آب بید بپاشند و هر صبح قرص کافور دهند برب غوره و رب سیب و رب بهی و رب امرود و رب ترشی برنج و رب ریباس و رب لیمو آنچه حاضر باشد و اگر از این هیچ حاضر نباشد سرکه به آب بیامیزند و سرد کنند و در آن قرص کافور حل کنند و یا مصل ترش در گلاب بگدازند و قرص در آن حل سازند و بدهند و شرب

مصل در گلاب حل کرده و سرد کرده بی‌قرص کافور سودمند باشد و تشنگی بنشاند و آب یخ که بغایت سرد باشد اگر یک بارگی شربتی تام بخورند سود دارد و اندک اندک زیان دارد و بر تشنگی صبر کردن سخت ضرر دارد و خاصهً بر طعام و اگرچه آرزو نباشد اندکی از طعام ترش باید خورد **سعید** گوید که بعد فصد اگر خون غالب باشد و بعد تنقیه اگر خلطی دیگر ظاهر بود اصلاح کیفیت اخلاط جسم کنند به استعمال مشروبات مبرده که در حمیات حاره استعمال کرده می‌شود و استکثار ربوب قابضه مثل رب سیب و رب حصرم و انار کنند و فواکه مبرده مثل امرود و سیب و انار و بهی بخورند و آب تمرهندی و سکنجبین رمانی و یا شیرهٔ خرفه به آب انار چاشنی دارد و سکنجبین ساده بنوشند و سحرگاه اقراص کافور برب ترنج بدهند و تبرید سینه به صندل و کافور کنند و در زوایای خانه گلاب و سرکه بپاشند و غذا قابض مطفی حدت خون مثل سماقیه و رمانیه دهند و از دخول حمام منع کنند و اغتسال به آب سرد نمایند و از اغذیهٔ حاره و شیرینی حذر کنند **ابن الیاس** گوید که فصد و اسهال و اخراج رطوبات فضلیه از بدن کنند و هر صبح جلاب از تمرهندی و شکر سفید هر واحد ده درم به آب برف بنوشانند و یا سکنجبین ساده و گلاب هر واحد ده درم به آب برف حل کرده بدهند و یا قرص کافور یا قرص صندل هر کدام که باشد یک مثقال بشربت حماض یا ترنج یا سیب ترش بخورند و غذا مزورهٔ از آب غوره یا زرشک یا اناردانه یا سماق مع بچهٔ مرغ و مغز بادام و اسفاناخ سازند و انار ترش مع شحم او هر روز دو عدد یا زیاده بمکند و یا بگیرند آب حصرم و آب سماق و آب لیمو و آب ترنج و آب نارنج هر واحد یک رطل و بر آتش بیفر شکر قوام سازند و هر صبح اشجار بارد مثل بید و شاخ انگور و برگ سیب و ریاحین بارده و کافور و گل سرخ و صندل کنند و خانه را هر روز چند بار بپاشند و اگر در آبی که بپاشند گلاب آمیزند بهتر باشد و اصلاح هوا کنند ببخوراتیکه مذکور گردد و بر صدغین صندل و کافور و گلاب ضماد سازند و باید که اغذیهٔ ایشان اندک و از ترشی‌ها باشد مثل سرکه از سکباج و مصل و مفیره و زرشک و اناردانهٔ ساذج و اگر قوت ضعیف باشد با بچهٔ مرغ بسازند و از امتلا و ریاضت و حرکات سخت و اعراض نفسانی و هرچه محرک اخلاط و مسخن بدن باشد حذر کنند **انطاکی** گوید که اولاً فصد واجب

است به عده تنقیه و ملازمت اشربهٔ باده مثل شربت بنفشه و ریباس و لیمون و گل حامض و قی تا آن‌که معده پاک شود پس استعمال مسهلات مذکور در حمیات حاره بدن از آن عنبر و فادزهر یا گلاب به عده شرب گل ارمنی یا مختوم و طلا به آب مورد که در آن کافور و صندل حل کرده باشند و پاشیدن سرکه و پودینه و آس و بخور بعنبر با لادن یا طرفا و از مجربات در این تب آن است که بگیرند سی درم گل سرخ خشک و بیست درم گلقند شکری و هم چند هر دو گلاب خالص و همه را در چهارصد درم آب بپزند تا چهارم باقی ماند صاف کرده ده درم روغن گل آمیخته نیم‌گرم استعمال نمایند که سریع‌العمل یابند و اگر اعراض اشتداد نمایند با وی بیست درم خمیرهٔ بنفشه یا گل او که تازه باشند یا خشک آمیزند **حکیم ارزانی** می‌نویسد که هرگاه تب وبائی ظاهر شود بزودی تن را از اخلاط فزونی پاک کنند بی‌انتظار نضج و خانه را بفواکه و عطریات بارد و چون سیب و لیمون و نسرین و غیره که در قول جرجانی گذشت معطر دارند و محافظت کنند تا باد خارجی درنیاید و چون بترویج حاجت آید هوای خانه را ببادکش بجنبانند و سقف خانه بلند باید و مسکن هرچند که از زمین برتر بود بهتر آنجا که اسباب ارضی موجب وبا باشد و آب شدیدالبرودت یک بار شکم سیر دادن به عده جرعه جرعه هر لحظه نوشانیدن نفع تمام دارد و صندل و کافور و سرکه و گلاب بر سینه نهادن و در شیشه کرده هر لحظه بوئیدن سودمند است و پوشیده نماند که اهم مهمات در این مرض تقویت دل و دماغ است و ازالهٔ عفونت و چون عفونت در جسم کثیرالرطوبت زود اثر کند واجب است که از اغذیهٔ رطبه و هوای رطوبت‌ناک حذر کنند و از اینجاست که تبخیر عطریات در خانه بر سبیل دوام نفع تمام دارد زیرا که بخور خوشبو هم مصلح هواست و هم مجفف او و کذلک تقویت می‌دهد دل و دماغ را و خشک می‌سازد رطوبات را و زائل می‌کند عفونت اخلاط را اما باید که مجمر دور باشد و بخور بدرجهٔ اعتدال بود چنان چه بیمار را هیچ مضرتی از آن نرسد و نفس خفگی نکند **میربهاءالدین** نوشته علاج این تب آن است که نقل هوا کنند اولاً آنگاه به دستوریکه در تدبیر اصلاح هوای وبائی گفته شود از غذا و شربت و دوا مرعی دارند و عوض معاجین گرم کافوریات اندر ترشی‌ها خورند و اگر نقل ممکن نباشد باید که تا ضعف و اعراض قویه پدید نیامده مبادرت کنند

بخشک ساختن بدن به استفراغ رطوبات زائده به فصد و مسهل سبک و یا ملین قوی و به استعمال غذاهای ترش و خشک کننده بدن و تریاقی مثل مرغیکه آن را به آب غوره و لیمو و یا ترنج و یا سماق بریان کرده باشند و بزیره و گشنیز خشک آن را آلائیده و به اناردانه کوفته آکنده و خشکه پلاو و شله یا طعامی دیگر کم رطوبت که تریاقی و ترش باشد و قرص کافور اندر ربها دادن و اندر دوغ بی‌مسکه نافع بود هر روز یکنوبت و گل ارمنی و گل مختوم یک شربت اندر ترشی‌های مذکور یا گلاب عظیم مفید آید و بر تشنگی و گرسنگی صبر کردن عظیم مضر بود و اگر اشتها کم بود اندک اندک بروز طعام باید خورد چنان چه امتلا نشود و خلو نیز نماند و تدبیر مسکن و بوئیدن تریاقیات به دستوریکه در حفظ از هوای وبائی گفته شود و اعظم تدابیر بود ولیکن گرمیها و بخورات گرم دور باید داشت و در تقویت دل بدان چه ممکن گردد تقصیر نباید کرد و **طریق استفراغ** آن است که اگر خون غالب باشد فصد نیکو کنند و از پی آن تریاقی خنک چون کافوریات واشاه آن بدهند و اگر خلط دیگر غالب باشد استفراغ آن کنند بملینات قوی و تریاقی و مسهلات تریاقی سریع‌العمل قلیل‌المقدر و اینجا انتظار نضج نباید کشید که مجال تنگ است و غرض تقلیل رطوبات است نه رفع سبب و احتیاط عظیم در مسهل باید کرد که مبادا چون دل ضعیف است فسادی کند و آنجا که اعراض بد ظاهر شده باشد استفراغ نتوان کرد و توسل بتریاقات خنک و معتدل باید کرد و بزعم من آن است که در اول حال بعد فصد تام اگر هر صبح و شام محصور انار ترش یا شربتی عصیر غوره که حب الشفای بزرگ اندر آن حل کرده باشند خورد و مراعات غذا بمقدار لائق در شب و روز کند بهترین تدبیری باشد **مؤلف اقتباس** می‌نویسد که اگر غلبۀ خون یافته شود و باید که اول رگ باسلیق زده خون به قدر حاجت بگیرند پس همان روز و یا بفاصلۀ دو سه روز از فصد ملین مبارک در گلاب و عرق بیدمشک مالیده روغن گل اضافه نموده بدهند و اگر آلو یا تمرهندی و ترنجبین و شیرخشت هم ضم کنند میشاید و مسهل هرگز ندهند و رعایت قوت و ضعف لحوظ دارند زیرا که همه اعضای رئیسه ضعیف اند مبادا که اندکی از مواد سمیه بر اینها ریزد و فسادی عظیم پیدا کند و بمرگ مفاجات بکشد و خانه و مسکن بیمار را لمحه لمحه بسرکۀ که حلتیت در آن حل کرده باشند

بپاشند و بعد از تنقیه و کم شدن رطوبات تریاقات بارده و ربوب حامضه و شربت صندل استعمال نمایند و بهرحال

در تقویت اعضای رئیسه کوشند و چون پوست شکم ترنجیده گردد و اطراف سرد بشوند و دم زدن دشوار بود پس

در این حالت چاره نباشد جز آن‌که تریاقات حارهٔ بزرگ مانند مثرودیطوس و تریاق فاروق دهند و لباس پنبئی و یا

دیگر گرم کننده بپوشانند و لختی بدن را بمالند و مالیدنی سخت و جدوار سه ماشه در عسل سه توله آمیخته

بلیسانند و بجای آب ماءالعسل دهند و سالی تب وبائی پیدا شده بود و روز دوم آن ارتعاد در همه اعضا پدید آمدی و

روز سوم یا چهارم بثرهای سیاه مانند حصبه بر همه بدن ظاهر می‌شد و ضعف و هذیان و تشنگی و بیخوابی و

بیقراری غلبه می‌کرد با سوءشی و بدبوی دهان و بروز پنجم و یا هشتم و یا نهم بهلاک می‌انجامید و چون اطبا بروز

هشتم چنان چه معمول است مسهل می‌دادند و دیگر تدابیر مناسبه به‌کار می‌بردند همه علامات مذکوره زیاده

می‌شد و بروز نهم و یا دهم انطباق مری پدید آمدی و بعد یکپاس هلاک کشتی و هرکسی که نزد من می‌رسیدی

بی‌انتظار روز بحران بروز دوم یا سوم یا چهارم اول فصد باسلیق و یا داخل می‌کردم و خون به قدر قوت می‌گرفتم و

بعد پنج شش گهری مغز خیارشنبر هفت توله و گلقند چهار توله در عرق بهارنارنج و گلاب هر دو یا آثار و شربت آلو

مسهل نواب علوی‌خان چهار توله و روغن بادام شش ماشه می‌دادم و بجای آب گلاب و عرق بهارنارنج و گاوزبان و

وقت شام غذا خشکهٔ گیلانی با مربای تمرهندی خورانیدم و صبح زهرمهرهٔ بزی یک ماشه طباشیر دو ماشه در

شربت سیب دو توله آمیخته لیسانیدم بالای آن شیرهٔ مغز تخم پزد به و مغز تخم کدو هر یک نه ماشه لعاب بهدانه

و اسپغول هر یک سه ماشه در عرق بهارلیموی کاغذی چهارتوله عرق گاوزبان عرق بیدمشک هر یک شش توله

برآورده شربت به سه توله تخم فرنجشمک هفت ماشه داخل کرده نوشانیدم از این تدبیر انطباق مری هم نشدی و

همه اعراض منکره برطرف شده بصحت انجامیدی و اگر احیانا کسی را انطباق مری پدید آمدی مجمهٔ ناری و یا

شیشهٔ حجامت بر فقره دوم از فقرات گردن و زیر زنخ می‌گذاشتم و در آن وقت زردی بیضهٔ سنگ پشت دو عدد دور

آب باران پخته بمقطر ثرید کرده با پاره نان روه می‌دادم و از آن مریض صحت می‌یافتی چنان چه قریب پانصد کس

به اذن‌الله تعالی به همین تدبیر شفای کلی یافتند و در سالی اندر آخر فصل زمستان هوا تعفن پیدا کرده مورث تب

مطبقهٔ دموی شده بود و خلقی کثیر از آن هلاک می‌شد چنان چه روزی وقت چاشتگاه نواب نظام علی‌خان را مع بعضی ندیمان دفعهً درد سر و گرانی اعضا با تکسر پدید آمد و بعد از ظهر تب شدید با غثیان و هذیان عارض شد وقت عصر فصد اکحل همه کرده خون وافر گرفتم که بغشی انجامیدند همه اعراض و شدت تب همان زمان موقوف گشت لیکن اندکی تب و دردسر خفیف باقی ماند پس من شیرهٔ خیارین و کاسنی و زرشک هر یک نه ماشه و تخم کاهو هفت ماشه آلوبخارا هفت عدد در گلاب و کیوره و عرق کاسنی هر یک شش توله برآورده شربت عناب و صندل هر یک دو توله داخل کرده هر یکی را همین قدر دادم و بر سر ضماد از صندل سفید و کاهو و گشنیز و گل ارمنی هر یک سه ماشه کردم و بر سینه و دل صندل سفید و گل ارمنی در دوغ سائیده پارچه ململ تر کرده نهادم غذا جغرات گاوی و مربای کردنده و تمرهندی با خشکهٔ گیلانی مقرر ساختم و لخلخه از بوش دربندی و گل ارمنی و داغستانی و حضض مکی و صندل سفید هر یک سه ماشه آب گشنیز سبز و ریحان سبز و گلاب کهنه هر واحد یک توله کافور یک ماشه تیار کرده بویانیدم و بهرحیله تسکین حرارت می‌کردم که خواب آید و به همین تدبیر صحت یافتند **تدبیر اصلاح هوا و حفظ از وبا** بدآن‌که در ایام وبا تندر استان را واجب است که اگر خلط فزونی در بدن یابند تنقیهٔ او نمایند اما بی‌حاجت تسکین بهتر از تحریک است چه بسیار باشد که تحریک بی‌حاجت به آفت انجامد جهت توران اخلاط ساکنه و احداث ضعف در طبیعت و هرچه مفتح مسام بود چون ریاضت و کثرت جماع و استحمام و جز آن از وی باز مانند و مداومت زهرمهرهٔ خطائی به قدر یک قیراط دافع ضرر هوای وباست و همچنین خوردن نارجیل دریائی به قدر برنج با گلاب و گل مختوم نیز رافع مضرت هوای وباست و بوئیدن ترنج و فرش کردن برگ آن مجرب است و بوئیدن نارنج و برگ آن و همچنین لیمو نیز دافع فساد هواست و بخور موم جهت دفع عفونت هوای وبا نافع است و تبخیر کافور و سعد و صندل و سک و عود وعنبر و مشک و ترنج و طرفا و برگ غار بالخصیت اصلاح هوا می‌کند و آب بید و گلاب در خانه پاشیدن نیز نافع بود و پیش کسی که پیپتا مدام باشد هوای بد به او نمی‌رسد و همچنین نگاهداشتن سیب و بهی و ناشپاتی و نیلوفر و بنفشه و کدو و گل سرخ نزد خود از اثر

هوای وبا محفوظ دارد و گویند که برای اصلاح هوا بخور درونج و طرفا مجرب است و کذا بخور عنبر و شحم او و خوردن برنج و نارنج و سرکه همه مجرب و پیاز مشهورالنفع است و اگرچه شم آنها باشد و به قول گیلانی شرب و پاشیدن در موضع و بخور کردن صبر خاصیت عظیم دارد و به قول حکیم ارزانی روغن گاو بسیار خوردن و بر بدن مالیدن در این ایام نفع تمام دارد **شیخ‌الرئیس** می‌فرماید که اصلاح هوا یا به حسب اصحا باشد یعنی کسانیکه هنوز از هوا مریض نشده باشند و یا به حسب اصحا و مرضی اما آنچه به حسب اصحا بود غرض در آن آن باشد که بتجفیف هوا و منع عفونت آن کنند به هر چیزی که باشد پس اصلاح ببخور عود خام و عنبر و کندر و مشک و قسط شیرین و میعه و سندروس و حلتیت و علک و قرنفل و علک‌البطم و لادن و عسل و زعفران و سک و سرو و عرعر و اشنه و غار و سعد و اذخر و ابهل و وج و شابانک و بادام تلخ و اسارون کنند و گاهی از این مفردات ترکیب می‌دهند و در خانه سرکه و حلتیت بپاشند و اما به حسب اصا و مرضی بتخبیر به صندل و کافور و پوست انار و سیب و مورد و بهی و آبنوس و ساج و طرفا و ریباس نمایند و باید که بتخبیر همچنین از بعید کنند و واجب است که از بدن اخراج رطوبات فضیله کنند و تدبیر او از هر وجه از قلت غذا مائل بتجفیف سازند مگر ریاضت استعمال نباید کرد و نه حمام و نه اشربه و بر تشنگی صبر نکنند و اصلاح هوا بدان چه مذکور شد باید کرد و میل غذا بحموضات کنند و تقلیل آن نمایند ولیکن لحم که استعمال کنند در حموضات بپزند و هلام و قریص و مصوص مرتب به سرکه و غیر آن از سماق و آب غوره و آب لیمو و آب انار ترش تناول نمایند و مخلات نافعه بخورند و خصوصاً کبر در سرکه پرورده و حلتیت بالخاصیت نافع است و منع عفونت می‌کند و آنچه ازو به اخلاص گرداند استعمال تریاق و مثرودیطوس قبل تاثیر و با حدوث حمی است مع سائر تدبیر صواب از اغذیه و غیره و دوا معمول از صبر دو جزو و زعفران و مر یک یک جزو هر روز این قریب به یک درم استعمال نمایند که این نافع وباست **ابومنصور** گوید که اگر در گرما باران بسیار بارد و ابر در شب و روز دوام نماید و ریاح جنوبی در آن بکثرت باشد و یا هوا اندر آن در اکثر که غبارناک غیرمتحرک بود و مع ذلک جنوبی کدر باشد لازم است که مبادرت به تنقیهٔ بدن

از فضول اخلاط احار رطب کنند و اگر در آنجا اونی دلیل خون باشد فی‌الحال فصد نمایند و لحظه در آن توقف نکنند و لحوم و شیرینی و فواکه رطب و حلوا و حمام و اغتسال به آب گرم و شراب ضرور ترک نمایند و اگر از لحم چاره نباشد بچهٔ مرغ و دراج و بره و بزغالهٔ معمول به سرکه بخورند و در اغذیه اکثار که نماینده ربوب فواکه ترش قابض که سابق مذکور شد استعمال کنند و کثرت شرب سکنجبین شکری ترش نمایند و لزوم مجلسی که دروازهٔ او به سوی شمال باشد باید کرد و از جمیع اشیای مرطب بدن حذر کنند **و اگر** در آخر تابستان حرارت شدید باشد و خریف شدیدالیبس کثیرالاغبار و بطی‌المطر و برد بود باید که تبرید مجلس نمایند و ترطیب بپاشیدن آب کنند و لزوم آرام و ترک تعب و جماع و سیر در آفتاب و صوم و مدفعت گرسنگی و تشنگی نمایند و آب برف بنوشند و صباح سویق به شکر و آب برف خورند و از اغذیهٔ مسخنه و شراب حذر کنند مگر شراب ممزوج به آب بسیار و ماءالشعیر بنوشند و خصوصاً ابدان حارهٔ یابسه و استکثار اکل خیار و بادرنگ و کدو و مانند آن و اغذیهٔ مبرده نمایند و قیلوله در مکان سرد لازم گیرند پس اگر در این زمان بسیار مردم و بهائم مریض شوند و در هوا اندک شعاعات ظاهر شود و کسی که مریض شود به سرعت بمیرد و نفس مریضان تنگ گردد و دهن ایشان بدبو شود و کرب و سوزش و تشنگی و سردی دست و پا یابند و قی کنند و در اسهال ادهٔ بد مختلف برآید باید که از ثمرات و به قول که در آن فصل پیدا شوند و شرب آب که بر ظاهر زمین ایستاده باشد اجتناب نمایند و در خانه نشینند و از هوای بیرونی بگریزند و در خانه هر روز آب و سرکه آمیخته بپاشند و اگر مع ذلک در هوا بوی عفن و بد باشد بتبخیر به صندل و عود رطب و عود در گلاب تر کرده و کافور و قسط و کندر و میعه و سک و مر نمایند و پارچهٔ صندلی بپوشند و بر دردازها پرده در گلاب تر کرده آویزند و غذا از سرکه و عدس و سماق و کشک سازند و آب و سرکهٔ ممزوج جرعه جرعه بیاشامند و شربت ترک نمایند و گلاب و آب به سرکه بنوشند و قرص کافور آن را نافع بود اگر بدن پاک باشد و گاهی خناق در ربع کثرت نماید در بعض سالها و مع ذلک قاتل ردی باشد پس باید که اقدام به فصد سرما کثرت نماید باید که تعاهد تنقیه بحبوب مذکوره در باب آنها کنند و تمریخ و تعطیس و غرغره و ثقلیل

غذا و تلطیف او نمایند و بالجمله باید که نظر بمرضی کنند که در آن حادث شود و مقابله به اضداد آن کنند و **روفس** گفته که اگر دوای صبر و زعفران و مرو که در قول شیخ گذشت هر روز در وقت و با یک مثقال با شراب ممزوج به آب یک اوقیه بخورند سخت سودمند است و ندیدم احدی را که این دوا در ایام و با خورد و سالم نماند **محمد زکریا** گوید باید دآن است که این ادویه در حال استعمال نباید کرد و **جالینوس** گفته که شرب گل ارمنی به سرکه و آب سرد و بارانفع کند و تریاق الافاعی خیلی سودمند است **ایلاقی** و **جرجانی** گویند که در ایام وبا از خانه بیرون نشوند و هوای خانه را احتیاط کنند که ردی نگردد به این طور که در آن هر روز چند بار عود و مصطکی و چوب گز و غیره که در قول شیخ گذشت لختی بسوزند و انگزد در سرکه حل کرده هر روز اندرون و بیرون خانه دو سه دفعه بپاشند و چون در هوای تر وبا بیشتر از آن افتد که در هوای خشک بدین سبب دست از اغذیهٔ مرطبه بازدارند و طعام خشکی افزا باید خورد و گوشتها بسماق و زرشک دریباس و اناردانه و غوره و سرکه باید پخت و از عادت کمتر باید خورد تا امتلا پیدا نکند و حلتیت در مزاج سرد و تر سود دارد و این جمله تدبیر تندر استان و تدبیر منع مضرت وباست و باید دآن است که در ایام و با گرسنگی و تشنگی صحیح و مریض را سخت زیان دارد خاصهً بیمار را که حفظ قوت او می‌باید و بدانند که اندکی غذای نیک خوردن امیدوارتر از طعام بازگرفتن باشد **صاحب کامل** گوید که امراض حادث از تغیر هوا گاهی به سبب تغیر جوهر هوا و استحالهٔ او به سوی فساد و عفونت بود پس در مردم امراض ردیهٔ قتاله مثل طاعون و حمیات خبیثه مهلکه و جدری و غیره پیدا کند و امراض وبائیه بجمیع مردم حادث نشود لیکن آنچه حادث از تغیر جوهر هوا باشد از شان اوست که آن اکثر بکسی افتد که در بدن او اخلاط روی مشاکل جوهر هوای روی در آن وقت و مستعد بقبول موثر در آن از این امراض باشد پس اگر حدوث آنها از فساد هوا و استحالهٔ جوهر او بود چون این حال برای هوا در اکثر امر از افراط حرارت و رطوبت بر آن حادث می‌شود لهذا واجب است که احتراز از حدوث این امراض اولا به فصد کنند به عده بدوای مسهل که ازشان او استفراغ فضول حار باشد بعد از آن به استعمال تدبیر سرد مجفف و به اجتناب از ملاقات هوای گرم و سمائم و

تعرض به آفتاب و استعمال سکون دراحت در جای سرد و قریب آب جاری و مکان بلند شمال رویه و فرش خانه ببرگ بید و مورد و گل سرخ کنند و ظروف که در آن مورد کوفته مطیب به گلاب و صندل و کافور باشد بنهند و ففوخ مطیب بدان دریا دهنجات باشد و تبخیر در مکان به صندل و کافور نمایند و آب و سرکهٔ ممزوج در آن بپاشند و به آب شیرین سرد غسل کنند و ترک امتلا از غذا نمایند و بر گرسنگی و تشنگی صبر کم کنند و از لحوم مواشی مسن و اغذیهٔ مولد کیموس روی اجتناب نمایند و اگر وبا در آن هنگام در کدام مواشی افتد از لحوم آن ماشی اجتناب ورزند و بر لحوم طیور مثل بچهٔ مرغ و دراج و تیهو و کبک و مانند آن مطبوخ به سرکه و عدس و آب انار و آب غوره و آب سماق و حماض و زرشک و بوارد معمول ببعض اینها و به مغز خیار و بادرنگ و بیخ کاهو و کاسنی مربی اقتصار نمایند و از حلوا و فواکه شیرین و سریع‌الفساد و حذر کنند و انار و امرود و بهی و سیب چاشنی دارد و ترش و آلو و شفتالو و توت و مانند آن بخورند و آب برف بنوشند و قریب بینند نکردند و رب سیب و رب ریباس و رب حصرم و شربت لیمو به آب برف بنوشند و در این باب از تناول گل ارمنی بسرکهٔ ممزوج به آب و بمیفختج انتفاع یابند و اگر فصل تابستان شدیدالحرارت باشد و مردم را تشنگی بسیار عارض شود باید که قرص کافور با سکنجبین ساده یا برب غوره دهند و چون اکثر کسانی که برایشان خوف استکثار از اخراج خون به فصد و غیره کنند و در استعمال اغیای مبردهٔ مجففه که مذکور شد بیفزایند و همگی پرهیز از تدبیر و اشیای مسخن مرطب نمایند و گاهی امراض وبائی مهلک اکثر در هنگامی حادث شود که چون خریف شدیدالیبس قلیل‌المطر عقب تابستان شدیدالحرارت باشد مثل حمیات محرقه و صفراوی که در آن قی و خوردن تربوز و مغز بادرنگ و خیار و مزورات معموله بقطف و بقلهٔ یمانی و بچهٔ مرغ معمول به عدس و آب غوره و آب انار و روغن بادام و نوشیدن پوست جو به آب سرد و نبات و مانند آن از تدبیر و از ماسوای این اجتناب ورزند و باید که نظر کنند به امراضی که در این وقت حادث شوند و در مردم منتشر گردند پس اقدام بحفظ از حدوث آن مرض کنند بدان چه از اغذیه و ادویه بدان مرض نافع بود بهر آن‌که گاهی خوانیق و اوجاع حلق کثرت نمایند و نزد آن به فصد و حجامت بر ساق و استعمال حقنهٔ لین و غرغره به گلاب که در آن سماق تر کرده باشند و برب توت به اندک آب گشنیز تر و آب مطبوخ عدس

به آب انار میخوش و مانند آن از آنچه در این مرض بدان انتفاع می‌یابند اقدام نمایند و گاهی در بعض اوقات امراض بارد مذکور شد و همچنین لازم است و هرگاه در مردم این امراض حادث شود تدبیر بچیزی که نافع آن مرض باشد به تنقیهٔ بدن از خلط محدث آن و ایراد بدل بمواد موافق آن از اغذیه و ادویه کنند و ایضاً چون امراض و بائیه گاهی حادث گردد از قبیل بخارات عفنه مخالط هوا مثل بخارات منحله از مرده‌های مردم و بهائم و منحل از آبی که در آن به قول و فواکه بسیار افتد پس عفن شود واجب است که با وجود از تنقیهٔ ابدان و تدبیر مضاد مرض حادث در بدن که مذکور شد از آن بلد و از جائی که در آن اتفاق این افتد جدا شوند اگر این ممکن بود والا بمکان بالای آن باد که بدین عفونات گذر کند سکونت اختیار نمایند و یا در سرد آبهای خوش هوا و در خانهٔ که در آن هوا بسیار نیاید و سرکه بپاشند و بمورد ریاحین بارده فرش کنند و بتبخیر در مسکن ببخورات خوشبو مثل عود صرف و صندل و کافور و مشک نمایند و اگر بتبخیر موضع بکندر و سندروس کنند خیلی موافق بود و اکثار از اشتمام ریاحین بارد خوشبو نمایند پس کسیکه اراده خلاصی از امراض وبائیه کند باید که تدبیر بر این مثال نماید **خجندی** گوید که چون وبا عفونتی است و هر عفونت را لابدست که از حرارت غریبی باشد که در جسم رطب نعل کند و این چنان باشد که حرارت غریزی از مقاومت آن ضعیف بود فلهذا آنچه وبا را نفع کند یا بتقلیل رطوبت بود تا ماده کم گردد و تاثیر او را کم قبول کند و این مثل استفراغات به فصد و اسهال و قی بود و یا به اطفای حرارت غریبی فاعل عفونت و این مثل اشیای باردهٔ قابضهٔ قامعه بود و می‌باید که این اشیا مجفف باشد تا بتقلیل مواد نیز نفع کند زیرا که اشیای مرطبه مهیا برای عفونت بود بتکثیر ماده و همچنین بتکون و یا بتقیوت حرارت غریزی باشد و این یا بچیزی بود که در آن خاصیت تقویت و منع فساد باشد چنان چه در تریاق و یا چنین نباشد چنان چه در حلتیت و درونج عقربی و مانند آن **خضر** گوید که تدبیر وبا آن است که هنگام ظهور علامت او قبل از حدوث او مبادرت به سوی استفراغ به فصد و به ادویهٔ مامون الغائله خالی از سمیت مضاف به سوی آن ادویهٔ تریاقیه باید کرد و اگر امتلا محسوس گردد به حسب آن امتلا زیرا که ابدان نقی از هوای وبائی کمتر منفعل می‌شوند و تا ممکن باشد ترک

تحریک اخلاط در ایام وبا به استفراغ خصوصاً به مسهل اولی است و تعدیل مزاج بشرب آب انار میخوش به شکر یا سکنجبین ساده یا شربت حماص یا لیمو یا ریباس یا حصرم یا سیب ترش به آب سرد بلکه ببرف نمایند و جماع و شیرینیها و فواکه شیرین و سریع‌الفساد مثل شفتالو و خوبائی و خربزه و آلوبالو شیرین و تر و هر آنچه ازدیاد خلط برداءت یا حدت و حرارت یا آن‌که او را استحاله به سرعت حادث شود ترک نمایند و از غذیهٔ غلیظه و ردیه مثل لحوم مواشی بزرگ جثه اجتناب ورزند و از شوربا و از شراب نو پرهیز کنند و کهنهٔ آن اندکی ضرر نکند بلکه گاهی نفع کند خصوصاً چون به گلاب و عرق بید ممزوج بود و بر آن تنقل بمبردات ترش کنند و بر اغذیهٔ لطیفه مثل بچهٔ مرغ و تیهو و دراج به طریق زیرباج یا به آب انار و غیره که در قول صاحب کامل گذشت یا بخرفه و بر مجففات اقتصار نمایند و صحنای شامیه نافع است و گل حوامض نیکو است و فواکه خوشبو مثل سیب و بهی و امرود و زعرور و انار و ترنج و آنچه سریع‌الفساد نباشد بخورند و از به قول کاهو و کاسنی خصوصاً به سرکه خورند و از کرفس و جرجیر و رشاد و پیاز الا به سرکه پرورده و گندنا و مانند آن اجتناب نمایند و در آب مشروب گل ارمنی بجوشانند و یا به اندک سرکه آمیزند و در مسکن آس و خلاف فرش کنند و اندرون خانه و بیرون آن چند بار سرکه و گلاب و آب بید هر روز بپاشند و طرفا بسوزند و به صندل و کافور و عود و لبان و گل سرخ و غیره بتبخیر سازند و استنشاق موم در وبای حادث از بوی مردار و مقابر نافع است و در زمانهٔ بقراط بزمین سودان وبا عارض شده بود حتی که بشهر بقراط قریب شده و امر کرد جمیع کردن اشجار خوشبو و ادهان و غیره گرداگرد شهر و تدخین آن نمود و بدان فساد هوا اعتدال یافت و از وبا سالم ماندند و از این حکمت بقراط و فضیلت او ظاهر شد و آنچه قدما بر موافقت آن برای مقاومت وبا اتفاق دارند تریاق الافاعی است حتی که جالینوس گفته که در وبای عظیم که برایشان واقع شده بود خلاص نیافتند مگر کسانی که استعمال او کردند و صبر و غیره اجزای او همآن است که در قول شیخ مسطور شد نیم مثقال از آن با گلاب در بعض اوقات تناول نمایند **صفت** شربت که وبا و طاعون و جدری و حصبه را نفع بخشد و تقویت معده و کبد حار نماید و تقویت قلب و تسکین جوش خون و قمع صفرا و ردع ابخره کند و

خفقان و خمار را نافع بود آب گل سرخ و آب انار ترش و آب غوره و آب ترشی ترنج و آب سیب میخوش هر واحد یک جزو آب سماق و سرکهٔ خمر هر واحد ربع جزو و مقابل هر رطل از مجموع پنج درم گل ارمنی آمیخته یک شبانه روز بگذارند پس صاف کرده با هم چند آن شکر افزوده شربت بسازند و بعد فرود آوردن از آتش بکافور قیصوری خوشبو کنند و بزرگان از یک اوقیه تا دو اوقیه و اطفال کم از آن استعمال نمایند **انطاکی** گوید که واجب است تقدیم به فصد به عده تنقیه بچیزی که مخرج خلط فاسد یا غالب باشد و کثرت اکل به قول و قطافی و حوامض و تقلیل اشیای مولد خون مثل گوشت و شیرینها این همه مع اصلاح هوا حتی‌الامکان باید و آنچه متعلق به احکام او و استیفای علاج اوست در طاعون عنقریب مذکور گردد و در نزهت گفته که ملازمت بخور بمیعه مقل و فرش در مکان بمورد و نعناع و شم پیاز و سیب و بهی و تقلیل حمام نمایند و ترک لحوم و حلویات و خصوصاً چون سال ربیعی باشد **بعض متأخرین** می‌نویسند که هرگاه آثار حدوث و با ظاهر گردد باید که مردم آن بلد مبادرت به تنقیهٔ بدن از فصد و حجامت و قی و اسهال و ادرار و تعریق و غیره به حسب واجب و تجفیف رطوبات به استعمال مجففات و تعدیل غذا و مسکن نمایند لیکن نباید که به مسهلات قویه مضعف قلب و دیگر اعضای رئیسه مثل تربد و غاریقون و حب‌الملوک و حب‌السلاطین و سقمونیا و مانند اینها تنقیه کنند بلکه بملینات مانند مغز فلوس با روغن بادام و هلیله به روغن چرب کرده و تمرهندی و شیرخشت و امثال اینها و تقلیل غذا و شراب بهترین مجففات است و خلو معده نیز مضر است بلکه بتفاریق و اندک اندک غذا تناول نمایند بمقداری که بزودی هضم شود و ثقل نیارد و سوءهضم به هم نرسد و فضول بسیار از آن تولد نیابد و از اغذیه و فواکهٔ رطبهٔ سریع‌العفونت مانند گوشت بسیار و روغن بسیار و شیرینی و ماهی و شیر و ماست و انگور و شفتالو و هندوانه و خربزه و خیارین و کدو و به قول و امثال آن پرهیزند و نشستن در گهواره و حرکت ملائم دادن بهتر از سکون مطلق است و باید که ملاحظه نمایند اگر حدوث و با از اسباب سماویه باشد لازم است که در مکان غائر پست سقف بند دروازه مسکن نمایند و هوای آن را تعدیل و اصلاح کنند و هوای خارج را داخل شدن ندهند و اگر از اسباب ارضیه باشد واجب است که در مکان بلند و

صحرای بلند وسیع ساکن شوند و اگر از هر دو سبب باشد در آن هنگام خانه بهتر از صحراست و بهتر آن است که خانهٔ اختیار نمایند که در آن حوض آب و فواره و نهر نباشد و سرکهٔ که در آن پیاز و سیر پرورده باشند بر سطح خانه و در و دیوار و سقف آن اکثر اوقات بپاشاند و از کزمازج و زراوند طویل و غیره ادویهٔ بخور که در قول شیخ گذشت مجموع یا آنچه میسر آید با عسل سرشته بتبخیر نمایند و لخلخه ساخته ببویند و لیکن به حدیکه دخان تبخیر ایذا بدماغ نرساند و به دستور بوئیدن خوشبوها با رعایت ضدمزاج شخص و هوا چنان چه در مزاج حار طیوب بارده مانند کافور و نیلوفر و بنفشه و صندل و در مزاج بارد طیوب حاره مانند مشک و عنبر و لادن و جند و قرنفل و جوزبوا و امثال اینها ببویند و دائم پیاز و سیر در سرکه پرورده ببویند و پارچه اندر آنها تر کرده پیش‌بینی دارند و اگر ضرورتی داعی نگردد از مکان برنیایند والا سرکه بسیر و پیاز پرورده قدری با خود ببرند و دائم خرقه بدان تر کرده نزد بینی و دهان بدارند و بزودی در مکان خود معاودت نمایند و هرچه بخورند در آن سیر و پیاز و سرکه بیامیزند و اغذیهٔ ترش بی‌چربی و روغن تناول نمایند و شیرینی مطلق تناول نکنند و از لحوم حیوانات آن بلد حتی‌المقدور نخورند و تریاق‌الطین و برشعثا و فلونیای رومی و شربت گاوی و مفرحات یاقوتیه و جدوار خطائی و فادزهر معدنی هرچه میسر آید گاه گاه به حسب مزاج و لائق تناول نمایند و هر روز خوردن نیم درم تا یک درم از این دوا مفید صبر سقوطری مرمکی زعفران کشمیری مساوی کوفته بیخته به عسل کف گرفته معجون سازند ولیکن هنگامی که هوا سرد بود و سردی بر مزاج غالب باشد نه گرمی که در آن مضر است و خود را از غم و هم و غضب محفوظ دارند و اگر تشنگی غالب باشد جرعه جرعه آب بنوشند و گاهی بر مضمضه تنها اکتفا نمایند و اگر سرکه بمقداری که تغیر فاحش در مزه ننماید به آب آمیخته بنوشند بهتر است از آب خالص زیرا که سرکه بهترین مصلحات آب و نافعترین اشیا در وباست و اگر سرکه نباشد آب را جوش دهند و اگر توانند که آب آن بلد و خصوصاً آب چاه و حوض و تالاب را ننوشند اولی است و آب جاری را چندان مضرت نیست و با وجود این تدابیر امیدوار

فضل پروردگار و فسکر و اندیشهٔ باطل را بخود راه ندهند زیرا که واهمه خلاق است **انتباه** شیخ‌الرئیس حمای جدری و حصبه را از جنس حمیات وبائی شمرده و آن در امراض اورام و بثور مسطور خواهد شد

حمیات اطفال

بدآن‌که تپها که بصبیان عادت می‌شود اکثر تب خلطی می‌باشد بسیط بود و یا مرکب و نوع آن را بطوریکه در طریق تشخیص حمیات خلطیه مسطور شد مشخص نموده علاج آن سبکتر از علاج تب بزرگان کنند لیکن طفل شیرخواره را چون تب عارض شود اصلاح شیر دایه کنند تا استعداد عفونت از آن مندفع گردد و نیز قوت طفل به سبب ضعف قادر بر احالهٔ ادویه و اصلاح آن نیست و غرض از این آن نیست که آن در علاج کافیست بلکه این جمله شرائط است گاهی اصلاح شیر به پرهیز می‌کنند نه به ادویه بالجمله اگر تب دموی حادث شود و طفل زیاده از شش ماه باشد بعد از سه روز باید که سرهای گوش او را شرط زنند و قدری خون گیرند و اگر در اینجا زلو چسپانند نیز جائزست و گفته‌اند که اگرچه اخراج خون از دیگر مواضع معروفه نیز سودمند است لیکن خون سر گوش موافق‌تر و در ازاله غشی و ضعف قوی‌تر به تجربه رسیده و گاه باشد که خون بعد از شرط زود بیرون نیاید و چون گردن و گوشهای او را سخت بمالند خون آمدن گیرد و اگر طفل صغیر و مرضعه جوان دو موی مزاج باشد بلاتوقف مرضعه را فصد کنند و استعمال کافور نشاید و از مسخنات پرهیز فرمایند و مطفیات خون همچون عناب و گشنیز و شاهتره و امثال آن که در حمای دموی مذکور شد استعمال نمایند و عناب جوشانیده صاف نموده سرد کرده در شبانه روز بکرات نوشانیدن در ازالهٔ تب مطبقه و حصبه قوی‌الاثر است و در آنجا که با وجود این تب صداع نیز رنج دهد و از اخراج خون تسکین نپذیرد پاشویه کنند و طبیعت را بشافهٔ نرم فرود آورند و شموم و طلای مناسب به‌کار برند و بدآن‌که لازمهٔ این نوع حمی است که عرق نمی‌آید مگر روزی که تب مفارقت می‌نماید و لهذا تعریق در این بسیار مفید است و تدبیر معرقه این است که بگیرند نی تازه و تر و آن را کوفته بیفشارند و بر تارک سر و کف و دست و پای مریض بمالند و بدن را بپارچه‌ها گرم دارند که عرق بسیار خواهد آمد **و اگر** تب صفراوی باشد تلئین طبیعت

مرضعه بماءالفواکه و دیگر ملینات مناسبه نمایند و اگر طفل تناول غذا نموده باشد قدری او را نیز بنوشانند والا تدبیر مرضعه کافیست و اگر در مزاج مرضعه غلبهٔ خون دریابند او را فصد نمایند و جهت تسکین صفرا و کسر حدت آن سکنجبین با عرق کاسنی و خاکشی سنگ سود یا دیگر اشربه و ادویهٔ مسکنهٔ موافقه بخورانند و از اشیای مؤلد صفرا طفل و مرضعه را بازدارند و اگر طبع او قبض باشد بشیافات لینه آن را منحل سازند و اگر حنای تر را نرم سوده بر کف دست و پا و تارک سر کودک بمالند حرارت قوی را فرو نشاند و آب انار شیرین و آب خیار با طباشیر بدهند که سودمند است و اگر بتعریق احتیاج باشد همان تدیر معرقه که در تب دموی مذکور شد به عمل آرند و پاشویه نیز مفید است و اگر صداع نیز به آن باشد و از این تدبیر تسکین نیابد به اضمده و اطلیه و شمومات پردازند و به قول شیخ در این نوع تپها طفل را آب انار با سکنجبین و مانند آن بخورانند لیکن استعمال حموضات وقتی باید که معدهٔ طفل از شیرخالی باشد و بعد از تناول حموضات بزودی شیر به او ندهند تا از ضرر تجبن و فساد و سمیت شیر محفوظ ماند و پاشویه که در تپهای گرم به جهت ازالهٔ صداع و جذب حرارت سود دارد این است گل بنفشه گل خطمی برگ بید برگ کنار سبوس گندم هر واحد به قدر حاجت جوشانیده استعمال نمایند و بعضی چقندر نیمکوفته و بعد جوش آب هندوانه می‌افزایند و شافهٔ لینه که در تپهای گرم به‌کار برند و سریع‌العمل است این است که گل بنفشه سه درم گل خطمی دو درم سنا پنج درم مغز خیارشنبر هفت درم نمک سنگ یک درم شکر سرخ هفت درم کوفته به قدر حاجت شیاف سازند و به روغن بادام چرب کرده استعمال نمایند **و اگر** تب بلغمی باشد برنجاسف در آب جوشانیده یا نقوع ساخته گاه گاه میداده باشند و بعضی گفته‌اند که این دوا بعد از سه هفته طفل و مرضعه را چند روز دادن فائده تمام می‌کند و در ابتدا هر بامداد مرضعه را آبی که در آن و بیخ کاسنی و اصل‌السوس جوشانیده باشند با گلقند بدهند و طفل را نیز قدری از آن بخورانند و آب سرد کمتر دهند و بر تشنگی و گرسنگی صبر فرمایند و بعد از نضج ماده از گرضعه را مسهل بلغم دهند مناسب است و سائر تدابیر و ادویهٔ مجربه که در تب مرکب باید هرچه انسب دانند به‌کار برند و از هرچه مرخی و مضعف معده است پرهیز کنانند

و اگر تب سوداوی باشد و این کودکان را نادر افتد پس به جهت نضج ماده اول مرضعه را طبیخ مویز منقی و بادیان و اصل‌السوس و سپستان با گلقند بدهند و غذا نخوداب سازند و بعد از انقضای چهل روز مسهل سودا دهند و چند نوبت تنقیه فرمایند و اگر طفل غذاخوار باشد پرهیز قوی هرگز نفرمایند لیکن از استعمال فواکه رطبهٔ سریع‌الفساد چون خربزه و شفتالو و به قول شدیدالبرودت چون کاهو و کاسنی و هرچه بارد یابس بود اجازت ندهند بعد از آن دواءالحلتیت بمرضعه دادن سودمند است و همچنین دیگر ادویهٔ مجربهٔ ربع و چون این تب مزمن می‌باشد غایت امر و قصد در آن مراعات نضج ماده است با رعایت قوت و تا هنگامی که دادن ادویه بمرضعه کفایت باشد بطفل نباید خورانید و باقی تدابیر به حسب انواع مادهٔ سوداوی یعنی سودای طبیعی و احتراقی در انواع حمای ربع بتفصیل مذکور شد **و اگر** تب مرکب باشد هرچند اقسام او بسیار است لیکن آنچه کودکان را بیشتر افتد شطرالغب و غب غیرخالصه است و قانون علاج آنها این است که در علامات ترکیب آثار غلبهٔ هر خلط که دریابند ادویهٔ مخصوصهٔ آن در ترکیب نسخه مرعی دارند و اصول تدبیر نضج و تنقیه و پرهیزست و سکنجبین اصولی و قرص گل و شربت دینار سودمند است و اگر قبل از وقت نوبت لرزه قدری ماءالعسل و گلاب بنوشاند نفع تمام دهد و در آغاز لرزه از آب سرد بازداشتن ضرور است بلکه آب گرم دهند و چند ساعت پیش از نوبت انگشتی چند از عسل یا سکنجبین عسلی لیسانیدن لرزه و تب کهنه را سود دهد و نانخواه سوده به عسل سرشته همین حکم دارد و اگر مصطکی باریک سوده هم چند آن نان خشک سوده بیامیزند و مقدار نخود حبها سازند و بعد از طعام یک حب طفل را بخورانند مفید است و بسیار باشد که در تب نائبهٔ بلغمی بعد از گذشتن چهل روز قبل از نوبت به چند ساعت مقدار نخودی از جندبیدستر خورانیدن نفع کلی بخشد و جوزبوا قدری به عسل سرشته پیش از نوبت خورانیدن و از آب بازداشتن در منع لرزه سریع‌الاثر است لیکن تکرار استعمال شرط است اقلاً دو سه نوبت و مدار کار در علاج حمیات مزمنه بر تقویت معده است و بدانند که طفل غذاخوار را که از شیر باز گرفته باشند اگر توانند که او را از گوشت و روغن بازدارند بهتر والا هرچه خواهش نماید و شدیدالمرضت نباشد می‌توان داد زیرا که تدبیر اطفال در امر تغذیه بر

خلاف تدبیر بزرگان است و در اکثر امور متابعت طبع بیمار در صورت ازمان مرض خصوصاً کودکان را در خورانیدن اغذیه واجب است و تکثیر غذا در هیچ صورت جائز نیست که موجب ضرر و فساد کلی است **فائدۀ جلیله** در حمای عفنی اگر ماده و موسم حار بود به تبرید و تسکین محتاج باشد و اگر ماده زیاده بود بنضج و استفراغ و اگر حرارت تب محتاج تسکین و کثرت ماده داعی استفراغ بود اول به تسکین پرداخته به عده به استفراغ ماده پردازند اما کثرت تبرید بلاضرورت و یا استعمال مفتحات و مدرات قویه مثل کاسنی و گلو و شاهتره در ابتدا نشاید که موجب غلظ ماده و طول مرض می‌گردد و اگر ورم سبب تب بود در این صورت تبرید مضرورم است پس بمفتحات و مدرات معتدلۀ قلیل‌الحرارت ضرورت می‌افتد بلکه ورم اگر در تب حادث شود و رعایت ورم بیشتر ملحوظ باید داشت که امور علاج حمی مبنی است بر دفع ورم یعنی حرارت حمی محتاج تبرید و ماده محتاج اسهال است و این هر دو در ورم نمی‌توان کرد و اگر بعد اخراج ماده اثر تب باقی باشد مسکنات و مبردات لطیف کافی بود و اگر مادۀ قلیل غلیظ در عروق باعث شده و عفونت اخلاط باشد و از اسهال دفع نگردد و لاجرم به محللات و مفتحات مع رعایت تبرید رجوع کرده آید مثل باداورد و شاهتره و گلو و اذخر و افسنتین و تخم کاسنی و غیر آن با دیگر ادویه مدرۀ بارده و در این وقت اطبای فرنگ کنین و غیره که می‌دهند نفع می‌کند

حمای دقیه

بدآن‌که معنی دق در لغت هدد و هزال است و چون حرارت این تب هادی و نرم باشد و هزال و لاغری لازم دارد بدین نام مسمی گشته و در اصطلاح اطبا تب دق عبارت از آن است که حرارت غریبه اولاً به اعضای اصلی خصوصاً بقلب تعلق گیرد چندآن‌که رطوبات بدن را به تدریج فانی سازد و این تب را به حسب انتقال حرارت از رطوبتی به رطوبت دیگر سه درجه است و توضیح آن موقوف بر دآن استن این مقدمه است که در بدن دو جنس رطوبت است یکی را رطوبات اولی گویند که عبارت از اخلاط اربعه است دوم رطوبات ثانیه که از اخلاط ثانیاً در بدن پدید می‌آید و این با فضول باشد همچون عرق و اشک و منی و مخاط و شیر و حیض و مانند آن و یا غیرفضول یعنی آن‌که از

حالت اولی استحاله یافته در اعضا نفوذ کرده باشد و هنوز جوهر بدن نگردیده و این نوع غیرفضول چهار قسم است **اول** رطوبتی است که خلع صورت خلطی کرده و هنوز قبول صورت عضوی نکرده محصور در رگهای باریک بود که آن را عروق شعریهٔ ساقیه گویند و چون از آن منفصل شود در اعضا حاصل گردد و مغذی بدین این رطوبت است به استحالات دیگر سبب بیماریها بسیار شود و بقبول عفونت و فساد و فجاجت و غلیان **دوم** رطوبتی که به افواه ساقیهٔ شعریه گذشته در همه اعضا پراکنده است بسان شبنم و مستعد برای تغذیهٔ آنها و آن بعینه رطوبت اول است چون از آن عروق منفصل گردد و استحاله دیگر باید و این رطوبت اجزای مفاصل را نیز نرم می‌دارد و هرگاه که بدن غذا نیابد طبیعت اندرین تصرف کند و دیگر بار بگوارد و غذا سازد **سوم** رطوبتی است که قریب‌العهد بجمود و انعقاد به اعضا گردیده و به حسب مزاج بجوهر اعضا مستحیل شد و نه از جهت قوام یعنی غذای آنها گذشته و صورت و مزاج عضوی یافته لیکن هنوز بصلابت عضو نگشته از جهت قرب عهد بسیلان و این قابل‌تر برای تحلل از اجزای قویمهٔ اعضاست **چهارم** رطوبتی است که اتصال اجزای اعضای مفرده با یکدیگر از ابتدای خلقت بدآن است و این از مادهٔ منی که از آن اعضا متکون شده در اعضا حاصل است و از بطلان او تفرق و تفتت به همرسد و مثال رطوبت قسم اول یعنی محصور دوم یعنی رطوبت طلیه روغنی است که در چراغدان باشد و مثال قسم سوم یعنی رطوبت قریب‌العهد به انجماد روغن متشرب در جرم فتیله است و مثال قسم چهارم یعنی رطوبت اندر عروق صفار محصور است تمام کند و در افنای قسم دوم شروع نماید چنان باشد که شعلهٔ چراغ روغن مصبوب در چراغ را فانی کند و کار بدان رسد که روغن داخل فتیله خرج خواهد شد و این درجهٔ اول تب دق باشد و به اسم جنس یعنی مطلقاً مخصوص گردد و در یونانی آن را افطیقوس نامند و علاج این آسان بود لیکن تشخیص بدشواری توان کرد و چون این قسم دوم را نیز فانی سازد و در افنای قسم سوم شروع کند چنان باشد که شعلهٔ چراغ روغن چراغ را فانی نماید و در افنای روغن متشرب در جرم فتیله شروع کند و این درجهٔ دوم دق باشد و بذبول مسمی گردد و بیونانی قارسیموس و مارسموس گویند و ذبول را سه مرتبه است ابتدا و وسط و انتها و تشخیص این درجه آسان بود لیکن

علاج بدشواری پذیرد و مرتبۀ اول این درجۀ دوم قابل علاج بود بسعی تمام و مرتبۀ دوم که وسط آن است ممکن‌العلاج بود بجد و حذق کامل و مرتبۀ سوم که انتهای اوست مریضی که به انتهای این درجۀ دوم رسد کمتر خلاص یابد و علاج نپذیرد و خصوصاً چون نوبت بکمی لحم و ظهور عظام بسب سخافت و خشکی رسد و اگر این قسم سوم را نیز تمام کند و در افنای قسم چهارم شروع نماید این چنان باشد که گویا شعلۀ چراغ جرم فتیله درطوبات اصلیۀ آن را در احراق شروع کند و این درجۀ سوم دق باشد و به اسم مفتت و مخشف موسوم گردد و در یونانی انجیس دادماطس خوانند و این امکان علاج ندارد **و بدآن‌که** گاهی دق گویند و از آن مراد جنس حمی دق بود یعنی هر سه قسم را دق گویند و گاهی از دق مراد درجۀ اول از درجات ثلاثۀ آن باشد بهر آن‌که چون هر دو قسم دیگر به اسم خاص یعنی ذبول و مفتت مخصوص شده قسم اول را به اسم عام یعنی دق مخصوص کردند و حدوث دق یا از اسباب سابقه بود و یا از اسباب بادیه اسباب سابقه چون حمای یومیه و ورمیه و محرقه و غب خالص و غیرخالص و شطرالغب و ورم حار سینه و جگر و گرده و مثانه و امعا و رحم و سدۀ ماساریقا و حرارت شش و معده و جگر و گرده غیر آن که حرارت بدل باز دهد و اسباب بادیه چون غم و هم و غضب و تعب و بیخوابی و جوع مفرط و عطش است ولاسیما در سن شباب و مزاج گرم و خشک و فصل تابستان و جز آن که دل را گرم کند بغایت زیرا که مبدای دق دل است **آملی** گوید که حدوث این تب ابتداء در اغلب در اسباب بادیه بود چون ببدن مستعد برای قبول آن به هم رسد مثل حرکت مفرط که آن تسخین و تجفیف بدن کند یا قلت ورود اغذیه بر بدن یا استعمال اغذیه و ادویۀ مسخنه یا سهر دائم یا افکار دائمی در قراءت کتب و الحاح نظر در سائر علوم یا غضب مفرط به سبب اشتعال ارواح و افادۀ آن حدت و ناریت و بسیار باشد که تدبیر طبیب در دق اندازد و این یا به سبب غفلت او از جانب قلت بود در امراض حار و از استعمال ضمادات مبرده و یا به سبب منع او مریض را از استعمال آب سرد هنگام اشتیاق و شدت تشنگی آن به جهت خون ضعف معده و یا از اضطرار و نزد سقوط قوت و تواتر غشی به استعمال اشیای حار منعش قوت مثل شراب و ماءاللحم و دواءالمسک و غیر آن از ادویۀ مفرحه و اغذیۀ لطیفۀ حاره پس

هرگاه بقلب رسند و بدان سوءمزاج حار بود در آن حرارت متمکن گردد و در دق اندازد و یا از مبالغهٔ تقلیل غذا بود هنگامی که حاجت داعی به استعمال تکثیر غذا باشد پس حرارت مشتعل گردد باعضا متشبث شود و گاهی دق حادث شود به سبب طول امراض زیرا که آن جوهر اعضا را فاسد و ضعیف کند حتی که از غذا نفرت نمایند و احتداد و اشتعال آنها زیاده گردد و تب قوی شود و در دق اندازد و گاهی دق به سبب افراط اسهال افتد و گاهی از درد شدید مسخن روح **شیخ** و بعض شراح قانون می‌نویسند که گاهی حرارت جگر و ریه و معده مؤدی بدق می‌گردد اگر حرارت این اعضا بدل متعلق گردد لیکن نفس حرارت آنها دق نبود بلکه دق آن است که به سبب قلب باشد یعنی هرچند حرارت جگر و شش و معده هم بذبول می‌کشد لیکن تا آن حرارت بدل که معدن حرارت بدن است ادا نمی‌کند این مرض متحقق نمی‌گردد و این مرض از قسم حمیاتیست که آن را نوبتها و اوقات نوائب نیست و گاهی دق بعد حمیات یوم افتد و گاهی بعد حمیات عفونت و اورام و دق در اکثر انتقالی می‌باشد و کمتر است که ابتداءً عارض شود و اعضای اصلی را مشتعل گرداند و خلط و روح قبل آن مشتعل نشود بلکه لازم است که خلط و روح اولاً گرم گردد به عده بمرور ایام اعضای اصلی سخونت پذیرد مگر آن‌که سبب بسیار قوی عارض شود که خاص گرداند تعلق حرارت دق را به اعضا سوای ارواح و اخلاط مثل آن‌که در جرم قلب حرارت قوی پیدا شود و سبب واحد گاهی سبب دق می‌گردد و گاهی سبب حمای یوم می‌شود مثل غم و هم و غیره اسباب بادیه پس به حسب شدت تعلق او دق حادث شود و به حسب ضعف تعلق او حمای یوم متولد گردد مثل آتش که آن چوب را برود وجه بسوزد یکی بر وجه تسخین آن و تبخیر در آن و این به جهت تعلق ضعیف بود و دم بر سبیل اشتعال و آن تعلق قویتر از آن است و حمای عفونت و ورمی بسیار بدق منتقل گردد به سبب شدت حمای عفنیه یا کثرت تلطیف غذا در آن یا منع آب سرد یا قلت مراعات جانب قلب باطلیه و اضمده خصوصاً در امراض اعضای مجاور قلب مثل حجاب و بسیار باشد که اضطرار طبیب در دق اندازد چنان چه در قول آملی گذشت و گاه دق مفرد بود و گاهی با حمیات عفونت و اورام مرکب شود و بدترین ترکیب او با حمای خمس و سدس و سبع است بهر آن‌که در این حمیات احتیاج استفراغ

به مسهل قوی باشد و در دق رخصت آن نیست و دق در اول امر عسرالمعرفت سهل‌العلاج است سبب دشواری شناخت آن در ابتدا اشتباه آن بحمیات دیگر خصوصاً بحمای لثقه است از جهت عدم غلبهٔ خشکی بر اعضا و عدم ظهور آثار خاصهٔ آن و سبب سهولت علاج آن علت فنای رطوبات و بحال بودن قوای اعضاست و در آخر آن سهل‌المعرفت صعب‌العلاج است سبب آسانی معرفت او ظهور خشکی اعضا و غلبهٔ یبس و لاغری بدن و صلابت و وقت نبض و غیره علامت مختصهٔ آن است و باعث دشواری علاج فنای رطوبتی که بدل آن متعسر است و آخر بذلول البته غیرقابل علاج است زیرا که اعادهٔ رطوبات منویه با وجود سقوط قوتها غیرممکن است به امکان عادی **انطاکی** گوید که حمای دق آن است که تعلق آن به سوی اعضا تجاوز کند حتی که رطوبات اعضا به سبب حرارت مشتعله در این تب همچون روغن برای چراغ گردد چون نفوذ کند استخوانها باریک شود و موت رو نماید و از این جهت بعد تمکن لاعلاج بود و قبل تمکن آن عسرالعلاج پس اگر تشبث او بغیر اعضای رئیسه بود معالجهٔ آن سهل باشد و اگر به اعضای مذکوره متعدی گردد یا اولاً به آنها مشتبث شود پس اگر بقلب تشبث نماید به سوی باقی اعضا بلاواسطه متعدی گردد و مفضی بهلاک شود قطعاً لاسیما در کسانی که مزاج و رطوبت آنها لطیف باشد مثل اهل حبش و یا از دیگر عضو رئیس به سوی قلب متعدی شود بعد آن به سوی باقی اعضا پس معلوم شود که مخوف‌تر دق آن است که اولاً بقلب تشبث کند زیرا که او رئیس مطلق است به قول اصح بلکه قالمین بتدقیم دماغ تصریح نموده‌اند که تب قلب مخوف‌تر است پس این قوال اجماعیست و اختلاف کرده‌اند در آن‌که تشبث بدماغ اولاً مخوف‌تر است یا تشبث بکبد بقراط و اتباع او و رازی و مسیحی و ابوالفرح به سوی اول رفته‌اند و ابن قره ذیختیشوع و فاضل جالینوس به سوی ثانی و هر دو فریق بر مذهب خودها استدلال نموده‌اند و مرا تا حال ترجیح احدی در این مسئله ملخص نشده و از شیخ‌الرئیس چیزی در این باب ندیدم و بدانند که اقسام خلط هشت گونه است چهار از آن اخلاط معروفه است و چهار آن است که در قانون آن را برطوبات ثانیه مسمی ساخته و آن در اعضا مثل تری یا شبنم پراکنده شده پس لاجرم این تب چهار قسم باشد به حسب عدد رطوبات ثانیه اول متشبث به رطوبتی که در

عروق است و آن را دق مطلق گویند و دوم متشبث به رطوبتی که در عظام است و مسمی بعضویه است و این بذلول موسوم گردد و سوم آن‌که متعلق به رطوبت منویه باشد و این رطوبت مصحوب به اعضا از اول خلقت بود و از منی حاصل شود و جمهور اطبا بر انحصار دق در این سه نوع‌اند و این اخیر را دق تفتت نامند و صحیح موافق بقوم اطبا اسم این مرسله است و چهارم دق تفتت است و آن تعلق تب به رطوبتی است که آن را عنصر به گویند و او آن است که تماسک جوهر عظام بدآن است و اسباب دق مثل تعب و هم و سهر و کثرت تناول مجففات و جماع خصوصاً بر خلو معده است و از اسباب آن طول حمیات محرقه و امراض و مصابرت عطش در آن و خطا در غذا یا در زمانهٔ او یا در مقدار اوست و گاهی از ورم مسدد به سبب حبس حرارت افتد و از کثرت تناول اشیای حار یابس خصوصاً برای صاحبان یابس مزاج و از لبس مثل پشم و موی بغیر حائل بودن چیزی میان او و بدن یا در گرما و از صناعت گرم مثل آهنگری و از کثرت فصد **ایضاً** او در نزهت می‌نویسد که تب دق حرارتیست که از اعتدال تجاوز کند حتی که به استخوانها و رطوبتی است که در آنهاست به تدریج متشبث گردد و اول او را دق مطلقاً و ثانی او را ذبول و آخر آن را تفتت گویند و اول آن بدرک نمی‌شود مگر ما هر نبض را یا مستوقظ نفس خود را زیرا که هرگاه غذا در هضم شروع کند این تب مشتعل گردد چنان چه هنگام ورود روغن چراغ روشن می‌شود و اما باقی اقسام او سهل الادراک است زیرا که ذبول بدن را تحلیل و لاغر کند و رنگ بگرداند و چون به آخر رسد آواز باریک شود و چشم و بناگوش ذونشیند و ناخنها کج گردد و این تب یا از تب عفنی افتد به سبب اهمال یا سوءتدبیر یا خطای طبیب و یا تخلیط در اغذیه و ادویه واقع شود و تلافی آن ممکن نبود و گاهی ابتداء حادث شود چون هم و غم و کد افراط نماید و دق شدیدتر از روی خطر آن است که یابس مزاج و لاغر را در مثل ملک حجاز بفصل گرما حادث شود **ابومنصور** از جالینوس نقل کرده که ابدان صفراویهٔ حنیفهٔ یابسه مستعد برای وقوع در حمیات‌اند هرگاه از طعام و حمام امساک نمایند و در ریاضت و سهره جماع اسراف کنند در دق افتند و اکثر حمیات دق و ذبول نزد حر و یبس در قلب یا معده یا جگر بود و چون دق بعد حمیات قویه یا طویل‌المدت شروع گردد دق خبیث ردی باشد و چون عقب حمای

یوم آغاز کند آن دق مبتدی غیرمستحکم باشد پس اگر معالجه نکنند ایضاً بذبول مودی گردد و یا ایضاً جالینوس گفته که ذبول دیده‌ام که سبب آن درم رودهٔ قولون بود که مدت آن دراز گشت و بذبول او اگر و دیده‌ام که سبب آن ورم مری و مثانه و گرده و ورم طحال و ورم ماساریقا بود و هرگاه که از پس زلق‌الامعا و درازی مدت آن تب آهسته پدید آید و معلوم شود به سببی از اسباب که خشکی در دل و نواحی آن تولد کرده است حکم باید کرد که تب دق است و **یهوی** گفته هر تپی که یک هفته بماند و آهسته و لازم بر یک حال بود نه زیاده شود و نه کم آن دق باشد پس اگر دو هفته باقی ماند مستحکم گردد و اگر سه هفته بماند سخونت پذیرد **مجوسی** گوید حمای دق که از اسباب سابقه حادث شود آن از ابتدا ذبولی بود و آنچه از مثل اسباب بادیه افتد آن را در ابتدا دق گویند و چون زیاده شود آن را ذبولی و سل نامند **طریق تشخیص** تب دق و اقسام آن هرگاه تب حادث شود و سه روز یا زیاده دوام کند و منقلع نشود و قوی‌الحرارت نبود با وی چیزی از اعراض حمیات حاره مثل تشنگی و قلق و کرب و خشکی زبان و سیاهی آن و تکسر و ضربان و صداع و بدبوی بول و عظم و اختلاف نبض و لرزه و غیر آن از اعراض تابع حمیات عفنی نباشد و در آن فتره و نوبت پدید نیاید مع ذلک حرارت ساکن ملائم دائمی قائم بر یک حال باشد مگر عقب غذا هر وقت که نخورند اشتداد نماید و در شب وقت خواب زیاده شود آن تب حمای دق باشد و **ایضاً** نبض دقیق صلب متواتر ضعیف ثابت بر حال واحد و بول مائی بود تب آهسته و لازم باشد و هرگاه دست بر بدن بیمار گذارند سخت گرم نبود و در ملمس حرارت کم از حرارت سونوخس و غیر آن از حمیات خلطیه محسوس گردد و در ابتدای لمس ساکن‌تر باشد و چون ساعتی دست بر بدن ماند گرم‌تر نماید و بقوت و سوزش همواره افزاید و مواضع عروق و شرائین گرم‌تر از جای دیگر بود و حرارت متشابه بود و کم نشود چنان چه در حمای لازمه و فتره نکند چنان چه در تب دائره و بیمار از آن حرارت سخت آگاه نباشد زیرا که آن سوءمزاج متفق و مستوی شده است و مثل مزاج اصلی گردیده لیکن نزد تناول چیزی از غذا حرارت زیاده و مشتد گردد و نبض قوی شود و اندکی میل بعظم نماید چه طعام در حق مدقوق بمنزلهٔ روغن در چراغ باشد که روشنی آن را مدد دهد و چون تب از غذا زیاده

می‌شود لهذا اجهال اطبا از غذا منع می‌کنند و مریض را هلاک می‌گردانند و این از دلائل قویهٔ این تب است از اینجاست که بعضی اطبا برای امتحان این تب گفته‌اند که صاحب تب را در اوقات مختلف طعام بخورانند پس اگر چنان یابند که بعد طعام او را دائم تب زیاده می‌شود و چهرهٔ او سرخ می‌گردد و نبض او بعظم و سرعت می‌گراید بیشک آن تب دق باشد و اگرچه بعد تناول غذا در سائر حمیات لامحاله اشتعال و تغیر در احوال رو می‌نماید اگر اضطراب حرکات طبیعت واجب نماید لیکن در تغیر و اشتعال دق و دیگر تپها فرق بسیار است و آن این است که در تپهای دیگر بعد غذا فراشا و طول نوبت تب و تکر و گرانی اعضا و سردی دست و پا و اختلاف نبض زیاده می‌شود و در دق جز ظاهر شدن تب هیچ نباشد به شرطی که با دیگر و تب مرکب نباشد و ایضاً اشتعال دق مثل اشتعال سائر حمیات بعد تضاغط نبض نباشد و نه بر ادوار معلومه بلکه مدقوق در هر وقت که غذا بخورد اشتعال پدید آید و اگر بول را بتفحص نظر کنند و نسبت در آن محسوس گردد و این همه دلائل درجهٔ اول باشد **و هرگاه** این درجه به حد ذبول تجاوز کند صلابت نبض از قسم معروف بذنب‌الفار گردد و آن نبضیست که به تدریج در اختلاف از نقصان به سوی زیادتی شروع کند و یا بالعکس و این بهر آن است که طبیعت جهد کند تا از اذیت خلاص یابد پس عظم طلب نماید و از صغر برای طلب نسیم بعظم منتقل گردد بعد از آن ضعف غلبه کند پس بصغر انتقال نماید همچنین استمرار کند و اقسام نبض ذنب‌الفار در کتاب نیر اعظم بتفصیل اتم نوشته‌ام و ذبول که باورم باشد اگر از شرب شراب حار بود بدل ذنب‌الفار نبض مسلی باشد یعنی در وقت مثل سل بود به سبب افراط تحلیل شراب رطوبات را اعراض ذبولی مثل ضعف نبض و صغر او بسیار شدید نباشد زیرا که بدین مهلت ندهد بلکه به هلاکت مودی گردد بالجمله در بول دهنیت و رطوب همچون صفائح سبوس ظاهر شود و بول اندکی غلیظ گردد و چشم غائر شدن گیرد و مریض لاغر شود و گوشت او نقصان پذیرد و بر جلد او خشکی و چهرهٔ او لاغری رو نماید و تا که ذبول بمرتبهٔ اول باشد علامات مذکوره نیز کمتر پدید آیند و همچنین زیاده‌تر می‌گردند تا که بمترتبهٔ دوم رسد و مادام که بقیه از گوشت و خون و تازگی در وفق و قوت باقی بود و استخوانها بگوشت پوشیده باشند و نبض زیاده دقیق صلب نباشد

و علامات مذکوره قوی مستحکم نگردد امید صلاح در جای فلاح قائم بود و در اکثر امر به تدبیر لائق مرض زائل

شود **و هرگاه** ذبول بانتها رسد غور و چشم اشتداد نماید و چرک خشک چشم کثرت پذیرد و سر استخوانها از هر

عضو و از چهره بلند و ظاهر گردد و صدغین فرو نشیند و جلد پیشانی کشیده گردد و رونق و تازگی از جلد و چهره

برد دو بدان ماند که بر آن غباری افتاده است یا از آفتاب سوخته و برداشتن ابرو و پلک گران گردد و چشم نیکی

آلود پوشیده بغیر خواب بود بینی وگردن باریک شود و گوشها تنگ و کوچک و زرد گردند و خنجره بلند شود و

استخوان سینه ظاهر گردد آواز باریک شود و عروق ظاهر وخالی از خون نماید و موی دراز گردد و سپش افتد و

کتفها برافرازد و شکم لاغر گردد و به پشت بچسپد گویا که جلد خشک است که کشیده شده و با وی جلد سینه

بکشد و **هرگاه** از درجهٔ دوم تجاوز نماید و بدرجهٔ سوم رسد دهنیت در بول بسیار پدید آید و خشکی بدرجهٔ رسد

که گوشت همه بدن بتجلیل رود و موی ریزیدن گیرد و ناخنها منحنی و متقوس گردد و بجز پوست و استخوان

هیچ نماند پس اسهال ذوبانی عارض شود و غضروفها بگدازد و طمع در صحت او نباشد و زود بمیرد و **انطاکی** گوید

که هرگاه ذبول بمرسله انتقال نماید ظهور حرارت کم گردد و یا معدوم شود و نبض نملی گردد و قاروره دهنی

صفائحی و ناخنها سبز نماید و از آن و از منخسف الصدر کشیدگی محسوس شود و آواز باریک و ساقها دقیق گردد و

ملمس خشک شود و نفس تنگی کند و سرفهٔ خفیف ظهور نماید و اگر مع ذلک اسهال باشد و در آن خون آید بیمار

روز چهارم بمیرد والا در روز هفتم زیرا که او ذوبان است بتجفیف سرعت کند و گویند که از علامات اوست کثرت

سپش قریب موت و تغیر رائحه **تعلیم** این همه که مسطور شد از دلائل دق مفرد بود اما از دلائل ترکیب دق با

حمیات عفونیه آن است که با وجود دوام تب نرم بنوبت عفنیه مشتد گردد و از قشعریره یا لرزه هم خالی نباشد اگر

مادهٔ تب عفنیه خارج از عروق بود و ایضاً با هر تب که مرکب شود از اعراض خاصهٔ او توان دآن است و نیز از دلائل

ترکیب او با تب عفنی بقای حرارت خشک بعد آخر انحطاط نوبت و بعد عرق وافر است و زیادتی دز ذبول و سخافت

نسبت به آن‌که حمای عفنی واجب کند و دهنیت در بول و براز باشد و اگر دق ظاهر و تب عفنی خفی بود تضاغط

نبض واقع در ابتدای نوبت بر آن دلالت کند چه مثل این تضاغط البته در دق مفرد غیرموجود بود و بدانند که گاهی دق متشبث به معده ابتدا نماید پس مزاج جگر به سبب مجاورت معده فاسد گردد و تهبج قدبین در آن پیدا شود و جالینوس گفته که اکثر هلاکت مدقوقین از اشتباه ایشان بصاحبان لثقه بود زیرا که جهال اطبا آن را لثقه گمان کنند و معالجهٔ دق بعلاج این نمایند از استعمال مسخنات و فرق میان هر دو در حمیات بلغمی مسطور شد و علامات انتقال حمای یوم به همای دق در بحث حمیات یومیه گذشت و به قول شیخ از دلائل انتقال حمای یوم به سوی تب دق کثرت اشتداد حرارت در روز سوم است و در اکثر حمای یوم بعد دوازده ساعت در انحطاط شروع کند و هرگاه تب از آن مدت تجاوز کند و علامات انحطاط ظاهر نشود بلکه تا روز سوم استمرار و اشتداد نماید آن دق باشد و به قول جرجانی هرگاه حمای یوم از سه شبانروز درگذرد و علامت گساریدن ظاهر نشود و حرارت از آنچه اول بود زیاده نگردد و تن خشک تر از آن شود که آن تب واجب کند و رنگ روی زرد شود باید دآن است که حمای یوم بدق منتقل گشت **علاج** اگرچه دق بعد استحکام علاج‌پذیر نیست و در ابتدا مشابه بحمای لثقه می‌باشد اما اگر طبیبی بصلابت و وقت و تواتر نبض و زیادتی حرارت بعد از غذا معلوم کند باید که قرص طباشیر ملین و یا قرص کافور یا تبرید یا ماءالخیار یا ماءالقرع دهد و در صورتی که حمای عفنی با تب دق مرکب نشود و معدهٔ مریض ضعیف نباشد دادن اقراص مذکوره با شیر بز و شیر خر و شیر دختر بسیار مناسب است و اگر سرفه هم باشد خمیرهٔ خشخاش و مانند آن که در علاج نزله و سرفه نزلی گذشت به اقراص مذکوره آمیخته باید داد و یا اندرین تب کافور از چهار سرخ تا یک ماشه یا طباشیر یک ماشه یا مروارید یک ماشه یا قرص طباشیر کافوری چهار ماشه یا زمرد سبز سوده چهار سرخ یا لعل سرخ سوده چهار حبه به خمیرهٔ مروارید یا خمیرهٔ گاوزبان یا شربت نیلوفر آمیخته بخورند بالایش شیرهٔ خرفه تا دو توله یا لعاب بهدانه و شیرهٔ مغز تخم کدو شربت نیلوفر و شربت تمرهندی و حماض و غیره دهند بالجمله تقویت و تبرید در این تب مدنظر باشد و اگر اسهال شریک بود قابضات چون طباشیر یک ماشه و کافور قیصوری چهارسرخ با شیرهٔ بارتنگ و رب بهی بدهند و اگر تب عفنی با تب دق مرکب شود اسهال

برفق کنند مثلاً گل بنفشه نیلوفر عناب سپستان عنب‌الثعلب گاوزبان خطمی خباری شب در عرقیات خیسانیده مغز فلوس تمرهندی ترنجبین گلقند روغن بادام داخل کرده بدهند و شیرخشت برای اخراج صفرا نیز اضافه می‌کنند و در علاج تب دق بهر نوع تبرید و ترطیب نمایند یعنی به اشربه و البان و هوا و اطلیه و تمریخ و آبزن و حمام و غیره و بعض ادویهٔ مبرده مثل کافور باعث تجفیف می‌شود و همچنین بعض اشیای مرطبه مثل شراب موجب تسخین می‌گردد پس باید که کافور به ادویهٔ مرطبه مخلوط نموده بخورانند و همچنین شراب به آب ممزوج کرده وقت هضم غذا دهند و در این تب از مرخیات و مضعفات معده احتراز کنند و ادویهٔمرطبه در آب جوشانید و اندر آن نشینند پس هرگاه بیرون شوند روغن کدو بر تمام بدن بمالند و روغن مذکور در گوش و بینی چکانند و بشوربای گوشت بز و پاچه و بزغاله و چوزهٔ مرغ و به قول بارده و آش جوغذا سازند و نمک در طعام ایشان کم اندازند و زردی بیضهٔ نیمبرشت نیز مناسب بود و از اشیای خشک و نمکین و تیزه و گرم و گرسنگی و تشنگی و غم و غضب احتراز کنند و در مساکن بارده و مهب باد شمال و کنارهٔ آب مسکن سازند **ذکر ادویهٔ مفرده و مرکبه** که در تب دق مستعمل است بگیرند گلوی سبز که بر درخت نیب پیچد به قدر یک توله کوفته شب در آب تر کنند و صبح آب دلال آن گرفته با نبات شیرین ساخته بنوشند و بر این مداومت نمایند که مجرب است و اگر سرفه هم باشد چهار پنج ماشه اصل‌السوس مقشر نیمکوفته با گلو بخیسانند و همراه تریاق النزله استعمال کنند و اگر حرارت زیاده باشد شیرهٔ خیارین یا مغز تخم کدو به قدر هفت ماشه نیز به آب زلال آن اضافه کنند **دیگر** تخم گاوزبان بو داده کوفته بیخته یا قند سوده برابر او آمیخته به قدر حاجت بدهند و بعضی اوقات طباشیر دست گلو افزوده و فائده نموده و نفع این در سرفه و قی بیحدست و معمول حکیم بقاخان **دیگر** شیرهٔ تخم اسفاناخ در دق مجرب نوشته و شیرهٔ مغز بادام با شکر نیز نافع **دیگر** گوش خر اشره از دو پنج یا شش قطرهٔ خون او به آب باران آمیخته بنوشند و غذا ماءالشعیر باشد همچنین سه مرتبه کنند گویند که مایوس را شفا می‌دهد **دیگر** گویند که بخور لتهٔ حیض شود زنی که اول باردار احیض آید در ازالهٔ حمای وقیه از سر ارخقیه است و برای کسانی که اکثر مردم خانهٔ آنها به مرض دق مرده

باشند اگر یوم شنبه یا یکشنبه اتفاق قضای میت شود باید که شلوار بند آن میت را بیرون آرند و بعد برداشتن جهازۀ آن فوراً آن شلواربند را در دهلیز خانه بسوزند انشاءالله تعالی باز این مرض بکسی از صاحب آن خانه نخواهد شد و گویند که این عمل مجربست **آبزن** که در حمای دق به‌کار آید و فائدۀ عظیم و تبرید نماید گل نیلوفر گل بنفشه خشخاش جو مقشر نیمکوفته تخم خطمی برگ کاسنی برگ بید برگ خبازی تراشۀ کدو تراشۀ تربوز تراشۀ خیار تخم کاهو و برگ آن برگ خرفه برگ اسفاناخ جمله یا هر چه از اینها میسر آید و در آب بسیار بجوشانند و مریض را در آن بنشانند لیکن سر بیمار بیرون از آب باشد و آب نیم‌گرم بود و بعد برآمدن و نشف کردن بدن به روغن بارد رطب چون کدو و خشخاش و غیره مالش بدن سازند و نزدیک اطبای هند آبزن از شیر بز یا شیر ماده گاو مفید است و بدن را بدان مالش کرده باشند **حب شفا** برای مدقوق و مسلول و نزلات حاره و تقویت قلب حار از مجربات حکیم علوی‌خان مروارید سوده یک مثقال شکر تیغال مغز تخم خیارین صمغ عربی هر یک شش درم گل نیلوفر یک مثقال تخم خطمی سفید یک درم کتیره مغز تخم کدوی شیرین تخم کاهو تخم بستان افروز مغز بهدانه نشاسته طباشیر صندل سفید تخم خرفه مقشر رب‌السوس سریشم ماهی عنبراشهب هر یک دو درم کافور قیصوری یک نیم دانگ افیون مصری زعفران هر یک نیم درم کوفته بیخته بلعاب بهدانه سرشته حبها سازند به قدر نخود شربت پنج عدد اگر در مزاج بسیار گرم رب‌السوس یک درم و عنبر نیم درم کنند بهتر است **حب کافور** که جهت تب دق نافع و خشونت سینه و سرفه را دافع بزرالبنج نیم ماشه افیون یک ماشه گل ارمنی گل نیلوفر مغز تخم کدو مغز تخم هندوانه هر یک دو ماشه طباشیر رب‌السوس تخم خرفه کافور هر یک سه ماشه صمغ عربی چهار ماشه تخم خشخاش سفید مغز تخم خیارین هر یک شش ماشه کوفته بیخته بلعاب اسپغول حبها به قدر نخود سازند هر صبح هفت حب یا شیرۀ تخم خرفه دو درم و شیرۀ تخم خیارین دو درم و رب انار شیرین ده درم یا شربت نیلوفر بخورند مجربست در سه روز نفع بین می‌کند **نوع دیگر** جهت تب دق و محرقه و بوقت لینت طبع نیز مفید است مروارید زهرمهره صندل سفید به گلاب سوده هر یک دو مثقال طباشیر گل نیلوفر تخم خرفه مقشر بریان صمغ

عربی بریان تخم خشخاش سفید براین مغز بهدانهٔ بریان رب‌السوس هر یک یک‌درم زعفران نیم درم بزرالبنج افیون هر یک ربع درم کافور نیم مثقال بشربت انار شیرین حب بندند و به عرق صندق و شیرهٔ تخم خیارین دهند **ایضاً** از علوی‌خان که مجرب بلاتخلف است رب‌السوس تخم خطمی گل ارمنی هر یک دو دانگ صمغ عربی کتیرا سرطان سوخته نشاسته گل بنفشه نیلوفر تخم خشخاش مغز تخم کدوی شیرین مغز تخم خربزه صندل سفید ترنجبین گل گاوزبان کوکنار هر یک یک مثقال مغز بهدانه نیم مثقال کافور قیصوری زعفران هر یک یکدانگ افیون یک سطوج بلعاب اسپغول سرشته حبها به قدر نخود سازند شربتی وقت صبح پنج عدد با آش جو و شام سه عدد با شیر خرد یا آب بید ساده و یا عرق کافور والد حکیم ممدوح **حب کافوری** تالیف والد حکیم علیوخان از برای امراض شدیدالحرارت و حمیات حاده و تب دق که با اسهال باشد مجربست کافور قیصوری نیم مثقال طباشیر سفید مروارید نا سفته صندل سفید گشنیز مقشر هر یک دو مثقال مغز بهدانه مغز تخم کدو هر یک چهار مثقال گل ارمنی زهرمهره یک یک مثقال صمغ عربی دو دانگ صمغ را در عرق صندل حل کرده آنچه ادویه صلایه کرد نیست سائیده و آنچه کوفتنی است کوفته بیخته مجموع را نیکو سرشته حبها به قدر نخود سازند شربتی یک مثقال با آنچه مناسب باشد **دوایی که** در دق و سرفه معمول آب عنب‌الثعلب سبز مروق هفت توله شربت نیلوفر دو توله خاکشی شش ماشه و هر روز یک توله آب مروق افزایند و هرگاه سرفه غلبه کند لعاب بهدانه سه ماشه شیرهٔ اصل‌السوس چهار ماشه خمیرهٔ خشخاش پنج ماشه اضافه نمایند باز شربت اعجاز افزایند روزی که در شکم درد باشد گلقند دو توله در عرق بادیان هفت توله مالیده صاف کرده دهند بعد رفع درد آب خیار هفت توله شربت بنفشه دو توله خاکشی شش ماشه همراه خمیرهٔ خشخاش صبح و بوقت شام خمیرهٔ مذکور همراه لعاب بهدانه شیرهٔ اصل‌السوس شربت بنفشه خاکشی به عده قرص سرطان کافوری به خمیره آمیخته همراه آب خیار شربت بنفشه خاکشی داخل کرده بدهند و آب خیار یک یک توله افزوده تا دوازده توله رسانند بعد از آن اگر دست و پا ورم کند باز آب مکوه مروق همراه قرص مذکور و شربت اعجاز دهند **ایضاً** برای تب دق و ضعف جگر و سرفه طباشیر صمغ

عربی کتیرا هر یک نیم ماشه بشربت بزوری بارد آمیخته همراه شیرهٔ خیارین یک توله شیرهٔ تخم خشخاش سه ماشه در عرق مکوه برآورده شربت انار شیرین یک توله خاکشی شش ماشه داخل کرده بخورند **ایضاً** برای دق و سرفه و زحیر لعاب بهدانه لعاب ریشه خطمی عرقیات نبات بارتنگ و اگر فائده نشود چهار تخم در عرق عنب‌الثعلب جوش داده رب بهی روغن بادام داخل کرده و تخم فلوس خیارشنبر سه دانه به روغن چرب کرده خورانیده بنوشانند هرگاه دانه بیرون آیند سفوف‌الطیب پنج ماشه به روغن چرب کرده همراه لعاب بهدانه لعاب ریشه خطمی شیره تخم خرفه عرقیات رب به بارتنگ تخم ریحان تخم مرو داخل کرده بخورند **ایضاً** برای سرفه شدید و تب قریب دق بعد اسقاط حمل هفت ماهه خمیرهٔ خشخاش خورده بهدانه سه ماشه عناب چهار دانه سپستان نه دانه تخم خطمی پنج ماشه در آب جوش داده صاف کرده شربت بنفشه خاکشی داخل کرده بنوشند چون در نبض صغر و تواتر معلوم شود سپستان موقوف کرده شیرهٔ مغز بادام مقشر و تخم کاهو اضافه کنند به عده چون طبع نرم گردد رب به بارتنگ عوض شربت و خاکشی کنند و وقت شام لعاب بهدانه سه ماشه شیرهٔ اصل‌السوس دو ماشه در عرق گاوزبان برآورده رب به بارتنگ داخل کرده بنوشند و قرص سرطان کافوری مرتب سازند **ایضاً** برای دق مرکب با تب خلطی آب کاسنی سبز مروق شیرهٔ تخم کاسنی شیرهٔ تخم خرفه در عرقیات و شربت بزوری باز شیرجات موقوف کرده بارتنگ افزوده بدهند و برای تقویت جوارش آمله مرتب سازند **ایضاً** جهت مدقوق قرص طباشیر کافوری چارماشه سوده به گلقند دو توله سرشته بخورند بالایش شیر بز پاو سیر نبات دو توله بنوشند اگر حمای خلطی با تب دق مرکب نباشد شیر خر و بز و زن و دوغ آهن‌تاب رواست والا ممنوع **ایضاً** اگر جوانی بکثرت جماع و ریاضت مبتلا بدق گردد و هر روز یک دو بار اسهال نیز آید سفوف است گلو گاوزبان صمغ عربی طباشیر یک دو ماشه سرطان سوخته چهار ماشه کوفته بیخته بارتنگ مسلم نه ماشه آمیخته از این سفوف به قدر نه ماشه همراه لعاب بهدانه سه ماشه شیرهٔ تخم خرفه شش ماشه شیرهٔ تخم خیارین هفت ماشه عرقیات ده توله شربت خشخاش دو توله تخم ریحان شش ماشه پاشیده دهند **ایضاً** برای حاملهٔ صفراوی و نزلی مزاج و حرقت بدن و دست و پا بعد غذا شیرهٔ مغز تخم هندوانه شش

ماشه لعاب بهدانه سه ماشه در عرق عنب‌الثعلب ده توله نبات یک نیم توله خاکشی شش ماشه دهند روز دوم شیرهٔ خیارین شش ماشه افزایند و بجای خاکشی اسپغول کنند روز سوم عناب پنج دانه تخم کاسنی شش ماشه اضافه کنند پس اگر ضعف بسیار و ذبول و نبض دقیق و بعد طعام سرفهٔ خشک و نزله به سوی حلق متوجه بود و حمای عفنی همراه دق نباشد برای ترطیب مزاج و تسکین تب گدائی شیر بز پاوسیر نبات یک توله خاکشی شش ماشه چند روز دهند باز همراه قرص طباشیر چار ماشه سوده بر شیر پاشیده بدهند و شیر بزور سرفهٔ یابس نیز معمول است **ایضاً** برای دق آب تربوز شیر بز ممزوج نموده از نیم پاو شروع کنند و یکدام هر روز بیفزایند تا به یک آثار برسد باز یک یکدام هر روز کم کنند تا به نیم پاو رسد لیکن خاکشی چهارماشه پاشیده خورده باشند و پرهیز واقع یکنند اگر در یک بار فائده بینند چند بار همچنین افزایند و بکاهند والا موقوف سازند **دوایی که** برای دق معمول اهل هندست سبوس نخود سه دام در قدح آب شب تر کنند و صبح صاف کرده از یکدام گلوی سبز دو عدد دارفلفل و نصف مغز کرنجوه در همان آب شیره کشیده از پارچه گذرانیده همچنین سه هفته بنوشانند **دواءالمسک بارد** نافع خفقان و غشی حار و دق و سل مروارید ناسفته کهربای شمعی بسد ابریشم مقرض هر یک دو درم طباشیر سفید غنچهٔ گل سرخ گشنیز مقشر صندل سفید تخم خرفه هر یک چهار درم مشک خالص دو دانگ به دستور مقرر مرتب سازند با نبات مقوم سه چند ادویه شربتی از یک‌درم تا یک مثقال **نوع دیگر** برای دق که با اسهال باشد مشک کافور هر واحد یکدانگ صندل سفید به گلاب سوده مروارید کهربا مرجان زهرمهره آمله طباشیر گل سرخ پوست بیرون پسته زرشک گشنیز مقشر بریان گل گاوزبان نشاستهٔ بریان هر واحد یک و نیم درم مغز تخم کدو مغز تخم خیارین گل نیلوفر تخم خرفه بریان ورق نقره هر یک دو درم قند سفید دو چند شربت حب‌الآس یکچند ادویه به دستور مرتب سازند **سفوف** که در دق و سل و اسهال و سرفهٔ خشک کهنه که با حرارت مزاج بود همواره معمول است کتیرا سفید چهار و نیم دام صمغ عربی دو نیم دام نشاسته یکدام اصل‌السوس هفت و نیم ماشه مغز تخم خیار مغز تخم سرو و مغز تخم تربوز هر یک سه درم و نیم کافور پنج سرخ صندل سفید نه دام پخته قند سفید شش دام

پخته سفوف سازند و اگر از همین اجزا معجون سازند نفع زیاده کند **ایضاً** برای دق از بیاض والد مرحوم کتیرا صمغ عربی طباشیر هر یک پنج ماشه سائیده سه حصه کنند و یکحصه نهار با شیر بز که تازه باشد بخورند **ایضاً** برای دق و سرفه که گاه گاهی در سرفه خون هم آید مجربست است گلو طباشیر گشنیز مقشر هر واحد دو درم صمغ عربی دم‌الاخوین اقاقیا کتیرا کهربا بسد هر یک یک‌درم سفوف سازند و یک‌درم از این در دو توله شربت مرکب آمیخته بلیسند **شربت مرکب** که با سفوف سابق به عمل می‌آید عناب یازده دانه بنفشه گاوزبان تخم خطمی خبازی عود صلیب هر واحد دو درم تخم خشخاش مویز منقی اصل‌السوس مقشر نیمکوفته هر یک چهار درم سپستان بیست و هفت عدد پرسیاوشان بیخ انجبار نیم کوفته برادهٔ صندل هر واحد سه درم قند سفید نیم رطل شربت نیلوفر نیم رطل شربت مرتب سازند **عرق کافور** از والد حکیم علوی‌خان نافع سوءمزاج حار و حمی دق و محرقهٔ حاده گل نیلوفر کدو تازه باقلای تازه هر واحد یک اوقیه برگ کاهو کنپ بید برگ کاسنی جو مقشر هر یک نیم من تبریز صندل سفید سی مثقال گل سرخ دو من تخم خرفه سه نیم من طباشیر سفید کتیرا هر یک ده مثقال عرق بدیمشک عرق نیلوفر عرق بید ساده هر یک یک من گلاب دو من به دستور مقرر عرق کشند و در وقت عرق کشیدن کافور قصوری بیست مثقال سوده در ته ظرفی که عرق در آن بچکد بپاشند تا عرق بدان بچکد و در نسخهٔ دیگر حکیم ممدوح وزن گل سرخ یک اوقیه و کدو تازه نیم من و صندل سفید ده مثقال و عرق بیدمشک و عرق بید ساده هر یک دو من است و گل بید شاهتره گل گاوزبان گل بیدمشک هر یک یک اولیه بادیان سیب شیرین به شیرین امرود شیرین هر یک نیم من صندل سرخ کاسنی مغز تخم کدو تخم خیارین تخم کاهو تخم خربزه گل بنفشه هر یک دو مثقال عرق کاسنی ده من آب به قدر ضرور عوض برگ کاسنی و تخم خرفه و طباشیر و کتیرا و عرق نیلوفر مرقوم است **نوع دیگر** که قوی‌تر است کافور پنج درم برگ کاهو و کاسنی و بیدمجنون و بارتنگ و خاکشی همه سبز هر یک چهار توله کنپ بید نه توله گل نیلوفر گل گاوزبان گل سرخ تخم خرفه تخم خیارین تخم تربوز گشنیز خشک خبازی خطمی کاهو خس هندی هر یک دو توله صندل سفید تخم کاسنی گل بنفشه هر یک

نه توله باقلای تازه خیار و بادرنگ و کدو شیرین و پزدبه و تربوز و جو مقشر و سیب و بهی و امرود و اناس هر یک نیم آثار کسیر و یک آثار خاکشی یک نیم پاو کتیرا بیست و پنج مثقال تخم تاج خروس و تخم نیلوفر هر یک نه توله گلاب پنج شیشه عرق بیدمشک عرق نیلوفر عرق شاهتره عرق صندل هر یک دو شیشه برگ ریحان برگ ترنج برگ بستان افروز هر یک دو قبضه شربتی از پنج توله تا نه توله **عرق شیر** معمول حکیم اکمل‌خان جهت تب دق و سوداوی نافع و مسکن لهیب حرارت و مرطب بدن است کدوی تازه برگ کاسنی سبز برگ کاهو هر یک چهار دام کسیر و گل بید گل نیلوفر هر یک نیم پاو گل سرخ صندل سرخ صندل سفید عنب‌الثعلب گاوزبان تخم خیارین مغز تخم کدو تخم کاهو هر یک دو توله گشنیز خشک چهار توله تخم کاسنی گل گاوزبان زهر مهرهٔ خطائی طباشیر سفید هر یک یک توله تخم خرفه سه توله گل کنول پنج توله گلاب دو آثار عرق بیدمشک عرق شاهتره عرق عنب‌الثعلب هر واحد یک آثار عرق بید ساده چهار آثار شیر بزده آثار آب باران به قدر حاجت به طریق متعارف عرق کشند و اگر سرد زیاده خواهند کافور پنج مثقال سوده افزوده در ظرفی که عرق بچکد پهن نمایند و در این صورت عرق شیر کافوری نامیده شود **نوع دیگر** برای دق و سل از مجربات استادی مرحوم آب برگ خرفه آب کدو آب تربز یا آب خیار هر یک نیم آثار تخم خرفه تخم خیارین گاوزبان گشنیز خشک گل سرخ صندل سرخ صندل سفید هر یک دو توله خاکشی چهار توله گل نیلوفر سه توله تخم کاسنی طباشیر هر یک یک توله آب لیمو شربتی بیست عدد عرق بیدساده عرق نیلوفر عرق گاوزبان هر یک یک آثار قند سفید نیم آثار شیر بز سه آثار ادویه را شب در عرقیات خیسانیده صبح شیر داخل کرده عرق کشند و هفت توله همراه قرص کافور سه ماشه بنوشند و اگر خواهند شربت نیلوفر یا شربت سیب داخل کرده بنوشند و چون به حد ذبول رسد قرص کافور با شیر خر یا شیر بز یا شیر زنان خاکشی پنج ماشه پاشیده استعمال کنند **ایضاً** به جهت ترطیب بدن صاحب دق شیر بز دوازده آثار عرق نیلوفر عرق کاسنی عرق بید ساده آب هندوانه هر یک پنج آثار آب سیب شیرین نیم آثار آب لیمو شیرین دو آثار آب زردک آب نیشکر هر یک پنج آثار آب به شیرین نیم سیرگل نیلوفر گل بنفشه گاوزبان طباشیر هر یک پنج توله

جُرادۀ کدو سه عدد جرادۀ خیار بیست عدد صندل سفید تخم کاهو هر یک دو توله تخم کاسنی نیم پاو تخم خرفه پنج توله خاکشی شش توله اصل‌السوس چهار توله برگ کاسنی سبز بیدمشک گلاب هر یک دو آثار عناب سه عدد گل سُرخ سه توله کافور قیصوری پنج ماشه بر دهن نیچه بندند **عرق مرکب** تالیف حکیم شریف‌خان صاحب گل نیلوفر گل بید کسیرو هر یک نیم پاو گل گاوزبان گل سُرخ مغز تخم کدو تخم کاهو تخم خیارین گل کنول گشنیز خشک هر یک دو توله تخم کاسنی صندلین طباشیر هر یک یک توله تخم خرفه سه توله برگ کاهو سبز چهار دام خیار یک عدد دانۀ انار شیرین دو عدد سیب شیرین دو عدد بهی ناشپاتی هر واحد یک عدد در عرق بید عرق عنب‌الثعلب عرق نیلوفر هر یک چهار آثار بیدمشک یک آثار آب باران به قدر حاجت شب بخیسانند و صبح به طریق متعارف عرق بکشند **نوع دیگر** مخترع حکیم اجمل‌خان کاسنی چهار درم گل سُرخ بنفشه نیلوفر تخم تربوز تخم خربزه عنب‌الثعلب بادیان خاکشی اسپغول ترنجبین هر یک دو توله گاوزبان خطمی خبازی هر یک یک نیم توله تخم خیارین تخم کدو تخم کاهو هر یک سه توله صندل سفید بیخ کاسنی هر یک یک توله صندل سُرخ اصل‌السوس طباشیر سفید هر یک نه ماشه عناب پانزده دانه کافور چهار ماشه مویز منقی چهارتوله الایچی خرد زهرمهره هر یک نیم توله تخم خرفه چهارتوله برگ بید پاو آثار تخم بالنگ و هفت ماشه به طریق مشهور عرق کشند **قرص کافور** که جهت سعال حار و سل و دق و حمیات محرقه که با سرفه باشد معمول است نسخۀ آن در قول صاحب کامل خواهد آمد دو درم از آن برای سرفه با دیاقوذا یا شربت خشخاش و لعاب بهدانه بدهند و برای دق و حمیات حاده به آب انارین و ماءالقرع و ماءالخیار و آب هندوانه و آش جو دهند **نوع دیگر** که تب دق و محرقه و جمیع اقسام تپهای حاره و یرقان را نافع و تشنگی بنشاند و بقرص مبارک مسمی است گل سُرخ ترنجبین هر یک پنج درم مغز تخم خیارین طباشیر هر یک یک و نیم درم تخم کاهو سه نیم درم مغز تخم خربزه سه درم تخم کاسنی چهار درم مغ زتخم کدو دو درم رب‌السوس یک مثقال کافور یک و نیم دانگ کوفته بیخته اقراص سازند **قرص طباشیر** کافوری نافع جهت سرفه و تب دق و حمیات محرقه و مسکن تشنگی کافور یک درم طباشیر سفید

مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ تخم کاسنی تخم خرفه تخم کاهو گل سرخ صندل سفید هر یک چهار مثقال کوفته بیخته بلعاب اسپغول سرشته اقراص سازند شربتی یک مثقال **نوع دیگر لولوی** از اختراع علوی‌خان که برای تب دق و سل و خفقان حاد و حمیات محرقه وقتیکه با اسهال باشد و از برای نفث‌الدم و قی‌الدم و اسهال دموی و کبدی و ذوبانی مجرب‌النفع است مروارید ناسفته طباشیر سفید سرطان سوخته تخم خشخاش سفید تخم کاهو تخم خرفهٔ مقشر کتیرا هر یک سه مثقال کهربای شمعی رب‌السوس غنچهٔ گل سُرخ هر یک دو مثقال مغز تخم خیارین پنج مثقال صمغ عربی بسد محرق هر یک یک مثقال کافور قیصوری یک درم زعفران ابریشم مقرض هر یک دو دانگ کوفته بیخته به آب بارتنگ سبز سرشته اقراص سازند شربتی یک مثقال **قرص** مجرب جهت حمی حار و دق که با اسهال بود مروارید ناسفته زهرمهره سائیده کهربا سائیده هر یک یک ماشه طباشیر گل داغستانی صمغ عربی بریان گلنار فارسی تخم حماض بریان گل سرخ گل ارمنی اقاقیا پوست بیرون پسته حب‌الآس دانهٔ هیل هر یک دو ماشه نشاسته تخم خشخاش تخم کاهو گشنیز مقشر هر یک سه ماشه خرفهٔ مقشر بریان صندل سرخ صندل سفید هر یک چهار ماشه کوفته بیخته به شیرهٔ برگ بارتنگ اقراص سازند خوراک نیم درم **ماءالقرع و ماءالخیار** هر دو از برای تب دق و دموی و صفراوی و اخلاط محترقه و سرفهٔ حاره و ترطیب مزاج و رفع تشنگی نافع است طریق ساختن آنها این است که بگیرند خیار و یا کدو تازه و از سرکار و چند جا بزنند پس در گل زرد یا آرد جو که ضخامت آن به قدر یک انگشت باشد گرفته در تنوری که شدت گرمی آن فرو نشسته باشد بدارند تا بریان شود صبح از تنور بیرون آورده گل یا خمیر دور کرده سر آن را بریده بیفشارند و آب که برآید صاف نموده همراه شربت نیلوفر بدهند و اول روز از هفت توله شروع نمایند بعد از آن یک یک دو دو توله هر روز اضافه نموده تا یک رطل رسانند همراه اقراص مناسبه و اشربهٔ لائقه که مقتضی وقت باشد و اگر احتیاج تبرید زیاده باشد بر یخ و برف سرد نموده به‌کار برند و پس از آن به دستور هر روز کم نمایند و دادن چهل روز یا زیاده و کم موقوف بر رای طبیب است و باید دآن است که ماءالقرع مستحیل بصفرا می‌شود پس در امزجهٔ که خوف استحاله باشد با ترشی مناسب

استعمال نمایند و جائیکه سرفه مانع استعمال ترشی باشد سویق جو یا شربت نیلوفر برای اصلاح آن نیکو است و ماءالخیار ادرار نسبت بماءالقرع زیاده دارد و مادهٔ حمی را از جهت ادرار دفع می‌کند و مستحیل بصفرا نمی‌شود **ماءالبطیخ الهندی** یعنی آب تربوز جهت حمی دق و تپهای گرم و حرارت جگر نافع و بعضی نوشته‌اند که مثل آب کدو مستحیل بصفرا می‌شود لیکن فقیر چند جا در حمی دق که همراه او تب صفراوی بود آب کدو به اشربهٔ مانع استحاله بصفرا استعمال کرده آب او مستحیل بصفرا گشته و باعث ازدیاد حمی صفراوی گردیده بعد از آن‌که آب کدو موقوف کرده آب تربوز استعمال نموده باعث ازدیاد حمی عفنیه نگردیده تسکین حدت حمی دق نموده و طریق استعمال و قدر شربت او مثل ماءالقرع است و **صاحب قادری** گوید که تا یک هفته از ابتدای تب نگذرد استعمال وی و دیگر فواکه رطبهٔ کثیرالمائیت جائز نیست که ماده را خام کند و با سکنجبین جهت تفتیح سده و ادرار بول و یرقان و مواد محترقه و اعانت هضم و با تمرهندی جهت مواد صفراوی و جرب و حکهٔ با شیرخشت و امثال آن جهت تپهای حاده و رفع خلط ردی‌الکیفیت که کم مقدار باشد مفید و مؤلد خون رقیق و بلغم شیرین و مرطب بدن و مضر سپرز و معدهٔ بارد و مصلح او گلقند و عسل و قند و امثال آن و تربوز هرچند شیرین‌تر بهتر و طریق گرفتن آب او آن است که بنوک کارد مغز او را بزنند تا آب از آن جدا شود پس آن آب را صاف کرده بنوشند **ماءاللحم بسیط** که ضعف قلب و تب دق را نافع گوشت فربه و سُرخ از چربی جدا کرده ورق ورق نمایند و در آب شیرین بپزند به حدیکه بگدازد و آب غلیظ گردد پس در قرع انبیق عرق کشند و اگر با بعضی ادویهٔ مناسبه کشیده استعمال کنند منافع بسیار مشاهده نمایند و اگر به طریقی که در قول صاحب کامل خواهد آمد مرتب ساخته به عمل آرند نفع آن نیز بیشتر حاصل شود **معجون راحت** که در امراض حاره و صداع یبسی و تب دق معمول است و **حکیم عابد سرهندی** نوشته که آن را بارها آزمودم و خطا نکرد و ندیدم که حمیات حارهٔ جدید و قدیم را قلع نکند سیما دق را که شفای تام می‌نماید لیکن اگر در آن سوءتدبیر واقع شود خورانیدن او اصلا فائده نمی‌کند کافور قیصوری نیم مثقال مروارید ناسفته یاقوت رمانی طباشیر قاقلهٔ صغار و کبار هر واحد یک نیم درم صندل سفید تخم شاهتره بیخ

انجیر مغز تخم خیارین مغز تخم هند یا نه مغز تخم کدوی شیرین تخم خشخاش سفید هر یک سه درم آمله منقی حب‌الآس تخم کاهو تخم خرفه صمغ عربی زرشک گل سرخ رب‌السوس هر یک چهار درم و نیم ترنجبین شش درم تخم کاسنی گشنیز خشک هر یک هفت درم و نیم گلاب بیدمشک هر یک هشت دام پخته رب به شیرین رب انار شیرین هر یک ده دام پخته نبات سفید دوازده استار آب کدو تازه آب هندوانه هر واحد یک عدد آب عناب بیست دانه ادویهٔ خشک را کوفته بیخته ربوب و آبها و نبات را به قوام آورده آمیزند شربت یک مثقال **مفرح بارد** نافع مدقوق و مسلول که با لینت نضج بود صندل سفید به گلاب سوده طباشیر گل سُرخ تخم خرفه مقشر بریان گشنیز مقشر بریان بسد کهربا زهرمهره سوده مروارید سوده به گلاب آمله پوست بیرون پسه گل نیلوفر گل گاوزبان حب‌الآس هر واحد یک درم مغز تخم خیارین مغز تخم کدو شیرین هر یک دو درم زعفران کافور هر یک دو دانگ ورق نقره یک درم قند سفید سه چند ادویه و اگر سرفه بسیار باشد صمغ عربی بریان رب‌السوس تخم خشخاش سفید گل ارمنی هر واحد یک درم افزایند **نقوع** نافع تب دق گلوی سبز نیم کوفته یک توله اصل‌السوس مقشر نیم کوفته شش ماشه تخم خطمی خبازی شاهتره گل نیلوفر هر یک هفت ماشه در پاو آثار آب گرم شب بخیسانند صبح آب صاف گرفته شیرهٔ تخم کاهو و تخم خرفه هر یک شش ماشه در آب مذکور برآورده نبات سفید یک نیم توله داخل کرده بنوشند و چند روز بر این مداومت نمایند **یاقوتی بارد** نافع تب دق و بخار سوداوی سوخته تالیف حکیم علوی‌خان مروارید ناسفته کهربای شمعی هر واحد هشت ماشه یاقوت سرخ عنبر اشهب کافور هر یک دو ماشه ورق طلا یک ماشه ورق نقره یک و نیم ماشه گاوزبان سه ماشه زعفران سه ماشه بسد محرق ابریشم مقرض هر یک شش ماشه آمله در شیر پرورده چهار توله و شش ماشه صندل سفید یک توله طباشیر به همین گشنیز مقشر پوست بیرون پسته گل نیلوفر گل سرخ هر یک هفت ماشه شربت سیب شیرین شربت انار شیرین ولایتی عرق بیدمشک گلاب عرق گاوزبان هر یک دو توله نبات سفید نیم سیر بدتسور مقرر مرتب سازند خوراک یک درم **اقوال مدققین** صاحب کامل می‌نویسد که در اول امر هنگامی که قوت متماسک و بر اعضا گوشت باشد و بدن نیک حال بود و

نبض دقیق صلب نباشد و سائر علامات مشتبه باشد و خوب ظاهر نشود در آن صحت و صلاح ممکن بود چون به تدبیر لایق تدبیر نمایند و اول آنچه لائق استعمال بود این است که مسکن ایشان در فصل گرما اندر موضع سرد باشد که در آن هوای شمالی وزد و یا حوالی او ظروف گلی نو پر از آب سرد شیرین نهند و ریاحین بارد مثل گل سرخ و نیلوفر و بنفشه و گل سیب و امرود و برگ بید و برگ انگور و مورد تر و صندل و گلاب و کافور پیش او دارند و خواب بر فرش نرم کنند و اگر فصل سرما بود در جای معتدل‌الهوا بنوعی که از آن فراشا نگردد ساکن باشند و از تعب و حرکت و بیداری و گرسنگی و تشنگی و جماع بازدارند و تحریک غضب و غم نسازند و هر روز ماءالشعیر با نبات به قدر حاجت بدهند و بعد نوشیدن آن جلاب وشربت خشخاش یا شربت عناب به قدر دو اوقیه به آب سرد دهند و در آبزن که آب او شیرین نیم‌گرم باشد درآیند و بعد از خروج آن بچوزهٔ مرغ یا پاچهٔ بزغاله بطور اسفیدباج بچیزی از کدو یا بیخ کاهو و اسفاناخ و قطف پخته غذا سازند و در بعض اوقات حریرهٔ معمول از آرد سفید به شکر و روغن بادام و از اطریقه بخورند و گاهی بماهی هاربی بطور اسفیدباج یا بریان به روغن بادام یا کباب آن در آب و نمک انداخته و گاهی با دوغ بز نوسن و صحیح‌الجسم غذا کنند و اگر در آنجا تب ظاهر نباشد و آهسته بود به شیر تازه ولاسیما به شیر خر غذا سازند و بیضهٔ نیمبرشت ایشان را موافق بود و کذا مغز خیار و بادرنگ و بیخ کاهو و بیخ کاسنی هر دو مربی و مانند آن و غذای ایشان در روز دو مرتبه اندک اندک بمقداریک معده و به سرعت هضم کند و اعضای آنها قبول کنند باید داد و از فواکه انار شیرین و شفتالو نبطی و سیب پخته و عناب تر بخورند و اکثار اینها نکنند و انجیر و انگور بد نیست اگر مقدار معتدل و پخته باشند و موز بخورند و از حلواها آنچه بخشخاش تر و شکر و آنچه از بادام تر یا به مغز تخم کدو شیرین و مغز تخم خیار و مانند آن بسازند و ایشان را از آب سرد منع نکنند و از اغذیهٔ حار یابس پرهیز کنند و بر سینه و جگر پارچهٔ مبلول به صندل و گلاب و بقیر و طی معمول به گلاب وآب خرفه و آب گشنیز تر و آب حی‌العالم و روغن گل و روغن بنفشه بدارند و چون پارچه گرم شود با سردرتر از آن تبدیل سازند و به روغن بنفشه جید و مربی به مغز تخم کدو و روغن نیلوفر استنشاق نمایند و لباس ایشان پارچهٔ کتان ملائم مثل تستری و قصب باشد اگر ممکن بود و اگر پارچهٔ ایشان به صندل و گلاب رنگین کردن توانند در

قوت نفوس و اعضای ایشان بیفزاید **و اما کسی** که در آن چیزی از علامات ذبول ظهور کند و تب ظاهر بود باید که از هوای سرد حذر نماید تا نزلات عارض نگردد و هر روز قبل از طلوع آفتاب قرص کافور به آب انار یا آب هندوانه یا ماءالقرع یا ماءالخیار بدهند وچون آفتاب طلوع کند ماءالشعیر که در آن خشخاش و عناب پخته باشند و بر آن روغن بادام شیرین یا روغن تخم کدو یک مثقال چکانیده بنوشانند و بعد سه ساعت از آن اندک شربت خشخاش یا شربت عناب یا جلاب بدهند و در آبزن آب شیرین که در آن گل نیلوفر و بنفشه و پوست کدو جوشانیده باشند بنشانند و این در خانهٔ اوسط حمام و یا در جای معتدل‌الهوا باشد و در خانهٔ گرم حمام داخل نکنند و نه در موضعی که کرب یا عرق نمایند و در آبزن مکث معتدل نموده برآیند پس بر بدن روغن بنفشه یا روغن تخم کدو بمالند به عده نشف کنند و اندک صبر نموده غذا دهند به اسفیدباج گوشت بچهٔ مرغ و روغن بادام و اطریه و در آن قطعه کدو و مغز کاهو باشد و سائر آنچه مذکور شد و بعد عصر باز مثل صبح در آبزن نشانند و به دستور غذا دهند واکثار از آن ننمایند و هنگام خواب جلاب یا شربت عناب لعاب بزرقطونا و لعاب بهدانه و شیرهٔ تخم خرفه که در آب شیرین برآورده باشند با یک درم روغن بادام شیرین بدهند و سائر تدبیر مبرد مرطب مع استعمال قیروطی مبرد به عمل آرند **صفت قرص کافور** بگیرند مغز تخم کدو مغز تخم خیار مغز تخم خربزه هر واحد پنج درم گل سرخ رب‌السوس طباشیر هر واحد سه درم صمغ عربی نشاسته کتیرا صندل سفید هر واحد دو درم تخم خرفه یک درم کافور نیم درم تا نیم مثقال همه را باریک سائیده لعاب اسپغول سرشته اقراص سازند و اگر با این تب لینت شکم باشد این قرص دهند **صفت آن** خشخاش سفید مغز تخم کدو تخم خرفه مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ مغز بهدانه همه بریان هر واحد شش درم صمغ عربی طباشیر تخم حماض گل قبرسی هر یک سه درم نشاسته دو درم گل سرخ پنج درم کافور نیم درم باریک سائیده بلعاب بزرقطونا قرص سازند بوزن یک یک مثقال و به آب سیب و آب امرود و آب به سحرگاه بدهند و بعد طلوع آفتاب آب پست جو که در آن اندک حب‌الآس و قطعات به پخته باشند و بر آن صمغ عربی و گل ارمنی به قدر حاجت انداخته بنوشند **صفت** قرصیکه تب دق را نافع است اگر با وی اسهال بود

بگیرند مغز بهدانه و مغز تخم کدو و مغز تخم خیار بریان هر واحد پنج درم گل ارمنی و شاه‌بلوط هر واحد چهار درم گل سُرخ تخم حماض کهربا حب‌الآس هر واحد سه درم طباشیر صمغ عربی هر واحد دو درم همه را باریک سائیده به آب به سرشته قرص سازند و بوزن یک مثقال برب مورد در آب سرد آمیخته وقت سحر بخورند و غذا ماش مقشر بریان یا دخن مقشر بطور اسفیدباج پخته بدهند **و اما کسی** که در آن علامات ذبول خوب ظاهر شده باشد الا بحایی نرسیده باشد که در آن صحت ممکن نیست ایضاً به تدبیر مذکور پردازند و سحرگاه قرص کافور به اندک شیر خر یا شیر زنان که کف آن از پنبه دور کرده باشند استعمال نمایند اگر با وی تب قوی حاد نباشد بعد از آن در آبزن نیم‌گرم در جای معتدل یا د رخانهٔ اوسط حمام قریب دروازه بنشانند و اندک مکث در آن نمایند پس بیرون آمده در آب سرد شیرین درآیند اگر فصل گرما باشد و اگر سرما بود آب نیم‌گرم باید به عده روغن بنفشهٔ خالص بر بدن مالند و اگر روغن آن معمول به مغز کدو باشد نافع‌تر باشد بعد از آن اندک صبر کرده ماءالشعیر بشربت خشخاش بنوشند و بعد سه ساعت باز اعادهٔ دخول آبزن به آب نیم‌گرم که در آن بنفشه و نیلوفر و پوست کدو و پوست خشخاش وجو مقشر نیمکوفته و گل بابونه و تخم خطمی و خبازی و برگ آنها و برگ کاهو و حی‌العالم و مانند آن جوشانیده باشند باید کرد و در آن اندک مکث کرده بیرون آیند و در آب سرد شیرین که بسیار سرد نباشد تا از آن بدن را تکلیف رسد و فراشا کند در آینده بعد از آن خارج شده به روغن بنفشه و نیلوفر مالش کنند و پارچه بپوشند و غذا بچوجهٔ مرغ یا تیهو یا ماهی هاربی رضراضی و غیره از اغذیهٔ سریع‌الانهضام سازند و از غذا ممتلی نشوند لیکن غذا بمقداری باید که به سرعت هضم شود و هنگام آخر روز که معده از غذا خالی شده باشد حریرهٔ که به سرعت هضم گردد استعمال نمایند و از این حریره در این مرض انتفاع یابند **صفت آن** جو مقشر کوفته بیست درم باقلای سفید کوفته ده درم ماش مقشر خشخاش سفید هر واحد هفت درم بادام شیرین مقشر پنج درم همه را در سه رطل آب بپزند تا پخته گردد صاف کرده آب کدو بر آن انداخته بار دیگر خوب بپزند به عده آب آن صاف نموده بر چهل درم از این آب بیست درم آب انار میخوش و چهار درم روغن بادام ریزند و مغز نان میده به قدر حاجت در آن

شکسته از چهار اوقیه تا نیم رطل از آن بنوشند و اندک صبر کرده در آبزن نشینند و به دستور صبح در آن عمل نمایند و هرگاه از آن خارج شوند و معده خالی بود و هرچه خورده است خوب هضم شده باشد و از معده منحدر گشته پس لعاب و جلاب یا آب انار و شربت خشخاش که مذکور شد بدهند و اگر تب قوی نباشد شیر زنان از پستان بمکند یا شیر خر بمجرد دوشیدن بنوشند و اگر در آنجا حرارت و تب ظاهر باشد نزدیک شیر نگردند و دوغ گاو به دستوریکه در سل مذکور شد بدهند و بر سینه قیروطی مبرد ضماد کنند و اگر در بعض اوقات طبع قبض گردد خیارشنبر و ترنجبین و لعوق اجاص یا آلو تازه یا قومسی در شربت بنفشه تر کرده و مانند آن بدهند و لازم است که از نرمی شکم حذر کنند که آن در این مرض مذموم است و هرگاه که طبیعت نرم گردد سفوف الطین بشربت حب‌الآس و آب پوست جو و صمغ عربی و گل قبرسی بدهند یا قرص طباشیر قابض که زعفران از آن دور کرده باشند بشربت آس دهند و این قرص بدهند که در مثل این مرض نافع است **صفت آن** مغز تخم کدو مغز تخم خیار و بادرنگ بریان هر واحد سه درمغ صمغ عربی نشاسته گل قبرسی هر واحد یک نیم درم خشخاش سفید بریان چهار درم تخم خرفۀ بریان طباشیر تخم حماض شاه‌بلوط هر واحد دو درم صندل سفید یک درم کافور نیم درم همه را باریک سائیده بلعاب اسپغول قرص سازند و از یک مثقال تا دو درم برب آس بخورند و شاه‌بلوط و غیر او زعرور و کنار خشک بخورند **و هرگاه** امر صاحب این تب بذبول مردی گردد و یبس بدن و جفاف او مستحکم شود در طوبات فانی گردد و تازگی حیات از آن برود در آن علاج سود ندارد و بشفای او سبیل نیست لیکن بهرحال سزاوار است که حفظ قوت او نمایند تا مدتی حیات او باقی ماند واین چنان باید که شیر زنان از پستان بمکند و بر بدن شیر تازه هنگامی که دوشیده باشند نطولی سازند و اگر ممکن باشد که در آبزن شیر نشانند به عمل آرند و چون از آن بیرون آیند بر بدن او آب شیرین که در آن بنفشه و نیلوفر جوش داده باشند بریزند به عده روغن بنفشۀ خالص بر بدن مالند و غذا به لحوم بچۀ ماکیان و دراج و تیهو کوفته که در آن قطعۀ سیب شامی و بهی و اندکی شراب انداخته باشند و اگر خواهند عوض دارچینی قطعۀ عود خام اندازند و شوربای آن بنوشند و یا ماءاللحم از گوشت

بزغالۀ کوچک و بچۀ مرغ به آب سیب و بهی سازند و اندکی کعک در آن آمیزند که این حفظ قوت او نماید و ماءاللحم به این نوع بسازند بگیرند گوشت سرخ و باریک ورق کنند و در دیگ سنگین انداخته قدری گلاب چکانند و سردیگ پوشیده زیر او آتش ملائم کنند و چون آب بگدازد و در ظرفی صاف کرده بگیرند و گوشت را با زبر آتش گذارند و هر قدر که آب برآید آن را صاف کنند و گوشت را بیفشارند تا هیچ تری در گوشت نماند پس این آب را باز در پاتیله انداخته بجوشانند تا پخته‌تر گردد و قدری نمک در گشنیز آمیخته استعمال نمایند و چیزی که اشتهای آن کند از آن منع نکنند و روایح خوشبو مثل صندل و گلاب و کافور پیش او دارند و به قطعۀ صندل و عود خام و کافور بور سازند قمیص او به صندل و گلاب و کافور رنگین سازند و در مسکن ریاحین مثل شاهسفرم و نیلوفر وگل سرخ و گلهای فواکه و بید فرش نمایند و اگر فصل گرما باشد حوالی او ظروف پر از آب سرد و لخاخ خوشبو نهند و مسکن او چنان باید که در آن باد شمالی آید و گاهی بر چهرۀ او گلاب سرد کرده بپاشند و با این حالت تدبیری که سبیل او باشد استعمال نمایند زیرا که از آن اندک مدت حیات او دراز خواهد شد و موت به سوی آن سرعت نخواهد کرد انشاءالله تعالی **شیخ‌الرئیس** می‌فرماید که علاج دق تبرید و ترطیب است و هر واحد از این هر دو تمام می‌شود بتقریب اسباب او در رفع اسباب ضد او یعنی تسخین و تجفیف و گاهی سبب یکی از آن هر دو سبب ضد دیگر می‌شود مثل سبب تبرید که آن گاهی سبب تجفیف می‌گردد و آن فصد ترطیب است مانند تبرید به اقراص کافور و طباشیر و امثال آن و امثال آن و ایضاً گاهی سبب ترطیب به سبب تسخین می‌شود و آن ضد تبریدست همچون شراب که آن ترطیب می‌کند لیکن تسخین نیز می‌نماید پس لازم است که رعایت این امور نمایند و هرگاه حاجت به تبرید قوی داعی باشد و آن یبس بود همراه آن یا پیش یا پس از آن چیزی که در آن قوت ترطیب باشد مثل ماءالشعیر و شیرۀ خرفه و لعاب اسپغول و مانند آن دهند و همچنین اگر حاجت بترطیب قوی سریع افتد مثل ماءاللحم و شراب لازم است که با وی یا پیش یا عقب آن چیزی که در آن قوت تبرید باشد مثل شربت نیلوفر و بنفشه همراه تخم خرفه و تخم خیارین بدهند و اگر سبب دق ورم یا الم در عضوی باشد علاج او اولاً واجب بود

هرکه خواهد که تبرید او از فنون مختلفه مثل ترطیب و تقویت ترکیب دهد موافق بود کسی را که تب بسیار اشتداد نماید پس واجب است که ابتدا نمایند و اقراص کافور و مانند آن در سکنجبین وقت سحر بدهند اگر سرفه نباشد و هنگام طلوع آفتاب ماءالشعیر دهند با سرطانات اگر از آن کراهت نکند یا با جلاب یا به آب انار و نزد خواب لعاب اسپغول اگر ضعف معده و غیر آن مانع نباشد و **تدبیر مبرد** همآن است که معلوم شده از اشربهٔ مبرده مثل شربت نیلوفر و بنفشه و انار و صندل و از به قول مثل کاهو و خرفه و کاسنی و از اقراص مثل قرص کافور و از اضمدهٔ مبرده مثل صندل و گل ارمنی به آب برگ کاسنی و کاهو و خرفه و مروخات از موم و روغن بنفشه و آبهای سرد و مانند آن و تبرید هوای او حتی که در سرما و اگر احتمال آن نکند به سبب ضعف مزاج پوشش خفیف بر آن کنند زیرا که بتبرید هوای او بهترین اشیاست و مثل پوشانیدن لباس که به صندل و کافور رنگین و بویا کرده باشند و اشمام چیزی که در آن گل سرخ و کافور و صندل باشد و فواکه بارده و ریحان بر آن گلاب پاشیده و بتبخیر به عرق و حمام کنند و لازم است که وضع اضمدهٔ بسیار سر در ابر اعضای قریب از اعضای تنفس طول ندهند که گاهی او بنفس و آواز ضرر عظیم رساند و واجب است که مریض براحت و خواب و سکون و فرحت میل کند و از آنچه غضب و حزن و غم آرد و از جوع و عطش طویل اجتناب نماید و برایشان واجب بود که اضمدهٔ مبردهٔ خوشبو استعمال کنند که آن حاضرالنفع‌اند و خصوصاً بر سینه و قریب او و سرد کرده باشند و در آن قبض نباشد زیرا که قبض با وجود احداث تجفیف قوت دوا را از غوص منع می‌کند و باید که مدام تبدیل او نمایند تا دوا گرم نگردد و بدن و قلب را نسازد با مراعات شدت تبرید او زیرا که اگر سرد بسیار کنند بعید نیست که عضو ضعیف کند و چون قریب اعضای تنفس باشد بعید نباشد که حجاب و غیره را تخدیر نمایند و از اخراج نفس بسهولت منع نماید **و تدبیر طب** منجملهٔ آن اغذیهٔ لینه و فاکهیه است و آبزنات و مراخات و ضمادات و نشوقات و سعوطات و راحت و سکون و عدم هجوم گرسنگی یا تشنگی بر مریض **ذکر ادویهٔ مبرده** برای مدقوقین که مبرد صرف باشند یا با ترطیب اما مرطبه از آنها پس جمیع آن غذائیه است تا آن‌که بر آن غذائیت غالب باشد مثل ماءالشعیر مطبوخ بسرطانات از جهت

سرطانات و باید که دست و پای آنها بکنند و دمها و آلایش آن دور کرده به آب سرد و نمک و خاکستر سه مرتبه یا زیاده بشوند تا پاک و صاف از بوی بد گردد به عده در ماءالشعیر بپزند و مثل دوغ گاو رقیق همچون آب و مثل آبهای به قول مذکور در علاج حمیات حاده و مثل لعاب اسپغول و اما در سرکه بتجفیف شدید و قوت تحلیل است پس واجب است که به چیزی که مقاومت هر دو خصلت یعنی تجفیف و قوت تحلیل نماید مثل آمیختن او به آب بسیار با بعضی مرطبات ملینه چون لعابات بنوشند و در شیر خر شک کرده‌اند که با وجود ترطیب او مبرد باشد حتی که قوی تبرید او را فضیلت بر تبرید دوغ گاو داده‌اند لیکن آن کسی را موافق بود که او را بجز تب دق دیگر نباشد و ماده و خلطی مهیا به عفونت نبود و لازم است که از بستن شیر در معده حذر کنند و آنچه منع بستن آن کند شکر است و چون خوف حدوث عفونت از شیر گردد اسهال برفق نمایند و اگر خوف تسخین شود چند روز ترک نمایند و در آن ایام معالجه بقرص کافور و طباشیر و آب فواکه مثل آب انار و سیب کنند به عده اعادهٔ شیر کنند و اما ادویهٔ مبرده که در آن ترطیب نیست مثل اقراص معلومه اعنی قرص کافور و قرص بسد بارد و مثل این قرص طباشیر است **صفت آن** طباشیر گل ارمنی هر واحد چهار درم گل سُرخ شش درم تخم خرفه مغز تخم خیارین مغز تخم کدو کهربا هر واحد سه درم قرصها سازند شربتی دو درم و این بسیار نیکو است **ایضاً** قریب آن بارتنگ نشاسته صمغ کتیرا هر واحد سه درم گل ارمنی طباشیر هر یک چهار درم تخم خشخاش پنج درم مغز تخم کدو و خیار تخم خرفه هر واحد شش درم مغز بهدانه مغز تخم خربزه مغز تخم خیار بادرنگ هر واحد هفت درم رب‌السوس ده درم بلعاب بزرقطونا قرص سازند و اما مروخات و اطلیه و ضمادات مبرده و نشوقات و سعوطات مبرده همآن است که سابق معلوم شد و بهترین مروخات به روغن کدو و خشخاش و نیلوفر و بید و بنفشه است و اما فرش مبرد مرطب آن است که محرک بود از ادیم به گلاب پاشیده و یا کتان از جنس آن‌که در طبر استان می‌سازند و میان او پر از چیز مسخن مثل پنبه و پشم نباشد بلکه از جنس کتان محلوج باشد و مدام تجدید آن کنند و یا فرش از چرمی باشد که در آن آب پر کنند و بر آن دوخت بنهجی باشد که آب منبسط گرداند و اجتماع او را باز دارد و قرب فرش

به آب و مجاری آن بود و زیر او برگ درخت بارد رطب مثل بید و حی‌العالم و به قول رطب و ریاحین بارد مثل گل سُرخ باشد و ایضاً برگ شجر بارد و شاخهای نرم انگور و مانند آن **ذکر ادویهٔ مرطبه** برای مدقوقین اما آنچه با تبرید باشد ذکر او در ذکر ادویهٔ مبرده گذشت و الحال کلام در کیفیت نوشیدن شیر و دوغ و در کیفیت استعمال آبزن و حمام و در استعمال مروخات و ادهان و اطلیه و سائر تدبیر باقی ماند و طریق نوشیدن شیر در باب سل و یبس معده معلوم شده پس باید که آن قانون باشد و بعد شیر زنان مثل شیر خر کدام شیر نیست و بعد از این شیر بزست و باید که علف او از حشایش و به قول بارد رطب باشد چنان چه معلوم شده و آنها خصوصاً شیر خر قلع دق نمایند اگر آن را قالعی باشد و در شیر باکی نیست مگر آن‌که عفونت واقع یا متوقع به سبب مادهٔ حاصله در بدن باشد و شیر برای صاحبان دق از اول تا آخر آن نافع است و شیر زنان از پستان مکیدن موافق‌تر از جمله شیرهاست و قانون در نوشیدن و دوغ نیز قریب آن است و اولی آن است که ابتدا از ده درم کرده تا سی درم رسانند و زیاده بر آن نمایند اگر قوت اعانت کند و اگر خواهند چیزی از اقراص مبرده نزد حاجت تبرید شدید با وی مخلوط سازند و اگر بر مقدار مذکور در ابتدای تشرب یعنی ده درم و آخر آن که سی درم باشد زیاده نمایند مختار اند به شرطیکه قوت بر هضم او اعانت کند و **اما آبزن** پس افضل او آن است که نیم‌گرم باشد و حرارت بسیار در آن نبود و معذلک در آن قوت به قول و حشایش مبردهٔ مرطبه بود و آبزن چنان باشد که تری نماید نه که عرق آرد وجائز نیست که آبزن را بخار گرم باشد و اگر از استعمال آبزن بارد مانع نبودی بر آن ایثار نمی‌بود ولیکن مانع از آن ضعف ابدان ایشان است و سخافت آن و اما در ابتدای امر ایشان به سبب عدم سخافت گاهی آبزن بارد شفا بخشد و اما ضعیف‌البدن را گاهی آبزن بارد شفا بخشد مع تبرید اندک که در مزاج او آبزن بارد واجب کند و معالجهٔ تبرید ضعیف‌البدن ممکن بود و اگر ضعیف‌تر از آن باشد خوف وقوع آن از تبرید آبزن در دق الشیخوخت بود و این در کمتر باشد ولیکن آنشخص را با وجود وقوع آو در آن زمانه موت بطی‌تر گردد و گاهی با وجود آن مدت مدید زنده ماند و بسیار باشد که نقل او به این دق نیکوتر باشد و اما آنچه ما را در آن از کلام آبزن است صواب‌تر آن است که

ابتدا به آب زنی نمایند که آن اندک گرم باشد و به سوی بارد معتدل البرد که احتمال آن نمایند تدریج کنند زیرا که این تدریج بدن را قابل آب سرد گرداند چه الم بورد و مخالف در مزاج دفعةً می‌باشد و ایضاً بدن به آب گرم استفاده شبیه بفربهی متحمل بارد می‌نماید و اگر تکرار آبزن در روزی سه مرتبه کنند صواب باشد و لازم است که برفق استعمال نمایند یعنی مدت طویل در آن مکث ننمایند تا سقوط قوت بتحلیل مفرط نکنند و اگر ماءالشعیر دو ساعت قبل از آبزن تناول نمایند صواب بود و اگر تقدیم آبزن استعمال نمایند تا غذا منبسط گردد تا مجاری غذا را فراخ گرداند بعد از آن ماءالشعیر و مانند آن از اغذیهٔ مرطبه بخورند به عده زمانی بر آن صبر کنند بعد از آن آبزن استعمال نمایند تا غذا منبسط گردد نیکو باشد و بعد آبزن و حمام مالش بدن به روغن‌های سرد و تر مثل روغن بنفشه خصوصاً معمول از روغن کدو و همچنین روغن نیلوفر و روغن کدو سازند و اگر بعد آبزن معتدل‌الحراره به سوی آبزن مائل تر ببرودت اندک که احتمال آن کنند نقل نمایند بعد از آن روغن بمالند صواب بود و اگر تقدیم مالش روغن و تعجیل آن از آبزن ثانی کنند به عده اندک در آب سرد و تر داخل شوند نیکو باشد و این دخول در آب سرد به حسب احتمال قوت باشد و تبدریج در آن تا آن‌که به آب سرد و تر رسند باک نیست و بهترین اوقات این صنعت بعد هضم طعام است و اگر ممکن بود که بعد آبزن گرم در آب سرد یک بارگی درآیند بغیر تدریج پس از آن جهت علاج بالغ‌تر است و از جهت خطر شدیدتر و ریختن آن به آهستگی در خطر کمتر از در آمدن مریض یک بارگی اندر آن است و کمتر در منفعت ولیکن برودت به قدر برودت آب تابستان باشد که آن مابین نیم‌گرم و شدیدالبرد بود واگر تقدیم دوشیدن شیر بر اعضای او نمایند اگر ضعیف نبود و یا آن ممزوج به آب گرم بود اگر ضعیف باشد به عده آبزن استعمال کنند صواب باشد پس اگر شیر بر بدن دوشند شدیدالترطیب بود و البان جید برای دوشیدن شیر زنان و خربزست و لازم است که از پستان بدوشند و اولی آن است که وقت خواب مالش به روغن‌های مذکوره بر همه بدن و مفاصل کند **و اما حمام** مدقوق را در دخول او رخصت نیست الا چون بنحوی باشد که عرق نیارد و نه گرم کند و نه نفس را تغیر دهد پس آب او از هوای گرم کمتر باشد و حرارت آب او نیم‌گرم بود

بنوعیکه در مسام نفوذ کند و ایذا نرساند و عرق نیارد و چون در بدن مدقوق ماده مهیا به عفونت نباشد و خصوصاً چون این ماده مهیا بود و طعام هضم نشده باشد در آن وقت رخصت حمام نیست بلکه واجب است که حمام در هنگامی کنند که ارادۀ منبسط شدن مهضوم از حمام در بدن باشد و در آن لبث طویل نکنند بلکه به سرعت بیرون آیند و بعد از آن چیزی از مرطبات غذائی و از حریره که آن را ضرر نکند معمول از جو و شیر بخورند و چون مدقوق را در حمام تشنگی عارض شود به ماءالشعیر و ماءالرائب و به شیر خر تسکین آن نمایند و لازم است که او خال ایشان در حمام پس اخراج آنها بنوعی باشد که با وی البته تعب نرسد و در مواضع دیگر بدین خبر داده‌ایم و از آن اندکی اعاده میک و نیم که بل واجب است که در محفۀ محمول که در آن فرش نرم گسترده باشد به سوی حمام بردند حتی که در آن بخانۀ اول حمام برسد پس بمضربۀ نرم نقل کنند از آنچه حمام را صالح بود و در آن خانه یا در خانۀ اوسط اگر گرم نباشد لباس دور کنند و در یکی از آن هر دو خانه لبث نکنند مگر به قدر نقل از محفه و انفاس قلیل و به قدر برآوردن لباس بعد از آن در خانۀ سوم که شدیدالحرارت نبود داخل شوند و در آن به قدر احتمال خود برای آبزن مقام نمایند این است آنچه اطبا گفته‌اند و نزد من بهتر آن است که آبزن او در خانۀ اوسط معتدل باشد پس هرگاه بعد آبزن معتدل از آبزن بارد مفارقت کنند بمندیل یا بفرجیۀ دو ته بپوشند و بفراش و محافۀ خود نقل کنند و عرق بمنادیل نشف نمایند و روغن بمالند و غذا دهند

در تغذیۀ اصحاب دق

تفریق غذا برایشان واجب است و یک بار شکم سیر نخورند و بهترین اغذیۀ ایشان ماءالشعیر و جوست و نان گندم مغسول در آب سرد و البان اگر مانعی از عفونت و غیره از آن نباشد و دوغ گاو که آن کثیرالغذاست تر کرده و ماش و کدو و از فواکه هندوانه است و اگر به اقبال طبیعت و شهوت صادق و قوت معده احساس نمایند بخورانیدن چیز تازه بی‌نمک باک نیست و اگر قوت ضعیف باشد شوربای زیرباج خوشبو بگشنیز تر مطبوخ به مثل دراج و تیهو مضایقه ندارد و گاهی احتیاج می‌شود بعد خوردن شوربا بنوشیدن اندک شراب رقیق ممزوج به آب بسیار و گاهی

بخوردن مصوصات از لحم دراج و تیهو و کبک و بچهٔ مرغ و هلام ترش یا قریص حامض از لحم بزغاله و لحم بقر حاجت آید اگر در آنجا قوت هضم باشد و حل مصوص و قریص برای ایشان نافع و مقوی در مثل این حال است و گاهی نزد افراط ضعف از ماءاللحم مخلوط بشربت فواکه بارد ترش یا از زردهٔ بیضه نیمبرشت چاره نباشد و هرگاه ضعف بغشی متمادی گردد احتیاج افتد بخورانیدن آب گوشت ماخوذ از اضلاع بزغاله بنمک اندک که آن را صاف کرده هم چند آن آب سیب و مثل نستم حصهٔ آن شراب ریحانی بر آن ریخته باشند و نیم‌گرم بنوشانند و **اما آب سرد** که بسیار شدیدالبرد نباشد در آشامیدن او اینجا باک نیست مگر آن‌که مانعی باشد و این مانع یا ورم شکم و حجاب باشد و یا در بدن اخلاط عفن یا اخلاط خام بود که آنهمه محتاج بنضج باشند و علامت نضج ظاهر نشده باشد و اگر نشان نضج ظاهر بود بشرب آب سرد خوف کمتر باشد و همچنین اگر دق انتقالی از سرسام یا برسام باشد در آن منع نوشیدن آب سرد از غیر آن اولی است زیرا که دق چون دارد شود بر امراض مضعف قوت داد مرخی و مذهل عظم و لحم است بر ضعف قوت دارد گردد پس هرگاه دق را با وجود اصناف نوشیدن آب سرد مطابق شود ضرور در جنس دیگر از دق افتد و آن مشارکت این جنس است در یبس و مخالف آن است در حرارت و برودت و معروف بدق الشیخوخت و دق الهرم است و این مرض صعب است که حرارت غریزی در آن باطل شود و همچنین آب بسیار سرد و مفرط گاهی ایشان را در هرحال ضرر کند و حرارت غریزی اعضای اصلی اینها فاسد کند و گاهی در موت ایشان سرعت نماید یا بقسم دیگر از ورق یعنی دق الشیخوخت ایشان را ببرد

در تدارک احوال تابع دق

از آنجمله غشی است و تدبیر آن از روی تغذیه بمقویات و مفرحات ذکر کردیم و از آنجمله اسهال است و لازم است که معالجه و تدارک آن نمایند زیرا که در آن خطر عظیم است و از معالجهٔ او اولاً این است که در ماءالشعیر ایشان آب پست انار و دانه یا سیب اندازند و یا در جو برای ایشان جاورس بریان یا صمغ یا عدس مکرر جوش کرده داخل کنند و یا شیر مطبوخ بسنگ گرم یا به آتش تنها تا آن‌که مائیت او برود و خصوصاً باجاورس و این قرص بخورانند

گل ارمنی پنج درم شاه‌بلوط بریان گل سرخ هر یک چهار درم طباشیر کهربا هر یک سه درم تخم حماض حب‌الآس

تخم زرشک هر واحد شش درم به آب بهی قرص سازند و صبح از یک درم تا یک مثقال به آب امرود بخورانند و

هنگام خواب اسپغول بریان به آب سرد و شربت سیب یا بهی دهند و همچنین سفوف طباشیر که در آن مقل مکی

است بسیار نافع است و اگر بسحج مودی گردد معالجه بحقنه‌های او که مذکور شده باید کرد که آن از مشروب

موافق‌تر است **ابوسهل** گوید مادام که حمی دق در درجهٔ اولی و ثانی بود معالجهٔ او ممکن باشد و هرگاه در درجهٔ

ثالث اعنی ذبول رسد لاعلاج است زیرا که بمنزله پیری گردد که علاج او نیست و ممکن است که در این وقت

تسکین حرارت او کنند و اما ازالهٔ یبس او البته ممکن نیست و علامات وقوع در ذبول این است و آن در تشخیص

مذکور شد پس هرگاه بدن در لاغری و ضعف به آن حد رسد البته علاج او نیست و اما مادامیکه در بدن خون و

گوشت و تازگی و رونق و قوت باقی وافر بود علاج او ممکن و صلاح او مرجو باشد و در اکثر امر علت زائل گردد و

موافق‌ترین اشیا برای ایشان تبرید و ترطیب است و چیزی نافع‌تر در این از حمام نیست در هوای او ننشینند بلکه

در آب شیرین معتدل‌الحراره مدتی صالح نشینند به عده در آب سرد یک بارگی درآیند بعد از آن بیرون آمده روغن

بنفشه بمالند و ماءالشعیر بنوشند و غذا بماهی رضراضی و به قول رطب سازند و راحت و سکون لازم گیرند و در

نرمی بستر ایشان مبالغه کنند و روغن بنفشه و کدو استنشاق نمایند و تا ممکن باشد خواب را طول دهند و از

بیداری و فکر و غضب و تعب و جماع حذر کنند و تدبیر مبرد مرطب استعمال نمایند و مصابرت بر گرسنگی و

تشنگی و همچنین امتلا از طعام ایشان را مضر بود و اگر حمام و آبزن هر روز دو یا سه مرتبه استعمال کنند افضل

باشد خصوصاً کسی را که در آن این تب اثر کرده و نقصان ظاهر شده باشد و لازم است که حمام چنان باشد که

عرق نیارد و کرب ننماید و در آن حرارت بدن البته نیفزاید و نه چنان باشد که از آن در بدن فراشا افتد و مسام بند

گردد و ماءالشعیر صبح بنوشند و بعد دو ساعت در آبزن داخل شوند پس از آن خارج شده روغن بمالند به عده صبر

کنند تا آن‌که ماءالشعیر از معده منحذر گردد بعد از آن باز در آبزن اندر حمام درآیند و در آن آنقدر صبر نمایند که

بدن منتفخ و سرخ گردد به اعتدال پس از آن بیرون آیند و در آب سرد یک بار فرو روند و از آن خارج شده روغن بمالند و طعام تناول کنند و اگر حرارت قوی نباشد و نکایت یبس زیاده‌تر بود شیر بسیار موافق باشد و موافق‌ترین البان شیر زنان است پس شیر خر پس شیر بز و در شیر اندک شکر اندازند تا در معده بسته نگردد پس شیر بدل ماءالشعیر نوشند و بعد از آن بخوابند و اگر شیر در آن مستحیل گردد و یا بدن بعد تناول آن گرم زیاده از اول شود باید که بدل او دوغ ترش که مسکهٔ او خوب دور کرده باشند بنوشند و یا به ماءالشعیر عدول نمایند **قرشی** می‌نویسد که علاج دق در ابتدا سهل است اگرچه معرفت او صعب بود چرا نباشد که در آن نه احتیاج به انضاج است و نه به استفراغ و نه بتقدیر غذا مگر به حسب احتمال قوت معده و در آن کفایت می‌کند تبرید و ترطیب به ادویه و اغذیه و مشروبات چنان چه در غب لیکن از مرخیات معده احتراز کنند زیرا که ضرر ضعف آن عظیم است و چرا نباشد که اینجا طبیب محتاج بتکثیر بدل ماتحلیل است تا مقابلهٔ فرط تحلیل کند و چون با دق تب عفنی باشد بچیزی علاج کنند که نفع آن مشترک باشد و برفق اسهال نمایند تا حمی عفنی زائل شود و علاج دق سهل گردد و هرگاه قریب ذبول شود محتاج بعلاج قوی گردد و طریق نیک این است که در ربع اخیر شب شیرهٔ تخم خرفه به سکنجبین قلیل‌الحموضت یا به شکر سفید و به قدر شعیره کافور بدهند و چون آفتاب طلوع کند قدح از ماءالشعیر مبرز به شکر دهند وبعد دو ساعت اندر آبزن که در آب او خیار و کدو و خرفه و کاهو و تربوز و گل نیلوفر و بنفشه و جو مقشر همه یا آنچه از اینها حاضر باشد جوشانیده داخل کنند و تا دو ساعت در آن نشینند بطوریکه سرآن بلند در هوای سرد باشد و چون از آن بیرون آیند روغن بنفشه یا کدو بمالند و در گوش و بینی چکانند بعد از آن یک ساعت آرام نموده بشوربای گوشت بزغاله یا بره یا ماکیان فربه یا بر شتا یا بگندم یا به شیر تازه یا بماهی نهری بریان اگر شیر استعمال نکنند غذا سازند یا زردی بیضه گرم کرده یا نیمبرشت بدهند و در طعام ایشان نمک کم اندازند و هرگاه قریب هضم شوند شراب ابیض که شش ساعت قبل از شراب او به آب بسیار ممزوج کرده باشند و بر آن تنقل بقرص لیمو یا به مغز خیارین یا بقرص کافور یا بتخم خرفه و شکر یا حلوا از شکر و نشاسته یا روغن بادام بماءالقرع

و هندوانه و تخم خشخاش و تخم خرفه و مغز تخم کدو و مغز بادام نمایند و گاهی در این اندک کافور افزوده می‌شود بعد از آن بر فرش کتان نرم پر از پنبهٔ بروی خواب کنند و گاهی برای ایشان فرش برشیاک موضوع بر حوض می‌سازند و وقت عشا به اغذیهٔ مذکوره غذا سازند و مجلس ایشان قریب آب و فضای سرد که در آن هوای سرد بسیار آید اختیار نمایند و فرحت و آرام فرمایند و روبروی ایشان گلها و ملونات و مشمومات فرش کنند و نزدیک آنها تکثیر غنای ملایم و اوتار و از فواکه سیب و خیار و امرود سازند و بشفتالو و خوبانی و آلو و هندوانه و انگور که بسیار شیرین نباشد تنقل نمایند و خوشبوهای سرد لذیذ بسیار ببویند **ابن‌الیاس** گوید که هر صبح جلاب از شربت خشخاش ده درم و شربت عناب ده درم و یا از شیرهٔ تخم خرفه بیست درم با شکر سفید ده درم یا از آب هندوانه و یا از ماءالخیار هر کدام که باشد ده درم بنوشانند و غذا ماءالشعیر یا بچهٔ کوچک ماکیان و ماهی حر و رضراضی یا هاربا دهند و آبزن و تمریخ بدن به عمل آرند و بعد خروج از حمام به ماءالشعیر که در آن بچهٔ مرغ پخته باشد غذا سازند و پارچهٔ کتان به صندل و گلاب و کافور رنگین کرده بپوشانند و بر سینهٔ ایشان به صندلین و گلاب و کافور ضماد کنند و گاهی بدوغ و رائب مسئلهٔ آن دور کرده غذا دهند و اگر با وی تب ظاهر نبود شیر تازهٔ بز جوان و شیر خر معلوف بخشایش رطب بدهند و از اسهال و عرق حذر کنند و از آب سرد باز ندارند الا اگر معده و جگر ضعیف باشد و اگر حدوث دق از اعراض نفسانی مثل غم و غضب وهم باشد تسکین نفس به چیزی که فرحت او نماید از الحان و حکایات خوش و مزیل هم و حزن و کلفت غم به اقسام کلام و حیلها و ملاهی و لعب عجیبه و اوخال آبزن و استحمام به آب نیم گرم نمایند و هر صبح جلاب از شربت خشخاش یا از شربت سیب شیرین به گلاب هر واحد ده درم و مفرح یاقوتی بارد یک مثقال بدهند و غذا ماءالشعیر به اسفاناخ و کدو و تضمید صدر به صندل و کافور و گلاب کنند و اگر حدوث او از سهر مفرط باشد علامتش تقدم بیداری و غائر بودن چشمها مائل به نیکی و انتفاخ جمیع بدن و بودن نبض صغر ضعیف و بول سفید رقیق است و علاجش خواب و راحت و استحمام و تمریخ به روغن بنفشه و بادام و کدوست و هر صبح شربت خشخاش ده درم و یا شربت بنفشه یا ترنجبین هر واحد

ده درم بنوشند و غذا مزورهٔ ماش و مغز بادام و اسفاناخ دهند و آنچه از اسهال قوی باشد که از آن حرکت روح با حرارت از دوای مستفرغ عارض شود علامتش حدوث دق عقب اسهال است و علاجش حبس طبیعت بقرص طباشیر قابض همراه رب بهی و گلاب است و سفوف حب‌الرمان و غذا مزورهٔ سماق یا بچهٔ مرغ یا زرشک بچوزهٔ مرغ و تضمید سینه و معده به ادویهٔ مقویهٔ قابضه مثل صندلین و گلنار و اقاقیا و رامک و گل ارمنی و گلاب **و آنچه** از فاقهٔ مفرط و گرسنگی و تشنگی شدید باشد علاجش این است که هر صبح آب هندوانه سه اوقیه با شکر سفید ده درم و یا شیرهٔ تخم خرفه بیست درم و رب سیب و بهی و حماض هر کدام که باشد و بهدانه و شکر و روغن بادام یا بنفشه نافع بود **و هرگاه** تب ظاهر شود و بدن در ذبول شروع کند تدبیری که در قول صاحب کامل گذشت به عمل آرند و هنگام خواب لعاب اسپغول و غیره به دستور دهند اگر در معده ضعف نباشد و اگر در آن ضعف باشد در شب اقتصار بر دادن رب انار شیرین و جلاب نبات مصری به گلاب و عرق بیدمشک هر واحد ده درم نمایند و تبرید هوای ایشان کنند حتی که در سرما زیرا که تبرید آن افضل از تسخین است و شمومیکه در آن گل سرخ و کافور و صندل باشد و ریحان به گلاب پاشیده ببویند و هرگاه در شب از خواب بیدار شوند جلاب بارد شکر مصری به گلاب هر واحد ده درم و یا شربت عناب و لعاب اسغپول و بهدانه یا شیرهٔ خرفه بدهند وچون صبح کرده به دستور روز اول نوشانیدن جلاب و ادخال آبزن و حمام و تمریخ به ادهان مرطبهٔ مذکوره به عمل آرند و بعد عصر مصل صبح آبزن به‌کار برند و غذا مزورهٔ ماش و مغز بادام و کدو اسفاناخ و مغز کاهو دهند و بر معده و سینه اضمدهٔ مبرده مثل صندلین و گلاب و جرادهٔ کدو و کافور ضماد کنند لیکن اضمدهٔ مبرده تا دیر ندارند و نسخهٔ قرص کافور همآن است که در قول مذکور مسطور شد لیکن در اینجا مغز بهدانه عوض مغز تخم خیار است و وزن صندل یک درم باقی به دستور و کذا اقراص دیگر و حریره و چون علامات ذبول خوب ظاهر گردد اگر میسر شود که در آبزن شیر تازه و روغن بنفشه نشانند اولی باشد و چون از آبزن بیرون آیند آب شیرین مطبوخ بنفشه و نیلوفر بر ردن ریزند و به روغن بنفشه و کدو و نیلوفر بدن را چرب کنند و اگر غذا بکعک سمید در دوغ تر کرده دند نافع باشد و غذا از ماش و نخود و کدو و

گوشت بچهٔ مرغ و تیهو و ماکیان و نوشانیدن آب انار و سیب ترش هر واحد ده درم شکر سفید ده درم در نیمروز ایشان را نافع بود و در وقت ضعف قوت این ماءاللحم ایشان را نافع است بگیرند گوشت ماکیان و تیهو و دراج و کبک و در قرع و انبیق نهاده مثل گلاب عرق کشند و هر روز سه اوقیه بدهند و شربت حماض یا سیب به گلاب و بیدمشک هر واحد ده درم با مفرح یاقوتی بارد یک مثقال بنوشانند و غذا ماءاللحم بقرع انبیق برآورده و باقی تبدیر همآن است که در قول صاحب کامل گذشت **جرجانی** و **ایلاقی** و غیره می‌نویسند که تدبیر این تب به تبرید و ترطیب بود و آن از پنج وجه باشد **یکی** تدبیر هوای خانه و مسکن و مفرش و او چنان باید که در فصل گرما اندر خانهٔ خنک که با دشمال اندر آن گذر یابد بیمار را بدارند و اگر در خانهٔ آب جاری باشد و بستر بر لب آب کنند یاسر بر بر آن آب نهاده بیمار را بالای او دارند بغایت نیک باشد و یا ظروف پر آب گرد او در ریاحین بارد رطب و غیره که در قول صاحب کامل گذشت پیش او نهند و بادکش از کتان ساخته و تر کرده به آهستگی بجنبانند و بستر پر از کتان و غیر آن که در قول شیخ گذشت بسازند و پیش از خوردن طعام و یا بعد انحدار غذا از فم معده بر سینه و کتفهای او خرقه به صندل و گلاب و آب گشنیز تر و آب برگ خرفه و آب حی‌العالم و روغن گل و روغن نیلوفر و روغن بنفشه آلوده برنهند و چون گرم شود بردارند و دیگر نهند و در شبانروزی از دو یا سه بار زیاده نهند و اگر از سردی آن خرقه تن بیمار بلرزد آن را نیم‌گرم کرده بر نهند و بشب روغن بنفشه و کدو بر ناف و کف پا و دست و بینی و گوش و مقعد بمالند و اگر فصل سرما باشد هوای خانه معتدل باید تا زکام نشود و بهتر از کرباسهای شسته و نرم باید که پر از پنبه بسیار بود و کسوت مریض به حسب فصول اختیار نمایند مثلاً در گرما کتان و توزی باید به صندل و کافور خوشبو کرده و در سرما کرباس نرم شسته **دوم** تبرید حمام و آبزن و تمریخ باید که حمام و آبزن نیم‌گرم باشد و حرارت آب چنان باید که بیمار را خوش آید و اگر در آب او بنفشه و نیلوفر و برگ کدو برگ کاو بپزند سخت نیک باشد و اگر کدو بتراشند و اندکی کشک جو نیم کوفته در آب آبزن بپزند هم نیک باشد و در حمام و آبزن زیاده از آن ندارند که پوست از آب نرم شود و تری پذیرد و آن را که در بدنش گوشت لختی بر جای بود

صواب باشد که اول در آبزن نیم‌گرم نشانند و تبدریج به آب مائل بسردی درآرند تا که نوبت به آب سرد در سدد چون از آبزن فارغ شوند روغن بنفشه یا کدو یا بادام را به اندکی آب به هم بزنند پس اندام او بدان چرب کنند و بجامه و بستر بازآرند و باقی همآن است که در قول شیخ گذشت **سوم** تدبیر شیر و دوغ دادن و طریق استعمال این هر دو در بحث سل مفصل مسطور شد و هرگاه ترسند که به سبب دوغ تپی یا عفونتی تولد کند دوغ با قرص طباشیر دهند و نسخهٔ قرص مذکور همان است که در قول شیخ گذشت لیکن در اینجا وزن گل ارمنی و کهربا هر یک دو درم است کوفته بیخته به آب بارتنگ یا لعاب اسپغول سرشته اقراص سازند هر قرصی یک مثقال **چهارم** تدبیر اشربه و ادویه باید که وقت صبه حدم قرص کافور با شربت خشخاش یا همراه آبها که در قول صاحب کامل گذشت جلاب آمیخته بدهند و وقت برآمدن آفتاب کشکاب بسرطان پخته یا به آب انار شیرین یا جلاب آمیخته بنوشانند و بعد چهارساعت از دادن ماءالشعیر بیست درم شربت عناب یا شربت خشخاش به آب سرد آمیخته بیاشامند و وقت خواب لعاب اسپغول و جلاب خورند یا شربت عناب یا شیرهٔ تخم خرفه و شکر و روغن بادام یا لعاب بهدانه و جلاب و اگر معده ضعیف باشد از این شهربتها هیچ نخورند جز آب انار شیرین و برای کشکاب سرطانی سرطان ماده بهتر باشد و نشان ماده آن است که سوزنی در آن فرو برند اگر رطوبتی همچون شیر از وی برآید نشان مادگی باشد واگر سرطان بدست نیاید عناب و خشخاش اندر کشکاب بپزند و روغن بادام بر آن چکانیده دهند **صفت کشکاب** که در اول ذبول نافع بود بگیرند ماءالقرع و کشک جو و سرطان صاف کرده شسته اندر آن بپزند و روغن بادام با روغن که در آن چکانیده بدهند و طریق شستن سرطان در قول شیخ گذشت و نسخهٔ قرص کافور در قول صاحب کامل مذکور شد **نسخهٔ دیگر قرص کافور** بگیرند تخم کاهو هفت درم گل سرخ ترنجبین هر یک ده درم طباشیر مغز تخم خیار بادرنگ هر یک و درم تخم خرفه شش درم مغز تخم کدو چهار درم ربالسوس سه درم کافور نیم درم کوفته بیخته بلعاب اسپغول قرص سازند **نوع دیگر** طباشیر گل سرخ هر یک پنج درم تخم خرفه مغز تخم خیار و بادرنگ مغز تخم کدو صندل سفید هر یک سه درم تخم کاهو تخم کاسنی هر یک چهار درم

سرطان سوخته رب‌السوس هر واحد یک درم زعفران کافور هر یک نیم درم ترنجبین ده درم کتیرا صمغ عربی هر یک یک و نیم درم کوفته بیخته بلعاب اسبغول یا بلعاب بهدانه سرشته اقراص کنند و در بعضی نسخه‌ها عود خام و سنبل‌الطیب هر یک یک‌درم زیاده کرده‌اند و کافور یک درم است و اگر طبع نرم باشد قرص خشخاش دهند و نسخهٔ آن در قول صاحب کامل گذشت و یک نسخهٔ قرص قابض در قول شیخ در تدارک احوال تابع دق مسطور شد و شبانگاه یک مثقال اسبغول بریان کرده و نیم درم صمغ عربی بریان کرده و نیم مثقال گل ارمنی و یک درم سرطان سوخته با رب بهی یا با شربت حب‌الآس دهند **پنجم** تدبیر اغذیه هرگاه شربت و کشکاب و شیر و دوغ و غیر آن که خورده باشند هضم شده باشد غذا دهند و هر قدر که غذا خواهند خورد آن را اندک اندک بتفاریق خود ندچند نوبت تا گرانی نیارد و حرارت تب قوی نشود و از اغذیه ماش مقشرکه با کاهو و اسفاناخ و کدو مغز بادام پخته باشند موافق باشد و کشک جو با عدس سرخ و کدو و ساق کاهو یکجا بپزند و با روغن بادام با شیرهٔ مغز بادام بدهند و قلیهٔ کدو و قلیه خیار و قلیهٔ اسفاناخ دادن جائزست و اگر نان پاکیزه را درآب گرم ثرید کنند پس آب از آن بریزند و نان را در آب یخ آغشته بخورانند حرارت تب را باطل کند و اگر قوت ضعیف باشد بدل آب سرد به شراب ممزوج تر کنند چنان که شراب یک جزو و آب سرد سه جزو باشد و اگر وقتی صفرا غلبه کند مصوص و هلام و قریص که در قول شیخ گذشت موافق باشد و زیرباج اگر سخت ترش نباشد بدراج و چوزهٔ مرغ خانگی و مغز بادام بسیار و با شکر چاشنی کرده نیک باشد و نان فطیر نشاید خورد آب بسیار سخت سرد زیان کلی دارد و حریرهٔ که خداوند ذبول را سود دارد و رطوبت افزاید در قول صاحب کامل گذشت و ماءاللحم به دستور **ابومنصور** گوید که لزوم ماءالشعیر کنند و اغذیهٔ معمول از به قول بارد رطب مثل خرفه و ملوکیه و کاهو و کدو و خیار و بادرنگ دهند و اطلیهٔ بارده مثل صندل و گلاب و آب خرفه و گشنیز تر و کافور بعد خلو معده از طعام بر سینه گذارند و در فصل سرما در مسکن ایشان آتش دوخان نباشد و لباس حار خفیف بپوشند و خاصةً سر ایشان پوشیده دارند تا زکام و نزله پیدا نشود و دست و پا را غمز ملائم کنند و اگر روز طویل باشد در آبزن مرتبهٔ سوم قبل از وقت عشا داخل شوند و قرص

کافور مبرد قلب و کبد که حمیات محرقه را نیز نیکو است نسخهٔ او همآن است که در قول جرجانی گذشت الا در اینجا وزن طباشیر پنج درم و تخم کاهو نه درم و تخم خیارین پنج درم است و تخم کاسنی دو درم زیاده شربتی دو درم **صفت** سفوفیکه اصحاب دق را دهند چون طبیعت ایشان نرم باشد گل سرخ طباشیر هر یک پنج درم گل ارمنی صمغ عربی هر یک دو درم عصارهٔ زرشک عصارهٔ سماق هر یک سه درم تخم حماض مقشر گلنار هر یک دو درم مقل مکی یک و نیم درم گشنیز در سرکه تر کرده بریان نموده دو درم کوفته بیخته دو درم از آن صبح و مثل او یشب با رب بهی و رب ریباس ساده بدهند و **جالینوس** گفته که اصحاب دق محتاج بشرب آب شدیدالبرد و مقدار کثیر آن نیستند زیرا که به اعضای اصلی ایشان به سبب لاغری و قلت گوشت و خون خودها ضرر می‌کند من خلقی کثیر را در ابتدای وقوع ایشان اندر دق آب سرد فقط نوشانیدم و در آن نشانیدم و صحت یافتند و **اهرن** گوید که حمی دق محتاج به اسهال نیست چنان که حمیات عفنی بدان محتاج‌اند و نه محتاج بچیزی ملطف و مفتح سددست چنان که حمیات یوم بدان محتاج‌اند و **ثابت** گوید که اگر اصحاب دق را از شرب شیر التهاب پیدا شود به سوی دفع گاو نقل کنند و یک مثقال از این قرص بدهند به آب خیار بر نهار و نسخهٔ او همآن است که در قول شیخ گذشت و در آن بارتنگ است لیکن در اینجا گل سُرخ شش درم زیاد است و وزن مغز بهدانه نیز شش درم است و بعد ساعتی ماءالشعیر سرطانی که در آن قطع کدو نیز پخته باشند بنوشند و یکدو و سرمق و بقلهٔ یمانی و ماش مقشر به روغن بادام غذا سازند و هرگاه طبیعت ایشان منحل گردد عوض ماءالشعیر آب پست جو که بدان صمغ بریان پاشیده باشند بنوشند و **محمدبن زکریا** گفته بهترین چیزی که بدان تبرید قلب اصحاب دق کنند و تسکین عطش ایشان کند این است که آب حصرم افشرده بر برگ خرقه انداخته بکوبند و آب آن افشرده بر برف سرد کنند و در آن اندک آب جو مخلوط کرده پارچه بدان آلوده بر سینه گذارند چون گرم شود تدبیل آن نمایند تا مدتی که مریض در اندرون بدن خود سردی احساس نماید و تشنگی او ساکن گردد و بدان روغن گل مخلوط سازند اگر در شکم ورم حار باشد و تازه که به آب سرد شسته و در آب سرد تر کرده باشند بخورند و در حالت ضعف باید که از

تبرید قلب به اضمده بگریزند و همچنین از اغذیهٔ بارد و هوای سرد که این مودی بذبول بار می‌گردد و **ابومنصور** می‌نویسد که من شربت کدر را در دق نافع دیدم چون در ابتدا باشد و در جمیع حمیات حاده و خصوصاً که به اطفال باشد و اما بالغین و خاصهً کهول آن را بغایت احتیاط و حذر استعمال کنند و چند کس را دیدم که ایشان را تب حاد عارض شد و مبادرت بشرب شربت کدر نمودند و مفلوج گشتند و باید که هرکس به قدر قوت خورد و مقدار مرض خویش بخورد **صفت شربت کدر** بگیرند که آب آلو و آب تمرهندی و آب زرشگ و آب توت سیاه و آب حماض و آب سیب ترش و آب بهی و آب ریباس و آب غوره و آب هندوانه و گلاب و آب خیارین و سرکهٔ خمر هر یک ده استار کدر منقی ده استار گرفته بکوبند و در دیگ اندازند و پنج من آب بر آن انداخته بجوشانند به آتش ملایم تا بدو رطل آید به عده این آب را باتمام آبها در دیگ جمع کنند و بر آن دو نیم من نبات سفید انداخته به قوام آرند پس فرود آورده و مثقال کافور خالص و پنج استار طباشیر سوده آمیزند و در ظرفی بردارند و استعمال نمایند و باقی همان است که در اقوال سابق گذشت **خجندی** گوید که هر صبح شربت نیلوفر یا حماض یا شربت صندل و خشخاش به شیرهٔ تخم خرفه یا آب تربز یا ماءالخیار یا ماءالقرع هرکدام که حاضر باشد بنوشند و غذا ماءالشعیر مع گوشت بزغاله و بچهٔ مرغ و ماهی کوچک رضراضی و ملوخیه و اسفاناخیه و قرعیه بپاچهٔ بزغاله و روغن بادام یا خشخاش به قدر قوت خورند و چون تب ظاهر بود دیدن در ذبول شروع کند آبهای مذکوره یا آب انار با دو مثقال از این قرص کافور بدهند **نسخهٔ آن** طباشیر مغز تخم کدو مغز تخم خیار تخم خرفه هر یک چهار درم گل سرخ هفت درم عود هندی کتیرا صمغ عربی هر یک دو درم اصل‌السوس صندل سفید ترنجبین نشاسته شکر طبرزد هر یک سه درم کافور زعفران هر واحد یک درم کوفته بیخته به گلاب و لعاب اسبغول قرص ساخته در سایه خشک کنند شربتی یک درم و یا قرص کافور و قرص خشخاش که در قول صاحب کامل گذشت به قدر یک مثقال با شیر خر یا شیر زنان هرکدام که خواهند بیست درم بخورانند باقی تدبیر در اقوال سابق گذشت **انطاکی** گوید که ملاک امر در تب دق تبرید و توفیر رطوبات است تا حرارت مشتعله از تحلیل بدان مشغول شود و الطف آن به اغذیهٔ مولد

در خون بود که التصاق و تشبث آن به سرعت گردد مثل شیرهٔ بادام به شکر و شوربای بچهٔ ماکیان و کدو و خرفه و از مجرب این است که ماکیان را قطعه قطعه نموده بکوبند و با مغز بادام سوده در شیشه کنند و سر او بند نموده در آب نهند و بپزند تا مهرا گردد و استعمال نمایند و اکثار گل ارمنی و گلاب به شکر و مالش به روغن‌های مرطبه مثل بنفشه و کدو و کاهو و فاغیه و مورد و فرش گلها و تبرید گردد اگر بیمار و نشستن در آبزن بغیر مکث محلل و تعدیل هوا و تبرید او حتی‌الامکان و امساک از جماع و از لباس مجفف مثل پشم و موی و از قرب آتش و آفتاب نمایند و سزاوار است برای ایشان ملازمت لعابات و روغن‌ها و راحت و لباس مصقول و کتان و شرب شیر تازه با شکر بسیار نافع است و از آنچه تجربه کرده‌ایم این است که بگیرند آب کاهو و گلاب و آب علیق هر واحد یک جزو آب لیمو نیم جز دو بدان صندل و آرد جو و سفیداب مخلوط کرده بر بدن طلا نمایند به تکرار مع ملازمت چیزهائیکه مذکور شد و گاهی احتیاج می‌شود نزد شدت اعراض به قطع زفر پس در آن هنگام مثل او چیزی نیست ولیکن غذا ماءالشعیر مبرز بعناب و قطعهٔ بهی و امرود و سیب باشد و همچنین آب خرفه به شکر است و از اسهال مفرط اجتناب کنند تا قوتها به سرعت تحلیل نکند و بر آن اکثار از خاریدن پایها و شستن آنها به آب نیم‌گرم و روغن گل لازم است و هر تب دق که در مرطوب باشد سهل‌تر بود و بالعکس کذا اگر مرکب شود به نسبت به امضا و عدم آن **ایضاً** در نزهت گوید که همه آنچه در سل و قرحه گذشته و قرص گل و کافور و ریوند و شربت عناب و مطبوخ افتیمون و فواکه و شیر تازه به روغن بادام و شکر و گل محتوم و شوربای چوزهٔ مرغ به انواع به قول استعمال کنند **گیلانی** در مجربات خود می‌نویسد که با قرص کافور خاصهً می‌دهیم با شراب انگوری وقت سحر قبل از طلوع صبح و شیرهٔ خرفه می‌دهیم وقت طلوع آفتاب و غذا در چاشت می‌دهیم گاهی به یک روز دفع می‌شود و گاهی تا سه روز می‌دهیم و اگر بیمار قوی باشد بحمام میفر استیم که به تدریج در آب گرم درآید و چون خوب گرم شود غافل او را در آب سرد بیندازند یا آب سرد چند کوزه غافل بر سر او بریزند و به این حیله چند مدقوق شفا یافته‌اند **صفت قرص کافور** خاصه کافور سه جزو زعفران چهار جزو مغز تخم کدو پنج جزو مغز تخم خیارین چهار جزو عسل

سفید چهار جزو کوفته بیخته به عسل اقراص سازند و این حب به تدریج دق زائل می‌کند **صفت** حب مذکور زعفران یکدانگ افیون بز را لبنج هر یک نیم مثقال گل ارمنی مغز تخم کدو مغز تخم هندوانه گل نیلوفر گشنیز مقشر صمغ عربی طباشیر تخم خرفه هر یک دو مثقال تخم خشخاش مغز تخم خیارین هر یک سه مثقال کافور پنج مثقال کوفته بیخته بلعاب اسبغول سرشته به قدر نخود حبها سازند و هر صبح هفت حب با شیرهٔ تخم خیارین سه مثقال شربت نیلفور شربت انار هر یک پنج مثقال بدهند و در نسخهٔ دیگر وزن گل ارمنی دو نیم مثقال و طباشیر سه مثقال و تخم خشخاش سه و نیم مثقال و کافور دو مثقال است و مریضی که دق مرکب داشت و مواد غلیظ نیز فی الجمله در بدن او بود و زانو از وجع مفاصل چنان بسته بود که اصلا حرکت نمی‌کرد و بغایت بی‌قوت بود اول روغن شبت بر زانو مالیده شد نهایت نافع آمد و اندکی تریاق خورانیده شد و اندک منضجی که در تب بلغمی می‌دهیم و بشیاف یکدو مرتبه حل طبیعت کرده شد یک تب لثقه مفارقت کرده و به جهت دفع تب دق دو هفته به این ادویه مدامت فرمودیم تب زائل شد و قوت گرفت ادویه این است نبیذ زبیب تازه و قرص عنبر محلول در عرق کاسنی و عرق نیلوفر و عرق بیدمشک هر یک دو مثقال قرص کافور خاصه نیم مثقال چون هوا گرم بود بشبانه روزی چهار مرتبه این داده می‌شد و یک دو مرتبه آب هندوانه به اندک قرص عنبر محلول و غذا دیگر اگر نیز می‌طلبید اندک اندک داده می‌شد غذای مدقوق و هرچه به او می‌دهند باید کم کم باشد اگر چند دفعه بدهند باکی نیست بلکه لازم است **سعید** گوید که تدبیر این تب به حسب درجات آن منقسم بدان او تدبیر درجهٔ اول بشرب ماءالشعیر و به عده بشرب شربت خشخاش به آب سرد کنند و اگر جسم خالی از عفونت باشد شیر خر بنوشانند بعد اعتنا به آن خر و دادن غذا بدان از حشایش بارد مثل گشنیز و کاسنی وجود نوشانیدن آب شیرین و بعد شرب شیر مدقوق را آب انار بنوشانند و از به قول بارد مثل کاهو و خرفه غذا سازند و خیار خورانند و غذا از شوربای بچهٔ مرغ و پاچهٔ بزغالهٔ شیرخواره بدفعات دهند تا هضم ایشان فاسد نگردد و حریره از آرد سفید و شکر و بادام سازند و در آبزن یک بار قبل از طعام و بار دیگر بعد آن نشانند و در آب و نیلوفر و کاهو بجوشانند و در حمام داخل کنند و موم و

روغن بنفشه و کدو بر بدن مالند و بعد غسل در حمام در مسکن بارد نشانند و کافور و صندل ببویانند و بر فرض رطب خواب کنند و اگر حلوا طلب کنند حلوای شکر و خشخاش و روغن بادام دهند و گلاب بر سینه بمالند و لباس نرم بپوشانند و اگر تب ظاهر بود قرص کافور سحرگاه و ماءالشعیر صبح و بعد آن اب انار دهند و سفوف مبرد بدهند و از اسهال به استعمال سفوف حب‌الرمان حذر کنند و علاج درجهٔ دوم استکثار از مشروبات باردهٔ رطبه است مثل ماءالشعیر که در آن خشخاش پخته باشند و شربت شیرهٔ تخم خرفه بطباشیر و کافور و در حمام داخل کنند و روغن‌های مرطب بمالند و تعدیل هوای مسکن کنند و غذا بچهٔ مرغ و بزغالهٔ خرد سازند و بر بستر رطب خوشبو بخوابند و کسر تیزی حرارت قلب ایشان کنند بهر چیزی که به سوی آن سبیل یابند و تدبیر درجهٔ سوم این است که طمع در صلاح او نباید داشت پس اگر اسهال عارض شود موت او قریب بود بالجمله تدبیر این قسم بسیار صعب است زیرا که شفای او نیست الا واجب است که تدبیر مریض به تدبیر مبرد مرطب نمایند وحفظ قوت او کنند و از چیزی که اشتهای او کند منع نسازند که از این تدبیر گاهی مرض تأخیر نماید و تا مدتی حیات او طول کند **خضر** گوید که غرض در علاج آن مقصور بر تبرید و ترطیب است پس اگر مرطب غیرمبرد دهند آنچه تبرید کند شریک نمایند و اگر مبرد دهند آنچه ترطیب نماید قرین او سازند اگر مزاج مریض رطب نباشد مثال این آن است که شراب مرطب است لیکن غیرمبرد زیرا که او گرم است در مزاج خود پس می‌باید که از آن اندک به آب بسیار ممزوج کرده دهند تا مائیت ترطیب کند و همچنین رعایت کنند آنچه از مبردات دهند بنوعیکه بدان چیزی که در آن ترطیب باشد مخلوط سازند یا آن چیز در نفس خود مرطب مع تبرید باشد مثل تخم خیارین و مغز کدو و در آبزن داخل کنند و بعد آن روغن بنفشه و بادام بمالند و ماءالشعیر بنوشانند و غذا از به قول بارد رطب سازند و هر دوا که در آن تریاقیت مع برودت باشد مثل کافور آن دق را منفعت شدید می‌نماید و شیرهٔ تخم خیار و مغز تخم کدو بشربت انار شیرین و شربت خشخاش با قرص طباشیر کافوری بدهند و اگر اسهال از شرب شیر یا دوغ به همرسد گلقند چند روز بخورانند تا شکم به اعتدال آید به عده اعاده به آب فواکه و شیرهٔ بزور با قرص مذکور نمایند باقی همآن است که

در قول قرشی و غیر آن مسطور شد **میرعوض** می‌نویسد که در دق اندر مرتبۀ اول تبرید و ترطیب به اغذیه و ادویۀ مبردۀ مرطبه چون ماءالشعیر و چوزه مرغ و شربت عناب و نیلوفر و شیرۀ خرفه و سکنجبین بدهند و شفتالو و زردآلو بخورانند و آنچه در درجۀ دوم یا نزدیک آن برسد بعلاج قوی‌تر محتاج باشد پس در آخر شب شیرۀ تخم خرفه در عرق گاوزبان گرفته با یکی از اشربۀ مذکور یا قند سفید شیرین ساخته و مقدار شعیر و کافور رباحی اندر آن حل کرده بدهند و اگر قرص کافور و غیره که در قول صاحب کامل گذشت رداست و در وقت طلوع آفتاب نیم سیر ماءالشعیر با پنج درم قند سفیدگرم یا سرد به حسب میل طبیعت بنوشند و آنچه اشربۀ شیرین مذکور شد بر تقدیری توان داد که خون از استحالۀ او بصفرا نباشد والا جز از شربت نیلوفر و شربت حماض و لیمو و ترنج و سکنجبین و انار ترش نتوان داد و **سفوف سرطان** تالیف صاحب تحفه جهت دق و سل و سرفه و لینت طبع و منع نزلات حاره بغایت نافع است و چون کار خداوند این به حد ذبول رسد در این وقت از علاج وی دست بازدارند و بهیچ آرزوی که از اغذیه و اشربه و غیر آن او را پدید آید منع نفرمایند و باقی در اقوال سابق گذشته **مصنف خلاصه الحکمت** می‌گوید که هرچند اطبا تجویز شربت بنفشه و نیلوفر در صورت سرفه و والا شربت اترج و لیمو و غیره نموده‌اند لیکن آنچه احقر به تجربه یافته شیرینی را در این تب مضرت بسیار است و اولی آن است که مطلقاً آن را استعمال ننمایند **شریف‌خان** می‌نویسند که من علاج مدقوقی که بدرجۀ دوم رسیده بود بنوشانیدن شیر خر نمودم با شربت نیلوفر و وقتی قرص طباشیر قابض و گاهی قرص کافور حسب حاجت استعمال کردم و شیر اولا از هفت توله شروع نمودم و تا سه روز بر همین قدر توقف کنانیدم بعد از آن هر روز یک یک توله افزودم تا آن‌که با پاؤ آثار رسید به عده بر همین قدر وقفه نموده باز زیاده کردم پس هنگامی که آن را سوءهضم و غیره عارض گردید از شرب او بازداشتم و به عده بار دیگر دادم و جالینوس گفته که اگر تدبیر آبزن و مزج به آب نبودی بعلاج دق سبیل نمی‌یافتم **مولف اقتباس** می‌نویسد که تدبیر مبرد و مرطب از نه وجه باید کرد **اول** در تدبیر لباس و هوا و مسکن و مفرش چنان چه در خانۀ که آب را گذریت شده و با دستمال را مهر نبود باید که طبقهای بسیار پرآب گرد او نهند

و خیار و بادرنگ و کدو و ترنج و هندوانه پاره پاره کرده در آن اندازند و همچنین گلهای بارد خوشبو و غیر خوشبو مانند گل نیلوفر و بنفشه و گرهل و کدو چاندنی و گل سرخ و سدا گلاب سداسهاگن و یاسمین و دبیله و پارسنگهار و بیدمشک وگرنه و تاریخ و کاغذی و داودی پیش نظر دارند و همچنین از گلها و برگهای سرد توده توده گرداگرد بیمار نهاده دارند و لمحه لمحه به صندل و گلاب و سرکه و آب یخ آن را تر دارند و در شبانروزی چهار پنج مرتبه تجدید نمایند و زمین و روی دیوارهای خانه را به آب و گلاب و سرکه تر سازند و شاخهای تر مانند خرفه و بقلهٔ یمانی و چاندنی و بیدمشک و باقلا و گشنیز سبز مع گل پیش بیمار دارند و در هر چند ساعت تازه سازند و تمام درون و بیرون خانه را به گل سفید خوشبو که آن را بهندی پندول گویند و با گل لمتانی و یا گل ارمنی و نیشاپوری تازه تازه بمالند و باقی همآن است که در قول جرجانی گذشت **دوم** تدبیر حمام و آبزن اگر در آب حمام گل بنفشه و نیلوفر و برگ کدو و خطمی و کاهو و گشنیز همه سبز هر یک سه قبضه بپزند بهتر باشد و آبزن به این طور سازند گل بنفشه و نیلوفر و گرهل و کاسنی و خیار و سداگلاب و باقلا و پارسنگهار و سداسهاگن و چاندنی و گشنیز هر یک پاو آثار برگ بید و کاسنی و کاهو و گشنیز و گلاب و خطمی و خبازی هر یک نیم پاو جو مقشر نیم آثار خیار و بادرنگ و کدو هر یک نثم آثار و پنج توله مغز تربوز سه پاو گلاب هفت شیشه آب شیرین به قدر حاجت برادهٔ صندل سفید شش توله همه و یا هرچه از اینها بدست آید به‌کار برند و دو ساعت نجومی قبل از آبزن آش جو بدهند و اگر از یک ساعت نجومی در آبزن نیز بیمار برنجد باید که او را بر کرپاس مفروش نشانیده بردارند و گوشه‌های او گرفته به آهستگی در آبزن فرو گذارند و دو و سه مرتبه بردارند و بگذارند پس بیرون آورده روغن‌های مرطب بمالند و یک ساعت نجومی استراحت فرموده غذاهای قویهٔ مرطبه مانند گوشت بزغاله و بره و بچهٔ مرغ خانگی که در آن جو مقشر پخته باشند بدهند و باقی در قول شیخ گذشت **سوم** تدبیر تمریخ ادهان مرطبه چون روغن کدو و بنفشه و کاهو و خشخاش بچهارم حصه شیر بز و یا زن و یا خر و مسکهٔ گاو و پا بز و باید که بعد نیم ساعت به پنبه نو مندوف تن را پاک نموده باز تجدید تمریخ نمایند و بعد از غذا تدهین فرمایند **چهارم** تدبیر دادن شیر خر و بز وزن

پنجم تدبیر دادن دوغ و طریق این هر دو در باب سل مسطور شد **ششم** تدبیر استعمال حبوب و سفوفات و اقراص و عرقیات و ماءالقرع و ماءالخیار و آب هندوانه و این همه در ذکر ادویهٔ نافع دق مسطور شدند **هفتم** تدبیر اضمده و اطلیه باید که قبل از غذا به‌کار برند بدین صفت گشنیز سبز و گل سرخ و بستان افروز هر واحد یک توله گشنیز خشک تخم کاهو صندل سفید گل ارمنی هر یک هفت ماشه کافور سه ماشه بر حوالی دل ضماد کنند و پارچهٔ کتان بر آن چسپانند و نگذارند که خشک شود و ضماد آرد جو به اندکی کافور بسیار مجرب است **هشتم** تدبیر منتقل به بزور بارده مانند مغز تخم خیار و بادرنگ و تربز و کدو و پزدبه باید که بر برف سرد کرده میان هر دو طعام به‌کار برند و اگر اندکی کافور و نبات سوده بر آن پاشند بهتر باشد و همچنین دانه انار ولایتی و به و سیب و زردآلو و ناشپاتی و تربز و عناب و انگور تازه در عرق بیدمشک و برف پرورده **نهم** تدبیر اغذیه آنچه در اینجا سودمند است این است بنوماش مسلم یا مقشر که با پالک هندی و رومی و یا برگ کاهو و یا گشنیز و با کاسنی و با بارتنگ و با خرفه پخته باشند با نان تنگ و یا برنج دهند و یا برنج دهند و یا کدو سبز و خیار و بادرنگ و پزدبه و توری و بهیندا و امثال اینها تنها و یا در لحم بزغاله و بره پخته دهند و یا کله یا بچهٔ بز و یا چوجهٔ مرغ و ماهی خرد دهند و ماءالشعیر ساده و سرطانی و لحمی بسی نافع است **فائده** هرگاه که طبع نرم شود باید که پوست کنار و شاه‌بلوط و سنجد و زعرور و قرص طباشیر قابض لولوی علوی‌خان و حب و سفوف لولوی ایشان دهند نسخهٔ قرص در ذیل ادویهٔ مرکبه گذشت **صفت** حب مذکور طباشیر سرطان سوخته ابریشم مفرض مروارید تا سفته کهربا صندل سفید لعل یاقوت رمانی و سفید زهرمهرهٔ خطائی انجبار دم‌الاخوین مغز بهدانه نشاسته بریان شادنج مغسول عصارهٔ لحیهٔ‌التیس صمغ عربی حب‌الآس کتیرا رب‌السوس واحد یک درم مغز تخم کدو و خیارین و کاهو هر واحد یک نیم درم بسد سوخته اقاقیای مغسول طراشیث گل ارمنی و قبرسی و مختوم و داغستانی هر یک یک درم زعفران افیون هر یک سه حبه کافور چهار حبه بلعاب بهدانه حبها سازند شربتی یک درم با عرق بیدمشک هفت توله **صفت** سفوف مذکور مروارید ناسفته بسد زهرمهره صندل سفید زرشک ابریشم مقرض طباشیر پوست بیرون پسته دانهٔ

هیل گشنیز خشک ناردانه سماق همه بریان کهربا مصطکی گل کاسنی هر یک یک مثقال ورق طلا عنبراشهب هر یک دو دانگ ورق نقره یک مثقال و یکدانگ تخم بارتنگ تخم شربتی هر یک سه مثقال شربتی از یک مثقال تا دو مثقال با عرق بارتنگ و غذا آش جو بریان با چهارم حصهٔ آن عدس مقشر پخته دهند و **رازی** فرموده که حب‌الآس و مانند آن در آش جو پخته دهند و هرگاه که بیمار از ضعف غشی آید باید که ماءاللحم ساده و یا ممزوج به شراب چهارم حصهٔ آن دهند بگیرند گوشت بزغاله از چربی پاک کرده بوزن یک نیم پاو و در پاتیله قلعی دارنهاده گلاب و بیدمشک و آب باران هر یک پاو آثار داخل کرده سر آن را پوشیده به آتش ملائم بپزند تا آب از گوشت جدا شود و گوشت هنوز ناپخته باشد از و بگیرند و بیفشارند تا هیچ تری در گوشت نماند پس آن آب را در پاتیله انداخته در اندکی روغن بادام و یا گاو مطیب ساخته و اندکی گشنیز خشک و نمک لاهوری اضافه نموده بجوشانند که به نیمه آید بنوشانند و هر روز تازه تیار سازند **ماءاللحم مرکب** منقول از قوانین العلاج که در این باب بسیار مفید است گوشت بزغاله پنج آثار گشنیز خشک دانهٔ هیل آمله ساذج هندی هر یک دو توله نمک لاهوری و پیاز در روغن گاو بریان کرده سیب ولایتی ده عدد کسیرو پاو آثار صندل سفید سه توله گل نیلوفر گل گاوزبان تم خرفه هر یک شش توله مغز تخم کدو پنج توله برگ گاوزبان ابریشم خام خاکشی هر یک نه توله آب تربوز و خیار و لیموشربتی هر یک نیم اثار گلاب و بیدمشک هر یک یک آثار عرق گاوزبان و بیدساده هر یک دو آثار برگ ترنج و ریحان و پودینهٔ سبز هر یک یک قبضه به دستور عرق کشند شربتی از صفت توله تا نه توله و **مختار ابن هبل** فرموده که خاکشی مدبر با شیر بز در این باب عظیم‌الاثر است و طریق او این است که خاکشی هرقدر که خواهند در پارچهٔ سفت دو ته بسته در دریائی که آب آن شیرین بود یک صد و یک مرتبه غوطه دهند و در سایه خشک ساخته با شیر بز یا خرما یا مادهٔ اسپ به عمل آرند و بدانند که چون نوبت بذبول رسد و عقب آن غشی متواتر و خفقان و اسهال ذوبانی و سحج و زحیر و تهبج اطراف افتد و عرق بسیار آید و در این حالت دست از علاج بازکشند و بیمار را از هر آرزوئی که از اقسام اطعمه و اشربه در دل داشته باشد هرگز بازندارند که قرب موت است تا خواهشی در دل نماند **و اما** آنجا که

تب دق صاحب اورام باطنی را افتد باید که همگی عنایت در تحلیل و اصلاح آن مصروف دارند و آنچنان باشد که آبزنها و حقنه‌های محللهٔ معتدله و همچنین اضمده و اغذیه و اشربه به عمل آرند و هر دوایی که تحلیل و اصلاح ورم نماید اگرچه گرم بود به‌کار برند خصوصاً که تریاقیتی در آن باشد و در استعمال مبردات چندان دلیری نباید که ضرری عظیم می‌رساند و صاحب خلاصه التجارب نوشته که زنی را از صعوبت وضع حمل و سوءتدبیر در رحم ورم پیدا شده بود و مدت آن دراز گشته و تب آهسته چند روز ظاهر و گاهی مخفی بودی و بذبول انجامیده والدهٔ او که از طبابت وقوفی داشت حقنه‌های نرم و منضج و محلل و معتدل چون شیر گاو و پارچه در آن تر کرده و فرزجه‌های محلله در هفته دو سه نوبت او را فرمودی به همین تدبیر آن ورم تحلیل یافت و خلاص شد و ایضاً دختری نوجوان را در غب خالص به سبب کثرت استعمال مبردات ورم رحم پیدا شد و تب خفیف و حبس حیض داشت و نوبتش نزدیک ذبول رسیده بود و اطبا تب دق تجویز کرده قرص کافور و ماءالشعیر سرطانی می‌دادند و هیچ فائده نمی‌شد و من از معاینهٔ قاروره و نبض و دیگر عوارض دریافت کردم که تب دق نیست همه عوارض از ورم رحم‌اند و امر به استعمال حقنه‌های لینهٔ منضجهٔ معتدلهٔ علوی‌خان و فرزجه به اطلیه و اضمده کردم و دوا شیرهٔ حب کاکنج و تخم خربزه هر یک نه ماشه صعتر چهار ماشه در عرق مکوه و اشترخار هر یک نه توله برآورده شربت کشوث علوی‌خان و شربت بزوری هر یک دو توله داخل کرده دادم و غذا شوربای بچهٔ مرغ با نان تنک مقرر کردم به همین تدبیر در مدت دو ماه صحت کلی حاصل شد **و اما** در حالت ترکیب تب دق با حمی عفنیه بعد از رعایت اشتراک تدبیری نمایند که نضج و تحلیل خلط عفن کند و آنچنان باشد که اگر تب صفراوی بود شربت بنفشه و آلو و غیره دهند و اگر تب بلغمی بود پس مطبوخ افسنتین و شربت بزوری حار دهند واگر تب سوداوی باشد مطبوخ بسفایج و غیره دهند و اگر احتیاج به استفراغ آید جهت رفع عفونت برفق مغز خیارشنبر با شیرخشت و ترنجبین و گلقند و روغن بادام دهند به عده قرص گل صغیر و طباشیر و یا زرشک با شربت بزوری و مروق بیدساده و یا گلو دهند و بعد از زوال تب عفنی بمعالجهٔ تب دق مشغول شوند و مهما امکن نگذارند که طبع نرم گردد و اگر نرم شود باید که بزودی

تمام در حبس وی کوشند به دستوریکه سابق نوشته شد و شخصی از طفولیت بنزلهٔ بارد مبتلا بود و حمی شطرالغب از مدت شش ماه می‌داشت آخر سقوط قوت و اشتها و لاغری بدن بدرجهٔ غایت رو نمود و اطبا حمی دق به سبب انتقال شطرالغب تجویز نموده بقرص کافور و آب بید ساده و دیگر مبردات علاج می‌فرمودند و تا مدت نه ماه هیچ سود نکرد چون بمن رجوع کرد تب بلغمی لازمه نزلی تشخیص کرده قرص افسنتین سه ماشه در خمیرهٔ گاوزبان عنبری نه ماشه سرشته همراه مروق گلو که بر درخت نیم پیچد سه توله و اصل‌السوس هفت ماشه و شربت کشوث علوی‌خان و شربت بزوری معتدل هر یک یک توله داخل کرده دادم و گفتم که هر روز مروق بکنیم توله و هر دو شربت شش ماشه اضافه نمایند تا یک هفته و وقت شام حب سیماب به مطبوخ صمغ عربی که در نزله معمول است باید داد و غذا شوربای بچهٔ مرغ و سنگخواره و غوغائی بنان روهٔ تنوری مقرر کردم و گفتم که بعد هفته مروق و شربت به دستوریکه اضافه نموده بکاهند و به عده هر دو مضاعف دهند تا یک هفته و همچنین بکاهند و حب بمعمول دارند از این تدبیر در مدت دو ماه صحت کلی یافت

دق الشیخوخت

یعنی دق پیرانه هرچند این مرض از جنس حمیات نیست لیکن عادت اطبا بر آن جاری شده که آن را بعد حمی دق ذکر می‌کنند زیرا که این هر دو مرض در بعض لوازم چون وقت جسم و لاغری آن مشترک‌اند و انسان بصورت مدقوق می‌نماید و اگرچه میان اسباب این هر دو منافات است و معنی دق الشیخوخت استیلای یبوست بر مزاج است بغیر تب و گاهی با وجود غلبهٔ خشکی بر مزاج در حرارت و برودت معتدل بود و این کمتر است و گاهی با خشکی برودت نیز غالب بود و این حال را دق‌الشیخوخت و دق الهرم بهر آن نامند که بدن را پیش از رسیدن وقت پیری احوال پیری از ذبول و یبس و شکن بر اعضای عارض شود و در این مرض پیران سریع‌تر از جوانان افتند و جوانان سریع‌تر از صبیان واقع شوند با آن‌که گاهی جوانان و صبیان را نیز عارض شود **و اسباب** این مرض پنج نوع است **یکی** استیلای برودت از شرب آب سرد در غیر وقت او چنان چه بعد حمام و جماع و عقب حرکات سخت و

ریاضت قوی و یا در حالت ضعف بدن در هنگامیکه مسام گشاده باشد و قوت تحلیل شود و اعضا بر کشیدن آب سرد به سوی احشا حریص شوند پس آب اعضای باطنی را سرد کند و معده و حرارت غریزی را ضعیف نماید و بدان سبب قوت غاذیه از کار خویش بازماند و همچنین در حمیات عفونی که هنوز ماده خام باشد و قوت‌ها ضعیف از آب سرد خوردن سردی غالب شود و ماده بیفسرد و قوتها از کار بازماند چنان که در آخر زمانهٔ پیری باشد **دوم** بخارات ردیهٔ اخلاط بارده که به جانب دل صعود کند و مزاج دل را سرد نماید و حرارت او منطفی شود و مزاج او به سوی جمیع اعضا سرایت کند **سوم** حرارت که به سبب ریاضت یا حمیات محرقه یا اوجاع شدیده و غیر آن رطوبات را تحلیل کند و به سبب فنای رطوبات حرارت غریزی بمیرد و عقب آن برد و یبس پدید آید و با آن حرارت رطوبات را بگدازد این اخماد حرارت غریزی بخنق و غمز زیر خود نماید و عقب او به سبب خود حرارت و به جهت عدم زود بدل طبیعت ضعیف گردد و برودت و یبوست غلب کند **چهارم** استفراغات قوی که روح و مادهٔ حرارت غریزی در آن استفراغ خروج شود و قوتها تحلیل گردد و حرارت غریزی ضعیف شود **پنجم** افراط تبرید به اشربهٔ و اضمدهٔ و اغذیهٔ بارده در علاج اصحاب حمیات حاره و دق و دیگر امراض گرم تا بدان سبب حرارت غریزی منطفی گردد و مزاج متغیر شود و سردی غالب آید بالجمله چون این مرض مستحکم شود علاج نتوان کرد اگر آن را علاج بودی پیری و موت را بازداشتندی **و علامات** این مرض آن است که بدن و چهره خشک و بدرنگ بود و باشد که رنگ او بسبزی گراید و بصورت مدقوقان بود و علامات ذبول و نخافت و قشف پیدا باشد مگر با وی اشتعال و التهاب و تب نباشد بلکه اکثر ملمس بارد بود اگر با یبوست برودت باشد و نبض مریض مثل نبض اصحاب حمی دق نبود بلکه صغیر بطی متفاوت باشد مگر آن‌که ضعف اشتداد نماید که در آن هنگان نبض در تواتر شروع کند و خصوصاً در کسی که او را این مرض از شرب آب سرد به هم رسیده باشد و بول ایشان سفید رقیق مائی باشد و احوال مریض از خشکی و زوال نضارت اعضا مشابه احوال پیران باشد و قلت اشتها و ضعف هشم بود **علاج** به تدبیر مرطب و مسخن در تعدیل مزاج کوشند تا مرض مستحکم نشود و مثلاً جدوار خطائی یک ماشه جواهر مهره نیم ماشه در خمیرهٔ گاوزبان

عنبری نه ماشه ورق طلا یک عدد آمیخته بخورانند و شربت یا قوت علوی‌خان دو توله در عرق عنبر شق توله حل کرده تخم شربتی و فرنجمشک هر یک سه ماشه پاشیده بنوشند و بعد یک ساعت نجومی پنج عدد زردی بیضهٔ مرغ نیمبرشت خورانند و بالایش چهل درم شراب انگوری بدهند و بعد دو ساعت حمام و آبزن سازند که مرزنجوش و گل بابونه و گل عاشقانه و تخم گاوزبان و تخم ابخره هر یک دو مشت در آن پخته باشند و بعد یک ساعت از آن شوربای بچهٔ بزد یا مرغ و یا کبوتربچه که در آن دارچینی و خولنجان و زنجبیل داخل کرده باشند با نان دهند و خواب کنند و چون بیدار شوند وغذا اینک هضم شده باشد روغن نرگس و سوسن و خیری تنها یا به موم بر همه بدن بمالند و وقت شام ماءاللحم با شراب ممزوج اول بدهند و بفاصلهٔ نیم ساعت نجومی دوای صبح نوشانند و بعد هضم دوا غذا شوربا با نان دهند و خوردن مربای زنجبیل و سیب و ترنج و اnanas و شقاقل که با عسل ساخته باشند بسیار نافع است و همچنین لیسیدن عسل تنها و همچنین نوشیدن شربت سیب چهارتوله در عرق کیوره و بادرنجبویه هر یک شش توله مفید و **رازی** گفته که شیر گاو تازه نیم پاو با سه توله قند سفید تا دو هفته خوردن رافع این علت است و باید که ابتدا بمسخنات قویه نکنند والا مریض بتغیر مزاج دفعةً هلاک گردد بلکه بتهمل و تدریج استعمال نمایند و از هرچه محلل بود بازدارند و ترک ریاضت کنند **شیخ** می‌فرماید که معالج علاج این مرض هنگام غیراستحکام بر رجائی کند که مستحکم نشود و نزد استحکام بر امیدی نماید که زمانهٔ هلاکت اندکی دیر کند بدون آن‌که شفا حاصل گردد و قانون در معالجهٔ ایشان تسخین و ترطیب است و از مرطبات یکی حمام است چنان چه معلوم شده و آن را استعمال نکنند مگر بعد هضم طعام زیرا که اگر آن را عقب تناول طعام استعمال نمایند قوت را ساقط کند دوم حقنه‌ها معمول از کله پایچه و نخود و گندم هریسه کرده و انجیر خارخسک و بابونه از این نیمرطل با دو اوقیه روغن کنجد و قدری روغن بان استعمال کنند و مالش بدن بالای طعام استعمال نمایند و شیر از پستان مکیدن ایشان را شدیدالنفع است و عسل برای آنها نهایت نافع بود چنان چه او در اصحاب حمی دق بغایت مضر است سوم هر غذای مرطب سهل‌النفوذ سریع‌الانحدار که در آن لزوجت نباشد و مثل ماءاللحم و زردهٔ بیضهٔ نیمبر است و شراب

رقیق خوشبو قلیل‌المقدار برای ایشان شدیدالموافقت است و واجب است رعایت ترطیب از آبزن و اضمده و مروخات و اغذیه و غیره که در باب دق مذکور است و بدان چیزی مسخن از روائح مخلوط سازند **ایلاقی** و **جرجانی** می‌نویسند باید دآن است که این علت را علاج از بهر آن باید کرد تا مستحکم نشود چون مستحکم گردد زود هلاک کند و اصل علاج این مرض آن است که جهد نمایند تا مزاج را در گرمی و تری به اعتدال بازآرد آنچه در آن اعانت کند حمام و آبزن بعد انهضام طعام است و این حقنه آن را موافق باشد **صفت آن** سر و پایچهٔ بره را پاک کرده بکوبند و یک مشت نخود و یک مشت گندم و دو درم شبت و ده درم بابونه و ده درم خارخسک و ده عدد انجیر سیاه فربه در پنج من آب بپزند تا دو سیر از آن آب برود و صاف کرده مقدار ده استار یا ربع من از این شوربا بستانند و ده درم روغن گاو و ده درم روغن کنجد تازه و پنج درم روغن بان و اندکی سوم گداخته به هم بیامیزند و حقنه کنند سه روز متواتر و پنج روز ترک نمایند و باز این حقنه سه روز دیگر به‌کار برند و پنج روز دیگر بگذارند و باز حقنه کنند چند بار بر این ترتیب این حقنه به عمل آرند و هربار که حقنه کنند از پس آن اعضا را به روغنی لطیف مثل روغن نرگس و سوسن و خیری چرب کنند و هر صبح ترنج مربی و زنجبیل پرورده و شقاقل پرورده به اندکی از عسل آن بخورند و پس از یک ساعت پنج زردهٔ بیضهٔ نیمبرشت یا بیشتر بخورند و بالای آن مقدار چهل درم تا پنجاه درم شراب انگوری بخورند و دو ساعت بر آن صبر کرده در حمام روند و چون از آن برآیند آسایش کنند پس شوربای لحم بره بنخود و توابل پخته بخورند و شیرینی از عسل سازند و اگر ارادهٔ خوردن شراب بعد طعام کنند از صد درم زیاده نخورند و بوئیدن نرگس و مرزنجوش و ترنج و عود صلیب سود دارد و هرگاه قوتی بدان باز آید و اثر تری ظاهر گردد و معاجین کبار چون دواءالمسک و مثرودیطوس و تریاق کبیر موافق باشند و از مجامعت دور باشند **ابن نوح** گوید که حیله کنند بهرحیلهٔ لطیفه تا بدن فربه شود و این چنان باشد که عسل مربیات حاره مثل عسل زنجبیل و وج و مانند آن بدهند و بشوربای لحوم بره و کبوتر بچه غذا سازند و شراب رقیق صاف بنوشند و در آبزن که اندرآب آن بابونه و مرزنجوش پخته باشند بنشینند و خوشبوی ریاحین ببویند و بعود تبخیر کنند و

در شب و روز بدن را به موم روغن که از روغن خیری یا نرگس ساخته باشند چرب کنند **ابن الیاس** گوید که هر صبح شربت سیب شیرین ده درم با شکر سفید ده درم بنوشانند و غذا زردهٔ بیضهٔ نیمبرشت و هریسه معمول بلحم بط و ماکیان و ماءاللحم و نخوداب به لحوم بزغاله و بره دهند و عسل با شکر سفید ایشان را نفع بین کند و ابدان ایشان را به قیروطی متخذ از روغن بنفشه و کدو چرب سازند و مروخات به روغن گاو و پیه بط و ماکیان و مرغابی سازند **خجندی** گوید حق آن است که شفا در این مرض متعذر است زیرا که آن بترطیب باشد و ترطیب به اغذیه بود و آن بهضم تمام شود و هضم در ایشان ضعیف بود به سبب برودت و آن محتاج بتسخین باشد و اکثر مسخنات مجففاند بلکه همه مسخن قوی مجفف باشند و گویند که نافع‌تر چیزی برای ایشان از شراب ممزوج بعد هضم غذای معمول از لحوم نیست

ذکر اعراض تابع حمیات

شیخ می‌فرماید اعراضیکه در حمیات مشتد می‌گردد مثل نافض و برود قشعریره و عرق بسیار و رعاف مفرط و قی عنیف و اسهال مضعف و یبس فم و عطش شدید و سبات کثیر و سهر لازم و خشونت زبان و عطاس سخت و صداع صعب و سعال متواتر و سقوط اشتها و بولیموس و شهوت کلبی و شهوت ردی و فواق است **مجوسی** گوید که گاهی حمیات را اعراض کثیر مختلف تابع می‌شود و پس بعضی از آن مشاکل کل حمی ملائم مزاج آن بود و علاج آن به مثل علاج تب باشد مثلاً صداع که در تب به سبب ابخرهٔ حارهٔ متصاعد به سوی سر عارض شود علاج تب و علاج صداع به یک نوع تدبیر باشد و بعضی اعراض مخالف مرض بود و علاج او مضاد علاج مرض باشد و چون قصد بعلاج یکی از آن هر دو نمائیم دیگر زیاده شود پس در این هنگام می‌باید که نظر کنند هرکدام از آن هر دو که قوی‌تر و غالب‌تر باشد بر مریض قصد مداوات آن نمایند و عنایت بعلاج آن باشد پس اگر مرض قوی‌تر و عظیم‌الخطر بود قصد علاج او کنند و از عرض نیز غافل نباشند و اگر عرض قوی‌تر و خوف از آن شدیدتر باشد قصد در مداوات عرض کنند بعد از آن‌که از مرض غافل نباشند مثال این آن است که شخصی را تب دموی باشد و علاج آن فصد است مگر آن‌که

معده آن علیل بود به سبب تخمه که او را عارض شود یا فساد طعام که در معدهٔ او فاسد گردد و او را از این غثیان و لذع و تقلب نفس عارض شود و به سبب این فوت او ضعیف گردد در این صورت اقدام بر فصد نباید کرد زیرا که اگر فصد آن کنند ضعف قوت و انحلال زیاده شود به سبب نقصان حرارت غریزی به اخراج خون بلکه قصد علاج معده در تقویت آن نمایند تا آن‌که امر او مستقیم گردد به عده فصد مریض گشایند و ایضاً مثال دیگر این است که انسانی را تب حاد باشد و آن را غضی به همرسد پس طبیب را امر او مضطر بدادن شراب بمریض برای اغتذا و استعمال اشیای مسخنه از خوف انحلال قوت حیوانی گرداند و اگرچه شراب در تب افزاید لیکن غشی از روی خوف اعظم است پس بر این قیاس معالجهٔ حمیات و اعراض تابعهٔ آنها و سائر امراض که با وی اعراض ردیه باشد باید کرد چنان چه در اوجاع قولنج هنگام اشتداد صاحب او را اشیای مخدرهٔ مسکنهٔ اوجاع دهند و اگرچه در سبب مرض افزاید و از اعراض تابع حمیات قبض شکم و غشی و غیرآن است که در قول شیخ مذکور شد **سعید** گوید که حدوث تپی که تابع او اعراض غریبه باشد از استفرار اعضای رئیسه بمشارکت بود استدلال بر آن بغشی عظیم یا قی متواتر یا سعال مقلق یا عرق مفرط یا سهر موذی است **بعضی** متأخرین می‌نویسند چند اعراضیکه در حمیات حار پدید آیند اگرچه مهلک‌اند لیکن باید که بی‌تدبیر هم نگذارند و آن تشنج یابس و قی‌الدم و نفث‌الدم و درد شکم و درد سر که بعد از تنقیه افتد و ضیق‌النفس و کرب و عسرالبلع و احتلام و غیرآن است که در قول شیخ گذشت و از ابتدا هم مهلک‌اند و خصوصاً که بعد از تنقیه افتد

تدبیر نافض و قشعریره و برد

یعنی لرزه و فراشا و سردی قی کردن به آب گرم و سکنجبین مجرب است و بعض ادویهٔ مانع لرزه در انواع حمیات خلطیه مسور شده و به قول شیخ آنچه از تپها تابع او عرق بود آن به سرعت صلاح یابد و محتاج به تدبیر نباشد و بحرانی را واجب است که معارضه ننمایند بدفع از ادویهٔ رادعه و حابسه و نه بدان چه ضعیف کند و غیربحرانی را گاهی بستن دست و پا و مالش و نرم و گرم کردن پوشش و مالیدن روغن شبت و بابونه اگر احتیاج افتد ساکن

نماید و اما قوی از اعراض مذکوره چون دوام کند در حمیات باشد یا در غیر آن لازم است که دست و پا را در مواضع کثیر بربندند و به روغن بابونه و اصل‌السوس بمالند و بعضی تقویت این روغن به مثل قاقله و جندبیدستر و سداب و شیح و پودینه و بورق و فلفل و عاقرقرحا می‌نمایند و گاهی از این تجاوز می‌کنند به استعمال لطوخات خردل و حلتیت و گاهی این ادویه را یعنی از قاقله تا آخر در آب می‌پزند به عده در آن روغن را جوش می‌کنند و آب جرجیر در این باب تنها قویست اگر بر بدن بمالند و یا در روغن بپزند و همچنین پودینه دشتی و آب اوست **صفت روغن جید** برای این عوارض بگیرند شبت خشک و مر و پودینه و سداب و فلفل و عاقرقرحا و در شراب نیک بجوشانند پس صاف کرده نصف او روغن کنجد داخل کرده بپزند تا آب فانی شود و روغن بماند و بمالش استعمال نمایند و از روغن‌های قوی در مثل لرزه تب ربع روغن قسط و روغن قیصوم و روغن سوسن و روغن بادام تلخ است و در یک اوقیه روغن به قدر سه درم فلفل و یک دانگ عاقرقرحا سوده آمیزند و افسنتین در روغن کنجد جوشانیده با زیت که در آن کرفس پخته باشند استعمال نمایند و دخول در زیت گرم بسیار نافع است و گاهی احتیاج به مشروبات افتد و اکثر آن است که شرب آب بسیار گرم و انکباب بر بخار آن تسکین او نماید و اگر از این ساکن نشود ماده غلیظ‌تر باشد در آب انیسون و پودینه و تخم کرفس و مصطکی و جرجیر و شبت و مانند آن بجوشانند و تبخیر به آبی که در آن مثل شیح و قیصوم و پودینه و شبت و اذخر و سداب و مرزنجوش و قسط جوشانیده باشند باید کرد و بزور حار و جمیع ادویهٔ قوی‌الادرار تسکین لرزه نماید و از ادویهٔ مسکن لرزهٔ عظیم در تب ربع و مانند آن که از اخلاط غلیظ حادث شود این است که قسط یک مثقال به آب گرم بخورند یا غاریقون مثل او در آب گرم و غاریقون را منافع عظیم است و گاهی با آن اندک افیون می‌آمیزند و خواب و عرق می‌آرد و شدت لرزه و غیره را دفع می‌کند و ایضاً ایرسا مقدار مثقالی به آب گرم بخورند و ایضاً ابهل وزن مثقال به آب گرم و ایضاً فطراسالیون مثقال به آب گرم و از مرکبات تریاق فاروق و تریاق حکیم غرزه و کمونی و فوتنجی و فلافلی است و شربت عسل که در آن مثل سداب و حلتیت و عاقرقرحا و فلفل جوشانیده باشند **حب مجرب** که مریض یک ساعت قبل از لرزه بخورد و بر

بستر دراز شود و هوای او به آتش و پوشش گرم بود پس تعدیل یا منع او نماید بگیرند میعه و مر و افیون و جاوشیر و فلفل هرواحد یک جزو و به روغن گاو سرشته به قدر باقلا بخورند **ایضاً** بگیرند جاوشیر و جندبیدستر و دوقو و حلتیت و عاقرقرحا و افیون اجزا مساوی و مثل او ساخته استعمال نمایند **نسخهٔ دیگر جید** بگیرند جاوشیر و سکبینج و انجدان و زیره سیاه و تخم کرفس و فلفل هر واحد یک نیم مثقال برزالبنج و زعفران و زراوند و جندبیدستر و فرفیون و مر و نانخواه و زنجبیل هر واحد دو دانگ تخمر حرمل و عاقرقرحا هر واحد یک مثقال به عسل معجون سازند شربتی یک بندقه به آب بسیار گرم و گاهی در آن بنوشیدن شراب گرم کرده و ادویه و اغذیهٔ گرم و اسهال به مثل ایارج و سفرجلی و تمری حاجت افتد بلکه اگر لرزهٔ متعب و خصوصاً بدون تب باشد حب منتن بخورانند که این شفای اوست **صاحب کامل** گوید که علاج لرزه و قشعریره این است که مریض آب گرم جرعه جرعه بسیار دفع بنوشد و عضلات ساقین او را بعصابهای عریض بربندند و اسفل قدم و کف او بمالند و دست و پای او در آب گرم گذارند و لزوم پوشش جامه‌ها نمایند پس اگر لرزه و قشعریره مدام بسیار پیدا شود باید که مالش بدن به دستهای بسیار به اعتدال نمایند تا آن‌که مالش سائر بدن را عام گردد در زمانهٔ اعراض رو دست را به روغنی که در آن حاشا و پودینهٔ کوهی و بابونه و مانند آن پخته باشند و از صندل وتخم خرفه و تخم مورد و گل سرخ هر یک نه ماشه در آب برگ مورد و سیب و بهی ترش سرشته بر فم معده ضماد نمایند و بشیاف نرم ماده را به اسفل مائل ساختن نیکو است و اگر بقی سودا برآید اکثر هلاک می‌سازد شربت سیب و سکنجبین مقطری هر یک دو توله در آب برف نوشانند **شیخ** می‌فرماید که قی بحرانی را نیز قطع نکند مگر نزد ضرورت یعنی خوف سقوط قوت و در اکثر اوقات قی و غثیان ایشان بقی منطقع می‌شود و بمعونت چیزی که استخراج خلط موذی بدان کنند مثل سکنجبین ساده و آب گرم و گاهی احتیاج افتد بقوی کردن تدبیر پس بدل سکنجبین ساده سکنجبین بزوری کنند و اگر خلط متشرب در طبقات معده و غلیظ باشد بهتر آن است که اسهال به مثل صبر مغسول و ایارج کنند واگر متشرب نباشد اکثر ایارج و صبر نفع کند و اگر متشرب غیرغلیظ باشد سکنجبین به آب گرم آن را پاک کند و بعد از آن

تعدیل او بشرب آب انارین نمایند و اگر آن را قی کنند بار دیگر بنوشانند تا اعتدال و تسکین یابد و همچنین شربت نعناع به ناردانه و گاهی تسکین او تبرید معده نماید اگر قی صفراوی باشد و واجب نیست که اشیای عفص مسکن قی بعفوصت و حموضت قابضهٔ او از خلط متشرب قریب نمایند زیرا که آنها ردی است در تشرب خلط افزایند و اما خلط غیرمتشرب را گاهی اشیای عفص بقی دفع کند و اگرچه خلط مائل به اصل باشد و گاهی معده را بر قی کردن آن از فوق قوی نماید اگر خلط رقیق باشد و اما چون قی از صفرا دوام کند و از قبیل متشرب نباشد استعمال قوابض و خصوصاً اضمده نافع بود مثل ضماد مرتب از پوست بیخ انار و مازو و مانند آن چون اقاقیا و گلنار و گل سُرخ به شراب ممزوج یا به سرکه ممزوج و برای قی سودای مفرط اسفنج در سرکه تر کرده بر معده نهند و اگر حاجت به ادویهٔ قوی‌تر افتد ادویهٔ مذکوره در باب قی استعمال نمایند **ایلاقی** و **جرجانی** می‌نویسند که هرگاه ماده تب در حوالی فم معده باشد غثیان و تهوع و کرب قوی بود و قی کمتر کند پس اگر ارادهٔ قی کردن باشد به سکنجبین و آب گرم صواب باشد و اگر ماده متشبث به معده غلیظ باشد ایارج فیقرا که صبر مغسول در آن باشد سودمند بود یا حب صبر باید و او و بعد آن آب انار ترش و شیرین دهند تا حرارت ایارج را تلافی کند پس اگر قی امتداد کند و از افراط آن ضعف گردد شربت انار که در آن پودینه پخته باشند و آب سیب ترش با آب بهی که پوست بیرون بسته در آن جوشانیده باشند آن را باز دارد **مجوسی** گوید که اگر با تب قی عارض شود شربت انار منفع یا رب ریباس یا رب بهی یا رب غوره بدهند و پوست سیب یا آب سیب میخوش با پوست بیرون پسته بنوشانند و بر معده ضماد صندل و گلاب و آب سیب و آب مورد و آب بید به اندکی رامک و لادن نمایند

تدبیر اسهال

که صاحبان تب را عارض شود طباشیر گشنیز بریان کتیرا گل ارمنی اسپغول مساوی سفوف ساخته و دو درم با شیرهٔ تخم خشخاش و خرفه هر یک هفت ماشه لعاب بهدانه سباشه شربت خشخاش دو توله بدهند و اگر به اسهال خون هم یار باشد قرص کهربا سه ماشه با شیرهٔ گشنیز خشک و خرفه و خشخاش بریان هر یک نه ماشه شیرهٔ

بهدانه سه ماشه لعاب ریشه خطمی چهار ماشه شربت خشخاش دو توله شربت حب‌الآس دو توله سبوس اسپغول پنج ماشه دهند و غذا بنوماش مقشر با برنج بدهند **بوعلی** می‌نویسند که علاج این در باب اسهال گفته‌ایم بدان رجوع نمایند و آنچه به طریق اغذیه نفع کند ماش بریان و عدس بریان بگشنیزست هر کدام از این هر دو بعد جوشانیدن و ریختن آب از آن به اناردانه ترش کرده بخورند **ابن عباس** گوید که اگر با تب طبیعت نرم باشد آب پوست جو بصمغ عربی و گل قبرسی هرواحد یک درم بدهند واگر در آن حب‌الآس یا قطعات بهی بجوشانند بهتر باشد و شربت سفرجل و شربت ریباس بنوشند و سفوف معمول از اسپغول و تخم ریحان اندک بریان کرده با اندکی صمغ عربی و گل قبرسی و طباشیر بدهند و غذا بمزورۀ زیرباج بزیب و اناردانه یا بخرفه یا حماض معمول بسماق یا غوره یا زرشک سازند و اگر صلاح نیابد آب پوست جو نوشانند پس قرص طباشیر قابض بشربت سفرجل بخورانند و اگر لین طبیعت با خون باشد سفوف الطین یا سفوف کهربا به آب سماق یا آب خرفه و غیره کدر علاج آن مذکور است بدهند و معهذا باید که نظر کنند اگر اسهال به سبب بحران حادث شده باشد قطع او سزوارا نیست بلکه آن را ترک نماید مادام که قوت متحمل باشد مگر آن‌که اسهال اسراف نماید و قوت ضعیف گردد پس آنچه حبس طبیعت کند استعمال نمایند

تدبیر عطش مفرط

شیرۀ بز و ربارده مانند خیارین و مغز تخم کدو و هندوانه هر یک نه ماشه شربت نیلوفر چهار توله و یا افشرۀ تمرهندی به گلاب دهند و یا لعاب بهدانه و اسپغول هر یک سه ماشه در گلاب نیم پاو و مدام بهدانه و یا آلو و یا یخ در دهن داشتن و مضمضه باینها کردن نفع کثیر دارد **شیخ** می‌فرماید که واجب است چرب کردن سر به روغنی بارد مثل روغن تخم کدو و کاهو بسیار سرد کرده و بر سر ریزند و بر تارک او نهند اگر مانعی مثل نزله و غیره نباشد و ایضاً آبهای مبرده مثل جرادۀ کدو و خرفه و کاهو به‌کار برند و در دهن گرفتن لعاب بهدانه مخلوط به روغن گل اعلی با نقوع آلو و حب مغز خیار و بادرنگ و کدو و خشخاش سیاه اصل‌السوس و حب مرقوم در قرابادین برای

عطش و از اشیای خائیدن و مکیدن تمرهندی است و عطش گاهی از یبوست بود و آن را خواب قطع کند و گاهی از حرارت باشد و بیداری آن را منع نماید

تدبیر خشونت و لزوجت و سواد زبان

شیخ می‌فرماید که لزوجت را بخیرزان یا بشاخ بید در روغن گل و به شکر طبرزد آلوده بخراشند تا آن‌که پاک شود و یا به اسفنج و اندک نمک در روغن گل زیرا که از حک کردن بر مریض تخفیف بسیار شود و نزد خشونت او بغیر لزوجت بلکه از یبوست باید که سپستان یا تخم آلو یا نبات به قدر باقلا در دهان گیرند و بهدانه ترطیب زبان و منع خشکی او کند و باید که دهان بسیار نگشایند و بر پشت خواب نکنند که این هر دو زبان را خشک می‌کنند و باید که سیاهی بر زبان ایشان نگذارند بلکه بحالیات معلومه بخراشند والا بخارات خبیثه به سوی سر صعود کند و مریض را در سرسام اندازد

تدبیر سبات

که به اصحاب حمیات عارض شود روغن گل و سرکه برابر آمیخته بر تارک بمالند و ریاحین حاره مثل مرزنجوش و نرگس ببویانند و به قول **شیخ** کلام و آوازهای بلند از سبات باز دارند اعضای او محکم بربندند که از آن الم یابد به حسب قدرت اگر مانعی نباشد و شیاف لطیف بردارند اگر قبض طمع باشد و در اوقات راحت تب نایبه یا فتره تب لازمه میان کتفین و فقار گردن حجامت نمایند

تدبیر سهر

یعنی بیداری که آن را ارق نیز گویند **شیخ** می‌فرماید که روغن خشخاش و استنشاق با روغن تخم کاهو و روغن نیلوفر و کدو و الصاق چیزی از مخدرات مشهوره بر صدغین و انکباب بر ابخرهٔ ادویهٔ مرطبهٔ اشمام نیلوفر و لفاح و ریحان به گلاب پاشیده از بعید و نطولات مرطبه جمله معلوم شده و همچنین اگر غلظ ماده مانع نباشد خوردن شربت خشخاش و لعوق او به عده تدبیر نهادن چراغها روبروی مریض و غیره در باب سهر مذکور شد و چون خفت و

سکون از نوبت یا از شدت تب دریابند مداومت شستن رو به آب طبیخ خشخاش سیاه به اندکی یبروح و بیخ آن نمایند و اگر در آنجا خلط بورقی باشد به آب مطبوخ تمام و اکلیل‌الملک و اقحوان و خشخاش رو شستن و بر بخارا انکباب نمودن نفع کند **صاحب کامل** گوید که هرگاه با تب سهر باشد باید که مریض را خشخاش تازه به شکر بخورانند و روغن بنفشه و روغن تخم کدو مربی به بنفشهٔ تر بنوشانند و بنفشه تازه بر سر ضماد کنند و به آب مطبوخ جو مقشر نیمکوفته و خشخاش مع پوست و بنفشه تازه و گل بابونه و جرادهٔ کدو و مانند آن تکمید سر نمایند و این تدبیر وقتی به عمل آرند که سهر از علامات بحران نباشد و هرگاه سهر به سبب بخران باشد تحریک مریض ننمایند و طبیعت او را بچیزی مشغول نسازند و باید که شیر از سر بیمار دور دارند زیرا که گاهی ضرر عظیم می‌کند و از آن خوف ورم دماغ بود از بهر آن‌که در شیر تحلیل قوی است پس اگر در سر با ماده ملاقات گردد تحلیل آن نماید **سعید** گوید که مریض را خشخاش به ماءالشعیر پخته بدهند و شربت خشخاش و بنفشه بنوشانند و افیون ببویانند و بر صدغین بدان طلا سازند

تدبیر عطاس شدید

به قول **شیخ** گاهی ضرر عطاس شدید به ایشان بسیار شود زیرا که بکشیدن دماغ و اعضای صدر ایذا رساند و سر ایشان را از بخار ممتلی سازد و قوای ایشان را ضعیف کند و گاهی رعاف آرد پس واجب است که پیشانی و چشم و بینی بمالند و دهن بگشایند و حنک را بزور بمالند و سرو گردن را بکشند و قلب وضع آن کنند و دست و پا بمالند و در گوش روغن‌های نیم‌گرم مائل به اندک حرارت اندازند و ترطیب عضلات و فک به روغن‌های رطب سازند و زیرقفا تکیه گرم کرده نهند و از خواب یک بارگی بیدار نسازند و از غبار و دخان و هرچیزی که در بوی او حدت باشد احتراز نمایند و پوست و گل ماکول و اسفنج ببویند **ابن عباس** گوید که آروغ بسیار آورند و حصر نفس نمایند و اطراف و سائر بدن لاسیما گردن را به روغن‌های مرطبه مثل روغن بنفشه بمالند و اندک در گوش چکانند و نقرهٔ

قفا بخرقۀ گرم یا پشم تکمید نمایند و آنجا که عسطه محتبس باشد و سر ببخار ممتلی گردد و ارادۀ آمدن او کنند فتیلۀ کاغذ در بینی داخل کنند و گردن به سوی بالا بکشند و کندش ببویند

تدبیر صداع و ثقل راس

حجامت بلاشرط نمایند و پاشویه به عمل آرند و **شیخ** می‌فرماید که در صداع ایشان دست و پا و خصوصاً رانها را بعاصبه بربندند و کف پا بمالند و شیاف ملین جاذب ماده به سوی اسفل بردارند و تقویت سر بمبردات معلومه نمایند و اگر از نزله یا سرفه مانع نباشد نطول سر به طبیخ گل سُرخ و بنفشه و جو و برگ بید و مانند آن و همچنین روغن گل و روغن بید نمایند و اگر این کفایت نکند بنطولات مبرده ملینات مثل بابونه و خطمی و اکلیل‌الملک و مخدرات مثل خشخاش مخلوط سازند و شیر بر سر ندوشند مگر نزد زوال تب پس اگر قوت قوی مانند شیر بز بدوشند و اگر ضعیف باشد شیر زنان دوشند و از شیر نزد امتلای رطب بدنی سباقی حذر کنند و همچنین از جمیع مرطبات از نطولات و ادهان اجتناب نمایند و استعمال مرطبات وقتی نمایند که بخار دخانی و سر یابس قلیل‌النوم باشد و چون امتلا در سر از بخار رطب کثرت نماید جذب او به سوی اسفل بشیافات و حقنه‌ها و بستن اعضای سافله حتی خصیتین باید کرد و در ثقل سر واجب است که از دوشیدن شیر بر سر یا ریختن روغن بر آن یا نطول یا سعوط اجتناب نمایند بلکه بر تبخیرات بنطولات بابونجی که در آن بنفشه و سبوس و مانند آن که مسام را بگشاید اقتصار ورزند **صاحب کامل** گوید که دوای صداع عارض در تب آن است که گلاب و سرکه و روغن گل بر سر ریزند و روغن گل دو جزو و گلاب سه جزو و سرکه یک جزو باشد و اگر اندک آب برگ خرفه یا آب خیار یا آب حی‌العالم یا آب جرادۀ که با وی مخلوط سازند نفع بین نماید و اگر با این قدری صندل و گلاب و بنفشه تازه و نیلوفر آمیزند نیکو باشد و همچنین اگر بنفشه تازه بر سر نهند و اگر صداع به این ساکن نشود این ضماد استعمال کند **صفت آن** افیون یکدانگ آرد جو خطمی هر یک یک‌درم شیاف مامیثا پوست خشخاش هرواحد دو درم همه را باریک سائیده به آب کاهو و آب خرفه و اندکی سرکه آمیخته بر سر ضماد کنند و روغن نیلوفر معمول تخم که در

بینی چکانند و نیلوفر و بنفشه تازه ببویند و ماءالشعیر و آب انار میخوش بنوشانند واگر دانند که در معده چیزی از صفراست که بخار او به سوی دماغ بر می‌آید سکنجبین و آب گرم نوشیده قی کنند تا آن‌که معده پاک شود و عقب آن شربت غوره و شربت تمرهندی و آب انار میخوش و مانند آن دهند

تدبیر سعال

در سرفه ایشان لعاب بهدانه و اسبغول و شیرهٔ تخم خرفه بشربت خشخاش بنوشند و این حب پیوسته در دهن دارند مغز تخم کدو مغز تخم کدو مغز بهدانه مغز تخم خیارین تخم خطمی خبازی نشاسته کتیرا طباشیر هر یک سه ماشه در لعاب اسبغول سرشته حبها به قدر نخود سازند و آش جو با شربت نیلوفر دهند **شیخ** می‌فرماید که سرفه اکثر ایشان را از حرارت یایبس عارض شود پس باید که حب‌السعال و لعوقات خشخاشیه مرتب به مغزیات بارد و نشاسته و مانند آن در دهان دارند و قیروطیات مبردهٔ مرطبه معمول از روغن گل خالص و لعاب اسبغول و آب خرفه و مانند آن استعمال نمایند **مصنف ملکی** گوید که اگر با تب سرفه باشد باید که در ماءالشعیر عناب و سپستان و اصل‌السوس مقشر کوفته بپزند و صاف کرده خمیرهٔ بنفشه در آن مالیده یا شربت بنفشه حل کرده و در روغن بادام بر آن چکانیده بنوشند و لعاب بهدانه و اسبغول به اندک نبات سفید و روغن بادام بدهند و حریرهٔ معمول از آب سبوس یا معمول از باقلای خشک کوفته به شکر و روغن بادام دهند و غذا بمزورهٔ اسفاناخ و قطف و سرمق و خبازی بماش مقشر و گشنیز تر و خشک به روغن بادام سازند و وقت خواب این سفوف دهند مغز تخم کدو و خیار و بادرنگ هر واحد چهار درم صمغ عربی نشاسته کتیرا طباشیر هر واحد دو درم مغز بهدانه یک درم همه را باریک سائیده بحریر بیخته دو درم بجلاب یا با مثل او شکر بدهند

تدبیر وجع معده

به قول **شیخ** از انصباب صفرا به سوی معده می‌باشد پس اگر در ابتدای دوره تب عارض شود اندک شربت سیب با سکنجبین دهند و بعضی مقدار این هر دو هر یک دو توله با گلاب نیم پاو نوشته‌اند و با سکنجبین تفاحی چهار توله و آلو بخارا ده عدد در گلاب نه توله مالیده بدهند و غذا شلۀ اسفاناخی خورانند

تدبیر یبس طبیعت

هرگاه قبض شدید باشد شیرۀ گل بنفشه یک و نیم توله آلوبخارا پانزده عدد گلاب پاو آثار گلقند چهار توله و یا ملین مبارک دهند و به قول **صاحب کامل** طبیخ خیارشنبر و ترنجبین و تمرهندی و آلو و مویز و بنفشه و گل سرخ هر واحد به قدر حاجت بدهند و یا لعوق خیارشنبر دهند و قبل غذا آلوبخارای شیرین مبلول بجلاب یا شربت بنفشه بخورانند و آب لبلاب به شکر سُرخ و آب انارین بشحم آنها افشرده با شکر بدهند و اگر از این اجابت نشود یا مریض از تناول اغذیه ایذا یابد و حسن طبیعت از چهار روز تجاوز کند حقنه لین معمول از آب چقندر افشرده و شکر سرخ و مری و روغن کنجد استعمال کنند و یا حقنه که در آن جو مقشر کوفته بیست درم در سه رطل آب بجوشانند تا به یک رطل اید و در آن بیست درم فلوس خیارشنبر مالیده صاف کرده هفت درم روغن بنفشه و مثل او مری داخل کرده باشند به عمل آرند و یا شیاف از خطمی و بورق و شکر سُرخ و یا شیاف از نرگس استعمال کنند و غذا بمزورۀ لبلاب به روغن بادام و اسفیدباج به زیت سازند

تدبیر بطلان اشتها

جوارش فواکه نه ماشه با عرق زرشک شش توله بدهند و اگر آثار ماده در معده دریافت گردد و اول تنقیۀ آن بقی و مسهل نمایند چنان چه بوعلی سینا نوشته که گاهی سبب او خلطی در فم معده می‌باشد و شناخته می‌شود از علاماتیکه در باب بطلان شموت طعام گفته شد پس استفراغ بقی یا اسهال نمایند و اکثر بداخل کردن انگشت در حلق و برانگیختن معده را بحرکت قی انتفاع یابند و خصوصاً چون ماده تلخ یا ترش قی کنند و گاهی از شدت ضعف قوت بود پس معالجۀ سوءمزاجی که ضعف واجب کرده بضد آن نمایند بدان چه معلوم شده و لازم است که قریب

مریض بوهائیکه اشتها برانگیزد مثل بوی پوست جو مبلول به آب یا آب و سرکه ببرند و جوارش منسوب بصاحبان تب بارد مثل جوارش طباشیر و آمله و اندک شراب ممزوج به آب یا گلاب و آب نیم پخته فواکه عفص خوشبو مثل بهی و سیب بدهند و اندک سرکه قریص و فریض ماهی یا بزغاله و مانند آن بلیسند و بعد ایام اول اضمدۀ مرتب از فواکه که در آن افسنتین و صبر باشد چنان چه معلوم شده بر معده نهند و مالش معده به روغن‌های خوشبو مثل روغن گل و سفرجل بسیار نافع است **صاحب کامل** گوید که در سقوط شهوت غذا مع حمیات اشتها را ببوئیدن اغذیۀ خوشبو بخیسانند مثل شمیدن بچۀ مرغ که بارد غلاف نموده در تنور بریان کرده پیش روی مریض بشکافند تا بوی آن بدماغ وی رسد و شمیدن سویق مطبوخ و نان گرم نیک پخته و شمیدن فواکه خوشبو قابض چون سیب و بهی و مکیدن آنها انداختن تفل آنها و بدن را به روغن‌های خوشبو بمالند و رامک و صندل و آب سیب و به و آب طلع و روغن بید بر فم معده ضماد کنند و باید که برای دادن غذا بمریض شخصی را متولی سازند که از آن بیمار خوف و حیا کند و قول او قبول نماید و امر این عارض را مهمل نگذارند زیرا که ترک غذا قوت را ضعیف و تحلیل کند و اگر ذهاب شهوت بعد مفارقت تب ناقهین را عارض شود ببعض ادویۀ مسهلۀ لینه به قدر احتمال قوت استفراغ نمایند و یا قی آورند اگر برایشان سهل بود و با وجود تدبیر مذکور ریاضت ملائم مثل اندک پیاده رفتن دور گهواره نشستن و به آواز بلند خواندن و مانند آن از ریاضت و بدن را مالش ملائم نمایند و قبل از غذا اندکی از شراب افسنتین بخورند و یا چند جرعه از سرکه و عنصل بنوشند که این منفعت بین نماید و اغذیۀ خوشبو مثل نان گرم و کباب گرم و اغذیه که در حالت صحت خواهش می‌کردند پیش روی آورند که این اشتهای ایشان را بجنباند

تدبیر بولیموس

که آن را جوع‌البقر نامند گلاب و عرق بیدمشک هر دو برابر و سرکه چهارم حصه آمیخته بدهند و سکنجبین تفاحی در آب سرد دهند و غذا نان ترید در آب سرد که شربت در آن باشد خورانند و به قول **شیخ** واجب است که علاج کنند بمشمومات و به گل خراسانی یا ارمنی مبلول به سرکه و ایضاً مصوصات و نان پاکیزه گرم و گوشت بریان

ببویانند و دست و پای به بندند و گوش و موی بکشند و تقویت دماغ بنطولات مبردۀ مرطبه نمایند زیرا که اکثر بولیموس ارباب حمیات به سبب بطلان حس فم معده بواسطۀ مشارکت شعبه عصب که برای حس از دماغ بفم معده آمده می‌باشد و بدن طلب غذا می‌کند لیکن حس فم معده تقاضای غذا نمی‌نماید

تدبیر شهوت کلبی

شیخ می‌فرماید که معالجه آن بدسومات بارده و بجلادات نمایند و به قول **جرجانی** از ترنجبین و مغز تخم کدو و مغز تخم خیار و مانند آن حلوا سازند و روغن بادام بدهند

تدبیر غشی

به قول **شیخ** گاهی غشی در حمیات به سبب انصباب صفرا به سوی فم معده عارض شود پس می‌باید که قبل از نوبت یا نزد نوبت قطعۀ نان سمید به آب انار و آب غوره بدهند و بدانند که چون غشی و تب جمع شود غشی اولی بعلاج است و اگر احتیاج طعام افتد اندک نان ممزوج بسه درم شراب کهنه و الا شربت سیب کهنه که فضول و مائیت او تحلیل شده باشد بدهند و بسیار باشد که فصد در غشی افزاید و حقنۀ لین موافق‌تر بود و قی ایشان را نافع است و بستن ساقین و نهادن دست و پای در آب گرم و هرگاه افاقه از غشی گردد بهتر آن است که پوست جو سرد کرده که در آن اناردانه باشد بخورانند تا از سقوط قوت ایمن گردند **صاحب کامل** گوید که هرگاه صاحب تب را غشی عارض شود باید که نظر کنند که سبب در حدوث او چیست پس اگر از انصباب صفرا به سوی فم معده باشد آب سرد بر روی صاحب او زنند و فم معده و شکم او را بمالند و دست و پای او بعصابه ها محکم بربندند تا ماده به اسفل منجذب گردد و یک لمحه دهن و بینی بگیرند تا حرارت غریزی بداخل رجوع کند و شراب رقیق ممزوج به آب سرد بحلق چکانند و چکانیدن سکنجبین و آب گرم در مثل این حال نافع است بنابر انحدار صفرا از فم معده به سوی اسفل و یا خروج او بقی و اگر غشی به سبب اسهال عارض شود معالجه بسائر تدابیر مذکوره ماسوای سکنجبین و آب گرم کنند و گلاب و گرم صندل و کافور ببویانند و بادکش بجنبانند مع پاشیدن گلاب بسیار سرد

بر چهره و نان به شراب تر کرده دهند و شربت سیب و شربت بهی بنوشانند و بر معده آبهای قابض مثل آب بهی و آب مورد و آب شاخ انگور ضماد کنند و اگر غشی به سبب خبث حمی در داءت خلط عارض گردد باید که در وقت نوبت تب عضلات ساق بربندند و درم و کف پا دو دست بمالند تا ماده از باطن بدن بظاهر او و از اعضای شریفه به سوی اعضای خسیسه منجذب گردد و از خواب در زمانهٔ نوبت منع کنند زیرا که ازشان خواب است که مواد را به سوی داخل بدن متوجه می‌گرداند پس حرارت غریزی را فرو می‌کند و ایضاً از غذا بازدارند تا حرارت غریزی بهضم غذا از انضاج ماده و اصلاح آن مصروف نگردد و در امتلا نیفزاید که اطفای حرارت کند و اما هرگاه غشی در ابتدای نوبت به سبب یبس عارض شود باید که غذا قبل نوبت تب دهند بعد از آن‌که نظر کنند که اگر آن غشی صعب باشد نان به شراب رقیق‌تر کرده دهند واگرچه شراب در تب افزاید لیکن تقویت قوت حیوانی کند و بدن را غذا دهد و شربت سیب و آب او آب بهی دهند و دست و پای او به بندند و بمالند تا ماده را با طراف جذب کند و به سوی خارج میل آن نماید و اگر آن غشی قوی نباشد مریض را قبل از نوبت سیب و امرود و انار بخورانند تا معده قوی گردد و حفظ قوت حیوانی نماید و اما هرگاه که تب ابتدا کند و غشی عارض شود باید که صاحب او را نان مبلول به شراب گرم کرده بدهند تا نفوذ او به سوی اعضا به سرعت گردد و ترطیب آنها نماید و از تجفیف آنها بازدارد **سعید ابن هبه‌الله** گوید که اگر غشی تابع اسهال بود حبس آن نمایند و اگر تابع افراط عرب باشد آب سماق بنوشانند و آب برنج بر نهار بیاشامند و اگر منقطع نشود بر بدن کهربا و گل ارمنی و مر و مازو و برگ سوسن و برگ طرفا کوفته بیخته بعد چرب کردن بدن به روغن بید با روغن گل بپاشند و مسکن در مهب شمال یا خیوش سازند و غذا بچهٔ ماکیان به آب سماق دهند **مولف اقتباس** می‌نویسد که فی‌الحال گلاب یا عرق بیدمشک بر برف سرد کرده بر رو و سینه زنند و حجامت بی‌شرط کنند و شراب ریحانی سه درم ممزوج به آب سرد در حلق چکانند و نان ثرید در شراب و آب یخ چند لقمه خورانند تا قوت باز آید پس جهت رفع حرارت شر بت سیب و صندل ترش در عرق

بیدمشک نوشانند و اگر مریض عادت غشی قدیم داشته باشد باید که آن را قبل از شروع نوبت چند لقمهٔ نان تنک در آب غوره و یا انار کوهی و یا سیب و یا بهی ترش و یا لیمون کاغذی و اندکی شراب ریحانی تر نموده خورانند

تدبیر ضیق‌النفس

نقوع سپستان پانزده عدد آلو سیاه پنج عدد عناب هفت عدد بنفشه نیلوفر عنب‌الثعلب هر یک هفت ماشه با شربت بنفشه دو توله بدهند و قیروطی موم زرد سه توله در روغن گل هشت توله گداخته آب جراده کدو و برگ خرفه هر یک یک و نیم توله صندل یک توله کتیرا هفت ماشه داخل کرده بر سینه مالند **شیخ** می‌فرماید که ضیق‌النفس ایشان را عارض می‌شود یا به سبب تشخ و یبس عضلاب نفس و یا به سبب مادهٔ خانقه نازل بحلق و یا به سبب ضعف مستولی بر عصب که به سوی اعضای نفس آمده و معالجهٔ اول بمراهم مرطبه نمایند و علاج دوم بدان چه مانع خناق باشد و علاج سوم بتعدیل مزاج دماغ و مالش گردن به چیزی که مبرد و مرطب بود و گاهی بر معده نیز مثل جرادهٔ کدو و خرفه و صندل به روغن گل و مانند آن نهاده می‌شود

تدبیر شدت کرب

آنجا که کرب بسیار بود در گهواره داشته بجنبانند و برگ بید ساده و سیب و لیمو و ترنج و ریحان و گل سرخ و سداگلاب زیر او فرش نمایند و لمحه لمحه به آب سرد که صندل سفید در آن سوده باشند تر دارند و با درنگ و خیار و سیب و بهی و کدو تربز بریده ببویانند و در ظرفی کلان گلی که پر از آب شیرین باشد انداخه نزدیک بیمار دارند و بگویند که پیوسته نظر بر آن دارد و ماءالقرع با شربت نیلوفر نوشانند و آب حی‌العالم سبز به روغن گل برابر آمیخته و صندل سفید دو حصه افزوده بر تارک سر و معده و دل گذارند و حقنهٔ معتدل علوی‌خان به‌کار برند و نگذارند که کرب مستقر گردد و بخارات خبیثهٔ آن بدماغ برآید و آن را مشوش ساخته به هلاکت انجامد **بوعلی** می‌نویسد که چون کرب به سبب حصول خلط لاذع در فم معده و وصول اذیت و بقلب کثرت نماید بتبرید معده از اغذیه کنند و ترویج بمروحه نمایند و در موضع قریب حرکت آب مفروش ببرگها و شاخهای سرو و ریاحین بارده از

نیلوفر و گل سرخ و نضوجات بارده مرتب از فواکه خوشبو بارد و صندل سکونت ورزند و بسیار باشد که کرب ایشان را حقنهٔ بارد معمول از آب کدو و خیار و آب خرفه و حی‌العالم به روغن گل نفع نماید

تدبیر عسرالازدراد

برای دشواری فرو بردن طعام و شراب باید که روغن گل بمالند و یا آب گل سداگلاب و ریحان سبز هر یک هفت توله روغن گل نه توله بجوشانند تا همه آب بسوزد و روغن بماند گل ریحان و فرنجمشک هر یک نه ماشه آمیخته بمالند و حقنهٔ بارد علوی‌خان فی‌الفور نفع بین می‌نماید **شیخ** می‌فرماید که اگر عسر از در او در تب مطبقه عارض شود فصد کنند و اندک خون برآرند و غذا به سرکه و کاهو دهند اگر اشتها در آن اندک جید باشد والا بر ماءالشعیر اقتصار ورزند و از قوابض شکم حذر کنند و اگر قبض طبع باشد حمول و حقنه از مسهل بسیار خوب است

تدبیر برد اطراف

در سردی دست و پا اندکی جدوار بسباسه بمالند و جوارش جالینوس بخورانند و به قول **شیخ** اکثر حرارت ایشان به سوی باطن برای حمایت اعضای رئیسه فرو می‌رود و اطراف سرد می‌شوند و حرارت غائر بتبخیر به سوی سر می‌نماید پس دست و پا در آب گرم نهند و آب سرد نشاید خورد

تدبیر کثرت احتلام

باید که این سفوف بدهند تخم نیلوفر تخم کاردی هر یک یک و نیم توله طباشیر تخم خرفه گل نیلوفر هر یک یک توله تخم تاج خروس دو توله شربتی نه ماشه به آب برف

تدبیر تشنج یابس

باید که سینه و گردن را به قیروطی که از روغن بنفشه بادام هفت توله و موم سفید سه توله و تخم خطمی یک توله سوده آمیخته مرتب ساخته باشند چرب سازند و از تراشه کدو و خیار و برگ خرفه و اسفاناخ و جو مقشر هر یک

یک و نیم توله و روغن گل دو نیم توله بر گردن و سینه ضماد نمایند و آبزن علوی‌خان نافع تشنج یابس به عمل آرند و غذای رقیق مرطب مانند شوربای بچۀ مرغ فقط نوشانند **انتباه** فواق و قی‌الدم و نفث‌الدم نیز از اعراض حمیات است و تدبیر اینها همآن است که در محل هر یک مسطور شد مع رعایت تپ

نافض بلاحمی

یعنی لرزه بی‌تپ پوشیده نماند که هرچند این مرض از اقسام حمیات نیست لیکن بعضی اطبا مثل سمرقندی و غیره بعد بیان حمیات بوجه کثرت عروض او در حمیات آن را در اینجا ذکر نموده‌اند بالجمله گاهی لرزه بدون آن‌که بدن را گرم کند و بغیر آن‌که مودی بحمی گردد به ادوار عارض می‌شود و سببش در اکثر بلغم زجاجی می‌باشد و از دیگر اقسام نیز ممکن‌الوقوع است که لاعفونت در بدن منتشر گردد و بر ادوار متحرک شود و به سوی عضلات بریزد و ببرودت خود آن را ایذا دهد و به تب نه انجامد به سبب خلو او از عفونت و علامتش آن است که بر سبیل دورۀ تب بلغمی هر روز می‌آید بر وقت معین بی‌تشنگی و بدون کرب **علاج** تلطیف تدبیر واخراج بلغم به اسهال و ادرار نمایند و تعریق بحمام و ریاضت و تعب کنند و این از اسهال اولی بود زیرا که نزد اسهال مواد در جمیع اعضا منتشر گردد پس بهتر آن است که در تعریق و تفتیح مسام سعی بلیغ نمایند و این چنان باشد که قبل از نوبت لرزه بحمام برند و تا دیر نشسته دارند و اگر حمام میسر نیاید این بخور گیرند اشنه سنبل‌الطیب برگ گز برگ نیب برگ قنب برگ نی هر یک نیم پاو بادیان یک چهانک و در سبوچه جوشانیده به‌کار برند و یا برگ نیب خشک و شاهتره و برگ گز خشک و شونیز تنها یا همه بر اخگر چوب تمرهندی انداخته دخان گیرند که در دو سه نوبت رفع می‌نماید و کذا بخور کبریت و بخور موی انسان و بخور گهونگها و چون کهنه گردد باید که تنقیۀ بدن نمایند به طریقی که در حمای مواظبه گفته شد و اگر بعد تنقیه هم بماند و دواءالحلتیت قبل از نوبت بوزن یک بندقه بشریت افسنتین و شربت کشوث علوی‌خان هر واحد یک توله بلیسانند و بالایش شربت بزوری حار شربت بادرنجبویه هر یک دو توله در عرق بادیان و بادرنجبویه هر یک هفت توله عرق افسنتین سه توله بنوشانند در دو سه نوبت رفع دوره می‌نماید و

همچنین جندبیدستر چهار حبه فلفل گردیگ نیم ماشه در دواءالمسک تلخ هفت ماشه بخورانند و شراب ریحانی یک یک نیم توله به عرق شاهتره چهار و نیم توله عرق افسنتین سه توله آمیخته بنوشانند و ایضاً شونیز و تخم بادرنجبویه هر یک یک نیم ماشه در عسل دو توله آمیخته و ایضاً گوشت خشک موشک پران سه ماشه در عسل یک نیم توله و ایضاً گوشت خارپشت و ایضاً گوشت را سویک نیم ماشه و نانخواه یک نیم ماشه عسل دو توله و ایضاً مغز هدهد سه ماشه به عسل دو توله و بستن اطراف و مالش نرم و تمریخ به روغن قسط و راحت عظیم‌الاثر است و همچنین خوردن قسط شیرین یک مثقال و نیمه آن غاریقون به آب گرم

احکام نکس

بدانند که نکس باز آمدن مرض را گویند قبل از آن‌که بحال صحت اول از قوتهای بدن و غیره آمده باشد و نکس از اصل مرض بدتر بود بنابر آن‌که مردم اول از صحت در مرض افتند و قوت کشیدن بیماری دارند بخلاف نکس که مریض در آن ضعیف‌تر بود چه در حالت ضعف قوت می‌افتد و قوت او از مرض ضعیف شده پس طبیعت مقاومت معاودت مرض نتواند کرد و نکس ردی‌تر آن است که زودتر افتد زیرا که هنوز قوت مریض ضعیف باشد که مرض باز عود کند و نکس دو نوع است **یکی** آن‌که به سبب خطای مریض یا طبیت در تدبیر افتد و این سالم‌تر است از آن‌که بدون خطای تدبیر پدید آید و خطا چنان باشد که در حالت نقاهت مریض سوءتدبیر نماید یا طبیب بنابر جودت هضم و قوت مربای آمله یا انوشدارو یا گلقند عسلی یا قرص گل و غیر آن ادویهٔ گرم دهد و از آن گرمی و اشتها افزاید و کثرت اکل باعث زیادتی مواد گردد **دوم** بدون خطا خودبخود با وجود صواب تدبیر افتد و این نوع بدتر از اول است زیرا که دلالت بر بقیهٔ مواد رویهٔ مرض در بدن و حرکت او موجب مرض دارد و بقیهٔ مواد مرضی که بعد بحران باقی ماند بزودی نکس آرد مگر آن‌که تدارک او نمایند یعنی بحران اسهالی را به اسهال و ادراری و عرقی را به ادرار و عرق اعانت کنند و هر مرضی که قبل از نضج بحران کند از امراض حاده و یا بحران ناقص کند در روزهائیکه لائق نباشند جهت قلت نضج پس بی‌نکس نباشد **علامات نکس** شیخ می‌فرماید کسی که تب او بجبران تام و در

روز او ساکن نشود بلکه چیزی باقی ماند بر آن خوف نکس باشد و ایضاً اگر سکون او بغیر بحران بود البته از نکس ر استگاری نباشد و خصوصاً چون بجران ناقص به مثل جدری یا یرقان یا جرب باشد و بالجمله به سبب جلدی بود که مادهٔ فاعله در جلد بماند استدلال کرده می‌شود بر نکس از ضعف قوت و سقوط اشتها و غثیان و خبث نفس و قلت هضم و فساد طعام در معده بحموضت یا دخانیت و انتفاخ شراسیف و نواحی کبد و طحال و فساد خواب و طول بیداری و شدت تشنگی و شدت تهبج روی که علامت عظیم نکس است و خصوصاً در پلک بالا و خاصةً ورم آن و بقای آن مع انحلال تهیج و چه و از آنچه بر نکس دلالت می‌کند این است که بدن طعام را نیک قبول نکند و بدان لاغری زائل نشود و خصوصاً چون اعراض ردیهٔ مذکوره ظاهر شود یا شدت کند در اوقات نوائب مرضی که اولا بوده باشد و گاهی استدلال کرده می‌شود برنکس از نبض چون در آن تواتر و سرعت باقی ماند و از غائر شدن فراجات بحرانی و غیب گردیدن آنها و از بول چون در آن رنگینی بسیار از زردی یا شقرت یا سرخی باقی باشد و یا آن خام بود و در آن رسوب معلق در اسب نبود چون بول مریض مشابه بول طبیعی او نباشد و بعض فصول دال‌تر بر نکس از بعض آن بود مثل خریف که در آن نکس بیشتر افتد از آن‌که در سائر فصول واقع شود و ایضاً جنس مرض اعانت در دلالت بر نکس کند مثل حمیات ورمیه چون حرارت و تلهب در احشا بعد آن بماند و مثل صرع و سهر و اوجاع گرده و جگر و طحال و شقیقه و بیضه و نوازل و آنچه از نوازل پیدا شود چون رمد و غیره و امراض نفس **گویند** که از جمله ممدات نکس هوای خریف است و استعمال مسخنات و مقوبات معده و طحال و امتلا و جماع و تعب و دیگر اعراض نفسانی مناسب مرض **علاج** در هر دو نوع نکس علاجی خفیف از اصل مرض به عمل آرند ولیکن در اینجا در ادرارد تریق بیشتر از اسهال کوشند و رشتهٔ پرهیز در دست دارند تا بزودی صحت حاصل گردد بسا باشد که به سبب کردن پرهیز حاجتی بعلاجی دیگر نباشد و بالجمله اصل کلی تقویت قوت است بحکمت عمی و تعدیل مادهٔ علت بتقلیل به ارسال مناسب و تسکین و تفریح و ریاضت معتدله و نقل هوا **خجندی** گوید که شیخ‌الرئیس در قانون گفته رای آن است که در میان مبادرت بمعالجه نکنند تا آن‌که وجه امر ظاهر گردد زیرا که آن در اکثر خبیث

باشد و مراد شیخ بمعالجه در اینجا معالجه به مسهل و مانند آن است و اما مطفیات و مصلحات مزاج از مبادرت چاره نباشد تا شر نکس را بشکند **جالینوس** گفته که آنچه حفظ از نکس کند آن است که چون تب ساکن شود و اعراض او زائل گردد مدتی بر آن پرهیز که در حالت تب کرده باشد قرار گیرد و کمتر مدت آن باشد که یک هفته پرهیز کند تا آن‌که روز بحران بزرگ بر آن بگذرد و بعد هر مرض مدت بحران مرض پرهیز نباید کرد و به تدریج بغذای اول باز آید

احوال ناقهین

بدآن‌که نافهین جمع ناقه است و ناقه کسی را گویند که از بیماری مخلصی یافته باشند و هنوز بحال صحت تام و قوت باز نیامده باشد و این را ناقه حقیقی نامند واگر از مرضی ر استه به مرض دیگر گرفتار شده باشد آن را ناقه حقیقی نتوان گفت بلکه مریض بود به مرض دیگر انتقالی و یا غیرانتقالی و یا خود بعضی از اعراض مرض سابق باقی بود او را البته ناقه غیرحقیقی گویند و خصوصاً در حمیات **شیخ** می‌فرماید که گاهی ناقهین را نکس عارض شود چون ایشان را حالاتی که در باب نکس گفته شد بسیاری پدید آید و گاهی ایشان را اشتداد قوت و ضعف آن به حسب آن‌که در تدبیر ناقهین بیاید عارض شود و گاهی ایشان را حالتی عارض گردد که از چیزی که تناول نمایند انتفاع یابند و ابدان آنها بقوت رجوع نکند به سبب بقای سوءمزاج و عدم تولد خون صالح و گاهی ایشان را خراجات عارض شود چون بدن آنها از اخلاط فاسد به استفراغ تام پاک نشده باشد و بقیهٔ آن بعضوی ریزد و خراج تولد کند و گاهی ایشان را فساد بعض اعضا عارض گردد به سبب اندفاع مادهٔ فاسد به سوی آن و گاهی ایشان را امراض عارض شود ضد مرضی که اول بوده باشد چون بر ایشان افراط در چیزی معتاد مرض آنها نمایند یعنی افراط در تبرید کنند و مرض او حار بود و بالعکس مثل آن‌که عارض شود ثقل زبان و فالج و قولنج بارد و سکته و صرع و صداع لازم و شقیقه و مانند آن چون تبرید و ترطیب از اندازه تجاوز کند و گاهی ایشان را حکه بسیار عارض گردد و آن را آب نیم‌گرم زائل کند و گاهی ایشان را حالتی عارض شود که مو سفید گردد به سبب عدم شعور ایشان در کثرت تناول

غذای مولد بلغم و یا به سبب تحلیل رطوبت غریزی که سیاهی مو را قائم دارد چنان چه زراعت را عارض شود که هرگاه آب نیابد خشک شود و سفید گردد بعد از آن چون بحال تندر استی باز آیند سیاهی موی آنها عود کند چنان چه زرع را نیز عارض گردد که اگر آب یابد تری و سبزی او باز آید

تدبیر ناقه

شیخ می‌فرماید واجب است که با ناقه در هر چیز رفق نمایند و بر آن اغذیهٔ تقیل دارد نکنند و نه چیزی از حرکات و حمامات و اسباب مزعجات حتی که اصوات و غیر آن که سخن و مهیج باشد و به تدریج ریاضت معتدل ملائم نمایند که آن بسیار نافع است و به چیزی که در خون او افزاید از اغذیهٔ لطیفه چون شوربای چوجهٔ مرغ و غیر آن اشتغال نمایند و لازم است که آرام و فرحت و سرور را در اختیار کند و از استفراغات و خصوصاً جماع اجتناب نماید و شراب به اعتدال آن را نافع است و خصوصاً شراب لطیف رقیق و اولی ناقهین که برایشان از توسیع در غذا منع کنند کسی است که بحران او خفی شده باشد چه آن مستعد برای نکس است و مثل او اکثر محتاج به استفراغ بود برای تنقیهٔ مواد و بهترین اسهال به مسهل لطیف باشند لاسیما چون بر از صفراوی بینند یا مائل به رنگ خلط و قوام او از اخلاطی که از آن تب عارض شده باشد و در اشتها خللی یابند و چون ارادهٔ آن کنند ناقه را راحت دهند و تقویت قوت او برفق از اغذیه و ادویه نمایند بعد از آن استفراغ کنند و گاهی احتیاج افتد به استفراغ و تقویت هر دو معاً به اغذیه اگر طاقت استعمال ادویهٔ صرف نیابند و در این هنگام اغذیهٔ او داوائیه مسهله سازند و یا با وی قوای ادویهٔ مسهله موافقهٔ مخالف مزاج مرض مثل آلو و شیرخشت و ترنجبین و مانند آن برای اصحاب صفرا ممزوج نمایند و برای ارباب بلغم جلنجبین و ترنجبین و گاهی ایشان به ادرار نفع یابند پس عروق آنها بدان پاک گردد و گاهی این فعل مدرات معروفه مثل تخم خیارین و خرفه و خارخسک و شراب ممزوج کند و بدیگر ادویهٔ غیرمشهوره حاجت نیفتد و اما فصد پس ناقه را باخراج خون کم احتیاج افتد و گاهی حاجت نیز بدان افتد اگر بقیه از خون باشد و بر آن انتفاخ سحنه و علامات خون دلالت کند لاسیما چون مثل بقیهٔ تب در عروق از نبض و قاروره دریابند و بثور

در لبها پدید آید و گاهی طبیب را محتاج گرداند به فصد صاحب تب رداءت خون او بنابر بقیهٔ رمادیت اخلاط ردیه در آن پس لازم گردد که خون ردی او خارج کنند و در آن به اغذیهٔ خون جید افزایند و اولی در استعمال مستفرغ آن است که بملایمت نمایند و چیزی دفعةً به عمل نیارند و خواب روز گاهی ناقه را ضرر رساند به ارخای او بدن آن را به سبب رطوبت حاصله از سوءهضم حادث از تحیر طبیعت از جهت تحریک روح به سوی داخل و خارج و گاهی آن را نفع کند به آسایش او یا گرم کردن او به سبب انتعاش قوت و حرارت و تحلیل بقیهٔ مواد و چون موافق نیفتد پس گاهی تب آرد بنابر آن‌که خام کند و قوت حرارت غریزی را بشکند و احتیاط در جمیع ناقهین که نقی از مواد موجبهٔ حمی و غیرنقی از آن باشند آن است که امر ایشان بر تدبیری که در مرض بود از مزوره و غیره دو سه روز تا قریب او جاری دارند و بالجمله مقداری که از روز بحران که قریب روز صحت او باشد تجاوز نماید بعد از آن به تدبیر مافوق او برند یعنی در غذا توسیع نمایند و واجب است که برای ناقه نقی و آن‌که تب او سلیم باشد تلطیف تدبیر او ننمایند یعنی غذا کمتر نکنند تا بدن او گرم و حال او بد گردد بحرارت گرسنگی و لازم است که رد بدن او از لاغری حاصل در اندک ایام به سوی فربهی در اندک روزها کنند زیرا که قوت او باقی است پس خون صالح به سرعت متولد شود و با خلاف او یعنی بغیر نقی و غیرسلیم الحمی خلاف این کنند یعنی تدبیر مرض بعد زوال او چند روز جاری دارند و اگر ناقه را اشتها نشود بدانند که در آن امتلاست و اگر اشتها شود هضم نشود پس باید دآن است که آن غذا را بر نفس خود زیاده از طاقت و فوق قوت طبیعی برمی‌دارد و قدرت بر هضم و تفریق غذا در بدن ندارد و یا در بدن او اخلاط بسیار است و طبیعت مشغول بدان است و یا قوت معدهٔ او بسیار ساقط است و یا قوت جمیع بدن و حرارت غریزی او ساقط است پس احالهٔ غذا لائق طلب به یخنی کردن طبیعت از آن غذا برای اعضا نمی‌کند و امثال اینها از ناقهین که در بدن ایشان اخلاط کثیر و قوت معده و بدن آنها ساقط بود و اگرچه در ابتدا خواهش طعام کنند لیکن حال ایشان مودی بسقوط اشتها گردد زیرا که آفات و امتلای اخلاط روی قوی و زیاده روز بروز گردد و ناقه را که اشتها نباشد به عده اشتها شود به سبب انتعاش قوت بهتر از آن است که او را اشتها باشد بعد از آن اشتهاب نبود پس اگر اشتها دوام کند و بدن بقوت و فربهی نگراید قوت اشتها و آلهٔ آن یعنی عصبه حس فم معده

هر دو صحیح باشد و قوت هضم و آلۀ او یعنی قعر معده هر دو ضعیف بود و اولی آن است که تدریج کند ناقه از تیهو و بچۀ مرغ ببزغاله و بعادت رجوع نکند و هنوز در عروق او تنگی باشد از بقیۀ ماده یا از حصول یبس به سبب حرارت مرض و سکنجبین گاهی ایشان را سحج پیدا کند به سبب ضعف امعای ایشان و همچنین سائر ترشی‌ها و از تدبیر ناقهین نقل ایشان به سوی هوا مضاد آن است که بآنها باشد و از تدبیر ایشان مراعات چیزیست که واجب بود حذر کردن او در نوع مرض آن تا مقابله کند بدان چه امن بود از آن مثل صاحب برسام که واجب بود بر آن خوف کردن از خشونت سینه تا در سعال نیفزاید و واجب نیست که ناقه در حمام عرق آورد چه گوشت او که ضعیف است تحلیل گردد و چون عرق در ناقه کثرت نماید در بدن آن فضول باشد و تراشیدن موی سر بموی ناقه را ضرر کند بنابر آن‌که مسام را بند کند و زکام و نزله پیدا نماید خصوص در هوای سرد

تغذیۀ ناقه

واجب است که غذای او در کیف حسن‌الکیموس سهل‌الانهضام باشد و لازم است که صبر بر گرسنگی و تشنگی نکند و گاهی احتیاج افتد بمائل کردن کیف غذا به سوی ضدمزاج مرض سابق به سبب بقیۀ اثر او یا بنابر احتیاط و بدانند که اغذیۀ رطبۀ سیاله در غذا شدن سریع‌تر باشد و در غذا دادن کمتر و غلیظۀ ثخنیه بضد آن بود اطعمه باشد یا اشربه و واجب است که ایشان را با ردائت خورانند اگر خواهش بدان بقیۀ حرارت نکند بلکه لازم است که تدبیری نمایند بدان چه او معتدل بود و او را حرارت لطیف مع رطوبت کامل سریع القبول برای هضم باشد و غذای او در مقدار چندان باشد که هضم و انفعال آن نیک گردد و آن را به تدریج بیفزایند اگر نقل در معده بینند و نه قراقر کند و نه سرعت انحدار و نه بطوی او بسیار و از آن کم کنند اگر از ثقل و غیره چیزی زبون دانند و چون ناقه یک بارگی ممتلی شود و معدۀ او کشیده گردد اکثر تب کند و همچنین واجب نیست که دفعه آب بخورد چه بیشتر در آن نظر باشد و اما وقت غذای او وقت اعتدال هواست در اوائل شب تابستان یا نیمروز زمستان الا آن‌که اشتها و غیر استعجال نماید در این صورت واجب است که غذائی را که آن کمتر از پر کردن شکم باشد تفریق نمایند و آب بسیار

سرد از قبیل چیزی است که ناقه از آن اجتناب کند چه گاهی بعض احشا را ضعیف کند و گاهی تشنج پیدا کند و دیدیم شخصی را که به این هلاک شد و بدآن‌که اشتهای ناقه گاهی کم شود به سبب ضعف یا اخلاط در معده و با وی در اکثر مثل غشی بود بنابر ابخرهٔ فاسده به سوی قلب و گاهی کم شود به سبب جگر یعنی قلت جذب او و ضعف جگر ظاهر شود از رنگ و ابزار رقیق سفید و گاهی کم شود به سبب اخلاط در همه بدن و تخمه و گاهی به سبب ضعف قوت بدن و حرارت غریزی یا در معده خاصةً باشد پس تدبیر هر واحد بدان چه معلوم است برفق ترکه ممکن بود باید کرد و بدانند که سکنجبین سفرجلی برای ناقهین بهترین دواست و خصوصاً چون اشتهای ایشان ساقط باشد به سبب ضعف در معدهٔ آن و از سحج در امان باشند و اما مقویات معده که گرم‌تر از آن باشد مثل قرص درد و مانند آن گاهی سبب نکس گردد **صاحب کامل** گوید که ناقهین از مرض آنند که از حمیات و امراض حاده خلاصی یافته باشند و از آن خارج شوند پس ابدان ایشان ضعف و خون در آنها تقلیل می‌باشد اما ضعف بدن به سبب انهاک مرض آن را و استعمال تدبیر لطیف در ایشان و کثرت تحلل بدان آنها بحرارت تب بود و اما قلت خون به سبب احراق حرارت حمی خون را و اقنای آن به سبب کثرت تحلل و قلت غذا و لطافت آن پس حرارت غریزی در ابدان ایشان به همین اسباب ضعیف گردد فلهذا محتاج به تدبیر انعاش و زیادتی قوت می‌باشد و اول آنچه سزواراست استعمال او در ایشان این است که تدبیر ایشان بعد انقضای مرض تا سه روز مثل تدبیر ایشان باشد اندک اندک به تدریج مثل گردنهای بچهٔ مرغ و تیهو و رانها و بازوهای آنها به عده انتقال کنند تا سینهٔ آنها و تا ماهی رضراضی هاربی و جلی و نهری پس از آن بپایچه بزغاله و بره و گردن آنها سپس به لحوم آنها اندک اندک و همواره بر این زیاده نمایند در هر روز بمقداری که قوت ایشان متحمل باشد تا آن‌که بغذائی رسند که عادت آن داشته باشند به تدریج و اگر شراب خوار باشد در ابتدا شراب ابیض رقیق خوشبو ممزوج به آب دهند به عده از آن ترقی بقوی‌تر از آن نمایند تا آن‌که بمقدار عادت خود که در وقت صحت او بود برسد و استحمام به آب شیرین نیم‌گرم در خانهٔ اوسط حمام نمایند هرگاه درانجا حرارت ظاهر نباشد و در آن قیام را طول ندهند و از امتلای غذا و شراب و از

صبر بر جوع و عطش و ایضاً اغذیهٔ مسخنه و ریاضت سخت و نشستن در آفتاب و غضب و بیداری و جماع حذر کنند زیرا که این همه تشخین مزاج ایشان و تحلیل جوهر ابدان آنها مقدار کثیر نمایند و بدان سبب قوت آنها ضعیف گردد و باید که تفقد در امر ناقه نمایند که بدن او چنان نباشد که هنوز از مادهٔ مرض بخوبی پاک نشده باشد و در بدن او بقیهٔ ماده باقی بود و از علاماتیکه این را بدان معلوم کنند آن است که صحت مریض ببحران اعنی به استفراغ یا ورم یا خراج یا غیر آن از اشائیکه بدان بحران بحران می‌باشد نباشد و یا بجران غیرتام و نضج غیرکامل باشد پس اگر در نبض سرعت یا تواتر یا در بول رنگینی معلوم کنند و یا تلخی در دهن یا تشنگی یا درد سر یا اعضاشکنی یا گرانی در بدن یابند و یا عرق بسیار آید لاسیما و در وقت خواب اینهمه دلالت می‌کنند بر آن‌که در بدن فضول است و آن محتاج به تنقیه است پس اگر با وجود اینها کلال در مفاصل یا تعب در بعض اعضای او دریابند توقع خروج خراج در آن عضو بباشد و چون علامتی از علامات مذکوره ببینند باید که از عود مرض حذر و احتیاط بسیار کنند و تدبیر ناقه مثل مرضی یا قریب از آن به استعمال اشیای مبردهٔ مطفیه و تلطیف غذا و استفراغ بدن نمایند لاسیما اگر مریض مع ذلک ناقص الاشتها باشد و یا اشتهای غذا بود بخورد و بدن او فربه نشود که این تاکید بر دلالت آن نماید که بدن او غیر نقی است چنان چه **بقراط** در کتاب فصول گفته که چون ناقه از مرض چیزی از غذا نخواهد و یا از آن بخورد و بدن او زیاده نشود بدن او محتاج به تنقیه باشد و چون این حال به بینند باید که تقلیل غذای او و تلطیف آن و تنقیهٔ بدن نمایند زیرا که اگر این تدبیر نکنند مرض عود کند و بدن مریض صحیح نماید چنان چه بقراط گفته ابدانیکه پاک نیستند هر قدر که آن را غذا دهند شر بیفزاید پس بدین جهت می‌باید که نظر کنند اگر علامات خون در آن ظاهر باشد فصد گشایند و از خون مقدار حاجت و احتمال قوت اخراج نمایند ودر اخراج او زیادتی نکنند زیرا که ناقه از مرض محتاج به زیادتی خون جید در بدن خود باشد و اگر علامت صفرا ظاهر تر بود باید ک استفراغ بدوای مسهل صفرا کنند که الطف باشد و اسهال او به آهستگی بود مثل مطبوخ فواکه و خیارشنبر و ترنجبین و لبلاب یا بنفشه خشک به شکر یا شربت ورد تا بدین از عود مرض ایمن گردد بعد از آن در تبدیریکه

مذکور شد شروع نمایند پس اگر بینند که ناقه را بعد استفراغ غذا نیک هضم نمی‌شود و طبیعت او نرم شود و بدن او زیاده نگردد بدانند که ناقه در مقدار غذای خود زیادتی می‌کند چنان چه بقراط گفته که ناقه از مرض چون غذا بخورد و بدن او از آن قوت نیابد این دلالت کند بر آن‌که او غذا زیاده از آن می‌خورد که بدن او متحمل آن نیست پس برای این واجب است که تقلیل از غذای او کنند هر صبح گلقند پنج درم تا هفت درم او را دهند و بعد ساعتی سکنجبین سفرجلی پانزده درم تا بیست درم بنوشانند که این آن را نافع است و چون این تدبیر در ناقه استعمال کنند به حالت .... کند و قوت او زیاده شود و بدن او به سرعت فربه گردد چنان چه بقراط گوید ابدانیکه در زمان اندک لاغر شوند رجوع آنها به سوی فربهی در زمانهٔ اندک بود و آن‌که در زمانهٔ طویل لاغر شوند بفربهی در زمانهٔ طویل رجوع کنند **ابومنصور** گوید برای کسی که از حمیات حاده بیرون آید سزاوار آن است که از رجوع به اغذیهٔ صحیح مزاجان پرهیز نماید و غذائیکه در حال مرض خود می‌خورد بر آن اقتصار نماید و یا آن‌که اندکی قویتر از آن باشد بعد از آن بتناول اغذیهٔ اصحا اندک اندک تدریج کند و از تعب و شراب دهم و مسکن گرم و جمیع مسخنات بدن و غیر آن که سابق مذکور شد اجتناب نماید ولاسیما کسانیکه از مرض بجبران تام خارج نشده باشند و کسانیکه در ایشان آثاریکه بر بقایای مرض دلالت کنند باقی باشند مثل زیادتی تلخی در دهن یا تواتر در نفس در نفس یاقی یا طعم غریب در دهن یا اختلاط و تشاویش در خواب و مانند آن که در قول سابق گذشت پس تدبیر این کسان خاصةً به تدبیر مرضی نمایند تا این همه آثار منقضی شود و صحت او پدید آید و غذا و آب اندک اندک خورند و دفعةً بسیار نباید نوشید و خاصةً در فصل خریف و از آب بغیر سرد البته ننوشند و اگر اشتها قوی باشد و در هضم ضعف بود به قدر اشتها نخورند بلکه به قدر هضم حتی که چون هضم جید شود غذای او اتم گردد بعد از آن بحرکات و سائر اعمال خود که عادت او در حالت صحت باشد تدریج نمایند و کسی را که از خوردن غذا بدن قوت نیابد بلکه طبیعت او نرم گردد از مقدار غذا و از شرب آب کم کنند و سکنجبین سفرجلی دهند و بر جگر او ضمادات مقوی آن نهند و ناقه را اغذیهٔ غلیظه و عسرالهضم ندهند تا آن‌که قوت او بکمال رسد بلکه غذای رقیق

سریع‌الهضم دهند اگر غذای او هضم نشود و شراب ابیض رقیق یا مروق بدهند و از قوی متعرض نشوند و **بقراط** گفته که امتلای بدن از شراب سهل‌تر از آن است که از طعام ممتلی گردد **ایلاقی** و **جرجانی** می‌نویسند که ناقه بهرعادتی که از ریاضت و طعام وشراب داشته باشد تدریج نماید و از فکر و غم و هم جمیع انواع استفراغ اجتناب کند و مردم محرور صفراوی را آب بزور و شراب لطیف ممزوج سود دارد و کثرت خواب در روز حرارت غریزی را ضعف کند و تب آرد و دوام اشتها به سبب غلبۀ سودا و انصباب آن به سوی فم معده از طحال بود و هرگاه ناقه بشب عرق بسیار کند بر دو حال دلالت نماید یکی آن‌که طعام افزون از کفایت می‌خورد دوم آن‌که در تن او هنوز فضله است پس تدابیر او بریاضت و به تدبیر لطیف باید کرد و **بقراط** گوید که عرق بسیار در خواب بغیر سبب موجب آن دلالت کند بر آن‌که صاحب او غذا را بیشتر از حمل بدن او برمی‌دارد پس اگر این بغیر تناول طعام باشد دلالت نماید بر آن‌که محتاج به استفراغ است و بسیار باشد که خلط رقیق لطیف به عرق خارج شود و غلیظ لزج باقی ماند و علامتش آن است که مریض بعد عرق هیچ راحت نیابد و ضعف بیفزاید و هرچند حرارت غریزی قویتر شود تحلیل پوشیده‌تر باشد و از اینجا معلوم گردد که کثرت عرق کار طبیعی نیست سبب آن یا کثرت ماده است یا انتفاح مسام یا عجز طبیعت از هضم طعام یا حرکتی و ریاضت قوی **ابن الیاس** گوید که تدبیر ناقهین از مرض مشترک میان تندر استان و بیماران است پس می‌باید که صرف عنایت بتفقد امر نبض و قاروره نمایند اگر علامات بقیۀ ماده معلوم شود و آن در قول صاحب کامل گذشت و یا مریض فی نفسه تقلب و جنث نفس قلت نشاط دریابد بدانند که در بدن و عروق او فضلات محتاج به تنقیه است پس مبادرت به نمایند به تنقیۀ آن از حسن تدبیر بالتدریج و از معالجات قوی و استفراغات سخت حذر کنند به سبب ضعف قوت ناقه و قلت احتمال او برای معالجۀ قوی و تدبیر بالغ در لطافت پس هرگاه بنقای بدن او و خلو عروق او از بقیۀ مواد فاسد یقین شود تدبیر آن به تدبیر مرض از تلطیف غذا و خوردن ماءالشعیر یا مزورات نمایند تا آن‌که سه روز از تب و مرض او بگردد و از عود مرض ایمن گردد به عده بدان چه غلیظ‌تر باشد اندک اندک تدریج نمایند و در اول روز چهارم از انقضای مرض گرد نهانی

بچهٔ مرغ دهند و در روز پنجم گردن و بازوهای آنها و در روز ششم این مع رانهای آن دور روز هفتم اینها مع سینهٔ آنها ضم نمایند به عده انتقال بپایچهٔ بره و بزغاله و گردن آنها نمایند بعد از آن به لحوم آنها اندک اندک نقل کنند و هرگاه در ایشان قوت حرکت و نشاط دریابند استحمام به آب نیم‌گرم نمایند و از فرح مفرط و فکر کثیر و غضب و سهر و بحث و مطالعه و قراءت کتب حذر کنند و اگر بدن ناقه از تناول غذا فربه نشود تلئین طبیعت و اسهال او برفق نمایند بملینی که بی‌غائله باشد مثل مطبوخ فواکه و نقوع مشمش بترنجبین و شیرخشت و یا هر صبح سگنجبین ساده و گلاب هر واحد ده درم با یک مثقال قرص طباشیر ملین بدهند و غذا مزوره از آلوی کوهی و مغز بادام و اسفاناخ یا از تمرهندی یا از ماش مقشر و مغز بادام سازند و اگر ناقه را بعد استفراغ غذا نیک هضم نیابد تقلیل غذا کنند و هر صبح سکنجبین سفرجلی و گلاب هراورده درم بنوشانند و غذا زیرباج بچهٔ مرغ دهند و همچنین اگر ناقه را عرق بسیار آید تدبیر او تقلیل غذاست و تناول سکنجبین سفرجلی آن را نافع بود **مؤلف اقتباس** می‌نویسد که در ناقهین بر غذا و شراب و دوایی که ضد مرض بود همه مبالغه بسیار نشاید که مبادا مزاج بگردد و مرض ضد بیماری اول پدید آید و به هلاکت انجامد و بعد گذشتن سه روز از تب شوربای گردنهای بچهٔ مرغ که به اندک روغن بادام و یا ماده گاو پخته باشد همراه برنج قسم اول و کهنه و یا بنان تنک که در آن ثرید کرده باشند بدهند و قدری گوشت گردن هم دهند و هر روز به دستوریکه در اقوال سابق گذ شت شوربا و گوشت اضافه نمایند و چون اشتهای طعام کم بود به اغذیهٔ مرغوبهٔ معتاده تحریک اشتها نمایند و جهت تقویت معده و برانگیختن اشتها مربای سیب با مصطکی و شربت سیب و به و یاقوت و جوارش انارین و جوارش عود ترش و انوشداروی لولوی علوی‌خان و سکنجبین تفاحی ایشان در گلاب قرنفلی و یا با گلاب و عرق کیوره و عرق بیدمشک و عرق عنبر بدهند قبل از طعام و کباب گوشت بزغاله و یا چوجهٔ مرغ که در آن زیره و قافلهٔ کبار و پودینهٔ سبز و یا خشک و پیاز و اناردانه جمله با هم کوفته در شکم او پر کرده باشند کباب کرده با نان دهند و اگر سرفه باشد اناردانه را موقوف سازند و عطرهای مناسب مزاج ببویند و چون در خواب عرق بسیار آید بریاضات و سوداری معتدل و تنقیهٔ

بدن بدفعات بملینات لائقه و مانند آن دفع نمایند و چون در روز بغیر از خواب هم عرق آید بلاسببی از اسباب خارجیه دلالت بر ضعف طبیعت و گشادگی مسام کند در این وقت حابسات مانند گل سرخ و گل گز و برگ سرو و تخم مورد و برگ آن برگ آن بر جامه و بدن بمالند و چون خواب کمتر آید به تدبیر سهر پردازند و اگر سرفه باشد و بلغم بدشواری برآید عسل درآب انداخته گرماگرم بنوشانند و بجای آب بر ماءالعسل اکتفا ورزند و یا لعوق کتان و یا حب‌الصنوبر لیسانند و لیسیدن بزر کتان بریان در حل نیز نفع می‌دهد و همچنین خوردن بادام هفت هشت عدد با همین قدر مویز منقی و همچنین خوردن لوز بادام و شیرینی پزدبه و یا سفوف زوفا تنها با ثبات دهند و یا مرکبی سازند از رب‌السوس و صمغ عربی و زوفای خشک هر یک سه ماشه و یا از فلفل گرد و کاکراسنگی هر دو برابر و نمک سنگ دو ماشه و اگر از این سرفه رفع نشود ملین مبارک با ترنجبین و روغن بادام دهند و روز دوم صبح مطبوخ زوفای خشک پنج ماشه اصل‌السوس پنج ماشه عناب هفت عدد مویز منقی یک توله گاوزبان چارماشه بنفشه هفت ماشه بادرنجبویه سه ماشه با شربت بنفشه دهند و غذا شوربای مرغ پا نان تنک خورانند و همچنین سه چهار بار به عمل آرند به عده لعوق بادام دهند و اگر در سرفه بلغم آسانی برآید رب‌السوس تنها در دهن دارند و کذا صمغ عربی و یا زوفای خشک سوده با نبات در دهن اندازند و اگر سرفه خشک بود باید که لعوق باقلا دهند و یا دیاقوذا و یا خمیرهٔ خشخاش و یا شربت خشخاش در عرق گاوزبان و مکوه دهند و یا تنها بلیسانند که بسیار نافع است و همچنین داشتن کتیرا و یا شیرخشت در دهان و ناقه را بعد غذا اندکی از قسم شیرینی خورانند تا جودت هضم پدید آید و غذا در فصل گرما وقت صبح یک دو ساعت روز برآمده و اگر اشتها بسیار باشد وقت ظهر نخود بریان مقشر بوزن یک نیم توله و یا کم و زیاده و کشمش دو چند آن بدهند و یا شالی بریان که بهندی پرمل گویند دو یا سه توله با نیم وزن آب نبات دهند و وقت شام غذا بدهند و در فصل سرما غذا در روزی دو سه مرتبه اندک و متفرق دهند

بیان بحران

چون مؤلف هیچمدان رسالهٔ بحران بتفصیل تمام و بتسیط تام جداگانه تلیف نموده لهذا در اینجا بتحریر برخی از فوائد ضروریه و ایام مسهل و بحران و غیره و علامات بحران و تدبیر در روز آن اقتصار ورزیده بدآن‌که بحران تغیر بدنی است که تابع مجادله میان طبیعت و مرض باشد و این بهر آن است که قوت با مرض تنازع و محاربه و اجتهاد در قهر و غلبهٔ خود و دفع مادهٔ مرض و اخراج او از بدن می‌کند و همچنین مرض مقابلهٔ قوت وجهد در غلبهٔ خود و ظفر بر آن می‌نماید پس هرگاه قوت بر مرض ظفر یابد بحران جید باشد و مریض سالم ماند و هرگاه مرض بر قوت مظفر گردد بحران ردی بود مریض هلاک شود پس هر بحران یا جید باشد یا ردی هر واحد از این هر دو یا تام باشد و یا ناقص و بحران جید تام آن است که طبیعت غالب آید و مادهٔ مرض را یک بارگی از جمله بدن خارج کند و مریض دفعهً صحت تام یابد و بحران روی تام آن است که مرض غالب آید و فی‌الفور مریض هلاک گردد و این هر دو نوع در امراض حاده افتد که مدت آن تا چهار روز یا هفت روز یا چهارده روز بود و بحران جید ناقص آن است که اگرچه طبیعت غالب آید و بحران نیک کند لیکن جمله ماده را یک بارگی دفع نسازد بلکه مابقی را اندک اندک بدفعات دفع کند و بحران روی ناقص آن است که مرض غالب آید و بحران بد کند اما یک بارگی هلاک نسازد بلکه طبیعت را بعد از آن اندک اندک ضعیف سازد و هلاک نماید و این هر دو نوع‌اند امراض غیرحاده افتد که مدت آنها کمتر از چهل روز بود و به قول قرشی بحران جید تام گاهی بدفع کلی و به ازالهٔ ماده مرض از جمیع اجزای بدن شود و آن را بحران استفراغی نامند بلکه به ازالهٔ مادهٔ مرض از نواحی اعضای کریمه و شریفه به سوی اعضای خسیسه و اطراف بود این را بحران انتقالی گویند و بعضی و ذبول را از اقسام بحران ناقص شمرده‌اند لیکن **شیخ‌الرئیس** می‌فرماید که گاهی از بحران ناقص آن باشد که قریب بحران بود و آن در بحران جند ناقص تحلل است و در روی ناقص ذبول بدن و این هر دو در شمار بحران ناقص در تربت آثاراند و از قسم بحران نیستند زیرا که شرط بحران آن است که دفعهً بود و این هر دو تدریجی‌اند و ایضاً **مسیحی** گوید که از امراض بعضی آن است که انقضای آنها ببحران باشد و آن مراضی است که سریع‌الحرکه بود و بعضی آن است که انقضای آنها بتحلل اندک

اندک باشد و او آن است که بطی‌الحرکه بود و انقضای این بحران را نگویند بلکه نضج و تحلل نامند پس هر مرض که زائل شود یا بنضج و تحلل بود چون مادهٔ فاعل مرض اندک اندک تحلیل شود تا آن‌که به تدریج فانی گردد و یا ببحران زوال پذیرد و یا به استفراغ بود چون مادهٔ فاعل مرض به سوی خارج جمله مندفع گردد و یا به انتقال و خراج چون آن ماده بعضو غیرشریف مندفع شود اما نضج و تحلل در امراض طویلهٔ مزمنه و مواد بارد بود اندک اندک مثل تب لثقه و ربع و مرض مزمن را علامات هائله و حرکات صعبه نمی‌باشد و اما بحران به استفراغ در امراض قصیرهٔ حاده باشد مثل حمیات صفراویه که در آن دفعهً استفراغ افتد یا برعاف یا بقی یا به اسهال یا به عرق یا به ادرار بول و یا بخروج خون از مقعد و یا بدرود حیض و انتقال آن است که طبیعت بر ماده مستولی شود و آن را بضعیف‌تر عضو دفع کند و در وی از آن ورم و خراج حادث شود و این را بحران انتقالی گویند و همچنین هر مرض که هلاک کند یا بر سبیل بحران هلاک نماید و یا بر سبیل اذبال و ذبول آن است که قوت اندک اندک تحیل پذیرد **فائده** هرگاه بحران در ابتدای مرض افتد قتال باشد و هرگاه در وقت منتهای او بود تام باشد و در انحطاط مرض بحران اصلا نیفتد و وقت بحران واحد است و آنوقت منتهی است و وقت موت واحد نیست بلکه گاهی در ابتدا و گاهی در انتها بود بحران تام در وقت منتهای مرض باشد و بحرانیکه تام نباشد گاهی در وقت در وقت تزید مرض بود به سبب محرک بد مثل مرض خبیث سریع‌الحرکه و مثل معالج چون اشیای مستفرغه قبل نضج مادهٔ مرض استعمال کند و بحران واقع در وقت منتهای مرض اکثر فاضل محمود باشد و بحران واقع در تزید مرض اگر جید و بسلامت بود بحران ناقص باشد و اگر ردی و به هلاکت بود در آن مریض سخت بدحال گردد بردی‌ترین وجوه باشد بالجمله بحران تام جز بوقت انتها نباشد اگر جید باشد نیک تام بود و بر استیلای طبیعت و قوت بر مادهٔ روی دلالت کند و اگر ردی باشد بر عجز قوت و هلاک دلالت نماید **فائده** افضل بحران آن است که بعد نضج تام افتد تا ماده به الکلیه بدان مندفع شود و ایضاً با وجود نضج طبیب بنقای بدن بدان وثاقت نماید یعنی به اندازهٔ ماده محدث مرض اندازهٔ مادهٔ مندفع باشد و ایضاً هرگاه اندفاع ماده حاصل شود عقب او خفت ظاهر گردد و ایضاً سلیم‌الاعراض بود و

چنان باشد که روزی از ایام انذار بدان خبر دهد پس در روز بحران محمود واقع شود مثل روز هفتم و چهاردهم و هفدهم و توقع بحران تام‌الدفع در امراض حادث از مواد رقیقهٔ حاده و در قوت قوی باید کرد و امید بحران انتقالی در قوت ضعیف و مادهٔ غلیظ باید داشت و ایضاً حال بحران تام‌الدفع مختلف بود زیرا که اگر ماده در آن شدیدالرقت باشد به عرق بحران کند و اگر از آن کمتر در رقت بود اگر بسیار گرم باشد برعاف بحران نماید والا به ادرار و اگر رقیق نباشد به اسهال و قی بحران کند **فائده** بدانند که بعض اعضا را بحران مخصوص آن بود پس بلغم بینی و ریم گوش بحران امراض سر باشد و چرک چشم و اشک از بحرانات امراض چشم و نفث از بحران امراض سینه و همچنین خراج پس گوش از بحران امراض راس و خراج بغل بحران امراض قلب و خراج کنج ران بحران امراض جگر باشد و این اندفاعات بحرانی باشند اگر مواد مندفعه بسیار و دفعهً آید در ایام جوانی باحوری بود و اگر مواد اندک بود و بدفعات بسیار ریزد آن را در حقیقت بحران نگویند زیرا که حرکت دفعیهٔ قویه از لوازم بحران است و گشادن خون بواسیر بحران جید برای امراض بسیار است و بهترین بحرانات رعاف است پس اسهال پس قی پس بول پس عرق پس خراجات از قبیل بحران انتقالی است و بسیار باشد که بدین امراض یک بارگی زائل شوند اگر خراجات سلیم باشد و اگر ردی بود اعضا را بمیراند و گاهی بحران تام یا ناقص بتعقد عضله و عصب و جرب و قوبا و سرطان و برص و غدد و داءالفیل و دوالی و انتفاخ اطراف و غیر آن بود و بعضی از اقسام بحران انتقالی آن است که بخراج مودی نگردد بلکه مثل لقوه و تشنج و استرخا و وجع ورک و پشت و زانو و یرقان پیدا کند و بهترین انتقالات آن است که به سوی اسفل باشد و بهتر خروج و انتقال آن است که به سوی خارج و بعد نضج تام و بعید از اعضای شریفه بود **فائده** طبیعت می‌تواند که از احوال مشاهده مثل نضج بول و نفث و ضد آن بر بحران جید در دی استدلال کند و هرگاه مرض علامات بحران را که مذکور گردد و قبل از وقوع نضج تحریک نماید آن دلالت بر بحران ردی کند و اگر در آنجا اندک نضج باشد و دلالت بر بحران ناقص نماید و اگر نضج تام باشد بر بحران جید تام دلالت کند و بحران تام جید باشد با ردی نزد منتهی بود و گاهی نزد شروع در انحطاط وارد گردد و بدین سبب بحران تام در سردی

شدید هوا درنگ کند پس بر طبیب واجب است که تلافی ضرر سردی هوا هنگام حدوث بحران به عرق نماید و مسکن مریض را گرم کند و بدانند که بحران در وقت راحت و اقلاع نوبت یا مرض کمتر واقع شود و در وقت تفتیر از شدت در حمیات لازمه بندرت و اندک و بدانند که بحران در امراض سلیمه اکثر تاخر نماید و در امراض قتاله تقدم کند و مریض از عهدۀ مرض و انصرام نیابد و دفعةً نه بر سبیل تحلل مگر آن‌که استفراغ محمود یا خراج محمود افتد و هر بحران که در ایام باحوری افتد امیدوارتر باشد و آنچه در غیر آن بود بر رداءت حال مریض و دلالت کند و بسیار روی باشد بهر آن‌که ماده در غایت رداءت بود و طبیعت متحیر مضطر و لهذا در امراض سلیمه بحران در روز آن واقع شود بهر آن‌که طبیعت غیرمضطرب باشد و بالجمله حرکت بحران قبل وقت او یا به سبب رداءت ماده و شدت حرکت و حدت آن بود چنان چه در امراض حاده و یا به سبب قوت مرض و عجز طبیعت از مقاومت او و یا به سبب امری خارجی محرک مواد و طبیعت مثل خطا در ماکول و مشروب و به سبب تحریک دوای مسهل در غیر وقت او و یا ریاضت و یا بعارض نفسانی چه عوارض نفسانی را مدخل در تحریک بحران قبل از وقت او و تبدیل جانب اوست چنان چه فزع بحران را اسهالی یا قیئی یا بولی می‌گرداند بعد از آن‌که اگر عرقی باشد وسردرد غضب آن را عرقی می‌سازد بعد آن‌که اگر بولی یا اسهالی باشد و چون تقدم مقاومت بنحوی باشد که قوت را چنان ضعیف گرداند که تا قرب منتهی با وی ثابت نماند آن دلیل موت باشد و هرگاه قوت را بقیه تا منتهی باقی ماند دلیل سلامت باشد و هر روزیکه در آن توقع بحران محمود باشد و در آن روز علامات روی پیدا شود آن دلالت بر هلاکت نماید

تقسیم ایام مرض

بدآن‌که جمله ایام مرض سه گونه است بعضی از آن روزهای بحران باشد و آن را ایام باحوری گویند و بعضی روزهای خبردهنده که بحران کی خواهد شد و آن را ایام انذار و منذره گویند و بعضی روزها که نه از ایام باحوری باشد و نه از ایام انذار اما به سبب انحراف بحران در آن روزها واقع می‌شود و آن را ایام واقع فی‌الوسط گویند یعنی

متوسط میان ایام باحوری و ایام منذره و مسمی بدان بهر آن شده که از شان بحران است چون تقدم یا تاخر وقوع او نماید در آن روز افتد

ذکر ایام مسهل

بدآن‌که حسب رای خلاق اطبا در این عصر برای استعمال مسهل روز مقرر است و آن ۸ و ۱۰ و ۱۲ و ۱۶ و ۱۸ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۲ و ۳۳ و ۳۵ و ۳۶ و ۳۸ و ۳۹ باشد و این وقتی است که روز نوبت یا روز شدت در این ایام نباشد و اما اگر باشد پس باید که در روز بحران که قوی نیستند مثل نهم و یازدهم و مانند آن مسهل دهند و بعضی اطبا استعمال مسهل در روز ششم می‌کنند و این از خطر خالی نیست بنابر بودن او روز بحران روی بسیار و روز پنجم و چهارم اگرچه روز اندازند لیکن رداءت در آنها مثل ششم نیست پس اگر ضرورت از هیجان ماده و غیره واجب گردد مهلت ندهد و معلوم شود که در این هر دو روز بحران واقع نخواهد شد این هر دو اولی به مسهل از ششم باشند نزدیک بعض و نزد بعضی بالعکس و چون تب مواظبه باشد یا دو غب به طریق مبادله مرکب شوند در این صورت احسن آن است که مسهل بعد رفع نوبت یا قبل از آمدن او بنحویکه عمل مسهل تا وقت آمدن آن منقطع شود استعمال نمایند و لهذا بعض احیان در شب که ربع یا کمتر از آن باقی ماند استعمال مسهل می‌کنند یعنی در روز نوبت معلوم کنند که نوبت کدام وقت می‌آید مثلاً اگر در نصف روز بیاید مسهل بهر شب باقی مانده باید داد که عمل مسهل تا وقت آمدن نوبت منقطع گردد و اگر طبیب مناسب داند بعد از نوبت مسهل دهد و گاهی رای طبیب حکم می‌کند به اولویت این حکم که تب روزی قوی آید و روزی ضعیف و روزی ضعف روز بحران قوی باشد مثل هفتم و یازدهم و روز قوت روز هشتم و دهم باشد پس در این هنگام اگر مسهل در هشتم بعد زوال نوبت استعمال کنند اولی از آن باشد که مسهل روز ضعیف استعمال کرده شود و اگر بعد زوال نوبت نیز باشد زیادت وثوق بهشتم و دهم از هفتم و نهم بود و اگرچه هشتم نیز روز بحران ردی می‌باشد لیکن در آن بحران نمی‌افتد مگر در کمال ندرت و بهتر آن است که حالات را نظر کنند اگر بحران واقع نشود مسهل استعمال کنند والا نشاید سیما

اگر علامات بحران شروع گردیده باشد و بدانند که چون تب عارض شود پس زائل گردد و بعد چند روز باز آید در این صورت اولی آن است که مسهل در روزی دهند که روز بحران به اعتبار مرض و نکس هر دو نباشد و اگر این نسبت بهر دو میسر نشود پس اعتبار نکس بهتر باشد

ذکر ایام بحران

بدآن‌که اطبا ایام بحران را به استقرا و تجربه ثابت کرده‌اند و آغاز حساب بحران که بر آن امر مسهل و تغذیه موقوف است اطبا چنان مقرر کرده‌اند که اگر روز آغاز تب اکثر از نصف باقی ماند آن روز را بر سه اعتبار می‌کنند و اگر کم از نصف باقی ماند آن را براسه اعتبار نمی‌کنند بلکه داخل در روزی می‌نمایند که این باقی جزو آنروزست بالجمله اگر تب مثلاً در دو پاس اول روز شنبه آید آن روز روز اول تب شمار کنند و اگر بعد از دو پهر آید آن را در حساب ندارند بلکه شمار روز اول از روز یکشنبه کنند مگر آن‌که تب نائبه باشد و نزد شیخ‌الرئیس اولی آن است که اعتبار وقت ابتدای نفس تب کرده شود در آنجا خروج از حالت طبیعی در مزاج خوب ظاهر شود و اما ابتدای صداع و تکسر اعضا را اعتبار نیست و انداختن مریض خود را بر بستر از معتمد علیه نباشد و چون زن بزاید به عده آن را تب عارض شود پس حساب از تب کنند نه از زائیدن و ایام بحران که در آن جمیع مستفرغات ممنوع است این سیزده روزست ۳ و ۴ و ۱۱ و ۱۳ و ۱۴ و۲۰ و ۲۱ و ۲۳ و ۲۴ و ۳۱ و ۳۳ و ۳۴ و ۴۰ و بعد چهلم روز نزد محققین بحران قوی لازم نبود مگر شصتم و هشتادم و صدم و اگر بعضی چهل و دوم و غیره نیز گفته‌اند و بقراط گفته که از ایام بحران آنچه طاق باشد قوی‌تر از جفت در بحراناتست در اکثر امر به تجربه و بدآن‌که گاهی متصل شود ایام و مثل یوم واحد برای بحران گردد و این اکثر بعد بستم بود به استفراغ باشد یا بخراج و امید نیست که انقضای امراض بعد چهلم ببحران باشد لیکن بنضج و تحلیل و بدانند امراضی که در روز طاق نوبت کنند مثل حمای غب و اکثر حاده چون محرقه و سونوخس بحران آنها سریع‌تر باشد و در روز طاق بود و لهذا در غب انتظار یازدهم کرده می‌شود و انتظار چهاردهم نمی‌کنند مگر کمتر چنان چه اگر نوبت تقدم یا تاخر کند پس بحران در سیزدهم افتد و مرضی که

در روز جفت نوبت کند مثل ربع و سدس و ثمن بحران بطی‌تر کند و بحران آنها در جفت اکثر باشد مثل چهلم و شصتم و هشتادم و ماه چهارم و سال چهارم

ذکر ایام واقع فی‌الوسط

یعنی ایامیکه در وسط ایام مسهل و ایام بحران واقع‌اند و آن ایام بحران‌اند که قوی نیستند و آن شش روزست ۳ و ۵ و ۹ و ۱۱ و ۱۳ و ۱۴ و برای اینها احکام بحران است بهرآن‌که در این روزها نیز تغیر و حرکت واقع می‌شود پس تحریک از مسهل و غیره نباید کرد و به قول شیخ و مسیحی روز ششم نیز از ایام واقع فی‌الوسط است وایضاً مسیحی دوازدهم و پانزدهم را نیز از این ایام شمرده

ذکر ایام انذار

بدآن‌که مراد به انذار در اینجا اخبار بوقوع امر عظیم در مستقبل است محمود باشد یا مذموم و در عرف عام آن اخبار بوقوع امر مذموم در مستقبل است چه اگر اخبار بوقوع امر محمود باشد آن را بشارت نامند بالجمله بعضی از ایام بحران که مذکور شد منذر ببعض آن است چنان چه روز چهارم بهفتم و یازدهم بچهاردهم و هفدهم به بیستم و یا بیست و یکم و بیست و چهارم به بیست و هفتم و چون انذار بمعنی خبر دادن است پس هرگاه مثلاً بحران در روز هفتم خواهد شد تغیری در روز چهاردهم خواهد بود این تغیر خبر می‌دهد ببحران روز تا هفتم اگر علامات بحران نیک باشد و صلاح بعض احوال بود یا منذر بروز ششم باشد اگر علامات او بد بود خصوصاً در محرقه و نائبه و بحران در هفتم یا نهم به انذار چهارم در غب بسیار می‌باشد و روز نهم نیز منذر بیازدهم و در اکثر بچهاردهم باشد و چهاردهم یا بهفدهم یا بیستم یا بیست و یکم منذر بود و بستم بچهلم و اگر علامات نضج در روز هفتم ظاهر شود بحران در روز یازدهم یا چهاردهم افتد

علامات بحران

بدآن‌که احوال و امور که آن علامات برای وقوع بحران است مثل هیجان مرض و قوت حرارت و قلق و اضطراب و جستن و از پهلو بپهلو گردیدن و گرانی سر و اختلاط ذهن و صداع و درد گردن و سبات و سدر و دوار و خیالات در چشم و ظلمت بصر و طنین و دوی و اختلاج لب و غثیان و تشنگی و خفقان و غشی و درد فم معده و سوزش معده و تغیر رنگ چهره و تنگی نفس و دشواری آن و درد پشت و لرزه و رعده و رعشه و تغیر نبض از حال خود به اشراف به انخفاض و عسر بول و قبض شکم و غیره اعراض صعب باشد پس هرگاه این علامات یا بعض او در شب پدید آید دلالت کند بر آن‌که بحران فردای این شب باشد و اگر در روز ظاهر گردد دلالت نماید بر آن‌که بحران در شب آینده متصل آن روز خواهد بود پس اگر با وجود آن علامات نبض موجی معی تری جلد و سرخی و انتفاخ جلد و بول رنگها مائل بغلظ و در مرض مزمن لرزهٔ قوی و به عده تب اشتداد کند و درد اعیائی و قوت قوی و علامات جید باشد ولاسیما اگر براز و درد بول کم شود و دلالت بر بحران عرقی کند **و اگر** نبض عظیم و شاهق یا صلب و سریع و انتفاخ عروق و خارش بینی و سرخی رنگ چهره و چشم و پرهٔ بینی دفعهً و تمدد درجانب جگر یا طحال بغیر وجع و دیدن رشته‌های سرخ و بتاریق پیش چشم و سیلان اشک دفعهً و شدت اشتعال سر و صداع ضربانی و درد گردن و ترقوه و طنین و صمم و سدر و عطاس باشد دلالت بر بحران رعافی نماید و اگر انغضاط نبض و انخفاض آن و سفیدی قاروره و ثقل و درد مثانه و نتوی ناف و انتفاخ قضیب و حرقت احلیل و احتباس براز و قلت عرق و صلابت ظاهر بدن باشد بر بحران ادراری دلالت کند **و اگر** ناریت بول و اختلاج لب زیرین و غثیان و ظلمت و غشاوهٔ چشم بلاتباریق و تلخی دهن و درد فم معده یا سیلان لعاب و خفقان معدی و صداع بعد لرزه و سردی شکم و ضیق‌النفس و سقوط رنگ و زردی چهره باشد باشد بر بحران قیئی دلالت نماید **و اگر** نبض صغیر مع قوت و عدم صلابت آن و معض و قراقر شکم و ثقل شراسیف و تمدد در آن و درد پشت و اختلاج در عضلات شکم و قلت بول و عرق و گرانی در اسفل شکم و انتفاخ در آن و کثرت رنگینی براز از سابق و آمدن او زیاده‌تر از عادت و بلندی و نتوی شکم باشد دلالت بر بحران اسهالی کند **و اگر** سائر علامات دال بر بحرانات دیگر نیابند و گرانی در رحم و در تهیگاه و در اعضا

و درد و تمدد در آنجا و اختلاج در فرج و گشادن فم رحم و فراتر آمدن آن دریابند حکم نمایند که بحران طمثی خواهد بود **و اگر** نبض عظیم مائل بقوت و فقدان سائل دلائل توجه ماده بطرف دیگر و عادت سیلان خون از مقعد بقتل و اختلاج در نواحی مقعد و درد در کمرگاه و ضربان در حوالی مبرزد پشت و زهار و اعضا شکنی باشد بحران از گشادن عروق مقعد و خون بواسیر باشد

علامات بحران انتقالی

و آن قوت تب مع ثبات وجع در موضعی از بدن واحتباس استفراغات از بول و براز و عرق مفرط و رقت و سفیدی بول و تأخیر نضج یا عدم او مع صحت قوت وجودت نبض ولاسیما در امراض سلیمۀ بطیه عدیم النضج باشد به عده وجع و انتفاخ عروق در مثل بغل و کنج ران و پس گوش و شدت التهاب و جهتی که در آن عضو ضعیف است یا وجع مفاصل یا وجع معتب بر جهت انتقال ماده دلالت کند پس عسر بول و گرانی سرو ثقل سمع و سبات و عروض ضیق‌النفس دفعةً علامت داله بر نقل ماده به سوی اعالی باشد و ثقل و درد در ناحیۀ اسفل مع التهاب و انتفاخ در کنج ران یا در زانو و ورم رخو از جنس تهبج در آن هر دو علامت انتقال ماده به اسفل باشد و چون قوت صحیح و علامات جید باشد و رقت بول زمانۀ دراز دوام نماید این منذر بخراج بود و همچنین توجه مریض بصحت بغیر بحران ظاهر به عده بودن شریان صدغین شدیدالانبساط کثیرالضربان و رنگ پژمرده و نفس متواتر و گاهی سرفۀ خشک دلیل عروض خراج در مفاصل است و فصل زمستان و سن کهولت از دلائل وقوع بحران بخراجست بلکه از اسباب اوست و از دلائل قویه بر بحران خراجی تأخر بحرانات دیگر از اوقات آنهاست و درازی مرض حار زیاده از بیست روز و ایضاً با وجود تاخر آن بحرانات تام نباشد و خراجات در امراض مزمنۀ متطاوله اکثر در اعضای سفلی باشد و در مرض حادتر در اعضای علیا و در متوسط در هر دو جانب زیر و بالا

علامات داله بر بحران جید

بهترین علامات بحران فاضل آن است که نضج تام شده باشد به عده در روزی از ایام بحران محمود که مذکور شد مثل هفتم و چهاردهم واقع شود و آن را روزی مناسب از ایام انذار منذر بود و به استفراغ باشد نه به انتقال و نه بخراج و استفراغ او از خلط فاعل مرض و در جهت مناسب باشد و بیمار احتمال او بسهولت کند و حال قوت وحال نبض که در اوقات علامات صعب قوی متین باشد و خصوصاً چون هر دو و در قوت ازدیاد نمایند واختلاف نبض کم شود و مستوی گردد و ایضاً اگر عقب اعراض مذکوره مریض راحت و خفت یابد و اعراض که با بحران باشد نقصان پذیرد وحرارت ساکن گردد و رنگ بیمار نیک شود و نبض او قوی گردد این دلالت بر بحران جید تام کند

علامات داله بر بحران ردی

اصول این آن است که مخالف علامات جیدهٔ مذکوره باشد واین مثل آن است که حرکت بحران قبل منتهای مرض و نضج بود و آن‌که در روز غیرباحوری باشد و آن‌که با وی نبض در صغر و سقوط اخذ کند و استفراغ از غیرخلط محدث مرض بود وآنجا که علامات بحران مع احوال متوسط میان احوال بحران جید و احوال بحران ردی ظاهر شود بحران ناقص غیرتام باشد اعنی مرض بدان منقضی نگردد لیکن انقضای او تا روز باحوری که قریب او خواهد آمد تاخر کند مثل آن‌که بحران در روز هفتم افتد و در آن مرض منقضی نشود بلکه بقایا از آن باقی ماند که بحران او تا روز نهم یا یازدهم متأخر گردد و اگر بدان انقضای مرض باشد مرض معاودت کند و مریض نکس نماید و نکس هرگاه مع اعراض ردیه باشد و قوت ضعیف گردد مهلک بود و اگر قوت قوی باشد مریض از آن سالم ماند

تدبیر روز بحران

به قول **شیخ** لازم است که در روز بحران و آنچه قریب آن باشد تدبیر مریض به تدبیر خاص به مرض او مسکن و مقوی طبیعت نمایند و البته حرکت ندهند بدوا و **قرشی** گوید که هرگاه بحران جید تام بعد ظهور علامات نضج و توفرتوت و غیره حادث شود یا عارض شده باشد سزاوار نیست که تحریک مواد از عضو دیگر مثل جذب بمحاجم کنند و نه در آن جذب بدوای مسهل و نه بغیر آن از تهیج مثل ترعیف و تعریق و قی و ادرار نمایند بلکه بر طبیعت

بگذارند و این ترک تحریک و عدم تعرض طبیعت در بحران کامل است و اما در بحران ناقص باید که اعانت طبیعت نمایند بدان چه موافق حرکت بحران باشد مثلاً اگر علامات دفع طبیعت مادهٔ مرض را به اسهال ظاهر شود و قوت قوی نباشد و یا سده و ثقل در امعا باشد و در آن هنگام باید که اعانت طبیعت بمفتح ملین نمایند تا فعل طبیعت آسان گردد و **جرجانی** و غیره می‌نویسند که روز بحران مریض را بهیچ وجه حرکت نباید داد و مریض را ساکن باید داشت و کار بطبیعت باید گذاشت اما اگر دانند که اگرچه طبیعت غالب است لیگن در اتمام کار خود محتاج به اعانت است می‌تواند که آن را یاری دهند به حسب ارادهٔ او مثلاً اگر دانند که طبیعت ماده را برعاف دفع خواهد کرد و محتاج اعانت است سر را گرم دارند و آب گرم بسیار بر سر ریزند و اگر بتعریق حاجت باشد آب گرم پیش او نهند و بر دائی بیمار را درپوشند مع ظرف آب و عرق را بپارچه خشک همی کنند تا پیشتر آید و اگر محتاج بقی بود قی فرماید و اگر حاجت بتلئین داشته باشد تلئین طبع نمایند و اگر مفتقر به ادرار باشد مدرات نوشانند چنان چه در علاج صداع بحرانی گفته شد و همچنین هر استفراغ بحرانی که مفرط شود خوف ضعف گردد حبس او باید کرد هیچ استفراغ بحرانی را بی‌ضرورت نباید بست و در بحران انتقالی هرگاه معلوم شود که بعضوی از اعضای ماده منتقل شده خواهد ریخت و ریختن ماده بدان عضو آفت قوی خواهد آورد و باید که آن عضو را قوت دهند و ماده را بعضوی دیگر که ازو خسیس‌تر بود و ریختن ماده بر آن کمتر مضر بود بازگردانند به طریقی که سهل‌تر باشد و طریق بازگردانیدن ماده از عضوی بعضوی بر چند وجه است **یکی** آن‌که عضوی که برابر اوست بربندند چنان چه متالم گردد تا به سبب الم ماده بدان سو باز گردد **دوم** آن‌که بر عضوی که برابر اوست محجمهٔ شیشه یا شاخ یا کدو گذارند یا ادویهٔ جاذبهٔ گرم ضماد نمایند **سوم** آن‌که اگر ماده در دست راست بود بدست چپ کاری سخت کند و بار گران بردارد **چهارم** آن‌که اگر ماده در سر و چشم باشد باید که ادویهٔ مسکن در دبر آن استعمال نمایند و پایها را سخت بمالند یا در آب گرم گذارند یا بربطها پایها از ساق تا کف بربندند تا ماده از بالا فرود آید و همچنین هرگاه ماده بباطن خواهد افتاد دردی به معده وسینه آرد بازوها در آنها قوی بربندند تا به اطراف برگردد و ادرار بول بتعریق

بازماند و عرق به ادرار بول و اسهال بقی و قی به اسهال بالجمله ماده را که از عضوی بازگردانند به جانب مخالف باید گردانید بعضوی دورتر یا به نزدیک‌تر مثلاً کسی را که از کام و دهان خود برآید و خواهند که بجای مخالف که قریب باشد بازگردانند به جانب بینی بازگردانند و اگر خواهند بعضوی دورتر بازگردانند از اعضای اسفل رگی گشایند و همچنان کسیکه بواسیر دارد و بعضوی نزدیک آن را خواهند گردانید رگی از رگهای نیمه بالا بگشایند و هرگاه خواهند که ماده را از عضوی بازدارند قانون کلی آن است که نخست درد ساکن نمایند که بعد سکون آن بازگردانیدن سهل باشد و بهیچ وجه بعضوی شریف و قوی‌الحس و ضعیف ماده نشاید آورد و تا ممکن بود بعضوی خسیس که قریب‌تر باشد و قوی بود و حس کمتر داشته باشد باید آورد و چون بازگردانیدن ماده مطلوب شود تمهل نباید کرد که ارجاع ماده در ابتدا آسان بود جهت قلت ماده **پوشیده نماند** که اگر ماده در بدن اندک باشد و قلیل‌الحرکه بود بازگردانیدن او بدون استفراغ کفایت باشد و مضرت نرساند اما اگر بدن ممتلی و ماده کثیرالحرارت بود اماله مع استفراغ باید کرد تا به آفتی دیگر نانجامد و در اخراج او رعایت محاذات لازم شناسند مثلاً اگر ماده به جانب دست راست بود فصد از دست چپ باید کرد یا از پای راست و بالعکس و اگر به جانب راست مائل بفوق بود از همان جهت رگ باید زد از دست راست یا از پای راست و اگر به جانب چپ مائل باعلی باشد فصد از دست چپ باید کرد و همچنان اگر ماده در پای راست بود فصد از دست راست کنند و اگر در پای چپ بود از دست چپ کنند و همچنان برای ارجاع مادهٔ جگر رگ از دست چپ باید زد و برای ارجاع مادهٔ دل و سپرز از دست راست و اینکه گفته شد از رعایت مخالفت در اخراج مادهٔ احشا بر تقدیریست که هنوز ماده در انصباب و ریزش باشد و بعد از آن‌که ماده از ثوران و انصباب ایستاده باشد فصد برای ازالهٔ مرض از طرف مقابل عضو مؤف باید کرد و کذلک از اعضای ظاهری بعد استقرار ماده تنقیه از ذات عضو باید کرد که در این هنگام امالهٔ او بیفائده است به سبب سکون حرکت آن

اورام و بثور ظاهر بدن

بدآن‌که اورام جمع ورم است یعنی آماس و آن زیادتی غیرطبیعی است که در عضوی حادث شود از مادهٔ فضلیهٔ ممدوه به هنجیکه موجب ضرر گردد و درد آرد به مس کردن او و یا به غیر مس و موادی که از آن اورام پیدا شود شش است یعنی اخلاط اربعه و مائیت و ریح و ورم یا حار باشد و یا غیرحار و ورم حار یا بالعرض بود که آن را حرارت به عفونت عارض گردد چون بلغم که به عفونت گرم شود و سودا احراقی حار به احتراق که در ماده حاصل شود و در آن باقی ماند غالب را مقدم می‌دارند فلغمونی حمره گویند و اگر صفرا غالب باشد حمرهٔ فلغمونی گویند و اما ورم غیرحار یا از مادهٔ بلغمی باشد یا سوداوی یا مائیت یا ریحی و اورام بلغمی دو نوع است اگر مادهٔ آن مخالط و داخل جوهر عضو و غیرمتمیز بود ورم رخو گویند و اگر خارج از آن و متمیز در غلاف باشد سلع لینه گویند و اکثر اورام زمستان بلغمی باشد حتی که حالا از آن سفیدرنگ بود و اورام بلغمی مختلف بود به حسب غلظ بلغم و رخاوت و رقت او حتمی که مشابه مادهٔ سوداوی و مادهٔ ریحی گردد و اورام حادث از ماده سوداوی سه قسم است اگر سودا داخل عضو و مولم بود سرطان گویند و اگر ساکن هادی باشد صلابت گویند و اکثر این هر دو خریفی بود و اگر خارج بود و مولم نباشد اقاسم غدد بود که از آن جمله خنازیر و سلع است و اما اورام مائیه اگر عام بود استسقا و اگر خالص بود قبیلهٔ مائی و ورم حادث در قحف از مائیت و مانند آن است و اما اورام ریحی دو نوع است اگر ریح مخالط عضو و ملایم بود تهبج گویند و اگر مجتمع و صلب بود نفخه گویند

و بثور

جمع بثره است و آن از جنس دوم بود زیرا که بثور اورام صغار است چنان چه اورام بثور کبار است و بثور نیز مانند اورام بعضی دموی باشد مانند جدری و شرابی دموی و بعضی صفراوی مثل شرای صفراوی و نمله و جاورسیه و جمره و نار فارسی و مختلط مانند حصیه و نملهٔ متاکله و مسامیر و جرب و ثآلیل و غیره و بعضی بلغمی مانند شرای بلغمی و بعضی سوداوی مانند عرق مدنی و جرب سوداوی و ثولول و بعضی مائی مثل نفاطات و بعضی ریحی مانند نفاخات **شیخ** و **شراح قانون** می‌نویسند که اورام و بثور حاره که از خون باشد یا از دم محمود بود یا از دم ردی

مذموم و هر واحد از این هر دو یا غلیظ یا رقیق باشد پس اقسام ورم دموی چهار بود **یکی** متکون از خون محمود غلیظ و این مختص به اسم فلغمونی مطلق است و این لحم و جلد هر دو را اخذ می‌کند و با ضربان می‌باشد **دوم** کاین از خون محمود رقیق و آن فلغمونی است که جلد را تنها فرا می‌رسد و این شوکه و شرای دموی است و با ضربان نمی‌باشد به سبب خلو ظاهر جلد از شرائین **سوم** حادث از خون ردی غلیظ و از این انواع خراجات ردیه حادث شود پس اگر رداءت و احتراق او اشتداد نماید حمره حادث گردد و احتراق و خشک ریشه پیدا کند و بدتر از آن نارفارسی است **چهارم** حاصل از خون ردی رقیق است و این فلغمونی مائل به حمره بود مع رواءت و خبث پس اگر رقیق‌تر باشد حمرۀ فلغمونی باشد و اگر رداءت او زیاده‌تر بود حمرۀ ذی نفاخات و نفاطات و احتراق و خشک ریشه حادث شود و چون ماده ورم حار کثیر باشد و ورم بسیار بزرگ گردد آن از جمله اورام طاغونیه قتاله بود و این اصناف اورام ردیه و مانند آن در سال و با کثرت می‌نمایند و ردی از اورام حاره آن است که به سوی انحطاط که تابع او نرمی و کوچکی می‌باشد منتهی نشود و نه به سوی جمع ریم بلکه به سوی فساد عضو مؤدی گردد و متعفن گرداند و فساد عضو مؤدی گردد و متعفن گرداند و فساد عضو گاهی از فساد مادۀ او باشد و گاهی به سبب عظم آن ورم و دائما از عظم ورم و کثرت ماده نباشد بلکه گاهی از خبث ماده بود **بدانند که** اورام کمتر از مادۀ مفرد صرف باشند و اکثر آنها مرکب بوند از مواد و بدآن‌که هر ورم که در ظاهر بود با وی ضربان نباشد آن ریم نکند **صاحب کامل** گوید که ورم غلظ و انتفاخ است که در عضو حادث شود از فضل مادۀ که تمدید و ملای آن نماید و این ماده یا انصباب نماید به سوی آن از عضو دیگر که او را دفع کند و از نفس خود پاک نماید و یا در همان عضو متولد شود و انصباب ماده از عضوی بعضو دیگر به سبب اجتماع این اسباب سته می‌باشد یکی قوت عضو دافع مادۀ چون اعضای رئیسه و شرایین و اورده دوم ضعف عضو قابل مادۀ که اعضای قوی آن را دفع نماید و ضعف اعضا یا بالطبع بود مثل جلد و لحم غددی که در مغابن است و یا خارج از طبع باشد مثل اعضائیکه همان آفات رسد یا در حالت حمل یا بعد آن سوم کثرت مادۀ فاضل در بدن به سبب سوءتدبیری انسان در صحت او مثل کثرت اغذیۀ ردیه و قلت ریاضت

و استحمام چهارم ضعف قوت غاذيۀ که در عضو قابل است پنجم فراخ بودن مجاری که در آن فضول از عضو قوی به سوی عضو ضعيف جاری گردد ششم بودن عضو قابل ماده در اسفل از موضع عضو واقع و اما تولد ماده در عضو سبب ضعف غاذيۀ آنعضو بود پس غذائيکه به سوی آن آيد انهضام تام نيابد و فضله در آن باقی ماند و بعد آن اندک اندک زياده گردد تا آن‌که عضو ممتلی و متمدد شود و در آن ورم حادث گردد پس هرگاه در عضوی از اعضا ورم يک بارگی پيدا شود و آن از انصباب فضل ماده از عضوی ديگر به سوی آن باشد و اين در اورام حاره بود هرگاه ورم به تدريج حادث شود و اندک اندک بيفزايد اين يا از انصباب فضول اندک و يا از فضول متولد در عضو باشد و اين در اورام بارده بود هر واحد از اورام يا مفرد بسيط باشد و حدوث او از خلط و احد از اخلاط اربعه بود و يا مرکب باشد و حدوث او از بيشتر از خلط واحد بود و اصناف اين اورام بسيار است زيرا که گاهی از دو خلط و گاهی از سه و گاهی از چهار مرکب گردد و ترکيب او يا از اخلاط متساوی در کميت باشد و يا يک خلط از آن بيشتر يا کمتر بود و لهذا اورام مرکبه به حسب زيادتی و کمی در ترکيب بسيار به هم رسد و شناخت اين اورام از دلائل مختلط بود پس آنچه مرکب از اخلاط متساوی باشد شناخت او دشوار و تميز او صعب بود و آنچه از آن مرکب از اخلاط مختلفه در کميت باشد تعرف او از دلائل خلط غالب بود و از اين اورام مرکبه بعضی راناميست که بدان معروف است و بعضی را اسمی نيست **جرجانی** و **ايلاقی** گويند که مادۀ اورام و بثور گرم يا خون بود يا صفرا و تا خون طبيعی از حال خويش متغير نگردد سيلان نکند و يکجا جمع نشود و از آن آماس نخيزد و هرگاه که لختی صفرا با خون بياميزد خون گرم‌تر شود و تيزتر گردد سيلان کند و از آن آماس و بثره پديد آيد و همچنين صفرای طبيعی که آن را حمره گويند مادام که برحال خويش بود از آن آماس تولد نکند از بهر آن‌که بس لطيف بود ليکن اگر از حال طبيعی بگردد و بسيار بود با خون در رگها بگذرد و به همه اندامها رسد يرقان زرد از آن تولد کند و اگر سخت گرم شود و در يک عضو گرد آيد و به سبب لطافت و رقت در گوشت نيايد و بظاهر جلد آيد از آن نمله تولد کند و اگر غليظ‌تر بود و لختی درگذشت نيز بماند از وی نملۀ متاکله تولد کند و همچنين از سودای طبيعی يرقان سياه تولد کند و چون از

حال خود بگردد از آن آماسها و ریشهای سوداوی تولد کند چنان که گفته آید **انطاکی** گوید شک نیست که خلط مندفع به سوی موضع مخصوص هرگاه لطیف باشد مانند بخار صاعد از مثل سرکه وصول او بمحلی که به سوی آن متوجه شود به طریق رسخ بود پس عروق و لحم را نکایت نرساند بلکه بساست که از آن اذیت مطلقاً حاصل نشود بغیر جلد و اگر بضد این باشد حکم بالعکس بود و ضرر عام گردد پس بر این اصل واجب است که هر ورم که از خلط لطیف مخصوص بجلد حادث شود بغیر اختلاط بلحم به سرعت بثره آرد اگر حار باشد و منتشر شود بلاتاکل اگر لطافت او اشتداد نماید و انفجار او سهل گردد چون از حدت خالی باشد والا منعکس شود همه آنچه گفته شد **مسیحی** گوید که ورم درد می‌کند به حسب حرارت ماده و برودت او که مزاج را متغیر سازد و یا حدت او که نخس و تاکل نماید و یا کثرت او که تمدد و ضغطه آرد پس بعض این آلام به سبب سوءمزاج و بعض آن به سبب تفرق اتصال باشد یا به سبب اجتماع این هر دو درم صفراوی بحرارت و حدت خود درد کند پس مزاج بحرارت او متغیر گردد و تفرق اتصال به حدت او شود و ورم سوداوی کمتر درد نماید ولیکن شدیدالتمکن و کثیرالاذیت برای عضو بود و ورم بلغمی از سوداوی زیاده درد کند و از صفراوی کم و بتغیر مزاج و بضغطه و تمدید الم آرد و ورم دموی تمدد و الم به سبب کثرت ماده و تغیر مزاج بحرارت او آرد **ابومنصور** که سبب وجع در اورام تفتیح آنهاست بهر آن‌که خون را در آن حالتی شبیه بغلیان و احتراق عارض می‌شود پس وجع هیجان کند تا آن‌که غلیان او ساکن گردد و ریم به همرسد بمنزلهٔ خاکستر از احتراق چیزی و اما ضربان مخصوص به اورامی است که در قعر لحم باشند و آنچه از آن در جلد باشد ضربان نبود مثل ورم که آن را حمره نامید **مصنف خلاصه التجارب** گوید هر تفرق اتصال که در عضوی پدید آید پس اگر به سبب جمع و احتباس خلطی یا ریحی یا بخاری یا مائیتی اندر خلل و یا تجویف آن عضو بود تا حجم آن عضو بیشتر از دستور و مقتضای اصلی و طبیعی گردد و بعضی بزرگتر و برآمده‌تر شود و آن را ورم خوانند و بفارسی آماس گویند و بعضی خردتر آن را بثره نامند و از اینجا واضح گردد که بثره مطلقاً آماسی باشد خرد و ورم مطلقاً بثرهٔ بود بزرگ و اکثر اطبا بر آن رفته‌اند که ورم در اعضا بغایت نرم چون جرم

دماغ و در اعضائیکه بغایت صلب اند چون استخوان هرگز نمی‌باشد و **شیخ** مانع و مدعی این هر دو است واصح قول شیخ است چنان چه می‌گوید که ورم عارض می‌شود و به اعضای لینه و گاهی عارض می‌گردد چیزی شبیه بورم در استخوانها که حجم آنها غلیظ گردد و رطوبت آنها زیاده شود و غریب نیست که عضو قابل زیادتی بغذا فضول را قبول کند چون در آن نافذ گردد یا اندر آن حادث شود و هر آماسیکه مادهٔ غالب آن گرم باشد آن را ورم حار گویند و آنچه مادهٔ غالب آن سرد باشد آن را ورم بارد خوانند و بدیگر طبایع نسبت نکنند به جهت فاعلیت این دو کیفیت و عدم فاعلیت دیگرها

اسباب اجتماع مواد اورام و بثور

به قول **میربهاءالدین** سبب جمع و حبس مادهٔ ورم در اعضا یا سابق بود چون امتلا و فساد خلط و دافع طبیعت بدان محل و ضعیفی و ذبولی عضو و قابلیت او مر قبول خلط فاسد را و یالاحق و بادی بود چون رسیدن زخم و آسیب و الم و کوفت و جاذبی یا ماسک خارجی بعضو و سیب جمله بثور تغیر اخلاط بود از حال طبیعی و اشتغال طبیعت بدفع آن بخارج بدن جهت عجز از تحلیل آن اولا و یا مسارعت برفع و منع آن از داخل و به قول سمرقندی و خجندی و ابن الیاس و خضر سبب حصول مواد و اجتماع آن در اعضا اسباب سته انصباب ماده است که در قول صاحب کامل گذشت و یا اسباب بادیه مثل ضربه یا سقط که بعضوی برسد و به جهت ثوران حرارت در آن به سبب وجع و حدوث ضعف در آن خون به سوی آن انصباب نماید و بنابر امتلای آن ورم پیدا شود و به قول **انطاکی** از اسباب اورام هر حرکت سخت بر امتلاست و بعد عهد بلااستفراغ و وضع محجمه بلاشرط است و هم او گوید که بثره عبارت از تاکل جلد یا نتو او بر اوضاع مخصوصه است مادهٔ او خلط فاسد بود و اگرچه بسیط باشد و سبب فاعلی اوان دفاع مادهٔ فاسد بحرارت بود بنوعیکه جلد را مس کند و غایت او فساد و تاکل جلدست و صورت او مختلف بود

علامات اورام بثور

باید که کیفیت وجع و لون و طس آنها دریافت نمایند و اگر درد مع ضربان و تمدد باشد و رنگ او سرخ و ملمس او گرم بود ورم دموی باشد و اگر درد مع حرقت و التهاب بود و رنگ او سرخ مائل بزردی و ملمس او گرم‌تر از اول باشد ورم صفراوی بود و اگر درد نبود درنگ او سفید و ملمس او سرد و ملایم باشد که در آن انگشت فرو رود ورم بلغمی بود و اما اگر با نقصان حسن باشد و رنگ او مائل بسیاهی و ملمس او بارد و صلب بود ورم سوداوی باشد و اگر مرکب از دو خلط بود رنگ و ملمس و در آن به حسب آن باشد و اگر قلت وجع با ثقل بود ورم مائی باشد و اگر با خفت بود ورم ریحی باشد و **انطاکی** گوید که جمیع بثور اگر رشاح باشد از رطوبت بود پس چیزی که از آن ترشح کند اگر مائل سفیدی باشد از بلغم بود والا از خون و اگر غیر رشاح باشد از یبوست سوداوی بود اگر صلب تیره سبز اطراف باشد والا صفراوی بود و برای ماده مرکب از بثور حکم بسائط اوست پس صفراوی ترشح کند اگر با یکی از دو خلط رطب یعنی خون با بلغم مرکب باشد اگر ماده مائل بسرخی باشد مع توفر علامات صفرا از هر دو خلط حار یعنی خون و صفرا بود و علی هذا القیاس

معالجات اورام و بثور

در قانون و شروح آن مسطور است که از اورام بعضی حار و بعضی بارد در خود بعضی صلب است و اسباب آنها یا بادیه است مثل ضربه و سقطه و نهشه و یا بدنیه مثل امتلا و ورم حادث از اسباب بادیه یا به امتلای بدن و یا به اعتدال اخلاط متفق شود و وحادث از اسباب بدنیه و از بادیهٔ موافی به امتلای بدن خالی نیست از آن‌که ما در اعضای مجاور اعضای رئیسه باشد مثل مفرغات آنها و یا نباشد پس اگر در اعضای مجاور آنها باشد جائز نیست که قریب آن را دعات کنند و اگر در مجاور آنها نباشد جائز نیست که چیزی از محللات قریب او برند در ابتدا بلکه واجب است که اصلاح عضو دافع کنند اگر او را عضوی دافع باشد و یا اصلاح همه بدن نمایند اگر او را عضو واحد نباشند و بعد اصلاح هر دوایی که ردع نماید و به سوی خلاف جذب کند و قبض نماید بر ورم استعمال کنند بالجمله غرض به استعمال را دعات در ابتدای اورام منع ماده از زیادتی نفوذ در عضو متورم است و تکثیف عضو و

تقویت او تا نفوذ ماده را قبول نکند به سبب برودت یا قبض آنها و احتیاط از استعمال آنها در صورت بودن عضو دارم قریب از اعضای رئیسه چون مفرغهٔ فضول آنها بهر آن است تا آفت به سوی آنها بردع قبل اصلاح عضو دافع یا کل بدن عود نکند و در حکم این است ورمیکه از دفع طبیعت مادهٔ کثیره یا ردیه را بر سبیل بحران یا بر سبیل دفع امتلا از عضوی یا از بدن باشد و آن‌که از ورم حار حادث از اسباب بادیه بود و آن‌که از اسباب سابقه باشد و بدن ممتلی بود و منع از محللات بهر آن است که جذب مواد می‌کنند پس گاهی بر تحلیل قادر نمی‌شوند و زیادتی ورم واجب می‌کنند و اصلاح به مثل مقویات یا به فصد یا استفراغ به مسهلات و غیر آن نمایند و گاهی جذب به سوی عضو موضوع در جانب مخالف از مصب ماده واجب نیست که بدوای جاذب یا به استفراغ شود بلکه حاصل شود به مثل ریاضت عضو جانب مخالف یا برداشتن چیزی گران بر آن با وضع محاجم و بسیار باشد که ماده از دست متورم منجذب گردد چون بدست دیگر چیزی گران بردارند و ساعتی امساک آن نمایند و اما قابضات واجب است که قابضات رادعه در اورام حارهٔ بارد و مزاج صرف غیر مخلوط بچیزی حار باشند و ایضاً بارد بالفعل به‌کار برند و در اورام بارده مخلوط به چیزی که او را قوت حاره مع قبض باشد مثل اذخر و اظفارالطیب باشند و واجب است که حار بالفعل به عمل آرند و هر قدر که اورام حار و بارد و در تزید امعان نمایند و از ابتدا بعید شوند از قابض کم کرده باشند و محلل بدان آمیزند تا آن‌که به انتها رسند پس در آن هنگام مساوی میان روادع و محلل مخلوط سازند و در انحطاط بر محلل و مرخی اقتصار نمایند و واجب است که در ورم بارد رخو آنچه تحلیل او کند نشاف یبس بیشتر از آن باشد که در ورم حار بود و اما ورم حادث از سبب بادیه که در آنجا امتلا از اخلاط نباشد یعنی آنچه به اعتدال اخلاط باشد واجب است که معالجهٔ آن در ابتدا به ارخا و تحلیل کنند والا اگر در آنجا امتلا باشد معالجهٔ او به مثل معالجه نمایند یعنی قسمیکه از سبب بدنی یا بادی موافی به امتلای بدن باشد و بدان چه علاج او کنند آن استعمال روادع بعد اصلاح عضو یا همه بدن است در ابتدا پس خلط میان آنها و میان مرخیات پس اقتصار بر محللات و مرخیات و اما چون عضو متورم مفرغهٔ عضو رئیس باشد مثل مواضع غدویه از گردن و حوالی گوش برای دماغ و بغل برای قلب و کنج ران برای جگر البته جائز نیست که قریب او دوای رادع نمایند نه به سبب آن‌که این علاج اورام

نیست چه این معالجهٔ آن است غیر آن‌که پیروی این امر میک و نیم که علاج نکنیم اورام آنها را و جهد نماییم در

زیادتی آن اورام و جذب مواد به سوی آنها و خوف نکنیم از اشتداد و ضرر بعضو متورم به سبب طلب مصحلت عضو

رئیس و به سبب خوف این امر که چون ردع ماده کنیم به سوی عضو رئیس بازگردد و از آن ضرری به همرسد که

تدارک او ممکن نباشد پس ما پیروی وقوع ضرر بعضو خسیس میک و نیم از این جهت که عضو رئیس انتفاع یابد

حتی که جهد میک و نیم در جذب مادهٔ عضو رئیس به سوی خسیس و تورم این اگرچه بمحاجم و اضمدهٔ جاذبهٔ

حاده باشد و چون مثل این اورام و خصوصاً در مواضع خالی از لیف عضل ریم کنند پس گاهی خودبخود بشکافند یا

بمعونت انضاج و گاهی احتیاج به انضاج و شکاف هر دو افتد و انضاج تمام می‌شود بچیزی که در آن با وجود حرارت

تسدید و تعزیه باشد که بدین هر دو حرارت غریزی طانج منضج محصور گردد و باید که دوای منضج حار بالفعل

مائل به اعتدال باشد و باید که رطب بود و کسی که طلب انضاج به مثل این منضجات نماید بر آن واجب است که

تامل نماید در حال عضو پس اگر حرارت غریزی در آن ضعیف یابد و عضو را مائل بفساد بیند بر آن مغریات و

مسددات استعمال نکنند و مفتحات استعمال نماید و شرط عمیق بر آن زنده به عده ادویهٔ که در آن تحلیل و

تجفیف باشد استعمال کند و بسیار باشد که ورم غائر بود پس احتیاج بذجب او طرف جلد افتد و اگرچه بمحاجم

ناری باشد و از این جذب گاهی ممکن بود بدلک و گاهی بوضع ادویهٔ مخمرهٔ مقرحهٔ جاذبه از باطن و محاجم ناری

قویتر از آن هر دو تدبیر است و این باید که بعد تنقیهٔ بدن باشد پس هرگاه ورم به سوی ظاهر منجذب گردد

استعمال روادع جائز نبود بلکه استعمال مرخیات واجب است و فصد و اسهال به سبب خوف رجوع ماده به سوی

باطن جائز نیست و اما اورام صلبهٔ سوداویه مجاز حد ابتدا قانون در آن آن است که یک بار تلئین آن نمایند بدوایی

که اسخان او و تجفیف او ترک باشد تا اجزای کثیف او متحجر نگردد به سبب شدت تحلیل بلکه همه مستعد

بتحلیل گردد بعد از آن محلل قوی بر آن استعمال کنند به عده اگر از تحلل خوف تحجر مابقی باشد بار دوم بر

تلئین آن متوجه شوند و همواره همیسان به عمل آرند تا آن‌که او همه فانی شود در هر دو مدت تلئین و تحلیل و

اورام نفیخه یعنی ریحیه مثل تهبج را معالجه بچیزی نمایند که تسخین کند با وجود لطافت جوهر برای تحلیل ریح

و توسیع مسام و ایضاً واجب است که اعتنا بجسم ماده محدث بخار ریحی نمایند یعنی تنقیه از آن ماده واجب بود اگر امتلا بسیار باشد والا واجب است که در این ادویهٔ مذکوره قوت منقی و جرم مقطع باشد و **تدبیر دیگر** استعمال مسخنات محلل ریح و استعمال ادویهٔ مفتحه مخلخل مسام و وضع آنها زمانی طویل بر عضو است و استعمال حمام یابس و گرم و گاهی محاجم ناری و علاج به اینها جائز نیست تا وقتیکه تنقیهٔ تام ببدن از فضول حاصل نشو و از اورام بعضی اورام قروحی است مثل نمله پس باید که تبرید او مثل تبرید فلغمونی نمایند ولیکن ترطیب آن سزاوار نیست و اگرچه ورم مذکور اقتضای ترطیب می‌نماید بلکه می‌باید که تجفیف آن نمایند **انطاکی** در نزهت گوید که قاعده در اورام آن است که علاج همه بضد اوست و اگر مستند بعضو رئیس باشد تقویت او بر آن مقدم دارند و آنچه واقع بر تنقیه باشد اکتفا کرده شود و در آن بوضعیات و غیر او را به تنقیه سبقت کنند و در تذکره می‌نویسند که اورام را چهار زمانه است بلکه هر مرض را آوان ظهور است و آن را ابتدا نامند و تزید و قوف و انحطاط و شک نیست که واجب است در اول اصلاح به تنقیه و در دوم ردع و در سوم امتزاج رادع و محلل و در چهارم اقتصار بر محلل و زمانهٔ اول مهیا بودن ماده برای ابتدای مرض یا ظهور اوست پس واجب است نظر در چیزی که بدان علاج در این وقت باشد بلکه واجب بود صرف مهم انظار به سوی آن و بالجمله قانون برای علاج مطلق ورم مبادرت به فصد و تبریدست و ورم حار مطلقاً برای اصلاح کیفیت بدان در خلط یابس و اصلاح کیفیت و کمیت هر دو در غیریابس بعد از آن تنقیه به ماءالشعیر و جماز و خیارشنبر و کدوی و مرج اغذیه بدان چه تولید خون کم نماید مثل لقوع و ماش و عدس و تبرید موضع به مثل مورد و بنفشه و صندل وسرکه و گشنیز تر و در ورم بارد به تنقیه و در همه اگر مکون ماده و قرب او از جلد ظاهر شود استفراغ به شرط نمایند تا مودی تعفین و فساد عضو و حرارت نگردد به عده اصلاح بشروط مذکوره این قانون عام است و آنچه تحلیل ورام حاره بزودی نماید حنا و موردست هردو به سرکه و آب کدو و گشنیز سرشته و کذا حی‌العالم و سفیده بیضه و آرد باقلا و آرد جو و سخالات همه معاون خصوصاً سنبادج و برای اورام بارده شیح و غاریقون و قطران و میعهٔ سائله و زعفران و آرد حلبه و فرفیون

و اشق و سرگین گاو به عسل یا زیت و برای مرکب بدان چه ترکیب اینها کرده شود **عبدالعزیز** گوید که علاج اورام در ابتدا تنقیه است و در تزاید طلائی روادع و آن هر دوای بارد قابض است مثل صندلین و قوفل و اقاقیا و آرد جو و گل سرخ و کاسنی و عنب‌الثعلب و در وقوف با روادع محللات و آن هر دوای حار رطب ملطف است مثل اکلیل‌الملک و بابونه و تخم کتان و حلبه و قرطم و پنج خطمی و موم و پیاز مطبوخ و در انتها محللات فقط پس اگر تدبیر مذکور فائده نکند بنضج پردازند بدان چه در دبابیل بیاید و دوای مجرب برای ورم حار طلای شیر گاو با سفیدابست و کذا ریوند بزرشک و صندل و برای ورم حار دردناک اسپغول و پوست خشخاش کوفته جوش داده به روغن گل آمیخته مجرب است و از مجربات تامه برای اورام تخم خطمی ست یا دو چند آن تخم خرما به سرکه و از مجربات کامله برای تحلیل اورام پشک بز سوخته با حلبه و باقلاست و ترک لحوم و شراب در جمله اورام و بثور مناسب است و در ضرورت اصلاح لحم بحموضات نمایند و علاج اقسام بثور در بثور غریبه مسطور گردد

فلغمونی

ورم غلیظ کثرالانتفاخ ست که مادهٔ او خون باشد و **شیخ‌الرئیس** می‌نویسد که اولاد اسم فلغمونی را در زبان یونانیان بر هر التهاب که در عضوی حاصل می‌شد اطلاق می‌کردند و بعد ز آن هر ورم حار را می‌گفتند و به عده ورم دموی را بدان موسوم ساختند و کم اتفاق افتد که فلغمونی بسیط باشد و آن در اکثر با ورم حمره یا صلابت یا تهبج مقاربت کند و بدانند تا وقتیکه طبیعت مقهور ماده نگردد از آن ورم و فلغمونی در ظاهر حادث نشود باید دآن است که چون بثور دملی در مقدار تجاوز نکنند منذر بدمل عظیم جامع ریم گردند و **مسیحی** گوید که اسم فلغمونی واقع می‌شود بر کل التهاب که در عضو حادث شود و گاهی از سوءمزاج حار بلاماده و گاهی از سوءمزاج حار با ماده بود پس اگر از سوءمزاج با ماده باشد و با خون تنها بود از آن ورم معروف بلغمونی خاص حادث شود و **صاحب کامل** گوید که اگر خون جید معتدل در مزاج و جوهر او باشد و بعد حصول او در عضو عفونت حادث شود از آن ورم مسمی فلغمونی خالص حادث گردد و احوال این ورم دموی به حسب عضو حادث در آن مختلف بود پس هرگاه در

سر و چهره باشد ماشرا نامند و اگر در غشای دماغ حادث شود آن را سرسام گویند و اگر در طبقهٔ ملتحمه افتد آن را رمد خوانند و اگر در حنجره افتد خناق نامند و اگر در غشای مستبطن اضلاع پیدا شود آن را ذات‌الجنب و اگر در ریه بود ذات‌الریه گویند و اگر در حجاب حادث گردد برسام نامند و اگر قریب ناخن پیدا شود واخس و اگر در لحم رخو که بزیر بغل و کنج ران و در گردن و پس گوش است پیدا شود و در آن ریم به سرعت تولد نکند آن را طاعون و اگر به سرعت ریم کند خراج گویند و چون در غیر این اعضا حادث گردد و آن را ورم فلغمونی مطلق گویند و چون این ورم ریم کند آن را انطاما نامند

اسباب فلغمونی

به قول **شیخ** فلغمونی را اسباب است که بعضی از آن سابق بود از امتلا یا رداءت اخلاط یا ضعف عضو قابل و اگرچه امتلا و رداءت اخلاط نباشد و بعضی از آن مادی مثل فسح یا قطع یا کسر یا رض یا خلع یا حرق نار یا تعب یا قروح که در عضو کثرت نماید پس ماده به سوی آن میل کند به سبب وجع و ضعف و گاهی به سوی آن مواد میل کند پس در مسالک ضعیف‌تر محتبس گردد چنان چه در قروح و جرب مولم اورام در مواضع خالی عارض می‌شود و **انطاکی** گوید که سبب او اکثار از اغذیهٔ رطبه است مطلقا و حار رطب در سرما و قلت استفراغ و خمار در آفتاب و پوشیدن پشم و برداشتن چیزی گران و سکر بر امتلا و کذا حمام

علامات فلغمونی

تمدد و ضربان و انتفاخ و حرارت ملمس و سرخی رنگ و تب و تشنگی و کرب و عظم نبض و حمرت بول است و **شیخ** می‌فرماید که از علامات او حرارت و التهاب و زیادت حجم و تمدد قلت قبول برای انغمازست و ضربان اگر ورم غائر یا قریب شرائین باشد و یا بعضو عصب برای حس او آمده باشد و هر قدر که شرائین بزرگتر و بیشتر در عضو متورم باشند ضربان و درد او شدیدتر باشد و تحلل او اگر قابل تحلیل بود با ریم کردن او سریع‌تر باشد و چون فلغمونی در عضو حساس باشد تابع او درد شدید بود هر چونکه باشد و او را لازم گردد که عروق صغار آن عضو که

خفی باشند ظاهر شوند و تزید فلغمونی بتزید حجم و تمدد ظاهر گردد و انتهای او به انتهای این و در این هنگام ریم کنند اگر قابل ریم کردن باشد و انحطاط او بلینت و ضعف مرض آغاز کند و فلغمونی ردی آن است که به انحطاط شروع نکند و نه ریم کند و مثل این مودی بموت عضو و تعفن او گردد و بسیار باشد که این به سبب عظم ورم و کثرت مادهٔ او بود بساست که به سبب خبث ماده بود و اگرچه ورم کوچک باشد بدانند که آنچه تحلل پذیرد ضربان در خفت و مهیب در سکون شروع کند و آنچه ریم کند به ازدیاد ضربان و حرارت و ثبات اینها معلوم گردد و آنچه عفن شود بعسر نضج و تیرگی و شدت تمدد دریافت گردد و **مجوسی** گوید که اگر خون محدث فلغمونی معتدل‌المزاج غلیظ‌الجوهر باشد از آن فلغمونی در لحم حادث شود و علامات مذکوره قویتر و تمدد و ضربان شدیدتر باشد و اگر خون با وجود اعتدال رقیق‌الجوهر بود از آن فلغمونی در جلد پیدا گردد و علامات مذکوره در آن ضعیف‌تر باشد و با وی ضربان نبود و **جرجانی** می‌نویسد که ماده خون در اورام دموی بیشتر یا صفرا آمیخته بود پس گاه باشد که مادهٔ صفرا که با آن آمیخته بود زود تحلیل پذیرد و باقی صلب گردد و گاه باشد که رطوبتی رقیق با خون آمیخته باشد و آماس همچون تهبج نماید و به رنگ سرخ و به لمس گرم بود و صلب نباشد و هرگاه آماس پخته شد درد و ضربان آهسته گردد و **خضر** گوید که مآل ورم دموی به یکی از چهار چیز باشد یکی آن‌که تحلیل پذیرد و در این درد و ورم کم شود و اعراض او اندک اندک خفت یابد تا آن‌که به الکل زائل شود دوم آن‌که ریم کند و خراج گردد و در این تمدد و ضربان دوام نماید و حرارت و درد اشتداد کند بیشتر از آنچه قبل این باشد و اعلای ادویه نتو و تمدد اخذ کند و بنرمی و کبر اندک اندک میل نماید و چون نرم شد درد ساکن گشت و حرارت خفت نمود نضج یافته باشد سوم آن‌که صلب گردد و این به سبب تحلل رطوبت آن و بقیهٔ مادهٔ صلب بود و در این درد ساکن شود و عظم ورم کم گردد و صلابت ازدیاد پذیرد گاهی صلابت آنچنان گردد که زائل نشود چهارم آن‌که عفونت و فساد پذیرد و این به سبب عدم مبادرت بعلاج او بود تا آن‌که افواه عروق و منافذ که در جلدست فاسد شود و تنفس عضو معدوم گردد پس فساد و تعفن به سوی آن سرعت کند و این فساد مسمی بغانغارایاست و چون

عوارض آن مستحکم گردد آن مقاقلوس باشد و علیحده مسطور گردد و **میربهاءالدین** می‌نویسد که رنگ فلغمونی بسرخی تیره گراید و باشد که بسبزی مائل شود و چون انگشت بر آن لختی فشارند سرخی آن زائل نشود و اگر مادهٔ آن نیک بود زود پخته گردد و سرکند و ریش آن بزودی اصلاح یابد و باشد که تحلیل پذیرد و ریم نکند و هر ورم که پخته شود و درد و ضربان تسکین یابد و محل آن از خارش خالی نباشد **علاج** فصد کند و زلو بچسپانند و تبرید لعاب بهدانه و شیرهٔ عناب در عرق شاهتره و عرق کاسنی و عرق عنب‌الثعلب برآورده شربت نیلوفر داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشند و تقلیل غذا نمایند و آش جو و مانند آن از اشیای بارده غذا کنند و بعد نضج از منضج صفرا به مسهل آن تنقیه نمایند و در سه روز اول رادعات مانند صندلین و فوفل و گل ارمنی و گل سرخ و عنب‌الثعلب در آب گشنیز سبز و آب کاسنی و آب عنب‌الثعلب سبز سائیده ضماد کنند و این مرهم رسوت نیز در این باب مفید بود بگیرند رسوت یک‌درم موم سفید دو درم روغن گل روغن بنفشه هر یک چهار درم روغن و موم را گداخته رسوت سائیده بیامیزند و اگر ماده از دفع اعضای رئیسه بود و در پس گوش یا زیربغل یا بن ران ورم باشد و همچنین اگر درد شدید باشد استعمال رادعات روا نبود بلکه مرخیات محلله چون موم در روغن گل با محللات استعمال نمایند به دستوریکه در اورام مغابن مسطور گردد و در بعضی جا ارسال علق چنان فائده می‌کند که درد باقی نمی‌ماند اکثر نزد تزید انتها به عمل می‌آید و بعد از سه روز تا سه روز دیگر ادویهٔ محللهٔ مرخیه مانند بزرکتان بابونه اکلیل‌الملک آرد جو خطمی با رادعات بیامیزند و به عده در زمانهٔ انتها محللات مساوی با رادعات کنند و در زمانهٔ انحطاط بر محللات صرف اقتصار نمایند و هرگاه ماده تحلیل نشود و ریم نکند درد و تب شدت کند آنوقت منضجات مانند بزرکتان و حلبه و شیر انجیر ضماد کنند و ضماد آرد جو ریوند چینی جغرات با هم پخته از منضجات قویه است و چون نضج یابد درد و تب ساکن شوده اگر دست بر آن نهند فرو رود آن را از ادویهٔ مفرجه و یا به آهن منفجر گردانند و هرگاه ماده بکلی مستفرغ گردد مرهم درد یا مرهم خل استعمال کنند **ذکر ادویهٔ مفرده** نافع اورام حار و عصارهٔ جرادهٔ کدو و شرب و ضماد خماهان که آن حجر صرف است محکوک بر مسن مکی اخضر به آب و ضماد بیخ

فاشرا که آن کرمةالبیضاست و ضماد گل کدو و ضماد برگ خشخاش به گلاب سرشته و ضماد ملوخیه که آن را اسمسم‌الما نامند و با گوشت پخته می‌خورند هر واحد مجرب سویدیست و ضماد برگ سبز قصب فارسی تنها و به سرکه و کذا تخم قطف و شاخ نرم او و کذا کدوی خام کوفته و کذا برگ یا گل بنفشه تازه کوفته به آرد جو آمیخته و کذا بابونه و آرد جو و رب انگور که محلل است و کذا آرد ترمس به سویق و آب آمیخته و کذا سفیداب ارزیز به آب عنب‌الثعلب و کذا گلنار و مغز به سرکه و کذا مداد محلول به آب و کذا کنجد غیرمقشر و کذا تخم حماض سواقی کوفته و کذا آرد گندم مخلوط ببعض عصارات بارده و کذا آب گشنیز سبز و روغن گل و سرکه و کذا گل نیلوفر به گلاب سرشته و کذا عصارهٔ تازهٔ او و کذا تخم اسفاناخ به گلاب و کذا رصاص محکوک بعض او بر بعض با یکی از عصارات بارده و کذا به آب کرنب به سویق و کذا تخم او و کذا خطمی مطبوخ به روغن گاو که منضج است و کذا خبازی مطبوخ مدقوق به روغن گل آمیخته و کذا گل حنا سوده به گلاب سرشته یا به سرکه آمیخته و کذا آب خرفه به آرد جو سرشته و کذا دم‌الاخوین و کذا یبروج به سویق و کذا بیخ او به گلاب و سرکه و کذا برگ سرد آرد جو و کذا گل سرخ تازه سوده یا خشک به آب پخته و کذا صندل سفید و طحلب و آب کاسنی و کذا صندل سرخ و آب سرخ و آب خرفه و کذا آب کاسنی به آرد جو و روغن گل آمیخته و کذا گلاب و سرکه و حنا و کذا مرداسنگ به آب کاسنی و کذا عدس مقشر و سویق و کذا حب‌الآس سفید که قویتر از سیاه است و کذا قرظ در ابتدا و کذا گل مختوم و سرکه و روغن گل و کذا شاه صینی به سرکه و گلاب و کذا آب بهی و سرکه وجو و کذا مازوی سبز به روغن گل یا به سرکه و کذا سفیدی بیضه و اکلیل‌الملک و کذا ریوند به سرکه و کذا غبار آسیا به گلاب و روغن گل و کذا سماق به گلاب در ابتدا و کذا پوست انار ترش و کذا حضض و عدس مقشر به گلاب و سرکه سرشته و کذا بیخ نیلوفر و کذا برگ برنج و کذا روغن گل و سفیدی بیضه و زعفران که مسکن غلیان است و کذا شکر و ترمس سوده و آرد جو به آب سرشته و کذا گلنار سوده به آب حی‌العالم سرشته و کذا شکوفهٔ انگور و کذا حجرالیهود ذکر برای مرد و انثی برای زن و **شرب و ضماد** کافوری و کذا عنب‌الثعلب و کذا آب کاکنج و کذا خولان **و شرب** عرق

عناب به شکر و کذا ترنجبین و کذا مقل مطبوخ به سرکه و کذا نیل هندی ربع درم و **اکل و ضماد** بقلهٔ قطف به روغن بادام کذا کاهوی بستانی و کذا خبازی مطبوخ و کذا بقلهٔ یمانی و کذا عدس مقشر و کذا بقلهٔ عنب‌الثعلب و تعلیق کهربا بر صاحب ورم حار **و تبخیر** سرکه بر سنگ آسیای گرم انداخته و خلط سرکه در اغذیه و طلای آن هر دو نافع ورم حار است **ذکر ادویهٔ مرکبه** نافع اورام گرم **تنزوی خطائی** که در اقسام اورام مجرب‌النفع است حنا صبر سقوطری حضض مکی صندل سرخ زعفران کافور گل سرخ هر یک سه مثقال پوست هلیلهٔ زرد اقاقیا گل ارمنی عدس عصارهٔ مامیثا هر یک پنج مثقال افیون پنجاه مثقال زردچوب و دو مثقال کوفته بیخته چند مرتبه به آب مامیثا تر کرده و خشک نموده اقراص سازد **حب رادع** مانع اورام و بثور گیرو رسوت هلیلهٔ سیاه اقاقیا پوست انار فوفل صندل سرخ مرداسنگ کات سفید برابر گرفته حبها سازند و به آب برگ عنب‌الثعلب یا سرکه طلا نمایند **حب محلل** که در تحلیل اورام و غدد لوزتین کار تنزوی خطائی می‌کند جدوار صندل سرخ کریلهٔ خشک کالی زیری گل ارمنی رسوت خستهٔ انبه عنب‌الثعلب تخم خطمی بابونه اکلیل‌الملک فوفل هر واحد دو درم زرنباد زردچوب هر یک یک درم آرد عدس آرد جو هر یک سه درم حب سازند و به آب برگ مکوه سبز یا سرکه ضماد کنند و در نسخهٔ دیگر ریوند چینی کات سفید گیرو عوض کریله و خسته انبه و گل ارمنی و بابونه و اکلیل وفوفل و زرنباد و زردچوب و آرد داخل است **دوا** برای ورم دموی کله در هوای سرد بعد فصد سر رو و ارسال علق عناب چهاردانه بهدانه سه ماشه سپستان نه دانه تخم خطمی شش ماشه در عرق شاهتره جوش داده نبات یک و نیم توله داخل کرده بنوشند و عنب‌الثعلب پنج ماشه مغز فلوس یک توله تخم خطمی چهار ماشه در آب مکوه سبز ضماد نمایند بعد دو روز آرد جو گل خطمی اکلیل‌الملک عوض مغز فلوس کند اگر قدری گره باقی ماند عنب‌الثعلب پنج ماشه گل بنفشه شش ماشه گل سرخ اصل‌السوس هر یک پنج ماشه خبازی شش ماشه در نسخهٔ سابق افزوده شب در آب گرم تر نموده صبح مالیده صال کرده شربت نیلوفر دو توله داخل کرده بنوشند و مغز فلوس یک توله عنب‌الثعلب اکلیل‌الملک گل خطمی هر یک پنج ماشه بابونه نه ماشه در آب مکوه سبز سائیده ضماد کنند **ایضاً** برای کله متورم در هوای سرد

بعد فصد قیفال در تبرید از کوره تخم خطمی افزوده جوش داده بنوشند و ضماد مغز فلوس عنب‌الثعلب گل خطمی کنند به عده زلو چسپانند اگر قدری ورم باقی ماند جهت تحلیل در جوشانده سپستان خبازی افزایند در ضماد محللات چون بابونه اکلیل‌الملک اضافه نمایند **ضماد رادع و محلل** جدوار رسوت به آب گشنیز تازه ضماد کنند و گاهی صندل سرخ و گیرو افزوده به آب عنب‌الثعلب تازه به عمل می‌آید به عده ریوند چینی افزایند و از آب برگ نیب مطبوخ بشویند **ایضاً** که تسکین وجع و تحلیل ماده نماید تخم خشخاش کوفته در شیر گاو بپزند و باز بسایند تا مثل مرهم شود پس گل سرخ و قدری زعفران سوده و موم صاف در روغن گل گداخته آمیزند و ضماد کنند و گاهی برای فرط تحلیل بابونه و خطمی و حلبه و غیره افزوده می‌شود در سنهٔ یک هزار و دو صد و پنجاه و یک هجری نواب نظیر الدوله جهانگیر محمدخان بهادر را ورم گلو به شدت عارض شد و از فصد و تنقیهٔ مجوزهٔ اطبا انکار بود مولف همین ضماد به عمل آورد و در استعمال دو سه روز بعون شانی حقیقی همه ورم تحلیل گردید و بعطای خلعت فاخره و اضافهٔ مواجب نوازش فرمود **ضماد** که در تحلیل ورم دموی ابتدا به آن کنند صندل سرخ زعفران برابر به آب گشنیز سبز و یا شیاف مامیثا و حضض و صبر به آب کاسنی سبز طلا کنند **ایضاً** که در وقت انتها به‌کار آید سبوس گندم گل خطمی بابونه به آب کرنب طلا نمایند که مسکن درد و محلل است و یا آرد جو ده درم روغن کنجد ده درم آب خالص صد درم پخته طلا کنند **ضماد** که برای نضج اورام معمول است گل خطمی گل بنفشه گل بابونه اکلیل‌الملک حلبه تخم کتان تخم شب مساوی کوفته بیخته در آب پخته ضماد نمایند و بالای آن برگ پان بندند **ضماد مفجر** مستعمل در اورام حاره بعد ضنج انزروت تخم مرو کتیرا مغز خسته تمرهندی مغز تخم بیدانجیر حلبه خمیرنان برگ چقندر کوفته به شیرگاو پخته زردهٔ تخم مرغ روغن بیدانجیر زهرهٔ گاو داخل کرده ضماد نمایند و اگر جلد آنجا سخت باشد مسحوقونیا سرگین کبوتر بر آن پاشیده ضماد نمایند **ایضاً** مفجر ورم مغز پنبه دانه مغز گردگان خمیر ترش برگ کرنب پخته پیاز پخته خردل سرگین کبوتر درهم آمیخته مثل مرهم سازند **طلای نردی** که در جمیع اورام حاره مجرب است صندل سرخ گل ارمنی شیاف مامیثا حضض مکی بوش دربندی سفیداب ارزیز

فوفل و کهنی بزرالبنج سفید مرداسنگ ریوند چینی از هر یک یک جزو افیون بیخ لفاح از هر یک نیم جزو کوفته به آب گشنیز تازه و گلاب و سرکه و امثال اینها سرشته اقراص سازند **مرهم خل** که در این باب مجرب است مرداسنگ ده درم صلایه نموده با ده درم موم سفید و بیست درم روغن گل حل کنند و قدری سرکه اضافه نموده مرهم سازند **اقوال حکما** ابوسهل گوید که هرگاه حدوث فلغمونی از سبب بادی حادث از خارج مثل صدمه و ضربه و قلع باشد باید که استفراغ خلط مجتمع در آن ورم بتحلیل از اشیای مرحی و محلل به اسخان و ترطیب آن و به اشیای جامع ماده و به شرط نمایند و اگر حدوث او از سبب سابق باشد مثل امتلا در بدن که از آن چیزی به سوی عضوی بریزد و ورم حادث کند واجب است که در علاج آن ابتدا نمایند اولاً به استفراغ جمیع بدن به فصد بعد از آن معالجهٔ عضو وارم کنند پس اگر درد شدید نباشد استعمال نمایند اشیائیکه منع کند ماده را که انصباب نماید به سوی عضو بقبض خود و فانی کند آنچه در آن حاصل شده به یبس خود و تقویت عضو نماید بتطفیهٔ حرارت او و تعدیل مزاج او مثل ضماد مرتب از حی‌العالم و پوست انار مطبوخ به شراب و یا سماق و آرد جو به دستور و اگر درد شدید باشد بر عضو چیزی نهند که قبض و ارخای او نماید مثل قیروطی معمول از موم و روغن گل چون در آن پشم یا اسفنج آغشته بر آن نهند بارد در گرما و نیم‌گرم در سرما و بعد آن بالای عضو اندک اسفنج مبلول به شراب قابض یا به آب سرد ممزوج به اندک سرکه گذارند بعد از آن نگاه کنند اگر علامات ریم ظاهر نشود و استعمال نمایند ادویهٔ که از شان آن دفع و تجفیف بغیر تهیج وجع باشد مانند مرهم مرتب بقلقطار و اگر علامت جمع ریم پدید آید اولاً معالجه بضماد مفتح نمایند و آن ضماد یک دو مرتبه استعمال کنند و به آن ضماد اشیائیکه در آن قوت قبض باشد مخلوط سازند و آن مثل ضماد متخذ از آرد جو و شراب یا بسرکهٔ ممزوج است بعد از آن شکاف دهند و ریم که در آن باشد خارج کنند به عده معالجه نمایند به اشیائیکه در آن تجفیف و قبض باشد فقط و از اشیای مرخی حذر کنند پس اگر زخم پرچرک باشد بسرکهٔ ممزوج یا به شراب بشویند و اگر در آنجا ورم حار نباشد ضماد مرتب به عدس و اگر ورم باشد ضماد مرتب بقلقطار و صبر بر آن گذارند و بالای آن اسفنج مبلول به شراب

قابض نزد کثرت احتیاج بتقویت و یا بسرکهٔ ممزوج نزد فرط حاجت بتطفیه نهند و هر ورم از انصباب فضول به سوی یکی از اعضا و احتقان او در آن می‌باشد و دلالت می‌کند بر آن‌که این فضول را استفراغ از آن عضو باید کرد لیکن اگر حدوث او از سبب بادی باشد و در بدن امتلا نباشد از ابتدای امر استفراغ او و به اشیای مرخی و محلل و اشیای جمع کننده ریم و شرط بمشاریط نمایند واگر حدوث او از سبب سابق بود پس نشاید که ارادهٔ تحلیل فضله حاصل در آن عضو به اشیای مرخی نمائیم و ایضاً سزاوار نیست که علاج او به اشیای مانع و دافع نمائیم تا آن فضول به سوی عضوی از اعضای رئیسهٔ جلیل‌الخطر مندفع نگردد بلکه سزوار آن است که اولاً استفراغ جمیع بدن از آن خلط کرده شود بعد از آن اشیای دافع و مانع و مجفف و مقوی استعمال نمایند اما دوای دافع برای منع مادهٔ منصب به سوی آن عضو بود و اما دوای مجفف برای فنای ماده حاصل در عضو و اما دوای مقوی برای تقویت عضو است تا آنچه در آن حاصل شده از نفس خود دفع نماید و آنچه بعد آن به سوی او بریزد آن را قبول نکند و فلغمونی را در ابتدا بعد تنقیهٔ همه بدن اگر از سبب سابق باشد باید که علاج به اشیای دافع و مانع فقط یعنی رادعات نمایند و اما در صعود و در منتهی از این جهت که این دو وقت وسطاند میان ابتدا و انحطاط باید که اشیای معالجه مرکب از اشیای قابضه و محلله باشند و قابضه در وقت صعود بیشتر و قویتر و محلل در وقت انتها بیشتر و قویتر بود اما در انحطاط چون حرارت کم شود و در موضع غلظ یا سیاهی باقی ماند و آنوقتی ست که در آن علت فلغمونی بالحقیقت نباشد پس باید که علاج به اشیای مرخی و محلل نمایند و تنقیه باقی فضول از عضو کنند و بغیر این معالجه نکنند **بوعلی‌سینا** می‌نویسد که چون فلغمونی از سبب بادی حادث شود خالی نباشد از آن‌که یا ایلاقی شود بعد نقای بدن یا امتلای آن پس اگر در حالت نقا ملاقات کند احتیاج بجز علاج ورم نباشد و آن اخراج مادهٔ غریبهٔ محدث ورم است و این بمرخیات و محللات ملینه بود مثل ضماد آرد گندم مطبوخ به آب و روغن و گاهی شرط غنی کند و مؤنت را کفایت باشد و خصوصاً چون ورم کثیرالماده بود و اما اگر با امتلای بدن ملاقی شود پس واجب است که ورم را بمرخیات مس نکنند که جذب کند به سوی عضو زیاده از آنچه تحلیل از آن نماید بلکه لازم

است که تنقیهٔ ماده به فصد کنند و گاهی احتیاج به اسهال افتد بعد از آن استعمال مرخیات نمایند و قریب است علاج این از علاجیکه سبب او امتلای بدن باشد و فرق آن است که این محتاج بردع بسیار در ابتدا نیست چنان که او محتاج بدآن است بلکه کمتر از آن و اگر سبب سابق غیربادی باشد واجب است که ابتدا به استفراغ نمایند از فصد و از اسهال اگر حاجت این باشد و حاجت به استفراغ یا بنابر آن است که بدن غیرنقی بود و یا بهر آن‌که مرض عظیم باشد پس از استفراغ و تقلیل ماده و جذب او به سوی خلاف چاره نباشد و اگر در بدن فضول بسیار نباشد عضو را از ورم ضعف حادث می‌شود پس مواد بدن به سوی آن منجذب می‌گردد و اگرچه در مواد کثرت نباشد و لازم است که در این رعایت شرائط معلومه از فصل و سن و بلد و غیره نمایند و ابتدا بروادع کنند الا در مواضعیکه شرط آن در معالجات اورام کرده شد به عده در تزید به ادخال مرخیات بروادع مقابله نمایند و هرقدر که در تزید زیادتی نماید مرخیات را اندک اندک بیفزایند و نزد منتهی وقوف و رسیدن حجم و تمدد بنهایت مرتبه مرخیات رطبه غالب نمایند و مجففات در منتهیات خلاص کننده است و اما مرخیات رطبه برای توسیع مسام و تسکین در دست و مجففات بهر آن است که بری و منع بقیهٔ از ماده از بودن ریم کند پس اگر به تمامه زائل نشود و چیزی باقی ماند اندکی بماند که آن را چیزی که در آن حدت باشد تحلیل نماید و گاهی از ردع شدت درد به سبب احتقان ماده و ارتکا و عضو بنابر تغلیظ ببرد رادع عارض شود و گاهی از آن ارتداد ماده به سوی اعضای رئیس گردد و گاهی صلابت ورم عارض شود و گاهی عارض گردد که عضو در سبزی و سیاهی اخذ کند خصوصاً چون معالجهٔ بدان در آخر امر و قرب انتها کرده شود و بدانند که شدت درد طبیب را محتاج به ادویهٔ مرخی ماده بغیر جذب می‌گرداند و گاهی بادی تبرید ضعیف بود که مانع ارخا نشود و اما از ارتداد ماده به سوی اعضای رئیسه استفراغ ایمن می‌سازد الا آن‌که آنچه از مواد موجب ورم از اعضای رئیسه بر سبیل دفع از آن آمده باشد و اعضای قابله از آن مثل مفرغه باشند برای آنها پس در آنحالت به سوی ردع و دفع البته سبیل نیست و چون خوف میلان ورم بصلابت باشد مرخیاتی که در آن تسخین و ترطیب بقوت باشد استعمال نمایند **اما ادویهٔ رادعه** پس آنچه متوسط است عصارات به قول بارده

است که اکثر در مواضع دیگر ذکر کرده‌ایم مثل عصارۀ خرفه و کدو و کاسنی و عصی‌الراعی و غیر آن و عصارۀ عنب‌الثعلب خاصةً و جرم او کوفته برای ضماد نیکو است و عصارۀ برگ اسپغول نیز و قیروطی به آب سرد و گاهی در آن اسفنج در سرکه و آب سرد تر کرده کفایت این امر کند و کاکنج قویست در ابتدا و همچنین پوست انار و حی‌العالم و سویق مطبوخ بسیار و خصوصاً در سرکۀ ممزوج به آب و ایضاً سماق و طحلب بسیار نیکو است پس اگر احتیاج بقویتر از این افتد در آن صندل و اقاقیا و مامیثا و فوفل و بنج و حشیشۀ معروف بحشیش الاورام در ابتدا خیلی جیدست و گاهی اعانت تجفیف و قبض آنها بزعفران کرده می‌شود و ترطیب درد ابتدا بسیار خطیر است و چون افراط در تبرید واقع شود گاهی بفساد عضو و فساد خلط محتبس در ورم انجامد و ورم در سبزی و سیاهی آغاز کند پس اگر خوف چیزی از اینها باشد ضماد آن موضع به آرد جو و لبلاب و چیزی که در آن ارخا باشد باید کرد و اگر از اینها چیزی ظاهر شود شرط بر آن موضع زنند و خون بگشایند و انتظار ریم و نضج نکنند و این انگاه است که مادۀ منصب بسیار مفرط بینند و گاهی عضو بمیرد و از شرط بعضی غائرتر و بعضی ظاهرتر بود و این به حسب مکان ورم و حال عضو باشد و بعد شرط به آب دریای شور و سائر آبهای شور نطول سازند و به چیزی که در آن ارخا بود ضماد نمایند و اگر حاجت رش و نطول نباشد اقتصار بر مرخیات کنند و بدانند که استعمال ادویۀ قوی‌الردع در اول و قوی‌التحلیل در آخر ردیست مهما امکن حذر کنند و همچنین از آب سرد حذر نمایند مگر در مثل حمره و از تحلیل شدید درد حادث می‌شود پس اگر ارادۀ تدبیر تسکین وجع در ابتدا باشد نزدیک آب گرم و روغن‌های مرخیه و ضمادات از امثال این ادویه نگردند ولیکن به گل ارمنی در آب سرد گداخته یا مع روغن گل اجازت دهند و افضل روغن گل آن است که از گل و زیت باشد چه در زیت اندک تحلیل است و به عدس مطبوخ به گل سرخ و یا بمرداسنگ به روغن گل پس اگر این ادویه و امثال او فائده نکند لبلاب استعمال کنند که آن شدیدالموافقت در ابتدا و انتهاست و سرمق و خارخسک و کرفس و بادروج همین اثر دارد و بسیار باشد که تسکین وجع نماید شراب شیرین مطبوخ به روغن گل بلکه عقید عنب و اندک موم بر پشم یا صوف زوفا در گرما سرد کرده و در سرما نیم گرم نهند یا اسفنج در شراب قابض یا سرکه در آب سرد تر کرده گذارند و زعفران را در تسکین وجع

داخل کنند و هرگاه بینند که ورم طریق خراج سلوک می‌نماید تبرید ترک نمایند و طریق نضج و گشادن اخذ کنند پس هرگاه ورم به انتها رسد از مثل شبت و بابونه و خطمی و بزرکتان و مانند آن چاره نباشد بلکه از مرهم داخلیون و یا سلیقون و در مرهم قلقطار تجفیف بغیر وجع است و لهذا استعمال او نزد و سکون لهیب از فلغمونی نیکو است و اگر خوف ریم کردن نباشد صالح بود و بهتر آن است که بالای او صوف در شراب قابض تر کرده نهند و لحم محتاج بتجفیف از عصب بیشتر است و کمتر لحم از روی حاجت به سوی تجفیف آن است که شرایین کمتر باشد و بساست که حاجت به شرط قبل نضج افتد و بسیار باشد که در جذب ورم از عضو شریف به سوی خسیس بجواذب حیله کنند به عده معالجهٔ آن نمایند و تفتیح آن کنند و آنچه حاجت بتفتیح از اورام حاره افتد آن است که سر او را به اسپغول و حوالی آن را بمطفیات ضماد سازند و اطلیه و ضمادات بایر مرغ طلا نمایند زیرا که انگشت الم آرد **صاحب کامل** گوید که اگر حدوث فلغمونی از سبب خارج باشد پس اگر بدن غیرممتلی بود علاج به اشیای مرخیه کنند و او چنان باشد که به روغن نیم‌گرم و آب گرم آن را غرق سازند و به آرد جو و حلبه و شبت و خطمی ضماد کنند و به اعتدال بربندند تا ورم تحلیل شود پس اگر در ورم چیزی از خون و ریم جمع گردد باید که شکاف و شرط بغیر خوف از انصباب ماده استعمال نمایند مگر آن‌که بدن ممتلی باشد پس اگر چنین باشد تنقیهٔ بدن از خلط روی موجب ورم کنند یا به فصد یا به اسهال و بعد از آن شکاف دهند و اگر حدوث او از انصباب ماده باشد باید که اولا ابتدا به استفراغ بدن به فصد از رگ موافق آن عضو کنند اعنی اگر ورم در اعلای بدن فوق ترقوه باشد فصد سر نمایند و اگر زیر آن باشد هفت اندام گشایند و اگر در اعضای سفلی باشد فصد باسلیق از جانب علیل گیرند و خون حسب حاجت بمقدار سبب و سن مریض و مزاج و عادت او و فصل بیرون آرند به عده بر عضو وارم در اول امر مادام که ماده در انصباب باشد به اشیای مبردهٔ قابضه برای تقویت عضو و دفع ماده و منع او از انصباب به تبرید و قبض آنها مثل صندلین و فوفل و گل ارمنی و اقاقیا و شیاف مامیثا و گل سرخ و آب کاسنی و آب حی‌العالم و آب کاهو و جرادهٔ کدو و طحلب و اسپغول مضروب به یکی این آبها ضماد کنند و اگر عدس مقشر را بجوشانند و با یکی از این

آبهای مذکوره بسایند و بر ورم ضماد نمایند بدان انتفاع یابند و بدیگر ادویه که از شان آنها تسدید ماده و منع او از انصباب است **صفت** دوای نافع در این باب بگیرند صندل سفید و سرخ هر واحد سه درم شیاف مامیثا دو درم گل قیمولیا و فوفل هر واحد یک و نیم درم همه را باریک سائیده بحریر گذرانیده به آب کاسنی و آب حی‌العالم یا آب خرفه یا آب کاهو آمیخته ضماد سازند و بعد از سه یا چهار روز نزد آن‌که ورم در تزید باشد باید که به اشیای قابضهٔ مانعه اشیای محلله مثل بابونه و آرد جو و خطمی مخلوط سازند و به آب کاسنی و آب عنب‌الثعلب و آب گشنیز و مانند آن بیامیزند و اندک اندک در تحلیل افزایند تا آن‌که ورم بمنتهای خود برسد و انصباب ماده منقطع گردد پس آنگاه باید که اشیای مانع و محلله متساوی در مقدار و قوت باشند مثل طلای نرد و بوش دربندی محلول به آب عنب‌الثعلب و آب کاکنج و آب شبت و مانند آن از آبهای محلله و باید که نگاه کنند پس اگر با ورم در اول امر وجع شدید باشد اشیای مبرده و مقویه استعمال نکنند بلکه سزاوار آن است که اشیائیکه با آن قبض وارخا باشد استعمال نمایند مثل قیروطی مرتب از موم و روغن گل با شراب شیرین و در آن پشم چرک آلوده تر کرده بر موضع لزوم نمایند و مع ذلک بالای عضو خرقه کتان مبلول بسرکهٔ ممزوج به آب سرد گذارند و مریض از چیزهای شیرین و تیز و از اغذیهٔ حاره پرهیز کند و بر مزورات معمول بکدو بنوماش و اسفاناخ و سرمق و سرکه به زیت و مغز بادرنگ و خیار اقتصار نماید و اگر حرارت قوی و در آنجا تب باشد ماءالشعیر و آب انار و سکنجبین و تخم خرفه و مانند آن بنوشانند و هرگاه ورم در انحطاط شروع کند سزاوار نیست که اشیای مبرده بهیچ وجه و سبب استعمال کنند بلکه می‌باید که به اشیای محلله مثل بابونه و اکلیل‌الملک و خطمی و شبت و پرسیاوشان و صبر و مانند آن بلعاب بزر کتان یا آب کرنب آمیخته ضماد نمایند و اگر به این چیزها اندک زعفران آمیزند نفع بخشد و اما هرگاه ورم در ریم کردن آغاز نماید باید که به اشیای مسخنه مثل تخم مرو و بزرکتان به آب و روغن بنفشه آمیخته ضماد کنند و اگر فصل گرما باشد به اسپغول ضماد سازند و اگر این در جمع ریم و انضاج وفا نکند به نان خمیر به آرد جو مطبوخ به آب و روغن بنفشه یا زیت مغسول یا روغن خیری ضماد کنند و بر ورم به آبی که در آن بیخ خطمی به اندک زیت

غسل جوشانیده باشند نطول نمایند و یا بگیرند انجیر سفید فربه شیرین و جوش کرده شیرهٔ او برآرند و بدان تخم کتان و تخم مرو و حلبه به سرشند و یا بگیرند آرد سبوس‌دار و به شیرهٔ انجیر و روغن بز به سرشند و یا بگیرند خمیر ترش و انجیر مطبوخ مرد و بزرقطونا و با هم سرشته برورم لزوم نمایند که این نضج دهد و اگر شیرهٔ انجیر مطبوخ گرفته بزرکتان و حلبه هر واحد یک جزو پرسیاوشان نیم جز و زوفا ربع جزو باریک سوده بدان به سرشند و بر ورم ضماد نمایند و نضج و جمع ریم به سرعت نماید و چون پیاز نرگس باریک سوده بزرکتان و بیخ سوسن باریک کرده بدان آمیزند نضج دهد و ریم کند و باقی در خراج مسطور گردد پس هرگاه نضج یابد و ریم کند و نگشاید شکاف باید داد و اگر فلغمونی سقاقلوس گردد علاجش جدا بیان یابد **جرجانی** و **ایلاقی** می نویسند که اگر آماس از امتلا باشد اولا فصد نماید و حجامت کنند به عده ادویهٔ مسهل چون آب فواکه و مطبوخ هلیله وبنفشه و لبلاب دهند و بعد از آن ادویهٔ رادع به‌کار برند و در میان ادویهٔ محلل با رادع مرکب سازند و به آخر به‌کار برند و ادویهٔ رادعه سابق مذکور شد و ادویهٔ که در اوجاع مفاصل حار مسطور شده در اینجا سود دارد و این دوا در میانهٔ روزها به‌کار برند شیاف مامیثا و حضض و زعفران و حماما و صبر کوفته بیخته به آب گشنیز تر سرشته طلا کنند و برای تحلیل موم صاف یک جزو روغن شبت شش جزو گداخته بابونه باریک سوده به سرشند و طلا کنند و چون خوف صلابت ورم باشد گشنیز تر بسایند و در آن روغن گل داخل کنند تا آن‌که مثل مرهم گردد ضماد کنند و هرگاه رنگ ورم متغیر گردد و بسبزی یا سیاهی مائل شود شرط زدن صواب باشد و هر ورم که در گوشت نرم و موضع فراخ مثل مغابن باشد تا پخته نشود چاره نباشد پس صواب آن است که اول تنقیه بدن از مادهٔ ردی کنند پس ادویهٔ منضجه برنهند و **جالینوس** گوید که اگر ورم عظیم و ضربان صعب بود امید تحلیل نباید داشت و ادویهٔ منضجه و محللهٔ غیر مسخنه ضماد باید کرد **صفت** ضمادی که ماده را تحلیل کند و ورم را گرم نکند و نگذارد که صلب گردد و رنگ بگردد و جالینوس آن را وصف کرده آرد جو را به سرکه یا به آب گشنیز تر بپزند و ضماد کنند لیکن این ضماد در اول مرض نباید نهاد و هرگاه بینند که در دو ضربان و حرارت ورم کم نشود باید دآن است که در

بدن امتلای قوی است و اخلاط ردی از عروق به اعضای بسیط چون گوشت و عصب و غشا و مانند آن رسیده و در اجزای آن فرو رفته پس علاج او آن است که اول تنقیهٔ بدن کنند به عده بر ورم شرط زنند یا زلو چسپانند پس آرد جو پنج درم روغن کنجد پنج درم آب صاف پانزده درم بپزند تا سطبر شود طلا کنند و اگر حاجت بمحلل قوی باشد بدان ضماد سازند و اگر بینند که ریش خواهد کرد ادویهٔ مقرحه نهند و اگر ورم در عضوی بود که در آن عروق بسیار باشد یا قریب مفصل بود زودتر باید شکافت تا رگها و بندگاه را فاسد نکند و اگر در لحم باشد تا اتمام نضج نباید شکافت **ابن‌هبه‌الله** می‌نویسد که علاج فلغمونی به حسب سبب موجب آن مختلف است اگر سبب بادی باشد و بدن غیرممتلی بود به ادویهٔ محلله مثل موم و روغن و آب نیم‌گرم کنند و با آرد جو و حلبه خطمی ضماد نمایند و به آب ریاحین بشویند پس اگر در آن خون فاسد جمع شود شرط زنند و اخراج آن نمایند به عده به ادویهٔ منقی و مدمل معالجه نمایند و اگر سبب فاعل او بدنی باشد اول فصد نمایند مادام که فضول در انصباب باشد از جانب مقابل و بعد استقرار آن در عضو از جانب مخالف و بعد فصد ادویهٔ رادعهٔ فضول مثل صندلین و گر ارمنی و سفیداب از زیر و شیاف مامیثا و آب کاسنی و افیون و آب کاهو و آب حی‌العالم و طحلب و مانند آن بر عضو نهند پس اگر ورم عظیم باشد و خوف ضغطهٔ شرایین و اطفای حرارت غریزی و فساد عضو بود شرط زنند و بگذارند تا خون از آن سائل گردد بعد از آن بدان چه مانع فساد باشد معالجه نمایند و اگر با ورم تب باشد مریض را از غذا منع کنند و ماءالشعیر بنوشانند و بعد آن سکنجبین و باید که شیرهٔ تخم خرفه به آب تمرهندی و جلاب بدهند و چون بر ورم چهار روز بگذرد ادویهٔ مبرده کم نمایند و اندک آب شبت و آب کاکنج اضافه کنند و چون حدت مرض به انحطاط آید ضمادی که در آن پرسیاوشان ست و آن در قول صاحب کامل گذشت بر عضو نهند و اگر امر بریم کردن مؤل گردد به قیروطی نضج دهند و اگر نضج دشوار شود بچقندر و روغن کنجد ضماد سازند نیم‌گرم و اگر منفجر نگردد بشکافند و به روغن گاو یا مسکه معالجه نمایند و بعد پاک شدن به اندمال آن پردازند **ابن‌الیاس** گوید که بعد فصد جذب خون به سوی خلاف بوضع محاجم کنند و تلطیف تدبیر نمایند پس در ابتدا این ضماد مانع مواد از انصباب و

مضیق مجاری و مغلظ ماده به عمل آرند و فوفل گل ارمنی اقاقیا صندل سرخ صندل سفید شیاف مامیثا هر واحد سه درم کوفته بیخته به آب کاهو یا به آب حی‌العالم ضماد کنند و اگر درد شدید و یا ماده مندفع از اعضای رئیسه باشد رادع بالاتر از موضع ورم برای منع انصباب ماده ضماد نمایند و بر نفس ورم قیروطی و از گوشت و شراب مریض حذر کند و هر صبح جلاب از عناب ده عدد آلوی سیاه پانزده عدد شکر سفید ده درم بنوشانند و یا بگیرند آب انارین مشحوم هر واحد پنجاه درم به شکر و ترنجبین هر واحد ده درم و یا سکنجین ساده ده درم با شیرهٔ خرفه سه اوقیه بیاشامند و اگر با آن سرفه باشد شربت بنفشه ده درم بنوشند و غذا ماءالشعیر دهند اگر حرارت قوی باشد حرارت ضعیف و تشنگی غیرشدید بود مزورهٔ ماش به مغز بادام و اسفاناخ دهند و تلئین طبیعت بماءالفواکه یا به مطبوخ آن نمایند و اگر حدوث او از خون ردی فاسد باشد و حرارت غریزی ضعیف بود معالجه بمبردات نکنند که آن حقن حرارت غریزی کند و اخلاط ردیه را به سرعت متعفن سازد بلکه علاج به منضجات که با وی تحلیل باشد مثل مغز نان به آرد جو مطبوخ به آب و روغن بنفشه یا روغن خیری کنند و بر ورم آبی که در آن حلبه و بزرکتان و بیخ خطمی به روغن زیت مغسول جوشانیده باشند نطول سازند و یا بگیرند پرسیاوشان و انجیر لحیم و زوفای رطب و تخم کتان و حلبه و تخم مرو و بیخ سوسن و همه را در آب و زیت بپزند و ضماد نمایند و پیاز مطبوخ به روغن خیری یا روغن زیت چون بر ورم ضماد نمایند آن را نضج دهد و چون نضج یابد شق نمایند قی همآن است که در قول صاحب کامل گذشت **خجندی** گوید که بعد فصد در ابتدا ضمادات رادعه مثل اقاقیا به گلاب و آب کاسنی و آب کاهو به‌کار برند و هر صبح شربت عناب و شربت انار یا شربت تمرهندی یا شربت آلو و نیلوفر بنوشند یا سکنجبین به شیرهٔ خیارین بعد از آن تلئین طبیعت بحقنه های لینه و فتائل خفیفه نمایند و اسهال به مطبوخ فواکه شیرخشت و ترنجبین و شربت ورد مکرر یا شربت اجاص مسهل آورند و آنچه تسکین درد نماید سفیدی رقیق بیضه است چون به روغن گل برهم زنند وخرقه کتان بدان آلوده بر ورم نهند **ابومنصور** گوید که اگر ورم از خون و صفرا باشد فصد کنند و اگر در بدن اخلاط ردیه عفنه باشد و مریض بعیدالعهد از استفراغ بود مسهل بنوشانند و ایضاً

قی کنانند تا بدن او پاک گردد به عده میل به اغذیهٔ نمایند که اخلاط جیده پیدا کنند و اسهال به طبیخ هلیله یا ماءالفواکه نمایند و در این تأخیر نکنند به عده در ابتدا به ادویهٔ مبردهٔ مقویهٔ عضو مثل ادویهٔ مذکوره در باب نقرس حار طلا کنند و اگر فائده نکند در آن ادویهٔ مخدره مثل بزرالبنج و افیون و یبروج مخلوط سازند و یا ضماد از برگ بیخ تر و مغز نان سفید بسیارند و به عدس مقشر به آب گشنیز تر سوده و اندک کافور افزوده ضماد کنند پس گاهی ورم باین تدبیر سرد می‌شود و ریم نمی‌کند و اگر لهیب و ضربان ساکن نشود یا ورم در لحم رخو در بیخ گوش و بغل و کنج ران باشد آن لامحاله ریم کند پس ادویهٔ مبرده ترک نمایند و جاذبه و منضجه مثل این ضماد استعمال کنند بگیرند تخم مرو و تخم کتان و سرگین کبوتر و همه را به خمیر جمع کرده ضماد نمایند و یا مویز منقی از تخم به مثل او نمک سرشته ضماد سازند و یا انجیر جوشانیده بسایند و اندک را تینج آمیخته ضماد کنند و یا انجیر بخردل کوفته به روغن سوسن یا روغن کتان ضماد نمایند و یا جرجیر به روغن گاو پخته ضماد سازند و ادویهٔ مبردهٔ مذکوره استعمال نکنند مگر بعد تنقیهٔ بدن و بعد استقصای شدید **خضر** گوید که آنچه از دفع عضو رئیس در مغابن باشد مرخیات مثل روغن گاو و الیه استعمال کنند و گاهی نطول به آب گرم کفایت کند و آنچه از ضربه و سقطه افتد دوای رادع در اینجا نیز جائز نبود مگر آن‌که ضعیف بود مثل روغن گل نیم‌گرم و آنچه از سبب بدنی باشد روادع مسکن وجع مثل قیروطی موم سفید و روغن گل و آب گشنیز سبز نیم‌گرم استعمال کنند و نزد قوت وجع و عدم التهاب اندکی زعفران در آن افزایند و گاهی آب گشنیز تنها یا آب کاسنی یا آب عنب‌الثعلب یا آب بارتنگ با آب خرفه کفایت باشد و گاهی گلاب می‌آمیزند و سرکه نیز اگر درد نباشد و بعد ابتدا منضجات محلله و ملینه مثل حلیه و تخم کتان با روادع آمیزند به آرد اینها کماد و به آب مطبوخ اینها نطول اندکی و بثفل اینها ضماد سازند و یا بزروی بیضه و اندک پیاز بریان و روغن گاو کهنه و زعفران و خمیر آرد برای نضج ضماد کنند و اگر جلد غلیظ باشد مثل سرگین کبوتر و کندر افزایند و استاد من برای اورام حاره و اورام صلبه امر بطلای خیارشنبر به روغن بادام شیرین می‌نمود که در این انضاج و تلئین و تحلیل است و مرهم داخلیون تنها در انتها نیکو است **انطاکی** گوید که

علاج فلغمونی اولا فصد است پس تبرید و نطول به مثل بابونه و اکلیل و خطمی و گشنیز بعد از آن این ادویه ممزوج به مثل صندل و فوفل و گل سرخ و مورد و سرو و مازو به عده در اخیر خاصةً چنان چه در قاعده در معالجات اورام گذشت و از ادویه ابتدا گلنار بمغره است و جو به خشخاش و کاهو و برگ کنار وحنا در وسط و این با اطیان و رصاص محرق در اخیر و کذا کدو و گل سرخ و آنچه از این هر دو از روغن و غیره باشد **گیلانی** می‌نویسد در فلغمونی که از سبب خارجی باشد و در بدن امتلا نبود و ایضاً در آنجا که عضو سیاه گردد بر ورم شرط شرط عمیق زنند تا به موضعی که در آن ماده به هم رسیده برسند و جالینوس ذکر کرده که شرط خفیف در فلغمونی سبب فساد او و هلاک عضو است و شرط عمیق سبب شفا و صلاح اوست و در ابتدا خوف از محللات به چند امر می‌باشد یکی تخلخل ماده و ازدیاد حجم آن پس ورم زیاده شود و دوم تحلیل لطیف ماده و تکثیف غلیظ آن بدان پس ورم صلب گردد سوم ازدیاد وجع به زیادت و اسخان او و بدانند که سبب ورم اگر مادی باشد استعمال روادع قویه در آن البته جائز نیست و خاصه اگر درد شدید باشد فهلذها درین حالت اقتصار بر مثل روغن گل کنند اگر احتیاج به تقویت و ردع بود و اگر چنین نباشد لازم است که اقتصار بر مرخیات محلله نمایند اگر ورم قابل تحلیل باشد و منضجه اگر قابل ریم کردن باشد و بعد نضج مفجرات یا شکاف به آهن و مانند به عمل آرند و عمده در نبیاب حفظ قوای اعضای رئیسه و تقویت ارواح است به مثل مفرحات یاقونی مع شربت گاوزبان و اگر مزاج موافقت کند اندکی از تریاق دهند پس این تدبیر از استفراغ و اخراخ خون بلکه ردع نیز اگر واجب بود و خوف از غائله او باشد غنی سازد و از تشمیم گلاب قسم اعلی منفعت عظیم در منع مادهٔ کثیر متوجه به سوی قلب مشاهده کرده‌ایم و این امور از اسراریست که عادت اطبا بکتمان آنها جاری شده مگر بر اولاد خودها و مادر تلانده و اولاد خود فرق نمیک و نیم بالجمله اگر مع ذلک بدن ممتلی باشد احتیاج به استفراغ و تبدیل مزاج و منع لحوم و اصلاح اغذیه به مثل مزورات و مانند آن افتد و اما چون سبب ورم بدنی باشد منع لحوم اگر ضعیف شدید عارض نشود و اصلاح اغذیه و استفراغ واجب است و اگرچه در بدن امتلا ظاهر نشود مگر آن‌که بدن بسیار پاک باشد و جمله افضول همان

باشد که ماده ورم شده ولیکن این بسیار بعید است و اما ردع را در ابتدا شرائط است که در معالجات کلی اورام مذکور شد از آن جمله این است که ردع واجب و وقتی که حدوث ورم از دفع بحرانی یا از عضو رئیس به سوی مغابن نباشد به آن‌که در این نیز استثنا است زیرا که گاهی ردع در مثل این صورت جائز بود اعنی هرگاه حدوث درم از دفع عضو رئیس باشد و این آنگاه است که خطر و ورم سریعتر به سوی هلاکت بود مثل خناق صعب قاتل که در آن ردع جائز است و اگرچه ماده او از دفع دماغ باشد بنظر خلاص مریض بالفعل و عدم رجوع ماده به سوی دماغ و بر تقدیر رجوع گاهی قتل نکند و بر تقدیر قتل در آن مهلت است بخلاف خناق صعب و اما وجوب به تحلیل در آخر برای ازالهٔ ماده مورمه است و خلط این هر دو میان این دو وقت بهر آن است که از روادع منع زیادتی و از محللات زائلهٔ مادهٔ ورم شود و اگر ورم در عضو بارد مثل اعضای عصبیه و مانند آن باشد باید که استعمال رادع نیم‌گرم کنند نه بسیار حار و نه بارد بالفعل خصوصاً چون حس عضو قوی باشد چنان چه در گوش و اگر چنان نباشد بارد استعمال نمایند

سقاقلوس

در یونانی به معنی موت عضو است و آن را به عربی خبیثه گویند و او نوع ردی از فلغمونی است که از خون غلیظ در بعضی اعضا حادث شود و به سبب عظم ورم و خبث و رداءت ماده به انحطاط شروع نکند و به جمیع ریم نیز نگراید تا به حدیکه عروق و شرائین آن عضورا منضغط سازد و از انبساط و انقباض برای ترویح حرارت غریزی او منع کند پس آن حرارت فرو می‌رود چون انطفای او به نهایت رسد خون عفونت و فساد پذیرد و از آن سیاهی و موت عضو و فساد جوهر او حادث گردد حتی که حوالی او از جلد و غیره متعفن شود، مقدمهٔ اورا مادام که به حد فساد و تعفن عارض می‌شود بسب مفسد روح حیوانی که اندر آن است و یا به سبب مانع آن از وصول به سوی عضو و یا به سبب جامع هر دو نامند و **شیخ** می‌فرماید که عضو را فساد و تعفن عارض می‌شود به سبب مفسد روح حیوانی که اندر آن است و یا به سبب مانع آن از وصول به سوی عضو و یا به سبب جامع هر دو معنی یعنی مفسد و مانع اما

مفسد مثل سموم حاره و بارده مضاد جوهر روح حیوانی و مثل اورام و بثور و قروح رویهٔ ساعیهٔ سمی‌الجوهر و آن‌که بر آن خطا واقع شود چنان چه در ریختن روغن در قروح غائره خطا شود پس گوشت متعفن گردد و به تبرید شدید بر اورام حاره پس مزاج عضو فاسد شود و اما مانع سده است و آن سده یا عرضی با وی بود مثل بستن بعض اعضا محکم پس این چون دوام نماید عضو فاسد شود به سبب احتباس روح حیوانی از آن یا احتباس قوت ساطعه بر روح حیوانی که در قلب از نفس منتشر می‌شود پس مزاج او فاسد شود و هلاک گردد و گاهی سدهٔ بدنی بود مثل ورم حار ردی ثابت عظیم غلیظ الماده مسد و منافذ و مداخل نفس که بدان روح حیوانی زنده بود و این با وجود آن‌که حبس کند مزاج را نیز فاسد کند و آنچه از آن در ابتدا بود و حس عضو ذی حس فاسد نشود غانغرایا نامند و خصوصاً آن‌که در ابتدا فلغمونی باشد و آنچه در استحکام بود به نحوی که حس عضو ذی حس باطل شود و این بفساد لحم و قریب او حتی که استخوان بود ابتداءً یا عقب درم آن را مقاقلوس گویند و گاهی غانغرایا سقاقلوس گردد بلکه آن طریق به سوی این است و همه این عارض می‌شود در لحم و عظم و غیر آن و چون شروع کند که افساد او در عضو ساعی گردد و آنچه گرد فاسد بود ورم کند و گاهی مؤدی بفساد گردد در آن هنگام برای این جمله عارضه اکله گویند و برای حال جزو عضوی که عفن شده موت گویند و اگر مادهٔ این مرض غلیظ نبودی فساد عضو لازم نشدی بلکه مندفع می‌شد و **انطاکی** گویند که این مرض در بلاد حاره پیدا نشود مگر بندرت زیرا که حقیقت او غلظ مادهٔ دمویست بنحویکه حس را باطل کند به سبب خمود حرارت غریزی و آن طالب تکثیف است و این ببرودت مفرط حاصل شود و مبدای این مرض را غانغرانه خوانند **علاج** اگر این مرض در ابتدا بود بزودی تمام بر ورم شرط عمیق زنند چندآن‌که بجای مادهٔ فاسد برسد پس به آب نمک نطول سازند و بعد اخراج خون اشیای مانع عفونت بتجفیف و تقطیع رطوبات متعفنه بر آن عضو طلا سازند مثل آرد کرسنه با گلاب و سکنجبین ساده سرشته و یا گل ارمنی و مازوی سبز و شب یمانی باریک سوده به عسل آمیخته و هرگاه نوبت باماتت حرارت عضو رسیده باشد علاج او بجز بریدن آن عضو نیست پس فی‌الفور به قطع آن عضو پردازند تا فساد او بدیگر اعضای مجاوره

سرایت نکند و آن را نیز فاسد نسازد و اگر قطع ممکن نباشد حوالی آن را داغ کنند تا از افساد او دیگر اعضا سالم ماند و بعد قطع به مدملات رجوع نمایند و هرگاه بدانند که مادهٔ این مرض ریم می‌کند بزودی آن را پخته بشکافند و برای پخت محللات مرخیه به‌کار برند زیرا که اگر این ورم صلب شود علاج کمتر پذیرد پس اگر میل بصلابت نموده باشد گاهی دوای ملین بر آن نهند و گاهی محلل تا باشد که صلب‌تر نشود و به ابطال عضو نگراید **انطاکی** در نزهت می‌نویسد که هرگاه تغیر عضو از هیئت طبیعی گردد تدارک او نمایند بدان چه در فلغمونی مذکور شد پس اگر اهمال نمایند یا روادع به عمل آرند آخر عضو بفساد مؤل گردد و احتیاج به قطع آن افتد **شیخ** می‌نویسد که غانغرایا مادام که در ابتداست امید علاج آن باشد و اما هرگاه فساد در گوشت عضو مستحکم گردد از دور کردن جمیع آن چاره نباشد پس هرگاه بینند که رنگ عضو متغیر شده آن در طریق تعفن باشد درینصورت واجب است که مبادرت بلطخ آن از دوائی نمایند که منع عفونت کند مثل گل ارمنی و گل مختوم به سرکه پس اگر این فائده نکند از شرط غائر مختلف الوجوه در مواقع و چسپانیدن زلو و فصد رگهای قریب آن که کوچک باشند چاره نبود تا خون روی برآید مع حفظ برای آن‌که مطیف به موضع است به مثل اطلیهٔ مذکور و بر نفس موضع مشروط چییزکه تعفن را منع کند و مضاد او باشد از آنچه آن را غوص قوی بود مثل آرد کرسنه به سکنجبین یا مع آرد باقلا خصوصاً مخلوط بنمک بنهند و از آنچه بر آن طلا می‌کنند حلتیت ست و تخم قریص نیز و زراوند مدحرج و آب برگ شفتالو یک یک جز و زنگار نیم جزو به آب سداب بسایند تا به قوام عسل آید بر قرعه و حوالی آن طلا کنند و باقی ادویه در علاج قروح متاکله و در علاج قروح متعفنه خواهد آمد **گیلانی** گوید که در غانغرایا ادویهٔ مانع از تعفن اعضا بر آن گذارند و آن کرسنه به سکنجبین و همچنین آرد شیلم یا آرد باقلاست و قویتر از این آن است که به آن نمک آمیزند یا قرص اندرون یا جوز کهنه و ایضاً حشیش قریض و ترمس تلخ آن را پاک کند و بعضی اطبا علاج به این چیزها بعد قطع و تقویر و ازالهٔ لحم فاسد به احتیاط می‌کنند پس در آن هنگام استعمال نمک بگندنا کنند و برای او دوا مرکب سازند از آرد جو و آرد گندم به آب و زیت پخته و مرهم باسلیقون و مرهم مافاؤنیقون استعمال کنند و

آنچه خشک ریشه را قلع کند این است که نان را بکرفس یا به بادروج یا بیخ سوسن یا بیخ جاوشیر یا زراوند جرج هر واحد از اینها یک جزو به عسل بسایند و در ابدان نرم آرد کرسنه بسعل کفایت کند **صفت** دوای نافع غانغرایا از صفات اورنباسوس بگیرند زنگار و عسل و شب مساوی به آب سائیده لطوخ بدان نمایند و آنچه قلع غنغرایا کند آرد بیخ سوسن است چون بترب و نمک ضماد کنند و گاهی سرکه به آن نیز می‌آمیزند و ایضاً آن را قلع کند ضماد مغز شاه بلوط و چون برگ مورد را به شراب پخته به عسل بسایند و ایضاً ترب به سرکه سوده آن را قطع کند مانند داغ تا آن‌که به عمق برسد

حمره و حمرهٔ فلغمونی و فلغمونی حمره

بدآن‌که حمره ورم صفراویست که بفارسی سرخ باد گویند و او دو قسم است یکی آن‌که مادهٔ او صفراوی صرف باشد و آن را حمرهٔ خالص نامند دوم آن‌که مادهٔ او صفرای مرکب با خون رقیق باشد و آن را حمرهٔ غیرخالص خوانند و علامت خالص آن است که ورم سرخ شفاف براق شدیدالحرقت باشد و چون به انگشت غمز کنند سرخی از آنجا متفرق گردد و مائل بسفیدی نماید و باز به سرخی گراید وساعی باشد یعنی به اعضای مجاوره به سرعت متعدی گردد و با تب تشنگی و التهاب و فلق بود و در غیرخالص همین علامات باشد الا به سرعت متعدی نشود و به غمز انگشت سرخی او کمتر متفرق گردد و در آن رنگ ورم سرخ مائل بلغظ و بول سرخ و غلیظ و نبض سریع مائل به عظم باشد و **شیخ** می‌فرماید که عادت اطباست که ورم دموی صرف را فلغمونی و صفراوی صرف را حمره نامند و مرکب از این هر دو را به اسم مرکب از آن هر دو و اغلب را مقدم دارند پس اگر خون غالب باشد فلغمونی حمره و اگر صفرا غالب بود حمرهٔ فلغمونی گویند و فرق در حمره و فلغمونی که بدان تمیز از فلغمونی کرده شود آن است که حمره سخت سرخ و رنگ او ظاهرتر بود از بقایای صفرت و در فلغمونی سرخی مائل بسیاهی یا سبزی باشد و اکثر رنگ خون آن در گوشت پنهان بود و سرخی حمره بنهادن انگشت باطل شود و مکان او سفید گردد به سبب لطافت مادهٔ حمره و تفرق آن پس سرخی او به سرعت عود کند و سرخی فلغمونی برخلاف این باشد و در سرخی

حمره زردی همچون رنگ زعفرانی بود و این در سرخی فلغمونی نباشد و درم حمره در ظاهر جلد بود و فلغمونی غائر در گوشت نیز باشد و حمرهٔ خالص یعنی از صفرای صرف مثل مورچه روان می‌شود به اطراف خود و رنگ موضع او زرد باشد نه در فلغمونی و حمرهٔ صدیدیه در موضع ورم و حوالی او آبله پیدا کند و این در فلغمونی کمتر بود و حمرهٔ خالص دست را دفع نکند و فلغمونی دفع کند و هر قدر که زیادتی خون بر صفرا افزون باشد مدافعت ظاهرتر بود اگر ماده مختلط باشد و وجع و ضربان در فلغمونی شدیدتر بود و در حمره تب شدیدتر از آن باشد و گاهی حرارت حمره به حدی رسد که جلد را بسوزد پس مسمی به حمره گردد و فلغمونی چنین نباشد و التهاب حمره کم از التهاب فلغمونی نبود بلکه بیشتر بود لیکن تمدد فلغمونی و وجع او به سبب تمدد بسیار باشد و لهذا وجع حمره کمتر بود و حمره در رخسار بیشتر حادث شود و این معروف به ماشر است و اولاد از سر بینی ابتدا کند و ورم ازدیاد نماید و در همه چهره منبسط گردد و هرگاه حمره از شکستن استخوان زیرجلد و کذا فلغمونی حادث شود آن ردی است و اختلاف میان حمرهٔ فلغمونی و میان فلغمونی حمره معلوم شده **و مسیحی** می‌نویسد که ورم معروف به حمره یا از خون باشد که مرهٔ صفرا با وی مخلوط بود و آن ردی‌تر است و یا از خون رقیق بسیار لطیف باشد که از حرارت او جوش زند و این در رداءت کمتر از اول ست و مائل‌تر به سوی داخل بدن بود و از حمره بعضی خالص بود و او آن است که در جلد افتد تجاوز نکند و با آن از علامات حرارت و حمرت شدیدتر از حرارت و حمرت فلغمونی ظاهر شود و چون بر موضع او لمس نمایند خون از موضع غمز جدا شود پس رجوع کند و درد و ضربان و تمدد و ترصض او از فلغمونی کمتر بود و بعضی از آن غیرخالص بود و او آن است که از خلط غلیظ‌تر از خلط اول حادث شود و لهذا درد آن شدیدتر باشد و به سوی داخل بدن مائل‌تر بود و گاهی فلغمونی با حمره مخالط می‌شود یا بتساوی و یا بکمتر و بیشتر پس به اسم مرکب از هر دو اسم نامند و هرگاه ورم حمره از خون گرم غلیظ جوشنده حادث شود در آن قرحهٔ ذی قشر صلب و ورم حار موجع حادث گردد و با وی آبلها نبود و هرگاه از مثل این خون پیدا شود الا یا وی زرداب مختلط باشد با آن آبلها باشد شبیه به آبلهٔ سوختهٔ آتش و چون آن آبلها بشکافند در آنجا

قرحه به همرسد که آن را قشر صلب باشد **و مجوسی** گوید که اگر با صفرا چیزی از خون رقیق مختلط گردد از آن ورم معروف به حمره حادث شود و علامتش سرخی در ظاهر جلد و حرارت و لهیب شدید و ضربان و وجع است و سائر این اعراض شدیدتر از آن باشد که در ورم فلغمونی و حمرهٔ فلغمونی بود و هم او گوید که اگر خون جید نباشد و نه معتدل‌المزاج بلکه شدیدالحرارت بود و مع ذلک رقیق باشد از آن ورم مسمی به حمره حادث شود و آن را حمرهٔ خالص گویند و این در رداءت کمتر از حمرهٔ مرکب از خون و صفراست **و طبری** گوید که سبب فاعل مرض حمره فساد خون و احتداد او بصفراست بنحویکه در آن اندک صفرا آمیزد حتی که جوش زند و زیاده شود از مواضع فراختر از موضع او که عروق است پس عروق دقاق منتسج بر لحم زیر جلد و غشا بشکافد و مابین جلد و لحم از خوردن اطعمهٔ حاره مثل فلفل و سیر و ماهی شور و حلاوهٔ عسل و نوشیدن بینند صرف و مانند آن حادث شود و هم او گوید که حمره منقسم می‌شود به دو قسم یکی منبسط زیرجلد پس در جلد سرخی ظاهر شود دوم عمیق در لحم و این بحمرهٔ فلغمونی شهرت دارد و گاهی این نوع عضو را فاسد کند و بمیراند و گاهی بگشاید و زائل شود حسب قلت ماده و کثرت و خبث و صلاح آن و صور حمره بر دو نوع می‌باشد یا منقطع مستبعد و ذی خطوط و یا ملتام متصل و رنگ او حسب جواهر بود **و جرجانی** و **ایلاقی** می‌نویسند که حمرهٔ ورمی است دموی که از خون گرم و ردی تولد کند و قوام خون رقیق بود و باشد که اندکی به غلظت گراید و اکثر در آخر قرحه گردد از بهر آن‌که مادهٔ او خون ردی باشد و **انطاکی** گوید که حمره به قول اصح ورمی است که از خون باشد و نزد اکثر از صفرا بود و علامت حمرهٔ حادث از صفرا حمرت ناصع و شدت براقیت و حرارت و التهاب و سهولت غمز و ذهاب لون بدان و عود آن است و حمرهٔ کائن از خون عکس این بود و مرکب به حسب آن **علاج** در صفراوی خالص سوای قصد مانند علاج فلغمونی نمایند لیکن در این تبرید زیاده کنند ودر فلغمونی تجفیف مفرط سازند و کدو و برگ خرفه و کاهو بسایند و بلعاب اسپغول سرشته ضماد کنند و دیگر ادویهٔ مبرد و مرطب طلا کنند و در این نوع حاجت به اضمدهٔ محلله نیست و در غیرخالص بعد فصد مسهل صفرا دهند و به عده اطلیهٔ رادعه به‌کار برند و در تزید و انتها محللات نیز

داخل سازند موافق حاجت به دستور فلغمونی و ضماد اقاقیا صندلین گل سرخ گلنار مساوی به آب کاسنی و گشنیز و کذا صندق گشنیز تر برگ خرفه برگ بارتنگ و اسپغول در ابتدا نافع است و علاج فلغمونی حمره و حمرهٔ فلغمونی مرکب از علاج ورم دموی و صفراوی نمایند **اقوال حذاق** شیخ‌الرئیس می‌فرماید لازم است که در آن استفراغ بدن به اسهال صفرا نمایند و اگر حاجت بمعاودت اسهال افتد بعد فصد به عمل آرند و این به حسب مشاهدهٔ غلبه از هر دو ماده بود بعد از آن متوجه تدبیر او بمبردات مقویهٔ معلومه در باب فلغمونی گردند و آب سرد بریزند چندآن‌که رنگ موضع او متغیر شود و بالجمله تبرید درحمره واجب‌تر است زیرا که لهیب و وجع التهابی در آن بیشتر بود استفراغ در فلغمونی بهر آن‌که ماده در آن عاصی‌تر و غلیظ‌تر باشد و واجب است که مبردات او در ابتدا قوی‌القبض باشد و قبض او بر برودت او غالب بود و اما در قرب انتها برودت او شدیدتر از قبض او باشد و مع ذ لک حذر نیز کنند تا ماده به سوی عضو باطن یا به سوی عضو شریف باز نگردد و ایضاً حذر نمایند تا عضو سیاه و تیره نگردد و در طریق فساد آغاز نکنند و هرگاه خیری از این ظاهر شود در ضد طریق قبض و تبرید شروع کنند یعنی ادویهٔ محللهٔ ملینه به‌کار برند پس اگر حمره روان بر جلد باشد معالجه به چرک رصاص مع شراب عفص مطبوخ یا به برگ چقندر مطبوخ در شراب نمایند و علاج کنند به چیزی که در آن تحلیل و تجفیف قوی مع تبرید باشد و آن مثل این مرهم است بگیرند پشم کهنهٔ سوخته بدون شستن دوازده درم و نیم انگشت قلب درخت صنوبر مثل او موم زرد پانزده درم چرک رصاص نه درم پیه بز کهنه به آب شسته پانزده درم روغن مورد پنج اوقیه و ایضاً خفیف‌تر از این مرهم مرتب از چرک رصاص به آب سداب و روغن گل و موم است **ابوسهل** گوید که حمرهٔ حادث از سبب بادی در ابتدای امر محتاج به اشیای مرخی عضو مستفرغ مادهٔ آن است مثل ضماد مرتب از آرد چو خاصهً بعد شرط موضع به پاکی و معالجهٔ حمرهٔ حادث از سبب سابق اولا به استفراغ بدن بدوای مسهل صفرا کنند و اگر مانعی از اسهال باشد به فصد نمایند بعد از آن علاج بدوای سرد و مرطب نمایند مثل کاهو و حی‌العالم بعد از آن هنگام تسکین حرارت مثل علاج فلغمونی به شرط زدن و بضماد ادویهٔ محلله کنند **صاحب کامل** گوید که حمره گاهی از

غیر ورم باشد و حدوث او از صفرای تنها بود و گاهی با ورم باشد و حدوث او از مخالطت صفرا با خون بود پس هرگاه حمره از غیرورم باشد باید که تنقیهٔ بدن به ادویهٔ مسهل صفرا مثل هلیلهٔ زرد و تمرهندی و آلوی بخارا و مانند آن نمایند و به اشیای مبردهٔ مطفیه مثل جرادهٔ کدو و حی‌العالم و خرفه و آب کاهو و آب بارتنگ و غیر آن که در ورم فلغمونی مذکور شد بر موضع ضماد نمایند و اگر حمره با ورم باشد باید که مبادرت به فصد کنند اگر مانعی مثل سن پیری و طفلی و مزاج بارد و غیره نباشد و اخراج خون بمقدار حاجت کنند و اسهال شکم به مطبوخ فواکه نمایند و در ابتدا بر عضو اطلیه که در باب ورم دموی برای ابتدا مذکور شد طلا کنند و در صعود و منتها به دستور و باید که به همین طریق علاج ورم مرکب از ورم حمره و فلغمونی به ادویهٔ مرکب از ادویهٔ موافقه هر واحد از آن هر دو ورم نمایند و اغلب در دوای مرکب موافق با قوی‌تر ورم از ورمین باشد **ابن الیاس** گوید که علاج حمرهٔ خالص این است که هر صبح جلاب از عناب ده عدد آلوی سیاه بیست عدد تمرهندی ده درم با شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشانند و غذا ماءالشعیر مع جرادهٔ کدو دهند و بر موضع ورم اشیای مبردهٔ مطفیه مثل جرادهٔ کدو و طحلب و آب حی‌العالم و آب کاهو و آب بارتنگ ضماد کنند و تلئین طبیعت به این مطبوخ نمایند سنای مکی هلیلهٔ زرد هر واحد هفت ورم تمرهندی ده درم آلوی سیاه و عناب هر واحد بیست عدد آلوی کوهی سی عدد تخم کاسنی سه درم بنفشه نیلوفر هر واحد پنج درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا به یک رطل آید شیرخشت و ترنجبین هر واحد پانزده درم مالیده صاف کرده سحرگاه بنوشند و تا آخر روز بر آن صبر نمایند تا از صفرا مقدار صالح اخراج نماید به عده در آخر روز به ماءالشعیر که در آن عناب و بنفشه پخته باشند غذا سازند دو و یا سه روز راحت دهند به عده اگر چیزی از ماده باقی باشد نقوع مشمش با شکرسفید و ترنجبین بنوشانند و اگر ورم حمره غیرخالص زائدالحجم باشد مبادرت به فصد کنند و تلئین به مطبوخ فواکه و طلا به دستور فلغمونی نمایند **خجندی** گوید که هر صبح شربت آلو و تمرهندی بنوشانند و غذا ماءالشعیر به اشیای ترکش از فواکه رطبه سازند و ادویه مبردهٔ مسکنه ضماد کنند و تلئین به شیرخشت و آب انارین یا بتمرهندی و شربت ورد مکرر ببرف یا بشربت اجاص مسهل

و نبقوع مشمش و نیلوفر و بنفشه یا ترنجبین و شیرخشت و یا بمطوخ هلیلهٔ زرد و مع ریوند و تمرهندی و سنا و مانند آن نمایند و چون حمره بسعی اخذ کند بر آن ادویهٔ بارده مثل این دوا طلا سازند بگیرند خبث الرصاص و بسایند و ببرگ چقندر مطبوخ به شراب کهنه بیامیزند و بدان طلا نمایند با مرهم سداب که در قول شیخ گذشت به عمل آرند **انطاکی** گوید که فصد کنند در حمرهٔ دموی مطلقاً و در صفراوی اگر رداءت اشتداد نماید خلاف اکثر اطبا بعد از آن ردع نمایند به محللات ممزوجه بعد تلئین به ماءالشعیر و تمرهندی و خیارشنبر و هلیله و واجب است شرط و استفراغ ماده بعد تبرید التهاب بلعابات و از مجربات این است که قیمولیا و سفیداب و حنا به آب گشنیز و حی‌العالم به سرشند و لطوخ بدان سازند که این محلل و رداع است پس اگر قرحه شود صبر و سفیداب به روغن گاو سرشته پر سازند که این عجیب است و شخصی خبر داده که به این مرض چند بار مبتلا شدم و مثل او نبافتم و از خواص است که بقرو شرط زنند و خون که از آن خارج شود بپر کبوتر سفید بر آن لطوخ سازند که آن زائل گردد و همچنین مرداسنگ به آب مورد و اگر الیه را بشکافند و بر حمره نهند آن را زائل کند و همچنین حرام مغز و حجر بقر در سرکه است و جوزالسرو و برگ او و زعفران مجموع یا مفرد ضماداً و جوزالسرو و آرد جو بجمرهٔ غائر مختص است و آن دموی است و سحیق او با سحیق بحبم چون به آب برگ قصب فارسی به سرشند حمره را از سعی و عود او ببدن منع کند و در نزهت گفته که علاج حمره بعد تنقیه خلط نهادن اسپغول به سرکه است و آرد جو با کاسنی و بنفشه و بارتنگ پس اگر مع ذلک علامات خون باشد ماده مرکب بود و علاجش نیز مرکب باشد **گیلانی** می‌نویسد که اگر حاجت به فصد افتد فصد نیز گشایند اگر مانعی نباشد و حمره از خون رقیق بود یا خون با وی غالب باشد و هر قدر که مادهٔ او رقیق‌تر باشد حتی که مائل‌تر به سوی خارج بود منع فصد بیشتر باشد و هر قدر که مادهٔ او غلیظ‌تر بود حتی که ورم غائرتر باشد منع فصد کمتر بود بعد از آن تصفیه خون به مثل شربت آلو و عناب هر دو یا بنقوع فواکه و به ماءالشعیر و بماءالقرع مع سکنجبین یا به آب هندوانه و یا شیرهٔ تخم خیارین و خرفه به سکنجبین نمایند و بعد از آن تضمید به اشیای مبردهٔ مرطبه مثل جرادهٔ کدو و آب خرفه و کاهو و بارتنگ

و عنب‌الثعلب و صندلین و فوفل و گشنیز و سرکه سازند و این قسم حمره به اضمدهٔ محلله محتاج نیست و غذا یا حصرمیه به کدو و اورکیه به اسفاناخ به روغن بادام یا شیرهٔ آن دهند **طبری** گوید که حمره سه نوع است یکی اسلم و او آن است که منبسط زیرجلد و رقیق و درخشنده و منقطع غیرمتصل باشد و چون بر آن انگشت بنهند سرخی از آن زائل شود و بعد زمانی عود کند و این نوع در یک روز زائل شود چون فصد کنند و شرط زنند دوم همین نوع است الا آن‌که متصل غیرمتفرق بود و این نوع محتاج به فصد شرط و طلا بسرکهٔ کهنه و گل ارمنی است و گاهی احتیاج به ادویهٔ قویه مثل شیاف مامیثا و آب عصی‌الراعی و مانند شود سوم آن است که در جلد عمیق باشد و رنگ او بسیاهی اندک مائل بود و این نوع محتاج به شرط عمیق است و این نوعی است که جالینوس بر طبیبی که رای به شرط خفیف داده بود تشنیع کرده و امر به شرط عمیق و فصد هر دو دست نمود و جالینوس در این علت و امثال آن از حمیات دموی امر به اخراج خون به حدی نموده که بر مریض غشی افتد و در ابتدای مرض تبرید موضع عناب و سائر مزورات مسکنهٔ خون باشد و نوعیکه در گوشت عمیق بود آن را حمرهٔ فلغمونی گویند پس اگر موضع سیاه شود طریق معالجهٔ او این است که سیاهی به آهن برگیرند تا به موضع صحیح متعدی نگردد و بعد اخذ لحم علاج بمرهم خل نمایند و هم او گوید که علاج حمره فصد و اخراج خون بسیار و پرهیز مریض و لزوم او ماءالشعیر و مزورات و آب جرادهٔ کدو و مانند آن و اگر زائل نشود بر موضع شرط غیرعمیق زنند که آن از شرط به سرعت زائل شود **بعضی** شراح قانون نوشته‌اند که سزاوار آن است که در اول ظهور این حمره فصد رگ دست نمایند سیما رگ قیفال و اگر این رگ ظاهر نبود هرآنچه ظاهر باشد بگشایند و اگر از فصد مانعی باشد باید که دوای منقی استعمال کنند و اسهال مریض به مسهل صفرا نمایند و می‌باید که این علاج در جمیع اقسام حمره که در سائر اعضای بدن بود استعمال کنند و یا حقنه‌های قویه به عمل آرند و لطوخ مواضع به ادویهٔ که برای حمره مذکور گردد باید کرد و دفع ماده که به سوی مواضع بریزد به ادویهٔ مبرده نمایند و آنچه جمع شود تحلیل آن به اشیای مسخنهٔ مرطبه کنند قبل از آن‌که عضو تیره رنگ یا سیاه گردد و باید که مدام ادویهٔ ملطوخه بر آن رطب باشد و لطوخ در هر اندک

مدت کرده شود اول فاول به اسفنج لین رطب مسح کنند و انواع حمره در ابتدا محتاج به اشیائی می‌باشد ک جامع رطوبات مع تبرید بغیر قبض باشند مثل حی‌العالم و خرفه و بزرقطونا عدس الماء و کاسنی و کدو و عنب‌الثعلب و کاهو و شیاف مامیثا و برگ عوسج طلا برای حمره و جمیع اورام حارهٔ ملتهبه در جمیع اعضا بگیرند صندل سرخ و سفید و فوفل و شیاف مامیثا و گل ارمنی مساوی و به آب گشنیز طلا نمایند و ایضاً برای ایشان مرهمی که از موم و روغن‌ها به آب سازند و با وی اندکی افیون یا شوکران یا یبروج آمیخته باشند نیکو است و ادویهٔ مرکبه و مرهم مرکب از موم مصفی و روغن گل باید که روغن چهار چند موم باشند و روغن گل مرتب از زیت انفاق بی‌نمک باید و موم و روغن در صلابه حل کنند و بر آن آب سرد اندک اندک به قدریکه قیروطی آن را تشرب نماید بریزند و اگر با آن اندکی سرکهٔ سفید صاف مخلوط سازند دوا بهتر گردد و ایضاً سفیداب و گل قیمولیا مع عنب‌الثعلب و یا مرداسنگ به روغن گل و یا قلقطار به روغن و میفختج و سفیداب به سرکه و حضض و اقاقیا به سرکه تا آن‌که حرارت ساکن و کم گردد پس می‌باید که ادویهٔ بسیطه مثل کبریت زرد به سرکه و روغن گل و یا سداب به سرکه و روغن گل و یا سداب به سفیداب و سرکه و زیت و یا مرداسنگ به آب گندنا و چقندر استعمال کنند و ادویهٔ مرکبه مثل این قرص به عمل آرند بگیرند مرداسنگ و سفیداب و زعفران و گوگروز و بمفختج و ایضاً ضماد به خیوط کرم و به اطراف علیق و به بارتنگ نمایند بعد از آن عدس افزایند و اگر آب بارتنگ یا آب عنب‌الثعلب به شراب بسایند و بدان قروح را لطوخ سازند منفعت عظیم نماید و همچنین اگر تخم کرفس بریان کرده به شراب و زیت پخته بسایند و بر قروح نهند و یا گل قیمولیا به آب عنب‌الثعلب سوده لطوخ موضع بدان نمایند و یا بگیرند مرداسنگ چهار اوقیه و در آب گندنا و آب چقندر هر واحد یک رطل بسایند و موضع را بدان لطوخ سازند و هرگاه این قروح مزمن گردد و در حمرهٔ دبابه یعنی ساعیه که با آبلها باشد چرک رصاص به شراب عفص سوده بر موضع لطوخ نمایند و چون اکاله بایستد قیروطی معمول به چرک رصاص استعمال کنند و عدس به عسل پخته بر موضع ضماد کنند و اما در حمرهٔ دبابه که زیرجلد باشد بگیرند خبث رصاص و به آب سداب سوده استعمال نمایند و یا مرهم پشم کهنه که در قول شیخ گذشت به عمل آرند **دیگر** در حمره که سعی و تاکل به سرعت نماید بگیرند پوست انار شیرین شبش درم

مرداسنگ شش درم پشم غیرمغسول سوخته شش درم قلب چوب صنوبر سوخته سه درم موم دوازده درم سفیداب هشت درم کندر دوازده درم شب یک درم و به شراب و روغن مورد آمیخته استعمال کنند

حمرهٔ اطفال

و آن به سرخ باده معروف ست باید که اول تنقیهٔ مرضعه و تعدیل خلط نمایند و هلیلهٔ سیاه و چرایته وشاهتره و سرپهوکه و عناب و برگ حنا و گل مندی و گشنیز خشک با گلو و صندل سرخ و دهمایه و برم وندی و نیل کنهی و جوانسه و مجیهه و چاکسو برگ نیب گل سرخ چوب کادی برگ گز بادیان کاسنی نر کچور اصل‌السوس بیخ خراسانی رسوت زردچوب نکندبا بری گل معصفر و مانند آن ادویهٔ مصفی خون دهند و رسوت صندل سرخ هر یک دو ماشه چاکسو چهار ماشه افیون زردچوب برگ حنا هر واحد یک ماشه مرداسنگ نیم ماشه برگ نیب برگ بکاین پانزده عدد کوفته بیخته در آب حبها به قدر جاورس بسته وقت صبح یک حب با شیر مادرش می‌داده باشند و اگر حاجت باشد حجامت و زلو به‌کار برند و اگر بثور متقرح بود مرهم سفیداب مفید و بثور سیاه و قرحی قتال باشد **حب سرخ باده** مجرب و معمول پوست هلیلهٔ زرد سرپهوکه گل سرخ برگ شاهتره تخم گشنیز نیمکوفته دهمایه صندل سرخ برمدندی نیل کنتهی هر یک سه ماشه برگ حنا دو ماشه زیرهٔ سفید فلفل سیاه گل کچنال هر واحد یک ماشه برگ بکاین برگ نیب هر یک پنج عدد ادویه را کوفته بیخته در آب برگ جنا و تخم گشنیز که شب در آب خیسانیده طبیخ آب صاف آن گرفته باشند در آن حبها به قدر نخود کلان بندند و غذا کهچری و خشکهٔ کم نمک و پرهیز از شیرینی و ترشی و گوشت نمایند **دوای سرخ باده** برای کسی که اطفال او به این مرض اکثر مبتلا شوند باید که مادر و پدر طفل قبل از حمل چندر و زبر این دوا مداومت نمایند بلکه مادرش در عین حمل بخورد عناب هفت دانه صندل سرخ صندل سفید برگ حنا گل سرخ برمدندی نیل کنتهی هر یک سه ماشه شاهتره هفت ماشه پوست درخت کچنال گل مندی هر یک چهار ماشه سرپهوکه پنج ماشه شکر سفید دو توله به طریق جوشانده یا خیسانده استعمال کنند **روغن** که برای سرخ باده بی‌نظیر است چاکسو صندل سرخ کمیله هر یک سه نیم ماشه

سپیاری چهالیه سنگ جراحت کات سفیدلو همچون وج خراسانی هلیلهٔ زنگی پهنکری حنای خشک هر واحد پاوکم

دو ماشه دهمایه یکدام برگ نیب یکدام برگ بکاین دو دام نیله تهوتههه یک ماشه فلفل سیاه هفت ماشه روغن

سرشف یک چهانگ و یک پاو اول برگها یا نصف او همچون بسایند و دو قرص بندند و روغن را بر آتش نهاده در آن

قرصها بسوزند به عده همه ادویه سوده انداخته آمیزند و یک پاس در ظرف آهنی با دسته چوب نیب حل نمایند و

وقت حاجت بمالند **سفوف** که در این مرض مجرب بلاتخلف است ترکجور زیرهٔ سیاه برگ حنا برگ نیب تپیس نیل

کنتهی درچهی پلاچری سهس بید مجیهه پوست انار دهمایه بکن رکت چندن دوجلا چندن سوراتیخ و خصیه دوای

اول یک جزو و دوم دو جزو و سوم سه جزو و همچنین تا دوای اخیر که هفتده جزو می‌شود گرفته کوفته بیخته

نگهدارند وقت حاجت طفل را از یک ماشه تا نه ماشه به حسب سن شب در آب تر کرده صبح صاف نموده بدهند و

نه ماشه خوراک طفل کلان است که قریب سن بلوغ باشد و اگر طفل بسیار کوچک بود بدایهٔ طفل قدری می‌داده

باشند و اگر از این مرض بدن طفل ورم کرده و مقترح شده باشد ثفل این دوا به آب برگ حنا سائیده ضماد سازند

ایضاً اگر اطفال کسی از این مرض هلاک شوند جهت اصلاح خون حیض که غذای جنین می‌شود در حالت حمل

بمادر طفل بدهند که نفعل کلی دارد و مجرب است شاهتره اصل‌السوس گشنیز بادیان برگ حنا گیرو برگ نیب

سرپهوکه آمله الایچی خرد نیلوفر صندلین گل سرخ مساوی سفوف سازند شربتی دو درم به آب بعد ماه پنجم تا

نهم در ابتدای ماه هر روز تا سه روز خورند **ضماد** برای سرخ بادهٔ اطفال گل معصفر برگ نیب صندل سرخ زردچوب

به آب سائیده ضماد کنند و اگر پخته شود رسوت کات سفید صندل سرخ سفیداب به آب گشنیز سبز ضماد نمایند

مطبوخ که برای فساد خون و سرخ بادهٔ اطفال مجرب صندل سرخ برگ حنا گشنیز خشک هر یک چهار درم گل

معصفر دو درم همه را نیمکوفته هفت خوراک سازند و یک خوراک در نیم پاو آب جوش داده هر صبح بنوشند و در

ثقل آن آب دیگر انداخته شام جوش داده بخورند و آن ثفل را سوده بر بدن بمالند و به آب گرم بشویند غذا نان

گندم و روغن بی نمک و گاهی عناب شاهتره دهمایه برگ نیب زرنباد پوست هلیلهٔ زرد عوض گل معصفر افزوده و

هر یک نیم ماشه برای طفل یک ساله شب خیسانیده صبح جوش داده صاف نموده داده می‌شود ایضاً مسهل مغز فلوس خیارشنبر گل سرخ عناب سپستان چاکسو نرکچور صندل سرخ چکه دانه هلیلهٔ زرد هلیلهٔ سیاه بادیان جوش داده به عمل آرند **نقوع** برای سرخ باد اسرپهوکه پنج ماشه برگ نیب شش ماشه شاهتره چهار ماشه گیرو به رنگ کابلی برگ هر یک دو ماشه گل مندی برمدندی چاکسو چرایته رسوت صندل سرخ نرکچور پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه پوست هلیله آمله هر یک یک ماشه جوکوب نموده قدر حاجت شب تر کرده صبح صاف نموده بدهند **ایضاً** نیل کنتهی نکندبا بری برمدندی سرپهوکه هر یک شش ماشه پنج سیاه پنج عدد شب در آب خیسانیده صبح در همان آب شیره کشیده صاف کرده بدهند و بالای او پوری گرم بخورانند در سه روز فائده بخشد برای جوان یک خوراک است و بطفل حسب سن بدهند

ماشرا

اسم سریانی است و آن ورم دموی است که در رو و پیشانی ظاهر شود و گاهی تا سر مرتقی شود و همه در سر را عام گردد و به قول **جرجانی** ماشرا آماسی است سخت گرم و سوزان و مادهٔ آن خون گرم باشد مختلط با صفرای بسیار و حمرهٔ خالص بدان نزدیک باشد و اکثر در بینی و در حوالی چشم پدید آید و از سر بینی آغاز کند همچون حمرهٔ خالص و من این علت را هم در بینی و روی دیدم و ممکن بود که در یک اندام نیز افتد و **انطاکی** گوید که نوعی از ورم حار مسمی بشمار است و درد در پشت بر آن تقدم نماید به سبب تولد مادهٔ او در شریان عظیم واقع بر آن و متفقی شود تا آن‌که ظاهر گردد در چهره و حلق به شدت سرخی و التهاب و کثرت خون و **طبری** گوید که این مرض صعب عظیم‌الخطر است زیرا که چون در روی اشتداد نماید و مادهٔ او کثرت پذیرد گاهی به سوی حنجره و آلات تنفس و عضلات داخله عوض کند و نفس منقطع گردد و هرگاه ورم از چهره به سوی جلد سر صعود کند و عقل ثابت باشد دلالت بر سلامت کند و بر آن‌که دماغ سلیم است و بر آن‌که ماده رقیق است و آن در سطح روست پس اگر ورم ابتدا کند و به سوی سینه و حلق نازل شود دلالت بر فساد و خطر نماید و گاهی ماده به سوی قلب

نزول کند و در یک روز بکشد **بالجمله** علامتش سرخی شدید با خارش در چهره است و انتفاخ سر و گوش و رخسار و بینی با وجع و ضربان شدید و تب حاد و تشنگی و لهیب و کرب و قلق **علاج** آنچه در فلغمونی مسطور شد به عمل آرند و گویند که در اینجا اگر مانعی نباشد چندان خون برآرند که نوبت بغشی رسد و اگر فصد ممکن نبود بر ساق حجامت نمایند و بعد اخراج خون تلئین طبع به آب فواکه کنند و اگر بعد فصد امتلای خون باقی بود بروز دوم یا سوم باز فصد کنند و اشربه و اغذیهٔ مبردهٔ مغلظ خون مثل طبیخ عدس و گشنیز خشک یا کشک جو یا عناب با ماش مقشر موافق بود و اگر عناب سی دانه جوشانیده آب آن را با سکنجبین بدهند نفع تمام دهد و علاج این مرض در امراض سر نیز مسطور شده **اقوال مهره** ابن الیاس گوید که فصد سر رو نمایند اگر مانعی از سن و ضعف نباشد و خون به قدر قوت و واجب بیرون آرند و هر صبح جلاب از آلو و عناب و تمرهندی با شکر سفید و ترنجبین بنوشانند و تلئین طبع بماءالفواکه یا مطبوخ آن یا بنقوع مشمش نمایند و هنگام اسهال بر سینه و حلق به اشیای رادعهٔ مقویه مثل صندلین و فوفل و اقاقیا و مامیثا ضماد سازند تا ماده و غذا ماءالشعیر دهند و بعد تنقیهٔ تام و خلو سر و رگها از اخلاط مشتعمل فاسد هر صبح سکنجبین ساده و گلاب هر واحد ده درم با قرص طباشیر ملین یک مثقال بدهند و این قرص به آب آنار ترش بیست درم آب هندوانه با شیرهٔ خرفه هر واحد بیست درم بخورانند و طبیعت را تا حصول تمام صحبت محتبس نگذارند **خجندی** گوید که بعد فصد هر صبح شربت عناب یا شربت تمرهندی بنوشند و سکنجبین ساده به شیرهٔ تخم خیارین اگر با آن تشنگی باشد و غذا آش جو با اسفاناخ و عدس با گشنیز خشک و عناب و جرادهٔ کدو دهند و مزورات ترش در اینجا اولی است و از فواکه انار ترش و سیب ترش و بهی و خیار و هندوانه و مانند آن خورانند و تلئین بنقوع فواکه یا شربت آلو مسهل و شیر خشت و ترنجبین و شربت ورد مکرر سازند و در اوایل استعمال رادعات خطر دارد و بعد تنقیه شربت انار با شیرهٔ تخم خرفه بنوشند **طبری** گوید مادام که قوت اطاعت کند فصد از هر دو دست و صافین و حجامت بر ساقین نمایند و تلئین طبغ بچیزی بسیار خفیف مثل آلو و تمرهندی کنند و تضمید صدر و حلق به اشیای مبرده و مقویه نمایند پس تبرید سر و روی

بپارچهٔ مبلول به گلاب و اندک کافور کنند و اگرچشم منطبق گردد بگشایند و در آن شیر دختر و آب گشنیز تر که در سرکه حل کرده باشند بچکانند و لزوم شرب ماءالشعیر نمایند و از غذا بر مزورات مرتب به عدس مقشر و اسفاناخ و کاهو و کاسنی مسلوق و مطیب و مانند آن اقتصار ورزند و گاهی در این علت احتیاج به فصد ماقین و منخرین و رگ زبرزبان افتد و هرگاه قوت اطاعت کند به فصد این همه باک نیست و ابن یسار امر می‌کرد که عدس و گشنیز خشک تخم بیرون کرده خوب جوش داده صاف نموده با سکنجبین بنوشند و بعضی اطبا در ماشرا این سفوف می‌خورانند نشاسته کتیرا صمغ فارسی تخم خرفه تخم کاسنی مساوی سوده اندکی کافور آمیخته به قدر واجب با سکنجبین بخورند و بعضی در این سفوف مغز تخم خیار و مغز تخم بادرنگ افزوده قرص می‌سازند و آن را قرص کافور می‌نامند **ایلاقی** و **جرجانی** می‌نویسند که نزد ظهور ماشرا مبادرت بطلای عصارات بارده چون عصارهٔ کاهو و عصی‌الراعی و حی‌العالم و نیلوفر و گشنیز تر و کاسنی و عنب‌الثعلب و تراشهٔ کدو و اسپغول و مانند آن سازند و استفراغ صفرا به آب انارین و طبیخ هلیلهٔ زرد نمایند و حقنه‌های قویه آن را نافع بود و فصد نیز بعد تسکین حدت صفرا نافع باشد و عصارات مذکوره با موم روغن که از موم سفید و روغن گل سازند آمیخته طلا سازند و در آخر اگر بر آن موضع شرط زنند صواب بود و ادویهٔ محلله که در فلغمونی مذکور شد به‌کار برند و ماشرا که به سبب بادی باشد و از قروح حادث شود آرد جو و آب گشنیز تر ضماد کنند و شروط زدن واجب بود خاصةً اگر میل بسیاهی کند یا صلب شود و از اطلیه عصارهٔ نعناع به روغن گل و آب سداب با سرکه و روغن گل و قیمولیا یا سفیداب و سرکه و روغن گل و مرداسنگ به آب برگ چقندر یا آب گندنا و اگر آب هر دو یافته نشود و سداب و نعناع خشک بگیرند **دوا** برای ماشرای مذکور مرداسنگ و گوگرد زرد و سفیداب و زعفران همه با هم آمیخته سرشته طلا کنند **مرهم** نافع ماشرا و نمله و حرق نار بگیرند و برگ خطمی تر یک رطل و در گلاب و روغن کنجد بپزند و با چهار اوقیه روغن گل و دو نیم اوقیه مرداسنگ و دونیم اوقیه سفیداب به آب گشنیز تر با آب خرفه سوده قدری مغز نان با وی آمیخته مرهم سازند **دیگر** برای ماشرای مزمن روغن بیدانجیر یک رطل موم پنج اوقیه مرداسنگ چهاراوقیه زنگار

دونیم اوقیه این هر دو را به سرکه بسایند و با روغن و موم گداخته بیامیزند **انطاکی** گوید که فصد کنند پس حجامت ساقین و شرب آب تمرهندی و جو و کدوی مشوی و خیارشنبر و هلیله و نهادن به مثل فاغیه و لعابات و آنچه در حمره مذکور شد مع لزوم شرب عناب و گشنیز و صندل **سرهندی** گوید که شخصی را از دوستان من این مرض عارض شد و صعوبت او به حد کمال رسیده بود چون قوت باقی بود فصد گرفتم پس نقوع مشمش دادم که از آن هر روز یک دو بار اجابت می‌شد و بر روی او از شقیقه تا شقیقهٔ دیگر و از موی پیشانی تا زنخدان بضماد هندی که در آن پلاهچریست و دیگر اجزای آن در امراض سر در علاج ماشرا مسطور شد در آب باریک سائیده نیم‌گرم ضماد کنانیدم و از روز اول صحت شروع گردید تا آن‌که شفای کلی یافت و آن ضماد را یاد دارند که عمل شریف مجرب است اکثر در خناقات حاره بارده شرب آب او و ضماد بثفل او استعمال کرده می‌شود و در دو روز فائده می‌نماید

ورم رخو

که آن را اوذیما نامند و آن ورمی است بلغمی نرم سفیدرنگ و با آن حرارت و درد نباشد و چون انگشت بر آن نهند فرو رود و موضع غمز ساعتی همچنان غایر ماند الا آنچه از ریح بخاری بود که در آن اثر انگشت نماند و به قول **شیخ** هرقدر که مادهٔ این ورم رقیق‌تر باشد نرمی او افزون‌تر و نفوذ انگشت سهل‌تر بود در جائیکه آن را غمز کنند مع ممانعتی که در تهبج نباشد و هر قدر که ماده غلیظ‌تر باشد مائل بصلابت و برودت بیشتر بود و بسیار باشد که آن از بخار بلغم بود پس آن از قبیل تهبج باشد و فرق اوذیما و اورام سوداوی بقلت سختی و قلت تیرگی کرده می‌شود و چون از ضربه و مانند آن عارض شود ماده به سوی موضع او سوای بلغم جذب نشود پس غیرورم بلغمی پیدا نکند و این کم باشد و از درد خالی نبود و **مسیحی** گوید که ورم معروف به تهبج ورم رخوست که با وی الم نبود و حدوث او یا از ریح بخاری بود مثل آن‌که از این در ابدان مستسقیان و از باب سل و کسانیکه مزاج اعضای اصلی ایشان فاسد شده باشد پدید آید و یا از بلغم منصب به یکی از اعضا و **طبری** گوید که این ورم رخو بی‌درد بهر

آن باشد که از سیلان رطوبت رقیق یا از رطوبت شیرین به سوی عضوی بود و چون با آن حدت و لذع نیست در اینجا وجع نباشد بلکه عضو را از حاد تهیج آرد و او یا از این رطوبت مذکوره باشد و یا از ریاح نفاغهٔ غلیظهٔ رطوبی مرتقی از معده هنگام نقصان حرارت او و گاهی این ورم از نقصان حرارت جگر و کثرت رطوبت او بود و این همه سلیم سریع‌الزوال‌اند تا آن‌که از تغیر قوت مخیله دم و بر و کبد مفرط نباشد پس اگر از تغیر قوت باشد آن مؤدی به استسقا گردد و اگر از کثرت رطوبت و یا از ریاح سمجه مع صحت قوت بود آن سلیم است و **انطاکی** گوید که سبب ورم رخو استعمال مؤلدات بلغم و شرب آب بر مثل شیر خصوصاً فواکه تفه چون خربزه و غالب مشمش است و مادهٔ او بلغم است اگر از غمز فرو رود و عود او بعسر باشد والا ریح و بخار بود و همه مغیر لون و موجب وجع نیست **علاج** بعد از نضج به منضج بلغم از مسهل آن وجب ایارج تنقیه کنند و یا از مطبوخ تربد علوی خان بسردار وی غاریقون و ایارجات کبار تنقیه نمایند به عده اضمده و اطلیهٔ مجففه به عمل آرند خصوصاً که پیش از آن عضو را بپارچهٔ خشن بسیار مالیده باشند و نطرون را به آب و سرکه سائیده ضماد نمایند و یا نمک و خاکستر که نب و سرگین گاو و شبت و صبر در سرکه سائیده ضماد کنند و در نسخهٔ نفیص خاکستر کرم عوض کرنب است و مجرب و صبر و بورهٔ ارمنی برابر انفع و دیگر اضمدهٔ محلله مثل سرگین گاو و مرهم باسلیقون نافع و تکمید بدخن گرم کرده مجفف است و نهادن عضو در آب نمکین و آب کبریتی و آب بورقی و شبی و شستن به آب دریای شور بارد نافع بود و اگر مرض طول کند و بدن صلب باشد سرگین کبوتر و خردل و نمک و سبر و تخم مرو مساوی سوده به آب مورد و سرکه ضماد کنند و اگر ورم رخو در کله یا جائی دیگر قریب النضج باشد گل بابونه گل خطمی تخم کتان کوفته بیخته به شیر گاو پخته به روغن گل آمیخته ضماد نمایند که منضج و مفجر است **ذکر ادویهٔ نافع اورام بلغمی** خوردن بیخ زرنب مطیب بجوز و ثوم و کرویا و یا نطول به آب طبیخ او برای تحلیل این اورام مجرب سویدیست و **ضماد** فلفل مخلوط بمرهم داخلیون و کذا بیخ فثاءالحمار تنها و به آرد جو و کذا سرکه بشونیز سوده و کذا بابونه و ترمس و مویز منقی و کذا ترمس سوده به سرکه پخته و کذا مقل و ربع آن زعفران و کذا نمک و سرکه و صابون و کذا نمک

و میز منقی و کذا برگ سوسن یا بیخ او به شراب کهنه پخته و کذا حرف و مثل او افسنتین مخلوط به سرکه و کذا برگ چقندر مطبوخ و کذا برگ نیل و کذا برگ خرزهره و کذا شاهسفرم سوده به سرکه و کذا انجیر کوفته به آرد جو و زفت پخته که منضج است و کذا سبوس گندم به شراب پخته و کذا زراوند طویل و کذا زراوند مدحرج به آب و کذا انزروت و مثل او نطرون و کذا لادن و کذا اکلیل‌الملک و کذا بیخ نرگس و روغن آن و کذا علک‌البطم و کذا بسفائج و کذا نارمشک سوده به آب سرشته و کذا سرگین کبوتر به آرد جو و زیت و آب آمیخته **و شرب** و ضماد اشق و کذا حاشا به سرکه و کذا مقل ازرق و کذا کاشم و کذا دوقو و برگ آن و کذا کرکم و آن عروق‌الصفر است و کذا سورنجان و آن را حرف و کذا نیل هندی و کذا شیخ ارمنی و جبلی و کذا حب‌القلقل و کذا هوفاریقون و کذا راسن و کذا صعتر و کذا مرمکی و کذا اسفنج سوخته و کذا تخم انجره و کذا اذخر و کذا کندر و کذا غاریقون **اقوال فضلا** مسیحی گوید که تهبج عارض از ریح بخاری به سرعت زائل شود و آن را مالش به سرکه و روغن گل و نمک کفایت کند و علاج تهبج حادث از بلغم منصب به سوی بعض اعضا در اول حدوث او به اشیائی نمایند که از شان آنها تشدید و تحلیل هر دو باشد و لهذا می‌باید که بر آن اولاً اسفنج نو در سرکهٔ ممزوج به آب تر کرده نهند و هرگاه اسنفج جدید نباشد باید که بنطرون و به آب خاکستر بشویند و اگر بدن نرم باشد سرکهٔ ممزوج بمقدار ملائم استعمال کنند و اگر سخت باشد غیرممزوج به‌کار برند پس اگر حاجت بدوای قوتیر از این افتد در قوت قابضه به اختلاط چیزی مثل شب یمانی با سرکه و در قوت محلله به امتزاج خاکستر با آن بیفزایند و اگر تهبج در دست یا در پای باشد و اسفنج بر آن نهند باید که برباط بربندند بنوعیکه از اسفل بندند و به سوی فوق آورند و از اسفل نرم و از فوق سخت بربندند تا عضو چیزی را که به سوی آن بریزد به افراط قبول نکند **بوعلی** گوید که تنقیه به اسهال کنند و پرهیز از مؤلدات بلغم امر ضروری است و بعدازان واجب است که در ابتدا ردع از چیزی باشد که جامع تجفیف و تحلیل بود و لازم است که موضع را بخرقهٔ درشت بزور بمالند پس بر آن مجففات استعمال نمایند و مس کردن آب بر آن واجب‌نیست و از ادویهٔ جیده در ابتدا استعمال اسفنج جدید مغموس در سرکهٔ ممزوج به آب یا

مبلول در آب بورق و خاکستر بر آن است و در جوهر اسفنج تجفیف و تحلیل است و هر قدر که مرض در تزید باشد سرکهٔ که در آن اسفنج تر کنند اندک تیزتر گردانند و وقت منتهی آن را بنهایت حدت رسانند و تنها مخلوط به روغن‌های شدیدالتحلیل با اسفنج استعمال کنند و ایضاً درینوقت اسفنج مبلول در آب خاکستر چوب انجیر و انگور و بلوط و مانند آن استعمال کنند و لازم است که اسفنج را از جمیع جوانب گشاده دارند تا ماده به جانب دیگر میل نکند و اگر اسفنج یافته نشود عوض او پارچه دوته کرده به آب خاکستر استعمال نمایند چون یکی بعد دیگری بر آن ادامت نمایند اکثر کفایت کند و آب آهک قویتر است و ایضاً آنچه نفع کندر روغن گل به سرکه و نمک و کرنب سوخته است و کرنب سوخته تنها نیکو است و نخود به آب کرنب عجیب است و مامیثا در ابتدا تنها و ببعض مجففات حاره جیدست و بستن رباط از اسفل به سوی فوق نافع است اگر ماده غلیظ نباشد و آب مورد نیکو است در ابتدا و بعد آن اگر ادویه را بدان به سرشند و چون این ورم در عضو عصبی یا رباط وتر باشد در ادویهٔ او چیزی که از آن تلئین حاصل شود مخلوط سازند و اگر مع ذلک درد باشد به سببی که گفته شد واجب است که اول تسکین وجع به مثل زوفای رطب و میفختج و قیروطیات از زیت کنند و نطول به شراب اسود قابض نمایند و بعد از آن آب خاکستر و مانند آن استعمال کنند و از اطلیهٔ جیده این است که بگیرند و حضض و سعد و صبر و زعفران به اندک اقاقیا و گل ارمنی و به سرکه و آب کرنب به سرشند و ایضاً برگ طرفا و نمک و زید و گل ارمنی به سرکه ضماد کنند و ایضاً برای کهنه با درد بگیرند چرک حمام و جوش کرده بنوره به قوام آرند تا مثل خمیر گردد طلا نمایند و ایضاً موضع را به زیت طلا کنند و بر آن اسفنج یا پشم به سرکه تر کرده نهاده بربندند و دواءالخمیر نافع است و از آنچه او را نافع بود این است که برگ سوسن را خوب جوش داده بیفشرند و بر آن نهند که این عجیب است و همچنین شبت و حضض در سرکه و آب خاکستر سوده و از اطلیهٔ قوی‌النفع سرگین گاو و کند و میعه و اشنه و قصب‌الزریره و سنبل و افسنتین است همه نافع بود و گاهی ترهل عارض در اقدام حوامل را فقاح قصب که از آن جاروبها می‌سازند در سرکه تر کرده بر آن نهادن نفع می‌کند و بهتر آن است که آن را سائیده ضماد کنند و گل قیمولیا به سرکه و شب یمانی نافع است و از نطولات آب طبیخ کرنب یا شبت یا طبیخ پوست ترنج است و ترهل که

تابع استسقا و امراض دیگر باشد علاج سبب آن را زائل کند **صاحب کامل** گوید که اگر تولد ورم رخو از ریح بخاری باشد به انقضای مرضی که تابع او بود زائل شود و اگر از انصباب مادۀ بلغمی به سوی بعض اعضا باشد علاجش به استفراغ خلط بلغمی از ادویۀ مسهله مثل تربد و شحم حنظل و مغز قرطم و بحب ایارج و غیر آن از ادویۀ مفرده و مرکبه نمایند و از اغذیۀ مؤلد بلغم مثل ماهی و شیر و مانند آن مریض پرهیز کند و به ادویۀ که تشدید و تحلیل نمایند مثل سرکه و آب ممزوج به اندک نطرون اسفنج نو یا پشم چرک آلوده تر کرده بر عضو نهند و باید که نگاه کنند اگر بدن مریضی که در آن ورم پیدا شده نرم باشد آب غالب‌تر از سرکه و نطرون اندک گیرند و اگر بدن سخت باشد سرکه غالب‌تر و نطرون بیشتر کنند به سبب سردی بدن از حال طبیعی به زیادتی در اشیای مجففه و اگر بدن معتدل باشد سرکه و آب مساوی بگیرند و اگر بدن صلب بود و این دوا کفایت نکند اندک شب یمانی و قدری خاکستر چوب انگور بدان مخلوط سازند و اگر این هم فائده نکند بگیرند صبر و افسنتین مساوی و باریک سائیده به سرکه و آب سرشته بر عضو ضماد کنند و چون این ادویه استعمال کنند باید که عضو را بربندند به طریقی که در قول مسیحی گذشت اگر این ممکن باشد و ایضاً نمک و صبر برابر باریک سوده به آب مورد و اندکی سرکه آمیخته ضماد کنند لاسیما در ابدان صلب که این نافع است **طبری** گوید که معالجۀ ورم رخو به حسب موضع مختلف بود پس اگر ورم و تهبج در چشم و رخسار باشد علاج بکم کردن غذا و اقتصار بر اشیای ناشفۀ محموده کنند مثل لحم تیهو و یا کبک یا تدرج یا لحم حمل صغیر بر آتش کباب کرده و از شرب آب بسیار و از آب یخ و برف منع کنند و بر آب محمود مبرد بهوا بعد طبخ آن در ظرف آهن تا آن‌که نصف او فانی شود اقتصار نمایند و تقویت معده بجلنجبین و مصطکی کنند و به این ضماد بگیرند صبر و مر و اشنه و مصطکی و سنبل‌الطیب مساوی و از موم و روغن ناردین موم روغن ساخته ادویه کوفته بیخته بدان آمیزند و بر فم معده ضماد کنند و بعد از آن امر بریاضت بر اسپ و تحریک جمیع اجزای او و دخول حمام عقب ریاضت نمایند و غرغره بمری نبطی و اندک عاقرقرحا کنند در بعض اوقات و بمضغ مصطکی و انداختن آب دهن امر نمایند و این تنها با پرهیز گاهی از غیر او غنی سازد و اگر

تهبج در دستها باشد و این گاهی از سیلان رطوبت و ریاح نافخه حادث شود بر معالجهٔ مذکور حل طبیعت افزایند

اگر از آن مانعی نباشد به این حب نارمشک و ناردین اقلیطی و زنجبیل چینی و دارفلفل هر واحد یک درم گل سرخ

و عصارهٔ سوسن هر واحد یک و نیم درم سنبل‌الطیب و مصطکی هر واحد دو ثلث درم سقمونیای مشوی دو ثلث

درم صبر سقوطری هم وزن همه ادویه این همه را بسایند پس هلیلهٔ سیاه ده درم و برگ ترنج مثل او در شراب

کهنه بجوشانند تا مهرا گردد صاف کرده ادویه بدان سرشته حبها به قدر فلفل سازند و در هوا خشک کرده دو درم

بخورانند و زیاده و کم به قدر قوت مریض دهند و غذای او مثل غذای اول سازند و بر آن طعام محمود اندک نبیذ

کهنه سرخ رنگ بیاشامند و واجب نیست که صاحب این مرض شراب سفید و خوضی و شراب تازه بنوشند و از

جمیع فواکه رطب اجتناب نماید و تقویت جگر او به این ضماد کنند فوفل و اشنه هر واحد دو دانگ پوست پستهٔ تر

نیم درم قصب‌الزریره یک و نیم درم زرشک دو درم گل سرخ و حضض هر واحد یک‌درم همه را بسایند و اندک در

شراب جید و آب سیب میخوش و آب مورد حل کنند و بر خرقه مقدار جگر تراشیده بر آن مالیده در هر روز یک بار

بر نهار ضماد کنند و هنگام خوردن طعام آن را بردارند و از آنچه مالش بر تهبج دستها بدان نمایند این روغن است

بگیرند زوفای خشک و زیرهٔ کرمانی و صعتر فارسی و خاکستر چوب انگور مساوی پس همه را در روغن ناردین

بجوشانند و بگذارند تا نیم‌گرم بمالند پس بر دست او مالش کنند پس اگر تهبج او به بستن محتاج گرداند بر کف و

باطن او رفاده مبلول به سرکه و خاکستر چوب انگور و روغن گل نهند و از طرف انگشتان تا وسط ساعد بربندند که

این ازالهٔ او و تقویت عضو نماید و اگر تهبج در پایها باشد امر به این جمله علاج نمایند و بقی کردن بر این طریق که

ابتدا طعام او بمالح و ترب بسیار تیز کننده به معده شوربائیکه در آن ترب بسیار و برگ سرمق پخته باشند از شوربا

و ترب و سرمق بخورند و بالایش آب گرم و بینند تازه بنوشند تا ممتلی گردند بعد از آن پر مرغ به روغن بادام چرب

کرده به آهستگی در حلق اندازند تا آن‌که همه آنچه در معدهٔ او باشد بیرون آید و این عمل وقتی نمایند که از روش

شش ساعت گذشته باشد و در آن روز چیزی نخورند و نه در آن شب و اگر تشنگی رنج دهد اندک جلاب یا قدری

شربت سیب شیرین و اندکی آب جرعه جرعه بنوشند و چون صبح شود بار دیگر بر نهار چنان معالجه نمایند که

ترب بسیار بجوشانند تا مهرا شود پس آب آن گرفته سکنجبین آمیخته بنوشند پس پر مرغ استعمال نمایند تا آن‌که معده پاک گردد به عده مداومت نمایند بر اطعمهٔ ناشفهٔ خفیفه و بر کمتر مقدار آنها آنچه ممکن باشد و اگر در سینهٔ او خشونت و اضلاع او ماندگی باشد به موم و روغن بالش آن نمایند و بر آن آب گرم بسیار نریزند و **بدآن‌که** پرهیز و تقلیل طعام و تقویت معده ازالهٔ این مرض کند و بمعالجه حاجت نیفتد پس اگر تخفیف نشود حل طبیعت او به یک دفع یا دو دفع بحب مذکور نمایند و تضمید معده و جگر او کنند و از آن نبیذ موقوف نکنند اگر بر طعام بود اندک بدهند تا تقویت حرارت غریزی و تجوید هضم نمایند و اگر بعد هضم طعام باشد زیاده از آن بدهند پس اگر کم و زائل نشود دست و پای را این روغم بمالند بگیرند کرفس و شونیز در سرکه بجوشانند تا مهرا شود پس آن سرکه بگیرند و مثل او روغن گل بر آن ریزند و بار دیگر بجوشانند به عده در آن اندک خاکستر چوب انگور حل کنند و در آن اسفنج یا پشم تر کرده دائم بر پای نهند تا آن‌که تهبج تحلیل شود و اگر تحلیل او دشوار گردد بسختی بمالند و رفاده در آن دوا تر کرده از طرف انگشتان تا وسط ساق بندند این تدبیر آنگاه است که تهبج از سیلان رطوبت باشد و اما هرگاه از اندفاع ریاح و رطوبت غلیظ باشد باید که فصد مریض گشایند و بصورت خون او نگاه کنند پس اگر غلیظ سیاه باشد زیاده اخراج آن نمایند و اگر مائل بسرخی خالص و رقت بود از آن کم گیرند و معالجهٔ او به همه تدابیر مذکوره نمایند و پرهیز از اطعمهٔ مؤلد ریاح کنند و این سفوف برای او ترکیب دهند مرماحوز خشک و شقائق و برگ مزرنجوش و صعتر فارسی و زوفای خشک و زیرهٔ سیاه و کندر و کرویا و مصطکی و عود خام و وج ترکی همه برابر سائیده دو دانگ از آن بخورند و بر آن جرعهٔ شراب کهنه بنوشند و این سفوف تهبج را ببرد بغیر **تدبیر دیگر** چون از ریاح غلیظ باشد الا آن‌که طبیب را واجب است که رعایت مزاج مریض نماید تا حدت نپذیرد و این علاج که مذکور شد علاج رطوبات است چون با صحت قوت کثرت نماید و علاج ضعف قوت در باب استسقا مذکور شد **بونس** در کناش خود نوشته که اگر سبب او فساد مزاج باشد علاج به اصلاح مزاج کنند و بعد از آن مالش عضو به روغن و نمک و سرکه و اگر سبب او مادهٔ بلغمی باشد بعد نضج اسهال بلغم به ایارج یا حب

ریوند نمایند و به عده اصلاح مزاج به گلقند عسلی و سکنجبین عسلی و نوشیدن آب کاسنی و بادیان به سکنجبین بزوری و قرص ریوند پالک و این قرص افسنتین کنند افسنتین سه جزو تخم کشورث تخم ترب یک جزو عصارهٔ غافث نیم جزو لک مغلول یک جزو کوفته بیخته به آب مقل محلول در آب بادیان رطب قرص سازند شربتی از آن دو درم با ده درم سکنجبین بزوری و دواءالکرکم خاصه در این مرض و آب برگ ترب به سکنجبین و ماءالاصول نیکو است و غذا نخودآب بزیرباج و قلایا و مطنجنات یا به ارزیز حاره و لحوم خفیفه مثل کبک و عصافیر و لحوم صید خورند و پرهیز از حموضات و مرطبات واجب است بعد از آن تقویت عضو به سرکه و آب ممزوج بنطرون کنند و یا بگیرند شب یمانی و در سرکه حل کنند و این سرکه به آب آمیخته پشم پاره به آن آلوده بر آن نهاده بربندند و مالش بنمک و زیت نفع کند و ببرگ طرفا و برگ آس یا برگ و لب ضماد کنند و یا به سرکه و گل ارمنی طلا سازند و یا صبر و مر و اقاقیا و شیاف مامیثا و زعفران و سعد و گل ارمنی سوده مثل بندق ساخته وقت حاجت به اندک سرکه و آب کرنب طلا کنند و اگر تهبج ریختن آب سرد آن را فائده کند **جرجانی** گوید که این دوا را طلاءالترهل گویند بگیرند اجزای بنادق که در قول بولس گذشت مع حضض و به سرکه و آب کرنب سرشته بنادق کنند همچون مهرهٔ شطرنج و بوقت حاجت به‌کار برند **دیگر** بورهٔ ارمنی و زیرهٔ سیاه و پشک گوسفند و قصب‌الزریره و خاکستر برگ کرنب و آرد جو همه را به سرکه سرشته ضماد کنند و شب یمانی و حضض سوده هر دو به سرکه و آب خاکستر طلا کردن سود دارد و اگر آماس در روی و پشت چشم باشد طلای ترهل با گلاب و آب کاسنی و اندکی سرکه سائیده طلا کنند و تهبج عارض بعد حمیات و امراض طویله را به سرکه و گلاب و روغن گل و آب مورد تر اسفنج تر کرده بر موضع نهند و برگ طرفای رطب و برگ مورد تر و حنای تر کوفته ضماد کردن سود دارد و طریق گرفتن آب خاکستر این است بگیرند چوب انجیر یا چوب بلوط یا چوب انگور خشک و سوخته خاکستر آن در آب یک شب تر کنند و صبح صاف کنند و سرکه بدان آمیخته نمد یا خرقه تر کرده بر موضع نهند که همه آبهای نرم و آبناک را سود دارد **ابن الیاس** گوید که هر صبح مطبوخ بادیان و اصل‌السوس هر یک سه درم با گلقند

عسلی ده درم بنوشانند و غذا نخودآب و شیرهٔ مغز قرطم دهند و بعد نضج تام تنقیهٔ بدن از بلغم بحب یا بمعجون خیارشنبر مع سنا کنند و به زیت و نمک دلک نمایند و اگر کفایت نکند افسنتین پنج درم به سرکه آب سرشته ضماد کنند و یا بگیرند و غفص و سعد و صبر و زعفران و بدان ضماد سازند **خجندی** گوید که هر روز شربت اصول عسلی بنوشند و بعد نضج استفراغ بلغم بحبوب مناسبهٔ تربدیه به مطبوخی که در آن تربد و غاریقون و سنا باشد باید کرد و این طلا او را نافع است سعد اشنه مورد شبت سنبل‌الطیب میعه به آب خاکستر ضماد کنند پس اگر در اوذیما مادهٔ رقیق یا ریحی باشد ادویهٔ قوی‌التجفیف آن را نفع کند و یا شکاف دهند تا مادهٔ اوسیلان کند **انطاکی** گوید که علاج ورم رخو تنقیه بقی و استفراغ خلط به مثل ایارج و معاجین محلله چون فلاسفه و ترک مثل باقلا و شیر و نهادن جاورس و بورق و طرفا و سرو و مالش او به زیت است و هم او گوید که این ورم مختص است بمزید نطولات در ابتدای او به ادویهٔ حاره مثل طبیخ اکلیل و بابونه و کمادات بپارچهٔ گرم و شونیز و نمک و سبوس و جاورس پس هرگاه متوقف شود ضماد به مثل حضض و زعفران و اقاقیا و سلاقهٔ سوسن و سرگین گاو و گل ارمنی نمایند همه یا آنچه میسر آید به عسل اگر حرارت نباشد و به عسل و سرکه اگر حرارت باشد و مفرط نبود والا به آب کدو و گشنیز سرشته و در انحطاط صبر ممزوج کنند و صبر با حنا و روغن مادهٔ گل بغایت نافع و کافی است و این تدبیر مع منع از مؤلدات خلط و رطوبات مثل شیر و خربزه باید کرد

سلع

ورم غلیظ است که از گوشت جدا بود و بدان چسپیده نباشد و بهرطرف که بگردانند زیرجلد در جای خود همی‌گردد و در عظم از مقدار نخود تا به قدر خربزه مختلف بود و آن را کیسهٔ باشد محتوی بر مادهٔ این ورم بلغم غلیظ بود که از عروض برد و پیش غلط او افزاید و سبب تولد او تخمه و سوءهضم است و آن را در هندی رسولی گویند و اگر در گلو باشد غر نامند و **شیخ** و **جرجانی** می‌نویسند که سلع از جنس دبیلات بلغمی است که احتوای اخلاط بلغمی نماید یا متولد از بلغم باشد و قوام آن مختلف بود بعضی مثل گوشت باشد و بعضی مانند عصیده و

بعضی همچون عسل و بعضی باشد که مادهٔ آن خشک گردد و اگر بشکافند چیزی مانند ارزن و امثال آن دریابند و بسیار باشد که در غوص مفاصل همچون سلعه چیزی پدید آید و چیزی صلب پیدا شود که بعید نبود و جواب الحاق او بسوداوی الا آن را بلغمی گردانیدیم و گاهی تعقد در عصب عارض گردد و مشابه سلع شود و سلع نباشد و فرق میان سلع و او آن است که سلع از همه طرف متحرک بود آن گره بطول حرکت نکند بلکه براست و چپ بجنبد و بسیار باشد که از ضربه چیزی شبیه بسلعه حادث شود پس اگر در ابتدا معالجه به بستن بر آن کرده شود زائل گردد و تحلیل یابد و **صاحب کامل** و غیره گویند که اقسام سلعه چهار است **یکی** شحمیه و شحمیه بهر آن گویند که مشابه بشحم دو رنگ و قوام بود و مادهٔ این غلیظ‌تر و باردتر باشد و بغمز فرو نشود و نه نزد غمز پهن شود **دوم** **عسلیه** که آن را شهدیه نیز گویند و مسمی به عسلیه بهر آن شده که مشابه به عسل در رنگ و قوام بود و مادهٔ او لطیف‌تر و رقیق‌تر از همه اقسام می‌باشد و لهذا آن را عفونتی بود و مائل بزردی باشد و نزد غمز قطامن کمتر از ریم کند و به سرعت رجوع نماید **سوم** آردهالیه و این را به سبب مشابهت او به آردهاله بدین نام خوانند و آن لفظ فارسی است مرکب از آرد که مشهور است و اهاله معلی روغن تازه که از مسکه گداخته گرفته باشند و اطلاق او بر حریرهٔ غلیظ می‌کنند که از آرد و روغن مثل عصیده می‌سازند و مادهٔ این غلیظ‌تر و خشک‌تر از عسلیه بود و لهذا غلیظ مائل بسیاهی بود **چهارم** شیرازیه زیرا که مشابه به شیراز در سفیدی و غلظ بود و این لفظ را در فارسی اطلاق می‌کنند بر نان خورشی که از شیر مثل حریره غلیظ می‌سازند یعنی اقسام مذکورهٔ این ورم محتوی بر مثل این اشیا می‌باشد و حمیه سخت‌ترین انواع است و صاحب او اندک الم هنگام مس معلوم کند و اما هر سه اقسام دیگر در ملمس نرم و در حس کم می‌باشند و **ابن‌هبةالله** گوید که استدلال بر سلعهٔ صغار از تحریک او زیرجلد نزد غمز بر آن کرده می‌شود و سلعهٔ غددیه بسیار صلب بود و بیخ او تنگ باشد و عصائدیه بزرگتر از غددیه بود و بیخ او فراخ باشد و شهدیه زیر لمس مندفع گردد و به سرعت عود کند اصل او ضیق و جسم او مثل لحم دسم بود **علاج** علاجش از تنقیه و غیره مانند علاج ورم رخو کنند و سرگین گاو و مرهم داخلین و مانند آن ادویهٔ محلله ضماد

نمایند و اگر مزمن باشد ادویهٔ حاده مانند فلدفیون نهند و یا آن را شق کرده به تمامه بیرون کنند پس مراهم مدمله به‌کار برند و گویند که بستن برگ ککرونده به روغن چرب نموده و گرم کرده روزی دو سه بار تا هفت روز در تحلیل سلع کوچک نافع است و کذا تخم سن در آب سوده نهادن سود دارد و اگر بر آن موضع شرط زنند و شب یمانی سوده بر آنجا گذارند و چند روز همین طور جراحت تازه نموده استعمال کنند اثری تمام دارد و این دوا سودمند است حبهٔ سفید نمک لاهوری به آب لیمون سائیده نخستین سلعه را شرط زده بر آن طلا نمایند در چند روز بتحلیل رود و در تکملهٔ هندی نوشته که اگر زردچوب دارهد سهاگه را سرمه‌سا کرده بر قطعهٔ کنوار انداخته بربندند در چند روز دفع شود و اگر چونه پا ان و سجی لونه هر دو برابر به آب کهرل نمایند و به قدر نیم نخود در میان رسولی گذارند بعد سه چهار روز منفجر شده ماده برآید بعداز آن مرهم گذارند و تا به شدن آب هرگز نرسانند که بیم عودست **ضماد** که سلع را از بیخ برکند سجی چونه سندور پیخال گنجشک همه برابر بصابون قدر کفایت کهرل کرده بر بیخ رسولی بمالند و بالایش چهار داغ دهند هرگاه ماده دفع شود به روغن گاو تر کنند و بالای آن برگ بیخ خرد نرم بندند **دیگر** صابون سجی چونه نوشادر شنگرف همه برابر سائیده با روغن کنجد خمیر کرده بر رسولی کلک زده طلا کنند که خواهد ترقید اصلاح زخم آن بهلیلهٔ سیاه کنند **دیگر** افیون سم‌الفار نیله تهوتههه سجی و دده چهچر کوفته بیخته به آب حل کرده بر رسولی بمالند **دیگر** چون نیله تهوتههه سجی نوشادر به روغن کنجد بمالند **مرهم داخلیون** که برای تحلیل جمیع صلابات و سلعه و خنازیر و تعقد عصب و تسکین اوجاع معمول است روغن زیتون کهنه از سی تا چهل درم مرداسنگ بیست درم تخم خطمی اسپغول تخم کنوچه حلبه تخم کتان هر یک از پنج درم تا هفت درم تخمها را شب در آب تر کنند و صبح لعاب غلیظ از آن بگیرند و مرداسنگ باریک ساخته در زیت انداخته بر آتش نرم گذارند و بچیزی حرکت دهند تا مرداسنگ بسته نشود پس از آن‌که روغن سیاه گردد و از آتش فرو آرند و لعاب را در آن انداخته بجوشانند تا غلیظ گردد پس فرود آورده برهم زنند و اگر خواهند که قوی‌الاثر باشد زفت و خاکستر چوب انگور و مرصاف هر یک سه درم خبث‌الحدید یک‌درم باریک ساخته اضافه

نمایند **اقوال اطبا** مصف اقتباس نوشته که اول تنقیهٔ بدن از بلغم به ایارجات کبار و مطبوخ افتیمون تربدی نمایند بکرات و مرات تا استیصال بلغم شود پس اولی آن است که پوست را به آهستگی بشکافند بنهجیکه کیسهٔ سلعه پاره نگردد و از دست برآرند که هیچ از آن باقی نماند پس باید که بنابر منع از ازدیاد سیخ آهنی به آتش سرخ کرده داغ دهند و بمراهم مندمله مندمل سازند و کسی را که قوت شکافتن نداشته باشد باید که به مقل ازرق و اشق و مرداسنگ و مرمکی هر یک یک توله به سرکه و روغن گل برابر سرشته ضماد نموده بالایش صفحه اسرب که مقدار حجم آن باشد و آن را نیکو فراهم گیرد واره بسته دارند که در ابتدا بالخاصیت آن را در اندک مدت تحلیل می‌نماید و دستور اخراج سلعه که مکرر به تجربه درآمده این است که سلعهٔ نو بود یا کهنه سوای سلعهٔ گلو سه روز متواتر تیزاب فاروقی یا سبز در مرهم رسل و اعجاز آمیخته بر حوالی آن باید گذاشت و روز چهارم تیزآب سفید اندکی در آن آمیخته بنهند و چون ورمی و دردی که از آن پدید آید آن را بمرهم ابیض کافوری و مرهم اصفرحکیم بقاخان تسکین باید نمود و طلا از کنجه طوده و بنوماش و ریوند خطائی هر واحد یک توله در روغن گل و سرکه سرشته بر پوست خوک بچه به قدر عظم سلعه آلائیده بر آن گذارند و بعصابه محکم بربندند که حوالی پوسیده در دو سه روز خودبخود جدا گشته بیفتد پس بنگرند اگر اندکی از ریشه آن مانده باشد آن را به آهن و یا روغن گاو داغ داده بمرهم سیاه و بمرهم اعجاز مندمل سازند و در قوانین احلاج مرقوم است که طلای غوتاغینا در این باب اثری عظیم دارد و چنان چه باز احتیاج به استعمال تیزاب اصلا نیفتد **ابن الیاس** گوید که هر صبح جلاب از بادیان سه درم و گلقند عسلی ده درم بنوشانند و غذا مزورهٔ نخود و مغز قرطم دهند و چون اثر نضج در قاروره بینند باید که تنقیهٔ بدن از اخلاط بلغمی غلیظ سازند بحب ایارج و حب لوغاذیا یا بمعجون خیارشنبر مع سنا یا به مطبوخ که در آن تربد باشد تا بزرگ و زیاده نگردد و لزوم مرضع به اضمدهٔ محلله مثل مرهم داخلیون کنند که آن گاهی تحلیل و زائل می‌کند در ابتدا و اگر شیرازیه باشد علاجش به ادویهٔ محلله و یا قطع و شکاف است و همچنین اگر عسلیه بود و چون شکاف ممکن نباشد بر آن ادویهٔ حادهٔ محرقه مثل فلدفیون و دیگ بر دیگ نهند و اگر آردهالیه باشد و در

آن ادویهٔ محلله نفع نکند بلکه محتاج به ادویهٔ معفنه یا قطعه باشد و اگر شحمیه باشد در آن ادویهٔ محلله و معفنه فائده نکند و آن را سوای قطع و اخراج مافیها علاجی نیست و چون بشکافند کیسه او به تمامه بکشند و از علاج نافع عظیم برای شیرازیه این است که مویز منقی و مقل و آهک و صابون بر آن نهند **ابن نوح** گوید مادام که سلع کوچک ضعیف باشد به ادویهٔ محلله که در باب دوم صلب مذکور گردد علاج او نمایند و از ادویهٔ مخصوصهٔ او این است که اشق را در سرکه تند حل کرده بدان ضماد نمایند و یا خاکستر بیخ کربن بزفت و زیت آمیخته و یا بدبق مقشر ضماد کنند و این مرهم باسلیقون در این باب قویست موم راتینج پیه گاو زفت مساوی گرفته بدان ضماد نمایند و اگر سلع بزرگ باشد و در آن ادویه اثر نکنند علاجش بجز تعفین او به ادویهٔ معفنه و یا بشق و اخراج او نباشد و چون در علاج کوچ تساهل نمایند بزرگ گردد و اما سلع که در مقدم گردن باشد در علاج او این دوا مجرب است بگیرند فلفل سیاه و سفید و دارفلفل و فلفلمویه و دارچینی و قرفه و خولنجان و نوشادر و تخم قثای بری و نفع همه مساوی کوفته بیخته نیم وزن جمله شکر آمیخته بکشمش کوفته به سرشند و بنادق سازند و صبح بر پشت خوابیده و سر به سوی خلف داشته بندقه در دهن گذارند و بگردانند تا آن‌که حل شود به تدریج فرو برند تا نوبت پنج بنادق رسد که این سلع را ببرد تا آن‌که چیزی از آن باقی نماند و **محمدبن زکریا** گفته که اگر سلعه بزرگ باشد آن را مشق کرده چیزی که در آن باشد اخراج آن نمایند پس در آن روغن یا دوای حاد گذارند تا در چند روز متعفن ساخته بیرون آرد **خضر** گوید که در ابتدا بعد تنقیهٔ بدن از بلغم غلیظ این ضماد به عمل آرند قند ده درم حلتیت پنج درم جاوشیر هفت درم فرفیون سه درم مقل ازرق چهار درم سکنجبین سه درم قند را در سرکه حل کرده همه را به آب گشنیز سبز سرشته ضماد کنند و بعد هر سه روز تبدیل ضماد نمایند که نضج و انفجار آن نماید اگر سلعه نرم باشد در نسخه دیگر اشق پنج درم نیز داخل است **شیخ** و **جرجانی** می‌نویسند که آنچه از سلع غددی و صلب‌تر بود علاج او سوای قطع و شکاف نیست **انطیلس** گفته که اولا پوست را که بالای سلع است صاحب او بدست چپ بکشد یا کسی دیگر بدست خود بگیرد و بکشد تا پوست از سلع برخیزد و جدا گردد پس آن پوست را

به آهستگی بشکافند و چون جلد شکافته شد و پوست سلعه ظاهر گردد کنارهای جلد از هر دو جانب صناره کشیده دارند و کیسه سلعه از گوشت قطع کنند و گاهی کشط او آسان بود و گاهی دشوار باشد و در این صورت آن را به آهستگی از قمادین سلخ کنند تا کیسه در است با چیزی که در جوف آن باشد بیرون آید و چون بیرون آرند و جلد از موضع شکاف فاضل نباشد به سبب کوچک بودن سلعه خون از جراحت با چیزی که در جوف آن باشد بیرون آید و چون بیرون آرند و جلد از موضع شکاف فاضل نباشد به سبب کوچک بودن سلعه خون از جراحت پاک نمایند و جراحت را بماءالعسل بشویند و بدوزند و ادویهٔ رویاننده گوشت بر آن نهند و اگر جلد بسیار فاضل گردد به سبب بزرگی سلع آن پوست افزون را قطع کنند تا زشت نباشد پس جراحت را بماءالعسل شسته بدوزند و اگر سلعه قریب عصبی پارگی بود و از آن کشط توان کرد بکشط آن خوف نیست و اگر محتاج سلخ بقادین باشد و خوف قطع چیزی غیرسلع باشد آنچه از او بیرون توان کرد بیرون کنند و بر باقی روغن گاو کهنه نیم‌گرم یا دوای حاد نهند تا آن باقی پوسیده گردد و بالحمام او نپردازند تا آن‌که معلوم شود که چیزی از کیسه در آن باقی نمانده و چون سلع بزرگ را خارج کنند در آن روز از پنبه آن را پر سازند و معالجهٔ او بدوا کنند و چو شکاف دهند باید که کیسه را به تمامه بکشند و اگرچه بصناره باشد و اگر سلخ آن ممکن بود کیسه را مع سلعه بیرون کنند بهتر باشد و اگر چیزی از کیسه باقی ماند دوای حاد در آن گذارد پس به روغن گاو الحاق نمایند و اگر قوام سلعه نرم باشد چون عسل و مانند آن احتیاط در نگاهداشتن کیسه بیشتر باید کرد تا دریده نشود بلکه حیله کنند تا با کیسه بیرون آید پس اگر خرق عارض شود صواب آن است که آن را بدوزند و استوار کنند و برباطات بربندند و هرگاه چیزی بسیار از آن سائل شود و آن به سبب ضعف بسیار گردد واجب است که مراعات صاحب او بمقویات طبیعت نمایند و هنگام خواب حفاظت نمایند زیرا که گاهی بدان غشی سرعت می‌کند و باید که معالجه نمایند کسی را که بر آن خوف غشی باشد و بسیاری از صاحبان سلع متحمل سلخ نباشند و نه ادویهٔ حاه به سبب عظم مرض و ایضاً به سبب مزاج ایشان و سوای شکاف احتمال ننمایند پس لازم است که در ایشان سلعه را بشکافند و آنچه از آن بیرون توان کرد بیرون آرند و از برآوردن کیسه تعرض نکنند بلکه هر روز بعد اخراج مادهٔ مجتمعه در آن روغن گاو نیم‌گرم بنهند که از این

کیسه پوسیده شده خود بخود بیرون آمده و اما علاج سلعهٔ عسلیهٔ شهدیه آن است که در ابتدا بچیزی حار تکمید نمایند پس بمویز منقی ضماد کنند و اولی آن است که جلد را بشکافند پس بر آن مراهم نهند و گاهی دوای حاد مثل آهک و صابون در ماده غیر آن که در معجرات خراج مذکور گردد در شکافتن جلد کار آهن کند و ایضاً بگیرند آهک چهار درم دردی شراب سوخته دو درم نطرون دو درم میعه یک‌درم در آب رماد جوش خفیف داده در حقهٔ رصاص بدارند و همواره به آب رماد تر دارند تا خشک نگردد و ایضاً این دوا که برای ثالیل و غدد و مانند آن نیز نیکو است بگیرند خربق سیاه و زرنیخ سرخ هر یک دو جزو قشور مس چهار جزو به روغن گل مطبوخ سازند و یا بگیرند تخم ابخره و قشور مس و زرنیخ و از لذع و احراق او بترسند و به روغن گل ضماد کنند و اضمده جیده برای عسلیه و سائر خراجات حاره نیز و آنچه در آن خلط نرم باشد این است لادن قنه مقل اشق چرک خانه زنبور عسل علک‌البطم مساوی و از آن مرهم سازند و از ندوبات بلاکثرت نوع این است بگیرند بورق و نصف او خربق و از آن موم روغن به موم و روغن گل بسازند و ایضاً آهک پنج جزو قلقطار یک جزو زرنیخ یک جزو سائیده استعمال کنند و اما غده که مشابه سلع بود و آن قسمی از تعقد است اگر اخراج او ممکن بود مثل سلع و ضرر او بعصب و غیره از عضو مجاور نباشد بشکافند و اگر در دست و پای و در جای متصل عصب و اوتار بود به اخراج او متوجه نشوند که صاحب او در تشنج افتد بلکه آن را بکوبند و بر آن چیز گران بندند تا تحلیل شود و علامت مثل این آن است که غمز بر آن تخدیر عضو کند **طبری** گوید سلع که در آن ادنی صلابت باشد و از زیر دست بلغزد و چون او را مس کنند و صاحب او اندک الم احساس نماید علاجش تنقیهٔ صاحب اوست اگر قوانین از آن مانع نباشند به مطبوخ افیمون و ایارجات مخمر بمقویات و صاحب او را به آب ترب جوش کرده و سکنجبین و تخم سرمق و کنگرزد امر بقی در هر اندک مدت کنند و لزوم پرهیز و ترک طعام شب نمایند و تقدیر غذای او به حسب بدن و مزاج او کنند تا آن‌که در بدن او فضول غذا که طبیعت آن را به سوی آن موضع دفع کند باقی نماند و گاهی معالجه به آهن کنند اگر عضو سلیم باشد و علاج او بسه طریق است **طریق اول** آن‌که ضماد بمرهم اسرنج کنند تا آن‌که نرم کند پس بمرهم

داخليون مركب بخاكستر چوب انگور و خاكستر زفت حتی كه مثل آب رقيق گردد به عده به سوی آن نظر كنند پس اگر رقيق شود تحليل گردد عضو را به آهن مس نكنند و بر آن صبر نمايند تا آن‌كه تحليل شود و اگر مثل آب گردد و متوقف شود چنان كه نه كم گردد و نه تحليل پذيرد بر آن اضمدۀ گشاينده بنهند تا بگشايد و آنچه در آن باشد خارج گردد پس در اخراج غشای او كه بر آن فتوی باشد تلطف نمايند و چيزی از آن بگوشت چسپيده نمانده به عده علاج موضع بمرهم نيست لحم كه آن مرهم مرداسنج است پس بمرهم مختم كه آن مرهم راتينج و كندر است بايد كرد و قبل ذكر دو طريق ديگر مراهم و ضماد مذكور در اين باب بيان ميک و نيم **صفت** مرهم اسرنج بگيرند اسرب و بر سنگ خشن به آب بسايند و سودۀ آن را خشک كنند و دو درم از آن بگيرند و اسرنج سه درم به عده موم روغن بشحم بط و پيه ماكيان بسازند و تسقيۀ او بر آتش از لعاب حلبه و لعاب تخم كتان كنند تا آن‌كه ممكن باشد به عده از آتش فرود آورده بر آن ادويۀ مسحوقه انداخته در هاون بسايند تا نرم گردد و مخلوط شود پس بر سلع ضماد كنند **صفت مرهم** و يا خليون مركب بگيرند همه لعابات مثل لعاب اسپغول و لعاب حلبه و لعاب بزركتان هر يک سه درم مرداسنگ خام صد درم زيت اصفر يک رطل صغير و همه را برفق بجوشانند تا بلغظ شروع كند به عده پنج درم گل زفت كه از گداختن زفت زير او باقی می‌ماند و اگر نباشد نصف وزن آن زفت بگيرند و خاكستر چوب انگور پنج درم و آرد ترمس تلخ سه درم و صداءالحديد يک و نيم درم بر آن اندازند و بسايند تا مخلوط گردد و بر سلع ضماد كنند پس در اغلب از طبيعت اين مرهم آن است كه سلعه را تحليل كند و بگدازد و استاد من ابوماهر علاج سلعۀ صلب كه زير مابض زانو ظاهر شده بود و از مس او به حديد خوف وقوع ضرر بود بلزوم اين مرهم بعد مرهم اسرنج نمود پس سلعه به الكل زائل شد و باز عود نكرد و اما ضمادی كه آن را منفجر سازد و از آهن غنی گرداند اين است كه بگيرند گندم يک كف كبير و برگ خرزهره يک دسته و هر دو را در شير بجوشانند و بهتر شير ميش است تا آن‌كه مثل خاگينه گردد پس بر سلعه ضماد كنند و اگر بسب صلابت جلد انفجار او دشوار گردد قدری اشق و اندكی تومال مس سوده در اين ضماد افزايند كه آن بسهولت بگشايد و بهترين دوا كه در گشادن

خراجات بعد نضج تجربه کرده‌ایم که چرک خانه زنبور و بزرکتان هر دو بکوبند و به عسل آمیخته بر سلعه ضماد کنند و چون آن را بگشاید بر آن نگذارند تا غائر نکند و اما مرهم منبت لحم این است که بگیرند موم و روغن گل و بر آن اندک سفیده ارزیز و قدری مرداسنگ کوفته بیخته داخل کنند و حرکت دهند تا مخلوط شود پس در هاون انداخته بر آن اندک سفیدهٔ بیضه رقیق اندازند و بسایند تا مخلوط گردد بعد از آن آب سرد ببرف بر آن ریزند و بیامیزند تا مغسول و سفید شود به عده بدان علاج کنند هر جراحت و هر خراج را که ارادهٔ انبات لحم آن باشد پس هرگاه سطح جراحت با سطح جلد برابر گردد این مرهم موقوف کنند و بمرهم راتینج و کندر علاج آن نمایند و نسخهٔ او بعینه همین نسخه است در آن کندر و راتینج به قدر واجب زیاده کنند و اگر نبات لحم زائد شود حتی که بر سطح جلد بلند گردد بر آن قطعهٔ پنبه نهند و بالای آن رفاده اندک خشن بندند یک بار که این لحم را کم کند و بگدازد پس بدوای مختم علاج کنند **طریق دوم** آن‌که سلع را بسر مبضع معروف بورده از موضع اسفل سلع شکاف دهند به عده فتیله قوی از بنیه منقوش اندر آن نهند و هر روز فتیله را در غلظ و طول افزایند تا آن‌که سلع بشکافد و از آن مادهٔ گداخته و ریم برآید پس غلاف او خارج کنند که آن بسهولت برآید چون موضع پوسیده گردد به عده مطابق آن‌که مذکور شد علاج نمایند **طریق سوم** آن است که نظر کنند به سوی سلع و بمقدار تشبث او به موضع و بجوهر عضو پس جلد او بشکافند اگر از آن مانعی نباشد و شکاف صلیبی دهند و سلع را بصناره بگیرند و از جائیکه بدان متشبث باشد برفق جدا کنند تا مع غلاف برآید پس بمرهم مسکن وجع منبث لحم که مذکور شد علاج کنند و در آن چیزی از شحوم زیاده کنند که آن فی‌الفور تسکین اوجاع می‌کند و معالج جهد نماید که جلد شکافته مشوش نشود و این طریقه را بعضی حذاق چنان اختیار می‌کنند که سلعه را چند روز محکم می‌بندند تا آن‌که در جای اندک از جلد مجتمع گردد به عده اخراج او بر ایشان آسان می‌شود و موضع اثر کوچک می‌گردد **و بدانند** که اخراج سلع و شکافتن خراجات و مداوای خنازیر به آهن البته نشاید مگر بعد فصد و استفراغ و لزوم پرهیز درد مزاج مریض به اعتدال او پس واجب است که طبیب از این غافل نباشد **گیلانی** می‌نویسد که گاهی علاج سلع بعد فصد و

استفراغ و تنقیهٔ بدن به این طور می‌کنند که حیله برای اخراج او در فصل موافق نمایند و آن را صلیبی یا بطول بشکافند و بصناره برداشته بمشراط یا نبوک آلهٔ شکاف استیصال آن کنند تا بعد التحام عود نکند و سلع که در حدود یافوخ با بقریب گوش باشد باید که از شکافتن شریان حذر نمایند پس اگر خطا نوک نشتر بشریان رسد به آن داغ دهند بعد از آن بمرهمی که در آن صمغ صنوبر و اشق و کندر و مانند آن باشد علاج کنند و اما دوایی که بعد اخراج سلع بدان پر کنند و احتیاج تکرار ندارد بلکه در یک بار کفایت کند آن زرور معروف بسرقولون است و نسخهٔ او این است که بگیرند دقاق کند دو درم مرصاف نیمدرم گلنار سه درم جفت بلوط یک‌درم گل سرخ گل ارمنی هر واحد دو ثلث درم و همه را سائیده بحریر بیخته موضع سلع بدان پر کنند و ببندند بغیر آن‌که آن را آب رسد پس در یک مرتبه صحت یابد و همچنین سائر خراجات شکافته را چون بدین ذرور در اول پرکنند در یک دفعه الزاق آن نماید

غدد و عقد

گاهی در بعض اعضا ورم غددی چون بندق و جوز و کم و زیاده از آن پیدا شود بیشتر بر پشت کف دست و بر پیشانی باشد و در اول امر چنان بود که اگر بر آن غمز نمایند متفرق گردد بعد از آن عود کند در اکثر و گاهی عود نکند و به قول طبری بعضی از غدد طبیعی بود چون غدد بیخ زبان و قریب ادعیهٔ منی و گردن و بغل و بن ران و این نوع را احتیاجی بعلاج نیست و بعضی غیرطبیعی باشد که در اینجا مقصودست و این در جمیع مواضع از اعضای بدن حادث شود بالجمله غدد جسمی است صلب که در ظاهر بدن از مادهٔ غلیظ بلغمی و گاهی سوداوی متولد شود و از برد و یبس منقعد گردد و گاهی زیادتی قبول کند و آن را غدد سلعیه گویند و چون زیادتی قبول نکند آن را سلعهٔ غدد بنامند و غدد در حقیقت از اقسام سلع است لیکن فرق فیمابین هر دو آن است که غدد سخت باشد و زیادتی قبول نکند مگر بندرت و او را کیسهٔ نبود بخلاف سلع و گاهی بثور غددیهٔ کوچک عارض شود و از جنس اورام غددی نوعی است که آن را فوجشلا گویند و گویا که مخصوص است به این اسم آنچه پس گوش باشد و

جرجانی گوید که نوع دیگر از غددست که آن را مسامیر گویند و آن به اتباع شیخ جدا مسطور گردد **و اما عقد دو نوع است یکی** ریحی و این در مواضع معرا از لحم مثل پشت کف و قدم و جبهه چون بندقه و جوزه و غیره پدید آید و در ابتدا هنگام غمز غائب شود و به عده بر هیئت خود باز آید و آن یا با درد باشد و یا بی‌درد بود **دوم** لحمی یعنی آنچه در جوف او بود بجنس لحم غددی مستحیل گردد و این به لمس صلب باشد بغمز متفرق نگردد و بعض متقدمین این را ثوالیل مندفنه نامند به سبب صلابت آن و این در جمیع اعضا و نزد مفاصل حادث شود حتی که مفاصل را از تحریک بسهولت منع کند و اکثر عروض این بعد خراجات بود و بیشتر در انگشتان پای و در اسافل حادث شود و از رفتار منع کند و گاهی عصب هنگام لحوق تعب منعقد گردد و آن مشابه سلعه بود و فرق آن در سلعه مسطور شد و گاهی بعد به شدن شق عصب و هتک او صلابت و عقده عارض شود و ایضاً گاهی در اعضا بعد انجبار آنها صلابت و شبذ پیدا شود **انطاکی** گوید که گاهی اخلاط بر کیفیات دیگر جمع شوند بعضی از آن مثل بندق باشد بهر دو جانب فقط حرکت کند و آن را عقد نامند و بعضی از آن مخالط جلد باشد و اصلا حرکت نکند و آن را غدد خوانند و این گاهی ریحی بود بغمز زائل شود و عود کند و آنچه از این پس گوش باشد آن را فوجیلا گویند و از عقد بعضی صلب بود بعد کسر یا شق پیدا شود و این را علاجی نیست **علاج** در غدد مانند علاج ورم صلب کنند و بعد تنقیهٔ اطریفل غددی خورانند و بستن پارهٔ اسرب بر آن مفید بود و چون اسرب در آب عنب‌الثعلب سوده طلا کنند و بالایش قطعهٔ اسرب ببندند در تسکین وجع و تحلیل غده نافع‌تر باشد و اذراقی سوده طلا کردن نیز سود دارد و به قول بعض مجربین در ازالهٔ غدد سلعه چیزی نافع‌تر از بادیان و کندش نیست و از تناول اغذیهٔ غلیظهٔ مولد بلغم و سودا حذر کنند و در بثور غددی مراهم منضجه و محلل بر آن نهند و برگ خطمی را در نرم کردن و خاصیتی است چون بر آن بندند و برگ نیب و اکاس بیل و برگ سنبهالو در آب جوشانیده بخار آن بدهند و ثفل آن را سائیده ضماد نمایند و بعد چند روز که نرم شود برگ بیل و برگ کتائی کوفته نیم‌گرم بندند که منفجر گردد و زائل شود و عقد را بمالند و بچوب خوب بکوبند تا پهن و متفرق گردد به عده صبر و حضض و اقاقیا و گلنار

و غری‌السمک ضماد کنند و بالایش قطعۀ اسرب ثقیل نهاده محکم بربندند و بعد سه روز گشایند پس اگر عود کند به آهن بیرون آرند و اگر با وی درد باشد باید که قیروطی بمالند پس بنطولات محلله مثل طبیخ بابونه و اکلیل و شبت و مرزنجوش و خطمی و زوفای خشک و بیخ سوسن و تخم کتان و قرطم نیم کوفته نطول سازند و روغن‌های محلله مثل روغن بابونه و شبت و نرگس و نسرین بمالند و عقد لحمی را به روغن‌های نیم‌گرم و شحوم و افخاخ مالش نمایند و ادمان حمام کنند و اگر فائده نشود شق کرده بیرون آرند و اگر شق ممکن نبود مدام بدست بکوبند و لزوم بستن اسرب نمایند و بسیار باشد که سرطان گردد اگر علاج نکنند و در عقد ریحی ادویۀ محلله ضمادات و ادهان محلله بمالند و ادامت حمام نمایند **اقوال حکما** شیخ می‌فرماید که علاج غدد از جنس علاج سلع است و بساست که کفایت نماید اینکه بکوبند و بشکنند و بر آن اسرب ثقیل محکم بربندند پس آن را تحلیل کند و خصوصاً چون زیر اسرب طلای محلل مثل داخلیون و مانند آن از اضمدۀ محلله طلا نمایند و ایضاً واجب است که بعد تحلیل او اسرب بندند که این سبب منع معاودت اوست و علاج بثور غددیه شکستن اوست و افشردن چیزی که اندر آن باشد و بستن اسرب بر آن و علاج فوجیلا علاج اورام غدد اورام پس گوش است و دوای مخصوص او این است که خاکستر خرمهره بشحم کهنۀ غیرنمکین سرشته ضماد کنند که این دوا نظیر خود ندارد و ایضاً خاکستر راسو به قیروطی روغن سوسن کهنه مخلوط ساخته استعمال کنند که خنازیر را نیز نفع کند **صاحب کامل** گوید که علاج تعقد که در بدن حادث شود مرهم داخلیون است و پرهیز از اغذیه مولد بلغم و سودا و استفراغ بدن از این دو خلط و اگر این فائده نکند به ابهام بر آن غمز قوی نمایند و بشکنند بعد از آن قطعۀ اسرب یا دیگر چیزی صلب بر آن محکم بندند که از این تدبیر زائل شود و هم او گفته که عقد غددیه را نگاه کنند اگر شبیه بسلع باشد باید که علاج او بعلاج سلع نماید و اگر از آن جنس نباشد و آن تعقد صلب است علاجش به ادویۀ مثل داخلیون و غیر آن کنند پس اگر نفع نکند آن را بچیزی سخت بزنند غیرمتصل تا آن‌که بشکند پس آن زائل گردد انشاءالله تعالی **ابومنصور** گوید که عقد عارض در قدم و دست کثیرالاستعمال که آن معروف بقرون است علاجش آن است که اگر ممکن

باشد قطعهٔ از آن ببرند پس شرط زنند و بر آن دوای حاد بپاشند یا عسل بلا در طلا کنند بعداز آن روغن گاو و نمک بر آن طلا سازند تا آثار او در اصلاح دهد **داود** گوید که علاج غدد و عقد بربط اسرب و مالش به ادهان حاره کنند و صبر و حضض و صمغ زیتون مجرب است و کذا روغن آجر و طلای بارد و بورق و سندروس و در خواص است که اگر بچه حدات بگیرند و پخته تنها بخورند انواع آن ببرد مجرمی را خبر این داده و خاکستر حلزون و کرم بشحم و زیت طلا کردن و کذا صبر نافع **طبری** گوید که اگر غدد زیاده نشود و در موضعی نباشد که ایذا دهد و ضرر بحرکت کند برای اخراج او وجهی نیست و اگر زیاده شود و ایذا رساند اخراج آن نمایند مگر آن‌که زیراستخوان یا زیر عصب باشد و اما چون ارادهٔ تذویب او باشد از ضمادات و مراهم که در سلع ذکر کردیم به عمل آرند و اگر ظاهر بر جلد بود تذویب او آسان باشد بمرهم دیاخلیون مرکب یا غیرمرکب که در سلع بیان نمودیم ضماد کنند و بالای مرهم پارچهٔ اسرب به شکل غدد نهاده محکم بربندند و لزوم این دائم نمایند پس اکثر تحلیل شود و زائل گردد و اگر تحلیل نشود و نرم و تنک شود تدبیرش به تدبیر سلع و به اضمدهٔ محلله و در غدد نوعی است که درد کند سیما آنچه در پیشانی ظاهر شود و در آن نوعی است که آن را درد نباشد البته سیما آنچه بر سر پدید آید پس اگر طبیب اخراج او مناسب داند جلد او صلیبی بشکافد نه غیر آن و علاج او بمرهم کند و حفظ جلد شق شده بنهجی نماید که پراکنده نشود و عقد لحمی اگر در گوشت باشد شکافته بیرون آرند که قطع لحم منعقد خارج شود و اگر در عصب باشد به اخراج آن معترض نشوند بلکه ضماد برای تلئین نمایند چه عقد به سرعت نرم شود و عقد ریحی که با درد باشد بمراهم شحوم ضماد نمایند و آنچه بغیر درد بود بر آن پارچه اسرب محکم بندند که آن به سرعت زائل شود و اگر بر کف و قریب از آن باشد بزور بمالند و بچیزی گران بگویند که الم آرد پس در ساعت زائل شود و اگر بر مفصل باشد به شدت غمز کنند که آن در مفصل فرو رود و زائل گردد و اگر قریب مفصل باشد بر انگشت دفع کنند تا آن‌که قریب از مفصل گردد پس بر آن غمز کنند تا فرود رود و اگر با وی الم باشد بدوا و مالش متعرض آن نشوند و گاهی از تمریخ به قیروطیات و استعمال نطول و آب گرم زائل شود و اما آنچه در اعصاب از تعب

منعقد گردد باید که چند روز روغن و قیروطی بمالند به عده امر بدخول حمام و تمطی و تمدد اعضا در آن کنند که آن بسهولت منحل گردد و گاهی در اعصاب چیزی معروف بتقریح از مثل شی ثقیل حادث شود و او متمدد گردد حتی که در طول او قدری بیفزاید به سبب فرط تمدد پس الم شدید آرد و این محتاج به استفراغ بدن به فصد و دوا بود به عده بتمریخ و اما آنچه از شق عصب تعقد افتد آن را علاجی نیست و بهر تجفیف تمریخ نمایند و اما آنچه عقب تعب و اعیا و آنچه از اورام صلبه و ورم اذنین و غدتین زیر حنک حادث شود این همه نزد ذکر انواع اورام صلبه و رخوه ذکر خواهم کرد

خنازیر

ورم صلب شبیه بغددست که در لحوم رخو یعنی در گردن یا کنج ران یا زیربغل حادث شود و اکثر این ورم در مقدم گران یا جوانب او باشد و یک غده یا دو یا سه یا زیاده از آن بود و هر واحد از آن در غلاف خاص آن باشد چنان چه سلع و این ورم را خنازیر بهر آن نامند که اکثر در گردن خنازیر می‌باشد و به قول قوی بهر آن‌که خنازیر کثیرالاولاد بود و این ورم کثیرالعدد باشد بالجمله مادهٔ او بلغم غلیظ است که از تخمها و سوءهضم و تخلیط غذا و قلت تنقیه در بدن جمع شود و به اعضای نرم ریزد پس صلب گردد نزد بقای او در آن لحم و حال او در اول امر قریب از حال فلغمونی بود و اگرچه مادهٔ او بلغمی بود لیکن خالی از سوداویتی هم نباشد و **شیخ** می‌فرماید که خنازیر مشابه سلع بود در نتو و قبول غمز و فرق میان هر دو آن است که خنازیر از گوشت جدا نباشد مثل سلعه بلکه آن بگوشت چسپیده باشد و اکثر در لحم رخو عارض شود خنازیر بسیار بزرگ کمتر بود و گاهی از یکی آن بسیار پیدا شود و در این مشابه ثالیل بود و گاهی منتظم‌العقد باشد و مثل حمائل گردد و گویا که مثل عنقود بود و بالجمله خنازیر غدد سیقروسی است و بعضی خنازیر با درد بود و بعضی بی‌درد و این را علاج دشوارتر است و گاهی در علاج و احتیاج بشکاف و پوسیده کردن آید و مردم شدیدالاستعداد بخنازیر در ناحیهٔ گردن و سر کسانی است که گردن آنها کوتاه و امزجهٔ ایشان مرطوب باشد و اکثر مواضع تولد خنازیر گردن و بغل است و وجه تسمیهٔ او بخنازیر به سبب کثرت

عروض او بخنازیر باشد بنا بر حرص و کثرت تخمهای آنها و یا به سبب آن‌که شکل گردن صاحب او در اکثر مشابه گردن خنازیر بود که به سوی راست و چپ میل نکند و اسلم خنازیر آن است که صبیان را عارض نشود و دشوارتر او آن است که جوانان را عارض گردد و **طبری** می‌نویسد که خنازیر علتی است که متولد شود از غلظ خون و فساد آن بنهجیکه سوداوی‌الکیفیت و غلیظ گردد پس هرگاه کمیت او کثرت نماید از رگهای باریک بیرون آید و در عضو بایستد و به سبب برد و غلظ خود حرارت مغلیه را از عضو باطل کند و دائم غلیظ و سخت گردد حتی که ورم صلب سلعیه به همرسد و حجم موضع بزرگ شود و عام او جنس واحد باشد و آن ورم صلب سوداوی متحجر است و او بر سه نوع بود **یکی آن‌که** مثل غدد بسیار بمکان عضو متغیر باشد و حرکت کند حتی که متخیل شود که آن میان جلد و لحم است و این اسلم انواع اوست و فرق میان این نوع و سلعه آن است که سلعه رخو باشد و ملمس آن ملمس گوشت چرب بود و این صلب‌تر باشد ملمس او ملمس عظم و عصب بود فرق دیگر آن‌که در سطح خنازیر شبیه بعجز و عقد صلب ظاهر شود و سلع املس متساوی‌السطح مستدیرالشکل باشد **دوم آن‌که** در شکل مثل نوع اول بود سوای آن‌که متشبث به موضع بود چنان که حرکت نکند مگر بدشواری و فرق در این نوع و در سرطان آن است که با وجود تشبث او به موضع بر آن عروق سبز در اطراف او شبیه بپای سرطان معوج ظاهر شود و بر خنازیر عروق پدید نیاید **سوم آن‌که** منبسط بود و برجلد بسیار ظاهر نگردد و متقرح شود پس صورت او مثل صورت انجیر خام باشد چون شق گردد و این بدترین انواع خنازیر است **علاج** جهت نضج مواد مطبوخ اسطوخودوس بسفاج بادیان بادرنجبویه پوست بیخ بادیان شاهتره عنب‌الثعلب هر یک هفت ماشه انیسون سه ماشه انجیر زرد چهار عدد مویز منقی دو توله گلقند عسلی چهار توله بنوشانند و غذا وقت نیم روز نخوداب مرغ تنها یا نان خشکار با شوربا و وقت شام شوربا و نان بعد هفت هشت روز جهت تنقیه وقت شب حب واصلی و یا حب خیزران خورانند و صبح در مطبوخ مذکور برگ سنا یک و نیم توله تربد سفید ریوند خطائی هر یک پنج ماشه زنجبیل دو ماشه هلیلهٔ سیاه یک توله مغز خیارشنبر شش توله ترنجبین چهار توله شربت دینار شربت اسطوخودوس مسهل علوی خان هر یک دو

توله روغن بادام پنج ماشه اضافه کرده بنوشانند و بجای آب عرق بادرنجبویه و شاهتره دهند و غذا وقت دو پهرنخوداب و وقت شام شلهٔ بچهٔ مرغ و یا نان ثرید در شوربای مرغ بدهند و صبح عود صلیب نر یک ماشه دانهٔ هیل دو ماشه سوده در جوارش جالینوس هفت ماشه آمیخته ورق نقره یک عدد پیچیده اول بخورانند به عده انیسون تخم کشوث هر یک سه ماشه بادرنجبویه بادیان هر یک شش ماشه گاوزبان پنج ماشه جوش داده صاف نموده شربت بزوری حار سه توله تخم کنوچه و یا حرف پنج ماشه کف زده بنوشند و همچنین چهار پنج و یا زیاده مسهل داده بنابر تعدیل مزاج اطریفل غددی دهند و بهتر آن است که قبل از نوشیدن منضج سه چهار روز بمقئیات بلغم قی متواتر کنند **بالجمله** اول تنقیهٔ بدن از بلغم و سودا کنند بعد از آن بیخ سوسن سائیده در مرهم دیاخلیون آمیخته ضماد سازند و اگر تحلیل نشود آرد جو و ترمس با بول کودکان ضماد نمایند تا نضج یافته منفجر گردد پس مرهم زنگار نهند و اگر از این تدبیر فائده نشود بشکافند و بیرون کنند بعد آن ادویهٔ مدمله به‌کار برند و این ضماد اگر در ابتدا به‌کار برند تحلیل کند و در انتها مستقرح ساخته به سازد برگ حنای خشک موی میش سرخ سوخته آهک آب نادیده هر یک سه توله نیله تهوتههه سوخته یک توله در مسکهٔ میش سیاه آمیخته به عمل آرند **دیگر** که در دو هفته متقرح ساخته به می‌سازد صابون آهک آب نادیده هر یک سه توله قند سیاه کهنه سه ساله شش توله در آب شور حل کرده به‌کار برند و گاهی مصطکی و ریوند چینی وحلبه هر یک نیم وزن هر دو دوای مذکور افزوده می‌شود قویتر می‌گردد و صاحب داراشکوهی نوشته که ضماد بندق هندی و همچنین تخم سرس در رفع خنازیر از مجربات است و اگر تخم سرس باب سائیده به قدر کنار دشتی حبها ساخته هرروز یک حب ناشتا بخورند نیز نافع بود **ذکر ادویهٔ** نافع خنازیر اطریفل غددی که در این باب مستعمل است هلیلهٔ سیاه پانزده درم پوست بلیله آمله تربد موصوف هر یک هفت درم افتیمون ده درم بسفائج اسطوخودوس غدد گلوی گوسفند خشک کرده هر یک پنج درم سنای مکی چهار درم غاریقون زرنباد شیطرج نوشادر هر یک سه درم انیسون قرفه سنبل‌الطیب قرنفل جوزبوا خیربوا مصطکی هر یک دو درم کوفته بیخته به عسل مصفی سرچند به سرشند شربتی پنج درم و در نسخهٔ دیگر

بلیله آمله تربد هر یک پنج درم بسفائج اسطوخودوس سنای مکی هر یک هفت درم است باقی به دستور **حب هندی** که جهت خنازیر و سلعه و غدد گلو مجرب حکیم شاه محمدست الایچی خرد پنج دانه سونبهه مرچ پیپل هربهیرا آمله هر یک پاو کم پنج ماشه کوفته بیخته نگاهدارند و هلیله و بلیله آمله تربد سفید خراشیده مغز املتاس هر یک دوازده و نیم دام پخته جوکوب کرده در پنج سیرآب شب تر کرده صبح بجوشانند چون سوم حصبه بماند بدست مالیده آب غلیظ آن بگیرند و بیست و پنج دام پخته گوگل کوفته در آن حل کرده یا زیر آتش گذارند و جوش دهند چون غلیظ مثل معجون شود ادویهٔ که اول کوفته بیخته نگاهداشته‌اند داخل کرده حبها سازند و هر روز نیم دام خام تا نیم دام پخته بخورند **سفوف غددی** نافع خنازیر غدد گردن گاومیش که به جانب زنخ می‌باشد بیست عدد خشک کرده قرنفل یک توله جوزبوا چهار عدد بسباسه پنج ماشه زنجبیل یک آثار کوفته بیخته سفوف سازند خوراک یک توله وقت صبح در سرما استعمال کنند و از شیرینی و بادی پرهیزند و اگر مزاج حار نباشد تا دو توله بخورند سه روز خورند و سه روز بگذارند همین طور تا چهل روز به عمل آرند **ضماد** مجرب و مخترع حکیم اکمل‌خان صبر مرمکی نانخواه ایرسا تخم کتان هر یک دو ماشه زراوند مدحرج فلفل سیاه فلفلمویه چرایته اشق مقل راتینج حلتیت قسط فرفیون قنه هر واحد یک ماشه حلبه نیم ماشه کوفته بیخته در آب قرص سازند و وقت حاجت اندکی در آب حل کرده ضماد نمایند و در خلاصه مرقوم است که در ظرفی که از بیخ گز بسازند آب و طعام خوردن مفید بود و مرهم دیاخلیون و مرهم رسل خصوصاً بر پوست تازهٔ خوک طلا کرده استعمال کردن بغایت نافع است و قیروطیها اگر از پیه خوک سازند بهتر باشد **دیگر** به قول خضر اگر مار خانه را بسوزند و خاکستر او به زیت سوده طلا کنند خنازیر را تحلیل کند و ببرد مجرب صحیح است و چون انزروت را به اندک نطرون سوده طلا کنند اورام گلو و خنازیر را تحلیل کند **دیگر** برگ اراک یعنی پیلو در بول شتر سائیده بنهند و بالایش برگ پان بندند که مفجر و محلل است **دیگر** منضج سرطان تازه کوفته ضماد نمایند و صبح و شام تازه کنند تا سه روز به عده برگ تاتوره سیاه و نمک شور برابر کوفته صبح و شام تا سه روز ضماد نمایند بعد نضج به ادویه منفجر سازند **دیگر**

سرگین گاو خشک بابونه اشق خطمی باریک ساخته به هم آمیخته ضماد کنند **دیگر** تخم کتان تخم حلبه تخم کرنب سوده ضماد کنند **دیگر** محلل عجیب زراوند کندش هر کدام یک جزو و اشق دو جزو با قدری عسل نرم گردانند و باقی ادویه کوفته بیخته بدان آمیزند و پیوسته ضماد نمایند **دیگر** مجرب ایرسا زراوند زفت هر یک جزوی در مرهم دیاخلیون مثل هر سه ممزوج کرده بر خنازیر گذارند و اگر سم اسپ سوخته داخل کنند اولی‌تر است **دیگر** مجرب اسحاق زفت بر آتش نرم بگذارند و بیخ کلم سوخته برابر آن بیآمیزند و ضماد کنند **دیگر** منضج و مفجر تخم کتان تخم کنوچه بیخ سوسن کبود تخم حلبه در شراب پخته سرگین کبوتر قدری کوفته آمیخته طلا کنند **اقوال مهره** شیخ الرئیس می‌نویسد که اصل معول علیه در علاج صاحبان خنازیر استفراغ و تلطیف تدبیر است و از استفراغ فاضل قی است و از اسهال بلغم غلیظ و خصوصاً بحب واصلی چاره نیست و ایضاً بگیرند از تربد و زنجبیل و شکر مساوی و تا دو درم بخورند که این با وجود اسهال بلغم غلیظ غیرمسخن است و مسحج هم نیست و فصد نیز نافع است و لازم است که لامحاله از قیفال باشد و اما تلطیف تدبیر چنان باید که اجتناب نمایند از اغذیهٔ غلیظ و شرب آب بر آن و تخمه و امتلا و مهاامکن گرسنه مانند و هرآنچه امتلای سراز ماده نماید ترک نمایند و واجب است که حفظ سر نمایند از آنچه مواد را به سوی آن مائل گرداند از منتصبات مالیه مثل سجود و رکوع طویل دو سادهٔ پست و از افعالیکه جذب مواد به سوی سر کند مثل کلام بسیار و آواز قوی و ضجر است و حجامت ارباب خنازیر را در اکثر امر موافق نیست و بسیار باشد که خنازیریکه در ذبول و تحلل آغاز کند به سوی حال اول عود نماید و جمله تدبیر خنازیر مشاکل تدبیر سقیروس از جهت نفس مرض بود و خنازیر چون بزرگ شود جراحان علاج او به آهن و بدوای حاد می‌کنند و این مؤدی بتقرح و فساد او می‌گردد پس در امثال این لابدست از استفراغ و تنقیه و تلطیف تدبیر در غذا و استعمال ادویهٔ محللهٔ بملایمت بر آن و مرهم رسل منسوب بحوارین را در خنازیر قادحه اثر عظیم یافته‌ایم ولیکن برفق و مدارات و از مرهم نیک برای خنازیر مثل دیاخلیون است و گاهی به این مرهم ادویهٔ دیگر که آن را قوی‌تر کند مخلوط می‌سازند مثل بیخ سوسن خاصه به سبب خاصیتی که اندر آن است و مثل پشک

گوسفند و بز و مثل حرف و بیخ قثاءالحمار و مویز کوهی و انجیر که قبل از پختن بیفتد و خشک شود و یا آرد باقلا و بادام تلخ و مقل بدان آمیخته استعمال نمایند و از مراهم جیده این است **صفت آن** بگیرند آرد جو و باقلا و پیه مرغابی یک یک جزو بیخ حنظل شب یمانی بیخ سوسن زفت رطب هر واحد نیم جزو با زیت کهنه بعد گداختن پیه و زفت ادویهٔ سوده جمع کنند **مرهم جید** که صلب را در هفته و کم صلب را در سه روز تحلیل کند و **جالینوس** در قاطاجانس ذکر کرده بگیرند خردل و تخم انجره و کف دریا و زاروند و مقل و اشق و زیت کهنه و موم و از ادویهٔ که بر آن نهند زفت است آرد بدان سرشته یا با عنصل یا بیخ کرنب سوده بدان سرشته و بیخ کبر مع مقل و ترمس به سرکه و به عسل و یا بسکنجین و یا بسرگین گاو مجموع یا مطبوخ به سرکه و این همه با پیه خوک یا به زیت جمع کنند **دوای جید** حلبه چهار جزو آهک و نطرون یک یک جزو به عسل آمیند و **ایضاً** بیخ قثاءالحمار و برگ غار سوده با علک‌البطم یا خاکستر آن هر دو بدان سرشته و **ایضاً** آرد کرسنه و پشک بز و گوسفند و خصوصاً کوهی ببول کودک آمیخته لطوخ ساختن **و ایضاً** این دوا مرمکی ده جزو اشق هفت آرد بلوط بیخ قنه که آن بارزدست و چرک خانهٔ زنبور عسل یک یک همه را بسایند و **ایضاً** در هاون دبق ممضوغ و راتیانج هر واحد یک رطل قنه سه اوقیه جمع کنند و آن لطوخ بجیدست و از ادویهٔ جیده موم صمغ صنوبر بر پیه خوک بی نمک فراسیون زنگار اجزا مساوی است از آن لطوخ بسازند **و ایضاً** راتینج یک جزو قشور مس دو یک جزو شب یمانی زرنیخ هر واحد چهار جزو از آن لطوخ سازند و از ادویه نیک دواءالقطران و دوای قثاءالحمار و دوای الکندش و دوای مسمی سندوسن و ادویه مرتب از حیات است و دوای ساده از حیات این است که بگیرند مار مرده و در دیگ مطین به گل حکمت و در تنور خاکستر کنند به عده به سرکه مخلوط به عسل بالمناصفه به سرشند و از ادویهٔ جید دوا از قردمانا و حرف و سرگین کبوتر به زیت است و همه مفردا نیز نافع است و همچنین آرد کرسنه به آنها و تنها به سرکه و عسل یا بزفت و زفت و موم و **ایضاً** بگیرند مویزج کوهی و نطرون و راتیانج و آرد کرسنه و با عسل و سرکه آمیزند و یا بگیرند بیخ سوسن و تخم کتان و در شراب جوش داده به عده سرگین کبوتر به قدر مناسب آمیخته مثل ضماد

بسازند که آن عجیب است و بول شتر اعرابی و منجمد از آن ضمادا و مرهما و مخلوطا به ادویهٔ خنزیریه تجربه کرده شده و نافع یافته و مغاث از اضمدهٔ عجیب است و بعضی از اطبا یعنی کندی زعم کرده که مشاش شاخ بز چون بسوزند و تا یک هفته هر روز دو درم بخورند آن را به سازد و باید که در هر ماه یک هفته به عمل آرند و **بدآن‌که** نوعی از خنازیر آن است که در آن سرطانیتی باشد و در مثل آن واجب است که ادویهٔ حارهٔ مذکوره را به روغن گل به سرشند و سه روز ترک نمایند پس استعمال کنند و خنازیریکه مزاج آنها حارتر بود لازم نیست که بر آنها افراط ادویهٔ جاذبه کنند بلکه آن را مثل سویق گندم به آب گشنیز کفایت باشد و قویتر از آن مربا دو چند آن حضض مخلوط به آب گشنیزست و تدبیر غالب داشتن آب گشنیز و تغلیب دوای دیگر به حسب مشاهده و موجب شدت التهاب و قلت آن باشد و اگر در علاج خنازیر به استعمال آهن باشد باید که استعمال او در خنازیر مجاور عروق کبیره و عروق شریفه و عصب به احتیاط باشد زیرا که مردی در شکافتن بعض خنازیر خطا کرد و شبه عصب راجع را جراحت رسید و آواز باطل گردید و گاهی عصب را زخم نرسد لیکن برهنه شود و به سبب برد کثیف گردد و مزاج او بد شود پس فعل او باطل گردد تا آن‌که مزاج او بتسخین عود کند و گاهی خطا کنند و جراحت بوداج رسد و بداوداج در این آن است که غائر باشد فلهذا چون از جانب سلیم شکاف دهند واجب است که آنچه از خنزیر قریب او باشد بگیرند و باقی را بدوای حاد آن را باطل کنند و از جانب آفت تعرض ننمایند **مجوسی** گوید که علاج خنازیر به تنقیهٔ بدن از فضول بلغمی به ادویهٔ مسهل بلغم و سودا و به فصد و پرهیز از اغذیهٔ مولد این دو خلط مثل اغذیه غلیظ چون لحوم بقر و بزرگ بز و هریسه و پنیر و بیضهٔ منعقد و مانند آن است و تقلیل غذا و تلطیف او و ریاضت قبل غذا و استحمام به آب شیرین و اما ادویهٔ باید که در اول حدوث او ادویهٔ مفتحه استعمال نمایند و یا شکاف دهند و مادهٔ که در آن باشد بیرون آرند و در آن هنگام به چیزی که بخورد و پوسیده سازد علاج نمایند و اما هرگاه بر آن زمانه دراز گردد باید که معالجه به اشیای ملینهٔ محلله نمایند مثل مرهم دیاخیلون چه آن را در این مرض و در سائر اورام صلبه فعل عجیب است و به این ضماد تضمید سازند **صفت آن** بگیرند آرد باقلا و آرد جو هر واحد ده

درم بیخ سوسن آسمانجونی و بیخ خطمی و زفت رطب هر واحد پنج درم پیه مرغابی و موم سفید هر واحد ده درم ادویهٔ کوفتنی را باریک بکوبند و به بول طفل غیربالغ لت کنند و گداختنی را بگدازند به زیت انفاق کهنه و ادویه بدان سرشته بر خنازیر ضماد کنند و مرهم رسل و مرهم شنگرف آن را نافع است **صفت ضماد** منضج خنازیر آرد جو آرد ترمس مساوی باریک کوفته بیخته ببول کودک غیرمحتلم و زفت رطب به سرشند که این تحلیل و نضج آن نماید و چون نضج یابد و بگشاید دوای حاد مثل فلدفیون بر آن استعمال نمایند و بعد از آن روغن گاو تا آنچه فلدفیون خورده باشد ساقط شود پس اگر چیزی از آن باقی ماند بر آن اعادهٔ فلدفیون یا دیک بر دیک نمایند پس روغن گاو تا آن‌که پاک گردد و چون پاک و صاف شود لزوم مرهم زنگار بر آن کنند تا آن‌که مندمل گردد **طبری** گوید که علاج جمیع انواع خنازیر واحدست و زیادتی و کمی به حسب رداءت نوع واقع شود پس نگاه کنند بقوت مریض و سن و مزاج او اگر ضعیف‌القوه حار مزاج باشد تعرض به استفراغ او نکنند مگر بماءالفواکه و اصلاح اغذیهٔ او نمایند و بر چوزهٔ مرغ زیرباج و بریان زیادتی نه کنند و از طعام شب قطعا منع کنند و به اندک شراب جیدالجوهر اجازت دهند و اگر قوت او اطاعت کند فصد باسلیق از جانبی نمایند که در آن خنازیر باشد پس اگر خنازیر در اعضای سفلی باشد فصد هر دو صافن یک دفعه یا دو دفعه حسب قوت گشایند و از آنچه بر آن ضماد کنند برای تلئین و تحلیل آن ضمادات است که به سوی عضو خون صحیح بیارد و تسخین موضع به اعتدال نماید و تحلیل کند مثل ضماد معروف بضماد ابرش تا آن‌که تلئین او نماید **صفت آن** بگیرند زفت بیست درم خاکستر چوب انگور پنج درم زوفای رطب ده درم سرگین گاو راعی خشک کهنه ده درم تخم حلبه سه درم آرد ترمس تلخ پنج درم صدای حدید دو درم همه را کوفته بیخته موم روغن از پیه ماکیان یا بط و اگر مزاج مریض متحمل باشد از چربی شیر و پیه پلنگ و پیه خرس و مانند آن از شحوم گرم بسازند به عده به این موم روغن ادویهٔ مسحوقه انداخته مخلوط نمایند و بدان ضماد کنند اگر سرما باشد و این ضماد برای خنازیر و جمیع اورام صلبه در غایت حسن تاثیر است و آنچه بدان خنازیر را ضماد نمایند مرهم دیاخلیون و مرهم معروف بحرانی است اما دیاخلیون لعابات و

مرداسنگ و زیت است و گاهی در آن راتینج و مر می‌افزایند و اما مرهم حرانی زفت و اسرنج و اقلیمیای نضه و کاغذ سوخته و موم و روغن است و گاهی در آن بعد مرتب کردن تسقیه به آب گشنیز کرده می‌شود و از ضمادات خنازیر این است که بگیرند گندم یک جزو انجیر یک جزو و هر دو را در بول شتر راعی بجوشانند و هنگام پختن بورهٔ ارمنی در آن انداخته حل کنند تا مخلوط شود بر خنازیر ضماد کنند و این ضماد گاهی منفجر می‌سازد و اگر بر مقدار واجب زیاده کرده شود و گاهی آن را تحلیل کند به تمامه **و ایضاً** آنچه بدان ضماد کنند این است که بگیرند سنگ پشت و آن را ذبح کنند پس خون و گوشت و پیه او گرفته با هم بکوبند به عده اندک شراب بر آن چکانیده ضماد نمایند و این ضماد خنازیر را منفجر نکند و بساست که در اندک مدت آن را تحلیل نماید **و ایضاً** از اضمدهٔ خنازیر این است که بگیرند سرگین فیل و پشک بز و سرگین نرگاو و بسوزند و به زیت و سرکه آمیخته طلا کنند که انفجار و تحلیل او نماید و بعض متأخرین ذکر کرده‌اند که چون سنگ مقناطیس را به سرکه و آب سداب سوده طلا نمایند خنازیر را منفجر و تحلیل سازد **و ایضاً** برای خنزیر عظیم خاکستر کیل‌دار و با فلفل و آرد ترمس و خربق سیاه سوده طلا کنند پس تقرح آن و قلع آن نماید حتی که اثری از آن باقی نماند البته و در خربق تنها این قوت است و گاهی معالجهٔ خنازیر به این طور می‌کنند که اسرب را به آب گشنیز محکوک ساخته بر آن طلا می‌نمایند و اثر نیک می‌نماید پس اگر تحلیل او دشوار شود و اذیت او زیاده گردد و به آهن و یا به ادویهٔ حاره مثل دیک بر دیک ببرند و بعد از آن به مرهم خل علاج کنند مگر آن‌که در آن موضع خطر باشد مثل حلقوم و حنجره و مری و یا در بیخ گوش و اکثر خنازیر در گلو و بغل ظاهر می‌شود و ممکن است که در جمیع اعضای بدن پدید آید چنان چه غدد و سلع ظاهر شود و اما نوع متقرح را بهترین معالجهٔ قلع او به آهن و استیصال او و داغ موضع است تا شدید و تنگ از قبول فضول گردد و اما هرگاه زیر عظام باشد و گاهی استخوان را خراب کند و بشکنند و گاهی صاحب او را هلاک کند و متنق نماید و جالینوس ذکر کرده که خنازیر و سیقروس و دواءالفیل از یک ماده افتند خفیف‌تر و خشک‌تر آن مادهٔ سیقروس است پس ماده داءالفیل پس مادهٔ خنازیر و طریقی که در معالجه خنازیر ابوماهر موسی بن سیار

سلوک می‌نمود آن فصد باسلیق ابطی و استفراغ به مطبوخی است که مذگور گردد به عده لزوم پرهیز و اقتصار بر مزورهٔ زیرباجات و منع از امتلای طعام و خوردن فواکه و لزوم آن و ضماد خنازیر به دیاخلیون و مرهم حرانی پس به این تدبیر تحلیل و تذویب او می‌گردید **نسخه مطبوخ** مذکور هلیلهٔ سیاه و کابلی و زرد تخم دور کرده هر واحد هفت درم آمله بلیله سنا اسطوخودوس غافث قنطوریون افسنتین رومی جعده شکاعی هر واحد سه درم افتیمون پنج درم با ریوند چینی دو درم در پارچه صره بسته در حالت طبخ انداخته مویز منقی پانزده درم همه را در پنج رطل آب بپزند تا به یک رطل آید افشرده صاف کنند و قبل دو ساعت از نوشیدن او این حب بخورند **نسخهٔ آن** خربق سیاه در شیر تازه جوش داده خشک کرده نیم درم شحم حنظل یک و نیم دانگ حب‌الغار دو دانگ نمک نفطی یک دانگ سقمونیای مشوی سه طسوج همه را سوده به عسل سرشته حب کوچک پهن ساخته بخورند و بعد دو ساعت مطبوخ مذکور بنوشند اگر مزاج متحمل باشد و قوت مساعدت کند سه شربت از این در مدت بیست و یک روز بخورند و میان هر شربت فاصلهٔ هفت روز دهند و گاهی در معالجهٔ سلع و خنازیر و غدد اگر در مواضع صعب باشند و قطع آنها به آهن ممکن نبود و نه وضع دوای حاد بداغ بارد می‌کنند و آن این است که بگیرند انبوبهٔ آهن و بعد نهادن بر سلعه یا خنازیر مص قوی دو یا سه روز متواتر کنند حتی که مص خرق آن نماید پس فتیلهٔ پنبهٔ کهنه در آن نهند و هر قدر که آن را بخور و فتیلهٔ پنبهٔ زیاده نمایند تا آن‌که از جرم او چیزی باقی نماند پس علاج بمرهم کنند و این طریق در علاج آن محمودست جز آن‌که ایام او طول می‌کند **جرجانی** و **ایلاقی** می‌نویسند که از ترشی‌ها پرهیز کنند و اسهال بحث واصلی و حب خیزران نافع بود و حبهای دیگر مخرج بلغم غلیظ و سودا چون حب افتیمون و مانند آن نافع و بالین بلند دارند **صفت** حب واصلی سنبل‌الطیب و سلیخه و حب بلسان و عود بلسان و اسارون و دارچینی و مصطکی و زعفران هر واحد یک درم صبر شانزده درم اسطوخودوس شحم حنظل هر یک پنج درم تربد هفت درم سقمونیا چهار درم نمک هندی دو درم حسب دستور حب سازند شربتی دو نیم درم تا سه درم **صفت حب** خیزران ایارج فیقرا سه درم غاریقون دو نیم درم شحم حنظل یک و نیم درم انزورت چهار درم

تربد هفت درم جاوشیر چهار دانگ نوشادر دو درم سقمونیا یک مثقال به آب گندنا حب کنند شربتی یک درم و اول چیزهای نرم کننده طلا کردن سودمند بود چون پیه مرغ خانگی و پیه بط و مانند آن پس ادویهٔ تحلیل کننده به‌کار برند چون مرهم دیاخلیون و مرهم رسل بهر آن‌که این مرهم‌ها حرارت غریزی را بدان موضع آرند و تحلیل بدین حرارت شود و در نسخهٔ مرهم داخلین در اینجا اسبغول داخل نیست باقی اجزا به دستور **صفت مرهم رسل** بگیرند مقل و کندر هر یک سه جزو اشق پنج جزو جاوشیر مر و بارزد و زنگار و زراوند هر یک دو جزو مرداسنگ چهار جزو راتینج چهارده جزو موم بیست و چهار جزو روغن زیت صد و بیست جزو ادویه خشک را بکوبند و صمغها به سرکه حل کنند و با زرده موم و روغن بگدازند و همه با هم آمیخته به‌کار برند و اگر خواهند که مرهم دیاخلیون را قوت زیاده دهند زفت و زراوند مدحرج هر یک یک جزو با وی بیامیزند و هرگاه که خنازیر نرم شود آن را بشکافند و بمرهم زنگار علاج کنند **صفت مرهم زنگار** بگیرند زنگار دو درم علک‌الانباط و موم هر یک پنج درم روغن زیت سه استار چنان چه رسم است مرهم سازند و بضعی اطبا در این پنج درم راتیانج زیاده کنند و هرگاه که ماده مرض بریده شود و گوشت پوسیده پاک گردد و ادویه رویانندهٔ گوشت به‌کار برند و روغن مغز تخم شفتالو بریان کرده در بینی چکانیدن سودمند بود **ابن الیاس** گوید که هر صبح جلاب از بادیان و بادرنجبویه هر واحد سه درم و گلقند عسلی ده درم بنوشانند و غذا نخوداب به مغز حب قرطم و بر این مداومت نمایند تا آن‌که نضج در قاروره پدید آید بعد از آن تنقیهٔ بدن از فضول بلغمی بقی کنند به این طور که تخم شبث و تخم ترب و برگ آن و بیخ آن و بادیان و اصل‌السوس در آب جوشانیده صاف کرده نمک و عسل بر آن انداخته بنوشند و با پر مرغ به روغن کنجد آلوده قی آورند و بعد قی ده درم گلقند عسلی خائیده فرو برند و غذا به نخوداب با مغز قرطم سازند و تلئین طبع به حب ایارج یا به حب قوقایا یا به مطبوخی که در آن تربد و اسطوخودوس و غاریقون باشد و یا استفراغ بدن به حب صبر مذکور در باب فالج نمایند و از قدید و غیره اغذیهٔ مؤلد بلغم و سودا پرهیز کنند و بگیرند اشق هفت درم آرد کرسنه هفت درم قثاءالحمار برگ غار هر واحد سه درم علک‌البطم چهار درم بارزد چرک خانه زنبور عسل هر واحد سه درم

را همه با باریک سائده با بول طفل نابالغ سرشته بر خنازیر ضماد کنند و از ادویهٔ جیده برای این مرض پیه خوک و صمغ شجر صنوبر مساوی حل کرده است تا آن‌که یک ذات شود بدان ضماد نمایند و یا بگیرند پیه خوک و آرد کرسنه مساوی در هاون با بول شتر اعرابی حل کرده ضماد سازند **خجندی** گوید که اصل‌السوس در جلاب که در قول سابق گذشت افزایند و غذا حمصیه به لحوم طیور فاضله یا خرفان دهند و در دوای مقی ببخ خربزه عوض بادیان است و لبنیات و لحوم صید ترک نمایند و اسهال به ایارج لوغاذیا کنند و تدبیر عمده در علاج این مرض استفراغ در هر وقت است و ضماد بمر محلول در شراب کنند و کذا آرد باقلا و بادام تلخ بلعاب حلبه و اندک سرکه آمیخته و اطریفل غددی این مرض را نافع است **نسخهٔ آن** پوست هلیلهٔ کابلی تربد سفید غدد گردن میش در سایه خشک کرده هر یک ده درم پوست بلیله آمله افتیمون هر یک هفت درم بسفائج اسطوخودوس نوشادر هر یک پنج درم غاریقون خیربوا قرفه سنبل‌الطیب قرنفل جوزبوا زرنباد هر یک سه درم انیسون مصطکی دارچینی هر یک دو درم ادویه کوفته بیخته به عسل سه چند ادویه به سرشند شربتی از آن سره درم **طلای** نافع پشک بز مرمکی ایرسا زفت آرد باقلا قنه مساوی زفت و قنه را گداخته ادویه بدان به سرشند و طلا نمایند و تمریخ موضع افجاخ و شحوم نافع است و شخصی را دیدم که خنازیر او قطع کردند و دست و پایهای او بعد قطع مسترخی گردید و بالجمله علاج به ادویهٔ مفرجه اولی از آهن است و **ثابت** گفته که چون فتیله را ببول شتر اعرابی طلا کرده بعد تفجر خنازیر در آن داخل کنند نفع عجیب بخشد و **علی ابن زین** گوید که مشاش شاخ گوزن سوخته هر روز دو درم تا یک ماه متواتر خوردن خنازیر را ببرد **ابن نوح** گوید که این دوا بسیار قوی‌التحلیل است مرداسنگ را به سرکه بسایند و در هم چند آن زیت بپزند تا آن‌که غلیظ گردد به عده هم چند زیت کف خردل اندازند و حرکت دهند تا غلیظ شود پس استعمال نمایند **دیگر** اشق بسرکهٔ تند حل کنند و به عسل به سرشند و یا دبق مقشر را بمضغ نرم کنند و با راتینج آمیخته بر پارچه طلا نمایند و لزوم بر موضع کنند و یا بگیرند برگ دفلی بپزند تا مهرا شود به عده سائیده ضماد کنند و یا بگیرند پشک بز کهنه و به سرکه و عسل بسایند تا ممزوج گردد ضماد نمایند که این بلیغ‌النفع است و یا

بگیرند تخم ترب و به مغز بادام تلخ بکوبند و بدان ضماد کنند و یا بگیرند حلبه و تخم کرفس و تخم کتان و بعد سحق بخطمی آمیزند و لزوم او نمایند و یا بگیرند سرگین گاو خشک و بخطمی آمیخته لزوم کنند و یا بگیرند بیخ کبر و کوفته بیخته به شیر دختران بر خنازیر طلا کنند و بالای آن برگ چقندر نهند و صبح و شام این عمل نمایند و چون بینند که در اکل او شروع کرد آن را از آن بردارند و از پشم سیاه در سرکه و نمک آلوده مسح کنند و یا آرد ترمس به سکنجبین سرشته ضماد نمایند **انطاکی** گوید که علاجش تلطیف غذا بر گرسنگی و تنقیهٔ اخلاط بقی و اسهال است بعد آن اضمده که در علاج سعله گذشت مثل دیاخلیون با خاکستر ایرسا و چون انجیر را بپزند تا آن‌که مهرا گردد و با وی خاکستر پشک بز بیامزند و ضماد نمایند خنازیر را تحلیل کند و کذا زفت و خولان و سفیداب و گاهی قطع می‌کنند و پاک می‌نمایند و بر محل او داغ می‌دهند و در این خوف نیست مگر آن‌که بشریان رسد **میرعوض** می‌نویسد که اولاً نضج ماده و قی نمایند به دستوریکه در قول ابن‌الیاس گذشت و بعد دو سه روز از قی به حب واصلی تنقیه فرمایند و در هر چند روز اسهال آورده باشند و سم گورخر سوخته خاکستر آن را با روغن سرشته طلا کردن مادهٔ خنازیر را تحلیل کند و پشک بز سوخته با سرکه و شهد سرشته ضماد نمودن فعلی عجیب می‌کند و رته هندی با سرکه سائیده مالیدن از این قبیل است و پیوسته این تدابیر به‌کار برند اگر تحلیل یافت فبها والا پخته گردانیده بشکافند و به ادویهٔ حاده تمام گوشت فاسد بربایند بعد از آن بمراهم مدمله علاج کنند **گیلانی** گوید که مرهم جید که ورم صلب را در هفته تحلیل کند و آن در قول شیخ گذشت در تحلیل اورام صلبه و غددیه و سرطانیه عظیم‌النفع است و در استعمال من بسیار آمده و ایضاً این دوا خنازیر را نفع کند آهک به عسل یا به چرک حمام یا به زیت و یا بشحم خنزیر و یا بگیرند آهک یک جزو و حلبه چهار جزو به عسل آمیخته بر آن گذارند که این دوا غلیظ را تحلیل کند و آنچه لائق نضج باشد آن را نضج دهد **دیگر** برای خنازیر بگیرند زیت کهنه دو رطل موم یک رطل فلفونیا چهار اوقیه نطرون چهار اوقیه سیر دوازده راس اول سیر را مقشر کرده چند روز در زیت تر کننده به عده بجویانند تا سیر مهرا گردد پس دور کرده ادویهٔ گداختنی در زیت بگدازند و از آتش فرود آورده

نطرون سوده بر آن اندازند و این دوا مفجر خراجات عظیمه است **ایضاً** خاکستر چوب انجیر دو اوقیه شب یمانی یک اوقیه بورق یک اوقیه زفت رطب یک اوقیه **صفت دوای تحلل خنازیر** بگیرند شب یمانی و زرنیخ سرخ هر واحد چهار درم قشور نخاس دو درم زرنیخ در یک درم موم به قدر کفایت این ادویه را به روغن گل سرشته چند روز بگذارند بعد از آن استعمال کنند

ورم صلب

آماس سخت بغیر در دست که در عضوی پدید آن را در یونانی سیقروس نامند و آن دو نوع است یکی سقیروس خاص و او آن است که با وی حس و الم نباشد و آن لاعلاج است دوم سقیروس غیرخالص و او آن است که با وی قدری حس باقی باشد و بغیر درد بود و علاج این دشوار است پس سقیروس یا از سودای غلیظ صرف اصلی حادث شود و رنگ او اسربی بود و یا از سودای مخلوط ببلغم و رنگ آن مائل‌تر به رنگ بدن باشد و یا از بلغم تنها افتد که صلب شده باشد و رنگ او رصاصی بود باردالملمس و در صلابت از سوداوی کم باشد و خالص در اکثر امر به رنگ اسرب با تمدد صلابت شدید بود و گاهی بالای او موی باریک که بعربی زعب گویند پیدا شود و گاهی از آن آن باشد که رنگ او همچون رنگ بدن بود و از عضوی بعضو دیگر منتقل گردد و آن را قونوس گویند و گاهی به رنگ بدن صلب عظیم باشد که به نشود و نه انتقال نماید البته دهر سقیروس یا مبتدی بود یعنی از ابتدا عارض شود و او آن است که اندک اندک ظاهر شود و زیاده گردد و یا مستحیل از ورم دیگر باشد مثل فلغمونی یا حمره یا خراج در موضع خالی و اکثر صلابت احشا بعد از ورم حار عارض شود و چون بمبردات لزجه از اغذیه و ادویه علاج کرده شود و گاهی سقیروس سرطان گردد و قرب و بعد آن از سرطان به حسب کثرت التهاب در آن و قلت آن و ظهور ضربان اندر آن و خفای آن و ظهور عروق حوالی آن و غیر ظهور او باشد بالجمله ورم صلب اکثر بعد ورم حار حادث شود **علاج** در سوداوی بعد نضج از مسهل سودا و در بلغمی از مسهل بلغم و در مرکب از سودا و بلغم به مسهل مرکب هر دو خلط تنقیه کنند و محللات ملینه مانند مرهم داخلیون استعمال نمایند و پیه بط و پیه خروس و پیه روباه و

مغز ساق گاو و اشق و مقل و لعاب اسپغول و روغن بابونه بمالند و لعاب حلبه و لعاب بزرکتان و بیخ خطمی با پیه بط جمع کرده بر ورم ضماد کردن ملین صلابت است و یا اولاً بخیارشنبر و روغن بادام شیرین و موم لطوخ سازند و اگر تحلیل نشود مثل خطمی و به عده بابونه و اکلیل‌الملک و حلبه افزایند و روغن سوسن و روغن بابونه بگیرند و به مطبوخ خطمی و بابونه واکلیل‌الملک و سبوس گندم نطول سازند و اگر تحلیل نشود و ریم کند علاج خراج نمایند **ذکر ادویۀ مفرده** نافع اورام صلبه ضماد بخور مریم و کذا غالیه محرب سویدیست **و ضماد** جوزالسرو کوفته به شیر تازه آمیخته و کذا ترمس تلخ به سرکه و عسل و یا تنها مدقوق و مطبوخ و کذا برگ کبریا پوست بیخ آن به سرکه و یا تمر آن و کذا صابون و کذا شیخ ارمنی و کذا پشک بز و کذا شونیز به سرکه و کذا برگ نسرین یا گل آن به سرکه پخته و کذا تخم فنجنکشت و کذا سرگین کبوتر به آرد جو و کبریت و آب و یا به سرکه و کذا سرطان نهری زنده کوفته و کذا زوفای خشک به شراب کهنه و کذا پیاز نرگس بریان کوفته روغن خیری آمیخته و کذا عدس مقشر به سرکه پخته و کذا مر و انجیر و جوزالسرو و برگ او بطلا آمیخته کذا نطرون و انجیر و تخم کتان کوفته نیک پخته و کذا راتینج و آرد جو و انجیر و زفت پخته و کذا ایرسا به عسل آمیخته و یا به شراب پخته و کذا بزرکتان به آب سوده و یا به عسل آمیخته و یا بعصل بریان و زیت آمیخته و کذا شراب کهنه و موم زرد و مقل ازرق آمیخته و کذا شراب کهنه یک جزو سرگین کبوتر و شلیم نیم جزو و کذا پیه بز ماده و خاکستر چوب انگور و کذا سنگ مرمر سوده و براتینج و زفت آمیخته و کذا حلزون به تمامه کوفته و کذا آرد جو و سرگین کبوتر و عسل به آب پخته و یا زفت عوض عسل داخل کرده و کذا اصل‌السوس مقشر باریک سوده به آب پخته و کذا فراسیون و پیه گرده بز و کذا آرد باقلا و آرد حلبه به عسل و کذا انجیر خام کوفته نیک پخته و کذا زیت کهنه و سرکین کبوتر وآرد جو و کذا کندر و کذا انزروت و نطرون مساوی آمیخته و کذا روغن آجر به اشق محلول آمیخته **و شرب و ضماد** مغاث و کذا میعه سائله و کذا مغز حب‌المحلب و کذا اشق و کذا پوست بیخ کبر و کذا پرسیاوشان و کذا پیه مرغابی و کذا جاوشیر و کذا سورنجان و کذا مصطکی و کذا جوزبوا و کذا قنطوریون **و شرب** حرشف مطبوخ و آب تازۀ آن و کذا

کرکم هر واحد ملین صلابت است **ذکر ادویهٔ مرکبه** دوایی که در تلئین اورام صلبه نافع‌تر است پیه بط پیه ماکیان مغز ساق گاو موم زرد همه را به روغن بگدازند و بر عضو نهند یک شبانه روز و قبل از وضع دوا بر عضو تنظیل کنند به طبیخ خطمی یا به آب صرف نیم‌گرم و تضمید مکرر نمایند و هر بار نخست تنطیل لازم دانند و چون نرمی در ورم پدید آید محللات به‌کار برند **ضماد** که بورم صلب مجرب است سبوس گندم خوب بکوبند تا باریک شود از پارچه گذرانیده با اشق و سکنجبین عسلی سرشته بر موضع ورم بندند **دیگر** خاکستر خرما دو جزو خطمی یک جزو کوفته بیخته بشهند و یا سکنجبین آمیخته ضماد نمایند و آب نیم‌گرم ریختن بسیار نافع است **دیگر** به جهت اورام صلبه بسیار نافع است زوفای خشک عنب‌الثعلب تخم مرو کتیرا انزروت حلبه بزرکتان کوفته بیخته به شیر تازه پخته زردهٔ تخم مرغ روغن گل داخل کرده در هاون به دسته بمالند تا همچون مرهم شود نیم‌گرم ضماد کنند و گاهی نان خشک و برگ چقندر نیز داخل کرده می‌شود **دیگر** که اورام صلبه را نرم کند کنجد شاهدانه گل سرخ بزرکتان حلبه بابونه اکلیل‌الملک تخم شبت مساوی کوفته به گلاب سرشته ضماد نمایند **دیگر** پشت گوسفند زفت رومی مقل داخلیون زراوند مدحرج مساوی به شیرهٔ انجیر خام سرشته بر پارچه کشیده ضماد نمایند **دیگر** منضج ورم صلب و مفجر توتیای سبز سهاگهٔ بریان سجی هلدی هر واحد یک ورم میدهٔ گندم تخم حلبه هر یک دو درم چهال پیپل ریوند چینی هر یک شش درم جدا جدا کوفته بیخته در آبی که برگ سنبهالو و برگ نیب جوش داده باشند آمیخته ضماد نمایند **مرهم اشق** که در تحلیل صلابات و خنازیر و سلعه از مجربات حکیم علی است خردل کف دریا زراوند طویل تخم انجره کبریت زرد مقل اشق هر یک دو جزو زیت کهنه دوازده جزو ادویه را بغایت نازک بسایند که مثل غبار گردد و مقل و اشق را در زیت حل کنند و ده جزو موم زرد گداخته اضافه کنند و ادویه را بر آن ریزند و بمالند تا مرهم شود و چون خواهند که استعمال کنند یک جزو از این مرهم و یک جزو روغن گل و یک جزو روغن زیت با هم مخلوط کرده ضماد کنند و اجتناب از مبردات و مرطبات و التزام گرسنگی و تشنگی بیمار را لازم است و ایضاً این مرهم عظیم‌المنفعت است در تحلیل اورام صلبه و غددیه و سرطانیه و شخصی شصت ساله را

بر معدهٔ او غده سقیروسی به شکل کره قریب نصف قطعهٔ آن بود و قطر قاعدهٔ او درازتر از یک شبر بود و این مرض زیاده از سی سال داشت پس علاج او بدین مرهم نمودیم و در مدت چهار ماه صحت یافت و این مرهم نزد ما کثیرالاستعمال است و به طریق مختلف استعمال آن می‌نمائیم گاهی به طریق مرهم و گاهی بطور ضماد بطبخ و غیره چنان چه ادویهٔ او مثل غبار سائیده و زیت و موم را حذف کرده و مقل و اشق را به سرکه تند حل کرده ادویهٔ مسحوقه بدان آمیخته ضماد کرده می‌شود و غائص‌تر و سریع‌تر در نفع می‌گردد و فائده عظیم‌تر می‌نماید لیکن گاهی جراحت قلیلی می‌کند و اگر برگ خطمی سفید کوفته به گلاب بپزند تا مثل خمیر گردد به عده بمرهم مذکور و مرهم داخلیون مساوی سرشته بر ورم گذارند در انضاج دمامیل و تحلیل اورام صلبه حتی که مادهٔ خنازیر افعال عجیبه و آثار غریبه از آن بظهور می‌رسد **اقوال اکابر** ابوسهل گوید سقیروس که از بلغم غلیظ حادث شود علاجش به اشیای ملین نمایند و اشیائیکه نرم کند باید که مزاج آنها از حرارت در درجه دوم یا سوم باشد و باید که از یبوست در درجه اول باشد و مع ذلک واجب است که مسدد مغری باشد بمقدار اندک تا ورم را تحلیل بسیار نکند و تجفیف و تصلیب او ننماید و باید که یک بار تلئین او و بار دیگر تحلیل او نمایند اما تلئین بهر آن است که بدان خلط غلیظ مستعد برای تحلیل گردد و تلئین به اشیای قلیل‌الاسخان و التجفیف حاصل شود و اما تحلیل بنابر آن است که بدان چیزی که تلئین آن را مهیا ساخته فانی گردد و تحلیل به اشیای حاصل گردد که تسخین و تجفیف نماید **شیخ** می‌نویسد که از این اورام آنچه حس داشته باشد علاج او واجب بود و اعتماد بعد تنقیهٔ بدن بدوای مخرج خلط فاعل مرض که گاهی آن تنقیه به فصد بود اگر خون بسیار سیاه باشد بر دوائی باید که تحلیل و تلئین هر دو نماید و بدوایی که محلل و مجفف بود علاج این نه کنند که او مودی به شدت تحجر خواهد شد به سبب تجفف غلیظ و تحلل لطیف و واجب است که برای علاج آن دو دوره مقرر سازند یکی دور تحلیل به مدرات که در آن تجفیف بسیار نباشد و دور دیگر برای تلئین و این هر دو دوره متعاقب متعاون باشند و لازم است که آن عضو را در دوره تحلیل گرسنه نمایند و جذب غذا به سوی عضو مقابل او و بتحریک آن مقابل و ریاضت آن و ایجاع آن

کنند و در دورهٔ تلئین آن را شکم سیر نمایند و جذب غذا به سوی آن کنند بمالش و مانند آن و بطلای زفت و حاجت بقوت ادویهٔ محلله و ملینه و ضعف آنها مختلف بود به حسب تخلخل عضو و تکاثف و شدت صلابت آن و ایضاً ترکیب ادویه چنان باید که جامع هر دو قوت باشد و واجب است که کثرت حمام نکنند و ملینات که به آنها اندک تحلیل بود آن مثل شحوم است چون پیه ماکیان و مرغابی و گوساله و نر گاو و گوزن خاصهً و مخ آنها و پیه بز نر و پیه خر آن را نیکو است و شحوم درندگان چون شیر و گرگ و پلنگ و خرس و مانند آن چون روباه و کفتار و شحوم جوارح طیور و لازم است که بدان مثل اشق و مقل و قنه و مصطکی مخلوط سازند اگر تحلیل خواهند و مفرد استعمال کنند اگر تلئین منظور باشد و افضل شحوم مذکوره پیه شیر و خرس است و در لعاب حلبه و کتان تحلیل و تلئین است و باید که در این شحوم و امثال آن از ملینات نمک البته نباشد بلکه واجب است که فعل او مثل فعل آفتاب در موم از روی تلینی و تذویب باشد و به حدی نرسد که تجفیف نماید واز محللات که در آن اندک تلئین باشد مقل صقلابی و زیت کهنه و روغن حنا و روغن سوسن و قنه و لادن و میعه و زوفای رطب است و بهترین آنها آن است که در عنف و جفاف کمتر باشد و در رطوبت شدیدتر بود و مصطکی نیز قریب ادویهٔ مذکوره است و در روغن حنا و روغن سوسن و انجیر بستی و بیدانجیر تحلیل و تلئین هر دو موافق کفایت است و از ملینات این است که بگیرند دردی روغن کتان و دردی روغن کنجد و هر دو را بجوشانند و بعد از آن که نیک بجوشد چربی چکتی دنبه اندازند و استعمال کنند و از ادویهٔ جیده برای او این است که بگیرند قثاءالحمار و بیخ خطمی و از آن هر دو لطوخ سازند و اگر با وی میعه آمیزند بهتر باشد و چون لینت در ورم ظاهر شود لازم است که به اشق محلول در سرکهٔ کهنه بسیار روزها لطوخ سازند بعد از آن معاودت تلئین نمایند و یا قنه و جاوشیر به‌کار برند و یا بگیرند قنه و اشق و مقل و همه را بسایند و به روغن بان و روغن سوسن و اندک لعاب حلبه و تخم کتان لت کنند و مثل مرهم بسازند و چرک حمام از ادویهٔ شدیدالنفع است چون در مراهم اورام صلبه افتد و اگر چرک حمام یافته نشود بدل آن خطمی و نطرون استعمال کنند و از اضمده جیده وقت تحلیل ضماد این است که در خنازیر ذکر کردیم و ضماد نابریس و قومادن و چون ورم شدیدالغلظ باشد از سرکه چاره نبود ولیکن واجب است که استعمال سرکه و ادخال او

در ادویه در آخر امر باشد نه در اول آن و آنگاه باید که مبالغه در تلئین واقع شود و مع ادخال فترات تلئین و به استعمال سرکه آهستگی و ملایمت نمایند و اگر به استعمال او ملایمت نکنند بعصب ضرر کند و متحجر نماید و طبیب استعمال سرکه بیشتر در آنجا نماید که ورم در عضو لحمی باشد مثل آن‌که در طحال بود گاهی طلای موضع به سرکه کنند و بتخبیر بدان نمایند به عده طلا به مثل جاوشیر پس اشق و ابتدا به اندک رقیق کنند بعدازن در قوت زیاده نمایند به عده به تلئین تدریج کنند و واجب است که بر ورم روغن لین که در آن قبض نباشد استعمال نمایند و آن موافق‌تر از آب است و خصوصاً روغن شبت مرتب از شبت رطب و آنچه از صلابات در اوتار و عصب باشد معالجه بمقطعات نمایند و از معالجات جیده بهر این بتبخیر از سنگ گرم خصوصاً سنگ آسیاست که بر آن سرکهٔ ترش پاشیده باشند و بهتر چیزها که از آن تبخیر کنند مارقشیشاست و لازم است که مبالغه در تبخیر و تدخین نمایند تا آن‌که عرض ظاهر گردد و گاهی طلا بمارقشیشا سرکه سوده می‌کنند و نفع می‌کند و واجب است که در اینجا نیز در استعمال سرکه آهستگی نمایند تا تغریق لطیف و تصلیب کثیف نکند و قوت عصب را به افراط فاسد ننماید و آن در ابتدا ردیست پس بهر استعمال او فترات نمایند و در میان آن تلئین کنند و چون ابتدا نمایند بتبخیر عضو کنند بدان چه ذکر کردیم و در آن هنگام طلا به ادویهٔ موانقه نمایند و این در عضو لحمی اسلم است **مجوسی** گوید که اگر حدوث سقیروس از قبیل بقایای ورم حار از کثرت استعمال ادویهٔ مبردهٔ قابضه بر آن و تحجر و تصلب ماده باشد پس علاج آن به اشیای ملینه مسخنه نمایند و آن اشیائیست که اسخان آنها در درجهٔ ثانی و ثالث و یبس آنها در درجهٔ اولی باشد و از ادویهٔ که چنین باشد مغز ساق گاو با موم و روغن بنفشه است و پیه گوزن و نر گاو و پیه خرس با مقل بگدازند و استعمال کنند و یا مرهم داخلیون استعمال نمایند و یا بگیرند مقل ازرق و اشق هر واحد پنج درم مرزنجوش تازه باریک سوده سه درم پیه قاز ده درم مثل او اشق را به آب گرم حل کرده به ادویه آمیزند تا مثل مرهم گردد و بر ورم صلب بدان ضماد نمایند و اما ورم صلب هرگاه از مادهٔ سوداوی باشد که به سوی عضو بریزد و یا در آن تولد کند پس علاجش بشرب ادویهٔ مسهله منقی سودا مثل مطبوخ افتیمون و شرب

ماءالجبن مرتب از پنیرمایه به این سفوف کنند **صفت آن** هلیلهٔ سیاه پوست هلیلهٔ کابلی هر واحد هفت درم افتیمون بسفائج هر واحد چهار درم نمک نفطی یک و نیم ورم همه را باریک کوفته سه درم بماءالجبن مقدار حاجت بدهند و پرهیز مریض از اغذیهٔ غلیظهٔ مولد سودا مثل لحوم بقر و عدس و کرنب و نمکسود و لخم بز نر و مانند آن کنانند و بر موضع مرهم داخلیون ضماد کنند و یا به این ضماد **صفت آن** بگیرند اشق و مقل و بارزد مساوی و در هاون به اندک چربی ماکیان و بط و روغن بان و یا روغن سوسن بسایند تا مثل مرهم گردد و بر پارچه طلا کرده بنهند و یا این ضماد به عمل آرند بگیرند انجیر سفید شیرین و در آب خوب بجوشانند تا آن‌که پخته شود پس بر آن آرد حلبه و بزرکتان و خطمی سفید مساوی انداخته در هاون به اندک روغن سوسن بسایند تا هموار گردد و بر ورم ضماد کنند که این در تحلیل و تلئین نافع است **ضماد محلل اورام صلبه** بگیرند پیه شیر و پیه خرس و پیه گوزن هر واحد پنج درم مقل و اشق و جاوشیر هر واحد دو درم و شحوم را به روغن گل بگدازند و صموغ را به آب گرم بسایند و همه را آمیخته بر ورم بمالند و ایضاً میعه سائله با زیت کهنه گرفته بر ورم بمالند **طبری** گوید که در ابتدا فصد باسلیق از هر دو دست کنند و در میان هر دو فصد فاصلهٔ چند روز حسب اقتضای قوت مریض دهند بعد از آن اگر مانعی نباشد بحبه یکه در معالهٔ سرطان مذکور شد استفراغ ماده نمایند و چند روز بگذارند پس به مطبوخ افتیمون که نسخهٔ او در علاج مالیخولیا مسطور شد تنقیه کنند و از اغذیه بر قلیل‌تر از لطیف‌تر حتی‌الامکان اقتصار ورزند و از اغذیه غلیظه به الکل منع نمایند نانخورش باشد یا میوه و امر به نشستن در چشمهٔ نطرونی و کبریتی و شرب آبهای آنها کنند که این استیصال او کند و ببرد و معجونیکه برای ابتدای این ورم ابوماهر موسی بن یسار ترکیب داده این است **نسخهٔ آن** عصارهٔ غافث خالص افتیمون هلیلهٔ سیاه و کابلی ایارج فیقرا هر یک ده درم اسقولوقندریون و آمله هر واحد پانزده درم افسنتین رومی اصفرطری و گاوزبان هر یک پنج درم ساذج هندی و بوزیدان و تودری و شیطرج و مصطکی هر یک سه درم همه را باریک سائیده بمویز منقی سرشته در پنج روز دو مثقال از آن استعمال کنند پس اگر حل طبیعت نماید از این بی‌شک صحت یابد و اگر حل نکند به اندک سقمونیای

مشوی در سیب و قدری تربد آن را قوی سازند و این معجون تنها با پرهیز از استحکام این ورم هنگام ابتدای آن مع کند و آن را ببرد پس اگر ابتدای این ورم در بلدی باشد که هوای او معین مرض بود به طریق یبس یا تولید سودا مریض به بلد دیگر که هوای او معین طبیعت بر مقابلهٔ مرض باشد نقل کند پس هرگاه این مرض زیاد قی کند و هنوز حس عضو زائل نشود به دوای مذکور علاج کنند و در معالجهٔ او اینقدر زیاده نمایند که دائم این ضماد استعمال کنند بگیرند مرهم داخلیون و مرهم سرنج که هر دو در معالجهٔ سلعه مذکور شد هر واحد پنج درم آرد ترمس ده درم جوزالخشب که آن عود زنجی است و خاک زفت و یا زفت که در آن بو نباشد یا هر دو هفت درم همه را در آب گشنیز سبز حل کنند و این تنها برای تحلیل این ورم نافع است و بقراط ذکر کرده که گشنیز حار یابس است و بر آن استدلال نموده که آن تحلیل خنازیر و اورام صلبه می‌کند و جالینوس از آن در ادویهٔ مفرده بیان نموده و اگر قول او صحیح نبودی جالینوس این ضماد را به این آب ذکر نکردی و این ضماد مع لزوم پرهیز و تلطیف غذا این ورم را البته می‌برد و ایضاً این ورم را به این قیروطی ضماد می‌کنند بگیرند اسرب محکوک پنج درم مرداسنگ سه درم موم مصفی ده درم و این را به زیت بجوشانند و به لعاب حلبه و تخم کتان قسفیه نمایند به عده از آتش فرود آرند و حل کنند تا آن‌که مخلوط گردد و این ضماد را حرّانیان اسقیا نامند و آن مجرب است و ملاک امر در معالجهٔ این ورم است و اما چون مستحکم شود و حس عضو برود پس آنچه در آن حاصل شود البته مستحیل و متغیر نگردد و هرگاه مستحیل نشود از حال او معترض نشوند آن را علاج نبود **ابن‌الیاس** گوید که تنقیهٔ بدن از خلط غالب بر آن نمایند به این طور که هر صبح جلاب از اصل‌السوس و بادرنجبویه هر واحد سه درم و گلقند ده درم بنوشانند و غذا مزورهٔ خود و مغز قرطم دهند و چون نضج در قاروره ظاهر شود استفراغ بدن بمبطوخ افتیمون یا بحب آن کنند و یا بگیرند سنای مکی هفت درم بادرنجبویه اصل‌السوس هر واحد سه درم بادیان دو درم و با شکر سفید پانزده درم جوشانیده صاف نموده با معجون نجاح هفت مثقال سحرگاه بنوشند و بگیرند پیه شیر و خرس و روباه و پلنگ و شحوم جوارح طیور و همه را بگدازند و با وی میعه و مقل و مصطکی مخلوط کرده بدان طلا کنند

صفت ضماد دیگر محلل اورام صلبه بزرکتان تخم کنوچه تخم خطمی هر واحد ده درم حلبه پنج درم انجیر سفید بیست درم همه را با انجیر در هاون بکوبند تا هموار گردد بر ورم طلا نمایند **خجندی** و غیره می‌نویسند که هر صباح مطبوخ بادرنجبویه و گاوزبان و اصل‌السوس و بادیان با گلقند بدهند و غذا حمصیه به لحوم فاصلهٔ لطیفه سازند و اجتناب از اطعمه مولد سودا مثل عدس و برنج و مانند آن و استحمام خفیف استعمال کنند و در حمام مکث نباید کرد و تنقیه به مطبوخات نمایند که در آن سنا و بسفائج و غاریقون و هلیلهٔ سیاه و کابلی باشد و اگر عضو ضعیف‌الحس گردد عسرالبرء باشد بر مقدار حس او و در آن هنگام باید که مدام از آن امالهٔ ماده به فصد و اسهال بمخجرات سودا کنند تا ضرر او عظیم نگردد و اغذیهٔ محدوده مثل چوجهٔ مرغ و دراج و مزورات خورانند تا ورم زیاده نشود و علاج اورام صلب و علاج نقرس بارد با هم نزدیک است آن را مطالعه باید کرد **صفت دوای نرم کننده** خاکستر بکر کرنب و راتیانج و اشق و مقل همه به سرکه حل کرده برنهند و پیه بط با خطمی نرم کننده است **گیلانی** گوید که در علاج این مبادرت به تنقیهٔ بدن از خلط فاعل کنند و اگر علامت خون ظاهر باشد تنقیه به فصد نمایند بعد از آن بادیهٔ مسهلهٔ مخصوصهٔ ماده بعد نضج آن و اگر علامت خون ظاهر نباشد اولاً نضج ماده نمایند پس مسهل استعمال کنند غیر آن‌که در این صورت تنقیه یک دفعه نباید کرد بلکه بدفعات نمایند نضج دهند پس استفراغ نمایند و همچنین تا هنگامیگه نقای تام حاصل گردد بعد از آن اصلاح غذا کنند تا خلط نیک عضو مادهٔ متحلل تولد کند و در بعض اوقات مفرحات مقوی قلب دهند چه ماده سوداوی است بعد آن تدبیر قطع مادهٔ منصب بعضو بمالش عضو مقابل او یا بطلای زفت بر عضو مقابل کنند و تدبیر تحلیل مادهٔ مابقی نمایند به این طور که بر عضو ملینات صلابت مثل شحوم نهند و بعد لینت ماده دوای محلل که تحلیل او قوی نباشد بر آن گذارند پس اگر چیزی از ماده باقی ماند به تکرار تحلیل آن نمایند تا آن‌که ماده به تمامه فانی گردد لیکن محلل عضو متخلخل باید که ضعیف‌تر از محلل عضو متکاثف باشد و همچنین محلل عضو لین به نسبت محلل عضو صلب و در این اثنا تعاهد حمام کنند مگر استکثار آن ننمایند بلکه استعمال او در اوقات متباعده باشد و رطب بود و در آن

آبزن استعمال کنند و در آن حشایش مرخیه مثل تخم خطمی و خبازی و روغن بنفشه و جو مقشر زیاده نمایند و همواره به این تدبیر پردازند تا آن‌که به الکلیه زائل گردد **انطاکی** گوید که صلابات گاهی از ورم رخو بعینه عارض شود چون علاج آن بد گردد چنان چه سرد شود یا خشک گردد بغیر تحلیل و در علاج این قسم گاهی جهلا ابتدا به تنقیهٔ خلط سوداوی می‌کنند به جهت علم ایشان که صلابات نشود مگر از سودا و حال آن‌که علاج این در بادی‌الرای بتسخین عضو بود بدان چه در ورم رخو گذشت و ترطیب او به ادهان حاره چون روغن پسته و بادام به مثل یاسمین یا زنبق و بضمادات مانند بزور و خطمی و آنچه در سرطان بیاید و روغن کنجد و روغن گاو و مسله را در این فعل نیک است و اما آنچه از ورم صلب اصاله باشد علاجش تنقیهٔ خلط است و فصد گاهی به سبب افراط خلط در کمیت بود و گاهی به سبب رداءت در کیفیت خاصهً و لهذا گاهی فصد در سوداوی کرده می‌شود و در اینجا چیزی از مطبوخ بشربت فواکه شیرین کرده نافع‌تر نیست و گاهی حاجت به مثل لاجورد داعی گردد پس هرگاه بنقای ماده یقین شود علاج بوضعیات مذکوره نمایند و اگر در غذا بر ماکیان و بیضهٔ آن و مثل بادام و مویز اقتصار ورزند اولی باشد و در نزهت گفته که علاج این ورم بعلاج سلع نماید سوای قطع

مسامیر

و آن جمع مسار است و مسمار عقدهٔ مستدیر سفید مثل سرمسمار بود و مسامیر از بهر آن گویند که در پوست جای کرده و در گوشت نشسته باشد و شکل و مستدیر همچو سرمیخ بود درنگ و آن سفید از بهر آن باشد که مادهٔ آن رطوبتی بود افسرده و بسیار باشد که از خراش جلد و بعد خراجات و عقب علاج آن عارض شود به عده در جسم کثرت نماید و اکثر آن دریای و انگشتان پای و دراسافل بدن حادث شود و از راه رفتن بازدارد و مسامیر نزد بعضی از اقسام ثالیل است و بعضی دیگر از انواع غدد شمرده‌اند چنان **جرجانی** و **ایلاقی** می‌نویسند که نوع دیگر است از غدد که آن را مسامیر گویند و آن چیزی باشد همچو ثولول نگونسار یعنی چنان که ثولول بیرون پوست باشد این در اندرون باشد در گوشت نشسته **علاج** باید که آن را شق کرده و مثل سلعه بیرون آرند و اگر اخراج آن ممکن

نباشد مدام پوست بدست بکوبند و بمالند و لزوم بستن اسرب بر آن کنند و انزروت و نوشادر و زنگار به آب صابون سرشته طلا کردن از علاج خاص او نوشته‌اند باقی علاجش از بحث غدد و ثاليل اخذ کنند و بساست که اگر علاج این نکنند سرطان گردد کذا قال‌الشیخ

سرطان

عبارت است از ورم سوداوی صلب تیره رنگ موذی مولم که تولد او اکثر از سوداوی احتراقی محترق از مادهٔ صفراوی صرف و یا محترق از مادهٔ بلغمی مخالط صفرا بود و گاهی از سودای محترق از سودا باشد و یا سودای صرف در وی خون حادث نشود پس اگر مادهٔ او سودای صفرای بود البته متقرح گردد و این بدست و آنچه از احتراق بلغم و قدری صفرا افتد اکثر آن است که متقرح نگردد و این عسرالعلاج است و گاهی متقرح شود و اگر ماده از سودای محترق باشد درد و سوزش او صعب بود و ریش نگردد **و فرق** در این ورم و سقیروس آن است که سرطان با درد شدید و سوزش و ضربان و سرعت ازدیاد انتفاخ بود و در حوالی این رگها ظاهر گردند و سرخ نباشند چنان چه در فلغمونی بلکه مائل بسیاهی و تیرگی و سبزی و ایضاً غالباً حدوث این ابتداءً باشد و غالباً حدوث ورم صلب انتقالی از ورم حار بود و ایضاً سرطان گاهی متقرح گردد و ایضاً فرق با سقیروس حقیقی آن است که سرطان را حس در موضع متورم بود و آن را البته حس نباشد و اکثر این در اعضای متخلخل عارض شود و لهذا در زنان اکثر افتد و ایضاً در اعضای عصبیه و رطبه مثل پستان و رحم در زنان و مردان را بیشتر در حوالی حلق و حنجره و در خصیه و قضیب و در امعا و معده و ایضاً در روی و سائر مواضع رطبه افتد و هرگاه بر پشت عارض شود در اکثر قاتل بود در ابتدای عروض خفی‌الحال باشد و چون سرطان ظاهر شود امر معرفت او مشکل‌تر بود در اول ظهور او در اکثر امر به عده علامات او پدید آید و در ابتدا به قدر بادام یا باقلای کوچک بسیار سخت گرد شکل تیره رنگ باشد و در موضع آن اندک حرارت بود بعد از آن زیاده شود تا آن‌که مثل خربزه گردد و هر چونکه زیاده گردد رگهای تیره و سبز شبیه بپای خرچنک پدید آید و بشعلهٔ آتش ماند که پیوسته ملتهب باشد و درد و سوزش و التهاب و ضربان بمقدار کم و بیشی

آمیختن صفرای سوخته با سودا بود و چون سرطان متقرح شود قرحه سیاه هولناک ظاهر گردد و لب او غلیظ سرخ یا سبز منقلب بخارج باشد و در آن شبیه بشحم بود و از آن زرداب بدبو سیلان کند و با درد و سوزش خفقانیت و غشی شود **بالجمله** از سرطان بعضی شدیدالوجع و بعضی قلیل‌الوجع و ساکن بود و بعضی متادی بتقرح گردد بعضی غیرمتقرح باشد وگاهی متقرح بغیر منتقل شود و گاهی علاج او به آهن به سوی تقریح بگرداند و لبهای او را غلیظ‌تر و صلب‌تر کند و این ورم مسمی بسرطان به سبب یکی از دو امر باشد اعنی یا به سبب تشبث او بعضو مثل تشبث سرطان بصید کنند و او و یا به سبب صورت او در استدارت آن در اکثر مع رنگ او و حدوث عروق او مثل پایهای آن گرداند **و بدانند** که مادۀ این مرض مفسده و غائص است چون مستحکم گردد به نشود بخلاف مادۀ صلابت و ایضاً بخلاف مادۀ جذام که مادۀ او اگرچه حاد مفسدست لیکن به این مرتبه نیست و نه غائص است بلکه منتشر در ظاهر بدن بود و لهذا جذام طول کند و ایضاً به شود به نسبت سرطان الحاصل سرطان مرضی است بغایت صعب و خطرناک که طمع در اصلاح آن نباید داشت و اگر در آغاز برسند و تدابیر صائبه به‌کار برند می‌شاید که توقف کند و از زیاد قی بازماند **علاج** فصد کنند و زلو بچسپانند و بعد نضج از منضج سودا به مسهل سودا و ماءالجبن تنقیه نمایند و به تسکین حرارت جگر گوشند و چیزهائیکه در آن حدت بود استعمال نکنند و خوردن اطریفل غددی مجرب است و سنگ آسیا و سنگ آهن تیز کن و اسرب به آب عنب‌آلثعلب سبز و آب گشنیز سبز با هم بسایند پس همه آمیخته روغن گل افزوده طلا کنند تا ورم را زیاده شدن ندهد بعد از آن سفیدۀ ارزیز گل ارمنی آب کاهو به روغن زیت آمیخته طلا نمایند تا محافظت از تقرح نماید و اگر متقرح گردد سفیدۀ ارزیز توتیای مغسول به روغن گل طلا سازند تا اندمال یابد و گویند که اگر سنگ پشت مجموعه سوخته به روغن گاو طلا نمایند سرطان متقرح را مجرب و بیعدیل است و در بیاض استادی مرحومی مسطور است که روغن سیاه را خوب جوش داده سرد کرده استخوان پشت سنگ پشت تازه باشد یا خشک کوفته در روغن انداخته حل سازند چون غلیظ شود طلا نمایند که سرطان و جیمع قروح را نافع است و اسرب سوخته نیز مجرب نوشته‌اند و بعضی اطبای هند می‌نویسند که برای

سرطان که آن را دوهیت گویند آمله منقی شب در بول مادهٔ گاو نازائیده تر کنند و صبح سائیده طلا نمایند و بالایش برگ نیم نیم‌گرم کرده بربندند و گویند که گیاه کندر و یونجی که بطرف میوات می‌باشد اگر آن را در بول گاو نازائیده بسایند و بر سرطان کنند آن را زائل می‌کند و اگر برنج سرخ مقدار چهاردرم در دوغ گاو خوب بپزند تا مثل مرهم گردد و بر موضع سرطان بنهند پس منع کند آن را از زیاد قی در ابتدا و از تقرح بعد از آن و تنقیه و اندمال متقرح نماید و بهترین ادویه استخوان گربه است که به آب هلیله و هلیله و آمله سوده طلا نمایند **ضماد** حکیم علویخان که در ازالهٔ سرطان مقترح از مجرباتست پوست انار عدس مقشر گل مغره هر واحد یک توله کوفته بیخته در شش توله قند سیاه کهنهٔ سه ساله و اگر زیاده از سه سال باشد بهتر بود با هم آمیخته به‌کار برند و از خواص این دوا آن است تا که در قرحه فسادی و آفتی باشد تمام دوا بر قرحه می‌ماند و چون دوا به قدر یکحبه نیز آنجا نماند پس بدانند که قرحه بصحت انجامیده و آکله و قروح خبیثه را نافع است و در بیاض حکیم اجمل‌خان مسطور است که ادویه را مع قند مساوی گرفته به آب سحق کرده استعمال نمایند لیکن باید که گرد سرطان مثل حلقه ضماد نمایند و بالای سرطان از دوا بیخ نباید نهاد که بی این نفع نمی‌بخشد **مرهم سرطان** معمول و مجرب حکیم بقاخان شنگرف فلفل سیاه کات سفید زردچوب هر یک یک‌درم ترپهله سه درم برگ بهی که خشک شده افتاده باشد یک‌درم جدا جدا کوفته بیخته سیماب موم سفید هر یک یک‌درم روغن گاو به قدر حاجت موم به روغن گداخته جمله را یکجا حل کرده مرهم سازند و بر سرطان و دمل بر پارچه طلا کرده بچسپانند و گرداگرد سرطان دو قطعه اسرب را به آب گشنیز سبز و سرکه با هم سائیده طلا نمایند **ایضاً** که درد بنشاند و جراحت را به اصلاح آرد صندل سفید یک‌درم بوش دربندی اقاقیا هر یک دو درم شیاف مامیثا موم سفید هر یک چهار درم سرطان سوخته یک عدد و روغن گل قدر حاجت به دستور مقرر مرهم سازند و به عمل آرند **ایضاً** برای سرطان و قروح پستان از بیاض مجربی منقول زبان سگ سوخته یک عدد رسکپور سنگ جراحت تزروی خطائی دانه هیل انزروت هر یک دو ماشه کافور بهیم سینی سنگرف رومی صندل هر یک سه ماشه فلفل گرد بیست و یک عدد روغن گاو دو

دام **اقوال حذاق** شیخ می‌فرماید آنچه توقع در علاج او باید داشت آن است که چون ابتدا کند پس گاهی ممکن بود که منع کنند حتی که بر حال خودش باقی ماند تا زیاده نشود یا حفاظت نمایند تا مقترح نگردد و گاهی در بعض احیان اتفاق افتد که سرطان مبتدی به شود و اما مستحکم به نشود و بسیار باشد که در باطن سرطان خفی عارض شود و در آن صلاح مثل آن باشد که بقراط گفته که حرکت ندهند پس اگر حرکت دهند بساست که مؤدی بهلاک گردد و اگر ترک نمایند و معالجه نکنند پس گاهی مدت طول کند مع سلامت و خصوصاً چون اصلاح اغذیه کنند و غذائیکه بترید و ترطیب نماید و ماده ساکن سالم پیدا کند مثل ماءالشعیر و ماهی رضراضی و زرده بیضه نیمبرشت و مانند آن اختیار نمایند و اگر در آنجا حرارت باشد و دوغ گاو تازه مسکه صاف کرده بدهند و به قول رطبه حتی که کدو بخورانند و گاهی سرطان کوچک متحمل قطع باشد و اگر ممکن بود که بچیزی باطل گردد پس امکآن است که باطل شود به قطع شدیدالاستیصال متعددی بطائفه که قطع او از مطیف ورم سیال بجمیع عروق ساقی آن بود حتی که از آن چیزی باقی نماند و بعد از آن خون بسیار از آن سائل گردد و تقدم تنقیهٔ بدن از مادهٔ ردیه به اسهال و فصد کنند به عده حفظ او بر بقای او به اغذیهٔ جیده در کمیت و کیفیت و تقویت عضو بر دفع نمایند با وجود آن‌که قطع او در اکثر اوقات شر او افزاید و گاهی بعد قطع بداغ حاجت افتد و گاهی در داغ خطر عظیم بود چون سرطان قریب اعضای رئیسه و نفیسه باشد و بعضی قدما حکایت کرده‌اند که طبیبی قطع پستان مسرطن از بیخ او نمود پس در پستان دیگر سرطان پیدا شود گویم که ممکن است که پستان ثانی در طریق سرطان گردن باشد و این حالت را موافق افتاده باشد و ممکن است که بر سبیل انتقال ماده باشد و این ظاهرتر است **ذکر ادویهٔ موضعیه** برای سرطان که بدان ارادهٔ چهار غرض کرده می‌شود یعنی ابطال سرطان اصلا و این دشوار است و منع از زیادتی و منع از تقرح و علاج متقرح پس آن‌که بدان ارادهٔ ابطال سرطان کرده شود در آن مثل دوائی اختیار کرده شود که در وی تحلیل باشد برای آن‌که از مادهٔ ردی حاصل شده و دفع باشد برای آن‌که مستعد برای حصول بود در عضو از آن و شدیدالقوه و التحریک نباشد و لهذا واجب است که در آن از ادویه لذاعه اجتناب ورزند و از این جهت آنچه او و به

جیده در آن از معدنیات باشد مغسول بود مثل توتیای مغسول و گاهی بدان از روغن‌ها مثل روغن گل و مع روغن خیری مخلوط کرده می‌شود اما منع زیادتی پس توصل کرده بدان بجسم ماده و اصلاح غذا و تقویت عضویه ادویهٔ رادعهٔ معروفه و استعمال لطوخات معدنیه مثل حکاکه سنگ آسیا و سنگ مسن و مثل لطوخ مرتب از حکاکهٔ محکوک از صلایه و دستهٔ اسرب به رطوبت مصبوب بر صلایه مثل روغن گل و مثل آب گشنیز و ایضاً تضمید به آب غوره کوفته جید نافع است و آن‌که بدان ارادهٔ منع تقرح کرده شود پس لطوخات مذکوره برای منع زیادت است اگر در آن سوزش نباشد پس آن همه نافع است خصوصاً چون بحکاکه مذکور از دسته و صلایه اسراب آمیخته شود و هرگاه فی‌الجمله گل مختوم یا گل ارمنی با زیت انفاق یا آب حی‌العالم با سفیداب اسرب باشد که این ترکیب نیکو است و آنچه بلیغ‌النفع است تضمید بسرطان نهری تازه است و خصوصاً به اقلیمیا و اما علاج متقرح پس آنچه برای آن جیدست این است که پارچه کتان در آب عنب‌الثعلب تر کرده مدام بر آن دارند و هرگاه قریب خشک شدن رسد بر آن آب او چکانند و یا بگیرند مغز گندم و کندر و سفیدهٔ ارزیز هر واحد یک‌درم گل ارمنی و گل مختوم و صبر مغسول هر واحد دو درم همه را سائیده بر سرطان رطب به طریق ذرور و بر یابس به طریق مرهم مرتب به روغن گل استعمال کنند و نفع می‌کند آن را دواءالتوتیا یا توتیای مغسول به آب خرفه یا لعاب اسپغول **صاحب کامل** گوید که سرطان چون مستحکم و بزرگ گردد ممکن نیست که آن علاج قبول کند و بعید است که به شود و قومی قطع او به آهن می‌کنند چون در عضوی استیصال و قطع او ممکن بود حتی که از بیخ او چیزی باقی نماند و اما هرگاه در آن این ممکن نباشد پس مخاطره او از چند وجوه باشد یکی آن‌که گاهی در عضو شرائین و عرق بزرگ بود و از آن خروج خون چندان عارض شود که بر مریض خوف باشد و اگر عروق و شرائین ببندند آفت به اعضای رئیسه رسد که از آن عروق و شرائین نشو کرده باشد و ایضاً ممکن نیست که اصل آن عضو باشد و اما هرگاه این ورم را در ابتدای او دریابند باید که اولا فصد از عروق موافق عضوی که در آن ورم باشد از جانب علیل گیرند چون قوت و سن و مزاج و فصل و مانند آن مساعدت کند و اگر مرض بزن باشد می‌باید که اعتنا به ادرار حیض نمایند و تنقیه بدن به

ادویه مخرج مرهٔ سودا کنند مثل طبیخ افتیمون و غاریقون و غیره از ادویهٔ که استفراغ خلط سوداوی نماید و باید که بر استعمال آن یکدو دفعه اقتصار نکنند بلکه بیشتر تا آن‌که بدن از آن خلط پاک گردد و این حب موافق است برای استفراغ خلط سوداوی و مرهٔ سودا بگیرند هلیلهٔ سیاه یک‌درم افتیمون یک‌درم اسطوخودوس بسفائج هر واحد یک و نیم درم نمک نفطی دو دانگ خربق سیاه نیم درم غاریقون یک‌درم همه را باریک سائیده به آب سرشته حبها سازند شربتی از سه تا چهار درم و چون استفراغ بدن از آن خلط نمودند می‌باید که تدبیر صاحب او به تدبیر معتدل مائل به رطوبت مسکن حدت سودا نمایند تا آنچه در بدن پیدا شود خون نیک باشد و مسکن مریض در جای معتدل‌الهوا مقرر کنند و به اغذیهٔ محمودالکیموس غذا سازند مثل لحوم بچهٔ بز و چوجهٔ مرغ و بچهٔ میش و ماهی رضراضی مرتب به طبیخ نیک با بقلهٔ یمانی و کدو و قطف و ایضاً ماءالشعیر و ماءالجبن و سفوف مسهل سودا خورانند و اما آنچه بر عضو علیل گذارند باید که در اول قبل استفراغ ادویهٔ که منع و دفع ماده به اعتدال نماید چون آب عنب‌الثعلب و آب کاسنی و کاکنج و گشنیز و مانند آن باشد و چون استفراغ بدن و تنقیهٔ او از خلط سوداوی کردند ادویه محلله به اعتدال استعمال باید کرد مثل دوا مرتب به توتیا **صفت آن** توتیای کرمانی سوده مغسول و مرداسنگ و سفیداب ارزیز هر واحد یک جزو موم ربع جزو ادویه کوفته بیخته موم را در روغن گل گداخته ادویه آمیخته مرهم سازند و دوای مرتب بقلقطار منسوب بجالینوس استعمال کنند و مرهم زنجفر و مرهم رسل این را و سائر اورام صلبه را نافع است و چون سرطان متقرح گردد معالجه به این مرهم باید کرد **صفت آن** بگیرند سفیدهٔ ارزیز و توتیای مغسول مساوی و به روغن گل و آب عنب‌الثعلب با آب خرفه سبز یا آب گشنیز تر یا لعاب اسپغول با آب کدو یا آب خیار هرچه از اینها حاضر باشد سائیده بر متقرح نهند و گاهی این دوا را قبل از تقرح می‌نهند زیرا که از تقرح او منع می‌کند و این دوا آن را نافع است **صفت آن** بگیرند هاون اسرب یا ارزیز و دستهٔ اسرب و در آن گل ارمنی یا گل مختوم انداخته با سرکه ممزوج به آب و یا با شیر شتر خوب بسایند تا آن‌که سیاه گردد و بر سرطان منتقرح طلا نمایند و اگر با وی حی‌العالم و روغن گل بسایند نافع باشد باذن الله تعالی **ابن الیاس** گوید که در ابتدا

فصد کنند و هر صبح جلاب از تخم کاسنی و اصل‌السوس هر واحد سه درم با شکر سفید ده درم بنوشانند و غذا مزورهٔ نخود و ماش به مغز بادام و بعد ظهور اثر نضج در قاروره تنقیهٔ سودا به مطبوخ و غاریقون نمایند و مبالغه در تنقیهٔ بدن از آن خلط کنند و یا این حب بخورانند و نسخهٔ این همآن است که در قول صاحب کامل گذشت لیکن در اینجا وزن نمک یکدانگ و غاریقون نیم درم هلیلهٔ کابلی یک‌درم عوض خربق است و به آب کرفس حبها سازند و این یک شربت است و یا ماءالجبن به افتیمون بدهند و بعد تنقیه هر صبح سکنجبین بزوری ده درم در آب گرم حل کرده بنوشانند و غذا زیرباج لحوم تیهو و ماکیان و غیره که مذکور شد و اگر با حرارت مزاج باشد غذا ماءالشعیر با بچهٔ مرغ سازند و ایضاً بعد تنقیه ادویهٔ محلله مثل توتیای مغسول به روغن گل و روغن خیری بر درم نهند و از نهادن ادویه ضعیف‌التحلیل و قوی‌التحلیل بر عضو متورم حذر کنند و چون سرطان متقرح گردد و از آن زرداب سیلان نماید استعمال این مرهم او را نافع بود توتیای مغسول و گل مختوم و گل سرخ و گل ارمنی مساوی در هاون رصاص بدستهٔ آن با روغن گل سحق بلیغ نمایند و طلا کنند و این دوا نیز نفع بلیغ نماید بگیرند سرطان نهری تازه و شق کرده بر آن نهند هر روز یک مرتبه یا دو مرتبه و یا بگیرند خاکستر سرطان با قیروطی روغن گل و به دستور مرهم استعمال نمایند **خجندی** و **ابومنصور** گویند که در اوائل فصد احکل و رگهای مناسب موضع او کنند و خون به قدر احتیاج بیرون آرند و از اغذیهٔ مولد سودا و صفرا مثل عدس و قنبیط و بادنجان و لحم وحشی و بقیر و شراب سیاه غلیظ و مانند آن که خون غلیظ پیدا کند و از جمله اغذیه و ادویه حاره که خون را سیاه کنند اجتناب نمایند و هر صباح شربت از گاوزبان و تخم کاسنی و بادرنجبویه و اصل‌السوس با شکر بنوشند و غذا ماش یا ماءالشعیر به مغز بادام یا بچهٔ مرغ و لحم خرفان و بعد ظهور آثار نضج در بول تنقیهٔ متواتر به ادویهٔ مطبوخهٔ مسهل سودا مثل سنا و بسفائج و افتیمون و اسطوخودوس و هلیلهٔ سیاه و کابلی و مانند آن کنند و ماءالجبن بترنجبین و افتیمون آن را نفع کند و باید که در نضج و تنقیهٔ ماده این مرض مبالغه نمایند و اما چون عظیم و تمام شود علاج او بملایمت نمایند تا متقرح نگردد و این چنان باشد که از تسخین فی‌الحال از ادویه و اغذیه و غیره حذر کنند و به به قول بارده

تبرید آن نمایند و اگر متقرح گردد این ضماد یهودی به‌کار برند نشاسته و سفیداب و کندر و صبر و گل ارمنی به روغن گل مرهم سازند و بنهند پس اگر شدیدالرطوبت باشد بر آن خشک بپاشند و **بقراط** گفته که صاحب سرطان را به مرات بسیار از سودا اسهال نمایند بعد از آن اگر متقرح باشد زنگار یا دوای حاد بر آن نهند و بالایش پارچه به آب سرد تر کرده نهند و عضو را بربندند بنوعیکه ماده به سوی آن سیلان کند پس به این ممکن است که اصول او متاکل گردد و ماده به سوی آن سائل نشود و جالینوس نوشته که امید این دارم از قول بقراط و محمدبن زکریا گوید که من برانم که این در مکروه او بیفزاید و ایضاً گوید که من بر سرطان که در بیخ گوش مردی بود بعد از آن‌که متقرح شده بود زنگار پاشیدم و آن را اندک اندک می‌خورد و بسیار سوراخ نکرد امید صحت او بدان کردم و گفته که خوردن لحوم افاعی مطبوخ به آب و نمک و شبت و شراب ریحانی تنقیهٔ بدن و نشف مادهٔ سرطان از آن می‌کند و ملح فاعی همچنین فعل کند و ایضاً قویتر از آن است **ابن‌هبه‌الله** گوید که چون طبیب این مرض را در ابتدای او دریابد فصد باسلیق نماید و استفراغ بدن به مطبوخ افتیمون مکرر کند تا آن‌که بدن پاک گردد و مریض را دوائی بنوشاند که تسکین حدت نماید مثل ماءالشعیر و شیرهٔ تخم خرفه و تخم خیارین و از اغذیهٔ مؤلد سودا حذر کند پس اگر قوت ضعیف گردد باید که تخم ماکیان و بچهٔ آن و بچهٔ بز بخوراند و معالجه ورم در ابتدا بدان چه مانع درادع باشد باید کرد و ادویهٔ که در آن حدت باشد البته استعمال نکند و در آخر ادویهٔ محلله به اعتدال مثل موم و روغن و صبر استعمال نماید پس اگر ورم ریش گردد به این مرهم مرکب علاج نماید **صفت آن** سفیدهٔ ارزیز و توتیای مغسول و مرداسنگ و گل ارمنی مغسول و عصارهٔ بارتنگ هر واحد دو جزو نشاسته و صمغ عربی هر واحد سه جزو ادویه را کوفته بیخته بر آن موم و روغن گل اندازند و حوالی درم را به گل ارمنی مسحوق در هاون رصاص به آب عنب‌الثعلب یا آب گشنیز طلا کنند پس اگر طبیب بر علاج او به آهن اقدام نماید و قریب او شریان بزرگ و عصب کلان نباشد باید که آن را از بیخ برکند تا از آن چیزی باقی نماند و خون را بزودی بند سازد بلکه رگهای گرداگرد او را بیفشارد تا خون غلیظ از آن برآید بعد از آن بعلاج سائر جراحات به ادویهٔ منقبه پس به ادویهٔ ملحمه

معالجهٔ او کند و بقراط گوید که علاج سرطان به آهن هیجان مرض نماید و سبب هلاکت عاجل گردد و چون به ادویه تدبیر او نمایند زمانی طویل باقی ماند **جرجانی** و **ایلاقی** می‌نویسند که تدبیر صواب در علاج این مرض آن است که حفظ او نمایند تا بر مقدار خود بماند و زیاده نشود و ریش نگردد و غذای سرد و تر به‌کار برند چون اسفاناخ و کدو و روغن بادام و هر وقت که آغاز علاج کنند اول بدن را از ماده سودا پاک باید کرد و استفراغ در این علت بماءالجبن صواب‌تر بود و در صورت چند روز چهار درم افتیمون در ماءالجبن باید داد یا در ماءالعسل و اگر عوض ماءالعسل و افتیمون در هر چند روز طبیخ افتیمون با سکنجبین آمیخته دهند صواب باشد و هرچه در علاج مالیخولیا مذکور شد و هرچه در علاج جذام خود آمد علاج این مرض است و حرارت جگر به اغذیهٔ موافق و اشربه و اضمده ساکن باید کرد و به اعتدال باز آرند تا سوخته شدن خود بازدارد و ادویهٔ محلل قوی را در این علت مضرت زیاده از منفعت بود و ادویه معدنیهٔ مغسول که تحلیل آن به اعتدال باشد و سوزنده نبود سود دارد و توتیای مغسول که با روغن گل طلا کنند ممکن بود که مادهٔ غلیظ سرطان را به تمامه تحلیل کند به آهستگی خاصه که زود دریابند و علاج از این نوع کنند و کمتر از این آن که بر آن حال بماند و زیاده نشود و من حکاکهٔ سرب را که به آب کاسنی یا گشنیز یا کاهو بسایند و توتیا و سفیداب و صبر هر یک اندکی در دسته و صلایه سرب سوده در ابتدای ظهور سرطان آزمودم آن را زائل می‌کند و گل مختوم و غیره که در قول شیخ گذشت به آب کاهو یا لعاب اسپغول در دسته و صلایهٔ سرب سوده طلا کردن بغایت سودمند است و نگذارد که ریش گردد و غوره کوفته ضماد کردن و سرطان نهری تازه کوفته به اقلیمیا ضماد در قیروطی روغن گل و حکاکهٔ سرب به آب برگ خرفه و آب برگ کاهو سوده با لعاب اسبغول طلا کردن سود دارد **طبری** گوید که به سوی مریض نظر کنند اگر آن را قوت صالح باشد تنقیه به فصد کنند حتی که قریب غشی گردد بر اغذیهٔ مولد خون نیک مثل زیرباجات به لحوم جدی یا حملان صغار و بچهٔ مرغ و زردهٔ بیضهٔ نیمبرشت و نبیذ خوص و مانند آن اقتصار نمایند و حتی قوت او فرمایند بعد از آن استفراغ به این حب کنند **نسخهٔ آن** بگیرند خربق سیاه در شیر بز سه روز تر کرده خشک نموده ماهیزهرج

حب‌الغار هر واحد سه طسوج حب‌النیل نیم دانگ شحم حظل یک و نیم دانگ افسنتین رومی غاریقون هر واحد دو دانگ ایارج فیقرا نیم درم نمک نفطی سقمونیا هر واحد یک دانگ دو اشعیره کوفته بحریر بیخته به آب کرنب نبطی به سرشند حبها مثل فلفل سازند شربتی سه درم و ثلث بشوربای اسفیدباج هفت روز پرهیز دارند به عده این حب بخورند و بعد آن دو روز صبر کنند پس از آن یک شربت مطبوخ افتیمون بنوشند به عده از شرب دوا بازمانند و بدن را راحت دهند و در ایام راحت اطریفل کبیر استعمال نمایند اگر مزاج او متحمل آن باشد استعمال او در هر سه روز بوزن یک و نیم درم کنند و غذا خفیف‌تر آنچه بر آن قدرت باشد و صالح‌تر و کمتر در کمیت باشد و قریب چیزی از فواکه نگردند این استفراغ دائم استعمال نمایند مگر آن‌که مانعی از آن باشد پس اگر بینند که این معالجه در آن اثر می‌کند و از حجم و صلابت او کم شود بر آن دوام نمایند و اگر این معالجه اثر نکند پس مس او به آن در آن خطر است و بعض اطبا ذکر کرده‌اند که عروق او بدماغ اتصال دارد پس اگر بدین اراده آن کرده‌اند که فضول تجاوز می‌کند به سوی او از دماغ از عروق وقاق و از سائر اعضا در است است و اگر ارادهٔ عروق متشبثهٔ او کرده که متصل بدماغ‌اند غلطی کرده پس اگر انسانی بر قطع او اقدام نماید و بر آن جسارت کند آن را قطع کند بطوریکه شرح آن میک و نیم یعنی آن را و حوالی او را ضماد کنند به موم روغن که تسقیهٔ آن به اسرب محکوک و لعاب اسپغول و لعاب بهدانه کرده باشند و آن را شسته خوب حل کنند تا مخلوط گردد و ضماد این چند روز متواتر کنند تا آن‌که نرم کند بعد از آن آن را بصناره بگیرند و در قلع او استقصا نمایند حتی که استیصال آن گردد به عده موضع را بصفوف که به این مرهم آلوده باشند پر کنند بگیرند زوفای رطبه و لعاب بهدانه و به موم روغن معمول به روغن نبفشه بیامیزند و در هاون کرده آب عنب‌الثعلب بر آن انداخته حل کنند تا آن‌که خوب از آن جذب کند و قوت آن اخذ کند پس بدان صوف آلوده موضع سرطان را بدان صوف پر کنند و اسفنج تازه در آب عنب‌الثعلب تر کرده بالای صوف نهند تا از خشک شدن منع نماید و آنچه در آن من تجربه کرده‌ام بهتر آن است که بر موضع هر روز شیر دختر از پستان بدوشند به عده آن مرهم نهند بالایش آن اسفنج تا آنه موضع ریم کند و بتحلیل ابتدا نماید و بریم و رشح بقایای او بگدازد و از آن پاک شود موضع خشک گردد و حذر کنند از آن‌که او را مس نمایند به ادویهٔ حاده

پس هرگاه مده کرد و موضع نرم شد صحت یابد الا آن‌که زمانهٔ صحت او بعید گردد تا آن‌که آنچه در عروق متصل آن باشد فانی شود و خون صاف گردد و بهترین چیزی که طبیب در این مرض عمل نماید احتراز و ترک اقدام بر آن به آهن است مگر هنگام ضرورت و اما چون سرطان مستحکم شود و در اعصاب متسبث گردد و حس موضع باطل کند به سبب فرط صلابت و منع روح از سلوک در این بقعه علاج آن نیست و امید صحت او نباید داشت و هر مرض چنان نیست که علاج نزد انتهای آن کرده شود و نه هر آن‌که نرد ابتدای او معالجه نمایند بلکه بعضی مرض چنان باشد که در ابتدای او قبل از آن‌که مستحکم گردد علاج او کنند مثل امراض سوداویه و بعضی آن است که نزد استحکام او علاج کنند مثل نزول‌الماء در چشم و امثال این بسیار است پس این علت را چون در ابتدای او علاج کرده شود زیاده نشود و بزرگ نگردد و اشتداد ننماید و علاج این مرض در ابتدای او استفراغ بدن دائم است و اقتصار بر اغذیهٔ محدوده و اکثر اطبا در این مرض غلطی می‌کنند زیرا که حدوث و این حدوث سلعه یکسآن است و تساهل از معالجهٔ این مکنند تا آن‌که مستحکم می‌گردد پس واجب است که طبیب هشیار باشد نزد جمیع زوائدیکه در بدن ظاهر شود بخوف آن‌که سرطان و داءالفیل باشد و گاهی سرطان در بعض اوقات صلب شود حتی که عروق او کشیده گردد و چندان الم آرد که مریض را بیقرار گرداند و در این صورت به این مرهم معروف بمرهم سرطان ضماد کنند **نسخهٔ آن** موم زوغن به روغن بنفشه و پیه بط سازند و بر آن اندک سفیداب و اندک آرد ترمس پاشیده برهم زنند تا مختلط گردد و این مروخ معروف به قیروطی سرطان آن را نافع موم روغن به روغن بنفشه ساخته از آتش فرود آورده لعاب بهدانهٔ شیرین و اندک پیه گردهٔ بز بی نمک و قدری زوفای رطب و اندکی صبر سقوطری بر آن اندازند بعد از آن تسقیه به آب جرادهٔ کدو یا آب برگ خلاف یا آب برگ خبازی دهند و مخلوط سازند و خوب حل کنند به عده بر سرطان بمالند هرگاه صاحب او را استفراغ و فصد کرده باشند تا موضع مسترخی نگردد و جذب ماده نکند و این عروق سرطان را نرم کند و از تمدد منع نماید و چون نرم گردد الم زائل شود صاحب او اذیت نیابد

اورام ریحی و نفاخات عضلات

بدآن‌که ورم ریحی دو نوع است یکی آن‌که ریح مخالط و مداخل جوهر عضو بود و ملایم باشد و آن را بهیج گویند دوم آن‌که ریح مجتمع در موضع واحد در جوف عضو یا میان فضای دو عضو بود و صلب باشد و آن را نفخه نامند و به قول شیخ از اورام ریحی آنچه از بخار لطیف غیرمتبلد بود مشابه بهیج و مانند آن باشد و آنچه از بخار ریحی غلیظ بود نفخه گویند و آن را مدافعت بود مثل زق منفوخ باشد و گاهی بضرب دست آواز کند و خصوصا چون در فضائی باشد که در آن جمع گردد مثل معده و امعاء میان اغشیهٔ محلل عظام و میان استخوانها و اغشیهٔ مطیف بعضلات و میان عضلها و همچنین آنچه مطیف به اوتار باشد و گاهی در افضیه متحلل نشود بلکه اعضای متصله را تمزیق نماید و در آن داخل شود یا اندر آن متولد گردد پس محوج بتمزیق آن شود و ریح باقی می‌ماند و محتبس می‌شود به سبب کثافت و غلظ خود و به سبب کثافت عضوی که محیط آن باشد و ضیق مسام او و گاهی انسان بر عضو مثل زانو توهم ورمی محتاج بشکاف کند پس آن را بشکافد و ریح صرف از آن برآید و از عجائب مشاهدات راقم این است که حافظ فضل کریم را ورم زانو عارض شد و هر بار که ورم را پخش می‌کردند آروغ به آواز بلند می‌آمد بعد چندی به استعمال محللات آن ورم زائل شد و آروغ نیز موقوف گشت و **بونس** گوید که گاهی ریاح منفخه زیرجلد تولد می‌یابد و گاهی زیر صفاقات که بالای استخوان آنهاست و آن‌که محیط بعضلات است می‌باشد و گاهی این ریح بر شکم میان بطن و صفاق جمع می‌شود و آن را استسقای طبلی نامند و فرق میان این ورم و میان ورم رخو مسمی اوذیما آن است که با وجودیکه در این انگشت فرو رود اثر غمز او باقی نماند و از آن آواز مثل آواز طبل آید **بالجمله** علامت نفخه سبکی ورم و عدم گرانی است و آن‌که مانند مشک پرباد باشد و از انگشت فرود رود زود بحال خود باز آید و اثر او نماند **علاج** بعد از نضج به منضج بلغم از مسهل بلغم تنقیه نمایند و استعمال گلقند و گلاب و عرق بادیان و شربت بزوری حار نفع دارد و محجمهٔ بی‌شرط بر موضع ورم نهند و روغن بابونه و نرگس و هفت برگ بمالند و جاورس و ارزن را گرم کرده بدان تکمید کنند و سورنجان تلخ زنجبیل بابونه نمک طعام هر یک شش ماشه سوده در روغن بابونه و روغن نرگس هر یک دو توله آمیخته نیمکرم بمالند و ایضاً سنبل‌الطیب و

بزرالبنج هر یک نه ماشه سائیده و روغن گل سه توله آمیخته و ضماد زعفران سه ماشه در سفیدی بیضهٔ مرغ حل کرده و یا صبر یک توله مغز خیارشنبر دو توله در آب عنب‌الثعلب سبز ضماد کنند و بالایش برگ بیدانجیر سرخ به روغن گل و یا بابونه چرب نموده بر بندند و هرچه در علاج رخو برای تهبج مسطور شد به‌کار برند **شیخ‌الرئیس** می‌نویسد که آنچه مشابه تهبج باشد علاجش ا زجنس علاج او بود و اما در علاج نفخه احتیاج بچیزی افتد که جلد را متخلخل گرداند و آنچه اندر آن باشد آن را تحلیل نماید و آن را بر موضع تا مدت طویل مکث ممکن بود و آن مثل مراهم و ادهان و مانند آنهاست و کمتر از آن میاه سائله و امثال آن است و لابدست که در غایت لطافت باشد تا به سبب لطافت اجزای او بر عوض مفرط متمکن بود و گاهی احتیاج بوضع محاجم بغیر شرط آید تا نفخه را تحلیل کند و از ادویهٔ موضعیهٔ آن روغن‌های گرم لطیف‌الاجزاست مثل زیت که در آن چون سداب و زیره و بزور ملطفه مثل تخم کرفس و انیسون و نانخواه و شبت و مانند آن پخته باشد و از مراهم محلله و خصوصاً برای نفخهٔ که در اعضای وتریه و عضلیه افتد این است که بگیرند چرک دیوار حمام و به آب حل کرده در پاتیله انداخته بر آن آهک آب نادیده اندازند به قدریکه در آن احتمال قوام مثل قوام گل باشد و جوش داده بدان نطوخ سازند و گاهی از شراب و آهک جوشانیده مرهم می‌سازند **مرهم جید معتدل** بگیرند زوفای خشک و بسایند و بر قیروطی مرتب از موم زرد و روغن شبت بپاشند و از آن مرهم لطخ بسازند و نفخهٔ که در عضلات به سبب کوفته شدن آن عارض شود واجب است که از ادویهٔ حارهٔ مفرط و حریفه اجتناب نمایند تا عضو از آن متوحش نشود و نفرت نکند بلکه چون به محللات معالجه کنند چیزی از مسکنات وجع بدان مخلوط سازند و مثل این علاجات به مثل میفختج است که در زیت حل کرده صوف زوفا در آن تر کرده باشند و اگر با حرارتی باشد به روغن گل صوف زوفا تر نمایند و اگر زوفای رطب در روغن گل حل کنند بهتر باشد و اینهمه نیم‌گرم مائل بحرارت استعمال کنند و نگذارند که سرد گردد زیرا که سردی به مثل این مضر است و اگر در آنجا از ابتدا درو باشد پس بر آن روغن‌هائیکه در آن تسکین درد باشد مع منع ماده که در ابتدا باید استعمال کنند چون روغن بنفشه و روغن گل به اندکی روغن شبت پس هرگاه اندک

خفت یابند در ادویه آنچه در آن قوت تحلیل زیاده باشد آمیزند مثل نطرون و سرکه پس مثل خاکستر پس مراهم محلله مثل مراهم مذکوره **ابن الیاس** گوید که هر صباح جلاب از تخم کاسنی و بادیان هر واحد سه درم از شکر سفید ده درم بنوشند و غذا مزورهٔ نخود وماش به مغز بادام و یا هر صبح سکنجبین بزوری ده درم در آب گرم حل کرده بیاشامند و غذا مزورهٔ زیرباج به لحوم ماکیان و تیهو و از منضجات حذر کنند و تلطیف تدبیر نمایند و در نفخه در جلاب مذکور تخم سداب سه درم داخل کنند و غذا نخوداب و مغز قرطم و عضو معلول را به روغن بابونه و سداب بمالند و یا بگیرند تخم کرفس و انیسون و نانخواه هر واحد ده درم و در یک من آب بجوشانند تا بنصف رطل آید صاف کرده روغن زیت نیم رطل بر آن ریخته بملایمت بجوشانند تا آب فانی شود و روغن بماند و بر عضو بمالند **خجندی** گوید که هر بامداد شربت از تخم سداب و بادیان و نانخواه و تخم فنجنکشت هر واحد یک‌درم با ده درم گلقند بنوشند و غذا حمصیه به لحوم فاضله و بر تناول معاجین محلل ریاح مثل فلافلی و تریاق اربعه دو حمرثا هر کدام که حاضر باشد یک مثقال مداومت نمایند و روغن جندبیدستر و مانند آن بمالند و تکمید به آرد جو و جاورس یا سبوس گندم و نمک کنند و خاکستر چوب انگور به آب برگ سرد و طرفاء ابهل سرشته ضماد نمایند و یا به آب رماد بشویند یا اسفنج بدان تر کرده تکمید کنند و طریق آن در علاج ورم رخو در قول جرجانی گذشت **خضر** گوید که نطول به آبی که در آن سبوس گندم یا بابونه و اکلیل‌الملک و حلبه جوشانیده باشند بر عضو نمایند و در تهبج لطوخ بخولان در آب عنب‌الثعلب یا آب گشنیز کنند و اگر ضعف جگر باشد علاجش در امراض جگر مذکور شد و عمده در این همه اصلاح غذا و تلطیف آن و حذر و احتیاط از رداءت هضوم است **بعضی** متأخرین می‌نویسند که اگر تهبج در آخر تپهای بلغمی افتد و بر رو و پشت چشم و یا پدید آید ماءالاصول پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی از خر هر یک هفت ماشه بیخ کرفس اصل‌السوس مقشر هر یک پنج ماشه عنب‌الثعلب بادرنجبویه هر یک هفت ماشه مویز منقی دو توله مصطکی چهار ماشه گلقند عسلی چهار توله چهار پنج روز داده تنقیهٔ بدن نمایند و بعد از تنقیه شربت بزوری حار چهار توله در عرق از خرفه توله دهند تا یک هفته و غذای شوربای مرغ با نان خشکار و

ضماد جدوار یا زرنباد در آب عنب‌الثعلب سازند و اگر سببش سوءمزاج جگر باشد علاج سوءالقنیه نمایند و اگر از بخار بواسیر باشد بنهجی که در سوءالقنیه مسطور شده علاج او نمایند و اگر اسباب مذکوره نباشد و تهبج تمام بدن را شامل بوده فرق در این تهبج و استسقا آن است که در اینجا تشنگی اصلا نمی‌باشد بخلاف استسقا که تشنگی در هر سه نوع آن لازم است اول تنقیه بلغم نمایند به عده علاج خفیف استسقای لحمی به‌کار برند و شستن به مطبوخ اشترخار و کذا به آب خاکستری چوب انگور به تیزاب فاروقی و ایضاً طلای تخم مورد در سرکه و گلاب و روغن گل نافع است و بدانند که این مرض بی‌خلل جگر کمتر افتد و اگر با تهبج اندکی صلاحبت فم معده و قبض شکم و غلبهٔ خفقان و سوءتنفس باشد فصد باسلیق کنند و روز دوم مغز خیارشنبر و گلقند و گلاب و عرق گاوزبان و روغن بادام دهند بعد از آن اگر خشکی دماغ و بیخوابی باشد روغن بادام و خشخاش برابر بر تارک سر مالند و اندکی در بینی و گوش چکانند و خمیرهٔ گاوزبان با عرق بیدمشک و کیوره دهند و بخوردن حریره امر کنند

دبیله

عبارتست از ورم بزرگ حجم و رنگ آن مانند رنگ جلد بود و با آن درد نباشد مگر به سبب عروض عفونت در ماده یا به استعمال ادویهٔ ذی‌حدت و نزد ریم کردن و در داخل او جالی باشد که در آن مواد خبیثه جمع شود و **طبری** گوید که دبیله مثل دمل بزرگ است مستدیر و مستطیل و گاهی منبسط بود و گاهی رنگ آن همرنگ دمل باشد لیکن در اکثر مخالف از دمل بود و به رنگ جلد باشد پس اگر با مادهٔ حاصله در آن حدت بود با ظهور او الم بود و اگر ماده بارد غلیظ باشد الم کمتر بود و سبب دبیله مادهٔ عفنهٔ غلیظهٔ غیرنضیجه قلیل‌الحدت لمنسه است متولد از فساد غذا به سبب سوءهضم و تخمه یا اغذیهٔ غلیظه که هضم نشود به جهت قلت حرارت و کثرت کمیت غذا و رداءت کیفیت آن پس متعقن و فاسد گردد چون ماده حار نبود و بلید باشد پس آنچه از آن پیدا شود یا چیزی مثل روغن بود بنابر لین که در آن باشد و یا مثل عسل بود بنابر غلظ که اندر آن باشد و یا مثل پیه گداخته که جمود او محکم نشده باشد زیرا که قدرت آن ندارد که نضج یابد و ریم سفید رقیق به همرسد و به همین جهت آنچه که در

دبیلات پیدا شود اجسام مختلفه بود مثل زکال و صوف و سنگریزه و ناخن و اشیای سیاه و نیلگون و آسمانی و آسیا شبیه بخزف و گل سیاه بدبو و مانند آن و ابوماهر از من ذکر کرده که در بیمار استان دبیله را شکافتند و از آن قطع مشابه زرنیخ زرد برآمد و از آن قطعه گرفته بر آتش نهادند و قطعه زرنیخ نیز بر آتش گذاشتند و بوی هر دو یکسان بود و سببش آن بود که در ماده کیفیت زرنیخی در طبع او پیدا شده و حرارت ضعیفه در آن اثر کرده پس زرنیخ در آن پیدا شود چنان چه در معدن متولد می‌گردد و هرچه در دبیله از انواع اجسام پیدا شود بر این قیاس باید کرد و اما تغیر هضم و سوء هضم و تخمه از اسباب بسیار بود بعض آن مخصوص بجوهر و بعض آن مخصوص بکیفیت و بعض آن مخصوص بکمیت باشد پس آنچه مخصوص بجوهر بود آن است که معده و آلات هضم ضعیف گردد و آنچه مخصوص بکیفیت بود آن است که کیفیت کیموس متغیر شود و آنچه مخصوص بکمیت است آن است که مقدار کیموس بیفزاید یا کم گردد و بدین معانی هضم فاسد شود و آنچه مذکور شد حادث گردد و **ابن‌نوح** گوید که دبیله با ورم و بلا ورم بود و سببش ضعف هضم و سوءهضم است یا به سبب کثرت اکل یا تناول اغذیهٔ غلیظه یا ضعف معده و جگر یا هم یا فکر طویل که در مزاج قلب برودت پیدا کند و بدان سبب فم معده سرد شود پس هضم ضعیف گردد و از تخمهٔ رطوبات غلیهٔ لزجه در عضوی پیدا شود و این رطوبات گرداگرد آن را از اجسام فاسد کند و برای نفس خود موضع به سبب طول مکث او در آن به همرساند به عده رنگ این رطوبات متغیر گردد یا به سوی سفیدی و آن را شحمیه نامند و یا به سوی زردی و آن را عسلیه گویند و یا به سوی سیاهی و آن را عقیدیه خوانند بعد از آن در این رطوبت اجسام صلب مختلف که از جنس رطوبت باشد متولد گردد بلکه از جنس اصناف اجسام صلبه باشد مثل زیرهٔ موی و پارهٔ استخوان و قطعه خرقها و ریگ و گچ و چوب و غیر آن که در قول طبری مسطور شد چون بشکافند در آن این اشیا یافته شود و بعض آن بسیار بدبو و بعضی بی‌بو باشد و **خجندی** گوید که مادهٔ محدث ورم یا مجتمع در فضای مخصوص باشد و آن دبیله است یا چنین نباشد و آن را اسمای دیگر است و مادهٔ دبیله گاهی حار بود و آن را اخراج نامند و گاهی چنین نباشد پس به اسم دبیله مختص گردد و گویند که از خواص دبیله

است که با آن درد البته نباشد و بر اجسام غریبه محتوی بود مثل دردی زیت و گل و غیر آن که مذکور شد و این اجسام از حرارت غریبی در فضول مختلفه متولد شوند که بعض آن از احتراق صفرا و بعض آن از انعقاد او و بعض آن از انعقاد بلغم و از احتراق او و بعض آن از احتراق خون و بعض آن از احتراق سودا و انعقاد غلظ او پیدا شود و علامت دبیله آن است که جای غمز او کمتر فرو رود و از جای غمز ریم و خون و مائل بصلابت باشد و **انطاکی** گوید که دبیله عبارت از اجتماع اغذیۀ زیاده از حاجت است میان صفاقات و تجاویف و این مجتمع را به سبب خامی او دمیل او از مسالک طبیعی فاعل آن از حرارت ضعیفه منقسم گرداند بچیزی که مشابه گچ باشد اگر اصل او بلغم بود و خاکستر اگر سودا باشد و خشت سوده اگر خون سوخته بود و زنگار اگر صفرا باشد و ریم اگر قریب از طبیعی بود و گاهی مشابه مو و رشته و غیر آن باشد و سبب همه اختلاط اغذیه و تناول اشیای خام و شرب بالای اکل قبل از هضم و قلت ریاضت و لزوم دعت است و علامتش ظهور نتوست زیرجلد مع سلامت جلد و استدارت شکل غالبا و نرمی او و قلت درد مگر آن‌که بر مادۀ لذاعۀ حاده محتوی باشد **علاج** اول تنقیۀ بلغم کنند بعد از آن ادویۀ ملینۀ محلله مانند مرهم داخلیون استعمال کنند و از لعاب خطمی و تخم کتان و حلبه و پیه گوزن و پیه نر گاو و روغن گل مرهم ساخته ضماد نمایند تا نضج یابد پس بشکافند و مواد روی را بیرون آرند به عده ادویۀ مدمله را به‌کار برند و علاج این قریب از علاج خراج است سوای آن‌که اخراج چیزی که درد بیله باشد دریک دفع نشاید به سبب کثرت آن و مخالطت روح بدان تا غشی نیفتد بلکه استخراج ماده بدفعات کنند و ضماد نعنع بستانی به آرد جو پخته و کذا سرگین کبوتر به سرکه و عسل و کذا و حلبه و کذا عرق کشتی گیران بغبار آسیا سرشته دبیله را بشکافد و ضماد خطمی به سرکه یا شراب پخته و کذا پیاز نرگس و کذا پرسیاشان و کذا آرد جو به آب پودینه و عسل و کذا سیر سوخته نضج دبیله کند و طلای قند به عسل و کذا پشک بز در شراب آمیخته تحلیل دبیله نماید و خوردن لبلاب پخته به روغن بادام یا روغن کنجد تازه و کذا ضماد برگ و خیوط آن کوفته نیز نافع دبیله است **ابن‌الیاس** می‌نویسد که هر صبح جلاب از تخم کاسنی و اصل‌السوس و گاوزبان هر واحد دو درم و از شکر سفید ده درم

بنوشند و غذا مزورهٔ ماش و نخود با مغز بادام خورند و تنقیهٔ بدن بمبطوخ فواکه نمایند که در آن تربد و هلیلهٔ زرد و خیارشنبر و گلقند باشد و بهر تلئین طبیعت سنای مکی هفت درم بنفشهٔ خشک و اصل‌السوس و پرسیاوشان هر واحد سه درم تربد خراشیدهٔ کوفته دو درم هلیلهٔ زرد هفت درم جوشانیده صاف نموده بنوشند بعد از آن تلطیف تدبیر نمایند و اگر با ضعف قوت باشد چوجهٔ مرغ در مزوره داخل کنند و دبیله را به ادهان و شحوم و العبه ملینهٔ منضجه و بمرهم داخلیون ضماد نمایند و چون نرم گردد به آهستگی بشکافند و آنچه اندر آن باشد بدفعات پاک کنند و به عده از پنبه کهنه پر کنند تا تنقیهٔ آن به تمامه کند بعد از آن الحام او بمراهم نمایند که برای ادمال قروح مذکور گردد و نوعی از دبیله است معروف بدبیله منکوسه و او آن است که از زیرجلد بعید باشد و غائر عمیق بود و آنچه در آن جمع شود در عمق جمع گردد و با آن درد و لذع باشد و علاجش علاج دبیله است مع احتیاط و حذر از مسهلات قویه و استقصا در معالجه و اسهال چندآن‌که استفراغ به تدریج اندک اندک نماید **انطاکی** در نزهت می‌نویسد که علاجش مبالغه در تنقیه است به عده تلئین و انضاج او پس شق و استخراج ماده و اگرچه بدفعات باشد به حسب قوت پس منقیات از مراهم پس مدملات و از الطف چیزی که بدان پاک کنند صابون و بزرکتان و بزرقطونا و گندم خائیده و انجیر و قرطم است و قسمی از آن دبیلهٔ منکوسه است که بحس ظاهر نشود و کمتر آن است که مریض از آن سالم ماند و چون بشکافند موادی که در آن باشد ظاهر نگردد تا شکاف به استخوان نرسد و در تذکره گوید که استفراغ خلطی نمایند که غلبهٔ او معلوم شود و تحقیق گردد و تولد ماده از آن بمناسب او و مرکب به حسب او و چون بتنقیه یقین گردد نضج ماده اولا بنطول مثل طبیخ بابونه و حلبه و اکلیل‌الملک و خطمی کنند و عقب آن ادهان مرخیه مثل مسکه و روغن بنفشه و موم استعمال کنند به عده هر تخم ذی‌لعاب چون اسپغول و بزرکتان به زیت برنهند پس اگر منفجر نشود بیخ نرگس به روغن گاو یا روغن سوسن و خردل به‌کار برند و اگر نشکافد به آهن بشکافند و مبادرت به این نباید کرد به عده پاک کنند اگر قوت را امکان آن باشد در یک دفع والا بدفعات متعده زیرا که ماده خارج نمی‌شود مگر با قدری از ارواح و چون پاک کردند بماءالعسل بشویند و بمرهم

جاذب و پنبهٔ کهنه پر کنند و مرهم داخلیون را در این باب‌شان عظیم است و معظم فائده نهادن او قبل از شکافتن بود و قسمی از دبیله آن است که آن را منکوسه نامند و او آن است که به سوی باطن قریب‌تر باشد و این چون به سوی باطن بشکافد هلاک کند و گاهی به ادویهٔ مذکوره علاج کرده شود و بگشاید و ایضاً مآل و بموت باشد آنچه در عضو غیر مجوف بود به سبب غلبهٔ سلامتی و ریه صورت و از مجربات شود او بصبر و مرداسنگ و روغن گاوست و با وجود این مبالغه در پرهیز از زفر و هر چیز سرد مثل خربزه و بعد گشادن او از شورباها خصوصاً چرب به سبب تلید او ماده را واجب است به عده اگر ماده دلالت بر وجود بلغم کند مثل خروج او سفید مائل بغلظ و شفافیت تعاهد استعمال غاریقون بشحم حنظل و روغن بادام و عسل کنند و یا بر سودا مثل تیرگی و غلظ او و غرایت اجسام خارجه لزوم حجر ارمنی بمعجون اسطوخودوس نمایند که این را سرغریب است و پا بر صفرا مثل زردی او رقیق حاد صبر و هلیله به آب بنفشه یا گلاب حب بسته دهند و یا خون باشد فصد جانب محاذی کنند نه مقابل از روی خلاف تو همین آن بخوف انجذاب مادهٔ سمی به سوی بدن و از چیزی که دبیلات را بشکافد این است که رتیلات را به آرد جو بپرند تا مهرا گردد و بر آن نهند و کذا سرگین کبوتر و پشک بز به عسل و در خواص است که چون سنگی را بر هوا بیفکنند و پیش از آن‌که بر زمین رسد بگیرند و در گردن صاحب دبیله بیاویزند فائده تمام دهد **طبری** گوید که به سوی آن نظر کنند اگر صلب باشد فصد مریض کنند اگر از آن مانعی نباشد و استفراغ بدن او نمایند اگر قوت اطاعت کند پس مطبوخ افتیمون یک دفعه یا دو دفعه به حسب حاجت و مقدار قوت و اقتصار بر اغذیه محدوده کنند مثل تیهو و بچهٔ مرغ و دراج و اگر مدت نگذشته باشد مزورات معمول به سرکه و شکر سفید و مانند آن دهند به عده نظر کنند به موضعی که در آن دبیله است پس اگر تضمید او جائز بود چیزی که آن را نرم کند مثل پیه بط و پیه مرغابی و ثرب بز و پیه خرس اگر یافته شود ضماد نمایند و واجب نیست که شحوم در نهایت حدت باشند مثل پیه شیر و پیه نسر و پیه عناق‌الارض چه گویند که این حادترین شحوم است پس شحوم مذکورهٔ سابق جمع کرده از آن موم روغن سازند به عده بر آتش آن را تسقیه دهند بلعاب اسپغول و لعاب حلبه و بر

هم زنند تا مختلط گردد پس بر دبیله ضماد کنند تا نرم گردد و اگر به این دوا نرم نشود بمرهم داخلیون که در آن

مرداسنگ و اسرب محکوکه به آب شبت داخل کرده باشند ضماد نمایند و اگر این مرهم آن را نرم کند به این دوا

ضماد سازند بگیرند گندم مطبوخ بلعاب اسپغول و لعاب حلبه و بعاب تخم کتان و مع اشق بکوبند تا مثل مرهم

گردد بدان ضماد کنند که این خراجات صلبه را نرم کند و اگر بدین نشود بگیرند اشق و زفت و علک‌الانباط و همه

را به آتش در شراب بگدازند به عده بر پارچه طلا کرده بچسپانند که این نرم کنند و هرچه در آن باشد بپزد و از

آنچه دبیله را ضماد کنند برای نرمی شیرزق فارسی مطبوخ بگندم وجاورس مقشر است و بعد از طبخ در هاون

بکوبند تا مثل مرهم گردد به عده موم روغن ببعض شحوم مذکوره سازند و بر آتش تسقیهٔ آن بلعاب حلبه و لعاب

بزرکتان نمایند به عده از آتش فرود آورده اندک مرداسنگ بر آن اندازند پس با گندم مطبوخ مع شیرزق جمع کرده

باریک و نرم بسازند بعد از آن بردبیله صلبه ضماد کنند اگر سرما باشد گرم کرده و اگر گرما باشد همچنان و تضمید

او چنان باید که یک روز ضماد نمایند و یک روز ترک کنند و اگر به این دبیله نرم نشود متعرض بشکاف نشوند و

نقل مریض از آن بلد و هوا بمضاد آن از بلد و هوا کنند و یا ترک معالجه نمایند تا آن‌که فصل مقابل آن فصل آید و

بالجمله دبیله را به آهن مس کنند تا وقتیکه نرم شود و ریم بسطح جلد بیرون آید حتی که حاس بدان احساس

نماید پس هرگاه ارادهٔ شکاف او نمایند به سوی موضع او نظر کنند اگر قریب قلب یا جگر یا خصیتین یا طحال یا

معده باشد شکاف او بطول دهند از بعیدترین مواضع از عضو شریف و آنچه در انب اشد یک دفعه خارج نکنند بلکه

در چند روز و بدفعات بیرون آرند پس اگر آنچه از آن خارج شود شحمی باشد آن را با پنبه و کهنه تنها پر کنند و

اگر عسلی باشد از پنبه و سرکه پر سازند و اگر نفطی یا صدید سیاه باشد با پنبه و سرکه و نمک پر کنند و همواره

آن را پر نمایند تا آن را پاک کند و بمقدار غور او نظر کنند و دریافت نمایند که آیا و بحجاب رسیده است یا نه پس

اگر رسیده باشد احراز نمایند و جهد کنند در نهادن رفادها و بستن بر اشکالی که ریم به سوی خارج بیرون آید و بر

شکلی بخوابند که ریم از آن سیلان کند و بند نشود و مراهم مناسب هر یک استعمال نماید به شراب کهنه بشویند

و اگر تر بماند بمرهمی که در آن قلقطار افتد علاج کنند و چون ابتدا بتخم کند مرهمیکه در آن کندر و راتینج و

گلنار افتد استعمال نمایند و چون هر دو لب او قریب شوند و از لحم ممتلی گردد ذرور خشک که معروف بسرقولونست و آن گلنار و گل سرخ و رقاق کند و مربا شد استعمال کنند که این غشا را صلب کند و از انتقاض منع نماید و زیادتی و کمی در علاج به حسب رای طبیب است و این علاج هر جنس دبیله است و از دبیلات نوعی است معروف بدبیلهٔ منکوسه و آن در اکثر احوال قاتل بود و البته نضج نکند و اگر بشکافند سوای خون از آن بیرون نیاید و چون شکاف تا به استخوان رسد آنجا ریم به رنگی که مذکور شد ظاهر شود چه غائر بود و گاهی غشای موضوع بر عظم را پوسیده کند و بغشای مستبطن اضلاع برسد و منکوسه بهر آن نامند که ریم آن زیر آن می‌رسد به سوی خارج او بیرون نیاید که بگشاید علاجش همان علاج است که مذکور شد سوای آن‌که واجب است که عنایت بمعالجه او بیشتر از اول بود و اگر دبیلهٔ رخو باشد و دائم آنچه حوالی اوست آن را متعفن سازد مضر نیست که حوالی دبیله را داغ متصل بلیغ دهند تا موضع سخت گردد و متعفن نشود و فرق میان دبیله و میان دمامیل و خراجات بسیار است بعضی از آن است که مذکور شد و بعضی آن‌که خراج و دهل را چون بشکافند در آن کیسه نیابند و در دبیله دعا و کیسه یافته شود و لهذا آن را دبیله نامند و معنی او آن است که آن را دو کیسه است زیرا که دبیله بمعنی کیسه است پس در یکی از دو کیسه آن زردآب فاسد متعفن بود و دو کیسه دیگر اشیای غریب باشد که مذکور شد مثل چوب و زکال و ریزه ناخن و پشم و مو و مانند آن و واجب نیست که طبیب جسارت کند بر دبیلات نه بر علاج آن مگر آن‌که چون صاحب او را جودت قوت و صحت بنیه و حسن قبول برای معالجه دریابند و در مقاله بعض بصریین خواندم که واجب است که محجمه بی شرط یا قدح شوصه بر دبیله نهند پس اگر مریض از آن غشی نشود امید صحت او باید داشت زیرا که وضع محاجم ماده را به سوی خارج بیرون آرد پس شکاف سهل بود و گمان من آن است که امر بوضع محاجم وقتی که کرده‌اند که چون دبیله بر مواضع سلیمه از بدن باشد و ابوماهر معالجه دبیلات بتلئین و تحلیل می‌نمودند و ندیدم که او اشاره به شکاف البته کرده باشد

خراج

عبارت است از ورم حار کبیرالحجم با الم و ضربان که در آخر پخته شود و ریم کند و به قول بعضی فرق میان خراج و دبیله آن است که در خراج ماده اندک بود و در دبیله ماده بسیار باشد و **شیخ‌الرئیس** و غیره می‌نویسند که خراج از جمله دبیلات است از اورام حار ریم کند و اسم دبیله واقع می‌شود و بر هر ورم که در باطن او موضعی فارغ باشد که به سوی آن ماده بریزد پس هر ماده که باشد در آن بماند و خراج آن است که از جملهٔ این حار باشد پس ریم جمع شود و گاهی ورم حار ابتدا کند بجمع ریم و تفرق اتصال باطن و گاهی چندان ابتدا نکند بلکه ابتدا کند به ابتدای اورام حارهٔ صحیحه که اوقات اربعهٔ او در آن متمیز بود چون فلغمونی به عده امر او نزد منتهی مؤدل گردد بریم یا به اخذ اخلاط مخاطیه و حصبیه و دملیه و شعریه و غیر آنها و با وجود این بعضی اطبا ورمی را که در آن اخلاط از این جنس باشد به اسم دبیلات مخصوص کرده‌اند و حدوث این خراج از مادهٔ غلیظ بود که طبیعت آن را به سوی عضوی دفع کند پس ممکن نیست که در جلد نافذ شود و به طریق بخار یا عرق از آن تحلیل گردد و در اکثر او سرتیز ظاهر شود و خصوصاً اگر ماده حاد باشد پس آن خراج آغاز بتعفن کند و لحم حوالی خود را به سبب حدت و عفونت خود پوسیده سازد و حتی که ریم جمع شود پس آن ریم نضج یابد پس منفجر گردد با فساد جلدی که بر آن است و تاکل آن و گاهی احتیاج شود بتقویت در انضاج و انفجار به منضج و مفجری و گاهی حاجب آن نیفتد و هر قدر که خراج را ارتفاع شدیدتر و سر او تیزتر و سرخی و گرمی سخت‌تر بود خلط محدث او در حرارت شدیدتر و آن در نضج و تحلیل و انفجار سریع‌تر باشد و خصوصاً بلند بارز صنوبری شکل مثل دمل بزرگ او آنچه خلاف این یعنی پهن و فرو رفته کم سرخ بود آن غلیظ‌الماده روی مائل به سوی باطن قلیل الوجع ثقیل‌الحرکه باشد و دیرتر پخته شود و چون سر کند زخم آن گشاده بود و اکثر آن باشد که چند جای سر کند و به آخر یکی شود و ردی‌تر از این آن است که انفجار او به سوی باطن شود پس بر هر عضوی که بگذرد و آن را فاسد کند و از این قبیل است که به سوی جانبین مندفع شود و هر عضو قابل آن نیست که در آن خارج حادث شود چنان چه در مفاصل خروج خراج نادر باشد پس اگر در آنجا خراج برآید امر عظیم باشد و ماده سخت مفرط بود و بدترین و خبیث‌ترین

خراجات آن است که بر اطراف عضله کثیرالعصب قوی‌الحس برآید که الم و آفت او بیشتر باشد و خراجات مختلف باشند در مدت نضج ریم آنها به حسب خلط در لطافت و غلظ او و مزاج در حرارت و برودت و اعتدال او و به حسب فصل و سن و جوهر عضو و خراج نضج نیابد و ماده که اندر آن است مستحیل بریم نگردد به سبب قلت حرارت غریزی در عضو و به سبب غلظ جوهر ماده و گاهی در باطن بگشاید و بحس ظاهر نشود به سبب غائر بودن ریم در گوشت و یاغلظ جلدیکه بر آن است و گاهی بر نضج ریم واقف شوند به سرعت و گاهی واقف نگردند به حسب جوهر او در غلظ پس به سرعت نرم نشود و اگرچه نضج یابد و در رقت پس به سرعت نرم گردد و حبسب لحم که بسیار یا اندک بر آن باشد **اسباب خراج** و وقوع به سوی ریم امتلا و کثرت ماده و فساد آن است و اسباب این اسباب او تخمه و ریاضات ردیه است و امراضیکه به استفراغ ظاهر بحران نکنند و آفات نفسانی از غموم و هموم مفسد خون و نوعی از خراجات است که آن را طرمیسوس نامند و آن خراجیست که منفجر شود و زیرا و شبیه بلحم جید بیرون آید به عده از آن ریم بار دیگر ظاهر گردد و قسمی از خراجاتست که آن را تین گویند و آن خراج فرحی است مستدیر سرخ که صاحب او از تب خالی نباشد در اکثر امر و حدوث او در اکثر امر در سر بود و گاهی در غیر آن حادث شود و سببش خون سوداوی کثیرالمقدار است که رطوبات بلغمی بدان آمیخته باشد پس قوام ماده و رنگ آن و نضج آن مختلف بود **دلائل** خراج بودن ورم و جمع ریم زیادتی گرمی موضع ورم و سختی آن و ضربان و اشتداد وجع و احساس تمدد مفرط است **دلائل نضج** کامل ماده خراج و پختن ریم علامت نرمی ورم و فرو رفتن او زیر انگشت وقت لمس و سکون شدت درد و ضربان و ظهور اندک خارش در آن است

احکام ریم

بدآن‌که ریم جید آن است که سفید و هموار بود و آن را بوی بد بسیار نباشد زیرا که سفیدی ریم دلیل قوت طبیعت است و همواری قوام دلالت کند بر آن‌که طبیعت در ریم فعل مستوی و تصرف تمام کرده و آن را نیک پخته و ریم متفق‌الانفعال از قوت هاضمه است و فعل او در عاصی و مطیع مختلف نیست و عدم شدت بوی بد دلیل

بعیدتر بودن او از عفونت قویست و ریم ردی آن است که بدبو باشد دال بر عفونت نیست و هر ریم که در بدن حاصل شود آن را لابدست از عفونت به سبب فعل حرارت غریبی و یا نضج یعنی طبخ مادهٔ ورم و یا تبرید به سبب ضعف حرارت غریزی و عدم حدوث حرارت غریبی در آن و در این هنگام مستحیل بکیفیت ردی گردد و یا استحاله بنوع دیگر **مسیحی** گوید خراجی که جمع شود در آن مبائن گردد اجزای عضو که با هم متصل بود حتی که فیمابین آنها فضائی به همرسد و این یا عقب مرض دیگر باشد و یا بغیر تقدم مرض دیگر بود پس اگر عقب مرض متقدم باشد آن مرض یا فلغمونی مفرد و یا فلغمونی مرکب با حمره بود و اگر بغیر تقدم مرض دیگر باشد این نزد تولد ماده در بعض اعضا یا انصباب او از عضوی دیگر به سوی آن بود پس تفرق میان اجزای آن کند حتی که در آن فضا پیدا شود و در آن آن ماده جمع گردد و آن ماده اگر رطوبت باشد چون مدت بدان طول کند به انواع مختلفه متغیر گردد و در آن اجسام شبیه سنگ و دردی زیت و دردی شراب و غیره که در دبیله مسطور شد متولد شود و خراج که جمع گردد و اگر در باطن بدن باشد ولاسیما در عضوی از احشا معرفت او دشوار است و اگر در ظاهر بدن باشد معرفت او سهل بود بدان چه لمس ادراک او نماید از خاص ملمس او چون بر آن غمز کنند و گاهی جای غمز خراجاتی که جمع گردد مختلف بود به حسب نوع رطوبتی که در آن مجتمع شود مثل رطوبت رقیق و ریم و خلط لزج مخاطی و عبیط دم و علقه و هر واحد از این به لمس و غمز مدرک گردد **مؤلف خلاصةالتجارب** می‌نویسد که هر خراجیکه پدید آید و بازگردد نیکو نباشد و هر خراج که بر محلهای گوشت‌دار افتد بهتر باشد جهت سرعت قبول نضج و اندمال و هر خراج بحرانی که محل آن گشاده‌تر شود اولی بود جهت تمام آمدن مادهٔ مرض مقدم و هر خراجیکه کم صلابت بود بهتر باشد و زودتر پخته شود **علاج** در اول امر فصد کنند و مسهل بارد دهند و اگر خراج در اطراف بود و مانعی از قی نباشد قی بهتر از مسهل نوشته‌اند و از ماکولات غلیظهٔ ردیه پرهیز کنند و بتقویت قوت پردازند و نزد جمع شدن ریم تضمید به منضجات خفیفه که در آن با وجود حرارت تغریه نیز باشد مثل خطمی و بزرکتان و خمیر و انجیرخشک و موم و زیت و کندر و زعفران نمایند و نطول به آب گرم سازند و نزد ظهور علامات

نضج و نرمی ورم اگر از خود نشکافد انجبار او به ادویه مفجره اولی است والا شکاف دهند و آنچه در آن باشد بدفعات بیرون آرند و اگر ماده بسیار باشد به عده از پنبهٔ کهنه پاک کنند و بمراهم مدمله مرتب از مثل سفیداب و توتیای کرمانی و گلنار و مازو و دم‌الاخوین و انزروت مندمل سازند **اقوال حکما** ابوسهل گوید که چون خراج تجمیع ریم ابتدا کند باید که نظر کند پس اگر امید تحلیل ماده و قدرت بر آن و طمع در منع او از بودن ریم باشد استعمال اشیای محلله کنند و اگر طمع در تحلیل ماده نباشد اشیای مقیحه استعمال نمایند و چیزهائیکه در تحلیل او و منع او از ریم استعمال کرده می‌شود آن ضماد معمول از نان گندم است چون طبخ او بکثرت نمایند و ضماد مرتب از آرد جو مطبوخ به طبیخ انجیر خشک پس اگر با وجود استعمال این اشیا جلد آن موضع متمدد شدید باشد بر آن شرط غیرعمیق زنند به عده بر آن ضمادی که در آن آرد جو مطبوخ افتد بنهند و اگر بینند که ورم کمتر از آنچه باید تحلیل می‌شود بدانند که آن محتاج بتحلیل بیشتر از این مقدار است پس به انجیر ادویهٔ که تحلیل آنها بیشتر باشد مثل زوفا و پودینهٔ کوهی و نمک بپزند و اگر بینند که ورم میل بصلابت کرده با ضماد بیخ قشاءالحمار و پیه بط و ماکیان و بیخ خطمی آمیزند و اگر در تحلیل او طمع نباشد اولا اشیای مسکن وجع مثل قیروطی معمولی بعقید انگور استعمال کنند بعد از آن اشیای مقیحه مانند نطول به آب نیم‌گرم و زیت نیم گرم و ضماد مرتب از آرد گندم به آب و زیت به اعتدال پخته استعمال نمایند و چون ریم کامل گردد خراج را بشکافند پس اولا به اشیائیکه تنقیه و غسل نماید مثل ماءالعسل علاج کنند بعد از آن به حسب ملاحظهٔ حال زخم معالجه فرمایند و این چنان باشد که اگر زخم سلیم از ورم حار باشد باید که در علاجش مرهمی که تجفیف نماید بغیر سوزش و بدون قبض شدید مثل مرهم مرتب به شراب و استخوان سوخته و قلقطار استعمال نمایند **بوعلی** می‌نویسد که اما استفراغات و آنچه بدان علاج اورام در اوائل آنها کنند مگر آن‌که خوف رجوع ماده بعضو شریف باشد چنان چه بیان کردیم و چنان چه جهال در آن غلطی می‌کنند پس امریست که در آن خراج حار و اورام حارهٔ غیر خراجیه مشترک است و از تدبیری که بدان مخصوص است آن تحلیل ماده‌ایست که در آن جمع شود و این بر دو وجه است **یکی** از آن تدبیر جاری بر

صواب است چون مرض بسیار خارج از معتاد نباشد و او آن است که حیله در انضاج مادهٔ ریم و در گشادن او بعد از آن باید کرد و آن‌که رعایت قوت و حفظ او نمایند تا وجع و انفجار دفعةً آن را ساقط نکند بلکه واجب است که رعایت کند طبیب صاحب او را که چگونه تقویت قوت و حفظ آن نماید بدان چه معلوم است و باید که صاحب دبیله را به اغذیهٔ جیده غذا سازند مگر آن‌که خراج در احشا باشد پس بضرورت حاجت به تلطیف غذا آید **دوم** تدبیر خارج از صواب به سبب ضرورت حال و او آن است که چون مرض عظیم باشد و خراج در عظم خود مجاور پس از شکاف چاره نباشد مع احتیاط رسیدن آهن به اعضای کریمه قریب خراج که در مس حدید بدان خطر است و همچنین هرگاه معلوم کنند که ماده چنان غلیظ است که نضج نخواهد یافت و یا خوف کنند که حرارت غریزی در عضو چندان قلیل است که نضج نخواهد کرد و یا خوف نمایند که آن به سبب قلت خود و احالهٔ ماده بغیر انضاج حقیقی خواهد کرد و یا خراج قریب مفاصل و اعضای رئیسه باشد پس خوف فاسد کردن او اعضای متصلهٔ آن را باشد و اگر تدبیر انضاج به ادویهٔ مغریه منضجه کنند بعید نبود که مغریه نفوذ نسیم را در منافذ منع کند و منضجه حرارت ضعیف را حرکت دهد و این همه بر تعفین عضو اعانت نمایند پس در امثال این امور لابدست از شرط غائر و شکاف عمیق به عده عقب آن ادویهٔ که در غایت تحلیل و تخفیف باشند به‌کار برند و واجب است که شکاف و شرط در طول لیف عصب عضو بود مگر آن‌که ارادهٔ بطلان فعل آن عضو از خوف و قوع تشنج باشد پس لیف را در عرض قطع کنند و سالم مانند از آنچه خوف بود و اکثر طول لیف یا طول بدن بود مگر در اعضای مخصوصه مثل الیاف زیربغل و کنج ران که بعرض واقع است و همچنین اکثر طول لیف با چینها و شکنها یافته می‌شود مگر در اعضای مخصوصه مثل پیشانی و نزدیک عضو شکاف داده و شرط زده آب و روغن و چیزی که در آن شحم باشد نباید کرد و اگر چاره نباشد از شستن آن به آب و عسل یا آب به شراب یا بسرکهٔ ممزوج بشویند پس اگر ورم و التهاب بعد شکاف اشتداد نماید به عدس مقشر ضماد کنند و اگر این حاجت نباشد ملحمات و مراهم استعمال نمایند و بدانند که این شکاف مؤلد زرداب و چرک و ناصور است ولیکن چون از آن ر استگاری نباشد چاره نیست و اولی آن است که بر آن صبر

کنند تا آن‌که موضع لحمی قلیل‌العصب و عروق نضج یابد و باید دآن است که خراج صنوبری مرتفع تیز سر کمتر محتاج بشکاف قبل نضج و بعد آن بود

تدبیر انضاج خراجات ظاهری

واجب است که حرارت ادویهٔ منضجهٔ او قریب از حرارت بدن باشد و آن را اندک تغریه بود و از این در اول درجات نطول به آب نیم‌گرم ست و تضمید به آرد گندم با جو و گندم خائیده در این بهتر است و نان به آب و زیت یا موم و زعفران و دقاق کندر و زفت به روغن گل یا پیه خنزیر و یا ضماد بخطمی و بزرکتان و ایضاً ضماد از انجیر خشک شیرین فربه تنها یا به آرد جو و خصوصاً چون در آن زوفا و صعتر بری داخل کنند یا به آبی که در آن این هر دو به اندک نمک پخته باشند بیامیزند و گاهی در آن پیه یا روغن زیاده کرده می‌شود و قویتر از این حرف با علک‌البطم ست و ادویهٔ مرکبه از مویز و میعه و قنه و مر و لادن و راتینج و صمغ و مصطکی و زوفای رطب و بیخ قثاءالحمار و بیخ دم‌الاخوین و مرهم جالینوس به روغن بیدانجیر بغیر موم و خصوصاً چون آن مرهم را در زیت بگدازند و همچنین دیونوس و مرهم باسلیقون و از بهتر ادویه در این باب دوای سنگ مارقشیشا به اشق است که بر آن نهند تا آن‌که از خود بیفتد

تدبیر خراجات ظاهری بعد نضج

چون خراج غلیظ‌الجلد بود و با وجود نضج امید انفجار او نباشد و نزدیک آن عروق و اوتار و عصب باشد پس واجب است که شکاف دهند و شدیدترین آن است که قریب مفاصل باشد و برای شکاف موضع ریم را بجویند و جهد کنند که شکاف به اسفل واقع شود مگر آن‌که ممکن نبود و اگر بر خراج سمین باشد به قدریکه ریم از آن برآید بشکافند تا سمین بماسوای خود ملتزق نگردد و اگر موضع خراج نحیف باشدجمله آن را در طول بشکافند و بدانند جائیکه در آن ریم باشد بمس ظاهر شود و خصوصاً چون به انگشت پخش نمایند و ملاحظه به انگشت دست دیگر کنند که آیا چیزی از پخش مندفع می‌شود و موضع ریم ظاهر گردد از میل رنگ او بسفیدی و تا که نضج نیابد مائل بسرخی

باشد و گاهی جای ریم مائل بزردی و سبزی بود اگر ریم جید نباشد و معتمد لمس است نه بصر لیکن بصر معین او بود و واجب است که در شق خطوط طبیعی را از چینها لزوم نمایند مگر نزد ضرورت در اعضائیکه وضع لیف آنها در طول مخالف وضع شکنها باشد پس اگر اتباع شکنها در شکافتن خراج پیشانی نمایند جلد پیشانی بر رو افتد بلکه این محتاج آن است که مخالفت چینهای تند و اما در مثل بن ران واجب است که شکاف همراه شکنها در عرض جلد دهند و چون خراج را شکافند و اخراج نمودند چیزی را که اندر آن است باید که مبادرت به الصاق جلد با لحم او کنند تا خشک مثل خزف و صلب نگردد و چنان شود که ملتصق نگردد و در آن جای خفا حادث شود که آن همواره ممتلی گردد و مثل خراج اول عود کند و هر قدر که پاک کنند باز ممتلی گردد و در حقیقت از جنس ناصور شود و قبل از آن که الزاق او نمایند فی‌الحال باید که آن را پاک کنند واگر حاجت آید که بر سر میل خرقهٔ درشت پیچیده در آن داخل کنند و بدان پاک نمایند و بخارند پس الزاق او نمایند و بعصابه بربندند بنحویکه در رباط کهوف و قروح غائره مذکور گردد صواب جید باشد و واجب است که در شکافتن رعایت شرائطی که ذکر کردیم رعی و از به عده شکاف از نضیج‌تر موضع و لحیم‌تر و بعیدتر از عروق و شرایین و اوتار نمایند **و بدانند** که شکاف مختلف بود به حسب مواضع چنان چه انطیلس گفته که خراج اگر در سر باشد بشق مستوی شکاف نمایند با راستی بیخ نبات شعر و اگر در موضع چشم باشد مؤرب مشابه وضع چشم و اگر در بینی عارض شود مستوی به قدر طول بینی و اگر نزدیک چشم باشد هلالی شبیه بسر هلال و کجی او به سوی اسفل بود و اگر در فکین و پس گوش باشد مستوی بطول و اگر در ساعد و مرفق و باز دو انگشت در آن و ساق باشد همه در طول و همچنین در عضل شکم و پشت و در کنج ران و بغل شکافی کنند که از عرض نیز اخذ کند تا ناصور نگردد و اگر قریب به آن یعنی در سرین باشد مستدیر مؤدب و همچنین آنچه قریب مقعد باشد و در پهلو و اضلاع بوریب و اضلاع هلالی شکل مقرن و اما در خصیه و قضیب مستوی در طول بشکافند و مدام حریص باشند به آن‌که شکاف متابع شکل کیانی باشد آنچه قدرت بر آن باشد و حفظ از رسیدن او بعصب کنند و ایضاً واجب است که مدام تفقد وضع لحم موضع و لیف عضله نمایند

زیرا که ما حریص هستیم بر آن‌که شکاف به اتساع موضع اندک باشد تا قطع حادث نشود ولیکن موضع التحام حسن و غیروحشی باشد لیکن در هر حال انهاک نمایند که شریان یا رگ بزرگ یا عصبه یا لیف عضله قطع نشود

شکاف به حسب خراج

اگر کوچک باشد چیزی که در آن بود از موضع سیلان کند پس شکاف در آن موضع نمایند و اگر بزرگ باشد شکاف بین دهند به عده انگشت سبابهٔ چپ در آن داخل کنند و آن را بشکافند بنوعیکه تا سر او منتهی گردد به عده ایضاً در شکاف ثانی داخل نمایند و علیهذا حتی که بر آن آید و اگر خراج را موضع مستقل باشد و ممکن بود اخراج چیزی که در آن باشد شکاف در آن موضع دهند و اگر مستدیر باشد و او را شکلی بود که آنچه در آن باشد از یک شکاف خارج نشود شکاف در اسفل او در دو یا سه موضع نمایند به قدریکه بدانند که هرچه در آن مجتع گردد فی‌الحال سیلان کند بعضی گفته‌اند که چون خراج در مفصل یا عضو شریف یا موضع او قریب از استخوان یا غشا باشد در شکاف قبل از استحکام نضج او سرعت کنیم تا که ریم چیزی را از این اعضا فاسد نکند گوئیم که این تدبیر وقتیست که چاره از شکاف نباشد پس اگر امید باشد که آن خود بخود بشکافد شکاف ندهند و همچنین اگر امید باشد که آن به ادویهٔ مفجره بگشاید و بد است که در ادویهٔ مفرجه دوایی یافته شود که قائم مقام شکاف باشد و بسیار باشد که جلد را بشکافند و یا اندک از آن ببرند پس بر آن مفجر نهند تا که غائص‌تر باشد و اما خراجات سلیمه که در آن بسیار رداءت نباشد مثل آن را آب گرم نضج و انفجار نماید و اما خراجات مفنه از آن ضرر شدید یابد به سبب آن‌که آب گرم به سوی آن جلب ماده نماید و چون بینند که خراج را آب گرم اصلاح داده پس وثاقت بجودت او کنند

مفجرات ظاهری

بدآن‌که تضمید بیخ نرگس امر ورم صعب را می‌شکافد و خصوصاً به آب و عسل و روغن سوسن جوش داده یا بیخ قصب تازه به عسل سرشته و یا زفت خشک به چرک خانهٔ زنبور عسل و یا مرهم اوبوسلوس و یا بگیرند موم و

راتیانج و روغن گاو هر واحد یک رطل و زفت خشک و عسل هر واحد نیم رطل زنگار سه اوقیه زیت قدر کفایت و دواءالثوم بسیار نیکو است و یا بگیرند اشق شش موم چهار علک‌البطم چهار کبریت زرد و سه نطرون سه جزو از آن مرهم سازند و آنچه تجربه کرده‌ایم این است که بگیرند مغز پنبه دانه و جوز بدبو و خمیر و کرنب پخته و پیاله پخته و خردل و سرگین کبوتر و از آن ضماد سازند پس به سرعت بشکافد و ایضاً داخلیون در لعاب خردل گداخته و صابون به انجیر سرشته و از ادویۀ مفجره قائم مقام شکاف این است که مریم مرتب از عسل بلادر و زفت رطب مساوی بر آتش جمع کرده بر خراج تا نیمروز بدارند پس آن را بشکافد و ایضاً آنچه قویست بگیرند اشخار و آهک آب نارسیده پس در آب چندآن‌که آب بر سر او ایستد تر کنند و جوش داده صاف نمایند و در این آب سه بار تکرار اشخار و آهک نمایند پس بگیرند و در ظرف مس کرده بر آتش نهند تا نمک منعقد گردد و بگیرند از این نمک اندکی و چهار حصۀ او نوشادر و در لعاب حرف و شمۀ عسل بلادر آمیخته استعمال کننده یا بگیرند ذراریح و سائیده با زیت کهنه آمیخته بر آتش ملائم زکال نهند تا همه منحل گردد پس مثل مرهم سائیده ضماد نمایند و خصوصاً چون در آن پنچال باز یا سرگین گنجشک یا سرگین بط داخل کنند و بعضی اطبا کبه یکج ذکر کرده‌اند **و از ادویۀ محلله** هر دوای حار محلل را بر عضو و در یک روز دو مرتبه تکرار نمایند مع تسخیف عضو و تخلخل او بکمادات فاعل آن از آنچه در آن رطوبت حار باشد و هر قدر که تحلیل شود تکرار وضع دوا و تکمید کم کنند و واجب است که تدبیر از ادویۀ ملینه خالی نگذارند حتی که سختی او نرم شود اگر پیدا گردد و ریم منجمد نگردد پس اگر ریم زائل و تحلیل شود و صلابت بماند استعمال ادویۀ ملینه تنها واجب است و ادویۀ ملینۀ ریم ادویه محللۀ آن است که مثل بوره و خردل و سرگین طیور و زرنیخ و آهک و قردمانا و به مثل کندر و علک‌البطم و مصطکی و دبق آمیزند و با سرکه و زیت کهنه جمع کنند و دوا مرتب بثوم و دوا مرتب به اقحوان و دوا مرتب از عاقرقرحا و مویزج و بورق به عسل و قبل هر واحد از این موضع را به آب گرم صاف کنند و دوای مارقشیشا و نسخۀ آن این است بگیرند حجر مارقشیشا دوازده درم اشق مثل او آرد باقلا شش درم و براتیانج رطب آمیخته بر جلد لطوخ سازند و بر ریم نهند و

بگذارند تا آن‌که از خود بیفتد و باید که فی‌الفور استعمال کنند که آن به سرعت خشک گردد و این دوای مرتب از نوشادر بگیرند نوشادر یک جزو و بارزد ربع جزو مرداسنگ یک جزو ثلث جزو زیت کهنه یک جزو و دو ثلث جزو از آن لطوخ سازند و چون ادویه نفع نکنند احتیاج بشکاف یا داغ افتد چنان چه سابق ذکر کردیم **جرجانی گوید** که اول استفراغ باید کرد و ماده را به جانب مخالف جذب نمایند چنان چه در علاج اورام حار معلوم شده لیکن احتیاط باید کرد تا به سبب استفراغ و جذب ماده بعضوی شریف بازنگردد بعد از آن تدبیر پزانیدن ماده باید کرد و حفظ قوت به اغذیهٔ ستوده کنند و دوای مرتب از عاقرقرحا و غیره و کذا دوا مرتب از نوشادر باقی ریم را تحلیل کند و جراحت را پاک نماید و از بیرون طلا کنند هر ده در قول بوعلی گذشت و کذا دیگر تدابیر **ابن‌الیاس** گوید که در اول امر فصد و اخراج خون به قدر قوت و حسب واجب کنند بعد از آن تنقیهٔ بدن و استفراغ مادهٔ محدثهٔ آن و هر صبح جلاب از عناب ده عدد و تخم کاسنی سه درم و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشانند و غذا مزروهٔ ماش به مغز بادام و چون اثر نضج در قاروره ظاهر شود پس استفراغ بدن از خلط موجب او نمایند و نزد جمع ریم تضمید به منضجات کنند پس بشکافند **مجوسی** گوید هر که تضمید خراج بخرمای مطبوخ با روغن گاو کند نضج نیک نماید و ایضاً انجیر به روغن گاو پخته ضماد کنند و یا تخم بیدانجیر و کنوچه باریک سوده به آب سرشته بر خراج چسبپانند پس اگر ورم عسرالنضج معلوم شود چقندر مطبوخ به روغن کنجد گرم ضماد کنند و هرگاه سرد شود تبدیل آن نمایند که این نضج دمامیل و خراجات کند و ایضاً چون پیاز آب پخته باریک سوده به روغن زیتون بجوشانند و گرم بر ورم بندند نضج ماده و جمع ریم کند و چون بعد نضج نگشاید شکاف دهند و برهمین مثال تدبیر سائر اورام که محتوی بر مواد باشند و آن را البطاما نامند جاری می‌شود **خضر گوید** که سرگین گاو را چون با سرکه آمیخته بر خراجات حاره نهند تسکین آن نماید و استاد من گفته که چون صاحبان اورام را به بینند که اورام ایشان ریم می‌کند پس بگذارند تا هرچه خواهند بخورند و بنوشند و پرهیز بسیار نکنند تا ماده زیاده شود و ریم جمع گردد و چون بینند که ریم نمی‌کند بلکه تحلیل شدنی است پس پرهیز کنند و بد پرهیزی نکنند تا ماده زیاده

نشود و تحلیل ضعیف نگردد و ایضاً گفته که کثرت شورباها و میوهای تر در قروح نکنند تا ریم زیاده نگردد و نه تکثیر غذا کنند یک بار بلکه امر متوسط باشد و ایضاً گوید که استعمال مسهل بعد انفجار ورم یا ارادهٔ انفجار جائز نیست پس اگر طبیعت ایشان قبض باشد بحقنهٔ لین تلئین نمایند نه به ادویهٔ مسهله **بهاءالدین** می‌نویسد که بعد تنقیه بپزانیدن ماده مشغول شوند و چنان رعایت کنند که عرض دوای ضماد منضج کمتر از عرض خراج بود تا خراج پهن نشود و جای بسیار را پخته خراب نکند و میانگاه و محل برآمدهٔ خراج را سعی باید کرد تا زودتر پخته شود و در ابتدا روادع با منضج ضم کرده استعمال کنند تا جذب و میل مواد و خام ماندن و دیر پخته شدن حاصل نشود و بعد از آن منضج بغیر رادع به‌کار برند و اگر مریض بعد تنقیه مداومت حبۀالشفا یا حافظالصحه نماید تا ریختن خلط بمحل مرض و تعفن آن را منع کند و قوت را نگاهدارد و الم را کم سازد و صاحب آن را از آن آگاهی نباشد بهتر بود بلکه واجب باشد و گاه باشد که مادهٔ غالب پخته باشد در محل و جای آن و صلاح پزانیدن آنجمله نباشد اگر لختی بسر پاکی آن را شرط زنند چنان چه در حجامت می‌کنند تا اندک مادهٔ آن بی‌جذب دفع گردد انگاه مراهم محلله نهند مناسب بود و زلو چسپانیدن بر حوالی مرض عظیم نافع آید و آنجا که محل علت از رنگ مقرر نگردد جز زلو انداختن و دستکاری چاره نباشد و مخفی نماند که خراج بحقیقت از اصناف فلغمونی است و مراعاتیکه در تدابیر آنجا به حسب اختلاف و اسباب سابقه و به ادویه و غیره مذکور شود جمله را با دستورهای اینجا نیز مرعی باید داشت و اینجا اهتمام در پزانیدن بیشتر باید کرد و آنجا اهتمام در تحلیل و غلامی را تب گرفت حضرت استاد او را بر ناشتا حب‌الشفا در آب معصور انار و اوندد نیم شب عرق آمد و خراج بر ساق او ظاهر شد و وقت عصر حضرت تیزاب گرم کرده بسر چوب بر میانگاه آن خراج قطره قطره نهادند و آن هر لحظه بزرگتر می‌شد چنان چه در ساعت نجومی مقدار نیم آثار مخروطی برآمد و تکرار تیزاب به دستور می‌کردند در ساعتی دیگر بشکافت و خون و چرک بیرون آمد و همه عوارض زائل شد و آن جراحت را بمرهم صلاح فرمودند

دمل

و آن بثرۀ بزرگ صنوبری شکل در اکثر و ملوم در ابتدا بود و این نیز از جنس خراجات است و ابتدای خراج بود و مادۀ آن خون حاد است که به آن رطوبت غلیظ فاسد آمیزد و تولد او از رداءت هضم و از حرکات و ریاضات و جماع و سواری و کثرت حمام بر امتلا و خصوص مردم فربه را او اکثار اغذیۀ مولد خون مثل گوشت و شیرینی و ایضاً عدم جماع به سبب توفر ماده باشد و بسیار برآمدن دملها منذر بخراج بود و بدترین دمل آن است که غائرتر باشد و به قول طبری علت او یا از کیفیت باشد یا از کمیت پس آنچه از کیفیت باشد آن است که با خون رطوبت غلیظ فاسد آمیزد و خون را فاسد کند و از فساد آن کیفیت حاده پیدا شود و رگ متحمل آن نگردد و میان جلد و لحم افکند و دمل حادث گردد و گاهی عمیق شود و آنچه از کمیت باشد آن است که خون کثرت پذیرد و از مقدار غذا بیفزاید و عروق ممتلی گردد و احتمال او نکند و به سوی عضو افکند و این نوع عمیق کم شود و سلیم است و به قول خجندی دمل که در عانه افتد منذر بصحبت باشد و **بقراط** گفته که چون صاحب دمل در روز چهارم یا هفتم یا یازدهم تب کند آن باشد **علاج** مانند فلغمونی علاج آن نمایند و مبردات خصوصاً میخوش و مصفیات خون بنوشند و تقلیل غذا و ترک لحوم و حلویات و شراب کنند و ایضاً از روز اول تا سه روز روادعات مثل صندل و نوفل و اسپغول به گلاب برهم زده و مانند آن ضماد کنند و برگ نیب در آن پخته بر آن بستن برای تحلیل و انضاج ماده نافع بود و بخور برگ نیب یا برگ سنبهالو نیز محلل اورام است و همچنین برگ پپون و برگ عباسی نیم‌گرم کرده بستن مفید است و چون آرد جو را در جغرات بپزند و اندکی ریوند چینی سوده آمیزند و طلا نمایند و ریختن اورام نهایت سودمند و معمول است و تخم کنوچه و تخم ریحان و کذا انجیر زرد در شیر و عسل پخته ضماد کردن نیز ماده را می‌پزاند و همچنین ضماد آرد گندم به اندک بورق و روغن بزرکتان و اگر بعد پختن از خود منفجر نشود برگ نیب و نمک هر دو را سائیده بر آن نهند و خمیر ترش و سرگین کبوتر و تخم کنوچه و آهک آب نارسیده در زردی بیضه و عسل حل کرده ضماد کردن نیز مفجر قویست و یا به آهن بشکافند و بعد برآمدن ریم بمراهم منبت لحم مرتب از گلنار و دم‌الاخوین و مازو و اقیلمیای فضه به موم و روغن علاج نمایند و اگر قرحه رطب پرچرک و با سیلان زرداب

باشد ذرورات مثل ذرور معمول از گلنار و مر و صبر و زردچوب سوخته و اسرنج و نوفل سوخته و کات سفید به‌کار برند و کسی را که هر سال دمل برآید تنقیهٔ بدن او هر سال لازم شناسند تا از سرطان و آکله و جز آن ایمن ماند **ذکر ادویهٔ یونانیه نافع دمامیل** اگر مازوی سبز هفت عدد در نکه صاحب دمامیل ببندند صحت یابد و از مجربات مکررهٔ سویدی است و ضماد زعفران و مثل او موم زرد برای نضج دمل نیز مجرب اوست و کذا خمیر آرد گندم و کذا شجرهٔ ابی مالک و کذا گندم خائیدهٔ روزه‌دار و کذا کنجد بریان که قریب بسوختن رسد با برگ چقندر و کذا موم و روغن سوسن زرد و کذا چکتی دنبه کوفته برای صلب هر واحد بهر نضج آن مجرب اوست و بستن برگ حی‌العالم کبیر در ابتدای دمل در تحلیل و تسکین الم آن نیز مجرب خود نوشته **و ضماد** علک‌البطم به سرکه سوده یا به موم زرد آمیخته و کذا تخم خطمی و برگ و بیخ آن تنها یا با شراب پخته و کذا زیت و نمک با عسل و یا بمویز منقی و کذا تخم انجره کوفته به آب دهن روزه‌دار سرشته و کذا قردمانا و سرکه و کذا اصل‌السوس کوفته پخته و کذا رب‌السوس و کذا پیاز نرگس تنها یا بریان کرده سوده روغن خیری آمیخته و یا با عسل و کرسنه و کذا چرک چراغدان و کذا بیخ قثاءالحمار و مثل او صمغ بطم و یا پیه بز و کذا عصارهٔ قثاءالحمار و صمغ عربی و کذا انجیر در شراب پخته و یا مطبوخ به ایرسا و نطرون و کذا مقل و زعفران و کذا بورنی و علک‌البطم و کذا میعه یابسه مخلوط به ادویهٔ دمامیل یا میعهٔ سائله و کذا ثوم به آب و شیر بالمناصفه پخته سوده و کذا موز و انجیر مساوی و کذا آرد باقلا و آرد حلبه هم وزن و کذا خردل کوفته به شراب کهنه سرشته و کذا زرنیخ سرخ و پیه بز و کذا آرد جو وحرف و سرکه و کذا آرد جو و پوست بیخ کبر و کذا انجیر خام و نطرون و کذا کبریت و عسل و پیاز نرگس و کذا عصاره گندنا با نمک و کذا بزرکتان و شهیم و سرگین کبوتر و کذا غری‌السمک به سرکه و عسل گداخته و کذا زوفای رطب و کذا گل زوفرا که آن خراست و کذا موم زرد و روغن کنجد و آب چقندر و کذا سقمونیا به عسل و زیت و کذا برنج سوده پخته و کذا پیه بقر با نمک آمیخته و کذا زباد هر واحد منضج و مفجر دمامیل و خراجاتست **و شرب** شقایق‌النعمان منع خروج دمامیل کثیر و تعدیل مزاج و استفراغ مادهٔ آنها کند و کذا هلیلهٔ زرد و استفراغ مادهٔ

دماميل نمايد و كذا انزروت كه منضج است و ضماد آن نيز و كذا رخام هر روز يک مثقال به عسل بر ناشتا سه روز متواتر مزيل دماميل صعب است **و اكل** ريباس بكثرت نافع حدوث دماميل است و كذا شخصيكه بر آن دمل كثرت نمايد و كذا پوست بيخ كبر محلل اورام خبيثه است و كذا آب گشنيز سبز و آرد باقلا در ابتدا تحليل دماميل و خراجات كند و كذا بيخ درخت گل سرخ **دوا** روزيكه دمل ظاهر شود آهک به روغن كنجد يا بسفيدهٔ تخم مرغ سرشته ضماد كنند كه زيادتی نمی‌كند و حجم نمی‌پذيرد **ايضاً** كه در نضج و تفجر دماميل مجرب وعجيب است تخم كتان حلبه مساوی كوفته در آب بپزند و قدری قنه حل كرده فرود آرند و ضماد كنند **ايضاً** كه دمل و بسائر اورام را نضج دهد حلبه تخم كتان خستهٔ تمرهندی سرگين كبوتر آرد گندم برابر كوفته به آب و شير بپزند و مكرر ضماد نمايند **ضماد منضج** كه در دمايل و اورام صلبه و خراجات از مجربات والد حكيم علويخان است انزروت تخم مرو كتيرا خستهٔ تمرهندی مغز تخم بيدانجير تخم كتان هر يک يک جزو خمير نان دو جزو همه را در شير ماده گاو بپزند تا مهرا شود پس زردهٔ تخم مرغ يكعدد زهرهٔ گاو يک توله صابون عراقی يک توله داخل كرده مثل مرهم ساخته ضماد نمايند و در نسخهٔ ديگر تخم ريحان بجای تخم كتان در روغن گل و روغن بابونه عوض زهرهٔ گاو و صابون است و نوشته كه اگر صلابت دمل زياده باشد بزركتان آرد حلبه بابونه اكليل‌الملک زوفای خشک برگ چقندر گل خطمی مقل از هر يک يک جزو داخل كنند و بجای روغن گل روغن بيدانجير نمايند و اگر بسيار سخت باشد مغز حب‌السلاطين ربع جزو داخل كنند و چون نضج يافته باشد و به سبب سختی جامد منفجر نشود صابون عراقی و سرگين كبوتر و سرگين بز از هر يک جزوی آب زهرهٔ گاو ربع جزو داخل كرده ضماد نمايند و اگر از اين هم منفجر نشود يک قيراط سم‌الفار آميزند كه در دو سه روز نهايت تا پنج روز ماده صلبه می‌برآرد **ضماد مفجر** كه ورم دمايل بگشايد خمير نان سه جزو بورهٔ ارمنی نمک حاشا سرگين كبوتر سرگين خروس هر يک يک جزو با هم سرشته ضماد كنند **طلا مفجر دماميل** و مجرب بيعديل و سريع‌الاثر است و كار نشتر می‌نمايد آهک آب ناديده پوست درخت ذات‌الذنب كه بهندی برهه گويند سوخته خاكستر كرده هر دو مساوی به آب سائيده بر دمل به

موضعیکه وانمودن خواهند بگذارند **مرهم ثمانیه** که جهت نضج دمامیل و خراجات از مجرباتست کتیرا تخم کتان تخم کنوچه سریش هوجوه گل بابونه گل خطمی انزروت مساوی کوفته بیخته با شراب سرشته نیم‌گرم استعمال نمایند **مرهم** جهت پر کردن زخم دمل و غیره معمول روغن کنجد چهار درم داغ کرده بیند در یک دانگ انداخته بسوزاند تا که سیاه شود پس سوم سفید دو درم اندازند به عده سنگ بصری مرداسنگ هر یک دو دانگ سوده انداخته فرود آرند و در نسخهٔ دیگر نیله تهوتههه یک ماشه عوض سنگ بصری است **ذکر ادویهٔ هندیهٔ مفید دمل** گوید ببول در آب حل کرده بر آتش بپزند و بر پارچه طلا کرده بر دمل بچسپانند نوبت استعمال سه مرتبه نرسد که دمل و خیارک دفع گردد و بهترین ادویه است **دیگر** که محلل ورم و مسکن در دست اجواین باریک سائیده در آب لیمو و اگر نباشد در سرکه بپزند و نیم‌گرم بر ورم گذارند **دیگر** اسگند ناگوری در آب سائیده هر روز دو بار طلا کنند **دیگر** از بیاض استادی مرحوم پوست اریهه تخم دور کرده باریک بسایند و پارچه بیز نموده بر دمل چسپانند و ضماد اکاس بیل گولر خام سائیده نیز برای دمل و دیگر اورام نافع نوشته **دیگر** مغز خستهٔ انبه به آب سائیده نیم گرم طلا کنند که در تحلیل اورام کار جدوار می‌کند **دیگر** که ورم را تحلیل کند پوست بیخ ارند و بیخ بسکهچره و سونتهه سائیده نیم‌گرم طلا سازند و بستن برگ دهتورهٔ سیاه نیم‌گرم و کذا برگ سرس و کذا برگ بر به روغن زردچوب کرده نیم‌گرم بر ورم محلل است **دیگر** بسکهچره کچله کالی زیری مرچ برگ نیب نربسی برابر به آب سائیده طلا نمایند **دیگر** که ورم را در ابتدا فرو نشاند و بعد از آن نضج دهد و بگشاید و گشاده را از ریم و چرک پاک کند و خشک گرداند بالجمله رادع منضج مفجر مدمل است و بیعدیل گوگل مین پهل هر دو باریک سائیده بر پارچه نهاده بچسپانند و ضماد بیخ بسکهچره به آب سائیده نیم‌گرم همین عمل دارد و عجیب‌النفع است **دیگر** که تحلیل کند گوگل بهینیسه و ایلوه و آنبه هلدی هرسه را باریک سائیده در آب لیمو به آتش نرم بپزند ذیچوبی بگردانند تا مانند سریش شود فرود آورده بدارند و طلا می‌نموده باشند **دیگر** برگ گولر به آرد جو ضماد کردن محلل است و کذا کایپهل یک جزو زنجبیل کنگهی هر یک دو جزو به سرکه سائیده گرم کرده **دیگر** که ورم را

بپزند پوست پیپل سائیده ضماد نمایند و یا تخم رواسن سائیده نیم‌گرم طلا سازند و یا تخم تمرهندی کوفته در آب پخته به‌کار برند که معمول است **دیگر** برگ کنگهی برگ تمرهندی برنج جوش داده سائیده بالای ورم بندند در یک روز پخته کند **دیگر** برگ سداگلاب برگ نیب برگ انار برگ سنبهالو به آب شسته در پارچه پیچیده از گل آلوده در خاکستر گرم دفن نمایند به عده برآورده نیم‌گرم بر دمل بندند و برای سرعت نضج پیاز نیز داخل نمایند **دیگر** برگ سرودال مونگ پینچال کبوتر هر سه سائیده نیم‌گرم بندند که منفجر گرداند و تنباکوی خوردنی قدری در آب پخته ضماد کردن همین عمل دارد **دیگر** گوند سهجنه قند سیاه کهنه پنچال کبوتر هر سه را در هاون بکوبند که مثل معجون شود قرص کرده بر دمل گذاشته برگ بریا بیدانجیر یا برگ پیپل گرم کرده بربندند که برای گشادن دمل و تحلیل صلابت آن مفید تام است و برای قرحهٔ اورنگ زبیبی نیز ضماد این کثیرالنفع است **دیگر** برای دفع دمل و خیارک سبوس گندم سبوس اجواین هر واحد یکدام آهک کهنه و دو ماشه نمک شش ماشه همه را در بول پخته نیم‌گرم ضماد نمایند **دیگر** میده لکری گوگل سهاگه در آب سائیده بر پارچه طلا کرده بر ورم چسپانند **ضماد** که در انفجار دمل قوی‌تر است تخم سرس مین پهل زنگار هر واحد نه ماشه ریوند چینی پیاز برگ نیب هر یک یک توله ایلوه تخم حلبه هر یک شش ماشه اکلیل‌الملک گوگل السی هر واحد هفت ماشه کوفته بیخته به شراب تند آمیخته نیم‌گرم ضماد نمایند **ایضاً** صابون ریوند چینی مقل مین پهل سائیده بر پارچه طلا کرده نیم‌گرم بچسپانند **ایضاً** برای گشادن دمل چونهٔ آب نادیده در صابون آمیخته در یک روز سه چهار بار طلا نمایند و ببندند **ایضاً** جمال گوته مغز نارجیل باریک سائیده بر دمل گذارند زود می‌گشاید **ایضاً** مفجر تخم تمرهندی پنج مثقال بکوبند و چرک چراغ نیم مثقال در آب گرم بگدازند و با هم آمیخته نیم‌گرم برنهند **ایضاً** منضج و محلل اورام جدوار زنجبیل پوست کالیسر فلفل سیاه کالی زیری مساوی کوفته بیخته در آب گرم آمیخته برهم زنند و بر آتش پخته ضماد کنند **ایضاً** منضج و مفجر تال مکهانه با به رنگ هر دو برابر کوفته بیخته در شراب انگوری کهنه بپزند و بر پارچه مالیده بچسپانند و صبح و شام تبدیل کنند نهایت تا سه روز **ایضاً** آرد مونگ آرد جو آرد لوبیا آرد عدس گیرد

همه برابر به سرکه و آب پخته بر ورم دمل ضماد کنند که مجرب است و مسکن درد **ایضاً** که مفجر اورام و دمامیل است گل معصفر پوست جزوالقی مقل مساوی کوفته بیخته در آب برگ گهیکوار بپزند تا به قوام آید بر برگ بیدانجیر پهن کرده بنهند و بندند و بعد یکشبانه روز تبدیل نمایند **دوای مفجر** چونهٔ گلی آب نارسیده یک بهلولی سجی نیم بهلولی خاکستر پوست درخت پیپل نیم سیرشاهی به آب خمیر نموده استعمال نمایند به این طور که اگر دمل یا ورمی دیگر پخته شود و جای نشتر زدن نباشد اندکی از این دوا بر سر آن گذارند تا خشک شود به عده بپارچهٔ درشت مالیده بر آن عصابه بربندند که دریکپاس بشکافد و اگر بر بواسیر که از مقعد برآمده باشد از پارچهٔ درشت اندک خاریده بمالند و چون خشک شود بردارند و در روزی سه چهار مرتبه بگذارند و زود بردارند و یا بر ثولول دیگر همین‌طور بمالند برطرف شود و اگر بر داغ برص که برابر روپیه باشد مکرر خراشیده طلا نمایند آتش جاری ساخته برطرف نماید **مهیری** معمول اطبای هند که در پختن اورام اثر تمام دارد آرد برنج یا آرد جوار چهار دام در یک آثار جغرات با دوغ بطور فیرنی بپزند تا غلیظ گردد بربندند و اگر قویتر خواهند آرد حلبه و تخم سن سوده هر یک یکدام ایلوهٔ سوده نیم دام اضافه نموده به دستور بپزند و به عمل آرند و گاهی پشک گوسفند سوده در این پخته به عمل آوردم سریع‌الاثر یافتم و داخل نمودن دیگر ادویه منحصر بر رای طبیب است **مرهم** مجرب برای پزانیدن و گشادن دمل زفت رومی زنگار اجواین بزرکتان حلبه راتینج بهروزه جوزالقی مقل مرمکی توتیای هندی زنجبیل ریوند چینی شیر بر شیر انجیر شیر آکهه ادویه را کوفته بیخته در شیرها سائیده موم و روغن را گداخته مرهم سازند **مرهم رال** که برای زخم دمامیل مجرب رال بیست و پنج مثقال شنگرف زرنیخ هر یک نیم درم نیله تهوتههه یک‌درم سفید در چهار درم مرداسنگ هشت درم سائیده موم پنجاه مثقال به روغن کنجد هفتاد مثقال گداخته به دستور مرهم سازند **اقوال اکابر** شیخ‌الرئیس می‌فرماید که چون دمل ظاهر شود علاجش تا قریب سه روز علاج اورام حاره باشد بعد از آن بتحلیل و انضاج مشغول باید شد که گاهی تحلیل شود و این کمتر بود و گاهی نضج یابد و واجب نیست که از علاج دمل غافل شوند زیرا که بسیار باشد که بخراج عظیم انجامد و از این استفراغ

به قدر واجب از فصد یا اسهال ایمن گرداند و چون با دمل ضربان و قاعده اصل باشد از نضج چاره نبود پس اعانت بر آن به استعمال منضجات کنند و مبتلا بکثرت خروج دماميل را اسهال و ملائم کردن جلد بحمام مستعمل علی‌الدوام و رياضت از آن خلاص نمايد و از منضجات او تخم کنوچه کوفته به شير پخته است و انجير و خردل و عسل يا انجير تنها به عسل و گندم خائيده برای انضاج او نيکو است و همچنين مويز ببورق سرشته و يا انجير بخردل مخلوط به روغن سوسن و دوای دملی معروف بدواءالخمير و دوا به اين صفت انضاج برفق کند روغن گاو يک و نيم اوقيه خمير ترش دو اوقيه تخم کنوچه سوده و اسپغول مسلم هر واحد يک و نيم اوقيه شيرۀ انجير سه اوقيه حلبه و بزرکتان هر واحد پنج درم در شير پخته استعمال نمايند که اين معتدلست و چون دمل عسرالنضج ساکن‌الحراره باشد فصد رگی نمايند که بدان عضو اتصال دارد پس حجامت بر موضع دمل نمايند و اين در ابتدا نکند که اخراج خون صديدی کند و غليظ محتبس گردد و در آنجا قرحۀ صلب به همرسد و هرگاه نضج يابد و نگشايد آن را بشکافند يا به ادويه و يا به آهن به طريقی که در خراجات گفته شد و از مفجرات جيده بزرکتان و تخم مرو و سرگين کبوتر و خمير است **طبری** گويد که آنچه از فساد کيفيت باشد فصد و استفراغ بدوای موافق بعد مراعات قوانين کنند و تغذيۀ او بدان چه اصلاح خون نمايد و نزد تغذيه واجب است که بمزاج مريض نظر کنند پس اگر حدت داشته باشد بر مزورات مرتب به سرکه و شکر اقتصار نمايند و از فواکه بر سيب ميخوش و انار ميخوش و از اشربه بر سکنجبين ساده مگر آن‌که در بلاد رطب باشد مثل بلاد طبر استان يا شام پس شرب سکنجبين بزوری جائز بود و اما در بلاد حارۀ يابسه متحمل بزوری نشود البته پس آن را ساذج و شربت سيب و شربت غوره و مانند آن بنوشانند و چون دماميل بسيار باشد فصد و استفراغ بدن او و اصلاح غذای او نمايند و از آنچه بر دمل نهند تا مادۀ متفرقه را جمع کند اسپغول مضروب بسفيدۀ بيضه است و هرگاه ريم جمع گردد برای نضج او اين دوا بر آن گذارند بگيرند حب‌الرشاد و کوفته با خمير و زردۀ بيضه برهم زنند و بر آن نهند و اگر دمل شديدالصلابه باشد و اين ضماد در آن اثر نکند بگيرند برگ چقندر و برگ کاسنی و برگ کرنب و باريک سائيده به روغن کنجد بپزند تا مثل

مرهم گردد پس اندک اشق محلول آمیخته تمام روز بر آن گذارند و ضماد نیم‌گرم باشد هرگاه سرد شود نیم‌گرم به‌کار برند که این دریک روز نضج او نماید و مادهٔ که اندر آن است آن را رقیق کند بعد از آن برای تفتیح این دوا نهند بگیرند آهک آب نارسیده یک جزو تخم کنوچه دو جزو خمیر ترش یک جزو و در زردهٔ بیضه و اندکی عسل حل کرده بر آن گذارند که بسهولت بگشاید و چون ریم برآید نگذارند که خشک شود بلکه بزرده و سفیدهٔ بیضه و روغن بنفشه برهم زده ضماد کنند تا آن‌که قطعهٔ غلیظ ریم سفید که آن معروف به ام‌الدمل است بیرون آید و دمل در ابتدای ظهور الم شدید آرد و سبب الم او آن است که خون چون گرم شود و حدت پذیرد موضعی را که بر آن ریزد گرم کند و تفرق اتصال عضو نماید و از آن الم شدید پیدا شود و چون ماده نضج یابد درد ساکن گردد و اگر بعد خروج ریم آن را غور در لحم باشد باید که بمرهم منبت لحم علاج کنند مثل مرهم سفیداب ومرداسنگ و قیروطیات و هرگاه حفره ممتلی گردد بر آن گلنار و کندر و مر و گل سرخ بپاشند و چون خشکریشه کند و اثر او باقی ماند آن را بگذارند تا مستحکم گردد و موضع سخت شود به عده به این دوا طلا نمایند آرد کرسنه آرد نخود آرد باقلا همه را در شیر سرشته طلای سبطر بر آن کنند و هرگاه خشک شود تجدید آن نمایند تا سه روز به عده در حمام داخل کنند و بعد آن قیروطیات موم مصفی و روغن گل بمالند و اگر بدین ضماد نضج نیابد به سبب غلظ ماده بر آن دوای قوی گذارند مثل مرهم داخلیون و گندم مطبوخ و مدقوق بعد از آن به عده چیزی از شحوم بدان آمیزند و بر آن لطوخ سازند پس اگر نضج یابد نگشاید نظر کنند که دمل در کدام موضع است از عضو و حفظ عصب و شریان و سر عضله که از آن نشو وتر ابتدا کند نموده بعد حذر از آنها شکاف دهند و چون ریم برآید از پنبه کهنه آن را پر سازند تا آن‌که جمله عفونتی که اندر آن است آن را پاک نماید به عده بمرهم علاج کنند و اما آنچه از کمیت باشد آن را فصد استفراغ به حسب قوت مریض و فضلات که در بدن او باشد و تقلیل غذای او از عادت کفایت کند که آن گاهی تخفیف یابد و تحلیل کند چیزی را که اندر آن است و از آن بخارات و مواد برآید و اگر خفت نیابد و ریم کند علاجش همآن است که در علاج دمل که سببش کیفیت خون باشد مذکور شد و اما دمل که صنوبری شکل نباشد مستدیر مفرطح بود و آن ردیست دلالت کند بر آن‌که مادهٔ او غلیظ است در اندفاع و طلب نفوذ از مسام

با جلد منازعت نمی‌کند پس باید که عنایت بدان وافر بود و علاج همآن است که سابق مذکور شد تا آن‌که نضج یابد و مادهٔ او خارج گردد و این نوع گاهی در سه موضع یا زیاده‌تر بگشاید و صنوبری شکل در موضع واحد بگشاید و سبب در این آن است که چون ماده رقیق باشد مدافعت بجلد کند و ارادهٔ اندفاع از آن نماید پس سر او تیز گردد و چون غلیظ باشد زیر مسام بسیار حاصل شود پس دمل مفرطح گردد و چون نضج یابد از چند مسام بگشاید **ایلاقی وجرجانی** می‌نویسند که اول اگر مانعی نباشد رگ زنند و حجامت کنند و آلوی سیاه و عناب و مشمش یعنی زردآلوی ترش و تمرهندی و اندکی زرشک و یک‌درم گشنیز خشک شب تر کرده صبح آب او صاف کرده بنوشند و آب انارین و آب کاسنی با سکنجبین سود دارد و تنقیه به طبیخ هلیلهٔ زرد و شاهتره و سنا و تمرهندی صواب باشد و از اغذیه غلیظه و از گوشت و شیر منتها پرهیز باید کرد و آنچه خورند باید که مائل بترشی باشد و در اول ظهور دمل چیزهای سرد نهند چون اسپغول به گلاب و سرکه تر کرده و ایضاً خطمی به گلاب و اندکی سرکه آمیخته و آرد جو به آب عنب‌الثعلب و آب گشنیز تر سرشته و بعد سه روز تدبیر پزانیدن و تحلیل باید کرد اول اسفنج به آب و روغن نیم‌گرم تر کرده چند کرت بر نهند تا زود بپزاند و آرد گندم و نان گندم در آب و روغن زیت نهادن زود پزاند و موم گداخته به اندک زفت یا راتیانج در روغن مائل بگرمی چون روغن سوسن پزاننده است و انجیر خشک در ماءالعسل آغشته و تخم کنوچه کوفته به آن سرشته و بزرکتان و مویز منقی به انجیر و خردل کوفته و خاصةً اگر اندکی ماءالعسل اندازند و جرجیر در روغن گاو پزاننده است **ابن نوح** گوید که آنچه منع تولد دمل کند فصد و حجامت و تعاهد اسهال بهلیلهٔ زرد و سنا و شاهتره است و مداومت نقوع اجاص و عناب و تمرهندی و تقلیل از حلو غلیظ و میل به اغذیهٔ حامضه و قابضه و حصرمیه و سماقیه و ریباسیه و تفاحیه و سکباج و قریص و هلام و مصوص و مانند آن و اگر شراب‌خوار باشد مروق ممزوج به آب بسیار و شراب حلو مائل بمردات او را نفع کند و اما بر نفس موضع اگر در ابتدا ملاقی شود به ادویهٔ مبرده ضماد کنند و اگر در ضربان آغاز کند و سوزش او اشتداد نماید به منضجات ضماد نمایند و آنچه نضج او نماید ادویهٔ مذکوره در باب ورم حار است پس اگر نضج یابد و انفجار را دیر

کند شکاف دهند و بیفشارند تا آنچه اندر آن است سیلان کند به عده حوالی او را بمراهم سفیداب طلا کنند و بر نفس او این مرهم عسل بگیرند انزروت و مثل او عسل و هر دو حل کرده بر آن گذارند و گاهی عسل را جوش دهند تا غلیظ گردد پس انزروت بر آن پاشند و بیامیزند که این هر جراحت و قرحه را پاک کند و همه ریم بکشد و چون دمل پاک گردد از خود به سرعت مندمل گردد پس اگر اندمال او دیر کند بمرهم منبت لحم معالجه نمایند **صفت** ذرور منبت لحم بگیرند کندر و انزروت و دم‌الاخوین و زراوند طویل مساوی سوده بر قروح و جراحات بپاشند و ببندند **دوای دیگر** بگیرند یک اوقیه مرداسنگ مثل سرمه سوده و بر آن سه اوقیه زیت انداخته به آتش ملایم بجوشانند و بچوبی حل کنند تا منحل گردد پس بگیرند انزروت و کندر و دم الاخوین و بارزد و زفت یابس هر یک دو درم و در آن انداخته بپزند تا غلیظ گردد و استعمال کنند اگر موضع گرم نباشد و اگر گرم بود به این مرهم سفیداب علاج کنند بگیرند مرداسنگ سوده پنج درم و در سرکه حل کنند پس روغن گل انداخته بسایند تا غلیظ گردد و یک بار تسقیهٔ سرکه و بار دیگر روغن کنند تا منتفخ گردد پس پنج درم سفیداب ارزیز و اندک کافور انداخته حل کنند و استعمال نمایند و این مرهم برای قروح و جراحات گرم و در فصل و مزاح حار نیکو است **صفت مرهم اسود** که اگر دمل و قروح صلب یابس باشند استعمال کنند موم و زیت و علک و زفت مساوی گداخته استعمال کنند و اگر اراده انفجار و بغیر آهن باشد بگیرند عسل بلادر یک جزو و زفت رطب یک جزو و در ظرفی بسایند تا ممزوج گردد پس بر سر دمل نهند و تا نیمروز بگذارند که آن همانقدر جلد را که بر آن طلا کرده باشند بخورد و قویتر از این آن است که یک حبه دوای حاد بشحم سرشته بر آن نهند و یا بگیرند آهک آب نارسیده و بشحم سرشته بدان ضماد کنند و یا آرد بصابون کوفته بدان ضماد سازند **ابن الیاس** گوید که علاجش فصد و اخراج خون به قدر قوت و واجب و سن و فصل است بعد از آن تنقیهٔ بدن به مطبوخ فواکه یا به مطبوخ هلیله و نقوع مشمش و هر صبح جلاب از عناب عدد و آلوی سیاه بیست عدد تمرهندی و شکرسفید هر واحد ده درم بنوشند و غذا مزورهٔ ماش با اسفاناخ و مغز بادام و بعد تنقیه هر صبح سکنجبین ساده ده درم به گلاب ده درم بدهند و غذا

مزورهٔ تمرهندی و مغز بادام یا انار دانه و مغز بادام و اسفاناخ و هرگاه مادهٔ دمل جمع گردد دوای منضج بر آن نهند مثل تخم کنوچه به انجیر خشک کوفته و یا کندر و تخم کنوچه و انجیر خشک و یا کندر و تخم کنوچه و انجیر کوفته و عسل و روغن کتان آمیخته **خجندی** گوید که فصد رگ مناسب یا هفت اندام کنند و اشربهٔ مطفیه و سکنجبین ساده به شیرهٔ خرفه بنوشند و فواکه ترش بخورند و بر آن رادعات تا سه روز نباید نهاد سیما اگر در قرب اعضای شریفه باشد و تنقیه به مطبوخ یا نقوع که در آن ریوند و سنا و شاهتره و عناب و تمرهندی و آلو و شیرخشت باشد باید کرد و چون ریم کند اسپغول کوفته با سریش سرشته ضماد کنند **انطاکی** در نزهت می‌نویسد که فصد کنند اگر ماده مهیج باشد والا رادع به مثل پیاز بریان و گشنیز و عسل و علیق و عنب‌الثعلب کنند و در وقت ریم کردن کردن به اسپغول و بزور و زعفران و زردی بیضه و خطمی و خمیرترش ضماد نمایند و چون منفجر گردد به روغن گاو و صبر و سفیداب و مرهم ابیض و داخلیون طلا سازند و آنچه به سرعت بگشاید این است کنجد بریان و ترمس کوفته و نعناع به آرد جو و عسل و در خواص آمده که چون به طبیخ برگ شفتالو غسل کنند منع تولد دمامیل کند و در تذکره گوید که فصد در دموی اول کنند و در صفراوی بعد تلطیف و تلئین در عضو مقابل به عده استعمال ماءالشعیر و تمرهندی و خیارشنبر و ردع به ادویهٔ وضعیه مثل خطمی و آرد شهیم و بزرقطونا به سرکه و پیاز بریان به روغن گاو و خمیر گندم به زیت و آنچه در داخس بیاید و بارد را اسهال بغاریقون و بیخ سوسن و تربد و ماءالعسل کنند و بر آن بادام بصمغ بطم و صنوبر و عسل و صابون نهند و چون بگشاید در فشبرون او مبالغه نکنند که آن سبب تجلب مواد گردد بلکه آنچه میسر آید اخراج آن کنند و باقی را بوضعیات جذب کنند مثل صبر و مرداسنگ به روغن گاو که آن مجرب است و کذا سفیداب و طحینه پس اگر خشکریشه در آن تولد کند لزوم به شکر و اندک زعفران نمایند و چون پاک گردد مرهم خل یا توتیا بر آن نهند و بعضی گفته‌اند که گشادن او به آهن بهتر از دواست و اما من چاره از نضج او نمی‌بینم اولاً به انجیر و خمیر پس به اسپغول و بر آن اعتماد کنند و کسیکه نجات از آن بخواهد به استعمال صبر و مصطکی کثرت نماید و اگرچه در هفته یک بار باشد و در خواص

آمده که هر یک قطعهٔ لحم خام فرو برد آن را دمل برنیاید تا سه سال و آنچه آن را نضج بلیغ نماید آرد جو و حب‌الصنوبر بشحم مرغابی یا بط است و سائر صموغ و گفته‌اند که شرب زعفران و ریباس از آن خلاص دهد و کذا ابتلاع هفت جوز بر نهار هنگام انعقاد او که کوچک باشد **مصنف** خلاصهٔ‌التجارب گوید که چون در حقیقت دمل از اصناف خراج است تدبیر آن خفیف از تدابیر خراج ظاهری بود و جهت هر دمل به تدبیر تنقیه حاجت نباشد بلکه در اوائل و غلبهٔ او تنقیه کافی بود و بسیار باشد که احتیاج به تنقیه نیفتد جهت کم پدید آمدن دمل و عدم امتلا و استحکام بعد سر کردن دمل عظیم نافع بود و بعضی مجربین گفته‌اند که این مرضیست که از حمام پیدا می‌شود و از حمام زائل می‌گردد و جراحت دمل آنگاه زائل گردد که چیزی همچون ریشه دبیله اندر آن است در است بیرون آید و آن هنگام باز بدوا نهادن احتیاج نیفتد و خاریدن محل دمل در آخر که چرک نباشد نشان روئیدن و بصلاح آمدن باشد و بسیار بود که تخم تمرهندی باریک کوفته در آب همچو مرهم پخته نیم‌گرم مکرر بر دمل نهند و آن را بپزاند و زود بصلاح آورد و کافی باشد و همچنین خمیر ترش شده و روغن بیدانجیر به هم سرشته نیم‌گرم مکرر طلا کردن و خمر دو دوشاب به هم سرشته مکرر نهادن و لعاب تخم مردو لعاب تخم کتان و حلبه نیم‌گرم مکرر افکندن و پیاز در آتش پخته مکرر بستن عظیم نافع بود و گویند که یک هفته هر روز مقداری طبیخ بیخ روناس آشامیدن منع آن بکند و کسی را که دمل در حرکت سفر و غیره پیدا شود باید که آن را نیک حفظ کنند که بر جائی سائیده نشود که رنج آن عظیم گردد و بیم ناسور بود و کاغذ سریش گرداگرد آن چسپانیدن نه بر سر آن عظیم مفید بود و هر دمل که به چرک آید رطوبت آن را چنان پاک کنند و احتیاط نمایند که بمحل دیگر نرسد چه بسیار باشد که از بوی آن دیگری برآید بر آن حوالی که آن رطوبت رسد و مجرب است و بدآن‌که بعضی اطبا دملی را که ریشه در آن باشد دبیله گویند و بعضی دبیله دمل بزرگ را گویند که چند دهن باز کرده باشد و اگرچه آخر آن جمله یکی گردد و بعضی دبیله بر اورام دموی که اندک صلابت پیدا کند اطلاق کنند و بعضی بر هر ورمیکه پخته گردد و سر کند اطلاق نمایند **مؤلف** خلاصهٔ‌العلاج می‌نویسند که در ابتدا ریوند چینی به گلاب سائیده فائده تمام دهد **صفت**

ضمادی که چون در اول به‌کار برند فرو نشاند و اگر رو بنضج آورده باشد نیروگل ملتانی زیرهٔ سفید هر کدام یک‌درم فلفل سیاه پنج عدد نمک اندکی همه را به آب سائیده طلا کنند و اگر با بول کودک بخیسانید بهتر است و اگر زرنیخ به آب سائیده بر حوالی دمل طلا کنند و بهروزه بر دمل نهند بزوری نضج داده منفجر سازد **صفت** مرهم سیماب که زخم دمل و جمیع قروح و جراحات را بزودی بهتر سازد سیماب یک‌درم سرب دو درم انزروت سه درم بول سیاه بول سرخ زنگار بهروزه هر کدام دو درم موم سفید کافوری بیست و یک‌درم روغن گاو چهل و چهار درم اول سرب را با سیماب گره دهند و سرد نموده همچون غبار بسایند به عده انزروت را سائیده داخل کنند و برهم زنند پس از آن کندر بعد از آن هر دو بول پس زنگار و بهروزه اضافه نموده مجموع را سحق نمایند چندآن‌که سرمه‌سا شود آنگاه قدری پیاز در روغن ماده گاو سوزانیده صاف کنند و موم را در آن گداخته ادویه را ممزوج ساخته در هاون به دستور بمالند و بردارند و عندالحاجه با پنبه یا لتهٔ کهنه بر زخم بگذارند انشاءالله تعالی همان یک عمل کافیست **عبدالعزیز** گوید که علاجش تنقیه پس ردع و تحلیل است و اگر تحلیل نشود بنضج و تقجیر پردازند و از منضجات قویه مویز و بزرکتان و انجیر و خردل به عسل است و کذا انجیر به آرد خمیر و کذا مویز با نمک طعام و از مجربات بزرقطونا بلعاب دهن است که آن منضج ملین مانع تزایدست و مغز پنبه دانه تنها منضج است و با تخم کنوچه عجیب است و انجیر بمصطکی و کتیرا و عسل سریع‌الاثر است و به اضافهٔ خردل قویتر و برای تفجر تخم تمرهندی با پیه کوفته نیم‌گرم ضماد کردن مجربست و کذا خمیر و سرگین کبوتر بزردهٔ بیضهٔ و عسل و بیخ نرگس و پوست بیخ کبر مفجر هر صعب است و صابون به انجیر منضج مفتح است و قویتر از آن ریوند بمقل و صابون است و چون انفجار دشوار گردد اشنان روغن گاو آرد ذره به آب پخته بدان تکمید کرده ضماد نمودن مجرب است و از ملحمات دم‌الاخوین و قنه و مقل و اشق و صبر و کندر و مر و انزروت است و نبتات لحم زراوند کندر ایرسا صبر اقلیمیا زفت مرداسنگ و همه آنچه در قروح بیاید در اینجا مفید بود

طاعون

ورمیست صغیرالحجم مثل باقلا یا کوچک‌تر از آن و گاهی کبیرالحجم به قدر گردگان یا بزرگتر از آن باشد و با سوزش شدید موذی متجاوز از حد بود چندآن‌که مریض پندارد که آتش بر آن موضع نهاده و به قول شیخ حکما قدیم نفطی را که ترجمهٔ او بعربی طاعون است بر ورمی اطلاق می‌کردند که در اعضای غددی‌اللحم حساس چون پستان و بیخ زبان و خصیه و یا غیرحساس چون بغل و کنج ران و پس گوش عارض می‌شود و بعد از آن آن را می‌گفتند که مع ذلک ورم حار و قتال باشد پس از آن هر ورمی قتال که به سبب استحالهٔ مادهٔ او بکیفیت سمیه عضو را فاسد نماید و رنگ عضو قریب خود متغیر سازد و حوالی او سیاه شود و گاهی چیزی خون و زرداب متعفن از آن ترشح کند و کیفیت ردیهٔ او به سوی قلب از طرق شرائین برسد و قی و خفقان و غشی حادث شود و چون این اعراض اشتداد نماید هلاک کند آن را طاعون نامیدند و اغلب که همین قسم اخیر را اوائل قوماطا می‌گفتند و از واجبات است که مثل این ورم قتال در اکثر امر در اعضای ضعیفه مثل بغل و بن ران و پس گوش عارض شود و بدترین او آن است که در بغل و پس گوش عارض گردد به سبب قرب آنها از اعضائیکه آن شدیدتر در ریاست‌اند و سالمتر طواعین آن است که رنگ او سرخ باشد پس آن‌که زرد بود و آنچه مائل بسیاهی باشد به سرعت در دو سه روز قتل کند و طاعون در هوای بد و سالهای وبا در شهرهائیکه هوای آن زود عفن شود و در فصل خریف و آخر تابستان بسیار افتد و به تجربه یافته‌اند که متعدد برآمدن آن بهتر از مفرد بود و آنچه دفع شود بر محلهای دیگر پدید آید بهتر باشد و سببش غلیان خون و احتراق او مع رقت است **و انطاکی** در تذکره می‌نویسند که طاعون را مخصوص کرده‌اند بورم حار قتال سریع‌التفعن حادث در مثل پوست مغابن و اطلاق کرده می‌شود برد یا بسب تلازم حاصل میان هر دو غالبا والا میان آنها عموم و خصوص من وجه است و آن در حقیقت بثره مثل باقلا یا زیاده‌تر بود مادهٔ او خون متعفن است و فاعل او حرارت ناریه و صورت او شی مستدیر بنزف دم در صدید و غایت او از هاق نفس و بدتر او آن است که در بغل چپ باشد به سبب مجاورت او قلب پس بن ران راست پس بغل راست پس بن ران چپ پس گردن به قول صحیح‌تر و گویند که هر دو بغل بدتر از هر دو ران است پس از جهت مکان بود و از جهت

زمان آن است که نزد زیادتی خون و هیجان او باشد و این در ایام ربیع بود و اگرچه در خریف باشد و از جهت رنگ سیاه کبود پس سبز پس زرد پس سرخ و هرگاه تب و اختلاط عقل و تواتر نفس و نبض مقارنت کند لامحاله مهلک بود و از کسانیکه بدان سریع‌تر هلاک شوند اطفال‌اند پس اعراق خصوصاً مثل زنگی و هندی به سبب ضعف مزاج بکثرت تحلل پس دموی پس صفراوی و نادر در سوداوی و آن مرض وبائیست عام به قول اصح و حقیقت او اجتماع بخارات عفنه است که با مطار در فصل گرما تصاعد نماید و اسباب او حکیمه کثرت رطوبت و حرارت و یبس سرما و بودن سال ربیعی است و کثرت کشتگان پس هوا بخون مقتولان متعفن شود و با حیوان و ثمرها و آبها ملاقی گردد و آن را بخورند خون فاسد شود و بمواضع رخو جمع گردد مثل خراج اگر رطوبت اشتداد نماید والا بصورت آبله مترشح و کیفیت موت بدان انعکاس خون به سوی مواد سمیه است پس بقلب رسد چنان چه در سموم اتفاق افتد و از اینجهت طاعون قاتل را تب و قی سیاهی محل و کمودت او لازم بود و این ملازم و با بودنه بعکس آن و فرق میان هر دو ظهور مثل خراج است فقط نه آن‌که امراض در وبا یک نوع‌اند و در این مختلف بود چنان چه قومی بدان گمان کرده و در نزهت گوید که اگر با طاعون عضو متغیر نشود و با تب و خفقان مقترن نگردد سلیم باشد والا مهلک بود **و طبری** می‌گوید که وبا در عالم چون از فساد هوا باشد آن مثل طواعین و درشکین و بنفسجی و موم در بدن بود اگر از فساد خون باشد و هوا فاسد شود یا بفساد کلی یا جزئی گردد پس اگر فساد جزئی باشد در آن بلد اعلال وبائیه غیرقتاله بود و اگر فساد در هوا کلی عام باشد در آن بلد امراض قتالهٔ مهلکه بود و فساد هوا آن است که در آن کیفیت فاسده پیدا شود و بر آن تغییر مفسد جوهر او دارد گردد و فساد خون نیز به حدوث کیفیت فاسده بود و به حسب فساد امراض متولد شود پس اگر فساد او به حدت و غلیان باشد از آن بخارات لذاعهٔ فاسده پیدا شود و از آن خارش بغیر بثور پدید آید و اگر فساد از خلط مع حدت و عفونت بود از آن حکه و جرب و بثور و دمامیل متولد شود و اگر فساد او به عفونت و تغیر بسی حدت و سحونت و حدوث سمیت در آن باشد از آن طواعین قتاله افتد و معنی طواعین آن است که این خون فاسد سمی عفن متغیر مفسخ به سوی عضوی یا اعضا بریزد و فسخ و

منتن و احراق آن نماید و از آن هلاکت سریع باشد و گاهی این اخلاط مذکوره به سوی قلب ریزد و فی‌الفور قتل کند و یا به سوی دماغ یا صدر و از آن در جائی از بدن مثل عدس پدید آید و آن را ازیتیه نامند و بهر این بقراط حکم کرده که چون این علامت بر بینی و چهره و بیخ گوش بینند بر موت سریع دلالت کند و گاهی این فساد و حدت کم باشد و از آن بنفسج پیدا شود و آن نقطهاست که در جمیع بدن ظاهر شود صورت او مثل برگ گل بنفشه بود متفرق در همه بدن و آن سلیم‌الحده بود تا وقتیکه رعاف پیدا نکند پس اگر ما آن رعاف حادث شود و از آن تب ساکن گردد دلالت کند بر آن‌که خلط روی قتال از جنس طواعین قتاله است پس همواره رعاف کند تا آن‌که هلاک کند و گاهی چنان ظاهر شود که گویا کیکان گزیده‌اند در جمیع بدن مائل بسرخی شدید و این سلیم بود البته هلاک نکند و گاهی آثار ظاهر شود مثل گزیده و سبز بود و در وسط او خطوط سفید مائل بکمودت باشد و این نوع را درشکین نامند و آن قتال است صاحب او را رعاف کند یا نکند و از آن نوعی رنگ است که به رنگ رصاص ظاهر شود و آن را موم گویند و آن دلالت بر فساد سائر اخلاط و احتراق آن دوقوع او در خون کند و از آن رنگی دیگر است که اغبر به رنگ خاک مثل بهق ظاهر شود و صاحب او در بدن ثقل و ذخامت دریابد پس سر او ورم کند و بمیرد و یا طبیعت او نرم گردد و هلاک شود و این دلالت کند بر آن‌که فساد به سوی دماغ مرتقی شده و غلط شدیدالعفونت فاسدست و از فرط احتراق خود خاکی سمی گردیده **علاج نقل هوا** کنند اگر ممکن باشد والا تقویت دل بخورانیدن مرکبات کافوری و مفرحات و یاقوتی بارد و دواءالمسک بارد و غیره از تریاقات سرد و سائر تدابیر که در تب وبائی مذکور شد باید نمود و فادزهر معدنی و مروارید و گلاب و عرق کادی را تاثیر قویست و خوردن جدوار یا کافور اندر ترشی بهترین تدبیر است و طلای جدوار در آب گشنیز و اندک سرکه سائیده بهترین طلا بود و قبل از بروز آن در ایام وبا از این طلا بوئیدن و چشیدن و بر بغل و کش ران و پس گوش و غیره متصل مالیدن منع برآمدن طاعون بر این محلها کند و حق آن است که این مرض را هیچ تدبیری چنان نبود که مریض را زود فصد کنند به عده بر بالای طعام ترش تریاقی حب‌الشفای به رنگ در آب انار افشرده حل کرده دهند و چون مرض پیدا شود و

محل آن را بنهادن تیزاب فاروقی مدبر بسیماب و جدوار بشکایند به دستوریکه در خراج گفته شد و بر دل و دماغ او اطلیهٔ سرد تریاقی خوشبو نهند و چون ماده بدماغ رسیده هذیان پیدا کند بمعالجهٔ سرسام صفراوی پردازند یا زیادتی استعمال تریاقات بارده و باقی تدبیری که در علاج امراض قلب از سوءمزاج حار مذکور است به‌کار برند و اگر در ایام وبای طاعونی هر روز جدوار سه دانگ سوده در دوغ گاو یک و نیم توله آمیخته وقت صبح بخورند و غذاهای ترش تریاقی تناول نمایند و مداومت بوئیدن سرکه و پیاز کنند مرض مذکور عارض نشود و اگر در ابتدای ظهور آن فادزهر بری و جدوار هر یک چهار حبه در دوغ گاوی سه توله بدهند و غذا هر دو وقت خشکه گیلانی با دوغ گاو و بالائی و مربای کرونده و مربای تمرهندی بخورانند و عوض آب گلاب و عرق کاسنی هر دو برابر و عرق صندل چهارم حصه آمیخته بشوره پرورده بنوشانند و خاکشی یک توله در آب برگ عنب‌الثعلب سبز و گشنیز تر و بارتنگ سبز بر صفحه سرب صلایه کرده حضض مکی هفت ماشه گل ارمنی نه ماشه سرکه مقطر یک توله آمیخته حوالی آن ضماد کنند در دو هفته صحت کلی رد نماید و حکیم عابد از استاد خود نقل کرده که بعض مطعونین را به ابتلاع یک توله کافور علاج کردم و در یک روز شفا یافتند و سویدی نوشته که تعلیق یا تختم یاقوت هر قسم او که باشد صاحب طاعون را نفع کند و مجرب صحیح من ست و گفته که گل ارمنی شرباً و طلاءً علی الانف و ریباس و گل مختوم و کافور شرباً و مقل ازرق شرباً و بخوراً و جماز نخل اکلاً و دوام خوردن روغن گاو هر واحد طاعون را نافع است **صفت** حبه یکه به جهت طاعون و خیارک و جمیع اورام حاره نافع نوشته گل ارمنی جدوار بنفسجی زرنباد زردچوبه صندلین گل مختوم مساوی با دیک صلایه کرده حبها بسته نگاهدارند در هوای سرد سه ماشه به آب و در هوای گرم با گلاب بدهند و حکمای هند گفته‌اند که روغن کنجد در این مرض بغایت مضر است به حدیکه در چراغ نسوزند و شیربرنج پخته بر طاعون بستن نفع دارد و بخورانیدن شیرگاو و برنج نیز امر کرده‌اند و شهد و شکر سفید یکجا کرده بر ورم گذاشتن جاذب و محلل ماده می‌دانند والله اعلم **اقوال حذاق** شیخ‌الرئیس می‌فرماید که استفراغ به فصد واجب است بدان چه وقت احتمال او کند و یا اخراج خلط عفن آن را واجب نماید به عده واجبست که بقلب

متوجه شوند بحفظ و تقویت به چیزی که در آن تبرید و عطریت باشد مثل ترشی ترنج و لیمو و ربوب سیب و به و مثل انار ترش و شمیدن مثل گل سرخ و کافور و صندل و غذا مثل عدس به سرکه و مثل مصوص ترش مرتب از لحوم تیهو و دراج و بزغاله و لازم است که تکمیل مسکن مریض ببرف بسیار و برگ بید و بنفشه و گل سرخ و نیلوفر و مانند آن کنند و بر قلب اطليۀ مبردۀ مقويۀ که از ادويۀ خفقان حار و اصحاب وبا معلوم است باید نهاد و بالجمله تدبیر او تدبیر ارباب هوای وبائی است و اما نفس طاعون و آنچه سمی مانند آن است پس در ابتدا معالجه کنند از چیزی که قبض و تبرید ننماید به اسفنج مبلول در آب و سرکه و در روغن گل یاروغن تفاح یا شجرۀ مصطکی یا روغن مورد این در ابتداست پس معالجه به شرط کنند اگر ممکن بود و آنچه اندر آن باشد سائل سازند و نگذارند که منجمد گردد و سمیت زیاده شود و اگر احتیاج بمحجمه افتد که به لطف بمکند به عمل آرند و آنچه خراجی‌الجوهر باشد باید که نزد انتهای او یا مقارنت انتها بتفتیح استعجال نمایند و اگر آنجا تب باشد در تبرید تانی کنند تا ماده باز پس نگردد و تفتیح او به مثل نطول به آب بابونه و شبت و سائر مفتحات لطیفه که در ابواب خراجات مذکور است باید کرد و اما قوماطا و لوبوس را نفع می‌کند ضماد پرسیاوشان و سرمق و لبلاب و بیخ خطمی به اندک اشق و عسل به شراب و یا دبق براتیانج و قیروطی و یا چرک خانۀ زنبور عسل و ترمس در سرکه تر کرده و بیخ قثاءالحمار بعلک‌البطم و یا نطرون به انجیر یا به خمیر **ابن الیاس** گوید که در این مرض البته فصد نکنند چنان چه ملسوع را فصد نمی‌کنند تا که مادۀ سمیه در جمیع بدن منتشر نگردد بلکه علاج حق و تدبیر صواب آن است که همگی عنایت به امر قلب و تقویت او مصروف دارند و از وصول کیفیت سمیه به سوی آن اجتناب نمایند و هر صبح جلاب از شربت حماض یا شربت ترنج یا نارنج یا لیمون یا به یا سیب یا انار ترش هر کدام که حاضر باشد ده درم به گلاب و عرق بیدمشک و عرق گاوزبان هر واحد ده درم بنوشانند و زیر بادکش مبلول به گلاب بنشانند و بدن او را بکاسه سفت بپوشند تا هوای سرد ببدن او نرسد و جلد را کثیف نسازد و در ماده غلظ و شر نیفزاید و استنشاق هوای سرد کنند تا قلب گرم نگردد غذا به عدسیه و عناب و سرکه سازند و حوالی او یخ و برگ کدو و عصی‌الراعی و حی‌العالم

نهند و بر سینه صندلین و گل سرخ به گلاب و بلع و کافور ومانند آن طلا نمایند و سزاوار نیست که بر موضع ورام طلای بارد نهند بلکه می‌باید که شرط زنند اگر ممکن باشد و موضع مشروط را به آب گرم بشویند **جرجانی** گوید که بر طاعون هیچ ضمادی و طلائی سرد رادع نشاید نهاد و برگ زدن نیز مشغول نباید بود مگر آن‌که امتلای قوی باشد و خلط بد دور کردن واجب بود و جایگاه علت را پاکی زدن و به آهستگی مزیدن و به آب گرم شستن صواب باشد و هرگاه که خفقان قوی گردد آب گرم و طبیخ بابونه و شبت نطول باید کرد تا ماده از دل بازگردد و بجایگاه علت باز آرد و تحلیل کند و تدبیر پزانیدن ورم باید کرد به ادویهٔ که در علاج خراج یاد کرده آمد **ابومنصور** گوید که مبادرت بنوشانیدن جمیع مقویات قلب و مبرد حرارت غریبی او مثل آب انار ترش و سیب و دوغ ترش کنند و درخس خانه یا در مکان سرد خواب کنند و حوالی او تربز و سیب و برگ انگور و غیر آن نهند و غذای مبرد مثل قریص و اهال و مغلظ خون بخورند و مع ذلک قصد تقویت معده او بخورانیدن ربوب ترش و قرص طباشیر نمایند و چون از طلای بارد و مکان بارد خفقان حادث شود به آب گرم نطول کنند و آن را گرم سازند و جمیع عنایت بحفظ قوت پس حفظ قلب مصروف دارند چه بعد از آن علاج موضع ممکن بود و چون خفقان خفت پذیرد و برد و وقوف قوی باشد نظر کنند اگر ساعی گردد علاجش بعلاج آکله از داغ کنند پس او مال او نماید و اگر سیاه باشد به شرط و **محمد زکریا** گفته سزاوار است که از بلادیکه در آن طاعون افتد بگریزند پس اگر در لشکر باشد در موضع عالی بالای باشد نشینند و همچنین در هر مرض که از بوی بد و خبث ریح بود **انطاکی** گوید که چون معلوم کردند که این سال وبائی است از پیشتر تهیه به فصد و حجامت و تنقیهٔ اخلاط حاده کنند و چون هوا بتغیر ابتدا نماید گوشت و شیرینی و هرچه مولد خون و حرکت او باشد ترک نمایند و مورد و نیلوفر و طرفا فرش سازند و آب عدس و سرکه و گل ارمنی بپاشند و تعلیق نارنج و پیاز و نعنع و سیب کنند و آن را بخورند و تدخین بدان و بمشک و عنبر و لادن و قطران نمایند و بنفشه و آنچه از آن سازند مطلقاً استعمال کنند و چیزی که غذای او قلیل باشد و منع جوش خون بتبرید خود نماید مثل فواکه و به قول و باقلا و عدس و خرفه بخورند و روغن بنفشه و صندل و سرکه و کافور

بمالند و از مجربات حمل یاقوت و مرجآن است و گویند که زمرد و از مشهور تعلیق درونج است و این معجون ماخوذست از آنچه در ذخائر ترجمه آن بعربی نشده و آن مجربست برای دفع سموم و تغیر هوا و وبا و مقداری که از آن مستعمل می‌شود سه قیراط است و در روغن بنفشه حل کنند و حوالی بینی بدان چرب نمایند و او از اعظم مفرحاتست و خفقان را نفع کند و انعاش قوتها و اعضای رئیسه نماید و قوت او تا ده سال باقی ماند **صنعت آن** بنفشه گل سرخ خشک نعناع مرزنجوش هر واحد ده مثقال گل ارمنی درونج صندل به همن سفید گشنیز خشک کرده بعد تر کردن او به سرکه هر واحد پنج مثقال صبر زعفران گل مختوم مصطکی تخم ترنج مقشر بسد هر واحد چهار مثقال کهربا طباشیر لادن هر واحد سه مثقال صمغ عنبر هر واحد دو مثقال یاقوت سرخ یک مثقال همه را بسایند و در نیم رطل گلاب که در آن هفت قیراط فادزهر حل کرده باشند بگذارند به عده بشربت ریباس معجون سازند و اگر میسر نشود بشربت بهی یا سیب به سرشند و بردارند و در نزهت گفته که آنچه مرکب از صبر و زعفران و گل مختوم و بنفشه و سنبل‌الطیب و درونج باشد بخورند که آن مجربست و کذا یاقوت و زمرد اکلاً و حملاً و هرگاه طاعون عارض شود در آن هنگام فصد جائز نبود و عنایت بحفظ قلب واجب بود به مثل فادزهر و آنچه دفع سموم کند مثل زمرد و تبرید حوالی حمل به مثل سرکه و گل ارمنی مورد و کافور **طبری** گوید ممکن نیست که برای هر نوع طاعون علاج خاص جدا بیان کنم پس علاج عام جمله این انواع ذکر کرده می‌شود طبیب را باید که از آن علاج هر نوع استخراج نماید و به حسب رای خود زیاده و کم کند پس گویم زمانی که در بلدی نوعی از این امراض در یکی از مردم ظاهر شود بر جمیع اهل معرفت واجبست که تدبیر نفس خودها مها امکن به این تدبیر نمایند پس می‌باید که در آن وقت فصد باسلیق از هر دو دست کنند و خون زیاده‌تر آنچه ممکن باشد بیرون آرند و به این مطبوخ استفراغ نمایند **نسخهٔ آن** هلیله زرد بیست درم آلو پنجاه عدد تمرهندی سه اوقیه عناب یک کف کبیر تخم کشوث تخم کاسنی گشنیز خشک توت شامی خشک هر واحد یک کف برگ عنب‌الثعلب یکدستهٔ کبیر همه را در چهار رطل آب بپزند تا به یک رطل و ربع باز آرد پس صاف کرده در آن پانزده درم فلوس خیارشنبر و ده

درم ترنجبین خوب مالیده بار دیگر صاف کنند و سه سطوح سقمونیای مشوی آمیخته نیم‌گرم بنوشند و از این مطبوخ دو شربت یا سه به قدر قوت و امکان بنوشند و از جمیع اغذیه بر مزورات حماضیه و حصرمیه و ریباسیه و عدسیه و بر کاهوی مسلوق مطیب به سرکه و بر کاسنی به سرکه و مانند آن اقتصار نمایند و در این هنگام از گوشت و شراب البته اجتناب کنند و از جماع به الکلیه حذر نمایند و کثرت شم کافور و بنفشه و نیلوفر کنند اگر فصل آن باشد و ریحان مغسول به آب سرد و این شربت که اهل مصر برای طواعین و فساد هوا و فساد خون ترکیب داده‌اند استعمال نمایند **نسخهٔ آن** بگیرند آب حماض و آب غوره و آب ریباس و سرکهٔ کهنهٔ تند هر واحد یک رطل پس بگیرند کافور یک مثقال و با دو مثقال ریوند کوفته و یک و نیم دانگ افیون خالص در صره بسته اندازند و جوش دهند تا ادویهٔ صره حل شود و از آبها دو ثلث کم شود پس بر هر رطل آب رب سیب ساده و یک رطل شکر سفید و یک دانگ زعفران انداخته به قوام آرند و این شربت در آن ایام دائم به قدر بیست درم سرد کرده بر ناشتا بنوشند و ابن یسار اشاره احتقان در آن ایام به این حقنه می‌نمود ماءالشعیر بعناب و سپستان بپزند و صاف کرده و در آن اندک روغن بنفشه و سفیدی بیضهٔ رقیق و لعاب اسپغول خوب برهم زده بدان حقنه کنند و برای این امراض این قرص به سکنجبین بخورد کسیکه او را این مرض یا نوعی از آن ظاهر گردد **نسخهٔ آن** گل سرخ طباشیر تخم خرفه تخم حماض نشاسته تخم کاسنی عصاره زرشک حضض صندل سفید و سرخ گل قبرسی گل مختوم هر واحد یک‌درم و نیم مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ مغز تخم خربزه مغز تخم کدوی شیرین هر واحد دو درم کافور ریاحی دو دانگ همه را باریک سائیده بر هر سی درم از آن یک‌درم ریوند چینی سوده اندازند و به سرکه کهنه سرشته یک یک‌درم قرص سازند و یکقرص هر روز با دو اوقیه سکنجبین ساده بخورند و در آن ایام در حماض داخل شوند و صبر کنند تا بدن تر گردد پس بپارچه عرق را پاک کنند و آب غوره به روغن گل یک بار بمالند و یک بار به سرکه و روغن گل مالش نمایند و این معالجه جنسیه است از آن معالجات همه انواع آن بر می‌آید و طبیب از نوشانیدن مسهل یا چیزی که در آن هلیله باشد حذر کند و از تضمید معدهٔ او بچیزی قباض احتراز نماید پس اگر سوزش در

معده و جگر یافته شود بر آن پارچهٔ مبلول به آب عنب‌الثعلب و گلاب صرف نهند و در تبرید جگر مبالغه نکنند و به روغن البته مس او ننمایند **سمرقندی** و غیره می‌نویسند که هرگاه بیمار را در خانه سرد نشانند و جهت تبرید حوالی او برف دارند واجبست که بر ورم پرسیاوشان و خطمی و بابونه ضماد سازند و به طبیخ بابونه و شبت تکمید کنند تا که سردی هوا در محل ورم نرسد و آب گرم که بعد شرط بر ورم ریزند در آن ادویهٔ حاره پخته باشد و هرگاه فصد خواهند کرد و واجب آن است که مراعات چند چیز اهم دانند یکی آن‌که بر طاعون اول شرط زنند زیرا که در صورت خروج مادهٔ سمیه از نفس عضو خوف انتشار سم در بدن نزد فصد کمتر باشد دوم آن‌که پیش از فصد حوالی طاعون چیزهای بارد و قابض طلا نمایند چون حضض و گل ارمنی و ماميثا و امثال آن تا مادهٔ سمی را که در آنجا جمع شده به سوی باطن بازگشتن ندهند هنگام برآمدن خون به فصد سوم آن‌که بمحافظت اعضای رئیسه خصوصال مبالغه نمایند تا ماده متحرک به فصد بدین اعضا نیفتد و آنچنان باشد که اطلیهٔ خوشبوی بارد بر سینه و دل گذارند و خوشبوهای سرد ببویانند و آب سرد و گلاب آمیخته جرعه جرعه دهند تا که خون بر می‌آید و بعد از آن نیز تا همین قاعده مرعی دارند تا که مادهٔ متحرک سکون یابد و این همه احتیاط که وقت فصد گفته شد بر تقدیریست که مادهٔ طاعون سمیت بسیار داشته باشد وگرنه بدین تدابیر حاجت نباشد بلاخوف فصد باید کرد و اگر با وجود قلت سمیت اندر فصد بعضی از این ضوابط مرعی دارند بهتر باشد و به احتیاط اقرب بود و دلالت بر قلت و کثرت سمیت از رنگ ورم توان کرد چنان چه گفته شد و غلبهٔ صداع و هذیان علامت صعود ماده بدماغ است پس در آن هنگام پاشویه کنند و محاجم کلان بی‌شرط بر ساقها گذارند و سخت مکیدن فرمایند و زمانی دراز محجمه را نهاده دارند **خضر** گوید که استاد من گفته که فصد و مسهل در طاعون و در کل مادهٔ ردیه که متوجه بخارج بدن شود هنگام خروج او جائز نیست تا تعارض واقع نشود و اما در ابتدا قبل ظهور او فصد و استعمال مسهل از مطبوخات و حقنجات واجب بود خصوصاً اگر ماده بسیار مهیاج باشد تا ماده متعفنه در باطن محتبس نشود و قتل نکند و من گویم که چون بینند که مادهٔ حار بسیار مهیاج ست و به سوی اعضا منتشر شده و به انصباب به سوی

اعضای رئیسه میل کرده پس رخصت نشود و قتل نکند و من گویم که چون بینند که ماده حار بسیار مهیاج است و به سوی اعضا منتشر شده و به انصباب به سوی اعضای رئیسه میل کرده پس رخصت نمی‌دهد هم بترک فصد و مسهل و اگرچه بعد خروج بود چون قوت متحمل باشد تا مادهٔ خبیثهٔ متحرکه قتل نکند و بسیار مردم به این تدبیر سالم ماندند و گاهی در مثل این حالت بحجمامت ساقین در اطفال امر میک و نیم و برای تبرید و تقویت قلب شربت درد تازه و شربت صندل به گلاب و کافور و عرق نیلوفر بدهند و بعد شرط موضع تدبیر انضاج بعلاج و خراج و اکله کنند و استاد من امر بشق بچهٔ مرغ و وضع او و گرماگرم بر طاعون بعد شرط او می‌کرد تا جذب مادهٔ سمیه کند و گویند که آنچه بطاعون نفع کند داغ به آتش است و در آن روغن گاو کهنه و مرهم رسل چکانیدن و بعضی مردم طلای موضع به افیون مخلوط بزعفران به سبب شدت درد و خوف هلاکت بنابر عدم احتمام او می‌کنند و این خطرناک است به سبب ردع ماده به اخماد روح

اورام مغابن

یعنی آماسهائیکه در مغابن که عبارت از پس گوش و زیربغل و بن رآن است پدید آید و از حبس طاعون نباشد و این گاهی به سبب دفع اعضای رئیسه بود که ماده را از خود به سوی مغابن دفع کند و گاهی به سبب دفع طبیعت بود از عضوی شریف ماده را به طریق بحران انتقالی بغیر آن‌که اعضای رئیسه دفع کرده باشد و گاهی به سبب قروح و اورام دیگر که در عضوی باشد و به سوی آن عضو مواد جاری شود و در راه او این مواضع باشد پس قدری از آن ماده در اینجا بماند به جهت وسعت و رخاوت و تخلخل موضع و ورم آورد و از این قبیل است ورمیکه از قرحهٔ دست در بغل و قرحهٔ سر در پس گوش و قرح ساق یاران در کنج ران پدید آید و این نوع اورام را بفارسی باعزه گویند و گاهی به سبب امتلای بدن از خون و دیگر اخلاط این ورم حادث شود چنان چه در دیگر مواضع بر می‌آید و **انطاکی** گوید که گاهی در ایام ربیع و بلاد مرطوب اندفاع ماده در مکانهای مذکور می‌شود و مشابه طاعون گردد لیکن آن نباشد بلکه این یا اورام یا خراج حار بود که دردناک باشد و گاهی قرح گردد و منفجر شود از مادهٔ فاسد

بنفسه یا بعلاج و باغره نامند و بمصر کبد و در شام ضربه و علاجش علاج دماميل و اورام حاره است و بعد گشادن علاج قروح بود و **مولف** خلاصه التجارب گوید که خیارک ورمی بود دراز شکل بهیئت بادرنگ کوچک که اندر پیغولۀ ران افتد و گاهی اندر بغل نیز افتد و نزد عوام به همین اسم مشور بود و اما اطبا این را بورم همین مواضع بازخوانند و از اورام رخو شمرند و این ورم در اول با درد سخت و صلابت باشد و از اعراض طاعون با آن هیچ نبود و رنگ او در اوائل از رنگ بدن دور نباشید و اکثر بتحلیل رود و این ورم گاهی به سبب الم در عضوی فروسوی خود عارض شود بعلتی که مذکور شد و این قسم عرض بود اکثر خودبخود تحلیل پذیرد بعد تسکین الم عضو مأدف که سبب بوده **علاج** فصد کنند و زلو بچسپانند و تبرید لعاب بهدانه و شیرۀ عناب و عرق شاهتره و شربت نیلوفر بدهند و بعد از آن نضج به مسهل بارد تنقیه کنند و استعمال رادعات در اینجا مناسب نبود بلکه بعد تنقیه مرخیات محلله مانند موم و روغن گل با محللات استعمال نمایند و یا بنفشه و خطمی و تخم مرو به روغن بنفشه و موم سفید سرشته به‌کار برند و از مرخیات روغن گاو و مسکه است و گاهی ریختن آب گرم بر آن کفایت کند و تکمید بخشت و سنگ گرم کرده در تحلیل این اورام مجربست و خصوصاً اگر در آفتاب گرم کرده باشند خیلی مفید بود و همچنین ضماد از حلبه و بزرکتان و عنب‌الثعلب و ریوند چینی مساوی در آب برگ مکوه و ایضاً طلای جدوار خطائی تنها یا با زراوند طویل برابر و اگر تحلیل نشود پیاز در خاکستر گرم پخته بربندند یا به رتۀ برگ نیب و سنبهالو نهند و دیگر منضجات و مفرجات که در علاج فلغمونی و خراج و دبیله و دمل مسطور شد استعمال کنند و اگر آرد جو دو توله ریوند چینی سه ماشه در جغرات پخته ضماد کنند در تفجیر درم و تسکین درد مجربست و اگر منفجر نشود به نشتر بشکافند پس مراهم مدملۀ قروح به عمل آرند و آنجا که اتفاق تضمید روادع در این اورام افتد لازم است که بتقویت دل و دماغ و فم معده همی‌کوشند تا ماده به اعضای رئیسه بازنگردد و در این زمان ورم بن ران که بهندی بد گویند اکثر در آغاز مرض آنشک عارض می‌شود و از علاج مرض مذکور تحلیل می‌گردد و یا می‌شکافد و فصد و مسهل سودا و اطریفل شاهتره در آن مفید می‌افتد **ذکر ادویۀ** نافع اورام مغابن اگر ورم پس

گوش با درد گوش و صداع و تب باشد بهدانه سه ماشه عناب پنج دانه سپستان نه دانه در عرق شاهتره عرق عنب‌الثعلب جوش داده شربت نیلوفر دو توله خاکشی چار ماشه داخل کرده بنوشند و رسوت گل ارمنی جدوار صندل سرخ هر یک دو ماشه در آب عنب‌الثعلب سبز سائیده ضماد نمایند و شیر دختر قدری در گوش اندازند و جو نیمکوفته مکوه نیلوفر گل خطمی برگ کنار در آب ده آثار جوش داده پاشویه نمایند روز دیگر گل خطمی بنفشه هر یک شش ماشه کوکنار چهار عدد مکوه شش ماشه نیلوفر چهار ماشه در شیر گاو پاوسیر جوش داده بخور سازند و گل خطمی عنب‌الثعلب هر یک شش ماشه مغز خیارشنبر دو توله در آب عنب‌الثعلب سبز سائیده ضماد سازند که معمول حکیم شریف خآن است **ایضاً** برای گره سخت کش ران قبل از آتشک از مادهٔ آن و انصباب فضول جگر اول فصد باسلیق و تبرید مسکن اخلاط از لعاب بهدانه شیرهٔ خیارین شیرهٔ کاسنی شربت بنفشه خاکشی به عده منضج فساد خون و مسهل فلوس خیارشنبر به عمل آرند و رسوت جدوار هر یک دو ماشه فلوس خیارشنبر یک توله به آب گشنیز سبز سوده ضماد کنند و ارسال علق به موضع ورم فرمایند و بعد شکافتن ورم مراهم جالیه و مدمله به‌کار برند **ایضاً** عناب به عرق شاهتره جوشانیده شربت بنفشه داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشند و جدوار به سرکه و گلاب سوده ضماد نمایند **دوایی که** به جهت ورم خیارک از مجربات گیلانی است پوست هلیلهٔ زرد ناکوفته به روغن بیدانجیر خوب بریان کرده باریک سوده بسرکهٔ تند خمیر کرده ضماد نمایند در دو سه روز دفع سازد **دیگر** محلل پیاز را از کارد قیمه کرده در بول کودک نابالغ بپزند تا مهرا شود پس قرص بسته نیم‌گرم بر خیارک بندند صبح و شام در چهار روز تحلیل می‌شود پس حنا سوده قرص کرده بر آن بندند **دیگر** بیخ کیله در بول آدم سائیده نیم‌گرم بر پارچه نهاده بچسپانند **دیگر** ریوند چینی اعلی کرم تاخورده بسایند و قلیلی آهک آب نادیده هر دو را در شهد خالص یک جزو سفیدی بیضه دو جزو مخلوط کرده بر پارچه آلوده بگذارند و از بالا یک گهری کامل باخگر پاچک گرمی رسانند چون بر ورم خوب بچسپد بگذارند در دو سه روز تحلیل شود حاجت تبدیل دوا نیست همین یک بار کفایست و اگر چیزی باقی ماند یک بار دیگر ضماد کنند **دیگر** برای تحلیل ورم و صلابت آرد خمیر چار دام

برگ حنای سوده شش ماشه نمک طعام سه ماشه سوده به روغن گل چهار ماشه آمیخته به آب برگ مکوه سبز یا گلاب سرشته ضماد نمایند و اگر سوزش در ورم نباشد بطور لطوخ پخته بندند **دیگر** کچله مثل صندل سائیده قدری فلفل سیاه سوده آمیخته شیرگرم ضماد نمایند و یا خردل به آب گرم سائیده لیپ کنند و برگ بکاین پخته یا برگ شفتالو پخته یا برگ پیپل گرم کرده یا برگ لهسوره نیم‌گرم یا برگ نرما یا برگ سنبهالو نیم‌گرم بستن نیز نافع است و به رته بادنجان با نمک شور گاه تحلیل می‌نماید و گاهی می‌پزاند و صدف سوخته با شهد آمیخته ضماد کردن ورم پس گوش کهنه را نافع است **دیگر** مجرب والد مرحوم چونه یک ماشه در شهد شق ماشه یا در سفیدی بیضه ممزوج نموده بر کاغذ ضماد کرده بنهند و باز تجدید کنند و بیخ پیلوکه از آن مسواک می‌سازند و در آب سائیده ضماد کردن نیز در تحلیل آن مجرب نوشته **دیگر** کیلهٔ خام به اندک هلدی آمیخته ضماد کنند که تحلیل کند و کذا اغوک را شکافته بر بلغک بستن محلل قویست و کذا آمله پوست لهسوره پوست تمرهندی به آب سائیده ضماد کردن **دیگر** پنبه دانه را آنقدر بکوبند که مثل قرص شود و نیم‌گرم بندند و یا مغز تخم ارند یک توله سائیده قرص ساخته بندند و بالایش برگ درخت بر گرم کرده بندند و یا برگ گهیگوار دو پاره کرده قدری رسوت دهلدی سوده بر آن پاشیده نیم‌گرم بندند **دیگر** بابچی کوفته در آب بطور لیئی پخته ضماد کرده بربندند که در اول فرو نشاند و یا آرد نخود با گوگل بیامیزند و تکیه ساخته بر بد نهند و برگ نیب نیم‌گرم بربندند **ضماد محلل** اکلیل‌الملک تخم کتان به آب پخته ضماد نمایند و یا گوگل کنجد هر یک دو توله قرص نموده گرم گرم بربندند و یا تخم شبت بابونه تخم کتان سوده با روغن گل و موم سرشته نیم‌گرم ضماد نمایند **ضماد** که ورم پس گوش را نافع صندل سرخ فوفل شیاف مامیثا صبر زعفران مرمکی جمله برابر به گلاب سائیده ضماد کنند **ایضاً** نافع اورام مغابن از بیاض والد مرحوم آنبه هلدی فلفل سیاه کالی زیری سهاگه نربسی کچله کوفته بیخته در آب گهیکوار آمیخته بپزند و متواتر طلا کنند و یا حلبه هالون هر دو برابر سائیده به آب لیپ کنند در سه روز دفع گردد و اگر خواهند که پخته کند گرم کرده ضماد نمایند و اندکی زردچوبه بیامیزند **ایضاً** نفاع ورم بغل و مسمی بلال دارو ست کات هندی

مرداسنگ تج صندل سرخ کبابه توتیا کوفته بیخته به آب خمیر کرده بر ورم گذارند **ضماد منضج** که در پختن اورام اثر تمام دارد آرد جو آرد برنج آرد حبه تخم سن ایلوه سوده در شیر پخته بنهند **ایضاً** نافع بد شنگرف پاره زیرهٔ سفید هر یک پنج ماشه هر سه را سائیده در سفیدهٔ بیضهٔ مرغ یکعدد آمیخته بر پارچه مالیده بر نهند که پخته بشکند **دیگر** گوگل صابون مین پهل سائیده به دستور بچسپانند و یا برگ صبر پوست دور کرده پهنکری زردچوب بر آن پاشیده بربندند پخته گرداند **ضماد مفجر** که جهت انفجار خیارک وورم پستان مجرب است هم بشکافد و هم شکافته را مندمل سازد نیلو تهوتهه نیم جزو هالون هلدی دال هر یک یک جزو گوگل دو جزو قند سیاه دو چند همه ادویه کوفته با قند خوب ممزوج نموده نیم‌گرم ببندند **دیگر** که خیارک را منفجر سازد هالون هلدی گوگل مین پهل چوک ریوند چینی صابون نمک سنگ برگ نیب سائیده نیم‌گرم ضماد نمایند و یا آهک را در قند سیاه کوفته قرص ساخته بربندند که سریع‌التفجیر است **دیگر** که برای پختن خیارک مجرب نوشته پشک شتر ریه گاذران هر دو مساوی در آب پخته ضماد نمایند چون منفجر و مغز چوب کیله یا بیخ کیله سائیده بر سرش بندند به شود **دیگر** که مجربست گوگل زرد بهروزهٔ خشک پنچال کبوتر دشتی ریوند چینی هر چهار را در شهد سوده بر پارهٔ جامه ضماد کرده بچسپانند و به آتش پاچک از دور گرمی رسانند چندآن‌که دوا بچسپد زود سرکند **طلا** که بد را نیکو است حلبه بزرکتان مغز تخم تمرهندی کوفته بیخته نگاهدارند وقت حاجت قدری با شیرگاو بپزند تا غلیظ گردد بر پرچه اندوده بالای بد باید گذاشت که منفجر خواهد ساخت یا تحلیل خواهد کرد **دیگر** کندر پنبه دانه دال نخود باریک سائیده به دستور بچسپانند و یا سیماب کندر در روغن زرد حل کرده گرم بنهند **مرهم** که انواع زخم بغل و غیره را مجربست دال گل هرمزی هر واحد شش ورم توتیای سبز دو سرخ در روغن کنجد کهرل نمایند که مثل مرهم شود استعمال کنند **مرهم** که برای اندمال زخم بد از مجربی منقول کتههٔ سفید کافور مرداسنگ سنگ جراحت کوفته بیخته با بالائی جغرات آمیخته بچسپانند و گویند که اگر اسگند تاگوری را به آب سائیده در ظرفی بدارند و چون آب بخشک شدن آید دیگر آب اندازند تا به قوام مرهم باشد و خشک نشود و آن را هر روز بر زخم بن

ران کهنه و متعفن شده صبح و شام تا یک هفته بمالند جراحت مندمل گردد و این دوا در ابتدا و تزید و انتها نیز نفع تمام دارد **اقوال مهره** شیخ می‌فرماید که علاج این اورام مخالف علاج اورام دیگر است در این امر که ابتدا بدفع و ردع ماده نباید کرد و در آن استعجال این نکنند بلکه تنقیه به فصد و اسهال لابدست و اما در علاج دیگر توقف نمایند اگر ممکن باشد تا آن‌که حال ظاهر شود پس اگر بر سبیل بحران یا بر سبیل دفع عضو رئیس باشد البته منع ماده نکنند بلکه جذب آن به سوی عضو نمایند بهر حیلهٔ که ممکن باشد و اگرچه بمحاجم باشد و اما اگر به سبب کثرت امتلا باشد در آن استفراغ ماده اصل علاج است و تقلیل غذا و تلطیف آن و رادعات استعمال نکنند بلکه مرخیات نیز بغیر استفراغ ماده به‌کار نبرند چه این گاهی بر عضو جذب ماده بسیار کند بلکه چون استعمال مرخیات کنند مع ذلک استفراغ و جذب ماده به سوی خلاف نمایند و خطر در رادعات رجوع ماده به احشا و اعضای رئیسه است و خطر در مرخیات جلب مادهٔ کثیر است و استفراغ و امالهٔ ماده از مضرت مرخیات ایمن گرداند و چون در اشتداد نماید از تسکین او چاره نباشد به مثل نهادن پشم مبلول به زیت گرم کرده به عده در آخر نمک در آن زیاده کنند تا درد به تحلیل ساکن کند و در ابتدا گاهی درد زیاده کند پس اگر بدن پاک بود در استعمال محلل خوف نکنند و گاهی در تحلیل مثل آرد گندم کفایت کند و سالم‌تر از آن آرد جوست و گاهی محلل قوی ورم را عظیم کند پس استعمال او نکنند مگر آن‌که احتیاج افتد بدفع ماده از اعضای رئیسه بجذب ماده از آن به سوی ورم بخوف اعضای رئیسه و بسیار باشد که در ابتدا ریختن زیت گرم کرده بر آن صحت بخشد و اما هرگاه ورم در لحم رخو بود و آن در عضو شریف باشد مثل پستان و خصیه و از منع مادهٔ او خوف آفتی نباشد منع و ردع آن کنند و چون میل و بصلابت محسوس شود بهر نحو که باشد تلئین آن نمایند **ایلاقی** و **جرجانی** می‌نویسند که آنچه بر سبیل بحران و دفع طبیعت افتد هیچ دوای رادع بر آن نشاید نهاده باشد که بدان حاجت آید که دوای مرخی یا محجمه نهند تا همگی ماده بدان موضع آید پس از وی تحلیل کنند و آنجا که بر سبیل گذر ماده بر آن موضع باقی مانده باشد نظر کنند اگر در بدن امتلا بود اول تنقیه بدن از اخلاط بد کنند و هیچ دوای رادع و هیچ دوای مرخی نشاید نهاد و بعد

تنقیه و در صورت عدم امتلا ادویهٔ مرخیه باید نهاد و اگر آماس در پستان یا در خصیه افتد و در بدن امتلا نباشد و خوف رجوع ماده بعضوی شریفتر نبود اول ادویهٔ رادعه باید نهاد تا مدد دیگر بدو نیاید و آنچه قانون علاج اورام است در ابتدا و انتها و انحطاط بر آن ترتیب به‌کار برند و اگر ترسند که آماس سخت خواهد گشت ادویه نرم کننده به‌کار باید داشت چنان چه در علاج فلغمونی مذکور شده **ابن الیاس** گوید که هر صبح سکنجبین ساده و گلاب هر واحد ده درم و یا آب تمرهندی یا آب انار بشحم او افشرده هر کدام که باشد با شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشند و غذا مزورهٔ ماش به مغز بادام و اسفاناخ و کدو یا مزروهٔ آلوی کوهی خورند و نگذارند که طبیعت قبض شود **میرعوض** می‌نویسد که اگر ورم مائل بصلابت بود بملینات مبادرت نمایند و مرهم داخلیون در این باب عجیب‌الفعل است **صفت** دوایی که چون بر ورم بغل و پس گوش و بن ران استعمال کنند زود نضج دهد و بگشاید مسی که نبات مشهور است برگ او بستانند و با برگ نور استهٔ بیدانجیر مساوی بسایند و قدری نمک آمیخته نیم‌گرم ضماد نمایند **صفت** داروئیکه خیارک را سود دهد بول طفل را در ظرفی نهاده بر آتش گذارند تا گرم شود صابون تراشیده در آن اندازند و اندک نمک داخل کرده بپزند چون غلیظ شود بر خیارک بربندند و چند روز متواتر صبح و شام تازه به این نوع استعمال نمایند که بغیر الم و درد شکافته ریم بیرون می‌آورد بعد از آن بمرهم مدمله علاج کنند **صفت** داروی دیگر از این نوع که مجربست خشت پخته را نرم بسایند و با روغن بیدانجیر خمیر کرده صبح و شام هر دو وقت ببندند در سه روز قابل نشتر زدن می‌شود و مالیدن جدوار سائیده بر این اورام در آغاز ظهور سودمند است و اگر در ابتدای ورم مغابن و پستان دو درم سرپهوکه و پنج عدد فلفل سیاه به آب سوده طلا کنند و با پنج دانهٔ فلفل سیاه شب در آب خیسانید بامداد مالیده صاف نموده یکدام عسل آمیخته بنوشند سود دارد و برگ عباسی متواتر گرم بستن فائده تمام دهد

جدری

که آن را بترکی چیچک و بتورانی نغرکان و بفارسی آبله و بهندی سیتله دماتا گویند و آن بثوریست بسیار که بر سطح ظاهر و یا باطن جمیع بدن یا اکثر یا بعض آن برآید و به تدریج حجم او به قدر عدس و نخود یا بزرگتر از آن گردد و از بدن برداشته بود در ابتدا سرخ باشد و نزدیک نضج بسفیدی زند و پرآب گشتی نضج یافته بعضی منفجر شده و اکثری غیرمنفجر خشک گشته بریزد و اقل مدت ظهور و بروز دانها از ابتدای تب سه روز و اواسط پنج روز و اکثر هفت روز بود و اقل ایام بزرگ شدن دانه پنج روز دو وسط هفت روز و نهایت نه روز تا دوازده روز باشد و نهایت خشکی دانه‌ها بیست روز تا یک ماه است و از جملهٔ امراض عامهٔ وبائیه و مستعدیه است چنان چه در هر شهر یکه پدید آید در آنجا خلقی کثیر بدان گرفتار شوند بنابر مصاحبت و مقارنت و ملاقات یکدیگر مثلا اگر در یک محله یا در یک خانه بر طفلی ظاهر گردد تمام اطفال آن محله و خانه بدان مرض مبتلا گردند و در عقیب هوای جنوبی چون وزیدن آن کثرت نماید بسیار افتد و اما انواع ردیهٔ آن از قبیل طواعین شمرده‌اند به جهت رداءت و کمال عفونت و سمیت و عدم قبول مواد آنها نضج و تقیح و هلاک گشتن صاحب آن در اکثر امر و اکثر کسانیکه در این علت هلاک می‌شوند بعد از به شدن ایشان را مرض خناق و سرفهٔ شدید و ذات‌الجنب و ذات‌الریه و سوءتنفس و سحج اسهال دموی و زحیر و سقوط اشتها عارض می‌گردد و گاهی در آخر فلغمونی یا دبیله تولد کند و به هلاکت انجامد و گاهی از همان بثره قرحهٔ خبیثه پیدا شود و منجر بناصور گردد و از اینجاست که **شیخ‌الرئیس** می‌فرماید گویا که جدری قسمتی از بحرآن است یعنی اکثر بحران انتقالی به سوی اورام و مانند آن می‌باشد به اندفاع ماده جانب مواضع بدن پس اورام و دمامیل و خراجات پدید می‌آید و مادهٔ جدری نیز همچنین می‌باشد و هم او می‌نویسد که جدری در جلد تنها یعنی در آنچه قریب ظاهر بود عارض نمی‌شود بلکه در جمیع اعضای مفردهٔ ظاهری و باطنی عارض می‌گردد حتی که در حجب و اعصاب یعنی اگر ماده بغایت وافر باشد در سطح باطن اعضا نیز به همرسد و هیچ عضوی را نگذارد حتی که سطح کام و زبان و حلقوم و چشم و گوش و امعا و غیره را و اگر با وجود قوت و کثرت ماده در طبیعت یا در بعضی اعضا ضعف باشد که از مقاومت آن عاجز آید و نتواند که از خود

دفع نماید بساست که بسیاری از ماده بدان عضو ریخته منجر بفلغمونی گردد و اگر ماده مائل‌تر بخون باشد و بماشرا اگر مائل بصفراویت بود و بدبیله اگر ریم در فضای باطن عضو جمع شود و بدین عوارض بدن را از آن ماده پاک گرداند اگر در آن ماده کمال رداءت و عفونت و خباثت و سمیت نباشد والا بهر عضوی از اعضای اصلیه و یا شریفهٔ رئیسه و یا غیرشریفه که بریزد آن را فاسد و متعفن ساخته هلاک نماید و ایضاً اگر طبیعت در کمال قوت نباشد و حرارت غریبه در آن تصرف نماید و آن را متعفن گرداند حمای عفینه عارض گردد و لهذا بر ظهور دانه‌ها تا ایام بحران تب مقدم می‌باشد و اشتداد می‌یابد و به قول شیخ چون جدری ظاهر شود مورث خارش گردد پس اشیا همچون سرسوزن جاورسی ظاهر شود پس بیرون آید و تا مدتی پر گردد پس از آن ریم برآید پس خشکریشه مختلف‌الالوان آن گردد پس ساقط شود و اکثر آنچه ظاهر شود به رنگ فلغمونی یعنی ورم دموی بود بنابر آن‌که از مائیت خون حادث می‌شود ولیکن گاهی بالوان مختلف رمادی و بنفسجی و سیاه بنابر اختلاف ماده بر می‌آید و **انطاکی** گوید جدری اکثر در هنگامیکه طفل حرکت نماید و حرکت او قوی گردد عارض شود و قبل از این بیرون نیاید مگر در سالهای وبائی و ظهور او بسیار تاخر نماید در ضعیف مزاج پس گاهی در سن پیری پدید آید و گاهی یک شخص را دو بار ظاهر شود به حسب انتباه طبیعت و از اقوال اطبا معلوم می‌شود که احدی از آن ر استگاری نمی‌یابد و نزد من آن است که اگر حرارت غریزی وافر و حرکت در بدن مفرط باشد فضلات بدن بغیر حدوث جدری تحلیل یابد و یا به استعمال ادویهٔ مانع بالخاصیت برنیابد ولیکن اگر آن را تحلیل نکند در مرض روی اندازد و آن بثوریست که بعدد روز از تب مطبقه و صداع و درد پشت و خارش و سرخی و تهبج ابتدا کند به عده نتوء از پس ظهور به استدارت نماید و یا تا روز هفتم طول کند بعد از آن به تدریج فرو نشیند تا مدت هفتهٔ دوم به عده بریزد و ایام ظهور را در اقلیم رابع و آنچه متصل آن از ثالث باشد بعد راس حمل و در مثل مصر از حوت است و در بلاد رطب خصوصا حار چون مصر کثرت می‌نماید و در بلاد یابس مثل زنگ و حبش برنمی‌آید به سبب شدت حرارت و صلابت و همچنین در صفالیه به سبب جمود و خلط و آن از امراض معدیه است خصوصا چون در تغیر هوا واقع شود

و غالبا در مصر مقدمه برای طاعون و یا وبا بود و در اجزای بدن حتی که باطن استیعاب نماید خصوصا چون ردی باشد **اسباب جدری** بدآن‌که مادۀ فاعل جدری خون مائی گرم کثیرالامقدار است که غلیان و ثوران یابد و این غلیان یا طبیعی بود مثل صبیان را عارض شود به سبب دفع کردن طبیعت ایشان فضول رقیقه رطبه متولد از خون حیض و شیر که در خون آنها باقی ماند به سوی جلد بر سبیل بحران حتی که خون خام ایشان پخته گردد و متین‌تر و قویتر شود و یا غیرطبیعی باشد مثل ثوران اخلاط در ابدان مستعدۀ آن به اسباب خارجی دارد از داخل چون استعمال ادویۀ حاره و یا از خارج چون آمد ربیع و تابستان و ریاح جنوبی و هوای مجاور صاحبان جدری **شیخ** می‌فرماید که گاهی در خون جوش پیدا شود بر سبیل عفونت اندک از قسم جوشهائیکه آب میوه‌ها و غیره را عارض می‌شود و بدان سبب تمیز بعض اجزای آن از بعض به هم می‌رسد پس بعضی از این غلیان آن است که سبب او امری مثل طبیعی باشد که خون جوش کند تا کم گردد از آن فضلاتیکه از بقایای غذای طمثی که در هنگام حمل بوده بخون مخلوط شده و یا فضلاتیکه بعد از تولد در خون پیدا شده از اغذیه عکریه و ردیه که قوام او را سخیف گرداند به سبب غلبۀ مائیت و آن را بجوش آرد تا آن‌که او را جوهر متقوم قویتر از اول حاصل شود مثل آن‌که طبیعت به آب انگورین فعل کند حتی که آن را شراب متشابه‌الجوهر گرداند و از آن کف هوائی و ثفل ارضی جدا شود و بعضی آن است که سبب او امری دارد از خارج جوش دهنده باشد که اخلاط را بخون زیاده‌تر از حالت طبیعی مخلوط سازد پس جوش و حباب در آن پیدا شود مانند آن‌که نزد تغیر فضول و خصوصا ربیع از کیفیات و نظام واجب آن عارض گردد **ایلاقی** و **جرجانی** می‌نویسند که سبب جدری جوش خون در بدنست گاهی بر سبیل فعل طبیعی و گاهی به سبب رقت خون و مائیت او و چون آن را حرارت زائد رسد **اما آنچه** بر سبیل فعل طبیعی بجوشد همچون جوشیدن شیرۀ انگور باشد چون گرم شود از حال متغیر گردد و بجوشد و اجزای او از یکدیگر جدا شود و آنچه کف بود بر سر آید و آنچه در وی باشد فرو نشیند و آنچه صافی و رسیده باشد در وسط بماند پس خون در بدن مردم همچنین بجوشد و از اخلاط بد متولد از غذای اول مثل خون حیض و از فضول و اخلاط دیگر ابخرۀ

که بعد ولادت در بدن مجتمع شود و با خون آمیزد از آن جدا شود **و آنچه** به سبب مائیت خون بجوشد همچون اشیای لطیف رطب رقیق باشد که در تابستان به سبب گرمی هوا زود بجوشد و متعفن شود و مثال خون کودک همچون شیرۀ خام است و مثال خون جوان همچون شیرۀ پخته و رسیده و چون خون کودک خام و رطوبت‌ناک بود کم کودکی باشد که از آفت آبله خلاص یابد و از اینجا معلوم گردد که سبب آبلۀ کودکان آن است که خون کودکی از حال متغیر شود و در جنبش و جوشش آید تا خلط خام و فضله از آن جدا شود و چون پخته گردد چاره نیست از آن‌که رطوبت کودکی از آن جدا شود و خون او پخته و باقوام شود از بهر آن‌که مزاج کودک گرم و تر باشد و ممکن نیست که چیزی گرم و تر پخته و رسیده شود و از حالی بحالی بگردد بدون آن‌که بجوشد زیرا که کودکان بعضی شیرخواره باشند و بعضی بعهد شیرخوارگی نزدیک باشند و هنوز فضول غذای اول و رطوبت و رقت شیر در بدن ایشان باشد با آن‌که طعامها بسیار و آمیخته و بی‌ترتیب خورند و حرکتها بی‌هنگام کنند و اینهمه اسباب خامی رطوبت و رطوبت‌ناکی خون در بدن باشد و کسانیکه از حد شیرخوارگی و نزدیکی آن در گذشته باشند و نزدیک شش هفت سالگی رسیده همچنان که طبیعت واجب کند که دندان بیفکند و دیگری قویتر برآید در این سالها نیز واجب کند که حال خون متغیر گردد و خامی و رطوبت فضلیه از وی جدا شود و پخته با قوام نیک گردد تا قوت او زیاده شود و بالیدن اندامهای او محکم شود لیکن حال همگنان در خامی و رطوبت‌ناکی خون یکسان نیست از بهر آن‌که مزاجها مختلف است و تدبیر طعام و شراب و حرکت و سکونت بیعادت افتد و مزاج هوا هر موضعی به جانبی دیگر است بدین سبب بعضی را آبله زود برآید و بعضی را دیرتر و بعضی را بیشتر اتفاق افتد مگر جوانی را که بکودکی از آبله سلامت مانده باشد یا اگر برآمده باشد اندکی بوده باشد به قدر خامی رطوبت فزونی از خون او جدا نگشته باشد و خون او به قوام نرسیده باشد یا مزاج او گرم و تر باشد اندر جوانی باز برآید و بسیار باشد که مزاج کودک گرم و خشک بود پس در جوانی به سوی هوای دیگر رد یا تدبیر طعام و شراب و حرکت و سکون برخلاف زمانۀ کودکی گردد و بدان سبب مزاج او گرم و تر شود و اثر هوا پیدا گردد تا در جوانی آبله برآید و مردم پیر را آمله

نباشد مگر اندر زمانهٔ وبا که بسیار مردمان را برآمده باشد و هوای بد و نفس بیماران نیز اندرون دل او رسد و روح او بگرداند و تباه کند و بتوسط شرائین و روح که اندر آن است خون همه رگهای تن همچنان تباه شود **خجندی** و غیره می‌گویند که سبب جدری یا امر طبیعی است یا غیرطبیعی و هر یک از این هر دو یا خاص بشخصی بود یا نه پس این چهار قسم باشد **اول آن‌که** سببش امر طبیعی خاص بشخص باشد و این مثل فضلهٔ ردیهٔ مائیه باقی از غذای طمثی است که وقت حمل طبیعت زنان آن را از عروق جگر به سوی حرم دفع می‌کند و غذای جنین می‌شود و جزوی از آن در بدن طفل می‌ماند و به تدریج مجتمع گشته زیاده می‌گردد تا هر زمان که طبیعت مدبر بدن در آن استعداد می‌یابد و مدوی بدان رسد در آن تصرف نموده گرم گرداند بجوش آورد و در آن هنگام اگر طبیعت در کمال قوتست تمام آنچه از آنجزو مجتمع گشته و بجوش آمده به اصلاح آورده جزو بدن گرداند و آنچه قابل تحلیل و دفع باشد به طریق بحران به عرق و یا بول و یا براز دفع نماید و اگر همه مندفع نگردد قدری از اجزای لطیفهٔ لزجهٔ آن در بدن بماند و به طریق تبخیر بخار نموده به سوی جلد و ظاهر بدن مندفع سازد و به جهت غلظ از مسمامات بر نیاید و زیرجلد افتد و عفونتی یافته جدری پیدا شود و اکثر آن است که با آن جزو مدد می‌رسد و منضم می‌گردد ماده فضول ردیهٔ غلیظهٔ حاصله از اغیه و اشربهٔ مولد آنها خواه در مرضعه یا طفل در صغر سن یا در جوانی یا کهولت یا شیخوخت که بدان سبب زیادتی در غلظت و ثوران و هیجان آن گردد از قبیل تغییرات حاصله از فضول اربعه سال خصوصا ربیع و خریف چنان چه می‌گردانند آب انگور و آب میوه‌های تر را مانند شراب صافی لطیف نضیج هر یک به حسب قابلیت ماده و نوع آن **دوم آن‌که** سبب آن امر طبیعی غیرمختص بشخص باشد و این مانند هواست که متغیر شود بتغیر فضول جاری بر مجرای طبیعی مانند آن‌که ربیع گرم گردد و برسد هوای گرم آن با بدان ممتلیه از رطوبات منجمده در سردی زمستان پس آن گرمی آن را بسیلان یا حرکت و غلیان آرد و بدان به سبب اخلاط مستعد تعفن گردند و این طبیعت را محتاج به احداث غلیان و دفع مواد گرداند تا از اعضای رئیسه شریفه و از باطن بظاهر دور سازد چنان چه ذکر یافت و جدری حادث گردد **سوم آن‌که** سبب او امر غیرطبیعی

خاص بشخص باشد و این مانند استعمال اغذیهٔ حارهٔ رطبهٔ مؤلد فضول مائیهٔ حاره و اخلاط مختلف‌القوام در رقت و غلظ است بنحویکه بعض اجزای آن ارضی و بعض آن مائی رقیق باشد و این اخلاط مستعد بلغیان گردند نه به سبب ارضیت آنها بلکه به جهت مائیت آنها پس آن فضول و اخلاط جوش زنند چنان چه مذکور شد و از آن جدری به طریق مسطور پیدا شود **چهارم آن‌که** سببش امر غیرطبیعی غیرخاص بشخص باشد و این مانند هوائیست که متغیر شود در فصول که جاری بر مجرای طبیعی نباشند چنان چه در تابستان گرمی شدید با رطوبت بسیار عارض شود و یا در آخر تابستان تغییر عظیم در هوا از گرمی و سردی به همرسد پس آن نیز باعث ثوران و غلیان و عفونت اخلاط و حدوث جدری گردد به طریق مذکور و ایضاً تعفن هوا به سببی از اسباب و رسیدن آن به ابدان و سکونت نزد نیستانها و حضو آبهای متعفن و یا نزدیک مزابل و زمین پست و پر اشجار و آشامیدن آبها غلیظ ایستاده و یا نشستن نزدیک مریضان جدری و استنشاق هوای ابدان و انفاس ایشان و غیر اینها از اسباب معفنه باعث حدوث جدریست در ابدان مستعد آن **و بدانند** که این اسباب مذکوره از آن قبیل نیستند که هر یک بسر خود تنها سبب آبله گردد بلکه می‌تواند که دو و یا سه و یا زیاده جمع شده سبب آن گردند چنان چه اکثر جوانان را چنین ست و اطفال شیرخواره را می‌تواند بود که سبب اول باعث گردد فقط و هر شخصی را مدت‌العمر یک مرتبه و یا دو سه مرتبه بر می‌آید تا هفت مرتبه و زیاده هم گفته‌اند بندرت به حسب تحریک ماده برای اندفاع و یک مرتبه اکثریست و طبری حکایت می‌کند که والدهٔ ابن ازرق طبیب را در هر سال یک مرتبه آبله برمی‌آمد و آن از جمله کسانی دروغگو نبود نه بر آن شناخت و تمیز آبله از غیر او دشوار بود و این ممتنع و محال نیست زیرا که می‌تواند بود که مادهٔ آن تمام در یکدفعه بنابر مانعی از جانب مادهٔ قابل از کثرت و غلظت و اختلاف اجزا و عدم نضج و غیر آن و یا از جانب سبب فاعل مانند ضعف مزاج و غیره دفع نشد و طبیعت کار خود تمام نکرده بدو دفعه و سه دفعه و یا زیاده کار کشد **انطاکی** گوید که صورت جدری نتر است که غالبا مستدیر باشد پس بلند شود و بعضی از آن متصل و متفرق و کم و زیاده بود به حسب مزاج و فاعل او قوت طبیعت است و ماده او مابقی از خون حیض است که در

شکم مادر بدان غذا کند و غایت او پاک کردن اعضاست **معرفت ابدان و امزجه و فصول مستعد جدری** به قول شیخ بدن مستعد جاری حار رطب و کدرالرطوبت است خاصه و آن‌که عادت بگرفتن خون نداشته باشد و یا داشته باشد لیکن از مدتی نگرفته باشد و از اغذیۀ بسیار غذاهاست که خون را رطوبت‌ناک و مستعد فساد و غلیان کند و در جدری به سرعت اندازد و خصوصا اگر معتاد آن نباشند و بر آن ادویه و اغذیۀ مسخنه استعمال نمایند مثل البان و خصوصا شیر شتر و شیر مادیان چون بدان استکثار نماید کسیکه عادت او نداشته باشد بعد از آن شراب بسیار بنوشد و ادویۀ حاره بخورد و ایضاً کثرت شیرگاو و گوسفند و شراب انگوری و عسل و دیگر شیرینها مانند خرما و انجیر و گردگان و خربزه و انگور و انواع حلویات و گوشتها و به قول و حبوب حارۀ رطبۀ مبخره خصوص که عادت بخوردن آن نداشته باشد و جدری اطفال را بیشتر از جوانان و جوانان را زیاده‌تر از پیران برمی‌آید بنابر اسباب مذکوره و پیران را به سبب برد مزاج و غلظ خون ایشان بسیار کم و نادر افتد مگر باسباب قویه و کمال قوت مزاج اصلی ایشان و در بلدان شدیدالحراره و رطب و ابدان رطبۀ فربه را بیشتر از ابدان خشک لاغر افتد و در فصل بهار بیشتر از فصل زمستان عارض شود و بعد از بهار در آخر خریف و خصوصا چون بر آن تابستان بسیار گرم و خشک گذشته باشد و آن خریف نیز گرم و خشک باشد و **جرجانی** گوید شخصیکه مستعد آبله باشد پرگوشت و فربه و کثیرالدم و سرخ یا گندم‌گون باشد و او را امراض تب حاده مطبقه و رمد و رعاف و بثرهای سرخ بسیار باشد خصوصا که شیرینی خوردن عادت وارد چون عصیدۀ خرما و غیره که مذکور شد و هرگاه اندر تابستان باران بسیار آید و بادهای جنوب جنبد اندر خریف آبله بسیار باشد

ذکر انواع صالح و ردی جدری و الوان و اشکال آن

بدآن‌که اگر ماده کم و لطیف و رقیق است و آنها آبله دور و جدا و جدا و مدور حبابی شکل سفید مانند مروارید بمرور بر می‌آید تا به حدیکه بعضی ده بیست دانه برآورند و این قسم بسیار نیکو است و اگر ماده بسیار ولیکن لطیف و رقیق باشد دانهای بسیار نزدیک به هم بلکه بعضی متصل و درهم می برآید سرخ رنگ مائل بسفیدی و زود پرآب

شود و نضج می‌یابد این نیز بسیار خوبست و ابتدای بروز این قسم تا هفتم روزست و ابتدای رو بخشکی آوردن از روز نهم تا دوازدهم بود و اگر ماده غلیظ و یا کثیف و یا مخلوط بخون فاسد بود و یا اخلاط دیگر مثل صفرا و یا سودا و یا هر دو مخلوط باشد و با رداءت و سمیت بود آبله حادث از آن بسیار بد قتال است به حسب مراتب آن در ترکیب و رداءت و تفصیل احوال هر یک از اقسام این به حسب الوان و اشکال این است بدآن‌که انواع و الوان کلی جدری دوازده است یعنی سفید و عدسی و جاوری و سرخ و زرد و سبز و بنفسجی و اغبر و سیاه دموی و مضاعف و هلالی و هر یک ازاینها به حسب اصناف و الوان ماده و ترکیب آن است **اول** سفید که آن را لولوئی نامند و آن دو قسم است یکی لولوئی غیرانبوه یعنی قلیل‌العدد که به فارسی مرواریدک و بهندی موتیا گویند پس آنها دانهائیست که در اول ظهور و بروز کوچک سرخ مائل بسفیدی مانند پشه گزیده بعضی اندک پهن و به تدریج بزرگ و برآمده و آبدار براق مدور به شکل دانهای مروارید نیمرو خواه نزدیک به هم و خواه دورو و به آسانی و به یکرب و الم با کمی تب و اعراض در روز سوم و قریب آن برآید و بعد از بروز تب و اعراض کم گردد و بعد تمام نضج درد بخشکی آوردن که نهایت آن نهم دهم باشد اعراض به التمام مفارقت نماید واین قسم بهترین اقسام است به سبب آن‌که مادهٔ آن خون صافی لطیف رقیق مائی مختلط ببلغم رقیق است و دلیل است بر کمال قوت طبیعت بر نضج و دفع ماده به تمامه بظاهر جلد و قبول آن مرنضج و دفع را بسهولت و دوم که لولوئی انبوه است آن دانهای بسیار بزرگ متصل به هم است بلکه بعضی درهم و مانند مروارید سفیدرنگ با تب و اعراض نسبت بقسم اول بیشتر و قویتر و تا نُه روز تمام پرآب شود و نضج یابد و بعد از ظهور و بروز به دستور تب و سایر اعراض رو بتخفیف آورد و بعد اتمام نضج درد بخشکی آوردن که نهایت تا دوازده است تب و سائر اعراض مفارقت کند و این قسم نیز بسیار خوب و بیخطر است و ماده و این نیز مثل قسم اول است لیکن بیشتر و زیاده از آن قسم و چرک این قسم سفید و خشکریشهٔ آن سفید مائل بسیاهی بود به سبب خشکی و انجماد **دوم** عدسی که بهندی مسوریه نامند و آن دانهای کوچک سفید سخت به شکل عدس است که خارش بسیار کند و بدشواری بروز نماید و در این قسم خوف آن است که بدشواری نضج

یابد و یا نیابد و حال مریض متغیر گرداند و به هلاکت انجامد و مادهٔ این مائیت خون مختلط ببلغم حاد بورقی است و اگر نضج یابد و مریض شفا یابد از آن منجر به حدوث مرضی دیگر خواهد شد و فرق میان این نوع و نوع لولوئی آن است که سفیدی این به سبب مادهٔ خود که بلغم غلیظ است مانند سفیدی گچ تیره بی‌رونق بود و سفیدی آن به حسب مادهٔ او که رقیق مائی است مائل بشفافی و رونق می‌باشد و فرق میان حادث از بلغم رقیق و از بلغم غلیظ آن است که حادث از بلغم رقیق نرم می‌باشد و زود شکافته می‌شود و با اندک خلشی و بعد شکافتن چرک آن جاری می‌گردد و حادث از بلغم غلیظ صلب می‌باشد و بصعوبت و دشواری شکافته می‌شود و چون شکافته شد چرک آن سیلان نکند **سوم** جاورسی و آن دانهائیست صلب به شکل جاورس کوچک به هم چسبپیده و مادهٔ این نیز مثل ماده عدسیست و این نوع اگر از چهار روز بگذرد و آب برندارد و در آن سفیدی ظاهر نشود بسیار بدست **چهارم** سرخ و این آن است که در اول دانهای آن به رنگ سرخ بروز کند یا بعض مواضع ظاهر بدن سرخ گردد اگر ماده کم و یا متوسط باشد و اگر بسیار باشد اکثر اعضا یا تمام بدن سرخ گردد و از این نوع آنچه بسیار سرخ باشد مانند آن‌که گویا بر ظاهر جلد بدن خون پاشیده‌اند و برابر بدن باشد و بلندی نداشته باشد بسیار بد و مهلک است بزودی و مادهٔ این خون صرف فاسد غلیظ غیرقابل نضج است و این نوع نیز بدست و هرچند در کمیت و کیفیت زیاده باشد بدتر بود ولیکن در بدی مانند بلغمی یعنی عدسی نیست و از این نوع آنچه مادهٔآن بسیار و قوی و فاسد باشد تا نهم نخواهد کشید و اگر بکشد بعد نهم دانهای بسیار بزرگ درهم آن شکافته شوند و از آن خون بسیار متعفن برآید و اکثر آن است که اعضا را پوسیده و متعفن گرداند و آخرالامر هلاک نماید نهایت تا پانزدهم خصوص آن‌که با آن اعراض ردیهٔ دیگر باشد **پنجم** زرد که آن را معصفری و در هندی کسنبیه نامند و آن دانهائیست ریزهٔ زرد مائل بسرخی و سفیدی و مادهٔ این صفرا مختلط بمائیت است و رداءت و بدی این کمتر از سرخ دمویست ولیکن اعراض این زیاده و این نیز بد و قتال است خصوص آن‌که دانهای آن متصل بود و سوزش و حدت بسیار داشته باشد **ششم** سبز و آن دانهائیست ریزهٔ متصل درهم منفرش بر سطح بدن مانند پشه گزیده که بر بالای آن خطهای سفید باشد

و اگر بالای آن نقطها و یا خطهای سرخ باشد قتال بود و آن معروفست بورشکین و بعضی از آن قابل نضج است و نضج می‌یابد و بعضی نه و مادۀ آن صفرای محترق از خون و یا صفرای مخلوط بمائیت خون باشد و رنگ سبز مرکب از زرد و سیاه است زردی آن از صفرا و سیاهی آن از سودا است و دال بر کمال رداءت است **هفتم** بنفسجی است و آن دانها به رنگ گل بنفشه متصل و درهم متفرش بر سطح بدن بود و مادۀ آن سودای محترق مختلط بخونست یا خون سوخته و دال بر کثرت و تراکم خون و انطفای حار غریزیست و این نیز بسیار بد و مهلک است **هشتم** اغبر و آن دانهائیست خاکستری رنگ متصل و درهم مفروش بر سطح و مادۀ آن سودای محترق از خون یا از سودای تختلط ببلغم غلیظ است و دال بر کمال احتراق و اگر از سر دانها خون تراوش کند آن را دامی و نزاف نامند و بسیار بد شمرده‌اند **نهم** سیاه که در هندی چمریه گویند و آن دانهائیست سیاه مفترش بر ظاهر بدن خواه متصل و بلند و سرتیز باشد خواه متفرق پهن و اطراف دانها سفید و میان آنها سیاه بود و مادۀ آن سودای محترق از خون حاد است و این قسم را در هندی چمریه از آن نامند که با پوست بدن چسپیده می‌باشد و بلند و جدا نمی‌شود و این نوع بدترین انواع است **دهم** مومی رصاصی که دانهای این بر رو و سینه و شکم بسیار باشد و بر دستها و پاها بسیار کم و این دلالت می‌کند بر کمال غلظت ماده و دفع نشدن آن به سوی اطراف و این شدید ردی خبیث است و به سبب غلظت ماده و مشابهت آن به موم و برصاص مسمی به مومی و رصاصی شده **یازدهم** مضاعف کبار که در جوف هر آبلۀ آن آبلۀ دیگر باشد و سببش ضعف قوت دافعه است که ماده آن را در دو بار دفع می‌کند و این نیز ردیست **دوازدهم** هلالی که به شکل هلال بود و این نیز دلالت بر غلظت ماده کند مثل مومی و ردی باشد **تعلیم** سوای این اقسام جدری دیگر انواع او نیز نوشته‌اند چنان چه **یکی** آن است که دانهای آن گاه بروز کند و گاه فرو رود این نیز بدمخوف و مهلک است خصوص آن‌که بنفسجی رنگ باشد و این دلیل است بر عروض غشی **دیگر** آن‌که در ابتدای بروز دانهای آن تیره‌رنگ و در میان آن نقطۀ سیاهی باشد و چون بزرگ و آبدار شود پهن و متصل به هم باشد و مدور نباشد بلکه پهلودار و به اشکال مختلف الاطراف و با کمودت بسیار یا اسربی خاکستری یا بادنجانی رنگ یا

بسیاهی مائل باشد و چرک آن نیز به همان رنگ و خشکریشهٔ آن نیز سیاه باشد و این ردیست **شیخ** می‌فرماید که جدری هر قدر که میل بسیاهی زیاده کند ردی‌تر باشد و هرقدر که میل کم بدان نماید در شر کم باشد و آبله‌ها که با یکدیگر متصل باشد حتی که برقعهٔ بزرگ از لحم درگیرد خواه ذوات اضلاع باشد و یا مستدیر او ردیست و کذا مضاعف که عنقریب مذکور شد و اما آبلهٔ سفید کوچک صلب متقارب عسرالخروج اگرچه در ابتدای امر موهم سلامتی است لیکن در آن خوف است اگر نضج او دشوار باشد و با آن حال مریض بدگردد متادی به هلاکت شود بعد تعفن و تقرح زیرا که سبب در آن غلظ ماده است و آبلهٔ متشبث بلحم غیرمرتفع که توجه از آن منفک نگردد از ضعف قوت و از اخضرار عضو و اسوداد آن هلاک کند پس اگر سبزی و سیاهی او عقب جدری بعد ارتفاع او باشد و قوت را ساقط نکند بلکه با آن قوت زیاد قی پذیرد مهلک نباشد لیکن بساست که در قروح و امثال آن اندازد **طبری** گوید که جدری سیاه قاتل است و زرد کمتر در رداءت از سیاه است و چون سر او تیز بود متفرق باشد خطر او کمتر باشد و سفید رصاصی در رداءت کم از زردست و اگر متفرق گردد و حبوب بندد از زرد ردی‌تر باشد و سفید بیخ سرخ صنوبری شکل اسلم اجناس است و بعید است که مریض از آن بمیرد مگر آن‌که با آن اعراض ردیه دیگر مرکب شود و گاهی از این اجناس اربعه انواع دیگر مرکب می‌شود هر نوع از آن منسوب باشد به آن‌که مشابه جنس او بود و این اجناس به حسب لون بود و اما از جهت شکل او پس هر نوع از این انواع که منبسط پهن باشد آن ردیست و چون با یکدیگر متصل باشد آن نیز ردیست و چون پهن باشد و در سر او ثقبه شبیه بثقبهٔ مو بود آن هم ردیست و جدری سبز که در آن رگهای سرخ پدید آید آن بی‌شک قتال است و کذا سرخ و جاورسی که مذکور شد قاتل‌اند و گاهی بندرت نوعی غریب از جدری حادث می‌شود خواه از انواع مذکوره باشد و یا بر صورت و شکل دیگر و با آن از اول ظهور آن خارش با قلق بود و در مدت عمر خود زنی را دیدم که او را این نوع جدری برآمده بود ابوزکری شاگرد جابر قطیفی معالجهٔ آن می‌کرد و بر آن سرکه و آب بیخ کرفس که نمک در آن حل کرده بود می‌پاشید پس آن زن شفا یافت **بعضی** متأخرین می‌نویسند که نوعی از جدریست که آن را زرنیخی و بهندی منسل

نامند و سه نوع دیگریست که یکی را شوکیه گویند و سر آن نیز مانند خار نرم از پوست برآمده باشد و چون دست بر آن گذارند همچون خار نخلد و رنگ از رنگ بدن اندک مائل بسرخی باشد و اندکی می‌خارد و هیچ آب نمی‌گیرد و بزرگتر نشود و خشکریشه نکند و از خود تحلیل پذیرد و به آخر دفع شود و در ملک ری این را تیفک نامند و در هندی کانیهه گویند و این از اقسام بدست و دیگر آنچه بهتر است خشخاشیه است که آن را خشخاشک نیز گویند جهت مشابهت او در خردی و سفیدی بدانهٔ خشخاش و این نیز هیچ آب نگیرد و بی‌خشکریشه از خود تحلیل پذیرد **دیگر** مرواریدیه است و این چند دانهٔ متفرق شبیه بمروارید می‌باشند و هیچ خشکریشه پیدا نمی‌کنند و گاهی زودتر پدید آیند و گاهی بدیر و اما بروز هر دو نوع اول در و آخر تپها اکثر بعد چهاردهم از حدوث تب افتد

علامات ظهور جدری

از علامات آن ماندگی اعضاست پیش از عروض تب بغیر سببی و حدوث تب دموی دائم لازم و امتلا و شهوق نبض و سرعت آن و درد پشت و کمر و مفاصل و صداع و گرانی سر و تمام اعضا و خاریدن بینی و تمام بدن و ترسیدن و جستن در خواب و خلش شدید در اعضا و قشعریره خصوص وقت برآمدن و آنها و سرخی چشم و رخسار و انتفاخ چهره و پیشانی و شقیقه و عروق آنها و شرائین گردن و کثرت خمیازه و فازه مع تنگی نفس و کشیدگی اعضا و خشونت حلق و درد آن و سیلان آب از چشم و بینی و بیخوابی و شیرینی دهن و تشنگی و خشکی لب و دهان و غلظت آب آن و هذیان و بیهوشی و اختلاج اعضا و لرزیدن پایها نزد بر پشت خوابیدن و ایستادن و قلق و اضطراب و خنجر و سوزش و التهاب اعضا و عدم اشتها و تنفر از غذا و گاهی سرفه و گرفتگی آواز و درد سینه نیز می‌باشد و احیاناً بعضی را در ابتدا مثل صرع از افتادن و بیهوش شدن و کف آمدن بر لب با تب عارض می‌گردد **و بدانند** که این علامات کلی اکثریست نه آن است که هر فرد را البته باید که این علامات تمامی لاحق گردد بلکه بعضی را تب خفیف و درد سر کم عارض شده در آخر روز اول یا دوم یا سوم دانهای آبله ظاهر می‌شود و بعضی را فی‌الجمله درد سر و خارش و اندک درد اعضا نیز و بعضی را با بعض علامات دیگر زیاده و یا کم به حسب اختلاف ماده در لطافت و

کثافت و رقت و غلظت و مانند اینها یعنی هرچند میل بلطافت و رقت و صلاح و بساطت و استوای قوام بیشتر داشته باشد آن عوارض و یا مدت مکث و انقضای آن زودتر و رغبت بر غذا و آب و تنفس بحال خود و زمانهٔ ظهور و بروز آن زودتر و سریعتر و عدد دانهای آن کمتر و نوع آن بهتر و زمان آب برداشتن و نضج یافتن و خشکریشه آوردن و مدت زمان حصول صحت نیز زودتر می‌باشد و هرچند میل بکثافت و غلظت زیاده داشته باشد عوارض آن زیاده و مدت زمانهٔ مکث و مفارقت آن دیرتر و همچنین زمان ظهور و بروز و آب برداشتن و غیر آن که مذکور شد دیرتر می‌باشد **مثلاً اگر** ماده لطیف رقیق متساوی‌الاجزا و القوام صالح بود یعنی تعفن و فساد آن کمتر باشد و اخلاط دیگر با آن مخلوط نباشد تب و درد سر و غیر آن از عوارض بسیار کم و رغبت غذا و تنفس بحال می‌باشد و روز دوم و یا سوم دانها مثل پشه گزیده و مائل بسرخی بعضی اندک پهن ظاهر می‌شود و تا دو سه روز تمام آنها به تدریج بروز می‌کند و تا دو سه روز دیگر بلند و پرآب و سفید براق می‌شود و بعد از آن چرک آنها رو بغلظت و زردی آورده نضج یافته تمام دانها زرد می‌گردد و از روز هشتم یا نهم رو به انحطاط و کمی و پژمردگی و خشکی می‌آورد بله اگر بتعمق بنگرند در روز سوم و چهار در ته دانهائیکه اول برآمده‌اند اندکی آب رقیق معلوم می‌شود و در ششم و هفتم نیز همان دانها منفجر شده بر سر آن اندکی چرک منجمد می‌باشد و اندک پژمردگی در آنها ظاهر می‌گردد و در نهم و دهم اینمعنی خوب ظاهر می‌گردد و تب و سائر عوارض از روز دوم بروز و بتخفیف می‌آورد و باز روز چهارم و پنجم به سبب آب برداشتن و نضج یافتن فی‌الجمله شدتی و زیادتی می‌کند تا روز ششم بروز بعد از آن رو بتخفیف می‌آرد و از روز نهم تا یازدهم به الکل مفارقت می‌نماید و همان قسم رغبت بر طعام و آب بحال خود می‌باشد و تا روز نوزدهم و بستم دانها خشک شده خشکریشها ریخته صحت کلی می‌یابد **و اگر** ماده متوسط باشد در آبله عوارض مسطوره نیز متوسط باشد و ابتدای ظهور و بروز آبله سوم و چهارم خواهد بود و به تدریج و تفاریق بر خواهد آمد تا هفتم و بعضی اوقات بنابر اختلاف قوام اجزای ماده در رقت و غلظت و یا ضعف قوت تا نهم نیز می‌کشد و آنچه زودتر برآمده است زودتر آب برمی‌آورد و نضج یافته خشکریشه می‌آورد و آنچه دیرتر دانهای آن برآید تا

دوازدهم خواهد بود و تب و سائر عوارض آن تا دوازدهم و چهادرهم مفارقت خواهد نمود بلکه بعضی را تا زمان صحت که یک ماه و یا زیاده باشد گاه گاهی تب خفیف عارض می‌گردد **و اگر** ماده کثیف و فاسد و یا مرکب با اخلاط دیگر و یا سمیت داشته باشد تب و سائر عوارض مذکوره بیشتر و مدت مکث آن دیرتر و نفرت از غذا و خفگی و ضجر و قلق و اضطراب و سوءتنفس و ضعف قوی و بیخوابی و بیهوشی زیاده تا به حدیکه اکثر عوارض مذکوره می‌تواند بود که در یک شخص جمع گردد و حدوث جدری به سبب این نوع از اسباب بسیار ردی و قتال خواهد بود و اکثر آن است که نوبت به آب برداشتن و نضج یافتن نخواهد رسید و اگر آب بردارد تمام دانها آب نخواهد برداشت و اگر بردارند و نضج هم یابند بتصدیع و دشواری و رنج و تعب بسیار رو بخشکی خواهند آورد و خشک خواهند شد و بدیری در مدت چهل و پنجاه روز صحت خواهند یافت و اکثر هلاکت صاحبان جدری از پنجم ظهور علامات تا بیست و یکم است بیشتر و خناق و خفقان قلبی و بیش از پنجم و بعد بیست و یکم کم واقع می‌شود **و بدآن‌که** از جمله علامات مذکوره بدتر و خطرناک‌تر درد گرده و درد کمر شدید است در ابتدا علی‌الخصوص که دو سه روز و یا زیاده امتداد یابد و آبلهٔ که بعد آن برآید بسیار ردی سمی برآید و آب بر ندارد و اگر قدری بردارد باز فرو نشیند و سیاه شود و اعضا را متعفن و فاسد گرداند و عاقبت هلاک سازد و در میان هفتم تا هفتدهم اکثر در آن بول‌الدم و اسهال الدم و رعاف و تهوع و تنگی نفس و سقوط قوت و غیر اینها عارض گردد

علامات محمودهٔ صالحه

اگر آبله بعد از نضج سفید و براق و بلند باشد مانند دانهٔ مروارید و بر سینه و شکم کم برآید سالم‌تر باشد و اگر نفس مریض برجا بود و شعور و قوت بر حال و میل بغذا و آب برقرار علامت نیک است و به قول شیخ اول ظهور تب بعد آن بروز جدری سالمتر از آن است که جدری سابق بود پس بر آن تب لاحق شود و اکثر آنچه بر طبیب واجب بود آن است که از امر صاحب جدری نفس و آواز او را تفقد نماید پس اگر آن هر دو سلیم جید باقی باشند امر سلیم باشد و گویند جدری که از ابتدا سفید یا زرد برآید و قلیل‌العدد و پراکنده بود سالمتر بود خاصةً اگر به تمامه زود

برآید و زود نضج یابد و بعد بروز آبله زوال تب و تا سه دلیل سلامت باشد و سرعت خروج آبله نشان زود پخته شدن آبله باشد و آنچه در روزی نیک از روزهای بحران بیرون آید دلیل سلامت باشد و اگر تب نخست سوزن نباشد و چون آبله برآمدن آغاز کند تب و تا سه کمتر شود و چون تمام بیرون آید تب گساریده شود نشان سلامت باشد

علامات ردیهٔ غیرصالحه

شیخ می‌فرماید که چون صاحب جدری و حصبه را به بینند که نفس او متواتر شده بدانند که قوت ساقط گردیده یا ورم در حجاب پیدا شده و اگر بینند که تشنگی اشتداد نموده و کرب زیاده از حد گردیده و ظاهر بدن سرد شده و جدری و حصبه سبز گردیده حکم به هلاکت مریض باید کرد و جدری که از جنس بطی‌الخروج و ظهور باشد بر این تاکید می‌نماید و اکثر کسانیکه از جدری می‌میرند به اختناق و ظهور خناق هلاک می‌شوند و گاهی به سبب سقوط قوت بسحج و اسهال می‌میرند و چون بینند که نوع بنفسجی از جدری و حصبه فرو می‌نشیند بدانند که عنقریب غشی بر مریض خواهد افتاد و چون جدری ببول‌الدم سرعت کند و عقب او بول سیاه شود آن مهلک است لاسیما چون در آنجا سقوط قوت بود و براز سبز و دموی و غسالی مع سقوط قوت باشد و **ایلاقی** گوید که اگر نخست آبله بیرون آید پس تب گیرد خطرناک باشد و خطر افزودن از آن در آن باشد که آبله تمام بیرون آید و هنوز تب بحال خود باشد و چون جدری عارض شود و با یکدیگر متصل گردد و کرب اشتداد نماید و شکم نفخ کند بمرگ نزدیک باشد واگر آبله کوچک باشد و اندک آب بردارد یا بی‌آب بود و تبرقد و بیمار سخن بیهوشانه گوید موت نزدیک بود و گویند که برآمدن آبله پهلودار و کثیرالمقدار و به هم پیوسته و سیاه و بنفسجی و آنچه بر سینه و شکم بسیار بیرون آید و در بروز و نضج بطی باشد از خطر خالی نیست و اگر خون از جدری ترشح کند سخت بد باشد و **بعضی** متأخرین می‌نویسند که از علامات ردیه آن است که از ابتدای عروض تب و دیگر علامات ده روز گذشته باشد و دانها پر شده پخته باشد و هنوز در عوارض مطلقاً تفاوت نشده باشد و یا آن‌که ده روز گذشته و هنوز نضج نیافته باشد و یا آن‌که دانها قدری آب برداشته فرو نشیند و باز بلند نشود و یا آن‌که دانهای چند یکجا شده

مفروش بر جلد باشد خصوص که میل بکبودی و سیاهی آورد و یا آن‌که بعد از آن‌که دانها آب برداشته باشند میان آنها فرو رفته سیاه گردد و یا آن‌که از ظهور علامات هفت هشت روز گذشته و دانها هنوز بروز نکرده و عوارض بسیار شدید باشد اینا همه علامات ردیهٔ مهلکه‌اند و نیز از این جمله ورم رخسار و زوال عقل و قی و تهوع بسیار و نفخ شکم و قی‌الدم و رعاف و آمدن خون ناب از بینی و اسهال و زحیر خصوص بعد از پنجم روزست و همچنین ادرار خون حیض زیاده از ایام معقاد و مقدار آن خصوص در غیر ایام مثلا ایام حیض گذشته باشد که تب و اعراض آبله ظاهر شود و دانها نمودار گردد و باز خون حیض جاری شود و بسیار دفع گردد خصوص که به حد ضعف رسد و یا آن‌که ایام حیض برسد و مطلقاً جاری نشود و حبس ماند و از این قبیل است جاری شدن خون بواسیر زیاده از معتاد و یا حبس ماندن معتاد و حبس‌البول نیز و ایضاً از علامات ردیه بسیار برآمدن عرق است خصوص از سینه اگر با آن تب نه باشد در ابتدا و با آن عرق عطش و خفگی باطن و ضجر بسیار باشد و آن آبله از انواع ردیه مثل سرخ و یا الوان دیگر باشد بسیار بد و مهلک ست و نیز از علامات ردیه است مضطرب و مشوش بودن و بیحواسی مریض و مکرر ذکر موت کردن و خائف بودن و گفتن که من از این مرض جانبر نخواهم شد و **انطاکی** گوید جدری سرخ که با کثرت تشنگی و خارش بینی و التهاب بود اگر آن را قی در هفته اول و اسهال در هفته دوم بلاموجب لزوم نماید هلاک کند **مؤلف** گوید که شدت عروض خارش در جدری و عدم تسکین آن نیز مهلک است و همچنین اگر عقب تب سوءهضم عارض شود و بعد آن بثور چیچک پدید آید ردی بود و اگر بعد ظهور فرو نشیند چنان چه نواب محمد اسمعیل‌خان بهادر را همین نوع چیچک برآمده بود و راقم نیز در آن هنگام بتقریب شادی ختنه ممدوح‌الیه حسب‌الطلب والد ماجد موصوف الیه اعنی نواب محتشم‌الدوله بهادر مرحوم دارد بلدهٔ گلشن آباد عرف جاوره بود چون بعد بروز دانهای چیچک فرو نشست و هنگام نصف شب آثار سرسام مثل هذیان و بیهوشی و کرب شدید رد نمود بملاحظهٔ این حال نواب محتشم الیه کمال مضطر بوده احقر را طلب فرمودند و حکیم محمد عثمان خان را مخاطب ساخته ارشاد نمودند که حالا تدبیر این چیست حکیم موصوف عرض نمود که الحال چه وقت تدبیر است

بمجرد استماع این کلمهٔ یاس آب دیده شده بطرف نحیف متوجه شدند عرض کردم که حضور اضطراب را بخود راه ندهند بعونه تعالی این حالت سرسامی که به سبب قبض طبع و صعود ابخره بدماغ عارض گردیده در چند ساعت رفع می‌گردد و بعد از آن چیچ فرو رفته نیز به تدبیری مناسب ظاهر می‌شود چنان چه همان وقت به اتفاق رای حکیم غلام نبی صاحب تجویز عمل برای تلئین به عمل آمد و بعد یکساعت نجومی دو بار اجابت طبع شده چند سده برآمد و همه عوارض برطرف شده بهوش آمدند و بعد از آن تدبیر ظهور دانه چیچک بتبخیر آب مطبوخ ادویه مناسبه و غیر آن کرده شد و آبلهای سفید نمودار گردیده در مدت بیست روز صحت کلی حاصل شد لیکن در یک چشم چنان گلچشم به همرسید که وقت خواب از پلکهای چشم به قدر سرپستان بیرون می‌ماند و بصارت آن چشم به الکل باطل گردید از ملاحظهٔ آن نواب مغفور کمال افسوس فرموده به احقر ارشاد نمودند که این نقصان بزرگ در شکل فرزند پیدا شد و زنان محل و اطبای دیگر می‌گویند که زوال گلچشم که در چیچک پیدا می‌شود ممکن نیست عرض نمودم که برخوردار محمد افضل‌خان هر سال سرمهٔ مرتب می‌سازد که از آن جاله و پهولی چشم سدها مردم برطرف شده یقین گلی است که به استعمال آن اینهم زائل خواهد شد چنان چه آن سرمه بترسیل سواری سمت اندور از برخوردار مسطور طلب ساخته یک میل آن وقت خواب شب در چشم کشیده می‌شد و بعون شافی مطلق در مدت پانزده روز گلچشم برطرف شده و بصارت آن چشم بخوبی عود نمود و از مشاهدهٔ تاثیر آن سرمه که از قبیل خرق عادات بود نواب مبرور و سائرند یمان آن جنت مکان متعجب بودند و بجلد دی آن احقر را بعطای خلعت هشت صدر و پیه و دوازده صدر و پیه نقد ممتاز فرمودند بردالله مضجعه و جعل الجثه مسکنه

علاج جدری

بدآن‌که علاج جدری مشتمل است بر هشت تدابیر یکی تدبیر منع خروج جدری دوم تدبیر قبل از ظهور جدری سوم تدبیر بعد بروز جدری چهارم تدبیر نضج جدری پنجم تدبیر خشک کردن آبله شش تدبیر دور کردن

خشکریشه هفتم تدبیر حفظ اعضا از آفت جدری هشتم تدبیر قلع آثار جدری طبیب ماهر هر یک از این تدابیر حسب اقتضای وقت آن به عمل آرد

تدبیر منع خروج جدری

و این تدبیر در فصل شیوع این مرض که آن در اکثر امر فصل ربیع و در هند ماه چیت است قبل از حدوث تب و ظهور چیچک در کسانیکه جدی برنیامده باشد استعمال باید کرد پس می‌باید که بیش از ظهور علامات این مرض بنابر تقدم حفظ در آن فصل زلو پس سر اطفال بچسپانند و حجامت کنند و خون به قدر مناسب برآرند و دوای سرد مقوی دل مانند عناب عرق کیوره گلاب سکنجبین شربت انار مقرر کنند و ایضاً طفل شیرخواره و مادر آن را مصلحات خون مثل عرق شاهتره و عرق سرپهوکه و شربت عناب و شیرهٔ تخم کاهو و لعاب اسپغول و خاکشی گاه گاه می‌داده باشند و غذا از به قولات سرد و حموضات کنند و اگر گوشت هم خورد در به قولات پخته خورانند و از گوشت ساده و بادنجان و کنجد و حلبه و شبت و شاخل و اشیای چرب و شیرین و از دو بدن در آفتاب و قرب آتش و مانند آن پرهیز نمایند و گاه گاهی به آب فواکه تلئین طبع کنند و قبض طبیعت روا ندارند **و بدانند** که بعض ادویه بالخاصیت مانع بروز چیچک است از آنجمله استعمال شربت کدر است و همچنین شربت شقائق چون گل شقایق که آن را لاله گویند به قدر بیست مثقال در آب جوش دهند و صاف نموده با چهل مثقال قند سفید به قوام آرند و بطفل نیم مثقال و بدایه دو مثال خورانند و گویند که این شربت صرع اطفال را نیز نافع است و اگر دانه رودراج که هنود از آن مالا می‌سازند قدری در آب سائیده بطفل نوشانند سه چهار روز منع برآمدن جدری و حصبه کند و چون برآید باعث حفظ است و همچنین شیر اسپ ماده قدری نوشانیدن مانع بروز جدری در آن سال است و اگر برآید زیاده از چند دانه نمی‌باشند و گویند که اگر شیر مادهٔ اسپ که اول بچه آورده باشد بعد زائیدنش همان روز بدوشند و در سایه خشک نموده به قدر نخود بطفل خورانند از بروز جدری و حصبه محفوظ ماند و اگر بعضی را برآید دانهٔ متعدد و سلیم باشد و در این باب مجرب و بیعدیل ست و از خواص مجربه است که اگر در هر سالی

هنگام شیوع این مرض چند دانه مروارید کوچک اطفال را بلع کنانند در آن سال جدری برنیاید و اگر برآید زیاده برصد عدد نباشد و گویند که اگر نیم درم اسارون به آب ترشی ترنج پیش از برآمدن چیچک خورانند بسیار کم برآید و از مجربات حکیم علی است که اگر پشکل خرگوش دو عدد تا سه عدد بخورانند از دو سه دانه بیش بر نمی‌آید و صاحب مفتاح از فرنگی نقل کرده که اگر طفل شیرخواره بود بمادرش مقدار چهار تله مغز نارجیل تا یک هفته بخورانند و اگر طفل دو سه سال بود بطفل به قدر دو سه توله تا هفته خورانند چیچک برنیاید و اگر برآید بسیار کم برآید و نیز از اعمال فرنگ نقل کرده که ایشان اطفال خود را سفیدی بیضه قبل از خروج جدری می‌نوشانند پس برنمی‌آید یا اندک برمی‌آید و ایذا نمی‌دهد و **صاحب** خلاصۀالتجارب نوشته که در این ملک ما خشکریشهای آبله را با نبات سوده امر بخوردن اطفال تندر است می‌کنند و آفت هوای عفن مولد آبله را از ایشان بازمی‌دارد و اگر آبله برمی‌آورند اندک و کم مضرت می‌باشد و از مجربات بعضی اطباست که هنگام ولادت طفل که قابله ناف آن را ببرد بچه را جانب ناف بغلطاند تا که چند قطرۀ خون بچکد به عده نوشادر سوده در نی کرده بر ناف بریده بدمد که تا زیست چیچک برنیاید و ایضاً از مجربات اهل تجربه است که بعد تولد بچه فوراً یکعدد دیوچه که نهایت کوچک باشد متصل سرشتۀ ناف که از سره پیوسته است بچسپانند و بعد افتادن زلو شب یمانی و نوشادر سوده بپاشند و خلانیدن نشتر ببازوی اطفال و نهادن خشکریشه جدری در آن از اعمال مشهورۀ اهل فرنگ است که از آن یکدو روز بطفل تب آمده و درانجا آبله افتاده خشک می‌شود بعد از آن در اکثر چیچک برنمی‌آید **جرجانی** و **ایلاقی** می‌نویسند که تدبیر حفظ از جدری آن است که هرگاه علامات برآمدن جدری در فصلهای سال یافته شود یا در شهری بعضی مردم را برآید جوانان را که از چهارده ساله کم نباشند و چیچک برآمده نباشد و خاصةً اگر فربه باشند فصد کنند و آنها را که کم از دوازده سال باشند حجامت نمایند و جمله تدابیر که در حمای وبائی برای حفظ از وبا مسطور شد اختیار کنند و طعامهای سرد از هلام و طفشیل و کاهو و گشنیز و کاسنی تر و خشخاش و عناب و مانند آن بخورند از اشربۀ اسپغول و شکر و سکنجبین و شربت کدو و سفوف طباشیر و قرص کافور و مانند آن به‌کار

برند و در آب سرد نشینند و بدان غسل کنند و از شیر و شراب و شیرینیها خاصةً از خرما و عسل و خربزه و انجیر و انگور پرهیز کنند و خاصیت انجیر آن است که فضول را بظاهر بدن جذب کند و انگور در خون ریاح افزاید و مستعد غلیان گرداند و از جماع و حرکات متعب و از آفتاب و غبار و از آبهای ایستاده اجتناب نمایند و فضول از تن بماءالجبن و اجاص بیرون کند **صفت سکنجبین** نافع بگیرند سرکه صد درم گلاب دو صد درم و با هم بیامیزند و ده درم گل سرخ و پنج درم گلنار و ده درم آب ترنج در آن سه روز تر کنند و بعد از آن یکجوش داده صاف کنند و سه صد درم نبات سفید داخل کرده به قوام آرند **صفت** شربتی که قوت و نفع او قریب شربت کدر باشد بگیرند سرکهٔ تند کهنه سه رطل آب انار ترش آب ترشی ترنج آب غوره آب ریباس آب قوت شامی و نقوع سماق و زرشک هر واحد یک رطل آب برگ کاهو آب برگ طرخون هر واحد ربع رطل آب مطبوخ عناب تخم دور کرده و آب مطبوخ عدس مقشر هر واحد یک و نیم رطل همه را جمع کرده هشت رطل شکر طبرزد انداخته بپزند تا به قوام آید و ربع رطل طباشیر سوده و ده درم کافور مورد در صلایه انداخته و قدری از این شربت گرم بر آن ریخته حل کنند به عده با همه شربت بیامیزند و بچوب بید بجنبانند تا مخلوط شود نگاهدارند پس قبل ظهور علامات جدری و بعد آن بنوشند و در جمیع امراض دموی و صفراوی و طاعون و خناق سود دارد **صفت سفوف طباشیر** که غلیان خون و اسهال صفراوی باز دارد و حرارت جگر بنشاند گل سرخ ده درم طباشیر بیست درم سماق تخم حماض عدس مقشر زرشک بیدانه یا عصارهٔ خشک آن تخم خرفه تخم کاهو پوست خشخاش سفید هر واحد ده درم صندل سفید دو درم و نیم کافور یک‌درم هر صبح سه درم از این سفوف با سکنجبین یا شربت مذکور یا شربت غوره یا شربت لیمو یا شربت انار یا شربت آلوی ترش بخورند **صفت قرص کافور** گل سرخ طباشیر هر یک ده درم صندل سفید سه درم کافور یک‌درم جمله را کوفته بیخته بلعاب اسبغول قرص سازند شربتی سه درم هر صبح با شربتی از اشربهٔ مذکوره بخورند و اینهمه که مذکور شد تدبیر بازداشتن آبله و احتیاط کردن از آن است قبل حدوث تپی که با آن علامات جدری باشد **مولف** اقتباس می‌نویسد که اگر جوان را چیچک برنیامده باشد در موسم حدوث آن رگ

هفت اندام و یا باسلیق زنند و خون وافر گیرند و اگر طفل کم از ده دوازده ساله باشد حجامت با شرط میان هر دو شانه و بر ساقین کنند و اگر بسیار کوچک باشد چون کودک نه ماهه و از یکساله تا نه ساله باید که زلو زیر ناف موافق عمر کودک چسپانند چنان چه در نه ماهه یک عدد خرد و در زیاده تا سه عدد و مطفیات خون استعمال نمایند و از حلویات و لحمیات و شرب شراب و از دیگر مولدات خون اجتناب ورزند و یا شیرخر و یا سگ و یا خوک و یا شتر به قدر سه چهار ماشه و یا زیاده به حسب سن جوان و کودک بنوشانند تا سه روز و یا این دوای نواب علیوخان بدهند مروارید تا هفته لک مغسول گل لاله صحرائی هر واحد یک ماشه در شربت عناب و شربت کله از هر واحد یک توله آمیخته بلیسانند و بالایش شربت کدر سه توله در عرق کیوره و عرق بیدمشک هر یک شش توله داخل کرده بنوشانند و بلع نمودن هفت عدد مروارید ناسفته کودکان را مانع بروز جدری است و مرو کلان را از یک ماشه تا سه ماشه و همچنین بلع کمافیطوس که آن را بهندی گل مندی گویند **بعضی** متأخرین می‌نویسند که از البان حیوانات و گوشت گوزن و قدیه و اغذیه و ادویهٔ صفرا و خون‌افزا پرهیز کنند و در مکان هوادار خنک بنشینند و از مرطبات بسیار نیز اجتناب نمایند بلکه اغذیه و ادویهٔ سرد خشک تناول نمایند و شیرهٔ تخمهای سرد مثل خرفه و خشخاش و غیره با شربتهای مناسبه مثل شربت نیلوفر و صندل و ریباس و نارنج و ترنج و زرشک و فالسه و جامون و تمرهندی و کرونده که نوعی از زقال است و یا پوست جو و یا پوست کنار به اندک نبات و نیز گل ارمنی و گل مختوم به اشربهٔ مناسبه و یا قدری جدوار سوده با گلاب و یا حب‌الشفا به آب غوره یا آب انار ترش هر صبح بنوشند و ترشی‌ها با طعام بخورند و دواءالمسک حامض و تریاق‌الطین و تریاق‌الافاعی و تریاق‌الذهب و یا فادزهر معدنی هر روز یک قیراط تا چهل روز بخورند و یا عناب یک دو دانه با خاکشی یکدو ماشه و عرق عنب‌الثعلب و یا عرق نیلوفر بنوشند و سرکه بر در و دیوار بپاشند و ببویند و بخورند

تدبیر قبل از ظهور جدری

و این تدبیر وقتی به عمل آرند که علامات ظهور جدری مثل لزوم تب و عظم نبض و سرخی چشم و خاریدن بینی و درد کمر و غیره که در علامات آن مذکور شد پیدا گردد و از آن دلائل معلوم شود که جدری خواهد برآمد و هنوز برنیامده باشد پس هرگاه طفل تب کند مروارید کوچک به قدر ده دوازده دانه طفل را بلع کنانند و مروارید سوده برگ سفید لاله به قدر نیم نیم ماشه تا یک یک ماشه با عرق گاوزبان بخورانند و یا هفت دانهٔ مروارید ناسفته بلع کنانند و عناب چهار عدد عدس مسلم یک توله اصل‌السوس مقشر نیمکوفته دو ماشه گل شقائق یک ماشه در عرق شاهتره جوش دهند و وقتیکه سوم حصه ماند شربت نیلوفر یک توله اضافه کرده خاکشی سه ماشه پاشیده بنوشانند که این مطبوخ هم مسکن تب و هم شدیدالمعونه بر روز جدری است و گاهی از استعمال این در تب چیچک پیش از برآمدن آن برنمی‌آید و گاهی بسیار کم بر می‌آید و همواره معمول است و یا این دوای علویخان بدهند گل لالهٔ صحرائی لک مغسول گل سرخ خاکشی هر یک چهار ماشه عناب ده عدد انجیر زرد سه عدد در گلاب و عرق شاهتره و عرق مکوه و کیوره هر یک شش توله بجوشانند که نصف بماند صاف نموده شربت کدر سه داخل کرده بنوشانند و یا کتیرا گل لالهٔ باغی لک مغسول هر واحد یک ماشه در شربت کاوی یک توله آمیخته بلیسانند و بالایش شقائق‌النعمان خاکشی عدس سیاه چوب کدر گل سرخ هر یک شش ماشه انجیر زرد و چهار عدد در عرق شاهتره و مکوه هر یک نیم پاو عرق کیورهٔ ربع پاو بجوشانند که سوم حصه بماند صاف نموده شربت عناب دو توله داخل کرده بنوشانند و گویند که اگر این دوا قبل از برور چیچک دهند منع کند و اگر وقت اخذ تب دهند دو سه دفعه تلئین طبع کرده دفع کند ورنه از قسم بد نگاهدارد و دانها را به آسانی برآرد بگیرند مویز منقی هفت عدد لک مغسول سه ماشه و هر دو را در عرق بادیان نیم پاو و ربع آن سائیده بجوشانند چون ربع عرق کم شود سرد کرده بنوشانند و همچنین سه روز به استعمال آرند و باید که درینوقت سرمه اندرون چشم کشند و در بینی و گوش دمند و اندرون حلق اندازند و بالای سینه بمالند و غذا کهچری مونگ یا دال خشکه بدهند و اگر جوانی را در فصل گرما تب جدری و بیهوشی عارض گردد و قاروره سرخ و نبض سریع باشد فصد باسلیق و پاشویه کنند و شیر دختران در بینی چکانند و شیرهٔ عنب‌الثعلب شیرهٔ مغز تخم هندوانه هر یک چهار ماشه شیرهٔ عناب پنج دانه به عرق شاهتره دو توله

و شربت نیلوفر و خاکشی دهند باز شیرهٔ کاهو شش ماشه شیرهٔ اصل‌السوس پنج ماشه لعاب بهدانه سه ماشه شربت نیلوفر دو توله عرق مکوه ده توله نوشانند و گاهی بعد بروز چیچک در صورت هذیان به حالت مایوسی همین تدبیر به‌کار می‌برند **اقوال حذاق** شیخ‌الرئیس می‌فرماید که در تب جدری مبادرت به اخراج خون به قدر کفایت واجب بود اگر شرائط آن حاصل شود از موافقت سن و مزاج و فصل و مانند آن و مدت این تا روز چهارم است و اوفق آن است که در این علت فصد استعمال کنند و اگر فصد رگ بیتی گیرند مثل منفعت رعاف نفع کند و نواحی عالیه را از غائله جدری حمایت نماید و بر صبیان سهل‌تر باشد و چون فصد واجب گردد و به الکل فصد نکند خوف فساد اطراف باشد و همچنین گاهی مثل این خوف بود بر کسیکه مداومت تطفیه بسیار کند و واجب است که در جدری و حصبه در اول امر بچیزی تغذیه فرمایند که در آن تقویت احشا مع ردع ماده به سوی ظاهر و تسکین غلیان خون بغیر قبض طبع بود و مغلظ خون باشد مثل عنابیه به آب تمرهندی و املیعه و عدسیه به طریق اسفیدباج و آنچه در آن تلئین غیرشدید باشد و لهذا لازم است که به این تمرهندی بود و آنچه موافق او باشد و قرعیه دهند دانه بلکه واجب است که طبیعت در اول امر لین باشد و افضل چیزی که بدان تلئین کنند تمرهندیست و اگر بدان اجابت نشود شیرخشت برفق و احتراز یا ترنجبین بر آن افزایند یا نقوع آلو و هند و گاهی در اول ظهور اثا رجدری نوشانیدن سه درم رب که با قرص کافور نفع می‌کند و شربت طلع در مثل این وقت شدیدالمنفعت است و اما ادویهٔ مغلظ خون و مبرد آن مانع از غلیان او که در اول مرض امر بدان کنند مثل رب ریباس و رب غوره و آب فواکه که بارده و شربت کدر است خاصهً و شربت طلع و نفس طلع و جمار **صاحب کامل** گوید که در اول ظهور علامات جدری و حصبه از روز اول تا سه روز سزاوار آن است که مبادرت به فصد هفت اندام کنند و چندان خون بگیرند که غشی افتد چون قوت و مزاج و سن و فصل مساعدت نماید و اگر مریض طفل باشد حجامت میان هر دو شانه کنند و اخراج خون به قدر مناسب حال آن نمایند و بعد فصد ماءالشعیر دهند که در آن عناب و سپستان و عدس سوم حصه جو پخته باشند و آن را بشربت خشخاش یا شربت عناب بنوشانند اگر در آنجا سرفه باشد و اگر سرفه نباشد به

آب انار چاشنی‌دار دهند و بعد از آن اندک شربت عناب یا شربت خشخاش بدهند و انار شیرین بمکند و غذا بمزورۀ معمول از کدو و عدس یا انار میخوش و روغن بادام سازند و اگر آنجا سرفه باشد مزوره به اسفاناخ یا بقطف یا بخبازی یا مانند آن دهند **ایلاقی** و **جرجانی** می‌نویسند که چون تب و علامات آبله پدید آید به تدبیر منع خروج جدری نپردازند مگر بعد تفقد چه خطر در خطای حادث از آن عظیم است پس صوابتر در تدبیر این آن است که هرگاه علامات آبله پدید آید اگر علامات کثرت خون ظاهرتر باشد فصد کنند و خون بسیار بیرون آرند چنان که غشی افتد و فصد باسلیق اولی‌تر است و اگر نباشد هفت اندام و اگر نباشد سر رو به آن‌که اخراج خون از مابض یا صافن صالح‌تر از سر روست و چون علامات خون بسیار ظاهر نباشد و هنوز جدری پدید نیامده باشد خون کمتر بیرون آرند و به تسکین مشغول شوند و رخصت در فصد کردن در روز اول باشد که اثر تب در آن پدید آید تا روز دوم و سوم و چون در روز دوم یا سوم آثار جدری پدید آید فصد نشاید کرد مگر آنجا که علامات خون سخت قوی باشد و هرگاه بدین تدابیر تب آهسته‌تر گردد و نبض دوم زدن بحال طبیعی باز آید هم به تسکین مشغول شوند که از آن ثوران جدری دفع گردد و از قوی‌ترین چیزی که بدان تسکین نمایند نوشیدن آب بغایت سرد مقدار یک رطل است تا که از آن رنگ سبز شود و احشا سرد گردد و هرگاه که حرارت عود کند بار دیگر همان قدر بخورند چنان که اندر مدت نیم ساعت نجومی یک و نیم من خورده شود و اگر حرارت باز برافروزد و شکم از آب ممتلی شده باشد قی کنند تا آن آب برآید و دیگر بار آب سرد بنوشند تا سکون حرارت به تمامه حاصل شود و اگر آب نفوذ کند و عرق یا ادرار بول پدید آید باید دآن است که منفعت آب سرد پدید آید و بیمار زرد و نیک خواهد شد و اگر آب نفوذ نکند و حرارت به دستور ملتهب باشد پس نوشیدن آب سرد ترک نمایند و بدیگر مطفیات متوجه شوند و اگر از آن تخفیف یابند بر آن اقدام نمایند و اشربۀ دیگر چون شربت کدر و قرص کافور یار کنند و اگر بیقراری و حرارت بر حال خویش باشد یا زیاده شود باید دآن است که ماده قویست و چاره نیست از آن‌که آبله یا حصبه بیرون آید پس از این تدبیر درگذرند و طبیعت را یاری دهند تا ماده بظاهر دفع شود و آن تدبیر عنقریب بیاید **طبری** گوید کسی را که

تب جدری ابتدا کند فصد کردن او را واجب بود برای قطع ماده و خون به قدر قوت او درد دفعه بگیرند پس درینوقت متقدمین در صورت معالجه اختلاف کرده‌اند چنان چه رای بعضی آن است که تبدیر مزاج نباید کرد و مطفیات نباید نوشانید تا آن‌که خروج جدری استکمال یابد و چون خروج او مستکمل گردد مطفیات نوشانند و تبرید مزاج او کنند و لزوم ماءالشعیر نمایند و تغذیه بغذای اندک مثل مزورات معمول به سرکه و عدس مقشر و شکر سفید و کاهو و کاسنی جوشانیده و مانند آن فرمایند و رای بعضی از ایشان آن است که تبرید مزاج او واجب بود و مطفیات دهند از وقت فصد تا ظهور جدری تبرید علیل کنند و کسیکه اختیار ترک تبرید در اول امر کرده ارادهٔ سرعت نضج و سرعت خروج جدری نموده تا ماده غلیظ نگردد و کسیکه اختیار تبرید در وقت اول امر کرده اختیار سلامت از تیزی خلط نموده و در تاخر نضج و تاخر خروج او فکر نکرده بعد از آن‌که از خطر خلط و تیزی مزاج سالم ماند و آنچه عقب فصد بهتر است نوشانیدن حریرهٔ معمول به شیرهٔ جو و آب سبوس گندم کم شیرین است و حفظ طبیعت از لینت آن و نوشانیدن شیرهٔ تخم خرفه بجلاب و اگر حریره از پوست عدس که بعد بریان کردن و مقشر نمودن آن ساخته باشند نیز مضائقه ندارد و حفظ قلب و چشم او نمایند چنان چه مسطور گردد **سعید** گوید که واجب است که مبادرت به فصد نمایند قبل ظهور جدری اگر سن و قوت مساعدت کند از باسلیق یا اکحل تا بدان خون از آلات غذا بقوت منجذب گردد و اگر مریض طفل بود و از پنج ماه تجاوز کرده باشد حجامت آن کنند و خاصهً اگر جنس او فربه و رنگ او سفید مائل بسرخی باشد و اخراج خون به حسب قوت و مزاج و فصل نمایند و کسیکه از ایشان قادر بر شرب دوا باشد لزوم استعمال چیزی کنند که تسکین حدت خون و غلیان او کند مثل آش جو که در آن سپستان و عناب و عدس مقشر افتاده باشد و سکنجبین معمول از تخم کاسنی بنوشانند و شیرهٔ تخم خیار و بادرنگ و شربت عناب بدهند و اگر سرفه باشد شربت خشخاش دهند و اگر طبیعت شدیدالقبض باشد شربت آلو بنوشانند و اگر معتدل باشد حل آن بچیزی نکنند پس اگر خروج جدری بطی گردد و کرب و قلق عارض شود و تب قوی گردد در استعمال ادویهٔ مبرده اسراف نکنند تا خروج او متأخر نگردد بلکه تدبیر تسهیل

خروج او نمایند چنان چه بیاید **ابومنصور** گوید که هرگاه مریض قبل از ظهور جدری ملاقی شود و علامات مذکوره ببینند فصد هفت اندام کنند و از اخراج خون استکثار نمایند به عده قرص کافور به آب انار ترش بخورانند و در غذا بر ماءالشعیر صبح و شام اقتصار ورزند و اگر ضعیف گردد و نفس او غذا بیشتر خواهد اقتصار بر عدس مقشر معمول به سرکه و اندک شکر و نشاسته و روغن بادام و به قول بارده کنند و ربوب فواکه حامضهٔ قابضه بنوشانند و اگر قبض طبیعت باشد ماءالفواکه دهند پس این تدبیر یا دفع خروج جدری کند و یا آنچه از آن برآید ضعیف باشد **خجندی** گوید که فصد باسلیق یا هفت اندام کنند اگر مریض بالغ باشد والا بحجامت و اخراج خون به حسب مزاج و قوت و فصل و سن نمایند و معالجه به اشربهٔ مطفیه و مغلظهٔ خون و مزورات ترش و قرص کافور به آب انار ترش به شکر نمایند و ربوب قابض ترش مثل رب غوره و رب به و سیب ترش و شربت کدر که آن شربت کاوی است و شربت عناب و شربت طلع نوشانند **نسخهٔ شربت کدر** بگیرند چوب کاوی ربع رطل صندلین هر واحد اوقیه همه را کوفته در یک رطل سرکهٔ کهنه هفت روز تر کنند پس صاف کرده سرکه را نگاهدارند و ادویهٔ منقوعه را در شش رطل آب بجوشانند تا ربع بماند و بگیرند از این آب و سرکه و از آب انار ترش و آب ریباس و آب غوره و آب نقوع سماع و زرشک و آب توت شامی و آب لیمو و آب طبیخ عناب و آب نقوع عدس هر یک نیم رطل گلاب دو اوقیه ترشی ترنج چهار اوقیه و بر آن سه صد درم شکر طبرزد انداخته به قوام آرند به عده طباشیر یک اوقیه بادیان و سنبل‌الطیب هر یک دو درم کافور یک مثقال سوده بشربت مذکور مخلوط سازند و این شربت جدری و حصبه و شرا و ماشر او جمیع امراض دموی و حرارت معده و جگر را نفع کند و تشنگی را قطع نماید و غذا ماءالشعیر دهند که از این تدبیر کم برآید و اعراض او خفت پذیرد و ضرر او کم نماید و اگر طبیعت خشک باشد هر شب تمرهندی یا از نقوع فواکه نوشانند **خضر** و **قرشی** می‌نویسند که مبادرت به اخراج خون نمایند و نقوع حلو به شکر یا شربت عناب و نیلوفر بنوشانند و شربت کاوی بالغ‌النفع است و همچنین شربت طلع و شربت هندبا و شربت بسر و شربت شفتالو و نقوع عناب و بهدانه و اصل‌السوس و نیلوفر نافع و گاهی حاجت به شیرهٔ تخم خرفه بلکه کافور افتد و غذا در ابتدا سویق

بشربت نیلوفر یا شکر و مزورهٔ خرفه و کدو دهند و گاهی از عناب یا طلع مزوره ساخته می‌شود و بسیار نفع می‌کند و راست این است که امثال این امراض در معالجهٔ خود حذاق را متحیر می‌گردانند **انطاکی** گوید که اگر قبل بلوغ باشد چنان چه اکثر این بود و اعراض او قبل ظهور او چنان دریابند که نبض موجی عظیم یا مختلف و تب مطبقه باشد اعمال حیله واجب بود در رعاف یا شرط گوش و پیشانی و خورانیدن چیزی که تبرید خون از غلیان کند مثل گشنیز و عدس و عناب و بهتر از شربت ریباس چیزی نیست پس شربت کاوی و طلع پس حماض و عناب پس اگر قبض طبع غالب گردد تلئین طبیعت به آلوبخارا و شیرخشت باید کرد و اگر بعد بلوغ باشد مبادرت به فصد رگ بینی و پیشانی واجب بود که در آن امان برای چشم است و پس قریب اوست پس اگر حاجت بار دیگر افتد فصد باسلیق کنند و در همه آنچه گفته شد به طریق سابق سلوک نمایند و در نزهت گوید که علاج او اولاً شربت بنفشه و شربت حماض به آب عناب و گشنیز و صندلست و خورانیدن چیزی که خون را خارج کند از حلاوات **محشی** شرح اسباب نوشته که چسپانیدن زلو اولی از حجامت است در اکثر بلادیکه هوای آنها خالی از رطوبت نباشد و من در بلدهٔ خود ارسال علق را نافعر از حجامت یافتم و گاهی لین طبیعت به سبب کثرت ماده می‌باشد و دیدم که چون مبادرت در حبس طبیعت به ادویهٔ فوایه کردند طبیعت محتبس شد و ماده به سوی عضو رئیس ریخت و موجب سرسام گردید بلکه طبیعت را لابدست در حالت لینت طبع کمال عنایت از ملاحظهٔ کثرت ماده و جنس او و جهد در اصلاح ماده کند به عده چون کم گردد و صلاح یابد و ضعف قوت معلوم شود ادویه قابضه استعمال نماید و در مراتب فوت حسب احتیاج تدریج باید کرد و اما لینت اندک در هر روز یک بار یا دو بار اکثر منتفع شوند به سبب میل ابخره و مواد از دماغ خواه تلئین از دوا باشد یا از طبیعت و **گیلانی** گفته که شخصی از اجلهٔ سادات و اعزهٔ امرای اعظام کثیرالاولاد بود وقتیکه کثرت بروز جدری به اطفال و ید و منافع شربت کدر شنید ارادهٔ ترکیب او نمود لیکن جمیع ادویهٔ او از رطوبات و عصارات میسر نشد پس برادهٔ چوب کاوی در آب جوشانیده صاف نموده به اضافهٔ شکر به قوام آورد شربت ساخت و بعض اطفال را بعد آمدن تب نوشانید و جدری برنیامد و بعضی را که اندک جدری

برآمده بود و باقی در طریق خروج بود نوشانید و آنچه در مسلک خروج بود برنیامد به عده استعمال آن شربت در جمیع اطفال نمود و نافع آمد و بعد استعمال این شربت طفلی هلاک نشد **ملاارزانی** گوید که هرگاه تب جدری ظاهر شود و خون غالب بود رگ باسلیق یا اکحل یا قیفال زنند پس اگر خون غالب‌تر بود و مانعی نباشد چندان خون بگیرند که غشی افتد و اگر از فصد مانعی بود حجامت یا ارسال علق فرمایند و کمتر از دوازده ساله را فصد نشاید و کذلک آن را که یکساله نباشد حجامت نباید فرمود و بعد اخراج خون بر غلیان او نظر کنند که قویست یا غیرقوی اگر قوی‌الغلیان باشد چیزی که مغلظ و مبرد و مسکن خون باشد خوردن دهند تا لختی جوش او فرو نشیند و اگر غلیان خون قوی نباشد حاجت بتلغیظ و تبرید نبود بلکه بعضی بهیچ حال در حمای جدری و حصبه اگرچه بثور ظهور نکرده باشد رخصت نداده‌اند بتغلیظ و تبرید خون و هر چونکه بود مبالغه در تبرید نشاید خاصةً اگر اتفاق تنقیه نیفتد وسزاوار آن است که دراین تب تلئین طبع نفرماید مگر در حمای آبله که از قبیل بلدیه باشد یعنی بدن ممتلی نماید اما رنگ بشره سرخ نباشد و تب گران بود و سخت فروزان نباشد و نبض موجی بود که در این حالت از تلئین چاره نباشد بلکه در حمای بلدیه حاجت به فصد کمتر بود و به اسهال بیشتر **بعضی** متأخرین می‌نویسند که در تب جدری اگر مریض جوان دموی مزاج و فصل و بلد گرم بود و آبله در آن بلد شیوع یافته باشد و علامات کمال غلبۀ خون از سرخی رنگ و در عروق و عظم و سرعت و امتلای نبض و سرخی قاروره و غیره واضح گردد و مانعی از اخراج خون نباشد به قدر احتیاج خون برآرند از رگ سر و رو یا رگ بینی و یا رگ پیشانی و یا شرط گوش اگر درد سر عظیم و اختلال حواس و درد گلو باشد و از رگ هفت اندام اگر درد اعضا شدید و درد گلو و حجب و التهاب باطن باشد و از رگ باسلیق و حبل‌الذراع اگر درد گلو و حجاب و التهاب قلب و جگر و معده و درد اینها و گروه و کمر و حبس حیض باشد و از رگ مابض و صافن اگر درد گرده و کمر و پشت و احتباس حیض و بواسیر باشد و اگر با وجود دلائل مذکوره خون نگیرند خوف هلاکت و یا فساد اطراف و یا انتقال بفلغمونی و یا ماشرا و یا دبیله و یا دمامیل است **و اگر** مریض طفل کمتر از چهارده سال و یا کبیر که سن او از پنجاه و شصت سال

گذشته یا ضعیف المزاج یا حامله باشد و دلائل بر شدت غلبهٔ خون دلالت کند زلو بچسپانند و یا حجامت نمایند و به قدر ضرورت خون بگیرند و در درد کمر شدید چسپانیدن زلو در انتهای فقرات پشت بسیار مفید دآن استه‌اند و آنجا که علامات غلبهٔ خون ظاهر تر نباشد زنهار معترض خون گرفتن نشوند و بهیچ وجه خون نگیرند جهت آن‌که اگر خون کم کرده شود باعث ضعف قوتها می‌شود و از مواد چیزی که به سوی ظاهر آمده است بباطن می‌گردد و این بسیار بدست خصوص در ملک هند و بلادیکه مردم آنجا ضعیف‌القوی باشند که در باب اخراج خون ایشان کمال احتیاط مرعی باشد داشت تا ضرورت بسیار داعی نشود در هیچ وقت اقدام بر آن نباید کرد و بعد اخراج خون متوجه اطفای آن شوند بخورانیدن ادویه و اشربه و عرقیات و اغذیهٔ مطفیه و مغلظه مانع از غلیان و مقوی قلب و دماغ و جگر مانند ماءالشعیر که در قول صاحب کامل گذشت و یا جمار و طلع در آن پخته با شربت کاوی و جمار نخل یا نیلوفر و یا با شربت صندل و آلو یا رب اینها اگر صفرا غالب باشد و یا عرق کاوی یا جمار یا نیلوفر یا عناب یا بیدمشک یا عرق بهار بید اگر گرمی بسیار در مزاج باشد و یا عرق گاوزبان و صندل اگر ضعف قلب باشد و یا مروارید ناسفته یکدانگ فادزهر معدنی نیم دانگ سوده و خاکشی سنگ‌شو یکدو مثقال و یا شیرهٔ تخم خرفهٔ مقشر و شیرهٔ عنب‌الثعلب با شربت عناب یا کاوی یا جمار یا طلع و یا ماءالشعیر با یکی از اشربهٔ مناسبه اگر گرمی بسیار در مزاج باشد و از ادویهٔ حاره مخصوص محرور مزاجان را دور دارند و تبرید بسیار هم ندهند که مضر است و از اسهال و قبض بسیار نیز دور دارند زیرا که هر دو بسیار بدست و خصوصاً بعد از بروز جدری و اگر احتیاج تلئین و اسهال شود قبل از بروز آن بملینات خفیفهٔ مزلقه تلئین نمایند به مثل نقوع فواکه حامض به شیرخشت یا آب انار با بشحم افشرده به شکر اگر سرفه نباشد و صفرا غالب بود والا بنقوع فواکه حلو یا مغز خیارشنبر در آب هندوانهٔ شیرین که شب خیسانیده صبح صاف کرده با شیرخشت و روغن بادام شیرین و بعض لعابها مثل لعاب بهدانه و ریشه خطمی و اسپغول و یا شیرخشت را در ماءالشعیر حل کرده صاف نموده بخورانند **صفت** نقوع فواکه حامض تمرهندی منقی پنج توله آلوی بخارا زردآلوی سیاه هر یک پانزده دانه عناب سپستان هر یک بیست دانه در آب خالص با عرق

عنب‌الثعلب و کاسنی و شاهتره و گاوزبان و بادیان شب بخیسانند و صبح اندک مالیده صاف نمایند پس چهار توله شیرخشت در آن حل کرده باز صاف نموده بدهند **صفت** نقوع فواکه حلو انجیر زرد هفت عدد عناب سپستان مویز منقی خوبانی که زردآلوی خشک است از هر یک بیست دانه در عرقیات مذکوره و عرق نیلوفر از هر یک نیم پاو شب بخیسانند و صبح مالیده صاف نموده به دستور با شیرخشت بخورانند و اوزان این هر دو نوع متوسط است ضعفا و اطفال را کمتر و اقویا را زدیاده نمایند و اگر از برای اقویا قدری مغز خیارشنبر نیز در آن حل کنند و روغن بادام بر آن ریخته بدهند بد نیست و باید که مسهل قوی ندهند و از استعمال ترنجبین اجتناب نمایند و غذا بمزورهٔ ماش مقشر و یا عدس مقشر پخته به آب انار چاشنی‌دار نموده به روغن بادام مطیب سخته و یا عدس و یا جو و یا ماش مقشر با عناب پخته و گوشت و روغن مطلقاً نباید داد اما روغن اگر بعد از دوازدهم و چهاردهم اندکی بدهند بد نیست و اما گوشت تا بیست و پنجم نباید داد و یا هر روز عناب ده دانه در عرق گاوزبان و عرق چوب بیخ کاوی و عرق عنب‌الثعلب و عرق نیلوفر هر یک ده مثقال عرق کاوی یا عرق جمار پنج مثقال خیسانیده یا جوشانیده صاف کرده با دو مثقال خاکشی سنگ‌شو نموده یکدانگ مروارید سوده خورانیده بنوشانند و اگر عرق گاوزبان حاضر نباشد یک‌درم برگ گاوزبان داخل نمایند و مروارید سوده را ترک نمایند هر روز دو وقت یا آنچه مناسب باشد بخورانند زیرا که این را نیز تاثیر قویست در تقویت قلب و حفظ قوی و ارواح و خوردن حریره‌های شیرهٔ جو و گندم یا شیرهٔ عدس بسیار کم شیرینی یا بی‌شرینی بسیار موافق است

تدبیر بعد از بروز جدری

چون جدری دریرآمدن شروع کند و دانه‌ها مثل سرسوزن و کیک و پشه گزیده نمودار شود و نقوع عناب در عرق‌الثعلب عرق گاوزبان به اندک شکر و خاکشی به قدر مناسب بدهند و به قول حکیم اکمل‌خان در آن عرق شاهتره و شربت نیلوفر داخل نباید کرد زیرا که این هر دو گاهی تأخیر در ظهور جدری می‌کنند مگر آن‌که چون تب اشتداد نماید و بخار به سوی دماغ و قلب تصاعد نماید در آن هنگام آنها را مع دیگر مبردات مثل شیرهٔ مغز تخم

کدو و مانند آن استعمال نمایند و محاجم بی‌شرط به عمل آرند و به آب مطبوخ ادویهٔ مبرده پایها بشویند و بر آن نطول سازند و لخلخه و غیره استعمال کنند و فاضل سرهندی در مثل این حالت امر به اخراج خون قدر حاجت بچسپانیدن زلو فرموده و نزد حکیم اکمل‌خان این امر در مرتبهٔ جوازست و تا به شدن مریض بر دوای مذکور اقتصار نمایند و چون جدری در بر آمدن دیر نماید و روز چهارم هم بگذرد که به تمامه بر نیاید باید که در آن دوا انجیر زیاده نمایند و گاهی عدس مسلم و سبوس گندم و شکر سرخ نیز اضافه نموده می‌شود و اگر انجیر فقط بجوشانند و قدری زعفران در آن آمیخته بنوشانند نیز مفید بود و مطبوخ که در قول بوعلی‌سینا خواهد آمد نیز در اخراج جدری مستحسن است و **حکیم شریف‌خان** می‌نویسند که انجیر چهار عدد یا پنج عدد مویز منقی هفت عدد عدس مقشر دو درم تا سه درم عناب پنج دانه جوش داده استعمال کردم و در اخراج جدری کثیرالامنفعت یافتم و **گیلانی** نوشته که قدری قرص عنب را حل کرده دادن در ابراز جدری فعل انجیر کند و از آن قویست در تقویت مزاج و ارواح و برای حفظ قلب و سائر اعضای باطنی یکدانگ مروارید سوده با عرق گاوزبان و عرق بیخ کاوی و عرق گل آن و یا عرق جمار ویا شربت کاوی ساده بخورانند تا مدت انتها و کمال بروز و نضج و ایضاً برای سهولت بروز بی درد و الم هر روز یکدانگ برگ گل لاله اگر سفید باشد بهتر والا گلابی یا سرخ سائیده با عرق کاوی و عرق زردک و اگر عرق زردک نباشد آب کوبیدهٔ افشردهٔ آن از هر یک سه چهار مثقال بخورانند و زود متوجه حفظ بعضی اعضای شریفهٔ ظاهری و باطنی شوند و تدبیر حفظ آنها جدا مسطور خواهد شد و اگر عرق عناب در قرح انبیق بکشند و به شکر شیرین کرده صاحب جدری را در ابتدای مرض او بنوشانند بالخاصیت نفع عظیم بخشد و مجرب سویدیست و کذا عدس مقشر پنج درم گشنیز خشک پنج درم عناب بیست عدد خوب جوش داده سرد کرده تمام روز همچنان بگذارند و نزد خواب صاف کرده با شربت نیلوفر بنوشانند و همچنین ادویه را وقت شام جوشانیده شب تر کرده صبح بنوشانند که مجرب حکیم ممدوح است و این دوای والد نواب علویخان که در بروز حصبه و جدری قلق و سوزش و خفقان پدید آید آن را فی‌الفور می‌دهد زهرمهرهٔ خطائی یک ماشه مروارید ناسفته سوده یک و نیم ماشه در شربت

گاوزبان ساده و شربت یاقوت هر واحد یک توله ورق نقره یک عدد شربت عناب و کیورا هر یک دو توله در عرق مکوه و عرق بیدمشک و نیلوفر هر یک چهار توله خاکشی هفت ماشه بدهند و بیضهٔ کبوتر که اول داده باشد با زردی و سفیدی بنوشانند و یا این سفوف بدهند طباشیر گل سرخ گل لالهٔ دشتی مروارید ناسفته هر یک یک‌درم خاکشی چهاردرم شربتی یک‌درم در بیضهٔ کبوتر آمیخته بلیسانند و بدرقه بشربت کاوی سه توله عرق بیدمشک و مکوه هر یک پنج توله کنند و در بیاض والد مرحوم مرقوم است که اگر جدری خوب بیرون نیامده باشد و خوب فرو شدن آن باشد چوب کیوره دو ماشه برگ شاهتره یک ماشه عناب دو عدد خاکشی دو ماشه جوش داده صاف نموده قدری شهد داخل کرده بنوشانند و یا کهوپره نیمکوفته شش ماشه مویز منقی چهار دانه خاکشی سه ماشه و ربع ماشه برگ پان نیم عدد جوش کرده اندک اندک بنوشانند و طلا در آب سائیده و یا استخوان سنگ پشت و یا خاکستر ابریشم دادن و عدس و کنگنی جوش داده آب آن نوشانیدن نیز مفید نوشته و در ذکائی گلو اصل‌السوس اناردانه مویز منقی در آب جوشانیده صاف نموده نوشانیدن نافع جدری نوشته و باید که آب نیم‌گرم نزد بیمار دارند و چادر سفت بطوری بر مریض گیرند که بخار آب بر بدنش برسد از برای بیرون آمدن بثور و تفتیح مسام سریع‌الاثر است و راقم خاکشی در این افزوده و نافعتر یافته و ایضاً خاکشی بر بدن مریض پاشیدن همین اثر دارد و غذا وقت برآمدن چیچک برنج با شکر پخته و نان شیرین دهند لیکن استعمال نان شیرین گاهی اسهال وزحیر و سحج آرد پس اگر استعمال آن نمایند قدر قلیل بدهند و ایضاً کهچری مونگ و دال مونگ عدس بی‌نمک یا کم نمک یا نان خشکار بدهند و گاهی عدس بریان یا نخود بریان به شکر شیرین کرده داده می‌شود و اگر آب مطبوخ عدس مقشر عوض آب دهند با وجود اعانت او در خروج جدری حفظ حنجره از خروج آن نماید و شکم قبض کند و بر سبیل تنقل عناب و مویز و انجیر بدهند و در موسم گرما آب تازه برای نوشیدن بدهند و هوای خانه را معتدل دارند در فصل سرما عرق عنب‌الثعلب و یا عرق گاوزبان بجای آب دهند و هوای خانه گرم سازند و هرگاه بثور برآید و باز ناپدید شود همین تدبیر به عمل آرند و ایضاً آب بادیان و آب کرفس با نبات مفید بود و گویند که نوشانیدن طبیخ انجیر و جاورس و خورانیدن زردی تخم کبوتر صحرائی یا اهلی و انکباب بر طبیخ شکنبهٔ گاو نافع است و اگر سه

چهار توله لحم بقر در کوزۀ گلی به اندکی آب بجوشانند و چون یکدو توله آب باقی ماند صاف کرده بنوشانند همه ماده را از داخل بخارج آورد و کرب و غشی که از قلت بروز دانه‌ها یا پست شدن آنها لاحق گردد و دفع شود و نقوع چوب چینی در غوائل جدری مثل حکه و اختفا و اختلاط عقل مجرب نوشته‌اند و نزدیک عروض کمال بیهوشی به تدبیر تقویت دل پردازند و کشیدن شاخها هم مضایقه ندارد و اگر در غشی و اسهال و سوءتنفس و شدت کرب و حدت تب و پست و سیاه شدن دانه‌های چیچک که بدترین علاماتست طباشیر نیلگون زهرمهرۀ خطائی مروارید ناسفته یاقوت رمانی رب‌السوس هر واحد یک ماشه دانۀ هیل کهربای شمعی هر یک چهار سرخ برگ گل شقائق دو نیم ماشه صلایه کرده در دو توله شربت عناب یا شربت نیلوفر یا شربت سیب آمیخته ورق طلا یکعدد ورق نقره سه عدد حل کرده وجور یا لعوق سازند و اگر شدت تشنگی باشد اندکی عرق کیور را آمیزند بجمیع اعراض مذکوره نهایت نفع بخشد و ایضاً نزدیک اسهال و ظهور ضعف عدس مقشر مناسب است و مروارید که هم قابض و هم مخرج جدریست سائیده با بضعی اشربۀ قابضه دادن مناسب‌تر است و لینت طبع خصوصاً در ابتدا یک بار یا دو بار هر روز مضائقه ندارد و قبض گاهی تصاعد ابخره به سوی دماغ کند و هذیان آرد و در آن هنگام احتیاج به استعمال شیاف یا حقنۀ لینه افتد لیکن اسهال خصوصاً در آخر بسیار مضر و مهلک است درینصورت مبادرت بحبس آن از مروارید و زهرمهرۀ خطائی و کهربا و بسد و یشب و مرجان و طباشیر و گل ارمنی و بزر ورد و بارتنگ به عرق بیدمشک و کیورا و عرق بارتگ باید کرد **اقوال اکابر** ابوعلی‌سینا می‌نویسند که چون جدری برآید سزاوار نیست که مشغول به فصد شوند مگر آن‌که شدت امتلا و غلبۀ مادۀ خون حادث شود که در این صورت بمقداری که تخفیف بر طبیعت آرد از فصد اخراج خون نمایند و بساست که فصد ضرر کند به سبب استرداد و صرف او از جرد به سوی باطن چیزی را که بروز کند پس بعدد دو سه روز از آن حذر کنند و چون بدانند که علت متمادی خواهد شد و از روز دوم تجاوز کند و جدری بظهور آغاز نماید بساست که تبرید سبب خطای عظیم می‌گردد به سبب حبس فضول در داخل بتغلیظ او و حمل آن بر اعشای رئیسه به سبب عدم تمکن جدری از بروز و ظهور پس قلق و کرب به سبب حرارت

ماده حادث شود و گاهی غشی پیدا کند به سبب فساد او و خبث بخار او بلکه واجبست که درمثل این حالت اعانت فضول بچیزی نمایند که آن را بجوش آرد و سده را بگشاید مثل آب برگ بادیان و کرفس به شکر یا طبیخ بیخهای آنها یا بزور آنها و گاهی اندکی از زعفران داخل کرده می‌شود و آب انجیر بسیار نیکو است زیرا که انجیر ماده را به سوی ظاهر به شدت دفع می‌کند و این سببی از اسباب خلاص از مضرت اوست و دوایی که در مثل اینوقت خیلی نفع بخشد این است که بگیرند لک مغسول پنج درم عدس مقشر هفت درم کتیرا سه درم و در نیم رطل آب بجوشانند تا ربع رطل بماند بنوشانند و آنچه شدیدالعونت بر اظهار جدریست این است که بگیرند انجیر زرد هفت عدد و عدس مقشر سه درم و کتیرا و بادیان هر یک دو درم و در یک و نیم رطل آب بجوشانند تا قریب سوم حصه باقی ماند صاف کرده بنوشند که دفع حرارت از نواحی قلب و منفع خفقان کند و لازم است که درینوقت یعنی بعد خروج جدری روغن قریب او نبرند البته و واجب است که از پارچه پوشیده دارند و از هوای سرد دور دارند و خصوصاً در سرما و آنچه برای طالب عرق عمل کنند در اینجا به عمل آرند و کثرت شرب آب برف سرد کرده و نشستن زیر بادکش بسیار بدست و چون از پارچه پوشیدن و گرم داشتن مثل غشی عارض گردد یا غشی حادث شود لابدست از تبرید هوائیکه استنشاق آن کرده شود و بویانیدن بوی کافور و صندل و اگر از گشادن بدن زیر بادکش یا بهوای سرد چاره نباشد اندک به عمل آرند و همچنین هرگاه معونت بتسخین یا تبرک تبدیر و مبادرت جدری بخروج باشد و مریض با وی خفت نیابد بلکه حرارت مشتعل یابد و زبان مائل بسیاهی گردد از تسخین حذر کنند و واجبست که اصحاب جدری و حصبه از تضمید شکم اجتناب نمایند که در آن دو خطر است یکی تنگی نفس فی‌الحال و دیگر عروض اسهال ردی و بول‌الدم **ابن‌عباس** گوید که اگر جدری در برآمدن دیر نماید تدبیر اخراج ماده و ظهور جدری به سوی خارج به سرعت نمایند تا صاحب او را خفقان و موت عارض نشود و این دوا بنوشانند **صفت آن** بادیان دو درم لک منقی هفت درم عدس مقشر پنج درم کتیرا سه درم در نیم رطل آب بجوشانند تا ربع بطل بماند صاف کنند و دو دانگ طباشیر سوده بر آن انداخته سرد کرده بنوشند و اگر اندکی آب انار بر آن ریزند نافعتر باشد **نوع**

دیگر برای ظهور جدری بگیرند انجیر پنج عدد عدس مقشر هفت مثقال لک منقی سه مثقال کتیرا سه مثقال بادیان دو مثقال و در یک و نیم رطل آب بجوشانند تا سوم حصه بماند و اندکی زعفران در آن حل کرده بنوشانند و ایضاً هرگاه در سینه خشونتی باشد لعاب تخم کتان یا لعاب بهدانه یا لعاب اسپغول به اندک روغن بادام بدهند و از اشیای شیرین و گرم پرهیز کنند و تلطیف غذای او مثل صاحبان تب نمایند **جرجانی** و **ایلاقی** می‌نویسند که تدبیر زود بیرون آمدن آبله و حصبه آن است که هوای خانه سخت سرد نباشد و بیمار را بجامه پوشیده دارند و جرعه جرعه آب سرد همی‌دهند خاصه اگر تب سخت سوزان باشد و در اندرون حرارت و بیقراری عظیم باشد و تدبیر دیگر آن‌که بیمار را بنشانند و دو ظرف آب نهایت گرم زیر دامن او نهند یکی از پیش و دیگری از پس و جامهٔ دیگر بر جامهٔ او بپوشند و چادر گرد گردن او درآرند تا بخار آب همه بدن او برسد و بسر و روی او بر نشود تا بشره نرم و مسام گشاده گردد و فضله زود بیرن آید و تن را بجامهٔ گرم پوشیده دارند تا مسام بسته نشود و اگر بدین تدبیرها و بعد خروج جدری تب و حرارت باطن کمتر نشود و زبان سیاه شود به این حالها تن گرم داشتن خطا باشد و حمام و آبزن ضرر دارد و هرگاه که غشی افتد جز بمراعات جانب دل و علاج غشی مشغول نباید بود و هوای خانه خوش باید کرد و ریاحین خنک و کافور و گلاب و صندل نزدیک دارند تا قلب او گرم نگردد و اگر بدین قناعت نکند گاه گاه جامه از سینه او سبکتر کنند تا خنکی جز به این موضع نرسد و آنجا که ماده غلیظ و لزج باشد و بیقراری دایم بود و آبله بدشواری بیرون آید و روز پنجم تمام آبله بیرون نیامده باشد دست از تدبیر مسکن بازدارند و بشرهٔ بیمار را ببخار آب گرم نرم باید داشت و مسام گشاده و گاه گاه آب گرم بنوشند و تدبیرهای دیگر که در این امر مذکور شد به احتیاط وآهستگی باید کرد مگر آنوقت که معلوم شود که حرارت تب اندرون همچون ظاهر آهسته نیست و معلوم باشد که اگر تدبیری دیگر کرده آید حرارت تب بدان تدبیر قویتر شود و بدان ترسند که بیمار طاقت آن ندارد و نشان حرارت تب اندرون آن است که نبض و نفس سریع و عظیم و متواتر باشند و ظاهر بشره سخت گرم نباشد و هرگاه که این حال نباشد و حرارت آهسته بود و آبله دیر بیرون آید تدبیرهای قوی نیز پیش باید گرفت و

ابتدا بشربت معتدل باید کرد و نخست حکم بشرب آب گرم باید داد یا آب بادیان تر و آب کرفس باشد و اگر آب بادیان تر یابند بادیان و تخم کرفس جوشانیده بدهند و انجیر خشک را بجوشانند تا نرم شود و آب او بدهند و بجامه بپوشند و دوای لک مغسول و غیره در این باب سود دارد و آن در قول بوعلی گذشت **صفت** دوای دیگر انجیر سی عدد مویز منقی بیست عدد هر دو را در یک و نیم من آب بپزند تا مهرا شود در شبانروزی مقدار ده استار بدهند و اگر چهل درم از این شربت با بیست درم آب تخم بادیان و تخم کرفس بیامیزند سخت قوی باشد **نوعدیگر** که در هر وقت شاید داد گل سرخ عدس مقشر هر یک هشت درم انجیر زرد ده عدد کتیرا سه درم مویز منقی ده عدد لک مغسول سه درم بادیان تخم کرفس هیک پنج درم همه را در یکمن آب تا به نیمه آید صاف نمایند و یک دانگ زعفران در آن حل کنند و ده استار بسه شربت دهند نافع باشد **ابن‌هبه‌الله** گوید که آنچه خراج جدری سهل نماید بنوشانند مثل عدس مقشر جوشانیده به اندک بادیان و قلیلی طباشیر و یا قدری آب عنب‌الثعلب و آب انار بنوشانند و در بعض اوقات آب سرد جرعه جرعه بدهند اگر التهاب اشتداد نماید و زیر چارپائی او ظرف بزرگ که در آن آب گرم باشد بنهند تا جسم او را بخار صاعد از آن برسد **ابن‌نوح** گوید که اگر جدری بخروج ابتدا کند فصد نکنند و قرص کافور و چیزی از مبردات قویه ندهند ولیکن تن او را بجامه بپوشند تا اندک عرق کند پس اگر عسرالخروج باشد و کرب و غشی بمریض اشتداد نماید تا آن‌که گاه گاه او را خفقان به هم رسد انجیر سه عدد مویز ده دانه و عدس مقشر و بادیان و عیدان لک هر واحد یک کف گرفته در آب بجوشانند و در روزی چهار مرتبه بنوشانند و چیزی از آب بادیان و عنب‌العثلب و کرفس بنوشانند و یا این دوا بنوشانند عدس مقشر ده درم کتیرا پنج درم بادیان سه درم در یک و نیم رطل آب بجوشانند تا نیم رطل ماند صاف کرده اندکی زعفران در آن حل کرده بدهند و از لینت طبیعت او حذر کنند و اکثر در آن بعد هفت روز شکم نرم شود از آنچه در جوف بماند **ابن‌الیاس** گوید که چون جدری بروز کند فصد و اسهال و تحریک طبیعت نشاید بلکه معالجه بچیزی نمایند که در آن تقویت مع ردع و تطفیه بغیر قبض و تغلیظ خون باشد به این‌طور که هر صبح جلاب از عناب ده عدد از خاکشی سه درم بنوشانند و

غذا مزورهٔ عدس به مغز بادام دهند واگر جدری در بروز دیر کند و قلق و کرب پیدا کند و گاهی غشی احداث نماید اعانت طبیعت در اخراج او به این‌طور کنند که بگیرند انجیر خشک شیرین ده عدد و بادیان یک‌درم و با عدس پخته بدان غذا سازند و مریض را بجامه بپوشند و جلاب از مویز سرخ و انجیر سفید بنوشانند و طبیخ عدس به انجیر و مویز در اخراج او سرعت نماید و حوالی او بچوب لک و گل سرخ و چوب انار و انجیر و انگور تدخین نمایند و چون جدری به تمامه بیرون آید دو سه روز از تدبیر و تسخین حذر نمایند تا ضیق‌النفس و غشی ایشان را عارض نگردد **انطاکی** گوید که چون خروج جدری ابتدا کند از خوردن ملین حذر کنند چه جای مسهل به سبب جذب او ماده را به سوی باطن بعد توجه او به سوی جلد پس دفعةً هلاک کند بلکه اگر خروج او سریع و فصل گرم و بدن تازه باشد بر مرق عدس و خوردن عناب و مزورهٔ رجله و کدو اسفاناخ و اطریه تا روز هفتم اقتصار ورزند و اگر شروط ثلاثهٔ مذکوره یا بعض او معدوم باشد مساعدت او به چیزی که خروج او از بدن به سرعت نماید واجب گردد مثل بادیان به شکر و آب کرفس به انجیر و بهتر از این آب طبیخ انجیر و لک مغسول و عدس و کتیراست پس هرگاه از روز هفتم تجاوز کند و متنکس مائل بسیاهی باشد بکزمازج و چوب تازهٔ او و برگ او بخور کنند و گاهی در آن حاجت بخوردن چیزی شیرین غیرعسل و خرما داعی بود چون فصل بارد باشد تا خون بجوش آید و فاسد او دفع گردد و در بلاد ما بیشتر طعامیکه در آن و بس انگور با الیه باشد می‌خورانند به سبب کثافت ابدان پس ارخا و تفتیح می‌نماید و در آن مطلقاً ترک حوامض واجب بود و بعد هشتم ترک حلو **میربهاءالدین** نوشته آنجا که آبله دیر بروز کند و بمدد احتیاج باشد ترشی‌ها و سردیها را باز باید داشت و به دستوریکه در حصبه بیاید رعایت کنند و عناب و انجیر خشک و خرما اندکی گاهی تنقل فرمایند زنان و سردمزاجان را نیکو است و غذائیکه از اینها پخته باشند بی‌روغن و گوشت بهتر باشد و اگر ناپخته با غذا خورند هم نافع بودو طبیخ انجیر و عناب به اندکی بادیان خوردن سخت قوی بود و گرم مزاجان را به آب آلو باید داد اگر طبع نرم باشد و اگر لک مغسول و غیره که در قول بوعلی گذشت در یک رطل آب بپزند تا به نیمه آید و از آن بدهند ماده را زود بیرون فر استد و آنجا که خارش رنج دهد بلتهٔ نرم و یا پرمرغ باید

خارید و دستهای مریض را در کیسه‌های نرم باید کرد تا بناخن بثور را زخم نکند و بچیزها مشغول باید داشت تا خاریدن را لختی فراموش کند **میرعوض** و غیره می‌نویسند که استعمال فصد و تبرید و مغلظات خون و ملینات طبع تا همان وقتست که جدری و حصبه ظاهر نشده باشد زیرا که چون ظاهر شود احتراز از مبردات و مغلظات و ملینات واجبست که این همه مخالف ارادهٔ طبیعت است و هرگاه بثور بر سینه و نواحی آن بیشتر برآید و با وجود انقضای سه چهار روز آبله به تمامه بروز نکرده باشد نشان غلظ ماده است و اگر جلد درشت بد و عرق کمتر آید بر بستگی مسام دلالت کند در این هر دو صورت از تلطیف مادهٔ غلیظ و تفتیح مسام بسته چاره نباشد و این چنان است که کیفیت حرارت مریض را ملاحظه فرمایند و بنگرند اگر نبض و نفس بر حال بود و غشی وحرارت اندر باطن کمتر باشد و زبان سیاه نگشته هوای خانه را مائل بحرارت سازند و آب سرد ندهند و چیزی سرد بنویانند و آشامیدن آب تازه مقرر نمایند وگاه گاه آب گرم می‌داده باشند یا آب بادیان تر و آب کرفس تر به آب عنب‌العثلب و قند سود دارد و این دوا بغایت نفع دهد و نسخهٔ او همآن است که در قول بوعلی گذشت لیکن در اینجا وزن لک مغسول چهار درم است و اگر در آن دو درم گل سرخ و هفت دانهٔ انجیر و دو درم بادیان و ده دانه مویز با تخم بیفزایند بهتر باشد و آب گرم نزدیک بیمار داشتن و تن او را بچادر صفیق پوشیدن چنان چه بخار آب ببدن رسد و سر بیمار از چادر بیرون باشد در تبرز بثور و تفتیح مسام قوی‌الاثر است اما اگر نبض و نفس متغیر باشد و غشی و حرارت مفرط و سیاهی زبان پیدا بود زنهار به ادویهٔ حاره دست نبرند و به همان تدبیر سابق که مذکور شد از تجرع آب سرد و تن را بجامهٔ گرم پوشیدن و هوای خانه معتدل داشتن و عطریات بارد بویانیدن مشغول باید بود و در این حالت به جهت تفتیح مسام غیر از تبخیر به آب گرم چنان که مذکور شد به‌کار نتوان داشت و آنهم بنوعیکه تلواسه و اضطراب نیارد **مؤلف** مجمع‌الجوامع گوید که آشامیدن آب نارجیل تازه و خائیدن مغز تازهٔ آن و فرو بردن آب آن حافظ کام و حلق و قصبهٔ ریه و مریست از بروز آبله و رانها و معین بر بروز و ظهور آن است بزودی بظاهر بدن **صفت** نقوع نافع و معین بر بروز جدری به آسانی انجیر زرد سه عدد بادیان عنب‌العثلب هر واحد یک‌درم برگ لاله نیم درم نخود پنج

درم گل نیلوفر پنج درم در عرق عنب‌العثلب و عرق بیخ کاوی و عرق زدرک و عرق گاوزبان هر یک بیست و پنج درم شب خیسانیده صبح مالیده صاف نموده خاکشی سنگ شوسه درم عرق کاوی سه درم اضافه نموده لک خام غیرمغسول یک‌درم سائیده بر آن پاشیده بخورانند و اگر عرق زدرک و عرق گاوزبان حاضر نباشد عوض آن آب زردک با پوست کوبیده فشرده هشت درم برگ گاوزبان یک‌درم در نقوع داخل نمایند و اگر زردک خشک باشد جوکوب نموده اضافه نقوع نمایند **صفت** مطبوخ شدیدالنفع بادیان عنب‌العثلب کتیرا لک خام هر یک یک‌درم انجیر زرد سه عدد در آب جوشانیده صاف نموده با شربت عناب دو درم خاکشی سنگ‌شو بخورانند روزی سه مرتبه و اگر در مزاج گرمی زیاده باشد بادیان داخل نکنند و اگر شربت عناب حاضر نباشد ده دانه عناب در جوش داخل نمایند **نوع دیگر** مویز منقی عناب هر یک ده دانه گاوزبان عنب‌العثلب لک خام هر یک یک درم برگ گل لایه یکدانگ انجیر سه عدد زردک یکعدد جوشانیده صاف نموده به اضافهٔ دو درم خاکشی سنگ‌شو یکدانگ مروارید ناسفته سائیده با پنج درم عرق کاوی یا جمار نخل بخورانند و بالای آن جوشانده دهند **نوع دیگر** اگر سرفه نباشد تخم کاسنی یک مثقال تخم کشوث دو درم کتیرا بادیان هر یک یک‌درم بیخ بادیان بیخ کاسنی هر یک یک و نیم درم جوشانیده صاف نموده با دو درم شربت ورد یا گلقند بدهند و اگر ماده کم باشد مطبوخ بادیان یک‌درم انجیر سه دانه کافی است و اگر در مزاج گرمی بسیار نباشد هفت دانه مویز منقی هم داخل توان کرد و باید که هر یک از این مطبوخات در روزی دو سه دفعه بدهند و اگر از درد کف دست و پا در برآمدن آبله شکایت بسیار کند دست و پای را در آب گرم بگذارند تا دانه‌ها به آسانی برآید و اگر از خشکی دماغ شکایت باشد یا به سبب آن و گرمی در حواس اختلالی یابند چند قطرهٔ شیر دختران یا خر یا بز در بینی و گوش مکرر چکانند و اگر از این ترطیب حاصل نشود پارچه را در شیر تر کرده بر تارک سر بنهند و اگر طپش قلب عارض گردد و گرمی بسیار باشد پارچه را به عرق بیدمشک یا عرق صندل یا عرق بید ساده تر کرده بر سینه نهند و قدری مروارید با عرقیات مذکوره یا عرق نیلوفر یا آب سرد بخورانند و گفته‌اند که اگر مغز تخم کنار سائیده مقدار یکی به آب سرد بخورانند نفع کلی حاصل شود و

دانه‌ها نیز بروز کند و اگر در این ایام بجای غذا شیر گاو را جوش دهند تا ثلث یا نصف آن برود و سرد کرده بالائی آن دور نموده بخورانند بهتر است و اگر برای رفع غائله لینت شکم و اعانت بر بروز کتیرا و لک خام از هر یک نیم ماشه تا یک ماشه سوده بر آن پاشند بهتر است و گاهی با اندکی نبات یا قند سیاه کهنه شیرین کرده می‌دهند و یا شیربرنج کم شیرین و یا شیر فالوده نشاسته و یا عدس مقشر و یا مونگ مقشر و یا ماش و یا لوبیا تنها یا با زردک به آب پخته بی‌نمک و روغن یا با نمک بسیار کم و روغن بادام با شیرهٔ آن با چلاو یعنی خشکه خورانند و اگر این را نتواند خورد برنج کوفته به آب پخته بی‌شیرینی یا به قدری نبات یا شربت کاوی یا شربت عناب یا به آب انجیر جوشانیده یا خیسانیده بدهند **صفت** دوای ملوکی که در صورت قلت در وقت ماده همین کفایت باشد گل سرخ عنب‌العثلب گاوزبان بادیان هر یک دو توله زردک مع پوست که استخوان آن دور کرده باشند نیمکوفته نخود غیر مقشر هر یک پنج توله برگ گل لاله شش ماشه عناب پنجاه دانه در سه آثار آب خیسانیده عرق کشند و هر روز در مقدار بیست تولهٔ آن انجیر زرد شش دانه خیسانیده صاف کرده و حصه نموده در یک حصه آن شش ماشه خاکشی سنگ‌شو اضافه کرده اولاً مقدار قی تا یک ماشه هر یک از مروارید ناسفته سائیده و لک خام سائیده با شربت کادی یا جمار سرشته تناول نمایند و بالای آن عرق مذکور را به اضافهٔ عرق کادی یا جمار یک توله بنوشانند و حصهٔ دوم را آخر روز با مروارید سوده بدهند و بیخ کاسنی و انجیر زرد را جوش داده صاف نموده شیر گرم بخورانند و یا زردک یا پوست و عدس در است هر واحد یک کف در یک و نیم آثار آب بجوشانند تا نیم آثار بماند صاف کرده بنوشانند و یا بادیان عنب‌العثلب لک خام هر یک یک مثقال برگ گل لاله نیم درم انجیر سه دانه مویز منقی ده دانه زردک با پوست پنج عدد ماش سیاه نخود لوبیا با پوست هر یک سه مثقال جوشانیده صاف نموده شیر گرم هر یک را روزی دو سه دفعه بخورانند و دیگر تدابیر مثل خورانیدن حلتیت و گرفتن بخار آب گرم و هوای خانه را گرم داشتن و خود را بجامهٔ گرم پوشیدن و آب گرم جرعه جرعه نوشیدن و غیرها که سابق مذکور شد به عمل آرند اما هرگاه بعد ظهور آبله به تمامه حرارت و بیقراری کمتر نشود و نبض و نفس بحال طبیعی باز نیاید و آبله سخت باشد و آب نگیرد

علامت خیر نباشد تدبیر پزانیدن نباید کرد و اگر دانه‌های آبله بعد از کمال پری و پختگی رو بپژمردگی و خشکی آورده باشد علامت خشکی آوآن است که براقی دانه‌ها و براقی پوست بدن کم شود و دانه‌ها رو بپژمردگی آورند و بعضی دانه‌ها که اول نضج یافته باشند منفجر شده بر سر آنها اندک چرک بسته شده باشد در این هنگام متوجه بخشک نمودن آن شوند چنان چه خوابانیدن مریض بر ریگ نرم و یا خاکستر پاچکدشتی برای خشک کردن آبله سریع‌الاثر است و یا خاکستر چوب گز و سفیداب در خرقهٔ باریک بسته در مقابل آبله انگشت بر آن می‌زده باشند تا قدری از غبار آن بر آبله افتد که زود خشک کند و اگر خارش پیدا شود این علامت بدست باید که از برگ گز و بهوج پتر تبخیر نماید و دود آن ببدن رسانند که در ازالهٔ آن مجربست و اگر آبله بجراحت و قرحه انجامد و متعفن شود قدری کافور در روغن دیودار حل کرده استعمال کردن نافع بود و همچنین کافور سوده در مرهم جدوار آمیخته بپارچه اوده بر جراحت آبله نهادن مجرب گیلانی است و این مرهم برای جراحت غائرهٔ آبله نافع است رال سفید دو توله باریک سائیده در روغن یاسمین چهار توله آمیخته خوب بدست بمالند چون یکذات شود چهار توله آب خالص داخل کرده بدست خوب بمالند و بر هم زنند هرگاه یکذات شود چهار توله آب خالص دیگر انداخته بشویند همچنین تا یکصد و یک بار اکثر و کمتر پنجاه و یک بار پس نگهدارند و بر پارچه مالیده بر زخم چسپانند **ایضاً** که برای همین فائده به تجربه رسیده برگ نیب به قدر چهار توله سائیده قرص ساخته در نیم پاو مسکهٔ گاو تازه بسوزد پس قرص برآورده روغن صاف کرده اقل هفت بار به آب بشویند و اکثر بیست و یک بار پس مرداسنگ شش ماشه باریک سائیده آمیخته به‌کار برند و اگر حرارت زیاده باشد کافور قدری بیفازنید **اقوال افاضل** شیخ می‌فرماید که چون جدری به تمامه برآید و از روز هفتم تجاوز کند و در آن نضج ظاهر شود پس صواب آن است که به آهستگی از سوزن زرآبله‌ها را بشکافند و رطوبت او را از پنبه بچینند و اما تملیح پس از آن چاره نباشد بنابر خشک کردن آبله و چون اراده آن کنند تملیح را از آبلهٔ کبار مولم که آن را عنقریب شکافته باشند دور دارند بلکه تملیح ماسوای آنها کنند و آبلهٔ شکافته را بگذارند تا راه آمدن رطوبت در آن بند گردد به عده تملیح آن نمایند اگر در آن رطوبت باقی

ماند و قبل تمامی نضج تملیح نباید کرد و تملیح امر لابد بعد از نضج است و آن به آب نمک باشد که در آن قوتی از زعفران بود و اگر آن آب که در آن نمک حل کنند گلاب باشد بهتر بود و اگر در آب برگ طرفا و عدس و گل سرخ بجوشانند به عده در آن نمک حل کنند آن بغایت مفید بود و خصوصاً اگر در آن کافور و صندل نیز داخل نمایند و تملیح نضج و تجفیف آبله و اسقاط خشکریشه به سرعت نماید و تدخین بطرفا بسیار نافع است و در سرما واجبست که آتش چوب طرفا نزدیک بیمار روشن کنند و چون جدری شدیدالرطوبت باشد از تدخین به آس و برگ آن چاره نباشد و از تدبیر جید نزد نضج جدری و اهتمام بتجفیف آن این است که صاحب جدری را برآرد برنج و جاورس وجود باقلا بخوابانند و اوفق آن است که آن آرد را در بستر پارچهٔ باریک پر کنند تا در آن قوت آرد نفوذ کند و برگ سوس در تجفیف نیکو است و روغن درینوقت نیز ردیست و چون جدری بخشکی آغاز کند لازم است که آنچه معین بر تجفیف باشد از ادویهٔ مذکوره مع اندکی زعفران بر آن طلا نمایند و چون قروح از جدری عارض شود مرهم ابیض و خصوصاً مخلوط به اندک کافور و بیخ به گلاب سوده یا بیخ درخت بید یا بیخ درخت زعرور سود دارد و گاهی پاشیدن سفیداب و مرداسنگ نفع کند و چون در بینی خشکریشه باشد قیروطی معمول به روغن گل خالص به اندک سفیداب و اقلیما فائده نماید و استعمال روغن بعد خشکی و نزد تقرح نیکو است و مرهم احمر برای قروح جدری نیک است **صاحب کامل** گوید که چون جدری بمنتهای خود برسد پیش مریض طرفا یا شاخ انار و شاخ انگور بسوزند اگر فصل سرما باشد و اگر موسم گرما باشد به آس و صندل تبخیر نمایند و بر بستر او گل سرخ سوده و بنفشه بپاشند و اگر طبع قبض گردد در ماءالشعیر ترنجبین آمیزند و یا اندک فلوس خیارشنبر و ترنجبین یا لعوق اجاص بخورانند و اگر طبع نرم باشد آب پوست جو که در آن حب الآس پخته باشند به اندکی صمغ عربی و گل ارمنی یا قبرسی دهند و یا قرص طباشیر قابض برب آس یا رب به به آب سرد یا به آب به و امرود افشرده و اگر سرفه باشد برب مورد بدهند و غذا به عدس مقشر بریان مطبوخ به آب انار میخوش یا مزورهٔ معموله ببرگ حماض اگر به سبب گرمی هوا خوف فساد نقوع باشد هر دو وقت جدا جدا انجیر در عرق خیسانیده به دستور دهند و اگر تا

هفتم و نهم تمام دانه‌ها بروز نکرده باشند تا یازدهم نیز مطبوخات مذکوره در روزی سه چهار دفعه میداده باشند و اگر از مطبوخات مطلب حاصل نشود بخار آب گرم خالص یا مطبوخ بعض ادویهٔ مناسبه بگیرند و اگر با وجود این تدابیر دانه‌ها در برآمدن بسیار دیری کند و نفس و حواس و قوت بحال باشد و گرمی بسیار در مزاج نباشد یک حبه حلتیت در مطبوخ نخود خام عدس مقشر زردک با پوست تر یا خشک ماش هندی هر یک هشت مثقال انجیر زرد سه عدد تا پنج عدد که در یک آثار هندی آب جوشانیده باشند تا نصف یا کمتر از آن بمالند صاف کرده حل نموده یا در آب مطبوخ ماش هندی و نخود تازه یا خشک تنها یا هر دو حل کرده بدهند و باید که اوزان ادویهٔ مطبوخات و آب آن را موافق مزاج و سن مریض نمایند در جوان قوی موافق نسخه و ضعیف‌المزاج را کمتر و اطفال را موافق سن ایشان بکاهند **علویخان** در عشرهٔ کامله می‌نویسند که هیچ محصوب و مجدور را نگذارند که جامهٔ سفید بپوشد بنابر آن‌که گزیدن سپش و کیک جهت اینها نیک باشد و همچنین باید که از آمدن زن حائضه و نفاسه و خبیثه نزد اینها منع کنند بنابر آن‌که اکثر بمشاهده درآمده که از آمدن ایشان در چشم گل می‌افتد بلکه بینائی به تمامه زائل می‌شود و گوش کر می‌گردد و در دانه‌ها کرم پیدا می‌شوند و مریض به هلاکت می‌انجامد و همچنین زن گاوزه و خاکروب و ایضاً کسیکه پارچهٔ سفید و نو همان روز پوشیده باشد و اگر احیاناً اینچنین اتفاق افتد باید که همان زمان بخور از برگ نیب سبز و سبوس گندم و سپند دهند و زر در پارچهٔ نیلگون بسته در گلو آویزند تا از مضرت آنها ایمن گردد **شریف‌خان** می‌گویند که متأخرین دسومات و ادهان مطلقاً بیمار را نمی‌دهند و نزدیک او نمی‌برند بلکه از شمیدن بوی او اجتناب می‌کنند حتی که از روشنی چراغ به سبب خوف رسیدن دخان روغن مشتعل کراهت می‌نمایند بلکه شمع پیه نمی‌سوزند و بنوشانیدن آب عناب اکتفا می‌کنند و از غذا بر مزوره عدس مقشر برنج اقتصار می‌ورزند و این مزوره نیز در مقدار کم می‌دهند و نمک نیز نمی‌دهند تا خارش پیدا نکند و اگر مریض خواهش غذا کند در هر روز دو مرتبه می‌دهند و اگر تشنگی باشد بنوشیدن آب عناب در شب و روز امر می‌کنند و والد ماجد آب عدس مقشر تنها یا با عناب هنگام عطش در وقت ظهور جدری استعمال می‌فرمودند و **گیلانی** گفته

که در جدری و حصبه اگر تشنگی شدید باشد و یا در صدر و آلات تنفسی آفتی بود استعمال عرق نیلوفر را نیک یافتم که این عظیم‌المنفعت در اکثر امراض است ولیکن استعمال این بعد بروز جدری و حصبه می‌باید و اما قبل آن استعمال او نشاید به سبب و منع بروز یا فرو رفتن آن و این ضرر عظیم است و بدآن‌که مقولهٔ اهل هند که چیچک مرض نیست بلکه اثریست از آثار زنی عفیفه که در سالف زمان بوده و این مرض را به اسم آن می‌نامند و حماقت خود به انواع کثیر ظاهر می‌کنند و علاج آن نمی‌کنند بکله بر طبیعت می‌گذارند و عبادت آن به انواع عبادات می‌کنند و ترک معالجه و گذاشتن تدبیر او بر طبیعت اگرچه معالجه از روی توکیل بر طبیب حاذق است لیکن اعانت او طریق نیک است و آنچه مشهور شده که چون جدری برآید گوشت در خانهٔ که مجدور باشد نباید پخت واحدی از هم جلیسان او پارچه شسته نپوشد و چون رعد آواز کند طبل و طاس و مانند آنها بزنند و جنب و حائض بر آن داخل نشوند باشد که و جاو آن بود که پختن گوشت و مانند آن بوی بد که دماغ را مضرت کند واجب نماید و این در آن منع است و همچنین بوی صابون و غیره در جامه شسته و اما آواز رعد آوازی هائل است از آن احتراز باید کرد و ضرب طبل و غیره طریقی برای عدم سماعت آواز اوست و همچنین واجب است که از هوای متکیف به ابدان جنب و حائض احتراز نمایند به سبب اختلاط آنها بفضولی که حرکت می‌کنند در ابدان آنها و از تعفن هوای متعفن که مضر ایشان است خالی نیست پس هرگاه غسل کنند و بر غسل مدت قلیل بگذرد و اخلاط ساکن شوند نزد مریض رفتن مضایقه نیست

تدبیر نضج و خشک کردن جدری و غیر آن

بدآن‌که هرگاه آبله بیرون آید و تب و بیقراری بیمار کمتر شود و نبض نفس بحال طبیعی بازآید اگر آبله دیر پخته شود تدبیر پزانیدن باید کرد باین طور که بابونه و بنفشه و اکلیل‌الملک و خطمی و سبوس گندم منفرد و مجموع به آب بجوشانند و در دو ظرف کرده زیر جامه و دامن بیمار نهند یکی از پیش و دیگر از عقب تا بخار آن ببدن رسد و آبله آبناک شود و نضج او همین است و گویند که علامت پرآبی آبله آن است که در اطراف دانه‌ها مطلق سرخی

نماند و همه سفید و بلند و حبابی گردند و نشان نضج و پختگی آن است که دانه‌ها همه زرد گردند و اگر به سبب کثرت آبله اعضا ورم کرده باشد درم آنها رو بکمی آورد پس اگر دانه‌ها هنوز خوب پرآب نشده و یا نضج نیافته باشند و دو سه روز دیگر نیز یکی از مطبوخاتیکه برای روز جدری مسطور شد بدهند و یا آب برگ بادیان نزد آب برگ عنب‌العثلب تازه و آب برگ کرفس تازه و اگر اینها به هم نرسد تخم بادیان و بیخ بادیان و عنب‌العثلب و تخم کشوث مع عدس مطبوخ مصفی از آن آب اول او و یا بجاورس مطبوخ با پوست جو دهند و سیب و امرود و به بدهند و بعد از روز هفتم از نرمی طبع حذر کنند **صفت قرص طباشیر قابض** بگیرند گل سرخ شش درم صمغ عربی طباشیر گل قبرسی هر واحد سه درم زرشک حب‌الآس تخم حماض هر واحد چهار درم نشاسته بریان دو درم زعفران یک‌درم باریک سائیده بلعاب اسپغول سرشته قرص سازند شربتی از درم تا مثقال بشربت حب‌الآس یا به و مدام تدبیر صاحب او به این تدبیر کنند تا آن‌که مرض بمنتهای او برسد پس در آن هنگام بر آن قرص معروف به اندرون طلا کنند **صفت آن** شب یمانی و مرمکی هر واحد چهار مثقال کندر و مازوی خام هر واحد هشت مثقال قلقدیس مثقالی زراوند دوازده مثقال همه را باریک سائیده به شراب سرشته قرص سازند **نوع دیگر** شب یمانی و موم صاف هر واحد چهار مثقال زراوند دوازده مثقال مازوی خام هشت مثقال همه را باریک کرده به شراب شیرین سرشته قرص سازند و وقت حاجت باریک سوده به گلاب آمیزند تا آن‌که مثل چرک حمام گردد بر آن طلا نمایند و سزاوار نیست که صاحب جدری و قروح بحیوانات اغتذا نماید تا آن‌که تب از آن مفارقت کند و پوست او ساقط گردد و حرارت زائل شود **طبری** گوید که چون جدری بایستد و کامل شود و خروج او منقطع گردد و بعد آن دو شبانه روز بگذارند و در آن دو روز دماغ او را به اشیای خوشبو مثل بوی سیب و به و مورد و مانند آن تقویت دهند به عده قمیص بطرفا و کزمازج و عود معروف بقاقلی رنگ کرده بپوشانند و تبخیر آنها نیز کنند و اگر یکیک عضو را بدان بتخیر نمایند باکی نیست پس هرگاه بتخشف ابتدا کند صحت قریب باشد و تلطیف غذای او بغایت نمایند و بر آب پوست جو تنها اقتصار روز در به عده بگیرند گلاب خالص و اندکی کافور ریاحی در آن حل کنند و بر هر دانه که

متخفف شده باشد بچکانند و بر دانه که سخت باشد و ریم نکند نباید چکانید و عامه و زنان پیر در این وقت آب نمک می‌پاشند بر جمله مردم و نمک پاشیدن در بعض اوقات قاتل است و اما اطفال را در اکثر احوال نمک پاشیدن هلاک کند پس واجبست که طبیب از آن حذر کند و کافور محلول در گلاب ابلغ از آن در این کار است مع رفق و تبرید و منفعت این دماغ را بود که در نمک و غیره نیست و باید که دانه‌ها از خواب بر آن یا از درشتی بستر خراشیده نشود و اگر بعد تدبیر خشک کردن آبله طبیعت نرم شود بدان مضایقه نیست و به چیزی که در تقویت امعا افزاید علاج کنند تا بجریان خلط حار سحج نیارد و چنان چه بارتنگ و اسپغول و صمغ عربی و مانند اینها بدهند و اگر با وجود لینت طبع در مزاج او حدت باشد آب پست جو به روغن گل خالص بنوشد و بزور مذکوره وقت خواب بخورد و در این بزور تغریه زیاده می‌شود باین طور که تخم بارتنگ را خوب بجوشانند به عده بر آن اسپغول بریان و گل ارمنی بریان و صمغ عربی بریان این خوب پخته روغن گل خالص بر آن چکانیده بخورند و اگر طبیعت او نرم نشود بلکه قبض زیاده گردد بتلئین طبیعت او متعرض نشوند مگر آن‌که اضطرار از قلق مریض و اضطراب آن بدان داعی باشد پس حقنه به آب جو و آب سبوس و خطمی و شکر سفید محلول و روغن بنفشه به حسب واجب ساخته به عمل آرند و بعد طبیعت بر اعتدال طبیعت قناعت ورزند و هر جدری که عمیق باشد و اکثر لحم را اخذ کند باین مرهم علاج کنند **صفت آن** موم روغن به روغن گل بسازند پس اندک سفیداب ارزیز مغسول و اندک مرداسنگ و اندک شنکار و اندک قنبیل کوفته بیخته آمیزند و در کافور در آن آمیخته استعمال کنند **جرجانی** و **ایلاقی** می‌نویسند که هرگاه آبله به تمامه پخته شود آنچه بزرگ باشد بسوزن زر یا مس بشکافند و آب او بخرقهٔ نرم برچینند بعد از آن برگ مورد یا گل سرخ یا برگ سوس کوفته بیخته با صندل یا چوب گز سوده در زیر دامن دود کنند اما در گرما گل سرخ و مورد و صندل و در سرما برگ سوس و گز بهتر و آتش که در سرما کنند از چوب گز و چوب صنوبر صوابتر باشد و اگر جائی ریش گردد گل سرخ و صبر و کندر و انزروت و دم‌الاخوین سوده بر ریش پاشند و اگر آبله بزرگ و بسیار آب باشد بر گل سرخ سوده یا آرد ارزن خوابانند و اگر پوست او خراشیده شود برگ

سوس تر از شاخ جدا کنند و بر آن برگ خوابانند و برگ گل خشک و برگ مورد خشک سوده برجای خراشیده پاشند و اگر بدین تدبیر خشک نشود گل خوزی یا گل مرادی که سفید بود و مائل بسرخی نباشد مقدار صد درم بکوبند و ده درم شب یمانی سوده و ده درم نمک اندرانی با وی بیامیزند و به گلاب حل کرده بر آبله طلا کنند و دو ساعت بگذارند تا خشک شود پس بشویند و آبله را که ریش گشته باشد مرهم کافوری سود دارد و اگر ریش اندر بیتی باشد هم از این مرهم طلا کنند و **صفت مرهم کافوری** این است که موم روغن سازند از موم سفید و روغن گل و سفیدهٔ ارزیز و اقلیمای نقره و اندکی کافور سوده در آن آمیزند **سعید** گوید که چون جدری نضج یابد مجالس صاحبان آن سرد سازند و چون از روز هفتم تجاوز کند مریض را مزوره بخورانند و از ترشی و نمکین منع کنند پس اگر خشکی او دیر کند بتبخیر ببرگ مورد گل سرخ کنند و اگر خشکی او دشوار گردد و اندک باشد به آب و نمک طلا کنند و بعد آن به روغن گل و کافور و چون صحت یابد از بچهٔ مرغ به اب انار یا سیماق غذا سازند **محمود** گوید که چون جدری برآید و آب بردارد باید که اعانت بر تجفیف او نمایند بپاشیدن آب مورد و آب طرفا و آب لف کرم و آبی که در آن کافور حل کرده و آبی که در آن نمک حل کرده باشند تا آن‌که خشک گردد و صحت یابد **انطاکی** گوید که اگر هفته سوم داخل شود و صحت زیاده گردد خیر باشد والا توقع موت بقرب بحران بود و فرش مورد نزدیک او و بخور بدان و به صندل واجب بود و هرگاه قلق و کرب عظیم گردد طلا بکافور محلول در گلاب جائزست والا اکتفا کنند بر آنچه مذکور شد و چون یک هفته بگذرد آنچه سرد باشد بخورانند مثل عدس و قطف و اسفاناخ و برآبله گل سرخ و صندل و مورد بپاشند و در گرما و طرفا در سرما و یا تدخین بدان نزدیک او نمایند و آنچه در این زمان ذرور نمک می‌کنند در آن خطر شدیدست و باید که اجتناب از زفر تا هفتهٔ سوم نمایند **بهاءالدین** می‌نویسد که هرگاه از بروز هفته بگذرد و آبله روی بخشکی نهد و بدیر خشک شود مرداسنگ و سنگ جراحت و سفیداب پاشیدن نافع است و گل سرشو و شب یمانی سوده بر روی بستر نرم انداخته بر آن خوابانیدن سخت مفید آید و دود گز را در خشک کردن و بصلاح آوردن ریش در جمله اوقات نفع عظیم است و آنجا که اسهال پدید آید اجزای غذا را

آنچه ممکن باشد نیم بریان کرده با پخت و سفوف الطین در رب قابض باید داد قبل از کشکاب و غذا و برعم من فادزهر حیوانی اندر ربی قابض سوده مناسب بود و احتیاط از نرم شدن شکم بعد پنجمن اندر آبله و حصبه بواجبی باید کرد که مضرت اسهال اندرین هر دو مرض عظیم بود **بعضی** متأخرین می‌نویسند که اگر تا روز هفتم دانه‌ها پرآب شده و نضج یافته باشند مطبوخات مذکوره را ندهند یکدو روز بر طبیعت گذارند و تبخیر دود پوست چوب و برگ گز و بلوط و امثال آن نمایند و بعد از آن مبردات و مجففات بخورانند و اگر در مزاج مریض ضعف باشد روز هفتم این دوا بخورانند عود صلیب دو دانگ مروارید سوده یکدانگ خورده بالایش شیرۀ تخم کاهو شیرۀ تخم خیارین هر یک پنج مثقال لعاب بهدانه شیرۀ بادیان خطائی هر واحد یک مثقال شیرۀ عدس مقشر دو مثقال آب آنار شیرین سه مثقال عرق زردک دو مثقال خاکشی یک مثقال بیاشامند و غذا شوربای عدس و در نسخۀ دیگر وزن هر دو شیرۀ اول هر یک سه درم و بهدانه یک درم و خاکشی یک‌درم است و قرص طباشیر ملین دو درم عوض مروارید و بادیان و عدس نوشته و اگر در این ایام لینت طبع عارض گردد زود متوجه قبض آن شوند به اشیای قابضۀ معتدله و اسهل همه آن است که حبوب ماکوله آن را مثل جو و عدس و مونگ و نخود و ماش و برنج را بریان نمایند قبل از پختن و قدری طباشیر سوده بیندازند و یا عدس در است را دو سه جوش داده آب آن را سه چهار بار بریزند پس پخته بجای غذا بخورانند و بزرقطونای بریان دو درم بر آب پاشیده یا کتیرا سوده یک درم بدهند و خورانیدن کسیرو با پوست و یا خائیده تفل آن را انداختن اگر قبض بسیار مطلوب باشد و خورانیدن مروارید سائیده و فادزهر معدنی هر یک ربع مثقال به آب کسیرو مفید است و تنقل از کسیرو صاحب آبله را از هفتم تا آخر بسیار مفید و مقوی قلب و باعث مشغولی آن است و در آخر نهم و دهم یا هر وقت که دانه‌ها بکمال رسیده و رو بپژمردگی و خشکی آورند مکان سرد و هوا دارد داشتن و بر بدن هوا رسانیدن معین بر خشکی است و در فصل گرما البته گرم ندارند و اگر به سبب گرمی مکان و غیره آن خشکی عارض گردد مکان را هوادار گردانند و صندل و کافور و گلاب و بیدمشک و مانند اینها ببویانند و هرگاه موضعی یا تمام بدن خارش کند با شاخهای بسیار نازک

درخت نیب یا برگ بید نازک نور استه و یا علف دوب دسته بسته و مانند آن از برگها و علفهای نرم سرد موافق بملایمت بخارند و نگذارند که بناخن و چیزهای سخت بخارد خصوص در اواخر که باعث زخم می‌گردد و در آخر که رو بخشکی آورده باشد قدری کافور را در گلاب حل کرده بر جائیکه می‌خارد بمالند و یا بپاشند باعث تسکین خارش و التهاب و خشکی آنها می‌گردد و اگر در اواخر مرض تب عارض گردد نظر کنند اگر به سبب قبض طبیعت باشد و در مزاج گرمی بود شیرخشت از یک توله تا پنج شش توله در ماءالشعیر از شش توله تا نیم آثار حل کرده بخورانند یا ملین دیگر و اگر به سبب گرمی صرف باشد تبرید فرمایند به مثل آش جو یا پوست جو و یا یکی از شیرجات بارد مثل شیرۀ تخم خیارین یا خرفه یا هندوانه یا تخم کدو و یا لعاب اسپغول و خاکشی سنگ شو به اندک قند با شربت کدو یا عناب و اگر لینت باشد با شربت صندل یا سیب یا دوغ گاو که مسکه گرفته باشند و بسیار ترش نباشد یا آب هندوانۀ رسیدۀ شیرین و امثال اینها و اگر به سبب هوازدگی باشد تدبیر آن نمایند و دستور را هل بنگاله در باب خشک کردن آبله آن است که از روز یازدهم و دوازدهم یا زیاده که دانه‌ها رو بخشکی آورند زردچوب تازه یک وزن علف سبز یعنی دوب و برگ نیب تازه هر یک عشر وزن برنج سفید سدس وزن همه را به آب باریک سائیده و قدری آب دیگر داخل کرده مثل دوغ غلیظ نموده بر تمام بدن به آهستگی با پر مرغ بمالند که معین بر خشکی و ریختن خشکریشه است بزودی و این در صورتیست که اندک نمی بر دانه‌ها باقی باشد و اگر خشک باشند مقدار ربع یا خمس هر چهار جزو روغن کنجد نیز داخل کرده به دستور چهار روز یکمرتبه بمالند تا پوست دانه‌ها ریخته شود و در این ایام تبرید باید داد از شیرجات و غیره که سابق مسطور شد و از ادویه و اغذیۀ حاره اجتناب فرمایند و اگر در موضعی زخم گردد پارچه به روغن گل تر کرده بر آن موضع اندازند و یا پیراهن به روغن گل تر کرده بپوشانند و دائم آن را به روغن تر دارند تا التیام یابد و یا مسکۀ گاو تازه به یک صد و یک آب شسته مکرر بمالند و اگر از این التیام نیابد بمراهم معالجه نمایند و اگر در جراحت کرم افتد آب برگ شفتالو و صبر بر آن ریزند و پس بمرهم علاج کنند

تدبیر ازالۀ خشکریشه

به قول **جرجانی** خشکریشه آن پوست را گویند که بر روی ریشه‌ها پدید آید هرگاه آبله خشک شود و خشکریشه بماند بنگرند اگر خشکریشه خشک و باریک باشد و زیرا و هیچ تری نباشد روغن نیم‌گرم بمالند یا بر آن چکانند تا زود بیفتد و بهترین روغن از بهر این کار روغن کنجد تازه است اما آنچه بر روی باشد روغن پسته بمالند و روغن کنجد از آن دور دارند و اگر خشکریشه باشد یا زیرپوست او رطوبتی باشد آن را به آهستگی بی‌روغن بردارند و رطوبت از وی بچینند پس بنگرند اگر عمق دارد یعنی بپوست فرو رفته باشد ذرور از صبر و مر و زردچوب و مرداسنگ و اقلیمای نقره و سفیدۀ ارزیز و اسرنج بر آن پاشند و اگر عمق ندارد و یا پوست برابر بود شب یمانی و نمک سوده بپاشند و بگذارند تا بار دیگر خشکریشه آرد و دیگر بار به آهستگی بردارند و بنگرند اگر در زیر خشکریشه همچنان رطوبت باشد همچنین علاج کنند و اگر رطوبت نبود بعلاج حاجت نباشد و اگر دیگر بار خشکریشه بردارد به روغن چرب کنند تا بیفتد **مجوسی** گوید که چون جدری در جفاف اخذ کند تملیح بنمک سود به روغن کنجد استعمال کنند و آن را بر بدن در آفتاب طلا نمایند اگر فصل سرما یا ربیع یا خریف باشد در مکانیکه آن را سردی نرسد و به آبی که در آن مورد جوشانیده باشند غسل کنند پس اگر مقشر نگردد بار دیگر اعادۀ تملیح بعد سه روز نمایند **انطاکی** گوید که اگر صحیح بودن صحت و شوق بسلامت باشد نمک در روغن حل کنند و آن را به پر مرغ طلا نمایند و یا جامه به روغن تر کرده بپوشانند و الا حذر از آن کنند **بعضی** گویند که در اواخر که خشکریشه تمام ریخته یا بعضی مانده اگر غده عارض گردد خزف پارها که در چاه یا نهر یا حوض یا تالاب می‌باشد برآورده سائیده بمالند و ضماد سبوس چون به آب برگ کاسنی بسیار مفید و مجرب است و سبوس جو و تخم خبازی و تخم خطمی کوفته با شیر بز پخته مثل مرهم نهادن نیز آزموده است و اگر شیر بدست نیاید به آب برگ کاسنی یا برگ عنب‌العثلب یا آب خالص نیز مفید است و ایضاً ضماد آرد جو با نصف وزن آن ریوند چینی نافع و مجرب است از اینها تحلیل یابد یا منفجر گردد

تدبیر حفظ اعضا از آفت جدری

اعضائیکه از آفت آبله نگاه باید داشت آن چشم است و گوش و منفذ بینی و حلق و ریه و قلب و امعا و مفاصل از بهر آن‌که مضرت این اندامها عظیم باشد و متقرح شوند اما چشم را بیم آن باشد که تباه شود و یا بر آن بیاض عارض شود و اما گوش را خوف کری باشد و اما منفذ بینی پس گاهی در آن قروح عارض شود و مجرای هوابند گردد و گاهی قوت شامه زائل شود و اما حلق گاهی در آن خناق عارض شود و گاهی از قروح آن منع فرو بردن طعام و شراب گردد و گاهی با کلمه قتاله آنجا مودی شود و اما ریه گاهی از بثور جدری و حصبه در آن ضیق‌النفس شدید عارض شود و گاهی در سل اندازد چون قرحه کند و اما قلب گاهی محترق شود از شدت گرما و اما امعا گاهی در آن سحج و قروح عارض گردد که تلافی او دشوار باشد و اما مفاصل بساست که به سبب بزرگی دانه‌ها و خباثت ماده حرکت آن دشوار گردد یا باطل شود

حفظ چشم

به قول **شیخ** بهتر آن است که مری جو و آب گشنیز در چشم کشند و گاهی در آن سماق و کافور داخل می‌کنند و خصوصاً در اول روز و قطور مری تنها نیز نافع و همچنین سرمه به آب گشنیز و به آب سماق پرورده در آن کافور داخل کرده در چشم کشیدن و ایضاً آب شحم انار نیکو است و خصوصاً در ابتدا و اما چون جدری ظاهر شود سرمه به گلاب و کافور موافق‌تر باشد و ایضاً گویند که اکتحال فقط سفید بسیار خوب است و زنان در بلاد ما بعد جدری و حدوث آفت در چشم روغن پسته استعمال می‌کنند اگر غمامه باشد آن را قلع کند و اصلاح چشم نماید و هنگام ظهور بثره شیاف ابیض نیکو است و **صاحب کامل** گوید که عنایت به امر چشم از ابتدا باید کرد تا در آن بثره ظاهر نشود پس آب گشنیز تر و آب انار چاشنی در اندر چشم چکانند و هرگاه در آن بثره ظاهر گردد و کحل اصفحانی مربی به آب گشنیز تر در چشم کشند و یا گلاب که در آن سماق تر کرده باشند در چشم بچکانند قبل از آن‌که بثره در آن ظاهر شود و **طبری** گوید که برای حفظ عین سرمه بکشند واین قطور بچکانند بگیرند آب گشنیز تر و

آب عصی‌الراعی و هر دو بجوشانند پس صاف کرده کحل شلوذی به این آب خوب حل کنند و در آن اندک کافور ریاحی داخل نمایند به عده مدام در چشم او این آب بچکانند تا حفظ مزاج چشم کنند و از خروج بثره منع نماید و من این کحل را ترکیب دادم و تجربه کردم و ندیدم که هرکه بدان در وقت جدری اکتحال نمود و در چشم او بثره برآمده باشد ملح چینی یک‌درم کحل اصفهانی سه درم نشاسته دو ثلث درم کافور یکدانگ باریک سائیده به آب عنب‌العثلب و آب عصی‌الراعی و آب گشنیز تر بدفعات تسقیه دهند و خشک کرده بسایند تا مثل غبار گردد به عده در چشم کنشد یا بپاشنند و یا بگیرند قطعهٔ اسرب صاف نرم و بر دست بمالند تا آن‌که دست سیاه شود وچرک آن جمع گردد پس آن چرک را از کارد برداند بعد از آن‌که کار و یا دست را به گلاب تر کرده باشند و چون آن چرک جمع شود اندک کافور بدان آمیخته در چشم کشند و **جرجانی** گوید که چون نشان آبله بر بدن پدید آید سماق را در گلاب تر کرده صاف نمایند و اندکی کافور در آن حل کرده شبانه روز چند نوبت در چشم چکانند و آب گشنیز تر و آب انار ترش در چشم چکانیدن چشم را از آبله نگاهدارد و اگر مازو به گلاب بسایند سخت قوی باشد **صفت** شیافیکه از بیرون چشم طلا کنند حضض و صبر و شیاف مامیثا و اقاقیا هر یک یک‌درم زعفران نیم دانگ همه را نرم سوده شیاف سازند و به آب گشنیز تر سائیده طلا کنند آبله را از چشم بازدارد و هرگاه که آبله در چشم پدید آمده باشد کافور اندر گلاب حل کرده بچشم چکانند و هرگاه اندر سیاهی چشم آبلهٔ بزرگ برآمده باشد سرمهٔ اصفهانی و کافور به آب گشنیز حل کنند و هر ساعت در چشم چکانند و اگر سرمه به گلاب حل کرده بچکانند نیز سود دارد پس رفاده بر پشت چشم و تختهٔ اسرب به اندازهٔ چشم بالائی رفاده نهاده بسته دارند تا چشم را فرو نشانده دارد و گاه گاه بگشایند و باز بربندند و هرگاه بیفتد که این تدبیر سود ندارد و چشم سرخ باشد آبکامهٔ نبطی که ترش نباشد بچکانند و **انطاکی** گوید که خضاب کف پا در ابتدای ظهور جدری بحنا و زعفران و معصفر و سرکه تا روز انقطاع آن واجب بود و کذا اکتحال سرمه و خاکستر برگ زیتون به گلاب و گویند که تعلیق عین هرهٔ معدنی معروف آبله را از چشم منع کند و اکتحال بخاکستر برگ بهی و زیتون نیز مجرب است و **سویدی** نوشته که خضاب

اسفل قدم بحنا و داشتن آن تمام شب در سالم ماندن چشم از آفت جدری و حصبه مجرب من است و چون سرمه را بسایند و به آب ترشی ترنج مصفی هفت روز در آفتاب پرورده نمایند و بعد از آن در چشم کشند نظر را که ا زجدری و حصبه ضعیف شده باشد قوی گرداند و **حکیم شریف‌خان** می‌نویسند که والد ماجد سرمه به آب خاص سوده در اول ظهور حمای جدری استعمال می‌فرمودند و **گیلانی** گفته که آنچه تجربه کردم و نافع یافتم بلکه هر کسیکه قبل ظهور جدری و حصبه استعمال او کرد چشم آن از وی سالم ماند این است که بگیرند آب گشنیز تر و آب پیاز خشک و با هم آمیخته سماق و اندکی کافور سائیده در چشم چکانند اکتحال نفط سفید حکیم عابد سرهندی در تجربه صحیح یافته و کشیدن زردچوبه در آب لیمو سائیده و مداومت بر آن مع لزوم پرهیز وافع بیاض و راجع بصرت و مامیران عوض زردچوبه همین حکم دارد کذا قال ابن بیطار و **انطاکی** گوید که پوست آمله سوده اکتحال نمودن رفع بیاض عین حادث ا زجدری نماید و گویند که قطور آب نقوع هلیله و آمله نافع است و هرگاه آبله در چشم پدید آید باید که خشکریشهٔ جدری به آب حلزون که بهندی گهونگا نامند سائیده مکرر در چشم بچکانند و آب حلزون تازه تنها نیز مفید است و اگر برگ گشنیز حاضر نباشد خشک را جوکوب نموده در آب تر کرده آب صاف آن را بدل آب برگ آن داخل کنند

حفظ گوش

خجندی گوید که درد گوش او شیاف مامیثا به سرکه و آب سوده و یا آب بادیان تر به اندک نبات و قدری زعفران بچکانند و بعضی گویند که صندل و شیاف مامیثا در آب غوره سائیده چند قطره در گوش بچکانند و فتیله نیز بدان آلوده در گوش بگذارند و چکانیدن روغن گل یا روغن مورد به اندکی کافور و گذاشتن فتیله و آلوده بآن نیز مفید است و همچنین چکانیدن آب مطبوخ پوست مغیلان و مازو و پوست انار مفرد و مرکب و اگر بثره اندرون گوش برآید شیر دختر چکانند و اگر فائده نشود روغن گل آمیخته بچکانند

حفظ منفذ بینی

به قول **شیخ** اطلیه از مامیثا و صندل و رب غوره و سرکه به‌کار برند و استنشاق سرکه تنها شدیدالمنفعت است و **جرجانی** گوید که هر ساعت سرکه به گلاب در بینی برکشند و یا از مامیثا و غیره که مذکور شد شیاف ساخته به گلاب سوده قطره از آن بچکانند و روغن گل یا روغن مورد واندکی کافور چکانیدن و اندرون بینی طلا کردن سودمند باشد و گویند که صندلین به آب گشنیز تازه یا آب نقوع گشنیز خشک یا آب انار بشحم آن افشرده بسایند و اندرون بینی بمالند و اگر بثره در بینی برآید شیر دختر تنها و یا به روغن گل بچکانند و یا مغز تخم کدو و خیارین و هندوانه سوده با شیر دختران یا بز یا آب خالص مفرد و مرکب و با اندکی دم‌الاخوین و کذا مرهم مرداسنگ بمالند و اگر رعاف عارض گردد و از افراط او ضعف رد نماید ادویهٔ حابسهٔ آن که در علاج رعاف مفصل مسطور شد به‌کار برند

حفظ فم و حلق

شیخ می‌فرماید که حفظ آن به مثل مکیدن انار و خائیدن تخم آن در ابتدا کنند و مکیدن توت سیاه و غرغره برب آن و خصوصاً هنگام آغاز شکایت درد حلق نافع و ایضاً در آن هنگام واجب است که رب آن اندک اندک بلیسند و به قول **جرجانی** اگر سماق و گل سرخ و عدس مقشر در گلاب جوشانیده به آب آن غرغره کنند سخت سودمند باشد و غرغره به آب سخت سرد هم مفید بود و گویند که غرغره به آب اشیای باردهٔ قابضه مانند انار خام و یا گلنار و یا مازوی سبز و یا پوست درخت مغیلان و ثمر آن خیسانیده یا جوشانیده نافع است اگر سرفه نباشد و به شیر گاو یا بز که در آن مغز خیارشنبر حل کرده باشند مفید و **حکیم شریف‌خان** می‌نویسند که بهتر نزد من آن است که عناب یکی بعد دیگری در دهن دارند زیرا که با وجود نفع او برای جدری جهت اوجاع آن کثیرالمنفعت است و در بیاض والد مرحوم مرقوم است که پوست درخت گوندی و نیب و برگ تنبول به قدر دو چهار برنج سهاگهٔ بریان کوفته در پارچهٔ صره بسته در آب تر کنند و بر لب و دهن بگردانند و در حلق بچکانند

حفظ ریه

به قول **شیخ** برای حفظ شش چیزی مثل لعوق از عدس با تخم خشخاش نیست و **جرجانی** گوید که هرگاه آبله بیرون آید اگر در سینه و آواز دشتی باشد و حرارت سخت قوی نباشد و طبع نرم نبود اندک مسکه و شکر بلیسانند و اگر حرارت قوی باشد لعاب اسپغول و بهدانه و روغن بادام و نبات سفید بدهند و این لعوق در این باب نیکو باشد مغز تخم کدوی شیرین دو جزو مغز بادام مقشر کتیرا هر واحد یک جزو و قند سه جزو کوفته بیخته بلعاب بهدانه یا اسپغول به سرشند و اگر طبع نرم باشد لعوق از صمغ عربی و مغز بادام بریان و یا لعوق مرتب از مغز خیارین بریان و نشاستهٔ بریان بلعاب اسپغول بریان بسازند و گویند که مغز بادام کوفته و یا گزنگبین و یا بهدانه در دهن نگاهدارند و اگر سرفه عارض گردد بلعوقات و حبوب مناسبهٔ و غیر آن علاج کنند و اگر خون برآید زود متوجه حبس آن گردند بدان چه در علاج نفث‌الدم مذکور شد

حفظ قلب

شیخ می‌فرماید که برای حفظ آن مطبوخ انجیر و عدس که سابق مذکور شد بنوشانند تا حرارت را از نواحی قلب منع کند و **طبری** گوید که خرقهٔ مبلول به گلاب سرد بر سینه گذارند و گویند که این آنگاه به عمل آرند که در قلب اضطرابی دریابند و چون خرقه خشک شود بازتر نمایند و اگر از این تسکین نیابد صندل سائیده اضافه کنند و لخلخله ببویانند و مروارید ناسفته سوده یک ماشه فادزهر معدنی سوده چهار سرخ با عرق نیلوفر یا عرق صندل یا عرق بهار بید بخورانند و اگر قدری گلاب و عرق گاوزبان اضافه نمایند خوب است و اگر عرق صندل وگاوزبان نباشد صندل سفید براده کرده و برگ گاوزبان هر یک دو ماشه در عرقیکه حاضر باشد خیسانیده مالیده صاف کرده با مروارید و فادزهر سائیده بخورانند و اگر خوش آید عرق کادی نیز قدری داخل نمایند

حفظ امعا

به قول **شیخ** اکثر حفظ آن بعد ابتدا واجب است و آن بقوایض معریه بود مثل صمغ و گل ارمنی و اسپغول و چون اسهال در آخر مرض ابتدا کند معالجه به اقراص طباشیر قابض برب ریباس و قرص تخم حماض نمایند و **جرجانی**

گوید که تدبیر نگاهداشتن روده آن است که چون جدری اندر انحطاط افتد شربت حب‌الآس و قرص طباشیر و رب بهی و مانند آن دهند و گویند که اگر اسهال شود و از آن خفت و راحت حاصل شود زود متوجه حبس آن نشوند و الا به اغذیهٔ و ادویهٔ که سابق مسطور شد حبس نمایند و اگر بیل گری با نبات از سه ماشه تا یک توله بخورانند نافع بود و کذا گل فوفل یعنی موچرس از نیم درم تا یک‌درم نرم کوفته با ماست چکیده مفید و دیگر سفوفات مناسبه با شیرهٔ بهدانهٔ بریان و خشخاش و جو مقشر و صمغ عربی اگر سرفه نیز باشد بدهند و اگر پیچش عارض گردد سفوف الطین یا لعاب بهدانه و اسپغول و ریشه خطمی و شیرهٔ تخم خرفه و خشخاش و بارتنگ و پوست بیخ انجبار اگر خون آید و ایضاً کهربا و دم‌الاخوین و گل ارمنی و زهرمهرهٔ خطائی با لعابات و شیرجات مناسبه باید داد

حفظ مفاصل

به قول **جرجانی** صندل و شیاف مامیثا و گل ارمنی و گل سرخ و اندکی کافور به گلاب سائیده و قدری سرکه برو چکانیده بر مفاصل طلا کنند و اگر بر مفصلی خراجی بزرگ برآید زود بشکافند تا مادهٔ مجتمعه در آن خارج گردد پس تدبیر در است کردن جراحت کنند و مراهم که سابق مسطور شد به‌کار برند **تعلیم** اکثر کسانیکه در این مرض هلاک می‌شوند بعد از به شدن علت خناق و سرفهٔ شدید و ذات‌الجنب و ذات‌الریه و سوءتنفس و سحج و اسهال دموی معوی و زحیر و سقوط اشتها عارض می‌شود و بساست که به آخر فلغمونی و یا دبیله تولد کند و به هلاکت انجامد و گاهی همان بثره قرحهٔ خبیثه پیدا کند و منجر بناصور گردد پس هر مرض که در آن یا بعد زوال آن عارض گردد تدارک آن نمایند بتدابیریکه در باب هر یک مسطور است لیکن چون بعد رفع جدری و حصبه حرارت آن تا چند روز در بدن می‌ماند باید که دوای بسیار گرم استعمال ننمایند و از تناول اغذیهٔ گرم نیز بازدارند و آنجا که بعد زوال جدری و حصبه تب و سرفه باقی ماند باید که جهت رفع آن شربت نیلوفر دو توله در عرق مکوه و شاهتره هر یک شش توله خاکشی پنج ماشه دهند و اگر حرارت زیاده بود قرص طباشیر ملین چار ماشه در شربت نیلوفر یک توله آمیخته بلیسانند و شربت صندل ساده و نیلوفر هر یک دو توله در عرق نیلوفر و گاو زبان هر یک شش توله

خاکشی پنج ماشه بدهند و اگر طبع نرم بود قرص طباشیر قابض با شربت خشخاش دهند و یا شربت حب‌الاس و تخم شربتی سه ماشه

تدبیر قلع آثار جدری

بدآن‌که به قول **گیلانی** تا وقتیکه برنشان آبله یکسان نگذاشته باشد در آن علاج اثر می‌کند و بعد آن علاجش عبث است و گفته که در این باب از مجربات من این غمزه است که آثار را قلع می‌کند و میان زنان مشهور شده و آن این است که بگیرند بیخ نی فارسی ده درم مغز بادام تلخ برنج سفید هر یک هشت درم آرد نخود مغز پنبه دانه تخم خربزه هر یک هفت درم کرسنه سرگین کبوتر هر یک پنج درم مقل و مرداسنگ هر یک چهار درم ایرسا و قسط و شاخ گوزن هر یک سه درم پوست بیضه و نطرون و زراوند طویل و برادهٔ عاج هر یک دو درم کوفته بیخته بار دیگر باریک بسایند به عده روی به آب گرم بشویند و دو یا سه درم از این دوا گرفته به آب آمیخته بر روی طلا کنند یا بمالند و بگذارند همچنین هر شب به عمل آرند و صبح بشویند و بر این مداومت کنند و اگر هر صباح و شام تجدید آن نمایند اولی بود و کذلک در هر عضو که ارادهٔ ازالهٔ آثار جدری و غره از آن و یا تحسین لون آن باشد استعمال کنند **شیخ** می‌فرماید که آنچه آثار جدری قلع کند بیخ نی خشک کرده است و آرد باقلا و حکاکهٔ چوب بید و حکاکهٔ بیخ انزروت و تخم خربزه و پوست خشک آن و برنج شسته و ماءالشعیر و سفیدهٔ بیضه و طین متخلخل و مرداسنگ و نبات سفید و نشاسته و بادام شیرین و بادام تلخ و از روغن‌ها روغن سوسن است و روغن پسته و پیه خر به روغن گل و مانند آن و آبی که از سم شتر وقت بریان کردن آن برآید بغایت نافع و از ادویهٔ قویه کف دریا حجر فلفل قسط اشق کند و صابون بورق استخوان سوخته استخوان پوسیده تخم ترب آرد ترب خشک کرده زراوند ترمس است و از مطعوریات جید حسن لون انار شیرین ترش و شراب خوشبو و زردهٔ بیضهٔ نیمبرشت و شوربای ماکیان و کبک و دراج و تدرج فربه است و لازم است که صاحب او مداومت حمام نماید و از مرکبات این است بگیرند استخوان سوخته و پشک گوسفند کهنه و خزف نود نشاسته و تخم خربزه و برنج مغسول و نخود هر واحد ده

جزو حب‌البان و ترمس و قسط و زراوند طویل هر واحد پنج جوز بیخ نی خشک بیست جزو و از این طلا به آب خربزه یا به آب خیار دشتی و ماءالشعیر با آب باقلا مرتب ساخته شب بر عضو گذارند و صبح به آب مطبوخ بنفشه بشویند **دیگر** تالیف حکیم قریطن خزف جدید استخوان کهنه بیخ نی فارسی نشاسته ترمس تخم خربزه برنج شسته حب‌البان قسط مساوی گرفته از آن غمره سازند و ایضاً ترمس نخود سیاه **جرجانی** و **ایلاقی** می‌نویسند دوایی که در طلا کردن روی به‌کار آید و نشان آبله برد این است مرداسنگ سفید کرده و بیخ خشک و استخوان پوسیده و کف دریا و قسط و انزروت و مغز بادام تلخ و زراوند طویل و تخم ترب و تخم خربزه و تخم کنکره و آرد باقلا و برنج و ترمس و سفال نو و نشاسته و نخود و لوبیا و پشک گوسفند کهنه و حب‌البان در آب معصفر طلا کنند **صفت** طلای دیگر آرد باقلا آرد نخود هر یک سه درم تخم خربزه پنج درم مرداسنگ سفید کرده دو درم بیخ نی خشک سه درم همه را بکوبند و بکشکاب سرشته طلا کنند پس از آن‌که از حمام بیرون آیند به عده پوست خربزه و بنفشه و سبوس و نخود همه کوفته در آب بجوشانند و روی بدان آب بشویند و دیگر بار تازه طلا کنند **صفت** طلای دیگر آرد باقلا پنج درم تخم کنکره دو درم و نیم قسط شیرین دو درم مرداسنگ سفید کرده دو نیم درم به دستور سابق به‌کار برند **صفت** طلای دیگر قویتر سفیداب مرداسنگ مغسول ترمس برادهٔ عاج هر یک سه درم بیخ نی خشک آرد نخود استخوان پوسیده آرد برنج مغز تخم خربزه حب‌البان مقشر قسط هر یک چهار درم همه را بکوبند و بلعاب تخم کتان سرشته شب طلا کنند و بامداد بنفشه و بابونه در آب بجوشانند و روی بدان آب بشویند **مجوسی** گوید که چون آبله متقشر گردد طلا به گل کرکسب سفید به اندک نمک نمایند و تا پنج ساعت بگذارند پس به آبی که در آن مورد دو انجیر جوشانیده باشند بشویند به عده دو یا سه روز ترک نمایند بعد از آن به آرد برنج سفید و جاورس و اندکی زعفران طلا کنند و یکشبانه روز بر آن بدارند و صبح به آبی که در آن سبوس و انجیر جوشانیده باشند بشویند **خجندی** و غیره می‌نویسند که آرد ترمس مغز بادام تلخ قسط شیرین تخم ترب جرجیر هر واحد یک جزو سائیده طلا سازند و یا بیخ نی خشک و آرد باقلا و مغز تخم خربزه و برنج و نبات و مغز بادام وآرد جو از هر یک

مقداری نرم سوده بسفیدۀ تخم مرغ طلا سازند و اگر آغار آبله شبیه به شنبه باشد پیه بط و مرهم داخلیون ضماد کنند و یا مرداسنگ سفید آرد نخود بیخ نی خشک استخوان کهنه قسط حب‌البان آرد برنج تخم خربزه کوفته بیخته به آب خربزه یا لعاب حلبه و تخم کتان سرشته طلا نمایند و یا مرداسنگ را سفید سازند و به روغن گل آمیخته طلا نمایند و بدانند که مرداسنگ را سفید کرده بهر آن در این ادویه داخل می‌کنند که جلد را جلا می‌دهد و سفید ناکرده سیاهی می‌آرد و طریق سفید کردنش آن است که مرداسنگ و نمک مساوی سوده در ظرفی گذارند و بر سر او ریخته در آفتاب نهند چون آب گرم شود آن را بریزند و دیگر آب بر آن اندازند و همچنان تجدید آب می‌کرده باشند تا آن‌که سفید گردد **انطاکی** گوید که آنچه آثار جدری را زائل کند طلای صدای حدید به سرکه است و همچنین و دوغ مطفی در آب لیمو و کذا بورق به آب باقلا **اطبای هند** می‌نویسند که برای ازالۀ نشان هیچیک آنبه هلدی بیخ سرکنده خرمهره سوخته مساوی کفته بیخته به شیرمیش آمیخته شب برو طلا سازند و صبح بنقوع سبوس بشویند و یا استخوان آدمی یا آهو به آب شبینه سوده طلا کرده باشند و یا خوبکلان در شیر گوسفند سوده مالیده باشند

حُمَیْقا

بفارسی خارک و باد آبله و کور آبله و آبلۀ پوچ و آبله پوک و پوکک گویند و بهندی نپاها و در افغانی لاکراکاکرا و در ملک مالوه کنکر تپهر نامند و آن نوعی از جدری سلیم‌تر است که دانه‌های او بزرگ سفید متفرق بود و زیاده از صد دانه نمی‌باشد و از قلت عدد او شمار می‌توان کرد و از خواص اوست که بی‌تپ بود و جمیع حواس و عقل و نفس مریض برقرار ماند و شیخ فرموده که حمیقا چیزیست میان جدری و حصبه و از این هر دو سالمتر است یعنی مادۀ او را کثرت مثل کثرت مادۀ جدری نیست و نه در آن حدت و فسادست مثل حدت ماده حصبه و گویند که در ابتدای ظهور که هنوز کوچک بود دانه‌ها آبدار می‌باشند و به تدریج تا سه روز تمام پر آب می‌شوند و بکمال می‌رسند بعد از آن رو به انحطاط و پژمردگی می‌آورند و تا سه چهار روز دیگر تما خشک می‌شوند و این را نیز از

جملهٔ امراض دبائبه وافده شمرده‌اند و هر شخصی را در مدت العمر یکمرتبه بر می‌آید و تا سه مرتبه نیز گفته‌اند و صاحب خلاصه‌التجارت تا هفت مرتبه نقل کرده بیشتر حدوث آن بعد جدری است و کمتر آن است که اول حمیقا برآید بعد از آن جدری و اعراض و علامات آن قریب به اعراض و علامات جدری و حصبه است لیکن در جمیع وجوه اسلم از آنهاست و مدت مکث این کمتر و اندر هوای خشک مولد حصبهٔ اطفال مرطوب و کسانی را که تدابیر رطوبت‌افزا از خوردن میوه‌ها و غذاهای تر دارند افتد و اندر هوای تر مولد آبلهٔ اطفال صفراوی و آنها را که تدابیر خشکی‌افزا دارند پدید آید و گویند که انواع کلی آن دو نوع بمشاهده درآمده یکی آن‌که دانه‌های آن به تدریج ظهور می‌کند لیکن همان قسم از ابتدا بدارو به آن تب خفیف و خارش بدن و بیخوابی تا دو سه روز و بعد از آن رو بتخفیف می‌آورد و تمام دانه‌های آن آب برنمی‌دارد بلکه بعضی دانه‌ها سرخ با خارش برمی‌آید و باز فرو می‌نشیند و زائل می‌گردد و دوم آن‌که دفعهً همان قسم آبدار برمی‌آید و زود و بلند پرآب می‌شود و یا آن تب و خارش کم بسیار بزودی خشک می‌گردد **علاج** این نوع محتاج بعلاج نیست از خود زائل شود و اگر حاجت افتد سبکتر علاج جدری کنند و گویند که علاجش از ابتدا خورانیدن مبردات است و از روز سوم یا چهارم غسل نمودن به آب سرد هر روز یا یک روز در میان و غذا بمزورات بارد مانند دوغ با چلاو عدس مقشر و ماش مقشر پخته با چلاو و یا کدو یا پلول یا اسفاناخ پخته با روغن بادام و یا مسکه بسیار کم و اگر بی‌روغن باشد بهتر یا ماءالشعیر با اندکی نبات یا با یکی از اشربهٔ مناسبه مثل شربت کاوی یا جمار یا نیلوفر یا عناب و امثال اینها دورا اواخر تبرید فرمودن بمزورات مذکوره در جدری و آنچه در حصبه بیاید و احیاناً اگر محتاج به اعانت شود بتدابیر خفیفهٔ جدری اعانت نمایند به مثل خورانیدن مطبوخ انجیر زرد یک عدد زردک سه عدد نخود با پوست یک توله لک خام سه ماشه جوشانیده صاف نموده با شیره تخم هندوانه و یا شیره تخم کدو و یا شیرهٔ تخم خیارین و یا شیرهٔ تخم خرفهٔ مقشر هر کدام که باشد یک توله خاکشی سنگ شو نه ماشه یا مطبوخ خفیف دیگر دو سه روز دهند و از برای رفع خارش صندل سرخ

سائیده بر بدن بمالند و بگذارند تا خشک شود پس به آب غسل نمایند و هر عارضه که رو دهد بتدابیریکه در جدری ذکر یافت معالجه نمایند

حصبه

بثوریست سرخ رنگ متفرق به قدر دانۀ جاورس و چون شروع کند اول ورم گیرد و خطوط مستدیر سرخ رنگ با پوست ملتصق شبیه بنشانهای گزیدن کیک پدید آید و بعد از آن در همان موضع دانه‌ها ظهور نماید و پخته نشود و ریم نکند بلکه خشکریشه باریک گردد و پوست او مانند سبوس جدا شود مادۀ او خون ردی صفراوی و اندک است و میل بخشکی دارد و بدین سبب بثور او کوچک‌تر باشد لیکن حصبه کشنده‌تر است و این هم از جمله امراض وبائی است و هرکه مستعد حصبه باشد خشک و لاغر و صفراوی باشد خصوص که تدبیر صفرا افزا از ادویه و اغذیه و فواکه حاره مثل خرما و عسل و حلویات از قبل نموده باشد و هرگاه که زمستان خشک گذرد و سرما بر عادت آن ولایت نباشد و تابستان گرم و خشک باشد اندر آخر خریف حصبه بسیار افتد و علامت خاصه حصبه آن است که تب او گرمتر و تاسه ناک‌تر از تب جدری باشد و غثیان و قلق بیحد بود و در بیشتر حالها یک بارگی بیرون آید و جدری در یک هفته و زودتر اندر سه روز بیرون آید و بثرهای حصبه بزرگ نباشد و از پوست برداشته نشود و **شیخ** می‌فرماید که حصبه گویا که جدری صفراوی است و میان هر دو در اکثر احوال فرق نیست بجز اینکه حصبه صفراویست و در حجم کوچک تر و گویا که از جلد تجاوز نمی‌کند و با وی بلندی معتدبه نمی‌باشد و خصوصاً در اوائل او و جدری را در اول ظهور او نتو و بلندی می‌باشد و از جدری کمتر بود و چشم را تعرض از جدری کمتر کند و علامات ظهور این قریب از علامات ظهور جدریست لیکن تهوع در این اکثر و کرب و اشتعال اشد و درد پشت کمتر بود و علامات سلامت این علامت سلامت جدریست پس حصبه سریع‌الظهور و نضج سلیم است و صلب و اخضر و بنفسجی ردیست و آنچه بطی‌النضج متواترالغشی و کرب باشد آن قاتل بود و ایضاً آنچه یک بارگی غائب شود ردی مغشی است و **محمود** گوید که حصبه در چشم و حلق کمتر حادث شود و حدوث آن از خون رقیق بسیار تیز می‌باشد

حتی ک همره صفرا می‌گردد و علامت حصبه تب محرقه و کرب و سوزش خوف و قلق و اضطراب و بیخوابی و تشنگی شدید و خبث نفس و خارش بینی است و اسلم آن سریع‌الخروج سرخ رنگ غیرشدید الحمرت است و **خجندی** گوید که حصبه سلیم آن است که تا روز چهارم و قریب آن براید و از ابن زکریا نقل کرده که چون جدری و حصبه را ببینند که خروج او دشوار گردد و تب او کرب ساکن نشود و تخفیف نیابد و با وی غشی و خفقان هیجان نماید مریض هلاک شود و ایضاً مراعات چشم و باقی اعضا از آن واجب است زیرا که من اکثر اطفال را دیدم که یک چشم ایشان در این مرض زائل شد و **میربهاءالدین** می‌نویسد که سبب این مرض دفع طبیعت بود خون صفراوی حاد را که غلیان عفونی یافته باشد و از جملهٔ امراض وافده و وارده است یعنی چون در جائی پدید آید خلقی بسیار بدان گرفتار شوند به جهت مصاحبت و مقارنت و ملاقات یکدیگر و چون این مرض بیشتر اندر خریف و بهار و در بدی هوا افتد مردمی را که صفراوی باشند در تن ایشان بسیار پدید می‌آید و بیشتر افتد و این مرض در مدت عمر هرکسی را یک نوبت البته پدید می‌آید و در دونوبت هم دیده‌ایم و زیاده از این نادر بود و آنجا که طبیعت قوی بود اندر سه روز از تب بروز کند والا در هفته برآید و آنچه از هفته درگذرد و هنوز هیچ بروز نکرده باشد اکثر با خطر بود دیدم شخصی قوی مزاج را که دو روز اندک تململی بود و روز سوم از سر تا پا حصبهٔ سرخ بیرون کرد و بخیر گذشت و پرهیزی نداشت و دیدم چند کس را که اندر تب گاهی فراشا می‌کردند و سخت سرفه داشتند بعد هفته حصبهٔ سرخ بروز کرد به دستور و سلامت یافتند و هیچ مخصوص از درد پشت و پایها خالی نباشد و در بلدهٔ ری از جهت مناسبت هوا و تدابیر مثل کثرت تناول انگور شیرین و دوشاب و خمر و گرمیها و شیرینیهای دیگر و بدبوی در گرمی روز این مرض بسیار افتد و به تجربه چنان یافتم که بول محصوب اکثر سرخ و غلیظ باشد چون لحظه بنهند بریده شود همچون بول خر ماند و سلامتی نفس و آواز و قبض شکم اندرین مرض نشان خیر بود جهت دلالت بر سلامتی آلات تنفس و کمال قوت و میل ماده بخارج و اختلاف ظهور و خفای آن نیک نباشد جهت دلالت بر عجز طبیعت و میل ماده به اندرون و این در اکثر احوال منذر بوقوع اسهال باشد یا بغشی خصوصاً که رنگ آن بنفش بود

و هرگاه تشنگی و کرب عظیم شود و ظاهر تن سرد گردد و رنگ حصبه بسیاهی یا بسبزی گراید هلاکت نزدیک بود و بیهوشی آن را که فصد نکرده‌اند در این مرض سخت بد باشد و بسرسام مهلک زود منتقل شود و اسهال قبل از بروز و بعد از بروز ناقص هم نیک نباشد اما بعد از بروز تام و وفور قوت و بعد یازدهم اکثر آن بود که بحران شافی باشد و مجرب است و رعاف بحرانی در این مرض نیکو و اکثر با سلامت باشد و هرگاه محصوب را اسهال خون افتد حال بد باشد بتخصیص در اواخر لیکن ممکن بود که اگر قوت بر جای باشد و اعراض بد دیگر نباشد و امتلای دموی بوده باشد بخیر خلاص یابد خصوصاً در اوائل و در آنجا که خون ناب آید زود هلاک گردد و اگر آن را بچیزهای قابض علاج کنند در احشا ورم تولد کند و هلاک گرداند و آن را که اسهال خونی نباشد امیدوارتر باشد اگرچه از خطر خالی نباشد و **بعضی** گویند که انواع روی حصبه را از جمله طواعین شمرده‌اند و در این قی اکثر کراثی و زنگاری و طعم دهن تلخ و چشمها زرد و نبض سریع و بول ناری می‌باشد و بهترین انواع این نیز آن است که با او نبض و نفس و شعور و میل بر غذا و آب برقرار باشد و بزودی و آسانی سرخ به یکدفعه بروز کند در روز سوم از ظهور علامات و بعد از بروز تب و سائر اعراض کم گردد و زود خشکریشه آرد و تا هفتم و نهم صحت یابد و خلاف اینها همه بد و با خطر باشد و آنچه روز ششم و هفتم بروز کند و سرخ رنگ باشد و بعد بروز اعراض زائل گردد و متوسط بود و آنچه هفت روز گذشته و هنوز دانه‌های آن بروز نکرده باشد و اعراض آن بسیار شدید بود اکثر آن است که با خطر باشد خصوص آن‌که سیاه و یا کبود و یا سبز و یا صلب و یا عطش بسیار و باطن ملتهب و ظاهر بدن سرد بود و نفس و حواس برقرار نباشد و آنچه از چهارده روز تجاوز کند ممکن البرءست **علاج** آنچه در علاج جدری مسطور شد حسب حاجت به عمل آرند چه علاج این قریب بعلاج آن است بهر آن‌که حصبه مثل جدری صفراوی بود و بعضی اطبا به فصد و اسهال در ابتدای این مرض امر کرده‌اند و اسهال بعد روز ششم از مرض جائز داشته‌اند و به قول **ابن الیاس** و **خجندی** حق آن است که این هر دو غیر جائزست بهر آن‌که مادهٔ این مرض صفراوی در غایت رداءت و فساد و بعید از نجاح و صلاح است بلکه تدبیر صواب در این آن است که تسکین اخلاط و

تغلیظ آنها و منع آنها از حرکت نمایند بشرب شربت عناب و یا عناب در آب صاف جوش کرده بغیر شکر و بر آن اندک خاکشی پاشیده بنوشند و یا شربت امرود و سیب یا شربت انار و صندل و حماض بهر تقویت قلب بنوشند و غذا ماءالشعیر با عدس باشد و حق آن است که این مرض حداق و نطاسی را در معالجهٔ خود متحیر می‌سازد زیرا که اگر به الکل بر طبیعت بگذارند و استفراغ و تلئین طبیعت نکنند خوف ارتقای بعض مواد به سوی دماغ و حدوث سرسام بود و اگر معالجه بتحریک و استفراغ کرده شود به هلاکت انجامد به سببی که مذکور شد بالجمله مادهٔ او را اصلا حرکت ندهند و از لینت باشد و انار شیرین بمکند و غذا به دستور سابق بود و از این معالجه تجاوز نکنند تا آن‌که تب ساکن شود و تیزی ماده شکسته گردد و در این مرض از نوشانیدن ترنجبین و شیرخشت حذر کنند مگر آن‌که طبیعت بسیار قبض شود که در آن هنگام در ماءالشعیر بنفشه و نیلوفر و عناب و سپستان داخل نمایند و بامداد شربت بنفشه بیست درم در آب گرم بنوشانند و اگر طبیعت نرم باشد ماءالشعیر که در آن حب‌الآس پخته باشند به اندکی صمغ عربی و گل ارمنی بنوشانند و یا مثقالی از قرص طباشیر قابض با ده درم رب حب‌الآس بدهند و بهی و امرود بمکند **صفت** قرص مذکور تخم حماض چهار درم گل سرخ هفت درم صمغ عربی طباشیر هر واحد سه درم نشاسته بریان دو درم همه را باریک سائیده بلعاب اسپغول سرشته اقراص سازند و با رب بهی یا رب آس هر کدام که حاضر باشد مقدار ده درم بخورند و غذا جاورس بریان با مغز بادام و جو و خشخاش بریان و باید که خاکشی مقدار یک کف در فرش صاحب حصبه و چیزی بر بدن او بپاشند و مریض از تناول چوزهٔ مرغ و مانند آن حذر کند تا آن‌که تب او به تمامه منقضی گردد تا روز چهاردهم و روبروی مریض اگر تابستان باشد صندل و مورد بسوزند و اگر فصل زمستان باشد طرفا و شاخ انگور و انار و انجیر و از این معالجه تا انقضای تمام مرض تجاوز نکنند **ایلاقی** و **جرجانی** می‌نویسند که چون مادهٔ حصبه کمتر و تباه‌تر می‌باشد و سبب او غلبهٔ صفرای سوخته و افساد او خون را بود لاجرم شربتهای خداوند حصبه سرد و تر باشد تا با خشکی و تیزی صفرای سوخته برابری کند و اصلاح خون نماید چون کشکاب و لعاب اسپغول و مانند آن و کشکاب و لعاب را به آب غوره یا آب انار ترش و مانند آن

باید آمیخت و باید دآن است که مثال مادهٔ حصبه همچو آب ایستاده است که مدتی دراز اندر ابدان ایستاده باشد و عفن شده و حرارت آفتاب آن را سوخته باشد و لطافت از وی برده باشد پس هرگاه آب پاکیزه و بسیار بدان آمیزد فساد او کمتر شود همچنین هرگاه که شربتهای سرد و تر خداوند حصبه بنوشند و اندر معده و جگر او رود و برگها بگذرد و با خون بیامیزد و خون او بصلاح آید با آن‌که کشکاب خداوند آبله را و سینهٔ حلق را نیز سخت موافق باشد لیکن خداوند حصبه را موفق‌تر باشد از خداوند آبله و پوست به آب سرد و آب غوره و آب ریباس و آب زرشک نیز خداوند حصبه را موافق‌تر باشد و ماءالقرع و آب هندوانه و آب خیار ترش نیز صاحب حصبه را موافق‌تر از خداوند آبله باشد و اگر با بیرون آمدن آبله تب سخت گرم باشد بدین شربتها حاجت آید و بدانند که طبع خداوند آبله و حصبه نگاه باید داشت تا اسهال نیفتد که اندر آن خطر باشد خاصهً اندر آخر حصبه سخت بد باشد لیکن گاهی اندر ابتدای آن حاجت بتلئین طبع افتد از برای دو معنی کمی آن‌که صداع و حرارتیکه باشد بدان زائل شود و دوم آن‌که ماده لختی کمتر شود و علامت حاجتمندی بتلئین طبع و تقلیل ماده آن است که رگها ممتلی باشد و رنگ روی سرخ نباشد و نبض موجی بود و تب گران باشد و سخت فروزان نباشد و اینچنین تپها را بتازی بلیده گویند و هرگاه که احوال این باشد به فصد حاجت نبود لیکن به اسهال حاجت باشد پس هلیلهٔ زرد مقشر را در آب بجوشانند و صاف کرده نبات سفید داخل نموده بنوشند و اگر آب انارین با تخم کوفته گرفته نبات در آن داخل کرده بدهند صفرا و رطوبت را کمتر کند و هیچ گرمی نکند و خداوند حصبه را اگر آلوی سیاه به‌کار برنند و در جلاب تر کنند و آن جلاب بنوشانند و آلو تر کرده چند دانه بخورانند وقت حاجت کم کردن مادهٔ آن انسب بود و باید دآن است که در حصبه ترنجبین نشاید و او زیرا که مضرت آن خداوند حصبه را همچون مضرت عسل باشد بر مردم مجدور و بیقراری و غثیان زیاده شود و بنفشه و آب لبلاب همچنین منش گشتن و تا سه زیاده کند و همچنان که اندر آبله اولی‌تر آن است که اگر علامات غلبهٔ خون ظاهر گردد نخست لختی خون کمتر کنند همچنین در حصبه اولی‌تر آن‌که نخست لختی از صفرا کمتر کنند پس به تسکین مشغول شوند خاصهً اگر تب سخت گرم و دهان تلخ و چشم زرد و بول ناری باشد و آن را که طبع نرم باشد بهیچ وجه تدبیر اسهال آوردن نباید کرد و همیشه اندر آبله و حصبه

احتیاط باید کرد تا بعد از پنج روز طبع نرم نشود خاصهً اندر حصبه و هرگاه که از نرم شدن طبع احتیاط کنند کشکاب از پوست جو سازند یا از کشک جو بریان کرده تا طبع نرم نشود و اگر زیاده از این حاجت آید پوست انار دانه و کشک جو بریان کرده می‌نمائیم یکجا بپزند چنان که رسم است و اگر طبع سخت نرم باشد صمغ عربی و طباشیر بر آن کشکاب افکند و اگر بدین کار برنیابد پیش از کشکاب مذکور به قدر سه درم سفید الطین با رب بهی ترش ده درم بخورند پس کشکاب بنوشند **صفت سفوف‌الطین** گل سرخ طباشیر تخم حماض سماق زرشک گل مختوم هر یک یک جزو پوست خشخاش صمغ عربی گلنار هر یک نیم جزو و اگر کار دراز گردد دوغ ترش پالوده و مسکه را از آن جدا کرده با کبک و صمغ عربی بدهند و رعایت کردن در حصبه آن است که در اول اندکی اسهال آرند و در آخر حصبه رها کنند که اسهال نشود **ابن‌نوح** گوید که اهرن گفته که علاج جدری و حصبه مثل علاج حمیات است هرگاه به اسهال باشد و **محمدبن زکریا** نوشته که حصبه خبیث‌تر از جدریست و می‌باید که در حصبه اخراج صفرا برفق بغیر اسخان کنند به مثل آب آلو و انار ترش بشحم کوفته با شکر و ماءالشعیر و آب هندوانه و ماءالخیار و ماءالقرع و لعاب بزرقطونا و مانند آن و اگر عقب شرب اینها غم و کرب به هم رسد و بیم بیهوشی و غشی باشد آب گرم جرعه جرعه بدهند و ساعتی در آن بنشانند و مالش بدن او کنند و بجامه بپوشند تا بدان تسکین یابد **مصنف** خلاصةالتجارب گوید که جوانی کشمیری را در ری حصبه سیاه پیدا شد و نزدیک به هلاکت رسید حضرت استادی او را سه عدد انجیر خشک با مغز جوز دادند بخورد و صحت یافت و طریق علاجیکه بر محصوبان تجربه کرده‌ایم و بی‌خطر بوده آن است که در اوائل فصد و یا تقلیل دم فرموده‌ایم و بعد از آن جهت تسکین و تقویت کشکاب ساده سرد کرده و آش جو که اندر آن عناب و اندک گشنیز سبز جوشیده باشد داده‌ایم و آن را که از این غذا نفرت شده برنج اندر آب مطبوخ جو پخته داده‌ایم و به آب سرد و آب عناب جوشیده و اندک یخ و شفتالو تسکین حرارت کرده و گاهی آب آلو جهت تسکین صفرا به آب عناب خلط کرده‌ایم و گاهی که دهن سخت خشکی کرده هندوانه شیرین سرد کرده داده‌ایم و اگر شکم نرم بود منع عمل نموده‌ایم و آلو و هندوانه نداده‌ایم آن هنگام

غذا ماش برنج‌اند و آب جو پخته فرموده‌ایم خصوصاً بعد بروز حصبه و بدین ترتیب و تدبیر هیچ محصولی را خطائی نرسیده و بسیار از حصبه‌های بد به این تدبیر صحت یافته‌اند و آنجا که بروز دیر می‌شود ناقص یا متراجع است و طبیعت را بیاری دادن احتیاج است باید که تن او را انجام پوشیده دارند و جرعه جرعه آب سرد بدهند و اگر قوت داشته باشد که قدری آب گرم ساعتی در شیب جامهٔ او دارند تا بخار آن تن او را نرم و مسام او را گشاده سازد صواب بود و انجیر چند عدد در آب عناب جوشانیده آب او دادن هم ممد بروز بود و اگر قبل از بروز طبع نرم باشد و منع بروز کند و یا بیم حدوث اسهال باشد مزیدن بهی ترش و رب آن و مزیدن اناردانه و زرشک موافق بود قبل از غذا و بسیار را دیدم که در یخ و ترشی مبالغه کردند و حصبه بخیر گذشت اما گرانی در زبان و یا در گوش پیدا کردند و بر آن ماندند و آنجا که گرانی سر و صداع و یا بیهوشی و غفلت بسیار شود و امتلای خون باشد و فصد نشده و حصبه نیز هنوز بروز نکرده اگر ممکن بود تقلیل دم غیر از آن هیچ تدبیری مفید نیاید و اگر امتلای دم نباشد و یا فصد در اوائل شده باشد ماده را از دماغ باز باید داشت بحقنه و شیاف و بپاشویه و بویانیدن کافور و لخلخه بارد و مالیدن تیزاب بر کفهای دست او و بعد بروز آن را که ضعفی باشد و غذای قویتر خواهد چوجهٔ مرغ باید داد پخته یا کباب کرده و بفایزی اندر ری هوای مولد حصبه شد در اطفال و کودکان و چنان بود که سرفهٔ سخت و تململی پیدا کردند و بعد یک روز تب مطبقه قوی پدید می‌آمد و بوقت شب هنگام سرفه تب بیشتر می‌شد و اکثر را آواز گرفته بود و روز پنجم حصبهٔ سرخ بر تمام بدن ظاهر می‌شد و چنان تجربه شد که انجیر جهت سرفه می‌دادند نافع بود و بروز حصبه را نیز مدد می‌کرد و ترشی‌ها مضر بود هم سرفه را و هم تب را و غذای نافع بعضی را شوربا برنج بود و گوشت گوسفند اندر آن جوشیده و حلیم گندم گوشت اندر آن جوشیده و بعضی را آش جو ساده و بعضی را نوغان برنج و بعضی را ماش برنج و دیگر چربیها و ترشی‌ها و سردیها و شیرینیها هیچ نمی‌دادند و بعضی کودکان معتاد میوه را انار ملسی اندکی می‌دادند و بدین نوع تدبیر جمله صحت یافتند اکثر در هفت روز در یازدهم بحران تام به عرق بود و چون مرض هوائی و ضعیف بود حاجت به تنقیه نمی‌شد و بیشتر احتیاج به تنقیهٔ کودکان سخت مرطوب و مردم رسیده را باشد جهت قوت سبب بتخصیص که تدابیر اکل و شرب ایشان بد بوده باشد و

حضرت استادی هیچ محصوب را نمی‌گذاشتند که جامهٔ پاک بپوشد جهت آن‌که گزیدن شپس برای بروز حصبه نیکو باشد **بعضی** متأخرین می‌نویسند که اگر صفرا در کمال غلبه و زیادتی و در طبیعت نیز قبض باشد بزودی طبع را نرم نمایند بملینات مناسبهٔ دافع صفرا مثل ماءالشعیر یا شربت آلو یا تمرهندی یا آب انارین معصور با شحم و شیرخشت یا به این نقوع فواکه حامض تمرهندی پنج توله آلوی بخارا و زردآلوی ترش هر یک پانزده دانه سپستان عناب هر یک سی دانه در عرق کاسنی یا آب مروق آن به قدر پادسیر تر کرده مالیده دو توله تا چهار توله شیرخشت حل کرده بنوشند یا مغز خیارشنبر و تمرهندی در آب کاسنی مروق یا عرق آن حل کرده صاف نموده یا شیرخشت و روغن بادام بخورند اگر سرفه نباشد والا این نقوع حلو بدهند عناب سپستان هر یک بیست دانه خوبانی مویز منقی هر یک پانزده دانه در عرق نیلوفر یا مکوه تر کرده با چهار توله شیرخشت بخورند یا مغز فلوس و سپستان را در آب هندوانه خیسانیده صاف کرده با شیرخشت و روغن بادام و یا مغز فلوس را در لعاب بهدانه و اسپغول و ریشه خطمی مالیده با شیرخشت و روغن بادام دهند پس بنگرند اگر خون نیز کمال غلبه داشته باشد جوان محرورالمزاج را فصد اکحل یا باسلیق و غیره نمایند بعد از آن مطفیات و مسکنات صفرا خون بدهند مثل اشربهٔ که سابق مذکور شد و شربت نارنج و ترنج و لیمو و ریباس و غوره و توت و آلو و زرشک و سکنجبین هرکدام که مناسب باشد با عرق کاسنی یا آب برگ کاسنی و خاکشی سنگ شود یا اسپغول پاشیده پس اگر غلیان و حدت ماده قوی و رقیق باشد متوجه بتلغیظ آن شوند بمبردات مغلظه بمقداری که غلیان و حدت آن کم گردند بسیار از حد مانند شیرهٔ تخم خیارین یا مغز تخم کدو یا مغز تخم هندوانه بشربت عناب یا نیلوفر یا کاوی یا جمار نخل و از این همه بهتر قرص کافور است به آب انار ترش یا شربت آن یا شربت بهی ترش و سماق و مانند آن اگر سرفه نباشد و اما اگر غلیان و حدت چندان نداشته باشد احتیاج بتغلیظ نیست که آن بسیار ضرر دارد بلکه اگر ماده غلظتی داشته باشد ترقیق آن نمایند و اعانت طبیعت بر بروزی به مثل آب برگ بادیان و برگ کاسنی و برگ عنب‌العثلب با خاکشی سنگ‌شو و عرق کادی یا جمار نخل و شربت آن کنند و اگر برگهای مذکوره نباشد شیرهٔ تخم آنها با

خاکشی و شربت کادی و عرق گل و بیخ آن بدهند و محافظت بعض اعضای شریفه بتدابیریکه در جدری گذشت باید کرد و از مالیدن روغن بر بدن اجتناب نمایند این همه تدابیر قبل از بروز حصه است اما بعد بروز مغلظات و مبردات البته نباید داد و ملاحظهٔ غلبهٔ صفرا و حدوث ثوران آن را نیز از دست ندهند و معینات بر بروز می‌باید خورانید مثل آب بادیان و غیره مسطوره یا نقوع یا مطبوخ تخم آنها باضافهٔ بیخ کاسنی و بیخ بادیان و گل نیلوفر هر یک یک درم تا یک مثقال با یکی از شربتهای مناسبه و سه درم خاکشی سنگ‌شو و اگر حصبه در بروز دیری کند سه عدد انجیر و سی عدد سپستان و ده دانهٔ آلوی بخارا در آن مطبوخ اضافه نمایند تا آنگاه که دانه‌ها تمام بروز کنند و اگر این کفایت نمایند تا انگاه که دانه‌ها تمام بروز کنند و اگر این کفایت نکند یکی از مطبوخات مذکوره در جدری که مناسب دانند بدهند و بدن را گرم دارند و اندک اندک آب گرم بخورانند تا فی‌الجمله عرق آید لیکن با شرائط مسطوره در جدری از بحال بودن نفس و حواس و غیره و اگر خشکی دماغ یا بیخوابی عارض گردد و شیر دختر در بینی چکانند و پارچه بدان تر کرده بر تارک سر او بگذارند اگر از این تخفیف حاصل نشود در گوش نیز بچکانند و بر کف دست و یا بجاهای دیگر چند قطرهٔ آب روغن یاسمین بمالند تا سفید گردد تدهین نمایند و غذا بمزورات بی‌گوشت و روغن مثل آش جو به اندکی نبات یا شربتی ترش مناسب یا بی‌شیرینی و شربت و یا ماش مقشر و کدو و اسفاناخ و خرفه و یا پلول به عدس مقشر یا ماش مقشر و تورئی به اندک نمک و روغن بادام پخته همه چاشنی‌دار به آب انار و سیب ترش و زرشک و آلو اگر سرفه نباشد والا بی‌چاشنی با چلاو نان در جمیع اوقات موافق و مناسب است و هرگاه تشنه شود آب سرد که بهوا سرد شده باشد نه ببرف وشوره بدهند و اسپغول بر آن بپاشند و اگر سرفه نباشد سکنجبین ساده با عرق کاسنی یا بید ساده یا نیلوفر نیکو مسکن عطش است و اگر تشنگی بسیار غلبه کند و بهیچ نوع تسکین نیابد آب سرد مقداری کثیر بخورانند و قی فرمایند که بسیار معین بر تسکین تشنگی است و در مکان معتدل الهوا در ابتدا بنشانند و در اواخر بعد ریختن خشکریشه اندر مکان سرد هوا وادار نشانند و مبردات مثل شیرهٔ تم خرفه و مغز تخم هندوانه و مغز تخم کدو و امثال آن و یا ماءالشعیر با یکی از شربتهای مناسبه و یا اسپغول با عرقی و شربتی مناسب و سکنجبین و یا آب هندوانهٔ رسیده و مغز تخم خیارین و

کسیرو و یا دوغ گاو مسکه گرفته که بسیار ترش نباشد و یا میوه‌های بارد ترش و چاشنی‌دار مثل انار و توت و آلو و ریباس اگر سرفه نباشد والا سرد شیرین مثل شفتالو و انار شیرین و سپستان تازه و مانند اینها مناسب است و به آب سرد اکثر غسل کرده باشند یک روز یا دو روز در میان **و بدانند** که اگر اسهال در آواخر این مرض عارض گردد و زود متوجه حبس آن گردند بتدابیریکه در جدری ذکر یافت و محافظت قلب و دماغ و جگر و اعضای تنفس در این مرض بسیار لازم شمرند بخوشبوهای سرد مثل صندل به گلاب سوده و بیدمشک و کافور و نیلوفر مانند اینها و خورانیدن مروارید سوده و فادزهر معدنی با عرقیات مناسبه مثل عرق بیدمشک و بهاربید و نیلوفر و گلاب و اشربهٔ مناسبه مثل شربت صندل ترش و سیب ترش و ریباس و انارین و نهادن پارچهٔ تر کرده بر سینه و جگر و تارک سر بسیار مفید است و اگر در ابتدا اتفاق تلئین و اخراج خون نشده باشد بعد بروز متعرض آن نشوند مگر بضرورت بسیار قوی اما مسهلات قویه را حذاق اطبا در هیچ حال اندرین امراض تجویز نکرده‌اند زیرا که در آن خطر از ملینات زیاده است و از خوردن گوشت و روغن و چیزهای گرم و چرب و خوشبوهای تند و بدبو متعقن و از مکان گرم متعفن و از کثرت تناول غذا و سوءهضم و از خلو معده و از شرب آب ثقیل متعفن اجتناب باید کرد و در وقتی از اوقات که قبض بسیار عارض گردد و به سبب صعود ابخره و مواد بدماغ خوف حدوث سرسام یا اختلال حواس و یا رسیدن بخار آن بقلب و حدوث غشی باشد ناچار تلئین شکم بملینات مذکوره و یا بحقنهٔ لینهٔ بارده کنند **بالجمله** بعد از ظهور حصبه از مبردات و ملینات احتراز واجب است اگر در اواخر او طبع نرم شود بشربت حب‌الآس و طباشیر و صمغ عربی و گل ارمنی و زهرمهرهٔ خطائی و قرص طباشیر قابض و رب بهی و مانند آن بازدارند و اگر اسهال دموی بود بشربت انجبار و مثل آن معالجه نمایند و اگر رعاف افتد و خوف ضعف و سوقط قوت بود فی‌الفوز بحبس او کوشند که افراط آن خطر دارد و ادویهٔ حابس آن در علاج رعاف بتفصیل گفته شد و آن را که خواب نیاید در آخر مرض شربت خشخاش توان داد و سرفهٔ شدید را بلعوقات معتدله دفع باید کرد و همچنین هر مرض را به ادویهٔ مناسب آن تدارک نمایند و الله تعالی هو الشافی و فی الصعاب هواالکافی

بثور پهن مائل بسرخی بود و با خارش و کرب باشد و دفعةً حادث شود پس اگر دموی باشد سرخ‌تر و گرمتر بود و به سرعت ظاهر شود و در روز شدت کند و اگر بلغمی باشد سفید بود و در شب شدت کند و **شیخ** گفته که گاهی رطوبت از آن سیلان کند و در اکثر امر کرب او و حکه در شب اشتداد نماید و سببش بخارات حار است که یک بارگی در بدن ثوران کند و آن یا از خون صفراوی پیدا شود و یا از بلغم شور و چون شراب موضع فراخ درگیرد اگر فصد نکنند خوف حدوث تب غب باشد و **طبری** نوشته که شری مرضیست که جهال اطبا در آن تهاون می‌کنند چنان که در صداع خبطه نهادن نمایند و از تهاون در خبطه زکام پیدا می‌شود و از تهاون در زکام نزله تولد می‌کند و از تهاون در نزله ذات‌الریه و ذات‌الجنب و شوصه حادث می‌گردد همچنین از تهاون در شری فساد مسام و جلد می‌شود و از فساد او ضعف اعضا و از ضعف آن انصباب مواد به سوی آن و از انصباب مواد جرب و دمامیل و دبیلات و بثور ردیه و فاسد لحم می‌گردد و گاهی بسقوط اعضا می‌انجامد و شری یا از خون گرم حار بود که در آن حرافت باشد و چیزی از رطوبت فاسدهٔ غلیظه با وی آمیزد و یا از رطوبت رقیق فاسد باشد که بشوریت حدت یا بدو آنچه از رطوبات مالحه با وی آمیزد از سر نزول نماید و گاهی با رطوبت چیزی از اخلاط سوداوی فاسدالکیفیت آمیزد و به حسب سبب موجب رنگ شری و صورت او باشد پس آنچه از خون سخین باشد که در حدت کمتر از خونی بود که در جمره و نمله می‌باشد صورت شری بثور صغار سرخ رنگ بود و با وی کرب و قلق و حالت شبیه بحمی باشد و آنچه از رطوبت فاسد باشد صورت او بثور کبار سفیدرنگ بود و با آن غثیان و تهبج باشد و گاهی با وی قذف رطوبت بود و گاهی با نوع اول قذف صفرا باشد و ظهور او نزد اندفاع خلط به سوی سطح بدن و تنگی مسام و ضعف از اخراج آن به سبب کثرت او یا غلظ او یا هر دو باشد پس مسام متورم شود و جلد متقشر گردد و آنچه ظاهر شود مثل بثور پهن گردد و با آن حکه بود سبب حرافت و ملوحت که در خلط است و **خجندی** گوید حق آن است که هر دو نوع

شری در شب کثرت نمایند و خارش آرند لیکن در بلغمی بیشتر باشد و این مرض از صفرا سودا کمتر افتد به سبب قلت تبخیر بنابر یبوست آنها

علاج شرای دموی

فصد هفت اندام کنند و لعاب بهدانه شیرهٔ عناب شیرهٔ صندل در عرقیات بارد برآورده شربت نیلوفر داخل کرده بنوشند و گیرو و پهنکری هر دو سائیده بر بدن بمالند و یا سبوس گندم و تخم خربزه سائیده مالند و روغن گل و سرکه و گلاب مالیدن خیلی مفید است و آب نیم‌گرم بر بدن ریختن نافع و عدس مقشر با سرکه خوردن مفید و یا بعد فصد عناب پنج دانه شاهتره شش ماشه در عرق شاهتره ده توله جوشانیده شیرهٔ تخم کاسنی شش ماشه سکنجبین دو توله داخل کرده بنوشند و گیرو و نمک سانبهر و سبوس نانخواه هر یک دو ماشه بر جلد بمالند تا تفتیح مسام و تحلیل بخارات کند و طین مغره با سکنجبین ساده خوردن و برگ بانس به آب جوشانیده غسل کردن و سبوس گندم و گشنیز خشک برآتش انداخته دود آن بر تمام بدن رسانیدن از مجربات والد مرحوم است و آب کاسنی مروق با سکنجبین و خاکشی نوشیدن و خاکشی و اسپغول هر یک دو درم با جلاب خوردن و حبی که در علاج ماشرا گذشت استعمال کردن نیز نافع بود و اگر فائده نشود نضج ماده از منضج بارده نموده تنقیهٔ صفرا به مسهل بارد که در آن هلیلجات نیز داخل کنند باید کرد و استعمال قرص کافور با تبرید مذکور نیز فائده می‌کند **ذکر ادویهٔ** نافع این نوع شرا شرب و ضماد عصارهٔ بارتنگ و کذا عصارهٔ گشنیز سبز به عسل و اگر مویز منقی و یا زیت خوشبو داخل کرده ضماد نمایند نافعتر باشد و کذا افسنتین و کذا تخم کاهو و کذا جمار نخل نافع و شرب عرق بید ساده سی درم به شکر و بردن مریض در حمام و طلای بدن او به آب بید در حمام و کذا شرب گشنیز خشک و شکم هر یک دو درم هر روز و کذا برادهٔ آبنوس مثل غبار سوده که مسکن غلیان خونست و کذا نقوع تمرهندی و کذا آب لیمو و کذا نیل هندی نیم درم که مسکن جوش خونست و کذا طرخون اندک خوردن و ضماد پشک گوسفند یا بز مثل غبار سوده به سرکه آمیخته و کذا نان گندم به آب گشنیز و کذا برگ خیار به عسل

آمیخته و کذا عصارهٔ برگ آس یا حب او تنها یا به شراب و روغن گل پخته و کذا سماق به آب گندنا سرشته یا تخم گندنا مساوی او آمیخته و کذا آرد جو و تخم گندنا مساوی و کذا مغره به سرکه یا آب حل کرده و کذا آب کاسنی و روغن گل و کذا برگ توت باریک سوده در حمام و کذا صبر به سرکه و غبار آسیا به سرکه و عسل و کذا بقم و کذا خولان به آب حل کرده هر واحد نافع است و اگر دوغ گاو بنوشند و هم طلا نمایند نافع بود و اگر برگ کنجد جوشانیده غسل نمایند برای ماشرا هم مفید است **ضماد** شرای حار از بیاض اوستاد مغفور عنب‌العثلب گشنیز کاکنج قدری آرد جو با هم آمیخته طلا نمایند و لباس سرخ قطعا نپوشند **طلا** حضض مازوی سبز صندل سفید زردچوبه برابر کوفته بیخته به سرکه و گلاب طلا نمایند **عرق صدبرگ** برای شرا که با حرارت و سوزش باشد بسیار مفید است گل صد برگ زرد پاو آثار در آب بیخ کیله دو آثار شب تر کرده صبح عرق کشند و دو توله صبح و شام بنوشند و اگر با قرص کافور دهند بهتر است **اقوال حکما** ابوسهل گوید که شری اگر از خون باشد که حدت و سخونت پذیرد باید که فصد کنند بعد آن مطبوخ تمرهندی و آلوی بخارا و هلیلهٔ زرد و بنفشه بنوشند و یا آب انارین یا تمرهندی بیاشامند و یا بگیرند هلیلهٔ زرد دو درم ایارج فیقرا یک درم و به سکنجبین سرشته بخورند **شیخ** می‌فرماید که اگر خون غالب باشد مبادرت به فصد واجب است به عده اسهال صفرا نمایند اگر قوت متحمل باشد به مثل هلیله دو جزو و ایارج یک جزو شربتی سه درم در سکنجبین و تسکین او به مثل تمرهندی و آب انارین و آب انار میخوش و نقوع خوبانی و ماءالرائب و قرص طباشیر کافوری به آب انار کنند و نوشیدن آب گرم در روزی چند بار آن را نفع بخشد و تلئین طبیعت صاحب او کند و نقوع سماق صاف کرده سه اوقیه نوشیدن تسکین تمام نماید و از اغذیه طفشیل و سرکهٔ زیت به روغن بادام و سرکهٔ زیت به آب غوره و دوغ باشد **جرجانی** و **ایلاقی** می‌نویسند آن را که علامات خونی ظاهر بود در حالی که پدید آید آب غوره طلا کنند و شربت غوره و آب غوره به آب سرد دهند تا ساکن شود و هرگاه که تسکین شد فی‌الفور رگ زنند و حجامت کنند و اگر آب غوره حاضر نباشد سرکه و گلاب و آب کرفس و روغن گل طلا باید کرد و بنقوع تمرهندی و دوغ ترش تسکین دهند و اگر بعد از فصد نیز

معاودت کند و قوت قوی باشد بگیرند هلیلهٔ زرد دو درم ایارج فیقرا یک درم کتیرا یک دانگ و به آب کرفس حبها ساخته بدهند و اگر حرارت عظیم باشد آب انار و دوغ و غیر آن با قرص کافور یا با قرص طباشیر باید داد و اگر مدت دراز گردد نقوع صبر به آب کاسنی یا به آب عنب‌الثعلب بدهند و اگر غثیان بود بر قی یاری دهند تا بخوبی قی کند **ابن هبه‌الله** گوید که اگر شری حادث از خون صفراوی باشد فصد باسلیق کنند و آب آلو و آب انار و آب تمرهندی به سکنجبین بنوشانند و اگر طبیعت نرم باشد رب بهی یا آب بهی یا شربت سیب بدهند پس اگر علامات صفرا ظاهر باشد به آب انارین به شکر اسهال آورند و اگر کرب آن را لاحق شود شیرهٔ تخم خرفه به سکنجبین یا اسپغول بجلاب بنوشانند و اگر ساکن نشود قرص کافور دهند و غذا بسماقیه و حصرمیه سازند و بدن را به آب عنب‌الثعلب و آب گشنیز و کاکنج و قدری آرد جو سرکه طلا کنند و در آبی که بنفشه و نیلوفر در آن جوشانیده باشند بنشانند **ابن الیاس** گوید که اگر مبادرت به فصد نکنند خوف غب بر آن باشد و به قدر قوت و فصل و هوا خون برآرند به عده تنقیهٔ بدن از صفرا به مطبوخ فواکه مقوی بسمقونیا و یا به مطبوخ هلیلهٔ زرد بفلوس خیارشنیر و یا خشیرخشت و ترنجبین هر واحد ده درم نمایند و هر صبح آب انارین بشحم آنها افشرده هر واحد بیست درم بترنجبین یا شیرخشت ده درم بنوشانند و یا هر بامداد آب هندوانه یا ماءالخیار یا سکنجبین ساده یا ماءالرائب هرکدام که باشد ده درم به شکر سفید ده درم بدهند و غذا مزوره آب انار ترش یا آب غوره به مغز بادام و اسفاناخ و کدو سازند و قرص کافور یک مثقال بماءالرائب بیست مثقال ایشان را نافع بود **طبری** گوید که علاج نوع دموی به فصد و اخراج خون به حسب قوت کنند و ماءالشعیر و سکنبجین ساده بنوشند و اقتصار بر مزورات معمول به آب غوره و آب سیب ترش و سرکه و کاهو و کاسنی و اسفاناخ و مانند آن نمایند و اگر زوال او دشوار گردد و قوت اطاعت کند حل طبیعت به این مطبوخ کنند بگیرند هلیلهٔ زرد منقی بیست درم آلو سی عدد عناب پنجاه عدد تمرهندی منقی از لیف و حب سی درم ترنجبین مثل او تخم کشوث تخم کاسنی برگ عنب‌الثعلب گشنیز خشک توت سیاه خشک کرده هر واحد پنج درم همه را جوشانیده صاف نموده یک درم گرفته هفت درم فلوس خیارشنبر مالیده بار دیگر

صاف کرده نیم دانگ انطاکی مشوی انداخته نیم‌گرم بنوشند و اگر از این تبدیر زائل نشود و قاروره حاد باشد سفوف کافور بخورانند **نسخهٔ آن** بگیرند تخم کاسنی تخم کشوث تخم خرفه هر واحد سه درم مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ هر واحد پنج درم نشاسته کتیرا صمغ عربی هر واحد یک‌درم بیخ که آن حشیشهٔ سفیدرنگ است سه درم مازوی سبز یک‌درم کافور سه طسوج کوفته بیخته سفوف سازند و اگر قرص بندند بهتر بود و هر روز سه درم با دو اوقیهٔ سکنجبین ساده بخورند و غذا که مذکور شد تناول نمایند پس هرگاه قارورهٔ او به حالت طبیعی عود کند و شری زائل نشود آب کاسنی و آب عنب‌الثعلب و آب گشنیز سبز و آب انار میخوش گرفته پوست جو یا آرد آن یک شبانه روز در آن تر کرده برهم زنند تا لزوجت در آن پیدا شود بر همه بدن ضماد نمایند و هرگاه که خشک شود اعادهٔ او کنند و یک شبانه روز این عمل کنند بعد از آن در حمام داخل شوند و اگر به این تدبیر زائل نگردد سرکه به گلاب در روغن گل در حمام بمالند که از این ضرور زائل شود و از طلای عجیب این نوع که بعد تنقیه به عمل آرند این است که در آب برگ بهی و آب برگ بنفشه قدری صندل و بوش حل کرده به‌کار برند و این فی‌الفور یا در یک روز ازالهٔ آن نماید و گاهی در این نوع نقوع مذکور در علاج صداع حار نوشانیده می‌شود **خضر** می‌نویسد که علاجش فصد و اسهال صفرا برفق به مثل نقوع مسهل یا آب انارین بهلیله است و استعمال نقوع حلو و حامض و تغذیه مزوره اناردانه و سماق و ملوخیه و خرفه فرمایند و در طعام و نقوعات گشنیز خشک زیاده کنند و استاد من امر می‌کرد بنوشیدن شیرهٔ تخم خرفه و تخم خیار هر واحد سه درم شمار یک‌درم در آب برد آرد و شیرین کرده **گیلانی** گوید که عنب‌الثعلب تنها یا با گشنیز تر بر آن نهند و یا مویز با تخم بکوبند و بر خرفه مالیده بر آن نهند و باید که از اخذ اشیای حریفهٔ حامضه و مالحه و از حمامات و آفتاب و گرمی آتش پرهیز کنند و بر بدن او نشاستهٔ عصفری طلا نمایند و برگ زیتون به آب خوب بجوشانند و سرد کرده بر بدن نطول سازند و اگر مریض را این دوا بخورانند نفع دهد بگیرند پودینهٔ نهری و جمیز هر واحد دو درم طباشیر گل سرخ هر واحد نیم درم کافور یک قیراط کوفته به آب انار ترش یا به آب خیار بدهند و گلاب و روغن گل بعصارهٔ کرفس و گشنیز تر بمالند و تسکین

لهیب بنقوع سماق یا تمرهندی یا شربت حصرم یا آب انار ترش یا دوغ ترش نموده فصد کنند و خون بمقدار معتدل برآرند و اگر مع ذلک مرض در تزید باشد و قوت قوی بود فصد از دست دیگر بگیرند و خون مقدار کثیر برآرند اگر قوت مساعدت کند و ماءالشعیر به آب انار چاشنی‌دار بدهند و غذای مناسب وقت شام دهند و به گلاب سرد کرده و صندلین و آب کاسنی و گشنیز و آب خرفه و آب حی‌العالم و آب کاهو و آب عنب‌الثعلب و کاکنج همه یا هرچه از اینها حاضر باشد طلا کنند و تدبیر مبرد مرطب لازم گیرند مثل ماءالشعیر و غیره و حریرۀ معمول از آب سبوس گندم و شکر و روغن بادام و مانند آن دهند و تلئین طبیعت بماءالفواکه و ترنجبین به ماءالشعیر کنند واگر بعد از فصد عود کند حب صبر بخورانند و مداومت بر ماءالشعیر مرکب به آلو یا شربت بنفشه یا ماءالفواکه که بترنجبین نمایند اگر طبیعت قبض باشد و غذا مزورۀ معمول از تمرهندی یا آلو یا زردآلو و سماق و غوره سازند **انطاکی** گوید که علاج دموی بعد فصد شرب ماءالشعیر و تمرهندی بشربت انار و شربت درد و شربت بنفشه است و طلا به اطیان و آنچه در علاج نار افرسی بیاید و در خواص آمده که صاحب شرا چون جوخ احمر بر بدن خود بپوشد صحت یابد و کذا لباس حایض و کسیکه غسل کند به آبی که آفتاب او را ندیده باشد از شرا شفا یابد و چون سماق بجوشانند و به عسل آمیخته بر شرا طلا کنند آن را ببرد **مؤلف** اقتباس می‌نویسد که در شرا که از بخار خلط حاد خونی یا صفراوی باشد اول فصد هفت اندام کنند و مطفیات خون و مسهلات صفرا به‌کار برند به عده این عرق مصفی خون دهند برگ شاهتره نیم آثار عنب‌العثلب برادۀ شیشم گل سرخ برادۀ آبنوس گل نیلوفر هر یک پاو آثار صندل سفید تخم کاسنی عناب کلان افتیمون تخم بادرنجبویه هر یک نیم پاو شب در آب تر نموده صبح پنج شیشه عرق کشند شربتی از نه توله تا بیست و پنج توله و بدانند که در این مرض تفتیح مسام و عرق آوردن بحمام بسیار مفید است و این چنان بود که از برگ شاهتره و برگ گز بر اخگر انداخته بخور گیرند و از چادر بدن را بپوشند سوای رود همچنین بخور خاکشی و کذا بخور چوب گلاب و همچنین غسل کردن به آبی که در آن نانخواه و برگ شاهتره و برگ کنار و سبوس گندم و نمک طعام هر یک یکمشت جوشانیده باشند و مالیدن خاکشی سوده در روغن گل عظیم‌الاثر و

مجرب است و همچنین غسل به آبی که در آن سبوس گندم دو قبضه و خاکشی یک قبضه و نمک طعام نیم قبضه پخته باشند و ماءالجبن نفع کثیر دارد

علاج شرای بلغمی

گلقند و سکنجبین هر دو ممزوج نموده همراه گلاب و عرق عنب‌العثلب خورند و در حمام روند و آرد جو و تخم کرفس و سرکه بمالند و یا نمک و میده بر بدن بمالند و از شکر و اجواین تبخیر کنند و تنقیهٔ بلغم نمایند و یا سکنجبین ساده ده توله به عرق شاهتره و عرق عنب‌العثلب و عرق بادیان هر یک پنج توله حل کرده خاکشی شش ماشه پاشیده بنوشند و عود و عنب‌العثلب هر یک دو ماشه گشنیز خشک سه ماشه بر اخگر گذاشته و دو آن بر بدن گیرند و نانخواه و گیرو در سرکه سوده مالیدن نافع بود و گویند که ضماد بادام تلخ سوده در شراب کهنه آمیخته و کذا قبیل و کذا ابهل و کذا انجیر خام سوده بنمک و سرکه آمیخته و کذا آب برگ انجیر و کذا آب گندنا و ششم حصهٔ آن نمک و کذا فاوانیا و معصفر و میعهٔ سائله مساوی به آب بادیان سرشته و کذا برگ سعد تازه و کذا مرداسنگ یک جزو گوگرد نصف جزو به سرکه و روغن گل سوده و کذا سیر و نمک و کذا فلفل و نمک به آب کرنب سرشته و کذا زرنیخ سرخ به روغن گل مخلوط کرده و کذا کندر سائیده به زیت آمیخته و شربت کبابهٔ چینی یک درم سوده با سه درم شکر و شرب و ضماد اشق به آب حل کرده و کذا مرزنجوش پنج درم و کذا کرنب و کذا تودری هر واحد نافع است و در بیاض استاد مرحوم مرقوم است که پهنکری در آب سائیده گرم کرده بر بدن مالند و شکر در آب جوش خفیف داده خاکشی پاشیده بنوشند و ابهل هفت عدد به آب نیم‌گرم خوردن مجربست و تخم شبت قریب آن است و حلتیت عجیب است و زیرهٔ سیاه سالم و کذا فلفل کوفته به آب مفید و بخور زر و چوب نیز نافع و کذا شیرهٔ تخم و قرطم دو توله به آب سائیده خوردن و به عده به آب گرم غسل کردن فوراً زائل می‌کند و مجرب است لیکن عند امتلا تنقیه ضرور و سبوس اجواین به سرکه سائیده و کذا حب‌السمنه و گیرو مالیدن نافع و مالش عاقرقرحای سوده به روغن کنجد آمیخته مجرب و این حب از بیاض والد ماجد منقول و مفید و معمول است گیرو

مویز منقی زنجبیل نمک سیاه هر یک هفت ماشه به قدر کنار صحرائی حب بندند هشت عدد و یکی بیندازند و از هفت حب باقی هر روز نهار یک حب به آب فرو برند و این ضماد نافع است مغز بادام تلخ بورهٔ ارمنی تخم ترب سائیده بلعاب حلبه آمیخته بعد از تکمید به آب گرم یا بعد خروج از حمام طلا نمایند **اقوال اکابر** مسیحی گوید که اگر از بلغم شور باشد آب جوزالسرو رطب بمقداری که در قول شیخ بیاید با صبر بخورند و یا تخم فنجنکشت سه درم بلبن حامض خورند و یا بگیرند پودینه دو درم طباشیر گل سرخ هر واحد نیم درم و به آب انار ترش بدهند و یا سماق را در آب تر کنند و از نقوع او سه اوقیه گرفته و از آن یک درم ابهل سوده آمیخته بنوشند و یا خشت نو در آب تر کنند و آب اوصاف کرده مقدار چهار اوقیه از آن با یک‌درم کبابه سوده بنوشند **شیخ‌الرئیس** می‌نویسد که اگر خلط بورقی باشد تنقیهٔ بدن کنند بهلیلهٔ که نصف وزن او تربد باشد شربتی سه درم و آب جوزالسرو تر یک اوقیه با یک‌درم صبر بدهند و عصفر سائیده بسرکهٔ ترش بزنند و سه درم بدهند و آب مغره و یا خشت نو در آب تر کرده بنوشانند **ایلاقی** و **جرجانی** گویند آن را که علامتهای بلغمی ظاهر بود هم اولاً اندک خون کم کنند به عده نتقیه بلغم به این دوا نمایند پوست هلیلهٔ زرد دو درم تربد سفید یک مثقال زنجبیل دو دانگ سقمونیا انیسون کتیرا هر واحد یک دانگ به آب کرفس حبها سازند این یک شربت بود و هر صبح ده درم گلقند عسلی با ده درم سکنجبین ساده سرشته بدهند و اگر گلشکر با نیم درم انیسون دهند روا بود و حمام و عرق آوردن و مسام گشادن هر دو نوع را سود دارد و سه درم تخم فنجنکشت کوفته بیخته با سه اوقیه شیر تازه بدهند **سعید** گوید که اگر شری سفید باشد جلنجبین و سکنجبین عسلی بخورند و اسهال به ایارج آورند و باید که کبابه نیم مثقال و دو اوقیه سکنجبین خورند و غذا مسخن بدن مثل قلایا و مطنجنات سازند و بر نهار در حمام بنشینند **ابن‌الیاس** گوید که اگر حدوث شری از بلغم بورقی باشد هر صبح سکنجبین عسلی ده درم بدهند و یا بگیرند بادیان و اصل‌السوس هر واحد سه درم و با شکر سفید ده درم جوش داده بنوشند و تنقیه بدن به مطبوخ هلیلهٔ مقوی تبرید کنند و مالش بدن با پوست جو و آب کرفس نمایند **طبری** گوید که علاج نوع رطوبی از شری حل طبیعت مریض است به این حب اگر

قاروره او سفید باشد بگیرند مصطکی یک درم سنبل‌الطیب غاریقون تربد گل سرخ رب‌السوس هر یک دو دانگ تخم حنظل سه درم افسنتین دو ثلث درم افتیمون نیم درم همه را باریک سائیده در سکنجبین سرشته حبها سازند شربتی از آن سه درم و ثلث و دو شربت از آن بخورند و بشرب سکنجبین بزوری امر کنند اگر بلد و فصل مانع از آن نباشد و امر بدخول حمام در هر روز دو مرتبه و بخائیدن مصطکی و انداختن آب دهن نمایند و از اغذیه بر مزورات معمول به سرکه و شکر اقتصار ورزند و اگر به این طریق زائل نشود و قاروره سفید و قوت قوی باشد مطبوخ افتیمون بنوشانند و هر شب وقت خواب دو دانگ فضهٔ ایارج فیقرا بخورانند و اگر به این دوا نیز زائل نگردد این نقوع صبر بیاشامند بگیرند صبر سقوطری سی درم گل سرخ ده درم مصطکی پنج درم ماميران چینی سه درم همه را در ظرف چینی کرده بر آن آب کاسنی مروق بمقداری که آن را بپوشاند انداخته دو روز در آفتاب بدارند پس هر روز صد درم از آن با سه درم روغن بادام تلخ بنوشند و اگر مریض را بواسیر باشد در این نقوع قدری مقل داخل کنند و تکمید مقعد او به روغن گل نیم‌گرم کنند و این هفت روز بنوشند و غذا در آن ایام مزورات شیرین با روغن بادام مفرط باشد و اگر به این تدبیر زائل نشود این سفوف کبابه دهند **نسخهٔ آن** بگیرند کبابه سه درم مازوی سبز دو درم و بیخ مذکور در نوع اول چهار درم تخم انجره پنج درم گل سرخ سه درم و همه را سائیده سه درم بر نهار بخورند و بالایش بیست درم سکنجبین بزوری بنوشند و استعمال هلیلهٔ مربی در این علت نافع است پس اگر چیزی از آن ماند در حمات کبریتی بنشانند و آب آن بنوشانند و آب ریحان که در آن بادام تلخ و آرد ترمس شامی و برگ آزاد درخت پخته باشند تا آن‌که غلیظ گردد بر مواضعی که باقی مانده باشد طلا نمایند بعد از آن امر بدخول حمام و دلک بسبوس گندم و تخم خربزه کوفته و مغز او اگر فصل او باشد باید کرد و از عجائب تجربه در این نوع که در یک روز زائل می‌کند تخم آزاد درخت سوده طلا کردن است و این مجرب است در آن شائبهٔ کذب نیست و دیدم اطبای شام را که همه به این دوا در این نوع امر می‌کردند و تجربهٔ آن کردم و نیک یافتم و هرگاه از این هر دو نوع شری نوعی ثالث مرکب گردد و از رنگ و صورت او ظاهر شود از این هر دو علاج برای او علاج ترکیب دهند و در آن

تلطف نمایند و دیدم شخصی را که شرای دموی عارض شد و چیزی شبیه به عرق بدبو از آن ترشح می‌کرد و دآن استم که این از بقیهٔ خلط محدث مرض است که اندک اندک منحل می‌شود پس تلطیف تدبیر او کردم و لزوم حمام نمودم و از آن پاک شد و دیدم که امر شری بجرب مودی گردید و مکث او طول کرد و بغسل کردن در چشمهٔ کبریتی زائل شد **گیلانی** و **مجوسی** می‌نویسند که سکنجبین عسلی دو اوقیه با آمله نیم مثقال تا یک‌درم و یا با کبابه نیم مثقال تا یک درم سوده و یا با یک مثقال پودینهٔ نهری سوده بدهند و به آب کرفس و سویق شعیر بر بدن طلا کنند و آنچه تجربه کرده شد و در هر نوع موافق آمد این است پودینه دو درم طباشیر دو درم گل سرخ نیم درم کافور یک قیراط در آب انار ترش بخورانند و یا ابهل بر نهار بدهند و اگر زائل نشود مطبوخ بهلیله و بفواکه بنوشانند و تبرید و ایارج قوت دهند و اگر نفع نکند ماءالجبن به این سفوف نشانند **صفت آن** هلیلهٔ کابلی سیاه هر واحد پنج درم تربد سه درم بادیان و غاریقون هر واحد دو درم همه را سائیده سه درم با نیم رطل ماءالجبن و ده درم شکر سفید بدهند سه روز تا پنج روز و هر روز ماءالجبن اندک اندک بیفزایند تا به یک رطل رسد **انطاکی** گوید که علاجش به گلقند عسلی و سکنجبین عسلی و تربد و غاریقون است و طلا به آب کرفس و بورق و کتیرا و طبیخ سبوس و بابونه و کاه گندم و گشنیز و کرنب اکلاً و طلاءً مجرب است و در بلغمی به زیت و عسل و کذا گندنا و حی‌العالم و آب قصب طلا کنند **مصنف خلاصه** و غیره می‌نویسند که سکنجبین عنصلی بنوشند و غذا بغیر قتق دهند و اندکی گرسنگی کشیدن مناسب بود و حب‌الشفا بالای طعام بسیار نافع آید و اگر با شرا غثیان بود به آب گرم و غیره مدد کنند تا قی تمام کرده شود و بعد طبخ را نرم باید داشت و در جمله احوال نرم داشتن طبع اولی بود و عورتی به استعمال اضمدهٔ قابضه بر کمرگاه بقایای حیض را پیش از پاک شدن منع کرد و روزه گرفت بعد یک روز این مرض پیدا شد اول روادع از خارج بدن به‌کار برد پس مسهل صفرا و بلغم خورد اندک نفع کرد لیکن مرض باقی بود هرگاه سردی و ترشی خوردی زیاده‌تر شدی و ماست سخت مضرت کردی و هرگاه طبخ نرم گردیدی بهتر شدی ناگاه پیش از عادت باز حیض او گشود و به آن صحت یافت و طوایفی نیز همچنین کرد و

ماءالجبن هم سودمند نشد و تا یکسال احتباس حیض و شری می‌داشت و در هر روز و شب هفت هشت نوبت شرا پدید آمدی حکیم بایزید مرحوم اول فصد صافن کردند و چندان خون گرفتند که بغشی انجامید به عده مطبوخ پوست خیارشنبر که در علاج احتباس طمث گذشت نوشانیدند و بخور از برگ گز و گل فنجنکشت و برگ داودی و اشنه و خاکشی هر واحد یکمشت در ظرفی گلی جوش کرده هر روز و شب هفت هشت نوبت دادند و غذا شوربای لوه و ابوفضل بنان روه مقرر نمودند و غسل به مطبوخ برگ فنجنکشت و خرزهره و گز و سنبل‌الطیب هر یک دو قبضه و حمول از حب توتیای علوی‌خان کردند روز دوازدهم حیض گشوده خون بسیار آمد و غشی افتاد بعد بستن اطراف و پستان خون موقوف شد و بهوش آمد و صحت یافت و ایضاً نوشته‌اند که غسل کردن به آبی که در آن برگ فنجنکشت و بزرالبنج و برگ گز هر واحد یک قبضه و یا افسنتین و افتیمون هندی و سداب هر یک سه توله جوشانیده باشند و کذا بیخ سرکنده و کذا برگ نیب و گز در بلغمی و سوداوی مجربست

علاج شرای سوداوی

اگر مانعی نباشد فصد کنند و بعد نضج سودا به مسهل سودا یا به مطبوخ افتیمون یا شاهترهٔ اهلیلجی علیوخان و حب افتیمون تنقیه کنند و ماءالجبن نوشانند و اطریفل شاهتره و افتیمون علوی‌خانی با عرق چوبچینی دهند و اگر از این تدبیر رفع نگردد چوب چینی خورانند و مرد آتشکی را این نوع شرا عارض شد و مقدور ماءالجبن نداشت بمداومت سفوف مبارک مخرج سودا امر کردم و از آن نجات یافت و عرق گل نیب مرکب نیز در این باب مجرب است و در بیاض استاد مرحوم نوشته که در شرای یابس هر روز دو سه مرتبه در آب گرم یا طبیخ ادویهٔ مناسبه نیم‌گرم بنشانند و نقوع عناب وآلو و گشنیز و شاهتره با سکنجبین اثر تمام دارد اگر علی‌الدوام بنوشند و هرکرا اکثر اتفاق این مرض افتد فصد و اسهال مکرر باید کرد و از محرکات ماده اجتناب لازم دارند و **حکیم شریف‌خان** می‌نویسند که گاهی شرا در غایت ندرت از سودا حادث شود و چون بگیرند تخم مرو یک‌درم تا یک مثقال و باریک سائیده بر آن اندک اندک آب بریزند و لعاب او برآرند و بر آن اندک روغن یاسمین چکانیده برناشتاسته روز فرو برند

شرای سوداوی را زائل کند و گویند که مجرب است و از ادویهٔ لائقه در این مرض ماءالجبن به ادویهٔ مناسبه است و آب شاهترهٔ مروق و آب کاسنی مروق با تراکیب مناسبه و آب برگ نیب و پاوسات و چوب چینی ترکیب اینها

نمله

به قول **شیخ** یک بثره یا بثور صفراویست که حوالی خود اندک درم پیدا کند و ساعی و متجاوز از مکان خود باشد و گاهی قرحه گردد و پوست را اندکی بخورد جهت تیزی و سوختگی مادهٔ صفراوی آن و گاهی تحلیل شود بی‌آن‌که ریش گردد از جهت قلت رداءت و رقت ماده و قوت طبیعت و رنگ نمله مائل بزردی بود و با حدت و التهاب باشد مع قوام ثولولی مستدیر و بیخ آن در اکثر عریض باشد مگر قسمی از آن که افروخوردون نامند بیخ او باریک‌تر از سر او بود گویا که معلق است و در هر نمله مثل گزیدن مورچه محسوس می‌گردد و بالجمله هر ورم جلدی ساعی که غائر نباشد آن نمله بود لیکن بعضی از آن جاورسی است و بعضی اکاله و چون قروح گردد و متعفن شود به اسم تعفن مخصوص گردد و ایضاً به قول **شیخ** بثور صفراوی اگر از صفرا بسیار لطیف حاد حریف که در داخل جلد محتبس نشود حادث گردد از آن نمله تولد کند پس اگر لطیف‌تر و رقیق‌تر و حادتر باشد از آن نملهٔ ساذجه حادث شود و این زیرجلد بود و اگر ماده ردی‌تر و غلیظ‌تر باشد چنان که دم حاد محترق با صفرای سوخته آمیزد نملهٔ اکاله حادث گردد و این جلد را بخورد و در لحم غائر شود و قرحه اندازد و **جرجانی** گوید که نمله بثور خرد بود و به تدریج به یکدیگر نزدیک و با هم پیوسته گردد و جای بسیار از حوالی خویش فرا گیرد و با سوزش و خارش باشد و به لمس گرم بود و سوزش او مثل سوزش گزیدن مورچه بود و لهذا مسمی بنمله شده و بعضی گفته‌اند که نمله روان و ساعی از مکانی بمکان دیگر می‌باشد همچون روانی مورچه و اینجاست که او را نمله گویند و گاهی عقب او تب و تشنگی شدید پدید آید و اکثر بثراتی که بر جلد پدید آید و پهن باز شود و متقرح گردد و غائر زیاده نباشد و از خارش و سوزش خالی نبود آن را از نمله شمرده‌اند و ساعیه نیز گویند و نمله دو گونه است یکی آن‌که مادهٔ او صفرای خالص بود و آن را نمله ساذج گویند و این در ظاهر جلد ساعی می‌باشد فقط دوم آن‌که مادهٔ او صفرای

محترق حاد مختلط به اندک خون حاد محترق باشد و آن را نملهٔ متاکله خوانند پس سوزش جلد و زردی رنگ آن علامت نملهٔ ساذج است و سرخی رنگ و سوزش و سرعت تقرح و آن‌که در ظاهر و باطن جلد ساعی باشد نشان نملهٔ متاکله بود و **انطاکی** گوید که نمله بثور است و ظاهر آن است که از لطیف صفرای حاد افتد که حرارت آن را دفع کند پس گاهی کثرت پذیرد به حسب ماده و گاهی تجاوز کند و منتقل گردد و آن را ساعیه نامند و لابدست که متقرح شود و گاهی مستدیر شود و آن را جاورسیه گویند و گاهی پخته شود و چنان که آب و زرداب آید و آن را رطبه خوانند و نوعی از آن است که هرچند مندمل شود از مکان دیگر قرح کند آن را عیون مستعد باشد و اهل زردقه آن را خلد نامند به جهت مشابهت عمل آن حیوان در زمین **علاج** در نمله ساذج تنقیه صفرا کنند به عده اطليهٔ مبردهٔ مجففه مثل ماميثا و صندل و اقاقيا و رسوت در آب کاسنی سبز و آب عنب‌العثلب ضماد کنند و اگر ماده شدیدالحدت متاکل باشد بعد تنقیه به مطبوخ هلیله و تمرهندی حوالی آن بطلای نرد طلا نمایند و طلا کردن از گل ارمنی و رسوت و کافور و سفیدهٔ تخم مرغ مفید بود و بعد از مسهل اگر حاجت باشد فصد کنند و در اینجا ادويهٔ قوی التجفيف استعمال باید کردند تدارک جراحت بمرهم سفیداب فرمایند **ذکر بعض ادويهٔ نافع نمله** گویند که ضماد جوزالسرو یا برگ او به آرد جو و کذا نمک طعام و زوفای خشک و سرکه و کذا آب گشنیز سبز تنها و با نان گندم و به آرد جو و کذا حضض به گلاب و کذا آب عنب‌العثلب بسفیداب و روغن گل و یا با پوست جو و کذا وسمه و کذا آب برگ مورد به روغن گل و شراب و کذا مورد خشک سوده به آب و زیت انفاق روغن گل آمیخته و کذا خاکستر بید به سرکه و کذا برگ خلاف و کذا قلقطار به آب گشنیز سبز و کذا روغن گندم و کذا مازو به سرکه سوده و کذا انجیر به سرکه و نمک و کذا اسپغول به سرکه و روغن گل و کذا بستان افزوز به سرکه و کذا حجرالبقر به آب کاسنی و کذا پشک بز سوخته به سرکه سرشته و کذا آب سداب و سفیداب و سرکه و روغن گل و کذا زعفران و پوست درخت توت و کذا عدس مقشر به اکلیل‌الملک و عسل و پوست انار به آب پخته و کذا موم زرد و روغن گل **و شرب** و ضماد حی‌العالم صغیر و کذا خولان و کذا آب عصی‌الراعی **و اکل** و ضماد خبازی و غسل نمله

نمک و سرکه به مرات هر واحد نمله را سودمند است **و ضماد** کمافیطوس به عسل و کذا آب برگ زیتون بری و کذا پوست درخت توت و زفت رطب و کذا سبوس گندم باریک سوده و زفت رطب و کذا پوست درخت صنوبر کبار با قلقند سوده و کذا موی انسان سوخته به سرکه و کذا ضماد و اکل سرکه هر واحد نمله را از سعی بازدارد **اقوال حکما** مسیحی گوید ورمیکه سعی می‌کند و آن نمله است محتاج بود از جهت حدوث او از سبب حار اعنی مرهٔ صفرا به سوی اشیای مبرد و محتاج نبود به سوی اشیای مرطب و اگرچه مادهٔ او یابس است و ما چون معالجه این مرض مکرر به اشیای مبرد و مرطب کردیم فائده نکرد به سبب صعوبت علت بر آن و قهر مرض سبب را به جهت شدت و قوت او حتی که بر تخفیف او قادر نشد آن را ترک نمودیم و در علاج او اشیای مسخن و مجفف استعمال کردیم و آنچه مقتضی به حسب سبب است ترک نمودیم اصلا پس اگر این نیز نجات نبخشید و مرض آن را مقهور گردانید به استعمال اشیای که در غایت تسخین و تجفیف است مثل زرنیخ و قلقطار مائل شدیم و اگر از این هم فلاح حاصل نشد و مرض آن را مقهور ساخت به استعمال چیزی که در این حرارت و یبوست بالفعل بود و آن آتش است امر کردیم و آن موضع را بدان داغ نمودیم و نمله سه قسم است دو نوع از آن در ظاهر جلد حادث شود و آن نمله بسیطه و نملهٔ جاورسیه است و سوم نملهٔ متاکله است و او آن است که در جلد غائر شود و گوشت را بخورد و باید که معالجهٔ هر دو قسم اول به ادویهٔ قلیل‌التجفیف کنند و علاج قسم اکال مختلف بود به حسب مکث او پس مادام که در ابتداست باید که موضع او بطلای مبرد و مجفف طلا کنند و علاج قسم اکال مختلف بود به حسب مکث او پس مادام که در ابتداست باید که موضع او بطلای مبرد و مجفف طلا کنند لیکن لازم نیست که در تجفیف و تبرید قوی باشد و طلا را بعقید انگور یا به شراب مائی که در آن اندک قبض باشد حل کنند و ضماد از چوب انگور و علیق و بارتنگ باشد وبعد از آن به اشیائیکه در تجفیف شدید باشند ضماد کنند مثل ضمادی که در آن با وجود ادویهٔ مذکوره عسل یا عدس یا پوست جو داخل بود و یا ضماد مرکب از پوست انار و سماق و شراب و پوست جو پس اگر مکث نمله طول کند اشیائیکه در تجفیف شدیدتر باشند استعمال نمایند و در سرکه که تیزی او اندک به

آب شکسته باشند یا به شراب قابض حل کنند و اما نملهٔ که در ظاهر جلد باشد علاج او در ابتدای او به اشیای معتدل‌التجفیف مثل ماميثا به آب گداخته باشد کرد و اگر فائده نکند باید که آن را در سرکه یا به آب عنب‌العثلب یا به آب بارتنگ حل کنند **شیخ** می‌فرماید که در علاج نمله اگر استفراغ خلط به حسب واجب نکنند بلکه علاج قروح نمایند به چیزی که آن را به کند از موضع دیگر قریب او یا از نفس آن موضع عود نماید و همواره جلد را به تدریج بخورد و ماءالجبن بسقمونیا در استفراغ مادهٔ نمله نافع است و اما طریقیکه بدان معالجه نمله کنند آن است که در نملهٔ اکال از مرطباتی که در جمره استعمال می‌کنند اجتناب نمایند و در ابتدای او مثل کاهو و حی‌العالم و نیلوفر و طحلب و خرفه استعمال نکنند بلکه اگر ضرورت بود مثل عنب‌العثلب و خصوصاً خشک سوده به‌کار برند زیرا که در آن تجفیف است و مثل بارتنگ و علیق و عدس بعد آن و پوست جو و پست انار و شاخ انگور پس اگر بر آن خوف تاکل و تقرح باشد با این مبردات چیزی از عسل و مانند آن و یا دقاق کندر به سرکه استعمال کنند و آبی که از چوب انگور رطب نزد سوختن آن سیلان کند نیکو است و پشک بز به عسل و یا سرگین گاو به سرکه و چون تاکل و تقرح ظاهر شود اقراص اندرون به شراب قابض یا سرکهٔ ممزوج به آب یا عصارهٔ قثاءالحمار و نمک و زهرهٔ بز نر و سداب بنطرون یا فلفل یا نطرون ببول طفل استعمال نمایند **صاحب کامل** گوید که چون حدوث نمله از مرهٔ صفرا می‌باشد لهذا در علاج او احتیاج بشرب و دوای مسهل صفرا مثل طبیخ فواکه مقوی بسقمونیا و یا آب لبلاب بفلوس خیارشنبر یا آب هلیله و تمرهندی می‌شود به عده بر آن اشیای مبردهٔ مجففه طلا کنند و به حسب سبب محدث این مرض که آن مرهٔ صفر است واجب آن است که علاج به اشیای بارد رطب باشد لیکن چون نمله قروح است و قروح محتاج بدوای مجفف او بود به سبب رطوبتی که در آن می‌باشد لهذا مقاومت سبب محدث مرض ترک کرده شد و به سوی مرض قصد کرده شد و از این جهت واجب بود که طلا به ادویهٔ مجففه استعمال کرده شود الا آن‌که ادویهٔ که در نمله حادث در ظاهر جلد استعمال کنند در تجفیف کمتر بغیر لذع باشند مثل شیاف ماميثا و اقاقیا و حضض به آب کاسنی و آب عصی‌الراعی آمیخته و عدس مطبوخ مسحوق به گلاب و یا بگیرند گل قبرسی و ارمنی و

قیمولیا هر واحد یک جزو اقاقیا نیم جزو و همه را در آب شاخ خرفه یا به آب عنب‌العثلب یا به آب بارتنگ آمیزند و اما نوع دوم نمله که آن نملهٔ متاکله است باید که در آن ادویه در تجفیف قوی‌تر باشند مثل قیمولیا به سرکه و گلاب استعمال کنند و یا موی سوخته طلا نمایند پس اگر این ادویه بحاجت کفایت نکند و مکث او طول کند باید که بقرص معروف به اندرون طلا کنند و نسخهٔ آن در علاج جدری در قول ممدوح الیه مسطور شد باید که آن را خشک کرده وقت حاجت باریک سوده بحریر بیخته به گلاب آمیزند که مثل چرک حمام گردد بر موضع طلا نمایند **صفت مرهم** نافع نملهٔ متاکله و سائر قروح محتاج تجفیف بگیرند مازوی خام یک جزو مورد خشک یک جزو باریک سائیده در روغن گل که در آن موم مقدار ثلث او گداخته باشند بیامیزند تا مرهم گردد بر موضع طلا نمایند و اگر در آن برگ آس یک جزو افزایند بهتر باشد **نوع دیگر** بگیرند مرداسنگ و زردچوبه هر واحد یک جزو مازو نیم جزو گلنار زراوند قنبیل هر واحد یک جزو همه را باریک سائیده موم در روغن گل گداخته آمیزند تا مرهم شود و بر نمله طلا کنند **ابن الیاس** گوید که هر صبح جلاب از تمرهندی و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشند و یا بگیرند عناب و آلو سیاه هر واحد بیست عدد و شکر و ترنجبین هر واحد ده درم و یا بگیرند تخم کاسنی و نیلوفر هر واحد سه درم با شکر سفید ده درم و غذا ماءالشعیر سازند بعد از آن تلئین طبیعت به مطبوخ فواکه با شیرخشت و ترنجبین یا با فلوس خیارشنبر کنند و یا بگیرند هلیلهٔ زرد و تمرهندی و آلوبخارا و شیرخشت و ترنجبین مقوی بسقمونیا و بنوشند بعد از آن اطلیهٔ مبرده مجففه استعمال کنند و در اطلیهٔ او از مبردات اجتناب نمایند زیرا که قروح است بارتنگ و علیق و عدس و اقاقیا و صندل و حضض به آب کاسنی یا به آب عصی‌الراعی طلا کنند و یا بگیرند گل ارمنی و گل قیمولیا هر واحد سه درم اقاقیا و صندلین هر واحد یک و نیم درم و همه را باریک سائیده به آب بارتنگ و آب خرفه به سرشند و علاج نوع متاکل آن بمجففات قوی‌التجفیف نمایند مثل قیمولیا و گل سرخ هر واحد سه درم کوفته بیخته به آب عصی‌الراعی یا گلاب سرشته طلا کنند و اگر متمادی و مزمن گردد و این دوا نفع نکند بقرص اندر و خون و طلای نرد طلا نمایند **طبری** گوید که علاج نمله و جاورسیه واحدست غیر آن‌که عنایت

نمله واجب است که موکدتر باشد و عمده در علاجش فصد است و استفراغ به این مطبوخ اگر قوت اطاعت کند و قوانین اطلاق آن نماید پوست هلیلۀ زرد بیست درم تمرهندی از لیف و تخم او پاک کرده بیست درم آلو سی عدد گشنیز خشک برگ عنب‌العثلب هر یک باقه کبیر عناب سی عدد توت سیاه خشک کف ترنجبین از خار پاک کرده پانزده درم تخم کاسنی و کشوث هر واحد پنج درم همه را حسب واجب بپزند و صاف کرده وزن سه طسوج سقمونیای مشوی در آن حل کنند و من سقمونیا را در آن داخل نمی‌کنم و از این یک شربت یا دو بنوشند و لزوم شرب ماءالشعیر به سکنجبین ساده کنند اگر معدۀ او متحمل شرب آن باشد والا سکنجبین به آب کاسنی و آب عنب‌العثلب دهند و اگر معدۀ او متحمل این هم نباشد آب عنب‌العثلب بشربت سیب و گلاب بدهند و در معالجۀ او طریق تطفیه حتی‌الامکان بغیر آن‌که معدۀ او ضعیف گردد سلوک نمایند و برای این شربتی است که اهل حران آن را ترکیب داده و استعمال نموده‌اند و آن تاثیر نیک دارد بگیرند آب ریباس و آب غوره و آب توت سیاه و سرکۀ کهنه هر واحد صد درم و در آن پوست بیخ کاسنی و بیخ عنب‌العثلب و کشوث هر واحد پنج درم بجوشانند تا مهرا گردد و از ثقل صاف کرده شکر طبرزد یک و نیم چند آن آب اندازند و به قوام شربت آرند و جابر قطیفی در این اندک کافور افزوده و چیزی که در این مرض بدان طلا نمایند این است که بگیرند گل ارمنی و صندل سفید و گل سرخ و جلنار و به آب عنب‌العثلب حل کرده طلا کنند و گاهی به آب عنب‌العثلب تنها طلا کرده می‌شود و حنین ابن اسحق طلائی برای جمره و نمله تالیف نموده و مسمی بنرد ساخته و تجربه کرده شد و نیک یافتم گل ارمنی و صندلین و بوش و شیاف مامیثا و تخم کاسنی و در آن طباشیر و کافور و حضض افزوده و متأخرین در آن اندکی افیون زیاده کرده‌اند و من افیون را در آن داخل نمی‌کنم این همه را بسایند و در آب عنب‌العثلب سرشته بنادق دراز مثل نرد باریک سرد از اسفل پهن سازند و باین شکل بهر آن می‌سازند که در سائیدن آسان باشد به آب عنب‌العثلب و گلاب و بسیار اندک سرکۀ غیرکهنه بسایند و بر نمله و حمره طلا کنند و نگذارند که خشک شود به چیزی که اطبای بصره نمله و حمره را طلا می‌کنند این است که برگ عصی‌الراعی و حی‌العالم و برگ اسپغول و برگ بارتنگ و برگ بید می‌گیرند و باریک سائیده بر آن اندک آرد جو انداخته مخلوط می‌سازند و بر موضع حمره و نمله طلا می‌کنند و

در یک روز صحت می‌یابد و تحلیل می‌شود و بعضی اطبا در معالجهٔ این مرض بلغطی روغن استعمال می‌کنند و در صحت او تأخیر می‌شود و در مدت دراز به می‌گردد و حمره و نمله را چون التیام می‌شود اثر آن باقی نمی‌ماند و اگر بماند در اندک مدت زائل می‌گردد **ایضاً** در مقام دیگر نوشته که گاهی حل طبیعت صاحب نمله به آب لبلاب مقوی بسقمونیا کرده می‌شود به عده بر موضع آن لزوم این طلا نمایند گل سرخ گلنار گل ارمنی به اندکی سرکه و آب عنب‌الثعلب حل کرده به‌کار برند و البته روغن به آن مس ننمایند و شربتی که سابق مذکور شد دائم صاحب حمره و نمله استعمال کند و بعد استفراغ فصد کنند و فرق در معالجهٔ حمره و نمله اگر قوی باشند همین است که در معالجهٔ حمره ابتدا به فصد کنند پس اسهال آورند و در نمله به اسهال ابتدا کنند به عده فصد نمایند **ابن‌هبه‌الله** می‌نویسد که علاج این به استفراغ بدن بود و اگر نمله ساذج باشد به چیزی که اخراج مرهٔ صفرا به اسهال کند مثل آب تمرهندی و فلوس خیارشنبر و ماءالفواکه تنقیه نمایند و بعد اسهال بر عضو ادویهٔ مبردهٔ مجففه مثل شیاف مامیثا و اقاقیا و گل ارمنی و طین رخام و حضض و آب کاسنی و آب حی‌العالم و عصی‌الراعی و گلاب طلا کنند و غذا مزورهٔ آب غوره یا عدس مقشر مطبوخ به سرکه یا بچهٔ مرغ معمول به سرکه سازند و اگر نمله مشوب بخون رقیق باشد علاجش اولاً به فصد کنند پس به اسهال از چیزی که اخراج صفرا کند و شرب مبردات و طلا از ادویهٔ مبردهٔ قابضه که مذکور شد در ابتدا نمایند و در آخر ادویهٔ محلله و به همین علاج معالجهٔ ماشرا نمایند زیرا که از خون حاد صفراوی حادث می‌شود و اگر نملهٔ متاکله باشد علاجش به ادویهٔ که در تجفیف قوی‌تر باشد باید کرد **صفت مرهم** که نملهٔ متاکله را نفع می‌کند مازو سبز و مرداسنگ و زردچوب هر واحد یک جزو گلنار و مورد و عصارهٔ بارتنگ هر واحد دو جزو همه ادویهٔ را جمع نموده به موم و روغن از آن مرهم سازند **جرجانی** و **ابن‌نوح** و **ایلاقی** می‌نویسند که اول تسکین حرارت باید کرد و به مطبوخ هلیله استفراغ صفرا کنند و اگر خون سخت غالب بود از سرخی و عظم مفرط دریافت گردد اول رگ زنند پس به اسهال مشغول شوند و گرداگرد آن موضع صندل سرخ و فوفل و شیاف مامیثا و سفیداب ارزیز و گل ارمنی هر واحد یک جزو پوست بیروج و افیون هر یک نیم جزو

همه را سائیده به گلاب سرشته قرص سازند و بوقت حاجت به گلاب سوده طلا کنند و اگر اندکی سرکه آمیزند صواب باشد و بر آن موضع که ریش گشته باشد مرهم سفیداب طلا کنند و اگر هنوز خارش و سوزش بود و ریش نشده باشد طلای مذکور بر جمیع اعضا طلا کنند هم بر موضع خارش و هم بر گرداگرد آن و هر وقت که بشویند برگ بید در آب جوشانیده بدان آب بشویند و طعام عدس به آب غوره و امثال آن دهند و قریص و رواصیر روا باشد **انطاکی** گوید که علاج نمله فصد و تنقیه و ترک هر چیز شود و شیرین و تیز و ریاضت است و اکثار از شرب ماءالشعیر و مطبوخ هلیلهٔ زرد و فواکه و تریاق او صبر است و مرکباتی که از آن ترکیب یافته باشد و اولاً به اطیان و گشنیز و ادهان مرخیه طلا کنند تا آن‌که التهاب تسکین یابد بعد از آن به مثل خولان و مامیثا و اقاقیا و آنچه در اورام حار مذکور شد و خاکستر شعر و کرم و برگ قصب سبز و آس سفیداب و سرکه را در این مزید اختصاص جهت منع سعی و غیره است و کذا کرنب را اکلاً و طلاءً

جاورسیه

بثور خرد مستدیر شبیه به آبلهٔ کوچک و گاورس است که سر او سفید بیخ او سرخ بود و گاه باشد که با آن ورم و سوزش شدید و سیلان زرداب یار بود و بخارش ابتدا کند مثل جرب و سبب او صفرا غلیظ‌تر از مادهٔ نمله است و کمتر در حرافت و حدت مخلوط با قدری بلغم مائی که در داخل جلد محتبس شود و این ساعی و متاکل نگردد بخلاف نمله که آن ساعی باشد و شیخ و طبری و غیر آنها جاورسیه را از اقسام نمله شمرده‌اند و **جرجانی** و **ایلاقی** گویند که گاورسیه بثور خرد بوده بسیاری و اندکی و سختی و نرمی آن به اندازهٔ ماده بود و بالجمله میل بصلابت دارد و **صاحب** خلاصهٔالتجارب می‌نویسد که این موسوم بجاورسیه به جهت مشابهت آن در خردی و گردی بدانهٔ جاورس شده و رنگ آن از زردی بسیاهی گردید و قوام آن بصلابت مائل بود نسبت بنمله جهت اختلاط مادهٔ صفرای این با بلغم و سودا هم بدین سبب گرمی به لمس و سوزش و خارش این کمتر بود و تحلیل او دشوارتر از نمله بود **علاج** فصد کنند و جهت تنقیهٔ صفرا و بلغم مطبوخ هلیله با تربد یار کرده بدهند و پوست انار و گل ارمنی به سرکه

و گلاب طلا نمایند و اگر رطوبت بلغمی افزون‌تر بود و آن از قلت سوزش توان دآن است باید که مجففات قویه طلا فرمایند و این مطبوخ صفرا و رطوبت بلغمی بیرون آرد پوست هلیلهٔ زرد تمرهندی عنب‌الثعلب تخم کشوث تخم کاسنی از هر یک به قدر حاجت گرفته بجوشانند و صاف کرده به حسب سبب ترنجبین و سقمونیا و تربد یار کرده بدهند و چون علاج آن بعلاج نمله نزدیک است حسب حاجت ز آنجا برگیرند **اقوال اکابر** شیخ می‌فرماید که جاورسیه مشابه نمله است در علاج لیکن اولی در اسهال این آن است که در مسهل مثل تربد باشد با وجود آن‌که اسهال صفرا کند و اگر در آن قوت از افتیمون بود بهتر باشد بعد از آن بگیرند مازو و کزمازج و صندل و پوست انار و گل ارمنی و همه را به سرکه و گلاب بمقداری که سوزش نیارد آمیخته بپر مرغ بر آن لطوخ سازند و شیر تازه در علاج این مرض موافق‌تر نیست و چون از ابتدا تجاوز کند معالجه به مثل سر ماهی شور سوخته به شراب عفص نمایند و قوی‌تر از این هرگاه احتیاج بتجفیف بلیغ افتد این است که بگیرند برگ بادروج و بکوبند و در آن قلقدیس داخل کرده استعمال کنند و قوی‌تر از این زنگار و گوگرد زرد سوخته است از آن لطوخ به شراب یا به آب چوب انگور که وقت سوختن او برآید باید کرد **محمود** گوید که علاجش فصد است و اسهال به چیزی که اخراج صفرا و رطوبات کند و هر صبح جلاب از تخم کاسنی و نیلوفر هر واحد سه درم و آلوسیاه ده عدد و شکر سفید ده درم بنوشند و غذا ماءالشعیر اگر تب و حرارت قوی باشد و اگر ضعیف بود مزوره از آلوکوهی و تمرهندی یا ماش به مغز بادام و اسفاناخ و کدو تر بدهند و باقی علاج او مثل علاج نمله است **خضر** گوید که علاج این فصد و تنقیهٔ بدن است به مسهلی که در آن مثل غاریقون و هلیلهٔ کابلی و شاهترهٔ سبز و شربت شاهتره سبز و شربت شاهترهٔ مرکب افتد و بعد تنقیهٔ بدن به آبی که در آن مویزج و بابونه و بورق جوشانیده باشند بشویند و بحنا در سرکه سرشته و آب کاسنی بعد غسل به آب کبریتی لطوخ سازند و بگوگرد و کندش و بورق و نمک طلا نمایند و تلطیف غذا بسیار نکنند بلکه غذا از لحوم لطیفه سازند و همه آنچه در اکله بیابد به‌کار برند و ملازمت حمام نمایند که از انفع اشیائی برای این مرض است **شریف‌خان** می‌نویسند که از مجربات والد من سفوف چوب گزست برای اخراج مواد فاسد و

محرقه از مثل این امراض که گاهی بعد منضجات و مسهلات و گاهی همراه ماءالجبن استعمال کرده می‌شود و معجون عشبه از اختراع من نافع جمیع علل مذکوره است **مؤلف** اقتباس و خلاصه می‌گویند که تنقیه به مطبوخ افتیمون تربدی نافع و اگر در ابتدای ظهور بثور نمله یا جاورسیه بر سر هر دانۀ مقدار عرض آن تیزاب فاروقی نهند و چون خشک شود دیگر نهند و چنان رعایت کنند که تیزاب از غیر سر دانه به اطراف آن تجاوز نکند نفع عظیم بخشد و تحلیل و منع نیکو کند و غذا در جاورسیۀ تریاقی چاشنی‌دار یا ساده باید

جمره

دانه‌هائیست که بر بدن ظاهر شود متفرق یا مجتمع پهن بسیار سرخ و هر دانۀ او قطعه بزرگ از مکان درگیرد و در گوشت غایص گردد و در داد مثل درد و سوزش نهادن اخگر بر عضو بود از آن مریض را قلق و بیخوابی شود و گویند که به جهت همین درد و سوزش او مسمی به جمره شده و مادۀ او ریم نمی‌گردد بلکه خشک ریشه گشته پوست از آن فرو می‌آید و سببش صفرای غلیظ شدیدالحراره و رداءت است که در آن خون حاد بیامیزد و به قول جرجانی و ایلاقی و بهاءالدین جمره بثور سخت گرم و سوزان با خارش صعب و خورنده بود و هرجا که پدید آید پوست را بسوزاند و بخورد و اندکی بگوشت فرو رود و خشکریشه سیاه برآرد همچون خشکریشۀ جائیکه داغ کرده باشند و بدین مناسبت آن را جمره یعنی آتش‌پاره نام نهاده‌اند و رطوبت کمتر دارد و مادۀ او بسودا مائل بود و گاهی از یک بثره بیش پدید نیاید و گاهی بثور متعدد و متفرق برآید و ابتدای آن با خارش سخت باشد اندر آن محل و بزرگی سطح ظاهر آن اولاً مقدار نیم نخود بود یا اندکی بزرکتر و بزرگ آن به قدر نخود بود یا بزرگتر از آن لیکن حوالی آن ورم کند و محل آن چون خورده شود بزرگتر نماید و گاه باشد که هیچ بثره اولاً پدید نیاید لیکن آن محل نخست بخارد و بسوزد و سخت سرخ شود پس از آن به رنگ رصاصی یا خاکستری گردد و گاه باشد که از سوزش و عفونت سمیت ماده و درد حوالی آن تپهای صعب گیرد و باشد که هلاک کند و در سالهای وبا و قرب آن این مرض بسیار افتد و مادۀ این بثره صفرا و سودای احتراقی عفن باشد و **شیخ** می‌فرماید که اسم جمره و نار فارسی گاهی اطلاق

کرده می‌شود بر هر بثره اکال آبله‌آور سوزان محدث خشکریشه مثل عضو سوختهٔ آتش و یا داغ و گاهی اسم جمره اطلاق می‌کنند بر بثوریکه مکان را سیاه کند و عضو را مثل انگشت گرداند بغیر رطوبت و کثیرالسوداویت غایص و بثور او قلیل‌العدد کبیرالحجم ترمسی باشد و گاهی در آنجا بثور نبود البته بلکه در اول بسرخی و ککه مثل جرب ابتدا کند و گاهی آبله کند و از آن چیزی که از جای سوخته داغ سیلان کند بچکد و موضع رمادی اللون یا اسود بود و گاهی رصاصی باشد و سوزش شدید دائم با آن بود بغیر حمرت صادق بلکه مائل بسیاهی یا سیاه بود و جمره بطی‌تر در ظهور و غائرتر از نار فارسی باشد و مادهٔ او مادهٔ بثر او قوبا بود و از صفرا محترق مخالط سودا باشد و لهذا از آن خشکریشه سیاه پیدا شود و جمره بسودایت او شدیدتر از نار فارسی باشد و در هر دو فرق زیاده نیست و گاهی با وی و به اصناف نمله و جاورسیهٔ ردی حمیات ردیهٔ قتاله بود و این به سبب وبا باشد و بساست که مشابه فلغمونی گردد و مائل بسوداویت بود در ابتدای امر و خصوصاً در سال وبا و **ابن‌الیاس** گوید که جمره حبات پهن شدیدالحمره مثل جمر بود و گاهی با وی تب شدید و التهاب و خشکی آب دهن و تشنگی سخت بود و اگر بسیار مائل باشد با آن غشی عارض گردد و **انطاکی** در تذکره می‌نویسد که جمره مسمی بجمره از جهت تشبیه او بسوزش و ایلام آن در عضو بجمرهٔ آتش شده و آن فی‌الحقیقت صورت نوعیهٔ مادهٔ هیولانی او صالح برای بثور و نمله و نار فارسی و حب افرنجی معروف در مصر بمبارک به اعتباراتی است که هر واحد از آن در محل خورند کور گردد پس آن بثرهٔ واحد بود یا اکثر فاعل او حرارت معفنه است و مادهٔ او آنچه احتراق یابد یا غلیظ گردد خصوصاً از خلط بارد یابس و صورت او خشکریشه غائر مبسوط بود که به احتراق سوزش آرد و بخورد و غایت او تسوید جلد و تفتیح آن و نخر عظام و صعود لهیب و بخارات است که قریب از اکله بود و از آن زرداب سائل شود و اکثر از خون سوداوی بود و اسباب او غالبا ادمان مثل لحم بقر و بادنجان و سیر است مع قلت ریاضت و کثرت غم و عدم تنقیهٔ بدن و گاهی از دوای سمی مثل زرنیخ درهج و از عدده خصوصاً از قبل جماع و خوردن چیزی که نفوذ نماید بالای فاسدالکیموس مثل شراب بر لحم بقر و علامت سابق او حرارت بدن بلاعطش و تغیر نفس بلااذیت در مجاری و ظهور کف سیاه در

بول و بدبوی براز زیاده از عادت است پس هرگاه ماده به سوی موضع خروج متوجه گردد در آن هنگام علامات او حرقت عضو است و حرارت آن و نقص احساس آن و سیاه شدن جلد آن و ظهور دوائر مخالف رنگ طبیعی مصحوب بعلاماتی که مذکور شد و گویند که هرگاه خروج او در محلی باشد که صاحب او را نظر نیاید مثل بیخ گردن دلالت برموت کند و صحیح آن است که چون احتراق اثر کند در آنچه بر آن نهند و غور او زیاده گردد جاری طمع در صحت او نباشد و ایضاً در نزهه می‌گوید که جمره ورم شدیدالحراره فاسدالماده است که الم او مشابه حرق تار بود مستدیر گردد و ملتهب باشد و بگشاید بخشکریشه و غالبا قتل کند چون غائر شود و یا محاذی قلب باشد و یا سیاه گردد و **صاحب** اقتباس نوشته که علامت جمره ظهور بثرات متعددهٔ متفرقه در همه بدن یا بر یک عضو خاص بود چنان چه دست و پا و چهره به اعراضیکه سابق مذکور شد و بیشتر تبخالهای پرآب باشند و چون آب آنها بر هر جا که برسد بر آنجا بثره و یا تبخاله با سوزش پدید آید مع اختلاف رنگ چنان چه اول بسرخی شدید بود و در تزاید مائل برصاصیت و رمادیت باشد و در آخر سیاهی پیدا کند و خشکریشه سیاه برآید **علاج** اول تنقیه به فصد هفت اندام نمایند و اگر مانعی بود حجامت با شرط بر ساقین کنند و خون در هر دو بسیار گیرند و ماءالجبن نوشانند والا مطبوخ شاهتره و افتیمون فواکهی علویخان دهند به عده نوشیدن نقوع حضض و طلا کردن آن خیلی مفید است و باقی علاجش بعلاج نمله نمایند الا آن‌که در اینجا گاهی به شرط عمیق بر موضع جمره حاجت آید و در اطلیه نمله کافور افزوده در اینجا به‌کار برند و از ادویهٔ خاص که بدان معالجهٔ جمره نمایند این است که در وی سرکه بر گل خالص بریزند تا بجوش آید پس کافور سوده بدان گل خوب مخلوط کرده طلا سازند و اگر گل ارمنی یا گل ملتانی افزایند بهتر باشد و اولی آن است که بعد فصد پوست آن را بمقراض تراشیده آن موضع را شرط زنند و بالایش زلو گذارند و ضماد از گل ارمنی و سرکه سازند و یا مرداسنگ به گلاب سوده یک توله گل ارمنی دو توله کافور سه ماشه در مسکهٔ گاوی که بیست و یکمرتبه در آب شیرین شسته باشند آمیخته به‌کار برند و اگر جمره در پای و ساق افتد از دیوچه و ماءالجبن فائده نشود فصد هر دو صافن کنند و خون چندان بگیرند که نوبت بغشی رسد پس

افشرهٔ اناناس نیم پاو عرق کیوره سه توله شربت یاقوت علویخان سه توله تخم فرنجمشک هفت ماشه پاشیده بنوشند تا سه روز متواتر غذا دال مونگ مقشر و خشکه و نان سمید و قورمهٔ حلوان مقرر سازند و حب توتیای علویخانی که در آبلهٔ فرنگ بیاید سوده در روغن گاو بیست و یکمرتبه شسته آمیخته بر آن طلا نمایند در روز چهارم وقت صبح حب مذکور یکعدد در بالائی جغرات سه توله آمیخته دهند و بالایش نان سمید بوزن سه توله و همین قدر روغن و قند سفید به هم مالیده خورانند تا یک هفته و غذا و طلا به دستور و وقت شام دوای افشرهٔ مذکور دهند که در دو هفته صحت می‌شود **اقوال حذاق** شیخ می‌فرماید که در علاج جمره و نار فارسی لابد از فصد است تا خون صفراوی خارج شود و اگر مرض حائل باشد چندان خون برآرند که قریب بغشی شود و گاهی در جمره حاجت به شرط عمیق افتد تا خون ردی محتقن که آن در طبیعت سم است خارج گردد و این وقتی به عمل آرند که ماده مائل بصفراویت باشد و علاج بوضع ادویه مثل علاج جمره ضرور است لیکن واجب نیست که ضماد شدیدالتبرید باشد چنان که در جمره بود و ایضاً تحمل ارتداد اندک مادهٔ این به سوی باطن نشود و همچنین جائز نیست که ضماد شدیدالقبض استعمال نمایند و جائز نیست استعمال محللات نه در اول ظهور او و نه نزد اول سکون التهاب بلکه واجب است که ادویهٔ مجففه که در آن اندک تبرید و تحلیل مع دفع باشد استعمال نمایند مثل ضماد معمول از برگ بارتنگ و عدم قشر و نان بسیار سبوس‌دار و ایضاً مازو بسرکهٔ خمر و شب بسرکهٔ خمر و از ادویهٔ جیده در وقت ابتدا و بعد آن این است که بگیرند انار ترش و شق کنند و در سرکه بجوشانند تا آن‌که نرم گردد پس بسایند و بر خرقه نهاده بر آن محل بگذارند که این در هر وقت نیکو است و این مرض را قلع نماید در ابتدا و انتها و گاهی در ادویه این وقت و بعد آن این افتد که بگیرند جوز تازه و با پوست بسایند و مویز مو انجیر به شراب و روغن خشخاش سیاه و بهتر آن است که از این همه ضماد بسازند و از ادویهٔ نیکو در اکثر اوقات این است افیون و اقاقیا و زاج سوری و قشور مس پوست انار هر واحد دو درم زهرهٔ نحاس یک‌درم بزرالبنج یک‌درم و امثال این ادویه بر آن نهند که متقرح نشده باشد و اما در متقرح لابدست از مجفف قوی مثل دوای اندرون و افراسیون و اقراص بولواندروس و دواء القیشور به شراب حلو یا

میفختج و سائر آنچه در علاج جمرۀ متقرحه و نمله و جاورسیه مذکور شد و واجب است که بر آن اضمده در روزی دو بار و در شب یک بار یا دو بار ضماد نمایند وحتی‌المقدور مغضات استعمال نکنند و لازم است که آنچه محیط موضع بود و موضع احتراق را به گل ارمنی مع سرکه و آب و سائر آنچه مبرد و رادع باشد تعهد نمایند و آنچه قریب این است صوف زوفا در شراب تر کرده است پس هرگاه التهاب ساکن شود و قروح باقی ماند علاج به مثل مراهم راسیه و مرهم دیابوطابون و سائر ادویۀ قروح متاکله باید کرد و ایضاً این دوای مرکب مرداسنگ یک رطل زیت کهنه یک و نیم رطل زرنجی یک رطل مرداسنگ را در زیت بپزند تا بته نچسپد به عده بر آن زرنیخ بریزند و ایضاً این دوا برای جمره که بر مذاکیر و لب و مانند آن افتد و بالجمله بر اعضائیکه در تجفیف او حاجت شدیدتر باشد نافع بگیرند قلقطار و قلقدیس هر واحد هشت درم بورۀ ارمنی دو درم و به آب سائیده استعمال نمایند و همچنین پشک بز به عسل است پس هرگاه خشکریشه و لحم فاسد ساقط گردد و لحم صحیح ظاهر گردد و معالجه بعلاج جراحات بسیطه نمایند و گاهی خشکریشات و لحم ردی را ادویۀ معروفه ساقط کنند و روغن اقحوان برای اسقاط او نیکو است و بالجمله اشتغال به اسقاط خشکریشه و علاج باقی بعلاج جراحات صحیحه بسیار صواب است **دوای جید** مجرب برای قدما که بعض متأخرین نسبت آن بخود کرده بگیرند انزروت و صبر و کندر و زنگار و سفیداب مساوی و هم چند همه گل ارمنی و از آن بنادق سازند و در سرکه و آب حل کرده بر آن موضع طلا نمانید تا آن‌که در آن تقبض شدید پیدا شود و خشکریشه گردد پس یا بنفشه ساقط شود اگر زیر او رطوبت باشد و یا محتاج گردد به آن‌که خلع او کنند و ساقط نمایند و همواره همچنین به عمل آرند تا همه ساقط گردد **جرجانی** و **ایلاقی** می‌نویسند که اگر قوت قوی باشد و هیچ مانعی نبود اول رگ زنند و خون بسیار بیرون کنند چندآن‌که نزدیک غشی رسد و گاهی بر جایگاه مرض شرط باید زود خون ردی بیرون کردن و ضمادها چنان باید که در آن با قوت برودت قوت تحلیل و تجفیف باشد چون ضماد برگ بارتنگ و غیره که در قول شیخ گذشت همه را بپزند و ضماد کنند و طعام چیزی باید که بسردی و ترشی میل دارد **سعید** گوید که اگر خون غالب باشد فصد مریض کنند و اصلاح مزاج

بشرب ماءالشعیر و سکنجبین نمایند و شیرهٔ تخم خرفه و جلاب بدهند و عضو را به آب حی‌العالم و آب عنب‌العثلب و شیاف مامیثا طلا کنند و اگر صفرا غالب باشد تنقیهٔ بدن بمبطوخ فواکه نمایند و ماءالشعیر نوشانند و بعد دو ساعت سکنجبین رمانی دهند و تعدیل طبع نمایند اگر قبض گردد به آب تمرهندی شکر و عضو را به گل ارمنی و آب بارتنگ و گلاب و آب گشنیز طلا سازند **ابن الیاس** گوید که هر صبح جلاب از نیلوفر و تخم کاسنی هر واحد سه درم و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم یا آب انارین بشحم آنها افشرده هر واحد بیست درم به شکر و ترنجبین بمقدار سابق بنوشانند و غذا ماءالشعیر دهند و تلئین طبیعت به مطبوخ فواکه یا بنقوع مشمش یا به مطبوخ هلیلهٔ مقوی بسقمونیا کنند و باقی علاج او بعلاج نمله و جمره نمایند لیکن در اطلیهٔ این دوای شدیدالردع و التبرید نشاید و از خاص ادویه که بدان معالجهٔ این نمایند این است که دردی سرکه بر گل بریزند تا بجوشد و بر آن اقاقیا پاشیده طلا کنند **خضر** گوید که فصد و استفراغ صفرا کنند و مراعات سودا نمایند و باید که بعد تنقیه بر چیزی که ترقیق خون و ترطیب آن نماید و رمائیت آن افزاید مثل حسای شعیر مبرد بعناب و تخم خیارین بشربت نیلوفر مشغول شوند و از اغذیه بر مزورات مثل اجاصیه و قراصیه و ملوخیا اقتصار نمایند و چون تشنه شوند آب آلو و آب خیار و آب هندوانه و لعاب اسپغول بنوشند و شربت آلو به شیرهٔ تخم خیار دهند و چون مرض به انحطاط آید چوزهٔ مرغ بجو مقشر و لحم بچهٔ بز بدهند و از ادویهٔ موضعیه بر مسکه وآب گشنیز اقتصار ورزند و بر موضع جمیع ریم نهند تا بگشاید پس بر دهن قرحه اندک مسکه به روغن گاو بنهند و حوالی آن خرقهٔ مبلول به گلاب و آب گشنیز سبز گذارند و چون پاک شود بمراهم مثل مرهم سفیداب یا مرهم نوره علاج کنند تا مندمل گردد نگذارند که ماده البته جمع شود و اگر ریم باقی باشد و حرارت معاودت کند بر آن پارچهٔ مبلول به گلاب و گل ارمنی نهند و بحضض و کافور و لعاب اسپغول طلا سازند **انطاکی** در تذکره می‌نویسد که اولا بداءت به شرط واجب بود و عمیق زنند برای خروج ماده بنوعی که مستاصل گردد بعد از آن آنچه ارخا و ترطیب و جذب نماید چون حرام مغربیه ماده به سوی باطن منعکس نگردد و اگر ماده نزد شرط بر جامد صحیح سیلان کند بر آن بثور پیدا کند و اگر قبل شرط

فصد کنند جذب ماده به سوی داخل نماید بعد از آن این حب هر روز دو مثقال بدهند که آن سریع‌العمل حسن‌الفعل مشتمل بر صحت از تراکیب مجربۀ من است **صنعت آن** صبر یک اوقیه بسفائج نیم اوقیه سقمونیا پوست هلیله مصطکی هر واحد سه مثقال حجر ارمنی یک مثقال به آب کاسنی حبها سازند و چون تنقیه ظاهر گردد وضعیات نهند و بهترین آنها در وی سرکه است به گل خالص و سفیداب سرشته بعد از آن انار ترش و مازو هر دو به سرکه پخته و همچنین عدس مقشر پس اگر سوزش و گرمی اشتداد نماید و از انعکاس ماده امن گردد و مورد و کافور با شیل سوده برنهند و اگر در آنجا دور کردن لحم فاسد واجب گردد شکر تنها نهند اگر لحم فاسد بسیار نباشد والا به اندکی زنگار نهند به عده صبر و مرداسنگ به روغن گاو و این همه مع اصلاح اغذیه حتی‌الامکان می‌باید و همه آنچه در اکله و در نمله مذکور است در اینجا مستعمل بود و از ادویۀ ناجحه در علاج این قبل از شکافتن اکثار وضع مسکه است و همچنین بعد آن برای تطفیه به آب گشنیز نزد قوت لهیب و شرب آب سیب بعنبر و آلو به شیرۀ تخم خیار و مروارید محلول شرباً و طلاءً آن را به سرعت صحت بخشد و در نزهته گوید که خون خروس و برگ بیدانجیر و پوست انار و اجزای سرو را بجمره اختصاص عظیم است **بهاءالدین** گوید که اگرچه غلبۀ خون نباشد فی‌الجمله خون کم کنند به فصد یا حجات خصوص بر حوالی جمره اگر مانعی نباشد و بعد از آن تنقیه صفرا و سودای احتراقی کنند به مسهلی که در آن تریاقیتی نیکو بود و چون تقلیل خون را مانعی باشد بر مسهل اقتصار لازم بود و گاهی احتیاج افتد به آن‌که محل مرض را شرط زنند و نافع بود و زلو چسپانیدن بسی مفید آید و اگر کسی را طاقت سوزش داغ به آهن نباشد اولی آن است که از تیزاب فاروقی آن را داغ کنند و چندان تیزاب گرم کرده بر آن نهند که در آن محل سوراخ شود و بحرکت آید وآنجا که این مرض از بحران انتقالی افتد این عمل واجب بود و مرهم کوزه فقاع طلا کردن عظیم مفید آید و بر محل ورم حوالی مرض گل ارمنی در سرکه حل کرده طلا کردن سخت مفید باشد و پوست تازۀ خرگوش همواره بر محل مرض بستن عظیم نافع بود و غلامی را بر زنخ جمره پیدا شد و تمام زنخ و حلق او ورم کرد با درد و سوزش عظیم و تب کرد حضرت استادی او را از چربیها و

گوشت پرهیز فرمودند و غذاهای ترش دادند و بوقت خواب معصور انار ترش شربتی تام و بالای آن حب‌الشفای بزرگ می‌دادند و جدوار به آب بارتنگ سوده در شبانه‌روزی چندین نوبت بر محل مرض و حوالی آن طلا فرمودند به همین علاج اعراض آن در سه روز برطرف شد به عده بمرهم سفیداب جراحت آن را به اصلاح آوردند و این علاج بسیار به تجربه پیوست و انفع

نار فارسی

بثرۀ باشد پرآب رقیق با سوزش شدید و خارش بسیار و درد و ورم حوالی و چون برآید بزودی خشکریشه گردد و قبل از ظهور بثور در بدن خطوط سرخ و ماؤسی پدید آید مثل زبانۀ آتش و لهذا بنار فارسی مسمی شده و گویند که چون در این سوزش و آبله ظاهر می‌شود همچنان که از سوختن آتش پدید می‌آید بدین مناسبت آن را نار گویند و تخصیص بفارسی غالبا به جهت آن کرده باشند که اولا این مرض اندر فارس پدید آمده باشد و اهل فرس از جهت سوزش آن آن را آتشک گفته باشند و اندر حوالی این بثره بثرهای خرد از جنس او و از غیرجنس او بسیار آید خصوصاً رطوبت و عفونت آن بهرجائیکه رسد و خشکریشه سیاه کند و حوالی پوست را لختی بخورد و بسوزد و اندک پهن شود و این بثره نیز در سالهای وبا و قرب آن بسیار افتد و بر اثر این نیز تپهای گرم مهلک پدید آید لیکن ماده این بدون گرمی و سوداوی و عفونت نباشد که اندر جمره و بعضی این را جمره گویند و بعضی جمره را نار فارسی و آتشک گویند و هر دو را مترادف دانند و **ابن ابی صادق** گفته که این مرض یا به سبب حدوث ابن ببلاد فارس بسیار و یا به سبب آن‌که هرکه اولا علاج او اخذ کرده از فارس بوده مسمی بنار فارسی شده و **قرشی** نوشته که موصوف بفارسی بهر آن شده که اهل فارس در زمانه قدیم عبادت آتش می‌کردند و دائم آتش آنها مشتعل می‌ماند و آن لامحاله قوی باشد به سبب دوام اشتعال و التهاب او پس این مرض را بدان بقوت آن تشبیه دادند و به آن مسمی ساختند و **شیخ‌الرئیس** می‌فرماید که گاهی اسم نار فارسی اطلاق کرده می‌شود برآن‌که بثره از جنس نملۀ اکال محرق محدث آبله بود و در آن سعی و رطوبت باشد و مادۀ او صفراوی به اندک سودا بود و غور او کم باشد و بثور

بسیار و کوچک بود گویا که در آنجا خلط حار کثیرالغلیان و شیر باشد و نار فارسی از جمره در ظهور و حرکت سریع‌تر می‌باشد و مادهٔ او حاد بود و آنچه در لحم از آن عارض شود در تحلل سریعتر باشد و آنچه بعصب عارض گردد ثابت‌تر و بطی‌تر در تحلل باشد و آن قریب از جمره است الا آن‌که مادهٔ این در صفراویت شدیدتر و مادهٔ جمرا در سوداویت شدیدتر است و **گیلانی** از طبری نقل کرده که نزد اکثر اطبا جمره و نار فارسی در صورت یکی است و نزدیک بعض آن نارس فارسی و جمره و نمله در صورت واحدست و امر چنین نیست زیرا که نار فارسی دانهای بزرگ باشد و الم او شدیدتر و در لحم غائر گردد و نمله چنین نیست و اما جمره محتاج به شرط شود و آن را بعد زوال او اثر باقی ماند و نار فارسی چنین نیست و بعد زوال او را اثر بادنجانی و نیلجی و سیاه باقی نماند و الم او تا بقای اثر بماند و این فرق ظاهر است و اگرچه اینهمه جنس واحداند و اما صورت نار فارسی آن است که سرخی شدید مع غلظ در جلد بود و نزد ظهور او در بدن شواظ مثل زبان آتش باشد چون بلند شود و زیر جلد منبسط نگردد و الم شدید بود و از خاص اعراض او این است که آن در جائی که ظاهر شود متمیز گردد بنابر بقای اثر آن بعد زوال آن و **انطاکی** گوید که این مسمی بنار فارسی شده به سبب کثرت او در فرس و به سبب آن‌که آثار و بثور حادث در آن مشابه سوختگی آتش در حمرت و تلهب می‌باشد و گاهی خطوط او دراز شود و گاهی مستدیر گردد و تاکل نماید و به سرعت ظاهر شود و مادهٔ او خلط صفراوی مع اندک خون رقیق باشد و اسباب او ادمان اکل اشیای حار لطیف مذموم مثل ثوم و خردل است و سیر در آفتاب و قلت استفراغ **علاج** هرچه در علاج جمره گذشت به عمل آرند و باید که در اینجا بعد فصد و اسهال به اشیائی که خون را رقیق و رطب گردانند و در مائیت او افزایند تا حرارت محرقه از آن زائل گردد متوجه شوند و مثل آب شاهترهٔ تازه مروق و آب کاسنی سبز مروق به ادویه مناسبه استعمال نمایند و ایضاً جهت تسکین و تلئین شربت عناب و شربت کدر و آب تمرهندی و آب انارین دهند و مازو در سرکه سوده طلا کنند تا متسع نگردد و مغز تخم شفتالو سوخته و سفال آب خورده طلا کردن هم مفید بود و به قول **شیخ** طلای جوز کهنه چرب برای نار فارسی بعد سکون التهاب و باقی ماندن قرحه نیکو است و به قول ابن

بطلان و **رازی** و غیره ضماد آب کرنب و پوست جو و نمک و کذا تخم کرنب و نمک و کذا بارتنگ و کذا گشنیز سبز بمویز منقی و کذا کرسنه به عسل و کذا آب برگ زیتون بری و کذا آب بابونه هر واحد نافع نارفارسی است **اقوال اطبا** گوید که علاج این و علاج جمره واحدست و از طلای او بعد فصد و استفراغ و التزام مریض ماءالشعیر و شربت مذکور در نمله این است که بگیرند حضض یک جزو و کافور یکجوز و در لعاب اسپغول و لعاب تخم بارتنگ بیامیزند و در آن خرقه تر کرده بر آن موضع تا زمانی بدارند که مریض را خوش آید و حرقت زائل کند و هرگاه درد آن بسردی آن کم شود طلای آن به‌کار برند **مجوسی** گوید که نار فارسی گاه مفرد پدید آید و گاهی در بعض اوقات با جدری ظاهر شود و علاجش واحدست الا آن‌که می‌یابد که مواضع آبله‌ها را ثقبه کنند و بر آن سفیداب و مرداسنگ و صندل سفید و کافور به گلاب سوده و در آن پنبه تر کرده بنهند و موضع را هروقت بدان تردارند و اما چون نار فارسی مفرد باشد باید که صاحب او مبادرت به فصد نماید و خون بمقدار حاجت و حسب احتمال قوت و غیر آن برآرد بعد از آن آبله‌ها را بسوزن سوراخ کنند تا زرداب او سیلان کند به عده بمرهم سفیداب که در آن اندک کافور باشد ضماد نمایند و هر وقت که بر آن چیزی از آب جمع شود سوراخ کرده به همان مرهم طلا نمایند و بعد از آن گل ارمنی به آب و سرکه طلا کنند **ایلاقی** و **جرجانی** می‌نویسند که اول فصد کند و به مطبوخ هلیله و تمرهندی تنقیه نمایند و هر بامداد کشکاب و ماءالقرع و ماءالخیار و آب هندوانه و لعاب اسپغول و لنگر و مانند آن بنوشند و بثره را بشکافند و آب آن بچینند و اگر لختی از پوست آن بمقراض ببرند تا آب در آن مجتمع نگردد و آنچه از آن تراوش کند برچینند صواب باشد و حوالی او را به گل ارمنی در سرکه حل کرده طلا کنند و بر بثور مرهم سفیداب طلا سازند **ابن‌هبه‌الله** گوید که علاج نار فارسی به فصد بود و اگر ممکن نباشد حجامت نمایند و به اصلاح اغذیه پردازند و بعد آن آبله‌ها را بسفیداب و غیره که در قول مجوسی گذشت به روغن بادام طلا کنند پس اگر رطوبت مترشح بسیار باشد بحضض و زردچوب و کافور در آب کاسنی یا آب حی‌العالم طلا نمایند و غذا بچهٔ مرغ به آب غوره دهند **ابن‌الیاس** گوید که هر صباح جلاب از آب انارین بشحم آنها افشرده سه اوقیه و از تمرهندی ده درم و از

عناب و آلو هر واحد ده عدد به شکر ترنجبین هر واحد ده درم بنوشند و غذا ماءالشعیر اگر تب ظاهر باشد والا بمزورهٔ بنوماش به اسفاناخ و کدو یا مزورهٔ زرشک و مغز بادام و اسفاناخ سازند و تلئین طبیعت بماءالفواکه یا به مطبوخ هلیله کنند و یا هر بامداد آب هندوانه سه اوقیه به شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بدهند و یا هر صبح آلوسیاه و آلوکوهی و عناب هر واحد بیست عدد و تمرهندی ده درم بگیرند و با شکر سفید ده درم بجوشانند و در آن شیرخشت ده درم و ترنجبین بیست درم آمیخته سحرگاه بنوشند و بعد تنقیه به صندلین و فوفل و شیاف مامیثا و سفیداب ارزیز و گل ارمنی هر واحد دم کوفته بیخته به آب کاسنی یا به آب حی‌العالم یا به آب عصی‌الراعی یا آب گشنیز تر یا آب عنب‌العثلب سرشته طلا کنند و چیزی که آن را نفع عاجل بخشد این است که حضض وغیره که در قول طبری گذشت طلا نمایند و یا بگیرند مازو و سبز فام و فوفل مساوی و کوفته بیخته بسرکهٔ کهنه و گلاب سرشته طلا کنند و از تناول حلویات و لحوم و شراب به الکل حذر نمایند **انطاکی** گوید که اولاً فصد واجب بود و تنقیهٔ صفرا و اکثار ماءالشعیر و بنفشه و شربت آن و شربت و درد طلای محل به آب خرفه و برگ مورد و زعفران و سفیداب و کذا ترمس به سرکه و عسل پخته و آهک را هفت مرتبه در آب شسته به روغن گل آمیخته و گشنیز سبز به عسل و ایضاً سرگین کبوتر به عسل مع بزرکتان

آبلهٔ فرنگ

گویند که این مرض در سن نه صد و چهار در جزائر فرنگ ظاهر شده و لهذا متقدمین اطبای یونان بذکر آن نپرداخته‌اند و الحال در جمیع بلاد شائع گردیده و به آتشک شهرت یافته و بعضی گویند که این مرض قدیم است از عهد سکندر و مراد از بثور غریبه همین است و بعضی این را مرض طائر گویند بنابر آن‌که می‌گویند که در عهد کیان جانوری پرنده بر شخصی پنچال کرد و همان وقت اثر آن در موارد رسیده فاسد گردید و مرض مذکور پدید آمد و از آن شخص بدیگران رسید **بالجمله** مرض مذکور چون حادث شود در ابتدا بثور بر قضیب و حوالی آن در مردان و اندر فرج زنان برآید و بزودی قرحه گردد و بزرگترین اسباب حدوث او جماع است خاصةً با زنی که اثری از

این مرض در آن بوده باشد و مزاج او حار و اخلاط او کثیرالفساد بود و خصوصاً آن‌که با وی بسیار مردان جماع کنند پس موضع مخصوص او به سبب کثرت وقوع منی‌ها متعفن گردد و مرد مبتلا بدین مرض چون با زن مجامعت کند آن زن به این مرض بیمار شود و گاهی این مرض از با هم خوردن طعام و با هم نشستن بصاحب آن حتی که از بول و براز کردن در یکجا متعدی گردد و سبب مادی او اخلاط محترقه است که رنگ و مزاج را فاسد کند و این علت بسیار ردی و فاسدست اکثر به تمامه زائل نشود مگر در ندرت و نزد ظهور او در اکثر ورم در کنج ران عارض شود و آن بد باشد اگر پخته شود و بشکافد بسیار تکلیف دهد و گاهی متعفن شود و هلاک کند و بعضی را بعد حدوث این مرض اوجاع مفاصل و غیر آن از امراض رویه پیدا شود و گاهی حشفه و بعض اجزای قضیب ساقط گردد و گاهی قرحه بینی عارض شود و استخوان اندرون آن پوسیده شده بینی فرو نشیند و گاهی قرحه در حلق پیدا شود و سوراخ در کام گردد و گاهی بجذام انجامد **انطاکی** گوید که حب افرنجی در مصر معروف به مرض مبارک است بنابر تفاول و نزد بعضی عرب و حجاز بشجر و آن مرضی است که اولاً اهل فرنگ را به همرسیده و منتقل شده بجزیرۀ عرب در سن هشت صد و هفت پدید آمده و متزائد شده تا آن‌که کثرت نموده و اطبا ذکر آن نکرده‌اند و متأخرین آن را بنار فارسی ملحق ساخته‌اند و این جهل است و در آن بسط کلام بنابر عموم بلوای آن می‌کنم و می‌گویم که آن مرضی است که بمجرد معاشرت متعدی شود و این فعل بجماع سریعتر گردد و مادۀ او از کل اخلاط بود پس آنچه از خون باشد علامتش آن است که آبله بزرگ و مستدیر و سرخی او بسیار شدید و نزف خون و رطوبات مع التهاب و خارش بود و آنچه از صفرا باشد علامتش با علامات مذکوره قلت رطوبت و زیادتی حدت و زردی رنگ است و در مصر ضئان نامند و آنچه از بلغم بود علامتش انبساط دانها و عدم خارش و کثرت رطوبت و سفیدی آن است و آنچه از سودا باشد علامتش خشکی و صلابت و تیرگی و جوشش و درد بندهاست و گاهی با بیشتر از یک ماده مرکب شود و علامتش اجتماع علامات مذکوره است و اولاً خلطی که بدان بند فاسد گردد در عروق داخل شود پس کسل و ثقل و تب حادث گردد و از خلط حار ضربان در مفاصل پیدا شود به عده از محل واحد تنقید نماید و

خبیث‌ترین او آن است که ابتدا از مذاکیر و مغابن کند و جهلهٔ اطبا ابتدای آن بمراهم مدمله نمایند پس مختم گردد و بدان بمیرد و از آن حذر باید کرد **عمادالدین محمود شیرازی** می‌نویسد که مرض معروف به آتشک در قدیم‌الایام نبوده و از امراض جدیده است و لهذا در کتب قدما ذکر آن نیست و گویند که ابتدای ظهور آن در ملک فرنگ بوده و از اینجهت آن را آبلهٔ فرنگ گویند و از جهت آن‌که مانند آتش سوزنده است آن را آتشک نامند و از برای آن‌که اولاًدر بلاد ارمن به هم رسیده و از آنجا ببلاد دیگر انتقال یافته ارمنی دانه خوانند و اطبای متأخرین در تطبیق آن به امراضی که در کتب قدما مذکور است اختلاف نموده‌اند بعضی از اقسام نار فارسی دآن استه به جهت مشابهت این بدان و بعضی از جمله نفاطات شمرده و بعضی از اقسام جرب تصور نموده بلکه گفته‌اند جرب جزامی است لیکن به استقراء آنچه یافته‌اند از اقسام جرب نیست **سبب** مادهٔ فاعل آن سودای محترق و یا متعفن است که در آن غلیان و ثوران به همرسد و به حسب استعداد میل بظاهر جلد بدن و یا بباطن آن نماید و از آن ورم و آبله به همرسد و یا نه زیرا که غلیان موجب انفصال اجزای عنیفه سوداویه از لطیفه و رقیقهٔ دمویه است خواه آن ورم متقرح گردد یا نه و بدین تقریر ما هیچ یک از امراض سوداویه منطبق نمی‌گردد زیرا که هیچ یک از آنها به طریق اندفاع سودای مذکور بواسطهٔ غلیان بنحو مذکور نیست و با جدری نیز زیرا که در جدری غلیان است و بواسطهٔ آن انفصال می‌یابد اجزای دمویهٔ فاسده از اجزای صحیحه و در این علت انفصال اجزای سوداویه از دمویه است پس رسید که این مرض غیر امراض مذکوره است **و علامت آن** مطلقاً ضعف تمام بدن و ضعف اعصاب و عضلات و مفاصل است بنوعی که از برداشتن اندک چیزی عاجز شود بی‌تپ که باعث آن باشد و در بروز دانها احساس بسوزشی نمایند که گویا آن موضع را به آتش داغ می‌کنند و رنگ آن موضع در اکثر احوال مائل بکمودت می‌باشد و در دانهای که برآیند نیز حدت و سوزش باشد و رنگ آنها تیره بود و بشب از وجع مفاصل بیخواب و بیقرار و آرام باشد واگر سبب آن مادهٔ ریاحیه باشد که باد فرنگ نامند در دانه مواضع مختلفه باشد و به سرعت از جائی بجائی نقل نماید و گاهی از سرعت حرکت و انتقال به حدی رسد که به اندک زمانی از دست بپا و از پا بدست و از دست راست بدست چپ و

از پای راست بپای چپ و بالعکس و همچنین بهرجا انتقال نماید و در ایام اول بدن برآمده باشد تا هنگامی که دانها بروز تمام یابند و بعد از بروز دیر به اصلاح آیند و از خصائص این مرض است که اوجاع آن با طلا و ضماد و استفراغات تسکین چندان نمی‌یابند بلکه در اغلب اوقات اشتداد عظیم می‌نمایند و محرمان این مرض هر مرضی که بمعالجات مقرر و در کتب به اصلاح نیاید مانند صداع و رمد و درد گوش و دندان و امثال اینها که به اسهال و غیر آن زائل نگردد معالجهٔ آن به ادویهٔ مقررهٔ مخصوصهٔ این مرض نمایند جهت آن‌که امثال این احوال اکثر بواسطهٔ مادهٔ سوداویه عسرالانقلاع می‌باشد و معالجات مخصوصه این مرض در استیصال آن عمده‌اند و نفع کلی می‌نمایند و لهذا جزم می‌کنند که این امراض البته از اقسام و یا از توابع آنند که چون آن مرض زائل گشت امراض که تابع آنند زیر زائل می‌گردند و نیز از خصائص بعض این مرض است که گاهی دانهای کوچک صلب بر سطح بدن بی‌درد و حرقت برمی‌آیند و چندگاهی مانده پس ناپدید می‌گردند و علامت دموی آن یعنی حادث از خون حاد محترق آن است که روی آن مائل بسرخی و عروق ظاهر برآمده و بشره منتفخ باشد و غیر آن که در قول انطاکی گذشت و تدبیر سال و مزاج و سن و سحنه و فصل و بلد و غیره دلیل آن است **و علامت صفراوی آن** که حادث از صفرای حاد محترق باشد ظهور دانهای خرد سرتیز و پرآب و عدم حمرت قوی و هموار‌ی حوالی دانها و سوزش آنها و سرعت تقرح و خروج زرداب رقیق از آنها با حدت و رداءت بهرجا که برسد متقرح سازد و دانهای این شبیه بجمره و نمله و سائر بثور صفراویه باشد به اندک سیاهی و تیرگی و تدبیر مقدم و مزاج و غیره امور مذکوره شاهد آن است **و علامت بلغمی آن** یعنی حادث از بلغم محترق قلت عدد بثور و بزرگی و پهنائی آنها و انتفاخ پشت چشم و ثقل تمام بدن و کثرت خواب و مائل بسفیدی بودن بثور باشد و تقدم تدابیر و غیره امورند مذکوره گواه آن است **و علامت سوداوی آن** یعنی حادث از احتراق سودا قلت عدد و صفر دانها و تفرطح و سواد و کمودت آنها و حوالی آنها و رنگ ریم آنها و کمی حدت و سوزش و غلظ قوام مده و دیر به اصلاح آمدن آنها بود و سائر امور مذکوره از تدبیر با تقدم و غیره دلیل و گواه آن است **و بدآن‌که** اسباب این مرض چنان چه ذکر یافت بالذات سودائیست که احتراق و یا تعفن و با

حدت یافته باشد چه هیچیک از انواع این علت خالی از این نیست لیکن گاه مادهٔ آن سودا تنها می‌باشد یعنی سودای محترق از سودا و گاه سودای محترق از اخلاط دیگر پس اینها چهار قسم شدند و گاه مادهٔ ممتزج از اینها می‌باشد به حدیکه با هم اتحاد یافته باشد و گاه باهم امتزاج و اتحاد تام نیافته و گاه ریاح می‌باشد خواه آن ریاح متولد از سودا باشد و یا از اخلاط دیگر و رطوبت و گاه با مائیت می‌باشد و لهذا اقسام این مرض مانند جنون بسیار است **و بدانند** که این مرض از امراض مسریه است یعنی سرایت از شخصی بشخصی می‌نماید و قوی‌تر انواع سرایت آن است که از مباشرت با زنان و یا مردان صاحبان این علت واقع شود و بعد از آن آنچه در حمام واقع شود که نزدیک شخصی نشیند که او را این مرض باشد و با در موضعی که صاحب این مرض نشسته باشد نشینند و گاه از مواکله و ملابسه و مجانسه نیز واقع می‌شود مثلاً در یک ظرف و یک کوزه با هم طعام و آب بخورند و یا لباس یکدیگر را بپوشند و یا بر یک فرش با هم نشیند و هرچند گفته‌اند که این مرض از جمله امراض متوارثه نیست که از والدین با ولاد سرایت نماید به طریق ارث لیکن در بعض اطفال صاحبان این مرض دیده شد که سرایت نمود و **بهاءالدین** گوید که ارمنی دانه که اندر خراسان به آبلهٔ فرنگ مشهور است به جهت کثرت مشابهت اکثر آن بجدری بدور هیئت نه در جمیع اعراض با انواع پدید آید بعضی را آبلهای بزرگ و غالب درهم پیوسته بیک بار پدید آید و آب گیرد و سخت بزرگ شود و سوزش بکند و بخارد و درد کند و بعضی درد و دانها کمتر باشد و بعضی را در اول حال شبیه بنمله ظاهر شود و هیچ آب نگیرد و همچنین خشکریشه پیدا کند و بزرگ شود و پوست را لختی بخورد و بعضی را اندک آب گیرد و زرد و ریش گردد و محل آن سوزش و درد و حرارت عظیم کند همچو جمره گاهی بسعفهٔ خشک اکال بازگردد و گاهی بنملهٔ بد و بیشتر ظهور آن اولاً بر پوست سر بود یا بر مذاکیر و گاه باشد که بر اکثر اعضا برآید به تدریج و آنچه اول برآمده باشد هنوز باقی بود و بعضی را نه بلکه به یک نوبت برآید و گاه باشد که بر بعضی اعضا غلبه کند خصوص بر سر و بر بعضی نباشد و یا کمتر بود بتخصیص بر پایها و گاه باشد که ثبرات اندک و متفرق بود **و اعراض آن** غلبهٔ حرارت مزاج است و ماندگی و خاریدن بدن و درد مفاصل بمرتبهٔ که حرکت

بمشکل تواند کرد و در شبها درد مفاصل بیشتر شدت کند و آن را که دانه کمتر برآید وجع مفاصل بیشتر بود و گاه باشد که وجع ثاقب بود چنان که بیمار خواهد که خود را هلاک کند و گاه باشد که زمن سازد و پایها به یکار شود و همچو مفلوج و گاه باشد که با وجود درد مفاصل پایها ورم کند و تهبج در پشت چشم و روی پدید آید و اشتهای طعام کم شود و هضم ضعیف گردد و گاه باشد که از اول دانها غالب برآید و تا آخر وجع نباشد و بحران تام آن چنان چه بعضی دریافته‌اند چون تخلیطی نشود در هفتده ماه قبل از آن چون علاج نیکو کنند تخفیفی نیکو یابد و بعد چند روز بار دیگر دانه و یا درد و ورم عود کند و بعضی را که مزاج قوی بود و اخلاط بد در تن او کمتر باشد دانه کمتر پدید آید و اعراض آن کمتر تکلیف دهد و بسیار باشد که قبل از ظهور بثره حرارتی و تب دستی در بدن پدید آید و بعلاج و استفراغات گاهی کمتر شود و باز غلبه کند پس ناگاه بثره ظاهر شود و یا خود حرارتی و اعیائی و درد مفاصلی پیدا شود و بعد مدتی از ایام بثره ظاهر شود و دیدم زنی را که مدتی گلوی او درد می‌کرد ناگاه آبلهٔ فرنگ برآود و بسیار باشد که اول بثره ظاهر شود آنگاه از این اعراضی بعضی یا همه پدید آید **و بدانند** که این مرض از جمله امراض مسری بود لیکن بسیار سریع‌السرایت نباشد و از مجامعت با آتشک‌دار زودتر از مصاجت پدید آید و از رسیدن بخار تن او به تن دیگر در حمام و یا رسیدن عرق و آلایش فوطه و لباس او زودتر از ملاقات و ادراک نفس او پدید اید و مادهٔ این مرض خلطی بود عفن مرکب از اخلاط فاسده ولیکن بلغمیت و سوداویت احتراقی بر آن غالب بود و این خلط عفن هر خلطی را که در بدن بیشتر و غالب تر یابد آن را عفن سازد و بجنس خود مستحیل گرداند و گاهی فساد ماده به حدی رسد که ریش او آن عضو را بخورد و تباه کند و بسیار باشد که بثرات آن با اعراض پدید آید و بثرات برطرف شود و درد و ورم و بدی هضم باقی باشد تا مدت بحران تام و با آن حرارت نیز گاهی ظاهر شود و کسیکه اندرین مرض تخلیطات کند و در علاج تقصیری نماید تا دو سه و چهار سال و بیشتر اندرین مرض بماند ولیکن بیدانه و یا کم دانه چنین بود و اما بسیار دانه از مدت بحران تام مذکور در نگذرد و بعلاج صحت یابد و بعضی را که اخلاط بد بسیار در بدن باشد و بثره بسیار پیدا کند و علاج نیک نیاید زود هلاک گردد **علاج** چون مادهٔ این

مرض خبیث متعلق به اعماق بدن است لهذا معالجهٔ آن به ادویهٔ سمیهٔ نفاذه کرده می‌شود با آن‌که در آن خطر است به سبب احداث آنها ضربان مفاصل و فساد بدن و ترک آنها اولی است مگر به سبب اضطرار به حالت قوت مریض و بعد تنقیه و تقویت اعضای رئیسه که در آن هنگام آنها و اکثر ادویه هندیهٔ حاده به شرط توافق مزاج به سرعت نفع می‌بخشد و بعض تراکیب ادویهٔ هندیه مثل رسکپور و غیر آن را خصوصیت عجیب به این مرض است و اگرچه در ظاهر غیرموافق بود لیکن مجربین آن را استعمال می‌کنند و ادویهٔ یونانیهٔ بدیر نفع می‌کند لیکن آن سالم از ضرر است اما کثرت تبرید در این مرض نقصان کلی دارد که درد مفاصل می‌آرد **بالجمله** اگر مریض محروری مزاج و یا نازک طبع و ضعیف باشد علاج به ادویهٔ یونانی کنند مثلا عناب شاهتره سرپهوکه چرایته هلیلهٔ سیاه نیمکوفته صندل سرخ برگ حنای خشک و مانند آن شب در آب گرم تر نمایند و صبح آب زلال آن گرفته شهد سفید داخل کرده بنوشند و بعد از چند روز فصد هفت اندام یا باسلیق کنند و در صورت حدت ماده بعد از نضج تنقیه صفرائی سوداوی مانند مالیخولیای صفراوی نمایند و ماءالجبن و شیر بز به‌کار برند و آب شاهترهٔ سبز مروق دادن نیز بسیار فائده می‌کند و استعمال عرق گل نیب مرکب و شربت پاوسات و عشبه و معاجین مناسبه نیز معمول است و در حالت عدم حدت ماده بعد نضج تنقیهٔ آن به دستور مالیخولیای بلغمی و سوداوی کنند و بعد از آن عرقیات مصفی خون و معاجین عشبه و چوب چینی استعمال نمایند **و اگر** مریض غیرمحروری مزاج و قوی باشد اگر غلبهٔ خون بینند اولاً فصد کنند والا به مسهلات هندی مثل حبوب حب‌السلاطین و غیره و سفوف حب‌النبیل و سفوف سهل سیاه و جز آن تنقیه نمایند و بعدازان حب توتیا و یا مرداسنگ و یا رسکپور و یا بلادر و غیر آن حسب ضرورت به‌کار برند و بدانند که چوب چینی و عشبه در این مرض فائده بلیغ می‌نماید خصوص بعد تنقیه و طریق استعمال چوب چینی در بحث جذام مسطور گردد و طریق خوردن عشبه در اینجا مرقوم می‌شود **طریق خوردن عشبه** بدآن‌که عشبهٔ بیخ یاسمین صحرائیست چون از طرف مغرب می‌آرند یا آن‌که اولاً اهل مغرب را اطلاع بر منافع آن حاصل شده بعد از آن در سائر بلاد اشتهار یافته عشبهٔ مغربی نامند و مزاج آن گرم در وسط درجهٔ دوم و در آخر آن یابس

است و بعضی گرم و خشک در سوم نوشته‌اند و بهترین آن است که باریک و همرنگ باشد و چون بشکنند از آن غبار ظاهر گردد و مغز او سفید باشد و منفعت آن در اکثر امراض مثل چوب چینی است مگر در امراض و امزجهٔ حارهٔ سوداویه که چوب چینی سفید و این دوا مضر است و در بعضی امزجه و امراض بارد بلغمی و سوداوی فوائد این زیاده از چوب چینی است مثل اوجاع مفاصل و نقرس و درد اعضا و ضعف معده و نوشته‌اند که برای بواسیر بغایت مفید است و در فالج و استرخا و لقوه و رعشه که چوب چینی مضر است این دوا فائده می‌کند و در اثنای زخم آتشک توان داد و دستور فصد و تنقیه قبل از استعمال آن و طریق طبخ و شرب و اختیار اغذیه و اشربه در آن و احتیاط از اعراض نفسانی و حرکات متعبه و حمام و جز آن به دستور چوب چینی بود حاصل آن‌که در عشبه همه چیز واجب و غیرواجب مثل چوب چینی است مگر در عشبه خوردن نمک جائز داشته‌اند و در مرض مزمن بخار از دیگ آن گرفتن بتمام بدن یا بعضو مؤف به دستور نافع دانند و بعد از فراغ تا چهل روز پرهیز بر این دوا نیز واجب است و مدت دادن این دوازده روز یا پانزده یا بیست یا چهل روز مفوض برای طبیب است و هرگاه آب عشبه از برای شرب وفا نکند و عشبه قلیل باشد ثفل آن را جوشانیده به‌کار برند و در شرب آن نیز شرط است که سرد نه نوشند و اگر در گلاب ممزوج کرده بنوشند نیز رواست و هرگاه این دوا به طریق سفوف و معجون استعمال نمایند باید که در سفوفات و معاجین چوب چینی عوض چوب چینی بوزن آن عشبه را گرفته با همه ادویه ترکیب نمایند و بدان نهج میل فرمانید و **حکیم ارزانی** مرحوم نوشته که بعضی اوقات هر روز یک و نیم مثقال عشبه کوفته بیخته با هم چند آن نبات سوده تا بیست روز یا بیشتر یا کمتر به حسب حاجت و ضرورت با گلاب داده شد و از ترشی‌ها و لبنیات و فواکه تر و آب سرد در اثنای خوردن و بعد فراغ تا دوازده روز پرهیز نموده اثر تمام بخشیده و گاهی عشبه را با نصف او نبات کوفته بیخته در سه روز اول هر روز یک و نیم مثقال در امزجهٔ ضعیفه و دو مثقال در متوسطه و دو نیم مثقال در قویه و سه روز دیگر دو نیم مثقال تا سه مثقال یا سه نیم مثقال و سه روز دیگر سه مثقال تا سه نیم مثقال تا چهار مثقال با گلاب تا نه روز داده آمد با پرهیز و نفع تمام نموده **ذکر بعض تراکیب** از مطب استائده برای

آتشک با تب و غیره عوارض اگر با تب باشد شاهتره چرایته هر یک شش ماشه اصل‌السوس چهار ماشه جوشانیده شهد یک نیم توله داخل کرده دهند و گاهی عناب دهمایه صندل سرخ تخم کاسنی نبات عوض اصل‌السوس و شهد کرده می‌شود و گاهی در این آلو بخارا نیز افزوده می‌شود و گاهی شاهتره دهمایه صندل سرخ هر یک شش ماشه جوشانیده شیرهٔ خیارین هفت ماشه شربت نیلوفر دو توله خاکشی پنج ماشه و گاهی عناب گل بنفشه گل سرخ عرق شاهتره بجای صندل در جوشانده و شیرهٔ مغز تخم کدو و شربت بنفشه بجای خیارین و شربت نیلوفر کرده می‌شود و گاهی کاسنی کوفته افزوده می‌شود و هرگاه اخراج مواد نیز منظور باشد چرایته شاهتره صندل سرخ گل نیلوفر کاسنی کوفته هر یک شش ماشه بیخ اندر این نه ماشه جوشانیده شهد دو توله داخل کرده دهند **ایضاً** اگر از مادهٔ آتشک در ایام ربیع گرانی گوش و طنین و عسر حرکت در مشی و تنفس عارض شود شاهتره پوست هلیلهٔ زرد هر یک شش ماشه اسطوخودوس چرایته هر یک چهار ماشه جوشانیده شربت بزوری دو توله حل کرده دهند بعد تعدیل و نضج ماده این مسهل دهند شاهتره گل سرخ عنب‌الثعلب پوست هلیلهٔ زرد هلیلهٔ سیاه گل خطمی گل نیلوفر گاوزبان اسطوخودوس هر یک شش ماشه بیخ حنظل سنای مکی هر یک نه ماشه جوشانیده گلقند سه توله ترنجبین چهار توله فلوس خیارشنبر شش توله روغن بادام شش ماشه و دو پهر نخوداب و شب شلهٔ ملائم و بجای آب عرق شاهتره دهند روز دوم اطریفل گشنیزی یک توله عرق شاهتره و غیره پاوسیر شیرهٔ تخم کاسنی شش ماشه نبات دو توله بعد تنقیه معجون عشبه همراه عرق شاهتره دهند غذا پلاو و قلیه و از لبنیات و حموضات و به قولات اجتناب نمایند و در اثنای استعمال معجون عشبه گاهی مویز منقی ده دانه گاوزبان شش ماشه جوشانیده شربت بنفشه دو توله شیرهٔ خیاریان شش ماسه داخل کرده تودری سفید شش ماشه پاشیده و گاهی هلیلهٔ مربی یکعدد خورده بالایش گل سرخ شش ماشه گشنیز خشک چهار ماشه به عرق شاهتره جوشانیده تخم شربتی نبات و گاهی اسطوخودوس گاوزبان گل سرخ کاسنی کوفته جوشانیده گلقند هرروز که انحراف طبیعت شود تعدیل آن نمایند برعایت تفریح **ایضاً** اگر بعد مسهلات بثورات نرود و فصل گرما باشد پوست هلیلهٔ زرد شاهتره قصب‌الزریره تخم

کاسنی کوفته عنب‌الثعلب پرسیاوشان هر یک شش ماشه هلیلۀ سیاه بیخ حنظل هر یک چهار ماشه جوشانیده گلقند داخل کرده دهند **ایضاً** برای بثورات در عضو مخصوص شاهتره چرایته پوست هلیلۀ زرد صندل سرخ هر یک شش ماشه جوشانیده شهد دو توله داخل کرده دهند صندل سفید برگ حنا مرداسنگ هر یک یک ماشه به روغن حنا ضماد فرمایند **ایضاً** اگر دهن آمده باشد و درد اعضا بود هلیلۀ سیاه چهار ماشه و همایه شاهتره چرایته تخم کاسنی صندل سرخ هر یک شش ماشه جوشانیده شهد خالص دو توله دهند و کمیله برگ حنا هر یک چهار ماشه نیله تهوتههه سوخته یک ماشه سفیدۀ کاشغری مرداسنگ هر یک دو ماشه به روغن گل ضماد کنند **ایضاً** اگر بثورات به قدر عدس بر تمام بدن در فصل گرما باشد عناب پنج دانه شاهتره دهمایه گشنیز خشک هر یک شش ماشه جوشانیده گلقند دو توله مالیده دهند روز دوم صندل سرخ تخم کاسنی کوفته هر یک چهار ماشه روز سوم هلیلۀ سیاه افتیمون هر یک شش ماشه افزایند به عده یازده روز برای تنقیه بیخ حنظل نه ماشه داخل کنند **ایضاً** شاهتره دهمایه صندل سرخ هلیلۀ سیاه هر یک شش ماشه عناب پنج عدد جوشانیده شهد داخل کرده روز دوم چرایته شش ماشه روز سوم گل سرخ گلو هر یک شش ماشه افزایند بعد ده روز بیخ حنظل نه ماشه اضافه کنند **ایضاً** عناب پنج دانه شاهتره دهمایه چرایته هلیلۀ سیاه گشنیز خشک جوانسه هر یک شش‌ماشه جوشانیده شهد دو توله داخل کرده روز دوم گل نیلوفر تخم کاسنی گل خطمی هر یک شش ماشه افزایند بعد هشت روز بیخ حنظل شش ماشه برای تنقیه داخل کنند **ایضاً** اگر از رسکپور و غیره دهن آمده باشد پوست بیخ جهربیری چهال کچنال پوست کوکنار چهال سرسن جوشانیده صاف نموده مضمضه نمایند و شیرۀ عناب پنج دانه شیرۀ تخم خرفه شش ماشه عرق شاهتره و مکوه و کاسنی ده توله شربت بزوری دو توله بنوشند **ایضاً** برگ چنبلی کوکنار مازو سبز هر یک چهار ماشه جوشانیده مضمضه نمایند و چون لعاب دهن موقوف شود شاهتره چرایته هر یک شش ماشه صندل سرخ پوست هلیلۀ زرد هر یک چهار ماشه جوشانیده شهد داخل کرده دهند **ایضاً** اگر با تبخالۀ دهن و درد گلو و سرفه از نوازل باشد اصل‌السوس عناب گل نیلوفر بهدانه اسطوخودوس گشنیز خشک جوشانیده شربت بنفشه

خاکشی داخل کرده بنوشند روز دوم شیرهٔ کاهو افزایند چون سماجت حرارت داشته باشند لعاب بهدانه شیرهٔ کاهو شربت نیلوفر عرق شاهتره خاکشی برای تسکین دهند **ذکر بعض ادویهٔ مرکبه یونانیه** که در مرض آتشک معمول است **دوایی که** جهت آتشک مجرب و مکرر به عمل آمده بادیان دو درم شاهتره سه درم تخم کاسنی سه درم گلقند دو توله سه روز این منضج بنوشند به عده به عده بگیرند حب‌النیل به قدر نه ماشه تا یک توله و کوفته بیخته شکر تری هم چند آن آمیخته به قدرش ماشه با گلاب نیم‌گرم یا به آب گرم بخورند بعد اسهال غذا کهچری ملایم بخورانند روز دیگر تبرید از اسپغول و شربت دهند و یک روز در میان به دستور سه مسهل بدهند و اگر قوت ضعیف باشد دو مسهل دهند و اگر خواهند عوض این مسهل سفوف حب‌النیل بخورانند و بعد انقضای سه روز از مسهل بگیرند افیون یک دام شنگرف نیم دام هر دو را به آب سائیده ده قرص سازند و یکی را دور نموده نه قرص که باقی ماند یک قرص صبح در قلیان گلی که در آن آب هم باشد به آتش چوب کنار بطور تنباکو بکشند و یک قرص به دستور وقت دو پهر بکشند و یک قرص شام همیسان سه روز به عمل آرند غذا نخود بریان یا نان نخود بی‌نمک و بی روغن تا سه روز پس روز چهارم کهچری ملایم دهند اگر دهن جوش کند از چهال کچنال مضمضه کنند **سفوف حب‌النیل** که بعد از نضج بهر تنقیه می‌دهند حب‌النیل هشتاد دانه با روغن بادام چرب نمایند و با یکدانگ زنجبیل و دو دانگ ریوند چینی و نیم درم گل سرخ کوفته بیخته به آب نیم‌گرم یا گلاب گرم بدهند **سفوف عشبه** که برای آتشک و جمیع قروح خبیثهٔ موثر است عشبهٔ مغربی چهار توله پوست هلیلهٔ زرد صندل سرخ سنای مکی هر واحد یک توله کوفته بیخته سفوف سازند و از هفت ماشه تا نه ماشه به آب نیم‌گرم یا عرقهای مناسب به عمل آرند و بعضی در این سفوف تخم گل عباسی و سرپهوکه و الایچی و گل سرخ هر یک نیم توله نیز می‌افزایند و معمول حکیم ارشد این است که عشبه دو جزو سنای مکی یک جزو شکر برابر سفوف کرده یک توله به آب نیم‌گرم بخورند غذا دو پیازهٔ کم نمک خورند و سفوف چوب گز که در بحث جرب بیاید نیز به تدریج تنقیهٔ مواد این مرض می‌کند و همواره معمول است **نوع دیگر** که به آتشک و دیگر امراض سوداویهٔ جلدیه بعد تنقیه برای استیصال مادهٔ فاسد

معمول است عشبهٔ مغربی ده مثقال ریوند خطائی دو نیم مثقال جلاپا انگریزی یک مثقال پاو بالا برگ سنا پنج مثقال پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه پوست هلیلهٔ گل سرخ هر یک یک مثقال پاو بالابرگ شاهتره یک مثقال کوفته بیخته نبات سفید نصف وزن ادویه آمیخته سفوف سازند و هر روز به قدر یک توله همراه عرق شاهتره خورده باشند و اگر شکایت درد مفاصل هم باشد سورنجان شیرین بوزیدان به قدر دو مثقال افزایند و اگر در مزاج مریض رطوبت غالب باشد اسطوخودوس دو مثقال هم اضافه نمایند **شربت عشبه** که قالع مواد سوداوی و نافع آتشک است عشبه مغربی سه توله چوب چینی سه درم عناب پانزده دانه برادهٔ صندل سفید و صندل رخ جوانسه چرایته هر یک دو درم برادهٔ چوب آبنوس برادهٔ چوب بحیسیار هر یک دو نیم درم شب در آب تر کرده صبح جوش داده صاف کرده نبات یک رطل و ربع داخل کرده به قوام شربت دارند **نوع دیگر** که برای تصفیه خون و دفع مواد آتشک معمول و دیگر اقسام بثور و قروح و آکلهٔ حلق را بیعدیل عشبهٔ مغربی هشت درم آلوبخارا عناب هر واحد دوازده دانه شاهتره بنفشه جو مقشر هر یک دوازده درم برادهٔ چوب شیشم چهار درم همه را در دو رطل آب بجوشانند هرگاه نصف بماند صاف نموده با یک رطل شربت بنفشه و یا قند سفید به قوام آرند و دوازده درم صبح و همین قدر شام با عرق شاهتره و بیدمشک و گلاب نیم‌گرم تا بیست روز بخورانند و غذا آش جو و بجای آب عرق چوب گز یا دیگر عرق مناسب بدهند و اگر قوی‌تر خواهند وزن عشبه بیست درم نمایند و در نسخه ذکاءالله‌خان وزن عشبه چهار درم جو مقشر بیست درم و شاهتره و بنفشه هر یک دو درم است و چوب چینی چهار درم مغز تخم کدو و مغز تخم خربزه هر یک ده درم عوض چوب شیشم داخل **شربت پاوسات** که بزبان اهل فرنگ شیشم را گویند جهت اصلاح قروح خبیثه و آتشک و جرب و قوبا و غیره امراض سوداوی مجرب است و این نسخه قوی‌تر و انفع از نسخهٔ متعارف آن است برادهٔ چوب شیشم پاو سر برادهٔ چوب چینی نیم پاو در آب گرم سه آثار یک شب و روز تر دارند به عده جوش داده مالیده صاف نموده عناب بیست و پنج عدد صندل سرخ صندل سفید هر یک سه توله شاهتره پوست هلیلهٔ زرد افتیمون بسفائج گل نیلوفر هر یک دو توله گل سرخ گل بنفشه هر یک سه توله در

آب مذکور یک شبانه‌روز تر داشته به عده جوشانیده صاف کرده نبات سفید یک و نیم آثار داخل کرده به قوام شربت آرند پس نصف آن جدا کرده دارند و در نصف باقی سنای مکی ده توله سورنجان شیرین دو نیم توله باریک سوده آمیخته نگاهدارند و طریق نوشیدن این هر دو قسم شربت آن است که برادهٔ شیشم به قدر نیم دام یا یک توله در یک و نیم پاو آب بجوشانند تا نصف بماند صاف نموده شربت غیرمسهل آن به قدر شش توله داخل کرده بخورانند وقت صبح و همین‌طور وقت شام و بعد پنج شش روز شربت مسهل آن به قدر ده توله همراه جوشاندهٔ مذکور وقت صبح می‌داده باشند استعمال آن تا دوهفته یا بیست و یک روز و یا چهل روز مفوض بر رای طبیب است غذا در حین استعمال این قلیه و نان و پلاو دهند و از حموضات و به قولات و لبنیات پرهیز نمایند و روز استعمال شربت مسهل از زنان هم اجتناب اولی است **شربت چوب چینی** مسهل مواد آتشک چوب چینی مسهل مواد آتشک چوب چینی گل سرخ بسفائج سنای مکی صندل سرخ صندل سفید بادیان هر یک چهار درم نبات پاو آثار به دستور مقرر شربت مرتب سازند و هر روز دو توله بخوراند غذا اول خشکه و کهچری **نوع دیگر** قانع مواد سوداوی و قامع مادهٔ محترقه و نافع آتشک چوب چینی دو توله عشبهٔ مغربی سه توله برگ شاهتره بادرنجبویه برادهٔ چوب شیشم گل مندی برگ گاوزبان تخم شاهتره افتیمون در پارچه بسته تخم کاسنی برادهٔ صندل سرخ هر واحد نه ماشه شب در آب چهار رطل بخیسانند و صبح بجوشانند که یک و نیم رطل باقی ماند صاف نموده بقند سفید یک و نیم رطل به قوام شربت آرند شربتی سه توله **عرق گل نیب** که دافع فساد خون و نافع بثور سوداوی و آتشک و شری و جذام و مجرب است برادهٔ صندلین عنب‌العثلب نیلوفر گل خیرو هر یک پاو آثار گل سرخ بنفشه گاوزبان هلیلهٔ سیاه نیمکوفته هر یک نیم پاو خس هندی نیم پاو و چهار دام تخم کاسنی یک و نیم پاو اسطوخودوس گل گاوزبان گل معصفر هر یک چهار دام الایچی خرد نیمکوفته دو دام شاهتره سرپهوکه هر یک نیم آثار گل کیوره از دو تا چهار عدد عناب سپستان هر یک پنجاه دانه مویز منقی دو صد عدد کشمش سبز سه عدد گل نیب از یک آثار تا دو آثار نبات پنج آثار همه را در آب هشت پاس تر کنند و هفت آثار عرق کشند خوراک روز اول چهار توله تا سه روز بعد

پنج توله تا سه روز بعد هشت توله تا هفت روز به عده نیم پاو مدام بخورند و اگر خواهند در این عرق چای خطائی جوش داده به طریق قهوه خورند **عرق شاهتره مرکب** دافع آتشک و اوجاع مفاصل و ریح و درد تمام بدن و رافع مواد امراض سوداوی مثل آتشک و خارش و قوبا و کلف و چهاجن و استعمال این بعد تنقیه در امراض مذکوره همراه معجون عشبه یا چوب چینی یا اطریفل شاهتره معمول است شاهتره پوست هلیلۂ زرد پوست بیخ نیب که زیر گل باشد امربیل درخت مکوه سرپهوکه هر واحد یک آثار چرایته نیم آثار بیخ یاسمین گاوزبان گل سرخ صندل سفید و سرخ هر واحد پاو آثار به دستور معروف عرق کشند و شش توله با شهد دو توله بخورند بر ناشتا یک چله **عرق چوب چینی** نافع شخصی که عادی شراب بود و آتشک برآورده باشد و مفرح و مسکر است برادۂ چوب چینی گل سرخ برادۂ چوب شیشم سر پهوکه شاهتره هر یک نیم رطل خارخسک یک رطل پوست هلیلۂ کابلی گل مندی هر یک یک و نیم رطل پوست مغیلان شش رطل قند سیاه بیست آثار عناب صد عدد همه را در خم اندازند وقتیکه لاهن تیار شود عرق سبک کشند و وقت دو آتشه کردن گل سرخ نیم من برادۂ صندل سفید و سرخ هر واحد شش توله خس هندی ده توله عرق نیلوفر عرق گاوزبان عرق کیوره هر واحد یک مینا آمیخته عرق کشند **منضج و مسهل** که در مرض آتشک معمول است بعد فصد باسلیق یا هفت اندام و اخراج خون وافر به حسب طاقت عناب آلوبخارا هر واحد پنج دانه سپستان یازده دانه تخم کاسنی تخم خیارین گل بنفشه گل نیلوفر تخم خطمی برگ بادرنجبویه مندی برمدندی برگ شاهتره چرایته سرپهوکه بیخ کاسنی بیخ بادیان تخم خربزه بسفائج افتیمون در پارچه بسته هر یک شش‌ماشه گل گاوزبان برگ گاوزبان هر یک چهار ماشه مویز منقی یک توله شب در عرق کاسنی عرق شاهتره عرق مندی هر یک هفت توله تر داشته صباح مالیده صاف کرده گلقند دو توله داخل کرده بنوشند تا پانزده روز اما اگر حرارت مفرط نباشد آلوبخارا گل نیلوفر تخم کاسنی خیارین حذف کنند و همیسان افزودن بعض ادویه به حسب مزاج مریض محول بر فکر معالج است بعد از آن تمرهندی پنج توله گل سرخ مغز خسکدانه حب‌النیل ریشه خطمی بیخ حنظل هر یک شش ماشه سنای مکی نه ماشه مغز فلوس شش توله ترنجبین

چارتوله شیرخشت دو توله در منضج افزوده و آلوبخارا هفت عدد مویز منقی دو توله و عوض عرق کاسنی عرق گاوزبان نموده و وزن عرقیات هر یک سی توله گرفته به دستور شب تر داشته صباح مالیده صاف ساخته شیرۀ مغز بادام شیرین هفت عدد بالا ریخته بنوشند و اگر معده عاصی باشد و به این مسهل اجابت بخوبی نشود و اخراج مواد نگردد پوست هلیلۀ زرد پوست هلیلۀ کابلی هلیلۀ سیاه افسنتین رومی اضافه کنند و اگر اسهال زیاده شود بعض ادویه مسهله کم نمایند و روز دیگر این تبرید دهند هلیله مربی یک عدد شسته خسته و در کرده بورق نقره یکعدد گرفته اول بخورند بالایش شیرۀ عناب چهار دانه از شیرۀ تخم کاسنی پنج ماشه در عرق‌مندی عرق شاهتره هر واحد ده توله برآورده شربت نیلوفر داخل کرده تخم ریحان پنج ماشه یا اسپغول مسلم شش ماشه پاشیده بنوشند و اگر هنگام اجابت پیچ و درد شده باشد لعاب ریشه خطمی پنج ماشه باید افزود و بعد انفراغ از دو مسهل باز دو منضج به دستور سابق نوشیده دو مسهل حب‌لاجورد باید داد و به این‌طور که حب لاجورد یک توله همراه عرق‌مندی عرق شاهتره نیم نیم پاو ترنجبین دو توله پاسی از شب مانده بخورند و بخوابند و صبه حدم برخاسته مسهل از عناب شاهتره مندی تخم کاسنی چرایته گل سرخ بیخ کاسنی مویز منقی بسفائج افتیمون سنای مکی مغز خسکدانه حب‌النیل هلیلۀ سیاه پوست هلیلۀ زرد خیارشنبر ترنجبین شیرخشت گل عرق مندی عرق شاهتره شیرۀ مغز بادام به دستور معمول مسهل بنوشند این طریق بعض متأخرین است و متقدمین در بدرقۀ صبح با حبوب خیارشنبر شامل نمی‌کنند این امر بر رای طبیب است روز دیگر تبرید به دستور داده فردای آن مسهل و حبوب به دستور دهند و بعد از چهار مسهل یعنی دو از خیارشنبر و دو از حب لاجورد تا هفت روز مثل تبرید سابقه تبرید نوشانند و بعد پانزده روز مطبوخ که در آن پوست بیخ نیب است و در ادویۀ هندیه مذکور گردد تا هفت روز بنوشانند و اگر مرض زائل نشود یک هفته مهلت داده حب بلادر هفت روز نهایت چهار ده روز بخورانند و اگر از حب مذکور دهن بجوشد حب را ترک نموده و لیئه گندم همراه جغرات خورانیده شود و غراغر که در آن معمول است به عمل آرند و اگر ورم زیاده شود شکل خناق پیداگردد رگ قیفال زنند و زلو چسپانند و تدبیر وی حسب قوانین طبی باید کرد و هرگاه از این نجات یابد و اثری از قلاع و ورم لثه و وجع دندان و جریان رطوبت باقی ماند آنگاه ذروات و سنونات و

مضمضها به‌کار برند و سوای آن هر علتی که از اکل ادویهٔ آتشک مانند تب و زحیر و سحج و غیره حادث شود بعلاجش پرداخته آید **صفت حب لاجورد** که بهر تنقیه در این مرض معمول است ایارج فیقرا ریوند غاریقون جلاپا انگریزی شحم حنظل هر یک یک مثقال تربد موصوف دو درم پوست هلیلهٔ کابلی یک‌درم حجر لاجورد و حجر ارمنی هر یک نیم مثقال زنجبیل نمک لاهوری رب‌السوس هر واحد یک ماشه کوفته بیخته کتیرا مقل ازرق یک یک ماشه در عرق بادیان حل کرده در آن حبها به قدر مونگ بندند قدر شربت یک توله همراه مسهل مذکور **مطبوخ** که برای دفع آتشک مجرب نوشته بیخ حنظل دو توله سنای مکی شاهتره هر واحد یک توله گل سرخ نیم توله همه را در یک و نیم پاو آب بجوشانند هرگاه نصف بماند صاف کرده بنوشند همین قسم تا سه روز و اگر در سه روز تفاوت نشود سه روز دیگر بخورند غذا دو پهر آب مونگ شام دال خشکه و در نسخهٔ دیگر پوست هلیلهٔ زرد و هلیلهٔ سیاه آمله صندل سرخ خارشتر عوض شاهتره و سنا و گل سرخ است و وزن هر یک یک توله **معجون عشبه** تالیف حکیم شریف‌خان به جهت آتشک و اخراج مواد سوداوی و بلغمی و وجع مفاصل معمول است پوست هلیلهٔ زرد چهار درم پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه پوست بلیله شاهتره بسفائج فستقی تربد سفید مجوف خراشیده افتیمون از هر واحد پنج درم آمله سه درم برگ سنای مکی ده درم عشبهٔ مغربی پنج توله با شهد سفید سه وزن ادویه به دستور معجون سازند خوراک از هفت ماشه تا یک توله و گاهی عوض عشبه چوب چینی پاو آثار در این ترکیب نموده شد و برای مواد سوداوی بسیار نافع آمد **نوع دیگر** نافع بقروح خبیثه آتشک ناصور و اکله و خارش و دافع اوجاع مفاصل و مقوی اعضای تناسل و مجرب است بادیان صندل سفید هر یک دو دام بسفائج فستقی سنای مکی هر یک شش دام عشبه مغربی دوازده دام شهد خالص بیست و چهار دام قند سفید یک آثار ادویه را بعد کوفتن و بیختن وزن کرده بگیرند و معجون سازند قدر خوراک یکدام صبح و یکدام شام به آب مطبوخ عشبه که یکدام عشبه را با هفت آثار آب خالص جوش دهند هرگاه ثلث بماند صاف نموده قدری از آن بشهد خورند و باقی بجای آب خوردن این آب استعمال سازند و آب دیگر نخورند و اگر با عشبه یکدام چوب گز جوش دهند بهتر و

قوی‌تر بود و در نسخهٔ دیگر وزن عشبه و سنا هر یک هفت دام و بسفائج چهار دام و عسل و قند سفید سه چند ادویه است و قید استعمال آن به آب عشبه نیست غذا گوشت بز یا دراج یا مرغ با نان خمیر **نوع دیگر** که برای آتشک و مواد سوخته و استسقا و قبض و نفخ و تصفیهٔ خون و رنگ بشرهٔ مجرب عشبه مغربی ربع رطل برگ سنای مکی بادیان هر یک دوازده درم بسفائج فستقی شانزده درم صندل سرخ چهار درم قند سفید ربع رطل عسل نیم رطل به قوام آرند و در بیاضی وزن بادیان و صندل سرخ هر یک شش درم و بسفائج و دوازده درم و قند و عسل هر یک نیم پاو است و تربد سفید شش درم زیاده کرده خوراک یک توله تا یک و نیم توله و نوشته که این معجون تنقیهٔ مواد آتشک از بدن به الکل نماید و نطفه توالد و تناسل را صاف کند وخارش و چهاجن و کلف را دور سازد و درد مفاصل و خشکی دماغ و جمیع امراض سوداوی را نافع **نوع دیگر** مخترع حکیم ببرعلیخان برای استیصال مادهٔ آتشک و قروح خبیثه و بثور سوداوی و نواصیر و تصفیه خون معمول است عشبهٔ مغربی هفت و نیم توله چوب چینی شش توله بسفائج برگ سنای مکی هر یک سه توله بادیان برادهٔ چوب شیشم برادهٔ آبنوس چرایته هلیلهٔ سیاه هر یک یک و نیم توله گل سرخ برگ شاهتره برگ سرپهوکه برگ حنا عنب‌العثلب هر یک یک توله گلو انیسون گل بابونه گاوزبان هر یک نه ماشه خوبانی دوازده عدد شهد خالص دو نیم وزن همه ادویه به دستور معجون ساخته چهل روز در غلهٔ جو بدارند به عده از یک توله تا دو نیم توله بخورند غذا قورمه و نان رده بی‌نمک یا کم **نوع دیگر** معمول حکیم ذکاءالله‌خان نافع آتشک مقوی قلب مفید علل اعضای تناسل و اوجاع مفاصل که به سبب آتشک باشد مشک خالص ورق طلا هر یک نیم درم ورق نقره زعفران هر یک یک‌درم سورنجان بوزیدان هر یک یک و نیم مثقال عنبراشهب دو درم کهربای شمعی ابریشم مقرض گل سرخ تخم خشخاش بسفائج مروارید ناسفته بادرنجبویه هر یک یک مثقال مغز تخم خربزه ثعلب مصری هر واحد دو مثقال پوست هلیلهٔ کابلی گشنیز مقشر مغز تخم کدو شیرین مغز تخم تربوز هر واحد سه مثقال عشبهٔ مغربی بیست توله اول عشبه را ریزه ریزه کرده شب در عرق گاوزبان و عرق شاهتره و عرق عنب‌العثلب هر واحد یک آثار گلاب نیم آثار تر کرده بجوشانند تا نصف بماند مالیده صاف کرده

قند سفید نیم آثار عسل نیم پاو داخل کرده به قوام آرند و ادویه سوده آمیخته بمعجون سازند و دو مثقال تا دو نیم مثقال بخورند و گاهی کافور یک و نیم مثقال در این نسخه افزوده می‌شود بعد دفع مرض آتشک که گرمی و نقاهت باقی باشد فائده عجیب دارد **معجون چوب چینی** که مسهل اخلاط محترقه و مصلح خون فاسد و مجرب است بادیان یکدام صندل سفید گلو تازه افتیمون هر واحد یک‌درم پوست هلیلهٔ زرد هلیلهٔ سیاه پوست هلیلهٔ کابلی شاهتره پوست بلیه چرایته تربد سفید هر یک دو درم سنای مکی چهار دام عشبهٔ مغربی دوازده درم چوب چینی نیم پاو قند سفید یکسیر عسل پاوسیر به دستور مقرر معجون سازند **نوع دیگر** به جهت باد فرنگ و تقویت باه مستعمل حکیم بقاخان چوب چینی به همه صفت موصوف نیم پاو سنای مکی هفت توله بسفائج فستقی صندل سفید و سرخ هر یک سه توله بادیان دو توله شهد خالص نبات سفید گلاب هر یک نیم آثار اول همه ادویه جدا جدا کوفته بیخته نگاهدارند و نبات و عسل را به قوام آورده ادویه اندک اندک در آن انداخته حل کنند و در ظرف چینی بردارند صبح چار توله وقت شام دو توله بخورند و در نسخهٔ دیگر وزن بسفائج چهار توله و عسل سی توله است غذا زیر بریانی و پلاو مرغن گوشت حلوان **نوع دیگر** دافع مواد آتشک و فساد خون چوب چینی چهل مثقال مغز تخم کدو شیرین تخم خشخاش سفید هر یک چهار درم گل سرخ هلیلهٔ سیاه آمله پوست هلیله شاهتره صندل سفید کاکنج مغز تخم خیارین گشنیز خشک تخم کاهو هر یک سه درم طباشیر چوب گز هر یک دو درم ریوند خطائی یک‌درم عسل سه چند ادویه شربت حسب حال **نوع دیگر** دافع مواد آتشک و مستعمل بعد تنقیه پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه پوست هلیلهٔ آمله گل معصفر صندل سرخ تخم کاهو چرایته بسفائج گل سرخ تخم کاسنی گل گاوزبان شاهتره مغز تخم کدو شیرین مغز بادام گشنیز در دو اندمال عجیب الاثر است سفیدهٔ کاشغری شسته مرداسنگ هر یک پنج درم کتیرا سه ماشه افیون یک ماشه رسوت یک‌درم کافور دو ماشه موم سفید پنج درم روغن گل بیست درم لعاب بهدانه دو ماشه سفیدی تخم مرغ یکعدد اول روغن و موم را گداخته فرود آورده ادویه سوده آمیزند پس لعاب بهدانه و سفیدهٔ تخم مرغ داخل کرده به‌کار برند **مرهم فرنگ** برای جراحت آبلهٔ فرنگ و هر

زخم تیر و تفنگ و غیره قروح منقول از بیاض استاد مرحوم کافور سنگ جراحت هر یک دو ماشه مرداسنگ یک ماشه توتیای کرمانی یک توله کتۀ سفید چهارده ماشه دال یک توله موم سفید یک‌درم روغن گاو پانزده درم ادویه سائیده از پارچه گذرانیده روغن و موم گداخته ادویه در آن حل کرده از هفت آب بشویند و در طرف چینی نگاهدارند و بر لته کهنه گذاشته بر زخم نهند **مرهم رال** تالیف والد حکیم علویخان که به جهت قرحۀ قضیب بی‌نظیر و مجرب است رال سفید آب قلعی دم‌الاخوین مرداسنگ توتیای کرمانی اسرنج توتیای هندی گلنار فارسی فوفل سوخته هر یک یک جزو موم دو جزء روغن گاو پانزده وزن موم اول توتیای هندی را در ظرف سفال آب ندیده بریان کنند و باقی ادویه را کوفته بیخته موم به روغن گداخته سائر ادویه را مخلوط سازند و بر پارچه کتان مالیده بر زخم گذارند و هر روز یک مرتبه زخم را به آب برگ حنا یا به آب چوب چینی بشویند **مرهم چوب چینی** که جهت جراحت آتشک نافعتر از دیگر نسخهای آن است مرداسنگ شنگرف هر یک دو مثال کات هندی چوب چینی هر یک چهار مثقال موم سفید پنج مثقال مسکۀ گاو بیست مثقال به دستور معمول مرهم سازند و اگر نصف کات را سوخته داخل سازند بهتر خواهد بود **ذکر بعض ادویۀ هندیه** که در مرض آتشک مجرب و معمول است بخور که جهت زخم آتشک و نواصیر و بواسیر بغایت نافع و بیعدیل اسپند و مانگ اجواین خراسانی نانخواه هر یک یکمانگ شنگرف زغال هر یک دو نیم مانک همه را کوفته بیخته سفوف سازند و از مجموع چهاوره پری بندند و جهت زخم بر کرسی نشسته و خود را بچادری پوشیده یک پری از این سفوف بر آتش اخگر نهاده دود آن بر زخم رسانند واگر بواسیر و نواصیر باشد باید که چقری خرد بکنند و در آن اخگر پر کرده و از این سفوف بالای اخگر اندازند و سقور بر آن چقر نهاده و دو بستانند و اگر به سبب بیماری آتشک در کام سوراخ شده باشد باید که داد این سفوف به طریق تنباکو بکشند و به قول بعضی مجربین همچنین کشیدن و دو برگ پخته خشک گشته درخت انبه زود ازالۀ سوزاخ کام می‌نماید **ایضاً** برای آتشک مجرب‌النفع رسکپور شنگرف هر واحد شش‌ماشه توتیای سبز سه ماشه موم سفید دو دام روغن گاو چهار دام پارچۀ بافته ربع درع مکیه برگ نیب در روغن مذکور سوخته دور نمایند و صاف

کردمه موم اندازند هر گاه گداخته شود کزغان فرود آورده رسکپور انداخته حل کنند به عده شنگرف سوده اندازند پس نیله توتهه بعد از آن از پارچه موم جامعه کرده شش فتیله نموده ازیک فتیله به انگشت چوب کنار بخور گیرند خود را از چادر پوشیده تا سه روز غذا برنج و شیر **حبوب حب‌السلاطین** مخفی نماند که در این مرض اسهال به این حبوب نافعتر از مسهلات دیگر است اگر مریض ضعیف نباشد یا مزاج او بسیار حار نبود در استیصال مادۀ این علت بهتر از این مسهلی نیست و تراکیب آن بسیار است اما در اینجا آنچه معمول و بی‌غائله است حوالۀ قلم می‌شود **حبی** که برای تنقیه در این مرض مجرب است فلفل سیاه مغز کرنجوه مغز جمال گونه مدبر زنجبیل هر واحد پنج ماشه به قدر نخود حب بندند و پنج شش حب مرقوم است که اگر یک حب صبح و یک شام تا سه هفته بخورند هر روز یگان دست می‌آرد و برای قروح و نواصیر نافع بود **ایضاً** معمول شنگرف مدبر که آن را در آب لیمو و شیرگاو یک روز بسایند و خشک سازند سهاگه زنجبیل دارفلفل هر یک نیم دام چوب چوک جمال گونه مدبر در سرگین هر یک دو دام همه را به شیرگاو بسایند و به قدر نخود حب ساخته چهار عدد یا زیاده بدهند غذا جغرات و برنج خورانند **ایضاً** زنجبیل فلفل گرد سیماب مدبر که در پارچه بیفشرند تا آن‌که سیاهی او دور شود و یا به مغز کهیکوار کهرل کنند گوگرد مدبر که آن را سوده در کفچۀ آهنی نهاده قدری روغن زرد انداخته بر آتش گذارند چون گداخته شود در شیر گاو اندازند سهاگه هر بیخ دوا برابر مغز جمال گونه مدبر برابر همه به شیر گاو سائیده مقدار دو حبه حب بندند خوراک دو سه حب به آب گرم غذا شیر و برنج یا جغرات و برنج **ایضاً** از بیاض والد مرحوم شنگرف یک دام مغز حب‌السلاطین مدبر چهار دام در آب لیمو چهل دو پاس کهرل کرده حبها سازند و به قدر چهار رقی در قند سیاه پیچیده بخورند و به فاصله سه روز این مسهل **ایضاً** شنگرف مغز جمال گونه هر واحد سه ماشه مغز نارجیل کهنه یک توله خرما یکعدد مغز بادام چهار عدد برگ تنبول هفت عدد خوب باریک سائیده حب به قدر کنار دشتی سازند خوراک یک حب غذا کهچری مرغن بخورند **ایضاً** از حکیم محمد جعفر مغز حب السلاطین تربد موصوف شنگرف مساوی سائیده در شیرۀ برگ پان مقدار نخود حب بسته در سایه خشک کنند و به‌کار برند **ایضاً** خرمای

خسته دور کرده دو عدد مغز نارجیل تازه دو توله حب‌السلاطین مدبر مصفی پنج عدد همه را یکجا کرده خوب بکوبند و هفت حب بندند یکی از آن پس سراندازند و شب غذا کهچری خورده صبح یک حب از آن با عرق بادیان یا آب بخورند غذا خشکه و شکر و روغن زرد آمیخته آخر روز و اگر حرارت محسوس شود و اسهال مفرط آید جغرات خورند و با غذا هم آمیزند و روز دیگر تبرید لعاب بهدانه سه ماشه لعاب ریشه خطمی پنج ماشه نبات سفید دو توله اسپغول مسلم شش ماشه پاشیده بنوشند و آن روز غذا کهچری مونگ با روغن زرد و جغرات باشد همیسان هر شش حب بفاصلهٔ یک روز باید خورد **ایضاً** مغز جمال گومه نیله تهوتهه کشکی هر واحد یک ماشه سائیده سه حب سازند و هر روز یک حب در پوست انبهٔ اچار پیچیده بخورانند سه چهار دست و یکدو بارقی خواهد شد و در سه روز استیصال مادهٔ مرض شده احتیاج دوای دیگر نخواهد بود مجرب بلاتخلف است لیکن شرط آن است که دو فلوس برای خریدن ادویه بگیرند هر قدر که از خرید آن باقی ماند تباسهٔ آن خریده بر آن فاتحهٔ جناب سرور کائنات داده به اطفال تقسیم نماید **حبوب توتیا** و مرداسنگ و زنگار بدآن‌که حبوب این چیزها در اکثر بعد تنقیه مفید می‌افتد و جائیکه ماده قلیل باشد قبل از تنقیه نیز نفع بخشد و از این حبوب نه اسهال می‌شود و نه دهن جوش می‌کند لیکن بعضی را غثیان می‌شود پس بعد خوردن حب دو سه لقمهٔ نان به روغن مالیده خوردن و یا قدری بالائی شیر بالایش بخورند و این حب توتیا همواره معمول است هلیلهٔ رنگی یک توله طباشیر شش ماشه نیله تهوتهه سه ماشه در آب لیموی کاغذی پاو آثار کهرل کنند هرگاه آب خشک شود مقدار کنار دشتی حب سازند و یک صبح و یکی شام بخورند و از شیرینی پرهیز نمایند **نوع دیگر** پوست هلیلهٔ زرد آمله کات سفید توتیای سبز هر واحد دو دام در آب لیموی کاغذی دوازده عدد سائیده به دستور حب ساخته بخورند و از ترشی و بادی نیز پرهیز کنند **نوع دیگر** که قرحهٔ حلق و بینی را نیز نافع هلیلهٔ سیاه پنج دام نیله تهوتهه فلفل سیاه هر یک دو نیم دام کوفته به آب لیموی کاغذی یکصد و یکعدد کهرل نموده به دستور حبها ساخته بخورند و در نسخهٔ دیگر وزن هلیله چهار دام و فلفل یکدام و توتیای سبز ربع دام است غذا دال مونگ **حب مرداسنگ** که در ازالهٔ این مرض بی‌نظیر است

مرداسنگ کافور هر واحد دو مثقال قرنفل یک مثقال در آب برگ تنبول که با مصالح بود و به قدر نیم پاو باشد چهار پاس کهرل کرده هژده حب بندند و یک صبح و یک شام خورند و غذا شیربرنج یا دال مونگ با نان و روغن زرد هر قدر که خواهند خورد و بعد نه روز که آتشک رفع می‌شود اگر گرمی معلوم شود کاسهٔ دوغ گاو که در آن زیرهٔ سفید به قدر دو سه ماشه سائیده آمیزند و سه روز خورند **نوع دیگر** معمول جناب والد ماجد غفرالله که در این باب بیعدیل است اجواین خراسانی اجواین ویسی اجمود جوانی هر یک یک توله مرداسنگ سه ماشه قند سیاه کهنه سه توله در آب درخت بسکهچره که شاخ او سرخ باشد هشت حب بندند یکی بیندازند و از هفت حب یکی صبح به آب برنج پخته بی‌نمک بخورند و روزانه خفتن ندهند غذا برنج بی‌نمک و یا نان گندم بی‌نمک و یا با روغن بسیار بخورند دیگر از همه اشیا پرهیزند و خوبی این حب آن است که از دهن آب بسیار بدون جوشش دهن خارج شود و مادهٔ مرض به الکل دفع گردد و سوراخ کام نیز مندمل شود و اکسیرالاثر است **نوع دیگر** مجرب از بیاض حضرت استادی رحمه‌الله تعالی هلیلهٔ زنگی سهاگه کته پاپریا هر واحد یک توله مرداسنگ شش ماشه نیله تهوتههه سه نیم ماشه همه را در آب لیموی کاغذی تا سه روز کهرل نمایند به عده حبوب به قدر کنار دشتی بسته یک حب صبح خورده باشند و یکی بعد ظهر غذا برنج با جغرات بی‌نمک و تا هفت روز بخورند بعد از آن تا سه روز دیگر این غذا بخورند واگر مزاج قوی باشد وزن مرداسنگ نیز یک توله کنند **حب زنگار** که برای آتشک نافع است کتهٔ سفید دو توله زنگار جوتری هر یک سه ماشه افیون سپیاری کهنه هر یک دو ماشه کونپیل بیدانجیر جو گیاه دو توله ملائی شیر پاو آثار همه را سائیده مع ملائی در ظرف پهول از دستهٔ پهول سه روز سحق کرده حب سازند اگر زخم یا داغ سیاه مثل داد باشد بر آن طلا سازند و یک حب بخورند **حبوب سم‌الفار** این حبوب نیز مثل حبوب سابق عمل می‌کند و درد مفاصل را هم دفع می‌نماید لیکن در استعمال این شرط است که از ترشی و خصوصاً از دال مونگ بسیار پرهیز نمایند والا ضرور وجع مفاصل به شدت پیدا شود و بهترین نسخ آن این است سم الفار پنج ماشه نیله تهوتههه ده ماشه کتهٔ سفید بیست ماشه مغز تخم نیب چهل ماشه سرپهوکه هشتاد ماشه در آب کتائی خرد

کهرل کرده به قدر نخود حب بندند هر صبح یک حب در ملائی شیر یا در کهوه پیچیده بخورند و از ترشی و بادی نیز پرهیز کنند **ایضاً** برای زخم آتشک و اوجاع مفاصل سم‌الفار یک توله کتهٔ سفید چهار توله در آب لیموی کاغذی و آب کئانی خرد و آب کئائی بزرگ که آن را سیتاناسی گویند هر یک سه پاو کهرل نمایند و به قدر مونگ حب بندند و یک حب صبح و یک شام در احار انبه یا بالائی جغرات گاو یا فقط بلع نمایند پرهیز از غیر و دال مونگ ضرور است دیگر هرچه خواهد بخورد **ایضاً** مجرب برای آتشک مغز سمندر پهل سم‌الفار کتهٔ پیریه سهاگه هر چهار برابر کوفته بیخته به آب لیمو کهرل کرده حب بسته به قدر دانه مونگ روز اول یک حب صبح و دو حب آخر روز تا هفت روز بخورند و بعد از آن یک حب اضافه نمایند و دو حب صبح هم بخورند آخر روز برای دفع گرمی خشکه با ماست بخورند **ایضاً** که بخارش نیز نافع سم‌الفار یک ماشه کتهٔ سفید کافور چینه دانهٔ الایچی سفید هر یک سه ماشه ادویه را در شیرهٔ برگ تنبول یکصد عدد حل کرده به قدر مونگ و موه حب بسته یک حب صبح و یک شام خورده بالایش بیره پان بخورند تا چهارده روز یا بیست و یک روز خورند غذا نان نخود بی‌نمک و یا نان گندم با روغن گاو بخورند **ایضاً** مجرب به مرات سیمات مصطکی عاقرقرحا هر یک بیست ماشه سم‌الفار یک ماشه لیموی کاغذی دو عدد اول سیماب و سم‌الفار در اندکی آب لیمو کهرل کنند تا سیماب کشته شود به عده ادویهٔ دیگر کوفته بیخته به آن ضم نمایند و در آب لیمو باقی صلایه کرده به قدر مونگ حبوب سازند دو حب صبح با شوربای چرب گوشت بز و یک حب شام همراه شوربا بخورند تا سه روز یا زیاده غذا گوشت بز و نان و گویند که اگر کسی را از شدت این مرض موی ریختن گیرد و دست و پا و کمر به یکار گردد و یا در کام و قضیب سوراخ شود و این حب بخورد و از ترشی پرهیزد از سر نوجوان گردد و دردها به الکل برطرف شود **ایضاً** که در افنای مادهٔ این مرض خیلی مفید سم‌الفار گل قیمولیا یعنی کهربا منی دانهٔ هیل کات هندی کافور قیصوری هر واحد یک توله گلاب خالص نیم آثار اول ادویه را جداجدا صلایه کرده مخلوط سازند و قدری قدری گلاب انداخته کهرل نمایند تا همه گلاب جذب شود وحبها برابر مونگ بسته خشک نمایند و هر روز یک حب تا سه چهار توله گلاب تنها یا شهد خالص یک توله

آمیخته نیم‌گرم کرده بنوشند و تا بیست و یک روز استعمال نمایند واگر یک چله بخورند دیگر فوائد مثل تقویت باه و زیادت اشتها و سُرخی رنگ و دفع فتق آبی و ورم خصیه حاصل شود در غذا دال تور و گوشت بز مدهن با نان گندم هر دو وقت خورند و اگر استعمال این حبوب بضرورت قوی در مزاج حار کنند برای تبرید شیرهٔ تخم خرفه و کاسنی و غیره و عرق کیوره و شربت انار و عرق شاهتره دهند **حبوب رسکپور** و سیماب و بلادر بدآن‌که حبوب این اشیا جوشش دهن در اکثر پیدا می‌کند و مادهٔ علت را به طریق آب دهن برمی‌آرد لیکن متحمل تکلیف آن جز مزاج قوی نباشد در ضعفا استعمال نباید کرد و این حب رسکپور برای آتشک انفع و مجرب است رسکپور دانهٔ الایچی سفید قرنفل عاقرقرحا هر یک شش‌ماشه کوفته بیخته به آب سرشته حبها مقدار دانهٔ فلفل گرد بندند و یک حب در ملائی شیر پیچیده و هر صبح بخورند **نوع دیگر** رسکپور مرچ سیاه هر یک سه نیم ماشه بیخ اندراین هفت ماشه قرنفل بیست و یک عدد در آب برگ پان حب به قدر نخود بسته یک صبح و یک شام خورده باشد غذا نان بی‌نمک با روغن بسیار **نوع دیگر** برای باد فرنگ از بیاض استاد مرحوم رسکپور نیم دام فرنقل شانزده عدد فلفل گرد بیست و یکعدد اول رسکپور را در روغن گاو بریان نموده فلفل و قرنفل را علیحده سوده به آن آمیخته در بیست برگ تنبول بترتیب سحق نمود و مقدار کنار دشتی حب بسته یک حب هر صبح بخورند غذا شیر و برنج اگر دهن بجوشد پوست کچنال پنج دام پوست هلیلهٔ زرد هم دام در چهل دام آب بجوشانند تا ده دام بماند مضمضه نمایند تا سه روز متواتر صبح و شام و در نسخهٔ حکیم‌الممالک که برای آتشک و سائر قروح خبیثه مجرب و بی‌مثل است وزن رسکپور یک مثقال و ربع و قرنفل بیست و یکعدد و فلفل سیاه نیم مثقال برای مرض متوسط در شدت است و نوشته که در مرض خفیف ربع مثقال از رسکپور و به همان نسبت یعنی خمس از قرنفل و فلفل کم نمایند و موم سوده به آب خالص یا آب برگ تنبول هفت عدد حبوب سازند روز اول یکعدد صبح و یکعدد عصر فرو برند و در باقی روزها صبح یک عدد فرو بردن کافی است و اگر مرض کامن و مزمن و مستحکم شده باشد حب مذکور را به آب عشبه مغربی بدهند و اگر مریض احداث زخم و حرقت در مشانه و مجاری بول و قضیب سوده باشد به آب ریوند

چینی بدهند به این‌طور که دو درم ریوند چینی را در نیم من تبریزی آب صاف آنمقدار بجوشانند که ربع بماند صاف نموده نصف آن صبح عقب حب و نصف شام بیاشامند و اگر در سر و حوالی آن جوششها بسیار و چرک از آن جاری باشد نیز به آب مذکور بدهند و در جذام شدید و قروح خبیثه و جرب رطب و یابس نیز به آب عشبه بدهند و باید که در ایام شرب دوا و چند روز بعد آن از نمک و ترشی و ماست و به قول و امثال آنها اجتناب نمایند و بغیر از نان گندم و روغن گاو و گوشت بره تناول ننمایند و اگر به سبب جوشش دهن از خوردن نان عاجز باشند از آرد گندم و بچهٔ مرغ و روغن گاو حریره پخته میل نمایند و مصالح گرم داخل توان کرد اما پیاز و سیر و به قولات داخل نباید نمود و از اینها اجتناب اولی است و اگر جوشش دهن زیاده باشد با شیر بز و پوست مغیلان و کات هندی مضمضه نمایند و دهن را بدان بشویند اگر جوشش دهن بسیار زیاده باشد مرغ را کشته آلائش اندرون آن را برآورده با پر و بال در دیگ کرده به آب بجوشانند تا پخته شود و آب آن را صاف کرده به آن مضمضه نمایند و بعد از فراغ از خوردن دوا و چاق شدن زخمها و جوشش دهان باید که این مسهل دهند تا اثر نکایت سیماب از بدن دور شود سنای مکی هلیلهٔ سیاه گل سرخ مساوی نرم سوده صبح مقدار دو نیم مثقال آن را با عسل سرشته بخورانند و غذا شوربای قیمه و تا چهل روز پرهیز نمایند خصوص از جماع **حب سیماب** که بصاحب باد فرنگ مجرب سیماب سه ماشه نانخواه هشت ماشه قند سیاه بیست ماشه اول نانخواه را با قند بسایند که خوب نرم شود بعد از آن سیماب انداخته بسایند تا حل شود و از برگ آرد گندم انداخته هفتده حب سازند و یک حب به آب سرد بخورند غذا کهچری و نان بی‌نمک و روغن بر بدن هرگز نمالند که بسیار مضرت دارد اگر دهن جوش نماید شوربای گوشت نمک دار بدهند و چهال کچنال و بیخ جهر بیری جوشانیده و از آن مضمضه سازند و اگر بسیار شدت کند فصد چهاربند کنند و بر زخمها مرهم سیماب استعمال سازند و دیگر نسخ او در اقوال مسطور گردد **حب بلادر** که بعد تنقیه استیصال مرض آتشک نماید بلادر کلاه دور کرده هشت عدد بزرالبنج سفید نانخواه کنجد سیاه هر یک هفت ماشه مغز نارجیل تازه یک توله سیماب چهارده ماشه طباشیر سفید شش ماشه قند سیاه کهنه چهار توله ادویه

باریک سائیده پس بلادر به عده سیماب آمیخته بسایند و قند سیاه مخلوط کرده چندان بکوبند که یکذات گردد پس بیست و هشت حب سازند و یک صبح و یک شام در حلوا یا بالائی نهاده منبع نمایند و احتیاط دارندکه جرم حب بکام و دهان و لهات نرسد غذا شیر و برنج یا شیربرنج بی‌شیرینی واگر سیر نشوند گوشت بز بی‌مرچ و یا پلاو بخورند اگر تا چهارده روز بخورند بسیار مناسب است و انسب آن‌که یک وقت صبح خورده باشند چه هرکس که دو وقته می‌خورد بلاشک دهن می‌جوشد و بسیار می‌جوشد که کار مشکل می‌شود و این امر در استعال هر حب بلادری یاد دارند **ایضاً** از بیاض استاد مغفور اجواین خراسانی اجواین هندی کنجد سیاه عاقرقرحا سیماب بهلانوه کلاه و در کرده هر یک هفت ماشه قند سیاه کهنه به قدر دو فلوس همه ادویه کوفته به عده سیماب و قند سیاه داخل کرده تا دوازده پاس در هاون دسته خوب بکوبند چون مانند موم گردد و رنگ کرنجوه پیدا کند به قدر کنار دشتی حب بندند و یک حب ثابت یا پاره پاره نموده همراه جغرات بالائی دور کرده زیر و بالا جغرات نموده معلق در حلق فرو برند و بالای آن نیم پاو و جغرات بخورند وقت صبح نهار و شام و بعد از یکپاس غذا بخورند و از وال مونگ و روغن زرد و شیر و قند سیاه و گوشت بز و شیرینی و بالائی پرهیزند و دال ماش همراه نان گندم یا کهچری ماش یا بره ماش یا کچوری ماش که در روغن کنجد ترتیب داده باشند و اچار انبه روغن دارد ماهی و گوشت گاو بخورند و اگر مرض به شدت باشد اول مسهل دهند به این طور جمال گومه مقشر نموده در روغن زردتر کرده چهار قی کتیرا دو ماشه مغز نارجیل یک فلوس همه کوفته سه پری تیار سازند و یکی صبح بخورند بعد از فراغ اسهال برنج با جغرات بی‌نمک و شیرینی بخورند بعد از سه مسهل حب مذکور استعمال نمایند و در نسخهٔ حکیم عزیزالله خان اجمود عوض اجواین هندی و عاقرقرحا مسطور و وزن قند سیاه سه دام باقی به دستور **ایضاً** به نسخهٔ نواب کریم‌الله خان عاقرقرحا بهلانوه اجواین خراسانی اجواین ویسی مازو سبز اجمود سیماب کنجد سیاه هر یک نه ماشه قند سیاه کهنه دو فلوس به دستور سابق کوفته حب به قدر ریئه ساخته با جغرات بخورانند وقتیکه دهن آید از پوست گوندی و پوست کچنال و برگ چنبیلی و پوست ببول جوشانیده غرغره کنند و در نسخهٔ دیگر مغز نارجیل یک فلوس عوض

مازوست و وزن کنجد سیاه و قند هر یک به قدر یک فلوس **ایضاً** از حکیم صادق علیخان اجواین خراسانی اجمود این ساده کچلا بهلانوه هر یک چهار ماشه سیماب سه ماشه در کهرل انداخته دو پهر کهرل کنند بعد از آن کچلا را کوفته داخل نموده چهار گهری بکوبند بعد از آن بهلانوه را کلاه دور کرده چهار گهری دیگر کهرل نمایند و با دو وزن ادویهٔ قند سیاه کهنه بیامیزند و شانزده حب بسته یک صبح همراه جغرات که به قدر پاو آثار باشد و یک حب شام همراه دوغ پاو آثار تا هشت روز بخورند و پرهیز از دال مونگ و ترب و شیر و شیرینی نمایند واگر از خوردن این حب جوش در دهن شود از پوست کچنال و پوست کناردشتی و یا هلیله بلیه آمله در آب جوش داده مضمضه کنند **دوایی که** به جهت خشک کردن زخم آتشک مجرب است شنگرف بریان کرده زنگار مرده سنگ بریان کرده نیله تهوتههه بریان کرده دال هر یک دو ماشه خرمهرهٔ زرد سوخته چهار عدد سپیاری چهالیه سوخته یک عدد اول شنگرف و مرداسنگ و تیله تهوتههه هر سه را بسایند به عده خرمهره و سپیاری بسایند به عده زنگار و دال با هم آمیزند خوراک از یک و نیم سرخ تا دو نیم سرخ باین طور که اول نان گندم بوزن چهار دام به روغن زرد خوب مالیده اندکی از آن گرفته دوا در آن انداخته غلوله بسته بخورند بعد از آن باقی نان را بخورند **دوای مسهل** که خیلی سودمند است سناکهوپره چهواره فلفل سیاه هر یک هفت و نیم ماشه مغز جمال گومه یک و نیم عدد کوفته بیخته سه پری بندند و نیم نیم مغز جمال گومه سوده فوهر پری انداخته بوزن ده ده ماشه پری بندند و سه روز بخورند به عده حب بلادر خورند تا پنج شش روز وقتیکه دهن اید دو سه روز آب دهن رفتن دهند به عده الایچی گل سرخ سنبل‌الطیب تواکهیر نبسلوچن سوده در دهن بپاشند و چهال ببول و جهر بیری و کچنال برگ پیابانسه برگ چنبیلی سپیاری جوش داده مضمضه کنند **نوع دیگر** که برای آتشک و اقسام بثور و جرب مجرب است بیخ حنظل فلفل سیاه هر یک چهار درم جدا جدا سائیده باز با هم بسایند و سه حصه نموده هر حصه بفاصلهٔ یک دو روز بخورند گاهی دو حصه کفایت می‌کند غذا شوربای کلهٔ بز کنند و **دوای حقه** که آتشک و نوازل متقرحه یعنی سینپس و قرحه حلق و خنازیر را از اسرار مجربه نوشته پوست بیخ آگ سی و پنج درم دارچینی مرداسنگ هر واحد

یک‌درم شنگرف دو درم باریک سائیده چهارده قرص سازند دخان یک قرص در قلیان خالی از آب وقت عصر بکشند بطوریکه هوا نرسد پس غرغره به روغن زرد کنند و غذا بنان مع ربع رطل روغن زرد نمایند تا حفظ واجعله ذخیره فهومن الاسرار المکتومه **ایضاً** رفع آتشک شنگرف توتیای سبز هر یک دو نیم دام بای به رنگ پنج ماشه پوست بیخ آگ ده ماشه و اگر مزاج قوی باشد بیست ماشه از جمله شش قرص ساخته در حقه بی‌آب از آتش کنار مثل تنباکو کشند و دود بر زخم دهند و گل او که مثل خاکستر شود بلعاب دهن بر زخم نهند این عمل سه روز نمایند یک صبح یکی شام غذا مرغن با شکر اول مسهل بگیرند بعد از آن این عمل نمایند **ایضاً** شنگرف عاقرقرحا میعه سهاگه اجواین نیله تهوتهه همه جوکوب نموده چهارده پری ساخته قرص بسته یک صبح و یکی شام در چلم حقه گلی نهاده از آتش چوب کنار مثل تنباکو کشند چون از یکطرف سوخته شود منقلب نموده کشند و اگر در این ضمن قی شود و مضایقه ندارد غذا حلوا یا چورمهٔ شکر تری خورند و خاکستر گل سوخته بر زخم پاشند این سه روز نهایت هفت روز کافی است و اگر دهن جوش کند برگ یاسمین به آب جوش داده مضمضه نمایند و اگر بر عضو ورم بود امربیل جوش داده بخور کنند **ذرور** مخترع و مجرب احقر برای خشک کردن زخم آتشک کتهٔ سفید سپیاری سوخته سنگ جراحت هلدی سوخته سیندور دم‌الاخوین اصل‌السوس مقشر برابر باریک سائیده بعد استعمال مرهم رسکپور سه چهارده اندمال زخم قدری از این ذرور چسپانیده بربندند و هرقدر که زلو بچسپد دور نسازند و از جائیکه جدا شود مگر از این ذرور هر روز بچسپانند تا آن‌که زخم خشک شود **دیگر** بودار سوخته شش ماشه خرمهرهٔ زرد سوخته پنج عدد فوفل سوخته یک عدد نیله تهوتهه بریان یک ماشه مرداسنگ کتهٔ سفیدرنگ جراحت از هر یک دو ماشه کوفته بیخته ذرور سازند **دیگر** نافع قرحهٔ قضیب کیمخت چرم بود در کاغذ خرمهرهٔ زرد سپیاری چهالیه موی سر آدمی شاخ گوزن پهنکری هر واحد سوخته کات مرداسنگ کند و هلیلهٔ زنگی سفیدهٔ شسته سیندور دال مازو گل ارمنی صبر گلنار انزروت مرمکی از این ادویه هرچه مناسب دانند یا مجموع کوفته بیخته بعد چرب نمودن زخم به روغن گل بپاشند **دیگر** مجرب چرم کفش کهنه عدس نخود هر سه سوخته سائیده

بپاشند و بدانند که ادویهٔ ذرور هر قدر که باریک بسایند در اثر قوی‌تر می‌شود **دیگر** که جراحت قضیب و جذام و بواسیر و هر جراحت را خشک کند آمله سوخته لودهه پهانی پهنکری سوخته و اندکی نیله تهوتههه در روغن بریان کرده جمله را باریک سائیده اول بر جراحت اندک روغن گاو مالیده بالایش این دوا بپاشند **دیگر** صاحب تکلمه هندی نوشته که استخوان کاسهٔ سر آدمی سوخته زبان سنگ سوخته کتهٔ سفید سرمه‌سا کرده بر زخم پاشیدن برای التحام زخم و تسکین درد آب حیات است **روغن** برای سوراخ کام که از آتشک شده باشد مجرب نوشته نکهه که دوای معروف است هفت دانه اریهه پاوسیر نکهه را جوکوب سازند و با اریهه ثابت آمیخته هر دو را در اندی آب شب تر نمایند تا نرم شود صباح در شیشه گل حکمت کرده اندازند چنان چه دو حصه شیشه خالی باشد به طریق تپال جنتر بچکانند و قدری بر سوراخ کام هر روز دو یار از دست بمالند تا یک هفته **سفوف مسهل سیاه** که بکالاجلاب معروف است و در اخراج سودا و بلغم و استیصال مادهٔ آتشک بی‌نظیر و مجرب به مرات کثیر است بگیرند سیماب و گندمک برابر هر دو را یکدو روز کهرل کنند و هرچند زیاده بسایند و قی کمتر خواهد آورد به عده برابر هر دو جزو حب‌السلاطین افزوده هر سه را خوب بسایند بعد از آن سنگ بصری مساوی هر واحد از سیماب هر واحد از سیماب و گندهک آمیخته بازسحق نمایند تا آن‌که سنگ بصری باریک گردد پس همه را برداشته در ظرف گلی لیپ نمایند و کهرل را شسته آب آن در ظرف مذکور اندازند چندآن‌که بر دوا مقدار دو انگشت آید و بالای آتش نهند تا آن‌که آب خشک شود و هنوز قدری تری باقی ماند که از آتش فرود آرند از یکپاو تا نیم سیر فرو برند غذا روز مسهل سوای شیر و برنج دیگر نخورند و در مفتاح‌المجربات وزن سیماب و گندهک آمله سار هر واحد یک جزو و مغز حب‌السلاطین سه جزو و عوض سنگ بصری گیرو نیم جزو مرقوم است **نوع دیگر** که مواد را بخوبی برآرد سیماب گوگرد و آمله سار هر واحد یک‌درم سهاگه شیطرج مرج سیاه زنجبیل هر واحد سه درم مغز حب‌السلاطین سبزی دور کرده یا زده درم در آب با سی یکپاس کهرل نمایند و نگهدارند خوراک تا دو سرخ همراه شربت نبات **ضماد** به جهت بثور آتشک از مطب آمله نیله تهوتههه سوخته هلیلهٔ سیاه کتهٔ سفید کمیله برگ حنا مرداسنگ

مساوی سوده ضماد نمایند **دیگر** کمیله مرداسنگ حضض مکی رسوت گیرو هر واحد یک ماشه به روغن گل ضماد نمایند **فتیله** که برای آتشک مجرب شنگرف زنگار هر یک هفت ماشه موم بیست و یک ماشه هر دو اجزا سوده در موم گداخته خوب حل کنند پس بر پارچۀ باریک طلا کرده هفت حصه آن پارچه نموده هفت فتیله سازند و هرشب یک فتیله در چراغ روغن گاو روبروی بیمار متفاوت یکدرعه بسوزند تا هفت شب و اگر دهن بیمار جوش کند برگ چنبیلی جوشانیده مضمضه نمایند و غذا شیر مادۀ گاو یا خشکه و پرهیز از شیرینی نمایند **مضمضه** نافع جوشش دهن که از خوردن سیماب و رسکپور و غیره به همرسد پوست هلیلۀ زرد پوست بلیه آمله موچرس کوکنار تنتریک شاهتره مساوی در آب جوشانیده صاف کرده با قدری روغن بیدانجیر و شیرگاو مخلوط کرده مضمضه کنند و در مفتاح کوکنار و تنتریک مطروح است و مضمضه از پوست مغیلان و پوست جهر بیری و پوست درخت تمرهندی و پوست درخت کچنال جوشانیده نیز مفید است **مرهم رسکپور** که جهت اندمال زخم آتشک و قروح خبیثه و تسکین درد معمول است دم‌الاخوین سه ماشه رسکپور شش ماشه با هم سائیده در روغن زرد که یک صد و یک بار به آب شسته باشند ممزوج نموده به‌کار برند و آنچه مائیت مازده جدا شود دور کرده باشند و بعد روئیدن گوشت صالح از این مرهم ذرور مناسب به عمل آرند **مرهم شنگرف** که جراحت را زود به اصلاح آرد و مجرب است شنگرف نیم دام رال یکدام نیله تهوتههه از دو تا چهار سرخ بریان کرده روغن کنجد یکدام ادویه باریک سائیده به روغن آمیخته ده بار باب بشویند و به‌کار برند **مرهم سنگ پلیته** که دراندمال قروح آتشک و غیر آن بیعدیل است سنگ جراحت پکهان بیدسنگ پلیته هر یک شش ماشه مرداسنگ کنیم ماشه رسکپور دو توله همه را باریک سائیده در روغن گاو سه توله به آب نشسته باشند آمیخته به استعمال آرند **مرهم سیاه** که برای آتشک معمول است روغن زرد هفت ده و نیم توله موم سفید سه و نیم توله دال هفت توله نیله تهوتههه ده ماشه دو نیم شاخ بز سوخته چرم کهنه سوخته سیماب برگ نیب هر یک یک توله و نه ماشه اول برگ نیب را با سیماب بسایند تا آن‌که برگ مذکور سیاه گردد پس روغن زرد و موم گداخته از پارچه صاف کرده اول برگ نیب انداخته خوب بسایند بعد از

آن ادویه انداخته حل کنند و هر قدر که حل شود خوب می‌شود من بعد سه بار به آب شیرین شسته نگاهدارند

مرهم چوب چینی که برای آتشک بی‌نظیر است چوب چینی یک توله شنگرف سیند و در سفیدهٔ کاشغری شسته

مرداسنگ سنگ بصری چند رس سیماب هر یک سه ماشه کات سفید نه ماشه سیماب را با ادویه سائیده برگ

شیشم پاو آثار سوده به آب برآرند و صاف کرده با روغن گل نیم پاو و موم سفید چهار دام بپزند و هرگاه آب شیشم

جذب شود ادویه آمیخته مرهم سازند **مطبوخ هندی** که جوشش آتشک زائل گرداند و فساد خون را به اصلاح آرد

خصوص هرگاه بعد از تنقیه استعمال کرده شود و در اثنای نوشیدن آن احتیاج پرهیز نیست و اگر خواهند قلیه و

خشکه بخورند و گویند که برای این مرض بهتر از این دوا کم دیده شده و بارها به تجربه درآمده پوست درخت نیب

پوست درخت کچنال بیخ اندراین پهلی ببول کتائی خرد با برگ و بیخ و پوست قند سیاه کهنه هر یک نیم پاو در

سه آثار آب بجوشانند هرگاه چهارم حصه بماند صاف نموده در شیشه نگاهدارند همه هفت خوراک است یک

خوراک هر روز بخورند اگر بازحاجت باقی ماند مرتبهٔ دوم مرتب کنند و بعضی شربت پاوسات مسهل نه توله به این

ضم کرده می‌نوشانند را نفع می‌شود **اقوال متأخرین** انطاکی گوید که برای قسم حار دانهٔ فرنگ چیزی واجب‌تر اولاً

از فصد باسلیق نیست بعد از آن تنقیهٔ خلط غالب پس فصد هفت اندام پس باقی علاج و بهترین او در دموی آن

است که این مطبوخ سه مرتبه متواتر بنوشند **صفت آن** سنافوه نماسول هر واحد پانزده درم بیخ نی فارسی عناب

هر واحد ده درم گل سرخ هفت درم جز پنج درم کوفته در شش چند آن آب بجوشانند تا سوم حصه بماند صاف

کرده برب خرنوب بنوشند و در صفراوی گل بنفشه بیست درم بیخ خطی پانزده درم زیاده کنند بعد از آن

سکنجبین و شربت در بماءالجبن تا هفته بنوشند به عده خیارشنبر تا سی درم بدان نیز آمیزند پس معجون نوری یا

آنچه از سقمونیا و مروارید مرکب باشد بدهند اگر بر آن قادر باشند والا تکرار مطبوخ مذکور کنند پس هرگاه خشک

شود به سرکه و صابون بشویند و بخاکستر بندق و سفیداب و صبر و آب لیمو که در آن قدری زنگار حل کرده باشند

طلا نمایند و در قسم بارد آن ابتدا بقی از طبیخ ثبت و ترب و بورق کنند و در سودا به شیر و بورق و روغن گاو و

سکنجبین نمایند به عده اسهال بلغم تبرید و شحم حنظل و غاریقون و اسهال سودا بلاجورد و افتیمون کنند و مروارید هر چونکه استعمال کنند از آن خلاص نماید مطلقاً به عده تدبیر کنند چنان چه در قسم حار گذشت و آنچه در این علت نفع عظیم نماید چوب چینی است لیکن بعد تدبیری که مذکور شد استعمال نمایند و اصل استعمال او که فائدهٔ بسیار دارد این است که ده درم از آن بکوبند و در شش صد درم آب بجوشانند تا سوم حصه بماند صاف نموده در طعام و شراب استعمال کنند و بخار او بگیرند و همچنین تکرار نمایند تا آن‌که صحت تام حاصل شود و اهل مصر آن را در عسل داخل کرده استعمال می‌نمایند و آن نیکو نیست و آنچه آن را نفع کند طبیخ عذبه بسناست و اما در استعمال زهرهٔ بز خطر است و همچنین در خوردن سیماب معمول به آرد گندم و کرکم کبریت و لبان و فرفیون و سلیمانی بطورحب مثل نخود و کذا تدهین اطراف ایشان به این نیز که اینهمه بسیار خطرناک است و گاهی نجات بخشد و فائده دهد اگر با قوت مزاج ملاقی گردد و بساست که عقب او تنافیس اطراف و ضربان مفاصل شود **بهاءالدین** گوید که نخست تنقیه باید کرد و غذاهای تریاقی کم ترشی به‌کار برند و تسکین حرارت بکافوریات و غیره نمایند و هرگاه که ترشی و سردی خوردن درد و اعراض دیگر را افزاید باید دآن است که خلط بلغم عفن بورقی و اشباه آن است و از سردی و ترشی حذر کنند و اگر بخلاف این بود باید دآن است که خلط صفرای حرقه است و ترشی‌های تریاقی به‌کار برند و آنجا که بثرات یکیک پدید آید بتیزاب مدبر رفع هر یک نمودن عظیم نافع آید و مداومت خوردن و بوئیدن تریاقات بعد تنقیهٔ مناسب هر خلطی واجب بود و حذر از شیرینیها گرمیها که خلط را تیز کنند و بجوش آرند لازم بود و همچنین از هرچه بادانگیز بود و شراب در این مرض مضر عظیم بود و در هر ماه به چند نوبت ملینات قوی مثل فلوس خیارشنبر در مغلی مناسب و یا شیرخشت اندر معصور انار و نقوع سناحل کرده باید داد و هلیلجات نیز مناسب بود و هر سه ماه حجامت بر ساقین عظیم نافع بود و تیزاب مدبر نرم بر محل درد مفاصل مالیدن مفید بود و بعد تیزاب روغن مورد که مرمکی اندر آن حل کرده باشند مالیدن نفع تمام بخشد دردها را و روغن مغز تخم تلخ شفتالو زردآلو مالیدن بسی نافع آید و بخور برگ مورد گز و صندل و

انگزد در هر هفته چند نوبت زیر دامان مریض که بسیار دانه بود کردن بسی مفید آید و محل مرض را به طبیخ اشترخار و گل سرخ و مورد و گز که اندک سرکه اندر آن باشد هر روز شستن خصوص در گرما مفید بود و جدوار به گلاب سائیده بر محل زخمها و درد طلا کردن نافع بود و چون از مباشرت عارض شده باشد هر شب جدوار سائیده به آب در احلیل باید چکانید و با پر مرغ اندر فر استادن و برخصیها مالیدن و ورد و مر و مازو در آرد به آب سائیده بمالند بر دانها و در هفته یکنوبت یک مثقال و دو مثقال به عسل سرشته بخورانند قی و اسهال چند واقع می‌شود و عظیم مفید می‌آید و اکثر را بدین نوع علاج کنند و مداومت خوردن جدوار هر صباح در گلاب سائیده و همچنین فادزهر حیوانی و گل مختوم و گل ارمنی در شربت بهی و یا در لعابی مناسب و حب‌الشفا در معصور انار حل کرده و حافظ الصحت و ترياق کامل و اشباه اینها بیخ این علت را بر کنند و اکثر آن بود که پیش از هفده ماه اصالح نیکو کنند و لبنیات اکثر آبله در آن را مضر بود الا دوغ آب گاوی تازه در گرما بعضی گرم مزاجان را و سیر و گندنا پیاز اندر طعام بسی نافع آید جمله را و اکثر آنچه در جدری نافع بود اینجا نیز نافع آید چربیها و گوشت نازک اینجا بسیار مضرت نکند و گوشت کبوتربچه و امثال آن بسی مفید آید و گوشت خارپشت و راسو دوای این مرض بود **و بالجمله** بدین تدابیر تعدیل و مراعات مزاج کنند تا وقت بحران تام و من بعض مردم بلغمی مزاج را در هر ماه دو سه نوبت مسهل جیپال دادم و بسی نافع شد و بعضی را بعد مسهل مدامت معجون سیماب فرمودن صحت یافتند مدت این مرض چون درازست برفق و مدارا تنقیه بدفعات و پرهیز با مراعات قوت واجب بود والسلام **مصنف اقتباس** نوشته که اول تنقیه بدن به فصد اکحل و باسلیق حسب حال بیمار کنند و به فاصله یک هفته به مسهلات مناسبه مانند مطبوخ شاهتره و یا آلو و یا افتیمون فواکهی علویخان و یا افتیمون تربدی والد ایشان نمایند و این دوا بنابر نواب نظام علیخان تالیف نموده شد بسیار مفید افتاد چنان چه بدون تنقیه در سه روز همه دانها خشک شده صحت یافتند سهاگه شنگرف هر دو برابر در موم زرد اقراص ساخته و یا در پارچه بافته فتیله ساخته دود آن بگیرند و حب جیپال در تنقیه مواد آتشک نوعی عظیم دارد به عده این حب توتیای نواب علویخان خورانند که از آن

جوشش دهن هم نشود مکرر به تجربه درآمده و گاهی تخلف نکرده توتیای سبز بریان یک توله هلیلهٔ سیاه سه توله کوفته در ظرف آهنی بدستهٔ چوب نیب که بر سرش فلوس نصب باشد در آب لیموی کاغذی تا دوازده پاس بسایند و به قدر نخود حبها ساخته وقت صبح یک عدد در بالائی جغرات گاوی نهاده بلع نمایند و بالای آن نان میده بوزن سه توله دهمین قدر روغن گاو دهند و تا یک هفته برابر خورانند و بعد آن چهار روز فاصلهٔ داده اگر زخمی و یا دانه باقی مانده باشد باید که بار تا یک هفته به دستور بدهند و از اول بنوماش و گوشت بز پرهیز نمایند و دیگر همه چیزهای ناخوردنی نخورند و اگر به تدبیر مذکوره به نشود اگر مناسب حال بیمار بود ماءالجبن و یا چوب چینی بنوشانند و بعد تنقیه بحب چیپال مداومت معجون سیماب و سفوف و بخور که در قرابادین کبیر مرقوم است به‌کار بردن عظیم‌الاثر است و همچنین حب سیماب و بلادر و رسکپور و غیره که از آن دهن جوش می‌آید نافع آید و هرگاه دهن از خوردن حبوب مذکوره آمده باشد و ورم دهن درد به حدی بود که تا دو سه روز یا زیاد هیچ قسمی از آب و طعام در دهن نرفته باشد پس باید که فصد سرد کنند و خون وافر گیرند و غرغره به طبیخ کله پایچه بز کنند بکرات و مرات که اثری عظیم دارد و همچنین از برگ و گل پیابانسه **محمداکبر** می‌نویسد که اگر از خون محترق باشد فصد کنند و بدفعات در اخراج خون مبالغه نمایند و بعد فصد هفت اندام یا باسلیق فصد رگ سر رو یا صافن نفع تمام دارد و آن را که جوشش در سر و روی بود فصد رگ پیشانی سودمند است و طفل و حامله را بجای فصد حجامت فرمایند میان هر دو شانه یا بر هر دو ساق و بعد فصد چند روز آسایش دهند و آب انارین و آب تمرهندی و شربت لیمو و رب ریباس و شربت زرشک به حسب تقاضای حال بدهند و تا ممکن بود به تنقیهٔ بدن کوشند و ادویه بر آبله نهند و این مطبوخ سنا فائده کلی دارد سنای مکی چهار درم شاهتره سه درم تمرهندی بیست درم پوست هلیل درم پوست بیخ کبر یک‌درم عناب سپستان هر یک پانزده دانه عنب‌العثلب تخم کاسنی نیمکوفته گل سرخ تخم خطمی هر یک یک و نیم درم جلد را بجوشانند و شیرخشت به قدر حاجت داخل کرده نیم‌گرم بنوشند و کمی و زیادتی وزن ادویه موقوف بر رای طبیب است و معجون شاهتره سه مثقال به طبیخ عناب هر صباح خورانیدن در

بیست روز مادهٔ او را خشک می‌سازد و هرگاه جراحت در ذکر شود و بخصیه سرایت کند این مرهم شادنج به‌کار برند شادنهٔ عدسی و کندر و انزروت هر یک یک مثقال روغن گل دوازده درم موم سفید یک و نیم درم و این ذرور انزروت به عمل آرند انزروت شادنه اقاقیا گلنار دم‌الاخوین زراوند جمله برابر باریک ساخته بر جراحت پاشند و اگر بمرهم و ذرور آبله خشک نگردد این طلا استعمال نمایند زراوند طویل دو درم کندش یک‌درم مغز زردآلو تلخ ده درم سیماب کشته دو درم همه را سائیده به سرکه تر نمایند و به روغن گل حل کرده در حمام بمالند **و اگر** از صفرای سوخته باشد جهت تعدیل مزاج صفرا شربت نارنج و لیمو و آب انارین و تمرهندی و سکنجبین دهند و به عده اگر مانعی نبود فصد نمایند والا حجامت فرمایند و این مسهل در اینجا نفع دارد پوست هلیلهٔ زرد سنای مکی شاهتره هر یک پنج درم تمرهندی آلو بخارا هر یک پانزده درم تخم کاسنی نیمکوفته تخم خطمی عنب‌العثلب زراوند نیمکوفته گل سرخ هر یک یک‌درم عناب سپستان هر یک بیست دانه شیرخشت یا ترنجبین بیست درم جمله را مطبوخ ساخته شیر گرم بنوشانند و آب تمرهندی مکرر ساخته با یکدانگ سقومنیا صفرای سوخته می‌برآرد و نقوع صبر که در علاج جرب ذکر یابد اینجا نیز جلیل‌الاثر است و حب شاهتره مفید است و اگر جوشش در روی و سر پدید آید گل ارمنی دو درم گل مختوم یک‌درم کافور نیم دانگ زعفران نیم درم مرداسنگ دو مثال همه را باریک سوده به گلاب و سرکه طلا نمایند و آنچه جراحت از دو خشک سازد و گوشت در حال برویاند ذرور کندر و مر و انزروت و دم‌الاخوین است و طریق استعمال او آن است که اول مریض را بحمام برند و جراحتها را نیک بشویند و به عده ذرور مذکور بر آن افشانند **و اگر** از بلغم عفن عارض شود تنقیهٔ بلغم بحب اصطمخیقون و حب ایارج و حب قوقایا و مانند آن نمایند و در هر هفته یک بار قی فرمایند و غرغره به سکنجبین و آبکامه که در آن عاقرقرحا سوده آمیخته باشند نفع دارد و عدس گل سرخ حلبه شحم حنظل در آب بجوشانند و آب کرفس آمیخته در حمام بمالند و از روغن گل و بابونه و مغز ساق گاو و پیه بط و موم قیروطی سازند و عاقرقرحا و قسط باریک ساخته در آن آمیزند و بر مفاصل بمالند و اگر جراحت شده باشد کندر و مر و انزروت و مرداسنگ و دم‌الاخوین و صبر هر یک برابر باریک سوده بر آن

پاشند و هرچه بلغم افزاید خاصه گوشت گاو منع نمایند و این طلا نفع دارد کندرش دو درم زراوند جرح دو مثقال زردچوب سه مثقال سیماب کشته دو درم مویزج یک مثقال همه را بسایند و به سرکه و روغن کدو در حمام بمالند **و اگر** از سودا پدید آید اسهال سودا بمبطوخ افتیمون و حبوب مسهله سودا نمایند و مطبوخ و معجون شاهتره و هلیلهٔ مربی و آملهٔ مربی نفع دارد و غرغره به سکنجبین عسلی که در آن پوست بیخ کبر باشد یا ایارج فیقرا که به عسل حل کرده باشند به آب گرم سودمند است و این طلا فائده دارد کندش اقلیمیای فضه مرداسنگ هر یک دو مثقال سفال تنور کهنه سه مثقال گوگرد یک درم زراوند دو مثقال سیماب کشته دو درم نرم سوده به سرکه و روغن گل در حمام بمالند و اگر جراحت باشد مرداسنگ و کندر و گل سرشو و گل سرخ و انزروت باریک ساخته بر جراحت بپاشند **تنبیه** تا امکان دارد وی قوی نمالند و در تنقیهٔ بدن کوشند و اگر طفل بود یا حامله و دوا نتواند خورد بدین معجون مداومت فرمایند که در بیست و پنج روز ماده را ساکن کند و به تجربه پیوسته پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی پوست بلیلهٔ آمله تربد زنجبیل شاهتره هر یک پنج مثقال قنبیل چهار مثقال افتیمون سه مثقال کوفته بیخته بصد و بیست مثقال فانیذ و یا کشمش که دو چند ادویه بود به سرشند و از دو درم تا دو مثقال بخورانند **فائده** آنجا که آبلهٔ فرنگ از اخلاط مرکب باشد به حسب او در تنقیه و اشربه و اغذیه تصرف باید کرد و بدانند که فصد در همه انواع نفع دارد اگر مانعی نبود **میرعوض** گوید که در نوع حار نخستین فصد باسلیق کنند و این منضج دهند عناب شاهتره آلوبخارا گل بنفشه و نیلوفر و مویز منقی سپستان پرسیاوشان تخم کاسنی تخم خربزه جزر خشک خوبانی زرشک در عرق شاهتره و عرق نیلوفر و عرق بید ساده جوشانیده صاف نموده شربت عناب شربت دینار خمیرهٔ بنفشه حل کرده بنوشند و بعد از ظهور نضج در جمیع انواع مسهل به این نوع دهند غاریقون از غربال موئینه گذرانیده یک مثقال ایارج فیقرا دو دانگ با شربت بنفشه سرشته حبها ساخته به آب گرم فرو برند و چون دو سه نوبت شکم براند سنای مکی پنج مثقال بسفائج نیمکوفته عنب‌العثلب هرکدام سه مثقال گل سرخ پرسیاوشان شاهتره هرکدام دو مثقال نیلوفر یک مثقال عناب سی دانه همه را در یک کاسهٔ آب بجوشانند چون از

نیمه کمتر ماند صاف نموده شیرخشت پانزده مثقال حل کرده بنوشند چون عمل دوا قطع شود به شربت قند و گلاب و تخم ریحان میل فرمایند غذا نخوداب **صفت** حبی که در این کار مجرب و معمول است و جمیع قروح خبیثهٔ مزمنه را سودمند است سیماب درم مقل کتیرا صمغ عربی انزروت ریوند چینی تربد سفید هر کدام پنج درم غاریقون نشاسته زعفران مصطکی هرکدام دو درم برگ حنا مغز پسته مغز بادام هر یک سه درم کافور سقمونیای مشوی جدوار هر کدام یک‌درم سیماب را به آب لیمو و حنا بکشند و اجزای دیگر کوفته بیخته به آب لیمو سرشته حبها به قدر نخود سازند و یکدانگ به آب گرم بدهند بعد از تنقیهٔ کامل و اگر حاجت افتد رگ هفت اندام زنند و بر حب سیماب مداومت نمایند به این نوع فلفل سیاه چهار مثقال هلیلهٔ زنگی سه مثقال کوفته بیخته سیماب هفت مثقال قند سیاه پانزده مثقال آرد میده و روغن گل گاو هر یک شش مثقال همه را با هم آمیزند و کف مال کنند تا سیماب کشته شود آنگاه مجموع را چهارده بخش سازند هر روز دو بخش گرفته از آن دو حب ساخته یک صبح و یکی را آخر روز فرو برند و خود را به اعتدال بپوشند غذا شیر و برنج بی‌نمک بقند سفید سوده و نان خمیر بی‌نمک و پایچهٔ بز و بزغالهٔ بی‌نمک **صفت** سفوف سیماب که همین حکم دارد و هلیلهٔ زنگی پوست هلیلهٔ زرد فلفل سیاه هر یک دو مثقال کوفته بیخته سیماب هفت مثقال شکر شانزده مثقال همه را با هم آمیخته کف مال کنند تا سیماب کشته شود پس چهارده حصه سازند و هر روز یکی صبح و یکی شام کف زنند و قدری گلاب بعد آن بنوشند و بدن را به اعتدال پوشیده دارند و بعد از استعمال این دوا اگر جوشش رو به پختگی آرد به سرکه و صابون بشویند و بخاکستر فندق و غیره که در قول انطاکی گذشت طلا کنند و اگر باصره به سبب سیماب ضعیف شده باشد اقلیمیای زر کوفته بیخته در سنگ سماق صلایه نموده هر صباح هلیله زرد در چشم کشند تا بخار سیماب را بخود جذب کند و قوت باصره را بحال آورد و مالیدن این قیروطی سیماب برای بقیهٔ این مرض سخت سودمند است موم نیم مثقال در سه مثقال روغن ماده گاو و سه مثقال روغن پیه گردهٔ بز که بسر آب شسته باشند حل کرده شش مثقال سیماب و چهار مثقال برگ حنا سوده اضافه نموده کف مال کنند تا سیماب کشته شود آنگاه سه بخش کنند

و هر روز یک بخش بمالند و به پس گوش و زیربغل و کنج ران نرسانند و خود را به اعتدال بپوشند و اگر جوشش دهان تشویش دهد نخستین چند روز به جهت تسکین درد آبی که خبازی یا بنفشه در آن جوشانیده باشند صاف کرده از آن زمان در دهان گیرند و در آخر که لعاب رفتن کمتر شود به جهت دفع جوشش خرفه و طباشیر و سماق مساوی کوفته بیخته بر جایگاه جوشش پاشند و اگر جراحت آبله مزمن شده باشد این مرهم نوره صبح و شام بر آن گذارند موم سفید سه مثقال در روغن کنجد یا روغن گل دو مثقال حل کرده آهک بسه آب شسته در سایه خشک کرده و بیخته صلایه نموده دوازده مثقال کتیرا سفید سوده یک مثقال اضافه کرده صلایه کنند تا مرهم شود استعمال نمایند و اگر خشکیهای سفیدرنگ به شکل قوبا بر دست و پا و عضوی دیگر حادث شود فلفل سیاه در آب جوشانیده عضو مؤف را بر بخار آن بدارند یا آب آن را بلتهٔ کهنه طلا کنند و باشد که بعد از این علت اندر دست و پا شقاق فاحش به هم رسد و تدبیرش به دستوریکه در علاج شقاق بیاید به عمل آرند **صفت** دوایی که آبلهٔ فرنگ را سودمند است توتیای سبز پیپل رسکپور ترنفل فلفل سیاه آملهٔ مقشر سپیاری و کهنی الایچی خردست گلوی گوگرد آمله سار هر کدام یک‌درم سیماب یک ماشه کوفته بیخته به آب لیموی کاغذی حل کنند تا سیاه شود آنگاه به قدر نخود بزرگ حبها ساخته دو حب به آب لیمو وقت صبح دو حب وقت شام بخورند و یک حب به آب لیمو سائیده بر زخمها طلا کنند تا چهارده روز و از هیچ چیز پرهیز ننمایند اگر دهان آید برگ چنبلی جوشانیده مضمضه نمایند و این مرهم به جهت زخمهای آتشک مجرب است کات سفید فوفل کهنه هر کدام چهار درم رال پنج درم موم سفید شش درم توتیای سبز به قدر نخود سندور یک ماشه روغن ماده گاو سه دام همه را به طریق مرهم ساخته بر لته کهنه مالیده بر زخمها گذارند تا هفت روز **صفت** تدبیری که آتشک را سودمند است شنگرف یکدام پخته پوست بیخ آگ خشک کرده انگشت چوب کنار هر کدام دو دام پخته همه را چهارده حصه ساخته یک صبح و یکی شام لحاف بالا کشیده و مثل تنباکو در حقه بکشند غذا شیر و برنج بی‌نمک در یک هفته شفا یابد **عبدالعزیز** گوید که محافظت دندان نزد شرب سیماب و حفظ بینی و چشم هنگام بخور آنها واجب است و مبالغه در سائیدن

مشروبات سمیه جوشش دهن کمتر آرد و مضمضه به روغن زرد یا لطبیخ پوست کنار یا به آب یاسمین آن را دفع کند و همچنین ذرور و زراوند و برگ مورد و کندر و سعد و اصل‌السوس و دم‌الاخوین و مازو مساوی و گاهی محتبس می‌شود سیماب در بدن و درد مع اختلاج می‌آرد و از مجربات برای اخراج آن این است که سنا تربد ترپهله گوگرد آمله سار جواکها ریوند خطائی مساوی بسایند خوراک شش درم تا چهل روز و شب برنج بخورند و در روز شوربا بنوشند **بعضی** می‌نویسند که در ابتدا بهترین تدابیر اصلاح غذا و تولید خلط صالح است و هرگاه مادۀ آن دموی باشد به فصد احتیاج تمام شود و اگر بعد از فصد زیادتی در خلطی یابند به منضجات مناسبه آن خلط نضج دهند و بعد از آن بمستفرغات لائقۀ آن خلط استفراغ نمایند **و اگر** سودای صفراوی باشد نضج آن به منضجات آن کنند مانند مطبوخ نیلوفر و اصل‌السوس مقشر و بنفشه و بیخ کاسنی و خبازی هر یک سه درم آلوسیاه و ده دانه با ترنجبین ده درم و تا سه روز بنوشند و بعد از آن تنقیه به مسهل مطبوخ هلیلۀ زرد شاهتره افتیمون در صره بسته بسفائج فستقی تربد سفید محکوک گل سرخ هر یک سه درم سنای مکی پنج درم جوشانیده مالیده صاف نموده در آن مغز فلوس خیارشنبر و شیرخشت هر یک ده درم حل کرده باز صاف نموده روغن بادام بر آن چکانیده نیم‌گرم نموده بنوشند و تربد کوفته مطبوخ مسهل صفراست و اگر بعد مسهل بار دیگر همان منضج را بیاشامند پس آن مسهل را بعد از استراحت در روز آخر حب از ایارج فیقرا و غاریقون و تربد و ریوند چینی و شحم حنظل و مقل و کتیرا و محموده از هر یک دو دانگ کوفته بیخته به آب سرشته حبوب سازند و فرو برند و هرگاه عمل بکند سنای مکی تربد موصوف کوفته افتیمون گل بنفشه بادیان هر یک سه درم جوشانیده مالیده صاف کرده مغز خیارشنبر ترنجبین هر یک ده مثقال در آن حل کرده باز صاف نمده روغن بادام دو درم بر آن چکانیده بنوشند و غذا در این ایام نخوداب گوشت حلوان و مرغ فربه با زیرۀ و دارچینی و آخر روز شربت نبات با گلاب و عرق گاوزبان و تخم ریحان بنوشند **و اگر** مادۀ آن سودا متولد از سودا باشد منضجات آن قریب به منضجات سودای بلغمیه و مسهلات آن نیز نزدیک به مسهلات آن باشد ولیکن در اینجا باید که افتیمون و بسفائج و هلیلۀ سیاه که عمده‌اند در اسهال

سودا بیشتر باشد و حجر ارمنی و لاجورد در حبوب داخل نمایند از هر یک دانگی تا نیم درم و غذا و شربت آخر روز در این به دستور مذکور از اشربهٔ موافقه اکثر انواع را شربت گاوزبان و بنفشه و اسطوخودوس و گاه سکنجبین افتیمونی است اگر در مادهٔ آن سودای بلغمی باشد و اگر سودای دموی باشد شربت عناب و یا شربت بنفشه و یا شربت گاوزبان و عرق شاهتره و گلاب و بیدمشک و در اوقات طغیان علت غذا ماش مقشر و برنج و شیرهٔ بادام و اسفاناخ بهتر است و اگر بچهٔ مرغ و گوشت گوسفند داخل کنند هنگامیکه دغدغهٔ ازمان مرض و ضعف قوت باشد بد نیست و حمام گاه گاهی مجوزست لیکن بسیار گرم نباشد و در آن توقف بسیار ننمایند و از ترشی‌ها البته احتراز کنند تا باعث وجع مفاصل و اوجاع عظیمه نگردد که بی‌طاقت سازد **اما علاج** باد آتشک آن است که چون مادهٔ باد آن خلط سوداوی است علاج اصلی آن دفع مادهٔ آن است به استعمال منضجات و مسهلات مخصوصهٔ آن‌که ذکر یافت و بعد از آن تناول مانند جدوار به گلاب سوده به قدر دو دانگ و نبات و عرق بادیان و گلاب و تخم بادرنجبویه عقب آن بیاشامند و آشامیدن زرنباد و انیسون هر یک نیم درم با نبات سه درم با نبات سه درم سفوف ساخته خالی از منفعتی نیست و دواءالمسک مرو مخلص اکبر و تریاق اربعه و از همه بهتر تریاق فاروق و مثرودیوطس است از هر کدام که باشد یک مثقال آن را سه حصه نموده روزی یک حصه را فرو برند و عقب آن سنبل‌الطیب و زرنباد مصطکی به گلاب جوش داده با نبات سفید بنوشند و مالیدن موم روغن جدواری تالیف حکیم عمادالدین محمود شیرازی بسیار نافع است این را خصوصاً بعد از تنقیهٔ ماده **صنعت آن** جدوار خطائی دو مثقال کندر مصطکی هر یک دو مثقال صابون رقی نیم قالب برگ حنا سه مثقال آب لیمو به قدر حاجت سورنجان قسط مغاث زراوند طویل حب‌الغار مرصاف مقل سکبینج جاوشیر زرنباد هر یک دو مثقال سیماب چهار مثقال روغن بابونه روغن سوسن روغن زیت کهنه روغن گل هر یک پانزده مثقال موم زرد صاف ده مثقال پیه گردهٔ بز بیست مثقال موم را با روغن‌ها بگدازند و بیخها را با گلاب بسایند و صمغها را با سرکه حل کنند و همه را با هم ممزوج نمایند و سیماب را با پیه خوب بمالند تا کشته گردد و مطلق اثری از آن نماند داخل ادویه نمایند پس خوب صلایه نمایند که یکسان مانند

مرهم شود و چند روز بگذارند که خوب مزاج گیرد و بعد از آن سه حصه نموده هر حصه بمالند و ابتدا از میان دو ابرو کنند تا پس گوش وگردن و مقدار چهار انگشت پهنا بمالند و بر تمام مهرهای پشت و سر و گوش و مرفق و رسغ و بندهای انگشت و رگ زانو و مفصلهای قدم بمالند و از چنبر گردن و استخوانهای سینه تا معده و میان ناف تا سر معده بمالند و در مقابل دل و جگر و زیربغل نمالند که بدست و بعد از آن رختهای گرم پنبه‌دار بپوشند و از هوای سرد و اطعمهٔ حامضه اجتناب نمایند و غذا شوربای بچهٔ مرغ و ماش مقشر و برنج و اسفاناخ با دارچینی بخورند و آب نیم‌گرم بنوشند و جلاب قند و یا نبات و گلاب و عرق گاوزبان و بیدمشک و تخم شربتی و فرنجمشک بنوشند و جهت دفع مضرت سیماب از دندانها در دهان پارهٔ نقره نگاهدارند و با سرکه و گلاب و آب برگ گشنیز تازه مضمضه کنند و از حموضات و لبنیات و به قول و امثال اینها اجتناب نمایند و تا سه روز صبر نمایند اگر در این اثنا عرق بسیار آید دانها تمام ریخته شود و اوجاع به الکل زائل گردد سه روز دیگر توقف نموده پس بحمام روند و غسل کنند و الا حصهٔ دوم را نیز بنحو مذکور بمالند و پرهیز را به دستور مرعی دارند و بعد سه روز از مالیدن اگر اثری از آثار مرض نماند بحمام روند و بدن را بصابون بشویند اولاً و بعد از آن به آب سبوس گندم و گل خطمی و بنفشه در آب جوش داده و اگر مرض بسیار قوی و کهنه باشد و بمالیدن دو دفعه زائل نگردد حصهٔ سوم را نیز بدان به دستور بمالند و اگر بسیار قوی باشد و بعضی دانها باقی باشد بر آن از آن موم روغن بمالند تا اصلاح یابد و در امراض بسیار قویه شدیده مقدار سیماب را می‌توان افزود و بشش مثقال رسانند و وزن سیماب زیاده از این و مالیدن آن بلاترتیب مذکوره مهلک بود و این موم روغن باین ترتیب بهترین تراکیب زیبقیه است و من آن را تجربه نموده و بیغائله یافته‌ام و از مجربات من است و خوردن تراکیب زیبق خصوص با سلیمانی در کمال مضرت است و اگر با ادویهٔ مسهله استعمال نمایند چندان خطری ندارد جهت آن‌که ادویهٔ مسهله بزودی زیبق را اخراج می‌نماید و اگر وزن زیبق و مقدار شربت آن نیز کم باشد و بعد از زیبق در تاثیر در این مرض چوب چینی است به طریق مخصوص آن

جرب

که بفارسی کروبهندی کهجلی و کهاج نامند بثور کوچک است که با سرخی ابتدا کند و با آن خارش شدید و سوزش بود و گاه ریم کند و گاهی نه و اکثر در دستها و پایها و میان انگشتان و شکم و پشت و خصیه و کنج ران ظاهر شود و گاهی در سائر جسم عارض گردد و اگر ماده بسیار بود و علاج او اهمال نمایند در شب خصوصاً وقت خواب شدت نماید و او از امراض متعدبه است که از یکی بدیگری انتقال کند و در فصلی ببلدی که اندر هوا عفونتی به همرسد در آن بلد بسیار افتد **بالجمله** سبب حدوث جرب یا فساد خون بود بذاته و یا به سبب مخالطت صفرا قریب استمالهٔ سودا یا سودای محترقه و یا بلغم شور که با خون آمیزد و به حسب اختلاط با خون و کیفیت احوال آن در حدت و سکون و غلظ و رقت و کثرت و قلت انواع جرب و اختلاف اعراض او از درد و خارش و غیره باشد چنان چه مذکور گردد و سبب فساد خون و اخلاط کثرت تناول اغذیهٔ حریفه و غلیظهٔ مملحه مثل ماهی شور و گوشت خشک کرده و کثرت استعمال ادویهٔ گرم مثل فلفل و زنجبیل و خردل و چیزهای شور و شیرین و شراب و غیر آن است که خون را فاسد کند و در آن این اخلاط غیرطبیعی متولد گردد و قوت دافعه آن را بعروق باریک دفع کند و جلد به سبب ضعف خود آن را قبول کند و در آن محتبس شود و جرب حادث گردد و به قول **جرجانی** جرب از خون غلیظ و عفن تولد کند که برگها درآمده باشد و طبیعت آن را بظاهر تن دفع کند و به قول **خجندی** ممکن نیست که جرب از سودای صرف خالص افتد و گویند که جرب دو نوع است یکی خشک که ریم نکند و از آن وقت خاریدن رطوبت سائل نشود مگر اندک تری ظاهر شود و بثور آن خشکریشه گردد و این دلالت بر غلظ ماده و یبوست او کند و صحت او بدیر باشد دوم ترکه از آن ریم و زرداب سیلان کند و گاهی از آن خون سیاه سائل شود و گاه باشد که در آن حیوان مشابه بیضهٔ شپش متولد گردد و این دلالت بر رقت ماده و رطوبت او کند و آنچه از بدن مکان واسع اخذ کند آن نیز از جمله جرب رطب باشد **الحاصل** جرب به حسب اختلاف مواد و استعداد آن در کثرت و قلت و حدت و رداءت و بساطت و ترکب مختلف‌الصور و الاعراض می‌باشد مثلاً آنچه بر آن صفرای حاد غالب بود سر بثور تیز و

سرخ رنگ و با درد و خارش شدید باشد و گاهی از شدت اعراض تب عارض گردد و از آن زرداب حاد برآید و آنچه بر آن خون غالب بود رنگ آن سرخ و در سائر اعراض قریب بصفراوی باشد و احیانا از آن خون برآید پس اگر با سوداویت بود خون سیاه رنگ تیره باشد و آنچه بر آن سودا غالب باشد بیخ آن سیاه و کم درد و حکه بود و زمانی دراز بماند و بدیر صحت یابد و آنچه بلغمی باشد بثور سفیدرنگ و منبسط بر جلد و آبناک بود و خون رقیق مائی برآید و ایضاً **شیخ** می‌فرماید که آنچه انشد و اشحص و تیز سر از جمیع بثور بود خلط آن حادتر و سوزش آن بیشتر و حدت آن شدیدتر باشد و آنچه عریض‌تر و در اطمینان شدیدتر بود خلط آن در حدت کمتر باشد و اسباب تولد مادهٔ جرب قریب اسباب تولد قمل و سعفه و خراز و قوبا بود و قریب آنهاست در علاج و جرب متقشر خشک و قوبا در خریف کثرت پذیرد و جرب عظیم فاحش جراحت بد آرد و بقوبا و قشف منتقل گردد و **انطاکی** گوید که جرب از امراض عامهٔ ظاهر در سطح جلدست مادهٔ آن جمله حریف و مالح است به ادمان مثل سیر و نمکسود و آنچه خون را غلیظ کند و اگرچه حار باشد مثل بادنجان و خرما و از اعظم اشیا که آن را پیدا کند لحم بقر است و فاعل آن حرارت ضعیفه است و صورت آن بثور مختلف در کیفیت است مصحوب بخارش مطلقاً و تقرح غالباً و غایت آن فساد جلدست و انواع آن مثل اخلاط به افراط و ترکیب است و ممکن بود تحلیل اصل او کسی را که اندکی و قوف بر صناعت باشد زیرا که الوان او تابع اصول مادهٔ او بود و آنچه از آن صفرا باشد با وجود زردی رنگ تیزی سرها و تلهب زیاده باشد پس اگر با زرداب بسیار و مواد سائله بود جرب رطب باشد از خون اگر سرخ بود و التهاب کند والا از بلغم باشد والا بالعکس در جانبین و برای مرکب حکم آن است که غالب در رنگ و ماده بود مع عدم تساوی و برای معتدل حکم اوست و جرب در بلاد رطب حار مثل مصر از اخلاط گرم و در غیر آنها از بلغم و سودا بسیار افتد و ایضاً کسی را که از بلد حار یابس مثل حجاز به سوی رطب مثل مصر و روم انتقال نماید به سبب استحصاف ماده اولاً و لین مسام ثانیا و در زنگ و حبش یافته نشود به سبب تحلیل کردن حرارت او چیزیرا که در سطح جلد باشد و نه در صقلاب و چین به سبب تکاثف ظاهر بسردی و قوت حرارت غریزی بر حل مواد پس اگر ساکنان آنها به سوی

اقلیم سوم و چهارم نقل کنند جرب به ایشان مبادرت کند و به مثل بصره .... کثرت نماید خصوصاً چون هوا خراب گردد و اکثر آنچه جرب را واجب کند قلت ریاضت است مع تناول اشیای ردی‌الکیفیت و قلت حمام و پوشیدن پارچهای چرک آلوده و ملازمت غبار و دخان و فرق میان جرب و حکهٔ نتو جرب است و تولد کرم در آن و کثرت ریم و تقرح بخلاف حکه و وجوب جرب میان اصابع و پوست شکم و شکنهای آن غلبه کند به سبب رقت آن و انصباب مواد به سوی آن و ایضاً در نزهت می‌نویسد که حکه و جرب بثور و قروح مخصوص به مفاصل و مغاین و پوست شکم است غالباً و گاهی عام گردد به حسب ماده و آنچه عظیم‌النتو مشتمل بر مثل زرداب باشد جرب است و آنچه از جلد ظاهر نشود و بخاریدن او لذت یابد حکه است و گویند که رقیق‌الکیفیه حاد قلیل‌الکمیه حکه است و ضد آن جرب و یا متقاوم جرب و حادث حکه و هر چونکه باشد ماده و علاج هر دو واحدست و همچنین اسباب و آن ادمان حریف و مالح و قدیر و حلاوات مع شراب است پس خون فاسد شود و جوش زند و به سوی جلد مندفع گردد پس محدالراس حار قوی‌الحمرت باشد و مفرط بارد و نزاف رطب و بالعکس و **بهاءالدین** گوید که مادهٔ جرب تر بلغم شور بود که با خون آمیزد و اندر جلد محتبس گردد و از اینجهت متقرح بود و مادهٔ جرب خشک صفرائیست بغایت محترق که مخالط خون شده و بر پوست ریخته و از این جهت تری و قرحه نکند و چون حدتی در هر دو ماده واقع است بدانجهت خاریدن در این مرض عظیم باشد و اندر هوای عفن و نمناک و کنار دریا این مرض بسیار افتد و همچنین از بسیار خوردن چیزهای شور و تیز و شیرین عفص چون دو شراب انگور و خرما و اشباه آن و از خوردن مغز جوز تنها و با دوشاب جرب و جوششهای بد بسیار پدید آید **علاج** ادویهٔ مصفی خون بنوشانند و تنقیه به فصد و مسهل سودا و ماءالجبن کنند چنان چه در علاج آبلهٔ فرنگ مسطور شد و رعایت خلط غالب نمایند و همگی توجه بتصفیهٔ خون و تطفیهٔ آن مصروف دارند مثلاً عناب پنج دانه شاهتره شش‌ماشه به عرق شاهتره ده توله جوشانیده صاف نموده شیرهٔ مغز تخم کدو یا تخم خیارین یا کاسنی شش‌ماشه شربت بنفشه یا شربت نیلوفر یا نبات دو توله داخل کرده بدهند و اگر حرارت در مزاج زیاده باشد بهدانه سه ماشه در جوشانده افزایند یا خیسانیده بدهند

و اگر تب باشد خاکشی پنجماشه پاشیده دهند و یا شاهتره نه ماشه صندل سرخ کوفته سه ماشه هلیلۀ سیاه کوفته هفت ماشه شب در آب تر کرده شربت عناب داخل کرده هر یک شش ماشه پوست هلیلۀ زرد یک توله جوشانیده صاف نموده شهد خالص یک و نیم توله داخل کرده بنوشند و اگر خارش با ضعف قلب باشد شیرۀ عناب پنج دانه شیرۀ صندل سرخ سه ماشه در عرق شاهتره برآورده شربت نیلوفر دو توله داخل کرده بنوشند و اگر با تهبج چهره و دست و پا از نزله باشد شاهتره بیخ کاسنی تخم کاسنی به عرق شاهتره جوشانیده شربت عناب داخل کرده بدهند و اگر با سرخی چهره باشد بعد فصد باسلیق عناب شاهتره به عرق شاهتره مالیده آب تمرهندی و شهد داخل کرده بنوشند و یا عناب پنج دانه شاهتره کاسنی کوفته گل نیلوفر هر یک شش ماشه گشنیز خشک عدس مسلم هر یک چهار ماشه جوشانیده نبات دو توله دهند و باز هلیلۀ سیاه چرایته گشنیز خشک پوست هلیلۀ زرد جوشانیده شهد داخل کرده دهند و اگر با انتقاخ بدن از خارش باشد عناب شاهتره چرایته دهمایه تخم کاسنی کوفته هلیلۀ سیاه کوفته جوشانیده سکنجبین حل کرده بنوشند باز پرسیاوشان گاوزبان بادیان بیخ بادیان شهد خالص عوض دهمایه و هلیله و سکنجبین کنند و اگر دانها بر تمام بدن با خارش و سوزش باشد بعد فصد باسلیق عناب به عرق شاهتره مالیده صاف نموده شیرۀ کاهو نبات داخل کرده دهند و صندل رسوت آرد جو به آب گشنیز تازه و روغن گل بمالند و یا اطریفل گشنیزی یک توله بخورند بالایش شاهتره گل نیلوفر خیارین کوفته هر یک شش‌ماشه به عرق شاهتره پاو اثار جوشانیده نبات دو توله داخل کرده بنوشند و اگر با تب باشد شیرۀ دهمایه چهار ماشه شیرۀ خیارین شیرۀ شاهتره هر یک شش‌ماشه شیرۀ عناب پنج دانه سکنجبین ساده سه توله دهند به عده آب کاسنی مروق شش توله شیرۀ خیارین شیرۀ تخم شاهتره هر یک شماشه سکنجبین بزوری دو توله داخل کرده خاکشی شش ماشه پاشیده دهند و اگر با سرفه باشد عناب پنج دانه شاهتره شش‌ماشه گشنیز خشک چهار ماشه عدس در است شش‌ماشه به عرق شاهتره ده توله جوشانیده شربت عناب دو توله داخل کرده دهند و بدانند که صاحب جرب را شیرجات مطفی خون در آب کاسنی تازه و آب شاهترۀ سبز دادن معمول است و اگر مادۀ ذات‌الجنب بظاهر جلد آمده جوشش و حکاک به همرساند عناب شاهتره به عرق شاهتره و عرق عنب‌الثعلب جوشانیده شیرۀ مغز تخم هندوانه شربت

بنفشه داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشند روز دوم خیارین افزایند باز عناب شاهتره گشنیز خشک به عرق شاهتره جوشانیده شیرهٔ تخم خرفه شیرهٔ کاسنی شربت نیلوفر خاکشی دهند و مرهم سفیداب کافوری از موم و روغن گل و سفیدهٔ کاشغری و مرداسنگ و کات سفید ساخته ضماد نمایند و اگر خارش در همه بدن مثل چه‌های آتشک باشد بعد فصد تجویز مسهل کنند و عناب پنج عدد شاهتره تخم کاسنی کوفته گل سرخ هر یک شش‌ماشه گاوزبان افتیمون افسنتین نیلوفر هر یک چهار ماشه شب در آب گرم بخیسانند صبح جوشانیده صاف نموده گلقند دو توله داخل کرده بنوشند بعد دو سه روز وزن افتیمون بصره بسته شش‌ماشه کنند و چرایته دهمایه بادیان گشنیز خشک اسطوخودوس هر یک شش‌ماشه آلوبخارا هفت دانه عوض گاوزبان و افسنتین داخل کرده بدهند و دو سه روز دیگر منضج داده سنای مکی نه ماشه پوست هلیلهٔ زرد شش‌ماشه داخل کرده فلوس خیارشنبر پنج توله ترنجبین چهار توله روغن بادام پنج ماشه افزوده مسهل دهند و بعد سه مسهل اطریفل صغیر یک توله خورده شیرهٔ عناب پنجدانه شیرهٔ دهمایه شیرهٔ کاسنی هر یک شش‌ماشه سکنجبین افتیمونی دو توله داخل کرده بنوشند و دوای مالش خارش به‌کار برند باز شاهتره چرایته صندل سرخ پوست هلیلهٔ زرد هر یک شش‌ماشه خارشتر چهار ماشه در آب گرم خیسانیده صبح صاف کرده شهد دو توله داخل نموده بنوشند باز شیرهٔ خیارین شیرهٔ تخم شاهتره هر یک شش‌ماشه عرق شاهتره دو توله سکنجبین لیمونی دو توله داخل کرده بنوشند به عده ماءالجبن تجویز نمایند و اطریفل شاهتره تیار سازند **ذکر ادویهٔ مفرده** نافع جربی و حکه **سویدی** گوید که آرد ترمس تلخ و سعد باریک سوده به سرکه سرشته طلا کردن مجرب من است و کذا سبوس گندم به سرکه پخته و کذا روغن شیطرج بلبن حامض و گویند که ضماد شب یمانی با سرکه و عسل و یا با برگ کرم و عسل پخته و یا با عصارهٔ برگ کرم در حمام و کذا پشک بز سوخته به سرکه سرشته در حمام و کذا پنیر کهنه و سعد و سرکه در حمام و کذا روغن گندم و کذا مویزج بزرنیخ سرخ و زیت و یا به سرکه و کذا مامیران کذا شیطرج به سرکه و کذا کبه یکج به سرکه و یا به روغن گل و کذا کبریت بعلک‌البطم و سرکه و یا بنطرون مساوی و سرکه و کذا کندش به زیت و یا به سویق و سرکه

و کذا شونیز به سرکه و روغن گل و کذا زاج سوخته زردهٔ بیضهٔ مشوی و روغن گل و یا به سرکه و آب گشنیز و کذا شیر انجیر به سویق سرشته و کذا برگ خرزهره به زیت و مرداسنگ و کذا مرقشیشا به سرکه و کذا سیماب و کبریت و نمک و یا بمرداسنگ و کندش و روغن کنجد و کذا کف دریا به سرکه یا به شراب و کذا زنگار و صمغ بطم و مس سوخته و نطرون و کذا خربق سفید به شیر و کذا روغن شیطرج چون شیطرج را در شیر تازه بپزند تا مهرا شود صاف کرده بوزن او زیت انفاق آمیخته باز بجوشانند تا شیر فانی گردد و زیت بماند و کذا مرداسنگ وسیماب مقتول و میعهٔ سائله و برگ دفلی به آب سوده و کذا نطرون و قلقند و زنگار به سرکه و کذا عصفر به سرکه و زیت آمیخته و کذا پیه بز و زرنیخ زرد و زیت و کذا به روغن زرد حنا سرشته و کذا ماش به سرکه پخته و کذا بلحم شلجم به سرکه و کذا بقم سوده به سرکه و یا به آب بادیان سبز آمیخته و کذا آب ترب و کذا سرکه و عسل و سیر سائیده **و شرب** تخم شاهتره و کذا افتیمون و کذا تخم بادرنجبویه کوفته و اکل بقلهٔ آن و کذا سنای مکی و کذا درونج و کذا خطمی و کذا آب خارخسک و کذا گاوزبان مسلوق به روغن بادام وکذا تخم مرد و کذا انزروت سه روز متواتر هر روز یک‌درم هر واحد نافع جرب است و به قول حکمای هند چون یکدام تخم پنوار را کوفته و نیم رطل جغرات حل نموده در ظرف گلی آب نارسیده در سه روز بگذارند که متعفن گردد بعد از آن بر بدن بمالند از برای جرب مفید بود و اگر قدری نیله تهوتههه نیز اندازند بسیار نافع بود و اگر تخم پنوار از یک مثقال تا سه درم هر صباح همراه آب سرد بخورند در ازالهٔ حکه و جرب و قوبا و ریختن مو و رفع هر فسادیکه در اخلاط پیدا شود نافع است و از مجربات حکیم علی و اگر شنگرف شش ماشه جوکوب نموده آتش در ظرفی گرفته جائیکه آبله بود مقابل آن بسوزند و چادر بر سر گرفته دود آن به موضع آبله رسانند و سه چهار روز متصل بکنند مجرب حکیم علویخآن است **ذکر ادویهٔ مرکبه** که در جرب معمول راقم است **اطریفل شاهتره** موافق نسخهٔ معمولی که مداومت آن رافع جرب است پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ زنگی پوست بلیله آمله گل سرخ افتیمون صندل سفید به گلاب سوده سرپهوکه گشنیز مقشر قصب‌الزریره هر یک دو درم مغز تخم کدو شیرین چهار درم برگ شاهتره ده

درم کوفته بیخته به روغن گاو چرب کرده بسه وزن شکر سفید مقوم به سرشند خوراک تا دو توله و نسخهٔ متعارف آن در قرابادین مسطور است **حب کبریت** که جرب و قوبا را نافع بود و اصلاح خون نماید و مکرر به عمل آمده گوگرد آمله سار مغسول به شیر سه جزو پوست هلیلهٔ زرد و جزو پوست بلیله آمله هلیلهٔ زنگی سرپهوکه اصل‌السوس صندل سرخ شاهتره هر واحد یک و نیم جزو گیرو گل سرخ گل نیلوفر هر واحد یک جزو کوفته بیخته به قدر نخود حبها سازند شربت یک مثقال به عرق شاهتره اقل یک هفته و اکثر تا پانزده روز خورند **دوایی که** به جهت خارش به عمل می‌آید عناب شاهتره گاوزبان گل مندی برمدندی صندلین سرپهوکه چرایته برگ حنا پوست هلیلهٔ زرد برادهٔ شیشم برادهٔ چوب آبنوس برادهٔ چوب بجیسار هرن کهری نگند با بری وقت شام در آب گرم تر نمایند صبح صاف کرده شهد یا شربت نیلوفر موافق مزاج داخل کرده بنوشند و مالش بر جرب از سیماب شش ماشه گلاب چهار توله آب لیموی کاغذی یک توله آب گشنیز تازه آب شاهترهٔ تازه آب سرپهوکهٔ سبز روغن گل هر یک دو توله سهاگهٔ بریان دو ماشه پهنکری بریان نه ماشه در کهرل سحق نموده بر بدن بمالند **ایضاً** که مجرب است حنا کمیله کته پاپریا مرداسنگ هر یک چار ماشه سیماب سه ماشه نیله تهوتههه بریان دو ماشه دانهٔ الایچی سفید یک ماشه اولاً هر سه ادویهٔ اول را با سیماب بسایند پس دیگر اجزا داخل کرده خوب سائیده در روغن زرد که یکصد و یکمرتبه شسته باشند آمیخته بمالند تا سه روز **ایضاً** که در جرب یابس و رطب همواره معمول است کافور گوگرد آمله سار هر یک سه ماشه نیله تهوتههه یک ماشه باریک سوده در روغن گاو سه توله بیست و یک بار شسته حل کرده بر بدن بمالند و چهار گهری در آفتاب نشینند به عده آرد نخود و حنا مالیده غسل کنند و سه روز متواتر به عمل آرند و گاهی وزن نیله تهوتههه هم سه ماشه کرده می‌شود **ایضاً** از مجربات حکیم علی کبریت زرد صاف ده درم باریک بسایند و با صد درم پیه گوسفند مخلوط کنند و ده درم میعهٔ سائله اضافه کرده بر بدن بمالند که جرب متقح را هیچ چیز مثل این نیست و جرب کهنه در یک هفته زائل می‌شود و اگر زرنیخ در روغن کنجد بپزند و آن روغن بمالند نیز این عمل کند و در جرب خشک نیز نافع بود و میعهٔ سائله برای دفع بوی کبریت است **ایضاً** معمول

حکیم علویخان برای جرب و قوبا توتیای کرمانی تخم پنوار هر یک یک توله مغز تخم خربزه مغز تخم خیارین کالی زیری هر یک دو توله در سرکه و روغن گل هر یک چهار دام کهرل سازند تا مثل مرهم شود پس بمالند و غسل فرمایند **دوائی** که در جرب رطب و یابس عجیب‌التاثیر و مغنی از سائر تدابیر است گندهک چوک مرداسنگ سهاگه کمیله کته سفید پهنکری منسل هر واحد شش ماشه نیله تهوتهه سه ماشه همه را باریک سائیده در روغن سرسون حل کنند و بمالند و بعد دو سه گهری از آب سرد غسل نمایند **ایضاً** نافع برای خارش بدن و خصیه و قضیب انار ترش یک عدد در سرکهٔ انگوری بظرف مسی بی‌قلعی بپزند تا مهرا شود پس در کهرل انداخته گوگرد زرد پوست هلیلهٔ زرد توتیای کرمانی مغز تخم خربزه بریان مغز تخم خیارین مغز تخم کدو بریان تخم پنوار پوست کدو سوخته حضض مکی هر واحد یک مثقال کوفته بیخته داخل کرده خوب حل کنند پس روغن گل به قدر حاجت انداخته درهم سازند تا مانند مرهم شود بر بدن بمالند **ایضاً** سفیدهٔ کاشغری شش‌ماشه شاهتره هفت ماشه مرداسنگ هلیلظ زنگی هر یک چار ماشه چوک دو ماشه کافور یک ماشه همه ادویه باریک سائیده در روغن چنبیلی حل کرده مالش نمایند و معجون شاهتره با عرق شاهتره می‌خورده باشند غذا کم نمک **ایضاً** گوگرد ده درم توتیای سبز بریان سیماب سهاگه هر یک نیم درم در روغن گاو که بیست و یک بار شسته باشند آمیخته بر بدن بمالند و بعد دو گهری غسل کنند و بدانند که اگر برگ نیب نیم اثار در پنج آثار آب بجوشانند چون چهارم بماند صاف کرده از آن آب روغن که ادویهٔ خارش می‌آمیزند بشویند به عده به ادویه آمیخته به‌کار برند بسیار مفید گردد **ایضاً** که در یک روز دفع می‌کند سم‌الفار سه نیم ماشه کبریت توتیای هندی هر یک هفت ماشه سائیده باروغن گاو پنج شش توله در ظرف آهنی با دستهٔ چوب نیب تا چهار گهری بسایند به عده سوای سر و گردن و بغل و کنج ران بر همه بدن مالیده در آفتاب نشینند بنحویکه سر تا بگردن در سایه باشد و بعد یکپاس گل زرد و کنجارهٔ روغن بر بدن خوب مالیده غسل نمایند و بعضی اوقات تنها سم‌الفار به قدریکه و ماشه سوده در روغن رونسه آمیخته بمالش آن صاحبان جرب کهنه را ایما نمودم و در عمل یکدو بار صحت کلی حاصل شد **روغن** که برای خارش بیعدیل است بابچی یک

توله هر تال زرد شش‌ماشه سنکهیه چهار ماشه جداجدا سائیده آمیزند پس روغن سرسون پاو آثار در کوزهٔ گلی که زیر او گل چسپانیده و گلوی او در چوب دو شاخی بسته باشند انداخته بر آتش گذارند چون روغن خوب گرم شود ادویهٔ مسحوقه اندازند وقتیکه خوب سوخته شوند آن روغن را در طشت بر آب ریزند و از آب بالای آب روغن بدست بردارند بطوریکه مسکه از دوغ بر می‌آرند و وقت صبح بر بدن بمالند و بعد چند ساعت آرد نخود مالیده غسل نمایند و اگر سیر مقشر هشت نه جوه و برگ کنیر سی و یک عدد عوض بابچی و سنکهیه در روغن مذکور سوخته و از آتش فرود آورده حل کرده به‌کار برند جرب و سعفه و قوبا و سائر بثور که آب از آن جاری باشد مجرب و بیغائله است **نوع دیگر** برای جرب رطب و آملهٔ که به سبب فساد خون با خارش شدید باشد و از کثرت خارش و طول مدت جلد سیاه و سطبر مثل جلد فیل شده باشد از مجربات والد مرحوم است برگ کنیر سفید سه آثار خرد خرد کرده در آب یک سبوی کلان تا سه پاس بپزند به عده روغن کنجد پاو آثار در آن انداخته سه چهار جوش داده فرود آرند و در ظرفی پر از آب سرد آن آب و برگ و روغن بریزند چون روغن بالای آب آید آن را از دست بر کنارهٔ جام جمع کنند به دستوریکه روغن از ماست می‌گیرند و در آن روغن توتیای سبز یک‌درم سفیدهٔ قلعی دو درم شب یمانی یک‌درم مرداسنگ یک مثقال رسکپور دو مثقال باریک سائیده مخلوط کرده مالش نمایند و اگر از آن آب و برگ بدن را بشویند نیز فائده بخشد **سفوف گز** که برای جرب و سعفه و سوزاک و آتشک و هر قسم آبله که باشد بسیار مفید است و خصوصاً بعد از تنقیه و بارها به تجربه رسیده پوست هلیلهٔ زرد چهار ماشه پوست هلیلهٔ کابلی سی ماشه پوست بلیله چوب گز هر یک یازده ماشه آمله هلیلهٔ سیاه هر یک ده ماشه شاهتره سه ماشه گل سرخ شش‌ماشه ریوند چینی پنج ماشه برگ سنای مکی بیست ماشه کوفته بیخته هم وزن ادویه شکر سفید آمیخته سفوف سازند خوراک یک توله یا نه ماشه صبح به آب نیم‌گرم اگر مزاج مساعدت نماید علی‌التواتر بخورند والا دو سه روز خورند و موقوف نمایند و باز شروع کنند و صغیرالسن و ضعیف المزاج را کمتر از این قدر باید داد **شربت شاهترهٔ مدبر** طبع را نرم کند و اخلاط بلغمی و سوداوی محترقه برآرد و جرب و حکه و جذام را نافع و تسکین

اخلاط صفراویه کند تخم کشوث سه درم گل سرخ زرشک بیدانه هر یک پنج درم گل بنفشه هفت درم پرسیاوشان اصل‌السوس بسفائج سبز سنای مکی گل گاوزبان هلیلهٔ سیاه پوست هلیلهٔ کابلی هر یک بیست درم پوست هلیلهٔ زرد تمرهندی هر یک سی درم آلوبخارا گل نیلوفر تازه هر یک سی عدد عناب سپستان هر یک پنجاه عدد آنچه کوفتنی است نیمکوفته در ده آثار آب شاهتره یک شبانه‌روز تر دارند پس بجوشانند تا آن‌که سوم حصه برود صاف کرده نگهدارند شربتی از هفت درم تا بیست درم با ماءالجبن و گاهی مغز خیارشنبر و سقمونیا اضافه می‌سازند و در نسخهٔ دیگر افسنتین رومی سه درم داخل است و شربت ورد و اهلیلجی نیز برای خارش نافع **ضماد گوگرد** که جهت جرب بارها آزموده است گندهک آنوله سار نیله تهوتهه کمیله مرداسنگ از هر واحد یک توله همه را باریک سائیده سه حصه نمایند و یک حصه در روغن زرد که سیه چهار توله باشد آمیخته بر بدن مالند و سه پهر گهری در آفتاب نشینند بعد از آن حنا و آرد نخود در آب آمیخته بر بدن مالیده و غسل نمایند و سه روز همچنین کنند و گاهی برای تقلیل حدت دوا و دفع بوی گندهک کافور یک دو ماشه و میعه سائله سه ماشه افزوده می‌شود **ایضاً** به نسخهٔ معمول آبنه هلدی گندهک آمله سار کمیله بابچی سیماب فلفل گرد هر یک نیم توله توتیای سبز سه ماشه ادویه کوفته بیخته با سیماب کهرل نمایند تا رنگ دوا آسمان گون شود بعد از آن روغن چنبیلی نیم پاو انداخته سحق بلیغ نموده به‌کار برند **ایضاً** معمولی برای خارش کبریت سیماب بزرالبنج شنگرف هر واحد چهار ماشه سائیده سه حصه کنند و هر روز یک حصه در روغن گاو که یک صد و یک بار شسته باشند آمیخته بمالند **ایضاً** که مکرر به عمل آمده گندهک آبله سار نیله تهوتهه سوخته سیماب پهنکری بریان منسل هر یک شش ماشه سوده در روغن زرد که یک صد و یک بار شسته باشند شش توله آمیخته طلا نمایند و بعد دو گهری به آب نیم‌گرم غسل کنند و از آرد نخود بشویند در سه روز خارش دفع می‌گردد **ایضاً** که برای جرب بهتر از این نسخهٔ نیست تخم پنوار بابچی تخم ترب گوگرد هر واحد یک مثقال توتیای سبز نیم مثقال فلفل سوخته برگ حنا هر یک پنج ماشه مرداسنگ کمیله آملهٔ سوخته نوشادر هر واحد یک درم سیماب سه ماشه مغز تخم نیب ده درم انزروت کافور سهاگهٔ بریان هر

واحد یک درم روغن گاو ده درم همه را در ظرف کاسنی خوب حل کرده طلا سازند و بمالند و بعد سه گهری به آب نیم‌گرم غسل کنند **ضماد شنگرف** که برای جرب در عمل است شنگرف هشت ماشه نیله تهوتهه مرداسنگ کمیله هر واحد شش ماشه سند در هفت ماشه سیماب سه ماشه حنا دوام روغن زرد نیم پاو اول سیماب و تهوتهه و مرداسنگ سائیده ادویه دیگر آمیخته کهرل کرده نگهدارند و طلا کرده بر بدن مالش کنند و بعد دو گهری غسل نمایند **ضماد** نافع جرب و معمول مرداسنگ سفیدۀ کاشغری کته سفید حنای خشک هر یک شش ماشه توتیای سبز کافور رس کپور هر واحد سه ماشه کمیله نه ماشه سنگ جراحت چهار ماشه همه را باریک سائیده در روغن زرد که بیست و یک بار به آب شبینه شسته باشند بیامیزند و طلا کرده باشند **ایضاً** که به جهت جرب و آبله مستعمل مرداسنگ حنا کمیله چونه بری خشک هر واحد یک جزو نیله تهوتهه نیم جزو کته شش جزو کوفته بیخته در روغن تلخ یا شیرین آمیخته بمالند و ساعتی در آفتاب نشینند **طلا** مجرب جهت جرب و حکه و کوفته مرداسنگ هر یک چهار دام نیله تهوتهه برشته یکدام کوفته بیخته به آب برگ تنبول کهرل کنند تا همچون مرهم شود بمالند و گاهی برگ حنا و کته و خصوص روغن حنا افزوده و بسیار مفید یافته **نوع دیگر** که جرب مطلب را مجرب است و حکیم عابد گفته که تجربه کردم و بی‌نظیر یافتم بگیرند کبریت و حنا هر واحد یک مثقال پوست هلیلۀ زرد و سیماب مقتول و شیطرج هر یک نیم مثقال فلفل یکدانگ روغن چکتی دنبه بیست مثقال به دستور معمول مرتب ساخته شب طلا نمایند و صبح در حمام به آب سبوس و سرکه بشویند و عمادالدین محمود طلای اشنان مخلوط به سرکه را تجربه کرده **لطوخ** برای هر دو نوع جرب‌تر و خشک مجرب حکیم ممدوح اگر تا معصمین بدان لطوخ کنند جرب را از جمیع بدن برطرف نماید نفط سفید زرنیخ زرد هر واحد یک‌درم نوشادر نیم درم نمک هندی یا اندرانی سه ربع درم به‌کار برند **نوع دیگر** از مجربات حکیم علی زنگار یک‌درم حنا دو اوقیه هر دو را سائیده به روغن تخم کتان خمیر کرده بر هر دو دست و پای خضاب کرده بخوابند و صحیح بشویند **مرهم** بنسخۀ حکیم علوی‌خان سیماب دو توله نیله تهوتهه شش ماشه حنای خشک نیم پاو روغن مادۀ گاو پاو آثار همه را در

ظرف آهنی با دسه آهنی تا چهار پاس حل کنند به عده در آفتاب نشسته بر بدن خوب بمالند بعد چهار گهری آرد نخود به آب آمیخته بر بدن مالیده از آب سرد غسل نمایند و همچنین سه روز استعمال کنند **مرهم** که جهت آبلهٔ خارش و آتشک فائده دارد کتهٔ سرخ کتهٔ سفید صندل سرخ صندل سفید مرداسنگ هر یک دو توله کافور چنی سه توله سائیده روغن گاو نیم پاو یک صد و یک مرتبه به آب شسته آمیخته حل نمایند و حسب حاجت هر روز مالیده باشند تا یک هفته **معجون شاهتره** دافع فساد خون و گرمی مزاج و مفید جرب و حکه پوست هلیلهٔ زرد و کابلی پوست هلیله آمله برگ سرپهوکه هلیلهٔ زنگی هر واحد یک توله شاهتره دو توله چرایته اصل‌السوس هر یک دو درم تخم خشخاش دو مثقال کوفته بیخته به روغن گاو چرب کرده بسه چندان قند به قوام آورده آمیزند **معجون** که برای جر ب یدین مجرب نوشته تربد سفید چهارده درم مغز چلغوزه ده درم و نیم مغز بادام مقشر بادیان هر یک هفت درم اصل‌السوس سه نیم درم مصطکی دو مثقال زردچوب و دو درم ایرسا یک نیم درم کوفته بیخته با شهد هم چند بیامیزند خوراک یک توله وقت شب و حنا هشت مثقال گوند سهجنه یک مثقال در آب پخته نیم گرم ضماد کنند تا یک هفته **اقوال مجربین** مسیحی گوید که در جرب حاد که از عفونت خون غلیظ حادث می‌شود باید که ابتدا به فصد کنند پس اسهال بهلیله و شاهتره به مرات نمایند و بعد تنقیه طلا استعمال سازند و معالجهٔ جرب رطب به ادویهٔ بسیار خشک نند مثل این دوا کنند کندش دو درم زراوند طویل چهار درم عروق الصباغین سه درم خاک سیماب دو درم سائیده به سرکه و روغن گل سرشته در آفتاب یا در حمام طلا کنند **دیگر** کندش و مغره هر دو سائیده به سرکه سرشته طلا نمایند **دیگر** زرنیخ سرخ و زرد و مرداسنگ سیماب کشته عروق الصباغین کندش اشق مغز بادام تلخ برگ خرزهره نوشادر زراوند سائیده به سرکه و زیت سرشته استعمال کنند **دیگر** زراوند طویل مغاث کندش مراشق بادام تلخ عروق الصباغین عدس مقشر مرداسنگ چرک نقره به سرکه و زیت آمیخته به‌کار برند **دیگر** برای قوبا و سعفه و جرب شحم حنظل کندش کبریت زاج هر واحد سه درم مرداسنگ مامیثا هر واحد هشت درم تخم حرمل بریان روغن زیت هر واحد دوازده درم سیماب کشته دو درم سائیده به زیت آمیخته

استعمال نمایند **دیگر** برای جرب رطب کبریت ابیض غیرمحرق کندش نمک طعام خاکستر بلوط عاقرقرحا قنبیل به سرکه و روغن گل سرشته به عمل آرند **دیگر** کندش مورد خشک زراوند طویل اشخار مس سوخته زیبق مقتول اشنان مرداسنگ گوگرد غیرسوخته زرنیخ مازو زنگار سفیداب حب بلسان سائیده به زیت و روغن گل و روغن غار آمیخته استعمال کنند و این در قلع ثالیل و اثار سیاه و جرب و سعفه نافع است **شیخ** می‌فرماید که روغن‌ها بصاحبان جرب ضرر کند و سکنجبین ایشان را نفع دهد اگر خوف سحج نباشد و اول و افضل علاج جرب و آنچه بیشتر بدان اکتفا کرده شود آن استفراغ است به چیزی که اخراج خلط حاد محترق و بلغم شور نماید به عده اصلاح غذا و تدبیر مرطب چنان چه در اخوات این باب دآن استه‌اند و استعمال اشیای مائیه تفهه که من از سرعت تعفن او باشد مثل هندوانه و کاسنی و کاهو و مانند آن و ایضاً در خارج و جماع اصلا ترک نمایند و از مستفرغات جیده برای اقسام مواد جرب طبخ افتیمون بهلیلهٔ زرد و شاهتره و سنا و بسفائج و افسنتین است و گاهی در آن گل سرخ و کاسنی و مانند آن داخل کرده می‌شود و گاهی در آن مامیران بخاصیتی که اندر آن است و گاهی سقمونیا شامل می‌نمایند و ایضاً مغز چلغوزه و سقمونیا نیکو و بالغ‌النفع است **طبیخ جید** بگیرند هلیلهٔ زرد و مویز هر واحد بیست درم و در سه رطل آب بجوشانند تا سوم حصه بماند و صاف کرده از جمله آب او دو ثلث رطل بستانند و خیارشنبر ده درم در آن مالیده باز صاف کرده غاریقون یک‌درم داخل کرده بنوشند **حب جید** که آن حب شاهتره است بگیرند هلیلهٔ زرد و کابلی و سیاه هر واحد پنج درم صبر سقوطری هفت درم سمقونیا سه درم مدام به آب شاهتره به سرشند و بگذارند تا خشک شود و چند بار تسقیه دهند و بگذارند تا خشک گردد و این عمل سه چهار مرتبه نمایند پس حبوب سازند **دوای قوی** جید برای جرب مزمن بگیرند هلیلهٔ زرد و بلیله و آمله و به رنگ کابلی می‌کنند نزد شرب و گاهی از جرب روی مزمن خلاص می‌گرداند دوام شرب صبر لیکن متواتر سه روز هر روز مثقالی به عده یک روز در میان تا سه روز یا سه روز ترک نمایند و معاودت بتواتر کنند و یا در میان وقفه به حسب مشاهده واجب نمایند و معالجهٔ سحج بحقنه کنند اگر عارض شود و این نافع مستاصل جرب است و بهتر آن است که آن را در آب

کاسنی تر کرده بنوشند و با آن اندک آب بادیان کنند اگر از آب بادیان مانعی نباشد مثل حرارت مزاج مقداری که در آن صبر باشد از یک‌درم تا یک مثقال بود و چون متحمل مدامت آن نباشند ترک نمایند و ایضاً نقوعات اجاصیه نافع است و یا بگیرند رب هلیلهٔ زرد متخذ از خشک کردن آب مطبوخ او در آفتاب و از آن برای جرب رطب از پنج درم تا ده درم به شکر بخورند و این برای جرب صفراوی و برای جرب رطب است و ممکن است که مثل این از جمیع مسهلات گرفته شود و بعض آن ببعضی مخلوط سازند وگاهی با یکدیگر آمیخته از آن ربوب و حبوب ساخته شود و ماءالجبن با افتیمون نیکو است چون هر روز به دستوریکه در غیر این باب مذکور شد استعمال نمایند و با هلیله و آب افشردهٔ شاهتره چند روز متواتر بغایت نافع است و آنچه قائم مقام منقیات برفق است این است که حب صبر بسقمونیا و زعفران مرتب سازند و از آن هر شربت پنج حصه بگیرند و این نسخهٔ هلیلهٔ زرد صبر سقوطری کتیرا گل سرخ هر واحد یک درم زعفران ثلث درم و ایضاً بگیرند از دوایی که در آن به رنگ می‌افتد و مذکور شد هر روز یا دو روز از دو درم تا سه درم و قومی گفته که چون استفراغات بکثرت نمایند و از آن فائده یافته نشود پس اولی آن است که تخفیف نمایند و بر آشامیدن صاحب مرض هر روز صبح و شام بر پوست گندم به شکر و آب بسیار اقتصار ورزند و گفته‌اند که آنچه صاحب جرب یابس و حکهٔ قشفیه را نافع بود این است که تا سه روز هر روز از روغن کنجد یک صد و سی درم با نصف آن سکنجبین بنوشند و بعضی مردم آب عناب بدان مخلوط کرده‌اند و این را تجربه کردیم علاج بالغ‌النفع است الا آن‌که مضعف معده است و مرکبات مناسبه برای این ادویه چرک نقره و مرداسنگ و قنبیل و عروق است به سرکه و روغن گل به سرشند وجرب قوی را نیز بدان طلا نمایند و خفیف‌تر از این گل ارمنی و کافور و زعفران هر واحد نیم درم به سرکه و آب عنصل و روغن گل عام برای خفیف است و برای آن‌که اندک قوی‌تر باشد بزرالبنج است به سرکه و روغن گل سائیده در حمام استعمال نمایند و ایضاً آب انار ترش و روغن گل و بورق و بهتر آب انار آن است که در آن قوت شحم او نیز باشد و همچنین آرد و عدس و مغره سرکه آمیخته در آفتاب بنهند تا گرم شود پس طلا نمایند و اما معاجین که احتیاج استعمال آنها افتد مثل معاجینی است که حاجت خوردن آنها بصاحبان قوبا و سعفه و بهق می‌شود اعنی آنچه نرم از آنها باشد مثل اطریفل صغیر بقشمش

و ایضاً مثل این معجون بگیرند سنا و شاهتره هر واحد دو درم هلیلۀ زرد چهار درم و قشمش معسل دو چند همه و اما ادویۀ موضعیه برای جرب همه آن است که در آن جلا باشد و گاهی کفایت کند آنچه در آن جلای او با تقویت جلد و اصلاح مزاج آن باشد مثل آب ملوکیه و حماض و چقندر و انار و مثل سبوس میده و آرد عدس مقشر و ایضاً اقاقیا به سرکه و تخم جوف خربزه و نشاستۀ عصفر و آب کرفس و طبیخ حلبه و آب پوست غرب و گاهی احتیاج افتد به چیزی که در آن تحلیل قوی باشد مثل شحم حنظل و علک‌الانباط به آب نعناع و راتیانج به سرکه و زاج بریان و خصوصاً زرد به سرکه و روغن گل همچنین قلقند و اخوات آن و خرزهره بسیار قوی است و گاهی کفایت کند سرکۀ او که در آن برگ او را تر کنند پس با روغن کنجد بپزند و گاهی به ادویۀ حاده مثل روغن گل مخلوط می‌سازد تا منع افراط حدت کند و مثل پوست انار برای مثل آن یعنی قبض و تکثیف تا جلد قوی گردد و تاثیر ادویۀ حاده قبول نکند و از آنچه تجربه کرده شده تخم جرجیر است که روغن آن بگیرند و جرب را خاریده و در آفتاب گرم بدان مالش نمایند و یا قریب کانون بنشینند و تکرار این کنند که بغایت نیکو است **دوای جید** مرداسنگ و زاج جزو مساوی و با سرکۀ خمر بسایند و در کوزۀ گلی کرده در جای نمناک تا یک ماه دفن کنند و بعد از آن طریق طلا استعمال کنند که این بالغ‌النفع است با وجود قلت لذع و کندش زیبق مقتول و چرک نقره و زراوند و کبریت و قنبیل و اشخار و مس سوخته و مغاث و نوشادر و عدس تلخ و تخم حرمل و اشق و زنگار و اشنان قصارین و سرگین سگ و سرگین‌های مذکور در باب دیگر و قثاءالحمار و ایضاً پوست چوب انگور سوخته بر موضع جرب بپاشند بعد چرب کردن بمسکه و پس از آن بربندند و تجدید آن نمایند تا آن‌که زائل شود و گاهی قردمانا به سرکه و علک الانباط به سرکه نفع بخشد و اما از ادویۀ مرکبۀ جیده این است که بگیرند سیماب کشته و برگ خرزهره و اقلیمیا و مرداسنگ و به سرکه و روغن گل طلا نمایند در شب و بر آن خواب کنند و صبح در حمام بدن را اولاد به سرکه و اشنان سبز به آب گرم بشویند به عده به آب سرد بعد از آن به روغن مالش نمایند **دوای مسهل** مرداسنگ و زاج زر و مساوی به سرکه یک هفته در آفتاب بسایند و نزد حاجت بدان طلا کنند و ایضاً زیبق مقتول و

میعه سائله و روغن گل آمیخته استعمال کنند و ایضاً سیماب کشته و میعه سائله و بزرالبنج و قسط اجزا مساوی و ایضاً کندش یک جزو مغره سه جزو به سرکه طلا کنند و چون ادویهٔ قویهٔ مجففهٔ محلله و یا بسیهٔ مقشفه استعمال کنند عقب آن روغن‌های معروفه مثل روغن سعد و بید و نیلوفر و بنفشه و مانند آن بمالند و خصوصاً در جرب یابس و قلیل‌الرطوبت و در جرب رطب چیزی که در تجفیف شدیدتر باشد استعمال کنند و در جرب یابس چیزی که در تجفیف کمتر بود به عمل آرند و آنچه اندر آن زیبق مقتول افتد آن را حتی‌المقدور از نواحی معده و اعضای کریمه دور دارند و علاج جرب یابس و حکه قریب یکدیگر است و استحمامات جرب و اغذیهٔ صاحبان جرب در علاج حکه مذکور گردد و بدانند که حجامت ساقین در جرب فاحش نفع می‌کند **صاحب کامل** گوید که هرگاه جرب پیدا شود باید که مبادرت به فصد هفت اندام و شرب مطبوخ مقوی بصبر و تربد کنند و طبیخ هلیله و سنا و مویز بنوشند و **صفت آن** این است پوست هلیلهٔ زرد کوفته پنج درم مویز منقی سی درم سنای مکی هفت درم شاهتره ده درم تمرهندی از تخم و لیف پاک کرده پانزده درم در سه رطل آب بجوشانند به آتش معتدل تا آن‌که به یک رطل آید صاف کرده نیم‌گرم بنوشند و یا بگیرند آب شاهترهٔ افشرده و از سه روز تا پنج روز در هر روز نیم رطل با شکر ده درم بنوشند بعد از آن‌که قبل او صبر سقوطری باریک ساخته یک مثقال به آب بادیان سرشته حبها بسته در سایه خشک کرده خورده باشند و چون آن را به این حب بدهند منعفت بین نماید **حب** برای جرب و نسخهٔ این همآن است که در آن کتیرا و غیره یک درم است و در قول شیخ گذشت در آب کاسنی مثل نخود حب ساخته بر ناشتا از مثقالی تا دو درم بخورند و بعد آن آب افشردهٔ شاهتره صاف کرده نیم رطل بنوشند و حب شاهتره که نافع جرب است اجزای آن نیز در قول شیخ مذکور شد مثل نخود حب ساخته خشک کنند و ازیک درم تا یک مثقال یک روز در میان بخورند پس هرگاه بدن از خلط روی پاک شد باید که اطلیهٔ مجففه استعمال کنند و از انجمله این طلاست مویزج قردمانا هر واحد ده درم کبریت اصفر پنج درم همه را باریک سائیده به سرکه و روغن گل سرشته در حمام بدان طلا نمایند **دیگر** زیبق مقتول و دفلی و اقلیمیای فضه و مرداسنگ و کندش و اشخار مساوی باریک ساخته به

سرکه و روغن گل سرشته در حمام طلا کنند **دیگر** بورق و نمک و قسط و کندش هر واحد دو درم میعهٔ سائله ده درم سوده به روغن گل آمیخته شب طلا کرده بر آن خواب کنند و صبح در حمام به اشنان فارسی بشویند **دیگر** آهک مغسول به سرکه سائیده در حمام طلا کنند **دیگر** برگ خرزهره و حنای مکی هر واحد ده درم زراوند طویل یا مدحرج و گوگرد زرد هر واحد چهار درم همه را باریک سائیده به روغن گل و سرکه سرشته در حمام یا در آفتاب طلا کنند به عده به آبی که در آن مورد و برگ سوسن جوشانیده باشند و بعد آن به گل سرخ و صندل غسل کنند **دیگر** کندش و کبریت ابیض و زرنیخ سرخ مساوی خاکستر چوب انگور هم وزن همه باریک سائیده به روغن گل حل کرده در آفتاب یا در حمام بدان طلا کنند و به آب مطبوخ مورد و گل سرخ غسل نمایند **دیگر** عروق پنج درم زراوند طویل و مدحرج هر واحد دو درم برگ خرزهره و برگ سوسن و حنا هر واحد سه درم همه را باریک کرده به روغن گل سرشته در حمام استعمال کنند پس اگر به این ادویه صلاح باید بهتر والا ماءالجبن هر روز از نیم رطل تا یک رطل با دو اوقیهٔ آب شاهترهٔ نزدیک مثقال صبر حب ساخته قبل او خورده بنوشند و گاهی امر جرب و حکه مورد به حدوث احتراقات و قروح عسرالبرء در بدن می‌گردد و در آن هنگام تناول مطبوخ افتیمون و غاریقون و بعد آن ماءالبجن واجب است بچیزی از اقراص سعفه و به ادویهٔ که در باب سعفه مذکور گردد طلا کنند و اگر جرب خشک باشد صحت او دشوار بود پس این طلا به‌کار برند **صفت آن** زاج و مرداسنگ و سنای مکی و حنا هر واحد دو درم کنجد بادام تلخ هر واحد سه درم عروق چهار درم همه را باریک سائیده به سرکه و روغن گل سرشته بعد تنقیهٔ بدن بدان طلا کنند **ابن‌الیاس** گوید که در ابتدا افصد اکحل نمایند و هر صبح جلاب از عناب و سپستان هر واحد ده عدد بنفشهٔ خشک تخم کاسنی هر یک سه درم با شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشند و غذا مزورهٔ ماش و نخود با شیرهٔ بادام و این جلاب تا هفت روز بنوشند پس بقاروره نظر کنند اگر در آن نضج پدید آید تنقیهٔ بدن به مطبوخ هلیلهٔ مقوی بصبر و تربد نمایند و یا باین مطبوخ سنای مکی هفت درم پوست هلیلهٔ زرد پنج درم مویز طایفی ده درم شاهتره اگر تر باشد یک دسته و اگر خشک باشد پنج درم از تخم آن تمرهندی بیست درم

بنفشه و نیلوفر هر واحد سه درم افسنتین رومی یک درم آلوسیاه و آلو کوهی و عناب و سپستان هر واحد بیست عدد همه را به آتش معتدل در سه رطل آب بپزند تا به یک رطل آید و در آخر جوش افتیمون هفت درم در صره بسته در آن اندازند به عده از آتش فرود آورده صاف کرده در آن فلوس خیارشنبر و ترنجبین هر واحد بیست درم مالیده سحرگاه بنوشند و بر آن صبر کنند تا بدن از اخلاط فاسده تنقیه یابد و در آخر روز بمزورهٔ ماش و نخود و مغز بادام غذا سازند و یک روز راحت دهند بعد از آن بگیرند آب شاهترهٔ افشرده سه اوقیه و در آن شکر ده درم حل کرده بنوشند تا هفت روز متواتر و یا حب شاهتره بخورند که آن نفع بلیغ می‌نماید **صفت آن** بگیرند هلیلهٔ زرد و سیاه و کابلی صبر سقوطری هر واحد یک درم سقمونیای مشوی در جوف سفرجل نیم دانگ تخم شاهتره یک درم مقل یک دانگ همه را باریک سائیده به آب شاهتره سرشته حبها سازند و این یک شربت است و هرگاه بدن از اخلاط محترقهٔ فاسده پاک گردد اطلیهٔ مجففهٔ جرب استعمال نمایند و آن در قول صاحب کامل مذکور شدند و این طلا از همه قوی‌تر است بگیرند بورق مغسول و کبریت زرد و کندش و قسط و برگ خرزهره و حنا و زراوند طویل و میعهٔ سائله همه را سائیده بسرکهٔ کهنه درائب و روغن گل آمیخته در حمام بدان طلا سازند و یک ساعت بر آن صبر کرده بدن را به آب مطبوخ آس و برگ سوسن و بعد آن به آب گل سرخ و صندلین بشویند و یا بگیرند خاکستر چوب انگور بیست درم گوگرد زرد پنج درم و باریک سائیده به سرکه و روغن گل آمیخته در آفتاب طلا کنند و مداومت حمام نمایند و اگر جرب یابس باشد برء او عسر بود پس باید که هر روز بر بدن روغن بنفشه و روغن کدو و روغن بادام شیرین طلا کنند مغز بادام تلخ سنای مکی مرداسنگ هر یک سه درم کنجد پنج درم همه را باریک ساخته به سرکه کهنه و روغن گل سرشته طلا سازند و هر صبح عناب ده عدد به آب خوب جوش داده صاف کرده سکنجبین ساده ده درم حل کرده بنوشند و غذای مزورهٔ ماش به اسفاناخ و کدو تر خورند و از اغذیهٔ غلیظه حذر کنند و فواکه میخوش مثل انار و سیب ترش و بهی و هندوانه و خیار و بادرنگ و مانند آن تناول کنند **خجندی** گوید که نوعی از جرب خشک است و آن اگر اندک خفیف باشد و مزاج با آن متغیر نشود قاروره رنگین نگردد و در

نبض تغیر نبود بساست که در آن کفایت کند مالش به روغن‌های مرطبه مثل روغن بنفشه و کدو و بادام و مسکه تازه و استحمامات خفیفه به آب شیرین و دلک به آرد نخود و سبوس گندم و بورق و غسل به آبهای گرم و اقتصار بر اغذیهٔ مرطبه مثل ماءالشعیر به شیرهٔ بادام و از اشیای مالحه مثل ماهی شور و گوشت خشک کرده وشراب صرف و استعمال اغذیهٔ حریفه و حلویات اجتناب نمایند و آب کاسنی به اندک آب بادیان بنوشند و ماءالجبن بترنجبین یا به اشربهٔ مرطبه مثل شربت نیلوفر و بنفشه بیاشامند پس اگر بسیار قوی باشد و در آن این تدابیر اثر نکند و آثار غلبهٔ صفرا ظاهر گردد اگر احتیاج به فصد بود فصد هر دوا سلیم کنند و هر صبح شربتی از شربت دیناری یا شربت نیلوفر یا شربت بنفشه یا ترنجبین بماءالجبن بنوشند و تلئین طبیعت به مطبوخی که در آن هلیله و سنا و شاهتره و کاسنی و افتیمون باشد باید کرد **صفت مطبوخ مسهل** که برای این نوع نیکو است پوست هلیلهٔ زرد و هلیله کابلی و سنای مکی و تخم کاسنی و بنفشه و نیلوفر هر یک سه درم افتیمون گاوزبان بسفائج اسطوخودوس هر یک دو درم شاهتره پنج درم تمرهندی پانزده درم مویز منقی ده درم ترنجبین بیست درم فلوس خیارشنبر ده درم عناب ده عدد و سقمونیا نیم دانگ غاریقون دو دانگ حجر ارمنی یک دانگ مامیران یک‌درم روغن بادام دو درم حسب رسم مرتب ساخته سحرگاه بنوشند و طلا مرتب از روغن گل و گلاب و آب کرفس و سرکه و خشخاش سوده به سرکه و قیروطیات و معمول از روغن بنفشه و موم که در آن اندک کافور باشد نافع ایشان است و تسکین حکه نماید **طلا** نافع این نوع عروق بورق قسط شیرین کندش واحد یک‌درم میعهٔ سائله شش درم به سرکه و روغن گل در حمام طلا کنند و سه ساعت بر آن صبر کرده بشویند به عده بدن را به روغن گل بمالند **دیگر** انواع جرب را نفع دهد برگ خرزهره و حنا باقی در قول صاحب کامل گذشت و نوع دیگر از جرب تر است پس می‌باید که فصد کنند و استفراغ به طبیخ افتیمون با یک مثقال ایارج نمایند **صفت مطبوخ** نافع این نوع پوست هلیلهٔ زرد هفت درم سنای مکی پنج درم افسنتین دو درم شاهتره یک قبضه افتیمون دو درم تمرهندی پانزده درم گلقند بغدادی پانزده درم تربد یک درم حجرلاجورد یک دانگ محموده نیم دانگ فلوس خیارشنبر ده درم عناب ده عدد روغن بادام یک

مثقال **حب** نافع جرب هلیلهٔ زرد یک درم سقمونیا ربع درم گل سرخ ربع درم و این یک شربت است و آنچه آن را نفع کند طلا بزرنیخ ترکی مسمی بسم‌الفار حتی تراب‌الهالک به روغن گل است و سه روز بدان طلا کنند و نوع دیگر از جرب است که در آن حیوان مثل بچه قمل متولد شود و آن مختلف الصور بود و من آن را مشاهده کرده‌ام علاجش تنقیهٔ بدن از اخلاط فاسدهٔ متعفنه است و تفتیح مسام و استعمال اطلیه که در علاج قمل و صیبان ذکر خواهم کرد **محمد زکریا** گفته که چون چرب برای ناقهین عارض شود لزوم حمام غیرحار کنند و از اطلیه حاده حذر نمایند که خلق کثیر ورم کرد و هلاک شد و گفته که آنچه جرب را نفع بخشد آن است که بز را شاهتره بخورانند پس شیر آن بنوشند **ابومنصور** گوید که در علاج جرب یابس کفایت می‌کند حمام دائم و دلک بدن بغیر آن‌که عرق آید پس اگر امر دشوارتر باشد اخراج خون به فصد حسب قوت جرب کنند و در هر ماه چهار مرتبه طبیخ هلیله بنوشند و لزوم ماءالجبن نمایند و به اطلیهٔ مرتب از میعه و کندش و سیماب کشته و روغن گل طلا کنند و در اغذیه میل به اشیای چرب نمایند و شراب به آب بسیار ممزوج کرده بنوشند و اما در جرب رطب نیز فصد و مطبوخ استعمال نمایند و به اطلیهٔ از خربق و کندش و بورق صناعت و مرداسنگ و قسط و چرک نقره طلا کنند در اغذیه بترشی‌ها میل سازند **صفت مطبوخ** هلیله زرد پانزده درم سنا و شاهتره هر یک پنج درم ماميران چینی دو درم افتیمون چهار درم افسنتین سه درم گل سرخ دو درم تخم کاسنی سه درم همه را سوای افتیمون در سه رطل آب بجوشانند تا دو ثلث رطل بماند بر آن افتیمون انداخته از آتش فرود آرند و مالیده صاف کرده ده درم ترنجبین داخل کرده بخورند و از این شربات متوالی بنوشند و یا آب افشردهٔ شاهترهٔ تر تنها با شکر چند روز بیاشامند و حب نافع جرب در قول خجندی گذشت و حب شاهتره در قول شیخ شربت آن از یک مثقال تا دو درم **سفوف** نافع برای جرب پوست هلیلهٔ زرد یا جوکوب کنند و در یک نیم غمرهٔ آب در ظرف آبگینه زیر آفتاب وقت گرمی نهند تا آن‌که قوت او در آب آید پس صاف کرده ثفل او دور نموده آن آب را در آفتاب گذارند تا خشک گردد و از آن از پنج درم تا ده درم به شکر مثل او بخورند و گاهی مثل این از هلیله و افتیمون و اسطوخودوس و بسفائج می‌سازند و برای

جرب و جمیع امراض سوداوی نفع می‌کند و ایضاً گاهی از هلیلهٔ کابلی و تربد و افتیمون همچنین مرتب می‌کنند پس آب را صاف کرده صبر و غاریقون در آن داخل می‌نمایند و هرگاه قریب بخشک شدن رسد از آن اقراص و حبوب می‌سازند و تنها و با مطبوخ و با ماءالجبن برای جرب کهنه می‌خورانند **صفت نقوع** نافع جرب چون مزمن شود بعد فصد و اسهال بگیرند پانزده عدد آلوبخارا و ده درم نبات سفید و دو ثلث رطل آب گرم بر آن انداخته تر کنند پس مالیده صاف کرده بنوشند و اگر جوش دهند بهتر باشد و گاهی در آن سنا و شاهتره می‌افزایند و از آن هر روز چهار اوقیه می‌نوشند **صفت معجون** برای این هلیلهٔ زرد یک جزو شاهتره و سنا هر یک نیم جزو مشمش بمقداری که در آن ادویه سرشته شود و هر روز به قدر بیضه بخورند و لزوم ماءالجبن بهلیله و شکر آن را نافع بود و قرص به رنگی نافع مجرب در قول شیخ گذشت و آنچه جرب کهنه را مستاصل گرداند صبر در آب کاسنی تر کرده است سه روز بخورند و سه روز ترک نمایند پس اعاده کنند و همچنین تا آن‌که ده مثقال خورده شود و در یک شربت صبر از یک درم تا یک مثقال باشد و اگر ممکن بود و در آن اندک بادیان اندازند بهتر باشد و اگر عقب او سحج افتد در غذا دهنیت زیاده کنند و روغن بادام یا کنجد یا زیت تازه مغسول بنوشند و چون اسهال کثرت نماید و به نشود هر روز لزوم شرب پوست گندم و شکر به آب بسیار و دوغ ترش کنند و غذا بارد و لحوم چرب سهل‌الانهضام سازند و شراب به آب بسیار ممزوج گردانند و از اغذیهٔ مالحه و حریفه و توابل و عدس و کرنب و بادنجان و قدیم و لحم شکار حذر کنند **طلا** برای جرب رطب ابن سرابیون ذکر کرده که این نظیر ندارد حتی که او ثالیل را قلع نماید خبث الحدید و کندش و مورد خشک و زراوند طویل و اشخار و مس سوخته و سیماب کشته و اشنان و سرگین کلب که سفید بود و مرداسنگ و دخان و کبریت سبز و زرنیخ زرد و سرخ و مازو و زنگار و سفیداب و حب‌البان مساوی سوده به روغن گل و زیت و روغن غار سرشته استعمال کنند و اگر قرحه شود حب‌الآس و پوست انار و قلقند به سرکه و روغن گل سرشته طلا کنند و یا ببرگ مورد شونیز و زیبق مقتول به سرکه و روغن گل طلا نمایند و یا برگ و فلی در سرکه یک شبانه‌روز تر کنند پس به آب بجوشانند تا آن‌که سرکه

قوت او بگیرد صاف کرده با مثل او روغن کنجد بپزند تا سرکه فانی شود و روغن بماند صاف نموده بدان مالش نمایند و یا بگیرند ماميران و چرک نقره و قنبیل و مرداسنگ و عروق و کندش هر واحد یک جزو مغره سه جزو و به سرکه سرشته طلا کنند و **ثابت** گوید شخصی را دیدم که جرب داشت و روغن کنجد به سکنجبین هر روز یک رطل تا سه روز نوشید و صحت یافت و **ابن زکریا** گفته که بعد طول تجربه صحیح یافته شد که جربی و سعفه محتاج به شیرین کردن خون اندرین به اغذیه تفه می‌شود **جرجانی** و **ایلاقی** می‌نویسند که اول فصد باید کرد پس به مطبوخ هلیلۀ زرد و هلیلۀ کابلی و شاهتره و تمرهندی استفراغ کردن و برای استفراغ قرص بنفشه مسهل موافق است و بعد استفراغ آب شاهتره بنوشند یا هلیلۀ زرد با شکر سفوف ساخته یا اطریفل شاهتره بخورند و نقوع صبر که از یک‌درم تا یک مثقال در آب کاسنی یک شبانه روز تر کرده صبح بنوشند تا سه روز و سه روز ترک کرده باز سه روز بنوشند همچنین تا آن‌که نه درم یا نه مثقال خورده شود باقی خون را صاف کند و جرب کهنه را نیست گرداند **صفت طبیخ شاهتره** نسخۀ این همان مطبوخ هلیله است که در قول ابومنصور مذکور شد لیکن در اینجا وزن شاهتره هفت درم است و مغز خیارشنبر پانزده درم و شیرخشت سی درم عوض ترنجبین است صاحب جرب را سود دارد و حب شاهتره در قول شیخ گذشت شربتی از آن دو درم تا دو مثقال معجون شاهتره هلیلۀ زرد ده درم سنای مکی شاهتره هر یک پنج درم ریوند چینی یک درم چوب گدو را دو درم بکوبند و بکشمش به سرشند شربت سه درم تا چهار درم به آب فواکه و قرص به رنگی صاحب کرتر را سود دارد و نسخۀ آن نیز در قول شیخ مسطور شد و بعد این تدبیرها ادویه طلا کردن استعمال نمایند بگیرند ماميران و چرک نقره و قنبیل و مرداسنگ و زردچوبه برابر به سرکه و روغن گل طلا کنند **دیگر** اقلیمیای نقره مرداسنگ زردچوب خاکستر بلوط کندش سفال تنور کهنه گوگرد برابر روغن زیت طلا کنند **دیگر** که جرب تر و خشک را سود دارد بگیرند کندش دو درم زراوند چهار درم خبث‌الفضه شانزده درم زردچوبه سه درم سیماب کشته سه درم به سرکه و روغن گل طلا کنند **دیگر** تخم ریواج بیست درم مغز تخم زردآلو بیست درم سیماب کشته دو درم نمک طعام دو درم همه را کوفته به سرکه تر کنند و با

جغرات طلا نمایند در حمام و اگر بارده کنجد طلا کنند روا باشد **دیگر** که کر خشک را سود دارد قسط شیرین کندش هر واحد یک‌درم میعهٔ سائله روغن گل هر یک پنج درم در گرمابه طلا کنند **دیگر** که کرخشک را سیماب کشته میعه تر روغن گل در هاون بمالند تا چون مرهم شود در گرمابه طلا کنند **دیگر** خبث‌الفضه مرداسنگ گشنیز سوخته گلنار قنبیل هر یک پنج درم کندش سه درم به روغن گل طلا کنند در یک شب دو بار **ابن هبه‌الله** گوید که علاج جرب رطب و یابس به فصد باسلیق و ترطیب مزاج و تسکین احتراق خون بشرب مبردات و اصلاح غذا نمایند و بعد چند روز اسهال به مطبوخ فواکه و شرب آب شاهترهٔ هلیله و شکر و در آخر بماءالجبن کنند و بعد از آن اطلیه استعمال نمایند **صفت طلا** برای جرب یابس زردچوب بورق نمک زاج قسط کندش هر واحد یک‌درم میعهٔ سائله هم چند همه سائیده به روغن گل آمیخته بر بدن طلا کنند و به آب گرم غسل نمایند بعد از آن مالش بدن به روغن و کافور کنند **صفت طلا** برای جرب رطب برگ خرزهره و کندش و سیماب کشته و اشخار و مرداسنگ و چرک نقره و نمک طعام و خزف تنور و مر مساوی سائیده به سرکه و روغن گل سرشته بر بدن طلا کنند و به اشنان سبز غسل نمایند و بر بدن آب بسیار بریزند و به روغن گل و گلاب مالش کنند **خضر** و **قرشی** می‌نویسند که ابتدا به فصد کنند و استفراغ ماده به طبیخ فواکه یا طبیخ افتیمون یا سفوف سودا بماءالجبن یا شیر به افتیمون و شکر یا آب شاهتره که در آن هلیلهٔ زرد و سیاه و کابلی هر واحد چهار درم تر کرده باشند و شربت شاهترهٔ مدبر بریوند و حجر ارمنی و استعمال صبر و پوست هلیلهٔ زرد هر واحد یک مثقال به آب کاسنی در علاج آن بغایت نافع است و در هر روز ماءالشعیر به شکر یا آب شاهتره به سکنجبین یا بشربت لیمو و شربت شاهتره یا نقوع حلو و حامض به شکر استعمال کنند و شربت سکنجبین عنصلی برای بلغمی نیکو است و این سفوف مبدل مزاج بماءالجبن جیدست بگریند طباشیر و زرشک و گل سرخ و بزرقطونا و مغز تخم بادرنگ و خیار و کدو و شیرین و تخم خرفه و خشخاش سفید و صندل سفید و شکر و باید که تعدیل مزاج جگر حار به استعمال نقوع زرشک و آلو بخارا به گل سرخ تازه و نیلوفر کنند و گاهی در آن شیرهٔ تخم خرفه به شکری می‌افزایند و استعمال می‌کنند و اگر آب شاهترهٔ تر و آب

کاسنی به شکر بنوشند آن را نفع بخشد و گاهی در آن مثل هلیلهٔ سیاه و گاوزبان تر می‌کنند و از اغذیه هرچیز تفه بدهند مثل به قول بارد رطب چون کاسنی و بقلهٔ یمانی و خرفه و اسفاناخ و مثل کشک جو و قرعیه و رمانیه و حصرمیه و اجاصیه و عنابیه و لحم بره به انار ترش و لحم بچهٔ مرغ و تا ممکن بود تقلیل لحوم کنند و تکثیر خوردن کاهو و کاسنی به سرکه و شکر نمایند و حریرهای چرب و اسفیدباجات ساذجه و اطعمهٔ حامضه و اکثار از دسم و لاسیما روغن کنجد و بادام و روغن گاو و مانند آن از آنچه در آن کیفیت حاده نباشد و کثریت شرب آب سرد شیرین ارباب جرب را نافع است و از مجربات این است که آرد نان ایشان به عرق شاهتره سرشته بپزند و به روغن بادام مغز فندق بخورند و برای ایشان علاجی نافع‌تر از حمام و پاک کردن بدن و دوام شستن به آرد ترمس و نمک و لیمو و عقب او تدهین به روغن بنفشه و روغن حنا و مالش در آن به روغن گل و سرکه به اندک آب کرفس و قلیلی از بورق نیست و بعد خروج از حمام پارچهای نرم از کتان نظاف بپوشند و بعد استفراغ بالغ و نقای تام از مواد محترقه بکبریت و زنبق مقتول و کندش و اشق و زنگار و نوشادر که با نصف آنها مرداسنگ و سفیداب و مثل آنها نمک اندرانی و مثل همه انار دانهٔ بریان باشد و روغن گل و روغن بنفشه و گلاب و آب گشنیز سبز و سرکه افزوده طلا نمایند و گاهی احتیاج بکافور افتد و از ادویه نافعه زرنیخ و برگ خرزهره سوده و میعهٔ سائله و سرکهٔ مفرد و مجموع به روغن کنجد سرشته است و لطوخ قطران نافع بود و غسل به آب دریای شور یا به آب حمات نافع است و آرد ترمس و آرد باقلا و مغز تخم خربزه باریک سائیده به گلاب و سرکه آمیخته بر بدن طلا نمایند و لحم خربزه مالش کنند و به آب نیم‌گرم که در آن پوست درخت انگور و آس و حلبه و سبوس و تخم خبازی جوشانیده باشند نطول کنند و ضماد بسبوس گندم باسرکه کهنه نافع جرب است **انطاکی** در تذکره گوید که اولاً اکثار شرب ماءالشعیر آب شاهتره به سکنجبین در جرب دموی و صفراوی کنند به عده فصد باسلیق در دموی پس شرب مطبوخ فواکه نمایند و اگر متمادی گردد فصد اسلیم گیرند و گاهی حاجت به فصد در صفراوی بسب رداءت کیفیت داعی گردد چنان چه در جذام و آنچه از صفرا باشد مختص به مطبوخ هلیله و نقوع صبر باشد و علاج جرب که از

بلغم بود مطبوخ افسنتین است و خوردن ایارج که بدو مثل آن از صبر و غاریقون گردانند و علاج جرب که از سودا باشد شرب سفوف سودا بماءالجبن و طبیخ افتیمون است این قول صحیح است نه آن‌که اطبا اجمال او در اینجا کرده‌اند و آنچه مرکب باشد به اصول آورد باید کرد و در همه از چیزی که شیرین و نمکین و ترش و تیز از اغذیه باشد اجتناب نمایند مطلقا و اگرچه واجب زیادتی مبالغه در دموی ترک شیرین است و در صفراوی نمکین و در سوداوی ترش و تیز و بهترین اغذیه اینجا آن است که تفه باشد مثل کدو و هندوانه و اسفاناخ و قطف و کاسنی و کاهو و در مجربات صحیحهٔ کندی است که اگر یک مثقال از سرگین سفید کلب با ربع مثقال کبریت به روغن کنجد سرشته بخورد جرب و حکهٔ عاصی را قلع کند و اگرچه کهنه باشد و احتیاج به تکرار این نشود و قریب این است شرب یک مثقال از صبر با نصف آن از مصطکی و اکثر تکرار این تا هفت بار بود و هرگاه نقا ظاهر شود و بدن پاک گردد ادویهٔ وضعیه استعمال کنند بهر آن‌که قبل آن جائز نیست و افضل آنها سیماب کشته بکریت و نمک سوخته و زنگار و مرداسنگ و سرکه و قطران و صمغ صنوبر و خاکستر سعف نخل و اشق و برگ زیتون و آب او و گلاب و آب گشنیز و کرفس است مجموع یا مفرد و مالش به آرد مغز خربزه و برگ مورد در حمام و طول مقام در آب گرم و روغن بنفشه و از آنچه بدن را بسیار پاک کند این است که برگ خرزهره را بپزند تا مهرا گردد بعد از آن آب او به زیت و میعه بپزند که این روغن عجیب است و همچنین شب یمانی و نطرون و خاکستر پشک بز **ایضاً** در نزهت می‌نویسد که علاج جرب و حکه فصد است مطلقاً پس تبرید در حار به آب طین و شعیر و عناب و تمرهندی به عده حبوب صبر و طبیخ افتیمون در یابس و هلیله و حمام و شربت اصول در بارد به ایارج و اصلاح اغذیه و ترک جماع و هرچه خلط غالب را پیدا کند و مالش و تنظیف بدن بعد از آن طلا برای حار به آب گشنیز و حی‌العالم و عنب‌العثلب و صبر و خولان و طین و سفیداب و سرکه و روغن بادام و آب لیمو مجموع یا مفرد و برای بارد به آب کرفس و آنزروت و حضض و صبر ایضاً و زیت و زرنیخ و کبریت به تکرار بعد غسل و آن را به طبیخ ترمس و بورق و مغز خربزه بشویند و از مجربات سرگین کلب سفید شرباً و دهناًست و این دوا از خواص مکتومه است گوگرد مازو

پوست انار مساوی انزروت نیم جزو صمغ صنوبر ربع جزو سفیداب مرداسنگ هر واحد ثمن جزو بسایند و از آن هر مرتبه دو درم بخورند و به حسب قوت خلط با یک‌درم صبر باشد و بگیرند از آن یک جزو و از نمک سوخته و سعف و ظلف بز هر واحد نیم جزو همه را در زیت بسایند و بدان طلا کنند و صبح بشویند و اعاده نمایند که این مجرب است **گیلانی** گوید که چون این مرض از امراض مادیه است در علاج او از استفراغ ماده و ازالهٔ چیزی که از آن حادث شده و آن بثور و قروح است چاره نیست ولیکن این امر دوم را اکثر در علاجش استفراغ ماده کفایت گردد و فصد استعمال نمایند هرگاه در خون کثرت بسیار باشد و خاصهً در جرب یابس و ایضاً حاجت در این مرض بترطیب کاسر حدت ماده شدید بود و لهذا بسیار باشد که فصد سبب حدوث جرب گردد بلکه بیشتر عقب فصد یک بارگی حادث شود و حجامت اولی از فصد است چون حاجت به اخراج خون باشد و بساست که در جرب و خاصهً در رطب آن کرم کوچک سفید سیاه سرپیدا می‌شود و حکه کثرت می‌نماید و در علاج او احتیاج بچیزی مخرج آن کرم می‌افتد به مثل بتبخیر از بزرالبنج و از غرائب مشاهده در این باب آن است که درم از این قبیل را شکافتند و آن مملو از کرم کوچک بصفت مذکور بود و عدد آنها بسیار بود بنحویکه ذکر او ناخوش است و آن ورم را غور در لحم بود و کرم در غایت صغر بودند و بهترین چیزی که از مسهلات در علاج این مرض استعمال کنند آن حب صبر است و این بخاصیتی که اندر آن است نفع می‌کند و نسخهای او بسیار است و بهترین آنها این است که می‌نویسم و در غایت جودت و نفع ظاهر شده بنوعی که نه به مثل او و نه بقریب او ظفر یافتم و نسخهٔ او این است که بگیرند صبر فائق مغسول و حجر ارمنی مغسول هر واحد چهار مثقال غاریقون و شحم حنظل و سقمونیای مشوی هر واحد دو مثقال بادیان نیم مثقال مصطکی یک مثقال روغن بادام شیرین به قدریکه حجر ارمنی و حنظل و سقمونیا اندک چرب گردد و به عسل خام ممزوج به گلاب به سرشند و وزن عسل چهار مثقال و وزن گلاب سه مثقال باشد و شربت تام دو مثقال است بر آن زیاده نکنند و در اکثر اوقات یک مثقال یا یک نیم مثقال کفایت می‌کند بعد انضاج استعمال کنند و بعد اسهال پرهیز از امور ردی‌الغذا بغایت نمایند و اگر بعد یک هفته از اخذ این مسهل مالش بدن

به این روغن جرب استعمال کنند نافع تام بود بعد از آن بعلاج دیگر احتیاج نگردد **صفت روغن مذکور** بگیرند گوگرد زرد فائق و باریک بسایند و به روغن چکتی و بنه گداخته یا به روغن بادام یا به روغن گاو خوب لت کنند و باید که گوگرد یک جزو روغن ده جزو باشد و بر آتش ملایم در غایت خفت بنهند و انگشت بزنند تا گمان شود که گوگرد سوده گداخته شد و فائدهٔ مالیدن به انگشت آن است که گرمی آتش بسیار نباشد که گوگرد سوخته شود یا منجمد گردد و بعد از آن مئعه سائله به قدر پنجم حصهٔ گوگرد بر آن افزایند پس مالش بدن بدان نمایند و از سردی هوا اجتناب ورزند تا سه روز صبر کنند و هر روز تجدید مالش بدان نمایند لیکن تجدید قمیص که روز اول پوشیده باشند نباید کرد و باید که این دوا بر سر و مقابل دل از سینه و پشت و بر فم معده نرسد به عده در حمام غسل کنند و در اغلب اوقات که از حمام برآیند از جرب صحت یابند و خصوصاً از جرب رطب و سیما اگر بر آن یک هفته صبر نمایند لیکن مالش بدان سه مرتبه فقط در سه روز اول باشد و اگر در آن هفته سه مرتبه یا زیاده از مفرحات یا قویتر بچیزی از اشربهٔ مقوی قلب مثل شربت گاوزبان و شربت سبب بدهند و یک بار یا دو بار اندکی از تریاق فاروق دهند حتی که اعضای کریمه از رئیسه و غیره قوت یابند و مواد را از قرب خودها بظاهر دفع کنند اولی دائم باشد و اگر این سفوف بدهند جائزست نسخهٔ آن بگیرند گوگرد خام ده درم مامیران پنج درم شکر سفید پنجاه درم کنجد مقشر کوفته پنجاه درم با هم آمیخته هر روز پنج درم بخورند و این وقتی دهند که اگر کسی به سوی او حاجت افتد و در عمر من بغیر آنچه مذکور شد حاجت نیفتاد و این دوا نیز جرب را نافع است بگیرند بیضهٔ مرغ ده عدد و در سرکه بسیار ترش بخیسانند تا آن‌که پوست آنها نرم شود پس در همان سرکه بجوشانند و زردی او به روغن گل و سرکه که باقی ماند مع مرداسنگ بسایند تا او را قوام در است شود بمالند و ایضاً مرداسنگ به سرکه و روغن گل بسایند تا مثل مرهم گردد و جرب شدیدالحده را بدان طلا کنند و گویند که علاج جرب رطب اولا فصد و اخراج خون است پس اسهال به حسب خلط غالب و اگر غالب صفرا باشد اسهال به ادویهٔ مسهل صفرا مثل مطبوخ هلیلهٔ زرد و شاهتره و مطبوخ خیارشنبر کنند و اگر کفایت نکند اسهال صفرا نمایند و تلئین طبیعت به این نقوع

کنند آلوبخارا و تمرهندی هر واحد ده درم در سه رطل آب بجوشانند و در شب بگذارند پس مالیده صاف کرده ده درم نبات سفید انداخته بنوشند و اگر در طبخ این سنا و شاهتره افزوده هر روز چهار اوقیه بنوشند بهتر باشد و سفوف رب هلیله آن را بسیار نافع بود و آن در قول ابومنصور مذکور شد و غذای ایشان از به قول بارد رطب و حسای دسم و شوربای کم مصالح و سویق و کشک جو سازند و بعد تنقیهٔ اطلیهٔ لینه که در آن جلا باشد مثل آب ملوخیا و آب حماض و غیره که در قول شیخ گذشت در حمام بمالند و اگر حاجت بقوی تر از آن افتد آب کرفس و سرکه در روغن استعمال کنند و اگر غالب سودا باشد ایضاً فصد کنند و ترطیب مزاج نمایند و یک هفته راحت داده استفراغ به مطبوخ افتیمون یا به مطبوخ هلیله و سنا و شاهتره و مامیران و افسنتین کنند و یا بحب مرتب از صبر و افتیمون و هلیله و بسفائج و اسطوخودوس و ترهد که در آن صبر و غاریقون داخل کنند و بگذارند تا آن‌که قریب بخشک شدن رسد پس از آن حبوب سازند که جامع‌النفع گردد و آن را تنها یا به مطبوخ و ماءالجبن در جرب کهنه استعمال کنند و خوردن صبر جرب کهنه را قلع نماید چنان چه در اقوال سابق مسطور شد و اما اطلیه باید که قوی‌تر باشند از آنچه مذکور شد و طلا که در آن کندش دو درم است و در قول جرجانی گذشت نافع بود و روغن خرزهره که در قول ابومنصور مسطور شد قوی و بالغ‌النفع است و ایضاً مالش به ادهان معدنیه مثل روغن نوره و روغن زرنیخ و روغن کبریت و روغن کندش کنند و طلا بعلک‌الانباط محلول به آب نعنع و سرکه جرب کهنه را نافع بود و اگر غالب بلغم باشد باید که ادویهٔ مسهله از جنس آن‌که اسهال بلغم نماید مثل تربد و شحم حنظل و غاریقون و مانند آن بسازند و همچنین اطلیه که در آن ادویهٔ محللهٔ بلغم و مجففه غالب بود و اما جرب یابس که علاج آن مشکل‌تر است معالجهٔ آن اولاً به اغذیه و اشربهٔ رطبه و استحمام به آب شیرین و زیادتی در غذای چرب مثل شوربائی که در آن روغن کنجد و روغن بادام و مسکهٔ تازه مغسول و مانند آن بود از آنچه در آن کیفیت حاده نباشد باید کرد و هرگاه جرب رطب گردد تنقیه به فصد و اسهال به طریقی نمایند که مسطور شد **بهاءالدین** می‌نویسد که نخست اسهال صفرای محترقه و یا بلغم شور باید کرد و مسهلاتی که در آن صبر باشد باید داد و مسهل سفوف

حب‌النیل مکرر دادن هم سخت نافع بود و مجرب است و نسخهٔ آن در علاج آتشک مسطور شد و بعد تنقیه اصلاح مزاج برفق و تدریج کنند و طریق آن نقل هواست اصلاح هوای مسکن بضد طبع ماده و ترک جماع و چیزهائیکه ممد ماده باشد و استعمال غذاها و شربت‌های ضد خلط و طعامهای کم‌نمک و چرب بگوشت مرغ و گاهی به اناردانه مناسب بود و گوشت بزغاله نیز مناسب باشد و ملازمت حمام سبک نافع عظم آمد و مداومت حب‌الشفا نافع بود و ملازمت مهارس و معجون زیبق عظیم ناعف بود و گویند که نقوع صبر در آب کاسنی و آن در قول جرجانی گذشت خیلی سودمند باشد و گر کهنه را نفع آید و اگر از رگی که میان نر انگشت و انگشت شهادت است از هر دو دست بیک بار فصد کنند عظیم نافع بود و بسیار کهن به همین صحت یافتند و دیدم که برگ شلغم را کوفته دو سه روز گذاشتند و بعد از آن در حمام بر خود مالیدند هر جائیکه که گر بود و مدتی به این طور ساختند و بعد از آن به آب گرم شستند صحت یافتند و بعضی مکرر کردند و تمام بصلاح آمدند و اگر بدین تدبیرها زائل نشود بعد از آن‌که کهنه شده باشد بمالیدن داروهای قوی علاج باید کرد چه بسیار بود که زود ادویه بر آن نمالند و بخارات آن بجگر باز رسد و سوءالقنیه و ورم پدید آید و این تجربه کرده شده و این حال دلالت کند بر آن‌که این ماده گرم فضله‌ایست که از جگر دفع می‌شود و بنابر مناسبت تام میان جگر و دست بیشتر بر دست و میان انگشتان اولا ظاهر شود بالجمله گوگرد و سیماب کشته و زراوند طویل برابر کوفته بیخته در ماست گاوی سرشته طلا کنند **دیگر** زرنیخ زرد و زراوند و مر و اشق و عدس و مرداسنگ و کندش و بادام تلخ مساوی کوفته بیخته با روغن زیت یا کنجد همچو مرهم سازند و طلا کنند **میرعوض** گوید که اگر مانعی نبود فصد کنند پس از آن بر طبق غلبهٔ هر خلط ادویهٔ مناسب آن بدهند و بدن را پاک سازند و شاهتره و سنای مکی و خیارشنبر را در همه انواع لازم دارند و صبر سقوطی را در ازالهٔ جرب صعب و مزمن اثری تمام است و طریق استعمال آن چنین است که تا سه روز متواتر هر روز یک مثقال باید داد و بعد از آن یک روز بدهند و یک روز موقوف دارند تا مجموع نه مثقال خورده شود و بعد از تنقیه و تعدیل اطلیهٔ مناسبه به‌کار برند **صفت** طلائیکه جمیع انواع جرب و حکه را سودمند است مرداسنگ سیماب

سرب هرکدام دو مثقال سرب را بگذارند و فرود آورده سیماب را در آن انداخته حرکت دهند تا منعقد شود پس با مرداسنگ در هاون باریک بسایند و با دو استار سرکه دو استار روغن گل سرشته طلا کنند **دیگر** توتیای سفرنیم دام کبریت آمله سار یکدام کافور چینی دو درم کوفته بیخته سه حصه نموده یکی از آن در یک دام روغن ماده گاو آمیخته بر بدن مالیده دو ساعت در آفتاب بنشینند بعد از آن گل یا آرد نخود به آب سرشته بر بدن مالیده به آب سرد غسل نمایند و یک روز در میان توقف نموده آن دو حصهٔ دیگر را نیز اگر حاجت افتد استعمال کنند **مولف اقتباس** گوید که اول رگ هفت اندام زنند و تنقیه بدن به مطبوخ شاهتره و یا افسنتین و یا ماميران نواب علوی‌خان نمایند و غذا کم نمک و تفه دهند و ترک لحوم کنند و اگر بدین تدبیر زایل شد فبها والا ماءالجبن و یا آب شاهتره و یا چوب چینی حسب حال به عمل آرند و طلای حب توتیای علوی‌خان که در آتشک گذشت در روغن گاو بیست و یک مرتبه در آب شسته حکه و جرب کهنه را نافع است و مکرر به تجربه راقم درآمده **ضماد** که بعد از تنقیهٔ بدن هر دو گونه جرب را نافع است آب برگ مکوه مع تخم و آب حنا و انار ترش خام مع تخم و شحم و سرکه هر یک پنج توله روغن گل چهار توله در ظرف آهنی انداخته بجوشانند تا سرکه و آب بسوزد مالیده صاف نموده مغز تخم کدو شیرین و تربوز هر واحد یک درم تخم پنوارپنج ماشه انداخته بچوب نیب خوب بسایند تا ده مهر به عده مرداسنگ یک‌درم توتیای سبز مغسول یک مثقال سفیدهٔ کاشغری یک توله آمیخته به‌کار برند **دیگر** که جرب کهنه را در سه روز به می‌سازد و آبنه هلدی توتیای سبز کبریت زرد هر دو مثقال سیماب یک توله رائی مکره دو نیم توله حرف دو توله کوفته بیخته با توتیا و غیره سوده در بیضهٔ مرغ سه چهار عدد مع سفیدی و زردی پر کرده به خمیر آرد گندم پیچیده در تنور نهند تا خوب پخته گردد برآورده اندکی در مسکهٔ گاوی که بیست و یک بار بلکه چهل و یک مرتبه در آب شیرین شسته آمیخته به‌کار برند **میرزاعلی شریف** در معمولات خود می‌نویسد که در جرب و حکه عناب شاهتره گاوزبان گل بنفشه گل نیلوفر گل سرخ خطمی خبازی چرایته کاسنی بیخ کاسنی تخم خربزه آلوبخارا زرشک هلیلهٔ سیاه گلقند به اضافه آب انارین پنج پنج توله بدهند و بروز سوم بسفائج و براده چوب آبنوس و

در مسهل سنا و هلیلجات غاریقون به رنگ کابلی تربد زنجبیل خیارشنبر روغن بادام بیفزایند و گویند که تربد اگر در مطبوخ داخل شود مسهل اخلاط محترقه است و اگر سردارو مع زنجبیل نموده شود مخرج بلغم است و در این مسهل آمله نیز داخل کرده می‌شود و بعد تنقیه برگ حنای تازه برگ پان بنگله هر یک دو جزو سیماب یک جزو با هم صلایه کرده توتیای سبز مرداسنگ فلفل سیاه تخم پنوار بابچی سند در کمیله چوک هر یک نیم جزو آمیخته کهرل کنند و روغن گاو یک صد و یک بار نشسته هفت جزو روغن کنجد سفید ده جزو آمیخته بمانند و این طلای جرب نیز نافع بود مرداسنگ برگ حنا شحم حنظل اقلیمیای نقره آرد عدس مقشر سیماب باید که اول سیماب را با سرکه قتل کنند و ادویه را به روغن گل آمیخته ضماد کنند و این طلا نیز برای جرب و آبله‌ها مجرب است مرداسنگ برگ حنا قنبیل نوره هر واحد یک مثقال توتیای سبز نیم مثقال کات یکدانگ باریک سائیده در روغن گل آمیخته بر بدن طلا کنند و ساعتی در آفتاب بنشینند **طبری** گوید که انواع جرب بسیار است و کثرت انواع او به حسب اختلاف اخلاط موجب او و به حسب ترکیب بعض او ببعض بود و من آنجمله را در یک باب ذکر می‌کنم و اگرچه طول شود و فرق میان انواع او و علاج هر نوع مشروحاً بیان می‌نمایم **نوع اول** آن دانهٔ کوچک خشک است که ریم نکند و آن را بریق و امتلا ظاهر نشود و از آن جلد منقشف گردد و با آن خارش لذیذ بود غیر آن‌که عقب او وجع و حرقت باشد و سبب موجب او خلط حریف لذاع است که آن را چیزی از احتراق خون مختلط شود و آن غیرمتحرک بود و معنی این آن است که جالینوس ذکر کرده که خلط چون لذع بخاری باشد و اندک و متحرک بود حکیدا کند و اگر خلط به این صورت باشد و بسیار بود حرکت اقشعراری احداث نماید پس اگر زیاده شود تب پیدا کند و اگر خلط به این صورت باشد و غیرمتحرک و اندک بود حکهٔ لذیذ و بثور کوچک احداث نماید واگر متحرک باشد و غلظ او زیاده شود جرب یابس مختلط بحکه مع لذع پیدا شود و این خلط بوصفی که مذکور شد به هم می‌رسد از افراط کردن انسان در خوردن سیر و پیاز و نمکسود و ماهی شور و به قول حریفه و کل اطعمهٔ حارهٔ یابسه و مورث جرب گردد هر نوع که باشد علاج این آن است که استفراغ مریض در اول ظهور این نوع از جرب

نباید کرد بلکه اصلاح اغذیه نمایند و اقتصار کنند بر اسفیدباجات معمول از گردن بره و بچۀ مرغ و حملان و اگر مریض بدان ضرر یابد مزورات معمول بماش و اسفاناخ و کدو و خرفه و بقلۀ یمانی با حریره مرتب از نشاسته و در آن عوض روغن کنجد مقشر بیان سوده داخل کرده باشند بدهند تا آن‌که بدن او تری یابد و امر به آبزن و دخول حمام کنند به عده فصد نمایند اگر ممکن بود از اکحل و اخراج خون به حسب قوت او کنند و بعد فصد چند روز بر آن صبر نمایند و بخراج او نظر کنند پس اگر متغیر نشود استفراغ به این مطبوخ کنند بگیرند هلیلۀ زرد منقی بیست درم و هلیلۀ سیاه و کابلی گل سرخ بنفشه افتیمون شاهترۀ خشک هر یک پنج درم افسنتین رومی پانزده درم افتیمون رامع سه درم مامیران چینی و یک درم ریوند چینی هر دو کوفته در پارچه صره بسته وقت طبخ در ادویه اندازند برگ عنب‌العثلب خشک بیست درم و اگر تر باشد باقۀ کبیره تمرهندی از لیف پاک کرده بیست درم عناب سپستان هر یک سی عدد و آلو بخارا بیست عدد مویز منقی پانزده درم گشنیز خشک کف کبیر همه را به دستور مطبوخ بجوشانند و از آن یک شربت به حسب قوت مریض و احتمال او صاف کنند و بر آن پانزده درم شکر سوده انداخته نیم‌گرم بنوشند و ازاین مطبوخ در مدت پانزده روز سه شربت یا دو به حسب قوت او بنوشانند و اگر متحمل نباشد بر یک شربت اقتصار کنند و بعد این تدبیر بدخول حمام امر کنند هر روز یک وقفه صباح بر ناشتا داخل شوند و عرق خفیف آرند که از بدن او سیلان نکند و بدن او تر گردد و عرق بمسام متعلق شود پس بپارچه پاک کنند و مالش بدن او به روغن گل خالص خوب کنند و ساعتی بعد مالش در خانه اوسط بنشینند به عده بر بدن آب گرم بریزند و با شنان سبز شدیدالملوحت مالش نمایند و چون از غسل فارغ شوند بگیرند روغن گل اندک و گلاب مقدار صالح و ممزوج نموده بمالند و به سوی خانه سر و بیرون آیند و ساعتی توقف نمایند پس بدن پاک کرده لباس بپوشند پس هرگاه لزوم این تدبیر نمودند بصورت جرب و نقصان و زیادت او و مزاج آن نظر کنند اگر مزاج به سوی حرارت متغیر شده باشد لزوم شرب ماءالشعیر و سکنجبین معمول به اصول کاسنی و بادیان صرف بغیر آن‌که در آن تخم یا بیخ کرفس باشد باید کرد تا آن‌که مزاج او به اعتدال آید و به حالت طبیعی عود کند و اگر مزاج او متغیر نشود و جرب برحال خویش باقی ماند یا زیاده گردد اعاده به استفراغ بار دوم و سوم کنند و امر بلزوم حمام و

پرهیز بنوعی که مذکور شد باید کرد تا آن‌که نقصان در جرب آغاز کند پس هرگاه کم شود علاجش بدو طریق بود یا صبر بر آن مع این تدبیر تا آن‌که گم کرده و زائل شود و یا تطلیهٔ او به این طلا نمایند تا به سرعت کم شود و طریق اول نزد من بهتر است **صفت طلا** بگیرند خاک سیماب یک جزو اقلیمیای فضی مثل او نوشادر ربع جزو کندش نیم جزو برگ خرزهره نیم جزو همه را باریک سائیده به عده میعهٔ سائله یک جزو در روغن گل ده جزو گرفته با هم آمیزند و اگر حاجت ترطیب او بیشتر باشد روغن زیاده کنند به عده بر آن اندک سرکهٔ کهنه بریزند و اگر خواهند دوا را دو حصه کنند و در یک حصه سرکه آمیزند و حصهٔ دیگر بغیر سرکه گذارند به عده چهار روز متواتر بر بدن مریض طلا نمایند یک روز بحصهٔ که در آن سرکه باشد و روز دوم بحصهٔ بغیر سرکه و روز پنجم در حمام داخل کنند و بسبوس و اشنان بدن او را خوب بمالند قبل از آن‌که عرق کند بعد از آن عرق آورند و بر آن آب گرم بسیار بریزند و بعد آن به اشنان و تخم خربزه کوفته مالش نمایند پس هر گاه از حمام خارج شوند آنچه بر جلد باشد زائل شود و حکه ساکن گردد و بر جمله پرهیز قائم مانند و در غذا از سرکه و روغن بادام تجاوز نکنند و ابوماهر موسی‌بن سیار صاحب این نوع جرب را در اول امر اوامر به اقتصار بر سرکه و روغن بیست روز و شرب سکنجبین می‌کرد به عده امر بقص در آب چشمهٔ کبریتی و استعمال حمام و بعد آن روغن گل می‌نمود و بر این زیاده نمی‌کرد و پس هرگاه از آنچه ذکر کردیم فارغ شوند و جرب زائل شوند نظر کنند بحال مریض و آنچه معالجه در آن اثر کرده باشد پس اگر حال بدن و سحنهٔ او بد گردد و لاغری و خشکی پدید آمد ماءالجبن به روغن بادام و سکنجبین بسیار روزها بنوشانند که بدان دو امر یعنی ترطیب بدن او و تغیر خلط موجب این نوع جرب به سوی رطوبت مندیه جمع کرده باشند و بعضی اطبا صاحب این نوع جرب را امر بپرهیز تام می‌کنند چنان چه ذکر کردیم به عده مشی هر روز بمقداری که بدن او گرم و تر گردد بعد از آن جلوس در آب سرد و تسکین حدت آن خلط و حرارت خارج از اعتدال موجب فساد آن خلط می‌شود و این نیز طریق محمودست غیر آن‌که آنچه وصف آن کردیم احمد و اسلم است و در ذکر طلاهای این نوع جرب استقصا نمیک و نیم بهر آن‌که در مقداری که ذکر کردیم کفایت

است **انتباه** گیلانی می‌نویسد باید دآن است که اینها امور خطیر و علاجات بعید از صواب‌اند و اولی در علاج این قسم جرب آن است که مریض را مدتی مدید روغن گاو در آب گرم جوشانده گداخته یا مسکه به همین طور گداخته هر روز یک اوقیه بنوشانند و اندک اندک زیاده کنند تا آن‌که بدو یا سه اوقیه برسد پس بدن مریض و مزاج او بدین ترطیب یابد به عده اگر خواهند مسهلات بنوشانند و بهترین آنها حب صبر مذکور است و یا مروخ جرب یعنی کبریت در روغن و بنه گداخته به اندک میعه که مذکور شد بمالند و یا امر بجلوس در آب چشمهٔ گوگرد نمایند و اگر میان این همه تدابیر بر ترتیب مذکور جمع کنند امیدست که از آن اثری از این نوع جرب باقی نماند **نوع دوم** جرب معروف بجرب دموی است و این در دانها بیشتر از نوع اول است و خارش این لذیذ و عقب او الم شدید باشد چنان که قریب بود که مریض گریه کند و صورت او این است که دانه آن در جائی از جلد ابتدا کند به عده آنچه در آن باشد بسیلان آغاز نماید تا آن‌که اخذ کند از جلد مسافت به قدریکه در آنجا دانهٔ دیگر بزرگتر از دانهٔ اول پدید آید و میان هر دو خلطی واصل شود که از دانهٔ اول سیلان کند پس خارش لذید در دانه اول و الم در دانهٔ دوم بود و همه بدن به این صورت باشد و چون دانهٔ چند بر یکی از خطوط کف دست واقع شود آنچه از سیلان کند مسافتی از جلد بعیدتر اخذ نمایند و همچنین هرگاه بر مفاصل واقع شود آنچه سیلان کند از دانهٔ اول تا دانهٔ دوم از آن حیوان نافذ در مسام تولد کند و حیوان شبیه بچه شپش پیدا شود که از دانهٔ اول رفتار کند تا آن‌که بدانهٔ دوم برود و آنجا بایستد و گاهی این حیوان بسر سوزن برآید و چون بر ناخن نهند و پیش روشنی آفتاب یا گرمی آتش کنند بر ناخن حرکت نماید و هرگاه در میان دو ناخن قرع کنند از آن آوازی مثل آواز بچهٔ شپش شنیده شود و این نوع جرب در معالجه سهل‌ترین انواع است بهر آن‌که چون استفراغ بدن بچیزی کنند که اخراج خلط موجب او نماید و به چیزی که قتل این حیوان کند طلا نمایند زائل شود و هرکه غلط در معالجهٔ این نوع جرب کند استعمال حمام و روغن گل نماید و این نوع را طریق آن گرداند که بدن متخلخل گردد و خلط موجب این نوع جرب خلط مرکب است که در آن سوزش و تیزی بود و در آن رطوبت نمسهٔ وسمه باشد و آن رطوبتی است که چون در امعا

بود از آن دیدان و حب القرع تولد کند و هرگاه با وی خلط دیگر مرکب شود مثل بخاریت غلیظ گردد و بمسام و زیرجلد درآید و این نوع جرب پیدا شود و علاج این نوع جرب آن است که تنقیهٔ بدن مریض به حسب امکان نمایند اعنی به حسب اطلاق قوانین به این حقنه خارخسک بابونه اکلیل‌الملک حلبه هر واحد یک کف شحم حنظل کوفته سه درم برگ شبت برگ سداب هر واحد کف کبیر ماميران چینی سه درم خرپزهٔ خشک که از خراسان می‌آورند سی درم خطمی سبز و سبوس گندم هر دو در صره بسته هر واحد کف کبیر همه را بپزند تا مهرا شود و مثل حریره گردد پس صد درم از آن صاف کرده یک ورم بورق و نیم درم نمک کوفته بیخته و سی درم روغن کنجد و هفت درم شکر حل کرده نیم‌گرم حقنه کنند و این حقنه پنج مرتبه یا چهار دفعه در مدت یک هفته به عمل آرند اگر قوت او متحمل آن باشد به عده تا یک هفته ترک نمایند و از اغذیهٔ غلیظه پرهیز کنند و بر زیرباجات اقتصار نمایند و از کثرت دخول حمام منع کنند و اگر احتیاج بدخول حمام افتد جلوس را در آن طول ندهند بعد از آن این مطبوخ نوشانند بگیرند هلیلهٔ سیاه و پوست هلیلهٔ کابلی هر واحد ده درم پوست هلیله زرد پوست بلیله ریوند کوفته شاهتره هر یک پنج درم حشیش غافث و قنطوریون و اسطوخودوس و غاریقون سفید و تربد سفید خراشیده هر واحد سه درم افسنتین رومی اتفیمون هر واحد هفت درم ماميران چینی کوفته یک و نیم درم مویز منقی بیست درم همه را به دستور مطبوخ بپزند و یک صد درم از آن صاف کرده پنج درم شکر سوده در آن آمیزند پس عسل خیارشنبر علیحده برآورده پانزده درم در آن مالیده نیم‌گرم بنوشند و از این مطبوخ سه شربت بنوشند و اگر قوت متحمل آن باشد و یا دو شربت و اگر قوت او به احتمال این نکند الا یک شربت بر آن اقتصار در زنده لزوم پرهیز نمایند و امر بخوردن جلنجبین در هر روز کنند و اگر در مزاج او حدت شود تسکین او بسکنجبین که در نوع اول مذکور باشد باید کرد و بعد تسکین مزاج او بصورت جرب از زیادتی و نقصان او نگاه کنند پس اگر یاده شود یا برحالت واحد بایستد اعادهٔ استفراغ نمایند و اگر قوت او متحمل آن نباشد در لطافت پرهیز زیادتی کنند تا آن‌که استفراغ ممکن گردد بگیرند کندش و برگ خرزهره و ماميران چینی و اقلیمای فضه و توبال نحاس هر واحد یک درم و همه را باریک سائیده با سیماب مقتول آمیخته بر بدن طلا کنند سه مرتبه در شش روز در هر روز یک بار وقت شب و صبح

در حمام داخل شوند و باشنان و اندکی سرکه مالش نموده بدن را ببرگ کنار یا خطمی یا بهردو بشویند و بدن را بکدام روغن مس نکنند و طلا را ترک ننمایند تا آن‌که همه از جمله فرو ریزد و صاف گردد و در جمیع این ایام پرهیز بدارند که بهترین اشیا بجمیع انواع جرب پرهیز صادق است **نوع سوم** جرب معروف بجرب ناری است و صورت این جرب بصورت نمله باشد و فرق میان هر دو آن است که این بخارد و نمله الم آرد و خارش ننماید و رنگ نمله اکثر مائل بزردی و سفیدی و یا بسرخی بود و رنگ این نوع جرب اکثر در ملک حجاز و مکه حادث شود و سبب موجب او خلط دموی حاد حریف است که از مخالطت رطوبت فاسده غلیظ گردد و علاجش فصد مریض از هر دو دست و هر دو صافن اوست اگر قوت را امکان این باشد و ماءالشعیر بنوشانند و استفراغ او بمبطوخ هلیلۀ زرد و تمرهندی و آلو که او در مواضع کثیر نموده شد بدفعات متوالی نمایند بعد از آن بصورت جرب و مقدار اعراض او نظر کنند اگر ساکن و کم نگردد این نقوع بنوشانند تمرهندی از لیف و تخم او پاک کرده پنجاه درم آلو بخارا عناب هر یک پنجاه عدد گل سرخ گشنیز خشک کشوث بغدادی هر یک کف کبیر برگ عنب‌العثلب یک کف تخم کاسنی تخم کاهو هر واحد متوسط ترنجبین بیست درم همه را در ظرف آبگینه یا چینی سبز کرده بر آن آب به قدر واجب اندازند و در روز در آفتاب دارند بعد از آن هر روز یک قدح از این آب با پانزده درم سکنجبین ساده بنوشند و هرگاه جرب بنقصان آغاز کند این طلا به‌کار برند بگیرند موم روغن و بر آن اندک ماميران چینی و قدری کافور و قلیلی سرکه غیر کهنه انداخته یک جاحل کنند و شب طلا نموده صبح در حمام داخل شوند و بدن را بغیر دلک به آرد باقلا و آرد جو و سبوس گندم قبل از عرق کردن بشویند به عده به روغن بدن را بمالند و عرق خفیف آورند و غسل کرده بیرون آیند و دخول حمام یک بار بر ناشتا و بار دیگر دیگر بعد غذا باشد و استعمال روغن گل و گلاب وقت طلا برای این نوع نیکو است **نوع چهارم** جرب معروف بجرب رطب است و صورت او این است که دانهای بزرگ مستدیر شبیه به آبلۀ چیچک باشد و گاهی رنگ او مائل بسبزی و تیرگی و سیاهی وزردی یا سفیدی باشد و این نوع جرب بسیار دردناک بود و صاحب او را مانع از تصرف در امور معیشت بود و چون زیاده‌تر گردد مریض را از

خواب بازدارد و از بدی حال در موضع زحمت باشد و بعض اوائل این نوع جرب را از نوع جدری نامیده‌اند و فرق میان هر دو آن است که مدت این طول می‌کند و در روز هفتم و چهاردهم تخفیف نمی‌یابد و گاهی تا یک سال و بیشتر از آن باقی می‌ماند و ایضاً فرق می‌کنند که از این مده سیلان می‌کند و بار دوم پر می‌شود و گاهی ریم از یک دانه سائل می‌شود و ده دفعه از ریم پر می‌شود و جدری چنین نیست و سبب فاعل این نوع جرب فساد خون و رطوبت و ترکب آنها با هم دیگر است و فساد آنها بتعفن و ایضاً با و یحرارت خارج از اعتدال آمیزد و سببی که این خلط را فاسد کند و در بدن آن را پیه گرداند خوردن لحوم غلیظ و هرائس غلیظ و حلوات معمول به روغن زرد و عسل و شراب اشربهٔ غلیظهٔ رطبه است و علاجش فصد و اخراج خون بسیار و پرهیز و اقتصار بر تیهو و دراج معمول به طریق مصوص بسرکهٔ تندست و استفراغ بدن او اگر امکان قوت باشد به مطبوخ افتیمون و مطبوخ مجموع کبیر که در علاج کبیر مالیخولیا و سیلان لعاب ذکر کردیم بدفعات متوالی نمایند و لزوم پرهیز بنوعی که مسطور شد دادن سکنجبین و گلقند با هم مالیده بعد از آن اگر مزاج تسکین یابد چند روز این سفوف دهن و یا آن را معجون ساخته بمقدار یکه مذکور گردد معجون یا سفوف بدهند بگیرند صبر سقوطری خالص ده درم خبث‌الحدید بر بسرکهٔ بریان به روغن بادام سه درم ماميران چینی دو درم ریوند چینی و زردچوب هر واحد یک‌درم انزروت سرخ دو درم گل سرخ سه درم مصطکی یک‌درم همه را باریک سائیده سه درم به مثل او شکر بدهند و اگر خواهند آن را به شکر که به قوام عسل آورده باشند به سرشند و مثل شربت مذکور بدهند و بر تناول این دوا نمایند و تا هفت روز پرهیز دارند پس اگر جرب او کم نشود و ریم او خشک نگردد اعادهٔ استفراغ نمایند و اگر این سفوف سه درم حل طبیعت او نماید اعادهٔ خوردن سفوف کنند تا آن‌که نقصان در جرب ظاهر گردد پس این طلا نمایند برگ خرزهره کبریت اقلیمیای فضه هر واحد سه درم تراب مس و او آن است که از جائیکه در آن مس گدازند بگیرند و آن از جوهر خاک است که از آن مس جدا گردد و گلنار و گل سرخ و کندش هر واحد دو درم سیماب مقتول میعهٔ سائله هر واحد چهار درم همه را سائیده به سرکه و روغن گل رقیق سرشته در شیشه نهند و سراو با پنبه یا پشم بند سازند به عده در دیگ پر آب نهاده بجوشانند تا آن‌که آنچه در شیشه است بگدازد پس برآورده بر بدن طلا نمایند سه بار متواتر

هر شب یک بار و پارچهٔ باریک بپوشند یا در آفتاب ساعتی بنشینند و روز چهارم در حمام داخل شوند و بدون بغیر دلک بشویند پس به روغن گل بمالند و بنشینند تا آن‌که عرق آید و همچنین تا آن‌که خشک شود و آنچه بر بدن باشد بریزد و رعایت مزاج به حسب تغیر او نمایند و این نوع با وجود شدت خود گاهی بفساد تدبیر طول می‌کند و گاهی به سرعت زائل می‌شود اگر معالج در علاج او غلطی نکند **نوع پنجم** جرب معروف بجرب کلب است و صورت او آن است که دانهٔ بزرگ ظاهر شوند به عده منبسط گردند و بعضی ببعض بچسپند تا آن‌که مثل قوبا شوند و آن را منظر قبیح گردد گویا که با تخفیف جرب کلب است و بعضی اطبا ذکر کرده‌اند جرب کلب آن است که در گوش صبیان و احداث برآید و از آن آب زرد ترشح کند و بر گوش قطعهٔ واحد بود و اما آنچه در بدن بدین صورت ظاهر گردد و آن جرب قوبائی است و این منازعت در اسم است و ما را در این فائده نیست و سبب موجب فاعل او فساد رطوبت و خون است و اختلاط این هر دو حتی که خلط سوداوی حار محترق لذاع گردد و با این نوع جرب خارش نبود الا بندرت بلکه درد او زیاده بر خارش باشد و سبب مولد این خلط آن است که در نوع سابق از این مذکور شد غیر آن‌که این خلط در فساد شدیدتر از آن خلط بود زیرا که سوداوی شده و علاجش فصد باسلیق است سه دفعه یا دو دفعه اگر قوت متحمل باشد و پرهیز مریض و اقتصار بر مزورات معمول و زیرباجات معمول بماش و آشامیدن ماءالشعیر به سکنجبین و استفراغ او بمبطوخ افتیمون و مطبوخ مجموع کبیر بعد از آن نظر به سوی صورت جرب کنند پس اگر برحالت خود باشد و کم نشود **سفوف صبر مذکور** در نوع سابق بسیار روزها دهند و پرهیز دارند و هرگاه جرب کم گردد در غذای مریض تیهو افزایند و این طلا به‌کار برند بگیرند سیماب رجراج مقتول بخاکستر چوب انگور و سرکه و روغن بعد از آن بگیرند از آن یک درم و از نوشادر یک دانگ و با روغن گل حل کرده طلا نمایند و سه روز متواتر به‌کار برند به عده در حمام داخل شوند و بگیرند آب چقندر مطبوخ مصفی و بدان همه بدن را به آهستگی بشویند بعد از آن مالش به اشنان و مغز خربزه اگر وقت او باشد والا تخم او کوفته باشد باید کرد تا بدن پاک گردد به عده از حمام برآیند و روغن گل بمالند هر روز یک بار تا پنجروز پس از آن بصورت جرب نگاه

کنند اگر بتحشف و تناقص آغاز کند این طلا به عمل آرند بگیرند برگ خرزهره و کندش هر واحد پنج درم و هر دو را در سرکه بجوشانند تا اجرای آن مهرا گردد پس در هاون کرده سیماب مقتول ده درم بر آن ریخته حل کنند تا همه یکذات گردد به عده یک بار در حمام و یک مرتبه در خانه طلا کنند و صبح درحمام داخل شوند که به این طلا فرو ریزد و اگر دشوار گردد بر هر موضع از بدن او زلو بسیار اندازند و امر بشرب آب چشمهٔ کبریتی و بورقی و جلوس در آن نمایند و آنچه صاحب این جرب را هنگام دشواری آن بدهند اطریفل به ایارج سرشته است و هر وقت که بمزاج او متغیر شود تسکین بمطفیات نمایند تا به اعتدال باز آید و گاهی تنقیهٔ بدن او بماءالجبن کنند که بر آن هلیلهٔ سیاه و افسنتین و افتیمون هر واحد یک درم صبر دو درم سقمونیا یک دانگ افزایند و از این دو شربت سازند و هر شربت را پنج بندقه ساخته به شکر گداخته پیچیده صبح بر نهار فرو برند و بالای آن ماءالجبن صاف کرده سکنجبین و اندک روغن بادام شیرین داخل کرده بنوشند و این را تا هفت روز بنوشند مگر آن‌که اسهال افراط نماید که در آن حالت چهار روز یا سه روز به حسب رای طبیب اقتصار نمایند که آن در حقیقت این نوع جرب را زائل کند چون در وقت او استعمال کنند **نوع ششم** جرب معروف بجرب جذامی است و گاهی جرب سوداوی نامند و صورت او آن است که دانهٔ بزرگ متفرق در بدن بود چون بگشاید از آن خون سیاه یا ریم زرد آبی سیلان کند و او خارش نماید مرکب با درد و سبب فاعل او خلط سوداوی است که خون فاسد غلیظ با وی آمیزد و این خلطی است که چون در بدن کثرت نماید جذام پیدا کند و این چون زائل شود آثار او سیاه باقی ماند گویا که جلد محترق شده و گاهی انسان به این جرب هلاک گردد و این نوع جرب مائل بصره بسیار افتد به سبب خوردن گوشت خشک و هر طعام غلیظ شود مثل کوامیخ حریفه و علاجش به حسب موضع بدن مختلف بود اما چون در ساقین باشد در صحت او به سرعت طمع نبود و چون در اعلای بدن باشد شفای او سهل‌تر بود پس علاج عام او این است که نظر بمزاج مریض و فصل سال کنند اگر فصل سرما باشد البته معالجهٔ او نکنند و اگر وقت گرمای باشد ایضاً معالجهٔ او نباید کرد و هرگاه وقت ممکن باشد نظر بقوت مریض کنند اگر قوی باشد فصد باسلیق و فصد اسلیم و هر دو صافن

گشایند و میان هر فصد فاصلهٔ ایام چندان باید که امن از سقوط قوت بود تغذیه بغذای قوی تر کنند که جوهر آن مولد خون عمود باشد مثل لحوم برد و بچهٔ مرغ و از نقول کاهو و کاسنی و از شراب ابیض جیدالجوهر مبرد و ممزوج بنوشند بعد از آن این مطبوخ بنوشند بگیرند برگ عنب‌الثعب و کاسنی هر واحد یک دسته و از آن آب چندان برآرند که این اجزا در آن آب جوش کرده شود افسنتین رومی خالص زرد پانزده درم شاهتره بیست درم خشیش غافث و قنطوریون هر واحد یک‌درم اسطوخودوس و سنای مکی هر واحد سه درم اسقولوقندریون ده درم کماقیطوس کماذریوس هر واحد پنج درم افتیمون شش درم در صره بسته با سه درم مامیران و دو درم ریوند هر دو کوفته و بعد جمیع اجزا در دیگ سی عدد عناب و سی دانه آلوبخارا و بنفشه پنج درم و مرهندی بیست درم هلیلهٔ سیاه و کابلی هر واحد درم اندازند و در پنج رطل صغیر آب بجوشانند تا به یک رطل آید صاف کرده یک درم غاریقون و دو ثلث درم تربد و نیم درم لاجورد مغسول و یکدانگ سقمونیای مشوی و دو دانگ ایارج فیقرا باریک سوده به عسل خمیر کنند لیکن میان این تخمیر و وقت شرب مطبوخ فاصله دوازده ساعت باشد به عده این را در آن بمالند و بر آن وزن یک و نیم دانگ نمک نفطی سوده و هفت درم شکر سفید اندازند و بنوشند و از این شربت سه شربات در مدت بیست و یک روز بیاشامند مگر آن‌که از این مانعی از ضعف قوت باشد یا صداع یا تب عارض شود بعد از آن بصورت جرب در زیادت و نقصان او نگاه کنند اگر مرض کم گردد و دانهٔ او بتحشف ابتدا کند از غذای او کم کنند درد او بچوزهٔ مرغ و تیهو نمایند و آنچه در این جرب بدان طلا کنند این طلاست بگیرند برگ خرزهره و کندش و مامیران چینی و بورهٔ ارمنی مساوی و همه را در سرکه بجوشانند تا مهرا گردد به عده بگیرند خاکستر افتیمون و خاکستر قیصوم و نمک زجاج که آن را زبدالقواریر گویند و خاک سیماب مساوی به قدریکه مناسب اجزای مطبوخه باشد به عده این همه را بسایند و بر آبی که جوشانیده‌اند اندازند به عده روغن گل یا هر روغنی که خواهند بگیرند و در دیگ مضاعف بپزند مع اندک کبریت و قدری نوشادر تا آن‌که روغن قوت او اخذ کند و کبریت بگذارد و سوخته نگردد به عده این روغن بر آن ادویه ریزند و باید که مقدار روغن وافر بود و همه را حل کنند تا مختلط گردد پس بر هر دانهٔ این جرب جداجدا طلا کنند و از طبیعت این جرب نیست که منبسط شود و

یکی با دیگر متصل گردد بلکه هر دانه در جای خود عمیق شود و طلا در شب کنند و صبح درحمام داخل شوند تا آن‌که منحشف گردد و بریزد و هر دانهٔ از آن که متعسر شود و منحشف نگردد بر آن زلو چسپانند بعد تقدم این همه تدابیر و لازم است که در ابتدای مرض قبل استفراغ بدوا از چسپانیدن زلو حذر کنند و از آنچه معالجهٔ این نوع جرب بدان می‌کنند بشرب آب چشمهٔ کبریتی است و نشستن در آن و چیزی قریب‌تر در تاثیر از این آب و جلوس در آن ندیدم و گاهی این جرب را بعد فصد و استفراغ بدوا این معجون زائل می‌کند بگیرند هلیلهٔ سیاه سی درم افتیمون ده درم ماميران چینی ده درم باریک سائیده بقشمش یا مویز منقی سرشته هر روز یک درم بخورند و یا یک روز در میان پس در هر سه روز سه درم کنند و چیزی که بدان تمام می‌شود علاج این نوع جرب شرب ماءالجبن به روغن بادام و سکنجبین و شیر بزست اگر فصل ربیع باشد پس اگر تعفین از این جرب به استخوان رسد علاجش علاج ناصور باشد از نهادن دوای حاد و بعد از آن علاج بمرهم **نوع هفتم** از جرب معروف بمقع است و این دانها بزرگ متفرق بود که اصول او صلب چندان بلند از جلد باشد که بحس ظاهر شود و ریم در سرهای دانها بود چون انسان بدانهٔ از آن نظر کند چنان ظاهر شود که گویا بدو نصف مقسوم است نصف اعلای او پر از ریم بود و نصف اسفل صلب سرخ رنگ و چون ریم برآرند نصف ثانی بر جلد مثل ثولول املس صلب که از آن آب زرد بچکد باقی ماند و این نوع خارش کم دارد سبب فاعل او خلط غلیظ سوداوی است که از فساد رطوبت و عفونت آن پیدا شود و سوداوی گردد علاجش نوشیدن مطبوخ افتیمون است اگر قوت متحمل باشد به عده فصد باسلیق و پرهیز از اغذیهٔ غلیظه و اقتصار بمزورات تا آن‌که در دانهای او تحشف ظاهر شود بعد از آن این سفوف هر روز دهند برگ فلیگوش خشک هلیله سیاه و کابلی تو دریین هر یک پنج درم ماميران چینی سه درم شاهتره ده درم شکر سفید مثل همه پس هم چند همه کنجد بریان جمله را باریک سائیده با هم آمیخته صبح بر نهار سه درم بخورند و غذا سرکه و روغن کنجد و شکر یکجا کرده بدهند و هرگاه دانها منحشف گردد و اصول آنها صلب باقی ماند بدوا امر انجامد یا به الم و خلش در بیخ دانها و این دلالت می‌کند بر آن‌که صلابت از آن زائل شد و انتقاخات که از رطوبت بود تحلیل

شد و باقی از آن حدت و رقت یافت پس علاج بچسپانیدن زلو با شرط بر هر دانه کنند و واجب نیست که البته طلا کنند چون در آن درد حادث گردد بلکه مالش روغن و دخول حمام استعمال کنند تا مؤدی به حدوث حکهٔ مستلزه بغیر الم در آن گردد و این دلالت کند بر آن‌که باقی از آن خلط حریف لذاع است و علاج او در این هنگام آن است که این طلا به‌کار برند کندش دو درم برگ دفلی خسته هلیلهٔ سوخته هر یک سه درم سیماب مقتول بخاکستر و روغن ده درم میعهٔ سائله پنج درم سائیده با هم آمیخته به سرکه و زیت مخلوط سازند و از از آن سه روز طلا نمایند به عده در حمام داخل شوند و اگر از این خارش زائل نگردد بگیرند سیماب مقتول یک جزو و نوشادر دو جزو و قیروطی به روغن گل ساخته سرد گرده در آن حل کنند بعد از آن بر دانها به تدریج طلا کنند و بر بدن او به یک دفعه یا دو دفعه طلا نمایند پس اگر به این زائل نشود و متعسر گردد نشستن در چشمهٔ کبریتی و نوشیدن آب آن بی‌شک ازالهٔ او نماید **نوع هشتم** جرب معروف بمتدقق است و او آن است که انسان بدن خود را بخارد پس زیر جای خاریدن قشف مغرط ظاهر گردد و هرجائیکه از بدن متعفن شود و یا در آن سوزن بخلانند از آن خون بسیار سیاه غلیظ القوام برآید و جمیع مویها که بر بدن او باشد غلیظ و خشن و سفید گردد و خارش او به الم اندک باشد و سبب فاعل آن خون سیاه محترق حریف الکیفیه لذاع عفن بدبو بود علاج آن اگر قوت مساعدت کند فصد باسلیق نمایند و ترک تنقیهٔ او بدوا در ابتدای مرض کنند و لزوم پرهیز سازند تا که ظهور دانها در جلد ابتدا نماید و خارش کم گردد به عده اعادهٔ تنقیه به فصد باسلیق کنند و لزوم تناول اطریفل به این نسخه نمایند هلیلجات ثلاثه هر واحد ده درم بعد دور کردن خستهٔ آنها بلیلهٔ آمله منقی افسنتین رومی هر واحد پنج درم افتیمون ده درم همه را سائیده بمویز منقی به سرشند و هر روز دو درم از آن تناول نمایند پس اگر طبیعت او از این منحل گردد به سرعت صحت یابد و اگر منحل نشود بزمانهٔ دراز به شود و این معجون را در آخر امر دهند و امر بدخول حمام نکنند مگر بعد استعمال این معجون به عده امر به استعمال روغن گل و دخول حمام کنند تا آن‌که خارش زائل شود و قشف و آثار باقی ماند و در آن هنگام ماءالجبن به روغن بادام تلخ و شیرین و بسکنبیجن ایام توالی بنوشند که قشف زائل و نرم

گردد بشرب آن و در این وقت اگر ارادهٔ نوشیدن دوا برای استیصال قشف نمایند به مطبوخ افتیمون بنوشند به عده لزوم اغذیهٔ مصلح خون مثل بچهٔ ماکیان و پایچهٔ بره کنند و بیند سفید ممزوج بنوشند تا آن‌که جلد او صاف شود و قشف به الکل زائل گردد **نوع نهم** جرب معروف بمبثوث است و صورتش این است که دانها متفرق پهن با جلد بود و با آن خارش غیرلذیذ باشد و چون آن را غمز نمایند ریم برآید گویا که از عمق بدن برمی‌آید و دانهای او به استدارت فراخ شود و در گوشت عمیق گردد و سبب فاعل این نوع رطوبت عفن است که آن را اندکی از صفرا مخلوط گردد و بدان تیز و عفن گردد علاجش این سفوف است بگیرند صبر سقوطری پنجاه درم خبث‌الحدید مدبر بسرکهٔ بریان به روغن بادام دو درم گل سرخ پنج درم زردچوب سه درم مامیران دو درم هلیلهٔ سیاه سه درم همه را سائیده و صبح بر نهار سه درم از آن بخورند و غذا شوربای لحم بزغاله یا برهٔ شیرخواره و بر این مداومت نمایند تا آن‌که ریم او کم گردد به عده تنقیه به فصد و به مطبوخ افتیمون کنند و فاصله میان فصد و شرب دوازده روز کنند و اگر قوت ضعیف باشد پانزده یا بیست روز نمایند وچون فصد در این قوت نمایند ابتدا بتقشر و بنشف رطوبت او کند پس این طلا استعمال نمایند برگ خرزهره به سرکه بپزند تا مهرا شود به عده این سرکه بگیرند و به روغن گل خوب برهم زنند و در هر پنج روز یک مرتبه مالش این نمایند که این نوع جرب را خاصه زائل کند و از بهترین اشیا برای این نوع و برای جمیع انواع جرب شرب صبر است مگر آن‌که در آنجا سببی مانع از شراب او باشد مثل بواسیر یا یبس مزاج پس کسی را که حال او چنین باشد بدل نقوع صبر ماءالجبن کنند و سقمونیا و یا افسنتین و یا هر دو بر آن اضافه نمایند و هر نوع از انواع جرب که با وی قحل و یبس باشد و استفراغ صاحب او به چیزی که واجب بوده کرده باشند آن را ماءالجبن صالح بود بعد از آن‌که از ادویهٔ که مقابلهٔ او کند بدان مضاف سازند

خاتمهٔ باب

در غرائب آنچه از جرب حادث شود غرائب معالجات ماخوذ از تجارب و از عجائب آنچه مشاهده او بصحت قیاس و عقل کرده شد و آنچه سبب نفع او مخفی باشد و این ادویه را که ارادهٔ ذکر او در غرائب آن واجب می‌کنم و در ابواب

ساق داخل ننمودم بلکه برای آنها این باب جدا ساختم و آن را نوادر معالجات و غرائب جرب موسوم کردم بهر آن‌که در آن طبیب ماهر نگاه کند پس اختیار چیزی نماید که رو آن به سوی قیاس او را ممکن باشد مع آن‌که ذکر او از تجربه کنیم و طبیب ناقص حذر کند از آن‌که چیزی از آن استعمال نماید بهر آن‌که او را درآنچه سابق گذشت فسحت و غنا از این باب است گویم که قومی را در بصره دیدم که جلوه ایشان منقشر و خشن شده بود حتی که مثل جلد جاموش گردیده و بشره سرخ شده و اکثر مویهای ابدان ایشان افتاده بود و خارش عجیب بایشان حادث شد که آن هنگام سردی هوا در صبح اندک ساکن می‌شد و وقت نیرمزو خراش هیجان می‌نمود و جلد منتفخ می‌شد تا آن‌که در چشم ایشان تهبج ظاهر می‌شد و ذکر می‌کردند که اجواف آنها خارش می‌نماید و در این نوع جرب در کدامی از بلاد ندیدم و از حذاق اطبا در این سؤال کردم و گفتند که سبب او رطوبت غلیظ است که چیزی از صفرا با وی آمیخته و از آن بخار غلیظ که در آن حذقی است پیدا شده و آن رطوبت به سوی جمیع اعضا سیلان می‌کند و تهبج حادث می‌گردد بطوریکه آن رطوبت مع بخار غلیظ نفاخ‌ست و خارش می‌آرد از جهتی که آنچه با وی آمیخته در آن حدت و مرافت است و دیدم که ایشان معالجهٔ این بقی کنانیدن دائم و مالیدن جمیع بدن بخاکستر چوب انگور مخلوط به روغن گل معمول به زیت انفاق و سرکه می‌کردند تا آن‌که شروع بتحلل تهبج او می‌کرد به عده بصورت مابقی از جرب نگاه می‌نمودند پس اگر رشح نمی‌کرد بر این معالجه که آن قی و طلای مذکور است ادامت می‌کردند و اگر ترشح می‌کرد استفراغ او بمرور ایام به این نفوع می‌نمودند افسنتین رومی پانزده درم سنای مکی بیست درم ترنجبین سی درم فلوس خیارشنبر سی درم افتیمون ده درم ماميران چینی سه درم صبر سقوطری بیست درم مویز منقی سی درم همه را در ظرف چینی با ده چند آن آب بخیسانند و یک روز در آفتاب دارند و هر روز شصت درم از آن با پنج درم روغن بادام شیرین بنوشند تا هر روز یک یا دو مجلس اجابت نماید و غذا شوربای زیرباج معمول به اطراف یا بچهٔ مرغ باشد پس اگر اسهال زیاده گردد مدتی آن را ترک نمایند به عده معاودت بنوشیدن او کنند و این نقوع را در هر پنج روز تازه گردانند که آن قوی گردد و چون زیاده‌تر از این گذارند ضعیف شود و هنگام شراب این مطبوخ بر طبیب واجب است که از مراعات مزاج مریض غافل نماند پس اگر

مزاج او حدت پذیرد به سوی طریق تسکین مزاج و تعدیل او عود کند و این نوع جرب را کم دیدم که بعد شرب این نقوع باقی ماند و هرگاه استفراغ مریض آن یک بارگی کنند جلد لاغر گردد و خشکی شدید پیدا شود و هرجای بدن را که بخار و رشح نماید و چون استفراغ به این نقوع به تدریج نمایند قشف حادث نشود و بخوبی زائل شود پس هرگاه خارش زائل شود و جلد منبسط گردد امر به استعمال موم روغن و دخول حمام کنند که موی ریخته بروید و این از غرائب نوادر است و **ایضاً** جربی را دیدم که در اهواز حادث می‌شود و آثار او آن است که صفائح سیاه در بعض بقاع بدن می‌باشد و صورت بقعه مثل سوختهٔ آتش بود پس رنگ او سیاه گردد و الم شدید آرد و اطبای حذاق می‌دانند که این از خلط سوداوی لذاع حاد محترق است و اخلاط او از سوء تدبیر و خوردن مالح و صحنا و نان برنج و به قول حریفهٔ محترق می‌گردد و نوعی از سودای محترقهٔ حادهٔ یابسه به هم می‌رسد پس هرگاه به سوی جلد می‌ریزد و آنچه مذکور شد پیدا می‌گردد و دیدم که علاج این نوع به این دوا می‌کردند و آن غریب است تصحیح بعض او به طریق قیاس ممکن است و بعض او از حد قیاس خارج بود سوای آن تجربهٔ او کردم بعد از آن آن‌که ایشان را دیدم که بر آن حسارت می‌نمایند پس آن را حسن‌التاثیر قریب‌النجح یافتم و آن این جرب را در سه چهار روز زائل می‌کند و کم دیدم از ایشان که هفت روز خوردند و زائل نشد می‌گیرند مرداسنگ خام دو درم کبریت آب نارسیده ده درم مامیران چینی دو درم شکر سفید پنجاه درم و هر روز بر ناشتا یک و نیم درم می‌خورند و بر آن رایب تازه می‌نوشند و خلط سیاه مثل قیر قی می‌کنند و نهار ماهی رضراضی به روغن بادام بریان کرده غذا می‌سازند و امر بشرب آب سرد و قرص برف می‌کند پس این دوا این نوع جرب را در چهار روز زائل می‌کند و این نیز از غریب انواع جرب و غریب معالجات اوست **و ایضاً** همه اهل شام را بر وجهی دیدم که هرکه را جرب هر نوع که می‌شود چیزی که آن را سفوف شاهتره نامیده‌اند بعد استفراغ و فصد و اصلاح غذا می‌دهند نسخهٔ سفوف مذکور می‌گیرند برگ شاهترهٔ خشک دو درم قنبیل سه درم و ثلث گشنیز خشک بیست درم مامیران چینی پنج درم همه را سائیده سه چند آن شکر سفید بر آن می‌اندازند پس حریره از نشاسته ساخته بر آن این سفوف سه درم و تا چهار

و تا پنج درم به قدر قوت مریض انداخته می‌دهند و این در جرب اثر محمود می‌کند و طلای ایشان برای جمیع انواع جرب این طلاست می‌گیرند نوشادر دو درم کندر سوخته ده درم صمغ عربی پنج درم سیماب مقتول پانزده درم و این همه را در سرکه آمیخته بدان طلا می‌کنند پس احتراق عجیب می‌نماید و آن را تاثیر و نفع ظاهر است و چون بر ایشان صعب می‌گردد و بقایای جرب باقی می‌ماند مریض را روغن کنجد چند روز متواتر می‌نوشانند به عده رایب تازه ایام متوالی و از آنچه استعمال او می‌کنند چسپانیدن زلو بسیار بر بقایای جرب است و بدان انتفاع می‌یابند چون این بعد تنقیه به مطبوخ و فصد باشد و این غریب از معالجات است **و ایضاً** اهل طبر استان در جمیع انواع جرب یابس بعد استفراغ به مطبوخ کند کنجد بریان کوفته به شکر استعمال می‌کنند و بدان انتفاع بین می‌یابند و در جمیع انواع جرب رطب استعمال می‌نمایند جلوس در چشمهٔ کبریتی که اندک نطرون در آن آمیخته باشد و جلوس را در آن طول می‌دهند و آب آن می‌نوشند و از ابدان ایشان جرب یک بارگی می‌ریزد و این آبهای کبتریتیه جمیع انواع جرب را نافع بود **و ایضاً** از غریب ادویه که من استعمال آن می‌کنم و از اوائل آن را اخذ کرده‌ام و آن در جمیع انواع جرب رطب و یابس حسن‌النفع سریع‌التاثیر است و به حسب مزاج انسان ترکیب داده می‌شود و آن مریض را بعد استفراغ و فصد و اصلاح غذا خورانیده می‌شود و نسخهٔ آن این است بگیرند کبریت آتش نادیده ده درم مامیران سه درم کنجد بریان کوفته پنجاه درم شکر سفید پنجاه درم این همه بوزن یک صد و سیزده درم شد هر روز از آن پنج درم بدهند و تناول جمله این تمام نمی‌شود که جرب البته زائل می‌گردد و هر نوع که باشد و در ایام تناول این امر میک و نیم بدخول حمام و مالش به روغن گل و آن‌که اقتصار نمایند بر خوردن مزورات و گاهی اضافه می‌کنم بر اجزای مذکوره چون مزاج مریض حار باشد طباشیر و تخم خرفه و تخم کاسنی و تخم کشوث و تخم کاهو و ریوند و عصارهٔ زرشک و مانند آن برای حفظ اعضای شریفه پس تاثیر او محمود می‌یابم و واجب نیست که طبیب در استعمال دوای مذکور فکر کند چه من آن را ذکر نکرده‌ام الا بعد تجربه در جمیع امزجه و جمیع بلدان و جمیع اوقات سال و یابد که امتناع از استعمال او در ایامی باشد که در آن شرب دوا منع می‌کنند مثل وقتی که در

آن آفتاب نزد منقلب باشد مثل آن پنج روز و بعد آن ده روز به عده از استعمال او امتناع نیست از غریب ادویه که استعمال آن به طریق طلا می کنم نسخهٔ آن این است که بگیرند آمله در است و هلیلهٔ زرد در است هر واحد بیست درم نوشادر زیبق مقتول هر واحد سه درم و این همه را در زیت و روغن کنجد بجوشانند و از بخاریکه از آن برآید خود را نگاهدارند پس آن روغن را مع ثفل گرفته بدان مواضع جرب را مالش نمایند و پیش آتش نشینند مادامیکه خوش آید و هرگاه از گرمی آتش الم احساس نمایند ترک آن کنند و همچنین در جمیع اعضا تا همه بدن شامل گردد و اگر بر عمل این در یک شب قادر باشند جرب در یک شب زائل شود و همیسان درد و شب به عده در حمام داخل شوند و به روغن گل مالش نمایند و چون این همه ذکر کردم پس طلای کلی جامع بالغ در فعل نهایت در نوع او بیان می‌نمایم بعد فصد و استفراغ و اصلاح غذا در آخر جرب نه در اول آن استعمال کنند این نسخهٔ اوست کندش دو درم بیخ خلفا سه درم بیخ درخت انار دو درم بیخ عنب‌الثعلب پنج درم حماض دشتی سه درم هلیلهٔ سوخته پنج درم تخم ریباس سه درم برگ خرزهره سی درم سیماب کشته بخاکستر انگور یا خاکستر جو مع روغن سی درم اقلیمیای فضه ده درم میعهٔ یابس و رطب هر واحد ده درم جوز سوخته پنج درم روسختج توبال حدید هر یک دو درم نوشادر سه درم عاقرقرحا بیخ انجدان هر دو سوخته هر واحد سه درم همه را سائیده با زیبق مقتول بیامیزند بعد از آن بقطران لت کرده در دیگ سنگین مستطیل‌الجوانب همه را بیندازند به عده بر آن طبق سفالین محکم کرده و در تنور گرم یک شب گذارند و صبح از تنور برارند و بگذارند تا آن‌که سرد گردد بعد از آن همه دوا را برآرند اگر مثل حمیه گردد بهتر والا در تنور باز نهند به عده سائیده به قدر چهارم حصهٔ آن نمک آمیزند و همه را در روغن گل و سرکه حل کنند چندآن‌که رقیق ماند پس بدان یک یک عضو را طلا کنند و بر جای دیگر طلا نکنند تا آن‌که جای اول به نشود و پاک نگردد و کسی که بر سوزش او صبر کند طلای او یک بارگی مضائقه ندارد و این طلا معروف بسیاری است بهر آن‌که اول کسی که آن را جمع کرده یسار بن موسی حرانی بوده و آن نادر طلاست و تجربه و استعمال آن کردم و از استعمال او نفع بزرگ دیدم

یعنی خارش و این مانند جرب بود لیکن در این بثور نمی‌باشد و سبب حکه بخارات حریفهٔ حادهٔ لذاعهٔ ساکن زیر جلدست و اخلاط حاده مثل خون رقیق حاد مخالط خلط صفراوی لذاع و این اخلاط و بخارات یا رقیق لطیف قلیل‌المقدار باشد و از آن حکه سریع‌البرء حادث شود بنابر سرعت تحلل آن و یا غلیظ کثیرالمقدار بود و از آن حکهٔ متطاول بطی‌البرء حادث گردد به سبب بطوی تحلل اندفاع بدن و آن اکثر عارض شود و از کثرت تناول نمکسود و ماهی گنده شور و پنیر کهنه و سیر و پیاز و جو و البان و کوامیخ و مانند آن هرچه خلط روی پیدا کند و از قلت استحمام و کثرت چرک بر بدن و کسانی که بعد از جماع به آب گرم غسل نکنند و مالش بدن ننمایند بیشتر در این مرض افتند و این دلیل قوی است بر وجوب غسل بعد جماع در شرع شریف و گاهی حکه پیران را حادث شود به سبب ضعف جلد ایشان و کثرت تولد بلغم شور در ابدان ایشان بنابر سوءهضم و ضعف حرارت غریزی و ضعف قوتها از تحلیل بخارات محتقنهٔ زیر جلد خصوصاً اگر از اغذیهٔ مؤلد خلط روی مالح حریف که مذکور شد کثرت نمایند و صحت از آن در ایشان دشوار است و هرگاه مادهٔ حکه بغلظت مائل بود با سبوسه می‌باشد و **شیخ** می‌فرماید که اسباب تولد مادهٔ جرب بعینه اسباب تولد مادهٔ حکه است لیکن آن قوی باشد و فرق در جرب و حکه آن است که با حکه در اکثر بثور نبود چنان که در جرب می‌باشد و حبس او زیر جلد بعد دفع طبیعت در اینجا یا به سبب انسداد مسام و کم پاک داشتن بدن است و یا به سبب ضعف دافعه چنان که پیران و بعضی بیماران را در آخر امراض و در نقاهت عراض می‌شود خصوصاً چون ماده بسیار یا غلیظ باشد و یا به سبب اغذیه ردیه که از آن خلط ردی حریف پیدا شود مثل غذای نمکین و تیز و مانند آن و یا به سبب سوءهضم که بدان غذا عفن گردد و حکه گاهی خالی از قشور نخالی بود که از عمق چیزی اخذ نکند و حکهٔ سن پیری کمتر علاج پذیرد و تدبیر و مداوای آن کرده شود و بالجمله مادهٔ حکه میان جلد جمع می‌شود و اگر از آن چیزی در بدن باشد آن جرب یابس بود و شیرین‌ها مؤلدات حکه و بثوراند و **انطاکی** گوید که حکه تغیر سطح جلد در لمس است مع لذع مستلذ چون بخارند و بسیار مردم

میان او و جرب فرق نمی‌کنند و فرق میان هر دو از دو وجه بود اول آن‌که حکه از سطح جلد نتو نمی‌کند بخلاف جرب دوم آن‌که از آن در کیفیت ردی‌تر و در کمیت کمتر می‌باشد و مسیحی وجه سوم ذکر کرده و او آن است که حکه قرحه نمی‌کند و جرب عبارت از کهنه شدن حکه است و ایضاً بعضی حکه به مثل مالش و استحمام منحل گردد مانند آن‌که از سردی عارض شود و ساباب حکه بعد عهد از استحمام و پوشیدن جامهٔ درشت حابسی و مکثف است و اکثار اشیای حریف و مالح و قدید و ممار است غبار دوخان و جماع بعد تناول مثل گندنا و خردل و مادهٔ آن اخلاط رقیقه است و صورت آن بثور خفیف‌الادراک غالباً و خشونت اکاله و فاعل آن حرارت ضعیفه یا غریبه است و غایت آن انتشار بثور و فرط تقریح و علامتش ترشح رطوبات ولین ملمس است در دموی و بلغمی و بالعکس اگر از صفرا و سودا باشد و **ابن‌هبه‌الله** گوید که تولد حکه یا از خلط بلغمی غلیظ چسپنده زیرجلد است که به سبب طول لبث خود متعفن شود و قوت از دفع او عاجز گردد و یا به سبب خلط لذاع محشر زیرجلد یا مخالط خون محتبس در عروق و استدلال بر خلط غلیظ ببرودت مزاج و به تدبیر مبرد کنند و بر خلط حار به تدبیر مسخن و مزاج حار شدت سوزش نمایند **علاج** به دستور جرب علاج کنند و آنچه اخراج مواد محترقه نماید مثل مطبوخ افتیمون و مانند آن بدهند بعد ترطیب خلط و تعدیر قوام او و مهیا ساختن او برای استفراغ بنوشانیدن ماءالشعیر و ماءالجبن و بعد از آن اصلاح غذا و امالهٔ آن نمایند به سوی چیزی که از آن رطوبت شرین متولد گردد و استعمال حمام و مالش اندر آن لازم گیرند و از جماع به الکل منع کنند و تدبیر حکهٔ پیران اصلاح غذا و مداومت حمام و شستن بدن به طبیخ ریحان و مورد و گوشت خربزه است و اگر حکه مزمن و مزاج سوداوی باشد شاهتره چرایته دهمایه پوست هلیلهٔ زرد هر یک شش‌ماشه به عرق شاهتره پاو آثار خیسانیده صاف کرده شهد یک توله داخل کرده دهند و مرداسنگ سفیداب کافور هر یک پنج ماشه به سرکه سوده روغن گل آمیخته ضماد سازند بالجمله در حکه اگر غلبه خون بینند اول فصد کنند مناسب حال و ماءالجبن و سفوف لاجورد و حب آن دهند و روغن یاسمین سه توله آب لیمون کاغذی یک و نیم توله سهاگه یک توله مرداسنگ نه ماشه بمالند و بعضی گلاب و قدری کافور عوض

مرداسنگ می‌کنند و در شیر میش یک آثار گوگرد یک و نیم توله سوده آمیخته ضامن داده جغرات بندند و مسکه آن گرفته بمالند که در آن سه روز حکه را دور می‌کند و اگر در بالائی شیر ماده گاو نبات دو توله و قدری گلاب قسم اول مخلوط کرده هر روز تا یک هفته بخورند مفید است و کذا در بالائی و گلاب قدری رسکپور به اضافه کرده بر بدن مالیدن سودمند و در بیاض والد مرحوم مرقوم است که اگر در مسکهٔ میش نیم پاو که به آب یک صد بار شسته باشند سیماب شش ماشه کمیله دو توله حل کرده مالش نمایند خارش دفع کند و مالش تخم خشخاش به آب لیمون سائیده کذا چونه یا شورهٔ قلمی و روغن تلخ آمیخته و کذا صابون به آب سوده و یا افیون و روغن کنجد سوخته و یا حنا به روغن گل و سرکه سرشته و یا تخم پالک و تخم خشخاش مساوی به آب سائیده و بعد از آن به آب گرم غسل کردن نافع است و یا سیماب را با برگ حنا یا آب برگ پان یا آب لیمو بسایند تا همچون خاکستر شود پس در روغن گل آمیخته بمالند و بعضی گلاب روغن یاسمین عوض روغن گل نوشته‌اند و این حب نیز جهت خارش نافع است افیون یکدام سهاگه دو دام نصف سهاگه بریان کنند و نصف خام دارند پس با هم خوب حل کرده مثل کنار دشتی حبها بندند و عندالحاجت حب را در آب حل کرده بر موضع خارش خوب بمالند در دو سه روز فائده می‌کند و این دوا برای حکه که از هوای بارد و آب سرد پدید آید نافع بود اسگند شش درم زنجبیل سه درم فلفلمویه یک‌درم شکر چهار درم سه چهار خوراک سازند و این ضماد برای خارش خشک بی‌بثور مفید است تخم خشخاش کنجد مقشر برگ حنا سهاگه مرداسنگ هر یک شش‌ماشه به روغن یاسمین یا روغن گل یا آب لیمو سائیده قدری کافور آمیخته بمالند و بعد دو گهری غسل کنند **ایضاً** مرداسنگ یک توله سیماب چهار ماشه آب ریحان روغن ماده گاو گلاب هر یک چهار توله روغن را به آب شیرین بیست و چهار بار شسته آمیخته مثل مرهم ساخته وقت حاجت بمالند **ایضاً** که برای خارش خشک مجرب است هرگاه مکرر بمالند گل ارمنی یکدام کافور زعفران هر یک دو ماشه روغن بادام دو توله به سرکه و آب گل کافیشه دو توله سائیده بمالند **فائده** در بیاض والد مغفور لخط ایشان مسطوراست که گاهی خارش شدید از رسیدن کنبله بر بدن پیدا می‌شود و کنبله کرمی است

مشهور پس بگیرند حلتیت و در آب سائیده بر آن موضع خوب بمالند و بشویند و یا چونه به آب سائیده مالش نمایند و یا از پارچۀ گلیم به شدت بمالند و یا قند سیاه کهنه و یا برگ کنجد تازه بمالند فقط **اقوال حکما** ابوسهل گوید که حکه اگر از خلط حار ردی محتبس در عروق باشد علاج به اخراج خون نمایند اگر بدن متحمل باشد به عده استفراغ به ادویۀ موافقه مثل هلیله و شاهتره و افتیمون و خربق سیاه و شحم حنظل کنند و بعد تنقیۀ بدن ادویۀ جالیه از خارج در حمام استعمال نمایند و اگر ماده در عروق نباشد بلکه زیرجلد باشد فقط فصد استعمال نکنند لیکن اکتفا به اسهال کنند و صرف عنایت فرمایند به استعمال ادویۀ که جلاد تنقیه از خارج نماید پس ابتدا کنند بغسل از آب گرم به عده به آب چقندر و آب حماض و سبوس میده به سرکه سرشته و آرد باقلا و جوف خربزه و آب کرفس و بورق و آب طبیخ باقلا مالش نمایند و اگر تولد حکه از خلط شور باشد باید که مالش بدن به آرد حلبه و عسل و عصارۀ قثاءالحمار و آب کبر و آب خاکستر و مطبوخ حنظل کنند و این دوا آن را نفع کند بگیرند گل سرخ و یا سرکه تند بسایند تا آن را قوام به همرسد به عده نصف وزن گل سرخ کبریت سوده مخلوط سازند و در حمام بدن بمالند و اگر اراده کنند که قوی‌تر گدد کثیرالنفع مساوی گل سرخ گردانند و ایضاً نفع کند اگر بگیرند آب کرفس تازه وجدان اندک سرکه آمیخته بر بدن در حمام بمالند و اگر حکه به سبب حصف باشد باید که دهام استحمام نمایند به آب شیرین گرم که در آن مورد و شاهتره و جوف خربزه پخته باشند **بوعلی‌سینا** می‌نویسد که علاج حکۀ یابسه بعد استفراغ اگر احتیاج بدان افتد به ادویۀ که در علاج جرب معلوم شده مثل نوشیدن دوغ گاقدش است و مثل استحمام به آب نیم‌گرم و استعمال مالش از روغن‌های بارد و خصوصاً چون در آن آب کرفس داخل کنند و علاج جرب یابس و حکۀ یابس قریب یکدیگر است و از ادویۀ لینه در آن خشخاش به سرکه سوده است و ایضاً برگ سوسن و ایضاً صبر بآب کاسنی و ایضاً نشاسته در ادویه داخل کرده می‌شود و آب کرفس به سرکه و گلاب نیکواست و از ادن قویه قیروطی است که در آن افیون باشد مالش بدن بدان حکه را ساکن کند و از ادویۀ قویه آن است که از ادویۀ اولی ترکیب دهند و در آن نوشادر داخل کرده به سرکه طلا نمایند و خصوصاً بر خصیه و

ایضاً شب بریان و قطران و این حکهٔ باطن و برد فرج را نیز نفع کند بخرقه حمول سازند و پیران در علاج حکه که ایشان را عارض شود بطلای دردی شراب به اندک شبت رطب انتفاع یابند و اما استحمامات برای حکه و جرب مثل آب دریای شور گرم کرده یا آب سبوس یا طبیخ قثاءالحمار است و اما غذا برای صاحبان جرب و حکه آنچه ترطیب نماید و خون نیک پیدا کند از اغذیه مائل ببرودت و رطوبت و لحوم معتدل و اصحاب حکهٔ قشیفد را لابدست از استعمال روغن‌های نرم در متناولات مثل روغن بادام و کنجد و مانند آن **مجوسی** گوید که حکه عارض می‌شود از خلط شور که آن را خون رقیق آمیزد و از خلط صفراوی لذاع پس هرگاه عارض شود باید که استعمال فصد و شرب ماءالفواکه مقوی تبرید نمایند و از البان و کوامیخ و ماهی شور و اشیای مالحه و حریفه پرهیز کنند و بر بدن آب سبوس گندم و آبی که در آن پوست درخت انگور پخته باشند بریزند و افراط استحمام به آب شور نمایند و در حمام آب مطبوخ پوست گرم و چقندر هر دو کوفته و حلبه و سبوس بر بدن نطول کنند و چون سرکه گرم کرده به روغن گل بر بدن طلا نمایند و همچنین آب مطبوخ قثاءالحمار و مالش بدن به اندک آرد ترمس و باقلا و مغز تخم خربزه باریک سوده به روغن گل نافع باشد و اگر حکه از خلط غلیظ بود و مدت او دراز گردد در حمام به آب کرفس و سرکه و روغن گل و اندک بورق مالش بدن نمایندکه تسکین آن کند و یا بگیرند بورق و افیون و باریک سائیده به روغن گل و موم گداخته آمیخته در شب بر بدن بمالند و صبح در حمام داخل کنند که تسکین آن و تطفیهٔ حرارت آن کند و بمیعهٔ سائله و روغن گل چون در حمام طلا نمایند نفع بخشد و اگر ببول طفل نابالغ بر بدن طلا کنند بدان انتفاع یابند و استحمام به آب بحر نافع حکه است و این دوا نافع حکه بود شیاف مامیثا یک جزو بورق نیم جزو قسط تلخ سدس جزو همه را باریک سائیده بسرکهٔ ممزوج به آب به سرشند و در حمام بدان طلا نمایند و اگر از خلط رقیق باشد به گلاب و سرکه و حنا به سرکه سرشته و لحم خربزه به روغن گل و آب چقندر طلا کنند و صاحب حکه را باید که بر خار بدن درمان نکنند و بر آن صبر نماید و باید که ادامت پاک کردن بدن از چرک و اعتنا بتنظیف آن نماید و پارچهای کتان پاک بپوشد و لزوم تدبیر مذکور کند که حکهٔ زائل گردد باذن‌الله تعالی

ابن‌الیاس گوید که علاج حکه فصد و استفراغ بدن به مطبوخ فواکه یا به مطبوخ هلیله است و هر صبح شربت بنفشه و ترنجبین هر واحد ده درم در آب گرم حل کرده بنوشند اگر با آن سرفه باشد و غذا مزوره ماش به مغز بادام و اسفاناخ و کدو تر خورند و یا تمرهندی و شکر سفید هر واحد درم و یا سکنجبین ساده به گلاب هر یک ده درم بنوشند و یا هر صبح نقوع مشمش سه اوقیه گرفته سقمونیا نیم دانگ در آن حل کرده بیاشامند و غذا مزورۀ تمرهندی یا زرشک یا آلوی کوهی یا مغز بادام و اسفاناخ و کدو بخورند و دائم استحمام نمایند و در آن به روغن بنفشه و روغن کدو و روغن گل مالش کنند یا تخم خربزه بمالند و یا بگیرند آب چقندر و آب خبازی و بر بدن نطول کنند و اگر سبب حدوث حکه بلغم بورقی غلیظ باشد نقوع صبر و یا مطبوخ هلیله مقوی تبرید و صبر بنوشند و در حمام مالش بدن به آب کرفس و روغن گل و روغن بنفشه و سرکه به اندکی بورق کنند و گاهی سبب آن بخارات لطیف بود که به سوی جلد آید و آنجا متعفن شود و بوی بدن بدبو گردد و علاجش مالش بدن به آب گرم و روغن بنفشه است و صاحب حکه لباس نرم پاک مثل توزی و کتان بپوشد و بگیرند مغز بادام مقشر و خشخاش مساوی و به سرکه سائیده در حمام بر بدن طلا کنند **طبری** گوید که آنچه بمشایخ حادث شود لاعلاج است سوی آن‌که طریق در معالجۀ ایشان اصلاح اغذیه و شرب بیند متوسط در قوت و لزوم دخول حمام و مالش بدن به روغن گل و سرکه است و اما در کهول علاج ایشان فصد و استفراغ به مطبوخ افتیمون و لزوم اغذیۀ رطبه و نوشیدن ماءالشعیر و اصلاح اغذیه حتی‌الامکان است پس اگر زائل نشود معاودت به استفراغ و فصد و نوشیدن ماءالجبن و شیرخر نمایند و امر بمالش حمام به آب بیخ کرفس و سرکه و روغن گل و بورۀ ارمنی کنند به عده در حمام داخل شوند و عرق آورند و نشف عرق بپارچه نمایند پس مالش بدوای مذکور کنند و در خانه متوسط تا ساعت زمانی بنشینند پس اگر عرق مرتبۀ دوم آید در یک روز به شود و اگر عرق نکند بر بدن اشنان انداخته بمالند به عده بسبوس میده و آرد باقلا بمالند و در شب اندک روغن گل بر بدن مالند و اما در جوانان و صبیان فصد کنند کسی را که از ایشان ممکن باشد و استفراغ به این مطبوخ بگیرند آب شاهترۀ مروق یک رطل و بر آن سه درم صبر

سقوطری و ده درم ماميران و پنج درم هليلۀ زرد و سه طسوج سقمونيای مشوی کوفته بيخته انداخته بنوشند و از اين سه شربت بنوشند به عده بدان چه مذکور شد از آب کرفس وغيره در روز و به روغن گل در شب مالش نمايند و لزوم پرهيز و اصلاح غذا کنند و کسی که در مزاج او حدت باشد ماءالشعير و ماءالجبن يا شير خر بنوشانند و در صبيان شرط اذنين و وضع محاجم ميان کتفين و پرهيز از اغذيۀ رديه و مالش بچيزی که مذکور شد کفايت کند و گاهی روغن گل و دخول حمام ايشان را کفايت باشد و چون اين معالجات خاصةً ذکر کرديم پس علاج کلی برای حکه بيان ميک و نيم که هرگاه در اين جرب و بثور نباشد فصد صاحبان حکه و استفراغ ابدان ايشان به ادويۀ که مخرج احتراقات بود بايد کرد و اين که ذکر ميک و نيم نافع اصحاب حکه است بگيرند آب کاسنی مروق و در آن فلوس خيارشنبر و اندک غاريقون منخول بجلاب سرشته بمالند و از آن شربات متواليه بنوشند و چيزی از ادويۀ اجودالنفع و افضل و احسن اثر در استفراغ اخلاط محترقه از خيارشنبر نيست و آنچه بر بدن ايشان طلا نمايند و خطا نکند و در يک روز فائده کند اين است که بگيرند برگ خرزهره و در سرکه بجوشانند پس سرکه صاف کرده اندک خاک سيماب و قدری روغن گل بر آن انداخته بر بدن مالش نمايند که اين تاثير نيک دارد و بگيرند بر روی سبز که هنوز خشک نشده باشد و آب او برآرند و خستۀ هليلۀ سوخته در آن آب حل کنند پس بر آن اندک سرکه و روغن گل و قدری کندش انداخته به آتش ملائم بجوشانند و بگذارند تا سرد شود به عده در حمام داخل شوند و بيرون آمده بدان مالش کنند و اين ابلغ‌النفع است و اصحاب حکه را امر کنند بدخول حمام و صبر در خانۀ گرم تا آن‌که بدن او گرم شود پس بيرون آمده به آب سرد مضمضه نمايند و استنشاق بدان کنند به عده در آب نيم‌گرم بنشينند و برخود از آن آب بسيار بريزند و اين در يکدو دفعه بخارات محتقنه بيرون آرد و بعضی مردم را چون حکه بغير جرب پيدا می‌شود و کدو تعب استعمال می نمايند تا آن‌که عرق آيد به عده در حمام داخل می‌شوند و بر خويشتن آب نيم‌گرم بسيار می‌ريزيند و خوراک خود سرکه و شکر و روغن بادام می‌سازند و از اين تدبير حکۀ زائل می‌گردد و **ابن‌هبه‌الله** گويد که علاج حکه تابع خلط بلغمی غليظ به استفراغ بدن از حب صبر است و آب کرفس و

غیره که سابق مذکور شد در حمام طلا کنند و جسم را به آب بحر یا به آب حمات بشویند پس اگر زمانه مرض طول کند شیاف مامیثا و غیره که در قول مجوسی گذشت بر بدن طلا نمایند و علاج حکهٔ حادث از خلط حاد به فصد اکحل و اسهال به مطبوخ فاکهه و مواصلت حمام باید کرد و بدن را پاک دارند و از اغذیهٔ مفسد اخلاط اجتناب کنند و اگر بقیهٔ آن در جسم باقی ماند به آرد ترمس و باقلا و مغز تخم خربزه باریک سوده به گلاب و سرکه آمیخته طلا سازند و آب نیم‌گرم که در آن پوست بیخ کرنب و چقندر و حلبه و سبوس و تخم خبازی جوشانیده باشد بر بدن نطول نمایند و اگر خلط شدیدالحدت باشد اندک افیون در موم و روغن گل گداخته بشب طلا کنند و صبح در حمام غسل نمایند و باید که صاحب حکه را از استعمال اغذیهٔ مالحه و حریفه منع کنند و بر به قول بارد مثل کاهو و کاسنی و بوارد ترش و لحوم خفیفه اقتصار ورزند و اندک شراب ممزوج بنوشند و در حمام به موم روغن طلا کنند **ابن‌نوح** گوید که برای حکه بگیرند گل ارمنی یا مختوم سه درم کافور زعفران هر یک نیم درم و به سرکه و به آب معصفر مطبوخ به سرشند و روغن بادام افزوده چند مرتبه طلا سازند و یا بگیرند آب انار ترش و یا بورق و روغن گل آمیخته بپزند تا اندک غلیظ گردد و در حمام طلا کنند و بورق را بعد طبخ در آن اندازند و یا حضض به سرکه ممزوج به آب سوده بدان طلا نمایند و یا بگیرند آرد عدس و معره و در سرکه و روغن گل حل کرده طلا کنند و دوای قوی در تسکین حکاک آب پوست جوز رطب است یا آبی که در آن حلبه یا شحم حنظل جوشانیده باشند و یا بگیرند مغز بادام تلخ و مازو سبز و به سرکه سائیده در آفتاب بنهند تا گرم شود و طلا سازند و یا به روغن کنجد چرب کنند و بر آن برگ سوسن بپاشند و یا بگیرند مازو پنج درم و در سه اوقیه روغن انداخته بدارند تا منتفخ گردد به عده سائیده و گاه باشد که خارش سخت در ذقن عارض شود چنان که صاحب آن بکندیدن ریش دست گشاید و این بنوبت هیجان کند پس باید که وقت نوبت و هیجان حکه بحمام داخل شوند و ذقن را به این ادویه طلا نمایند بورهٔ ارمنی یک‌درم شحم حنظل نیم درم صندل سرخ دو درم نشاسته پنجد درم کوفته بیخته با سرکهٔ کهنه و روغن گل سرشته استعمال کنند به عده در سائر ایام بتدابیر اصحاب مالیخولیا پردازند و ترطیب بدن آن نمایند و اگر حکه

یا شری به اطفال باشد حجامت یا ارسال عق نمایند اگر طفل از ششماه گذشته باشد به عده به آبی که در آن نیلوفر و گل سُرخ و بنفشه و جو مقشر جوشانیده باشند غسل کنانند و مرصعه را طبیخ هلیله و شاهتره و اندک بادیان بنوشانند و مداومت به سکنجبین فرمایند و از کدو جماع منع نمایند و اگر طفل ده ساله باشد حجامت کنند و آب هلیله و آب انار میخوش و خیار و شیرهٔ خرفه بنوشانند و از حریق و مالح منع کنند **خجندی** گوید که علاج حکه فصد هفت اندام یا حجامت است و هر صبح شربت بنفشه و نیلوفر و یا سکنجبین بماءالجبن و مغز تخم خیارین یا تخم خرفه بنشوند و اغذیهٔ مر بدهٔ مرطبه مثل اسفاناخیه و ملوخیه و قرعیه به روغن‌های بارد رطب یا معتدل در حرارت بخورند و آنچه اصحاب این مرض را نفع دهد نقوعات مشمشیه بترنجبین است و ادامت استحمام به آب شیرین و مالش به روغن گل و بنفشه و کدو **انطاکی** گوید که فصد باسلیق در حار نمایند مطلقا و در غیر آن اگر رداءت متحقق گردد بعد از آن تنقیهٔ خلط غالب کنند و همه آنچه در جرب گفته شد در اینجا به عمل آرند و از مجربات در دموی شربت بنفشه به ماءالشعیر و آلو بخارا و عناب است و در بلغمی غاریقون و صبر و مصطکی و در صفراوی صبر و هلیلهٔ کابلی و زرد و سقمونیا مساوی یک مثقال از آن به آب تمرهندی بخورند و در سوداوی همین ادویه به اضافهٔ لاجورد یا حجر ارمنی بعد از آن طلای مویزج سابق و کثرت استحمام و مالش به آب نوشادر و آب لیمو و مغز خربزه و بورق و سرگین کبوتر و حنا و از مجربات مکتومه سرگین سفید سنگ با نصف آن کبریت و ربع آن مصطکی و ثمن آن صمغ و عشر آن صبر است حبها سازند و تا دو مثقال بخورند **گیلانی** از بولس نقل کرده که حکهٔ عارض بمشایخ از کبر سن به تمامه به نمی‌شود لیکن تخفیف می‌یابد و اما حکه که در غیر مشایخ از رداءت خلط بود باید که معالجه به استفراغ آن خلط کنند اگر صفرا یا بلغم فاسد یا عفن شده باشد و یا از بلغم شور بود و این از سن مریض و مزاج او تدبیر او از فصل و بلد و مانند آن شناخته می‌شود پس اگر ظاهر شود که خلط در عروق با خون است ابتدا به فصد عروق باید کرد و اگر خلط بکیفیت تنها ایذا دهد باید که استفراغ آن بکند و ادویهٔ مصلح آن دهند به عده بعلاج خارجی مصروف شوند و استحمامات بر نهار و بعد تناول غذا استعمال کنند و در اوقات هر

روز دو مرتبه در حمام داخل شوند و باز که به آبی که در آن چقندر یا حلبه یا سبوس یا خبازی بری و بستانی یا جو مقشر پخته باشند غسل نمایند و معهذا به آرد باقلا یا آرد ترمس یا بدوائی که از خربزه سازند مالش کنند و اگر مرض طول کند ادمان دخول حمام نمایند و به آبی که در آن پودینه جبلی و برگ غار و بیخ قثاءالحمار و کبر و آب خاکستر یا سرکه و نمک تکمید کنند به عده بر آن نطرون خشک مع دردی شراب بپاشند و دواکه از بورق یک رطل و کندر یک رطل و کبریت زرد یک رطل و گل قیمولیا نیم رطل مرکب سازند و اگر خواهند که خربق خشک به نمک بر آن پاشند نیز جائز بود و باید که لطوخ به سرکه و زیت و یا مویز جبلی یا با کبریت زرد یا زرنیخ سُرخ یا با اینهمه کنند و یا بخردل مع اندک جوزالطیب و سرکه و زیت یا بحلزون سوخته سوده به عسل و یا بیخ حماض یا به اشیای منقیه لطوخ سازند و اگر در مواضع قرحه شود مرهم طرب که باسفیوس می‌سازند استعمال باید کرد و یا موم به قدر اوقیه به روغن حنا یک و نیم اوقیه گداخته گوگرد زردی یک اوقیه آمیخته به عمل آرند **دیگر** بگیرند داخل جوز کبار یک اوقیه و به آب کرفس سائیده در حمام استعمال کنند و کرفس تنها اگر بکوبند و بدان در حمام اغتسال نمایند منفعت عظیم نماید **بهاءالدین** گوید که اگرچه حکه از قسم بثرات نیست اما چون میان جرب و حکه مناسبت بسیار است تدابیر آن را با تدابیر جرب ذکر می‌کنند و تدبیر هر دو در تنقیه و تغذیه به یک دیگر نزدیک باشد و اما در استعمال ادویه از خارج در حکه آنقدر مبالغه نشاید کرد که اندر جرب دهد و بدواهای حاد احتیاج نیفتد و آب انار ترش و غوره به روغن گل طلا کردن و آرد باقلا و تخم خربزه کوفته با آب کرفس و بوره طلا کردن و بعد شستن به موم روغن گل چرب داشتن کافی بود و تیزاب فاروقی را نرم ساخته بدان شستن و به عده به روغن گل چرب کردن انفع علاجها بود جرب و حکه را و آنجا که ضعف هضم و ضعف قوتها سبب باشد علاج ضعفها باید کرد و آنجا که سبب چرک و کثافت جلد بود بغسل و مالش روغن صلاح یابد و بدآن‌که جرب و حکهٔ بحرانی را زد و علاج نباید کرد که اندر آن خطر عود مرض و انتقال به مرض دیگر باشد و هرگاه مزاج بقوت آید و جرب و حکه

روی به بهتر شدن نیارد علاج به تیزاب اولی بود و حکۀ مادرزاد و حکۀ پیر را علاج و اصلاح تمام کم میسر گردد و آنچه بسی مجرب‌است در علاج مطلق جرب و حکۀ کهنه غسل است بآب معدن گوگرد و زاک و آب دریای شور

حصف که آن را بهندی انهوری نامند

بثور کوچک مثل گاورس است که بر ظاهر جلد مفروش بود و با خارش باشد و چون خلش او مثل خلیدن سر خار بود لهذا بثور شوکی نیز گویند و این در بلاد گرم و شدت گرما و بر ابدان و اعضای که عرق بسیار کند و کمتر بشویند و چرک آن را خوب دور نکنند اکثر عارض شود خصوصاً چون هوای سرد و آب سرد بدان رسد و از آن جلد کثیف و مسام بند شود و سبب او رطوبات رقیق حاد صفراوی است که با خون آمیزد و به قول شیخ موادی است که کسل کند یعنی تخلف از حرکت سریع نماید به سبب ثقل خود از لحوق عرق سریع‌الخروج به سبب رقت ماده پس در سطح جلد محتبس شود گویا که او ثقل عرق است که لطیف آن ترشح کند و آن ثقل از ترشح عصیان نماید ودر جلد محتبس ماند و یا بخارات گرم غلیظ است چون محتقن شود و از خروج باز ماند هنگام انسداد مسام بسردی و در سطح جلد محتبس شود و در آنجا رطوبات رقیق گردد و بثور شود و گاهی هیچ بثور در ظاهر نبود بلکه خشونتی مثل خشکریشه بخارش و سوش اندک در جلد پدید آید چون ماده در غایت غلظ بود و عرق آمده باشد و **انطاکی** گوید که حصف رطوبت حاره است که باقی ماند بعد رشح عرق در بلاد حار نزد سردی هوا پس بدین سبب کثیف گردد و مثل ذره کوچک از آن برآید به اندک خارش و درد و در مصر حموالنیل نامند به سبب حدوث او نزد زیادتی آب نیل و غالب اسباب او قلت تنقیه و کثرت آب سرد است و **طبری** گوید که حصف چیزی است شبیه بنملۀ کوچک مثل ذرۀ بزرگ او و مثل دانه جاورس که در بدن مردم اندر تابستان ظاهر شود چون عرق بسیار کنند و در آب سرد درآیند و بهوای بارد نشینند و سبب موجب آن دو سبب است یکی هوای حار جنوبی دوم بخارات بسیار که از اخلاط منحل گردد پس مادامیکه انسان تعرض بهوای سرد نکند و به آب سرد غسل ننماید و آنچه عرق آید بقمیص یا مندیل خود نشف کند آن از حصف سالم ماند و اگر به آب سرد غسل کند و مسام تنگ گردد و آن

بخارات حار متوسط در غلظ از خروج باز ماند بثور کوچک به حسب تنگی مسام و صفرا پدید آید و تأثیر آن به حسب خلط غالب در بدن بود پس اگر غالب بر آن صفرا باشد سوزش او مختلط بخارش بود و اگر غالب خون باشد حصف با خارش بسیار نباشد و رنگ او مائل بسرخی بود و اگر غالب بر بدن او بلغم باشد رنگ او مائل بسفیدی بود و کم درد و با خارش ضعیف باشد و با سوزش و حدت نباشد و اگر خلط غالب سودا باشد حکه و سوزش و رنگ غیر بعید از مجرای اعتدال و متوسط بود **علاج** به آب سرد غسل کنند و صندل سفید به گلاب سوده و یا گل سرشو بلعاب تخم خطمی آمیخته و یا گل سفید که بهندی پندول نامند و یا حنا در آب کاسنی سرشته بر بدن ضماد کنند و بهر رفع چرک و تفتیح مسام به آب گرم که در آن سبوس گندم و بابونه و اکلیل جوشانیده باشند غسل کنند و بعد از آن سرکه و گلاب بمالند و اگر زائل نشود تنقیه به فصد و مسهل بارد کنند و مطفیات خون دهند و بعد تقلیل اخلاط حاده اطلیه و اغتسال به عمل آرند و در مسکن بارد استراحت نمایند و بدن را خنک دارند و منع عرق کنند به استعمال ادویه وغیره و طلا کردن روغن گل با ممورد و یا مسکهٔ تازه با کتیرا آمیخته سخت نافع آید و گاه باشد که مرض قوی‌تر افتد پس در طلاها سرکه و روغن داخل باید ساخت **اقوال اکابر** شیخ‌الرئیس می‌فرماید که قطع ماده او کنند به فصد و اسهال اگر در بدن زیاده باشد و همچنین واجب است که معتاد آن هر وقت استظهار به استفراغ اخلاط حاده نماید و آنچه آن را بازدارد و ازالهٔ آن کند استحمام و پاک کردن بدن از چرک است به عده اغتسال به آب سرد و مالش در حمام بگوشت خربزه مع آرد عدس بعد عرق آمدن ایشان را نیکو است بعد آن بشاهسفرم به عده ایضاً نخم خربزه به عدس و آرد باقلا و اما صندل او را منع کند باوجودیکه او خارش پیدا می‌نماید پس اگر با کافور باشد این فعل نکند و ایضاً حنا اگر رنگ او را مکروه ندارد و از آن انتفاع یابد و آنچه مشابه آب انار و حماض و عدس و آلوبخارا و تمرهندی باشد تناول کنند و استعمال هر چیز که عرق را منع کند مثل طبیخ مورد و گل سُرخ و آب گشنیز و گویند که آب در آفتاب گرم کرده آن را نفع کند و همه آبها که در آن قوابض جوشانیده باشند و ترک حرکت و اجتناب از مواضع گرم عرق آورد طلب مکانهائیکه در آن باد بسیار آید و ترویج ببادکش

بسیار و اغتسال به آب سرد آن را منع کند و ایضاً مسوحات مثل روغن مورد و روغن گل و در این مسکه را خاصیت عظیم است خصوصاً با کتیرا و صمغ و ایضاً مسوحاتیکه در آن قوت مرداسنگ و خبث و توتیا باشد خاصةً و خاکستر برگ مورد و زیرهٔ برگ آس و برگ غار تازه و سداب و دقاق کندر و گاهی حصف را طلای غری‌السمک در آب گداخته نفع کند و گاهی در مرض قوی احتیاج بمویزج و کندر و کبریت افتد و اما آنچه از آن قرحه کند معالجهٔ آن به مثل زردچوب و مازو و گل ارمنی و سفید آب به سرکه نمایند و مرهم سفیداب ــنرا نیکو است و گاهی آن قروح بفساد عظیم برسد و علاجش حرق نار باشد و اگر آن مستحکم گردد علاج سعفه نمایند **طبری** گوید که علاجش فصد است اگر ممکن باشد و نوشیدن ماءالشعیر و اقتصار بر مزورات حصرمیه و زیرباجیه و مالش بدن در حمام به این دوا بگیرند آرد جو بحریر پخته و آرد باقلا به عده برگ شفتالو تر یک کف کبیر گرفته باریک سائیده آمیزند و بلعاب اسپغول برهم زده در حمام بعد عرق بر بدن طلا کنند و زمانه صالح در آن نشینند بعد از آن بدن را بسبوس میده بمالند که این نشف حصف و تجفیف او نماید و آن را از جلد بریزاند و آنچه برای حصف بر بدن طلا کنند مغز خربزه به آب اوست و ایضاً تخم آن کوفته بر بدن طلا نمایند و گاهی از برگ شفتالو تنها طلا می‌نمایند و کسیکه بر سوزش دوا لحظه صبر کند پس بهترین اشیا برای حصف این است که بگیرند سرکه و گلاب و اندک کافور و در شیشه بجنبانند به عده در حمام رفته عرق آورند و آن را از پارچه نشف کرده بدوای مذکور مالش نمایند که او ساعتی احراق مسام نماید ودر آن غوص کند و قطع بخارات و ازالهٔ حصف همان روز نماید و بعضی را در ایام گرما حصف به همرسید و بر بدن روغن مالیدند و حصف با هم چسپید و مثل قوبا گردید پس بهتر معالجهٔ او آن است که به روغن مس نکنند البته و لابدست از استفراغ بدن به حسب امکان و مردی از اطبای اهواز بمن می‌گفت که اگر حصف را به مغز ترنج مخلوط به مغز خرپزهٔ تر بمالند در یک روز آن را زائل کند و بالجمله بعد استفراغ و اقلال از طعام محمود انسان را از حصف ایمن گرداند و چون اشتداد نماید و صحت او دشوار گردد و شبیه بجرب شود پس بهترین اشیا آن را آب چشمهٔ کبریتی است **صاحب کامل** گوید که بگیرند مغز خربزه و با اندک شونیز سرشته در

حمام بعد عرق طلا نمایند و کثرت استحمام به آب گرم مطبوخ اکلیل‌الملک و سبوس کنند و از ریختن آب سرد بر بدن منع نمایند و ایضاً مغز خربزه به آرد جو و روغن گل سرشته طلا کنند و یا بگیرند سرکه و سنای مکی و نمک جریش و در حمام بدان مالش نمایند که نافع بود و یا بگیرند مازو و زرد چوب مساوی باریک سوده و در سرکه و روغن گل سرشته در حمام بعد عرق طلا کنند و ساعتی بر آن صبر کردن به سبوس و آب سرد بشویند و آرد باقلا و ترمس و آرد جو اگر به سرکه سرشته در حمام طلا نمایند حصف را نفع دهد **ایلاقی** و **جرجانی** می‌نویسند که ابتدا به فصد کنند پس استفراغ به مطبوخ هلیله و شاهتره نمایند و در حمام به آب گشنیز و سرکه و گلاب طلا کنند و طلای حنا و سرکه در حمام نافع‌است و اگر مورد را بپزند و آن آب به سرکه و گلاب طلا کنند سود دارد و در آب سرد نشستن و سرکه و گلاب مالیدن فائده کند و غذا چیزهای سرد و تر باید داد **ابن الیاس** گوید که هر صبح جلاب از تخم کاسنی و اصل‌السوس هرواحد سه درم و شکر سفید ده درم بنوشند و غذا مزروهٔ نخود و ماش به مغز بادام خورند و اگر آثار خون غالب باشد فصد نمایند و اخراج خون به حسب قوت و واجب کنند بعد آن مالش بدن به مغز خربزه یا تخم آن کوفته در حمام و یا بگیرند اندک سبوس و ورس و بدان مالش بدن نمایند و تکثیر استحمام کنند به آب گرم که در آن تخم خربزه و سبوس و اکلیل و شبت جوشانیده باشند و یا بگیرند سرکهٔ خمر و حنا و نمک جریش و در حمام بدان مالش فرمایند و یا در حمام نشینند حتی که عرق آید و بعد عرق مالش بدان به مغز خربزه یا تخم او مع ورس نمایند و یا طلای بدن به آرد جو و آرد باقلا به سرکه در حمام کنند **خجندی** گوید که این دلوک آن را نافع است جاورس سبوس گندم تخم خربزه اکلیل‌الملک مساوی سائیده در حمام بمالند به عده غسل کنند و مالش بنمک و به آرد عدس و اشنان و سبوس در حمام آن را نافع است و بگذارند تا عرق آید و اگر حدوث او بسبب رسیدن رسدی به بدن و بند شدن مسام باشد هر صبح جلابی که در قول ابن‌الیاس گذشت به اضافه گاوزبان بنوشند **ابومنصور** گوید که سبب حصف شوری عرق است مع قلت اغتسال و علاجش اسهال صفراست و مغز خربزه را طلا کردن بالخاصیت در این نافع و اگر وقت او نباشد مغز تخم آن به اندک سرکه طلا نمایند و موضع

را به سرکه بشویند و نوشیدن آب شاهتره آن را نافع است و آب مطبوخ برگ آس بر بدن ریزند و یا به آرد عدس و اندکی کافور به آب گشنیز تر سرشته طلا کنند **سعید** گوید که طلا به صندل و مازو و زردچوب به سرکه و گلاب کنند و یا کتیرا در آب تر کرده به روغن گل طلا نمایند و به آبی که در آن برگ مورد و گل سُرخ جوشانیده باشند جسم را بشویند **انطاکی** گوید که حصف تا وقتیکه عظیم نگردد طلا به آرد جو و سفیداب و آب لیمو و سرکه و گل ارمنی و روغن گل نمایند و حمام کنند پس اگر عظیم گردد فصد و اسهال با وجود تدبیر مذکور نیز به عمل آرند و کلام در این مثل حکه است بغیر فرق

نبات اللیل

بثرهای کوچک همرنگ بدن باشد که خارش و درشتی جلد و کرب شدید در سرما و وقت شب پدید آید و خاصۀ این مرض اس تک خارش در این اشتداد نماید و در ابتدا از خاریدن لذت یابند لیکن بعد خاریدن درد شدید و سوزش در جای خارش به همرسد و سبب آن احتباس فضول و ابخرۀ واجب‌التحلیل زیرجلد است به سبب کثافت جلد و تنگی مسام پس هرگاه نزد وجودت هظم در شب به سبب اجتماع حرارت در باطن بخارات کثرت نماید و بنابر سردی هوا و غور حرارت مسام زیاده تنگ شود و جلد بسیار کثیف گردد این مرض حادث شود و چون اکثر عروض آن در شب می‌باشد لهذا نبات‌اللیل نامیده‌اند و بعضی متقدمین اطلاق نبات اللیل بر شرا می‌کنند زیرا که او نیز اکثر در شب هیجان می‌کند و به قول گیلانی اسباب حدوث این مرض بدو امر تمام می‌شود یکی از جهت بدن مثل ضیق مسام در خلقت یا بعارض پس هرگاه هضم جید باشد و سائر امور بر مجرای طبیعی جاری بود لامحاله از بدن و رطوبت او ابخره واجب‌الانفکاس به عرق و غیره جدا گردد و چون آن را جلد به سبب تنگی مسام منع کند آن ابخره محتبس شود و لاجرم در آنجا متعفن گردد و سبب این مرض شود و دوم از جهت امور خارجی مثل سردی هوا و ریاح بارد و امثال آن و چون از شان شب آن است که هوای او سرد می‌گردد پس ظهور این بثور اگرچه در ابتدای روز باشد الا تکون آن و اول بروز آن در شب بود لهذا مسمی به نبات‌اللیل شده و گاهی این مرض در روز نیز

عارض می‌شود و این نزد استعمال آب سرد و یا ریاح بارده عارض گردد چنان چه هنگام غسل به آب سرد و یا مسافران را وقت وزیدن باد سرد می‌افتد **علاج** تنقیهٔ بدن از موادی که آن مادهٔ بخارات باشد به فصد و مسهل نمایند اگر حاجت آن بود بعد از آن تدبیر تفتیح مسام به استحمام و مروخات و دلوکات که در علاج حکه و شرا و غیر آن مسطور شد باید کرد و مالش به آب کرفس و در وی سرکه نافع است چنان چه شیخ‌الرئیس گفته که آب کرفس از سیالات مناسبهٔ این است و از ادویهٔ نافعهٔ این دردی سرکه است تنها و بورق و حنا و زعفران و ایضاً صبر و مر از بهترین ادویه این است و خصوصاً به عسل سرشته و همچنین صبر به آرد عدس و اندک سرکه و عسل و **جرجانی** و **ایلاقی** می‌نویسند که اول فصد و تنقیه به مطبوخ هلیله و نقوع صبر و آب انار و مانند آن کنند و در حمام حنا و آب کرفس طلا کردن و کذا سبوس گندم به سرکه و کذا آب چقندر و کذا آرد باقلا با سرکه طلا نمودن سود دارد و اگر این خارش طول کند و مادهٔ آن خلط بورقی باشد آرد حلبه به عسل آمیخته در حمام طلا کنند سود دارد و اگر برنج سفید دو اوقیه کوفته به سرکه بسایند تا چون مرهم شود و یک اوقلیه گوگرد سوده آمیزند و در حمام طلا کنند نافع بود و کسی را که قی کردن آسان باشد سود دارد **صفت دوای سودمند** تخم کرفس بادیان انیسون هر یک یک مثقال ریوند چینی گل سُرخ هر یک دو مثقال ترنجبین برابر همه شربت چهار درم در آب سیسنبر سه روز متواتر بدهند و **ابن‌الیاس** گوید که تنقیهٔ بدن از بخارات بفسد باسلیق یا هفت اندام و اسهال بماءالفواکه یا مطبوخ آن کنند و غذا مزورهٔ ماش و مغز بادام و اسفاناخ دهند و توسیع مسام بدخول حمام و مالش بدن بسبوس و تخم خربزه نمایند و **انطاکی** گوید که معالجهٔ نبات‌اللیل بچیزی نمایند که در بثور صفراوی و حکه مذکور شد و آنچه آن را مخصوص است این سفوف است **صفت آن** گشنیز خشک تخم کاسنی تخم خرفه مساوی کبابهٔ چینی نصف یک جزو شربت پنج درم به آب بقله و شکر و **میربهاءالدین** نوشته که اگر خلط فصلی بسیار در بدن نباشد مسام را گشاده سازند بحمام و تمریخات و شستن تن به آرد باقلا در طبیخ چقندر بدن را از سردی محفوظ دارند و غذا در روز بخورند و شب هیچ نخورند و بالای طعام حب‌الشفا یا حافظ‌الصحه به‌کار برند و از شربت

و میوه و غذای خشک مسیدو حذر کنند و اگر خلط بسیار بود اول تنقیه کنند آنگاه مسام جلد را بگشایند به دستور و آنجا که مادهٔ آن خلط بورقی بود و خارش آن به این ادویه نیک نشود بعد از تنقیهٔ بلغم بقی و اسهال بدن را به طبیخ تخم حنظل و اندک آرد حلبه در حمام بشویند هر روز بعد از آن به آب کرفس و در سرکه و روغن گل طلا کنند و غذاهای مفتح و جالی دهند و خفیف از علاج جرب و حکه به‌کار برند و **مصنف اقتباس** گفته که جهت تفتیح مسام در حمام روند و در آنجا تا دیر نشینند و ضماد از آرد باقلا و صبر و مر و شکوفهٔ حنا برابر به آب برگ بادیان سازند و سداب و اشترخار و مکوه هر یک دو قبضه اکلیل‌الملک سه قبضه چقندر با برگ یک آثار به آب پخته بدن را بشویند به عده روغن قسط بمالند

عرق مدنی

بفارسی شیت و در هندی نارو گویند و او آن است که اولاً بر عضوی خارش و سوزش شدید پیدا شود به عده آنجا بثره بر سطح جلد ظاهر شود پس انتفاخ یابد و آبله گردد به عده سوراخ شو و از آن چیزی به شکل رگ باریک سرخ رنگ مائل بسیاهی مثل کرم اندک اندک بیرون آید و پیوسته دراز گردد و مقدار درازی او به حسب مقدار فضول منعقد در رگ باشد پس اگر فضول بسیار طول کند و تا دو دست برآید و اگر اندک باشد کوتاه بود و تا یک وجب بیرون آید و گاهی قبل از ظهور این مرض شرا بر بدن پدید آید پس آبله آن ظاهر شود و اکثر در پایها و زیر ناف و گاهی در دستها و پهلو عارض شود و دیدم که شخصی را بر پشت و دیگری را در عضو تناسل برآمده بود و چون آن را بکشند بگسلد و از آن ورم و درد عظیم عارض گردد و بلکه مدتی درد کند و اگرچه منقطع نشود **بالجمله** سبب آن به قول شیخ و سمرقندی و ابن الیاس و غیر هم فضول ردی است که در عروق حاصل شود و این فضول یا خون گرم ردی سوداوی باشد یا بلغم سوخته که آنها را حرارت مفرط و خشکی مزاج خشک و بریان و منعقد ساخته و بر شکل رگ گردانیده باشد به سبب حصول او در جوف رگها پس طبیعت آن را بر سبیل دفع فضول به سوی بعض شعبهای عروق باریک دفع کند و جلد منتفخ شود و سوراخ گردد به سبب شدت اندفاع آن **شیخ** می‌فرماید که چون

اکثر زیرجلد مثل کرم حرکت می‌کند لهذا بعضی گمان می‌کنند که آن حیوان است که در بدن پیدا شود از اخلاط فاسد متعفن در عروق متکیف بکیفیتی که از آن دیدان متولد می‌گردد و **قرشی** گفته که این حق است چه بعد خروج حرکت او را مشاهده کرده‌ام و **خجندی** گوید که این در حقیقت عرق نیست و آن حیوان است که در بدن پیدا شود چنان چه باقی اقسام کرم متولد می‌شود و تولد او از مادهٔ مائی شدیدالعفونت و فساد بود و از اسباب او شرب آبهای عفن است و نیک‌تر احوال به حسب مزاج او آن است که از آن این حیوان پیدا گردد و در این حکمت و منفعت عظیم است و ایضاً **ابومنصور** گوید که سبب این مرض فساد اخلاط و تعفن اوست و انتقال او بکیفیتی که از آن سپش پیدا شود چون در ظاهر بدن باشد و کرم چون در باطن بود و چون در عروق که داخل لحم‌است مرتکب گردد از آن این مرض پیدا شود و بعضی گمان می‌کنند که آن شعبهٔ از لیف عصب است که فاسد و غلیظ گردد و طبیعت آن را به سوی خارج دفع کند و **جالینوس** گوید که از امر او چیزی واضح‌تر و معتمد حاصل نشده و گویند که بعض آبهای غلیظ کرد و بعض به قول که آن را در احداث این مرض خاصیتی باشد مثل ترب آن را پیدا کند و عروق او در بلادیکه آبهای آنها ردی و راکد باشد بسیار بود و لهذا در یمن بکثرت افتد و در قریات شام که مردم آنها آب باران مجتمع در حوضهای مکشوفه می‌نویسند بسیار می‌شود و ایضاً در بلاد خوزستان و غیر آن مثل جرجان و نواحی آن به سبب خوردن پیاز و سیر متولد می‌شود لیکن در انجا منبسط و فراخ می‌گردد و مثل قرحهٔ بزرگ می‌شود و اکثر تولد او از اغذیهٔ خشک و غلیظ مؤلد سودا بود و کذا شیرینی بسیار خوردن و غذا نیک هضم نشدن و کثرت تعب خصوصاً کسی را که معتاد او نبود محدث این مرض است و هر قدر که مادهٔ مؤلد آن در بدن تیزتر باشد درد شدیدتر بود حرکت او بیشتر باشد حتی که در اندک مدت بیرون آید و گاهی در یک بدن در چهل یا پنجاه موضع پیدا شود و با وجود این از آن بعلاج خلاص یابند و در ابدان رطب و مخلخل استعمال کنندهٔ حمامات و اغذیهٔ رطب و شراب کم افتد و چون صورت این رشته مثل رگ بود و اکثر در مدینه منوره متولد شود لهذا به عرق مدنی مسمی شده و ایضاً در بلاد گرم و خشک مثل مصر و حبش دهند اکثر حادث شود و **طبری** گوید که عرق مدنی از

آن می‌نامند که در بلدهٔ موصوفه هنگام بسیار خوردن مردم کراث نبطی را اکثر پیدا می‌گردد و لهذا اطبای آن بلاد به این اسم نامیده‌اند و اما در یونانی آن را عرق حبلی گویند به سبب درازی او مثل حبل و چون اطبا دیدند که این عرق در مدینه اکثر متولد می‌شود اسم یونانی را گذاشته به عرق مدنی موسوم ساختند و **گیلانی** گوید بعید نیست که مراد او از مدینه مدینهٔ دیگر از شهرها باشد مثل مدینهٔ معروق بمدینةالحکماء زیرا که این مرض در این مدینه بسیار عارض می‌شود بخلاف مدینهٔ منوره **علاج** فصد باسلیق و صافن از جانب مخالف کنند و بعد از نضج تنقیهٔ سودا به مسهل آن نمایند و ماءالجبن دهند و در اول ظهور آبله صبر نیم درم بخورانند و روز دوم یک درم و روز سوم یک و نیم درم بدهند و آبله را نیز بصبر طلا سازند و هرگاه رشته ظهور نماید بر پارهٔ اسرب که بوزن یک‌درم باشد آن را بپیچند و از گسستن رشته پرهیز نمایند و آب گرم بر آن ریزند و روغن نرگس و بنفشه بمالند و خاکستر نی سه درم مرداسنگ پنج درم با موم و روغن آمیخته بمالند و اگر صابون قدری در روغن کنجد گداخته مثل مرهم ساخته ضماد کنند بغایت نافع است و پوست انداختهٔ نار در قند سیاه حب بسته خوردن مفید بود و اگر نقش پرطاوس در قلیان بکشند و یا در قند سیاه آمیخته بخورند ازالهٔ رشته کند و اگر پر اسپ به قدر نخود در قند سیاه حب ساخته بخورند نیز سود دارد و اگر اندکی مغز جمال‌گونه به آب سائیده بر محل رشته نهند اگرچه سوزش بسیار آرد لیکن در یک بار دفع کند و هرگاه بگسلد باید که آن موضع را در طول بشکافند و آنچه باقیمانده باشد بیرون آرند و بعد از آن پنبهٔ کهنه در روغن زردتر نموده در آن موضع نهند تا بقیهٔ آن را بخورد بعد از آن مرهم مدمل به‌کار برند و اگر شیشه سوده آرد ماش زردچوب سوده سرگین مرغ پیاز پخته مغز بادنجان پخته روغن چراغ همه را درهم نموده و در ظرفی پخته نیم‌گرم بندند برای ورمیکه بعد از گسیختن رشته حادث شود مجرب است **ذکر بعض ادویه** نافع عرق مدنی حب که رشته را بغیر کلفت برمی‌آرد انگزد یکسیر شاهی قند سیاه کهنه چهار سیر شاهی از همه هفت حب بندند و هر روز یکی با سه توله روغن گاو بخورند **ایضاً** سهاگهٔ بریان یک جزو قند سیاه شش جزو آمیخته هر روز به قدر نه ماشه بخورند **دوای** مجرب بعض احبا مرداسنگ یک ماشه سوده در چهار

پنج توله روغن زرد آمیخته همراه کهچری بخورند در ابتدای مرض که شرا و آبله کند بدهند که همان روز زائل شود **دیگر** سهاگه نیم درم در روغن زرد حل کرده هر روز تا سه روز بخورند و غذا چرب باید خورد گویند که هرگاه علامت خروج رشته معلوم شود کافور مرح سیاه طلا کنند که برنیاید و مادهٔ او تحلیل گردد **دیگر** چتاور سوده در روغن گاو آمیخته طلا کنند که همه یک بار برآمده زائل گردد یا سرگین کبوتر و قند سیاه طلا کنند و یا زرنیخ و سعد و یا مقل و اشخار طلا نمایند **دیگر** برای دفع رشته صابون بلادر هر یک چهار دام روغن گاو نیم پاو اول بلادر را در روغن سوخته دور کند پس صابون انداخته بپزند و حل کرده بدارند و بر پارچه مالیده بچسپانند و از آب محفوظ دارند و این دوا در ابتدای ظهور آبله نیز مفید و راقم پیاز را بریده عوض بلادر در روغن سوخته به دستور ساخته اکثر به عمل آورده و خیلی مفید یافته **دیگر** افیون پیاز صابون روغن کنجد اول صابون و پیاز را ریزه ریزه کرده در روغن جوش دهند پس افیون حل کنند که مثل مرهم شود بردهن نارد و حوالی آن ضماد کنند و هنگام تیاری دوا بخار آن به موضع رشته بدهند پس ضماد کنند و بعضی صابون دو مانگ و آب پیاز و روغن کنجد هر واحد یک مانگ گرفته هر سه را در ظرف آهنی می‌پزند تا سخت شود پهن کرده همه بر نارد می‌بندند در چند روز دفع می‌کند **دیگر** برگ سیاه یک توله باریک کوفته در شیرآگ یک توله قرص بسته زخم را به شراب شسته بربندند و بالایش برگ تنبول نهند و از صبح تا شام بسته دارند در چند بار تمام بیرون آید و اگر هرتال را در شیر برگ آگ سائیده قرص ساخته بر موضع آبله بندند و بالایش برگ پان و یا برگ آگ نهند نیز نافع بود **ضماد** نافع عرق مدنی دال یکدام صابون دو دام افیون ده ماشه باریک سائیده در روغن کنجد هشت دام پخته مخلوط سازند که مثل مرهم شود بر برگ تنبول مالیده صبح و شام بندند **ایضاً** مجرب اسپغول تخم کنوچه مرداسنگ سوده در سرکه جوشانیده موضع را به روغن گل چرب کرده بر آن بندند **ایضاً** اسپغول تخم ریحان در آب لیمو سائیده ضماد کنند و در هر پاس تجدید آن نمایند و ضماد برگ ریحان نیز نافع است **ایضاً** که بغایت مفید و مجرب است پنجال کبوتر صحرائی هشت جزو تنکار یکجوز هر دو را سائیده در بول آدمی پخته ضماد نمایند و سه روز بسته دارند به عده دوا را جدا

کرده سرشته به آهستگی بیرون کشند و باز ضماد ننمایند اگر به تمامه بر نیاید **طلا** برای رشته پیه بز یک و نیم توله سیر سبز یا خشک سه پوتهی با هم سائیده بر موضع جراحت صبح و شام نهند تا جراحت را زیاده وا کرده تمام رشته را برآرد **اقوال حذاق** شیخ‌الرئیس می‌فرماید که حفاظت از عرق مدنی در بلادیکه پیدا می‌شود و از اغذیهٔ که متولد می‌گردد بمضادت سبب او نمایند و آن به استفراغ خون روی از فصد باسلیق یا صافن به حسب موضع و تنقیهٔ خون به مثل شربت هردو هلیله و طبیخ افتیمون و شرب حب قوقایا خاصةً و استعمال اطریفل مرتب از سنا و شاهتره و ترطیب بدن به اغذیهٔ مرطبه و استحمام و سائر تدبیر مرطب معلوم باشد و هرگاه اثر او ظاهر شود صواب آن است که تبرید عضو به اضمدهٔ مبردهٔ مرطبه مثل عصارات بارده معروفه به صندلین و کافور بعد تنقیهٔ بدن استعمال نمایند و ایضاً استظهار بچسپانیدن زلو بر موضع آن کنند و از اطلیه جیده طلا از صبر و صندل و کافور است و یا مرو و بزرقطونا و شیر تازه پس اگر فائده نشود و به آبله کردن آغاز نماید بساست که آن را منع کند و بگرداند و تخفیف امر در آن کند اینکه صاحب او سه روز متصل هر روز یک‌درم و نیزم صبر بخورد و بر آن صبر طلا کند و یا بر دهن او رطوبت لزج صبر تر طلا نمایند و همچنین در ابتدای آن که خارج گردد و اگر از این علاج متاثر نشود و بیرون آید صواب آن است که برای او چیزی که بدان بربندند و بر آن به آهستگی اندک اندک بپیچند مهیا سازند تا به الکل خارج شود بغیر انقطاع و بهترین او پارهٔ اسرب است که بر آن بپیچند و بر ثقل او در جذب رشته اقتصار نمایند که به آهستگی منجذب شود و منقطع نگردد در تسهیل خروج آن جهد کنند به این‌طور که در تسخیف و تخلخل عضو بنطول از آب گرم و لعابات مبرده و ادهان لینهٔ بارده و لطیف‌الحراره و مانند آن مداومت نمایند تا خروج او سهل گردد و گاهی بدین آسان نگردد بلکه احتیاج به مثل تلطیخ به روغن خیری بل زنبق بل همان افتد بر آن مرهم زفت استعمال کنند و اگر حدس واجب گردد که آن را بشکافند و به الکل بیرون آرند و مانعی نباشد بشکافند و اخراج نمایند و از استعمال ادویهٔ حاده حذر کنند که آن گاهی باکله مؤدی گردد و هرگاه بر اواخر او ادمان دلک بنمک اندک اندک کنند و از خلف به آهستگی بمالند و از مخرج او به لطف بکشند به الکل

خارج شود و خصوصاً چون بعیدتر از خلف او بشکافند و در آنجا زیر او سیل داخل نمایند و دفع کنند ادامت مسح کنند و آن بملح اندک اندک و به آهستگی بیرون آید و هرگاه این عمل بدان کنند به الکل خارج گردد پس اگر منقطع شود و پوشیده گردد از شکافتن او چاره نباشد تا آن‌که بار دیگر گرفته شود به عده به آهستگی بیرون آرند و معالجهٔ موضع بعلاج جراحات کنند **طبری** گوید که علاجش فصد مریض است و استفراغ خون اندک و اخراج صفرا به ادویهٔ که مخرج صفرای صرف باشند مثل سقمونیا و افسنتین و شربت ورد مکرر به عده لزوم مریض به ماءالشعیر و حریرهٔ مرتب از نشاسته و شیر بز و اگر فصل ربیع باشد ماءالجبن به روغن بادام بنوشند و غذا از بچهٔ ماکیان رطب و پاچهٔ بره سازند و در جمیع تدابیر او مسلک ترطیب و تعدیل حرارت سلوک نمایند و دائم بر عضو موم روغن که از روغن بنفشه ساخته و بر آن اندک زوفای رطب انداخته باشند بمالند و اگر در شهری باشند که هوای او گرم و خشک بود به سوی بلدیکه هوای او بارد رطب کثیرالرطوبت باشد نقل کنند و اگر فصل گرما بود مسکن او بپاشیدن آب و بادکش و فرش برگ بید خوش سازند و امر بشمیدن بنفشه و نیلوفر نمایند و هرگاه مریض ارادهٔ پیچیدن رشته بیرون آمده نماید بر موضع روغن بمالد پس به آهستگی آن را به‌پیچد و علامت خروج انقضای او ظهور خارش در موضع است و علامت ابتدای خروج او نیز خارش موضع است و فرق میان اول و دیگر آن است که خارش اول با الم بود و خارش دیگر بالذت باشد پس هرگاه رشته بگسلد بحیلهٔ یا بحال طبیعی موضع آن دهن گشاده ماند از اسفل صلب و مترشح بریم متصل گوید که او سرگین گنجشک است پس اگر رشته در عضوی دیگر ظهور نماید این موضع به گردد و اگر منقضی گردد ایضاً بعد زمانی به‌شود و ملتحم گردد و مادامیکه دهن گشاده باشد و ریم که مذکور شد ترشح کند و رشته در عضو دیگر ظاهر نشود یقین کنند که در اینجا بقیهٔ آن است و جراحت ملتحم نشود تا آن‌که طبیعت آن فضله را تحلیل نکند و یا رشته از موضع دیگر بیرون نیاید و اما چون منقضی گردد موضع او بوضر باقی ماند علاجش آن است که بژاله یا برف آن را بخارند تا منبسط گردد و از آن خون برآید پس ترک نمایند که آن خشکریشه کند و به شود و همچنین آنچه در ملک جرجان ظاهر می‌شود علاجش بعینه همین علاج

است و بهترین اشیا در معالجه نوشیدن ماءالجبن و ترطیب بدن به اغذیه است پس اگر در بدن امتلا ظاهر شود استفراغ او به اشربهٔ خفیفه کنند و اولی آن است که از حقنه لینه به روغن بسیار باشد **مجوسی** گوید که هرگاه علامات این مرض ظاهر شود و جائی از عضو آبله کند واجب است که ابتدا به تدبیر ترطیب بدن کنند به اغذیهٔ محموده و خوردن لحوم معتدل‌المزاج و دخول حمام و نطول آب گرم بر جای مرض و از خوردن به قول حریفه مثل پیاز و سیر و خردل و ترب و از تناول اغذیهٔ غلیظه و حریفه مثل کوامیخ و ماهی شور و لحم نمک سود و خرما و مانند آن پرهیز نمایند و صاحب او صبر سقوطری هر روز یک‌درم بخورد و بر موضع بصبر طلا نماید که این از حدوث او منع کند و اما چون ظاهر شود باید که نظر کنند اگر صاحب او التهاب و تب دریابد و طبیعت معتدل باشد ابتدا به فصد باسلیق از دست مقابل موضع مرض کنند و اگر طبیعت محتبس و تب باشد اسهال بماءالفواکه نمایند و با وی اشیای مبرده مرطبه مانند ماءالشعیر و غیره استعمال کنند و اگر در بدن تب نباشد و حرارت در جای خروج رشته بود باید که نظر کنند اگر صاحب او التهاب و تب دریابد و طبیعت معتدل باشد ابتدا به فصد باسلیق از دست مقابل موضع مرض کنند و اگر طبیعت محتبس و تب باشد اسهال بماءالفواکه نمایند و با وی اشیای مبرده مرطبه مانند ماءالشعیر و غیره استعمال کنند و اگر در بدن تب نباشد و حرارت در جای خروج رشته بود باید که صاحب او را نقوع صبر به آب کاسنی بدهند و چون خوب ظاهر گردد آنچه از آن ظاهر شود آن را بر قطع اسرب بربندند و بر آن به پیچند و هر قدر که از آن بیرون آید بر آن پیچند و اندک اندک به آهستگی بکشند تا منقطع نشود و همه برآید و در بدن چیزی از آن باقی نماند و این ضماد کنند موم ربع رطل روغن کنجد یک رطل مرداسنگ خاکستر نی هر واحد سه درم بوره یک درم موم را در روغن گداخته ادویه بر آن انداخته مرهم سازند و بر موضع طلا کنند و ایضاً به اسپغول و روغن بنفشه ضماد کنند و اگر رشته بگسلد موضع را در طول به سوی ناحیه که از آن رشته آمده باشد بشکافند تا از همه مادهٔ او که در آنجا باشد خالی گردد و در آن روغن زرد و پنبهٔ کهنه بنهند تا مابقی آن را بخورد به عده به ادویهٔ منبت لحم علاج کنند **خجندی** گوید که بعد فصد هر صبح منضجات فضول غلیظه بنوشانند

تا آن‌که آثار نضج در قاروره ظاهر شود و به عده تنقیهٔ به مطبوخ افتیمون و حبوب و مطبوخات مخرج سودا کنند و اطریفل صغیر مخلوط بسنا و شاهتره آن را نافع است و هرگاه حادث شود و طبع قبض باشد بحقنهٔ لینه یا به مطبوخ فواکه و هلیلجات تلئین نمایند و غذا ماءالشعیر و ماش به مغز بادام دهند اگر با آن تب باشد والا گوشت طیور فاضله و حلوان خورانند و از گسستن رشته احتیاط نمایند و غلامی را دیدم که از انقطاع رشته بعد چهار پنج روز بمرد و ضماد خاکستری نی و غیره که آن در ذیل علاج گذشت اعانت بر خروج رشته می‌نماید باقی همآن است که در اقوال سابق مسطور شد **ابن نوح** گوید که آنچه منع حدوث او کند این است که حب اصطمخیقون یا قوقایا یا این معجون بخورند بگیرند هلیله و بلیله و آمله و زنجبیل و تربد و قنبیل هر واحد یک جزو کوفته بیخته با مثل آن فانیذ سرشته ده درم از آن بخورند و این معجون را خاصیتی است در منع این مرض و ترک لحم و شراب البته کنند و از خوردن به قول و فواکه در بلادیکه عادت تولد ای مرض در آن باشد پرهیز باید کرد و چون التهاب و آبله ابتدا کند صبر تا سه روز بخورانند و طلا کنند و چون رشته برآید بر قطعه اسرب یک درم بپیچند به عده ضماد آرد گندم و زردی بیضه و روغن گل بر موضع نمایند **گیلانی** گوید که ردع و منع رشته از خروج بعد تکون ماده بوجهی از وجوه جائز نیست و اصل در آن رعایت دو امر است یکی تنقیهٔ بدن از مواد ردیه که از آن این مرض پیدا می‌شود و دوم تحصیل خون نیک رطب مزاج و اخلاط رطبه و رطوبات عذبه که در آن حدت و لذع و حراقت و مانند آن نباشد و ماءالشعیر بعناب و آلوبخارا استعمال کنند اگر در طبیعت قبض باشد والا ماءالشعیر ساده با خرفه و امثال آن بدهند و مالش عضو به روغن‌های مرطب کنند و استحمام رطب و طلای عضو به اطلیه مرطبه و ریختن نطولات مرطب از حشایش مرطبهٔ مزیل حدت اخلاط معذب آن نمایند و معجون قنبیل را در ابطال آن خاصیتی است و مادهٔ آن را در مدت ده روز مستاصل گرداند و نسخهٔ آن در قول ابن‌نوح گذشت و ضماد مجرب این است که در سرکه تخم کنوچه بپزند و موضع را به روغن گل مسح کرده بر آن نهند و چون برگ صبر را به‌کار و تراشیده بر موضع ببندند در هر وقت که باشد از اجود معالجات این مرض و علاج مجرب است و گویا که میان این مرض و بصبر

مدافعت و مقابله به حسب خاصیت است و چون رشته بگسلد از آن اوجاع شدید و احوال هائله که از آن بر مریض خوف باشد حادث شود لهذا اشارت کرده‌اند که عضویرا که در آن رشته برآید در آب گرم غرق کنند تا بحرارت آب بیرون آید به عده به انگشت اندک اندک دفع کنند و در طبیعت زفت جذب است بهر وجه که خواهند استعمال کنند و مرهمی که از حب‌الغار بسازند و آن‌که از سنبل مرتب کنند در این مرض نیکو است و ایضاً بگیرند اشق و پیاز نرگس و بیخ نی و سائیده بغسل سرشته بر آن موضع ضماد کنند و این ادویه اگر مفرد به عسل نهند نیز نفع بخشد و بعد شکاف اولاً مرهم رسل به عده مرهم جدوار تالیف من استعمال کنند **خضر** گوید که استفراغ ماده نمایند اگر سوداوی باشد به مثل شربت شاهتره مدبر با ریوند و هلیله سیاه و حجر ارمنی و اگر از بلغم شور بود با غاریقون و هلیلهٔ کابلی آمیزند و اغذیهٔ مرطبه مثل ماکیان فربه و شورباهای چرب و حریرهٔ جو بتخم خیار و مغز تخم کدو دهند **میرعوض** می‌نویسد که در این زمان بطور اطبای هند چنان رواج یافته که اول روغن زرد بر تمام درم رشته همی مالند بعد از آن برگ عشر بستانند و روغن بر آن مالیده گرم نمایند و بر تمام درم تکمید کنند به عده شهدی که دوای هندیست معروف باریک سوده با بول آدمی سرشته قرص سازند و بر سوراخ نهاده بربندند از بیخ بیرون می‌آورد و اگر عوض دوای مذکور آرد ماش هندی یا موه چهار دام انگزد یک مانک دراندک آب سرشته قرص ساخته بربندند بعد مالش روغن و تکمید به دستور هم نافع بود **مصنف اقتباس** گوید که اول فصد صافن یا باسلیق از جانب دیگر کنند و تنقیه به مسهلات بغلم و سودا بکرات و مرات فرمایند و حمام معتدل متواتر استعمال نمایند و نقوع صبر به آب کاسنی سبز سه روز و یا هفت روز بدهند که قلع این علت می‌کند و وزن صبر روز اول نیم درم و روز دوم یک درم و روز سوم یک و نیم درم و روز چهارم دو درم باید و از روز پنجم نیمدرم هر روز بکاهند و همچنین تا هفت روز دهند و شب خیسانیده صبح با شکر بدهند و هرگاه رشته گسسته شود و عضو ورم کند آن عضو را در آب شور و یا در آبی که شب یمانی و نمک طعام و تنکار در آن جوشانیده باشند بدارند و به اضمده و اطلیهٔ اکمده و نطولات جاذبهٔ منضجه مدد نمایند تا باز بزودی پدید آید و آنجا را منتشر شکافته به تمامه برآرند و

بمرهم اعجاز وغیره مندمل سازند و خوردن اطریفل قنبیل علوی‌خان که قاتل دیدان است و این اطریفل هامان منع از حدوث آن می‌کند و در فع اینمرض عظیم‌الاثر است **صفت اطریفل هامان** بگیرند پوست هلیلهٔ کابلی بیست درم پوست بلیله آمله افتیمون هر یک ده درم به رنگ کابلی پانزده درم زنجبیل شیطرج هندی سعد کوفی زوفا قسط تلخ هر یک سه درم ساذج هندی دو درم بسفانج اسطوخودوس هر یک هفت درم غاریقون پنج درم مصطکی انیسون قرنفل خیبربوا کندر جوزبوا هر یک دو درم فلفل دارفلفل نارمشک حاشا هر یک چهار درم عسل سه یا چهار وزن ادویه شربتی از سه تا چهار درم **مؤلف جوامع** گوید که علاج آن به طریق عموم آن است که اهل و سکنه بلدیکه در آن این مرض عام باشد و خصوص معتادین بدین مرض در فصل بهار البته تنقیهٔ بدن نمایند از فصد و مسهلات صفرا و بلغم مانند حبوب سقمونیا وصبر و قوقایا و نقوع صبر و یا مطبوخ افتیمون و یا هلیلجات و سنا با مغز فلوس خیارشنبر و شیرخشت و یا شربت ورد مکرر و یا ترنجبین و روغن بادام و دواءالتربد و حب عصارهٔ ریوند و ماءالجبن و امثال اینها بعد از منضجات و بعد از تنقیهٔ استعمال کنند اطریفلات چند روز مانند اطریفل سنائی و افتیمونی قنبیلی و معجون قنبیل که قامع مادهٔ آن است و کثرت استحمام نمایند و دموی مزاج را تصفیه خون و فصد و حجامت و اخراج خون به قدر ضرورت و قوت و بعد از آن اشیای معدلهٔ مزاج خون از اشربه و ادویهٔ مناسبه بیاشامند و اغذیه لطیفه مولد خون صاف لطیف خورند و اجتناب از اغذیه و اشیای مؤلد آن مثل پنیبر خشک شور و گندنا و تره تیزک و گوشت گاو و مرغ پیر و بز پیر و پرخوری و تخمه و آشامیدن آبهای غلیظ راکد نمایند و بعد از ظهور رشته قدری پیاز را کوبیده آب آن را بر آن بفشارند و آهسته آهسته آن را بکشند تا برآید و نگسلد و آب پیاز بر آن می‌فشرده باشند اگر تمام آن به یک دفعه برآید بهتر بزودی دهن آن زخم را بند نمایند که هوا یا آب داخل آن نگردد و اگر قدری برآید و باقی به آسانی برنیاید آن را بحال خود بگذارند و بر آن آب پیاز بفشارند و قطعه پیاز را بر آن گذاشته آنچه برآمده آن را بچوب پامیل سرب پیچیده بعصابه بربندند و بعد از زمانی گشاده بر آن آب پیاز بفشارند و بملایمت آن را بکشند تا برآید و اگر باز تمام به آسانی برنیاید به دستور بر آن آب پیاز افشرده و قطعهٔ

پیاز گذاشته به‌بندند و بعد از زمانی به دستور بکشند و همچنین به عمل آرند تا تمام آن برآید و اگر رشته بگسلد و ورم کند و درد شدت نماید و از آن تب به همرسد و مریض بیقرار باشد این ضماد کنند و نسخه آن همآن است که در آن روغن چراغ یعنی روغن بزرکتان و شیشه و غیره است و در ذیل علاج مسطور شد بر پارچه مالیده بر ورم گذارند و هر روز تبدیل نمایند در سه چهار روز پخته گردد پس اگر خودبخود منفجر نگردد نشتر زنند و بملایمت بفشارند که چرک آن برآید پس فتیله بصابون آلوده و یا برگ نیم سوده بر دهن آن گذارند تا بند نگردد و بر آن آن ضماد را گذارند تا باقی نیز پخته شود و همه چرک آن برآید به عده آن را بمرهم مناسب ملتئم سازند **طریق استعمال منضجات و مسهلات** در این مرض اگر ماده صفراوی باشد گاوزبان شاهتره بسفابج اسطوخودوس بادرنجبویه گل بنفشه گل نیلوفر افتیمون در صره بسته هر یک دو مثقال آلو بخارا آلو سیاه انجیر زرد مشمش اصفهانی سپستان هر یک ده دانه مویز منقی بیست دانه تمرهندی زرشک هر واحد دو مثقال ادویه را سوای افتیمون شب در آب دو رطل خیسانیده صبح بجوشانند تا آن‌که سوم حصه آب بماند پس صرهٔ افتیمون را انداخته یک دو جوش دیگر داده فرود آرند و افتیمون را بمالند و افشرده دور کنند پس صاف نموده سکنجبین افتیمونی پانزده مثقال داخل کرده بیاشامند و روز دوم تخم خربزه تخم خیارین هر سه نیمکوفته هر یک دو مثقال در طبیخ و ترنجبین ده مثقال بعد طبخ اضافه کنند و روز سوم بیخ کاسنی بیخ بادیان اصل‌السوس عنب‌الثعلب پرسیاوشان هر یک دو مثقال و فلوس خیارشنبر پانزده مثقال روغن بادام یک مثقال داخل کرده بیاشامند و شب حب سقمونیا یا صبر یاقوقایا و یا حب عصارهٔ ریوند هر کدام که مناسب دانند بخورانند و صبح روز چهارم این مسهل سهل کامل جامع بدهند قنطوریون دقیق تخم کاسنی گل سرخ هر یک دو مثقال سنای مکی چهار مثقال عود صلیب دو درم عناب ده دانه پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه هر یک دو مثقال مع ادویهٔ منضج روز اول سوای آلو و انجیر و مویز و مشمش اصفهانی و تمرهندی و زرشک مع ادویه روز دوم و سوم لیکن وزن افتیمون چهار مثقال و سپستان بیست دانه کنند و در سه رطل آب شب تر کرده صبح به دستور بجوشانند و صاف کرده شیر خشت گلقند هر یک ده

مثقال بر اجزای مسهلۀ سابق افزوده و سکنجبین دور کرده ریوند چینی یک‌درم سوده بر آن پاشیده نیمکرم بنوشند و روز پنجم یک عدد هلیلۀ مربی به گلاب شسته با یکدانگ حجر ارمنی مغسول آمیخته بخورند و بالایش شربت گاوزبان ده مثقال در عرق بیدمشک و گلاب هر یک ده مثقال حل کرده بیاشامند و روز ششم منضج روز اول و روز هفتم نسخۀ روز دوم و روز هشتم منضج روز سوم و شب نهم حبوب مذکوره و صبح آن مسهل روز چهارم بیاشامند و در امزجۀ حاره اسطوخودوس و قنطوریون و بادرنجبویه داخل نکنند و در کاهیدن و افزودن اوزان ادویۀ منضج و مسهل به حسب مزاج و سن مریض موقوف بر رای طبیب است و اگر ماده بلغمیت داشته باشد روز اول منضج از گاوزبان بادرنجبویه بسفائج قنطوریون دقیق زوفای خشک عنب‌الثعلب پرسیاوشان اسطوخودوس افسنتین هر یک دو مثقال انجیر زرد هفت دانه مویز منقی بیست عد جوشانیده صاف کرده ترنجبین گلقند هر یک پانزده مثقال حل کرده صاف نموده بنوشند روز دوم پوست بیخ کاسنی بیخ بادیان ایرسا بیخ کبراصل‌السوس هر یک دو مثقال بیفزایند و روز سوم فلوس خیارشنبر پانزده مثقال روغن بادام یک مثقال زیاده کنند شب چهارم ایارج فیقرا یک درم پوست هلیلۀ کابلی تربد سفید هر یک دو دانگ زنجبیل غاریقون شحم حنظل مقل ازرق کتیرا هر یک یکدانگ سوده به روغن بادام چرب کرده حب ساخته بورق طلا سه عدد پیچیده وقت خواب فرو برند و عقب آن آب نیم‌گرم بنوشند و یا ایارج فیقرا غاریقون نرم سفید ریوند چینی تربد سفید هر یک نیمدرم شحن حنظل نیم دانگ سقمونیای مشوی یک و نیم دانگ حجر ارمنی مغسول و یا حجر لاجورد نیمدرم مصطکی مقل ازرق کتیرا نمک هندی هر یک دو نخود یا ده مثقال شربت بنشفه سرشته سحر بخورند و یا دواءالتربد و صبح ادویۀ روز اول و دوم و سوم سوای زوفا و عنب‌الثعلب و پرسیاوشان و اسطوخودوس و افسنتین و انجیر و بیخ کاسنی و ایرسا گرفته پوست هلیلۀ کابلی پوست بیخ کرفس گل سرخ هر یک دو مثقال سنای مکی چهار مثقال شیر خشت پانزده مثقال در آن داخل کرده تربد سفید موصوف دو مثقال بر آن پاشیده بنوشند و روز پنجم هلیلۀ مربی یک عدد شسته مصطکی سوده نیم مثقال آمیخته بخورند بعد آن نبات سفید پنج مثقال گلاب عرق بادرنجبویه هر یک ده مثقال شربت نموده بنوشند و روز ششم نسخۀ روز اول و روز هفتم نسخۀ روز سوم و شب هشتم ایارج لوغاذیا چهار مثقال حب

ساخته فرو برند و بالایش آب نیم‌گرم بنوشند و روز هشتم نسخهٔ روز چهارم بنوشند و غذا در این ایام میان روز نخوداب گوشت مرغ جوان یا دراج یا کبک و شب پلاو از یکی از این گوشتها در روز نهم نسخهٔ روز پنجم بنوشند به عده پنج شش روز دیگر هلیلهٔ مربی و مصطکی با شربت اسطوخودوس پنج مثقال و عرقیات مذکور و تخم فرنجمشک یک مثقال بخورند **و اگر** مادهٔ سوداویت داشته باشد روز اول گاوزبان شاهتره بسفائج بادرنجبویه عنب‌الثعلب پرسیاوشان اصل‌السوس مقشر گل بنفشه گل نیلوفر هر یک دو مثقال عناب انجیر زرد هر یک ده دانه جوشانیده صاف نموده ترنجبین سکنجبین افتیمونی هر یک پانزدهٔ مثقال حل کرده باز صاف کرده نیم‌گرم بنوشند و روز دوم و سوم تخم خیارین تخم خربزه پوست بیخ کاسنی پوست بیخ بادیان بیخ کشوث افتیمون در صره بسته هر یک دو مثقال اضافه نمایند و شب چهارم حب لاجورد یک مثقال سوده به روغن بادام چرب نموده و بمعجون نجاح دو مثقال سرشته حب ساخته بورق نقره پیچیده وقت خواب فرو برند و عقب آن آب نیم‌گرم بنوشند و صبح پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه گل سرخ هر یک دو مثقال سنای مکی چهار مثقال مشمش اصفهانی دوازده دانه مویز منقی بیست عدد فلوس خیارشنبر پانزده مثقال شیرخشت ده مثقال روغن بادام دو مثقال عوض پرسیاوشان و بیخ کشوث در نسخهٔ روز اول و دوم و سوم افزوده مسهل دهند و روز پنجم هلیلهٔ مربی یک عدد به گلاب سرشته لاجورد مغسول یکدانگ آمیخته ورق طلا دو عدد بر آن پیچیده بخورند و بعد آن تخم بالنگو یک مثقال شربت گاوزبان پنج مثقال گلاب ده مثقال بنوشند و روز ششم دوای روز اول و روز هفتم نسخهٔ روز دوم به عمل آرند و شب هشتم دوای شب چهارم و روز هشتم دوای روز چهارم بنوشند و در این ایام وقت ظهر شوربای قیمه یا نخوداب گوشت مرغ جوان بخورند و شب پلاؤ و قلیهٔ چلاؤ و بعد این روز مداومت بخوردن هلیلهٔ مربی به گلاب شسته و شربت از نبات و گلاب و عرق گاوزبان و عرق بیدمشک هر یک پنج مثقال تخم شربتی یک مثقال پاشیده باید کرد و اگر صاحب این مرض را اوجاع مفاصل باشد در منضجات و مسهلات آن سورنجان داخل نمایند و اگر زن بود و ادرار طمث منظور باشد در سوداوی تخم کشوث و خشکدانه و مشکطرامشیع و در بلغمی حلبه و

خسک دانه و مشکطرامشیع و کمافیطوس و کماذریوس و اگر صفراوی باشد تخم خیارین تخم خربزه تخم کاسنی تخم کشوث و مانند اینها در منضجات و مسهلات آن اضافه کنند و اگر اندک ماده باقی مانده باشد چند روز بعد فراغ از مسهل مداومت به اطریفلات مذکوره و معجون قنبیل نمایند

سعفه

و آن به قول شیخ از جملهٔ بثور قرحیه است که اول به بثور مستحکهٔ خفیفهٔ متفرقه در چند مواضع آغاز کند و بعد آن بقروحی که بر آن خشکریشه بود متقرح و ریش گردد و مائل بسرخی باشد و بر سر کودکان بسیار حادث شود و آن را بهندی گنج نامند و صاحب او را گنجه و نزد بلوغ زائل گردد و گاهی بر رو و گاهی در سائر بدن افتد و آن دو نوعست یکی رطب که از آن زردآب سیلان کند و آن را شیر بیخیه و سعفهٔ رطبه نامند و دوم یابس و این نوع بغایت خشک باشد و پوست‌های تنک و سفید از آن جدا شود و بقوبائیت یابسه ابتدا کند و بسیار باشد که در سرما ثوران کند به سرعت و در گرما زائل شود و سبب سعفه رطوبت ردیه حاده اکاله است که با خون آمیزد و ایضاً اخلاط غلیظه ردیه پس غلیظ از آن زیرجلد محتبس شود و ورم و بثور پیدا کند و رقیق از آن منتشر گردد و به حدت و تاکل خویش جلد را ریش و فاسد کند و از آن زرداب لذاع سیلان نماید و سبب نوع یابس آن خلط سوداویست بسیار که رطوبت حریفه با وی آمیزد پس به سوی جلد مندفع گردد و آن را فاسد کند و بخورد و قشور از آن جدا گردد و **صاحب کامل** گوید که سعفه قروحی است که در سر حادث شود و آن را خشکریشه بود و آن انواع است نوعی را از آن شهدی گویند و حدوث او از بلغم شور بود و علامتش آن است که او قروح بود و با وی در جلد سر سوراخهای باریک شود و در سوراخهای او رطوبت شبیه بشهد بود و نوعی از آن است که آن را تینی نامند و آن قروح مستدیر صلب است که بالای آن سرخی باشد و در جوف او چیزی مانند تخم انجیر بود و نوعی است که آن را اجود خوانند و آن نیز قروح مستدیر صلب بود و با وی در سر سوراخهای باریک بود الا سوراخهای این کمتر از سوراخهای سعفه شهیده باشد و از آن رطوبت مانند آب گوشت بیرون آید و نوعی دیگر از آن بثور کوچک سُرخ

است که در شکل بسر پستان مشابه باشد و از آن رطوبت شبیه بمائیت خون برآید و نوعی از آن یابس سفیدرنگ شبیه بشوره است که از آن پوستهای سفید جدا شود و **ابن الیاس** گوید که حدوث سعفهٔ شیرینجی از فضلات عفنه و رطوبات فاسده بود و این اکثر بصبیان حادث شود خصوصاً صبیان فربه را به سبب کثرت رطوبت ابدان و کثرت صعود بخارات و ضعف اعضای ایشان و نوع سعفهٔ شهدی منبت اشعار را فاسد کند و نوعی دیگر از سعفه است که برؤس‌الابر معروف است و در مسام و دربیخ مویها حادث شود و از آن رطوبت مانند آب گوشت سائل گردد و به قول طبری مادهٔ مؤلد این فضول غلیظ مع کیفیت حاره حریفه بود و نوعیست دیگر که آن را سعفهٔ حرما نامند و در جلد سر حادث شود خاصه و هرگاه موی سر بتراشند جلد سر سرخ خالص‌الحمره ظاهر شود و باشد که رنگ او بسیاهی مائل بود و صاحب او از مس دست وجع دریابد و جالینوس ذکر کرده که اگر این قرحه کند صاحب اوزان شفا نیابد و اگر متقرح نگردد و بعلاج موافق معالجه نمایند صحت یابد و گاهی با آن خارش دائم بود و گاهی از آن پوست باریک جدا شود و **خجندی** گوید که مادهٔ سعفه معروف برؤس ابر صفراوی حاد بود و صنفی دیگر از سعفه است که آن را سعفهٔ سودا گویند و آن مائل بسیاهی باشد و **جرجانی** و **ایلاقی** می‌نویسند که سعفه و شیرینیه یعنی شیرینجی بثرها بودکه بر سطح بدن برآید و در گوشت غائر نباشد لیکن بعضی فراخ شود و درد و خارش و سوزش کمتر بود و سعفه پیشتر بر جلد سر برآید و شیرینیه بر سر دردی دیگر اعضا برآید و سوزش شیرینیه زیاده از سوزش سعفه و سائل‌تر از سعفه بود و آنچه از سعفه برآید ریمی بود غلیظ و لزج که قوام او همچون قوام انگبین بود باشد که رقیق‌تر بود و باشد که خشک بود و هیچ از وی سیلان نکند و باشد که شوره برآید همچون نمک و آنچه از شیریینه سائل گردد رقیق بود و **انطاکی** گوید که سعفه قروحی است در اعضای راس و از فساد خلط پیدا شود و با وی موضع فاسد گردد و گاهی با وی ورم باشد و علامات او آن است که اگر به سبب یکی از دو خلط رطب یعنی خون یا بلغم باشد سعفهٔ رطب باشد پس اگر از بلغم بود مواد او بسفیدی مائل باشد والا اگر از خون بود بسرخی زند و آنچه به سبب یکی از دو خلط یابس یعنی صفرا یا سودا باشد علامتش تشف و یبس و تیرگی سوداویست و زردی

صفراوی و خروج پوست مثل سبوس از هر دو و گاهی با صفراوی رطوبت مراری بود و در حال صغر سن به سبب رطوبت بسیار افتد و در این مرض را پنج و قراع نامند و بصحبت هنگام بلوغ مفارقت کند و گاهی منابت مو دائم فاسد شود پس به گردد و مو نروید و بعضی از آن شهدیه باشد و در جلد سر سوراخ مثل سوراخهای قرص شهد گردد بعضی از آن مشابه آنچه در تشقیق و تبزیر آن بود و بعضی از آن آن است که با وی جلد بسیار سُرخ گردد و خون سیلان کند نزد ازالهٔ مو و به حسب اسنان و بلدان و فصول بسیار مختلف بود و آنچه گفیم بدان عود می‌کند و **میربهاءالدین** می‌نویسد که قرع که آن را کچلی و کلی گویند نوعی از سعفه بود و بسیار باشد که پوست را بخورد و مسام را بندد و همچو محل داغ نماید چنان چه بعضی کلان را واقع می‌شود و قسم دیگر سعفه متقرح بود و آن را شهدیه گویند و این بر روی و دیگر اندامها بیشتر از آن افتد که بر سر رو باشد که پوست را بخورد و مادهٔ این خلطی حاد بود مخلوط از صفرا و بلغم شور و **طبری** گوید که فرق میان شهدیه و سعفهٔ رطبهٔ آن است که بالای سعفهٔ رطبه پوست باریک رطب نماید و زیرا و ریم بود و آن قطعهٔ متصل باشد حتی که گاهی در بقعهٔ سر بمقدار چهار انگشت یکقطعه بود و شهدیه مکشوف باشد و در سوراخهای او صدید واقف نماید مثل وقوف عسل در شهده و غیرملتزق بالزاق قطعهٔ واحد بود و سوراخها گشاده باشد بخلاف سعفه و از این مرض نوعیست مرعوف بجعز و آن شبیه بدماميل وخراجات است که در جلد سر ظاهر شود و سخت باشد و ریم نکند و مثل غدد باقی ماند به عده منحل و متلاشی گردد و از مواضع دیگر ظاهر شود و **جالینوس** گفته که اکثر دیده‌ام که این علت به اولاد صیادان ماهی حادث می‌شود و به این قول ایما کرده به سوی آن‌که این علت از بخارات غلیظهٔ لزجهٔ تخمیه می‌باشد **علاج** اگر طفل شیرخواره باشد تنقیهٔ مرضعه کنند به فصد سر رو و اسهال و از طفل نیز خون بگیرند بحجامت و چسپانیدن زلو در مریض جوان تنقیهٔ او به فصد و مسهل حسب غلبهٔ خلط نمایند و بر اغذیهٔ تفهه مثل قلیهٔ کدو و اسفاناخ و زردهٔ تخم‌مرغ اقتصار ورزند و بعد تنقیه و اصلاح خون به اطلیهٔ سعفه طلا نمایند مثل زردچوب مغز بادام تلخ گلنار را تینج کاغذ سوخته مازو برگ مورد بیخ سوسن اقاقیا قنبیل جمله یا هرچه از اینها به همرسد باریک

ساخته به سرکه کو روغن گل آمیخته طلا کنند و در سعفه یا بسته تنقیهٔ خلط سوداوی نمایند و ترطیب مزاج به اغذیهٔ مرطبهٔ و حمام و غیر آن از تدابیر مرطبه که در امراض سوداوی مسطور است بعد از آن آب گرم و لعابات مثل لعاب تخم خطمی و بنفشه و تخم کنوچه و تخم کتان بر سعفه ریزند و قیروطی و شحوم و روغن‌های بارد بمالند و همان روغن‌ها در بینی چکانند و اگر سعفه غلیظ صلب باشد به آهن بخراشند تا خون آلوده گردد پس سرکه و نمک و آب صابون بمالند و یا بر آن زلو چسپانند به عده بدوای سعفه که قوی‌التجفیف باشد مثل مرهم احمر طلا کنند **بیان ادویهٔ مفردهٔ نافع سعفه** اگر مریض را در حمام غسل دهند و مکان سعفه را بمنشافهٔ موی سر بسدر بشویند تا آن‌که پاک گردد و خشکریشه جدا شود و سر را بمنشفه خوب نشف کرده به روغن گل چرب نمایند و برگ سوسن کوفته بیخته بر آن پاشیده بچسپانند و لباس پوشانیده از حمام بیرون آرند و همچنین سه یا چهار مرتبه به عمل آرند مریض صحت یابد و مجرب سویدی است و اگر خاکستر بروی سوخته نزد خروج از حمام و بعد چرب کردن به روغن گل بر سعفه کبوس نمایند نیز مجرب اوست و اگر در جائیکه سعفه باشد رگی بزرگ تفحص نمایند و فصد کرده خونی که از آن خارج شود بر سعفه طلا نمایند بالخاصیت مجرب نوشته و کذا ریوند مثل غبار سوده به سرکه طلا کردن مجرب است و مسکه خوردن و طلا کردن سعفهٔ یابس را مجرب ممدوح الیه است و ضماد حنای قریش بر سعفه مجرب نوشته و کذا ایرسا و اگر گلنار به روغن کنجد در شیشه انداخته تا چهل روز در آفتاب بیاویزند و مثل روغن گل بسازند و سعفه را مکرر بدان چرب نمایند بالخاصیت مجرب است و طلای روغن گل شفتالو به موم زرد و کذا طلای خرزهٔ بقر به آب و کذا استخوان فیل سوخته و کذا آب ترشی ترنج بمرصاف آمیخته به تکرار نیز از مجربات اوست و ضماد بول انسان به زیت یا بخاکستر چوب انگور وکذا سرگین کبوتر به آرد جو و کذا قسط هندی سوده به آب یا به عسل و کذا غری السمک به سرکه حل کرده و کذا کرویا و یا قردمانا سوده به سرکه سرشته و کذا و هیچ به سرکه سوده و کذا مغز تخم بیدانجیر و حب بلسان و زرنیخ زرد جدا جدا سوده مساوی به عسل سرشته و کذا حلبه کوفته به عسل پخته و کذا آرد حلبه و بورق و آب چقندر و کذا ترمس تلخ به

سرکه و عسل و کذا سفیداب روغن گل و کذا خزف تنور به سرکه و کذا سکبیج به سرکه و کذا افیون و نمک برابر سرشته ضماد کردن و بعد سه چهار ساعت به آب سرد شستن و کذا تخم شتفالو سوده و کذا خون روباه و نمک و خرزهٔ بقر و کذا آب کرفس و بادیان و زرنیخ زرد و کذا سیریش سوخته به سرکه هر واحد نافع سعفه است و اگر مریض در حمام غسل کند و خشکریشه از سعفه بشوید و هنگام بیرون آمدن از حمام سعفه را به روغن گل چرب کرده بر آن قنبیل طائفی خشک بچسپاند و پارچه پوشیده از حمام برآید و سه مرتبه این فعل کند سودمند بود و همچنین کبوس کاغذ سوخته به زیت و سرگین فیل سوخته و کذا تدهین به روغن زنبق و کبوس بسم بز سوخته و عسل سعفه به طبیخ کبه یکج به مرات و کذا به آب کبریتی و اکل و ضماد حب الصنوبر کبار و طلا و سعوطه رته و ذرور حنائی که تمام شب بدان خضاب کرده خشک نموده سائیده باشند و شرب و طلای ورس و کذا سکنجبین به آب نمام و تعلیق علق بر صاحب سعفه و اختلاط زمرد مثل غبار سوده به ادویهٔ سعفه نیز مفید است و به قول اطبای هند گل تنباکو سوده و یا پوست ته کفش کهنه سوخته به روغن سرشف آمیخته و یا برگ ارند نرم کوفته به قدری نمک سائیده و یا کوکوکه چیزی سُرخ است سائیده و با جغرات آمیخته و یا خردل نصف بریان و نصف خام سائیده برغن سرشف آمیخته و با سم اسپ سوخته به روغن کند آمیخته و یا ثمر بکاین نیمکوفته در روغن سرشف سوخته و با برگ فراش سائیده قرص بسته در روغن تلخ سوخته صاف کرده و یا کلونجی به سرکه و یا برگ چقندر خام سوده و یا سرگین بو سوخته بر سعفه طلا کردن هر واحد نافع است **ذکر بعض ادویهٔ مرکبه معمول در اقسام سعفه دوایی که** جهت سعفه اطفال مجرب است نیله تهوتهه یک ماشه دوده خانهٔ کسیکه نخود بریان می‌کند دو دام در روغن سرسون بریان نمایند پس بدستهٔ آهنی خوب بسایند و بر سر طلا نمایند اولاً اندکی سوزش می‌کند بعد ساعتی ساکن شود و اگر آملهٔ سوخته نیم پاو کوکنار سوخته ربع پاو حنا کمیله هر واحد دو دام سهاگهٔ بریان خاکستر گلخن هر واحد نیم دام زیاده کنند و وزن توتیا دو دوده هر یک نیم دام کنند و در روغن مذکور حل کرده به‌کار برند مفیدتر باشد **روغن اوراق** که نافع سعفه است و مجرب برگ یاسمین برگ نیب برگ فراش برگ

بسکهپره برگ بیدانجیر برگ بکاین هر واحد دو دام سائیده قرص نموده در پاؤ آثار روغن کنجد بسوزند که سیاه شود صاف کرده کمیله مرداسنگ برگ حنا سهاگهٔ بریان زرد چوب سوخته کات سفید بابچی سوخته آملهٔ سوخته فلفل گرد سوخته هر واحد دو درم نیله تهوتهه نیم دام کته ششدام کوفته بیخته به روغن سرشف آمیخته بمالند و ساعتی در آفتاب نشینند و اگر آرد نخود یک مشت و اندکی نیله تهوتهه سوخته باریک ساخته در جغرات ترش آمیخته کف مال کنند تا مانند خمیر شود پس موی سر تراشیده بمالند و بعد یکپاس بشویند نیز نافع است **ایضاً** هلدی سوخته آمله سوخته برگ حنا هر یک دو توله سهاگهٔ بریان کمیله مرداسنگ فلفل سوخته هر واحد یک توله نیله تهوته یک و نیم ماشه کوفته بیخته به روغن تلخ آمیخته بعد حلق سر مالیده باشند مجرب است **ایضاً** که در سعفهٔ رطب و یابس و جرب مجرب گوگرد سیماب توتیای سبز هر یک سه ماشه گل سوخته تنور یک و نیم توله کهرل کنند که سیاه شود در روغن تلخ آمیخته بمالند و بعد یکساعت سرگین گاومیش مالند و بعد خشک شدن مالیده دور کنند و به آب سرد بشویند سه بار کافی است **ایضاً** برگ حنا چهار توله بابچی مرداسنگ کمیله کته سهاگه هر یک دو توله نیله تهوتهه سه ماشه کوفته بیخته با روغن تلخ آمیخته به‌کار برند **ضماد** که سعفهٔ یابس و قوبا را مجرب است مغز تخم کدو ده جزو توتیای مغسول دو جزو شنگرف هفت جزو به شیر تازه ضماد کنند که در سه بار زائل کند و تضمید نیل با سرکه بی‌عدیل است **طلای سعفه** که همواره معمول است آملهٔ سوخته نیله تهوتهه سوخته مرچ سیاه سوخته پوست خشخاش سوخته مرداسنگ بریان همه را باریک سائیده در روغن زرد که یکصد و یک مرتبه از آب شسته باشند آمیخته طلا کنند **طلای هندی** که جهت هر قسم سعفه و بثور سر اطفال مجرب است کمیله گیرو کات توتیای سبز شورهٔ قلمی هر یک یک جزو مرداسنگ فلفل گرد هر یک دو جزو برگ حنا چهار جز سائیده به روغن تلخ داغ کرده آمیخته بعد حلق سر بمالند **ایضاً** که برای سعفهٔ رطبهٔ شدیدالعفونت کثیرالصدید بی‌نظیر است نیله تهوتهه برشته فلفل سیاه سوخته هر یک نیم توله عدس در است سوخته آمله پوست انار کوکنار کمیلهٔ سوخته هر یک یک توله سائیده در روغن سرشف آمیخته طلا نمایند **ایضاً** قنبیل تنکار زردچوب

بابچی در روغن تلخ دو پاس کهرل کرده به‌کار برند **مرهم سعفه** که قروح سر را از مجربات است کمیله حنا مرداسنگ مازو سبز پوست انار زردچوب جمله برابر باریک ساخته موم را در روغن گل گداخته به سرشند و سرکهٔ انگور قدری اضافه کرده برهم زنند و موی سر تراشیده بمالند و اگر روغن گل نباشد روغن کنجد و گلاب داخل کنند **نوع دیگر** که در جمیع انواع سعفه مجرب است کافور ریاحی شش سُرخ زردچوبه گل سرخ اقاقیای مغسول هر یک یک‌درم گلنار کاغذ سوخته هر یک دو درم سفیداب سه درم موم زرد هفت درم روغن گل بیست درم به دستور مرهم سازند **اقوال اکابر** ابوسهل گوید که سعفهٔ سر اگر در بدنی باشد که خون بر آن غالب بود باید که معالجه به فصد فیقال کنند به عده حجامت بر یکی از دو صدغ نمایند اگر فصد کفایت نکند و فصد رگ پیشانی گشایند و اگر در بدن غلبهٔ یکی از اخلاط دیگر باشد تنقیهٔ بدن بدای مسهل آن خلط نمایند و اگر در بدن امتلا نباشد و مرض ضعیف بود در آن از تنقیهٔ بدن استغنا باشد و به اطلیه از ادویهٔ مقطع و ملطف و محلل و معذلک بلالذع کفایت باشد و این غرض حاصل شود هرگاه ادویهٔ محللهٔ ملطفه را به روغن و سرکه مخلوط سازند **صفت دواءالقرطاس** نافع سعفه توبال مس اسرب سوختهٔ مغسول انزروت کاغذ سوخته هر واحد دو جزو گوگرد غیر سوخته یک جزو به سرکه سائیده طلا کنند **دیگر** گوگرد خاکستر کدو شحم حنظل بسرکهٔ تند سائیده طلا نمایند **دیگر** صمغ صنوبر گلنار مساوی به سرکه و روغن گل سرشته طلا کنند **دیگر** خاکستر چوب انگور زراوند مدحرج گلنار مازو راتینج در سرکه و روغن مورد بسایند و طلا نمایند **دیگر** مرداسنگ زرد چوب مساوی به سرکه و روغن گل به سرشند **دیگر** گشنیز خشک سوخته خزف تنور حنا به سرکه و روغن گل طلا کنند **دیگر** برای صبیان مازو و خام در زیت بسوزند و سائیده با وی نمک آمیزند و استعمال کنند **دیگر** برای ایشان مرداسنگ بادام تلخ سوخته مازو زردچوب مساوی به سرکه و روغن گل طلا کنند **دیگر** برای سعفهٔ رطبه به طبیخ خرزهره بشویند پس این طلا کنند توبال نحاس مر قنبیل هر واحد دو جزو خاک کند و شب یمانی هر واحد چهار جزو زراوند قلقطار خاکستر چوب انگور صبر هر واحد یک جزو به سرکه و ....

بر کاهوی مسلوق مطیب به سرکه و بر کاسنی به سرکه و مانند آن اقتصار نمایند و در این هنگام از گوشت و شراب البته اجتناب کنند و از جماع به الکلیه حذر نمایند و کثرت شم کافور و بنفشه و نیلوفر کنند و اگر فصل آن باشد و ریحان مغسول به آب سرد و این شربت که اهل مصر برای طواعین و فساد هوا و فساد خون ترکیب داده‌اند استعمال نمایند **نسخهٔ آن** بگیرند آب حماض و آب غوره و آب ریباس و سرکهٔ کهنهٔ تند هر واحد یک رطل پس بگیرند کافور یک مثقال و با دو مثقال ریوند کوفته و یک و نیم دانگ افیون خالص در صره بسته اندازند و جوش دهند تا ادویهٔ صره حل شود و از آبها دو ثلث کم شود پس بر هر رطل آب رب سیب ساده و یک رطل شکر سفید و یک دانگ زعفران انداخته به قوام آرند و این شربت در آن ایام دائم به قدر بیست درم سرد کرده بر ناشتا بنوشند و **ابن یسار** اشاره احتقان در ایان ایام به این حقنه می‌نمود ماءالشعیر بعناب و سپستان بپزند و صاف کرده و در آن اندک روغن بنفشه و سفیدی بیضهٔ رقیق و لعاب اسپغول خوب برهم زده بدان حقنه کنند و برای این امراض این قرص به سکنجبین بخورد کسیکه او را این مرض یا نوعی از آن ظاهر گردد **نسخهٔ آن** گل سُرخ طباشیر تخم خرفه تخم حماض نشاسته تخم کاسنی عصارهٔ زرشک حضض صندل سفید و سرخ گل قبرسی گل مختوم هر واحد یک‌درم و نیم مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ مغز تخم خربزه مغز تخم کدوی شیرین هر واحد دو درم کافور ریاحی دو دانگ همه را باریک سائیده بر هر سی درم از آن یک‌درم ریوند چینی سوده اندازند و بسرکهٔ کهنه سرشته یک درم قرص سازند و یکقرص هر روز با دو اوقیه سکنجبین ساده بخورند و در آن ایام در حمام داخل شوند و صبر کنند تا بدن تر گردد پس بپارچه عرق را پاک کنند و آبغوره به روغن گل یک بار بمالند و یک بار سرکه و روغن گل مالش نمایند و این معالجهٔ جنسیه است از آن معالجات همه انواع آن بر می‌آید و طبیب از نوشانیدن مسهل یا چیزی که در آن هلیله باشد حذر کند و از تضمید معدهٔ او بچیزی قباض احتراز نماید پس اگر سوزش در معده و جگر یافته شود و بر آن پارچهٔ مبلول به آب عنب‌العثلب و گلاب صرف نهند و در تبرید جگر مبالغه نکنند و به روغن البته مس او ننمایند **سمرقندی** و غیره می‌نویسند که هرگاه بیمار را در خانه سرد نشانند و جهت تبرید حوالی او برف دارند

واجبست که بر ورم پرسیاوشان و خطمی و بابونه ضماد سازند و به طبیخ بابونه و شبت تکمید کنند تا که سردی هوا در محل ورم نرسد و آب گرم که بعد شرط بر ورم ریزند در آن ادویهٔ حاره پخته باشند و هرگاه فصد خواهند کرد واجب آن است که مراعات چند چیز اهم دانند یکی آن‌که بر طاعون اول شرط زنند زیرا که در صورت خروج مادهٔ سمیه از نفس عضو خوف انتشار سم در بدن نزد فصد کمتر باشد دوم آن‌که پیش از فصد حوالی طاعون چیزهای بارد و قابض طلا نمایند چون حضض و گل ارمنی و مامیثا و امثال آن تا مادهٔ سمی را که در آنجا جمع شده به سوی باطن بازگشتن ندهند هنگام برآمدن خون به فصد سوم آن‌که بمحافظت اعضای رئیسه خصوصال مبالغه نمایند تا مادهٔ متحرک به فصد بدین اعضا نیفتد و آنچنان باشد که اطلیهٔ خوشبوی بارد بر سینه و دل گذارند و خوشبوهای سرد ببویانند و آب سرد و گلاب آمیخته جرعه جرعه دهند تا که خون بر می‌آید و بعد از آن نیز همین قاعده مرعی دارند تا که مادهٔ متحرک سکون یابد و این همه احتیاط که وقت فصد گفته شد بر تقدیریست که مادهٔ طاعون سمیت بسیار داشته باشد وگرنه بدین تدابیر حاجت نباشد بلاخوف فصد باید کرد و اگر با وجود قلت سمیت اندر فصد بعضی از این ضوابط مرعی دارند بهتر باشد و به احتیاط اقرب بود و دلالت بر قلت و کثرت سمیت از رنگ ورم توان کرد چنان چه گفته شد و غلبهٔ صداع و هذیان علامت صعود ماده بدماغ است پس در آن هنگام پاشویه کنند و محاجم کلان بی‌شرط بر ساقها گذارند و سخت مکیدن فرمایند و زمانی دراز محجمه را نهاده دارند **خضر** گوید که استاد من گفته که فصد و مسهل در طاعون و در کل مادهٔ ردیه که متوجه بخارج بدن شود هنگام خروج او جائز نیست تا تعارض واقع نشود اما در ابتدا قبل ظهور او فصد و استعمال مهسل از مطبوخات و حقنجات واجب بود خصوصاً اگر ماده بسیار مهیاج باشد تا مادهٔ متعفنه در باطن محتبس نشود و قتل نکند و من گویم که چون بینند که مادهٔ حار بسیار مهیاج است و به سوی اعضا منتشر شده و به انصباب به سوی اعضای رئیسه میل کرده پس رخصت نمی‌دهد هم بترک فصد و مسهل و اگرچه بعد خروج بود چون قوت متحمل باشد تا مادهٔ خبیثهٔ متحرکه قتل نکند و بسیار مردم به این تدبیر سالم ماندند و گاهی در مثل این حالت بحجامت ساقین در اطفال امر

می‌کنم و برای تبرید و تقویت قلب شربت ورد تازه و شربت صندل به گلاب و کافور وعرق نیلوفر بدهند و بعد شرط موضع تدبیر انضاج بعلاج و خراج و اکله کنند و استاد من امر بشق بچهٔ مرغ و وضع او گرماگرم بر طاعون بعد شرط او می‌کرد تا جذب مادهٔ سمیه کند و گویند که آنچه بطاعون نفع کند داغ به آتش است و در آن روغن گاو کهنه و مرهم رسل چکانیدن و بعضی مردم طلای موضع به افیون مخلوط بزعفران به سبب شدت درد و خوف هلاکت بنابر عدم احتمام او می‌کنند و این خطرناک است به سبب ردع ماده به اخماد روح

اورام مغابن

یعنی آماسهائیکه در مغابن که عبارت از پس گوش و زیربغل و بن رآن است پدید آید و از جنس طاعون نباشد و این گاهی به سبب دفع اعضای رئیسه بود که ماده را از خود به سوی مغابن دفع کند و گاهی به سبب دفع طبیعت بود از عضوی شریف ماده را به طریق بحران انتقالی بغیر آن‌که اعضای رئیسه دفع کرده باشد و گاهی به سبب قروح و اورام دیگر که در عضوی باشد و به سوی آن عضو مواد جاری شود و در راه او این مواضع باشد پس قدری از آن ماده در اینجا بماند به جهت وسعت و رخاوت و تخلخل موضع و ورم آرد و از این قبیل است ورمیکه از قرحهٔ دست در بغل و قرحهٔ سرد در پس گوش و قرحه ساق یا ران در کنج ران پدید آید و این نوع اورام را بفارسی باعزه گویند و گاهی به سبب امتلای بدن از خون و دیگر اخلاط این ورم حادث شود چنان چه در دیگر مواضع بر می‌آید و **انطاکی** گوید که گاهی در ایام ربیع و بلاد مرطوب اندفاع ماده در مکانهای مذکور می‌شود و مشابه طاعون گردد لیکن آن نباشد بلکه این یا اورام یا خراج حار بود که دردناک باشد و گاهی قرح گردد و منفجر شود از مادهٔ فاسد بنفسه یا بعلاج و باعزه نامند و بمصر کبه و در شام ضربه و علاجش علاج و ماميل و اورام حاره است و بعد گشادن علاج قروح بود و **مولف** خلاصه التجارب گوید که خیارک ورمی بود دراز شکل بهیئت بادرنگ کوچک که اندر پیغولهٔ ران افتد و گاهی اندر بغل نیز افتد و نزد عوام به همین اسم مشهور بود و اما اطبا این را بورم همین مواضع باز خوانند و از اورام رخو شمرند و این ورم در اول با درد سخت و صلابت باشد و از اعراض طاعون با آن هیچ نبود و

رنگ او در اوائل از رنگ بدن دور نباشد و اکثر بتحلیل رود و این ورم گاهی به سبب الم در عضوی فروسوی خود عارض شود بعلتی که مذکور شد و این قسم عرض بود اکثر خودبخود تحلیل پذیرد بعد تسکین الم عضو ماؤف که سبب بوده **علاج** فصد کنند و زلو بچسپانند و تبرید لعاب بهدانه و شیرهٔ عناب و عرق شاهتره و شربت نیلوفر بدهند و بعد از نشج به مسهل بارد تنقیه کنند و استعمال رادعات در اینجا مناسب نبود بلکه بعد تنقیه مرخیات محلله مانند موم و روغن گل با محللات استعمال نمایند یا بنفشه و خطمی و تخم مرو به روغن بنفشه و موم سفید سرشته به‌کار بندد و از مرخیات روغن گاو و مسکه است و گاهی ریختن آب گرم بر آن کفایت کند و تکمیذ بخشت و سنگ گرم کرده در تحلیل این اورام مجربست و خصوصاً اگر در آفتاب گرم کرده باشند خیلی مفید بود و همچنین ضماد از حلبه و بزرکتان وعنب‌الثعلب و ریوند چینی مساوی در آب برگ مکوه و ایضاً طلای جدوار خطائی تنها یا با زراوند طویل برابر و اگر تحلیل نشود پیاز در خاکستر گرم پخته بربندند یا بهترهٔ برگ نیب و سنبهالو نهند و دیگر منضجات و مفجرات که در علاج فلغمونی و خراج و دبیله و دمل مسطور شد استعمال کنند و اگر آرد جو و توله ریوند چینی سه ماشه در جغرات پخته ضماد کنند در تفجیر ورم و تسکین درد مجربست و اگر منفجر نشود به نشتر بشکافند پس مراهم مدملهٔ قروح به عمل آرند و آنجا که اتفاق تضمید روادع در این اورام افتد لازم است که بتقویت دل و دماغ و فم معده هیم‌کوشند تا ماده به اعضای رئیسه بازنگردد و در این زمان ورم بن ران که بهندی بد گویند اکثر در آغاز مرض آتشک عارض می‌شود و از علاج مرض مذکور تحلیل می‌گردد یا می‌شکافد و فصد و مسهل سودا و اطریفل شاهتره در آن مفید می‌افتد **ذکر ادویهٔ** نافع اورام غاین اگر ورم پس گوش یا درد گوش و صداع و تب باشد بهدانه سه ماشه عناب پنج دانه سپستان نه دانه در عرق شاهتره عرق عنب‌الثعلب جوش داده شربت نیلوفر دو توله خاکشی چار ماشه داخل کرده بنوشند و رسوت گل ارمنی جدوار صندل سرخ هر یک دو ماشه در آب عنب‌الثعلب سبز سائیده ضماد نمایند و شیر دختر قدری در گوش اندازند و جو نیمکوفته مکوه نیلوفر گل خطمی برگ کنار در آب ده آثار جوش داده پاشویه نمایند روز دیگر گل خطمی بنفشه هر یک شش ماشه کوکنار چهار

عدد مکوه شش ماشه نیلوفر چهار ماشه در شیر گاو پاوسیر جوش داده بخور سازند و گل خطمی عنب‌الثعلب هر یک شش ماشه مغز خیارشنبر دو توله در آب عنب‌الثعلب سبز سائیده ضماد سازند که معمول حکیم شریف‌خآن است **ایضاً** برای گروه سخت‌کش ران قبل از آتشک از مادۀ آن و انصباب فضول جگر اول فصد باسلیق و تبرید مسکن اخلاط از لعاب بهدانه شیرۀ خیارین شیرۀ کاسنی شربت بنفشه خاکشی بوده منضج فساد خون و مسهل فلوس خیارشنبر به عمل آرند و رسوت جدوار هر یک دو ماشه فلوس خیارشنبر یک توله به آب گشنیز سبز سوده ضماد کند و ارسال علق به موضع ورم فرمایند و بعد شکافتن ورم مراهم جالیه و مدمله به‌کار برند **ایضاً** عناب به عرق شاهتره جوشانیده شربت بنشفه داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشند و جدوار به سرکه و گلاب سوده ضماد نمایند **دوایی که** به جهت ورم خیارک از مجربات گیلانی است پوست هلیلۀ زرد ناکوفته به روغن بیدانجیر خوب بریان کرده باریک سوده بسرکۀ تند خمیر کرده ضماد نمایند در دو سه روز دفع سازد **دیگر** محلل پیاز را از کارد قیمه کرده در بول کودک نابالغ بپزند تا مهرا شود پس قرص بسته نیم‌گرم بر خیارک بندند صبح و شام در چهار روز تحلیل می شود پس حنا سوده قرص کرده بر آن بندند **دیگر** بیخ کیله در بول آدم سائیده نیم‌گرم بر پارچه نهاده بچسپانند **دیگر** ریوند چینی اعلی کرم تا خورده بسایند و قلیلی آهک آب نادیده سوراخهای او او کنند پس بزنگار پر نمایند جالینوس در قاطاجانس گفته که بهترین زنگار در این باب آن است که از مس گیرند و این نوع سعفه را به این قول مخصوص کرده و گفته که بعد زوال این مرض در روئیدن مو طمع نباید داشت بهر آن‌که جلد را فاسد می‌کند به عده حکایت کرده که او صاحب سعفۀ شهدیه را در حمام دیده و از حال او سوال کرد او گفت که این از چهل سال است در گرما رفع می‌شود در سرما رجوع می‌کند پس جالینوس معلوم کرد که آن محتاج به پشت است و آن رو را از حمام بمداوه و آن را امر به اقتصار بر اغذیۀ ناشفه کرد و فصد و تنقیۀ سر او نموده و در زمانی قلیل از آن صحت یافت و علاج سعفه معروف بروس‌الابر استفراغ به حسب امکان است نزد استعمال قوانین آن به عده موی را بموچنه بکنند تا همه اصول آنها ظاهر شود بعد آن محاجم بغیر شرط در مواضع متفرقه بنهند تا از آن زرداب

شبیه به روغن برآید و هرگاه از زرداب هیچ نماند بار دیگر محاجم به سرکه نهند تا بیخ موها سفید گردد و گاهی

برای آن این دوا می‌سازند اولا روغن خل به این طریق سازند که بگیرند سرکه یک رطل و در دیگ سنگین انداخته

بیست درم روغن گل بر آن ریزند و جوش دهند تا آن‌که سرکه فانی شود و روغن بماند پس بگیرند از این روغن

بیست درم و فرفیون یک دانگ فضه و شیطرج هندی و کهربا با که آن صمغ جوز هندی است و راتینج که آن صمغ

صنوبر است هر واحد یکدانگ کاغذ مصری سوخته و مداد چینی و خستهٔ هلیلهٔ سوخته و روسختج هر واحد نیم

درم تخم ترنج سوخته یک درم و این دوا معروف بدوای روفس است و **حنین ابن اسحاق** گوید که در این ورع

سوخته و زرنیخ افزایند و **ابن یسار** گوید که در آن زرنیخ را تجربه کردم و مفید یافتم این همه را بسایند و در آن

روغن حل کنند و بر سر در وقتی که محجمه از آن جدا کنند طلا نمایند که در یک مرتبه کفایت کند و مردیرا در

اهواز علاج این مرض بعلاجات بسیار غیر از کندیدن مو نمودند و در آن علاج سود نکرد و هرگاه طول کرد موی او

کندیده علاج کردم و از آن صحت یافت غیر آن‌که بعد از آن دیدم که موی او بسیار ضعیف شده و علاج سعفه

مروف بعجز گرسنه داشتن صاحب اوست و اصلاح غذای او و بر سر او آب مطبوخ حشائش محلله بریزند و حجامت

بر ساقین کنند چه از تقلیل غذا و جذب ماده به اسفل بدن این زائل می‌شود و در اهواز جاریهٔ را دیدم که این مرض

عارض شد پس اصلاح غذای او کردم و آن به اندک سعی زائل شد واین علت بمردم کبار و کسی که حرارت او قوی

باشد کم حادث می‌شود و بصبیان اکثر می‌افتد و گمان می‌کنم که شرط اذنین در آن مفید باشد لیکن در کتابی

ندیده‌ام و **حنین ابن اسحاق** این مرض را در کتاب حشائش ذکر کرده و گفته که حشیشه معروف بفیل گوش چون

بپزند و آب او بیفشارند و بر سر صاحب عجز بریزند آن را تحلیل کند و علاج عام سفعهٔ حمرا بعد استعمال قوتین

فصد و اسهال و قطع چهاررگ و فصد پیشانی و طلا به این طلاست بگیرند آب کدو و آب برگ بید و آب برگ

خبازی و برگ خطمی و همه را جمع کنند به عده موم به روغن به روغن بنفشه ساخته به این آبها اندک اندک

تسقیه دهند تا آن‌که از آن بسیار تشرب کند به عده در هاون انداخته بر آن قدری زبدالبحر و بسیار اندک ورع

سوخته اندازند و بسفید و بیضه حل کنند تا مختلط گردد پس بر مواضع حمر اطلای تخین بدان نمایند و سه روز بدارند به عده به آب گرم و سرکه بشویند تا پاک گردد بعد از آن راحت داده به همین طریق بدفعات اعاده بدان نمایند پس اگر فائده شود بهتر والا بگیرند برادهٔ مس و بر آن آب پاشیده در موضعی که آن را باد نرسد بگذارند تا زنگار کند به عده بگیرند زنگار آن و در سرکه حل کرده اندک روغن گل یا روغن بنفشه بر آن چکانیده بر موضع طلا کنند واز قرحه کردن حذر نمایند و هرگاه که جلد او متغیر گردد و از گوشت نتو کند معالجه ترک نمایند تا متقرح نگردد و بعد آن اعادهٔ آن کنند و هروقت که امتلا شود تنقیه نمایند و جماعتی را دیدم که برای این مرض فصد رگ منخرین و ماقین کردند و از این مرض صحت یافتند **ابن‌الیاس** می‌نویسد که علاج سعفهٔ شیرینج این است که اگر با حرارت مزاج باشد هر صبح جلاب از عناب ده عدد و شکر سفید ده درم بدهند و غذا مزورهٔ ماش به مغز بادام و اسفاناخ سازند بعد از آن تنقیهٔ بدن به مطبوخ هلیل یا به مطبوخ شاهتره و هلیلهٔ سیاه و کابلی کنند و از عدسیه با گوشت بچهٔ مرغ غذا دهند و بعد تنقیه بقرص سعفه طلا نمایند و ترکیب او در قول صاحب کامل گذشت لیکن در اینجا وزن زردچوب و بادام تلخ هر یک بیست درم و مقل پنج درم است و یا طلای زراوند طویل و غیره که در همان قول مذکور شد به‌کار برند و صاحب سعفه را می‌باید که حجامت بر نقره کند و اگر آثار خون غالب باشد و فصد ممکن بود فصد سر رو گیرند و در سعفه مبتدی و خصوصا در صبیان زرد چوب و پوست انار و مرداسنگ و حنا به روغن گل و سرکه نفع کند و علاج سعفهٔ یابس آن است که شیر زنان در روغن‌های سرد در بینی چکانند و هر صبح شربت بنفشه و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشانند و غذا مزورهٔ مذکور دهند و آب گرم و لعابات بارده مثل لعاب اسپغول و لعاب بهدانه بر آن ریزند و اگر سعفه صلب غلیظ باشد به آهن بخارند چندآن‌که خون برآید و بر آن زلو اندازند و صبر سقوطری مرداسنگ هر یک پنج درم به روغن گل و اندکی سرکه حل کرده طلا نمایند و علاج سعفهٔ شهدی این است که تنقیهٔ بدن از اخلاط فاسدهٔ روید به مطبوخ افتیمون یا به مطبوخ هلیله یا بحب ایارج یا بحب اصطمخیقون کنند و موضع را بزنگار پر کنند به عده هر آنچه در آن باشد نشف نمایند و علاج سعفهٔ معروف

برؤس‌الابر آن است که هر صبح جلاب از اصل‌السوس سه درم و شکر سفید ده درم دهند و غذا نخوداب و مغز بادام سازند و بعد از نضج تنقیهٔ بدن از صفرای محترقه رویه به مطبوخ هلیله یا بحب افتیمون کنند و بر آن محجمه گذارند و آنچه در آن باشد امتصاص نمایند تا آن‌که از آن رطوبت مانند روغن برآید بعد از آن گل ارمنی و مرداسنگ مدبر به سرکه و روغن گل طلا کنند و علاج سعفهٔ حمرا فصد فیقال و اخراج خون به قدر قوت و حاجت است و تنقیهٔ بدن به مطبوخ افتیمون و یا هلیله و این طلا کنند کاغذ سوخته اسرب سوخته انزروت هر واحد دو درم کبریت سه درم به سرکه سرشته استعمال نمایند و یا طلای خزف تنور و غیره که در قول صاحب کامل گذشت به سرکه استعمال کنند و یا به قیروطی معمول زموم و روغن بنفشه که در آن اندک کف دریا و خرمهره و صدف سوخته داخل کرده بسفیدی بیضه سرشته باشند طلا نمایند **ابن نوح** گوید که چون سعفهٔ رطب باشد نگاه کنند اگر مریض قوی و بدن ممتلی بود ابتدای به فصد سررو نمایند به عده فصد رگ پس گوش گشایند بعد از آن فصد بعض عروق سر آنچه ظاهرتر باشد بگیرند و حجامت بر نقره کنند به عده دوای مسهل حسب وجوب صورت بنوشانند و از اغذیه مثل لحوم بقر و جزور و شکار و قدید و مالح و تمر و اغذیهٔ مبخره مرتب از جوز و پیاز و گندنا پرهیز کند و به لحوم طیرو زردهٔ بیضه و ماهی کوچک غذا سازند بعد از آن بعلاج سر قصد نمایند و سر را به روغن کنجد چرب کرده بر آن عود بلسان سوده بپاشند و یا مقل به سرکه حل کرده و یا حب‌البان به سرکه سوده طلا کنند و به آب سبوس گندم به قدر ثلث آن سرکه انداخته گرم کنند و بدان سر را بشویند و به عده به آب چقندر بشویند و اگر سعفه مزمن شود و دوام کند این طلا به‌کار برند نمک و زاج هر دو سوخته و گوگرد و دیگر ادویهٔ طلایی که در آن نمک و زاج است و در قول صاحب کامل گذشت آمیخته به سرکه و روغن گل طلا نمایند و در سعفهٔ یابس سرطان زنده یا مرزنجوش بکوبند و افشرده در بینی چکاننده و اگر سعفه به اطفال باشد بر گوش آنها شرط زنند و خون آن بر سر ایشان طلا نمایند و مرضعه را سفوف هلیله و انیسون و شکر بخورانند و اگر بدن او ممتلی و قوی باشد فصد کنند و حب اصطمخیقون و حب ایارج بدهند و امر بپرهیز و ترک جماع و استعمال ریاضت

کنند و این طلا سفعهٔ صبیان را نافع زردچوب و حنا و زراوند و مرداسنگ و پوست انار به اسپند و به سرکه و روغن گل آمیخته طلا کنند و اگر سعفه بر روی باشد و حمرا بود نفع می‌کند و آن را ادمان حمام و انکباب بر آب نیم‌گرم هر روز و فصد پیشانی به عده چسپانیدن زلو بر آن و یا خوب بخارند تا خون از آن سائل شود پس به نمک و سرکه بمالند و بر آن مرهم احمر موصوف طلا کنند و نفع می‌کند آن را طلای صابون و نهادن آن تا آن را مص کند پس به آب گرم شستن و به مرات اعادهٔ این کردن و یا بطلای عصارهٔ خرفه مداومت کنند و آنچه از ادویهٔ مفرده سعفه را نفع کند چون بر آن مفرد یا مجموع طلا کنند شیاف مامیثا و مازو و حضض و زردچوب و بورق و روغن بادام تلخ و سرکه و مرو و گوگرد و صمغ و مرداسنگ و موم سفید و زردهٔبیضه و بول گاو و حرمل و زرنیخ و زرنباد و نوشادر و شحم حنظل و جو سوخته و بیخ کبر و برگ انجیر خشک و بیخ نی خشک و شب یمانی و صبر و لبان و برگ زیتون و قطران ست و گویند که سعفهٔ رطبه را به کند چون کاغذ سوخته به سرکه سوده بر آن طلا کنند **محمدبن‌زکریا** گفته که این طلا برای سعفهٔ رطب است و بهتر از این دوایی نیست بگیرند خزف تنور کهنه دو جزو نمک یک جزو باریک سائیده به سرکه طلا کنند و گفته که در علاج سعفه و قروح ردیه و در حصف و جرب که آن تخلف نمی‌کند اعتماد بر سرکه و نمک کنند که چیزی بهتر از این در تجفیف ماده نیست مع من امن از ورم **ابن‌هبه‌الله** گوید که علاج معفهٔ رطب که از آن زرداب سائل شود فصد قیفال است اگر مریض قوی باشد و یا حجامت اگر مریض ضعیف بود و رگ سر مثل رگ پس هر دو گوش یا رگ پیشانی بگشایند و بعد فصد اگر یکی از اخلاط بدن روی باشد و قوت متحمل تنقیه بود استفراغ بدن کنند اگر غالب صفرا باشد به مطبوخ هلیله یا قرص بنشفه و اگر غالب بلغم باشد بحب صبر و مریض را از غذیهٔ غلیظه مولد آن مثل ماهی و لحم بقر و شیرین چون حلوها پرهیز کنانند و تقلیل غذا کنند و سهل‌الهضم مثل بچهٔ مرغ دهند و فصد راس به روغن آس و روغن گل با برگ علیق و برگ حنا و پوست صنوبر و عدس کنند و چون انصباب فضول بایستد در علاج این مرض ادویهٔ محلله بغیر آن‌که هیجان حرارت کند موافق باشد **صفت طلا** برای سعفهٔ رطب حادث با بدان صبیان زردچوب دو درم حنا در خام و گشنیز سوخته

هرواحد سه درم مرداسنگ یک مثقال ریوند یک درم پوست انار پنج درم بازو و سفیداب هر واحد چهار درم بادام سوخته شش درم اقلیمیای نقره و زرد و گلنار و دمالاخوین و رصاص محرق هر واحد دو درم ادویه کوفته بیخته به روغن گل و سرکه پرورده بر سر مکرر طلا نمایند که تجفیف و دفع آن کند و علاج سفعهٔ یابس بترطیب بدن از اغذیهٔ مرطبه مثل ماهی صخوری و ماکیان و زردهٔ بیضه کنند و موم و روغن و پیه ماکیان بر سر طلا نمایند و مریض را هر روز چند نوبت در حمام داخل کنند و بر سرش آب نیم‌گرم ریزند و اگر مریض جوان باشد از جماع آن را منع کنند و اگر این مریض به اطفال باشد رگ پس گوش بگشایند و بخون آن بر سر طلا کنند و بعد از آن هم احمر طلا سازند و سر را به آب چقندر و سبوس مطبوخ به آب و سرکه بشویند **جرجانی** و **ایلاقی** می‌نویسند که سعفه بیشتر از خون مخلوط بصفرا یا بلغم شور ردی تولد کند اما آنچه از خون صفراوی متولد شود ریم او رقیق و سوزان بود و آنچه از بلغم شور تولد کند ریم او غلیظ باشد پس استفراغ صفرا به مطبوخ هلیله و افسنتین و سقمونیا باید کرد و تنقیهٔ بلغم بحب صبر و قوقایا کنند پس ادویه طلا کردن و این طلا کودکان را سود دارد مازو خام بی سوراخ به روغن گل بریان کرده بسایند و به سرکه طلا کند و در هر ماه سه روز از آن روغن در بینی کودکان چکانند و بعضی اطبا مورد خنک و بعضی آمله به این دوا می‌آمیزند و سعفهٔ که بر روی افتد بثرهای سرخ بود و علاج آن حمام است در روی بر بخارات گرم داشتن و رگ پیشانی زدن و دیوچه اندختن و گل ارمنی و کافور با سرکه و گلاب طلا کردن و باقی در اقوال سابق مسطور شد **خجندی** گوید که علاج سعفهٔ که از آن زرداب سیلان کند و آن را شیرینج گویند اگر با حرارت بود حجامت است و شرب شربت عناب و سکنجبین و غذا مزوره ماش یا جو به مغز بادام و اسفاناخ و کدو و ماهی رضراضی و تنقیهٔ بدن به مطبوخ شاهتره و هلیلجات و بعد تنقیه طلا بقرص سعفه و علاج سفعهٔ یابس این است که هر صبح شربت نیلوفر یا بنفشه یا ترنجبین بماءالجبن بنوشند و استفراغ خلط موجب کنند و ترطیب مزاج به اغذیهٔ رطبه مثل ملوخیه و اسفاناخیه و قرعیه و علاج سعفهٔ اسود فصد قیفال است و اخراج خون به قدر قوت و حاجت و فصل و استفراغ به مطبوخ افتیمون ومطبوخ هلیله بعد از نضج و طلای

دواءالقرطاس آن را نافع بود و کذا قیروطی که در قول ابن الیاس در علاج سعفهٔ حمرا گذشت **انطاکی** گوید که بعد تنقیه حجامت سر کنند در سعفهٔ رطب و ترطیب او در سعفهٔ یابس به مثل العبه و شحوم و از مجربات برای سعفهٔ رطب این است که مرد مقل و صبر و حب‌البان و زردچوب به سرکه و بول انسان سرشته به مرات طلا کنند و بعد آن به طبیخ ترمس شویند و برای سعفهٔ یابس آرد جو سوخته و سرکه به موم طلاءً و کافور و حنا بعد جدا کردن او از دست طلاءً یا پیه بز و زرنیخ زرد و بعد آن به روغن بطم چرب کنند **گیلانی** می‌نویسد که چون این مرض از مواد مختلفه می‌باشد لابدست در علاج او از اخراج آن مواد و آن به مثل طبیخ افتیمون و غیره آنچه مخرج صفرا و سودا و بلغم شور هر سه مواد معاً باشد یعنی از شان آن دو ادفع این هر سه خلط بود مثلاً پوست هلیلهٔ زرد از هفت تا ده مثقال با افتیمون سه درم شب در آب تر کنند و صبح جوشی خفیف داده خوب مالیده صاف کنند پس صبر و سقمونیا به قدر حاجت سائیده به آب آن مطبوخ حب بسته بخورند به عده طبیخ بنوشند به عده تنقیهٔ باقی مع ترطیب به مثل ماءالجبن و شاهترهٔ تر چنان چه در قول شیخ گذشت باید کرد بعد از آن بر ماءالجبن سی درم و افتیمون یک نیم درم اقتصار ورزند و گاهی فصد رگ منخرین و ماقین برای سعفهٔ که در روی باشد می‌گشایند لیکن سعفهٔ که برو افتد کم صحت یابد و بدانند که ادویهٔ موضعیه مستعمل در سعفه و جرب از هر قسم که باشند باید که از چیزی گوگرد و از قدری میعهٔ سائله خالی نباشند که این سری از اسرار اطباست لیکن می‌باید که استعمال آنها در هوائی بود که بارد نباشد و باید که استعمال ادویهٔ موضعیه مطلقاً بعد تنقیه و استفراغات باشد و از علاجات سعفهٔ یابس استفراغ مادهٔ فاعلهٔ اوست به مطبوخ مرکب از افتیمون و هلیلجبین و تخم کاسنی و شاهتره و گل سرخ و تمرهندی و ترنجبین و ترطیب مزاج به اشربهٔ مرطبه و غیر آن که در اقوال سابق گذشت **مصنف** خلاصه‌التجارب گوید آنجا که قرحه و سبیع نبود و درد کند و ریم رقیق و سوزان‌تر آید اول تنقیهٔ صفرا کنند انگاه قوابض در سرکه و روغن گل حل کرده طلا کنند و اگر خون غالب باشد اول لختی خون کم کنند به فصد قیفال یا به شرط گوش و رگ پس گوش و رگ پوست سر و رگ پیشانی اگر علت بر سر و روی و حوالی آن باشد و اگر بر

اعضای پائین باشد فصد صافن یا باسلیق انسب بود آگاه مسهل دهند و حجامت حوالی مرض هم نیکو بود و زلو بر مرض چسپانیدن تدبیری بس صواب بود خصوصاً بعد تنقیه و اگر ریش فراخ شود و رطوبت غلیظ لزج از آن ظاهر گردد اول استفراغ بلغم باید کرد انگاه طلاهای مناسب و حق آن است کسی را که برداشت سوزش سرکه و نمک باشد اگر تیزاب فاروقی بمالد و بعد آن موم روغن مالد چندآن‌که یک بار چرک آن کشیده شود پس چند روز برآساید و بار دیگر بمداومت تیزاب و روغن با مهلت نماید تا آن‌که ریش بصلاح آید بهترین علاج برای مطلق سعفه بود و این بس عجیب است و مداومت طلای موم روغن نفط و بصابون و آب گرم شستن کسی را که طاقت تیزاب نباشد علاج بی‌بدل است و سعفهٔ اطفال را زود به اصلاح آورد و کف گوشت جوشیده در این مرض مکرر مالیدن بس مجرب است و آنجا که ریش خبیث‌تر باشد تیزاب کاری و موم روغن نفط هر دو باید و بسیار آزموده است و آنجا که خشکی سعفه غالب بود بحمام و بخار آب گرم آن محل را نرم باید داشت و خراشیدن آن محل و خون آن بیرون کردن به عده مرهمی که از مرداسنگ و زردچوبه و روغن زیتون و سرکه سازند طلا کردن هم مناسب باشد و همچنین مغز شفتالو تلخ سوخته سائیده مالیدن ومغز بادام تلخ و مشمش همین حکم دارد لیکن اگر مرداسنگ و توبال مس سوخته و حنا و اندک سرکه ضم کنند بهتر بود و آنجا که ریش سخت گرم و عفن باشد گل ارمنی و کافور در سرکه و گلاب حل کرده طلا کردن و غذای مصلح خلط به‌کار داشتن نافع بود و مرداسنگ و پوست انار و زراوند طویل و زردچوبه برابر با دو چند آن حنا کوفته بیخته در سرکه و روغن گل حل کرده طلا کردن سعفهٔ اطفال را نافع بود و سام ابرص را خشک کرده سحق نموده با روغن زیت طلا کردن مفید بود و مسحوق آن را اگر در روغن بریان کرده طلا کنند بهتر بود و سرگین فیل را سوخته با روغن گل طلا کردن مفید بود و همچنین زهره خوک را با غسل طلا کردن و سعفهٔ مورد قی علاج و اصلاح تام نپذیرد و معذلک تیزاب کاری را اندر آن اثری نیک بود **مؤلف** اقتباس نوشته که سعفهٔ یابس اکثر در سر افتد و باشد که تا بروی و سینه و دستها برسد پس اول رگ سر رو زنند و به فاصله سه چهار روز رگ پیشانی زنند و باز بفاصلهٔ سه چهار روز رگ پس گوش گشایند و تنقیهٔ بدن بماءالجبن و

سفوف لاجورد و حب آن و شربت الهی علوی‌خان فرمایند و بعد از تنقیه قنبیل برگ حنا خرمهرهٔ زرد سوخته بورق بریان هر یک دو توله در روغن سرشف سرشته طلا کردن نافع است و همچنین روغن یاسمین و کذا مسکه گاوی و ضماد از تخم رواسن با روغن سیاه در یک هفته به می‌سازد و سعفه رطب که آن را شهدیه گویند اکثر بزبان به سبب احتباس حیض افتد و با سیلان ریم از هر بن مو و سوزش و شدت درد باشد در آن فصد قیفال گیرند و بفاصلهٔ سه روز رگ هر دو صافن زنند و بعد چهار روز تنقیه نفس عضو نمایند بگذاشتن زلو و تنقیهٔ بدن و دماغ به مطبوخ افتیمون اسطوخودوسی علوی‌خان کنند و جهت تسکین درد این بخور به‌کار برند برگ قنب سبز و برگ گلاب و برگ انار و برگ نیب و پوست درخت انبهٔ کهنه هر یک سه توله عنب‌الثعلب بیخ توله و هر روز صبح و شام به آبی بشویند که در آن برگ نیب و برگ بهت و برگ انار سبز جوشانیده باشند به عده به این مرهم مندمل سازند مرداسنگ مغسول زردچوب توبال مس سوخته برگ حنای خشک قنبیل هر یک سه ماشه موم سه توله در روغن گل گداخته مرهم سازند **سرهندی** گوید که نوعی از بثور سر است که بثور کوچک سفید بعد تراشیدن موی سر پدید آید و بعد چند روز به شود و آن عسر العلاج است و به مرات دیدم که به این تدبیر منقلع می‌شود یعنی حلق راس کنند و تمریخ و دلک به لیمو قطع کردن متصل بحلق سر نمایند که این منع حدوث آن مطلقاً می‌کند

قوبا

عبارت است از خشونتی که در ظاهر جلد حادث شود با خارشی و رنگ او گاهی مائل بسیاهی و گاهی مائل بسرخی بود و کنارهای او در اکثر سطبر و سرخ باشد و آن را بفارسی کریون و بریون و بهندی داد گویند و اکثر حدوث آن از خون حاد لطیف بود که آن را مرهٔ سودا غلیظ مختلف گردد و گاهی از مخالطت رطوبت رقیق و بلغم بورقی حادث شود و این در قوبای مزمن بود که از آن پوستها همچون فلوس ماهی جدا شود و این مشابه‌ترین قوبا بسعفهٔ یابس است و از قوبا نوعی است خبیث مودی بجذام و آن قوبا ساعی بود و **شیخ‌الرئیس** می‌فرماید که قوبا از سعفهٔ یابس اخبث دارد أو آکل و بسیار غائر بعید نیست و سبب قوبا قریب از سبب سعفه است و سریعتر قوبا از روی صحت آن

است که مادهٔرقیق او غالب‌تر باشد و بعضی از قوبا رطب دموی است که هنگام خارش تری ظاهر شود و این سالم‌تر است و بعضی از آن یابس و اکثر آن از بلغم شور بود که به احتراق مستحیل بسودا گردد و بعضی از قوبا متقشر بود به سبب شدت خشکی و کثرت غور و آن مثل برص اسود و مثل خشکریشه باشد و بعضی از آن غیرمتقشر بود و از قوبا بعضی ساعی خبیث بود و او آن است که مادهٔ حادهٔ رقیقه در آن غالب‌تر باشد و بعضی واقف بود و او آن است که اجزای غلیظ ارضی بر آن غالب‌تر باشد و بعضی از قوبا نو بود و بعضی از آن مزمن روی و قوبا مرض خریفی است و **طبری** گوید که قوبا شبیه به بثور منبسط متقشر بود که در سطح جسم حادث شود و در اکثر مستدیرالشکل باشد و گاهی بر استدارت منبسط شود حتی که مسافت بسیار از جلد درگیرد و گاهی بندرت به شکل مستطیل باشد و قوبا سه جنس است و انواع آن بسیار بود پس جنس اول دموی است و او آن است که از فساد خون و مخالطت رطوبت فاسد بود و جنس دوم رطوبی است و آن از فساد رطوبت و سخونت و عفونت او بود و جنس سوم سوداوی است و آن از خلط سوداوی هنگام احتراق اخلاط و استحالهٔ آنها بسودا افتد و رنگ دموی سرخ بود و رنگ رطوبی سفید مخالط بسرخی یا زردی و رنگ سوداوی اغبر تیره باشد و گاهی با قوبا درد شدید بود و آن هنگام اختلاط صفرا با خلط موجب او بود و در آن حدث حادث شود و گاهی با آن خارش لذت دهنده بود و این بنابر مخالطت خلط حریف با سبب فاعل او باشد و اگر خارش مستلذ نباشد بلکه مولم بود دلالت کند بر آن‌که آنچه بدان مخلوط شده خلط لذاع حاد است و **ایلاقی** گوید که سبب این مرض دو چیزست یکی خلط ردی در بدن دوم قوت طبیعت که آن خلط را بنابر اشقاق بر اعضای رئیسه به سوی ظاهر بدن دفع کند و خلط ردی دو گونه باشد یا حاد رقیق و علامتش خلش و دغدغه و سوزش و سیلان است و یا غلیظ سوداوی مختلط با خون و علامتش خشکی قوبا و عدم خلش است و اگر مرکب بود علامات مرکب باشد و **انطاکی** می‌نویسد که قوبا خرازست و بعضی اطبا تخصیص حزاز بدان چه در سر باشد کرده‌اند و قوبا بغیر آن دهر چونکه باشد قوبا خشونتی است و چون خبیث گردد و آن را حکه لازم شود و سعی کند و در اغلب از مقدمات جذام بود و سبب آن فساد ماده حرافت اغذیه و ادمان اشیای

مغلظه مثل لحم بقر و بادنجان است و علامت آن بودنش به رنگ خلط است و خروج رطوبت از رطب آن و خشکی او از یابس آن **علاج** در ابتدا گرم باشد مالیدن ادویهٔ خفیف چون روغن گندم و نخود و پوست نارجیل و چوب شیشم و یا چک دشتی و روغن گل و بادام تلخ مفید و ایضاً مالیدن صموغ مانند صمغ بادام تلخ و اشق و صمق بطم و شحوم مانند چربی بط و ماکیان نافع بود و یا سرکه و آب لیمو تنها و یا سنگهاره خنک و تخم پنوار و بیخ پالک جوبی و بیخ کسوندی و تخم تمرهندی هر واحد در آب لیمو سوده و یا صابون و رسوت و هلیله و مرمکی و مقل و اذراقی هر واحد در سرکه سائیده و یا روناس با عسل و کذا آب مقطر لوبان دست آن و یا آب برگ سیم و یا برگ هارسنگار و یا آب برگ کاه بندر یا که در موسم برشکال می‌روید تنها و یا با سهاگهٔ مساوی و یا بورق در آب برگ امتلاس بمالند و اگر کهنه و یا زیاده بود علاجش مثل علاج جرب کنند و بعد فصد هفت اندام و یا باسلیق هرچه مناسب باشد تنقیه به مطبوخ افتیمون و یا شاهتره کنند و ماءالجبن دهند و تدبیر خفیف جذام به‌کار برند و مروق شاهتره و کذا نقوع برادهٔ شیشم با شربت عناب تا چهل روز نوشیدن از مجربات است و اطلیه چون طلای سعفه طلا نمایند و باید که پیش از طلا زلو بچسپانند و یا از چیزی بخارند که خون فاسد از آن برآید و اگر قند سیاه کهنه قدری گرفته بدست نرم کرده بر موضع و او بچسپانند و بردارند و تا یکپاس همچنین کنند همه ریشهٔ او برآید به عده اگر خواهند شیر انجیر طلا کنند که در دفع آن از مجربات استاد مرحوم است و گیاه لئوپری که بغایت تیزست جهت قوبا و برص سیاه مالیدن نافع و بعد زوال قوبا ادویهٔ رادعه چند روز طلا کنند تا عود نکند وآن را که بدوا به نشود شق نمایند اگر ممکن بود پس دوای حاد نهند تا گوشت فاسد را بخورد به عده به مرهم سفیداب و مانند آن جراحت را مندمل سازند و در قوبای متقشر نیز اول فصد اکحل یا باسلیق کنند و اگر زن باشد هر دو صافن گشایند و به منضج سودا یا مطبوخ افتیمون نضج داده تنقیه به مسهل سودا و حب لاجورد و مطبوخ افتیمون غاریقونی علوی‌خان کنند پس ماءالجبن یا چوب چینی خورانند و خوردن اطریفل افتیمون علوی‌خان به این عرق نیز مفید است شاهتره نیم آثار سرپهوکه برگ گز و گل بکاین و تخم کاسنی و گل کاسنی و مکوه و افتیمون هر یک بیست

توله برادهٔ شیشم و آبنوس هر یک سیزده توله مندی یا بیخ و برگ و گل یک آثار عناب کلان یک و نیم پاو بسفائج هفت توله درونج عقربی چهار توله گل گاوزبان نه توله گل نیلوفر پاو آثار شب خیسانیده صبح ده شیشه عرق کشند شربتی از نه توله تا بیست توله با شربت عناب سه چهار توله و غذا گوشت بزغالهٔ شیرخواره و چوزهٔ مرغ بنان گندم و بجای آب عرق کاسنی و گلاب برابر و میان طعام آب دریا دهند **ذکر ادویهٔ مفردهٔ نافع قوبا** ضماد پیاز و زراوند و خربق سیاه و بادام تلخ که مجرب است و حلتیت و زیره و سریش و کرویا و سنج که مجربست و ورع و بیخ قثاءالحمار و قرفه و دارچینی و سرگین خرگوش و خربق سفید هر واحد به سرکه سوده و کذا نمک به سرکه و زیت یا به سرکه و روغن گل و کذا حماض خام یا به شراب پخته بعد غسل موضع به سرکه و نطرون و کذا بیخ آن به سرکه پخته و کذا کندر مخلوط بزفت و سرکه و کذا سرگین کبوتر به آرد جو و کذا کبریت به زیت و یا به روغن بادام و کذا حرف به عسل تنها یا به سرکه و نیز و کذا خرمهره سوخته و کذا کف دریا تنها یا به شراب کهنه و کذا عصارهٔ قثاءالحمار یا برگ آن و کذا مغز تخم بیدانجیر و زرنیخ زرد و بلسان سوده به عسل آمیخته و کذا شیلم و کبریت و سرکه آمیخته و کذا شیلم و پوست ترب و نمک و کذا شیر انجیر و آرد جو و سرکه و کذا تخم ترنج در قوبای وجه و کذا اقشار کندر و پیه بط و کذا گل شقائق‌النعمان و کذا آب شبت تازه به عسل جوشانیده تا قوام آن غلیظ گردد و کذا شبت و سداب و عسل و کذا دارچینی به سرکه و غسل و کذا سرگین فاخته به آب ترب و کذا تخم شهدانج بگوگرد آمیخته و کذا کندش و تخم ترب و کذا حلزون به تمامه کوفته و کذا حلبه و انجیر به سرکه سوده و کذا آب برگ انجیر و نطرون و کذا شب یمانی به عسل و کذا برگ جمیز و کذا روغن گاو و سداب و عسل و کذا مغز تخم بیدانجیر و شاخ گوزن سوخته و تخم گندنا و کذا خانهٔ زنبورعسل و چرک بدن کشتی‌گیر که مجرب است **و اکل و ضماد** خربق سیاه و کذا جوز جندم و کذا شحم حنظل و کذا مسکهٔ تازه و کذا ترشی ترنج در قوبای صفراوی و کذا دارچینی و کذا نسرین و کذا سم بز سوخته و کذا سرکه عنصل و کذا مغاث و کذا گاوزبان مسلوق به روغن بادام تا چهل روز و **ابن سرابیون** گوید که علاجی نافع‌تر در قوبا از مداومت استعمال آب گرم نیست **ذکر**

ادویۀ مرکبه که در قوبا مستعمل **حب طلا** که برای قوبا معمول مولف و عجیب‌الاثر است مرداسنگ گوگرد آمله سار نوشادر سهاگۀ بریان فلفل گردمازو کات سفید صمغ عربی تخم ترب برابر نیله تهوتهه نصف یک جزو کوفته بیخته به آب لیمون حبها سازند وقت حاجت قوبا را خاریده به آب لیمو یا آب ساده سائیده طلا نمایند و اگر بجای تخم ترب افیون داخل کنند بهتر است **ایضاً** مجرب گوگرد کته پاپریا نیله تهوتهه سندروج سیاه سهاگۀ تیلیه مرداسنگ هر واحد یک درم سیماب دو درم اول گوگرد و سیماب را یکجا کهرل نمایند که هر دو سیاه شود پس ادویۀ دیگر کوفته آمیخته خوب بسایند و به آب حبها ساخته وقت حاجت به سرکه سائیده بمالند **ایضاً** که اکثر برای غربا تیار می‌ماند و مجرب است بابچی گهونگچی سرسون هر یک دو درم تخم پنوار چهار درم نیله تهوتهه دو ماشه کوفته به آب لیمو سائیده به قدر کنار دشتی حبها سازند وقت حاجت یک حب به سرکه یا به آب ترب سوده ضماد کنند و در نسخۀ دیگر کوه عوض نیله تهوتهه است و وزن همه برابر و بدوغ ترش سرشتکه به‌کار برند که جهت گج داد معمول مجرب‌است **حب قوبا** که در این باب مجرب است پلاس پاپره گندهک سهاگۀ بریان افیون برابر گرفته به آب لیمو کهرل کرده حبها سازند و قوبا را خاریده به آب لیمو حل کرده طلا سازند و در نسخۀ دیگر که آنهم معمول است چنی گوند کات سفید مازو عوض پلاست پاپره است **ایضاً** مجرب سهاگه نوشادر پهنکری تخم پنوار افیون هر یک دو ماشه چونه یک ماشه در آب لیمو چهار گهری حل کرده حب بندند و قوبا را خاریده به آب لیمو و اگر نباشد به آب ساده سائیده بمالند **ایضاً** مجرب سهاگۀ خام دال گندهک بابچی سیماب هر یک چهارده ماشه مازو چهار ماشه به آب لیمو حب بسته بدستطور طلا نمایند و در نسخۀ دیگر توتیای میز صندل سفید عوض دال و بابچی است و وزن همه برابر **ایضاً** برای دوا مجرب احقرالعباد نوشادر گندهک آنوله سار هر یک نه ماشه مازو شش‌ماشه سفیده سهاگه هر یک پنج ماشه بنله تهوتهه از یک ماشه تا سه ماشه در آب لیمو سه روز حل کرده حب بسته بدارند و وقت حاجت در آب مذکور حل کرده قدری داد را خاریده طلا نمایند **دوای قوبا** یعنی و او منقول از بیاض استاد علیه‌الاعتماد سندور پیه مرغ هر دو با دسته چوب نیم صلایه کرده بمالند و یا صمغ عربی مازو سبز

کوفته در سرکه حل کرده طلا سازند یا شورهٔ قلمی برگ گل به گله برابر در آب لیمو سوده طلا نمایند و یا زردچوب چونهٔ پان به آب سائیده بمالند **ایضاً** که در ازالهٔ قوبا مجرب برگ نور استهٔ خیارشنبر یک جزو ترشی انبه یک جزو شاخهای نرم زقوم دو جزو باریک سائیده موضع قوبا را خاریده ضماد نمایند در دو سه بار زائل شود **ایضاً** ترشی انبه دو توله توتیای سبز شش ماشه هر دو را باریک سائیده در یک نیم پاو آب آمیزند و در شیشه کرده در آفتاب گذارند وقت حاجت قوبا را خراشیده با پر مرغ آلوده بمالند و این دوا در اصلاح قرحهٔ او رنگ زبیبی نیز مفید است **ایضاً** مفید قوبا با لوبان کوریه شکر سفید به آب لیمو سائیده طلا کرده باشند **ایضاً** مجرب تخم پنوار زردچوبه سهاگه کات سفید افیون برگ صد برگ در آب سائیده حبها بسته به آب لیمو یا به آب شنبیه سائیده ضماد نمایند **ایضاً** آملهٔ صندل سرخ گوند چینه دال سهاگا کات مساوی به آب سائیده قوبا را خاریده بمالند و در نسخهٔ دیگر گندهک آنوله سار تخم پنوار عوض صندل و گوند و دال است **روغن گندم** نافع قوبا و سعفه و محلل و ملین و مسکن سوزش و حرارت و مفید اورام صلبه گندم صاف شب در آب تر نموده صبح در شیشه کرده به طریق دول جنتر روغن برآرند و یا گندم را شسته شب در هوا دارند و صبح بر تختهٔ سنگ و یا صفحهٔ آهن گرم نهند و از بالا قطعهٔ آهن بغایت گرم گذاشته پخش کنند آنچه رطوبت سیاه گرداگرد او برآید بستانند و همچنان گرم بمالند **روغن پوست نارجیل** از مجرباتوالد مرحوم پوست جوز هندی دو سیر بابچی یک سر گوگرد شتری پاوشیر اشخار پنج درم نیمکوفته در شیشه پر نموده به طریق چوه بچکانند و موضع و او خاریده بمالند **نوع دیگر** از مجربات احقر پوست سخت نارجیل یک رطل توتیای سبز نوشادر آهک آب نادیده تنکار هر یک دو نیم درم همه را نیمکوفته روغن کنجد بیست درم ممزوج کرده در شیشهٔ آتشی یا در ظرفی کهنه به طریق پتال جنتر روغن کشند **روغن پاچک دشتی** که خشونت جلد و قوبای مزمن را دفع کند بگیرند یا چک دشتی و در دیگ گلی پر سازند چندآن‌که چهار انگشت کنارهٔ دیگ خالی ماند و سبوچهٔ پهول به آب پر کرده بر سر آن دیگ گذارند بجای سرپوش و بر آتش پاچک دشتی که بر زمین روشن کرده باشند آن دیگ را گذارند و یا دیگ مذکور را بر دیگدان نهاده زیر او

آتش چوب کنند و ساعت بساعت سبوچه را که بالای دیگ است بردارند و آنچه عرق مانند بر ته سبوچه جمع شده باشد به انگشت شپلیده در ظرفی بگیرند و باز آن سبوچه را بر دیگ گذارند و همچنین کنند تا آن‌که هیچ عرق برنیاید پس عرقی را که در ظرف گرفته باشند قدری بر قوبا بمالند بعد خاریدن آن بپاچک دشتی **نوع دیگر** برای هر قسم داد را کوفته نافع است بیارند پاچک دشتی یک آثار و هرتال پنج دام پخته و روغن کنجد یک آثار و هرتال را در روغن حل کرده هر عدد پاچک را از این روغن غلاف کنند و در ظرفی گله ته بته نهاده و گل حکمت نموده به طریق پتال جنتر روغن بگیرند اغلب که از دو سه بار زیاده حاجت استعمال نشود **روغنی** که برای قوبا و جرب سخت سودمند است زرنیخ ده درم گوگرد پنج درم سیماب پنج توله روغن زرد یک آثار شاهجهانی سیماب را با گوگرد بسیایند تا سیاه شود آنگاه زرنیخ را حل کرده در پاو آثار روغن به انگشت خوب لت کنند و بر پارچۀ آب نارسیده بمالند و بر سیخ آهنی پیچیده برشته محکم کرده بر طشتی پر از آب بیاویزند و آتش دهند و روغن باقی را اندک اندک بر آن پارچه همی ریزند و روغنی که بچکد از روی آب جمع کرده وقت حاجت بر جرب و قوبا بمالند که فی‌الفور زائل می‌کند **ضماد** که برای داد لائق صادست سیماب دو توله گندهک آنوله سار و گندک لومیه مرداسنگ هر واحد شش‌ماشه سوای سیماب هر سه دوا باریک سائیده دو توله روغن زرد داغ نموده در تهالی کاسنی ادویه مع سیماب از کئورۀ کاسنی خوب حل کنند تا که سیاه شود نگهدارند و قوبا را از پاچک دشتی بخارند که سرخ شود پس دوا بمالند تا یک گهری که عاجل الشفاست **ایضاً** که برای قوبا و جرب و قروح خبیثه از مجربات حکیم علوی‌خان است بابچی کالی زیری تخم پنوار گندهک آمله سار مساوی کوفته شب به آب خیسانند و صبح در کهرل بمالند تا نرم گردد و روغن کنجد داخل کرده بر موضع قوبا و جرب و قروح بمالند و بعد از دو سه ساعت به آب گرم و سرکه و سبوس گندم بشویند و اگر بمالیدن برطرف نشود هر روز تا سه روز ناشتای یک پیاله ماست خوری از آب آن بنوشند که انشاءالله تعالی هر قسم قوبا و جرب که باشد برطرف گردد **طلا** که برای داد معمول است تخم پنوار آمله لاکهه برابر کوفته موضع داد را به کیسه خوب بمالند بعد از آن دوای مذکور را به آب طلا کنند و در نسخۀ

دیگر کات عوض لاکهه دور دیگری بابچی مرقوم است **ایضاً** معمول مازو سهاگهٔ بریان گندهک چهاچیه کته پاپریا هر واحد یک توله مرچ سیاه شش ماشه نیله تهوتههٔ بریان سه ماشه در عرق لیمو سائیده حبها بندند و بوقت حاجت طلا کنند **ایضاً** مجرب سهاگهٔ تیلیه گندهک شکر سفید برابر کوفته بیخته به آب طلا کنند **ایضاً** معمول و مجرب گندهک آملهسا گندهک چهاچیه کتهٔ سفیدمال کوئه بابچی هر یک یک توله تخم پنوار شش توله کوفته بیخته به آب شبینه سرشته به‌کار برند **ایضاً** که جهت قوبا مجرب و بی‌نظیر است سهاگهٔ بریان فلفل سیاه و هلیلهٔ زنگی پوست بیخ لک جوئی هر چهار برابر در آب لیمو سحق کرده بر موضع قوبا طلا نمایند در سه روز مستاصل گرداند بنحویکه مجال عود نماند و در نسخهٔ دیگر مندور عوض فلفل است و درخت پالک جوئی را گل به گله نیز گویند **ایضاً** از بیاض استاد مرحوم تخم پنوار آمله مین بهل بول سرخ برگ سنا هر واحد یک توله کوفته بیخته نگاهدارند وقت حجات به قدر کفایت در جغرات آمیخته طلا نمایند و اگر قوبا تر باشد یک توله مصطکی نیز افزایند و در نسخهٔ دیگر سه عدد برگ آگ زیاده است و نوشته که مجموع را سائیده در دوغ ترش آمیخته یک روز در آفتاب داشته بر موضع داد طلا کرده بگذارند تا خشک شود و طلا بر طلا کنند تا سه بار پس بشویند **مرهم** برای داد و یبوست مجرب حکیم علی علک‌البطم اشق مقل زراوند مدحرج هر یک سه ماشه روغن گل چربی بز موم هر یک یک توله به دستور مرهم سازند **اقوال مهره** مسیحی گوید که اگر توابی از اخلاط حادهٔ لذاعه باشد باید که معالجه به اشیای مسکنه مطفیه کنند و اگر از اخلاط علیظه بود به ادویهٔ قوی‌التلطیب و تحلیل نمایند و اولاً استفراغ ماده به اسهال کنند و تدبیر را به چیزی که مضاد علت باشد مائل گردانند و مداومت استعمال آب شیرین گرم کنند و بعد استحمام اطلیهٔ موافقهٔ استعمال کنند پس اگر قوبا کثیرالرطوبه باشد طلای مجفف استعمال نمایند و اگر غیر رطب باشد به چیزی که جلا بغیرتجفیف کثیر نماید و در قوبای هائج آنچه جلا بغیر تلذیع نماید مثل آرد جو و باقلا و آب چقندر مطبوخ و سبوس میده و تخم خربزهٔ مقشر استعمال کنند و اگر هائج نباشد آرد ترمس و نخود و تخم ترب و نشاسته به سرکه استعمال نمایند و برای قوبا منفعت قوی عظیم نماید اگر روغن گندم برب ترشی ترنج طلا

کنند و اما قوبای صبیان و ابدان نرم رطب را مسح آب دهن قبل از خوردن چیزی و آب شقائق‌النعمان و آب حماض و ایضاً مازو و هلیلهٔ سیاه اگر هر دو به سرکه بپزند کفایت باشد و اما قوبای کثیرالرطوبت محتاج به ادویهٔ قویه باشد همچو خربق سفید و سیاه و کبر و برگ فنجنکشت و تخم آن چون بعضی از اینها یا همه با موم و راتینج آمیخته طلا نمایند و اما قوبائیکه از اشیای حاره هیجان کند باید که در آن اشیای قوی بلالذع استعمال کنند مامیثا به کندر و یا کف دریا و کتیرا و یا گوگرد و بقفرالیهود و یا توبال مس بصمغ پس اگر قوبا مزمن و متکمن گردد احتیاج به ادویهٔ قویه مرکبه افتد مثل این دوا خربق سفید چهار مثقال آرد ترمس صدف سوخته نطرون هر واحد سه مثقال سائیده طلا نمایند **دیگر** اشق آرد ترمس هر واحد یک مثقال بورهٔ سرخ دو مثقال بسرکهٔ تند حل کرده طلا کنند و بعد اندک زمان به آب گرم بشویند و سه روز این عمل کنند و اما قوبائی که در آن جلد متقشر گردد و با خارش باشد و آن برص اسودست می‌باید که در آن اخراج خون کنند اگر همه بدن ممتلی و متحمل به فصد باشد به عده ادویهٔ مسهل خلط سوداوی بنوشانند و چون تنقیهٔ بدن کردند طلا بخربق سفید و سیاه به آهک مغسول و یا از بیخ کبر و صبر به سرکه و شقائق‌النعمان و بیخ کرم ابیض به سرکه نمایند و اگر در آنجا خارش باشد بگیرند برگ خرزهره سبز دو روغن شیرین بپزند تا مهرا گردد و در سرکه سائیده بر آن روغن کنجد و موم سرخ گداخته اندازند و حل کنند به عده بر آن گوگرد غیر سوخته پاشیده بر هم زنند تا هموار گردد و در آفتاب و یا در حمام طلا کنند **بوعلی سینا** می‌نویسند که قوبا در اصل علاج محتاج به ادویهٔ جامع تحلیل و تقطیع و اذابت و تلطیف مع تسکین و ترطیب باشد و اول از این هر دو به حسب ماده غلیظ بود و ثانی به حسب ماده حار رقیق و به حسب غلبهٔ یکی از دو امر محتاج به تغلیب یکی از دو تدبیر باشد و چسپانیدن زلو بهترین علاج است و احتیاج بود در امر تنقیه و اتباع آن بماءالجبن به طریقی که بمشاهده واجب کند و تغذیه و ترطیب و تدابیر مرطب به چیزی که سعفه بدان محتاج بود و همچنین حمام از بزرگ‌ترین معالجات اوست و گاهی احتیاج بمفارقت هوای خشک افتد و قومی گفته که

آنچه منع حدوث قوابی کند و حادث آن را صحت بخشد این است که لک مغسول که غسل او بصبر باشد یک درم با سه اوقیهٔ مطبخ ریحانی خورند و چون قوبا منتشر گردد و کثرت پذیرد و علاجش علاج جذام است

معالجات موضعیه

اما برای قوبا نو و متوسط از ادویهٔ مفرده ترشی ترنج است و برای قوی نیز و صمغ عربی به سرکه در صمغ بادام و صمغ آلو به سرکه و میعهٔ سائله به سرکه و خردل به سرکه بغایت مفید و آب کبریتی و آب شور و زبد و کف دریا و سریش چرم و آب دهن انسان روزه دار و چرک دندان او وتخم خربزه و بیخ خنثی و آن اسراش ست و روغن بادام تلخ نیکو است و سنگ سبویه و برگ کبر به سرکه و سنگ سبویه هر قوبا را بخاصیت نفع می‌کند و اقاقیا و مغاث و روغن گندم قوبای عارض هر بدن و ضعیف و قوی را صلاح بخشد و زرد چوب و برای قوبای مبتدی مداومت ریختن آب گرم بر آن به عده مالش به روغن بنفشه کنند و این فعل علی‌الدوام نمایند و گاهی طلای ماءالشعیر آن را ببرد و خصوصاً با کزمازج و سعفهٔ رطبه را نیز مفید بود و لعاب اسپغول و آب برگ سبز آن و آب خرفه و صمغ آلو نافع برای قوبای صبیان است بگیرند صمغ بادام و سریش چرم و میعهٔ مساوی و به سرکه آمیخته طلا کنند و یا بگیرند سریش بخار آن و کندر و گوگرد و سرکه و سحق کرده استعمال نمایند و اما قوبای مزمن ردی محتاج به ادویهٔ قوی‌تر بود مثل عصارهٔ ترشی ترنج مقوم بطبخ و مثل روغن نخود و روغن برنج و روغن گندم خاصةً و صمغ بادام تلخ و گوگرد و پشک بز سوخته و کف دریا و قطران و زفت هر دو عجیب است و همچنین ادامت طلا بنفط سفید و سرگین حیوانات مذکوره در باب سعفه و فنجنکشت و کبر و اشق و خربق و حب‌البان و ثافیسا خاصةً لاسیما چون از آن قیروطی به روغن خردل بسازند و سنگ سبویه و اشق به سرکه و قردمانا و کندش و خاکستر کبوتر و زردچوب و خردل و حرف و تخم جرجیر و عسل بلادر بغایت مفید و از مرکبات این است که بستانند قردمانا و بسایند و با روغن گندم بیامیزند و خاکستر سیر با عسل و گوگرد بصمغ بطم و بجیر حب‌البان به سرکه بسیار قوی است و برای قوبای مقشر نیز و یا بگیرند کندر و زاج و کبریت و صبر هر واحد یک درم صمغ دو درم و به سرکه طلا کنند و یا

بگیرند بوره ارمنی نیم مثقال روغن گندم سه درم ترشی ترنج قفرالیهود هر یک دو درم تخم جرجیر شونیز خربق

سیاه زاج سوخته هر واحد یک و نیم درم و از آن طلا سازند و یا سنگ سبویه بکوبند و به سرکه طلا کنند و یا

بگیرند زاج و مر و کندر و شب و کبریت و صبر و بطلا سرشته طلا نمایند **دوای جید** حب‌البان ده جزو گوگرد زرد

چهار جزو سنگ سبویه یک جزو باریک سائیده به سرکه و روغن طلا کنند و یا بگیرند کبریت و دقاق و کندر و اشق

و در سرکه گداخته به‌کار برند و یا بگیرند سرگین سگ و اشنان گاوزان و کبریت ابیض و سداب و دخان تنور و

پوست انار و خاکستر حمام و زرنیخ زرد و سرخ و کبریت اصفر مساوی و در سرکه و زیت حل کرده طلا نمایند

مجوسی و **صاحب جامع** گویند که حدوث قوبا از مزهٔ سودا می‌شود چون کثرت اغذیهٔ مولد آن کنند و از آنچه در

آن انتفاع یابند فصد و شرب دوای منقی سودا و پرهیز از اغذیهٔ مولد آن است و اما آنچه بدان تطلیهٔ موضع نمایند

سنگ سبویه به سرکه است و هلیلهٔ زرد را باریک سائیده بصمغ آلو سرشته به سرکه حل کرده بر موضع طلا نمایند

و یا علک‌البطم به اندک موم و زیت گداخته و بر آن گوگرد باریک سوده و سرکه آمیخته لزوم موضع کنند و یا

بگیرند سرگین زرزور و سرگین سوسمار و باریک سائیده به سرکه سرشته به‌کار برند و اگر قوبا بر چهره باشد بگیرند

گندم و بر قطعهٔ آهن یا سندان خوب گرم نهاده بمطرقه بر آن پخش نمایند و رطوبتی که از آن سیلان کند بگیرند

و بر قوبا طلا سازند و اوفق علاج در قوبا که بارها آزموده‌ایم استعمال ماءالجبن بحب افتیمون است **طبری** در علاج

قوبای سر گوید که علاج عام قوبا استفراغ بدن است به حسب خلطی که فاسد شده و بدترین انواع او سیاه سوداوی

است و اکثر آنچه در استفراغ بدن هنگام حدوث آن استعمال کرده می‌شود مطبوخ افتیمون و طبیخ افسنتین است

و این نسخهٔ اوست بگیرند هلیلهٔ سیاه و کابلی و زرد هر واحد ده درم بعد دور کردن خسته آنها افسنتین رومی ده

درم شاهترهٔ خشک مویز منقی هر یک پانزده درم سنای مکی بیخ سوسن آسمانجوبی مامیران چینی و پنج درم

افتیمون هفت درم همه را به طریق مطبوخ بخشکی شربت از آن مقدار یک صدو بیست درم گرته سه طسوج

سقمونیا و یک درم غاریقون در آن حل کرده نیم‌گرم بنوشند اگر یک شربت کفایت نکند معاودت آن نمایند و بر

خلقی تجربهٔ این کردم و از آن مع لزوم پرهیز صحت یافتند و قومی را از اهل عباد دیدم که در اکثر ابدان ایشان قوبای سیاه بود و معالجهٔ آن بشرب نقوع صبر نمودند و برای علاج او به بصره رفتند و چند روز قیام نموده این نقوع نوشیدند و از آن صحت یافته بوطن خودها بازگشتند حتی که در بصره مکانی که در آن مقام می‌کنند معروفیست و برای ایشان در آنجا مکانات مرتب شده‌اند بگیرند صبر سقوطری خالص پنجاه درم و زرد چوب ده درم و ماميران چینی پنج درم و آن را با مویز مع تخم در آب کاسنی تر کنند و در آفتاب سه روز بدارند به عده هر روز از آن یک قدح مقدار چهل درم با سه درم روغن بادام بنوشند و کسی را که از ایشان بواسیر باشد در این اجزا مقل زیاده کنند و به روغن خسته مشمش بنوشند و غذای او شوربای گوشت فربه باشد و بر این ده روز تا بیست روز قائم مانند و در هر دو روز یک بار در حمام داخل شوند پس بغیر طلا از این صحت یافتند و بازگشتند و اکثری را از ایشان سبب کثرت تولد آن در بلد آنها سوال کردم و بیان نمودند کسی که در بلد ما قیام کند و بنوعی از ماهی شور تعرض ننماید آن را این حادث نمی‌شود و هر که آن ماهی را تا پنج مرتبه بخورد آن را این مرض پیدا گردد و از آنچه انواع قوبا را در ابتدا ابدان طلا نمایند و جالینوس آن را ذکر کرده چرک دندان اطفال است چون بر ناشتا باشند و روغن گندم و در آخر آن چون طول کند حرمل کوفته با زبد در سرکه حل کرده است و اهل اهواز این حرمل را سوخته و غیر سوخته به سرکه استعمال می‌کنند و آن را دواءالخنفس نامند و این در آن حسن‌التاثیر است و آن را به سرعت قلع می‌کند و اما اهل عراق آن را بصمغ آلو محلول به سرکه طلا می‌نمایند و آن را قلع و زائل می‌کند لیکن الم شدید می‌آرد و این یسار را دیدم که چون قوبا به اطفال حادث می‌شد خرما می‌گرفت و آن را مثل معجون ساخته مدام بر قوبا غمز بدان می‌کرد قوبا به سرعت از سطح جلد منقلع می‌شد و در آن سوراخها مثل فرو بردن سوزن ظاهر می‌گردید و از آن آب زرد ترشح می‌کرد و مدام آن آب را نشف می‌ساخت تا آن‌که پاک می‌شد و سوراخ فارغ ظاهر باقی می‌ماند به عده به روغن گندم و یا نخود یک بار طلا می‌نمود و قوبا خشک می‌شد و از جلد جدا می‌گردد و من این را در مردم کلان استعمال کردم و تاثیر نیک نمود و از اطلیهٔ قوبا این است که زیت در چراغ روشن کرده دخان او بگیرند و شیر انجیر بدان آمیخته بر قوبا بمالند تا ورم کند و تضج یابد پس اندمال آن نمایند و اگر

استعمال این خارش بسیار پیدا شود موضع را به سرکه بپوشند و به روغن گل جرب کنند که از این خارش ساکن شود و چند پیر زال را دیدم که معالجۀ قوبا به ادویه پوشیده می‌کردند و از ایشان دریافتم که صدهای حدید و زنگار آن به سرکه گداخته است و در خلقی استعمال کردم و بدان نفع یافتند و قوبا قریب العهد اصلاح می‌یابد و بعیدالعهد گاهی متعسر می‌گردد و بعد فصد و استفراغ بر آن زلو چسپانیدن بد نیست تا خلطی را که خارج از عروق در آن واقف است استصاص نمایند و رنگ آن قوبا عریض بود و کثیرالمده باشد و از آن صفائح مثل قشور جدا شود و گاهی از آن خون سائل گردد و این بسیار دشوار است و جماعتی را دیدم که این نوع ایشان را حادث شده بر جمیع ابدان آنها عام گردید و بجذام مودی شد و این از بعض علامات جذام است پس واجب است که علاجش علاج ابتدای جذام باشد و ذکر این نزد ذکر جذام بهتر است و نوعی از قوبا صغارالشکل عظیم‌الحکه است و این دلالت می‌کند بر آن‌که خلط موجب او حریف لذاع است و این نوع بقوبای جربی معروف است و این اکثر در خصیتین دور کمره حادث می‌شود و انسان بخارش آن ایذا می‌یابد و آن را بیخواب می‌گرداند و علاجش علاج جرب کثیرالحکه است و سوای این در مار استان دیدم که برای این نوع وصف طلا بقطران می‌کردند و آن اثر نیک می‌نماید و حکه را فی‌الحال زائل می‌کند و ایضاً دیدم که در آن مالش آب انار غیر پخته فی‌الفور اثر می‌کند و عقب او روغن گل بمالند و نوعی از آن صغیر شبیه به بثور است و آن بقوبای متناثر معروف است و این را بعد استفراغ و پرهیز شستن بسبوس گندم و تخم خربزه و آبهای گرم و مالش به روغن گل زائل می‌کند و آنچه از خادم سقلابی در علاج قوبا استفادۀ آن کردم و در کدامی از کتب ندیدم رامک است که به سرکه گرم حل کرده بر قوبای خشک طلا کنند که این در یک دو دفعه آن را زائل می‌کند و اهل موصل مداد چینی به سرکه حل کرده بر قوبا می‌گذارند و بر حالتی می‌مانده زیاده فراخ نمی‌شود **ایضاً** او گوید که علت معروف بحکاک جبهه مرضی است که در جلد پیشانی شبیه بقوبا ظاهر شود غیر آن‌که رقیق بود و از آن پوست باریک جدا گردد و با آن اندک خارش بود و صورت او صورت حریره یا آردهاله است که آن را بر چیزی طلا کنند پس خشک گردد و سفید رنگ شفاف رقیق بنماید و شخصی را

دیدم که بر همه بدن او این مرض عام شده بود و سبب فاعل او رطوبت رقیقهٔ فاسدهٔ متغیرالکیفیت است که در حوالی دماغ مجتمع شود و این اکثر در مقدم سر بود پس طبیعت بنابر تنقیهٔ دماغ از اقرب موضع مقدم دماغ که آن جبهه است دفع کند به عده بر آن منجمد و خشک شود و بر شکل مذکور گردد و با آن خارش بهر آن باشد که در آن خلط فاسد اندک حدت بود پس لذع مسام کند و این علت عسر است علیل از آن صحت نمی‌یابد مگر بپرهیز تام و لهذا هر مرضی که در سر حادث شود چون فاعل آن خلطی باشد که از دماغ مترشح شود عسرالبرء بود و علاج این استفراغ بدن به حسب امکان است و افضل و اولی استفراغ سر است به چیزی که مشاکل سن مریض و مزاج او باشد و چون از آن فارغ شوند مداومت شستن پیشانی به آب گرم نمایند و عقب آن به موم و روغن ضماد کنند و اگر این کفایت نکند آرد عدس و گل سرخ در سرکه بجوشانند تا آن‌که مثل حریره غلیظ گردد و بر پیشانی بدفعات متواتر طلا نمایند و هرگاه در وزیدن طلا کنند روز سوم به آب گرم بشویند و اگر آرد باقلا یا آرد کرسنه و آرد جو به آب مطبوخ زوفای صعتری پخته ضماد کنند آن را زائل کند **سعید** گوید که علاج قوبا اولاً به فصد به عده به اسهال مرهٔ سودا و ادخال مریض بحمام و تعدیل خلط موذی بشرب آب انار و آب آلو بجلاب کنند و غذا مزورهٔ زیرباج یا بچهٔ مرغ مرتب به آب غوره دهند و بعد تنقیه و استحمام و تعدیل فضول اگر قوبا متمکن لاحج در لحم بود عسرالزوال باشد و بخارش شدید و سقوط قشور غلیظ و شدت خشونت بر آن استدلال کنند و این را به اطلیهٔ جرب طلا نمایند **صفت** طلائیکه این نوع قوبا را نفع کند شیاف مامیثا و مر و زعفران و آرد ترمس و کندش و کف دریا و بورق کوفته به سرکه تر کرده بر موضع طلا کنند و ایضاً از آنچه بدان انتفاع یابند این است که به ترشی ترنج و یا بترب و سرکه بمالند و به آب چقندر یا آرد جو و نخود و تخم خربزه و سبوس به آب گرم بشویند و اگر قوبا غیرمتمکن باشد ملینات مثل موم و روغن و کتیرا استعمال کنند و پیه بط و مرغ یا مسکه بمالند و به آب نیم‌گرم بشویند و اگر حادث در ابدان صبیان باشد به آب دهن روزه دارد یا به صمغ آلو و سرکه طلا نماید **ایلاقی** و **جرجانی** می‌نویسند که نظر کنند که کدام خلط مفرد یا مرکب است اگر اخلاط مرکب بود استفراغ اخلاط یکسان

باید کرد و اگر یکی از اخلاط غالب بود تدبیر استفراغ آن خلط نمایند واز خلطهای دیگر غافل نباید بود اما اگر خلط تیز و رقیق بود استفراغ به ادویهٔ باید کرد که در علاج جرب مذکور شد و استفراغ خلط غلیظ بداروها باید کرد که در علاج امراض سوداوی چون مالیخولیا و غیر آن مسطور شد و مدام در حمام رفتن و به آب گرم شیرین شستن بهترین علاج آن است و بعد حمام اطلیه استعمال نمایند اما اگر قوبا تر بود به ادویهٔ مجفف باید و اگر تری اندک بود به ادویهٔ جالیه باید و اگر مزمن بود ادویهٔ قویهٔ محللهٔ مقطعه باید پس اگر قوبا قلیل‌الرطوبت بود و در گوشت فرو رفته نباشد کشکاب غلیظ مالیدن سود دارد خاصةً اگر آرد جو و آرد باقلا بدان به سرشند و چقندر و سبوس گندم و تخم خربزه کوفته در آب خوب پخته طلا کنند و تخم ترب با نشاسته در سرکه تر کرده طلا نمایند و روغن گندم با ترشی ترنج آمیخته طلا کردن سود دارد و هلیلهٔ زرد به سرکه سوده نافع بود و کودکان را طلای چرک دندان بر ناشتا سود دارد و صمغ زردآلو و کتیرا به سرکه یا ترشی ترنج حل کرده دوای مجرب است قوبای غیرکهنه را زائل کند و مازو به سرکه سوده و رامک به سرکه حل کرده مانند آن و اگر از قوبا رطوبت بیشتر آید حضض و مازو صمغ و کتیرا و شیاف مامیثا و مقل و توبال مس و سنگ سبویه با سرکه طلا کنند و آنچه بدین ادویه زائل نشود اول زلو بچسپانند تا خون ردی را جذب کند به عده بر آن محجمه نهند تا خونی را که از زلو باقی مانده باشد خارج نماید پس موم روغن که از روغن گل ساخته باشند طلا کنند و یک شب رها کنند و روز دیگر آرد جو و ارد نخود و تخم خربزه و سبوس گندم و گشنیز در آب پخته طلا نمایند و شب رها کرده دیگر روز به طبیخ بابونه و بیخ خطمی در حمام بشویند و اگر چیزی باقی ماند دیگر بار دیوچه بر آن اندازند و همین علاج را دیگر بار اعاده نمایند و اشق به سرکه حل کرده قوبای کهنه را سود دارد و یا کندش و زردچوب نیز افزایند **صفت** دوای قوی تر بگیرند ذراریح و با روغن گاو سوده سه روز بگذارند پس روغن از آن صاف کرده آن روغن طلا کنند تا قوبا را دور کند و گوشت پدید آید پس بمرهم علاج کنند **دیگر** مازو خام بی‌سوراخ پنج درم در بول گاو یک سکوره و سرکه یک سرکه بپزند تا نرم شود و سائیده طلا نمایند **دیگر** سریشم ماهی چهار درم کندر دو درم به سرکه حل کرده طلا کنند **دیگر** مازو و

کتیرا در جبن برابر به سرکه حل کرده طلا کنند **دیگر** برای قوبائیکه به خصیه باشد سفیداب هشت درم گوگرد دو درم مویزج یک درم سرکه طلا کنند و هرگاه قوبا از علاج پاک گردد بر آن ادویهٔ رادعه که آن موضع را قوت دهند طلا باید کرد تا معاودت نکند **ابن الیاس** گوید که در ابتدا فصد نمایند و بعد نضج ماده تنقیهٔ بدن از خلط محدث آن به مطبوخ افتیمون یا به مطبوخ هلیله مقوی تبرید کنند و بعد تنقیه تامه هلیلهٔ زرد و صمغ آلو و صبر مساوی سائیده به سرکه کهنه و روغن گل آمیخته طلا نمایند و اگر قوبا رقیق مبتدی باشد مورد و مغاث مساوی سائیده به سرکه تند سرشته طلا کنند و اما هرگاه مزمن شود و جلد با آن متقشر گردد این طلا به‌کار برند قردمانا مویزج هر واحد ده درم بیخ سوسن آسمانجوبی گوگرد زرد هر واحد پنج درم نخود پشک بز هر واحد شش درم همه را باریک سائیده به سرکه کهنه سرشته طلا کنند **انطاکی** گوید که تنقیه به فصد و اسهال کنند به عده اطلیهٔ مناسب مثل شیر انجیر بنطرون و پست و شب و ریوند و عصفر و نمک و شونیز و شحم حنظل به سرکه برای حارد به عسل برای بارد به‌کار برند و از مجربات من برای جمیع انواع او این دواست مرمکی شکر کف دریا گوگرد شب یمانی مساوی بقطران سرشته بعد خاریدن طلا نمایند و ملازمت حمام کنند **گیلانی** می‌نویسد که بیشتر در علاج قوبای قوی به فصد و اسهال به ادویهٔ داغ سودا و اخلاط سوداویه احتیاج می‌افتد و مطبوخ افتیمون را مدخل تام است در نفع قوبای رطوبی و سوداوی و قوبائیکه ماده او دموی باشد و فصد در این واجب‌تر است و علاج موضعیه مستعمل در قوبا مختلف بود به حسب اختلافات مرض از جهت ماده وجنس او و کیفیت او به حسب رداءت و قرب بصلاج و از جهت مرور زمانه بر آن و از جهت موضع مرض و غیر اینها به حسب این امور ادویهٔ موضعیه باید و علاج قوبای مزمن علاج قوبای سوداوی ماده است اگرچه مادهٔ او در اصل دموی باشد مثلاً از ادویه کثیرالمنفعت در قوبائیکه قوی‌الماده نباشد روغن پوست نارجیل است و طریق سختن آن این است که پوست سخت نارجیل را صاف کرده خرد خرد بشکنند و در آب تر کنند تا نرم شود و آب بسیار نباشد بلکه چندان تر کنند که نم بردارد و به پارچه صاف کرده در شیشه مطمئن اندازند ودر دهن او سیخهای کاه یا نی نهند و در وسط طبق سوراخ کرده بر دیگدان نهند و سر

شیشه از آن سوراخ واژگون بیرون کنند و زیرا او بمقابلهٔ آن در دیگدان قدح بنهند و بر طبق آتش ملائم روشن کنند پس روغن سیاه حاد که از آن بچکد نگاه دارند و به طریق طلا بعد طلا استعمال نمایند و بشویند و باز طلا کنند و همچنین به مرات عمل نمایند که بعون‌الله تعالی نفع تام نماید و کذلک طلای لبان مصعد آن را نفع بخشد به این طریق که لبان را بکوبند و در ته دیگ فرش کرده در وسط آن قدح نهند و بر سر دیگ ظرفی وصل کنند و آن ظرف را به آب پر نمایند و زیر دیگ آتش نه نرم کنند پس اندکی آب در قدح و زیر سرپوش چیزی سفید مثل آرد تند بو جمع شود و آن هر دو را نگاه دارند و نزد حاجت چنین استعمال کنند که بگیرند اندکی از جوهر مصعد مذکوره در آب مسطور آمیخته چند بار بدان طلا نمایند که نفع تام نماید و از عادت ماست که امر میک و نیم اولاً بشرب روغن زرد یا مسکه در آب گداخته به طریقی که ظرف آن را در آب گرم نهند تا بگدازد صاف کرده بنوشند یا روغن بادام بیاشامند و این اولی است هر روز مقدار سه درم در ابتدا بنوشند و بعد از آن تا ده درم یا زیاده از آن بیفزایند و بر آن تا شش ماه مداومت نمایند به عده اگر احتیاج تنقیه شود مسهل سودا استعمال کنند به عده روغن پوست نارجیل یا لبان مصعد به آب مقطر او استعمال کنند که از این هر دو تدبیر قوبا باقی نمی‌ماند و خصوصاً اگر رعایت تدابیر در این مدت و بعد این کنند میل آن بترطیب گردانند **بولس** گفته که معالجهٔ قوبا به ادویهٔ قوی التجفیف نماید و استفراغ بدن به اسهال کنند و بر آن ادویهٔ منقیه بطلا استعمال نمایند مثل نخود هر دو خریق و حرار که بر صخور باشد چون بزفت یا به موم یا راتینج آمیزند و زبل عنطایه و زبل زرزور که آن را برنج تنها خورانیده باشند و اکثر قوبائی که در ریش و در جای دیگر باشد به این علاج تنها و به روغن گندم صحت یابد و اگر قوبا مزمن باشد برگ فنجنکشت به سرکه سائیده ضماد کنند و یا برگ کبر به سرکه سوده ضماد نمایند و اما ادویهٔ مرکبه این است که بگیرند سریش بخار آن نیم اوقیه که در یک نیم درم سرکه نیم قوطولی ادویه را در سرکه گداخته بر قوبا طلا کنند و ایضاً بگیرند قلقطار یک اوقیه صمغ یک اوقیه گوگرد زرد نیم اوقیه بورق نیم اوقیه قافله شصت عدد سائیده به سرکه سرشته طلا کنند و بر جای صحیح آن را نرسانند و چون خشک شود به آب سرد

بشویند و ایضاً بگیرند قلقدیس و کبریت زرد و نطرون و کندر مساوی و برای قوبا در سرکه و برای حکه در شراب سرشته به‌کار برند و از علاجات قوبای مزمن روی بعد تنقیهٔ بدن و اصالح حال او آن است که بر آن دوای حاد بپاشند تا بخورد و گوشت ظاهر گردد به عده بمرهم علاج کنند تا آن‌که صحت یابد و این طلا قوبای ردی مزمن روی بعد تنقیهٔ بدن و اصلاح حال او آن است که بر آن دوای حاد بپاشند تا بخورد و گوشت ظاهر گردد به عده بمرهم علاج کنند تا آن‌که صحت یابد و این طلا قوبای ردی مزمن را نافع است رامک کتیرا تخم خربزه مساوی به سرکه سرشته طلا کنند **ابوالحسن** گوید که قوبای دموی زائل می‌شود به فصد استفراغ و طلا به اشیای غساله که جلا کنند مثل مغز خربزه و تخم آن و اشنان و آرد باقلا و آرد نخود چون اینها در حمام بدفعات بشویند پس این طلا بر آن نهند بگیرند صمغ عربی و صمغ فارسی و کتیرا مساوی و اشق نصف یک جزو و در سرکه تر کنند تا همه بگدازد و به عده بدفعات بر آن مالند که آن را زائل کند و در ابتدای او روغن گندم نفع کند و اگر بر آن دائره بکشند از سرکه که در آن مازو تر کرده باشند قوبا منتشر و فراخ نشود و اگر بعد فصد و استفراغ و طلا متعسر گردد بر آن زلو چسپانند که استیصال او نماید **و اما** رطوبی را نوشیدن مطبوخ افتیمون و استعمال ایارج فیقرا و غرغره بمویزج و عاقرقرحا بماءالعسل حل کرده زائل کند و اگر مریض حار مزاج باشد به فصد او باک نیست و به ادویهٔ ناشفه و اشیای قابضه طلا کنند مثل اقلیمیای ذهبی و زرنیخ به گلنار و گل سرخ سوده همه به حسب حاجت به سرکه حاجت به سرکه حل کرده و ایضاً آب دهن صائم قبل افطار در آخر روز بر آن انداختن نافع بود و چرک دندان او بر آن بمالند و از آنچه بدان طلا کنند حرمل و کندش و مسکه سوده به سرکه حل کرده است و ایضاً آن را تنزیع بسوزن و گشادن عیون آن بسوزن و مالش به سرکه و بیخ انجدان نفع بخشد **و اما** سوداوی بطی‌الزوال عسرالبرء بود و علاجش فصد باسلیق و شرب مطبوخ افتیمون و لوغاذیا به آب هلیلهٔ سیاه و مویزست و طلا بشحوم بط و مرغابی و چرز و موم و روغن دائم نمایند و جمیع انواع قوبا را اشرب آب چشمهٔ کبریتی و جلوس در آن و آبهای گرم و غسل بدان بسیار نافع است و در همه لزوم اصلاح اغذیه و تعالج در اوقات محموده نمایند و هر نوع آن که متعسر گردد و

در گوشت عمیق شود وقیح کند یا سفید گردد دوای حار بر آن نهند تا آن را مستاصل گرداند و بخورد و بعد از آن علاج او بمرهم کنند و مالش جمیع انواع او بحسک جبلی که معروف بحسک قنفذی است و او آن است که چون حیوان در آن سیر کند بدان متعلق گردد خاصةً بصوف اغنام و اذناب‌الخیل که آن مخروطی شکل است و بر آن خار کوچک بود و از آن آب بسیار برآید چون بیفشارند پس به آب او یا بآب برگ او قوبا را بمالند در یک روز آن را به کند و ایضاً این ثولول را نفع کند اگر بدان بمالند و اما انواع قوبا بسیار است به حسب ترکب و امتزاج آن و به حسب ابدان و امزجهٔ آنها و نوع سوداوی از آن چون در جلد عمیق گردد و زمانهٔ او طول کند و پرهیز نکنند مؤدی بجذام گردد و اعضا را بریزاند پس هرگاه اتفاق این حال شود باید که معالجهٔ او بمعالجهٔ اوائل جذام کنند و رامک در سرکه حل کرده بر قوبا طلا کردن تاثیر عجیب دارد و در کدامی از کتب آن را نیافتم الا آن را تجربه کردم و سریع‌التاثیر یافتم حتی که آن گاهی ازالهٔ او در یک طلا می‌کند **محمدحسین** می‌نویسد که پوست بیخ پالک جوهی و هلیلهٔ سیاه هر یک دوازده مثقال تنکار سوخته چهار و نیم مثقال مازو سبز کات هندی هر یک سه مثقال کوفته هشت پاس به آب لیموی کاغذی بسایند پس اقروص ساخته در آفتاب خشک نمایند و نزد حاجت به آب سائیده طلا نمایند بعد از آن‌که موضع قوبا را بخرقهٔ درشت و یا کیسهٔ حمام مالیده باشند پس بگذارند تا خشک شود و خشک ریشهٔ آن خود بخود جدا گردد و اگر احتیاج باقی باشد باز به دستور طلا نمایند و اگر این قرص را به آب برگ پالک جوهی تازه بسایند و بمالند بهتر و قوی‌تر گردد در چند دفعه بعون‌الله تعالی زائل می‌گردد و نیز مالیدن صابون سود و به اندک تنکار محترق مفید است و اگر بدین تدابیر اصلاح نیابد و محتاج بجراحت نمودن و اخراج مواد باشد بر آن سیر سوده گذارند تا آبله کند و مجروح شود پس بر آن مرهم سفیداب و یا غیر آن گذراند

ثآلیل و مسماریه و عقف قرنیه و امثال آن

بدانک ثالیل جمع ثولول است که بفارسی زخ و بهندی مسه نامند و آن بثور لب مستدیر است که در بدن روید و شش نوع بود یکی منکوس و او آن است که غیر منبسط بود بلکه املس شبیه به بثرهٔ صلب باشد غیر آن‌که مستدیر

بود در گوشت فرو رفته باشد گویا که در لحم مرکوزست و گویند آن آن است که بیخ او ذوشنطایا باشد دوم بتنی متشقق بزرگ مستدیر ذی‌شنطایا شدیدالیبس سوم متعلق چهارم مسماری کبه سر او چون سر میخ بزرگ پهن بود و پنج او باریک و اندرون بدن فرو رفته همچو مسمار یعنی میخ و بسفیدی مائل باشد پنجم قرنی وآن دراز عقف یعنی لختی کج به جانبی بود ششم طرسوس که زیر اومده باشد از آن چرک و ریم پالاید و سبب تولد ثولول خلط غلیظ خشک بلغمی است که نزد احتباس او در رگهای کوچک خشک گردد یا خلط سوداوی یا مرکب از سودا و بلغم که طبیعت بظاهر بشره دفع ساخته باشد و به قول شیخ سبب فاعل این همه دفع طبیعت است و سبب مادی خلط غلیظ سوداوی که گاهی سودا از بلغم یابس بسیار که در خون کثرت پذیرد مستحیل گردد و گاهی نفس خون را به سبب احتقان و کثرت او و عدم اسباب تعفن استحاله به سوی خشکی و سردی عارض شود و خصوصاً در عروق صغار که در امثال آن خون متعفن نمی‌شود به سبب کلت او و قرب او از اسباب خارجی که آنها در تجفیف سریع‌تر از تعفین می‌باشند لاسیما چون خون در جوهر خود حار بسیار نباشد و گاه باشد که ثولول بسیار در اندک وقتی در عضوی پدید آید و گاهی از آن یک عدد بزرگ بردید و سبب آنجمله شود و هرگاه آن ثولول بزرگ را نتف یا باطل کنند بهر تدبیری که باشد و دیگران ساقط شوند و باشد که ثآلیل متفرق برآیند و **ابومنصور** گوید که ثآلیل دو نوع است یکی از آن رطل بین و دیگر صلب جاسی و آن را مسامیر گویند و سبب رطب بلغم مشتبه بسوداست و سبب یابس سودا بود و **انطاکی** گوید که ثالیل را بمصر ضحط نامند و آن رطوبتی است که از سودا متحجر شود غالبا مختلف ذی طول و قصر و فروع و شقوق که بیخ آن باریک و باقی غلیظ بود بروید و گاهی به سبب خبث ماده درد کند **علاج** شونیز با سرکه و نمک با سرکه هر روز مکرر بمالند و پیوسته مالیدن روغن گل و چربی بط و مرغ مفید بود و بعد از نضج تنقیهٔ بلغم و سودا به مسهل کنند بعد آن حب افتیمون خورند و اگر از این چیزها فائده نشود به آهن قطع کنند یا دوای تیز مانند فلدفیون بمالند و هرگاه گوشت زیاده خورد و سوزش کند مرهم سفیداب را استعمال کنند و نوشادر و انزروت و زنگار به آب صابون سرشته طلا کردن نیز ثآلیل را ساقط کند و همچنین دار

اشکنهٔ انگریزی که کاشک گویند در آب سائیده طلای رقیق ساختن در اسقاط آن مجرب است و اگر ثولول را بناخنگیر خراشیده سقمونیا در شیر درخت انجیر سوده ضماد کنند در یک روز نفع می‌دهد و یا زردچوب سائیده در کاغذ پیچیده بطور فتیله ساخته سر آن را سوزانیده ثولول را به آن داغ کنند و از دست بر کنند و گویند که گشنیز خشک در آب سائیده ضماد کردن مجرب است در دو سه نوبت خشک شده می‌افتد و سرگین طاوس به سرکه طلا کردن و یا صدف سوخته به سرکه ضماد نمودن و کذا برگ و شاخ خرفه بر آن مالیدن مفید بود واگر ثولول را از پاچک دشتی خاریده چونه وسجی در آب حل کرده بمالند در دو سه روز بیفتد و اگر از پارهٔ شب یمانی مکرر بمالند که خون آلوده شود و یا پشک بز به سرکه سائیده طلا کنند و یا سهاگهٔ تیلیه نصف بریان و نصف خام به آب لیموی کاغذی سرشته بمالند و یا بابچی به سرکه سائیده بر بدن بمالند و یا چوکهه در آب لیمو سائیده طلا نمایند نیز مفید بود و **صاحب تحفه** نوشته که اگر نخود خشک را در اول هلال بعد و ثالیل گرفته هر یک آن را یک عدد نخود مالیده مجموع را در لته بسته از میان هر دو پای از بالای شانه آن لته را به جانب عقب بیندازند و در آخر آن ماه جمیع ثالیل برطرف می‌شود و بعضی گویند که این عمل به تجربه درآمده و اگر برگ پان گنگیری بگیرند و بر آن چونه بمالند و فتیلهٔ آن ساخته در نر انگشت و سبابه گرفته بر مسه بمالند چنان چه از ناخن نیز خراشیده شود در اندک مدت همگی منقلع گردد و اگر مسه کلان باشد دو سه روز همچنان کنند تا به تمامه منقلع شود در این باب مجرب است **ذکر ادویهٔ نافع ثآلیل** طلای روغن گندم و کذا حلتیت و مغز انجیر خشک و کذا آب چقندر سرخ و کذا کندر به سرکه و زیت هر واحد در قلع ثآلیل مجرب سویدی است و **ضماد** بیخ درخت خلاف سوخته و کذا برگ آن به سرکه و کذا مر و سلیخه و عسل و کذا سرگین کبوتر به آب دهن و کذا حلتیت به شیر انجیر یا به عسل و کذا تخم بیدانجیر به عسل و کذا آب برگ انجیر و کذا انجیر خام و نطرون و آرد گندم پخته و یا تنها پخته به موم زرد آمیخته و کذا اشق به سرکه و کذا فرفیون به زیت و کذا سام ابرص کوفته و کذا خاکستر او و بزرکتان و بورق و کذا پیاز عنصل بریان و کذا خاکستر شاخ انگور به سرکه و کذا ودع سوده و کذا گل سرخ پخته یا خام سوده و کذا

سرگین گاو به سرکه و کذا سداب و نطرون و کذا سرگین گنجشک به آب دهن روزه‌دار و کذا صداء حدید به شراب و کذا مرقشیشا و راتینج و کذا خون سنگ پشت و کذا پشک موش و کذا خاکستر بادنجان به سرکه سرشته و کذا سم بز سوخته به سرکه و کذا ترب کوفته به سرکه آمیخته و کذا سرطریخ سوخته و کذا خون بز و کذا خون خر بشونیز آمیخته **و دلک** بلاجورد و شرب آن و کذا بخرنوب شامی تازه **و داغ** بشاخ آس به مرات و کذا به فتیله پنبهٔ کهنه سه چهار مرتبه هر واحد دافع ثالیل است **اقوال حکما** ابوسهل گوید که ثآلیل را به این طور قلع نمایند که بگیرند مازو و شب یمانی و بچربی بط سرشته طلا کنند و یا تخم جرجیر به سرکه و زهره گاو بسایند تا مثل مرهم گردد و هر روز به مرات کثیر طلا نمایند و یا ببرگ مورد و برگ کبر و یا به سرکه و نمک و کزمازج به سرکه سوده و خرنوب نبطی مسحوق به سرکه بمالند و بهر دوا از این در روزی چند بار بمالند و اگر آن را اصول باشند آن را و حوالی آن را شرط زنند و بر آن شیر انجیر چکانند یا دوای حار اکال مثل دیک بردیک و غیره بر آن نهند پس هرگاه سیاه شود و متاکل گردد بر آن اندک روغن زرد نهند حتی که آنچه متاکل شده باشد منقلع گردد و اعادهٔ این تدبیر به مرات کنند تا آن‌که به تمامه زائل شود و اگر در بدن کثرت آن باشد تنقیهٔ بدن به ادویهٔ مخرج سودا نمایند و تدبیر را به چیزی که ترطب و تلئین نماید مائل گردانند **شیخ** می‌فرماید که اما مبادرت به تقلیل خون از فصد و به استفراغ سودا امری است که از آن چاره نیست اگر مرض کثرت پذیرد و از اقتصار و اعتدال تجاوز کند و همچنین تدبیر مولد خلط نیک و غیر آن از آنچه ذکر او به مرات گذشته و اما علاج موضعی به ادویهٔ باید که در آن تلخی و قبض بود پس خفیف از آن برای ثولول خفیف استعمال باید کرد مثل مالیدن روغن پسته دائم و به طبیخ و گندم مصفی متروک بعد سه روز و آب گندنا بسماق و روغن بان و ایضاً ببرگ کبر و جوزالسرو و زیتون خام و کزمازج نیز خوب است و برگ مورد تر برای خفیف و قوی و پوست جوز تر و انجیر خشک و خرنوب با وجود قلت اذیت او برای ثولول عظیم و قوی نیکو است و پوست بیخ غرب و خاکستر او به سرکه و آنچه جیده بالغ النفع است این است که بگیرند حرمل و حناء کوفته بیخته به آب سرد طلا کنند و اما قوی از آن برای ثولول قوی به‌کار برند مثل طلای

مرتب از نوره و زرنیخ و اشخار و خصوصاً با سیماب کشته لاسیما بخاکستر بلوط و زیت و نمک به آب پیاز و بلبوس و پشک بز و ایضاً راتینج بزرنیخ و ایضاً عسل است و زهره بز نر ایضاً و حلتیت مرهم حاد مفجر دبیلات که آن مرهم بلادر است **ترکیب معتدل** پوست جوز رطب و زجاج و آهک زنده هر واحد یک جزو کوفته بیخته بر آن نهند و یا بگیرند زنگار و کاغذ سوخته هر واحد پنج درم شحم حنظل شش درم بورق شش دام نوشادر چهار درم اشخار و زرنیخ زرد هر واحد هشت درم زهرهٔ گاو شش درم اشنان فارسی هفت درم کوفته بیخته به آب صابون طلا نمایند و از معالجات ثآلیل قلع اوست و این گاهی به انبوبه پر طیور بزرگ و یا نقره و یا آهن بود که تجویف او بمقداری باشد که در آن ثولول به اندک دشواری درآید و جرم او حاد قطاع باشد پس در آن ثولول به اندک زور درآرند و بر آن پیچیده نزدیک بیخ آن اندک بفشارند که آن را مستاصل کند و یا بصناره ثولول را بکشند تا آن‌که بیخ او کشیده گردد به عده به آله تیز که تا بیخ او رسد قطعه کنند و بعد قلع آن روغن زر و بر آن نهند و ایضاً هرگاه دوای حاد بر آن بگذارند و قلق آرد و دوای حاد بردارند و بر آن روغن زرد نهند و چندی ترک کرده باز اعادهٔ او کنند تا آن‌که سقوط آن تمام شود و گاهی قلع آن به این طور می‌کنند که از آنچه متصل اوست به آهن لطیف مقور جدا می‌سازند به عده بر آن دوای حاد می‌گذارند و تجربه کرده‌ایم قطع آن به استرهٔ عمیق‌ترحتی‌الامکان مع مراعات سطح جلد به عده مالش موضع بصابون و سعد و گل سرخ تا خونیکه از آن سیلان کند سائل گردد و محتبس شود و بعد آن مابقی ساقط گردد **طبری** گوید که علاج ثولول حادث در پیشانی و روی به همه آنچه در علاج عدسیه و حنطیه بیاید باید کرد و گاهی امر بلع او می‌کنند که این اسهل انقلاع است با عروق او برآید و آنچه بدان طلا کنند و در یک روز یا بعد دو روز آن را زائل کند برگ حسک جبلی رطب است این را بر آن بمالند که آن را خشک کند و بیفکند و ایضاً به صمغ در سرکه حل کرده طلا کردن آن را زائل کند و من در این این دوا استعمال می‌کنم بگیرند بورق یک درم برگ مورد ترمس سه درم نمک طبرزد یک دانگ و بسایند و بدان یکی را بعد دیگری بمالند تا آن‌که خون برآید به عده ترک آن کنند و ایضاً به عده دو روز بمالند پس بیفتد و زائل شود و این را در همه یک دفعه استعمال نکنند و

هرگاه بزرگ و مشتد و صلب گردد روغن نوره و قلی ساعتی بر آن بمالند تا آن‌که در آن خون ظاهر شود به عده بشویند و به روغن چرب کنند که خشک کند و بیفکند غیر آن‌که واجب است که بعد استعمال روغن از آب سرد و هوای سرد محفوظ دارند و به آب گرم بشویند و اگر موضع متقرح و گرم شود مرهم کافور در آن استعمال نمایند و نوع ثولول تینی را که بدترین انواع است نیز بعلاج مذکور معالجه نمایند پس اگر این علاج در آن فائده نکند اولی آن است که دوای حاد و روغن نوره بر آن نهند تا آن را مستاصل گرداند و دیدم که حب او به روغن نوره منقلع شد و بیخ او مثل درهم مدور ظاهر شد و بر آن هم دوای حاد نهاده شد حتی که منلقع گردید پس بر آن مرهم منبت لحم گذاشتم تا آن‌که اصلاح یافت و از بالغ‌ترین چیزی که در ثآلیل استعمال کنند این است که بگیرند چوب آس رطب و یکطرف او در آتش نهند تا گرم شود و بطرف دیگر نشیش و تربد ظاهر گردد و بگیرند از این آب و بر ثولول بمالند و این در روز به عمل آرند و در شب بهر روغنی که خواهند بهتر آن روغن گل است چرب سازند که آن بغیر درد بیفتد و باز عود نکند **ایضاً** او گفته که علاج ثولول متشقق ذات شنطایا که سبب فاعل او خلط یابس ارضی سوداوی بود نوشیدن ماءالاصول به روغن بادام تلخ است به عده شرب مطبوخ افتیمون و دلک آن به آب برگ حسک جبلی و آب بورق و برگ مورد کوفته ببورق و اگر متعسر و صلب گردد بر آن روغن نوره چکانند چنان چه سابق مذکور شد و آنچه بدان علاج ثولول کنند بعد تنقیه و اصلاح غذا مالش او به روغن گل و موم و شحوم است و اگر تا چهل روز هر روغن و بهتر آن روغن گل است بمالند ساقط گردد و بعض اوائل ذکر کرده‌اند که طلای او به آب ظهر یکدفعه یا دو دفعه خشک کند و بیفتد و این دوا که تجربهٔ آن کرده‌ام استعمال کنند بگیرند آب آهنگران که در آن آهن سرد گرم می‌کنند و در آن ورق و صبر و مر حل کنند و بمالند و اما علاج نوع منکوس آن است که متقرح گردانند بعد فصد و استفراغ به عده از روغن نوره بر آن آبله افکنند تا در آن خون ظاهر شود و بعد از آن به سرکه بشویند و به روغن گل چرب سازند که آن را زائل شود و هرگاه تر گردد بمرهم کبیر علاج کنند و در این نوع چون دانهٔ او بزرگ شود و بر موضع شریف از بدن یا قریب از عضوی شریف بود پس واجب است که بر آن مرهم داخلیون

چند روز نهند که یا آن را تحلیل کند و یا رقیق کند و فضلات او را مائی گرداند پس بسر نشتر بگشایند تا آنچه اندر آن باشد سائل شود و خشک گردد و از بهترین چیزها که برای قلع ثآلیل متقعه و مسامیر مشتمه و منکوسه استعمال نمایند این دواست و این مشهور بترکیب این بسیار است بگیرند گوگرد زر و زرنیخ زرد و شونیز خاکستر غرب مساوی پس بعض او به سرکه و بعض او بزفت سرشته بر ثولول طلا نمایند هر ثولول و هر مسامیر که باشد از این گم شود و زائل گردد و بر این تقدیر متسزاد نیست چه مجرب است و بعضی مردم برای این عسل بلادر بیان کرده‌اند و این خطای بزرگ است لاسیما در بلاد گرم که مورث ساعیه می‌گردد و گاهی بجمیع بدن متعدی می‌شود و گاهی از آن مریض صحت می‌یابد و باز بسر یک سال عود می‌کند و شخصی را دیدم که قروح متولد از عسل بادر آن را لزوم نمودم حتی که آن را به طریق اسقاط قوت و ایراث حمیات مطبقه هلاک گردانید پس واجب است که انسان از استعمال عسل بلادر حذر نماید و اما تیوعات مثل شیر انجیر و شیر ماذریون و شیر پنج توت در استعمال آنها نیز خطر است و صالحترین چیزی که استعمال نمایند همآن است که ذکر کردیم و اگر انسان ارادهٔ تعدیه بغیر آن کند پس بهترین چیزها روغن بوره است که مذکور شد **مجوسی** گوید که حدوث ثآلیل و مسامیر از خلطین غلظین بلغمی و سوداوی می‌باشد و صواب در علاج آن استفراغ بدن به مطبوخ افتیمون و غاریقون یا حب اصطمخیقون معمول به افتیمون است و پرهیز از مولد این هر دو خلط و آنچه از اضمده قلع آن کند پشک بز یا باریک سوده به سرکه سرشته بر ثولول نهادن است و مالش موضع در روزی به مرات با سرکهٔ خمر و نمک قلع آن نماید و یا بگیرند قشور مس و باریک سائیده به سرشند و لزوم موضع کنند و یا بگیرند قنطاریون و باریک سوده به مثلث سرشته بر ثولول نهند و اگر این ادویه فائده نکند دوای حاد مثل فلدفیون و دیک بر دیک نهند که این او را بخورد و بسوزد و به عده بر نیخ او روغن زرد گذارند حتی که خشکریشه را قلع کند به عده اعادهٔ دوای حاد کنند بعدان روغن زرد تا آن‌که جمله مستاصل گردد بعد از آن معالجه او بدوای منبت لحم نمایند و گاهی نفع می‌کند اینکه سنگ فلفل و اشخار و اشنان فارسی و بورق مساوی باریک سوده به آب قنابری یا به آب صابون به سرشند و

ثولوث را بموی بربندند و بر آن این دوا بپاشند که در روز سوم آن را ساقط کند **صفت** ضمادی که ثالیل را قلع کند بقوت زنگار مس سوخته شحم حنظل بورق نوشادر اشخار زرنیخ زرد زهرهٔ گاو اشنان فارسی هر واحد یک جزو آهک آب نادیده نیم جزو باریک سوده به آب صابون یا به آب اشق سرشته بر ثولول لزوم نمایند بعد از آن‌که بیخ او بمو بسته باشند **دیگر** آهک آب نارسیده دردی شراب باریک ساخته به آب دهن سرشته بر ثولول ضماد کرده باشند که این خشک نمایند و بسوزد و اگر این ادویه نفع نکند باستره قطع کنند به عده بدوای حاد و بر مرهم زنگار و به عسل بلادر داغ دهند تا آن را مستاصل گرداند و بسوزد و باید که آن را به آهن قطع نکنند مگر بعد استفراغ بدن از خلط غلیظ **ابن نوح** گوید که نگاه کنند اگر ماده او هنوز منقطع نشده باشد و در طریق خروج بود باید که تنقیهٔ بدن کنند اما در رطب و لین از بلغم و اما در صلب جاسی از سودا بعد از آن علاج رطب نمایند به این طور که بکبر رطب و بخرنوب نبطی که این قوی است بمالند و میل به اغذیهٔ لطیف مولد خلط محمود مثل اسفیدباجات و لحوم طیور و حملان کنند و استکثار دخول حمام نمایند و شراب رقیق ممزوج به آب بسیار بنوشند و اما بر صلب زرنیخ زرد بمویز کوفته طلا کنند و سه روز بر آن بگذارند پس بگشایند از بیخ برآرد و اگر چیزی باقی ماند اعادهٔ او نمایند و یا به پوست صفصاف به سرکه سرشته طلا کنند و یا عسل بلادر بر آن نهند که آن قلع او نمایند و یا قلع او کنند و حوالی او شرط زنند و بر آن دوای حاد بپاشند و هرگاه سیاه شود روغن زرد بر آن نهند تا آن‌که ساقط گردد و از جمیع مولدات سودا پرهیز کنند و **علی‌بن زید** گفته که جعل یعنی کرم سرگین را به آب بسایند و بر ثولول طلا کنند که این در ساعت استیصال او کند و قوبا را نیز زائل کند و همچنین خون سگ و بول آن **جرجانی** و **ایلاقی** می‌نویسند که اول استفراغ سودا باید کرد و تدبیرهای تری افزا کنند و استفراغ بماءالجبن کردن صواب‌تر باشد و از چیزهائیکه در این باب به‌کار آید این است که مازو و شب یمانی با شحم حنظل ضماد کنند و برگ کرنب تر مالیدن نافع بود و کز مازو بکوبند و به سرکه سرشته ضماد سازند از بیخ برآرد و به آب صابون اشنان و آب اشخار آن را بشویند و اگر مازو سوده به سرکه سرشته ضماد کنند نفع بخشد و کف بول که از زمین برخیزد و منی طلا کردن

مجرب است **ابن الیاس** گوید که هرصبح جلاب از تخم کاسنی و بادیان هر واحد سه درم و شکر سفید ده درم بنوشند و غذا مزورهٔ نخود به مغز بادام سازند و بر تناول این جلاب و غذا تا پنج روز مداومت نمایند و هرگاه نضج در قاروره ظاهر شود استفراغ بدن به مطبوخ و حبوب مذکوره در قول مجوسی نمایند و بعد تنقیه به چیزی که قلع او نماید ضماد کنند و شیر انجیر خام یا شیر ثافسیا بر آن چکانند و یا بگیرند فنطافیلون و باریک سائیده به سرکه سرشته طلا کنند و با بمرهم زنگار طلا نمایند و یا بگیرند این دوا که از همه قوی‌تر در قلع اوست اشنان سبز قارسی زهرهٔ گاو زنگار مس شحم حنظل نوشادر آب آهک آب نادیده مساوی همه را باریک سائیده به آب اشنان به سرشند و بر ثولول طلا کنند و باید که به آهن قطع نکنند **خجندی** گوید که علاج او فصد است اگر احتیاج آن باشد و هر صبح شربت از بادیان و اصل‌السوس و گاوزبان به شکر بنوشند و غذا حمصیه خورند و تنقیهٔ بدن بعد نضج به مطبوخ افتیمون و به مطبوخات که در آن غاریقون باشد باید کرد و بعد تنقیهٔ تام اضمده و اطلیه استعمال نمایند و حق آن است که بر آن ادویهٔ حادهٔ اکاله نهند تا آن را سیاه کند پس بر آن روغن زرد نهند **انطاکی** گوید که ابتدا بتنظیف بدن کنند و اگرچه به فصد باشد بعد از آن قطع نمایند و بچوب انجیر ذکر و بیخ باقلا داغ نهند که این مجرب است و همچنین پیاز به نمک و سرکه و سرگین کبوتر و گنجشک ببورق و آب دهن روزه‌دار و خاکستر کرم و صفصاف و پشک گوسفند و شتر و همه آنچه در قوبا مذکور شد **گیلانی** می‌نویسد که از غرائب چیزی که دیده‌ایم این است که یکی را از صبیان که سن او قریب بیست سال بود ثآلیل بسیار در جمیع بدن او عارض شد و مردی با وی ملاقی شد و او را امر کرد که کف کبیر از مویز با دو درم تربد فائق سفید در آب خیسانیده صاف کرده سحرگاه بنوشند و او حسب گفتهٔ آن شخص عمل کرده ده مجلس او را اجابت شد و اگر بیخ آن بزرگ بود حوالی آن شرط زنند و بر آن دوای حاد بپاشند و اگر بعد قطع و بعد ادویهٔ حاده و داغ استعمال کند اولی بود و اگر آلهٔ داغ از طلا باشد بهتر است و اگرچه این امر منافی مراعات سطح جلدست و بعضی از استعمال عسل بلادر منع کلی نموده‌اند و این حق نیست زیرا که بعض مردم از خوردن عسل بلادر و لبس او نیز ضرر نمی‌یابند ولیکن چون آن را به مغز جوز یا روغن آن

مخلوط کنند اصلاح او به تمامه نمایند و گاهی بجرم فقط قطع می‌کنند به این طریق که بگیرند موی قوی یا رشتهٔ ابریشم خوب یافته و بدان بیخ ثآلیل محکم به‌بندند که آن ساقط کند لیکن قطع آن به آهن به سرعت ببرد و از ضرر او ایمن گرداند با وجویکه آن خطرناک بسیار است اگر در وقت خود واقع نشود و اعنی هرگاه بدن ممتلی باشد **دوای** مجرب بگیرند ذراریح و قلقدیس و جندبیدستر مساوی و به علک‌البطم مخلوط سازند که مثل مرهم گردد و بر مسامیر نهند بعد از آن‌که تنقیه او کنند **دیگر** بگیرند اشخار و آهک و زنگار هر واحد یک جزو و به آب رماد یا ببول طفل نابالغ سرشته بدان علاج کنند که آن نافع است **مرهم** که قطع ثالیل و مسامیر کند زنگار و کاغذ سوخته هر واحد یک درم آب عروس و آب صابون اول هفتده درم عسل هشت درم فرفیون شش درم بپزند تا مرهم شود و بردارند **بهاءالدین** گوید که تخم حنظل با شب یمانی طلا کردن مفید بود و طلا کردن منی آدمی بعد از آن‌که ثولول را لختی خراشیده باشند و صلابت آن را اندکی دور کرده نافع بود و طلای نورهٔ معمول چند ساعت هم نافع آید و ذراریح با مویز کوفته طلا کردن قوی بود و ثولول را در اوائل به آهن تابیده داغ کردن عظیم مفید آید و مداومت سردرس نافع و مجرب است و مسماریه را اگر توانند بدستکاری بیرون آورند والا آن را بخراشیدند و صفحهٔ کوچک از سرب خالص بر آن بسته دارند تا بالخاصیه آن را تحلیل کند و اگر نوشادر و انزروت و غیره که در ذیل علاج مسطور شد بر آن بندند عظیم نافع آید و تیزاب فاروقی نهادن بسیار مفید بود و عسل بلادر هم قوی بود و ذراریح همچنین و سیماب کشته و خاکستر بلوط و نمک قلیات را آب پیاز سرشته طلا کردن و یک شبانه روز بر آن گذاشتن نافع بود و مخفی نماند که هر دوای تیز و قوی که بر بثرات نهند باید که احتیاط کنند که از عرض بثره زیاده نشود تا عضو صحیح را نسوزاند و ریش نکند

عدسیه و حنطیه

و آن بثوری است که اکثر بر پیشانی و روی حادث گردد و شبیه به ثآلیل غیر آن‌که املس چسپیده بود شکل اول به شکل عدس و شکل ثانی به شکل گندم در مقدار طول هر دانها از آنها باشد و عدسیه زردرنگ چسپیده پهن بود

و حنطیه به شکل گندم دراز مائل بسرخی باشد و **بعضی** گویند که رنگ عدسیه سرخ و حنطیه زرد بود سبب اول رطوبتی است که به اختلاط صفرا فاسد شود و غلیظ گردد و سبب ثانی رطوبتی که بخون فاسد شود و غلیظ گردد و بعضی بعکس این گفته‌اند و آن اقرب بصوابست **علاج** تنقیهٔ بدن به ادویهٔ منقی رطوبت و اخلاط غلیظهٔ فاسده کنند تا آن‌که معلوم شود که بدن پاک شد و لزوم پرهیز از اطعمهٔ غلیظه نمایند به عده تطلیه او به این طلا کنند بگیرند صمغ بطم و با موم و روغن بگدازند و در هاون انداخته بر آن اندک طمع آلو و مویزج و شیطرج هندی گفته‌اند اندازند و حل کرده بر موضع طلا نمایند تا آن‌که خشک شود به عده مدام تجدید بر آن کنند تا آن‌که بریزد و خشک گردد و بعض اطبا زفت و صمغ را بر خرقه مالیده بر آن می‌نهند و آن را دور گذاشته جدا می‌کنند پس گاهی در یک دفعه خارج می‌نماید همه را آنچه بر چهره از آن باشد و آنچه آن را ببرد این است که خاکستر نی و شیطرج سوخته به اندک سریش گداخته بر آن چسپانند تا خشک شود پس بسختی جدا سازند و مکرر و متواتر به عمل آرند که آنهمه منقلع گردد و از لطیف ادویهٔ که در آن استعمال کنند این است که از روغن حب‌الغار و موم پیه بط و پیه مرغابی و پیه ماکیان قیروطی ساخته هر روز یک بار و در شب یک بار بر موضع لزوم نمایند که این آن را ساقط کند و ببرد و شخصی را این علت بر اکثر مواضع از بدن او بود و این دوار تا چهل روز استعمال کرد پس آن همه بغیر دوا و استفراغ زائل و ساقط شد و طلا به کندش گوگرد بورق به سرکه نیز نافع است و اگر مازج باریک سوده به سرکه سرشته بر آن نهند و چند نوبت از بیخ برکنده شود **ابن‌الیاس** گوید که علاج عدسیه فصد است اگر خون غالب باشد به عده تنقیهٔ بدن به مطبوخ هلیله و آن را ببرگ کبر و خرنوب و مورد و آب شونیز بمالند و یا صمغ بطم و صمغ آلو و کندش و کبریت و بورق به سرکه مالند

توثه

بثرهٔ متقرحه مستعرضهٔ رخوه است از لحم زائد که در اکثر امر اندر عمق رخساره اخذ کند و گاهی ورم عقد و فرج پیدا شود و سبب حدوث او خلط غلیظ بود که در آن حدتی باشد یعنی خون فاسد مخلوط بصفرای محترقه فاسده و

یا بلغم غلیظ محترق مع صفرای محیه باشد و گاه سلیم بود و گاهی خبیث و ملوم باشد **علاج** در ابتدا فصد سرر و رو و اخراج خون به حسب قوت و سن و فصل کنند به عده تنقیهٔ بدن به مطبوخ هلیله یا به مطبوخ فواکه مع تربد و شاهتره و هلیله نمایند و بعد تنقیهٔ تام مرهم زنگار و دیگر ادویهٔ حاده که در ثآلیل گذشت بر آن نهند تا آن‌که فانی گردد و لحم صحیح ظاهر شود و یا استیصال آن بخراشیدن از آهن یا نبات کنند تا آن‌که خون و زرداب از آن سائل شود به عده علاج بمرهم احمر و اسود و منبت لحم نمایند و صاحب او از تناول گوشت و شیرینی به الکلیه و از اغذیهٔ حریفه و به قول که در آن حرافت باشد مثل سیر و پیاز و ترب و خردل و مانند آن حذر کند و به قول خجندی شرب اشربهٔ مطفیه و سکنجبین و تلئین طبیعت به مطبوخ هلیله که مقوی تبرید و نقوع فواکه و آب شاهترهٔ مروق نافع بود و **سویدی** گوید که ضماد پشک گوسفند به سرکه و یا عسل بلادر یا شیر انجیر یتوع دیگر یا ثمر خام جمیز سوده یا زهرهٔ بز نر یا برگ سلق مسلوق یا خاکستر گوشت گوسفند سوخته یا حاشه نافع توثه است

نفاطات و نفاخات

بدآن‌که نفاطات آبها باشند که اندرون آن خون یا آب تنک باشد و مشابه به آبلهٔ سوخته آتش بود و سبب آن رقت و غلیان خون است بحرارت ناریه حتی که از آن مائیت جدا شود و در اطراف عروق زیرجلد مندفع و در آنجا محتبس گردد و نفاخات آن است که در آن بجز ریح هیچ نباشد و مادهٔآن ریح بود در جلد محتبس گشته و **شراح قانون** می‌نویسد که گاهی این هر دو لفظ را به یک معنی اطلاق می‌کنند و گاهی میان هر دو فرق می‌نماید و این بهتر است پس نفاخات را به آبهای هوائی و نفاطات بمائی مخصوص گردانند و لابد مائیت در قوام غلیظ‌تر از هوائیت باشد و این دو نوع بود یکی مائی که به سبب مائیت مندفع از غلیان اخلاط باشد که از آن ماده یک بارگی زیرجلد تصاعد کند و به سبب فرط کثافت جلد از نسبت ما تحت او در آن نافذ نشود بلکه نفاخهٔ مائیه باقی ماند دوم دموی یعنی آن‌که بدل مائیت خون باشد و از آنچه اول حادث شده عارض شود لیکن مادهٔ این غلیظ‌تر از اول بود و در این خون بیشتر از مائیت باشد و از تحت جلد منفتح شود **علاج** فصد کنند و لعاب بهدانه شیرهٔ عناب در عرق شاهتره و عرق

عنب‌الثعلب برآورده شربت نیلوفر داخل کرده بنوشند و بعد از نضج تنقیه از مسهل بارد کنند و خوردن انار و کذا عدس مقشر با سرکه و عناب پخته مفید بود و هرچه مسکن حدت خون و مغلظ آن باشد از اشربهٔ و اغذیه بخورند و در اول ظهور عدس مقشر به سرکه سوده و یا پوست انار در سرکه آغشته طلا کردن و حنا بستن نافع و اگر بزرگ شود آبلها را بسوزن شکافند و بیفشارند بعد از آن مرهم سفیداب نهند و یا بسفیداب ارزیز و یا مرداسنگ مدبر به گلاب و آب مورد طلا کنند و یا بعد شکافتن نفاطات و اخراج زرداب مرداسنگ مع گل رخام و اقلیمیای فضه به روغن گل بر موضع نهند تا صلب گردد و اطلیهٔ که در نار فارسی گذشت نیز نافع بود و علاج نفاخات از مرهم داخلیون و مانند آن کنند و تکمید از سبوس گندم و نمک نیز نافع بود و چیزهای محلل ریاح باید خورد و تفتیح مسام کنند و از مؤلدات ریاح حذر نمایند و آنجا که خلطی باشد و زیاده شود تنقیه باید کرد **و اقوال اطبا** شیخ و گیلانی می‌نویسند که تنقیهٔ بدن و فصد و مانند آن و استعمال تدبیر و غذا به طریقی که در سابق مذکور شده باید کرد و در ابتدا که قریب ظهور باشد مثل حدس مطبوخ به آب و مثل پوست انار یا پوست شاخ آن مطبوخ به آب که نرم شود نیم‌گرم بر موضع آن نهد و این بعد حصول علم با آن‌که خروج او مصرتر از بازگشتن مادهٔ به سوی او باطن است به عمل آرند والا در آن هنگام اولی آن است که اعانت برابر از او کنند و آب نیم‌گرم بر جلد ریزند تا بسهولت برآید پس اگر نفاطات برآید و اراده علاج نفس او کنند و غلیظ الجلد درد کند باید که از سوزن بشکافند و آنچه اندر آن باشد سائل گردانند و رقیق‌الجلد گاهی بنفشه بشکافد و نشاید که مهلت دهند بلکه آن را نیز بشکافند و چیزی که اندرون آن باشد به آهستگی اندک اندک بیفشارند و اگر سوراخ بند شود و نفاخه پیدا شود باید که مرتبهٔ دوم و سوم سوراخ کنند و جلد را منضم شدن ندهند تا آن‌که جراحت زیر اومندمل گردد به عده از دو ال خالی نبود که یا صحت یابد و یا قرحه شود پس اگر قرحه کند علاج بمراهم اسفیدباجیه و مرداسنجیه و مانند آن نمایند و خصوصاً چون اندر آن مثل ایرسا داخل باشد و مراهم حمره و نمله چون ساعی و متاکل گردد و سائر آنچه در آنجا مذکور شد به‌کار برند **ابن الیاس** گوید که علاج این هر دو تنقیهٔ بدن از اخلاط موجبهٔ آنهاست و فصد و اخراج خون به قدر

قوت و سن و باید که هر صبح جلاب از عناب ده عدد و شکر سفید ده درم بنوشند و غذا عدسیه دهند و هرچه مغلظ خون باشد مثل شربت کدر که آن کاوی است و شربت عناب و شربت آلو و رب سیب و رب بهی هر کدام که باشد ده درم به گلاب ده درم بدهند و آب انارین نفع کند و بطفشیل غذا سازند و اگر متقرح شود و در اعضای باشد که در معالجهٔ او بتجفیف بیشتر حاجت بود بمرهم قلقطار و قلقدیس معالجه فرمایند **خجندی** گوید که فصد از رگ مناسب عضو و اخراج خون به قدر قوت و حاجت کنند و اشربهٔ قابضهٔ مغلظه مثل شربت انار و شربت حماض و رب ریباس بنوشانند و مزورات ترش مثل سماقیه و زرشکیه و حصرمیه به عدس دهند و بعد شکاف چون احتراج بتجفیف زیاده باشد سفیداب و مرداسنگ و گل سرخ خشک سوده بر آن پاشند **حکیم علی** می‌نویسد که این دوا نافع است پیه بط بگدازند و با آن مرداسنگ سوده آمیزند و بر پارچه مالیده بر جراحت نهند و یا اصل‌السوس به آب سوده با روغن زرد حل کرده بر آن نهند **دیگر** مرداسنگ و گوگرد زرد مساوی به سرکه و روغن مورد حل کنند تا غلیظ گردد با زیت لطوخ آن نمایند و ایضاً این دوا برای آن‌که بر مذاکیر و لب و مانند آن افتد و بالجمله بر اعضائیکه در آن حاجت بتجفیف شدیدتر بود نافع است بگیرند قلقطار و قلقدیس هر واحد هشت جزو بورق دو جزو به آب سائیده استعمال نمایند و همچنین پشک بز به عسل **دوای جید** مجرب قدما که بعض متأخرین نسبت آن بخود کرده‌اند بگیرند انزروت و صبر و کندر و زنگار و سفیداب سماوی و هم چند همه گل ارمنی و از آن بنادق سازند و در سرکه و آب حل کرده بر موضع طلا بالای طلا می‌کرده باشند حتی که در آن تقبض شدید حادث شود و خشکریشه گردد پس آن یا خود خود بخود ساقط شود و یا زیر آن رطوبت باشد و احتیاج بگردانیدن خشکریشه و اسقاط آن افتد و همواره همچنین به عمل آرند حتی که جمله ساقط گردد **مجوسی** گوید که علاج تنفظ این است که در نفاطه سوراخ کنند و زرداب که اندر آن باشد بیرون آرند و به عدس مطبوخ ضماد کنند و شاخ انار را در آتش مشتعل گردانند و بدان داغ دهند و هرگاه منفجر شود و مرداسنگ با پیه خنزیر سوده بر آن نهند

بثور صغار

جالینوس گفته که گاهی بثرهای کوچک از رطوبات ردیه مندفع به سوی ظاهر جلد محتقن میان گوشت و پوست پیدا شود خصوصاً در ابدان صلبۀ کثیف‌الجلد پس اگر رطوبات حار لطیف باشد بثور از بدن بلند و سر آن باریک و تیز بود و اگر بارد یا غلیظ باشد باشد پهن و منبسط بود **علاج** اگر مادۀ حار باشد تنقیۀ بدن به فصد اکحل و حجامت و اسهال به مطبوخ یا نقوع فواکه مقوی بهلیلۀ زرد و کابلی و سیاه و تربد کوفته نمایند و اگر غلیظ باشد به مطبوخ مقوی تبرید و یا حب ایارج کنند و از اغذیۀ مولد اخلاط غلیظ اجتناب نمایند و بعد تنقیه پارچه را به آب گرم تر کرده ساعت بساعت بدان تکمید کنند و یا در حمام داخل نمایند تا مواد محتبسه را از لحم به سوی ظاهر جلد خارج کند پس خرزهره و سداب و مر هر واحد یک جزو باریک سائیده به سرکه تر کرده طلا کنند و بعد دو ساعت به آب گرم غسل نمایند و یا بگیرند کندر و باریک ساخته به زیت سرشته طلا سازند و آن را که ماده گرم بود آب گشنیز تر و سرکه و روغن گل طلا نمایند و از اغذیۀ گرم پرهیز کنند و بزیرباج بچۀ مرغ سازند و باید که از تکمید و طلا قبل تنقیۀ بدن حذر کنند تا ماده به سوی ظاهر بدن منجذب نگردد و بثور کثرت ننماید **اقوال اکابر** ابن الیاس گوید که هر صبح جلاب اصل‌السوس سه درم و گلقند شکری ده درم بنوشند و غذا مزورۀ نخود با مغز بادام خورند و تنقیۀ بدن بحب ایارج یا مطبوخ مقوی به ایارج و تربد کنند و یا هر صبح سکنجبین عسلی ده درم بنوشند و تنقیۀ بدن به این مطبوخ کنند سنای مکی هلیلۀ سیاه و کابلی هر واحد هفت درم تخم کاسنی بادیان اصل‌السوس مقشر هر واحد سه درم تربد مقشر کوفته دو درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید در آن فلوس خیارشنبر ده درم ترنجبین ده درم مالیده صاف کرده سحرگاه بنوشند و از اغذیۀ غلیظه و تناول فواکه رطبه حذر کنند **خجندی** گوید که در حار اگر علامات خون ظاهر باشد فصد کنند و اخراج خون به قدر احتیاج نمایند به عده تنقیۀ بدن بدان چه مقتضی خلط غالب باشد بعد نضج کنند اما در بارد هر صبح مطبوخ اصل‌السوس و گاوزبان با گلقند شکری و یا عسلی بنوشند و غذا حصرمیه خورند و بعد ظهور نضج در قاروره تنقیۀ بدن به مطبوخی که در آن سنا و هلیلۀ کابلی و تربد و خیارشنبر و ترنجبین و گلقند وغیره باشد باید کرد و گر خواهند به

ایارج یا بغاریقون مقوی سازند **گیلانی** می‌نویسد که گاهی بثور از تصاعد کیموسات غلیظه در جلد افتد و این اکثر در اعلای جلد بود به سبب تکاثف آن پس کسانی را که این کثرت کیموس در عمق جلد حادث شود باید که اولاً به اسهال تقدیم نمایند و اگر در عمق کیموس نباشد باید که استفراغ از نفس جلد کنند تا به اسهال و قی به سوی عمق منجذب نگردد وتنقیهٔ او از جلد بکمادات و اشیای تسخین کننده باید سیما اگر بثور عریض باشد که آن از کیموس بسیار بارد یا غلیظ بود پس در این صورت برگ غار تر و سداب و دقاق کندر مساوی بگیرند و با زیت سائیده لطوخ نمایند و یا بثور را بکندر مع زیت لطوخ کنند و برگ چقندر تر گرفته سوده ضماد نمایند و یا بگیرند موم هشت درم کبریت مثل او نمک یک‌درم و ادویهٔ خشک را سائیده بر هه زیت نیم قو طولی انداخته بپزند هرگاه مثل مرهم گردد استعمال کنند

بثور لبنیه

اکثر در سن شباب بر رخسار و بینی بثور در سفید مثل فقط شیر عارض شود و چون آن را بیفشرند چیزی مثل روغن زرد منجمد برآید و آن را در فارسی روغاره و بهندی مهاسه گویند و سبب او مادهٔ صدیدی است که به سوی سطح جلد به طریق بخارات بدن مندفع گردد و در مسام حاصل شود و به سبب غلظ خود تحلیل نشود و گیلانی از طبری نقل کرده که این مرض معروف بزیروان است وجه تسمیهٔ او بدان بهر مشابهت او بدانهای کمون است که آن زیره باشد **علاج** تنقیهٔ بدن و دماغ به فصد سررو و مسهل و حبوب مناسبه کنند و بعد تنقیه مطفیات خون استعمال نمایند و روی را بجالیات مثل آرد کرسنه و پوست بیضهٔ مرغ و استخوان سوخته و قیمولیا و آرد باقلا بشویند و گر کفایت نکند چیزی که در آن تجفیف و تحلیل باشد مثل خربق سفید و نصف آن ایرسا به سرکه سرشته ضماد سازند و یا بزرکتان مع بورق و انجیر و شونیز مع سرکه طلا نمایند **ذکر ادویهٔ یونانیه مفید بثور لبینه** ضماد برگ سوس مطبوخ مجرب سویدی است و ضماد سلیخهٔ مخلوط به عسل و کذا موی انسان به روغن گل و کذا سیر سوخته و کذا سیر خام به سرکه و عسل آمیخته و کذا زیره به سرکه و کذا کرسنه به عسل و کذا

اقاقیا و کذا کف دریا و کذا کف دریا و کذا خزف تنور به سرکه و کذا مرداسنگ به سرکه و کذا زاج به شراب کهنه و کذا خون خرگوش گرماگرم و کذا بزرکتان و مر و نطرون همه سوده و کذا بوش دربندی و کذا مر و سداب و برگ دفلی مساوی و کذا پیه ماکیان مسلی و پیاز کوفته و عسل **و ذرور** سلیخه و کذا سم خر وحشی سوخته بعد چرب کردن بثور به روغن گل و کذا دم‌الاخوین **و شرب** و ضماد هلیلهٔ زرد و کذا دارچینی هر واحد نافع بثور بسینه است و این طلا جهت بثور روی مجرب است کافور زعفران هر یک نیم دانگ گل ارمنی گل مختوم هر یک یک‌درم کوفته بیخته به گلاب و سرکهٔ انگوری سرشته طلا سازند و اگر بثور طب باشد مرداسنگ یک‌درم صبر سقوطری پنج درم کوفته بیخته به روغن گل و سرکه طلا نمایند **ایضاً** تخم ترب تخم خربزه هر یک یک توله آرد باقلا دو توله در سرکه تر کرده خشک نموده مغز بادام قسط شیرین اکلیل‌الملک کتیرا هر یک شش‌ماشه کوفته بیخته نگاه دارند و همراه شیر میش بمالند نسخهٔ مطب است **ایضاً** کف دریا زراوند مدحرج تخم ترب هر یک سه توله ابهل یک و نیم توله افسنتین نیم توله پنج سوسن آسمانجونی نیم توله کوفته بیخته به آب قرص سازند وقت حاجت به آب سائیده بر رو بمالند مجرب است **ایضاً** مجرب‌کف دریا مغز بادام تلخ مقشر برابر نرم سائیده شب بر رو بمالند و صبح به آب گرم بشویند **ایضاً** از علوی‌خان برای رفع مهاسه و صفائی رنگ تخم ترب بیخ نی گل بنفشه عنب‌العثلب کتیرا هر یک شش‌ماشه کوفته بیخته به آب کیله و آب برگ حنا و سرکه سرشته شب برو مالند و صبح به آب گرم بشویند و اگر از آرد نخود و آب آمله بشویند بهتر باشد **ایضاً** انزروت رومی به آب لیمو سائیده شب طلا نمایند و صبح به آب بشویند در یک هفته اثر از مهاسه نماند **کذا ادویه هندیه نافع مهاسه** مغز گهونچگی سفید به روغن کنجد سرشته آبئنه سازند و شب بر روی بمالند و صباح بشویند در حذر روز مهاسه و کلف را دور کند و در نسخهٔ دیگر نمک سنگ عوض روغن است **دیگر** جوانسه در آب جوش داده از آن رو بشویند و یا تخم خرما سائیده به شیر گاو ابئنه سازند و یا زرنباد کف دریا به آب سائیده ابئنه نمایند و یا خرمهرهٔ زرد کوفته به عرق لیمو در پیاله چند بار تر کرده و خشک نموده سائیده صبح و شام مالند چهره را هم صاف کند **دیگر** کلونجی به سرکه سائیده شب ضماد

نمایند و صبح بشویند و کذا نانخواه و یا کنار روشتی سوخته خاکستر آن به آب طلا سازند و یا ثمر بکائن خشک کرده بسایند و به آب دوغ آمیخته بر رو ضماد نمایند **دیگر** نرکچور یا آبنه هلدی یا نمک سنگ در آب سائیده طلا نمایند که برای مهاسه مفید بود دیگر دافع مهاسه مغز تخم ریه کوفته بیخته به شیر ماده گاو سرشته مالیده باشند **دیگر** پوست درخت سرس کنجد سیاه مساوی به سرکه آمیخته طلا سازند **دیگر** محبیه صندل سرخ عدس لوده کونپل بر کوفته بیخته شب بر مهاسه طلا نمایند و صبح بشویند **دیگر** مغز تخم کنار اصل‌السوس قسط تلخ مساوی به آب سوده بر رو طلا کرده باشند و در نسخهٔ دیگر قند سیاه نیز داخل است و جهت زرد برآوردن کیل مهاسه قرنفل به آب سوده طلا کردن نافع است **دیگر** از بیاض والد مرحوم برگ نیم بیخ سوسن پوست سرس با هم سائیده طلا نمایند **دیگر** پوست درخت سرس پوست درخت خیارشنبر پوست درخت انار دارهلد بوده اگر موته برگ نیب قسط تلخ باریک سوده طلا کنند چون خشک شود به آب گرم بشویند **دیگر** که برای مهاسه و صفائی چهره مجرب است آرد نخود بریان مقشر شش‌ماشه مرداسنگ سه ماشه سفیدهٔ کاشغری چارماشه به آب یا شیر تازه بر رو مالند و بعد خشک شدن به آب برگ نیب بشویند و بهر صفائی چهره به روغن یاسمین آمیخته به‌کار برند **دیگر** خوبکلان صندل سُرخ صندل سفید به گلاب سائیده بر رو طلا نمایند **دیگر** زردچوب به قدر سه چهار ماشه در قلم ساق گاو نهاده به خمیر گرفته در خاکستر گرم تنور گذارند تا خوب پخته شود برآورده در آب سرد سوده ضماد نمایند و بعد دو سه گهری بسبوس نخودب شویند **اقوال حکما** طبری گویند که اولاً استفراغ بدن به مطبوخ افتیمون نمایند به عده تنقیهٔ سر به استعمال زین حبوب یعنی حب قوقایا یا حب ایارج یا حب صبر و طبیب عالم از این حبوب حبی ترکیب دهد و به حسب مزاج مریض زیاده و کم نماید و در تنقیه این شرائط و قوانین استفراغ استعمال کند بعد از آن لزوم شستن رو به آب گرم مع اشنان و شکر و تخم خربزه و سبوس کنند پس اگر بثور زائل شود و ورم و تصلب زوال نپذیرد لزوم این ضماد نمایند حنای سوخته دو درم بر علک‌الانباط بعد حل کردن آن به سرکه انداخته به سرشند و اندک زیت بر آن ریخته بر رو ضماد کنند و اگر از این زائل نشود بگیرند خاکستر چوب انگور و در سرکه

حل کرده رفاده بدان لت ساخته بر رو نهاده نزد خواب بربندند و صبح بگشایند و در حمام داخل نمایند و بر پختن آب گرم بسیار امر کنند به عده از هوا محفوظ دارند تا آن‌که عرق و تری بدن خشک گردد و زنان پیر را در بصره دیدم که در این مرض روغن خلوق و دلک بر امت استعمال می‌کردند و این در آن اثرمی‌کرد بلکه آن را زائل می‌نمود **گیلانی** از بولس نقل کرده که چون بثور در چهره ظاهر شود به سکنجبین آن را لطوخ نمایند و به آهستگی آن را بمالند و لطوخ آن بشب یمانی مع علک‌البطم و بادام تلخ به سرکه سائیده باید کرد و اگر بثور غلیظ گردد بگیرند صابون که آن را غلیفون نامند به قدر چهار درم و کندر یک درم اشق یک درم و به آب سوده بثرها را بدان لطوخ سازند و بعد ساعتی بشویند **غمره** برای بثور عارض در چهره بگیرند بورهٔ ارمنی دو درم گل مختوم یک درم کافور نیم دانگ زعفران نیم درم و باریک ساخته به گلاب و سرکه سرشته طلا کنند و اگر بثور رطب باشد بگیرند آرد ترمس و آرد باقلا هر واحد یک جزو آرد عدس نیم جزو و در شب بر رو طلا کنند و صبح بشویند سه روز یا پنجروز این به عمل آرند **غمرهٔ دیگر** مجرب بگیرند جو مقشر کوفته و در پاتیله انداخته شیر تازه و در رطل بر آن ریخته بجوشاند تا شیر فانی شود به عده برآورده خشک کنند و بگیرند زردچوب و کتیرا هر واحد سه درم و همه را کوفته بیخته بسفیدهٔ بیضه سرشته بر رو طلا نمایند و به آب سبوس بشویند **ایضاً** اگر بثور با خشونت بود نفع کند بگیرند موم و علک‌البطم هر یک ده درم زنگار دو درم و در زیت گداخته بر رو طلا کنند و ساعتی بگذارند و مسح کنند که این قلع آن کند و یا بگیرند حشیش افیون یعنی خشخاش رطب مع برگ و شاخ او و با نمک و سرکه بسایند **ایضاً** بگیرند زعفران و طحلب و فوه و کندر و مر مساوی و با پیه گوساله و روغن مصطکی بیامیزند و بدان لطوخ سازند و یک ساعت ترک کرده به اسفنج نشف نمایند و این دوا برای رو و سائر بدن اصلاح نماید و رنگ بشره و خصوصاً رنگ چهره را سرخ کند **ابن الیاس** گوید که تنقیهٔ بدن به مطبوخ افتیمون یا بحب آن کنند و تنقیهٔ دماغ بحب ایارج نمایند به عده به آبی که در آن بابونه و بفنشه و اکلیل و شبت جوشانیده باشند روی بشویند و اگر این علاج کفایت نکند خاکستر چوب انگور و خاکستر خرمره هر واحد سه درم شونیز یک‌درم ایرسا هفت درم بزر کتان

گلنار هر واحد دو درم همه را کوفته بیخته بسرکهٔ کهنه سرشته طلا نمایند **خضر** گوید که بعد تنقیهٔ بدن تضمید بمجففات و تناول تریاق کنند و آنچه در این تجربه کرده شده شونیز و بورق به سرکه سرشته است و ضماد بنوشادر سوده و چرب کردن عضو بعد آن به روغن گل و روغن حنا و جماعتی به این تدبیر صحت یافته و تخم کتان با گل سرخ آن را نافع است **انطاکی** گوید که سبب بثور لبینه در اغلب مادهٔ غلیظه بلغمیه است و علاجش اولاً فصد رگ بینی است به عده استعمال چیزی که در بثور بلغمیه مذکور است و از مجربات در مطلق بثور خصوصاً در لبنیه شونیز و بورق و نوشادر به سرکه است و کذا سندروس حب‌البان ببول

شیلم

و آن بثور به شکل شیلم است که در رخسار یا در همه روی ظاهر شود و از خبث ماده و رداءت خالی نبود و از جملهٔ علامات اوست که چون لمس کنند صلب باشد و حوالی او بمقدار و درهم سرخ شود و اولی آن است که علاج او به سرعت نمایند چه اگر بگذارند و مریض تساهل نماید عمیق شود و جمله روی را در گیرد و گاهی جلد رو ساقط شود و در آن هلاکت علیل باشد و سبب آن خوف حاد حریف فاسدالکیفیت اکال است که از عروق باریک خارج شود و بر این موضع بریزد و ممتنع نیست که این مرض در جمیع بدن حادث شود غیر آن‌که اکثر این در رو پیدا شود و **ابن الیاس** این را از جملهٔ بثور غریبه مثمرده و گفته که آن بثور صغار صلب است که گاهی متقرح شود و گاهی با آن حکه و الم باشد و **انطاکی** گوید که بثور شیلم کوچک مستطیل سیاه بصورت شلیم بود اولاً مخصوص برخساره باشد پس اگر ترک نمایند در همه چهره منبسط گردد و در اعماق داخل شود و از این جهت در علاج او واجب کرده‌اند که شق نمایند و از آن خون منعقد خبیث الرائحه اخراج کنند خصوصاً اگر گرداگرد آن سرخ گردد و مثل ورم مستدیر شود و نوعی از این در لب دیدم و آن شق گردید و از آن خون غبیط سیاه ظاهر شد پس آن را شق کردم و در اصل آن مثل دانهٔ خشخاش دیدم و هنگام رفع او التحام یافت و سبب او خون سوداوی ست که حرارت غریبی آن را منعقد ساخته **علاج** فصد سر رو کنند و استفراغ بدن به مطبوخ افتیمون نمایند و آن موضع را

شق کنند که گاهی آنجا خون منعقد شبیه بعد زه یافته شده آن را بیرون آرند و بچیزی علاج کنند که سیاه نشود و اوفق چیزی که بدان معالجه نمایند مرهم سفیداب و مرهم رصاص محرق است و اگر این کفایت نکند آن موضع را داغ بلیغ دهند و بمرهم خل علاج کنند تا اثری که باقی ماند سرخ بود چه اگر بعد داغ بمرهم سفیداب علاج کنند اثر او سفید شود و این مرض بیشتر در بلدهٔ بصره حادث شود به سبب خوردن خرما و ماهی شور و اهل او داغ قبل استفراغ و شکافتن موضع استعمال می‌کنند **ابن الیاس** گوید که در اول مر فصد قیفال و اخراج خون به حسب قوت و ضرورت کنند و استفراغ بدن به مطبوخ فواکه یا به مطبوخ هلیله نمایند و هر صبح جلاب از آب انارین بشحم آن افشرده با شکر و ترنجبین هر کدام ده درم و یا آب هندوانه به قدر سه اوقیه به شکر ده درم بنوشند و غذا مزورهٔ تمرهندی و مغز بادام و اسفاناخ بخورند و گاهی بدین معالجه تحلیل نشود و بشق و اخراج ماده محتاج گردد و بعد از آن بمراهم مدمله علاج کند **خجندی** گوید که علاجش فصد است و ترک اطعمهٔ حریفه و لحوم شدیدالحرارت و حلاوی کثیر و باید که این بثرات را بشکافند به عده معالجه بمراهم کنند **گیلانی** می‌نویسد احتراقات که در رو عارض شود علاجش اولاً به فصد قیفال و تنقیهٔ بدن به مطبوخ افتیمون و غاریقون و شرب سنا و هلیلهٔ کابلی و مویز منقی و شرب ماءالجبن یا سفوف منقی سودا باشد و این سفوف در این باب نیکو است بگیرند هلیلهٔ کابلی و زرد و سیاه هر واحد ده درم بسفائج کوفته افتیمون هر واحد پنج درم اسطوخودوس چهار درم غاریقون سه درم نمک هندی دو درم همه را باریک کوفته سه درم از آن با نیمرطل ماءالجبن و ده درم شکر طبرزد بخورند که این تنقیهٔ بدن از سودا کند و هرگاه بدن پاک گردد بر موضع زلو بچسپانند که آن همه خون محترق را از موضع امتصاص نماید پس اگر موضع را خوب بخراشند تا پاک شود به عده بر آن مرهم احمر معمول از مرداسنگ و زردچوب و سرکه و زیت طلا نمایند و معلاجه بعلاج قروح کنند که منعفت بین مشاهده نمایند

بلخیه

بثور مع قروح و خشکریشجات و سیلان و زرداب است و آن از جنس سعفهٔ ردیهٔ رطبهٔ خبیثهٔ ساعیه بود و لهذا حوالی خود را به سبب فساد بخورد و در اکثر با آن خفقان و غشی بود و گاهی به سبب گزیدن جانوری مثل پشهٔ خبیث و رتیلا عارض شود و به سبب کثرت حدوث آن در بلدهٔ بلخ مسمی ببلخیه شده و **ابومنصور** گوید که بلخیه قرحهٔ منبسط در لحم بود و آن را عمق بسیار نباشد و شرایین را متمدد سازد و با آن تب بود و چون نضج یابد سوراخها و سرها بسیار مدرک گردد و سبب او خون حاد فاسد بود و **ابن الیاس** گوید که بلخیه از بثور ردیهٔ خبیثهٔ ساعیه است و حدوث او از اخلاط محترقهٔ فاسده از صفرا و بلغم یا سوداوی محترق بود و **انطاکی** گوید که بلخیه بثوریست که اولاً بلیخ یافته شده به عده مثل آبلهٔ فرنگ منتقل ببلاد دیگر گشته پس بدان موسوم ساختند و سبب آن حرارت غریبی است که غریزی آن را از قلب دفع کرده پس آنچه حوالی او از غشای اضلاع و صدر است قرحه کند و از این جهت غشی و خفقان با وی بود و گاهی از آن حجاب صدر متاکل شود و قتل کند پس هرگاه خارج سیاه یا سرخ گردد علاج نپذیرد **علاج** به قول شیخ علاجش مثل علاج سعفهٔ روی نمایند و آنچه خاص به این نفع کند طلا به گل ارمنی و سرکه است بدوام حتی که آن را خشک کند و از آن قشرها فرو افتد و بگوشت صحیح برسد و از آن عفونت و فساد زائل کند و یا این دوا که قوی و مجرب شیخ است به‌کار برند زراوند مدحرج و زنگار و اشق و مقل و خردل و زاج مساوی به روغن گندم و سرکه و اندک عسل مرهم ساخته طلا کنند و یا بخراشند تا گوشت فاسد بزداید و چون گوشت صحیح پدید آید بمرهمی که از دم‌الاخوین و مرداسنگ و کندر و سفیده ساخته باشند جراحت را مندمل سازند **ابومنصور** گوید که اولاً فصد کنند و مسهل صفرا دهند و لزوم ماءالشعیر و اغذیهٔ بارده نمایند و معالجهٔ قرحه به اضمدهٔ بارده مثل مرهم سفیداب و مانند آن کنند و اگر امر دشوار باشد آبهای فواکه ترش مقوی قلب مثل آب انار ترش و آب سیب و ریباس به شکر یا بشربت صندل نوشانند و بر قلب او ضماد به گل سرخ و صندل و خرقهای مبرده نهند و قرص کافور به آب سرد و گلاب دهند و مقام او در موضع سرد و هوای بارد سازند **ابن الیاس** گوید که تنقیهٔ بدن از اخلاط غلیظهٔ فاسده به مطبوخ افتیمون یا بحب آن یا به مطبوخ هلیلهٔ مقوی

بغاریقون کنند و نوشیدن ماءالاصول و بزور ایشان را نفع کند و از تناول گوشتها و شیرینیها و اغذیهٔ حریفه حذر کنند و بمرهم معمول از مقل و زراوند مدحرج و زاج از زنگار و خرنوب و مویزج و راتیانج مساوی کوفته بیخته بسرکهٔ کهنه و اندک روغن زیت و عسل سرشته طلا نمایند **انطاکی** گوید که علاج بلخیه طبیخ افتیمون به سکنجبین است و نقوع صبر در آن مجربست و همچنین حب‌الذهب

بطم

بثرهٔ سیاه بزرگ به قدر حب‌البطم و نخود و پسته است که در ساق عارض شود و متقرح گردد و از آن زرداب سیاه سیلان کند و سبب حدوث او خون فاسد محترق سوداوی است و **شیخ** در مقامی نوشته که بطم بثور سوداوی است که در ساق مثل ثمر طرفا یا حبهٔ‌الخضرای کبیر ظاهر شود و در جای دیگر گفته که آن قروح سوداوی است و مادهٔ او بعینه مادهٔ دوالی است و علاجش از جهت تنقیه علاج و دالی است و قروح سوداوی که قانون علاج آنها مذکور گردد و **طبری** گوید که بثور ساق بثورا سود کبار است و آن عسرالبرءست و از آن انسان کمتر صحت یابد و **انطاکی** گوید که بطمیه شبیه ببطم باشد در لون و استدارت و سبب آن فساد هر دو خلط بارد و معا مع غلبهٔ سودا بود و مختص بساقین باشد و خروج آن و تب دق روز چهارم هلاک کند و ذی مادهٔ سامکه از آن مایوس البرءست **علاج** فصد باسلیق کنند و بعد از آن به مرات می‌نمایند و هر صبح شربت عناب یا نیلوفر یا دینار بماءالجبن بنوشند به عده زلو بر ساقین چسپانند و حجامت با شرط کنند و بعلاج سائر قروح خبیثه معالجه فرمایند **طبری** گوید که علاج این فصد باسلیقین و الطبین و جبهه است مع استعمال قوانین فصد و مساعدت قوت بعد آن تنقیهٔ معده بقی به احتراز و احتیاط از افساد چشم یا فم معده پس هرگاه معده پاک گردد و از کثرت اخراج خون ضعیف شود بر آن زلو اندازند دو سه دفعه و ایضاً در آن شرط و مص بشاخ حجامت استعمال نمایند و از آنچه معالجه بدان کنند روغن نوره است که از آن بر هر بره از این بثور نقطه دهند و بر آن لحظهٔ صبر کنند به عده به سرکه بشویند و به روغن گل تغریق آن نمایند و از آب احتیاط کنند که آن خشک گردد و این از بالغ‌ترین چیزی است که بدان معالجهٔ این بثور نمایند

و از آنچه این بثور را بدان طلا نمایند این است خاکستر قیصوم و خاکستر چوب طرفا و ماميران چینی و زراوند طویل و پوست بیخ کبر و حنای سوخته مساوی همه را باریک سوده به سرکه و اندک زیت حل کنند و ایضاً صدف سوخته و مر و صبر مساوی سائیده به سرکه حل کرده طلا نمایند و ایضاً بگیرند بیخ بردی رطب و کوفته آب آن بیفشرند و جوش دهند تا غلیظ گردد به عده بر این قرحه طلا کنند و یا **دیسقوریدوس** ذکر کرده که این هر بثرهٔ عفن را زائل کند و بعضی متأخرین از اهل حران ذکر کرده‌اند که شستن این بثور به آب حماض تجربه کرده‌ایم که از آن مریض انتفاع یافت و اکثر بثور در اندک زمانه زائل شد و ایضاً از اطلیهٔ این بثور این است که صمغ فارسی و عربی در سرکه تر کنند تا آن‌که بگدازند به عده بر آن طلا نمایند و بعضی از اطبای ناقص شربتی که در آن شحم حنظل بود بشخصی دادند و ساقین او ورم کردند و بر آن مر عظیم وارد شد و از آن هلاک گردید پس طبیب را جائز نیست از استفراغ در بثور ساق و **روفس** ذکر کرده کسی که مسهل در برياسموس و بثور ساقین استعمال کرد جنایتی مودی به هلاکت نمود و چون این بثور منفجر گردد و رشح و زرداب او کثرت نماید به این مرهم طلا کنند بگیرند زنگار مستخرج به سرکه و قلقطار و خاکستر اشنان هر واحد یک جزو پس موم روغن بسازند و بر آن این انداخته حل کنند و بدان طلا نمایند تا آن‌که زرداب او زائل شود و موضع گرم گردد و گوشت صحیح پدید آید به عده دو روز بعجبین که در آن اندک زرده بیضهٔ داخل کرده باشند ضماد کنند بعد از آن بمرهم صلح قروح عفنه علاج کنند و چون ابتدا به اندمال کند بمرهم وسخ معالجه فرمایند **ابن الیاس** گوید که علاجش فصد باسلیق است و اخراج خون به قدر قوت و واجب و تعاهد قی به سکنجبین و آب گرم و هر صبح جلاب از عناب ده عدد تخم کاسنی سه درم و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشند و غذا مزورهٔ ماش و نخود به مغز بادام خورند و استفراغ بدن بمبطوخ هلیله یا به مطبوخ فواکه در آن تربد و شاهتره اندازند باید کرد و یا تلئین طبع به این مطبوخ کنند سنای مکی هلیلهٔ زرد هر واحد هفت درم آلو سیاه بیست عدد تخم شاهتره گل سرخ هر واحد سه درم بنفشه نیلوفر هر واحد پنج درم تربد دو درم مویز طائفی ده درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا به یک رطل آید در

آن خیارشنبر و ترنجبین هر واحد ده درم مالیده صاف کرده بر آن سقمونیای مشوی نیم دانگ انداخته سحرگاه بنوشند و بعد تنقیهٔ تام بر آن زلو چسپانند و یا شرط زنند و بمحاجم امتصاص نمایند و در امر او اهمال نکنند که گاهی بقروح دیگر خبیثه انجامد و بر آن مرهم خاکستر قیصوم و غیره که در قول طبری گذشت طلا نمایند

بثور اصداغ

بثرهائیست که بر بناگوش ظاهر شود و بزرگ شبیه بدمامیل کوچک بود و ریم نکند و سرخ شود و رنگ او براق و مسترخی گردد و چون طبیب حس او نماید گمان کند که مملو بریم است و اگر بر شکافتن او اقدام نماید سوای خون بسیط چیزی از آن برنیاید و در اکثر احوال ناصور گردد و التحام نیابد و خام باشد و در سر او ریم سفید ظاهر شود و بیخ او غلیظ بود و به قول انطاکی مقرح از آن مایوس از صحت است و خروج آن در دق در روز سوم مهلک بود و برای نفسا در روز هفتم اگر تصرف در بحران کند و هرگاه در ایام افراد و امراض حاده بروز نماید دلالت بر سلامت کند و گاهی از صدغ مرتفع شود و از اعماق نضج یابد و بناصور و غرب ملحق گردد و صحت نیابد و هر قدر که شدت نماید صداع حادث کند و بصر را تاریک گرداند **بالجمله** سبب آن مادهٔ غلیظ است که از سر نازل شود مع رطوبتی که خون فاسد بدان مخلوط باشد و خالی از حرارت و خام بماند **علاج** فصد سر رو تنقیهٔ بدن و سر کنند به عده لزوم اضمدهٔ مفشیه نمایند مثل آرد جو و خطمی وارد باقلا و ترمس و کرسنه به آب بادیان و سرکهٔ کهنه آمیخته و ایضاً به موم روغن محلل ضماد کنند و اگر تحلیل نشود بشکافتن او متعرض نگردند و اگر طبیب جاهل بر شکافتن او اقدام نماید امر بداغ کنند قبل از آن‌که ناصور گردد و این بثور معروف است اکثر در بلا شام تا حدود موصل متولد می‌شود و بعد استفراغ بهتر از ترک او و اصلاح غذای مریض علاج او نیست و حمات کبریتی برای او شدیدالموافقت است چنان چه اهل موصل گویند که آن تحلیل نمی‌شود مگر در این حمات و اغذیهٔ غلیظ و مفسد خون ترک نمایند و **انطاکی** گوید که قانون در علاج او ازالهٔ موی است هر قدر که طول کند و تعمیق او بشق و پر کردن شکر پس قواطع

بثور قفا

و این شبیه به بثور صداغ در پس سر و گردن عارض شود و گاهی با آن تب و لهیب و سوزش باشد و بقرب نخاع عظیم گردد و در خطر اعظم و قاتل بود و کسی که او را این بثور برآید کم خلاص یابد و آن شبیه بدمل بزرگ باشد و سبب او فضو ل دموی حاد است که از دماغ در مجاری نخاع نازل شود و به سبب قرب او از دماغ و از خرزهٔ معروف بوتد که بر آن سر موضوع است قتل کند و آن درد شدید کند چنان چه گاهی دماغ از آن ورم کند و مودی به هلاکت گردد **علاج** فصد کنند و مسهل دهند و اصلاح غذای مریض نمایند بهر تبرید و ترطیب دماغ رون بنفشه و شیر زنان در بینی چکانند و بر سر مالند و بهر تبرید بر موضع برگ اسپغول و برگ بارتنگ هر دو کوفته بلعاب اسپغول سرشته ضماد نمایند پس اگر صلب باقی ماند ترک کنند و به آهن مسکن نکنند که در آن خطر است و **طبری** گوید دیدم کسی را که این بثور برآمد قبل از نضج هلاک شد و اگر این و بثور صدغین را در علامات موت سریع داخل کنند چنان چه بقراط در سائر علامات دیگر نموده جائزست و **ابن الیاس** گوید که هنگام ظهور او فصد سر رو کنند و اخراج خون به قدر قوت و واجب نمایند و هر صبح بسکنجین ساده و گلاب هر واحد ده درم بنوشند و غذا مزروهٔ ماش و مغز بادام و اسفاناخ خورند و از لحوم و حلاوی حذر کنند و استفراغ بدن به مطبوخ هلیله و مطبوخ فواکه نمایند و تضمید موضع ببرگ اسپغول و برگ بارتنگ و برگ خلاف و کاهو یا به آب حی‌العالم و عصی‌الراعی سازند و **خجندی** گوید که علاجش ترک اغذیهٔ ردیه و اطعمهٔ حاده است و فسد باسلیق و ترک لحوم در اوائل و تلئین طبیعت به مطبوخات هلیلجی و تضمید ببرگ کاسنی و مانند آن که سابق مذکور شد

بثور افرو خوردن

و آن نتو در جلد مشابه ثالئل مستدیر است و بیخ او ضیق بود حتی که گمان شود که آن چیزی متعلق یا مشابه طرف و تر باشد و لهذا قسمی را از آن مسامیر نامند **علاج** آنچه در این نفع کند این است که عصاره قثاءالحمار و نمک بر آن نهند و یا دقاق کندر به سرکه و آرد و نطرون و یا شیر انجیر بر آن لطوخ کنند و یا شیر حلتیت و یا سر

ماهی شور که سماریس گویند سوخته و زنگار بگوگرد مازو سوخته و یا برگ بادروج بقلقدیس و یا آب سائل از چوب انگور تر که نزد سوختن او برآید و یا پشک گوسفند به سرکه و یا لطوخ زهرهٔ بز نر و یا ضماد به شراب و نطرون کنند و یا اندک نطرون ببول طفل نابالغ و یا بسرگین گاو مع سرکه

بثور بادنجانی و نیلخی و اسود

طبری گفته که جالینوس این را از انواع جمره و نار فارسی ذکر کرده و گویم که ظهور بثور و انواع و الوان آنها به حسب جوهر ماده بود پس اگر ماده شدیدالفساد حاد حریف رقیق باشد رنگ او سیاه یا بادنجانی یا نیلجی بود و شدیدترین آن سیاه است پس نیلجی پس بادنجانی و در اول ظهور این بثور سرخ بود و هرگاه بثور زائل شود اصول آنها سیاه یا نیلجی یا بادنجانی باقی ماند و الم آن شدید باقلق باشد و انی دلالت می‌کند بر قای ماده در عضو **علاج** واجبست که معالجه به فصد و اسهال و لزوم پرهیز نمایند و بر موضع شیاف مامیثا و آب عنب‌الثعلب طلا کنند و تبرید او چند روز نمایند به عده آب نیم‌گرم بر آن ریزند و اعاده به تبرید کنند تا آن‌که سیاهی و بادنجانیت و نیلجیت زائل شود پس هرگاه رقت جلد بقعه محسوس شود و ماده و اشراف آن ظاهر گردد استعمال شرط خفیف بر بقعه باک ندارد تا باقی ماده از آنجا خارج گردد و اگر ماده بعید باشد بر موضع این ضماد به‌کار برند بگیرند آرد جو و آرد باقلا و در سرکه و آب عنب‌الثعلب سرشته بر موضع طلا کنند و لزوم بقعه بخرقه مبلول در آن باید کرد تا آن‌که تحلیل گردد و در رز زائل شود

بثور غریبه

یعنی نادرالوقوع بدآن‌که طبری آن را هفت نوع بیان نموده چهار از آن جدری و حصبه و نمله و جمره که عوام آن را نار فارسی گویند و گفته که علامت و علاج و سبب فاعل این همه ذکر کردیم و هر نوع از این انواع اربعه به اقسام بسیار مختلف به حسب اختلاف مواد و امزجهٔ بدن منقسم می‌شود و از سه نوع باقی که امر آنها بر اطبا مشتبه می‌گردد **اول** معروف بذات‌الاصل ست و آن بثور صفار سفید مترفعه قلیل‌الالم باشد به عده اصول او و صلب گردد

حتی که صلابت در اصول او شبیه بغدد محسوس شود و این بدترین انواع بثور است و منقسم بدو قسم می‌شود یکی از آن منقلب می‌گردد و مثل دمل عظیم می‌شود و این سهل است و قسم دوم بر صلابت خود باقی می‌ماند و تمدید او اندک بود و این صلابت بسهولت نضج نمی‌یابد بلکه به تدریج مترضح می‌شود به عده بقیهٔ آن صلب منعقد باقی می‌ماند و بزمانهٔ دراز تحلیل می‌یابد و سبب فاعل آن خلط غلیظ سوداوی ارضی است که از احتراق رطوبت متولد شود پس شعبهای مابین جلد و لحم آن را بیفکند دوم از این انواغ ریبه نفاخات است که در اعضای لحمیه اولاً کوچک ظاهر شود بعد فراخ گردد پس رقیق شود و سبب فاعل این رطوبتی است که از برودت جگر پیدا شود و بحرارت حدت یابد و اگر بسیار باشد استسقای لحمی پیدا کند و اگر اندک بود و کیفیت او حار باشد از آن نفاخات به همرسد سوم از انواع مذکوره بثور سرخ صلب کوچک است که بغیر الم در موضعی ظاهر شود به عده مخفی گردد بعد از آن در جای دیگر ظاهر شود و زمانی طویل باقی ماند و سبب فاعل این بخارات دموی غلیظ است پس اگر بسیار باشد از آن شرای دموی حادث گردد و اگر قلیل بود از آن این بثور به همرسد و **سمرقندی** و **خجندی** انواع بثور غریبه را پنج نوع گفته‌اند یعنی ذات‌الاصل و بثور سرخ صلب که هر دو در قول طبری گذشت و شلیم و بثور اصداغ و بثور قفا که سابق مسطور شد و **انطاکی** گوید که بثور غریبه اعنی قلیل‌الوجود که معروف بذات‌الاصل است سببش فساد سوداست اگر مائل ببیاض باشد و فساد خون اگر مائل بجمرت بود و هر دو نوع سخت و تیز سر باشد غیر آن‌که سرخ گاهی مخفی شود و گاهی ظاهر گردد و منتقل شود و حکما شراست و اما سفید گاهی ترشح کند با وجود صلابت بیخ او و این شرالانواع است و گاهی نضج دشوار گردد به سبب احتراق **علاج** بدآن‌که معالجهٔ این جمله اقسام تنقیه است به فصد و مسهل حسب اخلاط و اطلیه و اضمده حسب هر واحد از آن چنان چه در اقوال اطبا مسطور گردد و اکنون بعض ادویهٔ مخصوصهٔ بثوریکه در موسم گرما و برشکال و آنچه از مالیدن عنکبوت و غیر آن باشد مسطور می‌شود پس اگر در فضل صیف بثورات کوچک غلیانی سوداوی در اطراف به همرسد اول فصد کنند و شیرهٔ عناب شیرهٔ گشنیز خشک عرق عنب‌الثلب عرق شاهتره شربت نیلوفر خاکشی دهند به عده منضج از

عناب و کاسنی و آلو بخارا و شاهتره و گل نیلوفر و سپستان و خطمی و خبازی و غیره داده فلوس خیارشنبر و سنای مکی و غیره افزوده مسهل دهند و اگر خواهند برای اخراج سودا و بلغم از پوست هلیلهٔ زرد هلیلهٔ سیاه بسفائج هر یک چهار ماشه غاریقون سه ماشه تربد موصوف هفت ماشه شحم حنظل دو ماشه مقل کتیرا هر یک نیم ماشه کوفته بیخته به آب حب ساخته آخر شب همراه عرق عنب‌العثلب نیم گرم بخورانند و صبح بدرقهٔ مسهل بدهند و بعد فراغ از مهسلها از گل مندی شاهتره هر یک پاؤ اثار صندل سرخ چرایته پوست هلیلهٔ کابلی هر یک نیم پاؤ نیمکوفته در دوازده آثار آب عرق هفت آثار کشیده نیم پاو از آن با شربت عناب بنوشانند **ایضاً** برای بثور سرخ اطراف و حبهای سرخ بعد فصد و تنقیه مجون معصفر همراه این عرق مندی بدهند مندی یک آثار پوست نیم چرایته هر یک نیم آثار سرپهوکه پوست هلیلهٔ زرد هر یک پاؤ آثار صندل سرخ عنب‌العثلب بسفائج هر یک نیم پاو عناب پنجاه دانه ادویهٔ کوفتنی را کوفته همه را در دوازده آثار آب تر کرده صبح عرق کشند و نیم پاؤ با شربت بنفشه سه توله بنوشند **ایضاً** اگر بثور هر دم بر بدن شود و دور گردد به سبب غلیان خون بعد فصد عناب شاهتره چرایته پوست هلیلهٔ زرد خیسانیده با شهد دهند به عده منضج از گل بنفشه شاهتره خیارین کوفته هر یک پنج ماشه بیخ کاسنی گاؤزبان هر یک شش‌ماشه عنب‌العثلب چهار ماشه مویز منقی ده دانه سپستان بیست دانه آلوبخارا هفت دانه جوش داده گلقند داخل کرده دهند پس مسهل به عمل آرند **ایضاً** بعد تنقیه شاهتره هلیلهٔ زرد پرسیاوشان هر یک شش‌ماشه اصل‌السوس چهار ماشه جوشانیده شهد داخل کرده دهند و بر بثور جدوار زنجبیل گیرو رسوت مساوی به آب عنب‌العثلب تازه سوده ضماد کنند **ایضاً** برای بثورات از فساد خون عناب پنجدانه شاهتره شش‌ماشه سرپهوکه هفت ماشه مندی شش‌ماشه شب در آب گرم تر کرده صبح صاف نموده نبات دو توله داخل کرده بنوشند **حب** نافع بثور و جوشش که بر بدن شود گیرو رسوت هلیله زنگی مرداسنگ کات صندل سرخ مساوی کوفته بیخته حب سازند و به آب برگ عنب‌العثلب ضماد نمایند **حب کرامات** که برای جمیع انواع بثور وخصوص سوداوی معمول مرداسنگ پوست هلیلهٔ زرد قنبیل آهک آب نادیده کات سفید هر واحد یک جزو نیله تهوتهه نیم

جزو به آب حب سازند و وقت حاجت به روغن زرد سوده طلا نمایند **حب** نافع بثور کات مرداسنگ نیله تهوتهه بریان بیل گری مساوی سائیده حب بندند وقت حاجت به آب سائیده طلا سازند و نیز این حب نافع است برای قروح که در آن سوراخ مثل غربال می‌باشد و مشهور به قرحهٔ او رنگ زبیبی است **ایضاً** نافع بثور کات سفید نیله تهوتههٔ بریان سپیاری سوخته مرداسنگ پوست هلیلهٔ زرد ریوند خطائی مساوی به آب حب سازند و وقت حاجت طلا نمایند **دوایی که** جهت بثور که بر بینی و سر در موسم برشکال به همرسد مفید است خستهٔ انبه کتهٔ سفید صندل سفید به آب سائیده طلا کنند **دیگر** اورام و بثور را که در ایام برسات به سبب رطوبت ظاهر شوند نفع دارد زردچوب سوخته و چونهٔ گلی هردو برابر باریک ساخته به روغن نیم‌گرم حل نمایند و بر پارچه نهاده استعمال سازند **دیگر** قشور دال عدس سوخته آمله سوخته برابر باریک ساخته به روغن نیم‌گرم حل نمایند و بر پارچه نهاده استعمال سازند **دیگر** قشور دال عدس سوخته آمله سوخته برابر خاکمیله قدری و اندکی نیله تهوتههٔ بریان با روغن سائیده بر دانها بمالند **ایضاً** برای دفع ورم و بثور و سوزش آن خصوص بثرهٔ که بر بنیی پدید می‌آید و ورم و درد و حرقت از حد می‌فزایند نهایت مفید و مجرب است پکمان بید را در آب گلو سبز سائیده ضماد نمایند و آنجا که شدت درد و ضربان زائد از حذر باشد زود فصد سر رو گیرند و قدری مرداسنگ با پکهان بید افزوده به گلاب سائیده به‌کار برند **ضماد** که بثور متقرح را نفع بخشد روغن گل سه توله در سرکه انگوری پنج توله به آتش ملایم بجوشانند تا سرکه برود و روغن بماند پس مرداسنگ دو ماشه برگ حنای خشک قنبیل شاهتره هر یک سه ماشه کوفته بیخته به آن خوب حل کرده ضماد نمایند **ضماد** معمول اطبای هند برای بثور که زیر گردن بر سینه می‌شوند و آن را کهنه مالا گویند تخم سن تخم ترب تخم تنبیه جو سرشف السی برابر کوفته بیخته بدوغ گاو سائیده ضماد می‌کرد و باشند **ایضاً** که در این باب آزموده است آبنه هلدی سه و نیم ماشه هالون نیله تهوتهه هر یک دو نیم ماشه ادویه سائیده و روغن سرشف به قدر شش توله آمیخته طلا کنند **ایضاً** برای مرض مذکور سپیاری چهالیه بادام مع پوست هر واحد پانزده عدد هر دو را در پارچه بسته بالای آن گل طلا کرده در آتش پاچک دشتی بسوزند به عده برآورده در روغن

السی حل کرده دارند و بر بثور مالیده باشند **ضماد** برای بثور که زیر بغل می‌شود صندل سرخ و سفید و بیخ آگ زرد چوب سائیده ضماد کنند **ضماد** نافع بثور که با سوزش باشد گیرو مازو و کات سفید به سرکه ضماد نمایند **ضماد** نافع بثور که از مالیدن عنکبوت بر بدن می‌شود مندوه که فلهٔ مشهور است به آب سائیده طلا می‌کرده باشند **دیگر** برگ انار ترش برگ تمرهندی در آب کیله سائیده ضماد نمایند **دیگر** امچور سائیده طلا کنند و بعضی قدری نمک شور نیز می‌آمیزند **دیگر** کنجد در شیر بز سائیده طلا کنند و یا آبنه هندی به آب سائیده و یا چرونچی سائیده بمالند و یا چونه به آب لیمون یا به روغن سرشف یا به روغن کنجد سائیده طلا نمایند **دیگر** کمیل و زردچوب به آب سائیده یا صندلین و مرداسنگ به سرکه سائیده و یا زیرهٔ سفید زنجبیل به آب سائیده یا جوار گیرو به آب مکوه طلا کنند **دیگر** نینگ نیم پاؤ اصل‌السوس ناککیسر هر یک نیم دام سائیده هر دو وقت ضماد کنند در سه روز صحت می‌شود **دیگر** خراطین سوده یا گل پس افکندهٔ آن ضماد نمایند **مرهم** نافع برای بثوریکه رطوبت آن هرجا که بر سد بثور دیگر پیدا شود و مکرر به عمل آمده روغن تلخ ششدام کمیله بابچی سوخته هر واحد یکدام حنا نیم دام فلفل گرد سه و نیم ماشه مرهم سازند **اقوال اطبا** طبری گوید که در بثور ذات‌الاصل تنقیه به مطبوخ افتیمون کنند و فصد باسلیق نمایند به عده تعدیل طعام کنند و لزوم شوربای زیرباجی یا اسفیدباجی ماکیان نمایند به عده تضمید آن صلابت در ابتدای ظهور مدام به اسپغول بغیر روغن کنند تا آن‌که ریم کند پس هرگاه درد کم شود و ریم جمع گردد این ضماد به‌کار برند بگیرند تخم کنوچه و اسپغول هر واحد یک جزو به عده برگ چقندر و برگ کاسنی کوفته در روغن کنجد بجوشانند تا نرم مثل مرهم گردد و بعد از آن از آتش فرود آورده بر آن کنوچه و اسپغول ناکوفته و اندک زردهٔ بیضه انداخته ضماد کنند تا آن‌که نرم شود و در آن براقیت ریم ظاهر گردد به عده بشکافند و ریم بیرون آرند و اگر مریض از آهن بترسد بگیرند اشق و در زردهٔ بیضه آمیخته بر سر بثره گذارند که این به اعتدال بشکافد و هرگاه ریم خارج گردد از پنبهٔ کهنه آن را پر سازند تا زخم صاف گردد به عده علاج آن کنند و از آب حفظ آن نمایند تا آن‌که خشک گردد و علاج نفاخات بسوراخ کردن از سر سوزن نمایند و زرداب از

آن خارج کنند و بدخول حمام و عرق آوردن امر نمایند به عده تقویت جگر به این ضماد کنند بگیرند مصطکی و نار مشک و فوفل و مر و سنبل‌الطیب مساوی به عده موم روغن از روغن ناردین یا روغن قسط یا روغن بلسان ساخته از آتش فرود آورده ادویهٔ مذکوره کوفته بیخته آمیزند و هنگام خلو معده از طعام بر فم معده و جگر ضماد کنند تا سه روز و یا یک شبانه روز این ضماد به عمل آرند بگیرند گل سُرخ و قصب‌الرزیره هر واحد یک جزو و پوست بیرون پسته و عسالیج کرم و گل حنا اگر میسر آید والا حنای سوخته همه مساوی و به آب مورد رطب وآب سیب میخوش آمیخته بر جگر و فم معده ضماد کنند تا جوهر کبد منحل نگردد زیرا که انحلال جوهر او مؤدی به هلاکت می‌گردد چنان چه فاضل جالینوس ذکر کرده که مردی از ارباب المس تغریق کبد متورم به روغن کرد و به اشیای مرخیه بر آن ضماد نمود پس مریض را عرق لزج آمد و هلاک شد و علاج نوع سوم بثور غریبه فصد صافن است و بعد فصد استفراغ به مطبوخ افتیمون و اقتصار بر اغذیهٔ محمودهٔ مولد خون رقیق بارد مثل لحم جدی و بچهٔ مرغ رطب و سرمق و کاهو پخته و مانند آن و این طلا به عمل آرند بگیرند برگ اسپغول و برگ بارتنگ و جرادهٔ کدو و همه را باریک سائیده اندک آرد جو بر آن اندازند و با هم آمیخته بر بثور ضماد کنند که آن ظاهر نشود و موضعی که بر آن ضماد کنند قوی گردد **ابن الیاس** گوید که علاج نوع سوم بثور غریبه فصد و اخراج خون به قدر واجبست و هر صبح سکنجین ساده و گلاب هر واحد ده درم یا آب تمرهندی و شکر سفید ده درم یا آب انارین بشحم آنها افشرده هر واحد سی درم به شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بدهند و غذا مزورهٔ تمرهندی با اناردانه به مغز بادام و اسفاناخ و یا جلاب از عناب و آلو سیاه هر واحد ده عدد و شکر و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشانند و تلئین طبع بماءالفواکه یا به آب نقوع مشمش کنند **انطاکی** گوید که در اقسام بثور ابتدا به فصد کنند نزد ظهور علامت خون پس ادویهٔ مسهله پس روادع منضجه از وضعیات پس محلل به‌کار برند و هرگاه منفجر گردد بعلاج قروح معالجه نمایند آن عسر مع تلطیف غذا و لبس مناسب و در بثور سوداوی این منضج استعمال کنند **صفت آن** مویز یک جزو عناب سپستان بسفائج هر واحد نیم جزو بنفشه تخم کاسنی تخم شاهتره هر واحد ربع جزو کوفته در ده چند آب

بجوشانند تا ربع باقی ماند صاف کرده به شکر تا یک هفته نیم‌گرم استعمال نمایند به عده اسود سلیم تا دو مثقال استعمال کنند بعد از آن شب و روز بمسکه و پیه ماکیان چرب دارند و هرگاه نرم شود بحلبه و آرد باقلا و اشق و زردهٔ بیضه منفجر سازند به عده پاک کرده مندمل نمایند و معالجهٔ بثور صفراوی بشرب این دوا کنند **صنعت آن** گل بنفشه قنطوریون هر واحد یک جزو تمرهندی نیم جزو گل سرخ تخم خرفه هر واحد ربع جزو اگر در آنجا تب باشد جو مثل همه افزایند و به طریق اول بجوشانند و استعمال کنند تا آن‌که تحلیل ظاهر گردد پس این حب استعمال کنند در هر سه روز دو مثقال **صنعت آن** صبر هلیله سقمونیا هر واحد یک جزو مصطکی نیم جزو به آب کاسنی حبها سازند و به سکنجبین استعمال کنند مفرد اگر ماده و رطوبات بسیار باشد والا بماءالجبن و اگر خطر عظیم گردد لزوم طبیخ برگ عناب کنند به عده بآبی که در آن صبر و مازو و مورد و مغز خربزه جوشانیده باشند بشویند و بر آن سندروس تنها بپاشند اگر در آن گوشت زائد نباشد والا با شکر به عده بمرهم ابیض مندمل سازند و **علاج** بثوریکه از بلغم باشد قی کردن است تا آن‌که نقا ظاهر گردد به عده استعمال معجون نجاح و تریاق غدره و فائق کنند و این حب مجربست **صنعت آن** شحم حنظل و مغز آن غاریقون انزروت هر واحد یک جزو تربد صبر حب بلسان نمک هندی هر واحد نیم جزو سقمونیا ربع جزو به آب بادیان حبها سازند شربتی یک و نیم مثقال در هر چهار روز و اگر در انجا حرارت نباشد تعاهد نوشیدن ماءالعسل کنند والا شیر گاو بقرطم به عده تحلیل آن به روغن بابونه و بادام تلخ و قسط و غالیه کنند و چون ماده خارج شود الحام او بصبر و مرداسنگ و روغن زرد کنند و مطبوخات مذکوره و حبوب در اینجا از مجربات ماست **صفت طلا** که سائر انواع بثور را نافع است گل خرزهره افسنتین صابون اشق به زیت و پیه ماکیان بپزند تا یکذات شود استعمال کنند **صفت ضماد منضج** که انواع بثور و سرطانات را منحل گرداند چقندر عنب‌العثلب گشنیز سبز پرسیاوشان خطمی هر واحد یکزو آرد باقلا آرد جو صابون بزرکتان خمیر آرد هر واحد نیم جزو همه را در روغن زرد و زردهٔ بیضه بپزند بعد از آن‌که به اندک زعفران و مویز و سرکه بر هم زنند تا اجزا با هم بیامیزد بر پارچهٔ پشمی در بلغمی و بر پنبه در سوداوی و بزرکتان در باقی استعمال

کنند و اما مفردات مجربه برای بثور پس افضل آنها حنا و مورد نطرون و انجیر و سداب و بزرکتان و سیر به عسل است ضماداً و هلیله مطلقاً و اما در ضماد قصب‌الزریره حدیث صحیح است و کذا در حنا لیکن حدیث قصب‌الزریره صحیح‌تر است

امراض جلد

جذام و این مشتق از جذم است و آن در لغت بمعنی قطع است و بمناسبت آن‌که این مرض قطع اعضا یا نسل یا عمر کند بدین نام مسمی ساختند و این مرض را داءالسبع و داءالاسد نیز نامند و در وجه تسمیهٔ آن گویند که آن اکثر بشر عارض می‌شود و گویند که چهرهٔ صاحب آن مثل چهرهٔ شیر گردد و پهن می‌گردد و آن را مشابه سحنهٔ شیر می‌کرداند و گویند کسی را که این مرض درگیر و شکار می‌کند او را مثل شکار کردن شیر یعنی در آخر آن را هلاک می‌نماید و ایضاً این مرض را سرطان عام گویند که در تمام بدن حادث شود پس گاه قرحه کند و گاهی آن و صاحب آن زمانی دراز باقی ماند و اهل اندلس این مرض را مرض کبری نامند و در اصطلاح به قول شیخ مرضی است ردی که از انتشار سودای غیرطبیعی در تمام بدن حادث شود و مزاج او شکل اعضا را فاسد کند و بساست که در آخر اتصال آنها فاسد نماید حتی که اعضا متاکل شود و از تقرح ساقط گردد و به قول صاحب کامل جذام علتی است که سائر اعضا را خشک کند و فاسد گرداند به سبب یبوست و آن بمنزلهٔ سرطان حادث در جمیع بدن است و **انطاکی** گوید که جذام عبارتست از فساد اعضای غذا بنوعیکه هیچ چیز را بغیر از سودا بخلط دیگر مستحیل نتواند ساخت اگرچه شوربای بچهٔ مرغ و انگور باشد و از اینجاست که بعد از استحکام علاج نپذیرد به سبب افتقار او بکثرت ادویه و عجز طبیعت از آن

اسباب جذام

به قول صاحب کامل حدوث او از ضعف قوت مغیره بود که در لحم است هرگاه این از برودت و یبوست و از غلبهٔ خلط سوداوی بر خون و افساد او باشد پس آن خون برای تغذیهٔ سائر اعضا رسد و از یبوست تجفیف و افساد آنها

نماید و معذلک اخلاط بدن و منی را فاسد کند حتی که این مرض نسل معدی گردد و از آبا به اولاد حادث شود و **ابومنصور** گوید که سبب جذام فساد خون و غلظ و جمود او در عروق و منتن اوست حتی که صالح برای غذای اعضا نبود و آن فساد از اغذیهٔ غلیهٔ مولد سودا باشد پس طبیعت را دفع او به سوی اعضای ضعیفه به سبب رداءت و خبث او در بدن ممکن نبود و **شیخ‌الرئیس** و **قرشی** می‌نویسند که سبب فاعلی اقدم جذام یا شدت حرارت و یبوست در جگر یا در همه بدن است که خون را بسود و سودای احتراقی گرداند و یا کثرت برودت مراج جگر یا بدن که خون را کثیف و سرد و منجمد سازد و سودای جمودی گرداند و سبب مادی اغذیهٔ مولد سوداست و ایضاً اغذیهٔ مولد بلغم چون در آن تخمها متواتر افتد و اندر آن حرارت عمل کند و اجزای لطیف آن را تحلیل نماید و باقی کثیف را سودا گرداند و امتلاآت و تناولات بر شکم سیری بعینه اسباب حدوث این مرض به جهت مذکور می‌گردد و اسباب معینه او کثافت جلد و انسداد مسام است پس حرارت غریزی محتقن و ضعیف شود و خون سرد و غلیظ گردد و خصوصاً چون طحال ضعیف از جذب سودا و عاجز از تنقیهٔ خون از آن باشد و یاقوت دافعه احشا از دفع آن در عروق مقعد یا رحم ضعیف بود و مسام منسد باشد و گاهی اعانت او فساد مزاج هوا کند خواه فی نفسه چنان چه به شدت حرارت خود خون را بسوزاند یا به شدت برودت خویش اجماد خون نماید و یا بفعونت خود اجزای لطیف خون را متبخر سازد و در مادیت او باقی ماند و خواه به سبب مجاورت و مجالست مجذوم زیرا که این مرض معدی است به سبب آن‌که بخار ردی از بدن آن منحل گردد و کسی که قریب آن باشد استنشاق او نماید و گاهی جذام بارث واقع شود به سبب فساد مزاج نطفه که از آن پیدا شود و یا به سبب مزاج مستفاد در رحم بحالی که اندر آن باشد مثل آن‌که اتفاق بودن علوق در حالت حیض شود و هرگاه حرارت شدید هوا مع رداءت غذای غلیظ مولد سودا از جنس ماهی و قدید و نمکسود و لحوم غلیظه مانند نر گاؤ و بز پیر و لحوم خر وحشی و عدس و کرنب و باقلا مجتمع شود ضرور جذام افتد چنان چه در اسکندریه بسیار بود و سودا چون بخون آمیزد قلیل او بر تولید کثیر او اعانت کند زیرا که لامحاله خون را غلیظ کند بدو وجه یکی بجوهر غلیظ خود دوم ببرودت مجمد خویش پس اعالهٔ

بارد بطبیعت خود و چون غلیظ گردد و رطوبت او نقصان یابد و تجفیف او بحرارت بدن سهل‌تر باشد و هرگاه خون که در بدن است سوداوی گردد مزاج بدن نیز سوداوی شود پس مزاج جگر هم مائل بسوداویت گردد و گاهی غلظ خون در مجذومین بدان حد رسد که در فصد ایشان چیزی مثل ریگ با خون آمیخته برآید و سودا گاهی مندفع شود به سوی یک عضو پس صلابت یاسقیروس یا سرطان به حسب احوال خود حادث کند و اگر رقیق غالی باشد اکله پیدا کند و اگر به سوی سطح جلد مندفع شود برش و نمش و بهق سیاه و کلف و قوبا و مانند آن احداث نماید و گاهی در همه بدن منتشر شود پس اگر عفن گردد تب سوداوی پیدا کند و اگر متراکم شود و متعفن نگردد تولید جذام نماید و **انطاکی** گوید که سبب مادی جذام کل غذای یابس است بارد باشد مثل لحم بقر و بز نر و عدس و یا حار لیکن غلیظ که در آن هضوم عمل نکنند الا به اخذ در احتراق مثل بادنجان و خرما و از اینجهت واجب است مبادرت بشرب آب عقب خوردن چیزی یابس بالفعل و اگرچه زمانه بمقدار هضم نگذشته باشد تا محترق نگردد یا محرق بحرافت خود مثل ثوم و خردل و سعد و سبب فاعلی او افراط یبس از حرارت یا برودت است و کذا از سائر بدن خصوصاً از جگر چه آن بالذات مهی غذاست و سبب صوری او قلب بدن از شکل طبیعی است و سبب غالی او فساد اوست و مبادی او تولد سوداست پس اگر رقیق باشد و در ظاهر بدن منتشر گردد یرقان سیاه پیدا شود و یا در باطن انتشار یابد پس ربع حادث گردد و یا غلیظ باشد و مخصوص بعضوی بود در این صورت سرطان پدید آید و یا عام بود پس جذام افتد و از اینجهت قدما این را سرطان عام نامیده‌اند و در حال رقت او اگر مخصوص بظاهر اعضا بود از آن قوبا تولد کند و از اینجاست که گفته‌اند کثرت قوبا مقدمهٔ جذام است و اگر مخصوص بباطن بود قروح قصبه حادث شود و هر واحد در موضع خود مذکور است و جذام از سودای اصلی افتد و آن در علاج سهل‌تر است خصوصاً در ابتدا و از استحالهٔ صفرا به سوی سودا افتد و آن در خطر و نکایت شدیدتر است و از اسباب او فساد هواست به مثل مردار و مقتولات و عفونات و قرب مجذومان و گاهی مادهٔ او جبلی بود مثل شخصی که در حالت حیض با زن مجامعت کند پس با نطفه بقیهٔ خون حیض که در رحم باشد با هم آمیزد و بچه فاسد پیدا گردد و از

اسباب جبلیهٔ او جماع بعد خوردن چیزی حریف و مالح مثل خردل و شیر و کوامخ و لحم خشک کرده است چنان چه استرخای عصب و ضعف اعضا و دشواری حرکت و عجلت پیری کسی را بود که انعقاد او از نطفه لاشد که از اشیای مفرط الرطوبه مع برودت مثل شیر و خربزه و کدو پیدا شود و **بعضی** متأخرین می‌نویسند که سبب جذام سودای محترقه بود از هر خلطی که باشد در همه بدن و اکثر بمشاهده درآمده که از اسباب شتی می‌افتد اول آن‌که بمصاحبت مجذومان که بخارات فاسدهٔ تن ایشان چون بوسیلهٔ هوا بروح و اخلاط رسد خلطها را مستحیل بجوهر اخلاط فاسد خود گرداند دوم آنمکه بمیراث رسد که تباهی مزاج نطفهٔ مجذوم مقتضی آن است سوم آن‌که فساد هوا یعنی تعفن آن بزرگترین اسباب این مرض است چهارم آن‌که کسی را که از علوق او در حالت حیض اتفاق افتاده باشد پنجم آن‌که در حالت نفاس باشد ششم آن‌که بسیار خوردن غذاهای فاسد و مولد سودا مانند گوشت گاومیش و بادنجان و گوشت آهو و قدید او و قند سیاه و سرکه و امثال اینها بود هفتم بسیار خوردن لوبیا و عدس و باقلا وفل و نخود همه و خصوصاً وقتیکه در گوشت گاومیش افتاده باشد و همراه جغرات تناول نمایند

انواع جذام و علامات آنها

بدآن‌که به قول **طبری** و **مجوسی** و **سمرقندی** جذام دو نوع است یکی آن‌که حدوث او از کثرت سوداوی اصلی بود که آن دردی خون و ثفل او باشد و از این نوع اعضا فرو نریزد مگر بندرت در آخر بلکه حس آنها باطل گردد موی بریزد و این نوع معروف بماءالاسد است و گاهی در این علاج شود دهد و صاحب او از آن شفای تام یابد چون در اوائل حدوث او لاحق گردد دوم آن‌که حدوث او از مرهٔ سودا حادث از احتراق صفرا باشد و با این نوع تاکل اعضا و قساقط آن بود و قریب نیست که صاحب او صحت یابد و از کلام **شیخ** مستفاد می‌شود که آن سه نوع است چنان چه می‌گوید که جذام کانن از سودای صفراوی هائج‌تر و در اذیت بیشتر و در اعراض صعف تر و در سوزش و تقریح شدیدتر بود لیکن قابل‌تر برای علاج است و کائن از ثقل و دردی خون یعنی سوداوی طبیعی سالمتر و ساکن‌تر بود و تقریح نکند و کائن از سودای محترقه فی نفسه در اعراض خود مشابه سودای صفراوی بود لیکن در قبول علاج

بطی‌تر باشد و **انطاکی** گوید که جذام از غلیان خون بود و علامتش انتفاخ چهره و شدت سرخی و فرو ریختن موی به سبب کثرت رطوبت است و از احتراق صفرا بود و علامتش سرعت انتشار و قلت سرخی و هزال است و از سودای محترقه اصالتا و علامتش یبس مفرط تمرط شعر و غلظ اطراف و کج شدن و تکرج ناخنهاست و علامت این هر سه نوع تقدم قوبا و سرخی با تیرکی و کدورت سفیدی چشم و استدارت حدقه و گرفتگی آوازست و سهل‌ترین انواع نوع اول است و بعیدترین آنها از صحت نوع ثالث است و جمله قابل علاج‌اند تا وقتیکه اطراف از هم فرو نریزد و **خجندی** گوید که نوعی از آن از سودای صفرای بود و نوع دیگر آن از سودای بلغمی یا از سودای که آن دردی خون و ثفل اوست **راقم** گوید که از اقوال مسطوره مفهوم می‌شود که انواع جذام از ردی ماده شش نوع باشد چهار از احتراق اخلاط اربعه و پنجم از کثرت سوداوی طبیعی که آن ردی خون است و ششم از سودای جمودی هذا مایخطر بالبال و ربی اعلم بحقیقت الحال

علامات جذام مطلقاً

شیخ می‌فرماید که هرگاه جذام ابتدا نماید رنگ بدن سرخ مائل بسیاهی گردد و در چشم تیرگی مائل بسرخی ظاهر شود و در نفس تنگی و در آواز گرفتگی به سبب اذیت ریه و قصبهٔ آن پدید آید و عطاس کثرت نماید و در بینی غنه ظاهر گردد و گاهی سدد و خشم به همرسد و خیاشیم خشک گردد دموی در رقت و قلت آغاز کند و عرق در سینه و ناحیهٔ چهره ظاهر شود و عروق زبان غلیظ گردد و بوی بدن و خصوصاً عرق و بوی نفس بدبو گردد واخلاط سوداوی از عجب و حسد پدید آید و در خواب خوابهای هولناک بسیار مشاهده شود و در خواب چنان محسوس گردد که گویا بر بدن او بار گران نهاده بعد از آن ریختن موی و تمرط در آن ظاهر شود خصوصاً در موی چهره و ابرو و گاهی پوست جای مو منقلع شود و ناخنها شق گردد و چهره زشت و منتفج شود و رنگ سیاه گردد و خون در مفاصل بجمود و عفونت آغاز کند و تنگی نفس ازدیاد نماید حتی که با حسر شدید و بهر عظیم گردد و آواز در غایت گرفتگی شود و لبها سطبر گردد و رنگ او سیاه شود و بر بدن زوائد غددی شبیه بحیوانی که در یونانی

ساطورس گویند ظاهر گردد بعد از آن بدن در تقرح اخذ کند هرگاه جذام غیرساکن باشد و غضروف بینی متاکل شود به عده بینی و دست و پا از هم هم فرو ریزد و از آن زرداب بدبو سیلان کند و آواز با خفا عود کند و موی باقی نماند و رنگ بسیار سیاه شود و علاج پذیر نبود و نبض مجذوم ضعیف بود به سبب ضعف قوت و قلت حاجت بهر آن‌که مرض باردست و بطی غیرسریع باشد به سبب ضعف و برودت و از تواتر لابد باشد زیرا که نه سرعت است در آن و نه عظم و **انطاکی** گوید که علامت او براقت سفیدی چشم مائل بسرخی است و این اول علامتی است که ابتدا نماید حتی که گویند این علامت پیش از هفت سال بر آن تقدم نماید و استدارت شمها و سرخی بدن و بول به عده سیاهی آن هر دو به عده عرق کثیر رنگین پس بدبو پس تغیر آواز بخشونت پس گرفتگی آن پس بدبوی نفس پس کشیدن بینی و استدارت چهره پس ریم کردن بدن اگر جذام مقرح باشد و کجی دست و پا پس سقوط آنها و در این وقت استحکام او گردد از صحت او یاس بود و نبض در ابتدای او سریع متواتر صلب باشد و گاهی بطی گردد اگر سودا اصلی بود پس هرگاه مرض توسط نماید تواتر به سرعت کند پس نطی پس ملتوی و متشنج گردد و اما غنه و سدد و غلظ لب گاه با وی ابتدا کند و گاهی در آخر حادث شود پس اعتماد بدلیل تنها او را نبود بلکه عمده در آن تفرق اتصال و فحش تغیر هیئت و شکل ست و بالجمله این مرض خطرناک است و الا موردنی نشدنی و خبث او در نطفه سرایت نکردی و معدی نبودی و تعدیهٔ او از حدیث صحیح ثابت شده و **مولف اقتباس** گوید که چون آثار این مرض به تمامه نیک ظاهر شود پس بیمار را از میان مردم بیرون کنند چنان که مبروص را به سبب سرعت سرایت آن علامتش آن است که اول رنگ رو و چشم و همه تن سرخ شود و بسیاهی گراید و گوشها و خصوصاً نرمهٔ گوش و ابروها و بینی ورم خفیف سرخ رنگ مائل بسیاهی پیدا کند و آواز سطبر گردد و منفذ بینی کوفته شود و بوی گنده از بینی و تمام بدن برآید و پاشنهای پا بترقند و همچنین ناخنهای دست و پا بلکه کوژ و بدهیئت شوند و چهرهٔ او مهیب نماید مانند چهرهٔ شیر و نبض مجذوم در همه اوقات ضعیف و بطی باشد و گاهی بتواتر مائل گردد و بون نیلجی و فستقی بود **انتباه** بدآن‌که اطبا اتفاق نموده‌اند بر آن‌که جذام از جمله امراض اعدیه مسریه موروثه است و

به قول شیخ ضعیف از این مرض عسرالعلاج ست و قوی مایوس از علاج و مبتدی قلیل‌تر از ردی قلاح است و راسخ و مزمن عاصی‌تر و این مرض مدام مزاج اعضا را فاسد کند به سبب مضادت کیفیت او بکیفیت موافق حیات اعنی حرارت و رطوبت حتی که به اعضای رئیسه رسد و در آن هنگام قتل کند و اولاً فساد اعضا از اطراف و اعضای نرم ابتدا کند و در آن وقت موی بریزد و رنگ آن متغیر گردد و گاهی بتقرح مودی شود به عده اندک اندک در همه بدن ساری گردد و اگرچه اول تولد او در احشا بود لیکن اول تاثیر او در اطراف باشد زیرا که ضعیف‌تراند با وجود آن‌که گاهی صاحب او قبل انعکاس غائلهٔ ظاهره بر احشا و اعشای رئیسه هلاک شود و موت آن بجذام و یا به سبب سوءمزاج او باشد و **جرجانی** از شیخ نقل کرده همچنان که سرطان جذام یک عضو است جذام سرطان همه تن است بدین سبب همچنان که علاج سرطان دشوار است علاج جذام دشوارتر باشد لیکن از بهر آن‌که جذام در همه تن بود و مزاج همه بدن در آن یکسان گشته است علاج آن یک نوع باشد و یک بارگی بعلاج آن مشغول توان بودن از این و طریق علاج آن یکسان بود و سهل‌تر باشد و سرطان در یک عضو بود و مزاج آنعضو مخالف مزاج دیگر اعضا بود و باعلاج از مراعات احشا و دیگر اعضا غافل نشاید بود طریق علاج آن از این رو عسرتر بود و **صاحب کامل** گوید که جذام از امراض عسرالرءست و چون این مرض مستحکم شود صحت او ممکن نیست و علاج او در آن هنگام بوقوف او بر حال خود و منع از تزید او باشد و همچنین از امراض قوی مثل استسقا و برص و مانند آن بسیاراند که طبیعت را مقاومت بآنها ممکن نبود و اما چون در اوائل باشند پس گاهی صحت یابند مگر این هم بدیر و دشواری نزد ادمان بعلاج و پرهیز باشد و **ابن نوح** گوید که شریرترین جذام آن است که از احتراق صفرا باشد و چون در ابتدای اولاً حق شود ممکن است که به شود و از تزید بایستد و هرگاه نوبت بتقرح اعضا رسد و شکل او فاسد گردد بعید است که صحت یابد و **خجندی** گوید حق آن است که علاج این مرض صعب است و مبتدی در آن بسیار عسرالبرءست و قوی نشوند و **انطاکی** گوید که این مرض در بلاد بارده بکثرت بود چون کثیرالوخم باشد مثل شام و در بلاد رطبه بقلت بود مگر آن‌که از آن صبا بند باشد مثل مصر و وقوع او در روم نادر بود به سبب غلبهٔ سردی و

تری و در حبش و زنج یافته نشود به سبب فرط حرارت محلل اخلاط کثیفه و اما در هند اگر تقلیل تخلیط اهل آن در اکل نبودی البته در ایشان بسیار بودی و سزاوار است کسی را که احساس بورم طحال خود نماید مبادرت بعلاج آن کند والا در جذام افتد به سبب وقور سودا در خون نزد ضعف طحال از جذب او و کذا ضعف هر قوت ممیزه و **بعضی** گویند که این مرض بسیار مفسد ردی است بلکه مفسد اعضا و محدث تشنج و تعقد و آنچه موروثی بود و خلقی و یا بحرانی اصلا علاج نمی‌پذیرد و آنچه هنوز کهنه نشده و مادهٔ آن سخت گنده و غلبه نباشد ممکن‌العلاج بود **علاج** فصد باسلیق و صافن و اسلیم کنند و خون وافر گیرند و شاهتره چرایته سرپهوکه هلیلهٔ سیاه و مانند آن ادویه مصفی خون چند روز بدهند بعد از آن نضج ماده حسب انواع سودا نموده از مسهل سودا و ماءالجبن تنقیه کنند به عده حسب ماده ادویهٔ مخصوصهٔ آن به‌کار برند مثلاً در سوداوی احتراقی معاجین و عرقیات و غیره ادویهٔ مطفی خون و مصفی خون به عمل آرند و در سودای جمودی ادویهٔ مرفق خون و تراکیب هندیه استعمال نمایند و برای ترطیب استعمال ماءالجبن ساده نافعترین اشیاست و خوردن شیر بز جوان سرخ رنگ نیز نافع بود و در هر ماه تلئین طبیعت و اخراج مواد به مسهل معتدل کرده باشند و در خریف و ربیع مسهل قوی ندهند و از جمیع محللات حرارت غریزی محترز باشند و روغن کدو و شیر و ختر در بینی چکانند و حمام کردن بعد از تنقیه و مالیدن روغن بنفشه و مالیدن روغن بنفشه یا روغن بادام یا روغن کدو بعد از حمام مفید بود و روغن زرد در را گرم کنند و در آن بنشینند و در هفته یک مرتبه قی کنند و چون سبوس از بدن مجذوم جدا شود علامت صحت است و اگر قوت قوی باشد دادن شوربای افعی و گوشت آن بسیار مفید بود و خوردن مار سیاه غیرافعی نیز فائده می‌کند و حب سم‌الفار و معون اسقیل از مجربات است و خوردن چوب چینی نیز فائده بسیار می‌کند و گویند که بسیار خوردن سعد و کذا کندر و در جذام می‌اندازد **ذکر ادویهٔ مفرده و مرکبهٔ یونانیه نافع جذام** نوشیدن ماءالجبن به شکر یا شربت حماض شیرین کرده برای جذام حادث از صفرای محترقه مجرب سویدی است و کذا خوردن ورق طلا ربیع مثقال به عسل یا جلاب آمیخته تا سی روز متصل مجرب اوست و هم او گوید که اگر شجرهٔ ابی مالک هر روز بجوشانند و

به روغن کنجد تازه آن را مطیب سازند و شوربای او بنوشند و جرم او گاه به روغن کنجد تازه و گاهی به روغن بادام بخورند تا سی روز متصل صحت تام یابند و مجرب صحیح من است **دیگر** سعوط زهرهٔ روباه و آس و آب کرفس در هر ده روز یک بار نافع است و مداومت شربت کادی هر روز دو درم استیصال جذام کند و خوردن لحم متنفذ خشک کرده و شرب زهرهٔ او نیز نافع و ادمان اکل خردل و خلط او به ادویه نیز سودمند بود **دیگر** پودینهٔ نهری سوده به شراب سرشته بر بدن بمالند که انفع ادویهٔ مجذوم است و کذا حقنه بعصارهٔ او تا بیست مرتبه نافع بود **دیگر** ادامت تناول فرنجمشک خام و پخته تا پنجاه روز جذام مزمن را متوقف سازد و غیرمستحکم را زائل گرداند **دیگر** تخم حنظل که همبید نامند بر کف پای مجذوم در حمام مالیدن نفع عظیم دارد و گویند که از مالش این قی بسیار می‌آید نفع می‌کند و بعضی روغن تخم حنظل مالیدن بالخاصیت مجرب نوشته‌اند **دیگر** هلیله سیاه پنج درم در هفته یک مرتبه تا چهل بار خوردن جذام را در ابتدا واقف کند و گاهی صحت بخشد **دیگر** غوک نهری بپزند تا آن‌که مهرا گردد و شوربای او بنوشند که فادزهر جذام ست و چون به زیت و نمک پخته بخورند نیز برای جذام تریاق نوشته‌اند **دیگر** برادهٔ عاج یک‌درم به آب پودینهٔ نهری ده درم تا یک ماه کامل خوردن جذام را زائل کند **دیگر** مغز تخم قرطم و تخم افتیمون هر واحد پنج درم ماءالجبن هفتاد درم با یک و نیم اوقیه شکر سفید شیرین کرده خوردن در ابتدای جذام نفع عظیم بخشد و بعضی عسل خیارشنبر ده درم در این ترکیب افزوده و وزن مغز قرطم بیست درم و ماءالجبن رطل نوشته‌اند **دیگر** طبیخ داذی سی درم تا سی روز متواتر نوشیدن قلع و استیصال جذام کند دیگر بعد تنقیهٔ بدن به ادویهٔ مسهله هر روز بیست درم آب پودینهٔ نهری مروق و یک و نیم مثقال تریاق فاروق بدهند تا ده روز بعد از آن تریاق مذکور و در آب پودینهٔ نهری حل کرده بر بدن لطوخ سازند و سه ساعت در آفتاب بنشانند تا خوب عرق آید پس پارچه بپوشانند **دیگر** بگیرند تخم افتیمون و کوفته در پارچهٔ باریک صره بسته در دو ثلث رطل شراب کهنهٔ شیرین شب بخیسانند و صبح گرم کرده صره را بمالند و با یک اوقیه جلاب شیرین کرده بر ناشتا بنوشند و همچنین هفت روز متواتر استعمال کنند که مجذوم را نفع عظیم دهد و از تجارب این جزار

است **دیگر** ثوم بری یا بستانی تا چهار مثقال با عسل کف گرفته تا مدت پنج روز متواتر ه رروز یک بار خوردن نفع عجیب نماید و مگر شرب و طلای خولان و کذا احضض مکی و کذا عصارهٔ فیراسیون تا پنجاه روز متواتر و کذا حاشا به عسل و کذا جندبیدستر و تطلیهٔ آن به روغن کنجد و کذا نخودسیاه و کذا حطمی و کذا پودینهٔ نهری مطبوخ به شراب و شرب گل یا تخم فرنجمشک و کذا شحم حنظل و کذا هلیلهٔ کابلی بدوام و کذا روغن بیدانجیر هر روز سه درم تا چهل روز و کذا طبیخ شاهسفرم و کذا ثمر عذبه و برگ او در سرکه پخته و کذا پوست بیخ زیتون هر روز یک مثقال بجلاب تا یک ماه کامل متصل و کذا پودینهٔ نهری و کذا کتیرا هر روز دو درم به شیر بز تا یکصد روز متواتر و کذا برگ و بیخ قثاءالحمار کوفته جوشانیده و کذا تخم بادروج و کذا شیر خنزیر و کذا خاکستر سنگ پشت مسلم اندک به شراب کهنه حل کرده و اکل کنجد مقشر به شکر مدام و کذا طاؤس به طریق اسفیدباج پخته و کذا شاهسفرم و کذا تخم آن در هر ماه یک مرتبه که آمن از حدوث او تمام عمر است و کذا لحم ماکیانی که پانزده روز مغز تخم قرطم خورانیده فربه کرده باشند و از چربی آن اطراف را چرب کردن و کذا تخم بیدانجیر ده عدد یا دو درم تا چهل روز متواتر و کذا اسطوخووس تازه غیرخشک هر واحد مفید جذام است و گویند که طلای عاقرقرحا و پوست بیخ کبر و عسل و سرکه نافع قروح جذام است و کذا ذرور شیطرج و کذا پودینهٔ بری و کذا یاقوت و سیناوج هر دو باریک سوده بر بدن قروح آن را خشک کند و کذا طلق محلول **اطریفل شاهتره** که خارش و سعفه را سود دهد و در جذام و حذر معمول پوست هلیلهٔ زرد چهل درم پوست هلیلهٔ کابلی سی درم پوست بلیلهٔ آملهٔ منقی هر واحد بیست درم شاهتره سی درم ریوند چینی دو درم و گاهی بنابر غرض اسهال ریوند چینی چهار درم کرده می‌شود همه را کوفته بیخته به روغن بادام چرب کرده با کشمش به سرشند شربتی چهار درم تا پنج درم **حب سم‌الفار** که در جذام جمودی مجرب و معمول است سیماب یک‌درم سم الفار یک‌درم کندر شش درم ریوند چینی سه درم صمغ عربی دو درم سیماب را در آب لیمو قتل کنند و باقی ادویه کوفته بیخته آمیزند و در زهرهٔ گوسفند یک‌درم حب مقدار مونگ بندند و یکحب صباح و یکشام بخورند پرهیز از ترشی ضرور است **نوع دیگر** از مجربات

بعضی اطبا در وقتیکه ناخن و اصابع دست و پا ساقط شوند مارسیه را کشته سرآن دور نموده گوشت آن را از استخوان جدا کنند و سه ماشه سم‌الفار با گوشت مذکور کهرل نمایند تا آن‌که سیاه شود پس حبها به قدر فلفل سیاه بندند و هر روز یک حب در مسکهٔ گاؤ آمیخته دهند تا سه روز متواتر غذا جو دهند دیگر هیچ غذا نباید داد **دوایی که** در وقت استحکام جذام به‌کار آید هلیلهٔ سیاه پوست هلیلهٔ زرد افتیمون هر یک پنج جزو با مویز منقی پانزده جزو سوده آمیخته هر روز یک توله بخورند و این قرصها طلا کنند شیطرج هندی زاج سرخ هر یک یک و نیم درم سرمه مازوی سبز روناس خربق سیاه استخوان ماهی شبوط آطریلال هر یک دو درم عنصل سه درم کوفته بیخته بسرکهٔ انگوری قرصها سازند و هر روز به سرکه سائیده طلا کنند **عرق** تالیف حکیم علوی‌خان که در جذام بعد تنقیه معمول است و از بیاض استاد مرحوم منقول برگ شاهتره نیم آثار سرپهوکه چرایته چوب بجیسار گل مندی تخم نیم تخم بکائن پوست هلیلهٔ زرد هلیلهٔ کابلی هلیهٔ سیاه پوست بلیله آمله دهمایه زردچوب ریک نیم پاؤ کاسنی بیخ کاسنی پوست درخت نیم پوست بکائن نیل کنهی تخم پنوار گشنیز خشک گل نیلوفر گل نیم گل بکائن گل سرخ هر یک پاؤ آثار گلو سبز سه پاؤ شیطرج هندی گل بنفشه برگ گاوزبان هر یک دو دام بابچی سه دام برگ حنا پوست کچنال هر یک چهار دام نیمکوفته در بیست آثار آب دو شبانه‌روز تر نموده عرق کشند و هر روز نیم پاؤ همراه این معجون بخورند گل سرخ گل بنفشه گل نیلوفر گل گاوزبان بادرنجبویه تخم بادرنجبویه تخم شاهتره برگ گاوزبان هر یک یک توله بسفائج فستقی اقتیمون تخم کاسنی مویز منقی هر یک دو توله عناب ولایتی بادیان خطائی چاء خطائی جدوار خطائی سنبل‌الطیب عود غرقی هر یک سه ماشه و در نسخهٔ دیگر هر واحد یک توله است کوفته بیخته مربای هلیله مربای آمله هر یک شش عدد در گلاب و کیوره خیسانیده خسته برآورده مالیده صاف کرده عسل دو چند نبات یکچند قوام ساخته معجون سازند شربتی از نیم توله تا یک توله معجون اسفیل که در این باب مجرب‌النفع است از تالیف حکیم کلو صاحب و منقول از بیاض والد ماجد غفرالله مها پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه آملهٔ منقی شیطرج هر یک سه توله دارفلفل خردل بنارسی هر یک یک و نیم توله اسقیل مشوی هفت و

نیم توله زعفران اذراقی هر یک پاو کم چهار توله برادهٔ دندان فیل بیست و سه ماشه شهد صاف خام سی توله و اگر یک و نیم توله سیر را در شیر میش پخته اضافه نمایند اولی بیست معجون ساخته از هفت ماشه شروع کنند و به تدریج تا به یک توله رسانند و قدرت رب شافی مشاهده کنند و اگر با این عرق بخورند بزودی شفا یابند تخم کاسنی مکوه برگ حنا شاهتره هر یک نیم آثار پوست بیخ کاسنی برگ و شکوفهٔ کاسنی هر یک پاو آثار گاوزبان نیم پاو عرق کشند و به قدر نیم پاو بدهند **ذکر ادویهٔ مفرده مرکبهٔ هندیه مفید جذام** برمدندی تازه به قدر دو توله با هفت دانهٔ مرح سیاه سائیده چهل روز بنوشند و نان نخود بی‌نمک بخورند مجرب است **دیگر** که در ابتدای جذام مفید نکندبا بری شب در آب تر کنند و صبح آب تر کنند و صبح آب زلال آن با شهد دو توله هفت روز بنوشند و شیرهٔ آن نیز در فساد خون معمول است **دیگر** هرن کهری سفوف ساخته نبات سفید هم چند آمیخته بخورند یا در آب یا در عرق شاهتره شب تر نموده صبح آب زلال با قند شیرین کرده بنوشند و اگر یکدام آن با چند دانهٔ فلفل سیاه در نیم پاؤ آب شیره برآورده بنوشند هر روز چند بار اجابت طبع شود و قلع مادهٔ جذام و حذر نماید و در ابتدا دوای کافی است و غذا نان نخود با روغن زرد خورند **دیگر** دافع جذام سبوس نخود بوزن نیم پاو گرفته در یکسیر آب تر کرده شب نگاهدارند و صبح مالیده صاف نموده می‌نوشیده باشند و تا چهل و نه روز به عمل آرند و از برنج و شیر و جغرات هرچه سفید باشد و از ترشی و بادی احتراز کنند و نان و گوشت و شکر بخورند و اگر قدری از مرض باقی باشد چند روز دیگر بنوشند **دیگر** دافعهٔ جذام و جوش خون پوست درخت هنگوت کوفته بیخته هر صبح به قدر یک توله به آب بخورند و از ترشی و بادی و نمک پرهیزند در دو هفته فائدهٔ کلی می‌شود **دیگر** آب چکیدهٔ نیم که در وقت مستی می‌چکد بر بدن مجذوم مالند و نوشیدن آن نیز مفید **دیگر** نافع جذام حناسه مثقال شب خیسانیده صبح آب صاف آن با قدری شکر بنوشند تا چهل روز و بعضی وزن حنا که در سایه خشک کرده باشند و دوام و وزن آب یک و نیم پاؤ مقرر کرده و نوشته‌اند که بعد خیسانیدن صبح بجوشانند چون نصف آب بماند صاف کرده شهد یکدام افزوده نوشیده باشند **دیگر** برگ سرس یکدام پخته با فلفل گردد و ماشه به آب سائیده هر روز

بنوشند تا چهل روز **دیگر** از مجربات دوستی بول خر هر روز به قدر نیم پاو تا یک هفته بنوشانند و اگر آب افشردهٔ سرگین خر با قدری کافور بنوشند نیز در این باب خیلی مفید **دیگر** مفید جذام اکاس بیل تازه دو دام در یک و نیم پاو آب بجوشانیدن چون نیمه بماند صاف کرده به اضافهٔ شهد خالص نوشیده باشند بهتر آن است که دوای مذکور از بالای درخت نیب با کچنال گرفته باشند و اگر دو جزو آن با یک جزو فلفل سیاه صلایه کرده حبها به قدر بندق هندی بسته خشک نمایند و هر روز یکی بخورند و چند ماه به عمل آرند و در غذا نان نخود یا گندم به روغن زرد بخورند نیز نافع بود **دیگر** پوست درخت سمندر پهل کوفته بیخته هر صبح یک توله بخورند به آب تا سه روز و سه روز ترک نموده باز سه روز بخورند و همچنین تا بیست و یک روز خورند و بیست و یک روز ناغه کنند و غذا در این مدت دال مونگ و کهچری جائزست در ابتدا قی خواهد شد و اگر مرض مستحکم شده باشد اول قی آید بعد از چند روز قی نیاید و بعضی اهل جذام که در ابتدای مرض بخوردن افیون و کوکنار عادت می‌کنند در مرض تخفیف کلی می‌شود **حب جذام** از حضرت مولانا فخرالدین قدس سره پوست بیخ آکهه چهار آثار پخته در سبوچهٔ بر آب انداخته گندم پاو در پارچه است بسته در سبوچه اندازند و بسرگین فیل یا اسپ آن را دفن کنند و بعد بیست و یک روز برآرند اگر آب باقی باشد جوش دهند که آب خشک شود بعد از آن گندم را گرفته خوب کوفته شصت و یکحب بندند و هر روز یکحب با نان گندم و روغن بخورند و غذا نان گندم بی‌نمک یا روغنی **دوایی که** مداومت آن بعد تنقیه فائدهٔ کلی بخشد شاهتره برمدندی نکندبا بری پوست هلیلهٔ زرد مساوی هر روز به قدر دو توله گرفته شب در آب تر کرده صبح مالیده صاف نموده بنوشند مجرب است **ایضاً** که در ابتدای جذام به تجربه رسیده و برای جمیع انواع فساد خون و خارش نافع است پوست هلیلهٔ زرد آمله پوست بلیله محبیه دارهلد گهرنچ پوست درخت نیم کئکی گلو همه مساوی جو کوب کرده هر روز به قدر یکدام پخته تا دو دام خام در آب تر نموده صبح جوش داده صاف نموده تا چهل روز بخورند و از نمک پرهیزند و اگر پت پاپره و چرایته و سرپهوکه و دهینه و دهمایه و چهال کچنال اضافه سازند بغایت سریع الفنع شود **ایضاً** که برای فساد خون و احتراق و جذام از مجربات است پوست

هلیلۀ کابلی پوست بلیله آمله سرپهوکه محبیه برادۀ شیشم صندل سرخ صندل سفید هر واحد دو توله کوفته نگاهدارند و به قدر دو توله در آب جوش داده شهد خالص دو توله حل کرده بنوشند و در نسخۀ دیگر وزن سر پهوکه پنج توله و شهد یک توله و پوست هلیله زرد عوض بلیله نوشته **ایضاً** که معروف به‌کاره محبیه است مصفی خون و نافع به اقسام جذام است مجیبه چهال مروار نیم زردچوب نسوت دارهلد چرایته تلخ پتیس کته پایرپا ترپهله برگ نیل کهنچی بای به رنگ پت پاپره بچ خراسانی بابچی بیخ جوانسه چهال کرا مساوی نیمکوب نموده بدارند و هر روز به قدر یک تنکه گرفته در نه توله آب جوش دهند چون سوم حصه بماند صاف نموده یکفلوس شهد انداخته بنوشند تا چهل و نه روز غذا نان گندم و دال سونگ بی‌نمک **ایضاً** که برای تصفیۀ خون فاسد مجرب است موته بابچی چرایته پوست بکاین صندل سفید هر یک سه ماشه گلو هلیله بلیله آمله هر یک چهار ماشه کیکی بای به رنگ زردچوب بچ سونه کوه اندر جوپهنکره کثانی خرد و بزرگ بجیسار هر یک دو ماشه همه ادویه را در نیم آثار آب بجوشانند هرگاه شش یا هفت دام بماند صاف نموده یک توله عسل یک توله نبات داخل کرده بنوشند و در نسخۀ دیگر که مفید جذام و خدر است محبیه پوست کراچیته مورهری و یودار پاوه ستاور چوب کهیر مغز املتاس پهول زنگ چهار بر مغز کرنج برگ اروسه پت پاره سانه اتیس بیخ اندراین زیاده است و وزن هر یک سه ماشه و نوشته که در سه پاؤ آب جوشانند هرگاه چهار دام باقی ماند صاف کرده بنوشند و اگر خواهند سفوف کرده مقدار یکدام بخورند **ایضاً** للجذام از بیاض اوستاد مرحوم آب توری تلخ جنگلی گرفته در طشت انداخته رو بقبله کرده در آفتاب نشسته بر بدن بمالند و همان وقت به قدر نیم فلوس گندهک سفوف کرده بخورند بعونه تعالی عرق از بدن سائل شده عقدها تحلیل خواهد شد **ایضاً** که از خوردن کشنجات حالت جذامی به همرسیده باشد مجرب است آب بیخ ترب آب بیخ چولائی دشتی که خاردار می‌باشد هر واحد یک توله روز اول بنوشند و هر روز یک یک توله افزایند و تا نیم پاؤ رسانند و باز به دستور بکاهند و بر مقدار روز اول آیند هرگاه سبوس از بدن جدا شود چاق گردند **ایضاً** که جهت اخراج هر قسم کشتۀ خام معمول است بگیرند برگ سرپهوکه از یک توله تا سه توله به حسب ضعف

و قوت مریض و از پنجعد و یا هفت تا دوازده عدد فلفل سیاه کوفته هر دو را شب در آب تر نمایند و صبح بطور بنگ سائیده صاف نموده بنوشند در سه چهار روز همه کشته از راه بول خارج شود اگر خواهند که معاینه کنند بول را در پیالهٔ چینی کرده بعد به آهستگی بریزند زیرا آن ظاهر گردد و اگر شیرهٔ سرپهوکه سبز بنوشند نیز جائزست **دوای زرنیخ** برای جذام از حضرت شاه شرف قدس سره هرتال طبقی را دوازده پاس در آب بهت کیائی سحق نموده در بیخ کیله کاویده بنهند و آنچه از اندرون آن کیله برآید بر آن زرنیخ نهند و بر آن سه کپرو قی کرده و گل آلوده در کمین پاولا پاچک دشتی بسوزند به عده چهال درخت اندر جو یک اثار سوده و یک توله از این هرتال آمیخته یک کف دست بخورند **نوع دیگر** برای جذام که جاری شده باشد از بیاض والد مرحوم زرنیخ طبقی زاج سفید کف دریا هر یک یک ماشه کوفته بیخته در دو سکوره نهاده گل حکمت نموده خشک کرده در پنج آثار پاچک دشتی ته و بالا نهاده آتش دهند هرگاه سرد شود برآورده به قدریکه و سرخ خورده باشند **نوع دیگر** که اهل هند آن را رس هرتال نامند هرتال یکدام مغز کرنجوه پهنکری هر یک دو دام اول مغز کرنجوه نیمکوفته نصف آن در سکوره نهند و بالای آن پهنکری کوفته نیمهٔ آن پهن نمایند و بالایش ولی هرتال گذازند پس نصف باقی از مغز کربخوه و پهنکری بالای هرتال پهن نمایند و سکورهٔ دیگر بالای آن گذاشته گل حکمت نموده در هفت آثار پاچک دشتی آتش دهند چون سرد شود برآرند و به قدر نیم سرخ با برگ پان خورند در پنجاه روز جذام و برض برطرف شود و بعضی بجای پهنکری کف دریا می‌گیرند و بعضی هرتال دو دام در بیست دام پهنکری کشته می‌کنند **نوع دیگر** برای رگت پتی و حذر و آتشک هرتال ورقی یک جزو مرچ سیاه نه جزو هرتال را یک یک مرچ انداخته کهرل کنند تا که مرچ تمام شود و مثل سرمه باریک سازند به عده بوزن یک رتی و اگر گرمی کند نیم رقتی در روغن ماده گاؤ ته و بالا نموده بخورند به عده نان نخود بی‌نمک با روغن گاو بسیار بخورند همین طور تا مدت بیست و یک روز به عمل آرند پرهیز از جمله چیزها و خصوصاً از روغن تلخ که اگر یک قطرهٔ آن بدست رسد تمام بدن آماس کند و نزدیک چراغ هم نروند و بعضی وزن فلفل هرتال مساوی یک یک توله نوشته‌اند و بعضی بغیر فلفل صفر هر تال را

یازده پاس در آب کیائی خرد کهرل کرده در برگ پان می‌خورانند و مفید می‌شود **سفوف هندی** جهت جذام مادامیکه بینی نه نشسته باشد به‌کار آید درخت نیم کهنه که قریب صد سال باشد گل و بارد برگ و پوست تنه و پوست بیخ او هر یک نیم آثار پوست هلیله پوست بلیله آمله بابچی گلوهر واحد پاو آثار کوفته بیخته سفوف سازند قدر خوراک از دو مانگ تا چهار مانگ یا کاره حبیه سه چله بخورند و اگر این ادویه با عسل معجون سازند مضائقه ندارد از گوشت و نمک و جمیع ترشی‌ها و چیزهای گرم پرهیز نمایند و نان نخود بخورند و ضروره قدری نان گندم و نمک بخورند **ایضاً** که مجرب نوشته‌اند برگ نیم برگ بکن شهدیوی کلان کیائی با بار و بیخ و برگ آن آملهٔ اکبرآبادی ابنی هلدی سرپهوکه بابچی همه را جدا جدا کوفته از هر واحد یک پاؤ اکبری بگیرند و ممزوج نموده جمله را چهل و نه حصه کنند یکحصه صبح و یکشام بدهند غذا دال نخود بی‌نمک و نان نخود بی‌نمک و بنابر ضرورت نان میده و کباب بی‌نمک باید داد **ایضاً** که برای جذام مستحکم مجرب است پوست هلیلهٔ زرد پوست بلیله آمله منقی هر واحد دو دام گل سرخ است گلو ریوند چینی اصل‌السوس مقشر دانهٔ الایچی خرد و کلان گشنیز خشک هر یک یک دام گیرد پوست تیواج خطائی و اگر نباشد عوض آن پوست بیخ کرا برنج ساتهی پوست بیخ انجیر و شتی قسط تخم پوار بابچی سرپهوکه زردچوب هر یک نیم دام برگ نیم بار نیم گل نیم پوست بیخ نیم پوست تنه نیم هر واحد یکدام گندهک صاف کرده نیم دام همه را باریک سائیده پارچه بیز نموده هر روز به آب سرد نیم دام بخورند غذا برنج ساهی و دال مونگ کم روغن و کم نمک تا چهل روز پرهیز نمایند **ایضاً** پوست بیخ انجیر دشتی دو دام مرچ سیاه نیم توله هر دو را کوفته بیخته سفوف سازند و به قدر مناسب بخورند و در ایام خوردن او به آبی که در آن بیخ جهر بیری جوشانیده باشند غسل نمایند و از غذای سفید پرهیزند **طلا** مجرب میرغلام رسول شراب دو آتشه به قدر چار فلوس پخته هلیلهٔ کلان دو عدد نیله تهوتهه ده ماشه نیل بری ده ماشه آب لیمو و عدد آب برگ تنبول آب کوکنار هر یک دو فلوس همه ادویه کهرل کرده هفت روز بر بدن مالش نمایند **عرق معمول** در جذام و خارش و برص و آمله و بثور و قروح و مقوی قلب است گل سرخ دو آثار برگ گاوزبان

شاهتره صندل سفید و سرخ برگ نیب مغز تخم نیب گل نیلوفر برگ کاسنی گل سیوتی برگ کاهو سبز خس هندی هر واحد یک سیر گل نیب برگ حنا بادیان خارخسک سر پهوکه گل گاوزبان آمله بهارنارنج چرایته چوب چینی برادهٔ شیشم گشنیز پوست سنگتره هر واحد پاوسیر پوست هلیلهٔ زرد پوست بلیله هلیلهٔ سیاه عشبهٔ مغربی تخم خیارین نیمکوفته افتیمون هر واحد نیم پاو بسفائج فستقی سنبل‌الطیب تخم خرفه دانه الایچی کلان هر واحد پنج توله سعد کوفی چار توله جدوار خطائی ساذج هندی هر یک سه توله برگ پان دو صد عدد و زعفران شش‌ماشه مشک یک ماشه عرق کشند شربت بررای طبیب **نوع دیگر** برای فساد خون از بیاض والد مرحوم پوست درخت نیم برگ نیم تخم نیم گل نیم برگ بکاین تخم بکاین پوست درخت بکائن گل بکاین برگ گلاب گل نیلوفر گل سرخ گل خطمی برگ شاهتره چرایته سرپهوکه مکوه گلو کاسنی گشنیز خشک هر یک پاو آثار گل بنفشه برگ گاوزبان هر یک نیم پاو افتیمون بادرنجبویه اسطوخودوس بسفائج صندل سفید صندل سرخ الایچی کلان الایچی خرد بالنگو هر یک پنج توله پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی پوست بلیلهٔ آملهٔ منقی هر یک نیم آثار عرق کشند و در نسخهٔ دیگر پوست درخت کچنال پوست مولسری دو دهی خرد برگ بهنگرهٔ سیاه شاخ و برگ جوانسه پوست درخت گولر برگ حنا برگ بید ساده مندی تخم شاهتره دهمایه بیخ کاسنی چوب بجیسار عناب خس برم‌دندی نیل کنیهی هلیلهٔ سیاه برادهٔ چوب آبنوس برادهٔ چوب شیشم هر یک پاو آثار عوض برگ گلاب و گل خطمی و مکوه و گل بنفشه و افتیمون و اسطوخودوس و بسفائج و هر دو الایچی و بالنگو مرقوم است و وزن همه مساوی است و برای دفع مواد سوداوی و جذام و غیره مفید نوشته‌اند **معجون نیب** دافع جذام و خدر و فساد خون و مواد آتشک و معمول پوست شاخ نیب پوست بیخ نیب برگ پوست شاخ انجیر دشتی هر یک چهار دام شاهتره گشنیز چرایته تلخ پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی پوست بلیله آمله هلیلهٔ سیاه شیطرج گل سرخ بادیان سنای مکی بسفائج درونج هر یک دو دام کوفته بیخته بسه چند شهد به سرشند خوراک یک توله و در خوردن این از ترشی و با وی پرهیزند و در غذا نمک کم خورند **طریق استعمال چوب چینی** بدآن‌که مزاج چوب چینی نزد محققین مرکب

القوی است لیکن در زائد بودن یکی از دو کیفیت فاعله اختلاف ست و رطوبت فضلیه بسیار دارد و منافع چوب چینی آن است که او مقوی حرارت غریزی و اعضای رئیسه و باه و اعضای تناسل و معده است و مجفف رطوبت غریبه و ملطف و محلل و سریع‌النفوذ در عمق بدن و مفتح سدد و محلل مواد غلیظه و مدر بول و عرق و منقی خون و روح از کثافات و ملین صلابات و متعقدات و قامع قروح خبیثه و جروح مزمنه و نافع مرض آتشک و اکله و اورام و بثور و جمیع علل سوداویه مثل جرب و حکه و جذام و قوبا و مالیخولیا و جنون و تب ربع و بواسیر و نواصیر و وجع مفاصل و داءالفیل و داءالثعلب و داءالحیه و سرطان و بهق سیاه و برص سیاه و رافع سائر اوجاع باردۀ مادی و ساذج و ریحی و اکثر امراض بلغمی مانند نزله و زکام و استسقا و امثال آن و جهت تحسین لون و تنیوم و تسمین بدن و ابراز جدری و حصبه و رفع سمیت خلط و قطع عادت افیون بی‌نظیر و انواع بواسیر را در غایت نفع است بالجمله اهل تجارب اتفاق کرده‌اند بر آن‌که از ادویۀ مفرده هیچکدام در هیچ باب بنفع چوب چینی نمی‌رسد و آن‌که در بعضی امزجه و برخی از امراض مضر دآن استه‌اند از عدم مراعات امزجه است چه نحیف و محرور را تعریق بدان و استعمال شیرینیها او ادویۀ حاره مضر است و مبرد را تبرید و کثرت آب یا قلت مقدار چوب چینی و صاحب سدۀ احشار اجرم آن که مسدد قوی است لهذا در اکثر مواد مستعمل جوشاندۀ اوست و **خوبی** چوب چینی آن است که دردی یعنی گلابی و کم‌گره و غرقی یعنی سنگین باشد و بعضی گفته‌اند که نیم غرقی بود یعنی چون در آب اندازند بین بین بایستد و بته نشیند و نه بر سطح آب آید لیکن بقعر مائل تر بود و زیرا که افراط تقل او دلیل فجاجت است و باید که بوسیده و کرم خورده و کهنه و حجری یعنی بسیار سخت که از کارد بدشواری بریده شود نباشد و در خردی و بزرگی میانه باشد و اگر جامع صفات حسنه باشد بزرگی او بد نیست بلکه هرچند بزرگتر بهتر والا کوچک بهتر است دیگر آن‌که مثل کمان بسیار کج نباشد و سطح ظاهری مستوی باشد و باید که ظاهر او مخالف باطن نبود بلکه اندکی سرخ‌تر باشد و در نرمی و سختی و رنگ مستوی باشد و باید که ظاهر او مخالف باطن نبود بلکه اندکی سرخ‌تر باشد و در نرمی و سختی و رنگ مستوی‌الاجزا بود زیرا که استوا دلیل استوی نضج در جمیع اجزاست و

بی‌رائحه بود و دیگر آن‌که از مغیرات و مفسدات مثل مجاورت کافور و فرفیون و جند و آهک و مشک و امثال آن و رسیدن نم باران و آب دریا و گرمی آفتاب محفوظ باشد و دیگر آن‌که ریشه‌دار نباشد **و شخصی** که ارادهٔ خوردن چوب چینی نماید باید که اول تنقیه به حسب حاجت کند و اکثر حاجت فصد و اسهال افتد و گاهی بر یکی از این هر دو اکتفا کرده می‌شود و گاهی به شرط عدم حاجت هر دو ترک نموده می‌آید و یک هفته قبل از شروع عرقیات مناسبه شرباً و غسلاً به‌کار برد و آب را ترک نماید و همچنین عادت کم خوردن نمک کند تا آن‌که وقت شروع نمودن قدر قلیلی از نمک باقی باشد و از برای مزاج گرم خریف و برای بارد ربیع مناسب است و در گرمای گرم و سرمای سرد استعمال او ممنوع است و ایضاً بدون ضرورت عظیم استعمال این دوا نباید کرد و اسنان خوردن چوب چینی کهولت و ابتدای شیخوخت است و در اثنای خوردن آن از آب صرف و هوای سرد و حموضات و به قولات و لبنیات و فواکه رطبه و تناول نمک و اطعمهٔ غلیظه و کثرت اکل و جماع و حمام و حرکات سخت و جز آن هرچه منافی صحت باشد لازم دانند و از شیرینی‌های مفرط و ادویهٔ بسیار گرم پرهیزند و اگر سن و مزاج مقتضی تبرید باشد شیرهٔ خرفه و امثال آن همراه عرق بیدمشک و گلاب و دیگر اشربه استعمال توان کرد و اگر دیگر عوارض مانند پیچش و جز آن رو دهد ادویهٔ مناسبهٔ آن مرض همراه آب چوب چینی یا دیگر عرقیات استعمال باید کرد و تا مقدور از غم و حزن اجتناب نمایند و بفرحت و بهجت مشغول دارند و اگر عادت بمسکرات باشد سوای شراب موافق معتاد بوقت آن به عمل آرند و چون از خوردن چوب چینی فارغ شوند همان پرهیز که در میان خوردن آن بود تا چهل روز مرعی دارند و آهسته آهسته رجوع بعادت خود نمایند و از حمام تا هشتاد روز پرهیز باید کرد **و طریق** خوردن چوب چینی این است که بگیرند چوب چینی موصوف یک مثقال و کارد ریزه ریزه کرده در ظرف نقره یا مس بسیار قلعی‌وار یا گلی انداخته در عرقهای مناسبه و گلاب و عرق کیوره که وزن آنها دو آثار باشد تمام روز تا دوپهر شب تر نمایند بعد از آن بر آتش ملائم بپزند تا که چهارم حصه بماند پس از آن آهسته آهسته دهن ظرف را وا کنند و پنج دام وقت صباح و پنج دام وقت شام با قدری نبات سفید شیرین کرده به طریق قهوه بخورند و باقی را

در ظرفی دیگر بدارند و بجای آب صرف نمایند و غذا نان گندم و جو و قلیه و شور با پلاؤ و کباب بی‌نمک و زرده و حلویات مناسبه و نقل بادام و پسته تنها یا با نبات نمایند و گوشت بچهٔ مرغ و بره و دراج و تیهو و دیگر غذاهای لطیف و سبک مناسب بود و از پیاز به قدریکه اصلاح گوشت کند و روغن به قدر معتاد باید خورد و دیگر چهار مثقال چوب چینی بگیرند و از کارد ریزه ریزه کرده در دیگ انداخته در ده آثار آب به طریق سابق بچوشانند تا بنصف رسد آتش را موقوف نمایند و دهن ظرف را آهسته آهسته وا کنند و این را خرچ حوائج ضروریه مثل رو شستن و طعام پختن و استنجا نمودن و جز آن نمایند و قدری از این گرفته جامه و کلاه و پایجامه رنگین نمایند و تا ایام خوردن چوب چینی همین پارچه را در بدن دارند و مکانی را که در آن ارادهٔ خوردن چوب چینی می‌نمایند باید که از همه جا بند کنند که تا هوا اثر نکند و درهای او را به آئینه یا ابرک مسدود سازند و روشنی به قدر خوش آینده دارند و اگر دیوار و سقف آن نیز بپارچهٔ که از چوب چینی رنگین کرده باشند بپوشند و پارچهای حضار و خوادم هم از آن رنگ کرده باشند بهتر است و به قول حکیم شریف‌خان بعد از سه روز یک یک ماشه هر روز هر دو جا در ثفل سابق افزوده باشند به این طریق که روز چهارم پنج و نیم ماشه و روز پنجم شش و نیم ماشه و روز ششم هفت و نیم ماشه و روز هفتم یازده و نیم ماشه و علی هذاالقیاس و آنچه از چوب چینی اول زبون و سیاه شده باشد در چوب چینی دوم که از برای استعمال تیار می‌شود افزوده باشند و به قول حکیم ذکاءالله خان روز اول چوب چینی ورق ورق تراشیده بوزن سه مثقال در یک و نیم آثار آب شیرین به دستور تر کرده بجوشانند تا نیم آثار آب بماند صاف کرده ثقل آن نگه دارند و آب صاف آن را پاو سیر گیرند و یک و نیم توله نبات سفید آمیخته وقت صبح و باقی آب با همین وزن نبات بوقت شام در خلو معده از طعام به دستور نیم‌گرم کرده بنوشند و روز دوم همین قدر چوب چینی دیگر در همین قدر آب به دستور تر کرده با ثفل مذکور جوشانیده بنوشند و هرچه از این ثقل سیاه شود و در نمایند و باقی ثفل نگاه داشته باشند و بعد هر سه روز یک مثقال چوب چینی نو در ثفل سابق اضافه نموده باشند تا بهفت مثقال رسد به عده همیشه هفت مثقال چوب چینی را با ثفل سابق در دو آثار آب جوشانیده شیرین کرده به دستور می‌خورده باشند تا سی و دو روز بعد از آن هر روز یک مثقال از چوب چینی کم می‌کرده

باشند و یک توله چوب چینی را علیحده در هفت آثار آب بجوشانند چون پنج آثار بماند صاف کرده آب او را در طعام و وضو و استنجا و غیره استعمال نمایند و وزن این در میان مدت معلومه تا دو توله رسانند و آبش به قدر ضرورت اضافه می‌کرده باشند و به قول حکیم علوی‌خان به جهت ابدان قویه و امراض صعبهٔ مزمنه مانند آتشک و جذام و قروح خبیثه عتیقه و امثال اینها سه روز هر روز سه مثقال و سه روز دیگر هر روز پنج مثقال و سه روز دیگر هر روز هفت مثقال و بدین ترتیب تا مدت بیست و یک روز بعد هر سه روز دو مثقال بیفزایند که تا روز بیست و دوم بچهارده مثقال برسد و بعد از روز بیست و سوم به دستور بکاهند که باز سه مثقال برسد و در مدت چهل و پنج روز مقدار خوردن چوب چینی بدین طریق سه صد و نود مثقال می‌شود و باید که سرپوش دیگر را واژون بگذارند و به خمیر محکم گیرند که بخار از دیگ بیرون نیاید و از هر جا که بخار آمدن آغاز کند همان وقت بند نمایند و به آتش نرم بجوشانند و سنگی بر سرپوش بگذارند تا از قوت بخار سرپوش مندفع نگردد **و طریق** معلوم نمودن اینکه آب بمقدار مطلوب رسیده است این است که هر قدر که آب بعد از طبخ نگاهداشتن آن منظور باشد در دیگ بیندازند و سرپوش را بر دیگ گذاشته پوشیده آب و دیگ و سرپوش و چوب چینی و خمیر را وزن نمایند و سنگ وزن آن را نگاهدارند به عده آن مقدار آب که در طبخ فانی شدن آن منظور باشد بر آن ریخته سر آن را به دستور به آرد مستحکم نموده به آتش بسیار ملایم طبخ دهند تا آن‌که به حدس دریابند که بوزن مقرر رسیده آن هنگام از آتش دیگ را برداشته وزن نمایند با وزنهٔ سنگی که نگاه داشته‌اند اگر برابر باشد فبها والا باز قدری آتش در زیر آن نمایند و ساعت بساعت وزن نمایند تا به حد مقرر رسید پس صبح دیگ را فرود آورده نزد خود طلبیده به دستور بنوشند و باید که چنان بپزند که طبخ تمام تا بوقت صبح شود که وقت خوردن آب سرد نشود و هر روز سر دیگ را نزدیک مریض آهسته وا کنند تا بخار خفیف او بسر و دیگر اعضا برسد و اگر علت در عضوی دیگر بود آن عضو را بر بخار چوب چینی بگذارند و بعد از سه روز تا پنجروز یا هر هفته تعریق می‌نموده باشند و بهتر آن است که در روز بحران تعریق نمایند **و طریق تعریق** آن است که مریض را بر کرسی بهیئت باف و یا بکرسی چوبین که به قدر

روپیه سوراخ داشته باشد بنشانند و گرد کرسی از پارچه ملفوف سازند و لحاف بر خود گیرند بطوریکه راه نفس گشاده باشد و دیگر را زیر کرسی درآورده به تدریج بخار رسانند و صبر کند که تمام بخار برآید پس از آن دیگ را برآورده آب صافی او گرفته یکدو پیاله از همین آب بیاشامند و تا عرق دارند اصلا از جای خود حرکت نکنند و به تدریج عرق را از پارچه خشک نموده از لحظ برآیند و لباس خود بپوشند **بالجمله** بعد انفراغ از خوردن چوب چینی عرق چوب چینی یا سفوف چوب چینی شروع نمایند و اگر چوب چینی نو نباشد از همان چوب چینی که چهل روز به استعمال در آمده است سیاه و بوسیده را دور کرده به‌کار برند و حکیم شریف‌خان صاحب در چوب چینی قدیم پاو آثار چوب چینی تازه انداخته ده آثار عرق همی کشیدند و نیم پاو با گلاب و عرق کیوره و عرق گاوزبان و معجون چوب چینی می‌دادند و جرم چوب چینی در سده و ورم احشا نهایت مضر است و باید که سفوف و معاجین به ادویهٔ مناسبهٔ هر مرض و مزاج ترکیب داده استعمال می‌نموده باشند و قدر خوراک بیخ چینی در سفوف چند روز اول زیاده از دو دانگ و نیم مثقال نباشد و به تدریج اضافه نموده از یک مثقال تجاوز ننمایند و در مزاج معتدل از چهار دانگ شروع باید کرد و به تدریج تا یک و نیم مثقال باید رسانید و در مزاج قوی از یک مثقال شروع نمایند و تا دو مثقال به تدریج رسانند و مدت خوردن سفوف چوب چینی تا دوازده یا پانزده روزست و گاهی کمتر از این مدت نیز کافی است و اگر بعد از این مدت احتیاج باقی باشد بهتر آن است که به دستور اول شروع از اقل نمایند و به همان ترتیب بیفزایند تا بمقدار اول یا کمترازان برسد و معجون چوب چینی تالیف حکیم شریف خان که در مبحث آتشک گذشت اینجا هم مفید بود و همچنین مفرح بارد و دواءالمسک بارد که در آن چوب چینی انداخته باشند همراه عرق مذکور نافع بود و اگر در هنگام استعمال احداث گرمی نماید چند روز از چوب چینی نیفزایند تا رفع آن گردد پس به قدر احتیاج بیفزایند و اگر بدان اکتفا نشود کم نمایند به قدر ضرور یا بعض مبردات مناسبه بیاشامند و غذاهای گرم را ترک نمایند و در میان شرب چوب چینی و بعد اتمام آن تغیرات و تبدلات بسیار در احوال رو می‌دهد از ضعف بدن و بی‌رغبتی طعام و شراب و غیرها باید که مشوش و مترودالخاطر نگردند و ترک

ننمایند زیرا که در اواخز و بعد انفراغ به تدریج طبیعت عود بصحت و تقویت می‌نماید و آن امور علامات تصرف آن دواست در تمام بدن و تحریک آن اخلاط و مواد را اما اگر گرمی بسیار احداث نماید و از کم کردن و تدارک آن بمبردات مناسبه طبیعت به اصلاح نیاید و دانند که ضرر خواهد رسانید ترک نمایند و لجاجت در آن نکنند که ضرور چوب چینی را بمقدار و مدت مقرر باید رسانید خواه مریض صحت یابد خواه هلاک گردد بلکه باید که نظر طبیب بر صحت و ابقای قوت که راس‌المال است باشد که در آن نقصانی تازه عائت نگردد الحاصل این دوائی است بسیار قوی و چنان که نفع آن عظیم است خطر آن نیز خطیر است باید که بدون تجویز طبی حاذق و حضور حکیم مشفق مرتکب استعمال آن نگردند **اقوال حذاق** مؤلف اقتباس می‌نویسد که جهت تنقیۀ اول رگهای متعدده زنند چنان چه اول رگ سر رو و به فاصله سه چهار روز رگ هفت اندام و همچنین رگ باسلیق و همچنین رگ صافن به عده رگ پیشانی و صدغین و دواجین و در این اثنا مطفیات خون شیره کشیده شربت نیلوفر و عناب آمیخته تا هفته دهند و مانند پالک و خرفه و کدو و خیار و بادرنگ و پزد به تنها و یا در قلیۀ بچۀ بز پخته بنان تنک خورانند و یا آش جو یا شربت نیلوفر یا شیربرنج یا قند و یا مهلبۀ شیر گاو به عده تنقیۀ بدن نمایند به مسهلات مخرج سودا ولیکن جهت نضج این مطبوخ دهند گل سرخ تخم کاسنی برگ شاهتره سرپهوکه افتیمون بسفائج مکوه بنفشه هر یک هفت ماشه در ونج عقربی پنج ماشه عناب آلوبخارا هر یک هفت عدد سپستان بیست عدد در عرق شاهتره و نیلوفر و مکوه و گلاب هر یک نیم پاو شب خیسانیده صبح بجوشانند که به نیمه آید گلقند چهار توله مالیده صاف نموده بنوشانند تا دو هفته و غذا قلیه بچۀ بز ساده و قورمه و پلاو تناول فرمایند و روز پانزدهم در مطبوخ مذکور پوست هلیلۀ زرد کابلی هلیلۀ سیاه هر یک شش ماشه برگ سنا یک توله در شیر بز خیسانیده خیارشنبر هفت توله ترنجبین شش توله شیرخشت چهار توله شربت شاهترۀ مدبر و یا آلو مسهل چهار توله روغن بادام پنج ماشه اضافه نموده بنوشانند و وقت شب حب لاجورد نه ماشه به عرق شاهتره شش توله بخورانند و وقت دو پهره نخوداب نوشانند و وقت شام شله و یا نان ثرید بدهند و صبح لاجورد مغسول دو ماشه در خمیرۀ گاؤزبان آمیخته ورق نقره

پیچیده بخورانند و بالایش شیرهٔ تخم کاسنی و خیارین و مغز تخم کدو هر یک هفت ماشه لعاب بهدانه و ریشه خطمی هر یک سه ماشه در گلاب و عرق بیدمشک و نیلوفر هر یک شش توله برآورده شربت نیلوفر سه توله سبوس اسپغول و یا تخم فرنجمشک هفت ماشه کف زده بدهند و غذا وقت دو پهر به دستور دارند و همین نمط هفت هشت بلکه زیاده مسهل داده معجون علوی‌خان یا عرق ایشان دهند و همچنین دیگر عرقیات مصفی خون به‌کار برند و بعد تنقیه تا چهل روز متواتر خوردن این ایارج اندروخوس قلع و قمع مادهٔ جذام می‌کند از مجربات است و اکثر بکرات و مراتب تجربه درآمده و گاهی تخلف نکرده و برای تنقیهٔ بدن در احتباس حیض نیز معمول اسطوخودوس کمافیطوس غاریقون سفید خربق سیاه فلفل سیاه فلفل سفید ماذریون سقمونیای مشوی پیاز عنصل بریان هر یک هژده درم زعفران فرفیون اشق هر یک هشت درم مرمکی چهار درم عصارهٔ قثاءالحمار سه درم عسل پنج رطل شربتی دو درم و اگر از این تدبیر به نگردد باید که چوب چینی و ماءالجبن دهند اگر دسترس باشد والا عوض آن آب شاهترهٔ مروق و یا گلو با شربت عناب دهند و یا شربت شاهترهٔ مدبر و باید که در هر هفته جهت اسهال وقت شب حب لاجورد نه ماشه در معجون نجاح دو توله بخورانند و ادویهٔ مسله سودا در مروق شب خیسانیده صبح بنوشانند و همچنین تدبیر تا چهل روز کنند پس عرقیات استعمال نمایند و نوشیدن این ماءاللحم افعی تالیف علوی‌خان در این باب از مجربات است گوشت افعی که سر و دم بریده باشد نیکوشته نیم آثار گوشت بره یک آثار مرغ جوان سه عدد برگ ریحان برگ ترنج برگ شبت پودینه همه سبز هر یک یک قبضه ساذج هندی گشنیز خشک الایچی کلان قرنفل هر یک سه توله پیاز نیم آثار در روغن زیت بریان کرده صاف نموده بسفائج بادرنجبویه هر یک چهار مثقال افتیمون برگ گاوزبان هر یک ده مثقال در عرق شاهتره و عرق بیدمشک و عرق کاسنی هر یک یک آثار آب شیرین چهار آثار زعفران دو مثقال عنبر اشهب مشک تبتی هر یک نیم مثقال در نی بسته سه شیشه عرق کشند شربتی از ده مثقال تا بیست مثقال و شخصی را انگشتها افتاده و تشقق همه بدن پدید آمده و آب بدبو می‌پالائید این سفوف دادم ریوند چینی شاه پسند که نوعی از حب‌النیل است جواکهار هر یک سه توله تربد اکبرآبادی برابر همه نمک لاهوری به قدر ذائقه شربتی نه ماشه وقت شب و غذا گوشت بچهٔ بز با نان

خشکار در مدت سه ماه صحت تام یافت باز در ابتدای هر فصل یک ماه این سفوف استعمال می‌کرد بسیار مفید افتاد و شخصی را که بینی پست شده و آواز گرفته و تشقق در تمام بدن پدید آمده حب مسهل حب‌السلاطین تا چهل روز متواتر یک صبح و یکی شام دادم و هر روز چهار پنج نوبت اجابت طبع میشد به عده تا چهل روز اطریفل شاهترهٔ علیوخان که در آن عود صلیب است خورانیدم و باز وقت شب نه ماشه سفوف مذکور و صبح حب مذکور تا یک ماه مقرر داشتم چنان چه هر روز هفت هشت نوبت اجابت طبع می‌شد و مواد مختلف‌الالوان خارج می‌شد و بعد یک ماه هر دو را موقوف کرده باز تا چهل روز اطریفل مذکور دادم روز چهل و یکم موقوف نموده حجامت با شرط بر هر دو ساق و فخذین و بر هر دو دست از ذراع تا بکتفین در یک روز کردم و مغز بندق هندی در روغن گل سوده در مخزین چکانیدم بعد دو گهری خون سوسنی رنگ متعفن از هر دو سوراخ بینی به قدر فلوس بیرون آمد و بیهوش گشت به استعمال اضمده و لخلخه که در شیر غش مذکور شده بهوش آمد و آواز او گشاد و بینی بلند شد و به تمامه صحت یافت **مصنف خلاصه** از تذکره انطاکی و غیره نقل کرده که در آغاز ظهور این علت فصد کنند از باسلیق راست هرچند که بر کثرت خون دلیل نبوده باشد بعد از آن بتلطیف غذا امر فرمایند بشوربای چوزهٔ مرغ با نان سمید و گوشت بره و بزغاله و شکر و روغن و مویز یا پسته و شیر گاو و شیر بز اقتصار ورزند و ماءالشعیر با عناب و شکر تا یک هفته همی دهند و بعد از آن به مطبوخ شبت و نمک و حب‌البان و کزمازج قی آورند تا سه روز آنگاه منضج از گاوزبان و بادرنجبویه و نیلوفر هر کدام دو درم تخم کاسنی سه درم با شکر سفیده ترنجبین بدهند و بعد از هفته هرگاه علامات نضج اندر قاروره پدید آید به مطبوخ افتیمون تنقیه نمایند پس از آن یک هفته یا دو هفته طبع را راحت دهند و در این ایام به استحمام و مالش روغن بنفشه و نیلوفر و کدو و بادام شیرین و غرغره به شیر زنان و روغن بادام و تغذیه به اغذیهٔ مرطبه و ترطیب بدن مشغول باشند به عده اگر مرض غیرمستحکم باشد این شربت در اول هفتهٔ سوم بدهند و بعد آن ماءالجبن با دو مثقال ایارج لوغاذیا در تمام هفته دهند به عده اعادهٔ شربت در آغاز هفته چهارم کنند که آن صحت بخشد و قریب صد مرتبه به تجربه رسیده و از تالیف من است **صنعت آن**

مروارید سقمونیا هر واحد یک‌درم لاجورد هلیلهٔ سیاه هر واحد نیم مثقال و الا ماءالجبن به این سفوف سودا دهند هلیلهٔ سیاه پوست هلیلهٔ کابلی هرکدام پنج درم غاریقون سه درم بسفائج افتیمون اسطوخودوس گاوزبان هرکدام چهار درم نمک سیاه لاجورد هرکدام یک و نیم درم کوفته بیخته سه درم از آن با سی درم ماءالجبن بدهند و روز دوم این مطبوخ مرتب سازند مویز منقی پانزده درم هلیلهٔ سیاه برگ حنا هرکدام ده درم نانخواه پنج درم حلتیت نیم درم همه را در سه رطل آب بپزند تا بسدس آید صاف نموده پانزده درم عسل در آن حل کرده تمام هفته بنوشند به این نوع که یک روز ماءالجبن با سفوف سوداوی مذکور باز روز دوم از این مطبوخ و روز سوم باز بماءالجبن معاودت کنند و روز چهارم به مطبوخ مذکور و همیسان تا دو هفته بگذرانند انگاه اگر در قوت احتمال یابند فصد احذعین کنند و سه روز راحت داده باسلیق چپ گشایند والا چند روز مطبوخ افتیمون نوشانند بعدازان فصد صافن کنند و شربت مذکور هنگام رجوع قوت دو مرتبه در سفته پنجم بنوشانند این همه مع ریاضت در حال خلو معده و خوردن تریاق کبیر و اربعه به روغن بادام و پسته و استحمام بسیار و نشستن در روغن کنجد و روغن زرد نیم‌گرم هر قدر که ممکن باشد و تا مقدور شربت بیضهٔ انوق یعنی در رخمه که آن از خواص عجیبه است و همچنین شیر گوسفند که آن صحت بخشد مجرب است بعد از آن برای امن از خود تا یکسال کامل تعاهد بدان چه مذکور شد واجب است لیکن شربت مذکور استعمال نکنند مگر در هر دو فصل اعتدال و گویند که از خواص این است که ماری سیاه را در کوزه کرده‌اند و زبل دفن کنند تا کرم افتد به عده آن را بخورند که این به تجربه رسیده و اکثر ثابت کرده‌اند که خوردن مشیمه زنان جذام را متوقف می‌کند و من تجربهٔ این نکرده‌ام و گویند که ادمان مالش کف پای بشحم حنظل سبز جذام را متوقف گرداند و در این تنها اثریست تا آن‌که تلخی او در دهن یابند و از ادویهٔ مجنوره برای ایشان خصوصاً نزد اهل هند این است هلیلهٔ سیاه شیطرج هر واحد ده درم دارفلفل پنج درم بیش سفید دو نیم درم کوفته بیخته چند روز به روغن گاو چرب نموده بدارند به عده به عسل به سرشند و شربت او یک مثقال است و این را بزرجلی نامند و عقب او دواءالمسک بخورند که این تریاق اوست و واجب است محافظت بماقی بماهی شور و عسل و شرب فادزهر در زیادت نور قمر و مالش بتریاق محلول در مسکه و اگر برگ حنا هفت و نیم

مثقال در یکصد و پنجاه مثقال عرق گاوزبان خیسانیده بجوشانند تا بخمس آید صاف نموده با یک اوقیه شکر سفید دهند و همین نوع تا چهل روز مداومت نمایند در ازالهٔ این علت از مجربات مکرره است و گویند که هرگاه به این علاج زائل نشود از سائر معالجات دست بازدارند و از ادویه مؤثره نوشیدن نیم اوقیه از بسفائج با یک اوقیه عسل هر روز تا یک هفته است و دو درم برگ حنظل با شهل تا ده روز همین حکم دارد و سعوط به روغن تخم انگور مع زهرهٔ کرکس جذام مبتدی را زائل می‌کند و مستحکم را متوقف میگرداند و همچنین شرب زمرد و زبرجد و ورق طلا و مروارید هر روز نیم درم تا بیست روز عودسج مطلقاً حتی که طلای او بعد طبخ و خوردن انواع هلیلجات و گوشت روباه و خارپشت بخردل و کذا بیدانجیر مطلقاً و طلا بمروزفت و زیت و نوشیدن طبیخ بیخ گز بمویز سرخ عجیب و مجرب است و کذا میعه مطلقاً و روبیان و گوشت کفتار اکلاً و اگر تخم حنظل برآورند و در آن سه اوقیه هر واحد از زیت و آب انداخته بپزند تا آن‌که روغن بماند و از آن هر روز تا پنج درم به یک درم حجر ارمنی و ثمن ورم سقمونیا بنوشند استیصال سودا نماید و همچنین مداومت خوردن برادهٔ عاج تا پنج درم به آب پودینه و کذا شیطرج مطلقاً و شرب غاریقون و خوردن عنصل بریان و کندر مطلقاً و کذا کرنب و چون عصارهٔ این با نصف وزن هر واحد از قطران و سرکه صبح و شام بنوشند جذام را متوقف گرداند و همچنین قلفهٔ طفل بمشک سوده و کذا شرب حجرالبقر آن را متوقف کند و مجرب است و همچنین فادزهر و زعفران و از مجربات بعد شربت مذکور من این است که بگیرند مروارید و عاج هر واحد یک جزو غاریقون نیم جزو زعفران زهرهٔ کرکس هر واحد ربع جزو به عسل به سرشند و تا سه درم استعمال کنند و به طبیخ پوست بیخ کبر و درخت زیتون و گز فرو برند و استعمال ده قیراط برادهٔ عاج و هشت جو زمرد سائیده و شیر بز جوان سرخ رنگ و شیر گوسپند تازه که همان ساعت دوشیده باشد بغایت نافع است تا سه روز یا هفت روز توان داد و بدانند که چون این علت مزمن و متمکن شود از فصد و استفراغ به الکل دست بازدارند تا مادهٔ ردی در بدن انتشار یافته باعث هلاکت نگردد و اطبای هند در این باب تراکیب غریبه همچون بیشی و بزرجلی و امثال آن ایجاد نموده‌اند بعد از تنقیهٔ بدن بخورند و چندان استعمال نمایند که در چشم تاریکی آورد و بیندازد و بدن را مقشر سازد و از انجمله روغن عذره است که براز خشک انسان را در کوزه اندازند و ته آن

سوراخ تنگ نمایند و ظرفی دیگر زیر آن نهند و به گل حکمت گرفته به دستور پتال جنتر آتش دهند روغنی که در کوزهٔ زیرین بچکد بعد از سرد کردن آتش برداشته نگاه دارند و بعد از آن نیم درم با برگ تنبول بدهند و تا هفت هفته به همین نوع عمل کنند و بر بدن نیز از این روغن بمالند و روغن روث‌الخنزیر که به دستور مذکور آورند همین حکم دارد و گفته‌اند که اگر بینی فرو نشسته باشد و اندامها ریخته نیکو شود و روی بصلاح آورد و گفته‌اند که مالیدن روغن مار سیاه بر بدن مجذومان باعث روئیدن موست و گوشت قنفذ بخاصیتی که اندر آن است بغایت سودمند است و چون نمک با روغن زیت و شراب آمیخته نزدیک آتش بر اندام آنها بمالند الم را ساکن سازد و تعلیق چشم بدهد و چشم نهنگ که در حالت حیات گرفته باشند بالخاصیت مفید است **انطاکی** در نزهه می‌نویسد که اولاً به فصد باسلیق ایمن ابتدا کنند به عده مطبوخ افتیمون سه روز بدهند و همچنین ماءالجبن بعد آن سقمونیا با لاجورد یک روز دهند به عده باسلیق ایسر بگشایند و شیر تازه با شکر سه روز بنوشانند به عده همچنین طبیخ فواکه بعد از آن این مطبوخ انجیر مویز منقی سپستان هر واحد بیست درم بنفشه بسفائج اسطوخودوس اصل‌السوس هر واحد ده درم عناب گل سرخ هر واحد هفت درم کوفته بچهار صد درم آب شیرین بجوشانند تا چهارم آب بماند و صاف کرده سی درم شربت بنفشه حل کرده استعمال نمایند تا تمام هفته تکرار این کنند به عده فصد اخدعین گشایند و بر شربت بنفشه و شربت و رد و تریاق کبیر و حمام و طلا به روغن زرد و روغن کنجد و مسکه در خانهٔ که هوا داخل نشود تا تمام هفتهٔ سوم اقتصار ورزند بعد از آن شرب حنا تا یک هفته پس اگر به این علاج صحت نیابد امر بسیار خطیر بود و در این حالت بر تمام مفاصل داغ نهند و طبیخ اقاعی بنوشانند و تریاق‌الذهب و مثرودیطوس در آخر دهند که قطعاً متوقف گردد و صحت او به تمامه ممتنع است و بدانند که نرسیدم این علت اصلاً که ازالهٔ او نکردم بدان چه مذکور شده طول کرد آنچه دور کردم آن را بمروارید و لاجورد و زمرد و سقمونیا فقط در کم از یک ماه در اطلیه بر مروارید یا دهنج اقتصار کردم و غالب تدبیری که بدان این مرض فاسد می‌شود عدم ترتیب علاج است پس گاهی اسهال می‌کنند قبل از فصد و احتراقات در بدن راسخ می‌شود یا فصد می‌کنند با وجود قبض و

هیجان صفرا پس صعود می‌نماید و اطفا می‌کند و یا تریاق اولاً می‌دهند و خلط محتبس می‌گردد تا آن‌که عظم استیعاب می‌کند پس از این حذر کنند که آن از سقطات جهله مفضلی بتخلید علت است **مسیحی** گوید که جذام هرگاه در ابتدای حدوث خود باشد علاج پذیرد و اما مزمن از مستحکم علاج قبول نکند و آنچه معالجهٔ آن کنند ابتدا به فصد نمایند اگر بدن متحمل او باشد بعد از آن تدبیر را به تبرید و ترطیب مائل گردانند به عده ادویهٔ مسهل سودا مثل افتیمون و بسفائج و هلیلهٔ سیاه و خربق و اسطوخودوس و لاجورد و حجر ارمنی استعمال کنند و اگر از احتراق مرهٔ صفرا باشد استفراغ بهلیلهٔ زرد و سقمونیا و صبر و قثاءالحمار و شحم حنظل نمایند و هرگاه بدن پاک گردد لحوم افاعی مطبوخ بنمک و شبت بخورانند یا قرص افاعی مقدار مثقالی به شراب مقدار اوقیه یا تریاق کبیر به شراب دهند **شیخ‌الرئیس** می‌فرماید واجب است که در آن مبادرت به استفراغات و تنقیهٔ بدن از مادهٔ ردی قبل از غلظ مرض نمایند پس هرگاه متحقق گردد که درانجا خون بسیار و فاسد است لازم که مبادرت به فصد بلیغ نمایند و اگرچه از هر دو دست باشد و اگر تحقق آن نباشد فصد نکنند لیکن گاهی امر به فصد او بتفاریق از رگهای خرده کرده می‌شود اگر خوف از فصد عروق بزرگ باشد و دانند که خون بارد در ظاهر است که این ابلغ از حجامت و زلو و کمتر در ضرر به احشا بود و آن مثل رگ پیشانی و بینی است و اما در اکثر فصد محتاج الیه در علاج این مرض است و از آنچه مستدعی به سوی آن است تنگی نفس و دشواری اوست و گاهی احتیاج به فصد و داج نزد اشتداد بحت‌الصوت و خوف خنق افتد پس هرگاه فصد کنند لازم است که یک هفته راحت دهند بعد از آن استفراغ به مثل ایارج لوغاذیا و ایارج شحم حنظل کنند و به مطبوخات و حبوب مرتب از افتیمون و هلیلهٔ کابلی و غیره ادویهٔ مسهل سودا که در قول مسیحی گذشت تنقیه نمایند و مضر نبود و اگر شحم حنظل و سقمونیا نیز بدان مخلوط سازند خصوصاً اگر در آنجا صفرا باشد و صبر و قثاءالحمار بدان مضاف سازند و بثادریطوس برای ایشان نیکو است و ایضاً ایارج فیقرا و خصوصاً به خون بسقمونیا قوی کنند از مسهلات جیده برای مجذومان بود لاسیما اگر شمهٔ خربق آمیزند و یا با وی حجر ارمنی شریک سازند و در گرما لازم است که تخفیف نمایند و در مطبوخ تقویت نسازند تا که

آن ادویه مواد را منتشر نکند و ثوران او ننماید **مطبوخ** برای مجذومان نسخهٔ این همآن است که در قول مصنف خلاصه گذشت و در آن حلتیت نیم درم است لیکن در اینجا هلیلهٔ زرد عوض برگ حناست و بدن او را به روغن گاو بمالند و در آفتاب نشانند تا روغن بجوشد و یا هفتاد قدم راه روند و بر پهلوی راست و چپ و پشت و شکم منقلب شوند و نان به عسل بخورند و دوای مذکور هفت روز بنوشند و هر روز تجدید طبخ او نمایند و در علاج کسانی که مرض آنها مستحکم نشده باشد یک استفراغ کفایت نکند بلکه گاهی در هر ماه دو مرتبه یا یک مرتبه به حسب مشاهده احتیاج به استفراغ افتد و آن به ادویهٔ معتدله باید و گاهی اسهال کرده می‌شود هر روز برفق یکدو مجلس به چیزی که اسهال او کند از شربات ناقصهٔ ادویهٔ مذکوره تا چهل روز متواتر و اما ادویهٔ قویه بسیار مثل خربق و مانند آن و ادویهٔ کثیرالوزن در سالی یک بار در ربیع و یک بار در خریف یا زیاده از این کفایت باشد و لازم است که بر دماغهای ایشان به تنقیه از مثل غرغر مذکور در باب امراض سرد بسعوطات معروفه توجه نمایند **نسخهٔ سعوط** بگیرند دارفلفل و ماميران و شیطرج هندی و جوف‌البرنج هر واحد یک‌درم جوزبوا مشکطراشیع هر واحد نیم درم آب فنجنکشت سه نواطل روغن کنجد سه نواطل همه را مخلوط کرده بپزند تا آن‌که آب برود و روغن بماند پس صاف کرده در شیشه بدارند و در هر دو منخر بچکانند به عده هرگاه از این کثرت نمایند عقب او سعوطات مرطبه به‌کار برند و واجب است که از هر چیز مجفف و محلل رطوبت غریزی ایشان را منع کنند و تعب و غم بر ایشان حرام است و از هوای حار یابس بهوای رطب معتدل در حر و برد نقل کنند و بعد تنقیه روغن‌ها مثل روغن بادام به مثل عصیر انگور بنوشند و این وقتی است که استفراغ ایشان به مرات کرده باشند و لازم است که هر صبح بعد اندفاع فضول از امعا ریاضت کنند و برفع آواز بلند تکلیف دهند و بجهند و کشتی گیرند به عده مالش بدن نمایند پس هرگاه عرق کنند نشف آن نمیاند و بعد آن روغن بمالند به روغن‌های معتدله در حر و برد مرطب در اکثر امر مقوی در اول زیرا که ایشان در ابتدا محتاج بموقیات‌اند مثل هلیله و ایضاً مازو به سرکه و گاهی بر ایشان استعمال کرده می‌شود مالش به روغن مع شیر زنان و همچنین واجب است که بدان سعوط نمایند چون یبوست کثرت نماید و هرگاه بر ایشان

غثیان هیجان نماید قی کنانند و بهتر آن است که حمام کنند به عده مالش نمایند و چون حمام کنند پس مروخات

ایشان مثل روغن مورد و مصطکی و روغن شکوفهٔ انگور و دارشیشعان و روغن قسط بر اطراف می‌باید بعد از آن

مریض را نیم ساعت راحت داده بمدد پرمرغ قی آورند به عده اندک افسنتین بنوشانند و گاهی احتیاج افتد بمالش

ایشان در حمام بملطفات محلله که در آن نطرون و کبریت و حب الغار و سریش بخاران بلکه خردل و صعتر و فلفل

و دارفلفل و عاقرقرحا و مویزج و صبر و پودینه افتد و بتضمید بدان بر مفاصل ایشان بلکه گاهی احتیاج به مثل

فرفیون آید و این آنگاه باشد که ایشان را تکلیف استحمام برای تحلیل فضول و تعریق دهند و گاهی مالش ایشان

بتریاق و شلیثا و قفطار نمان می‌کنند و گاهی احتیاج ایشان به مثل این ادویه در آفتاب گرم افتد و بهترین غسولات

او در حمام آبی است که در آن حلبه و صابون خوشبو پخته باشند و واجب است که مجذوم از جماع اصلاً اجتناب

نماید و اما اشیائیکه ایشان را بخورانند از فاضل ادویهٔ تریاق فاروق مرتب لحوم افاعی است و تریاق اربعه و قفطارغان

و بید کبریت و گاهی با نیها سعوط نیز می‌کنند و ایضاً اقراص افاعی تنها یک مثقال دریک اوقیه شراب غلیظ و یا

طلا و ایضاً اقراص عنصل **و بدانند** که گوشت افعی و آنچه در آن قوت لحم او باشد از بزرگترین ادویه برای این

مرض است و باید که افعی سنجی و یا ریفی و یا شطی نباشد که آن در اکثر قلیل‌المنفعت بود و در بسیاری از آن

ضرر تعطیش و اتلاف است بلکه افعی کوهی اختیار نمایند لاسیما سفیدرنگ و سر و دم آن یک بارگی قطع کنند

پس اگر سیلان خون او کثرت نماید و مار مضطرب به اضطراب کثیر زمانی طویل باقی ماند بهتر است والا ترک

نمایند و موافق از آن آن است که سیلان خون و اضطراب بعد ذبح کثرت نماید و به عده پاک کنند و بپزند چنان که

مذکور گردد و آن را و شوربای آن را بخورند و شرابی که در آن افعی بمیرد یا از آن شراب قدری بنوشند قسمی

بشرب آن شفا یافتند اتفاقاً یا به فصد قتل او از نوشاننده تا این جذوم بمیرد و راحت یابد و یا مردم از مردن آن

راحت یابند و یا این فعل به اطاعت حکم درویا باشد و نمک افاعی نیز برای ایشان نافع است و اما شوربای افاعی پس

بگیرند افعی از هر دو طرف قطع کرده و شکم صاف نموده و بگندنا و شبت و نخود و نمک اندک در آب بسیار بپزند

تا مهرا شود پس استخوان او دور کرده گوشت او بخورند و شوربای او بنان سمید ثرید کرده بنوشند و گاهی با آن بچۀ کبوتر میپزند تا خوشبو گردد و گاهی نفع این تدبیر در ابتدا ظاهر نشود به عده دفعةً پدید آید و گاهی پیش از عافیت چند روز زوال عقل تقدم نماید و علامت ظهور فائده در آن و وصول بوقتی که در آن از استعمال او منع کردن واجب بود آن است که مجذوم در انتفاخ آغاز کند به عده منتفخ شود پس گاهی عقل او مختلط گردد به عده جلد او بیفتد پس صحت یابد و هرگاه چشم او تاریک نشود و منتفخ نگردد بار دیگر تکرار این تدبیر نمایند و از ادویۀ که برای این مرض ستوده‌اند این است که مار سیاه را بکشند و دفن نمایند تا آن‌که در آن کرم افتد پس کرم آن را برآورند و خشک کنند و کسی که بر آن جذم افراط نماید سه روز هر روز یک درم به شراب عسل بخورد و ایضاً مالش به روغنی که در آن قوت افعی باشد نافع جذام است مثل زیت که در آن افعی پخته باشند و مثل این دوا بگیرند مار سیاه بکشند و در دیگ کر ده سرکۀ کهنه هشت اوقیه و آب یک اوقیه و شیطرج رطب و بیخ لوف هر واحد دو اوقیه بر آن انداخته به آتش نرم بجوشانند تا مار مهرا گردد و آب صاف آن گرفته در ظرفی بدارند و بعد حلق راس و ریش بدان بمالند و تا سه روز به عمل آرند و ایشان را از استعمال ادویۀ افیعه انسلاخ از جلد فاسد و ابدال لحم و جلد صحیح عارض می‌شود با وجود آن‌که مالش مجذوم بمرطبات معتدل‌الحراره در بعض اوقات نفع می‌کند چون یبوست کثرت پذیرد و همچنین سعوط او به مثل روغن بنفشه که در آن اندک روغن خیری باشد و ایضاً تمریخ شحوم درندگان و نرگاوان و پرندگان و این بعد تنقیه باید و قبل از تنقیه مالش نشاید که تسلید مسام کند و از مشروبات نافعه برای ایشان بزرجلی و دواءالسلاجاست و شیر از اوفق چیزهاست که بدان معالجۀ او کنند و خصوصاً نزد تنگی نفس و دشواری او و گرفتگی آواز آن و در فترات مابین استفراغات و باید که بعد دوشیدن فی‌الفور آن را بنوشند و شیر گوسپند برای آن از انفع اشیاست و لازم است که از آن آنقدر بنوشند که هضم شود و اگر ممکن باشد و بر آن تنها اقتصار کنند بسیار نافع بود و اگر چاره نباشد حتی‌الامکان چیزی سوای نان پاک و شوربای لحوم حملان و مانند آن که عنقریب مذکور گردد بر آن زیاده نکنند و هرگاه نفس بصلاح عود کند اولی آن است که شیر را ترک نمایند و به اشیای حریفه متوجه شوند و بدان قی کنند نه بغیر آن و بدان چه مذکور شد

استفراغ نمایند به عده اگر احتیاج شود اعادهٔ شیر بر حد مذکور کنند و لازم است که تکرار این تدبیر در یکسال چند مرتبه نمایند و اما کسانیکه مرض ایشان مستحکم باشد به فصد ایشان و اسهال بدوای قوی‌تر مشغول نباید شد بلکه به آهستگی امالهٔ مواد از ایشان به سوی امعا نمایند و از خارج چیزی که مفش و محلل باشد به‌کار برند و از اشربهٔ صالحه برای ایشان این است که بگیرند سرکه اوقیه و قطران مثل او و عصارهٔ کرنب دشتی سه اوقیه همه را بیامیزند و صبح و شام بنوشند و یا بگیرند برادهٔ عاج ده قیراط و آن را با سه اوقیهٔ شراب و روغن زرد با هم آمیخته بخورند و یا بگیرند حلتیت به عسل قدر جوزه و یا بگیرند عنصل به قدر ده قیراط بشربت عسل مقوم مثل لعوق و یا بگیرند زیرهٔ کرماین بوزن پنج درم در عسل بمقداری که به قوام لعوق آید و آب پودینه برای ایشان بسیار نیکو است از سه قوانوس تا شش و واجب است که گاهی ماهی شور استعمال نمایند چنان چه برای دو ااستعمال می‌کنند و از اشیای بسیار حریف اجتناب نمایند مگر برای قی کردن و ایضاً قدری بر سبیل مصالح طعام ایشان و گاهی معالجهٔ ایشان بداغ متفرق بر اعضای ایشان می‌کنند مثل تارک سر و درزهای سرد بر بیخ حنجر و صدغین و قفا و مفاصل دستها و پایها و بعضی گفته‌اند که واجب است که ایشان را داغ کنند در اول خوف از جذام بداغ در مقدم سر بلندتر از یافوخ و دیگر اسفل از آن و نزدیک منتهای روئیدن موی پیشانی بالای ابرو و یکی در یمین سر و دیگر در یسار آن و یکی خلف او فوق نقره و دو نزدیک در زین قشریین و یکی بر طحال و این داغها به آلهٔ داغ خفیف و دقیق باشند و چون بر سر داغ نهند لازم است که به استخوان برسد حتی که استخوان متقشر گردد و اگرچه به مرات بسیار بود بعد از آن‌که حفظ از وصول آنها بدماغ بر جمله داغهای مفسد مزاج او کرده شود زیرا که جهال گاهی قتل می‌کنند زیرا که دست آنها خفیف نمی‌باشد **صفت ادویهٔ مرکبه** نافع برای ایشان بعضی از آن بزرجلی و بیشی است که قائم مقام گوشت افعی در این مرض است و بعضی از آن دواءالسلاجه است و اما مسخنهای بزرجلی بسیار است اهل هند ذکر آن کرده‌اند و تجربهٔ آن نموده از صفات معروفهٔ او این است و آن نسخه در قول مصنف خلاصه گذشت بعد تنقیهٔ بدن از یک مثقال تا دو درم با مثل او دواءالمسک بخورند و از ضرر او نترسند که دواءالمسک فادزهر

اوست **صفت معجون** مسمی به برزجلی اکبر و آن جواندار آن است نافع جذام و برص و بهق و قوبا و زرداب و حکه و جرب کهنه است و عقل را ثابت کند و نسیان را ببرد و آن نیک برای حفظ نافع غشی است و آن دوائی است که علمای هند برای ملوک خود ساخته‌اند بگیرند هلیله و بلیله و آمله و شیطرج هندی هر واحد چهارده درم جوزبوا و خیربوا و قشار کند و مود فو و فلفل و دارفلفل و فلفلمویه و نار قیصر و نارمشک و کندش و عصارۀ اسقیل و ساذج هندی هر واحد هشت مثقال بیش ازرق جید چهار مثقال ادویه را کوفته بیخته و بیش را علیحده سوده و سائیده او بینی و دهن خود وقت سائیدن بند کند و قبل از آن بینی را به روغن گاو چرب کند و فانیذ خزاینی جید یا سنجری دو نیم من بغداد به قوام آورده ادویه به سرشند به عدها از آن بنادق هر واحد به قدر مثقالی بسازند و هر روز نهار یکی را از آن به آب نیم‌گرم یا نبیذ بخورند و صفت معجون سلاجه در قانون مذکور است **صفت دوا** نافع جذام بگیرند هلیلۀ سیاه و پوست هلیلۀ زرد و زنجبیل هر واحد ده درم نانخواه پنج درم حلتیت خوشبو سه درم مویز منقی نیم مکوک که یکمن و ده اوقیه باشد و همه را در سه دواریق آب بجوشانند و دو ورق چهار رطل بغدادی است هرگاه آب سوم حصه برود صاف کرده عسل به قدر کفایت انداخته یک رطل از آن بنوشند و فی‌الحال بر بدن مریض روغن گاو بمالند و در آفتاب نشانند تا عرق آید و امر کنند که هفتاد قدم راه رود اگر طاقت آن باشد و یک بار بر پهلوی راست و یک بار بر پهلوی چپ و یکمرتبه بر پشت بغلطد و بنان و عسل تا هفت روز غذا سازند و با وجود این برای او ادویه هر روز تازه کنند **صفت طلا** برای جذام و نسخۀ آن همآن است که در آن مار سیاه و سرکۀ کهنه است و سابق مذکور شد **و اما اغذیه** برای مجذومان همه سریع‌الهضم حسن‌لکیموس باید مثل لحوم طیور معروفه به طریق شوربا و ماهی رطب خفیف‌اللحم مع مصالح به قدر ضرورت و بهترین غذای ایشان نان جو و نان خندروس و حریرۀ مرتب از آن و به قول رطب است و گاهی احتیاج افتد به آمیختن مثل چقندر و ترب و گندنا و با آن و واجب نیست که از استعمال مقطعات و خصوصاً قبل از تنقیه مثل کبر و گندنا و بادیان غافل باشند زیرا که این اغذیه ایشان را از فضول پاک کنند و فضول را برای اندفاع آماده سازند پس هرگاه اغذیۀ محموده استعمال

نمایند این تدبیر نیز به عمل آرند و ماهی شور در این باب برای ایشان بسیار نیکو است و من بر این حریص می‌شوم هنگامی که ارادهٔ قی و اسهال ایشان می‌کنم و کرنب ایشان را بالخاصیت نافع است و نان به شیر و عسل ایشان را نفع کند و انجیر و انگور و مویز و بادام بریان و قرطم و چلغوزه و آنچه از اینها مرتب سازند ایشان را موافق است و لازم است که در روز دو مرتبه بمقدار هضم غذا بخورند که یک بار خوردن ایشان را ضرر کند و شراب نزد هیجان مرض نباید نوشید مگر اندک و نزد سکون غلیان شراب رقیق که کهنه نباشند اگر به قدر معتدل بنوشند جائز بود و اما اگر موی ابرو و مانند آن بریزد معالجهٔ او بعلاج داءالثعلب کنند **صفت طلای دیگر** بگیرند مویزج و هلیلهٔ سیاه و آمله هر واحد یک جزو و در زیت انفاق پخته بر آن موضع لطوخ سازند بعد از آن‌که به طبیخ عوسج و گلنار شسته باشند **ایضاً** هلیله و مازو را سوخته به سرکه طلا کنند **صاحب کامل** گوید که هرگاه جذام در اول ظهور او بود قبل از آن‌که چهره بتحجر و تشنج ابتدا نماید و اعضا در تقرح و سقوط اخذ کنند مبادرت به فصد دواجین و هر دو رگ پس گوش و پیشانی و احیاناً از هر دو هفت اندام در وقت ربیع کنند و در اخراج خون کثرت نمایند تا آن‌که غشی ظاهر شود و بعد از چند روز اسهال بدوای معمول بشحم حنظل و مطبوخ افتیمون و غاریقون مقوی به ایارج فیقرا و شحم حنظل و ده روز راحت دهند پس شیر شتر و ماءالجبن بسفوف مسهل سودا دهند و تغذیهٔ به ایشان به اغذیهٔ مرطبه مثل لحوم حملان و جدی و خنانیس و ماکیان و بط فربه معمول بشوربا و پایچهٔ سفید حملان فربه به طریق شوربا و ماهی رضراضی بطور شوربا یا بریان به روغن بادام کنند و از فواکه انجیر و انگور شیرین دهند و حلوا معمول به روغن بادام و بادام و شکر و پسته و حریره مرتب از مغز گندم به روغن بادام و شکر طبرزد و شیر تازه دوشیده در ابتدا ایشان را موافق است و از اوفق اشیا برای ایشان غرغره به شیر گوسپند به روغن بادام شیرین است هرگاه در حلق گرفتگی آواز باشد و هرگاه مرض بسکون ابتدا کند لازم است که از ایشان قطع شیر نمایند و چون فصل گرما باشد قی به اشیای حریفه مثل ترب و تخم جرجیر و ماهی شور کنند و عقب او شربت افسنتین و شربت پودینه بنوشند بعد از آن استعمال اسهال به ادویهٔ که در آن خربق افتد باید کرد و کسی را که مرض او مستحکم باشد

خربق دادن سزاوار نیست و باید که مسکن ایشان در مواضعی باشد که هوای او حار رطب بود و از هوای سرد و مواضع یابسه اجتناب نمایند و از اغذیۀ مولد سودا مثل لحوم بقر و بچۀ شتر وحشی و نمکسود و عدس و مانند آن اجتناب کنند و ریاضت معتدل قبل از غذا و بعد پاک شدن از براز و بول و مالش معتدل استعمال نمایند و مالش با پیه خرس و روباه به اندک روغن بنفشه و روغن مغز تخم کدو و روغن پیه بط و ماکیان به عمل آرند و تدبیر صاحب او به این تدبیر کنند که بدن به حالت صحت او رجوع کند و از آن این مرض زائل گردد و اما هرگاه این مرض مستحکم گردد باید که تعاهد فصد و واجبین در ایام ربیع و خریف کنند و محاجم بلاشرط بر فم معده و شکم کشند و با آن اضمدۀ مسمات درد نافس و براجون استعمال کنند **صفت آن** حماما و سنبل‌الطیب و قردمانا و دارفلفل و سلیخه و کندر و قسط تلخ و عاقرقرحا و مصطکی و مقل و مر و حب بلسان و اشق و شیح و صبر و میعه و سیسالیوس و زراوند مدحرج و طویل و سعد و اکلیل‌الملک و قرنفل و بیخ سوسن آسمانجونی و روغن بلسان هر واحد یک اوقیه لادن دو نیم درم زعفران نیم اوقیه علک‌الانباط و موم هر واحد سی درم آنچه گداختنی است به روغن ناردین آن را بگدازند و ادویه کوفته بیخته بدان آمیزند و با روغن بلسان حل کنند تا هموار گردد و بعد از آن دوای مسهل در همه فصل دو مرتبه اعنی ربیع و خریف استعمال نمایند و ایضاً با ماءالجبن بسفوف مسهل سودا دهند و نسخۀ آن سفوف در قول مصنف خلاصه گذشت سه درم از آن با دو ثلث رطل ماءالجبن مرتب به مغز قرطم بدهند و این دوا بنوشانند بگیرند سرکۀ کهنه یک و نیم اوقیه قطران و عصارۀ کرنب هر واحد یک اوقیه و این اشیا را مخلوط کرده صبح و آخر روز بنوشند و ایضاً هر روز پیاز عنصل نیم مثقال با شربت عسل یا با عسل مثل لعوق ساخته بدهند و در هر سه روز یک بار حلتیت نیم درم با عسل و روغن گاو سوده بدهند و از این همه نافع‌تر اقراص افاعی است چون یک مثقال از آن با بیست درم شراب ریحانی بدهند و چون قرص اسقیل یک مثقال به آب پودینۀ سبز دهند و بهتر از این همه تریاق فاروق است چون از آن یک‌درم تا یک مثقال به آب مطبوخ افتیمون و اسطوخودوس و خربق سیاه و گاوزبان بخورند و چون بدن صاحب این مرض بتریاق نطوخ کنند بدان انتفاع یابند و

هرگاه ایشان را لحوم افاعی دهند بعد ازآن‌که از طرف سر و دم او به قدر چهار انگشت قطع کرده و شکم او پاک کرده و پوست او دور نموده به طریق شوربا بشبت و گندنا و نمک پخته باشند بدان نفعت بین یابند نه اندک و باید که صید افاعی از مواضع نیک زمین کرده باشند و حذر کنند از آن‌که بلوطی یا معطش یا صید کرده از نواحی بحر و سباخ باشد و صید او در ایام ربیع کنند و چون نمک که به لحوم افاعی می‌سازند در طعام ایشان استعمال نمایند بدان انتفاع یابند و باید که بر بدن ایشان این طلا نمایند **صفت آن** نطرون و آس و گوگرد زرد و فرفیون و برگ انجیر هر واحد یک جزو باریک سائیده به سرکه سرشته بر بدن نطوخ نمایند **دیگر** بگیرند زرنیخ سرخ ده درم کبریت اصفر پانزده درم قسط هشت درم آهک شش درم برگ صنوبر و حب‌الغار خشک هر واحد بیست درم کوفته بیخته به آب برگ جوز یا به آبی که در آن برگ جوز جوشانیده باشند به سرشند تا مثل چرک حمام گردد بر بدن طلا کنند و اگر فصل گرما باشد در آفتاب قیام نماید و در سرما اندر حمام به عده غسل به آب خطمی سفید و به آب سبوس گندم و آب به مطبوخ بنفشه و نیلوفر و جو کوفته و مانند آن کنند و باید که لزوم این تدبیر نمایند **طبری** گوید که در جذام حادث از کثرت خلط سوداوی بغیر احتراق بسیار در آن اگر متحمل و در بدن خون زیاده باشد فصد باسلیق کنند و غذا بگوشت را سود مرقه مجربه و آن شوربای لحوم افاعی است بعد قطع دم و سر و اخراج آلایش شکم مطبوخ بشبت بسیار و نخود سیاه بدهند بعد از آن فصد هر دوا بطی نمایند و شوربای ماکیان فربه و گوشت آنها بخورند به عده هر دو سر رو گشایند و لحوم حملان بطور زیرباج بخورند و حفظ قوت او نمایند بعد آن فصد و واجین کنند و چوزهٔ ماکیان و کبوتر بچه و کبک و زردهٔ بیضهٔ نیمبرشت خورند و نبیذ سفید و خوضی کهنه بنوشند به عده فصد پیشانی و هر دو گوشه چشم و هر دو رگ زیر زبان نمایند و چندان خون بر نیارند که ضعف شدید ظاهر شود بعد از آن لزوم شرب سکنجبین و شوربای ماکیان کنند پس اگر در مزاج او حدت شود لزوم ماءالشعیر به سکنجبین نمایند حتی که از ابتدای مرض چهل روز بر این تدبیر بگیرند و به عده از این حب سه شربت در مدت پانزده روز بخورانند **نسخهٔ آن** خربق سیاه در سرکه تر کرده یک و نیم دانگ افسنتین رومی

مصطکی غاریقون سقمونیای مشوی هر یک دو دانگ سنبل‌الطیب یکدانگ چوب روح ایارج فیقرا هر یک نیم درم همه را سائیده به آب برگ بادرنجبویه سرشته حبها سازند و در سایه خشک کنند شربتی دو درم و ثلث و از طعام بر شوربای لحوم افاعی اقتصار ورزند **نسخهٔ آن** بگیرند افعی جوان و سر و دم او یک بارگی قطع نمایند به این طور که دو مسمار بر چوب املس شبیه بچوبه یکه بر آن اموال وزن می‌کنند غرز نمایند به عده افعی را بر پشت او بخوابانند و گردن او را از یک مسمار و دم او را از مسمار دیگر بندند بعد از آن دو مرد بنشینند که کارد آنها بر شکم او باشد به عده کارد بجای سه انگشت از سر او و سه از دم او بنهند و دفعةً به‌کارد قطع کنند به عده وسط او بگیرند و آنچه در شکم او باشد خارج نمایند بعد از آن افعی را بشویند و هرکدام از افعی که از آن خون سیلان نکند البته استعمال او نکنند و احتیاط نمایند از امر افعی که صلالات او کل نباشد به عده با شبت و نخود بپزند تا آن‌که لحم او مهرا گردد پس لحم خالص او بگیرند و در هاون بکوبند تا باریک و نرم گردد و آن را در آن شوربا آمیزند پس هرگاه مریض منتفخ شود و عقل او زائل گردد و اعضای او متقرح شود بی‌شک صحت یابد و گاهی بعد فصد و استفراغ اندک تریاق می‌خورانند و از این سفوف **نسخهٔ آن** زراوند مدحرج فلفل سفید زنجبیل هر واحد یک‌درم وج دو درم حرمل یک و نیم درم طرشقوق خشک هلیلهٔ سیاه مامیران چینی هر واحد پنج درم فطراساليون هو فاریقون سعد سفید صعتر فارسی زوفای خشک هوم المجوس بیخ سوسن هر واحد سه درم همه را سائیده بر آن مثل ربع مجموع قرص افعی سوده و مثل همه نبات سفید انداخته هر روز از آن بر نهار دو درم بخورند و واجب است که در این مرض چیزی از لحوم افاعی نخورند مگر بعد فصد و استفراغ و تسکین مزاج و اگر از تناول لحوم افاعی عطش ظاهر شود از آن چیزی نباید خورد و از اشیای که در علاج این مرض استعمال کرده می‌شود این است که بگیرند تریاق کبیر یک مثقال و در شراب کهنه بگذازند به عده مریض در حمام داخل شود تا خوب عرق کند به عده از حمام بیرون آمده بر بدن خود این تریاق بمالد و این از نافع‌ترین اشیاست تا وقتیکه مرض مستحکم نگردد و اما هرگاه مستحکم شود حس اعضا برود استحاله و صحت قبول نکند و از چیزی که استفراغ این مریض بدان کنند و اثر نیک نماید بلکه

جائز بود که گویند آن شفا یابد نقل کردم او را به سبب حسن تاثیر او و معروف بمختارساس است و اهل شام و مصر آن را استعمال می‌کنند **نسخهٔ آن** بگیرند پیاز عنصل بریان بیست درم بیخ سوسن آسمانجونی هفت درم هلیلهٔ سیاه بیست درم افسنتین افتیمون ریوند چینی هر یک پنج درم بسفائج پوست بیخ کبر هر یک ده درم حشیش غافث و اسقولوقندریون هر واحد سه درم همه را در آب به قدر مناسب یکشبانه روز بخیسانند به عده بطور مطبوخ پخته به قدر یک صد و بیست درم از آن صاف کنند به عده در آن این معجون بمالند شحم حنظل زرد رسیده نیم درم لاجورد مغسول دو دانگ غاریقون یک درم نمک نفطی یک و نیم دانگ خربق سیاه یکدانگ سائیده به عسل سرشته در مطبوخ مالیده بعد پرهیز این دوا بنوشند که تاثیر او در این مرض بسیار نیک است و گاهی آن مریض را این دوا می‌نوشانند و امر بپرهیز پانزده روز می‌کنند و غذای او در آن نخوداب نخود سیاه بود که با آن لحم حملان پخته باشند و هر روز یک بار در حمام داخل کنند پس هرگاه پانزده روز شود این دوا بخورانند **نسخهٔ آن** هلیلهٔ سیاه مویز منقی هر یک بیست درم افتیمون افسنتین هر واحد هفت درم بجوشانند تا مهرا گردد پس افشرده از اب او یک قدح صاف کنند و دو مثقال لوغاذیا و نیم مثقال دواءالمسک وقت باقی ماندن سوم حصه از شب بخورند و چون صبح شود مطبوخ مذکور بنوشند این نیز از مختار چیزی است که مجذوم بنوشد و لازم است که دائم بحقنهای لینه حقنه کنند و بر بدن لحوم افاعی مطبوخ مدقوق به شراب حوضی سرشته طلا نمایند و در حمام هر روز یک مرتبه داخل شوند که به این طریق صحت یابند و **یسار** ذکر کرده که من در مجذومان امتحان کرده‌ام که هر کرا رگی در اسفل او بشکافت و بر آن اسهال خون افراط نمود و یا رعاف بسیار آمد و یا خون از بیخ دندان او گشاد بلاشک آن صحت یافت **و اما نوع دیگر** از جذام که از احتراق صفرا حادث شود علاجش فصد از اکثر عروق است مع استعمال قوانین فصد و استفراغ بدن او به مطبوخ افتیمون بدفعات و سائر آنچه مذکور شد و حفظ مزاج او کنند تا حدت بسیار نپذیرد و از هوای یابس و بلد حار یابس به سوی بلد حار رطب که بسیار آب داشته باشد نقل کنند و آب چشمهٔ کبریتی بنوشند و دائم اندر آن نشینند و در این نوع لحوم افاعی تریاق کبیر استعمال نکنند بلکه

لازم است که لزوم شرب سکنجین معمول به سرکه عنصل نمایند که این اوفق اشیا برای ایشان است و بعد فصد و استفراغ زلو بر اعضای قریب از مواضع عفنه بچسپانند پس اگر بعد افتادن زلو بمیرد دلالت کند بر کثرت فساد خلط و بر آن‌که جمیع اخلاط او بسیار فاسد شده و اگر بعد سقوط او زنده ماند دلالت بر قرب عافیت نماید و این نوع جذام کمتر حادث شود الا با حمیات شدید صعب پس در اوقات برای تعدیل مزاج ماءالشعیر به سکنجبین بنوشند و زیرباجات چوزۀ مرغ و شوربای ماکیان و لحوم جدی شیرخواره و مانند آن خورند و بهتر طریق معالجۀ ایشان آن است که در آن مسلک ترطیب و تطفیه مع استفراغ سلوک نمایند و بعد استفراغ و تعدیل مزاج بخوردن هاربار[1] ضراضی و شرب شراب ابیض صاف اجازت دهند و هر موضع که از اعضای ایشان متقرح گردد بر آن این ضماد نمایند بگیرند آرد جو بحریر بیخته و حشیش مامیثا و عدس سوده هر یک یک جزو و پوست بیرون پسته دو جزو و در سرکه و آب عصی‌الراعی حل کرده ضماد کنند و گاهی ضماد به گل سرخ و گلنار و گل ارمنی و عدس سوده و پوست بیرون پسته کوفته به سرکه سرشته می‌کنند و اگر سرکه موافق عضو نباشد به گلاب سرشته بر عضو ضماد نمایند و گاهی تضمید مواضع به اسپغول تخم بارتنگ به آب و سرکه بر هم زده می‌کنند و هر موضع که از سرکه ضرر یابد اندک روغن گل با وی آمیزند و هر موضع از اعضای او که صلب گردد و درخشنده بود حتی که مثل دمل و خراج شود و ضربان او عظم پذیرد ضماد به شراب ترش که با برگ کاسنی کوفته به روغن پخته آمیخته باشند باید کرد که او بگشاید و مواد ردی که در آن محتقن باشد خارج گردد و ضربان زائل شود **ابومنصور** گوید که چون ببینند که سفیدی چشم مجذوم مائل به کمودت شده و یا گرفتگی در آواز او آغاز کرده و عرق او بسیار بدبو شده و چهرۀ او شبیه به مشک پرباد منتفخ گردیده و سرخی او اشتداد نموده و موی ابرو برقت و ریختن شروع گردیده باید که تدارک او نمایند و اولاً در علاج او ابتدا به فصد هفت اندام از جانب راست و فصد رگِ پس گوش و واجین کنند به عده چند روز راحت دهند و در آن ایام غذا به شیر گوسفند سازند پس اگر هر روز بر نوشیدن او اقتصار نمایند بهتر بود و اگر نتوانند نان صاف با وی بخورند و اگر از گوشت صبر نکنند برۀ شیرخواره و حملان و شوربا بخورند و

---

[1] . هاربارا هاربی نیز گویند و آن نوعی از ماهی کوچک لذیذ سریع‌الهضم قلیل‌الغضول است.

شراب رقیق ممزوج به آب نوشانند و هر روز بر ناشتا در حمام داخل کنند حتی که خون او رقیق گردد بعد از آن از دست چپ فصد کنند و چند روز راحت داده در آن غذای مذکور دهند و در حمام داخل نمایند و طبیخ افتیمون به مرات دهند در میان آن راحت داده و از تعب و بیداری حذر کنند و از اغذیهٔ که اصحاب مالیخولیا را از آن اجتناب واجب بود پرهیز کنند و لزوم ماءالجبن به شکر نمایند و تدبیری سازند به مثل آن‌که ارادهٔ تسمین بدن او می‌کنند و در حمام مالش به آرد باقلا و نخود و آب چقندر و آب حلبه و بورق و کندر به سرکه و اشنان و کبریت نمایند و در آب نیم‌گرم بسیار داخل کنند بعد آن مالش به روغن مغز تخم کدو و بنفشه و شیر زنان کنند و ایضاً شیر زنان و روغن بنفشه در بینی چکانند و روغن بادام و روغن بادام یا روغن کنجد تازه چند روز بر شراب مائی ممزوج به آب بسیار و یا آب انگور سفید مسکن مصفی بنوشند و دادن حلتیت به قدر بنقه به عسل و روغن گاو آن را نیکو است و اما کسی که این مرض در آن مستحکم شود علاجش به لحوم افاعی یابد و یا معروف به برزجلی کنند[۲] و افعی را بکشند به طریقی که در اقوال سابق مسطور شد و شکم او پاک کرده قطع نموده به آب و نمک بشویند و با نمک و شبت و اندک خولنجان و آب و زیت و اندک نخود پخته به دستور بخورند پس اگر بصر تاریک شود و بیفتد کفایت باشد والا عادهٔ آن کنند تا آن‌که عوارض مذکوره ظاهر شود و مریض منتفخ گردد و مجذوم این هر دو نخورد مگر بعد تنقیهٔ تام به فصد و اسهال و جالینوس ذکر کرده که افعی در شراب مرده و گداخته بود و آن را مجذوم در حالتی بی خبری بخورد پس جسم او ورم کرد و جلد ظاهر او افتاد و صحت یافت و از آن معرفت این علاج حاصل شد و **اهرن** گوید باید که مجذوم از بلد خود به بلد دیگر که هوای او از آن گرم باشد نقل کنند[۳] و گفته که هر چیز در مجذوم فاسد می‌شود حتی که نطفه زیرا که پسر مجذوم از جذام سالم نمی‌ماند و **علی ابن زین** گوید که زنی را علت جذام عارض شد و علاجش هفتاد شب به این دوا کردم و صحت یافت و آن این است که بگیرند هلیلهٔ کابلی چهل عدد و با افتیمون از پنج درم تا هفت مثقال باریک سائیده با کشمش یا مویز منقی یا فانیذ سرشته نگهدارند و

---

۲. زیرا که اگر معالجه به اینها کنند از مرض صحت نیابد. ۱۲ سنه.

۳ . زیرا که جذام در بلاد بارد عادت می شود. ۱۲ سنه

هر روز بر ناشته چهار مثقال از آن بدهند و **محمدبن زکریا** گوید که جوانی را از این علت علاج کردم که روی او متحجر شده و موی او ریخته بود و به فصد و اسهال به طبیخ افتیمون و حبوب مخرج سودا و مداومت حمام و آبزن و اغذیه مرطبه و بعد اسهال چند روز راحت می‌دادم مع حسن غذا و باز اعادهٔ اسهال می‌کردم تا آن‌که در مدت پنج ماه چهل نوبت استفراغ نمودم به اذن‌الله تعالی موی او ر استن گرفت و رنگ و چهرهٔ او به نیکوئی آغاز کرد و چشمها صاف شد و قریب صحت تام گردید آنگاه تدبیر از آن منقطع شد و بضرورتی سفر اختیار کرد و بعد شش ماه او را دیدم به الکل از مرض نجات یافته و به حالت اصلی خود گردیده و در این مدت غیبت همین تدبیر که بهر او کرده بودم به‌کار برد مگر در آن دوای مسهل سوای ماءالجبن نخورده بوسد و هم او گوید که دور بودن خصیان از جذام دلالت بر این دارد که مجذوم را از مجامعت البته اجتناب می‌باید کرد و هیچ علاجی قوی‌تر برای مجذوم از خصی کردن نباشد زیرا که او به ترتیبی می‌رسد که به تدبیر دیگر بدان نرسد **خضر** گوید که تعاهد به فصد نمایند اگر خون سیاه غلیظ خارج شود و فصد دواجین در اخراج سودا بقوت بالغ النفع است و اولاً به اصلاح مزاج خون مبادرت کنند بنوشیدن آب شاهتره و آب کاسنی و ماءالشعیر ساده و مبرز به شکر یا بشربت نیلوفر یا جلاب بارد یا عرق گاوزبان و شکر یا شربت لیمو یا شربت شاهتره و عمده در علاج ایشان توجه بر ترطیب مزاج و ترک اغذیهٔ مولد سودا و همه ملح و حریف و حاد است پس اگر خطا بخوردن یکی از اینها واقع شود باید که مبادرت بقی نمایند و در تنقیهٔ معدهٔ ایشان از آن جهد کنند و در ربیع و خریف مطبوخ افتیمون یا حب آن ایارج لوغاذیا بدهند و قبل او به استعمال ماءالجبن چند روز اقدام نمایند و تعهد استعمال شربت مدبر بریوند و غاریقون و حجر ارمنی کنند و ترطیب اغذیهٔ ایشان سازند و ملازمت خوردن افتیمون در ماءالجبن خیسانیده به روغن بادام نمایند و از فکر و غضب و نشستن در آفتاب و هرچه مورث یبس باشد اجتناب نمایند و سواری کشتی و آواز بلند و قراءت و دیگر ریاضات قویه گاهی ایشان را نفع کند و نزدیک شراب صرف و کهنه اصلاً نگردند و ممزوج به آب بسیار نیز کم وزن و گاه گاه استعمال نمایند و از مداومت معاجین حاره و ادویهٔ قویه و استعمال خرما و رطب و بسر و حلاوت حذر کنند و استاد

من گفته که در این زمان فصد دواجین و استعمال میشی و بزرجلی متروک است و **جالینوس** گفته که در امراض سوداوی مثل سرطان و جذام جائز نیست که اسهال سودا یکمرتبه یا دو مرتبه کنند بلکه به مرات کثیر نمایند و به که از اولاً و مجذومان غیرمجذوم پیدا شود چون بالغ گردد آن را جذام به همرسد والله اعلم **سرهندی** گوید که تجربه کردم در ابتدای جذام مواظبت بر سفوف معمول از خاکستر ریوند و زردچوب بریان مساوی به آب باران و این را یاد دارند که این عملی است که تجربه بدان شهادت دهد و در طحال مذکور شده که طبیخ طرفا نافع یرقان و جذام است و به تجربه صحیح یافته شده و ایضاً از ادویهٔ مشهوره تبریده و مسهل نوشیدن نقوع حناست وصف او این است که بگیرند برگ او ده مثقال یا یک اوقیه و شب در پیالهٔ آب چندآن‌که آب آن را بپوشند بخیسانند و صبح صاف کرده بر نهار بنوشند این عمل هفت روز کنند مع جودت غذا و زرنیخ کشته آن را نافع است و صفت کشتهٔ او این است که بگیرند زرنیخ طبقی چهل و هشت درم در پارچه صره بسته بر دیگ که در آن بول ماده گاو باشد بیاویزند و زیر او آتش کنند تا آن‌که زرنیخ نرم و تر گردد پس خشک کنند به عده تمام روز با شیر عشر کهرل کنند پس قرص بسته خشک نمایند چندآن‌که چیزی از تری در آن نمایند به عده همچنین به آب سرپهوکه و آب پز و به و آب گهیکوازیک یک بار تمام روز بسایند و بعد هر روز بمالغه خشک کنند بعد از آن برگ و بیخ و شاخ سرپهوکهٔ خشک پنج رطل گرفته کوفته بیخته نصف زیرین سبوچهٔ گلی گرفته از بیرون آن گل حکمت نمایند و در شکم آن نصف سرپهوکه سوده فرش کنند و اقراص زرنیخ را بر آن نهند به عده اقراص را از نصف باقی سرپهوکه سوده بپوشند زیر آن سبوچه آتش بسیار نرم پاچک دشتی یک روز تا شام کنند بعد از آن آتش تیز یکسان یکشبانه روز نمایند و نگهدارند که سرد شود و یا در شدت و نرمی در این مدت مختلف گردد و آن آتش در سرپهوکه سوده درگیرد و سرد گردد به عده بگذارند تا آتش از خود سرد شود پس آن زرنیخ را که سفید مائل بتیرگی خواهد شد بیرون آرند و در ظرف نقره بدارند و مریض را به قدر یک برنج یا دو برنج در برگ تنبول بخورانند و غذا بر قانون اهل هند نان نخود بی‌نمک یا برنج با شیر بدهند و گمان من آن است که این آخر دواست

برص

داغ سفیدست که بر ظاهر بدن حادث شود و اکثر در بعض اعضا افتد و گاهی در سائر اعضا باشد حتی که رنگ همه بدن سفید گردد و این نوع را برص منتشر گویند و سبب او ضعف قوت مغیره است از تمام تشبیه غذا به اجزای اعضا به سبب غلبهٔ بلغم بر خونی که از غذای عضو شود و سوءمزاج عضو به سوی برودت فقط و یا به سبب سوءمزاج عضو بیرودت و رطوبت بود حتی که لحم او مثل لحم صدف نرم مائل بسفیدی گردد پس خونی که به سوی آن آید مستحیل بمزاج و رنگ آن شود و اگرچه آن خون در جوهر خود پاک از بلغم باشد و گاهی برص در موضع حجامت حادث شود و بر آثار او ظاهر گردد به سبب ضعف عضو محجوم بجراحت و الم از کمال فعل آن و به سبب انجذاب رطوبت با خون نزد مص و بقای او زیرجلد و همچنین در جای داغ و قروح بعد اندمال حادث شود و فرق در برص ابیض و بهق ابیض آن است که برص سفیدرنگ براق املس غائر در گوشت و جلده تا استخوان نزد استحکام مرض باشد و موئی که در آنجا بروید مایل بسفیدی بود و جلد او فروتر و نرم‌تر از جلد سائر بدن باشد و نزد استحکام آن چون سوزن در آن بخلانند از آن خون بر نیاید بلکه رطوبت مائی سفید برآید و اگر آن موضع را بمالند سرخ نشود بخلاف بهق سفید که سفیدی او رقیق تنک باشد و غائر نبود و در اکثر مستدیرالشکل افتد و پوست از وی جدا شود و یک بارگی ظاهر شود و به استعمال ادویهٔ جالیه بزودی زائل گردد و موئی که در آنجا روید بسیار اشقر بود و هرگز سفید نگردد اگرچه مزمن شده باشد و ایضاً چون سوزن در پوست خلانند خون ظاهر شود هرچند مستحکم شده باشد **بالجمله** این مرض متعدی و بسیار مانده کنند و عسرالعلاج است بلکه قریب نیست که به شود و خاصةً مزمن از آن و خصوصاً اخذ کننده در ازدیاد و برص مولودی لاعلاج است و آنچه امید صحت او بود آن است که چون بمالند سرخ گردد و با وی خشونتی بود و موئی که بر آن روید بسیار سفید نباشد و چون جلد او را بنر انگشت و سبابه از گوشت بردارند و در آن سوزن بخلانند از آن خون یا رطوبت گلابی بیرون آید و **انطاکی** در تذکره گوید که فاعل برص برودت مبطل قوتهاست و مادهٔ او همه غذای بارد مثل شیر و ماهی یا غلیظ مثل بادنجان و لحم بقر و

صورت او بیاض است و غایت او مخالفت عضو یا بدن با مثال او در رنگ و لمس و سبب او استیلای قاسر بر غریزیت قوای غذائیه است پس افعالی که بصحت آنها بدن صحیح بود باطل گردد و مثل زمین شورناک در احالهٔ آب شیرین بشوریت شود بنوعی که اگر مثل گوشت و زنجبیل مربی خورند مستحیل بخلط بارد گردد به عده بطلان و تغیر اگر متعلق بمطلق قوتها باشند مرض مذکور عام ببدن باشد و اگر بعضو باشند مخصوص بدان بود و در شدیدتر بودن نکایت از این هر دو حکما اختلاف کرده‌اند پس معلم اول و **بقراط** از قدما و **رازی** و **بختیشوع** و **مالقی** از متأخرین به سوی آن رفته‌اند که برص عام بدن در نکایت خفیف‌تر از مخصوص است و **شیخ** و غالب اطبا به سوی ثانی رفته‌اند و نزدیک من وجیه‌تر قول سوم است که احدی ذکر آن نکرده و آن این است که اگر مرض بعضو قریب از مجاری غذا و تعلق گیرد مثل شکم مرض اخص سهل‌تر در علاج باشد و اگر بعید از آن بود مثل پای بالعکس باشد پس از هر دو اگر مستحکم نبود صحت او ممکن بود والا نزد حذاق متعسر و نزد اکثر متعذر باشد و آنچه بالخاصیت مولد برص است خوردن طعامی است که آن بدهان گربه و موش و وزغه رسیده باشد و پاک کردن بدن بجامه‌های چرک‌آلود و تناول طعام و شرابی که در ظرف مسی دیر مانده باشد و این از امراض متعدیه و متوارثه است و ایضاً در نزهه گفته که برص و بهق عبارت است از اختلاط خون با بلغم حتی که عضو بارد گردد و احالهٔ غذای خود همچنین کند و اسباب او کثرت چیزیست که همچنان باشد مثل ماهی و شیر و شرب آب عقب فواکه و مالش بدن بپارچهٔ چرک‌ناک و طول عهد بحمام و استفراغ و قلت ریاضت و شدیدتر آن سفید براق شفاف است **علاج** بعد نضج از منضج بلغم تنقیه به مسهل آن کنند و در آن حب ابن‌الحرث به طریق حب ایارج بخورند و بعد از تنقیه جهت تعدیل مزاج معاجین گرم مخصوص این مرض بخورند و اغذیهٔ مولد خون گرم چون گوشت دراج و حیوانات وحشی بریان بمصالح گرم تناول نمایند و از لبنیات و ماهی و به قول بارد و طعام سرد و فواکه تر و جمیع اشیاء مولد بلغم اجتناب ورزند و بهترین ادویه که در سائر ایام در این مرض نفع دارد اطریفل و گلقند عسلی و هلیلهٔ مربی است و بعضی ادویه هندی در این باب عجیب‌الاثر است و اطلیهٔ بسیار گرم جذابهٔ خون مانند خردل سُرخ و

مویزج و کندش و نوره و زرنیخ سرخ و بورق و شیطرج و عاقرقرحا و شونیز و خربق و همچنین اشیای مقرحه چون عسل بارد و پینچال کبوتر و فرفیون و کبه یکج و تیزاب طلا نمایند و چون بادنجان را در آب بجوشانند تا مهرا شود و آن آب را صاف کرده در روغن زیت بسوزانند و همواره بمالند بالخاصیت نافع است و در این باب بادنجان دشتی از بستانی قوی‌تر یافته شده و بادنجان دشتی را قطع کرده چند روز بر برص مالیدن در ازالهٔ آن مجرب برادر عبدالرحمن‌خان است و اگر اول بر موضع برص شرط زده بعد از آن گوگرد را به آب زهرهٔ خارپشت حل کرده طلا نمایند در ازالهٔ داغهای برص تخلف نمی‌کند و برای برص که به سبب حجامت بود طلای شیطرج و فوه‌الصبغ و خبث‌الحدید به آب بقم یعنی تپنگ مفید بود و اگر زائل نشود مصبغات که برص را رنگین کند و مانع از تنفر مردم بود ضماد کنند **ذکر ادویهٔ یونانیهٔ نافع برص** اکل کرفس الماء بمداومت و کذا لحم خارپشت بملازمت و **شرب** آب اطراف نازک درخت کرم هر روز نیم رطل عراقی تا دوازده روز متواتر و کذا به همن سرخ تا چهل روز هر روز ده درم بعد تنقیهٔ بدن به مسهل و کذا تخم شقایق‌النعمان هر روز از یک‌درم تا دو درم به آب سرد تا پانزده روز و کذا شکاعی یا افسنتین رومی و کذا تخم زوفرا و کذا ورس هر روز یک مثقال بجلاب تا چهل و پنج روز متواتر و کذا غاریقون مرات زیاده از ده روز و کذا بورق ده روز متواتر هر روز دو درم بر ناشتا و کذا تخم اطریلال یک و نیم درم با عاقرقرحا ربع درم و یا با برگ سداب یک‌درم و یا تنها ده درم با عسل و بعد خوردن آن بموسم گرما در آفتاب دو ساعت قیام نمودن و موضع برص مکشوف داشتن تا عرق آید و تا سه روز یا پنج ر وز یا نوزده روز همچنین عمل کردن بعد تنقیه به مسهل و کذا آب برگ و ساق و بیخ و ثمر عنب‌العثلب کوفته افشرده هر روز چهل درم تا چهل روز متواتر که مجرب اکثر اطباست **و شرب و ضماد** حب‌النیل و کذا کندش و کذا نانخواه و کذا حرف کوفته به سرکه و کذا خردل و کذا شونیز و کذا تخم بیدانجیر به عسل و کذا وج و کذا فقاح اذخر **و ضماد** علک‌البطم و برادهٔ مس و بورق و حبق بعد مسهل و کذا شیر ماذریون به عسل و کذا عقرب سیاه بزرگ خشک کرده سوده و کذا پیاز به سرکه و کذا سرگین کبوتر و نطرون و سر که پنج روز صبح و شام و کذا خردل سیاه و بلادر و خربق سیاه و تخم

ترب به سرکه سرشته تا هفت روز در آفتاب و کذا شونیز پنج درم و بلادر یکعدد سوده و کذا تخم ترب و شونیز و کندش مساوی سوده در خرقهٔ درشت صره بسته اول برص را بدان حک کردن تا خون برآید پس از خرقه برآورده ضماد کردن صبح و شام تا ده مرتبه و کذا محموده به سرکه و کذا حماما به آب پیاز و کذا ترمس تلخ به سرکه و کذا اکباش قرنفل و کندش و تخم ترب به عسل آمیخته به مرات کثیر و کذا آب کرنب بزاج و سرکه و کذا کبریت و شیلم به سرکه و کذا عضایهٔ سوخته به عسل و کذا شیر انجیر و آرد جو و کذا پیاز عنصل بریان و کندش مساوی به سرکه تند و کذا فرفیون یک‌درم به عسل آمیخته صبح و شام تا هفت مرتبه و کذا سیر صحرائی به عسل و کذا پوست لیمون سوخته و کذا نطرون و کذا پشک سوخته به سرکه و کذا لاجورد به سرکه هفت بارد در آفتاب و کذا کبریت به سرکه و زیت سرشته و کذا پوست ترنج سوخته به سرکه و کذا روغن قثاءالحمار وکذا روغن تخم حنظل و کذا خربق سیاه بسرکهٔ عنصل و کذا مورچهٔ بزرگ که در مقابر باشد به سرکه چند بارد کذا مغز اندرون چوب خرزهره به مرات و کذا نوره و کندش و تخم ترب به آب کرنب به مرات و کذا سریش به سرکه و کذا روغن تخم بادنجان به مرات کثیر هر واحد مفید برص است **اطریفل** جهت برص و بهق و نمش مجرب حکیم علی پوست هلیلهٔ کابلی پوست بلیله آملهٔ منقی افتیمون تخم جزر دشتی یعنی دو قوهر واحد پنج درم جوزبوا عاقرقرحا شیطرج هندی هر واحد دو درم دارفلفل قرفه هر واحد چهار درم کوفته بیخته بشهد سه وزن ادویه به سرشند شربتی از دو درم تا سه درم و گویند که در نقصان نور قمر استعمال کنند و بعضی گویند که تا پنج درم سه روز متواتر استعمال کنند به عده پنج روز ترک نمایند و باز سه روز بخورند که در انواع برص مجرب است و اطریفل هامان نیز کثیرالنفع است و کذا قرص برمکی **تیزاب** از بیاض والد مرحوم نوشادر سیر توتیای سبز به آب لیموی کاغذی بر هر عضو که طلا کنند مثل داغ است **دیگر** مغز حب‌السلاطین خردل هر دو سائیده طلا نمایند برص را سود دهد **دیگر** که برص و ناصور را سود دهد و گوشت را فانی سازد گوگرد آمله سار شورهٔ قلمی پهکری سفید هیراکس هر چهار برابر در قرع انبیق بچکانند و پنبه در آن تر کرده بگذارند به عده برای اندمال زخم از توتیای سبز سوخته مصطکی رومی

شب یمانی موم سفید هر چهار برابر و هم چند همه روغن زرد مرهم ساخته به‌کار برند **دیگر** از مجربات حکیم علی زاج سفید دوازده جز زاج زرد بیست و چهار جزو شوره چهل و چهار جزو باریک سائیده خشک در قرع و انبیق شیته انداخته تقطیر کنند و در شیشه نگاه دارند و موضع برص را به سرگین گاو خشک مالیده تیزاب طلا کنند و در نسخهٔ دیگر مسحقونیا و زاج سیاه عوض هر دو زاج مذکور نوشته و وزن هر سه برابر و با پر مرغ بمالند **حب ابن الحرث** که در این مرض بجای حب ایارج به عمل می‌آید و برای تپهای بلغمی و دردهای بلغمی درباح و بهق سیاه و سفید نیز مفید بود پوست هلیلهٔ زرد هلیلهٔ سیاه صبر انزروت سکبینج مقل شحم حنظل هر یک پنج جزو خردل سعتر فارسی شونیز زیرهٔ کرمانی نمک طبرزد علک رومی هر یک یک جزو مقل و سکبینج را در آب گندنا کنند و در طاس روئین کرده زیر آفتاب گذارند تا حل شود و باقی ادویه را کوفته بیخته بیامیزند و حب مقدار فلفل سیاه بندند خوراک یک مثقال بعد از نضج تام استعمال نمایند **سفوف** که جهت مبروص بعد از تنقیهٔ تام به عمل آرند و عظیم النفع است جندبیدستر دو نیم ماشه عاقرقرحا یک درم تخم شقایق‌النعمان ده درم اطریلال چهار درم کوفته بیخته هفت حصه کنند و هر روز یک حصه به آب گرم بخورند و بعد یک دو ساعت در آفتاب نشینند و غذا نان بی‌نمک خورند تا بیست و یک روز **صبغ** که برص را رنگین کند توتیای سبز ربع حصه شیطرج یک حصه کوفته به آب سائیده طلا کنند **ضماد** که صاحب تحفه از جمله اسرار شمرده و می‌گوید که در دفع برص و بهق تخلف نمی‌کند و در رویانیدن موی داءالثعلب و داءالحیه سریع‌الاثر است بگیرند سلیمانی یعنی دار اشکنه یک جزو صندل سفید سوده پنج جزو به آب سرشته طلا کنند و بعد نیم ساعت بشویند و صندلین به جهت رفع سوزش آن طلا نمایند و بر اعضای رئیسه استعمال این جائز نیست و اگر داغ برص متعدد باشد یک بارگی بر همه ضماد نباید کرد بلکه بر یکی بعد دیگری و بعد ازآن‌که آبله کند بمرهم علاج کنند **ایضاً** که برص را کمال مرتبه نفع می‌کند گوگرد سوخته چهار درم فرفیون سوخته سه درم بلادر سوخته دو درم خربق سیاه شیطرج هندی شقائق‌النعمان هر یک یک درم کوفته بیخته با سرکه طلا کنند **طلا** که برای برص بسیار نافع است شیطرج هندی تخم ترب فوه‌الصبغ

تخم سداب تخم جرجیر کندش انزروت بورهٔ ارمنی پوست بیخ کبر زرنیخ زرد و سرخ مویزج شب یمانی خردل سفید سُرخ فلفل سیاه زراوند طویل مس سوخته توبال نحاس خربق سیاه نمک اندرانی کوفته بیخته بسرکهٔ خمر آمیخته بمالند و مکرر به عمل آرند **مرهم** که جهت برص مجرب است و بهق را فوراً زائل کند مس سوخته زرنیخ زرد شیطرج آهک زراوند مساوی باریک ساخته در بول صبیان یا سرکه آمیخته بیست روز در آفتاب گذارند و هر روز حرکت دهند و در وقت استعمال موضع را ببول صبیان یا سرکهٔ انگوری شسته دوا بمالند **معجون اطریلال** نافع برص اطریلال یک‌درم عاقرقرحا تربد سفید زنجبیل هر یک یکدانگ با عسل مصفی سه چند ادویه سرشته بعد از تنقیه به مسهلات بخورند و در آفتاب نشینند و موضع برص را مقابل آفتاب مکشوف دارند تا عرق کند در روز اول نهایت تا روز سوم بر موضع برص آبله گردد و بعد خروج زرداب برص به الکل دفع شود **نوع دیگر** پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه بسفائج هر یک پنج درم زنجبیل کندر دارفلفل دارچینی تخم شقائق‌النعمان هر یک دو درم اطریلال سه درم شهد سفید سه چند ادویه به دستور مقرر معجون سازند و **حکیم علویخان** می‌نویسند که آنچه کمترین بدل اطریلال در برص ضماداً و شراباً یافته دوای هندیست که آن را بابچی گویند با گل مغره **ذکر ادویهٔ هندیه مفید برص** اجمود تازه روز اول چهار ماشه بخورند بعد از آن یک یک ماشه پا و بالا هر روز افزایند تا بهشت ماشه رسد به آب خالص هر روز ناشتا خورده باشند در دو ماه اگر نفع ظاهر نشود بماه سوم بای به رنگ سه ماشه پاو بالا داخل کرده خورند پرهیز از ترشی و بادی غذا نان نخود بی‌نمک و اگر نصف وزن اجمود گیرد گرفته کوفته بیخته دو سه ماشه بخورند و غذا نان بی‌نمک و بی‌روغن خورند نیز مفید بود **حب هندی** به جهت برص مجرب صاحب بقائی بابچی مدبر و مقشر پوست بیخ کئومری که عبارت از انجیر دشتی است پوست بیخ نیم پوست شاخ نیم برگ نیم هر یک پاو آثار همه را کوفته بیخته نگاهدارند و بگیرند چوب کهیرو ریزه ریزه کرده در هشت وزن آن آب بجوشانند هرگاه نیم وزن چوب آب بماند صاف کرده ادویه را به آن خمیر کرده حبها بندند و هر روز یک مانک تا دو مانک خورده باشند و غذا نان بی‌نمک و بعد چندی خشکهٔ برنج ساهی با روغن گاو بخورند و طریق تدبیر

بابچی این است که بابچی را در بول مادهٔ گاو سرخ رنگ نازائیده تر کنند و هرگاه بول خشک شود دیگر اندازند بعد بیست و یک روز برآورده پوست او را دور کنند و در سایه خشک نمایند **نوع دیگر** که در برص معمول است بابچی نیم آثار گیرو پاو آثار گندهک آمله‌سار نیم پاو اول گیرو تا شش پاس به آب شبینه بسایند به عده بابچی کوفته انداخته یکپاس دیگر کهرل کنند بعد از آن گندهک انداخته تا چهار پاس کهرل نمایند پس حب بندند و یکشبانه روز در آفتاب و شبنم داشته بردارند وقت حاجت به آب سائیده ضماد کرده باشند و در بیاض اوستاد مغفور وزن هر سه مساوی است و نوشته که به آب ادرک خمیر کرده به قدر فندق حبها سازند و یک حب شب در آب انداخته صبح آب صاف را بنوشند و حب ضماد نمایند و در آفتاب نشینند تا خوب عرق آید بفضل الهی برطرف شود از حموضات و لبنیات پرهیزند و در نسخهٔ دیگر وزن بابچی و گندهک یک یک جزو و گیرو شش جز دست و نوشته که به آب ادرک حب بسته به همین آب سوده طلا نمایند **دوایی که** جهت برص مجرب است اسبند دو درم سهاگهٔ تیلیه چهار درم زعفران آمله هر یک یک درم باید که آمله و اسبند در اندک آب تر نمایند و صباح در کهرل هر دو را به آب مهادر خوب باریک بسایند پس سهاگه و زعفران در آن حل کرده طلا نمایند **ایضاً** مزیل برص پوست درخت گولر تخم لاله هر دو مساوی کوفته بیخته یک کف از آن به آب هر بامداد او بخورند تا چهل روز و ثمر گولر هر قدر توانند بخورند و صبح نان نخود با روغن بسیار و شام هرچه میسر آید غذا سازند **ایضاً** از مجربات میان صابر بخش مرحوم که همواره معمول مؤلف است بابچی چاکسو انجیر ولایتی تخم پنوار مساوی کوفته هر روز یک توله یا زیاده از آن شب در آب تر نمایند و صبح آب زلال را بنوشند و ثفل ادویه را سائیده برص را از پاچک دشتی خاریده طلا کنند و چهل روز به عمل آرند غذا نان نخود بی‌نمک یا نان گندم بی‌نمک **ایضاً** مجرب راقم گندهک انوله سارگیر و گلنار بابچی مساوی یک مثقال از آن شب در آب تر کرده آب زلال بنوشند و ثفل را سائیده بر داغ طلا نمایند **ایضاً** از حکیم محمداحسن بابچی نیم آثار نمک سه پاؤ کوفته بیخته به قدر یک کف دست می‌خورده باشند غذا سوای نان نخود هیچ نخورند و در اثنای خوردن دوا بابچی پاو آثار نمک نیم آثار کوفته در دوغ شیر گاو تر

نمایند و نگاهدارند و هر روز مالیده باشند **ایضاً** از بیاض اوستاد مرحوم بابچی چهار دام هرتال طبقی سه دام بیخ چیته منسل گهونگچی سفید هر یک بیست و پنج ماشه کوفته بیخته بابول ماده گاو نازائیده حل کرده بر موضع هفت ضماد نمایند **ایضاً منه** پهل بکاین مع پوست تخم پنوار بابچی مساوی کوفته هر روز با گلاب سائیده طلا کنند و تا چهار ماه از ترشی پرهیزند **ایضاً عنه** پوست بیخ بلیله پوست بیخ نیل هر یک دو توله پوست بیخ انجیر دشتی گندهک توئیه هر یک یک توله کوفته به شیر بز سیاه طلا سازند **ایضاً** از مجرب و منقول نوشادر هلدی تخم پنوار چونه کته سفید در آب کسوندی کهرل کرده حبها سازند وقت حاجت در آب مکوه سائیده بماند تا چهل روز متواتر **ایضاً** سم‌الفار که مائل بسرخی باشد یک دام سیماب یکدام سهاگه نیم دام اول سم و سهاگه را باریک سائیده با سیماب حل کنند به عده زردی بیضهٔ مرغ انداخته کهرل کنند مثل مرهم شود پس داغ سفید را بپاچک دشتی خراشیده و از مرهم مذکور چرب کنند و همچنین می‌کرده باشند **روغن برص** از بیاض مسطور پوست بیخ چیته سهاگه گهونچگی سفید مساوی کوفته بیخته به عده در روغن کنجد دو توله کهرل کرده در شیشه انداخته مثل چوه کشند و طلا نموده باشند اگر آبله افتد برای خشکی فوفل سوخته و کته بپاشند **سفوف** از مجربات شاه عظیم‌الله مرحوم مندی پاوسیر سمندر سوکه نیم پاو هر دو را کوفته بیخته هر روز شش‌ماشه یا نه ماشه به روغن زرد بخورانند و از شیر و شیرینی پرهیز نمایند و این گولیها طلا می‌کرده باشند کئول چیته مساوی هر دو را کوفته بیخته به آب لیمو خمیر کرده حبها ساخته وقت حاجت به آب لیمو سائیده طلا کنند و اگر بیخ نی نیز در این اضافه کنند مفیدتر می‌شود **نوع دیگر** پوست بیخ انجیر دشتی پاو آثار فلفل سیاه نیم پاو بابچی یک چهئانک هر سه ادویه سائیده از یک نمی ماشه شروع کنند و اندک اندک افزوده در ده روز تا نه ماشه رسانند و باز به دستور کاهیده در ده روز بر مقدار اول بیایند و همچنین بیفزایند و بکاهند تا چهل روز تمام شود و در این ایام پوست بیخ انجیر دشتی در گلاب دو آتشه سائیده مثل دوئنبه هر روز بر داغ بمالند و بعد چهار گهری بشویند و از ماهی و لحم گاو و جاموش و جغرات و دوال ماش و غیره اشیای بادی پرهیز نمایند و قلیهٔ نیز بخورند **ضماد** از بیاض والد مرحوم

انزروت رومی نمک سنگ کهونچکی سفید نر کچور هر یک شش ماشه در آب لیموی کاغذی کهرل کرده بعد دو سه روز خشک نموده حب بندند تا وقت حاجت سائیده لیپ نمایند و اگر نمک سنگ را در شیرۀ برگ زقوم سبز سوده بمالند عجیب است **دیگر** برای برص و بهق تخم پنوار گیرو هر یک نیم پاو پوست بیخ کبیر سفید ده توله به آب ادرک خوب سائیده حبوب بندند وقت حاجت به آب ادرک سوده داغ را بپاچک دشتی یا بجامۀ درشت خاریده بمالند و در نسخۀ دیگر بایجی عوض پوست بیخ کنیر است **طلا** پلاس پاپره سه دام خام نیله تهوتهه سه ماشه کات سفید یک توله کوفته بیخته به آب لیمو کهرل کرده حب بندند و طلا می‌کرده باشند **ایضاً** از بیاض حکیم اجمل‌خان پوست بیخ انجیر دشتی یک دام آمله ده دام بابچی یک دام کوفته بیخته نگاهدارند و گل دهاک مع سیاهی که مثل کلاه بر آن می‌باشد دو دام در آب پنجاه دام جوش دهند هرگاه آب مقدار پانزده دام بماند مالیده صاف نموده ادویۀ مذکور را در این آب حل کرده مثل کنار دشتی حبها سازند و یک حب در آب سائیده بر موضع برص طلا کنند **ایضاً** از گنج باداورد اشخار آهک آب نادیده مساوی آب سرشته بجای برص طلا نمایند و چون بخشکی اگر آید از جامۀ سطبر خراشیده دور سازد و باز طلا سازد و همچنین هرگاه خشک شود به دستور خراشیده طلا کند چنان چه مرتبۀ چهارم آنجا مثل داغ گل می‌شود پس آن را به روغن کنجد چرب می‌کرده باشند در اندک زمان به رنگ اصلی باز می‌آید **ایضاً** پوست چیته بیخ سر کنده مساوی به آب لیمو سائیده طلا نمایند بعد شکستن آبله روغن زیت بمالند **ایضاً** از مجربات نواب امام علیخان بابچی و انار ترش هر یک نیم آثار آب بهنگره سیاه آب حل نیم هر یک پاو آثار آب ککرونده نیم پاو سهاگۀ بریان مغز جمال گوه هر یک پنج دام همه ادویه را در آبهای مذکوره حل ساخته حبها بسته نگهدارند وقت حاجت موضع برص را از پارچۀ درشت مالیده حب مذکور در آب سائیده طلا نمایند در هفت روز نفع آن ظاهر شود **عرق** که جهت مبروص مجرب نوشته اگر چهار ماده مداومت کنند که تمام بدن سفید شده باشد به حالت اصلی باز آید زردچوبۀ خام پوست درخت نیم گل مندی قند سیاه هر واحد یک من را در خم اندازند و آب به قدر مناسب داخل کرده در سرگین اسب دفن کنند بعد ده هفته برآورده

عرق کشند زرد نیم پاو صبح و نیم پاو شام بخورند و از ترشی و لبنیات بادی پرهیز کند و غذا کم نمک خورند

اقوال اکابر انطاکی در تذکره می‌نویسد که اولاً مبادرت بتحلیل ماده واجب است اگر صلب یا فصل سرما باشد به منضجات مقطعهٔ محلله به عده اخراج آن به مسهلات و اعتنا به زیادتی جاذب بعد از آن تکمید مسخنات محلله و اگرچه بجامهٔ از پشم و مو باشد و اطلیه در آخر و ادهان مطلقا مثل اصلاح اغذیه جائز بود **صفت** منضج که در ابتدای علاج برص ابیض استعمال کرده می‌شود مویز پنجاه درم انیسون سی درم شونیز بیست درم بابونه تخم کرفس مناصعتر هر واحد ده درم گل سرخ قسط شیطرج سداب هر واحد شش درم کوفته در شش صد درم آب خالص بجوشانند تا سوم حصبه باقی ماند صاف کرده به عسل شیرین ساخته هر روز بیست و پنج درم از آن استعمال کنند و در هفته دوم هر روز یک مثقال ایارج لوغاذیا به منضج مذکور اضافه نمایند و در هفته سوم بدل لوغاذیا بمثرودیطوس کنند پس اگر علامات نقا ظاهر شود و بهتر والا این حب استعمال کنند که از مجربات من است یک روز استعمال نمایند و یک روز ترک کنند تا دو هفته و شربت او یک مثقال است **صنعت حب مذکور** غاریقون شحم حنظل راتینج تربد سفید رب‌السوس هر واحد یک جزو مصطکی مغز حنظل حلتیت سکبینج مروارید سوده عود هندی هر واحد نیم جزو زعفران پوست بیخ کبرشیطرج هر واحد ربع جزو به آب کرفس حب سازند و اگر امر بدیر کشد مروارید را در آب ترنج حل کنند به دستوریکه در تریاق الذهب گذشت و در حمام با زیت بخورند و بر موضع برص بمالند و از آشامیدن آب احتراز نمایند که این از مجربات صحیحهٔ من است شرباً و طلاءً و باید که اکثار تناول عسل در اغذیه و مشروبات و خوردن صعتر و قلیه‌ها و مطنجنات و نان خشک و تخمهای خشک مثل زیره و خوردن مثل فلاسفه نزد هضم و تنقل پسته و جوزه چلغوزه و ترک همه ترشی‌ها مثل سرکه و رطب بارد مثل خیار و بادرنگ و تربوز و همه سبزیها مگر چقندر و کرنب و لحوم‌الکبوتر و گوسپند و بچهٔ شتر نمایند و اطلیهٔ که این را نیز نافع بود در علاج برص اسود بیاید **ایضاً** در نزهه می‌گوید که اولاً استیصال ماده بقی نمایند به عده به اسهال و بعد تنقیه بالغه تبدیل مزاج به ادویه و اغذیهٔ حاره و حب است و از بزرگترین ادویه بعد تنقیه این دواست اطریلال

ده درم عاقرقرحا تربد سفید زنجبیل سلخ‌الحیه هر واحد یک درم به عسل سرشته در زمانهٔ بهار انگور استعمال کنند و برهنه در آفتاب نشینند پس از جای سفید مثل آبله برآید و همان روز بشکافد به عده مثل قروح علاج کنند و اعادهٔ دوا نمایند اگر مرض عود کند و بعد خوردن این دوا بر تشنگی مصابرت نمایند و اگر آب بنوشند بعد آن مرض زائل نشود و از ادویهٔ آن مثرودیطوس و تریاق و ایارجات و اطریفلات است و طلا بزرنیخین و بورق و نوشادر و تخم ترب و تخم جزر و قسط و نوره و عسل بلادر و میعه و یا سرگین کبوتر بنطرون و عسل و انواع حرق و خردل و یا آرد باقلا بفلفل و ترشی و ترنج و شب یمانی کنند و این مختارات اطلیه است و گاهی برص را رنگین می‌کنند بمازو و بقم و مغره و قوه و از مجربات اطریلال است اگر لزوم او به طریقی که مذکور شد با برگ سداب تا پانزده مرتبه مع مصابرت بر تشنگی نمایند صحت بخشد **ابوسهل** گوید که معالجه برص قابل العلاج به این طور نمایند که اولاً اصلاح تدبیر کنند بنحویکه ههم اشیای مبرد و مرطب و مغلظ ماده و خام کنندهٔ آن از اطعمه و اشربه و حرکت و سکون و خواب و بیداری و غیره ترک نمایند و لزوم هر واحد آنچه مسخن و مجفف و ملطف و منضج باشد باید کرد بعد از آن ابتدا از استفراغ بقی کنند به اطعمهٔ ملطفه و مقطعه و بعد آن ادویهٔ کبار مثل ایارج جالینوس و ایارج ارکاغانیس و لوغاذیا و بثادریطوس بخورند و یا این مطبوخ بنوشند هلیلهٔ سیاه و افتیمون و مویز و نمک هندی و بسفائج و یا لزوم این دوا کنند تا آن‌که تنقیه حاصل شود و دارچینی سنبل‌الطیب عود بلسان مصطکی اسارون زعفران ساذج هندی پودینهٔ نهری هر واحد یک درم شحن حنظل چهار درم صبر شش درم کوفته بیخته بوزن یک درم بماءالعسل نیم‌گرم بدهند و هرگاه بدن تنقیه یابد دائم این دوا استعمال نمایند بگیرند معجون کلکلانج دو درم هلیلهٔ سیاه یک‌درم افتیمون نیمدرم و با هم آمیزند و این یک شربت است و ایضاً این دوا بسیار فائده می‌کند بگیرند زوفرا دو جزو تخم حرمل یک جزو تخم انجره نیم جزو صبر ربع جزو و کوفته به عسل به سرشند شربتی سه درم و همچنین این دوا تخم زوفرا ده درم وج دو درم افتیمون چهار درم هلیلهٔ سیاه پنج درم مویز منقی چهل درم با هم آمیخته استعمال کنند و ایضاً این معجون منفعت عظیم نماید ابهل مرماحوز شیح قیصوم قسط جنطیانا زراوند

مدرحج فلفل سیاه و سفید و دارفلفل جاوشیر اشق سکبینج مقل اسقولوقندریون فراسیون کمافیطوس کماذریوس مودفو دوقو خریق سیاه فرفیون عنصل بریان هیوفاریقون ساذج هندی سنبل‌الطیب زنجبیل قطر اسالیون حماما اسطوخودوس دارچینی سلیخه عود بلسان جندبیدستر نانخواه تخم کرفس تخم گندنا پودینهٔ کوهی فقاح اذخر بسفائج قردمانا پوست بیخ کبر بارز و هر واحد دو نیم درم روغن بلسان صبر مرمکی هر واحد پنجردم سقمونیا غاریقون شحم حنظل افتیمون هر واحد ده درم کوفته بیخته به عسل به سرشند **معجون دیگر** خربق سیاه پنج درم شحم حنظل شش درم بیخ قثاءالحمار یا عصارهٔ آن چهار درم غاریقن ده درم تربد پانزده درم بسفائج ده درم ایارج فیقرا بیست درم تخم زوفرا زنجبیل خردل شونیز هر واحد پنج درم مصطکی ده درم نمک هندی هشت درم سنای مکی بیست درم پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه بلیله شیر آمله هر واحد هفت درم زوفای خشک صعتر بری انجدان انیسون سیسالیوس هر واحد هشت درم نانخواه ده درم کوفته بیخته به روغن بطم یا جوز لت کرده به عسل به سرشند شربتی سه درم به آب گرم **و ایضاً** این دوا نفع کند هر سه فلفل دارچینی سلیخه قرفه قرنفل سعد برنج کابلی مقشر جوزبوا هر واحد یک مثقال حب‌النیل شش مثقال تربد سفید شکر سرخ هر واحد بیست و چهار مثقال کوفته بیخته با شکر آمیخته به عسل به سرشند و در ابتدای مرض بهر اسهال نه مثقال یا هفت یا پنج مثقال بدهند به عده فاصلهٔ سه روز دهند بعد از آن هر روز یک مثقال بر نهار به آب گرم بسیار روزها بدهند به عده از خارج ادویهٔ شدید البکاء تحلیل مثل این طلا استعمال نمایند خربق سیاه میعه بیخ کبر کندش شیطرج ترمس مساوی کوفته بسرکهٔ خمر سرشته طلا کنند **دیگر** شیطرج بسایند و به سرکه سرشته طلا نمایند و یا شیطرج نیمکوفته به روغن مورد بپزند به عده در روغن زاج سوده آمیخته بر موضع بمالند **دیگر** خربق سیاه بمازو سوده به سرکه سرشته طلا کنند **دیگر** خردل ماذریون سیاه بیخ سقمونیا فوه مساوی بخون افعی سرشته طلا نمایند **دیگر** خردل حنا مساوی به سرکه سرشته طلا کنند **دیگر** خربق سیاه گوگرد زرد شیطرج هندی عاقرقرحا بیخ کبر حرف پشک موش کف دریا مویزج بورهٔ ارمنی مساوی کوفته به سرکه سرشته طلا سازند **دیگر** مجرب کبریت سوخته فرفیون خربق سیاه

هر واحد دو درم سوده به سرکه سرشته طلا کنند **دیگر** عسل بلادر پنج درم عاقرقرحا سداب کوهی هر واحد سه درم فرفیون خربق سیاه شیطرج هر یک دو درم کوفته به سرکه سرشته طلا نمایند **دیگر** عنصل بریان عاقرقرحا ثافیسا فرفیون بلادر شیطرج هر یک دو درم خربق سیاه زراوند طویل جنطیانا تخم ترب هر یک سه درم کوفته به آب ماذریون سرشته طلا کنند **دیگر** بلادر گوگرد خربق سیاه زراوند طویل قسط همه ادویه را سوخته سائیده به سرکه سرشته طلا نمایند **دیگر** بادام تلخ ترمس تخم ترب خردل تخم جرجیر تخم گندنا تخم حرف هر واحد پنج درم کتیرا چهار درم زراوند طویل خربق سیاه هر واحد دو درم کوفته به سرکه سرشته در آفتاب طلا کنند **دیگر** برگ انجیر خشک برگ سداب بورق مازو ماذریون صمغ شیطرج خربق سیاه کندش خردل مساوی به سرکه به سرشند و طلا سازند **بوعلی سینا** می‌نویسد که در علاج بهق ابیض و برص واجب است اجتناب از فصد اگر امری قوی آن را واجب نکند و از حمام مگر گاه گاهی بر نهار و از شراب الا صرف اندک و تعرق در حمام آن را نافع است اگر نقی البدن باشد و ایضاً استعمال قی کنند بعد از آن ادویهٔ مستفرغ بلغم اگر بدن پاک از ماده نباشد به عده مدرات و اما مسهلات مثل ایارجات بزرگ خصوصاً ایارج شحم حنظل و حبوب مشابه آن دهند و ایارجات با طبیخ هلیله و افتیمون و بسفائج و مویز و نمک خورانند و حب‌النیل را خاصیت عجیب در استخراج خلط محدث بهق و برص است و از مهسلات موافقه برای ایشان ایارج فیقرا مرکب بشحم حنظل است به این نسخهٔ دارچینی سنبل باقی همآن است که در قول ابوسهل گذشت لیکن در اینجا وزن شحم حنظل یک درم و صبر هژده درم است شربتی از یک درم تا یک مثقال به سکنجبین عسلی و آب گرم و ایضاً از مسهلات موافقهٔ ایشان این است که بگیرند هلیله و آمله یک یک جزو تربد سه جزو و هر جزو یک اوقیه باشد و فانیذ نیم رطل در آب حل کرده به قوام آورند و بدان به سرشند شربتی از سه درم تا پنج درم و من می‌خواهم که در این زنجبیل یک جزو داخل کرده شود و معاجین اطریفلیه و جوارشیه به این صفت استعمال کنند هلیلهٔ سیاه کندر سفید هر واحد یک جزو زنجبیل ربع جزو به شیرهٔ مویز به سرشند و هر روز قدر جوزه بخورند **ایضاً** هلیلهٔ سیاه آمله شونیز مساوی زوفرا یک نیم جزو هر روز سه

درم از این بخورند و هرگاه گرمی معلوم کنند ترک نمایند **ایضاً** وج دارفلفل هلیلۀ کابلی مصطکی کندر شونیز حب‌الغار به عسل مساوی به سرشند شربتی دو درم و آنچه در کتاب اختصارات ذکر کرده این است که بگیرند سویق گندم بسیار بریان کرده و اگر حاجت به اعادۀ بریان کردن او باشد بریان کنند و عقب او نیم اوقیه مری نبطی بنوشند و تا نیم روز بر تشنگی مصابرت کنند و زوفرا و تخم او را در شراب در این باب خاصیت عجیب است و از آب اطراف انگور مز هر روز یک قدح بنوشند که این قشف برص و منع ازدیاد او کند و شرب تریاق و خوردن لحوم افاعی در این بسیار نافع است و ایضاً اقراص افاعی و از معاجین و ادویۀ که میان اطریفلی و مسهل بود این است که بگیرند تخم زوفرا دو جزو دو تخم ابخره نیم جزو و صبر ربع جزو با عسل آمیزند شربتی سه درم این را دائم استعمال کنند و بعضی مردم با وج و افتیمون می‌سازند و ایضاً کلکلانج دو درم هلیلۀ سیاه یک درم افتیمون دو دانگ تمام سال بخورند و آنچه قائم مقام این است الا قوی‌تر و در نفع ظاهرتر و احتیاج بشرب آن تا یک سال بود این است بگیرند وج شش درم و هلیلۀ کابلی و بسفائج و عاقرقرحا هر واحد ده درم هلیلۀ زرد پانزده درم ایارج فیقرا و تخم زوفرا و شحم حنظل هر واحد بیست درم نمک هندی هفت درم تربد پنجاه درم غاریقون پنج درم سقمونیا هشت درم به عسل مصفی به سرشند شربتی از یک مثقال تا دو مثقال و از این قبیل است این ترکیب کندی بگیرند تخم حرف هشتم حصۀ کیلجه زوفرا و صبر سقوطری هر واحد سه درم این ادویه را با یک نیم رطل عسل مقوم بیامیزند شربتی از آن هر روز قبل از طعام به قدر حاجت با سویق و بعد آن سه جرعه مری بنوشند و حفظ سر به روغن بنفشه در روغن گل کنند و غذا بعد آن اسفیدباج دهند و جائزست که دائم لوغاذیا و بثادریطوس هر روز شربتی صغیر تا نیم درم و کمتر از آن استعمال نمایند و قومی بداغ کردن موضع برص انتفاع و خلاص و استراحت یافته‌اند لیکن این در برص اندک ممکن بود و هرگاه بدن نقی و مزاج بدن معتدل باشد ادویۀ مشروبه را بگذارند چه گاهی آنها جلب آفت نمایند و کمتر آفت آن این است که نزف الدم عارض شود و روح کم گردد و این هر دو محتاج الیه در علاج برص است و بر علاج عضو به اشیای مخصوصۀ آن از اطلیه و غیره اقتصار ورزند و غذای او سریع‌الهضم بغیر لزوجت و

دسومت در آن بسازند و از به قول و هرایس و مانند آن اجتناب نمایند **و اما ادویهٔ بهقیه و برصیهٔ موضعیه** اول درجات آنها این است که شدیدالجلا قوی‌الجذب برای خون شدیدالتسخین مزاج عضو باشند و اما بعد از آن این است که مقرحهٔ مقشره باشند و در ادویهٔ وضعیه دواهائی است که برای صبغ یعنی رنگین کردن استعمال کرده می‌شوند و بهتر آن است که ادویهٔ موضعیه بعد دلک و تحمیر استعمال کنند و دلک به مثل برگ انجیر باشد تا آن‌که قریب آن گردد و از خون برآید و یا بعد خلانیدن سوزن در مواضع کثیر و از معینات بر نفع ادویه این است که لطوخات در آفتاب استعمال نمایند و افضل ادویهٔ برص آن است که قرحه کند یا آبله آرد و ماده سائل شود و به گردد و اعاده به رنگ اصلی نماید و گاهی چندان نمی‌گذارند که آبله کند بلکه ترک می‌کنند و بعد حصول تسکین اعادهٔ آن می‌نمایند و ادویهٔ برصیه به حسب اعتبار اول که آن قوی است از آنچه مذکور شد مثل خربق سفید و سیاه و آهک و زرنیخ و کندش و مویزج و بیخ فاشرا و جنطیانا و ابهل و راتیانج و بیخ دم‌الاخوین و بیخ خنثی و کف دریا و انگزد و پوست بیخ کبر و خردل و حرمل و تخم ترب و بیخ فثاءالحمار و تخم جرجیر و فوه و قاقله و ماذریون و زاج و قلقند و زنگار و کبریت و قطران در حمام و ملبوس و قسط و زراوند و شقایق و ثافسیا و فرفیون است و کرم دانه شدیدالموافقت است و ایضاً کبریت به سرکه طلا بعد طلا و پیاز نرگس و از آنچه تجربه کرده شد نوشادر و روغن بیضه طلای خوب است و بیخ لوف عجیب است و بیخ نیلوفر برای بهق و خون مار سیاه و بیخ سقمونیا و برگ انجیر خشک و برگ خرزهره و راسن و برگ آن و اشترغار و اما آبها پس سرکه و آب زردج و آب قنابری و آب بلبوس و آب عنصل خاصةً و آب مرزنجوش و خصوصاً بر برص آثار محاجم و آب رسن و شوربای لحوم افاعی ست و از اطلیهٔ جیده تریاق یا مثرودیطوس یا لوغاذیا به آب قنابری است و ایضاً شیطرج سوده و خردل و گاهی این زائل کند آنچه در دو جلد باشد و از روغن‌های جید روغن موردست که در آن شیطرج پخته به عده زاج آمیخته باشند و از طلاهای نیک ذراریح است که به سرکه سوده طلا کنند و یا بگیرند شاهترهٔ تر یا خشک و در شکم افعی کشته شکمش پاک کرده پُر نمایند بدوزند و بریان نمایند تا خوب پخته شود پس بگیرند آن شاهتره و بر برص ضماد کنند

که به سرعت زائل کند و یا بگیرند برگ خرزهرهٔ تازه در زیت بجوشانند تا آن‌که برگ خشک گردد پس زیت را صاف کرده موم مصفی قدری در آن گداخته گوگرد زرد سوده بیامیزند که مثل مرهم گردد در آفتاب طلا کنند **طلا** از اهل هند بگیرند قسط و شیطرج هندی و زرنیخ سرخ و فلفل و زنگار و در ظرف مس با سرکه بسایند و یک هفته بگذارند به عده بدان طلا کنند و در آفتاب قیام نمایند بهق و برص مبتدی را باطل کند یا اشخار و آهک را در بول طفل شیرخوره تر کنند و هفت روز تجدید بول نمایند به عده بیزند تا مثل عسل گردد و استعمال کنند تا آن‌که قرحه کند پس بگیرند زفت و موم و قطران و پوست جوز سوخته و خون کبوتربچه و روغن حنا و بپزند تا مخلوط گردد و بر موضع نهند تا آن‌که رنگ او به رنگ جسم نماید و بهتر آن است که در آفتاب گرم چند بار تکرار این کنند **و بدانند** که استفراغ صاحب این مرض باید که به ادویهٔ ضعیف مستفرغ مادهٔ رقیق به تدریج باشد و ماءالاصول منضج مطرق برای دوای مسهل است و در آخر آن حب منتن بخورند به عده اعادهٔ ماءالاصول تا دو هفته کنند و تولید خون او از لحوم حاره طیور و قلیات و ترک حوامض و شوربا نمایند مگر گاهی زیرباج دهند و آب مضرترین چیزها برای آن است لیکن به شراب کهنه بغیر تکثیر و لازم است که مالش موضع هر وقت بپارچهٔ درشت کنند تا خون به سوی آن منجذب گردد و دخول حمام آن را مضر است و غذای غلیظ و فواکه تازه و خشک و داغ بر برص ردی است گاهی برص بدان منبسط گردد و کثرت نماید و برص که عقب داغ پدید آید عیب آن نمی‌کنند و همچنین حوالی جای شرط **و طلای کثیر الاجزا** که برای معتصم بالله مرتب شده بود در قانون مذکور است **طلای جید** از ساهر شونیز خربق شقایق بیخ کبر هر واحد یک جزو شیطرج حضض و مادام که آن زرنیخ است یا مزرنجوش هر واحد نیم جزو در آفتاب طلا کنند **طلای خفیف جید** نافع و آن شقائق و هزارجشان به سرکه است و ایضاً فوه‌الصبغ کف دریا تخم ترب کندش بسرکهٔ خمر و ایضاً بگیرند براده شبه و خربق سیاه و صفر سوخته و ذراریح و زرنیخ سرخ هر واحد یک درم بقطران که در سرکه گداخته باشند سرشته طلا کنند **ایضاً** از اریباسیس خربق سفید فلفل شونیز کف دریا گوگرد زرنیخ فوه‌الصبغ زنگار شیطرج و زراریح به سرکه سوده قرص ساخته خشک کنند

و وقت حاجت به سرکه سائیده بعد دلک که آن را سرخ کنند و لطوخ نمایند **و ایضاً** از کتاب الزنیت قریطن خربق سیاه فاشرا پوست بیخ ماذریون گوگرد زردداخ زنگار برادهٔ آهن کف دریا برگ انجیر با سرکه مثل خلوق بسایند و در ظرف رصاص نگاهدارند و بعد دلک در آفتاب طلا کنند **دیگر** از جبرئیل گوگرد و فرفیون و خربق هر واحد یک درم بلادر دو درم عاقرقرحا شیطرج یک یک مثقال به سرکه طلا نمایند **ایضاً** تخم ترب کندش ثافسیا ماذریون فوه‌الصبغ شیطرج حرف عاقرقرحا مویزج با خون مار سیاه جمع کرده قرص ساخته استعمال کنند به آبی که در آن فوه‌الصبغ خوب جوشانیده صاف کرده باشند بعد حمام **و ایضاً** فوه شیطرج هر واحد پنج درم تخم ترب ده درم کندش هشت درم به سرکه بعد حمام طلا کنند **دوای ملکی** برگ ماذریون و تخم او مقشر و خربق سیاه و فلفل مساوی در سرکه چندآن‌که آن را بپوشند بپزند تا آن‌که مهرا شود به عده در آن اندکی زاج و زراریح و برادهٔ آهن و نطرون و کف دریا انداخته بپزند تا غلیظ شود موضع را بنطرون شسته بپر مرغ طلا کنند و متحمل باشند و تا ممکن باشد نشویند تا آبله شود پس آبله را بشکنند و بگذارند تا خشک شود بار دیگر دو ابران گذارند **طلای جید** عسل بلادر هفت درم عاقرقرحا ثافسیا سه درم فرفیون چهار درم شیطرج فارسی دو درم به شیر سرشته طلا کنند و آنچه تجربه کرده‌ایم این است که بگیرند عسل بلادر و کبه یکج و سرگین کبوتر و ذراریح و شیطرج و تخم ترب و خردل و فوه‌الصبغ و حنا و وسمه و زاج اجزا مساوی به سرکه سرشته بدان لطوخ کنند حتی که آبله کند و بشکند و معالجهٔ قروح کنند و اعاده نمایند تا آن‌که زائل شود و آنچه که برص حادث از آثار محاجم را ببرد آب قنابری وآب مرزنجوش و فوه‌الصبغ و شیطرج است به آب بقم طلا کنند **و اما صباغ** که بر برص استعمال می‌کنند ممکن نیست که در آن بر اوزان بعینه کرده شود به سبب اختلاف الوان بشره‌ها بلکه در آن قوانین عطا کرده آید بعد تقدیم و تأخیر کنند پس بعضی از آن این است که بگیرند شوره و دردی شراب و مغره و فوه و شب و مانند آن و ترکیب داده طلا کنند **صبغی** که تجربهٔ آن کرده‌ایم بگیرند پوست جوز و حنا و وسمه هر سه برابر **و ایضاً** نوره و زرنیخ و شیطرج هر واحد یک جزو فوه‌الصبغ دو جزو به آب پیاز جمع کنند و به حسب مشاهده استعمال کنند **صبغ دیگر** مرداسنگ نوره مازو زاج

حنا به عسل به سرشند و حل کنند تا سیاه شود و طلای آن استعمال کنند **و ایضاً** زاج قلقند مازو سائیده بسرکهٔ به سرشند تا سیاه شود و در آفتاب عضو را دلک کنند و بدان چند بار طلا کنند و آن صبغ باقی است **و ایضاً** شیطرج سیاه و خبث‌الحدید و زاج کفش گران و زنگار و فوه‌الصبغ و پوست انار بسرکهٔ خمر بسایند تا سیاه شود و بر آن چند مرتبه طلا کنند **و اغذیهٔ** صاحب این مرض مشوبات و قلایا و مطنجنات و بکبات از لحوم خفیفه بمصالح گرم است و اقتصار بر شراب کنند و از نوشیدن آب به الکل اجتناب کنند اگر ممکن باشد و یا از آن کم کنند و آب جوش کرده و ممزوج به شراب استعمال نمایند **ابن عباس** گوید که برص چون مستحکم شود عسرالبرء بود پس هرگاه از خلانیدن سوزن خون برآید ارنوقت علاج او وصحت از آن ممکن بود و اول معالجهٔ که صاحب این مرض را سزاوار آن است که آن را از اغذیهٔ مولد بلغم مثل الالبان و ماهی تازه و قطر و کمات و میوهٔ سرد تر منع کنند و غذا به لحوم تیهو و دراج و کبک و لحوم وحشی نمکین بریان با مصالح گرم سازند و عسل و شراب کهنهٔ اصفر دهند و ادویهٔ مسهل بلغم مثل حب ایارج و معجون مرکب از تربد و غاریقون و شحم و حنظل و حب‌النیل و نمک هندی و نفطی و مانند آن بدهند و این صفت دوای مسهل است بگیرند تربد سفید مقشر یک مثقال حب‌النیل ایارج فیقرا هر واحد یک‌درم شحم حنظل نمک نفطی هر واحد نیم درم فرفیون دو دانگ همه را باریک سائیده بحریر بیخته به آب کرفس نبطی به آب گندنا سرشته حبها سازند و خشک کنند شربتی از دو نیم درم تا سه درم به آب گرم و این دوا در هر ده روز یا در هر پانزده روز یک شبت استعمال کنند و از این مکرر به عمل آرند و میان هر شربت گلقند عسلی به آبی که در آن تخم کرفس و بادیان جوشانیده باشند یک روز بخورند و یک روز اطریفل کبیر دو مثقال به آب مطبوخ تخم کرفس و زیرهٔ سیاه و پودینهٔ کوهی خورند و ایضاً این معجون بدهند که مجرب است و نسخهٔ این همان است که در قول ابوسهل گذشت و در آن هر سه فلفل است لیکن در اینجا وزن حب‌النیل برابر تربدست و هرگاه دوای مسهل از حب و غیره استعمال کرده باشند معجون کلکلانج سه روز در هر روز از یک مثقال تا دو درم بدهند بعد از آن اگر فصل سرما باشد از مثرودیطوس و تریاق کبیر به قدر تحمل سن و فصل بآب مطبوه نانخواه یا

بابونه یا سداب بدهند و اگر قبل تریاق ایارج لوغاذیا و یا ایارج جالینوس هر کدام که حاضر باشد چهار درم تا چهار مثقال به آبی که در آن مویز و تخم کرفس کوهی و پودینهٔ کوهی و قنطوریون و هلیلهٔ کابلی جوشانیده باشند بخورند منفعت بین یابند و ایضاً معجون انقرویا در این مرض کثیرالنفع است پس هرگاه همه تدابیر مذکوره به عمل آرند و بدن از خلط بلغمی پاک شود باید که این طلا به‌کار برند **صفت طلا** برای برص اولاً گاهی نفط سفید و زفت طلا کنند و گاهی زرنخی و خردل سُرخ و شونیز و بورق و عنصل و شیطرج و گوگرد و پوست بیخ کبر و عاقرقرحا هر واحد از این اگر حاضر باشد باریک سائیده به سرکه سرشته به موضع سفیدی طلا نمایند که نفع بین کند **و این صفت طلای دیگر است** بگیرند برگ دفلی سوده پنجاه درم و در یک رطل زیت خوب جوش داده صاف کنند و ربع رطل موم در آن زیت بگدازند و بر آن گوگرد زرد باریک سوده چهار اوقیه اندازند و بر موضع سفیدی در آفتاب یا حمام طلا کنند **صفت طلای دیگر** بگیرند عنصل و برگ خرزهره و در زیت جوش داده از آن زیت مرهم سازند بگوگرد و زرنیخ سرخ و در آفتاب یا در حمام بدان طلا کنند نافع بود **دیگر** بگیرند خربق سیاه و سفید و بیخ کرمهٔ ابیض هر واحد یک جزو و باریک سائیده به سرکه سرشته طلا نمایند **طلا** که بدان هارون موفق با لته طلا می‌کرد بگیرند خربق سیاه و تخم جرجیر و کندش وتخم ترب و شونیز و خردل و نمام و عاقرقرحا و حنظل و پوست بیخ کبر و کر استه و ثافسیا هر واحد پنج درم تخم کربن و شقایق و بادام تلخ و ماذریون و انیسون و ورس و ترمس و دمادم هر واحد ده درم شیطرج و بیخ سوسن آسمانجوبی و فوه و بقم هر واحد هفت درم همه را باریک سائیده به آب بقم و آب فوه و نشاسته معصفر و خون مار سیاه و زاغ ابلق و سنگ پشت و کبوتربچه سرشته قرص سازند و خشک کنند و هرگاه ارادهٔ استعمال او کنند بزفت و قنه و موم گداخته در آفتاب یا حمام طلا کنند و اگر خواهند که قوت او بیفزاید در آن عسل بلادر اندازند و بنفط سفید و قطران به سرشند و طلای کبریت سوخته و فرفیون و خربق که در قول ابوسهل گذشت مجرب ست و این صفت طلا برای برص و بهق مفید است بگیرند شیطرج خربق سیاه شونیز خردل حضض شقائق مرمکی مازو و دمادم شب یمانی جوز جندم حنا حجر فلفل زرنیخ سرخ اقاقیا

باریک سائیده به سرکه سرشته طلا نمایند و نشستن در آب چشمهٔ کبریتی و قیری برص و بهق را بسیار نافع است **و اما مصبغ** یعنی آنچه برص را رنگین و خضاب کند بسیار اشیاست و از آنجمله است آنچه این صفت اوست نیل دو درم فوه‌الصباغین یک‌درم باریک سائیده در سرکهٔ خمرسه روز خمیر کرده استعمال نمایند **صفت دیگر** برای صبغ خبث‌الحدید و مرمکی در اب پوست انار سه روز تر کرده استعمال کنند و باید که قبل استعمال دوا موضع را به آب مازو طلا کنند و بعد دوا به آب زاج و شب **صبغ دیگر** برای بیاض اطراف شاخهای درخت انجیر سیاه در سرکه خمر تر کنند و باریک سائیده بورق و کبریت زرد و شیطرج هندی آمیخته بر موضع طلا کنند بعد ازآن‌که به سرکه و بورق شسته باشند **ابن نوح** گوید که مریض را اولاً قی کنانند بعد از آن حب اصطمخیقون و روغن بیدانجیر یا لوغاذیا یا بثادریطوس بخورانند و اطعمه حارهٔ یابسه قلیل و شراب احمر کهنه بدهند و تریاق یا بلادری استعمال کنند و از شیر و آنچه از آن سازند و خرما و همه به قول اجتناب نمایند و آب نباید نوشید مگر مطبوخ و آنچه برای او از معجونات نیکو است این معجون است وج دارفلفل و غیر آن که در قول بوعلی گذشت لیکن در اینجا زراوند عوض شونیزست و دیگر معجون همان اطریفل مجرب حکیم علی است که در ادویهٔ یونانیه مسطور شد و آنچه بدان معالجهٔ نفس عضو نمایند این طلاست شیطرج سکبینج مویزج ذراریح اجزا مساوی سائیده به طبیخ فوه جمع کنند دلک موضع از بلبوس خوب کرده طلا کنند **طلا** تخم ترب و شیطرج و فوه‌الصبغ و کندش و قسط شیرین و زنگار مساوی بسرکهٔ کهنه سائیده در آفتاب طلا نمایند **طلا دیگر قوی** شحم حنظل عرطنیثا اشنان برگ خرزهره روغن بادام زرنیخ زرد اشخار آهک آب نادیده مساوی ببول طفل یا سرکهٔ کهنه سرشته چهار روز در آفتاب گذارند و هرگاه خشک شود بول یا سرکه در آن اندازند پس طلا کنند **طلا قوی** محمدبن زکریا رازی ذکر کرده که قباءالملک بدین صحت یافته و نسخهٔ آن همان دوای ملکی است که در قول بوعلی سینا گذشت لیکن در اینجا نوره عوض تخم ماذریون است و نوشته که موضع را بنطرون شسته با پر طائر در آفتاب طلا کنند به مرات پس اگر آبله کند و ماده سیلان نماید تکر کنند حتی که اندک خشک گردد پس اعاده نمایند **طلا** که ابن ماسویه برای معتصم بالله ساخته

بود و قلع برص از آن شد در قانون مذکور است و اگر موضع برص کوچک باشد داغ نهند پس معالجه نمایند حتی که به شود و یا گوشت را قلع کنند و به عسل بلادر طلا کنند تا آن‌که قرحه کند و لحم مبرصیه را بخورد پس علاج کنند و یا قلع لحم برص کنند و آن را دور کنند پس علاج به اشیای منبت لحم کنند و یا رنگین کنند بسرخی یا سیاهی و به رنگ جسم و صبغ که در آن شوره است و در قول بوعلی گذشت به سرکه طلا کنند به مرات کثیر تا آن‌که بدان تعلق گیرد و این به رنگ جسم رنگین سازد و بیست روز باقی ماند **صبغ دیگر** مر و مازو و کف دریا بزفت سرشته طلا کنند بعد شستن موضع و این هشت روز دوام نماید و اما برص حادث در موضع محاجم پس سزاوار این است که بمرداسنگ سفید کرده بعد فراغ از حجامت طلا کنند بلکه فوه‌الصبغ به سرکه طلا نمایند و آب مرزنجوش افشرده در محاجم داخل کنند بعد فراغ به عده بر آن ساعتی بچسپانند و بعد حجامت چند روز بفوه و شیطرج سوده به آب بقم طلا کنند پس اگر آن قوی گردد ترک حجامت نمایند و ادمان طلا کنند و ثابت گفته که ادویۀ مسله در علاج برص برفق و نرمی حسب مزاج و قوت ترکیب استعمال باید کرد و **رازی** گوید که از شمعون شنیدم که می‌گفت نهایت اعتماد می‌کنم در برص بر ادرار بول و نهی از بلادری می‌کرد چه او برص پیدا می‌کند **سعید** گوید که علاج برص به تنقیۀ بدن از حب صبر یا حب ایارج کنند و مریض را امر بریاضت شدید نمایند تا عرق بسیار آید و لزوم قی بعد تناول طعام کنند و گلقند عسلی با اطریفل و هلیلۀ مربی دهند و استفراغ مفرط نکنند و از اغذیۀ بارد رطب اجتناب ورزند و غذا لطیف مسخن مجفف مثل گوشت طیور و غزال بتوابل حار سازند و اندک سنجرینیا دهند و بعد تنقیۀ بدن اطلیه استعمال کنند و این طلا جلای قوی کند خربق و میعه و مازو و شیطرج مساوی سائیده به سرکه سرشته بر بدن طلا نمایند و لازم که طلا ببورق و سرکه و نفط سفید کنند پس اگر برص مزمن باشد علاج او دشوار است و لهذا واجب بود که آن را رنگین سازند به این صبغ که بیاض کهنه را نافع شیطرج و نیل و فوه و شب و مغره و دردی شراب خشک همه را سائیده بسرکۀ خمر سرشته خمیر کنند و بر موضع به طبیخ فوه طلا کنند که این رنگین کند و بیست روز باقی ماند **ابن الیاس** گوید که هر صبح مطبوخ

انیسون و بادرنجبویه هر واحد سه درم با گلقند عسلی ده درم بنوشانند و غذا مزورهٔ نخودآب و مغز حب قرطم و دارچینی و انیسون و فلفل دهند و این تدبیر تا ظهور نضج در قاروره به عمل آرند و بعد حصول نضج در خلط تنقیهٔ بدن بحب ایارج و این حب صبر کنند **صفت آن** صبر سقوطری یک مثقال تربد سفید یک‌درم ماهیزهرج یک درم شحم حنظل یکدانگ حب‌النیل نیم درم نمک سیاه یک نیم دانگ ایارج فیقرا یک نیم دانگ مقل یکدانگ مصطکی یکدانگ همه را باریک سائیده به آب کرفس یا آب گندنا سرشته حب ها سازند و این یک شربت است صبح بخورند و عقب آن جلاب گرم شکر سرخ ده درم بنوشند و این دوا در هر هفته یک مرتبه استعمال کنند و در روزهای میانهٔ آن هر روز جلاب از گلقند عسلی ده درم بآبی که در آن انیسون و تخم کرفس و بادیان هر واحد سه درم جوشانیده باشند بنوشند و غذا مزورهٔ نخودآب با گوشت تیهو و کبک و دراج و ماکیان دهند و در شب به تناول اطریفل کبیر دو مثقال تعاهد نمایند و معجون کلکلانج هر روز یک مثقال خورانیدن ایشان را نافع است و آب کرفس کوهی و پودینهٔ کوهی نفع بلیغ نماید و بعد تنقیهٔ بدن از فضول بلغمی این طلا استعمال کنند زرنیخ سرخ اشق خردل شونیز بورق شیطرج هندی گوگرد پوست بیخ کبر عاقرقرحا کندش مساوی کوفته بیخته به سرکه کهنه سرشته بر موضع بیاض طلا کنند **طلای دیگر** خربق سفید و سیاه و خردل و کندش و مویزج و شیطرج هندی و فوه و بورق و پیاز عنصل و تخم ترب و عاقرقرحا و شونیز مساوی کوفته بیخته به سرکه تند سرشته طلا نمایند و یا ادویهٔ مقرحه چون ذراریح و عسل بلادر و ثافسیا و سرگین کبوتر و تخم ترب و شیطرج هندی و ماذریون تنها و مجموع به سرکه طلا کنند و یا موضع را بمصبغ رنگین سازند **صفت آن** فوه‌الصباغین یک‌درم نیل و اطراف شاخ انجیر سیاه هر واحد سه درم بورق و کبریت زرد هر واحد هفت درم شوره سه درم دردی شراب چهار درم خبث‌الحدید یک درم باریک سائیده بسرکهٔ کهنه آمیزند **خجندی** گوید که هر صبح طبیخ بادیان و انیسون و بادرنجبویه با گلقند عسلی بنوشند و بعد آن مطبوخیکه در آن پوست بیخ کبر و بادیان و انیسون و هلیلهٔ کابلی و قنطوریون و پودینهٔ کوهی هر یک دو درم مویز ده درم گلقند عسلی ده درم پخته باشند بنوشند و یا حب صبر دهند و نسخهٔ آن در قول ابن الیاس

گذشت لیکن در اینجا وزن شحم حنظل یک نیم دانگ و ایارج فیقرا یک درم و مصطکی نیم دانگ است و حب‌النیل مطروح و مداومت بر مسهلات در هر ماه دو سه مرتبه کنند **صفت حب مسهل** نافع برص ابیض ایارج فیقرا یک مثقال غاریقون یک درم شحم حنظل زنجبیل هر یک نیمدرم سقمونیا یک دانگ سکبینج دو دانگ به آب کرفس حبها ساخته صبح بخورانند **صفت دوای خاص** برای صاحبان برص زوفرا ادویه اوقیه تخم انجره نیم اوقیه صبر دو درم و نیم شربتی سه درم و ادامت استعمال این کنند زیرا که زوفرا را در ازالۀ این مرض خاصیت است و طلای زنگار که نافع است در قول ابن نوح گذشت **دیگر** شیطرج کندش بیخ کبر فرفیون مربی به سرکه مساوی به عسل به سرشند **دیگر** مویزج ثافسیا بیخ لوف کف دریا به آب کرفس و عسل طلا کنند و عظیم الفلاسفه ارسطو گفته هرکه بر حل کردن لول واقف گردید تا آن‌که آب گردد به عده بر سفیدی برص طلا کند در طلا کردن یک مرتبه آن را بر باید و من بر طریق حل آن واقف شدم و او آن است که مروارید را بسایند و به آب ترشی ترنج لت کنند و در شیشه کرده بر آن آب ترشی ترنج ریخته سر شیشه محکم بندند و در خم سرکۀ کهنه بیاوزیند و خم را در سرگین اسپ تا چهارده روز دفن کنند پس برآورند که آن حل شود به عده استمال کنند و من به این را ساخته در علاج زنی مبروصه تجربه کردم و اثر بین کرد لیکن ازالۀ تام ننمود **دوای مجرب** که برص را باذن‌الله تعالی ببرد بگیرند ملح حائط که آن را شورۀ بارد گویند دو جزو زاج قبرسی یک جزو خوب سائیده در قرع انبیق شیشه تیزاب آن بکانند و بر موضع برص آن را بمالند که فی‌الحال آبله کند و از آن آب رقیق سفید جاری شده سمندمل شود و از آن به شود و آنچه صبغ جید نماید روغن بادنجان است که بادنجان صغار به قدر بندقه در آب و نمک بجوشانند تا مهرا شود افشرده صاف کرده سوم حصۀ آن روغن زیت انداخته باز به آتش ملایم بجوشانند تا آب فانی شود و روغن بماند **خضر ابن علی** گوید که در ابتدا شروع بمعالجات قویه نکنند بلکه هر شب تخم شقائق‌النعمان و هر واحد ربع درم بخورند و تناول اغذیۀ سفیدرنگ مثل لبنیه و ارزیه و لیمونیه و هرچه مولد بلغم باشد مثل ماهی و شیر و کاهو و خرفه ترک نمایند و بر سُرخ از لحم اقتصار کنند و سیمن جدا کنند و گوشت سرخ گوسفند از ماکیان برای ایشان

بهتر است بهر آن‌که خون متولد از این مائل بسفیدی می‌باشد و تعهد قی به اصل‌السوس و شبت نمایند خصوصاً بعد خوردن طعام در هر شهر دو مرتبه و هر روز اطریفل صغیر و گلقند خورند و در اغذیه بر قلایا و لحم بریان کبوتربچه و دیگر طیور و لحوم وحشی و غزال مطنجن یا مطبوغ بتوابل حاره اقتصار ورزند و در ربیع و خریف مطبوخ منضج از خطمی و گاوزبان و پرسیاوشان و عودو وج و مویز و شیطرج و فوه استعمال کنند و از این قدح به سکنجبین عنصلی و گلقند عسلی تا یک هفته بنوشند بعد از آن تنقیه نمایند به ایارج لوغاذیا یا ایارج جالینوس یا مجموع یا تربد و غاریقون و زنجبیل و آطریلال هر واحد یک جزو و بورق جزو و شحم حنظل ثلث جزو سه درم یا چهار درم بخورند و چند روز ترک نموده باز اعاده کنند به استعمال مطبوخ مذکور و بار دیگر تنقیه نمایند و در سرما معاجین حاره مثل معجون فلاسفه و معجون نجاح و تریاق و مثرودیطوس استعمال کنند و هرگاه تنقیهٔ بدن به مسهل و مقی کردند احتیاج به اخراج فضول غلیظ از جلد و ظاهر بدن باشد و بهترین چیزی که برای این استعمال نمایند لحوم افاعی و اقراص مرتب از آن است و اطریفل کبیر هر شب وقت خواب استعمال کنند و ادمان استعمال شربت اصول و سکنجبین عنصلی نمایند و قبل آن تخم شقائق‌النعمان مسلم و آطریلال هر واحد یک‌درم برگ سداب خشک سوده ربع درم استفاف نمایند و این لطوخ به عمل آرند **صفت آن** شیطرج هندی و فوه و گوگرد هر واحد چهار درم شقائق‌النعمان تازه مثله زرنیخ یک‌درم کندش یک مثقال سائیده بسعل سرشته موضع را بپارچهٔ درشت بخارند تا رنگ او متغیر گردد بر آن لطوخ نمایند **لطوخ** از املای استادی رحمه‌الله شیطرج هندی و فوه‌الصبغ و زرنیخ سرخ و خردل سفید هر واحد یک مثقال تراب فلفل وزنگار عراقی هر واحد یک درم تخم ترب سه درم ادویه سائیده به سرکه و عسل هر واحد یک اوقیه سرشته شب لطوخ سازند و صبح بآب گرم وآرد ترمس بشویند و نشف کننند به عده به روغن پسته چرب نمایند **دیگر** شیطرج هندی فوه‌الصبغ خردل سفید هر واحد سه درم تخم ترب پنج درم و دفع هفت درم کوفته بآب لیمو تر کرده آمیزند و به دستور استعمال کنند و اگر مرقشیشا به سرکه سائیده بر برص طلا کنند به سبب جلا مع‌القبض صحت بخشد و استعمال ادویهٔ مقرحه قبل از تنقیه جائز نیست تا جذب ماده و

ازدیاد مرض نکند و باید که روغن پسته بعد استعمال ادویهٔ شدیدالاسخان محمرهٔ جذابهٔ خون مثل زفت و نفط سفید و زرنیخ سرخ و بورق و پیاز عنصل و شیطرج و عاقرقرحا و شونیز و غیره که در قول بوعلی گذشت و بعد استعمال ادویهٔ مقشرهٔ منفطه مقرحه مثل ذراریح به سرکه و عسل بلادر و ثافسیا و کبه یکج و سرگین کبوتر و تخم ترب و ماذریون و فرفیون استعمال کنند تا که اصلاح آبله کند و روغن بادنجان برص را تا یک سال رنگین می‌کند و این از خواص عظیمه است **طلا** که بخاصیت نفع کند تخم شونیز بمالند و بر آن عسل بلادر طلا کنند حتی که قرحه کند و لحم مبروص بخورد به عده علاج قرحه نمایند و علاج عجائز برای برص این است که موضع برص را سوزن بسیار و جمیع اجزای او بزنند و نمک بمالند و ترک نمایند تا جراحت مندمل گردد پس اگر برص زائل نگردد بار دیگر به دستور سوزن بخلانند و سرکه بمالند چون جراحت اندمال یابد برص زائل شود باذن الله تعالی **مولف اقتباس** می‌نویسد که سهاگه در آب لیمو سائیده طلا کنند و همچنین بورهٔ جاروب و اگر زائل نشود اول تنقیهٔ معده بمقیئات بلغم بکرات و مرات نمایند به عده منضجات بلغم بدهند تا حصول نضج پس تنقیهٔ بدن به ایارجات کبار نمایند و بعد از تنقیه بر هلیلهٔ مربی و آملهٔ مربی و اطریفل کبیر انطاکی و اطریفل افتیمون نواب علوی‌خان مداومت نمایند و از مولدات بلغم مانند لبنیات و حموضات و به قولات و فواکه رطبه و طعام شب مانده و ماهی پرهیز کند **صفت** طلائیکه در این باب بسیار مجرب است شیطرج هندی سرمه مازو سبز زاج سرخ زعفران کف دریا خبث‌الحدید به سرکه پرورده گوگرد عاقرقرحا خردل قنبیل برادهٔ مس حب‌النیل استخوان ماهی سوخته بیخ نی مویزج زهرهٔ بز هر یک دو توله به سرکه بپزند که مثل مرهم شود به عده بخون مار سیاه و خفاش سرشته به عمل آرند تا چهل روز **دوای** علویخان اگر تا چهل روز متواتر استعمال کنند اصلاً تخلف نمی‌کند و اگر در ابتدا تنقیهٔ بدن کرده باشند بهتر والا بی‌تنقیه هم نفع دارد پوست بیخ انجیر صحرائی پوست چتیهٔ صحرائی که در سایه خشک ساخته باشند بابچی هر یک سه توله گیرو چهارم حصه همه ادویه کوفته بیخته به قدر نه ماشه وقت صبح بخورند و بالای آن متصل نان میده بوزن سه توله و همین قدر روغن گاو و شکر سفید به هم مالیده تناول نمایند و اندکی از

این ادویه در آب سرد آمیخته بر برص ضماد کنند و غذا قورمهٔ بچهٔ بز یا چوزهٔ مرغ به روغن بسیار پخته خورند و شاه ارزانی فرموده که این صبغ برص را رنگین سازد و رنگ آن تا سه هفته نهایت یک ماه بماند شب یمانی شوره دردی شراب گل ارمنی شیطرج هندی خبث‌الحدید و سمه برابر برسکه آمیخته به‌کار برند **ضماد** که بنابر نواب محمد علیخان مغفور والی رامپور تالیف نموده شد و بسیار مفید افتاده بود چنان چه در مدت چهل روز به تمامه زائل شد گل ارمنی شیطرج هندی خبث‌الحدید شب یمانی حضض مکی نیله تهوتهه گل بادنجان هر یک یک توله مائین خرد و هلیلهٔ سیاه به روغن زرد نیمبرشته برگ نیل گل مهدی و تخم آن که در موسم برشکال می‌باشد هر یک دو توله خستهٔ انبهٔ خام شش توله پوست انبهٔ خام چهار توله شوره سه توله در دردی شراب و سرکه در ظرف آهنی تا دوازده پاس علی‌الاتصال سائیده به‌کار برند و بلع کردن سه ماشه تخم کاه مسی که آن را اطریلال گویند تا چهل روز قلع می‌کند و در داراشکوهی است که خوردن سه ماشه بابچی برابر نهایت چهل روز از مجربات است و انطاکی فرموده که کعب انسان سوخته به عسل سرشته ضماد نمودن از مجربات است و همچنین استخوان ماهی **طبری** گوید که معالجهٔ برص محتاج است به ازالهٔ خلط و استفراغ بدن از آن و باصلاح مزاج عضوی که در آن برص باشد و تقویت آن و بغذای مولد خون گرم قوی و بمراعات زمان خاصةً چه علاج برص در سرما دشوار است بلکه قریب نیست که صحت یابد پس گویم واجب است که مریض پرهیز کند از شیر و هر آنچه از آن بسازند و هر شیر که باشد و اقتصار کند بر لحوم گنجشک و قنابر و کبوتربچه در پرواز آمده و بر لحوم حملان یک ساله و از حلویات آنچه به عسل سفید سازند و رعایت هضم او کند تا تخمه و سوءهضم واقع نشود و طعام نخورد مگر وقت ظهور اشتهای شدید صحیح و بعد دو ساعت از خوردن غذا اندک شراب کهنه صاف سرخ رنگ بنوشد و در بعض اوقات امر به تنقل مویز طائفی کنند و از آنچه تنقیهٔ بدن او در ابتدای مرض بدان کنند این حب است **نسخهٔ آن** شیطرج هندی یک‌درم ماهیزهرج نیمدرم حب‌الغار و حب‌النیل هر واحد دو دانگ زنجبیل چینی دو ثلث درم ایارج فیقرا یک نیم درم جندبیدستر یک نیم دانگ سنبل‌الطیب و مصطکی هر واحد نیم درم صبر سقوطری سوای آن‌که در ایارج

است یک‌درم شحم حنظل دو ثلث درم مقل ازرق یک‌درم تخم کرفس یک درم سقمونیای مشوی دو دانگ و نیم همه را سائیده به آب برگ ترنج سرشته مثل فلفل حبها سازند و در سایه خشک کنند شربتی از آن سه درم و ثلث بر نهار بخورانند بعد پرهیز دو روز و بر آن صبر کنند و هنگام آخر عمل او آب گرم که در آن شکر جوشانیده باشند چند جرعه متواتر بنوشند و بعد این شربت حب ده روز صبر کنند و یک شربت از مطبوخ افتیمون به نسخهٔ شاپوربن سهل بغیر زیادتی و کمی چیزی از آن بنوشند بعد از آن معجون انقرویا در هر پنج روز یک بار بوزن یک و نیم درم بخورند و در بعض اوقات مصطکی بخایند و آب دهن بیرون اندازند و غرغره بمویزج و عاقرقرحا و خردل سوده در میفختج با مری نبطی حل کرده استعمال نمایند و اگر ممکن باشد معالجهٔ او به این طریق کنند که در ابتدای طعام ترب و نمک بخورند به عده از شوربائیکه در آن ترب بسیار پخته باشند شکم سیر شوند و بر آن آب شبت طبوخ با عسل و نمک بسیار بنوشند پس پر مرغ به روغن بادام آلوده استعمال کنند و بسختی قی آورند تا معدهٔ او پاک گردد و باید که این علاج وقت نیمروز یا ظهر باشد تا در آن روز چیزی نخورد و اگر از تشنگی ایذا یابد اندک شربت سیب شیرین بنوشند و اگر بر گرسنگی صبر نکند اندک کعک یا نان خشک بخورد و بهتر آن است که چیزی نخورد و چون صبح شود هفت درم گلقند عسلی بخورد و طعام او در آن روز چیزی ناشف مثل بچهٔ مرغ بریان و لحم حمل صغیر بریان باشد به عده روز دیگر بر نهار به سکنجبین و آب ترب مطبوخ بشت قی آورند و گویند که بعد قی به سوی معده فضول بسیار از سرد سائر اعضا فرود می‌آید و چون روز دیگر قی کند معدهٔ او پاک گردد و این اخلاط مختلط با غذا به سوی سائر اعضا نافذ نشود و اگر مشایخ را بر این علاج قدرت باشد اوفق و اصلح بود و در این معالجه بهرحال واجب است که رعایت مزاج مریض نمایند پس هر وقت که مزاج او متغیر گردد از معالجه باز ایستند تا آن‌که مزاج او بحال طبیعی خود رجوع کند به عده اعادهٔ معالجه برفق کنند و از آنچه استعمال او در هر ده روز واجب است این معجون است بگیرند زراوند مدحرج ده درم جندبیدستر و بیخ قثاءالحمار و فودمو و فطراساليون و شیطرج فارسی هر واحد پنج درم بارزد و جاوشیر هر واحد بیست درم صموع را به آب کرنب نبطی تر کنند و باقی ادویه کوفته بیخته بدان به سرشند به عده همه را با عسل کف گرفته بیامیزند پس هرگاه حل طبیعت او خواهند

تقویت او به ایارج و خربق بمقدار قصد آن کنند و از آن سه مثقال بخورد و هرگاه استعمال او مثل استعمال معجونات مسخنه منظور باشد هر روز نیم مثقال بر ناشتا تناول کند و از آنچه تجربه کرده‌ایم از دوای مسهل این حب است و هر صاحب برصی که امید صحت او بود چون آن را بخورد صحت تام یافت **نسخهٔ آن** بگیرند خربق سیاه و زنجبیل و دارفلفل و فلفل سفید و شیطرج فارسی و عاقرقرقرحا و سنبل‌الطیب و مصطکی هر واحد یک‌درم صبر سقوطری هفت درم جنطیانای رومی و فلفلمویه و اسقوردیون و ایرسا هر واحد نیم درم ماذریون مدبر دو درم همه را باریک سائیده به آب برگ ترنج و شراب کهنه هر دو یا یکی سرشته حبهای برگ سازند شربتی دو مثقال و ربع و دام آن را استعمال نمایند مگر وقتیکه سردی شدید یا آفتاب در منقلبات باشد و این حب دیگر ابوماهر موسی بن یسار ترکیب داده و آن را ملقب بحب منحج ساخته و آن مجرب است **نسخهٔ آن** بگیرند کلکلانج یک جزو ایارج فیقرا دو جزو خربق نیم جزو سقمونیا یک نیم جزو همه را سائیده با هم به سرشند و حبهای پهن سازند شربتی سه درم و من به این حب بعد معرفت سبب مرض علاج شخصی نمودم و در چهل روز صحت یافت و این معجون را حرانیان تریاق البرص نامیده‌اند و آن در حقیقت تریاقی است ابوماهر ذکر کرده که جابر قطیفی علاج عبدالله‌بن سلیمان در برص که او را ظاهر شد به این تریاق کرده بود در مدت اندک صحت تام یافت **نسخهٔ آن** بگیرند تریاق کبیر پنج مثقال تریاق اربعه ده مثقال معجون کلکلانج ده مثقال معجون انقرویا بیخ شجر سقمونیا بیخ قثاءالحمار هر واحد پنج مثقال ایارج فیقرا و ایارج ارکاغانیس و ایارج روفس و ایارج لوغاذیا و معجون مثرودیطوس هر واحد ده مثقال این همه معجونات را به شراب کهنه حل کنند و در آفتاب پنج روز و در شبها زیر آسمان بدارند و هر روز دو سه دفع حرکت دهند تا آن‌که خشک گردد و سائیدن آنها ممکن شود پس باریک بسایند و بگیرند خبث‌الحدید مدبر بسرکهٔ بریان به روغن بادام سی مثقال او باریک سائیده بر آن انداخته بار دیگر به عسل جیدالجوهر به سرشند و باز در آفتاب نهند و به طریق مذکور حرکت دهند و هر روز چند بار حرکت دهند تا غسل را نشف کند و خشک گردد به عده باریک بسایند و اگر در آفتاب خشک نشود چندان که سائیدن ممکن گردد با عسل بر همان طریق به

سرشند که آن در عسل منحل شود و بار دیگر معجون گردد و چون از این تریاق فارغ شدیم ذکر میک و نیم مجموعی را که جمع کرد او را بختیشوع کبیر در تغیر رنگ برص حتی که بر رنگ بدن تا چهل روز باقی ماند **نسخهٔ آن** شیطرج فارسی و بیخ سوخته و مویزج سوخته و زعفران الحدید و کف دریا و گوگرد ابیض و عاقرقرحا و خردل سیاه و ماهیزهرج و حب‌النیل و برادهٔ مس این همه را در صره بسته بسرکهٔ که اندر آن قطعهٔ از حجر کحل داخل کرده باشند خوب بجوشانند حتی که سرکه غلیظ و سیاه گردد به عده یک روز آن را طلا کنند و یک روز بخون مار سیاه اگر یافته شود یا بخاکستر لحم او یا بخون کرکس یا خون خشاف **دیگر** ذکر کرده که این برص را زائل کند و موضع را به رنگ اصلی بازآرد و اگر از نوعی باشد که صحت پذیرد و اگر از نوعی باشد که البته به نشود بلون اصلی تا یک سال یا کم یا زیاده باقی ماند بگیرند خون کرکس و خون عقاب و زهرهٔ نر گاؤ و حنای سوخته و زعفران و خبث‌الحدید فولاد و شیطرج فارسی و گل کبریا پوست یا بیخ آن و شحم انار رسیده شیرین باشد یا ترش و مازو سوخته و غیر سوخته این همه را در صلایه با خونهای مذکوره بدفعات متوالی در آفتاب بسایند تا خشک گردد باز تسقیه بخونها نمایند تا آن‌که مقداری کثیر از آنها تشرب نماید و مثل ذرور گردد به عده بسرکهٔ تند مقدار طلای موضع حل کرده طلای غلیظ نمایند و وقت صبح و بغیر شستن آن وقت عشا تجدید کنند و تا سه روز بر این مواظبت نمایند بعد از آن بدست بمالند پس اگر رنگ او شدیدالتغیر باشد به اندک روغن بنفشه چرب کنند و در حمام داخل نمایند این مجرب در نهایت قوت است و در بصره زنی بود که علاج اطفال می‌کرد و دوای برص می‌داد حتی که مردم از مواضع بسیار نزد او می‌آمدند و آنچه از دوا و طلا میداد بدان انتفاع می‌یافتند مدتی با او معرفت گرفتم که آن علاج از وی بیاموزم تا آن‌که بیاموختم و آن این حب بود **نسخهٔ آن** زنجبیل و فلفل سفید و خربق سیاه و ایارج فیقرا همه برابر کوفته بیخته با بارزد محلول در شراب سرشته حبها سازند شربتی از آن سه درم و این طلا می‌کرد شیطرج و سرمه و مازو و استخوان ماهی سوخته و زاج سرخ کوفته بیخته قرص سازند و از این قرص قطعهٔ گرفته به سرکه حل کرده بر برص بدان طلا کنند

بهق ابیض

و آن سفیدی رقیق غیرغائر است که بر ظاهر جلد حادث شود و در اکثر مستدیر بوده بر چهره افتد و باشد که تا بسینه رسد و آن را وضح نیز گویند و بهندی چهیپ نامند سببش سبب محدث برص است چون ضعیف باشد اما مادهٔ این رقیق و قوت دافعه قوی و مادهٔ برص غلیظ دافعه ضعیف بود و به قول شیخ سبب او بلغم خام باشد و به قول طبری مادهٔ او رطوبت محترقه است شبیه بغبار میان سفید و سیاه و ایضاً طبری بمقام دیگر نوشته که این مرض از رطوبت فاسد بود که بغذا صرف نشود و طبیعت آن را دفع کند پس اگر رقیق و گرم گردد و بطرف سطح بدن مندفع شود از آن بهق افتد و اگر غلیظ شود و بر آن لزوجت غلبه کند و طرف لحم و عظم اخذ کند از آن برص پیدا شود و این مرض عام بود و گاهی بقعهٔ از بدن مثل سینه و گردن و دست و پیشانی و چهره بدان مخصوص باشد پس مدام از آن بقعه پوست باریک جدا شود تا آن‌که مادهٔ او فانی شود و زائل گردد و گویند که این مرض به سرعت زائل می‌شود بسب اسهال مفرط و اگرچه آن اسهال از هیضه باشد و ایضاً به اطلیهٔ جالیه زایل گردد و فرق میان این و برص در بحث برص مذکور شد و ایضاً بهق دائم متقشر بود و رنگ اورنگ بشره را تغیر اندک دهد به سوی غیرت نه به سوی بیاض تام و برص شدیدالبیاض بود و البته متقشر نشود و تغیر مفرط از رنگ بشره دهد و بهق مزمن اسلم از برص است و در ابتدای بلوغ مردان و زنان را می‌افتد و **انطاکی** گوید که بهق مثل برص است در سبب و تقسیم و این نیز از امراض متعدیه است اجماعاً و متوارثه نزد طبیب و ظاهر خلاف این است و صورت او تغیر جلد از رنگ طبیعی است به سوی سفیدی اگر بلغم غالب بود و گاهی بهق ابیض را ضعف گرده تقدم نماید و بسا باشد که وضح بلغمی مزاجان را در تابستان حادث شود و در زمستان مختفی گردد به سبب رقت ماده و میان انگشتان ابتدا کند و اکثر در بلاد مرطوب افتد و قریب نیست که در هند و حبش یافته شود چنان چه او در چین و ترکستان کثرت نماید و سبب او خاص کثرت غسل به آب سردست و خوردن ماهی شور مثل بادنجان و گویند که پوشیدن پارچهای درشت و سبب عام آنچه در برص گذشت **علاج** سبکتر از علاج برص علاج این نمایند و ایضاً

تنقیهٔ به مسهل بلغم کنند و گلنار و بابچی برابر وزن گرفته کوفته بیخته در آب آمیخته مالیدن فائده می‌کند و دیگر ادویهٔ جالیه طلا کنند و چون کهنه گردد بمعالجات برص پردازند و **حکیم ارزانی** گوید بسیار باشد که ماده در بدن کمتر بود و به اطلیه بی تنقیه نفع تمام حاصل آید و این دوا مجرب است عاقرقرحا آطریلال پوست بیخ کبر شیطرج هر یک دو درم جمله را کوفته بیخته به سرکه و عسل سرشته مقدار یک مثقال بدهند و یک ساعت در آفتاب نشانند تا عرق کند پس همان روز یا روز دیگر هرجا که بهق بود آمله شود و زردآب برآید و صحت رد نماید **ذکر ادویهٔ مفرده نافع بهق ابیض** کندش تخم ترب مساوی گرفته بهق را بنطرون شسته پس خاریده چندآن‌که خون برآید به عده بدان طلا کردن به مرات مجرب سویدی است و کذا روغن بیضه نوشادر مخلوط کرده ده بار طلا کردن مجرب اوست و ضماد پوست خربزه زرد خشک کرده مثل غبار سائیده به سرکه سرشته به مرات و کذا گل سوسن سفید و کذا خاکستر سرطان نهری و کذا قلب پیاز عنصل باریک سوده در حمام چند بار و ضماد و اکل قنابری و ضماد شراب کهنه و آرد باقلا و کذا صمخه به سرکه و کذا فوه بسرکهٔ تند هر واحد مجرب نوشته و **ضماد** قسط به عسل یا سرکه سرشته و کذا فلفل سیاه و نطرون و کذا محموده به سرکه در آفتاب یا حمام و کذا شونیز به سرکه و کذا سداب بنطرون یا به سرکه و کذا تخم سداب وکندش برابر و کذا سیر سوخته و غیرسوخته به عسل آمیخته و کذا سیر و بادیان سائیده در حمام و کذا آرد باقلا و نخودسُرخ هر یک دو درم و فلفل سیاه چهار درم و کذا تخم خطمی به سرکه و کذا شیر انجیر تنها یا به آرد جو و سرکه و کذا انجیر خام به سرکه و آرد گندم پخته و کذا پیاز نرگس به سرکه و کذا پیاز سوخته یا غیرسوخته به سرکه در آفتاب و کذا جوزالسرو و کذا خرمهرهٔ سوخته و کذا کف دریا به سرکه و کذا خردل به عسل و سرکه و کذا خون خرگوش گرم وقت ذبح آن و کذا پوست درخت و لب به سرکه و کذا برگ حرف سفید سوده به سرکه عنصل و حنا سرشته و کذا مارقشیشا به سرکه و کذا تخم ابخره و پیاز نرگس و کذا گوگرد به سرکه و کذا عصارهٔ قثاءالحمار و یا بیخ آن به سرکه بالخاصیت و کذا کهربا و سرکه و کذا تخم پیاز به سرکه در آفتاب به مرات و کذا حلزون سوخته و کذا تخم ترب به سرکه یا به آب کرفس و کذا اشق به

سرکه و کذا نیل هندی و کذا فرفیون به عسل و کذا خزف تنور و تخم ترب به سرکه سرشته و کذا بورق به سرکه و کذا زنجبیل و هیل برابر به عسل و کذا بندق هندی و کذا سیر صحرائی به عسل آمیخته و کذا پیاز عنصل بریان و کندش مساوی به سرکه سرشته و کذا خاکستر مار که در خانه باشد به آب سداب سرشته بالخاصیت و کذا روغن گاو و عسل و سداب ده مرتبه و کذا آرد جو و انجیر به آب پخته سوده و کذا شیلم و گوگرد بعد تنقیه در آفتاب یا حمام پنج مرتبه و کذا خربق سفید پنج درم خربق سیاه دو نیم درم باریک سوده به سرکه تند در حمام چند بارد کذا بیخ یاسمین صحرائی باریک سوده به انجیر در آب پخته آمیخته یا به سرکه آمیخته و کذا جندیبدستر و تخم ترب بسرکهٔ تند سرشته چند مرتبه و کذا کباش قرنفل و کندش و تخم ترب مساوی باریک سوده به عسل سرشته و کذا خاکستر سرطان بحری و کذا تخم مویز بیخ درم تخم ترب ده درم به عسل سرشته در حمان چند مرتبه و کذا ماذریون به عسل یا به سرکه و کذا حب بلسان و تخم بیدانجیر و زرنیخ زر و مساوی بسعل سرشته و کذا کندش باریک سوده به سرکه سرشته و کذا زروان سفید و کبریت چند بار و کذا مویزج و زرنیخ سرخ برابر باریک سوده به زیت سرشته چند بار و کذا سرگین موش و کذا صدف باریک سوده یا خاکستر آن و کذا مامیران به سرکه و کذا آب برگ انجیر سیاه و کذا زهرهٔ خارپشت و کذا دردی سرکه و کندش برابر به عسل آمیخته و کذا گردهٔ بز شکافته گوگرد بر آن پاشیده بریان کرده زردآب آن گرفته **و طلا و شرب** فوه و کذا عصفر به سرکه یا عسل و کذا حرف سیاه به سرکه و کذا وج و کذا ورس یک مثقال و کذا خردل و کذا نانخواه و کذا زراوند مدحرج و کذا زوفرا که آن خر است و کذا قنه و کذا غاریقون چند روز متواتر و کذا کرنب و کذا خربق سفید و کذا صبر و کذا قفرا لیهود و کذا شحم حنظل **و اکل** شیر آمله به عسل بمداومت و کذا هیل دو درم هر روز به عسل سه درم تا سی و پنج روز متواتر و کذا هلیلهٔ کابلی خسته دور کرده به مرات کثیر **و شرب** آب فراسیون هر روز ده درم تا ده روز و اختلاط محموده به ادویهٔ بهق و کذا سرشتن ادویهٔ آن به عسل که مقوی فعل آنهاست و تنقیه بحبالنیل و مالش به مغز یا پوست خرپزهٔ زرد و کذا برگ ترب در حمام چند بارد غسل به آب کبریتی هر واحد جالی و قالع بهق ابیض است و **به قول**

اطبای هند سهاگهٔ خام در آب لیمون کاغذی حل کرده تا یک هفته ضماد کنند و در آفتاب نشینند و اگر زرنیخ برابر سهاگه افزوده در ترشی انبهٔ خام سوده طلا نمایند نیز مفید بود **دیگر** برگ کیله را سوخته در آب آمیخته بمالند **دیگر** که چهیپ را دور کند عدس در ظر ف گلی بسوزند و یا شیر میش سائیده طلا نمایند و تمام روز بدارند وقت شام با شیر مذکور بشویند و سه چهار روز همچنین به عمل آرند **دیگر** تخم ترب باریک سائیده در دوغ ترش آمیزند و طلا نموده در آفتاب نشینند تا خشک شود **دیگر** شبنم از درخت نخود یا کنجد گرفته بمالند **دیگر** بیخ سرکنده با سرکه سائیده طلا کنند **دیگر** نرملی به آب سوه مالیده باشند **دیگر** سنگ کورند به روغن یاسمین سوده طلا کرده باشند **دیگر** شیر درخت رتن جوت که بر خندق احاطهٔ باغها اکثر می‌نشانند بر بهق بمالند **دیگر** از استخوان ساق گوسفند نصف مغز او برآورده گره زرد چوب در آن بگذارند و سر سوراخ به آرد بند کرده همراه گوشت نانخورش بپزند و بعد پختن آن گره را از استخوان برآرند و ما اندک سهاگهٔ خام در آب ساده یا آب لیمو سائیده ضماد کرده باشند که دفاع بهق و کلف است **ذکر ادویهٔ مرکبه** مفید بهق **اطریفل** که بهق ابیض را نافع است هلیلهٔ کابلی بلیله آمله برگ سنا هر یک ده درم دوقو بیست درم وج دو درم مصطکی سه درم افسنتین پنج درم مویز منقی سی درم عسل قدر کفایت **حب** برای چهیپ از مجربات راقم نیله تهوتهه سم‌الفار سهاگهٔ بریان هر واحد یک ماشه سائیده به قدر نیم نیم سرخ حب سازند و صندل در آب لیمو سوده این حب با صندل سائیده بر بهق ابیص یا اسود ضماد کنند و بعد یک ساعت به آب سرد بشویند **دوایی که** جهت بهق نافع از بیاض اوستادی مرحومی نگند نه ماه مرچ سیاه پنج ماشه هر دو در پاو آثار آب خورده باشند **ایضاً منه** مجرب اکاس بیل نیم پاو چوگ بابچی توتیا گندهک سهاگه هر یک چهار دام مرچ سیاه سه ماشه و ربع کوفته در آب اکاس نیل کهرل کرده بر بهق بمالند **ایضاً عنه** پوست بیخ سپستان پوست بیخ نیل دشتی پوست بیخ انجیر صحرائی هر یک دو توله گندک یک توله کوفته بیخته در شیر بز سیاه آمیخته بر موضع بهق طلا کنند **دوائی** که بارها آزمده از بیاض مذکور صندل سُرخ شش ماشه سم‌الفار دو سرخ را در آب سائیده سه حصه کرده هر روز یک حصه بهق بمالند بعد چند

ساعت بشویند و قدری روغن چنبیلی بمالند و در سرما استعمال کنند **نوع دیگر** به جهت چهیپ صندل سفید

چهار ماشه هرتال طبقی دو ماشه هر دو را در آب لیمو سوده بمالند و در آفتاب نشینند بعد خشک شدن به آب

گرم بشویند **نوع دیگر** مجرب صندل سفید و سرخ نشاسته هر واحد یک توله سم‌الفار دو نیم سُرخ باریک سوده

قدری به گلاب سرشته طلا نمایند **دوای دیگر** برنج سانهی لاکه تخم پنوار به آب شبینه مکرر طلا نمایند **ایضاً**

سهاگهٔ بریان بابچی تخم ترب مساوی با سرکه سائیده بمالند **ایضاً** برگ کرنج زردچوبه هر واحد یک جزو سهاگهٔ ده

جزو سائیده طلا کنند **ایضاً** تخم ترب زردچوبه ناگ کیسر سرشف در آب جغرات سائیده طلا نمایند **ایضاً** بابچی

یک استار گیرو ربع استار هر دو را به آب ادرک دو روز سحق بلیغ نموده حبها به قدر کنار دشتی ساخته یکی

بخورند و یکی ضماد سازند و در نسخهٔ دیگر گندهک آمله سار یک توله نیز داخل است و صرف برای ضماد نوشته

ضماد برای چهیپ تخم پنوار نیم پاو سرشف زرد تخم ترب اجواین بای به رنگ نمک‌سا بهروز زردچوب صبر

سقوطری دارهلد قسط تلخ گوگرد سهاگهٔ بریان هر یک هفت ماشه توتیای سبز بریان دو ماشه سائیده بدوغ آمیخته

طلا سازند و در آفتاب نشینند و بعد یک گهری به آب نمیگرم غسل کنند **ایضاً** مرداسنگ دال گندهک آمله سار

سهاگه تخم ترب برابر در عرق لیمو سائیده طلا کنند **طلا** به جهت بهق ابیض شیطرج فوه تخم ترب کندش خردل

شب یمانی زرنیخ برابر بسرکهٔ تیز بساینده و در آفتاب طلا کنند که برص و بهق سیاه را نیز نافع است **طلا** برای بهق

سفید زرچوب آبنه هلدی آمله دانه لاکه گندهک آنولا سار تخم پنوار گندهک چهاچیه مساوی کوفته بیخته به آب

خالص سرشته طلا نمایند **طلا** برای بهق پوست تخم مرغ را در سرکهٔ کهنه سه روز بخیسانند که مضحمل شود بعد

از آن نوشادر و نمک کوفته با یکدیگر آمیزند و سه روز متواتر بمالند اگر برطرف شود بهتر والا بار دیگر گل ارمنی

داخل نمایند **طلای دیگر** تخم ترب و تخم جرجیر و فوه و کندش و شیطرج و تخم حنظل و ماذریون و خردل و

سقمونیا برابر کوفته به سرکه طلا کنند و این طلا سخت قویست قدری قلیل به‌کار برند و هرگاه بردند و آبله کند

روزی چند طلا نباید کرد تا ساکن شود پس معاودت باید کرد **معجون بلادر** به نسخهٔ هندی نافع بهق و برص و

معمول مؤلف مفتاح بلادر کلاه دور کرده پاو آثار در شیر ماده گاو دو نیم رطل بجوشانند چندآن‌که شیر منجمد شود بلادر را برآورده از پارچه صاف کرده نیم رطل کنجد سیاه سوده آمیخته خوب بکوبند تا یکذات گردد پس قسط تلخ دارچینی جوزبویه قرنفل نارمشک ساذج هر یک ده درم بابچی هلیلهٔ سیاه هر یک نیم رطل کوفته بیخته با نیم وزن اجزا عسل و پنج رطل شکر سفید به طریق معجون بسازند شربت مثقالی تا دو درم **اقوال اطبا** انطاکی گوید که در بهق ابیض ابتدا بقی از آب ترب و عسل و بورق کنند و قبل این ماهی شور خورانیده باشند بعد از آن این منضج استعمال نمایند اصل‌السوس ده درم بنفشه تر پرسیاوشان نعنع صعتر کرویا هر یک شش درم بادآورد فرنجمشک جنطیانا هر واحد سه درم خردل پوست بیخ کبر هر واحد دو درم در ده چند آن آب بجوشانند حتی که ربع بماند صاف کرده همه را در سه مرتبه بنوشند و بعد دو هفته برای تنقیه ایارج کبار دهند صبح و اطریفل کبیر وقت شام و جوارش فلفل اگر فصل سرما باشد و علیل سرد و مزاج بود والا اثاناسیا یا سنجرینیا دهند و از اطلیهٔ خاص بدان روغن بادنجان است که در علاج برص مسطور شد و گاهی با آن کندش و شیطرج می‌آمیزند و ایضاً شیح و پوست بیضه و نوشادر بسایند و در سرکه یا آب لیمون بپزند تا حل شود و طلا کنند و مالیدن مگس مفید بود و یا بر محل بهق شرط زنند و بر آن طلای مذکور نهند و گویند که این طلا مزیل بیاض است حتی که از چشم و برای مطلق بهق و برص حتی که در غیر انسان و همه آنچه در برص گفته شد در اینجا نزد استحکام به‌کار آید و ماءالعسل بزرگترین مشروب در بهق ابیض است و از جمله چیزها که احتراز از آن در بهق سفیداب و احب بود همه سفید مثل شیر است و بارد رطب مثل خرپزهٔ هندی **مسیحی** گوید که در بهث ابیض این معجون بعد تنقیه نفع کند سنبل‌الطیب مصطکی جوزبوا ابهل شیح زنجبیل پودینهٔ نهری سلیخه قسط اسارون تخم کرفس انیسون نانخواه هر واحد پنج درم افتیمون مویز منقی هلیلهٔ سیاه بلیله آمله هر واحد ده درم عسل مقدار حاجت شربت آن چهار درم **دیگر** زنجبیل قسط اسارون هر واحد پنج درم افتیمون مویز منقی هلیلهٔ سیاه بلیله آمله هر واحد ده درم عسل به قدر حاجت شربت آن چهار درم **دیگر** زنجبیل قسط اسارون هر واحد دو درم افتیمون چهار درم کماذریوس

مصطکی جوزبوا اسقولوقندریون سلیخه هر واحد دو درم صعتر کوهی چهار درم صبر غاریقون هر واحد هشت درم

تربد سفید مقل هر واحد پنج درم عسل مقدار حاجت شربت چهار درم و بر بهق سفید و سیاه هر دو خربق سیاه به

سرکه و طبیخ ترمس و پوست بیخ کبر به سرکه و فوه به سرکه و شیطرج به سرکه و بیخ سوسن به عسل طلا کنند

و برای بهق سفید قسط جنطیانا مر زراوند مدحرج عاقرقرحا هر واحد یک درم تخم ترب چهار درم کوفته بیخته به

سرکه و قطران بسرند و طلا کنند **دیگر** گوگرد سوخته چهار درم فرفیون سوخته یک درم بلادر سوخته نیمدرم

خربق سیاه دو درم کوفته بسرکهٔ که در آن قطران گداخته باشند به سرشند یا بقطران که با سرکه جوشانیده باشند

تا آن‌که سرکه فانی شود و قطران باقی ماند و طلا کنند **مجوسی** گوید که علاج بهق ابیض مثل علاج برص است الا

آن‌که ادویهٔ بهق ضعیف‌تر در قوت از ادویهٔ برص به حسب زیادتی قوت برص بر بهق بود و از ادویه او این دواست که

آهک دیده به آب حل کرده بر موضع طلا کنند و یا بترمس باریک سوده به سرکه سرشته و یا پوست بیخ کبر به

سرکه طلا کنند **صفت طلا** برای بهق ابیض شیطرج و عاقرقرحا و تخم ترب و کندش و خردل مساوی باریک سوده

بسرکهٔ خمر سرشته در آفتاب طلا کنند **دیگر** زنگار یک جزو نطرون دو جزو باریک سائیده به عسل به سرشند و در

آفتاب یا در حمام طلا نمایند **دیگر** برای بهق سفید مس سوخته و نوشادر هر واحد یک و نیم اوقیه آهک دو اوقیه

در سرکه تر کرده یک هفته در آفتاب نهند و طلا کنند **سعید** گوید که علاج بهق ابیض بخوردن گلقند عسلی و

تعرق در حمام بر نهار و قی در هر ماه دو مرتبه و اسهال در هر فصل بحب صبر یا بحب ایارج کنند و از اغذیهٔ مولد

بلغم منع کنند و طلا بحضض و میعه و گوگرد و مازو و خربق سیاه و کندش و فوه و تخم ترب مساوی سائیده

بسرکهٔ خمر سرشته استعمال نمایند **ابومنصور** گوید که علاج بهق ابیض این است که مریض را حب مخرج بلغم

مثل این حب بخورانند پوست هلیلهٔ کابلی دو درم تربد سفید یک درم عسل به قدریکه سرشته شود شربتی سه درم

و یا بگیرند اطریفل صغیر دو درم تربد یک درم شحم حنظل ربع درم و این یک شربت است در هر ماه چهار بار

بخورند و یا بعض ایارجات بدهند و از شیر و ماهی و خربزه و غیر اغذیهٔ مولد بلغم پرهیز کنند و بخوردن اطریفل

صغیر و دخول حمام مداومت نمایند و بر موضع شیطرج و فوه‌الصبغ به سرکه طلا کنند و یا بصابون طلا بر طلا به سرکه در آفتاب نمایند که آن را ببرد و طلا بعد تنقیهٔ بدن کنند و این طلا قوی است و نسخهٔاین همآن است که در قول مجوسی گذشت لیکن در اینجا فوه عوض عاقرقرحا نوشته **ابن الیاس** گوید که هر صبح مطبوخ بادرنجبویه سه درم به گلقند شکری ده درم بنوشند و غذا مزورهٔ نخود و مغز بادام یا مغز حب‌القرطم بعد از آن تنقیهٔ بدن به مطبوخی نمایند که در آن تربد و غاریقون باشد و مقوی بشحم حنظل بود و قی کردن بتخم ترب و تخم شبت و اصل‌السوس و نمک و عسل ایشان را نافع بود و بنخودآب با لحوم ماکیان و کبک و تیهو و دراج غذا سازند و بعد تنقیهٔ بدن این طلا کنند و نسخهٔ این سوای خردل همآن است که در قول مجوسی گذشت و در نسخهٔ دیگر فوه عوض عاقرقرحاست و خوردن فاشر ابهق و برص را زائل کند و بگیرند حنظل و قنطوریون دقیق و موضع را بخرقهٔ درشت مالیده طلا کنند **خجندی** گوید که هر صبح طبیخ بادیان و اصل‌السوس و بادرنجبویه با گلقند بنوشند و باید که حب‌القرطم در بهق ابیض و برص استعمال نکنند که آن مورث برص است و بعد نضج تنقیه به مسهلات بلغم کنند یا بگیرند دو درم اطریفل صغیر و تربد یک درم و شحم حنظل یکدانگ و کتیرا نیم دانگ و مصطکی نیم دانگ اضافه کنند و این یک شربت است و بر این در هر ماه سه چهار مرتبه مواظبت نمایند و یا به ایارج لوغاذیا و بعد تنقیهٔ تامه استعمال اطلیه کنند و این طلا آن را نافع است و شیطرج عاقرقرحا فوه‌الصبغ سائیده به سرکه سرشته طلا کنند **طبری** گوید که علاج بهق ابیض این است که نظر کنند بقوت علیل و سن و مزاج وعادت و صناعت او و بفصل سال پس اگر فصل چنان باشد که در آن استفراغ ماده جائز نبود بوجهی و سببی استفراغ آن نکنند و از معالجه بر اصلاح غذا اقتصار نمایند و غذای او مصلح خون گردانند و از اطعمهٔ مرطبه البته اجتناب ورزند پس هرگاه زمانهٔ برسد که در آن استفراغ جائز باشد ابتدا به فصد کنند اگر بدن ممتلی به امتلای قوی باشد و بعض اوائل صاحب بهق را از فصد منع کرده‌اند و امر چنین نیست بلکه بهترین اشیا در معالجهٔ او استفراغ به فصد است اگر امتلا قوی باشد پس نگاه کنند اگر بهق بر سینه و گردن باشد حقنه که در آن بابونه و اکلیل‌الملک و اندک شحم حنظل

باشد به عمل آرند و بعد دو سه دفعه از استعمال حقنه چند روز راحت دهند و غذا بدهند به عده این مطبوخ بنوشانند **نسخهٔ آن** هلیلهٔ سیاه تخم دور کرده ده درم پوست هلیلهٔ کابلی هفت درم پوست بلیله آمله سنای مکی اسطوخودوس قنطوریون دقیق حشیش غافث افسنتین رومی اسقولوقندریون هر واحد سه درم ماميران چینی شحم حنظل هر واحد یک و نیم درم تخم کرفس انیسون بادیان هر واحد دو درم افتیمون هفت درم با یک نیم درم ریوند کوفته در صره بسته مویز منقی بیست درم همه را به دستور مطبوخ بپزند و صرهٔ افتیمون در آن اندازند پس به قدر احتمال قوت مریض صاف کرده بنوشند و اتم شربت او یک صد و بیست درم است و تقویت این شربت چنان کنند که یک درم غاریقون و نیم درم تربد دو دانگ ایارج فیقرا و سه طسوج سقمونیا سائیده به عسل به سرشند و قبل از تناول مطبوخ یک ساعت زمانی در آن بمالند و از این مطبوخ در مدت یک ماه دو شربت بنوشند به عده راحت دهند و چند روز ترک نمایند و اصلاح غذای او کنند تا قوت او باز آید بعد از آن بصورت بهق نظر کنند پس اگر کم شده باشد حاجت بطلای او نیست که آن بدخول حمام و مالش منحل و متقشر گردد واگر کم نشود و معالجه در آن اثری نکرده باشد امر بغر عزه از مویزج و عاقرقرحا کنند و آنچه در باب غرغره برای فالج و لقوه و استرخا ذکر کردیم به عده این طلا کنند بگیرند گوگرد یک جزو نمک هندی نیم جزو جرمل مثل او تخم ترب کندش هر واحد دو ثلث جزو بیخ عرطنیثا دو جزو سائیده بسرکهٔ خمر حل کرده در حمام بر موضع بهق سه روز متواتر طلا نمایند ودران عرق آورند پس آب گرم بر آن ریزند و بپارچهٔ درشت بمالند و دائم تا زوال آن گلقند عسلی و سکنجبین بزوری دهند اگر متحمل این باشد تا آن‌که از آن پاک گرداند و از آنچه در کتابی ندیدم و جماعتی از اطبای فضلا را دیدم که علاج می‌کردند صاحب بهق ابیض را به این طور که ایشان منع می‌کردند از احتجام البته و از جماع و اگرچه امتلا بودی و امر می‌کردند به نشستن در چشمهٔ کبریتی و ایشآن را نقوع صبر بکاسنی می‌نوشانیدند و بهق به این طریق زائل می‌شد و از طلائیکه تجربه کرده‌ایم و اگرچه در کتب نیست خون کبوتربچه است که مذبح خارج شود و صمغ در سرکه گداخته و مالش او در حمام و اشنان سبز و مغز خربزه مالیدن **ایضاً** او در مقامی دیگر می‌نویسد که

علاج بهق تنقیهٔ بدن به این مطبوخ ست پوست هلیلهٔ کابلی چهل درم افسنتین رومی شاهتره هر واحد پنج درم افتیمون هفت درم قنطوریون حشیش غافث هر واحد پنج درم فودمو هر واحد سه درم مویز منقی بیست درم همه را به دستور مطبوخ بجوشانند و بعد صاف کردن هفتاد تا هشتاد درم از آن صاف کرده بر آن پنج درم شکر سفید دو دانگ نیم نفطی انداخته نیم‌گرم بعد پرهیز بنوشند و این دو یا سه دفعه در یک ماه بنوشند به عده از اغذیهٔ غلیظه به الکل پرهیز نمایند و بدخول حمام در هر دو روز یک بار امر کنند و موضع را بسرکهٔ که در آن تخم ترب و کندش سوده باشند بمالند و دائم اطریفل صغیر استعمال کنند و بهترین چیزی که بدان بهق را بعد تنقیهٔ بدن طلا کنند افشردهٔ برگ انجره و مصل ترش است و گاهی در آن فلفل سفید سوده به سرکه آمیخته نیز استعمال می‌کنند و این مرض به سرعت زائل می‌شود و من خلقی را علاج کردم بریختن آب گرم که در آن نمک و کبریت جوشانیده بود و صحت تام یافتند و طلای هر روغن و بهتر زیت است آن را زائل می‌کند و شستن موضع به آب گرم مدام آن را و در می‌کند و محنت و تعب بصولجان و لعب بدن حتی که عرق آید آن را زائل می‌نماید و بیخ سوسن آسمانجونی و خاکستر ایرسا که حل کرده نیز آن را زائل می‌کند

بهق اسود

و آن نشانهای سیاه بود که بر جلد حادث شود و چون آن را بمالند مانند سبوس از آن جدا شود و بعد مالیدن سرخ نماید و چون افراط کند برص او سود حادث گردد و حدوث او از مخالطت مرهٔ سودا با خون و جریان او بادی به سوی جلد بود و اکثر آن است که جوانان را به سبب احتراق صفرا و رایشان و میل او و به سوی سودا حادث شود و همچنین در بلاد حاره و در مداومت کنندگان کد و تعقب و تناول کنندگان اغذیهٔ حریفهٔ مولد سودا و **انطاکی** گوید که بهق اسود در اکثر قوابی و حزاز گویند و تعطیش نیز نامند بهر آن‌که از افراط عطش افتد و صورت او تغیر جلد از رنگ طبیعی به سوی سیاهی است سبب غلبهٔ سودا و اغلب در تولد او تقدم ضعف طحال بود و بساست که مقدمهٔ جذام باشد مگر در زنان حامله و از حبس حیض ایشان به سبب استناد او در آن هنگام به سوی فضلات خون و

سبب خاص او خوردن ماهی شور و مثل بادنجان بود **علاج** اول فصد کنند و مسهل سودا و ماءالجبن دهند بالجمله مانند علاج جذام علاج کنند و ترطیب بدن و مزاج به استحمام مفرط و به اغذیۀ مولد خون رطب نمایند و خربق سیاه به سرکه طلا کنند و طلای زرنیخ و زاج و گوگرد به آب ترب مجرب است و همچنین مروارید ناسفته با سرکۀ کهنه سحق کرده بر محل بهق سیاه و سفید مالیدن مجرب و صندل سفید یک ماشه سم‌الفار یکحبه سوده طلای رقیق ساختن و بعد چهار گهری شستن در ازالۀ بهق سیاه از مجربات صاحب تکمله است **اقوال مهره** طبری گوید که آنچه در علاج بهق ابیض ذکر کردم بعینه معالجۀ بهق اسودست غیر آن‌که آنچه بعد تنقیه دهند بجایش اطریفل صغیر و کبیر بدهند اگر مزاج او متحمل باشد و اگر مزاج او حدت پذیرد یا خشک گردد معالجۀ او به طریق مذکور ترک نمایند و تعدیل بتطفیه و ترطیب کنند تا آن‌که مزاج او اعتدال یابد و نقل معالجۀ او بفضل موافق‌تر مثل فصل ربیع یا خریف کنند و از بلد او به سوی بلد اوفق نقل نمایند **عیسی** گوید که بهق اسود را نفع می‌کند اسهال بهلیلۀ سیاه و کابلی و بلیله و آمله و افتیمون و بسفائج و نمک هندی و لاجورد مغسول و اسطوخودوس و غاریقون و حجر ارمنی و هرچه در بهق ابیض مذکور شد بدان طلا نمایند و خاصةً برای بهق اسود این طلا نیکو است زرنیخ احمر بنطرون و گوگرد آمیخته بعد مالیدن آن بنطرون در آفتاب طلا کنند **دیگر** خربق سیاه خربق سفید آهک مغسول پوست بیخ کبر صبر شقائق‌النعمان به سرکه طلا نمایند **شیخ** می‌فرماید واجب است که ابتدا به فصد کنند اگر در آنجا کثرت خون باشد و به استفراغ خلط محترق و سوداوی به مثل طبیخ افتیمون و غاریقون و هلیلۀ سیاه و بسفائج و اسطوخودوس بمویز و انجیر و مانند آن و حجر ارمنی و لاجورد چون در ادویۀ آن افتد بالغ‌النفع بود و خربق و ایارج لوغاذیا و ایارج روفس و غیر آن و از استفراغات ملائم ماءالجبن به افتیمون است هر روز یک‌درم افتیمون در یک قدح ماءالجبن به آهستگی بنوشند و گاهی نفع می‌کند آن را استعمال اغذیۀ حسن‌الکیموس و استعمال حمامات و استعمال اطریفلات افتیمونی سفوف نافع برای آن و برای برص اسود نیز هلیلۀ سیاه آمله شونیز هر واحد یک جزو زوفرا یک نیم جزو هر روز سه صبح و سه درم وقت عشا بخورند و هرگاه بدن گرم شود چند روز

ترک نمایند بعد از آن اعاده کنند و لازم است عنایت به اشتغال به اصلاح حال طحال اگر فاسد باشد و از جذب سودا ضعیف بود و بعد از آن اطلیهٔ قاشرهٔ قوی الجلا و جاذب خون صحیح استعمال کنند و هرگاه آبله کند چند روز راحت دهند تا آن‌که جلد ساقط گردد به عده معاودت کنند اگر به سوی آن حاجت افتد و گاهی نمی‌گذارند که آبله کند بلکه هرگاه در سوزش آغاز کند ترک می‌کنند تا آن‌که ساکن گردد بعد از آن اعاده می‌نمایند و این ادویه مثل ثافسیا و فلفل و خردل و حرف و شیر تیوع و شیطرج و حرمل و تخم ترب و پوست بیخ کبریت و طلا بکبه یکج نیز نافع در بهق و برص است به سبب شدت جذب خون و استخوان بوسیده و نوی کهنهٔ بوسیده از دیوار گرفته و جمیع جالیات قویهٔ مذکوره در باب قلع آثار و آبهائیکه بدان طلا کنند آب قنابری و طبیخ حنظل است **صفت طلای جید** بگیرند تخم ترب و یا کندش سوده بربهق اسود در حمام طلا کنند و ایضاً تخم ترب و تخم خردل به انجیر مطبوخ در سرکه سرشته طلا نمایند **ایضاً** طلای جید شونیز بریان شیطرج فارسی هر واحد ده درم شب یمانی نشاسته هر واحد سه درم زاج مازو هر واحد دو درم تخم حرمل بریان پنج درم بسرکهٔ تند طلا کنند به عده اگر ار عارض شود تدارک آن به شیر زنان نمایند و جمیع اطلیهٔ قویهٔ مذکوره در باب برش و نمش و غیره نافع بهق اسودست **صاحب کامل** گوید که دوای بهق اسود آن است که تنقیهٔ بدن به ادویهٔ منقی سودا کنند و از اغذیهٔ مولد سودا منع نمایند و برای بدل مادهٔ معتدل به اغذیهٔ معتدله بازآرند و بعد تنقیهٔ بدن این اطلیه بر موضع طلا کنند سرگین زرزور که آن را برنج خورانیده باشند سائیده به سرکه آمیخته طلا نمایند و یا بگیرند پیاز و باریک سائیده در آفتاب بر آن طلا نمایند و یا بگیرند ترمس و باریک سوده به عسل با سکنجبین سرشته در آفتاب یا در حمام طلا کنند و یا خربق سیاه بگیرند و مثل سابق بدان عمل نمایند **صفت طلا** برای بهق سیاه زرنیخ و زاج و کبریت مساوی باریک سائیده به سرکه سرشته طلا کنند **ابن هبه‌الله** گوید که علاج بهق اسود به فصد و اسهال ممخرج مرهٔ سودا مثل مطبوخ افتیمون و منع از اغذیهٔ مولد سودا مثل عدس و کرنب و لحم بقر و بادنجان و استکثار از حلوا و تعدیل غذا کنند و غذا مرطب مثل لحم ماکیان و حملان صغار و زردی بیضه و شراب رقیق اختیار نمایند و در حمام داخل شوند و به

این دوا طلا سازند **صفت آن** تخم ترب و تخم جرجیر و کندش و قسط هر واحد دو درم سائیده به سرکه و عسل سرشته استعمال کنند **ابن نوح** گوید که علاج این اولاً فصد هفت اندام است بعد از آن طبیخ افتیمون به مرات کثیر بنوشند و مداومت تناول این معجون کنند بگیرند هلیلهٔ سیاه و افتیمون و کوفته با مویز منقی به سرشند و هر روز به قدر جوزه بخورند و از همه مولدات سودا اجتناب نمایند و غذای او لطیف سریع‌الانهضام مرطب سازند و ادمان حمام بلاتوقف نمایند و تدبیر مالیخولیا کنند و اطلیهٔ مذکوره در باب بهق ابیض طلا نمایند **طلا** برای این شیطرج فوه هر یک دو جزو مرداسنگ زاج هر واحد یک جزو رامک چهار جزو به سرکه که اندرون قطعهٔ آهن جوش کرده باشند تا آن‌که سیاه شود به سرشند و طلا کنند و از مجربات برای آن این است که به آب قنابری طلا کنند و یا بگیرند خاکستر افعی سرگین سوسمار و برغوهٔ برنج مطبوخ سائیده طلا سازند که این هر دو نوع بهق را نافع و مجرب است و طلا شحم عنب‌العثلب نیز بسیار نافع بود **ابن الیاس** گوید که در اول امر فصد از اکحلین وداجین کنند و اخراج خون به قدر قوت و واجب نمایند و از اغذیهٔ غلیظه منع کنند و استفراغ بدن بعد تمام نضج به مطبوخ افتیمون یا حب آن نمایند و یا بگیرند سنا هفت درم بادرنجبویه تخم کاسنی بادیان هر واحد سه درم بجوشانیده صاف نموده شکر ده درم داخل کرده معجون نجاح هفت درم افزوده بنوشند و بعد استفراغ بنخودات و مغز حب‌القرطم و لحوم تیهو و ماکیان و کبک غذا سازند و استحمام کثیر استعمال نمایند و ترطیب مزاج کنند و بعد تنقیهٔ بدن موضع سواد را به این ادویه طلا سازند پوست بیخ کبر و شیطرج هندی و خربق سیاه و خردل مساوی کوفته بیخته بسرکهٔ کهنه سرشته طلا کنند **خجندی** گوید که فصد هر دو هفت اندام کنند و از اغذیهٔ حریفه و لحوم مولد سودا مثل لحم فرس و بقر و خرگوش و لحوم شکار و به قول گرم منع کنند و هر صبح شربت نیلوفر یا بنفشه یا سکنجبین ساده بماءالجبن بنوشند و غذا حمصیه به مغز بادام یا به لحوم بزغاله و طیور وجوب مثل لحوم مذکوره سازند و بعد نضج به مطبوخات که در آن سنا و هلیلجات و افتیمون و خیارشنبر و مانند آن باشد تنقیه کنند و استحمامات کثیر در غیر وقت خلو استعمال نمایند و بعد تنقیهٔ تامهٔ اطلیهٔ جالیه بر آن طلا کنند **انطاکی**

گوید که قی بشبت و مغز خربزه و حب‌البان و نمک و سکنجبین کنند به عده ملازمت بر گلقند شکری و سفوف سودا و آب شاهتره به روغن بادام و شکر نمایند پس اگر حاجت به مطبوخ افتیمون داعی گردد هر روز از آن چهار اوقیه بنوشند که آن بغایت نافع است خصوصاً به شکر و نیم‌گرم و گاهی مقوی بلاجورد کرده می‌شود و اصلاح اغذیه به دستور می‌نمایند که در برص گذشت و از اجل مشروب در بهق اسود ماءالسکر است و جمله چیزی که احتراز از آن واجب است هر چیز سیاه و بارد یابس مثل لحم بقر و ماهی است و از شیخ جواز فصد در بهق سیاه به سبب کمیت خون نیست بلکه بنا بر روأت او در کیفیت است هرگاه علامات واله بر آن ظاهر گردد و اطلیهٔ این همآن است که در بهق ابیض گذشت **گیلانی** گوید که کلیه عامه در آثار و سماجت الوان و خصوصاً در بهق اسود آن است که الحاح بر عضو استعمال ادویهٔ قوی‌الجلا و تقشیر بساست که مودی به احوال ردی وخیم العاقبت فاحش‌تر از اول می‌گردد زیرا که از جلد بیشتر از هر دو پوست او پوست اولی می‌افتد و ما تحت او رنگین به رنگ کریه که علاج او دشوار باشد باقی می‌ماند و مشاهده کرده شد شخصی را که بهق اسود بر چهرهٔ او بود و علاج او بعضی به استعمال این ادویهٔ قویه بر آن نمود و از چهرهٔ او جلد ساقط شد و موضع بسیار بسیاهی قبیح فاحش‌تر از اول و زیاده‌تر و فراخ‌تر رنگین گردید پس ادویهٔ موضعیه به احتیاط به اتمام استعمال کنند و حب ابن اطرث مجرب است بگیرند فرفیون دو اوقیه خربق سفید یک اوقیه گوگرد زرد یک اوقیه و گاهی اشخار سوخته نیز افزوده می‌شود و از آن لطوخ سازند **دیگر** بگیرند گوگرد زرد و بورق هر واحد نیم اوقیه قاقله شصت دانه و به سرکه طلا کنند و به موضع صحیح چیزی از آن نرسانند و بعد خشک شدن به آب سرد بشویند **دیگر** آرد کرسنه دو جزو تخم جرجیر بادام تلخ بیخ قثاءالحمار هر واحد یک جزو به شراب و عسل سوده طلا کنند و بعد ساعتی آن را مالیده دور کنند و این کلف و نمش و آثار سیاه را نیز نفع کند **دیگر** برگ انجیر در سایه خشک کنند و هم چند آن شب یمانی آمیخته به سرکه طلا نمایند و یا بگیرند برگ انجیر نیم اوقیه و نطرون چهار اوقیه و به سرکه در حمام طلا کنند و در زرنیخ سُرخ بزاج و یا بگوگرد آن را نفع بالغ نماید و این چنان کنند که موضع را بنطرون بشویند به عده لطوخ این اشیا در

آفتاب کنند **ایضاً** تخم ترب ده درم کندش و قسط هر واحد دو درم به سرکه سرشته طلا کنند **حکیم شریف‌خان** در حاشیهٔ شرح اسباب می‌نویسند که حکیم عابد سرهندی گفته که آنچه در امثال این امراض به مرات در تجربه رسیده دوای زردچوب بریان و ریوند سوخته است که از این امراض چیزی باقی نمی‌گذارد و در جذام طریق استعمال آن مسطور شده و هم او گفته که صاحب این مرض را بنوشیدن حنا تا چهل روز امر کردم و در کمتر مدت از آن صحت یافت گویم که من نیز نقوع برگ حنا به قدر چهار توله در آب استعمال کردم و در این امراض کثیرالنفع یافتم و **مؤلف اقتباس** نوشته که اول فصد باسلیق یا هر دو صافن کنند و جهت تنقیهٔ سودا ماءالجبن یا مطبوخ افتیمون فواکهی علیوخان نوشانند و بعد از انفراغ ماءالجبن اطریفل افتیمونی علوی‌خان دهند به این **صفت** گلقند آفتابی مویز منقی عسل هر واحد یک صد و نود و مثقال در گلاب و کیوره و عرق گاوزبان هر یک نیم آثار شب خیسانیده صبح جوش کرده مالیده صاف نموده به قوام آرند و پوست هلیلهٔ زرد و کابلی و آمله و هلیلهٔ سیاه و زرشک بیدانه هر یک ده درم افتیمون برگ شاهتره عود صلیب بادرنجبویه هر یک هفت درم تربد سفید پانزده درم غاریقون سفید سه درم کوفته بیخته به روغن بادام چرب نموده بیامیزند شربتی از دو درم تا سه درم و اغذیهٔ رطبه خورانند و این ضماد از مجربات شاه ارزانی است خربق سیاه تخم ترب قسط تلخ کندش زرنیخ کبریت زرد تخم جرجیر جمله برابر کوفته در عسل آمیخته به‌کار برند و ضماد شیخ‌الرئیس که در آن شونیز بریان و غیره است و آن در قول شیخ گذشت بکرات در تجربهٔ راقم آمده گاهی تخلف نکرده لیکن در اینجا سنای مکی عوض نشاسته نوشته

برص اسود

و آن نوعی از بهق اسودست که داغهای سیاه پدید آید و با خارش و درشتی باشد و جلد را مقشر سازد و فلوسها مانند فلوس ماهی از جلد جدا شود و این را قوبای متقشر نیز گویند و **شیخ‌الرئیس** می‌فرماید مرضی که مسمی ببرص اسودست نسبت او با برص ابیض مثل نسبت بهق اسود با بهق ابیض نیست بلکه آن جنسی مخالف در معنی از برص ابیض است زیرا که برص اسود که آن مسمی بقوبای متقشر است آن شبیه بخزف بود که جلد را عارض شود

با خشونت شدید و تفلیس ماهی و خارش و آن به سبب خلط سودا بود که آن را جلد و آنچه متصل اوست تشرب قوی‌تر از آن نماید که در رنگ تنها اثر کند و آن از مقدمات جذام است اگر کثرت و شدت نماید و آن با وجود رداءت خود و با وجود آن‌که مزمن از آن زائل نشود اسلم از برص ابیض است و اما فرق میان بهق اسود و برص اسود تقشر و تفلس وتخزف است که این در بهق اسود نباشد **علاج** مانند بهق اسود علاج این کنند لیکن این محتاج بترطیب بدن شدیدتر و به استفراغ قوی‌تر بود به عده جالی‌تر منجملهٔ ادویهٔ بهق اسود استعمال کنند و گاهی اتفاق افتد صاحب او را که بجماع انتفاع یابد و اما حمام آن را کثیرالنفع است پس اگر اشتداد یابد معالجهٔ او بعلاج جذام نمایند و **انطاکی** گوید که در علاج برص سیاه ابتدا بنوشیدن این منضج کنند شاهتره سنا بسفائج هر واحد هژده درم سپستان عناب گل بنفشه رب السوس خطمی هر واحد دوازده درم گاوزبان گل سُرخ حلبه عصی‌الراعی بادآورد اسطوخودوس افتیمون حب‌البان هر واحد هشت درم کوفته در شش صد درم آب خالص بجوشانند تا سوم حصه بماند صاف کرده به عسل شیرین ساخته هر روز بیست و پنج درم از آن استعمال کنند و در هفتهٔ دوم هر روز با نیم مثقال مثرودیطوس اگر باشد والا معجون افتیمون یا نجاح بنوشند و در هفتهٔ سوم هر روز با دو مثقال سفوف سودا پس اگر مرض زائل نگردد یک مثقال از این حب بخورند که اختراع آن کرده‌ام و در تجربه صحیح یافته شد بسفائج افتیمون هر واحد یک اوقیه سائیده یک هفته در روغن پسته گذارند به عده گل سرخ صنوبر کتیرا هر واحد نیم اوقیه مروارید حجر ارمنی یا لاجورد و سقمونیا هر واحد چهار درم کوفته بیخته به گلابی که اندر آن اندک عنبر حل کرده باشند حب سازند و اگر حاجت بمروارید محلول داعی گردد در اینجا نیز به دستور برص ابیض استعمال نمایند اما استعمال اطریلال در این نوع جائز نیست و واجبست ترک همه اغذیه خشک که آن گرم باشد مثل عسل یا سرد مانند لحم بقر و سائر ترشی‌ها و ماهی مطلقاً و اکثار شکر و مویز و مغزیات و بچهٔ مرغ و اسفاناخ و انگور و انجیر و هرچه مؤلد خون باشد و پوشیدن مثل حریر و علاج قوبای متقشر و این یکی است و از مجربات در ازالهٔ این طلای برگ انجیر بسم خر هر دو مربی به عسل است اولاً به عده صمغ بلاط نرم شش درم فلفونیا سه درم کندر یک‌درم بر

آتش مخلوط کنند و بر بلاط اندازند و حرف و شونیز و تخم شقائق آن را زائل کند مطلقاً و زهرهٔ فیل و ملخ سیاه بزفت و قطران طلاءً و همچنین مازو و خاکستر استخوان ماهی و خارپشت و زردهٔ بیضهٔ روغن و سرکه هرچه از اینها میسر شود و مداومت استعمال فلفل سفید و خربق سفید و زنجبیل و فیقرا مجرب است **ایلاقی** و **جرجانی** می‌نویسند که نگاه کنند اگر در بدن امتلای دموی بود اول فصد نمایند به عده تنقیه کنند به ادویه مخرج سودا مثل حب اصطمخیقون و مطبوخ افتیمون و مانند آن و بعد تنقیه اطریفل افتیمونی و معجون نجاح استعمال کنند و استفراغ مادهٔ بماءالجبن و افتیمون سخت صواب بود و حمام سودا دارد و هر شب پاشنه به روغن چرب کردن نفع کند و این سفوف سه درم صبح و سه درم شب‌ها مویز منقی کوفته به سرشند و بخورند و نسخهٔ این همآن است که در بهق اسود در قول شیخ گذشت و این طلا سودمند است بگیرند خربق سیاه و سفید و آهک شسته هر یک برابر و به آب آمیخته طلا کنند

کلف و نمش و برش

کلف که آن را در هندی جهائین گویند نشانی بود که بر رو افتد و مائل بسیاهی باشد و نمش قطعهٔ مستدیر صرف سیاه یا سیاه مائل بسرخی بود که در جلد حادث شود و بهندی لهسن گویند و برش که آن را بفارسی کنجدک نامند نقطهای خرد سیاه است که اکثر بر رو عارض شود و گاهی مائل بسرخی و تیرگی بود و این همه گاهی مولودی بود و آن را علاجی نیست و گاهی حادث بود بعد ولادت و اسباب اینها قریب یکدیگر است اما کلف سبب او خون سوداوی محترق است و بخارات اخلاط سوداوی مجتمع در معده یا در سائر بدن متصاعد به سوی چهره و استکثار تناول اغذیهٔ غلیهٔ مولد سودا و ادویهٔ حریفهٔ محترق خون و اکثر عارض می‌شود بصاحبان تب ربع چون تب ایشان طول کند به سبب احتراق اخلاط و کثرت مادهٔ سودا و ضعف طحال از جذب سودا و ایضاً بزنان حامله و زنان را که حیض ایشان بسته باشد به سبب اجتماع فضول حیض در ایشان و ارتفاع ابخره از آن به سوی رو و گاهی به سبب مباشرت در ایام حیض و نفاس و گاهی در موسم سرما می‌افتد و اما نمش و برش سبب آنها مثل کلف است الا

آن‌که مادهٔ اینها اندک و بالای جلد و در عروق باریک بود بخلاف مادهٔ کلف و فرق میان اینها و میان بهق اسود آن است که اینها صاف باشند و در موضعی چنان که رنگ و شکل او از آن متغیر گردد پس آنچه مائل بسرخی باشد نمش بود و آنچه مائل بسیاهی باشد برش بود و آنچه از ین پهن گردد آن را کلف نامند و قومی آنچه مثل نقطه بود آن را کلف گویند و اکثر صاحب نمش را تشقق شفتین عارض شود به سبب یبس مزاج او و **ابومنصور** گوید که نمش دونوع است یکی بادنجانی رنگ و سببش اندفاع مادهٔ سوداوی به سوی سطح جلدست و این کمتر زائل شود دوم مائل بسرخی که گاه زیاده شود و گاهی کم گردد و سببشش بخار فاسد سوداوی است که از معده مرتفع شود **علاج** تدبیر این همه مثل علاج جذام باشد از فصد و اسهال سودا و امثال آن و کلف که از اجتماع سودا در معده باشد و فساد معده بودن رنگ کلف مائل بسبزی و زردی شاهد اوست در این صورت تنقیهٔ معده و تقویت آن مناسب بود و فصد باسلیق و اسلیم نفع دارد و آنچه از اجتماع سودا در سائر بدن باشد و بودن کلف سیاه یا مائل بسرخی گواه اوست تدبیرش تنقیهٔ تمام بدن است از فصد و مسهل سودا و ماءالجبن و این سفوف نفع دارد افتیمون هفت مثقال تربد موصوف غاریقون سفید هر واحد یک مثقال بدو نوبت بشربت سکنجبین بخورند اکثر پنج مجلس عمل کند و هرچه خون را صاف کند و سودا را برآرد مفید بود بالجمله بعد تنقیه ادویهٔ که جالی و محلل باشند مانند بورق و فلفل گردد تخم خربزه و جرجیر و ترمس و تخم ترب و کندش و دارچینی و قسط و مغز بادام تلخ و ایرسا و خاک معدن سیماب که به رنگ شنگرف می‌باشد طلا نمایند و باید که در ابتدای مرض ادویهٔ قابضه مانند آب مورد و گلاب و آرد عدس به ادویهٔ مذکوره بیامیزند و اگر مرض مزمن بود حاجت آمیختن قابضات به اطلیه نباشد و ایضاً نزدیک استعمال این ادویه اول به آب گرم آن محل را تکمید نمایند پس طلا کنند تا زود اثر کند و بعد زوال مرض تا چند روز ادویهٔ قابضه طلا کنند تا مرض عود نکند و چون اطلیه به‌کار برند احتیاط نمایند که جراحت نشود و اگر سوزش آرد روغن گل بمالند و نمش و برش محتاج به اطلیه قوی‌تر از این ادویه بود **بیان ادویهٔ مفرده و مرکبه** که نافع این امراض‌اند ضماد برگ نیلوفر که در شام می‌روید ازالهٔ کلف و نمش مجرب سویدی است و کذا به همنی به

سرکه سرشته بالخاصیت و کذا برگ کبر و کذا برگ سنای مکی مثال غبار سوده بسفیدی بیضه سرشته هر شب تا پنج روز و کذا برگ ریباس مجرب اوست و ضماد انجیر خام و آرد حلبه به سرکه خوب پخته و کذا کباش قرنفل و کندش و تخم ترب باریک سائیده به عسل سرشته و کذا برگ قثاءالحمار و بیخ آن و کذا خزف تنور و تخم ترب و کذا تخم خربزه با پوست بیضه شسته باریک سوده و کذا بورق پنج درم قسط هندی ده درم سوده به عسل سرشته در شب و کذا مرتک و مغز حب محلب و زعفران و قسط تلخ به شیر خر سرشته و کذا برگ حماض و پوست بیخ آن کوفته بسرکهٔ تند سرشته و کذا برگ یاسمین تر و گل آن هر واحد و کذا اغضار چینی سوده در ازالهٔ کلف و نمش از تجارب رازی و ابن ماسویه و غیره است و دیگر اطبا نوشته‌اند که **ضماد** قفرالیهود به عسل و کذا تخم ترب به عسل و روغن تخم او و آب او و کذا خولان هندی و کذا سنبل الطیب به شراب کهنه یا سرکهٔ تند آمیخته و کذا ترمس تلخ و قسط هندی به سرکه و عسل و کذا سرگین گنجشک بسفیدی بیضه و کذا مغز و تخم خربزه به آرد گندم سرشته قرص سازند و خشک ساخته بساینده و کذا پوست خشک آن باریک سوده و کذا بیخ نی فارسی به آرد ترمس تلخ و کذا آب حندقوقا و تخم آن و کذا حضض مکی و کذا قرفه به سرکه یا به عسل و کذا تخم جرجیر به عسل و کذا بزرکتان و انجیر و نطرون و کذا بزرکتان و بورق و کذا پیاز نرگس به عسل و روغن آن و کذا پیاز آن به آرد شیلم و کذا ایرسا و خربق سفید مساوی و کذا ریوند باریک سوده به سرکه و کذا تخم شلجم سوده به سرکه سرشته و کذا وج صبح و هنگام خواب ده مرتبه و کذا شهدانج بگوگرد آمیخته و کذا خون خفاش و کذا سرخس به عسل یا بمیعهٔ سائله و کذا بیخ سوسن سفید به شیر تازه سرشته و کذا برگ کبه یکج و کذا زنگ آهن به آب و کذا آب مرزنجوش به عسل و کذا خرمهرهٔ سوخته و دارچینی و آرد باقلا و کذا خربق سیاه و ایرسا هر یک سه درم و کذا تنکار و شیطرج به عسل و کذا صابون کهنه و حرف و کذا مر به سرکه و کذا روغن قثاءالحمار به موم زرد و کذا دردی شراب ده درم اشنان پنج درم و یا دردی را سوخته با اشنان مساوی و کذا حنا و هم چند آن صابون کهنه و کذا برنج سوده به آب خربزه یا به سرکه سرشته و کذا آب پودینهٔ نهری و کذا زراوند مدحرج به سرکه سرشته و کذا

استخوان طاوس سوخته به سرکه سرشته و کذا ترب صحرائی و کذا نخود سفید و ترمس و برنج هرسه باریک سوده بزهرهٔ بز سرشته و کذا ذراریح پنج عدد در زیت بپزند تا مهرا شود پس دور کرده آن زیت به‌کار بردن **و شرب و ضماد** جوزبوا و کذا ماءالجبن و کذا شیر آمله و کذا بسفائج و کذا شیر بُز تازه و سرشتن ادویهٔ کلف و نمش به شیر زنان هر واحد جالی و مزیل کلف و نمش است و گویند که مداومت خوردن بیضه مورث کلف و نمش است و باقی ادویهٔ مفرده که در باب بهق ابیض مسطور شد نیز نافع کلف و نمش است **و نزد اطبای هند** طلای گل چینه مع برگ و پوست او به آب سائیده رافع کلف و تیرگی چهره است **دیگر** کلیجن به آب لیمو یا آب ساده سائیده هر روز دو سه بار طلا نمایند و آب بر رو نرسانند و بعد چند روز برنج سائیده طلا نمایند تا پوست سیاه جدا شود **دیگر** کف دریا به آب لیمون سائیده بر کلف صبح و شام مالیدن بغایت سودمند است **دیگر** گهونگچی سُرخ شب در آب تر کرده مقشر نموده مغز آن را با سرکهٔ تند سوده تا سه روز بمالند و بعد از هشت پاس قدری روغن گاو شسته مالیده باشند **دیگر** مجرب هرتال به آب گشنیز تر طلا سازند اگر نفع نکند تنقیه کنند **دیگر** که جهت کلف و برش مجرب نوشته سرسون زرد دانهای کلان چیده بیست درم در نیمرطل شیر مادهٔ گاؤ به آتش ملائم بجوشانند تا تمام شیر جذب شود پس سرسون را خشک کنند و سائیده نگاهدارند وقت حاجت قدری در آب حل کرده بر رو و بر آثار هرجا که باشد بمالند و ساعتی نگهدارند به عده بدست مالیده دور کنند و همیسان به عمل آرند و اگر خواهند که بشویند به آبی که در آن سبوس گندم جوشانیده باشند بشویند **دیگر** نافع کلف بیخ و شاخ چولائی سوخته به آب آمیخته بمالند و ساعتی در آفتاب نشینند و بعد خشک شدن به آب گرم بشویند و نمک سنگ سائیده بر رو مالند **دیگر** برگ تلسی بی‌آب سائیده مکرر طلا سازند **دیگر** رسوت به آب ککرونده سوده طلا کرده باشند و یا سیماب با چوک مساوی سوده طلا نمایند **دیگر** بابچی تخم نیم به سرکه سائیده بمالند که نافع کلف است یا عدس باب لیمون سائیده طلا می‌کرده باشند **امبنه** جهت کلف تخم ترب تخم خربزه آرد باقلا به سرکه تر کرده خشک نموده مغز بادام مقشر قسط اکلیل‌الملک کتیرا برابر سوده به شیر میش آمیخته بجای کلف بمالند **ایضاً** کنجد سیاه و زیره

و پوست درخت سرس با شیر مادهٔ گاو سحق نموده بر کلف بمالند تا یک هفته که کلف را زائل سازد و بشره را نرم گرداند **حب** نافع کلف کنجارهٔ سرشف پاوسیر نوشادر یک‌درم چوک سُهاگه هر یک دو درم ادویه را باریک سائیده به روغن سرشف چرب سازند و بزرد‌آب معصفر حبوب ساخته وقت حاجت حب در آب معصفر سائیده طلا کنند و بعد چند ساعت دست از روغن سرشف آلوده طلا را آهسته آهسته دور کنند و تا یک هفته همیسان عمل نمایند اثر کلف نماند **دوایی که** کلف را مفید است تخم ترب سفید در آرد باقلا گل معصفر هر یک یک ماشه خوب سائیده در آب حل کرده وقت شب استعمال نمایند **ایضاً** که مجرب نوشته قسط تلخ بیخ سوسن خرءالعصافیر برابر در سرکه سرشته طلا کنند **ایضاً** تخم ترب تخم پنوار بابچی مساوی کوفته بیخته بمالند **ایضاً** پهنکری بریان و حرام مغز بز هر یک یکدام چون خانه تنبولی نیم دام هر سه را در آب لیموی کاغذی بسایند تا مثل مرهم شود پس نگهدارند و بمالند در یک هفته نهایت دو هفته کلف تمام دور شود و هرگاه آب لیمو خشک گردد دیگر آمیزند طلا معمول در کلف هرتال شورهٔ قلمی هر یک یک درم سائیده سه حصه کنند و یک حصه به آب سرد سائیده بمالند و یک گهری در آفتاب نشینند و به آب گرم بشویند در سه روز دفع می‌شود **نوعدیگر** از معمولات گل سرخ یک توله سم‌الفار دو سُرخ سائیده حبها سازند وقت حاجت به آب سوده طلا نمایند و دیگر تراکیب استعمال سم‌الفار که در باب بهق ابیض مسطور شد و در این باب نیز مجرب است **طلا** که جهت کلف مجرب نوشته سر لیموی کاغذی به‌کار بریده زردچوب را ریزه کرده در آن لیمو پر کنند و باز کلاه لیمو بجایش نهاده تا یک هفته در جای محفوظ نگاهدارند پس زردچوب را برآورده یا بیخ نی کهنه سائیده شب طلا کنند و صبح به آب گرم بشویند **دیگر** شب یمانی و کهربا در سرکه سائیده بر کلف طلا کنند **دیگر** پوست ترنج زرنباد در آب سوده طلا سازند **دیگر** پوست درخت نیم پوست درخت سرس پوست درخت انار هلدی دارهلد ناگرموتهه لوده پهانی مساوی سائیده طلا کنند که مهاسه را نیز دفع کند **اقوال اکابر** ابوسهل گوید که این دوا کلف و نمش را نافع است بورهٔ ارمنی یک جزو مغز بادام تلخ دو جزو سائیده طلا سازند **دیگر** آرد ترمس بورهٔ سرخ بریان مساوی به روغن نرگس آمیخته طلا کنند **دیگر** برای کلف و

برش کند کندش یک جزو زرنیخ زرد دو جزو بورهٔ ارمنی یک و نیم جزو به طبیخ بابونه آمیخته طلا نمایند **دیگر** تخم ترب و تخم کرفس باریک سائیده به سرکه یا ماست طلا سازند **دیگر** برادهٔ شاخ گوزن سوده تخم خربزه آرد باقلا به سرکه تر کرده خشک نموده بادام تلخ مقشر هر واحد دو جزو اکلیل‌الملک قسط صمغ کتیرا هر واحد یک جزو آمیخته استعمال نمایند **دیگر** آرد ترمس آرد نخود نشاسته بیخ نی بسفیدی بیضه آمیخته به‌کار برند **دیگر** آرد برنج آرد باقلا بادام مقشر قسط تلخ زراوند طویل به آب خربزه سرشته در شب طلا کنند و صبح به آب بابونه و بنفشه بشویند **دوایی که** قلع کلف کند مغز حب‌الحلب مغز بادام شیرین مغز تخم خربزه خاک معدن سیماب مساوی طلا کنند **دیگر** ترمس تخم ترب قسط بادام تلخ بورق تخم جرجیر فلفل گرد مقل مساوی مقل را در آب حلبه حل کرده ادویهٔ دیگر سوده آمیخته به‌کار برند **طلا** برای برش و نمش مغز بادام تلخ بورق تخم ترب بلعاب حلبه آمیخته بر رو طلا کنند **دیگر** آرد ترمس و بادام تلخ و تخم کرنب به شیرهٔ انجیر آمیخته طلا کنند و یا بصابون ضماد نمایند و هرگاه سوزش شود بشویند و روغن بادام بمالند به عده اعاده کنند و یا اشق به سرکه آن به آب گرم بسیار یا به آبی که در آن بابونه و بیخ نی و اکلیل‌الملک جوشانیده باشند و بعد تنقیهٔ بدن از خلط غالب و فضولات که به سبب آن این آثار ظاهر شده باشد به‌کار برند **شیخ** می‌فرماید واجب است که در علاج این همه قبل از آن‌که جمود خون اشتداد نماید و سیاه گردد مبادرت نمایند زیرا که بعد از آن علاج آنها دشوار گردد و اما خون میت و برش را گاهی بسر نشتر که جلد رقیق را جدا کنند خارج می‌نمایند پس اگر در آنجا خون جامد باشد به آهستگی برآرند و اگر غیرجامد باشد بنرمی سائل گردانند بعد از آن علاج تمام جلا به ادویه نمایند و علاج برش و نمش به مثل این طریق کردیم و موافق آمد لیکن لازم است که عقب آن ضمادی که در آن قبض باشد به‌کار برند تا خون از دهن رگها بار دیگر سیلان نکند و با وجود این آمیخته ادویهٔ قابضه به ادویهٔ محلله که استعمال کرده می‌شود لابدست تا ادویهٔ محلله ماده را از طریقیکه رگها گشاده شده جذب نکند خصوصاً در ابتدای کلف و لهذا استعمال ادویهٔ که سوزش شدید آرند سزاوار نیست و در مرض مزمن واقف خوف آن نیست بلکه واجب است که بر آن ادویهٔ

محلل لذاع بدور کردن و نهادن متواتر استعمال کنند و ایضاً در مزمن اسود نه غیر این هر دو ممکن است که خون میت در ابتدا تحلیل شود و بریختن آب گرم بسیار زمانی دراز بر آن خصوصاً اگر در آن آب قوت محلله باشد و گاهی اولاً شرط می‌زنند و گاهی نفع می‌کند آن را طلای شیاف مر و شیاف دردی و مانند آن چون در روزی دو بار تکرار آن نمایند بعد از آن‌که موضع را به مثل طبیخ اکلیل‌الملک بشویند و بهتر آن است که این هر دو دوا و غیر آنها به آب حلبه استعمال کنند و شیاف مرطب از مرقلع مابقی از تنقیهٔ ادویهٔ که ضعیف‌تر است می‌کند و بساست که انجیر در سرکهٔ ترش تر کرده تحلیل خون میت می‌کند و همچنین نطرون بریان و سرگین کبوتر و بورق مساوی و به عسل طلا کنند و ایضاً موضع را بنطرون بشویند به عده بصمغ بطم ضماد کنند و شش روز بسته دارند به عده بشویند و سوزن بزنند تا خون برآید پس خون را پاک کرده شش روز بگذارند بعد از آن نمک بمالند و نیم ساعت بگذارند به عده این دوا پنج روز بر آن نهند که همه بقیهٔ خون خارج کند نطرون نوره موم عسل موم را با عسل بگذارند و مخلوط کرده ضماد نمایند و در هر سه یا چهار و تا پنج روز بترک بر موضع استعمال کنند که اثر خون میت و وشم ببرد **و از ادویهٔ مفردهٔ جیده** کندش به مغز نان است و بادام تلخ و تخم کرنب و تخم ترب و شیر انجیر و آب جرجیر بزهرهٔ بقر و کنکرزد و برگ یبروج بر نمش و غیره از آثار تا یک هفته مالیدن و مر و مرزنجوش لطوخ نیک برای خون میت است و جمیع ادویهٔ قوی‌الجلا مذکور در ابواب ماضیه و ایضاً مثل قردمانا و مر و ثافسیا و پیاز عنصل به عسل سرشته ضماد قوی است و کذا بیخ لوف‌الحیه و جالینوس و غیره تجربه کرده‌اند که جوز مقشر باریک سائیده یک شب بر آن بندند به عده اعادهٔ آن کنند و ایضاً فاشرا و فاشر استین و ثفل حب‌البان و یاسمین و خصوصاً رطب و برادهٔ عاج و عصفر به سرکه و خربق سفید و سیاه و دارچینی و ترشی ترنج نیکو است و ایضاً حندقوقی و سرگین کبوتر و سرگین گنجشک و سرگین باز و یا بگیرند فلفل یک جزو نوره دو جزو زرنیخ سُرخ و زرد هر واحد دو جزو و در عسل سرشته بظرف گلی بردارند و چون حاجت استعمال آن شود موضع را بنطرون بشویند به عده براتیانج پنج روز ضماد کنند به عده بگشایند و موضع را بسوزن بزنند و خون صاف کرده بر آن نمک

پاشند و اعادهٔ دوا پنجروز دیگر کنند و به مرات این عمل نمایند که دم میت و وشم را برباید یا بگیرند بورق و کتیرا مساوی و از آن اقراص ساخته به سرکه طلا کنند و بصابون بشویند یا بکدو خشک باریک سوده به اندک زعفران طلا کنند که این جیده بالغ‌النفع است و ایضاً بگیرند طین قریطی و مغز پنبه دانه و به آب صابون آمیخته طلا کنند که کلف و نمش و بثور را پاک کند و همچنین دردی زیت سوخته و آرد کرسنه و آرد ترمس مساوی طلا کنند **و از ادویهٔ خفیفه** که برش و نمش و جمیع آثار را نفع کند لعاب بهدانه مع زعفران است و مغز تخم کدو به طبیخ حلبه و از ادویهٔ که کلف را برباید تخم ترب و خردل است چون هر دو را به انجیر در سرکه تر کرده به سرشند دوا معمول از خردل و زرنیخ هرگاه بمقداری استعمال نمایند که اندک پوست جدا کند و قرحه نکند و ایضاً این دوا آن را ببرد بگیرند قسط مع دارچینی و هر دو را در آب زردج به سرشند و طلا کنند و یا بگیرند خاک معدن سیماب باقی همان اجزاست که در قول ابوسهل گذشت و ایضاً در زردج مقل و تخم جرجیر به سرشند و ایضاً مقل به سرکه این ادویه استعمال کنند و هرگاه سوزش کند دور کنند و اعاده نمایند و ایضاً پیاز زعفران و پیاز نرگس سود دارد و ایضاً بگیرند تخم جرجیر و نشاسته و مرداسنگ سفید کرده هر واحد یک جزو فلفل زعفران سرگین سوسمار آرد باقلا آرد جو آرد حلبه هر واحد دو جزو روغن بادام شیرین و روغن نارجیل بمقداری که ادویه بدان جمع شود و ایضاً ودیاخلیون به این صفت یک اوقیه مرداسنگ در دو اوقیه زیت کهنه بپزند تا آن‌که در آن حل شود به عده لعاب حلبه و لعاب خردل مساوی یک اوقیه و مقل و مر هر واحد پنج درم هر دو را سائیده پس لعابات بر آن انداخته خوب بسایند بعد از آن با زیت جمع کنند و از آن دیاخیلیون سازند **قرص جید** ماذریون چهار درم خردل سفید ده درم اشق مقل هر یک دو درم به آب جمع کرده قرص سازند **دوای ساهر** که نیکو است بگیرند سنگسبویه یک‌درم بورق یک‌درم تخم ترب و استخوان کهنه و حب‌البان و سنگ فلفل و ترمس و تخم خربزه و قسط و بادام تلخ و از آن اقراص ساخته استمال نمایند **دوای جید** بغایت نافع که کمتر نظیر او یافته شود سیماب دو درم در دو درم مغز بادام تلخ سوده بسحق کثیر قتل کنند تا آن‌که اثر سیماب بنظر نیاید و بادام سوده سیاه گردد بعد از آن هم چند

همه مغز تخم خربزه باریک سوده بر آن اندازند و یک هفته هر شب طلا کنند و صبح بشویند **و ایضاً** سداب کوهی و زوفا هر واحد یک جزو گل رخام سبز سه جز کندر یک جزو بورق دو جزو صمغ بطم و نیم جزو موم هفت جزو موم و صمغ را به روغن گل بگدازند و بورق و گل رخام را به آب گرم حل کنند و همه را جمع کرده اندک عسل آمیزند و بخدر از تقریح استعمال کنند و گفته‌اند که از چیزهائی که کلف را برباید فصد رگ بینی است الا آن‌که روی را در سرخی مثل روی سعفی می‌گرداند **ابوالحسن طبری** گوید که در علاج کلف بر طبیب واجب است که استقصای نظر در مزاج صاحب کلف نماید و معالجهٔ او بمعالجات باطنی کند پس اگر مزاج او مزاج سوداوی باشد صرف عنایت اولاً باصلاح مزاج او به استفراغ اخلاط سوداوی کنند به عده معالجه کلف نمایند و اگر مزاج مریض رطب باشد اهتمام اولاً به تنقیهٔ بدن او از رطوبات کنند تا متعفن نگردد به عده بعلاج کلف مشغول شوند و بهرحال علاج کلف نکنند الا بعد تنقیهٔ بدن و پرهیز مریض و اقتصار بر لطیف‌ترین اغذیه بعد از آن به این طلاها که ذکر آن میک و نیم طلا نمایند و آن سه قسم است یکی آن‌که در اول آن استعمال کنند نه در آخر آن دوم آن‌که در وسط معالجه استعمال نمایند و استعمال او در ابتدای آن جائز نبود سوم آن‌که در آخر آن استعمال کنند و استعمال او جائز نبود مگر در آخر و اما آنچه در ابتدا استعمال نمایند این طلا کنند و بدآن‌که با دل ابتدای حدوث کلف اراده میک و نیم و بوسط تزید آن و به آخر انتها و وقوف آن بر حد واحد نسخهٔ طلا بگیرند گل سرخ یک جزو و آرد عدس یک جزو مویزج دو جزو تخم فنجنکشت یک جزو و همه را سائیده به شراب قابض یا سرکهٔ کهنه یا هر دو حل کرده اندک آب مورد بر آن ریزند و بر موضع کلف ضماد کنند **طلای دیگر** برای مبدای این مرض بگیرند برگ علیق‌الکلب و گاوزبان و پوست بیخ سوسن و برگ آن هر واحد یک کف و اکلیل‌الملک هم چند همه جمله را سائیده در آب بادیان که اندر آن چیزی از این قابضات یکشبانه‌روز تر کرده باشند به سرشند پس بر کلف بدان ضماد کنند و اکثر کلف به این تدبیر به الکل زائل می‌شود و احتیاج بدوای دیگر نمی‌افتد و هرگاه استعمال این کردند و کلف متوقف شد و زیاده نگردید در آن این طلا استعمال کنند **نسخهٔ طلا** که نزد وقوف علت استعمال کرده می‌شود بگیرند سنگسبویه

یک‌درم حجر فلفل یک‌درم سم بز سوخته دو دانگ کبریت که گازران آن را استعمال می‌کنند نیمدرم همه را باریک بسایند و بخون سنگ پشت یا خون شب‌پر که آن بهتر است حل کرده بر کلف طلا کنند و دو شبانه روز آن را نشویند و در هر روز دو بار و در شب یک مرتبه تجدید آن کنند و در معالجهٔ کلف چیزی بهتر از این ندیدم بعد تنقیه بدن مریض واحدی را ندیدم که این طلا استعمال کرده صحت نیافت و در آن اثر نکرد و از آنچه در آخر آن و نزد بقایا که از آن باقی ماند استعمال کنند این طلاست بگیرند برگ غار و حب‌الغار هر یک دو جزو خاکستر قیصوم و خاکستر استخوان و بهترین آن خاکستر استخوان کفتار است و کندر و زرنیخ مستعمل هر واحد یک جزو برگ سداب کوهی و بیخ آن دو جزو زعفران یک جزو مر دو جزو صبر نیم جزو همه را بسایند و موم روغن از روغن غار ساخته بر آن نصف این دوای مسحوق اندازند و نصف آن در سرکه حل کنند و برکات در روز آنچه به سرکه گداخته طلا کنند و در شب آن را به آب گرم شسته آنچه به موم روغن آمیخته‌اند طلا سازند و این طلا کافی است کلف کهنه را زائل می‌کند فکیف کلف فوه در بصره دیدم که عبد آن در کلف کهنه این دوا استعمال می‌کرد بابونه و اکلیل‌الملک و اشنان بسایند و بلعاب اسبغول آمیخته بر کلف طلا کنند و دائم به آبی که در آن بابونه و اکلیل‌الملک جوشانیده باشند بشویند و این دوا اثر نیک می‌کرد و عجائز را دیدم که آنچه در کلف استعمال می‌کردند و کسی را از اطبا ندیدم که استعمال او می‌نمود من تجربهٔ آن کردم و آن را حسن‌التاثیر یافتم این است که بگیرند نان و آن را با نمک بسیار و اشنه اندک خوب بخایند به عده بر کلف ضماد کنند و هر روز یکمرتبه به آب گرم بشویند که این کلف را به سرعت زائل می‌کند و این بهر آن استعمال کردم که جالینوس نان خائیده را ذکر کرده پس اثر آن نیک یافتم و از آنچه برای کلف استعمال کرده می‌شود شستن بسیار متواتر به آب دریای شور است و بدان کلف زائل می‌شود و امر کلف را طول نمی‌دهم بهر آن‌که در معالجهٔ او را اشیای میخچه که خطا و خلل نمی‌کند ذکر کردیم **ایضاً** او گوید که در نمش حادث یعنی غیر مولودی بهترین چیزی که تجربه کرده‌ایم آن نمک سوخته و اشنان سوخته و آهک آب نادیده و صدف سوخته و خاکستر قیصوم و مر و برگ غار و حب‌الغار و خستهٔ خرمای سوخته و

خرما با خسته سوخته همه را مجموع و مفرد به سرکه و به آب ضماد غلیظ کنند در هر روز و شب دو مرتبه بعد استفراغ بدن و فصد و گاهی در آن این طلا استعمال می‌کنند غیر آن‌که گاهی قرحه می‌کند اگر طبیب به آهستگی استعمال آن نکند و آن نوشادر و نمک و اشخار و خاکستر قیسوم است همه را کوفته بیخته ببول طفل آمیخته طلا کنند که این جلای قوی کند غیر آن‌که واجب است که آن را در هر سه روز یک بار استعمال نمایند و بعد استعمال آن بر موضع روغن گل طلا کنند و گاهی در آن این طلا استعمال کرده می‌شود بگیرند کندر ذکر و در سرکه تر کنند تا آن‌که حل شود به عده تخم کرفس و توبال مس سوده بر آن اندازند و حرکت دهند به عده موم روغن ساخته بیامیزند و بر نمش طلا کنند **صاحب کامل** گوید که چون حدوث کلف و نمش از بخار خون محترق می‌باشد فلهذا می‌باید که در صاحب او فصد سر رو و شرب دوای مسهل خلط سوداوی و اخلاط محترقه مثل مطبوخ افتیمون و غاریقون و شرب ماءالجبن با سفوفی که در آن هلیلهٔ سیاه و کابلی و بسفائج و نمک نفطی ومانند آن افتد استعمال نمایند و پرهیز از اغذیهٔ قوی‌الحراره مؤلد سودا کنند و بر اغذیهٔ معتدله و تدبیر معتدل اقتصار نمایند و بعد تنقیه بر رو این اطلیه گذارند **صفت طلا** برای کلف و نمش بگیرند تخم خربزه و پوست بیخ نی هر واحد پنج درم ترخ ترب تخم جرجیر کندش هر واحد دو درم همه را باریک سوده به آب ترب سرشته بر کلف در شب طلا کنند و صبح به آب سبوس گندم بشویند **صفت دیگر** برای کلف بگیرند اشنان مربی عجم خربزه ده درم پوست بیضه و شیح سوخته هر واحد سه درم تخم ترب آرد باقلا آرد عدس هر واحد پنج درم همه را باریک سائیده به آب سرشته بر رو طلا کنند و یا بگیرند بوره ارمنی یک جزو و مغز بادام شیرین دو جزو و باریک ساخته طلا نمایند و هرگاه کلف غلیظ باشد این طلا کنند خرءالعصافیر و آرد جو مساوی سائیده به آب عنب‌العثلب سرشته در سایه خشک کنند و به گلاب حل کرده بر موضع طلا کنند **صفت دوای دیگر** برای کلف غلیظ خردل را باریک سوده به شیرهٔ انجیر سرشته طلا کنند و هرگاه موضع را بسوزد و آن را بشویند و بر آن کتیرا به شیر تازه حل کرده نهند و به آب سبوس بشویند و هرگاه تسکین حاصل شود اعادهٔ دوا کنند و حذر از افتادن قرحه بر رو نمایند **صفت دیگر** حب‌المحلب و

حب‌البان و بادام تلخ مقشر و ترمس و انزروت و تخم ترب مساوی کوفته بیخته به آب عصفر به سرشند و استعمال کنند **صفت دیگر** برای کلف غلیظ فلفل و قسط تلخ و خاک سیماب و بادام تلخ و بورق و بیخ سوسن آسمانجونی و کندش و تخم ترب هر واحد یک جزو همه را باریک سائیده به سرکه و آب به سرشند و شب طلا کنند و صبح به آبی که در آن پرسیاوشان و سبوس گندم جوشانیده باشند بشویند و اما اطلیهٔ نمش قریب این طلاهاست **صفت دوا** برای نمش و برش مغز بادام تلخ و عدس مساوی سائیده به آبی که در آن انجیر پخته باشند سرشته طلا نمایند پس اگر غلیظ باشد بخردل سوده به آب انجیر سرشته طلا کنند و دیگر بیخ سوسن آسمانجونی یک جزو خرءالعصافیر دو جزو قسط تلخ سه جزو همه را باریک سائیده بسرکهٔ خمر ممزوج به آب سرشته در شب طلا نمایند و صبح به آب سبوس بشویند **صفت برای برش غلیظ** زرنیخ زرد و جزو کندش یک جزو کوفته بدوغ گاو سرشته طلا کنند و صاحب او را می‌باید که دوام انکباب وجه بر آب گرم نماید **دیگر** برای کلف مغز بادام مقشر و هم چند آن سیماب بسایند تا سیماب کشته شود بر رو طلا نمایند **ابن‌هبه‌الله** گوید که علاج کلف به اخراج خون کنند اگر از آن مانعی نباشد به عده تنقیهٔ بدن از خلط سوداوی به مطبوخ فواکه و شرب ماءالجبن نمایند و اغذیهٔ محرق خون ترک سازند و تعدیل غذا کنند بعد از آن تحلیل مادهٔ که در جلد و از آن خلط حاصل شده به اطلیه نمایند و باید که معالجهٔ کلف در ابتدای حدوث او به ادویهٔ محللهٔ قابضه کنند و هرگاه کهنه شود و سیاهی او قوی گردد لازم است که ادویهٔ محللهٔ قوی‌التحلیل بغیر قبض استعمال کنند **صفت** طلائیکه ابتدای حدوث کلف را نیکو است حضض و شیاف ماميثا و آرد عدس و آرد باقلا و ماميران و زراوند و زعفران و تخم خربزه و پوست بیخ نی و مغز بادام تلخ همه ادویه را کوفته بیخته به عسل به سرشند چنداکه به قوام موم گداخته گردد و بر کلف در شب طلا کنند و صبح به آب سبوس بشویند **صفت طلا** برای کلف کهنه تخم ترب تخم جرجیر سرگین گنجشک خردل بیخ نی بادام تلخ خاک سیماب فلفل بورق ترمس قسط ادویه را سائیده به آب برگ ترب سرشته اقراص سازند و یک قرص از آن به شیر تازه یا بکتیرا در آب تر کرده حل کنند و استعمال نمایند و به آب سبوس بشویند و از افتادن قرحه بر چهره حذر

کنند و اگر آبله افتد راحت دهند و اگر زمانهٔ کلف طول کند بر آن زلو بچسپانند که آن خونی را که اندر آن باشد امتصاص نماید و علاج برش و نمش و خیلان قریب از علاج کلف است الا آن‌که اینها محتاج به ادویه قوی‌الاسهال برای سودا اند و واجب است که طبیب استظهار نماید در تنقیهٔ بدن از مرهٔ سودا و بعد از آن تعاهد مواضع نقطه‌ها به ادویهٔ قوی‌التحلیل کند **صفت** طلائیکه آن را برباید زرنیخ زرد و کندش و بورهٔ ارمنی و تخم کرنب و تخم ترب سائیده بلعاب حلبه سرشته طلا کنند و ادمان به انکباب بر بخار آب گرم کنند و تکمید رو بدان نمایند تا آن‌که سرخ گردد **ابن الیاس** گوید که در کلف در اول امر فصد قیفال یا باسلیق و اخراج خون به قدر قوت کنند و اسهال اخلاط به مطبوخ افتیمون و غاریقون و حب ایارج و شرب ماءالجبن به این سفوف نمایند هلیلهٔ سیاه و کابلی و بسفائج هر واحد ده درم نمک نفطی یک‌درم افتیمون دو درم کوفته بیخته شربتی مثقال بماءالجبن و بعد تنقیهٔ بدن از اخلاط محترقه موضع کلف را طلا به اطلیه جلائیه محلله مثل این طلا کنند مغز تخم خربزه قسط شیرین تخم جرجیر بورق فلفل حب‌المحلب مغز بادام تلخ مساوی کوفته بیخته به آب معصفر شب طلا کنند و صبح بشویند و دو نسخهٔ دیگر همآن است که در قول صاحب کامل گذشت و هرگاه کلف غلیظ مستحکم باشد به یک دو مسهل منقطع نشود بلکه احتیاج بشرب دوای قوی متواتر افتد پس حب افتیمون به مطبوخ آن و ماءالجبن بسفوف مذکور هر روز بخورانند و مبالغه در طلا به ادویهٔ قوی‌تر از سابق کنند و این طلای کلف مستحکم است فلفل سیاه و قسط تلخ و بادام تلخ و بورهٔ ارمنی و بیخ سوسن هر واحد ده درم تخم ترب پنج درم باریک سائیده به سرکه و آب آمیخته شب طلا نمایند و صبح به آب مطبوخ سبوس و پرسیاوشان بشویند و ایضاً سیماب مقتول بحنا و مغز بادام شیرین باریک سوده طلا کنند و علاج نمش و برش در خیلان خواهد آمد **خجندی** گوید که در کلف بعد فصد اسهال به مطبوخات که در آن غاریقون و شاهتره و هلیلهٔ سیاه و خیارشنبر و بسفائج و مانند آن باشد باید کرد و بعد تنقیه طلای عصارهٔ قنابری به شیر مجرب است **دیگر** بیخ نی تخم خربزه پوست بیخ کبر هر یک پنج درم تخم ترب تخم جرجیر هر واحد یک‌درم کندش سه درم همه را سائیده به آب ترب سرشته شب طلا کنند و صبح به آب مطبوخ

سبوس بشویند و دیگر اطلیه همآن است که در اقوال سابق گذشت و علاج برش و نمش در خیلان بیاید **ابومنصور** گوید که اگر کلف مائل بسرخی باشد فصد سر رو کنند به عده طبیخ افتیمون بعد از آن ایارج بدهند پس بر موضع آن تخم ترب به مغز بادام تلخ و آرد باقلا و تخم خربزه و تخم معصفر طلا کنند و در ایام راحت هلیلۀ زرد و سیاه هر واحد یک جزو زنجبیل نیم جزو شکر هم چند همه سفوف ساخته چهار درم بخورانند و اگر کلف سیاه باشد محتاج به اسهال متواتر به طبیخ افتیمون و لزوم ماءالجبن بود و به اطلیۀ قویه مثل تخم جرجیر و خاک زیبق و فلفل و بوره و زرنیخ زرد و زراوند و مویزج و گوگرد و دارچینی و سلیخه و عاقرقرحا و آهک و قسط و تخم ابخره و مشکطرامشیع و قردمانا و زهرۀ بقر و جوزالسرو و خردل و مانند آن طلا کنند و یا حب‌المحلب و بادام و مقل نرم به سرکه سرشته طلا کنند و یا بگیرند ریوند چینی و به سرکه سرشته طلا نمایند و خون خرگوش گرم گرم طلا سازند و باقی اطلیه سابق مذکور شد و علاج نمش نیز فصد قیفال و نوشیدن طبیخ افتیمون و لزوم ماءالجبن است و اطلیۀ آن همآن است که در قول ابوسهل گذشت **انطاکی** گوید که گاهی احتیاج به فصد افتد و اولاً تنقیه واجب بود به عده اطلیه بهردوای جالی منقی مثل خرزهره و املاح و مغز خربزه و افسنتین و بادام تلخ و نوشادر مع خرمهره در ترشی لیمون تر کرده و تخم ترب بحرف سوخته و سنا و مویزج و بورق و کبریت و قثاءالحمار به‌کار برند هرچه از اینها به همرسد به طریق طلا به عسل یا سرکه سرشته یا به طریق غسل به طبیخ آن و فعل این ادویه ببول انسان و اشخار قوی گردد **گیلانی** گوید که در کلف اولی آن است که فصد باسلیق از جانب راست در زنان و فصد اسلیم در مردان کنند به عده اسهال به طبیخ هلیله و افتیمون و غاریقون و ایارج فیقرا یا بماءالجبن مع سفوف سودا و یا حب شبیار نمایند و شرب مصفیات خون مثل شربت آلو و عناب و مانند آن نفع می‌کند و سفوف افتیمون که در ذیل علاج مسطور شد با دو اوقیه سکنجبین و مثل او آب ثابت بن قره در این باب قوی‌النفع نوشته و بعد تنقیه اطلیۀ جالیه که آن در اقوال سابق گذشت به‌کار برند **دوای دیگر** برای کلف بگیرند پوست بیضه و اشنان مربی بتخم خربزه و آرد جو و بیخ نی و پوست عدس و آرد باقلا و فوفل و کف دریا و مامیران چینی مساوی همه ادویه را کوفته بیخته به قدر حاجت

بگیرند و به آب ترب سرشته طلا نمایند **دیگر** برای کلف بگیرند کتیرا سه جزو کندش یک جزو و سائیده به شیر دختر یا شیر خر سرشته بر رو طلا کنند و دو ساعت بدارند به عده به آب که در آن سبوس گندم جوش داده باشند بشویند و علاج برای کلف غلیظ حادث در رو این است که بگیرند اندک فلفل و اندک بورهٔ ارمنی و هر دو باریک سائیده به آب سرشته بر رو طلا کنند **دیگر** بگیرند اندک بوره ارمنی و اندک استخوان کهنه سوخته و بسایند و بر رو طلا کنند و یا بگیرند خزف نو و اندک حجرالفلفل و کوفته بیخته بر چهره طلا نمایند **دیگر** بگیرند ترمس و باقلا و جو مقشر و نخود و کرسنه و تخم خربزه هر واحد چهار درم قسط و بادام تلخ و بیخ سوسن و حب بلسان و کف دریا و زراوند مدحرج هر واحد دو درم تخم ترب و سنگ فلفل و کندش و سرگین گنجشک و انزروت هر واحد یک و نیم درم همه را باریک سائیده به آب سرشته هر روز بر رو طلا کنند و به آب سبوس بشویند **دیگر** بگیرند بیضهٔ مرغ سه عدد و در سرکهٔ تند تر کنند تا آن‌که نرم گردد به عده مع پوست آن بسایند و بدان آرد ترمس و آرد جو و استخوان کهنه هر واحد دو درم مغز بادام مقشر و مغز تخم خربزه هر واحد سه درم زعفران نیمدرم آمیزند و از ادویهٔ که کلف را ببرد این است که بگیرند دو درم سیماب مقتول در کف دست و بیست درم مغز بادام مقشر باریک بسایند تا مثل مرهم گردد و در آن سیماب مقتول خوب آمیزند به عده اندکی از آن گرفته به آب آمیخته بعد خروج از حمام برای مردان و در شب بایام حیض برای زنان بر رو طلا کنند که کلف را برباید **دیگر** برای کلف و نمش آرد ترمس ده درم تخم ترب و تخم جرجیر و قسط و بادام تلخ و بورق و فلفل هر واحد دو درم اشق یک نیم درم اشق را حل کرده با هم آمیخته بنادق سازند و نزد حاجت به گلاب سوده در شب طلای غلیظ کنند و صبح به طبیخ تخم خربزه و سبوس و بنفشه خشک بشویند و تکمید موضع قبل حمام به آب گرم از پارچهٔ پشم سازند و یا بر آن انکباب نمایند حتی که سرخ شود به عده عقب استحمام طلا کنند و بدانند که سیماب مقتول چون در اطلیه مستعمله در کلف و نمش و خیلان افتد نفع بسیار کند **محشی شرح اسباب** می‌نویسد که **حکیم عابد سرهندی** گفته که چون کلف مرض قبیح است لهذا واجب شد بر من که از ادویهٔ آنچه نزد اساتذهٔ این فن به تجربه رسیده

ذکر نمایم بر طبیب لازم است که آن را بعد تنقیهٔ بالغه استعمال کند از انجمله این سفوف است و آن در قول ابومنصور گذشت همواره بر نهار بخورانند و بر موضع کلف تخم ترب و مغز بادام تلخ و آرد باقلا و مغز تخم خربزه و سرگین گنجشک طلا کنند و ایضاً خون خرگوش گرم طلا کنند **صفت** دوایی که رازی تجربهٔ آن نموده سیماب دو درم بادام مقشر سه درم سیماب را به مغز بادام و اندک آب گرم بسایند تا کشته شود به عده مغز تخم خربزه برابر هر دو سوده آمیزند و طلا کنند و هر روز به مرات تجدید آن نمایند و تا یک هفته نشویند و به عده چون بشویند کلف زائل شده باشد و من این را تجربه کردم و هر روز پنج مرتبه استعمال نمودم و کلف را قلع گردانید الا نوعی که آن به سرعت زائل می‌شود همچنین از عدم اجتناب از اشیای محدث کلف به سرعت خود می‌کند و طلای دیگر که آن را به سرعت قلع نماید نسخهٔ آن همآن است که در آن پوست بیضه و اشنان است و در قول گیلانی گذشت دیگر بگیرند پیه جاموش و آن را بنمک اندرانی نمکین ساخته طلا کنند که آن را ببرد و گویند که این برص را برباید و آنچه در جمیع آثار سوداویه تجربه کرده‌ام نوشیدن طبیخ پوست بیخ طرفا در شراب کهنه است روز تا چهل روزست که آن قلع کلف نماید بغیر احتیاج به سوی چیزی دیگر از مشروبات و آن در صلابت طحال مذکور شد **مصنف اقتباس** نوشته که اول رگ باسلیق زنند و بعد سه چهار روز فصد اسلیم کنند و بفاصلهٔ یک هفته و یا ده یازده روز تنقیهٔ سودا به مطبوخ افتیمون و شاهتره نمایند و اگر باقی ماند ماءالجبن نوشانند به عده عرق شیر با شربت افتیمون بدهند و این ضماد نمایند پوست خرپزهٔ خشک و نارنگی و گل گز هر یک نه ماشه تخم کاسنی تخم پزدبه هر یک یک و نیم توله به روغن بادام و روغن گل سرشته به‌کار برند و تخم کاسنی در روغن گل سوده طلا کنند و مالیدن پوست نارنگی تازه و همچنین شبنم که بر درخت کیله بود نافع و کلف که در موسم سرما یا در حالت حمل افتد حاجت معالجه ندارد و اگر بعد گذشتن سرما یا وضع حمل باقی ماند این ضماد نمایند تخم خربزه با پوست و مغز و گل همیشه بهار و گل خرزهرهٔ سرخ و گل پنبهٔ باغی هر یک سه ماشه در روغن گل آمیخته و بعد دو ساعت به آرد نخود باقلا شسته به روغن یاسمین چرب نمایند و **حکیم کبیرعلی‌خان** علاج نواب فیض‌الله خان بهادر

مغفور والی ریاست رامپور به این ضماد نمودند و در یک هفته صحت کلی حاصل شد سم‌الفار یک ماشه صندل سفید هفت ماشه به آب لیمون کاغذی سوده طلای ر قیق سازند و اگر قدری مرهم داخلیون بمالند و بعد دو سه روز که پوست باریک جدا شود و سوزش کند اول به روغن گل چرب کرده مغز بندق هندی در شیر میش سوده ضماد نمایند در یک هفته پوست صحیح برآید و صحت یابد دور برش و نمش که اکثر به سبب صعود بخارات فاسده از ضعف هضم می‌افتد اول جهت تنقیه معده در هفته سه مرتبه قی کنند به عده جهت تنقیه بدن مسهلات بلغم دهند و بعد از تنقیه تقویت معده به اطریفلات نمایند

خیلان جمع خال است که آن را بهندی تل گویند

و آن نقطهٔ کوچک سیاه یا سرخ یا تیره رنگ بود که بر جلد حادث شود و فرق در خال و برش آن است که خال مجسم ذی حجم بلند از سطح بدن بود و سبب خال خلط سوداوی عکر یا خون محترق است که از دهن رگها بیرون آمده زیر جلد محتبس شود و صلب ذی‌حجم گردد و به سبب غلظ خود مثل صمغ که از شجر برآید و صلب گردد و به موضع او بچسپد خال نیز مثل نمش و برش گاه مولودی بود و آن لاعلاج است و گاهی بعد ولادت عارض شود و زینت عضو بود مگر آن‌که کثرت نماید **علاج** تدبیر این از فصد و مسهل سودا و اطلیهٔ جالیه همآن است که در کلف مسطور شد و اگر از آن منقطع گردد باید که آن را اول سوزن بزنند تا خون از آن برآید پس به سرکه و گلاب بشویند و مکرر این عمل نمایند تا خون به تمامه برآید به عده ادویهٔ جالیه که در باب کلف مذکور شد طلا کنند لیکن خالی که رنگ او به رنگ توت سرخ باشد از آن تعرض نباید کرد زیرا که آن اکثر متولد در اطراف شرائین بود پس تعرض آن به آهن یا به ادویهٔ حاده مودی بنزف‌الدم و هلاکت گردد چنان چه طبری حکایت کرده که شخصی را در بغداد دیدم که بالای ساق او بر کنارهٔ شریان خال بود و از قطع او شریان منقطع شد و خون بسیار برآمد و هلاک گردید بهر آن‌که بر داغ او تمکن نداشت **ابن نوح** گوید که در خیلان بگیرند پودینهٔ کوهی و در هاون با صلایهٔ رصاص به سرکه بسایند و بر موضع آن طلا کنند و یا بگیرند پوست کدو شیرین و به سرکه سوده بر نهند و یا

شاخ انگور تر بسوزند و رطوبتی که از آن سیلان کند بر آن طلا نمایند و هر طلا که استعمال کنند بعد حمام یا تکمید به آب گرم باید **ابن الیاس** گوید که علاج خیلان و برش و نمش فصد قیفال و اخراج خون به حسب قوت است به عده اسهال به مطبوخ افتیمون و غاریقون و حب ایارج و لوغاذیا و ماءالجبن مقوی به افتیمون و اصلاح حال اخلاط بتناول اغذیه محموده مثل نخوداب و آب و مغز بادام و لحوم تیهو و ماکیان و حملان و زردهٔ تخم مرغ نیمبرشت و اداست حمام و ترطیب مزاج و بعد تنقیه اطلیه که در کلف مذکور شد طلا نمایند و یا قویتر از آن به‌کار برند و باید که بعد طلا تعاهد بدلک موضع از آبی که در آن سبوس و پرسیاوشان جوشانیده باشند باید کرد و گاهی خیلان غلیظ باشد و به اطلیه تحلیل نشود و محتاج بخلانیدن سوزن و اخراج خون و شستن به سرکه و نمک و بعد از آن تضمید به اطلیه کلف باشد **خجندی** گوید که معالجه نمش و برش و خیلان به اخراج خون از فصد به قدر قوت و احتیاج و نوشانیدن ماءالجبن به سکنجبین یا ترنجبین مقوی به افتیمون باید ادامت حمام و ترطیب مزاج بعد نضج پس اسهال به مطبوخ افتیمون مقوی بغاریقون و ایارجات و مطب خات و هلیلجات و افتیمون و شاهتره باشد و اطلیهٔ مذکوره در بهق اسود طلا کنند و گاهی این امراض از دفع بحرانی بود چنان چه اگر مادهٔ او با وجود دمویت غلیظ‌تر باشد و این صاحبان تب را گاهی در جمیع بدن بودو گاهی مختص به اطراف ایشان باشد

وشم

عبارت است از آن‌که جلد را بسوزنها بزنند و سرمه یا نیل در آن پر نمایند و نطرون یا سیاهی یا آب گندنا و جز آن بمالند تا آنجا نقطهای کبود یا سبز پدید آید و این عمل اکثر زنان هنود بر سلبیل زینت می‌کنند **علاج** اگر خواهند که آن را دور کنند باید که اول بنطرون و آب گرم آن را بمالند بعد از آن علک‌البطم به عسل نرم کرده بر آن نهند و سه روز بسته دارند به عده بگشایند و نمک خوب بمالند و بعد علک‌البطم بر آن بندند تا آن‌که سیاهی وشم به تمامه دور شود و اگر امثال این دوا فائده نکند عسل بلادر و دیگر ادویه بر آن نهند و برجای عسل بلادر سوزن بزنند تا اثر بلادر خوب فروتر رود و بعد زوال آن بمراهم مندمل سازند و دو دوائی که در باب کلف در قول شیخ گذشت نیز وشم

را قلع نماید **ابومنصور** گوید که این طلا بر آن نمایند که خون میت را نیز نیکو است چون بدان طلا کنند بگیرند زرنیخ زرد یک جزو سنگ سرمه و کندر هر یک نیم جزو و بسایند و با سرکه برای وشم و به آب گشنیز تر بر دم میت طلا بالای طلا ده بار در یک روز نمایند همچنین سه روز به عده بنطرون شسته اعادهٔ تدبیر کنند و سوزن بزنند و بر آن اشخار و آهک پاشیده بندند یا داغ نهند اگر کوچک باشد و یا ببورق بشویند و بر آن صمغ صنوبر نهند و تا ده روز بگذارند به عده بگشایند و یا بورق و عسل بگیرند و بر آن نهند **ابن الیاس** گوید که بگیرند نطرون و کندش و صمغ اجاص مساوی و کوفته بیخته بسرکهٔ کهنه و عسل به سرشند و بر موضع طلا کنند **گیلانی** گوید که این دوا قلع وشم کند بگیرند صابون و در آب اشخار حل کرده بدان بر موضع وشم کتابت نمایند که قلع کند والا ادویهٔ حادهٔ قالعه چون دیگ بر دیگ و فلدفیون و غیر آن طلا کنند بعد از آن معالجهٔ قرحه نمایند

خضرت و سواد

گاهی سبزی و سیاهی به سبب مردن خون زیرجلد به موضعی حادث شود و این به سبب ضربه یا سقطه بود که رگ باریک آنجا زیرجلد بشکافد و خون از آن برآید و منجمد گردد و یا از خارج جراحتی افتد در پوست و رگ و خون بفراغت نیاید و زیرپوست جمع شود چنان چه بعد از فصد ضیق مشهود می‌گردد **علاج** بعد سکون حرارت و الم ضربه و سقطه برگ کرنب یا ترب یا پودینهٔ سبز یا زرنیخ و اشق و یا نطرون سرخ و سرکه ضماد کنند و اگر این کفایت نه کند آن موضع را بسوزن بزنند و خون از آن پاک کنند اگر جامد نباشد و اگر جامد بود و سائل نشود جلد را از یک جانب بنوک نشتر شق کرده از آن جدا کنند پس آن را به آهستگی از سوزن بیرون آرند بعد از آن موضع را نمک بمالند و بنطرون و علک‌البطم ضماد کنند و سبزی که بعد از فصد حادث شود از بستن خشکه گرم و نان گرم زائل می‌گردد و به قول جرجانی انجیر به سرکه تر کرده اثر خون را که در جلد مانده باشد زائل کند **اقوال اطبا** سویدی گوید که ضماد عسل مخلوط بنمک و کذا زاج محلول به آب و کذا مرزنجوش و کذا کنجد و کذا آرد ترمس مطبوخ و کذا زفت و دقاق کندر و کذا کمافیطوس و کذا جرجیر به عسل و نمک و کذا صبر و کذا زوفای خشک و

کذا پودینه دشتی و کذا آرد حلبه پخته و شرب و ضماد حاشا هر واحد مزیل آثار ضرب است **طبری** گوید که علاج این بر وجوه است آنچه بعض متأخرین اختیار کرده‌اند فصد مریض و نوشانیدن این مطبوخ است آب عنب‌الثعلب و آب بادیان برآورده عناب بزرگ در آن بجوشانند به عدها فشرده خیارشنبر و ترنجبین حسب واجب در آن بمالند و صاف کرده سه طسوج سقمونیای مشوی و نیم درم مامیران چینی در آن حل کرده بنوشانند و امر بپرهیز کنند بعد از آن بر موضع شرط زنند و بر آن محاجم نهند تا که خون محتقن برآید بعد و گل ارمنی و گل مختوم در سرکه حل کرده طلا نمایند **و اما** متقدمین گویند که این آثار از حک و مالش در حمام و ریختن آب گرم بر آن در ایام بعیده زائل شود و گویند که صبر بر این تا که طبیعت آن را تحلیل کند اولی از شرط است و آنچه من معالجه بدان می‌کنم بعضی از آن اختراع است و بعض دیگر ماخوذ از کتب و دستوراتیست که فصد مریض کنند و استفراغ فضول نمایند اگر غالب باشد به عده طلای موضع دائم به روغن سوسن نمایند و گاهی طلای موضع بزرنیخ سرخ در سرکه حل کرده می‌نمایم و گاهی عسل را سوخته به سرکه طلا می‌کنم و از بهترین اشیا که در این آثار و غیر آن از شامه و خیلان استعمال کرده می‌شود این روغن است تا آن‌که مُهرا گردد به عده بدان موضع را طلا کنند که این تحلیل خون محتقن در مدت قلیل کند و دیدم که اهل بصره علاج این آثار به این خصیص می‌کنند بگیرند آرد کرنسه و آرد نخود و اشنان کبار مساوی به عده اندک شکر سفید و اندک زرنیخ سرخ و اندک سنگ فلفل و اندک سنگسبویه داخل کرده باریک بسایند و در سرکه که اندر آن اندک فلفل مع لعاب اسپغول جوش کرده باشند حل کرده ضماد نمایند و این خطا نمی‌کند و از مجرباتست **مسیحی** گوید که برای سیاهی در چهره آرد حلبه آرد جو آرد باقلا بیخ سوسن آسمانجونی هر واحد پنج مثقال نوشادر و اشق هر واحد دو مثقال اشق را به آب گرم حل کرده و باقی ادویه سوده سرشته قرص سازند وقت حاجت یکی از آن در سفیدهٔ بیضه حل کرده استعمال نمایند و گاهی برای آثار در چهره استعمال می‌کنند آب حلبه و بدان طلا می‌نمایند و یا مر را در طبیخ اکلیل‌الملک خیسانیده و در آن مغز بادام سوده آمیخته طلا کنند و یا بگیرند مغز تخم کدو و خربزه سوده در آب حلبهٔ مطبوخ آمیخته طلا نمایند و یا بگیرند

برادهٔ عاج و آرد ترمس و در آب خربزه حل کرده طلا کنند و یا بگیرند سفیداب مرداسنگ مغسول نشاسته مساوی به عسل آمیخته طلا نمایند **دیگر** آرد باقلا آرد جوهر واحد چهار جزو ترمس بیخ سوسن بیخ نرگس هر واحد دو جزو صمغ یک جزو صمغ را به آب خربزه حل کرده ادویه بدان سرشته طلا کنند **دیگر** بادام مقشر پنج مثقال کتیرا صمغ عربی هر واحد سه مثقال آرد باقلا بیخ فوه طلا کنند و **ایضاً** برای قلع آثار سیاه از جلد عسل بلادر به روغن پسته حل کرده طلا نمایند و یا شرط زنند و بر آن دوای حاد بپاشند تا آن را بخورد به عده معالجه بمرهم نمایند **بوعلی سینا** می‌نویسد که آثار ضربه و آثار سیاه را قلع می‌کند مرداسنگ سفید کرده و آن را بچیزی از شحوم یا مغز نان طلا کنند و همچنین حجر فلفل معروف چون طلا نمایند آن را نفع بین کند و کذلک بقلهٔ که آن را فلفل‌الماء گویند و همچنین برگ کرنب و کندر و ترب و پودینهٔ رطب و زرنیخ هر واحد به مثل آب گشنیز و کرفس و اگر موضع را به آهک و نطرون سرخ مع سرکه تند لطوخ کنند آثار سبز زائل شود و همچنین کندر و نطرون و صبر قلع آثار بادنجانی نماید و افسنتین به عسل طلا کنند و کذلک علک‌البطم و ایضاً لادن و باید که بر عضو چند روز بگذارند و ایضاً مرهم داخلیون نیکو است **طلائی** که برای آن جیدست مغز بادام تلخ یک‌درم صدف سوخته حرف سفید هر واحد دو درم ماش مقشر نیم درم نخود سفید مقشر دو درم کرسنه یک درم ترمس نیم درم کف دریا یک درم استخوان بسیار کهنه یک درم انزروت یک درم سائیده بکشکاب جو و شکر سرشته بزرداب معصفر طلا کنند **ایضاً** حکاک خرف نو بر عضو طلا کنند و کبه یکج به روغن جوز **ایضاً** نطرون اشق مر و گوگرد زرد مساوی از آن طلا به سرکه مکسورالحدت نمایند تا قرحه نکند همچین قیمولیا و سرگین کبوتر و صابون و کندر مساوی به سرکه طلا کنند **ایضاً** شاخ گوزن سوخته سفید شده و کندر و آرد ترمس و آرد باقلا مساوی اشق نوشادر بادام تلخ هر واحد ثلث جزو کتیرا صمغ هر واحد ربع جزو **ایضاً** بعلک ضماد کنند به عده بگیرند نطرون و آهک و خاکستر چوب انگور و به عسل سرشته طلا کنند و این برای نمش آثار قرح نیکو است و گاهی احتیاج به شرط افتد **مجوسی** گوید که برای قلع حضرت موضع را بنطرون بشویند و بعلک‌الانباط طلا نمایند و یا این ضماد کنند نطرون و کندش و

صمغ آلو مساوی باریک سائیده به عسل سرشته ضماد سازند و ببندند و در هر سه تبدیل آن نمایند و خلانیدن سوزن و مسح خون و مالیدن نمک و ضماد بنطرون و علک‌البطم قلع خضرت کند و بهتر از این دوای حاد معروف بدیگ بر دیگ است و چون لزوم طلای آن چند روز کنند تا موضع را بسوزد به عده روغن گاؤ بر آن نهند پس بمرهم منبت لحم علاج کنند

آثار قروح و جدری

اثری که بر بدن بعد از قرحه و آبله بماند اگر غائر بود محتاج به اشیای مسمن بدن باشد و اگر مستوی بود مرداسنگ را سفید کنند و به روغن گل آمیخته ضماد نمایند و یا مرداسنگ و سفیده با سرکه و زهرهٔ گاؤ طلا کنند و اگر قرحه مانند دشنه باقی ماند چربی بط بمرهم داخلیون آمیخته طلا کردن مفید بود و طریق سفید کردن مرداسنگ در بحث جدری در قول خجندی گذشت **سویدی** گوید که ضماد افسنتین به عسل و کذا پودینهٔ نهری به شراب پخته و کذا لادن در روغن گل یا شراب حل کرده و کذا بادام تلخ و کذا نانخواه به عسل آمیخته و کذا قطران و کذا بیخ نی فارسی و کذا امره و کذا بیخ قثاءالحمار خشک به سرکه و کذا آب بیخ شقائق‌النعمان و کذا عصارهٔ کرنب به شراب و کذا قشار کندر و کذا فاوانیا و کذا ریوند به سرکه هر واحد جاهای آثار قروح نماید و ضماد گل خشخاش آثار داغ را ببرد **ابوسهل** گوید که برای قلع آثار قروح بر مرداسنگ سفید مع روغن گل مداومت نماید و یا بر آن دیاخلیون بچسپانند و یا نان میده بخرما سرشته بر آن چسپانند و برای دور کردن آثار جدری و قروح مرداسنگ مربی بیخ نی خشک آرد نخود استخوان کهنه یا سوخته آرد برنج مغز تخم خربزه حب‌البان قسط تلخ بلعاب حلبه و تخم کتان آمیخته طلا کنند **شیخ** می‌فرماید که همه ادویهٔ قویه از آنچه مذکور شد ضعیف از آن آثار قروح را نفع کند و از ادویهٔ مذکوره برای این مجرب پیه خر و آب بیخ نی تر به اندک عسل و حبق بنمک طعام به عسل سرشته است و فاشرا را در زیت بپزند تا غلیظ گردد و این مجرب است و همچنین ضماد به این صفت بگیرند ایرسا و قسط و مرداسنگ مغسول و شاخ گوزن سوخته و بورق و اشق سائیده استعمال کنند حتی که نمش و کلف

را نافع **و ایضاً** بگیرند پشک شتر یا گوسفند کهنه سفید و استخوان بوسیده و خزف نو و نشاسته و مغز تخم خربزه و آرد نخود هر یک ده جزو بیخ نی خشک بیست جزو ترمس بیخ جز حب‌البان پانزده جزو و به ماءالشعیر سرشته طلا کنند و اگر در این قسط و مر و زراوند هر واحد ده جزو داخل کنند بهتر باشد و بمعالجهٔ این آثار در بحث جدری اشاره کرده‌ایم **مجوسی** گوید که در آثار قروح و جدری مُرداسنگ مربی و غیر آن که در قول ابوسهل گذشت به آب تخم خربزه یا به آب باقلا طلا کنند **دیگر** بگیرند طحلب در زیت بپزند تا آن‌که غلیظ گردد بر موضع طلا نمایند و یا بگیرند پیه گورخر و پیه بط و بر موضع اثر به مرات بمالند که قلع آن کند و یا بگیرند زهرهٔ بز و زهرهٔ بقر و بر اثر طلا کنند و یا بگیرند عصارهٔ کرفس و فراسیون و باریک سائیده به عسل آمیخته طلا نمایند

بادشنام

سرخی زشت و فاحش است مشابه سرخی کسی که آن را جذام شروع گردد و بر چهره و اطراف ظاهر شود و خصوصاً در سرما و سردی و گاهی با آن قروح بود و سبب او بند کردن سردی است بخار کثیر دموی را زیرجلد و چون فاسد شود و در جلد قروح پیدا کند و اکثر عروض این مرض بکسی باشد که خون او گرم سوداوی بود و لهذا معالجهٔ او بعلاج کسی باشد که آن را جذام ابتدا کرده باشد **علاج** اول فصد سر رو کنند و اسهال به مسهل بارد یا مطبوخ هلیله نمایند و ماءالجبن نوشانند و یا آب شاهترهٔ مروق با سکنجبین افتیمونی علوی‌خان دهند به عده اطریفل شاهتره علوی‌خانی خورانند و نخود سوده در آب گشنیز سبز سرشته ضماد کنند و در تفتیح مسام کوشند بحمام و این بخور برگ شاهتره و نیم سبز و گز و سرو و بادیان و گل گز هر یک سه توله و اگر فائده نشود تدبیر او به تدبیر ابتدای جذام کنند و بر عضو حجامت نمایند و زلو بچسپانند و عقب آن بچیزی درشت بخراشند تا از آن خون بسیار سیلان کند به عده نمک بمالند تا خون باقی بگدازد و تحلیل شود و موضع خراش و قرحه را بمراهم احمر و مرهم حل طلا کنند و نافعترین اشیا برای انجذاب خون باقی مانده در عضو آن است که صابون طلا کنند و بگذارند تا خشک شود و خون را گداخته بر شد به عده به آب گرم بشویند و در روزی به مرات اعادهٔ آن نمایند تا

آن‌که ماده به تمامه بیرون آید و جلد پاک بماند و مولودی هرگز علاج نپذیرد **ابن الیاس** و **خجندی** می‌نویسند که علاجش اخراج خون است و زلو در این بهتر از حجامت است و اما از فصد برای ازالهٔ امتلای عام چاره نیست و صاحب او از نوشیدن آب سرد و نشستن در خسخانه و مسکن مهب شمال و هوای بارد حذر کند و هر صبح ماءالجبن به سکنجبین ساده یا دیناری بنوشانند و تنقیه به مطبوخی کنند که در آن هلیلجات و شاهتره و افتیمون و تربد باشد و مفرح بارد یاقوتی آن را نفع بلیغ کند **گیلانی** گوید که در این مرض شدت تبرید مع تقویت نمایند و خاصةً تا مع تبرید مسکن مانع از تبخر باشد و در این مفرح بارد یاقوتی استعمال کردم و نفع بین نموده فصد رگ بینی بعد فصد قیفال کثیرالنفع است و از خواص فصد ارنبه است که آن ازالهٔ حمرت کریههٔ حادث بروجه نماید و چون فصد این رگ کسی نماید که این سرخی آن را نباشد این مرض و حمرت آن را پیدا شود و این از خواص ست و اما زلو کمتر در این سرخی می‌چسپانند بنابر رداءت ماده وحدت آن پس باید که اولاً بصابون و انجیر طلا نمایند و ترک کنند حتی که امتصاص آن نماید به عده به آب گرم بشویند بغیر آن‌که بسوزد و به مرات اعاده بر آن نمایند

فساد لون

یعنی تغیر رنگ از مجرای طبیعی به سوی آن‌که مشابه خلط غالب باشد مثل زردی و سیاهی در یرقان و غلبهٔ رصاصیت در بلغم و شدت سرخی در خون و **شیخ‌الرئیس** می‌فرماید که رنگ جلد مستحیل می‌شود بسیاهی به سبب آفتاب یا سردی یا هو ایقحل و قلت استحمام یا تناول طعامهای شور و گوشت نمک سود یا استحالهٔ خون بسوداویت و مستحیل عط می‌شود بزردی به سبب اسباب زردکنندهٔ رنگ که آن طول امراض و غموم و فقدان غذا و کثرت جماع و اوجاع و حرارت شدید هوا و شرب آبهای ایستاده است و از ماکولات نانخواه و کثرت شمیدن او حتی که نظر بدان چنان چه گفته‌اند و سرکه و ادمان او زرد کنندهٔ چهره است و زیره شرباً و لطوخاً به سرکه و طول مقام در خانهٔ که زیرهٔ بسیار در آن باشد و استکثار تناول سرکه و خوردن گل حتی که سدد در فوهات عروق افکند و **سمرقندی** می‌گوید که تغیر لون در اکثر یا از دفع طبیعت بود خلط مفسد لون را به سوی ظاهر جلد چنان چه در

بحرانات و یا از غلبهٔ فضول در بدن و اختلاط او با خون مثل آن‌که در یرقان سیاه و در عارض شود و یا از فساد مزاج اخشا مثل طحال چون از جذب سودا از جگر ضعیف شود و مثل جگر چون از تمیز سودا یا صفرا از خون یا از دفع آنها به سوی مفارغ آنها ضعیف گردد و مثل معده چون از هضم تام و ضعیف شود و یا از سور تدبیر تاکل و مشرب چنان چه سیاهی رنگ از کثرت خوردن پیاز و کرنب و زردی رنگ از کثرت تناول نانخواه و زیره و افاویهٔ حاره حادث شود و از کلام بقراط مفهوم می‌شود که رنگ بدن تابع اخلاط بود چون متحرک به سوی عمق بدن نباشد **طریق تشخیص** اسباب مذکوره باید که نظر کنند اگر رنگ کسی بسیاهی متغیر شده باشد و با آن اسباب یرقان اسود یافته شود سببش یرقان اسود باشد والا حال طول مقام در آفتاب یا سردی یا هوای گرم یا قلت استحمام یا کثرت تناول ملوحات بپرسند پس تقدم هر کدام از اینها که یافته نشود از حال تقدم طول مرض و غم و فقدان غذا و کثرت جماع و اوجاع و قیام در هوای حار و شرب آب غیرجاری و خوردن نانخواه و زیره و سرکه و گل بکثرت سوال کنند پس اقرار هر کدام از این اسباب که نماید سببش همان باشد والا بحال جگر و معده نگاه کنند اگر در یکی از این هر دو عضو آفتی و ضعف در افعال مخصوصهٔ آن دریافت گردد سببش ضعف جگر یا معده باشد و ایضاً در رنگ ممعود سفیدی بیشتر بود و در لون مکبود زردی اکثر باشد **علاج** اگر سبب فساد رنگ دفع طبیعت خلط مفسداللون را بظاهر جلد باشد تنقیه به مسهل موافق آن خلط نمایند و ادویهٔ جالیه چون آرد جو باقلا و نخود و تخم ترب و ایرسا و تخم خربزه و مغز بادام و نشاسته و کتیرا بوده و مانند آن سوده با شیر آمیخته طلا نمایند و بعد خشک شدن به آب نیم‌گرم بشویند و یا قدری روغن گل افزده در شب طلا کنند و صبح آرد نخود که در آن سنبل‌الطیب باشد مالیده به آب گرم بشویند و به روغن یاسمین چرب سازند و همچنین بدفعات استعمال نمایند **و اگر** سببش کثرت ماده در بدن باشد تنقیه بدن از خلط فاسد موجب آن یعنی صفرا یا سودا نمایند چنان چه در یرقان اصفر وا سود مذکور شد به عده اطلیهٔ جالیه استعمال کنند **و اگر** سبب آن فساد احشا باشد بهر تقویت آن آنچه در باب ضعف معده و جگر و سپرز مسطور شد حسب حاجت به‌کار برند **و اگر** سبب او طول قیام در افتاب یا هوای گرم و سرد

باشد استحمام نمایند و به آب گرم انکباب کنند و عقب آن ادویهٔ جالیه بمالند و در گرمی هوا تبرید نیز استعمال کنند **و اگر** به سبب تناول اشیای مغیر لون باشد ترک آن نمایند و اگر سبب آن مقاسات امراض باشد بتقویت پردازند از خمیرهٔ مروارید یا دواءالمسک به عرق عنبر و شربت یاقوت **و اگر** به سبب فقدان غذا باشد تکثیر طعام مؤلد خون رقیق کثیر جید چون ماءاللحم و بیضهٔ نیمبرشت و نخود و انجیر فرمایند **و اگر** از غم باشد ازالهٔ آن نمایند و بتفریح قلب کوشند **و اگر** سبب کثرت جماع باشد ترک آن لازم دانند و اغذیهٔ مولد خون خورانند **و اگر** به سبب وجع باشد تسکین الم **کنند ذکر ادویهٔ مفرده محسن لون** کثرت خوردن پیاز به سرکه پرورده در تخمیر وجه و تحسین لون مجرب سویدی است و کثرت تناول کرفس‌الماء و کذا قراصیا و کذا جوز جندم به عسل و کذا هلیلهٔ سیاه و کذا زیتون سیاه و کذا بقلهٔ ترنجان مسلوق و مطیب به روغن بادام و کذا برنج و کذا حاشاً و کذا پرسیاوشان و کذا پیاز عنصل بریان و کذا حب‌الآس و کذا حماما و کذا سر کبوتر مع پر که بر آن باشد سوخته هر روز نیم مثقال تا سی روز متواتر هر واحد محسن لون و مزیل صفرت وجه است واگر خبث‌الحدید سه اوقیه مثل غبار سوده و در صلایه دوازده بار شسته در دیگ مسی اندازند و بر آن زیت آن قدر که سه انگشت بالای آن باشد بریزند و جوش دهند تا ثلث آن برود و حرف باریک سوده یک اوقیه آمیخته از آتش فرود آرند و هر روز یک ملعقه بلیسند تحسین و تصفیهٔ رنگ نماید و حق آن است که خوردن خبث‌الحدید و بر مغاجین آن در سرخ کردن رنگ رو و دفع زردی آن عظیم‌النفع است و بتجربهٔ راقم رسیده و خلط سنبل هندی و کذا سرکهٔ نصل در اشربهٔ و اغذیه و غسل وجه از ایرسا و کذا به آرد نخود و کذا به آرد کرسنه کذا به آرد باقلا و تخم شلجم و کذا به آرد برنج و کذا به آرد ترمس و طلای روغن زنبق یا سوسن به موم زرد بر چهره و کذا غری‌السمک به آرد باقلا و کذا میدهٔ گندم بسفیدهٔ بیضه به مرات و کذا نمک اندرانی و آرد باقلا و کذا آرد جو به آب غوره آمیخته در شب و شرب شیر لاسیما شیر زنان و شیر بز و کذا آب نقوع و نخود و کذا نقوع عذبه و کذا خمر صرف هر روز بر نهار و کذا طبیخ ابریشم به شکر و کذا طبیخ انیسون هر یک محسن لون است و گویند که مالیدن برگ خرزهره و گل آن بیعدیل است و کذا

گذاشتن خرقهٔ سبلول به طبیخ شیطرج بر چهره روی سرخ کند **ذکر ادویهٔ مرکبهٔ** که تحسین رنگ نماید **اُمبنه** که برای جلای رو و نرمی و برّاقی آن معمول ترمس تخم ترب تخم شلجم نرکچور چاکسو قسط شیرین حب‌البان حسن یوسف یعنی کلملی هر یک چهار ماشه مروارید ناسفته دو ماشه سفیدهٔ کاشغری زراوند مدحرج بیخ سوسن شیطرج فوه مصطکی زعفران آرد باقلا آرد جو نخود بریان آرد برنج کندش تخم جرجیر کف دریا مغز تخم خربزه مغز تخم کدوشیرین مغز بادام هر یک چهار ماشه کوفته بیخته قرص سازند و به‌کار برند **ایضاً** که جهت تصفیه و تحسین لون برای خیرالنسا بیگم تیار شده بود آرد جو ارد باقلای مقشر آرد کرسنه آرد ترمس نخود نشاسته آرد عدس هر یک شش ماشه مغز تخم خربزه یک توله کتیرا چهار ماشه کوفته بیخته استعمال نمایند **غمره** مغز تخم تربوز مغز بادام آرد برنج مغز تخم خربزه بیخ بنفشه مغز تخم خیارین خشخاش سفید ریزه سفید گلنار گلسرخ گل معصفر پوست نارنگی برگ و بار نیم باربکاین برگ خار شتر پوست انار گل ببول گل خطمی استخوان بوسیده صدف سوخته لعاب اسپغول لعاب بهدانه **ایضاً** زردچوب به رنگ کابلی الایچی زعفران مجیه اشنه سنبل‌الطیب سعد محلب بیخ کبر بسفائج بیخ نی مامیران فوفل زرنیخ به شیر سوده **دیگر** پوست درخت سرس سورنجان مویزج خردل به شیر سوده **دیگر** پیاز عنصل تخم کنجی حسن یوسف قسط مروارید انزروت لک کف دریا سنبل‌الطیب گل ملتانی سفیداب قلعی اکلیل‌الملک ایرسا **دیگر** آرد عدس آرد نخود مقشر آرد شریف آرد باقلا بار درخت برآرد تخم پنوار آرد جو مغاث سفیدهٔ تخم مرغ آب سبوس شیر درخت انجیر روغن چنبیلی پوست تخم مرغ **ایضاً** به جهت آثار جلدیه و تصفیهٔ لون مفید آرد جو نه ماشه مرداسنگ مغسول شش ماشه سرکهٔ کهنه روغن چنبپلی هر یک دو توله روغن گل یک توله لت کرده بر بدن بمالند **غسول** که جهت دفع زردی بشره و یرقان مجرب صاحب تحفه است پرسیاوشان شیخ ارمنی مرزنجوش جعده بابونه اقحوان شبت ترشی ترنج مساوی جوشانیده به آب آن روی را مکرر بشویند **اقوال مهره** شیخ می‌فرماید بدآن‌که هر چیزکه تحریک خون و روح به سوی جلد می‌کند آن رونق و صفائی و سرخی آن را می‌پوشاند و بعینه آنچه جلای خفیف می‌نماید جلد را رقیق‌تر می‌گرداند و از آن آنچه بر روی آن

مرده باشد به لطف می‌زداید و خصوصاً اگر در آن صمغ باشد و با این همه احتیاج می‌افتد بپوشیدن او از گرمی و سردی و هوا و اشیای محرک خون به سوی جلد این فعل بر چهار گونه می‌کنند **یکی** بتولید خون و خصوصاً رقیق **دوم** بتنقیهٔ خون **سوم** بنشر خون و بسط او بتحریک او به سوی خارج و تفتیح مجاری او **چهارم** بتجذب او بقسر از داخل به سوی خارج و اشیای محسن لون به طریق اول مثل تناول نخود و بیضه نیمبرشت و ماءاللحم و شراب ریحانی است و تناول انجیر خون رقیق مندفع به سوی جلد پیدا می‌کند و بدین سبب سپش بسیار در بدن پیدا می‌نماید و از ناقهین کسی که رنگ او بد گردد و اراده کند که رنگ او به رنگ قدیم عود کند به انجیر خشک و به بسد انتفاع یابد که این هر دو نون لطیف و حرارت غریزی را بیفزایند و از آنچه برای این مجرب است این است که چند روز متواتر برناشتا شراب و شیر بنوشند و اشیائی که بتنقیهٔ خون این عمل کند مثل اطریفل صغیر و هلیلهٔ مربی است چون بدوام استعمال نمایند و هلیلهٔ کابلی قویتر از اطریفل است و اشیائی که ببسط خون و نشر او این فعل کنند مثل حلتیت و فلفل و سعد و قرنفل است چون در طعام افتد و مثل زعفران با وجود آن‌که زعفران خون را رنگین نیز می‌کند و خصوصاً در میفختج و شربت آن تا یک درم است و مثل زوفا بگیرند زوفای خشک دو درم زعفران نیم درم و با شکر بخورند و ایضاً وج محسن لون است و لعبت بربری از درم تا دو درم چون در سویقها خوب مخلوط کرده بنوشند تا مورث اشتعال فاحش نگردد و از به قول مثل ترب و گندنا و پیازست و کرنب خاصةً و ادمان اکل او و ثوم نیز و از افعال و حرکات اغتیاظ و غضب و جدال و ریاضت معتدله و کشتی است و ایضاً سر و رو طرب و مطالعهٔ اشیای مونس از افعال و اعمال مثل سماع خوش و مجالست انظاف و ظراف و نظر بطرف اصناف مبادرت از برهان در سبق و نظارهٔ اسپ تاختن و اشیائی که از خارج بجذب و نیز بجلا این فعل کنند لطوخات و غسولات است مرتب از آرد باقلای مقشر و آرد جو و کرسنه و آرد گندم و نشاسته و آرد نخود خاصةً و آرد عدس و آرد برنج و غری‌السمک و ایرسا و لادن و انجیر و کندر و مصطکی و روغن آن و پوست بیضه و گوشت صدف و مقل و مرتک و سفیداب و برادهٔ عاج و استخوان بوسیده و محلب فوه الطیب نیز در این قوی است و بادام شیرین و تلخ و تخم خیار

و خربزه و قطف و کدو و آرد تخم ترب و تخم جرجیر و اکثر آن است که چهره و رنگ را صاف و پاک می‌کند طلا بنشاسته و کتیرا با شیر هر روز و عصارهٔ قنابری و زرداب عصفر و شیرها که همان وقت دوشیده باشند و طبیخ اظلاف گوساله که در آن مهره کرده باشند و طبیخ لحم صدف و سفیدهٔ بیضه و طبیخ حلبه و طبیخ اکلیل‌الملک **غسول جید** باقلای مقشر کرسنه تُرمس تخم ترب مغز تخم خربزه نخود نشاسته از آن غسول سازند **غمره جید** بگیرند آرد باقلا و آرد جوهر واحد یک جزو آرد نخود یک جزو عدس مقشر کتیرا نشاسته هرواحد نیم جزو مغز تخم خربزه دو جزو زعفران به قدری که رنگین کند بشب طلا نمایند و صبح به طبیخ پوست خربزه و طبیخ بنفشه و مانند آن بشویند **دیگر** بگیرند بادام شیرین و کتیرا و صمغ و آرد باقلا و ایرسا و غری‌السمک مساوی و غری را در آب بمقداری که همه را کافی باشد گداخته ادویه آمیخته طلا سازند **دیگر** آرد باقلا و جو و نخود و میدهٔ گندم بسفیدی بیضه طلا کنند و از چیزی که تجلیهٔ قوی کند بلبوس و پیاز و بورق و نانخواه به عسل است و اشق و روغن بابونه و میعه سائله شدیدالتنقیه است و کبریت نیز و زرنیخ و سرگین سوسمار و بیخ نرگس **غمرهٔ قویه** بگیرند زرداب معصفر و بپزند تا غلیظ گردد پس از آن یک اوقیه بگیرند و به این ادویه به سرشند سرگین گنجشک و آرد ترمس و آرد نخود و مغز تخم خربزه سوده با هم آمیخته طلا نمایند **غمره دیگر** کتیرا و آبگینهٔ شامی مثل غبار سوده و زعفران و ترمس و مغز پنبه دانه هر واحد یک مثقال به روغن بادام طلا کنند و چون هر شب بخردل سفید و زرنیخ سرخ یا زرد به شیر بر چهره طلا نمایند و صبح بشویند چهره بسیار سرخ گردد لیکن باید که به احتیاط باشد زیرا که زرنیخ در بشره قرحه می‌کند پس مقدار و بسیار اندک و مقدار شیر زیاده کنند و این ادویهٔ قوی‌الجلا سحنه را که در ابتدای جذام باشد و آن را شکر و نشوز و سمن نامند چون بر آن استعمال کنند آن را زائل کند و ایضاً از چیزی که مختص بدآن است و بقوت تنقیه نماید این است موم سفید بورق کندر و گوگرد زرد مساوی به سرکه قرص سازند و خشک کرده نزد حاجت به سرکه و عسل استعمال نمایند و کف بورق در این بهتر از بورق است و ایضاً بگیرند صابون و اشق هر واحد یک رطل و در سه رطل آب بگدازند و بر آن کندر و مصطکی و نطرون مساوی

نه اوقیه اندازند و خوب بسایند و بشب استعمال کنند و ایضاً آرد کرسنه و آرد نخود باقلا و جو و ترمس و ایرسا و بیخ نرگس مساوی یک یک جزو و از صمغ و اصل سوسن نیم نیم جزو و قرص سازند **و بدانند** که همه آنچه در کلف و برش و آثار و کمودت خون نفع کند آن در این نفع قویتر نماید و اندک از آن کفایت باشد **خجندی** گوید که زردی رنگ گاه از مقاسات امراض و صوم بسیار و فقدان غذا و کثرت جماع و اوجاع حادث شود پس تدبیر هر واحد از آن بچیزی نمایند که مناسب آن‌باشد از تناول اطعمهٔ جیدالکیموس از لحم ماکیان و چوزهٔ آن و تیهو و خرفان و جدی و ماهی رضراضی و زردهٔ بیضه نیمبرشت و قلیه بگزر و پیاز و انگور پخته و استعمال حمام به آب شیرین و اجتناب از بیداری و جماع و غضب و عقب او اندک از شراب ریحانی بنوشند و استعمال اطلیهٔ جاذبهٔ خون به سوی ظاهر بدن مثل طلا بتخم خربزه و خردل و مر و مصطکی و کندر به شیر تازه کنند **غمرهٔ مصفی رنگ** بادام شیرین مقشر نشاسته کتیرا همه را به آب عصفر آمیخته شب بر و طلا کنند و صبح به آب گرم مطبوخ بنفشه و سبوس گندم بشویند **غمره** که روی را سفید کند و از اخلاط فاسده پاک نماید آرد جو آرد نخود آرد باقلا نشاسته کتیرا تخم ترب به شیر سرشته بر روی طلا کنند و صبح به طبیخ بابونه و بنفشه بشویند **دیگر** که چهره سرخ گرداند زعفران فوه الصبغ فاسده کندش مرمکی مصطکی مساوی به آب پیاز بلبوس سرشته شب برو طلا نمایند و صبح به آب گرم بشویند و گاهی احتیاج بتسوید وجه یا بزرد کردن آن به سبب مصحلت امور افتد غرض از آن آن است که احوال بر غیر متشبه گردد **طلائی** که چهره را زرد گرداند زیره زرداب معصفر هر دو سوده بر چهره طلا کنند و در طعام زیره بسیار اندازند و دائم آن را ببویند و کثرت بیداری و قلت اکل از مصفرات لون است **طلائی** که رنگ را سیاه گرداند نورا مرداسنگ آمیخته بر رو طلا کنند که آن را آنچنان سیاه کند که انقلاع او دشوار گردد و هرگاه ارادهٔ قلع او کنند بسرکهٔ که اندر آن اشنان سبز جوشانیده باشد بشویند و بمصل و یا بترشی ترنج و یا به آرد جو به سرکه مکرر بمالند تا به حالت اولی عود کند **ابومنصور** گوید که برای سفید کردن رنگ بگیرند نشاسته و کتیرا و به شیر سرشته طلا کنند و هرگاه خشک شود بر آن اعادهٔ طلا تا یک هفته نمایند و یا بگیرند آرد باقلا و کتیرا و

بسفیدی بیضه آمیخته طلا نمایند و یا بدان هر روز روی را بشویند و آنچه از اغذیه رنگ را سفید و رقیق و صاف گرداند شیر و شحوم و امخاخ و ادهان و لبوب است چون مفرد و یا مرکب از آن بخورند حریرهٔ که رنگ را سفید کند چون مداومت نمایند بگیرند شکر و در شیر حل کنند و از آن حریره بنشاسته و روغن بادام بسازند **قرص** که همین عمل کند بگیرند شیر و در آن شکر حل کنند و در آن روغن بادام و مغز استخوان و سفیدی بیضه خوب مخلوط سازند و بلباب گندم سرشته بخورند و **ابن ماسویه** گوید که مداومت خوردن کرنب تحسین لون نماید و خوردن نمک بسیار در طعام صفائی رنگ ببرد و **محمدبن زکریا** گفته که طلای چهره به عسل در شب و غسل او به آب در روز رنگ را پاک و صاف کند و اگر بدن و چهره را بقیمولیا یک رطل نطرون بریان ایرسا سعد سنبل‌الطیب هر یک یک اوقیه بشویند صاف و نیک گرداند و از اغذیهٔ که رنگ را سرخ و صاف کند نخود و انجیر خشک و ترب و گندنا و نشاسته و پیاز و انار شیرین و گوشت و شراب سرخ و زردی بیضه بنمک و انگزد و ثوم و کرسنه و انیسون و زعفران است و زوفای خشک خاصه در تحمیر لون و استحمام به آب گرم شیرین رنگ را سرخ گرداند **دوائی** که رنگ را سرخ کند بگیرند زوفای خشک ده درم زعفران سه درم انیسون پنج درم شکر برابر همه کوفته آمیخته هر روز دو نیم درم بخورند و تناول معجون احمر موصوف در باب علل جگر و همچنین معجون خبث‌الحدید و فنجنوش رنگ را سرخ و صاف کند و **بختیشوع** گوید که اگر چند روز شیر به شراب آمیخته بنوشند تحسین لون نماید و ایضاً خوردن خاکستر طرفا با شکر چند روز رنگ را سرخ گرداند و آنچه رنگ را زرد گرداند مقام در مواضع حاره و شرب آب ایستاده و بیداری و ادمان خوردن سرکه است و تناول گل و انگشت و زیره و نانخواه خاصةً شما و اکلا و آنچه رنگ را سیاه کند آن تعرض به آفتاب و با دست و تناول اغذیهٔ نمکین و تعب و ترک استحمام و طلای مصفر و مسود هر دو در قول خجندی گذشت **طبری** گوید که فساد بشره گاه عارض می‌شود برای انسان از دو سبب **یکی** از مرض و آن دو قسم است یا از افساد احشا مثل طحال و کبد و معده و یا از حمیات طویله و آلام شدیده **دوم** از بدی غذا و سوءتدبیر و این همه اولاً محتاج به اصلاح غذاست و اصلاح احشا و صبر بر فاقه تا آن‌که هضم او قوی گردد و

خون او تازه شود و اگر بعد از آن فساد رنگ باقی ماند این ضماد استعمال کنند بگیرند اشنان اصفهانی و آرد باقلا و آرد ترمس و آرد نخود و مغز بادام مقشر و مغز بهدانه و مغز تخم خربزه و مغز تخم خیار و بادرنگ کف دریا و گلی که در سفیداب یافته می‌شود مساوی همه سائیده به شیر تازه و اندک عسل آمیخته شب بر و طلا کنن و صبح بشویند و گاهی این همه به شراب آمیخته بر رو طلا می‌کنند و گاهی بلعاب اسپغول می‌آمیزند و بر پارچه طلا کرده بر روی می‌چسپانند به عده قلع کرده به آب گرم که در آن سرطانات نهری جوشانیده باشند می‌شویند و این در تحسین لون متغیر از اسباب مذکوره بالغ النفع است **و اما** تحسین لون عرائس و الوان اصحا پس بگیرند سفیداب اصفر که از اسرب و رصاص قلعی می‌گیرند و در شیر زنان حل کنند و پنبه بدان بیالایند و روی را به آب گرم شسته بجامه پاک کرده آن پنبه را بر رو بگردانند و ساعتی روی را پوشیده بگشایند که این رنگ چهرهٔ صحیحان بسیار نیک کند و از چیزی که بدان تغیر رنگ به سوی سیاهی نزد حاجت او می‌کنند این است که بگیرند خبث‌الحدید مثل غبار سوده و با عدس سوخته سوده آمیخته بر رو طلا نمایند به عده در حمام داخل شوند و بر آن آب نیم‌گرم بریزند به عده روی را بدست بمالند که این تغیر او بسیاهی شبیه به الوان تسوید شمس گرداند و از اشیای که بدان رنگ را زرد می‌کنند این است که بگیرند زیرهٔ کرمانی و با ربع آن زرد چوب بسیایند و به آرد جواری آمیخته بر چهره طلا کنند به عده به آبی که در آن انجیر پخته باشند بشویند که این چهره را مثل رنگ مریضان گرداند و از چیزی که بدان رنگ چهره سرخ شبیه بشقرت گردانند این است که بگیرند شیطرج هندی و در سرکه جوش خفیف دهند به عده خرقه در این سرکه آلوده بدان ضرب خفیف متواتر بر چهره دهند که این روی را بسیار سرخ کند بغیر آن‌که معلوم شود که این سرخی از لون طبیعی او نیست **ابن الیاس** گوید که هرگاه رنگ شاطب بود و اراده سفید کردن او بود هر صبح جلاب سکنجبین ساده ده درم و شربت سیب دو درم به گلاب ده درم بنوشند و غذا قلیه با توابل از لحوم به گردن بزغاله بگزر نر یا پیاز و از اطعمهٔ غلیظهٔ مولد سودا خاصةً از نانخواه و کرویا و حیصل حذر کنند و غمره استعمال نمایند بگیرند بیخ نی و تخم خربزه و آرد ترمس و آرد باقلا و آرد جو و آرد نخود مساوی به

شیر تازه سرشته بر رو طلا کنند و چون اراده سرخ کردن روی باشد تدبیرش خوردن لحوم و حلویات و ترک استفراغ و مشی بسیار و ریاضت و تعب و خواب روز و جماع است و امر بخوردن سیر و پیاز و گزر و قلیهٔ متوبله و استحمام کثیر به آب گرم و دلک وجه در حمام بخرقه بدلک لین معتدل کنند و چهره را بلک مع اندکی سفیداب ارزیز طلا نمایند **گیلانی** گوید که این غمره چهره را سفید گرداند جو مقشر چهار جزو تخم خربزه آرد باقلا آرد نخود سبوس جواری و کتیرا هر واحد دو جزو ترمس یک جزو همه را باریک سائیده بشب طلا کنند و صبح بشویند و سه روز یا پنج روز این عمل کنند **دیگر** که وجه را جلا دهد بادام شیرین و کتیرا و آرد نخود و باقلا سائیده به ماءالشعیر در شب طلا نمایند و صبح به آب سبوس بشویند **دیگر** بگیرند آرد عدس و نخود و باقلا و آرد ترمس و جو و بادام شیرین مقشر باریک سائیده هر واحد یک جزو کتیرا نیم جزو بورق صناعت ربع جزو همه را باریک سوده به شیر تازه به سرشند و بر رو طلا کنند و یک شبانه روز بدارند به عده به آبی که در آن سبوس آرد سفید جوشانیده باشند بشویند و دو سه بار اعادهٔآن کنند تا آن‌که روی سفید گردد **دیگر** که بهتر است اشنان مربی به آب خربزه سه روز و خشک کرده سائیده یک جزو پوست عدس پوست بیخ نی هر واحد ربع جزو همه را باریک سائیده به آب سرشته بر چهره طلا کنند و تضمید برگ کرنب یا ترب یا پودینهٔ قویتر از آن است کسی که ارادهٔ تحمیر وجه کند ادمان خوردن لحمان و شرب شراب جید کهنه و اکل ثوم و سفرجل و استحمام به آب گرم بسیار کند و چهره را دلک معتدل نماید و زنان با وجود این تدابیر بر چهرهٔ خود گلگونه مرتب از لک خوب ساخته به اندک سفیداب ارزیز طلا نمایند **سرهندی** گوید که در فساد لون از مجربات خبث‌الحدید بر به این صفت است بگیرند خبث‌الحدید کهنه که در ویرانه یافته می‌شود و در آتش سرخ کنند و در بول ماده گاؤ نازائیده هفت بار سرد نمایند به عده در نقوع تریپهله هفت مرتبه بعد از آن اقراص بسیار ساخته در ظرف مسی نهند و بر آن برگ درخت پیپل بپوشند و زیر و بالای او پاچک دشتی نهاده آتش دهند تا آن‌که اقراص بسوزند و در آب لیمو هفت بار پس در سرکه هفت بار و همچنین در آبکامه سرد کنند به عده در آب گهیکوار اقراص ساخته به دستور سابق بسوزند بعد از آن در

شیر آکه تر کنند و بدان لطوخ سازند و در ظرفی کرده گل حکمت نمایند و در آتش پاچک دشتی بسوزند و بعد سرد شدن برآورده باریک سوده بردارند و به قدر یک ماشه به روغن گاو لت کرده بخورند و این مجرب جیدست و چیزی از عقاقیر در این باب عدیل او نیست

حفظ جلد از آفتاب و باد و سردی

شیخ می‌فرماید لازم است که بسفیدی بیضه یا به آب صمغ یا به موم روغن طلا کنند و یا بگیرند نان میده و در آب تر کرده صاف نموده هم چند آن سفیدی بیضه آمیخته بر چهره بمالند **خجندی** گوید که این غمره در سفر برای حفظ وجه از گرمی و سردی نافع است کتیرا صمغ عربی لعاب اسپغول خشک سوده لعاب بهدانه مساوی بسفیدهٔ بیضه آمیخته خشک کننده به عده سوده به شیرهٔ تخم حرفه سرشته وقت سیر طلا نمایند و هنگام آرام بشویند و ایضاً کعک در آب تر کرده بر رو طلا کنند و این غمره با وجود منعفت مذکوره چهره را سفید نیز می‌کند آرد نخود نشاسته کتیرا سفیدی بیضه به روغن گل یا بشحم ماکیان آمیخته بشب طلا کنند و صبح بشویند به عده طلا نمایند جرجانی گوید که سمید پاکیزه در آب صمغ حل کنند و با سفیدهٔ بیضهٔ مرغ طلا کنند **حکیم صادق علی خان** می‌نویسد هرکه در سفر باشد ضرور است که رنگ روی آن متغیر شود باید که چیزی لزج مثل لعاب اسپغول و کتیرا و صمغ عربی بر روی طلا نمایند تا از اثر گرمی و سردی و غبار محفوظ ماند و نان خشک در آب خیسانیده طلا نمودن نیز مفید بود و مالیدن موم روغن که موم سفید را در روغن چنبیلی گداخته تکرار از آب بشویند نیز در این باب مفید است و بعضی عطر هم در این ترکیب داخل می‌کنند بسیار خوشبو می‌شود

شقاق جلد و اطراف و وجه

بعضی ترقیدن پوست بدن در هر موضع و دست و پا در وی سبب جمیع شقوق یبوست جلدست و این یبوست یا از اسباب خارجی باشد مثل گرمی مجفف یا باد منشف نداوت یا سردی مکثف مجمد یا غسل به آب سرد یا آبهای قابض چون شبیه و زجاجیه و مانند آن و یا از اسباب داخلی مثل سوء مزاج یابس ساذج یا با مادهٔ حادهٔ حریفه

مجففه و اکثر حدوث شقوق دست کسی را افتد که مزاولت اعمال حارۀ محلله مکثفه کند بواسطۀ کثرت تحلیل رقیق ماده و به قول **شیخ** شقوق پای گاهی به سبب ابخرۀ ردیه و گاهی به سبب یبوست و قشف افتد و **بالجمله** گاهی بدان انتفاع گردد به سبب چیزی که از آن متحلل شود و به قول **گیلانی** حدوث این از یبوست ساذج بسیار نادر بود و گاهی از حدت اخلاط نیز حادث شود و **صاحب کامل** گوید که حدوث شقاق حادث در کفین و اسفل قدمین و عقب از مرۀ سودا و از سوءمزاج یابس بود که بدین مواضع غالب آید و **طبری** گوید شقاقی که در عقب دست حادث شود طبیب را لازم نیست که از آن تهادن نماید چه اگر آن بزرگ شود مزمن گردد و از حرکت منع کند و سبب مولد آن یبس جلد و قشف اوست حتی که عضو را منضغط سازد پس شق گردد و اکثر در سرما حادث شود و اما کسی که دست و پای و روی او در گرما و سرما هر دو متشقق گردد آن به سبب حدت خون بر آن و غلبۀ یبس بر آن بود و بعضی گویند که انشقاق گاهی زنان را در نزدیکی اوقات حیض و دور افتادن آنها از ایام مقررۀ حیض بنابر توجه فضلات به اعالی و از یبوست مزاج هم می‌باشد و بسا باشد که همه بدن را فرا گیرد چنان چه بعد آتشک بیشتر بود و چون کهنه گردد احداث جذام می‌نماید و این نوع عسرالعلاج می‌باشد و راقم بعضی را از صاحبان استسقای لحمی دیده که بر ساقها و خصیتین ایشان به سبب کثرت ورم و شدت تمدد جلد شقاق عارض شد و از آن آب جاری گردید و این علامات ردیست **علاج** آنچه از اسباب خارجی افتد تلئین جلد به قیروطیات و ادهان مرطبه و شحوم نمایند و هرچه برای حفظ جلد از آفتاب مسطور شد همه اینجا فائده می‌کند و آنچه از اسباب داخلی بود تبدیل مزاج و ترطیب او کنند و لعاب بهدانه عرق شاهتره شربت نیلوفر دادن و شیر بز همراه خاکشی به تدریج افزون معمول است و اگر به سبب خلط ردی باشد اول تنقیه به فصد و مسهل سودا از هلیلجات و غیره کرده ماءالجبن بدهند بعد از آن ترطیب بدن بنوشیدن شیرها و خوردن روغن‌ها و مالیدن مرطبات و قیروطیات باید کرد و اگر در قرب حیض افتد اول تا یک هفته متواتر استحمام فرمایند و فصد هر دو صافن و یا مابض و یا عرق‌النسا کنند و باقی تدبیر آنچه در احتباس حیض ذکر یافته به‌کار برند که بمجرد گشادن حیض خودبخود زوال می‌پذیرد و

چون پیه بز گداخته مازو و کتیرا باریک سائیده با هم آمیخته در ترقیدگی پاشنه پر کنند نافع بود و مغز ساق گاؤ و چربی و روغن بنفشه به اندکی مرداسنگ آمیخته نیز فائده می‌کند و تشقق پا که از ملاقات اشیای سخت حادث شود قوابضات مانند حنا و بلوط و گلنار و پوست انار و جوزالسرو بکوبند و با سرکه جوشانیده ضماد کنند و شقاق چهره را از موم و زوفای رطب و پیه بط و نشاسته و کتیرا و لعاب بهدانه و روغن گل مرهم ساخته طلا کردن نیز سود دارد و شقاق دستها را کنجد سوده و بنفشه سوده بادهان و شحوم سرشته نفع می‌کند **ذکر ادویه مفرده و مرکبه** نافع شقاق اگر شقائق‌النعمان را بازیت در شیشه کرده سر او بند نموده چهل روز در آفتاب بیاویزند شقاق عارض از سردی و حکه تابع آن را مجرب سویدی است و کذا ضماد علک‌البطم مخلوط به زیت خوشبو و کذا زفت به زیت گداخته و کذا چربی بز ماده گداخته نیم‌گرم تا سه مرتبه و کذا زیت فتیلۀ چراغ نهادن مجرب اوست **و ضماد** سرطان در روغن کنجد پخته تا مهرا شود صاف نموده موم در آن روغن گداخته و کذا اشق به آب حل کرده و کذا اقاقیا و کذا روغن حلبه ده درم موم دو درم و کذا لعاب حلبه به روغن گل و کذا انجیر کوفته و زیت و موم و کذا راتینج و روغن کتان و کذا عنصل بریان به عسل و کذا حب‌المحلب و کذا روغن سفرجل به موم و کذا روغن بادام یا روغن گل بسندروس و کذا آب برگ انجیر سبز و زیت و موم زرد و کذا بادنجان که در درخت زرد شده باشد به روغن کتان پخته تا مهرا شود صاف کرده موم زرد اضافه نموده و کذا اکلیل‌الملک و پوست انار و عدس با پوست او و عسل پخته و کذا زعفران و مر و دقاق کندر و کذا صدف سوخته به روغن کنجد و موم زرد آمیخته و یا به روغن گاو مخلوط کرده که مجرب است و کذا آب برگ انگور تازه و شب و عسل با هم پخته و کذا مصطکی و زیت گداخته و کذا صبر سوخته به زیت آمیخته و یا به روغن گاو مخلوط کرده که مجرب است و کذا آب برگ انگور تازه و شب و عسل با هم پخته و کذا مصطکی در زیت گداخته و کذا صبر سوخته به زیت آمیخته و کذا پیه ماکیان بعد شستن شقاق به آب گرم و کذا عدس باریک سوده به قیروطی زیت و موم آمیخته **و نطول** عصارۀ چقندر یا آب مطبوخ آن و کذا طبیخ شلجم و کذا طبیخ کرفس و کذا طبیخ کرنب و کذا طبیخ کرسنه هر واحد نافع شقاق عارض از بردست

دیگر برای شقاقی که به سبب سرما در دست و پا افتد صابون لاهوری به آب سائیده بشب وقت خواب در شقاق پُر کنند و صبح به آب گرم بشویند عمل یک شب کفایت می‌کند **دیگر** برای شقاقی که بعد از مرض آتشک در دست و پا به همرسد فلفل سیاه نیم پاؤ شب در آب گرم تر کرده نگاه دارند و صبح جوشانیده دست و پا را در آن نگاه دارند دو ساعت در عمل چند روز به الکل زائل شود **دیگر** حرام مغز بز با روغن کنجد تازه برای شقاق عجیب است و کذا شجرف به موم و روغن کنجد مجرب **دیگر** برای شقاق دست و پا مجرب در آب نیم‌گرم طبیخ قسط اطراف را سه ساعت بدارند پس روغن زرد بمالند و بجامه بپوشند اغلب که حاجت به تکرار نیفتد و مالیدن شیر درخت بر برای ترقیدن پای مفید است **دیگر** حنا به آب حل کرده ضماد نمایند و بعد سه چهار گهری دور کرده روغن بیدانجیر بمالند **ضمادی که** جهت شقاق از مجربات حکیم محمدزمان است زاج صبر سیاه مساوی با نفط سیاه بمالند و دست را نزدیک آتش بدارند **ایضاً** که جهت شقاق مزمن جمیع حیوان بی‌عدیل است پنج درم مرداسنگ سائیده با ده درم روغن زیتون بجوشانند تا مثل قطران شود به درم قند اضافه نموده طبخ دهند تا غلیظ شود پس موضع شقاق را به آب گرم نرم کرده دوای مذکور را گم کرده در شکاف شقاق بچکانند و اگر قویتر خواهند سندروس به قدر مرداسنگ اضافه کنند **قیروطی** برای ترقیدن دست و پا که از سرما بود آب کرنب و چقندر و شلجم هر یک یک وقیه موم سفید پیه گرده به روغن بابونه هر یک سیرطی به دستور پخته دست و پا چرب کنند **ایضاً** که شقاق و درشتی چهره و دست و پا را نافع است کتیرا زوفای رطب هر واحد یک درم موم سفید سه درم روغن بادام یا روغن گل دو درم موم و روغن را گداخته کتیرا و زوفا داخل کرده در هاون بمالند و اگر نشاسته و لعاب بهدانه و پیه مرغابی و شنگرف اضافه نمایند بیعدیل گردد **موم روغن** برای شقاق دست و پا و خشکی آنها از مجربات حکیم اجمل‌خان گل خطمی یک توله گل بنفشه نیم توله خسکدانه دو توله مغز تخم کدو و دو توله پیه گردهٔ بز چهار توله موم سفید یک توله هوجوه سه ماشه روغن چنپیلی چهار توله گل خطمی و هوجوه و صاحب تحفه و بغایت موثر و در کجی ناخن و تقشر آن و شقاق لب و اطراف و حکه و جرب و زخم آتشک و شقاق چارپایان آزموده است

علک‌البطم سه درم پیه بز دوازده درم در دیگ مضاعف گداخته استعمال نمایند و بعضی زوفای رطب سه درم مصطکی و مقل هر یک دو درم موم سه درم نیر می‌آمیزند و وزن پیه دو درم می‌کنند **مرهم** دافع شقاق پاشنه و انگشتان پا که بهندی بنوائین گویند رال روغن زرد هر واحد یک دام موم پاؤ دام اول موم در روغن گداخته رال سوده انداخته نگاهدارند و پاها را خوب شسته در روزی سه چهار مرتبه و زخم پر سازند و در نسخهٔ دیگر وزن روغن چهار دام و موم نیم دام است **اقوال حذاق** شیخ می‌فرماید که در علاج عام شقوق واجب است که تنقیه نمایند اگر خلط ردی باشد و تبدیل مزاج کنند اگر مزاج یابس باشد و روغن‌ها بنوشند خصوصاً روغن کنجد مقشر تا یک نیم اوقیه هر روز در آب افشردهٔ انگور و یا در نقوع مویز شیرین چند روز متواتر و همچنین طبیخ سرطانات نهری به آب و شکر و مداومت مالش روغن کنند و اگر از سردی باشد آن را طبیخ شلجم و برگ چقندر و طبیخ او و خصوصاً قیروطیات از آنها و از شحوم معروفه و مغزها و زفت و قطران نفع کند و اگر از گرمی باشد قیروطیات باردهٔ رطبه مضروب بعصارات باردهٔ رطبه و اصلاح غذا و استحمام به آب نیم‌گرم و منع شقوق لب به این طور کنند که قبل تعرض بنابر سبب او به قیروطیات و شحوم و امخاخ و روغن گل با زوفای رطب طلا کنند و این شقوق واقع را نیز زائل کند و چسپانیدن اشیای باریک مثل پوست بیضه و نی و پوست سیر و پیاز **و اما** ازالهٔ شقوق حادث لب پس از ادویهٔ جیده برای آن این است که بگیرند دردی بریان و علک‌البطم و بشحم مثل پیه ماکیان و مرغابی و عسل آمیزند و یا بگیرند مازو خام مثل غبار سوده بصمغ بطم بر آتش گداخته آمیخته و گویند که چرب کردن ناف وقت خواب و یا گذاشتن پنبه به روغن آلوده در سوراخ سُرّه بسیار نافع است و در شقوق پای اگر ممکن بود ازالهٔ او به ادامت نهادن پای در آب گرم و مالش او به روغن‌ها و شحوم کنند و خصوصاً شحم بز و بقر و حرام مغز به موم اندک قوام کرده و ایضاً روغن‌ها خصوصاً روغن بیدانجیر و روغن پایچه روغن صینی که این غایت‌النفع است و روغن که از چکیتی دنبه وقت نهادن او بر آتش بریزد بسیار نیکو است و حنا جیدست و خصوصاً به طبیخ حرمل سرشته و شیرج انگور جیدست بدان علاج کنند پس اگر فائده نشود احتیاج شود بپر کردن ادویهٔ مغزیه که در آن نافذ شود

چنان چه اطبا معالجهٔ آن می‌کنند بعد استحمام و نهادن پای در آب گرم باید که در آن کتیرا مثل غبار سوده پر کنند که این عجیب است و ایضاً بگیرند موم و روغن کنجد و علک‌البطم و میعهٔ سائله و جمع کرده پر کنند که این نیز عجیب است و ایضاً قطران بکنجد سوده بسیار عجیب است و کندر سوده به ادهان و شحوم خیلی سودمند و ایضاً طلا بسرطان سوخته سوده به روغن زیت و این در شقاق دستها انفع و اسرع است و یا بگیرند مغز پیاز عنصل و در زیت بجوشانند و در آن علک‌البطم بگدازند و در شقوق نهند و ایضاً علک‌البطم در زیت تنها بغایت مفید است و ایضاً بگیرند آرد مغز تخم بیدانجیر به اندک آب سوده و در پاشنه لزوم آن نمایند و ثفل روغن بیدانجیر برای شقاق مزمن متقرح نیکو است و یا بگیرند مرداسنگ و موم و زیت و عسل مساوی و آن را قوام سازند و یا سرطان نهری به روغن کنجد بپزند و بدان طلا کنند و ایضاً بگیرند دردی زیت و پیه بط و علک‌البطم و **علاج جید** مجرب من این است که بگیرند کتیرا و مثل غبار بسایند و بسفائج نصف وزن آن و کهربا و کندر هر دو سوده هر واحد ثلث آن و علک‌البطم هم چند کتیرا همه را به روغن بیدانجیر جمع کرده استعمال نمایند و گوئیم کسیکه استعمال مالش پاشنه به روغن هر شب بلافاصله نماید از شقاق آن را ایمن کند و علاج شقوق دست بعلاج خفیف شقوق پای نمایند و علاج شقوق میان انگشتان مثل آن کنند و خاص برای او این است که از بسفائج مثل غبار سوده ضماد سازند **صاحب کامل** گوید که این دو اشقاق وجه را نافع است موم سفید و روغن بنفشه گداخته بر آن کتیرا سوده انداخته بر چهره طلا نمایند **دیگر** موم زرد و روغن گل و زوفای رطب و پیه بط و نشاسته و کتیرا و لعاب بهدانه ادویه خشک را سوده و موم و پیه به روغن گداخته ادویه بر آن اندازند و در هاون حل کنند و صبح و شام بر شقاق طلا کنند بعد از آن‌که چهره را به آب نیم‌گرم بشویند و در حمام داخل شوند و به آب سبوس جواری بشویند و یا بگیرند دردی زیت و در آن اندک زفت بگدازند و برو طلا کنند و یا بگیرند پیه بط و دردی زیت و علک‌البطم و همه را گداخته بر چهره و لب طلا نمایند هرگاه آن را شقاق عارض شده باشد و یا بگینرد شاخ گوزن سوخته باریک سوده و با پیه بر سرشته بر شقاق طلا کنند **طبری** گوید که علاج شقاق پاشنه این است که بگیرند سبوس گندم و با تخم

خربزه کوفته در آفتابه بجوشانند به عده پای در آن نهند و بشویند و بعد نرم شدن بخرقهٔ درشت یا به‌کارد آلهٔ حک بخراشند حتی که شقاق و حوالی آن ا زجلد پاک گردد به عده بپارچه نشف نمایند و شق را به این دوا کبس کنند بگیرند پیه گردهٔ بز بی‌نمک و بگدازند و بر آن زفت رطب انداخته حرکت دهند پس همه شقوق را بدان کبس نمایند و بر این مداومت کنند که صحت تام بخشد و چون صحت یابد آن را پاک کنند و بزفت و مازو سوده و پوست انار کبس کنند که این تقویت آن محل کند و هر دو لب شق را منظم نماید و گاهی بر آن حنا به سرکه سرشته و مازو می‌بندند و این بعد زوال درد البته می‌باید و کسی که معتاد تشقق پاشنه و در سرما باشد که باید که در ابتدای فصل خریف فصد کنند به عده بر پاشنهٔ او موم روغن استعمال نمایند و پا را در جوراب پشمی بدارند و بر آن موزه بپوشند و از هوا البته نگاهدارند که از این زائل شود و در اندک مدت متملس گردد و گاهی به این طور علاج کرده می‌شود که بگیرند مغز پنبه دانه و باریک سائیده بر آن پیه بز غیر گداخته اندازند و هر دو را باز بکوبند و به دسته هاون بمالند تا مخلوط شود و مثل مرهم گردد پس بر موضع شقوق طلا نمایند که این در یک روز صحت بخشد **و اما** شقاق انگشتان و پشت کف را به این روغن علاج کنند که زفت را به روغن بجوشانند پس بگذارند تا روغن بالای آن آید چون سرد شود به عده آن روغن را بگیرند و از آن موم روغن ساخته بر شقاق دست و انگشتان طلا کنند که این در یک مرتبه کفایت کند چون از هوا حفظ آن نمایند و اگر این اثر نکند باید که اول شقاق را در حمام بشویند و پاک کنند به عده از پارچه نشف کرده به موم روغن مذکور طلا کنند و از هوا محفوظ دارند پوشیدن دستانه و رسانیدن دو آب مختلف بر آن از گرم و سرد واگر بر آب سرد عقب آب گرم مداومت نمایند از شقاق سالم مانند **و اما** کسی که دست و پای و چهرهٔ او در گرما و سرما هر دو متشقق گردد این به سبب حدت خون و غلبهٔ یبس بر آن باشد و علاجش استفراغ خفیف است به عده نوشیدن ماءالجبن به روغن بادام شیرین و میل تدبیر او به تدبیر مرطب معتدل برای خون کنند مثل نوشیدن ماءالشعیر و خوردن چوزهٔ مرغ و پایچهٔ بزغاله و مانند آن **ابن نوح** گوید که شقاق و تقشر پاشنه از یبوست غالب بود و علاجش این است که پیه بز بگدازند و بر آن مازو سوده انداخته

در هاون بمالند تا هموار گردد و در شقاق پر کنند و یا بگیرند پایچهٔ و در آن اندک قنه انداخته بپزند تا غلیظ گردد و بر آن نهند و یا بگیرند روغن و موم و به آب مرزنجوش و مغز ساق گاؤ و کتیرا و مازو با هم آمیخته بر آن نهند و یا به روغن صینی مالش کنند و اگر این فائده نکند ساعتی نیک در آب گرم نهند به عده این دوا بر آن نهند که یک اوقیه مرداسنگ سرمه‌سا کرده در یک رطل زیت بپزند تا غلیظ شود بعد از آن یک اوقیه بارزد و نیم اوقیه کتیرا در آن انداخته در هاون بمالند و استعمال کنند و یا بگیرند نخود و سوده با ترب بیامیزند و اگر شق وسیع بود در آن بعض این ادویه نهند و شقاق او منضم کنند و بدوزند و بربندند و اگر شقاق بدست و پای و جمیع بدن عام گردد علاجش این است که روغن کنجد یا روغن بادام شیرین تا یک هفته هر روز به قدر بیست درم به شراب رقیق مائی یا آب انگور سفید رقیق بنوشند بعد از آن برای تنقیه مطبوخ افتیمون بنوشند به عده یک هفته دیگر روغن بیاشامند و فصد استعمال ترطیب بدن کنند به اغذیه و استحمام به آب شیرین و مالش به روغن‌های مرطب و نهادن عضو در آب گرم که در آن سبوس جوشانیده باشند و یا مرهم که در آن لعاب بهدانه است و در قول صاحب کامل گذشت بمالند و یا در حمام داخل شوند پس هرگاه شقاق نرم گردد کتیرا مثل سرمه سوده بر آن پاشند و بعد آن نباید شست **ابن الیاس** گوید که آنچه از اسباب خارجی بود بگیرند موم صاف و روغن بنفشه و مغز ساق گاو و خطمی سوده و کتیرا و صمغ آلو مساوی سودنی را سوده و گداختنی را گداخته با هم آمیخته موضع منشق را بدان طلا کنند و یا موضع به آب گرم که در آن بنفشه و بابونه جوشانیده باشند بشویند و آنچه از اسباب داخلی باشد تنقیه خلط مجفف به مطبوخ افتیمون یا مطبوخ هلیلهٔ زرد مقوی به افتیمون و تربد کنند و از اطعمهٔ غلیظهٔ مؤلد سوداحذر نمایند و به اغذیه محمودالکیموس غذا سازند و هر روز شیر تازه یک اوقیه بنوشند و هر روز در حمام داخل شوند و آب نیم‌گرم که در آن بنفشه و خطمی و نیلوفر و خشخاش پخته باشند بر بدن ریزند و مالش بدن به روغن گل بنفشه یا کدو یا روغن گل بعد خروج از حمام نمایند و بر موضع منشق مغز ساق بقر و پیه ماکیان و بط و مرغابی و نشاسته و کتیرا و لعاب بهدانه طلا کنند و یا بگیرند موم صاف و روغن ساق گاؤ و روغن بادام شیرین و

روغن تخم کتان و روغن بنفشه و همه را آمیخته در آن زوفای رطب انداخته بر چهرۀ که جلد اوشق گردد طلا نمایند و یا بگیرند روغن گل و روغن بنفشه و روغن پیه بط و مرغابی و روغن پیه بز و در آن شاخ گوزن سوخته سوده آمیزند و بر لب منشق طلا کنند و بر آن پوست بیضه بچسپانند و در شقاق دست و پا و عقب ضماد زفت و کذا علک‌البطم که در قول صاحب کامل گذشت طلا کنند و یا کنجد سوده به روغن بنفشه آمیخته طلا نمایند و یا بگیرند بنفشه خشک و نیک سوده هر روز دو بار طلا کنند و هرگاه شقاق بزرگ پهن باشد به این دوا به نشود تنقیه بدن بعد نضج اخلاط مجففه به مطبوخ افتیمون یا بحب آن یا به مطبوخ هلیله کنند و دائم حمام استعمال نمایند و به اغذیۀ مرطبه مثل بایچۀ حملان و جدی غذا سازند و یا خضاب پای بحنا در لعاب اسپغول و حلبه سوده سرشته باید کرد و در شقوق عقب بگیرند روغن بنفشه و مغز ساق گاؤ و موم سفید و روغن اکارع و همه را گداخته مرداسنگ بر آن انداخته بر شقاق پاشنه طلا کنند **انطاکی** گوید که در علاج شقوق به سبب خارج مثل آفتاب و مباشرت مجففات مثل زرنیخ کفایت می‌کند صرف شحوم و لعابات و روغن‌ها و به سبب داخل که از فساد خلط و حدت او بود تنقیه و اصلاح غذا نمایند بعد از آن طلا کنند و از اشیای مختصه بشقاق چهره زوفای رطب و لعاب بهدانه است و بشقاق لب روغن حنا و بنفشه و بشقاق دست ادویۀ خشک سوده و بشقاق پای مازو و خاکستر بلوط و اما شحوم و موم و ادهان و زفت و مر و افیون و خاکستر شاخ گوزن و مرداسنگ برای مطلق شقوق است و کذا قشف و شحوب **ایلاقی** گوید که اگر سفیداب ارزیز و یا اسرب و روغن سندروس به سرشند و در ترقیدگی پر کنند نافع بود و اگر دست و پای از سرما ترقیده باشد شلجم را میان خالی کنند و موم روغن در میان نهند و بر خاکستر گرم بپزند و طلا کنند و اگر شلغم پاره کنند و در روغن بجوشانند و ضماد کنند روا باشد **گیلانی** گوید که در شقوق حادث از ماده قبل از تنقیه مبادرت بحمام نکنند بلکه تأخیر او تا تنقیۀ بدن نمایند و مالش مسکه را منفعت قویست و دوشیدن البان از پستان بر آن بسیار نافع و تنطیل به طبیخ بنفشه صبح و شام خیلی سودمند و سعوط به روغن بنفشه و مالش جمیع مفاصل و ناف به موم روغن نافع است و روغن معمول از سندروس در این باب منفعت بین

دارد و کذا شقاق مزمن غائر در لحم را بگیرند سندروس و روغن کتان و بپزند تا غلیظ گردد پس در شقاق بچکانند و آنچه رعایت آن بعد معالجه سزاوار است این است که موزه بپوشند و پای را از غبار و خاک محفوظ دارند و گاهی بورق به عسل آمیخته چند بار می‌چسپانند و نفع می‌کند و گاهی صمغ صنوبر بر آن الصاق می‌نمایند و ده روز بر آن می‌گذارند و اگر از آن چیزی کم شود تجدید آن کنند به عده موضع را بشویند

قشف و تقشر جلد یعنی خشونت و درشتی پوست

و جدا شدن پوستهای باریک از جلد

سبب قشف جلد خلط سوداویست که از احتراق رطوبت و رمادیت آن متولد شود پس اگر در آن حدت بود با قشف خارش باشد والا بی‌خارش بود و سبب تقشر جلد نیز مادۀ سوداوی محترق است مگر این حریف لذاع باشد و لهذا این بدون خارش مقلق نبود و گاهی تقشر قدمین از اذیت موزه پشمی و اشیای درشت بود و گاهی از جلد پیشانی قشور هلدیک جدا شود و با وی اندک حکه بود و آن مرض معروف بحکاک الجبهه است و در بحث قوبا در قول طبری مسطور شد **علاج** تدبیر این بعلاج شقاق جلد نمایند یعنی تنقیه بدن به مسهل سودا و ماءالجبن و ترطیب مزاج بخوردن لحوم بره و بزغاله و نوشیدن شیر تازه و استحمام دائم و لزوم آرام و مالش به قیروطیات و ادهان بارد رطب نمایند و در تقشر قدمین که از موزه و غیره عارض شود ضماد قابضات از ضماد غیر آن که در علاج شقاف مذکور شد باید کرد **صاحب کامل** گوید که تقشر جامد را این طلا نافع است مویزج و ترمس و قردمانا مساوی همه را باریک سائیده به سرکه حل کرده طلا نمایند و یا بیخ سوسن آسمانجونی سوده به عسل سرشته طلا کنند به عده در حمام داخل شوند و یا بگیرند گوگرد و نخود و پشک بُز و باریک سائیده به سرکه خمر سرشته طلا سازند و اگر مرداسنگ به سرکه و روغن گل بسایند و بر بدن طلا نمایند منفعت بین نماید **طبری** گوید که علاج قشف جامد فصد مریض است اگر در خون او چیزی از آن خلط بود تنقیه به فصد کنند و بعد چند روز از فصد این مطبوخ افتیمون بنوشانند بگیرند هلیلۀ سیاه و کابلی و زرد از تخم پاک کرده افتیمون در صره بسته هر واحد هفت درم

هلیله و شیر آمله هر واحد سه درم شاهتره افسنتین رومی هر یک ده درم حشیش غافث و قنطوریون دقیق هر واحد پنج در مویز منقی پانزده درم غاریقون و تربد هر دو نیمکوفته در صره بسته هر واحد یک‌درم همه را در پنج رطل آب بجوشانند تا به یک رطل آید مالیده صاف نمده هفت درم شکر بر آن انداخته نیم‌گرم بنوشند و این استفراغ به این مطبوخ برای استظهار است حتی که اگر در بدن او چیزی از آن خلط باشد مستفرغ گردد و هرگاه از آشامیدن این دوا فارغ شوند لزوم اطریفل صغیر به گلقند سرشته باید کرد و از همهٔ اطعمهٔ غلیظه مؤلد رطوبت غلیظ یا سودا مثل لحم بقر و صید و ماهی شور و شونیز و پنیر و مانند آن پرهیز کنند و نظر بقوت مریض نمایند اگر متحمل استفراغ دیگر باشد تنقیه سر او بحبی که در آن این قوت باشد مثل حب قوقایا کنند و بعد از آن ماءالجبن به روغن بادام شیرین و تلخ بنوشانند پس اگر بینند که بدن او تری اخذ نموده حال او نیک شد از شرب ماءالجبن باید دآن است که بدن او علاج قبول نمود و اگر جلد او به یک حالت بینند احشا و معدهٔ او را لمس نمایند اگر در احشای او فساد و غلظ باشد علاج آن کنند و تعدیل مزاج جمیع بدن او نمایند به عده روغن بنفشه و شیر دختران با هم آمیخته در بینی چکانند و بر همه بدن موم روغن در شبها متواتر طلا کنند بعد از آن امر بدخول حمام کنند و ترک اطالت در آن نمایند و بدان او به آرد باقلا و آرد کرسنه و مغز خربزه مع آب او بمالند و چون از حمام برآیند روغن بنفشه و روغن اکارع بر بدن بمالند پس اگر مرض دشوار گردد و به آب جو و آب چقندر و آب خبازی همه مطبوخ در شیشه تا آن‌که متحد گردند بعد از آن که بر آن روغن بنفشه و روغن اکارع و روغن نیلوفر انداخته در شیشه بجنبانند تا یک ذات شود حقنه کنند در هر روز یک دفعه که به این تدبیر صحت یابد و نافع‌ترین چیزی که در این مرض دیده‌ایم میاه شبیه است که آن نیم‌گرم باشد شرب او و جلوس در آن نمایند و اگر با قشف خارش باشد با وجود این ادویهٔ مذکوره نفع می‌کند آن را آب چشمهٔ کبریتیه و مالش به روغن دفلی با سرکه به این طور که برگ خرزهره و روغن بجوشانند تا آن‌که روغن سبز گردد و به عده این روغن با سرکه آمیخته بمالند که این خارش و تقشر جلد زائل کند و لازم است که صاحب این مرض از هوای مقشف و استحمام به آب و نمک بارد باشد یا حار حذر نماید **ایضاً** او گوید که تقشر جلد که او داءالجبه در جمیع بدن است قریب بقشف جلدست و سبب

فاعل هر دو قریب یک دیگر است غیر آن‌که خلط موجب تقشر حریف لذاع بود و این خلط یا خون باشد که حدت پذیرد و آن را عفونت حریفه بیامیزد و یا رطوبت بود که متعفن شود و حدت یابد و یا صفرا حادالکیفیت لذاع باشد و یا سودا شدیدالحرارت به سبب احتراق اخلاط بود و هر سبب که از این اسباب باشد علاج واحدست و تغیر در آن اندک بود و من در معالجهٔ این ادویه که مقابله این اسباب کنند جمیع جمع می‌کنم پس می‌باید که فصد مریض از هر دو دست او کنند اگر قوت او اطاعت کند میان هر دو فصد فاصلهٔ کمتر از یک هفته دهند و بعد فصد تنقیه به این مطبوخ نمایند افسنتین هفت درم شاهتره تمرهندی از لیف و تخم پاک کرده پوست هلیلهٔ زرد هر واحد بیست درم پرسیاوشان ده درم ترنجبین پانزده درم آلو سی عدد عناب چهل عدد و در بغدادی یک کف برگ عنب‌العثلب یک کف لک کوفته ریوند چینی هر واحد بیست درم پرسیاوشان ده درم ترنجبین پانزده درم آلو سی عدد عناب چهل عدد و در بغدادی یک کف آن پنج درم شکر و بیخ درم روغن بادام شیرین انداخته بنوشند و دو سه مرتبه به این مطبوخ تنقیه نمایند تا آن‌که قوت او قریب بسقوط گردد و از غذا براسفیدباج مرتب بلحم گردن بزغاله و بر مغز سر آن اقتصار ورزند و اگر میسر نشود مزورهٔ مرتب از ماش و کدو و اسفاناخ دهند و از مزورات نزد تنقیه منع کنند تا قوت او باز آید پس اگر قوت بینند و مرض زائل نشود و فصل ربیع باشد ماءالجبن مصنوع به افسنتین و هلیلهٔ زرد و ریوند بنوشانند و به این تنقیه او بسیار نمایند و غذا در ایام شرب ماءالجبن زیرباج مرتب بپایچهٔ بزغاله و لحم بچهٔ مرغ باشد و این ماءالجبن مذکور هفت روز بیاشامند مگر آن‌که اسهال بر آن اسراف نماید که در آن صورت این دوا از آن قطع کنند و سکنجبین سفرجلی بنوشانند پس اگر سکنجبین معدهٔ او را قرع یا امعاء او را لذع کند آن را به روغن گل و تخم بارتنگ یا اینها را تنها بدهند حتی که شرب او تا بیست روز تمام شود به عده قطع آن کنند و بمزاج او نظر نمایند اگر مزاج حدت پذیرد لزوم شرب ماءالشعیر بجلاب کنند تا آن‌که مزاج او اعتدال یابد بعد اعتدال لزوم مالش به موم روغن کنند که این چیزیرا که در جلد باشد خارج کند و روغن بنفشه و روغن نیلوفر بمالند که از طبیعت اینها مائل کردن خلط بسطح بدن یا ردع آن است هرگاه حاد باشد و امر بدخول حمام سه روز یک بار کنند و بدن او را بسبوس میده یا آرد باقلا یا آرد نخود یا تخم خربزه و خیار و بادرنگ کوفته یا به آب برگ

بید کوفته افشرده بمالند پس این مرض به این تدبیر بیشک زائل شود و واجب است که عنایت طبیب بحفظ او از اطعمۀ غلیظه و حریفه و حاده اتم باشد و بعضی اوائل ذکر کرده‌اند که اغتذا به آرد گندم و باقلای مقشر بسیار طبخ داده به روغن بادام شیرین خوردن این مرض را زائل کند **ابن الیاس** گوید که در تقشر جلد هر صبح شربت بنفشه و ترنجبین هر واحد ده درم به آب گرم حل گرده بنوشند و غذا مزورۀ ماش به مغز بادام و نخود سازند و تا شش روز بر این نهج سلوک نمایند و هرگاه نضج تام در قاروره پدید آید تنقیۀ بدن به این مطبوخ کنند بنفشۀ خشک هلیلۀ کابلی و زرد و سیاه هر واحد پنج درم سنای مکی هفت درم بسفائج تربد خراشیده کوفته گل سرخ نیلوفر تخم کاسنی اصل‌السوس مقشر کوفته هر واحد سه درم اسطوخودوس چهار درم مویز منقی ده درم آلو سیاه و عناب و سپستان هر واحد بیست عدد همه را در سه رطل آب بجوشانند تا به یک رطل آید در آن فلوس خیارشنبر و ترنجبین هر واحد پانزده درم مالیده صاف کرده سحرگاه بنوشند و بعد اسهال در آخر روز بمزورۀ ماش و نخود و مغز بادام و گوشت بچۀ مرغ و ماکیان و بزغاله غذاسازند و بعد تنقیۀ تام ترطیب بدن بماءالجبن کنند و در هر هفته دو مرتبه حمام استعمال کنند و بعد خروج از حمام مالش بدن به روغن بنفشه و روغن بادام شیرن و روغن کدو نمایند و یا بگیرند روغن بنفشه و روغن کدو و روغن مغز ساق بقر و روغن پیه بط و ماکیان و بز و موم سفید و از آن قیروطی ساخته بر بدن بمالند و صاحب او از اغذیۀ غلیظۀ مولد سودا و حریفۀ محترق اخلاط حذر کنند و امر این مهمل نگذارند چه گاهی مودی بجذام می‌گردد **سعید** گوید که علاج تقشر جلد و تنفط آن به اصلاح اغذیه کنند زیرا که اکثر این مرض کسی را افتد که دوام ماکولات ردیه نماید و کسی را که چرک بدن او کثرت نماید و کسی را که حمام کند و ترطیب ترک نماید و ادمان اشیای یابس کند پس اگر بدن ممتلی از خون ردی باشد فصد مریض کنند و اگر غالب غیرخون بود اسهال او نمایند و امر بدخول حمام کنند و تعدیل غذای او نمایند و اسفیدباج چوزۀ مرغ دهند و بعد از آن اطلیه استعمال کنند و این طلا تقشر جلد را نفع می‌کند مرداسنگ و ترمس بیخ سوسن آسمانجونی و بیخ کرم ابیض معروف بفاشرا این همه را کوفته بیخته به روغن گل طلا سازند و بعد طلا مریض را

بدخول حمام امر کنند پس اگر نفاخات حادث از تنقط مملو بمائیت باشد بشکافند و زرداب بیرون آرند و بر موضع مرداسنگ به گل رخام و اقلیمیای فضه به روغن گل نهند تا سخت گردد

چهاجن و اپرس

خشونتی است سرخ یا سیاه رنگ که در دست و پا به همرسد و جلد توبر مثل قوبا متقشر شود و گاهی در تمام بدن نیز حادث گرد و اکثر بعد زوال مرض آتشک یا از خوردن کشته‌جات افتد سببش مادهٔ محترقه است **علاج** هرچه از تعدیل و تنقیه در بحث آتشک مذکور شد حسب حاجت به‌کار برند و صابون عراقی را به گلاب سائیده طلا نمایند و بعد یکدو ساعت به آب گرم بشویند و اعادهٔ آن کنند و دیگر ادویهٔ مفرده و مرکبه نافع این مرض که بقلم می‌آید حسب ضرورت به عمل آرند بخور نافع چهاجن پوست مغیلان پوست درخت انبه هر یک نیم آثار در دو آثار آب اندر دیگ سر محکم بسته بجوشانند به عده لحاف را پوشیده بخار آن بدست و پا رسانند و به آب نیم‌گرم آن دست و پا را بشویند پس مسکهٔ گاؤ بمالند **نوع دیگر** کئائی خرد بانچ و رگ و شاخ ریزه ریزه کرده به آب در آوند گلی به دستور جوشانیده دست و پای مریض به روغن گاو چرب کرده مالیده بخار آن گیرند هرگاه آب نیم‌گرم بماند دست و پا بشویند **نوع دیگر** پوست درخت نیم یک دام تومری تلخ یک عدد هر دو را کوفته در چهار آثار آب جوشانند تا نصف بماند دست را بر بخار آن بدارند و بعضی نیمدام کائپهل هم داخل کرده‌اند **نوع دیگر** فلفل سیاه را در آب جوشانیده عضو مؤف را بر بخار آن بدارند یا لته کهنه بدان آب تر کرده بر آن گذارند خشکی که به شکل قوبا بر دست و پا یا عضوی دیگر بعد از آتشک حادث شود برطرف گردد **دوایی که** نافع چهاجن و اپرس و سهل و قوی‌الاثر است تخم خشخاش سفید در شیر میش پا در آب سائیده صبح و شام هر دو وقت بمالند در ده روز صحت کلی حاصل شود **ایضاً** بالائی شیر با حنا سوده آمیخته بر کف دست مالیده باشند **ایضاً** شیر بز یا گاو نیم آثار جوش دهند و سرکهٔ انگوری نیم پاؤ در آن آمیزند هرگاه شیر پاره شود از پارچهٔ لک آب او صاف کرده در شیشه بدارند و همین آب بدفعات مالیده باشند **ایضاً** نوشادر در روغن تلخ بسایند و بر دست و پا بمالند **ایضاً** شیر آک یک قطره با

یک قطرۀ روغن کنجد حل کرده بر دست بمالند در یک هفته صحت یابند **ایضاً** شیرآگ در ظرف گلی بگیرند و فلفل گرد سائیده در آن آمیخته بمالند **ایضاً** که چهاجن نفع تمام دارد بگیرند قسط یعنی کوته به قدر نیم پاؤ و بکوبند که مانند دلیه شود در دیگچی دهن وسیع انداخته آب به قدر مطلوب اندازند و بجوشانند تا قوت او در آب آید به عده آتش را زیر او کم کنند تا چهار گهری روغن زرد بر دست بمالند بعد از آن بپارچه پیچیده زیربغل دو گهری بدارند تا گرم بمانند و دو سه روز اگر سردی نرسانند بهتر است و اولی آن‌که این عمل در شب کنند و باز همچنان بخسپند و این دوا مجرب است از یک روز زیاده حاجت نمی‌افتد و اگر چهاجن در تمام بدن باشد همان قدر قسط زیاده بگیرند و در دیگ کلان جوشانیده در آن به دستور بنشینند و روغن بمالند **دوایی که** از بیاض والد مرحوم منقول است تال مکهانا در شیر میش سائیده در روز و شب پنج شش بار بمالند اپرس را که از مواد سودا در دست به هم می‌رسد در دو هفته دور می‌کند **دیگر** برای اپرس که در دست می‌شود رسکپور رسوت صندل سفید صندل سرخ هر یک یک توله مرداسنگ یک ماشه روغن گاؤ ده توله روغن را چند بار بآب شسته ادویه سائیده آمیخته ضماد می‌نموده باشند **روغن** جهت چهاجن بگچی دو توله سیندور چهار توله بنگ اعلی هشت توله روغن کنجد نیم سیر اول روغن را بجوشانند چون کف بنشیند سیندور بیندازند بعد یک ساعت بگچی و پس از یک ساعت دیگر بنگ انداخته فرود آرند وقت خفتن در دست و پا هرجا که باشد به این روغن مالش نمایند و بر آتش دست و پا را گرم سازند و دو گهری چرب کرده با هم مالیده بر آتش گرم کرده باشند **ضماد** برای چهاجن برگ حنا گشنیز خشک شب یمانی پیرماکهار سائیده ضماد نمایند و برگ هر درختی که باشد نهاده بپارچه پیچیده بخسپند و صبح بشویند و همچنین چند روز به عمل آرند طلا برای چهاجن مجرب حکیم اکمل خان پاره کته اجواین خراسانی هر یک یک دام روغن گاو چهار دام در ظرف مس با چوب نیم سه روز سحق نمایند بعد از آن طلا کرده به آتش گرمی دهند **ایضاً** سریش سیندور هر یک یکدام زرنیخ زرد صبر سقوطری هر یک نیمدام مغز تخم تربوز یکدام سریش را با قدری آب بر آتش حل کنند و اجزا را کوفته بیخته داخل نمایند تا مثل مرهم شود قدری از آن بر کاغذ پهن کرده

بر موضع شقاق بگذارند تا هفت روز **ایضاً** خاکستر زقوم خاردار نیم دام شنگرف یک دام هر دو را در مسکه گاؤ حل کرده حبها بسته نگهدارند هر روز اندکی به آب سائیده بمالند مرهم برای چهاجن و آثار مواد سوداویه و یبوست آن مجرب حکیم شریف خان صاحب گل بنفشه ریشه خطمی موجوه هر یک یک توله روغن چنبیلی دو توله روغن گل یک توله چربی گردهٔ بز موم سفید آرد جو مغز ساق گاؤ هر یک یک توله هر سه ادویهٔ اول را در آب شب تر نموده لعاب آن را بگیرند و به دستور مرهم تیار نمایند **مرهم دیگر** برای اپرس و چهاجن سم اسپ سوخته آملهٔ سوخته هر یک سه جزو کمیله یک جزو سهاگه خام نیم جزو در روغن تلخ مرهم ساخته بمالند

سحوج جلد یعنی خراشیدگی پوست بدن

و این گاه با ورم و گاهی بی‌ورم همه جلد خراشیده شود و منقطع گردد و یا متعلق باشد و محتاج به الصاق گردد و به قول **طبری** سحج جلد از اسباب بسیار حادث می‌شود چنان چه از برداشتن چیزی درشت بر پشت یا بر سر و وقوع بر آن و یا از لغزیدن از آن و یا از سواری اسپ عریان و یا از تنگی موزه و شراک نعلین و یا از کشیدن ریسمان بر بدن بزور و گاهی از این اسباب نفاطات به همرسد **علاج** اگر به سبب ملاقات اشیای درشت و یا به سبب سواری اسپ و یا به سبب تنگی موزه و مانند آن پوست بدن خراشیده شود فصد کنند و خرقه را به گلاب تر کرده بر آن نهند بعد آن مرداسنگ گل ارمنی سائیده به گلاب و روغن گل آمیخته طلا نمایند و یا روغن گل بمالند و گل سرخ و برگ مورد هر دو سائیده بر آن پاشند و یا مرهم سفیداب کافوری نهند و اگرچه چرم کهنه که زیر پاپوش می‌باشد آن را بسوزانند و به روغن گل آمیخته طلا کنند خراشی که به سبب موزه حادث شود نافع بود و همچنین مالیدن کدوی سوخته نیز عجیب است و لعابات را در برف سرد کرده روغن بنفشه و اندکی کافور آمیخته طلا کردن برای سحجی که به سبب کشیدن ریسمان واقع شود مفید بود و اگر به سبب عرق حاد پوست کنج ران و اطراف خصیه و عانه خراشیده شود باید که کمیلا و خاکستر برگ حنا و روغن حنا آمیخته ضماد کنند و یا حکاکه که سرب و سفیدهٔ ارزیز و مرداسنگ را در روغن حنا طلا نمایند نافع بود و مر و کندر و دم‌الاخوین و مرداسنگ برابر سوده

پاشیدن نیز مفید است **اقوال اطبا** سویدی گوید که ذرور پوست نی فارسی سوخته و کذا صنوبر صغار و کذا ریه خشک سوخته و کذا گلنار و کذا ریم سوخته و ضماد خاکستر کاذغ و کذا پیه ماکیان و پیاز سوده و کذا انار خام و آب عنب‌العثلب هر واحد برای سحج موزه نافع است **طبری** گوید که علاج سحج و نفاخات که از تنگی موزه و آنچه از سواری اسپ حادث شود قریب یک دیگر است باید که تنقیهٔ صاحب او از فصد کنند بعد از آن که موزه را بپارچه در آب سرد تر کرده سرد نمایند پس هرگاه حرقت و رشح زرداب ساکن شود علاج بقعه به این دوا کنند بگیرند مُرداسنگ و سفیداب ارزیز هرواحد یک جزو زردچوب نیم جزو به عده موم و روغن گل گداخته از آتش فرود آورده ادویهٔ خشک سوده آمیخته حل سازند و بر آن اندک اندک بول اطفال ریزند (زیرا که بول ایشان را خاصیتی است که چون بر موضع منفعل نهند داغ کند و صدید قطع نماید) و بر موضع استعمال نمایند که این در حسن تاثیر مجربست و بعضی اطبا سفیدهٔ بیضه عوض بول طفل می‌آمیزند و این بهر تسکین وجع و حرقت بهتر است غیر آن‌که مدت صحت طول می‌نماید و از آنچه بر سحج طلا می‌نمایند این مرهم است بگیرند زردهٔ سه بیضه و در دیگ اندک آب و قدری روغن گل انداخته این زردهٔ بیضه بر آن ریزند و دائم حرکت دهند و آن بر آتش باشد حتی که منقطع شود به عدها زان برآرند و در هاون کنند و بر آن اندک سرب محکوک و اندک روغن گل اندازند و حل کنند بعد از آن طلا کرده خرقه بر آن بپوشند و بدان بچسبانند و این در نشف چرک و قطع صدید او مجرب است **و اما** نفاخات را باید که بسر سوزن بشکافند و جلد او بر آن گذارند و بگیرند حب‌المحلب مقشر باریک سوده مغز نان خشکار یا جواری با وی بکوبند و بر آن موضع یک شبانه‌روز بربندند که نشف او کند و جلد را بر گوشت بچسپاند و حلب‌المحلب گاهی مضغ می‌کنند و بر آن می‌نهند و هرگاه موضع گرم شود لابدست از تنقیه به فصد و تبرید موضع به عده استعمال چیزی که ذکر کردیم و ملاک امر در سحج جلد و نفاخات حفظ آن از آب سرد و گرم است تا آن‌که وجع زائل شود و زرداب منقطع گردد پس آب سرد و هرگاه خشک ریشه گردد آب مستعمل گرم بود و استعمال این در آن بقایای وجع آن را زائل کند و حمرت حادث در آن ببرد و بعضی اطبا قطع جلد نفاخه می‌کنند

و علاج موضع بدان چه مذکور شد می‌نمایند و **ابن یسار** ارباب نفاخات موضع را اولاً به فصد امر می‌کرد به عده طلا بزهرهٔ نر گاؤ مع گل ارمنی بر موضع می‌نمود و ما این را آزمودیم پس مولم به الم شدید یافتیم الا اثر محمود می‌کند و آنچه در علاج این از پیرزنان اخذ کردیم این است که بگیرند آرد برنج پنج درم و نمک پنج دام و بر آن روغن بنفشه انداخته در هاون بمالند تا مثل مرهم گردد پس بر موضع طلا کنند و اطبای اهل شام پوست درخت انگور کهنه می‌گینرد و آن را باریک سائیده با هم چند آن سفیدهٔ ارزیز می‌آمیزند به عده به اندک سرکه جوش می‌دهند تا سرکه برود پس گرفته بر آن اندک روغن گل چکانیده خوب حل می‌کنند و بر موضع طلا می‌نمایند و اثر محمود می‌کند و اگر سحج اندک باشد و در آن سرد کردن موضع بخرقه بارد تا آن‌که سرخی تسکین یابد کفایت باشد و بدین استغنا از استعمال مرهم و سائر ادویه بود **و اما** مشققه که آن سحج حادث از سواری اسپ عریان است و وجع او مقلق بود باید که فصد صاحب او کنند و از استعمال آب در آن منع نمایند که از آن خوف ورم و طول مدت او و از مان او بود و همه آنچه در سحج جلد ذکر کردیم دوای این است و عرب در این استعمال می‌کنند موی چهارپایه سوخته بخمر و جمیع کسانی که ایشآن را سحج جلد به هم رسد و آن مضغطه بود یا مشققه از فصد ایشان و قطع ادویهٔ حاره و نوشانیدن ماءالشعیر و اقتصار بر مزورات چاره نیست و در این همه نزد قرب صحت خارش ظاهر می‌شود از خاریدن منع کنند و خارش در جراحات علامت شفاست و جالینوس ذکر کرده که خارش در موضع الم در ابتدای مرض دلالت می‌کند بر تزاید مرض و عظم او وارد و آخر مرض دلالت بر زوال او می‌نماید و گفته که این عام در جراحات و اورام متقیحه است **و اما** جرحبل یعنی کشیدن رسن به شدت که از آن جلد خراشیده شود و آن شبیه بسوختگی آتش بود مثلاً و الم مفرط آرد و اگر بگذارند حتی که زیر او خشکریشه به هم رسد نکات او عظیم گردد علاجش این است که به آب اسپغول برآرند و بر آن اندک روغن بنفشه و قلیلی کافور اندازند و خرقه بدان تر کرده سرد نمایند و دائم سرد کرده بر آن موضع بدارند تا آن‌که پوست او جدا گردد و بعد از آن بمرهمی که در حرق‌النار بیاید علاج کنند و از سبیل این علت است ابدا که آن را تریاقی ماند و طمع در ازالهٔ او

نباید داشت سیما اگر جلد محترق گردد و آنمرور ایام زائل شود و اگر این در طرف عضله و وتر باشند از آب سرد محفوظ دارند سرما باشد یا گرما و موضع و جمیع بدن را به روغن غرق دارند و اگر در بدن فضول باشد از فصد باک نیست اگر از آن مانعی نباشد **شیخ‌الرئیس** می‌فرماید که اگر جلد محتاج به الصاق باشد معالجه به الصاقی نمایند که در باب جراحات گفته آید و لازم است که حتی‌الامکان جلد را قطع نکنند بلکه بر آن منبسط سازند و اگرچه به مرات باشد که در آخر امر ملتصق شود پس اگر نچسپد بمراهم ملصقه بچسپانند و اما بر مکشوف بهتر آن است که بر آن دوا بغیر ربط استعمال کنند مگر آن‌که ممکن نبود زیرا که تجفیف او به ادویه بمعونت هوا بهتر است و اما سحج خفیف پس ادویه جیده برای سحج مفرد و خصوصاً سحج موزه را این است که بگیرند شش و خصوصاً ریهٔ حمل و بر آن بچسپانند که از این به شود و اگر ورم نباشد جلد کهنه سوخته یا روغن گل و زرنیخ سرخ آن را نفع دهد و کدوی سوخته بسیار عجیب و موثوق به است و خاصةً در سحج موزه و از ادویه خاتمهٔ ملحمه مدمله همه آن است که در آن قبض خفیف باشد مثل اقاقیا و مازو و خصوصاً سوخته و چون آن را بسجوج خفیفه و سخیفه به عمل آرند کفایت کند و ایضاً گاهی مرهم ابیض کفایت باشد و از ادویهٔ قویتر این است که بگیرند سفیداب و اشق و روغن گل و روغن مورد و روغن بیدانجیر و روغن سوسن و اشق را در آب و شراب حل کنند و از آن مرهم سازند و گاهی مرداسنگ تنها به شراب کفایت کند و سماق سحج خفیف را خشک کند و حنا مانع ورم است و از نطولات و خصوصاً چون شقاق از سلخ حادث شده باشد آب عدس و طبیخ کرسنه و عدس و آب بحر نیم‌گرم است و تضمید بدردی خشک سرکه یا شراب و اما اگر جلد همه زائل شود محتاج بمنع ورم باشد بچیزی که در آن تجفیف و ختم قوی بود و در این امر دشوارتر باشد **ابومنصور** در باب سحج و عقر می‌نویسد که هرگاه موضعی از بدن بخراشد باید که مبادرت هنگام تشریح نمایند و بر آن آب سرد مقدار کثیر بریزند تا آن‌که گرمی او ساکن شود و کثیف نماید و اگر ممکن نبود بر آن خرقه کتان در گلاب تر کرده سرد نموده‌اند و هرگاه نیم‌گرم شود اعاده او کنند و چون گرمی و حدت تسکین یابد مرداسنگ را به گلاب سوده بر آن طلا کنند و اگر حکه و وجع و حرقت باشد علاج بمرهم

سفیداب نمایند و اما نفاخات حادث از ضغطه شود را بشکافند و بعد سکون سوزش خاکستر چرم زیر پاپوش کهنه بعد چرب کردن موضع به روغن گل بپاشند و بربندند **ابن الیاس** گوید که اگر از سحج جلد چیزی عظیم با خارش و درد حادث شود علاجش فصد باسلیق و اخراج خون به قدر قوت و سن و فصل است و بعد سکون درد و خارش پارچهٔ مبلول به گلاب بر برف سرد کرده بر آن نهند و یا مرهم مرداسنگ معمول بسفیدهٔ ارزیز یا مرهم مرتب از زردچوب و موم صاف و روغن بنفشه و روغن گل و سفیدهٔ بیضه بر آن گذارند و بر سحج حادث از مدخیل خاصةً از لعاب بهدانه و لعاب اسپغول و لعاب تخم کنوچه و روغن گل و روغن بنفشه به اندک کافور قیروطی ساخته طلا کنند و گاهی سحوج و تشقق در کنج ران و زهار و متصل خصیتین از انصباب عرق حاد لذاع حادث شود پس هر صبح جلاب از عناب ده عدد و بنفشه پنج درم و شکر سفید ده درم بنوشند و غذا مزورهٔ ماش خورند و بعد از آن تنقیهٔ بدن به مطبوخ فواکه یا حب بنفشه کنند و از تناول لحوم و حلویات و از اغذیه و ادویهٔ حاره و حریفه حذر کنند به عده بر بدن روغن حنا مالیده خاکستر حنا بپاشند و یا بگیرند برگ بید خشک و گل سرخ و بنفشه و مرداسنگ مساوی و کوفته بیخته بر آن پاشند **جرجانی** گوید که وضع خراش را برهنه کنند تا سردی هوا بدان رسد و یخ بر آن بمالند و طبیخ و نقوع آن سخت سودمند بود و شش را کباب کنند و بر آن موضع نهند ورم و درد را ببرد و در است گرداند

امراض شعر یعنی بیماریهای که تعلق بمو دارد

حزاز که آن را ابریه نیز گویند و بعضی اطبا قشون نامند که او در سریانی سبوس است و آن اجزای رقیق مشابه سبوس باشد که از جلد سر جدا شود و سببش یا رداءت مزاج سر است یا فساد مزاج همه بدن به سبب غلبهٔ اخلاط بلغمیه مالحه یا سوداویه محترقه و یا به سبب بخارات رویهٔ مرتفعه به سوی سر از این اخلاط و **شیخ** می‌فرماید که حزاز اعنی سبوسهٔ که در سه پیدا می‌شود قسمی از تقشر خفیف است که سر را عارض گردد به سبب فسادی که در مزاج او عارض شود بتاثیر خاص در سطح اعلی از جلد و ردی‌تر او آن است که نوبت او بقرحه گردن و بفاسد نمودن

منابت شعر رسد و از مادۀ حادۀ بورقیه یا خون سوداوی می‌باشد و گاهی به سبب سوءمزاج سر بود که آنچه بدان رسد فاسد گردد و گاهی صرف یبوست عارض مزاج دماغ آن را پیدا کند و سائر مزاج بدن جید بود و گاهی بشرکت عضوی یا سائر بدن باشد و **انطاکی** گوید که اطلاق اسم حزاز بر قوبا کرده می‌شود والا اکثر استعمال اطلاق حزاز بر آن است که مخصوص بسر باشد و قوبا بر غیر آن و از فساد خلط زیرجلد سر حادث می‌شود پس اگر همه بدن صحیح باشد خلط مخصوص بسر بود والا بشرکت باشد و سبب مادی او هر خلط است که کیفیت او فاسد گردد و کسیکه تخصیص او ببلغم و سودا نموده آن تحکم است و ثوران او هر منجر می‌کند مثل خردل ردی‌الکیفیت و اگرچه رطب باشد مثل هندوانه و غلیظ مثل باقلا و هر قدید و حریف و سبب فاعلی حرارت محترقه است و صورت او اجسام خشنۀ تر یا غیرتر و غایت او انسلاخ جلد و فساد منابت شعر علامتش این است که اگر رطب باشد پس اگر تر به افراط بود مرکب باشد والا اگر غلیظ مائل بسفیدی بود در بلغم باشد و یا مائل بسرخی بود پس از خون باشد والا بالعکس و قول جالینوس که از حزاز حادث از صفرا رطوبات رقیق مترشح می‌شود ظاهر امر او بصفرای ممزوج ببعض رطوبات باشد و اگرچه حسی بود حاصل امر آن است که این مرض قطعی الدلالت بالوان چیزی که از آن خارج شود بر مادۀ او بود و **سعید** گوید که استدلال بر غلبۀ بلغم از سفیدی رنگ حزاز و جلد سرد بر غلبۀ خون سوخته یا صفرای محترق بسیاهی یا شقرت یا غیرت رنگ توان کرد و سن و مزاج و تدبیر سابق نیز دلالت بر ماده موجبه نماید و **طبری** گوید که این علت را نخاکه گویند و این از بخارات رطوبت متکرجۀ عفنۀ رقیقه می‌شود و این اسلم انواع در امراض جلد سر است **جالینوس** ذکر کرد که این مرض همه بدن را عارض می‌شود والا اکثر عروض آن در سر و حاجبین می‌باشد و اکثر این علت کسی را حادث می‌شود که در معدۀ او رطوبات و مزاج دماغ او رطب بود و گویند که این مرض اکثر در صبیان و مشایخ عارض شود **علاج** اگر اندک و نو بود سر را از ادویۀ جالیه مثل آب چقدر آرد نخود خطمی سبوس گندم با سرکه آمیخته بشویند و رغن بنفشه و روغن کدو بمالند یا آرد کرسنه و ترمس بلعاب اسپغول ممزوج ساخته و یا مغز خربزه و تخم آن و آرد باقلا و سبوس مالیده بشویند پس روغن بمالند

و اگر بسیار و مزمن بود اول مسهل بلغم و سودا دهند بعد از آن ادویهٔ جالیه در سر اندازند و تدهین و تعاهد حمام کنند و به ادویهٔ قوی‌الجلا مثل آرد نخود و بورق و حلبه و زاج سفید و خردل و مویزج به سرکه آمیخته بشوین دو بار دیگر بچیزی از لزوجات مثل روغن بنفشه و خطمی و کتیرا و لعابات و مانند آن طلا کنند و اگر زهرهٔ نر گاؤ یک درم بورهٔ ارمنی دو درم آب چقندر چهل درم با عسل آمیخته طلا نمایند نافع بود و **ایضاً** زهرهٔ گاؤ به روغن سرشف آمیخته مالیدن و کذا پیاز دشتی سائیده در شهد آمیخته و همچنین بهنگره آمله پوست هلیله چرک آهن تخم نیل پهکری مساوی در سرکه سوده و ایضاً نمک باریک سوده به روغن گل آمیخته مالیدن نافع سبوسه جلد و سر است و اگر آب لیمو و شکر یک جا کرده بر سر بمالند و بعد دو پاس سر بشویند نافع بود و این دوا برای حزاز معمول حکیم علوی‌خان ست آرد نخود چهل درم حلبه بورق نان سبوس زجاج سفید سوده هر یک هشت درم گل خطمی شش درم کوفته در سرکهٔ خمر که ممزوج به آب باشد سرشته بر سر مالند و از روغن گل ممزوج به سرکه خمر چرب کنند **اقوال حکما** سویدی گوید که ضماد عصارهٔ شجرهٔ بی‌مالک تا پنج روز متواتر مجرب من است و کذا موم را بر آتش اندک گرم کرده بدان حزاز را کبس نمایند و هرگاه موم سرد شود باز گرم کنند و اعادهٔ کبس او نمایند و این فعل تا سی و پنج مرتبه کنند تا آن‌که حزاز از پوستی که بالای اوست پاک گردد به عده شخصی روزه‌دار موم را نجاید و بر حزاز ضماد کند و همچنین تا سه روز متصل به عمل آرند بالخاصیت آن را نافع و مجرب من است و **ایضاً** ضماد بشاهترهٔ تر یا خشک و غسل سر طبیخ آن مجرب است و کذا پیاز عنصل و زیت بجوشانند که قریب بسوختن رسد پس پیاز دور کنند و در زیت گوگرد زرد و موم افزوده قیروطی سازند برای حزاز از مجرباتست و طلای روغن بادام تلخ و کذا مرمکی به آب چقندر و کذا خاکستر پرسیاوشان و کذا حب‌الآس به آب چقندر پخته و کذا پیاز بلبوس به سرکه و کذا زجاج سوخته به روغن زنبق و کذا اشق به سرکه عنصل حل کرده و تنکار آمیخته بعد خراشیدن حزاز و کذا خردل و عسل و کذا جزا که آن زوفراست به روغن گل آمیخته و کذا برگ نیل و کذا برگ کبر به سرکه و کذا پیه بزورقت رومی و کندر و کذا فوه‌الصبغ به سرکه و کذا عصارهٔ کرنب و کذا سرگین فاخته به آب

ترب سرشته چند مرتبه که عجیب است و کذا خاکستر شاخ انگور و سرگین موش و سرکه و زیت خوشبو با هم پخته و کذا آب زهرهٔ گاؤ و آب گندنا و نطرون و کذا شونیز به سرکه و کذا ریوند به سرکه و کذا صمغ کنار و کذا حنا به سرکه سرشته تا بیست مرتبه و کذا خربق سفید و آرد نخود به سرکه و کذا شبت و زفت باریک سوده به آب حل کرده و اکل و ضماد حلبه و کذا پوست ترنج و کذا جوز جندم و کذا جوزبوا و کذا حب‌الصنوبر کبار و غسل سر بکندر و نطرون و کذا طبیخ نخود سرخ و کذا آب زفتی و شرب او و کذا طبیخ قنطوریون دقیق بدفعات هر واحد نافع حزازست **ابوسهل** گوید که در حزاز سر باید که تنقیهٔ بدن کنند بدوای مسهل اگر بدن ممتلی باشد به عده ملوخیا استعمال نمایند و سربدان بشویند و یا آب چقندر و آرد نخود و آرد ترمس و خطمی و آرد باقلا و آب حلبه و اسپغول و مغز خربزه هر واحد از این با قدری نمک و اندک سرکه استعمال کنند و قویتر از این زهرهٔ نر گاو و شحم حنظل و بورق است **بوعلی** می‌نویسد که نوعی از حزاز خفیف بود و آن را علاج خفیف کفایت کند و طلای سر به روغن گل و بنفشه بلعابات آن را زائل نماید و نوعی از آن آن است که شدیدتر از این بود و محتاج بدوائی باشد که در آن جلاد تحلیل قوی بود پس عقب او دوای مرطب و معدل به‌کار برند و نوعی از آن بسیار ردی است بتقریح مودی گردد و در علاج این واجب است که تنقیهٔ بدن به فصد و اسهال نمایند اگر حاجت این باشد و سبب صعود ماده به سوی سر امتلای بدن بود به عده علاج حزاز کنند و هرگاه بدوای جالی علاج کرده شود عقب او روغن‌ها بمالند **ادویه حزاز** که ملائم بغیر سوزش بسیار اند حزاز جدید ضعیف را کفایت کند غسل سر به آب چقندر و به آب حلبه و بتخم خربزه و به آرد نخود و ترمس و باقلا و تخم خطمی مطبوخ در زیت و بلعاب بهدانه و خطمی و کتیرا و یا به گل خوزی و قیمولیا و خصوصاً به آب چقندر بعد از آن‌که یک ساعت بر سر گذارند و بتمرهندی و بکرفس و آب آن و طبیخ آزاد درخت و برگ شهدانج و برگ کنجد و این هر دو گاهی حزاز قوی را باطل کنند با وجود لطافت خودها و همچنین عصارهٔ این هر دو و بادام مقشر به سرکه و آرد حلبه به سرکه و یا بگیرند آرد نخود و یا برگ کنجد سوده به آب چقندر و اندک سرکه و یا بگیرند آرد نخود و خطمی کوفته و به سرکه سرشته طلا کنند

و یا سر را بدان بشویند و یا بگیرند برگ نازک توت مثل غبار سوده و مثل خطمی استعمال کنند و یا خطمی را در زیت پرورده و یا کندر در شراب حل کرده به زیت آمیخته و تکرار این تا دو هفته کنند و از ادویهٔ لطیف سهل غسل سر به آب برگ بید تر است که این جید بالغ مجرب سلیم است و لازم است که سر را بهر کدام از اینها که باشد بشویند به عده در شب مثل روغن گل و بفنشه بمالند ادوهٔ حزاز که قویتر است با غسولات بورق و کبریت و زهرهٔ نر گاؤ و یا شحم حنظل یا دردی شراب یا خردل و مویزج یا آبگینهٔ سوخته یا خربق یا صمغ سداب و مانند آن مخلوط سازند و ایضاً بگیرند قیمولیا و بزهرهٔ گاؤ سرشته استعمال کنند و تا دو ساعت بگذارند یا حب‌البان و آرد باقلا مساوی به آب پخته سر را بدان بشویند و یا بگیرند دردی شراب یک رطل صابون یک اوقیه بورق چهار در خم همه را جمع کرده سر را بدان لطوخ سازند و به آب چقندر و آرد نخود بشویند به عده روغن آس استعمال کنند و گاهی طلای سر بسرگین گاو کرده می‌شود و بسیار نفع می‌کند یک شب راحت دهند و یک شب طلا نمایند و غسل او ببول شتر خصوصاً اعرابی شدیدالنفع است و آبگینه سوده در باب حزاز ردی قویست و همچنین دوائی که در آن قلقدیس و مویزج افتد و یا بگیرند غورهٔ بورق و قلقند مساوی و بدان طلای سر بعد حلق نمایند و گاهی هر دو به زیت جمع کرده می‌شود و یا مویزج در زیت بسایند و بدان چرب کنند و یا بگیرند گوگرد و قلقند و بورق مساوی و بلادن و روغن مصطکی گداخته آمیزند و بر سر نهند و گاهی در آن خربق داخل کرده می‌شود **دوایی که** بعض متأخرین ادعای آن کرده‌اند و در تجربه جید یافته شد بگیرند زوفای رطب نیم جزو پیه بط یک جزو روغن خیری یک جزو صمغ سداب ربع جزو و لادن دو جزو اول سر را به آب گرم و صابون بشویند به عده برخقهٔ خشک بمالند تا سرخ گردد پس یک شبانه‌روز بدان طلا کنند بعد از آن بشویند **صاحب کامل** گوید که تنقیه بدن صاحب حزاز باید کردد اگر ممتلی باشد به مطبوخ مقوی به ایارج فیقرا و اگر بدن پاک باشد قصد تنقیهٔ سر بحب ایارج و حب صبر و مانند آن کنند و بعد از آن باید که غسل سر بخطمی سفید و آب چقندر و بورق و آرد نخود و باقلای کوفته و برگ کنجد نمایند و یا غسل سر به این دوا نمایند و نسخهٔ آن همان دوای معمول حکیم علوی‌خان است که در ذیل

علاج مسطور شد لیکن در اینجا خردل هشت درم زیاده است و دوام حلق سر کنند و به روغن گل و اندک سرکۀ خمر بمالند که آن را زائل کند و یا زهرۀ نر گاؤ و گل قیمولیا بسرکۀ خمر به‌کار برند که به اذن‌الله تعالی نافع است **ابن‌هبه‌الله** گوید که اگر حزاز تابع رداءت مزاج سر باشد علاجش به اصلاح مزاج راس بود بحجامت و اصلاح اغذیه و غسل سر بدوایی که محلل فضول متولد از سوءمزاج او باشد مثل آب خبازی مطبوخ و آب افشردۀ چقندر و آرد نخود و آرد ترمس و آرد باقلا چون بخمطی آمیزند و اگر ضعیف باشد به آبهائیکه بدان سر بشویند روغن مورد یا آب عنب‌العثلب و حضض آمیزند و اگر مزاج سرگرم باشد غسل او به اسپغول مع خطمی کنند و مریض را امر بریختن آب نیم‌گرم بر سر نمایند که این حزاز را ببرد و اگر حزاز حادث از رداءت مزاج بدن و فساد اخلاط او باشد لازم است که ابتدا بتنقیۀ بدن نمایند از خلط زائد در آن پس اگر غالب خلط دموی یا صفراوی بود فصد سر رو کنند و اسهال به مطبوخ فواکه نمایند و از استعمال اغذیۀ حاره حذر کنند و اگر مرۀ سودا باشد تنقیۀ بدن به مطبوخ افتیمون کنند و ماءالجبن بنوشانند و غذا گرم و تر دهند و اگر بلغم غالب بود ایارج بخورانند و غذای گرم مجفف بدهند و بر سر این طلا نمایند که حزاز را ببرد اقلیمیای فضه و گل رخام و مرداسنگ و گوگرد و آرد نخود و سداب خشک و نمک نان و خطمی سفید هر واحد یک جزو همه را کوفته بحریر بیخته سرکه خمر و روغن گل بر آن ریخته بر سر طلا کنند بعد از آن‌که بنوره حلق سر به مرات کرده باشند و بعد طلا غسل سر به آب برگ خلاف رطب یا آب طبیخ حلبه و بیخ سوسن کنند **طبری** گوید که سبیل علاج این آن است که تنقیه مریض به ایارجات کنند اگر این ممکن بود اصلاح غذای او نمایند و در آن بغذای موافق معتدل کنند که کیفیات او مضاد کیفیات مرض باشد و از ادویۀ که واجب است علاج جلد بدان این است که بگیرند آرد کرسنه و بلعاب اسپغول برهم زنند و بر سر طلا کنند و بگذارند تا آن‌که خشک شود پس در حمام به مغز خربزه اگر وقت او باشد والا بتخم خربزه سوده و به آرد باقلا و سبوس بشویند که او به این طریق صحت یابد و پاک گردد **روفس** گفته که در این مرض چون تساهل نمایند مرض معروف بطلق گردد و او آن است که نخاله بچسپد و زیاده شود و براق گردد مثل صفائح طلق و صحت او دشوار گردد و

گاهی موی را برباید پس اگر طلق شود علاجش این است که بعد تنقیه بر سر صاحب او موی نگذارند و دائم طلای آن به سرکه نمایند که در آن افسنتین و اسقولوقندریون جوشانیده باشند پس اگر در مزاج دماغ او یبس ظاهر گردد بعد طلای بسیار از طلا باز مانند و ترطیب مزاج دماغ او بغذا و سعوط مذکور در باب ترطیب مزاج دماغ کنند **ابن‌نوح** گوید که بعد تنقیه ماده از بدن به فصد و اسهال غسل سر به آب خبازی مطبوخ و آب چقندر معصور به اندک بورق نمایند یا به آرد نخود مع سرکه یا آرد ترمس و باقلا و طبیخ بیخ بلبوس و حلق سر دائم و تدهین راس هر شب و غسل سر وقت صبح به این اشیا حزاز را ببرد **غسول جید** آرد نخود صد درم آرد حلبه و سبوس گندم و بورهٔ نان و آبگینهٔ سفید سوده و خردل هر یک پانزده درم خطمی ده درم به اندک آب و سرکهٔ خمر با هم زده غسل سر در هر هفته بدان کنند **و دیگر** اسپغول بریان سوده ربع رطل صمغ عربی نیم رطل کتیرا نیم رطل آبگینه سوده و ربیع رطل جمع کرده در حمام استعمال نمایند پس اگر با وجود این تدبیر دوام کند هر شب بر سر روغن گل به سرکه بمالند و مداومت لین طبیعت کنند **خجندی** و **ابن الیاس** می‌نویسند که بعد نضج تنقیه بدن اگر ممتلی باشد ببعض ایارجات یا بحب ایارج یا بحب دهب یا بحب بنفشه و مطبوخات که در آن غاریقون و سنا و بسفائج و افتیمون و شاهتره باشد باید کرد و بعد تنقیهٔ بدن هر روز سر را بخطمی و غیره که در قول صاحب کامل گذشت بشویند و یا بگیرند آرد نخود و آرد باقلا و آرد حلبه و بورهٔ نان هر واحد ده درم خطمی سفید هشت درم همه را باریک کوفته بحریر بیخته به سرکه وآب هر دو ممزوج سرشته را بدان بشویند و بعد تراشیدن موی سر روغن گل و اندک سرکه بر سر بمالند و حق آن است که در علاج این مرض احتیاج بدوائی افتد که در آن جلا برای توسیع مسام باشد تا مادهٔ نافذه راه به انفصال یابد و به آن‌که در آن ترطیب بود تا کسر حدت مادهٔ نافذه به سوی جلد کند پس تفرق اتصال حادث نشود و گاهی احتیاج افتد بچیزی که در آن قبض باشد مثل روغن مورد و این وقتی است که ارادهٔ منع ماده از نفوذ بقرب ظاهر جلد باشد **جرجانی** و **ایلاقی** گویند که حزاز خفیف را لعاب خطمی لعاب اسپغول طبیخ چقندر و عصارهٔ برگ او و طبیخ حلبه و تخم خربزه و آرد نخود و آرد ترمس و آرد باقلا و گل خوردنی

و قیمولیا همه را بعصارهٔ چقندر به سرشند و دو ساعت بر سر نهند پس بشویند و به آب برگ خلاف و آب برگ کنجد و برگ قنب و برگ چقندر و اندک سرکه چون سر را بشویند و بمالند نفع دارد و بعد شستن به روغن مصطکی و مورد غیر آن آنچه لائق باشد طلا کنند و حزاز غلیظ اکثر بمشارکت بدن باشد پس اول تنقیه کنند به عده ادویهٔ جالیهٔ قویه به‌کار برند چنان چه در قول بوعلی گذشت **انطاکی** گوید که در مادهٔ رطل اولاً فصد قیفال کنند به عده کسرت حدت بکسنجبین و ماءالشعیر و تمرهندی چند روز نمایند بعد از آن اگر قوت و مرض قوی باشد و کم نشود فصد اگر پیشانی یا عروق ثلاثه که بالای گوش است بگشایند که فصد اینها آن را ببرد به عده بنفشه و آنچه از آن سازند بدهند و تبرید محل گاهی بسفیداب و لعابات و گاهی بصبر و حنا و حب‌البان به سرکه سرشته باید کرد و دریا بس اسهال بحب صبر در حار و حب مقل و اسود سلیم و سفوف لاجورد و در بارد معجون قیصر و نجاح و طبیخ افتیمون و از مجربات شرب آب افشردهٔ انگور به روغن بادام است و این حب از مجربات من است برای مطلق حزاز و سعفه و آنچه تعلق بسر دارد **صنعت آن** صبر غاریقون مصطکی هر واحد پنج درم هلیلهٔ زرد گل سرخ هر واحد چهار درم سقمونیا سه درم به آب کاسنی سرشته حبها سازند شربت یک مثقال و از وضعیات مجربهٔ من این است خاکستر نخود و جو و کنجد بریان هر واحد یک جزو صبر حنا مرداسنگ مرتک هر واحد نیمم جزو به سرکه و قطران و روغن حبةالخضرا سرشته بشب طلا نمایند و صبح به طبیخ مغز خربزه و نخود و کرسنه بشویند و گاهی معالجهٔ این مرض بتشریط سر و وضع محاجم می‌کنند تا آن‌که ماده را پاک کند و بعضی مردم سه مرتبه موی را می‌کنند و میان آن بزفت تا یک هفته طلا می‌کنند بعد از آن بصبر و کندر و مر و زعفران بر سر طلا می‌نمایند و این علاج دشوار است لیکن مجرب است و از فوائد غریبه این است که چون پیه خارپشت و مرغابی بخون کبوتر آمیخته طلا کنند حزاز را ببرد و موی را برویاند و کذا مالیدن عصارهٔ قثاءالحمار و آنچه در آن کفایت و صلاحیت این است در بحث قوبا گذشت

داءالثعلب و داءالحیه

داءالثعلب آن باشد که موی بریزد بطوریکه عضوی از مو عاری ماند و فسادی در جلد پدید آید و اگر پوست باریک نیز به آن جدا شود آن را داءالحیه گویند و اکثر حدوث اینها در سر و ریش و ابرو باشد و سبب تولد اینها مادۀ ردیست که در جلد و در منابت بیخ مو قرار گیرد و بیخ مو را به سبب خوردن آن و منع غذای جید از آن فاسد سازد و آن ماده گاه صفرای جاد و گاه سودائی احتراقی و گاه بلغم شور محترق و گاه خون فاسد غلیظ بود الا آن‌که مادۀ فاعلۀ داءالحیه در عفونت و فساد شدیدتر از مادۀ داءالثعلب می‌باشد و لهذا داءالحیه و در به شدن مشکل‌تر بود و داءالثعلب در زوال سهلتر باشد و فقدان نبات شعر که به سبب قلت بخار دخانی و غور مواد صالح و خون جید فاضل بود چنان چه در آخر امراض محلله و حمیات طویله می‌باشد و یا به سبب تکاثف جلد یا به سبب فرط لین او یا به سبب کثرت و سعت مسام یا فرط ضیق آن خلقی یا عارضی بود آن را داءالثعلب و داءالحیه نمی‌گویند بلکه سبب در این هر دو مرض انسداد مسام به سبب نفوذ مادۀ ساده در آن و منع نفوذ ببخار دخانی بود پس از آن سبب موی در آن متولد نشود و ایضاً جمیع انواع این انسداد داءالثعلب و داءالحیه نمی‌نامند بل آن‌که معذلک محدث آفت دیگر در جلد نباشد به سبب فقدان نبات مو از آن مثل سعفه که در سر حادث می‌شود و مانند آن از قروح ردیه و همچنین برص سفید چون از بلغم کثیر مسدد مسام باشد و مزاج جلد را فاسد کند و همچنین انسداد این مسام بنفوذ مواد سوداوی مفسد هیئت عضو و قوام جلد چنان چه در جذام می‌باشد و به قول **طبری** فرق در داءالثعلب و داءالحیه آن است که در داءالثعلب موضع فقدان مو املس نرم بود چنان چه انسان احساس نماید که آن را روغن مس کرده و در داءالحیه جلدی که از آن مو زائل شود خشن شبیه به اصول پرهای باشد که از طائر کنده باشند و داءالثعلب و داءالحیه چون در مشائخ پدید آید بصعوبت زائل شود پس اگر به شود و موی بروید سفید نرم مخالف رنگ موی سفید ایشان برآید و **مجوسی** از بقراط نقل کرده که هرگاه انسانی را داءالثعلب باشد بعد از آن آن را مرض معروف بدوالی پیدا شود موی سر او عود کنند و کسی را که داءالثعلب باشد دوالی آن را کم حادث شود **سعید** گوید که در اکثر امر حدوث این هر دو مرض از غلبۀ بلغم شور محترق بود و گاهی از غلبۀ مرۀ صفرای

محترقه و سودای ردی محترق جلد مفسد مادهٔ شعر حادث شود و **گیلانی** می‌نویسد که عروض این هر دو مرض از مادهٔ صفراوی ساده نادر بود بلکه از صفرای محیه که آن غلیظ مخالط ببلغم کثیر بود عارض شوند و **انطاکی** گوید که مادهٔ این هر دو مرض خلط محترق است و فاعل آنها حرارت مفرط و صورت آنها نقصان شعر یا رفتن آن و غایت آنها فساد منابت او و بدین نامها بهر آن مسمی ساخته‌اند که هر دو حیوان مسطور را عارض می‌شوند و هرگاه احتراق مفرط باشد جلد زیر مو متقشر گردد و خلط مفسد موجب این امراض و مانند آن از انتشار شعر بحکم عقل منحصر در شانزده قسم می‌شود زیرا که به سبب یکی از اخلاط اربعه بود و هر واحد یا از افساد خلط فی نفسه یا به یکی از اخلاط ثلاثهٔ دیگر باشد و بعلامات آن دریافت گردد و سریع‌تر در صحت آن باشد که به سبب یکی از هر دو خلط رطب بود و بدلک و حلق زود سرخ گردد و ردی‌تر آن است که از سودا باشد و در حدوث آنها از بلغم صرف نزد من توقف است **طریق تشخیص** نوع مادهٔ این هر دو مرض باید که آن موضع را به آهستگی اندک بمالند و به سوی جلد آن نظر کنند اگر سفیدی و نرمی آن باشد و بدن صاحب او فربه بود و استکثار مولدات بلغم از اغذیهٔ باردهٔ رطبه و مفسدات آن از اشیای حریفهٔ مالحه و ابازیرحاره کرده باشد و دیگر علامات بلغم یافته شود مادهٔ آن بلغم شور محترق باشد **و اگر** زردی رنگ و خشکی آن موضع مع نحافت بدن و سرعت نبض و زردی قاروره و تلخی دهن و تشنگی و تقدم استعمال اشیای حریفهٔ مولد صفرا بود و پوست آن محل چنان نماید که گویا با جلد طائریست که موی او کنده باشند مادهٔ آن صفرای تیز باشد **و اگر** کمودت آن موضع شبیه بجلد خاک‌آلود و قحل و شدت یبس آن باشد و صلابت نبش و صفائی قاروره یا غلیظ مائل بکدورت و سیاهی و مزاج سوداوی و تقدم استعمال اشیای مولد سودا بر آن گواهی دهد مادهٔ آن سودای محترق باشد **و اگر** سرخی رنگ و تری موضع با سائر علامات غلبهٔ خون مثل حمرت لون جمیع بدن و عظم و سرعت نبض و غلظ قاروره و کثرت نیکی و رطوبت محنزین یافته شود مادهٔ آن خون غلیظ فاسد باشد **علاج** واجب است که ابتدا از تنقیه به فصد و اخراج خلط غالب کنند بعد از آن استعمال مقرحات بر موضع نمایند تا آبله افتد و از آن مادهٔ ردی سائل شود و آن مثل سیر و خردل و ثافسیاست

پس از آن ادویهٔ منبت شعر که مسطور گردد استعمال کنند و رسانیدن آب بر موضع مرض مضر است و اگر چاره نباشد شیح و پرسیاؤشان و مرزنجوش و نمام در آب پخته بدان آب بشویند بالجمله اگر به سبب احتراق بلغم بود بعد از نضج استفراغ بلغم بقی و مسهل گرم و حب ایارج کنند بعد از آن موضع را بپارچهٔ درشت و یا پیاز عنصل بمالند و خردل و سیر سائیده ضماد کنند و اگر مرض قوی باشد عوض مالیدن آن موضع را شرط زنند **و اگر** به سبب صفرای تیز باشد مسهل صفرا دهند و پارچه را در سرکهٔ گرم تر سازند و تکمید آن موضع نمایند و روغن گل بمالند بعد آن گوگرد بسرکهٔ تیز مالش نمایند و اگر از سودای احتراقی باشد به مسهل سودا حب افتیمون تنقیه نمایند و ماءالجبن دهند و موضع را بسیر و پیاز بمالند پس چربی خرس و چربی شیر با سرکه مالیدن نافع بود و گوگرد و فرفیون و خردل و بیخ نی و خاکستر پشم بز را طلا کنند **و اگر** به سبب خون غلیظ باشد فصد و تنقیه از مسهل بارد کنند و آن موضع را اول بپارچهٔ خشن بمالند بعد آن پیاز عنصل و سیر و خردل و فرفیون طلا کنند **ادویهٔ مفردهٔ یونانیه** نافع داءالثعلب شرب برگ حنظل بنشاسته یا کتیرا یا صمغ عربی اصلاح کرده بعد تنقیه تامه و ضماد بدان بعد شرط موضع مجرب سویدیست و کذا روغن یا سمین سفیدست ده درم فرفیون یک درم آمیخته بعد تنقیه و کذا شرب هلیلهٔ کابلی و کذا ضماد برگ انجیر مخلوط بقطران و کذا نمک و پیاز و فلفل هر واحد مجرب اوست **و ضماد** نفط سفید و کذا خون سنگ پشت و کذا بیخ نبات ثافسیا که بتنطیر است و کذا مویزج به سرکه و زیت و کذا آب ترب و آرد شیلم و کذا پیاز نرگس به سرکه یا به آرد شیلم و کذا پشک بز سوخته به سرکه و کذا زنجبیل و نوشادر و کذا برگ خرزهره و کذا پیاز عنصل بریان و کندش مساوی بسرکهٔ تیز و کذا زرنیخ زرد براتینج آمیخته و کذا زفت و بورق و خاکستر بیخ نی مساوی و کذا پرشیاوشان سوخته و غیرسوخته به سرکه و زیت و کذا روغن بیدانجیر ده درم با یک‌درم فرفیون و یا کف دریا و کذا تخم کرفس به عسل و کذا مگس سوخته به عسل و کذا غوک سوخته بزفت یا به زیت و کذا خاکستر شیح ازمنی به مغز بادام تلخ و زیت کهنه و کذا سام ابرص خشک کرده سوده به زیت و کذا کندش به روغن بیضه و کذا کبریت به سرکه و روغن کتان و نطرون و کذا پوست مار

سوخته و کذا موم زرد و آب سداب کوهی و بیخ آن هفت مرتبه و کذا مروارید سوده به عسل آمیخته و کذا شیر بز و اشق و کذا عقرب سیاه بزرگ در زیت خوب پخته تا مهرا شود کذا مار سیاه چهار انگشت از طرف سر و همچنین از طرف دم بُریده در زیت و آب بپزند تا مهرا شود صاف کرده باز بجوشانند تا زیت باقی ماند و کذا زرنیخ سرخ و راتینج برابر و کذا سرکه بدارچینی یا با بهل یا بقطران و زبدالبحر سوخته و کذا خربق سفید به سرکه و کذا سرگین کبوتر و سرکه و زیت و کذا سماق چهار درم خردل دو درم باریک سوده به سرکه سرشته و کذا قسط هندی به سرکه یا به عسل **و دلک** پیاز قطع کرده و کذا شاخ گوزن سوخته و غیر سوخته و کذا پیاز عنصل قطع کرده هر روز که مجحرب راقم است و کذا فلفل سیاه به آرد شلیم یا بنمک و پیاز سوده و کذا هیل و کذا نطرون سه درم پیاز عنصل سوده دوازده درم در خرقه بسته **و شرب و ضماد** فطراساليون و کذا فقاح اذخر به عسل و کذا اسارون و کذا نخاله طلا و کذا افسنتین و کذا بادآورد و کذا شیطرج و کذا بیخ حنظل و کذا عصارهٔ غافث و کذا زیره و کذا سنبل‌الطیب و کذا نانخواه و شرب فرفیون نیم درم در بیضهٔ نیمبرشت و کذا سرطان نهری سوخته ده روز متواتر و کذا انزروت مخلوط به ایارج فیقرا و کذا شیر آمله و ذرور آبنوس مثل غبار سوده بعد حک موضع و کذا سر خرگوش بحری بعد شرط هر واحد منبت شعر در داءالثعلب است و **ایضاً** در داءالحیه ضماد مقل ازرق و پیاز و نمک و کذا کندر و قطران و کذا مویزج به سرکه و کذا آب سیطل که آن بیخ سقر سرخ است مجرب سویدست و کذا شیلم و فلفل و سرکه بعد شرط که مجرب اوست و شرب و ضماد لادن و ایارج فیقرا و کذا شاهسفرم و کذا زوفای خشک و کذا شرب آب شاهتره زیاده از یک ماه هر واحد نافع است **ادویهٔ مفرده هندیه نافع داءالثعلب** قدری جغرات گاؤ را بر زمین نرم اندازند تا آب آن در زمین جذب شود پس آن را برداشته بر کف دست نهاده قدری تخم پنوار سوده آمیخته طلا نمایند **دیگر** موضع موخوره را اول به آب آمله مطبوخ خوب بشویند پس کلک باریک زده نوشادر سوده در مسکه آمیخته بمالند تا یک هفته **دیگر** فلفل یا سرگین مگس در آب سوده طلا کنند **دیگر** مجرب بلاتخلف آمله را به آب لیمو خوب سائیده طلا نمایند **دیگر** ملخ که بر درخت آگ می‌باشد در روغن کنجد سوخته سائیده

طلا کردن عجیب است **دیگر** قدری جغرات در ظرف مسی بی‌قلعی با فلوس بسایند تا جغرات سبز گردد طلا می‌کرده باشند **دیگر** مجرب کف دریا سوخته به سرکه طلا کنند **دیگر** شیر درخت انجیر طلا کردن بغایت مفید است **دیگر** خاکستر حب‌النیل طلا کنند **دیگر** دندان فیل سوخته رسوت مساوی طلا سازند **دیگر** کونپل کریل بی‌آب سوده بمالند تا سه چهار روز و مالیدن بهنگره نیز موخوره را مفید است **ادویهٔ مرکبهٔ یونانیه و هندیه** بگیرند پرسیاؤشان و حب‌الآس و تخم کرفس مساوی و اندک بسوزند بنوعی که سیاه گردد و با چربی خرس و روغن ترب آمیخته طلا کنند که در رویانیدن موی داءالثعلب فاضل سدید ستوده است **روغن** که در این مضرب مجرب مؤلف جامع لاصناعه است بگیرند ترشی نارنج دو جزو و روغن کنجد یک جزو آمیخته به آتش ملائم بجوشانند تا آن‌که آب فانی شود و روغن باقی ماند پس بردارند و هنگام حاجت بعد مالش موضع استعمال کنند **ضماد** مجرب و بیعدیل کندش شیطرج هر یک یک جزو زر نیم سرخ دو جزو به روغن زیتون یا به روغن حنا سرشته برنهند **ایضاً** که جهت داءالثعلب مجربست موی بز سرخ سوخته صدف سوخته گوگرد مساوی به روغن زیتون سرشته اول موضع را به پیاز و اشنان یا پیاز عنصل بسیار مالیده بشویند پس دوای مذکور بمالند و چند دفعه چنین کنند **طلا** که بجمیع انواع داءالثعلب عجیب‌الفعل است بیخ نی سوخته سرگین موش خاکستر خارپشت نوشادر بورهٔ ارمنی مغز بادام تلخ سوخته خربق سفید مساوی کوفته بیخته به روغن زیت طلا کنند **ایضاً** کبریت زرد سم بز سوخته موی نر سوخته آمله پوست انار پوست خشخاش کمیله سوخته هر واحد یک توله فلفل سیاه نیم توله سوده در روغن سرشف سرشته طلا کنند **ایضاً** پنچال مگس سندرور مرچ سیاه در آب پیاز یا ادرک سوده بمالند **ایضاً** برای موخوره مجرب سرگین مگس نیل بری برابر سوده به آب طلا کنند **ایضاً** موی سر سوخته صدف سوخته مونگ سوخته هر یک دو ماشه به روغن گل سائیده طلا نمایند **اقوال مهره** مسیحی می‌نویسد که در داءالثعلب و داءالحیه سزاوار است که اول تنقیهٔ بدن به اسهال خلط غالب کنند پس اگر بلغم غالب باشد به ایارج روفس یا به این حب اسهال آورند تربد سفید ده درم ایارج فیقرا ده درم شحن حنظل سه درم و ثلث حب ساخته دو درم تا سه درم بخورانند و

سه شربت یا چهار در یک ماه از این بدهند و جمله تدبیر او بچیزی که تلطیف بلغم و تقطیع و تقلیل او نماید مائل سازند و اگر صفرا غالب بود این حب بخورانند هلیلهٔ زرد و ثلث درم گل سرخ نیم درم صبر یک درم سقمونیا ربع درم حب سازند و این یک شربت است و مداومت استعمال او کند و همچنین تدبیر بچیزی مضاد صفرا مائل گردانند تا آن‌که حال بدن اعتدال یابد و اگر سودا غالب باشد ایارج روفس بدهند و در آن خربق سیاه یا حجر ارمنی افزایند و یا طبیخ افتیمون که در آن بسفائج و هلیلهٔ کاملی و اسطوخودوس پخته باشند بنوشانند و سائر تدابیر بچیزی که مقلل سودا باشد مائل نمایند پس هرگاه تنقیهٔ سر و بدن هر دو گردد در طلای موضع به ادویهٔ که موی برویاند آغاز کنند و اگر در سر هنوز چیزی از فضول باقی باشد تنقیه بغرغره و مضوغ نمایند چنان چه غرغره از ایارج فیقرا و پوست بیخ کبر و مویزج مخلوط به سکنجبین عنصلی کند یا به سرکه که در آن پودینه و زوفای خشک و راسن و حاشا پخته باشند بعد از آن طلا استعمال کنند و از ادویهٔ مفرده که بسیار گرم کند مثل فرفیون است و کمتر از آن ثافسیا و آن عصارهٔ سداب کوهی است و کمتر از آن خردل و حب‌الرشاد و کمتر از اینها کبریت و کف بورق و خربق سیاه و خربق سفید و نطرون و تخم جرجیر و روغن غار و کف دریا خاصةً محرق که الطف می‌شود و زفت رطب و قطران و پشک موش و پیه خرس و پیه بط و پیه جوارح و جمیع شحوم لطیفه که در بیخ موغوص کنند و بادام مع پوست سوخته و کندر سوده محلول به سرکه در آفتاب ایام کثیر و شیح سوخته و ایرسا سوخته و زرنیخ سرخ و اشنان سبز و سداب خشک و زراوند و پیاز عنصل و پیاز تیز و سیر است و از این ادویه به حسب حاجت استعمال نمایند (زیرا که بعض این ادویه اسخن و الطف و بعض آن تیزتر و بعض آن نرم‌تر است) و علاج داءالثعلب مزمن صعب را به ادویهٔ قویه و قریب‌العهد را بضعیفه کنند و هرگاه اراده نمایند که قوت ادویهٔ حاده ساکن شود قیروطی مرتب از موم و روغن شیرین بدان مخلوط سازند و هرگاه اراده کنند که ضعیف قوی گردد روغن غار یا روغن ناردین با وی آمیزند و علاج عام برای این مرض آن است که موضع را بخرقهٔ خشن بمالند تا آن‌که سرخ گردد به عده بدوای حاد مالش نمایند تا آن‌که از آن سوزش و لهیب محسوس گردد بعد از آن یک روز ترک نمایند و روز دیگر اعاده تدبیر کنند پس اگر آبله کند پیه بط یا چربی ماکیان بمالند و این را به ادویهٔ حاده چند روز بگذارند پس هرگاه

روئیدن مو ابتدا کند چند مرتبه بتراشند و هر روز بپارچه بمالند و روغن که در آن قیصوم و پرسیاؤشان و بابونه یک یک اوقیه گرفته در آب بپزند تا مُهرا گردد پس آب صاف کرده از آن یک رطل به روغن بان یک رطل بریزند و به آهستگی بپزند حتی که آب بسوزد بردارند و استعمال کنند پس اگر داءالثعلب حادث از خلط صفراوی باشد مالش موضع بکف دریا یا بپارچه درشت کنند تا سرخ گردد به عده پشک موش سوده به عسل سرشته طلا کنند و یا برگ نی سوخته مع بادام تلخ با پوست سوخته به سرکه سرشته طلا نمایند و یا نطرون و کف دریا به سرکه آمیخته طلا سازند و هرگاه حادث از خلط سوداوی بود اول موی موضع حلق نمایند پس شرط زنند و از پیاز تیز دلک نمایند به عده ثافسیا به روغن ناردین طلا کنند و یا عاقرقرحا با تخم جرجیر بیامیزند و به زیت مطبوخ چندآن‌که نصف او بسوزد سرشته طلا نمایند و یا بگیرند قیصوم سوخته و پوست بیخ سوسن و بادام تلخ سوخته و بورهٔ ارمنی هر واحد علیحده سوده همه را به روغن غار سرشته طلا کنند و هرگاه حادث از بلغم بود اولاً موضع را بعنصل یا ثوم بمالند به عده بفرفیون و ثافسیا و خردل بقطران یا روغن غار سرشته طلا نمایند و یا بگیرند ثافسیا فرفیون حب‌الغار هر واحد سه اوقیه گوگرد یک اوقیه خربق سفید یک نیم اوقیه موم و روغن غار و زیت کهنه به قدر حاجت **صفت** طلائیکه در داءالثعلب موی را بقوت برویاند کف دریا ده درم بورهٔ ارمنی خردل گوگرد ثافسیا فرفیون هر واحد دو درم مویزج و ذراریح هر واحد یک درم به زیت کهنه طلا نمایند بعد مالش بپیاز و هرگاه آبله افتد چند روز ترک نمایند و بچربی بط و بمرهم سفیداب علاج کنند تا آن‌که تسکین یابد به عده اعادهٔ آن کنند اگر احتیاج آن شود **شیخ‌الرئیس** می‌فرماید شک نیست که صواب تدبیر در این اولاً استفراغ خلط فاعل است و ادخال اغذیهٔ بسیار حسن‌الکیموس در بدن از آنچه معلوم است و شراب معتدل ممزوج مائل به شیرینی اندک مع رقت و صفا که این غذا زیاده می‌دهد و حمام آن را نافع بود قبل هر دلک و بعد آن و اولاً ابتدا به استفراغ بدن از خلط فاعل به ادویهٔ مخرج او کنند و یا به فصد اگر ماده آن را واجب کند بعد از آن بتنقیهٔ سر از آن خلط بدان چه معلوم است از سعوطات و نشوقات و غرغر مذکور در باب تنقیهٔ سر به حسب فضول به عده توجه بر جلد نمایند و تنقیهٔ آن کنند از چیزی که در آن قرار

گرفته به اخراج او از آن و تحلیل او و در این تعجیل نمایند تا جلد کیفیت راسخهٔ ردیه اکتساب نکند و شک نیست
که در ادویه مستفرغه از موضع برای مادهٔ خبیثه لازم است که مقطع ملطف محلل باشد چندآن‌که تحلیل او به حد
تجفیف نرسند به سبب شدت تسخین که جلد را افادهٔ تجفیف کند و در آخر سبب سقوط شعر گردد و اگرچه
فی‌الحال داءالثعلب را ببرد به اخراج ماده پس اگر حار قوی باشد مثل ثافسیا و آن اصل است دریایی که از آن چاره
نیست به ادهان معتدله که بر آن غالب باشند و به آبهائی که در آن رقیق کرده شود حرارت او را بشکنند و بهترین
آن نوست و آن‌که بر آن سه سال گذشته باشد ضعیف است و حق قوی آن است که مقدار او کم کنند و مزاج او
بشکنند و چون بدان طلا نمایند بزودی رو دارند و حق ضعیف آن است که بضد این عمل کند و واجب است که در
این ادویهٔ مستعمله لطیف باشند والا قوت آنها در غور جلد نفوذ نخواهد کرد و لازم است که در این ادویه تقویت و
منع باشد تا سر مادهٔ خبیثه قبول نکند و واجب‌نیست که همراه آن تقویت قبض بسیار باشد که ماده از ورود به
سوی موضع به عده از نفوذ در مسام و منع نماید باید که در آن قوت جذب برای خون نیک و بخار علک او از بدن
باشد بعد تحلیل او برای فاسد که در جلدست تا که جامع تحلیل برای فاسد جذب برای جید بعید باشد و این بعد
تنقیه باید و هرگاه استعمال این ادویه کنند واجب است که رعایت تاثیر آنها نمایند و ابتدا بدان بعضیف کردن آن به
امتزاج چیزی و تقلیل مقدار آن کنند و در اثر آن نگاه کنند پس اگر مریض متحمل و اثر سلیم باشد در قوت و
مقدار او افزایند و اگر متحمل نباشد و اثر عظیم گردد قوت او را به تقلیل مقدار او یا به امتزاج چیزی که آن را
اصلاح دهد و ضعیف کند کم نمایند و جهد کنند تا بتقریح و توریم نه انجامد و خصوصاً در ابدان که مزاج یا سن یا
جنس آنها لین باشد چون مرطوبین و ضعفا و اطفال و مشایخ و زنان و ارباب صنعت مرطب مضعف و اگر بثوریم و
تقریح انجامد تدارک آن بشحوم نمایند و بر آن مثل پیه بط و ماکیان و مثل قیروطی نرم طلا کنند پس هرگاه
تسکین نماید اعادهٔ دوا بمقداری کنند که متحمل آن باشد و اگر اثر عظیم گردد در استعمال فقره کنند همواره
همچنین به عمل آرند تا آن‌که مادهٔ فاسد تحلیل شود مادهٔ جید منجذب گردد و علامت تاثیر دوا در آن آن است
که جلد سرخ گردد بدلک ملائم‌تر و کمتر عدد از دلکی که بدان قبل استعمال دوا سرخ می‌شد پس اگر حال متغیر

نشود بدانند که آن محتاج بدوای قوی است و اگر آن بمالش پارچه سرخ نگردد از آن شدیدتر باشد حتی که خوف فاسد شدن بود به عده آن را به مثل پیاز بمالند پس اگر سرخ نشود از شرط موضع چاره نباشد و به مثل سیر طلا کنند و آنچه احتیاج بدان در تنقیهٔ جلد از مادهٔ داءالثعلب روی افتد چسپانیدن زلو و محاجم و خلانیدن سوزن بسیار است و ایضاً آبله انداختن به ادویهٔ حادهٔ که عنقریب ذکر یابد و آنچه آبله افتد آن را بشکافند و جدا کنند تا مو از آن برآید و از چیزی که اعانت می‌کند در تحلیل ماده پوشیدن کلاه است که در آن پشم بود دائم شب و روز که آن تحلیل نماید و عرق آرد و باید که در هر دو سه روز باستره مو بتراشند و هرگاه مو بروید حلق آن کنند و واجب است که قبل استعمال اطلیه موی سر بتراشند و دلک نمایند چنان چه گفتیم بخرقه خشن یا به مثل پیاز و پوست ترب تا آن‌که سرخ گردد و قابل برای قوت دوا گردد و مسام بگشاید و گاهی حمام نائب دلک شود و اگر حلق نکنند دوا را رقیق سازند تا در بیخ مو برسد **و اما استفراغات** پس صفراوی را به طبیخ هلیله مقوی از خربق و افتیمون مستفرغ سازند و بحب قوقایا و ایارج فیقرا و ایضاً ایارج شحم حنظل نیکو است خصوصاً در بلغمی و اگر در آنجا سودا باشد بدان قدری خربق سیاه آمیزند و اگر آنجا صفرا باشد سقمونیا بدان مخلوط کنند و ایارج روفس و لوغاذیا جیداند خصوصاً برای سوداوی و بسیار باشد که به استفراغ تنها صحت یابد و اقسام این استفراغات سابق معلوم شده و اگر ارادهٔ خفیف‌تر از آن باشد ایارج مرکب بشحم حنظل در ماه سه یا چهار شربت آن بخورانند و اگر یک استفراغ فائده نکند بعد راحت دادن میان آن تکرار آن نمایند و هرگاه جلد سر سرخ وعروق او سرخ و ممتلی باشد فصد کنند و بعد فصد کلی اگر رای واجب کند فصد رگهای سر و رگهای پیشانی و صدغین گشایند و اگر رای آن نباشد چیزی از آن به عمل نیارند و اما غراغر و سعوطات و مانند آن در باب معالجات سر معلوم شده **و اما ادویهٔ موضعیه** قوی‌ترین آنها فرفیون است که بر آن زیاده از سه سال نگذشته باشد تدبری آن به حسب تدبیری که در قاعدهٔ اطلیه گفتیم باید کرد و بعد او ثافسیاست و این بسیار عجیب و بالغ النفع است به عده حرف و خردل و رماد ذراریح بزفت رطب سرشته و یا مویزج برغن غار سرشته و به شیر یتوع آبله افکنند و بشکافند تا آنچه تحت او باشد

سائل شود و چون پوست بیفتد مو از زیر او برآید و کبه یکج بر عضو اندک مدت نهند و در داءالثعلب قوی به سوی آن احتیاج می‌شود و بعد از اینها گوگرد و هر دو خربق و تخم جرجیر و کف بورق و هر دو قسم زبدالبحر و پوست نی و بیخ او سوخته و پشک موش و پشک گوسفند سوخته و مر و دارفلفل و خردل و بندق سوخته و برگ انجیر و کندش و عروق مامیران و قطران است و گاهی در این زهرهٔ نرگاؤ افتد بعد از آن مثل بادام تلخ با پوست سوخته و مثل کندر چند روز در سرکهٔ فائق سوده و خرنوب نبطی از ادویهٔ این مرض است و افضل روغن‌های مستعمله در این روغن غار و روغن بیدانجیر است و افضل ادویهٔ شمیه قطران پس زفت است و افضل شحوم پیه خرس و خصوصاً آنچه کهنه باشد **لطوخ** جید بخردل و قطران لطوخ کنند **لطوخ قوی** فرفیون ثافسیا روغن غار هر واحد دو مثقال گوگرد زنده و خربق سیاه یا سیاه هر کدام که باشد هر واحد یک مثقال قیروطی به موم قدر کفایت بسازند **و ایضاً** بورق افریقی دو جزو نوشادر یک جزو هر دو سوخته در سرکهٔ کهنه سوده طلای رقیق کنند بعد دلک و بعد سه ساعت اعاده نمایند و نشف کرده باشند و سه روز بر این دوام نمایند پس اگر آبله کند تدارک آن بدان چه معلوم شده باید کرد **و ایضاً** ذراریح و خردل در روغن بپزند حتی که با مثل غالیه گردد پس بدان بر موضع آبله افکنند برای مرض قوی و کسر قوت اما به امتزاج برای مرض ضعیف کنند و از چیزی که از این خفیف‌تر و آن عجیب‌نافع ست این است که بگیرند سرکه کهنه و مثل آن روغن گل خالص دور شیشه کرده بجنبانند به عده موضع را بخرقه درشت بمالند و بدان طلا کنند و ایضاً مالیدن بغالیه که در آن اندک ثافسیا باشد و بدانند که صبیان را پرهیز کفایت کند و طفل قریب بلوغ احتمال نیم درم حب قوقایا نماید و کم از ده ساله دو دانگ **صاحب کامل** گوید باید که نظر بداءالثعلب کنند پس اگر حدوث او از خون باشد فصد سر رو گیرند و خون به قدر حاجت برآرند و اگر از بلغم باشد تنقیهٔ بدن بحب ایارج و حب قوقایا و حب صبر و ادویهٔ مرکب از تربد و شحم حنظل و صبر و غاریقون و نمک نفطی و مانند آن کنند و اگر فصل سرما باشد لوغاذیا و ایارج جالینوس دهند و بخردل و مویزج و بیخ کبر مع سکنبجین معمول بسرکهٔ عنصل غرغره کنند و سائر غرغرات که صاحبان لقوه بدان غرغره می‌کنند بکرات استعمال نمایند و از

اغذیۀ مولد بلغم مثل ماهی تازه و شیر و لحم بره و مانند آن پرهیز سازند و اگر حدوث او از سودا باشد بحب اسطوخودوس و مطبوخ افتیمون و ایارج روفس و ایارج ارکاغانیس و ادویه که در آن خربق سیاه و افتیمون و غاریقون و امثال آن از مخرجات سودا افتد اسهال آورند و از اغذیۀ مولد سودا مثل لحوم بقر و بچۀ شتر و بز پیر و عدس و کرنب و سائر تدبیر مولد سودا اجتناب نمایند و اگر حدوث او از صفرا باشد تنقیه به مطبوخ هلیلۀ زرد و سنا و شاهتره و افسنتین و صبر و سقمونیا و مانند آن کنند و از تدبیر مؤلد صفرا مثل عسل و خردل و ببر و مانند آن منع فرمایند و هرگاه تنقیۀ بدن و سر کردند توجه بعلاج تساقط شعر نمایند و اول آنچه از این به عمل آرند این است که مالش سر بخرقه خشن کنند تا سرخ گردد واگر سرخ نشود آن عسرالبرءست و هرگاه سرخ شود بر موضع شرط بسیار زنند و بر آن سیر سوده طلا کنند اگر مرض از بلغم باشد و یا حبۀالخضرای سوخته یا پیاز عنصل یا پوست بندق سوخته یا بادام تلخ یا حب‌البان یا حب المحلب سوخته طلا سازند و ایضاً بفرفیون سوده به روغن بان یا روغن اترج سرشته و شیخ ارمنی باریک سوده به روغن اترج یا روغن بان یا زنبق آمیخته بر موضع طلا کنند به عده به آب چقندر و بورق بشویند و ایضاً از چیزی که در این بدان انتفاع یابند چربی گرگ و خرس و کفتار و شیر است و بهترین او آن است که کهنه بود چون آن را به سرکه سوده بر سر طلا نمایند و چون سرگین موش با زیت باریک سوده طلا کنند آن را نفع دهد و پوست بیخ نی با مغز بادام تلخ در سرکۀ خمر سائیده آن را نافع بود **طلا** برای داءالثعلب بگیرند کف دریا پنج درم و باقی اجزا همآن است به اوزان مسطوره که در آخر قول مسیحی گذشت و هرگاه این ادویه را استعمال کنند و در موضع احتراق و آبله عارض شود چند روز فاصله در دوا کنند و بر آن روغن گل و سفیداب یا چربی بط و ماکیان طلا نمایند و چون ساکن شود اعادۀ دوا کنند و اگر مرض از صفرا باشد طلای موضع بشیح سوخته و کف دریا و حضض و موی سوخته به روغن مورد یا روغن کنجد یا روغن بید سوده باید کر به عده سر را بخطمی و سبوس و آب بید بشویند و ایضاً بثافسیا و روغن ناردین بعد دلک بپیاز تیز یا سیر طلا کنند و یا بگیرند بادام تلخ و پوست بندق سوخته و بورۀ ارمنی مساوی سائیده و به روغن غار سرشته طلا نمایند و گویند

که چون سر مگس بر داءالثعلب بمالند مو برویاند **صفت** دوائی که موی داءالثعلب برویاند بگیرند ذراریح سه درم بعد دور کردن سر و بازوی آنها و باریک سائیده به روغن بان به سرشند و بر آن قدری مشک انداخته استعمال کنند وعلاج داءالحیه مثل علاج داءالثعلب است **طبری** گوید که علاج نوع رطوبی داءالثعلب آن است که سن و مزاج و بلد و فضل و غیره قوانین استفراغ دریافته تنقیهٔ مریض به این حب کنند ایارج فیقرا غاریقون هر واحد یک درم تربد سفید دو درم نمک نفطی دو ثلث درم ماهیزهرج دو دانگ لاجورد مغسول نیم درم سقمونیای مشوی نیمدرم کوفته بیخته مثل فلفل گرد حبها سازند و سه درم بخورانند بعد از آن‌که سه روز پرهیز بنخودآب و روغن زیت کرده باشند و وقت پرهیز هر روز یک مرتبه در حمام داخل شوند بعد از آن ده روز صبر کنند و یک شربت حب سکبینج بخورند و در این همه ایام مالش موضع هر روز یک ساعت کرده باشند و هرگاه از خوردن دوا فارغ شوند موضع را بسیر دلک نمایند و اگر کفایت نکند از پیاز عنصل بمالند و اگر اینهم کفایت نکند از پیاز عنصل بمالند و اگر اینهم کفایت نباشد بر موضع شرط زنند و این ضماد بر آن نهند خردل باریک سوده نیم درم صمغ سداب کوهی دو دانگ در سرکه سرشته مثل ضماد برنهند که این ضرر موی را برویاند الا آن‌که هرگاه مو برآید سفید باشد و سبیل او آن است که موی را بتراشند تا قوی‌تر از آن برآید و باز بتراشند و همچنین تا آن‌که مثل موی اصلی بروید پس اگر روئیدن مو دشوار گردد موضع را دلک نمایند تا آن‌که اندک قرحه شود به عده بر آن روغن‌ها طلا کنند و چون راحت شود و این الم زائل شود فرفیون تازه اندک به قدر یک حبه بر آن مالند که این موی را در این نوع ضرور برویاند و از چیزی که بدان معالجه این نوع نمایند از معالجات غریب که تجربه آن نیز کرده‌ایم این است که بگیرند سرکه و خردل و عنصل و شیطرج و خوب بجوشانند تا آن‌که ادویه مُهرا گردد به عده بگیرند ادویه و سرکه و در محجمه کنند و بر موضع نهاده امتصاص نمایند و بر آن محجمه را بگذارند تا از خود جدا شود و این فعل در روزی دو سه مرتبه کنند تا آن‌که موضع بلند گردد چنان که معلوم شود که گویا منتفخ شده به عده دو روز راحت دهند پس آن را سوزن زده بگذارند که این لامحاله مو برویاند و **ابوعمران موسی بن سیار** می‌گوید که بعد محجمه

بچربی خرس و خنزیر مالند و هرگاه بدبو شود به سرکه بشویند و اعادهٔ مالش کنند تا آن‌که موی برویاند پس اگر موی ابخراللون بروید در آن روغن لادن بآس و روغن آمله استعمال نمایند **صفت** روغن آس بلادن بگیرند صد درم برگ آس‌تر و نیمکوفته در دیگ نو سنگی اندازند و بر آن چهار رطل شراب کهنه و صد درم روغن کنجد و یا زیت انفاق که آن از زیتون خام می‌گیرند بریزند و سه درم لادن در پارچه سفت صره بسته وقت طبخ در آن اندازند و هر ساعت پارچه را بمالند و به آتش ملائم بپزند تا آنه شراب فانی شود و روغن بماند به عده روغن از لادن و آس صاف کرده نگاه دارند و اما روغن آمله این است که آمله ده درم و در سرکه پنج روز تر کنند به عده سرکه صاف نمایند و آمله را بیفشرند و پنج درم آمله و دیگر در آن انداخته پنج روز بگذارند پس سرکه صاف کنند و اعادهٔ آمله نمایند و این فعل تا هفت مرتبه کنند و هرگاه سرکهٔ سیاه قباض گردد در دیگ نو صاف نمایند و بر هر دو صد درم از آن بیست درم روغن آس ریخته بجوشانند تا آن‌که سرکه برود و روغن بماند به عده آن را استعمال کنند که این سوی را که بروید سیاه گرداند و سیاه برویاند و گاهی این روغن را با روسختج بدل خضاب استعمال می‌کنند افریطن در زینت آن را ذکر کرده و **ثابت** در رسالهٔ خود که به سوی بعض ادبا فر استاده از حارث بن کلده حکایت کرده که آن علاج داءالثعلب ببول پلنگ و بول گرگ و خاکستر استخوان سوختهٔ حیوانی که مزاج او گرم باشد مثل استخوان درندگان یعنی شیر و استخوان پلنگ و مانند آن می‌کرد و من ابن نصیر را در بیمار استان دیدم که ارباب داءالثعلب را بعد تنقیه طلای موضع بتریاق کبیر می‌کرد **و اما** داءالثعلب که از صفرا باشد ابتدای علاج او تنقیه است اگر قوت متمکن باشد به این مطبوخ پوست هلیلهٔ زرد تمرهندی هر یک بیست درم افسنتین رومی هفت درم ترنجبین پانزده درم شاهتره ده درم بنفشه سه درم آلوبخارا عناب هر یک بیست عدد در شش رطل عراقی آب بجوشانند تا به یک رطل آید افشرده صاف کنند و در آن دو ثلث درم تربد و یک دانگ سقمونیای مشوی حل کرده نیم‌گرم بنوشند بعد از آن سرکه به اعتدال گرم کنند و در آن اسفنج فرو برده تکمید موضع بدان نمایند تا آن‌که قریب بثور گردن رسد به عده به روغن خیری یا روغن گل چرب کنند و پنج روز بگذارند بعد از آن بخرقه خشن بمالند و گوگرد

سوده به زیت آمیخته یک شبانه روز متواتر طلا کنند به عده بگیرند فندق و مع پوست او بسوزند تا خاکستر گردد و در سرکهٔ کهنه حل کرده بر موضع طلا نمایند و آنچه من در این علت که صفراوی باشد تجربه کرده‌ام قیروطی معمول به روغن خیری است و موضع را از هوای سرد پوشیده دارند و تکمید به آب گرم در حمام کنند و این سهل‌ترین انواع این مرض در علاج است **و اما** داءالثعلب سوداوی دشوارتر در علاج است معالجهٔ او بنوشانیدن ماءالاصول چند روز و حریرهٔ معمول به مغز قرطم کنند و هرگاه ثابت شود که اخلاط نرم و رقیق گردید مطبوخ افتیمون بنوشانند و قصد تنقیهٔ دماغ بعد این مطبوخ به این حب نمایند افسنتین رومی هلیلهٔ سیاه افتیمون ایارج فیقرا هر واحد یک نیم درم بسفائج یک درم لاجورد مغسول دو ثلث درم نمک نفطی نیم درم غاریقون دو درم تربد نیم درم سقمونیای مشوی دو دانگ کوفته بیخته به عسل سرشته مثل فلفل حبها سازند شربتی از آن سه درم و نیم سه شربت در مدت یک ماه بخورانند و گاهی رطوبت بسودا مضاف شود پس معدهٔ او کثیرالرطوبت بود و علاج صاحب آن به این حب کنند و این حبی است که در گرما و سرما و ربیع و خریف عقب طعام تناول کنند و پرهیز دقیق ننمایند بلکه از لحوم غلیظه احتراز کنند **نسخهٔ آن** انیسون تخم کرفس بادیان نانخواه زیرهٔ کرمانی هر واحد دو درم مصطکی هلیلهٔ سیاه هر واحد سه درم صبر سقوطری هم چند همه ادویه کوفته بیخته به آب برگ ترنج سرشته حبها سازند شربتی از آن یک درم عقب طعام دائم آن را بخورند که این رطوبات را از معده و از جمیع بدن خارج کند بغیر آن‌که ضعیف نماید زیرا که هر روز یک مجلس یا دو آرد و رئیسی در بلد عراق بود که آن را داءالثعلب بسیار و غلبهٔ اخلاط سوداوی ظاهر شده بود پس او را لزوم این حب نمودم و داءالثعلب زائل شد و بعد آن عود نکرد و اگر رطوبت با سودا در امعای او محسوس شود این حقنه در آن استعمال نمایند قنطوریون باقه خارخسک کوهی قرطم کوفته تخم کتان تخم جلد برگ سداب هر واحد یک کف چقندر اطراف کرنب هر واحد باقه همه را بپزند تا مهرا شود و مثل حریره گردد به عده صد درم از آن صاف کنند و بر آن یک درم بورق و بیست درم روغن کنجد تازه یا بیدانجیر ریخته در هاون حل کنند و بدان حقنه نمایند و مضر نیست اگر در نوع رطوبتی رطوبت

در امعا یا در دماغ ثابت شود و این حقنه کنند و از این حب که تنقیهٔ سر می‌کند بخورانند بعد از آن دلک موضع بسیر خام یا پیاز عنصل خوب کنند به عده بر آن چربی بط و چربی خرس و چربی شیر و مانند آن از شحوم که استفراغ و تلئین جلد کنند طلا سازند و بگیرند برای او خاکستر سم بُز و گوگرد و بیخ نی و یبروج‌الصنم که در خاکستر اینها خاصیتی است برای رویانیدن مو یهودی ذکر این کرده و تجربهٔ او کردم و حق یافتم بسوزند و این خاکسترها را به زیت جمع کنند و بر موضع دائم طلا نمایند که این ضرور مو برویاند و اگر صعب و دشوار گردد موضع را شرط زنند و به سرکه آن را بمالند و اصلاح غذای آن کنند و میل او به سوی آن نمایند که در حرارت او بیفزاید و بسط آن نماید و هرگاه مو برآید موضع را به روغن لادن و روغن ناردین چرب کنند **و اما** نوع دموی علاج آن به فصد باسلیق و لزوم پرهیز او در تدبیر بچیزی که تصفیهٔ خون او کند و مالش موضع بخرقهٔ خشن پس بزوفای رطب که آن چرب دُم گوسفندست چند روز نمایند تا آن‌که جلد نرم گردد به عده دلک او پیاز عنصل و سیر و پیاز کنند و طلای او بثافسیا و فرفیون نمایند که در آن مو بروید و چون این بیان کردم پس در داءالثعلب قول مجمل و دوای مجمل ذکر می‌کنم و گویم که داءالثعلب و فساد شعر و ذهاب آن و تملس جلد به سبب یکی از این اخلاط بود هرگاه بقعه را فاسد گرداند و موی را از غذا کردن منع نماید پس علاجش استفراغ اوست به حسب نوع مرض و دوای او فی‌الجمله نزد استفراغ نزید و غاریقون و ایارج و شحم حنظل و اسقولوقندریون و شکاعی و بادآورد و خربق سیاه و مانند آن است و بسیار دیدم که ابن یسار در نوع سوداوی خربق سیاه می‌نوشانند و در آن نفع می‌کرد و اما چیزی که بدان دلک نمایند آن پیاز و سیر و عنصل و ثافسیا و فرفیون و خردل و مانند آن است و چیزی که بدان طلا کنند گوگرد بندق سوخته و پسته سوخته و کف و سیا و یبروج صنمی و سم بز سوخته و وج سوخته و شحوم سوای چربی بُز نر و چربی بقر و امثال آن است و آنچه واجب است که صاحب نوع سوداوی دائم استعمال نماید هلیلهٔ سیاه و کابلی هر دو مربی است و آنچه صاحب رطوبی استعمال کند اطریفل کبیر و اطریفل صغیر و معجون انقرویا و جوارش بلادری و مانند آن است و آنچه صاحب نوع صفراوی استعمال نماید این سفوف معمول بهلیلهٔ

زردست بگیرند تخم خرفه و خیار و تخم خشخاش و گل سرخ هر واحد یک جزو هلیلۀ سیاه و پوست هلیلۀ زرد مثل همه شکر طبرزد برابر جمله سائیده صبح بر ناشتا و وقت خواب به قدر حاجت بخورند و هلیله‌جات مربی و هلیله‌جات سوده بمویز سرشته استعمال کنند و آنچه صاحب نوع دموی استعمال نماید اطریفل معجون بعصارۀ عناب معقودست و اصلاح اغذیه به حسب آن‌که لائق مرض باشد و این همه استعمال نمایند مع استعمال قوانین در غذا و دوا و علاج داءالحیه علاج داءالثعلب رطوبی و سوداوی است بغیر زیادتی در آن سوای آن‌که جلد این را طلا نکنند مگر بچیزی که آن را نرم کند بغیر آن‌که استفراغ نماید (زیرا که سبب در این قشف و احتراق اخلاط است پس هر گاه جلد نرم شود و مسام نرم گردد فضول بشعر خارج شود) و دیدم که در بیمار استانات در این استعمال چیزی می‌کنند که در داءالثعلب از دلک و طلا استعمال می‌نمایند و گاهی در این نوعی غریب که معروف بذات العروق است واقع می‌شود و او آن است که مواضعی که از آن مو زائل شود در آن شبیه بعروق سرخ مشابه و شنیدی که بر جراحت مستطیل واقع می‌شود ظاهر می‌گردد و هرگاه جلد نرم شود او نیز نرم و منبسط گردد و علاجش علاج داءالحیه است **ابن الیاس** گوید که اگر از خون غلیظ محترق باشد فصد و اخراج خون به قدر قوت کنند و هر صبح جلاب از عناب ده عدد به شکر سفید ده درم بنوشند و غذا مزورۀ ماش به مغز بادام و اسفاناخ خورند و یا بگیرند شربت عناب ده درم و شربت بنشفه ده درم و بنوشند و یا بگیرند آب انارین بشحم آنها افشرده سه اوقیه به شکر سفید ده درم و غذا مزورۀ اناردانه به اسفاناخ و مغز بادام خورند و اولاً مالش موضع بپارچه درشت یا بزوفای رطب کنن و یا بگیرند پیاز عنصل پنج درم سیر و خردل هر واحد سه درم و بسایند و به سرکه که کهنه سرشته طلا نمایند بعد تراشیدن مو و اگر از بلغم محترق باشد هر صبح جلاب از بادیان و اصل‌السوس هر واحد سه درم گلقند عسلی ده درم بنوشند و غذا مزورۀ نخود و ماش به مغز بادام خورند و هرگاه اثر نضج در قاروره ظاهر شود تنقیه بدن بحب ایارج و حب قوقایا و حب صبر یا به مطبوخ تربد مع شحم حنظل و غاریقون و صبر و نمک نفطی نمایند و غرغره بخردل و بیخ کبر و سکنجبین عنصلی به ایارج مع ماءالعسل به مرات کثیر کنند و از فواکه رطب و غیره

مولدات بلغم حذر نمایند و اگر از مرهٔ سودا باشد هر صباح جلاب از بادرنجبویه و تخم کاسنی هر واحد سه درم و گلقند ده درم بنوشند و غذا مزورهٔ نخود مع ماش و مغز بادام بخورند و هرگاه خلط نضج یابد تنقیهٔ بدن به مطبوخ افتیمون و حب آن و یا ایارج فیقرا و یا ایارج لوغاذیا کنند و از اغذیهٔ غلیظهٔ مولد سودا مثل لحم نر گاؤ و نمک سود و قدید و بادنجان و لحم بُز حذر نمایند **و اگر** از صفرای حاد باشد هر صبح جلاب از تخم کاسنی سه درم بنفشه پنج درم و شکر سفید ده درم و از آلو و عناب هر واحد ده عدد و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشند و غذا مزورهٔ ماش به مغز بادام خورند و هرگاه اثر نضج در قاروره پدید آید تنقیهٔ بدن به مطبوخ فواکه مقوی بسقمونیای مشوی کنند و از تناول اغذیهٔ حارهٔ یابسه و حریفه و حلویات و مانند آن احتراز نمایند و هرگاه بدن از اخلاط محدثهٔ مرض پاک گردد صرف عنایت بمعالجهٔ سقوط شعر فرمایند و بعد دلک بسیار بخرقهٔ خشن و زدن شرط غیرعمیق سیر سوده به روغن یاسمین بر آن طلا کنند و اگر مادهٔ مرض بلغم محترق باشد حبهٔالخضرا و غیره که در قول صاحب کامل گذشت آن همه ادویه را سوده به روغن بان یا روغن اترج یا روغن یاسمین یا زفت گداخته آمیزند و طلا کنند و یا بگیرند شیح سوخته و به روغن زنبق آمیخته بر سر طلا کنند بعد شستن آن به آب چقندر و بورق و آنچه مجرب است در انبات شعر این است که بگیرند پیه شیر و پیه خرس و پیه گرگ مساوی و بسرکهٔ کهنه سائیده طلا نمایند و اگر مادهٔ این مرض صفراوی باشد هر روز سر را به آب چقندر و آب بید و آب سبوس بشویند و بحضض و غیره که در قول صاحب کامل مسطور شد طلا سازند و اگر مرض از مادهٔ سوداوی باشد بگیرند گوگرد زرد و ثافسیا و فرفیون و خردل و بیخ نی و خاکستر سم بُز و قیصوم سوخته مساوی کوفته بیخته به روغن زنبق و ناردین به سرشند و بر سر طلا کنند بعد دلک او بسیر و پیاز تیز **صفت طلا** برای داءالثعلب ذراریح سر دور کرده سه درم مویزج فرفیون هر واحد یک درم کف دریا پنج درم بورق خردل گوگرد زرد ثافسیا هر واحد چهار درم باریک سائیده به روغن زیت یا به روغن زنبق آمیخته بر سر طلا کنند **طلای** دیگر بیخ نی فارسی سوخته خستهٔ خرما سوخته وسمه مساوی کوفته بیخته در ظرف رصاصی به روغن زنبق بسایند و طلا کنند **و اما** علاج داءالحیه علاج

داءالثعلب است و شستن سر هر روز به اسپغول و گل خطمی سفید و برگ بید و بدن و سر را هر روز به روغن بنفشه و نیلوفر و روغن تخم کدو بمالند و بنفشه تازه و نیلوفر ببویند و این وقتی است که سبب تساقط شعر اتساع مسام و نقصان غذا باشد و اما هرگاه انتشار و تساقط او به سبب ضیق مسام باشد قریب او روغن نبرند و مالش سر ببورق و زهرهٔ بقر کنند و در حمام داخل شوند و تا دیر در آن نشینند و بر سر شیح سوخته و نمک و قیصوم سوخته بمالند و بعد مالش سر را به آبی که در آن نطرون و بورق جوشانیده باشند بشویند و یا بگیرند نی فارسی سوخته و خستهٔ خرما سوخته و وسمه هر واحد مساوی و به دستوری که سابق مسطور شد مرتب ساخته بر موضع طلا نمایند **ابومنصور** گوید که اگر از جهت خون باشد فصد سر رو کنند به عده طبیخ خیارشنبر و بعد از آن ایارج فیقرا دهند و اگر از صفرا باشد اولا طبیخ هلیله به عده ایارج فیقرا خورانند و اگر از سودا باشد طبیخ افتیمون پس ایارج فیقرا دهند و اگر از بلغم باشد حب منتن به عده ایارج فیقرا خورانند و در جمیع این انواع میان هر ده روز شربتی از ایارج فیقرا دهند و و هرگاه این ادویه خورانند اغذیهٔ لطیفهٔ سریع‌الانهضام مثل اسفیدباج چرب به لحوم طیور و بزغاله دهند و از اغذیهٔ غلیظ مثل لحوم صید و مانند آن و امتلای طعام وخمر پرهیز سازند و از کثرت ریاضت و تعرق و تعب منع کنند و اما علاج نفس موضع این است که اگر ارادهٔ معالجهٔ او باشد حلق او بنوره یا به استره کنند و نوره بهتر است به عده بخرقه خوب بمالند حتی که عروق او برآید و بعد آن به آب مرزنجوش مطبوخ بشویند و بر آن حضض طلا کنند و یک شبانه روز بر آن بگذارند و هرگاه صبح شود به آب مورد آن را بشویند و بر آن روغن بان طلا نمایند و اگر از مالیدن بدیر سرخ شود بحجر بورق یا پوست ماهی خشن یا برگ انجیر آن را دلک نمایند حتی که سرخ گردد و پوست بخراشد پس خون از آن پاک کرده بر آن چقندر مطبوخ به شراب و یا انجیر خشک سوخته محلول به شراب نهند **طلا** برای آن قشور کندر سوخته به شراب مطبوخ حل کرده بدان طلا کنند و یا پیه گرگ به سرکه آمیخته طلا نمایند و بمگس در شراب سوده و یا پوست بندق سوخته و بیخ نی خشک طلا سازند و طلا به روغن بادام تلخ و روغن بیدانجیر آن را نفع کند و اما ادویهٔ مفرده برای این برگ حنظل است و نوشادر و مویزج و

خاکستر کتان و خاکستر پُشک بُز و پیه کفتار و پیه شیر و مُر و فلفل و غیر آن که در قول مسیحی گذشت و هر دوائی که حار لطیف نفاذست آن همه را مفرد و مجموع با سرکه یا بعض روغن‌های گرم مثل زیت و روغن بیدانجیر و روغن غار و مانند آن بر سر طلا نمایند نفع بلیغ کند پس اگر مکان آبله کند چربی بط یا ماکیان و مرهم سفیده بمالند و چند روز دلک او ترک نمایند **بقراط** گفته که در این مرض شرب ادویهٔ حاره سزاوار نیست که آن جلد سر را مثل حالت در صلع گرداند **اهرن** گوید که جالینوس ایارج فیقرا را در علاج این مرض اصل ساخته و از آن فرع جمیع علاجات او نموده و آن این است که با وی مخلوط می‌کرد اگر مرض از خون و صفرا بودی سقمونیا و غاریقون و اگر از سودا بودی خربق و افتیمون و اگر از بلغم بودی شحم حنظل و در همه انواع اوامر غرغره به آن می‌کرد و گفته که متقدمین شرط بر موضع می‌زدند به عده بسیر و سرکه و نمک و افسنتین آن را خوب می‌مالیدند و این عمل مجرب است خطا نمی‌کند **ثابت** گوید که علاج داءالثعلب به مرات کثیر از اسهال بغیر معالجهٔ موضع کردم و صحت تام یافت **محمدبن زکریا** گوید که پیاز را در داءالثعلب تجربه کردم و او را مغنی از غیر او یافتم و اعتماد بر آن نمودم و بلبوس بهتر از پیازست **سعید** گوید که اگر از صفرا مخالط خون باشد فصد سر رو کنند بعد فصد اسهال طبیعت به مطبوخ هلیله نمایند و مریض را از استعمال اغذیهٔ حاره منع فرمایند و امر بشرب ربوب ترش مثل رب سیب و بهی و انار کنند و غذا بچهٔ مرغ و سکباج ماهی تازهٔ کوچک یا مزورات معمول بماش یا اسفاناخ دهند و بعد تنقیهٔ بدن و اصلاح اغذیه فصد مواضع که از آن مور پخته بدلک شدید از خرقهٔ پشم نمایند و از بیخ نی سوخته مع پوست بادام تلخ سوخته به سرکه سرشته طلا نمایند و اگر موی عود نکنند بر موضع شرط زنند و بلادن در روغن کنجد گداخته طلا کنند و ایضاً بشیح سوخته و کف دریا و حضض با روغن بید و روغن آس طلا سازند و اگر از خلط سوداوی باشد تنقیهٔ بدن به مطبوخ افتیمون کنند و بعد تنقیه غذا یا بچهٔ مرغ بریان یا زردی بیضه سازند و از امتلای طعام منع کنند و موضع را بعاقرقرحا یا پیاز عنصل یا بخردل یا ترب یا زیت کهنه یا مرزنجوش بعد حلق سر بمالند و بر مواضع شرط زنند و سر را به آب حلبه یا به آب بند کتان بشویند و اگر از بلغم باشد تنقیهٔ بدن بحب

قوقایا یا حب صبر کنند پس اگر فصل سرما باشد گلقند عسلی دهند و غرغره بخردل و سکنجبین نمایند و اگر فصل گرما باشد قی کنانند و اسهال بقرص بنفشه آورند و باید که از استعمال ادویهٔ قوی‌الاسخان محرق جلد حذر کنند تا جلد محرق نشود و موبر نیاید **انطاکی** گوید که هرگاه خلط غالب متحقق گردد ابتدا به اخراج او نمایند به فصد اگر خون باشد والا به اسهال مثل نقوع بلیله و صبر در صفرا و ایارج در بارد مع زیادتی غاریقون و تربد در بلغم و مع لاجورد و مطبوخ افتیمون در سودا این همه مع اصلاح اغذیه و اکثار شوربای چرب و سکنجبین و غراغر و معطسات و حمام باشد پس اگر اصلاح ظاهر شود و مو بروید فبها والا اگر در دموی سرخی بسیار و یا در بلغمی سفیدی باقی ماند بر جلد شرط زنند تا مواد سائل شود اگر حال احتمال نماید والا لزوم محل بپارچهٔ گرم و اسقیل و غسل کنند بعد دلک بفرفیون یا خردل و اگر در صفراوی زردی و در سوداوی کمودت باقی ماند و این هر دو یبس و قحولت ست آن محل را بشحوم خصوصاً شحم خرس و شیر بمالند و از مجربات در هر دو مرض مطلقاً طلای صمغ سداب و گوگرد و زیت خصوصاً چون عقارب در آن پخته باشند و خاکستر صدف و سیر است و در هندی طلای او بخاکستر لیف نارجیل و سرکهٔ او و دارفلفل و در چین بکرکم و زردی بیضه و در مغرب بشرب لوغاذیا و طلا بخاکستر اظلاف و فرفیون و در روم قی بشبت و عسل و ترب و مالش بچربی بط و آب خرزهره و عسل و واجب است بعد آن تعاهد غسل جلد بخطمی و مغز خربزه و ترمس بعد از آن مالش روغن بنفشه و روغن گل چند روز گویند که یبروج را در این هر دو مرض فعل عجیب است و گویند که در سوداوی فقط و گاهی حاجت داعی گردد بنطولات وقت غلظ ماده پس بهترین آنها در آن هنگام آن است که در اکلیل‌الملک و بابونه و مویز کوهی و بورق سازند و بعد آن به روغن زنبق که در آن لادن پخته باشند طلا کنند و چون رداءت ماده معلوم شود چسپانیدن زلو مناسب می‌بینم زیرا که در آن نفع ظاهر است و گاهی نائب از شرط می‌شود پس بعد تنقیه و شرط ملازمت محل بدلک منبتات شعر نمایند و بهترین آنها مغز جوز به روغن نفط یا زیت است و مثل اوست خاکسترهای پوست سخت جوز سُم خر وحشی و جلد خارپشت و قیصوم و سم بُز و پیاز و آب تُرب و روغن آن و اما برگ حنظل را با وجود نفع او

بدلک نفع بشرب مدبر او بطوری که در مفردات گذشت نیز هست و کذا زراوند طویل و زنجبیل و درونج و نوشیدن عذبه تا چهل روز بر ناشتا آن را ببرد چون عذبه را ببرگ خرزهره و زرنیخ زرد و مویزج و سیر در زیت و عسل بطبخ قوام کرده باشند در این هر دو مرض و در همه آنچه مو را بریزاند طلای مجرب است و گاهی به آنها چون ماده اشتداد نماید فصل بارد بود خردل و نطرون اضافه کرده می‌شود پس اگر خوف قرح کردن آن باشد محل را بطلق چرب کنند و اما طلای مگس و سر موش و مورد و لادن و بیدانجیر نیز بالغ‌النفع است و اگرچه بغیر سوختن به‌کار برند و کذا ابهل و قطران و پیه روباه یا خرس و عصارهٔ آزاد درخت چون بصبر و مرتک آمیزند و بدان پنج مرتبه در پانزده روز طلا کنند آن را صحت بخشد و کذا نوشادر و زلو و میعه و زفت است و بدانند که این ادویه استعمال کرده شود مفرد و مرکب مع بعض آن به شرط آن‌که نظرور ماده و فصل کرده شود پس از ادویهٔ لذاعه در سرما و نزد تکثف ماده زیاده کنند و بالعکس **ایضاً** در نزهت می‌نویسد که فصد در دموی کنند و حجامت محل و شرط او در باقی اقسام اگر دشوار باشد به عده تنقیه و اطلیه و بهترین طلا در دموی این است که مورد را در سپستان بپزند تا آن‌که غلیظ گردد پس طلا کنند و کذا حی‌العالم مع حنا بعد شرط و برگ انجیر مع قطران و در بلغمی عنصل و پیاز و انگزد و فلفل و پشک موش به سرکه و عسل و در صفراوی مسکه و حنا و آرد جو طلاءً و عذبه شرباً و در سوداوی بندق سوخته و سیر و حب‌الغار و روغن نفط طلاءً و ترب مطلقاً و تخم آن و کذا نیل هندی و برگ حنظل طلاءً **گیلانی** از میامر جالینوس نقل کرده که معالجهٔ بلغمی بتنقیهٔ بدن اولاً فاولاً به این مسهلات بعد نضج ماده کرده می‌شود اول بگیرند ایارج فیقرا یک مثقال شحم حنظل نیم دانگ کوفته بیخته به آب کرفس سرشته حبها سازند و گاهی زیاده و کم می‌کنند به حسب وقت دوم تربد سفید ده درم ایارج فیقرا ده درم شحن حنظل سه و ثلث درم شربتی از دو درم تا سه و ثلث سوم حب قوقایا چهارم حب صبر و اگر فصل گرما باشد امر بقی کنند و اخراج بلغم نمایند به این مقی بگیرند شبت و حنظل و سرمق و تخم ترب کوفته و جوشانیده صاف نموده قدح بزرگ از آن بگیرند و ده درم عسل و چهار دانگ جوزالقی سوده و اندکی کنکرزد بر آن انداخته بر امتلا بنوشند پس قی کنند و

به عده غرغره بغراغر مذکوره در باب امراض بارد بلغمی و فالج کنند و یا بیخ کبر در آب بجوشانند و صاف کرده ایارج در آن حل کرده غرغره کنند و یا خردل بسایند و در سکنجبین آمیخته بدان غرغره نمایند و تبدیل مزاج بماءالاصول و گلقند عسلی کنند خصوصاً چون فصل سرما باشد بعد از آن مالش موضع بخرقهٔ درشت یا به عنصل یا بسیر کنند بعد و ثافسیا و خردل یا بسیر سوده طلا نمایند بعد شرط اگر مرض قوی باشد و این طلا نافع است فرفیون عاقرقرحا بزهرهٔ بقر سرشته طلا کنند و غذای ایشان شورا بشبت و نخود کوفته و طباهجات و مطنجنات بمری و خردل و گوشت گنجشک و قنابر و مانند آن آنچه مسخن باشد بسازند و از حموضات و شیر و آنچه از آن مرتب کنند و جمیع نبیذها و امتلای طعام و اکل لحوم و حبوب و هر طعام که قلیل از آن غذای کثیر دهد و نفخ آرد و از ریاضت بسیار قوی و از تعرق بسیار در حمام اجتناب باید کرد و اگر در موضع مرض از کثرت اطلیه قروح پیدا شود بمرهم مرطب از روغن و موم و آب برگ بلوط و آب برگ سوسن و زردهٔ بیضه طلا سازند

علت نفع

و این مرضی است که در جلد حادث شود شبیه بداءالثعلب در شکل او و مشابه برص در رنگ آن دور بقعه بقعهٔ سر متصل یا متفرق بود و گاهی بقعهٔ از آن سرخ مثل اثر قرحه و دیگر سفید مثل بهق باشد فرق میان این و داءالثعلب آن است که هرگاه داءالثعلب را لمس نمایند آن را چنان دریابند و خیال کنند که گویا از جلد پست است و موضع این علت را چون لمس نمایند دریابند که گویا آن از جلد بلند شده و فرق دیگر آن است که داءالثعلب فرک را قبول نکند و زیر فرک سرخ نگردد الا به قدری که انسان را استطاعت تامل او باشد و چون نفع را انسان بمالد سرخی او اشتداد کند و ساعتی بر آن حال باقی ماند و سبب تولد این علت یکی تنگی مسام است و دوم بخارات حریفهٔ حاده پس هرگاه بخارات حادهٔ حریفه کثرت نماید و مسام از اخراج آن تنگ باشد اولاً مو به سبب تنگی مسام بریزد پس جلد به سبب تنگی مسام از اخراج بخارات منتفخ گردد چنان چه در جلد از غلظ بخار و حدت خون مرض شرا حادث می‌شود و این علت را امراضی است که بدان شهری مخصوص باشد و در حبش بعلت بلدیه معروف است

چنان چه عرق مدنی در مدینه حادث شود و قوبای سیاه بمصیصه و دمامیل بشهر زور و جرب بطبر استان و مانند آن **علاج** بسط جلد و تلئین او و استعمال آبزن و آب نیم‌گرم و مالش به روغن‌های نیم‌گرم و تنقیه به این حب کنند ایارج فیقرا دو دانگ تربد نیم درم خربق سیاه یک طسوج ماهیزهرج نیم دانگ نمک سرخ یک دانگ سقمونیای مشوی در سیب به اندک برگ ترنج یک دانگ همه را سحق کرده حبها سازند بعد پرهیز آن را بخورند و در زمانی که قواعد تنقیه آن را مساعد باشد دو شربت یا سه شربت از آن به عمل آرند و دیدم که این مرض به شرط و غسل به سرکه زائل شد و از چیزی که بدان طلا نمایند هرگاه قانونی از قوانین استعمال تنقیه به فصد و مسهل مانع باشد این طلاست خاکستر قیصوم و خاکستر پوست بندق و لادن همه را سائیده به موم روغن مرتب از روغن خیری یا مانند آن آمیزند و این علت عسرالبرء نیست بلکه به سرعت زائل شود و بهترین علاجش آن است که از استعمال آبهای نیم‌گرم ذکر کردیم بهر آن‌که تفتیح مسام علاج اوست

انتشار شعر

و این عبارت است از ریختن موی ریش و سر و ابرو و سقوط شعر یا به سبب کمی غذا و قلت بخارات جید منبت شعر باشد مثل آن‌که ناقهین از امراض و ارباب دق و سل را عارض می شود و یا به سبب تخلخل جلد و اتساع مسام حتی که بخار محدث شعر چون خارج شود متفرق گردد و برای احداث شعر مجتمع نشود و یا به سبب تنگی مسام از جهت یبوست و کثافت جلد مثل جلد پیران پس مادهٔ مو در آن نافذ نگردد و یا از جهت رطوبت غلیظ و بلغم مسدد حتی که مسام فاسد گردد و میان بخار خارج و داخل انقطاع رو دهد و بعضی با بعض دیگر متصل نشود و آن از تولد شعر منع کند و یا به سبب حصول مواد خبیثه زیرجلد حتی که از آن بخار دخانی فاسد گردد مثل آن‌که در داءالثعلب و داءالحیه می‌باشد و یا به سبب استیلای رطوبت بر جلد چنان چه در استسقا و غیر آن و **صاحب کامل** گوید که گاهی سقوط شعر عقب امراض حاده به سبب حرارت شدید و رداءت بخارات حادث شود و گاهی به سبب سعفه یا قروح یا جذام می‌باشد **طریق تشخیص** اسباب مذکوره اگر آثار داءالثعلب و داءالحیه یا سعفه یا قرحه یا

جذام ظاهر بود سبب انتشار شعر همان مرض باشد والا نظر کنند اگر صاحب او لاغر بود و خشکی جلد و تقدم اسباب محلله و مقاسات امراض و قلت غذا دریافت گردد سببش قلت غذای شعر باشد و اگر نرمی جلد و باریکی مو و سرعت انتشار آن بود سببش تخلخل مسام باشد و اگر خشکی مزاج و کثافت جلد و جعودت و غلظت و شدت سیاهی مو بود سببش تنگی مسام از یبوست باشد و اگر مو باریک گردد و آثار خشکی هیچ نباشد سببش تنگی مسام از رطوبت غلیظ بلغمی باشد و اگر آثار غلبهٔ رطوبت بر بدن مدرک گردد سببش استیلای رطوبت بر جلد باشد **علاج** اگر به سبب قلت غذا باشد غذای جید بخورند و خواب کنند و حمام نمایند و سر را بخطمی و برگ حنا و تخم مرو بشویند و روغن بنفشه و روغن نیلوفر بمالند و اگر به سبب اتساع مسام باشد که هلیلهٔ کابلی و مازو و اقاقیا و مانند آن از ادویه قابضه در آب جوشانیده نطول نمایند و روغن‌های قابض بمالند و روغن آمله مالیدن نیز فائده می‌کند و کذا روغن آس مع پرسیاوشان و قوی‌تر از این آن است که سه درم لادن و نیم اوقیه شراب قابض یا روغن آس گداخته غلاف سر بدان نمایند و اگر به سبب تنگی مسام از یبوست باشد ترطیب مزاج و مالش به روغن بابونه و بادام و مانند آن کنند و همیشه حمام نمایند و آب نیم‌گرم بر سر ریزند و شیح سوخته و بادام سوخته با روغن زیت سرشته سر را بدان غلاف نمایند و ماءالجبن و اغذیه و اضمده مرتبه به‌کار برند و اگر از رطوبت غلیظه باشد که مادهٔ شعر را آمدن ندهد می‌باید که کثرت حمام کنند و شیح و برنجاسف و بادام تلخ را بسوزند و با بورهٔ ارمنی و زهرهٔ گاو طلا نمایند و غذای مقطع و مجفف رطوبات و قلیه بکثرت مصالح گرم خورانند و از تناول اغذیهٔ رطب و ماهی و شیر و فواکه تر حذر کنند و در این نوع روغن مالیدن ممنوع است و اگر به سبب داءالثعلب یا داءالحیه یا جذام باشد علاج هر واحد مسطور شد و اگر به سبب استیلای رطوبت بود تنقیهٔ ماده و تقویت مسام نمایند بدان چه در داءالثعلب مذکور شده و اگر به سبب سعفه و قرحه باشد اشیای محللهٔ ملینه چون خطمی و خبازی و لعابها و روغن‌ها و مراهم و قیروطات مناسبه استعمال نمایند به شرطی که جلد اصلی منقطع نشده باشد و بعد اندمال مسام منسد و فاسد نگشته والا علاج نپذیرد **ادویهٔ مفرده و مرکبه** مانع سقوط شعر عصارهٔ کرنب تنها و با نمک طعام و

کذا سرگین بز سوخته و کذا اقاقیا و کذا بلیله و کذا صبر به شراب قابض و کذا زوفرا که آن حر است به عسل و کذا فاغیهٔ حنا و روغن مورد و کذا زجاج محرق به روغن زنبق و کذا برگ سدر و کذا سنبادج و کذا حب‌الآس مطبوخ به شراب قابض و کذا تخم چقندر به روغن آس و کذا خصیه الثعلب به زیت و کذا به همن سفید و کذا بُرادهٔ چوب شمشماد با حنا آمیخته و ایضاً طلای لادن و شب بسرکهٔ تند سوده تا مثل عسل گردد و کذا برگ انجیر باریک سوده به آب سرشته و کذا پودینهٔ کوهی و پوست بلوط مساوی سوده و ایضاً غلاف سر بعصارهٔ کرنب که در آن حنا سرشته باشند و کذا پرسیاؤشان پنج درم شراب کهنه ده درم لادن ده درم روغن آس بیست درم و کذا برگ آزاد درخت یک جزو و حنا دو جزو با هم سوده در سر پُر کردن و کذا سم بُز سوخته و مثل او خطمی و ذرور حرف در سر و اکل آن و کذا زنبق خشک کرده و کذا سنا و کذا تخم بادرنجبویه و مداومت بخوردن تُرب و کذا عذبه به عسل و بغیر عسل و کذا وج به دستور و اکل و ضماد بادآورد و زرور زجاج و کذا دارچینی و غسل سر ببرگ بسفائج و خوردن بیخ آن خراشیده کوفته **روغن** که در منع ریختن مو که از مرض آتشک باشد و به جهت داءالثعلب از مجربات حکیم مؤمن است و موی سفید که در آن برآید سیاه برویاند وسمه سه مثقال برگ مورد پانزده مثقال در چهارصد مثقال آب بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده با صد و بیست مثقال روغن کنجد بجوشانند تا روغن بماند سه مثقال لادن در آن حل کنند **طلا** که در تقویت مو و منع ریختن او عجیب‌الاثر است کندر مازو هر یک یک درم مصطکی یک نیم درم قردمانا مُرمکی هر یک دو درم لادن سه درم به روغن گل حل کرده در بیخ مو طلا کنند **اقوال حکما** ابوسهل گوید که انتشار شعر را نفع می‌کند تقویت جلد موضع و گردانیدن آن میان تخلخل و تکاثف و این چنان باشد که به ادویهٔ حاره اشیای قابضه بیامیزند و لادن در این امر موافق‌ترین ادویه است پس هرگاه به روغن مخلوط سازند و بدان سر را طلا نمایند مو از ریختن بازماند و در این فعل مشابه لادن روغن شجر مصطکی است و باید که حلق مو از موضع کنند یا دوا را رقیق خون ایشان باشد و در علاج محتاج بچیزی بیشتر از انعاش قوت نباشد **دوائی** که انتشار شعر را نیکو است لادن را در شراب عفص تر کنند و به روغن مورد بسایند و

نصف لادن پرسیاوشان آمیزند و در حمام یا هوای گرم بعد دلک سرتاسر سرخ گردد استعمال نمایند پس اگر فصل و مزاج باره باشد و احتیاج بجذب و تخلخل بیشتر باشد روغن ناردین در آن مخلوط کنند **دیگر** بگیرند پرسیاوشان یک جزو لادن دو جزو و به شراب موی را چرب نمایند و از چیزی که تساقط شعر را نفع می‌کند روغن آس است چون تعاهد آن نمایند و لادن محلول در شراب یا در روغن مورد بشب استعمال کنند و صبح بحمام داخل شوند و این دوا شعر متساقط را محکم کند آمله و برگ مورد را در آب بجوشانند تا آن‌که آب سرخ گردد به عده در آن لادن محلول به شراب آمیخته بر بیخ مو بمالند **شیخ** می‌فرماید که ادویهٔ حافظ شعر آن است که در آن حرارت لطیفهٔ جذابه و قوت قابضه باشد و آن‌که در آن خواص بود که بدان فعل نماید و در این جا ذکر میک و نیم ادویهٔ را که آن لائق‌تر به این مقام است و ادویهٔ مفرده که برای حفظ مُو و تدارک اغذا و در تساقط نیکو است و الآن در اینجا ذکر کرده می‌شود بر جمله آن‌که شرط کرده شود هنوز شروط واجبه در تدبیر او پس از امثال این مورد و حب‌الآس و لادن و آمله و هلیلهٔ کابلی و مر و صبر و پرسیاوشان است و گاهی در آن داخل می‌شود مازو بنابر قبض او و فیلزهرج خصوصاً به شراب قابض یا روغن آس یا روغن مصطکی و آب مورد یا آب برگ آزاد درخت و ایضاً خاکستر شجرهٔ بزرکتان سوخته مع تخم آن به روغن طلا کردن و ایضاً پوست جوز سوخته چون به روغن آس و شراب قابض مخلوط ساخته بمالند و خصوصاً برای صبیان و از مرکبات این است که حب‌الآس و مازو و آمله در روغن گل یا روغن آس بر وصف معلوم بپزند و استعمال کنند و ایضاً برگ مورد تر و لادن و عوسج و اطراف سر و حب‌الآس کوفته به زیت حل کرده غلاف سر بدان نمایند و ایضاً حب‌الآس سیاه و تخم کرفس و برگ کرفس و تخم چقندر و برگ عوسج هرواحد یک جزو پرسیاوشان لادن هر واحد نیم جزو شراب سیاه نُه جزو با هم بجوشانند تا شراب سوم حصبه بماند به عده بر آن زیت خوشبو بسعد و سنبل دو جزو انداخته سه جوش دیگر داده آب و روغن از ادویه خوب افشرده صاف نمایند و در مرتبان کرده وقت حاجت بجنبانند و استعمال کنند که این حافظ ومسو و شعر است و ایضاً تخم کرفس و تخم چقندر و پرسیاوشان و کندر هر واحد دو اوقیه چوز پانزده عدد پوست صنوبر یک رطل

همه را در دیگ کرده گل حکمت نموده یک شب در تنور بگذارند تا جمله خاکستر گردد سائیده یک رطل چربی خرس که این بهتر از چربی مرغابی است آمیزند و بردارند و هرگاه حاجت آن باشد در روغن خوشبو گداخته استعمال کنند که صلع مبتدی را نیز نافع بود و ایضاً بگیرند یک نیم رطل شراب قابض و لادن یک اوقیه و پوست صنوبر سوخته و اوقیه پرسیاوشان سوخته مثل او پیه خرس یک رطل آب عنب‌العثلب چهار اوقیه و نیم لادن را در شراب بپزند تا غلیظ گردد و بر آن ادویه انداخته آمیزند و بردارند و وقت حاجت اندکی از آن گرفته در روغن خوشبو که بهترین آن روغن ناردین است آمیخته طلا کنند و گاهی بغیر روغن طلا کرده می‌شود و از ادویهٔ خفیفه این است که بگیرند مرمکی و لادن و روغن آس نو خصوصاً آن‌که از طبخ روغن خیری و آب آس گرفته باشند و شراب قابض و به حسب وجوب مشاهده بیامیزند و طلا کنند و یا بگینرد برگ لالهٔ دشتی به روغن آس و بر سر مالیده یک شب بگذارند و صبح حمام کنند که این حفظ مو کند و سیاه گرداند و یا بگیرند لادن و پرسیاؤشان و خاکستر پوست صنوبر و پیه خرس و از شراب عفص به قدر کفایت و به مثل روغن مصطکی یا آس مخلوط سازند و یا بگیرند پرسیاؤشان و لادن مساوی و روغن مورد به قدر کفایت و یا بگیرند کندر سرگین سوسمار سرگین خارپشت صحرائی هر واحد پنج درم سُداب کوهی دو درم و به شراب قابض سائیده با پیه خرس آمیخته استعمال نمایند **دوا** برای حفظ موی ابرو گل شقائق‌النعمان چهار جزو رعی‌الحمام و بیخ آن و برگ انجیر هر واحد یک جزو لادن سه جزو پرسیاؤشان دو جزو همه را سائیده به روغن مصطگی هم چند آن استعمال کنند **ایضاً** بیخ فاشرا و بیخ اسراش و خاکستر ثمر صنوبر تازه هر واحد یک جزو بورق دو جزو به روغن آس خوشبو مخلوط سازند و این کلام اکثری است لیکن اگر سبب او یبس مزاج و قلت خون باشد رفاه بدن کنند و غذائی دهند که جیدالغذا چرب بود و بدان میل بحرارت لطیف باشد و هر شی ترش و نمکین و زمخت و جماع و شراب کهنه ترک نمایند و ادامت حمام به آب شیرین کنند و نطرون و اشنان و صابون نزدیک بدن نبرند بلکه به مثل آرد باقلا و تخم خربزه و اسپغول و مانند آن بشویند و اگر به سبب کثرت انسداد مسام باشد احتیاج بدوای محلل و مخلخل افتد پس واجب است که در غذا

آنچه مفتح بود مثل خردل و سیر و گندنا داخل کنند و ایضاً بر جلد به مثل ثافسیا و خردل و پودینه و سداب و پیاز طلا سازند و حمام به آبهای محلله استعمال نمایند و سر را ببورق و کف دریا بشویند و واجب است که صاحب او از روغن‌ها اجتناب نماید و آنچه به سبب تخلخل باشد آن را ادویهٔ مذکوره که اکثر میل آن بقبض باشد و اطلیه و ادهان قابضه و دخول حمام و استعمال آب نیم‌گرم پس به آب سرد دفعةً نافع بود **مجوسی** که از سقوط شعر و انتثار آن آنچه از تخلخل جلد و اتساع مسام و قلت غذا باشد تدبیر موافق برای او اغذیهٔ محموده مولد خون جید مثل خشکار پاک و لحوم بُزغاله و برهٔ یک ساله و ماکیان و زردهٔ بیضهٔ نیمرشت و ماهی رضراضی و شراب ریحانی بمقدار معتدل و دخول حمام و غسل به آب شیرین معتدل حرارت و غسل سر بخمطی سفید و اسپغول و برگ بید به روغن بنفشه و نیلوفر و شمیدن بنفشهٔ تازه و نیلوفر و بیدست و اما آنچه سقوط مواز تنگی مسام به سبب رطوبت مسدد مسام باشد علاجش بدخول حمام و تا دیر وقت نشستن در آن و گاه مالش سر بنمک و گاهی بشیح ارمنی و قیصوم و شستن آن بنطرون و بورق و زهرهٔ بقر بود و نزدیک روغن‌ها نباید شد و به تدبیر مسخن پردازند و تقلیل غذا کنند و در اغذیهٔ او توابل حاره مثل کردیا و دارچینی و فلفل داخل نمایند و شراب کهنه ممزوج به اندک آب دهند و اما آنچه سقوط او عقب مرض حاد باشد باید که در آن تدبیر مرطب مثل زیادتی در غذا و خوردن لحوم حملان و جدی و ماهی و شیر و میوهٔ مرطب و سکون و راحت و دخول حمام بغیر و رنگ در آن و ریختن آب شیرین نیم‌گرم بر سر استعمال کنند روغن آس بمالند که آن مقوی شعر است و همچنین روغن مطبوخ به آمله و چون موی بروئیدن ابتدا کند حلق او بپاکی و نوره کنند و بخرقهٔ کتان خشن هر روز بمالند و به روغنی که در آن پرسیاؤشان و بابونه و آس پخته باشند چرب سازند **صفت** روغن آمله بگیرند آمله یک رطل و بر آن چهار رطل آب انداخته یک شبانه‌روز بگذارند به عده خوب بجوشانند و بر آن روغن کنجد یک رطل ریخته به آتش معتدل نرم بپزند تا آن‌که آب فانی شود و روغن بماند و صاف کرده در آن اندک لادن گداخته در ظرفی بردارند و وقت حاجت استعمال کنند و اما تساقط شعر که از سل باشد در آن حیله نیست **طبری** گوید که چون تناثر شعر از یبس عارض

در جلد باشد سبیل طبیب آن است که نظر کنند به سوی مزاج و سن مریض و ترطیب بدن او به حسب امکان نماید و استفراغ نکند و اگر اتساع مسام به سبب استرخا از رطوبت باشد سبیل او آن است که به ادویهٔ مسهل رطوبت استفراغ نماید واستفراغ بمرتبهٔ نرسد که مودی به یبس گردد یا مزاج گرم شود و مراعات این معنی از مریض بسیار صعب است و این در این مرض تنها نیست بلکه در جمیع امراضی که محتاج بتغیر مزاج باشند **ایضاً** در تناثر شعر حواجب گوید که اگر از فساد غذا باشد تنقیهٔ بدن از خلط غالب کنند و به اغذیهٔ مضاد سبب فاعل غذا سازند حتی که مزاج منقلب شود و خون اصلاح یابد و موی ریخته از حاجبین بروید و اگر از اتساع مسام و استرخای جلد و فاسد او باشد قطع سبب فاعل آن کنند و اغتذا به اغذیهٔ مضاد سبب فاعل این علت کنند و اگر از ضیق مسام و قحل جلد باشد تدبیر مرطب استعمال نمایند و از استفراغ مفرط منع کنند و چون تناثر شعر از فساد غذا باشد بر حاجبین این ضماد نمایند موم روغن به روغن بنفشه ساخته از آتش فرود آرد و بر آن اندک لادن و قدری خاکستر بندق انداخته حل کنند و بر حاجبین ضماد نمایند و هر روز یک بار به آب نیم‌گرم بشویند و این سعوط به‌کار برند روغن بنفشه روغن خیری یک ساعت زمانی به آب گرم بر هم زنند به عده از آب صاف کرده به قدر ربع درم از آن در سه روز یک بار سعوط کنند که این مع تقدم تدبیر مذکور مو در آن برویاند و اگر از استرخای جلد و اتساع مسام باشد بعد استفراغ بدن بر موضع این ضماد کنند موم روغن به روغن آس و روغن لادن ساخته بر آن اندک اسرب سوخته و اندک گوگرد سفید اندکی زعفران انداخته حل کنند پس موضع را ضماد نمایند و هرگاه که ضماد از آن جدا کنند به روغن گل چرب نمایند و اگر از ضیق مسام و یبس جلد باشد از استفراغ منع کرده لزوم غسل موضع به آب گرم که در آن بنفشه و برگ خبازی پخته باشند باید کرد و موم روغن دائم بر موضع بمالند و ترطیب تدابیر او کنند و به روغن بنفشه و روغن خیری و روغن کدو و روغن نیلوفر سعوط نمایند که این جلد را منبسط و اصلاح مسام و رویانیدن مو کند و دوای عام برای تناثر حاجبین که آن دائم استعمال کرده می‌شود و فائده و اثر محمود در ایام قلیل می‌کند نسخهٔ او این است که بگیرند نفاخات ماهی که در شکم او می‌باشد و بسوزند و پوست بندق

سوخته و بیخ نی سوخته و لادن همه اجزا مساوی به شراب آمیخته بر حاجبین طلا کنند و کم است که این دوا اگر به حسب واجب استعمال نمایند و خطا کند **انطاکی** گوید که در تساقط شعر اصلاح غذا و تقویت منافذ و تکثیف تخلخل بهر مبرد و بالعکس نمایند به عده اطلیهٔ منبته و مقویه به عمل آرند مثل روغن آمله و آس و لادن و خاکستر پرسیاؤشان و جوزالسرو و برگ کنجد سوده و طبیخ رطبه و تُرب مطلقاً و سداب طلاءً و نو طلاءً و آب چقندر و خولان و عذبه به عسل مجموع یا مفرد غلاف سر بدان بهر تقویت و تدهین بدان برای سبوطت و تطویل و نطول بیطخ آنها برای تلطیف و تحلیل و از مجربات این دواست حنا یک جزو پرسیاوشان نیم جز برگ کنجد و خولان و آب مورد هر یک ربع جزو به آب ترب به سرشند و شب طلا کنند و صبح به آب مطبوخ خطمی بشویند و این دوا تطویل و تحسین و تقویت و منع تساقط شعر می‌کند **گیلانی** می‌نویسد بدآن‌که آس را منافع نیک است در باب تقویت مو و منع او از تساقط و حفظ او بر سیاهی و جعودت بلکه زیادتی او در این هر دو و روغن آن را نسخهای مختلف باختلاف بسیار است هر واحد از آن حکما به حسب غرض خود نوشته‌اند و من نیز در زمانهٔ سابق نسخهٔ جامع بسیاری از ادویهٔ نافعه در این باب نوشتم و بحمدالله تعالی چنان که باید ظاهر الفوائد برآمد و با وجود کثرت منفعت او از روغن‌های دیگر بهتر است زیرا که خالی از شراب و از جمیع مانعات از طهارت شرعیه است و نسخهٔ آن در حفظ شعر مسطور گردد مع دیگر نسخ روغن‌ها که مقوی شعراند

صلع

و او آن است که موی مقدم سر زائل گردد و موی گرد سرسالم بود پس اگر در غیر وقت او که آن سن پیری است عارض شود سببش یکی از اسباب انتثار شعر باشد و اگر در سن پیری افتد آن صلع طبیعی است سببش یبوست و طبیعی بود که بر مزاج دماغ و جلد سر غالب شود و گاهی به سبب دوام برداشتن چیزی گران بر سر حادث گردد و قرشی گوید که سبب صلع به افراط یبس است پس شعر غذای خویش که آن بخار دخانی است نباید و یا فرو رفتن دماغ از آنچه مماس قحف بود پس غذا به سوی مو نرسد و یا تخلخل مسام که در آن ماده محتبس نماند و یا انسداد

مسام پس مادهٔ مو در آن نافذ نشود چنان چه از قروح سابقه حادث شود و صلع مختص بمقدم دماغ به سبب تخلخل آن شده و **شیخ** می‌فرماید که موی ابرو و پلک چشم بزودی نریزد بهر آن‌که منبت آنها حصف غضروفی حافظ است و لهذا صلع در مردم حبشی و زنگی بدیر افتد به سبب شدت ضبط جلد و شعر ایشان و بنابر آن به آنها مو کمتر بود لیکن حفظ مو کند و به سرعت نریزد و مردم الثغ را صلع نشود به سبب کثرت رطوبت دماغ ایشان و لهذا ذرب حادث از نوازل ایشان را بسیار افتد **ابن نوح** گوید که صلع به سبب عدم غذای شعر حادث شود سیما چون بدان حرارت مزاج قلب منضم گردد و لهذا صلع بکسی که موی سینهٔ او بسیار و کثیف باشد بزودی افتد و خواجه‌سرایان و زنان و صبیان را صلع عارض نشود به سبب کثرت مادهٔ رطوبت و ضعف قلب ایشان و **جالینوس** گفته که مردم کوچک سر را صلع نیفتد و **علی بن زین** گوید که ادمان عمامه بتجفیف سر نماید و مورث صلع گردد و **خجندی** و **گاذرونی** می‌نویسد که کثرت جماع موی سر و اجفان کم کند و موی ریش و موی بدن بیفزاید **علاج** اگر صلع در سن پیری باشد علاج پذیر نبود و اگر در غیر آن سن باشد به حسب سبب مانند علاج انتشار شعر نمایند و این دوا صلع مبتدی را منع کند و از آن محفوظ دارند بگیرند پرسیاؤشان و برگ آس و پوست شجر صنوبر و کندر هر واحد یک جزو و همه را بریان کرده با لادن و مرمکی هر واحد نیم جزو در شراب کهنه و روغن ترب بسایند و شب بر سر طلا کنند و صبح بشویند و مداومت بر این نمایند و این روغن منع تساقط شعر و ابتدای صلع کند مازو و هلیلهٔ سیاه و برگ مورد در شراب بپزند تا مهرا گردد و بگیرند یک رطل زیت انفاق و در آن یک اوقیه لادن و نیم اوقیه مصطکی بپزند و این را با شراب بعد از آن‌که صاف کرده باشند بجوشانند تا اندک اندک غلیظ گردد پس به روغن هم چند آن شراب مطبوخ اندازند و بپزند تا شراب برود و روغن بماند و غلیظ گردد به عده در شب بدان لطوخ کنند و صبح به طبیخ آس بشویند و شیخ‌الرئیس ادویهٔ نافع صلع در منبات شعر بیان نموده و آن در انبات شعر در قول آن مسطور گردد **قرشی** گوید که صلع یبسی زائل نمی‌شود و آنچه از انسداد مسام باشد تخلخل بدن بحمام نمایند به عده ادویه منبت شعر استعمال کنند **طبری** گوید که چون صلع در غیر وق خود

عارض شود لازم است که طبیب مزاج مریض را ملاحظه نماید اگر تناثرا و به سبب یبس باشد که مزاج او را باطل کند برای استفراغ متعرض نشوند و اگر از رطوبت باشد استفراغ رطوبت بدوای موافق مشاکل مزاج او کنند و مالش موضع به اشیائی نمایند که تسخین و تفتیح مسام وجذب بخارات فضلیه از بدن نماید چه آن مو برآرد و اگر آن از صناعت عارض شود مثل برداشتن چیزی بر سر اشارت بترک آن کنند و اگر از گشادن سر و مشی در هوای گرم عارض گردد از آن اجتناب نمایند و ایما کنند بپوشیدن سرو ترطیب او به مثل ماءالشعیر مطبوخ با خشخاش و دوشیدن شیر زنان بر سر و آنچه در معالجهٔ صلع عارض از رطوبت داخل شود سعوطات مسخن مزاج دماغ مثل روغن مصطکی وروغن ناردین و روغن لادن و طلای موضع به روغن لادن است و ایضاً آنچه در دوای صلع حادث از یبوست داخل شود سعوطات مرطبه مثل شیرزنان و روغن بنفشه و آب بید و آب جرادهٔ کدو مضروب به روغن بنفشه و مانند آن است و اما چون صلع بعد کبر سن عارض گردد لاعلاج است و حیلهٔ در آن نیست و من غلامی پانزده ساله را دیدم که او را صلع عارض شد به عده آن بجمیع سر او مودی گردید و چون علاجش کردم در همه سر او مو برآمد الا در موضعی که آن را در ابتدا عارض شده بود و بخوف بتغیر مزاج او ترک علاج آن نمودم و بعد دو یا سه سال از ترک معالجه او را در بصره دیدم که موی او روئیده بود و از تدبیر آن پرسیدم گفت که تدبیری بجز این نکردم که در سفر دریای شور اکثر آب او می‌مالیدم پس معلوم کردم که آب بحر استفراغ رطوبات او از موضع صلع بمالش او بر آن نمود و **موسی بن سیار** ذکر می‌نمود که طفلی را دیدم که اصلع پیدا شد و زنده ماند حتی که بزرگ شد و اصلع بود تا آن‌که بمرد پس سوال کردم که آیا معالجهٔ او کرده شود گفت نه و سبب در آن ضمغطه باشد که در رحم واقع شود و مسام را از آن موضع فاسد کند و منسد گرداند و یا در رحم خلط حار تیز بر آن ریزد و آن موضع را از سر فاسد گرداند و مسام او را متغیر سازد

علت نعامه

و این مرضی است که در جلد سر افتد و چنان گردد که گویا پوست طائری است که پر آن گندیده‌اند و موی او مثل زغب گردد و در مس کردن نرم مثل ریشم باشد و بشرهٔ سر منتفخ ورزد ظاهر شود و اکثر این مرض عقب امراض حاده مثل سرسام و برسام حادث گردد لاسیما چون بخارات آنها طول کند و علت نعامه بهر آن نامیده‌اند که ریختن پر و باقی ماندن زغب بیشتر در نعامه یعنی شتر مرغ حادث می‌شود و اطبای بصره این مرض و معالجات آن را می‌شناسند و به این اسم می‌نامند چنان که در داءالثعلب و داءالحیه و داءالسبع را مسمی ساخته‌اند و سبب آن فساد مسام و تغیر مزاج بشره بخارات فاسده است و از این جهت عقب امراض حاده حادث شود **علاج** تدبیرش ستردن مو دائم است و استعمال روغن آس و روغن لادن و روغن آمله و روغن حب‌الغار و طریق استخراج روغن حب‌الغار این است که آن را در آب جوش خفیف دهند به عده خوب بسایند و آب نیم‌گرم اندک بچکانند و زیر چیزی گران نهند که روغن از آن سیلان کند و به طریق دیگر نیز بر می‌آرند و آن این است که حب مذکور را بسایند و به روغن کنجد بجوشانند به عده بیفشرند که همه قوت او با دهنیت که در آن است برآید و اصلاح غذای مریض و تجوید دم او کنند چه بصلاح خون و تجوید غذا و استعمال تدبیر مذکور از حلق دائم و تدهین این مرض زائل شود و چون ایام مرض طول کند و مرض قوی باشد آن برود و دموی سالم بروید

تشقق شعر

یعنی شکافتن مو سببش یبس مزاج ست یا اغذیهٔ یابسه یا بلغم شور یا مادهٔ سوداوی که بر غذای شعر غالب آید و **طبری** می‌نویسد که تشقق شعر یا به سبب خارج بود مثل سیر در آفتاب و غبار سباخ و اختلاف آبهای شور و شیرین و حار و بارد و ایضاً گاهی این از مالش شدید در حمام به آب شور باشد و یا به سبب داخل و آن فضول حاد مائل بشوریت و حرافت است که مو بدان اغتذا نماید پس یبس و تشقق حادث شود **علاج** ادهان ملینه معتدله مثل روغن بنفشه و روغن بادام شیرین و لعابات لزجه چون لعاب خطمی و بزرکتان و لعاب اسپغول و لعاب برگ بید بمالند و اگر تشقق بسیار باشد اول فصد و اسهال سودا به مسهل سودا و ماءالجبن و سفوف لاجورد کنند و ترطیب

بدن نمایند و اگر به طبیخ برگ کنجد یا ببرگ خشک آن سوده سر را بشویند و یا پنج نیلوفر زرد خشک کرده سوده بر سر ذرور کنند و یا بزرقطونا و روغن بنفشه اندر حمام در سر پر کنند و بعد دو ساعت بشویند هر واحد برای تشقق شعر مجرب سویدی است و مالیدن لعاب گل بنفشه نیز نفع می‌کند **مسیحی و ابومنصور** می‌نویسد که موی را دائم به روغن مضروب به آب مالش کنند و بلعاب بزرقطونا و تخم کتان و برگ کنجد بشویند و ادمان حمام کنند و در راحت افزایند و در غذا شیر دهند و تدبیر فربه کردن بدن نمایند و اگر این کفایت نکند فصد متواتر کنند و اسهال بلغم شور و اخلاط ردیه بطبیج هلیله نمایند **ابن الیاس** گوید که استحمام دائم و ترک اغذیۀ یابسه مولد سودا مثل عدس و باقلا و نمکسود کنند و دائم روغن بنفشه و روغن کدو بمالند و یا بگیرند لعاب اسپغول و لعاب تخم کنوچه و لعاب بهدانه به آبی که در آن حنا یک شبانه روز تر کرده باشند آمیخته بر سر طلا نمایند و اگر تشقق مفرط باشد بتنقیۀ بدن از اخلاط سوداوی به مطبوخ و حب آن کنند و ترطیب مزاج به اغذیۀ جیدالکیموس فرمایند **طبری** گوید که اگر به سبب خارج باشد چون مزاج سقیم یابس بود از اسباب مذکوره احتراز کنند و روغن نیلوفر و بنفشه و کدو استعمال نمایند و بخطمی سبز مضروب بلعاب اسپغول بشویند و بعد آن روغن بمالند و ایضاً گاهی علاج این بغسل از آرد باقلا و نخود می‌کنند پس اگر زوال آن دشوار گردد سر مو بعد خروج از حمام قطع کنند و عقب آن به روغن بنفشه بادام چرب کنند و ایضاً این تدبیر آن را نفع کند که صفحۀ آن صاف را گرم کنند به عده بر آن روغن بنفشه اندازند و دخان آن رسانند و این سریع‌الزوال است مع قطع اسباب محدثۀ آن و اما اگر به سبب داخل بود استفراغ صاحب آن به حسب امکان مع استعمال قوانین او نمایند و شیر خر بنوشانند و **جالینوس** ذکر کرده که نیطولس را تشقق شعر سر عارض شد از خلط شور که درخون او تولد شده بود پس کثرت استفراغ بر خویش نمود و تشقق مع لزوم استفراغ زیاده گردید حتی که طلب مشوره از من نمود و من در آن وقت هیجده ساله بودم پس تعدیل او به اغذیه سهل التغذیه مولد رطوبت شیرین در بدن نمودم به عده شیر خر نوشانیدم و آن مرض زائل شد و شعر او وافر گردید و این قسم نیز سریع‌الزول است هرگاه مقابلۀ سبب موجب او کنند و ابن سیار گفته

که این مرض بجاورجس حادث شد سببش ادمان اکل ملح شور بود بعد ظهور این علت مداومت تناول هلیلۀ مربی و غسل شعر ببرگ خوخ مع خطمی نمود و آن زائل گردد

نموست شعر

و این علتی است که در سر دهنیت ظاهر شود و چنان نماید که گویا تمام موی سر را به روغن بدبو چرب کرده‌اند حتی که کلاه یا دستار که بر سر نهند تمام ملوث گردد چنان که روغن بر آن ریخته است و سبب این وسومت غذای شعر و کثرت اوست **علاج** تنقیۀ معده و دماغ به مسهل بلغم وحب ایارج نمایند و اطریفل صغیر خورند و اول ادویۀ جالی و منطف مثل نوشادر و سبوس و تخم خربزه مغز بادام تلخ را در آب بجوشانند و سر را از آن بشویند و بعد از چند روز ادویۀ قابض مسام و مانع خروج بخار چون آس و بلوط و جوزالسرو و روغن زیتون و سرکه آمیخته در سر اندازند و یا جهت نضج مواد مطبوخ اسطوخودوس علوی‌خان دهند و بعد حصول نضج تنقیۀ بدن و دماغ به ایارجات کبار کرده اطریفل اسطوخودوس علوی‌خان بدهند و سر را به ادویۀ مجلیه مانند سبوس نخود و گندم و برگ سرد و نمک طعام هر یک دو مشت جوشانیده بشویند به عده به طبیخ ادویۀ قابضه چون تخم مورد و بلوط و کوکنار و جوزالسرو و برابر پس سنبل‌الطیب و زرنباد و اشنه هر یک یک درم بورق چهارم حصه و روغن خیری آمیخته بمالند و تگر تنها بر سر مالیدن بالغ‌النفع است **ابن الیاس** گوید که علاجش تنقیه معده بقی از آب ترب و شبت و تخم خربزه و اصل‌السوس و بادیان و عسل و نمک است و تنقیه سر بخورانیدن حب ایارج و هر صبح اطریفل یک مثقال تناول کنند و عقب آن گلاب ده درم بنوشند و بعد تنقیۀ تامه آب دریای شور یا آبی که در آن نمک پودینه پخته باشند برسر ریزند به عده تنطیل سر به آب مطبوخ آس و مازو و بلوط و جوزالسرو کنند **طبری** گوید که بعد رعایت قوانین استفراغ تنقیۀ او به ایارج و اطریفل مقوی به ایارج و مانند آن آنچه منقی معده و سر باشد باید کرد و شستن سر ببرگ حنا و برگ خبازی و مالش او بعد از آن به زیت مضروب به آب و ایضاً غسل او به آب نوشادر مع سدر و غسل او در فصل خربزه به تخم آن و مغز آن و ریختن آبی که در آن برگ مورد و جوزالسرو و جفت بلوط

و سبوس گشنیز جوشانیده باشند و **ابن زهر** گفته که این مرض حامدبن عباس را عارض شد و معالجهٔ او بعد تنقیه بغسل او از آب شب یمانی یک بار و به آب بادام سوده یک بار هر روز نمودم فرض زائل شد حتی که بعد از آن شکایت فرط یبس در مزاج شعر خود می‌کرد و **ابن سیار** گوید که اشنان را در شیشه بسوزند و خاکستر او را با سرکه و لعاب اسپغول آمیخته سر را بشویند که اثر نیک کند وگاهی لبث این علت طول کند چون صاحب او از اطعمهٔ غلیظه پرهیز نکنند

شیب

یعنی سفید شدن موی و این به سبب ضعف حرارت غریزی و کثرت بلغم بود و **قرشی** گوید که شیب دو قسم است طبیعی و غیرطبیعی و شیب طبیعی تکرج غذائیست که مو گردد و این رای جالینوس است و یا استحالهٔ او به رنگ بلغم و این رای ارسطاطالیس است و شیب غیرطبیعی افراط یبس است پس مو سفید گردد چنان چه روئیدگی بعد سبزی به سبب نیافتن آب سفید می‌شود و این عقب امراض حادهٔ محترقه مجففه می‌باشد و **شیخ** می‌فرماید مادام که خون بدن چرب غلیظ تیز لزج است موی سیاه می‌باشد و چون شروع بمائیت می‌کند مو بسفیدی میگراید و **انطاکی** گوید که سبب عروض شیب در غیروقت او استیلای مائیت بر خون و قلت دسومت غذاست و از تواتر افکار وامراض نیز عارض می‌شود **علاج** اگر پیش از چهل سال مو سفید گردد تنقیهٔ بلغم بقی و مسهل کنند و اطریفل و آملهٔ مربی خورند و اگر سفیدی بسیار شود خضاب کنند و **گیلانی** گوید که هرگاه شیب قبل وقت او ظاهر شود می‌باید که از اغذیهٔ مولد بلغم اجتناب کنند و طعام لحوم بریان و قلیهٔ ناشف و گنجشک و شفنین و کبوتربچه در پرواز آمده و مانند آن سازند و شراب صرف کهنه بنوشند و اطریفل صغیر هر روز و بکبیر در هر هفته یک بار و کلکلانج گاه گاهی تناول نمایند و دیگر تدبیر که منع از تولد بلغم کند به عمل آرند و ایضاً معالجهٔ شیب که در غیروقت او باشد به چند وجه کرده می‌شود یکی تنقیهٔ بدن و دماغ به ایارج صغیر و مانند آن دوم استعمال قی سوم استعمال غرغره چهارم تناول معاجین حاده مثل اطریفل صغیر و کبیر و هلیلهٔ مربی و استعمال مثرودیطوس و

تریاق در هر سال بزمانهٔ او و بشرایط او قوت شباب را نگاه دارد و شیب را بطی کند **صفت** معجون برای کسی که شیب او را سرعت نماید هلیله سیاه ده درم بلیله پنج درم فلفل دو نیم درم زنجبیل و گل سرخ و وج هر واحد یک پنجم تدبیر مجفف باعتدال مثل قلیها و مشویات و مطنجنات همه بدارچینی و زیره و کرویا و مانند آن و کوامیخ و واجب است پرهیز از حموضات و مبردات مثل لبنیات و فواکه رطب و سکر متواتر و استعمال گلاب و کافور و کثرت استحمام ششم شستن مو به آبی که در آن حنظل و شونیز و مانند آن پخته باشند هفتم مالش به روغن‌ها که در آن ادویهٔ حاره قابضه باشند و **انطاکی** گوید که علاجش استیصال بلغم است خصوصاً بقی و خوردن معاجین گرم و هر غذای گرم مثل اطریفلات و پنجنوش و قلیها ببزور و افاویه و به طبیخ جوزالسرو بشویند و اکثار خوردن اسطوخودوس و انواع هلیله و مالش به روغن پسته و جوز و قطران و زیتون کنند **تدابیر ابطاء شیب** سویدی می‌نویسد که خوردن سفوف آمله هر روز و کذا اسطوخودوس به شکر و کذا نسرین خشک سوده یک درم بسیار روزها و کذا زنجبیل هندی یک درم هلیلهٔ سیاه چهار درم نانخواه ده درم به عسل کف گرفته دو وزن ادویه سرشته هر روز هفت درم و کذا هلیله کابلی یک روز و هر روز بر نهار یک سال کامل و انداختن قطران در هر چهار روز یک بار در سر و کذا پوست بلوط به شراب کهنه سوده ومالیدن روغن پسته و کذا زیتون دشتی و کذا روباه زنده در آب گرم و زیت انداخته بجوشانند تا مهرا شود پس صاف کرده باز بپزند تا آب فانی شود و روغن بماند به عده صاف کرده شش ماه بدارند و بعد از آن بر مو بمالند و شستن مو به طبیخ جوزالسرو هر واحد و مبطی شیب است **شیخ** می‌فرماید که اشیای مبطی شیب دو نوع است یکی تدبیر اسباب اول دوم تدبیر آن‌که بنفس شعر رسانیده شود اما اول استفراغ خلط بلغمی است هر وقت و خصوصاً بقی بر طعام و ایضاً بحقنه و راحت داده اعاده نمایند بعد از آن معاجین و ادویهٔ شیبه که ذکر میک و نیم استعمال کنند مع استعمال اغذیهٔ حسن الکیموس به اعتدال از جنس آن‌که از آن خون محمود متین پیدا شود از قسم قلیها و مطنجنات و مکببات و مشویات سوای شوربا و ثرید و جهد کنند تا به قدر باشند که این اصل است چه هرگاه هضم فاسد شود و خون فساد پذیرد و واجب است که چون مزاج

بسیار رطب باشد ابازیر گرم مثل خردل و فلفل و توابل و کوامیخ و مری و خصوصاً بر نهار و چقندر بخردل استعمال نمایند و بر شراب اندک صرف اقتصار کنند و اجتناب از فواکه و به قول رطبه و شیر و ماهی و هریسه و عصیده و نوشیدن آب بسیار و فصد بسیار و کندن موی و سکر مفرط و جماع کثیر و مس کردن مثل کافور و گلاب و روغن یاسمین بشعر و اجتناب از کثرت استعمال آب شیرین به استحمام و اگر به عمل آرند آن را بزوری خشک و نشف کنند با آن‌که شستن موی حافظ قوت اوست پس اگر استحمام نمایند مثل شحم حنظل و شونیز و بورق و زهرهٔ نر گاؤ به طریق غسول استعمال کنند **و اما معاجین** و عقاقیر که تقطیع مادهٔ بلغم و ابطاء شیب کنند مثل خائیدن هلیلهٔ کابلی است هر روز یک عدد و بلع آن که این گاهی حفظ شباب تا آخر عمر کند و همچنین اطریفلات صغیر و کبیر و معجون خبث‌الحدید و بهتر از آن آن است که در آن ذهب باشد و از این قبیل است که بگیرند هلیلهٔ سیاه و آمله هر واحد یک جزو عسل بلادر از بلادر برآورده نیم جزو بار روغن گاؤ بیامیزند و به عسل معجون سازند و استعمال کنند و این بسیار قوی است و واجب است که اندک اندک به قدری که اثر ردی پیدا نکند استعمال کنند و انقرویا و مثرودیطوس و تریاق هر واحد قوی است و لحوم افاعی حافظ شباب و قوت است چون عادت خوردن آن کرده شود **صفت معجون معتدل جید** بگیرند هلیلهٔ سیاه و به رنگ کابلی و دارفلفل و آمله و گاهی بدن دار فلفل خبث‌الحدید می‌کنند و شکر و از این اطریفل سازند و از جید مجرب این است که بگیرند زنجبیل و هلیلهٔ کابلی و دارفلفل مساوی استعمال کنند و ایضاً بگیرند هلیلهٔ کابلی بیست درم خبث‌الحدید چهار درم غاریقون پنج درم زنجبیل دارفلفل قرنفل هر واحد سه درم به عسل سرشته استعمال کنند و لازم است که این مشیبات یک سال کامل تناول نمایند و هرگاه محب شباب مثل این معاجین بخورد تا نیم روز بر آن صبر کند به عده غذا تناول نماید **لطوخات** مانع از شیب جمیع روغن‌های گرم مقوی و همه سیالات که مشابه این در طبع باشد حافظ مزاج شعر بر حرارت غریزیه است با آن آنچه از غذا در آن نافذ شود متکرج نگردد و آن مثل قطران است چون بدان طلا کنند و چهار ساعت بدارند به عده در حمام داخل شوند و ایضاً این علاج برای صاحب سر بارد مزاج است و همچنین زفت

رطب سائل رقیق و کذلک روغن قسط که این بسیار قوی است و روغن بان و روغن شونیز قوی‌تر از همه چیزست و روغن مرتب از شحم حنظل و روغن خردل و روغن جید قوی این است که بگیرند روغن خردل و روغن شونیز به آب که در آن شونیز بپزند پس در آن حنظل بپزند بعد آن یا همراه آن و زیت از زیتون بری برآورده چون ادامت مالش بدان هر روز کنند منع شیب نمایند **روغن جید** زیت انفاق سه قسط سنبل یک نیم اوقیه اظفارالطیب نیم اوقیه فقاح اذخر نیم اوقیه ادویه را یا در روغن بپزند تا سوم حصه بماند و یا در آب تا آن‌که آب قوت او خوب اخذ کند به عده زیت را در آن آب بپزند تا آن‌که آب برود و صواب‌تر دین وقت آن است که مقدار زیت کم نمایند و بر یک نیم قسط اقتصار کنند بعد از آن بگیرند اقاقیا یک اوقیه و در شراب گداخته خوب بسایند و مخلوط نموده استعمال کنند **روغن جید** بگیرند روغن پنبه‌دانه و روغن آس و روغن آمله مساوی از جمله یک رطل پس سعد و سلیخه و سنبل‌الطیب و شونیز و قرنفل و شحم حنظل و قسط و عود خام و فقاح اذخر و قصب‌الزریره اجزا برابر از جمله صد درم در آب حنظل اگر یافته شود یا در آب پوست جوز چهار رطل بجوشانند هرگاه آب نصف بماند بر آن روغن انداخته همواره بپزند تا آن‌که روغن بماند و آب برود و صاف کرده استعمال نمایند **لطوخ جید** که آن شیب تو را ببرد بگیرند اقاقیا و مازو و حلبه بزرالبنج و گشنیز خشک و سنبل و لادن و عصارهٔ پوست جوز خشک کرده و عصاره شقایق‌النعمان خشک کرده و زنگ آهن و روسختج و شب سیاه و اقراص باریک بسازند و خشک کرده در هر ماه سه مرتبه به آب آمله یا آب آس طلا کنند **غلوف جید** بگیرند هلیله سیاه آمله مازو هر واحد ده درم لادن بیست درم برگ آس و حب آن هر یک سی درم در سه رطل زیت اندازند و در آن سه روز بگذارند پس بجوشانند تا آن‌که غلیظ گردد و بدان غلاف سازند و از آنچه پیش از ما و در زمانهٔ ما آن را تجربه کرده‌اند شرب زاج سرخ بلخی بوزن یک درم است که این موی سفید را بیندازد و بدل آن موی سیاه برویاند لیکن متحمل او قوی‌البدن مرطوب می‌شود و لازم است که بعد آن آنچه منقی ریه و مرطب او باشد استعمال کنند **ابومنصور** گوید کسی که اراده کند که موی او زود سفید نشود ادمان تناول اطریفل صغیر هر روز به قدر جوز نماید و اغذیهٔ قلیها و غیره و ترک چیزی

که از شیر بسازند و حلوا و شرب آب یخ و غیر آن که در قول شیخ گذشت به عمل آرند و بحری نبطی سعوط کند و بر ناشتا آن را بنوشند و چقندر بخردل بخورد و اگر آن را حرارت به هم رسد تسکین او به سرکه و سکنجبین نمایند و از تخمه حذر کند و روغن‌های مقوی شعر بمالد و طریق کسی که اراده لاغر کردن بدن او کنند سلوک نمایند و از آنچه ابطاء شیب و اسقاط موی سفید کند ادمان تناول بلادریست و معهذا آنچه منع شیب و تقویت شعر نماید این است که موی را به این دوا بشویند شقائق و پوست جوز و لادن و شب و جوزالسرو و سعد و وسمه بخطمی و آزاد و رخت آمیخته استعمال کنند و هرکه اراده کند که موی او به سرعت سفید گردد حمام دائم استعمال نماید و موی را به صابون و گلاب و آب نسرین و بنفشه بشوید و یاسمین چرب دارد و سعوط به اینها کند و بکبریت بخور دهد و لزوم راحت و مسکن بارد رطب نماید و برناشتا آب سرد بنوشد و اضداد تدبیری که مذکور شد استعمال کند **ابن الیاس** گوید که آنچه ابطاء شیب و دفع حدوث او قبل زمانهٔ او کند تنقیهٔ بدن از خلط بلغمی است در هر سال یک بار یا دوبار بقی و اسهال بحب ایارج و حب صبر و مطبوخ تربد مقوی بصبر و غاریقون و از اطعمهٔ مولد بلغم و کدو تعب و غم حذر نمایند و چیزی که مزاج را بصفرا مائل گرداند و تغلیظ خون کند از قلیها با مصالح گرم و لحوم صید استعمال کنند و اطریفل صغیر و کبیر در هر هفته دو مرتبه بخورند و بهلیلهٔ مربی تعاهد نمایند و کلکلانج در هر ماه دو بار تناول کنند و سر را بخردل سوده بشویند و تناول کوامیخ مالحه ایشان را نفع دهد و روغن قسط و بان و زنبق بمالند **بعضی اطبا** از مهر اونیس نقل کرده‌اند که اگر شخصی که سر و ریش او سفید باشد بزهرهٔ خطاف سعوط نماید موی او سیاه گردد و صاحب جوامع گفته که این مجرب است و از انطاکی نقل می‌کنند که خوردن دو حبه دماغ خرگوش با دو اوقیه شیر تازه هر روز تا یک هفته منع شیب می‌کند و همچنین استکثار اسطوخودوس بماءالعسل و مداومت نهادن هلیلهٔ سیاه در دهن تغیر سفیدی مو بسیاهی بعد یک سال می‌کند و **گیلانی** می‌نویسد و بعضی مجرمین را دیدم که عمر ایشان نبود سال رسیده بود و از موی سر و ریش یکی هم سفید نشده بود و ایشان هر صبح یک هلیلهٔ مربی شسته در دهن می‌گرفتند و آن را در دهن می‌گردانیدند و لعاب او بغیر رسانیدن

دندان بدان و بدون خائیدن آن فرو می‌بردند تا آن‌که همه هلیله می‌گداخت به عده خستهٔ او می‌انداختند **ذکر خضابات** مخفی نیست که نسخهای خضاب بسیار است از آنجمله آنچه به تجربه بعض مجربین درآمده بمعرض تسوید می‌درآیند بگیرند وسمه یک جزو و حنا سدس جزو و هر دو را در آبی که اندر آن آمله خیسانیده باشند خمیر کنند و دو گهری در آفتاب بگذارند بعد آن استعمال کنند **ایضاً** که در دو گهری اثر می‌کند مازو چهار حصه سنگ راسخ دو حصه نوشادر یک حصه شب یمانی نیم حصه مازو را در گلخن بریان کنند سوخته سیاه شود پس همه ادویه را باریک سائیده در ظرف آهنی نهند و آب آمله آمیخته بدستهٔ آهنی خوب صلایه کنند اول موی را به آب به طبیخ آمله بشویند بعد آن خضاب کنند و بعد از دو گهری به آب آمله پس به آب گرم بشویند **ایضاً** خضاب تیزاب فاروقی بگیرند ورق نقره و در تیزاب فاروقی چندان بسایند که حل شود و با شانهٔ اسرب بعد از تنصفیهٔ مو بمالند و طریق برآوردن تیزاب مذکور این است که شوره هژده ماشه زاج سفید شش ماشه کسیس دوازده ماشه همه را نیمکوب کرده در قرع و انبیق به آتش ملائم بچکانند و باید که دهن قرع را گل حکمت کنند و هرگاه بخار سرخ نماید آتش را موقوف نمایند **نوع دیگر** معمول مولوی غلام رسول مرحوم نیله تهوتهه و شوره هر یک چهار توله پهنکری و آب چاه هر واحد یک توله از جمله تیزاب کشند پس در یک توله این تیزاب برادهٔ نقره یک ماشه گلاب دو ماشه انداخته ده دوازده روز بدارند بعد از شانه به عمل آرند **نوع دیگر** بنسخهٔ ذکائی توتیای سبز زاج سفید شوره قلمی هر واحد پاؤسیر هر سه را خشک در قرع انبیق انداخته به آتش ملائم عرق کشند بعد از آن سه توله ورق نقره در ظرف آن عرق انداخته نگاهدارند تا آن‌که ورق حل شوند پس چهار دام از این عرق در یک سیر گلاب حل کرده مسواک را بدان تر نموده بر موی سفید بمالند و چون خشک شود دیگر بمالند **خضاب** منقول از بیاض استاد مرحوم مرداسنگ شش ماشه چونه پان چهار ماشه گل ملتانی شش ماشه اول مرداسنگ و گل را صلایه کرده به عده چونه انداخته به آب خوب حل کنند و بر مو طلا کرده برگ بیدانجیر بر آن بندند و بعد پنج شش گهری به آب گرم بشویند و روغن بمالند و در نسخهٔ معمول حکیم شریف‌خان وزن هر سه ادویه مساوی است **ایضاً** سهل و

عجیب سنگ جراحت و چونه سنگ مرمر هر یک دو دام مرداسنگ چهار ماشه سرمه‌سا کرده به قدر احتیاج در آب حل ساخته طلا نمایند و بالایش برگ پان بندند در مدت کم از یک ساعت رنگ خوب می‌کند و در نسخهٔ حکیم غلام امام وزن سنگ جراحت و چونه هر یک نیم پاؤ و مرداسنگ دو دام است **ایضاً** که به تجربه رسیده بگیرند مازوی سبز یک توله پاؤ بالا و در ظرف آهنی به روغن سیاه بریان نمایند هرگاه مازو نرم شود فرود آورده در پارچهٔ طل بسته اندر خاکستر دفن کنند تا سه روز پس برآورده با توتیای سبز یا زرده سرخ ونمک لاهوری هفت سرخ در ظرف آهنی از دسته آهن آب آمله اندک اندک انداخته خوب بسایند هرگاه مثل مرهم گردد خضاب سازند و بعد یک پاس به آب آمله بشویند پس اگر جائی بر جلد سیاهی بماند صابون بمالند و حاجت بستن ندارد الا بدفعهٔ اول برگ بیدانجیر پایان باید بیست **روغن** از عنایات حضرت ارشاد مآبی دام برکاتهم آب پهلی خام ببول چهار توله برادهٔ فولاد یک توله کسیس شش ماشه کالی کهار دو ماشه روغن کنجد نیم پاؤ همه ادویه در روغن دو گهری کهرل کرده در آوند آهنی بند نموده زیرزمین دفن کنند و بعد چهل روز برآورده روغن به‌کار برند **نوع دیگر** از مجربات مولوی عبدالقادر مرحوم کیری انبه پاؤ آثار مازو برادهٔ فولاد هر یک سه دام انار ترش پاؤ آثار روغن کنجد سیاه سه پاؤ ادویه کوفته با روغن در ظرف گلی کهنه انداخته در سرگین تا چهل روز دفن کنند به عده برآورده آن روغن را بمالند **جرجانی** از شیخ‌الرئیس نقل کرده که در کتب طب نسخهای روغن خضاب ذکر کرده‌اند و گمان برده‌اند که آن موی را سیاه کند و از تجربه معلوم شده که روغن قوت ادویه از موی بازدارد و حائل گردد میان آن قوت و موی و در آن نفوذ نکند مگر دوائی که سخت قوی بود یا آن را خاصیتی عظیم باشد و این توقع قوت سخت از دوائی تواند بود که رنگ او قوی‌تر از همه بود و پایدارتر چون زنگار آهن و چون زنگار اسرب و مثل آب پوست جوز پس همان ناممکن است که اگر قوت این و امثال این چیزها در روغن به تکرار دهند بمیانجی قوت ادویهٔ که آن را بدرقه کند چون سرکه و خمر به روغن دهد و خضابها که بدان موی را رنگین سازند سه نوع است یکی سیاه‌کننده دوم اشقرکننده سوم سفیدکننده و اول چند خضابها سیاه کننده ذکر کنیم باید دآن است که اصل خضابها که بر آن

اجماع مردم شده حنا و وسمه است که از آنها به حسب اختلاف استعدادات مویها مختلف بود و رسم چنان است که مردم اول حنا بربندند و یک ساعت یا بیشتر صبر کنند پس بشویند و وسمه برنهند و همچنان صبر کنند و هرچند بیشتر کنند بهتر بود و بعضی مردم حنا و وسمه به هم بر می‌نهند و بعضی بر حنا تنها اقتصار کنند و بر اشقر کردن مو راضی شوند و بعضی وسمه تنها برنهند و رنگ طاؤسی کنند و وسمه هندی زودتر رنگ گیرد لیکن طاؤسی‌تر بود و رنگ وسمه کرمانی کمتر بود و دیرتر گیرد لیکن سیاه‌تر بود و تطویس آن کمتر بود و اگر خواهند که رنگ وسمه همرنگ موی کنند و شقرت باطل گردد از پس آن‌که موی را از وسمه سعشته باشند باید که بار دیگر حنا برنهند و زود بشویند و اگر قبل وسمه آن را استعمال کنند منع تطویس نماید و بعضی مردم وسمه و حنا هر دو بیامیزند و آب سماق یا آب انار یا آب رائب یا مصل یا آب پوست جوز با وی بیامیزند و این همه معین‌اند بر سیاهی و بعضی وسمه و حنا را به آبی آمیزند که در آن مرداسنگ و آهک جوش دهند یا در آفتاب نهند تا آن‌که صوف سفید که در آن تر کنند سیاه شود پس نگاه دارند و این نیز نکوست و اگر یک درم قرنفل کوفته بیخته در خضاب داخل کنند موی را سیاه‌تر کند و مضرت آن از دماغ بازدارد **تدارک مضرتهای خضاب** اکثر اقسام خضاب دماغ را سرد و ضعیف و فاسد کند و مستعد نزله و زکام و سکته و مانند آن گرداند پس صواب آن است که در خضاب چیزی گرم خوشبو که دماغ را قوت دهد چون مشک و قرنفل و لادن و مانند آن داخل کنند یا بعد آن استعمال نمایند و گاهی از خضاب موی راست و درشت مثل وتر گردد و جعودت او زائل شود و وضع او بدنما گردد و تدارک این چنان باید کرد که با خضاب چیزی که موی را باریک کند و مجعد گرداند بیامیزند و گاهی موی را خشک کند و موی شکسته گردد و تدارک او این است که عقب خضاب مثل روغن بنفشه و روغن خیری بمالند و گاهی از خضاب به شیره سیاه شود آن سیاهی را به آرد نخود و آرد باقلا بشویند و روغن گرم آن سیاهی را زود بشوید

از احوال شعر آنچه تعلق بزینت دارد

و آن حفظ شعر از انتشار و تسوید و تطویل و انبات مو و غیر آن است که مسطور می‌گردد و اکثر ادویه حافظ شعر از سقوط در باب انتشار شعر مذکور شد و آن مثل لادن و آس و پرسیاؤشان و گل شقائق و سنبل و مصطکی و سعد و تخم چقندر و تخم کرفس و آمله و خاکستر پوست صنوبر و اقاقیا و بازوست چون از این ادویه روغن مرتب سازند و این روغن مخترع حکیم علی در حفظ موی از سقوط و دراز و سیاه و انبوه کردن آن بی‌نظیر است **صفت آن** پرسیاؤشان طباشیر پوست سماق زرور و گلنار مصطکی هر واحد یک جزو لادن پوست انار فوفل پوست هلیله هر یک دو جزو پوست بلیله مازوی سبز هر یک سه جوز آمله منقی پنج جزو برگ مورد دوازده جزو ادویه نیمکوفته یک شبانه روز در آب تر کرده به آتش ملائم بپزند تا قوت ادویه در آب درآید و بدست خوب بمالند و صاف کنند بنحوی که جرم دوا همراه آب مانده باشد پس روغن کنجد خالص پنجاه جزو و روغن گل پنجاه نموده به آتش نرم بجوشانند و برهم می‌زده باشند و در آخر آن قرص جرم ادویه که بسته می‌شود اول بیرون آرند و سرد کرده در ظرفی کنند بعد آن روغن گرم را خنک نموده بر آن ریزند و همچنان نگاه دارند و باید که در آخر احتیاط کنند که هم آب نماند و هم روغن نه سوزد و ایضاً دوام تدهین به روغن‌های دیگر که در آن حرارت لطیف و قبض باشد چون روغن لادن و روغن مورد و امثال آن حافظ مو باشد و کذا دوام استعمال شانه لیکن در وقت گرسنگی شانه نکنند که در گرسنگی موی بسیار فرو می‌آیند و باید که نخستین مویها را به آب چقندر بشویند به عده ادویه به‌کار برند و اگر به آب چقندر قدری خردل آمیزند بهتر باشد **ادویهٔ مفرده مطول شعر** و منبت آن شستن موی به طبیخ درخت کنجد و کذا بنقیع کنجد غیرمقشر و کذا ببرگ بنفشه که مجرب سویدی است و کذا برگ مشمش و غلاف سر ببرگ کنجد خشک سوده به روغن آس آمیخته و کذا ببرگ بطم و حنا مساوی و کذا پشک شتر سوخته به روغن غار آمیخته و کذا برگ غار و برگ آس و برگ آزاد درخت هرواحد دو اوقیه لادن سه درم به آب آس حل کرده کذا برگ شاهدانج و کذا بیخ نی فارسی سوخته و حنا برابر و در سر انداختن برگ آزاد درخت با هم چند حنا و کذا زجاج به روغن زنبق و کذا خاکستر پرسیاؤشان به روغن آس و کذا جوف ارنب بساعتی که شق کرده باشند

سوخته به روغن آس آمیخته و کذا روغن ایرسا و کذا بیخ ایرسا مطبوخ به سرکه که مجرب است و کذا قیصوم و کذا عرق مقطر موی انسان و کذا روغن پنبه دانه و کذا مرقشیشا هر واحد منبت و مطول شعر است و در بیاض استاد مرحوم از اهل هند منقول است که تخم سن در آب سوده بطور کهلی در سر اندازند که موی نرم و دراز شوند و برای درازی موی مژگان و ابرو پوست مار سوخته خاکستر آن با روغن زیت بمالند و اگر تخم کدوی تلخ ده آثار در ده آثار شیر میش که از سه ماه زائیده باشد تر کرده نگاه دارند که همه شیر جذب شود و در سایه خشک کنند و همین طور سه مرتبه جذب شیر نمایند و خشک کنند به عده در چرخ روغن گران روغن برآرند و هر وقت که روغن چنپیلی در سر اندازند چهار ماشه از این روغن هم آمیخته به‌کار برند موی را دراز کند و اگر گل گرهل یک حصه در سه حصه پهلیپل قسم اول انداخته تا چهار روز در شیشه نگاهدارند بعد از آن پهلپیل مذکور بر موی بمالند موی را سیاه گرداند **ادویهٔ مرکبه** که موی را دراز و سیاه گرداند اشنان آمله اشنه سعد کوفی زرنباد سکاکائی هر واحد یک دام صمغ عربی نیم دام کنجد سیاه نارجیل کهنه هر واحد دو دام ادویه را کوفته بیخته نگاه دارند و به قدر دو دام گرفته در آب و روغن یاسمین آمیخته بر آتش گذارند و بپزند و بر بیخ مویها بمالند و بعد از سه گهری به آب نیم‌گرم غسل کنند که برای سیاهی و درازی موی معمول است **ایضاً** که برای درازی و سیاهی مو عجیب و غریب است مغز تخم شریفه برگ کنار هر دو مساوی سائیده به قدر دو دام بر بیخ مویها بمالند و بعد یک پاس به آب نیم‌گرم بشویند اما باید که آبش در چشم نرود **ایضاً** مطول شعر آمله یک دام باریک سائیده در سفیدهٔ بیضهٔ مرغ یک عدد روغن نیمدام جغرات چهار دام خوب ممزوج نموده شب بر سر مالند و صبح به آب گرم بشویند تا دو هفته **روغن لادن** که موی را سیاه کند و دراز گرداند و از افتادن نگاهدارد لادن ساذج هندی حما ماحضض مکی آمله هر یک پنج درم کوفته در سه رطل آب بپزند تا به یک رطل آید صاف کرده یک رطل روغن کنجد بر آن ریخته بجوشانند تا آب برود و روغن بماند هر روز سر را به آب برگ کنجد برگ چقندر بشویند و این روغن بمالند **روغن شقائق** مویها را دراز کند و ریخته را برآورد تخم مورد برگ مورد تخم کرفس تخم چقندر گل شقائق پوست جوز

ترلادن پرسیاؤشان هر یک پنج درم نیم کوفته در نیم من آب آمله یک شب بخیسانند و جوش دهند و با نیم رطل روغن مورد باز بجوشانند تا آب سوخته روغن بماند **روغن** عجیب در حفظ موی از سقط و دراز کردن آن و سیاه می‌کند و زود می‌رویاند و جعودت می‌کند برگ آس و آمله هر یک ده اوقیه پوست هلیله پوست بلیله هر یک پنج اوقیه مصطکی پرسیاوشان لادن هر یک یک اوقیه و ربع طباشیر نیم اوقیه فوفل و نیم اوقیه کوفته بیخته در سه رطل آب بجوشانند و از پارچه متخلخل صاف کنند و با دو رطل روغن گل بر آتش ملائم بپزند و ثفل که باقی مانده است آن را نیز در دو رطل آب علیحده بجوشانند پس خوب مالیده بخرقۀ تخلخل صاف نموده اضافه کرده به آتش ملائم جوش دهند تا که آب برود و روغن بماند پس ثفل که در روغن باشد گرفته در شیشۀ دهن فراخ کنند پس روغن بر آن ریزند و همین قسم مع ثفل نگاه دارند و وقت حاجت استعمال کنند **طلائیکه** موی را دراز و انبوه گرداند دندان فیل سوخته رسوت مساوی بسایند و به آب حب بسته بدارند و بر موی طلا نمایند **قرص** برای درازی موی آمله یک آثار سکاکائی نیم آثار صمغ دوازده دام شیر میش پنج آثار همه ادویه را در ظرف آهنی انداخته بر آتش گذارند و دو آثار شیر اول داخل کرده بپزند تا آن‌که شیر خشک شود پس دو آثار شیر دیگر اندازند بار دیگر چون شیر جذب شود باز یک آثار شیر باقی انداخته بپزند و در اثنای پختن کفگیر آهنی میگردانیده باشند چون بسته شود قرص برابر فلوس بندند و خشک گردانند وقت حاجت قرص را در آب تر نمایند وقتی که نرم شود باریک سائیده نیم‌گرم طلا نمایند **قرص** که در تسوید و تطویل شعر عجیب است آمله خشک چهار دام مازوی سبز دو نیم دام فوفل پوست انار هلیلۀ زنگی پوست هلیلۀ زرد برگ مورد مائین خرء و زرنب هر یک یک دام لو همچون نیم پاؤ بزرالبنج چهار دام اول لو همچون را در پوملی بسته به آبی که در آن نیله تهوتهه حل ساخته باشند تر کرده بسایند که به این طور زود سحق می‌شود پس ادویۀدیگر کوفته بیخته با لو همچون آمیخته در آبی که اجمود و اجواین خراسانی جوشانیده باشند هشت پاس کهرل نموده قرص ساخته نگاهدارند و در شیر میش نیز کهرل کردن مناسب است نزد حاجب به آب بزرالبنج و کرفس سائیده بر سر یا ریش طلا سازند **اقوال اکابر** شیخ می‌فرماید که اکثر

مطولات شعر چیزهائیست که در جوهر آنها لزوجت باشد و ممکن بود که از آن لزوجت موی اخذ کند و آن را در غذای خود صرف نماید و آن مثل برگ کنجد و برگ کدو و حنظل و آنچه در این نفع کند این است که بگیرند لادن و آن را در قدح مطین بر آتش نرم انگشت به زیت بگدازند و بر آن قدری مغز خستهٔ زردآلوی تلخ سوخته پاشیده بر آتش خوب ممزوج سازند و استعمال کنند و برگ آزار درخت و آب برگ آن را در این خاصیت نیک است و بزرکتان سوخته به روغن کنجد استعمال کردن نافع **مرکب** بگیرند برگ آزاد درخت و پرسیاوشان نو رومی و مرمکی و آمله و در بعض غسولات معروفه بر سر غلاف نمایند **و ایضاً** خردل در طبیخ چقندر داخل کرده بدان سر بشویند و بعد آن به روغن مو یا به روغن آمله چرب کنند **مرکب جید** بگیرند زهرهٔ نر گاو و زهرهٔ گرگ و هلیلهٔ کابلی و بلیله و آمله و ساداوران و مازوی در است هر واحد یک جزو سائیده به آب عنب‌العثلب هفت روز تر کنند به عده خشک کرده به طریق طلا با قدری نمک استعمال کنند بعد شستن سر و ریش به آب و عسل و زجاج سوده **ایضاً** جو مقشری درم آمله پنج درم هر دو را در آب پوست چند جو خوب بپزند تا آب قوت آنها بگیرد و قریب یک رطل باقی ماند پس صاف کرده در این آب روغن بنفشه نصف وزن آب و لادن سه درم و برگ کنجد و برگ خطمی و برگ کدوی تر یا خشک هر یک ده درم بپزند تا آن‌که آب برود و روغن بماند **نسخهٔ دیگر** منسوب بکندی شیر آمله بیست درم در دو رطل آب تا چهار رطل بپزند و قبل او روغن ناردین و جو مقشر و اندک لادن بر آن انداخته بپزند تا آب برود و روغن بماند **مجوسی** گوید که اشیای مقوی شعر مانع از فساد آن روغن آس و روغن که در آن آمله و هلیله و مورد تر پخته باشند و روغن لادن و روغن افسنتین و روغن شقایق است **صفت** روغن آس بگیرند برگ آس تازه یک رطل و باریک سائیده روغن کنجد یک رطل شراب ریحانی نیم رطل بجوشانند تا آب برود **صفت** روغن لادن که موی را سیاه و قوی گرداند بگیرند روغن آس یک رطل و در آن لادن یک اوقیه یک شبانه روز تر کنند به عده در دیگ دو نه بپزند تا لادن حل شود بردارند و وقت حاجت استعمال نمایند **صفت** روغن آمله بگیرند آمله منقی از خسته و آس و پوست بیخ صنوبر مساوی و در آب خوب بجوشانند پس صاف کرده نیم وزن آن روغن کنجد

انداخته به آتش ملایم در دیگ توته بپزند تا آن‌که آب فانی شود و روغن بماند **صفت** روغن افسنتین که مسو و شعر و مقوی آن است بگیرند حب‌الغار و لادن و افسنتین هر واحد یک جزو جوزالسرو و دو جزو کوفته بیخته در پارچهٔ رقیق بسته در روغن آس یک هفته بخیسانند پس در آن بمالند تا حل شود و در ظرفی برداشته وقت حاجت استعمال کنند **صفت** روغن شقایق بگیرند گل لالهٔ سرخ و در سایه خشک کنند و کوفته بحریر بیخته دو اوقیه از آن بگیرند و در یک رطل روغن آس انداخته بیست روز در آفتاب گذارند پس در ظرفی بردارند و عندالحاجت استعمال نمایند **ابن نوح** گوید که آنچه تقویت شعر و تطویل آن نماید این است که ادمان شستن آن بهلیلهٔ سیاه و آب ترمس و آب چقندر و آرد باقلا و بورق و آب حنظل و زهرهٔ نر گاؤ کنند و یا صبر در آب مورد سوده ساعتی در حمام بدان طلا کنند پس بشویند و دائم به روغن آس و به روغن‌های که سابق مذکور شد بمالند و یا به آب چقندر مطبوخ که در آن اندک خردل سوده انداخته باشند بشویند **صفت** روغن آس بگیرند آب برگ آس تر یا خشک جوش داده و تر بهتر است و با یک رطل روغن کنجد و یک رطل شراب ریحانی و نیم اوقیه لادن یک شب نگاه دارند پس به آتش نرم در ظرف مضاعف بپزند حتی که آب برود و روغن باقی ماند **روغن دیگر** که تقویت موی و تطویل آن نماید گل لاله و برگ مورد و پرسیاؤشان و سنبل‌الطیب و سعد و تخم چقندر و تخم کرفس و آمله یک یک مشت و در سه رطل آب بپزند تا نیم رطل بماند پس صاف کرده یک رطل روغن خیری انداخته بپزند تا آن‌که آب برود و در آن اقاقیا و خاکستر پوست درخت صنوبر هر واحد یک اوقیه آمیخته بدارند و هر روز بمالند **محمدبن زکریا** گوید امید ندارم که دوائی بهتر از روغن مصطکی دریابم و هر روز روغن مصطکی که در آن لادن سوده باشند برای تساقط شعر بماند و اگر شدیدالتساقط باشد روغن مصطکی و روغن آس در گرما کنند و روغن ناردین در سرما و گفته که از ادهان و اطلیهٔ قوی البرد حذر کنند و خاصةً در کسی که آن را نزله به سرعت عارض شود که آن گاهی بلای عظیم پیدا کند **ابن الیاس** گوید که تطویل شعر اولاً بحفظ موجود به روغن‌های قابض مثل روغن آس بود بعد از آن به ادویهٔ که در آن قوت جذب و قبض معاً باشد مثل گل سرخ و آس و آمله و پرسیاوشان و برگ آزاد

درخت و مُر چون موی را بدان غلاف نمایند و روغنی که در آن حرارتی و قبض باشد مثل روغن افسنتین تطویل و تقویت شعر نماید **بعضی متأخرین** می‌نویسند که این دوا در تطویل شعر و در تقویت و انبات او مجرب است بگیرند آمله و برگ آزاد درخت و برگ آس هر یک پنج استار خطمی سه استار کوفته بیخته در روغن کنجد صاف یک رطل انداخته در آفتاب یا نزدیک آتش یک هفته بدارند و بشب و روز بر بیخ موی بمالند و بعد یک هفته بشویند و سه هفته یا زیاده این عمل نمایند و یا موی را به آب آمله تر کنند به عده برگ آزاد درخت و پرسیاؤشان و مر و آمله و لادن و گل لاله مساوی به آب حنظل صلایه کرده بر آن غلاف کنند و گویند که در این باب شستن موی بنقوع برگ درخت بکاین عظیم‌الاثر است و کذا برگ پنبهٔ باغی و کذا برگ کنجد و کذا خطمی و کذا برگ چقندر به عده روغن آمله که در آن سنبل‌الطیب و اشنه و زرنباد و پرسیاؤشان داخل بود در سر اندازند و شستن بنقوع برگ کتار قلمی و پوست بندق هندی بسیار نافع است

انبات شعر

یعنی رویانیدن موی چون روئیدن او بطی گردد چنان چه ریش و بروت که بدیر برآید و یا موی ابرو که خفیف باشد **قرشی** می‌نویسد که موی از بخار دخانی لزج پیدا می‌شود چون در مسام معتدل در تنگی و فراخی درآید پس قلت شعر و عدم او و قصر او و یا به سبب قلت بخار دخانی باشد به جهت نقصان حرارت و لهذا ریش زنان و خواجه‌سرایان نمی‌روید و یا به سبب کثرت رطوبت که دخانیت کم شود چنان چه در صبیان و یا به سبب فرط تنگی مسام بباعث برودت مزاج یا یبوست مکثف مسام که برای جرم شعر وسعت نکند و یا به سبب کثرت فراخی مسام به جهت حرارت مخلخله یا رطوبت مسخفه پس مادهٔ شعر جمع نشود و یا به سبب قلت خون که آن مثل ماده است برای بخار دخانی چنان چه ناقهین را عارض می‌شود و یا به سبب مانعی از تکون مثل خلط ردی محتبس در مسام چنان چه در داءالحیه و داءالثعلب و طریق تشخیص این اسباب همآن است که در انتشار شعر مسطور شد و کذا علاج هر سبب و ایضاً گاهی احتیاج افتد بتعدیل مزاج و تعدیل مسام بتخلخل بکثرت حمام اگر سببش تکاثف

مسام باشد و تجفیف آن به مثل تنطیل به آب مورد اگر سببش تخلخل مفرط و وسعت مسام باشد و اصالح اخلاط و استفراغ خلط ردی و اگر مسام از سوختن یا سعفه یا قرحه فاسد شده باشد علاج نپذیرد **بالجمله** جمیع ادویهٔ مذکوره در داءالثعلب انبات شعر می‌کند و این روغن بیضه در رویانیدن موی معمول است بیضهٔ مرغ در آب جوشانیده زردی از آن گرفته در آوند آهن یا مس انداخته بر آتش نهند که قریب سوختن رسد و ظرف را بطرفی مائل دارند و از چیزی بیفشارند پس برادهٔ عاج و پنچال مگس را در آن روغن سوده بهر جا که موی نروید طلا کنند و گویند که کاسهٔ سنگ پشت سوخته به روغن بیضه در کفدست و گویند که ضماد مغز سر روباه بالخاصیت عجیب‌الفعل است و به قول **انطاکی** آنچه انبات شعر به سرعت نماید طلای بیضهٔ عنکبوت و خاکستر شیح و قیصوم به روغن بان و زیت در روغن قثاءالحمار و روغن تخم ترنج در روغن بادام و سداب است و گویند که ضماد آرد کرسنه به سرکه سرشته انبات شعر به سرعت می‌کند و کذا جندبیدستر و پیه و آرد گندم و کذا زهرهٔ غراب کبیر مسمی غذاف و کذا زهرهٔ سلوی و کذا دماغ شتر به روغن زنبق آمیخته و کذا روغن گندم وکذا روغن بلسان و کذا روغن آجر و کذا روغن کدوی تلخ و کذا روغن اذخر و اگر بگیرند سرطان نهری پنج عدد و همه را نصف نصف قطع کرده به آب و زیت بپزند تا مهرا شود و آب بسوزد و زیت بماند پس صاف کرده بردارند ریش را زود برویاند و بالخاصیت مجرب است و طلای روغن شونیز و کذا روغن بادام تلخ در این باب مجرب سویدی است و دندان فیل سوخته قدری خاکستر آن با شیر بز آمیخته هفت روز بر جای که موی نیاید بمالند موی برآید و کلونجی سوخته به روغن زیتون آمیخته طلا کردن مفید و چون بورهٔ ارمنی و نوشادر را سوخته با سرکهٔ کهنه طلا کندد در سه روز به شرط تکرار در هر سه ساعت یک بار و رویانیدن موی مجرب حکیم مومن است **اقوال مجربین** شیخ می‌فرماید که در منبتات شعر قویه علاج قسمی از صلع که علاج او ممکن ست و علاج انتثار حواجب و مانند آن است و جمیع ادویهٔ که در داءالثعلب ذکر کردیم و جمیع وجه تدبیر از مالیدن سر و سرخ کردن او و استعمال شحوم بر آن پس استعمال ادویهٔ قوی در جذب و تحلیل معاً خاص بداءالثعلب نافع است در صلع و انبات شعر در مرط و در حواجب و

در لحیه و در پوست بیخ غرب به زیت تقویت و حفظ عجیب مع تسویدست و اما ادویهٔ که عزم با مذکر آنها در اینجاست و اگرچه در داءالثعلب بعد اعتبار چیزی که در آخر باب حفظ شعر ذکر کردیم نیز نافع است آن این است که بگیرند ذراریح تازه که پایها و سر آنها قطع کرده در سایه خشک کرده باشند و در روغن بنفشه بسایند و در آن یا در زیت بپزند تا غلیظ گردد و به قدر حاجت طلا نمایند که آبله افکند پس موی برویاند و همچنین عسل بلادر است چون بر مواضع تمرط شعر بگذارند و با کندش در روغن بیضه بسایند و به قدر حاجت مکرر طلا کنند که موی برویاند و یا بگیرند سم خر سوخته و قرن سوخته و به روغن کنجد طلا نمایند که این قوی است و اما بیضهٔ مورچه به روغن بان از آنجمله است که در منبتات شمار کرده‌اند و نزدیک عام مردم آن از مانعات نبات شعر است و آنچه تجربه کرده شده عضایه است (عضایه به قول سدید و در فارسی غنده و کربس گویند و به قول ابن الیاس سان ابرعی است) که در خانها می باشد آن را کشته خشک کنند و سائیده به روغن طلا کنند و ایضاً زجاج فرعونی مع زنبق سوده و آنچه خفیف‌تر از این بود این است که بگیرند دسته و صلایه از رصاص و در آن روغن از روغن‌های معروفه که شعر را نافع است مثل روغن آس بلادن و مانند آن و یا شحم که معلوم شده مثل پیه خرس و نر گاؤ امثال آن انداخته بسایند تا آن‌که قوت رصاص در آن آید و بدان لطوخ کنند و تضمید موضع ببرگ انجیر جوش کرده نیکو است و مائل به اندک قوت است و ایضاً بگیرند مغز بندق بیست عدد بریان کنند چندآن‌که سائیده شود و به روغن ترب آمیخته به‌کار برند و یا بگیرند حشیشه که آن را خرگوش نامند و قضیب خر و طحال او هر دو بریان هر واحد نیم رطل و لادن بیست اوقیه همه را بیامیزند بعد حل کردن لادن در شراب و استعمال کنند و آنچه **فیلغریوس** ذکر کرده این است که بگیرند پیه نرگاو نمکین نود و شش درم اشنان و ثافسیا هر واحد هژده درم هر هشت درم لادن مثل این پرشیاوشان چهل و هشت درم قضیب خر چهل و هشت درم طحال خر نود و شش درم طحال و قضیب خر را بریان کنند و سائیده همه را به شراب اسود جمع کنند و موی سر تراشیده بدان طلا کنند و پنج روز بدارند پس بشویند و دو روز راحت داده باز اعاده کنند پس اگر قرحه شود علاج آن موضع بشحم مرغابی

کنند و ایضاً از قریطن بگیرند بطون خرگوش شش عدد و خوب خشک کرده در دیگ گلی گل حکمت نموده بسوزند و بر آن برگ عوسج و برگ مورد مثل آن و پرشیاؤشان نُه اوقیه انداخته بار دیگر در ظرف آبگینه بسوزند به عده سائیده بسه رطل پیه خرس و مثل این روغن ترب آمیخته بردارند و وقت حاجت در روغن خوشبو استعمال کنند و حب‌الغار و روغن فلفل و روغن بیدانجیر همه از معینات انبات شعراند و ایضاً چون خاکستر قیصوم به زیت کهنه آمیزند موی ریش را که بدیر روید برویاند و کذا خاکستر شونیز به آب و خصوصاً برای موی ابرو و ایضاً برای ابرو جوز دو عدد چندان بسوزند که سائیده شود و یک مثقال خستهٔ خرما به دستور اندک سوخته و پانزده عدد فلفل همه را آمیخته به روغن گل طلا سازند و ایضاً خاکستر قیسوم و بندق سوخته و لادن و ذراریح و کندش در روغن بان بسوزند تا سیاه شود و با هم چند غالیه آمیخته بر موضع بمالند و طلا کنند و ایضاً پرسیاؤشان و حب‌الآس و تخم کرفس اندک بسوزند تا سیاه شود و با چربی خرس و روغن ترب آمیزند **دوائی** که موی ابرو را برویاند بگیرند کندر چهار درم سرگین نهنگ و سرگین خارپشت بحری و سداب کوهی هر واحد یک درم به شراب قابض سائیده بچربی خرس آمیزند و استعمال کنند **دیگر** برای ریختن موی ابروی قدیم صعب از داءالثعلب یا غیر آن بگیرند شیح یک جزو کف دریا هشت جزو فرفیون حب‌الغار هر واحد سه جزو زفت رطب چهار جزو زفت را در روغن سوسن بگدازند و در آن فرفیون نیز گداخته همه ادویه آمیزند **دیگر** مثل آن بیخ نی سوخته هفت جزو خاکستر غوک پنج جزو تخم جرجیر چهار جزو بیخ اسراش سه جزو به روغن غار سائیده استعمال کنند **صاحب کامل** گوید که هرگاه موی ریش و غیره در روئیدن دیر کند و یا موی ابرو خفیف باشد باید که روغن بان و روغن اترج بمالند و حبهٔ‌الخضرا سوخته و بادام تلخ سوخته و حب‌الغار سائیده به زیت سرشته طلا کنند و یا بغالیه طلا سازند که این در روئیدن موی تعجیل نماید و این دوا در این باب نافع است بگیرند روغن تخم کدوی تلخ و قثاءالحمار و شیح ارمنی سوخته و همه را سائیده به روغن بلسان یا روغن اترج سرشته طلا کنند و آنچه این عمل کند شونیز سوخته است چون بچربی گرگ یا چربی خرس گداخته به سرشند و بر موضعی که احتیاج رویانیدن موی در آن باشد طلا کنند

ابومنصور گوید که در مواضعی که ارادۀ رویانیدن موی بر آن کنند حب‌الغار بر آن موضع بمالند که به این زود موی بروید خاصةً چون آن را به سرکه و زیت یا به زیت تنها به سرشند و همچنین اگر به روغن ترب یا بیدانجیر به سرشند و ایضاً پیه خرس چون به سرکه سوده بدان طلا کنند و از ادویۀ قویه در این این است که شونیز بسایند و به زیت طلا نمایند و یا بگیرند کف دریا و خاکستر قیصوم و به زیت کهنه سرشته بر موضع بمالند و شراب صرف باعتدال بنوشند و تدبیر او بچیزی که اسخان معتدل نماید مائل گردانند **دوائی** که موی را برویاند ذراریح که سر و بازو و پای آنها دور کرده باشند بسایند و در روغن بان یک اوقیه آمیخته در ظرفی بر آتش نرم بجوشانند تا روغن غلیظ گردد بردارند و به اندک مشک و عنبر خوشبو ساخته بر موضع بمالند و اعادۀ آن کنند تا آن‌که آبله افتد پس این موی برویاند **محمدبن‌زکریا** گفته که مجربی ما را خبر داده که او در انبات شعر و تطویل او چیزی بهتر از پرسیاؤشان نیافته و چون آن را در شستن موی زنان داخل کرده موی ایشان بسیار دراز شده لیکن آن نو باید **گیلانی** می‌نویسد که فقدان نبات شعر به سبب فقدان چیزی از شروط مذکوره در تکون شعر می‌باشد پس اگر این امر در مادۀ شعر که آن بخار دخانی است باشد حیله در ازالۀ او بتغیر مزاج و مانند آن کنند اگر ممکن بود اگر امر در جلد باشد حیله در تعدیل او در لینت و صلابت کنند و اگر امر در مسام باشد از اتساع و ضیق و مانند آن حیله در تعدیل او نمایند و این همه از آنچه در سابق مذکور شده معلوم است لیکن اکثر تمرط شعر در غالب به سبب امر احتباس مواد در مسام و تسدید آن می‌باشد پس بخار دخانی در آن منع می‌گردد و فلهذا اکثر ادویه منبت شعر مزیل آن مواداند به سبب فرط تحلیل آنها آن را و جذب آنها آن را به سوی خارج و بر این اعانت می‌کند آن‌که در اغذیه چیزی که تفتیح مسام نماید مثل خردل و سیر و مانند آن باشد و استعمال طلای عسل بلادر مشروط به این است که آن جلد را نسوزد و سبیل این آن است که با آن روغن جوز مخلوط سازند تا از آن این خاصیت رفع گردد والا آن جلد را بسوزد و آن را مثل جامد سوخته به آتش گرداند بنحوی که بر آن موی اصلاً ابدا نروید و حق آن است که بیضۀ مورچه مانع از نبات شعر است و جالینوس نیز گفته که آن مانع از انبات شعر است و منبت نیست

روغن که موی را برویاند و داءالثعلب را نفع کند بگیرند قیصوم و پرسیاوشان و بابونه یک یک اوقیه و در آب بپزند تا مُهرا شود پس آب را صاف کرده بر یک رطل آن یک رطل روغن بان انداخته به آتش نرم بپزند تا آن‌که آب برود بردارند و استعمال کنند **دیگر** که انبات موی و منع تساقط آن نیز کند لادن را به شراب حل کنند و با هم چند آن روغن آس آمیزند و هر شب بر بیخ مویها بمالند و صبح در حمام بشویند به آب گرم **و ایضاً** روغن بیضه موی می‌رویاند و ریختن او منع می‌کند و طریق ساختن آن مسطور شد و بهتر آن است که آن را بلکه اکثر روغن‌ها که از قبیل او باشد روغن از جوهر او در شیشه واژگون برآرند و طریق آن در اطلیه باه مذکور شده و روغن بیضه را بزودی در صرف آرند تا بدبو نگردد و ایضاً لادن سه درم مازو یک درم مرو و درم مصطکی یک نیم درم قروماانا دو درم کندر یک درم در روغن گل گداخته بر بیخ مویها طلا کنند که این عجیب است **ایضاً** ممدوح الیاس طبری نقل کرده که گاهی موی را صعوبت نبات عارض می‌شود حتی که انسان را روئیدن موی ریش تاخر نماید و از وقتی که در آن روئیدن او واجب است تجاوز کند و این به یکی از سه سبب می‌باشد یکی به سبب قلت غذا بنابر یبس بدن و قلت فضول آن دوم به سبب زعارت جلد و فرط ضیق مسام آن حتی که در جلد او مسام ننماید و بدن او عرق نکند و امراض او کثرت نماید بنابر دشوار تحلل فضول سوم از معالجه شخصی صناعتی را که جلد او را خصیف سازد و مسام آن را تنگ نماید و فضول را از تحلل و خروج منع کند مثل شخصی که کار در جای برف یا قلل جبال و برداشتن برف نماید و در مواضع بسیار بارد مقام سازد و علاج آن‌که به سبب قلت فضول باشد انعاش طبیعت و قوت اوست به تدبیر موافق و نقل او از اطعمه بچیزی که ترطیب بدن او و تقویت حرارت او و تکثیر خون او گرداند و این به اقتصار او بر لحوم بزغاله یا بچهٔ مرغ و شرب اشربهٔ ممزوجه و قلت جماع بود و این وقتی است که معدهٔ او معتدل باشد و اگر حار بود اقتصار بر اطعمه کنند که در آن غلظ و لزوجت باشد مثل لحوم گوساله و یا بچهٔ بقر و مانند آن و شرب شرابط متوسط در حدت و حرارت پس ترطیب بدن او و تقویت حرارت او موی را برآرد و طلای موضعی که ارادهٔ رویانیدن موی بر آن باشد در مثل این زاج به این طلا کنند بگیرند چربی بط و بگدازند و بر آن اندک موم و قدری

زوفای رطب اندازند و بر آتش گذارند و بگیرند اندکی ثافسیا نو و قدری فرفیون تازه بسایند و بدان آمیزند و موضع را به کف دست خوب بمالند تا بشره سرخ شود پس بر آن طلای رقیق بسیار خفیف نماید پس اگر موضع از آن متغیر گردد طلا ازوی دور کنند و به اندک روغن گل چرب نمایند و هرگاه حرارت ساکن شود معاودت طلا کنند تا آن‌که موی ظاهر گردد پس اگر موی ضعیف یا سفیدرنگ برآید سر آنها از مقراض بگیرند و در آن روغن آمله و روغن آس بلادن استعمال کنند واما اگر قلت نبات شعر از رعارت جلد و ضیق مسام باشد اگر این مولودی بود موی در آن بدشواری و تعب و کدو به لطف در معالجه بروید و آن این است که واجب است که تلئین جلد او کنند دور آبزن نشانند و روغن بمالند و اغذیهٔ او حار رطب در ابتدا پس حار یابس در آخر آن باشد و دائم جلد او را بخرقهٔ درشت و بکف دست بمالند به عده بر جلد او این طلا کنند بگیرند پیه بط و پیه مرغابی و پیه جزر و همه را در روغن یاسمین یا روغن خیری یا روغن سوسن بجوشانند و از آن موم روغن سازند و بعد تجدید آن نمایند و بعض افاضل وصف چیزی کرده‌اند که معروف بمعتصمی است و ذکر کرده‌اند که معتصم بعض اطباء مکلف گردید که بر بدن غلامی از غلامان او و بر عانهٔ آن موی بروید پس طبیعی استخراج این دوا نمود **نسخهٔ آن** بگیرند قیروطی معمول بزوفای رطب و آن را بر بدن بمالند به عده امر بدخول حمام و پوشیدن جامه کنند تا آن‌که عرق ابتدا نماید پس جامه جدا کنند و آب نیم‌گرم متواتر بسیار بر بدن بریزند و ادمان بر آن نمایند تا آن‌که بدن او تری حاصل کند به عده این طلا کنند خاکستر حلزون و خاکستر فرفیون و خاکستر بیخ سداب کوهی هر واحد یک جزو خاکستر سم بز و کبریت سوخته هر یک نیمجزو همه را سوده جمع کرده در سرکه و اندک زیت حل کرده طلا متواتر نمایند که این موی در هر موضع که خواهند برآرد و صاحب این دوا ذکر کرده که به این تدبیر و طلا موی در کف دست بروید و آنچه امتناع نبات شعر از معالجهٔ صناعتی باشد که از آن منع کند انتقال از سبب به سوی ضد او از اسباب و مقابلهٔ بدن او نبات او چون روئیدن او اسخان او و تلئین جلد او و غیر آن باشد باید کرد پس اگر دشوار گردد بعض اطلیهٔ مذکوره به‌کار برند و افریطن در تکثیر شعر و انبات او چون روئیدن او و خاصةً موی ریش تاخر نماید این طلا ذکر

کرده بگیرند بیضه و در سر آن سوراخ کنند و آنچه اندر آن باشد مص کنند و بنمک و آب بشویند تا صاف گردد پس بگیرند روغن یاسمین چندآن‌که نیم بیضه از آن پر شود و بر آن دو دانگ فرفیون و یک دانگ افیون و یک دانگ جندبیدستر و یک نیم دانگ مغز پنبه دانه و یک دانگ مشک و مثل او لادن و دو دانگ صمغ عربی انداخته بجوشانند تا با هم مخلوط شود به عده سرد کرده استعمال نمایند کسی که اراده استعمال این بر طریق تعلیف در این نماید موی را بقوت قویه برویاند و این دوا معمول بثافسیا جمیع علل جزیه که موی را عارض شود نافع است و نسخهٔ این همان لطوخ قوی است که در داءالثعلب در قول شیخ‌الرئیس مسطور شد لیکن در اینجا حب‌الغار دو مثقال عوض روغن غار است و نوشته که موم و روغن غار یا روغن بیدانجیر یا روغن زیت کهنه به قدر کفایت بگیرند و اگر اراده کنند که قوی‌تر گردد حرف دو مثقال نیز داخل نمایند و این دوا جمیع امراض مزمنهٔ شعر را نفع کند و می‌باید که در این مرض مالش بنطرون و سرکه قبل هر علاج استعمال کنند و دائم حلق شعر آن موضع نمایند و دیده‌ایم که هر کسیکه حلق و دلک دائم بغیر علاج استعمال نمود موی او بروئید **طبری** گوید که گاهی موی بسعفه رطب یا یابس برود پس اگر رفتن موی بسعفهٔ یابس باشد و استفراغ به فصد و اسهال در آن ممکن بود در آن هردو استعمال کنند و موضع را به اشیائی که استفراغ فضول به طریق تلئین و گشادن مسام نماید بمالند مثل آب خبازی که بدان تسقیهٔ قیروطی کرده باشند و مثل آب عصی‌الراعی که قیرطی بدان سازند و از این هردو آب تسقیه بر آتش کنند به عده در هاون کرده خوب بمالند و تسقیهٔ ماهیت آنها کنند که حتی ممزوج و نرم شود پس بر سر طلا نمایند و بهترین چیزی که در این مرض استعمال کنند روغن بنفشه و روغن خیری مضروب به روغن گل است و دخول حمام و شستن سر بخطمی ضروب به برگ کنار و لعاب اسپغول و جماعتی را به این طریق علاج کردم و صحت یافتند و هرگاه سعفه زائل شود موی ضرور بروید زیرا که این علاج انبات شعر در مثل این علت است و اما هرگاه ذهاب شعر از سعفهٔ رطب باشد پس سبیل طبیب آن است که به موضع روئیدن موی نگاه کند اگر منقطع شود و سعفه آن را بخورد و مثل آثار جراحات یا مثل آثار سوختن آتش گردد در آن حیله این است زیرا که مسام

فاسد شده و بعضی ببعض آن چسپیده و اگر جائی روئیدن موی منقطع نشده باشد علاج بترطیب موضع بدان چه مذکور شده اولاً باید کرد به عده اسخان او بدان چه در داءالثعلب مذکور شد که در این موی برویاند و جماعتی را از اطفال دیدم که اکثر ذهاب شهر بسعفهٔ رطب و یابس ایشان را عارض شد و هرگاه بزرگ شدند آن موی بروید مگر در جائی که جلد در آن سوخته بود و مسام او فاسد گردیده و اما ذهاب شعر از سوختن آتش سبیل او آن است که ذکر کردیم بنحوی که در مواضعی که جلد فاسد نشود بمره و ایام و بعلاج بروید و این همه که ذکر کردم طریق علاج به ادویه دوست بود و گاهی در این تدبیر طعام و شراب نیز وقت حاجت به سوی آن داخل شود چنان چه گاهی احتیاج بتقلیل افتد و آن هر دو بمقدار قلیل استعمال کنند و یا به سوی تجفیف پس به اشیای مجففه بتجفیف نمایند و یا به سوی ترطیب پس به اشیای مرطبه و مانند آن ترطیب کنند **حکیم شریف‌خان** می‌نویسد که این دوا غالبا موی را برویاند سنبل‌الطیب کف دریا موی سوخته به سرکه سائیده طلا کنند تا آن‌که موی بروید و جالینوس این دوا را به تجربه صحیح یافته و این طلا جهت رویانیدن موی عجیب‌الفعل است سم بز سیاه سوخته سر مگس سم خر سیاه سوخته با روغن زیتون به‌کار برند و ایضاً در این باب پوست درخت انجیر و برگ آن کف دریا سوخته هر یک دو درم فرفیون پنج درم سائیده به آب پیاز سرشته تا دو روز طلا کنند هرگاه موضع سرخ شود بزراوند مدحرج و لادن و افسنتین سوخته و مورد و حضض مساوی سائیده به آب عنب‌العثلب سرشته طلا کنند

منع نبات شعر

بدآن‌که آنچه موی را از روئیدن بازدارد یا مخدر مبرد بود یا مسدد مسام یا بالخاصیت لیکن در استعمال همه لازم است که اول موی را بکنند یا بنوره حلق کنند بعد آن مخدرات مانند بزرالبنج و افیون و شوکران ضماد نمایند و یا مسددات مسام مانند سفیده و شب و یا ادویهٔ بالخاصیت مثل خون سنگ پشت و یا بیضهٔ مورچه و یا خون وزغ کلان طلا کنند **انطاکی** گوید که گاهی احتیاج بمنع نبات شعر افتد و این بهر دوای مکثف اتمام یابد مثل خون غوک و روغن آن و روغن شبپر و بیضهٔ مورچه و بیخ و زرنیخ سرخ و اقلیمیا و سفیداب و تخم خشخاش به سرکه و

زیت و زهرۀ بز بنوشادر هر واحد بطلا بعد نتف شعر و در خواص آمده که چون سر شبپر را به شیر سگ بسایند تا آن‌که غلیظ گردد و بر موضع نتف موی طلا کنند در اول مرتبه منع گردد **سویدی** می‌نویسد که ضماد باقلای غیرمقشر به آب و کذا خون حربا و کذا شیر یتوع و برگ آن مکرر و کذا آرد ترمس و کذا خرنوب نبطی و کذا زرنیخ سرخ به آب برگ بیخ سرشته و کذا مغز سر خرگوش هفت بار و کذا تخم بادروج سه درم بورق یک نیم درم باریک سوده به روغن بلسان و میعۀ سائله سرشته تا به قوام عسل آید هر واحد بعد نتف به تکرار منع نبات شعر کند **شیخ** می‌فرماید که مخدرات مبرده آن را منع کند مثل آن‌که اول نتف مو کنند به عده بیخ و افیون و سرکه طلا کنند و شوکران به اینها و تنها در سرکه جوش داده بهتر بود و جرم غوک نیستانی خشک کرده از مانعات است چون آن را بسایند و بلعاب اسپغول یا آب بیخ یا سرکه آمیزند و مکرر به عمل آرند و گویند که طلای او به روغن که در آن غطایا پخته باشند منع نبات شعر کند و همچنین به روغنی که در آن خارپشت پخته باشند و گاهی در آن ادعای ضد این کنند و آنچه در این ذکر کرده‌اند بگیرند قیمولیا و سفیداب ارزیز هر واحد یک جزو شب نیم جزو به آب بیخ تر بسایند و قومی زعم کرده که خون غوک اجامی و خون سنگ پشت نهری منع از نبات کند و گویند که همچنین خون شبپر و دماغ و جگر اوست و گاهی دوائی از این مرکب می‌سازند و گویند که بگیرند غوک نیستانی و خشک کنند و بگیرند از خشک آن و از خون سنگ پشت نهری خشک کرده و از بورق سرخ و از مرداسنگ و از صدف مروارید سوخته مساوی و به آب سرشته بر نتف شعر در زهار و بغل استعمال کنند و تخم انجره به روغن سوده مالیدن بقوت انتشار شعر کند **مجوسی** گوید که بیضۀ ماهی و دیگر ادویۀ مذکوره طلا نمایند پس اگر موی بروید لازم است که چند بار آن را بر کنند و بعد کندن اطلیه و ادهان مسطوره بمالند **ایلاقی** و **جرجانی** می‌نویسند که بزرالبنج به سرکه بسایند و طلا کنند و آنچه مجرب است این است که پیه مرغ بعد کندن موی طلا کنند و هر بار که بر آن طلا نمایند ضعیف‌تر گردد تا آن‌که باطل شود و اسپغول به سرکه بعد کندن موی مکرر طلا کردن باطل کند **ابن نوح** گوید که بعد نتف جندبیدستر و عسل به مرات کثیر طلا کنند و **جالینوس** گفته هر موضع از

بدن که بسیار سرد شود یا خشک گردد بر آن موی نروید مثل حال در کف دست و بدن خواجه‌سرایان و آنچه از امر غوک و حکم در منع نبات شعر ذکر کرده‌اند دروغ گفته‌اند و **محمدبن زکریا** گوید زنی که ریش او بروید باید که ادرار حیض او کنند تا ممکن بود و فصد مدام از پایها کنند و تبرید مزاج او نمایند و بر موضع بعد کندن موی سفیداب ارزیز و قلقند و افیون سوده طلا کنند و اگر از تبرید خوف کنند شب بر آن طلا نمایند و مداومت آن کنند که البته موی نروید و گفته که چون شیر سگ قریب‌العهد بولادت بعد کندن موی طلا کنند موی نروید و گفته که این دوا بی‌عدیل است غطایه دو عدد در دو اوقیه زیت بپزند تا یک اوقیه بماند به عده کف دریا و زرنیخ سرخ و نطرون هر یک نیم اوقیه بر آن پاشند و بپزند تا غلیظ شود به عده روی بنطرون خوب شسته بر آن طلا کنند و صبر کنند تا آن‌که موی منقلع شود به عده در حمام داخل شوند و آن را بشویند و به سرکه مقطر سخت ترش با نمک طلا سازند پس هرگاه ابتدا بسوزش کند بشویند و بر آن موم و روغن گل بمالند که این البته موی را باطل کند **گیلانی** گوید که افیون محلول به سرکه ترش کهنه را تجربه کردیم لیکن می‌باید که در لطخ موضع به این ادویه کمال سرعت کنند بخوبی که تفاوت زمان محسوس میان کندن موی و طلا نباشد فلهذا امر می‌کنم که منبت شعر را بقطرهٔ دوای محلول لطوخ نمایند پس موی بر کنند و مالش موضع بدوا کنند تا در مسام نفوذ کند بعد از آن پاک نمایند و تجدید لطخ دوا و مالش کنند حتی که از دوای اول آنچه مخلوط بباقی غذای شعر باشد خارج گردد پس مسام بدوای صرف پر شوند و نهایت تسدید او نماید پس هرگاه این عمل مکرر کنند یعنی تکرار کندن موی و طلا کردن دوا سه مرتبه نمایند و نهایت هفت مرتبه در آنجا موی نروید و گویند که آنچه برای ابطال شعر تجربه کرده شده بعد نتف طلا بزهرهٔ جدی است که بدان نیم درم نوشادر آمیخته باشند و مالیدن سورنجان بعد کندن موی ابطال آن می‌کند و جمیع مجففات منع نبات شعر کند **بعضی اطبا** می‌نویسند که آنچه منع روئیدن مو کند از انجمله طلا کردن پیه تازهٔ افعی است که تخلف نمی‌کند و کذا مغز سر گوسفند و آهک و کذا آهک در سرکه پخته و کذا زبدالبحر بترشی ترنج و کذا زرنیخ سرخ ببول خر مجرب و در بیاض استاد مرحوم مرقوم است که دیوچه در

نمک غلطانیده خشک کرده با بول بز بسایند و هرجا که موی کنده بمالند هرگز برنیایند و شیر انجیر و زلو به سرکه سوخته و تلخهٔ خروس و خون خرگوش و زهرهٔ خارپشت و پیه دراج هر واحد مانع نبات موست بعد کندن آن طلا کنند و طلای کف دریا افیون بزرالبنج به سرکه سوده بعد نتف نافع است و کذا مالیدن آب پیاز با نمک سیاه و سرکه آمیخته و این روغن در منع روئیدن مو معمول حکیم علوی‌خان است آهک شسته پنج درم زرنیخ سوده پنج درم روغن کنجد ده درم همه را ممزوج نموده سه روز در آفتاب بدارند و همیشه بجنبانند بعد از آن بر طبق مسی افکنند تا روغن جدا شود به عمل آرند و این طلا در این باب صاحب اکمل‌الصناعت مجرب نوشته آب برگ انجیر بیضهٔ مورچه کف دریا آب ترنج مساوی مخلوط کرده بعد نتف دو سه مرتبه طلا نمایند هرگز موی از آن موضع نه برآید

حلق شعر

بدآن‌که بهر ستردن موی از دوا چیزی دیگر بهتر از نوره نیست اما مردان را حلق موی عانه بنوره مضعف باه است بگیرند آهک آب نادیده و زرنیخ هر دو برابر کوفته بیخته در آب گرم خمیر کرده یک ساعت بنهند پس طلا کنند و بعد دو سه گهری بشویند و بعضی اشخار و شورهٔ قلمی افزوده هر چهار مساوی در آب پخته طلا می‌کند واگر قبل از طلا بر جلد روغن بمالند از سوزش و قرحه محفوظ ماند و اگر قدری کپور کچری کافور سفیدی بیضه داخل کنند جلد خوشبو و خوشرنگ شود و یا بر چهار جزو چونه زنده قدری آب اندازند هنوز سرد نشود که یک جزو هرتال سوده بیامیزند و خوب لت کرده استعمال نمایند **شیخ** می‌فرماید که از آهک دو جزو و از زرنیخ یک جزو بگیرند و اندک صبر در آن داخل کرده طلا نمایند که فی‌الحال حلق مو نماید و اگر از آهک جزو بیشتر و از زرنیخ کمتر بگیرند معتدل‌تر باشد و اگر آهک زیاده کنند در عمل بطی‌تر باشد لیکن عمل کند و گاهی نوره و زرنیخ یک یک جزو گرفته در آب می‌پزند حتی که پر طائر را بسترد و هر قدر که تکرار عمل در این آب کنند بهتر بود و در آفتاب نهادن اولی‌تر باشد و این آب بگیرند و در آن اندک روغن بپزند تا آن‌که قوت او اخذ کند پس به این روغن طلا

نمایند و گاهی این آب را می‌گذارند تا آن‌که بطور نمک منعقد شود و آن نمک را در آب استعمال می کنند و خاکستر صدف عمل آهک کند با زرنیخ و لطیف‌تر باشد و اگر بدل آهک آب آهک مکرر مطبوخ یا مشمش بگیرند و در آن زرنیخ سوده داخل نمایند بهتر بود و گاهی علق اخضر که زیر جراد می‌باشد استعمال می‌کنند و اگر اراده کنند که موی باریک بروید و ضعیف شود در نوره خاکستر چوب انگور یا بورق داخل نمایند و خوب بر هم زنند و طلا کنند به عده آرد جو و باقلا و تخم خربزه بشویند و گاهی آهک و زرنیخ را به مثل آب کشک و آب برنج مرکب می‌سازند و گاهی در آن مر و مصطکی داخل می‌کنند و گاهی اعانت بکف دریا می نمایند و علاج کسی که نو را آن را سوخته باشد این است که تعلیف او کم باید کرد و زود باید شست و قبل آن روغن گل بمالند و هرگاه به آب گرم بشویند بعد آن مدت دراز در آب سرد نشینند یا آب بسیار سرد بر آن ریزند که این علاج جید است به عده بر آن عدس مقشر به گلاب سوده و صندل طلا کنند و خصوصاً اگر بسوزد و اگر بسیار بسوزد از مثل مرهم سفیداب و مثل طلا بمرداسنگ مربی بسفیدهٔ بیضه و روغن گل و کافور چاره نباشد و آنچه قطع بوی نوره کند این است که بعد آن به گل مربی در خوشبو و یا گل به سرکه و گلاب طلا کنند و برگ شفتالو را در این خاصیت عیجب است و برگ انگور و برگ شاهسفرم سوده و حنا و شجیر عصفر و گل سرخ و سعد و سنبل‌الطیب و اذخر و مانند آن مفرد و مجموع به‌کار برند **گیلانی** می‌نویسد که از خواص صبر است که ازالهٔ بوی زرنیخ و آهک نماید و مقدار یک مثقال از آن داخل کنند و آن در این باب عجیب است و عجیب‌تر از این آن است که اطبا ذکر آن نکرده‌اند و عادت اطبا آن است که وزن زرنیخ پنجم حصه از آهک می‌کنند و از طریق حلق شعر بنوره به قول مجوسی این است که بگیرند آهک سفید تیز یک رطل زرنیخ زرد باریک سوده سه اوقیه قردمانا خاکستر چوب انگور هر واحد دو اوقیه گل خطمی نیم اوقیه باریک سائیده به آب گرم حل کنند و بدن را به روغن گل چرب کنند پس به این طلا کنند و تا عمل کردن آن بر آن صبر نمایند به عده بشویند و به روغن گل خالص بمالند پس بر آن گل سرخ سوده طلا کنند پس اگر نوره بسوزد و آبله افتد آب سرد بدفعات بر بدن ریزند و به آرد عدس و گل سرخ به روغن گل و گلاب بر هم

زده طلا کنند و اگر حرقت شدید باشد به اشیائی که بدان علاج حرق النار می‌کنند علاج باید کرد و آنچه قطع بوی نوره کند این است که موضع را به صندل و سک بریان و گل سرخ و حنا و مانند آن طلا کنند **صفت** نورهٔ ملوکی معتدل نافع اوجاع قطن و پشت و رکبه و سائر مفاصل و استرخا و کسل طالی از رطوبات بگیرند وج دو رطل و جریش بسایند و در ده رطل آب به آتش نرم بپزند تا سوم حصه بماند به عده بگیرند آهک سفید تیزآب نادیده سه رطل و زرنباد و سنبل‌الطب و سورنجان و عاقرقرحا و قردمانا و انیسون هر واحد یک اوقیه صبر و جندبیدستر هر واحد یک مثقال زرنیخ زرد ورقی نه اوقیه باریک بسایند تا مثل غبار گردد به عده بر آن آبی که در آن وج پخته‌اند به قدری که در آن سرشته شود بریزند و بزودی حل کنند و بر آن سفیدی و زردی دو بیضه انداخته خوب مخلوط سازند و بر بدن طلا کنند و ساعتی یا کمتر به قدری که حلق شعر کند نهند و دو سه بار تجربهٔ آن کنند پس هرگاه موی بریزد به آب بشویند به عده به آبی که در آن خطمی سرخ گل جوشانیده باشند و این بهترین چیزیست که در این باب استعمال نمایند **صفت** روغن که حلق شعر نماید اشخار یک جزو آهک دو جزو زرنیخ زرد روغن بماند استعمال نمایند و ساعتی بر آن صبر کرده بشویند **صفت** نوره سفیدی قوی تیز که موی را حلق نماید صدف را بسوزند و با آن زرنیخ زرد مثل سرمه سوده به آب در صلایه بسایند و دو ساعت بگذارند به عده بدان طلا کنند و یا کف دریا بسوزند و یا جبسین که این نیز سفید بود **صفت** دوایی که موی را باطل کند و آن را به سرعت حلق نماید بگیرند آهک نو قوی و بر آن شش چندان آب بریزند و سه روز بگذارند پس صاف کنند و در آن ششم حصهٔ آن آهک دیگر اندازند و همچنین سه بار تکرار نمایند به عده در آن آب سوم حصهٔ آن زرنیخ زرد سوده اندازند و در آفتاب نهند تا آن‌که پر مرغ را بسترد بعد از آن بدن را بدان بصوف نمالند که آن به سرعت موی دور کند و بعد آن روغن گل بمالند واگر نوره جلد را بسوزد بزودی قدری مرهم جدوار یا روغن دیودار استعمال کنند که این به سرعت آن را زائل کند و اگر احراق قوی نماید کافور بمرهم مذکور یا به روغن مسطور آمیخته بمالند که منفعت عجیب نماید و بهترین چیزی که قطع بوی نوره کند صبر است خواه آن را بنوره مخلوط سازند و یا به آب سوده بر بدن

بمالند و از غرائب این است که هرگاه آن را در قطع بوی نوره بغایت مرتبه یافتیم آن را بآهک که بدان عمارات و حمایات بنا می‌کنند مخلوط کنانیدیم و قطع بوی آن در مدت کمتر از یک هفته گردید بلکه گاهی در ابتدا نیز بوی آهک محسوس نشد

تجعید شعر

اگر خواهند که موی جعد شوند مرداسنگ ده درم مازو و آمله و برگ سرو و کزمازج و حلبه از هر یک پنج درم بسایند و به آب مورد طلا کنند بالجمله آنچه بدین کار آید ادویۀ مقبضه است مثل آرد حلبه و روغن او و سدر و مر و مازو و آهک و مرداسنگ همه مخلوط سازند و یا بر بعض آن اقتصار کنند و بدان غلاف سر نمایند و گاهی در آن بزرالبنج یا روغن او داخل می‌کنند و گاهی بیخ تنها استعمال می نمایند و آهک اندک می‌سوزد چون آن را در این جلد داخل کنند خصوصاً چون بدان دو ثلث او سرد شریک باشد و هر دو به آب سرد به سرشند و همچنین کف نمک تلخ موی را بسیار مجعد سازد و این مجعد نیکو است بگیرند مازو و کزمازج و سخالۀ سوزن و برگ سرو یا تخم او و بهدانه و مرداسنگ و کتیرا و گل خوزی و آمله هر واحد یک جزو آهک آب نادیده نیم جزو به آب سلخ به سرشند و استعمال کنند که مجعد مسودست **مجوسی** گوید که هرکه اراد تجعید شعر کند باید که بگیرد آهک یک جزو مرداسنگ و آمله و مازو هر واحد دو جزو باریک سائیده به آب مورد تر کرده بر موی طلا کنند و خصله خصله از آن برشته محکم بپیچند و بربندند و از قبل دوا طلا کنند و سه شبانه‌روز بگذارند به عده بگشایند و بسدر بشویند و به روغن بنفشه و روغن گل چرب کنند و گویند که آنچه تجعید شعر کند ادمان غلاف او ببرگ سداب یا آب مازوست و یا صمغ به آب مورد بگذارند و اندک اقاقیا در آن انداخته بدان غلاف کنند و پوست جوز سوخته به شراب سائیده طلا کردن مخشن و مجعد شعر است **گیلانی** گوید که اطبا گفته‌اند که سزاوار آن است که حلق سر نمایند قبل هر دوا به عده لطوخ بیخ سفندولیون به شراب صرف کنند و یا خاکستر صنوبر نو به روغن آس حل کنند تا مثل عسل غلیظ گردد و بر سر بعد حلق بمالند و یا بگیرند حب‌الآس و چقندر مساوی و به آب بپزند به عده روغن اضافه

کرده بجوشانند تا آب برود و روغن بماند و بر سر بعد شستن او بمالند و یا بگیرند مازو و پرسیاوشان و به آب دریای شور بسایند تا مثل عسل گردد به عده وی را به آب خاکستر بشویند و طلا دو روز کنند پس هرگاه موی پیچیدن گیرند باید که بشویند و خشک نمایند و روغن آس بمالند که این موی را نرم جعد سیاه گرداند

تسبیط شعر

انچه موی را راست کند و در هم شدن ندهد این است که روغن کنجد به آب گرم درهم زنند و نیم‌گرم مدام بر موی بمالند و بعد زمانی به آب گرم بشویند و روغن شبت نیز نفع دارد و شیخ می‌فرماید که علاجش علاج شقاق شعر است و آن مذکور شد و بالجمله استعمال روغن‌های مرخیه و لعابات مرطبه نمایند و **قرشی** گوید که سبب افراط جعودت شعر یا سوءمزاج حار یابس است و این بعلامات او شناخته می‌شود و بتغیر مزاج متغیر می‌گردد و یا التوای سوراخ و مسام و این بتغیر مزاج متغیر نمی‌شود و ادویه مسبط شعر جمیع لعابات لزجه مثل حطمی و اسپغول و بهدانه به روغن بنفشه است و غذا حنطیه بکله پائچه

ترقیق شعر و تکثیف آن

یعنی باریک ساختن موی و غلیظ کردن آن پس برای ترقیق باید که در نوره خاکستر چوب انگور یا بورق آمیزند و غلوله ساخته آن را بر موی زمانهٔ معتدل بگردانند و یک جا نهاده ندارند تا پوست را نسوزد به عده به آب بشویند و آرد جو و آرد باقلا و تخم خربزه بمالند و به قول شیخ چون بورق در ادویهٔ شعر داخل شود ترقیق آن کند و **قرشی** گوید که اگر ببورق غلاف سر نمایند ترقیق شعر کند و چون موی کنده بر آن بورق را بپاشند رقیق بروید و **گیلانی** گوید که با غسولات شعر اندک بورق بیامیزند و استعمال کنند همچنین آرد نخود یا آرد باقلا و تخم خربزه و روغن شبت **صفت** دوای مرقق شعر پوست درخت انجیر و پوست درخت انگور سفید دشتی و گل قیمولیا هر واحد به قدر من طبی در دیگ نو کرده گل حکمت نموده در آوهٔ کلال بسوزند به عده برآورده با آن بورق نیم درم و مازوی در است سه عدد سائیده استعمال کنند **دیگر** بگیرند بورق پنج استار و نیم قیشور بریان سه اوقیه شب یک استار به

طریق مذکور سوخته استعمال کنند و ایضاً آن را نفع می‌کند بیخ سوسن خشک و برگ مورد صحرائی سیاه و بیخ کرمهٔ بیضا هر واحد نیم اوقیه آرد ترمس یک نیم قسط و بی‌روغن استعمال کنند و اولی طریق استعمال این آن است که اندک از آن بگیرند و به آب لت کنند و بدست خوب بمالند به عده آب چندان افزایند که قوام او رقیق گردد و بدان موی را بشویند و بدان لطوخ و غلاف سازند و این در هر روز دو مرتبه و در شب یک مرتبه به عمل آرند **طبری** گوید که گاهی نرمی در سر موئها پدید آید حتی که گمان شود که نصف آن باریک و نرم شده و نصف دیگر غلیظ و صلب گردیده و سبب این علت از خارج بود فقط و آن این است که جائی که در آن این مرض افتد یا قرب دریای شور باشد یا قریب کورهای آهنگران و جائی که در آن آتش می‌افروزند و اما علاج این قطع سبب است والا بهترین علاج آن مالیدن روغن است و مالش روغن بنفشه از سائر ادویه مع قطع سبب غنی می‌باشد **ابن نوح** گوید که گاهی تکثیف شعر حاجت افتد و دوای او این است که بگیرند حلبه و بزرکتان هر واحد ده مثقال بیخ نی خشک و قردمانا هر یک دو مثقال اقاقیا و مازو و جوز و ایرسا هر یک پنج مثقال باریک سائیده به سرکه بر موضع طلا کنند و دوائی که ترقیق و تجفیف موی کند این است که به آرد جو و باقلا و کرسنه و بورق و نطرون و کف دریا و کندش و خربق سفید و سیاه و بیخ جاؤشیر و همه آنچه جلا کند مفرد و مرکب طلا نمایند

تشقیر و تخمیر شعر

یعنی اشقر کردن و سرخ نمودن موی و اشقر رنگی است میان سرخی و زردی پس آنچه موی را اشقر سازد حناست و دردی شراب و راتینج به هم سرشته و مثل شب و اسپرک مخلوط کرده و زعفران تنها همین عمل دارد و **شیخ‌الرئیس** می‌نویسد گویند که رطوبت سیالهٔ نی نبطی تازه پوست دور کرده چون بر آن از جانب دیگر آتش روشن کنند خضاب مثل ذهب کند و همچنین زنگار آهن به آب زاج و بر این چندان صبر کنند که بر حنا صبر می‌نمایند و بگیرند حناوه روی شراب و راتیانج مساوی و اندکی اذخر و بدان خضاب کنند و یا بگیرند حنا و به طبیخ کندش سرشته خضاب نمایند و گفته‌اند که خضاب بشب و اسفرک و بزعفران و یا بمر و نمک شور کنند و یک

شبانه روز بدارند و گاهی این را چند روز مکرر می‌کنند و چون تکرار طلا بترمس در سرکه سرشته نمایند موی را سرخ کند و ایضاً بگیرند ترمس سوده ده درم مر پنج درم نمک شور سه درم دردی شراب خشک کرده سوخته سه درم آب خاکستر چوب انگور کفایت **محمر قوی** بگیرند سماق دو اوقیه مازو سه اوقیه آذریون زرد دو اوقیه پرسیاوشان دو باقه افسنتین یک باقه ترمس مقشر خشک دو کف کوفته در ده رطل آب چند روز تر کنند بعد از آن نیم‌گرم بر سر ضماد کنند و گویند که سعد و کندش در آب خوب پخته مقشر قوی است و گویند که بگیرند دردی شراب سوخته و غیر سوخته و در روغن بان یا روغن اذخر آمیزند

تبییض شعر

آنچه موی را سفید کند این است که سرگین خطاف و پوست خشخاش و لفاح و کافور و تخم ترب و گوگرد نرم سوده بزهرهٔ گاؤ و سرکه سرشته اول موی را بگوگرد بخور دهند به عده طلا نمایند و چند کرت به عمل آرند تا موی سفید گردد و **شیخ** می‌فرماید که از مبیضات شعر سرگین پر استوک و نسرین و ماش و زهرهٔ بو صبر سفید و پوست ترب و زهرهٔ نر گاؤ و بخار کبریت و گل کبر و گل زیتون مفرد و مجموع است و خصوصاً به سرکه و خصوصاً بعد تخبخیر آن بگوگرد و بگیرند تخم راسن و پوست ترب خشک و شب و با نصف جزو صمغ عربی جمع کنند بعد کوفتن و ایضاً بگیرند برگ نسرین و پوست خشخاش و لفاح و اگر بدل این هر دو بیخ کنند قوی باشد و آمیخته خضاب سازند واگر در این کافور و گلاب بود بهتر باشد و گاهی موی را مبلول می‌کنند پس در کبریت می‌پیچیند به عده تبخیر بدان می‌کنند و در شب دو مرتبه به عمل می‌آرند **گیلانی** گوید که آنچه موی را سفید کند این است که بگیرند غنچهٔ قلومس سفید و بسوزند و به سرکه حل کرده با خطمی آمیزند و چیزی که بدان موی را بشویند این است ثمر قلومس و شب و پوست ترب هر واحد یک درم کوفته با سریش پوست بقر به قدر نیم اوقیه آمیزند **ابومنصور** گوید که از مبیضات شعر روغن بنفشه و نسرین و یا سمین است و استعمال خوشبو و بخور و خاصةً گلاب و کافور و تعب و خوف و هم و غم و این دوا موی را سفید کند بگیرند خررالخطاطیف و راسن خشک و ماش و

تخم ترب و تخم نسرین و یاسمین و گوگرد و شکوفۀ کبر خشک کرده سائیده بزهرۀ بقر و سرکه آمیخته غلاف سر نمایند بعد تبخیر بکبریت و اعادۀ آن به مرات نمایند و هرگاه سفید شود تعاهد مالش او به روغن یاسمین کنند و اگر ماش را به سرکه بسایند و بر موی طلا کنند سفید کند و اگر گوگرد را به شراب کهنه سائیده طلا کنند نیز سفید نماید و بعض قدما گفته‌اند که گاهی موی به این سبب سفید گردد که غذا خوب هضم نشود و در این صورت خون مائی گردد و این دریافت شود از آن‌که بعضی مرضی را موی سفید گردد و چون صحت یابند سیاه شود و گویند که آب گرم موی را سفید کند و آب سرد آن را سیاه نماید چون بدان استحمام کنند **محمدبن زکریا** گوید که کندن موی به مرات آن را سفید می‌کند و اما آنچه سفیدی موی سفید افزاید این است که ترب به آب سوده بدان غلاف سازند و صبح بشویند به آب شکر یا به شیر که در آن شکر حل کرده باشند یا به شیر تنها یا آب رائب

قمل و صیبان و قمقام

قمل را بفارسی سپش نامند و بهندی جون گویند و صیبان بیضۀ سپش است که با موی متعلق بود و آن را بفارسی رشک نامند (رشک بمعنی تخم است) و بهندی لیکه گویند و قمقام نوعی از قمل است که متبشت بمسام و غائص در آن باشد و مثل بیخهای موی نماید که اندک ورم گردد و چون گرم شوند یا آب نیم‌گرم بدان رسد سر آنها بیرون آید و این را طیوع نیز گویند و بهندی جم جون نامند بالجلمه سبب تولد این هر سه نوع فضول حار رطب ردی بود که طبیعت آن را به سوی ظاهر جلد دفع کند و به سبب غلظ خود از مسام خارج نشود و چرک بدن با وی آمیزد و گرم شود و عفونتی پذیرد پس حیوان مذکوره از آن متولد گردد و از مسام بیرون آید و لهذا اکثر کسانی را حادث شود که غسل کمتر کنند و جلد خود را از چرک پاک ننمایند و در غسل جنابت و حیض تأخیر کنند و ادمان اغذیۀ ردی نمایند و به قول شیخ گاهی اعانت کند بر تولد قمل اغذیه مولد کیموس جید رقیق متحرک به سوی ظاهر مثل انجیر و بر این حرکات محرکۀ آن اعانت نماید ولاسیما چون با آن بخار متولد از منی یار گردد به مثل حرکت جماع و گاهی اعانت کند بر آن ترک پاک کردن بدن و غسل و استعمال چیزی که تقتیح مسام جلد نماید و تحریک

مواد محتسبه در آن به سوی تحلل کند و نسیم مانع این از استحالات عفنیه و شبیه بعفنیه به سوی آن داخل شود و گاهی قمل غلبه کند حتی که صاحب او مثل صاحب یرقان شود و رنگ او زرد گردد و اشتهای او ساقط شود و بدن او نحیف و قوت منحل گردد و **ابومنصور** گوید که قمل اکثر در سفرها یا از تغیر آبها و کثرت تعب و عرق و چرک و قلت استحمام و لزوم یک جامه واقع می‌شود و **بعضی** گویند که اکثر از امتلای اخلاط و تداخل و تناول انجیر و شیر یک جا و کم شستن پارچها و خوردن گوشت سوسمار می‌افتد **علاج** هرگاه بسیار شوند بعد از نضج به منضج بلغم از مسهل آن تنقیه کنند و برگ خرزهره و مویزج و قسط و مغز بادام تلخ در سرکه آمیخته طلا نمایند و اگر ضرورت باشد گاه گاه سیماب در آب ترب آمیخته در سر انداخته باشند و اگر سیماب را در خاکستر پاچک دشتی و روغن کنجد چندان بمالند که کشته شود و در سر اندازند نیز قمل را بکشد و گویند که اگر زیبق را در سرکه یا آب برگ ترب سحق بلیغ نموده ریسمان را در آن چند مرتبه تر نموده خشک سازند و آن را در کمر بندند سپش را قتل نماید و شب یمانی به آب سوده مالیدن نیز کشندهٔ قمل و صیبان است و هرچه در کشتن کرم مذکور شد اینجا نیز مفید بود و پوشیدن حریر و کذر و روشنی مهتاب نشسته شانه کردن بالخاصیت نافع بود و پیوسته جامهای سفید و نو پوشند و پاک دارند و عطرها بمالند و حمام متواتر نمایند و در آب نشستن و غسل کردن عظیم‌الاثر است و چون بتدابیر مذکوره دفع نگردد مویهای تمام بدن بپاکی و بهتر آن است که بنوره سترده سیماب را در آب برگ حنا و یا شریفه و در آب دهن صائم کف مال کرده بر همه تن بمالند و همچنین زرنیخ در آب برگ فنجنکشت و افتیمون هندی سوده و اگر ریسمانی از موی شتر نر بافته در سیماب بیالایند و در گلو بندند مدتی فائده عظیم بخشد و خوردن باقلای تر و نعناع سبز و شلجم و شفتالو و زردآلو و خربزه و انگور و دیگر میوهای شیرین پرآب و مدرات عظیم‌الاثر است و از تناول توت و کیل‌دارو و امرود و حلوای ناطف اجتناب ورزند و گویند که صیبان را مالش سرگین سوسمار و نوشادر به سرکه حل کرده و غسل بعد یک ساعت قتل نماید و علاج قمقام مثل علاج قمل است و غسل به آبی که در آن اشنه و برگ دفلی و میعه و فلفل سفید و پوست انار پخته باشند و طلا

بحنا و سرکهٔ تند و برگ خرزهره آن را بکشد **اقوال حکما** سویدی گوید که دمعهٔ قسوس و کذا بخور مصطکی در قتل قمل و صیبان مجرب من است و آب سداب در سر انداختن و یا در حمام مالیدن مجرب ابن ماجه است و لطوخ سر با بدن به روغن حرمل مجرب مالقی است و طلای شیر لبلاب یا آب آن و کذا مویزج و زرنیخ سرخ یا زرد به شراب و کذا زهرهٔ گوساله به عسل و کذا قطران و کذا زراوند طویل و کذا روغن غار و کذا اثمد به زیت و کذا اکسیلا و خطمی هر یک پنج درم به عسل سرشته و کذا برگ انار و بیخ حماض سوده به زیت و کذا روغن ایرسا و کذا روغن بیخ و کذا خون بوم به سرکه و زیت و کذا سرگین فیل و کذا روغن جوز کهنه و کذا خاکستر چوب طرفا و غسل به آب حرشف یا به طبیخ خشک آن و کذا آب نمام و کذا آب شاهتره یا طبیخ او و کذا خربق سفید و مویزج در آب حل کرده و کذا آب بابونه تازه یا طبیخ خشک او و کذا آب نمک اندرانی و کذا سرکهٔ ممزوج به آب دریای شور و شستن پارچه به آب خاکستر و کذا آب خاکستر جفت بلوط و ذرور و بخور قصب الزریره هر واحد قاتل اقسام قمل است و اکثار خوردن ترب مولد آن است **بوعلی** می‌نویسد که در علاج قمل بسیار متولد غیرمنطقع النسل اولاً بتنقیهٔ بدن و خصوصاً به فصد و اصلاح تدبیر و ترک چیزهای که تحریک مواد به سوی ظاهر نمایند از آنچه ذکر آن کردیم احتیاج افتد بعد از آن ادویهٔ موضعیه استعمال نمایند و ادامت استحمام و پاک کردن بدن نفع کند واگر مداومت غسل به آب شور پس به آب شیرین کنند بهتر بود و لازم است که مدام تبدیل پارچها نمایند و حریر و کتان بپوشند و گاهی ادویه مثل ثوم به طبیخ پودینهٔ کوهی می‌نوشند و قمل را قتل می‌کند **و اما** در ادویه موضعیه احتیاج شود به سوی دوائی که مجفف محلل جذاب به سوی خارج باشد پس اگر امر عظیم تر بود احتیاج افتد به سوی آن‌که با آن قوای ادویهٔ سمیه مخلوط سازند و از ادویهٔ موضعیه سماق به زیت است و ایضاً برگ و بیخ حماض و یا شب به زیت و یا برگ آزاد درخت یا برگ انار یا برگ حنظل یا برگ مخلوط سازند و از ادویهٔ موضعیه سماق به زیت ست و ایضاً برگ و بیخ حماض و یا شب به زیت و یا برگ آزاد درخت یا برگ انار یا برگ حنظل یا برگ آس یا برگ سرو یا برگ بزرکتان و قصب الزریره و دارچینی و روغن قرطم نافع مانع است و روغن ترب عجیب است و

پوست سلیخه و زراوند و عاقرقرحا و بیخ خطمی و نمام و جعده و انیسون و مشکطرامشیع و تخم انجره و برنجاسف و قردمانا و یا بگیرند شیاف مامیثا سه درم قسط نیم درم بورق یک درم نشاسته برابر همه اول نوره استعمال کنند پس بر بدن طلا نمایند و از غسولات طبیخ ترمس جید و قویست و طبیخ چقندر و طبیخ طرفا و طبیخ پودینهٔ کوهی و طبیخ برگ سرو و برگ صنوبر است و مرارات اگر در غسولات افتد بهتر باشد و از بخورات تبخیر بکندش و مویزج و زرنیخ و پشک خاصةً بکبریت است و از ادویهٔ قویه این است که بگیرند مویزج و زرنیخ سرخ و بورق و همه را در سرکه و زیت سائیده بر سر طلا کنند و یا خربق سفید و بورق و یا برگ خرزهره به زیت و یا برگ حنظل و یا بگیرند خردل و کندش سوده و بر آن اندک سرکه اندازند پس سیماب انداخته بسایند تا سیماب کشته شود و این قولیست از همه ادویه و همچنین آنچه بگوگرد و زرنیخ و زراوند و خاکستر بلوط و قسط و مر بسازند و یا بگیرند کندش و زرنیخ سرخ و زراوند طویل و قطران و زهرهٔ بقر به قدری که در آن ادویه به سرشند و این طلائیست قوی و ایضاً قطران و جنطیانا و زرنیخ و روغن سوسن و ایضاً مویزج و برگ خرزهره و شب یمانی و ایضاً در حمام طلا کنند بشیاف مامیثا یک جزو دو بورق نیم جزو و قسط تلخ یک جزو و نشاسته برابر همه به سرکه سرشته بعد استعمال نوره به‌کار برند و استعمال این ادویه بعد تبخیر کندش و مویزج بهتر است و خصوصاً چون ابتدا بغسولات کنند از جنس ادویه آید که شد **ابومنصور** گوید که ابتدا به تنقیهٔ بدن کنند به عده بر سر یا بدن یا مکانی که در آن قمل پیدا شود بصبر و بورق و مر در حمام طلا کنند و تا یک ساعت بدارند پس به آبی که در آن برگ مورد و برگ صنوبر تر کوفته جوشانیده باشند بدن را بشویند و اگر قمل خاص در سر باشد بگیرند خربق سفید و بورق یک یک جزو و مویزج ثلث جزو و سائیده در روغن گل حل کرده بحمام طلا نمایند و بعد یک ساعت بشویند و اگر صعب قوی باشد بگیرند بورق و سماق و خربق سیاه هر یک یک درم مویزج نیم درم بیخ حماض ثلث درم کوفته بسرکهٔ خمر سرشته بدان سر را بشویند و یا سیماب مقتول به روغن گل طلا کنند و برگ آزاد درخت یا دفلی در روغن آمیخته بمالند و یا به آب نطرون سر را بشویند و یا طلای بدن بزرنیخ سرخ و مویزج و کندش و بورق سرکه نمایند و ساعتی بگذارند

به عده به آب گرم بشویند و تبخیر جامه بکندش یا ترمس یا برگ آزاد درخت و قسط کنند و یا کندش را به روغن حل کرده بمالند و یا زرنیخ زرد و گل سرخ بر بدن طلا کنند و **ابن سرافیون** گفته که صاحب این علت را می‌باید که اغذیهٔ غلیظهٔ حاره و انجیر خشک ترک نماید که این را خاصیتی است در تولد قمل و **ثابت** گوید که سبب قمل و حکه و جرب و حزاز و حصف و سعفه همه‌ها رطوبات حادهٔ غلیظه است مگر آن‌که بعض آن حادتر از بعض دیگر بود و هر آنچه نفع به یکی از اینها از ادویه می‌کند نفع بدیگر می‌نماید و **ابن ماسویه** گوید که در مرض طویل قمل کثیر عارض می‌شود **ابن الیاس** گوید که چون قمل کثرت نماید تنقیهٔ بدن بحب ایارج یا حب صبر یا نقوع آن کنند و بعد از آن اغذیه محموده بخورند و صرف عنایت بپاک کردن بدن از چرک نمایند و به آبی که در آن نمک و صعتر پخته باشند به مرات متواتر غسل کنند و لباس توزی و کتان بپوشند و طعام شب و امتلا از اغذیهٔ خصوصاً غلیظهٔ مؤلد بلغم ترک نمایند و از انجیر رطب و یابس خاصةً حذر کنند و بسیماب مقتول مع مویزج به اندک روغن قرطم سوده بر بدن طلا کنند و یا بگیرند زراوند طویل و برگ صنوبر و باریک سائیده بزیبق مقتول به روغن خستهٔ مشمش آمیخته بمالند و به آبی که در آن سبوس جوشانیده باشند و یا بگیرند زرنیخ سرخ و زراوند طویل مساوی و کوفته بیخته به روغن بان سرشته بر بدن طلا کنند و صیبان را خاصةً سیماب مقتول مع سرگین سوسمار و نوشادر به سرکه سرشته بر موی مالیدن قتل نماید و علاج قمقام بتنقیهٔ بدن به مطبوخ تربد مقوی بغاریقون نمایند و روغن خستهٔ مشمش تلخ بمالند و یا بگیرند پوست انار و اشنه و اشنان و فلفل سفید مساوی و کوفته بیخته به روغن بادام تلخ آمیخته بر بدن مالند و یا بگیرند برگ خرزهره و مویزج و سیماب مقتول مساوی و کوفته به سرکه سرشته بر بدن طلا کنند **ابن‌هبه‌الله** گوید که اگر بدن ممتلی ردی اخلاط باشد استفراغ به فصد کنند اگر خون زائد بود و بدوای مسهل اگر یکی از اخلاط ثلاثه غالب باشد یا مطبوخ یا بحب ایارج و بعد تنقیه در حمام داخل نمایند و امر به اغتسال به آب شیبه اولاً به عده به آب شور کنند تا جلد ایشان از فضول محدث قمل پاک گردد و از اغذیهٔ مولد عفونت مثل شیر و ماهی و اطعمهٔ مالحه منع کنند و این طلا که منع تولد قمل کند استعمال نمایند زرنیخ و مویزج

و خردل هر واحد یک جزو صبر و مر و گل سرخ و مرداسنگ و بوره و شیح سوخته و شیاف مامیثا هر واحد دو جزو سیماب کشته و زراوند هر واحد یک جزو بیخ حماض سه جزو نشاسته هم وزن جمله ادویه سائیده به سرکه و روغن گل سرشته شب بر بدن طلا کنند و صبح در حمام داخل شوند و به آبی که در آن شیح ارمنی پخته باشند یا به آب چقندر بشویند و بدن را بسبوس کوفته و آرد بقالا بمالند و اگر قمل در سر و ریش تنها باشد مریض را قرص بنفشه دهند و طلای مذکور بر سر و ریش طلا کنند و سر را ببرگ آزاد درخت بشویند و مریض چشم را بپوشند تا چیزی از آن بچشم نرسد و بد عارض نشود و بر بدن روغن گل و کافور بمالند **طبری** گوید که علاج قمل استفراغ بدن است به حسب وجوب قوانین آن از سن و مزاج و بلد و فصل و عادت و صناعت و غیره تا بدن پاک گردد چه اکثر متاثر می‌شود قمل و منقطع می‌گردد تولد آن به این استفراغ و لزوم پرهیز و آنچه اطبای مار استانات در این مرض دوای مستفرغ استعمال می‌کنند این حب است ایارج فیقرا یک درم سیسالیوس یک نیم درم خربق سیاه یک نیم دانگ افسنتین تخم کرفس هر یک دو درم سکبینج در شراب تر کرده سه درم دراچینی دو درم همه را سائیده در شراب به سرشند و بر هر شربت آن یک دانگ هلیلهٔ زرد و یک دانگ سقمونیا اندازند شربتی از آن سه درم و نیم و اطبا در این علت از اشیای مؤلد رطوبت و از جمیع فواکه منع می‌کنند سیما از انجیر و منع از انجیر نزد ابن سیار خطاست بهر آن‌که او می‌گوید که واجب است صاحب او را استکسار انجیر زیرا که از قوت انجیر اخراج چرک از عمق بدن است پس اگر از باطن مندفع شود غسل او از ظاهر بدن کند و آنچه گفته‌اند که انجیر قمل پیدا می‌کند بهر آن‌که او اخراج چرک می‌کند پس لاجرم چون بجلد و مسام او برسد و از انجا پاک نه کنند از آن قمل متولد گردد و اما چون انسان پاک به غسل بدن بود و استحمام نماید و تبدیل لباس کند قمل پیدا نشود و هرگاه انسان لزوم پرهیز و استفراغ موافق کند و ادمان اکل انجیر نماید در بدن او چرک باقی نماند و بعد از آن از تولد قمل ایمن باشد و آنچه بدان طلا می‌کنند این است که بگیرند برگ خرزهره و حب‌الغار یک یک جزو مویزج دو جزو و چرک نقره ربع جزو سیماب مقتول ثمن جزو همه را باریک در سرکه حل کنند و حلق سر نموده طلای رقیق یک بار نمایند

واکثر حاجت او از دو بار زیاده نیفتد و گاهی در دو بار مفید نشود به سبب صعوبت خلط مؤلد او و یا به سبب کثرت آن پس اعادهٔ آن بدفعات کثیر نمایند و اگر نفع نکند بگیرند یک رطل سرکه و در آن پنج درم تخم کرفس و یک درم میعهٔ یابسه خوب بجوشانند و آن را به روغن گل بر سر بمالند و نزد استعمال این سرکه لازم است که نگاه بمزاج مریض کنند پس اگر رطب باشد بغیر فکر استعمال آن نمایند و اگر مزاج دماغ او یابس باشد استعمال او به احتیاط کنند و استنشاق آن به روغن بنفشه و روغن کدو و مانند آن کنند و بهترین چیزی که در طلای این استعمال می‌کنند آن است که در مرض دیگر معروف بقمله النسر مذکور می‌گردد و آن نیز علتی است که عام بجمیع بدن باشد غیر آن‌که اگر این در سر پیدا شود صعب باشد و سببش همآن است که مذکور شد از احتباس رطوبت و فساد آن غیر آن‌که فساد چون عام گردد و اشتداد نماید و در خلط وسومت باشد قمل متولد از آن بزرگ بود و گاهی نصف این قمل به سوی خارج جلد بیرون آید و نصف او زیرجلد بماند پس بمیرد و این قمل النسر نزد ماست و قمل النسر مطابق قول دیگر اطبا در باب سموم مسطور گردد و علاج قمل بزرگ که ذکر آن کردیم همآن است که برای قمل مذکور شد و آنچه بدان بر جلد طلا می‌کنند حتی که قمل را هلاک می‌نماید و سر را از آن پاک می‌کند این طلاست بگیرند اقلیمیای فضی و ذهبی هر واحد یک درم مویزج بیخ کبر پوست شجر آزاد درخت و برگ آن و میعه و برگ خرزهره هر واحد پنج درم کندش یک نیم درم همه را در سرکه بپزند تا مُهرا شود و مثل حریره گردد بر سر طلا کنند به احتیاط و مراعات مزاج دماغ مریض و در هر سه روز بشویند و یک شبانه‌روز راحت داده باز اعادهٔ آن نمایند و حلق شعرا و در هر سه روز یک بار کنند و آنچه در این و در نوع اول و در جرب نفع می‌کند آبهای شور و شبی و نطرونی و کبریتی است که آن را بنوشند و در آن نشینند و علاج شخصی بشرب آب کبریتی به روغن بادام نمودم و صحت تام یافت و ابن ازرق علاج زنی در مار استان بصره به این طور نمود که شب و نطرون و نمک و کبریت در آن جوشانیده هر روز یک بار بر سر او ریخت و آن زن چاق شد و موی سر او بعد حلق کثیف‌تر از اول روئید و حدوث این علت در جمیع بدن ممتنع نیست لاسیما در بلاد حار رطب **گیلانی** می‌نویسد که

اکثر تولد قمل از کثرت خون فاسد می‌باشد پس اگر قمل در جمیع بدن بود فصد هفت اندام گیرند و اگر در سر بیشتر باشد فصد سر رو کنند و غذای ایشان آنچه ملطف باشد بهتر است و پرهیز از اغذیۀ غلیظه مثل ناطف و عصیده و هریسه و کرنب و نمکسود و امثال اینها واجب است و بساست که قمل فرو می‌ریزد و آثار آن باطل می‌گردد به این تدبیر اعنی فصد و استفراغ و اصلاح غذا و ملازمت پرهیز و مویزج یا زرنیخ سرخ یا هر دو به زیت کهنه سوده یا سرکه و زیت لطوخ سازند و یا فلفل به زیت و یا عصارۀ قسوس که آن عوسج است به عسل و یا مفره به سرکه و یا قطران و یا زفت رطب بشب و یا عصارۀ حب‌الغار و گاهی مویزج به سرکه سوده نفع کثیر بخشد و کبریت و زیبق قوی‌ترین ادویه برای قتل قمل است لیکن زیبق بسیار قویتر است و اگر با آن بوی کبریت باشد قویتر گردد و ایضاً بگیرند خربق سفید و حرف و ترمس و در آب پخته بدان غسل کنند و ایضاً بکندش و کبریت و قمقام قمل کوچک است که در بیخ ابرو یا بیخ مژگان یافته می‌شود و دوای مخصوص برای او این است که برگ غار و پوست بیخ درخت انار و دیگر ادویه که در ذیل علاج بهر آن مسطور شد بجوشانند تا مهرا شود پس خرقه بر سبابه پیچیده در آن آب فرو برند و بر موی ابرو به مرات متوالیه بمالند و تعاهد قطع آن بسر سوزن در آفتاب نمایند به عده چند روز بشانه یا بناخن آن را بیرون آرند که از این تدبیر به اندک سعی بریزد و اگر این کفایت نکند بگیرند یک حبه نوشادر و یک حبه سرگین سوسمار و سائیده به سرکه آمیخته بر موضع طلا کنند بعد از آن اگر از کثرت استعمال ادویه و مالش موی ابرو بریزد بعد زوال این مرض روغن لادن و روغن غار استعمال کنند و بخطمی در حمام بشویند و سلمویه امر بکندن موی ابرو وقت حدوث این مرض می‌کرد و چند روز بقطران طلا می‌کرد به عده ادمان بر شستن آن به آب گرم و عقب او مالش به روغن غار و روغن لادن می‌نمود و صحت تام می‌شد و موی ابرو بهتر از اول می‌روئید و گاهی در معالجۀ این مرض در مژگان چشم چون در آن حادث می‌شد بعد تنقیه غرغره بمویزج و عاقرقرحا و طلا بر موضع به اندک زهره نر گاؤ زیاده کرده می‌شود و نفع سریعتر می‌کند

امراض ظفر یعنی بیماریهای ناخن

داخس ورم گرم است که در بیخ ناخن حادث شود با سرخی رنگ و سوزش و درد شدید و ضربان و تمدد قوی و بساست که به سبب آن ناخن ساقط گردد و درد او تا بغل و بن ران رسد و گاه به سبب شدت درد تب آرد و گاهی متقرح شود و مودی بتاکل گردد و گاهی از متقرح او ریم دقیق بدبو سیلان کند و در این انگشت را خطر باشد و این ورم را در هندی بسهاری و بس گانه و اونگل بیره نامند و سبب آن ریختن خون غلیظه است بمنبت ناخن و **انطاکی** نوشته که داخس لفظ یونانی است معنی او ورم اظفار است و سببش یا توفر ماده است یا علاج بالید و گاهی از خارج بود مثل ضربه **علاج** فصد باسلیق کنند و زلو بچسپانند و بعد نضج از مسهل صفرا تنقیه نمایند و مازوی سبز و سرکه در ابتدا طلا کنند و همچنین اسپغول با سرکه که در برف سرد کرده باشند نافع بود و وقتی که درد شدید باشد بزرالبنج و افیون به سرکه طلا نمایند و اگر این تدبیر فائده نکند روغن را بسیار گرم کنند پس مراهم مدمله را به‌کار برند **ادویهٔ مفرده و مرکبه** که داخس را نافع است اگر اشنان را در آب خوب بجوشانند و از آتش فرود آورده انگشت داخس را در آن فرو برند در چند مرتبه داخس را نضج دهد و درد ساکن شود و مجرب سویدیست و کذا ضماد آب چقندر و زیت خوشبو و موم بالخاصیت مجرب و ضماد خولان به گلاب در چند مرتبه زنگ آهن به روغن گل و موم زرد یا به آب گشنیز تر و یا به سرکه و کذا صبر به شراب حلو یا به عسل برای متقرح و کذا آس سوده و موم زرد و روغن گل و کذا برگ زیتون به عسل و کذا رب‌السوس سوده و کذا برگ فراسیون به عسل و کذا شب سوده به آب سرشته و کذا کندش به عسل و کذا شیر انجیر و پوست انار که مجرب است و کذا آب انار ترش بشحم و اغشیهٔ او به عسل پخته و کذا آرد عدس و آب انار ترش بشحم آن و کذا خاکستر چوب انجیر یا جمیز و پوست انار ترش و کذا دردی زیت به عسل پخته و کذا برگ انگور بستانی کوفته بشب آمیخته و کذا قنه و پیاز بریان و کذا آبگینه و جالهٔ عنکبوت سوده به روغن کنجد آمیخته و کذا فانیذ و خمیر آرد گندم و کذا بیخ حماض سوده خوب پخته و ذرور صبر و کذا برگ مورد خشک و پوشیدن انگشتری طلائی و ادخال سرکه در ادویهٔ ضماد و شرب بیخ سوسن سفید یک درم بماءالعسل هر واحد نافع داخس است **ضماد** جهت رفع داخس اقاقیا

حضض گل ارمنی نشاسته مامیثا صندل سفید مساوی افیون خمس یک جزو بلعاب اسپغول و سرکه ضماد نمایند **دوای هندی** برای بس گانه یعنی ورمی که در نر انگشت پیدا شود کهنه سفید سهاگه الائچی خرد ناگرپان سند در هر یک دو ماشه سائیده بر نراگشت بندند **اقوال حکما** شیخ‌الرئیس می‌فرماید که اگر حاجت به فصد و اسهال باشد به عمل آرند و از تلطیف غذا و تبرید آن چاره نباشد و لازم است که در علاج این طریق سائر اورام جاری دارند اعنی در مراعات حل ابتدا و تزاید و انتها و انحطاط چنان چه معلوم شده و اما ادویهٔ موضعیه او پس در ابتدا واجب است که انگشت را در سرکهٔ گرم فرو برند چه جالینوس بیان نموده که آن برای داخس سخت سودمند است و شک نیست که آن در ابتدا نافعتر است و خصوصاً با سبوس یا پوست جو مرهم کافوری مرتب از کافور و چون افیون بلعاب اسپغول که در سرکه برآورده باشند به سرشند نفع بسیار کند و تضمید بمازوی سوده گاهی ردع او کند و همچنین چرک گوش بحضض گاهی از ریم کردن آن را منع کند و ایضاً حضض نیک سودمند است و کذلک سماق و برادهٔ عاج و اقاقیا هر کدام که باشد به سکنجبین ضماد نمایند و همچنین بماءالعسل سرشته منع استحکام او کند و مدام در آب سرد بدارند و تسکین درد آن بافیون کنند که این عجیب است و لعاب اسپغول جید نافع است و یا بگیرند مازو و پوست انار ترش و توبال مس و انجیر خشک مساوی و به عسل یا رب انگور یا بجلاب سرشته بر آن بندند و نزدیک او روغن و رطوبت نبرند چون خوف تقرح کنند و اصل‌السوس و کندر سوده تنها و با غیر آن و حب‌الآس مطبوخ برب انگور گاهی ردع آن کند **دوایی که** داخس را دور کند و بگیرند صبر و گلنار کندر و مازو و به عسل آمیخته استعمال نمایند و واجب نیست که بر مبردات قیام کنند (بهر آن‌که چون زمانه از اول ابتدا تجاوز کند جلد کثیف شود و ماده محصور گردد و درد اشتداد نماید و در آن هنگام به احساس حرارت التفات نکنند و اگرچه مثل آتش باشد بلکه تحلیل و تجفیف نمایند) و گاهی فرو بردن در روغن گرم کرده و صبر به آن نجات بخشد و در زمانهٔ وسط کندر بسایند و بر آن نهند و یا زنگار آهن و ایضاً شونیز سوده و ایضاً لعابات ملینه و شحوم و همچنین قرص اندرون و موساس و چرک گوش قبل از ریم کردن و آن را نیکو است و هرگاه در نضج شروع کند تخم مر و

بزرقطونا به شیر پخته بر آن نهند و در قرب انتها و ریم کردن لازم است که نمک را بسوزند و به زیت سرشته بر آن نهند که این تسکین درد آن نماید و هرگاه ریم تام کند شکاف لطیف صغیر دهند تا آنچه در آن باشد بیرون آید و هنگام اخراج مادهٔ آن بقوابض مثل عدس و گلنار وگل سرخ و مثل پست کنار و پوست سیب و پوست زعرور ضماد کنند و بعد از آن آرد ترمس به عسل و هرگاه قرحه کند صبر از افضل علاجات او بود و همچنین کندر بزرنیخ و مرهم زنگار مخلوط بمرهم سفیداب و انزروت و آن را بخرقه در شراب تر کرده بپوشند و لازم است که در این وقت گوشت را از ناخن از هر طرف جدا کنند و ناخن راکه در گوشت بخلد قطع نمایند **مرهم جید** که آن را بولس ذکر کرده بگیرند زاج سوخته و کندر یک یک جزو زنگار نصف جزو به عسل سائیده استعمال کنند **و ایضاً** مرهم به این صفت بگیرند پوست انار ترش و مازو و توبال مس و زنگار مس و در عسل آمیخته طلا کنند و بربندند و بر موضع آب و روغن نرسانند و گاهی وقت خوف تاکل احتیاج به استعمال فلندیفون مرتب از زرنیخ و زاج و زنگار و آهک افتد که این تجفیف آن کند و چیزی افضل از این این است و چون از داخس متقرح ریم سیلان کند داغ دهند یا قطعه کنند تا ضرر آن در تمام انگشت عام نگردد **طبری** گوید که چون ابتدا نماید فصد و تنقیه به مسهل و تعدیل مزاج به ماءالشعیر کنند به عده بیخ ناخن را به موم روغن نرم سازند و هرگاه نرم شود و ریم خارج گردد اگر در آن باشد حنا را در سرکه که اندر آن مازو تر کرده باشند سرشته بربندند و بالجمله تقویت آن موضع به ادویه که در آن برودت و قبض باشد مثل ماش و مازو و خرنوب کوفته به سرکه پخته باشد کرد و بعضی گفته‌اند که ضماد از بزرالبنج و اندکی افیون آن را نفع می‌کند و هرگاه درد زائل شود و ورم باقی ماند تحلیل آن بضماد اسپغول در سرکه پخته نمایند و از این طریق تجاوز نکنند و از دوائی که معالجه بدان بعد تنقیه به فصد و مسهل می‌کنند این است که بگیرند تخم کتان و کوفته در سرکه بپزند پس آرد جو و زردی بیضه آمیخته با هم بزنند تا نرم شود بربندند که درد زائل شود و صلابت تحلل پذیرد اگر در آن باشد و آنچه در داخس تجربه کرده‌ایم این است که چکتی دنبه شکافته یک روز بر آن بندند و بعد از آن نان جو در آب تر کرده به اندک کنجد باریک سوده بربندند که این ازالهٔ

درد و تحلیل ورم نمایند و از معالجات او این است که دائم این به‌کار برند بگیرند برگ خبازی و برگ خطمی و برگ بنفشه هر واحد یک مشت و همه را بجوشانند تا مهرا شود و از آتش فرو آورند و بگذارند تا نیم‌گرم بماند پس دست را در آن نهند و ساعت زمانی بر آن صبر کنند به عده بگیرند همان برگهای جوشیده و بیفشرند و باریک سوده بر آن اندک افیون و قدری بزرالبنج انداخته بر انگشت که در آن داخس باشد ضماد کنند که این نافعترین اشیای برای اوست پس اگر بعد زوال درد صلابت یا غلظ باقی ماند لعاب اسپغول و لعاب بزرکتان گرفته بر آن اندک خطمی انداخته بر تمام موضع ضماد سازند که این تحلیل صلابت او از ازلهٔ الم او نماید **ابن الیاس** گوید که هر صبح جلاب از عناب ده عدد آلوی سیاه ده عدد تخم کاسنی سه درم و از شکر سفید ده درم بنوشانند و غذا ماءالشعیر دهند و شربت بنفشه ده درم ترنجبین ده درم بیاشامند و اگر با آن تب نباشد غذا بمزورهٔ ماش به مغز بادام و اسفاناخ سازند و فصد باسلیق کنند و خون به قدر قوت و حاجت برآرند و تنقیهٔ بدن به مطبوخ فواکه و نقوع مشمش کنند و دست را در برف وآب سرد بدارند تا خدر شود یا دست را زیر جرار خزفی پر از آب سرد بدارند و در ابتدا بزنگ آهن و توتیا و گل ارمنی و مازوی سبز خام بسرکهٔ کهنه طلا کنند و یا پیاز به روغن پخته بر آن نهند تا نضج و انفجار باشد و آنچه اندر آن باشد تحلل یابد و اگر بذاته منفجر نشود و ببینند که ریم جمع شده بشکافند و ریم بیرون آرند پس علاج بمراهم مدمله سازند **و انطاکی** گوید که اولاً در ردع ماده بمازو و سرکه و زنگ آهن کنند به عده اگر رعده و حمی حاصل شود فصد در خون معین کنند و شرب نقوع صبر یا هلیله در صفرا و یا تمرهندی به ماءالشعیر در هر دو والا ضمادات مع ترک تناول مثل لحم و حلاوات کفایت باشد و بهرحال لطوخ او به آرد اسپغول و بزرکتان با سرکه پایچکتی دنبه و مویز و یا بیضه و زعفران و عصفر واجب بود تا ماده را جمع کند و اگر به این ادویه منفجر نشود به آله شکاف دهند و هرگاه بشکافد به آهستگی بیفشارند و بر آن ادویهٔ جاذبه بچسپانند که آن به شود و آنچه تبرید او ببرف گفته‌اند نیکو است اگر بمحض از حرارت باشد والا سبب مفسد گردد و داخس در پای نیز می‌باشد و از ضمادات جامعه میان ردع و تحلیل بزرالبنج و افیون به آب گشنیز تر است و کذا پوست انار ترش و خاکستر چوب

آن و صبر و حنا **ایضاً** در نزهه می‌نویسد که اگر تب عارض شود فصد واجب بود بسب دلالت او بر خبث ماده و ماءالشعیر به سکنجبین یا بشربت ورد و نقوع آلو و عناب بنوشند و بر محل آن مازو و صبر و حنا به عسل اگر نخس نباشد والا به سرکه طلا کنند و زنگ آهن ایضاً و موم به آب چقندر و زیت و اگر تحلیل نشود روغن گرم فرو برند و یا تحلیل بمویز منقی بچکتی دنبه و زعفران کوفته نمایند و کذا خمیرۀ گندم به زیت و از مجربات شحم انار بنمک و دردی شراب ضماد کردن است و زفت به روغن گل و حنا بگدازند و لطوخ کنند و چون صابون را بتراشند و با اسپغول و بزرکتان سوده آمیزند و به زیت و آب بجوشانند تا آن‌که مرهم گردد و بدان لطوخ نمایند هر خراج را از داخس و غیره منفجر کند و مجرب است **ابن نوح** گوید که بزرقطونا مضروب بسرکۀ ممزوج به آب طلا کنند و بر آن خرقۀ مبلول به آب بپوشند و هرگاه گرم شود تبدیل آن نمایند و اگر بدین تسکین نیابد احتیاج به انضاج آن افتد و در آن وقت برگ سر و در شیر خر سائیده یا دیگر ادویۀ منضجه ضماد کنند و اگر بیخ همه ناخن درگیرد و ناخن ساقط شود بدان بازی نکنند تا آنچه بروید و کج نشود و **محمد زکریا** گفته که چیزی موافق‌تر برای داخس از مرهم سفیداب بمرداسنگ و کافور و افیون ندیدم **مصنف اقتباس** گوید که بعد فصد باسلیق و گرفتن خون و افر سریشم ماهی به آب گشنیز سبز حل کرده بر بیخ سرد نموده ضماد کنند که درد و ضربان و ورم را نافع است خصوصاً در ابتدا و چون کهنه گردد و درد شدید باشد باید که تنقیۀ بدن به مطبوخ افتمیون اهلیلجی فواکهی علوی‌خان کنند و یا ماءالجبن به شیرخشت و ترنجبین و گلقند و شربت الهی علوی‌خان دهند و جهت تسکین درد بزرالبنج و بیخ لفاح و بزرکتان و افیون و حب کاکنج و عنب‌العثلب ضماد نمایند و گذاشتن انگشت در زهرۀ بز در یک ساعت تسکین درد و تحلیل ماده ماده نماید و از مخترعات فقیر است و من بارها چنان کردم که در ابتدای ظهور مرهم داخلیون برانجا گذاشتم و بعد دو سه پاس اندکی ریم در آن ظاهر شد بپارچه پاک کرده تلخۀ خرگوش به آب نوشانیدم و در روزی سه چهار مرتبه تکرار کردم و در دو درم به همین تدبیر در یک روز به تمامه زائل شد و روز دوم محل زخم بحال خود آمد

طلقیه

مرضی است که ناخن مانند ابرک سفید و براق شود و به ادنی سبب بشکند به سبب استیلای یبوست بر آن و سببش قلت خون است به جهت ضعف جگر و یا نقصان غذا و یا فساد آن و نشف نسخه رطوبات بحرارت خارج از اعتدال و به قول **انطاکی** سبب آن سردی و خشکی است که کثیف و حبس کند **علاج** بعد از نضج تنقیهٔ سودا به مسهل آن کنند و ماءالجبن بنوشند و روغن بادام یا چربی بز بمالند و بهر نوع مرطبات به‌کار برند و به قول بعض متأخرین نضج بلغم بماءالاصول و تنقیهٔ بدن به ایارجات کبار کنند و حب السمنه و مغز بادام تلخ و مغز جوز هر واحد یک توله در پیه بز سه توله موم یک نیم توله گداخته آمیخته ضماد کنند **طبری** گوید که ماءالاصول پانزده روز بنوشانند پنج روز به گلقند و پنج روز به سکنجبین و پنج روز به روغن بادام شیرین و هرگاه در قاروره نضج ظاهر گردد تنقیه به مطبوخ افتیمون که در مالیخولیا به‌کار آید باید کرد و لزوم تناول اطریفل کبیر و صغیر حسب مزاج و فصل کنند و طعام او از اسفیدباجات پایچهٔ بزغاله یا زیرباجات و بچهٔ ماکیان و یا مثل زیرباجات و مزورات بماش و کدو و اسفاناخ و مانند آن سازند و بگیرند زوفای رطب یک جزو حب‌المحلب نیم جزو مغز بادام شیرین دو جزو و باریک سائیده اندک چربی گردهٔ بز تازه انداخته حل کنند تا مثل مرهم گردد بر ناخن ضماد کنند و ببندند و از آب سرد و از گل و سرکه و ترشی‌ها احتیاط نمایند تا دو روز در هر شبانه روز یک مرتبه بگشایند و ضماد را تازه نمایند و هر قدر که ناخن دراز گردد و بتراشند بعد از آن‌که در آب گرم ساعتی بدارند و بعد چهل روز به این تدبیر نرم شود و به رنگ و طبیعت خود رجوع کند و طلیقه از آن زائل گردد **ابن الیاس** گوید که هر صبح مطبوخ اصل‌السوس و بادرنجبویه هر واحد سه درم با گلقند شکری ده درم بنوشانند و غذا مزورهٔ نخود و مغز تخم قرطم دهند و هرگاه نضج در قاروره پدید آید تنقیهٔ بدن بحب صبر یا ایارج یا به مطبوخ افتیمون کنند و بعد تنقیه بزوفای رطب ضماد نمایند و یا بگیرند چربی بط و مرغابی و بز و مغز ساق گاو و روغن بنفشه و روغن تخم قرطم و از آن موم روغن ساخته بر ناخن ضماد کنند و یا حب‌المحلب با چربی بز کوفته ضماد سازند **خجندی** گوید که علاجش

نوشیدن ماءالاصول یا شربت اصول و مطبوخات از اصل‌السوس و گاوزبان و بادرنجبویه به گلقندست و تغذیه بنخوداب از لحوم خفیفهٔ فاضله و تا ظهور نضج بر این مواظبت نمایند پس تنقیه بحب ایارج یا به مطبوخ افتیمون کنند به عده تضمید بشحوم لطیفه مثل پیاه ماکیان و غیره سازند **انطاکی** گوید که شربت اصول به گلقند شکری صبح و شام بدهند پس همچنین طبیخ افتیمون مع ملازمت فرو بردن او در روغن‌های نیم گرم و قیروطی معمول از موم و روغن کنجد و بیضه و لعاب اسپغول پس اگر سخت گردد لزوم به روغن کنجد و روغن بادام و لعاب حلبه شرباً و تدهیناً نمایند

برص اظفار

آن است که بر ناخن داغ سفید مانند برص ظاهر شود و سببش رطوبت لزج غلیظ فاسدست که زیر ناخن بایستد و این سریع‌الزوال سهل العلاج است **علاج** بعد از نضج تنقیهٔ رطوبات غلیظه از مسهل بلغم کنند و بعد آن صمغ پسته و خاکستر سم بز و بیخ نی و زرنیخ و دبق با سرکه ضماد نمایند و گویند که ضماد مغز تخم زیتون و آرد نخود سُرخ و پیه گاو و کذا قفرالیهود و کذا دردی خمر و راتینج و کذا زفت رطب و موم زرد مساوی و کذا زرنیخ و زفت رطب و کذا گوگرد علک‌البطم و کذا مامیران و کذا شب یمانی و برگ کبر و عسل و کذا حرف به عسل و موم و بزرکتان سوده و کذا زفت خشک و مثل او موم زرد ضماد و شرب فطراسالیون هر واحد قالع سفیدی ناخن است **شیخ** می‌فرماید که بگیرند جوزالسرو و کوفته به سرکه و آرد و خصوصاً آرد ترمس مساوی آمیخته ضماد کنند که قلع برص کند و همچنین بزرکتان بحرف و کذلک دردی سوخته بزرنیخ سرخ و راتینج آمیخته و زفت رطب در این باب عجیب است خصوصاً بزرنیخ سُرخ و یا جوزالسرو و غری السمک عجیب بالغ‌النفع است و ایضاً بیخ حماض به سرکه طلا کردن **طبری** گوید که اگر در بدن فضول باشد سبیل او آن است که به مطبوخ موافق یا معجونی که در آن ایارج و غاریقون و تربد و سقمونیا افتد تنقیه کنند و امر بغرغره نمایند و مصطکی نمایند و لعاب دهن بریزند و غذا لحوم حملان بریان قلیهٔ ناشف یا مزورهٔ ناشف مثل نان به زیت بریان کرده و بیخ چقندر مطنجن و مری مالح و

سرکه و مانند آن سازند و بگیرند زفت رطب یک جزو علک الانباط یک جزو و با هم آمیخته بر آن اندک خاکستر سم بزو بیخ نی کوفته بیخته اندازند و بر ناخن بدفعات متواتر ضماد کنند و در هر سه روز تجدید ضماد نمایند بعد از آن‌که در حمام داخل کنند و آن را بشویند و گاهی علک‌الانباط تنها به روغن زیت حل کرده استعمال می‌نمایند و ایضاً زیت تنها استعمال می‌کنند و گاهی بیخ نی کوفته با خاکستر چوب انگور و سرکه جوش داده ضماد می‌نمایند **صاحب کامل** گوید که بگیرند گوگرد زرد و زرنیخ سرخ مساوی و باریک سائیده به سرکه سرشته بر ناخن طلا کنند و یا بگیرند دبق و زرنیخ هر واحد یک جزو ذراریح ربع جزو ثافسیا نیم جزو و همه را باریک سائیده بسرکهٔ کهنه سرشته بر ناخن نهند و یا بگیرند حلبه و بزرکتان و باریک سائیده به سکنجبین سرشته بر ناخن طلا کنند **ابن الیاس** گوید که علاجش تنقیهٔ بدن از اخلاط بلغمیه غلیظه بحب ایارج یا به مطبوخ تربدست بعد از آن بگیرند ذراریح و دبق مساوی وکوفته بیخته بسرکهٔ کهنه سرشته بر ناخن ضماد کنند و یا بگیرند دردی سرکهٔ کهنه و زرنیخ و بدان ضماد نمایند و یا بگیرند بیخ نی فارسی سوخته و خاکستر سم بز و ثافسیا مساوی و کوفته بسرکهٔ کهنه سرشته بدان ضماد سازند **خجندی** گوید که بگیرند علک‌البطم و زفت رطب و خاکستر سم بز هر واحد اندکی و در سرکهٔ خمر آمیخته ضماد کنند **دیگر** زرنیخ راتینج ذراریح ثافسیا هر یک قدری بسرکهٔ خمر آمیخته ضماد نمایند **دیگر** جوزالسرو ترمس راتینج گرفته از آن ضماد سازند **انطاکی** گوید که علاج آن مثل برص است و مخصوص آن ضماد زرنیخ سرخ و زفت بحناست **بعضی** گویند که زرنیخ سُرخ و جوزالسرو برابر در سریش آمیخته ضماد کنند و از زرنیخ و راتینج بزفت تر سرشته نفع دارد و یا زرنیخ زرد به عسل سرشته طلا کنند و یا بشحم بط و آرد حلبه و صمغ بلوط ضماد نمایند و زفت رطب بدفعات بسیار طلا سازند و شب به عسل سرشته یا ذراریح به سرکه سرشته و کذا ثافسیا بدلق و یا دردی سوخته و راتینج ضماد کنند

جذام اظفار و تعقف آن

جذام اظفار عبارت از غلظ و اجتماع ناخن است و تعقف اظفار تشنج و بازگشتن و خم شدن ناخن باشد و گویند که در جذام اظفار ناخن از غایت خشکی مثل استخوان بوسیده گردد که چون بخراشند ریزه ریزه گردد و این مرض در اکثر از انصباب سودای احتراقی زیرجلد عارض شود و کم است که این بدون ظهور قوبای سوداوی در بدن حادث شود و این دلیل رئی است منذر بجذام بود بلکه آن جذام است غیر آن‌که این در جمیع اعضا و جمله بدن نباشد و **شیخ** می‌فرماید بساست که سبب این قالعی باشد که ناخن را عارض شود و هرگاه اراده روئیدن جید کند و بدان رفق نکنند و از مس کثیر اشیای سخت حفظ آن ننمایند و الم رسانند پس ناخن جدید بر شکل روی برآید و در پیدایش خود بر این شکل استمرار نماید **علاج** به روغن‌ها و مغز ساق گاو و موم روغن و مرهم داخلیون و چربی ماکیان و بط و بز و مانند بمالند و دردی بوزه نیز مفید بود و چون ملایم شود به‌کارد بخراشند تا بر شکل طبیعی آید و اگر تدبیر بعد از تنقیهٔ سودا و ماءالجبن کنند نافع‌تر باشد و ایضاً بعد تنقیه به فصد اکحل و شرب ماءالجبن بکرات و مرات مرهم باسلیقون و رسل و کافوری استعمال کنند و گویند که ضماد بزرکتان و موم و عسل و کذا حلبه و کذا برگ کبه یکج و کذا صمغ بط منافع تشنج اظفار است و به قول اهل هند برای درشتی و ناهمواری ناخن هرتال مویز هر دو باریک سائیده طلا کردن مفید است و یا مسکهٔ میش بر ناخن ضماد کنند پس چوب آکهه بسوزند و دود آن بر ناخن رسانند **اقوال مهره** شیخ‌الرئیس می‌نویسد که آنچه سببش سودا باشد از تنقیهٔ او چاره نباشد اگر عام ببدن باشد و همه ناخنها همچنان شده باشند و اصلاح غذا برای آن از اوفق اشیاست و کسیکه بر شرب روغن کنجد ادمان نماید اظفار او مستوی گردد واگر سودا مختص به یک ناخن باشد واجب است که علاج بمعالجات موضعیه کنند و از معالجات موضعیه برای او آن است که ناخن را نرم کند و آن را برای خراشیدن و هموارى مهیا سازد مثل استعمال آهک و زرنیخ بر آن پس آنچنان گردد که به‌کارد خراشیده شود هر قدر که خواهند و همچنین کثرت تضمید آن بثفل بوزه که این برابر کردن آن آسان کند و همچنین اگر احتمال آن کند موم بمالند و آن را هموار سازند و صمغ سرد ضماد نیک برای نرم کردن اوست و ایضاً بزرکتان برای تشنج آن نیکو

است و چربی میش اگر چند روز بر آن بندند و بگذارند آن را نرم کند و اگر نرم نشود چند بار اعادهٔ او کنند تا آن‌که نرم شود و آمادهٔ همواری گردد **طبری** گوید که علاج آن فصد باسلیق است و استفراغ به مطبوخ افتیمون و اصلاح خون او و تسکین حرارت آن به اغذیهٔ محموده مثل بچهٔ ماکیان و شوربای ماکیان و بیضهٔ نیمبرشت و مانند آن و کسی را که این علت ظاهر شود امر بخوردن کاسنی کثیر به سرکه و خوردن کاهو در بعض اوقات میک و نیم و از خوردن عدس و پیاز و سیر و هر آنچه خون او را فاسد و متغیر گرداند اجتناب نمایند و لزوم تناول اطریفل کبیر کنند و در بعض اوقات تناول جلنجبین صرف آن را نفع کند و ناخن را موم روغن مغسول به مغز ساق گوزن ضماد کنند و اگر یافته نشود مغز ساق گاو گیرند و دائم به عسل آرند پس اگر ناخن بطول ابتدا کنند بدآن‌که که علاج قبول کرد و اگر دراز نشود و در آن رقت و ملاست ظاهر نگردد اعادهٔ استفراغ نمایند و رو بمزورات صرف کنند و از جماع منع فرمایند **مجوسی** گوید که ادمان طلا به روغن بنفشه در موم گداخته باید کرد و یا لزوم مرهم داخلیون محلول به روغن بنفشه و روغن بادام شیرین کنند و ضماد ناخن بمصطکی و روغن بان حل کرده بمویز منقی سرشته به عمل آرند **جرجانی** و **ایلاقی** گویند که اگر به سبب خشکی بود علامات و اسباب آن بر آن گواهی دهد تدابیر مرطبه کرد و هر صبح شیر تازه بخورند و روغن بادام خوردن هر صبح با قدری شکر یا اندکی سکنجبین سود دارد و ناخن راست شود تخم کتان و پیه گوسفند گداخته نهادن و چند روز بسته داشتن تشنج را ببرد و ناخن را نرم کند و اگر به سبب غلبهٔ سودا بود اول تنقیهٔ بدن به انواع استفراغها نمایند و تبدیل مزاج کنند و ماءالجبن به‌کار برند و ضماد مذکور نهند **ابن الیاس** گوید که فصد باسلیق کنند اگر بدن از خون سوداوی ممتلی باشد بعد از آن تنقیهٔ بدن به مطبوخ افتیمون یا بحب آن کنند و اغذیهٔ محمود حسن الکیموس مثل شوربای لحوم حملان و ماکیان و تیهو و دراج خورند و از اغیهٔ غلیظهٔ مؤلد سودا حذر کنند و بگیرند چربی بز جوان و پیه بط و مرغابی و مغز سواق گوسفند و موم صاف و روغن بنفشه و از آن موم روغن ساخته بر ناخن ضماد نمایند

تشقق اظفار و تقشر آن

یعنی شکافتن ناخنها پس آنچه از تشقق اظفار در طول از طرف سرهای او بود و از آن اجزای تیز سر برآید بخلد و ایذا رساند آن را اذان الضار و اسنان الفار نامند و سبب اعراض غلبهٔ یبوست بر بدن و انصباب خلط سوداوی است **علاج** مثل جذام اظفار علاج کنند و ایضاً اگر از خوردن گل و غیره مسددات جگر ناخن‌ها ؟؟؟ خراشیدن گیرد و تخم کاسنی گل سرخ شاهتره هر یک شش ماشه مویز منقی ده دانه جوشانیده صاف نموده شیرهٔ مغز بادام مقشر شیرهٔ تخم خشخاش ؟؟؟ خیارین هر یک چهار ماشه نبات یک نیم توله داخل کرده بدهند و مالیدن حرام به مغز به روغن کنجد تازه عجیب است و کذا سندروس سوده به روغن ؟؟؟ بر آتش قوام نموده از مجربات است و یا سرکه یک حصه در روغن کنجد و حصه بجوشانند و در آن قدری سریش انداخته بگدازند و چون مثل مرهم ؟؟؟ طلا نموده باشند **شیخ** می‌فرماید که در این تنقیهٔ بدن به استفراغ خلط سوداوی اگر غالب باشد چاره نیست و ادویهٔ موضعیه این است که سریش بنمک ؟؟؟ و دردی سرکه ضماد کنند و یا پیاز عنصل بریان و خصوصاً به روغن کنجد طلا نمایند و یا بزرکتان و حرف به عسل ضماد کنند و ببربندند و حرف و نمک هر دو سوده ؟؟؟ می‌کند و اجزای باریک را قلع نماید و بسریش و سرکه و یا بسریش و نمک و دردی شراب طلا سازند و این جرب و تقشر را نافع بود و همچنین مصطکی بنمک بر آتش گداخته **طبری** گوید که علاج تشقق اظفار در عرض ترطیب بدن به اغذیهٔ مرطبه ونوشیدن مریض ماءالجبن و لزوم آبزن و حمام و منع او از جماع به الکل و امر به استنشاق روغن بنفشه و روغن نیلوفر و روغن کدوست و چیزی که بدان ناخن را ضماد کنند این است که مغز بادام با تخم خطمی سوده به شیر تازه یا به شیر زنان حل کرده ضماد سازند تا آن‌که ناخن دراز گردد پس قطع کنند و اما تشقق اظفار نزد سر آنها که آن معروف به اسنان الفار است و این از قلت موافقت هوا به آن و یبس مستولی بر غذای آن بود و علاجش تضمید بجلد الیهٔ غنم است و حفظ او از هوا و ترطیب بدن آن و خراشیدن بسوهان اندک اندک هر روز تا آن‌که از آن شقاق زائل شود به عده لزوم او حب‌المحلب به مغز بادام شیرین و مغز پنبهٔ دانه سوده بلعاب اسپغول حل کرده و تجدید او هر روز دو بار و علاج این و علاج شقاقیکه در عرض بود واحدست و بالجمله دآن استن این امر واجب است

که شقاق ناخنها و استیلای تقشف بر آن نمی‌باشد مگر از یبس خون و غرض طبیب در علاج او اصلاح مزاج و تبدیل آن و لزوم مریض پرهیز مدام و تنقیه به ادویهٔ مخرج سودا و رطوبت فاسده اگر بدن مریض ممتلی باشد و بعد تنقیهٔ بدن حقنه به روغن‌ها و آب کله پایچهٔ مضروب بلعابات بسیار نیکو است **ابن نوح** گوید که علاجش اسهال سودا و ترطیب مزاج است و ناخن را بنمک سریش و مصطکی با هم سرشته ضماد کنند و یا تعاهد غسل او بنمک کنند و خاصه وقت قطع کردن آن و یا بشحوم و مخها و روغن‌ها و موم ضماد کنند **ابن الیاس** گوید که تنقیهٔ بدن از اخلاط سوداوی به مطبوخ افتیمون یا بمعجون نجاح کنند و ترطیب مزاج بدن بعد تنقیه بماءالجبن مع سکنجبین ساده نمایند و غذا مزوره ماش و نخود و مغز بادام و اسفاناخ و لحوم ماکیان و بزغاله و حملان دهند به عده برچبی بط و بز و لعاب بهدانه و لعاب اسپغول بدخان ضماد کنند و یا بسریش و سرکهٔ کهنه ضماد نمایند و یا بگیرند دردی سرکه و زفت و میعهٔ سائله و بدان ضماد کنند

تقلع اظفار و تقصع آن

یعنی بر کنده شدن ناخنها و تجدب آن اگر به سبب زیادتی رطوبت مسترخیه موجب استرخای سر انگشتان باشد و بواسطهٔ آن ناخن از جای خود جدا گردد تا متقصع شود حسب زیادتی استرخا و کمی آن علامتش آن است که با وی درد نباشد و اگر به سبب حدت خون باشد که بیخهای ناخن را فاسد کند چنان چه در داخس می‌شود علامتش این است که با آن خلش و درد بسیار با قلق بود و **خجندی** گوید که این در اکثر از اسباب خارجی مثل ضربه و سقطه یا عفونت عارض می‌شود و **انطاکی** گوید که سبب تقلص و استرخای ناخن استیلای ماده بر ناخن است پس منقلب شود یا مسترخی و گاهی منقلع گردد **علاج آنچه** از استرخا بود علاجش مانند علاج استرخای مطلق و فالج کنند به تنقیهٔ بدن از بلغم و جز آن و ادمان علاج استرخا زائل کند و آنچه از حدت خون باشد علاجش بعلاج داخس کنند و فصد باسلیق و حجامت ساق و مسکنات حدت خون به عمل آرند **طبری** گوید که آنچه سبب او رطوبت باشد تنقیه به این معجون کنند ایارج فیقرا افسنتین هر یک نیم درم غاریقون تربد سفید هر واحد دو دانگ

گل سرخ رب‌السوس هر واحد یک دانگ کوفته بیخته سه طسوج سقمونیای مشوی آمیخته به عسل به سرشند و بعد پرهیز به آب نیم گرم بخورند و بعد از آن امر بقی به آب مطبوخ شبت و ترب و عسل و سکنجبین دو روز متواتر نمایند و چون احشا پاک گردد به موم روغن آن را چرب کنند و اگر از حدت خون باشد علاجش فصد هر دو صافن و نهادن محاجم بر ساقین و لزوم شربت عناب و ماءالشعیر است و تسکین حدت خون بکاسنی و سرکه و کاهو و جدی و ماهی هاربای تازه به روغن بادام بریان کرده و مانند آن باید کرد و اگر با تقلع اظفار دموی تغیر در چشمها باشد آن منذر بجذام بود و اگر این بگزیدن مار یا هوام دیگر باشد علاجش همآن است که در باب سموم آنها بباید **ابن الیاس** و **خجندی** گویند که اگر با آن درم و درد باشد فصد باسلیق کنند و اخراج خون به قدر قوت و واجب نمایند و برگ مورد و گلنار باریک سائیده بر ناخن ضماد کنند و یا به آرد گندم به روغن زیتون سرشته ضماد سازند و یا بگیرند گوگرد زرد با مغز ساق گاو و پیه بز جوان سائیده بر ناخن ضماد کنند و این طلا نیز نافع است آرد گندم یک جزو کبریت زرد نیم جزو با چربی بز سائیده ضماد کنند **انطاکی** گوید که علاجش تنقیه به فصد و غیره است و بوضعیات مصلح اطراف مثل موم و زفت و صمغ و مازو

احتقان دم و موت آن تحت ظفر

یعنی بند شدن خون و مردن و منجمد گردیدن آن زیر ناخن سببش گشادن شعبهٔ رگی زیر ناخن است به سبب ضربه یا کثرت خون و مانند آن پس خون از آن بیرون آمده زیرناخن محتبس و منجمد گردد **علاج** هر روز چند مرتبه آن ناخن را از دهن بمکند و آرد باقلا و سرطان نهری و زرنیخ ضماد نمایند و یا فطراسالیون بمیفختج ضماد کنند **شیخ** می‌فرماید که علاج به آرد مخلوط بزفت کنند و بدان ضماد نمایند و اگر کفایت نکند بلکه احتیاج به عمل دست افتد باید که ناخن را به آهستگی شق مورب به آلهٔ تیز دهند تا خون از زیر آن برآید و اگر از این ناخن منقلع گردد خون را سائل کنند و ناخن را بر ماتحت او به آهستگی بچسپانند تا دقایه گردد و درد نکند به عده رعایت تا چند روز نمایند و اگر در آنجا زرداب باشد ناخن را بکشند و یا برفق شق نمایند و درد کرده بر بندند و

گوشت را نخراشند که درد عظیم بزرگتر از داخس هیجان نماید بلکه بدان بپوشند و بر ناخن آب و روغن نیم گرم بریزند و در آخر مرهم باسلیقون نهند **طبری** گوید که علاجش فصد است و تضمید به این ضماد بگیرند سرطانات نهری و صاف کرده با زرنیخ سرخ بپزند به عده بر ناخن نهند که این خون را زائل کند و طلای آن بزرنیخ سرخ تنها این عمل کند و اگر بدن مریض ممتلی باشد استفراغ به ادویهٔ موافق مزاج او و اصلاح غذای او آن را نفع کند و بعض متأخرین ذکر کرده که چون حشیشهٔ مامیثا به سرکه پختن بر ناخن طلا کنند آن خون محتبس را بسهولت تحلیل کنند **مؤلف اقتباس** می‌نویسد که آرد کرسنه و زفت و سرطان نهری در سرکه پخته ضماد نمایند و به شراب و یا ببول شیشه تخم جرجیر در سرکه طلا نمایند که نافع است

صفرت اظفار یعنی زردی ناخن

سببش قلت خون و استیلای صفرا برآن است **علاج** تخم جرجیر و سرکه ضماد کنند و تقلیل صفرا نمایند به مسهلات آن و بعد تنقیه ضماد از طحلت و برگ بید و گشنیز سبز برابر نافع است و پیه بز و مسکه تنها تنها هم نافع بود **شیخ** می‌فرماید که مازو شب سوده بچربی بط و یا بزهرهٔ گاو سرشته ضماد کنند و یا تخم جرجیر را باریک سائیده به سرکه سرشته **انطاکی** گوید که علاجش مثل یرقان است و ضماد تخم جرجیر و قطران به این مخصوص است **غبرت و خضرت اظفار** علاج تیرگی و سبز ناخنان به قول انطاکی طلای تخم کرفس و زیت سمت مع تنقیه **باریک شدن و فرو نشستن ناخنها** سببش یبوست بود **علاج** برگ حنا در روزی هفت مرتبه بلکه زیاده ضماد نمایند و تخم حنا ماشه با شیر بز یک پیاله تا چهل روز دهند و همچنین ضماد برگ گلاب و تخم کاسنی و کذا گل سداگلاب و برگ آن تا صحت حاصل شود و ماءالجبن دهند و بالائی شیر بر آن مالند و دیگر اضمدهٔ مرطبه نهند

رض اظفار

یعنی کوفته شدن ناخنان **علاج** در ابتدا برگ مورد برگ انار آرد گندم با روغن گل ضماد کنند بعد بچربی بز و اندک کرنب ضماد سازند و بهتر آن است که اول فصد کنند و برگ انار و پنبهٔ باغی هر واحد یک توله زرد چوب

زعفران هر یک سه ماشه آرد گندم دو توله به روغن بریان کرده بربندند همان وقت تسکین درد نماید و همچنین برگ سرد و سنبهالو و میدهٔ گندم هر واحد یک نیم توله زردچوب هفت ماشه به روغن گل و به قول **جالینوس** اگر پارچه را با نیل رنگ کنند و بر ناخن به بچیند و بالای آن چند روز بول کنند در دفع درد و درم بسیار نافع بود **شیخ** می‌فرماید که اولاً صرف برگ آس یا برگ انار نرم سوده ضماد کنند بعد از آن ملینات پس اگر سرهای عصب منتهی به سوی ناخن را انتشار حادث شود بر آن شحوم معروفه و قیروطیات لینه استعمال کنند **جرجانی** و **ایلاقی** گویند که در درد ناخن و کوفته شدن آن برگ مورد برگ سردتر کوفته ضماد کردن سود دارد و انار نارسیده در شراب پخته سود دارد و اگر کوفتگی قوی بود زیره و مغز جوز به آن بیامیزند که صواب بود و جوزالسرو و ابهل کوفته سود دارد و مغز پسته پخته و کوفته نفع دارد و پیه مرغ و پیه بط و پیه گردهٔ بز با سرگین بز کوفته و سرشته یا با سرگین گاو ضماد کردن نافع است و اگر کبود شده و خون در آن مرده باشد آرد گندم بازفت به سرشند و ضماد کنند **صاحب کامل** گوید که آرد گندم به زیت سرشته ضماد کنند و یا بگیرند اندک کبریت و باریک سائیده بچربی بز سرشته بناخن لزوم آن نمایند **انطاکی** گوید که هرگاه ناخن کوفته شود آن را بهتر از ضماد آس به مغز محلب و لادن چیزی نیست و این همه با تنقیه باید

انتفاخ و حکهٔ اظفار

یعنی بردمیدن و خاریدن ناخنان **علاج** به آب دریای شور دائم بشویند و یا به آبی که عدس و کرسنه در آن جوشانیده باشند بشویند و بلبوس و زفت و انجیر مطبوخ مفرد یا مرکب ضماد نمایند و در خارش به روغن گل چرب داشتن از سود دارد **ابومنصور** گوید که در جرب و تقشر ناخن به سرکه و شونیز طلا کنند و یا بنمک و ترمس و یا دردی شراب به سرکه و یا بعنصل و روغن کنجد ضماد نمایند

تدبیر اقلاع ظفر

یعنی کندن ناخن اگر ناخن از قرحه حادث در اصابع و غیر آن فاسد گردد و ارادهٔ برکندن آن باشد بمرهم داخلیون ضماد کنند تا نرم شود بعد آن زرنیخ زرد و سرخ و جاوشیر به روغن بادام تلخ سوده طلا کنند و یا زفت در زیت بگدازند و بر آن زرنیخ سرخ و گوگرد زرد باریک سوده انداخته ضماد نمایند تا آن‌که منقلع گردد و بعد انقلاع لزوم محافظت او کنند تا ناخن که بعد آن بروید کج نروید **شیخ** می‌فرماید که از حیلها در قلع ظفر روی در شکل و در رنگ و در سائر عیوب آن تا بدل او ظفر نیک بروید این است که بگیرند صمغ سرد و بدان ناخن دردناک را چند روز ضماد کنند تا نرم نماید به عده در بیخ آن سوزنها بخلانند و از آن خون بسیار سائل کنند بعد از آن بر آن سیر کوفته یک شبانه‌روز بربندند پس در هر روز و شب دو مرتبه سیر تازه بندند که این ساقط گرداند و ایضاً ادامت تضمید او بمویز مهیا بسقوط از ادنی تدبیر گرداند خصوصاً چون بدان جاوشیر بیامیزند یا کبریت بچربی سوده ضماد سازند و از ادویهٔ قویه برای قلع ظفر کبه یکج است و ایضاً دبق بلوط و ثافسیا و زرنیخ و ذراریح به سرکه آمیخته ادامت تضمید بدان کنند و در هر چند روز بگشایند و ایضاً زرنیخ زرد و سرخ و گوگرد زرد و علک‌البطم به سرکه ضماد کنند و در هر هفته بگشایند **ابن‌نوح** گوید تدبیری که ناخن را بیفکند این است که ببعض ادویهٔ لینه ضماد کنند تا آن‌که نرم گردد بعد از آن مر و جاوشیر بمویز بسایند تا مرهم گردد ضماد نمایند و یا بگیرند زرنیخ سُرخ و زرد و روغن بادام و مر و صمغ بطم مساوی و بلائمت بجوشانند تا آن‌که او را قوام لازق حاصل شود بدان ضماد کنند و سه روز بگذارند و یا بگیرند کنجد سیاه و قردمانا و شونیز و خردل و نانخواه و تخم جرجیر هر یک دو درم شکم ذراریح ده درم و به سرکه سائیده بصمغ بطم سرشته استعمال نمایند و یا بزفت طلا کنند و بر آن زرنیخ سرخ و گوگرد مساوی سوده بپاشند و یا بمویزج و روغن مویز کوهی با سرکه ضماد کنند **حفظ ظفر** تا نیکو بروید چون ناخن جدا شود واجب است که انگشت را پوشیده دارند را از هوای سرد و گرم و از آسیب و دست و جامه و غیر آن نگاهدارند و تأخیر استعمال او در امور عادیه نمایند و موافق‌ترین تدابیر این است که انگشت را غلافی بسازند چون کلاهی از نقره و غیر آن به شکل انگشت و در آن سوراخ بود تا هوا به الکل از آن منع نگردد و اگر منع هوا به سبب

گرمی یا سردی مفرط واجب گردد بپارچه بپوشند و شکل این کلاه چنان باید که انگشت از طرف ناخن از آن غلاف آزاد باشد چنان که مماس او نباشد و از طرفهای دیگر ملاقی بود و یک دو ماه برانگشت بدارند تا وقت گشادن ناخن خوب تر برآید **تتمه** بعضی را پوستها بر اطراف ناخن بسیار خیزد و این طلا آن را سود دارد مصطکی سه درم نمک دو درم مصطکی را در روغن بیامیزند و نمک حل کنند

امراض متفرقه

و از آن جمله است **کثرت عرق** و آن را پنج سبب است یکی سببی از اسباب خارجی مثل کثرت حرکت و ریاضت و ملاقات گرمی هوا و آفتاب و آتش و جز آن دوم دفع طبیعت مادۀ مرض را سوم امتلای بدن از طعام زیاده از حاجت چهارم امتلای بدن از اخلاط پنجم استرخا و ضعف قوت ماسکه و اتساع مسام **طریق تشخیص** این اسباب باید که نگاه کنند اگر در مرضی بروز بحران واقع شود سببش دفع طبیعت باشد مادۀ مرض را والا حال تقدم کثرت حرکت و ریاضت یا ملاقات هوای گرم و قرب آتش و خوردن دوای گرم بپرسند اگر سببی از این اسباب خارجی بوده باشد سببش همان باشد والا اگر با صحت قوت بود سببش امتلا باشد پس اگر کثرت تناول غذا فوق طاقت باشد و آمدن عرق در پری شکم بود سببش امتلای بدن از طعام باشد و اگر با وجود خلو شکم و قلت اکل عرق بسیار آید سببش امتلای بدن از اخلاط باشد و اگر از این آثار هیچ نباشد و فتور قوت و ضعف بدن روز بروز بود و سقوط اشتها و خفقانیت و غشی هر لمحه پدید آید سببش ضعف قوت ماسکه و گشادن مسام باشد و **انطاکی** گوید که در عرق فساد و نفع از جهت کثرت و قلت و اعتدال او واقع شود پس افراط در در آن قوتها را ساقط و ضعیف بتحلیل کند و بحرکت عنیفه و بعجز قوتها معده از غذا بسب تخلیط و کثرت باشد خصوصاً اگر در خواب اشتداد نماید و گاهی به سبب ضعف ماسکه و قوت دافعه یا به سبب غلبۀ حرارت بود پس ماده رقیق شود و عروق و مسام بگشاید و علامت اول وجود سبب است و در باقی عرق به رنگ خلط فاسد باشد و **ابن هبه‌الله** گوید که واجب است دآن استن این امر که اسباب فاعله برای تحلیل بسیار است یا لطافت ماده بود چون حال در نزف یا کثرت آن چون حال در سکر تا

تخلخل مسام چنان چه امر در جماع جاری می‌شود و یا از خارج حادث شود مانند هوای گرم و دوای جاذب یا نهوض قوت مثل عرق در تب حاده عقب شرب آب سرد و یا به سبب ضعف قوت ماسکه چنان چه استطلاق به اصحاب غشی شود و آنچه محتقن شود به سبب اضداد این اسباب مذکوره محتقن گردد و گویند که هرگاه عروق در عضوی کثرت نماید آن عضو ممتلی یا ضعیف باشد **علاج** تدبیر افراط عرق به قول شیخ و ابن عباس و جرجانی و غیرهم در اعراض حمیات حاده مسطور شد بالجمله اگر با وجود کثرت عرق قوت قوی باشد حبس آن نکنند و تنقیهٔ بدن نمایند و اگر ضعف عارض شود سفیدهٔ کاشغری به روغن گل بمالند و گل ارمنی و مازو و گلنار و گل سُرخ و مرداسنگ به روغن گل و لعاب اسپغول آمیخته بر بدن مالیدن مفید بود و ایضاً آنچه از دفع طبیعت روز بحران باشد حبس نشاید که مضر است مگر آن‌که خوف ضعف گردد و آنچه به سبب فرط حرارت هوا و غیره باشد مقام در مساکن بارده و جلوس زیر خیشات مبلول به گلاب کنند و آنچه از امتلای طعام باشد تقلیل غذا کنند و گرسنگی و ریاضت اختیار نمایند و آنچه از امتلای اخلاط بود تنقیهٔ بدن از اخلاط به مطبوخ هلیله و مطبوخ فواکه و حب ایارج و و حب صبر و حب قوقایا به حسب مراعات ماده و مزاج نمایند و تقلیل طعام کنند و روغن مورد بمالند و آنچه به سبب اتساع مسام بود مشروبات و اطلیهٔ مسدد مسام و حابس عرق به‌کار برند مثلاً برنج و سماق و گشنیز خشک و عدس و عناب خیسانیده یا جوشانیده آب او بنوشانند و شربت خشخاش نفع دارد و روغن گل که در آن مازو سوده آمیزند و یا روغن مورد که در آن اندک سفیداب آمیخته باشند بر بدن بمالند و یا گل ارمنی و مرداسنگ و گل سُرخ سائیده به گلاب یا به آب مورد یا به آب رشتهٔ شاخ انگور یا به آب بارتنگ بر بدن طلا کنند و یا به آب لف گرم یا بمرداسنگ و مازو سوده و یا به آب غوره و صندل و کافور و یا به روغن سفرجل طلا نمایند و ایضاً مازو سفیداب ارزیز باریک ساخته به روغن گل آمیخته بر بدن بمالند و یا گل ارمنی و مرداسنگ به گلاب طلا سازند و مورد و گلنار و گل سُرخ و اقاقیا و حضض و کندر و صندل سُرخ هر واحد به روغن گل یا گلاب سائیده طلا کردن نفع دارد و جمیع لعابات بارد چون لعاب اسپغول و بهدانه مالیدن مفید است و قیروطی مرتب از روغن بادام و غبار آسیا و موم

سفید و مغز ساق گاو با چربی بط و مرغ و دفع عرق می‌نماید و غذا که حس عرق کند هریسه است و گوشت نمک سود و گوشت گاو و امثال آن هرچه غلیظ بود و از جمله حیله بازداشتن عرق آن است که جامه بسیار نپوشند و بهوای خوش بنشینند و عرق پاک نکنند **اقوال اطبا** سویدی گوید که طلای صندل سفید بر بدن در حبس در در عروق مجرب من است و طلای آب عنب‌العثلب و مازو و کذا برگ آس تر و خشک و کذا روغن گل گرم و کذا گلاب و کذا آب حی‌العالم و کذا آب بید و پاشیدن مرمک و کذا سک المسک و کذا مازوی سبز و کذا شب یمانی و کذا دقاق کندر و کذا کهربا هر واحد باریک سوده و مالیدن آب بهی و کذا زیت انفاق و کذا روغن شجر مصطکی و کذا کافور ریاحی و نوشیدن آب آهن تاب هر واحد منع در در عرق کند **سعید گوید** که اگر خروج عرق اسراف نماید و قوت بکثرت تحلل ضعیف گردد بدن را به روغن مورد یا به روغن بهی بمالند و بر آن سفیداب ارزیز بپاشند و مازو و مورد و گل ارمنی و مرداسنگ و شب یمانی به گلاب یا به آب آس تر کرده بر بدن طلا کنند و علاج عرق پای مالش بشب محلول در آب است و بحنا و برگ سوسن زیر پا خضاب کنند و به آب قمقم بشویند و به آب مورد یا ببرگ آن یا برگ طرفا بمالند **انطاکی** گوید که تنقیهٔ خلط غالب و اصلاح مزاج بتعدیل و مالش بدن بقوابض مثل مورد و گل سرخ و مازو و عدس و انواع طین و صندل به سرکه نمایند **خجندی** گوید که علاج نوعیکه سببش اتساع مسام باشد مسح بدن به روغن‌های قابض مثل روغن گل و روغن سفرجل و روغن موردست که به آن مازوی سوده و گل سرخ سوده و گل ارمنی و صندل و کافور و مانند آن آمیخته باشند **صفت** دوایی که حبس عرق کند اگر کثرت نماید گشنیز خشک پوست سماق برنج مغسول هر یک ده درم در سه رطل آب بپزند تا یک رطل باقی ماند و از آن سه اوقیه بنوشند بر نهار و اما علاج نوعیکه به سبب حرارت هوا باشد هر صبح نوشیدن شربتی از سکنجبین یا شربت عناب است یا نقوع فواکه و اشربهٔ مقویه از فواکه حامضهٔ مقویه چون شربت حماض و لیمون و شربت انار و مزورات ترش مثل زرشکیه و حصرمیه و رمانیه و خلیه و سماقه به لحوم خفیه از بچهٔ ماکیان و تناول کاسنی سبز غیرمغسول با سرکه درائب و دوغ گاو بنان جو و تنقل بمیوهای ترش مثل سیب و به و آلو و زعرور و مانند آن و بدن

را به آب برگ سیب یا برگ بهی یا آب رشتهٔ شاخ انگور یا آب آس یا آب بارتنگ هر کدام که حاضر باشد بمالند و بر بدن صندل و گل ارمنی و گل گلاب طلا کنند و گاهی احتیاج به فصد و اخراج خون به قدر حاجت و قوت افتد و در آن مبالغه نکنند **حکیم علی** در مجربات خود می‌نویسد که گاهی عرق سرد نه از قسم بحران باشد و نه از قسم عرقیکه در اواخر نوبتهای تب می‌شود و نه از بسیاری مواد بلکه در هندوستان عرق سرد مردم را بسیاری می‌شود خصوصاً ناقهین را پس نزد ما معجون یاقوتی و عرق چوب چینی بسیار خوب است و این دوا برای دفع کثرت عرق از مجربات است کزمازج هشت جزو شب یمانی گل ارمنی هر یک پنج جزو مرداسنگ مازوی سبز سفید کاشغری هر یک ده جزو روغن مورد پانزده جزو ادویه را در روغن مذکور بالای سنگ بسایند چندآن‌که حل شود در ظرف ی نگاه دارند و بمالند و اگر عود غرقی را مانند صندل صلایه کرده با گلاب سرشته بر بدن بمالند نافع است و اگر پیراهن را به آن تر کنند و خشک کرده بپوشند نیز مفید و مرداسنگ عجیب نافع است و اگر برگ مورد گل سرخ صندل به گلاب بجوشانند و جامه بدان تر کرده بپوشند نیز حبس عرق کند **مؤلف اقتباس** نوشته که اگر از استرخای قوت ماسکه باشد علاجش خفیف از معالجهٔ استرخای مطلق نمایند با تقویت معده و بعد از حصول تنقیهٔ بدن این ماءاللحم دهند گوشت بچهٔ بز سه آثار چوجهٔ مرغ چهار عدد گنجشک نر پنجاه عدد لوه پانزده عدد به همن سرخ و سفید شقاقل تودریین قاقلین پوست بیرون پسته پوست ترنج هر یک پنج توله سعد حب‌الآس زرنب سنبل‌الطیب گل گاوزبان اندر جو شیرین هر یک سه توله نار قیصر کبابهٔ خندان خولنجان چوب چینی هر یک چهار و نیم توله شاهتره بادرنجبویه شونیز بسباسه جوزبوا قرنفل هر یک هفت توله زعفران یک نیم توله مشک عنبر اشهب هر یک سه ماشه نبات یک نیم آثار عرق صندل و عنبر و گاوزبان هر واحد یک شیشه گلاب پنج شیشه ابریشم خام برگ گاوزبان هر یک یک نیم پاو شب خیسانیده صبح برگ ریحان و ترنج و نعناع همه سبز هر یک سه قبضه اضافه نموده چهار شیشه عرق کشند شربتی از چهار توله تا نه توله با نوشدارو لولوی علوی‌خان هفت ماشه دهند بسیار نافع است و همچنین عرق زردک لحمی علوی‌خان با تخم شربتی مفید و نشاستهٔ گندم در سفیدی و

زردی بیضهٔ سنگ پشت آمیخته ضماد کردن مانع این عرق است **اطبای هندی** می‌نویسند که این حب شنگرف برای‌سیت یعنی عرق آمدن در دست و پا نافع ست سنگرف مغز تخم پزو به یعنی پیهه هر یک یک درم خرمهرهٔ زرد سوخته سه درم فلفل گرد پنج درم و کوفته بیخته بدو درم چوک ترش آمیخته حبها به قدر فلفل سازند و یک حب صبح و یک شام خورند و ایضاً برای حبس عرق کفِ دست و پا پهنکری به آب حل کرده و یا آرد مونگ بریان و یا برگ ببول خشک و یا برگ کنار سائیده بمالند و یا گلتهی بریان و خرمهرهٔ زرد سوخته جدا جدا باریک ساخته بر دست و پا بمالند و بالهپر ضماد نمودن و پهکرمول سائیده بر کف دست و پا مالیدن نیز نافع است و یا بادنجان به اندک کوکنار نیم کوفته در آب جوش داده به آن عضو را تر کرده بمالند و ایضاً تخم دهتورهٔ سیاه سوخته سائیده به قدر یک ماشه تا دو هفته خورند و یا پوست درخت نیل به آب در دیگ بجوشانند فرود آورده بخار آن رسانند هرگاه نیم گرم شود از آن بشویند تا یک هفته و همچینن بیخ اونت کئاره در سایه خشک ساخته بسایند و نیم توله بشهد بخورند تا هفت روز

احتباس عرق

سبب آن یا تکاثف مسام بود یا قلت رطوبات یا غلظ و لزوجت اخلاط یا ضعف قوت دافعه و تشخیص این اسباب چنان باشد که اگر مریض مقام در هوای سختس رد یا غسل به آب سرد یا آبهای قابضه کرده باشد سببش تکاثف مسام باشد و اگر بدن او لاغر بود و تقدم ملاقات سمائم یعنی هوای بسیار گرم و خشک اتفاق افتد سببش قلت رطوبات باشد و اگر بانهم و رفاهت و ثقل و امتلا بود سببش غلظ اخلاط باشد و اگر افراط خروج فضول معتاده بوده باشد سببش ضعف قوت داعه بود **علاج** اگر به سبب تکاثف جلد باشد آب گرم که در آن شبت و بابونه و اکلیل و قیصوم پخته باشند بر بدن ریزند و هرگاه جلدتر گردد بدست و پارچهٔ خشن خوب بمالند و روغن بابونه به اندکی فلفل سوه یا روغن شبت یا روغن غار بمالند و مریض را از سکون در مواضع بارده و از مقام در مکانیکه هوای او سرد باشد منع کنند واگر به سبب قلت رطوبات در بدن باشد ترطیب مزاج به آشامیدن ماءالشعیر به روغن بادام وحریره

به شکر و شوربای لحوم فربه و شراب ممزوج به آب کنند و بر بدن آب نیم گرم شیرین بریزند و روغن کدو و نیلوفر و بنفشه بمالند و اگر به سبب غلظ اخلاط باشد بعد نضج تنقیه بدن به مسهل بلغم و حبوب مسهلهٔ خلط غلیظ مثل حب ایارج و حب قوقایا کنند و امر بتقلیل غذا نمایند و روغن شبت و بابونه و ادهان محللهٔ ملطفه مثل روغن زنبق و خیری بمالند و یا بورهٔ ارمنی سوده به روغن غار یا به آب قاقلی آمیخته بر بدن بمالند پس اگر خروج عرق تاخر نماید بدارچینی و شونیز و قصب‌الزریره بر بدن طلا نمایند و روغن ترب بمالند **انطاکی** گوید که قلت عرق تعفین و نتن و امتلا و غیر حمیات واجب می‌کند و آن یا به سبب غلظ خلط و غذا باشد و علامتش امتلا و ثقل است و یا به سبب تکرج جلد به مثل سردی بود و علامتش حصول آن است و علاج آن تنقیه و استعمال مفتحات و حمام و تنقیهٔ چرک بود بعد از آن تدهین به چیزی که مرخی و مفتح باشد و عرق آورد مثل روغن بادام و ماءالخیار و قصب‌الزریره و شیر زنان و اعتدال عرق مطلقاً ملطف و مجفف بود و بشره را پاک کند و تعدیل اخلاط نماید پس تعدیل عرق بر وجه مقتضی آن واجب است و بدانند که آنچه مدر فضلات مثل حیض و بول بود و ادرار عرق نماید و آن مذکور شد **سویدی** گوید که چون پودینهٔ نهری در دیگ کوچک سربسته بجوشانند و نزد مریض آورده سر او بگشایند بنوعیکه بخار آن بجلد او برسد در ادرار عرق مجرب است و کذا شرب انیسون و مسح او بر بدن مجرب من است و بخور بدن بقردمانا که کرویای دشتی است و کذا حب بلسان و کذا تخم ابخره و شرب پودینهٔ نهری و کذا آب گرم در ابتدای نوبت تب یا بعد خروج از حمام و کذا حلتیت مقدار نخود و ماش حب شنان مخلوط بنطرون و کذا آب رماد مخلوط به زیت و کذا زفت بر پشت مریض لاسیما در حمام و کذا روغن یاسمین و کذا روغن تخم ترب و کذا روغن ایرسا و شرب و بخار اقحوان و پاشیدن زهرهٔ ملخ بر بدن و طلای عسل و آرد جو و بادام تلخ و کذا حب‌المحلب و آرد جو و عسل و کذا نحام و کذا آب کرفس و خوردن انجیر خشک و کذا پوست بیخ ترب و کذا پسته و کذا کرفس و شرب و طلای زیره و کذا فطراسالیون و شرب و ذرور جعدهٔ جبلی و کذا قسط تلخ و کذا سلیخه و کذا مشکطرامشیع و کذا برنجاسف و کذا قیصوم و کذا زراوند مدحرج و کذا حب‌الغار هر واحد ادرار عرق نماید

محمد اکبر می‌نویسد که هرچه مفتح مسام بود عرق می‌آرد و از تدابیر خارجیه استحمام است و ریاضت و انکباب به آب گرم و امثال آن و ایضاً آب کرفس و گلاب و قدری سرکه و روغن گل به هم آمیخته بر بدن مالیدن و کذلک روغن بابونه تنها یا بورهٔ ارمنی آمیخته و روغن غار و بلسان و روغن سوسن و آب ترمس با زراوند از جمله معرقاتست و از تدابیر داخلیه شرب سکنجبین ساده یا بزوری به آب کاسنی آمیخته و شربت گل و بنفشه همین عمل دارد و تناول نخوداب و قلیهٔ زردک از این قبیل است و آب بغایت سرد در تابستان نوشیدن از معرقاتست

عرق الدم

و او آن است که خون صرف از راه عرق آید و این قلیل‌الوقوع است و کمتر به می‌شود و اگر عرق مخلوط با خون آید آن را عرق دموی گویند و سبب این مرض حدت خون و رقت آن است بمخالطت صفرا مع ضعف قوت ماسکه **علاج** فصد هفت اندام کنند و شیرهٔ عناب و لعاب بهدانه و شربت نیلوفر بنوشند و هرچه مسکن خون و کاسر حدت آن بود چون نقوع زرشک و کاسنی و گشنیز و عناب و توت شامی و زردآلوی ترش و انار دانه و شربت آلو و عناب و سماق و انجبار و امثال آن بیاشامند و از مسهل صفرا تنقیه کنند و بعد حصول تطفیه و تنقیه چیزهای قابض که در کثرت عرق مذکور شد و مثل پوست انار و آس و برگ طرفا و جوزالسرو و گلنار و کوکنار و غبار آسیا و جفت بلوط به آب قمقم طلا نمایند و مالیدن ماءالقمقم بر بدن نیز فائده می‌کند و از اغذیه آنچه مغلظ و مبرد بود بخورانند **ابن‌الیاس** گوید که هر صبح سکنجبین ساده صادق‌الحموضت و گلاب هر واحد ده درم بنوشند و یا عناب ده عدد در آب جوشانیده صاف نموده سکنجبین ساده ده درم بر آن انداخته بیاشامند و یا هر روز نقوع مشمش یا فواکه هرواحد سه اوقیه سحرگاه بخورند و غذا مزورهٔ تمرهندی یا زرشک یا انار دانه و مغز بادام شیرین واسفاناخ سازند و یا کاسنی سبز غیرمغسول با سرکه بخورند و غذا نان جو در دوغ گاو یا آب رائب تر کرده خورند و بعناب و آلوی رطب و زعرور رطب تنقل نمایند و بدن را به آب مورد یا آب لف کرم یا آب برگ بهی یا سیب بمالند و یا بگیرند گل ارمنی و

سائیده به آب عصی‌الراعی یا آب بارتنگ آمیخته بر بدن طلا کنند و اگر صاحب این مرض متحمل فصد باشد فصد باسلیق نمایند و اخراج خون به قدر قوت واجب و فصل کنند

تفیر رائحهٔ بغل و کنج ران و بدبوی عرق و بول و براز

بدبوی بغل را صُنان گویند و بفارسی گنده بغل نامند و بیشتر ظهور این علت در جاهای پوشیده مثل بغل و کش ران و زیر خصیتین بود و باشد که از تمام بدن بوی بدآید باجلمله سبب این عفونت اخلاط یا عرق و حدت آنها و حرکت آن به سوی جلدست و اعانت می‌کند بر آن حرکات مشوشهٔ اخلاط و خاصهً حرکت جماع و ترک غسل جنابت و حیض و تأخیر آن و چیزی که خاصیت او تحریک مواد جریفه به سوی ظاهر بدن باشد چون حلتیت و حلبه و سیر و پیاز و بیخ انجدان و برگ او و خردل و ترب و جرجیر و مانند آن **علاج** بعد از نضج تنقیهٔ خلط متعفن کنند و بهر تسکین حدت اخلاط تبرید و سکنجبین دهند و اغذیهٔ مناسبه مثل بچهٔ مرغ و تیهو با سرکه پخته خورانند و از اشیای مذکوره و ریاضت و تعب و جماع احتراز نمایند و بدن و بغل را از آب نیم گرم بشویند و شب یمانی و برگ سوسن و سنبل‌الطیب و صندل و مرداسنگ سائیده بمالند و یا مرداسنگ گل سُرخ کافور را به گلاب سائیده طلا نمایند و مداومت حمام کنند و اگر این مواضع متقرح شود اول به سرکه و گلاب بشویند بعد آن دوای مذکور طلا کنند **ذکر ادویهٔ یونانیه و هندیه** که بوی بد را قطع کند مر مخلوط بشب یمانی و زرور و کذا مر به آب نعناع بستانی آمیخته و ضماد بدان و کذا بادیان یک درم مُر شش درم سوده به شراب ریحانی سرشته خشک نمایند و باز سائیده بدان کبوس سازند و کذا گل حرشف مطبوخ بلحم و کذا استفاف ابهل هر روز یک درم و کذا کبوس سک مسک و کذا خوردن بادنجان بگوشت فربه و کذا طلای برگ نمام و کذا چرک نقره و کذا قثاءالحمار خشک کرده و کذا تخم حرمل سوده و کذا شیح بستانی سوخته و کذا پوست بیخ توت و کذا مقل الیهود هر واحد قطع بوی بغل کند و گویند که اگر سنگ بصری به گلاب سوده بر کاسهٔ سفال نو بمالند و عود را بر مجمر سوخته آن کاسه را بر بخار عود گذارند تا خوشبو گردد بعد از آن آن توتیا بر بغل بمالند گنده بغل برود **دیگر** برای بدبوی

عرق ریوند خطائی یک درم جوکوب نموده شب در پنج دام آب تر کرده در شبنم گذارند و صبح صاف نموده بنوشند و متصل آن نان گندم به روغن چرب کرده تناول نمایند **طلا** نافع صُنان شب یمانی یک جزو مرداسنگ چهار جزو نرم سائیده به آب برگ شفتالو آمیخته و بغل بمالند و به قول اطبای هند برگ آرو سائیده در بغل بمالند به عده به آب گرم بشویند و شستن بغل به آب مطبوخ پوست درخت جامن و برگ آن نیز مفید بود **دیگر** اسبند سوخته و همچنین پوست بیخ اونب کئاره سائیده در بغل مالیدن نافع و مالیدن جمیع عطرها عرق را خوشبو می‌کند **دیگر** که مجرب نوشته چونه که با پان می‌خورند قدری از این به گلاب سرشته در بغل بمالند **ابنه** که بدن را جلا دهد و نرم کند و بوی عرق دور سازد صندل زعفران اگر تگر بوده خس همه را باریک ساخته ابنه سازند **دوا** گل انبه ناشکفته یعنی مُرو کوفته بیخته دو حصه از این با یک حقنۀ بسباسه آمیخته نگاه دارند و صبح و شام یک کف یا کم و زیاده بخورند از اعضا و عرق بوی خوش آید اگر دو هفته مداومت نمایند **ایضاً** سفیدۀ قلعی مازو مساوی سوده در روغن گل آمیخته مالیدن و از آب جوشیدۀ بادنجان بدن را شستن و تاگرموته تخم سویه چرونجی سائیده مالیدن مانع بدبوی عرق است **اقوال حکما** شیخ می‌فرماید که علاج فساد رائحۀ جلد عام این است که اصلاح خلط به استفراغ و اصلاح مزاج به تبدیل کنند و آنچه هضم او بکیفیت و کمیت جید باشد تناول نمایند و در حمام و غیره بدن را پاک کنند و بر ناشتا آنچه عرق را خوشبو کند مثل سلیخه و فلنجه و ایضاً کرفس و حرشف و هلیون و هر مدر بول منقی خون از عفونت بخورند لیکن بعض آن مثل هلیون بول را بدبو گرداند و آنچه آن را نافع است شرب نقوع مشمش خوشبوست و خوردن نفس مشمش و بر بدن چون آب آس و آبی که در آن شب یمانی گداخته باشند می سوسن و طبیخ نمام و نعنع و پودینه و مرزنجوش و برگ سیب و برگ بید بمالند و ایضاً آس سوده بمالند و ایضاً صندل خاصةً و سعد و فقاح اذخر و قصب‌الزریره و سرد و گل سُرخ خاصةً و مرزنجوش و شاهسفرم و اشنه و برگ ترنج و پوست او و برگ سیب و برگ سوسن بسیار نافع است و ایضاً قرص گل سرخ بسک و ایضاً آنچه تسدید مسام و منع عرق کند مرداسنگ و توتیا و خاکستر برگ سوسن و شب و مانند آن و مر و صبر و روغن مورد و روغن

گل است **و اما علاج صُنان** واجب است که علاج کرده شود در آن بعد تنقیه اگر احتیاج آن افتد بتوتیا و مرداسنگ مربی و اقلیمین و بخاکستر آس و به آبی که در آن شب حل کرده باشند و گاهی این را مصندل می‌کنند و بکافور مخلوط می‌سازند **قرص جید** بگیرند صندل و سلیخه و سک و سنبل‌الطیب و شب و مر و ساذج و گل سُرخ هر واحد یک جزو توتیا و مرداسنگ سفید کرده هر واحد سه جزو کافور نیم جزو و به گلاب قرص ساخته استعمال نمایند بعد خشک کردن **ایضاً** بگیرند گلسرخ یک رطل بغدادی و سک و سنبل و سعد و مر و شب هر واحد ده درم و به گلاب قرص سازند و استعمال کنند **ذرور** که بوی بد را خوشبو گرداند و ارباب امزجهٔ حاره را نفع می‌کند بگیرند سعد و ساذج و نقاح اذخر میعهٔ سائله هر واحد ده درم گل سُرخ خشک و برگ مورد هر واحد بیست درم سعد و فقاح اذخر و ساذج را به شراب ریحانی تر کرده خشک کنند و بسایند به عده بر آن گل سرخ و برگ مورد سوده اندازند و زعفران را به گلاب حل کرده به ادویهٔ باقی آمیزند و در سایه خشک کرده بسایند و بعد استحمام بدن را خوب از عرق پاک کرده ادویهٔ مذکوره بر آن پاشند و دیگر که قطع بوی عرق بدبو کند و اصحاب امزجهٔ بارده را نیکو است بگیرند سنبل‌الطیب و قرنفل و حماما و عود بلسان و سلیخه هر واحد سه درم قسط و اظفارالطیب و سنبل هندی و دارچینی هر واحد دو درم برگ مرزنجوش و سنبل سوری هر واحد درم میعهٔ سائله را در شراب حل کنند و باقی را در آب نمام بسایند و به دستور سابق استعمال کنند **دیگر** که بوی عرق را قطع کند بگیرند دارچینی و سنبل هندی و اظفارالطیب و قسط هر واحد دو اوقیه گل بحیره و خبث اسرب و سفیداب مغسول هر واحد نیم اوقیه شیح و سنبل رومی هر واحد یک اوقیه زعفران و گل سرخ خشک هر واحد سه اوقیه ادویهٔ خشک را به آب مورد بسایند و زعفران به شراب ریحانی حل کنند و استعمال نمایند

شدت بدبوی براز و ریح و علاج آن

این به سبب عفونت اخلاط و به سبب تناول اشیائیکه از خاصیت او این است مثل اشترغار و سیر و جرجیر و گندنا و انجدان و حلتیت می‌باشد و ایضاً بیضه لیکن بدبوی این را جودت هضم دور می‌کند و تناول چیزی که عفونت را به

سوی جلد و بول مائل می‌گرداند مثل حلبه که این عرق و بول را بدبو می‌کند و بدبوی براز را دفع می‌سازد و شراب خوشبو بدبوی براز را زائل می‌نماید

در نتن بول

اسباب بدبوی بول بعینه اسباب بدبوی رازست و ایضاً مدرات مثل هلیون و مانند آن که این بوی بدن را خوشبو و بوی بول را بدبو می‌کند و ایضاً قروح مثانه و علاجش سهل است بدان چه معلوم کرده‌اند **جرجانی** و **ایلاقی** می‌نویسند کسانی را که بوی بغل و بوی عرق ناخوش آید هر وقت که خواهند در این امتلا یابند استفراغ باید کرد و خود را بحمام پاکیزه دارند و جامهٔ پاکیزه پوشند و ذرورهای خوشبو به‌کار برند و از طعامهائیکه بوی عرق ناخوش کند پرهیز کنند و هر صبح از چیزهائیکه بوی عرق را خوش کند اندکی بخورند چون سلیخه و غیره که در قول شیخ گذشت و اگر حرشف در آب ببرند و آن آب بخورند ادرار بول کند و عرق را خوشبو گرداند و گنده بغل را زائل کند و مرداسنگ سپید را بسایند و به گلاب تر کنند و قرصها ساخته در میان گل سُرخ تازه نهند و خشک کرده باز بسایند و به‌کار برند و توتیا را به آب و نمک بشویند و خشک کرده به گلاب و کافور بپرورند و به‌کار دارند و شب بدبوی باز دو چیز باشد یا عفونتی در امعا باشد و یا خوردن چیزهائیکه براز را گنده کند و علاجش آن است که امعا را به ایارج فیقرا پاک باید کرد و طعام لطیف باید خورد که قوت هاضمه بر آن مستولی شود تا عفونت بدان راه نیابد **ابن‌الیاس** گوید که علاج تغیر رائحه مغابن و جلد و نتن عرق آن است که هر صبح جلاب از تمرهندی و شکر سفید هر واحد ده درم به آب سرد بنوشند و یا سکنجبین ببرف سرد کرده بیاشامند و یا بگیرند عناب و آلو بخارا هر واحد ده عدد و شکر و ترنجبین هر واحد ده درم و یا صبه حدم آب انارین بشحم آنها افشرده با شکر و یا آب هندوانه هر کدام که باشد سه اوقیه بنوشند و تلئین طبیعت بماءالفواکه مع فلوس خیارشنبر و ترنجبین کنند و یا هر روز نقوع مشمش شصت درم یا ترنجبین ده درم بخورند و غذا مزورهٔ اناردانه یا زرشک یا تمرهندی یا بنوماش و مغز بادام و اسفاناخ باشد و صاحب او از تعب و ریاضت و تعرض از آفتاب حذر کند و هرگاه بدن از اخلاط حادهٔ حریفه پاک

گردد بدن را به آب گرم که در آن آس و شب یمانی و گل سرخ جوشانیده باشند بشویند یا بگیرند برگ سوسن و صندل و مرداسنگ مساوی و بدان بغل و کنج ران بمالند و یا بگیرند مرداسنگ مربی به گلاب و باریک ساخته با آن اندکی کافور بسایند و طلا کنند و یا بگیرند کزمازج و توتیای کرمانی مساوی و با گلاب خوب سحق کرده در نعمل طلا نمایند و یا بگیرند توتیای کرمانی چهار درم قرنفل یک درم و سائیده به گلاب قرص سازند و در سایه خشک کرده وقت حاجت استعمال کنند و یا بگیرند برگ سوسن و بسایند و به گلاب آمیخته طلا نمایند و یا بگیرند توتیای که مافی و گل سُرخ وسک و سعدد و سنبل مساوی و باریک سائیده به گلاب آمیخته بر مغابن طلا کنند و از آنچه بوی بدن و عرق را خوش نماید تناول حرشف و نقوع مشمش خشک است و گاهی متغیر می‌شود بوی بدن و مغابن و میان انگشتان قدم و زیر پستان مردم فربه به سبب عرق شود و ترشح اخلاط رقفه حریفۀ حقنه به سوی آن و علاج او فصد باسلیق و اخراج خون به قدر قوت و واجب و استفراغ به مطبوخ هلیله است و صاحب ایذا طعمۀ خریفه و شیرین و تعرض شمس در ایام گرم و حرکت در هوای حار حذر کند و بدن را به آب گرم مطبوخ مورد و شب یمانی بشوید و در آب سرد در آید و ذرور این ادویه استعمال کند گل ارمنی و مرتک و گلنار و توتیا و حنای سوخته و پوست انار مساوی کوفته بیخته بر مغابن بپاشند و یا بگیرند برگ سوسن و شب یمانی مساوی و بر مغابن و میان اصابع قدم بپاشند و اگر مواضع متقرح گردد هر روز به سرکه و آب اندک سرد بشویند و در آن مرهم عروق استعمال کنند و یا بگیرند شب یمانی و کزمازج برابر و کوفته بیخته به آب مورد سرشته طلا کنند و گاه باشد که بدبوی در جلد سر عارض شود و اکثر حدوث این در مشایخ ویا اطفال به سبب کثرت رطوبات و ضعف اعصاب ایشان می‌باشد و علاجش تنقیۀ بدن از اخلاط بلغمیه بحب ایارج و حب بنفشه است و غذا مزورۀ نخود و مغز حب‌القرطم و بگیرند برگ سوسن و توتیا و مرداسنگ و جوزالسرو سوخته و وقاق کندر اجزا مساوی و کوفته بیخته به آب آس سرشته طلا کنند **خجندی** گوید که اکثر فساد بوی عرق به سبب فساد هضم ثالث و رابع عروقی و عضوی می‌باشد و گاهی از تأخیر غسل جنابت و حیض بود و از چیزهائیکه بوی عرق بدبو را قطع کنند مرداسنگ سفید کرده و

توتیای مغسول و برگ آس و توبال نحاس و گل سُرخ سوده و صندل و کافور مخلوط بعض آن ببعض دیگر است هر کدام که حاضر باشد و اما اکثر فساد بوی براز به سبب فساد عارض در هضم اول یعنی معدی می‌باشد و گاهی به سبب اخلاط ردیهٔ حادهٔ عفنه در بدن بود یا از تناول اشیائیکه از خاصیت او این امر باشد و علاجش این است که بر جودت هضم صبر کنند و طعام نخورند تا آن‌که انهضام تام مفهوم شود و گرسنگی غالب گردد و شراب معتدل المقدار منتن براز ببرد لیکن چون کثرت آن نمایند بدبوی او زیاده کند و اما سبب نتن بول در اکثر سوءهضم ثانی‌ای کبدی می‌باشد و گاهی قروح کلیه بود و آنچه بدبوی بول را بالخاصیت ببرد کندر و سکبینج و مصطکی و بعض صغموغ و طرخونست و علاج صنان شرب اشربهٔ حامضه مثل شربت تمرهندی و سکنجبین ساده و شربت انار و غوره و مانند آن بر برف سرد کرده است و تلئین طبیعت به آب انارین مشحومین به شیر خشت و شربت درد و نقوعات مشمشیه که در آن ریوند و گل سُرخ باشد و بعد تنقیه غسولات و ذرورات نتن عرق استعمال کنند و این دلوک آن را نفع کند مرداسنگ مربی به گلاب و کزمازج و توتیا مساوی سائده و اندکی کافور اضافه کرده در بغل بقوت بمالند **قرشی** گویند که صُنان را مالش به مثل سعد و برگ سوسن و بیخ آن و آس سوده خصوصاً سوخته و توتیا و مرتک و شب و صبر و مر نفع کند از اینها به گلاب و مشک و کافور اگر با آن حرارت مفرط باشد خوشبو سازند و همچنین مشک و سنبل و گل سُرخ و برگ سیب مفرد و مجموع **ابن‌هبه الله** گوید که این زریره بوی بدن را خوش کند و سعد و ساذج هندی و فقاح اذخر و گل سُرخ خشک هر واحد دو جزو صندل سفید سه جزو کوفته بیخته به گلاب و کافور سرشته خشک کنند و بار دیگر سائیده بر بدن بپاشند و به آبی که در آن گل سُرخ و مورد و مرزنجوش جوشانیده باشند بشویند وچیزی مزیل‌تر برای عرق بدبو از نوشیدن شراب و خوردن هلیون و حرشف نیست و از آنچه قطع بوی عرق کند مرداسنگ مربی و توتیا و صندل و برگ سوسن است و به گلاب بشویند **انطاکی** گوید که در تغیر بوی تنقیهٔ خلط به فصد یا غیر آن نمایند بعد از آن اکثار شستن جلد به سرکه و مالش او به مثل مازو و گلنار و کافور و جوزالسرو و مرداسنگ و مرتک به گلاب و شب و مر و آب مورد کنند **طبری** گوید

بدبوئیکه در سرحادث شود بغیر جراحت از عفونت خلط و هم بود که زیرجلد سر حاصل شود و یا بخارات به سوی آن مرتقی گردد پس گرم شود و از جلد سر بعد فساد و گرمی خارج شود چنان چه خلط به عرق برآید و از آن بدبوی گردد و اکثر این در اطفال به سبب کثرت رطوبت و قلت ریاضت و در مشایخ به سبب فساد رطوبت و قلت حرارت حادث شود و علاج این بعد استفراغ موافق استعمال این طلاست برگ سوسن یک درم مرداسنگ یک دانگ توتیای کرمانی یک دانگ پوست شجر صنوبر دو دانگ جوزالسرو سوخته یک دانگ دقاق کندر دو دانگ همه را سائیده به شراب زمخت حل کرده بر سر طلا نمایند و برای او طلای دیگر است بهتر از آن و این علت را مع قطع بدبوی آن زائل کند بگیرند مر صاف کندر هر واحد نیم درم سماق یک‌درم و باسند و به زیت یا دیگر روغن‌های گرم حل کرده بر سر طلا کنند و این بزودی بد کند و از آنچه در آن استعمال کنند آب مطبوخ این ادویه است بگیرند جفت بلوط و گلنار و پوست انار و مازوی سبز و برگ علیق و مویزج و برگ کبر و برگ حنا و در آب بجوشانند تا مهرا شود و بر سر ریزند و سر او را بشویند و عقب آن سرکهٔ که در آن اندک نوشادر حل کرده باشند استعمال کنند و این الطف چیزیست که استعمال او در این علت دیده‌ایم **ایضاً** او گوید و گاهی بعض مردم را جلد و عرق ایشان بدبو گردد و این اکثر زیربغل و زیر پایها بود و چون عرق کنند و این بدبوی بر انواع مختلف بود و هر واحد از آن مناسب خلط موجب او بود پس آنچه مثل بوی الیهٔ محله باشد آن از عفونت رطوبات نمسه وسمه بود که در اورده افتد و گرم نشود پس چون ترشح کند و به عرق خارج شود به آن بو بعینه مودی گردد و آنچه بوی او مثل بوی ملخ مالحه باشد آن از فساد خون و رطوبت و اخلاط غیر نضیجهٔ عفنه بود که در بدن گرم شود و آنچه مثل بوی سیاخ باشد آن از رطوبات مالحه بود که احتداد و عفونت یافته غیر آن‌که کمتر از آن بود که مورث حمیات گردد و بوهای دیگر بسیار است که چون این اخلاط مذکوره با یکدیگر مرکب شود ظاهر گردد پس بوی بغل معروف بصنان است و بوی جلد بدفرو بوی قدمین بمفس و علاج این همه قریب یکدیگر است و ابتدای علاج این آن است که طبیب بقوت مریض و مزاج او نظر کند اگر متحمل استفراغ باشد ماءالاصول تا هفت روز بنوشاند به عده استفراغ او به مطبوخ

افتیمون کند و بعد از چند روز تنقیهٔ سر بحب قوقایا کند و بعد از آن احشای او را مثل جگر و طحال و معده مس کند اگر در آن فسادی باشد اصلاح آن نماید و تعدیل مزاج او کند تا هضم او جید گردد که بعد جودت هضم بوی عرق و جلد خوشبو شود و عفونات زائل گردد و تدبیر او مائل گرداند در علاج او به سوی جهت مخالف مقابل خلط موجب این بدبوی هر خلط که باشد و بعد فراغ از این به سوی تدبیر مریض در ماکل و مشرب او عود کند و از اطعمهٔ که بول و براز و عرق را بدبو گرداند مثل انجدان و حلتیت و محروث و زردهٔ بیضهٔ و حلبه اجتناب نماید و بر اطعمهٔ که از سرکهٔ کهنه و شکر و زعفران و بچهٔ مرغ و تیهو و مانند آن ساخته باشند از آنچه خون صحیح پیدا کند و به سرعت هضم گردد متوجه شود و بعد فراغ از این جلد و بغل و قدمین او را اولاً این طلا کند بگیرند برگ سوسن و بیخ آن و گل سرخ و پوست عدس و شحم انار و طلع خشک و در شراب خوشبو یکشبانه روز تر کند به عده هم وزن شراب آب بر آن ریزد دو جوش و بد به عده مریض را در حمام بنشاند تا عرق کند و آب بر خود نریزد و عرق او را پاک کند پس بر بدن او آن آب بریزد و بدان بغل و زیر قدم او بمالد و در خانهٔ سرد آن را بیرون آرد و ساعتی بدارد به عده باز به سوی حمام ببرد و بر آن آب نیم گرم بریزد بعد از آن بر بدن او دو سه روز این دوا بریزد بگیرد زرنب و اشنه هر یک دو درم پوست ترنج یک کف و به گلاب بجوشاند تا قریب مهرا شدن بر سد به عده آن آب را صاف کرده در ظرف پاک اندازد و بر آن گلاب و اندک مشک و قدری کافور اندازد و با هم آمیزد و مریض را درحمام داخل کند و عرق آورد و بدن او پاک نماید پس این آب بر آن ریزد و جمیع بدن او و زیر بغل و قدم بمالد و بعد آن آب نیم گرم بر آن بریزد که به این تدبیر بوی جلد و بغل او خوشبو گردد و از آنچه بوی بغل و زیرقدم قطع کند توتیای کرمانی و مرداسنگ و مر صاف و خاکستر جوزالسرو و خاکستر خرنوب نبطی و خاکستر پوست انار ترش و پوست شجر کافور است و آنچه برای ملوک بهر قطع بوی بغل و زیرقدمین بسازند این است که بگیرند توتیای کرمانی و اقلیمیای فضه و مرداسنگ مربی و خاکستر جوزالسرو و پوست انار و همه را در شیر خرگوش اگر یافته شود والا به گلاب و آب پوست شجر کافور سرشته تا ده روز خمیر کنند به عده به گلاب حل کنند و در قرع و انبیق بچکانند که از آن آب خوشبو بچکد پس هرگاه احتیاج به قطع بدبوی بغل و قدمین افتد آن موضع را بدان آب

بمالند که بدبوی را به الکل قطع کند بعض اوائل ذکر کرده‌اند که آن بساست که از عضو و عرق بوی بد البته قطع کند بغیر ضرری که عضو را لاحق شود و ابوماهر جارشی ترکیب داده که هرکه را بوی جلد او بدبو بودی بعد تنقیه و اصلاح غذا آن را می‌داد این نسخهٔ اوست هلیلهٔ سیاه به روغن بادام بریان کرده بیست درم زرنب و برگ شجر مریم هر واحد سه درم مصطکی و قرنفل و کندر هر واحد پنج درم طالیسفر و نارمشک هر واحد چهاردرم برگ فرنجمشک برگ بادرنجبویه هر واحد ده درم عود غرقی یک درم همه را کوفته بیخته به عده عسل به قدر حاجت گرفته به شراب برهم زنند تا منحل گردد پس به آتش نرم بجوشانند و کف او بردارند تا صاف گردد به قوام آورده از آتش فرود آرند تا سرد گردد و بدان ادویهٔ مذکوره به سرشند بسرشتنی رقیق اگر فصل سرما باشد و غلیظ به سرشند اگر زمانهٔ گرما بود و وقت حاجت استعمال کنند که این جوارش دوای عجیب است بوی جلد و بغل را قطع کند **ایضاً** بمقامی دیگر می‌نویسد که گاهی تعفن کنج ران و بغل و زیر پستان مردم فربه را عارض شود و این علت از فرط عرق بود و اکثر آن مردم فربه را حادث شود که در اعضای ایشان شکنها باشد از فربهی و سبب این عرض شور یا عرق عفن است که از اخلاط عفنهٔ حریفه منحل گردد پس هرگاه مردم فربه عرق کنند یا استحمام نمایند و عرق کنند مثل این مواضع مذکوره و حرکت کنند آن واضع متعفن شوند و بخراشند پس گاهی خشک ریشه گردد که زیر او ریم شود و بوی بد آید و نکایت بزرگ گردد و سبیل علاج کسیکه از مثل این علت بترسد این است که از حرکت کردن در تابستان منع کنند و امر به نشستن در آب سرد در هر روز یک بار نمایند و فصد و استفراغ ماده کنند بعد از آن در آن موضع این ذرور استعمال کنند بگیرند برگ سوسن خشک دو درم توتیای بصری سه درم گلنار و گل سرخ و گل ارمنی هر واحد یک درم و نیم حنای سوخته و پوست انار هر واحد دو درم حضض دو ثلث درم کافور یک دانگ و همه را سائیده به سرکه سرشته قرص سازند و در سایه خشک کرده بدارند و هرگاه ارادهٔ استعمال او باشد به سرکه و گلاب آن را حل کنند و بر موضع طلا نمایند و اگر خواهند که به طریق ذرور استعمال کنند قرص نسازند وبر موضع آن را بپاشند و این را ذرور عرقی نامند غیر آن‌که ابوعمران موی بن سیار اختیار کرده

که قرص آن سازند تا اجزای آن مختلط گردد و من به طریق ذرور و قرص آن را تجربه کردم و قرص را نافع‌تر یافتم و هرگاه موضع متقرح شود به سرکه بشویند و مرهم عروق به سرکه در آن استعمال کنند و نسخهٔ آن این است بگیرند عروق اصفر یک درم مرداسنگ یک و نیم درم سفیداب یک درم و ثلث درم و همه را خوب بسایند و موم روغن به روغن گل سازند به عده بر آن این ادویه اندازند و آن بر آتش باشد بعد از آن فرود آرند و بگذارند تا نیم گرم بماند پس در هاون انداخته تسقیه به سرکه دهند و بسایند تا ممکن بود تسقیه از آن دهند و استعمال کنند **گیلانی** گوید که ادویهٔ متناوله که در خوشبو کردن بوی جلد نفع کنند گاه این فعل به سبب تخفیف مبعد بهر مواد از قبول عفونت مفسد رائحه نمایند مثل سلیخه و گاه این فعل تنفتیح مسام کنند تا در آن رطوبات محتبس نگردد و بوی فاسد نشود مثل کرفس و گاه این فعل کنند بباز گردانیدن مواد عفنه از جهت جلد و آن مثل هلیون است که این رطوبات عفنه را به سوی جهت بول حرکت می‌دهد و اما ادویهٔ مستعمله از خارج اکثر آنچه این فعل کنند بتسدید مسام و تکثیف جلد نمایند پس در آن آنچه رائحه آن را فاسد کند نافذ نشود فلهذا می‌باید که تکثیر از این ادویه نکنند تا از تولید او حمیات را ایمن باشند **صفت** دوای مرکب نافع بگیرند مورد خشک و صندل سفید و سعد و قصب‌الزریره و پوست ترنج و مرزنجوش و شاهسفرم و اشنه و گل سرخ و سک و سنبل و شب مساوی الاجزا و کوفته بیخته بر بغل استعمال کنند و گاهی در این اندک کافور افزوده می‌شود و بدانند که این مرض سهل‌العلاج است الا آن‌که اگر علاج آن کنند استتباع او امراض دیگر کنند و مرداسنگ را چون در سرکه حل کنند و بر بغل طلا کنند صنان آن بزودی زائل شود مگر آن کم است که مورث مرض نگردد و خصوصاً آن‌که اکثر مواد قلبی از اینجا مندفع شود و شخصی را دیدم که این دوا استعمال کرد و این مرض زائل شد و امراض بسیار به سوی آن متوجه شد و یکی را بصر به الکل در اندک مدت بغیر ظهور رمد یا ورم و وجع در چشم زائل شد و ضعف او زیاده شد تا آن‌که بصر از آن زائل گردد و اولی آن است که برای دفع صنان اغتسال و تطیب استعمال کنند و بر همین اکتفا نمایند و اگر ممکن باشد به مسهل لطیف و تسکین اخلاط بدن و تبدیل مزاج به اغذیه و اشربهٔ مناسبه و تناول چیزی که

بوی بدن را خوشبو گرداند مثل نوشدارو و از فواکه مشمش و از به قول کرفس بعد از آن شستن بدن و مالش او به آس و شب و برگ سوسن و صندل و طلا به آب نمام و مرزنجوش و برگ سیب کنند **بعضی** متأخرین می‌نویسند که در صنان ارسال زلو در هر ماه لازم گیرند تا ماده جمع نشود که باعث عفونت گردد و استعمال ادویهٔ مطیب مثل جوهر لوبان که بالخاصیت در اصلاح مخصوص‌اند بخورا و غسولاً به‌کار برند و اغذیهٔ جیدالهضم و صالح الکیموس را غذا کنند تا خلط ردی زیاده نشود و اینحب خیلی مفید است گل سُرخ برگ مورد زرد ورد اشنه هر یک نه ماشه مازو سه عدد سفیدهٔ کاشغری مرداسنگ آهک آب نادیده هر یک هشت ماشه صندل سفید سنبل‌الطیب گل قیمولیا هر واحد یک توله همه را در گلاب صلایه کرده حبها برابر فندق بندند و هر روز سه چهار بار به آب یا گلاب سوده ضماد سازند و برگ انار و برگ ریحان در خارش تر در سرکه و آب جوشانیده در روز چند مرتبه بغل را بدان بشویند و برای بدبوی میان انگشتان این ذرور به‌کار برند توتیای کرمانی مرداسنگ گل سرخ گل ارمنی پوست انار کوفته بیخته به سرکه تر کرده خشک نمایند و نرم سوده به استعمال آرند و اگر بدبوی جلد سر بسر کودکان و پیران باشد بدین دوا پوست درخت مازو و جوزالسرو کوفته ضم کنند و بر سر مالیده باشند و گویند که در صنان بهتر آن است که اول فصد کنند و به عده جهت تعدیل مزاج سکنجبین ساده و لیمونی و شربت تنبول و کدر و انارین و سیب و تمرهندی هرچه از اینها میسر شود در گلاب و عرق بهارنارنج و بیدمشک و صندل و شاهتره و نیلوفر و عنبر و عود و تنبول و دارچینی و قرنفل دهند و حمام متواتر در سردمزاجان و فصل سرما بسی مفید است و همچنین غسل به آب سرد بگرم مزاجان و موسم گرما و ضماد مرداسنگ و گل سر شو در گلاب آغشته بسیار نافع است و همچنین خاکستر مورد به گلاب و اغذیهٔ کم فضله و خوش گوار دهند مانند گوشت بچهٔ تزرو و دراج و لوه و بچهٔ مرغ بنان گندم سبوس‌دار و ترک خوردن چیزهای معفنه کنند

هزال مفرط

یعنی لاغری بسیار و اسباب این نه گونه است یکی قلت غذا که مادهٔ فربهی است و عدم وصول بدل ما بتحلل پس بدن بکاهد دوم کثرت تناول غذای لطیف که از آن در بدن خون رقیق تولد کند و از غایت رقت زودتر و بیشتر تحلیل یابد و بدن بهره نیابد سوم اقتصار بر طعامیکه از آن خون نیک تولد نکند و طبیعت آن را جزو بدن نسازد چهارم ضعف قوت متصرفه در غذا چون قوت هاضمه یا جاذبهٔ اعضا به سبب فساد مزاج اعضا بنوعی از انواع سوءمزاج و بیشتر این به سبب سوءمزاج بارد بود یا به سبب سکون بسیار و ترک ریاضت که بدان سبب قوت جاذبهٔ اعضا چون خفته گردد و خصوصاً اگر طبیعت را عادت ریاضت و حرکت باشد که قوت جاذبه بمعونت آن غذا را جذب کند چون آن عادت را ترک نمایند غذا را جذب نکند پنجم آن‌که طبیعت خون را که در بدن پیدا شود کاره باشد به سبب امریکه خون را به سوی فساد متغیر گرداند و بباعث آن طبیعت از آن بغض نماید و خون صفراوی کاره تر از رطب مائی بود ششم آن‌که در احشا آفتی باشد چنان چه در جگر یا در ماساریقا سده افتد و بدان سبب غذا به اعضا چنان چه باید نافذ نگردد یا طحال بزرگ شود و با جگر مزاحمت کند و خون بسیار از آن بخود کشد تا بهرهٔ اعضا ببدن نرسد یا از جگر سودا جذب ننماید و بدان سبب و به سبب ضدیت سپرز با جگر قوت جگر را نیز سُست نماید و مزاج او فاسد شود و در توزیع غذا فتوری رد نماید هفتم آن‌که کرم دراز و حب‌القرع در معده و امعا متولد شود و از طعامها هرچه خورده شود غذای خود سازد و بدان سبب اعضا را نصیب تام نرسد هشتم تنگی مسام و منافذ غذا به سبب انسداد آن از اخلاط و انطباق آن از اکتناز که سرما و گرمای مفرط این فعل کند یا دوام رباط مسدد مسام و مجاری پس غذا در آن منجذب نشود و گل خوردن و غلبهٔ خشکی از اسباب آن باشد نهم کثرت تحلل پس آنچه از غذای به سوی اعضا منجذب شود ثابت نماند بلکه متفرق گردد چنان چه به سبب گشادگی مسام و از ریاضات سریعهٔ و هموم و غموم و کثرت جماع و امراض محلله عارض شود و تشخیص هر یک از این اسباب مذکوره وجود آن سبب است **و بدانند** ابدانی که در زمانهٔ اندک لاغر شود فربهی به سوی ایشان در زمانهٔ اندک عود کند و آنآن‌که در زمانهٔ دراز لاغر شوند بمدارا بحال فربهی باز آیند و در زمانهٔ دراز به سبب ضعف قوت آنها از استعمال غذای کثیر

و عدم قدرت تصرف در آن و قابل‌ترین ابدان برای تسمین آن است که جلد آنها سست و قابلتر برای تمدید باشد و از آنچه انسان را محتاج بنفرت از لاغری گرداند آن ضعف است به سبب شدت انفعال از گرمی و سردی و از مصادمات و مصاکات اشیای صلب و از انفعالات نفسانی مثل غم و هم و غضب و از تعب و بیداری و از استفراغ و جماع و ایضاً غذای او در رگهای او محتبس شود و نافذ نگردد پس عفونت پذیرد و فربهی را نیز مضرتهاست که مذکور گردد و فربهی معتدل چون مفرط نگردد مذموم نیست مادام که فربهی ضرر خود پیدا نکند مکروه بنود زیرا که حیات بحرارت و رطوبت است لیکن واجب است که احتیاط این نیز کنند و طریق افراط را مکروه دارند و اگرچه آفت ظاهر نشود **انطاکی** گوید که هزار در اهل اقلیم اول و ثانی غالباً جبلی بود مثل سمن در اقلیم ششم و هفتم به عده آن یا مزاجی باشد مثل آن‌که نزد استیلای مرهٔ صفرا و مرهٔ سودا بود و یا یکی از آن هر دو و اگرچه بلا احتراق باشد و یا عارضی باشد و اسباب موجبهٔ آن بسیار است یا غذائی بود و آن سه قسم است یکی قلت آن دوم لطافت آن مع وسعت عروق سوم رداءت آن که برای اخلاف و تشبیه صالح نبود و یا بدنی مثل ضعف اعضا و قصور قوای آنها از جذب غذا به سوی آنها و یا نفسانی باشد و اعظم آنها هم است پس غم پس اهتمام به مثل سیاسات ملکیه و مناظرات علمیه و تحصیل مثل اموال و یا خارج از هر سه اسباب مذکوره مثل افراط در ریاضت و مثل حد او از صناعات محلله و از این قبیل است وجود دیدان به عده هزال یا طبیعی است و علامتش قدرت بر جماع است و نشاط و صحت اعضا و امتلای عروق و یا مرضیست و علامتش سقوط قوتها و جفاف و رقت شعر است و موجبات هزال مطلقاً در بحث سمن مفرط مذکور گردد **علاج** اولاً ازالهٔ سبب مهزل کنند بدان چه در مقام هر واحد مسطور است که بعد از زوال سبب اشربه و ادویه و اغذیهٔ مسمنه استعمال نمایند به حسب حاجت و جهت جذب غذا به اطراف و ظاهر بدن بحمام رفتن و به آب گرم بدن شستن نفع دارد و بعد استحمام روغن‌های مرطبه قلیل المقدار بمالند و در این باب جامهای گرم نطیف پوشیدن و به آرام و سکون کوشیدن و عطریات بوئیدن و بعیش و بازی گذرانیدن و با معشوقهٔ دلربا یکجا خوابیدن به شرط قلت جماع اثر نمام دارد و کثرت تغذیه و استعمال ماءالجبن و

ماءاللحم و اکل فواکه و خواب معتدل و اختیار ریاضت قلیل بر سبیل تفرج و معجون لبوب و حلویات و شیر و برنج و شکر همه مسمن است و از اغذیهٔ که مخصوص به این کار است هریسه و حلیم و کله و پایچه و گوشت طیور مسمنه چون ماکیان و بط و کبک کباب ساخته و نان سمید و امثال آن هرچه مرطب و مغلظ و جیدالکیموس است و در تناول اغذیه رعایت هضم واجب دانند در این صورت گوشت بره و بزغاله بهترین اغذیه است که ثقل ندارد و بدن فربه می‌سازد و تکثیر غذا بغایت موثر است به شرط هضم بالجمله چه در دوا چه در غذا رعایت معده ضروری دانند و به حسب احتمال او ادویه و اغذیه استعمال فرمایند **ذکر ادویهٔ مفرده و مرکبه** که بدن را فربه کند چون زن حجر بقر از ثمن درم تا ربع بجلاب و بشربت سیب هر صبح و زیادتی نور قمر قبل دخول حمام بخورد و بعد خروج از حمام شوربای ماکیان یا شوربای لحم گوسفند بنوشند بنوشد تسمین نیک کند و مجرب سویدیست و شرب به آبی که نخود در آن تر کرده باشند نیز در تسمین بدن مجرب اوست و کذا نوشیدن آب آهن و کذا شیر زنان مجرب خود نوشته و گوید که بگیرند بیخ نفل و فعلهای کوچک کنند و یا بکوبند در دیگ انداخته از آب پر نمایند و در ته دیگ دیگر سوراخ باریک بسیار کرده بر دهن دیگ اول نهند و به آرد و موی هر دو را وصل کنند و بگیرند مویز و در دیگ ثانی یعنی سوراخ دار انداخته سر آن نیز به آرد و موی بند کنند و زیر دیگ اول آتش معتدل نمایند تا آن‌که آب فانی شود پس مویز گرفته خشک کرده هر روز یک مویز بخورند که در تسمین تجربه کرده‌ام و ایضاً از تجارب خود نوشته که دوای مسمن از اول ماه تا چهارده روز در زیادت تور هلال استعمال کنند که بزودی فربه گرداند و دوایی که برای فربهی شخصی مرتب سازند واجب است که در خوردن اندک یا بسیار از آن کسی دیگر را شریک نگردانند بلکه هر کسیکه بر اسم او مرتب سازند آن را بخورد و بخیل که آن روئیدگی است و در قروح می‌روید و اکثر برگ او سه عدد می‌باشد آن را کوفته آب او بیفشرند و هرکه ارادهٔ فربهی کند صد درم از آن آب با یک و نیم اوقیه شکر عراقی بخورد که اسهال خوب می‌آرد و عقب آن فربهی نیک پدید آید و بوی این روئیدگی مثل بوی خیار می‌باشد و مجرب اوست و شیر گاو تازه و شیر بز تازه و لبا و شیر گوسفند و امتصاص انار شیرین بعد طعام و خوردن

نان سفید تازه و خوردن مویز و کذا پوست جو به شکر و کنجد مقشر به شکر به مرات کثیر و اختلاط آب سبوس گندم در ادویه فربهی و خوردن بوزیدان در حریره و در سفوفات مسمنه و کذا حب قلقل و کذا مسکه و مالش آن و کذا کرسنه بریان سوده به عسل آمیخته هر روز به قدر جوزه و کذا بیخ یبروج تا نیمدرم و کذا قمح و کذا مغز حب‌المحلب و کذا سنبل هندی و کذا صمغ بادام و کذا حی‌العالم با مصطکی و انیسون آمیخته و کذا فوه بصمغ و کذا ترنجبین بدن اطفال را و کذا انزروت با خربزه بعد خروج حمام و کذا سخالهٔ طلا و کذا شقاقل و کذا سمید گندم و نشاسته به شیر تازه پخته و کذا لعبت بربری و کذا دارفلفل و کذا بلوط و کذا مویز و کتیرا و کذا حلبه به آرد گندم پخته و کذا سورنجان و کذا مقل مکی و کذا ابریشم و کذا قنطوریون دقیق چون استفراغ بدن بدان نمایند و کذا لحم درل و شحم آن و کذا هلیون و کذا موز و کذا غبیر او کذا صمغ عربی و کذا کتیرا و کذا کرم قز خشک سوده سه درم با حریره آمیخته و کذا تخم شاهسفرم و کذا بسدد کذا تخم بادرنجبویه و کذا پوست گندم و کذا حب بطم و کذا روغن خشخاش هر واحد مسمن بدن است و به قول ملکی و غیره اگر تودری را در آب یکشبانه روز تر کنند به عده در خرقهٔ کتان بسته در آرد گندم نهاده نان او در قرن بپزند بعد از آن برآورده و باریک سائیده با آرد سفید و شکر پخت بخورند فربه گرداند و به قول اسرائیلی اگر نقوع عذبه هفت روز بنوشند به عده قرص مبرد مستعمل و ورق استعمال کنند به عده دوغ گاو تازه روز بنوشند بعد از آن دوغ گاو بنان سفید خشککوفته بیست روز بخورند بدن را فربه و لون را حسین گرداند و به قول **رازی** برنج به شیر تازه پخته به شکر خوردن بدن را فربه کند و به قول **ابن ماسویه** آرد باقلا و آرد نخود به شیر گوسپند پخته به شکر خوردن مسمن بدن است و به قول هرمس آرد سفید بشحم یا الیه آمیخته ماکیان را بخورانند تا خوب فربه شود به عده ذبح کرده سر او بریان کرده بخورند و بگیرند چربی او و گداخته پوست و شکر بدان آمیخته ماکیان بخورند و روغن آن بنوشند و دیگری را شریک در این نسازند خوب فربه گرداند و به قول مداینی اگر خصیه بز نر در تنور خشک کنند تا مثل سویق بماند و سائیده آرد عدس سفید ده چندان آن بیامیزند و همه را در روغن گاو بپزند و در آن اندکی نانخواه آمیخته هر روز

پنج درم بخورند به سرعت فربه گرداند و اگر زرشک و تخم کاسنی کوفته هر واحد پنج دروم عذبه کوفته ده درم همه را در آب گرم یک شبانه روز تر کنند و صبح صاف کرده با یک اوقیه شکر عراقی چهل روز متواتر بنوشند فربه کند و از مجربات ابن‌علی است و اگر حرمل را در آب تر کنند و در آن آب گندم تر نمایند و آن گندم را بماکیان بخورانند و بعد فراغ گندم ماکیان را ذبح کرده بخورند زود فربه کند و به قول **شریف** اگر ماکیان را کرمی که از قز جدا شود بخورانند تا فربه شود پس آن را ذبح کرده بخورند خوب فربه شوند و جبریل عوض کردم قز خورانیدن چربی مرغابی به آرد سرشته بماکیان نوشته **حریره** مسمن بدن نخود و سفید در شیر تر کنند تا شیر را جذب کند پس خشک سازند و بیست درم یا ده درم از آن بگیرند و برنج و کشک جو و گندم هر یک دو درم و نان میده خشک ده درم همه را کوفته بیخته در شیر بپزند حریره مانند و بقند شیرین کرده میل نمایند در چند روز نفع کند **دوایی که** برای تسمین از مجربات اوستاد مرحوم است مغز بادام نشاسته کتیرا شکر سفید مساوی کوفته بیخته به قدر یک توله بخورند به عده شیر گاو که در آن ثعلب مصری و نارجیل جوشانیده باشند بنوشند **ایضاً** از تکمله هندی اسگند کنجد سیاه مقشر هر دو برابر بکوبند و قند سیاه برابر هر دو آمیزند و قدری ادرک نیز یار کنند و تا ده درم هر روز بخورند و بعضی موصلی بجای کنجد آمیخته و با شکر سفوف کرده نه درم با شیر گاؤ می‌خورند **روغن متسمن** تالیف حکیم مادالدین محمود بیخ بنفشه دو درم مغز پسته مغز حب‌السمنه مغز پنبه دانه مغز بادام شیرین هر یک سه درم مغز فندق مغز انجلک مغز هند یا نه هر یک چهار درم مغز چلغوزه مغز حب الزم مغز تخم خیارین مغز تخم کدو کتیرا هر یک هفت درم چوب چینی ده درم موم کافوری پنجاه درم روغن دنبه تازه صد درم علی الرسم مرتب سازندو بعد رفتن در حمام کشیدن کیسۀ آن بر بدن در زمانیکه هنوز حرارت حمام باقی بمالند و بدن را از پارچۀ پشمی پوشیده دارند **سفوف** مسمن اسگند موصلی سیاه موصلی سفید هر سه مساوی در ده چند شیر گاو بپزند چون شیر جذب شود خشک نموده سفوف سازند و شکر برابر آمیخته هفت درم با شیر ماده گاؤ خورده باشند **معجون مسمن** که در تسمین بدن مجرب نوشته تودریین تخم خشخاش سفید هر یک پنج درم

حب‌المحلب زنجبیل قرفه دارچینی شقاقل هر یک سه درم حب‌السمنه بوزیدان جوز جندم حب القلقل مقشر هر یک یک درم زعفران مغز نارجیل مغز بادام مغز پسته مغز فندق مغز گروگان مغز چیغوزه هر یک هفت درم ادویه کوفته بیخته با سه چند همه عسل مصفی مقوم به سرشند و در آخر اندکی عنبر اشهب و مشک تبتی اضافه نماید و این دوا مقوی باه نیزست **مسمن** عجیب‌الفعل در تسمین از حکیم علی بگیرند مغز بادام شیرین و جوز هندی فائق و مغز فندق و مغز پسته و جوز جندم مساوی و گاهی هم وزن یک جزو نشاسته و نیم وزن یک جزو کتیرا اضافه کرده می‌شود همه را خوب سائیده دو چند همه شکر سفید فائق آمیخته بار دیگر بسایند و از جمله به قدر ده درم یا کم و زیاده حسب مزاج گرفته با یک رطل شیر تازه جوش خفیف داده بنوشند هر روز یک مرتبه یا دو مرتبه و تا چهل روز بر این مواظبت نمایند که این هزال زائل کند و بسهولت فربه گرداند و اثر او در بیست روز ظاهر شود **ایضاً** بگیرند عناب و مویز و هر دو را در آب نیک بخیسانند پس افشرده صاف کرده بپزند به عده مغز بادام و خشخاش سفید و مغز تخم کدو و صمغ عربی همه بریان کرده سوده اندازند و باز اندکی بجوشانند و روغن بنفشه و روغن ماکیان فربه آمیزند و بجوشانند تا همچون حلوا شود پس گلاب بر آن پاشند و بجنبانند تا روغن جدا شود آن حلو بخورند و آن روغن بر بدن مالند و بعضی روغن را جدا نمی‌کنند و صرف آن را می‌خورانند **اقوال اکابر** شیح می‌فرماید واجب است که نظر کنند که کدام سبب در هزال مریض از اسباب هزال است پس علاج و ازالهٔ او کرده شود مثلاً اگر غذا غیر مولد خون غلیظ قوی باشد آنچه مولد او باشد اختیار نمایند و اقتصار نکنند بر غذائیکه خون محمود فقط پیدا کند چه گاهی رقیق سریع‌التحلل پیدا شود و اگر قوت جاذبه در اعضا کسلان باشد تحریک و تقویت او نمایند و نگاه بسوءمزاج کنند اگر باشد تبدیل او نمایند و مالش بدن بعد بیدرای از خواب از منبهات قوت جاذبه است و گاهی احتیاج بمنع غذا از جانب دیگر و جذب او به جانب مهزول افتد چون هر دو جانب مختلف باشند مثل آن‌که یکدست لاغر بود و دیگر فربه پس احتیاج شود به بستن فربه مبتدی از اسفل بستنی غیر شدیدالایلام بلکه به قدریکه مجاری را تنگ کند و غذا از نفوذ منع نماید و به موضع قسمت رجوع کند و به جانب

دیگر جذاب شود و جاذبه بمالش تنبیه یابد و خصوصاً به روغن مثل زیت به اندک موم گرم کرده بدلک غیر مجفف و هرگاه فصو ملتهب شود ترک نمایند بعد از آن اعاده کنند هرگاه ساکن شود و اگر منافذ منسد باشد بگشایند و اگر بدن شدیدالاکتناز بود و بدانسبب مسام منسد باشد بترطیب ارخای آن نمایند و اسخان بمسخنات از متناولات و حرکات بدنی و نفسانی کنند اگر سردی تخفیف از کرده باشد و تبرید و ترطیب اگر حرکرزد لرز باشد و بهترین چیزی که بدان تسخین عضو غیرقابل فربهی به سبب سردی کنند آن است که دلک نمایند پس بر آن دوای محمر نهند و اگر سبب هزال طحال باشد معالجه طحال کنند و اگر هزال به سبب دیدن باشد قتل و اخراج آن همه کنند بدان چه در باب آن مذکور شد و آسایش و تنعم و بستر نرم و سکون در سایهٔ و نشاط و تعطیر و نوشیدن آب سرد اختیار کنند که این قوت طبیعی را بسیار قوی کند پس تصرف او در تغذیه و دفع فضول نیک گردد این مبدأ اسباب فربهی است و از مسمنات خوردن شراب غلیظ و طعام جیدالکیموس قوی مولد خون متین است چون هضم شود مثل هرائس و جوزابات و برنج به شیر و گوشت بریان به سبب آن‌که در آن از قوت لحم محتبس بود گوشت سخت پیدا کند و اما لحم مطبوخ گوشت سُست منفش غیرثابت پیدا نماید و گوشت بط فربه و گوشت ماکیان همچنین و گوشت کبک در این باب بلیغ النفع است و همچنین لبوب به شکر و حمام بعد طعام شدیدالجذب برای غذا به سوی بدن و مسمن است لیکن صاحب او در مرض حدوث سدد در جگر او بود خصوصاً چون طعام او طعام صاحبان طالب فربهی باشد و کذلک سنگ گرده و مثانه کثرت نماید هر کسیکه این سزاوار بود و اولی کسانیکه این سدد و سنگ ایشان را کثرت نماید کسی است که در خلقت تنگ عروق باشد و هرکس چنین نیست و ایشان چون ثقل در جانب راست یعنی زیر پهلو احساس نمایند مفتحات سدد کبد معروف بنوشند و قبل طعام ایشان کبر به سرکه و عسل و سکنجبین بزوری بیاشامند تا آن‌که ثقل زائل شود و بهتر حمام آن است که بر هضم اول باشد و طعام منحدر شده باشد و با وجود این خوردن طعام عقب خروج از حمام بلافصل از اسباب فربهی است و بهتر مسمن حمام است برای اکثر مردم و خصوصاً کسانی که ایشان در حال مثل زبول باشند و باید که استحکام بر اول هضم باشد اعنی چون طعام از معده منحدر شده باشد مگر در اشیا به اعیانها و برای حار مزاجان دوغ مرتب از رائب

غیرترش دهند و از حیلهای تسمین حبس خون بر عضو است به بستن عضوی که مقابل او در جانب دیگر باشد چنان چه سابق ذکر آن کردیم و زیر عضو ببندند از جائیکه غذای به سوی آن می‌آید چون فربه باشد یا فربهی او غیرمطلوب بود مثل ساعد چون لاغر بود و کف سلیم باشد پس نزد رسخ بربندند و یا عضد چون لاغر باشد و کف و ساعد سالم بود پس نزدیک مرفق از اعلی ساعد بربندند و از مسمنات آن است که تعلق بریاضت دارد و آن هر ریاضت لین بطی است و همه این معتدل باشد بعد از آن سریع خشن قلیل معتدل در صلابت و لین و خصوصاً دلک چنان چه بیان کرده شد تا آن‌که جلد سُرخ گردد و بعد از آن ریاضت به اعتدال کنند و استحمام قصیر نمایند پس مسح بدن او کنند و مالش بدلک یابس نمایند به عده استعمال لطوخات مسمنه کنند و اکثر آن روغن‌های شیرین بود به اندکی موم اگر احتیاج این باشد به سبب کثرت تحلیل بدن و تبدیل آب و هوا از بزرگترین چیزی است که رعایت آن واجب بود چه گاهی هزال به سبب اینها باشد و از مسمنات لطوخات است که بعد تحریکات اعضا و تحمیرات آنها استعمال کرده می‌شود مثل زفت تنها اگر بسیار سائل بود یا در روغنی گداخته به قدریکه آن را سائل گرداند برای لطخ و گاهی تنها که قریب از آتش کنند بر جلد استعمال می‌کنند تا آن‌که بگدازد به عده بچسپانند و بردارند چون سرد شود که این جذب غذا به سوی عضو کند و در آن حبس او نماید وقوت جاذبه را تنبیه کند و سردی را زائل گرداند و اگر به سبب ضعف قوت یا انسداد مسام در جلد باشد و آن را لزوجت و شخونت دهد و مسام بر آن مسدود سازد پس تنبیه قوت جاذبه کند و هر قدر که جزوی از عضو مستحیل شود باقی ماند و تحلیل نشود و واجب است که در تابستان یک مرتبه در روزیکه استعمال کنند استعمال نمایند و در زمستان دو مرتبه و نظر کنند در گرفتن او از عضو و ترک بر آن به سرعت که آن را سُرخ گرداند بنفخ آن او را یا بطوء آن پس اگر در این سرعت در ترک او بر آن مبالغه نکنند بلکه به سرعت آن را بردارند بلکه گاهی کفایت کند که آن را بردارند هرگاه بچپسانند گرم و آن سرد گردد و گاهی نفع کند تقدیم دلک سریع خشن صلب بر زفت به عده طلا کنند و یا بشاخ خیزران بزنند مستوی و خصوصاً به روغن چرب کرده بضربات تا آن‌که سرخ گردد و منتفخ شود بعد از آن توقف کنند بهر آن‌که به ادنی در دلک و ضرب تحلیل کند به عده زفت بر آتش به اعتدال گرم کرده بچسپانند پس هرگاه منجمد

شود و سرد گردد دفعةً بردارند و بهتر آن است که قبول زفت بر آن مائل بحرارت و اندک لذع بریزند به عده زفت به‌کار برند و آبهای کبریتی و قیری نیز جذاب غذا به سوی ظاهر است **جالینوس** گفته دیدم که نحاسی به این تدبیر غلام لاغر را نهاد و عجز را فربه ساخت پس سرین او در مدت اندک فربه گردید و کسیکه کراهت از زفت کند بدل او روغنی از روغن‌های مسدده به اندک حرارت استعمال نمایند و اگر آب سرد استعمال کنند و احتمال او بر همه بدن یا بر عضو کند عمل آرند و بهتر اوقات برای این وقت برداشتن لطوخ در مجذوب است پس قریب است که قوت احالهٔ او بخون گرداند و واجب نیست که از علاج بگریزند چون طول کند و فائده نشود بلکه لازم است که مواظبت بر آن نمایند بخرقها و ریختن آب گرم پس بدلک از دست پس زفت و گاهی احتیاج جذب خون بغیر دلک به ادویهٔ محمره مثل عاقرقرحا و کبریت و مثل ثافسیا افتد و از اعضا بعضی اعضائیست که در تسمین آنها احتیاج بغذا زیاده‌تر از معتاد افتد زیرا که بیشتر از معتاد از آن بتحلیل رود و آن محتاج برای سمن به سوی فضل باقی باشد لاسیما که دلک تحلیل کند **و اکنون** وارد میک و نیم ادویهٔ متناوله و حقنها را و اما ادویهٔ متناولهٔ پس غرض در آن از قوای ادویهٔ هضم و حبس غذا در معده و در امعا اندک بقوت ماسکه است و تنفیذ او در عروق و به سوی جهات کبد و این فعل مدرات معتدله کنند و خصوصاً چون در طعام و بعد آن بمدت اندک آن را بنوشند بعد از آن احتیاج شود به اجماد او در عضو و این فعل ادویهٔ مبرده و مخدره کند مثل بیخ و مانند آن و ادویهٔ بالخاصیت و آن اصل قولیست و از انجمله برای معتدل مزاجان این است که بگیرند مغز بادام و فنق مقشر و حبۀالخضرا و پسته و شهدانج و حب‌الصنوبر کبار و به عسل سرشته بنادق به قدر جوز سازند و هر روز از آن پنج جوزات تا ده عدد بخورند و بالایش شراب بنوشند که این تسمین و تحسین لون و تقویت باه کند **ایضاً** دوای جید مسمن و محسن لون بگیرند یک مکوک آرد سمید و پنج اوقیه انزروت و به روغن گاو هر دو را لت کنند و از آن اقراص ساخته صبح و وقت خواب بخورند و یا بگیرند بادام و بندق مقشر و حبۀالخضرا و کنجد و خشخاش مساوی کسیلا نصف یک جزو فانیذ هم وزن جمله هر صبح و وقت خواب تا بیست درم به طریق سفوف بخورند **ایضاً** از کندی بگیرند ربع کیلجه از

خروع مقشر و باریک بسایند و بر آن دو رطل شیر تازه انداخته به آرد گندم به قدر حاجت به سرشند و از آن اقراص طولانی یا مثل قرص نان کثیف مدحج کوچک از بیخ پرشرط زده تا سوراخ شود بسازند هر قرص به قدر اوقیه یا نصف و نان بپزند و خشک کنند و هر روز دو قرص سوده بخورند **تدبیر جید** برای هزال حادث به سبب خوردن گل و سدد نواحی جگر و زردی رنگ بگیرند مویزجید و بر آن چهار وزن آن آب اندازند و بپزند تا بنصف رسد و بر هر قفیز مویز دو رطل خبث‌الحدید و یک کف نانخواه و یک کف شکر و یک کف صعتر اندازند و چون در دو سه روز بجوش آید صاف کنند و بر ناشتا مقدار نیم رطل از آن بنوشند و بعد سه ساعت نان بکامخ کبر و گندنا بخورند و بالای آن بینند قوی به قدر یک رطل بنوشند بعد از آن چون هفت ساعت بر آن بگذرد گوشت فربه بخورند و بینند تند تا سه رطل بیاشامند که این در قوی مزاجان از مهزولان فعل عجیب کند و رنگ نیکو گرداند و یا بگیرند کتیرا و تخم خشخاش و جوز جندم و به همنین و کبر و کهربا و زرنباد و مغاث هر واحد سه درم و نیم و کوفته در روغن گاو بریان کنند و بوزن دو من پوست گندم بر آن اندازند و هر روز از جمله تا سی درم بگیرند و از آن حریره به شیر و روغن و شکر ساخته بنوشند و بعد آن استحمام خفیف نمایند و یا بگیرند مغاث پنجاه درم و خربق بیست درم و کتیرا چهل درم و زرنباد سی درم و کوفته بیخته بگیرند مثل ثلث همه نان سمید و نیز مثل ثلث آن بادام مقشر و ایضاً مثل ثلث آن شکر سلیمانی و از آن هر روز بوزن بیست درم در شیر گوسفند و افشرده انگور هر واحد یک رطل بگیرند و از آن حریره ساخته بنوشند **و مفرد مسمنات معتدله** لبوب است و آردها و گوزگندم و کسیلا خصوصاً با پوست که آن با وجود این نفع نفخ پوست بشکند و حب السمنه لیکن این در معده تا دیر می‌ماند و مغاث و زرنباد و به همنین و جمیع ادویهٔ محرک منی مثل بلبوس و گندنا و کرسنه و لوبیا و از ادویهٔ که قریب خواص است این است که بچهٔ مگس عسل و خشک کرده بسایند و اندک از آن به سویق آمیخته بنوشند و از این قبیل برای محرورین از تدبیر جید این است که بگیرند دوغ جغرات شیرین که جمود او به شدت نباشد و نه ترش بود و دهنیت او دور کنند تا نافذتر و خفیف‌تر گردد پس مهزول آن را نیم رطل بنوشد و بر آن سه ساعت توقف کند تا آن هضم

گردد بعد از آن هم وزن او مرتبهٔ دیگر بنوشند و تا عشا طعام نخورد و غذای او بچهٔ ماکیان فربه باشد و اگر متحمل شرب شراب رقیق ابیض بود بنوشد و اگر قبل عشا بر این استحمام نماید و قدح بیند رقیق صاف بنوشد بعد از آن خارج شود و طعام شب بخورد بهتر باشد دیگر بگیرند نخود در شیرگاو یکشبانه روز بخیسانند و اگر تجدید شیر بر آن کنند و اکثر از این در آن بپرورند جائز بود و بگیرند برنج شسته سفید و تخم خشخاش کوفته و گندم و جو جریش هر واحد سی درم و نان میده خشک و شکر سفید هر واحد سی درم بادام مقشر پنجاه درم و همه را جمع کرده و هر روز سی درم از آن به شیر تازه و یا روغن گاو بپزند و بنوشند و بعد آن در آبزن به قدر تحلل آن استحمام نمایند و یا بگیرند دو رطل شیر تازه و یک رطل آب و به آهستگی بجوشانند تا آب برد دو بر آن یک اوقیه فانیذ و یک اوقیه روغن گاو یا روغن کنجد انداخته یک جوش داده بنوشند و یا بگیرند آرد نخود و باقلا برنج مساوی عدس مقشر خشخاش سفید بنوماش مقشر هر واحد نیم جزو گندم کوفته کنجد مقشر نصف جزو شکر دو جزو و حریره به شیر گوسفند ساخته صبح بنوشند و یا بگیرند بزرالبنج و در آب خوب بجوشانند و از آن آب بقوت صاف نمایند به عده در سایه خشک کنند و در میان آرد سرشته در تنور بر خشت نان بپزند و هرگاه سرخ گردد از آن نان برآورده آن تخم را بسایند و دو مثقال در یک رطل فتیت معمول از کنجد و خشخاش انداخته صبح و شب سه کف از آن بخورند

دوای عجیب

بگیرند بزرالبنج و یکشبانه روز در آب تر کرده بشویند و خشک کرده به روغن گاؤ خوب لت کنند و بریان کنند بمقداری که سائیده شود و بر آن چهار وزن آن بادام مقشر و هم وزن آن جوز و مثل آن شکر اندازند و از آن وقت خواب پنج درم بخورند و ایضاً محرورین را کاکنج و ایضاً اینچنین مردم را باید که طلا بزفت کنندو در هر سه چهار روز یک بار به طریق معلوم و منجملهٔ آن برای مبردوین این قیمحه است بگیرند خربق سفید تودرییین تخم خشخاش هر واحد دو درم بورق حب‌الصنوبر هر واحد سه درم حب السمنه چهار درم سورنجان بزرالبنج عاقرقرحا

خولنجان به همین سفید هر واحد یک درم کسیلا پنج درم گندم سفید یک مکوک و گندم را در شیر تر کنند چندآن‌که بالیده شود پس در سایه خشک کنند و بریان کرده سویق آن بسازند و همه را آمیخته بر آن روغن گاؤ ده قاشق بریزند و از آن هر صبح ده درم و هر شب ده درم بخورند و بالایش شیر بنوشند **دیگر معروف** حرف سفید آرد نخود آرد باقلا نانخواه هر واحد یک جزو کسیلا دو جزو زیرهٔ سیاه و فلفل هر واحد نیم جزو سائیده به آب سرشته نان او در تنور بپزند و خشک کرده با هم چند آن نان میده خشک کرده بیامیزند و هر روز از آن حریره به شیر سازند و یا در شوربای چوزهٔ مرغ فربه داخل کرده قبل طعام بخورند **شراب جید** برای ایشان بگیرند کسیلا پنج درم و در دو رطل شراب خوشبو که در آن ترشی نباشد بگذارند و سه قدح از آن صبح و شام و وقت خواب هر وقت یک قدح بنوشند و اگر اتباع او به سویق کنن نفع بشد و لعبت بربری در سویق ایشان را شدیدالفنع است تسخین و ترطیب آنها کند لیکن آن شدیدالحرارت است و از ایشان اصحاب یبس را معالجه بعلاج فربهی بمرطبات معلومه و تدبیر مدقوقان نمایند بعد از آن تدبیر کسیکه یبس او حرارت آورده باشد به تدبیر محرورین کنند و آن‌که همراه یبس او سردی باشد به تدبیر ارباب دق شیخوخت پردازند **و اما حقنها** پس هر حقنه مسمن کلیه مثل شیر گوسفند و مانند آن نافع و خصوص ا چون در آن اندک بارزد حل کنند و بعضی از آن مرکب است که در باب ضعف باه ذکر کرده‌ام و از آن یک نسخه ذکر می‌کنم بگیرند سر بز فربه و آن را پاک کنند به عده خوب بکوبند و نیم رطل چکتی دنبه و دو رطل شیر با وی وجع نمایند و بگیرند گندم و برنج و نخود مهروسه هر واحد ربع رطل بعد از آن‌که این همه را جمع کنند و در آب مهرا سازند و صاف کنند و آن را آب آن را نیز بر اخلاط دیگر و همه را باز طبخ دهند در تنور تا آن‌که سر نیز مهرا شود و جمله را صاف کنند و از شوربا سه اوقیه بگیرند و از دسومت دو اوقیه و آز آرد بادام و جو هر واحد یک اوقیه بدان حقنه کنند و بر آن خواب نمایند

در تسمین عضو عضو

مثل دست یا پای یا لب یا بینی یا قلفه یا قضیب پس ممکن در این آن است که مختص بدان عضو باشد و این از جهت ماکول و مشروب نیست چه این عام است بدن را بلکه آن از جهت جذب غذا به سوی آن عضو و حبس غذا بر آن و تحویل او بر طبع آن بود و اینچنان چه معلوم کرده‌اند بدلک محمر بخشونت و به ادویهٔ محمره پس بدلک که آن قویتر بود و بریختن آب نیم‌گرم پس طلا کردن بزفت باشد و قومی علق بریه را که آن کرم سرخ است در قوت زفت مقرر کرده‌اند و در ابتدای این باب کیفیت استعمال زفت معلوم کرده‌اند و بر این اعانت می‌کند توجه ماده به سوی آن به بستن راه از آن به سوی غیر آن و یا از مقسم غذای آن به سوی غیر آن و این همه دآن استه‌اند و بعض اعضا مختص به اعمال انداز اعمال حدید مثل لب و گوش و بینی و در غیر این باب مذکور شد و گویند که اگر لب و بینی متقلص باشند باید که وسط آن را بشکافند و جلد را از هر دو جانب بکشند و گوشتیکه در وسط آن باشد و صلب از آن شده باشد قطع کنند که دراز شود و تقلص زائل گردد **جرجانی** می‌نویسد که اول سبب لاغری باید جست و زائل باید کرد مثلاً اگر سبب لاغری خوردن طعامها بود که از آن خون رقیق پیدا شود و یا خوردن طعامها بود که از آن خون بسیار تولد نکند تدبیر را بگردانند و طعامهای مخالف آن باید فرمود و اگر سبب قوت هاضمه باشد تنقیه معده و تقویت آن نمایند چنان چه در مقامش مذکور شده و اگر سبب کسلانی قوت جاذبهٔ اعضا بود حرکت و ریاضت معتدل فرمایند و هر صبح که از خواب بیدار شوند به اعتدال بمالند و حمام و مالش روغن و آب گرم چنان که معلوم است و اگر سبب فساد خون باشد تدبیر موافق کنند و خون را به اطریفل صغیر و مانند آن صاف کنند و اگر سبب بزرگی سپرز بود یا کرم دراز و حب‌القرع علاج آن در جایگاهش مذکور شده و اگر سبب تنگی منفذها بود حمام و مالش روغن و آبزن فرمایند و عرق آورند و اگر سبب گشاده شدن مسام بود اسباب آن زائل باید کرد و در آب سرد باید نشست و باید دآن است که نشاط و خوشدلی و کامرانی و جامعهٔ نرم و عطرهای موافق و گوشت برهٔ بریان و مغزها چون مغز بادام و فندق و پسته و جوزهندی با شکر و نیشکر همه فربه کننده است و از هریسه و گوشت بریان و گوشت کبک گوشت سخت پیدا شود و محرور را گوشت بزغاله و مرغ خانگی فربه

و برهٔ شیرمست و چوذاب نان با شکر و نیشکر و پنیر تازه‌تر و دوغ خاصهٔ که نان در آن ثرید کنند و کاهو و برنج و انگور سفید و بادام تر با شکر موافق بود و از گوشت خشک کرده و طعامهای شور و نیز و تلخ و از ترشی‌ها پرهیز باید کرد و اگر چیزی تیز و ترش و شور آرزو کنند آن مقدار باید که طبع را خوش کند و معجون مسمن که در قول شیخ گذشت هر بامداد بخورند و اگر کسی شراب خوار باشد بعد آن اندکی بخورد **صفت** حریرهٔ معتدل نخود سفید در شیر گاو تر کنند تا شیر را جذب کند و خشک کنند یک جزو از این نخود و یک جزو کشک جو و یک جزو نان میده خشک کرده و نیم جزو کشک گندم و سه جزو شکر اول نخود و کشک جو و گندم بپزند و اندکی زیره افکنند چون پخته شود نان خشک کوفته و شکر اندازند و مقداری شیر تازه انداخته بجوشانند تا قوام گیرد بخورند و پیش از آن‌که حریره خورند او را نیک بمالند چندآن‌که اندامها سرخ شود و اگر یک جزو خشخاش و دو جزو مغز بادام مقشر کوفته افزایند صواب بود **صفت** جوارش فربه کنند به همن سُرخ و زراوند و کسیلا و حبهٔالخضرا و تودری سرخ و زرد و شهدانج و شونیز و پسته و پوست نخود و مغز بادام مقشر و کنجد مقشر برابر همه را بکوبند و چند حلبهٔ مغسول و بریان کرده سوده به آن بیامیزند و به روغن چرب کنند و بمالند و به عسل به سرشند شربتی زنان را به قدر جوز با شیر تازه و مردان را به قدر بیضهٔ مرغ به آب گرم

در فربه کردن عضو واحد

این بیشتر بمالیدن و طلا کردن بود و باشد که حیله سازند که عضو فربه را لاغر نمایند یا هر دو به یک حال کنند و این چنان بود که مثلاً یک دست فربه بود و دیگر دست لاغر آن دست فربه را اول عصا بپیچند چنان که از سر دست آغاز کنند و تا زیربغل همواره پیچند نه بسیار سخت لیکن چنان که غذا باز دارد تا در آن دست گذر نیابد پس آن غذا بدیگر دست بمالیدن و طلا کردن خاصه به روغن زیت و به اندکی موم گرم کرده و مالیدن معتدل باید و هرگاه عضو گرم شود مالش موقوف کنند و چون ساکن شود باز مالیدن شروع کنند تا بدین طریق غذا از آن یکدست بازگردد و بدین دست آید و اگر مزاج سرد بود زفت رومی طلا کنند پس از آن‌که عضو را به آب گرم

بشویند و بمالیدن گرم کنند و غذ ا بدو کشند و بعضی زفت را بر آتش دارند تا نرم شود و بر پوست تازه مالند و گرم کنند و بر آن موضع نهند که می‌باید و چون سرد شود بردارند و نگاه کنند اگر عضو زود سُرخ می‌شود زودتر بردارند و اگر دیرتر سُرخ شود زود برندارند و باقی همان است که در قول شیخ مسطور شد **ابن الیاس** گوید که علاجش منع اسباب موجبهٔ آن است و تناول اغذیهٔ مقوی جیدالکیموس مرتب مثل هریسه و حریره و عصیده و اغذیهٔ چرب و حلوای کثیرالغذا و لزوم خواب و راحت و خوابگاه بارد رطب و حمام بعد طعام و مالش به روغن بعد ریختن آب گرم بر بدن تا غذا به سوی اطراف منجذب گردد و قبل غذا حرکت بمشی طویل آهسته و پوشیدن جامهای نرم و ترک جماع به الکل و اجتناب از حموضات و حرکات سریعه و ملازمت لهو و سرور و استماع غنای لطیف و مالش بدن هر روز قبل طعام تا سُرخ گردد و خوردن طعام در روز دو مرتبه از آنچه فربه کند از حبوب گندم و برنج و باقلا چون در شیر تازه بجوشانند با شکر و بادام و فندق و پسته چون به شکر بخورند و آنچه بدن را بسیار فربه کند لحوم حملان و ماکیان و بیضهٔ جوش کرده و جوذاب و اسفیدباجات کم توابل و کم کردن فصد و اسهال و قلت مصابرت برجوع و عطش و ترک جلوس و مشی در آفتاب و تناول انگور شیرین پخته و انجیر تر است **سمنهٔ جید** که بدن را فربه کند آرد برنج آرد باقلا آرد نخود کعک کوفته جمع کردن به شیر و شکر حریره ساخته هر روز بخورند و بعد آن در حمام داخل شوند **سمنهٔ دیگر** جید بادام مقشر خشخاش سفید مغز چلغوزه حبهٔالخضرا روغن گاؤ مساوی شکر سفید کوفته به روغن لت کرده به شکر مقوم به آب به سرشند شربت پانزده درم صبح و شب

سمنهٔ عجیبه

که بدن را بزوری فربه کند بگیرند نخود پانزده درم و در شیر تازه یک شبانه روز تر کنند و خشک نمایند برنج مغسول و گندم و جو هر دو مقشر هر واحد سیزده درم بادام مقشر تخم خشخاش آرد میده هر واحد پانزده درم شکر سفید یک نیم رطل همه را کوفته بیخته هر روز از آن سی درم گرفته با شیر تازه پخته بنوشند **خجندی** گوید که علاجش به ازالهٔ غموم و هموم کثیر و ترک ریاضت بسیار و تعب و خوردن حلاوات وسمهٔ کثیرالغذا به نشاسته و

لبوب و مالش به قیروطیات ساذجه بعد استحمام به آب گرم شیرین و مالش اعضا قبل طعام هر روز تا آن‌که سُرخ گردد و خوردن مسکه به شکر و ماهی تازه رضراضی غیرمالحه و از فواکه خرپزهٔ شیرین و نارجیل و بادام و جوز پسته و بندق باید کرد **سمنهٔ جید** بادام مقشر بندق خشخاش مغز چلغوزه حب‌السمنه حبهٔ‌الخضرا هر واحد یک جزو به روغن گاؤ تازه لت کرده بجلاب به سرشند و صبح و شب پنج درم بخورند **دیگر جید** تخم کدوی مقشر سوده یک جزو آرد گندم پاک دو جزو آرد برنج دو جزو با شیر گاؤ خوب به سرشند و اقراص دقیق ساخته نان بپزند به عده هر صبح یک اوقیه بگیرند و سائیده با شیر و شکر به طریق سفوف بخرند به عده در حمام داخل شوند **سفوف مسمن** کهربا مغاث به همن سفید زرنباد جوز جندم خشخاش سفید هر یک هفت درم کوفته بیخته به روغن گاو بریان نمایند و با شش صد درم پوست گندم بیامیزند و هر روز ده درم با شکر و بادام بخورند **معجون مسمن** گویند که بهتر از این در این باب مشهود نگشته تودری سُرخ تخم خشخاش سفید هر یک پنج درم حب السمنه بوزیدان جوزجندم حب قلقل هر واحد یک درم زعفران یک درم مغز بادام مقشر مغز بندق مقشر نارجیل هر یک ده استار آرد برنج یک من عسل کف گرته دو من شکر سفید فانیذ هر یک یک من کتیرا نیم من روغن کنجد یک رطل آرد باقلا آرد نخود هر یک ده استار فانیذ و شکر را کوفته با عسل آمیخته بر آتش نهند تا مخلوط گردد به عده ادویه کوفته بیخته بر آن اندازند و زعفران در گلاب حل کرده با شکر در پاتیله به آتش ملایم بپزند و بر آن روغن اندک اندک انداخته کفچه زنند تا مثل حلوا گردد به عده به اجزای اول آمیزند و هر روز پنج درم بخورند و بعد آن استحمام نمایند و در نسخهٔ دیگر تودری سفید پنج درم حب‌المحلب زنجبیل قرفه دارچینی شقاقل هر یک سه درم زیاده است و وزن زعفران دو درم و مغز بادام یک من و بندق مقشر نیم من باقی به دستور و نوشته که عجیب‌الاثر است **سمنه** نافع برای حار مزاج آرد باقلا یک جزو بادام مقشر یک جزو مغز تخم کدوی شیرین دو جزو و از آن به روغن بادام و آب انارشیرین حریره سازند و آنچه بدن را فربه کند خوردن طعام بالای شراب است الا آن‌که صاحب او را خطر بود اگر تعاهد نفس خود به فصد و اسهال در هر ماه یک بار نکند و کذا دخول حمام بر شکر

سیری **قرشی** گوید که تعیدل مزاج و استفراغ خلط حریف به فصد و غیره کنند و مقابلهٔ هر سبب نمایند و تقویت قوت جاذبه بمالش بعد خواب کنند و خصوصاً به روغن و حمام عقب خوردن غذا اگرچه افلاط تسمین کند لیکن از آن خوف سدد باشد پس حزر از آن به سکنجبین ساده یا بزوری کنند خصوصاً اگر در آن خوف سدد باشد و اغذیه طالبان فربهی همه غلیظ است و لهذا در ایشان سنگ تولد کند **دوای مسمن** نخود در شیر گاو تر کنند تا نرم شود و جو و گندم و برنج و ماش مقشر در آب بسیار بپزند تا مهرا گردد و مثل آن شیر اضافه کرده جوش دهند و پسته و بندق و شهدانج و حبۂالخضرا و جوز و بادام و مغز چلغوزه و تخم خرفه و تخم خربزه و تخم خشخاش هر یک نیم جزو و بزرالبنج و زیره و به همن سفید و حب الزلم هر یک ربع جزو و روغن بادام یا روغن گاؤ مثل ربع جمله از این هر روز یک سکرجه استعمال کنند **انطاکی** در تذکره می‌نویسد که علاج هزال ازالۂ اخلاط محروره و حریفه است پس اگر هزال طبیعی باشد علاجش هر آنچیزیست که سمن واجب کند و غیرطبعی بود پس علاج هزال کائن از ضعف عضو علاج آن عضو است درد او به سوی صحت و کائن از هم و مانند آن را حیله در راحت از آن کنند و اگرچه بتاسّی باشد و کائن از کرم را خراج اوست و همچنین باقی اسباب است **ایضاً** در نزهه گوید کسیکه ارادۂ فربهی کند اسباب او را اختیار نماید به عده دوای مسمن استعمال کند و بهترین آن از اغذیه شیر است و انجیر و قلقاس و هریسه و نخود و باقلا و لوبیا بهر نوع که استعمال نمایند و اما ادویۂ آنچه تجربۂ او برای آن کرده‌ام ذکر می‌کنم **سمنه** برای کسیکه سن او از پنجاه سال تجاوز نکرده باشد و مبرود بود بگیرند بیست درم نارجیل و ده درم پسته و پنج درم شاه بلوط و سه درم دارچینی و یک‌درم قرنفل و کوفته در یک صد و پنجاه درم شیر تازه بجوشانند تا سوم حصه او برود پس سی درم شکر در آن انداخته گرم بعد جماع یا حمام استعمال کنند و یکعدد ماکیان تیار دارند و بطبخ مهرا سازند پس در پنجاه درم شوربای آن چهار قیراط خرزه بقرحل کرده بعد آن بنوشند این را در هفته یک بار استعمال کنند مع ترک ترشی‌ها و نمکینیها و اقسام ریاضت مثل جماع و حمام سمنه برای محرود مزاج و یابس سبوس گندم و مغز بادام شیرین هر یک بیست درم پسته عذبه تخم خشخاش هر واحد پانزده درم

نخود ده درم کوفته بسه صد درم آب شیرین بپزند تا سوم حصه باقی ماند و یک شب بگذارند و صبح صاف کرده با شکر استعمال نمایند و در هر هفته دو مرتبه تکرار این کنند و نقل کرده‌اند که عذبه تنها این عمل کند و در خواص آمده که اگر کعب بقر سوخته استفاف نمایند فربه کند و چون گندم با خنافس و حرمل سوده بپزند و ماکیان را بخورانند تا آن‌که بر آنها بیفتد پس ذبح کرده بخورند بسیار فربه کند و به تجربه صحیح یافته شد **سمنه** که برای هر زمان ملتقط است مویزیک رطل پوست جو کنجد برنج باقلا بادام پسته جوز چلغوزه بندق شاه بلوط هر واحد نیم رطل بزرالبنج خشخاش سنبل فوه مازو نارجیل آمله دارفلفل حلبه صمغ کتیرای هندی هر واحد سه اوقیه خمیرهٔ دو اوقیه چوب زرشک که در مصر بعقد و قشره معروف است حب غول انزروت هر واحد اوقیه همه را خوب سائیده در آب سبوس بپزند و در آن آهن داغ کنند تا مهرا شود پس هم چند همه شیر و نصف وزن آن روغن گاؤ انداخته بپزند تا شیر برود پس و وزن آن عسل خالص اگر سرما و مبرود باشد والا شکر انداخته به قوام آرند و فرود آورده به قدر جوزه صبح و مثل او شام استعمال کنند و بدانند که خواص ثابت شده که هرگاه دوای مسمن از یک کس بیشتر مردم بخورند هیچ فائده نکند بلکه گفته‌اند که در آن اسم شخصی که برای او بسازند یاد کند و لزوم نیت او به عمل نیامد و همچنین ساختن و استعمال کردن آن در زیادتی نور قمر خاصةً واجب بود **عبدالعزیز** گوید که ادامت خرما با مغز بادام بغایت مسمن است و انجیر به انیسون صبح تا چهل روز خوردن عجیب است و بیضهٔ کنجشک عدیل خود ندارد و از مجربات کتیرا به مغز بادام و نشاسته و شکر است و کذا دو حبهٔ حجر بقر بجلاب درحمام یا بعد آن و عقب او شوربای گوشت پرند و از مجربات مکروه این است که آرد جو نخود گندم برنج ماش باقلا کنجد مقشر خشخاش هر واحد یک نیم جزو شکر دو جزو یک کف به شیر گوسند به طریق سفوف بخورند **و ایضاً** از مجربات کنجد خشخاش شکر هرواحد یک جزو بادام نیم جزو بزرالبنج عشر جزو شربت یک اوقیه است و طبیخ به همن به شکر بر ناشتا عظیم التسمین است و بهتر از آن حجر بقر است سیما با بادام و نخود و از مجرب عجیب این است که انزروت سه مثقال و نیم حجرالبقر قیراط نارجیل هفت مثقال جمله چهار خوراک بعد حمام و

اکل بیضهٔ نیمبرشت و از مجربات سریعه این است که بچهٔ کوچک زنبور عسل که پرنیاورده باشد در سایه خشک کرده یک درم بگیرند و آرد سفید ده مثقال و شکر پنج مثقال و حریره بسازند و بیضهٔ نیمبرشت به اندک نمک و کندر و انزروت بسیار نافع است و نخود بریان به مغز بادام مثل اوست و بقراط گفته که هر دوای مبهی مسمن است و بالعکس و مسمن بعد شصت سال اثر نمی‌کند **مؤلف اقتباس** می‌نویسد که اگر سبب هزال کمی تولد خون در بدن باشد در تولید خون سعی بلیغ نمایند به ادویهٔ و اغذیهٔ لطیفه و مفرحات لائقه و اگر عدم مانت خون باشد بمتانت خون کوشند و اگر کاره بود طبیعت از تغذیه خون بواسطهٔ صفراویت و غیره باشد ادویهٔ و اغذیهٔ باردهٔ رطبه بسیار دهند و همچنین ترشی‌ها و اگر ضعف قوت متصرفه در غذا بواسطهٔ آرام بسیار باشد ریاضت کنند و یا قوتیها و معجونات مفرحه همراه ماءاللحم بدهند و اگر بدین تدبیر فربهی رو ندهد پس ماءالجبن و یا چوب چینی هرچه مناسب مزاج بیمار باشد استعمال نمایند و عرق شیر و عرق زردک و عرق عنبر و ماءاللحم ساده به شراب ریحانی ممزوج دادن عظیم‌الاثر است و باقی انواع او مثل غلبهٔ جذب سپرز خون را از جگر به سبب غلبهٔ حرارت و مثل کثرت حب‌القرع و غیره و مثل تحلیلات به سبب محللات خارجیه چون اعراض نفسانی و گشادگی مسام و سبقت مرض و مثل هزال و ضعف گرده و مثل ورم طحال و جگر دو درم ادنی القلب و جمیع امراض معده هر یک را بعلامات آنها که بمحلش بیان یافته شناخته برفع امراض مذکوره رفع باید کرد و باید که تدبیری مناسب آنها که هر یک بجای خویش بیان شده به عمل آرند و استماع اغانی لذیذه و دیدن رقص لولیان و مالیدن عطرهای مناسبه و بتعیدل لباس زود زود در این باب آیتی عظیم دارد و همچنین خوردن فواکه رطبه مانند انگور و به و سیب و امرود و انبه و خربزه و موز و مانند اینها و همچنین گوشتهای پرقوت مانند چوجهٔ مرغ و بُزغاله و تیتر و لوه و کبک و بیضهٔ اینها و بیضهٔ ماهی دوماغ همه حیوانات و حلوای بیضهٔ مرغ و زردک و شیر همه حیوانات و لبوبات و غیره

سمن مفرط یعنی فربهی بسیار

بدآن‌که مضرتهای فربهی مفرط بیشتر است و امراض که بمردم فربه افتد زود دریافت نمی‌گردد و تا که مستحکم نشود و به شدت می‌باشد و علاج بدشواری پذیرد و همچنین فربه در هر کار عاجز و محتاج بود چنان چه **شیخ‌الرئیس** در عیوب سمن مفرط می‌نویسد که فربهی بسیار قید برای بدنست از حرکت و برخاستن و از تصرف او در اعمال و فشارندۀ رگها بود بفشردن مضیق آنها پس برروح مجال او تنگ گردد و بسیار منطفی شود و کذلک به سوی آنها نسیم هوا نرسد و بدان سبب مزاج روح ایشان فاسد گردد و ایضاً ایشان را بیم آن باشد که اندک خون از ایشان بمنفذ تنگ ریخته شود در حوالی دل و دماغ آن و رگی یک بارگی شکافته شود و سبب هلاکت ایشان گردد و در مثل اینحال و حال که قبل او باشد ایشان را ضیق‌النفس و خفقان حادث شود و در این هنگام تدارک حال ایشان به فصد کرده شود و بالجمله ایشان در معرض مرگ مفاجات باشند و موت به سوی فربهان به افراط سریعتر بود و خصوصاً کسانیکه در ابتدای سن فربه باشند و در ایشان عروق باریک فشارده بود و ایشان در معرض سکته و فالج و خفقان و ذرب به سبب رطوبت ایشان و سور تنفس و غشی و حمیات ردی باشند و بر گرسنگی و تشنگی صبر نتوانند کرد به سبب ضیق منافذ روح و شدت سردی مزاج و قلت خون و کثرت بلغم و انسان بغایت فربهی نرسد الا کسیکه ادبار و مزاج باشد و لهذا اولاد ایشان کمتر شود و منی ایشان اندک بود فرزندان به سبب این ضعفی باشند و همچنین زنان فربه حامله نشوند و اگر حامله شوند اسقاط حمل کنند و ایضاً شهوات ایشان نیز ضعیف بود و جمیع فربهان چون بیمار شوند علاج ایشان صعب بود و چون مریض شوند احساس مرض خود به سرعت نکنند و فصد کردن ایشان را دشوار بود و در اسهال آوردن ایشان خطر باشد و اگر مسهل عمل کند ایشان را ضعیف گرداند زیرا که حرارت غریزی ایشان ضعیف است و در هزال ذکر کرده‌ایم که بهترین آدم معتدل است و خصوصاً در فربهی و اگر باشد و از حرکت ضعیف شود پس اگر همراه او از دلائل بر رطوبت بود مبشر بطول عمر باشد **علاج** بهتر تخفیف مسهل گرم و مدرات قوی دهند و تقلیل غذا و خواب و کثرت لقب و حمام یابس کنند و عرق آورند و در روغن‌های گرم محلل چون روغن بشبت و قسط بمالند و اطریفلات بر سبیل دوام و همه ادویۀ گرم و خشک خوردن

نفع دارد خوابیدن بر زمین سخت خیلی مفید بود و هرچه در تسمین گفته شد مخالفت او ضروریست **ذکر ادویه مفرده و مرکبه** که بدن را لاغر کند خوردن لک دو درم هر روز بر نهار و کذا سندروس یک درم با سکنجبین چند روز متواتر و کذا نان جو برای معتاد بنان گندم و کذا نان دخن و کذا کبر مملوح و کذا زیتون سبز مملوح و کذا ماهی صغار مملوح و کذا اسیر مفرط و کذا پیاز به افراط و کذا گندنای خام و پخته و کذا جرجیر و کذا ماهی شور کهنه و کذا لیمون نمکین و کذا گوشت خشک کرده و کذا لحوم وحوش قدید و پنیر کهنه و کثرت استعمال فلفل در طعام و کذا سرکه و مکیدن لیمون سبز برناشتا چند روز متواتر و لطوخ بدن مکرر بنطرون و کذا بحجر اسیوس در حمام به تکرار هر واحد مهزل بدن است و ایضاً گویند که زیر سایه مغیلان نشستن و انگشتری رصاص در دست داشتن و در ظرف او آب خوردن بالخاصیت هزال آورد و اگر لک مغسول یک درم با سرکه چند روز ناشتا بخورند بدن را لاغر کند و طلای زبدالبحر به سرکه نیز مهزل بدن است و در بیاض اوستاد مرحوم مرقوم است که اگر لک را باریک سوده به آبی که در آن ریوند خطائی جوشانیده باشند تر کنند و خشک کرده باز در این آب تر کرده خشک نمایند و هفت مرتبه همچنین کنند باز سائیده دو درم به آب خورده باشند بدن را لاغر کنند و ایضاً اگر زیرهٔ سیاه را چهل روز ناشتا خورند لاغر سازد و آب مقطر زیره بجای آب نوشیدن قوی‌التهزیل و عجیب‌الفعل است و آشامیدن سرکه ناشتا مهزل قویست و تخم سداب بستانی و شاخ تازهٔ آن را چند روز ناشتا خوردن بغایت مهزل است **حب سندروس** تالیف حکیم شریف خان صاحب برای ملکهٔ بادشاه که فربه بود و اکثر معالجات او را فائده نکرد این را نافع یافتند سندروس سه مثقال لک مغسول دو مثقال هلیلهٔ زرد و بلیله و آمله و هلیله سیاه و هلیله کابلی هر واحد یک مثقال زیرهٔ سیاه دو درم نمک لاهوری یک‌درم کوفته بیخته به آب حبها سازند و حب مزاج مریض بدهند و این حب خفقان را نیز نفع می‌کند **دوایی که** در لاغر کردن بدن بغایت موثر و مجرب است لک مغسول هشت و نانخواه بادیان زیرهٔ سیاه سداب هر یک چهار درم مرزنجوش بورهٔ ارمنی هرواحد یک درم کوفته بیخته هر روز یک مثقال آن را با عرق زیرهٔ سیاه بخورند و عرق زیره بجای آب بیاشامند هر وقت که تشنه شوند در اندک زمانی لاغر

می‌گرداند **ایضاً** مهزل زاج زراوند مدحرج جنطیانا هر یک یک و نیم دانگ مرزنجوش نیم درم لک مغسول سندروس هر یک چهار دانگ کوفته بیخته دو دانگ بخورند **ایضاً** که بدن را لاغر کند زیرهٔ سیاه یکشبانه روز در سرکه تر کرده خشک نموده ده درم تخم کرفس مرزنجوش بورهٔ سرخ هر یک سه درم تخم سداب دو درم نانخواه چهار درم همه را کوفته بیخته هر روز یک مثقال بدهند **سفوف مهزل** از بیاض استاد مغفور نانخواه تخم کرفس سنبل‌الطیب لک مغسول هر یک نیم درم گلسرخ مرزنجوش واحد یک مثقال کوفته بیخته دو درم صبح با عرق زیرهٔ سیاه سیاه بخورند **ایضاً سمنه** سندروس لک مغسول مرزنجوش مساوی کوفته یک مثقال هر روز به آب بخورند و اطریفل وقت شام **ایضاً** مهزل بدن لک مغسول دو درم زیرهٔ سیاه نانخواه هر یک چهار درم خوراک دو درم با سکنجبین دو توله **اقوال مهره** شیخ می‌فرماید که تدبیر هزال ضد تدبیر سمن است و آن تقلیل غذاست و عقب قلت غذا یعنی وقت گرسنگی حمام محلل و ریاضت شدید لیکن غذای او قلیل‌المقدار و قلیل‌التغذیه باشد مع تبعید زمان یعنی بعد ظهور جمع بزمان معتدبه استحمام نمایند به عده زمانی صالح صبر کنند پس در ریاضت قوی محلل شروع نمایند پس زمانی صالح صبر کرده طعام مذکور بخورند و غذا از جنسی گردانند که غذا ندهد و یا از جنسیکه غذای خشک یا حریف یا شور باشد مثل عدس و کوامخ و محللات ولیکن نان ایشان خشکار و نان جو بود و توابل حاره در طبخ آنها زیاده کنند و از آنچه بر تقلیل غذای ایشان اعانت کند آن است که غذای مذکور ایشان مع آن‌که وصف او کرده شد خوب چرب باشد تا زود سیر شوند خاصهً فربهان را که اشتهای ایشان وسومات را ضعیف بود ولیکن طعام ایشان در شباروز یک وقت باشد و اعانت بتحلیل ماده صالح آن غذا کنند اگر در عروق ایشان جمع شود و بر این اعانت کند شدت تخلخل بدن ایشان بریاضات سخت و درشتی ملبوس و بستر و تبدیل آب سرد بگرم و هوای بارد بحار و دائم گشاده داشتن بدن در سردی شدید تا مسام بند شود و مسدود گردد و تخصف بدن برای قشعریره شود پس غذا را قبول نکند و تحلل معتدل را که آن مقدمهٔ انجذاب ماورای او باشد منع نماید پس اگر تابستان باشد کشف برای حرارت کنند تا تحلیل او بسیار شود و زیاده از آنچه به سوی عضو منجذب گردد تحلل پذیرد و استفراغات وقی

اگر غیر معتدل باشند و تبدیل مزاج به سوی ضدمزاج فاعل سمن اگر سردی باشد گرم کنند و اگر حرارت معتدل بود امالهٔ او بسردی یا بگرمی مفرط کنند و دور اکثر امر از انفع اشیا برای بیشتر کسانیکه در فربهی افراط نمایند و مثل این از سردی بود استعمال ادویهٔ ملطفه است و این برای حار نیز نافع بود و واجب است که ایشان را ریاضات سخت و استفراغات کنانند بهر آن‌که او در اخلاط سه فعل کند هر فعل از آن معین بر تهزیل باشد بعضی از آن این است که ترقیق خلط در آن و ابعاد او از انعقاد و تعریض او برای تحلل کند و بعضی از آن این است که ادرار نماید و تحریک اخلاط به سوی غیرجهت عروق کند و بعضی از آن این است که خون را افادهٔ کیفیت حاده غیرمجیب برای قوت جاذبه کند و ادویهٔ ملطفه در اکثر امر ادویهٔ مستعمله در اوجاع مفاصل است و آن ادویه بسیار قوی در ادرار بول بود نه معتدل که آن اگر مخالط شود غذا را متوجه بعروق گرداند و بر توجه مواد به سوی رواضع عروق قادر نبود و نه بناحیهٔ بول اخذ از جهت عروق مگر آن‌که بعد وقوع هضم ثانی بنوشند و بر جگر رو کند و در آنجا اول فعل او ابتدا کرده باشد بلکه قوی باید که آن منقی ممیز جذاب اخلاط به سوی غیرجهت عروق بود پس عروق گرسنه شود و سائر افعال کند و ایضاً این ادویه ادرار حیض بقوت کند پس اعانت بر تهزیل در زنان نماید و این ادویه مثل جنطیانا و تخم سداب و زراوند مدحرج و فطراساليون و جعده است و سندروس را قوت مهزله بسیار ضدقوت کهرباست و ایضاً لک را در این باب خاصیت عجیب است و همچنین تخم کرفس را و زاج مهزل قوی است لیکن آن خطرناک است و همچنین مرزنجوش قوی است **دوای مرکب** بگیرند زراوند مدحرج یک درم قنطوریون دقیق دو ثلث درم جنطیانای رومی و جعده و فطراساليون و ملح افاعی هر واحد ثلث درم و این یک شربت است **دوای قوی** بگیرند بیخ قثاءالحمار و بیخ خطمی و بیخ جاوشیر و از جمله یک درم استفاف نمایند **و ایضاً** بگیرند نانخواه و تخم سداب و زیره هر واحد یک جزو مرزنجوش خشک و بورق هر واحد ربع جزو لک جزو شربتی هر روز یک و مثانه بود از سرکه اجتناب نماید و شرب شراب بر نهار نیز تهزیل بدن کند به سبب تحلیل و امتلای عروق ببخار اگر شرب او بسیار بود پس بداخل عروق نرسد و بر آن تأخیر طعام نمایند و همچنین ادویهٔ ملین طبیعت که آن غذا را از عروق

باز می‌دارد و چون بسیار استعمال نمایند قوت جاذبه کسلان گردد و عروق معتاد تخلیه شود از چیزی که به سوی آن متوجه شود نزد ادنی حرکت از اخلاط به سوی امعا و هرگاه ادویهٔ ملین طبیعت و ملطف مدر با هم پشتی یک دیگر نمایند به سوی عروق چیزی بسیار متوجه نشود و از ادویهٔ لاغرکننده تریاق است و استعمال ملح افاعی و دواءالکرکم و کمونی و فلافلی و سنجرینیا و انقرویا و دواءاللک و اثاناسیا و امروسیا و اطریفل صغیر و اما اطلیهٔ ایشان واجب است که یا از جنس چیزی باشد که تبرید و تخدیر قوت جاذبه نماید و در آن سمیت باشد مثل شوکران و بیخ و یا از جنس آن‌که تحلیل شدید نماید مثل ادهان و مروخات قوی التحلیل و لازم است که استحمام ایشان بر ناشتا باشد و هوای او معرق بود نه مائی مرطب و اگر مائی باشد در آن دوام نکنند و از پس حمام مبادرت به تناول غذا ننمایند بلکه صبر کنند و بر آن خواب نمایند و یا حرکت و ریاضت کنند به عده استقرار نمایند بعد آن شی لطیف از طعامیکه خون کم تولد کند بخورد و همچنین واجب است که دلک او محلل متواتر باشد

در تهزیل اعضای جزئیه

مثل پستان و خصیه و دست و پای و مانند آن و در این تدبیر نیز به سوی احوال و شروط که در تهزیل مطلق گفته شد رجوع کرده شود و اعانت بمعینات مختص بدان نموده آید و بر این اعانت کند مثل تسکین او و تبرید او و بستن مسالک غذا به سوی او و بستن رباط و ادامت او بر آن مسالک و جذب غذا به سوی مقابل او و باید که ادویهٔ مستعمله در آن شدیدالقبض باشد و ادامت استعمال او کنند و از اطلیه که خصیه را از کبر و پستان را از عظم بازدارد و این است که بگیرند قیمولیا و سفیداب ارزیز و بعصارهٔ بیخ و روغن مورد آمیزند و به طریق مروخ استعمال کنند و ادامت طلا بحکاکهٔ حجر مسن که بعض آن بر بعضی بسایند به سرکه یا بعصارهٔ بیخ کنند و همچنین کثرت طلا بشب هر روز و یا بگیرند طین حر و زیره به سرکه سرشته ضماد کنند و بر آن پارچهٔ مبلول به سرکه سه روز گذارند بعد از آن بگشایند و پیاز سوسن سفید بر آن بندند و سه روز دیگر نگشایند و این فعل در ماهی سه بار کنند **ایلاقی** و **جرجانی** می‌نویسند که چیزهای تلخ و شور باید خورد و در طبیخ آنها توابل گرم بیشتر باید کرد چون

فلفل و خردل و زیره و کرویا و سیر و بر تشنگی و گرسنگی بسیار صبر باید کرد چنان که اشتها که پدید آمده باشد باطل شود و بر بستر نرم نباید خفت و در آبهای معدنها نشانند و آب گرم که در آن نمک و زاج و شب و بوره و گوگرد پخته باشند بجای آب معدنها باشد و سندروس چهار دانگ و نیم با سکنجبین ممزوج به آب سرد خوردن در این باب نافع است این را کشتی‌گیران استعمال می‌کنند تا عضلات و اعصاب ایشان قوی شود و خشک اندام و سبک شوند و نفس ایشان تنگ نشود و خفقان نباشد و در لاغر کردن عضو واحد آنچه مذکور شد چون قی کردن و ادویهٔ ملطف خوردن و مانند آن در این باب به‌کار برند **ابن الیاس** گوید که علاج سمن مفرط اجتناب از اغذیه کثیرالغذا و لحوم و حلویات و شیر و شراب غلیظ است و باید که اکثر اغذیه صاحب او به قول و ترشی‌ها و اشیای حریفه باشد و همه آنچه مجفف بود از اسهال و ادرار و تعریق و تعب و حرکات سریعه قبل غذا و طول مقام در حمام بر خلو معده و مالش به ادهان حاره مثل روغن زنبق و نسرین و خواب بر گرسنگی و بیداری و غموم و صوم و تفکر بسیار و غضب و تناول اطریفل صغیر و کبیر و اغذیه و ادویهٔ حاره و قلیهای مبرزه و سکون در مساکن حاره و تعرض بشمس و این دوا بدن را بزودی لاغر کند سداب نانخواه بادیان تخم کرفس زیرهٔ سیاه هر واحد پنج درم بورهٔ سرخ مرزنجوش هر واحد سه درم کوفته بیخته یک مثقال تا دو درم بخورند و یا هر روز کمونی یک مثقال خورند که این به سرعت هزال آورد **خجندی** گوید که هر صبح سکنجبین بسیار ترش بنوشند و مزورات حامضه خصوصاً به سرکه بخورند و گویند که ماکیان غیر فربه را در سرکهٔ کهنه یک شبانه روز تر کنند پس بسداب و زیره بپزند و بر آن مداومت نمایند که لاغر کند **دوایی که** بدن را لاغر کند اطریفل صغیر یک جزو ایارج فیقرا چهار جزو آمیخته از جمله سه درم در یک مرتبه بخورند **انطاکی** در تذکره می‌نویسد که از آنچه هزال را واجب کند مطلقاً گرسنگی است و تناول چیزهای شور و ترش و جماع و حمام بر خلو خصوصاً چون در آن اقتصار بر هوا کنند و اطالت جلوس و پوشیدن پشم و مو و حرکت سخت و تعب و جلوس یا خواب بر مثل ریگ و خاکستر و سردی و ریاضت بر گرسنگی و ادامت اخذ مستفرغات از اسهال و تعریق و از مجربات در هزال به سرعت خوردن پودینه به سرکه است و خوردن لک و

سندروس و مرزنجوش و تخم کرفس و مالش بچیزی درشت و روغن گرم مثل بابونه و نفط و در نزهه گوید که نوعیکه احتیاج بتسمین بود همچنین حاجت داعی بتهزیل بدن باشد پس کسیکه ارادۀ این کند اسباب خاص او استعمال نماید مثل خواب بر زمین و دخول حمام بر ناشتا و لباس خشن و مشی در گرمی و ریگ و خوردن ترش و نمکین و ادویۀ خاص بدان لک است و نظرون و سندروس و فلفل و پودینه و پیاز و سیر و گندنا اکلاً و طلاءً بر ناشتا **مؤلف اقتباس** نوشته که سبب فربهی مفرط غلبۀ رطوبات و متانت خون بود پس اول تنقیۀ بدن به مسهلات بلغم نمایند به عده خون بکرات و مرات از رگهای متفرقه گیرند و باز بکرات مسهلات دهند و همچنین فصد تا هزال پدید آید و ریاضت را در این باب اثری عظیم است و تدابیر خشکی‌افزا اکثر به‌کار برند و این سفوف دهند نانخواه دلک شسته و زیره سداب و بادیان خطائی هر یک دو مثقال شربتی دو مثقال و مخدرات خفیفه گاه گاهی استعمال کنند و بر ریگ خفتن و نشستن بسیار مفید است و همچنین بر زیره و سداب و نانخواه و تخم مورد و برگ سرو و سدد و همچنین تکمید بنمک هندی و یا نانخواه و تخم شبت و اشباه اینها و جمله اعراض نفسانی مهزل‌اند

تشنج جلد راس

طبری گوید که این مرض از فرط یبوست حادث شود و پوست سر چنان نماید که گویا جمع شده حتی که میان اجزای متشنجه راه ها مثل نهرها پدید آید و بقراط ذکر کرده که این به اهل بلد سماه بسیار حادث شود به سبب عمل ایشان دائم در آفتاب و **ابن الیاس** گوید که سبب حدوث این یا کثرت تعرض بشمس در ایام گرم است و یا کثرت تناول اغذیه و ادویه حارۀ یابسه و یا کثرت استفراغ رطوبات از جمیع بدن یا از سر تنها و یا کثرت اغتسال به آب شور و شبی **علاج** تدبیرش بعلاج شقاق اطراف نمایند و یا هر صبح شربت بنفشه و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشانند و غذا مزورۀ ماش ومغز بادام و اسفاناخ و گوشت ماکیان و بچۀ آن و بزغاله دهند و سرا را به روغن بنفشه یا کدو یا بادام بمالند و شیر بر سر دوشند و از بنفشه خطمی بوره لعاب اسپغول سر را بشویند و روغن بنفشه و روغن نیلوفر و شیر زنان در بینی چکانند و به آب شیرین نیم گرم که در آن بنفشه و نیلوفر و تخم خشخاش جوشانیده

باشند غسل کنند و استفراغات به الکل ترک نمایند و سر را بعمامهٔ که آن را برابر کند بسته دارند **طبری** گوید که علاجش گذاشتن جمیع استفراغ است از فصد و دوا و جماع و قی و غیر آن از استفراغات و لزوم تدبیر مرطب و سعوطات مرطبه و مالش به موم و روغن و تدهین سر دائم و ریختن آب نیم گرم بسیار بر آن و کدام وقت سر را گشاده ندارند و شیر بُز و زنان بر سر دوشیدن نیز نافع است و جوزجس ذکر کرده که آلهٔ مثل کلاه که آن تشنج را بفشارد استعمال کنند یا عمامهٔ قوی بندند و دلک خفیف بدست استعمال نمایند و موی سر او را نتراشند مگر بنوره و بعد آن به موم و روغن طلا کنند و این علت را بجز حمالان و کسانیکه بر سر اشیای گران برمی‌دارند و یا کشتی‌گیران ندیدم **خجندی** گوید که هر صباح شربتی از اشربهٔ مبردهٔ مرطبه مثل نیلوفر و شربت بنفشه و شربت خشخاش به شیرهٔ تخم خرفه یا تخم خیاریان بنوشند و فواکه رطب بخورند و اغذیهٔ رطبه مثل ملوخیه و اسفاناخیه و کشک جو بگوشت بُزغاله و کدو تناول کنند و گویند که سر را بر بخار آب گرم و شیر داشتن نافع بود

غسون جبهه

و آن تشنج جلد پیشانیست با خارش و سرخی رنگ جلد و سببش امتلای مقدم دماغ از خلط رقیق و ترشح او نزد جبهه است و این علت اکثر در سرما حادث شود و از قسم تشنج امتلائی است **علاج** تنقیه دماغ به مسهل و حب ایارج کنند و یا به مطبوخ هلیله مقوی تبرید و بحب بنفشه نمایند و بعد تنقیه به قیروطی مرتب از موم و ورغن بنفشه و روغن کدو ضماد کنند و یا بزوفای رطب مع سفیدی بیضه طلا سازند و بخطمی و بعض لعابات سر را بشویند **طبری** گوید که اولاً تنقیه بدن بچیز نافع مزاج مریض و شی مضاد فضول مجتمع در بدن او نمایند به عده تنقیه سر او بحب مرکب از حب قوقایا و حب صبر و حب ایارج کنند و اگر احوال مریض فصد واجب کند اگر قوانین آن اطلاق نماید فصد کشانید بعد از آن امر بدخول حمام و آبزن کنند و روغن بنفشه در بینی چکانند و تضمید جبهه به این قیروطی کنند بگیرند موم روغن از روغن بنفشه پس کدو را در خاکستر گرم بریان کرده اندک آب او بیفشارند و بر موم روغن بریزند و اندک زوفای رطب و قدری سفیدی بیضهٔ رقیق بر آن انداخته خوب حل کنند تا

جمله مختلط گردد به عده بر پیشانی ضماد نمایند و ضماد غلیظ باشد و یک شبانه روز ضماد بدارند به عده تجدید آن کنند و همچنین به عمل آرند تا آن‌که جلد منبسط گردد و به این تدبیر بیشک جلد منبسط شود پس اگر بعد از آن خارش در آن موضع پیدا شود و این دلالت کند بر بقیه خلط که مترشح گردد بعد اعاده تنقیه اندک نمایند و روغن گل بر آن موضع بمالند پس اگر بعد از آن جلد منسلخ و متقشر گردد و بشره سرخ کریه‌المنظر باقی ماند این روغن بر آن موضع طلا کنند که اعادهٔ آن به رنگ بشره جمیع بدن کند بگیرند و آن را در شیشه خوب بسوزند پس بگیرند از آن نخود و از شیطرج هر یک یکدانگ و سرمهٔ اصفهانی یک دو حبه و بالای آن هر روغن که خواهند چندان بریزند که آن را بپوشد و سرکهٔ کهنه دو چند روغن اندازند و در شیشه کرده سر او بند نمایند و در آفتاب گذارند و هر روز یک مرتبه شیشه را بجنبانند و اندک روغن گرفته بر ناخن تجربه کنند پس هرگاه رنگ ناخن را اندکی متغیر گرداند روغن را صاف کرده در شیشه دیگر کنند و بر موضع اندک از آن استعمال نمایند و این روغن را چون در آفتاب بگذارند تا آن‌که رنگ ناخن را تغیر بین نماید برص و بهق را رنگین سازد و اما غسون که به سبب برداشتن بار گران بر سر حادث شود علاجش ترک سبب موجب اوست و آنچه از آن مولودی بطفل باشد حیله در شفای او نیست پس تعرض بعلاج او را واجب نبود

قرون

به قول **شیخ** آن زوائد کثیفه مخیله است که بر مفاصل دست و پا به سبب شدت عمل و کثرت حرکت می‌روید و **قرشی** حکایت کرده که در زمانهٔ ما بر سر بعضی ملوک و مشق و در زائده عظیمه شبیه بشاخهای چهارپایان روئیده بود لیکن آنها بسیار بزرگ نشدند و میان حدوث آنها و میان موت او مدت قلیل بود **علاج** قطع کنند مخلی آن را آنچه درد نکند بعد از آن بر باقی او ادویهٔ شدیدالحدت از ادویهٔ ثالیل استعمال کنند تا آن‌که ساقط شود بعد آن روغن گاؤ بمالند و **گیلانی** می‌نویسد که اکثر این مرض تابع مزاج سوداوی بود و بیشتر در زمانهٔ ما کسی را عارض می‌شود که مرض باد فرنگ او را عارض شده باشد و مزاج او سوداوی گردد

انتفاخ و حكة اصابع

یعنی بزرگ شدن و خاریدن انگشتان و این اکثر در سرما و خریف وقت صبح به سبب احتقان فضول در آن و استحصاف جلد به سبب سردی هوا عارض می‌شود و **انطاکی** گوید که این مرض را بیونانی غطلاس نامند و آن ورم بحکه است که در اصابع هنگام مس آب سرد وقت صبح در سرما و خریف به همرسد به سبب تکثف ظاهر و غلظ محتبس و گاهی کثرت نماید پس انتفاخ طول کند **علاج** از آب دریای شور گرم کرده بشویند و یا سبوس گندم و چقندر و انجیر و کرنب و عدس مقشر و شلغم و کرسنه و ترمس هرچه ازاینها میسر آید در آب جوشانیده انگشتها را بدان بشویند و انجیر را در شراب بپزند و ضماد کنند و اگر رنگ انگشتان مائل بسبزی و تیرگی گردد شرط زنند و به عدس مطبوخ ضماد سازند و **ابن الیاس** گوید که هر صبح سکنجبین عسلی ده درم بنوشند و یا بگیرند بادیان سه درم و با گلقند ده درم جوشانیده صبح بیاشامند و غذا بمزورهٔ نخود مغز قرطم سازند و انگشتان دست و پای را به آبی که در آن نمک و سبوس جوشانیده باشند و یا آب چقندر بشویند و یا بگیرند بابونه و اکلیل و شلجم و در آب به اندک نمک بجوشانند و بر انگشتان بریزند و یا بگیرند انجیر و کرنب و عدس در آب پخته اندر آن اصابع دست و پای دارند و یا بگیرند آرد ترمس و کرسنه و به آب شلجم بپزند و بر انگشتان ضماد کنند و اگر این ادویه فائده نکند بزرالبنج را در آب بپزند و بر انگشتها نطول کنند و **خجندی** گوید بمیاه مالحه بشویند و روغن گل بمالند و اگر رنگ اصابع بخضرت و کمودت مودل گردد بعد شرط عدس به روغن زیت پخته ضماد کنند و **انطاکی** گوید که سبوس و انجیر و حلبه و سپستان و بابونه پخته نطول سازند و روغن بنفشه و بادام بمالند و به عسل و قرنفل و زنجبیل و حنا لطوخ کردن پس به آب گرم شستن نافع بود

تعفن مابین اصابع قدمین

یعنی گنده شدن میان انگشتان پای و این ازموزه و مانند آن به همرسد چون بر آن لفائف بپیچند و در آن رطوبت آب باشد و آن میان انگشتان گرد گردد و جلد را متعفن سازد **علاج** به آب گرم بشویند به عده توتیای کرمانی و گل سرخ و گل سوسن هر واحد یک جزو کوفته بیخته بر آن بپاشند که دراندک مدت زائل کند

تقرح قطات

بدآن‌که قطات تهیگاه و میان سرین است پس گاهی چنان عارض شود که آنجا اولاً سرخی پدید آید به عده شقاق یا قرحه شود و به سبب کثرت خوابیدن بر پشت و خصوصاً مریضان ناتوان را و این علامت ردی است دلالت بر مردن پوست بدن دارد **علاج** چون سرخی ابتدا کند بر پشت خوابیدن ترک نمایند و بر آن روادع چون حضض و اقاقیا و گل ارمنی و مازو و گلنار و غیر آن طلا نمایند و در هوا گشاده دارند و اما در مریضان به مثل پرهای نرم در پارچهٔ نرم پر کرده بستر سازند و اگر متقرح شود مرهم سفیداب استعمال کردن نافع بود و **ابن الیاس** گوید که موضع سرخ را به صندلین و گلاب طلا کنند و یا بگیرند گلسرخ و آس و اقاقیا و صندلین مساوی کوفته بیخته به گلاب طلا سازند و گلاب و سرکه بر آن ریزند و مریض را در روزی چند بار بر پهلو بگردانند و اگر ممکن نبود زیر مریض برگ بید فرش کنند و یا مریض را در لحاف نرم تر یا بستر مملو بجاورس بخوابانند و **حکیم بایزید** می‌نویسند وقتیکه سرخی ظاهر شود حضض و گل ارمنی و گشنیز خشک و فوفل و گلنار و صندل سفید برابر ضماد نمایند و همچنین دیگر روادعات استعمال کنند و چون نوبت بتقرح رسد باید که بمرهم و مرهم شافی علاج فرمایند و از برگ بید یا طحلب و یا از پنبهٔ سینبهل فرش سازند و چند مرتبه در روزی از پهلو به پهلو بگردانند تا بزودی به گردد

فساد اطراف از شدت برد

گاه باشد که دست و پا از شدت سردی سبز گردد و متعفن و سیاه شود و بریزد بهر آن‌که هرگاه سردی بر اعضا رسد جلد کثیف شود و مسام بند گردد و به او سبب حرارت و خون و ابخرهٔ حاره به سوی آن متوجه شود و در آن

بخارات محتقن گردد و عضو را بسوزد و بمیراند و متعفن سازد و **انطاکی** گوید که گاهی از بر و اطراف و فساد آن احتقان ماده در اطراف دست و پا عارض شود پس حس کم گردد و به عده رنگ متغیر شود و امر بتعفین و سقوط تدریج نماید و ایضاً در تذکره می‌نویسد که برد گاهی با هوا بود پس نکایت مشتد گردد به سبب سریان او در اعضا و گاهی با سکون آن بود پس نکایت نیارد مگر ظاهر بدن را و آن بتکثیف ایذا رساند پس اگر مزاج بارد باشد نکایت به سرعت آرد والا اول گرم شود به عده سرد گردد به سبب انحلاف حرارت غریزی چنان چه واقع می‌شود کسی را که مثل افیون تناول کند و در این نوع صاحب او بمجرای طبیعی عود نکند و بدانند که برد رنگ را متغیر کند و بشره را متکرج سازد و متمادی از آن شهوت را ساقط کند به سبب انطفای حرارت و جمود خون کند و موی را منع نماید یا ضعیف کند و امراض او بسیار است مثل تشقیق در عده و فالج و تشنج و جمود **علاج** هرگاه و سرما در کسی کار کرده باشد جلد خود را بجامهٔ گرم بپوشاند و زود پیش آتش نرود بلکه به تدریج رود دست و پا را حرکت دهد و بمالد و به روغن‌های گرم مانند زیت و سوسن و یاسمین چرب کند خصوصاً هرگاه فلفل گردد عاقرقرحا و فرفیون و جندبیدستر و حلتیت در آن آمیخته باشند و ضماد قنه و سیر حافظ از فسادست و در این باب بهتر از قطران دوائی نیست و سیر و جوز و خردل و غیره از اشیای حاره بخورد و روغن گاو بسیار خوب است خصوصاً وقتیکه بر آن شراب صرف بخورد و حلتیت با شراب نیز نافع است پای را بپای تابه پشمی پیچیده بموزه فرو کند و موزه چنان باید که در آن پای توان جنبانیدن و اگر دست و پایها به سبب سرما ورم کند شلغم و کرنب و انجیر و بابونه در آب جوشانیده اطراف در آن نهادن نافع بود و گفته‌اند بهترین علاج آن است که اطراف را اندر برف گیرند تا سرما از آن بیرون آید و اگر به سبب سرما رنگ اطراف بگردد و سیاه و سبز شود باید که شرط زنند و اطراف را در آب گرم نهند تا خون تمام برود و خودبخود بند شود پس گل ارمنی در سرکه و آب حل کرده طلا نمایند بعد آن به شراب نیم‌گرم یا از آب و سرکه بشویند و مکرر چنین کنند و اگر اطراف متعفن شوند نشان بد باشد جز آن‌که جدا کنند چاره نباشد تا عضو صحیح محفوظ ماند **طبری** گوید که هرگاه سبزی دست و پا از برد به همرسد باید که شلجم را

بجوشانند تا مهرا گردد پس فرود آورده در حالی که گرم باشد دست و پا را در آن نهند تا آن‌که آب سرد شود و اعادهٔ این بدفعات متوالیه کنند تا وجع زائل گردد به عده روغن خلوق و غالیه یا روغن بلسان طلا نمایند و بگیرند روغن یاسمین و در آن اندک جندبیدستر بجوشانند و بر موضع طلا کنند و آنچه در این اطبای خراسان ذکر می‌کنند این است که می‌گیرند جلد نافجه و در آب خوب گرم تر کرده بر اصابع نزد خضرت می‌پوشند و فی‌الحال الم زائل می‌شود و این همه تدابیر وقتی است که عضو متعفن و محترق نشود و هرگاه نرم شود آنچه باطل شده باشد به آهن بگیرند و استخوانیکه متغیر شده باشد خارج کنند و بمراهم موافقه علاج نمایند و آنچه اهل کوهستان بیان می‌کنند این است که هرگاه پای ایشان از برف می‌سوزد و آن را به شراب طلای غلیظ متواتر می‌کنند پس ورم ساکن می‌شود و اختناق دم را زائل می‌کند و موضع احتراق را نرم می‌نماید تا آن‌که حس ظاهر گردد و به عده بمسکه و روغن ضماد می‌کنند تا آن‌که نرم شود بعد آن به آهن می‌گیرند **و اما علاج اطبا** طلا بمرهم ابیض معروف بمرهم کافوریست که تسقیهٔ او بسفیدی بیضه کرده باشند تا آن‌که نرم گردد محترق ظاهر شود پس آن را بگیرند و علاج او حسب علاج اعضای محترقه می‌کنند و آنچه بر آن تجربه کرده‌ایم این است که پایها را در خون نر گاو یا خون بز هنگام ذبح داخل کنند که این تحلیل وجع و تلئین مواضع صلبهٔ محترقه می‌کند و در این علت مجرب است **ابن الیاس** گوید که کسیکه در سرما سفر کند و یا مادی او در بلاد بارد بسیار برف باشد او را می‌باید که صرف عنایت بفحظ اطراف از سردی نماید به این طور پایها را بلفائف مرتب از نمد مرغزی و خز بپیچد و پایها را خوب بپوشاند لاسیما که در روز شمالی باد شمالی وزد و به اغذیهٔ که در آن سیر و پیاز بسیار باشد و در آن مصالح گرم مثل فلفل و زنجبیل بود تغذیه کند و دستها و پایها را به روغن بان و زنبق و زیت و روغن غار و روغن ناردین چرب کند و هرگاه سوار شود موزهٔ نمد مرغزی و فرد ثعلب و دب بپوشد و دست را در دستانهٔ فرو ثعلب یا سنجاب و قاقم داخل کند و هرگاه سردی رسد و ایذا یابد فرود نموده هر جامهٔ که حفظ نماید بپوشد و به آتش جلد قریب نشود و در حمام داخل شود و جامه را در خانهٔ اوسط بپوشد و چون از حمام بیرون آید در مسلخ استراحت کند به قدریکه

بشرهٔ او بحال طبیعی او عود کند بعد از آن بنخوداب و مغز حب قرطم و لحوم تیهو و ماکیان و کبک و گنجشک غذا سازد و خواب طویل در پوشش جید نماید و اما هرگاه عضو متورم شود آن را در آب گرم که اندر آن بابونه و شبت و اکلیل‌الملک و سبوس گندم و کاه گندم و شلجم و کرنب و شیح و نمام و مرزنجوش و بزرکتان و قیصوم و حلبه جوشانیده باشند بدارد و اما هرگاه سبز یا سیاه گردد شرط زنند چنان چه مذکور شد پس گل ارمنی در سرکه و گلاب حل کرده یک شبانه روز بر موضع شرط بندد و بعد از آن به شراب نیم گرم بشوید تا آن‌که گوشت بروید و قرحه خشک گردد و نشاید که صاحب این علت بسکون وجع بعد از آن‌که درد شدید باشد مغرور شود و نباید که در امر او اهمال نماید و اما هرگاه در ابتدا تدارک ننماید و عفونت ساری گردد و قریب باشد که انگشتها ساقط شود پس بهتر علاج او این است که بر آن برگ چقندر و کرنب در روغن گاو پخته بنهد تا آن‌که هر آنچه متعفن و سبز یا سیاه شده ساقط شود و یا بر آن عنب‌العثلب و برگ خطمی و خبازی کوفته به روغن بنفشه آمیخته در هر روز یک بار یا دو سه مرتبه بنهد به عده معالجه بعلاج قروح نماید **انطاکی** گوید که آنچه سردی را از بدن دفع کند همه حار یابس بالفعل و بالقوه است اکلاً و بخوراً و تدهیناً و ایضاً پوشیدن لباسیکه از شان او این باشد و تحفظ از آن در هر مکان که هوای لطیف باشد مثل مصر و بعد فعلی که مهیا کند عروق را برای قبول آن مثل حمام و جماع باید کرد اولاً پیش آتش نشود که اکثر عضو را ساقط کند به سبب تحلیل آن مابقی را و فاسد شود بلکه واجب است پوشش بفراد جامهٔ پشم و موی و چیزی در گرم کردن سخت‌تر از سمور نیست و کسی را که الم برو رسد و در سرگین که حرارت غریزی او ثابت باشد خصوصاً در سرگین اسپ نشیند و بخور به موم و عود و زریره بگیرد آن را منع کند و مجرب است و خوردن سیر و جوز و کذا تدهین به زیت یا روغن گاو که در آن سیر و سداب پخته باشند و شرب را سن و زنجبیل نافع و از آنچه برای دفع برد تجربه کرده شده روغن نعام است طلاءً و عنبر و مشک مطلقاً و هر آنچه بدان علاج امراض بارده می‌کنند در اینجا به‌کار آید و ایضاً گاهی برد را از غیر انسان دفع می‌کنند پس در خواص آمده که دخان طرفه اشجار را از سردی محفوظ دارد و کذا قفر و سرگین کبوتر و کسیه سنگ پشت را بر پشت او

دفن کند در زمین از آن سردی بازماند **ایضاً** در نزهه گوید که آنچه در انتفاخ اصابع گذشت بدان و بکاه گندم و سرکه نطول کنند پس اگر سبز گردد در آب گرم شرط زنند به عده به روغن‌های گرم مالش کنند پس اگر متعفن شود بر آن چقندر و کرنب پخته بنهند تا ساقط شود پس مثل قروح علاج کنند **گیلانی** گوید که اگر عضو هنوز فاسد نشود و ورم نیز نکند بلکه ابتدا بسبزی کرده باشد دلک نمایند و با دهان حاره مثل زنبق درازقی و مانند آن بمالند و اگر ورم کند در آبی که ریاحین حارهٔ مذکورهٔ سابق و کرسنه و ترمس جوشانیده باشند بنهند و به روغن‌های گرم چرب نمایند به عده عدس جوش داده با شراب سوده ضماد کنند و بالجمله یاد باید داشت که هرگاه آثار سرمازدگی بر اطراف و اصابع ظاهر شود و اصلاً قریب آتش نروند و بهترین تدبیری که اولاً باید کرد این است که بگرمی بدن انسان آن را گرم کنند و اگر آن انسان قوی باشد اولی بود و اگر سینهٔ او چندان گرم باشد که اطراف سرمازده بحرارت نواحی قلب گرم شود بهتر باشد پس اگر فائده نشود و سردی سخت‌تر از آن باشد که آن را این تدبیر نفع کند تدبیر مذکور استعمال کنند **بعضی** متأخرین می‌نویسند فساد اطراف که در موسم سرما پدید آید چنان چه وقت صبح به سبب رسیدن سردی هوا یا آب سرد انتفاخ و ورم با خارشی شدید و یا یکی از اینها پدید آید و یا تمام بدن متورم و مترهل و سیاه مانند بدن موتی گردد سببش احتباس بخارات است زیر پوست و در پیران بیشتر افتد باید که اطراف را نزد آتش دارند و یا به آبی که نانخواه و نمک طعام پخته باشند بشویند و تا دیر در آن نهاده دارند و در دو سه روز صحت می‌شود و همچنین طبیخ شلجم و کذا طبیخ تخم شبت و شلجم و کرنب و رطبه و ترمس و کرسنه و شونیز و اشنه و جاورس و ارزن و نمک طعام جمله یا هر چه از اینها به همرسد به‌کار برند و چون دیر کشد تنقیه به مسهلات بلغم نمایند و استحمام متواتر نافع باشد و اما در صورت بودن بدن متورم مانند موتی تدبیر خفیف از استسقای لحمی به عمل آرند

حرق النار

عضوی که از آتش بسوزد سفیدی تخم مرغ و سیاهی دوات را بمالند و گل ارمنی و سفیدۀ کاشغری و مرداسنگ و حنا را به آب و سرکه طلا کنند و اگر بسیار بسوزد و آبله‌ها افتد فصد کنند و آبله را از سوزن بشکافند و مرهم سفیداب کافوری استعمال نمایند و آهک آب نادیده را در آب حل کنند و بگذارند تا بته بنشیند پس آب از بالای آن ریخته خشک نمایند و همچنین هفت بار بشویند و خشک کنند و دو دام از این آهک مغسول با یکدام موم و پانزده دام روغن گل گداخته آمیزند و مرهم ساخته به‌کار برند که در این باب بی‌نظیر است و این مرهم رال نیز نافع است کافور قیصوری رال کتۀ سفید هر یک چهار مثال کوفته بیخته مجموع با روغن گاو تازه که مساوی همه باشد در ظرف آهنی گداخته اول رال را ریخته دو سه جوش دهند پس کته را به دستور پس کافور بریزند و یک جوش داده از آتش فرود آورده به‌کار برند که برای رویانیدن گوشت صالح و دفع گوشت فاسد و برای جراحات کهنه و زخم آتشک و ناصور نیز نافع است و چون رال را در روغن کنجد دو سه جوش داده از آب سرد مکرر بشویند نیز نافع بود و ایضاً در ابتدای طلای گل سرشو و کذا گل پندول و کذا برگ گلاب سبز و گل سدا گلاب و کذا برگ خطمی و خبازی نافع است و اگر بسیار بسوزد فوراً خون تازۀ گوسفند طلا کنند و آب انارین به قدر نه توله با شکر سه توله و یا سکنجبین سیب لیمونی علوی‌خان در گلاب و عرق بیدمشک دهند و غذا شوربای بزغاله و یا چوجۀ مرغ که در آن ترشی انبه یا زرشک یا انار دانه افتاده باشد با نان یا برنج بدهند **ذکر ادویه یونانیه** مفید حرق النار زیت خوشبو و نمک باریک سوده بر سوختگی آتش نهادن بهر تسکین الم و آبلۀ آن مجرب صحیح سویدست و کذا آب برگ بارتنگ و کذا آب برگ چقندر ضماد کردن و کذا اندروسامن که آن رمان انهار است آب برگ تازۀ او ضماد کردن و برگ خشک او سوده پاشیدن و کذا ایرسا مثل غبار سوده و به روغن گل آمیخته و کذا پوست بُز تازه بساعتی که جدا کنند و آن گرم باشد و کذا ذرور برادۀ آبنوس و کذا پوست غزال سوخته خاکستر او پاشیدن و کذا برگ یبوت مثل غبار سوده ذرور کردن و کذا سرگین کبوتر در خرقۀ کتان صره بسته به آتش سوختنه و خاکستر او به روغن گل ضماد کردن هر واحد مجرب اوست و استعث و **روفس** و غیرهما می‌نویسند که ضماد بستان افروز و کذا

سرگین گاو و کذا نمک و آرد و عسل و کذا مداد مصری به آب یا سرکه حل کرده و کذا طرفه به روغن گل و کذا کمات ترسوده و کذا ثمر خیار بشحم تازه آمیخته و کذا پوست بیخ آن به سرکه و کذا برگ آن به سرکه و کذا سریشم ماهی به سرکه حل کرده و برگ سوسن کوفته بیخته و کذا آب حی‌العالم و سویق و کذا آب مورد و زیت و موم و کذا حب‌الآس و روغن آن و کذا برگ آن سوخته به روغن گل آمیخته و کذا اثمد بشحم بقر یا بز تازه آمیخته و کذا اقاقیا و سفیدهٔ بیضه و کذا جلد اویم سوخته به روغن گل و کذا اسرنج به موم و روغن گل آمیخته و کذا برگ توت شیرین سوده به زیت خوشبو آمیخته و کذا خاکستر کرنب بسفیدی بیضه و کذا خاکستر جفت پای کهنه به روغن گل و کذا گل قیمولیا و آب جرادهٔ کدو و روغن گل و یا عوض آب کدو گلاب و سرکه و کذا کنجد مع پوست باریک سوده و کذا برگ خرفه پخته کوفته یا عصارهٔ برگ آن و کذا سفیداب به روغن گل تنها یا مع سفیدی بیضه و صمغ عربی و کذا سریش به آب گرم گداخته یا سوخته به سرکه سرشته و کذا طبیخ حلبه یا لعاب آن یا آرد آن به روغن گل و کذا عصارهٔ مامیثا و کذا گل حنا و کذا صمغ عربی و سفیدی بیضه و کذا برگ توت شامی به روغن گل آمیخته و کذا آب پوست باقلای سبز یا برگ او و کذا آب عنب‌العثلب و سفیداب و کذا مغرهٔ عراقی به سرکه حل کرده و کذا خطمی خشک به زیت آمیخته یا برگ آن کوفته به زیت مخلوط کرده و یا لعاب آن به روغن گل و کذا حنا به آب گشنیز سبز سرشته و کذا موی انسان سوخته به روغن گل و کذا استخوان سوخته به سرکه سرشته و کذا کدوی خشک سوخته به روغن گاو آمیخته و کذا نیل هندی به عسل و کذا مرتک و روغن کنجد و سفیدهٔ بیضه و کذا پرسیاوشان به روغن گل و موم و کذا آب قرظ یا طبیخ خشک آن مخلوط بسفیدی بیضه و کذا عدس باریک سوده به گلاب و روغن گل و کذا فوفل به روغن گل و کذا دم‌الاخوین و مرداسنگ و صمغ عربی پخته به روغن گل آمیخته و کذا آرد جو مغسول به آب به عده مخلوط بسفیدهٔ بیضه و کذا آب کاکنج بسفیداب و کذا سرمق و موم و روغن گل و کذا آهک مغسول هفت مرتبه بسفیدی بیضه آمیخته و کذا قطران **و ذرور** خاکستر برگ سرد و کذا خاکستر جوزالسرو و کذا برگ مورد خشک و کذا اویم سوخته و کذا جلد کهنه سوخته و کذا ودع و کذا کهربا و کذا

شاهسفرم خشک و کذا پوست شجر صنوبر کبار و کذا سنگ مرمر و کذا مغره و کذا پوست خرپزهٔ خشک کرده سوخته و کذا پوست جو و سماق باریک سوده و کذا تخم خرفه سوده و کذا پوست شجر صنوبر صغار و مرداسنگ و دقاق کندر برای قروح حادث از آن و کذا پشک بز مثل غبار سوده هر واحد نافع سوختگی آتش است **دیگر** از رساله مجربات حکیم علی جائیکه به آتش سوخته باشد اگر آهک را هفت مرتبه شسته پارچه را به آن لطخ کنند و بچسپانند ساعت بساعت در جراحت تازه و کهنه که از سوختگی آتش و آب گرم و غیر آن باشد و متعفن شده باشند عجیب نافع است **دیگر** تگرگ را در سبوچه پر کنند چون گداخته آب او خشک شود پس خاکی که زیر او بماند آن را نازک بسایند و بر جراحت سوختگی بپاشند گوشت متعفن را زائل کند و تازه برویاند و در این باب هیچ چیز به او نمی‌رسد و گوشت بالا می‌آرد ملاحظه کنند که زیاده نشود به آب تگرگ شستن آن جراحت نیز خوبست دیگر سفیدهٔ تخم مرغ به آرد جو و کافور عجیب است و طلای سرکه بغایت مجرب و کتیرا بلغاب اسپغول نیز مفید و کذا صندل و مداد و فوفل به آب عنب‌الثعلب و روغن گل و طلای روغن کنجد بلعاب اسپغول نیز مجرب است **دیگر** به قول صاحب خلاصه اگر در سوختگی آتش کرم افتد شاخ سپستان تازه بر گردن ببندند که در دفع آن مجرب است و سوخته باروت را هیچ دوا بهتر از مالیدن آب پیاز سفید نیست **دوای** سوختهٔ آتش از بیاض والد مرحوم اول خون بز تازه بر آن اندازند به عده سفیدی بیضه افکنند پس از آن موم را در روغن کنجد گداخته از آتش فرود آرند چون سرد شود سفیدی بیضه داخل کنند و عقب آن سفیدهٔ کاشغری حل کرده بر پارچه مالیده چسپانیده باشند **ایضاً منه** که سوزش دور کند و آبله شدن ندهد مرداسنگ کات سفید هر واحد یک توله کافور ماشه به روغن گاؤ شسته آمیخته ضماد نمایند و ذرور حنا و مرداسنگ بعد تدهین به روغن گل مجفف است و عصارهٔ گشنیز با مرداسنگ نیز از مجربات است **ضماد** برای سوختهٔ آتش رال کته رسوت صندل سرخ کافور به آب سائیده ضماد نمایند **طلا** که سوختگی آتش را نفع دهد پوست انار کوفته بیخته بکفچهٔ آهنی اندازند و آب بر سر آن ریزند و بر آتش بجوشانند تا غلیظ شود سرد نموده در کهرل اندازند و زردهٔ بیضه مرغ یک عدد بیامیزند و چندان سحق نمایند

که مثل مرهم شود طلا کنند **ایضاً** جهت آبله و دمیدگی که از سوختگی به هم رسد بگیرند عدس مقشر و گل سُرخ چندآن‌که خواهند عدس را پخته با گل سُرخ و سرکه خوب بسایند و طلا کنند و خرقهٔ کتان را در آب سرد تر کرده و به یخ سرد ساخته بر آن افکنند **ایضاً** بعد از آن‌که پوست از سوختگی افتاده باشد به‌کار آید گل قیمولیا سفیدهٔ تخم مرغ قدری سرکه با مرهم آهک سائیده طلا کنند **مرهم نوره** به نسخهٔ حکیم علوی‌خان سوختن آتش و اکله را نافع است نوره هفت مرتبه به آب شسته موم سفید هر یک پنج مثقال مرداسنگ خبث الفضه سفیدهٔ ارزیز شسته اقلیمیای شسته هر یک یک مثقال روغن گل بیست مثقال **نوع دیگر** نافع سوختگی آتش آهک شسته چهار جزو روغن گل یا روغن چنبیلی شش جزو موم سفید دو جزو سفیداب قلعی یک جزو همه رابا اهم آمیخته کف مال کنند و به‌کار برند و در نسخه دیگر مرداسنگ مغسول و سفیدهٔ تخم مرغ و دم‌الاخوین عوض موم داخل است **مرهم سفیداب** که برای دفع خارش و آبله که از بدن بجوشد و جهت سوختگی آتش بغایت مجرب از بیاض اوستاد مرحوم روغن گل بیست و چهار دام موم سفید شش دام سفیدهٔ کاشغری دوازده دام سفیدهٔ بیضهٔ مرغ شش عدد کافور قیصوری دو دام اول موم و روغن گداخته از آتش فرود آرند و دیگر ادویه سائیده داخل نمایند بعد از آن سفیدی تخم مرغ بیامیزند **ذکر ادویهٔ هندیه** نافع سوختگی آتش کوپنل درخت بر طور دوغ سائیده بمالند و آب برگ ارند مالیدن و و برگ انار سائیده طلا کردن نیز مفید است **دیگر** برگ نور استه کنار با دوغ مکرر بمالند و همچنین برگ حنا به آب سائیده و یا بمسکه آمیخته و کذا رال بمسکه آمیخته طلا کردن مفید و مغنی است **دیگر** کنجد سیاه را سوخته و نرم سائیده با روغن کنجد آمیخته ضماد نمایند و ضماد برگ پوئی سائیده بر عضوی که تازه سوخته باشد و همچنین ضماد برگ و شاخ گل مهدی که در بر شکال می‌روید مفید و مجرب است **دیگر** از بیاض اوستاد برگ بهنگ خشک سائیده بپاشند و بالای آن روغن شیرین اندازند و کذا ضماد برگ گهیگوار نافع دیگر از تکملهٔ پوست درخت تمرهندی سوخته خشک بپاشند و بالای آن روغن کنجد اندازند یا با روغن مذکور آمیخته طلا نمایند درد بنشاند و موی آنجا برویاند **دیگر** برای دور کردن داغ سوختگی آتش قنب را درآوند گلی بسوزند و باریک

سوده در روغن کنجد آمیخته در روز دو سه مرتبه طلا کنند و کذا ضماد برگ انار و برگ جامن سفید **دیگر** به جهت ازالۀ داغهای سفید که بعد از سوختگی آتش باقی ماند مالیدن هلیله و بلیله و آمله به آب سائیده بغایت سودمند است **دیگر** بعضی مجربین می‌نویسند که اگرچه تمام بدن سوخته باشد هرگز آبله و ریم نکند و همچنان خشک گرداند پنبۀ منقوش بر تمامی اعضای سوخته فوراً بپیچند بکثرت چنان چه در بالاپوشها می‌اندازند و همچنان بگذارند و هیچیک حرکت ندهند روز دوم نظر کنند اگر پنبه از جائی جدا یا کم شده باشد دیگر بر آن پوشند در سه روز جلد اصلی پیدا شود و پنبه مع جلد سوخته از خود جابجا شده خواهد افتاد **اقوال حذاق** مسیحی گوید که حرق نار محتاج به ادویۀ باشد که جلا کند به اعتدال بغیر آن‌که گرم یا سرد کند و نفع می‌کند آن را گل پاک خفیف الوزن چون به سرکه ممزوج به آب بر آن طلا کنند و چون در ساعتی که بسوزد سفیده بیضه به روغن گل طلا کنند آبله را منع کند و ایضاً نفع کند اگر بگیرند برگ خطمی تر و برگ خبازی هر واحد یک رطل و بپزند تا مهرا شود بعد از آن بسایند و بر آن مرداسنگ خرفی و سفیداب قلعی هر واحد دو اوقیه و نیم روغن گل چهار اوقیه آب گشنیز تر و آب عنب‌الثعلب هر واحد یک اوقیه اندازند و مخلوط کرده ضماد نمایند و چون آبله افتد نفع کند آن را عدس مقشر گرباگل سرخ خوب بجوشانند به عده با آرد جو و روغن گل سائیده طلا کنند و ایضاً آن را نفع کند قیروطی مرتب از موم و روغن گل و بر آن نورۀ مغسول هفت مرتبه انداخته حل کنند تا هموار گردد و یا نورۀ مغسول به روغن گل و سفیدۀ بیضه و سفیداب ارزیز آمیزند **شیخ** می‌فرماید که در علاج حرق النار دو غرض است یکی منع آبله و دوم اصلاح آن‌که محترق شود و در منع آبله احتیاج افتد به ادویۀ که تبرید نماید بغیر آن‌که همراه او لذع بود و اما از جهت آن‌که علاج حرق کنند احتیاج افتد به ادویۀ که در آن اندک جلا با قدری تجفیف غیر کثیر بود بغیر آن‌که لذع کند مع آن‌که معتدل در حرارت و برودت باشد و اگر با هر دو تدبیر یک بارگی حاجت شود اولا بمبرد تدبیر کنند به عده اگر احتیاج به تدبیر ثانی گردد آن را به عمل آرند و اگر آن وقت برسد که آبله کند پس تدبیر ثانی واجب بود و ادویۀ آن مثل قیمولیا و اطیان خفیف الحجم و عدس مطبوخ و مداد هندی و مانند

آن است و اما مثل کندر و علک و وسومات این را صالح نیست **ادویهٔ حرقیه** به حسب غرض اول بگیرند صندل یا فوفل یا خشت نو یا خزف نو به آب عنب‌الثعلب و گلاب طلا کنند و یا مرهم از زردهٔ بیضه و روغن گل و ایضاً کاسنی وارد جو مغسول و زردهٔ بیضه و روغن گل و ایضاً گل ارمنی و سرکه و ایضاً روغن گل و موم چندآن‌که باید پس در آن نورهٔ مغسول با سفیداب و افیون و سفیدهٔ بیضه و اندک شیر داخل کنند و ایضاً بگیرند برگ خبازی و در آب شیرین بجوشانند پس بسایند و از رشتهٔ که در آن باشد پاک کنند به عده با وی مرداسنگ مربی و سفیداب قلعی و غیره که در قول مسیحی گذشت بیامیزند **ادویهٔ حرقیه** به حسب غرض ثانی بهترین اشیا برای این مرهم نوره است بگیرند نوره و هفت بار بشویند تا همه تیزی آن دور شود به عده به روغن گل و زیت و اندک موم اگر احتیاج آن افتد با هم بزنند و گاهی در این گل قیمولیا و سفیدهٔ بیضه و اندک سرکه زیاده می کنند **مرهم نوره** بنسخهٔ دیگر نوره را به دستور معلوم بشویند و از آن به آب برگ چقندر و برگ کرنب و روغن گل و موم مرهم سازند و از آنچه در اینجا نیکو است و خوف بثور و آبله کردن نباشد این است که برگ اثل سوخته و خرنوب سوخته بر آن پاشند **مرهم** که برای قلیل‌الحرارت نیکو است و به تجربه جید یافته شده بگیرند سرگین گاو راعی خشک شده و پوست درخت صنوبر و مشکطرامیشع هر واحد ده درم مرداسنگ سه درم خبث الفضه دو درم خبث الرصاص چهار درم آهک مغسول به آب سرد به تکرار بسیار پنج درم قیمولیا پنج درم گل قبرسی و رومی و ارمنی و سفیداب ارزیز هرواحد هفت درم عصی‌الراعی کوفته ده درم مداد فارسی یا چینی شش درم توتیای بسر هفت درم پشک گوسفند ده درم تخم لبلاب و برگ آن پانزده درم خبث الحدید و آب برگ خطمی و آب برگ خبازی هر واحد ده درم سوسن آزاد و پیاز آن و سوسن آسمانجونی و زعفران هرواحد پنج درم کافور چهار درم موم و روغن گل و مغز گوزن و پیه آن مقدار کفایت و از دوایی که در قوت شدیدتر و صالح است برای آن‌که در حرارت کمتر بود این است که بگیرند برادهٔ مس و برادهٔ آهن و در گل پاک یا در گل سُرخ سرشته قرص سازند و در تنور یا دیگدان سوخته نگاهدارند و به طریق ذرور هنگام احتیاج بتجفیف استعمال کنند و یا به روغن گل طلا نمایند و ایضاً از این قبیل است که سرگین

کبوتر را در خرقهٔ کتان بسته بسوزند تا خاکستر گردد و به روغن گل طلا سازند که این عجیب است و مواضع متقرحه را نفع کند گندنا جوش داده و یا بقلهٔ خرفه یا پوست و برگ مورد سوده و اگر دشوار گردد برگ اثل سوخته و برگ نیبوت سوخته و اگر از این دشوارتر شود ادویهٔ مدملهٔ قروح خبیثه استعمال کنند **طبری** گوید واجب است که طبیب معالج تفقد نماید از محرق بینهٔ او و مزاج او و جوهر عضوی که محترق شود پس اگر جوهر عضو عصبی باشد نشف حرق نکند و ترطیب او معدوم ننماید و اگر صحت او تاخر نماید و اگر جوهر او جوهر لحمی باشد ترطیب او البته نباید کرد و علاج او نکند مگر بمرهم منشف و اگر جوهر او عنصلی بود یا در جای سوختهٔ او تار باشد لازم است که بمراهم متوسط بود و بستن او خفیف باشد و بقراط امر کرده که جراحات حرق نار را نباید بیست مگر آن‌که درد و تر باشد پس بر بط خفیف بر بندند که ضغطه و الم نیارد و حفظ مریض از تناول چیزی نماید که مزاج آن را گرم گرداند و امر به فصد و استفراغ به مسهل نماید و ترویج موضع او کند اگر تابستان باشد و تعدیل نماید اگر زمستان بود و از آب سرد نگاهدارد تا آن‌که خشک گردد و اما از آب گرم در اوائل محفوظ دارند و در اواخر او استعمال آن به اعتدال مضائقه ندارد و هر قدر که مریض تقلیل غذای خود کند بهتر و سریع‌تر ببه شدن جراحت باشد پس اگر مزاج مریض متغیر نشود و قاروره و نبض او بر اعتدال باشد بخوردن گوشت که جوهر او مشابه جوهر عضو سوخته باشد باک نیست و **جالینوس** ذکر کرده کسیکه در اعصاب و عضله و اوتار و جراحت بود واجب است که غذای او از پایچه و گوشت عضله باشد و این بهر آن است که بقراط گفته که تاخر صحت در جراحات گاهی از قلت غذای ملایم بجوهر عضو بود زیرا که غذائیکه مناسب عضو نبود طبیعت در آن عضو استعمال ننماید و ارجیحانس در این موضع خلاف او بسیار نموده و دو مرهم برای حرق نار که چون در عضو لحمی یا عضلی و عصبی باشد ذکر میک و نیم و این مرهم نسخهٔ مرهمی است که در عضو لحمی عند حرق نار استعمال کنند و آن بالغ‌النفع مجرب است از آن زیاده و کم نمایند به قدر وقت و به قدر مزاج علیل بگیرند مای ماکیان سوای خروس و بسوزند و خاکستر او بگیرند و باریک بسایند و بگیرند نمک اندرانی سوخته و باریک بسایند به عده بسفیدی بیضه و روغن

بنفشه مرملی سازند تا آن‌که مثل مرهم گردد و صورت او صورت لخلخه و مرهم کافوری شود و تربیت او بحل کردن و تسقیهٔ او به روغن بنفشه کنند بعد از آن بگیرند برنج فارسی و به مرات بشویند و بگذارند تا آب او خشک شود به عده باریک کوفته بیخته سه درم از این آرد و مثل او خاکستر پای ماکیان و نمک که از آن مرهم ساخته شده یک نیم درم بگیرند بعد از آن اسرب محکوک یک درم سفیداب ارزیز یک درم و نیم بگیرند و همه را در هاون جمع کرده روغن بنفشه بر آن اندازند و همواره بیامیزند و حل کنند تا باریک گردد و مثل مسکه شود به عده بچشند اگر در آن شوریت باشد سفیدی بیضهٔ رقیق انداخته حل کنند حتی که سطبر شود و شوریت او زائل گردد بعد از آن به طریق طلا بر جای سوخته استعمال کنند و نباید بیست که این مرهم را در حرق نار به اعضای لحمی تاثیر نیک است و اما در اعضای عصلی هین مرهم بیعنه است و در این لعاب اسپغول و شیر خر و مغز ساق بقر زیاده کنند و طلا نموده بر بط خفیف بربندند و اما مرهمی که جالینوس در قاطاجانس در عام حرق نار استعمال کرده این است که قیروطی به روغن بنفشه سازند به عده بر آن اندک سفیداب و اندک مرداسنگ اندازند و بگیرند زردی سه بیضه یا چهار به آتش بریان کرده و بر آن اندازند و قدری دماغ ماکیان و اندکی اسرنج انداخته در هاون بیامیزند به عده اندک کندر بر آن پاشیده حل کنند و استعمال نمایند و ایضاً این مرهم ذکر کرده بگیرند اقلیمیای فضه یک درم مرداسنگ نیم درم توتیا دو ثلث درم قرطاس مصری سوخته یک درم به عده زفت را در زیت گداخته این ادویه اندازند و حل کنند و استعمال نمایند و ایضاً این مرهم است قیروطی به روغن زیت بسازند پس در هاون کرده بگذارند تا نیم گرم بماند به عده بر آن مرداسنگ کوفته بیخته به قدر کفایت انداخته حل کنند و اندک اندک سرکه بچکانند تا سبطر و باریک گردد و علامت خوبی او آن است که سفید شود و از آن زردی مرداسنگ زائل گردد بعد از آن در شیشه سطبر انداخته بالایش اندکی زیت اندازند و شیشه را بجنبانند تا مثل لخلخه گردد به عده سرد بالفعل کنند اگر تابستان باشد و گرم کنند اگر زمستان باشد و استعمال نمایند و این مرهم از مراهم در حق نار بالغ النفع است و اثار حرق از بودنش به رنگ برص کمتر سالم می‌ماند سیما چون آتش عضو را خشک کند پس واجب است که در همه مراهم مستعمله در عضو سوخته که بر آن خوف سفیدی رنگ باشد اندک حنای سوخته و قلیلی

سرمه زیاده کنند چه این هر دو تغیر رنگ می‌سازند پس اگر سفیدی بعد صحت ظاهر شود سبیل ازالهٔ او نیست مگر به ادویهٔ که علاج برص بدان کنند مثل شیطرج در سرکه جوش داده که این را چون بر آن موضع طلا نمایند رنگ او را متغیر گرداند و بر آن تغیر تا زمانی دراز باقی ماند و بعض اوائل استعمال داغ بارد نزد تغیر جلد تجویز کرده‌اند و صورت داغ بارد این است که بگیرند انبوبهٔ طویل آهن و بر موضع نهاده مص کنند حتی که جلد بسوزد به عده به سرکه بشویند و بمرهم خل علاج کنند که این به کند و رنگ را متغیر گرداند **صاحب کامل** گوید که هرگاه جائی در بدن بسوزد باید که فی‌الفور بر آن بیضه بشکنند و یا بمداد فارسی لطوخ سازند و یا به عدس جوش داده باریک سائیده و یا به گل ارمنی مع سرکه ممزوج به آب ضماد کنند و یا بگیرند عدس و پوست جو و باریک سوده بسفیدی بیضه و روغن گل سرشته بر آن طلا نمایند و یا بگیرند اندک سفیداب و روغن گل و مرداسنگ و سفیدی بیضه و با قدری سرکه با هم بزنند و سرد کرده بر موضع طلا کنند و مرهم نوره چون بر موضع طلا نمایند بسیار نافع بود و این صفت اوست آهک سفید سرد کرده گرفته بر آن آب اندازند و تا دو ساعت بگذارند به عده آب اندک اندک بریزند و آب دیگر اندازند و همچنین چهار مرتبه عمل نمایند و سنگ ریزها که که زیر او بماند آن را دور کرده آن را بدارند تا آب صاف شود و آهک بته نشیند پس آن را خشک کرده به روغن گل خالص آمیزند و با هم بزنند تا مثل مرهم گردد استعمال نمایند **ابومنصور** گوید که چون احتراق لاحق شود در اول امر باید که گلاب سرد کنند و در آن پارچه تر کرده بر موضع نهند و هرگاه نیم‌گرم شود تبدیل آن کنند پس هرگاه لهیب ساکن شود به چیزی که آن را از تقرح نفع کند طلا نمایند و آن این است که بگیرند عدس مقشر و گلسرخ و بجوشانند تا مهرا شود به عده آن را به آرد جو و سفیدی بیضه و روغن گل یکجا کرده بسایند تا نرم شود طلا نمایند و بالایش پارچه به آب برف سرد کرده نهند **دیگر** که منع از تقرح کند برگ خطمی سبز به آب بپزند تا مهرا شود به عده از خیوط پاک کرده در هاون اندازند و با آن اندک سفیداب و آب گشنیز تر و روغن گل آمیخته حل کنند تا هموار شود و مرهم گردد و بر پارچه طلا کرده بر آن نهند و اگر احتراق عظیم کثیر باشد و قوت صاحب او آن را موافقت کند

فصد کنند و تلطیف تدبیر او نمایند تا انصباب ماده به سوی آن زیاده نگردد و چون متقرح شود بمرهم سفیداب علاج کنند پس اگر امر قرحه غلیظ‌تر شود و تسکین نیابد بمرهم نوره معالجه نمایند و صفت او این است که آهک صاف سفید که آن را در صناعت استعمال می‌کنند در پارچهٔ باریک به‌بندند و در ظرفیکه آب باشد آن را بمالند تا آن‌که آهک همه در آب آید و ثقل آن را و در کنند و آن آب را بگذارند تا آن‌که آهک بته نشیند و آب صاف گردد پس آب را بریزند و آهک را بگذارند تا اندک خشک گردد به عده به روغن مورد معمول به روغن گل خام با هم بزنند تا هموار گردد پس استعمال نمایند و اگر درد شدید باشد اندک کافور در آن داخل کنند و از آنچه تسکین وجع کند سفیدی بیضه رقیق است چون به روغن گل آمیخته پارچهٔ کتان الوده بر آن نهند و اگر حاجت بتجفیف باشد علاج به این دوا کنند بگیرند جو سوخته شش درم و خیوط سنگه غیرکهنه سوخته و گلنار سوخته هر واحد دو درم و سائیده بپاشند بعد ازآن‌که به روغن گل چرب کنند که این در این علت بیعدیل است و یا استخوان ماکیان بسوزند و سائیده به روغن گل آمیخته بر آن نهند و یا بگیرند عدس مقشر و رامک و عصفر و هلیلهٔ زرد و سائیده بر آن سفیدی بیضه و روغن بنفشه انداخته حل کنند تا هموار گردد پس بر خرقهٔ کتان طلا کرده بر آن نهند **جرجانی** گوید ادویهٔ که در ابتدا برای حفظ او از آبله کردن به‌کار برند سرد کنند و ناسوزاننده است چون سپیدهٔ تخم مرغ به روغن گل آمیخته آن را به پر مرغ طلا نمایند و قیمولیا و گل ارمنی که سبک بود بسرکهٔ ممزوج سائیده طلا کنند و برگ خطمی و آرد جو بحریر بیخته و شسته و برگ کاسنی کوفته با روغن گل بسایند و طلا کنند و برگ خطمی یا برگ خبازی مقدار یک رطل بغدادی پخته بسایند و رگها و لیفها از وی بیرون کنند پس ادویهٔ که در قول مسیحی گذشت آمیخته طلا کنند و این طلا اورام گرم را نیز سودمند بود اما ادویهٔ که بعد آبله کردن و ریش گشتن به‌کار برند مرهم آهک است و نسخهٔ آن سابق مسطور شد **ابن الیاس** گوید که بگیرند سفیداب ارزیز و مرداسنگ مربی در گل سُرخ و باریک سوده بسرکهٔ کهنه به سرشند و ضماد کنند و یا گل ارمنی افزوده بسفیدی بیضه با هم زده سر و بر موضع طلا نمایند و اگر آبله بسیار شود و با آن درد و سوزش سخت باشد هر صبح سکنجبین ساده و گلاب هر

واحد ده درم یا آب انارین بشحم افشرده مع شکر سفید بنوشانند و تغذیه بمزورات حامضه مثل آب غوره و انار دانه و زرشک نمایند و فصد سر رو کنند و خون به قدر قوت و واجب برآرند و بمرهم سفیداب یا مرهم نوره طلا سازند **انطاکی** گوید که قاعده در علاج این مرض تبرید محل و تجفیف اوست خاصةً آنچه حرق به آبله کردن که آن تمیز مائیت کند و آن را از عروق جذب نماید نرسد پس در آن هنگام از شرط و امتصاص ماده بمجاجم چاره نباشد و همین به فصد در اینجا مراد اطباست نه فصد اصلی و این را بدانند که در این بسیار اطبا راه غلط کرده‌اند به عده اگر علامات حرارت غالب باشد تبرید از داخل واجب بود والا ادویهٔ وضعیه کفایت باشد و آنچه حرق نار را مخصوص است از انجمله مداد محلول به آب است و قریب اوست خاکستر جو بزردهٔ بیضه **نفیس** گفته که این منسوب بحارث بن کلده است و قوی‌تر از آن آرد برنج بسفیداب و خاکستر پای ماکیآن است بهر آن‌که این قوی‌التجفیف است بلکه در شرح اسباب است که استخوان قوی‌ترین مجففات است و این قوی‌ترین آنهاست و عام بجمیع حرق انواع طینهاست خصوصاً طین قیمولیا و مرهم سفیداب یا مرهم خل و مرهم نوره و کتیرا و نشاسته و لعاب اسپغول و کنوچه به گلاب و آب گشنیز و بدانند که من در اینجا تبرید مطلقاً مناسب نمی‌بینم به سبب احتمال آن‌که حرارت بتکثیف محتبس شود پس فاسد گردد و لیکن اولا تسکین سوزش می‌کنم به عده آنچه مفتح و مرخی مثل روغن‌ها باشد استعمال می‌نمایم و اگر اتفاق دوائی افتد که در آن تفتیح و اخراج حرارت مع تسکین الم باشد آن بغایت نافع بود و اینچنین دوا مرا میسر نشد مگر این دوا که تالیف او کردم و عجیب مجرب آمد **صنعت آن** آب حی‌العالم سه اوقیه روغن بنفشه و یک اوقیه و نیم موم خام نیم اوقیه روغن و آب را بپزند تا آب برود پس موم اندازند تا ممزوج گردد و سرد کرده بر آن یک درم کافور محلول در سفیدی دو بیضه اندازند و مخلوط کرده بردارند **گیلانی** از بولس نقل کرده که آنچه صالح است برای آن‌که معالجهٔ این بدان کنند گل قیمولیا و گل بلاد فرنطس و هرگل سبک است چون لطوخ آن کنند به سرکه که ترشی او سخت نباشد یا به آب از آبله منع کند بیضهٔ خام همان ساعت بر موضع با پشم نرم بنهند و این تبرید اندک نماید و تجفیف بغیر سوزش کند **خضر** گوید که علاجش مبادرت بتر کردن در

آب سرد و پاشیدن برف بر عضو و لطخ بروشنائی معمول از مازو و زاج و لطخ به آب گشنیز سبز یا سفیدی بیضهٔ و مسکهٔ تازه و شیرج و سفیداب و کافور است و اگر سن احتمال کند فصد کنند و اولی حجامت بر ساقین است و بر آن خرقهٔ کتان سرد کرده ساعت بساعت نهند و به عدس مطبوخ و گل ارمنی به سرکه یا به آب گشنیز ضماد سازند و این تدبیر ایشان تا یک هفته است و اغذیهٔ آنها مزورات به مثل عناب و آلو بالو و خرفه و شربت ایشان شربت آلو و شربت نیلوفر باید پس اگر ورم اشتداد نماید و بدن ممتلی باشد تنقیهٔ به طبیخ فواکه نمایند و چون از هفتهٔ اول تجاوز کند نطول بجوشاندهٔ خطمی و گل بنفشه و نیلوفر و جو و لطخ او بمرهم ابیض کنند پس اگر قرحه و آبله بر مواضع افتد علاج بمرهم کافور و مرهم نوره یا مرهم شادنج یا مرهم معمول از خاکستر پای ماکیان و خاکستر نمک اندرانی و آرد برنج و سفیداب ارزیز و سفیدی بیضه و روغن بنفشه کنند

حرق الماء

عضوی که از آب گرم سوخته باشد علاجش همآن است که در حرق النار گذشت و خاکستر مو بزردی تخم مرغ مخلوط کرده در اینجا بسیار فائیده می‌کند و گویند که از ضماد حنا با سرکه سوده آبله نشود و جمله اطبان به این مختص است و به قول جالینوس و غیره ضماد طلق محلوق بسفیدی بیضه سرشته و کذا زردی و سفیدی بیضهٔ خام با هم مخلوط کرده و کذا سفیدی بیضه بر پنبه مالیده و کذا پنبه یا خرقهٔ کتان کهنه به آب نمک آغشته و کذا کافور و گلاب و کذا صندل سفید به گلاب حل کرده و کذا سفیداب ارزیز و سفیدی بیضه و روغن گل و کذا برگ سوسن سفید و کذا بیخ آن به روغن گل و موم زرد و کذا شنگرف به روغن گل و موم زرد آمیخته و کذا ثمر زیتون سبز که سیاهی در آن آغاز کرده باشد باریک سوده و کذا مرداسنگ به آب سوده هر واحد نافع سوختگی آب گرم است **اقوال اطبا** ابوسهل گوید که اگر احتراق به آب گرم باشد نفع می کند آن را قبل از آن‌که آبله کند آب زیتون نمکین یا مری یا آب سماق یا آب ماهی شور و آب برگ مورد و بعد آبله کردن مرهم سفیداب و مرهم نورهٔ مغسول **بوعلی** می‌نویسد که گاهی چنان اتفاق افتد که دیگ جوشیده یا آب گرم بر عضو انسان ریزد و عل آتش کند و

اصوب برای او این است که فی الحال قبل از آن‌که آبله کند به مثل صندل و گلاب و کافور مبادرت کنند و نگذارند که خشک گردد بلکه هر ساعت پارچه به آب سرد برف تر کرده نهند که این از آله کردن منع نماید وگاهی مبادرت می‌کنند و آب زیتون یا آب خاکستر بر آن می‌ریزند و بهتر آن است که هر کدام از اینها که باشد به سویق یا مرهم نوره بسایند و ایضاً دوای معمول از سرگین کبوتر که در حرق النار مذکور شد بسیار عجیب است و قروح آن را معالجه بگندنا جوش کرده یا خشک کرده که این بهتر است و سائر آنچه در حرق النار گفتیم باید کرد **طبری** گوید که واجب است درحرق‌الماء استعمال آرد برنج مضروب به روغن بنفشه مع گل ارمنی و برای این حرق این مرهم مجرب است قیروطی از روغن بنفشه بسازند و بر آن اندک سفیداب انداخته در شیشه بزنندو بر آن طلا نمایند و هرگاه آب گرم به سبب شدت حرارت خود گوشت را فاسد کند در آن آهن استعمال کنند به این طور که گوشت فاسد از آن دور کنند بعد از آن این مرهم بر آن استعمال نمایند بگیرند گلنار و گل سُرخ و سفیداب یک یک جزو کندر و راتینج هر واحد نیم جزو به عده قیروطی به روغن گل ساخته این ادویه در آن حل کنند تا مخلوط گردد و حارث ابن کلده طبیب عرب ذکر کرده که جو سوخته بزردۀ بیضۀ مرغ با هم زده بهترین دوا در سوختگی آب است و اما آنچه اهل حران در جمیع حروق استعمال می کنند مرهم خل است که در حرق‌النار مذکور شد و اول آن‌که عضو بسوزد آن را بدردی سرکه مع اندک گل ارمنی طلا کنند و بگذارند تا خشک گردد و عضو ترشح کند به عده با پشم پاره آن را پاک کنند و بر آن مرهم خل استعمال نمایند **گیلانی** از بعض اطبا نقل کرده که قبل از حدوث آبله بر موضع به زیتون مالح که با سویق بسایند ضماد نمایند و یا شب یمانی با سرکه سوده بر موضع لطوخ سازند و یا زهرۀ نر گاو به آب بسیار آمیخته بر موضع لطوخ کنند و یا به آب و نمک طلا نمایند و یا بیخ سوسن آسمانجونی به شراب سوده و یا ترمس به روغن گل سائیده تا غلیظ گردد لطوخ نمایند و اما ابرقلوس ذکر کرده که این دوای مرکب نیکو است بگیرند خرقۀ کتان و در عسل آغشته پس بسوزند و خاکستر آن هشت درم سفیداب و و موم هر واحد چهار درم روغن گاو و پیه بز هر یک شانزده درم گرفته از این مرهم سازند و استعمال کنند و اما آنچه آبله در

آن افتد سماق و سویق به سرکه سائیده ضماد کنند و یا بگیرند خاکستر مر و در آب پاک کرده به روغن گاو و در روغن آمیخته بر پارچه کشیده بر آن نهند

حرق الدهن

آنچه در سوختن آتش ذکر یافته در سوختگی روغن گرم نیز کفایت کند و این دوا مخصوص است سفیدی بیضه به قدری زیت و سفیداب آمیزند و در شیشه انداخته بجنبانند تا هموار شود طلا نمایند و به قول **انطاکی** خستهٔ شفتالو و برادهٔ عاج و سفیدهٔ بیضه به این مختص است و یا سفیدهٔ کاشغری یک نیم توله کافور سه ماشه سفیدی بیضهٔ مرغ دو عدد و به روغن گل سه توله روغن یاسمین یک نیم توله در ظرف چینی به انگشت بمالند تا یکسان شود و به‌کار برند

حرق الصاعقه و الشمس

عضوی که از اثر برق و گرمی آفتاب بسوزد علاج آن نیز همآن است که در حرق النار گذشت و مرهم خل نیز نافع بود و در احتراق از آفتاب مرهم کافوری هم مفید **طبری** گوید که علاج کسیکه او را هوای صاعقه برسد فصد است و تبرید و پرهیز و نوشانیدن ماءالشعیر و شیر زنان و حقنه به ماءالشعیر که در آن اندک روغن بنفشه خالص و قدری کافور آمیخته باشند و ایضاً حقنه به ماءالشعیر و شیر زنان و روغن بنفشه که همه را با هم بزنند تا نرم گردد تا آن‌که وجع ساکن شود و آبله ظاهر گردد پس بسوزن آب آبله برآرند به عده علاج حرق النار نمایند و خصوصاً مرهمیکه در آن پای ماکیان سوخته و آرد و برنج و روغن بنفشه می‌افتد و علاج این و حرق النار برابر است اما چون برکسی نار صاعقه افتد طمع در حیات او نباید داشت و معالجهٔ او از فصد و غیره بود و اما سوختن جلد به آفتاب را لازم است که طلا بمرهم کافوری کنند تا جلد متقشر گردد به عده مرهم خل بر آن نهند و دائم عضو را به روغن چرب کنند و از حرانیان بعضی امر به شرط موضع بعد فصد و تعدیل مزاج مریض بخرقهٔ مبلول به روغن گل می‌کنند یک بار این خرقه و یک بار فرقه در سرکه تر کرده استعمال می‌نمایند تا آن‌که در بقعه رنگ بشرهٔ او پدید آید و اگر رنگ موضع

به شدت احتراق او متغیر گردد استعمال مرهمی که در حرق نار ذکر کردیم نفع کند و ابن سیار دائم امر بتبرید موضع می‌نمود چون از حرق شمس می‌سوخت و یا به آب دریای شور احتراق و سحج می‌شد و او را مس به روغن نمی‌کرد تا آن‌که موضع خدر می‌شد و حس او زائل می‌گردید مثلاً به عده آن را راحت می‌داد پس به این طرق صحت می‌یافت و جلد او چنان که می‌بود عود می‌کرد و هر جائیکه بسوزد یا بخراشد چون مسام او نسوزد تبرید آن را صحت بخشد و اما هرگاه مسام بسوزد و به موضع خون آید علاجش نیست مگر مرهمیکه در حرق نار ذکر کردیم

احتراق جلد از بلادر

اگر پوست از عسل بلادر محترق شود باید که اول حجامت با شرط کنند پس از آن مرهم خل نهند و اگر آبله افتاده باشد آب تربوز سه اوقیه سکنجبین تفاحی لیمونی علوی‌خان سه توله و یا شیرهٔ خرفه و مغز تخم کدو و خیارین هر یک هفت ماشه و شربت آلو چهار توله نوشانند و باید که اول رگ هفت اندام زنند تا سمیت آن سرایت به اعضای رئیسه نکند و بفاصلهٔ دو سه روز بر آنجا پاکی زده محاجم بزور بمکند پس مرهم سرکه به عمل آرند و آن موضع را بدوغ ترش شوئیدن و روغن نارجیل بر آن مالیدن مجرب است **طبری** گوید که علاج سوختن جلد از عسل بلادر فصد و تبرید مزاج و نوشیدن کافور است به عده تبرید عضو بعد از آن علاجش به شرط دوضع محاجم و مص موضع بدان نمایند تا خون منقطع شود و زرداب ترشح کند به عده ترک کنند تا هرچه مترشح شدنی است ترشح کند و موضع متقرح گردد و بر آن اشیای مخرج سموم منشف آن نهند پس هرگاه رشح منقطع شود آن درم را علاج بمرهم خل کنند و گاهی عسل بلادر در آن موضع رنگ شبیه ببرص پیدا کند و خارش نماید و ساکن نشود مگر بنوشیدن سرکهٔ کهنه و استفراغات کثیره و عاقل لبس آن نکند مگر بعد اصالح آن به ادویه و هرکسی که ارادهٔ استعمال آن کند طریق او آن است که او را به سرکه خوب جوش دهند بعد ازآن‌که مواضع آن را بسوزن سوراخ کرده باشند **گیلانی** می‌نویسد که این اصلاح از متقدمین است و بهتر اصلاح بلادر و احراق آن این است که به روغن جوز یا به مغز جوز تازه آمیزند و بالجمله برای اصلاح آن چیزی بهتر از جوز نیست لیکن باید که آن را استعمال

بدان مخلوط سازند و نفع او بعد استعمال اندک است با وجود آن‌که از غیر بزرگتر است **ابن الیاس** گوید که علاج حرق جلد و آبلهٔ آن از استعمال عسل بلادر این است که صبح آب هندوانه یا شیرهٔ خرفه هر کدام از اینکه باشد سه اوقیه به سکنجبین سادهٔ خوب ترش ده درم و غذا بمزورات ترش بکدوی تر و اسفاناخ سازند و تلطیف تدبیر نمایند **انطاکی** می‌نویسد که علاج حرق بلادر مخصوص است بحنا و آب مورد و گشنیز تر و آبی که در آن خاکستر انداخته چند مرتبه صاف کرده باشند و یا پیاز بسفیداب و سرکه و بیخ کبر به آب کنجد و عدس مقشر **حکیم شریف خان** در فوائد شریفیه می‌نویسند مردی را دیدم که بلا در جلد او سوخته بود و جریان عرق در آن کثرت نمود پس بر آن حب السمنه مع ادویهٔ مناسبه استعمال کرد و از آن صحت یافت و همچنین جوز و مغز نارجیل کهنه آن را نافع است

جراحات

جراحت تفرق اتصال باشد که در گوشت حادث شود و هنوز ریم نکند و آن یا بسیط بود و یا مرکب بسیط آن است که از عوارض دیگر چون درد مفرط و انصباب مواد و سوءمزاج و سوءترکیب خالی باشد و جراحت مرکب آن است که با آن مرضی دیگر مثل سوءمزاج بدن و امتلای آن و مثل ورم و کسر عظم و قطع رگ و عصب بود یا با اعراض دیگر باشد مثل شدت درد و فساد لحم و **خجندی** گوید که مراد از بسیط در جراحات و قروح آن است که با آن مری دیگر مقتضی علاج دیگر متقرن نباشد و از مرکب آن‌که با آن مثل لحم زاید و نقصان او مقترن باشد بالجمله هر واحد از آن یا صغیر باشد یا کبیر یا مستوی الشفات یعنی هر دو لب او هموار بود که نزربط با هم پیوند دو یا غیر مستوی و یا غائر و یا غیرغائر و یا منفصل المضغم یعنی آن‌که پارهٔ گوشت از آن جدا شود و یا نافذ بباطن و یا غیرنافذ و **جرجانی** گوید که جراحتها ده نوع است یکی آن‌که شکافی راست بود دوم آن‌که شکاف گرد بود سوم آن‌که پهلوها و زاویه‌ها دارد چهارم آن‌که لختی گوشت از آن رفته باشد پنجم آن‌که غور دارد و دور اندر شده باشد و غو را در ظاهر نباشد ششم آن‌که غو را و ظاهر بود هفتم آن‌که گوشت او گفته بود و خون در اجزای آن گرد آمده

باشد هشتم آن‌که آماس کند نهم آن‌که از ظاهر تن در باطن افتد و هم آن‌که به استخوان رسیده باشد و **مسیحی** گوید که تفرق اتصال اگر در عضوی از اعضای لحمی باشد آن ملتحم شود و اگر در عضوی از اعضای عصبی باشد ملتحم نشود مثل جزو عصبی از حجاب و امعای دقاق و اگر در استخوان باشد بذانه التحام نپذیرد لیکن بجوهر صلب که بدان اتصال او شود ملتحم گردد و آن جوهر در طبیعت خود میان لحم و غضروف بود و آن دشبذست و شیخ می‌فرماید که ما قصد میک و نیم در بعض اعضائیکه اتصال او متفرق گردد آن‌که اتصال او عود کند چنان که او سابق بود و این در مثل لحم است و در بعض آن قصد میک و نیم که تماس آن که محافظت آن نماید باقی ماند و اگرچه اتصال آن عود نکند و این در استخوآن است مگر در استخوانهای اطفال و صبیان که در ایشان امید این عودست و قومی از اطبا گفته‌اند که جراحت عصب و عروق را اتصال عود نکند بلکه اکثر آن بر چیزی الصاقی جاری شود و لبهای جراحت را فراهم گیرد و نگاهدارد و بعضی از اطبا گفته‌اند که اتصال در شرایین تنها نشود یعنی جراحت شریانها ملتحم نشود و دیگران التحام پذیرند و اما جالینوس از این انکار نموده و گفته که شریانها نیز بمشاهدهٔ تجربه و تجویز قیاس ملتحم می‌شود اما مشاهده این است که شریانیکه زیر باسلیق است و شریان صدغ و شریان ساق را دیدم که ملتحم شد و اما تجویز قیاس آن است که استخوان در سختی بطرفی است که ملتحم نشود مگر اندک و اطفال و گوشت در نرمی بطرفیست که ملتحم شود و رگها و شریانها متوسط میان استخوان و لحم است پس واجب شد که حال آنها بین بین بود و التحام را از لحم کمتر قبول کند و از استخوان سهل تر آن را قبول نماید پس ملتحم شود اگر شق اندک و کوچک باشد یا بدن رطب نرم بود و آنچه خلاف این باشد ملتحم نشود و این نوعی از حجت خطابی است و معمول بر تجربه است و **جرجانی** گوید خلاف نیست که استخوان کودکان ملتحم می‌شود خاصهً اگر رگها نرم بود و جراحت کوچک باشد و اگر جراحت چیزی از جلد کم کند خلاف نیست که بدل آن باز نیاید لیکن بجای آن چیزی بیاید همچون جلد املس بی‌موی و اما رگهای باریک بسیار بود که شاخهای آن بالیده شود و بروید و بجای خود باز آید و در قانون و بعض شروح آن نوشته که بعضی اعضاست که تحمل جراحت

نکند و چون جراحتی در آن افتد ضرر عظیم کند و در اکثر قتل نماید و خلاص از آن بندرت بود و آن دماغ و گرده و مثانه وامعای دقاق است و جراحت جگر نیز نازک بود لیکن بر آن سلامت بسیار تر از آن باشد که از جراحتهای اعضای مذکوره چون خفیف بود و اما دل بهیچ حال احتمال جراحت نکند و توقع سلامت با وجود حدوث جراحت در آن نباشد و جراحت معده و امعای دقاق و حجاب اگر اندک بود صاحب او از آن شفا یابد و لیکن بدشواری و حجاب در صحت دشوارتر است و همچنین صحت معای صائم دشوار بود و اگر راحت آن خارق باشد بنحویکه از جانبی به سوی مقابل آن نافذ شود صاحب او کمتر صحت یابد و اما امعای غلاظ در صحت سریعتر و در التحام سهل‌تر است حتی که خروق آن به شود و گاهی انسان با وجود انخراق آن مدتی زنده ماند اگر ثفل که از موضع خرق خارج شود به سوی انفصال از بدن راه یابد و اما دماغ اگر جراحت او بسیار اندک بود صاحب او اکثر صحت یابد و اگر خارق نافذ تا به یکی از بطون باشد صحت ممکن نبود و اما جگر خرق در آن تا قطع رگ بزرگ رسد ممکن نیست که صاحب او صحت یابد و اما گرده پس التحام او مثل جگر بود لیکن التحام این دشوارتر است و چون خارق بود ملتحم نشود و قتل کند و اما آنچه از این جراحات ریم کند و قرحه گردد آن دشوارتر صحت یابد از آنچه ریم نکند و چون با جراحتی که در شکم افتد تهوع یا فواق یا اسهال عارض شود مریض به سرعت هلاک گردد و اگر جراحت در مواضعی بود که اشتداد وجع و در م در آن واجب شود مثل سرهای عضله و او آخر آن و خصوصاً جای عصبانی از آن تا وقتیکه درم حادث نشود آن دلالت کند بر آفت مستبطنه که به سوی آن مواد منصرف شده و برای جراحت فاضل نمانده و **محمد اکبر** می‌نویسد که اگر دل مجروح گردد مهلت ندهد و نشان جراحت او موت عاجل است و دماغ نیز احتمال جراحت کمتر دارد و نشان جراحت آن اختلاط عقل ست و برآمدن بول بر جراحت مثانه و برآمدن بر ازبر جراحت روده دلالت کند و جراحت عصب و طرف عضله مخوف است از تغیر رنگ و سقوط قوت و نبض بعد تواتر و صغر و شی و اختلاط عقل و تشنج توان دآن است و جراحت زانو که در پیش بود مخوف است و خلاصی از آن کمتر متوقع و جراحت سینه که نافذ بود مخوف است و نشان او خروج هواست از آنجا و جراحت

حجاب مخوف است و ضیق‌النفس خاصهٔ اوست و جراحت معده مخوف و برآمدن طعام لازم آن است و جراحتی که در غیر این اعضا افتد امید سلامت بیشتر دارد

علاج کلی جراحت

باید که آن را بمحافظت بدارند تا چیزی در آن نیفتد و آن را چنان بندند که به یکدیگر متصل شود و اگر متصل نشود بباید دوخت و اگر بر جراحت دو سه روز گزشته باشد باید که از چیزی خشن آن را بخراشند تا خون از آن جاری شود بعد آن به‌بندند و اگر جراحت غائر باشد باید که کندر صبر انزروت زراوند دم‌الاخوین سائیده بپاشند و اگر در آن چرک باشد ادویهٔ مذکوره را به عسل به سرشند و استعمال کنند و پنبهٔ کهنه در آن پر کنند و این مرهم از برای اندمال بی‌نظیر است بگیرند زبان سگ و در سایه خشک کرده بسوزانند و در اندکی روغن کنجد در ظرف آهنین بریان کنند بعد آن برگ نیم را باریک سائیده قرص ساخته در روغن کنجد در ظرف آهنین بسوزانند و دور کنند بعد از آن سوخته زبان سگ را در این روغن کنجد انداخته بچوب نیب با دستهٔ آهنین خوب تر مخلوط کنند دور شیشه نگاه دارند و روغن دیودار نیز در این باب مجرب است و اگر با جراحت ورم و قطع عصب و عرق و کسر عظم و الم و فساد گوشت و نزف‌الدم باشد باید که اول علاج این امراض کنند بعد آن علاج جراحت نمایند پس اگر ورم باشد علاج آن در اورام گفته شد و علاج قطع عصب و قطع عرق و کسر عظم جدا مسطور گردد و اگر الم باشد باید که تسکین الم از افیون و بزرالبنج و مانند آن کنند و اگر فساد گوشت باشد برگ کاسنی سبز و برگ عنب‌العثلب سبز و خطمی به روغن گاو و روغن بنفشه ضماد نمایند و یا به آله دور کنند و اگر نزف‌الدم باشد علاجش نیز جدا بیاید و صبر کندر دم‌الاخوین اقاقیا بکوبند و بپاشند **ذکر ادویهٔ مفرده و مرکبه** که التحام و اندمال جراحت تازه کنند امدزیان که آن قبان مقابر است ذرور آن در التحام جراحات تازه مجرب سویدی است و اقماع انار ترش نیز مجرب و همچنین برگ بوصیر و گل آن و کذا ذرور برادهٔ آبنوس مثل غبار سوده مجرب صحیح اوست و کذا خوخ الماء خشک آن به طریق ذرور و رطب آن به طریق ضماد مجرب و کذا پوست خیار سوده و کذا

شرب رب آن پنج درم مجرب اوست و نهادن مازو به شراب قابض سرشته و کذا عصی‌الراعی و کذا نیل هندی و کذا انزروت و کذا پیاز نرگس و کذا قفرالیهود و کذا کندر تنها و با موی سوخته و کذا کمافیطوس و کذا برگ بستان افروز و کذا حی‌العالم و کذا مغرهٔ عراقی و کذا گل مختوم و کذا گل ارمنی و کذا برگ چنار تازه و کذا جمار نخل و کذا پرسیاوشان و کذا سورنجان و کذا زوفرا و کذا برگ جمیز و کذا پوست انار و کذا وسمه که آن برگ نیل است و کذا شنگرف و کذا جنطیانای رومی و کذا خانهٔ عنکبوت و کذا پنیر تازهٔ بی‌نمک و بالای آن برگ انگور یا برگ چنار یا برگ کاهو بستن و کذا حنای مکی و کذا الذاق الذهب و کذا رخام سوخته و کذا اسفنج به شراب کهنه تر کرده و کذا تخم گشنیز و کذا موی انسان سوخته به عسل سرشته و کذا برگ انگور سوخته و کذا عصارهٔ ام غیلان و کذا خستهٔ خرمای سوخته و کذا مرمکی و کذا لحم حلزون و کندر و کذا شکوفهٔ حنا و کذا چقندر سوخته و کذا خاکستر پشم سوخته و کذا برگ خبازی تر و کذا لحم صدف سوده **و پاشیدن** بیخ کاکنج و کذا برگ کنار و کذا پیاز نرگس خشک کرده سوده و کذا خزف تنور و کذا کافور و کذا خون شتر خشک کرده سوده و کذا دم‌الاخوین و کذا پوست درخت و لب سوخته و کذا ودع بغبار آسیا آمیخته و کذا شیر جمیز خشک کرده باریک سوده و کذا خون نر گاو خشک کرده سائیده و کذا تخم فنجنکشت و برگ آن و کذا بقم و کذا بول الابل که دوائی است و از عرب می‌آورند و کذا تخم قرمز و کذا شقائق النعمان سوده و کذا اثمد و کذا پرطائر سوخته و کذا کدوی خشک سوخته و کذا برگ خیری خشک کرده سوده و کذا برگ نخود سوخته و کذا برگ امرود خشک کرده هر واحد جراحت تازه را التحام و التصاق نماید و خشک کند **دیگر** از مجربات حکیم علی تنکار بسایند و بر جراحت ریزند و بر هم آورده ببندند که احتیاج بدوختن نشود و متصل شود خصوص که زخم تازه باشد و اگر زمانی بر آن گذشته باشد و هنوز خون می‌آمده باشد نیز استعمال کنند والا زخم را خراشیده به عمل آرند **دیگر** برگ سبز کنار بوستانی کوفته بر جراحت نهند که زد و پوست برویاند در جراحات و قروح خبیثه **دیگر** مجرب برای جراحت تازه پشم شتر سوخته بندند دوا نکنند بلکه هر روز به آتش گرم کنند **دیگر** سنگ پشت بسوزند و خاکستر آن نگاه دارند و زخم را به

روغن چرب کرده بپاشند در سه روز آرام می‌شود **دیگر** پیرا که از آن بوریا می‌بافند سوخته و کذا برگ کنیر خشک کرده سوده و کذا سنگ جراحت سائیده و کذا پوست درخت سرس خشک کرده سوده و کذا پر مرغ خانگی سوخته هر واحد بر جراحت پاشیدن زخم را خشک گرداند **دوایی که** هرگاه خون زخم در شک مانده باشد هر روز یک قدح آب پزیده و یک‌درم جواکهار آمیخته بنوشند **ایضاً** از مجربات حکیم علی که منقی و ملحم جراحت است برگ مغیلان را با زیرهٔ سفید بسایند و بر جراحت کهنه بندند پاک شود و ملتحم گردد **ذرور ملحم** که پاشیدن آن بر زخمها و دمامیل و قطع سیف و غیره که بفساد آمده باشد و التیام نیابد در ایام قلیل اصلاح دهد شنگرف انزروت سفیداب قلعی مرداسنگ دم‌الاخوین باریک سوده اول چرک از زخم پاک نموده بر آن مرهم سفیداب بر پارچه مالیده چسپانند به عده وقتیکه مرهم جدا سازند این ذرور بپاشند نافع است و گاهی قیروطی از روغن دیودار ساخته عوض مرهم به‌کار می‌برند و زودی التحام می‌نماید مجرب است **نوع دیگر** از مجربات حکیم سعدالله گلنار زرور و کندر مرمکی مساوی کوفته بیخته بر زخم بپاشند و در تحفه صبر زرد عضو زرور و مرمکی است و نوشته که از اسرار است و در اندمال جراحات بغایت سریع الاثر و عظیم‌الفعل است **ذرور اربعه** که عجیب است گوشت را می‌رویاند و جراحت تازه را التصاق می‌کند و خون بند می‌نماید کند صبر انزروت دم‌الاخوین مساوی بسایند و بر جراحت پاشیده بندند **ایضاً** مسیح می‌گوید که این ذرور را ما آزموده‌ایم ریشهای فاسد را سود دارد صبر مر انزروت هر یک یک جزو کندر دو جزو همه را باریک سائیده بپزند و وقت حاجت بپاشند **ذرور** اگر بر زخم به‌بندند به شود زردچوب دیودار دارهلد اصل‌السوس تربد مساوی کوفته بپاشند **مرهم** که در اقسام جراحت معمول است رال گل هرمزی هر واحد یک دام توتیای سبز چهار سُرخ روغن شیرین به قدر حاجت ادویه را همراه روغن کهرل نمایند تا به قوام مرهم آید **اقوال حذاق** شیخ می‌فرماید جراحت لحمیه خالی نیست از آن‌که یا شق بسیط مستقیم باشد یا شق مدور یا ذی اضلاع یا شق مع نقصان چیزی از لحم و گاه غائر نافذ بود و گاهی مکشوف و برای هر واحد تدبیری است و همه اقسام در حبس خون سائل اشتراک دارند و آن را به آبی جدا ساخته‌ایم و گاهی سیلان خون به قدر معتدل برای

جراحت نافع بود ورم و بثری و حمی را منع کند و از افضل چیزی که در جراحات رعایت آن کنند مع کردن از تورم اوست بهر آن‌که اگر ورم عارض نشود علاج جراحت ممکن بود و اگر آنجا ورم باشد و یا در آنجا رض و فسخ بود در خلل او با وجود جراحت خون مجتمع شود و ارادۀ ورم و ریم کند در این صورت معالجۀ جراحت تا وقتیکه تدبیر آن نکنند و علاج ورم ننمایند ممکن نبود و اگر در رض خون بند شود از تعجیل در تحلیل او چاره نباشد چون آن را قدر معتدبه و تمدید باشد و این به احالۀ ریم در آن بود تحلیل او بهر چیز حار لین باشد از آنچه معلوم است و لهذا واجب آن است که اعانت سیلان خون کنند چون کم آید و اگر شق بسیط مستقیم باشد و از آن چیزی ساقط نشود در تدبیر آن بستن و از آن دهنیت و مائیت دور داشتن و منع از افتادن چیزی و موئی و غیر در آن بعد حفظ مزاج عضو و جهد در عدم انجذاب به سوی عضو سوای خون طبیعی کفایت باشد و اگر شق عظیم باشد و اطراف او با هم ملاقی نشود بهر آن‌که مستدیر متباعد یا مختلف الشکل بود و از آن اندک لحم رفته باشد علاج آن دوختن است و منع اجتماع رطوبت در آن به استعمال مجففان رادئه و استعمال ملطفات که مذکور گردد و اگر غائر باشد بساست که بستن الصاق او نیز کند و در گشادن او احتیاج نشود و گاهی بگشادن او حاجت افتد اگر ممکن بود و این وقتی باشد که بستن او برباطیکه آن را موثف گرداند نفع نکند و خصوصاً هنگامیکه بستن نیکو بر بیخ غور واقع نشود پس مواد به سوی آن بریزد به سبب ضعف او و به سبب درد که از آن چاره نیست و به سبب احوالیکه آن را در باب قروح ذکر کنیم و اگر حاجت بگشادن آن افتد از نهادن پنبه و مانند آن بر دهان او تا نشف آن کند چاره نبود خصوصاً وقتیکه بستن بر بیخ واقع نگردد چنان که گفتیم و یا نصب او نصبی باشد که امکان انصباب مادۀ ردیه از آن نباشد و یا در آن استخوانی باشد و یا خوف بود که ناصور گردد و یا از آن رطوبت بسیار ردی شود و آن در این هنگام در حکم قروح باشد نه جراحات عالمی گفته که جراحت محتاج بود بربط جامع برای هر دو لب او چون ارادۀ التزاق و التحام باشد و اما هرگاه محتاج با نبات لحم در آن باشد احتیاج بدان نبود لیکن محتاج بود یکمرتبه برباطیکه از دهان او چرک بریزاند و مرتبۀ دیگر برباطیکه به قدر امساک دوا بر آن باشد و گفته سزاوار است که دهان جرح را مکانی باشد که چرک از آن دائم الطبع خود بریزد یا به این طور که شکاف آنجا واقع شود و یا آن را به این شک

متشکل گردانند و من به کردم جراحت بسیاری را که غورا و قریب زانو بود و دهان او در آن بغیر آن‌که او را دهنی دیگر به اسفل نزد زانو سازم لیکن ران را به این طور نصب کردم که قعر بفوق بود و دهن به اسفل پس بغیر شکاف در اسف به شد و همچنین ساعد و کف و غیره را به این طور تعلیق نمودم که دهن همواره به سوی اسفل بود این است قول آن عالم و گوئیم که گاهی جراحت چنان واقع شود که بر طبیب قطع تام و جدا کردن عضو واجب شود و اما هرگاه جراحت چنان باشد که لحم بسیار از آن منقطع شود احتیاج بمنبتات لحم افتد و دوایی که خشک کند ومنع نماید آن را کفایت نباشد بلکه گاهی مجفف ومانع از جهت آن‌که ردع ماده کند که از آن انبات لحم گردد ضرر رساند و گاهی غور به سبب نقصان استخوان باشد بنوعیکه انبات او به تمامه ممکن نبود پس غور باقی ماند چنان که گاهی اتفاق افتد که گوشت زیاده‌تر از واجب بروید و لحم زائد شود و واجب است که بمر او انبات لحم در جراحت اغتذای مریض بغذای محمود حسن الکیموس موافق عضو مجروح باشد و دوای منبت چنان بود که آن را نبات لحم ممکن باشد و اما جلد را آن دوای منبت نرویاند و بر آن قادر نبود و قوت او بدان وفا نکند چون به الکل منقطع شود بلکه بمکان او لحم صلب بروید که بر آن موی نروید و اما عروق بساست که شعب آن پیدا شود و مثل گوشت بروید و از جراحات بعضی ذی خطر است مثل جراحات واقع در اعصاب و اطراف عضلات و عنقریب در باب احوال عصب ذکر خواهیم کرد و تابع او اعراض ردیه بود و آن سابق مذکور شد و تابع او تشنج مهلک که در اغلب اوقات بود و چون تشنج در مثل این جراحات عصبیه افتد و علاج قبول نکند پس علاجش قطع عضله است در عرض و راضی بودن ببطلان فعل عضله ولیکن تا ممکن باشد تا خیر این علاج تشنج بچیزی دیگر غیر از قطع واجب بود و مثل جراحت زانو گاهی محتاج گردد و بنهادن شق صلیبی و در اورام و قروح و جراحات آن استظهار به فصد و اسهال نمایند و منع التحام کنند تا آن‌که بتنقیهٔ بالغ حاصل شود و بعد آن به التحام او پردازند

تعریف قوت ادویهٔ منبت لحم و ملحمه و مدملهٔ خاتمه و اکاله

دوای منبت لحم آن است که خون صحیح را عقد لحم نماید پس واجب است که در آن تجفیف بسیار نبود بلکه به حد معتدل و نه جلای قوی بسیار باشد بلکه جلای اندک بود به قدریکه چرک را بغیر سوزش جلا دهد و محتاج بقبض معتدبه نباشد و ایضاً محتاج بود به آن‌که او در حرارت و برودت به حسب احتیاج جراحت و قرحه در مزاج او به سوی آن باشد اگر آن مزاج از آن زائل شود محتاج بضد آن به قدر زوال او بود و اگر غیر زائل بزوال معتدبه باشد بمشاکل برای حار بحار و برای بارد ببارد بود و ایضاً رعایت تاثیر و دوا در موضع کنند تا مقابلهٔ او کند اگر در اساءت مزاج افراط نماید و اما ادویهٔ ملحمه آن است که میان دو متباعد جمع کند و محتاج بود بتصرف کردن در هر دو سطحهٔ او پس میان هر دو الصاق نماید بمدادیکه در جوهر اوست و اگر خون موجود بود آن خون حاضر در جرح مکتفی عنه در الصاق را تجفیف سریع قبل از ریم کردن بخشد و آن را این فعل ممکن نبود اگر با آن قوت تجفیف زیاده نباشد لیکن واجب است که جالی نبود بهر آن‌که در جلاد ضد غرض آن است و محتاج نیست با آن‌که به سوی او ماده سیلان کند و منع سیلان آن ماده تجفیف می‌کند بلکه ملحمه محتاج بتخفیف قوی‌تر و اندک قبض باشد و مدملهٔ خاتمه در حاجت بقبض شدیدتر از آن هر دوست زیرا که این محتاج بود بتجفیف چیزی که بالطبع در جفاف شدیدتر باشد اعنی جلد و اما اکالهٔ ناقصهٔ لحم واجب است که بسیار شدید الجلاد باشد

ادویهٔ ملحمهٔ جراحات

قوت این ادویه و موضع ایصال آن را بیان نمودیم و شک نیست که ذرور از آن محتاج است به آن‌که کمتر قوت از دوای متخذ به ادهان و قیروطات باشد و حاجت داعی به ادهان و قیروطات به سبب آن است که ادویهٔ یابسه و خصوصاً آنچه مثل مرداسنگ باشد و سائر معدنیات به سوی قعر غوص نمی‌کنند و در مسام نفوذ نمی‌نمایند پس هرگاه از آن قیروطی سازند آن را بسیلان روغن تا قعر رساند و این ادویهٔ ملحمهٔ معدنیات یا نباتات یا حیوانات باشد و آن از معدنیات مثل سفیداب به روغن مورد و موم است و از نباتات اوراق مثل برگ بلوط ضماداً و برگ بید و برگ کرنب و برگ درخت سیب و پوست بیخ آن و برگ بارتنگ و گلنار در سرکه تر کرده و قدری از شراب و خصوصاً

چون بدان برگ شجر صنوبر ذکر و انثی و پوست بیخ آن آمیزند و برگ سرد و شاخهای آن و برگ قنطافلون به عسل و از صموغ علک‌البطم و خصوصاً از قرب اغصان کبیر و از ثمرات وجوب جوز تازه سوده با ملج یا شراب جوشیده ببرگ حماض یا برگ چقندر یا کاهو یا امرود دشتی با وجود آن‌که در این منع نزله است و جوزالسرو و سیر سوخته و غبار آسیا و سعتر سوخته خصوصاً برای مشائخ با روغن گل و از گلها گل زعرور است و حشیشهٔ ذنب‌الخیل خصوصاً در جوار حشو از عظم یا لحم و برای جراحات قریبه از سر عضلات و از حیوانات جغرات بسیار ترش ملصق جراحات عظیمه است و از مرکبات دوای زیاد روفس و دهبیله دوای سقولادس و داءالخلاف بمشکطرامشیع و مرهم کتان است

ادویهٔ مدمله و خاتمهٔ جراحات و غیر آن

طبائع این ادویه دآن استه‌اند و ایضاً بدانند که ذرور از آن واجب است که در قوت چیزی نباشد که در مرهم افتد و الآن لازم است دآن استن این امر که استعمال ادویهٔ مذکوره واجب نیست و در وقتیکه سطح لحم صلب مع جلد مستوی شود و اما اگر لحم رطب بود واجب است استعمال آنها در آنچه اگر خشک گردد مستوی شود و این چیزی است که به حدس شناخته شود پس واجب است که استعمال کنند دوای مدمل را قبل از آن‌که نبات لحم در جروحیکه در آن لحم بروید به این مبلغ رسد بلکه واجب است که به این نوع باشد که چون خشک کند و فعل خود نماید طبیعت مقدار محتاج الیه رویاند مع بلوغ مدمل بغایت در ادمال تا آن‌که توانی هر دو فعل حاصل شود شود از لحم و جلد نورسیده به قدری که بدان سطح مجروح مستوی گردد پس اگر رعایت این نکنند ممکن ست که اثر قرحه بارزتر از جلد گردد و لازم است که خاتم را در اول زمانیکه استعمال آن نمایند رطب استعمال کنند به عده آن را خشک استعمال نمایند نزدیک آن‌که مقاربت ختم کند و مرور او بر آن بطرف میل کند و آن ادویه مثل پوست شجر صنوبر به قیروطی روغنگل است و آس و راتیائج خشک و قیسور و سیر سوخته و قشور مس و دقاق کندر و مرداسنگ و قنطوریون دقیق و عروق جید است و استخوان سوخته نیز و زراوند سوخته شدیدالادمال است و شب

نیز مازوی خام و برگ انجیر و آن‌که بقراط کنایت از آن برجل عقعق کرده چنان چه گویند مشابه است که بدان مراد حشیشهٔ معروف برجل‌الغراب باشد و سرگین سگ خورندهٔ استخوان سرگین سوسمار الا آن‌که این جالی‌تر از اول است پس محتاج بود به آن‌که کسر جلای این بقوابض کنند و بیخ سوسن آسمانجونی و پوست بیخ جاوشیر و توتیا و از منبتات عجیبه در قروح حاره و جروح متورمه صندل و نیلوفر و صبر است و خصوصاً در ناحیهٔ مقعد و مذاکیر و گاهی در ادویهٔ او زاج و قلقطار افتد و اگرچه این هر دو ازجمله اکالات کم‌کنندهٔ گوشت‌اند لیکن گاهی ادمال کنند در جراحت شدیدالرطوبت و خصوصاً چون بسوزند پس ادمال او کمتر از تاکل او نباشد لاسیما چون مغسول کنند پس به ادمال مائل‌تر گردد و اما زنگار و ادویهٔ شدیدالاکل صلاحیت آن ندارند مگر به تدبیر قوی و در بعض جراحات و قروح شدیدالرطوبت و اما مس سوخته را چون بشویند آن در ادمال خوب است و هرگاه ارادهٔ ساختن مراهم کنند احتیاج بچیزی افتد که آن قوی ترسان مدملات باشد مثل اقلیمیا و خصوصاً سوخته و قلقطار سوخته و مرتک و سفیداب و اقلیمیا را بسایند و بهتر آن است که بسوزند به عده بدان قلقطار آمیزند و تسقیهٔ روغن آس به سرکه و شراب قابض کنند و گاهی بر آن زاج سوخته و گلنار و مازو می‌افزایند اگر جراحت و قرحه شدید الرطوبت بود **صفت مرهم کتان** و این جید عجیب است بگیرند خرقهٔ کتان مغسول و بکوبند تا مثل سرمه گردد به عده بگیرند زیت قوی القبض یا روغن مورد و در آن اندکی بارزد انداخته بگدازند و در آن خرقهٔ کوفته آمیخته از آن مرهم سازند که این عجیب است و مرهم اسود انبات لحم کند و چون اراده کنند که انبات او قوی گردد در آن کندر و جاوشیر و زراوند مجموع مساوی اجزا که مثل وزن اخلاط اربعهٔ آن باشد داخل کنند **صفت ذرور خفیف** بگیرند سفیداب و مرداسنگ یک یک جزو چرک رصاص و مر و مازو هر واحد نصف جزو **ذرور دیگر** صدف سوخته و دوازده ده درم انار کوچک که از درخت افتد و خشک گردد قلقدیس هر واحد بیست و شش درم شاخ گوزن سوخته قیشور اقلیمیا راتیانج اصل‌السوس هر واحد چهار درم دقاق کندر پوست درخت صنوبر هر واحد شش درم پوست انار سفیداب شب یمانی هر واحد هشت درم مازو یک درم **ذرور دیگر** فوه استخوان سوخته مرداسنگ هر واحد دو درم

کندر و صبر هر واحد سه درم انزروت یک درم مامیثا یک‌درم ذرور ساخته استعمال نمایند دیگر گل سُرخ سفیداب ارزیز گلنار بزور و شب یمانی مساوی **ایضاً** بیخ سوسن بیخ جاوشیر مساوی زراوند دو مثقال دقاق کند هر یک مثقال **صفت مرهم** برای جراحات ابدان مشائخ جو بسوزند و از آن قیروطی به روغن گل یا روغن مورد بسفیداب و ارزیز مرتب سازند

ادویهٔ منبت لحم در جروح و قروح

خاصیت ادویهٔ منبت لحم و او چگونه باید که در مزاج خود بود دآن استه‌اند و واجب است استعمال آن هنگامیکه موضع از چرک و غیره پاک شده باشد و اگر قاعدهٔ جراحت جز استخوان نباشد استخوان را پاک نمایند و بغایت خشک گردانند و در آن تیرگی یا فساد نگذارند مگر بخراشد و نه رطوبت مگر خشک کنند و خصوصاً در سر بهر آن‌که ملاست استخوان و رطوبت او یکی از اسباب منع نبات لحم بالای آن است و چون حک کنند و خشن نمایند آنچه به سوی آن آید از مادهٔ که از آن گوشت پیداشود انبات لحم کند و بدانند که گاهی دوائی گوشت را در بدنی یا عضوی برویاند و در دیگر نرویاند و این بهر آن است که گاهی در بدنی تجفیف نماید ودر بدن دیگر تجفیف نکند به حسب دو مزاج دو بدن و گاهی افراط جلا در بدنی کند و در بدن دیگر زیاده نکند و ایضاً اصلاً جلا نکند اگر آن دوا محتاج به اندک تجفیف و به اندک جلا هر دو مقدر به حسب بدن غیر مطلقین باشد و تاثیر شیء مقدر مختلف بود در اشیائیکه متفق القدر در انفعال نباشند و هر مجفف که یسب او کمتر از یبس بدنی باشد که علاج او بدان کرده شود آن نیز از انبات لحم قصر نماید بلکه واجب است که یابس‌تر از آن باشد و لهذا کندر انبات لحم نکند در ابدان یابسه که از اعتدال در یبس تجاوز کرده باشند و تجربهٔ او این است که بدان معلوم کرده شود آنچه از جفاف و وقوف و از انبات لحم بر استمرار و از توسخ بود پس اگر بتجفیفی بینند که با آن نخواهد روئید اندک ترطیب نمایند و اگر وسخ کند در دوای یابس افزایند و دوای مستمر در انبات لحم را بر قوت او گذارند و ایضاً گاهی بعض ابدان مناسبت ببعض ادویهٔ غیر منطوق بعلت آن بود فلهذا واجب است که ادویهٔ شتی ضعیف و قوی مخلوط سازند و اما استعمال

مراهم و حاجت به سوی آنها دآن استه‌اند و واجب نیست که از دوا اقتصار کنند بر تجفیف و ترطیب بلکه رعایت حرارت و برودت به حسب آن‌که ذکر او سابق کرده‌ایم باید کرد الا مع مراعات مقایسه میان حال قرحه و حال مزاج بدن زیرا که گاهی بدن رطب بود و قرحه یابس و گاهی بدن یابس باشد و قرحه رطب و گاهی هر دو رطب بود و گاهی هر دو یابس و در اول استعمال کنند آنچه ضعیف‌تر باشد مثل کندر و آرد باقلا و آرد جو و مانند آن و اگر بدن خشک و قرحه بسیار تر بود احتیاج به ادویهٔ شدیدالتجفیف باشد بقیاس ادویهٔ منبت لحم مثل زراوند و بیخ جاوشیر و زاج سوخته و در باقی حاجت بمتوسطات افتد چون ایرسا و آرد و ترمس و گاهی چنان اتفاق افتد که در بعض ادویه چیزی از خصال باشد که بدان ادویهٔ منبت لحم از تجفیف و جلا محتاج بود ولیکن مفرط باشد پس به سبب تجفیف شدید حابس چرک و مانع ماده و به سبب فرط جلای خود را کال گردد و هرگاه با آن دیگر چیزی که مضاد آن بود مخلوط کنند آن را بشکنند و تعدیل او نماید پس منبت شود مثل زنگار که اگر با آن زیت و موم آمیزند و این هر دو ترطیب عضو و توسخ او کنند هر دو مقاومت تجفیف و شدت جلای او نمایند و مدمل گردد لازم است که زنگار یک جزو از ده جزو موم روغن باشد اگر در ابدان یابس تر استعمال کنند و یک جزو از دوازده جز و اگر در ابدان رطب تر به عمل آرند و واجب است که در این دوا نیز امتحان مذکور نمایند و مشائخ محتاج بودند به ادویهٔ که در آن حرارت بیشتر و جذب قوی‌تر بود و در آن مثل زفت و کندر و آرد جو و آرد باقلا و آرد کرسنه و بیخ سوسن و زراوند و اقلیمیا و حشیش جاوشیر افتد و هرگاه دوائی از نفع بازماند به سوی دیگر مائل شوند و هرگاه دشوار گردد و معالجه بچیزی نمایند که او خاص بقروح است

بط جراحات

جالینوس گفته واجب است که شق کنند موضعی را از آن که شدیدتر در نتو و رقیق‌تر باشد و شکاف بناحیهٔ واجب گردد که سیلان ریم از آن به سوی اسفل ممکن باشد و در شکاف رعایت چینها و شکنهای عضو کنند بوجهیکه در باب خراج ذکر کرده‌ایم در جائیکه استثنای او نموده شد و اما در کنج ران و بغل باید که شکاف مع جلد در طبع

جاری شود و بعد از آن بر آن مجففات بغیر لذع باید نهاد و دقاق کندر در آن افضل از کندر است زیرا که او در قبض شدیدتر است و صواب در علاج جراحات آن است که چون بشکافند آب نزدیک او نبرند و اگر چاره نباشد و مریض از غسل صبر نکند باید که جراحت را زیر مراهم موافقه درگیرند و از پارچۀ مبلول به روغن چنان بپوشند که میان آب غسل و میان جراحت حائل گردد و یا در این بچیزی از حیلهای ممکنه حیله سازند

کیفیت ربط جراحات

اما جرح و شق ظاهر را هرگاه اراده کنند که مثل این شق ملتحم گردد و لزوم او به بستن نمایند و ابتدا در ربط او از دو سر کنند نه از دیگر روابط پس اگر بزرگ باشد احتیاج لزوم او برفادهای مثلث افتد و اگر موضع ممتلی باشد 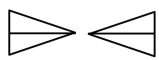 احتیاج بدوختن نیز شود و رفائد 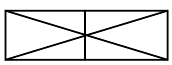 مثلثه در جمع لب جرح بهتر از مربع است و وضع رفادهای مثلث بر این مثال بود که شق خط مستقیم میان دو مثلث باشد و هر دو رفادۀ مثلث یکی او دیگرج بود هر ردو را بنهند بر شکلی که بینند و هرگاه آن موضع را بربندند و رباط از دو سرواقع شود بستن رباط بر موضع شق شدیدتر از آن بود که از مربع باشد و جائز نیست در بستن قروح رباط غیر در سر و این رفائد مثلثه و شکل بستن رفادهاست و نهادن او بر جراحت اینچنین باشد

و در کتاب حیله البرء گفته که مردی را در پای جراحت بود و غور او قریب کنج ران و دهن او قریب زانو بود و آن را بلاربط به ساختیم به این طور که زیر زانوی او تکیه نهادیم و بنوعی آن را نصب کردیم که دهن آن منصوب بسهولت گردید و همچنین بجروحیکه در ساق و ساعد بود عمل کردیم پس همه بسهولت به شدند و جراحات که هر دو لب آن جدا و متباعد باشد محتاج بود بجمع کردن برباطیکه میان هر دو لب آن جمع کند مگر آن‌که بر آن از این درد شود و یا دارم باشد و بدان سبب درد کند و اگرچه برفق بود و یا عضله بود که در عرض بریده باشد پس در آن هنگام جمع نکنند بلکه در وسط او فتیله نهند به سبب این خوف که جلد ملتحم گردد و عضله غیرملتحم باقی ماند و **جالینوس** گفته که همچنین اگر سر را شق کنیم میان هر دو لب او چیزی که آن را پر سازد بنهیم و گاهی

جلد لبها به سوی داخل قرحه منقبض شود و در این هنگام محتاج بود برباطیکه آن را به سوی خارج جذب کند پس اگر جراحت در طول افتد محکم بستن او کفایت باشد و اگر در عرض بود محتاج بدوخن باشد و به قدر غور جرح بود غور دوختن اولی از زیادتی تشریح و گفته که گاهی منظر می‌شویم بزماده کردن وسعت جراحت چون تنگ باشد و خوف کنیم به سبب غور آن که اعلای آن ملتحم شود و قعر آن التحام نیابد و یا عضو مجروح در وقت جراحت بر شکلی بود که چون به استوای خود عود کند ممکن نبود که از آن ریم سیلان کند و نه دوا در آن داخل شود و اگر به سوی شکل او هنگام مجروح شدن باز آرند درد هیجان کند پس مضطر شویم که شق موافق کنیم و بدانند بر این جمله که آنچه از جراحات در عرض عضله افتد آن اولی بود به آن‌که تباعد هر دو لب آن شدیدتر باشد فلهذا به استقصا در جمع هر دو لب احتیاج زیاده بود و گاهی از دوختن واستعمال رفاده‌های مثلث چاره نباشد و خصوصاً اگر در گوشت نقصان واقع شود و جراحت واقع در طول کمتر محتاج به سوی این باشد

تدبیر جراحات ذی اورام و اوجاع

مثال این جراحات محتاج برفق بود و اعتقاد دارند که جراحت البته مندمل نشود تا ورم ساکن نگردد و این حاصل نشود مگر بدوایی که در آن تجیف و تبرید در ابتدا و ارخا بعد از آن بود و بالجمله در این علاج اورام استعمال نمایند و از آنچه بدین خاص است مع عموم نفع او در هر عضو از سر تا قدم این است که بگیرند انار شیرین و در شراب عفص پخته بر موضع بدان ضماد کنند **صاحب کامل** گوید که ما اولاً ابتدا میک و نیم بعلاج جراحات بسیطه پس گوئیم که هرگاه جراحت یک شق بغیر غور باشد و آن تازه بخون خودب علاجش آن است که هر دو لب او را ضم و جمع کنند و میان هر دو لب از وقوع چیزی غریب مثل غبار و مو و روغن حذر نمایند و بچهار رفاده آن را بربندند به اینطور که دو رفاده بر هر دو پهلوی جرح از هر جانب یکی و در رفاده از فوق و اسفل نهاده بربندند پس اگر هر دو لب جرح به سوی در آب او بگشاید باید که ابتدا به بستن از هر دو طرف کنند تا به سوی وسط آن را باز آرد و اگر یک لب او به یک جانب افتد باید که ابتدا به بستن از همان جانب کنند که لب بدان سو میل کرده تا به سوی

لب دیگر باز آید و اگر هر دو لب مجتمع و منضم نشوند باید که بدوزند و اکثر حاجت بدوختن هنگام وقوع جراحت در عرض بدن بود و هرگاه جراحت گرم شود بررفادها صندل سوده خشک نهند و بر موضع به گل سُرخ و صندلین و آب کاسنی و آب گشنیز تازه و مانند آن از اشیائیکه منع انصباب مواد کنند طلا نمایند و اما هرگاه جراحت را روز دوم یا سوم یابند و آن هنوز ریم نکرده باشد باید که هر دو لب او را بسر بحس عریض بخارند تا آن‌که خون آید بعد آن جمع کنند و بر آن رفادها بطوریکه مذکور شد بنهند و گاهی این جراحت اعنی بسیط به بستن صرف به شود از روز اول تا سه روز بغیر آن‌که احتیاج بدوا شود و اگر جراحت بزرگ بغیر غور باشد باید که بر آن این ذرور بپاشند **صفت آن** عنزروت دو درم صبر یک‌درم افیون و شیاف مامیثا هر واحد یک درم مر و دم‌الاخوین هر واحد نیم درم زعفران یک دانگ این ادویه را کوفته بیخته وقت حاجت استعمال کنند و اگر جراحت غائر بود و از آن چیزی چیزی از گوشت ساقط شده باشد انضمام اجزای او بقعر ممکن نبود زیرا که بقای فضا در آن لابدست و آن فضا محتاج به امتلای لحم بود و این به ادویهٔ باشد که با آن یبس و جلا بود تا یبس او رطوبت مجتمعه در قرحه را که منع انبات لحم می‌کند خشک کند و جلای او چرکی را که در آن باشد پاک کند و این بهر آن است که هر قرحه را لابدست که در آن رطوبت و چرک مجتمع شود زیرا که فضلاتیکه دراعضا جمع می‌شود آن فضول غذای اوست که دائم طبیعت آن را دفع کند و آن را از مسام به سوی جلد بیرون نماید پس آنچه از آن لطیف بود فاشی گردد و بخروج غیر محسوس خارج شود و آنچه غلیظ باشد از آن چرک شود که بر جلد بود و این هر دو فضله در قرحه باقی مانند به سبب ضعف عضو از اخراج آنها و لهذا قرحه در علاج خود به ادویهٔ محتاج بود که بتجفیف و جلا هر دو کنند اما تجفیف به سبب زرداب و اما جلا و غسل به سبب چرک و سزاوار نیست که دوا شدیدالتجفیف باشد تا قرحه را ضعیف نکند و از انبات لحم آن را منع کند لیکن می‌باید که تجفیف دوا بمقداری باشد که در قرحه زرداب و چرک باشد و آنچه این فعل کند رد صبر و زراوند و بیخ سوسن آسمانجونی و اقلیمیای نقره و توتیای کرمانی است مساوی چون باریک سائیده در قرحه بپاشند و اگر رطوبت و چرک در قرحه بسیار باشد باید که این ادویه را به عسل به

سرشند و مثل مرهم سازند و بر پارچهٔ کتان طلا ساخته بر جراحات لزوم نمایند و آنچه در این باب نفع کند این دواست **صفت آن** بگیرند صبر و کندر و غز رودت و دم‌الاخوین مساوی و باریک ساخته در جراحات بپاشند که که این رطوبت را از قرحه فانی کند و گوشت برویاند و این مرهم در انبات لحم بسیار نافع است **صفت آن** مرداسنگ باریک سوده یک اوقیه گرفته گرفته بر آن ربع رطل زیت انفاق انداخته بپزند و حرکت دهند تا منحل گردد به عده بر آن عنزروت و کندر و بیخ سوسن آسمانجونی هر واحد دو درم باریک سائیده اندازند و حل کنند تا غلیظ گردد و استعمال نمایند و آنچه بدان انتفاع یابند مرهم باسلیقون است چون فصل تابستان شدیدالحراره نباشد و اگر قرحه غار او و دهن او فراخ نباشد باید که بر دهن جراحت پنبهٔ کهنه و روغن گاو نهند و در آن عسل داخل کنند و یا در آن ادویه منبت لحم بزراقه رسانند و اگر دهن جراحت فراخ بود و آن غائر باشد هر دو لب او با هم ضم کنند و بربندند لیکن شدیدتر لفائف او برباط نزد غور جراحت باشد و ارخای آن نزد دهن او بود تا فضول و زرداب به سوی دهن جراحت کشد و از آن خارج شود و عضو را بر شکلی دارند که دهن جراحت به اسفل مائل گردد تا زردآب از آن سیلان کند و اگر این در عضوی ممکن نبود از جراحت زرداب بسیار آید چون آن را از اسفل به سوی فوق فم جرح غمز کنند پس صواب آن است که جراحت را از اسفل موضع عضو نزد نهایت غور بشکافند تا ریم و زرداب از آن موضع سائل شود و اگر بشکاف تا حد موضع صحیح بگشایند بعد از آن علاج کنند صواب تر باشد و همچنین امر در علاج اورامیکه در آن ماده حاصل شود جاری می‌گردد چون بشکافند و آنچه در آن از خون فاسد و ریم ورودی و غیره بود خارج کنند و پاک نمایند پس علاجش بمنزلهٔ علاج جراحات غائر بود و آن این است که از پنبهٔ کهنه خوب پر کنند تا آن‌که موضعی خالی نگذارند این در اول روز کنند به عده صبح به سوی آن نگاه کنند اگر پاک گردد روغن گل با پنبهٔ کهنه لازم گیرند و اگر غیر پاک بود روغن گاو کهنه و پنبهٔ کهنه لزوم نمایند و بدان چندان پر کنند که در جمیع تقعیر او برسد که این تنقیه قرحه کند و آنچه در آن بود آن را بخورد و از آنچه در این بدان انتفاع یابند این است که جراحت را بعد شکاف بشویند و آنچه اندر آن باشد بیرون آرند به سرکه و شراب هر واحد

ممزوج بماءالعسل که این تجفیف و تنقیهٔ جراحت کند و او این فعل بهر قرحهٔ کند که در آن زرداب باشد و تنقیهٔ آن کند بعد از آن نظر کنند اگر قرحه از زرداب و چرک پاک شده باشد و از تب و سائر اعراضیکه تابع قروح بود سلیم باشد یک روز لزوم پنبهٔ کهنه نمایند تا نشف کند و یک روز مرهم اسود معروف بباسلیقون که این انبات لحم کند و فعل نیک کند و از آنچه گوشت را برویاند شقائق النعمان است چون بسوزند و جراحت بدان پر کنند و فراسیون را چون بکوبند و به عسل سرشته بر جراحت مثل مرهم لزوم نمایند گوشت بروید و بسطح جلد برابر گردد پس باید که ادویهٔ مدمل و خاتم استعمال نمایند و این ادویه باید که خشک تر از ادویهٔ باشد که بدان علاج قرحه در انبات لحم کنند و لهذا اکثر ادویهٔ مدمله قابض بود مثل مازو و شب و پوست انار و گاهی این فعل ادویهٔ حاده کند چون از آن اندک استعمال کنند و از انجمه این است که بگیرند اشنان فارسی یک جزو و اشخار نیم جزو و زنگار ربع جزو و باریک سائیده بر قرحه صبح و شام اندکی از آن بپاشند و هر روز یک بار پاک کنند و بر آن اندک دوا نهند و یا بگیرند مرداسنگ و برگ سوسن و هلیله و مازو هر واحد یک جزو پوست انار و عروق هر واحد نیم جزو همه را باریک ساخته بر قرحه بپاشند **دیگر** صبر و عروق و گلنار و مازو هر واحد یک جزو باریک سائیده بر قرحه بپاشند و علاج جراحات مرکبه در علاج قروح مسطور گردد **جرجانی** گوید که اگر جراحت شکاف راست و هموار بود و از گوشت آنجا نرفته باشد آن را زود خشک بندند و از طعامها و شیرینیها که خون در بدن زیاده کند پرهیز باید کرد تا جراحت آماس نکند و در است شود و بجز بستن بعلاجی دیگر حاجت نیاید و تدبیرهای دیگر که به جهت بازداشتن درم باید کرد آن است که خرقه را به گلاب و سرکه تر کنند و برگرداگرد جراحت نهند و در این باب هیچ دوای نافع‌تر از انار میخوش که به شراب قابض پخته باشند نیست آن را بگیرند و ضماد کنند آماس را بازدارد و اوارمیکه از جراحت نبود آن را نیز سودمند بود و منفعت این تدبیرها آن وقت ظاهر شود که نظر کنند اگر فصد واجب گردد اول فصد کنند و خون به جانب مخالف کشند و اندک کم کنند و اگر مسهل مناسب بود بدهند و همه جراحتهای تازه را خشک بندند و در روز یا سه روز بسته دارند تا خون نکشاید و اگر بگشاید باز ببندند یک روز یا

دو روز دیگر بسته دارند تا محکم شود و صواب تر باشد و اگر جراحت ناهموار باشد و بر غور او بند نیفتد باشد که حاجت آید که آن را بشکافند پس علاج کنند و اگر اینچنین جراحت کهنه باشد علاج آن علاج قرحه باشد و باشد که جراحت عظیم بود و عضو مجروح را بریدن واجب گردد و اگر جراحت غائر بود و سر او تنگ باشد از بسته شدن سر او احتیاط کنند تا ریم در قعر او جمع نشود و این چنان بود که پارهٔ پنبهٔ کهنه به روغن گل یا به روغن زیت تر کنند و بر سر جراحت نهند و ادویهٔ رویانندهٔ گوشت و مراهم که علاج بدان می‌کنند بفتیله فرو نهند و هر روز فتیله کوچک‌تر از سابق نهند و پنبهٔ کهنه به روغن گاو تر کرده بر سر آن نهند اما اگر جراحت پر گوشت بود ادویه از این جنس باید کرد برگ صنوبر در سرکهٔ ممزوج یا در شراب پخته و مازوی سبز و پوست انار و اقلیمیای مغسول و بارتنگ خشک کرده و شادنج عدسی هر یک تنها یا آمیخته جراحتهای کوچک را گوشت برویاند و در است کند و بر بالای این ادویه و گرداگرد جراحت برگ حماض و برگ کاهو و برگ عوسج و برگ علیق باید نهادن و اگر جراحت بزرگ بود پنیر تر سودمند بود و پنیریکه از ماست گرفته باشند نافع بود **گیلانی** گوید اعضائیکه قبول انجبار حقیقی کند غرض در علاج او حصول اتصال حقیقی است در اجزائیکه اتصال او تفرق نماید و این بچهار امر تمام شود یکی جمع چیزی متفرق گردد پس اگر این بدست سهیل نبود احتیاج بدوختن شود یا قطع جلد زائد یا انبات لحم و مانند آن از آنچه در اجتماع این اجزا از آن چاره نباشد **دوم** حفظ این مجتمع تا مدتی که در آن انتصال تمام شود و این بسکون و بستن بود چه حرکت مفرق است و گاهی بستن ترک می‌کنند در تدبیر بعض جراحات غائره و به جهت آن‌که بستن در دیا انصباب خون به موضعی کند که ضرر را و بیشتر بود و چون ماده به سوی آن بریزد و در این هنگام جراحت را مکشوف گذارند ولیکن از نهادن پنبه و مانند آن بر آن چاره نباشد **سوم** منع از وقوع شی غریب میان هر دو جزو و آن غریب آب باشد یا روغن یا مو یا خون و مانند آن که آنجا بود لهذا در علاج جمیع جراحات قطع سیلان واجب است و این قطع گاهی در ابتدا واجب گردد چون خون صاف یا مریض سخت ضعیف بود که بر آن از سیلان خون خوف سقوط قوت باشد و گاهی از اول امر واجب نشود بلکه سائل گردانند به قدریکه از آن

از حدوث درم ایمن گردند اگر خوف حدوث آن باشد و قوت متحمل سیلان آنقدر باشد **چهارم** حفظ طبیعت آن عضو بر اعتدال او و از آنچه در حفظ طبیعت آن عضو بدان احتیاج افتد تنقیهٔ بدن است تا در آنجا فضول نشود که به سوی موضع تفرق به سبب ضعف او مندفع گردد **و اما** امر غذا پس در آن لابدست از اعتبار چهار امر **یکی** آن‌که قلیل‌التغذیه باشد مثل مزورات و **دوم** آن‌که در آن قوت مقاومت برای مزاج حاصل بود و **سوم** آن‌که ملین طبع باشد و **چهارم** آن‌که کم‌ترش یا بی‌ترشی بود و در جراحات باید که از آب محافظت نمایند و همچنین از هوای سرد و کذا از روغن حار و بارد لیکن گاهی به روغن گرم کرده حاجت افتد بنابر تسکین درد و تسئیل دوا و ترقیق آن تا بقعر جراحت رسد و در این وقت باید که تسکین نمایند بتکمید از خرقهٔ گرم کرده یا به زیت نیم گرم و غیر آن از روغن‌ها و بر آن قیروطی به زیت انفاق یا به روغن آس و روغن گل به اندکی فرفیون نهند و یا بر آن علک‌البطم به اندک زیت پاشند این است آنچه اطبا گفته‌اند و اما روغن مرکب که ما نسخهٔ آن نوشته‌ایم و آن را به روغن دیودار مسمی ساخته‌ایم آن روغنی است که عدیل او نیست در اصلاح جراحات هرچه دوا و مرهم که در باب اصلاح جراحات تام المنفعت باشد منفعت این روغن بسیار زیاده‌تر از آن بود به این وجه که آنچه دوای مذکور در هفته عمل کند این روغن در یک شب آن عمل کند و بر خلقی کثیر تجربهٔ آن کرده‌ایم و دوائی قریب بنفع او نیست مگر مرهم جدوار که نسخهٔ آن نیز ما نوشته‌ایم و مفردات ادویهٔ این هر دو قریب یک دیگراند و بدآن‌که اگر طبیب را بصیرت در صناعت او باشد و بر این هر دو دوای مذکور ظفر یابد محتاج پرهیز قرب آب از جراحت و ترک استحمام نشود اما اولاً بهر آن‌که این هر دو موافق‌ترین ادویه‌ایست که در جراحات استعمال نمایند پس می‌باید که بعد شکافتن جراحت نیز اینها را پر نمایند و مرهم موافق‌تر بود زیرا که با آن آب حمام ضرر نکند و این هر دو دوا در جراحت غیر کهنه بیعدیل است و اگرچه نفع آنها در کهنه نیز بسیار است مگر آن‌که عضو مشرف بتاکل باشد که در آن هنگام این هر دو دوا استعمال نباید کرد تا آن‌که گوشت بمراهم حاده مثل مثل مرهم زنگار و مثل مرهم رسل زائل شود و اما ثانیاً بهر آن‌که جراحات به این هر دو دوا مندمل می‌شود قبل از آن‌که مریض بر ترک حمام صبر

نکند بهر آن‌که این در دو سه روز ادمال جراحات می‌کنند و سوای از این روغن و مرهم مذکور چون بر جراحات استعمال کنند و آن تازه بود و زمانه بسیار بر آن نگذشته باشد این هر دو جراحات را از تورم و از تغیر رنگ او بازدارد و اما اگر در جراحت ورم حادث شود ایضاً آن هر دو نافع بود اگر گرم کنند و بر آن استعمال نمایند و انفع از این هر دو ادویهٔ مفردهٔ اینهاست چون جمع کنند و باریک سازند و جراحت را بنحوی گرم نمایند پس بر آن بپاشند و بربندند که این ورم را دور کند و رطوبات او را نشف نماید و اگر در آن آب یا رطوبتی دیگر داخل شده باشد نشف و تجفیف او کند و با وجود این هر دوحاجت بدگیر دوا نشود از من یاد دارند که روغن دیودار و مرهم جدوار که از تالیفات ماست از بهترین ادویهٔ مستعمله است برای التحام جراحات و ادمال و خم آنها و منع سیلان خون از آن و منع ریم تورم و ازالهٔ آن و غیر ذلک در این هر دو غنا از غیر آنهاست **انطاکی** گوید که جراحت اگر بسیط باشد خلو عضو از عوارض مثل اورام و انصباب مواد بود پس اگر تازه باشد در علاج او کفایت کند باز آوردن اطراف او بنوعیکه برابر ملتقی شود و آن را بدو یا سه رفاده بر بندند و برباط دو سر متوسط بندند و اگر خالی از عوارض مذکوره تقادم کند بر تدبیری که مذکور شد خراشیدن جراحت افزایند تا تازه گردد و با التحام هر دو طرف آن جهد نمایند که مقعر او نیز ملتحم گردد و اگر التحام او بر بط ممکن نبود چنان چه در عرض واقع شودب سوزن بدوزند و هرگاه تقعیر او از التحام به سبب غور او ممتنع گردد از اسفل ببندند در آن آنچه معد التحام باشد مثل صبر و مرداسنگ و دم‌الاخوین و مر و انزروت و کندر بپاشند و اگر جراحت مرکب باشد علاج عوارض با وجود آن کنند پس نزلات و اورام را بمر و انواع صندل و آب کاسنی منع کنند و در زمانهٔ انتظار ادمال از تناول چیزی که مؤلد خون بسیار باشد مثل گوشت و شیرین منع نمایند مگر با یبوست و هرگاه سفیدی جراحت و مواد او غلبه کند مجروح مثل خربزه و شیر بخورد و یا مائل به تیرگی شود پس مثل باقلا خورد و اگر سرخی باشد مثل لحم بقر و یا سرخی رقیق شود مثل گوشت میش بخورد و مثل این موجب فضل طبیب شود حیله کنند در آنچه زرداب و ریم در آن پیدا کند به این طور که ربط او از اسفل محکم کنند و از نزد دهن او سست نمایند و تعلیق عضو کنند اگر دهن جراحت از

اسفل اصالةً نباشد بنحویکه بتعلیق اسفل گردد بعد از آن در تنقیه به مثل شکر و زنگار حبها نمایند و در این بارد و را تجربه کردیم و آن را جریدالفعل سریع النجاه یافتیم و جراحت را از پاشیدن صندل خشک خالی نگذارند حتی که چون در تضریس اخذ کند تقویت او ببرگ سوسن و مازو و گلنار و طینها و اشق و سندروس واجب گردد و اگر با ریم باشد تعاهد عصر او مع آنچه مذکور شد باید کرد و نزد فرط مواد مذکورات خشک بپاشند والا به مثل عسل و تمریخ بدان چه قبض و تنقیه کند مثل زیت انفاق و روغن مورد کنند و یا در آن مثل استخوان باشد بر آن چیزی که آن را قوت جذب او باشد مثل روغن عطاس و زراوند مدحرج و کندر و اندک زاج به عسل بنهند و از آنچه اصلاح جراحت و انبات لحم او کند این است که مرداسنگ را یک بار در سرکه و دیگر بار به روغن گل خوب بسایند به عده مرهم سازند پس سفیداب افزایند و استعمال کنند و از آنچه به سرعت صحت بخشد تنقیهٔ مواد و اجزای غریبه و چرک بعصر است اگر ممکن بود والا ادویهٔ سابقه از مراهم و ذرور و گاهی غور جراحت بعید بود و ریم کند و محتاج بشکافتن از اسفل غور گردد و تا پاک کردن آسان شود پس در این هنگام مبادرت به سوی آن نمایند اگر قرب مفصل و عظام باشد تا آن را فاسد نکند والا مهلت دهند تا آن‌که نضج یابد زیرا که شکافتن در سمین قبل نضج فساد عظیم است و گاهی غور بنوعی باشد که شکاف آنجا نرسد پس ادویهٔ حاده به‌کار برند و هرگاه صحت ممتنع گردد و سیلان زرداب زیاده شود در جراحت استخوان فاسد باشد که گشادن او و خاریدن او واجب بود این است علاج جراحت اگر در عضو ظاهر باشد و اما در جراحت اعضای باطن استناد عسرالبرء به سبب دیگر کنند مثل بودن عضو عصبی چه عصب عسرالقبول برای التحام است و یا متحرک مثل حجاب صدر چه حرکت نیز منع التحام کند و یا ممر و مقر اخلاط لذاعه باشد مثل رودهٔ صائم و حاصل این استکه جروح باطنی قلیل البراء است و گاهی عاجت ادعا نماید در علاج جروح به فصد جانب مخالف چنان چه اگر ماده کثیر بود و ورم دور و اشتداد نماید تا از آن میل کند و تسکین او نماید بهر آن‌که عنایت کند مثل ذرور صبر و مر و دم‌الاخوین و اقاقیا و انزروت و کندر بپاشند و گرداگرد او میان رفاید مرجان و گل سرخ و صندل سوده باشند و اگر با ورم بود به آب گشنیز و کاسنی استعمال کنند و اگر در فضای او رطوبات و بخار پیدا شود ازالهٔ او با پنبه و ذرور سابق ممزوج بزراوند و توتیا و اقلیمیای فضه

و ایرسا کنند و آنچه قریب غور باشد آن را به تدریج بندند و جائیکه از آن زرداب سائل شود آن را بگذارند به عده علاج مثل قروح نمایند پس باید که از پنبۀ کهنه پاک کنند بعد آن مراهم مدمله مثل باسلیقون و داخلیون نهند به عده آنچه ختم آن نماید مثل مازو و جوزالسرو و عروق و برگ سوس و گلنار و مرداسنگ و هلیله و سندروس و اطیان و مرتک و پشم سوخته بزفت و مانند آن به‌کار برند و هرگاه نوعی از جراحت با چیزی از خلل در مزاج مرکب شود تعدیل به تنقیه کنند و گاهی عقب جراحت فصد واجب گردد اگر از آن مانع نبود و اگر آنجا ضربان باشد تسکین او بتکمید مثل انار شیرین مطبوخ در شراب کنند و هرگاه چیزی متعفن شود و منع اندمال کند ازالۀ او به مثل مرهم زنگار کنند پس اگر بزرگ شود به آهن دور نمایند و اگر استخوان باشد بخراشند و هرگاه حبس خون معتذرگردد سیر سوده یک روز پر کنند به عده مازوی مطبوخ در شراب یا مطفی در سرکه و کذا نسج عنکبوت و غبار آسیا و آنچه التحام جروح بزودی نماید پوست بیضه و سعدد و اقماع رمان ترش و طباشیر و سداب سوده است و از مجربات این است که شب و کافور و صبر در آب گندنا و زیت کهنه حل کنند و بدان ادویۀ جروح به سرشند که این به کند و با وجود این همه حفظ مریض از گرمی و سردی مفرط و از آنچه مولد خون باشد مثل گوشت و حلوا و حدت ماده افزاید مثل پیاز و سیر باید کرد و لابدست از تفقد حال جراحت چون قرحه شود که آیا از سوءمزاج است پس اصلاح کنند چنان چه اگر تیره رصاصی نماید سودا پیدا شده باشد یا مریض مثل باقلا و لحم بقر خورده باشد و اگر بسیار سرخ و با التهاب بودن خون غلبه کرده باشد یا مؤلدات او خورده باشد و علی هذا القیاس **مؤلف زمرد** گوید که اگر جراحت غائر باشد انبات لحم نمایند بدان چه در قروح لثه گذشت و اگر چرک بسیار شود جالیات مثل صبر و کندر و زراوند و ایرسا و شکر به عده مدملات از مراهم و غیره به‌کار برند **مرهم** مجرب دافع درم جراحت و منقی آن آرد گندم زردی بیضۀ روغن گل یا روغن گل هر واحد به قدر مناسب **ذرور** عجیب مجفف جراحات و قروح و مسکن درد اسرنج ابقر سوخته هر واحد یک جزو قاقلۀ صغار دو جزو ذرور خشکند که درختان گذشت آن مجفف ملحم به سرعت است و مجرب و از مجربات این روغن شیخ صنعان است برای اقسام جروح سیما تازه و قروح و

ناصور **صفت آن** اصل‌السوس دیودار هوجویه پوست مغیلان زردچوب هر واحد چهارصد مثقال روغن که از پنبهٔ دانه یا تخم کتان باشد شش صد مثقال در آب سه من تبریز به آتش ملایم بجوشانند تا آب فانی شود **ذرور اسیقولان** که از اسرار مجربه است جراحات مزمنه را به سرعت ادمال نماید و سلع را تحلیل کند گل ارمنی گل سرخ هر واحد دو ثلث مثقالی جفت بلوط یک مثقال مُر صاف یک و نیم درم کندر دو درم گلنار سه مثقال و به تجربه رسیده که شادنج گوشت زائد را بخورد و صبح رویاند و برای جراحت عمیقه زراوند طویل و کرسنه به عسل مجربست وبرای قروح حاره و جراحات تازه و قطع خون و تسکین درد آن کافور به ادویهٔ مناسبه مجرب است و علاج جراحات اسلحهٔ مسمومه جذب سم است به ادویهٔ جاذبه که در سموم ملذوعه بیاید و منع ادمال آن و شرب فادذهر هر ذرور مقناطیس عجیب ست و شستن آن به آب خاکستر چوب انجیر و نمک نهادن محاجم و ماهی شکافته یا ماکیان نافع است

علاج جراحت بطن که آن را جائفه نامند

اگر جراحت بجوف سر کرده باشد هرگاه زخم بر شکم رسد در روده و ثرب بیرون آمده باشد باید که بزودی اندرون سو بازگردانند و جلد شکم بدوزند و اگر دیر شود و از ملاقات سردی هوا روده منتفخ گردد اندر نرود بایدکه به شراب گرم آن را بشویند یا ابر مرده به شراب گرم تر کرده تکمید روده کنند تا که نفخ او زائل شود و به آب گشنیز و صندل حوالی او سرد نمایند پس دستها و پایها گرفته بردارند چنان چه پشت او خم شود روده اندر رود و اگر خودبخود نرود و از دست بلمائمت اعانت کنند و یا پیاز و روغن و شهد هر سه به هم سوده بر امعا بمالند که از بوی آن اندرون رود و اگر مگسها را در هر دو دست مالیده دستها نزدیک روده برند نیز از بوی این اندرون می‌رود و مجرب است **جرجانی** گوید غشائیکه بعربی مراق البطن گویند چون بشکافد روده بیرون افتد پس اگر جراحت کوچک بود روده بجای خود باز نرود و علاجش دو گونه بود یکی بتحلیل نفخ به این تدبیر که اسفنج به آب گرم تر کنند و بفشارند تا آب برود و گرمی در آن بماند و بدین اسفنج تکمید کنند تا باد بدان حرارت تحلیل شود و تکمید

به شراب قابض گرم کرده محلل تر بود و این شراب قوی و سیاه رنگ باید دوم آن‌که اگر باد به این تدبیر تحلیل نپذیرد جراحت را فراخ باید کرد و روده را بجای او بازیابد برد پس بدوزند و دوختن چنان باید که دوری و نزدیکی زخم سوزنها معتدل بود نه پس فراخ باشد تا روده را نگاه نتوان داشت و نه بسیار تنگ تا زخم سوزن درهم نیفتد و صفاق اندرونی را با مراق البطن ملتصق سخته نگاهدارند و زخم سوزن اول بر لب جراحت مراق زنند و اندرون آن بگذارند پس همه لب صفاق به هم بگیرند و سوزن بازگردانند و بدیگر لب مراق بگذارند چنان که بن سوزن به سوی خویش دارند تا به همین سان همه جراحت دوخته شود و اگر جراحت بزرگ بود کسی دیگر لبهای جراحت گرفته نگاه دارد و اندک اندک بدوزنده باز گذارد تا او بدوزد و بستن جراحت را رفاده سه تو باید بر شکل سنبوسه چنان که جراحت خطی مستقیم بود و دور رفاده یکی از این سو بود و یکی سوی خط تا لبهای جراحت را نیک فراهم گیرد بر این شکل رفاده بر رخ جراحت نهند   و مجروح را بر شکلی خوابانند که گرانی رودها از جانب جراحت دور باشد مثلاً اگر جراحت بر جانب راست بود میل او به جانب چپ باید کرد و اگر بر جانب چپ بود میل به جانب راست باید و اگر جراحت به اسفل شکم بود سینهٔ او پست‌تر باید و اگر بفوق باشد سینهٔ او بلندتر باید تا گرانی روده از موضع جراحت دور بود و اول دوای رویانندهٔ گوشت بپاشند پس جراحت را بربندند و چون جراحت بسته باشند پارهٔ نمد مرغزی به زیت گرم کرده تر کنند و بر بغل و بن ران او نهند و حقنهٔ لین از لعابها و روغن‌ها ساخته به عمل آرند و اگر جراحت بروده رسیده باشد حقنه به شراب سیاه قابض نیم گرم کنند اما اگر جراحت برودهٔ صائم افتاده باشد علاج سود ندارد و امید در است شدن نباشد و اگر برودهای سفلی افتاده باشد علاج توان کرد و اگر ثرب بیرون آمده باشد در حال که هوا بدان رسد از طبیعت خویش بگردد و بیفسرد و اگر بجایش باز نهند بوسیده شود بدین سبب اطبا هرچه از آن بیرون آمده باشد ببرند و جدا کنند به احتیاط تمام و بجای او باز نهند که مضرتها از آن تولد نکند **شیخ‌الرئیس** و **گیلانی** می‌نویسند که غرض در شق باطن احشا این است که ملتحم سازند و نگذارند که خون در باطن منجمد گردد و منع نزف‌الدم نمایند و ادویهٔ نافعه در هر دو غرض اول

اعنی الحام جراحت و عدم ترک خون برای انجماد مثل عدس بزرگ است چون در سرکه بپزند و بهتر آن است که به استعمال او مبادرت نکنند و از اشیای ترش ولاسیما از سرکه و آنچه در آن قوت او باشد احتراز نمایند و یا قنطوریون غلیظ یک درم بخورند و **بولس** گفته که قنطوریون دقیق را تجربه کردم و دوای عجیب یافتم و بعد این در مرتبه دوائی است که آن را سمقرطون نامند پس بیخ سوسن پس آرد کرسنه است و گل مختوم را در الحام و منع انجماد خون غنای عظیم است و اما آنچه برای منع نزف بیاشسامند مثل یک و نیم دانگ بزرالبنج بماءالعسل است و سائر ادویهٔ مذکوره در منع نزف‌الدم و نفث آن و اما جرح و شق ظاهر پس عالمی گفته که هرگاه مراق البطن بشکافد حتی که بعض امعا بیرون آید باید که کیفیت ضم کردن معاد داخل کردن آن معلوم کنند و اگر قدری از ثرب بیرون آید پس احتیاج بدآن استن ربط برباط چست یا نه و دوختن جراحت یا نه و کیفیت طریق دوختن افتد و **جالینوس** در تشریح مراق ذکر کرده که موضع خصرین اگر بشکافد در خطر کمتر از موضع بهره باشد و بهره وسط بدن است و خصرین از هر دو جانب راست و چپ بعد هار انگشت از بهره پس اگر جراحت عظیم بود چند امعا بیرون آید و ادخال آنها صعب‌تر و عسر باشد و اما در جراحات صغار اگر مبادرت به ادخال روده قی الحال نکنند منتفج و طبر شود و از آن خرق داخل نشود و لهذا اسلم جراحات واقع بمراق خارج آن است که معتدل العظم باشد و گفته که این جراحات محتاج به چند چیز است اول آن‌که رودهٔ بیرون آمده را به موضعیکه برای خاص است بازگردانند و دوم آن‌که بدوزند و سوم آن‌که بر آن دوای موافق نهند و چهارم آن‌که جهد کنند تا کدام عضو را از اعضای شریفه به سبب آن خطر به هم نرسد و اگر هوا سرد باشد مجروح را در حمام داخل کنند دست و پای او گرفته بردارند تا روده داخل شود و من بیان می‌کنم برای طبیب بهتر طریق دوختن جراحت شکم پس گویم که هرگاه امری باشد که به سوی آن احتیاج التصال میان صفاق و مراق بود باید که طبیب ابتدا کند و سوزن را در جلد از خارج به سوی داخل درآورد و هرگاه سوزن در جلد و در عضلهٔ که بر استقامت در طول بدن رفته نافذ شود کنارهٔ صفاق را در این جانب ترک نماید و در آن سوزن داخل نکند و سوزن را در کنارهٔ دیگر از داخل به سوی خارج نافذ

کند و هرگاه در آن نافذ نماید بار دیگر آن را در نفس این کناره از مراق و از خارج به سوی داخل نافذ کند و کنارهٔ صفاق که در اینجانب است بگذارد و سوزن را در کنارهٔ دیگر از داخل به سوی خارج نافذ نماید و آن را مع انفاذ او در صفاق در کناره مراق که در ناحیهٔ اوست نافذ کند تا در آن همه نافذ شود به عده ابتدا ایضاً از نفس اینجانب کند و مع کنارهٔ که از صفاق در جانب دیگر به سوی خارج است بدوزد و سوزن را از جلد که قریب اوست بیرون آرد به عده سوزن را در این جلد بازگرداند و کناره صفاق که در جانب دیگر است مع این کناره از مراق بدوزد و آن را از جلد که در ناحیهٔ اوست خارج کند پس این را مره بعد اخری به عمل آرد تا آن‌که همه جراحت دوخته شود بر همین مثال و رشته در نرمی و سختی معتدل باشد و هرگاه روده اندر رود و بوضع طبیعی خود عود کند تدبیرش به چیزی که بدان تدبیر جراحات ظاهری کنند باید کرد و هرگاه در روده نافذ ثقل نافذ گردد تدبیر او تلئین آن قفل است اگر خشک شده باشد و آن به مثل ریختن آب گرم بر آن و مانند آن است به عده به انگشتها از موضع دیگر آن ثقل را غمز کنند به سوی اسفل از موضع جراحت و مریض بر پشت خوابیده بود و همچنین کنند تا آن‌که بعض ثقل رجوع کند به عده به آب گرم نطول کنند و همیسان عمل نمایند تا همه آنچه خارج شده رجوع کند و اگر رجوع نکند و از احتباس او بر مریض خوف باشد از شکافتن مافوق او وغمز چاره نباشد تا ثقل رجوع کند اگر ممکن بود و مهماامکن جراحت را وسیع نه کنند الا به قدریکه به سوی آن اضطرار بود به عده تدبیر جراحت ظاهری کنند و **بقراط** گفته که چون ثرب از شکم در جراحت او خارج شود لابد متعفن گردد آنچه از آن بیرون آید و اگرچه زمانه اندک لبث کرده باشد پس بضرورت واجب است که مافوق او از جلد قطع کنند و شق نمایند و به قدریکه از ثرب متعفن شده قطع نمایند و آنچه از آن غیرمتعفن باقی ماند در جوف داخل کنند و پس بدوزند و ادمال نمایند و یا بلا دوخت مندمل سازند موافق حال و ثرب در سرعت تعفن شدیدتر از روده و جگر است بالجمله واجب است که در دخول او تأخیر نه کنند و اگر تأخیر شود و ثرب سیاه یا سبز شود واجب است که آنچه از آن متعفن شده باشد قطع کنند بعد بستن اطراف عروق به ابریشم و یا بگیرند مور بزرگ و بر اطراف مضمومه از هر دو جانب قطع بچسپانند به عده

از مقراض ببرند بنوعیکه سر آنها آنجا باقی ماند و بعد از آن آنچه قطع کردن او از ثرب مناسب بود آن را قطع نمایند و باقی را داخل کرده بدوزند چنان چه مذکور شد و تضمید او بصوف مبلول در شراب کهنه عفص نیم‌گرم بر آتش کرده به روغن گل نیم‌گرم باید کرد به عده مریض را اشربهٔ قاطع خون مثل شربت عناب و بارتنگ و عصی‌الراعی دهند و به روغن گل نیم‌گرم با شراب عفص کهنه حقنه کنند و نزد من اولی آن است که بخیاطت معروفه یا بسر مورچه بدوزند به عده حواشی جراحت به روغن و بودار و مرهم جدوار پر کنند که این هر دو آن را در است کند به اذن‌الله تعالی و اگر جراحت در بهره واقع شود در آن خطر بیشتر و دوختن او نیز دشوارتر و اگر در اسفل معده افتد صحت او ممکن است و اگر در فم آن واقع گردد البته صحت نیابد واگر در زوائد کبد افتد در استی او ممکن بود و اگر در جرم آن باشد آن به نشود و باقی همآن است که سابق مسطور شد

علاج جراحت راس

جراحتی که بر سر افتد و از آن استخوان سر نیز شکسته گردد و آنر شجه نامند و جمع او شجاج است پس اگر استخوان سر شکسته نباشد ذرور ملحم که از صبر و مر و کندر و اقاقیا و دم‌الاخوین ساخته باشند بپاشند و اگر استخوان شکسته باشد واجب است که ریزه‌های او بیرون کنند به عده بمراهم به سازند و ذرور مذکور با وجود الحام جبر عظام هم می‌نماید **مجوسی** گوید که اگر جراحت در سر باشد و تا زیر قحف نرسیده باشد این دوا استعمال کنند بگیرند روغن گل ده درم موم سه درم و بگذارند و بر آن صبر و مر و اقاقیا و دم‌الاخوین باریک سوده اندازند و مرهم ساخته استعمال نمایند **شیخ** می‌فرماید که تدبیر استخوان در جراحت شجاج و آنچه از اعراض محوقه او عارض شود و در باب کسر عظام و جبر گفته آید و اما ملحمات قروح او که خارج از سحاق باشد ادنی و دوای مجفف خفیف آن را کفایت باشد پس دوای راسی مرتب از صبر و مر و کندر و دم‌الاخوین بر آن پاشند و همچنین ادویهٔ خفیفه از آنچه در علاج جراحت مذکور شد و اگر در اینجا سیلان خون باشد علاج به ادویهٔ نمایند که در باب نزف‌الدم ذکر کنیم و لازم است که صاحب او را دماغ ماکیان بریان کرده آنچه ممکن باشد بخورانند بهر آن‌که حسب

گواهی قوی او مقوی دماغ و حابس نزف‌الدم است و اگرچه در این رای دیگر است و همچنین آب انار میخوش و تضمید بعصی‌الراعی کنند و از ادویهٔ جیده برای جراحت و خون این است که بگیرند خمیر ترش خشک و سائیده بر آن پاشند و تر نکنند و همچنین پوست جو با پودینه کوفتگی سر را نافع بود و سائر تدبیر از باب عظام برگیرند **گیلانی** گوید که در شجه باید که اولاً آن را بچیزی قابض مثل شراب و سرکه و ملح بشویند به عده اشیائیکه ادمال جراحت نماید مثل مراهم وسمه و لینه از مراهم ابیض استعمال کنند و این دوا منعفت عظیم کند بگیرند سفیداب یک جزو شیح یک جزو روغن مور و به قدر کفایت پس شیح را به آب بسایند و با آن سفیداب آمیزند و بر آن روغن مورد ریخته استعمال کنند و یا خوب شسته به روغن و با آن قشور مس آمیخته به روغن مور سوده استعمال نمایند و گل قیمولیا و مرداسنگ به شراب و روغن خروع و روغن آس بسایند و استعمال کنند **صفت** دوایی که سحج و شجه و جراحات مزمنه در لحوم مشائخ و لحوم لینه را نفع کند بگیرند مرداسنگ ذهبی هشت درم موم ده درم صمغ صنوبر ده درم زیت به قدر توطولی و نیم مرداسنگ را با زیت بپزند به عده باقی ادویه بر آن انداخته بچیزی عریض حرکت دهند و در صلایه بمالند پس استعمال کنند و سزاوار نیست که جلد از جراحات قطظع کنند بلکه می‌باید که بشکافند و دوا بر آن نهند که آن در آن هنگام بچسپد و اگرچه سیاه شود و اما اگر لحم بگشاید اندمال او دشوار گردد زیرا که جرح را لذع عارض شود از اشیائیکه نزد تنقیهٔ مس او کند و هرگاه بر سر جراحت افتد و بنواحی دماغ و فشار سد مبادرت به ادویهٔ مدمل و ملحم نشاید بهر آن‌که اگر چنین کنند بر مریض هلاک ارند لیکن در آن پشم پاره به زیت تر کرده تا سه روز بدارند تا از درم و تشنج ایمن گردد بعد از آن مراهم و ذرورات ملحمه مثل ذرور معمول از مر و صبر و ندر و مرهم اسود و مانند آن استعمال نمایند و اگر زراوند سوده به شراب و عسل بپزند تا غلیظ گردد و بر خرقه مالیده بر جراحت نهند جراحات سر را نافع بود و بارتنگ خشک به روغن مصطکی یا روغن مورد مرهم کرده نیز سود دارد **طبری** گوید که جمیع جراحات که در سر واقع شود شش نوع است و آن در علاج امراض راس از ضربه و سقطه و تفرق اتصال مذکور شد و در اینجا مع علاج هر واحد از آن مسطور می‌شود

اول قاشره

و آن جراحتی است که از جلد تجاوز نکند و علاجش این است که اگر عظیم متباعد باشد دهن او گشاده گردد و میان هر دو لب او کبیر شود برفاده‌ها ضم نمایند اگر این ممکن بود والا بدوزند و طریق دوختن آن است که اول نفوذ و سوزن از جلد اعلی به سوی جلد اسفل بتوریب باشد و نفوذ دیگر از جلد سفلی به سوی جلد علیا مستقل برای نفوذ اولی بود و سوم نفوذ در هر دو جلد مستقیم از فوق به سوی اسفل باشد بعد از آن بر آن این ذرور بپاشند دم‌الاخوین اقاقیا عصارۀ لحیۀالتیس صمغ انجره صمغ صنوبر و مر و کندر مساوی بطول بر آن پاشند و بالایش این مرهم نهند بگیرند موم روغن به روغن گل به عده بر آن بر آتش اندک زفت خوشبو و مرداسنگ سوده اندازند و حرکت دهند تا به جوش آید به عده از آتش فرود آورده و همواره حرکت دهند تا آن‌که سرد گردد و جالینوس این مرهم بمرهم خیاطت نامیده

دوم ملحمه

و او آن است که در جلد مع لحم افتد و دوای این همان است که گذشت غیر آن‌که گاهی محتاج بدوخت نبود و چون احتیاج بدان نباشد علاج بمراهم ملحمه معمول بصموغ سازند اگر مزاج مریض گرم نباشد و صداع بدان هیجان نکند والا در آن سوای مرهم ابیض معروف بکافوری مغسول استعمال نکنند و او آن است که سابق ذکر کردیم سوای آن‌که او را به آب بشویند بعد از آن‌که در هاون اندازند تا آن‌که مغسول گردد و سفید شود و چون سفید شد و رنگ او نیک گردد و در قوام مسکه شود اندک کافور غیرمصعد بر آن اندازند و به حسب تغیر جراحت تغیر علاج بود زیرا که جراحت گاهی سخت شود و دوا قبول نکند و نگذارد و گاهی رطب گردد و مراهم سیلان نماید و آن را قبول نه کند و گاهی خشک گردد تا آن‌که مثل جلد مدبوغ شود و گاهی لب جراحت متفرق گردد پس محتاج به قطع آن از آهن یا به ادویۀ حاده شود تا آن را بخورد

سوم موضحه

و این آن است که غشا قطع شود و تا استخوان رسد و استخوان مکشوف گردد تا بحس درآید و علاج این در اکثر حفاظت او از هواست تا تشنج روی مهلک پیدا نشود و آن را به زیت و روغن گاو کهنه و مانند آن بپوشند و واجب است که در جراحت تامل نمایند اگر موضحه باشد و رعایت آن کنند که تشنج نیفتد پس اگر متشنج شود صحت ممتنع گردد و چون تشنج شود سبیل او آن است که علاج به این مرهم غسل نمایند بگیرند تخم انگور سوخته و مرداسنگ و سفیداب هر واحد یک درم به عده موم روغن به روغن زیت ساخته این ادویه بر آن اندازند و از آتش فرود آورده اندک عسل سفید بر آن ریزند و حل کنند تا مخلوط گردد و اندک از آن بسر قاشق گرفته بر کف دست ممزوج کنند تا نرم شود به عده بر آن جراحت که متشنج گردد بنهند که آن را جلا دهد به عده بمرهم موافق رو کنند و بهترین مراهم برای این جراحت چون موضحه باشد مراهم لینه است که از شحوم و مرداسنگ و سفیداب سازند و معالج جهد نماید که جراحت تختم نکند تا آن‌که بر استخوان لحم قوی ملتزق جراحت چون موضحه باشد مراهم لینه است که از شحوم و مرداسنگ و اگر نبات لحم ممتنع گردد لازم است که تامل نمایند تا استخوان بسیار صلب نشود تا آن که مثل آبگینه گردد و یا سبز و سیاه شود پس اگر چیزی از اینها باشد به آلۀ خراشند و معمول از آهن بسیار تیز به شکلی که جراحت آن شکل را وجب کند بخراشند که چون آن را بخراشند گوشت بسهولت بروید

چهارم هاشمه

و او آن است که چون جراحت بر سر افتد استخوان قحف شکسته گردد و بغشا مضرت نرساند پس اگر اجزای استخوان متفرق نشود سبیل او این است که اگر ممکن بود آن را قائم و مستوی کنند علاجیکه در موضحه گذشت باید کرد و باید که موضع استخوان را بزراوند طویل مدحرج باریک کوفته به آب سرشته ضماد کنند به عده علاج کنند بمر و کندر مساوی باریک سوده به عسل و شراب مطبوخ منعقد سرشته بفتیله آلوده بعد از آن بمراهم علاج کنند و غذای مریض کله پایچۀ و عضلۀ لحم سازند و حفظ مزاج او نماید و مراهم او را به حسب وجوب صورت جراحت و تغیر آن تبدیل کنند

پنجم ناقله

و او آن است که استخوان از موضع خود نقل کند و خارج گردد اندک یا بسیار و سبیل این آن است که از ریزۀ استخوان نگذارند اگرچه کم و کوچک باشد و جراحت را از استخوان پاک نمایند بهر آن‌که اگر در آن قدری از ریزۀ استخوان باقی ماند التحام را منع کند به عده بمراهم رویانندۀ گوشت علاج کنند و غذای مریض کله پایچۀ و عضلۀ لحم سازند و حفظ مزاج او نماید و مراهم او را به حسب وجوب صورت جراحت و تغیر آن تبدیل کنند

ششم مامومه

و آن جراحتی است که به ام‌الدماغ‌رسد و این غشای رقیق است که بر دماغ پیچیده و لازم است که از هوا حفاظت نمایند و معالج از رسیدن مبضع یا انگشت او ام‌الدماغ را حذر کند بهر آن‌که اگر مبضع بدان رسد بر آن خوف هلاکت بود و اگر هوا برسد خوف تشنج و جنون بر آن باشد و از افتادن چیزی از روغن در اوائل امر او اندر نفس جراحت اجتناب نمایند و علاجش بعلاج ناقله کنند به اتم لطف و خیاطت و کمتر دیدم کسی را که جراحت از قحف او تجاوز کرد حتی که دماغ او گشاده شد و زنده ماند و ممتنع نیست که به شود پس هرگاه طبیعت بر آن لحم دشبذی نسج نماید و جزو منکشف از دماغ بپوشد از صحت نزدیک باشد و ایضاً بر طبیب واجب است که به آبلۀ بردماغ او یا بر گوشت روئیده بر آن غمز نه کند بهر آن‌که گاهی صاحب جراحت هلاک شود و این بدترین انواع جراحات مذکوره است

جراحت عصب و عضله

خجندی گوید که تفرق واقع در عصب اگر در طول او باشد آن را شق گویند اگر کثیرالعدد باشد و شدخ نامند اگر هم چندی باشد و اگر در عرض او بود آن را بتر گویند و **گیلانی** گوید که رض فسخ یک معنی دارد و آن تفرق اتصال واقع در طول عضله است و مع ذلک کثیرالاجزا و قاشی و غائر بود و بدانند که عصب را به سبب کثرت حس و شدت لمتصال او بدماغ از تفرق و جراحات اوجاع شدید و آلام عظیم واقع شود و گاهی با آن اختلاط عقل و تشنج

بود و جراحت واقع در طول عصب سالم‌تر از آن باشد که در عرض افتد **شیخ** می‌فرماید که چون عضله را فسخ عارض شود و بدان سبب میان اجزای او تمدد بسیار از تفرق اتصال عارض گردد و لامحاله به سوی آن خون بسیار ریزد و این ضرور ورم پیدا کند و کمتر احوال او این است که در آن خون مجتمع شود و متعفن گردد بهر آن‌که اکثر آنچه رجای تحلل او کرده شود از مناسی بود که بضغط واقع از فسخ در خارج و بضغط واقع از ورم در داخل تنگ شده و لهذا اگر تدارک این امر در آن کرده نشود مودی بفساد عضو گردد و گاهی تابع فسخ و سقطه و صدمهٔ غده گردد پس مبادرت بعلاج او واجب بود تا سرطان نشود و لازم نیست که در هتک اطراف عضلهٔ به اعادهٔ اتصال لیف منقطع مشغول شوند بلکه به تسکین درد پردازند و جرجانی گوید که در جراحت عصب بسیار باشد که بدون تقدم الی تشنج افتد به سبب ظهور ورم عظیم در عصب یا در عضله ورم عصب از تب خالی نباشد و گاه باشد که در غیر موضع جراحت آماس پدید آید و تشنگی غالب شود و دهان خشک گردد و بیخوابی بی‌رنج دهد و حال جراحتها که بر او تار بود و بر عضله افتد همین باشد خاصهً اگر بر وتر بالا که بسر عضله پیوسته است افتاده باشد و باید دآن است که عصب زود عفونت پذیرد بهر آن‌که جوهر عصب مخلوق از رطوبت جامد است که برودت آن را منعقد ساخته و هر جوهر یکه بر این حال بود و بهر حرارتی و رطوبتی غریب که بدو رسد به سرعت عفن گردد بنابر آن‌که بدان پخته شود و بدین سببب آب سرد و گرم آن را ضرر دارد و از آب سرد تشنج کند و از آب گرم عفن گردد و روغن هم زیان دارد لیکن گاه باشد که به روغن گرم کرده حاجت آید از بهر دو کار یکی آن‌که درد بنشاند دوم آن‌که ادویه را رقیق کند و بقعر جراحت رساند لیکن چون پیوست ادویه با رطوبت روغن برابری کند مضرت روغن ظاهر نشود و گاهی عصب مجروح ورمی کند که ظهور او بطی‌تر باشد و همچنین نضج او و قبول او برای علاج بطی بود و گاهی عصب متقرح گردد بقروحیکه التحام و نضج او بطی باشد و هر جراحتیکه در عصب افتد یا نخس بود یا شق و شق یا به انکشاف عصب باشد یا بغیر انکشاف و هر واحد از این در طول بود یا در عرض پس لیف صحیح از مجاورت مقطوع متالم شود و بدان متادی شود و آن مودی بدماغ گردد و در تشنج و امراض عظیم اندازند و ایضاً در

این هنگام بدان مضطر گردند که عضوی مجروح را از تن جدا باید کرد تا از آفتها خلاص یابد و جراحت غشا سلیم‌تر از جراحت اوتار و اعصاب بود بهر آن‌که غشا طاقت دوختن دارد و بدانند که جراحت اوتار و عصبها و آماس دور و آن را ادویهٔ لطیف یابد و گرم و خشک و معتدل در گرمی و خشکی تا گرمی آن را نسوزد و نه خشکی آن او را خشک کند و باید که در آن قوت جاذبه باشد و از قوت قابضه باید که خالی بود خاصةً در اول علاج و در آخر دوای قابض که در آن قوت جلا باشد چون روی سوخته و توبال مس و مانند آن استعمال کردن روا باشد و روی سوخته دوایست که جوهر او ثقیل است و لطافت در آن به سرکه پدید آید اگر آن را در این بسایند و سرکه حرارتی لطیف را که در جوهر چیزهای غلیظ بود ظاهر کند و آن را لطیف گرداند و قوت آن را به موضع مرض رساند و اگر چیزی سخت گرم بود گرمی آن را بشکند و معتدل گرداند تا گرم کردن آن به اعتدال بود و خشک کردن آن تمام بود و اگر عصب برهنه شده باشد هیچ چیزی که در آن تیزی باشد تحمل آن نه کند و مضرت او در آن بزرگ بود و همچنین ادویهٔ که بالفعل سرد بود متحمل آن نگردد نیم‌گرم کرده باید چنان که بگرمی گراید **علاج** در قطع عصب و عضله باید که از هوای سرد و آب گرم محفوظ دارند دو و سه روز آن عضو را در روغن زیت نیم گرم غرق کنند تا از حدوث ورم ایمن ماند بعد آن روغن گل و روغن مورد به اندک فرفیون بمالند و اگر روغن زیتون بدست آید بهتر بود و از شرب آب سرد حذر کنند واگر تشنج حادث شود عصب را قطع کنند و به روغن داغ دهند **صاحب کامل** گوید که هرگاه جراحت بعصب یا قریب از آن واقع شود باید که به الحام او نه پردازند تا آن‌که بر آن چند روز بگذرد و از حدوث ورم ایمن گردد چه هرگاه به عصب ورم حادث شود از تشنج امن نباشد و آن تشنج تا دماغ رسد مریض هلاک شود و آنچه در امر آن به عمل آوردن سزاوار بود این است که بر آن ادویهٔ مقتحه نهند و عضو را به روغن گاؤ زیت و روغن بنفشه نیم گرم دو روز غرق دارند و از پشم پاره در زیت گرم تر کرده دو یا سه روز تکمید نمایند و نمایند و چیزی از آب یا دوایی که در آب حل کرده باشند قریب عضو نه برند و اگر برای تکمید زیت را به اندکی سرکه آمیزند بهتر بود و هرگاه دو یا سه روز بگذرد و درد ساکن شود و از حدوث ورم امن گردد و در آن هنگام

علاج بدوای ملحم کنند و اما هرگاه بعصب نخس از چیزی تیز باریک مثل جوال دوزد و واقع شود و در علاج او به ادویهٔ قوی‌تر و شدیدتر در حدت احتیاج افتد تا قوت او ضعیف و نفوذ او در جلد و مصیر او به موضع عصب نه شود و دوائی که این فعل کند مرهم فرفیون است **صفت آن** زیت انفاق ده درم موم سُرخ دو درم و نیم بگردازند و بر آن فرفیون نو یک درم انداخته مرهم سازند و اگر فرفیون کهنه باشد باید که در مقدار او به حسب کهنگی او افزایند و فرفیون بسیار کهنه استعمال نباید کرد و این دوا جید است و هرگاه در عضوی که در آن عصب است ورم حار قوی الحرارت عارض شود باید که ادویهٔ معمول به سرکه مثل این دوا استعمال کنند **صفت آن** قلقدیس چهاردانگ زاج چهار درم توبال مس دوازده درم قنه پنج درم و نیم قشار کند هشت درم موم سی و هفت درم و نیم زفت مثل این سرکهٔ کهنه یک رطل و دو اوقیه ادویهٔ را در سرکه چند روز متواتر بسایند و گداختنی را گداخت در هاون سنگین انداخته حل کنند و تا هموار گردد و وقت حاجت بر عضو طلا کنند و بالایش پشم به سرکه و زیت تر کرده نهند و سزاوار این است که قریب اعصآبی که در آن جراحت باشد چیزی از ادویهٔ بارده کنند و هرگاه تشنج از جراحت عصب عارض شود مبادرت به قطع عصب متشنج کنند تا تشنج او به سوی دماغ نرسد و مریض هلاک شود پس فقار پشت به روغن بنفشه مع پیه بط یا ماکیان گداخته بمالند **شیخ الرئیس** می‌فرماید که در فسخ و هتک در اکثر احوال از فصد چاره نباشد بلکه ارباب صناعت مبادرت بدان می‌کنند و اگرچه بدن نقی باشد و بعد فصد مبادرت به اضمدهٔ مانعهٔ مواد و مقوی عضو کنند و منع او به تبرید و قبض بود و یا به یکی از این هر دو اگر امر غیرقوی باشد و اما اگر در این تأخیر شود و خون بخلل تفرق مبادرت کند و خوف آفات مذکوره باشد در علاج او از استخراج آن خون چاره نباشد تا عود اتصال را به سوی حال او مانع نگردد پس اگر ممکن بود که تحلیل یابد بتسخیف مسام از نطولات به آبهای گرم و مانند آن و از چیزی که بر صاحب ضربه استعمال کرده می‌شود از آنچه مذکور گردد و ایضاً به ادویهٔ مفشی خون مردهٔ روغن‌های محللهٔ اعیاد و به آشامیدن اشیای معین بر تحلل عمل نمایند و بر آن اقتصار ورزند و این مفشیات معین بر آن مثل مقل‌الیهود و قسط و قنطوریون غلیظ به سکنجبین است تا سکنجبین نیز به

تقطیع بر آن اعانت کند و اما ادویهٔ مقشی خون مرده مثل آرد جو و زوفای رطب و سمید به آب سرشته است و قوی‌تر از این پودینه کوهی با سویق است و خصوصاً چون در سر واقع شود و بالجلمه دوایی که آن را ارخا بحرارت لطیف بود که به تحلیل لطیف تحلیل نماید و گاهی تجفیف کند به تجفیف لطیف پس این قدر اکثر برای کار کافی بود در آنچه تفرق اتصالات او قریب بجلد و ظاهر او غیرغائض باشد و اگر چنان نباشد و تفرقات بسیار و غائص بعید از ظاهر بود و از شرط چاره نباشد و بر حالی بود که بر آن در اورام و قروح ردیه باشد و حال او حال مضروب نباشد لهذا اطاعت نه کند پس از استعمال جاذبات بقوت از محاجم و شرط چاره نیست و گاهی امر از این بزرگ‌تر بود و عضو امادهٔ ورم عظیم حار حاد و ریم کردن گردد و در این هنگام واجب است که مبادرت بریم کردن و احالهٔ ماده مجتمعه در آن بریم کنند تا در به چیزی که ریم کند ساکن شود و ماده بتفتیج تحلل یابد بهر آن‌که این بهرحال ریم کند و چون بمعونت علاج ریم سریع‌تر نماید آن سلیم‌تر باشد و گاهی ادویهٔ ریم کننده ماده را بغیر ریم کردن تحلیل نماید خصوصاً چون اعانت آن حرارت غریزی و وسعت منافس کند به عده ادویهٔ مذکوره در باب سقطه و صدمه را تامل نمایند و اما رباطیکه بر فسخها استعمال کرده می‌شود در صفت او گفته‌اند که چون رض یا فسخ حادث شود بربندند ولیکن بندش بر نفس موضع بسیار سخت باشد و باید که مبادرت به بستن نمایند تا توجه مواد را به سوی مواضع رض به سبب تنگ کردن آن منافذ را منع کند و بهترین بندش آن است که بخرقه قوی باشد و به سوی فوق بسیار برند و به اسفل اندک و باید که بر همان خرقه اقتصار کنند و جبائر و رفائد بر آن زیاده نکنند و نه بر آن طلا بسیار کنند بهر آن‌که احتیاج به تحلیل خون مرده و احتیاج به امعان ذباب رباط به سوی فوق باشد تا به سوی آن چیزی ماده زریزد و رباط که به سوی فوق رود سست‌تر باشد لیکن خرقه باریک سخت بود تا متحمل بندش باشد و اتصال او بدین سریع‌تر گردد و این علاج اعنی بندش باید که قبل از ورم کردن عضو باشد بهر آن‌که عضو چون ورم کند احتمال سوای رباط معتدل ننماید چه جای شدت غمز لهذا در این هنگام علاج به اضمده و بریختن آب گرم بر آن کرده می‌شود و اما غدد که تابع فسخها بود حلاجش به بستن اسرب بر آن نمایند تا زیاده و بزرگ نشود و گاهی آن را می‌شکنند و می‌کوبند **ایضاً** شیخ و جرجانی و ایلاقی می‌نویسند که جراحت عصب را

بزودی علاج رویانیدن گوشت نکنند مگر بعد تسکین درد بخرقها و روغن‌های گرم کرده خاصه زیت انفاق و گرم کردن چنان باید که سخت سوزان نباشد و نیم گرم تیز نباشد بهر آن‌که نیم گرم بقیاس طبیعت عصب سرد بود و نیم گرم چنان باید که میل بگرمی داشته باشد و اگر با جراحت درد یا آماس باشد تا هر دو زائل نشود علاج خاص جراحت نشاید کرد **صفت** ضمادی که درد عصب بنشاند بگیرند آرد باقلا یا آرد جو یا آرد نخود یا آرد کرسنه یا آرد ترمس تلخ یا به پوست جو و آن را به سکنجبین عسلی که میل به شیرینی دارد و یا به آب خاکستر سرشته به‌کار برند بلکه این ضماد را قبل از ورم کردن نیز استعمال کنند و گاهی به استعمال خفیف انتفاع یابند پس هرگاه این تدبیر به عمل آرند و از انصباب فضول به استعمال فصد و استفراغ امان حاصل شود به الحام پردازند و تسکین درد به آب گرم البته نشاید بلکه به روغن لطیف الاجزا که در آن قبض نباشد و گرم به حد غیر مفرط بود چه حار مفرط بارد و هر دو آن را موافق نیست و بسیار باشد که جراحت قریب عافیت بود و سردی ضرر کند و درد اشتداد نماید و ایت معاودت کند پس احتیاج تدارک فی‌الحال به تسکین و به تنطیل روغن‌های مسخن افتد و اگر جراحت در طول بود و عصب برهنه باشد آن را اول بگوشت پوشند به عده دوا نهند و بربندند چنان که لبهای جراحت فراهم گردد و اگر جراحت در عرض باشد دوخن آن ضرور بود پس اگر جراحت با درد بود و خوف آن باشد که جراحت عصب که در عرض بود و دوختن بوسیده گردد آن را در عرض تمام قطع کنند و جهد کنند تا آماس نگیرد و عفن نشود از بهر آن‌که اگر ورم کند تشنج نماید و اگر عفن گردد عضو به یکار شود بدین سبب نباید گذاشت که جراحت زود بسته شود و اگر جراحت تنگ بود و آن را فراخ‌تر باید کرد تا زرداب و ریم جمع نشود و غور نکند و مؤدی به عفونت جراحت نگردد مع ذلک درد شدت کند پس واجب نیست الحام او البته مگر بعد جفاف محکم و اسن از ورم و عفونت و بدین سبب در شب و روز آن را سه بار یا چهار باید باید گشاد و کمتر آن بود که صبح و شام بگشایند و اگر جراحت فراخ بود و عصب برهنه باشد ادویهٔ سخت گرم چون فرفیون و مانند آن احتمال نکند بلکه از ادویهٔ خشک کنند مثل توتیای مغسول استعمال کنند و مرهم از آهک شسته به‌کار برند و روغن که در قیروطیات و

لطوخات این استعمال کنند مثل روغن گل و روغن مورد باشد و اگر علک به‌کار برند هم شسته به عمل آرند و اگر سر عصب برهنه نباشد ادویهٔ گرم فرفیونی را اول بر ساق او یا بر عضوی دیگر که سحنه و مزاج آن بود امتحان باید کرد تا اگر حاجت آید حرارت آن را بدواسی دیگر بشکنند و به اعتدال باز آرند و اگر گرم زیاده باید کرد و زیاده گرم بکنند بالجلمه اگر دوا برای خشک کردن یا از بهر پاک کردن با بهر گرم کردن ساخته باشند ترکیب آن درخور مزاج باید کرد و اگر یک بار بر جراحت او بیازمایند و اثر آن بنگرند روا باشد و اعتماد بر آن کنند و ادویه را چنان چه واجب بود به حسب مشاهده زیاده و کم کنند و واجب نیست که در ادویه چیزی از حدت و لذغ باشد و اگرچه در آن قبض اندکی باشد در علاج عصب برهنه شده جائز بود مع قوت محلله بلالذع و خصوصاً چون مریض ضعیف‌المزاج باشد و اولی اعصاب که از آن سردی و مائیت و دهنیت و مانند آن دور باید داشت آن است که برهنه باشد و اگر عصب مجروح در خلقت قوی بود در آن باکی نیست اگر اقراص بولیداس و اقراص قلقطار و اقراص اندروخون و افراسیون استعمال کنند بمیفختج و یا به روغن اما در سرما زیت لطیف و در گرما روغن گل و کندر و علک‌البطم و بارزد بوزن کمتر از ادویه عصب برهنه است و جراحت بهرحال که بود و بهر صفتی که باشد صواب آن است که بالای دوا نهند نرم به روغن زیت‌تر کرده بر نهند و همچنان که عصب برهنه اولی اعصاب است که بدان رفق و نرمی به‌کار برند و احتمال و دوای قوی نکنند ایضاً رباطها که بسر استخوانها پیوسته است اولی بدآن است که احتمال دوای قوی کند و رباطهائیکه بعضلها پیوسته میان این و آن است و جراحات که از آن دور و داشتن آب واجب تر است آن جراحت عصب است و همچنین سردی و اگرچه کم باشد مضرترین اشیا برای آن است و ایضاً زیت مضر بود به سوی آن حاجت نیست مگر نزد تسکین وجع گرم کرده به‌کار برند و لازم نیست که جراحت عصب را به آب و یا به روغن بشویند بلکه آن را بخرقه نرم و پنبهٔ نرم و پشم نرم پاک باید کرد و ایضاً بمیفختج نباید نشست مگر آن‌که از ضرر ترطیب او امن باشد و اگر به سببی از اسباب به نهادن روغن حاجت آید و خصوصاً بر عصب برهنه باید که اول بمیفختج آلوده کنند پس روغن به آن رسانند **جالینوس** می‌گوید که مردی را از آهن

باریک جراحت بعصب دست رسید طبیبی بر آن جراحت مرهم مدمل نهاد جراحت آماس کرد پس دوای مرخی چون ضماد دارد گندم و آب و روغن نهاد دست آن مرد بوسیده شد و بدان سبب هلاک گردید و مثل این بلاتفاوت کثیر مشاهده کردیم و چون تشنج از قروح در آن عارض شود واجب است که اگر شق جلد منسد گردد آن را بگشایند و ادویهٔ نافعهٔ این قروح بجفف او بسیار لطیف استعمال کنند و جهد در آن نمایند که بغور آن برسد و اگر جراحت و خرد نخس باشد و ورم نبود علاجش علاج موضعی است و لازم است که در حرارت و قوت تجفیف قوی‌تر از دوای مستعل بر شق باشد بهر آن‌که نفوذ آن به مرض سهل‌تر بود و واجب است که تدبیر غذای مجروح عصب لطیف در غایت لطافت باشد پس اگر جراحت آماس گیرد و درد کند هیچ چیز مضرتر از تناول طعام نیست و خصوصاً اگر جراحت در عرض باشد بهر آن‌که در آنجا به فصد و استفراغ حاجت بود بلاخوف از غشی مثلاً و اگر تنقیه نکنند مضرت افزاید و باید که مجروح را بر بستر نرم بخوابانند و رعایت اعضای قریب از جراحت بتدهین کنند بخوف تشنج و همچنین سر و گردن و بغل او به روغن چرب دارند خصوصاً اگر جراحت در اعالی بدن باشد و همچنین عانه و قطن و کنج ران را چرب دارند و خصوصاً اگر جراحت در اسافل و ناحیه ساق بود

ادویهٔ جراحت عصب و قروح آن

علک‌البطم از بهترین ادویهٔ جراحت عصب است و امثال صبیان و زنان و کسانی را که مزاج ایشان شدیدالرطوبت بود علک‌البطم تنها ذرور کنند و یا به اندکی زیت چندآن‌که آن را نرم کند و لزوجت بخشد اگر خشک باشد به‌کار برند و راتینج بدل اوست و کسانیکه مزاج ایشان خشک‌تر بود و گوشت سخت‌تر باشد قدری فرفیون و مانند او بآن باید آمیخت کهنه باشد یا نو اندک باشد یا بسیار به حسب مزاج بدن و سحنهٔ او اگر فرفیون قوی و تازه بود کمتر یک جزو کنند در دوازده جزو از علک‌البطم و بیشتر ثلث آن و گاهی بدان غیرفرفیون از شیر بتوع که متجاوز از آن است و عجیب است و از حلتیت و از سکبینج و از جاؤشیر مخلوط می‌سازند این همه ادویه مسخن و قوی است و آنچه ضعیف‌تر است بورق در غوره او و گوگرد مسخن به زیت در دیگ و چرک حمام و زهرهٔ حجر اسیوس ست و هر

دوای جاب رطوبات به سوی خارج و زاج نیز و خاکستر که از مس گداخته جدا شود و راتینج و لزاق‌الذهب و گاهی در اوائل جراحات عصب یافته نمی‌شود مگر خمیر و استعمال می‌کنند و بدان انتفاع می‌یابد و از عمق جذب نیک می‌نماید و بسیار باشد که اگر فرفیون خاصر نباشد بدل آن چرک خانهٔ مگس عسل کنند و بدان انتفاع یابند و آزموده است و با ضماد آرد شلیم به آب خاکستر و استعمال علک‌البطم اول چیزی است که بدان ابتدا کنند و بعد از آن مرهم باسلیقون مقوی به چیزی که حاجت بتقویت آن بود از ادویهٔ مذکوره به‌کار برند که نافع آید و گاهی به قیروطیات آهک بنابر تسخین او مخلوط می‌کنند و باید که مغسول بود و بهتر مغسول آن به آب دریای شور است که آن آب را در آفتاب گرم کرده باشند و هر قدر که آن را غسل بیشتر دهند نافع‌تر گردد و از ادویهٔ جیده دوای جالینوس است مرکب از موم در ایتانج و فرفیون و زفت هر واحد نصف جزو و زیت غلیظ یک جزو و روغن بلسان با وجود لطافت او بسیار گرم نیست گویم که به سبب سرعت تحلل او و اگر جراحت وخر یا نخس باشد از چیزی تیز باریک مثل مسل و سلی و با آن ورم نباشد و نه عفونت بود واجب است که مرهم فرفیون یا سرگین کبوتر استعمال کنند و در بدن لطیف‌تر فرفیون و در کثیف‌تر سرگین کبوتر کنند و زیاده و کم حسب مشاهدهٔ حال بدن و سحنه و مزاج او نمایند و مع ذلک واجب نیست که دهن وخر بگذارند تا ملتحم شود و اگر تنگ باشد وسیع کنند و بدانند که دوا محتاج الیه در وخر باید که قوی‌تر از محتاج الیه در شق باشد و هرگاه در جراحات عفونت عارض شود سکبینج و آرد کرسنه نیکو است و اما هرگاه اورام عارض گردد و آرد جو و آرد باقلا و آرد کرسنه نیز به آب خاکستر یا آب ساده که در آن قوت سکبینج بود پخته ضماد کنند و چون بینند که جراحت بعلاج آمده در آن هنگام از استعمال میفختج بر آن خوف نکنند پس واجب است که ادویه را در آن گداخته استعمال کنند اما در ابدان قوی اقراص بولیداس در آن بگذارند به قدریکه آن را گرم گرداند و او را بخرقهٔ نرم منقوش گرفته بر آن نهند **و ایضاً** درم عارض عصب مجروح اگر فلغمونی قوی ملتهب باشد در علاج او ادویهٔ مرتب به سرکه و امجار معدنیه استعمال کنند و از آنجمله این دواست بگیرند قلقدیس یک‌درم پاو بالازاج پاو کم ده درم قلقطار مثل این توبال مس دو اوقیه و دو

نیمدرم قشار کندر یک نیم اوقیه بارزد یک اوقیه موم بهفت اوقیه زیت نه اوقیه سرکهٔ کهنه دو رطل و ربع ادویهٔ خشک را به سرکه تا ده روز بسایند و گداختنی را گداخته سرد کنند و همه را خوب بسایند تا آن‌که هموار گردد و واجب است که بر عضو علیل زیت دو یا سه مرتبه هر روز بچکانند و نزد نهادن این دوا بر آن باید که از خارج پشم به سرکه و زیت نیم‌گرم آلوده بر نهند و هرگاه ضماد کرده باشند از سردی نگاه دارند پس اگر احتیاج افتد که بر این اعضا ضماد مرتب به سرکه و عسل و خاکستر نهند باید که ضماد مطبوخ باشند و آرد آن و آرد کرسنه بود و اگر این حاضر نباشد آرد باقلا و آرد جو استعمال نمایند و اگر بعض شنطایای عصب را فساد عارض شود محتاج به استخراج باشد باید که مثل عرق مدنی بیرون آرند **گیلانی** می‌نویسند بولس گفته که جالینوس در نخس عارض عصب این ادویه نوشته بگیرند دارچینی و مشکطرامشیع و بادیان و علک‌البطم هر واحد یک اوقیه اقحوان دو اوقیه صمغ هشت اوقیه **دیگر** بگیرند حلتیت یک اوقیه موم سه اوقیه روغن بلسان ده اوقیه و باید دآن است ادویهٔ که بدن معالجه نخس کنند اگر بسیار گرم باشد علاج شق عصب بدان ممکن نبود و ایضاً دوایی که در علاج شق عصب استعمال کنند برای نخس صالح نبود و از حمام بهر حال منع کنند و اگر صبر نباشد حفظ عضو مجروح از آب کنند و یا بر موضع جراحت مرهمی نهند بالایش پارچه ته کرده مبلول به زیت بربندند و بعد خروج از حمام آن مرهم و پارچه را دور کنند و تدبیر سابق استعمال نمایند و باید که اعتنا به تلئین طبیعت مجروح نمایند و اگرچه به استعمال مسهلات یا حقنها باشد و عروض اسهالات به صاحب جراحات متقاومه مخوف است و باید که مبادرت به کم کردن خون نزد حصول جراحت کنند و اگرچه مقدار خون خارج قلیل باشد و گرد جراحت به ادویهٔ قوی‌القبض لطوخ سازند و در ساکن داشتن مریض جهد نمایند و اگر در عصب نخس بغیر عفونت باشد این مرهم استعمال کنند بگیرند موم سه اوقیه فرفیون یک اوقیه یا بدل فرفیون سرگین کبوتر کنند در کسیکه بدن او سخت باشد زیت دوازده اوقیه و گاهی در این علک‌البطم یک اوقیه می‌کنند و اگر با فرفیون که یک اوقیه باشد موم و راتینج بریان و زیت و زفت چرب هر واحد نیم اوقیه کنند بهتر باشد و اگر بدل راتینج چرک خانه زنبور عسل کنند آن هم اولی بود

ایضاً که برای عصب منخوس و برای کسیکه او را سگ دیوانه گزیده باشد نیکو است بگیرند سرکه یک رطل زفت چرب یک رطل جاؤشیر سه اوقیه جاؤشیر را با سرکه خوب بسایند و زفت را بگدازند به عده مخلوط ساخته بپزند که این دوا موافق عصب منخوس است و این دهن نخس را نگذارد که مندمل شود و همچنین جراحت حادث از گزیدن سگ دیوانه و این در ابدان سخت فقط استعمال کنند و اگر اراده کنند که آن را در صبیان یا زنان و کسیکه بدن او نرم باشد استعمال کنند باید که آن را به روغن‌های محلله مثل روغن اقحوان یا روغن بلسان یا به زیت کهنه بگدازند و ایضاً در این مرهم باسلیقون نفع کنند بعد از آن‌که در آن نطرون و آهک یا فرفیون یا گوگرد زرد زیاده کنند و یا سرگین کبوتر صحرائی یا جاؤشیر یا سکنجبین یا حلتیت یا جندبیدستر افزایند و باید که بگیرند مرهم باسلیقون یک رطل و از هر واحد از این ادویهٔ مذکوره یک اوقیه که این دوا نافع است کسی را که در عصب جراحت عارض شود سیما اگر از نخس باشد و باید که استعمال اضمده نمایند که به سکنجبین یا بخاکستر و مع آرد باقلا و کرسنه یا مع پوست نخود با آرد ترمس یا جو یا مع پوست آن بسازند و باید که این تدبیر در ابتدای مرض در همان ساعت به عمل آرند و اما از اضمده که ارخا نماید باید که در کسانیکه ایشان را جراحت در عصب عارض شده باشد اجتناب نمایند و اما اگر عصب را نخس عارض نشود بلکه جرح بود و جلدیکه بالای اوست بسیار شق گردد حتی که عصب برهنه دائم بماند و شق او در عرض نباشد در آن هنگام چیزی از ادویهٔ که بفرفیون مرتب سازند و سائر اشیا که مشابه او باشد استعمال نباید کرد (زیرا که عصب چون برهنه گردد احتمال قوت این ادویه صخت نکند) لیکن آهک که به مرات کثیر شسته باشند در گرما استعمال کنند و ایضاً ضماد به عسل بعد از آن که به روغن گل بسیار حل کرده باشند نفع بخشد و روغن مناسب جوهر عصب مجروح است لیکن روغن‌های مستعمله در آن ادهان مقویه باید و آنچه گویند که روغن را قریب موضع جراحت نبرند بلکه از آن دور باشند زیرا که موضع را آمادهٔ عفونت می‌سازد این سخن را نباید شنید بهر آن‌که خون از رسانیدن روغن در قروح و جراحات کهنه است که ریم کرده باشد و آن بعیدالعهد از حدوث بود و کلام ما در جراحات نو است و چون روغن دیودار که ما ترکیب داده‌ایم بر مثل

این جراحات استعمال کنند از آن منافعی مشاهده نمایند که از او تعجب آید و اول منافع آن منع ورم است و دوم تسکین درد و متع آن اگر در ابتدای حدوث جراحت استعمال نمایند و سوم منع تغیر رنگ بشره و چهارم جبر تفرق اتصال کند بنوعیکه در موضع جراحت اثر آن محسوس نگردد و علاوه از آن‌که بدان گمان کنند که ماده در اینجا محتبس شده و پنجم آن‌که ضرر رسیدن آب به جراحت بازدارد و پس اگر جراحت را هر روز به آب بشویند بدان خوف نباشد با وجود این در آن امید آن است که در دو سه روز شفا حاصل گردد مگر از رسانیدن سرکه و سائر ترشی‌ها به جراحات خوف کلی نمایند و تا حال حاجت بدان نشده (بهر آن‌که جرم شریان پیوسته متحرک است و خون او گاه منقبض شود و گاهی منتشر) ایضاً او گوید که تفرق واقع در عضله و خصوصاً در عصبهٔ او درد شدید آرد پس واجب است که اولاً به تسکین آن مشغول شوند به عده به اعاده اتصال و این امر و امر گاهی حاصل شود و در تدبیر واحد و مجتمع شوند در دوای واحد پس روغن دیودار و مرهم جدوار هر واحد جامع این هر دو منفعت است اعنی تسکین وجع و اعادهٔ اتصال بلکه منع درم و منع تغیر رنگ و فساد و غیر آن کندر و در رسالهٔ مجربات خود گوید که در همه اقسام جراحات از کزک باید اندیشید و کزک عبارت است از تشنجی که در دماغ به هم رسد بسب اذیت عصب بتفرق اتصال و چون خواهند که کزک در جراحات حادث نشود و دنبهٔ گوسفند که تازه باشد بر آن جراحت بندند و تریاق فاروق خورند که نافع است و مجرب و از سردی هوا و ترشی و از جغرات پرهیز کنند و در همه جراحات یاد دارند که اگر چرک بسیار باشد اول مرهم تیز بمالند که وسخ و در شود و چون جراحت سرخ شود دوای ملحم نهند **مؤلف** گوید دو سه کسان را دیدم که زخم بردست ایشان رسید و بعد چند روز به سبب رسیدن سردی و گرودیدن در شب مهتاب کزاز عارض شد وعلاج ایشان به نشانیدن در مکان گرم و ترک طعام و شراب و نوشانیدن ماءالعسل عوض آب و غذا و به عده شرب ماءالاصول و غیره تدابیر اصحاب فالج نمودم و بعون شافی مطلق صحت کلی یافتند

جراحت عرق و نزفالدم

گاه باشد که زخم بزرگ افتد و سیلان خون مفرط شود و اولی عروق برای سیلان خون چون راه یابد شریان است و بستن او مشکل بود و اگرچه ممکن است که جراحت شریان ملتحم شود لیکن التحام او و دشوار بود و بساست که شریان ملتحم نشود و آنچه محیط شریان است ملتحم گردد چنان چه در ابورسما مسطور گردد و از اعضا حال برآمدن خون مختلف بود از بعضی خون بسیار آید چون بشکافد مثل جگر و شش و از بعضی خون اندک برآید مثل مثانه و رحم و گرده بلکه گاهی بطول مدت کثرت نماید پس مؤدی بعافیت غیرمحمود گردد و در هر واحد از این دو قسم یا خطیر بود یا غیر خطیر آنچه از شش و گروه و مثانه آید خطرناک است و آنچه از بینی آید غیرخطرناک بود و آنچه از جگر آید کم خطر از آن است که از شش آید و حال سیلان خون از شرائین مختلف بود آنچه از شریانهای بزرگ آید چون شریان دست و پا و گردن خطرناک بود و بیشتر بند نشود و تل کند و آنچه از شریانهای کوچک آید چون قحف حبس اول سهل است و بی‌خطر بود و بسیار باشد که سیلان خون از شاخهای کوچک شریان بود و خون از خود باز ایستد و فرق میان شریان و غیر آن این است که اگر رنگ خون ارغوانی بود و رقیق و گرم مفرط باشد و جهنده بیرون آید از شریان بود و اگر هموار آید و رنگ مائل بسیاهی و اقتمیت باشد از ورود بد بود و بدانند هرکسی را که استفراغ واقع شود و خصوصاً دموی وسیما شریانی و افراط نماید و آن را تشنج حادث شود آن ردی است و همچنین اگر آن را فواق پیدا شود آن قاتل است و اگر غشی به افواق بود پس موت عایل است و هذیان و اختلاط عقل ردی است و اگر مقارن ردی است و اگر مقارن تشنج گردد آن در اکثر قتال بود **علاج** پارچه به سرکه و گلاب تر کرده در جراحت کنند تا خون بند شود و گرد جراحت بمبردات قویه طلا کنند و دم‌الاخوین و صبر و قشار کندر باریک سوده بسفیدی بیضه آلوده با پشم خرگوش و مانند آن بر آن نهند و ببندند و تا هفت روز رفاده را وا نکنند و برگ حنا و کافور سوده به آب سرد خمیر کرده گرد جراحت ضماد کردن نیز در حبس خون معمول است و چرم بودار باریک تراشیده بر جراحت بستن و کذا خراطین خشک سائیده بستن و کذا سرگین تازهٔ خر گرما گرم بستن نیز مجرب است و یا برگ قنب بریان کنند و مانند سرمه بسایند و در پارچهٔ باریک بسته بر جائیکه خون برآید نهاده

بربندند و اگر شش هر حیوانیکه باشد خشک ساخته بسوزند و خاکستر او بر جراحت نهند خون بند کند و کذا مصطکی رومی باریک سوده به آب آمیخته با پر مرغ باریک و نرم مخلوط کرده بر زخم بستن و اگر گل ارمنی یک جزو پوست بیخ لفاح افیون هر یک نیم جزو کوفته بیخته به آب سرشته بنادق سازند و وقت حاجت به گلاب و قدری سرکه انگوری سائیده طلا کنند و بالای آن خرقۀ مبلول به آب برف نهند و اگر خشک شود تبدیل خرقه نماید خون از مواضع جراحت زلو بازدارد و گویند که ذرور سندروس و کذا نیل هندی و کذا سویق و پوست انار ترش سوده و کذا روبیان سوده و کذا خاکستر ضفدغ سوخته و کذا اطلق و کذا خاکستر کاهو سوخته و کذا برگ بید سوخته و کذا بقم سوده و کذا اسفنج سوخته و کذا سرگین کبوتر سوخته و کذا پوست بیضه مثل غار سوده و کذا موی شتر سوخته و کذا رخام سوخته هر واحد حابس خون از جراحت است و تعلیق عقیق و طلای سرکه و مازوی بریان و کذا خاکستر چوب انگور ببول انسان سرشته و شرب پنیر مایۀ خروف به آب حل کرده و کذا صمغ عربی یک مثقال در روغن گاؤ یک اوقیه و کذا گل مفره در بیضه و شرب و ذرور و تعلیق کهربا و ذرور به همنی و تعلیق آن در خرقۀ صوف سرخ بسته بر سر مریض نیز حبس خون نماید **مجوسی** گوید اگر رگی قطع شود و خون منطع نشود کبس موضع بخرقۀ مبلول در سرکه و گلاب و وضع خرقۀ مبلول بدان بر عضوی که بالای عضو علیل باشد و تبدیل آن به مرات کثیر نمایند و اگر خروج خون از دست یا پای باشد باید که مواضعیکه فوق عضو مریض است بربندند که بدین منفعت بین یابند و رباط نه بسیار محکم و نه سست باشد و اگر بدین تدبیر خون بند نشود کبس موضع بصمغ بلاط یا بخاک جراحان که از دیگدان برآید و یا بکس براتینج و آهک و غبار آرد نمایند و اگر رگ ظاهر باشد واجب است که انگشت بر آن نهند و ساعتی بگیرند به عده دقاق کندر یک جزو صبر نیم جزو بسفیدی بیضه سرشته پشم خرگوش بدان آلوده بر دهن رگ نهند و رباط نیک بلفائف بسیار بندند و سه روز بگذارند بعد از آن بگشایند پس اگر دوا جراحت را لازم بود اندکی دیگر از دوا گرداگرد آن نهند و اگر دوا منقلع شده باشد از انگشت بنرمی بر آن غمز کنند و به آهستگی دوا را از آن جدا کرده و دوای مذکور دیگر بر آن نهند و نیک بربندند و بر آن چهار یا پنج پنج

عصابه بپیچند و همواره چنین کنند تا آن‌که گوشت بر دهان رگ بروید و آنچه قطع خون کند این است که مازو را در شراب یا سرکه بریان کرده باریک بسایند و بر جراحت بپاشند و جبسین را چون بغبار آسیا مخلوط کنند و بسفیدی بیضه سرشته در آن پشم خرگوس بیالایند و بر موضع لزوم نمایند خون را بند کند **بوعلی** می‌نویسد که در علاج نزف‌الدم واجب است که ابتدا بحبس او کنند بعد آن علاج قرحه کنند اگر باشد و ممکن نیست احتباس او در آنچه سبب او ثابت باشد مگر آن‌که سبب او زائل کرده شود و اگر حال مهلت ازالهٔ سبب ندهد احتیاج حبس بحوابس او افتد و آن اسبابیست که بدان خون سائل منقطع شود و آن اسباب را بروجه استظهار ذکر میک و نیم و گوئیم که این اسباب یا گرداننده به سوی غیر جهت آن مخرج بود و یا حبس کننده بدون جهت مخرج قبل وصول به سوی مخرج و یا مانع در آن مخرج از خروج و یا جامع دو امر یا امور از این باشد و قسم اول که آن گرداننده بطرف دیگر است یا بحذب به سوی خلاف از غیر ایجاد مخرج دیگر باشد چنان چه محاجم بر جگر می‌نهند و رعاف از منخر راست ساکن می‌شود و یا به ایجاد مخرج دیگر چنان چه فصد باریک صاحب رعاف از دست محاذی منخر می‌کنند و اما حابس بدون مخرج بچیزی باشد که حرکت خون و نفوذ او منع کند و این یا به سبب مخثر و یا به سبب مخدر بود و مخدر یا دوا باشد و یا حال برای بدن شل غشی که این اکثر خون را بند کند و اما سبب حابس در موضع آن بندکنندهٔ مخرج باشد یا بربط و یا به امساک القام یا به امساک غیرالقام و یا بخشکریشه بداغ با بدوای کاوی و یا بجمود و علقه و یا بتغیریه و یا به تجفیف و الحام و یا بفشردن ازطم گرداگرد عرق پس آن را بند کند و اطباق سخت نماید و باید دآن است که هرگاه با جراحت ورم باشد اکثر از این اعمال متعذر گردد پس بستن برشته و داخل کردن فتیله و بستن سخن ممکن نبود و در آن هنگام استعمال تغریه و قیض و تخدیر و مخثروم ممکن باشد و اگرچه علاج از بستن و شق یا تقریب دوا باشد چون درد آرد ردی است و هر نصبهٔ درد آوردی باشد و لازم است که نصبهٔ جامع و دو امر بود یکی فقدان در دو دم ارتفاع جهت مسیل دم پس اعانت تبدیله و تعلیق کرده نشود که خروج خون سهل گردد و هرگاه تمانع هر دو غرض باشد به سوی اوفق بحب مشاهده و اقرب از احتمال فی‌الحال

میل کنند و اکنون احتیاج بود که وجه وجه ذکر کرده شود بعد اینکه میل کرده شود بدانند که اول آنچه واجب بود این است که تفقد نمایند تا آن‌که بدانند آیا رگ شریان است یا ورید بعلامات مذکوره پس شریان را جمع کنند و بدوزند برای امر تدبیر او و بدان اعتنا بیشتر از آن نمایند که آن بورید کنند بعد از این گوئیم که اما جذب بخلاف نه به سوی مخرج از آنجمله ایلام عضو است بدلک یا بربط و شد یا بمحاجم و واجب است که عضو مجذوب الیه عضو مشارک موضوع از موضع موف در وضع برطرف خط واحد بود که میان هر دو در طول یا عرض واصل شود و اختیار نمایند از مخالف در موضع از روی طول و عرض هر کدام از آن هر دو که بعید باشد و آنچه قریب باشد ترک نمایند مثل آن‌که در دو جانب سر یا دو جانب دست بود پس بعد میان این هر دو قریب‌تر از آن است که از آن توقع صرف تام واجب گردد و این چیزیست که محتاج بیاد کردن آن است که در کتاب اول در قوانین استفراغ گفته‌ایم و واجب‌است که بستن و مالش و مانند آن متادی بود از آنچه او اقرب به سوی عضو دائی باشد به عده از آن فرود آرند و لازم است که در شکافتن شرائین و مانند آن توقع ندارند که این صنعت در حبس خون کافی بود بلکه معین باشد و همچنین حکم در فصد جانب مشارک متباعد است و اما یکی از دو وجه قسم ثانی که آن سبب مخثر است مثل خورانیدن اغذیهٔ غلیظ الکیموس مخثر دم چون عدس و عناب و مانند آن است به کسیکه او را رعاف یا غیر آن کثرت نماید و اما وجه ثانی مثل خوردن مخدرات و آب سرد و تعرض بدن بسردی و خواب است و گاهی غشی افتد و نزف بند شود و اما وجوه مذکوره قسم ثالث در آن رعایت یک امر واجب بود و آن این است که در آن غوص کند متصل گردد و خون به سوی او از غیر طریقیکه بسته‌اند بیابد پس احتیاج به بستن و رجا افتد و قبل این لازم‌است که جهتی را که آن مبدای رگ است بشناسند چه در بعض مواضع از اسفل بود چنان چه در گردن و در بعضی از فوق چنان چه در آن و پای پس هرگاه جهت معلوم شود و ربط و شد در آن استعمال کنند و از بعض تدبیر در این آن است که وصل کنند باخراج رگ از صناده و اگرچه بشکافتن اندک گوشتی بود که آن را پوشیده و مخفی کرده باشد پس بگیرند به عده ادویهٔ که مذکور گردد استعمال نمایند و اگر شریان باشد اولی آن است که آن را برشتهٔ کتان بربندند و همچنین اگر غیرشریان باشد لیکن بزرگ بود که خون او باز نه‌ایستد و چون این فعل کنند لزوم

ادویه بر آن کنند و تا روز سوم و چهارم بسته دارند و در آن هنگام اگر دوای مغری را به موضع او لازم بینند آن را البته جدا نکنند لیکن حوالی آن از جنس او چیزی که آن را اندک تر کند بنهند و اگر از خود جدا شود آنچه بالای اوست وقت گشادن باید که قریب موضع طریق مجرای رگ به انگشت بگیرند و چنان غمز کنند که از جستن خون امن گردد و آنچه از آن جدا شود آن را دور کنند و تبدیل او بدیگر نمایند و نصب عضو در این وقت بر شکلی باشد که سزاوار است و آن این است که دهن رگ بلندتر از مبدای آن باشد حتی که اگر مثلاً در اسافل روده و رحم باشد فرشی نمایند که اسافل بلند بود و اعالی پست باشد و بر بعیدتر بود آنچه از وجع باشد بعد از آن سه روز ترک نمایند و لزوم این و تیره کنند تا آن‌که خون بند شود و اما امساک به القام در شریان عظیم ممکن بود و این چنان باشد که بگیرند فتیله از پشم خرگوش یا نسج عنکبوت یا پنبهٔ باریک یا خرقهٔ کتان کهنه بسازند به عده بر آن ادویهٔ مغریه دماغ چون بپاشند و در نفس شریان مثل لقمه اندر کنند به عده بر آن رباط بندند و گاهی فتیله از مثل پشم خرگوش تنها استعمال کرده می‌شود و کفایت می‌کند و واجب است که لزوم بندش نمایند که جدا نشود تا آن‌که ملتحم گردد و اما فتیله پس طبیعت تدبیر امر او در اخراج او اندک اندک و دفع او و غیر آن کند و اما امساک به القام چنان باشد که مثل آن چیز در دهن نهند و بر آن بندش نمایند بغیر داخل کردن او در رگ و حبس او کنند به مثل رفاده‌ها و خصوصاً رفادهٔ اسفنجی و بعصابهای قوی‌الشدد بستن او بعکس بستن برای جذب بود پس در بستن اول واجب است که قریب دهن باشد به عده به سوی خلف به‌پیند و به تدریج بستن کم کنند و آنجا بخلاف این باشد و بدانند که بستن رفاده‌ها و عصابها چون ضعیف بود از آن مضرت بستن پدید آید و آن جذب است و از آن منفعت بستن بظهور نیاید و آن حبس و امساک است پس در این صورت واجب بود که در این باب تلطف نمایند و چون بندش نیک کنند ایاض از جانب مخالف بندند تا ماده میل کند و مقاومت جذب این بندش نماید و واجب است که به بستن نوبت به منع رسد نه ایلام مگر آن‌که اولاً احتیاج به سوی این باشد بعد از آن اندک اندک آن را شست کنند و بسیار است که احتیاج افتد بدو منتن شق لحم و ضم کردن هر دو لب آن و بستن و بساست ک هضم هر دو لب و وضع رفائد حافظ دهن که معلوم شده کفایت کند به عده ببندند بر ادویهٔ منتشره ملتحمه و چون مثل

دواج شق گردد لازم است که آن را نزدیک ابتدای او به انگشتهای یک دست پخش کنند به عده ادویهٔ در فائد نزدیک دهن او بدست دیگر لزوم نمایند و اما امساک بعلقه پس علقه حاصل شود و یا به بستن ممسک در روی دهن که همواره امساک نمایند تا خون منجمد گردد پس بند شود و یا بچیزی بسیار سرد کننده که در خون اثر کند و آن را بر دهن منجمد گرداند و اما ضغط از لحم موضع مثل آن است که رگ را در عرض قطع کنند پس از هر دو جانب اول مرتبه متقلص شود پس لحم از جانبی که از آن خون سیلان کند منطبق گردد و این در موضع لحیم باشد و بسیار اتفاق افتد که احتیاج به قطع شعبه از طرف رگ شود تا دخول او در غور شدیدتر گرده به عده بر آن ادویه نهند و بسیار باشد که التحام مجری بغیر این خون واقع شود و اما بستن بخشکریشه بنفس آتش بود و چون کار بزرگ گردد و به ادویهٔ کاویه بود مثل آهک و زنگار و زاجات و زرنیخ و زیره نیز و مانند آن بدان چه ضعیف‌تر باشد چون بر موضع بپاشند و همچنین کف دریا بساست که بر موضع بپاشند و بربندند و خون بند شود و لیکن خطر در این خشکریشه سریع‌الانتقلاع از ذات خود و از اونی مقاومت از انجبار خون و ادنی سبب از اسباب دیگر است پس هرگاه خشک ریشه ساقط شود کار به شدت عود کند و لهذا امر کرده‌اند که داغ به آتش از آهن بسیار گرم قوی باشد تا خشک ریشه عمیق غلیظ کند که سقوط او سهل نباشد و در مدت دراز ساقط شود که در مثل آن گوشت بروید و از کاویات جیدهٔ معتدل التدبیر این است که بگیرند سفیدی بیضه و به آهگ آب نادیده آمیخته پشم خرگوش و مانند آن بدان آلوده بر موضع نهند و بربندند و از ادویهٔ جید مانع کثیر این است که بگیرند زیره و آهک و بر موضع نهند و بربندند و گاهی بر این قلقطار افزوده می‌شود و زاجات از اینجمله ذی قبض مع داغ اندود و نوره داغ است و در آن قبض معتدبه نیست و خشک ریشات متولد بداغیکه آن را قبض باشد در ثبات درازتر و عمیق‌تر بود و آب سرگین خر و جوهر سرگین آن از آنجمله است که با داغ به حدت تغریه جمع شود و اما ادویهٔ حابسه بتغریه مثل جبسین مغسول است و علک مطبوخ و نشاسته و غبار آسیا و صموغ و کندر و راتیانج و ایضاً مویز انگور بنفسه و ضفدع از این قبیل گفته‌اند و ایضاً کوکب شاموس و اما ادویهٔ حابسه بتجفیف و الحام مثل صبر و قشار کندر و مثل تخم مویز بسیار باریک سوده و مازو به روغن چرب کرده سوخته و بعد اتمام شعلهٔ او سرد کرده و بروی

سوخته و راتیانج بریان و زنگ آهن و سرگین اسپ و خرزهره و سوخته و غیرسوخته و خاکستر استخوان و خاکستر صدف هر دو غیرمغسول زیرا که مغسول از قبیل مغریست و اسفنج و زفت رطب یا شراب تر کرده سوخته و جو سوخته **در صفت ادویهٔ مرکبه** از اصناف مختلف قوی در منع نزف‌الدم و از آنچه جالینوس ذکر کرده و خوب ستوده و بعد آن اطبا تجربه کرده کثیرالنفع یافته‌اند این است که بگیرند قلقطار بیست جزو و دقاق کندر شازده جز و صبر و فلفل و علک خشک هشت هشت جزو زرنیخ چهار جزو جبسین بسیار باریک سوده بیخته بیست جزو بدین علاج بذرور بر فتیله و پاشیدن بر موضع کنند که این حجیب است و یا بگیرند انزروت و صبر و مصطکی و دم‌الاخوین و فتیله ساخته به‌بندند و یا صبر و کندر تنها یا پشم به طریقی که معلوم شده و ایضاً اسفنج سوخته چنان چه مذکور شد بگیرند سحیق او و خبث‌الرصاص و توتیا و صبر و یا بگیرند کندر و صبر و کبریت و یا بگیرند کندر و کبریت و ذرور مرتب سازند یا فتیله بسفیدهٔ بیضه استعمال کنند و یا بگیرند قلقطار بیست جزو و کندر یا دقاق او هشت جزو راتیانج هشت جزو حبسین سوخته هشت جزو و یا بگیرند قلقطار و مس سوخته و قلقدیس و زاج بریان برابر و از ادویهٔ جیده برای نزف الدیم و خصوصاً از سر این است که بگیرند صبر یک جزو در بدن سخت یا تیم جزو در بدن نرم و قشار کندر در بدن سخت یک جزو و نفس کندر چرب در بدن نرم یک جزو و بر این هر دو اقتصار نمایند و یا با این هر دو دم‌الاخوین و انزروت آمیخته همه را بسفیدهٔ بیضه به سرشند و بر پشم خرگوش به‌کار برند و یا خشک بپاشند حسب موضع **گیلانی** گوید که همه اشیای موجعه در این مقام ردی است و خاصهً اگر آن وجع قریب از مخرج خون باشد و وجع اگر در جهت مقابل آن مخرج بود نفع کند و لهذا نصب مریض بطور یکه ایلام جهت مقابل مجرج دم آن را لازم گردد نافع بود و جذب به سوی خلاف بغیر احداث مخرج وقتی باید که بدن غیر شدیدالامتلا بود و الا خوف اضرار عضو مجذوب الیه باشد و باید که جذب بعد تسکین درد باشد اگر در ناحیهٔ مخرج بود و اگر جراحت در عضوی باشد که بستن او ممکن نبود پس صواب آن است که بتخصیص حوالی جراحت کنند تا مسالک خون منسد گردد و این جص باید که مرکب از جبسین و آرد ماش و اندکی صمغ باشد تا بر بستن

قادر گردد مع ذلک جسم را نه سوزد و بهتر چیزی که مشاهده شده از حوابس خون از جروح و قروح و مواضع نشتر با آن براده آبنوس است که آن را باریک بسایند و بالای آتش در سفال نو کاغذ گسترده بر آن نهاده گرم کنند و بر موضع بسیار پاشیده بربندند و من از این دوا امور عجیبه مشاهده کردم در امر او شک می‌کنم که آیا این در حبس خون قوی‌تر است یا مرهم جدوار و روغن دیودار و اما در سائر امور جروح این هر دو مرکب را شان دیگر است که چیزی از ادویه به آنها نمی‌رسد **دوایی که** بلیغ‌النفع است در حبس نزف‌الدم از جراحت یا شریان که منقطع شده باشد بگیرند آهک و قلقطار و دم‌الاخوین و صبر و جبسین مثل سرمه سوده و بگیرند پنبهٔ باریک و اولاً در سفیدهٔ بیضه آلوده پس در دوای مذکور آغشته در جراحت داخل کنند و بر آن دوای مسطور بسیار پاشیده بربندند و اما در شریان باید که بگیرند آهک و زاج و هر دو را سائیده در جراحت پر کنند و یا پشم خرگوش در سفیدهٔ بیضه تر کرده در صبر و کندر و دم‌الاخوین سرمه‌سا نموده آلوده در جراحت نهند و ببندند و اگر پشم خرگوش نباشد پنبهٔ باریک قطع یا نسج عنکبوت استعمال نمایند و بدانند که ادویهٔ مرهم جدوار و روغن دیودار چون خشک بسایند چندآن‌که مثل غبار گردد به عده آن را بر موضع نزف‌الدم بپاشند نفع بسیار بخشد و خصوصاً ادویهٔ که آن اصول آنهاست و آن زردچوب و چوب دیودار و چوب درخت زرشک و اصل‌السوس و غبار خانهٔ کسیکه نخود بریان کند و مانند آن است

ابورسما

که بعضی انورسما بنون خوانند معنی او سیلان است و آن را ام‌الدم نیز گویند و او آن است که شریانی زبرجلد بشکافد به سبب عروض ضربه ببعض اعضا یا وقوع جراحت در جلد و شریان و بعد از التحام جلد گشاده ماندن جراحت شریان پس خون و ریح هوائی که در آن شریان بود بیرون آید و در قضائیکه میان جلد و شریانی است جمع شود چنان چه **شیخ‌الرئیس** در فصل نزف‌الدم می‌نویسد که چون بر شریان بعد تفرق اتصال او مکان تنگ نگردد و خلا یابد امر مول به انورسما گردد که مسمی به ام الدم است و بسیار باشد که شریان ملتحم نشود و آنچه محیط شریان است التحام پذیرد و بر آن جای تنگ شود پس خون بر سیلان فاحش قدرت نیابد بلکه چیزی از آن بناحیهٔ

جلد بیرون آید بمقداری که وسعت یابد و چون بر آن غمز کنند به سوی شریان عود کند و بباطن رود چنان چه در قتق عارض می‌شود و گاه باشد که این حال شریان را از باطن عارض شود پس بشکافد بغیر شکافتن جلد و زیرجلد انورسما حاصل شود و این اکثر در گردن و کنج ران و مابض خودبخود عارض شود و بسیار باشد که از سبب خارج و از فصد عارض گردد و اکثر اطبا گمان کرده‌اند که هر قتق شریان که مؤدی به ام‌الدم گردد آن ملتحم نشود بلکه اکثر آنچه گرداگرد او باشد ملتحم شود و انورسما گردد و اما نفس شریان ملتحم نشود و امر چنین نیست و **انطاکی** گوید که ابورسما نتویست زیرجلد که به لمس زائل شود و بسیاهی ظاهر گردد و میان او و خراج بنرمی او و تغیر رنگ جلد در آن فرق کرده می‌شود سببش انشقاق رگ است و اگرچه ورید باشد به سببی و کوکه از خارج بود و جلد نشکافد پس خون زیر او جمع شود و غیر آن‌که اگر از شریان باشد به سرعت نمو یابد و رنگ او مائل بسرخی خالص بود زیرا که خون شریان همچنین است و اگر از اورده باشد بعکس بود و اول ذی‌خطر است و ثانی سهل **بالجمله** نشان این مرض آن است خصوصاً که از انتفاح شریان باشد که آن موضع متحرک بود بحرکت انبساطی و انقباضی تابع حرکت جریان و هنگام انبساط شریان آن موضع پست شود و عند انقباض بلند گردد و ایضاً چون بدست غمز کنند نتوآن موضع کمتر شود و باشد که از آن آواز حرکت خون شنیده شود و رنگ آن محل در اکثر بادنجانی و بنفسجی باشد **علاج** بچیزهای قابض چون شاه‌بلوط و مازو و اقاقیا و جزو آن ضماد کنند و از مس کردن او به چیزی که آن را بشکافد حذر نمایند و به قول **ابن الیاس** هر صبح گل ارمنی و تخم بارتنگ و نشاسته هرواحد یک درم بریان کرده برب بهی یا رب آس آمیخته بخورند و غذا مزورهٔ سماق یا گوشت ماکیان و تیهو سازند و بر موضع به اقاقیا و رامک و صندلین و گل ارمنی و گل سُرخ مساوی کوفته بیخته به آب مورد تر یا به آب گشنیز تر یا به آب حی‌العالم یا به آب عصی‌الراعی ضماد نمایند تا آن موضع صلب گردد و محکم شود و از شکافتن ایمن گردد **انطاکی** گوید که علاج این تبرد سیلان خون است اگر امن از غائله باشد و الا بقوابض محلله نرم گردانند و آنچه در علاج به تجربه رسیده این ضماد است بسفائج قرطم آرد جو مساوی اسپغول نصف یک جزو زعفران عشر آن همه را

در سرکه و عسل سرشته به مرات بچسپانند و این از تالیف ماست و ضماد بشونیز نیز نیکو است و همچنین حلبه و

امالدم از قسم اوست الا اطبا غالباً اطلاق او بر آن کنند که دائمالنزف باشد و گاهی اختصاص این اسم بر آنچه نزف او

شریان کند کرده می‌شود و امر در این سهل است و در رعاف آنچه قطع دم در تحلیل او را صالح بود مذکور است

نشوب شوک و نصلی و سلی و غیر آن

می‌خلیدن خار و پیکان و سنان و مانند آن بدآن‌که استدلال کرده می‌شود بر وصول سنان و سهام تا دماغ به اختلاط عقل و تا فضای سینه بخروج هوا و .... قلب بغشی و موت سریع و تاریه بخروج خون کف ناک و تا حجاب بضیقالنفس و تا معده بخروج غذا و تا مثانه بخروج بول و تا شریان بنزف و تا امعا بخروج ثفل **علاج** اگر خار و پیکان و مانند آن در عضوی خلد باید که از سوزن یا منقاش یا زنبور بیرون کنند و مر و کندر سائیده در آن پر نمایند و اگر از آله بیرون نتواند کرد باید که اشق پیاز نرگس بیخ نی زفت علکالبطم راتینج زراوند به عسل آمیخته طلا کنند و اگر سرطان نهری خوب کوفته بر جائیکه پیکان خلیده باشد صبح و شام بنهند در جذب و اخراج او مجرب سویدی است و بیخ انگور که در زمین باشد اگر بر مکان دخول پیکان بیاویزند در جذب او بالخاصیت مجرب و کذا طرنج سوخته بر موضع وقوع پیکان ضماد کردن مجرب است و اگر ساق حبس که آن شعرالغول است تازه گرفته سوده بر موضع مقابل موضعیکه در آن پیکان باشد ضماد کنند در طرد و اخراج آن مجرب اوست و ضماد سلور که آن جری است مملوح و کذا ثافسیا و کذا چرک خانهٔ مگس عسل و کذا آرد شیلم پخته و کذا پنیرمایه مخلوط بخطمی و زیت و کذا سرگین گاو به سرکه پخته پنج مرتبه و کذا لحم صدف یا هر دو کوفته و کذا پیاز نرگس به آرد شیلم و کذا سر حربا و لحم آن کوفته و کذا پیاز بلبوس کوفته به عسل آمیخته و کذا لحم دول و کذا نیل هندی و کذا چرک ابدان که در حمام برآید و کذا حلزون مع لحم او کوفته و کذا لحم گربه و خشک کرده آن کوفته مجرب ابن ماجه است و کذا زهرهٔ نحاس یک‌درم بیخ سوسن آسمانجونی سه درم قنطوریون دقیق پاو کم دو درم باریک سوده به عسل سرشته و کذا کندر و شراب و ایرسا و کذا انجیر خام پخته سوده برگ خشخاش آمیخته و

کذا گندم خائیده دهن روزه‌دار و کذا بزرالبنج و اشق و کذا سرخس و کذا مشکطرامشیع و کذا پنیرمایهٔ شتر و ریختن زیت کهنه بر موضع پیکان و سنان هر واحد جذب آن کند و به قول اطبای هند جهینگه پخته مالیده بستن پیکان بزودی برآرد و اگر کچله کوفته بیخته در بول ماده گاؤ نازائیدهٔ مکیه بسته بر زخم نهند در چهارپهر گولی بندوق را بر سر زخم آرد **انطاکی** گوید که مجرب در این باب سیر و شیلم و روغن عطاس است مطلقاً و مقناطیس برای آهن خاصةً و حربای شکم شکافته و موش گرم وقت شق او و کذا وزغه و سام ابرص و صدف تازه و اشق و خاکستر نی فارسی و زفت و پیاز نرگس **سعید** گوید که چون از وجه و سلی و شوک و غیره ابعض اعضا داخل شود در موضعی باشد که اخراج او به آهن از آن ممکن نبود تضمید موضع به ادویهٔ مرخیه که ارخای عضو نماید باید کرد که اجسام ناشبهه در آن مندفع گردد و آنچه این فعل کند اشق و غیره ادویه است که مذکور شد هر واحد با عسل سرشته چون بدان ادویه تکمید موضع نمایند شی ناشب را خارج کند پس اگر ناشب زج باشد و قریب بود حجر مقناطیس نزدیک او کنند که این او را بکشد و یا آن را بزنبور برآرند و اگر به سبب تنگی دهن جراحت زنبور داخل نشود به نشتر آن را فراخ گردانند و بقوت آن را بکشند پس اگر زج در استخوان خلیده باشد آن را حرکت دهند و بقوت برکشند و اگر در پیکان زوائد باشد و خوف ایذا عند خروج او باشد جراحت را وسیع کنند و زنبور را بر زوائد خوب قبض کنند تا منضم گردد پس بیرون آرند و اگر جذب او بخوف انتفاح شریان یا انقطاع عصب ممکن نبود آن را بگذارند بهر آن‌که جراحت چون متعفن شود خروج او سهل گردد و هرگاه پیکان بیرون آید و جراحت بزرگ باشد و ورم نبود لب جراحت بدوزند و دوای خشک بر آن نهند و بعد آن علاج بمراهم ملحمه کنند و اگر تابع جراحت درم باشد ورم باشد فصد مریض بگشایند و خون به حسب حاجت برآرند و حوالی ورم به صندل و آب حی‌العالم و آب عنب‌العثلب طلا کنند و اگر پیکان مسموم باشد گوشتی را که آن پیکان رسیده قطع کنند اگر ممکن باشد و آن گوشت شناخته می‌شود از رنگ او بسیاهی و تیرگی یا بسبزی و تغیر او از گوشت صحیح و به عده جراحت را به شراب بشویند و ادویهٔ حالیه استعمال نمایند پس هرگاه جراحت پاک گردد ادمال او نمایند و اگر پیکان در عضو

شریف یا شدیدالخطر داخل شود و علامات موت ظاهر بینند به اخراج آن تعرض نکنند و اگر از این چیزی ظاهر نباشد حیله در اخراج آن کنند تا از حدوث اذیت و عفونت ایمن گردد **جرجانی** گوید که وخر و خزق هر دو جراحتی را گویند که از آهن و یا از خار و مانند آن در بدن نفوذ کند ولیکن وخر آن را گویند که از چیزی کوچک و باریک افتد چون سرخار و سوزن و مانند آن و خزق بزای معجمه جراحتی را گویند که غور او کمتر از آن بود و آن را حجم و عظیم باشد اما وخر سلیم‌تر بود و آن را بعلاج حاجت نبود مگر آن‌که مزاج مجروح و گوشت او ردی بود و آماس و ضربان پدید آید خاصةً اگر وخر از پوست فرو گذرد و بگوشت رسد و اکثر علاج آن پیش از آن نباشد که ورم و وجع او ساکن شود و محتاج به تدبیر جراحت نشود و اما خزق را هم احتیاج به تدبیر آماس و درد نشاندن بود و هم علاج جراحت کردن و تدبیر جراحت و تدبیر اورام به حسب کفایت گفته شد و آنچه از ذکر آن در اینجا از امر خزق وخر لابدست آن تدبیری است در اخراج چیزی که در بدن بماند از شی واخر و خازق خار باشد یا پیکان و مانند آن و این اخراج گاه بفشاردن و گاه به آلهٔ بود که آن چیز را بدان بگیرند و بیرون کشند و گاه به ادویهٔ جاذبه بود تا هرچه بفشاردن و به آله بیرون نتوان آوردن بخاصیت بیرون آرند و فشاردن جراحت تا خارد پیکان و غیر آن بیرون آید کاری ظاهر است بتعلیم حاجت نیست و آنچه به آله بیرون آرند اول باید که منفذ جراحت بنگرند تا بیرون آوردن پیکان و غیر هم از آن جانب که داخل شده مناسب است یا از جانب دیگر بگذارنیدن و این چنان بود که جراحت تنگ باشد و پیکان و در گذشته باشد یا چنان بود که پیکان شاخ‌دار باشد که اگر آن را بکشند المی عظیم و جراحت دیگر کند صواب آن باشد که اگر ممکن بود و مانعی و خوف بریدن شریان و عصب نباشد برابر آن جایگاه بشکافند و پیکان بدان جانب بیرون آرند و در جمله اجتناب باید کرد تا پیکان و غیره شکسته شود و آن را بیازمایند و به آهستگی بجنبانند تا اندازهٔ غزر در آن و تشبث و تقلقل او اندر آن دریافت گردد و بجنبد پس به استقامت برکشند و سر آله بر کشیدن خش چون سوهان باشد تا پیکان و غیر آن را سخت بگیرند و نگذارند بسیار باشد که پیکان و غیر آن را روزی چند بگذارند تا جنبان شود پس برکشند و اگر پیکان در استخوان خلیده سخت

شده باشد و بر کشیدن آن نتوان گرداگرد بمثقب ثقبه کنند تا آسان برآید و اگر پیکان در اندامی شریف نشسته باشد چون دماغ و دل و جگر و شش و امعا و مثانه و رحم و علامات بدظاهر شده باشد دست بدان نباید برود نباید جنبانید و طبیب باید که خویشتن را از علاج آن صیانت کند تا از جهال ملامت بدو نرسد خصوص چون داند که مجروح خلاص نخواهد یافت پس اگر علامتهای بد ظاهر نشود و گمان افتد که مجروح خلاص خواهد یافت خطر علاج او با اولیای او باید گفت پس علاج کند از بهر آن‌که بسیار دیده‌اند کسانی را که چنین جراحتهای با خطر افتاده است و امید خلاص نبوده و علاج کرده بفرمان حق تعالی خلاص یافته **اما ادویهٔ جاذبه** که بخاصیت خار و پیکان را برآرد این است که اشق را حل کنند و بر آن موضع نهند که این جاذب قوی است و اگر با عسل به سرشند قوی‌تر بود و بیخ نی فارسی رطب بکوبند و ضماد سازند تنها و با عسل سرشته و ایضاً برگ خشخاش سیاه و برگ درخت انجیر با پوست جو و یا بزرالبنج خصوصاً با قلقدیس و کذلک ثمرهٔ بیخ بحاله و ایضاً انواع خیری و زراوند و پیاز نرگس این همه ادویهٔ جاذب است و از ادویهٔ حیوانیه بسیار است از آنجمله ضفدع مسلوخ سخت عجیب است که دندان را برافکند و ایضاً سرطان سوده و اربیان و جمیع پنیرمایهٔ جانوران و گویند که عظایه سخت جاذب است و از مرکبات سر عظایه است بزراوند طویل و بیخ نی و پیاز نرگس **شیخ** و **گیلانی** می‌نویسند خلقی کثیر را دیدم که گاهی پیکان در ابدان می‌ماند و جراحت ایشان مندمل می‌شود در سالها و ناصور عارض می‌شود و بعد از آن بر می‌آید پس می‌باید که در اخراج پیکانها به قطع لحم بسیار و استخوان و مانند آن سختی نکنند که در بقای آنها ضرری چنان نیست که محتاج به آن سختی گرداند و در اخراج سهام می‌باید که قبل آن سهام را معلوم کنند چه بعضی از آن از چوب و بعضی از قصب باشد و ازجهٔ آنها از آهن بود و از مس و از رصاص و از شاخ جانوران و از استخوانها و از سنگها و از نی و از چوب و بعضی از آن مستدیر باشد و بعضی را سه چهار زاویه بود و بعضی را یک زبان یا دو سه باشد و بعضی را زج مائل بخلف بود تا هرگاه به سوی خارج بکشند در جسم متعلق گردد و در بعضی مائل بقدام تا مندفع گردد و سوای اینها نیز اقسام او بسیار است و کذا طریق برآوردن هر یک به حسب آن باشد و

اگر بعد برآوردن پیکان جراحت را ورم حار عارض شود علاجش به تنطیل و اضمده کنند و بعد فصد لزوم موضع نبرد و صندلین و آب کاسنی و آب گشنیز و مانند آن کنند و بر رفاده صندل خشک نهند و باقی همآن است که در اقوال سابق مسطور شد

قروح

بدآن‌که قروح متولد می‌شود از جراجات و از خراجات منفجره و از بثور پس تفرق اتصال که در گوشت افتد چون ریم کند آن را قرحه نامند و قرحه گاهی از بثور متاکله و گاهی از انفجار اورام و گاهی از تقاوم جراحات حادث شود و ریم کردن آن را لازم بود و سبب ریم کردن آن است که غذائیکه به سوی آن آید مستحیل بفساد گردد و به سبب ضعف آن عضو و ایضاً به سبب ضعف او فضول اعضای مجاوره به سوی آن رود و آنچه از ریم رقیق باشد آن را صدید نامند و به فارسی زردآب گویند و آنچه معتدل و هموار و سفید باشد آن را قیح گویند و مده نیز خوانند و اختلاف الوان آن دلیل بر احوال قروح بود فلهذا تیرگی و زردی آن دال برداءت قرحه و قرب موت بود و وسخ سفید دال بر نضج از مائل بسیاهی باشد و صدید از مادهٔ گرم و رقیق و مائیت آن تولد کند و وسخ از مادهٔ غلیظ و تباه و وقیح از مادهٔ که نزدیک به اعتدال بودو صدید تولید ورم بیشتر کند و قرحهٔ که از آن صدید آید محتاج بچیزهای خشک و سرد بود و قرحهٔ که با وسخ بود به ادویهٔ لطیف وجالی و از قروح بعضی بر جلد در ظاهر بدن بود و بعضی با غور و آنچه با غور باشد دو گونه بود یکی آن‌که گوشت گرداگرد آن صلب گشته و چهل روز بر آن گذشته و لبهای قرحه سطبر شده باشد و آن را ناصور گویند و آن جدا مسطور گردد دوم آن‌که گرداگرد او صلب نباشد و آن را کهف و مخبّا گویند بعضی اطبا مخبّا آن را گویند که زیرجلد نفوذ کرده باشد و ریم او میان پوست و گوشت بود و کهف آن را نامند که در گوشت خانه کرده و عطفی زیرگوشت نموده یعنی به جانبی میل کرده باشد چنان که گذر او راست نباشد و اندرون او فراخ بود و گروهی دیگر هر قرحه را که در گوشت خانه کرده باشد و اندرون او فراخ بود آن را کهف گویند و آن را که اندرون او تنگ بود و عمیق باشد ناصور گویند و هرگاه صلابت بر قرحه ظاهر بود آن را قرحه

خزفیه نامند **و ایضاً** قروح منقسم می‌شود به اصناف بسیار چنان چه بعضی مولم بود و بعضی بی‌درد باشد و بعضی متورم بود و بعضی بی‌ورم و بعضی نقی یعنی پاکیزه و بعضی غیرنقی یعنی چرک آلوده و بعضی همرنگ بدن بود و بعضی مخالف رنگ و بعضی صلب‌تر و بعضی نرم تر و بعضی گرم‌تر و بعضی سردتر و بعضی عفن باشد و بعضی غیرعفن و بعضی متاکل بود و بعضی ساعی و بعضی رهل بود بارد باشد یا حار و قرحۀ رهل منجملۀ قروح موجب اسقاط شعر از قریب آن بود و بعضی از قروح رشاحه بود که از آن صدید زرد گرم محرق حوالی او ترشح کند و آن ردی مهلک است و بعضی عسر اندمال بود و قرحۀ متعفن غیرمتاکل بود بهر آن‌که متعفن آن است که برای رطوبت او فساد عارض شود و بدان سبب صالح برای غذائیت نباشد و متاکل آن‌که گوشتی که اندر آن است بمیرد و لهذا متاکل ردی‌تر است و اگرچه هر دو ساعی بود یعنی پهن باز شود اما اگر مادۀ این سخت تیز باشد و گوشت در است را بخورد آن را بعربی قروح ساعی و متاکله گویند و اگر ماده بدان تیزی نباشد لیکن به سبب عفونت پهن باز شود این را نیز ساعیه گویند لیکن متاکله نگویند بلکه ساعیۀ متعفنه نامند اما آنچه ساعی متاکل باشد بغیر عفونت و بی‌تپ بود و ساعی عفن با تب باشد و از آن مفارقت نکند و **جالینوس** امثال نار فارسی و نملۀ ساعیه را قروح تاکله نامیده و قرحۀ متعفنه را از قرحۀ مرکبه شمار کرده چه مرکب از قرحه و از مرض عفن بود و قروح سرد را بیخ پهن باشد و سفید بود و خارش اندکی بود و به ادویۀ مسخنه استراحت یابد و بدیر ریم کند و قرحۀ گرم را زود سر تیز شود و بیخ او سرخ بود و پهن نباشد و با خارش و سوزش بود و از سردی راحت یابد و زود پخته شود و قروح که صلب باشد و بسبزی و سیاهی میل کند ردی باشد و قروح ردیه را چون رنگ مخالف رنگ بدن مثل سفید و رصاصی و زرد و سبز و سیاه همراه گردد ردی بود و مضرتر چیزها قروح بد و متعفن را باد جنوبی و هوائی گرم و تر است و قروح متولد عقب امراض ردی است و قروح ریزانندۀ مواد گرد خودروی بود و آنچه از جلد گرداگرد او بد بو شود ردی‌تر باشد و ردی‌تر از این آن است که گوشت از گرد آن بدبو شود و در علامات موت سریع گفته که چون انسان را اورام و قروح لینه باشد و عقل او زائل شود هلاک گردد و قروح خبیثه گاهی به سبب او جراحتی باشد که

مصادف فضول خبیثه از بدن بود و با تدبیر مفسد و گاهی تابع بثور ردیه باشد و بعد بثور کردن از آن به سرعت قرحه گردد و دلالت کند بر خبث قرحه تعفن او و سعی او و افساد حوالی او و عسر برد او فی نفسه مع صواب علاج او **و بدآن‌که** افضل دلائل داله بر سلامت قروح و جراحات در آخر آن ریم کردن است بدوای مقیح باشد یا از فعل طبیعت و خصوصاً ریم محمود سفید املس هموار که تمام نضج یافته باشد و به آن بوی بد بسیار نباشد و اما قرحهٔ که در آن تشنج حادث گرد و قرحهٔ متعفنه و سرطانیه و خیرونیه و متاکله و مانند اینها از قروح خبیثه که با آن رجای نجات کمتر بود از آنها ریم تولد نه کند بلکه چون در قرحه ولاسیما در امثال قروح مذکوره ریم یا درم ظاهر گردد آن علامت خیر است و هر قرحه که آماس گیرد و ریم کند و سر او گشاده شود اگر به عصب نزدیک باشد از آن خوف تشنج و اختلاط عقل نباید کرد لیکن اگر امر قرحه عظیم باشد و از حد تجاوز کند و آماس او بغایت شود و به اندرون غائله گردد و سر نکند و چیزی از آن نپالاید و نزدیک اعضای عصبیه باشد مثل قروح پشت و قروح واقع در مقدم ران و زانو امر او مؤدی به تشنج و نیز اختلاط عقل گردد و هر قرحه که در اعضای عرقیه یعنی آن‌که رگهای بسیار بدان پیوسته باشد واقع شود و اکثر در مقدم تنور بدن بود خاصةً اگر بر پهلوها و شکم باشد و آماس او به اندرون بازگردد و سر نکند و چیزی نپالاید و با این حالات مذکوره اگر بر نصف اسفل از تنورهٔ بدن باشد در آن خوف اسهال خون بود و همچنین گاهی از آن خوف اختلاط عقل یا خوف وقوع ذات‌الجنب و ریم کردن بعد از آن و یا نفث‌الدم باشد اگر در نصف اعلی از تنور بدن افتد و از علامات جیده برای قروح این است که موئیکه از حوالی او ریخته باشد باز بروید و قابل‌ترین ابدان بعلاج قروح آن است که او در مزاج بهتر و رطوبت فضلیهٔ او کمتر بود مع وجود خون نیک در آن پس هرگاه مزاج همه بدن و مزاج جگر معتدل بود قروح و جروح زود در است گردد و هرگاه که مزاج آن از اعتدال بیرون بود خشک باشد یا بسیار تر علاج بدشواری و دیر پذیرد لیکن مزاجیکه میل به تری دارد چون مزاج کودکان آن علاج را قابل‌تر از مزاج خشک بود چون مزاج پیران و خصوصاً هرگاه مزاج اصلی خشک بوده باشد و مزاج عرضی رطب مترهل چنان چه در مشائخ نیز بدبو و بدین سبب قروح پیران و صاحبان استسقا

علاج دشوار پذیرد و ایضاً قروح زنان حامله به سبب احتباس فضول بنابر بند شدن خون حیض ایشان و اما قروح پیران بد و سبب علاج نه پذیرد یکی آن‌که مذکور شد و دیگر آن‌که در بدن ایشان خون نیمک کمتر تولد کند و بسیار باشد که قروح پیران به شود و باز سر قرحه شکافته شود و در بعضی قروح اصلاً گوشت نروید به سبب رداءت جوهر او و خبث مادهٔ او در بعضی لحم بروید و این قابل اصلاح بود و بدو قسم منقسم شود یکی آن‌که در آن گوشت زائل قبل از تنقیه بروید و دیگر آن‌که در آن لحم زائد بعد تنقیه بروید و هر قرحه که مدت آن دراز گردد و متاکل و عفن شود و چیزی بسیار از جوهر آن جایگاه زائل گردد هرگاه در است شود مغاکی در آن بماند و بی‌مغاکی نباشد و خاصةً اگر قدیم بود و تا مدت یک سال باقی ماند و قروح سوداوی در است نشود مگر بعد از آن‌که به آهن جمیع فساد او بردارند تا گوشت و استخوان پاکیزه ظاهر شود پس جراحت را علاج کند **و بدانند** اسبآبی که چون عارض شود و قروح فاسد گردند آن ضعف عضو است پس هرماه را قبول کند و رداءت مزاج عضو و رداءت خونی که می‌آید یا در کیفیت یا در کمیت اما در کیفیت اکثر آن به سبب رداءت مزاج جگر بود و در آن رنگ مائل بسفیدی رصاصی یا زردی باشد و یا به سبب رداءت مزاج طحال پس رنگ مائل بسیاهی بود و نمش پدید آید و با آن رداءت جمیع اخلاط بدن بود و از مثل این با وجود آن‌که مستفاد نمی‌شود آنچه مستحیل بلحم گردد مستفاد می‌شود از آن ضرر بدان چه بوضر مستحیل می‌گردد اما در کمیت به این طور بود که زیاده شود بر طاقت قوت عضو و وضر گردد و یا کم شود پس از آنچه لحم قرحه بروید یافته نشود و قرحه صاف پاک باشد و مبادرت بخشکریشه کند و فلاح نشود و مملو نسازد و اگر بدن پاک قلیل الدم باشد و یا بتحزف که کناره‌های آن عارض شود و به سبب اتساع عروق که به سوی قرحه آمده و یا به سبب فساد آنچه قریب او باشد از استخوان و به سبب فساد او که به مثل تیرگی و سبزی و سیاهی میل کند و یا به سبب مجاورت عضوی ردی المزاج و قروح صعب العلاج مثل قرحه مستدیر و مانند آن قاتل صبیان است احتمال شدت درد او نکنند و نه عسر علاج او و صعوبت آن تا اینجا قول شیخ‌الرئیس و جرجانی و گیلانی تمام شد **اکنون** بدآن‌که به قول **صاحب کامل** قرحه نیز مانند جراحت یا بسیط بود و او آن است که خالی

باشد از عوارضیکه مانع اندمال بود و یا مرکب باشد و او آن است که مرکب با سبب بود یا با مرض یا با عرض و ترکیب او با سبب چنان باشد که درانجا ماده بود که به سوی قرحه ریزد و اما مرض گاه از سوءمزاج بود و گاهی از مرض آلی اما آنچه از سوءمزاج باشد یا از سوءمزاج حار بود یا بارد یا رطب یا یابس و اما مرض آلی پس بعضی از آن مرض نقصان بود و آن نقصان لحم در قرحه است و سقوط جزوی از عضو و بعضی از آن مرض عظم بود و آن مثل ورم حادث مع قرحه است و بعضی از آن تفرق اتصال بود مثل قطع عصب و کسر عظم و اما ترکیب قرحه مع عرض مثل دردست که با آن باشد و علامت و علاج این همه اقسام در علاج قروح عسرالاندمال بیاید

علاج کلی قرحه

اگر در قرحه ریم و چرک اندک باشد از سرکه و شراب و ماءالعسل قرحه را بشویند و پنبهٔ کهنه را به روغن گل تر کرده اندرون آن نهند و اگر بسیار باشد از ادویهٔ جالیه و مراهم مدمله علاج کنند و اگر دهن قرحه تنگ باشد بفتیله مرهم بدان رسانند و اگر دهن او بغایت تنگ باشد قدری سم‌الفار سوده به عسل یا روغن سرشته پنبهٔ کهنه بدان آلوده در دهن جراحت نهند که فی‌الفور فراخ‌تر سازد و در این امر بهتر از این دوائی نیست و نهادن چوب چوک که کندش نامند بر دهن قرحه همین عمل دارد و کذا پهنکری خام سوده به آب برگ نیم آمیخته و همچنین مرهم زنگار و اگر پوست نیم یا پوست سرس یا پوست ببول یا چوب چینی هرچه بدست آید جوشانیده به آب آن قرحه را بشویند از ریم او فساد بنواحی متعدی نگردد **ادویهٔ مفرده و مرکبه** که نافع قروح است آهک را هفت بار شسته چون با زیت خوشبو آمیزند و به‌کار برند قروح را خشک گرداند و کذا پاشیدن خاکستر طرفا و چون گل سوسن به عسل پخته بر سائر قروح نهند ادمال آن نماید و ذرور برگ کنار مثل غبار سوده تجفیف قروح کند و کذا برگ بهی خشک کرده و کذا برگ ناشتاپی و کذا برگ شفتالو و کذا پوست بیضه سوخته بر قروح نهادن و ذرور سندروس قرحه را خشک کند و کذا بیخ نیلوفر و تخم آن و کذا رصاص سوخته تجفیف و التحام نماید و کذا سفیداب و کذا ذرور مورد خشک و گویند که آرد جوار و عسل قروح پشت را مجرب است و شاهتره قروح عارض در ظاهر بدن را

شرباً ضماداً رازی مفید گفته و به قول اهل هند برگ کنگهی را بر زخم بستن و زبان سگ سیاه خشک ساخته باریک سائیده تا یک هفته پاشیدن و برگ گهیاتورئی تر یا خشک به آب سائیده بر زخم بستن زود فراهم آرد و پاشیدن برگ کنیر خشک کرده سائیده و کذا پوست درخت سرس خشک کرده و کذا پر مرغ خانگی سوخته و کذا کاسهٔ سنگ پشت سوخته و کذا اسگند تاگوری و کذا برگ سر و سوخته و کذا زردچوب و کذا مازوی سوخته هر واحد مجفف قروح است **دوایی که** قروح و حرق نار و زخم آتشک را نافع پوست انار سوخته در روغن گاو یکصد و یک بار شسته آمیخته و قدری کافور سوده انداخته خوب حل کنند و بر موضع بمالند **ایضاً** که زخم مزمن را فراهم آرد استخوان سر آدمی ده توله کته که با پان می‌خورند ده توله نیله تهوتهه سوخته یک توله هر سه باریک ساخته قدری از آن بر دهن هر زخم بربندند مجرب است **ذرور** که بهر خشک کردن هر قرحه و تسکین درد عجیب‌الاثر است سندور سهاگهٔ بریان هر واحد یک جزو دانه الائچی کلان دو جزو سائیده بپاشند **روغن** حکیم علوی‌خان که جراحات را در اندک زمانی به اصلاح آرد بگیرند جدوار تراشیده برگ نیب بیخ انجبار پوست مغیلان هر یک پن مثقال و در سه رطل آب بجوشانند تا سوم حصه بماند مالیده و صاف نمایند و روغن کنجد تازه یک رطل در آن آب داخل کرده بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند پس بگیرند مومیائی و دار ابرجدی و قفرالیهود و مصطکی هر یک چهار دانگ و در آن روغن بگدازند بعد از آن مغاث زاج سفید سنگ سرمه کاغذی مصری سوخته سنگ جراحت کات هندی زردچوب هر یک یک مثقال کوفته بیخته داخل کرده کهرل سازند و در شیشه انداخته یک هفته در آفتاب گذارند و هر روز دو مرتبه برهم زنند و پس برداشته به‌کار برند **روغن** از بیاض حکیم اجمل خان که به جهت پر نمودن زخم و برآوردن گولی و حلقهای زره و استخوان شکسته که در زخم مانده باشد نظیر ندارد برگ سنبهالو برگ فراش برگ دهتورهٔ برگ چنبیلی هر یک یک دام همه را باریک سائده در روغن کنجد نیم آثار انداخته بر آتش گذارند و کفچه زنند چندآن‌که همه دوا سوخته ته‌نشین گردد بعد از آن فرود آورده حل کنند چندآن‌که همه یکسان شود پس در ظرفی نگاهدارند تا که درد ته‌نشین گردد پس روغن خالص گرفته به‌کار برند **روغن فنبیل** که

در پر کردن زخم و کشتن کرم مجرب و بی‌عدیل کمیله روغن سرشف هر یک ده درم هر دو را خوب کهرل کنند به عده صاف کرده باز کهرل نموده پارچه بیز کنند و همین قسم سه بار عمل نمایند تا آن‌که خوب بساید نگاهدارند وقت حاجت پنبه تر کرده بر سر زخم گذارند و در سوراخ چند قطره چکانند **روغن** مجرب راقم که جمیع اقسام جروح و قروح را به اصلاح آرد و گوشت فاسد را دور نماید و گوشت تازه برویاند اصل‌السوس تربد سفید دیودار دارهلد زردچوبه دودهٔ سقف کسیکه نخود در آن بریان می‌سازد هر یک چهار نیمدرم برگ حنای تازه برگ نیب سبز هر یک هشتاد درم ادویه را در پنج آثار آب تر کنند و برگها را کوفته قرص بسته در دو رطل روغن کنجد بریان نمایند و ادویهٔ نیز در روغن مذکور انداخته به آتش ملائم بجوشانند تا آب همه سوخته روغن بماند پس صاف نموده به‌کار برند و اگر بعد صاف نمودن روغن سنگ جراحت رال کتمهٔ سفید هر یک یک توله کهربا سندروس مرمکی شب یمانی سوخته هر یک شش ماشه باریک سائیده آمیزند قوی‌تر گردد **روغن بلادر** که برای اندمال زخم بی‌نظیر و مجرب است بلادر شش عدد دیکه مالی دو دام پخته سندور و توتیای سبز رال موم هر واحد یک ماشه روغن شیرین نیم پاؤ اول بلادر را در روغن و موم آن قدر بسوزند که دود آن موقوف شود به عده دیکه مالی انداخته بسوزند و حل نمایند به عده ادویهٔ دیگر انداخته حل کنند پس از پارچه صاف کرده بدارند و بعل آرند **نوع دیگر** که برای اندمال زخم نظیر ندارد و واقع زخمهای آتشک و مجرب‌النفع است بلادر تخم کونچ هر واحد یک دام اجواین خراسانی مرداسنگ هر یک سه ماشه توتیای سبز دو ماشه روغن کنجد نیم پاؤ اول روغن بر آتش گرم نموده بلادر اندازند چون سوخته شود اجواین اندازند چون بسوزد تخم کونچ در آن بسوزانند به عده توتیای سبز و مرداسنگ اندازند و از آتش فرود آورده خوب حل کرده نگهدارند اگر جای نازک بود روغن صاف بی‌درد اندازند والا مع درد چکانند و اگر روغن کم شود روغن دیگر اندازند حتی که بناصور هم فائده می‌کند **مرهم جدوار** مخترع حکیم علی گوید که منافع این مرهم مثل فوائد روغن دیودار است بلکه در التحام قروح از آن قوی‌تر و با این در منافع برای التیام و اندمال جراحات دوائی نمی‌رسد و نه مرهمی جدوار فائق مجرب یک مثقال بهروزه نیم اوقیه زردچوب دیوار

اصل‌السوس برگ حنای خشک دودهٔ سقف خانهٔ کسی که نخود بریان کند هر یک یک اوقیه پوست درخت مغیلان برگ درخت نیب سبز هوجویه هر یک دو اوقیه چوبها و بیخها و پوست را کوفته خوب در کهرل بسایند پس به ادویهٔ دیگر سوای بهروزه یک جا کرده در دو نیم من آب آتش ملائم بجوشانند تا ثلث آب بماند ثفل را خوب افشرده و دور کنند و روغن کنجد بیست اوقیه داخل کرده باز به آتش ملائم بجوشانند که آب قریب بجذب شدن رسد و اندکی بماند پس اندکی از این روغن گرم گرم گرفته بهروزه را در آن بگدازند و بهروزهٔ گداخته را با دو اوقیهٔ موم زرد مضاف روغن اول ساخته بجوشانند تا آب مطلق خشک شود و مثل مرهم گردد **مرهم اعجاز** مؤلف حکیم ارزانی گوید که این مرهم عدیل ندارد و با وجود این بمرهم دیگر حاجت نیفتد جهت زخم شمشیر و بندوق و مانند آن و هرگونه جراحت عسرالبرء و ناصور و قروح خبیثه و سوداویه را که بهیچ دوا انتفاع نیافته باشد عجیب‌الاثر و بدیع‌النفع است شب یمانی توتیای هندی هر یک یک توله و سه ماشه کات سُرخ رال روغن کنجد آب چاه شیرین تازه هر یک پنج توله اول آب و روغن را یک جا کرده در ظرف کاسنی بدست کف مال کنند تا مثل دوغ شود پس ادویهٔ‌دیگر باریک سوده در آن آمیزند و یک پاس دیگر بلکه دو پاس بکف دست همی مالند تا جمله یک ذات شود و به قوام مرهم آید پس در ظرف چینی یا نقره نگاهدارند و استعمال نمایند و وقت شب از نمک تکمید اطراف قرحه و جراحت می‌کرده باشند **مرهم پنبه** به جهت هر قسم زخم از مجربات است و از جمله عجائبات اول پنبهٔ کهنه را در ظرفی بسوزند و خاکستر آن پاچه بیز کنند و به قدر شش بهلولی بگیرند پس روغن گاو پنج بهلولی در ظرفی گرم کنند و موم سفید سه بهلولی در آن انداخته بگدازند بعد از آن خاکستر پنبه و بچ خراسانی سه بهلولی سوده اندازند و نیله تهوتهه دو سرخ سوخته سوده نیز داخل کنند و بعد از آن بچوبی ادویه را حل نموده فرود آرند و وقت حاجت به‌کار برند **مرهم شجم** برای پر نمودن زخم نظیر ندارد و مجربست و تحلیل اورام و صلابات نماید و برای جمیع زخمهای مزمنه و دملها و زخم آتشک و سوختگی آتش بی‌عدیل اول شلجم یک عدد تا دو عدد را پاره پاره نموده در روغن گل نیم پاؤ خوب بریان کرده و دور نمایند و از آتش فرود آورده شد در سه دام انداخته از چوب نیب حل

نمایند تا خوب حل شود پس کافور سه ماشه انداخته حل کنند و نگاهدارند و در بعضی نسخه کافور نیست **مرهم رال** که جهت جراحات مزمنه و اندمال زخم مجرب و معمول است کات مرداسنگ سنگ جراحت هر یک یک دام رال شش دام پارچهٔ کمل پشمی سوخته ربع درعه روغن زرد هفت دام ادویه باریک سائیده در روغن مرهم سازند **نوع دیگر** مجرب برای اندمال زخم رال روغن کنجد هر یک چهار توله موم سه ماشه کافور سفیدهٔ کاشغری شسته نیله تهوتهه مرداسنگ هر یک دو ماشه الایچی خرد هفت عدد اول الایچی را مع پوست در روغن سوخته مرداسنگ سائیده در آن اندازند به عده نیله تهوتهه را انداخته بسوزند من بعد رال سوده پستر سفیده و موم اندازند پس آورند از آتش فرود آورده کافور سوده اندازند و از دستهٔ آهن خوب حل کنند و نگهدارند **مرهم سیماب** که برای قروح بثور و دمل و آتشک و بثور اطفال معمول است سندور مرداسنگ سیماب هر یک دو ماشه رسکپور سفیدهٔ کاشغری کتهٔ سفید هر یک یک ماشه نیله تهوتهه چهار سرخ همه ادویه را باریک سائیده در مسکهٔ گاؤ که یک صد مرتبه در آب شسته باشند حل سازند و به‌کار برند **مرهم سعیدخانی** که در جمیع اقسام قروح و جروح عدیل ندارد مرمکی سیاه مرمکی سُرخ زنگار کات سفید صبر هر واحد یک مثقال مرداسنگ دو مثقال موم سفید پنج مثقال روغن کنجد سی مثقال روغن را داغ کنند و پیاز سی مثقال در آن بسوزانند پس دور کرده موم اندازند و ادویه کوفته بیخته داخل کرده با چوب نیب حل کنند **مرهم سندور** که جمیع اقسام جروح و قروح را نافع است سندور مرداسنگ هر یک سه ماشه فوفل یک عدد سونتهه دو گره موم سفید یک دام روغن گاؤ شش دام اول روغن را در ظرف آهنی گداخته بر آتش داغ کنند پس شاخ نیب که بلای آن برگ می‌باشد هفت عدد در آن بسوزند و هر دو گره سونتهه اندازند ناسوخته شود دور کنده کنند پس فوفل در آن سیاه کرده برآرند و یا ادویهٔ دیگر سوده موم در روغن گداخته ادویهٔ مسحوقه آیزند **مرهم تنکاله** نافع اقسام شود در دمامیل و جراحت تنکار بریان فوفل سوخته موم کات سفید رال هر یک یک دام روغن زرد دو دام توتیای سبز سوخته سه ماشه به دستور مهم سازند **مرهم کیمخت** که برای اندمال زخم سریع‌الاثر است کیمخت سوخته سپیاری سوخته تخم هلیلهٔ زرد تخم بلیله سوخته بوندی آک سوخته

سفیدهٔ کاشغری شسته کات مرداسنگ هر یک نیمدام کوفته بیخته در روغن ماده گاؤ گرم کرده حل نمایند و به‌کار برند **اقول اکابر** شیخ‌الرئیس قانون علاج قروح نوشته بدآن‌که جمیع قروح محتاج به تجفیف‌اند سوای آن‌که از کوفتن عصب و فسخ آن حادث زیرا که این اولاً محتاج به ارخا و ترطیب است و قروحیه در غالب احوال محتاج به تجفیف بود محتاج به احوال دیگر از تنقیه و جلا و غیر آن باشد به سبب احوالیکه لاحق قروح گردد غیرنفس قروح و هر قدر که قرحه بزرگ‌تر و غائرتر بود احتیاج به تجفیف او شدیدتر و بجمع لبهای او به استقصا سخت‌تر باشد و گاهی بحاجت بخیاطت آید و اعتبار کنند از احوال حاجت به استقصا در این و امثال این بدان چه در باب جراحات گفتیم و بدانند که گاهی قروح در علاج خود محتاج به استعمال ادویه سیالهٔ نافذهٔ مبدرقهٔ غائصه بود و در آن هنگام از بودن مراهم و مانند آن چاره نباشد پس واجب است که در ظاهر رطب و در باطن خشک باشند و خصوصاً در قروح ناصوریه واجب بود که یبوست قوت آنها بر رطوبت جرم آنها سخت غالب باشد و ایضاً گاهی احتیاج افتد بخلط ادویهٔ آن بدان چه سائل بود بسببی دیگر و آن این است که لزج لازق شوند این را نیز در آن بدانند و بدآن‌که قروح محتاج برباطات و بستن بسه وجه بود یکی برای سائل کردن چرک پس واجب بود که قوت بستن آن نزدیک اخیر قرحه باشد دست بستن آن نزدیک دهن او بود تا افشردن او نیک باشد و دوم برای حفظ دوای ملحم و منبت لحم بر قرحه و این محتاج به بستن شدید نیست و سوم برای با هم پیوستن هر دو لب و واجب است که در این بستن سست نزدیک هر دو لب نباشد بلکه نیک ضم کننده بود و لازم نیست که از بستن درد بدان حد رسد که ورم کند و باید که معین بر منع ورم باشد بهر آن‌که با ورم علاج قرحه ممکن نبود پس اگر امکان منع او نباشد و ورم ظاهر گردد و مشغول بورم شوند و علاج او هر ورمیکه باشد مع مراعات نفس قرحه کنند تا آن‌که از علاج ورم فارغ شوند پس مراعات قرحهٔ خالص بماند و همچنین اگر حوالی قرحه سیاه یا سبز گردد و علاج او به شرط و اخراج خون کنند اگرچه بحمه باشد به عده لزوم اسفنج خشک پس ادویه مجففه نمایند و چون قرحه فارغ شود یا قرحه ساذج یابند واجب است که اول تامل نمایند که آیا به سوی قرحه از بدن چیزی می‌روید یا نمی‌ریزد بلکه منقطع شده پس

اگر چیزی به سوی آن نریزد قصد بعلاج نفس قرحه کنند و اگر به سوی آن چیزی بریزد و مشغول منع چیزی که به سوی آن می‌ریزد از فصد یا اسهال یا قی کنند زیرا که گاهی قی نیز در این نفع می‌کند و بقراط بدان شهادت داده واگر در قروح ریزه‌های استخوان یا اغشیه یا غیر آن باشد استعجال در جذب او نکنند بلکه عمل بدان چه در باب عظام خواهم گفت باید کرد و اول چیزی که تدبیر او در امر قرحه واجب بود آن تقیح به ادویه است پس تنقیه به ادویهٔ او پس انبات لحم و ادمال و اگر قرحه را پاک مستوی بلاغور یابند صرف ادمال بدوای نمایند که در آن سوزش نبود و اما در چرک و ارزجالی لاذع چاره نباشد و در ابتدای علاج احتیاج بلذاع افتد به عده تدری بدوائی نمایند که در لذع خفیف‌تر باشد تا آن‌که وقت رویانیدن گوشت برسد و اوفق در این همه آن است که تا ممکن باشد درد نیارد به سبب جذب او مواد را و خصوصاً چون آنجا حرارت و التهاب باشد و واجب است که اسباب مانع اندمال را معلوم کنند و آن اسبابی است که شمار آن کرده شد و گفتیم که او آن است که بدان قرحه میل برداءت کند پس اگر اولاً فالج آنها نکنند بعلاج قروح کماینبغی فراغت نیابند بلکه ممکن نبود و بسیار باشد که اصلاح مزاج عضو در اصلاح قرحه کفایت کند و بساست که قرحه مترهل و نرم بود بر آن گوشت بد بروید و آن فی نفسه بسرخی و گرمی باقی ماند علاج به اطلیهٔ مبرد لحم گرداگرد آن کنند به مثل آب عنب‌العثلب به گل ارمنی و سرکه و اطلیهٔ صندلیه و کافوریه بر برف سرد کرده و هموار چنین کنند تا آن‌که جرح مندمل و تنگ گردد و در قروح شدیدالوجع باید که اولاً مشغول به تسکین درد شوند و این لامحاله بمرخیاتی بود مثل روغن‌ها و غیره که معلوم است اگرچه آنها مضاد بقروح‌اند بهر آن‌که چون درد ساکن نشود طبیب را قدرت علاج نباشد و چون تسکین درد کند تدارک قرحه نماید و قروح و ضرو یعنی چرک ناک محتاج بپا کردن بود و او آن است که رطوبات او و آنچه از آن سیلان کند مختلف اللون باشد و کثرت نماید و گاهی بغسل و گاهی بذرورات و مراهم پاک کرده می‌شود و چون پاک نکنند ملاقات دوای صرف تا جرم آن ممکن نباشد و خصوصاً ذرورات پس واجب است که پاک کنند پس گوشت برویانند و در دوای منفی جلاد بسیار بود و جلای منبت لحم اندک بود چنان چه دآن استه‌اند و گاهی گوشت ردی بروید پس احتیاج تاکل آن بدوای حاد افتد و از خارج بمبردات طلا کنند بعد از آن قلع او بدوائی کنند که بدان قلع خشکریشه

کرده می‌شود پس علاج کنند و ایضاً این طریق علاج ما برای ناصورهاست بهر آن‌که درآنها محتجا بقلع خزف آنها

پس بمعالجهٔ آنها می‌شویم و دوای واحد به حسب بعض ابدان منبت لحم و به حسب بعض آن اکال شدیدالحیلا بود

و چون آن بدن بسیار نرم باشد و به حسب بعض آن غیرجالی و غیرمنبت بود و لهذا احتیاج دوا در بدنی به سوی

تقویت او افتد یا بزیاده کردن وزن او یا بکم کردن روغن او یا به اضافهٔ دوای دیگر که در آن تجفیف و جلا باشد و در

بدن دیگر بقیاس آن اکال بود پس احتیاج شود بکم نمودن از وزن او یا زیاده کردن در روغن او یا اضافه کردن بعض

قوابض اولی قروحیکه دوای او قوی سازند آن است که اندمال او عسر بود و واجب است که دوا بر قرحه تا سه روز

بدارند به عده بگشایند چه اگر قبل این دور کنند عمل خود نکند و لازم است که روغن از قروح دور دارند و اگر

چاره نباشد روغن بیدانجیر و روغن مورد و روغن مصطکی به‌کار برند و چون قرحه صرف باقی باشد و عضو حامل آن

قرحه حساس بود لازم است که نرمی در علاج و وضع ادویه بر آن و استعمال بندش و غیره به عمل آرند و از

دردمند کردن او بدوای قوی حذر کنند و اما در عضو بلیدالحس از علاج واجب توقف نباید کرد و عضو باطن و

شریف الخطر و کثیرالنفع و قابل آفات به سرعت از قبیل عضو حساس و در حکم اوست و اضداد آنها از باب

غیرحساس یا ضعیف آن است و از اینجاست که قروح باطنی متحمل نمی‌شوند مثل زنگار و مانند آن و خصوصاً

آنچه نوشیده شود و اکثر به مغزیات مثل کتیرا و صمغ محتاج بود و آنچه بدان حقنه کرده شود محتاج میان هر دو

امر باشد و از تدبیر صواب در علاج قروح ساکن داشتن اعضای آنهاست که و تحرک بحرکت آهسته در ابتدا مضرت

کمتر دارد از آن‌که بعد از ابتدا حرکت سخت کند و خصوصاً در بدن ردی‌الاخلاط و واجب است که در علاج قروح

احتیاج اینمعنی کنند که از تجاور او التحام میان دو عضو متجاورین واقع شود مثل لصق که واقع شود میان به پلک

و چشم و میان هر دو پلک و میان دو انگشت و کهوف و مخابی سریع الاستحاله بنواصیر است و قروح مجاور شرائین

و اوردهٔ بزرگ مؤدی بورم لحم رخو که مجاور او باشد مثل کنج ران و بغل و پس گوش گردد چنان چه چرب و

مانند آن از آنچه مذکور شد و بعینه بدین سبب مؤدی می‌گردد و خصوصاً چون بدون ردی مملو بفضول باشد و در

این هنگام درد اشتداد نماید و مؤدی به قرحه گردد پس واجب است که علاج آن اولاً به تنقیهٔ بدن نمایند بدان چه

در باب او مذکور شد و تا تنقیهٔ ورم حادث در لحوم مذکوره نکنند اسید علاج قرحه نباید داشت و احتیاج افتد در مثل این بحفظ قرحه از اذیت بباسلیقون و مانند آن اگر بدن پاک باشد و میان آن و میان عضو حاجز مانع از تاذی به سوی قرحه در هر سال سازند و واجب است که وصیت جامع بشنوند و آن این است که از واجبات است که آنچه بدان معالجهٔ قرحه کنند با موافق بود یا غیرموافق پس موافق اگر فی‌الحال نفع نکند همراه او مضرت نباشد و غیرموافق یا مخالف بود بنابر آن‌که ضعیف‌تر باشد و ولالت کند بر آن زیادتی چیزی که آن ضد متوقع از آن است از تجفیف یا تنقیه و غیر آن از غیر فساد دیگر پس واجب بود که در قوت او افزایند و یا مخالف بود بوجوه دیگر مثل آن‌که تسخین او فوق آن بود که به سوی آن احتیاج باشد پس سُرخی و التهاب حادث شود و محتاج بکم کردن قوت آن گردد و تسکین التهاب او در این وقت بمرهم مبرد کنند و یا بدان میل بسیاهی و تیرگی نماید پس بدانند که آن تبرید او می‌کند و با تسخین او به قدر محتاج الیه نه‌باشد پس احتیاج بزیادهٔ کردن در قوت سخونت نمایند و یا ترهل او نماید پس حاجت بزیاده کردن در قوت قوابض و مجففات مثل گلنار و مازو و مانند آن افتد و یا تجفیف نماید پس احتیاج بتدارک تجفیف آن گردد بدان چه ذکر کرده شود و یا آن را بخورد و غائر گرداند چنان چه بیان کرده شود پس حاجت بشکستن قوت جلای او شود و بسیار باشد که دوا موافقت نکند بهر آن‌که مزاج مریض مفرط در کدام باب باشد پس احتیاج افتد بدوایی که در ضد آن باب قوی باشد حتی که اعادهٔ او بمزاج او نماید و یا ضعیف در باب موافقت او باشد **ابوسهل** گوید که جمیع قروح خالی از آن نیست که یا به آن چیزی از جوهر اعضا نرود و قرحه که همچنین باشد آن شق مفرد صرف باشد و آن محتاج بجمع و ضم یک جزو او بدیگری باشد فقط و اگر شق عظیم باشد مع ذلک محتاج بدوای مجفف بود و یا قرحه چیزی از جوهر اعضا برود و این جوهر خالی از آن نیست که یا جلد تنها باشد و یا لحم تنها و یا جلد و لحم هر دو و اما رفتن جلد تنها محتاج به اشیائی باشد که ادمال و تخم قرحه نماید اعنی چیزهائیکه سطح ظاهر را از لحم به سوی صلابت بتغیر دهد حتی که قائم مقام جلد گردد و اشیائیکه این فعل کند بعضی از آن بنفسه این فعل نماید مثل ادویهٔ قابضه چون مازو و پوست انار و بعضی از

آن این فعل به طریق عرض کند بمنزلهٔ ادویهٔ حاده چون زنگار و قلقطار و اما رفتن گوشت تنها در ابتدای امر محتاج به ادویه باشد که گوشت را برویاند بعد از آن به ادویهٔ که گوشت را بجلد الصاق نماید و اما رفتن گوشت و جلد هر دو اولاً محتاج بعلاج از اشیای باشد که گوشت برویاند بعد از آن بچیزهائیکه اندمال نماید و دوای حاد مثل زنگار را اگر اندک استعمال نمایند ادمال و تختم قروح کند و اگر از آن کثرت کنند گوشت را بخورد و قرحه را غائر گرداند و پیدا شدن گوشت محتاج بماده و فاعل بود و مادهٔ او خون جید است و لهذا می‌باید که صاحب قرحه را به اغذیهٔ مولد خون محمود غذا دهند و مقدار آن به حسب تمکن قوت بهضم آن باشد و فاعل او طبیعت عضو بود و لهذا سزاوار است که تقویت طبیعت عضوی نمایند که در آن احتیاج بروئیدن گوشت بود و این بتعدیل مزاج او باشد و هر دوایی که بدان علاج قرحه کنند آن مجفف بود مگر آن‌که اگر از آن اراده رویائیدن گوشت باشد باید که ادویهٔ که بدان معالجهٔ قرحه کنند در تجفیف کمتر باشد تا به افراط تجفیف نه‌نماید و از رویانیدن گوشت در قرحه باز ندارد لیکن آن را تجفیف بمقداری باید که آنچه در قرحه از صدید باشد آن را خشک نماید و می‌باید که با وجود قلت تجفیف خود جلا و غسل دهد تا چرک قرحه پاک گردد و اگر دوایی که بدان علاج قرحه کنند از ادویه باشد که بدان ارادهٔ الصاق لحم بود باید که تجفیف او بیشتر از تجفیف دوای باشد که گوشت را برویاند بهر آن‌که برویانیدن گوشت احتیاج نیست بلکه به تجفیف فقط و اگر احتیاج به این افتد بمقدار اندک باشد و باید که جالی و غاسل نیز نباشد بلکه قابض بود و اگر دوایی که بدان علاج قرحه کنند از ادویه باشد که بدان اراده ادمال و ختم بود باید که ادویهٔ قروح شدیدتر در تجفیف باشد و این بهر سخت کردن لحم و گردانیدن او مثل جلد بود و ادویهٔ که گوشت برویاند باید که یبس آنها قریب درجهٔ اول باشد پس اگر همه بدن یا عضوی که در آن قرحه است در مزاج رطب نر باشد و قرحه در رطوبت کم بود باید که علاج از ادویه نمایند که در آن یبس کمتر بود مثل آرد جو و آرد باقلا و کندر و اگر بدن یا عضو خشک باشد و قرحهٔ تر بود یا خلاف این باشد یعنی قرحه خشک و بدن و عضو هر دو رطب بود باید که ادویهٔ متوسط الحال در یبس باشد مانند آرد جو و بیخ سوسن آسمانجونی و اگر بدن یا عضو در یبس شدیدتر و قرحه رطب تر باشد باید که ادویهٔ شدیدالیبس مثل زراوند و شجرهٔ جاؤشیر بود و قرحه غائر اگر در

عضوی معتدل المزاج میان حرارت و برودت باشد باید که علاج بدوائی نمایند که تجفیف بغیر تسخین یا تبرید کند مثل کندر چون به آرد جو یا آرد باقلا آمیزند و اگر قرحه در عضوی باشد که آن را حرارت بسیار بود باید که علاج به ادویهٔ مجفف و مبرد نمایند مثل آرد جو یا آرد باقلا و اگر در عضوی باشد که برودت بسیار بود باید که علاج به ادویه کنند که تسخین و تجفیف به حسب مقدار برودت او باشد پس اگر برودت او اندک بود بیخ سوسن آسماجونی و آرد کرسنه استعمال کنند و اگر برودت او بسیار باشد زراوند و شجرهٔ جاؤشیر به‌کار برند **مجوسی** گوید که قروح متقاومه را ادمال می‌کند و دبق و کندر هر واحد یک جزو زنگار سدس جزو همه را باریک سائیده موم و روغن گل آمیزند تا مرهم سود بر موضع طلا کنند که این دوا قوی الادمال است و گاهی در ابدان نرم مثل زنان و صبیان و خواجه‌سرایان دوای مجفف بغیر لذع کفایت کند مثل مرداسنگ و شیح سوخته چون باریک سوده بر موضع بپاشند و گاهی در این کفایت کند نهادن پنبهٔ کهنه بر قرحه و مقدار پنبهٔ هر روز اندک اندک بکاهند تا بچیزی دیگر حاجت نیفتد و قرحه خشک شود و گوشت او سخت گردد و اما ابدان سخت جلد در ادمال قروح آنها حاجت به ادویهٔ قوی التجفیف افتد تا بحال طبیعی او بگرداند مثل دوایی که در آن مازو و گلنار و صبر و برگ سوس و عروق و اندک زنگار داخل شود و هر قدر که ابدان صلب‌تر باشد باید که ادویهٔمجففه قوی‌تر بود مثل ابدان دهاقین و صیادین صحرا و غیر آنها از ارباب محنت و مشقت و مرتاض در آفتاب و علی هذاالقیاس باید که تدبیر قروح و جراحات همچنین باشد چون مفرد سلیم از اعراض بود

علاج قروح صدیدیه

یعنی قروحه از آن زرداب بسیار تر او و شیخ می‌فرماید که در این قروح احتیاج به استعمال ادویهٔ مجففه بود تا صدید را پاک کند بعد از آن به رویانیدن گوشت مشغول شوند پس اگر قروح مترهل باشد بر آن ادویهٔ رویانیدن گوشت استعمال نکنند چه اگر استعمال آن نمایند غائر و عفن گرداندن به سبب ضعف اجسام این قروح بلکه واجب است که اولاً تجفیف نمایند یعنی ادویهٔ منقی صدید اولاً استعمال کنند و بعد پاک شدن قرحه از آن ادویه رویانیدن

گوشت استعمال نمایند و اگر دوا استعمال کنند و در رطوبت کمی یافته نشود و یا زیادتی از معاینه گردد بدانند که دوا به حسب آن بدن مجفف نیست پس در تقویت و تجفیف او افزایند و اعانت او به جلای اندک مثل عسل و به ادویهٔ قابضه مثل گلنار و شب یمانی کنند و قوت روغن کم نمایند و روغنی بگیرند که در آن تجفیف باشد و ایضاً اگر قرحه را ببینند که در جفاف افراط نمود پس از قوای همه اعنی تجفیف و جلا و قبض کم کنند و این وصیت در ادویهٔ منبت لحم قروح یاد دارند و یک چیز غلط نکنند و آن این است که دواجالی تر باشد از آنچه می‌باید پس او عضو را بخورد و گوشت او را به رطوبت سائله بجنس صدید مستحیل گرداند و یا در قوت جلا زیاده بود و قرحه را غارتر و گرم‌تر و مشابه‌تر بمتورم و منحرف لب گرداند و مریض سوزش ظاهر احساس نماید و بدانند که ادویهٔ مجفف قروح بعضی آن است که آن شدیدالتبرید باشد مثل بزرالبینج و افیون و بیخ لفاح و بعضی از آن آن است که شدیدالتسخین باشد مثل راتیانج و زفت پس طبیب را می‌باید که تعدیل یکی بدیگر نماید به حسب مقابلهٔ مزاج از امزجهٔ جزئیه و ادویهٔ منقی صدید آن ادویه مجففه است مثل شب یمانی و مازو و پوست انار و قشار کندر و مرداسنگ و آرد جو و پوست او و شقائق النعمان و برگ شجر بعوض و اگر ببرگ جوز تازه و ثمر او و همچنان یا مطبوخ به شراب ضماد کنند نفع بسیار کند و نشف رطوبت بغیر اذیت نماید **مرهم جید** برای این بگیرند مرداسنگ و یک مرتبه به سرکه دو مرتبه دیگر به زیت تسقیه دهند تا آن‌که سفید گردد به عده بگیرند سرمه و روسختج و زردچوب و مازو و گلنار و دم‌الاخوین و شب یمانی واقلیمیای فضه اجزا مساوی و باریک بسایند و هر واحد از این اجزا به قدر سدس از مرداسنگ مذکور شد و همه را آمیخته به‌کار برند و بسیار باشد که احتیاج به شستن زرداب به سیالات افتد چنان چه در قروح غائر آن را ذکر خواهم کرد و از آنجمله آب دریای شور است و اما آب شب غسل و ردع و تجفیف می‌کند و این همه ادویهٔ مذکوره ضرر کند اگر با قرحه ورم باشد و آبی که در آن سعد جوش داده باشند تجفیف نیک کند و طبیخ هلیله و بلیله و آمله و طبیخ آزاد درخت و برگ کنار نیز در این باب نیکو است **گیلانی** می‌نویسد که این ذرور تجفیف روح رطبه کند جفت بلوط پنج درم زراوند چهار درم اصل‌السوس یک‌درم

شب یمانی یک‌درم گلنار دو درم سفیداب دو درم سائیده بر قرحه پاشیده به‌بندند **و اکسیرین** که قروح را خشک کند و خون جراحات بازدارد نسخهٔ آن همای زعفران همان است که در نواصیر گذشت **ذرور** نافع قروح رطبه مرداسنگ برگ سوسن پوست انار زردچوب همه برابر باریک سائیده بر قروح پاشند **ذرور** که قرحه را از ریم پاک کند و قروح رطبه را خشک گرداند و گوشت برویاند و خون از جراحات هر موضع بازدارد و انزروت بیست درم دم‌الاخوین کندر هر واحد ده درم **ذرور** که قرحه را ببرد و خشک کند صبر زردچوب گلنار مر مازو مساوی باریک سائیده بر قرحه بپاشند که این بسیار نافع است

علاج قروح وسخه

یعنی ریشه‌های چرک‌ناک گویند که برگ اسبل به عسل آمیخته نهادن قروح وسخه را پاک کند و کذا کماذریوس به عسل و کذا ماذریون به عسل و کذا پیاز نرگس بکرسنه و عسل و کذا لبن بلسان به زیت و موم و کذا زنگار مطبوخ به عسل و کذا شستن به آب کبریتی و کذا مس سوخته به عسل و کذا گوگرد و بقطران سرشته و کذا مسکه و کذا بماءالجبن شستن و کذا ذرور تخم انجره و کذا حجر اسیوس و کذا اقلیمیای نحاسی و کذا خاکستر چوب انجیر و کذا طراثیث هر واحد قرحهٔ وسخه را پاک و به سازد و آب برگ نیب به عسل و اندکی شب یمانی یا نمک آمیخته پارچه بدان آلوده در قرحه نهادن نیز برای پاک کردن چرک آن معمول است **ذرور** که قرحه پاک کند نشاسته سه درم انزروت عرق سپیده هر یک شش درم تنها یا سفیدی بیضه حلکرده یا بشیاف ابیض و شیاف ایار مخلوط کرده استعمال نمایند و اگر انزروت و عسل هر دو را برابر با هم بسایند و یا عسل را جوش دهند تا آن‌که غلیظ گردد پس انزروت سوده آمیزند جهت تنقیهٔ هر جراحت وسخه و امتصاص ریم به تمامه مجرب است **مرهم زرد** که جهت پاک کردن چرک و گوشت مردار و پر کردن زخم قعروار از مجربات است اجمود سنگ بصری کات سفید کمیه نیله تهوتهه سوخته مرداسنگ هر یک پنج ماشه موم زرد دو دام روغن کنجد چهار دام به دستور مقرر مرهم سازند و شش مرتبه در آب بشویند پس به‌کار برند **شیخ** می‌فرماید که در قروح وسخه واجب است که ادویهٔ

جالیه استعمال کنند و از اول ابتدا بدوای نمایند که آن قوی‌تر و لاذع‌تر باشد چنان چه در قانون علاج قروح گفتیم بعد از آن تدریج به مثل شیطرج و زراوند به عسل و اندک سرکه کنند و ایضاً علک‌البطم به مثل روغن گل یا روغن گاؤ و ایضاً بیخ سوسن به عسل و ایضاً آرد کرسنه و حشیشهٔ جاؤشیر و از مرکبات مرهم هندی و مرهم سبز همه زنگاری مفرد یا مخلوط با شق و مانند آن و مراهم قیسوریه و مرهم مرتب به آرد کرسنه و مرهم ملح و قرص آسود و قرص اخضر معروف بقرلوجانیس و از ادویه نافعهٔ جفاف این است که بگیرند دردی زیت و عسل و شب یمانی مساوی و یا بگیرند سفیداب و جعده مساوی و چون چرک اشتداد نماید برگ فراسیون به عسل نفع کند و از اضمدهٔ جیده زیتون ملح است و گاهی در اینجا نیز حاجت افتد به استعمال چیزی که از سیالات بشویند چنان چه در علاج قروح غائره خواهیم گفت و این همه مضر بود اگر ورم باشد **ابن الیاس** و **مجوسی** گویند که چون در قرحه پاک و ریم بسیار باشد محتاج به استفراغ بدن به مطبوخ هلیله یا به مطبوخ فواکه یا شربت ورد یا قرص بنفشه باشد به حسب چیزی که به سوی قرحه در کمیت و کیفیت سیلان کند و به حسب احتمال قوت مریض و ضعف او از اغذیهٔ مرطبه و استکثار غذا حذر نمایند و به اغذیهٔ لطیف مجففه مثل کبک و دراج و تیهو بریان غذا سازند و بساست که حاجت بمراهم جالیهٔ مجففه افتد مثل مرهم مرتب از مرداسنگ و زردچوب مربی به سرکه و زیت و اگر سیلان و رطوبت بسیار باشد مازو و گلنار و شب یمانی و اقلیمیا فضه هر واحد به قدر حاجت به سوی تجفیف در آن زیاده کنند و جالینوس ذکر کرده که عسل تنها در این کافی است به تنقیهٔ قرحه و مرهم زنگار بزراوند در این باب نافع است و یا این مرهم بسازند که ادمال قروح و تجفیف آن نماید مرداسنگ و برگ سوس و مازو هر واحد ده درم پوست انار و زردچوبه هر واحد پنج درم همه را باریک سائیده بر قرحه پاشند و یا بگیرند مازو و گلنار و مر مساوی و باریک کوفته بیخته استعمال کنند **خجندی** گوید که اگر ریم بسیار باشد حاجت بحقنه‌های لینه و فتائل یا به مطبوخ فواکه یا به مطبوخ که در آن خیارشنبر و سنا و گلقند باشد یا بحبی از حبوب افتد به حسب قوت مریض و ضعف او و اجزای مرهم مدمل مجفف که در قول ابن الیاس گذشت به قیروطی روغن گل و اندک موم مخلوط

ساخته مرهم سازند و غیرمختلط به قیروطی پاشیدن قوی‌تر در تجفیف باشد **نثور** مجفف قرحه مازو گلنار مر شیخ سوخته برابر سائیده بر قرحه پاشند **نثور** قوی التجفیف که در ابدان صلبه نافع است مازو گلنار اقلیمیا فضه شب یمانی برگ سوسن مساوی و اندکی زنگار سائیده استعمال کنند **گیلانی** گوید که این دوا قرحهٔ پرچرک را نافع است بگیرند بیخ سوسن و فراسیون خشک و زراوند هر واحد هشت درم آرد کرسنه هفتده درم این دوا را خشک و یا با عسل استعمال کنند و ایضاً در مجربات خود نوشته که این مرهم سنگار به نهایت نافع است هرگاه خواهند که جراحت را از چرک پاک کنند بگیرند اندکی از این مرهم و به موم روغن مخلوط کرده بر جراحت بگذارند که پاک کند و اگر به تکرار احتیاج افتد و خواهند که به همین مرهم علاج کنند هر روز قدری از مرهم بیفزایند و موم روغن کمتر کنند تا تیز گردد و گوشت فاسد را بخورد و چون صاف شود موم روغن بیفزایند و از مقدار مرهم چیزی کم کنند تا جراحت زود نیک شود بگیرند روغن گل یا روغن دیودار یا روغن کنجد هرکدام که باشد بیست مثقال و موم پنج مثقال بر آتش بگدازند و برهم زنند چون گرامی آن کمتر شود چهار مثقال زنگار باریک سوده بیخته آمیزند و برهم زنند تا مخلوط شود و وقت حاجت اندکی از این مرهم با قدری موم روغن مخلوط کرده بر جراحت گذارند مجرب است **بعضی** متأخرین می‌نویسند که این مرهم زنگار جراحت به اصلاح آرد و قرحه پاک کند زنگار کندر هر واحد یک نیم دانگ گنده بهروزه سه دام موم سفید روغن کنجد هر یک بوزن چهار فلوس اول موم و گنده بهروزه بگدازند و صاف نموده برگ نیب سائیده قرص ساخته در روغن مذکور سوخته صاف کرده زنگار و کندر سائیده آمیزند **ایضاً** که زخم را از چرک پاک کند نیله تهوتهه نیمدام زاج یک دام قنه نیم دام زنگار پانزده ماشه روغن کنجد دو نیم دام موم سفید یک دام نیله تهوتهه و زاج و زنگار را سرمه‌سا کرده روغن و موم و بهروزه را بر آتش بگدازند پس ادویهٔ مسحوقه اندک اندک انداخته بچوب حرکت دهند که خوب با هم مخلوط گردد و بر پارچه مالیده بر زخم گذارند زخم را از چرک پاک کرده به سازد **مرهم** مجرب که چرک دور کند و گوشت برویاند سهاگه دو نیم ماشه رال شش ماشه موم قسم اول ده ماشه و نیم روغن کنجد چهار دام مکیته نیب به قدر دو دام نیله تهوتهه سه

ماشه روغن را گرم نموده مکیته نیب را در آن سوخته دور کند و موم در آن اندازند پس رال پس سهاگه را برشته بیندازند و از آتش فرو گرفته نیله تهوتهه انداخته به‌کار برند

علاج قروح غائره و کهوف و مخابی

شیخ‌الرئیس و **گیلانی** می‌نویسند که در علاج این قروح احتیاج بپر کردن گوشت آن افتد و این حاصل نشود مگر به تکثیر غذا و خون و باید که در این علاج آن رعایت حال هضم کنند فلهذا سزاوار آن است که مقدار ماکول به قدر هضم باشد و در اکثر امر مقدار آن کمتر از مقدار زمانهٔ صحت باشد چه هضم لابد به مرض ضعیف شود پس طبیعت محتاج شود برای هضم به تقلیل مقدار غذا و برای تولید لحم به تکثیر غذا و این به طریقی ممکن بود که اغتذا بچیزی نمایند که مقدار قلیل او غذای کثیر دهد تا به سبب قلت مقدار او هضم جید باشد و به سبب کثرت تغذیهٔ او خون زیاده پیدا شود و این چنین غذا مانند لحوم خفیفه است و در این قروح احتیاج به ادویهٔ شدیدالتجفیف و تنقیهٔ هر دو افتد پس دوا با وجود بودن او منبت لحم جالی منقی نیز باشد و واجب است که وضع این قروح بوضعی باشد که در آن صدید محتبس نگردد بلکه از آن سیلان کند پس اگر اتفاقاً این وضع یابند و در آن بیخ قروح از عضو به سوی فوق و دهان او به سوی اسفل باشد بهتر است و اگر بخلاف این باشد و انسان را تغیر وضع قعر به تکلف نصب غیرطبیعی ممکن بود به عمل آرد و اگر این ممکن نباشد لابد است از شق قرحه به سوی بیخ او بشق مستقصی که کهف باقی نماند یا از احداث سبیل و منفذ در بیخ او غیردهان او به عمل دست و در این حال عضو را تامل نمایند که آیا از این عمل خطر بدان حادث شود یا نه پس هرگاه این کار کنند قرحه را برباط ببندند به این طور که ابتدا از دهان او کنند و انتها به سوی بیخ که آن را گشاده کرده‌اند و در اول بخلاف این و بستن محکم در طرف بلند در هر دو وجه کنند و بندش چنان نشاید که به حد درد آوردن عضو و ورم کردن آن رسد و سزاوار است که شکاف به اسفل از جانب صحیح دیگر کنند و ماده را بفشارند و در اخراج آن مبالغه کنند و می‌باید که در مثل این وقت عنایت بتغذیهٔ مریض نمایند به این طور که اغذیهٔ او لطیف صالح الجوهر باشد و در آن جلا بود و ایضاً اعتنا به

تقویت جگر او نمایند که آن محیل غذا بخون است به عده پس از شکاف بالای قرحه تا موضع شکاف ببندند بعد از آن اگر بینند که در قرحه رطوبات باقی مانده چیزی که در آن جلا و تقویت باشد مثل عسل در شراب عفص گداخته یا به آب انار و شراب مذکور یا به آب دریای شور و شراب مذکور در آن پر نمایند و اگر به سوی آن ماده فرود آید اولاً تنقیهٔ بدن از آن ماده کنند بعد از آن اصلاح غذای علیل نمایند به طریقی که مذکور شد پس در آن آبی که شب یمانی اندر آن گداخته باشند و شراب عفص در آن اضافه کنند بزراقه رسانند و حوالی قرحه به چیزی که که در آن تقویت و تکثیف باشد طلا نمایند تا انصباب ماده به سوی آن کم گردد و اگر طبیب را شکافتن آن ممکن نبود و بشستن و ادخال فتیله‌ها به ادویهٔ منبته منقیه که به تنقیهٔ خود انبات او را به سبب قوت یکدیگر باطل نکنند اشتغال نماید و من مرهم رسل را تجربه کردم و جید بالغ‌الفنع یافتم بمدارات نجاح می‌بخشد و چون فنطوریون را سوده پر نمایند بسیار عجیب است پس سونقوطون پس ایرسا پس آرد کرسنه و چون تدارک نمابی نکنند در آن جلد نیک لمتصق نشود ولیکن ممکن است که جلد خشک گردد و لزوم مشابه جلد صحیح نماید و قروح غائره و کهوف و مخابی را ادویهٔ تنقیهٔ بالغ نمی‌کنند و نه در آن گوشت می‌روید مگر آن‌که در آن سیالات غساله بزراقات یا بفتائل رساند و خصوصاً چون شکل او چنان نبود که در تنقیهٔ آن نصب و عصر از بندش کفایت کند چنان چه بیان او کردیم و عسل از غسالات است و خصوصاً ممزوج به شراب و آب خاکستر غسال قوی است و قروح قلیل‌الوضر متحمل آن نشوند و آب دریای شور قریب آن است که آن غسل و تجفیف نماید و آب شبی غسال است و مع ذلک مانع ریختن مواد به سوی عضو است پس اگر ورم باشد چیزی از اینها صلاحیت ندارد و نه شراب و در این قروح واجب است که بر آن بالای ادویه در رباط او خرقه ملطوخ به چیزی که عضو محتاج به سوی آن در صلاج و اعتدال مزاج خود باشد و احتیاج به سوی آن در مقاومت گرمی و تیزی مراهم مستعمله از داخل بود بنهند تا بر دهان قرحهٔ خرقهٔ دیگر مطلی بدوای باشد که واجب بود و دلیل بر التصاق قرحه قلت سیلان ماده و لحمانیت اسافل است و گاهی از آن به بندش و قوت دوا رطوبات بسیار یک بارگی بانعصار برآید پس خشک گردد بچسپد **مسیحی**

گوید که قرحه غائره اگر واسع باشد آن را غور و کهف نامند و اگر تنگ صلب کثیرالوسخ باشد ناصور گویند و قرحه که آن را غور و کهف خوانند باید که علاج آن به اشیای منبت لحم کنند و در آن بزراقه ریزند و از مراهم و آنچه منقی قروح و منبت لحم باشد به روغن گل گداخته استعمال نمایند مثل مرهم مرتب بکاغذ سوخته بعد از آن چون گوشت بمقدار معتدل در آن بروید به اشیای منقی آن علاج کنند تا بدان اصلاح یابد و مستعد اندمال گردد و در این قرحه زراقهٔ ماءالعسل به عمل آرند که آن تنقیه و غسل زرداب کند و در آن راه کنند تا از آن سدید مجتمع در قرحه سائل شود بعد از آن در آخر امر به اشیائیکه لحم بابجلد الصاق نماید علاج کنند بعد از آن آن‌که اولاً به شراب معتدل بشویند به عده از مراهم که در تجفیف شدیدتر و در اجزا لطیف‌تر باشد گرداگرد آن به نهند تا به سوی باطن آن غوص کند بغیر آن‌که او را سوزش باشد پس گرد کهف خرقهٔ بزرگ که بر آن مستعمل گردد مطلی به یکی از مراهم بپیچند و بر دهان کهف همان خرقه بدان مرهم طلا کر ده بگذارند به عده چون مرهم بنهند بالایش اسفنج تو نرم به شراب با سکنجبین تر کرده بگذارند و موضع را برباطیکه ابتدای او از اقصی کهف و قعر او باشد ببندند و در آنجا بندش محکم بود و منتهای او نزدیک دهان کهف باشد و در اینجا بندش سست بود تا صدید مجتمع در قرحه را از سیلان منع نکند و می‌باید که چون علاج قرحه مکهفه به دستور مسطور کنند مرهم بطوریکه مذکور شد از گرد موضع متکهف قلع نکنند تا آن‌که کهف پرگردد و جلد با گوشت بچسپد و علامت داله بر پر شدن کهف و التصاق جلد آن است که آنچه از قرحه سائل شود بسیار نباشد و نه غیر نضیج باشد بلکه قلیل نضیج بود و با آن درد و ورم نباشد و نه ضامر بود و در دهان قرحه ریم نیک ظاهر شود و رباط باید که در هر سه روز یک مرتبه بگشایند و اسفنج و خرقهٔ صغیر که بر دهان قرحه بود تبدیل نمایند تا آنچه از صدید اندر آن جمع شود سیلان کند و لهذا سزاوار نیست که آن خرقهٔ چسپیده بفم قرحه نباشد بلکه بر آن معلق باشد و چون بر قرحه متکهفه دوای مدمل نهند نظر کنند بصدیدی که از قرحه سیلان کند و نضج یابد پس اگر در دوز اول سائل شود التحام قرحه بعید نبود بهر آن‌که گاهی سیلان او از دوائی بود که از گوشت رطوبت زیاده بیفشارد و اگر در روز سوم یا چهارم سائل شود قرحهٔ متکهفه ملتحم نگردد **ابن الیاس** و **خجندی** گویند که اگر در قرحه غور باشد احتیاج بمجفف قوی‌تر و ذرور

بالغ در تجفیف و مراهم ملحمۀ مدمله افتد مثل ذرور معمول از صبر و مر و کندر و دم‌الاخوین و مرهم مرتب از مرداسنگ به اینطور که بگیرند مرداسنگ ده درم و باریک بسایند و بر آن ربع رطل روغن زیتون انداخته بپزند و حرکت دهند تا منحل و غلیظ گردد به عده بر آن دم‌الاخوین و قنه و انزروت و کندر و بیخ سوسن آسمانجونی هر واحد دو درم باریک سائیده اندازند و حرکت دهند تا غلیظ گردد و اگر دهان قرحه تنگ باشد مراهم را بفتیله در آن داخل کنند و واجب است که دهان او ملتحم نشود و هنوز غور باقی بود و بر آن پنبه به روغن آلوده نهند **صفت** مرهم قوی التجفیف نافع قرحه غائر مرداسنگ سوده به زیت و سرکه در هاون بسایند تا سطبر و سفید گردد به عده بر آن گلنار و مازو و زردچوب و مس سوخته و دم‌الاخوین و اسرنج و شب یمانی و اقلیمیای فضه مساوی جمله به قدر ربع و مرداسنگ انداخته بسایند تا هموار گردد و بر قرحه و جراحت از صبح تا آخر روز لزوم نمایند **سویدی** گوید که کندر ادمال قروح عمیقه کند و طلای زراوند به عسل گوشت در قروح عمیقه برویاند و کذا با بیخ سوسن و کذا ذرور او تنها و کذا عسل و زفت رطب پخته تا آن‌که قوام او غلیظ گردد قروح غائره را نفع کند و کذا ذرور دارشیشعان و کذا ذرور ایرسا و کذا گل او که مجرب است و کذا گلنار و کذا مصطکی و شرب طبیخ او و کذا ذرور اثمد و کذا اقاقیا و کذا اسفنج سوخته به عسل و کذا سورنجان و کذا نیل هندی و کذا پیاز نرگس سوده به عسل سرشته و کذا قیشور سوخته و کذا راتینج و کذا ابهل و کذا برادۀ آبنوس و کذا توبال مس و کذا گل سُرخ و کذا انزروت و کذا اشنه و نطول طبیخ برگ مصطکی و زراقه مری شعیر نیز نافع قروح عمیقه است **ذکاءالله خان** می‌نویسند که این روغن بلادر زخم قعردار حتی که زخم اسپ و شتر دفع کند بلادر هفت دانه را در نیم پاو روغن کنجد بسوزند پس دور کرده دو درم سنگ جراحت سائیده آمیخته نگاهدارند و اگر قدری بودار داخل سازند نافع‌تر و سریع العمل گردد باید که وقت حاجت با پر مرغ گرفته به آهستگی بر زخم تقطیر نمایند

علاج قروح دیدانی

گاهی در قروح کرم کوچک سفید که سر آنها سیاه بود پیدا شود و سبب تولد این کرم عفونتی است که در رطوبت باشد و استعداد او از مزاج برای قبول حیات پس آن کرم به افنای رطوبت بنابر اغتذای خود از آن قرحه را نفع کند و از آن کرم اکال و حکه عارض شود و از قرحه زرداب و خون سیلان نماید و گاهی از نشستن مگس بر قرحه کرم متولد شود **بالجمله** بهر کشتن کرم هرچه در علاج صداع دودی مسطور شد به‌کار برند و بعد استعمال دوا چند ساعت زخم را چنان بندند که هوا به کرم نرسد و **جرجانی** گوید قرحهٔ که تر بود و عفونت پذیرفته و گنده شده باشد در آن کرم افتد بدین سبب علاج او بچیزهای خشک کننده باید کرد چون خاستم الجیره به سرکه یا سکنجبین سوده و اول به شراب یا به عسل بشویند و برگ سرد و جوز آن و خاکستر کدوی خشک و خاکستر پوست خیار و خاکستر شبت و پشم چرک آلود سوخته و بارتنگ با پوست جو همه خشک کننده است و ادویهٔ که کرم را بکشد و تولد آن منع کند طبیخ افسنتین است و طبیخ قنطوریون و طبیخ فراسیون بدین مطبوخها بشویند و افسنتین بسایند و با نمک آمیخته ذرور کنند و اگر این ذرور به شراب تر کنند و طلا سازند صواب بود و آب پودینه نهری و آب برگ کبربا شراب یا با سقمونیا کرم را بکشد و اگر به این آبها زراوند و قنطوریون غلیظ و بیخ درخت جاؤشیر بیامیزند سخت موافق بود و **شیخ** می‌فرماید که از اشیای نافعه برای کرم قروح عصارهٔ فودنج نهریست و ادویهٔ که در باب کرم گوش گفتیم و **بعض** متأخرین می‌نویسند که شستن زخم به مطبوخ افتیمون و پاشیدن فراسیون و قنطوریون و نمک کشندهٔ کرم است و چکانیدن روغن نیب تنها یا زرنیخ در آن سوده در کشتن کرم مجرب است و این مرهم مفجّر اورام و کشندهٔ کرم زخم است جدوار تنکار چوب بارزد توتیای سبز مساوی همه را به روغن نیب کم‌کم اندخته بسایند تا به قوام مرهم آید و اگر خواهند که قوی‌تر شود قدری سم‌الفار اضافه کنند و این مرهم ذیکامالی زخم آدمی و اسپ زود به سازد و کرم بکشد و مگس بر زخم نه نشیند گوگل بهینسیه صابون رال مائین خرد ذیکالمالی موم سفید روغن کنجد هر یک مقداری مناسب بگیرند و مرهم سازند

انبات لحم در قروح

شیخ‌الرئیس می‌نویسد واجب است که برویانیدن گوشت نه‌پردازند تا آن‌که قرحه پاک شود و غذا به سوی آن جذب نمایند اگر کم باشد بدان متصل نشود پس هرگاه پاک شود هر دوای لذاع و جالی بقوت دور دارند قروح بهر نوع و بهرکجا که باشد لازم است که در استعمال ادویهٔ رویانندهٔ لحرم رعایت وصایای مذکوره بعد از آن‌که از اطراف رطوبت یا افزونی خشکی ظاهر شود باید کرد پس آنچه در باب قروح صدیدیه گفتیم به عمل آرند نه از آن جهت که تنقیهٔ قروح رطب کند یا خشک شدیدالجفاف گردد بلکه از این جهت که گوشتیکه بروید اگر شدیدالرطوبت یا اندک خشک باشد و از آنچه خشکی او کم کند سائل کردن او به زیادتی در روغن و موم اوست اگر مرهم باشد و از آنچه در تجفیف او زیاده کند این است که غلیظ و خاثر گرداند و دهنیت او کم کرده شود و در آن ادویه مثل عسل زیاده کنند و ابنات لحم در آن بمرهم موافق‌تر و بطی‌تر باشد و به ذرورات مشکل‌تر و سریع‌تر بود و گاهی گوشت سخت شود پس صواب آن باشد که ذرور بپاشند و بمراهم بپوشند و شراب خصوصاً قابض دوای جید بجمیع قروح است به سبب آن‌که غسل و تنقیه و تجفیف و تقویت نماید و ادویهٔ رویانندهٔ در باب جراحات ذکر کردیم و از خیار آنها اندک در اینجا بیان کنیم و آن اولی به این موضع است و او سرمه سوخته است و انزروت و غری السمک و حلزون سوده و توبال شالوقان و ابار سوخته و وج و برنجاسف و لوف و سعد و خصوصاً برای وضر و جعده بسیار قویست و قنطوریون بغایت نافع است و زاج سوخته عجیب است در تجفیف و ادمال آن

علاج قروح متاکله

فصد کنند و مسهل بارد دهند و بهر تعدیل سکنجبین ساده یا آب انارین نوشانند و زلو گرداگرد قرحه چسپانند و عضو را در آب سرد گذارند یا پارچه به آب مورد و گلاب تر ساخته بر برف سرد کرده بر آن نهند و شراب بسرکهٔ ممزوج نفع دارد و این ضماد مفید است عدس مقشر پوست انار ترش تخم گل برگ مورد برگ حماض گل ارمنی کوفته بیخته به سرکه ضماد نمایند و برگ بارتنگ و آرد جو و برگ زیتون باریک سوده به گلاب طلا کردن سودمند است و اگر به نشود قطع نمایند **شیخ** و **گیلانی** می‌نویسند که قانون کلی در علاج قروح متاکله و خبیثه این است

که تنقیهٔ بدن کنند و یا تنقیهٔ عضو اگر بدن پاک باشد بحجامت و چسپانیدن زلو بر آن و تبدیل مزاج او به اطلیه و اصلاح غذا نمایند و اگر بدن پاک نباشد اولاً به فصد تنقیهٔ کنند بعد از آن تنقیهٔ صفرا به مسهل آن و نوشیدن ماءالفواکه یا آب انارین هر صبح یا ماءالشعیر و بر سینه صندل به گلاب سوده مع قدری کافور طلا کنند بعد از آن قرحه را بدردی شراب مکرر طلا نمایند به عده بمرهم سفیداب و یا بسنگ بصری و مرداسنگ و کاغذ سوخته و ماميران و خاکستر مس که وقت گداختن آن بالایش می‌آید و خاکستر بوتهٔ مس به سرکه سرشته طلا کنند و غذا حصرمیه و سماقیه و ریباسیه و رمانیه و انبرباریسه و اجاصیه و عدسیه و کشکیه و مجیه و اسفاناخیه بگوشت بچهٔ ماکیان یا بزغاله یا ماهی کوچک سازند و می‌باید که اقدام به این همه تدابیر بغیر تأخیر و بدون مدافعت کنند و تنقیهٔ بدن و عضو اولی بوجوب تقدیم از اصلاح غذا و غیره است و مدافعت در آن از آنجمله است که در رداءت او افزاید و گاهی فراخی تاکل به قطع عضو محتاج گرداند بهر آن‌که فساد قرحه بعضو دیگر و بقلب متادی نشود و قرحه متاکله را که بآن عفونت نباشد نفع می‌کند تنطیل به آب سرد و آب مورد و گلاب و آب عصی‌الراعی و شراب قابض اگر حرارت نباشد و سرکهٔ ممزوج به گلاب یا به آب ساده بسیار اگر حرارت باشد و مانند اینها از آبهای مبردهٔ مجففه و اگر آنجا عفونت باشد آب دریای شور و غیر آن که عنقریب در علاج قروح متعفنه گوئیم استعمال کنند بعد از آن بهتر علاج آن استعمال قوابض مجففهٔ مبرده است مثل پوست انار و عدس مقشر و برگ شجر مصطکی و تخم گل و شوکهٔ مصریه و حب‌الآس و نطولات که در آن این ادویه باشد و امثال این را به اندکی شب و مانند آن قوی سازند و همچنین تضمید ببرگ حماض و شاخ او به شراب پخته و یا تضمید به گل رومی به سرکه یا به سکنجبین سرشته یا کدوی خشک سوخته یا بارتنگ مع پوست جو یا برگ زیتون تازه

تعلیم

اکثر اطبا قرحهٔ آکله را در بحث اورام ذکر کرده‌اند مؤلف را بیان جمیع اقوال ایشان بالاستیقا در اینجا انسب نمود و **شیخ‌الرئیس** نیز در آنجا در ذیل علاج غانغرایا نوشته که از اددویهٔ نافعه آکلهٔ این است که بگیرند زنگار و شب

یمانی و عسل مساوی و بدان لطوخ سازند که این منع کند و متعفن را ساقط نماید و عضو قریب او را نگاهدارد پس اگر از حال ورم و حال فساد رنگ تجاوز کند و در ترهل و ترطب اندک آغاز نماید و این طریق اخذ او در تعفن است درینصورت لازم بود که بر آن زراوند مدحرج و مازو مساوی سوده بپاشند تا بدان خشک گردد و همچنین زاج و قلقطار نیز نیکو است خصوصاً به سرکه و طلای برگ جوز و همچنین قثاءالحمار یا عصارهٔ او پس اگر بعض لحم فاسد گردد آن را قطع کنند یا ساقط نمایند به مثل اقراص اندرون و قوی‌تر از آن فلندیفون است و هرگاه طبقه از آن ساقط گردد به روغن گاؤ تدارک او کنند و بر آن نهند به عده باقی را ساقط کنند تا آن‌که بلحم صحیح برسد و پاشیدن زاج سُرخ برترهل و تعفن نیکو است و هرگاه عفونت ظاهر شود و در قطع و رنگ نکنندوالا کار بزرگ گردد و هرگاه ورم گردد تعفن عظم پذیرد برای عضوی که متعفن شود قطع کنند باید که گرداگرد او داغ نهند به آتش و این حزم است و یا به ادویهٔ کاویهٔ محرقه و خصوصاً در اعضای سریع القبول برای تعفن به سبب گرمی او و مجاورت فضول جاریه به سوی آن مثل مذاکیر و دبرپسن اینقدر در اینجا می‌گوئیم و در کلام ما در قروح متعفنه آنچه اضافه کردن او در این باب واجب است خواهند یافت **سویدی** می‌نویسد که برگ علیق خشک که در ابتدای شهر نیسان گرفته باشند چون بر آکله به مرات بپاشند در ازالهٔ آن مجرب من است و هلیله زردپوست انار و مازو و نمک اندرانی مثل غبار سوده ده روز متواتر بر آکله پاشیدن بالخاصیت مجرب است و عسل و نمک و پوست جو در کوزه سوخته خاکستر او پاشیدن نیز مجرب است و کذا روغن گل و بزرالبنج سفید و موم زرد مرهم ساخته آکلهٔ را مجرب النفع است و تخم ترنج باریک سوده به گلاب خوشبو سرشته بر آکله نهادن مجرب و ضماد و شرب حی‌العالم **و طلای** روغن جوز کهنه و کذا گل ارمنی و صندل سُرخ و کذا مقل ازرق و کذا آرد باقلا و مثل آن نمک سوده و کذا زاج به سرکه حل کرده و کذا زاج سُرخ به قیروطی و کذا توتیای نحاسی به آب حی‌العالم آمیخته و کذا مصطکی و سعد و اناغالس و بردی سوخته و لاجورد به آب ترشی ترنج و طبیخ دارشیشعان سرشته و کذا شیر انجیرتنها و به آرد جو آمیخته و کذا شراب کهنه و کذا ترمس تلخ به عسل و کذا قلقدیس و کذا قلقند و کذا عدس و پوست انار ترش و

زرور و همه به آب دریای شور بقطران و کذا زفت به شیر یتوع سرشته و کذا برگ عناب و عسل پخته تا به قوام آید و **ذرور** زراوند مدحرج و مازو و کذا شنگرف و کذا برگ ابهل و تخم آن و کذا رجیع انسان خشک تنها و یا برگ سداب خشک و کذا برگ گزر و کذا شیح ارمنی یا جبلی و کذا بسد و کذا زرنیخ زرد و کذا زهرهٔ ملح و کذا قلقند و کذا انجدان و کذا گل سوسن و کذا آهک آب نادیده و زرنیخ مساوی در انبوبهٔ قصب سبز کرده و بر آن کتان مبلول پیچیده در آتش ملائم سوخته پس دوا را بر آورده مثل غبار سوده و کذا برگ عناب باریک سوده و کذا تخم ترنج سوخته **و غسل** آکله بسرکهٔ تیز و کذا به نمک و سرکه و اکل و ضماد دارچینی به انجیر تازه آمیخته و ذرور و ضماد نمام دشتی و شرب و ذرور تخم آن و اختلاط برگ مثنان سوده در مرهم آکله و تقطیر زهرهٔ بزکوهی بر آکله هر واحد نافع آکله است **جرجانی** گوید که تدبیر ریش متاکل تنقیهٔ به فصد و مسهل صفراست و هر صبح آب فواکه و شربتهای ترش و قرص کافور دادن و کشکاب و اغذیهٔ مائل تبری و سردی دادن پس دیوچه بر آن موضع و حوالی آن برافکندن تا مادهٔ بد خارج شود و بسیار باشد که حاجت آید که قرحه را به آهن تمام بردارند و یا آن عضو را از تن جدا کنند تا تباهی بعضوی دیگر نرسد و عضو را در آب ترنج باید نهاد باقی ادویهٔ نطول و ضماد همان است که در قول شیخ گذشت **ابومنصور** گوید که آکله قرحه‌ایست که ابتدا کند و مبادرت بسعی نماید و سببش مادهٔ مفرطالحده و الحراره است و علاجش این است که به آتش داغ دمند و یا تا گوشت صحیح قطع کنند و دور نمایند و یا بر آن دوای حاد بپاشند و حوالی آن به گل ارمنی و سرکه طلا کنند و اگر سیاه شود و سیاهی او مترهل گردد بر آن کرنب جوش کرده به روغن گاؤ سرشته چند مرتبه نهند تا سیاهی ساقط شود و اعادهٔاین دوا کنند تا آن‌که لحم و روی پاک شود به عده به سرکه و آب بشویند و معالجهٔ بدوای رویانندهٔ گوشت کنند و آنچه منع حدوث این مرض کند تعاهد اسهال صفرا و استعمال سرکه و گشنیز تر و بادیان و آب عنب‌العثلب و مانند آن از ادویه مبرده و مدره است و بولس گفته که چون اکله را داغ دهند به نقره و مس بدهند **ابن الیاس** وغیر آن می‌نویسند که قرحهٔ آکله که آن را بفارسی خوره گویند نوعی از سقاقلوس است و عباره است از تاکل و تعفن و فساد که در اعضا عارض

شود و سببش فساد روح حیوانی یا امتناع او از وصول به سوی اعضا است به اسبآبی که در سقاقلوس مسطور شد و گویند که گاهی آکله حادث شود در فلغمونی بزرگ حجم و بثره و قرحهٔ سیاه یا سبز ردی‌الماده کثیرالسمیت و مبادرت کند بسعی و اتساع و گاهی از انصباب خلط اکال سمی الجوهر حاد حادث شود که روح را به سبب سمیت و مضادت جوهر خود با وی فاسد کند و موضع را متعفن گرداند و بسوزد و علامت آکله آن است که بعد از قرحه یا بثرهٔ سیاه یا خضرت یا تطویس عارض شود و به سرعت فراخ‌تر گردد و گوشت گرد خود را بخورد چنان که گفته‌اند که در هر عضو که افتد از شب تا صبح مقدار فلوس خیارشنبر گوشت آن عضو را بخورد و صعب‌ترین زخمهاست و زود هلاک کند و علاجش این است که هرگاه عضو در زوال خضارت و تغیر رنگ خود آغاز کند و آن در طریق تعفن باشد باید که مبادرت کنند به تضمید او از ادویهٔ که منع عفونت کند مثل گل ارمنی و گل مختوم و گل سُرخ و اقاقیا و فوفل و صندل و هر صبح جلاب از عناب ده عدد و نیلوفر سه درم و شکر سفید ده درم و یا شربت این هر دو و شربت حماض و سکنجبین و امثال آن بنوشانند و غذا مزورهٔ ماش یا عدس به آب انار ترش یا به آب غوره یا به سرکه ترش کرده بدهند و تنقل به کاهو و کاسنی و خرفه سازند پس اگر فائده نشود از شرط غائر و چسپانیدن زلو بر آن و فصد عروق صغار مقابل آن برای جذب خون ردی چاره نباشد و بر نفس موضع آنچه مانع عفونت باشد باید نهاد مثل ضماد آرد کرسنه به سکنجبین ساده یا آرد باقلا بدان و باید که مسکن صاحب او سرد بود و بستر او مصندل و زیربادکش مبلول به گلاب اگر فصل گرما باشد و نزدیک و حوالی او صندل و گلاب و کافور و ریاحین سرد مثل بنفشه و نیلوفر و گل سیب و بهی و کدو و برگ خیار و بید دارند و موضع را که سیاه و سبز شده باشد به روغن گاؤ و برگ کاسنی وخطمی و عنب‌العثلب باریک سوده به اندک روغن بنفشه و روغن گل ضماد کنند تا مرض باز ایستد و فراخ نگردد و علامت ایستادن او آن است که مسترخی و نرم گردد و در آن وقت به روغن گاؤ و مرهم سنجار به اندکی انزروت ضماد کنند تا آن که سیاهی ساقط شود و گوشت سرخ ظاهر گردد و بعد از آن علاج بمنبتات لحم کنند و چون بینند که قرحه فراخ می‌شود و نمی‌ایستد علاجش داغ است به آتش یا بدوای حاد اگر فساد در غایت نباشد مثل زاج و زنگار و زراوند مدحرج و قلقطار به سرکه و عسل و چون عفونت ظاهر شود و مندفع

نگردد خطر عظیم باشد پس عضوی که متعفن شده بمنشار قطع کنند و بعد از آن گره آن داغ دهند تا فساد بعضو صحیح مجاور سرایت نه کند خصوصاً در اعضای شریفه سریع القبول برای عفونت به سبب حرارت آنها و اگر آکله تا استخوان منتهی گردد از قطع یا خراشیدن او چاره نباشد اگر فساد در جزو آن باشد **انطاکی** در تذکره گوید که آکله قرحه‌ایست چون ظاهر شود گوشت حوالی خود را بخورد و استخوان که قریب او باشد آن را مقشر سازد و به سبب تیزی ماده و گاهی عضو را باطل کند و گاهی حاجت به قطع مافوق آن داعی گردد بنابر سلامت باقی بدن و سبب آکله غفلت از تنقیهٔ ابدان در علاج است و تواتر تخمها و سردی معده پس فساد غذا کثرت نماید و کثرت تناول مثل خردل و سیر از اشیای تیز و لحم بقر و بز نر خصوصاً در ابدان یابسه و گاهی از محنت بود که دفعهً حادث شود و چیزی خورده باشد که فساد او سرعت نماید یا به سبب لطافت او مثل انار و شیر یا به سبب غلظ او مثل بادنجان یا به سبب سرعت سریان او مثل روغن زرد پس آن را حرکت حرارت غیرطبیعی به سوی مادهٔ سمیهٔ اکالهٔ زنگاریه اگر مفرط گردد والا کراشیه مستحیل گرداند پس اگر غلبهٔ حرارت غریزی اشتداد نماید آن را بقی خارج کند و عقب آن تب شبینه بحمای یوم ظاهر شود والا اگر در جمیع بدن احتراق لطیف گردد حکه تولد کند و اگر کثیف شود جذام یا ابلهٔ فارسی افتد و اگر در بعض بدن شود و ساعی بود نمله باشد یا واقف بود پس اگر آبلهٔ کند مثل نفاطات باشد و یا منبسط شود پس مطلق احتراق باشد و یا مستدیر شود پس اگر بر جلد اقتصار کند مثل جاورسیه و دماميل باشد و یا بغیر تاکل غائر شود پس جمره باشد و یا با تاکل بود پس آکله باشد و علامت این ثقل عضو است و درد ناخس و احساس مثل خلیدن سوزن و خار و حکهٔ محل و تغیر رنگ جلد با قیمت پس هرگاه بگشاید حرارت شبیه به آتش پیدا کند و در اغلب گشادن او مستدیر باشد و اگر ذی زوایا باشد امید صحت آن بود و گاهی مادهٔ امراض مذکوره از تناول سموم که سمی مطلق یا سمی قصیرالفعل مثل رهج باشد حادث شود و در اغلب از صفرا یا سودا بود و نادر باشد تولد او از خون و استحالهٔ او از بلغم به سبب منافات سبب و ماده و وارد نمی‌شود بودن او از احتراق بلغم به سبب خلع او صورت بلغمی را در آن هنگام و علاج آن این است که ابتدا به فصد کنند به

سبب رداءت کیفیت خون از رگهای مناسب و اخراج خون چندان نمایند که رنگ خون از احتراق متغیر شود و اگر قوتها احتمال کند والا تکرار فصد نمایند هروقت که قوت ثابت شود بعد از آن اصلاح اغذیه و تنقیهٔ بدن به اسهال خلط غالب کنند و آنچه در این باب تجربه کرده‌ایم این است که سقمونیا نیمدرم برای ضعیف‌القوی و تا دو درم برای قوت و متانت لاجورد یا حجر ارمنی مغسول نیم مثقال مروارید محلول غاریقون هر واحد ربع درم جمله یک شربت کنند و در هر سه روز یا زیاده به حسب قوت تکرار این نمایند و میان دوا این نقوع استعمال نمایند انجیر عناب سپستان هر واحد شش مثقال افتیمون سنای مکی هر دو سوده به روغن بادام سرشته تخم کنوچه تخم ریحان هر واحد چهار درم همه را در پارچهٔ سفت بندند و در آب تر کنند و در روز و شب بدفعات استعمال نمایند به عده پارچه را مالیده تبدیل ادویه کنند و از علاج ناجب در این معجون نوری به ماءالشعیر و قرطم است و کثرت تناول صموغ لزجهٔ مثل کتیرا و ترک همه حریف و مالح و حامض و آنچه کثیف باشد مثل بادنجان و لحم بقر و کثرت تناول بیضه و شوربای مرغ و کدو و تربوز و خبازی و ملازمت راحت و میاه و شم اشیای رطب مثل گل سرخ و بنفشه نه عکس این ثمل مشک و پوشیدن کتان و حریر در این نیکو است و مالیدن بدن خصوصاً محل قرحه به روغن‌های رطب مثل روغن گل و بنفشه **و از وضعیات** مجربه این اولاً از اختراع ما این است که صبر و مرداسنگ مساوی به روغن گاؤ سرشته طلا کنند پس هرگاه ماده خشک شود مروارید و صمغ صنوبر هر دو سوده بپاشند تا آن‌که گوشت سیاه باقی نماند و اگر باقی ماند در این هر دو شکر اضافه کنند اگر تعفن اندک باشد والا دیگ بر دیگ پاشند و از اطلیهٔ نافعهٔ گل ارمنی و مر و صندل سرخ و نیل هندی است همه را به آب حی‌العالم به سرشند و آرد کرسنه دو جزو زنگار ربع جزو به عسل به سرشند و کذا شب یمانی و مازو بدردی سرکه و کذا زاج و سنگ بصری و شنگرف بدان یا به ترشی ترنج و چون مازو به عدس و پوست انار در آب دریای شور بپزند تا مثل مرهم گردد نیکو باشد و سخالهٔ طلا بلاجورد بعد شستن او به سرکه پاشیدن مجرب است خصوصاً بخاکستر ضعیفهٔ آن بر غریزیه مع رطوبات سریع التعفین غالب باشد کثرت نماید مثل اعمال خیوه و افرنجیه و اطراف هندوکم است که در زنج یافته

شود پس اگر در آنجا یابند علاجش غرق داشتن در مثل روغن کنجد و روغن گاؤ و روغن بان است و همچنین در بلاد بسیار سرد نادر افتد مثل دیار ما به سبب تحلیل حرات در اغوار عروق از عفونات به سبب اختقان آن بسردی مکثف از خارج و گاهی علاج او به نهادن چیزی که جذب سمیات به سوی خود کند مثل حمام و نهادن ماکیان در حال شق کردن آن کرده می‌شود و این علاج ضعیف است و همه آنچه در علاج قروح بیاید در علاج این نیز نیکو است و اطبا اجماع نموده‌اند بر آن‌که داغ از انجب چیزی است که از علاج او باشد و موضع آن ذکر نکرده‌اند و آنچه سزاوار بود این است که گرد آکله مثل دائره نهند و این هنگامی است که در سعی شروع کند تا از آن بازدارد بدان چه از خشکریشه پیدا کند و استعمال او نشاید مگر وقتیکه سیاهی استخوان اشتداد نماید و احتباس روح حیوانی از آن گردد و گوشت مردۂاو بنحوی کثرت پذیرد که ادویه آن را حل نکند **ایضاً** در نزهت می‌نویسد که آکله بثره‌ایست که ابتدا بورم و نخس شدید کند زیاده شود و حوالی او سیاه گردد و آبله کند و بشکافد و گوشت و استخوان را بخورد و فراخ گردد و گاه از سوءعلاج قروح و بثرات حادث شود و علاجش این است که اگر عضو را فاسد کرده باشد آن را قطع نمایند والا بعد مبالغه در تنقیه دوای نهند که گوشت را بخورد مثل سلاقۂ چقندر و کرنب به روغن گاو و شکر و به مثل زنگار و هرگاه پاک گردد و بذور مانع از سعی علاج کنند مثل خاکستر چوب انگور و مازو و مورد و نیل و سعد و شیح و ترمس و جوز کهنه و پنیر کهنه بزفت و شب یمانی به عسل و آرد باقلا به عسل نافع و مع ذلک به سرکه هر روز بشویند **طبری** گوید که آکله خبث است که در جراحت واقع شود از انصباب خلط عفن حریف اکال بکیفیت سم که موضع را متعفن و محترق گرداند و هر عضو که در آن واقع شود مهلت استفراغ و فصد و سائر معالجات نهد و آن خلط مرکب از خون فاسد گرم و رطوبت عفنه و صفراوی محترقه بسیار حاد بود پس واجب است که ابتدا بحفظ موضع نمایند بنطول کردن این آب بگیرند شاخ انگور و برگ علیق و مورد تر هر واحد مشت بزرگ و همچنین عصی‌الراعی و حشیشۂ مامیثا و پوست انار و جفت بلوط و همه را در آفتابه بجوشانند تا مهرا گردد پس موضع را به سرکه و شرب عفص بدفعات بشویند به عده این آب بر موضع و بر اعضائیکه قریب اوست نطول کنند و

همین عمل نمایند تا آن‌که مرض بایستد به عده فصد کنند و تنقیه به مطبوخ افتیمون نمایند و عطسه آورند و دائم بینی را افشانند به عده بگیرند سرکهٔ کهنه تند و در آن نمک حل کرده و پنبهٔ کهنه آلوده در موضع خوب پر نمایند و هر وقت که پنبه را بیرون آرند موضع را به سرکه و شراب عفص بشویند و بر آن آب ادویه که مذکور شد نطول نمایند و از بهترین چیزی که بدان علاج آکله کنند در هر موضع که باشد این ذرور است بگیرند آهک آب نادیده و زرنیخ سُرخ و زرد و اقاقیا و مر و نمک سُرخ و شب یمانی همه را سوده بسرکهٔ کهنه آمیخته پنبه بدان آلوده در موضع پر نمایند که این جمله گوشت فاسد را که در آنجا باشد زائل کند و گوشت را از مرض صاف کند و بنابر حسن تاثیر این احتیاج به تطویل نیفتد و هرگاه جرات محتاج بمرهم گردد و این ذرور بر مرهم اندازند و اگرچه بقیهٔ فاسد در جرح باقی ماند و اگر این مرض در مفاصل افتد و در نکایت افزاید از فصاد عضو ایمن نباید بود پس بر طبیب واجب است که بغسل و نطول که مسطور شد بپردازد و مریض را رب ریباس و رب حصرم و رب حماض و همه آنچه تسکین حدت خون نماید و تطفیهٔ صفرا کند مدام بنوشاند و اگر ظاهر شود که در بدن فضول ردی بسیار است و مریض قوی باشد از تنقیهٔ آن غافل نشوند در هر سه روز یک مرتبه کنند و اگر مرض در خبث زائل باشد لازم است که عضو را از موضعیکه بدان عفونت و فساد نرسیده باشد قطع کنند و سبب مولد این اخلاط خوردن ماهی شور بسیار و صحنا و بادنجان خام و پیاز و سیر و مانند آن است

علاج قروح متعفنه ردیه

شیخ می‌فرماید که اصل علاج این قروح ردیه تنقیهٔ بدن است یا نفس عضو اگر بدن پاک باشد بدان چه اندر آن تنقیهٔ تنها بود از حجامت و زلو و اطلیهٔ مصلح مزاج بدان چه بارها ذکر کرده‌ایم و تجوید غذا و لازم نیست که در علاج آن تمهل نمایند چه اگر تأخیر کنند شر آن زیاده گردد و واجب است که از آن اورام حاره بازدارند و ایضاً از آنچه تسکین او نماید بزرالبنج به سویق است و ایضاً امثال این قروح چون در فساد افراط کند بساست که محتاج به استیصال گرداند بداغ از آتش یا دوای تیز یا به قطع تا آن‌که بخرطم صحیح معروف بجودت خون او و رنگ او و

استخوان صحیح سفید پاک باقی نماند و دردیکه از آن تولد کند تدارک او بورغن گاؤ کنند به این طور که هر ساعت تازه تازه بر آن نهند و این اگرچه نواصیر و متخرفه نباشد ردی خبیث بود و گاه احتیاج شود به قطع عضو تا از عفونت سالم ماند و نطولات که آن را نیکو است مثل آب دریای شور است و آبهای مذکور در باب ناصور و واجب است که بر این قروح و غیر آن چون ادویه استعمال کنند باید که چند روز بگذارند و نه گشایند و ادویه که استعمال آنها در این واجب بود مثل آرد کرسنه به اندک شب یمانی است و یا گوشت ماهی شور خشک کرده به اندک مغز نان و زراوند و بیخ کرنب و بیخ چقندر و بیخ قثاءالحمار و بزرکتان بقلقدیس سوده یا حاشا بمویز یا انجیر یا برگ درخت انجیر یا نطرون یا زیره و آرد کرسنه یا جو به عسل سرشته یا اضمده به پیاز عضل مطبوخ به عسل و یا کرنب به عسل و یا کدوی خشک سوخته و برگ زیتون تازه **دوای مرکب** بگیرند زراوند و آب برگ بیدانجیر یک یک جزو زنگار نیم جزو از آن لطوخ به آب در قوام غسل سازند و گاهی احتیاج بقوی کردن این افتد بعصارهٔ قثاءالحمار و سوری و بر آن خرقهٔ خشک نهند و ایضاً زراوند و مازو و زیت برابر از آن لطوخ بر قرحه و حوالی آن سازند و یا آهک و قلقطار یک یک جزو زربیخ نیم جزو و ایضاً زاج سوری دوازده جزو قلقطار ده جزو زاج چهار جزو از این لطوخ بسازند به این طور که سرکهٔ کهنه نیم قو طولی بپزند تا سرکه بسوزد به عده آن را بمرور بگیرند و بر قروح لطوخ نمایند و ایضاً بگیرند قلقطار و زاج هر واحد بیست جزو قشوار آهن شاز ده جزو مازو بی سوراخ هیجده جزو نمک یک جزو شب یمانی سوخته نیم جزو **مرهم جید** انزروت و روسختج و مازو و زنگار و زراوند به اندک علک بیامیزند تا در آن لزوجت آید بعد پاک کردن قرحه استعمال نمایند **دوایی که** بغایت مجرب است زاج سُرخ بیست و چهار جزو آهک زنده شاز ده جزو پوست انار شب یمانی هر یک چهارده جزو کندر و مازو هر واحد سی و دو جزو موم یک صد و بیست جزو و زیت کهنه یک قو طولی **دیگر جید** رصاص بگوگرد سوخته و مس سوخته و سفیداب ارزیز و کندر و مرداسنگ و مر و اقلیمیا و جاؤشیر و مصطکی هر یک دو درم پیه گردهٔ بز راتیانج علک الانباط روغن مورد موم هر یک سه درم آنچه گداختنی است در سرکه بمقداری که بدان ادویه سرشته شود بگدازند و باقی ادویه سوده

مجموع بدان به سرشند **دوای منجح** که جالینوس و غیر آن جمع کرده بگیرند توبال مس اوقیه زنگار محکوک اوقیه موم نیم رطل صمغهٔ لارکس یک نیم اوقیه برسم مرهم آن را بسازند گداختنی را بگذارند و سائیدنی را بسایند و موم زیاده یا کم به قدر حاجت کنند و بهتر دآن استه‌اند که بدان دیقردعایس بیامیزند و جالینوس در این کلام طویل کرده و اگر این قروح بر مثل ذکر باشد در آن دوای قرطاس محرق دوای اندرون و کدوی خشک سوخته با پشم چرک آلود سوخته و یا ضماد برگ سرو یا برگ و لب سوخته استعمال کنند **جرجانی** و **ایلاقی** می‌نویسند که طریق معالجات ریشهای متعفن آن باشد که اول بدن را از خلط غالب پاک کنند و مزاج همه تن و مزاج آن عضو بصلاح باز آورند و اگر حاجت آید بر آن عضو محجمه نهند و خون بیرون کنند و دیوچه برافکنند و طلاها و ضمادهای موافق به‌کار برند و غذا موافق به اندازهٔ معتدل فرمایند و اصل علاج ریشهای عفن آن است که چرک از آن پاک کنند چنان که در علاج قروح وسخه مذکور شده و مدام به آب دریا و ماند آن بشویند بعد از آن علاج رویانیدن گوشت باید کرد تا آنچه از جوهر گوشت از آن موضع کم شده باشد بجای خود باید آید و این به ادویه بود که خشکی و جلای آن معتدل بود چون کندر و آرد جو و آرد کرسنه و بیخ سوسن آسمانجونی و زراوند و بیخ نبات جاؤشیر و اقلیمیا و توتیا و مانند آن و چون گوشت بروید و سطح آن موضع مستوی شود تدبیر ادمال قرحه باید کرد و اگر سطح آن موضع هموار نگردد و رطوبت از آن همی سائل شود بدانند که دوای مجفف تر و جالی‌تر باید و ادویه بمقدار حاجت قوی‌تر باشد کرد و به عسل مدد کنند و اگر سخت خشک شود و هیچ تری در آن نماند و جالی و خشک نباید و قیروطی سازند و در آن روغن زیاده کنند و بسیار باشد که ادویهٔقوی الجلا گوشت را بگذارد و زرداب گرداند و سبب زیاده شدن تری قرحه این باشد و نشان این آن بود که غور قرحه زیاده شود و لبهای آن غیر مستوی و صلب و سُرخ بردمیده شود هرکراحال این بود قوت جلای دوا کمتر باید کرد و نشان دال‌تر بر آن‌که قوت جلا کمتر می‌باید آن است که مریض بغیرد و آسوده‌تر باشد و عوسج و شقائق النعمان و پوست صنوبر جوشانیده با قیروطی آمیخته در این حال نافع بود **صفت** دوای اندرون که در قروح متعفنه مذاکیر و غیره به‌کار آید بگیرند اقماع

الرمان ده مثقال شب یمانی چهار مثقال قلقدیس دوازده مثقال و در نسخهٔ سر افیون زراوند مدجرج هم داخل است همه را کوفته بمی پخته به سرشند **صفت** اقراص فولاد اندرس که همه قروح عفن را نافع باشد بگیرند پوست انار ده مثقال مر و صبر هر یک هشت مثقال شب یمانی پنج مثقال کندر چهار مثقال قلقندسه مثقال زهرهٔ گاؤ شش مثقال همه را سائیده به شراب شیرین سرشته قرص سازند و اگر قرحه گرم باشد یا فصل تابستان بود مرهمای سرد به‌کار برند و بقوت استعمال ادویهٔ رویانندهٔ ادویهٔ سرد چون یبروج و برگ بیخ و ادویهٔ بسیار گرم چون زفت و راتیانج و ذرور دارند مگر آن‌که مزاج از اعتدال بسیار بعید باشد **صفت** مرهم رویاننده مرداسنگ یک اوقیه سوده در روغن زیت یک اوقیه بپزند تا حل شود پس دم‌الاخوین کندر انزروت بازر زفت هر یک یک‌درم سائیده به سرشند تا قوام مرهم گیرد **صفت** مرهم دیگر که در تابستان به‌کار برند مرداسنگ پنج درم به سرکه بسایند چندآن‌که حل شود پس روغن گل چکانند و بسایند تا غلیظ شود مثل مرهم پس سفیداب پنج درم و اندکی کافور در آن سرشته به‌کار برند و گاهی در این مرهم اندکی صبر و کندر و دم‌الاخوین و انزروت می‌آمیزند **صفت** ذرور رویاننده و قروح رطب را نیز نافع بود بگینرد کندر صبر دم‌الاخوین انزروت نوشادر زراوند طویل همه برابر بسایند ذرور کنند و اگر گوشت قرحه افزون گیرد اشنان نرم سوده بپاشند و اگر چیزی قوی‌تر باید اشخار یا زنگار ذرور کنند و مرهم زنگار گوشت فزونی را ببرد و زنگار که از نوشادر بسازند بس تیز بود آن را دور دارند **سویدی** گوید که ضماد هوفاریقون و کذا گل مختوم و کذا عصارهٔ حسک و کذا طراثیث که مجرب من است و کذا فراسیون به عسل که منقی از چرک است و ذرور سورنجان و کذا زعفران هر واحد نافع قروح عفنه است

علاج قروح عسرالاندمال و قروح خیرونیه

بدآن‌که به قول **شیخ** قروح عسرالاندمال مطلقاً غیرقروح متاکله و غیرقروح متعفنه است بلکه این عام‌تر از آن هر دو بود چنان که عام غیرخاص می‌باشد و آن هر دو ساعی باشند و یا این گاهی سعی نبود و مدتی بر حال خود متوقف بود و ایضاً این غیرناصور باشد بهر آن‌که واجب نیست که متخرفه بود بالجمله متاکله و متعفنه و ناصور از جمله

قروح عسرالاندمال‌اند بدون عکس و اما قرحهٔ خیرونیه در فساد و در بعد از اندمال بدرجهٔ غایت است و این منسوب بخیرون طبیب است که آن در علاج الحام این مشهور بود و چون اسباب دشواری اندمال قرحه و دیری صحت او بسیار است لهذا در اینجا هر واحد از آن مع علامات و معالجات جدا جدا مسطور می‌شود **یکی آن‌که** به سبب کثت خون بود و علامتش ظهور رگها و سائر آثار غلبهٔ خون است و علاجش تنقیهٔ به فصد و مسهل و تقلیل غذاست **دوم آن‌که** به سبب قلت خون در بدن باشد و از این جهت در اعضای غیرلحمیه و در بدن پیران قرحه بدیر مندمل گردد و علامتش سلامت قرحه و حوالی آن از ورم است و خشکی و کمی سرخی آن و لاغری و زردی بدن و چهره و علاجش تکثیر غذای جید مولد خون صالح است و گرداگرد قرحه آهسته آهسته بدست مالیدن و مدام به آب گرم تنها یا بلبوس گندم در آن جوشانیده تکمید کردن تا آن‌که سُرخی و انتفاخ در عضو حوالی قرحه پدید آید و زیاده از این تکمید نباید کرد تا مادهٔ دیگر آنجا کشیده نشود و گاهی بستن خرقه به آب گرم تر کرده بر قرحه نافع بود به عده مراهم مدمله چون مراهم اسود و غیره نهند **صفت** مرهم اسود و موم و روغن زیتون و علک الانباط و زفت برابر با هم گداخته به‌کار برند **سوم آن‌که** به سبب رداءت و فساد خون باشد و علامتش فساد رنگ بدن و سحنه است پس اگر موجب فساد خون تغیر مزاج جگر بود رنگ بدن سفید رصاصی یا زرد بود به حسب برودت و حرارت مزاج جگر و اگر موجب آن تغیر مزاج طحال باشد رنگ بدن مائل بسیاهی بود و داغ نمش بر بدن پدید آید و **جرجانی** گوید که فساد خون از دو گونه بود یکی آن‌که رطوبت بد با خون آمیخته باشد و در ریش بدان سبب تری افزاید و مترهل شود دوم آن‌که خلط تیز سوزانند و گدازند با آن آمیخته باشد بالجمله علاجش اول فصد است و اخراج خون فاسد به حسب واجب پس مسهل حسب وجوب حال به عدها صالح حال مزاج جگر و طحال بدان چه در باب هر یک مذکور شد و استعمال غذا مؤلد خون نیک مضاد آن مزاج پس توجه بعلاج قرحه و به قول جرجانی اگر سبب فساد خون بود اول خلط غالب بو د از بدن پاک کنند اما اگر بدی خون از رطوبات بدبو که با خون آمیخته باشد علاج آن پس از تنقیه علاج قرحه و سحنه است چنان چه سابق مذکور شد بالجمله ادویهٔ تیز و خشک کننده باید

نهاد تا قرحه خشک شود پس روغن گاؤ تا گوشت گنده دور شود پس تدبیر رویانیدن گوشت کنند و کاه باشد که داغ کردن سود دارد و اگر بدی خون از خلطی تیز و سوزاننده و گدازنده بود که با وی آمیخته باشد علاج آن بعد از تنقیه نهادن محجمه بر حوالی قرحه بود و خون بد بیرون کردن پس تدارک آن به ادویهٔ خشک کنند که در ابواب سابق مذکور شد **چهارم آن‌که** به سبب ضعف عضو از انواع سوءمزاج بود که بر همه بدن یا بر آن عضو غالب شود و **شیخ** می‌فرماید که این به سبب سوءمزاج هر چونکه اتفاق افتد نبود بلکه از سوءمزاج مفرط بعید از اعتدالیکه به حسب او از حرارت و برودت بود و آنچه تابع امزجه از تخلخل مفرط یا تکاثف شدید باشد و اول در اکثر تابع حرارت و رطوبت و یا رطوبت بود و ثانی تابع برودت و یبوست و یا یبوست فقط پس واجب است که علاج هر موجب او به فصد و یا آنچه ضد واجب گند باید کرد و بسیار باشد که سبب از حرارت جذاب ماده و مرسل او در آنجا بود و در علاج آن احتیاج به ادویهٔ مبرده قابضه افتد **بالجمله** اگر غلبهٔ حرارت باشد علامتش سرخی و سوزش قرحه و شدت و رداءت و علاجش فصد مریض از جانب قرحه و از رگ موافق آن است و خون به حسب تحمل قوت و به حسب وجوب مرض و سن و فصل بیرون آرند و تدبیر مبرد مسکن مثل آش جو و آب انار وتمرهندی و مانند آن استعمال کنند و غذا روز فصد بچه مرغ دهند به عده مزورات و بوارد اگر در آنجا تب باشد و اگر تب نباشد بچه مرغ به آب غوره و آب انار منع نبود و انار و سیب میخوش و شفتالو و آلو و توت بخورانند و علاج قرحه بمرهم مبرد مثل مرهم مرداسنگ معمول به سرکه و زرد چوب و مرهم سفیداب سازند و بر رفاده صندل خشک نهند و حوالی قرحه به چیزی که بدان اورام حاره را طلا می‌کنند از صندلین و آب کاسنی و گشنیز و خرقه طلا نمایند و یا هر صبح سکنجبین ساده یا شربت انار ده درم بنوشانند و غذا مزورهٔ ماش به مغز بادام و اسفاناخ یا مزورهٔ تمرهندی یا آلوی کوهی و مغز بادام و اسفاناخ دهند **و اگر** برودت غالب باشد علامتش کبودی رنگ و عدم آثار حرارت است و علاجش هر صبح آشامیدن مطبوخ اصل‌السوس و گاوزبان با گلقند شکری ده درم است و ترک تدبیر به اشیای بارد و تغذیه به نخوداب و مغز قرطم و قلیه و شوربا بتوابل حار و تنقل بمویز و انجیر خشک و اندک شراب نوشند و شرب آب

سرد کم کنند و تکمید قرحه به آب نیم‌گرم مطبوخ به نمک هر روز چند مرتبه نمایند و مرهم باسلیقون و این مرهم اسود استعمال کنند **صفت آن** بگیرند نیم رطل زیت و مرداسنگ یک اوقیه سود و آمیخته بجوشانند و حرکت دهند تا آن‌که سیاه شود بر آن کندر دم‌الاخوین و انزروت هر واحد دو درم انداخته حل کنند تا هموار گردد و در ظرفی برداشته وقت حاجت استعمال کنند **و اگر** کثرت رطوبت باشد علامتش کثرت زرداب و ریم و چرک و سستی گوشت قرحه است و علاجش هر صبح نوشیدن مطبوخ بادیان و اصل‌السوس و بادرنجبویه با گلقند عسلی ده درم است و غذا مزورهٔ نخود و مغز قرطم و دیگر اغذیهٔ ناشفه چون تیهوی مشوی و مطنجن به عده تنقیه به مطبوخ هلیلهٔ مقوی تبرید و منع از شرب آب بسیار و استعمال مراهم قوی‌التجفیف مثل مرهم معمول از گلنار و مازو و زردچوبه و مس سوخته و اسرنج و شب و اقلیمیا و مانند آن که در علاج قروح صدیدیه و قروح و سحنه مسطور شد و یک نسخهٔ مرهم قوی‌التجفیف در علاج قروح غائره در قول ابن الیاس گذشت آن را از صبح تا شام لازم گیرند و بعد شام مرهم را جدا کرده پنبهٔ کهنه بندند و صبح باز اعادهٔ مرهم تا شام کنند پس اگر تجفیف در حسب مراد حاصل نشود این مرهم استعمال کنند کندر آرد جو بیخ سوسن آسمانجونی زراوند اقلیمیای فضه توتیای کرمانی مساوی باریک سوده به عسل کف گرفته به سرشند و در جرح و صدید استعمال نمایند و اگر از این هم مقصد حاصل نشود مرهم زنگار مقدار معتدل به‌کار برندو اکثار او نه کنند و نه لبث او را بر آن طول دهند تا قرحه را نخورد بلکه یک روز آن مرهم و یک روز پنبهٔ کهنهٔ به عمل آرند و بعد نشف قرحه و تنقیهٔ او از چرک نقل بمرهم باسلیقون کنند پس اگر گوشت قرحه متعفن و فاسد گردد و باید که دوای حاد استعمال کنند که آن خشک کند و بعد به هم رسیدن مرهم خشک ریشه از آن روغن گاو و پنبه بر آن نهند تا خشک ریشه بیفتد و اگر از این هم تجفیف به قدر احتیاج به هم نرسد داغ نهند تا گوشت ردی بسوزد و بلحم صحیح سرخ برسد پس علاج به روغن گاؤ کنند تا خشکریشه ساقط گردد به عده علاج به ادویهٔ رویانندهٔ گوشت کنند و اگر غلبهٔ یبوست باشد علامتش نحافت بدن و خشکی قرحه است و علاجش تکمید قرحه به آب نیم‌گرم و روغن بنفشه و اندکی روغن گاو صبح و شام است و یا به

آب مطبوخ خطمی و بنفشه و روغن بادام و روغن بنفشه و هر صبح بنوشیدن اشربهٔ مرطبه مثل شربت بنفشه و نیلوفر و شربت خشخاش هر کدام که باشد ده درم و تناول اغذیهٔ مرطبه مثل مسکه به شکر و یا ماش به مغز بادام و اسفاناخ و روغن بادام یا حریره‌های چرب مثل حریرهٔ معمول به روغن بادام و شکر و یا زردهٔ بیضهٔ نیم برشت و شورباهای چرب و در مقدار غذا به حسب تحمل او بیفزایند و علاج قرحه بمرهم قلیل التجفیف کنند مثل دوای معمول به آرد جو و آرد و کرسنه و باقلا و عدس بچربی مرغ و بط و غیره و **شیخ** می‌فرماید که اگر سبب او جفاف مفرط باشد و هنوز ناصور نشده باشد علاج بترطیب معتدل کنند و از تدبیر جیده در این باب تغریق او به آب گرم است تا آن‌که عضو غرق شود و سرخ و منتفخ گردد به عده موقوف سازند و از این قدر تجاوز نکند که بدان جذب ماده بسیار گردد و آفت عظیم بعضو رسد و بعد از این دوا را کمتر در تجفیف کنند و گاهی نهادن خرقهٔ مبلول به آب نیم‌گرم سود دهد و گاهی احتیاج بخاریدن قرحه و برآمدن خون آن و دلک عضو آن و استعمال مراهم جاذبهٔ زفتیه افتد **پنجم آن‌که** به سبب بود و من گوشت بد یا سخت بر لب قرحه یا داخل آن باشد پس اگر گوشت سخت قریب دهان قرحه بود بنظر درآید و اگر در غور قرحه باشد به انداختن میل در قرحه و احساس چیزی سخت اندرون قرحه دریافت گردد و علاجش قطع آن لحم است اگر در ظاهر باشد به آهن بخراشد یا قطع نمایند و اگر در باطن بود به ادویهٔ حادهٔ اکاله مثل فلدفیون و دیگر بر دیگ فانی سازند بعد از آن علاج به روغن گاو کنند تا آن‌که خشکریشه ساقط شود به عده مرهم رویانندهٔ گوشت بنهند و **شیخ** می‌نویسد که اگر سبب او رداءت حال لحم محیط قرحه باشد معالجهٔ آن از شرط و اخراج خون که معلوم شده باید کرد پس تدارک بمجففات نمایند **ششم آن‌که** به سبب بودن استخوان فاسد ردی در قعر قرحه باشد علامتش گاهی صلاح قرحه در ظاهر است و بعد چندی باز عود کردن آن و سیلان ریم و زرداب بدبو از آن و بعد ادخال میل در قرحه رسیدن او تا به استخوان و استماع آواز قرعهٔ میل بر استخوان اگر غشای محیط استخوان فاسد شده باشد و علاجش شکافتن آن موضع و گشادن استخوان است و گذاشتن ادویهٔ حاده بر آن و به عده بهر ازالهٔ گوشت گنده نهادن روغن گاؤ نیم‌گرم بر آن و بعد

زوال آن و ظهور استخوان تراشیدن با قطع استخوان بعد از آن جهت رویانیدن گوشت پاشیدن مر و صبر و انزروت و مانند آن **هفتم آن‌که** به سبب عفونت درداءت و خبث نفس قرحه بود علامتش سیاهی قرحه است و اتساع آن و سرعت سرایت فساد و عفونت او به اعضای مجاوره و علاجش تنقیهٔ بدن است به حسب خلط فاسد مثلاً اگر در قرحه سوزش و حرارت بود و حوالی او زرد و رطوبت زرد از آن سائل باشد مسهل صفرا دهند و اگر حوالی قرحه سیاه و سخت باشد و حرارت شدید نبود مسهل سودا و اگر مائل بسفیدی بود و ریم سفید مائل باشد مسهل بلغم و اگر با درد و سرخی بود فصد باید کرد و فصد در همه حال سود دارد و در جمله بتعدیل مزاج کوشند بدان چه مناسب خلط ردی باشد و ضماد مناسب نمایند و بعد سقوط گوشت مترهنل مرهم زنگار و مسکه استعمال نمایند پس هرگاه گوشت سرخ ظاهر گردد مرهم منبت لحم نهند و هرچه در علاج قروح متعفنه مسطور شد حسب حاجت به‌کار برند و **شیخ‌الرئیس** می‌فرماید که چون قروح عفن شود و کهنه گردد تدبیر صواب این است که از آن خون به قدر لائق آن بمحجمه مائل کنند و **مجوسی** گوید که هرگاه قرحه سیاه شود آن عفن و خبیث گردد و باید که مبادرت به فصد رگ موافق عضو کنند اگر قوت و فصل و سن و غیره مساعدت کند و مریض را ماءالفواکه یا آب لبلاب بفلوس خیارشنبر بنوشانند و تدبیر مبرد مطفی از اغذیه و غیر آن کنند و مسکن سرد باشد لاسیما اگر فصل گرما بود و صندل و گلاب و کافور و ریاحین بارد نزدیک دارند و غذا بمزورات معمول بکدو قطف و ناش و عدس به آب آنار و آب غوره یا سرکه دهند و کاهو و کاسنی و خرفه خورانند و اگر قوت ضعیف باشد بچهٔ مرغ دهند و موضع سیاه را به روغن گاؤ و برگ کاسنی و برگ خطمی عنب‌العثلب باریک سائیده به اندک روغن بنفشه یا روغن گل ضماد کنند تا مرض بایستد و مسترخی و نرم گردد لزوم روغن گاو و مرهم شنجار به اندک انزروت باریک سوده باید کرد تا آن‌که سیاهی ساقط شود و تا گوشت سرخ برسد به عده معالجه بدوای منبت لحم کنند **هشتم آن‌که** به سبب وقوع قرحه در گوشت نرم بود همچون ابدان صاحبان استقسا و علاجش استعمال ادویهٔ اکاله و مسکه بر قرحه است و بعد زوال گوشت مترهل و ظهور گوشت صحیح بمدملات علاج کنند **نهم آن‌که** به سبب رگ بزرگ بالاتر از

عضو متقرحه بود و پویسته تر داشتن او قرحه را به انصباب خون یا مادهٔ دیگر از عضوی به این موضع و علاجش فصد و تنقیهٔ سودا به مطبوخ افتیمون و تعدیل غذاست و بعد تنقیه قصد رگ مذکور یا قطع آن و سائل کردن خون از آن به عده معالجهٔ جراحت آن پس علاج قرحه **دهم آن‌که** به سبب عدم موافقت مزاج ادویه و مراهم مستعمله بمزاج قرحه بود پس اگر افراط در گرمی کرده باشد علامتش زیادتی حمرت و التهاب و ورم است به استعمال ادویه و علاجش ترک آن ادویه و استعمال مرهم سردست و اگر افراط در سردی شده باشد علامتش میلان قرحه بکبودی و سیاهی و سختی است و علاجش استعمال مراهم گرم مثل مرهم اسوداست و اگر از قصور در جلای واجب باشد علامتش کثرت چرک در قرحه و نرمی گوشت آن است و علاجش نهادن ادویه قوی الجلا چون مرهم زنگار است و اگر از قصور در تجفیف قرحه بود علامتش بودن قرحهٔ رطب مترهل و کثیرالصدید است و علاجش استعمال مراهم مدمله قوی‌القبض است که از گنار و مازو و امثال آن ساخته باشند و اگر از استعمال ادویهٔ گدازندهٔ گوشت وجلد بلذع و حدت او باشد علامتش خروج چیزی رقیق و سرخ از قرحه است با درد و سوزش و ورم و هر روز فراخ‌تر شدن قرحه و علاجش نهادن مراهم نرم است که در آن هیچ حدت و سوزش نباشد **یازدهم آن‌که** به سبب امتلای بدن باشد و علامتش کثرت رطوبت در قرحه و سیلان اوست و این نوع را قرحهٔ و صعتر گویند و علاجش اول تنقیهٔ بدن به مطبوخ هلیله است و تلطیف غذا و بعد از تنقیهٔ تام معالجهٔ قرحه بادویه قوی‌التجفیف نمایند و هرچه در علاج قروح و سحنه مذکور شد به عمل آرند **دوازدهم آن‌که** به سبب ورم عضوی فوق قرحه بود و مادهٔ آن بدین قرحه پالاید چنان چه اگر در جگر و سپرز آماسی بود و بر ساق قرحه باشد آن قرحه مندمل نشود تا اول آماس جگر یا سپرز که سبب عسرالاندمال قرحه است زائل نشود پس اول علاج آن ورم باید کرد پس علاج قرحه **سیزدهم آن‌که** به سبب ناصور شدن باشد و علاجش بعلاج ناصور کنند چنان چه عنقریب بیاید **ذکر بعض ادویه** که بقروح عسرالاندمال نافع است **شیخ‌الرئیس** می‌نویسد که ادویهٔ مفید برای قروح عسرالاندمال در غالب احوال مثل توبال مس است و زنگار سوخته و غیرسوخته و توبال شابورفان و توبال سائر حدید و لذاق و ذهب از این قیروطیات بسازند

و قلقطار و زاج و مانند آن مع اشیای مانع تجلب مواد به سوی عضو اگر آنجا تجلب باشد مثل شب و مازو و از ادویهٔ
که بدان معالجه عسرالاندمال کرده می‌شود این است که بگیرند اقلیمیا و غری الذهب و شب هر یک هشت جزو
زنگار پوست انار یک یک جزو صمغ سر و چهار جزو موم و روغن به قدر حاجت **ایضاً** بگیرند موم ده جزو صمغ
صنوبر نه جزو اقلیمیا سه جزو قلقطار شش جزو روغن مورد به قدر کفایت **ایضاً** قلقطار و اقلیمیا را در آب دریای
شور یا آب غوره یا آب مطبوخ اشخار و آهک به اندک طبیخ به آفتاب در تابستان خوب تربیت نمایند بعد از آن
صاف کنند بغیر آن‌که آب دریا یا آب اشخار بر آن مثل نمک منعقد گردد **ایضاً** مس سوخته و راتیانج و نمک
اندرانی هر واح د دو اقیه موم در روغن آس مقدار کفایت و ادویهٔ ناصوریه آن را نفع کند چون خشک کنند و بسایند
و از آنجمله آرد کرسنه و ایرسا و زراوند سوخته و مس و خاک کندر است به اختلاف استحقاق هر بدن از ترکیب
دوای جید بگیرند برادهٔ مس برادهٔ آهن و به آب شب یا سرکه به سرشند و بطین سُرخ گل حکمت کرده در تنور
بسوزند به عده برآورده بسایند و به طریق ذرر استعمال کنند یا از آن و از مرداسنگ مرهم بسازند **صفت** مرهم
ذهبی جید بگیرند مرداسنگ ذهبی یکمن موم و بیخ ماذریون هر یک سی و شش مثقال زنگار هیجده مثقال برادهٔ
طلا سوده بحکمت از رایحه مرداسنگ چهل مثقال روغن کهنه سه رطل اولاً بر آن مرداسنگ و طلا و زنگار اندازند
به عده سائر ادویه **ایضاً** بگیرند خزف تنور و خاکستر و ودع و ارزیز سوخته شسته از آن مرهم به روغن مورد بسازند
و باید که این روغن را بمرداسنگ قوام نمایند به این طریق که بگیرند مرداسنگ مثلاً به قدر یک اوقیه و سرکه
بسیار تند سه چند آن و زیت یا روغن مورد یا هر روغنیکه باشد دو اوقیه و بر آتش ملائم نهاده آهسته حرکت دهند
تا آن‌که مرداسنگ حل شود و غلیظ گردد و سوخته نشود **ایضاً** برای خیرونیه قشور مس زنگار آهک مغسول بلا
استقصا ذرور سازند و یا شب یمانی سوده ذرور کنند و یا زوفا چهار جزو نطرون دو جزو سوده بپاشند و یا اول قرحه
را به عسل لطوخ کنند به عده بر آن این دوا بپاشند بگیرند قشور مس سه جزو شب دو جزو قیروطی دو جزو در
آفتاب بمالند و استعمال کنند و یا سفیداب هشت اوقیه و شب دو اوقیه قشور نحاس نمک اندرانی کندر زنگار پوست

انار هر واحد دو اوقیه آهک یک اوقیه موم یک رطل روغن مورد یک و نیم رطل اولاً ادویهٔ خشک را به شراب سوده به روغن و موم آیزند و وقت حاجت استعمال کنند و اگر خواهند که روغن افزایند وقت استعمال دوا زیاده کنند مقدار کفایت **ایضاً** مرداسنگ یک رطل زیت دو رطل زراوند مازوی سوراخ یک یک اوقیه اشق لاجورد دقاق کندر هر یک دو اوقیه از این لطوخ بر آتش بسازند و از بیخ قصب رطب حرکت دهند و استعمال کنند **بولس** گفته که سزاوار آن است که در علاج خیرونیه تفقد حال جمیع بدن کنند و نظر کنند که آیا از بدن به سوی قرحه رطوبات ردیه به سبب سوءمزاج بدن سیلان می‌کند یا نه پس اگر باشد باید که تنقیهٔ بدن از کیموس ردی با ادویهٔ مخرج آن کنند و اگر قریب جراحت خراج مسمی فوسوس باشد و از آن رطوبت به سوی جراحت سیلان نماید باید که اولاً معالجهٔ آن خراج کنند و تنقیه به فصد رگ و اخراج خون بسیار نمایند بعد از آن ادویهٔ نافع جرح استعمال کنند و او همان ست که در قول شیخ گذشت **صفت** دوای منقول از ارجیجانس که در جراحات مسمی خیرونیه و آن‌که بر ساقین و دستها باشد و در خنازیر و آنچه در بیخ گوش باشد نافع بود و بگیرند پیه بقر سه رطل علک‌البطم بیخ اوقیه دقاق کند و هفت اوقیه طین مسمی سرویس که آن را گاوزان استعمال می‌کنند و پنج اوقیه پیه را گداخته به ادویهٔ خشک مخلوط کرده استعمال کنند **دیگر** از ارجیجانس بگیرند موم و دقاق کندر و قشور مس و مرداسنگ هر واحد چهار اوقیه زیت انفاق یک رطل ادویهٔ خشک را در سرکه بسایند تا مثل عسل گردد بعد از آن به موم و زیت گداخته آمیزند و بر خرقه لطوخ کرده استعمال نمایند **دیگر** برای جراحات و ردیه که زنان و کسانی را که جلد ایشان نرم رطب باشد عارض شود بگیرند مم هشت درم شیح نوره علک‌البطم ارزیز سوخته شسته هر واحد چهار درم به روغن گل یا به روغن آس آمیخته بر پارچه طلا کرده استعمال نمایند

علاج قروح ساعیه یعنی ریشهائیکه وسیع شوند

به قول **شیخ** قروح متاکله و قروح متعفنه هر دو قروح ساعیه اند و علاج هر دو مذکور شد و **طبری** گوید که اطبا در امر قروح ساعیه غلطی می‌کنند از این طریق که جالینوس نزد ذکر اورام حمره را ذکر کرده و بیان نموده که نمله

چون از صفرا و خون بود در بدن ساعی گردد و **اریباسوس** گفته که قروح ساعیه نملۀ خبیث الجوهر است و جالینوس در قروح ساعیه کلامی کرده که از آن استنباط کرده می‌شود که نملۀ را انتشار در بدن و اتساع او شبیه به انتشار قروح ساعیه است غیر آن‌که سیان هر دو فرق است به این طریق که قروح ساعیه قروح املس بزرگ است که دائم ترشح کند و ساعی گردد و نمله بثور کوچک شبیه به شکل جاورس است و فرق دیگر این است که نملۀ با درد شدید بود و قروح ساعیه قروح منبسط املس بود که ترشح و عرق وسعی کند و سبب فاعل این رطوبتی است که عفن شود و حدت پذیرد و نموست گیرد و هرگاه به موضعی از جلد برسد بیشتر از آنچه واجب بود و ترطیب آن کند پس آن را متعفن سازد به این طریق و امر نمله چنین نیست بهر آن‌که او سعی به احراق کند نه به تعفین و سیب فاعل آن صفرای مخالط با خون بود و بساست که ریم این قرحه به موضع صحیح از بدن رسد پس بثور آرد و قرحۀ مثل قرحۀ اولی پیدا کند پس این قرحه در عضوی ظاهر نشود تا آن‌که همه عضو را فرا گیرد و در اندک مدت منتشر گردد و نمله چنین نیست و **سمرقندی** گوید که قروح ساعیه قروح املس است که مجتمع نبود و خشکریشه بزرگ نیارد و از آن رطوبت صدیدیۀ حاده دائم ترشح کند و این رطوبت بسوزاند و متعفن گرداند چون بجلد صحیح رسد و به آن تب لازم بود به سبب عفونت و این قروح عسرالاندمال است و **گیلانی** می‌نویسد که از علامات مختصۀ قروح ساعیه این است که دائم مترشح باشد و مرهم بر آن زمانی معتدبه نماند و لهذا احتیاج بجدید مرهم بر آن در هر روز چند مرتبه افتد و ایاض اکثر جراحات عصب و غشا همچنین باشد **بالجمله** در قرحۀ ساعیه فصد باسلیق ا زجانب قرحه گیرند و لعاب بهدانه و اسپغول شیرۀ مغز تخم کدوی شیرین شیرۀ تخم خیارین در عرق شاهتره برآورده شربت نیلوفر خاکشی داخل کرده بدهند و یا عناب هفت عدد تخم کاسنی هفت ماه شکر سفید دو توله دهند و دیگر اشربۀ ترش قباض بنوشانند و غذا مزورۀ ماش به مغز بادام یا مزورات حامضه بخورانند و بعد ظهور نضج در قاروره به مطبوخ هلیله و تربد یا بحب بنفشه تنقیۀ بدن کنند و گیرو رسوت صندل کافور به آب گشنیز سبز ضماد کنند باز گل ارمنی حضض مکی صندل سفید صندل سرخ کافور مساوی به آب عنب‌العثلب تازه ضماد

کنند و در آخر مرهم سفیداب ر قرحه نهند و یا بر موضع دردی شراب به مرات کثیر طلا کنند بعد از آن بخاک مس که وقت گداختن بر آن ظاهر می‌شود و مرداسنگ و کاغذ سوخته و اقلیمیای فضه و ماميران مساوی کوفته بیخته به سرکه سرشته طلا کنند بعد از آن بخاک مس که وقت گداختن بر آن ظاهر می‌شود و مرداسنگ و کاغذ سوخته و اقلیمیای فضه و ماميران مساوی کوفته بیخته به سرکه سرشته طلا نمایند و پارچهٔ کمل کهنهٔ سوخته برگ برگد سوخته هر دو خاکستر برابر در روغن تلخ آمیخته چکانیدن و طلا کردن برای قروح ساعیه از مجربات اطبای هند است و به قول **سویدی** ضماد کندر و ذرور سعد و کذا ابهل و کذا ضماد کرسنه به عسل و کذا پوست طلع و کذا حی‌العالم کبیر و کذا برگ شجر مصطکی و شاخ نرم آن خوب پخته و کذا خستهٔ خرمای سوخته در شراب سرد کرده و کذا سکرالعشر و کذا لاجورد به سرکه هر واحد قروح خبیثه را از سعی بازدارد **طبری** گوید که علاج این قرحه فصد هفت اندام است و تنقیهٔ بدن به مطبوخ افتیمون و پرهیز مریض و اقتصار بر شوربا و زیرباج مزور و لزوم حمام در هر سه روز یک مرتبه و صبر در آن تا آن‌که همه بدن او عرق کند و طلای این قرحه آن است که مشمش مع مغز او بسوزند و باریک سائیده برابر آن مرداسنگ و چهارم حصهٔ آن خاک سیماب و اندکی بسیار مثل رائحهٔ ماميران چینی به سرکه حل کرده طلا کنند واین قرحه طلا را کم قبول کند بهر آن‌که مدام ترشح کند و لازم است که اول به سرکه بدفعات بشویند پس بتوتیای کرمانی طلا کنند به عده بدوای مذکور از آنچه بدان طلای این قرحه کنند دردی شراب است بدان چند روز متواتر طلا کنند به عده بگیرند توتیا یک جزو مرداسنگ یک جزو کاغذی مصری سوخته دو جزو اقلیمیای فضه یک جزو خاک بوتهٔ که در آن مس گذارند یک جزو و آنچه بر مس بعد گداختن شبیه بخاکستر پایند و آن را شیشه گران استعمال می‌کنند یک جزو همه را باریک سائیده بر قرحه طلا کنند و اهل بصره در این قرحه ملح کثیف کهنه استعمال می‌کنند و بهترین چیزی که علاج او انسان از آن کند نشستن در چشمهٔ کبریتی و شبی و نطرونی است اگر مانعی از آن نباشد و گاهی معالجهٔ این قرحه بعد تنقیهٔ و فصد و بعد یقین این امر که در بدن او فضول نیست بچسپانیدن زلو بر آن کنند و زلو را در این تاثیر نیک دیدم **ایضاً** در

مقامی دیگر گوید که قرحهٔ معروف بساعیه آن است که بثره در موضع سر ظاهر شود و هر موضع را که صدید او برسد بثره و قرحه کند پس اگر از ریم او بر چهره و پیشانی افتد قرحه کند و سبب او آن است که از خلط فاسد لذاع اکال پیدا شود پس هرگاه به موضع سر رسد آن را بسوزاند چنان چه سرکه این عمل کند چون بر زمین افتد و این مرض شبیه به نمله است بهر آن‌که خلط لذاع اکال از صفرا و خون حاد میباشد و اکثر این کسی را پیدا شود که کثرت شیرینی و جوز و به قول حریفه و ماهی شور کهنه نماید و علاجش تنقیه به حسب امکان از فصد مسهل است و طلای موضع به این دوا و او به این دوا در یکدفعه یا دو دفعه زائل شود بگیرند خستهٔ مشمش و با مغز او بسوزند و زردچوب و مرداسنگ و گل حنا و حنای سوخته و بیخ کبر و همه را سائیده به روغن و اندک میعهٔ سائله بیامیزند و بثره را بخارند تا از آن خون سائل شود پس بدان طلا کنند و چند روز بدارند و دیدم این قرحه را که چون بدان طلا کردم و گذاشتم دوا بر آن خشک شد و خشک ریشه گشت و بعد قلع آن ظاهر شد که گویا آن را آتش سوخته است به عده بر آن موئی بعد زمانی روئید این قرحه نزد من دو نوع است یکی آن‌که ذکر او کردیم و نوع دیگر آن‌که از سرهای آن خشک ریشه منقلع شود پس در بیخهای آن قرحهٔ المس ظاهر شود که آب زود از آن ترشح کند و این نوع بسیار روی بطی الزوال است زیرا که دوار قبول نمی‌کند و هر قدر که طلا نمایند از نفس خود بر ترشح دور کند و علاج او شرط بلیغ و نهادن مجمه بر آن به سرکه و نوشادر است و اگر فائده نشود بر آن زلو اندازند بعد تقدیم تنقیه و لزوم پرهیز و اقتصار در غذا بر اشیای ناشفه مثل تیهو و کبک و قلبه محرقه پس اگر کفایت نه کند بدیگ بردیگ یا به آتش داغ نهند

علاج قروح خبیثه

قانون علاج این به قول **شیخ** در علاج قروح متاکله مسطور شد و در اینجا بعض ادویهٔ نافع آن مع ادویهٔ مفید را کونتاکه آن به قول اهل هند نوعی از قروح خبیثه است که بر پشت پای افتد و بدشواری علاج پذیرد مرقوم می‌شود چنان چه ضماد حی‌العالم کبیر و زراقهٔ آب آن در قرحه برای قروح خبیثه حاره مجرب سویدی است و کذا ذرور

حجرالنار برای ادمال قروح خبیثه عسرالاندمال مجرب است **و ضماد** بارتنگ و کذا عصارهٔ لحیةالتیس و کذا عصارهٔ عصی‌الراعی و کذا زفت رطب و دقاق کندر و کذا به عسل مقوم اسفنج تر کرده و کذا زردهٔ بیضه و کذا گل ارمنی به عسل و کذا شیلم به آب ترب و کذا انجیر خام به سرکه و عسل پخته و کذا وسمه و کذا پوست ترب به عسل و کذا موم و اشق و زفت و کذا ترمس تلخ و کذا زهرهٔ نر گاؤ به عسل و کذا استخوان بوسیده موجود در دیوار باریک سوده به گلاب سرشته و کذا آب چقندر و کذا سماق و آب بارتنگ و کذا آب توت سیاه در ظرف مسی بی قلعی به آفتاب داشته تا غلیظ گردد و کذا توتیای کرمانی و کذا انزروت به عسل و کذا برگ اجاص و کذا صمغ آن و کذا ثمر زیتون سیاه سوده به آبی که در آن خولان هندی حل کرده باشند سرشته و کذا بیخ سوسن سفید و کذا اقلیمیای ذهبی و کذا آب برگ انجیر و کذا زهرهٔ کلنگ **و ذرور** بستان افروز و کذا ایرسا و کذا تنکار و کذا آرد نخود سرخ و کذا خبث‌الفضه و کذا ابهل و کذا پوست بیخ کبریا یا برگ او و کذا سورنجان و کذا سرطان بحری سوخته و کذا مرمکی و کذا اصل‌السوس و کذا پوست درخت عناب و سفیداب مساوی و کذا اشخار و کذا قیشور سوخته و کذا شادنج و کذا راسخت و کذا سنبادج سوخته و کذا زعفران و مر و دقاق کندر و کذا زهره النحاس و کذا گل سرخ و کذا خاکستر صدف فرفیر و کذا برگ نیلوفر اصفر خشک کرده و کذا سرطریخ سوخته هر واحد نافع قروح خبیثه است **دیگر** حکیم علی در مجربات خود می‌نویسد که قروح خبیثه را بزبان سگ لیسانیدن بغایت نافع است چند روز و بعد از آن از زبان سگ مرهم ساخته بمالند که مجرب است و موی بال خر و موی سر زن بسوزانند و بر قروح خبیثه بپاشند و بعد از آن منقیات چرک از مراهم و غیره مالیدن نافع است و ریوند چینی را در تنقیه اوساخ و اندمال دخلی عظیم است **دیگر** برای قروح خبیثه عدس سوخته به شیر میش آمیخته طلا سازند **دیگر** که اکونتا و چهاجن را سود دهند و در باریک ساختن در لیمون پر کنند و شب بدارند و صباح بمالند بعد از آن‌که درشتی اکونتا بپاچک دشتی خراشیده باشند و چوهٔ گندم گرماگرم مالیدن نیز نافع است و کذا مالیدن دو سه عدد کهنمل بر محل اکونتا سه چهار کرت برای اکونتا مجرب نوشته **دیگر** برای اکونتا پشک بز سوخته خاکستر آن به روغن سرشف طلا

کرده باشند **حب اکونتا** مرداسنگ پوست هلیلهٔ زرد کمیلهٔ آهک آب نارسیده کات سفید ریک یک توله نیله تهوتهه نیم توله به آب حبها سازند وقت حاجت به روغن زرد سائیده طلا نمایند **دوایی که** برای اکونتا مجرب است بهلانوه در روغن کنجد بسوزند و بچوب بمالند و قدری نیله تهوتهه بریان کرده و خاکستر استخوان سر مرده باریک ساخته در آن آمیخته طلا نمایند **ایضاً** که سائر قروح خبیثه را چون اکونتا و جز آن سود دارد و روغن کنجد یک آثار لوده سفیدی پهنکری هر یک دو دام نیله تهوتهه نیمدام برگ نیب پاوسیر جمله ادویه را کوفته قرص ساخته در روغن بسوزند و صاف کرده بدارند وقت حاجت پنبهٔ کهنه بدان آلوده بر نهند **ایضاً** که برای اکونتا مجرب است سپیاری چهالیه چهار عدد استخوان سر آدمی یک قطعه سه چهار انگشت هر سه را در سرگین خر جدا جدا بسوزند و باریک ساخته در نیم پاؤ روغن گاؤ خالص بیامیزند و نیله تهوته یک ماشه کته سفید نیم دام سوده داخل کنند و بر اکونتا بمالند اگر از هیچ دوا به نشود از این برود **ایضاً** برای اکونتا کچلهٔ سوخته هفت نیم درم پهنکری سه نیمدرم با روغن گاؤ مرهم سازند **ایضاً** که اکونتهٔ صعب را نافع است سپیاری سوخته زردچوب سوخته بایچی سوخته هر یک یک دام رال حنا کتهه پاپریا سهاگهٔ بریان ایلوه پهنکری بریان هر یک نیمدام دال مسور سوخته سه دام فلفل گرد سوخته ربع دام یعنی سه نیم ماشه جمله باریک ساخته در روغن سرشف آمیزند پس بیارند برگ دهاک و گرم کرده از طرف پشت بر اکونتا بندند صبح و بعد هشت پاس بگشایند و باز برگ دهاک بندند و بعد سه روز روغن مذکور استعمال نمایند مجرب است **ذرور** تالیف والد علوی خان که مجفف جمیع قروح خبیثه رطبه است و مجرب سفیداب ارزیز مغسول شنگرف شسته اسرنج شسته روسختج شسته دم‌الاخوین مرداسنگ توتیای کرمانی گلنار فارسی پوست کدوی سوخته گل قیمولیا گل شاموس حضض هندی توتیای هندی بریان قنبیل گل مغره همه را برابر کوفته بیخته اول مرتبه موضع را به شرابی که برگ حنا و جعه در آن جوشانیده باشند شسته پس ذرور بپاشند **روغن اعجاز** که قروح خبیثه و ناصور کهنه و سعفه و قوبا را عجیب‌الاثر است روغن سرشف یک و نیم پاو برگ نور استهٔ نیب تخم کونچ بلادر هر یک دو توله اول برگ نیب را در روغن سوخته دور نمایند پس تخم کونچ پس بلادر را

به دستور سوخته دور کنند به عده نمک سانبهر یک توله سوده توتیای سبز دو توله سوده انداخته در گز غان از دسته چوب نیب خوب حل کرده نگاهدارند و در قرحه بچکانند **ضماد** برای اکونتا مجرب سپیدۀ ارزیز کتهه سندور مرداسنگ پهنکری بوده سفید مساوی باریک بسایند به عده با سرکه یا آب لیمون تا یک گهری کهرل کنند تا یکذات شود به عده قدری روغن زیت و عسل به سرشند و طلا کرده باشند و اگر در این دوا خاکستر سر مرده نیز آمیزند بهتر عمل کند و اگر قدری بایچی سوخته و سهاگه و سنگ جراحت بیامیزند مناسب است **ایضاً** برای اکونتا مجرب است صابون و چونه به هم بسایند و طلا نمایند **ضماد** اکونتا پهنکری بریان نیله تهوتهه مرداسگ هر یک پنج ماشه کمیله بایچی تخم پنوار سیماب گیرد هر یک دو نیم ماشه مرچ سیاه سوخته کچلۀ سوخته هر یک پنج عدد باریک سائیده به روغن زرد نیم پاو کهرل کرده به عمل آرند **قرص مطلی** قرحۀ صلب سوداوی را که در سن یکهزار نود در ملک هندوستان بسیار پیدا شده بود و بقرحۀ عالم‌گیری شهرت یافته سود دارد نیله تهوتهه بریان و مغز بیل و کتهه هر سه برابر کوفته بیخته قرصها بسازند مثلث و به آب سوده طلا نمایند زود نفع دهد و ایضاً برای قرحۀ ادرنگ زبیبی که در آن سوراخها می‌باشد طلای برگ فلفل سرخ به آب سائیده و کذا برگ شاهتوت دشتی با قدری نمک سائیده و کذا برگ رواسن به اندک نمک سائیده و کذا برگ اندهامولی سائیده و کذا وسمۀ سبز سائیده نافع است **مرهم** برای قروح خبیثه ازغنی منی انزروت و روسختج و مازو و زنگار و زراوند با قدری عسل بیامزند تا در آن متانت آید و بعد پاک کردن قرحه بر آن لزوم نمایند و در هر سه روز یک بار بگشایند **مرهم اسود** به نسخۀ حکیم علوی خان نافع قروح مزمنه خبیثه ردیۀ رطبه مرداسنگ مغسول شنگرف مغسول سفیۀ ارزیز مغسول توتیای هندی هرواحد یک مثقال روغن کنجد هشتاد مثقال ادویه در روغن حل کرده بجوشانند تا سیاه شود غلیظ گردد از آتش فرود آورده نگهدارند وقت حاجت گرم کرده بر پارچه مالیده بر زخم نهند و در نسخۀ دیگر اسرنج عوض شنگرف است **مرهم سیاه** به جهت اکونتا مرچ سیاه پیپل هلدی رسوت کمیله هر واحد یکدام میدۀ گندم دو دام پیاز دو دام مسکۀ روغن سرشف هر یک ده دام ادویه باریک ساخته مسکه آمیخته در روغن ممزوج کرده طلا نمایند

ایضاً برای اکونتا کوری سوخته کته پاپریا سوخته نیله تهوتهه سوخته زردچوبه سهاگه سوخته اجزا برابر در آب لیموی کاغذی حل کرده طلا نمایند **مرهم مجرب** برای قروح خبیثه که در پایا شد و آن را اکونتا نیز نامند آزموده شد پهنکری نیله تهوتهه مرداسنگ سهاگه هر واحد پنج ماشه کمیلا حنا بایچی تخم پنوار سیماب گیرد هر واحد نه ماشه مرچ سیاه سه ماشه کچلۀ بریان پنج عدد ادویه کوفته بیخته با روغن زرد نیم پاو و دو پاس کهرل نمایند و خوب حل سازند و استعمال نمایند **مرهم** برای اندمال قروح خبیثه مثل قروح آتشکی و جذامی مرداسنگ شش ماشه کمیله کتهه سفید هر یک سه ماشه کچلۀ سوخته هرسه عدد باریک سائیده موم صاف روغن زرد هر واحد یک توله بر آتش گداخته ادویه بیامیزند **مرهم** برای قرحۀ ادرنگ زبیبی اشخار سیاه زردچوب هر یک سه ماشه توتیای سبز یک و نیم ماشه هر سه را باریک سائیده صابون نه ماشه در کهرل انداخته چندان بسایند که مثل مرهم شود بر پارچه مالیده بر زخم گذارند و چند روز همچنان بگذارند زخم را خشک کرده از خود جدا خواهد شد مجرب است

ناصور

قرحۀ کهنه باشد که اندمال نه پذیرد و همیشه از آن رطوبت بیرون آید و به قول **شیخ** و **جرجانی** قرحه غائر را گوشت گرداگرد آن سخت شود و لبهای قرحه سطبر گردد ناصور نامند و آن به مثل انبوبه نافذ در غور باشد و **بعضی** گفته‌اند که قرحۀ تنگ و عمیق ناصور است و ناصور ردی آن است که محسوس نشود بمقدار دردی او از حس رداءت او باشد و از ناصور بعضی است و بعضی کج بود و بر ناصور که نهایت او بعصب رسد درد شدید کند و خصوصاً چون قعر او را بمیل مس کنند و گاهی فعل آن عضو دشوار گردد و رطوبت او رقیق لطیف باشد چنان چه در ناصوری که به استخوان رسد می‌باشد لیکن رطوبت این مائل‌تر بسفیدی بود و چون ناصور برباط منتهی گردد آنچه سیلان کند قریب این باشد یعنی رقیق سفید لیکن درد در استخوانی در باطنی زیاده نبود ناصوریکه نهایت او به استخوان رسد رطوبت او رقیق‌تر و مائل‌تر بزردی بود و چون میل اندر کنند صلابت دریابند و ناصور که بروید رسد خون بسیار و غلیظ سائل شود و آنچه بشریان رسد خون رقیق اشقر برآید و آنچه در گوشت بود از آن رطوبت

لزج غلیظ سرخ کدر سائل باشد و بسیار باشد که یک ناصور را دهن متعدد باشد و امر شناخت او دشوار گردد که آیا یک ناصور است که چند جا سر کرده یا هر واحد ناصور علیحده است و فرق فیمابین آن است که اگر رطوبت خارج از دهنهای متعدد و رنگ اشفق باشد باید دآن است که ناصور واحد است و اگر در رنگ مختلف باشد مثلاً از ذهنی زرد و از دیگر سفید برآید توان دآن است که هر واحد ناصور جداست و رنگ ناصور مختلف بود سفید و کبود و سرخ و مانند آن و **بعضی** گویند که ناصور منجمله قروح عسرالاندمال است و آن از قروح متقاومه است که از روز انفجار چهل روز بر آن بگذرد و آن را غور عمیق و دهن او تنگ باشد و قعر او وسیع و در آن گوشت سخت سفید بر جوانب او بود و با آن درد بسیار نبود گاه باشد که از سیلان بایستد و خشک شود و گاه بود که دهن او فراهم آید و بند گردد باز سر کند و سیلان نماید بالجمله این مرضی است در هر عضوی که افتد آن را فاسد سازد **علاج** پنبهٔ کهنه به شراب تر نمایند و بشیاف غرب آلوده در آن نهند و یا به گلاب که خاکستر چوب انگور در آن آمیخته باشند بشویند و یا به آب دریای شور یا به آب صابون که در آن اندک زرنیخ و نوشادر آمیخته باشند بشویند و علاج غرب کنند و یا بعد شستن پنبهٔ کهنه به شراب تر کرده و بذرور اصفر که از انزروت و صبر و مرمکی و دم‌الاخوین و کندر و افیون و زعفران ساخته باشند آلوده در قرحه نهند تا آن‌که به شود و بیخ سوسن در آب سائیده در ناصور گذاشتن آن را مندمل کند و اگر مفسد نشود بشکافند و گوشت فاسد را دور کنند و به آهن یا به ادویهٔ اکاله داغ کنند و یا مراهم مدمله نهند **ذکر ادویهٔ مفرده و مرکبه** که ناصور را نافع است عسل و زنگار مخلوط و کذا ایرسا به عسل و کذا شب و نمک مساوی و کذا زرنیخ زرد در روغن گل و کذا چرک نقره و ذرور برگ علیق و براز طفل خشک سائیده تا سی مرتبه استعمال کردن و نهادن چوب خربق سیاه تا سه روز در ناصور و کذا آب بارتنگ تازه تنها یا با نمک بزراقه و ذرور خشک آن و کذا بیخ آن و کذا نهادن چوب صنیان یک شبانه روز در ناصور و پر کردن ناصور بصبر در شراب کهنه پخته و زراقهٔ آن به آب بارتنگ و کذا پر کردن سرگین گنجشک به زیت سرشته و کذا پرسیاؤشان مثل غبار سوده یا آب آن یا خاکستر آن و کذا اسرب سوخته و کذا قلقند و کذا قلقطار و کذا دارچینی و

قردمانا مساوی و کذا آب غوره در ظرف مسی بی‌قلعی در گرما به آفتاب داشته تا منقعد گردد و کذا زهرهٔ خرس و کذا پیه آن و کذا چرم کهنهٔ پاپوش سوخته و کذا بول انسان به دستور آب غوره منعقد ساخته و کذا ابوال اهل که از عرب می‌آورند و کذا خارپشت به تمامه سوخته و کذا خبازی به نمک خائیده و کذا اشنان و کذا خون غراب و کذا قنطوریون دقیق و کذا قلقطار و کذا پوست بیخ مثنان از هر یک فتیله ساخته و بخور تخم گندنا و ضماد اقحوان و روغن آن و کذا خرنوب بنطی به عسل و کذا روغن بادام تلخ و قطور آن و اکل سرکهٔ عنصل با طعام و زراقه آن در ناصور هر واحد نافع ناصور است **دیگر** برای ناصور از بیاض استاد مغفور روغن نیب را داغ کرده صابون لاهوری ورق ورق کرده اندازند تا حل شود بر ناصور بگذارد **دیگر** چهپکلی در روغن سرشف بسوزند و آن روغن صاف کرده تنها یا خاکستر سم ماده گاو و خاکستر چرم ته کفش مساوی آمیخته حل کرده استعمال نمایند **دیگر** تخم کونچ مقشر کرده دو دام باریک سائیده قرص بسته در نیم پاو روغن کنجد بسوزانند به عده روغن صاف کرده در ناصور چکانند **دیگر** حکیم علی گوید که این دوا در نواصیر بدن همه جا آزموده است و ناصور چشم دردی و سینه و جز آن را نافع است و یک مرتبه در ناصور مقعد نیز نافع آمده بگیرند چینی شکسته و باریک سائیده از پارچه سفت بگذرانند و به آب برگ نیب تر کرده بر رکابی پهن کرده گذارند تا خشک شود باز سائیده به آب مذکور تر کرده به دستور خشک کنند همچنین سه نوبت به عمل آورده باریک سائیده و ناصور پر کنند بغایت عجیب و نافع است و تا ده مرتبه کم ناصور باشد که خوب نشود و اگر ناصور غائر باشد و سر آن تنگ بود اول دهان او را بتوتیای هندی یا مرهم زنگار و دیگر تیزاب فراخ کنند بعد از آن ردای مذکور استعمال نمایند **دیگر** مجرب زردچوب خشک کرده در آب مهاور غلیظ بسایند به آهستگی تا حل شود فتیلهٔ پنبهٔ به آن آغشته در ناصور نهند **دیگر** استخوان گربه با شیر عورت سائیده در ناصور نهند به شود **دیگر** سم اسپ را بسوزند و خاکستر آن باریک ساخته بدارند و اول روغن کتان بر ناصور مالند پس آن خاکستر افشانند و اگر ناصور دور و فروتر باشد فتیله به روغن و خاکستر آلوده نهند و خاکستر مذکور یا جغرات سرشته در ناصور نهادن نفع تمام دارد **دیگر** که ناصور مزمن را مجرب است پوست مار

بسوزند و خاکستر آن بگیرند پس پارچه یا پنبه در شیر درخت بر آلوده خاکستر مذکور باریک سوده بر آن پاره یک طرف اندازند و بر ناصور گذارند چنان چه آن خاکستر و سوراخ ناصور باشد و بعد سه روز آن پهایه بردارند **دیگر** جهت ناصور دیرینه بگیرند سگ بچۀ چشم ناگشوده و آن را در پاچک دشتی خاکستر کنند و صلایه کرده بر زخم و ناصور افشانند **دیگر** کهونچکی سرخ سائیده فتیله بدان آلوده در ناصور نهند **دیگر** که ناصور کهنه را دور کند و زخم را به التیام آرد از بیاض والد مرحوم برگ امتلاس سائیده قدری سهاگۀ خام در آن آمیخته هر دو وقت ضماد سازند **دیگر** بیخ پیوئن در آب سائیده بر ناصور گذارند یا فتیله بدان آلوده در ناصور نهند چند روز **دیگر** کنبل کهنه سوخته توتیای سبز سائیده ذرور سازند و یا هزار پایه را سوخته خاکستر آن بر ناصور نهند **دیگر** تخم تمرهندی در آب تر کرده مقشر ساخته به آب بسایند و بر فتیله آغشته در ناسور رسانند و بعضی خرمهرۀ زرد سوخته سائیده نیز می‌آمیزند **دیگر** نافع ناسور و بهگنلا در شیر گولرپهایه تر کرده بر زخم چسپانند و مدتی بر این عمل نمایند و یا سمندر سوکهه سوخته در ناسور پر کنند و طلای کونپل بیدانجیر به آب سوده نیز نافع **دیگر** کوپنل کریل یک ماشه مرداسنگ یک سرخ شیر درخت بریک قطره سرنگ سوده طلا نمایند باز یک قطره شیر بر بالای دوا اندازند **دیگر** ثمر کتائی خرد کوفته بیخته به آب تر کرده بر پارچه مالیده بر ناصور بندند و یا در آب برگ چرچه فتیله تر کرده در سوراخ ناسور نهند و اندک آب مذکور بر ناصور چکانند **دیگر** برای ناسور گوگل بهینسیه در بول ماده گاو حل کرده فتیله ساخته در ناصور نهند و اگر قضیب خرس به آب سوده در فتیله یا صوف آلوده در زخم ناسور گذارند مجرب است **دیگر** مجرب خرمهره زرد سوخته یک عدد در تهالی پهول انداخته چند قطره روغن بیدانجیر بر آن اندازند و از دستۀ چوب نیب که فلوس بر سرش چسپانیده باشند چندان بسایند که رنگ دوا خاکستری گردد پس در فتیله یا صوف آلوده بزخم رسانند و چندی به استعمال آرند **دیگر** برای اندمال ناصور برگ نیل سائیده بر زخم گذارند مجرب است و خصوصاً برای غرب **روغن ناصور** که برای ناصور نفع تمام دارد و از برای خنازیر مزمن خیلی مفید خاکستر سم مادۀ گاؤ خاکستر چرم که زیر کفش کهنه باشد هر دو مساوی و یک عدد چهپکلی هر سه را در

روغن سرشف بسوزند پس بسایند و قطرۀ چند در ناصور چکانند مجرب است و اگر لتۀ حیض در سایه خشک کرده بسوزند و خاکستر او اضافه نمایند قوی‌تر و سریع‌العمل گردد **نوع دیگر** جهت ناصور حربا یکعدد در دو تولۀ روغن کنجد بسوزند به عده صاف کرده یک مثقال شنگرف صلایه کرده حل نمایند و قدری در زخم چکانند بعد از پنجاه روز به شود **روغن** که در التیام ناصور عدیل ندارد عدس مقشر کافور هر دو مساوی گرفته صلابه نمایند که سرمه‌سا گردد به عده روغن گاؤ شهد خالص هر دو مساوی مخلوط کرده اندک اندک انداخته صلایه نمایند و حبها برابر کنار دشتی بسته در سایه خشک سازند و در شیشه آتشی به طریق بالوجنتر روغن برآرند وقت حاجت در ناسور چکانند بعونه تعالی ناصور کهنه و جدید و نواصیر را به سازد نهایت مجرب است صدها مریض به استعمال این صحت یافته‌اند **ایضاً** نافع زخم ناسور بیخ بسکهپره برگ حنا برگ فراش برگ نیب برگ نرمه برگ جیت برگ کنار برگ ارند رال هر یک دو دام روغن کنجد آثار باید که بسکهپره را ریزه ریزه کرده در روغن اندازند چون سیاه شود از برگها تکیه کرده اندازند و بسوزند و پارچه بیز نموده رال انداخته حل کرده به‌کار برند **مرهم ناصور** مجرب حکیم شریف خان مرداسنگ نیله تهوتهه هر واحد یک توله کوفته بیخته در روغن بز و اگر نباشد پیه بز چهار وزن اجزا انداخته بر آتش نرم بجوشانند تا روغن سرخ شود وقت حاجت بر زخم مالیده آتش نزد زخم دو سه گهری دارند تا گرمی آتش به آن رسد و در وقت خواب نیز گرمی آتش برسانند **مرهم کافوری** که بر پای زنی تجربه شده که چند جا ناصور داشت و از زانو تا انگشت پای تمام سوراخ بود و طرفه وجع داشت و از مدت چهار سال بود موم سفید چهار جزو روغن سرشف چهار جزو بر آتش گداخته کافور یک جزو سفیداب قلعی چهار جزو باریک سوده داخل کرده خوب حل نمایند و بعد دور شدن گرمی مرهم سفیدۀ تخم مرغ چهار جزو انداخته خوب برهم زنند و استعمال کنند **مرهم** جهت ناصور و قروح مزمنه مجرب و در پای شاهجهان پادشاه قرحۀ خبیثه از پنج سال بود از این مرهم در چند روز به شد مصطکی سه مثقال کندر کف دریا هر یک دو مثقال سفیداب یک مثقال صمغ عربی یک نیم مثقال همه را باریک ساخته به روغن گل و موم و سفیدۀبیضه مرم ساخته استعمال نمایند **مرهم اعلی** برای ناصور

کهنه و زخم آتشک و سرطان و بدورسولی و دیگر زخمها و دملهای مهلک نفع کثیر دارد سیماب توتیای سبز شنگرف رال مرداسنگ پیاز برگ نیب سبز صد سوخته موم سفید هر یک چهار ماشه روغن ماده گاو پنج توله اول روغن را خوب گرم کرده موم در آن بگذارند به عده همه ادویه سائیده انداخته خوب حل کنند **مرهم لسان الکلب** جهت ناصور مجرب حکیم ذکاءالله خان زبان سگ در ظرف سفال سوخته یک عدد کتهه فوفل سوخته هر واحد دو درم خرمهرۀ زرد سوخته چهار درم سائیده به روغن گاؤ کهنه و موم سفید مرهم سازند و اگر در این لته حیض سوخته اضافه کنند قوی‌تر می‌شود و گاهی به اضافه نمودن چرم فیل سوخته امر نموده و بسیار نافع دیده **مرهم ناصور** که مکرر بتجربۀ حکیم مسطور رسیده کات سفید یک درم توتیای سبز چهار درم کافور نیمدرم موم سفید هشت درم روغن کنجد پانزده مثقال بیضۀ مرغ یک عدد اول برگ انجیر چهار عدد در روغن سوخته دور سازند پس موم در آن بگذارند پس ادویۀ دیگر سائیده بیامیزند و زردی بیضه حل کرده مرهم سازند **ایضاً** مجرب برای ناصور و زخم دمل سندور گنده بهروزه برگ نیب هر واحد یکدام موم سفید دو دام روغن کنجد ده دام اول شلجم و پیاز هر واحد چهار دام در روغن بسوزند پس برگ نیب سوده بسوزند و صاف کرده باقی ادویه را در روغن اندازند هرگاه سیاه شود و فرود آورده نگهدارند **اقوال خداق** مسیحی گوید که علاج ناصور مثل قرحه منکهفه باید کرد پس اولاً علاج بدوائی کنند که صلابت را بقوت قلع نماید و تنقیه و غسل چرک کند مثل آب خاکستر به عده بدوائی منبت لحم بعد از آن بدوای ملصق جلد بلحم و مدمل و این اشیائیست که نه صلب باشند و نه رطب تا جلد را صلب نکنند پس بگوشت ملتصق نشود این دوا مرکب از پیه خنزیر کهنه و مرداسنگ و قلقطار و زیت کهنه چون بپزند جلد را صلب نکند و نه رطوبت افزاید **ایضاً** از ادویۀ که مثل این است عسل مطبوخ است چون تنها و یا دوای مجفف مثل صبر و مر و کندر و قنطوریون دقیق و بیخ سوسن آسمانجونی و آرد کرسنه با آن آمیخته استعمال کنند **شیخ** می‌فرماید که علاج ناصورها و جلدهائیکه ملتصق نشود این است که احکام و اصناف ناصورها سابق مذکور شد و اما آنچه از تدبیر سائل کردن زرداب و رطوبات فاسده از آن به نصب یا بشکاف واجب بود آن نیز قبل از آن گفته شد و اما علاج

خاص بناصورها آن نیز مختلف بود چه نواصیر یا تازه سهل است و یا کهنه که بخزف خود در گوشت سخت غوص کرده باشد و این عسرالعلاج است پس تدبیری که از آن در این چاره نیست آن گرفتن جمله تخزف او به قطع مستاصل از گرداگرد است به آلهٔ خراش یا غیر آن یا بداغ از آتش یابد و او این صعب شاق است و خصوصاً چون در قرب عصب یا عضو شریف باشد و گاه مریض مائل‌تر به این باشد که آن یا وی باقی ماند و از آن مدارا کنند به سوی تکلیف علاج او و گاهی متمکن‌تر باشد به تجفیف و تاکل گوشت خبیث در داخل او و تجفیف باقی گوشت مردهٔ او و ادمال و بقای ساکن تا مدت طویل بغیر آن‌که ادمال تام باشد و کسیکه این اراده کند واجب است که تنقیه ناصور کنند از گوشت خبیث که اندر آن است به عده در آن ادویهٔ مجففه پر کنند و بگذارند که آن تنقیه کند تا وقتیکه خطا در امتلا یا رطوبت مزاج یا وصول آب یا اضطجاع مولم بر آن یا صدمه یا ضربه یا سرفه یا رعده واقع نشود و اما علاج قلع و استیصال او این است باید دآن است که خون خبیث عفن قدیم باشد آن را دوای نیست مگر قطع تخزف یا داغ او به آتش چنان چه مذکور شد مع شکاف ناصور کج ملتوی از منافذ او تا مذهب داغ و منفذ او دریافت گردد مع تحرز و حذر تا داغ داده شود و قلع کند یا داغ به ادویهٔ حاده مثل نوشادر و زرنیخ و گوگرد و زنگار و سیماب برابر منجملهٔ این همه سیماب را قتل کنند و هم چند آن برادهٔ آهن و نصف آن اشخار و نصف آن آهک آمیزند و در دیگ که بر آن دیگر دیگر وصل کرده باشند تصعید آن نمایند یا در شیشهٔ مطین کرده در آتش نهند به طریقی که اهل اشتغال به این باب آن را می‌دانند پس مثل نمک صعود کند چون آن را در ناصور نهند التهاب آرد و بسوزد و گوشت جلد شود پس آن را بموچینه بگیرند و بیرون کنند و ادامت پر کردن عضو به روغن گاو ساعت بساعت نمایند برای تسکین درد بعد از آن معالجهٔ او بعلاج قروح کنند و اما در ناصور تازه سهل واجب است که اولاً به ادویهٔ قویه آن را بشویند چون قطران و آب خاکسترها و آب دریای شور و آب صابون که زرنیخ و نوشادر بدان آمیخته باشند و آب مصعد از روسختج و نوشادر هر دو خشک در قرع انبیق یا مبلول و تر بغیر سیلان و آبی که در آن اشخار و کلس پوست بیضه و آهک جوشانیده باشند پس هرگاه پاک شود بر آن دوای تخم بیدانجیر بنهند و مرهم زرنیخ مذکور در غریب عجیب النفع است و دوای قرطاسی جالینوس و ادویهٔ مرکبهٔ از زاج و قلقدیس و مس سوخته

و زنگار و مانند آن و از قنطوریون چون ناصور را پر کنند به سازد و همچنین از خربق چون ناصور را پر کنند و تا سه روز بگذارند به کند به همچنین زاج سوری و کذا عصارهٔ قثاءالحمار بعلک‌البطم یا عصاره بیخ محروث یا زنگار و اشق یا اشق و قلقدیس و زاج و قلقطار و صمغ به سرکه و یا بگیرند اول طفل و در هاون ارزیز همواره بسایند تا آن‌که غلیظ گردد و خشک شود پس استعمال کنند **دوایی که** اهل اسکندریه استعمال آن می‌کنند بیخ حرسا و زاج بریان و قلقطار و زنگار و شب هر واحد یک جزو ذراریح نیم جزو از این ذرور یا مرهم سازند و یا به سرکه آمیزند که در آن ذراریح پخته باشند و گاهی ذراریح از نسخه حذف کرده می‌شود و گاهی با آن عسل می‌آمیزند و ایضاً بگیرند صبر و زنگار و مرداسنگ و پوست بیضه اگر ملکس باشد قوی‌تر بود و با هم مخلوط سازند و ایضاً ادویه قویه که در علاج قروح عسرالاندمال ذکر کردیم پس هرگاه گوشت نیک ظاهر شود ادویهٔ منبت لحم استعمال کنند و اگر قریب او استخوان فاسد باشد واجب است که اصلاح و معالجهٔ بعلاج او کنند و چون بینند که رطوبات صدیدیه کم شد و یا بریم عود کرد علاج نفع کند **گیلانی** از بولس نقل کرده که اگر ناصور به استخوان منتهی گردد صحت او ممکن نیست بغیر استعمال آهن مگر آن‌که زمانه بدان طول کرده باشد پس استخوان از آن بیرون آرند یا قشر او دور کنند و اگر انتهای ناصور تا استخوان رسد علاج آن به ادویه کنند که غلظ آن ببرد و الصاق نماید و آنچه غلظ را دور کند بیخ سقندولیون است اگر جزو گرد او را نرم کنند و در ناصور داخل نمایند تا آن‌که غلظ او را ببرد و ایضاً خربق سیاه چون در ناصور به قدر دو یا سه روز بدارند غلظ او قطع کند و همچنین اگر دردی زیت بپزند و در ناصور ریزند یا سوری سوخته تنها چون به اندک شراب ممزوج ریزند یا سوری بدوایی که قرقومعما گویند مع آب و عسل و یا بگیرند اقلیمیا و زاج و قلقدیس و مس سوخته و صمغ هر واحد چهار درم قلقطار سه درم در بول طفل سرشته از آن فتیله سازند و چون فتیله در ناصور نهند بر آن از خارج مغز نان مبلول در آب نهند و تبدیل آن کنند تا حرارت دورم از آن برد و گوشت که سوخته باشد ساقط گردد **دوایی که** ناصور گوش را نیز اصلاح نماید و هر قرحهٔ چرک ناک را پاک کند و گوشت فاسد را بخورد زنگار یک اوقیه انزروت و اشق هر واحد نیم اوقیه همه را سائیده به سرکه سرشته

استعمال کنند **دیگر** نرم‌تر از اول موم و زیت و زنگار سوده آمیخته استعمال کنند **مرهم عجیب** ملحم هر قرحه که اطبا از الحام او عاجز آیند از فیلغریوس بگیرند آب زبیب ده درم خاکستر صنوبر هفت درم توبال آهن و مس پنج درم مر دو درم جاوشیر و دو درم زراوند و کندر هر یک هفت درم اشق پنج درم همه را باریک باسندی و اشق بجاؤشیر حل کنند و همه را بیامیزند که این ناصورها را الحام نماید و عجیب ست **دوای دیگر** بگیرند قلقدیس دو درم قلقطار و زنگار هرو احد یک‌درم بصمغ دیگر یا با شق آمیخته استعمال کنند تا آن‌که غلظ ناصور منقلع گردد پس علاج او بزنگار سوخته و عسل دو چند آن فتیله ساخته باید کرد پس هرگاه غلظ دور شود و ناصور پاک گردد در آن وقت فتیله منبت لحم استعمال کنند بگیرند صبر و مرداسنگ و خاکستر پوست بیضه سوخته مساوی و به آب سرشته فتیله سازند و در ناصور نهند **دیگر** بگیرند مر و صبر و کندر و پوست انار مساوی و به آب یا بزهرهٔ به سرشند و ایضاً رب غوره گوشت برویاند چون ناصور بدان بشویند **رازی** گوید که این دوا را ناصور را ملتحم سازد و در آن گوشت برویاند عنزروت ده درم اشق دو درم کندر بارزد زنگار هر واحد یک‌درم باریک بسایند و به عسل استعمال کنند که عجیب است و گفته که نواصیر و قروح عسرالاندمال را و آن‌که در زوال و امید نبود به این دوا علاج کردم و در زمانی قلیل آن را به ساخت و چیزی در این باب عدیل او نیست پس صواب آن است که بر آن اقتصار نمایند و از رطب و یابس که گفته‌اند تکثیر نه کنند **انطاکی** گوید که در قروح و ناصور و قرحهٔ ساعیه ملاک امر در این همه شستن آنها به سرکه و عسل و شراب است و پر کردن خاکستر موی انسان و چوب انگور و کرنب و طرفا و بادام تلخ و سحیق بارتنگ و قنطوریون دقیق

قروح معروف بحراق

سببش خون غلیظ مختلط بسودای محترقه است که طبیعت آن را از دهن عروق به سوی ظاهر بدن دفع کند بنابر حدت و ایذای او عروق را و اعراض او این است که اولاً بثور بزرگ پیدا شود به عده ریم کند و منبسط شود و منفجر گردد و خشکریشهٔ سیاه و خاکستری مثل خشکریهٔ داغ شود و اکثر حدوث آن در رخسار بود و بیشتر در جوانان و

کسانیکه ادمان لحوم و حلویات و شراب کنند عارض شود **علاج** فصد سررو کنند و اخراج خون به قدر قوت و احتیاج نمایند و هر صبح جلاب از عناب و آلوی سیاه هر یک دو عدد شکر سفید یا ترنجبین ده درم یا شربت عناب یا شربت اجاص یا شربت تمرهندی بیاشامند و غذا مزورهٔ ماش و مغز بادام و نخود و اسفاناخ خورند بعد از آن تنقیهٔ بدن کنند بعد ظهور نضج در قاروره به مطبوخ افتیمون و غاریقون یا به این مطبوخ سنای مکی پنج درم هلیلهٔ زرد و سیاه و کابلی هر یک هفت درم مویز سرخ ده درم بنفشه تخم کاسنی هر واحد سه درم عناب سپستان هر واحد بیست عدد همه را در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید و در آن خیارشنبر و ترنجبین هر واحد ده درم مالیده صاف کرده غاریقون نیمدرم سقمونیای مشوی نیمدانگ بر آن انداخته صبح بنوشند و در آخر روز ماش مقشر به مغز بادام و اسفاناخ و گوشت بچهٔ مرغ ماکیان غذا سازند و بعد تنقیه هر روز ماءالجبن سه اوقیه به شکر یا ترنجبین یا بشربت دینار و سفوف سودا بنوشند و بعد تنقیهٔ تامه بر آن زلو بچسپانند تا خون محترق که زیرجلد باقی بود آن را امتصاص نماید به عده مرهم سرخ معمول بمرداسنگ و زردچوب و سرکه و زیت طلا کنند و برخی از علاج این در بثور شیلم نیز مسطور شده

قروح مولمه

که در جلد سر حادث شود و از شدت الم اقرار و خواب را منع کند و آن در ابتدا بثور سرخ مفرطح و مولم بود و بطی البرء است سببش بخارات دموی غلیظ محترق است که زیر حجاب مجلل بالای قحف استقرار نماید و حجاب و جلد سر را بسوزد پس الم مفرط آرد **علاج** هر صبح سکنجبین ساده ده درم و تمرهندی و شکر سفید هر واحد ده درم یا آب فواکه یا نقوع مشمش هر کدام که باشد سه اوقیه و یا شربت تمرهندی یا نیلوفر و شربت عناب و سکنجبین ساده به شیرهٔ تخم خیارین یا به شیرهٔ تخم خرفه بنوشند و به ماءالشعیر یا بماش مقشر و بادام و اسفاناخ غذا سازند و فصد سر رو کنند و خون به قدر احتیاج برآرند و تلئین طبیعت به مطبوخ فواکه نمایند و از برگ کاسنی کوفته به روغن کنجد پخته آرد جو و خطمی کوفته آمیخته بر سر ضماد سازند و اگر از این فائده نشود

بمرهم کافوری علاج کنند و **طبری** گوید که گاهی بر آن مرهم ابیض معمول بسفیداب و سفیدی بیضه می‌نهند و صفت او این است که بگیرند موم روغن به روغن گل و از آتش فرود آورده اندک سفیداب ارزیز مغسول بر آن اندازند و حرکت دهند تا منجمد گردد به عده در هاون اندخته سفیدی بیضه داخل کرده حل نمایند تا مختلط گردد و هرگاه سرد شود بر سر و جای بثور طلا کنند تا آن‌که بثور نرم گردد و رقیق آن نضج یابد و ریم او به آهستگی خارج شود و آنچه نضج نیابد و جلد او سخت شود بشکافند تا بدان داخل او بگشاید اگر فصل زمستان باشد از هوا محفوظ دارند بخوف تشنج و کزاز و خوف این بهر آن است که در حجاب موضع بر قحف خارج شده و اهل سام علاج این قروح و بثور قفا بداغ و استیصال می‌کنند و از علات مختصهٔ او این است که چون بگشاید مدام ترشح کند و مرهم را قبول نکند مگر بجهد و لهذا امر می‌کنند بتجدید مرهم بر آن در هر روز بدفعات بسیار و همچنین هر جراحت و خراج که در عصب و غشا باشد دائم ترشح کند و از اعراض این قروح است که چون مندمل شود ختم بزمانهٔ دراز کند

لحم زائد بر جراحات و قروح

و این به سبب افراط در انبات لحم باشد و این انبات یا از فعل طبیعت بود بدون اعانت او و از ادویه و تدابیر و یا از دفع مع اعانت فعل ادویهٔ منبته و تدابیر و این افراط لامحاله فی‌نفسه مضر است پس احتیاج افتد در علاج این به ادویهٔ جالیهٔ مجففه اگر لحم زائد در مسلک تکون بود و نبات قریب‌العهد بتکون باشد و اما اگر عهد تکون او بعید بود و گوشت خشک شود و بالای آن جسم صفاقی بجای جلد بروید ادویهٔ مذکوره کفایت نکند بلکه می‌باید که قوت آن قوی‌تر از آنها باشد حتی که لحم زائد را بخورد و بوسیده کند و آن را دور گرداند و هر دوا که کمتر در سوزش باشد آن بهتر بود و واجب است که در اینجا توقع معونت طبیعت ندارند چنان که در انبات لحم امید می‌دارند زیرا که او فعل طبیعی است و خوردن گوشتیکه طبیعت آن را پیدا کرده بمعونت دوا بود فلهذا واجب است که اکثر تعدیل بر دوا باشد و دوایی که غلیظ‌تر و ثابت‌تر بود آن در این باب نافع‌تر باشد نه از جهت قوت که گاهی لطیف قوی‌تر بود

بلکه از این جهت که انفعال او از هوا و از اخلاط مزاج کم باشد و ثبات او بحاله بیشتر بود و این ادویه مثل قشور مس و صدف سوخته و هر دو نوع خارپشت بگوشت آنها سوخته لیکن خارپشتها تنقیه اندک کنند و قبض لحم بیشتر نمایند از آنچه سزاوار است و قوی‌ترین چیزهائیکه مذکور شد زهرۀ حجر مسمی اسیوس است و قوی‌تر از این زاج سوری و غری‌الذهب و قلقطار و زاج است و سوختن اینها قوت و لذع هر دو کم کند و لطافت آنها زیاده کند و زهرۀ مس قوی است و مثل زنگار نیست و از چیزهائیکه گوشت زائد را خوب بخورد و اشخار و زنگار است و بسیار باشد که گوشت زائد را تحلیل و لاغر کنند اگر بر آن پارچۀ مبلول در آب دریای شور یا به آبی که در آن نمک تلخ حل کرده باشند بنهند و یا بگیرند اشخار و آهک و آب نارسیده و در هفت چند آن آب حل کرده به آفتاب تا یک هفته بدارند و در هر روز هر وقت بچوب برهم کنند تا آن‌که غلیظ مثل گل گردد و از آن اقراص ساخته استعمال کنند و همچنین قرص بنطلوفس و مرهم اخضر عجیب است و دوای مرتب از قشور مس و دقاق کندر و جمیع ادویۀ معموله برای اربیان در امراض بینی **صفت** دوای خشک مجفف گوشت زائد بگیرند مرداسنگ و زنگار و قلقطار و چرک نقره مساوی **طلا** که گوشت افزون را بخورد بلا سوزش زرنیخ سُرخ خربق سیاه هر یک پنج درم توبال مس ده درم همه را به روغن گل سائیده طلا کنند ایضاً که به جهت خوردن گوشت زائد مکرر به تجربه رسیده و درد کمتر آرد مغز حب السلاطین چهار جزو زنگار دو جزو هر دو را خوب سائیده بر موضع چسپانند و بالای آن مرهم دیگر بگذارند

سقطه و ضربه

سقطه آن است که شخصی بر چیزی بیفتد و ضربه آن‌که چیزی دیگر بر آن شخص افتد و این هر دو بفسخ و رض الم و ایذا رسانند و اتصال استخوان و اغشیه و اعصاب و رگهای بزرگ متفرق گردانند و هر قدر که جسم بزرگتر باشد خطر شدیدتر بود و لهذا اطفال و کذا مردم نحیف را ضرر و اذیت در سقطه چنان عارض نشود که بالغان و فربهان را عارض گردد و با وجود نرمی اعضای اطفال و قبول او برای انفصال و برهنگی اعضای نحیفان و بسیار مردم از بلندی

عظیم افتند و ایشان را از آن ضرر معتدبه عارض نشود و گاهی از آن احتباس براز و بول معارض شود به سبب التوای امعا و خروج بعض او از موضع او و به سبب آفت عارض بعضلهٔ حابس بول مثل فسخ و الم مانع از استرخای آن برای مخرج بول و گاهی از آن خروج بول و براز بغیر ارادهٔ عارض شود اما خروج بول به سبب انقطاع عضلهٔ حابس بول یا عصب او و استرخای آن بود و اما خروج براز به سبب استرخای عضله و ضعف قوت امعا با سقوط آن و عجز از امساک او بود و گاهی از آن نفخ شکم و شدت نفس و انقطاع آواز و کلام عارض شود و سبب این جمود خون در شکم است آنچه هنگام انقطاع بعض عروق باطنی حاصل شود و گاهی از آن سقوط قوت عارض گرددد و این را موت لازم شود و علامت این انقطاع کلام است و سرنگون کردن و ذهول نفس و عرق پیشانی و زردی یا سبزی چهره زیرا که این همه آفات تابع سقوط قوت بود و گاهی قی الدم با لینت طبع عارض شود و این قاتل است مگر آن‌که با خون طعام قی کند یا ظاهر بدن او ورم کند لیکن اگر آن ورم بباطن رجوع کند به سرعت هلاک نماید و اگر با وجود این ریم قی کند فی‌الفور بمیرد و کسیکه بر صماخ او بیفتد و از آن خون بسیار سائل شود این مهلک بود و همچنین اگر آن از ضربه بر آن موضع عارض شود و شخصیکه بر سر خود ساقط گردد در اکثر آن را سکته عارض شود و افضل تدبیر او در این هنگام حقنه است و موضع سقطه را لابدست است که به سوی آن خون بسیار دفع شود و این را سرخی موضع او لازم بود پس اگر این عارض نشود سببش عسر نفوذ مواد از آن عضو به سبب شدت استحصاف و بودن عضو عصبی باشد **علاج** اگر با سقطه یا ضربه چیزی از جراحت و نزف‌الدم و غیره نباشد باید که فصد از جانب مخالف کنند و حجامت نمایند و از ادویهٔ رادعه مثل مغاث و گل ارمنی و اقاقیا و برگ سرو و صبر و ماش مقشر کوفته بیخته به آب مورد ضماد کنند و اگر به سبب در ورم گرم و تب پیدا شود بعد از فصد نیم ماشه مومیای به آب گرم بخورند و یا ریوند چینی و فوه الصبغ و گل مختوم دلک مغسول همراه آب نقوع نخود بخورند و گاوزبان با شربت سیب و قنداب و عرق گاؤزبان نافع بود و اگر مزاج گرم باشد مومیای یک سرخ بدهند و اگر از آن تب آید موقوف کرده گلقند در عرق عنب‌العثلب مالیده شربت بزوری حل کرده خاکشی پاشیده بدهند و دوا نیم‌گرم باید داد

و گل سرخ عدس مقشر گل ارمنی مامیثا سندل فوفل کوفته بیخته در روغن گل سرشته ضماد کنند و ماش و برنج و نخود و عدس و زردی بیضه نیمبرشت غذا سازند و از گوشت و شراب پرهیز نمایند مگر آن‌که ضعف باشد آن وقت شوربای چوجهٔ مرغ بماش مناسب بود و اگر سقطه یا ضربه بر سر رسد بعد از فصد تنقیه صفرا کنند به مسهل آن یا بماءالفواکه یا بحقنهٔ لین و سرکه و گلاب و روغن گل بر سر بمالند و برگ مورد و گلنار و پوست انار در سرکه و گلاب بجوشانند و به اندکی مشک و عود طلا کنند و اگر به سبب ضربه نفث‌الدم حادث شود علاج نفث‌الدم کنند و اگر بر عضله واقع شود و آن را فسخ عارض گردد در ابتدا بروادع مذکوره ضماد کنند به عده بدان چه محلل خون مرده محتقن در خلل لیف باشد مثل نطول محلل معمول از بابونه و اکلیل و بزرکتان و زوفای خشک و شبت و برگ خطمی و پودینه و مرزنجوش و ضماد مرتب از آرد جو و زوفای رطب مثل پودینهٔ کوهی با پوست جو کنند و اگر بر عصب واقع شود و آن را رض عارض گردد به ادویهٔ مسکن درد و مرخی و محلل مثل خطمی بنفشه و اکلیل و مانند آن ضماد کنند و از بنفشه و خطمی و بابونه و اکلیل و شبت نطول نمایند و روغن‌های گرم مثل روغن شبت و زنبق و اقحوان و نادین بمالند و اگر بر مفصل واقع شود و از آن دهن و دثی عارض گردد روغن گل بمالند و بر آن برگ مورد سوده بپاشند و بندش که نه در آرد نه مسترخی بود به عمل آرند و یا بر آن چکتی دنبه و خرما هر دو کوفته نهاده بربندند و اگر از آن التوای عصب و صلابت حادث شود داخلیون یا مقل به آب گداخته و بیخ خطمی ضماد کنند و اگر درد بعد از ضربه و سقطه مزمن شود قدری چون قلعی با عسل و روغن کنجد خالص که تازه کشیده باشند حلکرده بر آن موضع ضماد کنند و در آفتاب خشک سازند که تکرار عمل ازالهٔ درد می‌کند و مالیدن روغن دیودار اثری تمام دارد **ذکر ادویهٔ مفرده** نافع ضربه و سقطه لک خام درخت پیل با هم وزن شکر سفید آمیخته خوردن مفید و **صاحب تکمله** نوشته که لک مذکور سه درم شب تر کرده صبح صاف نموده نوشیدن مرمیل درد و آماس ضربه است **دیگر** برای ضربهٔ کهنه گل سفید که اطفال بدان کتابت می‌کنند و آن را کهری گویند و دو درم در ربع رطل آب حل کرده بگذارند که ته نشین شود آب صاف را بیاشامند **دیگر** برای کوفت اعضا بادنجان خام با

شکر سرخ آمیخته بخورند و بیخ آن قدری سائیده نوشیدن همین عمل کند و به قول اهل بنگاله بادنجان در است در زیر آتش نهند که نیم پخته گردد پس برآورده بفشارند و مقدار دو سه توله آب آن را گرفته یک توله قند سیاه داخل کرده بنوشند نیم‌گرم و تا دو سه روز به عمل آرند که جهت ضربه و سقطه که بر سینه و پشت سائر اعضا رسد حکم تریاق دارد **دیگر** شب یمانی بریان سه درم سوده با شکر دوازده درم آمیخته سه خوراک سازند که حکم مومیائی دارد و گویند که قصب طباشیر مصمت گرفته سوخته به قدر دو ماشه با شکر در صورت حرارت و با عسل در برودت خوردن انفع از مومیائی است و فقرالیهود از نیم ماشه تا یک مشاه خوردن کار مومیائی می‌کند **دیگر** شاخ گوزن به آب سوده قدری بنوشانند و اگر ضربه کهنه باشد بخیسار یک دام نیم کوفته در هفت دام آب شب بخیسانند صبح صاف نموده بنوشند غذا نان گندم چرب بی‌نمک تا سه روز به عمل آرند **دیگر** نافع ضربه و سقطه برگ پیپل بیست و یک عدد سائیده با هم چند قند سیاه آمیخته حبها سازند و هفت خوراک نمایند **دیگر** که نفع عظیم دهد و درد به الکل زائل گرداند نمک شش ماشه سوده شکر سفید مساوی آمیخته بخورانند **دیگر** مجرب حکیم علی حنای سوده را با روغن بر آتش نرم نهاده بمالند که مثلم مرهم شود بر ضربه و سقطه گرم گرم بندند که الم بر طرف می‌شود **دیگر** از بیاض اوستاد مرحوم گوشت تازه که بعد ذبح فی‌الفور گرفته باشند نیم کوفته زردچوب آمیخته برتابهٔ آهنی از یک طرف نیم بریان کرده از طرف خام بالای ضربه بندند و روز دوم وسوم از آرد مونگ حلوا پخته نیم‌گرم بندند و گویند که لحم بقر یا گوسفند را قیمه کرده در پارچهٔ باریک دوپوملی نیم نیم پاو بسته بر تابهٔ گرم گذارند و تکمید سازند که در تسکین درد مجرب است **دیگر** نمک سانبهر پاو و آثار نیمکوفته در خریطهٔ متخلخل بندند و روغن زرد یک چهنانک در ظرف مسی کرده بر آتش زکال گذارند و خریطهٔ نمک را در آن گرم کرده تکمید سازند نهایت نافع است و درد دفع اوجاع ریحی و تحلیل اورام بارد نیز سریع الفنع است و اگر ماش مهیله پخته بدان تکمید کنند نیز مفید است **دیگر** که ضربه و موچ و کجی استخوان را اگرچه کهنه باشد نفع دهد کهتلی تل باریک سوده در آب بپزند تا به قوام شهد آید بر پارچهٔ سفت طلا کرده بر عضو پیچند **ذکر ادویهٔ مرکبه**

که مفید سقطه و ضربه است **بخور** که برای ضربه و موچ تازه و کهنه بی‌نظیر و حکم اکسیر دارد و معمول زنجبیل و کچله هر واحد دو عدد ریزه ریزه کرده اشنه دو دام در گوند گلی با یک آثار آب دهن از سرپوش بند کرده جوش دهند چون سوم حصه آب بماند اول بخود گیرند به عدها زان آب شسته ثفل دوا سائیده نیم‌گرم بندند در سه روز شفای کلی حاصل شود **حب** که آن را چورگولی گویند و در دفع درد ضربه و سقطه مستعمل سارقان است پهکرمول بچ خراسانی زردچوب هالون لوه بهی میده لکری هر یک یک درم قند سیاه شش درم مقدار کنار دشتی حب بسته یکی بخورند و یکی به روغن کنجد طلا کنند و در نسخهٔ حکیم عابد قسط تلخ قرفه لوده عوض بچ وسجی دمیده لکری است وزن همه مساوی است و قند سیاه کهنه برابر همه و گفته که اگر بعد ضماد آن تکمید بر آن موضع بپاچک دشتی کنند قوی‌الاثر و سریع‌العمل گردد ذهن در آلام و اوجاع این را آزمودم و در آن تریاق یافتم و بعضی گویند که اگر لوده پهانی مال کنگنی گیرو سلیخه صابون هر واحد یک درم صبر یک نیمدرم در نسخهٔ اول افزوده وقت حاجت سائیده نیم‌گرم ضماد سازند نافعتر باشد **نوع دیگر** که به جهت ضربه و سقطه آب حیات است هالون هلدی دارهلد پهکری مول ملیهی لوده پهانی هر یک یک دام نسوت نیمدام کوفته بیخته به آب حبها به قدر کنار دشتی سازند یک حب صبح در حلوا پیچیده بخورند و یک حب وقت شام به همین دستور بخورند وقت شب کچله را در آب تر نموده بسایند و همان حب را به آن سوده ضماد نمایند شفای کلی حاصل شود **حب** که برای ضربهٔ دواب هم بسیار مفید است گندم را چندان بسوزند که خاکستر نشود و خام هم نماند و برابر آن قند سیاه آمیخته خوب بکوبند و اندکی روغن زرد آمیزند خوراک از یک توله تا یک نیم توله در خوردن دو سه روز در دو کوفت به الکل دور می‌شود و این دوا را مومیائی هندی نامند و **صاحب تکمله** نوشته که قدری زنجبیل و هلدی در این زیاده کنند که حکم مومیائی وارد **ایضاً** که ضربه و سقطه و درد کمر و بندگاه را مجرب است گوند سهجته را در روغن گاو بریان ساخته قدری سونتهه و هلدی افزوده با قند سیاه کوفته سه چهار درم بخورند **دوایی که** برای ضربه معمول است لک مغسول مصطکی فوه ریوند چینی هر یک دو ماشه کوفته بیخته بزردی بیضهٔ مرغ نیمبرشت

آمیخته بخورند **ایضاً** مومیائی کافی یک ماشه در قدری شکر و روغن زرد آمیخته بلیسند و بدن را بجامه پوشیده دارند و در مکان گرم بخوابند عرق آمده زوال درد ضربه به تمامه خواهد شد و بجای ضرب زردچوب به روغن شیرین حل کرده بمالند و آب سرد نباید داد و اگر در ضربهٔ کهنه تقاطر بول باشد اطریفل بخورند و از ترشی پرهیز نمایند و زردچوب مغاث بغدادی آرد مونگ به شیر گاو پخته ضماد کنند و گاهی در ضربهٔ مفصل صبر زرد بجای زردچوب کرده می‌شود **ایضاً** برای ضربه و خون منجمد پهنکری یک ماشه سوده به روغن زرد چهارتوله بریان نمایند چون پهنکری در ته روغن منجمد شود روغن بالا گرفته میده و شکر آمیخته حلوا سازند و بخورند و از همان حلوا یک حب بسته به پهنکری مذکور در آن نهاده بخورند تا سه روز بهتر از مومیائی نوشته‌اند **دوایی که** از مجربات حکیم علی است ریوند چینی حنا خطمی زردچوب مثل غبار سوده بر عضوی که کوفت یا فنه باشد بربندند بسیار نافع است و اگر بر جراحات رطبه بربندند بزودی خشک کند **ایضاً** که برای تسکین درد ضربه مجرب قند سیاه و سفیدی بیضه یا قدری آهک ضماد کنند و اگر زفت رومی گل خیر و فلفل سیاه به آب سائیده ضماد سازند درد ضربه و موچ را هم فرو نشاند ایضاً که درد سلینه و پهلو و دیگر جا که به سبب ضربه و سقطه باشد از مجربات والد مرحوم است کچله را به آب بر سنگ بسایند و بر کنارهٔ کئوره جمع می‌نموده باشند و برابر آن ایلوه سائیده آمیخته بر آتش بپزند چون مثل حریره شود اندکی سرکه آمیخته نیم‌گرم طلا کنند **ایضاً** برای درد استخوان و غیره سحج موصلی سیاه میده لکری همه اجزا برابر کوفته بیخته وقت حاجت در آب حل کرده نیم‌گرم لیپ کنند دارهلدی و صابون برابر به آب پخته لیپ کنند و یا سجی نیز افزایند درد ضربه را نافع بود **ایضاً** که ضربه و سقطه را مفید و عضو خشک شده را بر هیئت اصلی باز آرد مغز تخم بیدانجیر و کنجد سیاه هر واحد سائیده پس روغن آمیخته ضماد کنند و در نسخهٔ دیگر برگ سهجنه عوض تخم بیدانجیر است و نوشته که هر دو برابر سائیده طلا کرده در آفتاب نشینند **ایضاً** زردچوب و آهک در سرکه سوده نیم‌گرم ضماد کنند **روغن دیودار** که اطبای هند پیلاتیل گویند تالیف حکیم علی برای ضربه و سقطه و فالج اندمال جراحات بی‌نظیر است بگیرند زردچوبه و چوب دیودار و

اصل‌السوس و دارهلد و دودهٔ سقف کسیکه نخود بریان می‌کند هر یک سه توله و با هم آمیخته با آب خوب کهرل کنند تا مضحمل شود بعد از آن در دیگ یا سه نیم رطل آب به آتش ملائم بجوشانند تا سوم حصه آب بماند ثفل آن را بکف گیر گرفته بیرون آرند و دیگ هنوز بر آتش باشد و آن ثفل برآوره را در پارچهٔ نموده در همان دیگ بیفشارند چون هیچ مائیت در ثفل نماند دور کنند پس روغن کنجد هشتاد توله داخل کرده به آتش ملائم که تیز از اول باشد بجوشانند تا آب جذب شود و روغن بماند و در آخر احتیاط کنند که روغن نسوزد و اگر اندکی آب بماند و جای سرد گذاشته روغن صاف از بالا بردارند و آب که در ته دیگ ماند و دور کنند صواب باشد و قوت این روغن تا یک سال ماند و برای درد مفاصل و دردهای کهنه اگر پانزده مثقال هوجوبه و پنج مثقال بهروزه بر اجزای خمسهٔ مذکوره اضافه کنند بهتر بود **سفوف** برای ضربه از بیاض والد مرحوم گندم بریان و هلدی هر دو سوده شکم تری برابر هر دو آمیخته چند روز نهار بخورند **ضماد** جهت ورم حار ملتهب که در مفاصل به سبب ضربه و سقطه به همرسد و ضربان نماید آرد جو پانزده جزو کوکنار مع تخم ده جزو تخم خطمی هفت جزو بنفشه مونگ گل سرخ اصل‌السوس نیلوفر هر واحد پنج جزو عدس مقشر سه جزو طباشیر دو جزو زعفران نیم جزو کوفته بیخته با روغن گل آمیخته ضماد نمایند **ایضاً** مجرب حکیم علی جهت ضربه و سقطه بعد از فصد به‌کار آید میده چوب گل ارمنی زردچوب دیودار گل خطمی آرد مونگ برگ حنا ریوند خطائی هر یک دو توله کوفته بیخته به آب و روغن گل یا کنجد بپزند هرگاه مانند حلوا شود بدان تکمید نموده ضماد کنند و ببندند **ضماد** که برای ضربه مکرر به عمل آمده زردچوب هفت ماشه میده لکری شش ماشه مغاث بغدادی پنج ماشه کوفته بیخته در روغن کنجد حل نموده نیم‌گرم ضماد نمایند و گاهی صبر و هالون و مصطکی نیز اضافه نموده می‌شود **ایضاً** مسکن درد ضربه و سقطه میده لکری آملهٔ منقی زردچوبه هر یک یک توله نیل برای مصطکی هر یک شش ماشه افیون سه ماشه ادویه کوفته بیخته به آب ادرک سرشته گرم نموده ضماد نمایند و اگر ضربه به استخوان رسیده باشد قدری سفیدی تخم مرغ اضافه نموده بر پارچهٔ کرپاس پهن کرده بر عضو مکسور به‌پیچند و بر اطراف آن چوبهای راست باریک مستحکم

بندند و به هفته یک بار دوا کنند و تجدید نمایند و در سائر اوقات روغن کنجد بر عضو می‌چکانیده باشند و اگر درد شدید باشد قدری دودهٔ سقف مطبخ یا خانه بهربهونجه نیز اضافه نمایند **ایضاً** که همان نفع دارد میده لکری هالون زردچوبه سجی قند سیاه کهنه از هر یک درمی نرم به آب سوده گرم کرده ضماد نمایند و گاهی در این بیخ نمی که بهندی چورموند نامند و قدری سلاجیت که عرق الجبال است داخل گرده می‌شود و در نسخهٔ دیگر کنجد سیاه عضو قند سیاه است و زنجبیل زیاده **ضماد** که به جهت ضربه و سقطه از بیاض حکیم نافع خان منقول گل بنفشه گل خطمی سفید گل بابونه اکلیل‌الملک گل سرخ عنب‌العثلب ماميران چینی مومیائی کانی حلبه تخم کتان شحم قاوندی هر یک دو توله سرش کاهی چهار توله بیخ لفاح نه ماشه زردچوب میده چوب آرد مونگ آرد باقلا هر یک نیم پاؤ و زردهٔ تخم مرغ ده عدد **ایضاً** زفت رومی آبنه هلدی زردچوبه میده لکری کنجد سیاه هر یک دو توله **ایضاً** آرد مونگ آرد باقلا هر یک نیم پاؤ میده لکری چار توله زردچوبه دو توله سونه یک درم مومیائی کانی دو ماشه گل خطمی سفید دو درم روغن گل چهار توله زردهٔ تخم مرغ ده عدد **ضماد** جهت ضربه و سقطه صبر مصطکی کندر مرمکی هر یک یک دام صابون ولایتی نیم پاؤ صابون را در شراب دو آتشه بپزند تا مثل مرهم شود پس ادویه سوده انداخته ضماد سازند **ایضاً** میده آمله زردچوب تخم پنوار هالون ایلوه صابون خشت کهنه برابر کوفته در آب سائیده روغن کنجد آمیخته نیم‌گرم نموده ضماد نمایند **طلا** مغاث گل ارمنی هر یک ده درم صبر مرمکی هر یک یک نیمدرم کوفته بیخته به آب سرشته ضماد کنند و در نسخهٔ دیگر ماش مقشر عوض مغاث است و اقاقیا سه درم بجای مرمکی و وزن صبر نیز سه درم و به آب مورد ضماد کردن **کماد** معمول برای درد و ورم که از ضربه به هم رسد و مثل گره بسته باشد مغز نارجیل کهنه بکوبند و چهارم حصهٔ آن زردچوب باریک سوده آمیزند و برابر هر دو موم بگیرند و دو پوملی بسته در ظرفی بر آتش گرم کرده تا دو سه گهری سینک دهند به عده پوملی را وا کرده نیم‌گرم بالای آماس بربندند و فردا دور کنند در عمل دو سه روز صحت کلی می‌شود و راقم در این کماد تخم تاتوره سائیده برابر نارجیل آمیخته در رفع دردی بی‌نظیر یافته و گاهی در این کنجد سیاه یک توله افیون یک ماشه عوض

تخم تاتوره آمیخته می‌شود **نوع دیگر** برای درد ضربهٔ کهنه و نرم کردن عضو مضروب کهنه که سخت شده باشد مجرب است زردچوب دارهلد میده چوب هر واحد یک دام میدهٔ گندم سه دام سجی یک ماشه روغن کنجد چهار دام و در نسخهٔ دیگر وزن هلدی و میده چوب و میدهٔ گندم هر یک چهانک و سجی نیمدام و روغن کنجد نیم پاو است و دارهلد مطروح میدهٔ گندم را در روغن بریان کنند و دیگر ادویه جدا جدا باریک ساخته اول سجی به عده میده چوب و عقب آن هلدی انداخته آب اندازند و بپزند تا آب جذب شود و روغن بگدازد پس گرماگرم سینک دهند پس بربندند و در تکملهٔ هندی هالون عوض سجی مرقوم است **نوع دیگر** دارهلد چوب میده سجی هر یک دو جزو سائیده میدهٔ گندم سه جزو قند سیاه یک جزو سفیدی تخم مرغ و روغن کتان آمیخته لوئی ساخته تکمید کنند **نوع دیگر** نافع ضربه و سقطه و موچ موم زرد ریزه ریزه کرده کنجد سیاه نیمکوفته مال کنکنی برادهٔ خشت زرد نارجیل کهنه میدهٔ چوب باریک سائیده هر واحد سه توله نمک شور شش توله در پارچهٔ باریک پوملی بسته بر تابه گرم کرده تکمید نمایند **مطبوخ** که صاحب ضربه و سقطه را مناسب است ریوند چینی نیم درم دال نیوماش یک‌درم عنب‌العثلب گاوزبان هر کدام سه درم بجوشانند و بقند سفید شیرین ساخته بدهند **معجون هندی** به جهت ضربهٔ قدیم و جدید مفید است زردچوبه دو دام بجیسار نیم دام شکر سُرخ چهار دام شیر ماده گاو یک آثار پاو بالاشیر را بجوشانند چندآن‌که غلیظ شود ادویه را کوفته بیخته بیامیزند خوراک نیم دام و در نسخهٔ دیگر اشخار عوض بجیسار است **اقوال حکما** ابن الیاس گوید که اگر با ضربه ورم باشد بعد فصد و اخراج خون به حسب قوت و سن و فصل صبح جلاب عناب ده عدد با شکر سفید ده درم بنوشند و یا مومیائی نیم درم به آب گرم بخورند و یا فوه و گل مختوم و لک منقی هر واحد نیم درم در نقوع نخود بدهند و اگر سقطه و ضربه بر سر افتد فصد سر رو کنند و صبح جلاب بنفشه پنج درم عناب ده عدد شکر سفید یا ترنجبین ده درم بدهند و غذا مزورهٔ ماش مقشر به مغز بادام و اسفاناخ و تلئین طبیعت به مطبوخ فواکه یا بنقوع مشمش مع فلوس خیارشنبر یا شیرخشت و ترنجبین هر واحد ده درم نمایند و قصب‌الزریره و برگ مورد سوده به شراب قابض آمیخته بر سر ضماد کنند و اگر ضربه بر

سینه و شکم واقع شود و نزف‌الدم و نفث آن حادث گردد قرص کهربا یا قرص گلنار یا قرص طباشیر قابض هر کدام که باشد یک مثقال سوده بشربت حب‌الآس یا رب سفرجل هرچه حاضر بود ده درم آمیخته بدهند و یا بگیرند گلنار و دم‌الاخوین و گل ارمنی هر واحد یک‌درم و کوفته بحریر بیخته با نقوع عدس دهند و اگر بر مفصل واقع شود و آن را دهنی یا دثی عارض گردد صبح جلاب اصل‌السوس مقشر کوفته سه درم و گلقند شکری ده درم بنوشانند و غذا مزورهٔ نخود مغز بادام دهند **خجندی** گوید که اگر با ضربه و سقطه ورم باشد فصد کنند و شربت عناب با نیم درم مومیائی معدنی بدهند و این سفوف آن را نفع کند مومیائی معدنی فوه گل مختوم لک مغسول هر یک نیم درم با نقوع نخود بخورند **دیگر** ریوند چینی مومیائی هر یک نیم درم گاوزبان یک‌درم سائیده با جلاب بدهند و اگر قبض باشد تلئین طبیعت نمایند **گیلانی** گوید که در تدبیر ضربه و سقطه استعمال چهار امر واجب است یکی امالهٔ ماده از آن به سوی جهت دیگر یا به استفراغ چنان چه از فصد و حجامت به شرط و تلئین طبیعت بحنقه‌های لینه یا بشرب دوای سهل و یا بغیر استفراغ مثل محاجم بغیر شرط دوم استعمال چیزی که تسکین سوءمزاج کند بدان چه مخصوص او بود شرباً و ضماداً سوم تجفیف غذا و اجتناب از گوشت مگر بضرورت خوف ضعف و شراب شیرین تا ورم نیارد چهارم کشیدن مادهٔ باقی نفس عضو بر او یا به استعمال محللات به عده اگر مانعی باشد مثل نزف‌الدم و غیره بر نقره یا قفا و کاهی و ساقین حجامت نمایند و اگر از اخراج خون مانعی باشد محاجم بر جهت مقابل موضع الم برای جذب ماده نهند و شرط نزنند و اگر طبع قبض باشد تلئین بماءالفواکه مثل ترنجبین و بنفشه و آلوبخارا و خیارشنبر و غیره کنند و یا حقنهٔ لین به عمل آرند خاصهً اگر الم به معده یا به موضعی دیگر غریب شکم واقع شود و آنچه مطفی و مقوی باشد بنوشانند اگر حرارت و التهاب نباشد هر روز چهار اوقیه آب به قول مثل کاسنی و عنب‌العثلب و کاکنج بفلوس خیارشنبر پنج درم و دو دانگ صبر و زعفران بنوشند و اگر حرارت شدید باشد بر آب عنب‌العثلب و خیارشنبر اقتصار نمایند و غذا آش جو و اسفاناخ و چقندر و کدو به روغن پنجدام سازند و بهترین چیزها که برای تسکین درد ضربه و سقطه داده می‌شود تریاق فاروق است فی‌الفور بدهند اگر استطاعت بود و مانعی

از آن نباشد پس اگر تریاق دهند و خصوصاً در گلاب حل کرده و جای ضربه هنوز گرم بود سرو نشده باشد الم و وجع اصلاً یافته نشود خصوصاً اگر بعد آن روغن دیودار و مرهم جدوار بمالند و این عمل را به‌کار برد هم چون اکبر بادشاه از اسپ بر زمین بسیار سنگریزه‌ها افتاد در چهره و سر انشقاق عظیم شد و بعد تدبیر مذکور درد و درم یافته نشد و نه رنگ متغیر گردید و این تدبیر را در ضربهٔ عظیمه و غیر آن تجربه کردیم و روغن گل با مغاث مسخن مشد و عضو مسکن وجع است و اهل هند را عادتی ست که بدان انتفاع بین می‌یابند و آن این است که چون مثل ضربه و سقطه بر جائی از بدن واقع شود فی‌الفور آن موضع را بلاتوقف بخرقهٔ محکم می‌بندند و آب سرد بر آن می‌ریزند و آن عضو را در آب سرد می‌نهند و هر قدر که آب سرد باشد و این عمل را طول دهند بهتر باشد و این عمل از ورم و وجع به الکل ایشان را نگاه می‌دارد و من با این عمل نوشانیدن اندکی از تریاق فاروق در گلاب یا آب سرد حل کرده اضافه می‌نمایم **شیخ** می‌نویسد که چون عصب کوفته شود و بیجا گردد و با آن جراحت و آماس هنوز نباشد به چیزی که جراحت را بگشاید مثل آب خاکستر و مانند آن علاج نشاید کرد بلکه علاج او بمسکنات درد باید کرد و لهذا واجب است که بر عضو روغن‌های محلل و مرخی گرم کرده متصل بریزند یا خرقه بدان آلوده برنهند و از روغن‌های فاضله در این روغن شبت و روغن اقحوان و روغن سداب است و همچنین ضمادات موافقه برای آن و خطمی را چون بکوبند و بر عصب کوفته نهند عجیب است و گوشت صدف نهادن نیز عجیب النفع است و گاهی از بلبوس مهرا علاج می‌کنند و اگر با کوفتگی ورم باشد پس تدبیر در تسکین درد او این است که عقید انگور به شراب و اندک سرکه و زیت به قدر حاجت آمیزند و به اعتدال گرم کرده در آن پشم پارهٔ چرک آلود و خصوصاً صوف زوفای رطب تر کرده بر آن موضع نهند و اگر این الم در مفاصل باشد آن به تسکین درد اولی بود و دوا را قوی‌تر گردانند و به چیزی که نضج و تحلیل نماید مرکب سازند لیکن یا قبض معتدل تا بدان مقابله ورم کند و در آن زیادتی نکنند و در وجع و ورم نگاه کنند و آنچه در اهتمام شدیدتر باشد فصد آن نمایند و اگر درد نباشد بشکافند و ادویهٔ قویه مثل آب خاکستر و سرکه و شراب نیز استعمال کنند و اگر مدت ورم طول کرده باشد دوا را قوی سازند و

تحلیل او شدیدتر باشد و در آن البته قبض نباشد مثل دوای قوی مرتب به آب خاکستر و آنچه از چرک حمام سازند و اما اگر در جلد جراحت نیز باشد احتیاج بدوای افتد که در آن تجفیف قوی و جع و تشدید بود که بدان اجزای کوفته را ضم نماید و جراحت را نفع کند و اگر جلد را چیزی از کوفتگی و جراحت ترسد اضمدهٔ مرتب از مثل آرد باقلا و سرکه و عسل استعمال کنند و این دوا نیکو است و اگر اراده کنند که در تجفیف قوی‌تر گردد اندر آن آرد کرسنه داخل کنند و اگر قوی‌تر از این خواهند در آن بیخ سوسن افزایند و اگر جراحت قابل التفات نباشد علاج عصب بدوای مانع ورم او کنند و بدان اشتغال نباید کرد و گوشت صدف عجیب است و گاهی علاج به قیروطی از ملح کنند و ضماد بکندر و مر عام النفع در هر دو حال است و اگر با هر هر دو امر درد شدید باشد باید که با ادویهٔ زفت مخلوط سازند و گرم کرده ضماد کنند و واجب است که در اینجا شدن عصب از آب حذر کنند و نه گرم و نه سرد نزدیک او برند بلکه روغن‌هائیکه در آن قوت ریاحین لطیفهٔ قابضه باشد و افاویه که به این حال بود استعمال کنند و اگر صلابت عصب و التوای او عارض شود و این اکثر از ضربه یا سقطه حادث گردد و چون غمز کنند با آن حذر محسوس گردد و علاج صلابت عصب قریب از علاج اورام صلبه و دبیلات است و در ادویهٔ مفرده و در قرابادین ادویه به قدر احتیاج ذکر کرده شد و آنچه در اینجا مذکور می‌شود ادویهٔ مجرب در این باب است از انجمله خفیف مثل این است که بگیرند مقل‌الیهود ده درم و در آب تر کرده حل نمایند و برابر آن بیخ خطمی باریک سوده به سرشند و ضماد کنند و همچنین بیخ سوسن بعقید انگور سرشته و ایضاً اشق و بارزد و فرفیون بدردی زیت سرشته و ایضاً تخم کنوچه فته بمفتج ضماد کنند و ایضاً داخلیون با نیم وزن آن سرگین بز سرشته بغایت نافع است **سویدی** گوید که ضماد روغن زنبق و موم زرد و کذا روغن نرگس و موم زرد و کذا روغن گل حنا به موم زرد برای درد عصب مجرب من است و ضماد پیاز نرگس و کذا حب‌الغار به شراب و کذا قنطوریون غلیظ و کذا قصب فارسی به سرکه سرشته و کذا کفری که آن پوست طلع نخل است و کذا اصابع صفر و کذا دردی زیت و کذا روغن نسرین و موم زرد و کذا افقاح اذخر و روغن آن و کذا خطمی به شراب پخته و کذا زرنب و مالیدن و خوردن روغن کنجد و

اکل و ضماد صعتر و کذا درونج و کذا غاریقون و کذا قردمانا وکذا قنطوریون وقیق و کذا اسطوخودوس و کذا مغز حب صنوبر کبار هر واحد نافع درد عصب بارد است **ایضاً** او گوید که الیه را بشکافته بر آتش گرم کرده بر عصب صلب دو ساعت بربندند به عده بگشایند و بر آتش گرم کرده باز بندند تا دو ساعت و همچنین در روز و شب به تکرار عمل نمایند و تا سه روز متواتر این عمل کنند پس صلابت عصب را به کند و مجرب من است و کذا زوفای رطب ورم عصب را مجرب و ضماد کنجد مع پوست و کذا طبیخ شجر او و کذا حب البان و کذا تخم بیدانجیر و روغن آن و کذا خانهٔ زنبور عسل و کذا اکلیل‌الملک و کذا پیاز نرگس و کذا روغن زنبق و موم و کذا گل سوسن به روغن آن سرشته و کذا روغن سوسن سفید و کذا بیخ آن و کذا اشق و کذا روغن قثاءالحمار و کذا پیه بز و فراسیون سوده آمیخته و کذا روغن تخم قنب و کذا مغاث و کذا فرفیون مخلوط به موم روغن و کذا مقل ازرق و کذا روغن خیری زرد و موم زرد و کذا روغن جوز کهنه و کذا زوفای رطب و کذا صدف مع لحم او کوفته و مر و کندر و کذا نیل هندی به عسل و کذا غبار آسیا و کذا جاوشیر و اکل و ضماد مخ و کذا مسکه و کذا جوزبوا هر واحد نافع صلابت عصب است **و ضماد** نمک و آرد گندم و عسل و کذا بورق و زیت و موم و کذا تخم انجره بنمک و کذا بسفایج و کذا برگ فنجنکشت یا تخم آن و کذا مرزنجوش و موم و روغن بان و کذا پیاز بلبوس و کذا اسپغول کوفته و کذا روغن قسط و کذا بزرکتان و کذا بنفشه و کذا قصب‌الزریره به سرکه و کذا اقحوان و شرب و ضماد تخم انجره و کذا مغز جوز و عسل و کذا مغاث و شرب جنطیانا به شراب خوشبو و بستن صفحهٔ ارزیز بخرقه پیچیده هر واحد نافع التوای عصب است **و شرب و ضماد** راسن به عسل و کذا کماذریوس و کذا زراوند مدجرح و کذا لسان العصافیر و کذا قردمانا و کذا سیر و کذا مقل ازرق و کذا ابهل و ضماد برگ نمام و کذا وج کوفته پخته و کذا ریوند و کذا اب فرسیون و پیه ماکیان و کذا بلبوس و کذا خاکستر چوب انگور و کذا زرده بیضهٔ نیمبرشت و کذا جنطیانا و کذا مر و زوفای رطب در سرکه حل کرده و کذا مصطکی به روغن گل و کذا مغاث و کذا بیخ خطمی یا تخم آن به شراب پخته و کذا آرد ماش به آب مورد سرشته و کذا شونیز و کذا ایرسا کوفته و پخته و کذا قصب‌الزریره و کذا قسط و

کذا برگ کبر و چربی بز ماده و کذا قطران و شرب طبیخ پویدنهٔ نهری و کذا حلتیت به آب خاکستر چوب انگور و کذا قیصوم مطبوخ به آب و کذا سرخس سه درم در سه بیضه نیمبرشت تا سه روز و کذا کاسنی دشتی تنها با هم چند آن دوقو و کذا بیخ اذخر دو مثقال با یک‌درم فلفل و کذا ثمر کبر هر روز دو درم به شراب هر واحد نافع شدخ عضله مرض آن است

علاج مسیوط یعنی مضروب بسیاط

اگر کسی را تازیانه یا بچوب زده باشند باید که اعضای او را بمالند و خرقهٔ کتان به گلاب و آب سرد تر کرده نهند و هرگاه گرم شود تبدیل آن کنند و مرهم سفیداب بمالند و بهتر آن است که پوست گوسفند وقتیکه باز کرده باشند گرم گرم بر موضع ضربه نهند و بگذارند تا خشک شود و تا روز دیگر برندارند و اگر سفال نوکوفته بیخته با خاکستر گلخن اول بپاشند پس پوست در پوشند بهتر بود و طعام نخوداب از نخود مقشر نیمکوفته و لوبیای سرخ مقشر خورند و اگر فصل گرما بود و مزاج گرم باشد طعام قلیهٔ کدو و ماش مقشر و برگ چقندر و کاهو دهند و زنجبیل و ریوند چینی برابر هر دو از یک‌درم تا یک مثقال با جلاب بدهند و چون خون زیر جلد محتقن شود و بمیرد ترب به مغز نان سحق کند و گرم کرده ضماد نمایند

کسر عظم

یعنی شکستن استخوان و شکستگی بنظر درآید اگر عظیم متفرق باشد حتی که اجزای او به سوی داخل رود و بعضی به سوی خارج برآید و اگر کسر عظیم نباشد حتی که اجزای استخوان از یکدیگر اندک جدا شده باشد آن به لمس دریافت گردد چون دست بر آنجا مالند بلندی و پستی در استخوان معلوم شود و ایضاً از آن خشخشه وقت لمس یا تحریک عضو شنیده شود و کسر که در یک موضع باشد سهل بود و باید دآن است که استخوانها یعنی در طول شکسته شود و بعضی در عرض و بعضی خرد شکسته شود آنچه در طول شکسته شود بعربی آن را صدع گویند و بعضی باشد که با طول بختی از عرض شکسته شود آن را هلالی گویند و آنچه در عرض شکسته باشد گاه بود که

گردد تمام شکسته شود آن را قثوی و فجلی و قضبی گویند و گاه بود که درزی بر عرض افتاده باشد از یک روی و باشد که بعضی یا عرض لختی در طول شکسته شود همچو قلم آن را مشطب گویند و باشد که شکستگی شاخ شاخ شود و آن را متفتت گویند و مشطی نیز خوانند و گاه باشد که استخوان ریزه شود آن را رضی گویند و اگر بسیار ریزه بود سویقی گویند و جریشی نامند و خشخاشی نیز خوانند و هرگاه که استخوان تمام پاره و ریزه گردد جایگاه شکستگی از برابر یکدیگر درهم افتد و باشد که بعضی پاره‌ها در غشائیکه بر استخوان پوشیده است و در گوشتیکه بر حوالی اوست بخلد و بدان سبب درد و آماس پدید آید و اکثر شکستگیهای ناهموار از قرحه خالی باشد و هر عضوی که استخوان او تمام شکسته شود و تر گردد **بقراط** می‌گوید اگر به سوی خارج بازگردد میل از آن سوکند به از آن بود که میل به سوی داخل باشد و هر شکستگی که بر بندگاه افتد و لب مغاکها که سر استخوان دیگر در آن نشنید بشکند آنگاه که درشت شود آن بندگاه صلب شود و شکستگی که بر بندگاه استخوانهای کوچک افتد صلب‌تر گردد و همچنین آنچه در بندگاهی افتد که مجاورت استخوانها به یکدیگر نزدیکتر بود و گشادگی و پهنائی کمتر چون بندگاه شتالنگ هرگاه که درشت گردد صلب‌تر بود و صعب‌ترین شکستگی آن است که استخوان گرد شکسته شود و آماسی یا جراحتی با آن بود و خون بسیار رود و گوشت که حوالی آن استخوان بود کوفته شود هر یکی را از این اعراض علاج باید کرد و کوفتگی گوشت از عفونت نگاه باید داشت و بیاید آزرد تا لختی خون از آن برود والا متاکل شود و تباه گردد و هر استخوان که محکم‌تر بود شکستگی آن دیرتر در است گردد و از استخوانهای شکسته جز استخوان اطفال باز نروید به جهت قرب ایشان بمبدأ و تری و نرمی اعضا و استخوان پیران و جوانان تن مردم استخوان بازو دشوارتر بسته شود پس استخوان ساعد پس ترقوه که شکستگی آن از اندرون بود و اما استخوان ران و ساق زودتر بسته شود و مدت بسته شدن هر عضوی چنان به تجربه یافته‌اند که اکثر غضروف بینی در ده روز بسته گردد و استخوان پهلو در بیست روز و استخوان ساعد از سی تا چهل روز و استخوان ران در مدت پنجاه روز در بعضی تا سه ماه یا چهار ماه بسته شود و استخوان فک در سه هفته بسته گردد و چنبر گردن در یک ماه و استخوان

ساق همچو استخوان ران بود و این در سن شباب و توسط عمر و صحت خلط است و مدت مذکور در صبیان عشرات کم شود و در کهول خمسات در مشایخ دو چند این زیاده گردد به سبب قلت تولید غذا در ایشان و بلدان و اغذیه را در این دخلی بزرگ است و اسباب دیر بسته شدن استخوان بسیار است یکی آب بسیار بر جایگاه شکسته ریختن دوم بند آن زود زود گشادن سوم شتابی کردن در حرکتها چهارم طعامهای لطیف که خون را لطیف کند خوردن پنجم قلت خون در بدن ششم کثرت مائیت در خون هفتم سوءمزاج هشتم کثرت غضب و ضجر و مانند آن نهم شدت حرارت هوا و هم بدی بستن بندها یازدهم کثرت عصائب و رفائد و استخوان مردم صفراوی و خشک مزاج دیرتر بسته گردد جهت قلت لزوجت در خون ایشان از این جهت صاحب استخوان شکسته را طعامهای غلیظ لزج چون هریسه و پائچه می‌دهند و استخوان کم مغز هم بدیر بسته گردد و علامت بسته شدن استخوان آن است که رنگ خون بر ظاهر پوست آنجایگاه پدید آید و کسیکه طریق بستن استخوان شکسته داند آن را مجبر گویند **علاج** اول آن عضو را بملائمت بکشند و استخوان را برابر کنند و از عصابه موضع کسر را تا به اعلای او بندند و از عصابهٔ دیگر از موضع کسر تا به اسفل آن و بالای آن جبائر بربندند بعد آن فصد و اسهال کنند و شوربای مرغ بدهند و یک مثقال گل ارمنی و نیم مثقال مومیائی با جلاب بدهند و اگر مومیائی یافته نشود عضو او استعمال قفرالیهود نیز عجیب است و عصابه را تا سه روز وا نکنند مگر آن‌که از بستن آن درد شدید و خارش پیدا شود بگشایند و آب گرم بر آن ریزند و بعد از یک ساعت باز عصابه را در گلاب و سرکه و روغن گل تر کرده بربندند و عدس و مغاث و گل ارمنی و اقاقیا در آب مورد ضماد کنند که مجرب است و گاهی تخم تمرهندی افزوده می‌شود و غذای لزج مانند هریسه و پاچه و تخم مرغ خورانند و اگر با کسر درم هم باشد صندل به آب گشنیز سبز و آب کاسنی سبز و طلای نر و طلا کنند و اگر خون از آن جاری باشد دم‌الاخوین و کندر سائیده بر آن بپاشند و تعقد و صلابت که بعد بسته شدن استخوان باشد اگر تازه باشد باید که قطعهٔ اسرب را بر آن نهند و از عصابه محکم بندند و اگر کهنه باشد باید که از شحوم و افخاخ و ادهان و قیروطیات ملائم کنند **ذکر ادویه** نافع کسر عظم شرب مومیائی به قدر نخود با

جلاب و کذا تراب صید او درم بجلاب که مجرب سویدی است و کذا بندق هندی و شرب ضماد مغاث و کذا مرمکی و کذا ماش و کذا گل ارمنی و کذا دم‌الاخوین و کذا کهربا و کذا انجبار و کذا سنباج و تعلق حجر مقنطیس برعظم مکسور و ضماد مصطکی و کذا روغن شجر آن و کذا صمغ عربی و کذا راسن و کذا روغن گل حنا و کذا برگ حنا و کذا اقاقیا و کذا حب‌الآس و برگ آن و کذا سفیدی بیضه و کذا زیت خوشبو و نمک و کذا خراطین و غبار آسیا و کذا برگ گاوزبان و پوست و بیخ آن و نطول طبیخ حلبه و کذا برگ مورد و کذا دوقو بر عضو مکسور هر واحد مجبر عظم است **دیگر** رفاده به روغن تر کرده بر آن عضو بپیچند و به عصابه و تختها تا دو روز بسته دارند و روز سوم آهسته بگشایند و چوب میده باریک سوده در سفیدی بیضه حل کنند و بالای پارچهٔ بافته طلا ساخته بر عضو پیچند و باز بعصابه و تختها بربندند و همچنین روز سوم بگشایند و تجدید دوا کنند تا آن‌که به شود **طلا** برای کسر و دثی آزموده است از قانون مغاث و ماش مقشر هر یک ده درم مر و صبر و خطمی سفید و اقاقیا هر یک پنج درم گل ارمنی بیست درم بسفیدی بیضه طلا کنند اگر ورم حار باشد **ایضاً** برگ اثل و سرد و مورد و بید کوفته بیفشارند و بگیرند سک و گل سُرخ و پیاز نرگس و مرمافیلون و صندل سرخ و گل ارمنی و لادن و فوفل و حکاکهٔ چوب اثل و خطمی و ماش و اقاقیا و اکلیل‌الملک و مرزنجوش و راسن و سرد بیامیزند **ایضاً** برای کسرو دثی مع ورم حار ماش مقشر بیست درم مغاث گلنار اقاقیا ضماد کنند و این بسیار قوی است و از ادویهٔ او برگ مورد و سک و لادن و زعفران است **ایضاً** برای رض و دهن نیکو است و برای کسر و دثی و خلع نیز نافع مغاث ماش اقاقیا خطی طین صبر مر به آب آس طلا نمایند **اقوال حذاق** جرجانی و بهاءالدین از شیخ و غیره نقل کرده‌اند که هر شکستگی که در آن زخمی و قصور عصبی و عضله نبود و خلع و دثی با آن نباشد آن را باید کشید به احتیاط و کشیدن چندان باید که هر دو سر استخوان شکسته و از جای بیرون آمده با یکدیگر برابر آمده بعد هم جبر آن را بدست بمالد و هموار و راست بدارد و بنظام خود باز برود با هم باز نهند آنگاه ضماد و رفاده و غیره بنهند و ببندد و آن کشیدن به اعتدال و بقمدار حاجت باید و اگر زیاده از مقدار ضرورت کشند و زرور بی‌قاعده کنند باید که به تشنج مؤدی گردد و درد

صعب مهلک پدید آید و آماس و تب و استرخای عصب پیدا شود و مضرت کشیدن در اعضای نرم کمتر بود و اگر کمتر از مقدار حاجت کشند استخوانها بمحل خود مقابل نشود و بنظام خود باز نتواند رفت و هموار نگردد و مقصود حاصل نشود این معنی در استخوان شکسته و از جایگاه خویش بیرون آمده یکسان است و در جبر شکستگی تعجیل باید کرد پیش از آن‌که محل آن صلب شود و مانع آن بستن شود و یا آماس پدید آید و طبیعت عضو فاسد گردد و تدارک نه پذیرد و عضو شکسته را بعد بندش چندآن‌که ممکن بود بسته دارند و بند را زدود و نگشایند که بسیار رسیدن هوا دشبذ را محکم شدن ندهد لیکن چون آماسی و المی و جراحتی بود بوقت حاجت باز گشایند والا زود نباید گشاد لیکن گاه گاه اندک حرکتی باید کرد چندآن‌که احتمال کند تا طبیعت آن عضو کسلان و پژمرده نشود و وقت بستن استخوان شکسته یا از جای بیرون آمده جهد باید کرد تا درد سخت تولد نکند چه بسیار باشد که آن عضو را سخت ببندند و بند آن دیرتر گشایند عضو بمیرد و بوسیده شود و آن هنگام جزیریدن آن عضو و از تن جدا کردن چاره نباشد و از هر چیزی که خون را لطیف کند و یا مادهٔ دشبذ را تحلیل کند چون طعامهای گرم رقیق و حمام و آب گرم و حرکتهای قوی و جماع و خشم و هوای گرم و ادویهٔ گرم و مانند آن پرهیز باید کرد و مسکن جای خوش و خنک باید داشت و ضمادهای قابض و مغری که اندر آن حرارتی بود بر نهند مثل ادویه که در علاج فتق مذکور شده خاصةً که در آن ابهل و جوز سرو و کتیرا باشد و آسایش و آرام و هواهای خوش و طعامهای مغری و غلیظ چون هریسه و کله پائچه و ثرید چرب و حلیم جو و گندم و برنجیه و شکنبیه و بریان بزغاله و مانند آن اختیار کنند و گفته‌اند سکنجبین که در آن قوت خربق یا غاریقون باشد اندک اندک مزیدن ماده صالح را بعضو ماوف کشد و بر بسته شدن یاری دهد و خوردن فادذهر حیوانی و مومیائی در این ابواب سخت نافع بود و مجرب است و هرگاه که بسته شدن استخوان از مدتی که آن را باید بگذرد و بسته و محکم نشود باید دآن است که آنجا ماده ایست که از آن دشبذ تولد نکند پس آن موضع را مثل قروح عسرالاندمال برفق تمام بناخن بخارند و کفدست بر آن باید مالید چندآن‌که آن موضع را گرم کند و مادهٔ بد و خون ضعیف نابه‌کار تحلیل پذیرد و خون متین بدانجا میل نماید و دوشنبه محکم بروید و بسیار باشد که رنگ استخوان بگردد پوستها از آن برخیزد و بدان سبب حاجت

آید که بند را بگشایند و هرگاه که حال این بود آن را تخته نشاید بیست و بفراده اکتفا باید نمود و اگر با شکستگی استخوان جراحتی و قصور عصبی یا خلع و یا دثی افتاده باشد طریق جراحتی و مجری جمله مرعی باید داشت و در راست کردن استخوان و بستن آن تأخیر نشاید کرد و راست نتوان کرد و نتوان بست کمر بکشیدن صعب که از آن کشیدن درد عظیم تولد کند و با این همه هرگاه که اندر آن دردی عظیم و خطری بزرگ خواهد بود راست تا کرده و بستن و ناکشیدن و درد نیفزودن اولی‌تر از راست کردن بود پس صواب آن باشد که در حال شکستگی و اعراض آن نگاه کنند و آن را که بتوان کشید بکشند و راست کنند و مبالغه نکنند واگر بعضی راست ناشده بماند همچنان بگذارند تا خطری بزرگ هم نباشد و اگر شکسته را راست کرده باشند و بسته و ناگاه در وی عظیم تولد کند آن را بباید گشاد و تسکین درد کنند پس دگر بار ببندند و گاه باشد که استخوان راست کرده را از همدیگر جدا و پریشان باید ساخت و بی‌نظام باید گذاشت تا بیمار از رنج و الم آن خلاص شود و هلاک نگردد و هر شکستگی که در طول بود آن را محکم‌تر باید بست چنان که شکاف استخوان فراهم فشرده شود و آنچه در عرض شکسته شود تا سر استخوان برابر یکدیگر راست نشود به هم باز نشاید نهاد و آنجا که سر استخوان شکسته شاخ شاخ شده باشد که آن را بعربی شنطایا گویند بقوت تمام و باله‌ها و بریسمانها آن را نیک بباید کشید تا شنطایا برابر یکدیگر شود و هر یک بجای خویش بهیئت او باز نشید و در این هنگام بدست نیک بباید مالید و راست باید کرد آنگاه عضو را از کشیدن به آهستگی رها کنند پس به‌بندند چنان که عضو را بر آن هیئت نگاهدارد و نگذارد که شنطایا دیگر باره هیئت خود بگردد لیکن بدان سختی نشاید بست که دردی عظیم افزاید و اگر پارهٔ استخوان از اصل جدا شده باشد و غشا و عضله را بخلد دور و زیاده شود آن موضع را باید شکافت و آن را بیرون کنند والا زواید آن را بباید برید و اگر شکاف را فراخ باید ساخت عضلها و عصبها و شرائین آن را نگاه باید داشت و اگر دانند که آفتی تولد خواهد کرد مهمل باید گذاشت و اگر استخوان نیک ریزه شده باشد جمله را اگر ممکن بود بیرون باید آورده و اگر ریزه‌ها بسیار باشد همچون آواز خشخاش آواز دهد لیکن از هندام خود بیرون نرفته باشد امیدوار بود که چون ببندند بر حوالی آنها دشبذ بسته گردد و جمله را فرا گیرد **و طریق** بریدن شنطیه آن است که نمدی نرم را سوراخ کنند به اندازهٔ شنطیه

و بر محل خلیدن سرشنطیه نهند و سر شنطیه را از آن سوراخ بیرون آورند پس پوستی همبران شکل بر زیر نمد نهند و شنطیه را هم از این پوست بیرون آرند دوست بر پوست و نمد فرو فشارند بطرف اصل شنطیه چندآن‌که منشار بر آن اصل نشیند و آن را از اصل بردارد و منشار این کار بغایت باریک و تیز لطیف‌تر از منشار شانه گران می‌باید **و طریق** بستن برفاده و تخته و غیره آن است که چون عضو را کشیدند و بدست هموار و نظام اصلی نمودند اول رفادهای کتان نرم و پاکیزه بر تمام محل شکسته نهند و بعصابه پیچند پس بندی مضبوط بر آن بندند و تا چهار روز همچنین بدارند و بعد از آن چهار تخته نرم و هموار از هر چهار طرف آن بر بالای رفاده نهند اگر آن عضو را اطراف اربعه باشد و بعصابه پیچند بندهای عصابه را چنان بندند که لختی بر جایگاه در است افتد از دو طرف و باقی بر جایگاه کسر تا آن را فراگیرد و جایگاه شکستگی را سخت‌تر از حوالی باید بست و در سختی افراط نشاید کرد و بند حوالی نرم‌تر تا غذا را باز ندارد و پهنائی عصابه که بپیچند درخور شکستگی هر عضو باید چنان چه عرض عصابه سینه و پهلو قریب یک با پشت باید و عرض عصابه ساعد و ساق از سه انگشت تا چهار انگشت بود و عصابهٔ انگشتان کمتر و بر این قیاس در باقی و اگر ترسند که آماس گیرد **بقراط** می‌فرماید که قیروطی از زیت و موم صاف طلا باید کرد و گاهی احتیاج به تبرید رباطات بالفعل بهوا یا به آب سرد افتد تا منع درم کند یا باشد که به سرکه ممزوج تر باید کرد و گاهی حاجت به تسکین درم به مثل روغن بابونه و به مثل شراب قابض آید که این تحلیل ورم و تقویت عضو نماید و گاهی حاجت افتد به چیزی که در آن تقویت و تحلیل باشد مثل زیت بمصطکی و اشق و بیشتر شکستگیها که مخالف و ناهموار افتد از قرحه خالی نباشد و آنجا که قرحه باشد قیروطی نزدیک آن نباید برود رفاده به شراب قابض تر کرده برنهند و ادویه که در علاج شکستگی به‌کار آید جدا مذکور گردد و شکستگی بزرگ را به عصابه باید بست یکی بر رفاده‌ها باید تا آن را تنگ فرا گیرد و جایگاه را سخت‌تر و دوم بر تخته تا محکم نگاهدارد و فضول را از جایگاه شکستگی بازدارد و سوم بر مجموع جهت استحکام جمله و بند عصابهٔ اول را از فرو سوی بطرف بالا باید پیچد و بند عصابهٔ دوم را برعکس و بند عصابهٔ سوم بهر دو نوع چنان چه جمله را فرا رسد و تخته از پنجم

روز باید نهاد مگر آن‌که خوف کجی عضو باشد و تخته از چوب نرم باید مثل چوب انار و بید و دفلی و قنی و مانند آن و تخته هموار باید لیکن از جائیکه بر موضع شکستگی نهن اگر اندکی غلیظ‌تر بود می‌شاید و هرچند که عضو شکسته بزرگ‌تر بود تخته دیرتر باید بیست لیکن رفاده‌ها بیشتر باید نهاد و خیال دارند تا عضو آویخته و جنبان نباشد و اگر ترسند که عضو کج شود و آفت آن بزرگ گردد زرود تخته باید بیست و اگرچه روز اول باشد و بعد بستن هم دیر دیر باید گشاد و رفادهٔ تخته بندهم بیشتر باید و **بقراط** گوید که بسته را روزی می‌باید گشاد و روزی نه تا بیمار ضجر نشود و خارش رنج ندهد و هربار که بگشایند بر همان طور که بسته بودند باز باید بست و شکل بندها و رفاده‌ها و تختها نشاید گردانید تا آنچه بسته می‌گردد تباه نشود و عضو از شکل خویش نگردد و پیچیده نشود و درد نه خیزد و چون هفته بگذرد و در هر چهار روز یک بار باید گشاد و یا در هر پنج روز دشبذ را نیز اندک اندک سس‌تر کنند تا غذا بدان محل بیشتر راه یابند و اندر دور کردن تخته شتابی نباید کرد اگرچه گمان شود که بسته شده و بسیار باشد که ده روز یا بیست روز تخته بسته دارند و نگشایند و هیچ مضرت نباشد لیکن صواب آن بود که از جهت احتیاط در هر چند روز بگشایند و نگاه کنند تا اگر رنگ پوست و حال گوشت متغیر شده باشد بتدارک آن مشغول شوند و بعضی مجبران هرگاه که بند می‌گشایند به آب نیم‌گرم نطول می‌کنند تا مادهٔ دشبذ در آنجا بیشتر آید و بعضی روغن و آب گرم پیش از آن‌که به بندند نطول کنند تا عصبها را نرم کند و الم کشیدن کمتر شود و لیکن در وقت بستن تجویز نکنند زیرا که نگذارند دشبذ محکم شود و آنجا که ضماد یا طلا بر آن خشک شده باشد و درد خیزد و خواهند که بگشایند اندکی روغن طلا کردن جائر بود خصوصاً کسانی را که مزاج تر بود و آنجا که با شکستگی جراحتی رسیده باشد رفاده و تخته از جایگاه جراحت دور باید داشت و اینچنان بود که جایگاه جراحت را برهنه گذارند و بر حوالی آن رفاده‌ها و تختها برنهند و ببندند بر شکل موافق‌تر و بر جراحت برهنه مرهم نهند و رفاده گردد جراحت را بچیزهائیکه منع آماس کند به شراب قابض‌تر کنند و آنجا که محل کوفتگی را در غیر جراحت به هم آماس باشد هم رفادهٔآن محل را بموانع آماس بیالایند و بعضی مجبران رفاده‌ها بز حوالی جراحت

نهند و تخته را بربندند چنان که مرهم بدانجا فرد شود و ریم و چرک از آن بیرون آید و عصابه بالای جراحت بندند چنان که بجراحت نرسد و لته بر روی آن پیچند تا مگس و هوای سرد و گرم بجراحت نرسد و باشد که بدان حاجت آید که رفاده را به سرکه و گلاب تر کنند و حوالی جراحت نهند تا آماس بازدارد و قیروطی و روغن از حوالی جراحت دور باید داشت خاصةً در تابستان که بیم تعفن بود و در جمله احوال زخم و شکستگی را از سردی و گرمی مفرط نگاه باید داشت و از عطسه و سرفه و بلند کردن آواز پرحذر بودن و اگر تعفن ناگاه در گوشت آن محل پدید آید در اصلاح آن مبادرت باید کرد چنان چه در جراحات معلوم شده لیکن اینجا احتیاط زیاده باید و در طلا و ضماد تریاقات و مصلحات عظم داخل باید ساخت **تدبیر استخوان** که کج بسته باشد و حاجت بشکستن آید هرگاه که استخوان کج بسته شود و حاجت آید که آن را دیگر بار بکشنند و راست کنند اگر در دشبذ سخت صلب بود اول آن را نرم باید کرد به ادویه که ورم صلب و سقیروس را نرم کند وخرما و چکتی دنبه و دردی روغن کنجد با هم سرشته ضماد باید کرد و چکتی دنبه گداخته و مغز پسته و مغز بادام و مغز پنبه دانه دشبذ را نرم کند و یا مغز تخم بیدانجیر کوفته با نیم وزن آن روغن گاو و چهارم حصهٔ آن عسل سرشته ضماد کنند و بعضی در حالت احساس برودت مزاج سکبینج یا جاوشیر یا جدوار یا جندبیدستر هم اضافه می‌کنند و یا حلبه در شیر پخته و دردی روغن کتان و دردی روغن کنجد و روغن دنبه با هم سرشته طلا کنند و بعضی این تراکیب را به سرکه مقوی کنند و با شق بهتر آید و در آبزن نشستن و آب نیم‌گرم بسیار بر عضو ریختن سود دارد و چون از این تدابیر نرم نشود گوشت را شق نمایند دشبذ را بجنبانند پس استخوان را بشکنند و راست کرده باز بندند و رعایت جراحت نیز کنند چنان که سابق مذکور شد و بسیار باشد که دشبذ بدین تدبیرها نرم شود و آن کجی را بدون شکستن بدفع و جبائر راست توان کرده باز بستن تا دیگر بار بشکستن حاجت نیاید و خصوصاً در ابدان نرم این علاج ممکن است **اطلیهٔ کسر** و مانند آن که در مجبری به‌کار آید بعضی از اطلیه برای منع آماس و اصلاح خارش بود و بعضی دشبذ را سخت کند و تقویت او نماید و بعضی دشبذ را نرم کند و بعضی ازالهٔ صلابت مفاصل کند که بعد جبر حادث شود و بعضی برای

ازالهٔ استرخا بود اگر در مفاصل واقع شود و اما آنچه آماس را بازدارد و خارش را اصلاح نماید قیروطی است و نطول شراب قابض و رفادهٔ کتان به سرکه و گلاب یا به آب سرد و یا همچنان بهوا سرد کرده روغن بابونه به شراب قابض آمیخته و نطول آب گرم خارش را ببرد و باید دآن است که آب گرم و قیروطیات هر کجا که جراحت بود و یا اجزای استخوان بسیار شکسته گردد استعمال نباید کرد که به اندک سببی متعفن شود و ادویه که دشبذ را سخت کند آن نطولات قابضهٔ لطیفه است و اضمدهٔ که مانند آن است مثل طبیخ آس و روغن آن اگر حاجت به روغن باشد و روغن حنا و طلا به آب برگ آس و حب آن و طبیخ شجرهٔ قرط و طبیخ بیخ دردار و طبیخ برگ آن و ایضاً ضماد مرتب از ماش خصوصاً چون در آن زعفران و مر داخل کنند و به شراب ریحانی به سرشند بسیار جید است و ایضاً پوست طلع نیکو است و عمده در سخت کردن دشبذ همین ادویه است و مع ذلک بمنقی رطوبات زائد که اندر آن است احتیاج افتد و لهذا واجب است که با وجود قبض‌آن محلل یا مجفف بود **دوایی که** در این باب نافع است گل ارمنی و مغاث و ماش مقشر هر یک ده درم صبر و اقاقیا یک دو درم به آب مورد تر سرشته طلا کنند و ادویه که دشبذ را نرم کند در تدبیر استخوان که کج بسته باشد عنقریب مسطور شد و ابتدا بنطول از آب گرم کنند پس بر آن اضمده و مروخات ملینه مرتب از العبه و صموغ و شحوم و ادهان استعمال نمایند و ایضاً بیخ خطمی و بیخ قثاءالحمار و اشق و جاوشیر به سرکه کهنه سرشته طلا کنند **دوای جید** برای نرم کردن دشبذ لعاب حلبه و لعاب تخم کتان و لعاب قثاءالحمار و اشق و لادن و زفای رطب و پیه بط و مقل و بهروزه و مغز گوساله و روغن سوسن در روغن حل کرده مرهم بسازند **دیگر قوی** زیت کهنه دو رطل روغن سوسن نیم رطل میعهٔ سائله ربع رطل موم زرد نیم رطل علک‌البطم دو اوقیه فرفیون دو اوقیه مغز ساق گوزن چهار اوقیه مرهم سازند **مرهم جید** برای صلابت مفاصل که از جبر حادث شود بگیرند اشق یک جزو مقل الیهود نیم جزو لادن نیم جزو روغن حنا پیه بط هر واحد ربع جزو صموغ را گداخته همه را جمع کنند **ایضاً** بگیرند اشق و موم زرد هر یک سی و شش درم صمغ بطم مقابل بارزد هر واحد هشت اوقیه صموغ را در سرکه گداخته حل کنند و در هاون به روغن سوسن چرب کرده جمع نمایند و برای

تعقد که مثل غده عارض شود مراهم مذکوره استعمال کنند و یا جندبیدستر و قسط و سرگین کبوتر و خردل ضماد نمایند که بغایت ملین غدۀ مفاصل است **مرهم جید** بگیرند دردی روغن سوسن دردی روغن بزرکتان هر یک اوقیه میعۀ سائله و بارزد و جاوشیر و اشق هر واحد نیم اوقیه مقل یک اوقیه پیه خرس و اگر نباشد پیه بط یا ماکیان دو اوقیه صموغ را در هاون به اندک نبیند حل کنند پس باقی ادویه انداخته بیامیزند تا هموار گردد ضماد نمایند و چون استرخا در مفاصل از کشیدن بیقاعده افتاده باشد اعتماد در مع الجۀ او بر قوابض لطیفه مثل ابهل و جوزالسرو و مانند آن یا بر قوابض کثیفه مثل هلیله و بلیله و مازو و امثال آن باید داشت و ابهل و جوزالسرو و زعفران و مر و راسن و دارچینی و اقاقیا در طبیخ وج سرشته ضمادی آزموده است و خاکستر چوب انگور با پیه کهنه و پوست طلع و همه ادویه که دشبذ و مفاصل را سخت کند در این باب نافع است و گاه باشد که در کسر و جبر المی به معده یا جگر رسد و تدارک آن بمقویات و مصلحات لازم بود از آنچه در علاج درد و ضعف معده و جگر بمجل آن بیان کرده شده و ضمادی که در الم یافتن معده از این احوال مجرب است این است سیب پخته و پاک کرده پنجاه درم گل سرخ ده درم اقاقیا مصطکی برگ مورد و سنبل هر یک پنج درم زعفران جوزالسرو هر یک یک‌درم همه را کوفته به آب بارتنگ به سرشند و ضماد کنند و سکنجبین سفرجلی دهند یا سکنجبین ساده با بسد و کهربا و ضمادی که در الم یافتن جگر مجرب است این است صندل سرخ و سفید و گل سرخ و بنفشه هر یک پنج درم آرد جو سه درم زعفران یک‌درم کافور نیم درم همه را کوفته به گلاب و روغن گل سرشته ضماد نمایند و سکنجبین ساده با سفوف ریوند دهند **صفت آن** ریوند چینی ده درم روناس ده درم لک مغسول پنج درم طباشیر پنج درم شربتی یک‌درم با سکنجبین و عصارۀ گل آمیخته واگر حرارتی نباشد ضماد از این گونه سازند بگیرند گل سرخ پنج درم سنبل‌الطیب مصطکی دارچینی برگ مورد لادن هر یک دو درم لادن را به روغن خیری حل کنند و ادویه بدان به سرشند و مثرودیطوس با ریوند یا زنجبیل بدهند **صفت** ضماد دیگر جگر را در دیگر اعضا را سود دارد مغاث و گل ارمنی و برگ مورد جمله برابر کوفته به گلاب و روغن گل سرشته به‌کار برند **و بدآن‌که** هرگاه مریض را از کوفت تعب کسر

و جبر حرارت و تب ظاهر شود آنجا مراعات الم و کسر بیشتر باید کرد چه آن حرارت عرضی بود اگر برعایت آن ادویه سرد داده شود کوفت و الم را زیاده سازد و ممکن است که چون زخم هم بود آن زخم خراب شود خصوصاً از آب سرد خوردن و غذای لطیف هم بدشبذ بد باشد **و بدانند** که آب گرم و روغن میش از آن‌که استخوان بسته شود سود دارد لیکن در زمان بستگی زیان دارد و نگذارد که مادۀ دشبذ سخت گردد و بعد از آن‌که استخوان بسته شده باشد سود دارد صلابت عضو را در مفاصل را نرم کند و ورم که آنجا باقی بود تحلیل نماید و خشکی رگها و عصبها که از بستن تولد کند زائل نماید چه با آن حرکت سهل نبود پس اگر آب گرم و ادهان و شحوم و امخاخ استعمال کنند تدارک آن آفات کند و اما اگر ضماد خشک شده باشد و درد از فرط جفاف برخاسته و خواهند که بگشایند اندکی روغن طلا کردن روا بود تا درد زائل شود خاصهً در کودکان و کسانیکه مزاج ایشان تر بود و بعد از مالیدن روغن بر موضع وجع رفاده نهاده بربندند و اگر درد نباشد و نزد سکون آن پیچ وجه روغن طلا کردن نشاید و بعضی اطبا وقت گشادن بند به آب گرم نطول کنند تا ماده دشبذ آنجا بیشتر آید لیکن آن آب معتدل باشد که بیمار اعتدال آن شناسد و سخت گرم نباشد تا زیاده از آنچه جذب نماید تحلیل کند و خصوصاً چون زمانه ریختن او طول کند و از بدن ممتلی زیاده از آنچه واجب بود بکشد و زمانۀ ریختن او بمقداری باید که انتفاع و تری در پوست عضو رگها پدید آید و بسیارد تا زمانیکه عضو در ضمور شروع کند نباید ریخت تا تحلیل کند نزد من بهتر آن است که اگر در آنجا درد نباشد قریب عضو روغن و آب گرم البته نباید برد الا آنچه مذکور شد در اول امر برای احتیاط و در آخر بعد بسته شدن دشبذ آنچه مفاصل که سخت شده باشد بنهند آن خرط و چکتی دنبه است

تغذیه و تسقیه مجبور

لازم است که غذای او مولد خون غلیظ باشد لیکن غلیظ یابس نبود بلکه غلیظ لزج باشد تا دشبذ لدن قوی پیدا شود نه خشک ضعیف شکننده و آن مثل پایچه است و هریسه و بطون دروس و جلد بزغاله و حمل مطبوخ و گوشت حملان و گوساله و ماهی تازه که در آن اندک غلظ باشد و پنیر تر و برنج با شیر و مانند آن و شراب غلیظ قابض و

از تنقل شاه بلوط لبوب که در آن حدت نباشد و از هر آنچه خون را رقیق و گرم کند و از انعقاد آن را بازدارد مثل شراب رقیق و اشیای پرمصالح اجتناب نمایند و بالجمله تدبیر او تغلیظ خون است مگر آن‌که آنجا مانعی از جراحت بود که متقضی تلطیف غذاست و نزد خوف الم و اما اگر امن این باشد توسیع در غذا و در شراب کنند و کسیکه احتیاط را دوست دارد ابتدا به تدبیر لطیف کند تا از ضرر ورم ایمن گردد و این مثل آن است که گاهی حاجت به فصد و اسهال نیز افتد و بعد چند روز استعمال او کنند وایضاً گاهی با وجود این بترک این تدبیر حاجت آید چون دشبذ در استخوان افراط نماید و احتیاج بمنع آن شود و به قول مسیحی در ابتدا بر به قول بارد و مزورات و لحم طیور و بزغاله اقتصار نمایند و نزدیک شراب نگردند **ابن الیاس** گوید که برباط معتدل بربندند و هر صبح جلاب از تمرهندی به شکر یا سکنجبین ساده هرکدام که باشد ده درم بدهند و فصد باسلیق کنند و اخراج خون به حسب قوت نمایند و تلئین طبیعت بفلوس خیارشنبر و ترنجبین کنند و قبض طبع نباید گذاشت و غذا ماش مقشر بچوزۀ مرغ سازند و از اکثار غذا و تناول گوشت و شیرینی حذر کنند تا بدین تدبیر از حدوث ورم ایمن گردند و گل ارمنی یا مومیائی محلول در جلاب گرم شکر بدهند و هرگاه چند روز بگذرد ورم حادث نشود و در عضو حرارت غریبه باقی نماند بند شدیدتر از اول به بندند و در هر هفته یک بار بگشایند و بر آن مغاث نو آس و گل ارمنی و اقاقیا نهند و به اغذیۀ لزجه غذا سازد و اگر کسر با ورم باشد به صندلین و آب حی‌العالم و آب خرفه طلا کنند و بند به نرمی ببندند و صبح بگشایند و این طلا به‌کار برند و اگر با کسر گوشت کوفته شود بر موضع کوفته شرط زنند تا امر با کله و تعفن موؤل نگردد و باقی در قول سابق گذشت **انطاکی** گوید که اگر آنجا جراحت نباشد بر عضو از زفت و موم و صمغ و اقاقیا و کرسنه لصوق کنند به عده بمزاج او نظر کنند و ازالۀ اخلاط حاده مانع از جبر بفقصد و از مسهلات نمایند لیکن فصد بر شرط شرط محاذات در جانب صحیح کنند و گاهی از آن عظم جراحت به سبب خروج خون بسیار بازماند پس اگر خون جبر طول کند حتی که خون متغیر گردد فصد مکرر جائز بود تا خون جلا یابد و صحیح گردد این همه همه مع صلاح اغذیه و اشربه و منع همه نمکین و تیز و تر شو آنچه در آن خون نباشد مثل باقلا به

عمل آرند و واجب است اکثار از شیرینی و گوشت نرم مثل بچهٔ مرغ و طیور که قریب بپرواز باشد و قطور بر مومیائی فارسی و تدهین بدان و اگر میسر نشود گل مختوم و یا تنزوی خطائی که آن گلی است قرص ساخته از خطا می‌آرند و داخل آن صورت شیر می‌باشد بدل مومیائی است و اگر بدست نیاید گل ارمنی بخورانند و در هر سه روز یک بار بگشایند برای تنقیه رطوبات به آب گرم و نظر در عضو و آنچه در آن متغیر گردد پس اگر عفونت یا تغیر در آن یافته شود اصلاح آن کنند و اگر علامات غلبهٔ خون ظاهر گردد زفر باز دارند و بر مثل ماش و برنج اقتصار ورزند و عصابها را در سر که اندر آن مورد و جوزالسرو جوشانیده باشند و در گلاب و روغن گل تر کنند که این تقویت و منع فضول نازله نماید و هر مرتبه در سختی بندش افزایند و این همه وقتی است که چون سرخی و درم و درد ظاهر نگردد والا چیزی از این ابتدا نماید بگشایند و اگر بعد ساعتی باشد و عضو را بگشاده داشتن راحت دهند به عده بنرمی به بندند و بعض حذاق از اهل این صناعت لصوق مثل زفت و کرسنه و مغاث و خوردن چیزی که مؤلد خون باشد و قوت بستن بند قبل از روده روز منع کرده‌اند و گویند که این بعد آن به عمل آرند که آن وقت انعقاد است این همه در کسر ساذج است و کلام در آنچه همراه او غیر آن باشد باقی ماند پس اگر ورم یا جراحت باشد بعلاج آن که مذکور شد معالجه نمایند **مؤلف** گوید که چون جبر استخوان از قسم دستکاری پُرخطر است و البته از استاد ماهر می‌باید آموخت بنابر آن تفصیل در کسر هر عضو نکردم و بر قانون کلی آن اقتصار نمودم تا اگر استاد حاضر نباشد و ضرورتی افتد فی الجمله تدارک توان کرد

خلع و دثی و وهن

خلع آن است که مفصل از جای خود به تمامه بیرون آید و دثی آن است که مفصل از جای خود رود و به جانبی میل کند لیکن تمام بیرون نیاید و وهن و وهی آن است که اذیت و الم عارض استخوان شود از ضربه یا سقطه بی‌آن‌که تفرق اتصال حادث شود و گاهی مفصل را امری دیگر عارض شود و آن این است که دراز گردد بر طول طبیعی او زیاده شود نوبت بانخلاع نرسد مگر سهل الانخلاع شود و این اکثر در بازو و ران عارض گردد و این به

سبب استرخای رباطات محیط آن و کثرت ترطب او بود و بعضی مردم برای خلع مفاصل مستعد بسیار می‌باشند بهر آن‌که حفر مفاصل ایشان غیرعمیق بود و لقمه‌هائیکه اندر آن باشد غیرمداخل بود و ربطیکه بدان انتظام او بود محکم نباشد بلکه ضعیف در خلقت رقیق یا رطب قابل تمدد بود و گاهی بر آن رطوبات لزجهٔ مزلقه بریزد و یا کنارهٔ حضرهای استخوان که در آن عظام مفاصل داخل است بشکند و بعضی مفاصل سهل الانخلاع و بعضی صعب الانخلاع و بعضی متوسط الانخلاع اند پس سهل مفصل رکبه یعنی زانو است به سبب سلاست رباط او و ایضاً سهل الارتداد بود بسلامت و مفصل منکب قریب آن است در مردم لاغر نه فربه و اما صعب الانخلاع مثل مفاصل انگشتان ست که این بعید از انخلاع است و مثل مفصل مرفق است و لهذا رد اینها صعب است و اما متوسط مثل مفصل سرین است و هر مفصل که عسرالانخلاع بود درد آن سهل نباشد و عام است که آن عسر با سهولت بالطبع بود یا عارضی و گاهی آنچه مفصل را عسرالانخلاع گرداند مثل یبوست سخت کنندهٔ رباطها بود و مثل کثرت گوشت گرداگرد آن و لهذا مردم لاغر را سهل‌تر خلع و ایضاً رد آن شود و گاهی انخلاع سهل بغیر سهل الانخلاع عارض گردد به سببی از اسباب پس سهل الارتداد نیز گردد چنان چه حق درک را امتلای رطوبت عارض شود و انخلاع او سهل گردد مع ذلک ارتداد آن سهل بود چنان چه صاحب عرق النسا را عارض گردد پس در هر اندک مدت سرین او منخلع شود و بادنی سعی رد گردد و بار دیگر انخلاع پذیرد و باز ارتداد یابد و این محتاج بداغ بود نه غیر آن و صعب‌ترین خلع آن است که با آن سرهای شنطایای رباط که استخوانی را با استخوان دیگر الصاق می‌کند منقطع شود و این کمتر به حالت طبیعی رجوع کنند و این اکثر در سر ورک بود پس در سر بازو در زندین قدمین نزد کعبین و خلع قبیح‌تر از کسر بود

علامات خلع

آن است که شکل عضو متغیر شود و در مفصل مغاک و گوی غیر معهود پیدا شود و حرکت مفاصل باطل گردد و چون عضو مخلوع بعضو دیگر که به جانب منتهای او باشد قیاس کنند تفاوت در درازی و کوتاهی و راستی و کجی و

تمکن حرکات پیدا باشد و این در خلع سرباز و مع کتف عارض شود بهر آن‌که چون مخلع شود در سر بازو وحشی انخفاض و غور غیر معهود عارض گردد و زیر بغل نتو سر بازو ظاهر شود مثل آن‌که عروض ظاهر در معظم کتف و در خلع مفصل پای عارض شود و ظاهرتر از این در مفصل گردن بود و چون بینند که مفاصل حرکت نمی‌کند بدانند که خلع اتم است بالجمله در خلع فک که بفارسی منه گویند دهان گشاده ماند و دندانها برابر یکدیگر نباشند و در خلع ترقوه یعنی چیز گردن آنجا مغاک ظاهر شود و دست بر سر نرسد ودر خلع منکب یعنی دوش که برآمدن و بجای باز رفتن او آسان بود در بغل نتو و بلندی مستدیر دریابند اگر بانگشت تفحص نمایند و سر و دوش کج بود و مخالف دوش دیگر نمایند و موافق آن دست از پهلو و در نشیند و بهیچ حال دست بر پهلو نرسد مگر بسختی و درد شدید و دست بالا نتوان برد و حرکت دشوار توان کرد و در خلع مفصل ورک یعنی سرین اگر به سوی داخل منخلع شود پای ماؤف نسبت بپای دوم درازتر گردد و زانوو مفصل بن ران دوتو نگردد و پیغولۀ ران برآمده و آماسیده نماید و اگر انخلاع بطرف خارج بود پای مذکور کوتاه شود نسبت بدوتو پیغولۀ ران در مغاک رود و در محاذی او از خلف نتو و ورم و انتفاخ ظاهر گردد و زانو به سوی داخل می‌نماید و اگر به سوی قدام منخلع شود و مریض بر بسط ساق خود قادر بود و انثنای او ممکن نبود مگر به الم شدید و اگر ارادۀ مشی کند بر آن قادر نبود و گاهی با این بول بسته گردد و اگر به سوی خلع منخلع گردد پای او کوتاه شود و بر آن بسط و قبض هر دو معتذر بود و سر ران در موضع قریب مقعد ظاهر شود و در آن نتو پدید آید و در کنج ران استرخا حادث شود و خلع و رک مزمن البته به نشود

علامات دثی و وهن

علامت دثی آن است که در مفصل به موضع بلند اندک کاواک ظاهر شود و از جانب محاذی او که پوست بود نتو بلندی اندک محسوس گردد و جمیع حرکات با آن معدوم نشود چنان چه در خلع بلکه آن را حرکات در بعض جوانب ممکن بود و علامت وهن دوهی آن است که در آن عضو درد و کوفتگی پیدا بود و مع ذلک جمیع حرکات ممکن باشد در هر جانب لیکن بعضی حرکات آسان بود و بعضی دشوار

آن است که عضو گران نماید وچون آن را از دست بردارند یا بیمار خود آن را بر چیزی قائم کند بوضع طبیعی خود بازگردد بغیر تکلیف و باز چون بگذارند بمقدار عارضی رجوع نماید و ایضاً خاصهً اوست که در مفصل نزد عود کاواکی پیدا شود و باشد که این کاواک چندان بود که انگشت در آن توان درآورد **علاج** باید که مفصل را بملائمت برجای او آرند بعد از آن تسکین درد و ازالهٔ ورم کنند و در دثی و وهن عضو را برفق بمالند و مورد و مغاث و خطمی سائیده بازردهٔ تخم مرغ طلا کنند و اگر با آن ورم باشد فصد کنند و ضمادی که در علاج ضربه گذشت طلا نمایند **ادویهٔ** نافع خلع و دثی و وهن شرب مغاث و کذا فوه‌الصبغ یک‌درم راوند دو درم با قدح جلاب نیم گرم و کذا غاریقون بجلاب و کذا فاوانیا و کذا جنطیانا و ضماد مومیائی محلول به آب که مجرب سویدی است و کذا ماش باریک سوده به شراب سرشته و کذا راسن و کذا زیره و آرد گندم و عسل که مجرب اوست و کذا انزروت تنها و با روغن جوز و کذا سرگین گاؤ گرماگرم و کذا کندر و آرد جو و آب برگ بیخ و کذا چقندر جوش داده و کذا آس و حب آن و کذا خاکستر چوب انجیر و کذا برگ ریحان و کذا برادهٔ چوب شمشاد بسفیدی بیضه و غبار آسیا سرشته و کذا زیت و نمک و کذا روغن بادام شیرین و تلخ و کذا خاکستر چوب انگور و کذا زوفای رطب و سرکه و کذا آب شوکران و آرد جو نیم‌گرم و کذا صبر به آب مورد سرشته و کذا موی انسان سوخته به عسل آمیخته و کذا باقلا به سرکه و عسل پخته و کذا نان برنج خشک کرده سوده به آس سوده آمیخته و کذا پیاز نرگس و نطول آب مطبوخ سماق کوفته هر واحد مسکن الم و مزیل ورم خلع و دثی مرض است **دیگر** که در ورم دثی یعنی موچ درد کند آرد مونگ در سرکه سرشته نان از یک طرف بپزند و بطرف خام روغن گل مالیده نیم‌گرم ببندند و ضماد برگ مورد و بیخ نی سوده به عسل سرشته نیز نافع **دیگر** جوزالقی سائیده با سرکه هندی آمیخته نیم‌گرم ببندند که برای موچ مفید است و کذا کهلی تل کوفته در آب پخته بر پارچه مالیده بر عضو ماؤف بستن نافع دثی و دهن است **دیگر** که مرچ را در یک روز به اصلاح آرد اول آب گرم بسیار بر عضو ماؤف ریزند پس گل ارمنی بسفیدی بیضهٔ مرغ سرشته لیپ کنند و بر

آتش عضو را گرم نمایند تا دوا میل بخشکی آرد و اگر عوض آن گیرد و زردۀتخم مرغ ضماد کنند نیز مفید افتد **دوایی که** برای درد موچ و ضربه نافع از بیاض استاد مرحوم آرد گندم و دام زردچوب نیم دام قند سیاه سه دام روغن زرد دو دام همه را به طریق حلوا پخته هالون مسلم شش ماشه در لقمۀ حلوا نهاده بخورند و سه روز به عمل آرند **ایضاً** که دهن و دثی و کسر را بغایت سودمند است مغز تخم بیدانجیر مال کنگنی آنبه هلدی کنجد سیاه پیه گردۀ بز مساوی کوفته در پارچه بسته گرم نموده تا دو سه ساعت تکمید کنند به عده همین اجزا را نیم‌گرم به بندند و روز سوم گشاده تجدید آن کنند و در ایام تابستان هر روز باید ساخت **ضماد** که بعد باز آوردن عضو به شکل طبیعی در خلع به‌کار آید ماش گل ارمنی مرمکی گل خطمی سفید گل سرخ هر کدام سه درم برگ مورد پنج درم باریک سوده بسفیده تخم مرغ سرشته ضماد کنند **ایضاً** برای آماس موچ از بیاض مذکور سفیدۀ بیضۀ مرغ و نمک سنگ و زردچوب و لوله سجی سوده با هم آمیخته نیم‌گرم لیپ کنند **ایضاً** کنجد سیاه دو دام گندم نیم دام سوده در شیر گاؤ پخته بر موضع لیپ کنند **ایضاً** که در خلع و دثی و کسر و ضربه و سقطه تسکین درد فوراً نماید کندر یکدام زردچوب دو دام آرد میده چهار دام مخلوط نموده روغن کنجد یکدام داخل کرده بپزند چون به قوام حلوا آید در ظرفی روغن کنجد داخل کرده دوا را در دو صره بسته در آن گذاشته بر اخگر گذارند تا گرم شود پس تکمید کنند تا یک گهری پس همین دوا بر عضو ماؤف ضماد کرده بر پارچه بندند اغلب که در دو سه روز به الکل آرام شود **اقوال حکما** مسیحی گوید که اگر با دثی حرارت شدید باشد به صندل سفید و گل سرخ و بنفشه خشک هر واحد پنج درم آرد جو سه درم زعفران یک‌درم کافور به گلاب و روغن گل سرشته ضماد کنند و اگر حرارت شدید نباشد این ضماد کنند ماش بیست درم لادن ده درم گل ارمنی ده درم صبر چهار درم زعفران سه درم سک سه درم به آب مورد و گلاب و آب برگ سرد حل کرده و اگر موضع عصبی باشد با آن روغن نرگس بیند آمیزند **دیگر** مغاث گل ارمنی هر واحد دو جزو مورد یک جزو به گلاب طلا نمایند و خلع و کسر و التوا محتاج بکشیدن و قائم کردن بغایت ملائمت و قلت درد بود بهر آن‌که سختی در این درد پیدا کند و درد ورم آرد و دثی محتاج بغمز

کشیدن نیست بلکه می‌باید که بدوای مصلح او ضماد کنند و بملائمت بربندند تا درد نیارد و مالش به روغن گل کنند و بر آن مورد سوده بپاشند و ملائم ببندند و تا روز سوم نگشاید **جرجانی** از شیخ و صاحب کامل نقل کرده که علاج همه انواع کسر و خلع و دثی و غیره آن است که اول فصد رگی کنند که بدان عضو پیوسته باشد پس یک مثقال گل ارمنی با جلاب مرتب از گلاب بدهند و تلئین طبع بفلوس خیارشنبر و ترنجبین و تمرهندی یا آب لبلاب یا تمرهندی و بنفشه کنند و آب فواکه مسهلی لطیف است و موافق بود و غذا مزوره به روغن بادام و چون از تب و آماس ایمن شوند نظر کنند اگر خلع به اندک کشیدن و راست کردن در است شود راست کنند و اگر با آن جراحت یا ورم یا قرحه بود اول جراحت و ورم و قرحه را علاج کنند پس خلع را خاصةً اگر خلع در مفصل بزرگ افتاده باشد علاج آن دردمند بود و بیم باشد که به تشنج ادا کند و اصل علاج آن است که امتحان کنند اگر به آسانی بجایش توان برد بغیر دردی عظیم بجای آن باز برند و بجراحت و آماس التفات نکنند و اگر دردی عظیم کند دست از علاج خلع باز دارند و اگر از بستن نیز درد عظیم شود بگشایند و هرگاه بسهولت داخل شود علاج ورم و قرحه کنند و اگر کسر و خلع هر دو باشد و کشیدن در جانب واحد بود و تدبیر هر دو امر ممکن بود به عمل آرند و بعضی عالم از متقدمین حکایت کرده‌اند که بر دوش مردی سنگی گران افتاد و گوشت و پوست از آن باز شد حتی که استخوان طرف بازو برهنه پدید آمد و از زیر او سر چنبر گردن از جای خود بیرون آمد بعضی از مجبران جاهل استخوان را بجایش برد و گوشت و پوست را بجای او باز نهاد ضماد کرده بد بست آن گوشت گنده شد و بمجاورت او استخوان فاسد گشت و سبز شد و ندآن است که مثل این گوشت را ببابد برید و آن جای بریده را به روغن زیت گرم کرده داغ کردند **و اما** تدبیر در اصلاح خلع مفرد و ساذج چنان باشد که آن موضع را به آهستگی اندک اندک از چپ و راست بجنبانند پس راست بکشند تا بجایش باز آید و بسیار باشد که از شنیدن آواز او معلوم شود که استخوان بجایش باز آمد پس ببندند تا باز بیرون نشود و آماس بازدارد و بخرقهٔ خشک بستن نشاید که آن موضع را گرم کند و بیم باشد که آماس پدید آید بلکه اولی تر آن باشد که از مغاث و گل ارمنی وآب برگ مورد تر ضماد ساخته خرقه

بدان تر کنند و به بندند و آرد بنوماش به آب مورد ضماد نیک است و سخت محکم نباید بست و عصابه که بدان ببندند از سه یا چهار بار زیاده نباید پیچید و ضمادی که از بهر زوال مفصل کنند مقوی عضو باید چون مازو و گلنار و اقاقیا و اندکی اشنه و قسط و جندبیدستر آمیخته و اگر جوزالسرو و ابهل و ادویهٔ فتق ضماد سازند روا بود و ایضاً در طول مفاصل واجب است که استخوان مسترخی را به سوی داخل مستقر او که از آن زائل شده بازگردانند و به ادویهٔ قابضه مخلوط به ادویهٔ مسخنه ضماد کنند چنان چه مذکور شد و اگر طول به سبب استرخای رطوبی باشد از اخراج رطوبت به تحلیل و تلئین مع تنقیهٔ بدن از آن رطوبت چاره نباشد **و اگر** خلع فک باشد مبادرت برد آن نمایند که در تأخیر آن آفتهای بزرگ پدید آید پس یکی را بفرمایند تا سر بیمار بگیرد و راست دارد و بیمار را بفرمایند که دهن را چندان که تواند زیاده بگشاید و نر انگشت در دهن او اندازند و بگوبند که فک را گرفته به آهستگی سوی چپ و راست بجنبانند و یک بارگی به آهستگی سوی پیش کشیده بجایش باز برند به عده رفاده به قیروطی موم و روغن گل اندوده نهاده به بندند و مریض را بر پشت خوابانند و زیر سر بالش نرم نهند و نگاه دارند که سر بر بالش نگرداند و اگر در باز برون این سرعت نکنند و سختی پدید آید آب گرم و روغن بنفشه در حمام بر آن بسیار ریزند تا نرم شود به عده پس پشت بیمار نشینند و فک او به سوی خلف یعنی بطرف خویش کشند **و اگر** خلع چنبر گردن باشد او را بدست راست کنند و برفاده‌ها بسیار بندند و اگر خلع دوش باشد به یک دست بازوی او بگیرند و انگشت وسطی دیگر دست در بغل او کنند و مهرهٔ استخوان بازو بدان بردارند و اگر مدت زیاده شود و صلب گردد در حمام آب گرم و روغن گرم بر آن ریزند تا نرم شود پس بر پشت خوابانیده و کردهه که نه بسیار سخت و نه بسیار نرم باشد در بغل او نهاده پاشنه خویش در بغل او بر آن کرد سه نهند و زور کنند و دست او را بطرف خویش کشند تا بجای خود باز آید به عده کرده معتدل از ابریشم یا پنبه ساخته در بغل او نهاده بازوی او بر پهلو باز نهند و ساعد بر بازو نهند و به بندند و عصابه در دیگر بغل انداخته بدان دست بازآرند و صلب او را ببندند و هفت روز یا بیشتر بسته دارند **و اگر** خلع مرفق باشد مریض را بفرمایند تا کف دست گشاده دارد و شخصی را بگویند تا

ساعد او را بگیرد و بخلاف کشیدۀ آن بکشد تا بیمار کشیده نشود و طبیب دست بر مفصل دارد چون بیند که تمام کشیده شد استخوان ساعد را بجایش باز برد و **بقراط** گوید اگر خلع از طرف پیش باشد دست را دو تا باید کرد یعنی ساعد را بر بازو باید نهاد تا کف دست بسر و دوش رسد و مفصل بجای خود باز شود و اگر باز پس گردیده باشد و منخلع شده بکشیدن بجایش باز باید برد **و اگر** خلع ساعد و انگشتان دست باشد به آهستگی بکشند تا شکل مفصل و انگشتان راست گردد و استخوان بجایش باز آید پس به‌بندند **و اگر** خلع عصعص باشد انگشت وسطی در مقعد بیمار کنند و مهرۀ عصعص را بجویند و قوت کنند تا بجایش باز رود پس ضماد مقوی بر نهند و به‌بندند و بیمار را طعام اندک دهند و مع ذلک طبع نرم دارند و اگر خلع سرین باشد واجب است که آن را بزودی بجایش برند چه در تأخیر خوف تعفن و فساد عضو است اما تدبیر خلع ران به سوی اسفل این است که پای را بکشند و به سوی راست و چپ بجنبانند پس بجایش باز برند و ضماد نهاده بربندند پس نوار نرم بگیرند و یکسو نوار همچون رکاب سازند و پای او در آن رکاب کنند و آن نوار را بر ساق در آن او ببندند و سر دیگر بر سر دوش او نهند و به سوی پشت و بغل او فرود آرند و بسینه او برگردانند و ببندند تا پای نتواند کشید و اگر به سوی اندرون منخلع شود بیمار را دو تو بدارند چنان چه کسی در نماز در رکوع ایستاده باشد و مردی قوی او را از جانب پیغمولۀ ران او را گرفته دارد پس سر ران او نزدیک زانو بگیرند و بکشند و بجنبانند چنان چه سر ران به جانب اندرون که بعربی طرف انسی گویند بکشند به این طور که ران به سوی بیرون که جانب وحشی است باز آید پس آن بن زانو را با بال برآرند چنان که برابر جای خویش آید بجایش باز برند و ببندند واگر به سوی بیرون منخلع شده باشد با هم بدین طریق بجایش باز برند لیکن کشیدن ران و جنبانیدن بر خلاف این باید و اگر به سوی پیش باز پس افتاده باشد ران او بنوار ببندند و مردی قوی آن نوار بر دوش بردارد تا بدان پای آویخته شود و مهرۀ ران بجایش باز رود پس ضماد کنند و ببندند و اگر مفصل زانو از جای خویش بیرون آید بیمار را بر کرسی نشانند و مردی قوی ران او را نگاهدارد و دیگری دست در بلغهای او کند و دیگری استخوان ساق او بگیرد و بکشد و آن دو مرد که آن را نگاه می‌دارند ببالا برکشاند و

استاد روّاد دست بر مفصل دارد تا استخوان برابر جای خویش آید و خود بجایش باز شود و در حال ضماد برنهند و ببندند **و اگر** آئینهٔ زانو بلغزد و از جای خویش بیرون شود پای بیمار راست فرو کشند و آئینهٔ زانو را بجنبانند و بجایش باز برند و آن جانب که لغزیده باشد رفاده‌ها برنهند تا او را نگاهدارد و از رفتن بدان جانب بازدارد و ضماد کرده ببندند تا پای دو تو نتواند کرد و چون بگشایند زانو به آهستگی دوتو کنند **و اگر** مفصل شتالنگ از جای خویش بیرون آید علاجش هم بکشیدن باید کرد همچون بندگاه زانو لیکن اگر تمام از جای بیرون آمده باشد و زود بجایش باز نرود باید که ستونی در زمین فرو برند محکم و بیمار را بقفا بخوابانند چنان که این چوب ستون در میان هر دو ران او باشد و پارچه بر آن چوب بچیند تا وقت کشیدن پای بن ران را از چوب اذیت نرسد پس مردی بقوت ساق را نگاهدارد و دیگری پای را بقوت بکشد و طبیب دست بر مفصل دارد تا چون بدین طور کشیده شود بندگاه بجایش باز شود به عده ضماد برنهند و ببندند و بند چنان باید که بکف پای فرودارند و برگردانند و بالای شتالنگ بندند و عصب پاشنه را نگاهدارند تا از این بند دردمند نشود و بیمار را چهل روز از رفتن بازدارند و اگر پیش از آن‌که مفصل محکم شود حرکتی کنند بندگاه ضعیف شود و باز بیرون آید و مفصل انگشتان پای بکشیدن بجایش باز شود همچون مفصل انگشتان دست و همه بندها که بجایش باز بندد راست کنند اگر سختی و ناهمواری آنجا بماند آن را به ادویهٔ ملینه که در علاج اورام صلب گذشت علاج کنند **سمرقندی** گوید که در جمیع خلع واقع در سائر اعضا سزاوار آن است که به آهستگی آن را بکشند نه بسختی و به موضع او باز آرند تا اشکال او هموار گردد به عده بضماد مقوی مثل مغاث و اقاقیا و گل ارمنی و صبر و مر و ماش مقشر به آب مورد ضماد کنند و برباطات موافق آن بربندند و نشاید که درد و عضو منخلع و رنگ سازند بلکه قبل حدوث ورم مبادرت بدان نمایند و دثی اگر قوی‌تر باشد ببرگ اثل و سرو و بید و سک و گل سرخ و گل ارمنی و اقاقیا و خطمی و ماش و اکلیل الملک و صندل سرخ ضماد کنند تا عضو را سخت و محکم کند و اگر با آن ورم حار بود بماش و مغاث و گلنار و اقاقیا و فوفل بسفیدهٔ بیضه ضماد نمایند و هرگاه در دثی و وهن خوف حدوث ورم باشد باید که بزودی فصد کنند به عده بعلاج او پردازند

ابن الیاس و **خجندی** گوید که اگر با دثی ورم باشد فصد و اخراج خون به قدر واجب کنند و از گوشت و شیرینی حذر نمایند و هر صبح سکنجبین ساده یا تمرهندی به شکر سفید هر واحد ده درم بنوشند و غذا مزوره ماش مقشر به مغز بادام و اسفاناخ خورند و بگیرند اقاقیا و صندلین مساوی و کوفته بیخته به گلاب سرشته بر موضع ورم طلا کنند **دیگر** فوفل اقاقیا تخم تمرهندی مازو و مورد قشور کند جو سریش **دیگر** سنبل‌الطیب قسط گلنار اشنه مصطکی آرد جو خاکستر چوب انگور مساوی بسفیدهٔ بیضهٔ سرشته بر آن نهند و اگر قبض باشد تلئین طبع بحقنهٔ لین و فتیله یا به مسهل به قدر احتیاج کنند و از اشیای نافعه شرب مومیائی است و آن در جبر و خلع ددثی و مانند آن عجیب است **انطاکی** گوید که خلع بد رود ربط مختص است بلصوق مثل مازو و اقاقیا و مورد و مغاث و غری السمک و آرد کرسنه و عدس و شونیز و گل سُرخ خشک و روغن گل و در جبردثی کفایت می‌کند مجرد رود ربط و گاهی ضمادات کفایت باشد و در وهن تغمیز به ادهان و خرقهٔ گرم براحت کافی بود و گاهی در این درد باقی ماند به سبب انحلال مواد و ضعف عضو پس بسهولت آن را قبول کند در این صورت بعد جبر علاج بمستفرغات و دلک بر اختلاف انواع آن هر دو کنند و گاهی حاجت به شرط عضو داعی گردد به سبب تصلب چیزی زیر آن که دوا آن را تحلیل نکرده باشد بالای جلد

اعیا

یعنی ماندگی و آن عام بود یا خاص و حقیقت او عجز بدن یا عضوی است از فعل او به سبب کلال او بواسطهٔ انصباب خلط و سببش فرط رطوبت است و اگرچه مزاجی بود که بر غیروجه طبیعی سیلان کند یا به سبب فرط حرارت که خلط را سائل گرداند و یا معالجهٔ شاق بر بدن مثل برداشتن بار گران و لعب چوگان و افراط ریاضت و استحمام و راه رفتن بسیار و غیر آن که از آن بستگی اعضا پدید آید چنان که حرکت بدشواری تواند کرد خصوصاً در مرطوبین و فصل معادن رطوبات مثل زمستان و ربیع و خوردن چیزی که مؤلد رطوبت باشد چون شیر و خربزه پس اگر بر جمیع مفاصل سیلان نماید آن عام بود والا خاص و فرق میان این و وجع مفاصل بعدم ضربان و نخس در

اینجا و جواز بودن این از خلط صحیح بخلاف وجع مفاصل توان کرد و علامتش ثقل و کسل و تمدد است پس اگر با آن تب بود دموی باشد والا بلغمی و نبض در آن عظیم و شاهق سریع در حار ربطی در بارد باشد **علاج** اگر دموی باشد فصد کنند از باسلیق در عام و از عضو مقابل در خاص بعد از آن ماءالشعیر و آلو بخارا و صندل و زرشک و سفرجل و امثال آن بنوشند و مسهل و غیر آن به دستور وجع مفاصل دموی به عمل آرند و تبرید مزاج ببوئیدن ریاحین بارده مثل مورد و بنفشه و تناول مثل عدس و باقلا و چقندر و کاهو و تدهین به مثل روغن بنفشه و روغن گل و روغن نیلوفر و استحمام به آب سرد کنند و اگر بلغمی باشد اولاً بشبت و ترب و عسل و آب گرم و بوره قی کنند پس استعمال مسهلات بلغم مثل حب ایارج و تناول قلیهٔ مبرز به افاویه و پوشیدن جامهٔ پشمی و استعمال روغن‌های گرم مثل روغن قسط و بابونه و خراما و باید که در هر دو نوع از آفتاب اجتناب نمایند و از مجربات انطاکی خواب کردن بر سبوس گندم و شونیز هر دو گرم کرده یا بستن آنها بر عضو ماؤف است و خوردن این حبوب تا یک مثقال هر روز به آب گرم تربد سفید غاریقون هلیلهٔ زرد هر واحد یک جزو مصطکی کتیرا هر واحد ربع جزو کوفته بیخته به آب بادیان سرشته حبها سازند به عده استعمال این روغن برگ مورد و مازوی سبز محلب میعهٔ یابسه هر واحد نیم جزو اشق حب‌الغار پوست خشخاش هر واحد ربع جزو در سرکه بجوشانند تا همچو مرهم گردد بدان طلا کنند و گاهی در آن روغن کنجد داخل کرده می‌پزند تا آن‌که روغن بماند پس صاف کرده استعمال می‌کنند و بهر این ادویه بسیار است بهترین آن نوشیدن شیر گاؤ است در ساعتی که بدوشند و مالش بهروزه به زیت گداخته و خوردن کرنب بجوز و سیر و کذا نیل هندی به انیسون و اگر ثوم را همچنان در است بدون آن‌که چیزی از آن جدا کنند در دیگ سربسته به آب روغن زیت چندان بجوشانند که مهرا شود و از جرم آن صورتی باقی نماند آنگاه صاف نموده بردارند مالیدن این روغن برای اعیاد و مفاصل و زمانهٔ مانع برخاستن و دیر آمدن کودکان برفتار از ذخائر مصونه است و همه آنچه در علاج وجع مفاصل گذشت در اینجا نیکو است و به قول سویدی شرب و نطول بابونه و تمریخ نمک مخلوط به زیت و کذا روغن غار و کذا روغن ایرسا و کذا روغن یاسمین و کذا روغن بطم

و کذا بیخ انجدان مخلوط به روغن بابونه و شرب شراب کهنه خوشبو و نطول مطبوخ بیخ رجل الغراب و بخور قنه هر واحد نافع اعیا است و اگر به سبب راه رفتن مانده شوند خود را مشت مال نمایند و عضله‌های پا را به روغن گل یا بابونه و یا روغن شبت بمالند و به قول **رازی** آنچه به سبب ریاضت باشد ناخنها را بهر روغن که میسر شود چرب کنند و اگر تابستان باشد در آب سرد و اگر زمستان باشد اندر آب گرم درآیند و یا از پای تا زانو بایستند بدون ریختن آب بر بدن و روغن حنا بمالند و گاهی اعیا از استفراغ حادث شود و در اعیای استفراغی تقویت به اغذیه و ادویهٔ مقویه باید کرد و اعیای مادی منذر به مرض است

سموم

یعنی زهرها بدآن‌که سموم یا مشروبه است یا ملذوعهٔ منهوشه و سموم مشروبه یا معدنیه یا نبایته یا حیوانیه بود و این هر سه افساد بدن یا به حدت و لذع کند و یا به افراط خروج در حرارت و برودت و گویند که جمله سموم سه قسم ایت یکی فاعل بکیفیت دوم فاعل بصورت نوعیه و جمله جوهر او سوم فاعل به این هر دو پس آنچه بکیفیت خود فعل کند تاثیر او در بدن یا به طریق احتراق و تلهب باشد چون فرفیون یا با جماد و تخدیر چون افیون یا به تسدید مجاری نفس چون مرداسنگ یا بتقطیع چون زنگار یا بتعفین چون بیش و این بدترین انواع است و آنچه بصورت نوعیه و جمله جوهر خود فعل کند چون سموم هلاهل است و آنچه بکیفیت و صورت نوعیه هر دو فعل کند مثل سم مار و عقرب است و سموم که به سرعت تمام قتل کند آن است که مضاد بدن انسان بصورت نوعیه و جمله جوهر خود باشد پس اگر انسان را نزد شرب سم مثل لذع و تقطیع و مغص و اکال حادث شود دریابند که سم از قبیل ادویهٔ حاره حادهٔ حریفه است مثل زرنیخ و شک و سیماب کشته و اگر التهاب شدید و درد در عروق و عرق و سرخی چشم و کرب و قلق و عطش پدید آید دلالت کند بر آن‌که سم قاتل بحرارت اوست مثل فرفیون و اگر سبات و خدر و سردی دست و پا حادث شود دلالت کند بر آن‌که سم از قبیل مخدرات است مثل افیون و بیخ و یبروج و اگر غیر از ذبول سقوط نفس و انحلال قوت و عرق سرد و غشی ظاهر نه شود آن از سمومی باشد که مضاد بدن

بجملۀ جوهر او بود و آن ردی ترین سموم است و هرگاه مسموم را غشی و تقلب حدقه و سُرخی چشم و اخراج زبان و سقوط نبض و عرق سرد ظاهر شود امید حیات او نیست و اگر مسموم را یرقان حادث شود دلالت بر مضرت او بجگر کند و اگر آن را غشی حادث گردد بر اضرار او بقلب دلالت نماید و اگر آن را اختلاط عقل و تشنج پیدا شود دلالت بر اضرار او بدماغ کند و گاهی از بوئیدن دهن مسموم و نظر کردن برقی که او کند نیز سم ماکول شناخته می‌شود و گویند اول چیزی که مسموم را عارض شود احساس حرکت مورچه در زبان و دهان و حکه مثل حرکت مورچه است پس اگر سوم قوی باشد مع ذلک یبس حرقت و خشونت در دهان و صلابت در زبان و احتراق محسوس گردد بعد از آن غثیان و الم در فم معده و انعصار معده دریابد

تحرز از سموم

کسی را که خوف از سم باشد باید که از خوردن طعام و شراب از دست غیر خصوصاً چیزهائیکه طعم آنها غالب باشد چون نمکین و شیرین و تیز و ترش یا چیزی که بوی آن غالب بود احتراز نماید و چیزی که حقیقت آن معلوم نباشد نباید که در دهن بگیرد یا ببوید و یا در بدن بمالد و واجب است که بر مکان خصومت د رحالت گرسنگی و تشنگی شدید حاضر نشود بلکه طعام و آب خورده برود و ایضاً لازم است که عادت تناول ادویۀ دافع مضرت سموم و مقوی قلب و اعضای رئیسه نماید و اشرف و اقوی آنها در این باب مثرودیطوس است که منفعت او تجربه کرده شده و تریاق الطین و همچنین بگیرند برگ سداب خشک ده درم مغز جوز یک‌درم نمک جریش دو نیم درم و باریک بسایند که این را در دفع مضرت سموم فعل عجیب است و یا بگیرند جوز مقشر یک جزو و نمک جریش و سداب خشک هر واحد سدس جز دو انجیر سفید به قدریکه بدان دوا سرشته شود و جدوار در دفع مضرت جمله سموم عجیب است و ایضاً تخم شلجم کوچک یک نیم درم به مطبوخ سداب جوشندو همچنین نمک سداب یا انجیر یا فندق و جوز و یا فندق و انجیر خشک با نمک خوردن و پودینۀ نهری و برگ سداب با شراب و بغیر شراب خوردن سود دارد و خواتیم بحیره در شراب نافع و گویند که اگر کسی هر روز شونیز کوفته بخورد آن را چیزی از سموم

ضرر نکند و کذا اجون یک مثقال به شراب یا به شیر و کذا گل انجیر بر نهار قبل خوردن طعام ضرر طعا مسموم دفع کند و لازم است بر محترز که جمله تحرز او صرف از آن نباشد که کسی او را زهر خوراند بلکه از خوردن آن بنفسه نیز باشد چه گاهی امری غریب او را چنان عارض شود که اجتناب نکند بهر آن‌که اتفاق افتد که چیزی خبیث مثل عظایه و رتیلات و عقرب و ماردر ظرف پختن طعام یا در ظرفیکه در آن شراب باشد بیفتد از بهر آن‌که بسیار جانوران بوی شراب و شیر را دوست دارند و قصد به سوی آن کنند و باشد که در خم شراب بمیرد و باشد که از آن شراب بخورد و در آن قی کند در این باب نیز احتیاط باید کرد و از اطعمهٔ و اشربهٔ که بی سرپوش گذاشته باشد اجتناب نماید ودر زیر درختان بزرگ و میان گیاه و نزدیک آشیانه تقلق و کلاغ و هوام بدون بخور شاخ گاؤ کوی و امثال آن نچسپد و در شب چراغ نزدیک خود ندارد و باید که جسارت بر صید حیوان ذی سم نکند و آن را بدست نگیرد و آشیانهٔ غراب و لقلق در خانه نگذارد و نگاهداشتن طیور و حیوانات که طعمهٔ حشرات کند چون طاؤس و کبوتر و مرغ خانگی و راسو و گربه و امثال آن در خانهٔ نیکو است و نزد خود داشتن ادویهٔ تریاقیه از ضروریات است و **انطاکی** گوید کسی را که خوف از سم باشد باید که سبقت نماید بهر چیزی که حفظ او نماید مثل دواءالمسک و تریاق و آنچه مرکب از گل مختوم و حب‌الغار و جنطیانا باشد و کذا انجیر و جوز و نمک و سداب مساوی و شونیز و شلجم بری چون هر دو با سه چند انجیر سفید بسایند و این همه حافظ ارواح و قوتها است چون خائف سم آن را استعمال کند و کذا پودینهٔ مطبوخ به شراب **ذکر ادویهٔ نافع جمیع سموم** بدآن‌که ادویهٔ تریاقیه که در جمیع اقسام زهرها بالخاصیت نافع است از آنجمله فادزهر معدنی عین زهرمهره خطائی است و قدر شربت آن از سه نخود تا دو دانگ است و فادزهر حیوانی مقدار شربت این از یک قیراط تا دوازده قیراط است باید که هر کدام از اینها بر روی سنگ به گلاب یا عرق کیور یا عرق بیدمشک سائیده بدهند و نارجیل دریائی یک قیراط دهند و تا قی کند مکرر باید داد و اگر قی نکند علامت خلاص از سم بود و جدوار یعنی نربسی قدر شربت آن تا چهار دانگ بود و تریاق فاروق و تریاق طین مختوم و مثرودیطوس بدهند و علامت جودت تریاق آن است که نیم درم خروس را

بخورانند و مار یا دیگری از هوام قتال بر آن مسلط کنند اگر خروس نمیرد تریاق نیک و با قوت است و در این زمان به همرسیدن اجزای تریاق فاروق و مثرودیطوس متعذر است مگر مردم که از اطراف می‌آرند آنهم فائده می‌کند قدر شربت تریاق فاروق در گزیدن مار و سگ دیوانه یک مثقال است و در گزیدن عقرب نیم درم و در گزیدن زنبور دانگی و نیم با سرکه و قدر شربت مثرودیطوس قدری زیاده از ترایق فاروق است **صفت** تریاق گل مختوم بگیرند گل مختوم و حب‌الغار و ایرسا مساوی کوفته و بیخته به روغن گاؤ چرب کنند و به عسل سه وزن ادویه به سرشند قدر شربت یک درم و خاصیت این است که چون مسموم بخورد قی آورد و اگر قی نیارد دلیل آن باشد که سم نخورده است و **سویدی** و غیره می‌نویسند که شرب مغز پستهٔ کوفته تنها و با شراب و کذا شرب طبیخ کرفس مع بیخ او و کذا برگ آزاد درخت و کذا گل مختوم نیم درم تنها و به شراب و کذا زیت گرم و کذا مردنه شعیره و کذا طبیخ جمله اجزای خبازی و قدر شربت از تخم آن تا پنج درم و از آب آن تا پنجاه درم است و کذا جاؤشیر یک درم به عسل و کذا سنا و کذا افسنتین رومی از یک مثقال تا دو مثال و در مطبوخ او از پنج درم تا ده درم و کذا خسک به شراب و کذا لبن بلسان وکذا زراوند مدحرج و فلفل و کذا پوست بیخ کبر تا سه درم به شراب و کذا احشای راسو خشک کرده دو مثقال و کذا تخم ترنج دو مثقال و کذا باداورد و کذا زیره به شراب و کذا ایرسا به سرکه و کذا عنصل بریان و کذا ترشی تارنج و کذا گل ارمنی یک مثقال و کذا شربت حماض و کذا زرنباد که نزد حکما بدل جدوار است و کذا سکبنیج و کذا قردمانا به شراب و کذا اسارون و کذا درونج و کذا دماغ ماکیان بریان و کذا شوربای بط فربه و کذا فلفل سیاه یا سفید یک مثقال و کذا اشنه به شراب پخته و کذا غافث به شراب و کذا بیخ نارنج خشک کرده سوده و کذا سلیخه و کذا عسل تا پانزده مثقال و کذا ریوند و کذا لحیۀالتیس و کذا برگ و شاخ نرم فرنجمشک و تخم او کوفته مع زعفران به شراب پخته و کذا دوقو و شرب و ضماد زراوند طویل دو درم هر واحد نافع جمیع سموم قتاله است و به قول **قرشی** علاج مشترک بجمیع سموم مفرحات یاقوتیه و تریاق اربعه و غیره است و از ادویهٔ جیده این است که بگیرند تخم انجدان و بیخ آن هر یک یک درم شیح ارمنی دو درم و به عسل سرشته به

آب سیب بخورانند و گوشت خشک کرده ابن عرس بری در دفع سموم از قوی‌ترین ادویه است و **شیخ** می‌فرماید که ادویهٔ مشترکهٔ برای دفع مضرت سموم آن است که با زهر برابری کند و نگذارد که اثر او بدل رسد مثل تریاق و مثرودیطوس و فادزهرها که مجرب باشد و گل مختوم و تریاق آن و ترایق اربعه گفته‌اند که ابهل در این باب عجیب و بی‌نظیر است و دوای مرتب از آن بغایت سودمند بود و بیخ بخور مریم چون به شراب بخورند و ایضاً پودینهٔ و تخم شجلم و ایضاً غاریقون دو درم به شراب و پرسیاؤشان و خبازی و برگ او و آب مطبوخ او و ایضاً دارچینی و مغز سر خرگوش با سرکه دو اوقیهٔ و یا جندبیدستر یک مثقال با روغن زیت دو اوقیهٔ و ایضاً قیصوم سه درم به آب حک کوفته افشرده بنوشانند و تخم گزر و خصوصاً اقلیطی و حلتیت و طبیخ جعده و سیسالیوس و تخم درخت سکبینج عجیب است **صفت** دوای مرکب بگیرند تخم درخت سکبینج بری و جندبیدستر و برگ نی هر واحد یک جزو شحم حنظل سه چند همه به قدر بندقهٔ بزرگ از آن بخورانند و دوای تخم انجدان و گوشت ابن عرس در قول قرشی گذشت و **ابن الیاس** گوید که آب برگ سیب سه اوقیه بدهند که آن را در این باب خاصیت عجیب است و بگیرند آب برگ سیب سه اوقیه و گل ارمنی یک مثقال و شیح ارمنی یک درم و به آب سیب بخورند که در این باب بغایت نافع است و تخم شلجم و پرسیاوشان و خبازی و دارچینی و مغز خرگوش مساوی کوفته بیخته به شراب ریحانی یا بیست درم سرکه بخورند **تعلیم** سموم مشروبه و ملذوعه که مشهور نباشد یا آنچه مریض اظهار آن نماید علاج آن از علاج کلی آن کنند و هرگاه قسمی از آن معلوم شود بعلاج خاص آن پردازند و در اینجا اولا علاج کلی سوم مشروبه مرقوم می شود و بعد آن علاج خاص هر یک از سموم مشروبهٔ معدنیه و نباتیه و حیوانیه و سپس علاج کلی سموم ملذوعه و بعد آن علاج خاص هر یک از سموم ملذوعه و منهوشه و ملسوعه مسطور گردد

علاج کلی سموم مشروبه

اگر سم از جمله سموم مشروبه باشد در حالتیکه اندک تغیر محسوس شود می‌باید که بزودی از آب نیم‌گرم و روغن کنجد مکرر قی کنند بعد از آن شیر گاؤ و روغن گاؤ خورند و اگر از شیر و روغن قی کنند نیز مناسب است و منع از

خواب تا یک روز لازم بود پس اگر سم گرم باشد و این از گرمی معده و امعا و تشنگی و خشکی دهن معلوم می شود در این صورت لعاب اسپغول و شیر تازه و دوغ گاؤ و روغن بادام و صندل و گلاب و هندوانه و مانند آن هر کدام که باشد بر برف سرد کرده بدهند و همچنین قرص کافور و مفرح بارد و آش جو بیاشامند و حوالی دل و جگر اضمدهٔ بارده ضماد کنند و پارچه به گلاب و صندل تر کرده بر سینه گذارند و اگر سم بارد باشد و این از بی‌حسی اعضا و سردی بدن و عرق سرد و ثقل اعضا معلوم می‌شود در این صورت نیز بمجرد دریافت این عوارض مکرر قی کنانیده شراب کهنه که از یک سال تا دو سال بر آن گذاشته باشد به حسب مزاج مریض و مثرودیطوس و تریاق اربعه و تریاق فاروق و دواءالمسک حار و مفرح حار و پیاز و سیر و جدوار و جنطیانا یک مثقال و حلتیت یعنی انگوزهٔ تا نیم مثقال و مانند آن باید داد و اثر سم بهر عضوی که زیاده باشد اصلاح آن عضو بیشتر منظور دارند مثلا اگر اثر ضرر بجگر محسوس شود ادویهٔ مدره به‌کار برند و اگر به معده شود مسهل نرم به عمل آرند و علی هذاالقیاس و شوربای مرغ خورند و روغن یاسمین و رون نرگس و روغن گل و مانند آن بر دل و جگر طلا کنند **صفت** تریاق اربعه مرمکی جنطیانا حب‌الغار زراوند طویل همه مساوی الوزن کوفته بیخته به روغن گاؤ چرب کنند و به عسل سه وزن ادویه به سرشند و قدر شربت یک مثقال به آب گرم **شیخ‌الرئیس** قانون علاج کسی که زهر خورده باشد چنین نوشته واجب است مدافعت نکنند بلکه هرگاه معلوم شود که زهر داده‌اند پیش از آن‌که قوت او در بدن پراکنده شود مبادرت بنوشیدن آب نیم‌گرم و روغن کنجد و زیت نمایند و قی کنند و در آن مبالغه نمایند چندآن‌که توانند و بهتر آن است که در این روغن طبیخ شبت و اندک بوره آمیزند و گاهی به زیت حضض و پیه مرغابی مخلوط کرده می شود و بهتر آن است که آنچه برای قی از این ادویه و از غیر او نوشیده شود آن آب و روغن بسیار بود و اگر اغذیه خورند هم بسیار باشد بهر آن‌که اگر او قی نشود قوت سم را بشکنند و بر آن غلبه نماید و چون قی حتی‌الامکان کرده باشند شیر بسیار بنوشند که این تیزی سم را بشکنند و اگر از شیر نیز قی شو نیک باشد و ایضاً اگر طبیخ تخم ابخره با روغن گاؤ بخورند زهر را بقی یا اسهال دفع کند به عده شیر بسیار بنوشند و مسکه از شیر

بهتر بود و ایضاً طبیخ بزرکتان و کذا شراب شیرین با پیه بط گداخته سود دارد و همچنین آب خاکستر چوب انگور و واجب است که بعد قی حقنه کنند و خصوصاً چون معلوم کنند که مضرت زهر به امعا و اسافل فرود آمده و اگر اضطراب زیاده از این باشد هم تدبیر قی و هم تدبیر اسهال باید و در میان آن از امر نوشیدن شیر غافل نباشند و اگر حاجت بخوردن مثل تریاق گل مختوم افتد به‌کار برند بهر آن‌که او بهتر مدد بردفع سم کند و خصوصاً چون آن را در ابتدای امر بخورند که آن سم را بقی دفع کند و ایضاً حب بلسان زوفای خشک تخم شلجم بری فلفل سفید و سیاه دارفلفل وج انیسون فطرالسالیون اسارون زیره سیاه بزرالبنج هر واحد چهار درم سنبل‌الطیب فقاح اذخر هر واحد پنج درم سلیخه هژده درم حماما زعفران هر واحد شش درم به عسل به سرشند و با شراب به قدر باقلای رومی بخورند و خوردن گل مختوم به شراب همین فعل کند و قومی گفته که چون سرگین خروس بخورانند در حال زهر را بقی برآرد و ایضاً آنچه بخورانند عصارۀ فراسیون و برگ نی و ناردین و تخم گزر و جندبیدستر و انجیر خشک و بندق و سداب است و آنچه در این باب ستوده است این است که بارزد چهار درم و مرمکی یک درم به شراب شیرین بخورند و چون بعد قی التهاب شدید عارض شود آب یخ و روغن گل بنوشند و بدان قی کنن و لازم است که خواب نکنند البته و نگذارند که تحیر کند بلکه واجب است که بیدار کنند و قریب او آواز بزرگ دهند و رهرگاه صورت ظاهر شود و سم معلوم گردد هر سم را بدان چه در باب او مذکور است علاج کنند و این ظاهر شدن بر دو وجه بود یکی آن‌که معلوم شود که آن زهر از کدام جنس است و دوم آن‌که معلوم شود که آن از کدام نوع است مثال اول این است که دریافت نمایند که آن سم از مقطعات حاده است پس علاجش به مثل شیر و مسکۀ و فالودۀ سیال مرتب به روغن بادام یا به روغن گاؤ هرچه تیزی آن بشکند باید کرد و یا بدانند که آن زهر از جمله سموم ملتهبه است تبرید او بکافور و گلاب و آب گشنیز و مانند آن همه بر یخ سرد کرده باید کرد و اعضای رئیسۀ او را به مثل طحلب و غیر ضماد کنند و هر وقت آن را سرد کنند و آنچه مثل این را بسیار نفع کند و دوغ گاو سرد کرده است و اگر حاجت فصد افتد باید کرد و یا معلوم کنند که آن زهر از مخدرات است پس تریاق کبیر و دواءالحلتیت در شراب صرف استعمال کنند و همچنین سیر سوده به شراب آمیخته و یا دریابند که آن سم مضاد

جوهر آدمی است علاج آن بمثرودیطوس و تریاق و دواءالمسک و فادزهر کنند و ماءاللحم و شراب استعمال کنند و مریض و مسکن او را خوشبو نمایند و جامهٔ خوشبو بپوشانند و عطسه آورند و فم معدهٔ او بمالند و در دهان او باد بدمند و موی او بر کنند و هرگاه نوع سم دریافت گردد علاج خاص آن کنند بدان چه مذکور گردد و بالجمله ادویهٔ که به سبب سموم می‌نوشانند یا بدان ارادهٔ شکستن تیزی زهر و تغیر جوهر او می‌کنند مثل شیر و فادزهر و یا بدان ارادهٔ اخراج جوهر سم می‌کنند مثل گل مختوم و یا بدان ارادهٔ مقابلهٔ کیفیت او می‌کنند مثل خوردن سیر در شراب برای عقرب گزیده **ابن الیاس** و **صاحب کامل** و غیرهما گویند کسیکه زهر خورده باشد می‌باید که در آن تساهل نکنند و صبر ننمایند تا آن‌که معلوم شود که آن از کدام قسم سموم خورده است بلکه واجب است که همگی مبادرت بنوشیدن آب نیم‌گرم بسیار و روغن کنجد کنند و در دهن انگشت یا پر مرغ مبلول به روغن کنجد داخل کنند و بدان قی نمایند و معده را پاک سازند قبل از آن‌که قوت زهر در معده و بدان قرار گیرد و مبالغه تمام در تنقیهٔ معده کنند و اگر قی بر آن دشوار گردد آبی که در آن شبت و بورق یا نمک و جوزالقی جوشانیده باشند نوشیده قی کنند بعد از آن شیر بسیار و روغن گاؤ بنوشند و نوشیدن شیر با مسکه بهتر از نوشیدن شیر با روغن است پس اگر در معده و امعا سوزش و التهاب و تشنگی و کرب و خشکی دهن دریابند یقین کنند که دوای سمی حاد است می‌باید که روغن گل و روغن بنفشه به گلاب و لعاب اسپغول و لعاب بهدانه و تخم کتان و شیر تازه و ماءالشعیر به روغن بادام بنوشانند و غذا شوربای ماکیان فربه یا حریرهٔ معمول از نشاسته به روغن بادام و روغن بنفشه و شکر بدهند و انار میخوش یا شیرین یا سیب و بهی بمکند و کاهو و خیار و بادرنگ و شفتالو و آلو دهند دانه و بقلهٔ مبارک و کاسنی بخورند بر جگر به صندلین و گلاب و کافور ضماد کنند و بر سینه و شکم پارچهٔ کتان مبلول به گلاب و صندل بدارند و تریاق گل مختوم یک مثقال در اول امر بدهند و نسخهٔ آن مسطور شد لیکن در اینجا وزن حب‌الغار و گل مختوم هر واحد سه درم و ایرسا دو درم است و نوشته که به زیت به سرشند و اگر حرقت و لهیب شدید باشد و بدین تدبیر ساکن نشود این حقنهٔ لینه مسکن لذع به عمل آرند بنفشه خشک و نیلوفر هر

واحد سه درم عناب سپستان هر واحد سی عدد سبوس گندم یک کف جو کوفته دو کف همه را در دو رطل آب بجوشانند تا به یک رطل آید صاف کرده روغن بنفشه و روغن نیلوفر هر واحد بیست درم بر آن انداخته نیم‌گرم حقنهٔ کنند و هرگاه معلوم شود که سم از ملینات است آب یخ و پوست بر برف سرد کرده و روغن گل و قرص کافور و دوغ گاؤ و آب فواکه بارده مثل آب انارین و آب خیار و تربوز و مانند آن بنوشانند و بر اعضای رئیسه ضماد طحلب و صندلین سازند و اگر جهود و سبات و گرانی در دست و پا و زبان احادث شود بدانند که آن از مخدرات است پس شراب کهنه صرف و سداب و یا آب سداب با پودینهٔ کوهی و قسط و فلفل و عاقرقرحا و قردمانا مساوی بیاشامند و اگر تریاق و مثرودیطوس حاضر نباشد این دواءالحلتیت بخورانند **صفت** آن مرصاف قسط برگ سداب پودینه فلفل عاقرقرحا قردمانا هر واحد ده درم حلتیت برابر همه باریک سائیده به عسل کف گرفته به سرشند شربتی از آن یک مثقال و یا نیم مثقال و یا این دوا دهند بگیرند مر صاف یک درم قنه دو درم مر را سوده با قدری شراب تر کرده بخورند و یا برگ سداب و جوز و انجیر و نمک بخورانند و تکمید معده و امعا به آبی که در آن سداب و پودینه و نمام پخته باشند باید کرد و بدن او بمالند تا سُرخ شود و بنخودآب معمول بماکیان فربه و شبت و دارچینی و خولنجان و فلفل و زیره و روغن دیت غذا سازند و اگر حاجت بود این حقنهٔ حاده به عمل آرند بگیرند سنای مکی هفت درم قنطوریون دقیق و نطرون و جاؤشیر و سکبینج هر واحد سه درم همه را در دو رطل آب بجوشانند تا به یک آید صاف کرده بر آن روغن زیت و روغن زنبق هر واحد ده درم انداخته حقنه کنند و اگر ذبول و سقوط نفس و غشی و انحلال قوت یافته شود کار بزرگ باشد و کمتر از آن نجات یابد زیرا که این از سموم مضاد بدن انسان بجمله جوهر خود باشد علاجش این است که بعد قی بمباغله و تنقیهٔ تام معده تریاق کبیر و قرص افاعی و دواءالمسک حلو و مر دهند و تقویت مزاج بماءاللحم مع شراب کنند و اگر چیزی از این یافته نشود بگیرند گل مختوم و شیخ ارمنی و غاریقون و بیخ سوسن و پودینه کوهی و جندبیدستر و تخم انجره و ناردین و عصارهٔ فراسیون از این ادویهٔ مفرد و مرکب به قدر یک مثقال کوفته بیخته به شراب ریحانی بخورانند و فندق و انجیر و سداب دهند و یا آب خارخسک

افشرده بنوشانند و با انجدان یک درم شیح ارمنی دو درم کوفته به عسل سرشته به آب سیب و شراب کهنه بدهند و صندل و گلاب و کافور که در آن اندک مشک حل کرده باشند ببویانند و بعود و عنبر بخور سارند و سینه و فم معده او را بمالند تا گرم شود و غذا بقیمهٔ معمول از گوشت ماکیان به زیت غسل که بر آن شراب ریحانی و گلاب چکانیده باشند باید داد پس اگر صلاح نیابد و غشی و سقوط نبض طول کند و چشم غائر شود و عرق سرد آید طمع بحیات او نباید داشت و بدانند که بعض سموم نکایت در عضوی از اعضا می‌کنند پس می‌باید که تفقد آن نمایند تا آن عضو از اذیت محفوظ ماند مثل آن‌که اگر اضطراب در اسفل شکم حادث شود شیاف نرم بردارند یا حقنهٔ لینه به عمل آرند یا اسهال بدوای ملین کنند و اگر به معده حادث شود به آب نیم‌گرم و مانند آن قی کنند و چون یرقان حادث گردد آنچه مخصوص بجگر باشد از ادویه و اشربه بخورانند و هرگاه خفقان و غشی پدید آید قصد تقویت قلب نمایند و اگر تشنج ظاهر شود بعلاج دماغ متوجه شوند و اگر در جائی از بدن لهیب و سرخی حادث گردد بطلحلب و صندل و مانند آن آن را سرد نمایند تا آن‌که خدر شود به شرطیکه آن موضع از اعضای رئیسه دورتر باشد و آنجا که از تناول ادویهٔ گرم گرمی زیاده پدید آید مسکه و روغن باید داد و قی باید فرمود اگر از شرب زهر سردی در عضوی ظاهرشود آن را گرم سازند و اگر غشی افتد بعلاج غشی مشغول شوند و تقویت اعضای رئیسه نمایند **انطاکی** گوید سم که لذع و حرقت پیدا کند حاد باشد در علاج او تکثیر از دهنیات و شیرین و لزج نمایند و اگر حرارت و ظلمت او سدد و حکه و طیش و اختلاط آرد حار باشد در آن مثل العبه و گل ارمنی و کافور زیاده نمایند و اگر سبات و ثقل حادث کند بارد باشد در آن دوای حار مثل دواءالحتیت که در آن حلتیت به قدر ربع همه ادویه باشد و به مثل شراب و سیر مؤثر است بالجمله در علاج هر سم واجب است که اولاً ابتدا بقی کنند به مطبوخ شبت و ترب و بورق و روغن کنجد و روغن گاؤ و شیر و عسل مجموع یا آنچه میسر آید تا آن‌که تنقیه حاصل شود بعد از آن مغثات قلبیه و غیره و آبهای فواکه و اگرچه از برگ آنها باشد و ربوب و روغن‌ها دهند و زراوند مع تخم ترنج مجرب است به عده اگر قوت متحمل باشد فصد کنند در حار والا بر تلئین اقتصار کنند و اگر قوی دشوار باشد آنچه آن را خارج کند

مثل قثاءالحمار دهند بهر آن‌که قی نافع‌ترین علاج است درنیجا به عده اگر سموم در شیر یا روغن داده باشد آن را این دوا مخصوص داشته‌اند کندر زنجبیل زهرهٔ آهوی نر هر واحد دو درم زهرهٔ خروس یک نیم درم شراب کهنه شیر دختران هر واحد دو اوقیه با هم آمیخته سه درم بخورند و اگر در شیرین آمیخته باشد مزید قی و فادزهر و تریاق الطین بکثرت باید و اگر با ترشی داده باشد در حفظ عصب جهد نمایند و شارب سم در ترشی اکثر از نسل و باه معطل می‌شود واجب است اگر سموم از خارج به طریق غسولات به عمل آمده باشد مزید عنایت به اطلیه بدان چه بهر آن مقرر است مثل آب برگ آلو و آب کاهو و لیمون و آرد جو و باقلا و صندل و گلاب و آب مورد و آب سداب و خون خروس و سفیدی بیضه و کافور و نشاسته و عصفر و خطمی مجموع یا آنچه از آن میسر آید و در سم که به طریق استنجا مستعمل بود حمول به گل علیق و بارتنگ مساوی مع نصف یکی از این هر دو دوا و سدس آن کندر و نبیذ و روغن گل زیاده کنند و کذا خون جدی وقت ذبح کردن و برای سم شموم استنشاق به روغن گل و بنفشه و مامیثا و حضض کنند و حکم سم مبلوس قریب از غسولات است و زیاده کنند غسل به شیر و روغن گل پاس به آب پس سفیدهٔ بیضه و آنچه از اطلیه و عصارات برگ اشجار گذشت و روغن سوسن و سم اگر با روغن مالیده باشند مالش صبر و حضض و زهرها و صندل کبابه مع ربع یکی از آنها افزایند و اگر به طریق کحل مستعمل باشد اکتحال بمر و کندر مع چهارم حصه یکی از آنها کافور و هشتم حصه مشک کنند و کذا میعهٔ سائله به آب لبلاب یا آب برگ زیتون **سویدی** می‌نویسد که شرب طبیخ کرفس و کذا بیخ انجدان و کذا جنطیانا یک مثقال و کذا دارچینی از دو درم تا پنج درم و کذا پنیرمایهٔ تا نیم مثقال و کذا بول انسان و کذا خون گوزن و کذا فراسیون و کذا تخم سداب به شراب و کذا پوست ترنج زرد باریک و کذا مروارید سوده سه درم با شیر ماده گاو تازه و یا به روغن گاؤ هرواحد نافع سموم مشروبه است **اطبای هند** گویند که شیره کسوندی که با برگ و بیخ و شاخ او سائیده گرفته باشند به قدر یک کاسه دادن به جهت اکثر سموم مشروبه سودمند است و همچنین غسل را سائیده نوشانیدن و ایضاً بیخ کسوندی بیخ موتهه برابر به آب سائیده زهر خود را بنوشانند و کذا مرچ سیاه یک مانگ سوده به روغن ماده گاؤ یک

توله آمیخته بخورانند و اگر کئول یک ماشه نیله تهوتهه دو سرخ با هم سائیده به آب گرم نوشانند زهر را بقی بیندازد و اگر مغز پنبه دانه کوفته به شیر گاؤ جوش داده بنوشانند نافع اکثر انواع سم مشروبه است و خوردن کسیر و مفید سم حار است و همچنین بیخ جولای اگر تازه باشد یک توله و اگر خشک باشد نیم توله به آب سائیده به روغن گاؤ خوردن برای جمیع انواع سم گرم نافع است و اگر کثائی خرد سائیده بخورند دافع زهر است

معالجات سموم معدنیه

انطاکی گوید که سمیات معدنیه در ضرور و نکایت شدیدتر انداز نبایته و حیوانه ماکوله **سم‌الفار** که آن را بفارسی مرگ موش گویند از خوردن آن اکثر قی و اسهال بسیار افتد و قولنج و خناق و خشکی دهان و گرانی و سیاهی زبان و سوزش سینه و خفقان پدید آید و چشمها سُرخ و بدن گرم شود بقی‌الدم و اسهال کبدی هلاک سازد و اگر کسی زنده بماند دست و پا خدر گردد و آماس بدن و بثور یا جذام یا سل پیدا کند **علاج** اول قی کنانند به شیر گاؤ یک آثار و روغن زرد نیم پاؤ و یا بورق سه ماشه در مسکهٔ گاؤ یک توله بلیسانند و بالایش سکنجبین ساده و گلاب یا آب خبازی بکرات و مرات بنوشانند تا قی بفراغت آید بعد از آن سقمونیای مشوی ربع درم بماءالعسل یا بجلاب خام بدهند و تا چهار پاس خواب کردن ندهند که در آن خوف هلاکت است و ادویهٔ مزلقهٔ بارده بسیار دهند و مسکه و نبات بسیار لیسانند و در منع خشکی به شیر و روغن و مسکهٔ مبالغه نمایند و جمیع مرطبات آن را نفع دهد و اگر سحج عارض شود سفوف طین به روغن گل و شیر گاؤ داغ کرده خورانند و اگر غشی و خفقان و دیگر امراض پدید آید بمعالجهٔ آنها پردازند و غذا شیر و برنج یا فیرنی یا شوربای بزغاله با نان دهند و نزدیک اهل هندکات هندی به قدر دو سه توله در آب حل کرده نوشانیدن رافع هر سم‌الفار است و فوراً فائیده می‌کند و به تجربه رسیده و همچنین بعد قی سفوف پوست درخت گولر خروانیدن و آب بیخ کیله و کافور نوشانیدن نافع بود و گویند که اگر مغز تخم کنار دو مانگ باریک ساخته به آب بخورانند سم‌الفار خورده را مفید است و هرچه در علاج سیماب مقتول و مصعد می‌آید به‌کار برند

خوردن اینها درد شکم و مغص شدید و اسهال خون و گرانی زبان و ثقل معده و حبس بول و درم بدن آرد و گاهی احتراق خون و امراض آن حادث شود **علاج** به طبیخ شبت و شراب و عسل و بورق قی کنند و یا بورق هفت ماشه در عسل سه توله بدهند و قی فرمایند بکرات و مرات و بالایش شراب کهنه نوشانیده باز قی کنانند و ماءالعسل و بوره هر دو آمیخته حقنه سه چهار مرتبه کنند تا تنقیه خوب حاصل آید پس شیر گاؤ شکم سیر دهند و لعابات بارده نوشانند و شورباهای چرب دهند و آنچه در علاج مرداسنگ گفته آید نفع دهد و **صاحب کامل** و **حاوی** می‌نویسند که به عسل و شبت و تخم ترب و بورق قی کنند و اگر از این خارج نشود حقنه به آب چقندر و روغن کنجد و مری و خطمی کنند و هرگاه معده و امعا پاک گردد و سحج عارض شود سفوف الطین به روغن گل و شیرسنگ تاب یا آهن تاب دهند و **گیلانی** گوید که از علاج جید او این است که بعد قی و حقنه سه درم مر به شراب حل کرده یا ماءالعسل چند کرت بدهند و تقویت دل به ادویه و اغذیهٔ مناسبه کنند به عده حریره‌های چرب و شحوم لینه استعمال کنند و از عادت اهل هند است که چون انسانی از خوردن سیماب مصعد ضرر یابد امر بخوردن پیهه و مربای آن می‌کنند و در تناول او افراط می‌نمایند و بدان صحت می‌یابند و مداومت بخوردن او هر روز چند مرتبه می‌کنند تا آن‌که آثار صحت ظاهر شود و **بعضی** اطبای هند می‌نویسند که برای دفع مضرت سیماب و شنگرف جوانسه و یا گشنیز خشک در آب شیر برآورده چند روز بنوشند و یا روغن بیدانجیر پنج ماشه در شیر گاؤ یک نیم پاو حل کرده هفت روز بنوشند و ایضاً برای دفع طرز کشتجات مثل سیماب و شنگرف و مس و فولاد برگ نور استهٔ جامن به قدر دو سه توله هر روز بطور هنگ سائیده نوشیده باشند که به استعمال این بسیار کسان صحت یافته‌اند و از معمولات است و دو نسخهٔ معمولی در اخراج کشتجات به ادرار بول در ادویهٔ جذام مسطور شد و ایضاً شخصیکه کشته سیماب خام خورده باشد باید که تا بیست و یک روز برگ لیموی کاغذی مثل بنگ سائیده بنوشند تمام سیماب از بدن دفع شود و ایضاً اگر بدن ترقیده باشد و جابجا سوراخ شده برگ کرنجوه بطور بنگ سائیده صاف

کرده روزمره یک پیاله بنوشد و نان نخود با گندم کم نمک با روغن بسیار بخورد در چهل روز صحت شود و **حکیم شریف خان** در تالیف شریفی می‌نویسد که برای کسیکه سیماب نیم خام خورده باشد و او را آبله و بثور و حالت جذامی پیدا شده باشد یک عدد درخت نیل مسلم از بیخ برآورده قطعه قطعه کرده در ظرف کلان در آب بسیار خوب بجوشانند بده صاف نموده یک پیاله از آن آب ناشتا بخورد بعد از نیم گهری باز یک پیاله بخورد همین قسم تا شام خورده باشد و غذا در آن روز هیچ نخورد همه سیماب از راه بول برآید و یک روز کفایت کند و اگر حاجت افتد روز دوم هم استعمال نماید و بول را در ظرف برنجی یا سفالی یا چینی بکند تا سیماب بنظر درآید بعضی اغره این ترکیب استعمال نموده‌اند و منافع آن مشاهده کرده‌اند

مرداسنگ و رصاص و سفیداب و جبسین

از خوردن مرداسنگ و برادهٔ رصاص ورم بدن غدد سخت و نفخ پدید آید و نفس تنگی کند و گاه مختنق گردد و گاهی با آن اعراض ایلادس ظاهر شود و رنگ بدن مثل رنگ اسرب شود و قولنج و حبس بول و خشکی دهان و ثقل زبان و معده و امعا ظهور نماید و گاه باشد که اسهال به افراط آید که منجر بسحج امعا گردد و خوردن سفیداب سفیدی زبان و استرخای اعضا و سرفه و فواق شدید و خشونت و خشکی حلق و زبان و درد فم معده و تمدد و اختلاط عقل آرد و گاهی بول سیاه یا دموی گردد و از خوردن جبسین قولنج و اختناق و خشکی دهان عارض شود **علاج** مفتحات مثل تخم شبت و ترب و پوست سیاه اصل‌السوس هر یک نه ماشه انجیر زرده عدد در یک و نیم آثار آب شور بجوشانند که به نیمه آید جوزالقی دو ماشه بورق سه ماشه سوده سردارد ساخته عسل سه توله اضافه نموده بدهند که قی بسیار افتد و جهت اسهال مغز فلوس در آب کاسنی مالیده صاف کرده روغن بادام یا گاو آمیخته بدهند و یا جوارش سفرجلی مسهل با شربت دینار دهند و یا حقنهٔ حاد به عمل آرند به عده بهر تعدیل مزاج زنجبیل مربی خورانند و بحمام برند که عرق آید و ادویهٔ معرقه دهند و غذا نخوداب و آب مرغ تنها و یا شوربای مرغ با نان بدهند و به قول **ابن الیاس** قی بچیزی کنند که در آن تفتیح باشد مثل تخم کرفس و شبت و

انجیر و بورق و ماءالعسل و اسهال بجوارش شهریاران نمایند و جوارش فلافلی خورانند و خردل و یا شراب به آب مطبوخ کرفس و انیسون بنوشانند و واجب است که مداومت با سفیدباج مرتب از لحوم خرفان سازند و علامت صحت اسهال شکم و ادرار بول است و بالجمله محتاج بمفتحات مدره معرفه مسهله بود و در خوردن سفیداب قی بماءالعسل و شبت و نمک کنند و یک دانگ سقمونیا بماءالعسل خورند و یا بگیرند تخم کرفس و انیسون و بادیان هر واحد سه درم و در آب جوشانیده به قدر سه اوقیه از آن بنوشند تا ادرار بول کند و یا حقنهٔ قوی به‌کار برند و نگذارند که خواب کند و آنچه این را نفع کند آن است که کنجد بخورند و بخایند و بر آن شراب بنوشند و در خوردن جبسین ماءالعسل و لعابات لزجه و حریره‌های لینه بنوشانند تا خشونت حلق زائل شود و احتیاج به اسهال بود و بگیرند سقمونیای مشوی نیم دانگ و در جلاب شکر سفید ده درم بدهند و معاودت اسهال به مرات نمایند و اگر سحج حادث شود علاج آن نمایند و **شیخ** می‌نویسد واجب است که مر سه درم در شراب حل کرده بنوشانند و یا سنبل رومی بسرگین کبوتر صحرائی به شراب دهند که این علاج بلیغ النفع است و یا افسنتین و زوفا و یا تخم کرفس و یا فلفل خاصةً هر واحد به شراب خورانند و یا یک درم مربا نیم درم فلفل بدهند تا عرق آید و یا شش قیراط سقمونیا در ماءالعسل دهند و در سفیداب گاهی در دوایی که بدان قی کنند روغن اقحوان و روغن سوسن و روغن نرگس داخل می‌کنند و در ادویهٔ او صمغ آلو می‌افتد و در جبسین خاکستر اطراف انگور بحاشا مفید گفته‌اند و **کرمانی** و غیره نوشته‌اند که در مرداسنگ بعد قی سه درم مر و دو درم سنبل به عسل یا شراب بچهار نوبت دادن مفید است و تخم کرفس و افسنتین و مر مساوی به قدر دو مثقال به آب کرفس یا به شراب یک اوقیه ادرار بول نماید ودر سفیداب بشربت افسنتین ادرار بول نماید و خوردن مسکه و شراب نفع دارد و عصارهٔ افسنتین یک مثقال بماءالعسل چند بار دهند تا بول ببارد و در جبسین اشیای لعابیه و عصاره خطمی رطب و بلویکه دهند به عده ربع درم سقمونیا در جلاب بدهند و اگر اعراض ساکن نشود اعادهٔ اسهال کنند و **صاحب کامل** گوید که علاج شرب سفیداب رصاص قی بماءالعسل و شبت و اندک نمک گرم است و نیم مثقال شبرم یا یک‌درم حب‌النیل بخورانند و

آبی که در آن تخم کرفس و انیسون و بادیان و افسنتین رومی جوشانیده باشند بیاشامند تا ادرار بول نماید و **سویدی** گوید که شرب طبیخ انجیر بماءالعسل کسی را که سفیداب خورده باشد نفع کند و کذا آلوی بخارا و اصل‌السوس کوفته جوشانیده بدان قی کردن و کذا صمغ آلو به شراب خورده قی کردن و شرب خاکستر چوب انجیر و یا انگور برای شارب جبسین نافع است و **سرهندی** می‌نویسد که در سفیداب خوردن اجواین مسلم صبح و شام خیلی مفید یافتم

زرنیخ و نوره و زنجار و صابون

خوردن هرتال و آهک و صابون سحج و قروح امعا و حرقت معده و درد شدید شکم و خشکی دهان و اسهال دموی و عسرالبول و سرفه و سردی دست و پا و غشی آرد و از خوردن زنگار مغص شدید و سوزش حلق و شکم و جراحت معده و قی حادث گردد **علاج** بزرکتان و جرجیر و خبازی و شهد قی کنند به عده آب برنج و آش جو و شیر و مسکه و روغن و لعابات خورند و شورباهای چرب تناول نمایند و کسیکه در حلق او غبار آهک بسیار رود العبه و البان آن را کفایت کند و به قول **شیخ** ابتدا کنند بدان چه تناول او در کسر حدت آنها واجب بود مثل فالودجات مرتب به شیر چرب و ماءالشعیر به روغن بادام و مانند آن بعد از آن آب گرم بجلاب یا به روغن نوشیده قی کنند و عصارهٔ ملوکیه به عسل دهند و همواره شیر و لعابات و لزوجات و دسمومات و شوربای شحمی و خصوصاً بخبازی بیاشامند و اگر سرفه حادث شود به ملینات مفریه معالجه نمایند و علاج نوره نیز قی و حقنه و تدسیم و تلئین است و علاجش قریب از علاج زرنیخ بود و گفته‌اند که بول خر و زهرهٔ آهو به قدر دو دانگ در آب گرم بنوشانند و **صاحب کامل** گوید که صاحب او روغن کنجد و آب گرم و یا روغن زرد و نمک نوشیده قی کند به عده شوربای ماکیان فربه و روغن بادام و یا لعاب اسپغول به روغن تخم کدو بنوشند و ایضاً حقنه به ماءالشعیر و روغن بنفشه که در آن عناب و سپستان پخته باشند مع لعاب اسپغول و لعاب تخم کتان و سفیدی بیضه به عمل آرند

زاج و شب

خوردن اینها سرفهٔ شدیدی که مؤدی به سل گردد پیدا کند **علاج** شیر تازه و مسکه با شکر دهند و شربت بنفشه به آش جو و روغن بادام خورانند و حریرهٔ چرب به شکر و روغن بادام دهند و زردی تخم مرغ نیمبرشت و شوربای مرغ فربه و قلیهٔ اسفاناخ غذا سازند و اشربهٔ زوفانیه و مانند آن بنوشند

برادهٔ آهن و خبث الحدید

خوردن اکلهٔ وهن ودرد سر و خشکی دهن و درد شکم آرد **علاج** شیر تازه مع بعض مسهلات قویه بنوشانند تا اسهال آید و مسهل قوی منقول از حکیم عابد سرهندی این است که بگیرند حب‌النیل غاریقون بسفایج تربد برگ سنا افتیمون زنجبیل بنفشه مساوی حب‌النیل را در روغن زرد بریان نمایند پس با سائر ادویه کوفته بیخته به روغن بادام چرب کرده از سه درم تا چهار درم بجلاب استعمال کنند و تکرار نمایند و همچنین ماءالعسل که در آن سقمونیا حل کرده باشند آن را نفع دهد بعد از آن روغن و مسکه دهند و مدام روغن گل و سرکه و گلاب بر سر نهند و قدری سنگ مقناطیس غیرباریک کوفته بخورند و عقب آن مسهلات لینه بنوشند و گاهی حاجت افتد که هر روز یک درم مقناطیس خورانند به عده شوربای چرب و حریرهٔ مزلق به روغن گاو دهند تا اسهال کند و چون معلوم شود که آهن هنوز در معده باقی است بدین اشیا قی آورند **الماس** سم قاتل محرق معفن است **علاج** فی‌الفور به آب گرم و روغن قی کنانند بعد از آن شیر تازه بنوشانند

معالجات سموم نباتیه

بدآن‌که ردی‌ترین سموم نبایته قاتل بجمله جوهر خود بیش است و گویند که زهر هلاهل عصارهٔ برگ و ساق اوست و از خوردن بیش ورم لب و زبان و حجوظ چشم و التهاب و خشکی و سقوط قوت و تواتر نفس و بدبوی دهن و غشی متواتر و دوار و صرع و ضعف ساقین از مشی عارض شود و هرکه از آن خلاص یابد در دق یا سل افتد **علاج** لازم است که مبادرت به قی نمایند به طبیخ تخم شلجم و قی به مرات کنند و طلا و روغن گاو متواتر بنوشانند و قی کنانند و همچنین هر ساعت طبیخ پوست بلوط به شراب دهند به عده علاج اصلی او فادزهر و دواءالمسک و

جدوار و تریاق کبیر است و از بهترین اشیا برای آن خوردن مشک است بحکاک فادزهر و یا مقدار یک‌درم دواءالمسک با یک قیراط مشک و قومی گفته بیخ کبر فادزهر بیش است و حیوانیکه آن را بیش موش گویند خوردن او سریع‌النفع است و به قول **مؤلف اقتباس** آب چقندر و یا قط و یا پالک سبز نیم آثار و شیر گاو و یا بز یک آثار و روغن گاو چهار و نیم توله نیم‌گرم نوشانیده بکرات قی فرمایند و از خارج به پر مرغ هم تحریک نمایند که قی خوب آید به عده زهرمهره یک ماشه سوده در خمیرۀ صندل ترش یک توله آمیخته بلیسانند به عده شربت انار کوهی ترش و شربت لیمو هر یک دو نیم توله در عرق زرشک و بیدمشک و صندل و نیلوفر و کاسنی هر یک چهار توله تخم ترنج سه ماشه خورانیده بنوشانند و بفاصلۀ دو یا سه ساعت رگ هفت اندام زنند و خون بسیار گیرند که غشی افتد پس گلاب و عرق بیدمشک و آب شیرین بر برف سرد کرده بر رو و سینه زنند و پارچه به صندل سفید که به گلاب و بید مشک و عرق بهار نارنج سوده باشد آغشته بر سینه گذارند و لمحه لمحه آن را به عرقهای مذکوره تر دارند تا بهوش آید و باز تکرار قی و دوای اول نمایند و تا هشت پاس غذا ندهند و عوض آب گلاب و عرقهای مذکوره نوشانند و از پاس نهم آش جو با شربت نیلوفر دهند و یا خشکه بدوغ گاو و مربای کرونده و تمرهندی و افشرۀ فلضه و زرشک و خرمای هندی و راحت جان در این باب نفع عظیم دارد و تنقیۀ بدن به مسهلات صفرا و مطفیات خون بکرات نمایند به عده قرص کافور با دوغ گاو دهند و غذا به دستور دارند ولیکن روغن زرد و مسکه در آن بسیار بود و جغرات گاومیش و دوغ ترش بسیار دهند که در رفع سمیت این عظیم الاثر است و همچنین ترشی‌ها و خصوصاً اچار لیمو و غیره که در مقطر افتاده باشد و تریاق کبیر بسیار مفید است و اگر به هم نرسد عوض آن مثرودیطوس کنند و تریاق اربعه نیز نفع دارد و **صاحب کامل** گوید که بزودی قی کنند به روغن زرد یا زیت یا روغن کنجد و آب گرم که در آن تخم شلجم و شلجم جوش داده باشند به عده تریاق فاروق نیم مثقال به اندک آب مطبوخ تخم شلجم و یا آب سداب دشتی که در آن قدری مثرودیطوس مالیده باشند به روغن گاو بدهند و فادزهر خالص به آب سوده و پوست بیخ کبر باریک سوده به آب سداب دهند و **کرمانی** گوید که چهار اوقیه طبیخ شاه

بلوط با یک درم دواءالمسک و با نیم دانگ مشک فقط سودمند است و از جمله تریاقات عظیم الاثر پوست بیخ کبر و روغن گاو است

قرون السنبل

قسمی از بیش است و آن را بهندی سینگهیا نامند از خوردن او علامات سرسام و سیاهی زبان و بول الدم ظاهر شود **علاج** بعد علاج کلی سموم مشروبه از قی و غیره و ایضاً قی به ماءالشعیر و روغن گل نیم‌گرم و مانند آن کافور یک ماشه با چند توله گلاب بخورانند بر برف سرد کرده و قرص کافور بدوغ گاو دهند و آب سیب سه اوقیه ببرف و یا پوست سیب ترش و یا پوست جو به آب برف و جلاب و یا آب انارین و یا آب خیار و یا آب عنب‌العثلب و یا آب هندوانه سه اوقیه به شکر ده درم و یا ماءالشعیر به آب انار و یا جلاب بلعاب اسپغول و لعاب بهدانه بر برف سرد کرده و یا شیرهٔ تخم خرفه به روغن بادام و روغن گل مبرد برنج و یا دوغ ترش ببرف و یا شیر تازه و یا شربت صندل بنوشانند و بر جگر و معده و دل صندل و گلاب و کافور ضماد کنند و یا قیروطی معمول از گلاب و آب خرفه و آب کاهو و آب حی‌العالم به روغن گل و موم سفید بر برف سرد کرده بخرقه کتان آلوده بر سینه و معده و جگر نهند

فرفیون وکرمدانه

از خوردن فرفیون کرب شدید و لهیب و سوزش در شکم و فواق عارض شود و گاهی اسهال به افراط گردد وگاهی خون به اسهال آید و از کرمدانه حکه و ورم عارض شود **علاج** به آب شبت و روغن بادام قی کنند به عده تبرید به اشیای مبردهٔ قویه نمایند و پوست جو با برف بخورند و در آب سرد نشینند و گلاب بر برف سرد کرده تجربع نمایند و روغن گاو و مسکه بسیار خورند و آب انار میخوش و آب سیب میخوش در دوغ بر برف سرد کرده بنوشند پس معالجه بعلاج قرون السنبل نمایند و خوردن حریره بر برف سرد کرده سود دارد

البان تیوعات

مثل شیر شبرم و شیر عشر و شیر انجیر و مانند آن و سقمونیا از خوردن اینها سوزش شدید و اسهال مفرط و عسر بول عارض شود **علاج** کسر حدت و قوت او به روغن گاو و مسکه و شیر و دوغ کنند به عده علاج برب و بقابضه چون رب بهی و ریباس و قرص طباشیر قابض و قرص کهربا و رب آس و پوست سیب و بهی کنند و استحمام به آب شیرین معتدل در گرمی و سردی نمایند و شیر شبرم را ریختن آب برف بر بدن نیز فائده دارد و عرض حادث از آن چون اسهال الدم و بول الدم را بدان چه در باب آنها معلوم شده علاج کنند

دفلی یعنی خرزهره

کثیر او انسان و دواب و سائر حیوانات را قتل کند و قلیل او کرب شدید و لهیب عظیم و نفخ شکم آرد **علاج** مبادرت بقی نمایند پس به شیر بز غرغرهٔ متواتر کنند و لعاب اسپغول و بهدانه هر یک سه ماشه در عرق بیدمشک و گلاب هر یک هفت توله شربت نیلوفر چهار توله بنوشانند و به مسهل صفرا تنقیهٔ بدن کنند و مطفیات خون بسیار دهند و روغن گاو و مسکه هر قدر که خورده شود بسیار مفید است و لعاب بهدانه و لعاب اسپغول و لعاب کنوچه به روغن بادام سودمند بود و طبیخ خرما و حلبه بسیار نافع است و شورباهای چرب و اخیصه و فالودجات معمول به روغن گاو و مسکه و روغن بادام خورانندو یا تخم فنجنکشت در آب جوش داده بنوشانند که این را تریاق او گفته‌اند و انجیر به عسل نفع کند و شکر و جلاب و همه شیرینیها آن را نافع است و رب انگور نیکو است و حقنهٔ لین مرطب آن را نافع بود و غذا آش جو و مهلبهٔ کدو و برنج به شیر و شکر خوب است

بلادر و کبه یکج

از خوردن آن تقطیع در حلق و شکم و التهاب و حرقت شدید در دهن و معده و سوزش امعا و بثور و آبله در لب و دهن و تب حاد و سرسام حادث شود و گاهی از آن جنون و وسواس سوداوی به سبب احتراق اخلاط عارض شود و بعضی را به سبب موافقت نقصان نکند **علاج** مداوای خاص این قی کردن به روغن کنجد و آب نیم‌گرم است پس چیزهای سرد و تر مانند شیر و دوغ و آش جو دهند و روغن بنفشه و روغن بادام به‌کار برند و کنجد و نارجیل

دریائی نیز مفید بود و گویند فادزهر آن مغز جوز است و شیر زنان بر سر مالیدن و لعاب اسپغول و بهدانه به نبات شیرین کرده نوشانیدن نافع است و به قول **شیخ** روغن بادام و روغن کنجد و مسکه و روغن گاو و شیر تازه و وسومات از شورباها و مانند آن بنوشند تا سوزش ساکن شود و دوغ گاو بر برف سرد کرده و ماءالشعیر سرد کرده و آب فواکه سرد کرده خورند و در آب برف بنشینند و بعلاج سرسام معالجه نمایند و از اشیائیکه بدان علاج کنند مغز چلغوزه است و **مجوسی** گوید که مبادرت بقی کنند از مسکه و روغن گاو و روغن گل به عده شیر تازه و جغرات به شیرهٔ تخم خرفه و روغن بادام بنوشانند و ماءالشعیر به اندک روغن بادام دهند و هرگاه سوزش در حلق یابند غرغره به روغن بادام یا روغن تخم کدو مع شیر و لعاب بهدانه فرمایند و از آن ماءالشعیر به روغن بادام چند روز قطع نکنند و غذا بموزرات از کدو و پالک و قطف و مالش به روغن بادام بسیار سازند و مغز خیار و بادرنگ دهند و **مؤلف اقتباس** می‌نویسد که اول فصد هفت اندام یا باسلیق کنند و خون بسیار گیرند و به آب اسفاناخ نیم آثار و نمک طعام یک و نیم توله آمیخته نوشانیده قی بکرات و مرات نمایند و از ماست گاه و اغتسال فرمایند به عده در آب سرد نشانند تا به گلو و شیرهٔ کاسنی و خیارین و مغز تخم تربوز و بنفشه هر یک نه ماشه تخم کاهو هفت ماشه لعاب اسپغول و بهدانه هر یک سه ماشه در عرق مکوه و کاسنی و نیلوفر و بید ساده و گلاب هر یک پنج توله برآورده شربت نیلوفر و لیمو هر یک دو توله و اگر مقدر باشد اول طباشیر دو ماشه جواهر مهره یک ماشه ورق طلا یک عدد بشربت سیب دو توله آمیخته بلیسانند والا طباشیر زرشک صندل سفید سوده هر یک یک ماشه در شربت لیمو دو توله اول خورانیده بنوشانند و اگر بجای شربت نیلوفر شربت انارین کنند بهتر باشد و ضماد از گشنیز و تخم خرفه و کاهو و گل ارمنی همه برابر صندل نیجم حصه جمله در گلاب سوده به‌کار برند و چون خشک شود بماست گاو شسته تجدید ضماد نمایند در روزی سه چهار مرتبه و غذا برنج همراه جغرات وی ا پالک و قطف سازند و گویند که روغن بنفشه و نیلوفر و کدو در بینی چکانند و آب انار میخوش امتصاص نمایند **انتباه** گاه باشد که از رسیدن عسل بلادر یا دود آن به بدن ورم و خارش و بثور عارض شود پس آنجا را بدوغ ترش بشویند و روغن نارجیل بمالند

و مغز کردگان و مغز نارجیل وحب السمنه و کنجد سیاه باریک سائیده ضماد کنند و بعد چند ساعت بدوغ بشویند و بعد زمانی باز ضماد تازه کنند و اگر تمرهندی در آب تر کرده صاف نموده در آن آب مغز نارجیل همچو صندل سائیده طلا نمایند سوزش و گرمی فی‌الفور زائل شود و صندل سفید و سرخ طلا کردن نیر سود دارد و ایضاً آبنه هلدی و برنج ساهی و دوب به آب شبینه سوده مالیدن و یا کنجد سیاه به شیر گاو سوده یا در مسکه آمیخته طلا کردن نافع است و قدری کنجد یا مغز جز یا حب السمنه خوردن نافع و همچنین از برگ تمرهندی شیره برآورده یا تخم تمرهندی سوده و یا چرونجی و کنجد در شیر سوده خوردن و ضماد کنجد و اصل‌السوس با شیر ماده گاو هم مفید است و کذا مرداسنگ سائیده ضماد کردن و انجا که بدن ممتلی و آماس قوی بود باید که فصد کنند و مسهل صفرا دهند و فصد زود ازالۀ ورم آن می‌نماید

عنصل ردی

از خوردن آن قروح امعا و مغص در شکم و تقطیع و اسهال خون عارض شود **علاج** قی آب شبت و روغن کنجد نمایند به عده شیر آهن تاب و زردۀ بیضۀ در سرکه جوش کرده و سفوف بزور و مقلیاثا دهند و اشربۀ مبرده وآب فواکه باردۀ قابضه بنوشانند و شیرۀ خرفه و لعاب بهدانه نفع دارد و **صاحب کامل** گوید که اگر سحج عارض شود شیر و سفوف الطین دهند و اگر سحج نباشد سفیدۀ بیضه و لعاب بهدانه که در آن صمغ عربی حل کرده باشند بدهند و روغن بادام یا روغن کنجد و شوربای چرب بنوشانند

حب السلاطین

یعنی جمال گونه از خوردن او اسهال بسیار و کرب عظیم و لهیب و حرقت شدید عارض شود **علاج** از شیر و روغن زرد قی کنند بعد از آن دوغ و اشیای باردۀ قابضه مثل شیرۀ تخم خرفه و لعاب اسپغول و صمغ عربی و کتیرا و نشاسته و فالوده بدهند و خوردن نارنگی و آب لیمو و انار ترش هم مفید است و به قول **شیخ** کسر حدت او بنوشیدن شیر و مسکه متواتر نمایند و منع اسهال مشغول گردند و گاهی مضرت و منع اسهال او را تریاق کفایت

باشد و گویند که رب سیب و بهی دادن و به آب سرد غسل کردن و بر سر ریختن و روغن‌ها و مغزها خوردن سودمند است

کندش و خربق سفید و عرطنیثا و قثاءالحمار و غاریقون سیاه و تربد زرد و سیاه

کندش غثیان بسیار آرد و گاهی خنق نماید و همچنین خربق سفید و عرطنیثا و گاهی تحریک اسهال کنند و خفقان و درد شکم و حرقت بول آرند و همه مؤدی بغشی و سقوط قوت و عرق سرد و تشنج گردند و خربق سفید و غاریقون سیاه در تاثیر بسیار مشابه‌اند **علاج** در جمله مبادرت بقی نمایند بنوشیدن آب نیم‌گرم بسیار به روغن کنجد و حقنهٔ قویه مثل شحم حنظل کنند به عده معلاجهٔ خنق او نمایند بدان چه در علاج فطر بیابد و چون تشنج عارض شود شیر و روغن گاو بسیار نوشند و مفاصل او به قیروطیات لینه نمایند و لزوم آبزن معتدل کنند و بعلاج تشنج یابس علاج نمایند دور تربد زرد یا سیاه به ادخال آب شبت در قی و کثرت شرب شیر و روغن زرد یا روغن بادام بر برف سرد کرده نیز امر فرموده‌اند

خربق سیاه

از خوردن او اسهال شدید بسیار و خنق و خفقان و حرقت زبان و آروغ بسیار و نفخ عارض شود به عده تشنج و ارتعاش و بلاکت رو نماید **علاج** کسر حدت او بنوشیدن شیر در وغن گاو کنند و مبادرت بقی نمایند و پنیر تازه و مسکه و روغن گاو تازه و شورباهای چرب خورانند به عده علاج اسهال بربوب قابضه و اقراص حابسه کنند و چون اسهال افراط نماید در آب سرد نشانند و اگر تشنج حادث شود علاج آن نمایند و **شیخ** می‌فرماید که بعد کسر قوت او افسنتین به شراب خورانند و یا بگیرند زیره و انیسون و جندبیدستر و سنبل مساوی و قریب دو درم به شراب بدهند و بر نفخ خرقه گرم کرده و کمادات مفشیه نهند به عده پنیر تازه به عسل و روغن و شوربا و شراب شیرین و شراب ممزوج به آب بسیار دهند

شراب صرف

بر نهار اکثر از آن خناق و خفقان و اوجاع مفاصل و التهاب و صداع و حرقت در معده و اختلاط عقل و گاه تشنج و اسهال دموی عارض شود و خصوصاً بعد ریاضت و تعب و خصوصاً اگر شراب غلیظ شیرین باشد **علاج** تا ممکن باشد قی بمقیئات کنند که آن بهترین علاج است و فصد و مسهل استعمال نمایند اگر واجب بود بعد از آن تبدیل مزاج به آب سرد یا آب دوغ ترش بر برف سرد کرده یا شربت غوره بر برف سرد کرده و آب فواکه و قرص کافور نمایند و گاهی از کثرت شرب شراب بیهوشی و غشی و غثیان عارض می‌شود و در این صورت بعد قی اشربهٔ حامضه و ربوب بارده و سکنجبین و لعاب اسپغول دهند و موی سر از موضع تارک تراشیده آب سرد بسیار بر آن موضع ریزند و خرقه به صندل و گلاب و کافور تر کرده سرد نموده بر سر گذارند و اضمدهٔ بارده مثل صندل و تخم کاهو بر سینه ضماد کنند و گلاب سرد کرده بر رو زنند تا بهوش آید پس شربت لیمو و شربت انار ترش در گلاب و عرق بیدمشک و عرق صندل حل کرده بر یخ سرد ساخته بدهند که مجرب است و دیگر اشربهٔ ترش و افشرهای ترش نافع و بوئیدن عطریات و خوردن نمک سیاه مفید و از مجربات صاحب داراشکوهی این است که نمک را در آب گرم حل کرده بر پشت ناخنهای دست و پا طلا کردن و در ناف نیز مالیدن فوراً بهوش می‌آرد و در حالت صعوبت احوال قدری تریاق فاروق به آب حل کرده باید داد

تنباکو

هرگاه از کشیدن تنباکو و گرفتن ناس و خوردن تنباکو غشی و غثیان عارض شود شیر نوشانند در روغن کدو در بینی چکانند **انتباه** تا اینجا علاجات ادویهٔ سمیهٔ نباتیهٔ حاره مسطور شد الحال معالجات سموم نباتیه بارده بقلم می‌آید

افیون

خوردن او سبات و گرفتگی زبان و خدر دست و پا و سردی و تیرگی آن و دوار غور چشم و تاریکی آن و ثقل بدن و خارش آن و زردی لب و چهره و فواق و نفخ شکم و تنگی نفس آرد و بوی او از دهن آید به عده مودی بکزاز خانق و

عرق سرد بارد و موت گردد و اکثر این علامات وقتی عارض شود که مقدار افیون متناول اندک باشد و اگر بسیار بود فی‌الفور سبات مفرط که متصل بموت بود واجب کند و به قدر دو درم از آن کشنده است **علاج** به آب شبت و ترب و عسل و نمک هندی قی کنانند پس شیر و روغن گاو خوردن دهند و آبی که فلوس مس در آن جوشانیده مگسها را در آن انداخته باشند قی بسهولت می‌آرد و همچنین زنگار یک سرخ در آب گرم یا آب ادویهٔ مقیئه یا شیر و روغن حل کرده نوشانیدن و چون یکدام کونپل بیدانجیر را در آب سائیده بنوشند ضرر سمیت افیون دور می‌کند و قی هم می‌آرد و همچنین نوشیدن بیخ بیدانجیر سائیده به قدر یک پیالهٔ قهوه خوری نیم‌گرم مقی و دافع ضرر آن است و کذا نوشیدن فادزهر به هر فائده عظیم دهد پس شراب کهنه که در آن جندبیدستر و دارچینی انداخته باشند مفید بود و حلتیت و تریاق فاروق و مانند آن که در علاج کلی برای سم بارد گذشت مفید بود و نارجیل دریائی یکدانگ سوده به آب خالص دادن دو سه دفعه استعمال کردن تا که همه افیون برآید بسیار مجرب است و کذا بند کاغذ مفید به آب حل کرده نوشانیدن همه افیون با کاغذ ورقی برمی‌آید و مکرر آزموده است و جدوار به قدر سه ماشه برای رفع سمیت افیون و جمیع سموم مفید است و چوب پیارانگا و جدوار و پیپتا و نارجیل دریائی و زهرمهرهٔ خطائی و قدری فلفل سیاه در گلاب سائیده از نبات شیرین کرده نوشانیدن بغایت مفیداست و جهت اکثر سموم مجرب و اگر چوب حیات اضافه نمایند بهتر است و نوشانیدن آب زرد و معصفر نیز مجرب نوشته‌اند و بعد قی حلتیت به قدر دو ماشه در دو سه دفع خورانیدن برای رفع زهر افیون معمول است و آشامیدن جندبیدستر بمقداری که افیون خورده باشد مجرب است و یکدانگ در محلی که مقدار آن معلوم نباشد به عسل و یا مسکه دادن معمول و آشامیدن مغز پنبه دانه سه دام سوده دافع ضرر افیون است و نوشیدن دوب سبز شیره کشیده از مجربات حکیم علی است و به قول اطبای هند از طبیخ فلوس مسی و برگ ارهر قی کنانند و برگ ار هر یا برگ گومه بنوشانند و مغز تخم بیدانجیر بخورانند و همچنین پیاز فائده می‌دهد و نقوع سرپهوکه و کسوندی جهت دفع سمیت افیون و اکثر سموم مشروبه بی‌عدیل است و گویند بتحلیل که دوای معروف است سائیده لیسانیدن در ازالهٔ زهر افیون

اگرچه با روغن کنجد خورده باشد مجرب است و زنجبیل و تخم ترب هر دو برابر کوفته بیخته با سرکه آمیخته خورانیدن کیف افیون فورا زائل کند و گل ارند از چهار ماشه تا شش ماشه یک یک ماشه فلفل گرد سائیده و نوشیدن دافع سم افیون و دهتوره است و اگر برگ ناری که در تالابها بموسم بر شکال می‌روید و آن را بطور تره پخته میخورند در آب سائیده بنوشانند تریاق افیون است و به قول اهل تجربه اگر آب برگ آن در حقهٔ افیون اندازند و بعد سه روز از آن افیون هر قدر که خواهند بخورند مطلق اثر او باقی ماند **اقوال حکما** بوعلی سینا می‌نویسد که در این قوانین مستفرغه مشترکه از قی کردن به روغن و آب نمک و بورق پس سکنجبین استعمال کنند و آب و عسل بنوشانند بعد از آن حقنهٔ قوی به عمل آرند و از ادویهٔ او سکنجبین به افسنتین و ایضاً افسنتین در شراب است و حلتیت تریاق اوست و کذلک دارچینی خاصهً و مع سرکه و سکبینج و سکنجبین نیز و همچنین جندبیدستر خاصهً و فلفل به شراب یا به سکنجبین و صعتر و سداب و نمک و کذا روغن گل به سرکه گرم کرده یا به عسل و سیر و جوز جندم و گاهی شارب او را تریاق خاص او می‌خورانند و آن این است که بگیرند حلتیت و ابهل و جندبیدستر و فلفل مساوی و به عسل به سرشند شربتی از بندقه تا جوزه و بسیار باشد که بشرب یک مثقال حلتیت در بیست و پنج درم شراب ریحانی از آن خلاص یابند و شراب کهنه کثیرالمقدار نوشانیدن آن را عجیب است خصوصاً اگر رقیق ریحانی بود و متحمل آب بسیار باشد و با دارچینی باشد و مثل تریاق و سنجرینیا و مثروديطوس به شراب چیزی نیست و واجب است که دماغ او را بعطسه آوردن از کندش و مانند آن حرکت دهند که این علاج برای دفع سبات او نیکو است و لازم است که دوای او بر کنند و نگذارند که خواب کند و بدن او را به روغن‌های گرم مثل روغن قسط و روغن سوسن بمالند و مانند جندبیدستر و مثل مشک ببویند و باید که در آبزن گرم نشانند تا تشنج نشود و خارش اشتداد ننماید و شوربای چرب و امخاخ خاصهً و شحوم بنوشاند **صاحب کامل** گوید که مبادرت بقی کنند به آب گرم که در آن شبت و ترب و نمک جوشانیده باشند مع عسل و این دو سه وقعه فی‌الفور به عمل آرند و حقنهٔ که در آن قثاءالحمار و شبت و سکبینج و جاوشیر و عسل و روغن بیدانجیر و روغن یاسمین و

تخم کرفس و بادیان و زیره و بورق و شحم حنظل داخل کرده باشند به‌کار برند و اندک عاقرقرحا به شراب کهنه یا اندک جندبیدستر به شراب بنوشانند و تریاق فاروق یا تریاق اربعه یا مثرودیطوس به اندک آب سداب بدهند و اگر از این معجون مثل بندقه دهند نفع کند و نسخهٔ او همان تریاق است که در قول بوعلی گذشت از اجزای مذکوره هر واحد یک جزو دو فرفیون ربع جزو بگیرند و به عسل کف گرفته به سرشند شربتی از آن از نیم مثقال تا یک مثقال به شراب صرف یا به آب نمام به قدر قوت اعراض و ضعف آن و سنجرینیا در این باب نافع است و سیر و پیاز و عسل و جوز بخورند و شراب کهنه صرف بنوشند و بدن را در حمام خوب بمالند و به روغن یاسمین مع اندک جندبیدستر بمالند و در آبزن که در آن آب گرم مطبوخ سداب و نمام و مرزنجوش و شیح و برنجاسف باشد بنشانند **سویدی** از ابن هبل و غیره نقل کرده که خوردن نمک به سکنجبین و کذا بیخ ایرسا و کذا نانخواه دو درم در آب خوب جوش داده یک‌درم روغن بلسان در آن حل کرده و کذا طبیخ پودینه بمیفختج یا به شراب کهنه وکذا دارچینی به سرکه و کذا تخم سداب دشتی و فلفل بسرکهٔ تند شرب افیون را نفع کند **خجندی** گوید شراب که اندران دارچینی و عاقرقرحا و جندبیدستر سوده اندازند بنوشانند و سر را بکمادات گرم کنند و معاجین حاره و دواءالمسک دهند **انطاکی** می‌نویسد که سم افیون بدارچینی و سداب و مر عسل و روغن گل و شراب کهنه به روغن گاو و قی گردن بشبت مخصوص است **بهاءالدین** گوید که زعفران و مشک اندر اغذیه و اشربه دهند و تریاق الطیبن و جدوار در جلاب مفید آید و جوزالسرو و انجیر و خردل همه موافق بود و آن را که بیهوشی بسیار باشد عطسه آوردن و بدن مالیدن و ادویهٔ معرقه دادن و تیزاب فاروقی بر سر و پیشانی و کفهای دست و پا مالیدن نافع بود **مؤلف اقتباس** گوید که چون طبیب در اول بمریض برسد به طبیخ تخم شبت و تخم ترب و تخم شلجم و نمک هر یک سه توله نوشانیده قی کناند و یا به شیرهٔ برگ عرعر یک پیاله و حلتیت سه ماشه باشد و یا با شیر گاو و بورق و یا بجوزالقی که فی‌الفور نفع می‌دهد و چون دیر شده باشد و بیهوشی زیاده بود حقنهٔ مادهٔ علوی خان که در سیات مذکور شده به‌کار برند و چون بهوش آید قی فرمایند به طبیخ مذکور و یا به شیرهٔ مغز پنبه دانه و خفیف از معالجهٔ لیثرغس به

عمل آرند و ترياق اربعه بسی مفيد است و همچنين عنبر خوردن و بوئيدن و غذا شوربای مرغ چرب با روغن گاو پخته با برنج خورانند

جوزماثل

که بفارسی تاتوره و بهندی دهتوره گويند از خوردن آن دوار و سردر سرخی چشم و سکر و سبات و عرق سرد و صغر نبض و نفس و جنون و هذيان و خنده و خيالات باطل عارض شود و تناسب او حرکات مجنونانه کند و چون خواهد که راه رود بيفتد و موش و مور در نظر بسيار آيد و ارادهٔ گرفتن آن کند و در اصل از آن هيچ نباشد و گاهی دست بجامه و فرش و ديوار برد و خس و خاشاک بچيند و چون غالب شود زوال عقل گردد و مثقالی ازو کشنده بود

علاج مثل علاج افيون کنند و آنچه در علاج يبروج بيايد به‌کار برند و مسکه و روغن زرد در دهن چکانيدن و شوربای چرب نوشانيدن فائده کلی دارد و ايضاً مغز پنبه دانه دو دام در آب سائيده بنوشند و از مجربات مصنف داراشکوهی است که اگر تخم دهتوره يا برگ يا بيخ يا گل او خورده باشد مطابق هر واحد از آن از تخم پنبه يا برگ يا بيخ يا گل آن به آب سائيده به قدر يک کاسهٔ آبخوری بدهند که دخرت پنبه فادزهر درخت دهتوره است و اگر بادنجان ريزه ريزه کنند و به آب سائيده بخورانند دهتوره خورده را از بيخودی به افاقت آرد و اگر بادنجان به هم نرسد برگ يا بيخ آن به آب صلايه کرده دهند و يا نمک طعام به آب حل کرده بدهند **شيخ الرئيس** می‌فرمايد که اعظم علاج اين قی کردن بنطرون و آب و روغن است و روغن گاو ترياق اوست و با آن شراب بسيار بفلفل و عاقرقرحا و حب‌الغار و دارچينی و جندبيدستر بنوشانند و نفع کند آن را نهادن دست و پا در آب گرم و تسخين بدن بخرقهٔ مسخنه و مالش او به روغن بان و روغن قسط و تا ممکن باشد حرکت کنند و رياضت نمايند و بعد از آن به اغذيهٔ چرب و شراب شيرين غذا سازند

يبروج

بیخ لفاح است اعراض او مثل اعراض جوز ماثل و حالتی مثل سرسام بلغمی بود و کزاز و کری گوش و حکه و سبات

شدید لازم اوست **علاج** به قول شیخ علاجش قریب از علاج جوزماثل و افیون است و لازم است که افسنتین در

شراب بنوشانند و ایضاً فلفل و جندبیدستر و سداب و خردل و سرکه ایشان و جمیع مخدرین را نافع است و ایضاً به

امثال این ادویه عطسه آرند و زفت و دخان فتیلهٔ خاموش کرده ببویانند و واجب است که بر سر ایشان سرکه و

روغن گل نهند و نگذارند که خواب کند بلکه ببرکندن موی و تعطیس و غمز بیخ نر انگشت بیدار دارند **صاحب

کامل** می نویسد که از قی به آب گرم و عسل و شبت و نمک و ترب علاج کنند و حقنهٔ عاد به عمل آرند و قدری

سرکهٔ کهنه که اندر آن صعتر و انجدان و پودینهٔ کوهی جوشانیده باشند بنوشانند پس هرگاه سرخی چهره و چشم

ساکن شود تدبیری که در علاج افیون خورده مذکور شد باید کرد **خجندی** گوید که علاج شارب او بقی از آب گرم

و عسل و مصطکی و صعتر و نمک و شیر باید کرد و سرکهٔ کهنه که در آن صعتر و افسنتین جوشانیده باشند

بنوشند و خوردن حب کاکنج به قول سویدی نافع

بیخ

که بهندی اجواین خراسانی گویند خوردن او استرخای اعضا و ورم زبان و کف دهان و سرخی چشم و دوار و سدر و

تیرگی بصر و تنگی نفس و کری و حکهٔ بدن و لثه و سکر و اختلاط عقل آرد و گاهی صرع کند و گاهی آواز مختلف

دهد مثل آواز خر و اسپ و استر و راعی بز یا زاغ **علاج** مثل افیون علاج کنند و ایضاً قی به آب گرم و روغن زرد و

عسل کنند و شیر تازه دهند و یا آبی که در آن انجیر خشک جوشانیده باشند مع پیه ماکیان و روغن بنفشه دهند و

اندک میفختج با تخم انجره سوده بدهند و بسائر تدبیر عام سموم بارد پردازند و شوربای ماکیان و گوشت برهٔ فربه

بنوشانند و به قول شیخ بزودی آب و عسل دهند و شیر گاو و شیر بز و شیر میش به عسل و بدون عسل بنوشانند و

روغن زرد و مغز چلغوزه مطبوخ به زیت و گل صنوبر و ایضاً طبیخ انجیر وایضاً شراب شیرین بسیار و ایضاً پیاز بریان

دهند و تخم ترب و خردل و حرف و تخم انجره هر چیز حریف مقطع بخورانند و پیاز و سیر و ترب وتخم اینها

بدهند و باید که هر واحد از اینها به شراب خورانند و مثل مثرودیطوس و تریاق کبیر و سنجرینیا و امثال آن و تریاق افیون چیزی نیست علاج او قی کردن است و به قول **انطاکی** قی کردن به طبیخ بابونه و نوشیدن شیر بز مخصوص بزرالبنج است و **سویدی** گوید که طبیخ ایرسا به انجیر و کذا روغن سوسن و کذا سرکه نوشیدن نافع بیخ است و **بعضی** متأخرین می‌نویسند که علاج بزرالبنج خفیف از علاج بلادر باید کرد و بعد قی شیر و روغن بادام و مسکه و دوغ سر دهند

شوکران

اعراض او قریب اعراض شارب و افیون است مع تیرگی بصر و سردی دست و پا و تمدد شدید و ثقل بدن و زانو پس تشنج و اختناق آرد و هلاک کند **علاج** بعلاج افیون علاج کنند و قی به آب مطبوخ شبت و نمک و عسل نمایند و حقنه به عمل آرند به عده شراب صرف اندک اندک ساعت بساعت نوشانند که عظیم‌النفع است بعد از آن شیر گاو و افسنتین بنوشانند و فلفل به شراب خورانند و آنچه آن را نفع کند تخم انجره و انجدان و قردمانا و میعه است هر واحد از این به شراب بدهند و بر شکم آرد گندم به شراب کهنه ضماد کنند و ایضاً جندبیدستر وسداب و نعناع و حلتیت و برگ غار و حب‌الغار و رب انگور خورانند و تریاق افیون آن را نافع است و همچنین طبیخ پوست بیخ قوت شامی و روغن بلسان به شیر و شرب میفختج تنها منفعت عظیم دارد **سویدی** گوید که افسنتین و فلفل و کذا پنیرمایهٔ گاو میش یاجدی و کذا سرکه گرم کرده و کذا حب البان هر واحد نافع شرب شوکران است.

قثب

یعنی بنگ از بسیار نوشیدن آن همه حالات بزرالبنج پدید آیند **علاج** برای دفع غشی و زیادتی کیف آن ادرک و نمک سنگ و آب لیمو بخورانند و بادنجان خام خوردن نفع دارد و بهترین تدبیر قی کردن است به آب و روغن گاو و نمک و اگر ادرک و چند دانهٔ سپند آمیخته بکوبند و با سرکه آمیخته بخورانند کیف بنگ را دور کند بالجمله نوشیدن آب لیمو و خوردن انبهٔ خام و غسل کردن و هرچه در علاج افیون گذشت نافع بود و کسی را که از کثرت

استعمال آن نقصان بصر و باه و اشتها و امراض یا بسه مثل قوبا و غیره پدید آید ماءالجبن آن را نفع عظیم بخشد **عنب‌العثلب رومی** که گل او سیاه و برگ او مثل جرجیر و خرفه بود از خوردن او خدر و تیرگی رنگ رو و خشکی زبان و فواق و قی الدم و اسهال سحجی عارض شود و به تشنج مؤدی گردد ذائقهٔ دهن مثل طعم شیر گردد **علاج** معده را بقی پاک کنند به عده شیر خر به عسل نوشانند و ایضاً شیر بز دهند و خوردن بادام تلخ و ایضاً سینهٔ ماکیان مطبوخ به نخود نافع بود و کذا انیسون به عسل **کزبرهٔ رطبه** یعنی گشنیز سبز گویند که چون کثرت آن نمایند و قریب نیم رطل خورند و یا آب او چهار اوقیه یکدفعه بنوشند از آن دوار یا سدر و اختلاط عقل و گرفتگی آواز و نسیان و سبات و حال مثل سکر در فحش کلام و غیر آن حادث شود و از دهن بوی گشنیز آید و غم و غشی آرد و هلاک کند **علاج** به طبیخ شبت و زیت و بورق مکرر قی کنند به عده دواءالمسک عنبری نه ماشه ورق طلا یک عدد پیچیده همراه ماءاللحم و عرق زردک دهند و شوربای بچهٔ مرغ بنان سمید خورانند و **شیخ** می‌فرماید که بعد قی به روغن سوسن و غیره که مذکور شد زردهٔ بیضهٔ نیمبرشت بنمک و فلفل و شوربای ماکیان فربه به نمک بسیار و فلفل خورانند و همچنین شوربای بط و مرغابی دهند و شراب قوی صرف اندک اندک بنوشانند و آنچه بخوراند بفلفل بسیار و نمک خورند و افسنتن دارچینی یا فلفل درشراب آن را نافع است و آب نمک میفختج ایشان را بغایت مفید و سویدی گوید که شراب ایرسا یا طبیخ او و کذا روغن سوسن سفید و کذا آب طبیخ افسنتین به عسل هر واحد خوردن گشنیز را نافع بود و به قول **مجوسی** آنچه در علاج اسپغول بیاید نافع بود **بزرقطونا** بدآن‌که اسپغول سالم سردتر است و از خوردن بسیار آن سقوط قوت و نبض و سردی جمیع بدن و ضیق‌النفس و تمدد و قلقل و خدر مع ضعف به عده غشی عارض شود و فعل بیخ و لفاح کند و اما اسپغول کوفته به سبب فرط حرارت و احراق قتل کند و از غم و کرب و تنگی نفس و ضعف قوت و صغر نبض و غشی عارض گردد **علاج** بدانند که اسپغول در است بعلاج کزبره نمایند و علاج اسپغول کوفته قی کردن است به آب نیم‌گرم و شهد و شبت و نمک و بورهٔ ارمنی پس زردی بیضه نیمبرشت با فلفل و نمک دهند و شراب صرف نوشانند و حلتیت و شراب افسنتین نیز مفید بود و

غذا شوربای چرب دهند و **مجوسی** گوید کسی که کثرت شرب اسپغول کند یا او را کوفته بخورد بدوای مذکور قی آورند و اندک سنجرینیا و دواءالمسک و یا قدری فلفل و حلتیت بشوربای اسفیدباج خورانند و گویند که تریاق و جدوار بدهند و شیرۀ خرفه با چهار تخم سود دارد

فطر

یعنی کمات که بهندی کهمبی گویند انواع سیاه و سبز و طاوسی و سرخ آن همه ردی است از خوردن آن خناق و ضیق‌النفس و نفخ شکم و قی و خناق و مغص و زردی رنگ و صغر نبض و قشعریره و غشی و عرق سر و عارض شود و هلاک کند **علاج** بدآن‌که علاج خاص آن قی کردن است به آب ترب و پودینه و سکنجبین بعد از آن شراب صرف خوردن و تناول معاجین حاره مانند کمونی مفید بود و تریاق اربعه نیز نافع است و جدوار هم نفع دارد و اضمدۀ ملطفه بر معده نهند و ارزن و نمک سوده گرم کرده تکمید معده و شراسیف کنند و به قول **مؤلف اقتباس** اول به آب برگ ترب یک پیاله و سهاگه یک و نیم درم سوده آمیخته قی فرمایند به عده معجون فلافلی نه ماشه با شراب کهنه دهندو به طبیخ افسنتین و صعتر و سداب و بابونه و مکوه هر واحد یک توله در مثانۀ گاو انداخته تهیگاه را تکمید کنند و اول روغن بابونه نیم‌گرم بمالند **شیخ** می‌فرماید که قی نمایند بدان چه معلوم کرده‌اند و خصوصاً به آب ترب مع بورق به عده خاکستر چوب انگور در سکنجبین خورند و کمتری تریاق اوست و خصوصاً برگ شجر دشتی آن و ایضاً مری تریاق اوست و بایدکه بعد قی کردن مری بنطی اندک اندک بنوشند و ایضاً بورق و عسل تریاق اوست و سرگین ماکیان آن را عظیم‌النفع است چون بسکنبجین خورند و ایضاً بورق و نمک هندی و آب پودینه به سکنجبین و بورق و معاجین گرم مثل فلافلی و کمونی و شراب کهنۀ قوی و زراوند و بیخ جاوشیر و دردی شراب و خردل و حرف و ایضاً افسنتین و صعتر کوهی و طبخی اینها یا طبیخ انجیر و واجب است که تکمید زیرا شراسیف دائم کنند **صاحب کامل** گوید که مبادرت بقی از آب گرم مطبوخ ترب و شبت و نمک مخلوط به عسل یا سکنجبین عسلی کنند بعد از آن فضلۀ ماکیان سوده یکدو درم به اندک سرکه و عسل بدهند و شراب صرف

نوشانند و یا بگیرند خاکستر شجرکرم یا خاکستر درخت انجیر به اندک سرکه و نمک به آب گرم و یا اندک سنجرینیا به شراب یا اندک تریاق اربعه به آب سداب بدهند و یا قدری زراوند و افسنتین به شراب عسل بدهند و یا قلیلی از جاوشیر به شراب دهند و ترب بسیار تیز بخورانند و معده و نواحی آن را به آب مطبوخ بابونه و صعتر و برنجاسف تکمید کنند و ایضاً گاهی در این حقنه به آبی که اندر آن افسنتین و برنجاسف و سداب جوشانیده باشند به عسل و بورق و روغن زنبق یا بعض روغن‌های گرم به اندک جاوشیر و سکبینج استعمال کنند **سویدی** گوید که شرب طبیخ افسنتین رومی بسرکهٔ تند و کذا نمک اندرانی به سرکه و عسل و کذا سرگین کبوتر و کذا عسل به روغن گل و کذا باردنجبویه مخلوط بنطرون و کذا روغن ایرسا و کذا سرکهٔ تند گرم کرده تنها و با نمک و کذا خاکستر چوب کمتری و کذا روغن بلسان از نیم درم تا یک‌درم و کذا پنیرمایه نیم درم هر واحد دافع ضرر فطر قتال است

معالجات سموم مشروبهٔ حیوانیه

از این جمله ذراریح است که بفارسی علی کوچک و بهندی تیلن گویند و آن حار حریف معفن محرق قتال است از خوردن آن مغص و تقطیع و درد شدید از دهن تا مثانه و نیز در سرینها و کلیتین و شراسیف و ریش مثانه و حرقت بول و احتباس او و ورم قضیب و عانه و نواحی او مع التهاب شدید عارض شود و بر بول کردن قادر نباشد و اگر بول کند خون صرف یا پاره‌های گوشت با درد شدید بیرون آید و گاهی با این حالات اسهال سحجی و غثیان و اختلاط عقل و افتادن وقت برخاستن و غشی و تب حاد افتد پس هلاک کند **علاج** به آب نیم‌گرم و روغن کنجد بکرات قی کنانند پس بفاصلهٔ دو پاس فصد هفت اندام و یا باسلیق کنند و شیرهٔ بزور بارده و لعابات بارده نوشانند و تنقیهٔ بدن به مسهل صفرا نمایند و روغن گل و سفیدی بیضهٔ مرغ در احلیل بزراقیه رسانند و یا العبهٔ بارده در شیر بز و ضماد آرد جو و عدس و صندل سفید هر یک هفت ماشه سوده روغن گل آمیخته بر قضیب و خصیتین و عانه نمایند و مالیدن روغن کدو و بنفشه و سفرجل بسیار مفید است و هرگاه بعد خوردن آن کرب و ورم حلق و غشی عارض شود

مجمحه بکشند و آب سرد بر رو و سینه زنند و اگر فصد نکرده باشند رگ هفت اندام زنند و جدوار یک ماشه در گلاب سوده دهند و اندکی در احلیل چکانند و دوغ ترش و برنج غذا دهند و از ماست ترش غسل سازند و لمحه لمحه بدان مضمضه کنانند **شیخ** می‌فرماید واجب است که قی و حقنه نمایند بدان چه می‌دانند و لازم است که در دوای قی و حقنه نطرون و طبیخ انجیر نیز داخل کنند و قی متواتر و پی‌درپی کنانند و اگر مناسب دانند فصد باسلیق برای حفظ مثانه گشایند به عده شیر متواتر و لعاب اسپغول و شیرهٔ خرفه و مسکه بسیار نوشانند بعد از آن حقنه به ماءالشعیر و خطمی و سفیدی بیضه و لعاب بزرکتان یا به ماءالشعیر و آب برنج یا طبیخ حلبه یا طبیخ خندروس کنند و شوربای چرب و روغن بادام و پیه مرغابی و زردی بیضهٔ نیمبرشت و روغن گاو و عسل و جلاب و روغن بادام و دوغ گاو آن را نیکو است و ماءالعسل و مغز چلغوزهٔ بزرگ و کوچک و میفختج با پیه مرغابی و شراب عسل مطبوخ ببزور مدره مثل تخم خربزه و خیار و طبیخ انجیر بشربت بنفشه آن را نافع است و گویند که نوشیدن روغن سفرجل تریاق آن است و کذا روغن سوسن و کذا گل شاموس و اسهال بشربت اورومال ایشان را نافع بود و لازم است که در احلیل روغن گل چکانند نه بزراقه بلکه یا بنوبهٔ ملایم‌تر و آبزن نیم‌گرم استعمال کنند **مجوسی** گوید که مبادرت بقی از آب گرم و روغن زرد و روغن کنجد و طبیخ انجیر کنند و بعد تنقیه بقی شیر که در آن اسپغول آمیخته باشند بنوشانند و لعاب اسپغول و شیرهٔ تخم خرفه بجلاب که ر وغن بادام یا کدو بر آن چکانیده باشند بدهند و مسکه بخورانند و شوربای برهٔ فربه نوشانند و انجیر یا مغز بادام خورانند و یا مغز خیار و بادرنگ دهند و به ماءالشعیر که اندران عناب و سپستان و بنفشه پخته باشند به روغن گل و روغن بنفشه حقنه کنند و در احلیل او سفیدی بیضه و شیاف ابیض و روغن گل و شیر دختر چکانند و هرگاه که سوزش در مثانه به همرسد باید که لعاب و روغن بادام و روغن گل بجلاب و شیر تازه به روغن بادام بنوشانند **جرجانی** گوید که هر ورم که از آن پیدا شود آرد جو بماءالعسل سرشته ضماد کنند و اگر در حمام روند و بعد حمام حریرهٔ چرب خورند و عقب آن قی کنند تا باقی قوت سمیت ساکن شود صواب بود و طعام شوربای مرغ فربه و بزغاله باشد **ابن الیاس** گوید که بعد قی

کردن بسیار لعاب بهدانه بمسکۀ بسیار بنوشانند و یا بگیرند لعاب تخم کتان و به ماءالشعیر آمیخته بنوشند و هر صبح شربت بنفشه ده درم بیاشامند **گیلانی** از بولس نقل کرده که شربت قیمولیا به قدر نیم اوقیه بشربت عسل آن را نافع است و بگیرند مغز چلغوزه و مغز تخم خیار و کوفته به قدر پنج درم بخورند و شیرۀ این هر دو نیز فائده کند و غذا بچیزی نمایند که آن را خاصیت نفع اندرین باب بود مثل طعامی که در آن پیه مرغابی پخته باشند و یا از گوشت حملان یا غنم ساخته باشند و شراب بسیار حلو و قثار کند به قدر نیم اوقیه خورند و باید که بعد طعام حقنه کنند به اشیائیکه در قول شیخ گذشت و در بعض اوقات به آب گرم و عسل و نطرون بهر غسل امعا حقنه کنند به عده حمام به آب شیرین استعمال نمایند و ایضاً باید که روغن‌ها مثل روغن سوسن و روغن گل بنوشانند

وزغه و حربا

گوشت وزغه که بفارسی چلپاسه و بهندی چهپکلی گویند قاتل است از خوردن آن و قی و وجع الفواد شدید عارض شود حربا یعنی آفتاب پر است که بهندی گرگ گویند نیز قتال و قریب آن است و بیضۀ آن نیز سم بود **علاج** به آب گرم مطبوخ شبت و روغن کنجد قی آورند و باقی علاج او بعلاج کلی و مثل علاج ذراریح کنند و ایضاً از علاج مختص سجر با بعد معالجۀ مشترک این است که بگیرند کنجد و خرنوب نبطی و شکر مساوی و به روغن گاو بخورند و باید که شیر بنوشند و به روغن مالش کنند و استحمام نمایند و علاج بیضۀ حربا این است که پنچال باز در طلا حل کرده بنوشانند و قی کنانند و بر بدن روغن زرد بمالند و تکمید سر بنمک نمایند و انجیر و مسکه و جنطیانا خورانند **سالامندر** او این حیوانی است شبیه بغطایه و عریض‌تر از سام ابرص باریک گردن و از خوردن آن اوجاع شدید در معده دورم در شکم مثل استقسا و کزاز و احتباس بول و ورم زبان و استرخا و زوال عقل عارض شود **علاج** بعلاج کلی پردازند و ایضاً قی کنند بجوزالقی سه ماشه که درعسل دو توله نمک طعام یک و نیم ماشه آمیخته بلیسانند و حقنه حاده به عمل آرند به عده تریاق و مثرودیطوس خورانند و حب صنوبر و برگ آن سه چهار ماشه با روغن زیت لیسانیدن عظیم‌الاثر است و غذا جغرات گاو همراه برنج خورانند و گویند که علاج خاص او این

است که راتیانج و علک‌البطم هر واحد یا هر دو بامیعه و جنطیانا و عسل بخورانند و خوردن بیضهٔ سنگ پشت صحرائی مسلوق و ضفدع مطبوخ بپودینه نافع و گویند علاج افیون علاج اوست و اطیوس گوید علاج او علاج ذراریح است و گویند طبیخ کمافیطوس و حب‌الصنوبر صغار و برگ سرد و برگ انجره با روغن زیت سوده نافع است

ضفادع

یعنی غوکان سبز بری و سرخ بحری از خوردن آنها ترهل در بدن و تیرگی رنگ مائل بزردی و سوزش حلق و دهن و عسر نفس و تاریکی چشم و داورد بدبوی دهن عارض گردد و گاه منی بغیر اراده خارج شود و گاهی تشنج و تمدد و اسهال خون و غثیان و قی و اختلاط عقل و غشی حادث گردد و کسی که از آن خلاص یابد دندان او بیفتد و موی او بریزد و نوعی از آن غوک زرد است از خوردن او اشتهای طعام ساقط شود و آروغ بدبو و ترش آید و رنگ فاسد گردد و شکم و ساق ورم کند و غثیان و قی و درد فواد حادث شود **علاج** به آب گرم و زیت و نمک و یا به شراب بسیار قی کنند و بعد قی و مسهل صفرا کثرت ریاضت نمایند و در حمام و آبزن گرم عرق آورند و روغن گرم بمالند و دواءالکرکم و دواءاللک و هرچه استسقا را مفید بود بخورند و شراب بسیار با سه درم بیخ نی آن را نافع بود و همچنین سعد و قصب‌الزریره به قدر دو مثقال در شراب مفید و **صاحب کامل** می‌نویسد که مبادرت بقی و تنقیهٔ معده به آب گرم و عسل و نمک کنند و همه اعضا لاسیما نواحی شکم را بمالند و در حمام مکث طویل نمایند و بعد خروج از حمام سکنجبین بنوشند و بشوربای گوشت حمل فربه به شبت و خولنجان و دارچینی غذا سازند و دواءالمسک خورانیدن نافع است آن را **سمک بارد** ماهی سرد شده خصوصاً که بشب در مکان نمناک گذاشته باشند از خوردن آن اعراض خوردن فطر عارض شود و کرب و بیضه آرد و باشد که بکشد و گاهی مضرت او بعد یکدو روز ظاهر شود **علاج** به آب ترب و پودینه و سکنجبین قی کنند پس شراب صرف خورند و بعد از قی معاجین گرم مانند کمونی سود دارد و گل مختوم سخت نیک باشد و زراوند و صعتر مفید بود و میبه و شراب با عصارهٔ بهی دهند و سائر علاج که در فطر گذشت به عمل آرند و به قول **مجوسی** مبادرت بقی از عسل و نمک و

آب گرم کنند و اندک شراب صرف با فلفل و یا به اندک زراوند بنوشانند و یا سنجرینیا و یا دواءالمسک به قدر حاجت به آب مطبوخ زیره یا پودینه کوهی بدهند

شوای مغمومه

یعنی کباب و گوشتهای پخته که در عین گرمی مفرط آن بپوشند و بخارات آن دفع نشده سرد گردد و سم شود از خوردن آن علامات بیضه از کرب و اسهال و عشی و دوار عارض شود و گاهی عقل یکدو روز مفقود گردد و گاهی سبات افتد و گاهی قتل نماید **علاج** به آب نیم‌گرم و نمک و سکنجبین قی آورند بعد از آن سکنجبین سفرجلی و مقویات معده و دواءالمسک بخورند و به قول **شیخ** بعد قی میبه و می سوسن و شراب ریحانی به آب بهی و سیب بنوشند ذمل مختوم آن را بعد قی نیکو است و علاج بیضه بعلاج هیضه نمایند و **مجوسی** گوید که بعد تنقیهٔ معده بقی قدری میبهٔ ممسک یا شربت سیب خوشبو دهند و در حمام داخل کنند و آب گرم بر شکم متواتر بریزد و **ابن الیاس** گوید که به آب گرم و روغن کنجد عسل و یا به آب مطبوخ شبت و بورق یا نمک قی کنند و از خواب و حمام منع کنند و ادویهٔ مذکوره در قول شیخ بدهند

مرارهٔ کلب الماء

خوردن زهرهٔ سگ آبی به قدر عدس بعد از هفت روز قاتل باشد **علاج** روغن گاو بدارچینی و جنطیانای رومی هر واحد یک مثقال پنیرمایهٔ خرگوش نیم مثقال بخورند و به روغن خوشبو بمالند و تلطیف تدبیر نمایند

ارنب بحری

سم قاتل است از خوردن او درد معده و نوایح صدروقی مفرط و بول الدم و ضیق‌النفس و سرخی چشم و سرفهٔ خشک و نفث‌الدم و یرقان و کرب و درد گرده عارض شود و براز بنفسجی رنگ آید و از خوردن طعام و دیدن ماهی کراهت کند و عرق بدبو آید و کمتر از این نجات یابد و اگر باید در سل افتد و مو و دندان ساقط شود **علاج** شیر بز و شیر خر و شیر زنان و آب برگ خطمی و خبازی و آب خیار و سرطان نهری پخته بدهند و اگر خارپشت بریان

کرده خورند مفید بود و ایضاً قرص طظباشیر کافوری سه ماشه در شربت لیمو یک توله لیسیده شربت خشخاش شربت عناب هر یک دو توله در عرق مکوه و عرق شاهتره هر یک شش توله حل کرده بنوشند و غذا کله پایچهٔ بز بنان سمید خورند و بعد از تسکین عوارض ثربق سیاه غاریقون کتیرا رب السوس برابر سائیده به قدر یک ئرم با قند آب بخورند و به قول **شیخ** از ادویهٔ قویه و پودینهٔ نهری تازه و خون مرغابی گرم تازه نیز و بول انسان بالغ و بیخ بخور مریم بمیبه یا می سوسن به شراب یا قطران به شراب و لک به شراب یا در طلا و خربق اندک در شراب است و علامت صحت او این است که از دیدن ماهی کراهت نکند بلکه بخورد و هرگاه و رسل افتد علاج کنند و **گیلانی** از طبری نقل کرده که مبادرت بقی نمایند و دیگر تدابیر به عمل آرند بنحویکه در علاج ضفادع در قول صاحب کامل مذکور شد و شیر خر یا میفختج شیرین دائم بنوشند و آبی که در آن بیخ خبازی و برگ آن جوشانیده باشند بنوشند و خربق سیاه و سقمونیا به قدر بکنیم درم به شراب عسل بخورند و تنقیهٔ معده بقی و اسهال بعد سکون به حسب موافق کنند و فصد گشایند اگر احتیاج آن باشد

شعر اسد

اگر کسی را موی شیر خورانند وقت نشستن شکم درد کند و اگر بر برگ بیدانجیر بول کند برگ پاره پاره شود **علاج** جگر خام حلوان را پاره کرده بخورانند و بعد یکپاس کئکی و درم سائیده با یک کاسهٔ آب نیم‌گرم بخورانند تا قی کند و اگر زود قی نیاید شاخ بیدانجیر در حلق انداخته قی آورند که موی با جگر حلوان بیرون آمد و اگر برگ کسوندی کوفته شیرهٔ او به قدر یک جام تا سه روز بنوشند موی آب گردد و همچنین تخم کسوندی یا گل او سائیده چند غلوله ساخته فرو برند به عده قی نمایند اگر موی با غلوله برآید صحت شود و کذا بیخ کسوندی با برنج سامهی سائیده بنوشند که موی شیر اثر نکند و اگر ماهی جهینگه سه چهار عدد فرو برند موی هرجا که باشد در معده یا در امعا با جهینگه چسپیده در براز بیرون آید و گویند که تخم سرس را به آب سائیده بخورانند موی شیر در قی و اسهال بیرون آید و بعضی تخم سرس و تگر هر یک یک توله سائیده می‌دهند و اگر خصیهٔ خرگوش خام

فرو برند موی شیر بدین خلیده بیرون آید تا حصول صحت کلی یکدو خصیه فرو برده باشند **لبن فاسد** گاه باشد که شیر در معده فاسد شود و ترش و عفن گردد و از آن و دارد غشی و قراقر و هیچ در فم معده پیدا شود و گاهی از آن هیضهٔ قتاله عارض گردد **علاج** به آب نیم‌گرم و شهد و روغن کنجد و نمک قی کنند پس جوارش مصطکی و جوارش عود با شراب صرف خورند و به قول شیخ بعد قی بماءالعسل شراب صرف بفلافلی دهند و تکمید معده به روغن ناردین کنند و گویند که روغن بادام و مصطکی بر معده مالیدن و گلقند و گلاب خوردن نفع دارد

دم جامد

گاه باشد که خون صرف در معده یا سینه یا روده یا مثانه بسته شود و سم گردد و از آن اعراض ردیه عارض شود پس اگر در سینه بسته شود رنگ متغیر گردد و نبض صغیر و ضعیف و مؤدی بتواتر شود و مریض مسترخی گردد و بغشی انجامد و اگر در معده جمود پذیرد بدن سرد شود و اختناق و صغر نبض و غشی و متواتر عارض گردد و اگر در مثانه جامد گردد اعراض قریب این عارض شود و همچنین در امعا **علاج** خاکستر چوب انجیر و مغز خرگوش یا به قدر یک‌درم پنیر مایهٔ خرگوش در شراب حل کرده بدهند پس اگر جمود در سینه و معده بود قی فرمایند و اگر در روده بود حقنه نمایند و اگر در مثانه بود ادویهٔ مخصوص بسنگ مثانه به‌کار برند و **شیخ** می‌فرماید که ادویهٔ عامه برای این اقحوان سفیدست خاصةً و سرخ نیز و مقل و حاشا و انافح ثلث ابولوسات و خصوصاً انفخهٔ ارنب و شیر انجیر و سرکهٔ تیز و حلتیت و آب خاکستر چوب انجیر مکرر و آنچه گفته‌اند و آن عجیب است شیر بز است گویند که این خون جامد در جمله جوف را بگدازد و یا بگیرند انجدان و کبریت مساوی و در سرکه بنوشانند و این دوای عجیب است و جمود دم در معده و مثانه در مقام آنها نیز مذکور شده در آنجا ملاحظه نمایند و گوئیم که لازم است قی کردن اگر ممکن باشد به عسل یا آب کرفس و این را تریاق طین مختوم نفع کند و اگر شیرهٔ قرطم در آب گرم برآورده بدهند بسیار نافع بود و این دوا **نسخهٔ آن** گل مختوم هشت درم پنیرمایهٔ خرگوش سی و شش درم پنیرمایهٔ غزال سی و دو درم جنطیانا زراوند مدجرج تخم سداب دشتی مرمکی حلتیت هر یک چهار درم به عسل به

سرشند شربتی از آن به قدر جوزه در آب گرم یا در سکنجبین **دیگر** خاکستر چوب انجیر دو درم مع مغز استخوان خرگوش یک مثقال و من گمان می‌کنم که بجای آن پنیرمایهٔ خرگوش باشد هر دو را در سرکه گداخته بنوشند و ایضاً نمک اندرانی مع پنیرمایهٔ بزغاله و یا یک مثقال سرگین سگ و خونی که در مثانه منعقد گردد آن را مخصوص این است که آب برگ زرین درخت بدهند که آن را در این باب خاصیت عجیب است و مداومت شرب سکنجبین و تریاق و مثرودیطوس و مدرات قویه کنند و برگ نجاسف و حلتیت و آب کرفس و تخم ترب این همه در سکنجبین و نیز در سرکه حل کرده بدهند بهر آن‌که سرکه دوای جید برای این است و همچنین مثقالی از قردمانا به آب گرم و یا نیم مثقال از حلتیت و یا شربتی از غاریقون و یا سیسالیوس و یا قدری از انافح و یا دو درم حلب بلسان و با دو درم اظفارالطیب و یا دو درم عود فاوانیا و ادویهٔ مفتت حصات شرباً و حقنهً و طلاءً استعمال کنند و در مثانه به قدر نوات نمک سوده در آب حل کرده بزراقه رسانند و یا آب خاکستر چوب انگور استعمال کنند پس اگر فائده نکند از شق و استخراج خون از مثانه مثل استخراج حصات چاره نباشد

جمود لبن در معده

گاهی شیر در معده بسته گردد به سببی از اسباب مجمده یا استعداد قوی در شیر مثل غلظ آن و از آن عرق سرد و غشی و تب لرزه و غیره اعراض ردیه که در امراض معده در جمود دم و لبن مسطور شد عارض شود **علاج** یک مثقال از پنیرمایهٔ حیوانات با سرکهٔ کهنه خورانند خصوصاً پنیرمایهٔ خرگوش و یا پنج درم پودینه بدهند و به قول **شیخ** واجب است که صاحب و از چیزهای شور پرهیز کند بهر آن‌که شوری آن را بسته گرداند بلکه لازم است که سرکه تنها یا ممزوج به آب بنوشانند و پودینهٔ خشک پنج درم بخورانند که این عجیب است آن را در ساعتی بگدازد و به سبب قوتی که اندر آن است شیر را از جمود بازدارد و آن را رقیق گرداند و از انافح تا یک مثقال بخورانند که آن تحلیل کند یا بقی یا اسهال خارج نماید و ایضاً ادویهٔ مذکوره برای جمودخون در معده و خصوصاً دوایی که از طین مختوم می‌سازند و مذکور شد و دوای انجدان و کبریت مساوی در سرکه بخورانند و ایضاً آب خاکستر چوب

انجیر چون تکرار خاکستر در آن نمایند و **مجوسی** گوید که از علاجش این است که سکنجبین عسلی به آب گرم و شبت دهند و امر بقی نمایند و معده را از آن پاک کنند و پنیرمایه بوزن یکدانگ به اندک سرکه بنوشانند و بهترین آن پنیرمایهٔ خرگوش است و یا برگ پودینه با سرکه و اندک سداب بخاکستر چوب انگور بخورانند و عسل بفلفل خورانند که این شیر جامد را بگدازد و تلطیف او کند

علاج کلی سموم ملذوعه

هرگاه جانوری ذی سم بگزد همان وقت قدری بالاتر بفاصلهٔ چهار پنج انکشت از جائیکه گزیده باشد سخت بربندند تا مانع نفوذ سمیت شود و اگر دو جا بندند یکی بالا و دیگر پائین بهتر است و اگر حیوان ردی‌السم بود و ممکن باشد قطع عضو کنند یا داغ دهند یا حجامت با شرط کنند یا زلو چسپانند و باید که محل زخم را بمکند بعد از آن‌که ادویهٔ تریاقیه مضغ نموده باشند یا مضمضه به سرکه و روغن گل کرده باشند و یا بمحجمه بمکند و این بهتر است و باید که آن شخص که می‌مکد ناشتا نباشد و زخم را مندمل شدن ندهند و خروس بریان نموده همچنان گرم بشکافند و بر موضع زخم بندند جذب سم می‌کند و ادویهٔ جذابهٔ سم مثلاً پنجال کبوتر و خاکستر چوب انجیر و پشک بز و سیر و پیاز و گوگرد با سرکه و عسل آمیخته ضماد کنند و دو مثقال تخم نارنج مقشر کرده و تخم لیمو و تخم ترنج بغایت مفید است و ادویهٔ که در جمیع اقسام سموم بالخاصیت نافع است و سابق مذکور شد و در اینجا نیز ذکر یابد شرباً و طلاءً به‌کار برند و ادویهٔ قابضه بر موضع لسع ضماد نکنند مگر آن‌که با قبض محلل باشد و از خواب منع کنند به عده نظر کنند به سوی اعراض عارضه تا معلوم شود که فلان حیوان گزیده است پس تریاقات مخصوصهٔ آن استعمال نمایند و باید که با غذا قدری از فلفل و سیر دهند و شراب قوی کهنه بنوشانند **الحاصل** قانون علاج سموم ملذوعه منحصر در هفت امور است **یکی** تقویت حرارت غریزی بر اخراج سم از بدن و تحلیل او و تهیج او به سوی مدافعت و تقویت اعضا و این شان تریاق و مثرودیطوس و غیر آنها از مرکبات و لعبت بربری و فادزهر و عنبر و مشک و زراوند از مفردات است **دوم** تقلیل رطوبات از بدن خاصةً اگر بدن ممتلی باشد لیکن در این مبالغه نکنند و

تقلیل بقی و اسهال و فصد بود و باید که مع تقلیل رطوبت تقویت حرارت غریزی نیز کنند و قی جامع النفع در جمله اقسام سموم است بخلاف فصد که همه جا نتوان کرد مگر کسی را که بدن او ممتلی از خون باشد و بهترین اوقات قصد آن است که سم در بدن منتشر شده باشد و بعضی اطبا از فصد مطلقا منع کرده‌اند **سوم** دادن تریاقات و فادزهرات کلیه مثل تریاق کبیر یا خاصةً به آن سم مثل لحم نهنگ در گزیدن نهنگ و گوشت افعی در لسع افعی **چهارم** استعمال دوای مضاد بمزاج سم مثل حلتیت مضاد سم عقرب **پنجم** استعمال ادویه محرک سم به سوی جلد مستعمله از خارج و مشروبات معرقه **ششم** تبعید اخلاط از اعضای رئیسه و تخیه از وجه سم و این هر دو به ادویهٔ مدره و مقیئه و مسهله بود **هفتم** تدبیر مانع نفوذ و انتشار سم در بدن مثل قطع عضو بلسوع بمجرد لسع و داغ و ربط و حجامت و زلو و مکیدن آن **ذکر ادویهٔ مفرده و مرکبه** نافع گزیدن جمله حیوانات به قول شیخ از ادویهٔ جیده خورانیدن تخم حندقوقی در آب یا در شراب است و طبیخ انواع هرسه پودینه و جندبیدستر عجیب است و شیر لاغیه که تریاق معروف بقوتنجی و فرادی است لسع جمیع هوام خصوصاً افعی را شدیدالنفع است و جدوار و یوخامیش و موش و آذریون و تخم باداورد و حرف و ایضاً زیره که مشابه شونیز است و کاشم و سیر و پوست برگ سرو کوهی با فلفل و فلفل تنها و **جالینوس** گفته شرابی که در آن افعی افتد و بمیرد نافع لذع هوام است فکیف تریاق و تخم ترنج مضاد جمله سموم است و شربت او دو مثقال بود و بیخ انجدان نافع جمیع سوم است و تخم فنجنکشت و روغن بلسان و حب بلسان و فنجنکشت و جوزبوا و انجیر و فندق و جنطیانا و جاوشیر و مع زراوند و گل دفلی و برگ او و ثمرهٔ و لب تازه عجیب است در این باب دارچینی و پشک بز ضماداًو شرباً و ایضاً کماذریوس و کاشم و سرطان نهری به شیر و نانخواه و سکبینج و پسته به شراب و پودینه و طبیخ خبازی بستانی و تخم خطمی و دماغ ماکیان خصوصاً مع قنه و شوربای ابن عرس زنده و شوربای جروکه نوعی از موش است چون به شراب بنوشند ورق که نوعی از سلحفات عظیم الجثه است نمک سوده کرده و طبیخ سرطانات نهریه و خون سنگ پشت و قنه عجیب است و جنطیانا عجیب است و تخم گزر دشتی نافع بود و آنچه از ادویهٔ بارده در این مفید بود

بیخ لفاح است ضماداً به عسل و کاسنی دشتی در این باب عجیب است و پرسیاوشان برای همه عام النفع است و گاهی غاریقون با یک مثقال زراوند طویل مرکب می‌سازند **ایضاً** تریاق عجیب افیون و مر هر واحد یک‌درم فلفل بکنیم درم بیخ زراوند طویل و مدحرج سه سه درم سپند و زیرهٔ هندی هرواحد یک‌درم شونیز پنج درم جنطیانا سه درم سداب دو درم به عسل و آب جرجیر به سرشند شربتی یک مثقال به مطبوخ جند **ایضاً** دوای طین مختوم بگیرند حب‌الغار دو مثقال گل مختوم دو مثقال و ابولوسان به زیت بخورانند شربتی بندقه در سه اوقیه ماءالعسل **ایضاً** تریاق عام‌النفع برای سموم ملسوعه و مشروبه فلفل ده درم سنبل دو درم زراوند و بیخ اذخر هرواحد یک‌درم به آب خرنوب سرشته چهل روز در آفتاب نهند و هر روز یکمرتبه حرکت دهند و هرگاه که خشک شود تر کنند و به آب گرم بخورند و قومی گفته که این به طریق کحل نیز نفع کند **دوای** نافع برای هر گزیدگی شونیز تخم حرمل زیره هر واحد دو نیم جنطیانا زراوند مدحرج هر واحد یک‌درم رخم فلفل سفید مر سداب هر واحد نیم درخم به عسل بهسرشند شربتی از آن به قدر باقلای رومی در شراب **دیگر** جنطیانا دو درم فلفل سداب هر واحد دو درم به عسل به سرشند و این یک شربت است به شراب بخورند **دیگر** حماما حب بلسان هر واحد سه درم تخم جرجیر تخم گندنا هر واحد یک‌درم زراوند بیخ انجدان سیاه هر یک دو درم مر و زعفران هر واحد یک‌درم طین بجیره چهار درم به عسل گرفته به سرشند شربتی به قدر باقلا **ایضاً** حب بلسان زوفای خشک تخم شلجم دشتی فلفل سیاه و سفید دارفلفل وج انیسون فطراسالیون اسارون زیرهٔ سیاه بزرالبنج هر واحد چهار درم سنبل فقاح اذخر هر واحد شش درم به عسل به سرشند شربتی به قدر باقالی رومیه **اطلیه** که بر گزیدگی طلا کنند از آنجمله نفط سفید یا ازرق است یا سیر خام یا در روغن زرد جوش کرده و جندبیدستر به زیت و یا آب گندنا بدون آب افشرده و پودینهٔ نهری بهتر جذاب سم است و گوگرد ببول و یا ماکیان و خروس زنده شکافته بر موضع گزیدگی بندند و هر ساعت تبدیل نمایند قومی گفته که ماکیان شدیدالحراره است و لهذا مس و ریگ و سنگریزه خورده را می‌گدازد و می‌تواند که این در حوصله و کرش او باشد نه غیر آن و از چیزی که بدان ضماد نمایند نمک و سرکه است یا زهرهٔ نرگاو یا

نمام و برگ خنثی یا خاکستر و سرکه و خصوصاً خاکستر چوب انجیر و انگور و خصوصاً در ابتدا و زفت و نمک هر دو پخته و گویند که ضماد بسیر و نمک و پشک بز نافع بهر گزیدگی است مگر لسع مار اصله را و ضماد به آهک و عسل و زیت نافع است حتی که لذع اصله را و ایضاً بگیرند خردل و سرکه و اشخار و اهک به آب صابون یا قطران ضماد کنند و زیت جوش کرده و ریختن بالای لسع حتی که لسع افاعی را نیکو است و این از معالجات اهل مصر است و این داغ نیک است و پیاز به سویق و مرهم معمول به نمک و مرهم نطرون و از نطولات جیده آب دریای شور گرم تنها و با خردل و طبیخ جر و زنده و ابن عرس است **صاحب کامل** گوید که موضع را به اشیائیکه از آن آنها تسخن و لذع جلد است مثل پیاز عنصل و سیر دشتی ضماد کنند و یا بگیرند خاکستر درخت انگور و خاکستر درخت انجیر و با سرکه و مرمی ضماد کنند و پیاز به سویق یا نان و گندنا و آرد و نمک یا قطران یا پشک بز به‌کار برند و تنطیل بسرکهٔ که اندر آن پودینه یا سکبینج جوش داده باشند نیکو است و مراهم معموله بقاقله استعمال کنند و ایضاً کاسنی و مر و یا کعب خنزیر باریک سوده با سرکه و یا شراب بخورانند و یا گوشت راسو نمک سود سه درم به شراب خورانند و یا خون سنگ پشت بحری و یا جندبیدستر یک و نیم درم به شراب ممزوج بخورانند و یا بخور مریم و یا قثاءالحمار یک و نیم درم به شراب و سرکه ممزوج و یا تخم شجلم و یا حب‌الغار و یا سرطان نهری بریان و یا بگیرند زراوند مدحرج یک‌درم به آب گندنا ده درم و شراب هم چند آن و چون بیخ حرمل نیم مثقال به شراب بخورند و در این با سه بسیار نافع بود و ایشان به این معجون انتفاع می‌یابند **صفت آن** حب‌الغار و جاوشیر و بیخ سوسن آسمانجونی و زنجبیل و زراوند مدحرج هر واحد پنج درم دقاق کندر و سداب دشتی هر واحد چهار درم آرد کرسنه سه درم همه را باریک سوده به شراب به سرشند و نیم مثقال بخورند و ایضاً تریاق اربعه به آب سداب بخورند والا تریاق کبیر نیم درم تا نیم مثقال بدهند **ابن الیاس** گوید که بعض ادویهٔ مجمره و جذابهٔ سم مثل پنجال باز و کبوتر و پودینه و کبریت و بول و خاکستر و درخت انجیر به سرکه و نطرون و سیر صحرائی و سرگین بز ضماد کند و یا بگیرند مرهم از سرگین کبوتر و مشکطرامشیع و جندبیدستر و سبکینج و حلتیت و گوگرد و پودینه

مساوی کوفته بیخته به زیت و زفت سرتشه بر موضع لسع طلا کنند و جراحت را از اندمال بازدارند تا وقت بر شدن مریض و تریاق کبیر و مثردویطوس و تریاق اربعه بخورانند **ابوسهل** گوید که جندبیدستر و مقل و حب‌الغار به شراب قوی بخورانند یا دواءالحتلتیت به قدر بندقه تا جوزه بدهند و یا این دوا جوز مقشر از هر دو قشر یک جزو نمک برگ سداب خشک هر یک دو جزو عسل سفید به قدریکه ادویه بدان سرشته شود شربت مقدار جوزه و یا این دوا جاوشیر بیخ سوسن آسمانجونی مر سداب زنجبیل زراوند مدحرج کندر مساوی یک مثقال به شراب خورند و بر بدن ادویهٔ مدر عرق بمالند

گزیدن مار

و اقسام آن بسیار است و مار سیاه در سمیت از نسبت دیگر قوی است و مهلت کمتر می‌دهد و مار گزیده را التهاب و لرزه غشی و عرق سرد و زردی چشم و درم یا آبله بمحل گزیده عارض می‌شود علاج جمیع اقسام آن به دستور علاج کلی سموم ملذوعه که مسطور شد باید کرد پس خروس بستن و ادویهٔ جذابه ضماد کردن و تریاق فاروق و مانند آن تناول نمودن و حلتیت با شراب خوردن و همچنین سیر با شراب بسیار نوشیدن و به دستور گندنا و پیاز با شراب و روغن زرد کهنه بسیار نوشیدن مفید بود و بستن مار مهره بر موضع گزیده نیز نافع است باید که آن را بر موضع گزیدهٔ مار بگذارند که بچسپد و هرگاه جدا شود در شیر اندازند تا شیر را منجمد کند همچنین تکرار عمل نمایند و چون جذب تمام سم کرده باشد دیگر نچسپد و در حین جذب سم رنگ او متغیر گردد بعد از آن‌که در شیر اندازند بحال آید و اگر این میسر نشود بزودی تمام یکعدد ماکیان گرفته پرهای گرداگرد مقعد آن را دور کنند و بر موضع گزیده چند شرط زنند که خون مترشح پس مقعد آن مرغ بر آن موضع بچسپانند که بچسپد و بعد جذب سم از خود جدا شود و مرغ بمیرد و مار گزیده شفا یابد و همچنین بستن غوک که شکم آن دو پاره کرده باشند نیز نافع است و در میان شیر نشستن مفید بود و پنیرمایهٔ خرگوش و دیگر حیوانات که تازه باشد با سرکهٔ ممزوج به آب بخورند و خوردن آب نیل به قدر یک رطل و بستن جرم آن از مجربات است و شوربای ضفدع نافع

است و کذا تخم لیمون کاغذی هفت عدد در آب سائیده نوشیدن و طلا کردن مجرب و استعمال حب السلاطین در این باب عجیب الاثر است که باید که آن را از پوست سخت بیرونی و پوست نازک که به مغز او متصل بود جدا کنند و مغز را که دوپاره می‌باشد از هم جدا کنند و پردهٔ که در میان هر دو پاره است دور کنند و هر قسمی را جداگانه به آب صلایه کرده در هر یک چشم کشند آب بسیار از چشم ملدوغ روان شود و از هلاکت ایمن گردد لیکن درد و در چشم احداث می‌کند و بسیار سرخ می‌شود بعد از صحت پنبه را به گلاب آغشته بر چشمها برنهند و برنج سرخ را ملائم پخته بر رفاده نهاده سرد کرده بستن همین حکم دارد و یا اندک روغن زرد در چشم کشند و خورانیدن یکدد عدد آن نیز مرجب است و اگر مار سیاه قتال بود از پنج شش عدد کم نهند و این حب آن نیز مجرب النفع است مغز جمال گونه فلفل سیاه هر یک هشت مانک کافور بهیم سینی زعفران هر یک یک تانک کوفته به آب لیمو کهرل کرده یکصد و ده حب سازند و مار گزیده را دو سه حب خورانند و اگر بیهوش باشد یک حب به آب لیمو سائیده در چشم کشند و گویند که اگر مارگزیده بیهوش شود و مثل مرده بود تا سه روز این حب عمل می‌کند باید که بر کام مارگزیده شرط زنند و آب گرم ریزند و چون خون آمد گیرد حب سائیده طلا نمایند هرگاه بهوش آید یکدو حب بخورانند و در مجربات نوشته که اگر مار گزیده بیهوش شده باشد بر شکم او بالای ناف شرط زنند بنهجی که پوست بخراشد و خون نه برآید پس مغز جمال گونه سائیده به آب در آنجا بمالند اگر فی الحال قی آغاز کند و بهوش آید مرده نیست و همچنین کچله را در آب لیمو سائیده بحلق او ریختن و بر سر و بدن مالیدن بهوش می‌آرد و تنباکو تریاق سم مار است اگر خشک آن را جوش داده یا سوده به آب حل کرده بنوشانند یا از تنباکوی کشیدنی که با قند سیاه می‌سازند به قدر دو سه توله حب ساخته به آب گرم بلع کنانند و یا در آب حل کرده بنوشانند و یا چرک قلیان دهند قی آرد و سمیت دفع نماید و همچنین زبل ماکیان در قند سیاه پیچیده خورانیدن در این باب مجرب است و هرگاه غشی کند حجامت و وجور منعشات سیما مشک عجیب است و نفوخ وج و انگوزه مفید و مار گزیده را خوابیدن ندهند و آواز آسیا بگوش او نرسد **ذکر ادویهٔ یونانیه و هندیه** نافع زهر مار بدآن‌که ادویهٔ تریاقیه نافع

جمیع اقسام سموم و ادویهٔ نافع سموم ملذوعه که مذکور شد و آنچه در اقوال حذاق بیاید همه زهر مار را مفید بود و برخی از این در اینجا مسطور می‌شود چنان چه فادزهر حیوانی که از کوهستان شیراز می‌آرند چون نیم درم از آن به شیر یا به زیت خوشبو یا به شراب یک ساله خوشبو بخورانند در لسع حیات مجرب سویدی است **و شرب** دارشیشعان و کذا آب نمام به شراب و کذا سنبل هندی به شراب کهنه و کذا عود بلسان و کذا اقحوان و کذا قرفه و کذا قنابری و کذا لحم خارپشت بستانی و کذا جگر گرگ خشک کرده به شراب و کذا مسکه و کذا قنه و کذا سرطان نهری زنده کوفته در شیر مالیده صاف کرده و یا در آب جوش داده و کذا گل مختوم به آب طبیخ طراثیث و کذا لیمون مالح و کذا زهرهٔ سنگ پشت نهری و کذا طبیخ فو و کذا آب برگ توت سیاه و کذا سورنجان به شراب و کذا فرفیون و کذا صابون القاف و کذا شیر بز و کذا برگ ناشپاتی و کذا عرطنیثا به شراب و کذا سرخرگوش سوخته **و شرب و ضماد** پودینهٔ نهری به شراب پخته و کذا روغن گاو و کذا سیر و سداب و کذا روغن بلسان و کذا نانخواه و کذا زیرهٔ بستانی و کذا پنچال رخمه و کذا سبکینج به شراب یکساله و کذا شراب کهنه و زیره آمیخته **و ضماد** بیخ کاسنی دشتی کوفته و کذا آب کرنب به آرد گندم و سرکه و کذا گوگرد بدق و به آب دهن روزه دار که عجیب و مجرب است و کذا بیخ سوسن سفید و کذا بخور مریم و کذا انجیر خام و کذا زوفای خشک و نمک و پودینهٔ نهری و عسل **و اکتحال** زهرهٔ رخمه در چشم مخالف جانب گزیده و فادزهر معدنی در دست داشتن هر واحد واقع ضرر سم مار است **دیگر** یک تخته کاغذ سفید در آب حل کرده فی‌الفور خورانیدن فائده تمام دارد و اگر در آن حال که مار گزیده باشد بر جایگاهش خود بول کند زهر اثر نکند **دیگر** خراطین تازه تا دو ماشه به آب سائیده نوشانند **دیگر** از مجربات صاحب گنج باداورد پنبه دانه نیم پاو یا یکپاو بکوبند و در قدری آب انداخته خوب بدست بمالند و صاف کرده بنوشانند مار گزیده و زهرخورده را اگرچه بیهوش باشد سود دهد و اگر تشنگی بسیار بود بجای آب همین آب بنوله می‌داده باشد **دیگر** جدوار نیم مثقال به گلاب حل کرده نوشانیدن دافع زهر مار و عقرب است **دیگر** زهرهٔ طاؤس زهرهٔ راسو فلفل سیاه با هم بسایند هرگاه خشک شود باز سوده یک یک میل در چشم کشند زهر مار دفع

شود **دیگر** روغن گاو یک سیر فلفل سیاه پنج درم نموده آمیزند و در حلق مار گزیده اندازند **دیگر** مغز تمرهندی

پخته پاو آثار در قدری آب بمالند و بی صاف کردن بمار گزیده بنوشانند که مجرب نوشته **دیگر** مجرب شب یمانی

نه ماشه سوده سه خوراک نمایند و یک یک حصه به اندک آب آمیخته بعد دو و گهری بنوشانند **دیگر** خانهٔ

عنکبوت یازده عدد بگیرند و از بیضهٔ عنکبوت صاف کرده به قدری قند سیاه آمیخته از هر یک جدا جدا حبها بندند

و مر و جوان را بعد یک یک گهری بخورانند و طفل ده دوازده ساله را تا هفت حب بدفعات دهند صحت یابد **دیگر**

برگ کسوندی زیرهٔ سفید روغن گاو هر یک ده درم به آب خوب مخلوط کرده بخورانند **دیگر** از تکمله پوست

درخت آکه یک‌درم خائیده لعاب آن بلع نماید و یا بیخ چرچیه و برگ آن یک ماشه بدفعات بخایند نافع بود **دیگر**

سه عدد کونپل نهایت خرد برگ آگ در قند سیاه پیچند خورانند بالای آن روغن زرد نوشانند و بعضی شرب چهار

عدد کونپل آن با هفت عدد فلفل گرد و یک ماشه مغز اندران سائیده نافع نوشته‌اند **دیگر** روغن سرشف هر قدر که

نوشد بنوشانند و نهایت این تا یک آثار است و اگر قی شود باز بنوشانند مار گزیده نمی‌میرد **دیگر** بیعدیل سهاگه

تیلیه بوزن یک بهلولی بریان کرده در روغن یا آب آمیخته مارگزیده را نوشانند **دیگر** مغز سمندر پهل و یا تخم

کسوندی باریک سائیده در هر دو چشم کشند **دیگر** یک مشت ریه را به آب بمالند آن مقدار که یک پیاله شود و از

آن آب در چشم کشند و قطره به زخم بمالند و باقی آب بنوشانند **دیگر** هرگاه مار بگزد بر موضع گزیده شرط زده

شیر عشر بمالند از آنجا زرداب جاری شود و مار گزیده به گردد و یا موضع گزیده را بسته از بارد و انگریزی بسوزانند

و بخار خائیدن برگ نیب امر فرمایند تا زمانی که تلخی برگ محسوس نشود می‌سوخته باشند مجرب است **دیگر**

پوست درخت سرس و پوست بیخ او و تخم او و گل او هر چهار یکدام با یک قاشق بول ماده گاو در روزی سه حصه

کرده بخورانند زهر مار اثر نکند و درخت سرس کهنه که پوست او سیاه شده باشد در خواص قوی‌تر است **دیگر**

کئول کوفته بیخته در آب اندازند و بنوشانند قی خواهد آمد و زهر مار دفع خواهد شد **دیگر** گگن دهول سائیده

سعوط کنند **دیگر** بیخ کسوندی یک‌درم فلفل نیم درم سائیده بنوشانند **دیگر** مهوه و کچله سائیده ضماد نمایند

حب برای مارگزیده از بیاض والد ماجد سیر خشک افیون مرچ سیاه مغز اریهه هر چهار برابر در آب لیمو کهرل کرده حب بندند وقت حاجت در آب سائیده اگر در یک چشم کشند گویا شود و هرگاه در چشم دیگر کشند به گردد **ایضاً** فلفل سیاه مغز جمال گونه هر واحد هفت ماشه لیمون کاغذی سه عدد در آب لیمو سائیده حب مقدار فلفل بندند و در آب سائیده بچشم مار گزیده کشند دو سه عدد بخورانند **اقوال حذاق** گیلانی گوید که از عجائب ادویه در باب خلاص از سموم مار ردی قوی‌السم که تجربه کرده‌ام تریاق فاروق جیدالصنعت است و ایضاً بگیرند کبه یکج اندکی و به آب لیمو سائیده در هر دو چشم مار گزیده بکشند و قدری از آن بعد شرط زدن نیک تا خون برآید بر موضع گزیده بمالند و قدری از آن بخورانند و اگر زهر چنان اثر کرده باشد که قدرت خوردن آن نباشد و از شرط خون برآید کشیدن او در چشم و مالیدن او بر موضع کفایت باشد و در بدن بمواضع دیگر مثل راس کتف و مرفق شرط زنند تا آن‌که اندک خون از آن برآید آن را در آنجا خوب بمالند عوض خورانیدن آن که سم را قی کند و به اذن الله تعالی صحت یابد و این دوا رادر چند جا تجربه کردم و از آن نجاح حاصل شد و شکر خدا بجا آوردم لیکن بر این دوا تنها اقتصار نکردم بخوف تلف ملسوع بلکه معذلک تریاق و فادزهر معدنی چینی که آن نیز در این باب قوی است خورانیدم الا گمان می‌کنم که تاثیر دوای مذکور بیشتر و غالب‌تر است والله اعلم **انطاکی** گوید که چون مار بگزد اگر خبیث باشد مثل بلوطیه و غیر او بزاقه اولاً قطع عضو واجب بود به عده علاج دیگر کنند والا اگر زرداب و رطوبات سیلان کند شرط و مص به عمل آرند و اولاً اعتنا بوضعیات واجب است اگر بدن قوی و عقل صحیح باشد والا از اعتنا بعالج او به مثل به مثل قرص کرسنه معمول از کرسنه و از سداب دشتی و مر و حلتیت به شراب و سیر و تریاق کنند پس اگر اولاً تدبیر نیک نشود حتی که سم منتشر گردد فصد کنند والا از فصد حذر نمایند و جلیل‌ترین چیزی که اعتنا بدان کنند ادویهٔ قلبیه است و آنچه به انعاش روح مخصوص است مثل عنبر و فادزهر زراوند مدحرج و همچنین ملازمت عسل و روغن زرد نوشیدن و بدان قی کردن و خوردن کرنب و ضماد کردن بمیعهٔ سائله و قطران و بستن کبوتر و موش شکافته گرم گرم و کذا قسط و سرگین کبوتر و کسی که بگیرد زراوند

مدحرج و تخم حندقوقا و کرسنه و سداب دشتی مساوی و به سرکه سرشته تا یک مثقال به شراب بخور و خلاص یابد **مسیحی** گوید که هرگاه افعی بگزد باید که علاج کلی سموم ملدوغهٔ مذکوره به عمل آرند و معذلک تریاق افاعی به شراب قوی خورانند و سیر بخورانند و شراب صرف بنوشانند و گندنا و پیاز بخایند و یا این دوا بدهند تخم حندقوقا و غیره اجزای این همان است که عنقریب در قول انطاکی گذشت با یک اوقیه نبیذ کهنه بخورانند و با این دوا انیسون یک مثقال فلفل چهار مثقال زراوند مدحرج جندبیدستر تخم شبت هر واحد دو مثقال بمیفختج سائیده مقدار باقلا بدهند و یا دو مثقال حلتیت با یک اوقیه شراب بخورانند و طعام معمول به روغن زرد و عسل و سیر و جوز و شراب قوی بخورانند و بر موضع گزیده محجمهٔ بزرگ نهند و شرط زنند و بضمادات که در علاج کلی سموم ملذوعه مذکور شد ضماد کنند پس اگر آن موضع متعفن گردد بر جای عفن ادویهٔ محرقه نهند و حوالی عفن به گل ارمنی و عدس مقشر و سرکه طلا کنند **شیخ** می‌فرماید در علاج لسع افاعی که آن مثل قانون است باید که رعایت اصول مشترکه در علاج کنند بعد از آن قوی‌تر علاج مبادرت بدادن تریاق افاعیات است و چون تأخیر کنند ممکن است که تریاق اکثر فائده کند و گاهی نفع ننماید و اگر استکثار ثوم و شراب ممکن بود بساست که از همه علاج مستغنی سازد و همچنین گندنا و پیاز به شراب اگر ثوم یافته نشود و ذکر کرده‌اند که ذکر گوزن بریان چون بخورند فی الحال نفع کند و حرمل از ادویهٔ خلاص کننده است و همچنین مغز تخم ترنج و از تریاق خاص قوی آن این است که انیسون اکسونافن فلفل هر یک چهار درم پوست زراوند مدحرج جندبیدستر هر واحد یک‌درم بطلا به سرشند شربتی به قدر جوزه و ایضاً مر جندبیدستر فلفل زرنیخ سرخ هر واحد یک‌درم تخم شبت دو اوقیه در طلا به سرشند و ایضاً تخم حندقوقا و زراوند مدحرج و سداب دشتی و واجب است که روغن زرد بسیار و خصوصاً کهنه بدهند که اکثر روغن زرد کهنه تنها خلاص بخشد و در آبزن شیر نشانند و تکلیف بیداری اختیار نمایند و مشتی کنند و در بعض اوقات حمام معرق نمایند و پنیرمایها و مانند آن عقب این بخورند و بهترین آن پنیرمایه تازهٔ خرگوش است که آن خوشتر است چون با چهار اوقیهٔ شراب ممزوج به اعتدال بخورند و پنیرمایهٔ ایل نیز جید است

و قومی گفته که اگر انسان پیاز دشتی بخاید و آب او از حلق فرو برد و بثقل آن ضماد بر جای گزیده کند البته هلاک نشود و قومی شوربای غوک را تجربه کردند و نافع مخلص یافتند چون خورانیدند و گوشت راسو مملح و سرطانات بحری و خون سنگ پشت بحری نافع است و قومی گفته که حجرالحیه را چون تعلیق نمایند و در آن عافیت است **مشروبات** ممدوحه در لسع افاعی گویند که کرفس صحرائی برای این جید است و بیخ وج و برگ زراوند بیخ او و بیخ مر و بیخ فاشرا و فاشر استین و غاریقون هرکدام از این که باشد آن را در شراب حلو بخورانند مقدار یک‌درم و همچنین آب اناغالس یعنی اذان الفار و کذلک زیره لاسیما کوهی و آب کرنب یا قسط دو درم مع دو ابولوسات فلفل و بیخ بخور مریم و یا تخم کاشم و یا بیخ او و یا تخم حرمل به آب گندنا یا آب حرشف و ایضاً پنیرمایهٔ خرگوش و آرد کرسنه خاصةً و زنجبیل در شیر زنان و خر بخورانند و حرنیل که بنواحی یزد معروف است و آن شدیدالمنفعت است و پوست زراوند و بیخ حندقوقی و گمان کرده‌اند که زبد را چون در شیر تازه بنوشند بسیار نفع کند و شیر لاغیه که آن را تریاق فرادی و قوشجی گمان می‌کنم ایضاً لسع افاعی و جمیع هوام را نافع بود و یا جاوشیر دو درم به سرکه و ایضاً بگیرند قسط سه مثقال و یا جنطیانا و ایضاً پشک بز در شراب حل کرده نوشیدن از ادویهٔ جیده است و جمیع مقطعات حاره و خصوصاً سیر و پیاز و گندنا و ترب و آب آنها و جمیع مملحات خصوصاً جوف ابن عرس و عقرب بریان و زهرهٔ خروس و سائر طیور و از عصارات شدیدالنفع آب سداب واب برگ سیب و آب مرزنجوش است و سرکه تنها چهار اوقیه جوش داده نوشیدن و آب برگ کرنب بنطی و بول انسان **ضمادات** از خارج این ضمادات جذابه قبل از ورم کردن استعمال کنند و آن معمول از ابهل و حب‌الغار و از بابونه و عنصل بریان خاصةً و آرد کرسنه است از این جمله مفرد و مرکب به شراب استعمال نمایند و تضمید بنان کمتر جید بالغ النفع است و بستن ماکیان شکافته بغایت نیکو است و همچنین گوشت افاعی و غوک شکافته و از روغن‌ها روغن غار است یا روغنی که در آن برگ غار جوشانیده باشند **مجوسی** گوید کسی را که افعی ولاسیما افاعی معطشه و بلوطیه گزیده باشد باید که عضو گزیده را قطع کنند اگر ممکن باشد والا ربط عضو از بالای عضو گزیده و فصد مریض کنند و سیر

و پیاز و گندنا بخورانند و شوربا بشبت و دارچینی و نمک بنوشانند یا شراب کهنه بخورانند و سرطانات نهری بریان که بر آن اندکی مویزج باریک سوده پاشیده باشند تناول کنند و بر موضع گزیده این ضماد کنند بگیرند سرطانات نهری و خوب کوفته آرد گندم ده درم پودینه و نمک هر یک چهاردرم سوده انداخته به شیر تازه به سرشند که این نافع است و ایضاً برگ سیب ترش در آب پخته باریک سوده و شوربای غوک مطبوخ خوردن نفع کند و پنیر کهنه کوفته به آب سرشته ضماد کردن نافع بود و اگر بچهٔ مرغ زنده کوچک شق کرده بربندند بدان انتفاع یابند و اگر اندک خون سنگ پشت بحری خشک با قدری زیره و سداب خشک بخورند نفع کند و یا پنیرمایهٔ خرگوش از نیم درم تا نیم مثقال بخورانند و یا ذکر ایل خشک باریک سوده یک‌درم به شراب بدهند و اگر آب سداب و گندنا هر واحد یک و نیم اوقیه با نیم مثقال زراوند مدحرج باریک سوده بنوشند نفع کند و چون عقارب باریک سوده به آب مرزنجوش و آب سداب مالیده بنوشند منفعت بین نماید و اگر تریاق اربعه از نیم درم تا یک مثقال به آب سداب بخورانند هر لذع را نافع بود و تریاق کبیر اگر حاضر باشد در نفع بیشتر از همه اشیا باشد لاسیما نوساختهٔ او و اگر حاضر نباشد مثرودیطوس استعمال کنند که آن قائم مقام تریاق است و شربتی از این هر دو هرکدام که حاضر باشد از یک‌درم تا یک مثقال است و این معجون نافع و مجرب است برای هر لذع بگیرند فلفل دو درم انیسون ده درم زراوند مدحرج و حب‌الغار و جندبیدستر هر واحد یک و نیم درم همه را باریک سائیده بمیفختج به سرشند و به قدر باقلا بخورند یا زیاده و کم به اندک آب سداب مع میفختج و آب برگ سیب ترش چون بنوشند نافع بود **دیگر** جندبیدستر و سلیخه و زراوند مدحرج هر واحد یک‌درم انیسون و فلفل هر واحد چهار درم همه را باریک سائیده بمیفختج به سرشند و مقدار بالا زیاده و کم به حسب قوت بدهند و این اشیا در اول امر استعمال کنند و بعد از آن‌که سم در بدن سرایت کند باید که ماءالشعیر بسرطانات نهری بنوشانند و ایضاً شیر تازه بنوشانند و عضو گزیده را در شیر تازه نهند پس اگر عضو گزیده در تعفن آغاز کند عضو عفن را بدوای حلو مثل فلدفیون و غیره ضماد کنند و حوالی عضو را به گل ارمنی و قبرسی و عدس مقشر و سرکهٔ خمر طلا نمایند و تریاق کبیر و غیره از معجونات در

ابتدا بدهند چون مریض را غشی و ذبول نفس و عرق سرد عارض شود و اما هرگاه این اعراض زائل شود آش جو بسرطانات و شیر تازه استعمال کنند و معالجهٔ موضع گزیده به اضمدهٔ مذکوره نمایند **طبری** گوید که بعد مبارdت به بستن عضو و شرط بلیغ و وضع محجمهٔ ناری دوغ ترش استعمال کنند چه از خاصیت دوغ است که سم را بیرون کند چون بنوشند و یا عضو در آن نهند و گاهی بر جای لسع بعد فراخ کردن آن جاوشیر و بارزد و زفت رومی و فرفیون و توتیا و پیاز برای اخراج سم ضماد می‌کنند و حرانیان تریاقی ترکیب داده‌اند که آن را بضماد لسع مسمی ساخته بگیرند مغز پیاز و گوفته در زیت بجوشانند تا مهرا شود به عده در آن جاوشیر و سکبینج و جندبیدستر بگدازند و بر آن اندک فرفیون و برگ سداب دشتی سوده آمیزند پس سرکه چند آن و قطعهٔ زراوند مدحرج و قطعهٔ زراوند طویل و قطعهٔ جنطیانا کوفته بیخته مخلوط سازند بعد از آن صدفه گرفته از آن پر نمایند و بر جای گزیده بربندند و بعد یک شبانه روز جدا کرده جدید آن نمایند که این به آسانی جذب سم کند و گاهی بر موضع لسع شاه‌بلوط با مغز بادام و بندق و پسته باریک سائیده و مغز پیاز یا بلبوس یا عنصل سائیده با هم سرشته ضماد می‌کنند که این را از موضع گزیده خارج می‌نماید و یا بگیرند شراب کهنه و در آن بیخ لوف جعد و پیاز عنصل و جنطیانا بجوشانند به عده اندک زیت بر آن انداخته حل کنند و در آن اسفنج تازه یا مغسول به آب و خاکستر آغشته بر جای گزیده نهند که این نیز استفراغ سم نماید و گاهی اخراج سم از موضع لسع به این طور می‌کنند که بعد شرط بر پنبهٔ تریاق الافاعی نهاده بر موضع گزیده نهند و گاهی بچسپانیدن زلو بسیار ساعت بساعت استفراغ سم از جای گزیده می‌کنند روفس این را اتم علاج ملسوع دآن استه و گاهی اخراج بسم بقی دائم می‌نمایند و اگرچه بعضی اوائل آن را مکروه داشته‌اند بخوف جذب سم به سوی فوق و قرب قلب و اهل حران مرقه ترتیب داده‌اند که آن را مرقهٔ ملسوع و مرقه ضفادع نیز گویند و گفته‌اند که آن از لسع صل خلاص گرداند فکیف غیر آن بگیرند غوک نهری ده عدد سرطانات نهری ده عدد ابن عرس لحم تازهٔ آن یا خشک کرده پنجاه درم پوست بیخ کبر پنج درم پوست زراوند طویل هفت درم پودینهٔ نهری باقهٔ کبیر برگ سداب کوهی باقه یا کف از برگ خشک او انجیر سفید

پانزده عدد همه را جمع کنند و پیه ماکیان نیم رطل و شراب کهنه بقمداریک سه انگشت بالای آن باشد انداخته در دیگ مس کرده سر او را گل حکمت نموده در تنور نهند تا آن‌که معلوم شود که لحوم مهرا شده بعد از آن از شوربای او صد درم گرفته پنج درم آرد کرسنه در آن حل کرده بنوشند و چون این شوربا در معدهٔ ملسوع لبث کند بی‌شک صحت یابد و بعضی از ایشان ملسوع را یک مثقال تریاق افاعی می‌دهند و شوربای مذکور می‌نوشانند و هرگاه این شوربا بنوشد و سدر پس غشی کند حکم کنند که صحت یافت و این اقراص نیز از تراکیب ایشان است که مار گزیده را به شراب می‌خورانند چون تریاق حاضر نباشد بگیرند افعی جوان و ازرق چشم و سر و دم آن یک بارگی قطع نمایند به عده جوف او پاک کرده بشویند و در دیگ مسی کرده سر او بسته در تنور یک شب بگذارند به عده برآورند و آن خاکستر را سوده از آن پنج درم بگیرند و جنطیانای رومی هشت درم کندر و مر هر واحد پنج درم پوست بیخ کبر سه درم عاقرقرحا و عروق و زراوند هر واحد دو درم زرنیخ سرخ چهار درم آرد کرسنه هفت درم برگ سداب کوهی پنج درم همه را باریک بسایند به عده بگیرند زبل اطفال خشک کرده سوده پنج درم و آمیخته بمیفختج سرشته قرص سازند هر یک به قدر دو درم و خشک کرده یک قرص از آن صبح بر نهار و یک قرص شام با بیست درم شراب معروف به شراب ملیکه بخورند و آن عصارهٔ انگور با بیخ راسن مطبوخ است که بگذارند تا کهنه گردد و اگر این کهنه یافته نشود شراب کهنه گرفته در آن راسن بجوشانند که این قائم مقام آن است و طعام ملسوع واجب است که شوربای ماکیان باشد و شربتی آن انجیر و جوز و سداب مرکب بود و از غرائب چیزی که ملسوع را دهند حجرالحیه در شراب حل کرده است و حجرالتیس و فادزهر حجری محکوک در شراب یا به آب زراوند بنوشانند و از جمیع معالجهٔ مذکوره و اوفق و اقرب برجا طلای همه عضو بتریاق افاعی و خوردن آن دو مثقال در سه مرتبه به شیر خر یا شیر زنان که این استفراغ سم کند و از عجائب چیزی که در گزیدن مار استعمال کنند چون از هفت روز تجاوز کند و در ابتدا البته نخورانیده باشند این است که بگیرند تخم ترنج مقشر و شاهبلوط و آرد کرسنه هر یک ده درم و سفوف کرده بخورند و بالایش شراب کهنه بنوشند و این در دفع سموم بغایت نافع است و از آنچه ملسوع را بخورانند تریاق لحاظ است که به قول احبال آن در یک روز مار گزیده را به کند و آن چیزی است

که از چشم وزن گیرند و شبیه به چرک چشم باشد و نزد ماقین متعقد شود آن را گرفته نگاه می‌دارند و می‌خورانند و همچنین در بعض اعضای گوزن خاصیت نفع برای لسع است لاسیما در قضیب و خصیهٔ او و کذلک در بعض اعضای او مثل لحم او چون بپزند یا بریان کنند و مار گزیده آن شوربا و آن گوشت را بخورد از ضرر گزیدگی خلاص یابد

گزیدن عقرب

بدانک کژدم نیز اقسام است و گزیدن کژدم نرسالم تر از گزیدن مادهٔ او و در خطر کمتر بود بخلاف مار و گاهی از گزیدن او درم صلب سُرخ در عضو و درد ممدد عارض شود و در بدن گاه سردی شدید و گاهی لهیب و نخس مثل خلیدن سوزن محسوس شود و تابع او عرق سرد و اختلاج لب و قی چیزی لزج و قشعریره و ارتعاد و سردی دست و پا و خفقان در فم معده و استرخای جمیع بدن بود و عقرب که سخت ردی باشد اعراض مذکوره مفرط و بسیار ردی بود و **انطاکی** گوید که سم عقرب باردست بتمجید قتل کند و تبرید و تخدیر و ارخا و تکثیر عرق نماید و **جالینوس** گوید که اگر زخم او بر شریان افتد غشی آرد و اگر بر عصب افتد تشنج آرد و اگر بروید افتد عفونت آرد **علاج** بعد از علاج کلی سموم ملذوعه شیر و شراب بخورانند و سیر ضماد کنند و عقرب را در آب پیاز سوده بنهند و یا انگوزه و سیر و گوگرد و نمک سوده طلا نمایند و گویند که اگر غوک و موش زنده شق کرده بر آن موضع بندند مفید بود و تریاق اربعه نیم مثقال با گلاب و عرق گاوزبان و شربت انار بخورند و قدری بر موضع گزیده نهند و ضماد نارجیل دریائی رافع الم است و بندق هندی در دهن خائیده ضماد کردن مفید بود و بتبخیر موم و عضو گزیده را به آب گرم که اندر آن نانخواه تنها یا به اشنان یا نمک جوش داده باشند نطول کردن و عضو را اندر آن داشتن نافع است و بهترین تدابیر این است که از موضع گزیدگی بنوک سوزن یا نشتر دو سه قطرهٔ خون برآرند به عده پارهٔ کاغذ سفید به آب دهن تر کرده بچسپانند **ذکر بعض ادویه** نافع سم عقرب شرب قردمانا به سرکه و کذا فیروزه سوده و کذا بیخ راسن و کذا درونج با انجیر و کذا پوست ترنج سه درم و کذا فادزهر و کذا مومیائی یکدانگ به شراب

کهنه و کذا زرنباد که مجرب نوشته و کذا فو و کذا مو یک مثقال و کذا دارشیشعان دو درم و کذا ایرسا یک مثقال به شراب کهنه و کذا سنبل رومی یا هندی به شراب و کذا پنیرمایه نیم درم به شراب کهنه و کذا سلیخه سرخ و کذا مغز چلغوزه بخرما و یا به انجیر و کذا شقاقل **و شرب و ضماد** لحم غنم سوخته و کذا سیر و سداب و کذا شیح کوهی و کذا صعتر دشتی و کذا زراوند طویل و کذا روغن بلسان و کذا جنطیانا و کذا جعدهٔ کوهی و کذا مرزنجوش به سرکه و کذا تخم کاهو و کذا افسنتین و کذا ریوند و کذا خاکستر سرطان نهری به آب بادروج و کذا قیصوم و کذا حماما به آب بادروج و کذا تخم شکاعی یک مثقال با ربع مثقال فلفل و کذا شاهسفرم و کذا قفراليهود و کذا دارچینی و انجیر کوفته و کذا بیخ سوسن سفید و کذا شیح ارمنی و کذا تخم نارنج مقشر و کذا پرسیاوشان و کذا حسک و کذا قنه به شراب و کذا جاؤشیر یک‌درم به عسل و کذا مر شبراب کهنه و کذا سیب شامی شیرین که مجرب سویدی است و کذا زراوند مدحرج و کذا فراسیون و کذا پیاز و کذا نعناع خائیده **و ضماد** سیر و جندبیدستر و زیت کهنه وکذا شیرانجیر و کذا نارنج و سبوس گندم خوب پخته و کذا حرف و کذا نانخواه و کذا کرسنه و افسنتین به سرکه سرشته و کذا پیاز عنصل به سرکه پخته و کذا سرطان نهری کوفته و کذا مومیائی به روغن گاؤ حل کرده و کذا زهره سنگ پشت و کذا سبوس گندم به شراب کهنه پخته و کذا حندقوقا و کذا مگس و کذا سفیداب و کذا حرمل و کذا شاهتره خائیده صائم و کذا انجیر و آرد حلبه و سرکه و کذا بیخ یا تخم گندنای شامی و کذا بیخ کاسنی و کذا روغن خردل و کذا برگ مورد سبز هر واحد مسکن درد گزیدن عقرب است و به قول اطبای هند ضماد تخم سن با شیر زقوم سوده و کذا شیر آکه یا عسل بلادر و کذا برگ پنبه به روغن گاو سائیده و کذا انجیر خام بالسی سائیده و کذا سمندر پهل به آب سوده و کذا چونه به آب لیمو یا با زردهٔ تخم مرغ آمیخته و کذا سم‌الفار نیلگون به قدر دانهٔ عدس به آب سوده و به عده تکمید به آتش زکال که مجرب است و کذا بیخ آوهاجهارا سرخ به آب سائیده و کذا سیر خشک و امچور سائیده و کذا ناخن اسپ مشکی به آب سائیده و کذا بیخ کسوندی سوده و کذا سرگین موش و کذا پلاس پاپره به آب سائیده و کذا زرنیخ انگوزه به آب برنج ساتهی سوده حب بسته و

کذا بیخ و برگ شاخ بسکهپره یا چرچیه و کذا کرمی که در سرگین پیدا می‌شود و در هندی گبروله گویند سائیده و کذا زهرهٔ مرغ هر واحد نافع زهر کژدم است و همچنین هرتال را با اندکی آب بر سنگ سوده به موضع گزیده از دست بکرات و مرات مسح کردن و کذا قی کئائی بزرگ اندکی خوردن و سائیده بر محل نیش رسیده مالیدن و کذا تخم بنگ کوفته با موم آمیخته سوختن و دود آن بر جای کژدم گزیده رسانیدن مفید است و اگر تخم کونچ تراشیده بر موضع نیش عقرب نهند بچسپد و زهر بکشد و بعد کشیدن تمام زهر خود بخود جدا شود و مجرب است و اگر سه توله آب لهسن و سه توله عسل فی الحال خورانند و اندک مغز جمال گونه به آب سائیده در چشم کشند و بر موضع گزیدگی بمالند نافع بود و اگر نوشادر سهاگه چونهٔ آب نادیده مساوی بر کف دست مالیده ببویند مفید و مجرب صاحب داراشکوهی است و همچنین موم را بگدازند و قطره بر موضع گزیدگی چکانند که مسکن الم است و اگر چهپکلی را شکافته بر موضع گزیدگی بندند یا آن را در روغن تلخ سوخته سائیده طلا کنند نافع بود و اگر قدری نمک سانبهر به آب حل کرده نیم‌گرم نمایند و بگوش مخالف چکانند از مجربات مشفقی میرزامحمود بیگ صاحب است و پر طاؤس در چشم نهاده بطور تنباکو کشیدن سودمند است و اگر بیخ کئائی سفید و یا بیخ آگ که گل او سفیدی زند خشک کرده باریک سوده در گوش کژدم گزیده بدمند دفع درد آن کند و در مجربات مرقوم است که اگر پوست بیخ آک گل آک برگ کسوندی معصفر پنچال طاؤس تازه زردچوب آمله برگ حنای تر مساوی سائیده حب دراز بسازند و در سایه خشک کرده بدارند وقت حاجت حب مذکور را از یک طرف به آب تر کرده بر محل نیش گذارند و طرف دوم حب را گرفته بدارند سم را جذب نماید **اقوال اکابر** انطاکی گوید که علاج آن بستن عضو است و شرط زدن و مکیدن بمحاجم و مالیدن نمک و سیر و سرکه و قطران و گوگرد هرکدام از اینها که میسر آید و کذا برگ گردو و از مجربات نوشیدن زیت است که در آن اندکی افیون حل کرده باشند و چون موی طفلی که عمر او چهل روز تا سه ماه باشد بگیرند و به اندک غاریقون و حبهٔ بندق در خرقهٔ سبز تعلیق نمایند مادام که با وی باشد مانع از الم عقرب بود و کسی که کاسنی دشتی و گشنیز خشک و برگ سیب ترش مساوی بخورد فی الحال الم او

ساکن گردد **ابوسهل** گوید که در لسع عقرب باید که پک مثقال حلتیت با یک اوقیه شراب بنوشانند و بالای موضع لذع ببندند و تکمید موضع به آب گرم کنند و روغن زنبق که در آن جندبیدستر و فرفیون حل کرده باشند طلا نمایند و بدان مرات کثیر خوب دلک سازند و تریاق الافاعی و تریاق اربعه و سنجرینیا و معجون حلتیت و این معجون بخورانند جنطیانا زراوند مدحرج مر حب‌الغار قسط جندبیدستر پودینهٔ نهری سداب بری خشک عاقرقرحا زنجبیل فلفل شونیز حلتیت با عسل آمیخته مقدار جوزه به شراب بدهند و اگر این ادویه میسر نشود تعهد بر شراب کهنه و سیر کنند و بدان موضع را قریب آتش ضماد نمایند و یا بجندبیدستر و یا فرفیون و سیر هر دو به زیت کهنه سوده و یا به حلتیت و گوگرد مع بارزد یا علک‌الانباط ضماد کنند و فندق بسداب و انجیر کوفته بخورانند و این معجون دهند جندبیدستر پوست بیخ کبر زراوند عاقرقرحا مساوی به عسل سرشته دو درم به شراب دهند **دیگر** زراوند عاقرقرحا هرواحد چهار مثقال فلفل سفید دو مثقال انجدان حلتیت هر واحد مثقال به عسل به سرشند و مقدار باقلا به آب سداب بدهند و بعد از آن‌که علت رو بانحطاط آرد و درد ساکن گردد باید که تغذیه مریض بچیزهای مبرد و معدل که در آن گرمی زیاده نبود باید کرد تا امراض حاده نیارد **بوعلی سینا** می‌نویسد که معالجه بقوانین عامه و به تکمید مثل نمک و جاورس و مانند آن کنند و اول چیزی که عمل او واجب است آن مکیدن بشروط اوست و سائر آنچه در جذب سم گفته شد و بر آن ادویهٔ حارهٔ لطیفه سریع الالتهاب مثل انگوزه و سیر و عاقرقرحا استعمال کنند و خرا از بهترین ادویهٔ اوست و همچنین مغز رنه که آن بندق هندی است بخانید و بدان ضماد کنند و یا اول بخایند پس در هاون خوب بسایند و ضماد نمایند و لعبت بربری در این نهایت سود دارد و پیاز عنصل عجیب است و چون بخورند و تریاق فاروق و مثرودیطوس و غیره که در قول ابوسهل گذشت آن را نفع کند و حلتیت آن را دوای جید است و فاشرا و حرمل را تا حال تجربه نکرده‌ام و قرطم دشتی را جالینوس شهادت می‌دهد که امساک او در دست تسکین درد کند و آن از اقسام حرشف خاردار است و **قومی** گفته که خوردن بیش به قدر کنجد تسکین درد او کند و از ادویهٔ جیدهٔ او سیر کوفته به شراب است شراب بعد اندک مدت از خوردن سیر بنوشد

و خصوصاً چون هم چند آن جوز باشد و از آن هر دو قریب یک اوقیه بخورند و واجب است که بعد خوردن سیر و شراب در جای گرم پارچها بپوشند و اگر بالای بخار آب گرم بدارند نافع بود و غرض در این تعریق مریض است و غرض از عرق آوردن تحریک مواد به سوی خارج است و عرق آوردن در حمام ایشان را شدیدالنفع است و هرگاه از آن بیرون آیند شراب صرف بنوشند **تریاق** جید برای ایشان تخم سداب زراوند طویل جنطیانا حب‌الغار پوست بیخ کبر بیخ حنظل افسنتین نبطی عروق صفر فاشرا به عسل آمیزند **دیگر** جید تخم سداب دشتی زیرهٔ حبشی تخم جند قوقی هر واحد اکسونافن سرکه مقدار سرشتن صمغ بمقداری که سرکه را لزج سازد پس ادویه را جمع کنند شربتی از آن یکدرخم و از این زیاده نخورند که در آن خطر است بلکه اگر بعد ساعتی باز احتیاج شود نیم درخم دیگر بخورند **تریاق** جید برای آن بگیرند سیر و جوز یک یک جزو برگ سداب خشک و حلتیت و مر هر واحد نیم جزو بدو عدد انجیر که در آب تر کرده شسته باشند به سرشند شربتی از آن سه درم به شراب **تریاق** جید برای او جندبیدستر فلفل سفید مر افیون مساوی قرص سازند شربتی سه ابولوسات با چهار اوقیه شراب و این گزیدن رتیلا را نیز نفع کند **ایضاً** جاؤشیر مر قنه جندبیدستر فلفل سفید بمیعه و عسل مساوی به سرشند **دواءالعسکری** که عجیب نهایت بی‌نظیر است بگیرند بیخ حنظل بیخ کبر افسنتین زراوند مدحرج و طویل و طرخشقوق مساوی شربتی برای طفل دو دانگ و بزرگ را یک‌درم سائر **مشروبات** از اشربهٔ جیده حلتیت است و ایضاً فاشر و ایضاً قردمانا یک‌درم به شراب و سعد و حب‌الآس و بادروج و تخم آن و تخم حماض دشتی و کاسنی دشتی و کاسنی و سکبینج شرباًو طلاءً و پودینهٔ نهری و سرطان نهری اگر به شیر خر بخورند و اهل عرب ملدوغ عقرب را دو درم بیخ حنظل سوده می‌خورانند و نفع بین می‌کند و قومی نمک طعام را تجربه کرده‌اند چون آن را سوده کف دست بخورند و قومی زعم کرده که چون اشنان سبز را کوفته بیخته به روغن گاؤ سرشته قریب دو مثقال بخورند نفع عظیم کند و کسی که ترب و بادروج خورد بز هر عقرب ضرر نیابد و جراد که بازوی آن نبود و بدن او بزرگ باشد و حرکوک گویند چون خشک کرده به شراب خورند نفع بخشد و مردی ثقه گفته که اگر برای لدغ آن افیون و

بزرالبنج مساوی به عسل سرشته بخورند نفع کند و بعضی زعم کرده‌اند که مداد هندی شرباً نافع است چنان چه طلاءً نفع می‌کند و غاریقون عجیب المنفعت است و ثمر خنثی و گل آن و حب‌الغار خاصةً و تخم حندقوقی و برگ ترب و کامخ خرا و ایضاً زراوند شونیز بیخ جاوشیر تخم حرمل مساوی شربتی دو درخم به شراب و ایضاً عاقرقرحا زراوند یک یک جزو فلفل نیم جزو محروث ربع جزو شربتی مثل باقلا و ایضاً زراوند طویل عاقرقرحا برابر به عسل سرشته شربتی دو درم به شراب و ایضاً مروجا و شیر و افیون مساوی فاشرا چهار نیم جزو حروث ربع جزو شربتی مثل باقلا و ایضاً زراوند طویل عاقرقرحا هر واحد یک جزو به قدر واجب بخورند و **قومی** گفته که بگیرند در دی شراب شش درم گوگرد زرد هشت درم تخم سداب سه درم جندبیدستر تخم جرجیر هر واحد دو درم بخون سنگ پشت بحری به سرشند شربتی یک‌درم با پنج اوقیه شراب **اطلیه و اضمده** عقرب تنها از اضمدهٔ جیده برای گزیدگی عقرب است و روغن او نیز و ایضاً نباتی که آن را ذنب‌العقرب گویند و مشابه آن بود و موش زنده را چون بشکافند و بر گزیدگی عقرب نهند نفع کند با جماع و همچنین غوک و ایضاً طلای مداد هندی تجربه کردم نفع کرد و درد ساکن شد و همچنین شیر انجیر خام و جندبیدستر و بلادر گویند که در این باب عجیب است و مسکن درد و اشخار به سرکه نیکو است و گوگرد زنده براتیانج یا علک‌البطم و لحم ماهی نمکسود و سیر مطبوخ و روغن زرد گرم نهند و ایضاً تخم کتان و تخم خطمی یا هر دو بنمک و ایضاً آرد جو به آب سداب یا طبیخ او و ایضاً سبوس گندم مطبوخ بسرگین کبوتر و بادروج از اطلیهٔ جیدهٔ مسکن وجع فی‌الحال است و همچنین بیخ حنظل و کاسنی و کاسنی دشتی و حماما بادروج طلای جید است و مرزنجوش خشک و ایضاً نمک بول از ادویهٔ نافع است و از آنچه آن را نفع کند این است که موضع لسع را بر بخار سرکه بدارند که بر سنگ گرم چکانیده باشند **و از نطولات** او طبیخ سبوس و طبیخ ابخره و طبیخ بابونه عجیب است و آب دریای شور گرم کرده و آب حندقوقی و طبیخ او عجیب است و چکانیدن نفط سفید گرم کرده عجیب است و زیت که در آن وزغه پخته باشند چون برگزیدگی گرم گرم بچکانند عجیب النفع است **صاحب کامل** گوید که بالای موضع گزیده بعصابهٔ قوی باید بست و عقرب را کوفته

ضماد کنند و یا این ضماد تخم کتان پنج درم گوگرد زرد نمک هر یک سه درم بعلک‌البطم ده درم سرشته به عمل آرند و اگر تریاق اربعه به شراب خورند نفع کند و اگر تریاق کبیر حاضر باشد شراب او و ضماد او به زیت نافع است و این دوا سود دارد جندبیدستر دو دانگ سیر یک‌درم باریک سوده به شراب مطبوخ بخورند و یا بگیرند زراوند مدحرج سه درم پوست بیخ کبر دو درم حندقوقی یک‌درم باریک سائیده دو درم به شراب کهنه یا نبیند مویز بخورند و تریاق لذع عقرب به قدر بندقه به شراب بدهند و نسخهٔ آن همان معجون است که در قول ابوسهل گذشت لیکن در اینجا قنه عوض قسط است باقی به دستور و یا سیر را باریک سوده به شراب پخته بنوشانند و بر موضع گزیده آبی که در آن بابونه بر نجاسف و سداب و سبوس گندم جوشانیده باشند گرم بریزند و یا به روغن زیت یا به روغن بان به اندک فرفیون یا جندبیدستر طلا کنند و بدن عقرب گزیده را خوب بمالند و روغن گاو عسل بخورانند **صفت** تریاق که گزیدن عقرب را نافع است فلفل هشت درم دارفلفل پنج درم سنبل دو درم زراوند بیخ خراهر واحد سه درم به آب سائیده به شراب سرشته حبها سازند شربتی نیم درم **طبری** گوید که بر طبیب واجب است که این سفوف بدهد و آن فی‌الفور ازالهٔ درد می‌کند زراوند مدحرج زراوند طویل جنطیانا هر واحد یک دانگ جندیبدستر و جاوشیر و حلتیت و قنه هر واحد یک و نیم دانگ همه را سائیده و هم چند همه خرنیل و برابر جمله سکرالعشر آمیخته یک‌درم با یک مثقال به شراب کهنه بخورند و **جالینوس** وصف بندق هندی نموده و در تسکین وجع آن را تاثیر محمود یافتم و مختار اهل عراق این است که پیاز و سیر بخورانند و انجیر در آب و شراب و اندک نمک جوش داده عضو را در آن نهند و مختار اهل شام است که کندر سفوف کرده بماءالعسل خورانند و تسخین موضع کنند و اهل سواد نمک را جوش کرده موضع گزیده را بدان تکمید کنند و گاهی سرگین گاؤ به سرکه سوده و بجاوشیر آمیخته طلا می‌نمایند و درد ساکن می‌شود و اهل مکهٔ معظمه عضو گزیده را در ریگ گرم ساعتی دفن می‌کنند بعد از آن بر می‌آرند و در زائل می‌شود و از عجائب چیزی که برای تسکین وجع مشاهده کرده‌ام تناول سنجرینیا و طلای او بر موضع گزیده است و اهل سواحل موضع لذغ را بنفط سفید طلا می‌کنند و در بلدیکه خوف گزیدن عقارب باشد از

خوردن کرفس و بادام و پسته و عسل و جمیع مفتحات سدد اجتناب کنند و اهل حران تریاقی برای گزیدگی عقرب ترکیب داده‌اند و من آن را حسن التاثیر در لذع عقرب یافتم و شخصی را عقرب گزیده بود و از یک ماه آن را هر چیز سرخ بنظر می‌آمد و این تریاق او را دادم و صبح او را رعاف مفرط حادث شد و صحت یافت نسخهٔ آن زوفای خشک و صعتر و برگ سداب کوی هر یک دو درم کندر ذکر و جاوشیر و حلتیت هر واحد یک‌درم دارفرید که آن نیلگوش است ده درم خرنیل و پنج جورجندم و جنطیانا و ایرسا و فصل و جعده و سعد سیاه هر واحد پنج درم بندق مقشر سی درم همه را سائیده به عسل به سرشند و اندکی رقیق دارند و معتدل بدن را دو درم بدهند و به حسب مزاج انسان زیاده و کم کنند و طلای او بر موضع گزیده نیز فائده می‌کند **گیلانی** می‌نویسد که پودینه باریک سوده و آرد جو به آب سداب سرشته ضماد کنند و یا چربی و موم و بهروزه هر واحد پنج درم زیت مغسول عنزروت دو درم همه را در زیت گداخته مرهم بسازند و بر موضع طلا کنند که صحت بخشد و تسخین موضع طلا کنند که صحت بخشد و تسخین موضع ملذوعه به روغن مسخن کنند و بهترین آن نزدیک ایشان روغن خلوق است

گزیدن جراره

و آن نوعی است از کژدم خبیث که وقت راه رفتن دنبالهٔ خود را بر زمین می‌کشد و لهذا جراره نامند و زهر او گرم است و در خوزستان و عکسر مکرم و معدن انجدان بسیار بود و هرگاه بگزد درد او سخت نباشد بلکه بعد یکدو روز درد شدید و کرب حادث شود و رنگ متغیر گردد و گویند که بمجرد گزیدن او از هر بن مو خون جاری شود و لرزه بر بدن افتد و باشد که یرقان پدید آید و زبان ورم کند و جای گزیدگی او ریش گردد و خون بول کند و گاه شکم قبض شود و گاهی امر او به هلاکت انجامد و اول خفقان و غشی پدید آید و به سبب خفت درد او در ابتدا نهادن در علاج او نشاید کرد بهر آن‌که زهر او سخت بدست **علاج** به قول شیخ و جرجانی بعد علاج کلی و جذب سم افضل معالجات او آن است که داغ نهند و آب کاهو و آب کاسنی صحرائی و آش جو و سائر مطفیات بنوشانند خصوصاً چون التهاب اشتداد نماید و بهترین علاجات مجرب پوست سیب به آب سرد است و قومی گفته که بیخ جعده چون

به آب بخورند نفع کند و راسن برای آن دوای سودمند است و این تریاق عسکری جید است پوست بیخ کبر جنطیانا افسنتین رومی زراوند مدحرج کاسنی صحرائی مساوی سائیده دو درم بخورانند و تریاق دیگر این است که کاسنی صحرائی خشک و برگ سیب ترش و گشنیز خشک برابر سوده سه ملعقه از آن بخورند و هرگاه التهاب شدید عارض شود به آب فواکه و عصارات سرد آنها تسکین او باید کرد و اگر خفقان پدید آید شربت سیب شامی و پوست سیب و دوغ ترش بقرص کافور سود دهد و هرگاه کرب شدت کند آب فواکه به روغن گل سرد کرده بدهند و اگر شکم قبض شود حقنه کنند و اگر خون بول کند فصد نمایند و علاج بول الدم به عمل آرند و اگر زبان بیاماسد فصد رگ زیرزبان گشایند و به آب کاسنی و سکنجبین غرغره کنند و اگر جایگاه گزیدگی آکله عارض شود بدوای حاد علاج نمایند و حوالی او به گل ارمنی و سرکه طلا کنند و علاج قروح خبیثه باید کرد **مجوسی** گوید که اطبای قدیم معرفت علاج این نداشتند و اطبای متأخرین از اهل عسکر مکرم فصد استعمال می‌کنند و به حسب احتمال قوت خون بر می‌آرند و فی‌الفور شیر تازه می‌نوشانند و محاجم بر آن موضع می‌نهند و خوب امتصاص می‌نمایند و ادویهٔ حاده مثل فرفیون و جندبیدستر بر آن موضع لزوم می‌کنند و حوالی آن به گل ارمنی و سرکه طلا می‌سازند و ماءالشعیر و دوغ می‌نوشانند و سیب و کاسنی صحرائی و دوغ ترش و پوست سیب ترش میخورانند و غذا بچوزهٔ مرغ ماکیان معمول به آب انار می‌سازند و تریاق عسکری و تریاق دیگر که هر دو مذکور شد می‌دهند لیکن در اینجا در تریاق عسکری بیخ حنظل و خرا زیاده است و گفته که با شراب بخورانند و در تریاق دیگر گل سیب ترش عوض برگ سیب است و ایضاً بیخ خرنیل یک مثقال باریک سوده به شراب می‌خورانند و بدان نفع می‌یابند **طبری** گفته که علاج این ضد معالجهٔ عقرب است و آن این است که فصد کنند و در روزی ده مرتبه رب حماض و رب ریباس بنوشانند و سیب ترش بخورانند و موضع گزیدگی را به سرکه و حضض طلا کنند و ماءالشعیر بکافور نوشانند و کاسنی صحرائی به سرکه و کاسنی بستانی بخورانند و در معالجه طریق تطفیه و تسکین خون سلوک نمایند پس اگر رعاف آید خلاص یابد و اگر اسهال شود هلاک گردد و این سفوف نیز می‌دهند کاسنی دشتی ده درم جوز جندم

دو درم کندر مکی پنج درم جنطیانا پوست بیخ کبر هر یک ده درم خرا و خرنیل هر واحد هفت درم همه را سائیده هم چند همه پوست سیب ترش و برگ آن داخل کنند و صبح و شام یک‌درم برب سیب و یا رب ریباس و یا رب غوره بدهند و اهل حران جراره گزیده را نان بدوغ می‌خورانند و امر بحرکت می‌نمایند و گاه قی می‌کانند و از مجربات این است که بیخ لوف به آب کاسنی و سکنجبین بخورانند و زنان پیرانه سال را دیدم که علاجش به طبیخ تخم حلبه مع سداب وخرما و انجیر می‌کردند و آن را جلدوع خورانیدند و بر عضو گزیده نهادند و درد ساکن شد **علوی‌خان** در عشرهٔ کامله می‌نویسند که نخست آنجا را بمحاجم بمکند ولیکن باید که میان محجمه پنبهٔ مندوقه بسیار نهاده بمکند و اگر چنین نکنند مکنده فی‌الفور بمیرد و بعد از محجمه داغ دهد پس فصد هفت اندام کردن بهتر باشد و گل ارمنی و طباشیر و کافور به گلاب سوده طلا نمایند و قرص کافور سه ماشه در شرب لیمو بلیسانند و شیرهٔ کاسنی و خیارین و مغز تخم کدو و تربز هر یک نه ماشه و شربت نیلوفر چهار توله بنوشانند و برگ سیب ترش و گشنیز خشک هر دو برابر دو مثقال به آب آلوبخارا ده عدد بخورانند و در حالت ورم زمان اول چهار رگ زده به شیرجات بزور بارده و سکنجبین ساده لمحه لمحه غرغره کنند

گزیدن زنبور و نحل و مگس و مور و پشه

بدآن‌که زنبور از نحل یعنی مگس عسل در تسخین شدیدتر است و از گزیدن آن ورم و سرخی و درد سخت عارض می‌شود و گاه یرقان زرد افتد و باشد که بثرها در حوالی آن پدید آید و نوعی است از زنبور بزرگ که سر او سیاه و بر بدن او دوائر بسیار بود و آن قتال است و گاهی لسع او به تشنج و ضعف زانو انجامد و نوع دیگر آن را ناری گویند و آن نیز ردی است از گزیدن او درد سخت و تاکل لحم عارض شود و از جمله خواص اوست که چون بر موش مرده نشیند به عده انسانی را بگزد و دریک روز هلاک گرداند و مگس عسل سلیم در گزیدن است و نیش خود در جای گزیدگی می‌گذارد و مگس و مور پردار قریب‌الحال از مگس عسل است بلکه از آن سلیم‌تر است **علاج** به آب خطمی و عنب‌العثلب و گل ارمنی و کافور وسرکه ضماد کنند و گل با سرگین گاو بمالند و یا برگ کنجد طلا کنند و ادویهٔ

بارد و نوشیدن و ضماد کردن نافع بود و ضماد نارجیل دریائی دافع الم است در ساعت و چون مگس را سر کنده باقی را بر موضع گزیده بمالند و در درا فی الحال ساکن کند و یا آب غوره یا گل سرشو بمالند و ضماد ترشی انبه تنها و مع بادیان مجرب است و مرهم نوره و کذا روغن زرد بیست و یک بار شسته و کذا سفیدهٔ و کذا آب برگ گردو و کذا آب عنب‌العثلب و کذا گل ارمنی و سرکه هر واحد مجرب سویدی است و گویند که اکل و ضماد حب‌الغار و کذا جماز نخل و کذا حب‌الآس سفید و شرب خام دو درم بسکنجین و کذا فادزهر هر دوازده شعیره و کذا طبیخ خطمی به سرکه ممزوج وضماد جوز به سرکه سوده و کذا نمک و سرکه و عسل و کذا توت شیرین خائیده و کذا گل لاله و کنجد سوده وکذا جوزالسرو نافع است و به قول **انطاکی** هر مبرد خصوصاً افیون و کافور و برف و یخ اکلاً و دلکاً و حمولاً نافع و جای گزیده را به گل و آب گشنیز سبز خوب سرد دارند **صاحب کامل** گوید که موضع لدغ را بسوزن یا بسر نشتر بگشایند و موضع را خوب بمکند و بر آن گل ارمنی به سرکه سرشته یا بشورهٔ دیوارها به سرکه و یا به گل کرکشت به سرکه سرشته طلا کنند و گل خانهٔ زنبور چون به سرکه سرشته طلا نمایند نفع بخشد و یا بطحلب و خبازی خوب پخته ضماد کنند و بر موضع گزیده آب سرد بریزند و یا بر آن برف نهند **جرجانی** و **شیخ** می‌نویسند که در حال سه کف گشنیز خشک بخورد که درد ساکن شود و گویند یک‌درم تخم مرزنجوش در حال درد بنشاند و عصارات بارد سود دارد و آب خبازی طلا گردن خاصیتی عجیب دارد و همچنین آب بادروج و آب خطمی است و بقلهٔ یمانی و عنب‌العثلب و کنجد کوفته ضماد کردن نیک باشد و آب غوره بر زمین پاکیزه بریزند و طلا کنند و سرگین گاو یا سرکه و نمام سوده به سرکه نفع دارد و افیون و تخم شوکران و کافور بعصارهٔ بارد طلا کنند و پارچه به آب سرد تر کرده بر آن پوشند و حوالی آن به گل و سرکه طلا کنند و طحلب با سرکه طلا کردن عجیب است و آن موضع را در آب گرم ساعتی داشتن پس یک بارگی به آب برف و سرکه در آوردن در حال درد ساکن شود و آزموده‌اند **ابن الیاس** گوید که بر آن خرقهٔ کتان در آب برف تر کرده ساعت بساعت نهند و بر آن آب برف بریزند تا که خدر گردد و آب حصرم یا شربت غوره یا شربت انارین یا شربت لیمو هر

كدام كه باشد ده درم به گلاب بنوشند و يا آب خيار و كدو دهند و هندوانه يا آب انارين يا آب سيب ترش بياشامند و يا جرعۀ سركه به آب سرد بنوشند و اگر زنبور بزرگ گزيده باشد يا بدن ممتلی بود فصد كنند **طبری** گويد كه علاج نوع زنبور بزرگ كه آن را ناری نامند اين است كه چون بگزد فصد مريض قبل انتشار سم و قبل از تورم موضع كنند بخلاف گزيدن افعی كه در آن بعد انتشار سم در بدن فصد می‌كنند بعد از آن اين قرص دهند تخم كاسنی صحرائی و برگ آن هر واحد ده دبرم برگ سداب كوهی پنج درم جوز مقشر از هر دو پوست او ده درم جعده دو درم بيخ خرنيل سه درم كندر دو درم گوشت انجير بدون تخم آن پنج درم همه را باريک سوده به آب كاسنی صحرائی تر يا به سركه به سرشند و هر قرص بوزن دو درم سازند و هر روز يک قرص از آن با بيست درم رب ريباس يا رب حماض بخورانند و غذا مزورات معمول به سركه و شكر سازند و بخوردن كاسنی امر كنند و بر موضع گزيدگی اسپغول به سركه مضورب نهند و گاهی زفت به سركه گداخته می‌نهند و اگر بر آن محاجم ناری بعد شرط موضع نهند مضائقه نيست به عده به سركه و گل پاكيزه طلا كنند بعد از آن محجمۀ بزرگ بگيرند و زير آن قطعۀ كاغذ نهاده در آن آتش افروزند پس محجمه را بر موضع بچسپانند و آنچه بدان تضميد اين موضع كنند خمير ترش به سركه سرشته است و اين سخت سودمند بود پس اگر درد زياده شود به اندک افيون در سركه حل كرده بر آن طلا كردن باک نيست و اگر با ملسوع بد گردد و بايد كه ترياق افاعی به شراب خورانند و اما علاج نوع كوچک زنبور كه زرد ضعيف بود و در آخر گرما ظاهر شود و گزيدن او خفيف باشد و البته قتل نكند موضع را بقوت بفشارند و موضع گزيدگی را به گل پاک در سركه گداخته طلا كنند و گاهی اندک علک‌الانباط به سركه پخته سرد كرده در آن اسفنج تر می‌كنند و بر موضع می‌نهند كه اين فی‌الفور درد را ساكن می‌كند و بعضی اوائل ذكر كرده‌اند كه مگس ازرق را چون به سركه سحق كنند لاسيما سر آنها و بر موضع بمالند درد ساكن شود و ايضاً حرانيان گفته‌اند كه سرهای مگس هر نوع كه باشد چون بر موضع متواتر بمالند و نگذارند كه خشک گردد تسكين در روز ازالۀ او كند و اما علاج نوع سوم كه آن زنبور دراز سياه كوچک پاست و در ايام ربيع ظاهر شود و بر كنارۀ نهرها باشد و گزيدن اين

نوع خفیف تر از جمله انواع آن است باید که آن را بگیرند و سائیده بر موضع بندند که در حال دورا زائل کند و جمیع انواع زنبور را نوشیدن دوغ و خوردن کاسنی صحرائی و بستانی به سرکه نفع کند و اما علاج گزیدن نحل بزرگ طلای موضع به گل لبلاب سوده است و ایضاً بخاکستر چوب انگور در سرکه حل کرده طلا نمایند و گاهی سخت می‌فشارند و از موضع اندک رطوبت بیرون می‌شود و از سائر معالجه غنی می‌کند و گاهی بخراطین سوده به سرکه سرشته طلا کرده می‌شود و درد را فی الحال دور می‌کند و جو بگیرند و طفلی را امر کنند که آن را بخاید و بر آن طلا کنند و گاهی به گل مختوم در سرکه گداخته طلا می‌کنند و علاج نوع کوچک نحل این است که اسپغول در آب خوب لت کرده بر آن موضع چسپانند و بگذارند تا خنک گردد و چون آن را دور کنند نیش او بیرون آید و بعد خروج نیش بفشارند و موضع را ببرگ سیب ترش طلا کنند و گاهی موضع گزیدگی مگس عسل را این طلا می‌کنند بگیرند خون گوساله و اسرب بدان حک نمایند و طلا سازند که در ساعت درد ساکن می‌کند و گاهی بر موضع نان با نمک خائیده می‌نهند و نیش بعد ساعتی بر می‌آید و اما ادویهٔ غریبه که بر موضع لسع زنبور و سائر هوام غیرقتاله می‌مالند بیخ لوف جعد است چون بر آن طلا کنند که در ساعت درد را ساکن کند و حجرالتیس را به آب بادیان سوده بر موضع گزیدگی هوام طلا کنند که درد ساکن شود و زهر بیرون آید در حال و مجرب است **گیلانی** از **شیخ** و غیره نقل کرده که عصارات مبردهٔ معروفه و اشربهٔ مبردهٔ معروفه بنوشانند و قطعهٔ یخ مثل شافه برداشتن نفع کند و طلای انجیر و سرکه و ایضاً برگ نمام و برگ غار تازه و کذا سبزی که بر آب پیدا شود نافع و بعضی زعم کرده‌اند که به آب و نمک تکمید نمایند و به شیر انجیر طلا کنند و یا کافور به سرکه و پوست جو به سرکه و یا آب گشنیز تر به سرکه و اندک کافور طلا سازند و بالای طلا و ضماد خرقهٔ مبلول به سرکه بر برف سرد کرده نهند تا آن‌که خدر گردد و ببرگ بادروج بمالند و ربوب ترش و اسپغول و سکنجبین ترش و آب کاسنی و کاهو بنوشند و سفوف گشنیز خشک به آب سرد و شکر خورند و علاج مور طیار ذی نیش فصد و شرب ماءالشعیر و طلای موضع به اشیای بارد مثل گل ارمنی و سرکهٔ کافور و گلاب و مانند آن است

گویند که رتیلا دابهایست شبیه بعنکبوتی که آن را فهد گویند و آن صیاد مگس است و بعضی گویند که آن نوعی از عنکبوت بری است بزرگ شکم کوچک پا بالجمله انواع آن بسیار است چنان چه **جالینوس** گفته که آن دوازده نوع است و بدترین اقسام آن مصری بزرگ شکم و سر است که مشابه مگسی باشد که گرد چراغ پرواز می‌کند و از گزیدن همه اقسام آن ورم عارض شود و موضع گزیدگی در کمتر اوقات سرخ و در اکثر آن کبود و سبز بود و غثیان و قی آورد و گاهی اسهال افتد و گزیدن هر نوع هر نوع او را خاص است چنان چه از گزیدن سرخ و سفید آن درد اندک و خارش و اختلاف شکم عارض گردد و از کوکبیه که بر بشت او خطوط براق بود حذر ود استرخای بدن و از گزیدن زرد و سیاه درد شدیدی و سردی بدن و رعشهٔ قوی و عرق و انتفاخ شکم عارض شود و گاهی از شدت درد هلاک کند و از گزیدن انواع دیگر اعراض قریب این بود **علاج** در جمیع اقسام امتصاص و دلک بمطلق ادهان و آب گرم کنند و ضماد برگ مورد و تخم آن و سداب و شونیز شرباً و ضماداً نافع است و به قول **شیخ** علاج کلی سموم ملذوعه از جذب سم بجواذب و مص موضع و نطول آن به آب گرم نمک و دادن تریاق مذکور در علاج گزیدن عقرب استعمال نمایند و حمام و آبزن در تسکین درد سریعترین چیزهاست هرگاه در آبزن بنشینند درد ساکن شود و چون از آن خارج شوند درد عود کند پس لازم است که هرساعت استحمام نمایند و اندفان در ریگ گرم و خاکستر گرم نیز نافع است و موضع گزیدگی را بمر و نمک به آب و یا خاکستر چوب انگور و چوب انجیر و آهک و اشخار به آب گرم سرشته ضماد کنند و خوردن سفوف شونیز و تخم کرفس و تناول و داءالحلتیت و تریاق اربعه و سنجرینیا سود دارد و این تریاق مخصوص برتیلا بدهند فلفل سفید زراوند بیخ سوسن آسمانجونی ناردین عاقرقرحا دوقو خربق سیاه زیرهٔ سیاه نطرون پوست انار پنیرمایهٔ خرگوش دارچینی سرطان نهری میعه عصارهٔ خشخاش حب بلسان هر واحد ده درم سائیده بعصارهٔ کبر سرشته قرص سازند و به قدر یک‌درم شراب بخورانند و در بعض نسخ برگ نیبوت و بیخ سوسن سفید و عود بلسان و تخم حندقوقی و جوزالسرو و تخم کرفس نیز داخل است و سائر مشروبات حب

صنوبر و زیرهٔ حبشی و برگ و لب و پوست آن و تخم حندقوقی و نخود سیاه و خصوصاً دشتی و حب‌الآس که بسیار جیدست و تخم قیسوم و تخم شبت و زراوند و ثمرطرفا و عصارهٔ حی‌العالم و شیرکاهوی دشتی است و شربت هر کدام از اینها که باشد دو مثقال به شراب است و ایضاً به شرابی که در آن جوزالسرو پخته باشند و خصوصاً بدارچینی و شوربای سرطانات و شوربای مرغابی و طبخی بیخ هلیون به شراب و از تراکیب جید که ایشان را بنوشانند زراوند و زیره مساوی است شربتی سه درم در آب گرم **تریاق** مجرب برای آن شونیز ده درم دوقو زیره هر واحد پنج درم ابهل جوزالسرو و هر واحد سه درم سنبل‌الطیب حب‌الغار زراوند مدحرج حب بلسان دارچینی جنطیانا تخم حندقوقی تخم کرفس هرواحد دو درم در عسل به سرشند شربتی به قدر جوزه به شراب کهنه و از اطلیهٔ جیده خاکستر درخت انجیر به شراب سرشته و نمک و قلقدیس است و اسفنج در سرکه تر کرده افشرده زراوند به آرد جو به سرکه سرشته و برگ حرشف و گندنا و عصی‌الراعی و زراوند بخاکستر چوب انجیر **ضماد** جید بگیرند پوست انار و زراوند و آرد جو به سرکه به سرشند و بعد شستن جراحت به آب و نمک استعمال نمایند و از مروخات روغن حندقوقی گرم کرده است و از نطولات آب دریای شور گرم کرده و هر آب نمک و طبیخ حرشف و طبیخ جوزالسرو است **سویدی** گوید که خوردن کاهوی دشتی برای گزیدن رتیلا مجرب من است و شرب و ضماد مغز سر خروس و سرکه و فلفل و کذا حلتیت به شراب کهنه و کذا درونج و انجیر و کذا خبازی و کذا شیح ارمنی و کذا ثمر بطم به سرکه سرشته کذا سداب و شرب جبلی و کذا برگ بادرنجبویه به شراب و کذا آب توت شیرین یک و نیم اوقیهٔ عراقی و کذا اقحوان دو مثقال به شراب و کذا دو قو و کذا پرسیاوشان و کذا تخم کاهوی بستانی و کذا خارخسک و کذا دارچینی با انجیر و کذا سیر و کذا زمرد نه شعیره و کذا انیسون دو درم به شراب کهنه هر واحد نافع گزیدگی رتیلا است **مسیحی** گوید که در نهش رتیلا و عنکبوت اندر آب گرم نشانند تا درد ساکن شود و بعد خروج از آن بخاکستر چوب انجیر و اشخار به آب گرم سرشته ضماد کنند و دو درم شونیز بخورانند و این دوا بدهند و نسخهٔ آن همان تریاق مجرب است که در قول شیخ گذشت **طبری** گوید که علاجش وضع محاجم بر موضع لسع و شرط او و

دلک او در هر ساعت بصبر است بعد از آن تضمید او به این ضماد کنند بگیرند صبر سقوطری خالص یک جزو مر دو جزو فرفیون ربع جزو و در سرکه حل کرده بر آن نهند و برقع یمانی و کنکرزد و مانند آن قی آورند و نبیذ کهنه بنوشانند وکمتر هلاک کند اگر در ابتدا علاج کنند و اهل عراق این دوا برای خود استخراج کرده‌اند بگیرند حنظل و آنچه در جوف او باشد بیرون آرند پس به شیر شتر آن را پر کرده یک روز در آفتاب گذارند و آن شیر را بنوشند که قی می‌آرد و دریک روز صحت می‌شود

گزیدن عنکبوت

بدآن‌که عنکبوت معروف بفهد عنکبوت کوچک پا و سفید با نقطهای سیاه بود که بر مگس بجهد و آن را شکار کند بنوعی که پلنگ بر شکار می‌جهد پس هرگاه بگزد و در همه بدن خارش و عرق سرد ظاهر شود و از گزیدن بعضی از آن اعراض ردی مثل امتلای شکم از ریاح مع قرقره و سردی دست و پا و اقشعرار بدن و انتشار قضیب عارض شود **علاج** تریاق فاروق خورانند و شونیز از مثقالی تا دو درم با شراب صرف کهنه دهند و رسوت و روغن گل و یا بیخ کرفس در سرکه جوش داده و یا زیرهٔ سفید زنجبیل سائیده و یا چونهٔ برگ تنبول در آب لیمون صلایه کرده یا صندلین و مرداسنگ به آب سائیده طلا نمایند و به قول **شیخ** علاجش از جنس علاج رتیلا است و نوشیدن شراب اندک اندک تمام روز و سعد به شراب و تعریق در حمام و سداب خشک تنها و با سعد سوده دو درم به شراب و نطول موضع لدغ به آب گرم نافع و **طبری** گوید که عنکبوت معروف بعندب عنکبوت سیاه کوتاه پای باشد و از گزیدن او خارش موضع و سیاهی او تب مطبقه عارض شود و سم او گرم است بخلاف سائر عناکب و علاجش فصد بدفعات و حل طبیعت به مطبوخ فواکه و لزوم ماءالشعیر و مزورات است و لحم فاسد را از موضع لسع به آهن بردارند به عده بمرهم موافق مثل مرهم کافور و مرهم خل و مانند آن علاج کنند و چند مردم را دیدم که این عنکبوت گزید و حال ایشان بسرسام مؤدی گردید و کسی را که این عنکبوت بگزد و در ابتدا بر موضع لسع شرط بسیار زنند و بر آن محاجم گذارند صاحب او به سرعت فی الحال خلاص یابد و از تعفن موضع نیز رهائی یابد و بعض افاضل از

من گفتند که اگر این عکنبوت بگزد فی‌الفور قصد کنند از تفعفن موضع خلاص یابند **انتباه** گاه باشد که از مالیدن عنکبوت بر بدن بثور زرد و سرخ بر می‌آیند و در این صورت ترشی انبه و مرداسنگ و پوست درخت نیب در گلاب سائیده طلا کردن و ر وغن چراغ مالیدن سودمند است و باقی ادویه نافعهٔ آن در بحث بثور غریبه مسطور شد

گزیدن قلمت النسر

و آن‌جانوری است همچون سپش یا کنهٔ سخت کوچک **جالینوس** گوید که به سبب کوچکی از آن پرهیز نتوان کرد و لسع او را نتوان دید لیکن مضرت گزیدن او بزرگ است از مثانه ببول و از بینی برعاف و از مقعد و از بدندان و از معده بقی و از صدر و ریه بسرفه خون برآید و باشد که کار بزرگ گردد و علاج قبول نکند و **بعض متقدمین** ذکر کرده‌اند که آن سپش است که از کرکس بر انسان افتد و در مواضع لحمیه سرایت کند و صورت او مثل صورت عقرب بود غیر آن‌که دم او مثل نیش زنبور باشد **علاج** به قول صاحب کامل باید که مبادرت بنوشیدن شیر تازهٔ بز کنند و بر موضع گزیدگی قادزهره سوده طلا نمایند و به صندل سُرخ در آب کاهو و خرفه و حی‌العالم و طحلب ضماد سازند و ایضاً ماءالشعیر و گل قبرسی مع اسپغول بماءالخیار یا بماءالقرع بنوشانند و **شیخ** می‌فرماید که علاجش مثل علاج جراره است و شیر و مسکه و گل مختوم و جدوار و خرفه و عصارهٔ او و لعاب اسپغول و سائر مطفیات مثل آب کاسنی و آب کاهو و کدو و خیار بنوشانند و **طبری** می‌نویسد که فصد کنند زیرا که سم او در بدن به سرعت منتشر می‌شود بعد از آن اشیای مطفیهٔ مبرده مثل رب حماض و رب ریباس و رب غوره بنوشند و بیخ خرنیل تر بخورند و تبرید قلب و حفظ او بنهادن خرقهٔ بارد کنند و کاسنی صحرائی خورانند و تریاق که در گزیدن جراره ذکر نمودیم تناول کنند و ماءالشعیر هفتاد درم بکافور دو شعیره مدام بنوشانند و هرگاه خون منقطع گردد شاخ انگور و عصی‌الراعی به قدر باقهٔ کبیره گرفته بکوبند و آب آنها برآورده در آن آرد جو آمیخته بر همه بدن طلا کنند و گاهی حضض به این آبها حل کرده طلا کرده می‌شود پس هرگاه بدن متقشر آغاز کند دلالت بر صحت و نقای بدن از آن کند و اگر قی یا اسهال به همرسد بز مریض خوف باشد و **ابن الیاس** گوید که علاجش شرب پوست

سیب به آب سرد یا رب سیب و رب بهی و شربت لیمو همه بر برف سرد کرده است و غذا آش جو دهند و یا آب هندوانه و آب انارین بنوشانند

گزیدن هزارپایه

درین سمیتی است که از آن درد اندک و خارشی حادث شود و بعد چند ساعت ساکن گردد و گاهی سمیت بسیار بود که گزیدهٔ او را ضیق صدر و کرب و قلق عارض شود و بر آن اشتهای چیز شیرین غالب شود و گویند که سمیت این حیوان در بلاد روم کثیرالنکایت بود حتی که ملسوع او هلاک گردد **علاج** از سرکه و روغن زرد طلا کنند و چون آن را بکوبند و بر گزیدگی او نهند مفید و زراوند طویل و جنطیانا و پوست بیخ کبر و آرد کرسنه مساوی به شراب یا ماءالعسل بدهند و گل خنثی از تریاقات اوست و گاهی در آن استعمال نمک و سرکه بر موضع گزیدگی کفایت کند و بعضی اطبا نمک و روغن گاو را ستوده‌اند و مالیدن گل مولسری مفید است و کذا طلای روغن چراغ و اگر هزارپایه ما مانند آن بر عضو بچسپد و پایها و نیش‌های او در گوشت فرود رود و سوزش بسیار شود پیپتا سائیده ضماد کنند و یا میل آهنی گرم کرده برنهند یا تیزاب شوره یا گوگرد بر آن مالند و اگر از پاهای آن سمیت مانده باشد تیزاب شوره اندک بمالند و اگر ریم کند به ادویهٔ مدمله علاج کنند

گزیدن سام ابرص

و این اسم وزغه دشتی است و بلدی را بپارسی چلپاسه نامند و گویند که نوعی از وزغهٔ کوچک است منقط بسیاهی و در خانهای کهنه و خرابها می‌ماند و چون بگزد همه دندان خود را در جایگاه گزیدهٔ خویش بگذارد و گزیدهٔ او را تب مطبقه و لرزه و قلق و خارش عارض شود و اکثر به سبب فرط الم هلاک کند و جای گزیده سبز گردد و از آن چیزی مثل زرداب و رطوبات فاسده سیلان کند **علاج** اولاً تدبیر بیرون آوردن دندان او کنند به این طور که قزبر کارد بسیار بپیچند و بر گزیدگی او بقدام و خلاف و راست و چپ دائم بگردانند و یا اسپغول در آبی که صمغ عربی حل کرده باشند لت کرده ضماد کنند و بگذارند به عده به آهستگی قلع نمایند تا دندان او بیرون آید و اگر سرش به

اسپغول اضافه کنند و قطعهٔ کوچک صوف بدان آلوده بر آن گذارند و یک روز کامل بدارند پس قلع کنند بهتر باشد به عده علاج به شرط و وضع محاجم نمایند و اگر درد مفرط باشد بدان چه علاج گزیدن مار می‌کنند از خورانیدن پیاز و سیر و دادن تریاق و سائر معجونات و سفوفات که در لسع مار و عقرب مذکور شد معالجه کنند

گزیدن عظایه

گویند که عظایه اسم عربی سالامندراست و بعضی گویند که قسمی از آن است و این نیز چون بگزد دندان او در جای گزیده بماند و بدان سبب وجع دوام نماید تا آن‌که دندان او خارج گردد **علاج** برای اخراج دندان او ابریشم یا قزبران بگردانند و یا بر موضع روغن و خاکستر با هم سرشته بمالند و بدان ضماد کنند و اگر درد دوام کند موضع را خوب امتصاص نمایند به عده عضو را در آب گرم نهند و خوردن کاسنی صحرائی گزیدن او را بسیار نافع است و اگر درد اشتداد نماید تریاق مخصوص رتیلا بخورانند و بعضی ثقات گفته‌اند که سبوس به آب سوده ضماد کنند که فی‌الحال دندان او را بیرون آرد

گزیدن سالامندرا

گویند که آن حیوانی است شبیه بعظایه و چهارپای دارد دوم او کوتاه و سر و پیش سیاه و گردن باریک زرد و سیاه باشد و آن بزرگتر و پهن‌تر از سام ابرص بود رنگ او ابلق زرد و سیاه و از جمله سموم قاتله است مانند ذراریح و از گزیدن او درد شدید و سوزش عظیم در بدن و ورم گرم زبان و بستگی و ثقل آن و لرزه و خدر اعضا عارض شود و باشد که موضع گزیدهٔ او سیاه گردد و باشد که عفن شده بیفتد **علاج** موضع را بمحاجم خوب بمکند به عده شیر و لعابات بارده مثل لعاب بهدانه و اسپغول بنوشند و یا آب خرفه بمسکه و روغن بنفشه و روغن گل و حریره و شوربای چرب بیاشامند و از تریاقات او خوردن راتینج به عسل است و طبیخ کمافیطوس و طبیخ سوس با برگ انجره و زیت و بعضی ضفادع مطبوخ می‌دهند و به لحوم آنها ضماد می‌کنند و می‌خورانند و همچنین بیضهٔ سنگ پشت بحری و بری مطبوخ نافع است و باقی علاجش علاج ذراریح است

گزیدن ضفدع نهری و بری

گزیدن او سلیم است از آن اعراضی که از گزیدن جانوران سمی ظاهر شود عارض نگردد مگر ورم رخو عضو گزیده و علاجش علاج سموم بارد است یعنی بتریاقات حار محلل اورام **گزیدن ضفدع بحری** که آن سرخ بود گویند که بر جهد و بر مردم افتد و اگر نتواند رسید نفخه بدهد و مضرت رساند و از گزیدن او ورم عظیم و هلاکت سریع عارض شود **علاج** تریاق کبیر و مثرودیطوس خورند و موضع زخم را بنمک و خاکستر چوب انجیر و آهک ضماد کنند و باقی علاجش علاج رتیلا و تریاق اوست **گزیدن مار دریائی** علاج آن بعد از علاج کلی بر موضع گزیدۀ آن سرکه و گوگرد طلا کنند و ضمادی که در گزیدن ضفدع بحری گذشت اینجا هم مفید است و نوع دیگر از مار در دریا می‌باشد که از گزید او درد سخت پیدا می‌شود و سرما گیرد و خدر شود و بمیرد و علاجش مانند سموم باردست و بسرکۀ نیم‌گرم طلا کردن روغن عاقرقرحا مالیدن و فلفل سیاه با شراب خوردن **گزیدن کژدم دریائی** و عنکبوت بحری از گزیدن آنها نفخ شکم و حالت شبیه به استسقا عارض شود و گاهی با آن خروج ریحی بی‌اراده حادث گردد و علاجش بعد از علاج کل مثل ضفدع بحری باشد

گزیدن سگ آبی و نهنگ و ماهی سیاه

موضع گزیدۀ اینها از عسل و نمک و بورۀ ارمنی طلا کنند پس نمک و سرکه بر آن بمالند و بشویند و پیه مرغابی و پیه گاو کوهی و روغن گاو نهند و پیه نهنگ در این باب قوی است خصوصاً گزیدۀ نهنگ را و همچنین گوشت آن تریاق گزیدن آن است و مسافرین دریا می‌گویند که هیچ دوا برای گزیدن سگ آبی نیست بلکه هر چیزی که برگزیده آن گذاشته می‌شود فاسد می‌گردد پس بهتر این است که موضع گزیدۀ او را هر روز از آب گوشت بشویند به تدریج صحت یابد و **بعضی** گویند که بر موضع گزیدۀ او بول کنند و اشنان تر را بکوبند و بر آن موضع نهند و اهل مصر شخص نهنگ گزیده را در روغن کنجد غرق می‌نماید و می‌گویند وقتیکه تمساح گزیده باشد در هر سال

موضع گزیدهٔ او همان وقت شکافته می‌شود مگر آن‌که حوالی جراحت را داغ کنند و هرگاه انسان چربی شیر بر بدن خود بمالد مادامیکه بوی چربی در بدن بود قریب آن نمی‌آید

گزیدن انسان و چهارپایان

بدترین گزیدن انسان یا غیر انسان آن است که گرسنه باشد و خصوصاً چون حار مزاج بود و اگر حبوب مستعد فساد خصوصاً عدس خورده باشد حالت ردی عارض شود و گاهی هلاک کند **علاج** آرد باقلا و سرکه و یا پوست بیخ بادیان و شهد و یا پیاز و عسل و یا خاکستر چوب انگور و سرکه طلا کنند و اگر ورم کند از مرداسنگ و روغن گل و پیه و موم مرهم ساخته ضماد کنند و **صاحب حاوی صغیر** از شیخ نقل کرده که بر عضو پارچه در زیت تر کرده نهند یا زیت بمالند و بمرداسنگ طلا کنند و تضمید به آرد کرسنه عجیب است و یا بیخ سوسن آسمانجونی باریک سوده به سرکه سرشته ضماد نمایند و ضماد را در روزی چند بار تبدیل کنند و استخوان گوسالهٔ سوخته به عسل یا خاکستر کرنب بر آن نهند و بهترین مراهم در اینجا مهرم اسود است و اگر در آن فساد بینند اولاً بمحجمه بمکند یا بدوای جاذب پاک نمایند و بگذارند تا منتفع شود پس اگر در ریم او عفونت باشد معلوم کنند که تنقیه و جذب قوی و بالغ نشده پس معالجه بجواذب قویه که در باب ملسوع مذکور شد باید کرد و اگر در عضو فساد نبود منع تورم و الحام جرح نمایند و مرهم اسود استعمال کنند و یا بر آن مرهم معمول از پیه و موم و زیت و بهروزه نهند که این بهتر ضماد و مرهم است و همچنین خاکستر به سرکه و عسل و پیاز سرشته و گویند که ضماد دقاق کندر به شراب و زیت و کذا نمک به عسل سوده و یا مر و صمغ بط منافع جراحت را بشب سوخته پر کرده بندند و بر آن خاکستر کرنب طلا کنند و اگر عفونت شدید افتد پیاز و نمک و عسل یک شبانه‌روز بر آن نهند به عده بمرهم که مذکور شد علاج کنند و اگر معلوم شود که در مزاج انسان گزنده کیفیت سمیه یا ممرضهٔ مرض خبیث است بر طبیب واجب است که از گزیدگی آن غافل نشود و در آن نهادن ننماید و بر آن شرط زند و دهن جراحت بگشاید و بر آن دوایی که منشف سمیت و مخرج او باشد بنهند و لحم حوالی او فی الحال به آهن برگیرند و تا بیست و یک روز زخم را

خشک شدن ندهند به عده بمرهم موافق علاج کنند و حفظ اتم قلب شخص گزیده نمایند و امر به تناول تریاق که در گزیدگی سگ دیوانه بیابید و بشرب سرطانات نهری و تریاق الافاعی در اکثر اوقات کنند و نان جو بخایند و با لعاب بزرکتان و تخم حلبه برهم زنند و اندک سرکه آمیخته ضماد کنند و گاهی بچربی بز و بادام کوفته مثل مرهم ساخته ضماد کرده می‌شود و در هر سه ساعت تجدید آن نمایند و اما مراهم این است که بگیرند اسرب محکوک یک جزو و اسرنج یک جزو و هر دو مخلوط کنند و موم روغن ساخته تسقیه لعاب تخم کتان بر آتش دهند به عده بر آن اسرنج و اسرب انداخته از آتش فرود آرند و بعد سرد شدن در هاون انداخته تسقیهٔ زیت و سرکه دهند تا آن‌که اجزای او با هم آمیزد و سید گردد به عده استعمال کنند و استعمال این وقتی نمایند که در گزیدگی امن بود و شخص گزیده از اعراض ردیه سالم باشد و هرگاه جراحت اندمال یابد این مرهم راتینج استعمال نمایند گلنار و دقاق کندر و راتینج و مر و سفیداب و مرداسنگ مساوی بر موم روغن معمول به زیت انداخته از آتش فرود آرند تا مخلوط گردد و استعمال کنند

گزیدن درندگان

در رفع ضرر تشبث چنگال آنها به قول **طبری** اگر قوت احتمال کند از هر دو دست فصد بگشایند و اخراج خون بقمدار قوت کنند به عده ماءالشعیر و اشربهٔ مطفیه دهند و موضع گزیده را به سرکه که اندر آن پودینه جوشانیده باشند بدفعات کثیر بشویند و از افتادن خاک و گل محفوظ دارند و بهترین چیزی که در ابتدای گزیدن آنها بدان علاج کنند تا از ضرر او سالم ماند این است که بگیرند هاربای مملح و باریک سوده موضع گزیده را بدان پر کنند و اکثر مردم در علاج گزیدن درنده اقتصار می‌کنند بر ماهی شور سوده و ستایش او بسیار می‌کنند

گزیدن شیر و پلنگ و بوزینه

جراحت چنگال این حیوانات را بزراوند طلا کنند بعد از آن به سرکه بشویند و اگر به طبیخ چایخطائی زخم را بشویند در ازالهٔ سمیت آنها مجرب است به عده زنگار وچرک نقره و توبال مس و روغن گل بمالند و **صاحب کامل**

گوید که معالجهٔ این گزیدگی‌ها به اضمدهٔ جاذبه باید کرد مثل ضماد معمول از زراوند و بیخ سوسن آسمانجونی و عنصل و ضماد مرتب از پیاز نرگس کوفته نیز نافع است بعد از آن به سرکه و آب بشویند و ایضاً بمرهم که در گزیدن سگ غیردیوانه بیاید علاج کنند و **جرجانی** می‌نویسد که در گزیدن بوزینه ضماد جذب کنند برنهند چون ضمادی که از خاکستر و پیاز و عسل و سرکه و بادام تلخ و انجیر سازند خاصه از انجیر خام و مرداسنگ و نمک ضماد کردن و ضماد بادیان و انگبین سود دارد و مرداسنگ در آب حل کرده آماس را بنشاند و شونیز و عسل جراحت را گشاده دارد و گویند که ضماد سرگین بوزینه در دفع زهر آن مجرب است

گزیدن گر و سگ غیردیوانه

بر آن موضع سرکه بمالند و بورهٔ ارمنی با سرکه طلا کنند و یا پیاز و نمک و باقلا و بادام تلخ بکوبند و با عسل طلا کنند و **جرجانی** گوید که آنچه در گزیدن انسان گذشت طلا نمایند و سداب و باقلا و بادام تلخ با عسل و برگ لسان الحمل و برگ خیار و خیار بادرنگ و پودینه کوفته با نبیذ ضماد کنند و مرداسنگ طلا کردن سود دارد خاصةً اگر آماس کرده باشد و آرد کرسنه با عسل و صعتر دشتی با نمک و عسل و آب کاسر ممزوج با سرکه و یا سرکه که نمک در آن گداخته باشند و چند روز نهاده طلا کردن سود دارد

گزیدن گربه

بسیار باشد که از آن در و صعب تولد کند و آن موضع سبز شود اولاً علاج کلی و جذب سمیت او کنند و پودینه یا شونیز و کنجد ضماد سازند و اگر پودینهٔ خشک در آب پودینهٔ سبز سائیده بر موضع زخم ضماد کنند همان روز به می‌شود

گزیدن راسو

زهر این زود در بدن پراکنده شود باید که سیر و پیاز خورند و ضماد سازند و یا کرسنه و انجیر خام ضماد نمایند و شراب خورند و اگر پوست راسو بکنند و بر آن موضع نهند درد ساکن شود و **طبری** گوید که چون مادهٔ راسو بگزد و

آن حامله باشد گزیدهٔ او به نمی‌شود مگر بندرت و از گزیدن او تمطی و تثاوب و قلت خواب و سهر مع قلق عارض شود و گاهی بول بدشواری آید و علاجش فصد و اسهال یکدو دفعه است و وضع محاجم پس شستن او به سرکه که در آن پیاز عنصل پخته باشند و تطليهٔ او به این طلا بگیرند زراوند طویل و زرنیخ سُرخ مساوی و در سرکه بپزند تا غلیظ گردد و بر موضع طلا کنند پس اگر تفرق شدید باشد دوای حاد مثل دیگ بر دیگ بر آن نهند تا که لحم صلب و متفرق را بخورد به عده مرهم بمرداسنگ و سرکه و زیت ساخته به‌کار برند و از غوائل گزیدن ابن عرس تورم جمیع غدد بدن مثل پس گوش و زیربغل و زیر حنک و تب است پس ماءالشعیر بسرطانات نهری بنوشانند و هرگاه تب زائل شود بدن او به روغن غرق نمایند و بهترین روغن‌ها روغن بنفشه است و پرهیز کامل کنند و **بعض** متأخرین در علاج او گفته‌اند که سیر و زیره در آب جوشانیده آبش بر موضع ریزند و به آب نمک بشویند و بمرهم علاج علاج کنند و حوالی موضع گزیده را به زیت مالند و در خوزستان علاج گزیدهٔ او به موضع محاجم بر آن بدفعات پس نهادن داغ می‌کنند

گزیدن کورموش

گویند که از گزیدن آن فواق افتد و اگر عقب فواق عطاس افتد تب نیاید والا تب مطبقه آید پس به فصد علاج کنند و قرص کافور خورانند و بر موضع مغز پیاز با زیره باریک سوده نهند و از آب محفوظ دارند و ایضاً به آب فواکه بدفعات تنقیه کنند و طعام او مزورات تنها دهند تا آن‌که تب و لهیب زائل شود و درد ساکن گردد و گاهی بر آن موی سوخته یا زیره سوده می‌پاشند

گزیدن سگ دیوانه

شیخ می‌فرماید که سگ را دیوانگی عارض شود و آن استحالهٔ مزاج او بسوداویت خبیثه سمیه است و این استحاله یا از هوا و یا از اغذیه و اشربه او را عارض گردد اما از هوا یا حرارت شدید آن اخلاط او را محترق سازد پس در خریف دیوانه شود و یا برودت شدید آن خون او را به سوی سوداویت منجمد گرداند پس در ربیع دیوانه شود و اما از

اغذیه و اشربه چنان باشد که خون فاسد جانوران و گوشت مردار خورد و آبهای عفن بنوشد و اخلاط او بسودای عفنی میل کند و **طبری** گوید که سگ اکثر در بلاد بسیار سرد و بلاد بسیار گرم دیوانه شود اما در بلاد بارده هرگاه او را جراحت به همرسد بدان سبب او را مثل کزاز حادث شود و سائر اعضای او خشک گردد و چیزی مانند سودا قی کند پس دیوانه شود و اما در بلاد حاره به سبب استفراغ کل رطوبت و استیلای خشکی بر آن و در اصل مزاج او برودت و یبس پس هرگاه رطوبات او فانی شود و دماغ او خشک گردد و دیوانه شود و گویند که اکثر سگان در سرما دیوانه شوند پس به شوند اگر در گرما هلاک نشوند و اکثر سگ از خوردن ماهی شور دیوانه گردد و اما آنچه **جالینوس** و مابعد او ذکر کرده‌اند این است که سگ اکثر وقت اشتداد حرارت دیوانه شود متقدمین در سبب دیوانگی او اختلاف کرده‌اند **قومی** گوید که دیوانه شود چون همه رطوبت او فانی گردد و دماغ او لاغر شود و دیگران گویند که دیوانگی در سگ جنون است مثل مالیخولیا در انسان و در لعاب او سمیت پیدا می‌شود به سبب امتناع او از شرب آب و سگ دیوانه آب کم می‌نوشد بهر آن‌که در اصل مزاج او برودت بود پس هرگاه مجنون شود بدین سبب از آب بترسد و گروهی دیگر گفته که سگ به اضطرار دیوانه شود و چون سه قسم از ماکول بخورد یا ماهی شور و یا استخوان گربه و یا مگس ازرق پس فی‌الفور مجنون شود و **دیگران** گفته‌اند که سگ دیوانه شود چون پنج روز طعام نیابد و از هر کلب که غذای او قطع کنند مجنون شود یا بمیرد و **بعض** متأخرین گویند که تخم بیدانجیر چون با پیه بکوبند و روباه را بخورانند فی الحال بمیرد و چون سگ بخورد فی‌الفور دیوانه شود و همه اقوال قریب یکدیگر است و **صاحب کامل** گوید که سم سگ دیوانه خشک محفف است و اکثر مضرت او بدماغ بود و لهذا از آن تشنج و خوف از آب حادث شود و آن سگ هرگاه لسان را بگزد از آن اعماض ردی عارض شود پس اگر تدارک شخص گزیده بعلاج او نکنند هلاک گردد فلهذا می‌باید که اولاً علامات سگ دیوانه بشناسند تا از آن پرهیز و حذر نمایند و معلوم کنند که گزیدن او گزیدن سگ دیوانه است پس به چیزی که علاجش بدان سزاوار است معالجه نمایند

آن است که گرسنه و تشنه باشد و از آب بترسد و بگریزد و چشم آن سرخ بود و گوش او آویخته باشد و آن را اکثر حرکت دهد و برآمدگی پشت و گرفتگی آواز باشد و چون مستان راه رود و بهر که رسد حمله کند و سگان از آن بگریزند و نظر او تیز بود و زبان از دهان بیرون بود و آب دهن و بینی سائل باشد و سر در پیش افکنده و دم میان رانها کشیده دارد و گاهی قروح و خارش ظاهر شود و موی بریزد و **روفس** گفته که این اعراض سگ را از غلبهٔ مرهٔ سودا بر آن عارض شود و این نوعی از انواع مالیخولیا است و اکثر این سگان را در تابستان عارض گردد و کم است که در زمستان عارض گردد **احوال کسی که او را سگ دیوانه بگزد** هرگاه سگ دیوانه انسانی را بگزد اعراض آن در ابتدا خفی بود و بجز جراحت ذی وجع مثل سائر جراحات هیچ ظاهر نشود و بعد از یک هفته یا چهل روز و بعضی را بعد از ششماه به قول بعضی بعد هفت سال حالتی مثل دیوانگی عارض شود یعنی فکر فاسد و خوابهای بد و حالتی مثل غضب و وسواس و اختلاط عقل و ترسیدن از آب و از جمیع اشیاکه ببیند و توحش از اقارب و اولاد و حمله برای گزیدن بر ایشان کند و تشنج در انگشتان دست و پا دریابد و از روشنی برگزید و اختلاج حجاب و فواق و تشنگی و خشکی دهن و حب تنهائی و تمدد و سرخی در جمیع بدن و خصوصاً در چهره و تقرح آن و کثرت درد آن و گرفتگی آواز و گریه و گاه حب غلطیدن در خاک و گاهی رزق منی بلاشهوت عارض شود و لامحاله مودی به تشنج و کزاز و به عرق بارد و غشی و موت گردد و گاهی قبل از این حالات از تشنگی بمیرد و گاهی آب طلب کند و چون آب بیند فریاد کند و اگر بحیلهٔ از آب جرعه بنوشانند در حلق بماند و هلاک شود و گاهی مثل سگان آواز کند و گاه آواز او منطقع شود و مثل صاحب سکته گردد و گاهی چیزی بول کند که در آن اشیای لحمی مثل حیوانات و مثل سگان کوچک ظاهر شود و در اکثر احوال بول او رقیق باشد و گاه سیاه بود و گاهی بول او محتبس شود و بر بول کردن قدرت نباشد و در اکثر شکم قبض بود و از عجائب احوال او این است که بر گزیدن انسان حریص باشد پس اگر بعد هیجان خود انسانی را بگزد آن انسان را حالت او عارض شود و همچنین اگر کسی پس

ماندهٔ آب و طعام او بخورد او را نیز همان حالت حادث شود و هر که از ایشان از آب بترسد بعلاج خلاص نیابد خصوصاً چون روی خود در آئینه بیند و خود را شناسد و در آن صورت سگ خیال کند و اما قبل ترسیدن از آب علاج بود و سالم‌تر در حال گزیده سگ دیوانه کسی است که از گزیدگی او خون بسیار سیلان کند و همچنین هرگاه بعد خوردن ادویهٔ تریاقیه خون بول کند از ترسیدن آب ایمن گردد

فرق میان گزیدن سگ دیوانه و غیردیوانه

گاه باشد که انسانی را سگ بگزد و در اثبات صورت و تحقق احوال او که سگ گزنده دیوانه بود یا غیر آن اشتباه افتد پس در امر علاج او تهادن نکنند و در ادمال جراحت او مبادرت ننمایند که در آن خوف هلاکت است بلکه بزودی امتحان او به این طور نمایند که بخون زخم سگ که بیرون آید یا بوضع محاجم برآورده پارهٔ نان یا لحم را آلوده پیش سگ غیردیوانه اندازند اگر آن را نخورد علامت گزیدن سگ دیوانه است و همچنین مغز کردگان بکوبند و یک شب بر زخم بندند به عده پیش ماکیان اندازند اگر نفرت کند و یا بخورد و بمیرد نشان گزیدن سگ دیوانه بود **علاج** بعد علاج کلی سموم ملذوعه جراحت را تا بچهل روز ملتحم شدن ندهند که بهتر از این تدبیری نیست و بصحت تجربه پیوسته و خروس بندند و ادویهٔ جذابه ضماد کنند و نمک و تراتیرک و آب چقندر و بول انسان و خاکستر چوب انگور با سرکه سرشته طلا کردن جذب قوی می‌کند پس مراهم اکاله مثل مرهم زنگار نهند و این تدبیر در ابتداست اما چون یک هفته بگذرد اگر امتلای خون باشد فصد باید کرد و تنقیهٔ سودا بعد از نضج مکرر باید نمود و ماءالجبن باید داد و تقویت اعضای رئیسه از واجبات است و در تفریح و ترطیب مانند صاحب مالیخولیا سعی کنند و غذای چرب و گوشت مرغ و بزغاله فربه خورند و شیر و شراب کهنه بنوشند و آب آهن تاب مناسب است و از جماع و خوردن ترشی‌ها و هوای سرد بسیار پرهیز نمایند و گاه گاهی اندر طعام سیر و پیاز داخل کنند و هرگاه از نوشیدن آب بترسد حیله نمایند که آب خورد والا بیم هلاک است و گویند که چون ظرف آب از جلد کفتار بسازند از خوردن آب در آن اجتناب نمی‌کند و به دستور ظرفی که از جلد سگ دیوانه ساخته باشند پرهیز نمی‌کند و

نوشیدن آب نیل از مجربات است و شراب ممزوج به آب نیم‌گرم بسیار نافع است و اگر آهک آب نادیده یکدام و نوشادر دو دام باریک سائیده در یک و نیم پاو آب بیندازد و سه حصه کنند و یک حصهٔ آن در تمام روز بنوشند و همچنین دو حصهٔ دیگر در روز دوم و سوم خورند بسیار نفع دهد و مکرر به تجربه شخصی معتبر رسیده و اگر یانات سُرخ سلطانی به قدر ناخن در قند سیاه حب بسته هفت روز از حلق فرو برند فائده می‌کند و مسی که نبات مشهور است به قدر یک توله در آب سائیده دهند موجب نجات است و همچنین بناتی که آن را بهندی ساون سوکهی گویند بوزن مذکور تنها یا با پنجدانهٔ فلفل سیاه نوشیدن مجرب است و کذا تخم کئائی بزرگ که بهندی سیتاناسی گویند به قدر یک توله در آب سائیده نوشیدن از مجربات است لیکن تا مدت العمر از خوردن خیار و تا دو ماه از طعامی که با روغن سیاه ساخته باشند پرهیز نمایند و اگر اتفاق خوردن آن افتد یک روز دیگر دوای مذکور بنوشند و جنطیانا و شونیز در این باب عجیب است و حکیم کاشفا گفته که بهتر از پیاز در علاج سگ دیوانه هیچ نیافتم طریقش آن است که نیم من پیاز را آب گرفته و سه شبانروز بیاشامند و چرب کردن سر و بینی به روغن بنفشه و کدو مفید بود و اگر جگر سگ دیوانه بر موضع گزیدن او نهند و یا بریان کرده بخوردن دهند سود دارد و تریاق کبیر و تریاق اربعه سودمند بود **ذکر ادویهٔ یونانیه و هندیه** دافع زهر سگ دیوانه کچله را در شیر تازه جوشانیده پوست او خراشیده به قدر دو سُرخ هر روز خوردن مجرب است **دیگر** بعد حجامت و سیلان خون وافر خردل سوده ضماد کنند و سرگین موش سوخته بمالند **دیگر** دورهٔ بندال دو عدد نهایت چهار عدد در نه تنگهٔ آب تر کرده مالیده بنوشند اسهال و قی خواهد شد هرگاه فراغت شود یک چهانک برنج پخته آبش از پارچه بجوشانند چون به قدر چهار دام بماند صاف نموده بنوشند **دیگر** مشک هر روز تا یک ماشه بخورند و شیر آگ یا شیر انجیر طلا کنند و یا حضض به قدر چهار قیراط هر روز تا چهل روز خورند که خلاص گرداند **دیگر** شونیز به قدر دو درم هر روز به آب نیم‌گرم بخورند یا به آب سرد سائیده سه روز بنوشند که در این باب عجیب الخاصیت است و کذا انگوزه هر روز نیم درم به آب سرد خوردن و کذا نارجیل دریائی **حب علی کوچک** به نسخهٔ تکمله بگیرند ذراریح که بفارسی علی

کوچک و در هندی تیلن گویند و آن کرمی سیاه و سُرخ رنگ است که بر درخت ترئی و کدو اکثر می‌باشد و پرهای آن را دور ساخته بدست مالیده سه حصه کنند هر حصه را در قند سیاه پیچیده حب بسته بفاصلهٔ یک گهری بدهند گرمی خواهد شد نیم آثار شیر گاو بنوشانند در بول بصورت بچه‌های سگ خواهند برآمد و صحت خواهد شد **نوعدیگر** به طریقی که در بیاض اوستاد علیه الاعتماد مرقوم است بگیرند کرم مذکور کهنهٔ یکساله که درنی بانس داشته باشند چهارم او دست و پا دور کرده با نه دانهٔ فلفل سیاه باریک سائیده در یک توله قند سیاه کهنه بخوب وجه بیامیزند و سه حب سازند و بعد بیست و دوم روز از گزیدن سگ شروع کنند و یک حب بخورند و آن روز غذا برنج سانهی نیم آثار در آب بسیار مثل او گره پخته همان آب در آن روز بنوشند بدین طریق باز هشتم روز بخورند و غذا به دستور همین طور هشت حب بفاصلهٔ هر هشت روز بخورند **دوایی که** نافع گزیدگی سگ دیوانه است بگیرند بچهٔ سگ روزیکه پیدا شود و شکم او شکافته پنیرمایهٔ او بگیرند و به آرد جو به سرشند و بگذارند تا خشک گردد پس هر روز دو دانگ تا سه روز متصل بخورانند **دوای هندی** که در گزیدگی سگ دیوانه مجرب النفع و معمول اطبای هند است برگ سهورهٔ تلخ که از نباتات مشهور است و اکثر از آن هنود مسواک می‌سازند به قدر یک توله با پانزده دانهٔ فلفل گرد در آب سائیده صاف نموده بنوشانند اگرچه دیوانه هم شده باشد بهوش می‌آید **ایضاً** مجرب پوست درخت انکوله یک توله باریک سوده در آب حل کرده بنوشانند اسهال و قی بکثرت خواهد آمد و جمله مادهٔفاسد بیرون آمد و از ضرر سمیت سگ دیوانه ایمن شود و با پوست مذکر در آب جوشانیده صاف نموده بنوشانند و بعد کثرت اسهال و قی کچری مونگ با روغن زرد بسیار بخورند و سه چهار روز به استعمال آرند کرمهای باریک از شکم بیرون می‌آید و اثر دیوانگی دفع می‌شود صدها مردم از این شفا یافته‌اند **ایضاً** نافع برای اخراج مادهٔ فساد سگ دیوانه ثمرهای کوچک کهل که در اول تکون از درخت خشک شده می‌افتد به قدر نیم آثار گرفته در سه آثار آب بجوشانند چون یک آثار آب باقی ماند صاف کرده به اضافهٔ اندک اندک بنوشانند و قی نمایند تا سه روز همین طور به عمل آرند اثری از آثارش باقی نماند **ایضاً** که در رفع سمیت گزیدگی سگ دیوانه عجیب الخاصیت

است اگرچه نوبت بجنون و تنفر از مردم و ترسیدن از آب رسیده باشد و اکثر اشخاص صحت یافته‌اند قدری از دندان نهنگ به آب سوده بنوشانند و چند بار در ایام طاق از حساب یوم گزیدن نوشانیده باشند مثلاً روز سوم و هفتم و بیست و یکم و بیست و هفتم و در ماه‌ها ماه سوم و هفتم و سیزدهم و در سالها سال یکم و سوم و هفتم چون در این مدت مذکور را کمتر ظهور سمیت سگ دیوانه در تجربهٔ اهل تجارب ثابت شده از استعمال ادویه غافل نشوند **ایضاً** گل باجره که بر خوشهٔ او می‌باشد یک ماشه هر روز در قند سیاه پیچیده حب بسته خورند **ضماد** برای سگ گزیده پیاز به روغن پخته بر محل گزیدگی ضماد نمایند **اقوال حذاق** مسیحی گوید که علاج گزیدن سگ دیوانه این است که نظر کنند اگر مریض از آب کراهت کند و طبع او از آن نفرت نماید در علاجش حیله نیست و اما در ابتدا باید که بر موضع محجمه نهند و شرط عمیق زنند و بقوت مص کنند حتی که از آن خون بسیار سائل شود و بر موضع چیزی که آن را وسیع گرداند و التحام او را منع کند مثل چقندر و جرجیر و خردل و پیاز و سداب و انجدان به روغن گاؤ پخته بنهند و نافعتر از این آن است که جاوشیر سه اوقیه زفت یک رطل سرکه یک و نیم رطل مخلوط کرده بر موضع نهند و افسنتین و انجدان و اسقولوقندریون و کماذریوس و جعده و کندر گرفته و جنطیانا هم وزن جمله آمیخته به شراب بخورانند و یا بگیرند سرطان نهری مغسول و در کوزه اندر تنور بسوزند چندان که سائیده شود و در سوختن او افراط نباید کرد و بگیرند از آن بعد سحق ده جزو و جنطیانا پنج جزو کندر یک جزو با هم آمیخته هر روز دو درم صبح و همین قدر شام به آب سرد بخورند و تدبیر مالیخولیا از تبرید و ترطیب و خواب و راحت و سکون و استحمام نمایند و شیر بنوشانند و به قول و اغذیهٔ مرطبه و فواکه رطبه خورانند و هرگاه از نوشیدن آب بترسد آب در اشیائیکه نشناسد چکانند و یا آب در حلق او بجبر ریزند و در انوقت به شیر و ماءالشعیر و روغن بنفسه حقنه کنند **شیخ** می‌فرماید اولاً واجب است که جراحت او را نگذارند که ملتحم شود بلکه فراخ کنند و بگشایند و اگر فراخ نباشد و این فعل بمص و وضع محاجم کنند و آنچه در باب لسع حیوانات گفته شد و اثل مدت که جراحت را در آن بهر استظهار مندمل شدن ندهند چهل روزست و اگر در ابتدا جذب کنند پس ملتحم شدن

ندهند و این فعل خیلی سودمند کرده باشند واگر خطا واقع شود و جراحت ملتحم گردد لازم است که دیگر بار بگشایند و در آن مبالغه کنند و واجب است که بر آن مفتحات نهند اگر آن را در ابتدا دریابند مثل جاوشیر و جوز و سیر و مرهم زفت بجاوشیر و سرکه و آن در قول مسیحی گذشت و گاهی سیر و پیاز و ایضاً جرجیر جوش داده و حلتیت مرکب و مفرد و ایضاً چقندر کفایت کند و گاهی به این روغن گاؤ شریک می‌کنند و گاه احتیاج افتد به استعمال ادویه اکاله مثل فلدفیون و عقب آن روغن گاؤ به عمل آرند و از ادویهٔ فراخ کنندهٔ جراحت این است که بگیرند نمک سه جزو نوشادر دو جزو قلقدیس هشت جزو عنصل بریان شازده جزو سداب چهار جزو بسد ده جزو مس سوخته چهار جزو زنگار سه جزو تخم فراسیون دو جزو کوفته بحریر بیخته بر آن پاشند و در ابتدا از تعریق او بدان چه ممکن بود از مشی و استحمام لابدست و واجب نیست که در ایام اول مبادرت به استفراغات نمایند بلکه بجذب کردن ماده به سوی خارج مشغول شوند بهر آن‌که استفراغات گاهی اعانت بر نفوذ سم به سوی عمق کنند و معادق جذب او به سوی خارج گردند پس هرگاه حتی‌الامکان جذب کنند بعد دو سه روز به استفراغ سمیتی که نفوذ کرده باشد مشغول شوند و اگر در جذب کردن غفلت واقع شود در آن هنگام استفراغ واجب‌تر بود و اولی آن است که تنقیه قوی‌تر باشد و اگر امتلای خون بینند فصد کنند والا فلا و چون فصد کنند نگذارند که مریض خون خود ببیند و خصوصاً در آخر امر و اما اسهال بچیزی کنند که اخراج سودا نماید حتی که بخربق و حب خربق و مانند آن که از آن چاره نیست و ایارج روفس ایشان را عجیب است و از آنچه اسهال آنها بدان واجب بود قثاءالحمار است **صفت مسهل جید** برای ایشان هلیله کابلی دو مثقال افتیمون یک و نیم مثقال نمک هندی نیم مثقال بسفایج حجر ارمنی هر واحد یک مثقال غاریقون یک و نیم مثقال خربق سیاه دو مثقال از جمله حبها سازند شربتی دو مثقال و چون اسهال او به مسهلات قویه نمایند ایضاً لابدست رعایت او در هر روز یا دو روز بحقنه خفیفه که معده را ایذا ندهد مثل زیت و آب جقندر و اسهال به مثل ماءالجبن مع افتیمون و لازم است که غذای او بعد اسهال بدراج و چوزه مرغ فربه باشد و بعد از آن مدرات ملطفه استعمال نمایند و شراب شیرین خصوصاً کهنه مع حلاوت او

و طلا نیز و شیر و شراب شدیدالنفع برای ایشان است و واجب‌ترین امور تعدیل غذای او و ترطیب است که این ملاک امر اوست و این مثل شورباهای طیور فاضله و مثل نان سفیدست و آبها آنچه در آن آهن به مرات کثیر داغ کرده باشند نفع عظیم دارد و پیاز و سیر از اغذیهٔ مناسب علاج سموم است و تقطیع او دفع آفت او از بدن کند پس واجب است که استعمال آن فراموش نکنند با وجود آن‌که ادویه هست و مبادرت کنند بخورانیدن تریاق فاروق و دواءالسرطان خاص بدآن است و گویند که تریاق اربعه ایشان را شدیدالفنع است و همچنین تریاق انافح که عنقریب ذکر خواهم کرد و سرطان نهری بخورانند و تجربه کرده شده اینکه بگیرند زغال سرطان نهری و بر چوب انگور سفید به اعتدال بسوزند چندآن‌که سائیده شود و زغال جنطیانا بر آن چوب به دستور و هر دو برابر سرمه‌سا نموده به قدر چهار ملعقه از آن با شراب صرف بخورند و ایضاً برای نسخه دیگر این است که بگیرند انگشت سرطان نهری و درد وقتیکه آفتاب در اسد باشد شکار کرده در کوزهٔ مسی اندر تنور به اعتدال سوخته که زندهٔ آن پنج جزواندران انداخته باشند و جنطیانا پنج جزو و کندر یک جزو سائیده نگهدارند و شربتی در ایام اول یک ملعقه به آب و بعد گذشتن چند روز و ملعقه و همچنین تا چهار ملعقه افزایند و از ادویهٔ موصوفه که ایشآن را بالغ النفع است و داءالذراریح است و عنقریب ذکر کنیم و داءالسرطان در ابتدا نخورانند مگر آن‌که هرگاه با وی ظهور خوف از آب باشد و گاهی در نسخهٔ آن جنطایانا نیم وزن سرطان سوخته می‌کنند و چون بعد دو سه روز بیمار برسد باید که آنچه از دوای هر دو خاکستر مذکور بخورند دو چند از آن باشد که در روز اول مریض را دریابند و همچنین حال ادویهٔ دیگر است که عنقریب ذکر کنیم و اگر بعد هفت روز برسد و اضعاف آنها تکثیر نمایند و اگر در مثل این ایام مریض را دریابند متصل جراحت شرط عمیق زنند و مص شدید کنند و چون بعد ایام که اکثر از این بر آن گذاشته باشد دریابند در آن هنگام در فراخ کردن جراحت نفع بالغ نیست و افراط کردن در آن ایلام مریض است بلافائده کثیر بلکه در آن سعی نمایند که گشاده بماند بهر آن‌که در توسیع غنای بسیار برای او نیست اگر سه روز اول و آنچه قریب اوست گذشته باشد بهر آن‌که سم منتشر شده پس در آن هنگام بر گشاده ماندن جراحت قناعت ورزند و سائر تدابیر از خوردن تریاقات آن و استعمال استفراغات آن به سوی او مضاف سازند و می‌تواند که سم تا چهار روز

منتشر گردد اگر قوی باشد و در کمتر از این نیز و اکثر در یک هفته هلاک کند و لامحاله سریعتر از آنچه مذکور شد بزودی منتشر شود و در جواذب چیزی مثل داغ نیست حتی اگر مدت درازتر از آن باشد و خوف وقوع ترسیدن از آب باشد و مبادرت به سوی داغ عظیم بعد مدت کنند بعید نیست که نجات یابد چه جذب داغ و افساد او برای جوهر سم مثل جذب او افساد غیر او نیست پس اگر از این عائقی مانع باشد ادویهٔ که قائم مقام داغ است استعمال کنند مثل مرهم ملح و ادویهٔ محمرهٔ چون ضماد خردل و مانند آن و در مثل این وقت بحمام داخل نکنند البته و گویند که نشستن در آبزن نفع می‌کند و گمان من آن است که این در اوائل باشد و واجب است که از آن سردی آن را محفوظ دارند و گاهی درینوقت و بعد از آن به فصد ثانی حاجت افتد پس فصد کنند و آن را از نظر کردن به سوی خون او باز دارند و چون بینند که او ببرودت اندک توجه نموده بریاضت معتدل آن را گرم کنند و به اعتدال حمام نمایند و بر آن آب نیم‌گرم بسیار ریزند و دلک نمایند و روغن معتدل بمالند و چون امر او بترسیدن از آب مودی گردد تا وقتیکه چنان نشود کد روی خود را در آئینه نشناسد قطع امید نکنند گویند که گاهی او در وی خود را نشناسد و گاهی معذلک خیال کند که در آئینه سگ است پس آب آهن تاب که مذکور شد بحیلهائی که خواهم گفت بنوشانند که این علاج نیک ست و بر آن هر حیله در نوشانیدن آب کنند و اگر حاجت به شدت و اکراه او افتد بکنند و معدهٔ او بمبردات ضماد نمایند و شراب ممزوج به آب نصفا نصف تجربه کرده شده نفع عجیب می‌کند و گاهی درینوقت دوا به این صفت نفع کند پنیرمایهٔ خرگوش گل بحیره که از اسکندریه می‌آرند و ابهل و جنطیانا هر واحد چهار درم حب‌الغار و مر هر یک هشت درم به عسل به سرشند شربتی به قدر باقلای مصری و ایضاً خواهیم بحیره و ابهل هر واحد ده درم پنیرمایهٔ غزال چهار درم پنیرمایه خرگوش شش درم زراوند مدحرج حب‌الغار مر حماما تخم سداب دشتی هر واحد سه درم به شراب شیرین سرشته پس به عسل به سرشند شربتی به قدر باقلا و ایضاً گل مختوم هشت مثقال حب و همست مثل او پنیرمایهٔ خرگوش شانزده مثقال پنیرمایهٔ آهو سی و دو درم بیخ جنطیانا چهار درم مر چهار درم به عسل آمیزند و بدارند شربتی از آن به قدر حمصه به آب گرم و بعضی مردم گفته‌اند هرکه بر بدن خود ناب سگ دیوانه تعلیق نماید از آن سگ دیوانه برگردد و قصد او نکند و همچنین سائر

سگان و این موتوق به نیست **ادویهٔ مشروبه** اما مفرد حضض و حلتیت و افسنتین و جعده و گل مختوم به شراب است و شونیز در این باب عجیب است حتی که اسم او در یونانی مشتق از معنی نفع در گزیدن سگ دیوانه است و مر برای او شرباً و ضماداً نیک است و گویند که دوائی بهتر از جنطیانا برای او نیست و ایضاً کماذریوس و بعضی اطبا حکایت کرده‌اند که چشمهای سرطان چون بخورند نافع‌ترین اشیا برای اوست بعضی گفته‌اند که خوردن پنیرمایهٔ سگ و بچه کوچک او در آب صحت می‌بخشد و بعضی زعم کرده‌اند که خون سگ دیوانه تنها علاج اوست و ما بر آن اقدام نمیک و نیم و همچنین گفته‌اند که جگرسگ دیوانه بریان خصوصاً از سگی که گزیده باشند بخورانند گویند که بعد ترسیدن از آب او را جگر مذکور و دل او یا جلد گفتار بریان بخورانند و گویند که چون ماهودانه با جندبیدستر در این حال بخورانند و شیاف از آن بردارند بدان انتفاع یابد و خوف زائل شود و از ادویه مرکبه دوای جالینوس و تریاق کبیر قریب آن است و سابق ذکر کردیم و آن این است که بگیرند سرطان نهری سوخته و جنطیانا مساوی هر واحد پنج درم کندر پودینه هر یک سه درم گل مختوم دو درم هر روز بر ناشته سه درم از آن به آب نیم‌گرم و سه درم وقت شام بخورند و این بسیار روزها با قبل از چهار روز استعمال کنند **نسخهٔ دواءالذراریح** که سگ گزیده را نافع است بگیرند ذراریح فربه بزرگ که دست و پا و سرها و بازوهای آن دور کرده باشند یک جزو عدس مقشر یک جزو زعفران و سنبل‌الطیب و قرنفل و فلفل و دارچینی هرواحد سدس جزو همه را باریک سوده و خصوصاً ذراریح را و به آب سرشته اقراص صازند هر قرصی از آن دو دانگ و هر روز از آن یک قرص به آب نیم‌گرم بخورند پس اگر درد اندر مثانه یابند طبیخ عدس مقشر و روغن بادام یا مسکه یا روغن زرد بنوشانند و هر روز بعد خوردن او در حمام داخل کنند و در آبزن نشانند تا آن‌که اندر آن بول کند و غذای مرطب از شوربای بچهٔ مرغ فربه استعمال نمایند و نبیذ بنوشانند و از سردی حذر کنند **نسخهٔ مختصر** دوای مذکور بگیرند ذراریح موصوف در دوغ یک شبانه روز تر کنند به عده تبدیل آن دوغ کرده یکشبانه‌روز در دوغ دیگر تر نمایند و سه مرتبه این عمل نموده در سایه خشک نمایند و با هم وزن او عدس مقشر سائیده قرص سازند شربتی از آن دو دانگ به شراب یا آب

نیم‌گرم و هرگاه این را بخورند حتی‌الامکان عرق آورند از مشی یا پوشش پس اگر کرب آرد بر آن یک سکرجه زیت یا روغن زرد بنوشانند و آبزن استعمال کنند در آن بول نمایند پس هرگاه خون بول کند از فزع از آب ایمن گردد و گاهی بعد خوردن دواءالذراریح اشیای لحمیه عجیبه مثل سگان کوچک بول کند **ضمادات** و مانند آن برای جذب و توسیع حلتیت ضماد نیک است و قومی بدان شهادت داده و سیر ضماداً و شرباً نافع و اگر سیر را بگیرند و سائیده به روغن زرد و سرکهٔ کهنه به سرشند و بر موضع جراحت نهند نفع کند و گوشت ماهی شور جید بالغ النفع است و از آنچه جذب سم از آن بقوت نماید این است که بر گزیدگی بول انسان بالغ نهند و خصوصاً با نطرون و خاکستر چوب انگور تنها و به سرکه و پودینه بنمک و جاوشیر بسیار عجیب است و برگ قثای بستانی برای آن شدیدالنفع ست و بیخ بادیان و گویند که منفعت عجیب نماید اگر طلای موضع بغری السمک کنند به تکرار و ایضاً بکنجد سوده ضماد کنند و ایضاً زنگار و نمک هرواحد چهار جزو پیه گوساله دوازده جزو از این مرهم بسازند و ایضاً لبلاب سه درم بورق دو درم کف دریا یک‌درم نمک چهار درم پیه و مرغابی ده درم و دو ثلث درم روغن حنا به قدر حاجت **حیله کردن در آشامیدن آب** مثل فیل غریوس ذکر کرده که چون از آب بترسد آن را در ظرف جلد ضبع بنوشانند و غیر او گفته که یا در ظرفیکه از پوست گفتار پوشیده باشند خصوصاً اگر ظرف او از چوب یا از جلد سگ دیوانه باشد و بعضی گفته‌اند که زیر ظرف یا بالای او خرقه از خرقهای متوضا نهند و غیر اینها گفته‌اند که چیزی از این غنی نمی‌کند و بعضی اطبا حیله می‌کنند که انبوبهٔ دراز در حلق او تا بعید داخل می‌نمایند و در آن آب پوشیده می‌ریزند و یکطرف او در حلق کرده آب می‌ریزند و یا انبوبه خاصهً از طلا سازند و از حیلها در نوشانیدن آب این است که اشیای مجوفه از عقید عسل یا از موم گرفته در آن آب اندازند و بفرو بردن او از حلق امر کنند **صاحب کامل** می‌نویسد که اولاً موضع گزیده را شق کنند و بر آن محاجم نهاده خوب بمکند تا که خون بسیار بیرون آید به عده بر جراحت لزوم مراهم محرقه و اکاله مثل مرهم زنگار و فلدفیون و مرهم بلادری نمایند **صفت** مرهم بلادری زفت ثلث رطل سرکهٔ تند یک رطل جاوشیر یک اوقیه فرفیون نیم اوقیه صموغ را در سرکه حل کرده بر جرح نهند که

منع اندمال جراحت و جذب سم کند و این ضماد نیز بسیار نافع است نمک اندرانی ده درم قلقطار هشت درم سداب ترسه ورم زنگار دو درم فرفیون یک‌درم باریک سائیده بر جراحت پاشند تا آن‌که بسوزد و بخورد و به عده با آن روغن زرد آمیخته بر موضع لزوم نمایند تا گوشت سوخته بیفتد و اگر سیر باریک سوده به روغن گاؤ سرکه آمیخته بر موضع جراحت نهند نفع کند و این دوا جذب سم و توسیع جرح کند و اجزای آن مع اوزان همآن است که در قول مسیحی گذشت جاوشیر را با سرکه باریک بسایند و زفت را گداخته آمیزند و بپزند تا خوب غلیظ گردد و استعمال نمایند و این ادویه ابدان سخت را نیکو است و اگر بدن سگ گزیده نرم باشد باید که تضمید موضع بچقندر و جرجیر و پیاز در روغن زرد و زیت مغسول پخته نمایند و ایضاً بسیر و پیاز و نمک باریک سوده خاکستر چوب انگور آمیخته به زیت لت کرده بر موضع لزوم نمایند که این همه ادویه دهان قرحه را بخورد و فراخ کند و خشک نماید و از آن جذب سم کند و همواره این ادویه از روز اول گزیدگی ایام متواتر قبل عروض خوف از آب بعلیل استعمال کنند چه هرگاه آن را خوف از آب عارض شود کم خلاص یابد و گاهی توقع خوف از آب هفت روز یا بعد چهل و دو روز کرده می‌شود پس می‌باید که ادمال جرح تا گذشتن چهل و دو روز نکنند و با وجود استعمال مراهم و اضمده دواءالسرطان بخورانند **صفت آن** بگیرند سرطانات زنده و در ظرف مسی نهاده زیر او آتش افرزوند تا خاکستر گردد پس از این خاکستر ده درم کندر یک‌درم جنطیانا چهار درم باریک سوده در ابتدا یک‌درم بخورانند و اگر چند روز گذشته باشد دو درم به شراب ممزوج یا به آب سرد و سرکه و عسل بدهند جالینوس گفته که این دوا را آزمودم و نافع یافتم و ندیدم کسی را که این دوا خورد و آن را خوب از آب عارض شد و گاه صاحبان این طلت تناول ترياق فاروق از نیم درم تا نیم مثقال در اول امر نفع بین می‌یابند و سزاوار است که صاحب او را ادویه مسهل سودا مثل مطبوخ افتیمون و حب اسطوخودوس یا حی اصطمخیقون مرکب به افتیمون بخورانند و چون این همه تدبیر به عمل آرند و مریض از آب نترسد بر این مغرور نشوند و جراحت را مندمل شدن ندهند بغیر آن‌که این تجربه کنند که بگیرند جوز باریک سوده و بر جراحت یکشبانه روز نهند به عده برداشته پیش خروس یا ماکیان اندازند

پس اگر آن را بخورد ونمرو بدانند که مریض بشد و از خوف از آب ایمن گردید در این هنگام به ادمال جرح پردازند و اگر ماکیان یا خروس بمرد باید که معاودت اضمده کنند و تریاق و غیره و ادویه مسهله سودا دهند و از اغذیۀ مؤلد سودا احتراز کنند و غذا بشوربای لحوم حملان و جدی و ماکیان باشد و از فواکه انجیر و جوز و انگور به مغز بادام دهند و از شیرینی فالوده و حضض معمول به شکر و روغن بادام و از به قول بادرنجبویه و نعناع و پودینه بدهند و بسائر تدبیر موافق ارباب مرۀ سودا پردازند تا آن‌که معلوم کنند که بدن او از سم پاک گردید و از خوف آب ایمن شد و هرگاه خوف از آب عارض گردد از این علت خلاص نیابد پس می‌باشد که تدبیر آنشخص که او را این عارض شود به تدبیر اصحاب وسواس سوداوی کنند و آب در دهن او به انبوبه و بعض قدما گفته‌اند که اگر آب در ظرف چوب که بر آن جلد گفتار نهاده باشند پیش برند بنوشد و باید که ماءالشعیر و بعابات و اقراص مسکن عطش خورانند **صفت** قرص مذکور مغز تخم کدو و مغز تخم بادرنگ مغز تخم خیار مغز بهدانه تخم خرفه هرواحد یک جزو صمغ عربی و نشاسته کتیرا طباشیر هرواحد نیم جزو همه را باریک سوده بلعاب اسپغول سرشته قرص سازند و در سایه خشک کرده یک مثقال به آب سرد در حلق او بانبوبه طویل ریزند و همچنین آب به این انبوبه بنوشانند و بعض حکما ذکر کرده‌اند که جگر سگ دیوانه بریان کرده خورانیدن منفعت بین نماید **طبری** گوید واجب است که موضع گزیده را بگشایند بر هر عضوی که باشد مگر آن‌که بر وتر باشد که در آن لازم است تنقب به سوی او از موضع لحم و از وتر تعرض نکنند بعد از آن بر دهن گزیدگی این ضماد نهند بگیرند مغز پیاز یک جزو و زفت یک جزو و جاوشیر دو جزو فرفیون تازه عشر یک جزو و با هم سائیده ضماد کنند به عده تنقیۀ مریض به این مطبوخ نمایند بگیرند هلیله سیاه بیست درم اسقولوقندریون بیست درم افتیمون ده درم بسفایج کوفته پنج درم حشیش غافث و قنطوریون و جعده و افسنتین رومی و اسطوخودوس هر واحد پنج درم گاوزبان ده درم فو و مو هر واحد سه درم غاریقون دو درم تربد دو درم این هر دو کوفته در صره بسته خرا خرنیل هر واحد سه درم کرسنه کف کبیر جوزبوا سه درم کوفته همه را به طریق مطبوخ بجوشانند به عده یک شربت قوی از آن گرفته در آن نیم درم ایارج فیقرا مخمر به عسل حل کرده

بنوشانند نیم‌گرم و به این شربت تا سه دفعه در مدت هفت روز اگر قوت متحمل باشد تنقیه نمایند بعد از آن هر روز یکمرتبه بر نهار دوائی جالینوس بدهند و آن سرطانات نهری است که در تابستان شکار کنند و در ظرف مسی مثل عقارب بسوزند و سر او گل حکمت کرده در تنور بسوزند و بعد سوختن برآورده باریک بسایند و ده درم از آن بگیرند و جنطیانای رومی خالص دو درم پوست بیخ کبر سه درم مرصاف سه نیم درم و باریک سوده هر روز به قدر یک مثقال برآب یا بر شراب یا بار ماءالشعیر پاشیده بنوشند و یا صفوف مذکور خورده بر آن شراب بنوشند و بعضی متأخرین در این دوا تخم سداب کوهی و برگ او افزوده‌اند و این دوا قبل استحکام علت تناول کنند که صحت تام یابند و تریاق الافاعی وقت خواب مقدار رابع ورم بدهند و روزی نگذارند که دوای جالینوس یا تریاق بشب نخورد البته تا آن‌که اعراض ردیه او را عارض نشود و این آنگاه است که گزیده در اول امر برسد و طعام نان در آب ثرید کرده بدهند پس اگر بعد استحکام علت برسد از شرب آب کراهت کند همین دوا بخورانند و سرطانات نهری بریان و مطبوخ خورانند و بدان آب و جور نمایند و بر سینه او خرقۀ مبلول به آب نهند و اگر امر در امتناع زیاده گردد یکمرتبه به مطبوخ افتیمون و جور کنند بعد از آن ظرفی که در آن مطبوخ افتیمون باشد پیش آرند تا آن را ببیند به عده مناخر او بردوا اوفق است و **بعض** متأخرین از اهل حران ذکر کرده‌اند که لباس او دور کنند و در باران ایستاده نمایند تا تر گردد به عده در حمام داخل کنند و بر آن آب نیم‌گرم بسیار بریزند بعد از آن حمام بیرون آورده و سرطانات بریان بخورانند که از این خوف از آب زائل می‌شود و ملطی رسالۀ در گزیدن سگ دیوانه نوشته و در آن گفته که جگر سگ را چون بریان کرده بخورانند خوف از آب برود و چون از آب ممتنع گردد حیله کنند تا آب بنوشد و حیله‌ها بسیار ذکر کرده‌اند از آنجمله این است که از فواکه مثل انجیر و انگور و مویز و غیره آنچه در جوف او باشد بیرون کنند و آب پر نمایند بعد از آن از انواع این فواکه پیش مریض آورده او را بخورانند به عده آنچه در آن آب پر کرده‌اند بخورانند و از آنچه بدهند اگر مانعی از آن نباشد پنیرمایۀ خرگوش است و پنیرمایۀ بزغاله که این هردو حسن‌التاثیر است **ابن الیاس** گوید که چون از یک هفته تجاوز کند باید که تنقیه بدن به مطبوخ افتیمون

یا به مطبوخ هلیله کنند و یا به این حب اسهال آورند سنای مکی پنج درم هلیلۀ کابلی هفت درم افتیمون یک نیم مثقال نمک هندی نیم درم بسفایج حجر ارمنی هر واحد یک مثقال غاریقون نیم درم باریک سوده به آب بادرنجبویه سرشته حبها سازند شربتی از آن دو مثقال و یا اسهال بماءالجبن مع افتیمون کنند باقی اکثر همآن است که در قول شیخ گذشت **انطاکی** گوید که در مفتوح ماندن جرح او سعی نمایند و به همه ادویه که منقی خلط سوداوی باشد معالجه کنند و جگر سگ بریان اکلا و خون او شرباً و ناب او تعلیقاً و لحم بچۀ یک روزۀ او به آرد جو سوده استعمال کردن همه مجرب است و خوردن چهار قیراط خولان هر روز تا چهل روز خلاص کننده است و کذا شونیز دو درم و ذراریح غیرمسموم یک قیراط با مثل او نوشادر و مثل او بادیان حل کرده بخورانند پس قطع خون مختلف با بول بیرون آید و خلاص یابد **گیلانی** و غیره می‌نویسد که چون خفافیش بسوزند و سوده در بینی دمند از سگ گزیده خوف از آب زائل شود و از **جالینوس** منقول است که قریب چهل کس را سگ دیوانه گزید و بعضی از آن که جگر آن سگ بریان کرده خوردند سالم ماندن و بعضی از آن انکار نمودند و دوای جالینوس و انواع تدبیرات دیگر مفید نیفتاد هلاک شدند لیکن کسانی که جگر او خورده بودند بر آن تنها اقتصار نکردند بلکه ادویه دیگر نیز خورند و علاج به انواع علاجات نمودند و بمجرد گزیدن سگ دیوانه بیمار را پیاده یا سوار دوانیدن تا عرق کند نیز مفید بود و گویند که تا استخوان آن سگ به آب تر نشود زهراو اثر نکند و لهذا تأکید کرده‌اند که چون سگ دیوانه بگزد آن را بکشند و در آوند گلی محکم کرده زمین را عمیق بکاوند و آن آوند را در آن نهاده بخاک بپوشند تا آب بدان نرسد و بعضی گویند که بعد یک روز محجمه با شرط اول بکشند و بفاصلۀ سه گهری زلو بر آن چسپانند پس به ادویه مقرحه زخم را تازه دارند و هر روز تریاقات که در گزیدن مار ذکر یافته استعمال کنند و مسهل سود بعد هر سه روز دهند و بعد هر هفته فصد صافن و یا باسلیق کنند و اگر همانوقت جای زخم را بفتیلۀ بافته داغ دهند بغایت نافع ست و داغ سر و پیشانی قریب میان دو ابرو هم نافع بود و چون حیوانی را بگزد و میان دو ابروی آن داغ نیکو نهند از دیوانه شدن ایمن شود و مجرب است و پنیرمایه سگ سخت سودمند است و باید که بهیچ حال آب و دیگر

بعلات و آئینه و دیگر چیزهای روشن که در آن رو نماید پیش نظر سگ گزیده نباید آورد و گویند که هرگاه سگ گزیده از آب و آئینه بترسد و سگ بچه در بول بیرون آیند و آواز مانند سگ هر وقت کند و برای گزیدن پس مردم بدود و نمیرد در آنوقت چادر کبودرنگ به آب سرد تر کرده از سرتا پا بپوشانند فی الحال یا بعد دو سه ساعت بمیرد و همچنین از پوشیدن و بستن هر دو شم آن

گزیدن گرگ دیوانه و شغال و پلنگ و راسو روباه و کفتار و استر و خر

و غیر آن که دیوانه گردد **شیخ** می‌فرماید که گرگ در دیوانگی از سگ دیوانه بدتر است و همچنین کفتار و شغال و گویند که شغال چون مجنون شود این خاصیت او بسیار عجیب است که گزیده او را نعوظ شود و بعد سه روز عقب شهوت که او را به همرسد مثل بچگان سگ و شغال که در آن حرکت نباشد در بول او برآید و کام شخص گزیده خشک شود و عسرالبول آن را به همرسد و بعضی گفته‌اند که استری دیوانه شد و صاحب خود را گزید و او بجنونی که جانور دیوانه را عارض می‌شود مجنون گردید و **طبری** گوید دیدم خری را که دیوانه مجنون شد و هر کسی را که با وی ملاقی می‌شد و نیز بدن خود را می‌گزید **بالجمله** اسباب و علامات دیوانگی این جانوران نیز همآن است که در گزیدن سگ دیوانه مذکور شد و این حیوانات هرکه را بگزند او نیز بدان بلا مبتلا گردد اگر تدارک او کرده نشود پس علاج گزیدن این جانوران مثل علاج گزیدن سگ دیوانه کنند و بعضی متأخرین از اهل حران گفته‌اند که هرکه اشغال بگزد دوغ بنوشانند و این در معالجه بر گزیدن سگ دیوانه زیادست

طرد هوام و قتل آنها

گویند که از تبخیر چوب انگور انار و بیخ مهک و پودینه و مقل و حلتیت و شاخ و سم حیوانات و بهروزه مو و سکبینج و برگ غار و حب‌الغار و قطران و جعده هوام می‌گریزند و کذا از دو افتراش سیسنبر و حبق و شیح و فنجنکشت و حرف و اگر دخنه از افیون و شونیز و قنه و شاخ گوزن و گوگرد و سم بز سازند مار و هوام بگریزد و ایضاً میعه و شاخ گوزن و شونیز و قفر یک یک جزو موی بز و سم آن هر واحد نیم جزو قرص ساخته بدان تبخیر

بستر کنند حیات از دود شاخ گوزن انواع ماران می‌گریزند و همچنین از دو پشم بز و گوگرد موی انسان و عاقرقرحا و حرمل و زفت و پاشیدن آب نوشادر و خردل در سوراخ مار باعث هلاکت اوست و آب دهان روزه‌دار و خصوصاً اگر نوشادر در دهن او باشد چون در دهان مار اندازند بمیرد و چون قطران بر پرهای طائر طلا کنند و آن پرها را گرداگرد بستر نهند از آن مار و اکثر حشرات بگرزید و بعضی حلتیت افزوده ریسمان آلوده نوشته‌اند و گویند که مار نزدیگ پوست پلنگ نرده و **عقارب** از دود کردن عنقریب و کبریت و سم خر و زرنیخ و پیه بز و بهروزه و راسن کژدم بگریزد و و آب حلتیت در خانه ریختن همین خاصیت دارد و چون آب ترب و برگ آن بر عقرب اندازند بمیرد و اگر ترب پاره کنند و بر در سوراخ عقرب نهند بیرون نمی‌آید چون روغن ترنج کسی بمالد او را عقرب نزدیکی نمی‌کند و آب دهن روزه‌دار حار مزاج و کذا آب بادروج بر عقرب انداختن قتل آن کند اگر میعه زرنیخ پشک بز یا پیه ثرب گوسفند گداخته آمیزند و نزدیک سوراخ عقرب دود آن کنند بر نیاید **براغیث** چون نقوع حنظل یا طبیخ خرنوب یا طبیخ علیق به آب سداب و آب دفلی بخانه بپاشند کیکان بگریزد و گویند که چون خون بز نر در حفره بخانه اندازند بر آن کیکان جمع شوند پس قتل کنند و همچنین بر چوبه یکه پیه خارپشت بر آن طلا کرده باشند جمع می‌شوند و از بوی گوگرد و برگ خرزهره بگریزند و برگ حشیشه البراغیث چون در بستر اندازند کیک خدر شده بمیرد و اگر بسفایج و زرنیخ بسایند و در سرکه حل کرده ساعتی بگذارند به عده بر آثار گزیدن او طلا کنند ضرر او دور شود و دخول در حمام و عرق آوردن نیز مفید بود و اگر خاک سیماب در آب سداب حل کرده در خانه بپاشند کیک پیدا نشود و آنچه پیدا شده باشد هلاک گردد **پشه** از دود چوب صنوبر و کذا قلقیدس و شونیز و همچنین از برگ مورد خشک و برگ سرو و از گوگرد و مقل و شاخ گوزن و موی گوسفند و سرگین گاو بگریزند و اگر برگ سرو و جوز او در بستر نهند از آنجا بگریزند و همچنین طبیخ بیخ ترمس یا طبیخ شونیز یا طبیخ حرمل یا طبیخ افسنتین یا طبیخ سداب در خانه بپاشند **راسو** از بوی سداب بگریزد **موش** از بوی زاک بگریزد و اگر موش را پوست جدا کنند دوم قطع کنند یا خصی ساخته در خانه بگذارند همه بگریزند و مرداسنگ و خربق و ایضاً خربق و

بزرالبنج و ایضاً بصل او خانه پشک او خبث الحدید و زعفران در خمیر سرشته غلولها ساخته در سوراخها و کنج خانه اندازند از خوردن او بمیرند و سم‌الفار در آرد آمیخته همین عمل کند به شرطیکه آب خوردن آنها را بیشتر **مورچه** اگر بر سوراخ او قطران نهند بگریزند و کذا از مقناطیس از زهرهٔ گاؤ و از زفت و از انگوزه و از دود گوگرد و قطران و نفس مورچه نیز بگریزد **مگس** اگر اندک زرنیخ زرد در شیر حل کرده در ظرفی نهند در آن افتند و بمیرند و دخان زرنیخ و کندش و کذا طبیخ خربق سیاه هلاک کند **زنبور** از دخان سیر و کبریت می گریزند و نزدیک نمی‌ایند و اگر به آب خطمی یا آب خبازی و زیت بر بدن خود بمالند زنبور گرد نیاید حشایش از دخان برگ و لب بگریزند **ارضه** یعنی دیرک از دود برگ حنا و گشنیز خشک و پودینه و پر کلنگ بگریزد و در خانه که هدهد باشد ارضه نماند و تدخین به اعضای هدهد و پر آن قتل کند و کذا خاکستر آن در خانه ارضه انداختن **سوس** کرمی که در جامه پشمی افتد اگر افسنتین یا شونیز یا پودینه نهری یا پوست یخ و یا کافور در صره‌های کوچک بسته در صندوق و پارچه نهند سوس در آن نیفتد **سام ابرص** در خانه که زعفران بود درنیاید